جزو پرفروش ترین کتابها در سطح جهان

کتاب یورنشیا

آشکار ساختن رازهای خداوند، جهان،
تاریخ دنیا، عیسی، و خود ما

Table of Contents

صفحه عنوان کتاب

بخشهای کتاب

عناوین مقالات

پیشگفتار

مقالۀ 1 - پدر جهانی

مقالۀ 2 - طبیعت خداوند

مقالۀ 3 - ویژگیهای خداوند

مقالۀ 4 - رابطۀ خداوند با جهان

مقالۀ 5 - رابطۀ خداوند با فرد

مقالۀ 6 - رجاودان

مقالۀ 7 - بطۀ پسر جاودان با جهان

مقالۀ 8 - ح بیکران

مقالۀ 9 - بطۀ روح بیکران با جهان

مقالۀ 10 - لیث بهشت

مقالۀ 11 - یرۀ جاودان بهشت

مقالۀ 12 - ان جهانها

مقالۀ 13 - ات مقدس بهشت

مقالۀ 14 - ان مرکزی و الهی

مقالۀ 15 - ت ابرجهان

مقالۀ 16 - ت روح استاد

مقالۀ 17 - ت گروه روحی متعال

مقالهٔ 18 - صیتهای متعالی تثلیث

مقالهٔ 19 - جودات همتراز تثلیث منشأ

مقالهٔ 20 - ران بهشتی خداوند

مقالهٔ 21 - ران بهشتی آفریننده

مقالهٔ 22 - ران تثلیث یافتهٔ خداوند

مقالهٔ 23 - امآوران منفرد

مقالهٔ 24 - صیتهای بالاتر روح بیکران

مقالهٔ 25 - اهیان پیامآور فضا

مقالهٔ 26 - واح خادم جهان مرکزی

مقالهٔ 27 - مت روحانی سوپرنافیمهای اولیه

مقالهٔ 28 - واح خادم ابرجهانها

مقالهٔ 29 - یران نیروی جهان

مقالهٔ 30 - صیتهای جهان بزرگ

مقالهٔ 31 - اه نهایت

مقالهٔ 32 - تکامل جهانهای محلی

مقالهٔ 33 - حکومت جها

مقالهٔ 34 - روح مادر جها

مقالهٔ 35 - پسران خداوند در جها

مقالهٔ 36 - حاملین حیات

مقالهٔ 37 - شخصیتهای جها

مقالهٔ 38 - ارواح خادم جها

مقالهٔ 39 - گروههای فرشتگان سراف

مقالهٔ 40 - پسران فراز یابندهٔ خداوند

مقالهٔ 41 - سیمای فیزیکی جها

ذهن و ماده — مقالهٔ 42 - انرژی

مقالهٔ 43 - کواکب

مقالهٔ 44 - هنروران سماوی

مقالهٔ45 - سازمان اداری سیستم محلی

مقالهٔ 46 - ستاد مرکزی سیستم محلی

مقالهٔ 47 - هفت کرات قصر

مقالهٔ 48 - حیات مورانشیا

مقالهٔ 49 - کرات مسکونی

ای‌مقالهٔ 50 - نسهای سیاره

ای‌مقالهٔ 51 - آدمهای سیاره

ای انسان‌مقالهٔ 52 - ادوار سیاره

مقالهٔ 53 - شورش لوسیفر

مقالهٔ 54 - مشکلات شورش لوسیفر

مقالهٔ 55 - کرات نور و حیات

مقالهٔ 56 - وحدت جهانی

مقالهٔ 57 - منشأ پورنشیا

مقالهٔ 58 - برقراری حیات در پورنشیا

مقالهٔ 59 - عصر حیات دریایی در پورنشیا

مقالهٔ 60 - پورنشیا در طول عصر اولیهٔ حیات زمینی

مقالهٔ 61 - عصر پستانداران در پورنشیا

مقالهٔ 62 - نژادهای نخستین انسان اولیه

مقالهٔ 63 - اولین خانوادهٔ بشری

مقالهٔ 64 - نژادهای تکاملی رنگین

مقالهٔ 65 کنترل فراگیر تکامل

ای پورنشیا‌مقالهٔ 66 - پرنس سیاره
ای‌مقالهٔ 67 - شورش سیاره
مقالهٔ 68 - پگاه تمدن
مقالهٔ 69 - سنن بدوی بشر
مقالهٔ 70 - تکامل دولت بشری
مقالهٔ 71 - پیدایش کشور
مقالهٔ 72 - دولت در یک سیارهٔ همسایه
مقالهٔ 73 - باغ عدن
مقالهٔ 74 - آدم و حوا
مقالهٔ 75 - خطای آدم و حوا
مقالهٔ 76 - باغ دوم
مقالهٔ 77 - مخلوقات بینابینی
مقالهٔ 78 - نژاد بنفش بعد از روزگاران آدم
مقالهٔ 79 - گسترش آندیها در خاور
مقالهٔ 80 - گسترش آندیها در باختر
مقالهٔ 81 - تکوین تمدن مدرن
مقالهٔ 82 - تکامل ازدواج
مقالهٔ 83 - نهاد ازدواج
مقالهٔ 84 - ازدواج و زندگی خانوادگی
مقالهٔ 85 - منشأ پرستش
مقالهٔ 86 - تکامل اولیهٔ مذهب
های نیایشی شبح‌مقالهٔ 87 - آیین
ها، و جادو‌ها، طلسم‌واره‌مقالهٔ 88 - بت
مقالهٔ 89 - گناه، قربانی، و کفاره

گرایی — حکیمان قبایل و کاهنان‌مقالهٔ 90 - شمن

مقالهٔ 91 - تکا

مقالهٔ 92 - تکامل بعدی مذهب

ونتا ملک صادق‌مقالهٔ 93 - ماکی

مقالهٔ 94 - تعالیم ملک صادق در خاور

مقالهٔ 95 - تعالیم ملک صادق در خاور نزدیک

مقالهٔ 96 - یهوه— خدای عبرانیان

مقالهٔ 97 - تکامل مفهوم خداوند در میان عبرانیان

مقالهٔ 98 - تعالیم ملک صادق در باختر

مقالهٔ 99 - مشکلات اجتماعی مذهب

مقالهٔ 100 - مذهب در تجربهٔ بشری

مقالهٔ 101 - طبیعت واقعی مذهب

مقالهٔ 102 - بنیادهای اعتقاد مذهبی

مقالهٔ 103 - واقعیت تجربهٔ مذهبی

مقالهٔ 104 - رشد مفهوم تثلیث

مقالهٔ 105 - الوهیت و واقعیت

مقالهٔ 106 - سطوح واقعیت جهان

مقالهٔ 107 - منشأ و طبیعت تنظیم کنندگان فکر

مقالهٔ 108 - مأموریت و خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر

مقالهٔ 109 - رابطهٔ تنظیم کنندگان با مخلوقات جهان

مقالهٔ 110 - رابطهٔ تنظیم کنندگان با افراد انسانی

مقالهٔ 111 - تنظیم کننده و روان

مقالهٔ 112 - بقای شخصیت

مقالهٔ 113 - فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت

ای فرشتگان سراف‌مقالهٔ 114 - دولت سیاره
مقالهٔ 115 - ایزد متعال
مقالهٔ 116 - قادر متعال
مقالهٔ 117 - خدای متعال
زمان و فضا – مقالهٔ 118 - متعال و غائی
مقالهٔ 119 - اعطاهای میکائیل مسیح
مقالهٔ 120 - اعطای میکائیل به پورنشیا
مقالهٔ 121 - ایام اعطای میکائیل
مقالهٔ 122 - تولد و کودکی عیسی
مقالهٔ 123 - اوان کودکی عیسی
مقالهٔ 124 - دوران بعدی کودکی عیسی
مقالهٔ 125 - عیسی در اورشلیم
مقالهٔ 126 - دو سال حیاتی
مقالهٔ 127 - سالهای دوران بلوغ
مقالهٔ 128 - دوران آغازین مردانگی عیسی
مقالهٔ 129 - زندگی بعدی بزرگسالی عیسی
مقالهٔ 130 در راه رفتن به روم
مقالهٔ 131 - مذاهب دنیا
مقالهٔ 132 - اقامت موقت در روم
مقالهٔ 133 - بازگشت از روم
مقالهٔ 134 - سالهای گذار
مقالهٔ 135 - یحیی تعمید دهنده
مقالهٔ 136 - تعمید و چهل روز
مقالهٔ 137 - وقت توقف در جلیل

مقالهٔ 138 آموزش پیام‌آوران پادشاهی
مقالهٔ 139 دوازده حواری
مقالهٔ 140 - انتصاب دوازده تن
مقالهٔ 141 - آغاز نمودن کار همگانی
مقالهٔ 142 عید فصح در اورشلیم
مقالهٔ 143 - عبور از سامره
مقالهٔ 144 - در جلبوع و در دکاپولیس
مقالهٔ 145 - چهار روز پررویداد در کفرناحوم
مقالهٔ 146 - اولین تور موعظه در جلیل
مقالهٔ 147 - دیدار ضمنی از اورشلیم
مقالهٔ 148 - آموزش بشارتگران در بیت صیدا
مقالهٔ 149 - دومین تور موعظه
مقالهٔ 150 - سومین تور موعظه
مقالهٔ 151 - توقف و آموزش در کنار دریا
مقالهٔ 152 - وقایعی که به بحران کفرناحوم منجر شد
مقالهٔ 153 - بحران در کفرناحوم
مقالهٔ 154 - آخرین روزها در کفرناحوم
مقالهٔ 155 - فرار از طریق جلیل شمالی
مقالهٔ 156 - اقامت موقت در صور و صیدون
مقالهٔ 157 - در قیصریهٔ فیلیپ
مقالهٔ 158 - کوه دگرگونیِ سیمای عیسی
مقالهٔ 159 - تور دکاپولیس
مقالهٔ 160 - رُودَنِ اسکندریه
مقالهٔ 161 - بحثهای بیشتر با رُودَن

مقالهٔ 162 - در جشن خیمه‌ها
مقالهٔ 163 - انتصاب هفتاد تن در مجدل
مقالهٔ 164 - در جشن وقف
مقالهٔ 165 کار بشارتی در پرپا آغاز می‌شود
مقالهٔ 166 آخرین دیدار از شمال پرپا
مقالهٔ 167 دیدار از فیلادلفیه
مقالهٔ 168 - زنده کردن ایلعازر
مقالهٔ 169 آخرین آموزش در پلا
مقالهٔ 170 پادشاهی آسمان
مقالهٔ 171 در راه اورشلیم
مقالهٔ 172 ورود به اورشلیم
مقالهٔ 173 دوشنبه در اورشلیم
مقالهٔ 174 صبح سه‌شنبه در معبد
مقالهٔ 175 آخرین سخنرانی در معبد
مقالهٔ 176 عصر سه‌شنبه در کوه زیتون
مقالهٔ 177 چهارشنبه، روز استراحت
مقالهٔ 178 آخرین روز در اردوگاه
مقالهٔ 179 شام آخر
مقالهٔ 187 - مصلوب شدن عیسی
مقالهٔ 188 - هنگام بودن در مقبره
مقالهٔ 189 - برخاستن عیسی از مرگ
مقالهٔ 190 - پدیدارهای عیسی در دوران مورانشیا
مقالهٔ 191 - ظهور به حواریون و سایر رهبران
مقالهٔ 192 ظهورها در جلیل

مقالهٔ 193 - آخرین ظهورها و معراج
مقالهٔ 194 - اعطای روح حقیقت

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

نشان ثبت شدهٔ بنیاد یورنشیا ®

بنیادبنیاد یورنشیا
شیکاگو، ایلینوی

ترجمهٔ فارسی کتاب یورنشیا اکنون در حال انجام است، لیکن به منظور ایجاد علاقه به مطالب کتاب و نیز پی بردن به واکنش کسانی که این مطالب را می خوانند، ترجمهٔ آن بخش از کتاب که به پایان رسیده در وب سایت بنیاد یورنشیا درج می‌شود. به دنبال اتمام ترجمهٔ بخشهای باقیمانده، آن متون نیز به تدریج در وب سایت بنیاد یورنشیا درج خواهند شد. برای اطلاعات بیشتر و یا ارائهٔ پیشنهادات و نظرات خود لطفاً با تامارا به این آدرس تماس بگیرید:
tamara@urantia.org

شمارهٔ مشخص کنندهٔ متن: UF-FAS-001-2018-1.9

2018 © کشورها حقوق، از جمله ترجمه، بازتولید، و انطباق برای کلیهٔ کشورها محفوظ است.
کتاب یورنشیا ابتدا توسط بنیاد یورنشیا در سال 1955 منتشر گردید. طراحی کتاب و جلد کتاب: بنیاد یورنشیا 2015 © کلیهٔ حقوق محفوظ است.

ترجمهٔ کتاب یورنشیا به زبانهای زیر موجود است:
بلغاری—*Книгата Урантия*
هلندی—*Het Urantia Boek*
استونیایی—*Urantia raamat*
فنلاندی—*Urantia-kirja*

فرانسوی—*Le Livre d’Urantia*
آلمانی—*Das Urantia Buch*
مجارستانی—*Az Urantia könyv*
ایتالیایی—*Il Libro di Urantia*
유란시아 서—کره‌ای
لیتوانیایی—*Urantijos Knyga*
لهستانی—*Księga Urantii*
پرتقالی—*O Livro de Urântia*
رومانیایی—*Cartea Urantia*
روسی—*Книга Урантии*
اسپانیولی—*El libro de Urantia*
سوئدی—*Urantiaboken*

تدریس مجانی کتاب یورنشیا در اینترنت: http://ubis.urantia.org.
گروههای مطالعاتی کتاب یورنشیا را در آدرس زیر پیدا کنید:
http://www.urantiastudygroup.org.

”یورنشیا“ و ، علامت تجاری، نشان خدماتی، و نشان عضویت بنیاد یورنشیا است.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

صفحه عنوان کتاب | بخشهای کتاب | عناویلب این کتاب

بخشهای کتاب

قسمت اول
جهان مرکزی و ابرجهانها

مسئولیت این مقالات به عهدهٔ یک گروه یوورسا متشکل از شخصیتهای ابرجهان است که با اجازهٔ قدمای ایامهای اُروانتان عمل می‌کنند.

قسمت دوم
جهان محلی

مسئولیت این مقالات به عهدهٔ یک گروه نِبادان متشکل از شخصیتهای جهان محلی است که با اجازهٔ جبرئیل سَلوینگتون عمل مکنند.

قسمت سوم
تاریخ یورنشیا

مسئولیت این مقالات به عهدهٔ یک گروه از شخصیتهای جهان محلی است که با اجازهٔ جبرئیل سلوینگتون عمل می‌کنند.

قسمت چهارم
زندگی و آموزشهای عیسی

مسئولیت این گروه از مقالات به عهدهٔ کمیسیونی متشکل از دوازده مخلوق بینابینیِ یورنشیا است که تحت سرپرستی یک مدیر آشکارسازی ملک صادق عمل مکنند.

مبنای این نوشته توسط یک مخلوق بینابینیِ ثانویه که روزگاری به مراقبت فوق بشری از آندریاس رسول گمارده شده بود فراهم گردید.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

عناوین مقالات

- پیشگفتار

قسمت اول
جهان مرکزی و ابرجهانها

- مقالهٔ 1 پدر جهانی
- مقالهٔ 2 طبیعت خداوند
- مقالهٔ 3 ویژگیهای خداوند
- مقالهٔ 4 رابطهٔ خداوند با جهان
- مقالهٔ 5 رابطهٔ خداوند با فرد
- مقالهٔ 6 پسر جاودان
- مقالهٔ 7 رابطهٔ پسر جاودان با جهان
- مقالهٔ 8 روح بیکران
- مقالهٔ 9 رابطهٔ روح بیکران با جهان
- مقالهٔ 10 تثلیث بهشت
- مقالهٔ 11 جزیرهٔ جاودان بهشت
- مقالهٔ 12 جهان جهانها
- مقالهٔ 13 کرات مقدس بهشت
- مقالهٔ 14 جهان مرکزی و الهی
- مقالهٔ 15 هفت ابرجهان
- مقالهٔ 16 هفت روح استاد
- مقالهٔ 17 هفت گروه روحی متعال
- مقالهٔ 18 شخصیتهای متعالی تثلیث
- مقالهٔ 19 موجودات همتراز تثلیث منشأ
- مقالهٔ 20 پسران بهشتی خداوند

- مقالهٔ 21 پسران بهشتی آفریننده
- مقالهٔ 22 پسران تثلیث یافتهٔ خداوند
- مقالهٔ 23 پیآوران منفرد
- مقالهٔ 24 شخصیتهای بالاتر روح بیکران
- مقالهٔ 25 سپاهیان پیآور فضا
- مقالهٔ 26 ارواح خادم جهان مرکزی
- مقالهٔ 27 خدمت روحانی سوپرنافیمهای اولیه
- مقالهٔ 28 ارواح خادم ابرجهانها
- مقالهٔ 29 مدیران نیروی جهان
- مقالهٔ 30 شخصیتهای جهان بزرگ
- مقالهٔ 31 سپاه نهایت

قسمت دوم
جهان محلی

- مقالهٔ 32 تکامل جهانهای محلی
- مقالهٔ 33 حکومت جهان محلی
- مقالهٔ 34 روح مادر جهان محلی
- مقالهٔ 35 پسران خداوند در جهان محلی
- مقالهٔ 36 حاملین حیات
- مقالهٔ 37 شخصیتهای جهان محلی
- مقالهٔ 38 ارواح خادم جهان محلی
- مقالهٔ 39 گروههای فرشتگان سراف
- مقالهٔ 40 پسران فراز پابندهٔ خداوند
- مقالهٔ 41 سیمای فیزیکی جهان محلی
- مقالهٔ 42 انرژی — ذهن و ماده
- مقالهٔ 43 کواکب
- مقالهٔ 44 هنروران سماوی
- مقالهٔ 45 سازمان اداری سیستم محلی
- مقالهٔ 46 ستاد مرکزی سیستم محلی
- مقالهٔ 47 هفت کرات قصر
- مقالهٔ 48 حیات مورانشیا
- مقالهٔ 49 کرات مسکونی
- مقالهٔ 50 پرنسهای سیارای
- مقالهٔ 51 آدمهای سیارای

- مقالهٔ 52 ادوار سیارای انسان
- مقالهٔ 53 شورش لوسیفر
- مقالهٔ 54 مشکلات شورش لوسیفر
- مقالهٔ 55 کرات نور و حیات
- مقالهٔ 56 وحدت جهانی

قسمت سوم
تاریخ یورنشیا

- مقالهٔ 57 منشأ یورنشیا
- مقالهٔ 58 برقراری حیات در یورنشیا
- مقالهٔ 59 عصر حیات دریایی در یورنشیا
- مقالهٔ 60 یورنشیا در طول عصر اولیهٔ حیات زمینی
- مقالهٔ 61 عصر پستانداران در یورنشیا
- مقالهٔ 62 نژادهای نخستین انسان اولیه
- مقالهٔ 63 اولین خانوادهٔ بشری
- مقالهٔ 64 نژادهای تکاملی رنگین
- مقالهٔ 65 کنترل فراگیر تکامل
- مقالهٔ 66 پرنس سیارای یورنشیا
- مقالهٔ 67 شورش سیارای
- مقالهٔ 68 پگاه تمدن
- مقالهٔ 69 سنن بدوی بشر
- مقالهٔ 70 تکامل دولت بشری
- مقالهٔ 71 پیدایش کشور
- مقالهٔ 72 دولت در یک سیارهٔ همسایه
- مقالهٔ 73 باغ عدن
- مقالهٔ 74 آدم و حوا
- مقالهٔ 75 خطای آدم و حوا
- مقالهٔ 76 باغ دوم
- مقالهٔ 77 مخلوقات بینابینی
- مقالهٔ 78 نژاد بنفش بعد از روزگاران آدم
- مقالهٔ 79 گسترش آندیها در خاور
- مقالهٔ 80 گسترش آندیها در باختر
- مقالهٔ 81 تکوین تمدن مدرن
- مقالهٔ 82 تکامل ازدواج

- مقالهٔ 83 نهاد ازدواج
- مقالهٔ 84 ازدواج و زندگی خانوادگی
- مقالهٔ 85 منشأ پرستش
- مقالهٔ 86 تکامل اولیهٔ مذهب
- مقالهٔ 87 آیینهای نیایشی شبح
- مقالهٔ 88 بوارها، طلسمها، و جادو
- مقالهٔ 89 گناه، قربانی، و کفاره
- مقالهٔ 90 شمگرایی — حکیمان قبایل و کاهنان
- مقالهٔ 91 تکامل دعا
- مقالهٔ 92 تکامل بعدی مذهب
- مقالهٔ 93 ماکونتا ملک صادق
- مقالهٔ 94 تعالیم ملک صادق در خاور
- مقالهٔ 95 تعالیم ملک صادق در خاور نزدیک
- مقالهٔ 96 یهوه — خدای عبرانیان
- مقالهٔ 97 تکامل مفهوم خداوند در میان عبرانیان
- مقالهٔ 98 تعالیم ملک صادق در باختر
- مقالهٔ 99 مشکلات اجتماعی مذهب
- مقالهٔ 100 مذهب در تجربهٔ بشری
- مقالهٔ 101 طبیعت واقعی مذهب
- مقالهٔ 102 بنیادهای اعتقاد مذهبی
- مقالهٔ 103 واقعیت تجربهٔ مذهبی
- مقالهٔ 104 رشد مفهوم تثلیث
- مقالهٔ 105 الوهیت و واقعیت
- مقالهٔ 106 سطوح واقعیت جهان
- مقالهٔ 107 منشأ و طبیعت تنظیم کنندگان فکر
- مقالهٔ 108 مأموریت و خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر
- مقالهٔ 109 رابطهٔ تنظیم کنندگان با مخلوقات جهان
- مقالهٔ 110 رابطهٔ تنظیم کنندگان با افراد انسانی
- مقالهٔ 111 تنظیم کننده و روان
- مقالهٔ 112 بقای شخصیت
- مقالهٔ 113 فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت
- مقالهٔ 114 دولت سیارای فرشتگان سراف
- مقالهٔ 115 ایزد متعال
- مقالهٔ 116 قادر متعال
- مقالهٔ 117 خدای متعال
- مقالهٔ 118 متعال و غائی – زمان و فضا
- مقالهٔ 119 اعطاهای میکائیل مسیح

قسمت چهارم
زندگی و آموزشهای عیسی

- مقالهٔ 120 اعطای میکائیل به پورنشیا
- مقالهٔ 121 ایام اعطای میکائیل
- مقالهٔ 122 تولد و کودکی عیسی
- مقالهٔ 123 اوان کودکی عیسی
- مقالهٔ 124 دوران بعدی کودکی عیسی
- مقالهٔ 125 عیسی در اورشلیم
- مقالهٔ 126 دو سال حیات
- مقالهٔ 127 سالهای دوران بلوغ
- مقالهٔ 128 دوران آغازین مردانگی عیسی
- مقالهٔ 129 زندگی بعدی بزرگسالی عیسی
- مقالهٔ 130 در راه رفتن به روم
- مقالهٔ 131 مذاهب دنیا
- مقالهٔ 132 اقامت موقت در روم
- مقالهٔ 133 بازگشت از روم
- مقالهٔ 134 سالهای انتقال
- مقالهٔ 135 یحیی تعمید دهنده
- مقالهٔ 136 تعمید و چهل روز
- مقالهٔ 137 وقت توقف در جلیل
- مقالهٔ 138 آموزش پیام‌آوران پادشاهی
- مقالهٔ 139 دوازده حواری
- مقالهٔ 140 انتصاب دوازده تن
- مقالهٔ 141 آغاز نمودن کار همگانی
- مقالهٔ 142 عید فصح در اورشلیم
- مقالهٔ 148 آموزش بشارتگران در بیت صیدا
- مقالهٔ 149 دومین تور موعظه
- مقالهٔ 150 سومین تور موعظه
- مقالهٔ 151 توقف و آموزش در کنار دریا
- مقالهٔ 152 وقایعی که به بحران کفرناحوم منجر شد
- مقالهٔ 153 بحران در کفرناحوم
- مقالهٔ 154 آخرین روزها در کفرناحوم
- مقالهٔ 155 فرار از طریق جلیل شمالی
- مقالهٔ 156 اقامت موقت در صور و صیدون

- مقالهٔ 157 در قیصریهٔ فیلیپ
- مقالهٔ 158 کوه دگرگونیِ سیمای عیسی
- مقالهٔ 159 تور دکاپولیس
- مقالهٔ 160 رُودَنِ اسکندریه
- مقالهٔ 161 بحثهای بیشتر با رُودَن
- مقالهٔ 162 در جشن خیمه‌ها
- مقالهٔ 163 انتصاب هفتاد تن در مجدل
- مقالهٔ 164 در جشن وقف
- مقالهٔ 165 کار بشارتی در پریا آغاز می‌شود
- مقالهٔ 166 آخرین دیدار از شمال پریا
- مقالهٔ 167 دیدار از فیلادلفیه
- مقالهٔ 168 زنده کردن ایلعازر
- مقالهٔ 169 آخرین آموزش در پلا
- مقالهٔ 170 پادشاهی آسمان
- مقالهٔ 171 در راه اورشلیم
- مقالهٔ 172 ورود به اورشلیم
- مقالهٔ 173 دوشنبه در اورشلیم
- مقالهٔ 174 صبح سه‌شنبه در معبد
- مقالهٔ 175 آخرین سخنرانی در معبد
- مقالهٔ 176 عصر سه‌شنبه در کوه زیتون
- مقالهٔ 177 چهارشنبه، روز استراحت
- مقالهٔ 178 آخرین روز در اردوگاه
- مقالهٔ 179 شام آخر
- مقالهٔ 187 مصلوب شدن عیسی
- مقالهٔ 188 هنگام بودن در مقبره
- مقالهٔ 189 برخاستن عیسی از مرگ
- مقالهٔ 190 پدیدارهای عیسی در دوران مورانشیا
- مقالهٔ 191 ظهور به حواریون و سایر رهبران
- مقالهٔ 192 ظهورها در جلیل
- مقالهٔ 193 آخرین ظهورها و معراج
- مقالهٔ 194 اعطای روح حقیقت

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

پیشگفتار

در اذهان انسانهای یورَنشیا — که نام کرهٔ شماست — سردرگمی زیادی پیرامون معنی عباراتی نظیر خدا، ربانیت، و الوهیت وجود دارد. موجودات بشری پیرامون روابط شخصیتهای الهی که با این القاب بیشمار مشخص می‌شوند، باز بیشتر سردرگم و مردد هستند. به دلیل این فقر ادراکی که با سردرگمی فکری بسیار زیاد توأم است، به من رهنمود داده شده که این گفتار مقدماتی را تدوین کنم. این بیانیه در توضیح مفاهیمی که باید به سمبلهای لغوی مشخص وصل شوند و طی سطور بعد در آن مقالاتی که هیئت آشکارکنندگان حقیقت اُروانتان اجازهٔ ترجمهٔ آن را به زبان انگلیسی یورنشیا یافته‌اند، مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

هنگامی که ما در تلاشمان برای بسط آگاهی کیهانی و افزایش بینش معنوی به استفاده از یک زبان محدود عالم وجود محدود می‌شویم، عرضهٔ مفاهیم بزرگ و حقیقت پیشرفته، به طور فزاینده مشکل می‌شود. اما حکم ما به ما توصیه می‌کند که با استفاده از سمبلهای لغوی زبان انگلیسی برای رساندن معانی خود هر تلاشی را به کار بندیم. به ما راهنمایی شده فقط زمانی عبارات جدید را به کار گیریم که برای توصیف مفهوم مورد وصف در زبان انگلیسی واژه‌ای که بتوان آن را برای رساندن چنین مفهوم جدید بخشاً یا حتی با کم و بیش تغییر معنی به کار گرفت یافت نشود.

با امید به تسهیل فهم و پیشگیری از سردرگمی هر انسانی که ممکن است این مقالات را مطالعه کند، ما عاقلانه می‌پنداریم که در این بیانیهٔ اولیه فهرستی از معانی را ارائه داریم که در الحاق نامگذاری الوهیت و مفاهیم مشخص مربوط به چیزها، معانی، و ارزشهای واقعیت جهانی به واژه‌های بیشمار انگلیسی به کار گرفته خواهند شد.

اما برای تدوین این پیشگفتار تعاریف و محدودیتهای واژه‌ای، لازم است استفادهٔ از این عبارات در مطالب متعاقب پیش‌بینی شود. از این رو، این پیشگفتار یک بیانیهٔ تکمیل شده در محدودهٔ خود نیست. این فقط یک راهنمای تعریفی است که برای یاری آنهایی که مقالات ضمیمهٔ مربوط به الوهیت و جهان جهانها را خواهند خواند، طراحی شده است و توسط یک کمیسیون اُروانتان که به این منظور به یورنشیا فرستاده شده تدوین شده است.

کرهٔ شما، یورنشیا، یکی از سیارات مسکونی مشابه بسیار است که جهان محلی *نِبادان* را در بر می‌گیرد. این جهان به همراه آفرینشهای مشابه ابرجهان *اُروانتان* را تشکیل می‌دهد که از پایتخت

آن، یوورسا، کمیسیون ما می‌آید. اُروانتان یکی از هفت ابرجهانهای تکاملی زمان و فضا است که به دور آفرینش بدون آغاز و بی‌پایان کمال الهی — جهان مرکزی *هاوُنا* — در گردش است. در قلب این جهان جاودانه و مرکزی جزیرهٔ ساکن بهشت، مرکز جغرافیایی ابدیت و مکان اقامت خدای جاودانه، قرار دارد.

ما به هفت ابرجهان در حال تکامل، به همراه جهان مرکزی و الهی معمولاً به عنوان *جهان بزرگ* اشاره می‌کنیم. اینها آفرینشهای هماکنون سازمان یافته و مسکونی هستند. آنها همگی بخشی از *جهان بنیادین* هستند، که همچنین جهانهای غیرمسکونی ولی در حال حرکت فضای بیرون را در بر می‌گیرد.

1- الوهیت و ربانیت

جهان جهانها پدیده‌های فعالیتهای الوهیت را در سطوح متنوع واقعیتهای کیهانی، معانی ذهنی، و ارزشهای روحی عرضه می‌دارد، اما تمامی این کارکردها — شخصی یا غیر از آن — به گونه‌ای الهی هماهنگی می‌شوند.

الوهیت به صورت خدا قابل شخصیت یافتن است، و به طرقی که تماماً توسط انسان قابل فهم نیست، پیششخصی و فوق شخصی است. الوهیت در کلیهٔ سطوح فوقمادیِ واقعیت با کیفیت یگانگی — واقعی یا بالقوه — تعیین ویژگی می‌شود، و این کیفیت یگانه‌ساز توسط مخلوقات به بهترین نحو به صورت ربانیت فهم می‌شود.

الوهیت در سطوح شخصی، پیششخصی، و فوقشخصی عمل می‌کند. کل الوهیت در هفت سطح زیرین کارکرد دارد:

1- *ساکن* — الوهیت خود شامل و خود موجود.

2- *بالقوه* — الوهیت خود ارادی و خود هدفمند.

3- *همیارانه* — الوهیت خود شخصیت یافته و الهی - برادرانه.

4- *آفریننده* — الوهیت خود توزیع یابنده و به طور الهی آشکار شده.

5- *تکاملی* — الوهیت خود انبساطپذیر و با مخلوق تعیین هویت شده.

6- *متعالی* — الوهیت خود تجربی و یگانه کنندهٔ مخلوق- خالق. الوهیتی که در اولین سطح تعیین هویت کنندهٔ مخلوق به عنوان فوق کنترل کنندهٔ زمان - مکان جهان بزرگ عمل می‌کند، و گاهی اوقات تعالیتِ الوهیت خوانده می‌شود.

7- *غائی* — الوهیت خود ابراز شده و فراتر از زمان و مکان. الوهیتی که قادر مطلق، عالِم مطلق، و همه جا حاضر است. الوهیتی که در دومین سطح تجلی یگانه‌ساز ربانیت به عنوان فوقکنترل کنندهٔ مؤثر و نگاهدارندهٔ اَبسُونایتِ جهان بنیادین عمل می‌نماید. در مقایسه با خدمت روحانی الوهیتها به جهان بزرگ، این کارکرد اَبسُونایت در جهان بنیادین به منزلهٔ فوق کنترل جهانی و فوق نگاهداری، که گاهی اوقات غائیتِ الوهیت نامیده می‌شود، می‌باشد.

سطح متناهی واقعیت با زندگی مخلوق و محدودیتهای زمان و فضا تعیین ویژگی می‌شود. واقعیتهای متناهی ممکن است پایانی نداشته باشند ولی همیشه از آغاز برخوردارند — آنها آفریده می‌شوند. سطح الوهیتِ تعالیت می‌تواند به صورت کارکردی در رابطه با وجودهای متناهی پنداشته شود.

سطح اَبسُونایتِ واقعیت توسط چیزها و موجوداتِ بدون آغاز یا پایان و توسط فائق آمدن بر زمان و فضا تعیین ویژگی می‌شود. اَبسُونایتیها آفریده نشده‌اند، آنها منتج شده‌اند — آنان به عبارت ساده، وجود دارند. سطح الوهیت غائیت به کارکردی در رابطه با واقعیتهای اَبسُونایت دلالت دارد. هر گاه که بر زمان و فضا تفوق حاصل شود، چنین پدیدهٔ ابسونایت صرف نظر از این که در کدام بخش از جهان بنیادین باشد، یک عمل غائیتِ الوهیت می‌باشد.

سطح مطلق بدون آغاز، بدون پایان، بدون زمان، و بدون مکان می‌باشد. به عنوان مثال: در بهشت، زمان و مکان وجود ندارد. وضعیت زمانی - مکانیِ بهشت مطلق است. این سطح، توسط الوهیتهای بهشت به صورت وجودگرایانه از طریق تثلیث به دست می‌آید. اما این سومین سطح تجلی یگانه‌ساز الوهیت به صورت تجربی کاملاً یگانه نمی‌شود. هر گاه، هر جا، و هر قدر سطح مطلق الوهیت عمل کند، ارزشها و معانی مطلق بهشت جلوه‌گر می‌شوند.

الوهیت ممکن است وجودگرایانه، همچون در پسر جاودان؛ تجربی، همچون در ایزد متعال؛ همیارانه، همچون در خدای هفتگانه؛ و تقسیم نشده، همچون در تثلیث بهشت باشد.

الوهیت منبع تمامی آنچه که الهی است می‌باشد. الوهیت مشخصاً و به طور تغییرناپذیر الهی است، ولی تمامی آنچه که الهی است لزوماً الوهیت نیست، گر چه با الوهیت هماهنگ خواهد شد و به سمت مرحله‌ای از وحدت با الوهیت — معنوی، ذهنی، یا شخصی —متمایل خواهد بود.

ربانیت ویژگی، کیفیت یگانه‌ساز، و هماهنگ کنندهٔ الوهیت است.

ربانیت به صورت حقیقت، زیبایی، و نیکی برای مخلوق قابل درک است؛ به صورت محبت، بخشندگی، و خدمت روحانی در شخصیت به هم مرتبط است؛ و به صورت عدالت، قدرت، و حاکمیت در سطوح غیرشخصی آشکار می‌شود.

ربانیت ممکن است همچون در سطوح وجودگرایانه و آفرینندهٔ کمال بهشتی کامل — تکمیل — باشد؛ ممکن است همچون در سطوح تجربی و آفریده شدهٔ تکاملِ زمانی - مکانی ناکامل باشد؛ یا ممکن است همچون در برخی از سطوح هاؤنای روابطِ وجودگرایانه - تجربی نسبی باشد، نه کامل و نه ناکامل.

هنگامی که ما تلاش می‌کنیم کمال را در کلیهٔ مراحل و اشکال نسبیت درک کنیم، با هفت نمونهٔ قابل تصور مواجه می‌شویم:

1- کمال مطلق در تمامی جنبه‌ها.

2- کمال مطلق در برخی جنبه‌ها و کمال نسبی در کلیهٔ صورتهای دیگر.

3- جنبه‌های مطلق، نسبی، و ناقص در رابطه‌های متنوع.

4- کمال مطلق در برخی جوانب، نقصان در تمامی سایرین.

5- کمال مطلق در هیچ جهتی، کمال نسبی در کلیهٔ نمودها.

6- کمال مطلق در هیچ حالتی، نسبی در برخی، نقصان در بقیه.

7- کمال مطلق در هیچ خصیصه‌ای، نقصان در همه.

2- خداوند

مخلوقات فانی در حال تکامل اشتیاق غیر قابل مقاومتی برای نمادپردازی مفاهیم متناهی خویش از خداوند را تجربه می‌کنند. آگاهی انسان از وظیفهٔ اخلاقی و آرمان‌گرایی معنوی وی نمایانگر سطحی از ارزش — یک واقعیتِ تجربی — است که نمادپردازی آن مشکل است.

آگاهی کیهانی مستلزم شناخت یک علت اولیه، یگانه واقعیتِ بدون علت است. خداوند، پدر جهانی، در سه سطح الوهیت - شخصیتِ حاوی ارزش زیر بی‌نهایت و تجلی نسبی ربانیت عمل می‌نماید:

1- *پیشخصی* — همچون در خدمت روحانی اجزای پدر، نظیر تنظیم کنندگان فکر.

2- *شخصی* — همچون در تجربهٔ تکاملی موجودات آفریده شده و زاده شده.

3- *فوقشخصی* — همچون در وجودهای منتج شدهٔ برخی موجودات اَبسُونایت و مربوطه.

خداوند یک سمبل لغوی است که به تمامی شخصیت‌یابیهای الوهیت تخصیص داده می‌شود. این عبارت در هر سطح شخصی از کارکرد الوهیت نیاز به تعریف متفاوتی دارد و در هر یک از این سطوح باید باز هم دوباره تعریف شود، چرا که این کلمه ممکن است برای تخصیص شخصیت‌یابیهای متنوع همتراز و تابع الوهیت به کار گرفته شود. برای مثال: پسران بهشتی آفریننده — پدران جهان محلی.

کلمهٔ خداوند، آنطور که ما آن را به کار می‌بریم، ممکن است به اشکال زیرین فهم شود:

از طریق نامگذاری — مثل خدای پدر.

از طریق فحوا — مثل وقتی که در بحث پیرامون یک سطح یا رابطهٔ الوهیت به کار رود. هنگامی که در رابطه با تفسیر دقیق کلمهٔ خداوند تردید وجود دارد، توصیه می‌شود به عنوان شخص پدر جهانی مورد اشاره قرار گیرد.

واژهٔ خداوند همیشه بر *شخصیت* دلالت دارد. الوهیت ممکن است به شخصیتهای ربانی اشاره داشته یا نداشته باشد.

کلمهٔ خداوند با معانی زیرین در این مقالات به کار برده می‌شود:

1- *خدای پدر* — آفریدگار، کنترل کننده، و نگاهدارنده. پدر جهانی، اولین شخص الوهیت.

2- *خدای پسر* — آفرینندهٔ همتراز، کنترل کنندهٔ روحی، و سرپرست روحانی. پسر جاودان، دومین شخص الوهیت.

3- *خدای روح* — عامل مشترک، یکپارچه کنندهٔ جهانی، و اعطا کنندهٔ ذهن. روح بیکران، سومین شخص الوهیت.

4- *خدای متعال* — خدای در حال تحقق یا در حال تکامل زمان و فضا. الوهیت شخصی که به طور همیارانه به نیل تجربی هویت مخلوق - خالق دست می‌یابد. ایزد متعال نیل به یگانگی ربانی را به عنوان خدای در حال تکامل و تجربی مخلوقات تکاملی زمان و فضا شخصاً تجربه می‌کند.

5- *خدای هفتگانه* — شخصیت ربانی که در زمان و فضا عملاً در هر جا عمل می‌کند. الوهیتهای شخصی بهشت و همیاران خلاق آنها که در داخل و ماوراءِ مرزهای جهان مرکزی عمل می‌کنند و در اولین سطح مخلوقِ آشکارسازی یگانه‌ساز الوهیت در زمان و فضا به عنوان ایزد متعال به طور قدرتمند شخصیت می‌یابند. این سطح، جهان

بزرگ، گسترهٔ فرودیابی زمانی - مکانی شخصیتهای بهشت در ارتباط متقابل با صعود زمانی - مکانی مخلوقات تکاملی است.

6- *خدای غائی* — خدای در حال منتج شدنِ فوق زمان و فضای فراسو. دومین سطح تجربی یگانه‌ساز الوهیت. خدای غائی بر نیل تحقق یافتهٔ ارزشهای ترکیبیِ ابسونایتی - فوق شخصی، فراسوی زمان و فضا رفته، و منتج یافتهٔ تجربی، که در سطوح نهایی خلاقِ واقعیتِ الوهیت هماهنگ شده است دلالت دارد.

7- *خدای مطلق* — خدای در حال کسب تجربهٔ ارزشهای فراسوی فوقشخصی و معانی ربانیت، که اکنون به صورت*مطلق الوهیت* وجود دارد. این سومین سطح تجلی و بسط یگانهساز الوهیت میباشد. در این سطح فوق خلاق، الوهیت تهی شدن پتانسیل شخصی شدن را تجربه میکند، با تکمیل ربانیت مواجه میشود، و دستخوش تخلیهٔ ظرفیت برای خود آشکارسازی به سطوح متوالی و تدریجی شخصیتیابیهای دیگر میشود. الوهیت اکنون با *مطلق کامل* مواجه میشود، با آن تماس مییابد، و با آن تعیین هویت را تجربه میکند.

3- اولین منبع و مرکز

مجموع واقعیت بیکران در هفت فاز و به صورت هفت مطلق همارا وجود دارد:

1- اولین منبع و مرکز.

2- دومین منبع و مرکز.

3- سومین منبع و مرکز.

4- جزیرهٔ بهشت.

5- مطلق الوهیت.

6- مطلق جهانی.

7- مطلق کامل.

خداوند، به عنوان اولین منبع و مرکز، در رابطه با مجموع واقعیت به طور کامل آغازین است. اولین منبع و مرکز بیکران و نیز جاودانه است و از این رو فقط به واسطهٔ اراده محدود است یا مشروط می‌شود.

خداوند — پدر جهانی — شخصیت اولین منبع و مرکز است و روابط شخصی حاوی کنترل بینهایت را روی تمامی منابع و مراکز همارا و تحت فرمان بدین گونه حفظ میکند. این کنترل به طور *بالقوه* شخصی و بینهایت است، اگر چه ممکن است به سبب کمال کارکرد چنین منابع و مراکز و شخصیتهای همارا و تحت فرمان در واقع هرگز عمل نکند.

از این رو اولین منبع و مرکز در تمامی این قلمروها آغازین است: الوهیت یافته یا الوهیت نیافته، شخصی یا غیرشخصی، واقعی یا بالقوه، متناهی یا نامتناهی. هیچ چیز یا موجودی، هیچ نسبیت یا نهایتی به جز در رابطهٔ مستقیم یا غیر مستقیم با، و در وابستگی به، آغازین بودن اولین منبع و مرکز وجود ندارد.

اولین منبع و مرکز به صورتهای زیرین به جهان مربوط است:

1- نیروهای جاذبهٔ جهانهای مادی در مرکز جاذبهٔ بهشت تحتانی با هم تلاقی می‌کنند. درست به این دلیل است که مکان جغرافیایی شخص او در رابطهٔ مطلق با مرکز نیرو - انرژی سطح تحتانی یا مادی بهشت برای ابد ثابت است. اما شخصیت مطلق الوهیت در سطح فوقانی یا روحی بهشت وجود دارد.

2- نیروهای ذهنی در روح بیکران، ذهن کیهانی ناهمسان و واگرا در هفت روح استاد، ذهن واقعیت یابندهٔ متعال به عنوان یک تجربهٔ زمانی - فضایی در مجستان، با هم تلاقی می‌کنند.

3- نیروهای روحی جهان در پسر جاودان با هم تلاقی می‌کنند.

4- ظرفیت نامحدود برای عمل الوهیت در مطلق الوهیت سکونت دارد.

5- ظرفیت نامحدود برای واکنش بی‌پایان در مطلق کامل وجود دارد.

6- دو مطلق — مشروط و کامل — در مطلق جهانی و توسط او هماهنگ و یگانه می‌شوند.

7- شخصیت بالقوهٔ یک موجود فانی تکاملی یا هر موجود فانی دیگر در شخصیت پدر جهانی متمرکز است.

واقعیت، آنطور که توسط موجودات متناهی فهم می‌شود، جزئی، نسبی، و سایه‌وار است. حداکثر واقعیت الوهیت که به طور کامل توسط مخلوقات تکاملی متناهی قابل درک باشد در ایزد متعال فرا گرفته شده است. با این وجود واقعیتهایی مقدم و ابدی، واقعیتهای فوقمتناهی، وجود دارند که نیای این الوهیت متعالی مخلوقات تکاملی زمان - فضا هستند. در تلاش برای وصف منشأ و طبیعت واقعیت جهانی، ما ناچاریم تکنیک استدلال زمان - فضا را به کار گیریم، تا به سطح ذهن

متناهی برسیم. از این رو بسیاری از رخدادهای همزمان ابدیت باید به صورت وقایع متوالی عرضه شوند.

آنطور که یک مخلوق زمان و فضا منشأ و ناهمسانی واقعیت را می‌نگرد، من هستمِ‌جاودانه و بیکران از طریق اِعمال ارادهٔ آزاد ذاتی و جاودانه به رهایی ربانی از قید و بندهای بیکرانی کامل دست یافت، و این جدایی از بیکرانی کامل اولین *تنش مطلق الوهیت* را ایجاد نمود. این تنشِ ناهمسانیِ بیکرانی از طریق مطلق جهانی که برای یگانه ساختن و هماهنگ نمودن بیکرانیِ دینامیکِ جمع الوهیت و بیکرانی ساکن مطلق کامل عمل می‌کند حل می‌شود.

در این کارکرد اولیه من هستمِتئوریک از طریق کار همزمان پدر جاودانهٔ پسر آغازین شدن و منبع جاودانهٔ جزیرهٔ بهشت شدن به تحقق شخصیت دست یافت. همراه با تمایز پسر از پدر، و در شرایط بودن بهشت، شخص روح بیکران و جهان مرکزی هاونا پدیدار شدند. با پدیداری الوهیت شخصیِ هم - موجود، پسر جاودان و روح بیکران، پدر به عنوان یک شخصیت از پراکندگی اجتناب‌ناپذیر در سرتاسر پتانسیل جمع الوهیت گریخت. از آن پس پدر فقط در مشارکت سه‌گانه با دو الوهیت همترازش است که تمامی پتانسیل الوهیت را پر می‌کند، ضمن این که الوهیت تجربی در سطوح ربانیت تعالیت، غائیت، و مطلق بودن به طور فزاینده در حال واقعیت یافتن است.

مفهوم من هستم یک اذعان فلسفی است که ما به ذهن محدود به زمان، در قید و بند فضا، و متناهی انسان، و به غیرممکن بودن درک مخلوق از وجودهای ابدیت — واقعیتها و روابط بدون آغاز و بی‌پایان — به عمل می‌آوریم. برای مخلوق زمان و فضا، تمامی چیزها باید از یک آغاز برخوردار باشند، فقط به استثنای بی‌علت یگانه— علت آغازین علتها. از این رو ما این سطح ارزشی فلسفی را به عنوان من هستم می‌پنداریم، و در همان حال به تمامی مخلوقات آموزش می‌دهیم که پسر جاودان و روح بیکران با من هستم همپاینده هستند. به عبارت دیگر، هرگز زمانی وجود نداشت که من هستم پدرِ پسر، و با او پدرِ روح نباشد.

بیکران به معنی آکندگی — علت نهایی — به کار میرود، و حاکی از آغازین بودن اولین منبع و مرکز است. من هستمِ *تئوریک* یک امتداد مخلوق - فلسفی "بیکرانی اراده" است، اما بیکران یک سطح ارزشی *واقعی* است که نشانگر قصد ابدیِ بیکرانیِ حقیقیِ ارادهٔ آزاد مطلق و بیقید و بند پدر جهانی است. این مفهوم گاهی اوقات پدر - بیکران نامیده میشود.

بخش عمدهٔ سردرگمی تمامی رسته‌های موجودات، بالا و پایین، در تلاششان برای کشف پدر - بیکران، ذاتی محدودیتهای درک آنان است. آغازین بودن مطلق پدر جهانی در سطوح زیرنامتناهی آشکار نیست. از این رو احتمال دارد که فقط پسر جاودان و روح بیکران واقعاً پدر را به عنوان یک بیکرانی بشناسند. برای تمامی شخصیتهای دیگر چنین مفهومی نشانگر به کارگیری ایمان است.

4- واقعیت جهان

واقعیت در سطوح متنوع جهان به طور ناهمسان به فعل در می‌آید. واقعیت در ارادهٔ بیکران پدر جهانی و توسط آن منشأ می‌یابد و در سه فاز اولیه در چندین سطوح متفاوت واقعیت‌یابی جهان قابل تحقق است:

1- *واقعیت الوهیت نیافته* از حوزه‌های انرژی غیرشخصی تا قلمروهای واقعیت ارزشهای غیرقابل شخصیت‌یابی وجود جهانی، حتی تا حضور مطلق کامل، دامنه دارد.

2- *واقعیت الوهیت یافته* شامل تمامی پتانسیلهای بیکران الوهیت می‌شود که تا کلیهٔ عرصه‌های شخصیت، از پایین‌ترین متناهی تا بالاترین نامتناهی، به سوی بالا دامنه دارد، و لذا حوزهٔ تمامی آنچه که قابل شخصیت‌یابی است و بیشتر — حتی تا حضور مطلق الوهیت — را در بر می‌گیرد.

3- *واقعیت متقابلاً مربوط*. واقعیت جهان ظاهراً الوهیت یافته یا الوهیت نیافته است، اما برای موجودات زیرالوهیت یافته حوزهٔ پهناوری از واقعیت مربوط به هم، بالقوه و در حال واقعیت یافتن، وجود دارد که تعیین هویت آن دشوار است. بخش عمدهٔ این واقعیتِ هماهنگ در حیطهٔ قلمرو مطلق جهانی قرار دارد.

این مفهوم اولیهٔ واقعیت آغازین است: پدر واقعیت را آغاز و حفظ می‌کند. *ناهمسانیهای* اولیهٔ واقعیت، الوهیت یافته و الوهیت نیافته — مطلق الوهیت و مطلق کامل — هستند. *رابطهٔ* اولیه میان آنها تنش است. این تنش ربانیت که توسط پدر آغاز شده، به وسیله و به صورت مطلق جهانی به طور کامل حل شده و جاودانه می‌شود.

از دیدگاه زمان و فضا، واقعیت باز هم بیشتر به شکل زیرین قابل تقسیم است:

1- *واقعی و بالقوه*. واقعیتهایی که در تمامیت جلوه‌گری در مقایسه با آنهایی وجود دارند که ظرفیت آشکار نشده برای رشد را حمل می‌کنند. پسر جاودان یک واقعیت مطلق معنوی است. انسان فانی تا حد بسیار زیاد یک پتانسیل تحقق نیافتهٔ معنوی است.

2- *مطلق و زیرمطلق*. واقعیتهای مطلق وجودهای ابدی هستند. واقعیتهای زیرمطلق در دو سطح انعکاس می‌یابند: ابسونایتیها — واقعیتهایی که در رابطه با زمان و ابدیت، هر دو، نسبی هستند. متناهیها — واقعیتهایی که در مکان انعکاس می‌یابند و در زمان واقعیت پیدا می‌کنند.

3- *وجودگرایانه و تجربی*. الوهیت بهشت وجودگرایانه است، اما متعالی و غائیِ در حال پدیدار شدن تجربی هستند.

4- *شخصی و غیرشخصی*. بسط الوهیت، تجلی شخصیت، و تکامل جهان برای همیشه مشروط به عمل داوطلبانهٔ پدر است، که معانی و ارزشهای ذهنی - روحی - شخصیِ واقعی و بالقوه را که در پسر جاودان تمرکز دارد از آن چیزهایی که در جزیرهٔ جاودان بهشت متمرکز است و ذاتی آن است برای ابد جدا نمود.

بهشت کلمه‌ای است که در بر گیرندهٔ مطلقهای شخصی و غیرشخصی کانونی تمامی فازهای واقعیت جهان است. بهشت، به بیان صحیح، ممکن است هر شکل و یا کلیهٔ اشکال واقعیت، الوهیت، ربانیت، شخصیت، و انرژی — روحی، ذهنی، یا مادی — را در بر داشته باشد. همگی در بهشت، به عنوان مکان منشأ، کارکرد، و سرنوشت، تا جایی که به ارزشها، معانی، و وجود واقعی مربوط است، سهیم هستند.

جزیرهٔ بهشت — بهشت با توصیفی دیگر — کنترل مادی - جاذبه‌ای مطلق اولین منبع و مرکز است. بهشت بی‌حرکت است، و تنها چیز ساکن در جهان جهانها است. جزیرهٔ بهشت یک مکان جهانی دارد اما موقعیتی در فضا ندارد. این جزیرهٔ جاودان سرچشمهٔ واقعی جهانهای فیزیکی — گذشته، حال، و آینده — است. جزیرهٔ هسته‌ایِ نور مشتق شده از الوهیت است، اما الوهیت نیست، و آفرینشهای مادی نیز بخشی از الوهیت نیستند. آنها برآیند آن هستند.

بهشت یک آفریننده نیست. آن یک کنترل کنندهٔ بی‌نظیر بسیاری فعالیتهای جهان است، بسیار بیشتر یک کنترل کننده تا یک واکنشگر. در سرتاسر جهانهای مادی بهشت روی واکنشها و رفتار تمامی موجوداتی که به نیرو، انرژی، و توان مربوطند تأثیر می‌گذارد، اما بهشت خود بی‌نظیر، منحصر به فرد، و در جهانها منزوی است. بهشت نمایانگر هیچ چیز نیست و هیچ چیز بهشت را نمایندگی نمی‌کند. آن نه نیرو است و نه یک وجود. آن فقط *بهشت* است.

5- واقعیتهای شخصی

شخصیت یک سطح از واقعیت الوهیت یافته است و از سطح انسانی و بینابینیِ کنش بالاتر ذهنی در پرستش و خرد تا سطح مورانشیایی و روحی و تا نیل به مرحلهٔ نهایی وضعیت شخصیتی دامنه دارد. این صعود تکاملی شخصیت انسانی و خویشاوندی مخلوق است، اما رسته‌های بیشمار دیگری از شخصیتهای جهان وجود دارند.

واقعیت تابع بسط جهانی است، شخصیت تابع تنوع بی‌نهایت، و هر دو قادر به هماهنگی تقریباً نامحدود با الوهیت و ثبات جاودانه هستند. در حالی که دامنهٔ دگردیس کنندهٔ واقعیت غیرشخصی قطعاً محدود است، ما هیچ محدودیتی در تکامل تدریجی واقعیتهای شخصیتی نمی‌شناسیم.

در سطوح کسب شدهٔ تجربی تمامی رسته‌ها یا ارزشهای شخصیتی هم‌پیوند و حتی هم‌آفرینشی هستند. حتی خداوند و انسان می‌توانند در یک شخصیت یگانه شده با هم زیست کنند، همانطور که

در وضعیت کنونی میکائیل مسیح — پسر انسان و پسر خداوند — به طور بسیار بدیع آشکار گشته است.

تمامی رسته‌ها و فازهای زیرنامتناهی شخصیت دست‌یافتنیهای مربوط به هم می‌باشند و به طور بالقوه هم‌آفرینشی هستند. پیششخصی، شخصی، و فوقشخصی همگی از طریق پتانسیل متقابل دستیابی هماهنگ، پیشرفت تدریجی، و ظرفیت هم‌آفرینشی، به هم مرتبط هستند. اما غیرشخصی هرگز به طور مستقیم به شخصی جهش نمی‌کند. شخصیت هرگز خود انگیخته نیست. آن هدیهٔ پدر بهشتی است. شخصیت روی انرژی قرار گرفته است. آن فقط به سیستمهای انرژی زنده وابسته است. هویت می‌تواند به الگوهای غیرزندهٔ انرژی مربوط باشد.

پدر جهانی راز واقعیت شخصیت، اعطای شخصیت، و فرجام شخصیت است. پسر جاودان شخصیت مطلق، راز انرژی روحی، ارواح مورانشیا، و ارواح کامل شده است. عامل مشترک شخصیت روحی - ذهنی، سرچشمهٔ هوشمندی، استدلال، و ذهن جهانی است. اما جزیرهٔ بهشت غیرشخصی و برون روحی است. آن جوهر تن جهانی، منبع و مرکز مادهٔ فیزیکی، و الگوی مطلق بنیادین واقعیت جهانی ماده است.

این کیفیتهای واقعیت جهانی در تجربهٔ یورنشیایی بشری در سطوح زیرین آشکار گشته‌اند:

1- *بدن*. ارگانیسم مادی یا فیزیکی انسان. مکانیسم زندهٔ برقی - شیمیایی برخوردار از طبیعت و منشأ حیوانی.

2- *ذهن*. مکانیسم فکری، ادراکی، و احساسی ارگانیسم بشری. حاصل جمع تجربهٔ خودآگاه و ناخودآگاه. آن هوشمندی که به حیات احساسی مربوط است و از طریق پرستش و خردمندی به سطح روحی ارتقا می‌یابد.

3- *روح*. روح الهی که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند — تنظیم کنندهٔ فکر. این روح فناناپذیر پیششخصی است. آن یک شخصیت نیست، گرچه فرجامش این است که بخشی از شخصیت مخلوق انسانی در حال بقا شود.

4- *روان*. روان انسان یک نیل تجربی است. به تدریج که یک مخلوق انسانی ”انجام خواست پدر آسمانی“ را برمی‌گزیند، روح ساکن در او پدر یک *واقعیت* جدید در تجربهٔ بشری می‌شود. ذهن انسانی و مادی مادر همین واقعیت در حال پدیداری است. محتوای این واقعیت جدید نه مادی و نه روحی است. آن *مورانشیایی* است. این روان در حال پدیداری و فناناپذیر است که فرجامش بقا یافتن از مرگ انسانی و آغاز صعود بهشتی است.

شخصیت. شخصیت انسان فانی نه بدن، نه ذهن، و نه روح است. آن روان هم نیست. شخصیت یک واقعیت تغییرناپذیر در یک تجربهٔ غیر از آن پیوسته تغییر یابندهٔ مخلوق است، و آن تمامی عوامل مربوطهٔ دیگر فردیت را یگانه می‌سازد. شخصیت عطیهٔ

بی‌نظیری است که پدر جهانی به انرژیهای زنده و مربوطهٔ ماده، ذهن، و روح عطا می‌دارد، و با بقای روان مورانشیایی بقا می‌یابد.

مورانشیا عبارتی است که به یک سطح گسترده که میان مادی و روحی قرار دارد اطلاق می‌شود. آن ممکن است واقعیتهای شخصی یا غیرشخصی، انرژیهای زنده یا غیرزنده، را مشخص نماید. تار مورانشیا روحی است؛ پود آن فیزیکی است.

6- انرژی و الگو

ما هر یک و کلیهٔ چیزهایی را که به مدار شخصیت پدر واکنش نشان می‌دهند، شخصی می‌نامیم. ما هر یک و کلیهٔ چیزهایی را که به مدار روحی پسر واکنش نشان می‌دهند، روح می‌نامیم. ما هر یک و تمامی آنچه را که به مدار ذهنی عامل مشترک واکنش نشان می‌دهد، ذهن می‌نامیم، ذهن به عنوان یک ویژگی روح بیکران — ذهن در تمامی فازهای آن. ما هر یک و همگی آنچه را که به مدار مادی - جاذبه‌ای که مرکزش در بهشت تحتانی است، واکنش نشان می‌دهد ماده می‌نامیم — انرژی - ماده در تمامی حالات دگردیس شوندهٔ آن.

ما انرژی را به عنوان یک کلمهٔ تماماً در بر گیرنده که به قلمروهای روحی، ذهنی، و مادی اطلاق می‌شود به کار می‌گیریم. *نیرو* نیز بدین ترتیب به طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد. *توان* معمولاً محدود به نامگذاری سطح الکترونی مادی یا مادهٔ واکنشگر به جاذبهٔ خطی در جهان بزرگ است. توان همچنین برای نامگذاری حاکمیت به کار می‌رود. ما نمی‌توانیم تعاریف به طور کلی پذیرفته شدهٔ شما را از نیرو، انرژی، و توان دنبال نماییم. چنان کمبودی در زبان وجود دارد که ما باید معانی متعددی به این کلمات تخصیص دهیم.

انرژی فیزیکی عبارتی است که نشانگر تمامی فازها و اشکال حرکت پدیده‌ای، عمل، و پتانسیل است.

در بحث پیرامون تجلیهای انرژی فیزیکی، ما معمولاً از عبارت نیروی کیهانی، انرژی برآیند، و توان جهان استفاده می‌کنیم. اینها اغلب به صورت زیرین به کار گرفته می‌شوند:

1- *نیروی کیهانی* در بر گیرندهٔ تمامی انرژیهایی است که سرچشمه در مطلق کامل دارند اما هنوز به جاذبهٔ بهشت واکنش نشان نمی‌دهند.

2- *انرژی در حال پدیداری* در بر گیرندهٔ آن انرژیهایی است که به جاذبهٔ بهشت واکنش نشان می‌دهند اما هنوز به جاذبهٔ محلی یا خطی واکنش نشان نمی‌دهند. این سطح پیش الکترونی انرژی - ماده است.

3- *توان جهان* شامل کلیهٔ اشکال انرژی است که ضمن این که هنوز به جاذبهٔ بهشت واکنش نشان می‌دهند، به طور مستقیم به جاذبهٔ خطی واکنشگر هستند. این سطح الکترونی انرژی - ماده و تمامی تکاملهای پس از آن است.

ذهن پدیده‌ای است که حاکی از حضور - فعالیت *خدمت زنده*، علاوه بر سیستمهای گوناگون انرژی است، و این به تمامی سطوح هوشمندی صدق می‌کند. در شخصیت، ذهن همواره میان روح و ماده قرار دارد. از این رو جهان توسط سه نوع نور روشن می‌شود: نور مادی، بینش عقلانی، و درخشش روحی.

نور — درخشش روحی — یک سمبل لغوی، یک استعاره، است که به معنی ویژگی تجلی شخصیت رسته‌های گوناگون موجودات روحی است. این برون‌تابی درخشنده به هیچ وجه به بینش عقلانی یا به نمودهای نور فیزیکی مربوط نیست.

الگو می‌تواند به صورت مادی، روحی، یا ذهنی یا هر ترکیبی از این انرژیها نشان داده شود. آن می‌تواند بر شخصیتها، هویتها، وجودها، یا مادهٔ غیرزنده نفوذ یابد. اما الگو الگو است و الگو باقی خواهد ماند. فقط *کپی‌ها* تکثیر می‌شوند.

الگو ممکن است انرژی را به طرز خاصی آرایش دهد، اما آن را کنترل نمی‌کند. جاذبه یگانه کنترل انرژی - ماده است. نه فضا و نه الگو نسبت به جاذبه واکنشگر نیستند، اما هیچ رابطه‌ای میان فضا و الگو وجود ندارد. فضا نه الگو است و نه الگوی بالقوه. الگو آرایش خاصی از *واقعیت* است که از پیش تمامی بدهی جاذبه‌ای خود را پرداخت کرده است. واقعیت هر الگو شامل انرژیهای آن، ذهن، روح، یا اجزای مادی آن است.

در مقایسه با جنبهٔ *کل*، الگو جنبهٔ *فردی* انرژی و شخصیت را آشکار می‌سازد. اشکال شخصیت یا هویت الگوهایی هستند که ناشی از انرژی (فیزیکی، روحی، یا ذهنی) می‌باشند اما ذاتی آن نیستند. آن کیفیت انرژی یا شخصیت که به واسطهٔ آن الگو منجر به پدیداری می‌شود می‌تواند به خداوند — الوهیت — به اعطای نیروی بهشتی، به همزیستی شخصیت و توان، نسبت داده شود.

الگو یک طرح اصلی است که کپی‌ها از آن ساخته می‌شوند. بهشت جاودان مطلق الگوها است؛ پسر جاودان شخصیت الگویی است؛ پدر جهانی نیا - منبع مستقیم هر دو است. اما بهشت الگو اعطا نمی‌کند، و پسر نمی‌تواند شخصیت اعطا کند.

7- ایزد متعال

مکانیسم الوهیتِ جهان بنیادین تا جایی که به روابط ابدیت مربوط است دوگانه است. خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح جاودانه هستند — موجودات وجودگرا هستند — در حالی که خدای

متعال، خدای غائی، و خدای مطلق شخصیتهای ربانی *در حال تحقق* متعلق به دوران پس - هاونا در زمان - فضا و کرات فراسوی زمان - فضای بسط تکاملی جهآن بنیادین هستند. این شخصیتهای ربانی در حال تحقق از طریق تکنیک واقعیت‌یابی تجربیِ حاوی پتانسیلهای همیارانه - خلاقِ الوهیتهای جاودانهٔ بهشت، از زمانی که، و همینطور که در جهانهای در حال رشد توانمندی - شخصیت می‌یابند، جاودانه‌های آینده هستند.

از این رو حضور الوهیت دوگانه است:

1- *وجودگرایانه* — موجودات برخوردار از وجود جاودانه، گذشته، حال، و آینده.

2- *تجربی* — موجودات در حال واقعیت‌یابی حاضر در دوران پس - هاونا، اما برخوردار از وجود بی‌پایان در سرتاسر تمامی ابدیت آینده.

پدر، پسر، و روح وجودگرا هستند — وجودگرا در واقعیت (گر چه تمامی پتانسیلها ظاهراً تجربی هستند). متعال و غائی کاملاً تجربی هستند. مطلق الوهیت در واقع تجربی است اما به طور بالقوه وجودگرا است. جوهر الوهیت جاودانگی است، اما فقط سه شخص آغازین الوهیت به طور کامل جاودانه هستند. کلیهٔ شخصیتهای دیگر الوهیت از یک منشأ برخوردارند، اما فرجامشان جاودانگی است.

پدر به دنبال دستیابی به ابراز وجودگرایانهٔ الوهیت خود در پسر و روح اکنون در حال دستیابی به ابراز تجربیِ سطوح الوهیتِ تا این هنگام غیرشخصی و آشکار نشده به صورت خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق می‌باشد. اما این الوهیتهای تجربی اکنون به طور کامل وجود ندارند؛ آنها در حال واقعیت‌یابی هستند.

خدای متعال در هاونا انعکاس شخصیِ روحیِ الوهیت سه‌گانهٔ بهشت است. این رابطهٔ همیارانهٔ الوهیت اکنون در خدای هفتگانه به طور خلاق به سوی بیرون در حال بسط است و در نیروی تجربی قادر متعال در جهان بزرگ در حال به وجود آمدن است. الوهیت بهشت، که به صورت سه شخص وجود دارد، بدین گونه در دو فاز تعالیت به صورت تجربی در حال تکوین است، در حالی که این دو فاز دوگانه به لحاظ توانمندی - شخصیتی به صورت یک خدا، ایزد متعال، در حال یگانه شدن هستند.

پدر جهانی از طریق تکنیک سه‌گانگی، شخصیت‌یابی سه‌گانهٔ الوهیت، از قید و بند بیکرانی و موانع ابدیت به رهایی داوطلبانه دست می‌یابد. ایزد متعال حتی اکنون به صورت یک یگانه‌سازی شخصیتی زیرجاودانهٔ تجلی هفت‌گانهٔ الوهیت در بخشهای زمان - فضای جهان بزرگ در حال تکامل است.

ایزد متعال یک آفرینندهٔ مستقیم نیست، به جز این که پدر مجستان است، اما او یک هماهنگ کنندهٔ ترکیبی تمامی فعالیتهای مخلوق - آفرینندهٔ جهان است. ایزد متعال، که اکنون در جهانهای

تکاملی در حال واقعیت یافتن است، مرتبط کننده و ترکیب کنندهٔ ربانیت زمان - فضا، الوهیت سه‌گانهٔ بهشت در همکاری تجربی با آفرینندگان متعالی زمان و فضا می‌باشد. این الوهیت تکاملی، هنگامی که سرانجام واقعیت یافت، پیوند ابدی متناهی با نامتناهی، یگانگی جاودانه و پایدار توان تجربی و شخصیت روحی را شکل می‌دهد.

تمامی واقعیت متناهی زمان - فضا، تحت اشتیاق رهنمون کنندهٔ ایزد متعال که در حال تکامل است، درگیر یک بسیج پیوسته فرازیابنده و یگانه‌سازی کامل کننده (ترکیب توان - شخصیتِ) تمامی فازها و ارزشهای واقعیت متناهی، در همیاری با فازهای متنوع واقعیت بهشت، با هدف و به منظور مبادرت کردن به تلاش متعاقب برای رسیدن به سطوح اَبسونایتِ کمال فوقمخلوق می‌باشد.

8- خدای هفتگانه

پدر جهانی برای جبران وضعیت متناهی بودن و برای تلافی محدودیتهای برداشتی مخلوق، دستیابی هفتگانهٔ مخلوق تکاملی را به الوهیت برقرار نموده است:

1- پسران آفرینندهٔ بهشتی.

2- قدمای ایامها.

3- هفت روح استاد.

4- ایزد متعال.

5- خدای روح.

6- خدای پسر.

7- خدای پدر.

این شخصیت‌یابی هفتگانهٔ الوهیت در زمان و فضا و به هفت ابرجهان انسان فانی را قادر می‌سازد به حضور خداوند، که روح است، دست یابد. این الوهیت هفتگانه، برای مخلوقات متناهی زمان - فضا که در آینده در ایزد متعال توانمندی - شخصیت خواهد یافت، الوهیت کارکردیِ مخلوقات فانی تکاملیِ متعلق به دوران صعود بهشت می‌باشد. این چنین دوران اکتشاف تجربیِ درک خداوند با شناخت ربانیتِ پسر آفرینندهٔ جهان محلی آغاز می‌شود و به وسیلهٔ قدمای ایامهای ابرجهان و از طریق شخص یکی از هفت روح استاد به نیل به اکتشاف و شناخت شخصیت الهی پدر جهانی در بهشت فراز می‌یابد.

جهان بزرگ حوزهٔ سه‌گانهٔ الوهیتِ تثلیثِ تعالیت، خدای هفتگانه، و ایزد متعال است. خدای متعال در تثلیث بهشت، که شخصیت و ویژگیهای روحی او از آن ناشی می‌شود، بالقوه است، اما او اکنون در پسران آفریننده، قدمای ایامها، و ارواح استاد، که قدرتش به عنوان قادر برای ابرجهانهای زمان و فضا از آنها ناشی می‌شود، در حال واقعیت یافتن است. این تجلی قدرت خدای بلافصلِ مخلوقات تکاملی در واقع همزمان با آنها در کادر زمان - فضا تکامل می‌یابد. قادر متعال، که در سطح ارزشیِ فعالیتهای غیرشخصی تکامل می‌یابد، و شخص روحیِ خدای متعال *یک واقعیت* — ایزد متعال — هستند.

پسران آفریننده در همکاری ربانی خدای هفتگانه مکانیسمی را فراهم می‌کنند که از طریق آن فانی فناناپذیر می‌شود و متناهی به آغوش نامتناهی دست می‌یابد. ایزد متعال تکنیکی را برای بسیج قدرت - شخصیت، ترکیب الهی *تمامی* این فعالیتهای چندگانه، فراهم می‌کند، و بدین ترتیب متناهی را قادر می‌سازد به ابسونایت دست یابد، و از طریق سایر واقعیت‌یابیهای ممکن آینده، برای نیل به غائی تلاش کند. پسران آفریننده و خادمان الهی مربوط به آنها در این بسیج عالی شرکت می‌کنند، اما قدمای ایامها و هفت روح استاد احتمالاً به عنوان سرپرستان دائمی جهان بزرگ برای ابد ثابت هستند.

تاریخچهٔ کارکرد خدای هفتگانه به سازماندهی هفت ابرجهان باز می‌گردد، و این احتمالاً در رابطه با تکامل آیندهٔ آفرینشهای فضای بیرونی گسترش خواهد یافت. سازماندهی این جهانهای آیندهٔ سطوح فضایی اول، دوم، سوم، و چهارمِ حاوی تکامل تدریجی بدون شک شاهد سرآغاز نزدیکی فرازگرایانه و ابسونایت به الوهیت خواهد بود.

9- خدای غائی

درست همانطور که ایزد متعال از انرژی و شخصیت بالقوهٔ محصور شده در جهان بزرگ که عطیهٔ پیشین الوهیت است به طور تدریجی تکامل می‌یابد، خدای غائی نیز از پتانسیلهای ربانیت که در حوزه‌های فراسوی زمان - فضای جهان بنیادین وجود دارد منتج می‌شود. واقعیت‌یابی الوهیت غائی نشانگر یگانگی اَبسونایتیِ اولین تثلیث تجربی است و حاکی از بسط یگانه‌ساز الوهیت در دومین سطح خود شکوفایی خلاق است. این در بر گیرندهٔ معادل شخصیتی - توانمندی واقعیت‌یابی الوهیت تجربی جهان متعلق به واقعیتهای بهشتی ابسونایت در سطوح منتج کنندهٔ ارزشهای فراسوی زمان - فضا است. کامل شدن این چنین پیشرفت تجربی برای این طراحی شده است که فرجام خدمتی غائی را برای تمامی مخلوقات زمان - فضا که از طریق واقعیت یافتن کامل ایزد متعال و از طریق خدمت خدای هفتگانه به سطوح ابسونایت دست یافته‌اند موجب شود.

خدای غائی نشانگر الوهیت شخصی است که در سطوح ربانیت ابسونایت و در کرات فوق زمان و فضای فراسو در جهان عمل می‌کند. غائی یک منتج فوق متعالی الوهیت است. متعال یگانگی تثلیث است که توسط موجودات متناهی درک می‌شود. غائی یگانگی تثلیث بهشت است که توسط موجودات ابسونایت درک می‌شود.

پدر جهانی، از طریق مکانیسم الوهیت تکاملی در واقع درگیر *عمل* حیرت‌آور و شگفت‌انگیز تمرکز کانونی شخصیت و بسیج توانمندی، در سطوح مربوطهٔ معانی جهانیِ ارزشهای واقعیت الهی متناهی، ابسونایت، و حتی مطلق آنها می‌باشد.

سه الوهیت اول و جاودانهٔ گذشتهٔ بهشت — پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران — در آیندهٔ ابدی با واقعیت‌یابی تجربی الوهیتهای تکاملی همیار — خدای متعال، خدای غائی، و احتمالاً خدای مطلق — شخصاً تکمیل می‌شوند.

خدای متعال و خدای غائی، که اکنون در جهانهای تجربی در حال تکاملند، وجودگرا نیستند. آنها جاودانه‌های گذشته نیستند، فقط جاودانه‌های آینده، مشروط به زمان و مکان و جاودانه‌های فرازگرا هستند. آنها عطایای نوع الوهیتهای متعال، غائی، و احتمالاً متعال - غائی هستند، اما سرآغازهای تاریخی جهان را تجربه کرده‌اند. آنها هرگز پایانی نخواهند داشت، اما از آغاز شخصیت برخوردارند. آنها در واقع واقعیت‌یابیهای حاوی پتانسیل جاودانگی و نامتناهی الوهیت هستند، اما خود نه کاملاً جاودانه هستند و نه نامتناهی.

10- خدای مطلق

اشکال متعددی از واقعیت جاودانهٔ *مطلق الوهیت* وجود دارد که نمی‌توان برای ذهن متناهی زمان و فضا به طور کامل توضیح داد، اما واقعیت‌یابی *خدای مطلق* پیامد یگانگی دومین تثلیث تجربی، تثلیث مطلق، می‌باشد. این در بر گیرندهٔ تحقق تجربی ربانیت مطلق، یگانگی معانی مطلق در سطوح مطلق است؛ اما ما در رابطه با در بر گیری تمامی ارزشهای مطلق مطمئن نیستیم، زیرا هیچگاه اطلاع نیافته‌ایم که مطلقِ مشروط معادل بیکران است. فرجامهای فوق غائی درگیر معانی مطلق و معنویت بی‌پایان هستند، و بدون هر دوی این واقعیتهای دست یافته نشده ما نمی‌توانیم ارزشهای مطلق را برقرار سازیم.

خدای مطلق هدفِ تحقق - نیل تمامی موجودات فوق ابسونایت است، اما پتانسیل توانمندی و شخصیتی مطلق الوهیت از درک ما فراتر است، و ما تردید داریم پیرامون آن واقعیتهایی بحث کنیم که از واقعیت‌یابی تجربی بسیار دور هستند.

11- سه مطلق

هنگامی که اندیشهٔ توأم پدر جهانی و پسر جاودان که از طریق خدای عمل کارکرد پیدا نمود، موجب آفرینش جهان الهی و مرکزی شد، پدر ابراز اندیشهٔ خود را با کلمهٔ پسر خود و عمل مدیر اجرایی مشترک آنها از طریق متمایز ساختن حضورش در هاونا از پتانسیلهای بیکرانی دنبال نمود. و این پتانسیلهای آشکار نشدهٔ بیکرانی در مطلق کامل پنهان شده در فضا باقی می‌مانند و در مطلق الوهیت به طور الهی احاطه می‌شوند، ضمن این که این دو در کارکرد مطلق جهانی، بیکرانی - یگانگیِ آشکار نشدهٔ پدر بهشتی، یکی می‌شوند.

همینطور که غنی شدن تمامی واقعیت از طریق رشد تجربی و به وسیلهٔ ارتباط متقابل تجربی با وجودگرا توسط مطلق جهانی صورت می‌یابد، توانمندی نیروی کیهانی و توانمندی نیروی روحی، هر دو، در حال آشکار شدن - واقعیت یافتن تدریجی هستند. اولین منبع و مرکز به واسطهٔ حضور متوازن مطلق جهانی به بسط توانمندی تجربی دست می‌یابد، از تعیین هویت با مخلوقات تکاملی خود بهره‌مند می‌شود، و به گسترش الوهیت تجربی در سطوح تعالیت، غائیت، و مطلق بودن نائل می‌شود.

هنگامی که تمایز کامل مطلق الوهیت از مطلق کامل ممکن نیست، کارکرد ظاهراً ترکیبی یا حضور هماهنگ آنها عمل مطلق جهانی نامگذاری می‌شود.

1- به نظر می‌رسد که *مطلق الوهیت* فعال کننده‌ای تماماً قدرتمند است، در حالی که چنین می‌نماید که مطلق کامل مکانیزه کنندهٔ تماماً کارآمد جهان جهانهای کاملاً متحد و به طور غائی هماهنگ، حتی جهانهای متعددی که ساخته شده، در حال ساخته شدن هستند، و یا در آینده ساخته خواهند شد، می‌باشد.

مطلق الوهیت نمی‌تواند نسبت به هر وضعیت جهان به یک طریقهٔ زیرمطلق واکنش نشان دهد، یا حداقل چنین نمی‌کند. به نظر می‌رسد هر پاسخ این مطلق به هر وضعیت مشخص در چهارچوب سعادت تمامی آفرینش چیزها و موجودات باشد، نه فقط در حالت کنونی وجودی آن، بلکه همچنین با ملاحظهٔ احتمالات بی‌پایان تمامی ابدیت آینده.

مطلق الوهیت آن پتانسیلی است که از جمع جدا شد، واقعیتی نامتناهی از طریق انتخاب داوطلبانهٔ پدر جهانی، که تمامی فعالیتهای ربانیت —وجودگرایانه و تجربی — در حیطهٔ آن به وقوع می پیوندند. این مطلق *مشروط* با مطلق *کامل* متمایز است، اما مطلق جهانی در شمول تمامی پتانسیل مطلق، فوق اضافهٔ بر هر دو است.

2- *مطلق کامل* غیرشخصی، برون الهی، و الوهیت نیافته است. از این رو مطلق کامل فاقد شخصیت، ربانیت، و تمامی امتیازات آفرینندگی است. واقعیت یا حقیقت، تجربه یا آشکارسازی، و فلسفه یا ابسونیتی قادر نیستند بر طبیعت و سیرت این مطلق بدون محک گذاری جهانی رخنه کنند.

اجازه دهید روشن شود که مطلق کامل یک واقعیت *مثبت* است که بر جهان بزرگ سایه افکنده است، و ظاهراً با همان حضور فضایی یکسان در آن دورها در داخل فعالیتهای نیرویی و تکامل پیش مادی کرانه‌های سرسام‌آور مناطق فضایی ماوراءِ هفت ابرجهان وسعت یافته است. مطلق کامل یک منفی‌بافی صرف برداشت فلسفی مبتنی بر پنداشتهای مغالطات متافیزیکی پیرامون جهانی بودن، استیلا، و آغازین بودن غیرمشروط و مشروط نیست. مطلق کامل یک کنترل فراگیر مثبت جهانی در بیکرانی است. این کنترل فراگیر در حیطهٔ فضایی - نیرویی نامحدود است اما قطعاً به واسطهٔ حضور حیات، ذهن، روح، و شخصیت تعدیل می‌شود، و توسط واکنشهای ارادی و فرامین هدفمند تثلیث بهشت بیشتر تعدیل می‌شود.

ما اعتقاد راسخ داریم که مطلق کامل یک نفوذ ناهمسان و تماماً فراگیر قابل مقایسه با برداشتهای پانتئیستی متافیزیک یا با فرضیهٔ پیشین اتر در علم نیست. مطلق کامل به لحاظ نیرویی نامحدود و مشروط به الوهیت است، اما ما رابطهٔ این مطلق را با واقعیتهای روحی جهانها به طور کامل درک نمی‌کنیم.

3- ما به طور منطقی چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم *که مطلق جهانی* در عمل مطلقاً داوطلبانهٔ پدر جهانی به دلیل واقعیتهای ناهمسان جهان که به صورت ارزشهای الوهیت یافته و الوهیت نیافته — قابل شخصیت‌یابی و غیرقابل شخصیت‌یابی — جلوه‌گر است اجتناب‌ناپذیر بود. مطلق جهانی پدیده‌ای ربانی و نشانگر رفع تنشی است که توسط عمل داوطلبانهٔ این واقعیت ناهمسان جهان آفریده شده است، و به عنوان هماهنگ کنندهٔ همیارانهٔ این جمع کل پتانسیلهای موجود عمل می‌کند.

حضور تنشی مطلق جهانی نشانگر تنظیم تفاوت میان واقعیت الوهیت و واقعیت الوهیت نیافته که ذاتی جدایی پویایی ربانیت داوطلبانه از سکون بیکرانی کامل می‌باشد است.

همیشه به خاطر داشته باشید: بیکرانیِ بالقوه مطلق، و از ابدیت جدایی ناپذیر است. بیکرانی واقعی در زمان هرگز نمی‌تواند چیزی جز جزئی باشد و از این رو باید غیرمطلق باشد. بیکرانی شخصیت واقعی نیز جز در الوهیتِ کامل نمی‌تواند مطلق باشد. و تفاوت پتانسیل بیکرانی در مطلق کامل و مطلق الوهیت است که مطلق جهانی را جاودانه می‌سازد، و بدین گونه به لحاظ کیهانی این را ممکن می‌کند که در فضا از جهانهای مادی برخوردار بود و به لحاظ روحی این را ممکن می‌سازد که در زمان از شخصیتهای متناهی برخوردار بود.

متناهی فقط به این علت می‌تواند با نامتناهی در کیهان همزیستی کند که حضور همیارانهٔ مطلق جهانی تنشهای میان زمان و ابدیت، متناهی بودن و نامتناهی بودن، بالقوگی واقعیت و فعلیت واقعیت، بهشت و فضا، انسان و خداوند را چنان به طور کامل متعادل می‌سازد. مطلق جهانی به طور همیارانه در بر گیرندهٔ تعیین هویت ناحیهٔ واقعیت در حال پیشرفت تکاملی موجود در زمان - فضا، و در زمان - فضای فراسو، جهانهای حاوی تجلی زیربیکرانی الوهیت، می‌باشد.

مطلق جهانی پتانسیل الوهیت ایستا - دینامیکی است که به لحاظ کارکردی در سطوح زمان - ابدیت به صورت ارزشهای متناهی - مطلق قابل تحقق است و نزدیکیِ تجربی - وجودگرایانه به آن ممکن است. این جنبهٔ غیرقابل درک الوهیت ممکن است ساکن، بالقوه، و همبسته باشد، اما تا جایی که به شخصیتهای هوشمندی که اکنون در جهان بنیادین عمل می‌کنند مربوط است، به لحاظ تجربی خلاق یا تکاملی نیست.

مطلق. دو مطلق — کامل و مشروط — ضمن این که کارکردشان چنان ظاهراً متباین است، آنطور که توسط مخلوقات ذهنی ممکن است مشاهده شوند، در مطلق جهانی و توسط او به طور کامل و الهی یگانه هستند. در تحلیل نهایی و در درک پایانی هر سهٔ آنها تماماً یک مطلق هستند. آنها در سطوح زیربیکرانی به لحاظ کارکردی متمایز هستند، اما در بیکرانی یکی هستند.

ما هرگز واژهٔ مطلق را به معنی نفی چیزی یا انکار چیزی به کار نمی‌بریم. مطلق جهانی را نیز به عنوان یک الوهیت خود تعیین کننده، یک نوع پانتئیستی و غیرشخصی، نمی‌نگریم. مطلق، در تمامی آنچه که به شخصیت جهانی مربوط است، منحصراً محدود به تثلیث و تحت سلطهٔ الوهیت است.

12- تثلیثها

تثلیث آغازین و جاودانهٔ بهشت وجودگرا است و اجتناب‌ناپذیر بود. این تثلیثِ بدون آغاز ذاتی واقعیت ناهمسانی شخصی و غیرشخصی از طریق ارادهٔ نامحدود پدر بود و هنگامی که ارادهٔ شخصی او این واقعیتهای دوگانه را از طریق ذهن هماهنگ نمود واقعیت یافت. تثلیثهای پس - هاونا تجربی هستند. آنها ذاتی آفرینش دو سطح زیرمطلق و تکاملیِ تجلی توانمندی - شخصیتی در جهان بنیادین هستند.

تثلیث بهشت — پیوند ربانی جاودانهٔ پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران در واقعیت وجودگرایانه است، اما تمامی پتانسیلها تجربی هستند. از این رو این تثلیث حاوی تنها واقعیت الوهیت است که در بر گیرندهٔ بیکرانی است، و از این رو پدیده‌های جهانیِ واقعیت‌یابیِ خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق به وقوع می‌پیوندند.

اولین و دومین تثلیث تجربی، تثلیثهای پس - هاونا، نمی‌توانند نامتناهی باشند، زیرا در بر گیرندهٔ *الوهیتهای مشتق شده* هستند، الوهیتهایی که از طریق واقعیت‌یابی تجربیِ واقعیتهای آفریده شده یا منتج شده توسط تثلیث وجودگرایانهٔ بهشت تکامل یافته‌اند. بیکرانی ربانیت به واسطهٔ متناهی بودن و ابسونیتیِ تجربهٔ مخلوق و خالق، اگر توسعه هم نیابد، به طور پیوسته غنی می‌شود.

تثلیثها حقایق رابطه و واقعیتهای تجلی هماهنگ الوهیت هستند. کارکردهای تثلیث حاوی واقعیتهای الوهیت هستند، و واقعیتهای الوهیت همیشه در پی تحقق و تجلی در شخصیت‌یابی هستند. از این رو خدای متعال، خدای غائی، و حتی خدای مطلق گریزناپذیرهای الهی هستند. این سه الوهیت تجربی در تثلیث وجودگرا، تثلیث بهشت، بالقوه بودند، اما پدیداری آنها در جهان به عنوان شخصیتهای توانمند بخشاً به کارکرد تجربی خود آنها در جهانهای توانمندی و شخصیت و بخشاً به دستاوردهای تجربی آفرینندگان و تثلیثهای پس - هاونا بستگی دارد.

دو تثلیث پس - هاونا، تثلیثهای تجربی غائی و مطلق، اکنون به طور کامل تجلی نیافته‌اند. آنها در حال تحقق جهانی هستند. این پیوندهای الوهیت را می‌توان به صورت زیرین توصیف نمود:

1- *تثلیث غائی*، که اکنون در حال تکامل است، سرانجام شامل ایزد متعال، شخصیتهای متعالی آفریننده، و آرشیتکتهای ابسونایت جهان بنیادین، آن برنامه‌ریزان بی‌نظیر جهان که نه آفریننده هستند و نه آفریده، خواهد شد. خدای غائی به عنوان پیامد ربانی یگانگی این

تثلیث غائی تجربی در عرصهٔ گسترش یابندهٔ جهان بنیادینِ تقریباً نامحدود سرانجام و به طور اجتناب‌ناپذیر از توانمندی و شخصیت برخوردار خواهد شد.

- *تثلیث مطلق* — دومین تثلیث تجربی — که اکنون در حال واقعیت یافتن است، شامل خدای متعال، خدای غائی، و به اوج رسانندهٔ سرنوشت جهان که آشکار نشده، خواهد شد. این تثلیث در سطوح شخصی و فوق شخصی، هر دو، حتی تا مرزهای غیرشخصی عمل می‌کند، و یگانگی آن در کلیت، الوهیت مطلق را از تجربه برخوردار می‌سازد.

تکمیل یگانگی تثلیث غائی به طور تجربی در حال انجام شدن است، اما ما به احتمال چنین یگانگی کامل تثلیث مطلق به راستی تردید داریم. با این وجود برداشت ما از تثلیث جاودانهٔ بهشت یک یادآور پیوسته موجود است که سه‌گانه شدن الوهیت ممکن است موجب چیزی شود که در غیر این صورت دست نیافتنی است. لذا ما پدیداری *متعال - غائی* و سه‌گانگی - واقعیت‌یابی محتمل خدای مطلق را در آینده بدیهی می‌پنداریم.

فلاسفهٔ جهانها یک *تثلیث تثلیثها*، یک تثلیث وجودگرایانه - تجربی بیکران، را مسلم فرض می‌کنند، اما آنها قادر نیستند شخصیت‌یابی آن را تجسم کنند. این احتمالاً برابر با شخص پدر جهانی در سطح مفهومی من هستماست. اما صرف نظر از تمامی اینها، تثلیث آغازین بهشت به طور بالقوه لایتناهی است زیرا در واقع پدر جهانی بیکران است.

اعلانیه

در تدوین مطالب متعاقب که به تصویر نمودن سیرت پدر جهانی و طبیعت همیاران بهشتی او مربوط می‌شود، به همراه تلاش برای توصیف جهان کامل مرکزی و هفت ابرجهان که به دور آن می‌چرخند، بنا بر این است که ما با این فرمان فرمانروایان ابرجهان هدایت شویم که رهنمود می‌دهد ما در تمامی تلاشمان برای آشکارسازی حقیقت و هماهنگی دانش ضروری، در رابطه با مطالبی که ارائه خواهد شد ارجحیت را به بالاترین مفاهیم موجود بشری دهیم. فقط هنگامی که مفهوم مورد بحث از هیچ ابراز مکفی پیشین توسط ذهن بشری برخوردار نباشد ما می‌توانیم به آشکارسازی صرف دست زنیم.

آشکارسازیهای متعاقب سیاره‌ایِ حاوی حقیقت الهی به طور یکنواخت در بر گیرندهٔ بالاترین مفاهیم موجود ارزشهای معنوی به عنوان بخشی از هماهنگی جدید و افزایش یافتهٔ دانش سیاره‌ای می‌باشند. از این رو، در ارائه نمودن این مطالب پیرامون خداوند و همیاران جهانی او، ما به عنوان مبنای این مقالات بیش از یک هزار مفهوم بشری را که نمایانگر بالاترین و پیشرفته‌ترین دانش سیاره‌ای که حاوی ارزشهای معنوی و معانی جهانی است انتخاب نموده‌ایم. از آنجا که این مفاهیم بشری، که از انسانهای خداشناس گذشته و حال گردآوری شده، برای تصویر حقیقت، آنطور که ما برای آشکارسازی آن رهنمود یافته‌ایم، ناکافی هستند، ما بی‌درنگ بر آنها خواهیم

افزود، و به این منظور از دانش برتر خود پیرامون واقعیت و ربانیت الوهیتهای بهشت و جهان فرازندهٔ مسکونی آنها بهره خواهیم گرفت.

ما کاملاً به دشواریهای مأموریت خود آگاهیم. ما به غیرممکن بودن ترجمهٔ کامل زبان مفاهیم ربانیت و ابدیت به سمبلهای زبان مفاهیم متناهی ذهن بشری اذعان داریم. اما می‌دانیم که قطعه‌ای از خداوند در ذهن بشری سکنی می‌گزیند، و روح حقیقت با روان بشر می‌ماند. علاوه بر آن ما می‌دانیم که این نیروهای روحی برای این که انسان مادی را قادر سازند واقعیت ارزشهای معنوی را دریابد و فلسفهٔ معانی جهان را درک کند با یکدیگر همکاری می‌کنند. اما حتی ما با قطعیت بیشتر می‌دانیم که این ارواح برخوردار از حضور الهی قادرند انسان را در دستیازی معنوی به تمامی حقایقی که به افزایش واقعیت پیوسته پیش روندهٔ تجربهٔ شخصی مذهبی — خدا آگاهی — کمک می‌کند یاری کنند.

[نگاشته شده توسط یک مشاور الهی اُروانتان، رئیس سپاه شخصیتهای ابرجهان که برای تصویر حقیقت پیرامون الوهیتهای بهشت و جهان جهانها در یورنشیا مأموریت یافته است.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

قسمت اول

جهان مرکزی و ابرجهانها

مقالهٔ 1

پدر جهانی

پدر جهانی خدای تمامی آفرینش است، اولین منبع و مرکز تمامی چیزها و موجودات. اول به خدا به مثابه یک آفریننده فکر کنید، سپس به مثابه یک کنترل کننده، و نهایتاً به مثابه یک حامی بیکران. حقیقت در بارهٔ پدر جهانی شروع به پدیدار شدن به نوع بشر نموده بود وقتی که پیامبری گفت: "تو، خداوند، تنها هستی؛ هیچ کس غیر از تو وجود ندارد. تو فلک و فلکِ افلاک را با تمامی فرشتگان آسمانی آن آفریده‌ای؛ تو آنها را نگاهداری و کنترل می‌کنی. جهانها توسط پسران خداوند ساخته شدند. آفریننده خود را چون جامه‌ای با نور می‌پوشاند و افلاک را همانند یک پرده می‌گسترد." فقط مفهوم پدر جهانی— یک خدا به جای چند خدا — انسان فانی را قادر ساخت که پدر را به مثابه آفریننده‌ای الهی و کنترل کننده‌ای بیکران بفهمد.

هزاران منظومهٔ سیاره‌ای تماماً ساخته شدند تا نهایتاً توسط بسیاری از انواع گوناگون مخلوقات هوشمند مسکونی گردند، موجوداتی که بتوانند خداوند را بشناسند، مهر الهی را دریافت کنند، و متقابلاً به او عشق بورزند. جهان جهانها کار خداوند و مکان اقامت مخلوقات متنوع او است. "خداوند افلاک را آفرید و زمین را شکل داد. او جهان را بنا نهاد و این دنیا را بیهوده خلق نکرد. او آن را شکل داد تا از سکنه پر گردد."

کرات آگاه همگی پدر جهانی، سازندهٔ جاودان و نگاهدارندهٔ لایزال تمامی آفرینش را می‌شناسند و او را پرستش می‌کنند. مخلوقات صاحب ارادهٔ سراسر گیتی عازم سفر طولانیِ طولانی بهشتی شده‌اند، تقلای مجذوب کنندهٔ ماجرای ابدی دستیابی به خداوندِ پدر. هدف برتر فرزندان زمان این است که خداوند جاودانه را پیدا کنند، طبیعت الهی را درک کنند، و پدر جهانی را بشناسند. مخلوقات خداشناس فقط یک آرزوی محض، فقط یک اشتیاق شعله‌ور دارند، و آن این است که، همان طور که در قلمروهای خود هستند، همانند او شوند، همان گونه که او در شخصیت کامل

بهشتی خویش و در قلمرو جهانیِ سلطهٔ نیکویش می‌باشد. از پدر جهانی که در ابدیت سکنی می‌گزیند این فرمان عالی صادر شده است: ”کامل باشید، همان گونه که من کامل هستم.“ پیامبران بهشت با مهر و بخشش این اندرز الهی را طی اعصار و در سرتاسر جهانها حمل کرده‌اند، حتی به چنین مخلوقات حیوان - منشأ دون پایه‌ای نظیر نژادهای انسانی یورنشیا.

جامهٔ عمل پوشانیدن به این فرمان باشکوه و جهانی، تلاش برای دستیابی به کمال خداگونه، اولین وظیفهٔ تمامی مخلوقات در حال تقلای آفرینش خدای کمال است، و باید بالاترین آرزوی آنها باشد. این امکان دستیابی به کمال الهی، سرنوشت نهایی و قطعی تمامی پیشرفت معنوی ابدی انسان می‌باشد.

انسانهای یورنشیا به سختی می‌توانند امید به کمال در مفهوم بیکرانِ آن را داشته باشند، اما برای موجودات بشری به گونه‌ای که در این سیاره شروع می‌کنند، کاملاً میسر است که به هدف آسمانی و الهی که خدای بیکران برای انسان فانی مقرر نموده دست یابند؛ و هنگامی که آنان به این سرنوشت دست می‌یابند، در تمامی آنچه که به خود شکوفایی و نیل فکری مربوط می‌شود، همانقدر در قلمرو کمال الهی خود لبریز خواهند شد که خداوند خود در قلمرو بیکرانی و ابدیت خود می‌باشد. این چنین کمالی ممکن است از نظر مادی فراگیر، در دریافتِ روشنفکرانه نامحدود، یا در تجربهٔ معنوی نهایی نباشد، اما در تمامی جنبه‌های متناهی ربانیت اراده، کمال انگیزهٔ شخصیت، و خداشناسی، نهایی و کامل است.

این معنی حقیقی آن فرمان الهی است، ”کامل باشید، همان گونه که من کامل هستم“ که همواره انسان فانی را در آن تقلای طولانی و شگرف برای دستیابی به سطوح بالاتر و والاتر ارزشهای معنوی و معانی حقیقی جهان به پیش می‌برد و به درون سوق می‌دهد. این جستجوی والا برای خدای جهانها برترین ماجرای ساکنان تمامی کرات زمان و فضا می‌باشد.

1- نام پدر

از میان تمامی نامهایی که خداوندِ پدر در سراسر جهانها به آنان شناخته می‌شود، عمدتاً به آنهایی که او را به عنوان اولین منبع و مرکز جهان مشخص می‌دارند برخورد می‌شود. اولین پدر در جهانهای مختلف و در نواحی متفاوت همان جهان، به نامهای گوناگون شناخته می‌شود. نامهایی که مخلوق به خالق تخصیص می‌دارد بسیار به برداشت مخلوق از خالق بستگی دارد. اولین منبع و مرکزِ جهان هرگز خود را با نام آشکار نساخته است، بلکه فقط با سرشت. اگر ما اعتقاد داریم که فرزندان این آفریدگار هستیم، بسیار طبیعی است که او را نهایتاً پدر بنامیم. اما این نام انتخابی خودمان است و برخاسته از تصدیق رابطهٔ شخصیمان با اولین منبع و مرکز می‌باشد.

پدر جهانی هرگز هیچ شکلی از شناسایی مستبدانه، پرستش رسمی یا خدمت برده‌وار را بر مخلوقات هوشمند صاحب ارادهٔ جهانها تحمیل نمی‌دارد. ساکنان تکاملی کرات زمان و فضا باید توسط خود — در قلوب خودشان — او را به رسمیت شناخته، دوست بدارند، و داوطلبانه

پرستش کنند. آفریدگار از ناگزیر ساختن یا وادار نمودن مخلوقات مادی خویش به تسلیم خواست آزادانهٔ معنویشان امتناع می‌ورزد. وقف عاطفی میل انسان به انجام خواستهٔ پدر عالی‌ترین هدیه به خداوند است. در واقع، یک چنین وقف میل مخلوق تنها هدیهٔ ممکن و به راستی با ارزش را به پدر آسمانی تشکیل می‌دهد. انسان با خدا زندگی می‌کند، حرکت می‌کند، و از وجودیت خویش برخوردار است. انسان هیچ چیز به خداوند نمی‌تواند بدهد به جز این انتخاب که در خواست خداوند پایدار بماند، و چنین تصمیماتی که توسط مخلوقات صاحب ارادهٔ هوشمند جهانها به اجرا در می‌آید در بر گیرندهٔ واقعیت آن پرستش حقیقی است که برای طبیعت آکنده از مهر پدر آفریننده بسیار خشنود کننده است.

هر گاه که شما روزی حقیقتاً خدا آگاه شوید، بعد از این که شما واقعاً آفریدگار بزرگ را کشف کنید و شروع کنید تحقق حضور سکنی‌گزین کنترل کنندهٔ الهی را تجربه نمایید، آنگاه مطابق آگاهی‌تان و بر طبق نحوه و روشی که پسران الهی خداوند را آشکار می‌سازند، نامی برای پدر جهانی خواهید یافت که به طرزی شایسته بیانگر برداشت شما از اولین منبع و مرکزِ بزرگ خواهد بود. و بدین ترتیب در کرات مختلف و در جهانهای گوناگون آفریدگار با القاب بیشمار شناخته می‌شود، که در مفهوم رابطه همگی به یک معنی هستند، اما در لغات و سمبلها هر نام نمایانگر درجه و عمق ستایش او در قلوب مخلوقاتش در هر عالمی می‌باشد.

در نزدیکی مرکز جهان جهانها، پدر جهانی عموماً با نامهایی که به معنی اولین منبع تلقی می‌شود شناخته می‌شود. دورتر از آن در جهانهای فضا، عباراتی که برای نامگذاری پدر جهانی به کار برده می‌شود غالباً به معنی مرکز جهانی است. باز هم دورتر از آن در آفرینش پرستاره، نظیر کرهٔ ستاد مرکزی جهان محلی شما، او به عنوان اولین منبع آفریننده و مرکز الهی شناخته می‌شود. در یک کوکبهٔ نزدیک خداوند پدر جهانها خوانده می‌شود. در دیگری، نگاهدارندهٔ بیکران، و به سوی شرق، کنترل کنندهٔ الهی. او همچنین پدر نورها، هدیهٔ زندگی، و قادر یگانه نامیده شده است.

در آن کراتی که یک پسر بهشتی، در حیاتی اعطایی زندگی کرده است، خداوند عموماً با نامهایی که نمایانگر رابطهٔ شخصی، عاطفهٔ مهرآمیز، و وقف پدرانه است شناخته می‌شود. در مقر مرکزی کوکبهٔ شما خداوند به عنوان پدر جهانی مورد اشاره قرار می‌گیرد، و در سیارات مختلف در سیستم محلی کرات مسکونی شما او به صور گوناگون به عنوان پدر پدران، پدر بهشتی، پدر هاونا، و پدر روحی شناخته می‌شود. آنهایی که خداوند را از طریق آشکارسازیهای اعطاهای پسران بهشتی می‌شناسند، نهایتاً تسلیم جذبهٔ پرعطوفت رابطهٔ احساسبرانگیز ارتباط مخلوق - خالق شده و خداوند را به عنوان "پدر ما" مورد اشاره قرار می‌دهند.

در یک سیارهٔ حاوی مخلوقات دارای جنسیت، در دنیایی که محرکهای احساس پدرانه و مادرانه ذاتی قلوب موجودات هوشمند آن است، عبارت پدر نامی بسیار گویا و درخور برای خداوند جاودانه می‌باشد. او در سیارهٔ شما، یورنشیا، با نام **خدا** به بهترین صورت شناخته شده، و با جامع‌ترین شکل مورد پذیرش قرار گرفته است. نامی که به او داده می‌شود، از اهمیت کمی برخوردار است. مهم این است که شما باید او را بشناسید و آرزو کنید مانند او باشید. پیامبران

دیرین شما به درستی او را ”خدای جاودانه“ می‌نامیدند و او را به عنوان کسی که ”در ابدیت سکونت دارد“ مورد اشاره قرار می‌دادند.

2- واقعیت خداوند

خداوند در دنیای روح واقعیت آغازین است. خداوند در عرصه‌های ذهنی سرچشمهٔ حقیقت است. خداوند در سراسر قلمروهای مادی بر همه چیز سایه می‌افکند. برای تمامی موجودات هوشمندِ آفریده شده خداوند یک شخصیت است، و برای جهان جهانها او اولین منبع و مرکز واقعیت ازلی است. خداوند نه شبیه انسان است و نه شبیه ماشین. پدر نخستین روح جهانی، حقیقت ابدی، واقعیت بیکران، و شخصیت پدرانه است.

خداوند جاودانه به حد بی‌نهایت بیش از واقعیتِ به کمال مطلوب رسیده یا جهانِ شخصیت یافته است. خداوند صرفاً اشتیاق والای انسان، و تلاش عینیت یافتهٔ انسان فانی نیست. خداوند صرفاً یک مفهوم، توان بالقوهٔ درستکاری هم نیست. پدر جهانی مترادف با طبیعت نیست، و قانون طبیعی شخصیت یافته هم نیست. خداوند یک واقعیت مافوق است، نه فقط مفهوم سنتی ارزشهای متعالی انسان. خداوند یک تمرکز رواشناسانهٔ معانی معنوی نیست، و ”عالی‌ترین کار انسان“ هم نیست. خداوند می‌تواند در اذهان انسانها هر یک یا تمامی این مفاهیم باشد، ولی او بیش از اینها است. او برای تمامی کسانی که در زمین از آرامش معنوی لذت می‌برند، و آرزو دارند بقای شخصیت را به دنبال مرگ تجربه کنند، یک شخص نجات دهنده و یک پدر با محبت است.

واقعیت وجود خداوند در تجربهٔ انسان توسط سکونت حضور الهی نشان داده می‌شود، روح ناصحی که از بهشت فرستاده شده تا در ذهن فانی انسان زندگی کند و در آنجا در تکامل روان فناناپذیر برای بقای ابدی کمک نماید. حضور این تنظیم کنندهٔ الهی در ذهن انسان به وسیلهٔ سه پدیدهٔ تجربی آشکار می‌گردد:

1- ظرفیت عقلانی برای شناخت خداوند — خدا آگاهی.

2- میل شدید معنوی برای یافتن خداوند — خدا طلبی.

3- اشتیاق شخصیت برای همانند خداوند بودن — تمایل قلبی برای انجام خواست پدر.

وجود خداوند به وسیلهٔ آزمایش علمی یا با استدلال صرف استنتاج منطقی هرگز نمی‌تواند اثبات گردد. خداوند فقط در حیطهٔ تجربهٔ انسان می‌تواند شناخته شود. با این وجود، مفهوم حقیقی واقعیت خداوند برای منطق مستدل، برای فلسفه قابل پذیرش، برای مذهب اساسی، و برای هر امید به بقای شخصیت ضروری است.

آنهایی که خداوند را می‌شناسند واقعیت وجود او را تجربه کرده‌اند. چنین انسانهای خداشناسی تنها گواه مثبت وجود خدای زنده را که یک انسان می‌تواند به دیگری عرضه دارد در تجربهٔ شخصی

خود دارا می‌باشند. وجود خداوند به کلی در ورای تمامی احتمالات اثبات نمودن است، به استثنای تماس بین خدا آگاهیِ ذهن انسان و خدا حضوریِ تنظیم کنندهٔ فکر که در عقل انسان فانی ساکن است و به عنوان هدیهٔ رایگان پدر جهانی به انسان عطا می‌گردد.

شما در تئوری می‌توانید خداوند را به عنوان آفریننده پندارید، و او شخصاً آفرینندهٔ بهشت و جهان مرکزی کمال می‌باشد، ولی جهانهای زمان و فضا همگی توسط گروه بهشتی پسران آفریننده آفریده شده و سازمان یافته‌اند. پدر جهانی شخصاً آفرینندهٔ جهان محلی نبادان نیست. جهانی که شما در آن زندگی می‌کنید آفرینش پسر او میکائیل است. اگر چه پدر شخصاً جهانهای تکاملی را خلق نمی‌کند، او در بسیاری از روابط جهانیشان و در برخی از جلوه‌های انرژیهای فیزیکی، ذهنی، و معنوی آنها را کنترل می‌کند. خدای پدر آفرینندهٔ شخصی جهان بهشت، و به همراه پسر جاودان، آفرینندهٔ تمامی آفرینندگان شخصی دیگر جهان می‌باشد.

اولین منبع و مرکز، به عنوان یک کنترل کنندهٔ فیزیکی در جهان مادی جهانها، در الگوهای جزیرهٔ جاودان بهشت عمل می‌کند، و خدای ابدی از طریق این مرکز جاذبهٔ مطلق، کنترل فراگیر کیهانی را بر سطح فیزیکی به طور برابر در جهان مرکزی و در سراسر جهان جهانها اعمال می‌کند. خداوند به عنوان ذهن در الوهیتِ روح بیکران عمل می‌کند. خداوند به عنوان روح، در شخص پسر جاودان و در اشخاص پسران الهی پسر جاودان آشکار می‌شود. این ارتباط متقابل اولین منبع و مرکز با اشخاص همتراز و مطلقهای بهشت به هیچ وجه مانع عمل شخصی *مستقیم* پدر جهانی در سراسر تمامی آفرینش و در تمامی سطوح آن نمی‌شود. پدر آفریننده از طریق حضور روحِ به اجزاء تقسیم شدهٔ خود تماس بلافصل با فرزندان مخلوق و جهانهای خلق شدهٔ خود را برقرار می‌نماید.

3- خداوند یک روح جهانی است

"خداوند روح است." او یک وجود روحانی جهانی است. پدر جهانی یک واقعیت بیکران روحانی است. او "با اقتدار، ابدی، فناناپذیر، نادیدنی، و تنها خدای حقیقی است." اگر چه شما "اولاد خداوند" هستید، به واسطهٔ این که به شما گفته شده است "شبیه او" آفریده شده‌اید، و این که ناصح اسرارآمیز که از منزلگاه مرکزی حضور جاودانهٔ او اعزام گشته در شما ساکن است، نباید فکر کنید که پدر در شکل و ساختار جسمانی شبیه خودتان می‌باشد. موجودات روحی به رغم این که برای چشمان انسان نامرئی هستند، و با وجود این که از جسم و خون برخوردار نیستند، واقعی می‌باشند.

پیامبر پیشین گفت: "بنگرید، او از کنار من عبور می‌کند و من او را نمی‌بینم، او همچنین می‌گذرد، ولی من متوجه او نمی‌شوم." ما ممکن است دائماً کارهای خداوند را مشاهده کنیم، ممکن است از شواهد مادی سلوک عظیم او بسیار آگاه باشیم، ولی ممکن است به ندرت به جلوهٔ نمایان ربانیت او نظر بیافکنیم، و حتی حضور روح نایب او را که در انسان ساکن است نظاره نکنیم.

پدر جهانی به این دلیل نادیدنی نیست که از مخلوقات دون پایه‌ای که از نقصانهای مادی و عطایای معنوی محدود برخوردارند خود را پنهان نموده است. بلکه وضعیت به این صورت است: ”شما نمی‌توانید چهرهٔ مرا ببینید، زیرا هیچ انسان فانی نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.“ هیچ انسان مادی نمی‌تواند خداوندِ روح را نظاره کند و موجودیت انسانی خود را حفظ نماید. نزدیکی به شکوه و درخشندگی روحانی حضور شخصیت الهی توسط گروههای پایین‌تر موجودات روحی یا هر رسته‌ای از شخصیتهای مادی غیرممکن است. تابش روحانی حضور شخصی پدر ”نوری است که هیچ انسان فانی نمی‌تواند به آن نزدیک شود، که هیچ مخلوق مادی دیده یا قادر است ببیند.“ اما برای تشخیص خداوند با بینش مؤمنانهٔ ذهن معنویت یافته نیازی به دیدن خداوند با چشمان جسمانی نیست.

طبیعت روحی پدر جهانی به طور کامل با همزیستِ خود او، پسر جاودان بهشت قسمت می‌شود. پدر و پسر هر دو به طریقهٔ مشابه روح جهانی و جاودان را به طور کامل و بی‌دریغ با شخصیت قرین و همتراز خود، روح بیکران، قسمت می‌کنند. روح خداوند در خود او و به واسطهٔ خود او مطلق است، در پسر کامل، در روح فراگیر، و در همهٔ آنها و به واسطهٔ همهٔ آنها بیکران است.

خداوند یک روح جهانی است؛ خداوند شخص جهانی است. واقعیت متعالی شخصیِ آفرینش متناهی روح است. واقعیت غایی کیهان شخصی روح اَبسُونایت است. تنها سطوح ابدیت مطلق هستند، و فقط در چنین سطوحی نهایت یگانگی میان ماده، ذهن، و روح وجود دارد.

در جهانها خداوندِ پدر به طور بالقوه کنترل کنندهٔ مافوق ماده، ذهن، و روح است. خداوند فقط توسط مدار شخصیتی گستردهٔ خود مستقیماً با شخصیتهای آفرینش پهناور مخلوقات ارادی خود رابطه برقرار می‌کند، ولی او (در خارج از بهشت) فقط در حضور وجودهای به اجزاء تقسیم شدهٔ خود، ارادهٔ خداوند در جهانهای خارج، قابل تماس است. این روح بهشتی که در اذهان انسانهای زمان ساکن است و در آنجا تکامل روان فناناپذیر مخلوق بقا یافته را شکوفا می‌سازد، از سرشت و ربانیتِ پدر جهانی است. ولی اذهان چنین مخلوقات تکاملی در جهانهای محلی منشأ می‌یابد و باید از طریق کسب آن دگرگونیهای تجربیِ نیل معنوی که نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر انتخاب مخلوق برای انجام خواست پدر آسمانی است به کمال خداگونه دست یابد.

در تجربهٔ درونی انسان، ذهن به ماده پیوسته است. چنین اذهان به ماده اتصال یافته‌ای نمی‌توانند از مرگ انسانی نجات یابند. تکنیک بقا در آن تعدیلهای میل انسان و آن دگرگونیهای ذهن انسان نهفته است که از طریق آن چنین خرد خدا آگاه به تدریج از روح می‌آموزد و سرانجام از طریق روح هدایت می‌شود. این تکامل ذهن انسان از پیوستگی مادی به پیوند روحی، به تغییر ماهیت از مراحل بالقوهٔ روحی ذهن انسان به واقعیتهای مورانشیای روان فناناپذیر منتج می‌گردد. ذهن انسانی که از ماده متابعت دارد به طور فزاینده مادی شدن را در تقدیر دارد و در پی آن سرانجام دچار فنای شخصیتی خواهد شد. ذهنی که به روح تسلیم می‌شود به طور فزاینده تقدیرش روحانی شدن و نهایتاً نیل به یگانگی با روح بقا دهنده و هدایت کننده است و بدین طریق به بقا و ابدیتِ وجودِ شخصیت دست می‌یابد.

من از نزد جاودانه می‌آیم، و بارها به پیشگاه پدر جهانی بازگشته‌ام. من از واقعیت و شخصیت اولین منبع و مرکز، پدر جاودانه و جهانی، آگاهی دارم. من می‌دانم، ضمن این که خدای بزرگ مطلق، ابدی، و بیکران است، همچنین نیک، الهی، و بخشنده است. من حقیقت این بیانات بزرگ را می‌دانم: ”خداوند روح است“ و ”خداوند محبت است“، و این دو ویژگی به کامل‌ترین نحو در پسر جاودان به گیتی آشکار شده است.

4- راز خداوند

بیکرانی کمال خداوند به گونه‌ای است که او را برای ابد به صورت راز در می‌آورد. و بزرگترین اسرار غیرقابل درک خداوند پدیدهٔ سکونت الهی در ذهن انسانها می‌باشد. طریقه‌ای که به واسطهٔ آن پدر جهانی نزد مخلوقات زمان موقتاً اقامت می‌کند عمیق‌ترین اسرار گیتی است. حضور الهی در ذهن انسان راز رازها است.

بدنهای فیزیکی انسانها ”معبد خداوند“ هستند. به رغم این که پسران عالی رتبهٔ آفریننده به مخلوقات کرات مسکونی خود نزدیک می‌شوند و ”تمامی انسانها را به خود جلب می‌کنند“، گر چه آنها ”در مقابل در آگاهی ایستاده“ ”و در می‌زنند“ و از ورود به درون تمام آنهایی که ”درهای قلوب خود را می‌گشایند“ مسرور می‌شوند، گر چه این مشارکت ربانی شخصی صمیمانه میان پسران آفریننده و مخلوقات انسانی آنان موجود است، با این وجود، انسانهای فانی چیزی از خودِ خداوند دارند که در واقع در درونشان ساکن است و از آنجا بدنهای آنها معبد می‌شوند.

وقتی که کار شما در اینجا به اتمام رسید، زمانی که مسیر شما در شکل موقت در زمین طی گردید، هنگامی که سفر آزمایشی شما در جسم به پایان رسید، وقتی که خاکی که خیمه‌گاه انسان را تشکیل می‌دهد ”به زمین که از آنجا می‌آید باز گردد“، آنگاه آشکار می‌شود، ”روح سکنی‌گزین به خدایی که آن را داده باز خواهد گشت.“ درون هر موجود فانی این سیاره ذره‌ای از خداوند، قسمت و جزئی از ربانیت اقامت دارد. آن به واسطهٔ حق تعلق هنوز متعلق به شما نیست، ولی اگر از وجود فانی بقا یابید، طرحاً در نظر گرفته شده که با شما یکی گردد.

ما همواره با این راز خداوند مواجه هستیم. ما از آشکار شدن فزایندهٔ دورنمای بی‌پایان حقیقتِ نیکی بی‌نهایت، رحمت بی‌پایان، خرد بی‌همتا، و شخصیت عالی او مبهوت هستیم.

راز الهی در بر گیرندهٔ تفاوت ذاتی است که میان متناهی و نامتناهی، گذرا و ابدی، مخلوق زمان - مکان و آفرینندهٔ جهانی، مادی و معنوی، نقص انسان و کمال پروردگار بهشت وجود دارد. خدای محبت جهانی به طور بی‌وقفه خود را به هر یک از مخلوقات خود تا حد کامل ظرفیت آن مخلوق برای درک معنوی کیفیتهای حقیقت، زیبایی، و نیکی الهی آشکار می‌سازد.

بر هر موجود روحی و بر هر مخلوق فانی در هر گستره و در هر کرهٔ جهان جهانها، پدر جهانی تمامی ذات بخشنده و الهی خود را که توسط چنین موجودات روحی و توسط چنین مخلوقات فانی بتواند تشخیص داده شده یا درک گردد، آشکار می‌سازد. خداوند برای اشخاص، چه روحی و چه مادی، امتیاز ویژه قائل نیست. حضور الهی که هر فرزند جهان در هر لحظهٔ مشخص از آن بهره‌مند می‌شود فقط با ظرفیت چنین مخلوقی برای دریافت و درک واقعیتهای روحی دنیای فوقمادی محدود می‌گردد.

خداوند به عنوان یک واقعیت در تجربهٔ معنوی انسان یک راز نیست. اما وقتی که کوشش می‌شود واقعیتهای دنیای روحی را به اذهان فیزیکی مرتبهٔ مادی روشن ساخت، راز پدیدار می‌گردد: اسرارهایی چنان ظریف و چنان ژرف که فقط درک مبتنی بر ایمان انسان خداشناس می‌تواند به معجزهٔ فلسفی شناخت نامتناهی توسط متناهی، درک خدای جاودان توسط انسانهای در حال تکامل کرات مادی زمان و فضا، دست یابد.

5- شخصیت پدر جهانی

اجازه ندهید که عظمت خداوند، بیکرانی او، شخصیت او را از نظر پنهان داشته یا بپوشاند. ”او که گوش را طراحی کرد، آیا نخواهد شنید؟ او که چشم را شکل داد، آیا نخواهد دید؟“ پدر جهانی نقطهٔ اوج شخصیت الهی است. او منشأ و مقصد شخصیت در سراسر آفرینش است. خداوند هم بیکران و هم شخصی است. او یک شخصیت بیکران است. پدر به راستی یک شخصیت است، به رغم این که بیکرانی شخص او برای همیشه او را در ماورای ادراک کامل موجودات مادی و متناهی قرار می‌دهد.

آن طور که شخصیت توسط ذهن انسان فهمیده می‌شود، خداوند بسیار بیش از یک شخصیت است. او حتی بسیار بیش از هر ایدهٔ ممکن از یک فوق شخصیت است. اما کاملاً بیهوده است که چنین مفاهیم غیرقابل درکی از شخصیت الهی را با اذهان مخلوقات مادی که حداکثر ایدهٔ آنان از واقعیت وجود عبارت از تصور و فرض خیالی از شخصیت است مطرح نمود. بالاترین ایدهٔ ممکن مخلوق مادی از آفرینندهٔ جهانی در میان آرمانهای معنویِ پنداشت تجلیل شده از شخصیت الهی محصور می‌گردد. از این رو، اگر چه شما ممکن است بدانید که خداوند باید بسیار بیش از تصور انسان از شخصیت باشد، شما به همان اندازه به خوبی می‌دانید که امکان ندارد پدر جهانی چیزی کمتر از یک شخصیت جاودانه، بیکران، حقیقی، نیک، و زیبا باشد.

خداوند خود را از هیچیک از مخلوقاتش پنهان ننموده است. او به این علت به انواع بسیار زیادی از موجودات غیرقابل نزدیک شدن است که ”در داخل نوری ساکن است که هیچ مخلوق مادی قادر به نزدیک شدن به آن نیست.“ عظمت و بزرگی شخصیت الهی در ورای درک ذهن ناکامل انسانهای در حال تکامل است. او ”آبها را در گودی دست خود اندازه می‌گیرد، یک جهان را با کف دست خود اندازه می‌گیرد. این او است که در دایرهٔ زمین می‌نشیند، که آسمانها را چون پرده‌ای می‌گستراند و آنها را به سان جهانی برای اقامت گزیدن پهن می‌نماید.“ ”به بالا نظر

افکنید و بنگرید چه کسی همهٔ این چیزها را آفریده است، که کراتش را با عدد ظاهر می‌سازد و همهٔ آنها را با نامهایشان می‌خواند"؛ و از این رو حقیقت دارد که "چیزهای نامرئی خداوند به وسیلهٔ چیزهایی که آفریده شده‌اند بخشاً درک می‌شوند." امروز و همان گونه که هستید، باید آفرینندهٔ نادیدنی را از طریق آفرینش متنوع و گوناگون او، و نیز از طریق آشکارسازی و خدمت روحانی پسرانش و تحت مسئولین بیشمارشان تشخیص دهید.

با وجود این که انسانهای مادی نمی‌توانند شخص خداوند را ببینند، باید با خاطر جمعی از این که او یک شخص است شادمان باشند و به وسیلهٔ ایمان این حقیقت را که نمایانگر این است که پدر جهانی آن قدر دنیا را دوست داشت که برای پیشرفت معنوی ابدی ساکنان دون پایهٔ آن وسیله فراهم سازد بپذیرند، و این که او "در فرزندانش شادمان می‌گردد." خداوند فاقد هیچیک از ویژگیهای فوق انسانی و الهی که یک شخصیت کامل، جاودانه، با محبت، و آفرینندهٔ بیکران را در بر می‌گیرد نیست.

در آفرینشهای محلی (به استثنای پرسنل ابرجهان) گذشته از پسران آفرینندهٔ بهشتی که پدران کرات مسکونی و حکمرانان جهانهای محلی هستند خداوند هیچ جلوه‌گری شخصی یا مسکونی ندارد. اگر ایمان مخلوق کامل می‌بود، مطمئناً می‌دانست زمانی که او یک پسر آفریننده را دیده است پدر جهانی را نیز دیده است. در جستجو برای پدر، او نه تقاضا کرده و نه انتظار دارد کسی جز پسر را ببیند. به عبارت ساده انسان فانی تا وقتی که به دگرگونی ماهوی تکمیل یافتهٔ روحی دست یابد و عملاً به بهشت رسد نمی‌تواند خداوند را ببیند.

سرشت پسران آفرینندهٔ بهشتی تمامی پتانسیلهای نامحدود مطلق بودن جهانیِ طبیعت بیکران اولین منبع و مرکز بزرگ را در بر نمی‌گیرد، اما پدر جهانی به تمام انحاء به *طریقی الهی* در پسران آفریننده حضور دارد. پدر و پسران او یکی هستند. این پسران بهشتیِ رستهٔ میکائیل شخصیتهای کاملی هستند، و حتی برای تمامی شخصیتهای جهان محلی از ستارهٔ تابان و بامداد گرفته تا پایین‌ترین مخلوق انسانی متعلق به تکامل حیوانی پیش‌رونده، الگو می‌باشند.

بدون خداوند و سوا از شخص بزرگ و مرکزی او، هیچ شخصیتی در سرتاسر جهان جهانهای پهناور وجود نمی‌داشت. *خداوند شخصیت است.*

با وجود این که خداوند یک نیروی ازلی، یک حضور با عظمت، یک ایده‌آل مافوق، و یک روح پرجلال است، گر چه او تمامی اینها و بی‌نهایت بیشتر است، با این حال، او به راستی و برای ابد یک شخصیت کامل آفریننده است، شخصی که می‌تواند "بشناسد و شناخته شود"، که می‌تواند "دوست بدارد و دوست داشته شود"، و کسی که می‌تواند دوست ما باشد. حال آن که شما نیز مثل سایر انسانها می‌توانید به عنوان دوست خداوند شناخته شوید. او یک روح واقعی و یک واقعیت روحانی است.

همینطور که ما پدر جهانی را در سراسر جهانش در حال آشکار شدن می‌بینیم؛ همینطور که او را در حال سکنی گزیدن در هزاران مخلوقش مشاهده می‌کنیم؛ همینطور که او را در شخص پسران

عالی رتبه‌اش نظاره می‌کنیم؛ همینطور که در اینجا و آنجا، در دور و نزدیک، مستمراً حضور الهی او را احساس می‌کنیم، بگذارید به برتری شخصیت او شک ننموده یا آن را زیر علامت سؤال قرار ندهیم. با وجود تمام این پراکندگیهای گسترده، او یک شخص واقعی باقی می‌ماند و برای ابد با گروههای بیشمار مخلوقاتش که در سراسر جهان جهانها پراکنده‌اند ارتباط شخصی حفظ می‌نماید.

ایدهٔ شخصیت پدر جهانی یک مفهوم بسیط و حقیقی‌تر از خداوند است که عمدتاً از طریق آشکارسازی به انسان رسیده است. استدلال، خرد، و تجربهٔ مذهبی تماماً به شخصیت خداوند اشاره داشته و بر آن دلالت دارد، اما در مجموع آن را تصدیق نمی‌کند. حتی تنظیم کنندهٔ فکری ساکن، پیش شخصی است. حقیقت و بلوغ هر مذهب مستقیماً متناسب با تصور کلی آن از شخصیت بیکران خداوند و درک آن از وحدت مطلق الوهیت می‌باشد. ایدهٔ یک الوهیتِ شخصی بعد از این که مذهب ابتدا مفهوم یگانگی خداوند را تدوین نمود، در آن هنگام، مقیاس بلوغ مذهبی می‌شود.

مذهب بدوی خدایان شخصی متعدد داشت، و آنها به شکل انسان ساخته شده بودند. آشکارسازی الهی، صحت مفهوم شخصیت خداوند را که صرفاً در نظریهٔ علمی یک علت اولیه ممکن است و فقط در ایدهٔ فلسفی وحدت جهانی به طور موقت مطرح می‌گردد تأیید می‌کند. هر شخص فقط با شیوهٔ شخصیت می‌تواند شروع به درک وحدانیت خداوند کند. انکار شخصیت اولین منبع و مرکز، تنها فرد را در انتخاب بین دو معضل فلسفی باقی می‌گذارد: ماتریالیسم یا پانتئیسم.

در تفکر پیرامون الوهیت، مفهوم شخصیت باید از ایدهٔ جسمیت جدا گردد. در انسان یا خداوند یک بدن مادی برای شخصیت ضروری نیست. خطای جسمیت در هر دو نقطهٔ متقابل فلسفهٔ انسانی نمودار است. در ماتریالیسم، چون انسان در هنگام مرگ بدن خود را از دست می‌دهد، به عنوان یک شخصیت از هستی باز می‌ایستد. در پانتئیسم، چون خداوند دارای بدن نیست، بنابراین یک شخصیت نیست. نوع فوق انسانی شخصیت پیشرو در اتحاد ذهن و روح عمل می‌کند.

شخصیت صرفاً یک ویژگی خداوند نیست، بلکه نمایانگر مجموعهٔ طبیعت موزون بیکران و خواست یگانهٔ الهی است که در ابدیت و کلیتِ تجلی کامل جلوه‌گر می‌شود. شخصیت، در مفهوم متعالی، آشکار شدن خداوند به جهان جهانها است.

خداوند از آنجا که جاودانه، جهانی، مطلق، و بیکران است دانش او رشد نکرده و بر خرد او افزوده نمی‌شود. خداوند آن طور که انسان متناهی گمان برده یا درک می‌کند تجربه کسب نمی‌نماید، اما او در قلمرو شخصیت جاودانهٔ خود، از آن گسترشهای مداوم استنباط نفس بهره‌مند است که به طرق مشخصی قابل قیاس با، و یا مشابه کسب تجربهٔ جدید توسط مخلوقات متناهی کرات تکاملی می‌باشد.

اگر به خاطر این واقعیت نبود که پدر جهانی در تقلای شخصیت هر روان ناکامل در جهان پهناور که با کمک الهی در پی صعود به کرات به لحاظ معنوی کامل بالا است مستقیماً مشارکت

دارد، کمال مطلق خدای بیکران موجب می‌شد که از محدودیتهای مهیبِ نهایتِ نامحدودِ کمال رنج برد. این تجربهٔ پیش روندهٔ هر موجود روحی و هر مخلوق انسانی در سراسر جهان جهانها بخشی از خدا آگاهی پیوسته در حال گسترش پدر از دایرهٔ بی‌پایان الهی استنباط نفسِ بی‌وقفه می‌باشد.

این در واقع حقیقت دارد: ”او در تمامی محنتهای شما آزرده می‌شود.“ ”او در تمامی پیروزیهای شما در شما و با شما پیروز می‌شود.“ روح الهی پیش شخصی او یک بخش واقعی از شما است. جزیرهٔ بهشت به تمامی دگرگونیهای فیزیکی جهان جهانها واکنش نشان می‌دهد. پسر جاودان تمامی محرکهای روحی تمامی آفرینش را در بر دارد. عامل پیوند، تمامی تجلی ذهنی کیهان در حال گسترش را دارا می‌باشد. پدر جهانی تمامی تجارب فردی تقلاهای پیاپی اذهان گسترش یابنده و ارواح صعود کنندهٔ هر وجود، مخلوق، و شخصیت کل آفرینش تکاملی زمان و فضا را در کل ضمیر آگاه الهی خود متبلور می‌سازد. و این تماماً به راستی حقیقت دارد، زیرا ”ما همگی در او حیات داشته و حرکت کرده و وجودمان را دارا می‌باشیم.“

6- شخصیت در جهان

شخصیت بشر سایه - تصویرِ زمان - مکان است که توسط شخصیت آفرینندهٔ الهی طرح شده است. و هیچ واقعیتی هرگز نمی‌تواند از طریق معاینهٔ سایهٔ خود به طور مکفی درک شود. سایه‌ها باید بر حسب جوهر حقیقی تفسیر شوند.

خداوند برای علم یک علت، برای فلسفه یک ایده، برای مذهب یک شخص، و حتی پدر آسمانی با محبت است. خداوند برای دانشمند یک نیروی اولیه، برای فیلسوف یک فرضیهٔ وحدت، و برای یک مذهبی یک تجربهٔ زندهٔ روحانی است. تصور نارسای انسان از شخصیت پدر جهانی فقط به وسیلهٔ پیشرفت معنوی انسان در جهان می‌تواند بهبود یابد و فقط زمانی که رهنوردان زمان و فضا سرانجام به آغوش الهی خداوند زنده در بهشت دست یابند حقیقتاً کفایت خواهد یافت.

هرگز نقطه نظرات متضاد پیرامون شخصیت را آن طور که توسط خداوند و انسان استنباط می‌گردد از نظر دور ندارید. انسان با نگرشی از متناهی به نامتناهی به شخصیت نظر افکنده و آن را درک می‌کند. خداوند از نامتناهی به متناهی می‌نگرد. انسان پایین‌ترین نوع شخصیت را دارا می‌باشد، خداوند، بالاترین، حتی متعالی، غائی، و مطلق. از این رو مفاهیم بهتر از شخصیت الهی باید با شکیبایی در انتظار ظهور ایده‌های اصلاح شده از شخصیت انسان به سر می‌بردند، و به ویژه آشکارسازی فزون یافتهٔ شخصیت انسانی و الهی، هر دو، در زندگی اعطایی پسر آفریننده، میکائیل، در یورنشیا.

روح پیش شخصی الهی که در ذهن انسان ساکن است در حضور عینی خود، حامل گواه معتبر وجود واقعی او می‌باشد، اما مفهوم شخصیت الهی تنها با بینش معنوی تجربهٔ شخصی راستین

مذهبی می‌تواند درک شود. هر شخصی، بشری یا الهی، می‌تواند کاملاً مجزا از واکنشهای بیرونی یا حضور مادی آن شخص شناخته شده و درک شود.

برای دوستی میان دو شخص درجاتی از شباهت اخلاقی و سازگاری معنوی ضروری است. یک شخصیت با محبت به سختی می‌تواند خود را به یک شخص بی‌مهر آشکار سازد. حتی برای نزدیک شدن به شناخت یک شخصیت الهی، تمامی عطایای شخصیتی انسان باید کاملاً وقف این کوشش گردد. وقف مرددانه و نیمه کاره بی‌فایده خواهد بود.

انسان هر چه کاملتر خود را بشناسد و قدر ارزشهای شخصیتی همنوعانش را بداند، بیشتر آرزوی شناخت شخصیت آغازین را خواهد داشت و چنین انسان خداشناسی با اشتیاق بیشتری خواهد کوشید همانند شخصیت آغازین گردد. شما می‌توانید پیرامون نظریات راجع به خداوند بحث کنید، اما تجربهٔ با او و در او برفراز و ماوراءِ کلیهٔ مجادلات انسانی و منطق روشنفکرانهٔ صرف می‌باشد. انسان خداشناس تجارب معنوی خود را نه برای متقاعد ساختن بی‌ایمانان، بلکه برای تزکیه و رضایت متقابل ایمانداران توصیف می‌نماید.

این پنداشت که جهان قابل شناخت و قابل فهم است این تصور را ایجاب می‌کند که جهان توسط ذهن ساخته شده و توسط شخصیت اداره می‌شود. ذهن انسان تنها قادر است پدیده‌های فکری اذهان دیگر را درک کند، چه آنها انسان باشند و چه فوق انسان. اگر شخصیت انسان می‌تواند جهان را تجربه نماید، یک ذهن الهی و یک شخصیت واقعی جایی در آن جهان نهفته است.

خداوند روح است، شخصیت روحی. انسان نیز یک روح است، شخصیت بالقوهٔ روحی. عیسی ناصری به تحقق کامل این پتانسیل شخصیت روحی در تجربهٔ انسانی دست یافت، از این رو، زندگی او که دستیابی به خواست پدر بود واقعی‌ترین و ایده‌آل‌ترین آشکارسازی شخصیت خداوند می‌شود. اگر چه شخصیت پدر جهانی فقط در تجربهٔ واقعی مذهبی می‌تواند درک شود، ما در زندگی زمینی عیسی از نمایش کامل چنین واقعیت یافتن و آشکار شدن شخصیت خداوند در یک تجربهٔ راستین بشری الهام می‌یابیم.

7- ارزش معنوی مفهوم شخصیت

هنگامی که عیسی در بارهٔ "خدای زنده" صحبت می‌کرد، او به یک الوهیت شخصی — پدر آسمانی — اشاره داشت. مفهوم شخصیت پروردگار، همیاری روحانی را تسهیل می‌نماید، پرستش هوشمندانه را مورد توجه قرار می‌دهد، و اطمینانی طراوت‌بخش را ترویج می‌دهد. عملکردهای دوجانبه می‌توانند بین چیزهای غیرشخصی صورت پذیرند، ولی نه همیاری روحانی. رابطهٔ همیارانهٔ پدر و پسر، نظیر رابطهٔ میان خداوند و انسان نمی‌تواند مورد بهره‌وری قرار گیرد مگر این که هر دو شخص باشند. فقط شخصیتها می‌توانند با یکدیگر رابطهٔ ربانی داشته باشند، اگر چه این مشارکتِ ربانی شخصی می‌تواند تنها با حضور چنین وجود کاملاً غیرشخصی مثل تنظیم کنندهٔ فکر بسیار تسهیل گردد.

انسان آن طور که یک قطرهٔ آب با اقیانوس پیوند می‌خورد با خداوند به یگانگی دست نمی‌یابد. انسان با همیاری تدریجی متقابل روحانی، با تداخل شخصیتی با خداوند شخصی، با کسب فزایندهٔ طبیعت الهی از طریق انطباق قلبی و هوشمندانه با خواست الهی به یگانگی الهی دست می‌یابد. یک چنین رابطهٔ والایی فقط می‌تواند میان شخصیتها وجود داشته باشد.

مفهوم حقیقت ممکن است جدا از شخصیت در خاطر پرورانده شود، مفهوم زیبایی می‌تواند بدون شخصیت وجود داشته باشد، اما مفهوم خوبی الهی فقط در رابطه با شخصیت قابل فهم است. فقط یک *شخص* می‌تواند دوست بدارد و دوست داشته شود. حتی زیبایی و حقیقت اگر ویژگیهای یک خدای شخصی، یک پدر پرمهر، نبودند از امید به بقا جدا می‌بودند.

ما نمی‌توانیم به طور کامل بفهمیم که خداوند چطور می‌تواند آغازین، تغییرناپذیر، قادر یگانه، و کامل باشد، و در عین حال با جهانی دائماً متغیر و ظاهراً محدود در قانون، جهانی در حال تکامل و با نقصانهای نسبی، احاطه شده باشد. ولی ما می‌توانیم چنین حقیقتی را در تجربهٔ شخصی خودمان *بشناسیم*، زیرا به رغم تغییر مداوم خود و محیطمان، هر دو، ما همگی دارای هویت شخصیتی و خواست واحد می‌باشیم.

واقعیت غائی جهان نمی‌تواند از طریق ریاضیات، منطق، یا فلسفه درک شود، بلکه فقط از طریق تجربهٔ شخصی در انطباق پیش رونده با میل الهی یک خداوندِ شخصی. نه علم، فلسفه، یا الهیات نمی‌توانند شخصیت خداوند را تصدیق کنند. تنها تجربهٔ شخصی فرزندان ایماندار پدر آسمانی می‌تواند بر درک معنوی عملی از شخصیت خداوند تأثیر بگذارد.

برداشتهای بالاتر از شخصیت جهان حاکی از هویت، خود آگاهی، ارادهٔ نفس، و امکان خود - آشکارسازی می‌باشد. و این خصوصیات ویژه بیشتر بر همیاری روحانی با شخصیتهای دیگر و همتراز، نظیر آن چه که در روابط شخصیتی الوهیتهای بهشتی موجود است، اشاره دارد. و وحدت مطلق این ارتباطات آن قدر کامل است که ربانیت با غیرقابل تقسیم بودن، و با یگانگی شناخته می‌شود. ”پروردگار خداوند *یکتا* است.“ غیرقابل تقسیم بودن شخصیت در اعطای روح خداوند برای زندگی در قلوب انسانهای فانی ممانعت ایجاد نمی‌کند. غیرقابل تقسیم بودن شخصیت یک پدر انسانی مانع تولید مثل پسران و دختران انسان نمی‌شود.

این مفهوم غیرقابل تقسیم بودن در رابطه با مفهوم وحدت به تفوق غائیت الوهیت بر زمان و مکان، هر دو، دلالت دارد. از این رو نه مکان و نه زمان نمی‌توانند مطلق یا بی‌نهایت باشند. اولین منبع و مرکز آن بی‌نهایتی است که به طور نامحدود فراتر از کلیت ذهن، کلیت ماده، و کلیت روح می‌باشد.

واقعیت تثلیث بهشت به هیچ وجه حقیقت یگانگی الهی را نقض نمی‌کند. سه شخصیت الوهیت بهشت، در تمامی فعل و انفعالات واقعی جهان و در کلیهٔ روابط مخلوقات به صورت واحد هستند. و وجود این سه شخص جاویدان حقیقت غیرقابل تقسیم بودن الوهیت را نقض نمی‌کند. من کاملاً آگاهم که هیچ زبان گویایی در اختیار ندارم تا برای ذهن انسان فانی روشن سازم این مسائل جهان

برای ما چطور به نظر می‌رسند. ولی شما نباید مأیوس شوید، تمام این چیزها حتی برای شخصیتهای بالایی که متعلق به موجودات بهشتی گروه من هستند نیز به طور کامل روشن نیستند. همیشه به خاطر داشته باشید که این حقایق ژرف مربوط به الوهیت با معنوی شدن تدریجی ذهن شما در طول ادوار پیاپی صعود طولانی انسان فانی به بهشت، به طور فزاینده روشن خواهند شد.

[ارائه شده توسط یک مشاور الهی، عضوی از یک گروه از شخصیتهای آسمانی که توسط قدمای ایامها در یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان هفتم، مأموریت یافته تا بر آن قسمت از این آشکارسازیهایی که به دنبال می‌آید و مربوط به امور خارج از مرزهای جهان محلی نِبادان می‌باشد نظارت داشته باشم. من مسئول نگارش آن مقالاتی هستم که سرشت و ویژگیهای خداوند را ترسیم می‌نماید، زیرا که من نمایانگر بالاترین منبع اطلاعاتی موجود به این منظور در هر کرهٔ مسکونی می‌باشم. من در تمامی هفت ابرجهانها به عنوان یک مشاور الهی خدمت کرده‌ام و برای مدتی طولانی در مرکز بهشتی تمامی چیزها اقامت گزیده‌ام. من بارها از مسرت فوق‌العادهٔ اقامت موقت در پیشگاه پدر جهانی بهره‌مند شده‌ام. من واقعیت و حقیقت طبیعت و ویژگیهای خداوند را با اقتداری چالش‌ناپذیر تصویر می‌کنم. من می‌دانم دربارهٔ که سخن می‌گویم.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

قسمت اول

جهان مرکزی و ابرجهانها

مقالهٔ 2

طبیعت خداوند

تا میزانی که بالاترین درک محتمل انسان از خداوند در حیطهٔ تصور و کمال مطلوب بشر از یک شخصیت آغازین و بیکران می‌گنجد، مجاز است و ممکن است یاری دهنده باشد، که برخی از خصوصیات ویژهٔ طبیعت الهی را که سرشت الوهیت را تشکیل می‌دهد مطالعه نماییم. طبیعت خداوند از طریق آشکارسازی پدر که میکائیل نبادان در آموزشهای گوناگون خود و در زندگی عالی انسانی خود در جسم نمایان ساخت به بهترین نحو می‌تواند تفهیم شود. طبیعت الهی همچنین در صورتی می‌تواند توسط انسان بهتر تفهیم شود که او خود را به عنوان یک فرزند خداوند تلقی نموده و به آفرینندهٔ بهشتی به عنوان یک پدر روحانی حقیقی بنگرد.

طبیعت خداوند می‌تواند در آشکار شدن اندیشه‌های متعالی مورد مطالعه قرار گیرد. سیرت الهی می‌تواند به عنوان تصویری از ایده‌آلهای ملکوتی در نظر گرفته شود. اما روشنگرترین و از لحاظ معنوی تهذیب کننده‌ترین مکاشفهٔ طبیعت الهی باید در درک زندگی مذهبی عیسی ناصری، هم پیش و هم پس از نیل او به آگاهی کامل از ربانیت یافت شود. اگر زندگی در جسم ظهور یافتهٔ میکائیل به عنوان زمینه‌ای برای آشکارسازی خداوند به انسان در نظر گرفته شود، ما می‌توانیم کوشش کنیم برخی از تصورات و ایده‌آلها را پیرامون طبیعت الهی که احتمالاً می‌تواند سهمی در روشن‌سازی و یگانه‌سازی بیشتر ایدهٔ بشر از طبیعت و ویژگی شخصیت پدر جهانی داشته باشد در غالب سمبلهای لغوی بشر بیان کنیم.

ما به دلیل ظرفیت محدود ذهن انسان در تمامی تلاشمان برای بسط دادن و معنوی ساختن ایدهٔ بشر از خداوند، به طرز فاحشی در محدودیت قرار داریم. ما همچنین به دلیل محدودیتهای زبان و به لحاظ فقر مطلب، که می‌تواند در تلاش ما برای توصیف ارزشهای الهی و برای عرضهٔ معانی معنوی به ذهن متناهی و فانی انسان به منظور توضیح یا مقایسه به کار گرفته شود، در اجرای

مأموریت خود به طور جدی در محدودیت قرار داریم. تمامی تلاشهای ما برای بسط ایدهٔ بشر از خداوند، اگر به خاطر این واقعیت که ذهن فانی توسط تنظیم کنندهٔ اعطاییِ پدر جهانی مورد سکنی واقع شده و توسط روح حقیقتِ پسر آفریننده رسوخ یافته است نبود، تقریباً بیهوده می‌بود. بنابراین، منوط به حضور این روحهای الهی در قلب انسان برای مساعدت در امر بسط مفهوم خداوند، من اجرای حکم خود را برای توصیف بیشتر طبیعت خداوند برای ذهن انسان با مسرت به عهده می‌گیرم.

1- بیکرانی خداوند

"بیکران را لمس نموده، ولی نمی‌توانیم او را دریابیم. رد پاهای الهی شناخته شده نیستند." "درک او بی‌پایان و عظمت او کشف ناکردنی است." نور کور کنندهٔ حضور پدر آن چنان است که برای مخلوقات دون پایهٔ او ظاهراً وی "در تاریکی ضخیمی سکونت دارد." نه فقط اندیشه‌ها و طرحهای او کشف ناکردنی است، بلکه "او کارهای بزرگ و شگرف بیشماری انجام می‌دهد." "خداوند بزرگ است، ما او را درک نمی‌کنیم، و تعداد سالهای او را نیز نمی‌توان دریافت." "آیا خداوند به راستی در زمین سکنی خواهد گزید؟ بنگرید، فلک (جهان) و فلک افلاک (جهان جهانها) نمی‌توانند او را در بر گیرند." "چقدر قضاوتهای او کشف ناکردنی و راههای او فراتر از دریافتن است!"

"تنها یک خدا وجود دارد، پدر بیکران، که یک آفرینندهٔ وفادار نیز هست." "آفریدگار الهی همچنین تقدیرگر جهانی، سرچشمه و مقصد روانها است. او روان متعالی است، ذهن آغازین، و روح نامحدود تمامی آفرینش." "کنترل کنندهٔ بزرگ مرتکب اشتباه نمی‌شود. او پرتلألو از شکوه و جلال است." "خداوند آفرینندهٔ کاملاً عاری از ترس و عداوت است. او فناناپذیر، جاودان، خود - موجود، الهی، و بخشنده است." "جد آسمانی تمامی چیزها چقدر پاک و زیبا، چقدر ژرف و غیرقابل تعمق است!" "بیکران از این نظر که انسانها را از خود بهره‌مند می‌سازد عالی‌ترین است. او آغاز و پایان است، پدرِ هر مقصود نیک و کامل." "با خداوند همه چیز امکان‌پذیر است. آفریدگار جاودان علت علتها است."

به رغم بیکرانی آثار شگفت‌انگیز شخصیت جاودانه و جهانی پدر، او به طور کامل هم از بیکرانی و هم از ابدیت خویش خود آگاه است. او همچنین کاملاً به کمال و قدرت خود واقف است. گذشته از همردیفان الهی او، وی تنها موجود در جهان است که یک ارزیابی تمام عیار، صحیح، و کاملی را از خود تجربه می‌نماید.

پدر دائماً و به طور بی‌وقفه نیاز متغیر درخواست برای خود را آن گونه که گاه به گاه در بخشهای مختلف جهان بنیادین او تغییر می‌یابد تأمین می‌کند. خدای بزرگ خود را می‌شناسد و درک می‌کند. او نسبت به تمامی ویژگیهای کمال بنیادین خویش بی‌نهایت خود آگاه است. خداوند یک حادثهٔ کیهانی نیست. او یک آزمایشگر جهانی هم نیست. فرمانروایان جهان ممکن است به ماجراجویی مبادرت ورزند، پدران کوکبه ممکن است تجربه کنند، سران سیستم ممکن است

تمرین کنند، اما پدر جهانی انتها را از آغاز می‌بیند، و طرح الهی و مقصود جاودانهٔ او در واقع در بر گیرنده و شامل تمامی تجربیات و تمامی ماجراهای تمام موجودات تحت فرمان او در هر کره، سیستم، و کوکبه در هر جهان قلمروهای پهناور او می‌باشد.

هیچ چیز برای خداوند تازگی ندارد، و هیچ رویداد کیهانی هرگز موجب شگفتی نیست. او در گسترهٔ ابدیت سکنی می‌گزیند. او بدون آغاز یا پایان روزها است. برای خداوند گذشته، حال، یا آینده وجود ندارد. همه وقت در هر لحظهٔ مشخص زمان حال است. او من هستمِ بزرگ و یگانه است.

پدر جهانی به طور مطلق و نامحدود در تمام ویژگیهای خود نامتناهی است. و این واقعیت، در جوهر خود، به طور اتوماتیک او را از کلیهٔ ارتباطات مستقیم شخصی با موجودات مادی متناهی و سایر مخلوقات هوشمند دون مرتبه منفصل می‌سازد.

و تمامی این کار چنین ترتیباتی را برای تماس و ارتباط با مخلوقات گوناگون او ضروری می‌سازد، آن طور که اول، در شخصیتهای پسران بهشتی خداوند مقرر شده است، که گر چه در ربانیت کامل هستند، اغلب نیز در طبیعت عینی جسم و خون نژادهای سیاره‌ای سهیم شده، و یکی از شما و با شما یکی می‌شوند و بدین ترتیب چنان که واقع شد، خداوند انسان می‌شود، آنطور که در اعطای میکائیل که متناوباً پسر خدا و پسر انسان خوانده می‌شد، رخ داد. و دوم، شخصیتهای روح بیکران هستند، رسته‌های گوناگون گروههای فرشتگان سراف و سایر موجودات آسمانی هوشمند که به موجودات مادی دون منشأ نزدیک می‌شوند و به طرق بسیار به آنان کمک معنوی داده و خدمت می‌کنند. و سوم، ناصحان اسرارآمیزِ غیرشخصی، تنظیم کنندگان فکر هستند، هدیهٔ واقعی خود خدای بزرگ که برای سکنی گزیدن در انسانهای همانند یورنشیا اعزام گشته و بدون اعلان و بدون توضیح فرستاده شده‌اند. آنها با سخاوتی بی‌پایان از عرش جلال فرود می‌آیند تا اذهان متواضع آن فانیانی را که از ظرفیت خداشناسی یا از پتانسیل آن برخوردارند مستفیض گردانیده و در آنها سکنی گزینند.

پدر بهشتی بدین شیوه‌ها و شیوه‌های بسیار دیگر، از راههایی که برای شما ناشناخته و به کلی در ورای ادراک متناهی هستند، به گونه‌ای مهرآمیز و مشتاقانه به پایین گام نهاده و یا بیکرانی خود را تعدیل ساخته، کاسته، و تقلیل می‌دهد تا بتواند به اذهان متناهی فرزندان مخلوق خود نزدیکتر شود. و بدین ترتیب پدر بیکران از طریق یک سری توذیعات شخصیتی که به صورت کاهنده‌ای مطلق هستند قادر است از تماس نزدیک با موجودات هوشمند گوناگون بسیاری از قلمروهای جهان پهناور خویش برخوردار گردد.

او تمامی این کار را بدون این که ذره‌ای از حقیقت و واقعیت بیکرانی، ابدیت، و آغازین بودن او کاسته شود، انجام داده است، اکنون انجام می‌دهد، و برای همیشه مستمراً انجام خواهد داد. و این چیزها به رغم دشواری درک آنها و رازی که آنها در آن نهفته‌اند، یا عدم امکان تفهیم کامل آنها توسط مخلوقات، نظیر آنهایی که در یورنشیا اقامت دارند، مطلقاً حقیقت دارند.

چون اولین پدر در طرحهای خود نامتناهی و در مقاصد خود ابدی است، ذاتاً برای هر موجود متناهی غیرممکن است که همواره این طرحها و مقاصد الهی را در تمامیتشان فهمیده یا درک کند. انسان فانی فقط گاه و بیگاه، اینجا و آنجا، می‌تواند به مقاصد پدر چنان که در رابطه با به انجام رسانیدن طرح صعود مخلوق در سطوح پی در پی پیشرفت جهانی آن آشکار می‌شود نظری اجمالی بیفکند. اگر چه انسان قادر نیست اهمیت نامتناهی بودن را دریابد، پدر بیکران به طور قطع کل متناهی بودن همهٔ فرزندانش را در تمامی جهانها کاملاً درک می‌کند و به گونه‌ای مهرآمیز پذیرا می‌شود.

پدر با تعداد کثیری از موجودات بالاتر بهشت در ربانیت و ابدیت سهیم است، ولی ما این که آیا بیکرانی و آغازین بودن جهانی متعاقب آن با کسی به استثنای همراهان همردیف تثلیث بهشتی او قسمت می‌شود را مورد سئوال قرار می‌دهیم. نامتناهی بودن شخصیتی باید ضرورتاً کل متناهی بودن شخصیتی را در بر گیرد، و از این رو این حقیقت — حقیقت عینی — از این آموزش که اعلام می‌دارد: ”ما در او زیسته و حرکت کرده و وجود داریم.“ آن ذرهٔ الوهیت خالص پدر جهانی که در انسان فانی ساکن است بخشی از بیکرانی اولین منبع و مرکز بزرگ، پدرِ پدرها، *می‌باشد*.

2- کمال جاودانهٔ پدر

حتی پیامبران پیشین شما طبیعت جاودان، بدون آغاز، بی‌پایان، و مدوّر پدر جهانی را درک می‌کردند. خداوند عملاً و به طور ابدی در جهان جهانهای خویش حضور دارد. او با تمام اقتدار مطلق و عظمت جاودانهٔ خود در لحظهٔ حال سکونت دارد. ”پدر در خود حیات دارد، و این حیات، زندگی جاودانه است.“ در سراسر اعصار جاودان، پدر بوده است که ”به همه حیات می‌بخشد.“ در راستی الهی، کمال بی‌نهایت موجود است. ”من خداوند هستم، من تغییر نمی‌کنم.“ دانش ما از جهان جهانها آشکار می‌سازد که نه تنها او پدر نورها است، بلکه در سلوک او در امور بین سیاره‌ای ”هیچ تغییر یا نشانی از تغییر وجود ندارد.“ او ”پایان را از آغاز اعلام می‌دارد.“ او می‌گوید: ”نظر من پابرجا است. من تمامی آنچه را بر آن خرسندم مطابق مقصود جاودانه که در پسرم منظور داشتم به انجام می‌رسانم.“ از این رو برنامه‌ها و مقاصد اولین منبع و مرکز مانند خود او هستند: جاودان، کامل، و تا ابد تغییرناپذیر.

در فرامین پدر نهایت تکمیل یافتگی و کمال سرشار وجود دارد. ”هر چه خداوند انجام دهد همیشگی است. هیچ چیز نمی‌تواند به آن اضافه شده و یا چیزی از آن کسر گردد.“ پدر جهانی از مقاصد اولیهٔ خرد و کمال خویش پشیمان نمی‌گردد. برنامه‌های او پابرجا و نظر او تغییرناپذیر است، ضمن این که اعمال او الهی و خطاناپذیر هستند. ”هزار سال در دیدهٔ او آنگاه که سپری گردد چون دیروز و به سان یک پاس در شب است.“ کمال ربانیت و عظمت ابدیت پیوسته در ورای درک کامل ذهن محدود انسان فانی است.

واکنشهای یک خدای تغییرناپذیر، در اجرای مقصود جاودانهٔ او، ممکن است به نظر رسد مطابق طرز برخورد متغیر و اذهان دگرگون مخلوقات هوشمند او تغییر یابد، یعنی ممکن است در ظاهر و به طور سطحی تغییر کند، اما در زیر سطح و زیر تمامی مشهودات بیرونی، مقصود تغییرناپذیر، طرح پایدار خدای جاودان پیوسته موجود است.

در جهانهای خارج، کمال لزوماً باید یک عبارت نسبی باشد، اما در جهان مرکزی و به ویژه در بهشت، کمال سرشار است، و در برخی مراحل حتی مطلق است. تجلّیهای تثلیث، نمایش کمال الهی را تغییر می‌دهند ولی آن را تقلیل نمی‌دهند.

کمال آغازین خداوند شامل یک نیکویی پنداشته شده نیست بلکه در کمال ذاتی خوبی طبیعت الهی او است. او نهایی، کامل، و غایت کمال است. هیچ فقدانی در زیبایی و کمال سیرت نیکوی او وجود ندارد. و تمامی طرح وجودهای زنده در کرات فضا در هدف الهی ارتقاءِ تمامی مخلوقات صاحب اراده به مقصد بالای تجربهٔ سهیم شدن در کمال بهشتی پدر متمرکز است. خداوند نه خود محور و نه خود شامل است. او هرگز از اعطای خود بر تمام مخلوقاتِ خود آگاهِ جهان پهناور جهانها باز نمی‌ایستد.

خداوند به طور ابدی و بی‌نهایت کامل است. او شخصاً نمی‌تواند عدم کمال را به عنوان تجربهٔ خود از سر بگذراند، اما او در آگاهی از تمام تجارب عدم کمال کلیهٔ مخلوقات در حال تقلای جهانهای تکاملی تمامی پسران آفرینندهٔ بهشتی سهیم است. لمس شخصی و رهایی‌بخشِ خداوندِ کمال بر قلبها سایه می‌افکند و طبیعت تمامی آن مخلوقات فانی را که به سطح جهانی بصیرت اخلاقی فراز یافته‌اند در بر می‌گیرد. پدر جهانی از این راه و نیز از طریق تماسهای حضور الهی، عملاً در تجربه *با* عدم بلوغ و عدم کمال در دورهٔ زندگانی در حال تکامل هر موجود درستکار کل جهان شرکت می‌کند.

محدودیتهای بشری، شرارت بالقوه، بخشی از طبیعت الهی نیستند، اما تجربهٔ انسان فانی *با* شرارت و تمامی روابط انسان با آن یقیناً بخشی از ادراک نفس در حال گسترش خداوند در فرزندان زمان — مخلوقات برخوردار از مسئولیت اخلاقی که توسط هر پسر آفرینندهٔ اعزام گشته از بهشت، آفریده شده یا تکامل یافته‌اند — می‌باشد.

3- عدالت و درستکاری

خداوند درستکار است، از این رو عادل است. ”خداوند در کلیهٔ راههای خود صالح است.“ ”خداوند می‌گوید: من همهٔ آنچه را که انجام داده‌ام بی‌دلیل انجام نداده‌ام.“ ”قضاوتهای خداوند تماماً حقیقی و نیکو است.“ عدالت پدر جهانی نمی‌تواند از اعمال و کارهای مخلوقاتش تأثیر پذیرد، ”زیرا در پروردگار، خدای ما، هیچ بی‌عدالتی، هیچ جانبداری از اشخاص، و هیچ هدیه‌پذیری وجود ندارد.“

چه بیهوده است که از چنین خدایی برای تغییر فرامین تغییرناپذیر او درخواستهای کودکانه به عمل آوریم تا بتوانیم از پیامدهای عادلانهٔ عملکرد قوانین خردمندانهٔ طبیعی و احکام معنوی نیکویش اجتناب ورزیم! ”فریب نخورید، خداوند مورد استهزا قرار نمی‌گیرد، زیرا انسان هر چه بکارد، همان را درو خواهد کرد.“ درست است، حتی در عدالت درو کردن خرمن خطاکاری، عدل الهی او همیشه با شفقت تعدیل می‌گردد. داور ابدی خرد بیکرانی است که نسبتهای عدالت و رحمت را که در هر موقعیت مشخص تخصیص داده خواهد شد تعیین می‌کند. بالاترین مجازات (در واقع پیامد اجتناب ناپذیر) برای خطاکاری و شورش تعمدی بر ضد دولت خداوند، از دست دادن وجود به عنوان تابع جداگانهٔ آن دولت می‌باشد. نتیجهٔ نهایی گناه با تمامی وجود نابودی است. در تحلیل نهایی، چنین افراد به گناه شناخته شده از طریق در بر گرفتن شرارت با کاملاً غیرواقعی شدن، خود را نابود ساخته‌اند. با این وجود، ناپدید شدن عملی چنین مخلوقی تا زمان اجابت کامل حکم صادرهٔ عدالت جاری در آن جهان همیشه به تعویق می‌افتد.

پایان دادن وجود معمولاً در قضاوت اعطایی یا دوره‌ای ناحیه یا نواحی صادر می‌شود. در کره‌ای نظیر یورنشیا در پایان اعطای سیاره‌ای می‌آید. پایان دادن وجود در چنین اوقاتی توسط عمل هماهنگ کلیهٔ دادگاههای حوزهٔ قضایی که از شورای سیاره‌ای تا دادگاههای پسر آفریننده و تا محکمات دادرسی قدمای ایامها امتداد می‌یابد می‌تواند صادر شود. حکم نابودی در دادگاههای بالاتر ابرجهان به دنبال تأیید ناگسستنی اعلام جرم که از کرهٔ محل اقامت خطاکار سرچشمه می‌گیرد منشأ می‌یابد. و آنگاه، وقتی که فتوای نابودی در بالا تأیید گشت، اجرای آن توسط عمل مستقیم آن قضاتی که در ستاد مرکزی ابرجهان اقامت گزیده و عمل می‌کنند صورت می‌پذیرد.

هنگامی که این فتوی نهایتاً تأیید شد، موجودِ به گناه شناخته شده بلادرنگ طوری می‌شود که گویا نبوده است. از چنین عاقبتی برخاستن از مرگ وجود ندارد. آن همیشگی و ابدی است. عوامل زندهٔ انرژی هویت توسط دگرگونی زمان و تغییر شکل مکان به پتانسیلهای کیهانی که زمانی از آنجا پدیدار شده بودند تجزیه می‌شوند. اما در رابطه با شخصیت فرد شرور، به دلیل ناکامی مخلوق برای شکل دادن به آن انتخابها و تصمیمات نهایی که زندگی جاودان را حتمی می‌ساخت، او از یک وسیلهٔ حیات مداوم محروم می‌گردد. وقتی که در بر گرفتن مداوم گناه توسط ذهن مربوطه به خود شناسایی کامل با شرارت منجر می‌شود، آنگاه به دنبال خاتمهٔ حیات، به دنبال نابودی کیهانی، چنین شخصیت منزوی جذب روح‌الارواح آفرینش می‌شود و بخشی از تجربهٔ در حال تکامل ایزد متعال می‌گردد. او دیگر هیچگاه به عنوان یک شخصیت پدیدار نمی‌شود. هویت او طوری می‌شود که گویا هرگز نبوده است. در مورد یک شخصیتی که تنظیم کننده در او ساکن است، ارزشهای معنوی تجربی در واقعیتِ تنظیم کنندهٔ ادامه دهنده بقا می‌یابند.

در هر مجادلهٔ جهانی میان سطوح عینی واقعیت، نهایتاً شخصیت سطح بالاتر بر شخصیت سطح پایین‌تر پیروز می‌شود. این نتیجهٔ غیرقابل اجتناب جدل جهانی ذاتی این واقعیت است که الوهیت کیفیت برابر با درجهٔ اصالت یا واقعیت هر مخلوق صاحب اراده می‌باشد. شرارت تقلیل نیافته، خطای کامل، گناه مشتاقانه، و تبهکاری تخفیف نیافته ذاتاً و به طور اتوماتیک انتحاری هستند.

چنین رفتارهای غیرواقعی کیهانی فقط به خاطر رحمت و بردباری گذرای موکول به عمل تعیین عدالت و مکانیسمهای دادجویانهٔ محکمات قضاوت عادلانهٔ جهان می‌توانند در گیتی بقا یابند.

قانون پسران آفریننده در جهانهای محلی شامل آفرینش و معنویت بخشیدن است. این پسران خود را وقف اجرای مؤثر طرح بهشتی صعود تدریجی انسان فانی، توانبخشی یاغیان و خطا اندیشان می‌نمایند، اما وقتی که کلیهٔ چنین تلاشهای مهرآمیز نهایتاً و برای همیشه به دور انداخته شدند، حکم نهایی نابودی توسط نیروهایی که تحت حوزهٔ قضایی قدمای ایامها عمل می‌نمایند اجرا می‌گردد.

4- ترحم الهی

ترحم به سادگی عدالت تعدیل شده با آن خردی است که از کمال دانش و شناخت کامل ضعفهای طبیعی و محدودیتهای محیطی مخلوقات متناهی ناشی می‌شود. ”خدای ما پر از شفقت، رئوف، بردبار، و مملو از ترحم است.“ از این رو ”هر کس که خداوند را ندا دهد نجات خواهد یافت،“ ”زیرا او فراوان می‌بخشد.“ ”بخشش خداوند از ازل تا ابد است.“ آری، ”بخشش او تا ابد پایدار است.“ ”من خدایی هستم که محبتی مهرآمیز، قضاوت، و درستکاری را در زمین به اجرا می‌گذارد، زیرا در این چیزها من خشنود می‌شوم.“ ”من از روی میل فرزندان انسان را دچار مصیبت ننموده و آنها را محزون نمی‌نمایم“، زیرا من ”پدر بخششها و خدای تمام آسایشها“ هستم.

خداوند ذاتاً مهربان، طبعاً دلسوز، و تا ابد بخشنده است. و هرگز لازم نیست که برای طلب مهر و محبت پدر بر او اعمال نفوذ شود. نیاز مخلوق برای حصول اطمینان از جاری شدن کامل رحمتهای لطیف پدر و خوبی نجات دهندهٔ او کاملاً کافی است. چون خداوند همه چیز را دربارهٔ فرزندان خود می‌داند، برای او بخشش آسان است. هر چه بهتر انسان همسایهٔ خود را درک کند، آسانتر خواهد بود او را بخشیده، و حتی دوست بدارد.

فقط تشخیص خرد بی‌نهایت، یک خداوند درستکار را قادر می‌سازد که عدالت و بخشش را به طور همزمان و در هر موقعیت مفروض جهانی به کار بندد. پدر آسمانی هرگز با حالات متضاد نسبت به فرزندان جهانی خود دچار از هم گسستگی نمی‌شود. خداوند هرگز قربانی حالات آنتاگونیستی نیست. علم همه جانبهٔ خداوند به طور بی‌وقفه ارادهٔ آزاد او را در انتخاب آن سلوک جهانی که به طور کامل، همزمان، و برابر مطالبات تمامی ویژگیهای الهی او و کیفیتهای نامتناهی طبیعت جاودان او را برآورده می‌سازد هدایت می‌کند.

ترحم نتیجهٔ طبیعی و اجتناب ناپذیر خوبی و محبت است. طبیعت خوب یک پدر با محبت ممکن نیست به کار بستن خردمندانهٔ بخشش را به هر عضو از هر گروه از فرزندان جهان خویش دریغ دارد. عدالت ابدی و بخشش الهی با هم تشکیل آن چیزی را می‌دهند که در تجربهٔ انسانی *انصاف* نامیده می‌شود.

بخشش الهی نمایانگر تکنیک منصفانه‌ای از تعدیل بین سطوح جهانی کمال و نقصان می‌باشد. ترحم عدالت متعالی است که به شرایط انسان متناهی در حال تکامل انطباق یافته است، درستکاریِ ابدیت است که برای پاسخ به بالاترین منافع و سعادت جهانی فرزندان زمان تعدیل یافته است. ترحم نقض عدالت نیست بلکه تفسیر قابل درک مطالبات عدالت متعالی، آنطور که در مورد موجودات روحی تحت فرمان و مخلوقات مادی جهانهای در حال تکامل به طور عادلانه به کار برده می‌شود، می‌باشد. ترحم عدالت تثلیث بهشتی است که به طور عاقلانه و مهرآمیز شامل موجودات هوشمند گوناگون آفرینشهای زمان و فضا، آنطور که با خرد الهی فرموله شده و توسط ذهن عالم بر همه چیز و ارادهٔ آزاد و مستقل پدر جهانی و کلیهٔ آفرینندگان مرتبط به او تعیین می‌شود، می‌گردد.

5- محبت خداوند

"خداوند محبت است"، از این رو تنها شیوهٔ برخورد شخصی او نسبت به امور جهان همیشه بازتابی از مهر الهی است. خداوند آنقدر ما را دوست دارد که حیات خویش را به ما عطا می‌دارد. "او موجب طلوع خورشید برای شرور و برای خوب و فرستادن باران برای عادل و برای بی‌انصاف می‌شود."

این اشتباه است که فکر کنیم خداوند را می‌توان با چرب زبانی به خاطر قربانیهای پسرانش و یا وساطت مخلوقات تحت فرمانش به دوست داشتن فرزندانش وا داشت. "زیرا پدر خودش شما را دوست دارد." در پاسخ به این عطوفت پدرانه است که خداوند تنظیم کنندگان شگفت‌انگیز را برای سکونت در اذهان انسانها اعزام می‌دارد. محبت خداوند جهانی است. "هر کس بخواهد می‌تواند بیاید." او "مایل است تمام انسانها با دانستن حقیقت نجات یابند." او "مایل نیست که هیچ کس هلاک گردد."

آفرینندگان اولین کسانی هستند که سعی دارند انسان را از نتایج فاجعه‌بار تخطی ابلهانهٔ خویش از قوانین الهی نجات دهند. محبت خداوند به طور طبیعی یک مهر پدرانه است. از این رو او گاهی اوقات "برای منفعت خودمان ما را تنبیه می‌کند، تا بتوانیم در قدّوسیت او سهیم شویم." حتی در طول آزمونهای آتشین خود به یاد داشته باشید که "در تمامی محنتهای ما، او با ما آزرده می‌شود."

خداوند به طور الهی با گناهکاران مهربان است. هنگامی که یاغیان به درستکاری باز می‌گردند، با ترحم پذیرفته می‌شوند، "زیرا خداوند ما به فراوانی می‌بخشد." "من آنم که خطاهای شما را به خاطر خودم محو می‌گردانم، و گناهان شما را به یاد نخواهم آورد." "بنگرید که چه نوع محبتی پدر به ما عطا کرده است که باید فرزندان خداوند خوانده شویم."

با این همه، بزرگترین گواه خوبی خداوند و دلیل ارجح برای دوست داشتن او، هدیهٔ سکنی‌گزین پدر — تنظیم کننده است که بسیار صبورانه در انتظار ساعتی است که شما هر دو برای ابد یکی

خواهید گشت. اگر چه شما نمی‌توانید خدا را از طریق جستجو بیابید، اگر به راهبری روح سکنی‌گزین تسلیم شوید، بی‌تردید گام به گام، حیات به حیات، جهان به جهان، و دوره به دوره هدایت خواهید شد، تا این که سرانجام در حضور شخصیت بهشتی پدر جهانی بایستید.

چقدر غیرمنطقی است که چون محدودیتهای طبیعت انسان و موانع آفرینش مادیِ شما این را برایتان غیرممکن می‌سازد که خداوند را ببینید، او را پرستش نکنید. بین شما و خداوند مسافت فاحشی وجود دارد (فضای فیزیکی) که باید پیموده شود. همچنین، فاصلهٔ عظیمی از تفاوت معنوی موجود است که باید طی گردد. اما به رغم تمامی آنچه که به طور فیزیکی و معنوی شما را از حضور شخصی بهشتی خداوند جدا می‌سازد، درنگ کنید و به این حقیقت جدی بیاندیشید که خداوند درون شما زندگی می‌کند. او از پیش به طریقهٔ خودش این فاصله را طی کرده است. او از خویشتن، روح خود را فرستاده است تا در شما زندگی کند و همینطور که شما دورهٔ زندگانی جهانی خود را دنبال می‌کنید با شما در تلاش است.

من این را آسان و دلپذیر می‌یابم که کسی را پرستش کنم که بسیار بزرگ است و در عین حال با عطوفتی فراوان وقف خدمت روحانی ارتقاءِ مخلوقات دون پایهٔ خود می‌باشد. من طبعاً کسی را دوست دارم که در آفرینش و کنترل آن بسیار قدرتمند است و در عین حال در خوبی آنقدر کامل، و در مهر و محبت آنقدر باوفا است که پیوسته بر ما سایه می‌افکند. من تصور می‌کنم اگر خداوند آنقدر بزرگ و مقتدر نبود، مادامی که آنقدر خوب و بخشنده باشد، به همان اندازه او را دوست می‌داشتم. ما همگی پدر را بیشتر به خاطر طبیعتش دوست داریم تا به علت شناخت ویژگیهای حیرت انگیزش.

وقتی که من پسران آفریننده و مدیران تحت فرمانشان را در حال چنان مبارزهٔ متهورانه‌ای با دشواریهای گوناگون زمان که ذاتی تکامل جهانهای فضا است مشاهده می‌کنم، در می‌یابم که برای این فرمانروایان پایین‌تر جهانها، مهری بزرگ و عمیق دارم. با این همه، من فکر می‌کنم ما همگی، منجمله انسانهای قلمروهای وجود، پدر جهانی و کلیهٔ موجودات دیگر، چه الهی و چه انسانی را دوست داریم، زیرا تشخیص می‌دهیم که این شخصیتها حقیقتاً ما را دوست دارند. تجربهٔ دوست داشتن به قدر فراوان پاسخ مستقیمی به تجربهٔ دوست داشته شدن است. با دانستن این که خداوند مرا دوست دارد، من باید به حد زیاد دوست داشتن او را ادامه دهم، گر چه حتی او عاری از کلیهٔ ویژگیهای تعالیت، غائیت، و مطلق بودن خود می‌بود.

محبت پدر ما را هم اکنون و در سراسر گسترهٔ بی‌پایان اعصار جاودان دنبال می‌کند. همینطور که شما به طبیعت با محبت خداوند می‌اندیشید، فقط یک واکنش معقول و طبیعی شخصیتی مربوط به آن وجود دارد: شما آفرینندهٔ خود را به طور فزاینده دوست خواهید داشت. شما نسبت به خداوند عطوفتی شبیه آن که یک فرزند به پدر زمینی خود دارد خواهید داشت. زیرا، همانطور که یک پدر، یک پدر واقعی، یک پدر حقیقی، فرزندان خود را دوست دارد، به همان صورت پدر جهانی پسران و دختران آفریدهٔ خود را دوست داشته و برای ابد درصدد سعادت آنان بر می‌آید.

اما محبت خداوند یک عطوفت هوشمند و دوراندیشانهٔ پدرانه است. مهر الهی در ارتباط یگانه با خرد الهی و کلیهٔ ویژگیهای بیکران دیگر طبیعت کامل پدر جهانی عمل می‌کند. خداوند محبت است، ولی محبت خداوند نیست. بزرگترین مظهر مهر الهی برای موجودات فانی در اعطای تنظیم کنندگان فکر مشاهده می‌شود، اما بزرگترین آشکارسازی مهر پدر برای شما در حیات اعطایی پسرش میکائیل، آنطور که در زمین حیاتی ایده‌آل و معنوی زیست نمود، دیده می‌شود. این تنظیم کنندهٔ ساکن است که مهر پدر را برای هر روان انسانی به صورت فردی متبلور می‌سازد.

گاهی اوقات برایم تقریباً دردآور است که مجبور هستم مهر الهی پدر آسمانی را برای فرزندان جهانی او با به کار بردن سمبل لغوی انسانی **عشق** توصیف نمایم. این عبارت گر چه بر بالاترین ایدهٔ انسان از روابط انسانی در باب احترام و دلبستگی دلالت دارد، به طور مکرر نشانگر بسیاری از روابط بشری است که کاملاً دون مایه و به کلی نامناسب است که به وسیلهٔ هر لغتی که همچنین برای نشان دادن مهر بی‌همتای خداوند زنده برای مخلوقات جهانش استفاده می‌شود شناخته شود. چقدر تأسف‌آور است که قادر نیستم از عبارتی آسمانی و منحصر به فرد که طبیعت حقیقی و زیبایی چشمگیر اهمیت مهر الهی پدر بهشتی را به ذهن انسان منتقل می‌نماید استفاده کنم.

وقتی که انسان مهر یک خداوند شخصی را از نظر دور می‌دارد، پادشاهی خداوند صرفاً پادشاهی خوبی می‌شود. به رغم یگانگی بیکران طبیعت الهی، محبت ویژگی غالب تمامی برخوردهای شخصی خداوند با مخلوقاتش می‌باشد.

6- خوبی خداوند

ما ممکن است در جهان فیزیکی زیبایی الهی را ببینیم، ممکن است در دنیای عقلانی حقیقت جاودان را تشخیص دهیم، اما خوبی خداوند فقط در دنیای معنوی تجربهٔ شخصی مذهبی یافت می‌شود. مذهب در جوهر حقیقی آن، یک ایمان و اعتماد به خوبی خداوند است. خداوند می‌تواند بزرگ و مطلق، و در فلسفه حتی به نحوی هوشمند و شخصی باشد، ولی خداوند در مذهب همچنین باید صالح باشد. او باید نیک باشد. انسان ممکن است از یک خدای بزرگ بهراسد، اما او تنها به یک خدای خوب اعتماد داشته و او را دوست دارد. این خوبی خداوند بخشی از شخصیت خداوند است، و ظهور کامل آن تنها در تجربهٔ شخصی مذهبی فرزندان ایماندار خداوند پدیدار می‌شود.

مذهب بر این اشاره دارد که فوق دنیای طبیعت روحی از نیازهای اساسی دنیای بشر آگاه، و به آن پاسخگو است. مذهب تکاملی ممکن است اخلاقی گردد، اما فقط مذهب آشکار شده حقیقتاً و به طور معنوی اخلاقی می‌شود. این مفهوم دیرین که خداوند الوهیتی است که اخلاقیات شاهانه بر او حکمفرما است توسط عیسی به آن سطح عاطفی تأثر برانگیز از اخلاقیات صمیمانهٔ خانوادگی

رابطهٔ پدر و مادر، و فرزند، که هیچ چیز لطیف‌تر و زیباتر از آن در تجربهٔ انسانی وجود ندارد، ارتقا یافت.

”غنی بودن خوبی خداوند، انسان خطاکار را به توبه رهنمون می‌سازد.“ ”هر هدیهٔ خوب و هر هدیهٔ کامل از پدر نورها نازل می‌شود.“ ”خداوند خوب است. او پناهگاه ابدی روانهای انسانها است.“ ”پروردگار خداوند بخشنده و مهربان است. او بردبار و مملو از خوبی و حقیقت است.“ ”بچشید و ببینید که پروردگار خوب است! متبارک است انسانی که به او اعتماد دارد.“ ”پروردگار مهربان و پر از شفقت است. او خدای رستگاری است.“ ”او دل شکستگان را شفا می‌بخشد و زخمهای روان را مرهم می‌گذارد. او بانی خیر تماماً قدرتمند انسان است.“

اگر چه مفهوم خداوند به عنوان یک پادشاه و قاضی، یک شاخص اخلاقی بالایی را ترویج نمود و موجب پیدایش مردمی احترام‌گذار به قانون به عنوان یک گروه گردید، فرد ایماندار را در رابطه با وضعیتش در زمان و در ابدیت در یک موقعیت غمناک ناامنی باقی گذارد. پیامبران آتی عبرانی اعلام کردند که خداوند پدر اسرائیل است. عیسی خداوند را به عنوان پدر هر موجود بشری آشکار نمود. تمامی ایدهٔ انسانی از خداوند، به گونه‌ای متعال با زندگی عیسی روشن می‌شود. عدم خودخواهی به طور ذاتی در مهر پدری وجود دارد. خداوند نه *مثل* یک پدر، بلکه *به عنوان* یک پدر مهر می‌ورزد. او پدر بهشتی هر شخصیت جهانی است.

درستکاری بر این دلالت دارد که خداوند سرچشمهٔ قانون اخلاقی جهان است. حقیقت، خداوند را به عنوان یک آشکار کننده، به عنوان یک آموزگار جلوه‌گر می‌سازد. اما عشق، عطوفت می‌بخشد و می‌طلبد، درصدد همیاری قابل فهم نظیر آنچه بین والده و فرزند وجود دارد برمی‌آید. ممکن است درستکاری اندیشهٔ الهی باشد، اما مهر ورزیدن شیوهٔ یک پدر است. این تصور نادرست که درستکاری خداوند با مهر عاری از خودخواهی پدر آسمانی آشتی‌ناپذیر بود، فقدان یگانگی در طبیعت الوهیت را پیش فرض داشت و مستقیماً به ارائهٔ تفصیلی نظریهٔ کفاره منجر شد، که یک تهاجم فلسفی به وحدانیت و ارادهٔ آزاد خداوند، هر دو، می‌باشد.

پدر پرعطوفت آسمانی که روحش در فرزندان او در زمین ساکن است، یک شخصیت تقسیم شده — یکی از عدالت و دیگری از ترحم — نیست و برای به دست آوردن لطف یا بخشش خداوند هم نیازی به میانجی نیست. بر درستکاری الهی، عدالت اکید کیفر دهنده حکمفرما نیست. خداوند به عنوان یک پدر فراتر از خداوند به عنوان یک قاضی می‌باشد.

خداوند هرگز خشمگین، انتقامجو، یا عصبانی نیست. این حقیقت دارد که خرد اغلب مانع مهر او می‌شود، ضمن این که عدالت، ترحم پذیرا ناشدهٔ او را مشروط می‌سازد. عشق او به نیکی چاره‌ای جز این که به عنوان نفرتِ برابر برای گناه به نمایش درآید ندارد. پدر یک شخصیت ناسازگار نیست. یگانگی الهی کامل است. در تثلیث بهشتی، به رغم هویتهای ابدیِ همردیفان خداوند، یگانگی مطلق وجود دارد.

خداوند گناهکار را دوست دارد و از گناه *متنفر* است: چنین بیانی از نظر فلسفی حقیقت دارد، اما خداوند یک شخصیت مافوق است، و فقط اشخاص می‌توانند اشخاص دیگر را دوست داشته یا به آنها نفرت ورزند. گناه یک شخص نیست. خداوند گناهکار را دوست دارد زیرا او یک واقعیت شخصیتی (بالقوه ابدی) است، حال آن که خداوند نسبت به گناه هیچ برخورد شخصی ندارد، زیرا گناه یک واقعیت معنوی نیست؛ آن شخصی نیست. از این رو فقط عدالت خداوند از وجود آن آگاه است. محبت خداوند گناهکار را نجات می‌دهد؛ قانون خداوند گناه را نابود می‌سازد. اگر گناهکار نهایتاً خود را کاملاً با گناه تعیین هویت نماید، ظاهراً این طرز برخورد طبیعت الهی تغییر می‌یابد، درست همانطور که همان ذهن انسان فانی ممکن است همچنین کاملاً خود را با روح تنظیم کنندهٔ ساکن تعیین هویت نماید. طبیعت چنین انسان فانی به گناه شناخته شده‌ای در آن هنگام کاملاً غیرروحانی (و از این رو شخصاً غیرواقعی) گشته و نهایتاً نابودی وجود را تجربه خواهد نمود. عدم واقعیت، حتی کامل نبودن طبیعت مخلوق، نمی‌تواند برای همیشه در جهانی که به طور پیش رونده واقعی و به طور فزاینده معنوی است وجود داشته باشد.

در رویارویی با دنیای شخصیت، خداوند یک شخص با محبت شناخته می‌شود. در رویارویی با دنیای معنوی، او یک محبت شخصی است. در تجربهٔ معنوی او هر دو است. خواست ارادی خداوند با محبت تعیین هویت می‌شود. خوبی خداوند در بن خواست آزاد الهی — تمایل جهانی به مهر ورزیدن، نشان دادن ترحم، جلوه‌گر ساختن شکیبایی، و عطای بخشش — جای دارد.

7- حقیقت و زیبایی الهی

تمامی دانش متناهی و فهم مخلوق *نسبی* است. اطلاعات و آگاهی که حتی از منابع بالا گردآوری شده‌اند، فقط به طور نسبی کامل، به صورت موضعی دقیق، و به گونهٔ شخصی حقیقی هستند.

واقعیتهای فیزیکی نسبتاً یکسان هستند، اما در فلسفهٔ جهان حقیقت یک عامل زنده و منعطف است. شخصیتهای در حال تکامل در ارتباطات خود فقط بخشاً خردمند و نسبتاً حقیقی هستند. آنان فقط تا جایی که تجربهٔ شخصی‌شان امتداد می‌یابد می‌توانند مطمئن باشند. آنچه که ظاهراً در یک مکان ممکن است به طور کامل حقیقی باشد، در بخش دیگری از آفرینش تنها ممکن است نسبتاً حقیقی باشد.

حقیقت الهی، حقیقت نهایی، یکسان و جهانی است، اما وصف چیزهای معنوی، آنطور که توسط افراد بیشماری که از کرات گوناگون می‌آیند گفته می‌شود، ممکن است گاهی اوقات به خاطر این نسبیت در کامل بودن دانش و در سرشار بودن تجربهٔ شخصی و همچنین در طول و امتداد آن تجربه تغییر کند. در حالی که قوانین و احکام، افکار و طرز رفتار اولین منبع و مرکز بزرگ، به طور ابدی، به صورت بی‌نهایت، و در سراسر جهان حقیقی هستند، در عین حال کاربرد و تعدیل آنان برای هر جهان، سیستم، کره، و مخلوق هوشمند، مطابق طرحها و تکنیک پسران آفریننده،

آنطور که در جهانهای مربوطهٔ خود عمل می‌کنند، و همچنین در هماهنگی با برنامه‌ها و روشهای محلیِ روح بیکران و کلیهٔ شخصیتهای آسمانی مربوطه می‌باشد.

علم کاذب ماتریالیسم حکم طرد شدن انسان فانی را در جهان صادر می‌کند. چنین دانش قسمی به طور بالقوه اهریمنی است. این یک دانش مرکب از خوبی و شرارت، هر دو، است. حقیقت زیبا است زیرا هم سرشار و هم متقارن است. هنگامی که انسان در جستجوی حقیقت بر می‌آید، آنچه را که به گونه‌ای الهی واقعی است دنبال می‌کند.

فلاسفه هنگامی که در خطای خیالبافی دچار گمراهی می‌شوند، مرتکب جدی‌ترین اشتباه خود می‌شوند، عمل تمرکز حواس روی یک جنبهٔ واقعیت و سپس اعلام چنین جنبهٔ منفردی به عنوان کل حقیقت. فیلسوف خردمند همیشه به دنبال طرح خلاق که در پشت تمامی پدیده‌های جهانی است، و نسبت به آنها پیش - موجود است، خواهد گشت. اندیشهٔ آفریننده به طور تغییرناپذیر مقدم بر عمل خلاق می‌باشد.

خودآگاهی روشنفکرانه می‌تواند زیبایی حقیقت، کیفیت معنوی آن را، نه تنها به وسیلهٔ ثبات فلسفیِ مفاهیم آن، بلکه با قطعیت و اطمینان بیشتر توسط پاسخ خطاناپذیر روحِ حقیقتِ همیشه حاضر کشف نماید. شادی از شناخت حقیقت حاصل می‌شود زیرا می‌توان به آن *عمل نمود*، می‌توان با آن زندگانی کرد. ناامیدی و اندوه به دنبال خطا می‌آیند زیرا، از آنجایی که خطا واقعی نیست، نمی‌تواند در تجربه واقعی گردد. حقیقت الهی به بهترین صورت توسط *طعم معنوی* آن شناخته می‌شود.

جستجوی ابدی برای یگانگی، برای پیوند الهی است. جهان پهناور فیزیکی در جزیرهٔ بهشت به هم پیوند می‌خورد. جهان عقلانی در خدای ذهن، عامل مشترک، به هم وصل می‌شود. جهان روحی در شخصیت پسر جاودان به هم پیوسته است. ولی انسان منزوی زمان و فضا از طریق رابطهٔ مستقیم میان تنظیم کنندهٔ فکری ساکن و پدر جهانی در خدای پدر پیوند می‌خورد. تنظیم کنندهٔ انسان ذره‌ای از خداوند است و برای همیشه به دنبال یگانگی الهی است. او با الوهیت بهشتی اولین منبع و مرکز، و در او، به هم پیوند می‌یابد.

درک زیبایی متعالی، کشف و ادغام واقعیت است: درک خوبی الهی در حقیقتِ ابدی، که زیبایی غائی است. حتی جاذبهٔ هنر بشری مرکب از توازن یگانگی آن است.

اشتباه بزرگ مذهب عبرانی عدم موفقیت آن در مرتبط ساختن خوبی خداوند با حقایق واقعی علم و زیبایی گیرای هنر بود. به تدریج که تمدن پیشرفت نمود، و چون مذهب دنبال نمودن همان مسیر نابخردانهٔ تأکید بیش از حدِ خوبی خداوند تا حد جداسازی نسبی حقیقت و غفلت از زیبایی را ادامه داد، تمایل فزاینده‌ای برای برخی از انواع انسانها پدید آمد که از مفهوم انتزاعی و منفصل خوبی منفرد روی گردانند. اخلاقیات بیش از حد تأکید شده و مجرد مذهب مدرن، که قادر نیست دلبستگی و وفاداری بسیاری از انسانهای قرن بیستم را حفظ نماید، اگر علاوه بر فرامین اخلاقیش، توجهی برابر به حقایق دانش، فلسفه، و تجربهٔ معنوی، و نیز به زیباییهای آفرینش

فیزیکی، جاذبهٔ هنر روشنفکرانه، و عظمت نیل به خصلت اصیل بذل نماید، می‌تواند خود را بازسازی کند.

چالش مذهبی این عصر برای آن مردان و زنان دورنگر، پیشرو، و دارای بینش معنوی این است که جسورانه فلسفه‌ای جدید و جذاب از زندگانی در کادر مفاهیم مدرن، بسیط، و به نحو بدیع به هم پیوستهٔ حقیقت کیهانی، زیبایی جهانی، و خوبی الهی بنا نهند. چنین نگرش جدید و نیکو به اخلاقیات، تمامی آنچه را که در ذهن انسان خوب است جذب خواهد کرد و آنچه را که در روان بشر بهترین است به چالش می‌طلبد. حقیقت، زیبایی، و خوبی واقعیتهای الهی هستند، و به تدریج که انسان از نردبان زندگانی معنوی به بالا صعود می‌کند، این کیفیتهای متعالیِ جاودان در خداوند که محبت است به صورت فزاینده هماهنگ شده و یگانه می‌شوند.

تمامی حقیقت— مادی، فلسفی، یا معنوی— هم زیبا و هم خوب است. تمامی زیباییِ واقعی— هنر مادی یا تقارن معنوی — هم حقیقی، و هم خوب است. تمامی خوبیِ با اصالت— چه اخلاقیات شخصی، برابری اجتماعی، یا خدمت روحانی الهی— به طور مساوی حقیقی و زیبا است. سلامتی، بهداشت، و شادمانی، آنطور که در تجربهٔ بشری در هم می‌آمیزند، ترکیبی از حقیقت، زیبایی، و خوبی هستند. چنین سطوحی از زندگانی مؤثر از طریق یگانگی سیستمهای انرژی، سیستمهای عقیدتی، و سیستمهای روحی حاصل می‌شوند.

حقیقت پیوند دهنده، زیبایی جذاب، و نیکی ثبات دهنده است. و هنگامی که این ارزشهای متعلق به آنچه که واقعی است، در تجربهٔ شخصیتی هماهنگ می‌شوند، نتیجه یک مرتبتی بالا از عشق می‌گردد که با خرد مشروط گشته و با وفاداری بر آن محک گذاشته می‌شود. مقصود واقعی کلیهٔ آموزشهای جهانی، تأثیرگذاری روی هماهنگی بهتر فرزند منزوی کرات با واقعیتهای بزرگتر تجربهٔ در حال گسترش او است. واقعیت در سطح بشری متناهی، و در سطوح بالاتر و الهی، بیکران و ابدی است.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی که با اتوریتهٔ قدمای ایامها در یووِرسا عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 3

ویژگیهای خداوند

خداوند در همه جا حضور دارد؛ پدر جهانی بر گسترهٔ ابدیت حکومت می‌کند. اما او در جهانهای محلی در شخص پسران آفرینشگر بهشتی‌اش حکومت می‌کند، حتی حین این که از طریق این پسران حیات عطا می‌دارد. ”خداوند به ما زندگی جاودانه داده است، و این زندگی در پسرانش است.“ این پسران آفرینشگر خداوند تجلی شخصی وی در مناطق زمان و به فرزندان سیارات چرخان جهانهای در حال تکامل فضا هستند.

پسران بسیار شخصی شدهٔ خداوند به وضوح توسط رسته‌های پایین‌تر مخلوقات هوشمند قابل تشخیص هستند، و لذا آنان نادیده بودن پدر بیکران و در نتیجه کمتر قابل تشخیص را جبران می‌کنند. پسران آفرینشگرِ بهشتیِ پدر جهانی آشکارسازی یک موجود سوا از آن نادیدنی می‌باشند. نادیدنی، به خاطر مطلق بودن و لایتناهی بودن که ذاتی دایرهٔ ابدیت و شخصیتهای الوهیتهای بهشت است.

آفرینندگی یک ویژگی خداوند نیست، بلکه مجموع طبیعت عمل کنندهٔ او است. و این کارکرد جهانیِ آفرینندگی همینطور که توسط تمامی ویژگیهای هماهنگِ واقعیت بیکران و الهی اولین منبع و مرکز تعیین و کنترل می‌شود، به طور ابدی جلوه‌گر می‌گردد. ما صادقانه تردید داریم که هر یک خصیصهٔ طبیعت الهی را بتوان مقدم بر دیگر خصوصیات تلقی نمود. اما اگر چنین بود، در این صورت طبیعتِ آفرینندگیِ الوهیت بر کلیهٔ طبیعتها، فعالیتها، و ویژگیهای دیگر پیشی می‌گرفت. و آفرینندگیِ الوهیت به حقیقت جهانی پدر بودن خداوند منجر می‌شود.

1- همه جا بودن خداوند

توانایی پدر جهانی برای حضور در همه جا و در آن واحد، همه جا حضوری او را تشکیل می‌دهد. تنها خداوند می‌تواند در دو مکان، در مکانهای بیشمار، و در آن واحد حضور داشته باشد. خداوند به طور همزمان ”در آسمان در بالا و زمین در پایین“ حاضر است. همان طور که

نویسندهٔ مزامیر ندا در داد: ”از روح تو به کجا می‌توانم بروم؟ یا از حضور تو به کجا می‌توانم بگریزم؟“

”خداوند می‌فرماید من خدایی هستم که نزدیک و نیز دور هستم.“ ”آیا من آسمان و زمین را فرا نگرفته‌ام؟“ پدر جهانی در تمامی بخشها و تمامی قلوب آفرینش گستردهٔ خود همیشه حضور دارد. او ”آکندگی همان است که همه چیز را در همه جا پر می‌سازد“ و ”به همه گونه در همه کار می‌کند“ و علاوه بر آن، مفهوم شخصیت او طوری است که ”فلک (جهان) و فلک افلاک (جهان جهانها) نمی‌توانند او را در بر گیرند.“ این عملاً حقیقت دارد که خداوند همه چیز است و در همه چیز حضور دارد. اما حتی این *تمامی* وجود خداوند نیست. بیکران نهایتاً فقط در بی‌نهایت می‌تواند آشکار شود. علت هرگز نمی‌تواند به وسیلهٔ تحلیل معلولها به طور کامل فهم شود. خدای زنده از جمع کل آفرینش که در نتیجهٔ اعمال خلاق ارادهٔ آزاد او به وجود آمده است بی‌اندازه بزرگتر است. خداوند در سرتاسر کیهان آشکار شده است، اما کیهان هرگز نمی‌تواند تمامیت بیکرانی خداوند را در بر گیرد یا در خود بگنجاند.

وجود پدر به طور بی‌وقفه در جهان بنیادین گشت می‌زند. ”عزیمت او از انتهای آسمان، و گسترهٔ او تا نقاط پایانی آن است، و هیچ چیز از نور او پنهان نیست.“

مخلوق نه تنها در خداوند هستی دارد، بلکه خداوند نیز در مخلوق زندگی می‌کند. ”ما می‌دانیم در او سکنی می‌گزینیم زیرا او در ما زندگی می‌کند. او روح خود را به ما عطا کرده است. این هدیهٔ پدر بهشتی یار جدا نشدنی انسان است.“ ”او خدای پیوسته حاضر و تماماً فراگیر است.“ ”روح پدر جاودانه در ذهن هر فرزند انسانی پنهان است.“ ”انسان برای یافتن یک دوست به جستجو می‌پردازد، در حالی که آن دوست درست در درون قلب خودش زندگانی می‌کند.“ ”خدای راستین دور نیست. او بخشی از ماست. روح او از درون ما سخن می‌گوید.“ ”پدر در فرزند زندگی می‌کند. خداوند همیشه با ماست. او روح هدایت کنندهٔ سرنوشت جاودانه است.“

در رابطه با نژاد انسانی به درستی گفته شده: ”شما از خدا هستید“ زیرا ”کسی که در محبت زندگی می‌کند در خداوند زندگی می‌کند، و خداوند در او.“ شما حتی در خطاکاری هدیهٔ سکنی‌گزین خداوند را عذاب می‌دهید، زیرا تنظیم کنندهٔ فکر الزاماً باید پیامدهای اندیشهٔ شریرانهٔ آن ذهن بشری را که در آن محبوس است از سر بگذراند.

همه جا حضوری خداوند در واقع بخشی از طبیعت بیکران وی است. فضا در بر گیرندهٔ هیچ مانعی برای الوهیت نیست. خداوند در کمال و بدون محدودیت است، و به طور آشکار فقط در بهشت و در جهان مرکزی حضور دارد. لذا او در آفرینشهایی که به دور هاونا در گردشند به طور قابل مشاهده حضور ندارد، چرا که خداوند حضور مستقیم و واقعی خود را با شناسایی استقلال و امتیازات الهی آفرینندگان همتراز و فرمانروایان جهانهای زمان و فضا محدود ساخته است. از این رو مفهوم حضور الهی باید یک رشتهٔ گسترده از شیوه و کانال تجلی، هر دو، را که در بر گیرندهٔ مدارهای حضوری پسر جاودان، روح بیکران، و جزیرهٔ بهشت است جایز شمارد. همچنین همیشه ممکن نیست که حضور پدر جهانی و اعمال همترازان جاودان و عوامل او را از

هم تمیز داد. آنان تمامی ملزومات بیشمار مقصود تغییرناپذیر او را به طور کامل به انجام می‌رسانند. اما در رابطه با مدار شخصیت و تنظیم کنندگان چنین نیست. در اینجا خداوند به طور منحصر به فرد، مستقیم، و خاص عمل می‌کند.

کنترل کنندهٔ جهانی به طور بالقوه در مدارهای جاذبهٔ جزیرهٔ بهشت در تمامی بخشهای جهان، مطابق اندازه و در پاسخ به مطالبات فیزیکی برای این حضور، و به دلیل طبیعت ذاتی تمامی آفرینش که موجب می‌شود تمامی چیزها به او وصل باشند و وجودشان به او بستگی داشته باشد، در تمامی لحظات و به میزان یکسان حاضر است. به همین ترتیب اولین منبع و مرکز به طور بالقوه در مطلق کامل، اندوختگاه جهانهای آفریده نشدهٔ آیندهٔ ابدی، حاضر است. از این رو خداوند به طور بالقوه در جهانهای فیزیکی گذشته، حال، و آینده سایه می‌افکند. او بنیان آغازین انسجام آفرینش به اصطلاح مادی است. این پتانسیل غیرروحی الوهیت از طریق دخالت غیرقابل توضیح یکی از عوامل ویژهٔ او در صحنهٔ عمل جهانی در اینجا و آنجا در سرتاسر سطح وجودهای فیزیکی واقعی می‌شود.

حضور ذهن خداوند با ذهن مطلق عامل مشترک، روح بیکران، همبسته است، اما در آفرینشهای متناهی در کارکردهای همه جاییِ ذهن کیهانی ارواح استاد بهشت بهتر تشخیص داده می‌شود. همانطور که اولین منبع و مرکز به طور بالقوه در مدارهای ذهنی عامل مشترک حاضر است، در کششهای مطلق جهانی نیز به طور بالقوه حضور دارد. اما ذهن نوع بشر عطیهٔ دختران عامل مشترک، خادمان الهی جهانهای در حال تکامل، می‌باشد.

روح همه جا حاضر پدر جهانی با کارکرد حضور جهانی روحی پسر جاودان و پتانسیل پایندهٔ الهی مطلق الوهیت هماهنگ است. اما به نظر نمی‌رسد فعالیت روحی پسر جاودان و پسران بهشتی او و عطایای ذهنی روح بیکران برای عمل مستقیم تنظیم کنندگان فکر، قطعه‌های سکنی‌گزین خداوند، در قلوب فرزندان مخلوقش مانعی ایجاد کنند.

در رابطه با حضور خداوند در یک سیاره، سیستم، کوکبه، یا یک جهان، درجهٔ چنین حضوری در هر واحد آفرینشی، اندازه‌گیری درجهٔ حضور در حال تکامل ایزد متعال است. آن توسط پذیرش دسته جمعی خداوند و وفاداری به او از سوی سازمان پهناور جهان، تا خود سیستمها و سیارات تعیین می‌شود. از این رو گاهی اوقات با امید به حفظ و پاسداری از این فازهای حضور گرانقدر خداوند است که هنگامی که برخی از سیارات (یا حتی سیستمها) عمیقاً به تاریکی معنوی فرو رفته‌اند، آنها از جهتی از رابطه با واحدهای بزرگتر آفرینش قرنطینه یا بخشاً منزوی شده‌اند. و این تماماً آنطور که در یورنشیا عمل می‌کند، یک واکنش از نظر روحی تدافعیِ اکثر کرات است، که تا جایی که ممکن است، از ابتلا به پیامدهای منزوی کنندهٔ اعمال بیزار کنندهٔ یک اقلیت خودسر، شریر، و یاغی خود را حفظ کنند.

در حالی که پدر تمامی فرزندانش — تمامی شخصیتها — را به طور پدرانه احاطه می‌کند، نفوذ او در آنها به واسطهٔ دوری منشأ آنها از دومین و سومین شخص الوهیت محدود است و به تدریج که نیل آنها به سرنوشتشان به چنین سطوحی نزدیک می‌شود، افزایش می‌یابد. ***واقعیت*** حضور

خداوند در ذهن مخلوقات از طریق سکنی گزینی یا عدم سکونت اجزای پدر، نظیر ناصحان اسرارآمیز، در آنها تعیین می‌شود. اما حضور *مؤثر* او از طریق درجهٔ همکاری اذهانی که این تنظیم کنندگان سکنی‌گزین موقتاً در آنها اقامت دارند تعیین می‌شود.

نوسانات حضور پدر به سبب دگرگونی‌پذیری خداوند نیست. خداوند به دلیل ناچیز شمرده شدن کنج عزلت نمی‌گزیند. مهر او به دلیل خطاکاری مخلوق دریغ نمی‌شود. بلکه، چون (در رابطه با وی) به آنها نیروی انتخاب داده شده، فرزندان او، در اِعمال آن انتخاب، به طور مستقیم درجه و حد و مرز نفوذ الهی پدر در قلوب و روانهای خودشان را تعیین می‌کنند. پدر بدون حد و بدون قائل شدن استثنا، آزادانه خود را به ما عطا کرده است. او برای اشخاص، سیارات، سیستمها، یا جهانها تبعیض قائل نمی‌شود. در مناطق زمان او فقط شخصیتهای بهشتی خدای هفتگانه، آفرینندگان همتراز جهانهای متناهی، را به طور متمایز ارج می‌نهد.

2- قدرت بیکران خداوند

تمامی جهانها می‌دانند که ”خداوند قادر مطلق حاکم است.“ امور این کره و کرات دیگر به طور الهی سرپرستی می‌شوند. ”او مطابق خواستش در سپاه آسمان و در میان ساکنان زمین عمل می‌کند.“ این برای ابد حقیقت دارد، ”هیچ نیرویی که از خدا نیست وجود ندارد.“

در محدودهٔ آنچه که با طبیعت الهی سازگار است، این عملاً حقیقت دارد که ”با خداوند همه چیز ممکن است.“ پروسه‌های طولانی تکاملی مردمان، سیارات، و جهانها تحت کنترل کامل آفرینندگان و سرپرستان جهان قرار دارند و مطابق مقصود جاودانهٔ پدر جهانی، و با توازن و نظم، و با پیروی از طرح تماماً خردمندانهٔ خداوند پیش می‌روند. فقط یک قانونگذار وجود دارد. او از کرات فضا نگهداری می‌کند و جهانها را به دور دایرهٔ بی‌پایان مدار جاودان می‌گرداند.

از میان تمامی ویژگیهای الهی، توانایی مطلق او، به خصوص آنطور که در جهان مادی مستولی است، بیش از همه قابل فهم است. خداوند، اگر به صورت یک پدیدهٔ غیرروحی نگریسته شود، انرژی است. این اعلام واقعیت فیزیکی مبتنی بر این حقیقت غیرقابل فهم است که اولین منبع و مرکز علت آغازین پدیده‌های فیزیکی جهانی تمامی فضا است. تمامی انرژی فیزیکی و سایر نمودهای مادی از این فعالیت الهی ناشی می‌شوند. نور، یعنی نور بدون گرما، یکی دیگر از نمودهای غیرروحی الوهیتها است. و باز شکل دیگری از انرژی غیرروحی وجود دارد که عملاً در یورنشیا ناشناخته است؛ آن هنوز نامشخص است.

خداوند تمامی نیروها را کنترل می‌کند. او ”راهی برای ایجاد صاعقه“ به وجود آورده. او مدارهای تمامی انرژیها را مقرر داشته است. او زمان و طریقهٔ تجلی تمامی اشکال انرژی - ماده را مقدر داشته است. و تمامی این چیزها برای همیشه در دسترس جاودانهٔ او — در کنترل جاذبه‌ای که مرکزش در بهشت تحتانی است — نگاه داشته شده‌اند. نور و انرژی خدای جاودانه بدین ترتیب به دور مدار باعظمت او در گردشند، حرکت بی‌پایان اما منظم گروههای ستارگان که

جهان جهانها را تشکیل می‌دهند. تمامی آفرینش برای ابد به دور مرکز بهشتی - شخصیتی تمامی چیزها و موجودات می‌گردد.

توانایی مطلق پدر به استیلای همه جانبهٔ او بر سطح مطلق مربوط می‌شود، که در آن سه انرژی مادی، ذهنی، و روحی در فاصلهٔ نزدیک به او — منبع تمامی چیزها — غیرقابل تشخیص هستند. ذهن مخلوق، که نه مونوتای بهشتی است و نه روح بهشتی، به طور مستقیم نسبت به پدر جهانی واکنشمند نیست. خداوند با ذهن ناکامل *تنظیم می‌شود* — با انسانهای یورنشیا از طریق تنظیم کنندگان فکر.

پدر جهانی یک نیروی گذرا، یک قدرت تغییرپذیر، یا یک انرژی در حال نوسان نیست. توان و خرد پدر برای فائق آمدن بر هر وضعیت اضطراری یا تمامی آنها به طور کامل کافی است. او از تمامی وضعیتهای اضطراری تجربهٔ بشری، همینطور که پیش می‌آیند، از قبل اطلاع دارد، و لذا نسبت به امور جهان به یک طریقهٔ گسسته واکنش نشان نمی‌دهد، بلکه مطابق اصول خرد جاودانه و هماهنگ با احکام داوری بیکران. قدرت خداوند، صرف نظر از نمودهای ظاهری، به صورت یک نیروی کور در جهان عمل نمی‌کند.

وضعیتهایی پیش می‌آیند که به نظر می‌رسد در آنها احکام اضطراری به اجرا گذارده شده‌اند، که قوانین طبیعی به حالت تعلیق در آمده‌اند، که عدم انطباقها مورد شناسایی واقع شده‌اند، و این که تلاشی به عمل می‌آید که وضعیت اصلاح شود، اما چنین نیست. منشأ چنین برداشتهایی از خداوند در دامنهٔ محدود دیدگاههای شما، در متناهی بودن درک شما، و در گسترهٔ محدود نگرش شماست. چنین سوءِ فهمی از خداوند به سبب نادانی عمیقی است که شما در رابطه با وجود قوانین بالاتر عالم، عظمت شخصیت خداوند، بیکرانی ویژگیهای او، و واقعیت ارادهٔ آزاد او از آن برخوردارید.

تعداد و نوع مخلوقات سیاره‌ای که روح خداوند در آنها ساکن است و در اینجا و آنجا در سرتاسر جهانهای فضا پراکنده‌اند، چنان نزدیک به بی‌نهایت است، هوشمندی آنها چنان متنوع است، اذهان آنان چنان محدود و گاهی اوقات چنان پست است، بینش آنان چنان کوتاه و موضعی است، که تقریباً غیرممکن است استنباطهای کلی از قوانینی را که به طور مکفی بیانگر ویژگیهای بیکران پدر و در همان حال به هر درجه‌ای برای این موجودات آفریده شدهٔ هوشمند قابل فهم باشد فرموله نمود. از این رو برای شمای مخلوق، بسیاری از اعمال آفرینندهٔ تماماً قدرتمند استبدادی، گسسته، و اغلب سنگدلانه و ظالمانه به نظر می‌رسند. اما باز به شما اطمینان می‌دهم که این حقیقت ندارد. کارهای خداوند تماماً هدفمند، هوشمند، خردمندانه، مهربانانه، و برای ابد با مراعات بالاترین خیرِ نه همیشه یک موجود تنها، یک نژاد تنها، یک سیارهٔ تنها، یا حتی یک جهان تنهاست، بلکه برای سعادت و بالاترین خیر تمامی طرفهای مربوطه، از پایین‌ترین تا بالاترین، می‌باشد، در اعصار زمان گاهی اوقات ممکن است به نظر رسد سعادت جزء متفاوت از سعادت کل باشد، در گسترهٔ ابدیت چنین تفاوتهای ظاهری وجود ندارند.

ما همگی بخشی از خانوادهٔ خداوند هستیم، و از این رو باید گاهی اوقات در فرمانبرداری خانوادگی سهیم شویم. بسیاری از اعمال خداوند که ما را چنین مشوش و سردرگم می‌سازند نتیجهٔ تصمیمات و فرامین نهایی خردمندی تمام است که عامل مشترک را قادر می‌سازد که انتخاب خواست خطاناپذیر ذهن نامتناهی را به اجرا گذارد، تصمیمات شخصیت کاملی را اعمال کند، که نگرش، دیدگاه، و علاقه‌اش بالاترین سعادت و بهروزی جاودانهٔ آفرینش پهناور و گستردهٔ او را در بر می‌گیرد.

لذا نقطه نظر گسسته، تکه تکه، متناهی، پست، و بسیار مادی شما و محدودیتهای ذاتی طبیعت وجودی شما که در بر گیرندهٔ این محدودیت است موجب می‌شود شما از دیدن، فهم، یا شناخت خردمندی و مهربانی بسیاری از اعمال الهی ناتوان باشید، اعمالی که برای شما مملو از چنین قساوت خرد کننده‌ای به نظر می‌رسد، و به نظر می‌آید نسبت به آسایش و سعادت، نسبت به شادی سیاره‌ای و رفاه شخصی مخلوقات همنوع شما با چنین بی‌تفاوتی محض تعیین ویژگی می‌شود. به دلیل محدودیتهای بینش بشری است، به دلیل فهم محدود و درک متناهی شماست، که شما از انگیزه‌های خداوند سوءِ تعبیر دارید، و مقاصد او را تحریف می‌کنید. اما چیزهای بسیاری در کرات تکاملی رخ می‌دهند که کرده‌های شخصی پدر جهانی نیستند.

توانایی مطلق الهی با سایر ویژگیهای شخصیت خداوند به طور کامل هماهنگ است. تجلی معنوی قدرت خداوند در جهان معمولاً فقط به واسطهٔ سه شرط یا وضعیت محدود است:

1- به واسطهٔ طبیعت خداوند، به ویژه به واسطهٔ مهر بیکران او، از طریق حقیقت، زیبایی، و خوبی.

2- به واسطهٔ خواست خداوند، از طریق خدمت بخشنده و رابطهٔ پدرانهٔ او با شخصیتهای جهان.

3- به واسطهٔ قانون خداوند، از طریق درستکاری و عدالت تثلیث جاودانهٔ بهشت.

خداوند نامحدود در قدرت، الهی در طبیعت، نهایی در خواست، بیکران در ویژگی، جاودانه در خرد، و مطلق در واقعیت است. اما تمامی این خصوصیات پدر جهانی در الوهیت یگانه شده و در سطح جهانی در تثلیث بهشت و در پسران الهی تثلیث تجلی یافته است. جز این، خارج از بهشت و جهان مرکزی هاونا، همهٔ چیزهای مربوط به خداوند به واسطهٔ حضور تکاملی متعال محدود است، از طریق حضور منجر شوندهٔ غائی تعدیل می‌شود، و توسط سه مطلق وجود — الوهیت، جهانی، و کامل — هماهنگ می‌شود. و بدین ترتیب حضور خداوند محدود است زیرا خواست خداوند چنین است.

3- دانش جهانی خداوند

”خداوند از همه چیز آگاه است.“ ذهن خداوند از اندیشهٔ تمامی آفرینش آگاه و با آن آشناست. دانش او از رخدادها همه‌جانبه و کامل است. وجودهای الهی که از سوی او به خارج می‌روند بخشی از او هستند. آن کس که ”ابرها را متوازن می‌سازد“ همچنین ”در دانش کامل“ است. ”چشمان خداوند در همه جا هستند.“ آموزگار بزرگ شما در رابطه با گنجشک ناچیز گفت: ”حتی یکی از آنها بدون اطلاع پدر من به زمین نخواهد افتاد“، و همچنین ”حتی موهای سر شما شمرده شده است.“ ”او تعداد ستارگان را می‌داند. او همگی آنها را با نامشان صدا می‌زند.“

پدر جهانی تنها شخصیت در سرتاسر جهان است که در واقع تعداد ستارگان و سیارات فضا را می‌داند. تمامی کرات هر جهان به طور مداوم در حیطهٔ آگاهی خداوند قرار دارند. او همچنین می‌گوید: ”من یقیناً رنج و مصیبت مردمم را دیده‌ام، من فریاد آنها را شنیده‌ام، و از محنت آنان آگاهی دارم.“ چرا که ”خداوند از آسمان نگاه می‌کند. او تمامی فرزندان انسانها را نظاره می‌کند. او از مکان سکونت خود به تمامی ساکنان زمین نظر می‌افکند.“ هر فرزند مخلوق به راستی می‌تواند بگوید: ”او راهی را که من برمی‌گزینم می‌داند، و هنگامی که مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم.“ ”خداوند نشستن و برخاستن ما را می‌داند. او افکار ما را از دور می‌فهمد و با تمامی راههای ما آشناست.“ ”همه چیز در برابر چشمان او برهنه و گشوده است، و به اوست که سرانجام باید حساب پس بدهیم.“ و باید برای هر موجود بشری یک تسکین واقعی باشد که بفهمد ”او از سرشت شما آگاه است. او یاد دارد که شما خاک هستید.“ عیسی در رابطه با خدای زنده گفت: ”پدر شما حتی پیش از این که از او تقاضا کنید می‌داند که نیاز شما چیست.“

خداوند برای دانستن همه چیز از نیروی نامحدود برخوردار است. آگاهی او تمام و کمال است. مدار شخصی او تمامی شخصیتها را احاطه می‌کند، و آگاهی او حتی از مخلوقات دون پایه به طور غیرمستقیم از طریق سریِ فرود آیندهٔ پسران الهی و به طور مستقیم از طریق تنظیم کنندگان ساکن فکری افزوده می‌شود. و علاوه بر این، روح بیکران در تمامی اوقات در همه جا حاضر است.

ما کاملاً مطمئن نیستیم که آیا خداوند چنین برمی‌گزیند که از رخدادهای گناه از پیش آگاهی داشته باشد یا نه. اما حتی اگر خداوند از اعمال داوطلبانهٔ فرزندانش از پیش آگاه باشد، این پیش آگاهی به کمترین میزان آزادی آنان را از میان نمی‌برد. یک چیز مسلم است: خداوند هرگز غافلگیر نمی‌شود.

توانایی مطلق به معنی قدرتمندی برای انجام کار ناشدنی، عمل غیرخداگونه، نیست. همچنین دانش مطلق به معنی دانستن چیز غیرقابل شناخت نیست. اما چنین اظهاراتی به سختی می‌توانند برای ذهن متناهی قابل فهم باشند. مخلوق به سختی می‌تواند دامنه و محدودیتهای خواست آفریننده را بفهمد.

4- نامحدود بودن خداوند

اعطاهای پی در پی او به جهانها آنطور که صورت می‌گیرند به هیچ وجه پتانسیل قدرت یا وفور خردمندی را همینطور که در شخصیت مرکزی الوهیت مداوماً حضور و وجود دارد کاهش نمی‌دهند. پدر در نتیجهٔ اعطای بی‌دریغش به پسران بهشتی، به آفرینشهای تحت فرمانش، و به مخلوقات چندگانهٔ آنها، در پتانسیل نیرو، خرد، و مهر هرگز آنچه را که در تعلق اوست کاهش نداده و یا از هر ویژگی شخصیت شکوهمندش تهی نشده است.

آفرینش هر جهان جدید مستلزم یک تنظیم جدید جاذبه است، اما حتی اگر آفرینش برای مدت نامحدود، برای ابد، حتی تا بی‌نهایت ادامه یابد، طوری که سرانجام آفرینش مادی بدون محدودیت وجود داشته باشد، باز نیروی کنترل و هماهنگی مستقر در جزیرهٔ بهشت برای سلطه، کنترل، و هماهنگی چنین جهان بیکرانی درخور و مکفی است. و به دنبال این اعطای نیرو و توان نامحدود به یک جهان لایتناهی، بیکران هنوز مملو از همان درجه از نیرو و انرژی می‌بود. مطلق کامل هنوز تهی ناشده می‌بود. خداوند هنوز از همان پتانسیل بیکران برخوردار می‌بود، گویا که برای اهدای جهانهای بیشمار نیرو، انرژی، و توانی هرگز جاری نشده بود.

و لذا با خردمندی، صرف این واقعیت که ذهن چنان آزادانه برای اندیشهٔ عالم توزیع می‌شود به هیچ وجه منبع مرکزی خردمندی الهی را تحلیل نمی‌برد. به تدریج که جهانها افزایش می‌یابند، و بر تعداد موجودات عالم تا سرحد فهم افزوده می‌شود، اگر ذهن مداوماً به طور پایاننا‌پذیر به این موجودات بالا و پایین مرتبه عطا گردد، باز شخصیت مرکزی خداوند به برخورداری از همان ذهن جاودان، بیکران، و تماماً خردمند ادامه خواهد داد.

صرف این واقعیت که او از جانب خود پیام‌آوران روحی می‌فرستد تا در مردان و زنان کرهٔ شما و کرات دیگر سکنی گزینند به هیچ وجه توانایی او را برای عمل کردن به عنوان یک شخصیت روحی الهی و تماماً قدرتمند کاهش نمی‌دهد، و مطلقاً هیچ حد و مرزی برای گستره یا تعداد این ناصحان روحی که او می‌تواند و ممکن است اعزام دارد وجود ندارد. این عطای او به مخلوقاتش یک امکان آیندهٔ نامحدود، و تقریباً غیرقابل تصور از وجودهای پیشرو و متوالی برای این انسانهای به طور الهی عطیه یافته ایجاد می‌کند. و این توزیع سرشار او به عنوان این وجودهای خادم روحی به هیچ وجه خرد و کمال حقیقت و دانش را که در شخص پدر تماماً خردمند، تماماً دانا، و تماماً قدرتمند وجود دارد کاهش نمی‌دهد.

برای انسانهای زمان آینده‌ای وجود دارد، اما خداوند در ابدیت سکنی می‌گزیند. اگر چه من از نزدیکی خود مکان اقامت الوهیت می‌آیم، نمی‌توانم چنین پندارم که پیرامون بیکرانیِ بسیاری از ویژگیهای الهی با فهم کامل صحبت می‌کنم. تنها بیکرانی ذهن می‌تواند بیکرانی وجود و جاودانگی عمل را به طور کامل بفهمد.

انسان فانی به هیچ وجه نمی‌تواند نامتناهی بودن پدر آسمانی را بشناسد. ذهن متناهی نمی‌تواند به عمق چنین حقیقت یا واقعیت مطلق بیاندیشد. اما همین موجود متناهی بشری در واقع می‌تواند تأثیر کامل و کاهش نیافتهٔ این مهر بیکران پدر را *احساس کند* — عملاً تجربه کند. چنین مهری به راستی می‌تواند تجربه شود، با این همه در حالی که کیفیت تجربه نامحدود است، کمیت

چنین تجربه‌ای به واسطهٔ ظرفیت بشری برای دریافت معنوی و به واسطهٔ ظرفیت مربوطه برای دوست داشتن متقابل پدر اکیداً محدود است.

قدردانی متناهی از کیفیتهای نامتناهی بسیار فراتر از ظرفیتهای منطقاً محدود مخلوق است، به دلیل این واقعیت که انسان فانی شبیه خداوند آفریده شده — ذره‌ای از بیکرانی در درون او زندگی می‌کند. از این رو نزدیکترین و عزیزترین برخورد انسان با خداوند از طریق و طی مهر ورزیدن است، زیرا خداوند محبت است. و تمامی چنین رابطهٔ بی‌نظیری یک تجربهٔ واقعی در جامعه‌شناسی کیهانی است، رابطهٔ آفریننده - مخلوق — عاطفهٔ پدری - فرزندی.

5- سلطهٔ کامل پدر

پدر جهانی در تماسش با آفرینشهای پس - هاونا قدرت بیکران و اقتدار نهایی خود را از طریق انتقال مستقیم اعمال نمی‌کند بلکه از طریق پسرانش و شخصیتهای تحت فرمان آنها. و خداوند تمامی این کارها را به واسطهٔ خواست آزاد خود انجام می‌دهد. اگر موقعیت ایجاب کند، اگر گزینش ذهن الهی چنین باشد، هر یک و تمامی قدرتهای تفویض شده می‌توانند به طور مستقیم به مورد اجرا درآیند، اما به عنوان یک قاعده، چنین عملی فقط در نتیجهٔ ناتوانی شخصیت مورد تفویض واقع شده در انجام مسئولیت الهی صورت می‌پذیرد. در چنین اوقاتی و در شرایط چنین قصوری و در محدودهٔ حفظ قدرت و پتانسیل الهی، پدر به طور مستقل و مطابق فرامین انتخابی خودش عمل می‌کند، و آن انتخاب همیشه منعکس کنندهٔ کمال پایدار و خرد بیکران می‌باشد.

پدر از طریق پسرانش حکومت می‌کند. در سلسله مراتب سازمان جهان زنجیرهٔ ناگسسته‌ای از حکمرانان وجود دارد که با پرنسهای سیاره‌ای پایان می‌یابد. آنها فرجام کرات تکاملی قلمروهای پهناور پدر را هدایت می‌کنند. این صرفاً یک بیان شاعرانه نیست که ندا در می‌دهد: ”زمین و هر آنچه در آن است از آن خداوند می‌باشد.“ ”او پادشاهان را عزل و نصب می‌کند.“ ”والامرتبه‌ها در پادشاهی انسانها حکومت می‌کنند.“

در امور مربوط به قلوب انسانها ممکن است طریق پدر جهانی همیشه پیش نرود، اما در مدیریت و سرنوشت یک سیاره طرح الهی غالب است. مقصود جاودانهٔ خرد و مهر پیروز است.

عیسی گفت: ”پدر من، که آنها را به من داد، از همه بزرگتر است، و هیچ کس قادر نیست آنها را از دست پدر من بیرون آورد.“ همینطور که شما به کارکردهای چندگانهٔ آفرینش تقریباً بیکران خداوند نظر می‌افکنید و عظمت مبهوت کنندهٔ آن را نظاره می‌کنید، ممکن است در درکتان از آغازین بودن او ناتوان شوید، اما نباید در پذیرفتن او به عنوان پدر نیکومنش تمامی موجودات هوشمند که محکم و استوار و برای ابد در مرکز بهشتی تمامی چیزها بر تخت پادشاهی نشسته ناتوان شوید. ”خداوند و پدر همگان تنها یکی است، که بالاتر از همه و در میان همه است،“ ”و او پیش از همه چیز وجود داشته است، و وجود همه چیز مبتنی به اوست.“

ناپایداری زندگی و تغییرپذیری وجود به هیچ وجه مفهوم حاکمیت جهانی خداوند را نقض نمی‌کند. حیات تکاملی مخلوق تماماً با چیزهای مشخص *اجتناب‌ناپذیر* احاطه شده است. مطالب زیرین را مورد ملاحظه قرار دهید:

1- آیا *شهامت* — توانایی شخصیت — مطلوب است؟ پس انسان باید در محیطی پرورش یابد که پیکار با سختیها و واکنش نسبت به ناامیدیها را ضروری می‌سازد.

2- آیا *نوع دوستی* — خدمت به همنوع — مطلوب است؟ پس تجربهٔ زندگی باید وضعیتهای روبرویی با نابرابری اجتماعی را فراهم سازد.

3- آیا *امید*— شکوه اعتماد — مطلوب است؟ پس وجود بشری باید مداوماً با ناامنی‌ها و بلاتکلیفیهای مکرر مواجه شود.

4- آیا *ایمان* — والاترین تصریح اندیشهٔ بشری — مطلوب است؟ پس ذهن انسان باید خود را در آن تنگنای دشوار بیابد، که به موجب آن پیوسته کمتر از آنچه که بتواند باور کند بداند.

5- آیا *عشق* به حقیقت و تمایل به رفتن به هر جایی که آن رهنمون شود مطلوب است؟ پس انسان باید در دنیایی رشد کند که خطا حضور دارد و فریبکاری همیشه ممکن است.

6- آیا *آرمان‌گرایی* — مفهوم دستیابی الهی — مطلوب است؟ پس انسان باید در یک محیط خوبی و زیبایی نسبی، محیطی برانگیزانندهٔ دسترسی بدون مانع برای چیزهای بهتر، تقلا کند.

7- آیا *وفاداری*— وقف بالاترین وظیفه بودن — مطلوب است؟ پس انسان باید در بحبوحهٔ امکان خیانت و ترک خدمت پیش رود. رشادتِ وقف وظیفه بودن در بر گیرندهٔ خطر ضمنی خطاست.

8- آیا *عاری از خودخواهی بودن*— روح خود فراموشی — مطلوب است؟ پس انسان فانی باید با تقاضاهای مصرانهٔ یک خودِ گریزناپذیر برای به رسمیت شناخته شدن و سربلندی به طور رو در رو زندگی کند. اگر حیات خود پرستانه‌ای وجود نداشت که ترک شود، انسان نمی‌توانست به طور دینامیک حیات الهی را انتخاب کند. اگر شرارت بالقوه‌ای وجود نداشت که مورد ستایش قرار گیرد و نیکی از طریق مقایسه تمیز داده نمی‌شد، انسان هرگز نمی‌توانست درستکاری را به طور پایدار حفظ کند.

9- آیا *لذت* — رضایت از شادی — مطلوب است؟ پس انسان باید در دنیایی زندگی کند که گزینهٔ درد و احتمال رنج امکانات پیوسته موجود تجربی هستند.

در سرتاسر جهان، هر جزء به صورت بخشی از کل محسوب می‌شود. بقای جزء به همکاری با طرح و هدف کل، میل قلبی و خواست کامل به انجام خواست الهی پدر، بستگی دارد. تنها کرهٔ تکاملی عاری از خطا (احتمال قضاوت نابخردانه) کره‌ای است که فاقد موجود هوشمند *آزاد* می‌باشد. در جهان هاونا یک میلیارد کرات کامل با ساکنان کاملشان وجود دارند، اما اگر بناست انسان در حال تکامل آزاد گذارده شود باید خطاپذیر باشد. موجود هوشمند آزاد و بی‌تجربه هیچگاه نمی‌تواند در ابتدا به طور یکنواخت خردمند باشد. امکان قضاوت اشتباه (شرارت) تنها وقتی گناه می‌شود که ارادهٔ انسانی به طور آگاهانه و با شناخت دست به تأیید و پذیرش یک قضاوت عمدی غیراخلاقی زند.

قدردانی کامل از حقیقت، زیبایی، و نیکی، ذاتی کمال جهان الهی است. ساکنان کراتهاونا نیازمند پتانسیل سطوح نسبی ارزشی به عنوان یک محرک انتخابی نیستند. این موجودات کامل قادرند در شرایط فقدان تمامی وضعیتهای متضاد اخلاقی و روی اندیشه تأثیرگذار نیکی را تشخیص داده و انتخاب کنند. اما تمامی چنین موجودات کاملی از نظر طبیعت اخلاقی و وضعیت معنوی به موجب واقعیت وجود آنچه هستند که هستند. آنها تنها در محدودهٔ وضعیت ذاتی خود به طور تجربی به پیشرفت دست یافته‌اند. انسان فانی حتی مرتبت خود را به عنوان یک کاندیدای صعود از طریق ایمان و امید خود به دست می‌آورد. هر چیز الهی که ذهن بشری درک می‌کند و روح بشری به دست می‌آورد یک نیل تجربی است. آن یک *واقعیت* تجربهٔ شخصی است و لذا در مقایسه با خوبی و درستکاری ذاتی شخصیتهای خطاناپذیر هاونا یک دارایی بی‌نظیر است.

مخلوقات هاونا به طور طبیعی شجاع هستند، اما به مفهوم انسانی دلیر نیستند. آنها به طور ذاتی مهربان و باملاحظه هستند، اما به طریق انسانی به سختی نوع دوست هستند. آنها در انتظار یک آیندهٔ دلپذیر هستند، اما به طریقهٔ بدیع انسان بااطمینان کرات بی‌ثبات تکاملی امیدوار نیستند. آنها به ثبات جهان باور دارند، اما نسبت به آن ایمان نجات‌بخش که به موجب آن انسان فانی از مرتبت یک حیوان به دروازه‌های بهشت صعود می‌کند به کلی بیگانه‌اند. آنها حقیقت را دوست دارند، اما از کیفیتهای روان - نجات‌بخش آن هیچ چیز نمی‌دانند. آنها آرمانگرا هستند، اما به این شکل متولد شده‌اند. آنها نسبت به شور و شعف چنین شدن از طریق انتخاب وجدآور به طور کامل ناآگاهند. آنها وفادارند، اما هرگز شوق و شعف وقف قلبی و هوشمندانه به انجام وظیفه را در شرایط وسوسه به خطاکاری هرگز تجربه نکرده‌اند. آنها عاری از خودخواهی‌اند، اما هرگز چنین سطوحی از تجربه را از طریق فتح شکوهمند یک خودِ ستیزه‌جو کسب نکرده‌اند. آنها از خوشی لذت می‌برند، اما شیرینی خوشی خاطر از پتانسیل درد را درک نمی‌کنند.

6- آغازین بودن پدر

پدر جهانی با از خود گذشتگی الهی، و سخاوت کامل از اقتدار چشم‌پوشی می‌کند، و قدرت را واگذار می‌کند، اما هنوز آغازین است. دست او روی اهرم قدرتمند اوضاع قلمروهای جهانی است. او تمامی تصمیمات نهایی را برای خود محفوظ داشته است و به گونه‌ای خطاناپذیر وتوی

تماماً قدرتمند سلطنتی مقصود جاودانهٔ خود را با اقتداری غیرقابل هماوردی روی سعادت و سرنوشت آفرینش گسترده، در حال گردش و همیشه چرخان اعمال می‌کند.

حاکمیت خداوند نامحدود است؛ آن واقعیت بنیادین تمامی آفرینش است. جهان اجتناب‌ناپذیر نبود. جهان یک تصادف نیست، و خود به خود موجود نیز نیست. جهان یک کار آفرینش است و از این رو به طور کامل تابع خواست آفریننده است. خواست خداوند حقیقت الهی، و مهر زنده است. از این رو آفرینشهای در حال کمال جهانهای در حال تکامل با نیکی — نزدیکی به الوهیت — و با شرارت بالقوه — دوری از الوهیت — تعیین ویژگی می‌شوند.

تمامی فلسفه‌های مذهبی، دیر یا زود، به مفهوم حاکمیت یکپارچهٔ جهانی یک خدا می‌رسند. علتهای جهان نمی‌توانند پایین‌تر از معلولهای جهان باشند. منبع جریانات حیات جهان و ذهن کیهانی باید بالاتر از سطوح تجلی آن باشند. ذهن بشری را نمی‌توان به طور متداوم به صورت برآمده از رسته‌های پایین‌تر وجود تبیین نمود. ذهن انسان تنها از طریق شناخت واقعیت رسته‌های بالاتر فکری و خواست هدفمند می‌تواند به راستی فهم شود. انسان به عنوان یک موجود اخلاقی غیرقابل توضیح است، مگر این که واقعیت پدر جهانی مورد اذعان واقع شود.

فیلسوف مکانیکی به نفی ایدهٔ یک خواست جهانی و مستقل اذعان دارد، همان خواست مستقلی که فعالیتش را در شرح مبسوط قوانین جهان عمیقاً مورد ستایش قرار می‌دهد. مکانیست چه تکریم ناخواسته‌ای به آفرینندهٔ قانون می‌کند، آنگاه که تصور می‌کند چنین قوانینی خودکار و بدیهی هستند.

این یک اشتباه بزرگ است که خداوند به شکل انسان تصور شود، به جز در مفهوم تنظیم کنندهٔ ساکن فکری، اما حتی این زیاد احمقانه نیست که ایدهٔ اولین منبع و مرکز بزرگ به طور کامل *مکانیزه شود*.

آیا پدر بهشتی رنج می‌برد؟ من نمی‌دانم. پسران آفریننده یقیناً می‌توانند و گاهی اوقات رنج می‌برند، حتی آنطور که انسانها رنج می‌برند. پسر جاودان و روح بیکران به گونه‌ای تعدیل یافته رنج می‌برند. من فکر می‌کنم که پدر جهانی هم رنج می‌برد، اما نمی‌توانم بفهمم ***چگونه***. شاید از طریق مدار شخصیت یا از طریق فردیت تنظیم کنندگان فکر و سایر عطایای طبیعت جاودانه‌اش. او در رابطه با نژادهای انسانی گفته است: ”من در تمامی مصائب شما دچار ابتلا می‌شوم.“ او بی‌تردید یک فهم پدرانه و دلسوزانه را تجربه می‌کند. او به راستی ممکن است رنج ببرد، اما من ماهیت آن را نمی‌فهمم.

فرمانروای بیکران و جاودان جهان جهانها نیرو، شکل، انرژی، روند، الگو، اصل، وجود، و واقعیت ایده‌آل است. اما او بیشتر است؛ او شخصی است؛ او یک خواست مستقل را اعمال می‌کند، خود آگاهی الوهیت را تجربه می‌کند، فرامین یک ذهن خلاق را به اجرا در می‌آورد، رضایت تحقق یک مقصود جاودان را دنبال می‌کند، و مهر و عاطفهٔ یک پدر را برای فرزندان جهانش آشکار می‌سازد. و تمامی این ویژگیهای شخصی‌تر پدر را از طریق مشاهدهٔ آنها، آنطور

که در حیات اعطایی میکائیل، پسر آفرینندهٔ شما، آشکار شدند — هنگامی که در یورنشیا در جسم ظاهر گشت — می‌توان بهتر فهمید.

خدای پدر انسانها را دوست دارد؛ خدای پسر به انسانها خدمت می‌کند؛ خدای روح فرزندان جهان را در جهت ماجرای همیشه فراز یابندهٔ یافتن خدای پدر از طریق راههایی که توسط خدای پسران با خدمت پرموهبت خدای روح مقرر شده الهام می‌بخشد.

[من آن مشاور الهی هستم که به ارائهٔ آشکارسازی پدر جهانی گمارده شده است، و من با این بیانیهٔ ویژگیهای الوهیت به مطلب ادامه داده‌ام.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 4

رابطهٔ خداوند با جهان

پدر جهانی در رابطه با پدیده‌های مادی، عقلانی، و معنوی جهان جهانها مقصود جاودانه‌ای دارد که در سراسر زمان در حال به اجرا گذاردن است. خداوند جهانها را مطابق ارادهٔ آزاد و مستقل خویش آفرید، و آنها را بر طبق مقصود کاملاً خردمندانه و جاودانهٔ خود آفرید. تردید برانگیز است که کسی به غیر از الوهیتهای بهشت و بالاترین همیاران آنان در واقع چیز زیادی در بارهٔ مقصود جاودانهٔ خداوند بداند. حتی شهروندان والامرتبهٔ بهشت نیز نظرات بسیار گوناگونی پیرامون طبیعت مقصود جاودانهٔ الوهیتها دارند.

آسان است چنین استنباط شود که مقصود از آفرینش جهان کاملِ مرکزی هاونا صرفاً رضایت طبیعت الهی بوده است. هاونا ممکن است به صورت الگوی آفرینش برای تمام جهانهای دیگر و به عنوان مدرسهٔ پایانی برای رهنوردان زمان در مسیرشان به سوی بهشت به کار گرفته شود. با این وجود، چنین آفرینش آسمانی باید بدواً برای خشنودی و رضایت آفرینندگان کامل و بیکران وجود داشته باشد.

به نظر می‌رسد که در حال حاضر طرح شگفت‌انگیز کامل ساختن انسانهای تکاملی، و پس از نیل آنان به بهشت و سپاه نهایت، که آموزش بیشتری را برای برخی کارهای آشکار نشدهٔ آینده فراهم می‌سازد، یکی از امور عمدهٔ هفت ابرجهانها و تقسیمات فرعی بسیار آن باشد. اما این طرح صعود برای معنویت بخشیدن و آموزش انسانهای فانی زمان و فضا به هیچ وجه مشغلهٔ اختصاصی موجودات هوشمند جهان نمی‌باشد. در واقع، فعالیتهای مسحور کنندهٔ بسیار دیگری وجود دارند که اوقات گروههای بزرگ آسمانی را پر نموده و انرژیهای آنان را به خود اختصاص می‌دهند.

1- رویکرد جهانی پدر

ساکنان یورنشیا برای مدتها خواست خداوند را سوءِ تعبیر کرده‌اند. در کرهٔ شما مشیتی با کارکرد الهی عمل می‌کند، اما این آن خدمت کودکانه، استبدادی، و مادی نیست که بسیاری از انسانها به

آن باور داشته‌اند. خواست خداوند شامل فعالیتهای به هم پیوستهٔ موجودات آسمانی و ارواح الهی است که مطابق قانون کیهانی، برای تجلیل از خداوند و برای پیشرفت معنوی فرزندان او در جهان به طور بی‌وقفه تلاش می‌کنند.

آیا نمی‌توانید در برداشتتان از نحوهٔ برخورد خداوند با انسان به آن سطحی پیش روید که تشخیص دهید که شعار جهان ***پیشرفت*** است؟ نژاد انسان برای رسیدن به موقعیت کنونی خود برای اعصار طولانی تلاش کرده است. در سرتاسر این هزاره‌ها مشیت الهی در حال انجام طرح تکامل تدریجی بوده است. این دو اندیشه در عمل مخالف هم نیستند، بلکه فقط در برداشتهای غلط انسان چنین هستند. مشیت الهی هرگز در تعارض با پیشرفت راستین بشری، چه گذرا یا معنوی، نیست. مشیت همیشه با طبیعت تغییرناپذیر و کامل قانونگذار متعال سازگار است.

"خداوند وفادار است" و "تمامی فرامین او عادلانه است." "وفاداری او حتی در آسمانها برقرار است." "ای خداوند، کلام تو تا ابد در آسمانها پایدار است. وفاداری تو نسبت به تمامی نسلها است. تو زمین و مکانهای آن را تثبیت نموده‌ای." "او یک آفرینندهٔ وفادار است."

هیچ محدودیتی در استفاده از نیروها و شخصیتهایی که پدر ممکن است برای حفظ مقصود و نگاهداری مخلوقاتش به کار گیرد وجود ندارد. "خدای جاودانه پناهگاه ماست، و بازوان پاینده در زیر هستند." "او که در مکان پنهان والامرتبه سکنی می‌گزیند زیر سایهٔ قادر مطلق پا برجا خواهد ماند." "بنگر، آن کس که نگهدار ماست به خواب غفلت فرو نخواهد رفت و نخواهد خوابید." "ما آگاهیم که تمامی چیزها برای خیر آنهایی که خدا را دوست دارند با هم کار می‌کنند"، "زیرا چشمان خداوند مراقب نیکوکاران است، و گوشهای او برای نیایشهای آنان باز است."

خداوند "از همهٔ چیزها با کلام نیرومند خود" نگاهداری می‌کند. و هنگامی که کرات جدید به وجود می‌آیند، او "پسران خود را می‌فرستد و آنها آفریده می‌شوند." خداوند نه تنها می‌آفریند، بلکه "از تمامی آنها محافظت می‌کند." خداوند از تمامی چیزهای مادی و تمامی موجودات روحی مداوماً نگاهداری می‌کند. جهانها به طور ابدی از ثبات برخوردارند. در میان بی‌ثباتی ظاهری ثبات وجود دارد. در میان تحولات انرژی و دگرگونیهای شدید فیزیکی قلمروهای پرستاره یک نظم و امنیت بنیادین وجود دارد.

پدر جهانی از مدیریت جهانها کناره‌گیری نکرده است. او یک الوهیت غیرفعال نیست. اگر خداوند به عنوان نگاهدارندهٔ کنونی تمامی آفرینش کنار رود، بلافاصله یک فروپاشی جهانی به وقوع خواهد پیوست. به جز خداوند، هیچ چیز به صورت ***واقعیت*** وجود نخواهد داشت. در همین لحظه، همچون سراسر اعصار دوردست گذشته و در آیندهٔ ابدی، خداوند به نگاهداری ادامه می‌دهد. دسترسی الهی تا گرداگرد دایرهٔ ابدیت امتداد می‌یابد. جهان مثل یک ساعت کوک نشده است که فقط تا مدتی کار کند و بعد از کار بیافتد. تمامی چیزها مداوماً تجدید حیات می‌شوند. پدر به طور بی‌وقفه انرژی، نور، و حیات جاری می‌سازد. کار خداوند عملی و نیز روحانی است. "او شمال را روی فضای خالی امتداد می‌دهد و زمین را روی هیچ چیز آویزان می‌کند."

موجودی از نوع من قادر است در امور روزمرهٔ مدیریت جهان توازنی غائی کشف کند و هماهنگی گسترده و عمیق بیابد. عمدهٔ آنچه که برای ذهن انسانی نامربوط و اتفاقی به نظر می‌رسد، برای فهم من منظم و سازنده می‌نماید. اما چیزهای زیادی در جهانها رخ می‌دهند که من به طور کامل نمی‌فهمم. من مدتها است که یک دانشجوی نیروها، انرژیها، اذهان، مورانشیاها، ارواح، و شخصیتهای شناخته شدهٔ جهانهای محلی و ابرجهانها بوده‌ام و کم و بیش با آنها آشنا هستم. من یک درک کلی از چگونگی عملکرد این نیروها و شخصیتها دارم، و با کارکرد موجودات معتبر هوشمند روحی جهان بزرگ از نزدیک آشنا هستم. من به رغم دانش خود از پدیده‌های جهانها، دائماً با کنش واکنشهای کیهانی روبرو هستم که کاملاً قادر به فهم آنها نیستم. من به طور مداوم با تبانیهای ظاهراً اتفاقی همکاری متقابل نیروها، انرژیها، موجودات هوشمند، و ارواح مواجه می‌شوم که نمی‌توانم به گونه‌ای رضایتبخش توضیح دهم.

من کاملاً صلاحیت دارم که کارکرد تمامی پدیده‌هایی را که مستقیماً نتیجهٔ عملکرد پدر جهانی، پسر جاودان، روح بیکران، و به میزان زیاد جزیرهٔ بهشت هستند ردیابی و تجزیه و تحلیل کنم. سردرگمی من به سبب مواجهه با چیزی است که به نظر می‌رسد عملکرد همترازهای اسرارآمیز آنها، سه مطلق بالقوه، باشد. این مطلقها به نظر می‌رسد مقدم بر ماده، فراتر از ذهن، و مرجح بر روح باشند. من به سبب ناتوانی خود در درک این کارکردهای پیچیده که به حضور و عملکرد مطلق کامل، مطلق الوهیت، و مطلق جهانی نسبت می‌دهم، دائماً سردرگم و اغلب مبهوت هستم.

این مطلقها باید وجودهای کاملاً آشکار نشده در گسترهٔ گیتی باشند که در پدیده‌های توانمندی فضا و در کارکرد سایر فوقغایی‌ها این را برای فیزیکدانها، فلاسفه، یا حتی مذهب‌گرایان غیرممکن می‌سازند که با قطعیت پیش‌بینی کنند که نیروها، مفاهیم، یا ارواح آغازین به مطالبات انجام شده در یک وضعیت واقعی پیچیده که در بر گیرندهٔ تنظیمات عالی و ارزشهای غائی است دقیقاً چگونه پاسخ خواهند داد.

همچنین یک وحدت ارگانیک در جهانهای زمان و فضا وجود دارد که به نظر می‌رسد مبنای تمامی تار و پود رویدادهای کیهانی است. این حضور زندهٔ ایزد متعالِدر حال تکامل، این همه جا حضوری پیش‌بینی شدهٔ ناکامل توسط آنچه که به نظر می‌رسد یک هماهنگی شگفت‌انگیز تصادفی رخدادهای ظاهراً بی‌ربط جهان است به طور غیرقابل فهم همواره تجلی می‌یابد. این باید کارکرد مشیت ـــ قلمرو ایزد متعال و عامل مشترک ـــ باشد.

من به این باور تمایل دارم که این کنترل گسترده و کلاً غیرقابل شناخت هماهنگی و ارتباط متقابل تمامی فازها و اشکال فعالیت جهان است که موجب می‌شود چنین آمیزهٔ متنوع و ظاهراً ناامیدکنندهٔ آشفته‌ای از پدیده‌های فیزیکی، ذهنی، اخلاقی، و روحی چنان بدون خطا برای جلال خداوند و برای بهروزی انسانها و فرشتگان عمل کند.

اما در مفهوم فراگیرتر ''اتفاقات'' ظاهری کیهان بدون شک بخشی از درام متناهی ماجرای زمان - فضای بیکران در کنترل ابدی او روی مطلقها است.

2- خداوند و طبیعت

طبیعت از یک جهتِ محدود عادت فیزیکی خداوند است. رفتار یا عمل خداوند از طریق طرحهای آزمایشی و الگوهای تکاملی یک جهان محلی، یک کوکبه، یک سیستم، یا یک سیاره مشروط شده و به طور پیش‌نگرانه تعدیل می‌شود. خداوند مطابق یک قانون به خوبی تعریف شده، تغییرناپذیر، و غیرقابل دگرگونی در سرتاسر جهان در حال گسترش بنیادین عمل می‌کند، اما او الگوهای عمل خویش را تعدیل می‌کند، طوری که به رفتار هماهنگ و متوازن هر جهان، کوکبه، سیستم، سیاره، و شخصیت مطابق مقاصد، اهداف، و طرحهای محلی پروژه‌های متناهی حاوی پیشرفت تکاملی کمک نماید.

از این رو طبیعت، آنطور که انسان فانی آن را می‌فهمد، بنیان زیرین و زمینهٔ بنیادین یک الوهیت تغییرناپذیر و قوانین دگرگونی ناپذیر او را ارائه می‌دارد، که از طریق کارکرد طرحهای محلی، مقاصد، الگوها، و شرایطی که توسط نیروها و شخصیتهای جهان محلی، کوکبه، سیستم، و سیاره آغاز شده و به اجرا گذارده می‌شوند تعدیلمی‌شود، به واسطهٔ آنها نوسان می‌یابد، و از طریق آنها دگرگونیهایی را تجربه می‌کند. برای مثال: همانطور که قوانین خداوند در نبادان مقدر شده‌اند، از طریق طرحهایی که توسط پسر آفریننده و روح آفرینشگر این جهان محلی برقرار شده‌اند تعدیل می‌یابند، و علاوه بر تمامی اینها عملکرد این قوانین از طریق خطاها، قصور، و شورشهای برخی موجودات مقیم سیارهٔ شما و متعلق به سیستم بلافصل سیاره‌ای سِتانیا بیشتر تحت تأثیر واقع شده‌اند.

طبیعت یک برآیند زمانی - فضایی دو عامل کیهانی است: اول، تغییرناپذیری، کمال، و درستکاری الوهیت بهشت، و دوم، طرحهای آزمایشی، خطاهای اجرایی، اشتباهات شورش‌گرایانه، ناکاملی توسعه، و کاستی خردمندی مخلوقات خارج از بهشت، از بالاترین تا پایین‌ترین. از این رو طبیعت حامل یک رشتهٔ یکنواخت، تغییرناپذیر، باشکوه، و شگفت‌انگیز کمال از دایرهٔ ابدیت می‌باشد؛ اما در هر جهان، در هر سیاره، و در هر زندگی جداگانه، این طبیعت با اعمال، اشتباهات، و بدپیمانیهای مخلوقات سیستمها و جهانهای تکاملی تعدیل می‌شود، مشروط می‌شود، و بر حسب اتفاق خدشه‌دار می‌شود؛ و از این رو طبیعت همواره باید از یک خلق و خوی در حال تغییر، و علاوه بر آن غیرقابل پیش‌بینی، گر چه در زیر باثبات برخوردار باشد، و مطابق اسلوبهای عملی یک جهان محلی تغییر یابد.

طبیعت کمال بهشت است که بر کاستی، شرارت، و گناه جهانهای اتمام نیافته تقسیم شده است. لذا این خارج قسمت بیانگر هر دو، کامل و ناکامل، و هر دو، ابدی و گذرا است. تکامل متداوم طبیعت را از طریق افزایش محتوای کمال بهشت و از طریق کاهش محتوای شرارت، اشتباه، و ناهمگونی واقعیت نسبی تعدیل می‌کند.

خداوند شخصاً در طبیعت یا در هر یک از نیروهای طبیعت حضور ندارد، زیرا پدیدهٔ طبیعت روی هم قرارگیری نقصانهای تکامل تدریجی، و گاهی اوقات پیامدهای طغیان شورش‌گرایانه،

روی بنیادهای بهشتی قانون جهانی خداوند است. همانطور که در کره‌ای نظیر یورنشیا به نظر می‌رسد، طبیعت هرگز نمی‌تواند جلوهٔ کافی، نمایش حقیقی، و تصویر صادقانهٔ یک خدای تماماً خردمند و نامتناهی باشد.

طبیعت، در کرهٔ شما، تعدیل قوانین کمال از طریق طرحهای تکاملی جهان محلی است. چه مضحک است که طبیعت به دلیل این که از یک نظرِ محدود و تعدیل شده توسط خداوند مورد رسوخ قرار گرفته، و به دلیل این که فازی از نیروی جهانی و لذا الهی است پرستش شود! همچنین طبیعت جلوهٔ ناتمام، ناکامل، و کارکردهای ناقص توسعه، رشد، و پیشرفت یک آزمون جهان در تکامل کیهانی است.

نقایص ظاهری دنیای طبیعی نشانگر هیچ نقص مربوطه در سرشت خداوند نیستند. بلکه این نقایص مشاهده شده صرفاً لحظات اجتنابناپذیر توقف در نمایش قرقرهٔ پیوسته در حال حرکت تصویربرداری ابدیت هستند. درست همین وقفه‌های حاوی نقص در مسیر تداوم کمال هستند که این را برای ذهن متناهی انسان مادی ممکن می‌سازند که به تصویری اجمالی از واقعیت الهی در زمان و فضا دست یابد. جلوه‌های مادی الوهیت تنها به این علت برای ذهن تکاملی انسان معیوب به نظر می‌رسند که انسان فانی اصرار به نگرش پدیده‌های طبیعت با چشمان طبیعی دارد، بینایی بشری که با موتای مورانشیا یا با آشکارسازی الهی، جایگزین جبران کنندهٔ آن در کرات زمان، مورد کمک واقع نشده است.

و طبیعت خدشه‌دار شده است، رخسار زیبای او زخم برداشته است، سیمای او پژمرده شده است، با شورش، رفتار ناشایسته، اندیشهٔ نادرست هزاران مخلوقی که بخشی از طبیعت هستند، اما به آسیب خوردن او در زمان کمک کرده‌اند. نه، طبیعت خدا نیست. طبیعت یک شیءِ پرستشی نیست.

3- سیرت تغییرناپذیر خداوند

انسان مدتهاست که خدا را به صورت کسی شبیه خود پنداشته است. خداوند نسبت به انسان یا هر موجود دیگر در سرتاسر کائنات حسود نیست، هرگز نبوده، و هرگز نخواهد بود. با دانستن این که پسر آفریننده در نظر داشت انسان شاهکار آفرینش سیاره‌ای باشد، فرمانروای تمامی زمین باشد، این که بینش او تحت سلطهٔ احساسات پست‌تر خود او قرار داشت، این صحنه که در برابر بتهای چوبی، سنگی، طلایی، و جاه‌طلبی خودخواهانه سر تعظیم فرود می‌آورد — این صحنه‌های رقت‌بار خداوند و پسرانش را برمی‌انگیخت که *برای* انسان حسود باشند، اما نسبت به او هرگز.

خدای جاودانه ناتوان از خشم و غضب به مفهوم این احساسات بشری و آنطور که انسان چنین واکنشهایی را می‌فهمد می‌باشد. این احساسات پست و بیزار کننده هستند. آنها به سختی ارزش

انسانی نامیده شدن را دارند، تا چه رسد الهی، و چنین حالاتی نسبت به طبیعت کامل و سیرت زیبای پدر جهانی به کلی بیگانه‌اند.

دشواری زیاد، بسیار زیاد، که انسانهای یورنشیا در فهم خداوند دارند به سبب پیامدهای گستردهٔ شورش لوسیفر و خیانت کلیگسشیا است. در کراتی که به واسطهٔ گناه جدا نشده‌اند، نژادهای تکاملی قادرند برداشتهای بسیار بهتری نسبت به پدر جهانی فرموله کنند. آنها کمتر از سردرگمی، کژ اندیشی، و تحریف مفهوم رنج می‌برند.

خداوند از هیچ کاری که تاکنون انجام داده، اکنون انجام می‌دهد، یا در آینده انجام خواهد داد توبه نمی‌کند. او تماماً خردمند و نیز تماماً قدرتمند است. خرد انسان ناشی از آزمونها و اشتباهات تجربهٔ بشری است. خرد خداوند مبتنی بر کمال تمام عیار بینش بیکران جهانی او است، و این پیش آگاهی الهی به طور مؤثر ارادهٔ آزاد خلاق را هدایت می‌کند.

پدر جهانی هرگز کاری نمی‌کند که موجب تأسف یا پشیمانی متعاقب شود، اما مخلوقات دارای ارادهٔ جهانهای دور افتاده که توسط شخصیتهای آفرینشگر او طراحی و آفریده شده‌اند، از طریق انتخاب تأسف‌آور خود، گاهی اوقات موجب احساس تأسف الهی در شخصیتهای والدین آفرینندهٔ خود می‌شوند. اما گر چه پدر نه اشتباه می‌کند، نه پشیمان می‌شود، و نه تأسف را تجربه می‌کند، موجودی با یک عاطفهٔ پدری است، و هنگامی که فرزندانش با کمکی که توسط طرحهای نیل معنوی و سیاستهای صعود انسانی جهانها چنان آزادانه فراهم شده، نمی‌توانند به آن سطوح معنوی که قادرند به آن دست یابند برسند، قلبش بدون شک محزون می‌شود.

خوبی بیکران پدر فراتر از درک ذهن متناهی زمان است. از این رو برای نمایش مؤثر تمامی فازهای خوبی نسبی همیشه باید مقایسه‌ای با شرارت نسبی (نه گناه) انجام پذیرد. کامل بودن خوبی الهی به این دلیل می‌تواند از طریق نقصان بینش انسانی تشخیص داده شود که فقط در رابطهٔ مقایسه‌ای با نقصان نسبی در روابط زمان و ماده در حرکات فضا قرار دارد.

سیرت خداوند بی‌نهایت فوقبشری است. از این رو این طبیعت الوهیت، پیش از آن که حتی بتواند توسط ذهن متناهی انسان در کادر ایمان درک شود، باید همچون در پسران الهی جسمیت یابد.

4- فهم خداوند

خداوند یگانه موجود ساکن، خود شامل، و تغییرناپذیر در تمامی جهان جهانها است، که نه بیرون دارد، نه ماوراء، نه گذشته، و نه آینده. خداوند انرژی هدفمند (روح خلاق) و ارادهٔ مطلق است، و اینها خود - موجود و جهانی هستند.

از آنجا که خداوند خود - موجود است، مطلقاً مستقل است. هویت خداوند خود مغایر با تغییر است. ”من، خداوند، تغییر نمی‌کنم.“ خداوند دگرگونیناپذیر است، اما تا هنگام نیل به مرتبت بهشتی نمی‌توانید حتی شروع به فهم این امر کنید که چگونه خداوند از سادگی به پیچیدگی، از

هویت به تنوع، از سکون به حرکت، از بیکرانی به متناهی بودن، از الهی به بشری، و از وحدت به دوگانگی و سه‌گانگی گذر می‌کند. و لذا خداوند می‌تواند جلوه‌های مطلق بودن خود را تعدیل کند زیرا تغییرناپذیری الهی به معنی عدم تحرک نیست. خداوند دارای اراده است — او اراده است.

خداوند موجودی حاوی خودمختاری مطلق است. هیچ حد و مرزی در واکنشهای جهانی او وجود ندارد، به جز آنهایی که توسط خود او برقرار شده است، و اعمال داوطلبانهٔ او فقط با آن کیفیتهای الهی و ویژگیهای کامل که به طور ذاتی طبیعت جاودانهٔ او را متمایز می‌کنند تعدیل می‌شوند. از این رو خداوند به عنوان موجودی دارای خوبی نهایی به علاوهٔ یک ارادهٔ آزاد حاوی بیکرانی خلاق به جهان مربوط است.

پدر - مطلق آفرینندهٔ جهان مرکزی و کامل و پدر تمامی آفرینندگان دیگر است. خداوند شخصیت، خوبی، و ویژگیهای بیشمار دیگر را با انسان و سایر موجودات قسمت می‌کند، اما بیکرانی اراده فقط متعلق به او است. خداوند به واسطهٔ تمایلات طبیعت جاودانه‌اش و به واسطهٔ اصول خرد بیکرانش در اعمال خلاقش محدود است. خداوند فقط آنچه را که بینهایت کامل است شخصاً انتخاب می‌کند، از این رو جهان مرکزی از کمال آسمانی برخوردار است. و در حالی که پسران آفریننده به طور کامل در الوهیت او، حتی فازهایی از مطلق بودن او، سهیم هستند، در مجموع به واسطهٔ آن نهایت خردمندی که بیکرانی ارادهٔ پدر را رهنمون می‌شود محدود نیستند. لذا، در مرتبت فرزندی میکائیل، ارادهٔ خلاق حتی فعالتر می‌شود، کاملاً الهی و تقریباً غائی، اگر نه مطلق. پدر بیکران و جاودانه است، اما انکار امکان خود محدودسازی ارادی او منجر به انکار همین مفهوم مطلق بودن ارادی او می‌شود.

مطلق بودن خداوند بر تمامی هفت سطوح واقعیت جهان سایه افکنده است. و تمامی این طبیعت مطلق تابع رابطهٔ آفریننده با خانوادهٔ جهانی مخلوق او است. ممکن است عدالت سه‌گانه در جهان جهانها با موشکافی تعیین ویژگی شود، اما خدای جهانها در تمامی رابطهٔ عظیم خانوادگیش با مخلوقات زمان تابع *احساس الهی* است. در ابتدا و در انتها — برای ابد — خدای بیکران یک *پدر* است. از میان تمامی عناوین ممکن که او می‌تواند به طور شایسته با آنها شناخته شود، به من رهنمود داده شده که خدای تمامی آفرینش را به عنوان پدر جهانی تصویر نمایم.

در خدای پدر اعمال مبتنی بر ارادهٔ آزاد در سیطرهٔ قدرت قرار ندارند، و توسط هوشمندی تنها نیز هدایت نمی‌شوند. شخصیت الهی به این صورت تعریف می‌گردد که در روح وجود دارد و خود را به صورت محبت به جهانها آشکار می‌سازد. از این رو، اولین منبع و مرکز در تمامی روابط شخصیش با شخصیتهای خلق شدهٔ جهانها همواره و به طور مداوم یک پدر بامهر و محبت می‌باشد. خداوند در بالاترین مفهوم کلام یک پدر است. او از طریق آرمان‌گرایی کامل مهر الهی برای ابد برانگیخته می‌شود، و آن طبیعت مهرآمیز قوی‌ترین بیان و بزرگترین رضایت خود را در دوست داشتن و دوست داشته شدن می‌یابد.

در علم، خداوند اولین علت است؛ در مذهب، پدر جهانی و بامحبت است؛ در فلسفه، موجود یگانه‌ای که به واسطهٔ خود وجود دارد، و به هیچ موجود دیگری برای وجود وابسته نیست بلکه واقعیت وجود را به همه چیز و به تمامی موجودات دیگر با بخشندگی عطا می‌دارد. اما به آشکارسازی الهی نیاز است که نشان داده شود که خدای مذهب اولین علت علم و وحدت خود - موجودِ فلسفه است، سرشار از رحمت و نیکی و متعهد به این که موجب بقای ابدی فرزندانش در زمین شود.

ما مشتاق مفهوم بیکران هستیم، اما ایدهٔ تجربی خداوند، ظرفیت ما در همه جا و در هر زمان برای درک عوامل شخصیت و ربانیتِ بالاترین برداشت ما از الوهیت، را پرستش می‌کنیم.

آگاهی از یک زندگی پیروزمند بشری در زمین ناشی از آن ایمان مخلوق است که در هنگام مواجه شدن با منظرهٔ وحشتناک محدودیتهای بشری جرأت می‌یابد هر قسمت تکراری از وجود را از طریق این اعلام راسخ به چالش بطلبد: حتی اگر نتوانم این کار را انجام دهم، در من کسی زندگی می‌کند که می‌تواند و آن را انجام خواهد داد، بخشی از پدر - مطلق جهان جهانها. و این ”آن پیروزی، همان ایمان شما، است که بر دنیا غلبه می‌کند.“

5- ایده‌های اشتباه از خداوند

سنت مذهبی سند به طور ناقص حفظ شدهٔ تجارب انسانهای خداشناس روزگاران گذشته است، اما این اسناد به عنوان راهنمای زندگی مذهبی یا به عنوان منبع اطلاعات حقیقی پیرامون پدر جهانی قابل اعتماد نیستند. چنین اعتقادات باستانی به واسطهٔ این واقعیت که انسان بدوی یک اسطوره‌پرداز بود به طور یکنواخت تغییر داده شده‌اند.

یکی از بزرگترین منابع سردرگمی در یورنشیا پیرامون طبیعت خداوند ناشی از ناتوانی کتب مقدس شما در متمایز ساختن آشکار شخصیتهای تثلیث بهشت از هم و الوهیت بهشت از آفرینندگان و سرپرستان جهان محلی است. در طول مدیریتهای پیشین زمین که فهمی ناقص از آنها وجود دارد، کاهنان و پیامبران شما نتوانستند پرنسهای سیاره‌ای، حکمرانان سیستم، پدران کوکبه، پسران آفریننده، فرمانروایان ابرجهان، ایزد متعال، و پدر جهانی را به وضوح از هم تمایز دهند. بسیاری از پیامهای شخصیتهای تحت فرمان، نظیر حاملین حیات و رسته‌های گوناگون فرشتگان، در اسناد تاریخی شما، به صورت پیامهایی که از سوی خود خداوند آمده عرضه شده‌اند. اندیشهٔ مذهبی مردم یورنشیا هنوز شخصیتهای همیار الوهیت را با خود پدر جهانی اشتباه می‌گیرد، طوری که همگی تحت یک لقب به شمار می‌آیند.

مردم یورنشیا مداوماً دستخوش تأثیر برداشتهای بدوی از خداوند هستند. خدایانی که در طوفان می‌غرند، زمین را با خشم خود می‌لرزانند و انسانها را با غضب خود نابود می‌سازند، و عدم خشنودی خود را طی روزگاران قحطی و سیل با انجام مجازات نشان می‌دهند. اینها خدایان مذاهب بدوی هستند. آنها خدایانی نیستند که زندگی می‌کنند و بر جهانها حکومت می‌کنند. چنین

مفاهیمی یادگار روزگارانی هستند که انسانها تصور می‌کردند جهان تحت هدایت و سلطهٔ هوسهای چنین خدایان خیالی قرار دارد. اما انسان فانی شروع به درک این کرده است که تا جایی که به سیاستهای اداری و رفتار آفرینندگان عالی و کنترلگران عالی مربوط می‌شود وی در قلمرو قانون و نظم نسبی زندگی می‌کند.

ایدهٔ بربری دلجویی کردن از یک خدای خشمگین، استمالت از یک خدای آزرده شده، مورد لطف الوهیت واقع شدن از طریق قربانیها و کفاره، و حتی ریختن خون، نمایانگر مذهبی است که کاملاً نابخردانه و بدوی است، فلسفه‌ای که برازندهٔ یک عصر روشن‌بینی علمی و حقیقت نیست. چنین باورهایی برای موجودات آسمانی و فرمانروایان الهی که در جهانها خدمت و حکومت می‌کنند به کلی بیزار کننده هستند. باور داشتن، اعتقاد داشتن، و آموزش دادن این که برای کسب لطف خداوند و دفع خشم موهوم الهی باید خون بی‌گناه ریخته شود توهین به خداوند است.

عبرانیان باور داشتند که "بدون ریختن خون بخشش گناه نمی‌تواند وجود داشته باشد." آنها از این ایدهٔ قدیمی و بت‌پرستانه که خدایان بدون دیدن خون نمی‌توانند مورد دلجویی واقع شوند رهایی نیافته بودند. با این حال موسی به پیشرفتی آشکار دست یافت هنگامی که انجام قربانیهای انسانی را قدغن نمود و در اذهان بدوی پیروان ساده دل صحراگرد خود آئین قربانی حیوانات را جانشین آن کرد.

اعطای یک پسر بهشت در کرهٔ شما وجه تفکیک‌ناپذیر وضعیت پایان دادن یک عصر سیاره‌ای بود؛ آن گریزناپذیر بود، و برای جلب نظر لطف خداوند ضروری نبود. این اعطا همچنین عمل نهایی شخصی یک پسر آفریننده در ماجرای طولانی کسب حاکمیت تجربی جهانش بود. چه تحریف آشکاری از سیرت بیکران خداوند! این آموزش که قلب پدرانهٔ او با تمامی سردی و سختی شدیدش طی بدبختیها و محنتهای مخلوقاتش آنقدر لمس ناکردنی بود که بخششهای مهرآمیز او تا پیش از دیدن خونریزی و مردن پسر بی‌گناهش روی صلیب در جلجتا تحقق نیافت!

اما ساکنان یورنشیا از این خطاهای باستانی و خرافات بت‌پرستانه پیرامون طبیعت پدر جهانی رهایی خواهند یافت. آشکارسازی حقیقت پیرامون خداوند در حال پدیدار شدن است، و فرجام تیرهٔ بشر این است که پدر جهانی را در تمامیت سیرت زیبا و ویژگیهای دوست داشتنیش که توسط پسر آفریننده که به عنوان پسر انسان و پسر خداوند با اقامت موقت در یورنشیا چنان باشکوه به تصویر در آمد بشناسند.

[ارائه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 5

رابطهٔ خداوند با فرد

اگر ذهن متناهی انسان قادر نباشد درک کند که چگونه یک خدای بسیار بزرگ و بسیار باعظمت همچون پدر جهانی میتواند برای دوستی با هر مخلوق بشری از منزلگاه جاودانهٔ خویش در نهایت کمال فرود آید، پس چنین خرد متناهی بنا بر حقیقت این واقعیت که یک جزءِ واقعی از خدای زنده در درون خرد برخوردار از ذهن نرمال و به لحاظ اخلاقی آگاهِ هر انسان یورنشیا ساکن است، باید از همدمی الهی اطمینان داشته باشد. تنظیم کنندگان ساکن فکری بخشی از الوهیت جاودانهٔ پدر بهشتی میباشند. انسان برای یافتن خداوند و تلاش برای مشارکت ربّانی با او نباید دورتر از تجربهٔ درونی تعمق روانش روی این حضور واقعی روحانی برود.

خداوند بیکرانیِ سرشت جاودانهٔ خود را در سرتاسر واقعیتهای موجودِ شش همتراز مطلق خود توزیع نموده است، اما او در هر زمان میتواند با هر بخش یا فاز یا نوع آفرینش از طریق کارکرد اجزای پیششخصی خود تماس شخصی مستقیم برقرار نماید. و خدای جاودان همچنین امتیاز اهدای شخصیت به آفرینندگان الهی و مخلوقات زندهٔ جهان جهانها را به خود اختصاص داده است، ضمن این که علاوه بر آن امتیاز حفظ تماس مستقیم و پدرانه را با تمامی این موجودات شخصی از طریق مدار شخصیت محفوظ نموده است.

1-دستیابی به خداوند

ناتوانی مخلوق متناهی برای نزدیکی به پدر نامتناهی ذاتیِ، نه انزوای پدر، بلکه متناهی بودن و محدودیتهای مادی موجودات آفریده شده است. میزان تفاوت روحانی میان بالاترین شخصیت جهان هستی و گروههای پایینتر موجودات هوشمند خلق شده غیرقابل تصور است. اگر برای رستههای پایینتر موجودات هوشمند ممکن بود که بیدرنگ به حضور خود پدر نقل مکان شوند نمیدانستند آنجا هستند. آنها در آنجا نسبت به حضور پدر جهانی همانقدر ناآگاه میبودند که در اکنون در اینجا هستند. پیش از این که انسان فانی به طور استوار و در حیطهٔ قلمرو امکان بتواند درخواست انتقال امن به پیشگاه بهشتی پدر جهانی را بنماید در پیش روی او یک راه طولانی طولانی وجود دارد. انسان پیش از آن که به سطحی دست یابد که دید معنوی به بار آورد، که به

موجب آن قادر شود حتی هر یک از هفت روح استاد را ببیند، باید بارها از نظر روحی تغییر و تبدیل شود.

پدر ما مخفی نیست؛ او در انزوای اختیاری قرار ندارد. او برای آشکار ساختن خود به فرزندان قلمروهای جهانی خویش منابع خرد الهی را در تلاشی بیپایان بسیج نموده است. شکوهی بیکران و سخاوتی غیرقابل وصف به عظمت محبت او مربوط است که موجب میشود او آرزوی همدمی با هر موجود خلق شدهای را که بتواند او را درک کند، دوست بدارد، یا به وی نزدیک شود داشته باشد؛ و از این رو محدودیتهای ذاتی شما، که از شخصیت متناهی و وجود مادی شما جدایی ناپذیر است، زمان و مکان و شرایطی را که به واسطهٔ آن بتوانید به هدف سفر فراز انسانی و ایستادن در پیشگاه پدر در مرکز تمامی چیزها دست یابید تعیین میکند.

اگر چه شما برای نزدیکی به حضور بهشتی پدر باید تا نیل به بالاترین سطوح متناهی پیشرفت روحی منتظر بمانید، باید به خاطر شناخت احتمال پیوسته موجود همدمی فوری معنوی با روح اعطایی پدر که به طور صمیمانه با روان درونی شما و نفس معنویت یابندهٔ شما معاشر است شادمان باشید.

انسانهای قلمروهای زمان و فضا ممکن است در تواناییهای ذاتی و عطیهٔ عقلانی به اندازهٔ زیاد متفاوت باشند، آنها ممکن است از محیطهایی که به طور استثنایی برای ترقی اجتماعی و پیشرفت اخلاقی مطلوب است بهرهمند باشند، یا ممکن است متحمل فقدان تقریباً هر وسیلهٔ یاری دهندهٔ بشری به فرهنگ و پیشرفت ظاهری در هنرهای تمدن شوند؛ اما امکانات برای پیشرفت معنوی در دوران فراز زندگی برای همه یکسان است؛ سطوح فزایندهٔ بینش معنوی و معانی کیهانی کاملاً مستقل از کلیهٔ چنین ناهمسانیهای اجتماعی- اخلاقیِ محیطهای متنوع مادی در کرات تکاملی به دست میآیند.

انسانهای یورنشیا هر قدر هم که در موقعیتها و عطایای عقلانی، اجتماعی، اقتصادی، و حتی اخلاقی خود تفاوت داشته باشند، فراموش نکنید که عطیهٔ معنوی آنها یکسان و بیهمتا است. آنها همگی از همان حضور الهی هدیهٔ پدر بهرهمند هستند، و همگی به طور یکسان از این امتیاز برخوردارند که در پی همدمی صمیمانهٔ شخصی با این روح سکنیگزین که منشأ الهی دارد هستند، ضمن این که همگی میتوانند پذیرش راهبری یکسان معنوی این ناصحان اسرارآمیز را برگزینند.

اگر انسان فانی به لحاظ معنوی با دل و جان برانگیخته شود، و به طور تمام و کمال وقف انجام خواست پدر گردد، از آنجا که تنظیم کنندهٔ سکنیگزین و الهی با قطع و یقین و به طور مؤثر به لحاظ معنوی به او اهدا گشته است، در تجربهٔ آن فرد پدیداری بصیرت متعالی شناخت خداوند و اطمینان آسمانی بقا به مقصود یافتن خدا از طریق تجربهٔ تدریجی بیشتر و بیشتر همانند او شدن، نمیتواند صورت نیابد.

انسان به لحاظ معنوی توسط یک تنظیم کنندهٔ فکریِ بقا یافته مورد سکنی واقع شده است. اگر چنین ذهن انسانی به طور صادقانه و معنوی برانگیخته شود، اگر چنین روان بشری اشتیاق شناخت خداوند و همانند او شدن را داشته باشد، و صادقانه بخواهد خواست پدر را انجام دهد، هیچ تأثیر منفی محرومیت بشری یا نیروی مثبت محتمل مداخله کنندهای وجود ندارد که بتواند مانع از فراز قطعی چنین روانِ به لحاظ الهی برانگیخته شده به دروازههای بهشت شود.

پدر خواستار این است که کلیهٔ مخلوقاتش در مشارکت ربانی شخصی با او باشند. او در بهشت مکانی برای پذیرش تمامی آنهایی دارد که وضعیت بقا و طبیعت معنویشان چنین دستیابیهایی را ممکن میسازد. از این رو اکنون و برای همیشه در فلسفهٔ خود پایدار باشید: برای هر یک از شما و برای همگی ما، خداوند قابل دسترسی است. خدواند دست یافتنی است، راه باز است. نیروهای مهر الهی و راهها و شیوههای سرپرستی الهی در تلاش برای تسهیل پیشروی هر موجود ارزشمند هوشمند هر جهان به حضور بهشتی پدر جهانی همگی به هم قفل هستند.

این واقعیت که دستیابی به خداوند مستلزم زمان کلانی است، حضور و شخصیت بیکران را کمتر واقعی نمیسازد. صعود شما بخشی از مدار هفت ابرجهان است، و گر چه شما به دفعات بیشمار به دور آن چرخش میکنید، میتوانید انتظار داشته باشید که در روح و مرتبت همواره به سوی درون چرخش کنید. شما میتوانید از انتقال کره به کره اطمینان داشته باشید، از مدارهای بیرونی همواره نزدیکتر به مرکز درونی، و شک نداشته باشید که روزی در حضور الهی و مرکزی خواهید ایستاد و او را خواهید دید، به بیانی استعاری، رو در رو. مسئله دستیابی به سطوح واقعی و عملیِ معنوی است؛ و این سطوح معنوی فقط به وسیلهٔ هر موجودی قابل دستیابی هستند که توسط یک ناصح اسرارآمیز مورد سکنی واقع شده باشد، و متعاقباً برای ابد با آن تنظیم کنندهٔ فکر پیوند یافته باشد.

پدر در اختفای معنوی نیست، اما تعداد بسیار زیادی از مخلوقات او خود را در میان تصمیمات عمدی خویش پنهان ساختهاند و در حال حاضر از طریق انتخاب راههای انحرافی خودشان و از طریق زیادهروی سمجوار اذهان متعصب و سرشتهای غیرروحانیشان خود را از همدمی معنوی با روح او و روح پسر او جدا ساختهاند.

انسان فانی تا زمانی که قدرت انتخاب برایش باقی است ممکن است به سوی خداوند کشیده شود و ممکن است مکرراً خواست الهی را ترک کند. فنای نهایی انسان قطعی نمیشود تا این که او توان گزینش خواست پدر را از دست بدهد. قلب پدر هرگز برای نیاز و درخواست فرزندانش بسته نیست. فرزندان او فقط هنگامی که نهایتاً و برای همیشه میل به انجام خواست الهی او — شناخت او و همانند او بودن — را از دست میدهند، قلوب خود را به سوی نیروی گیرای پدر برای همیشه میبندند. به همین ترتیب هنگامی که پیوند با تنظیم کننده به جهان اعلام میدارد که چنین صعود کنندهای به این انتخاب نهایی و بازگشت ناپذیر دست زده است که مطابق خواست پدر زندگی کند، سرنوشت ابدی انسان تضمین میشود.

خدای بزرگ با انسان فانی تماس مستقیم میگیرد و بخشی از خودِ بیکران و جاودان و غیرقابل فهمش را عطا میدارد که در درون او زندگی کند و سکنی گزیند. خداوند با انسان به یک ماجراجویی جاودانه مبادرت ورزیده است. اگر شما به راهبریهای نیروهای روحی درون و اطرافتان تن در دهید، نمیتوانید در نیل به سرنوشت والایی که توسط یک خداوند با محبت به عنوان هدف جهانی مخلوقات فرازگرای او که متعلق به کرات تکاملی فضا هستند تعیین شده است ناتوان بمانید.

2-حضور خداوند

حضور فیزیکی بیکران واقعیت جهان مادی است. حضور ذهنی الوهیت باید توسط عمق هر تجربهٔ عقلانی و به وسیلهٔ سطح تکاملی شخصیت تعیین شود. حضور معنوی ربانیت باید به دلیل ضرورت در جهان متفاوت باشد. آن توسط ظرفیت معنوی پذیرش و توسط درجهٔ وقف خواست مخلوق به انجام خواست الهی تعیین میشود.

خداوند در هر یک از فرزندان از روح تولد یافتهٔ خود زندگی میکند. پسران بهشتی همیشه به حضور خداوند، "دست راست پدر"، دسترسی دارند، و تمامی شخصیتهای مخلوق او به "آغوش پدر" دسترسی دارند. این امر به مدار شخصیت، هر گاه، هر جا، و به هر طریق که مورد تماس واقع شود، اشاره دارد، و یا در غیر این صورت مستلزم تماس شخصی خود آگاه، و همدمی معنوی با پدر جهانی، چه در منزلگاه مرکزی یا در مکان مشخص دیگر، همچون در یکی از هفت کرات مقدس بهشت، میباشد.

با این وجود حضور الهی نمیتواند، چنان به طور کامل و با قطعیت زیاد همچون در تلاش شما برای همدمی معنوی با ناصح اسرارآمیز سکنی گزین، تنظیم کنندهٔ فکری بهشت، هیچ جا در طبیعت یا حتی در زندگی انسانهای خداشناس کشف شود. این چه خطایی است که خداوند را بسیار دور در آسمانها تصور کنید، وقتی که روح پدر جهانی در درون ذهن خودتان زندگی می کند!

به دلیل این ذرهٔ خداوند که در شما سکنی میگزیند است که میتوانید امید داشته باشید، به تدریج که در هماهنگی با راهبریهای معنوی تنظیم کننده پیشرفت میکنید، بیشتر به طور کامل حضور و نیروی دگرگون کنندهٔ آن تأثیرات معنوی دیگری را که شما را احاطه میکنند و با شما تماس دارند اما به صورت جزئی از شما عمل نمیکنند، تشخیص دهید. این واقعیت که شما به لحاظ عقلانی نسبت به تماس نزدیک و صمیمانه با تنظیم کنندهٔ سکنیگزین آگاه نیستید عدم وجود این تجربهٔ تعالی بخش را به هیچ وجه ثابت نمیکند. گواه دوستی با تنظیم کنندهٔ الهی به طور کامل شامل طبیعت و گسترهٔ میوههای روح است که در تجربهٔ زندگی هر فرد ایماندار به بار میآیند. "آنها را از طریق میوههایشان خواهید شناخت."

این برای ذهن مادی انسان فانیِ اندک معنویت یافته به طور فزاینده دشوار است که آگاهی چشمگیری از فعالیتهای روحی وجودهایی الهی همچون تنظیم کنندگان بهشت را تجربه کند. به تدریج که روانِ آفرینش مشترک ذهن و تنظیم کننده به طور فزاینده موجودیت مییابد، فاز جدیدی از آگاهی روان که قادر است حضور، و راهبریهای روحی، و سایر فعالیتهای فوق مادی ناصحان اسرارآمیز را تجربه کرده و بشناسد نیز تکامل مییابد.

تمامی تجربهٔ همدمی معنوی با تنظیم کننده شامل منزلت اخلاقی، برانگیختن ذهنی، و تجربهٔ معنوی است. درک فرد از چنین دستاوردی عمدتاً، گر چه نه به طور منحصر به فرد، محدود به حیطهٔ آگاهی روان میباشد، اما گواه آن در نمایان شدن میوههای روح در زندگی کلیهٔ چنین تماس گیران درونی - روحی در دسترس و فراوان است.

3- پرستش راستین

اگر چه الوهیتهای بهشت، از دیدگاه جهان، همچون یکی هستند، در روابط معنویشان با موجوداتی نظیر آنهایی که در یورنشیا سکونت دارند، سه شخص متمایز و جداگانهاند. در رابطه با جذابیتهای شخصی، مشارکت ربانی، و سایر روابط نزدیک میان خدایان تفاوت وجود دارد. در بالاترین مفهوم، ما پدر جهانی، و فقط او را پرستش میکنیم. درست است که ما پدر را آنطور که در پسران آفرینندهاش تجلی یافته است میتوانیم پرستش کنیم و چنین میکنیم، اما این پدر است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد پرستش و ستایش واقع میشود.

تمامی انواع تقاضاها به قلمرو پسر جاودان و سازمان روحی پسر تعلق دارند. دعاها، تمامی ارتباطات رسمی، هر چیز به جز ستایش و پرستش پدر جهانی، اموری هستند که به جهان محلی مربوطند. آنها معمولاً از حوزهٔ اختیارات یک پسر آفریننده خارج نمیشوند. اما بدون شک پرستش از طریق کارکرد مدار شخصیت پدر در گسترهٔ شخص آفریننده قرار دارد و به آن فرستاده میِ شود. علاوه بر آن ما باور داریم که چنین ثبت ادای احترام مخلوقی که تنظیم کننده در او ساکن است از طریق حضور روحی پدر تسهیل میشود. شواهد عظیمی وجود دارد که چنین باوری را اثبات نماید، و من میدانم که کلیهٔ رستههای اجزای پدر قادرند که نیایش با حسن نیت تابعین خود را به طور قابل قبول در حضور پدر جهانی ثبت نمایند. همچنین تنظیم کنندگان بدون شک کانالهای پیش شخصی مستقیم ارتباط با پدر را به کار میگیرند، و به همین ترتیب قادرند مدارهای روحی - جاذبهای پسر جاودان را به کار گیرند.

پرستش به منظور خودش است. دعا نمایانگر یک عنصر نفع خود یا مخلوق است. این تفاوت عمده میان پرستش و دعا است. در پرستش راستین مطلقاً هیچ عنصر تقاضا برای خویش یا منافع شخصی دیگر وجود ندارد. ما صرفاً خداوند را برای درک آنچه که میباشد پرستش میکنیم. پرستش کننده در پرستش تقاضای چیزی را نمیکند و انتظار چیزی را ندارد. ما پدر را به این دلیل که ممکن است چیزی برای چنین ستایشی عایدمان شود پرستش نمیکنیم. ما به عنوان یک

واکنش طبیعی و خود انگیخته نسبت به شناخت شخصیت بیهمتای پدر و به دلیل طبیعت دوست داشتنی و ویژگیهای پرستیدنی او به این نیایش دست میزنیم و درگیر چنین پرستشی میشویم.

در لحظهای که عنصر نفع شخصی وارد پرستش شود، فوراً نیایش از پرستش به دعا تبدیل میِ شود و باید به طور مناسبتر به شخص پسر جاودان یا پسر آفریننده معطوف گردد. اما در تجربهٔ عملی مذهبی دلیلی وجود ندارد که دعا به عنوان بخشی از پرستش حقیقی به خدای پدر خطاب نشود.

هنگامی که شما با امور عملی زندگی روزمرهٔ خود سر و کار دارید، در دستان شخصیتهای روحی که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند قرار دارید. شما با نیروهای عامل مشترک همکاری میکنید. و چنین است: شما خداوند را پرستش میکنید؛ به پسر دعا میکنید، و با او همدمی روحانی دارید؛ و جزئیات اقامت زمینی خود را در ارتباط با موجودات هوشمند روح بیکران که در کرهٔ شما و در سرتاسر جهان شما عمل میکنند حل و فصل میکنید.

پسران آفریننده یا حکمران که مسئولیت سرنوشت جهانهای محلی را به عهده دارند در جای پدر جهانی و پسر جاودان بهشت، هر دو، قرار دارند. این پسران جهان ستایش پرستش را به نام پدر دریافت میکنند، و به تقاضاهای افراد درخواست کنندهٔ خود در سرتاسر آفرینشهای مربوطهٔ خویش گوش فرا میدهند. برای فرزندان یک جهان محلی یک پسر میکائیل از نظر کلیهٔ مقصودها و منظورهای عملی، خدا است. او تجسم پدر جهانی و پسر جاودان در جهان محلی است. روح بیکران از طریق ارواح جهان، همیاران اداری و آفرینشگر پسران آفرینندهٔ بهشتی، با فرزندان این قلمروها تماس شخصی دارد.

پرستش صادقانه متضمن بسیج تمامی نیروهای شخصیت بشری تحت سلطهٔ روان در حال تکامل و تحت هدایت الهی تنظیم کنندهٔ فکری مربوطه است. ذهن حاوی محدودیتهای مادی هرگز نمیِ تواند از اهمیت واقعی پرستش راستین به اندازهٔ زیاد آگاه شود. درک انسان از واقعیت تجربهٔ پرستش عمدتاً از طریق وضعیت رشد و نمو روان فناناپذیر در حال تکاملش تعیین میشود. رشد معنوی روان به طور کامل مستقل از خود آگاهی عقلانی رخ میدهد.

تجربهٔ پرستش شامل تلاش والای تنظیم کنندهٔ نامزد است که آرزوهای وصف ناپذیر و آرمانهای بیان ناپذیر روان بشری — آفرینش مشترک ذهن فانیِ در جستجوی خدا و تنظیم کنندهٔ فناناپذیرِ آشکار کنندهٔ خداوند — را با پدر الهی در میان میگذارد. از این رو پرستش عملِ موافقت ذهن مادی با تلاش نفس معنوی کنندهٔ خویش، تحت هدایت روح مربوطه است که به عنوان یک فرزند با ایمان پدر جهانی با خداوند ارتباط برقرار کند. ذهن انسان فانی رضایت میدهد پرستش کند؛ روان فناناپذیر مشتاق پرستش است و آن را آغاز میکند؛ وجود تنظیم کنندهٔ الهی از جانب ذهن انسانی و روان فناناپذیر در حال تکامل چنین پرستشی را هدایت میکند. در تحلیل نهایی پرستش حقیقی تجربهای میشود که در چهار سطح کیهانی تحقق مییابد: عقلانی، مورانشیایی، روحی، و شخصی — خود آگاهی ذهن، روان، و روح، و یگانگی آنها در شخصیت.

4- خداوند در مذهب

اصول اخلاقی مذاهب تکاملی از طریق نیروی انگیزانندهٔ ترس انسانها را در جستجوی خدا به پیش *میراند*. مذاهب مکاشفهای انسانها را **مجذوب** جستجوی خدای مهر و محبت میکنند، زیرا آنها مشتاق این هستند که همانند او شوند. اما مذهب صرفاً یک احساس منفعل ”وابستگی مطلق“ و ”اطمینان به بقا“ نیست. آن یک تجربهٔ زنده و دینامیک نیل به ربانیت مبتنی بر خدمت به بشریت است.

خدمت بزرگ و بلافصل مذهب راستین برقراری یک یگانگی پایدار در تجربهٔ بشری، یک آرامش ماندگار و یک اطمینان ژرف است. با انسان بدوی، حتی پلیتئیسم یک وحدت نسبی برداشت در حال تکامل الوهیت است. پلیتئیسم مونوتئیسمِ در حال به وجود آمدن است. دیر یا زود، سرانجام خداوند به صورت واقعیت ارزشها، جوهر معانی، و حقیقت زندگی فهم میشود.

خداوند نه تنها تعیین کنندهٔ سرنوشت است، بلکه مقصد جاودانهٔ انسان *میباشد*. کلیهٔ فعالیتهای غیرمذهبی بشری در پی تطبیق جهان با خدمت تحریف کنندهٔ به خود میباشند. فرد به راستی مذهبی به دنبال تعیین هویت خویش با جهان و سپس وقف فعالیتهای این خویشتن یگانه شده به خدمت به خانوادهٔ جهانیِ موجودات همنوع، بشر و فوق بشر، میباشد.

قلمروهای فلسفه و هنر میان فعالیتهای غیرمذهبی و مذهبی خویشتن بشری قرار دارند. انسان برخوردار از ذهن مادی از طریق هنر و فلسفه به تفکر و تعمق پیرامون واقعیتهای معنوی و ارزشهای جهانی حاوی معانی جاودان فریفته میشود.

کلیهٔ ادیان پرستش الوهیت و دکترینی از رستگاری بشر را آموزش میدهند. مذهب بودایی نجات از درد و رنج، و آرامش بیپایان را وعده میدهد. مذهب یهود نجات از دشواریها، رفاه مبتنی بر درستکاری را وعده میدهد. مذهب یونانی نجات از ناهماهنگی، زشتی، از طریق درک زیبایی را وعده داد. مسیحیت رستگاری از گناه، تقدس، را وعده میدهد. اسلام رهایی از معیارهای سخت اخلاقی یهودیت و مسیحیت را فراهم میکند. مذهب عیسی رهایی از خود، نجات از شر انزوای مخلوق در زمان و در ابدیت *است*.

عبرانیان دین خود را مبتنی بر نیکی، و یونانیان بر زیبایی قرار دادند. هر دو مذهب به دنبال حقیقت بودند. عیسی یک خدای محبت را آشکار نمود، و محبت تماماً در بر گیرندهٔ حقیقت، زیبایی، و نیکی است.

زرتشتیان مذهبی از اصول اخلاقی، هندوها یک مذهب متافیزیکی، و کنفسیوسیها یک مذهب حاوی اخلاقیات داشتند. عیسی مطابق مذهبی از **خدمت** زندگی کرد. تمامی این مذاهب ارزشمند هستند، به این لحاظ که شیوهای معتبر برای رسیدن به مذهب عیسی هستند. سرانجام مذهب این است که واقعیتِ یگانگیِ معنویِ تمامی آنچه که در تجربهٔ بشری نیک، زیبا، و راستین است شود.

مذهب یونانی یک شعار داشت: ”خود را بشناس“. عبرانیان آموزش خود را روی ”خدای خود را بشناس“ متمرکز کرده بودند. مسیحیان بشارتی را موعظه میکنند که ”شناخت خداوند عیسی مسیح“ را هدف قرار داده است. عیسی خبر خوش ”شناختن خداوند، و خودتان به عنوان یک فرزند خداوند“ را اعلام نمود. این مفاهیم متفاوت از مقصود مذهب رویکرد فرد را در وضعیتهای گوناگون زندگی تعیین میکند و نشانگر عمق پرستش و طبیعت عادات شخصی او در دعا است. وضعیت معنوی هر مذهب به واسطهٔ طبیعت نیایشهای آن میتواند تعیین شود.

مفهوم یک خدای نیمه بشر و حسود یک گذار اجتناب ناپذیر میان پلیتئیسم و مونوتئیسمِ متعالی است. یک آنتروپومورفیسم ستایش یافته بالاترین سطح دستیابی مذهب صرفاً تکاملی است. مسیحیت مفهوم آنتروپومورفیسم را از پندار بشری به مفهوم متعالی و الهیِ شخصِ مسیحِ جلال یافته ارتقا داده است. و این بالاترین آنتروپومورفیسم است که انسان همواره میتواند تصور کند.

برداشت مسیحی از خداوند تلاشی برای ادغام سه آموزش جداگانه است:

1- *برداشت عبرانی* — خداوند به عنوان یک مدافع ارزشهای اخلاقی، یک خداوند درستکار.

2- *برداشت یونانی* — خداوند به عنوان یک یگانه کننده، یک خداوند خرد.

3- *برداشت عیسی* — خداوند به عنوان یک دوست زنده، یک پدر با محبت، وجود الهی.

از این رو باید آشکار باشد که الهیات مختلط مسیحی با مشکلات زیادی در رسیدن به انسجام مواجه است. این مشکل از طریق این واقعیت که آموزههای اولیهٔ مسیحی به طور کلی مبتنی بر تجربهٔ شخصی مذهبی سه شخص متفاوت بودند بیشتر تشدید میشود: فیلون اسکندرانی، عیسی ناصری، و پولس طرسوس.

در مطالعهٔ زندگی مذهبی عیسی، به او به گونهای مثبت بنگرید. زیاد به بیگناهی او فکر نکنید، بلکه به درستکاری و خدمت مهرآمیز او. عیسی مهر منفعلی را که در برداشت عبرانی از پدر آسمانی آشکار گشت به عاطفهٔ بالاتر *فعال* و به مخلوق مهر ورز خدایی که پدر هر فرد، حتی فرد خطاکار میباشد ارتقا داد.

5- خود آگاهی خداوند

منشأ اخلاقیات در علت خود آگاهی است؛ آن فوق حیوانی ولی کاملاً تکاملی است. تکامل بشر در هویدا شدنش تمامی عطایایی را که مقدم بر اعطای تنظیم کنندگان و جاری شدن روح حقیقت است در بر میگیرد. اما نیل به سطوح اخلاقیات انسان را از تقلاهای واقعی زندگی انسانی رها نمی

سازد. محیط فیزیکی انسان مستلزم نبرد برای وجود است. محیط اجتماعیِ پیرامون تنظیمات اخلاقی را ضروری میسازد. وضعیتهای اخلاقی نیازمند تصمیمگیری در بالاترین قلمروهای استدلال هستند. تجربهٔ معنوی خواستار این است که انسان خداوند را پیدا نموده و (پس از فهم او) به طور صادقانه تلاش کند مثل او باشد.

بنیاد مذهب در واقعیتهای علمی، وظایف جامعه، پنداشتهای فلسفه، یا وظایف ضمنی اخلاقیات استوار نیست. مذهب یک قلمرو مستقل پاسخ بشری به وضعیتهای زندگی است و بدون استثنا در تمامی مراحل تکامل بشری که پس اخلاقی هستند به نمایش گذاشته شده است. مذهب ممکن است در تمامی چهار سطح فهم ارزشها و بهرهوری از همیاری جهانی نفوذ کند: سطح فیزیکی یا مادی حفظ خود؛ سطح اجتماعی یا احساسی مشارکت؛ سطح اخلاقی یا وظیفهای استدلال؛ سطح معنوی خود آگاهی مشارکت جهانی از طریق پرستش الهی.

دانشمند واقعیتجو خداوند را به عنوان اولین علت، یک خدای نیرو، تصور میکند. هنرمند احساسی خداوند را به عنوان زیبایی ایدهآل میبیند، یک خدای زیباشناسی. فیلسوف استدلالگر گاهی اوقات به این متمایل است که یک خدای وحدت جهانی، حتی یک الوهیت پانتئیستی را مبنای استدلال قرار دهد. مذهبگرای ایماندار به خدایی باور دارد که بقا را ترویج میدهد، پدر بهشتی، خدای محبت.

رفتار اخلاقی همیشه یک پیشینهٔ مذهب تکامل یافته و حتی بخشی از مذهب آشکار شده است، اما هرگز تمامی تجربهٔ مذهبی نیست. خدمت اجتماعی نتیجهٔ اندیشهٔ اخلاقی و زندگی مذهبی است. اخلاقیات به طور بیولوژیک به سطوح بالاتر معنوی تجربهٔ مذهبی راه نمیبرد. ستایشِ زیباییِ انتزاعی پرستش خداوند نیست؛ و تجلیل از طبیعت و احترام گذاشتن به یگانگی نیز پرستش خداوند نیست.

مذهب تکاملی مادر علم، هنر، و فلسفه است که انسان را به سطح پذیرش مذهب آشکار شده، از جمله اعطای تنظیم کنندگان و آمدن روح حقیقت ارتقا داد. تصویر تکاملی وجود بشری با مذهب آغاز شده و پایان مییابد، گر چه کیفیتهای بسیار متفاوتی از مذهب، یکی تکاملی و بیولوژیک، و دیگری آشکار شده و دورهای. و بدین ترتیب، در حالی که مذهب برای انسان نرمال و طبیعی است، آن همچنین اختیاری است. انسان مجبور نیست بر علیه ارادهٔ خویش مذهبی باشد.

تجربهٔ مذهبی، که اساساً معنوی است، هرگز نمیتواند توسط ذهن مادی به طور کامل فهم شود، از این رو کارکرد الهیات، روان شناسیِ مذهب است. دکترین اساسی درک بشر از خداوند موجب ایجاد یک تناقض در درک متناهی میشود. این برای منطق بشری و قدرت استدلال متناهی تقریباً غیرممکن است که با مفهوم همه جا حضوری الهی سازگار شود، خدا در درون و بخشی از هر فرد، با ایدهٔ تفوق خداوند، سلطهٔ الهی بر جهان جهانها. این دو مفهوم اساسی الوهیت باید در درک مؤمنانهٔ مفهوم متعال بودنِ یک خدای شخصی و در فهم حضور سکنیگزین یک قطعهای از آن خدا یگانه شوند تا پرستش هوشمندانه را توجیه کنند و بر امید به بقای شخصیت صحه گذارند.

دشواریها و تناقضات مذهب ذاتی این واقعیت هستند که واقعیتهای مذهب به کلی فراتر از ظرفیت انسان برای فهم عقلانی میباشند.

انسان فانی حتی در روزهای اقامت موقتش در زمین، از تجربهٔ مذهبی سه خشنودی بزرگ به دست میآورد:

1- *از نظر عقلانی* خشنودیهای یک خود آگاهی بیشتر یگانه شدهٔ بشری را کسب میکند.

2- *از نظر فلسفی* از به ثبوت رسیدن ارزشهای اخلاقی ایدهآلش لذت میبرد.

3- *از نظر معنوی* در تجربهٔ همدمی الهی، در خشنودیهای معنوی پرستش حقیقی رشد می کند.

خدا آگاهی، آنطور که به وسیلهٔ یک انسان در حال تکامل عالم تجربه میشود، باید در بر گیرندهٔ سه عامل متغیر، سه سطح ناهمسان از درک واقعیت باشد. اول آگاهی ذهنی است — درک *ایدهٔ* خداوند. سپس آگاهی روان به دنبال آن میآید — درک *آرمان* خداوند. سرانجام، آگاهی روحی پدیدار میشود— درک *واقعیت روحی* خداوند. *شخصیت* انسانی از طریق یگانه سازی این سه عامل درک الهی، صرف نظر از این که چقدر ناکامل باشد، در تمامی لحظات با درکی از شخصیت خداوند تمامی سطوح آگاهی را پوشش میدهد. در آن انسانهایی که به سپاه نهایت دست یافتهاند این تماماً در زمان مشخص به درک *متعالی بودن* خداوند میانجامد و ممکن است متعاقباً به درک *غائیت* خداوند، فازی از فوق آگاهی ابسونایتِ پدر بهشتی، منجر شود.

تجربهٔ خدا آگاهی از نسل تا نسل یکسان باقی میماند، اما با هر دورهٔ پیشرفت در دانش بشری مفهوم فلسفی و تعاریف فقهی از خداوند *باید* تغییر کنند. خداشناسی، آگاهی مذهبی، یک واقعیت جهان است، اما صرف نظر از این که تجربهٔ مذهبی چقدر معتبر (واقعی) باشد، باید مایل باشد خود را تابع انتقاد هوشمندانه و تفسیر معقول فلسفی قرار دهد؛ نباید در کلّیتِ تجربهٔ بشری در پی این باشد که چیزی جدا باشد.

بقای ابدی شخصیت کاملاً وابسته به انتخاب ذهن انسانی، که تصمیماتش پتانسیل بقای روان فناناپذیر را تعیین میکند، میباشد. هنگامی که ذهن به خداوند ایمان میآورد و روان خدا را می شناسد، و هنگامی که با تنظیم کنندهٔ پرورش دهنده، آنان همگی *مشتاق* خداوند میشوند، آنگاه بقا تضمین میشود. محدودیتهای خرد، کاستی آموزش و پرورش، محرومیت فرهنگی، فقر منزلت اجتماعی، حتی پستی معیارهای اخلاقی بشریِ ناشی از فقدان تأسفآور مزیتهای آموزشی، فرهنگی، و اجتماعی نمیتوانند حضور روحی الهی را در چنین افراد بد اقبال و از نظر بشری دچار نارسایی اما با ایمان بیاعتبار سازند. سکونت ناصح اسرارآمیز به منزلهٔ آغاز احتمال پتانسیل رشد و بقای روان فناناپذیر میباشد و آن را تضمین میکند.

توانایی والدین انسانی برای تولید مثل مبتنی بر منزلت تحصیلی، فرهنگی، اجتماعی، یا اقتصادی آنان نیست. پیوند عوامل پدرانه و مادرانه تحت شرایط طبیعی کاملاً کافی است که موجب به وجود آمدن فرزندان شود. یک ذهن بشری که درست و غلط را تشخیص دهد و از ظرفیت پرستش خداوند برخوردار باشد، در پیوند با یک تنظیم کنندهٔ الهی، تنها چیز مورد احتیاج در آن انسان است که ایجاد روان فناناپذیرش را که از کیفیتهای بقا برخوردار باشد آغاز نموده و شکوفا سازد، به شرطی که آن فرد برخوردار از عطیهٔ روح در جستجوی خداوند برآید و به طور صادقانه مشتاق آن باشد که مثل او شود، و با درستی انجام خواست پدر آسمانی را برگزیند.

6- خدای شخصیت

پدر جهانی خدای شخصیتها است. مرکز و محیط حوزهٔ شخصیت جهان، از پایینترین مخلوق انسانی و مادیِ برخوردار از مرتبت شخصیت تا بالاترین اشخاص دارای شأن آفرینندگی و منزلت الهی، در پدر جهانی است. خدای پدر اعطا کننده و نگاهدارندهٔ هر شخصیت است. و پدر بهشتی به همین سان فرجام تمامی آن شخصیتهای متناهی است که از صمیم قلب انجام خواست الهی را انتخاب میکنند، آنهایی که خدا را دوست دارند و آرزو دارند مثل او باشند.

شخصیت یکی از اسرار حل نشدهٔ جهانها است. ما قادریم برداشتهای مکفی از عواملی را که به ساختار انواع و سطوح گوناگون شخصیت وارد میشوند شکل دهیم، اما طبیعت واقعی خود شخصیت را به طور کامل نمیفهمیم. ما عوامل بیشماری را که، وقتی کنار هم قرار میگیرند، وسیلهای برای شخصیت بشری را تشکیل میدهند، به روشنی درک میکنیم، اما طبیعت و اهمیت چنین شخصیت متناهی را به طور کامل نمیفهمیم.

شخصیت در کلیهٔ مخلوقاتی که از یک عطیهٔ ذهنی برخوردارند بالقوه است، ذهنی که از حداقل خود آگاهی تا حداکثر خدا آگاهی گستره دارد. اما عطیهٔ ذهنی به تنهایی شخصیت نیست، و روح یا انرژی فیزیکی نیز نیست. شخصیت آن کیفیت و ارزش در واقعیت کیهانی است که منحصراً توسط خدای پدر به این سیستمهای زندهٔ انرژیهای مربوطه و هماهنگِ ماده، ذهن، و روح اعطا میشود. شخصیت یک دستاورد تدریجی نیز نیست. شخصیت ممکن است مادی یا روحی باشد، اما شخصیت یا وجود دارد و یا ندارد. غیر شخصی هرگز به سطح شخصی دست نمییابد به جز از طریق عمل مستقیم پدر بهشتی.

اعطای شخصیت کارکرد منحصر به فرد پدر جهانی است، شخصیت بخشیدن به سیستمهای زندهٔ انرژی که او با ویژگیهای آگاهی نسبی خلاق و کنترل آزادانهٔ آن اعطا میکند. جدا از خدای پدر هیچ شخصیتی وجود ندارد، و هیچ شخصیتی وجود ندارد به جز به دلیل وجود خدای پدر. ویژگیهای بنیادین فردیت انسان، و نیز هستهٔ مطلق تنظیم کنندهٔ شخصیت بشری، عطایای پدر جهانی هستند که در حوزهٔ ویژهٔ شخصی خدمت کیهانی او عمل میکنند.

تنظیم کنندگانِ حاوی مرتبت پیش شخصی در انواع بیشمار مخلوقات انسانی ساکنند، و بدین ترتیب این را تضمین میکنند که همین موجودات بتوانند از مرگ انسانی بقا یابند تا به عنوان مخلوقات مورانشیا با پتانسیل نیل غائی روحی شخصیت یابند. زیرا هنگامی که چنین ذهن مخلوقِ برخوردار از عطیهٔ شخصیت توسط قطعهای از روح خدای جاودان، عطیهٔ پیش شخصی پدر شخصی، مورد سکنی واقع شود، آنگاه این شخصیت متناهی از پتانسیل الهی و جاودانه برخوردار است و آرزوی سرنوشتی شبیه غائی را دارد، و حتی تا تحقق مطلق دامنه مییابد.

ظرفیت ایجاد شخصیت الهی در تنظیم کنندهٔ پیش شخصی نهادین است. ظرفیت ایجاد شخصیت بشری در عطیهٔ ذهن کیهانی موجود بشری بالقوه است. اما شخصیت تجربی انسان فانی به عنوان یک واقعیت فعال و کارا، تا بعد از این که وسیلهٔ مادی حیات مخلوق انسانی به وسیلهٔ ربانیت رهاییبخش پدر جهانی لمس شود، و بدین ترتیب به عنوان یک شخصیت خود آگاه و (نسبتاً) خود تعیین کننده و خود خلاق به دریاهای تجربه پرتاب شود، قابل مشاهده نیست. خودِ مادی به راستی و *به طور کامل شخصی* است.

خودِ مادی شخصیت و هویت دارد، هویت گذرا. تنظیم کنندهٔ پیش شخصی روح نیز هویت دارد، هویت جاودان. این شخصیت مادی و این پیش شخصیت روحی قادرند چنان ویژگیهای خلاق خود را یگانه سازند که هویت بقا یافتهٔ روان فناناپذیر را به وجود آورند.

بدین ترتیب پدر به دنبال تدارک دیدن برای رشد روان فناناپذیر و آزاد سازی خودِ درونی انسان از قید و بندهای وابستگی مطلق به علیّت پیشین کنار میایستد. اکنون، انسان به دنبال آزاد شدن از قید و بندهای واکنش علیّت، حداقل آنطور که به سرنوشت ابدی مربوط میشود، و به دنبال فراهم شدن تدارکات برای رشد خودِ فناناپذیر، روان، دیگر بستگی به خود انسان دارد که خواستار آفرینش یا منع آفرینش این خودِ بقا یابنده و جاودان شود که به شرط انتخاب متعلق به او است. هیچ موجود، نیرو، آفریننده، یا قدرت دیگر در تمامی جهان جهانهای پهناور نمیتواند در استقلال مطلق ارادهٔ آزاد انسان، آنطور که در رابطه با سرنوشت جاودان شخصیت انسان انتخاب کننده در قلمرو انتخاب عمل میکند، به هر درجه اختلال ایجاد کند. تا جایی که به بقای جاودانه مربوط است، خداوند استقلال خواست مادی و انسانی را مقرر نموده است، و آن فرمان مطلق است.

اعطای شخصیت مخلوق موجب اهدای آزادی نسبی از واکنش بردهوار نسبت به علیت پیشین میِ شود، و شخصیت تمامی چنین موجودات اخلاقی، تکاملی یا غیر از آن در شخصیت پدر جهانی متمرکز هستند. آنها به وسیلهٔ آن خویشاوندی موجود که دایرهٔ پهناور و جهانی خانواده و مدار برادرانهٔ خدای جاودانه را تشکیل میدهد به طور پیوسته به سوی حضور بهشتی او جلب میشوند. در تمامی شخصیتها یک خویشاوندی خود جوش الهی وجود دارد.

مدار شخصیت جهان جهانها در شخص پدر جهانی متمرکز است، و پدر بهشتی از تمامی شخصیتهای کلیهٔ سطوح وجود خود آگاه شخصاً آگاه و با آنها در تماس شخصی است. و این آگاهی شخصیتی نسبت به تمامی آفرینش مستقل از مأموریت تنظیم کنندگان فکر وجود دارد.

همانطور که تمامی جاذبهها در مدار جزیرهٔ بهشت قرار دارند، همانطور که تمامی اذهان در مدار عامل مشترک و تمامی روحها در مدار پسر جاودان قرار دارند، تمامی شخصیتها نیز در مدار حضور شخصی پدر جهانی قرار دارند، و این مدار به طور دقیق پرستش تمامی شخصیتها را به شخصیت آغازین و جاودانه منتقل میکند.

در رابطه با آن شخصیتهایی که تنظیم کننده در آنان سکونت ندارد، ویژگی انتخاب - آزادی نیز توسط پدر جهانی عطا میشود، و چنین اشخاصی به همین ترتیب در مدار بزرگ مهر الهی، مدار شخصیت پدر جهانی، پذیرفته میشوند. خداوند انتخاب مستقل تمامی شخصیتهای راستین را تأمین میکند. هیچ مخلوق شخصی را نمیتوان به ورود به ماجرای ابدی مجبور نمود. دروازهٔ ابدیت فقط در پاسخ به انتخاب آزادانهٔ فرزندان برخوردار از ارادهٔ آزادِ خدای ارادهٔ آزاد گشوده میشود.

و این نشان دهندهٔ تلاشهای من برای ارائهٔ ارتباط خدای زنده با فرزندان زمان است. و هنگامی که همه چیز گفته شد و انجام پذیرفت، من نمیتوانم چیزی مفیدتر از این که خداوند پدر جهانی شماست، و این که شما همگی فرزندان سیارهای او هستید تکرار کنم.

[این پنجمین و آخرین قسمت از سلسله مقالاتی است که روایت پدر جهانی را توسط یک مشاور الهی یوورسا ارائه مینماید.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 6

پسر جاودان

پسر جاودان ابراز کامل و نهایی ”نخستین“ ایدهٔ شخصی و مطلق پدر جهانی است. از این رو، هر گاه و هر طور که پدر به طور شخصی و مطلق خود را ابراز دارد، آن را از طریق پسر جاودان خویش که همواره کلام زنده و الهی بوده، اکنون هست، و همیشه خواهد بود، انجام می‌دهد. و این پسر جاودان در پیوند با، و به طور بلافصل محاط بر، حضور شخصی پدر جاودانه و جهانی، در مرکز همهٔ چیزها ساکن است.

ما به منظور دستیابی به کانالهای فکری خرد انسان از ”نخستین“ اندیشهٔ خداوند سخن می‌گوییم و در رابطه با پسر جاودان به یک منشأ زمانی غیرممکن اشاره داریم. چنین تحریفاتی از زبان نشان دهندهٔ بهترین تلاشهای ما در تماس و سازش با اذهان محدود به زمان مخلوقات انسانی است. از نقطه نظر ترتیب وقایع پدر جهانی هرگز نمی‌توانست یک اندیشهٔ نخستین داشته باشد، و پسر جاودان نیز هرگز نمی‌توانست از یک آغاز برخوردار باشد. اما به من اینطور رهنمود داده شده که واقعیتهای ابدیت را از طریق چنین سمبلهای فکری برای اذهان محدود به زمان انسانها تصویر نمایم و روابط ابدیت را از طریق چنین مفاهیم تسلسل زمانی مشخص نمایم.

پسر جاودان تجسم روحیِ ایدهٔ جهانی و بیکران پدر بهشتی از واقعیت الهی، روح کامل، و شخصیت مطلق است. و پسر بدین طریق در بر گیرندهٔ آشکارسازی الهیِ هویت آفرینشگر پدر جهانی است. شخصیت کامل پسر بر ملا می‌سازد که پدر در واقع منبع جاودان و جهانی تمامی معانی و ارزشهای معنوی، ارادی، هدفمند، و شخصی است.

در تلاش برای این که ذهن متناهی زمان را قادر سازیم مفهومی تسلسلی از روابط موجودات جاودان و نامتناهی تثلیث بهشت را شکل دهد، ما چنین آزادی عمل پنداری را برای اشاره به ”نخستین ایدهٔ شخصی، جهانی، و بیکران پدر“ به کار می‌گیریم. برای من غیرممکن است که به ذهن بشری هر ایدهٔ مکفی از روابط جاودانهٔ الوهیتها را تفهیم کنم. از این رو من چنان عباراتی را به کار می‌برم که ایده‌ای از رابطهٔ این موجودات جاودانه را در اعصار متعاقب زمان به ذهن متناهی خواهد داد. ما باور داریم که پسر از پدر سرچشمه یافت. به ما آموزش داده شده که هر دو

به طور کامل جاودانه هستند. از این رو آشکار است که هیچ مخلوق زمان هرگز نمی‌تواند این راز یک پسر را که از پدر ناشی شده است، و با این حال به گونه‌ای همتراز با خود پدر جاودانه است، به طور کامل بفهمد.

1- هویت پسر جاودان

پسر جاودان نخستین و تنها پسر خداوند است. او خدای پسر، دومین شخص الوهیت و آفرینندهٔ همیار کلیهٔ چیزهاست. همانطور که پدر اولین منبع و مرکز بزرگ است، پسر جاودان نیز دومین منبع و مرکز بزرگ است.

پسر جاودان مرکز روحانی و مدیر الهی دولت روحانی جهان جهانها است. پدر جهانی ابتدا یک آفریننده و سپس یک کنترل کننده است. پسر جاودان ابتدا یک آفرینندهٔ مشترک و سپس یک *مدیر روحانی* است. ”خدا روح است“، و پسر یک آشکارسازی شخصی از آن روح است. اولین منبع و مرکز، ارادهٔ مطلق است؛ دومین منبع و مرکز، شخصیت مطلق است.

پدر جهانی شخصاً هرگز به عنوان یک آفریننده عمل نمی‌کند مگر در پیوند با پسر یا با عمل هماهنگ پسر. اگر نویسندهٔ عهد جدید هنگام نوشتن این مطلب به پسر جاودان اشاره کرده بود، حقیقت را گفته بود: ”در آغاز کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود. همه چیز توسط او آفریده شد، و بدون او چیزی که آفریده شده باشد به وجود نیامد.“

هنگامی که یک پسرِ پسر جاودان در یورنشیا پدیدار گشت، آنهایی که با این موجود الهی در شکل انسانی همنشینی کردند به این شکل به او اشاره کردند: ”او که از آغاز وجود داشت، کسی که او را شنیده‌ایم، آن که با چشمان خود دیده‌ایم، و نظاره کرده‌ایم، و دستانمان او را لمس کرده‌اند، حتی کلام حیات.“ و این پسر اعطایی از سوی پدر آمد، درست همانطور که پسر آغازین آمد، همانطور که یکی از دعاهای زمینی او به آن اشاره دارد: ”و اکنون، ای پدر من، با وجود خودت مرا جلال ده، با جلالی که پیش از پیدایش این دنیا نزد تو داشتم.“

پسر جاودان در جهانهای مختلف با نامهای گوناگون شناخته می‌شود. او در جهان مرکزی به عنوان منبع همتراز، آفرینندهٔ مشترک، و مطلق همیار شناخته می‌شود. در یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان، ما پسر را مرکز همتراز روحی و مدیر جاودان روحی می‌نامیم. در سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان محلی شما، از این پسر به عنوان دومین منبع و مرکز جاودان یاد شده است. ملک صادق‌ها به عنوان پسر پسران راجع به او سخن می‌گویند. در کرهٔ شما، اما نه در سیستم کرات مسکونی شما، این پسر آغازین با یک پسر همتراز آفریننده، میکائیل نبادان، که خود را به نژادهای انسانی یورنشیا عطا نمود، اشتباه گرفته شده است.

اگر چه هر یک از پسران بهشت می‌توانند به طور شایسته پسران خداوند خوانده شوند، ما عادت داریم که عنوان ”پسر جاودان“ را برای این پسر آغازین، دومین منبع و مرکز، آفرینندهٔ مشترک

با پدر جهانیِ جهان مرکزی توان و کمال، و آفرینندهٔ مشترک کلیهٔ پسران الهی دیگر که از الوهیتهای بیکران سرچشمه یافتند، محفوظ داریم.

2- طبیعت پسر جاودان

پسر جاودان به اندازهٔ پدر جهانی تغییرناپذیر و بینهایت قابل اتکا است. او همچنین درست به اندازهٔ پدر روحانی است، و به راستی درست به همان اندازه یک روح نامحدود است. برای شما که دارای منشأ دون پایه هستید پسر بیشتر شخصی به نظر می‌رسد زیرا او از نظر قابل دسترسی بودن نسبت به پدر جهانی یک گام به شما نزدیکتر است.

پسر جاودان کلام جاودانهٔ خداوند است. او به طور کامل همانند پدر است. در واقع، پسر جاودان خدای پدر *است* که شخصاً به جهان جهانها آشکار گشته است. و بدین ترتیب در رابطه با پسر جاودان و کلیهٔ پسران همتراز آفریننده این برای همیشه حقیقت داشته، دارد، و خواهد داشت: ”آن کس که پسر را دیده است پدر را دیده است.“

طبیعت پسر به طور کامل همانند پدرِ روح است. هنگامی که ما پدر جهانی را پرستش می‌کنیم، در واقع در همان حال خدای پسر و خدای روح را می‌پرستیم. خدای پسر درست به اندازهٔ خدای پدر به لحاظ الهی واقعی و دارای طبیعت جاودانه است.

پسر نه فقط تمامی درستکاری بیکران و مافوق پدر را دارا می‌باشد، بلکه همچنین پسر منعکس کنندهٔ تمامی سیرت مقدس پدر است. پسر در کمال پدر سهیم است و مشترکاً در مسئولیت یاری رساندن به تمامی مخلوقات ناکاملی که برای رسیدن به کمال الهی در تلاش معنوی هستند سهیم است.

پسر جاودان تمامی سیرت الوهیت و ویژگیهای معنوی پدر را دارا می‌باشد. پسر تمامیت مطلق بودن شخصیت و روح خداوند *است*، و پسر این کیفیتها را در مدیریت شخصی خود در دولت روحی جهان جهانها آشکار می‌سازد.

خداوند به راستی یک روح جهانی است؛ خداوند روح است؛ و این طبیعت روحی پدر در الوهیت پسر جاودان متمرکز شده و تجسم یافته است. تمامی ویژگیهای روحی ظاهراً در پسر از طریق تمایز با جهانی بودن اولین منبع و مرکز به اندازهٔ زیاد افزایش یافته است. و همانطور که پدر طبیعت روحی خود را با پسر قسمت می‌کند، آنها با هم روح الهی را با عامل مشترک، روح بیکران،به طور کامل و بی‌دریغ قسمت می‌کنند.

پدر و پسر در رابطه با عشق به حقیقت و آفرینش زیبایی برابرند، به جز این که *به نظر می‌رسد* پسر بیشتر خود را وقف تحقق زیبایی منحصراً معنوی ارزشهای جهانی می‌کند.

در رابطه با نیکی الهی من تفاوتی میان پدر و پسر تشخیص نمی‌دهم. پدر پسران جهانی خود را به عنوان یک پدر دوست دارد، پسر جاودان به تمامی مخلوقات هم به صورت پدر و هم به صورت برادر می‌نگرد.

3- مهرورزی پدر

پسر در عدالت و درستکاری تثلیث سهیم است اما از طریق شخصیت‌یابی بیکران مهر و بخشش پدر این ویژگیهای ربانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. پسر آشکار شدن مهر الهی به جهانها است. همانطور که خداوند محبت است، پسر نیز بخشش است. پسر نمی‌تواند بیش از پدر دوست بدارد، اما می‌تواند به یک طریق اضافی به مخلوقات ترحم نشان دهد، زیرا او نه تنها همانند پدر یک آفرینندهٔ آغازین است، بلکه همچنین پسر جاودانِ همان پدر است، و بدین طریق در تجربهٔ فرزندی تمامی پسران دیگر پدر جهانی سهیم است.

پسر جاودان برای تمامی آفرینش بخشنده‌ای بزرگ است. بخشندگی جوهر سرشت معنوی پسر است. فرامین پسر جاودان، آنطور که روی مدارهای روحی دومین منبع و مرکز صادر می‌شوند، با نغمه‌های بخشش کوک شده‌اند.

برای فهم مهر پسر جاودان، شما در ابتدا باید منبع الهی آن، پدر، را که محبت *است* درک کنید، و سپس آشکار شدن این عطوفت بیکران را در خدمت گستردهٔ روح بیکران و گروه تقریباً نامحدود شخصیتهای خادم او نظاره کنید.

خدمت روحانی پسر جاودان وقف آشکارسازی خدای محبت به جهان جهانها است. این پسر الهی درگیر کار شرم‌آور تلاش برای متقاعد ساختن پدر بزرگوارش که مخلوقات دون پایهٔ خود را دوست بدارد و به خطاکاران زمان ترحم نشان دهد نیست. چقدر اشتباه است که تصور شود پسر جاودان از پدر جهانی درخواست می‌کند به مخلوقات دون پایه‌اش در کرات مادی فضا ترحم نشان دهد! چنین برداشتهایی از خداوند ابتدایی و مضحک هستند. شما به جای آن باید دریابید که تمامی خدمتهای بخشندهٔ پسران خداوند یک آشکارسازی مستقیم مهر جهانی و دلسوزی بیکران قلبی پدر هستند. مهر پدر منبع واقعی و جاودانهٔ بخشش پسر است.

خدا محبت است، پسر بخشش است، بخشش محبتِ به کار برده شده است، محبت پدر در عمل، در شخص پسر جاودان او. مهر این پسر جهانی به همین ترتیب جهانی است. همانطور که در یک سیارهٔ حاوی جنسیت محبت فهم می‌شود، مهر خداوند بیشتر با مهر یک پدر قابل مقایسه است، در حالی که مهر پسر جاودان بیشتر شبیه عاطفهٔ یک مادر است. این توصیفات به راستی ابتدایی هستند، اما من به این امید آنها را به کار می‌گیرم که به ذهن بشری این اندیشه را منتقل کنم که میان مهر پدر و مهر پسر یک تفاوت وجود دارد، نه در محتوای الهی بلکه در کیفیت و تکنیک ابراز.

4- ویژگیهای پسر جاودان

پسر جاودان سطح روحی واقعیت کیهانی را برمی‌انگیزد. قدرت روحی پسر در رابطه با تمامی واقعیتهای جهان مطلق است. او از طریق دسترسی مطلقش به جاذبهٔ روحی روی ارتباط متقابل تمامی انرژیهای ناهمسان روحی و روی تمامی واقعیت فعلیت یافتهٔ روحی کنترل کامل اعمال می‌کند. تمامی ارواح خالصِ یکپارچه و تمامی موجودات و ارزشهای روحی به نیروی کشش بیکران پسر آغازین بهشت واکنش نشان می‌دهند. و اگر آیندهٔ جاودان شاهد پدیداری یک جهان نامحدود باشد، جاذبهٔ روحی و توان روحی پسر آغازین برای کنترل روحی و ادارهٔ مؤثر چنین آفرینش نامحدودی کاملاً کافی یافت خواهد شد.

پسر فقط در حیطهٔ روحی قادر مطلق است. در کارکرد جاودانهٔ مدیریت جهان تکرار کارهای اسرافکارانه و غیرضروری هرگز مورد روبرویی قرار نمی‌گیرد. الوهیتها به نسخه‌برداری بی‌فایدهٔ خدمت جهانی دست نمی‌زنند.

همه جا حضوری پسر آغازین در بر گیرندهٔ وحدت معنوی جهان جهانها است. انسجام معنوی تمامی آفرینش به سبب حضور سراسری فعال روح الهی پسر جاودان است. هنگامی که ما به حضور روحی پدر می‌اندیشیم، این را مشکل می‌یابیم که در فکر خود آن را از حضور روحی پسر جاودان تمیز دهیم. روح پدر برای ابد در روح پسر ساکن است.

پدر باید به لحاظ روحی در همه جا حاضر باشد، اما این همه جا حضوری به نظر می‌رسد از فعالیتهای سراسری روحی پسر جاودان جدایی ناپذیر باشد. با این وجود ما باور داریم که در تمامی وضعیتهای حضور پدر - پسر که دارای طبیعتی دوگانه است روح پسر با روح پدر هماهنگ است.

پدر در تماس خود با شخصیت در مدار شخصیت عمل می‌کند. او در تماس شخصی و قابل تشخیص خود با آفرینش روحی، در اجزای تمامیت الوهیت خود ظاهر می‌شود، و این اجزای پدر، هر جا و هر گاه که در جهانها ظاهر شوند، یک کارکرد یگانه، بی‌همتا، و منحصر به فرد دارند. در تمامی چنین وضعیتهایی روح پسر با کارکرد روحی حضور به اجزا تقسیم شدهٔ پدر جهانی هماهنگ است.

پسر جاودان به طور روحی در همه جا حضور دارد. روح پسر جاودان به طور قطع با شما و در اطراف شما است، اما نه همانند ناصح اسرارآمیز در درون شما و بخشی از شما. جزءِ سکنی گزین پدر ذهن بشری را به سوی رویکردهای تدریجاً الهی تنظیم می‌کند، و در نتیجهٔ آن چنین ذهن فرازگرا به نیروی گیرای معنوی مدار تماماً قدرتمند جاذبهٔ روحی دومین منبع و مرکز به طور فزاینده واکنش نشان می‌دهد.

پسر آغازین به طور جهانی و روحی خود آگاه است. پسر در خرد با پدر برابری کامل دارد. در عرصهٔ دانش، همه چیز دانی، ما نمی‌توانیم میان اولین و دومین منبع فرق بگذاریم. پسر، مثل

پدر، همه چیز را می‌داند. او به واسطهٔ هیچ رخداد جهانی هرگز شگفت زده نمی‌شود؛ او پایان را از ابتدا می‌فهمد.

پدر و پسر به راستی تعداد و مکان تمامی روحها و موجودات روحی شده را در جهان جهانها می‌دانند. نه تنها پسر به واسطهٔ روح همه جا حاضر خود همه چیز را می‌داند، بلکه پسر، به طور برابر با پدر و عامل مشترک، از هوشمندی عظیم بازتابگر ایزد متعال، که با هوشمندی خود از تمامی چیزهایی که در تمامی کرات هفت ابرجهان رخ می‌دهد در تمامی لحظات مطلع است، کاملاً آگاه است. و طرق دیگری وجود دارند که به واسطهٔ آنها پسر بهشت عالم مطلق است.

پسر جاودان، به عنوان یک شخصیت روحی بامحبت، بخشنده، و خادم به طور کامل و بی‌نهایت با پدر جهانی برابر است. پسر جاودان ضمن این که در تمامی آن تماسهای بخشنده و عاطفیِ شخصی با موجودات فرازگرای قلمروهای پایین‌تر به همان اندازه مهربان و باملاحظه است، همچون پسران بهشتیش در جهانهای محلی که مکرراً خود را به کرات تکاملی زمان اعطا می‌کنند، به همان اندازه صبور و بسیار شکیبا است.

شرح و تفصیل بیشتر پیرامون ویژگیهای پسر جاودان غیرضروری است. با استثناهای ذکر شده، تنها ضروری است که ویژگیهای معنوی خدای پدر مطالعه شود تا ویژگیهای خدای پسر فهم و به طور صحیح ارزیابی شود.

5- محدودیتهای پسر جاودان

پسر جاودان شخصاً در قلمروهای فیزیکی عمل نمی‌کند، و در سطوح خدمت ذهنی به موجودات مخلوق نیز به جز از طریق عامل مشترک عمل نمی‌کند. اما این کیفیتها غیر از آن به هیچ وجه پسر جاودان را در کاربرد کامل و آزادانهٔ تمامی ویژگیهای الهیِ علم به همه چیز، حضور در همه جا، و قدرت مطلق روحی محدود نمی‌سازد.

پسر جاودان شخصاً بر پتانسیلهای روحی که ذاتی بیکرانی مطلق الوهیت است رخنه نمی‌کند، اما همینطور که این پتانسیلها واقعی می‌شوند، در حیطهٔ دسترسی تماماً قدرتمند مدار جاذبهٔ روحی پسر قرار می‌گیرند.

شخصیت هدیهٔ منحصر به فرد پدر جهانی است. پسر جاودان شخصیت را از پدر می‌گیرد، اما او بدون پدر شخصیت اعطا نمی‌کند. پسر منشأ یک گروه عظیم روحی است، اما این مشتقات شخصیت نیستند. هنگامی که پسر شخصیت می‌آفریند، این کار را در ارتباط با پدر یا آفریدگار مشترک، که ممکن است در چنین روابطی به جای پدر عمل کند، انجام می‌دهد. بدین ترتیب پسر جاودان یک آفرینندهٔ مشترک شخصیتها است، اما او به هیچ موجودی شخصیت اعطا نمی‌کند، و خود به تنهایی هرگز موجودات شخصی خلق نمی‌کند. با این وجود، این محدودیت عمل پسر را از توان آفریدنِ هر نوع یا انواع واقعیتهای غیر شخصی محروم نمی‌سازد.

پسر جاودان در انتقال امتیازهای آفرینندگی محدود است. پدر، در جاودانه ساختن پسر آغازین، قدرت و امتیاز پیوستن متعاقب به پدر، در عمل الهیِ به وجود آوردن پسران اضافه که دارای ویژگیهای آفرینندگی باشند، را به او عطا نمود، و آنها این کار را انجام داده و اکنون انجام می‌دهند. اما هنگامی که این پسران همتراز به وجود آمدند، ظاهراً امتیاز آفرینندگی فراتر از آن انتقال نمی‌یابد. پسر جاودان توانمندیهای آفرینندگی را فقط به شخصیت‌یابیهای نخستین یا مستقیم انتقال می‌دهد. از این رو هنگامی که پدر و پسر متحد می‌شوند تا یک پسر آفریننده را شخصیت بخشند، به مقصود خود دست می‌یابند؛ اما پسر آفریننده که بدین نحو به وجود می‌آید هرگز قادر نیست امتیازات آفرینندگی را به رسته‌های گوناگون پسران که ممکن است متعاقباً خلق کند انتقال داده یا تفویض کند. با این وجود، به نظر می‌رسد در بالاترین پسران جهان محلی یک بازتاب بسیار محدود از ویژگیهای آفرینندگی یک پسر آفریننده وجود دارد.

پسر جاودان، به عنوان یک موجود بیکران و منحصراً شخصی نمی‌تواند سرشت خود را به اجزای ریز تقسیم کند، و قادر نیست قسمتهای جداگانهٔ خود را به وجودها یا اشخاص دیگر، آنطور که پدر جهانی و روح بیکران چنین می‌کنند، تقسیم نموده و اعطا کند. اما پسر می‌تواند خود را به عنوان یک روح نامحدود اعطا کند و چنین می‌کند، تا تمامی آفرینش را فرا گیرد و به طور بی‌وقفه تمامی شخصیتهای روحی و واقعیتهای روحانی را به خود جذب کند.

همواره به یاد داشته باشید که پسر جاودان تصویر شخصی پدر روحی به تمامی آفرینش است. پسر شخصی است و از نظر الوهیت چیزی جز شخصی نیست، چنین شخصیت الهی و مطلق نمی‌تواند تکه تکه شده یا به اجزای ریز تقسیم شود. خدای پدر و خدای روح به راستی شخصی هستند، اما آنها اضافه بر این که چنین شخصیتهایی الهی هستند، همه چیز دیگر نیز هستند.

اگر چه پسر جاودان شخصاً نمی‌تواند در اعطای تنظیم کنندگان فکر شرکت کند، آنگاه که پدر در پیش‌بینی اعطای تنظیم کنندگان فکر به پسر پیشنهاد نمود "بگذار انسان فانی را شبیه خود بیافرینیم"، او با پدر جهانی در گذشتهٔ جاودان در شور نشست، این طرح را تصویب کرد و پیمان همکاری بی‌پایان بست. و همانطور که قعطهٔ روحی پدر در درون شما سکنی می‌گزیند، حضور روحی پسر نیز شما را فرا می‌گیرد، ضمن این که این دو برای پیشرفت روحی شما برای همیشه به صورت یگانه کار می‌کنند.

6- ذهن روح

پسر جاودان روح است و ذهن دارد، اما نه ذهن و روحی که ذهن انسان بتواند بفهمد. انسان فانی ذهن را در سطوح متناهی، کیهانی، مادی، و شخصی مشاهده می‌کند. انسان همچنین پدیده‌های ذهنی را در ارگانیسمهای زنده مشاهده می‌کند که در سطح زیرشخصی (حیوانی) عمل می‌کنند، اما برای او مشکل است که طبیعت ذهن را، هنگامی که به موجودات فوق مادی مربوط است و بخشی از شخصیتهای منحصر به فرد روحی است، درک کند. با این وجود ذهن، هنگامی که به سطح روحی وجود اشاره دارد، و وقتی که به معنی کارکردهای هوشمندانهٔ روحی به کار برده

می‌شود، باید به گونه‌ای متفاوت تعریف شود. آن نوع ذهن که به طور مستقیم با روح پیوند یافته است نه با ذهنی که روح و ذهن را هماهنگ می‌سازد قابل مقایسه است و نه با آن ذهنی که فقط با ماده پیوند یافته است.

روح همواره آگاه، دارای ذهن، و برخوردار از فازهای گوناگون هویت است. بدون ذهنی که در یک فاز مشخص قرار دارد هیچ آگاهی معنوی در برادری موجودات روحی وجود ندارد. معادل با ذهن، توان شناختن و شناخته شدن، ذاتی الوهیت است. الوهیت ممکن است شخصی، پیش شخصی، فوق شخصی، یا غیرشخصی باشد، اما الوهیت هرگز فاقد ذهن نیست، یعنی، هرگز فاقد توانمندی حداقل برای ارتباط با وجودها، موجودات، یا شخصیتهای مشابه.

ذهن پسر جاودان همانند ذهن پدر، اما متفاوت از هر ذهن دیگر در جهان است، و به همراه ذهن پدر، نیای اذهان متنوع و گستردهٔ آفریدگار مشترک است. ذهن پدر و پسر، آن خردی که نیای ذهن مطلق سومین منبع و مرکز است، شاید به بهترین نحو در پیش ذهن یک تنظیم کنندهٔ فکر تصویر شود، زیرا، اگر چه این اجزای پدر کاملاً خارج از مدارهای ذهنی عامل مشترک هستند، آنها شکلی از پیش ذهن دارند؛ آنها همانطور که شناخته می‌شوند می‌شناسند؛ آنها از معادل اندیشهٔ بشر برخوردار هستند.

پسر جاودان کاملاً روحی است؛ انسان تقریباً کاملاً مادی است؛ از این رو چیزهای زیادی در رابطه با شخصیت روحی پسر جاودان، هفت کرات روحی او که به دور بهشت می‌گردند، و طبیعت آفرینشهای غیرشخصی پسر بهشت باید تا نیل شما به وضعیت روحی، به دنبال این که فراز مورانشیای جهان محلی نبادان را تکمیل کردید، منتظر بمانند. و سپس، حین عبور شما از میان ابرجهان و هاؤنا، بسیاری از این رازهای پنهان روحی با آغاز اعطای "ذهن روحی" — بینش روحی — به شما روشن خواهد شد.

7- شخصیت پسر جاودان

پسر جاودان آن شخصیت بیکران است که پدر جهانی از طریق تکنیک سه‌گانه شدن از قید و بندهای شخصیت کاملش گریخت، و به واسطهٔ آن از آن هنگام مداوماً خود را با وفور بی‌پایان به جهان پیوسته در حال گسترش آفرینندگان و مخلوقاتش عطا نموده است. پسر *شخصیت مطلق* است؛ خداوند *شخصیتِ پدرانه* — منبع شخصیت، اعطا کنندهٔ شخصیت، و علت شخصیت — است. هر موجود شخصی شخصیت را از پدر جهانی می‌گیرد، درست همانطور که پسر آغازین شخصیت خود را برای ابد از پدر بهشتی می‌گیرد.

شخصیت پسر جاودان مطلق و کاملاً معنوی است، و این شخصیت مطلق همچنین الگوی الهی و جاودانِ، اول، اعطای شخصیت پدر به عامل مشترک، و سپس، اعطای شخصیت او به مخلوقات گوناگونش در سرتاسر جهان پهناور است.

پسر جاودان به راستی یک خادم بخشنده، یک روح الهی، یک نیروی روحانی، و یک شخصیت واقعی است. پسر طبیعت معنوی و شخصی خداوند است که به جهانها آشکار گشته است — مجموعه و جوهر اولین منبع و مرکز، که از تمامی آنچه که غیرشخصی، برون الهی، غیرمعنوی، و صرفاً بالقوه است تهی می‌باشد. اما غیرممکن است که به ذهن بشری یک کلام تصویری از زیبایی و شکوه شخصیت آسمانی پسر جاودان انتقال داده شود. هر چیز که به غیرقابل درک کردن پدر جهانی تمایل داشته باشد با تأثیر تقریباً برابر در جلوگیری از شناخت نظری پسر جاودان عمل می‌کند. شما باید در انتظار رسیدن به بهشت باشید، و سپس خواهید فهمید چرا من قادر نبودم سیرت این شخصیت مطلق را برای فهم ذهن متناهی تصویر کنم.

8- درک پسر جاودان

در رابطه با هویت، طبیعت، و سایر ویژگیهای شخصیت، پسر جاودان همتراز کامل، مکمل تمام عیار، و همتای جاودان پدر جهانی است. به همان ترتیب که خداوند پدر جهانی است، پسر مادر جهانی است. و تمامی ما، بالا و پایین، خانوادهٔ جهانی آنها را تشکیل می‌دهیم.

برای قدردانی از سرشت پسر، شما باید آشکارسازی سرشت الهی پدر را مطالعه نمایید. آنها برای همیشه و به طور جدایی ناپذیر یکی هستند. آنها به عنوان شخصیتهای الهی عملاً توسط رسته‌های پایین‌تر موجودات هوشمند غیرقابل تشخیص هستند. شناخت جداگانهٔ آنان توسط آنهایی که منشأشان در اعمال خلاق خود الوهیتها است زیاد مشکل نیست. موجوداتی که در جهان مرکزی و در بهشت تولد یافته‌اند نه تنها پدر و پسر را به عنوان یک وحدت شخصی کنترل جهانی تشخیص می‌دهند بلکه همچنین به عنوان دو شخصیت جداگانه‌ای که در قلمروهای معین مدیریت جهان عمل می‌کنند.

شما ممکن است پدر جهانی و پسر جاودان را شخصاً به صورت افراد جداگانه در نظر بگیرید، چرا که به راستی چنین هستند، اما در مدیریت جهانها آنها آنقدر همتاب و به هم مرتبط هستند که همیشه ممکن نیست آنها را از هم تمیز داد. هنگامی که در امور جهانها، پدر و پسر در ارتباط گیج کنندهٔ متقابل مورد روبرویی قرار می‌گیرند، همیشه سودمند نیست که به جدایی کارکردهای آنها مبادرت شود. تنها به خاطر داشته باشید که خداوند اندیشهٔ آغازگر و پسر کلام ابراز کننده است. در هر جهان محلی این جدایی ناپذیری در ربانیت پسر آفریننده که برای مخلوقات ده میلیون کرهٔ مسکونی جای پدر و پسر، هر دو، را می‌گیرد تجسم می‌یابد.

پسر جاودان بیکران است، اما از طریق اشخاص پسران بهشتیش و از طریق خدمت صبورانهٔ روح بیکران قابل دسترسی است. بدون سرویس اعطایی پسران بهشت و خدمت مهرآمیز مخلوقات روح بیکران، موجوداتی که دارای منشأ مادی هستند به سختی می‌توانند به دستیابی به پسر جاودان امید داشته باشند. و به همین اندازه حقیقت دارد: با کمک و هدایت این نیروهای آسمانی انسان خدا آگاه قطعاً به بهشت دست خواهد یافت و روزی در حضور شخصی این پسر باعظمتِ پسران خواهد ایستاد.

اگر چه پسر جاودان برای انسان الگوی نیل به شخصیت است، شما این را آسانتر خواهید یافت که واقعیت پدر و روح، هر دو، را درک کنید، زیرا پدر عطا کنندهٔ واقعی شخصیت انسانی شما است و روح بیکران منبع مطلق ذهن انسانی شما است. اما همینطور که شما در مسیر بهشتیِ پیشرفت معنوی صعود می‌کنید، شخصیت پسر جاودان به طور فزاینده برای شما واقعی خواهد گشت، و واقعیت ذهن بی‌نهایت معنوی او برای ذهن تدریجاً معنویت یابندهٔ شما قابل تشخیص خواهد شد.

هرگز مفهوم پسر جاودان در ذهن مادی یا متعاقباً مورانشیایی شما نمی‌تواند به طور تابان بدرخشد. تا وقتی که روحی شوید و صعود خود را آغاز کنید درک شخصیت پسر جاودان با روشنیِ برداشت شما از شخصیت پسر آفریننده که منشأ بهشتی دارد، و روزگاری شخصاً و به عنوان یک شخص در یورنشیا در جسم پدیدار گشت و به عنوان یک انسان در میان انسانها زندگی نمود، برابر نخواهد شد.

در طول تجربهٔ شما در جهان محلی پسر آفریننده، که شخصیتش توسط انسان قابل درک است، باید ناتوانی شما را برای درک اهمیت کامل پسر جاودان بهشت که به طور منحصر به فرد معنوی‌تر، ولی با این وجود شخصی است، جبران نماید. همینطور که از میان اُروانتان و هاونا پیش می‌روید، همینطور که تصویر آشکار و خاطرات ژرف خود را از پسر آفرینندهٔ جهان محلی‌تان پشت سر می‌گذارید، گذشت این تجربهٔ مادی و مورانشیایی با مفاهیم پیوسته گسترش یابنده و درک شدت یابندهٔ پسر جاودان بهشت، که با پیشرفت شما به سوی بهشت واقعیت و نزدیکی او به طور پیوسته افزایش خواهد یافت، جبران خواهد گشت.

پسر جاودان یک شخصیت عظیم و شکوهمند است. اگر چه درک واقعیت شخصیت چنین موجود بیکرانی فراتر از توانمندیهای ذهن انسانی و مادی است، شک نداشته باشید که او یک شخص است. من می‌دانم دربارهٔ که سخن می‌گویم. من به دفعات تقریباً بیشمار در حضور الهی این پسر جاودان ایستاده‌ام و سپس برای اجرای خواست زیبندهٔ او عازم جهان شده‌ام.

[نگاشته شده توسط یک مشاور الهی که برای تدوین این بیانیه که پسر جاودان بهشت را تصویر می‌نماید مأموریت یافته است.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 7

رابطهٔ پسر جاودان با جهان

پسر آغازین همواره درگیر اجرای جنبه‌های معنوی مقصود جاودانهٔ پدر، آنطور که تدریجاً در پدیده‌های جهانهای در حال تکامل با گروههای متعدد موجودات زندهٔ آنها آشکار می‌شود، می‌باشد. ما این طرح جاودان را به طور کامل نمی‌فهمیم، اما پسر بهشت بدون شک می‌فهمد.

پسر همانند پدر است، بدین لحاظ که به دنبال این است که هر چیز ممکن از خود را به پسران همترازش و به پسران تحت فرمان آنها اعطا نماید. و پسر طبیعت خود توزیع کنندهٔ پدر را در اعطای بی‌حد و حصر خود به روح بیکران، همردیف اجرایی آنها، قسمت می‌کند.

دومین منبع و مرکز به عنوان حامی واقعیتهای روحی، آن نیروی متعادل کنندهٔ جاودان جزیرهٔ بهشت است که از تمامی چیزهای مادی به گونه‌ای شکوهمند نگاهداری می‌کند. از این رو اولین منبع و مرکز در زیبایی مادیِ الگوهای بدیع جزیرهٔ مرکزی و در ارزشهای معنوی شخصیت آسمانی پسر جاودان برای ابد آشکار می‌شود.

پسر جاودان حامی واقعیِ آفرینش پهناورِ واقعیات روحی و موجودات روحانی است. دنیای روحی خوی و سلوک شخصی پسر است، و واقعیتهای غیرشخصی که از طبیعت روحی برخوردارند همیشه نسبت به خواست و مقصود شخصیت کامل پسرِ مطلق واکنشمند هستند.

با این وجود، پسر شخصاً مسئول رفتار تمامی شخصیتهای روحی نیست. خواست مخلوقِ شخصی نسبتاً آزاد است و لذا اعمال چنین موجودات صاحب اراده را تعیین می‌کند. از این رو دنیای روحی که از ارادهٔ آزاد برخوردار است حقیقتاً همیشه معرف سیرت پسر جاودان نیست، حتی آنطور که طبیعت در یورنشیا به راستی آشکار کنندهٔ کمال و تغییرناپذیری بهشت و الوهیت نیست. اما صرف نظر از این که چه چیز عمل داوطلبانهٔ انسان یا فرشته را تعیین ویژگی سازد، تسلط جاودانهٔ پسر روی کنترل جهانی جاذبهٔ تمامی واقعیتهای روحی به صورت مطلق ادامه می‌یابد.

1- مدار جاذبهٔ روحی

هر چیز که در رابطه با همه جا حضوری خداوند، حضور سراسری، قدرت مطلق، و دانش مطلق او آموزش داده شد، در قلمروهای روحی به همان اندازه در رابطه با پسر صادق است. جاذبهٔ خالص و جهانی روحی تمامی آفرینش، این مدار انحصاری روحی، مستقیماً به شخص دومین منبع و مرکز در بهشت راه می‌برد. او سرپرستی کنترل و کارکرد آن تسلط پیوسته موجود و خطاناپذیرِ روحانی روی تمامی ارزشهای راستین روحی را به عهده دارد. بدین ترتیب پسر جاودان حاکمیت مطلق روحی را اعمال می‌کند. او عملاً تمامی واقعیتهای روحی و تمامی ارزشهای معنویت یافته را، آنطور که هستند، در گودی دست خود نگاه می‌دارد. کنترل جاذبهٔ جهانی روحی حاکمیت جهانی روحی *می‌باشد*.

این کنترل جاذبهٔ چیزهای روحی مستقل از زمان و فضا عمل می‌کند؛ از این رو انرژی روحی طی انتقال کاهش نمی‌یابد. جاذبهٔ روحی هرگز متحمل تأخیرات زمانی نمی‌شود، و دستخوش کاهش فضایی نیز نمی‌گردد. آن مطابق مجذور فاصلهٔ انتقالش تقلیل نمی‌یابد. مدارهای توان خالص روحی به وسیلهٔ جرم آفرینش مادی کند نمی‌شوند. و این چیرگی بر زمان و فضا از طریق انرژیهای خالص روحی ذاتی مطلق بودن پسر است. آن به سبب مداخلهٔ نیروهای ضد جاذبهٔ سومین منبع و مرکز نیست.

واقعیتهای روحی مطابق ارزش کیفیشان، درجهٔ واقعی طبیعت روحیشان، به قدرت کششی مرکز جاذبهٔ روحی واکنش نشان می‌دهند. مادهٔ روحی (کیفیت) به همان اندازه به جاذبهٔ روحی واکنش نشان می‌دهد که انرژی سازمان یافتهٔ مادهٔ فیزیکی (کمیت) به جاذبهٔ فیزیکی واکنشمند است. ارزشهای معنوی و نیروهای روحی *واقعی* هستند. از نظر شخصیت، روح روان آفرینش است؛ ماده بدن فیزیکی سایه‌وار است.

واکنشها و نوسانات جاذبهٔ روحی همواره به محتوای ارزشهای معنوی، وضعیت کیفی روحی یک فرد یا یک کره، وفادار هستند. این قدرت کششی به طور بی‌درنگ به ارزشهای بین روحی و درون روحیِ هر وضعیت جهان یا شرایط سیاره‌ای واکنشمند است. هر بار که یک واقعیت روحی در جهانها تحقق می‌یابد، این تغییر تنظیم مجدد فوری و آنیِ جاذبهٔ روحی را ضروری می‌سازد. چنین روح جدیدی در واقع بخشی از دومین منبع و مرکز است؛ و درست با همان قطعیت که انسان فانی یک موجود روحی می‌شود، به پسر روحانی، مرکز و منبع جاذبهٔ روحی، دست می‌یابد.

قدرت گیرایی معنوی پسر تا درجه‌ای کمتر ذاتی بسیاری از رسته‌های فرزندی بهشت است. زیرا در حیطهٔ مدار مطلق جاذبهٔ روحی، آن سیستمهای محلی حاوی جاذبهٔ روحی که در واحدهای کوچکتر آفرینش عمل می‌کنند وجود دارند. چنین تمرکزهای کانونی زیرمطلقِ جاذبهٔ روحی بخشی از ربانیت شخصیتهای آفرینندهٔ زمان و فضا هستند و با کنترل فراگیر تجربی در حال ظهور ایزد متعال مرتبط می‌باشند.

کشش جاذبهٔ روحی و واکنش نسبت به آن نه تنها به صورت یک کل در جهان عمل می‌کنند، بلکه حتی میان افراد و گروههای فردی. میان شخصیتهای روحی و روحی شدهٔ هر کره، نژاد، ملت، یا گروه باورمند از افراد یک انسجام روحی وجود دارد. میان اشخاص برخوردار از ذهن معنوی که سلیقه‌ها و آرزوهای مشابه دارند یک گیرایی مستقیمِ حاوی طبیعت روحی وجود دارد. عبارت *ارواح خویشاوند* کاملاً یک استعاره نیست.

جاذبهٔ روحانی پسر جاودان همانند جاذبهٔ مادی بهشت مطلق است. گناه و شورش ممکن است در عملکرد مدارهای جهان محلی اختلال ایجاد کنند، اما هیچ چیز نمی‌تواند جاذبهٔ روحی پسر جاودان را به حالت تعلیق درآورد. شورش لوسیفر تغییرات زیادی در سیستم کرات مسکونی شما و در یورنشیا به وجود آورد، اما ما مشاهده نمی‌کنیم که قرنطینهٔ معنوی حاصلهٔ سیارهٔ شما روی حضور و کارکرد روح همه جا حاضر پسر جاودان یا مدار جاذبهٔ روحی مربوطه به کمترین میزانی تأثیر گذاشته باشد.

کلیهٔ واکنشهای مدار جاذبهٔ روحی جهان بزرگ قابل پیش‌بینی هستند. ما کلیهٔ کنشها و واکنشهای روح همه جا حاضر پسر جاودان را می‌شناسیم و آنها را قابل اتکا می‌یابیم. همانطور که انسان تلاش می‌کند کارکردهای جاذبهٔ متناهی فیزیکی را محاسبه کند، ما مطابق قوانین کاملاً شناخته شده می‌توانیم جاذبهٔ روحی را اندازه‌گیری کنیم و چنین می‌کنیم. روح پسر نسبت به تمامی چیزهای روحی، موجودات، و اشخاص یک واکنش تغییرناپذیر دارد، و این واکنش همیشه مطابق درجهٔ واقعیت (درجهٔ کیفی واقعیتِ) کلیهٔ چنین ارزشهای معنوی می‌باشد.

اما در کنار این کارکرد بسیار قابل اطمینان و قابل پیش‌بینیِ حضور روحی پسر جاودان، پدیده‌هایی مورد روبرویی قرار می‌گیرند که در واکنشهای خود زیاد قابل پیش‌بینی نیستند. چنین پدیده‌هایی احتمالاً عمل هماهنگ مطلق الوهیت در قلمروهای پتانسیلهای در حال ظهور روحی را نشان می‌دهند. ما می‌دانیم که حضور روحی پسر جاودان تأثیر یک شخصیت باعظمت و بیکران است، اما ما واکنشهایی را که به عملکردهای مورد گمان مطلق الوهیت مربوط است به سختی شخصی تلقی می‌کنیم.

پسر جاودان و مطلق الوهیت اگر از نقطه نظر شخصیتی و توسط اشخاص نگریسته شوند، به نظر می‌رسد به طریق زیرین به هم مربوط باشند: پسر جاودان بر قلمرو ارزشهای واقعی روحی سلطه دارد، در حالی که به نظر می‌رسد مطلق الوهیت بر حوزهٔ پهناور ارزشهای بالقوهٔ روحی حاکم است. تمامی ارزشهای واقعی که حاوی سرشت روحی هستند در دسترس جاذبه‌ایِ پسر جاودان قرار دارند، اما در صورت بالقوه بودن ظاهراً در حضور مطلق الوهیت هستند.

به نظر می‌رسد روح از پتانسیلهای مطلق الوهیت پدیدار می‌گردد؛ روح در حال تکامل در استیلای تجربی و ناکامل متعال و غائی ارتباط می‌یابد؛ روح سرانجام سرنوشت نهایی خود را در تسلط مطلق جاذبهٔ روحی پسر جاودان می‌یابد. این به نظر می‌رسد چرخهٔ روح تجربی باشد، اما روح وجودگرا ذاتیِ بیکرانیِ دومین منبع و مرکز است.

2- دولت پسر جاودان

در بهشت حضور و فعالیت شخصی پسر آغازین ژرف، و از نظر روحی مطلق است. همینطور که ما از بهشت به سوی بیرون از میان هاونا و به داخل قلمروهای هفت ابرجهان عبور می‌کنیم، میزان کمتر و کمتری از فعالیت شخصی پسر جاودان را کشف می‌کنیم. در جهانهای پس - هاونا حضور پسر جاودان در فرزندان بهشت شخصیت یافته است، از طریق واقعیات تجربی متعال و غائی تعدیل شده است، و با پتانسیل نامحدود روحی مطلق الوهیت هماهنگ شده است.

در جهان مرکزی فعالیت شخصی پسر آغازین در توازن بدیع روحی آفرینش جاودان قابل تشخیص است. هاونا آنقدر به طور شگفت‌انگیز کامل است که وضعیت معنوی و حالات انرژی این جهان الگو در تعادل کامل و دائمی است.

پسر شخصاً در ابرجهانها حاضر یا ساکن نیست. او فقط یک نمایندگی فوق شخصی در این آفرینشها دارد. این جلوه‌های روحی پسر شخصی نیستند؛ آنها در مدار شخصیت پدر جهانی قرار ندارند. ما برای نامیدن آنها واژه‌ای بهتر از *فوق شخصیت* سراغ نداریم که به کار بریم؛ و آنها موجوداتی متناهی هستند؛ آنها نه ابسونایت و نه مطلق هستند.

از آنجا که دولت پسر جاودان در ابرجهانها منحصراً روحی و فوق شخصی است، توسط شخصیتهای آفریده شده قابل تشخیص نیست. با این وجود، تمایل تماماً فراگیر معنویِ نفوذ شخصی پسر در هر مرحله از فعالیتهای تمامی مناطق حوزه‌های قدمای ایامها مورد مواجهه واقع می‌شود. با این وجود در جهانهای محلی، ما مشاهده می‌کنیم که پسر جاودان شخصاً در اشخاص پسران بهشت حاضر است. پسر بیکران در اینجا به طور روحی و خلاق در اشخاص سپاه شکوهمند پسران همتراز آفریننده عمل می‌کند.

3- رابطهٔ پسر جاودان با فرد

انسانهای زمان طی صعود در جهان محلی به پسر آفریننده به عنوان نمایندهٔ شخصی پسر جاودان می‌نگرند. اما هنگامی که رهنوردان زمان صعود نظام آموزشی ابرجهان را آغاز می‌کنند، حضور آسمانی روح الهام برانگیز پسر جاودان را به طور فزاینده حس می‌کنند، و قادرند از طریق کاربرد این کارکرد کسب انرژی روحی سود برند. فرازگران در هاونا از پذیرش مهرآمیز روح تماماً فراگیر پسر آغازین باز آگاه‌تر می‌شوند. روح پسر جاودان در هیچ مرحله از سراسر صعود انسانی در ذهن یا روان رهنورد زمان سکنی نمی‌گزیند، اما این رحمت همواره نزدیک است و همیشه درگیر رفاه و امنیت معنوی فرزندان در حال پیشرفت زمان می‌باشد.

کشش جاذبهٔ روحی پسر جاودان در بر گیرندهٔ راز ذاتی صعود بهشتی روانهای بقا یابندهٔ بشری است. تمامی ارزشهای راستین روحی و تمامی افراد معنویت یافتهٔ با حسن نیت در حیطهٔ تسلط پایدار جاذبهٔ روحی پسر جاودان قرار دارند. به عنوان مثال، ذهن انسان دوران زندگانی خود را

به صورت یک مکانیسم مادی آغاز می‌کند و سرانجام به عنوان یک وجود تقریباً کامل شدهٔ روحی به داخل سپاه نهایت فرا خوانده می‌شود، و در طول تمامی این تجربه به طور تدریجی کمتر تابع جاذبهٔ مادی شده و به طور سازگار به تمایل کشش جاذبهٔ روحی به سوی درون بیشتر واکنشمند می‌شود. مدار جاذبهٔ روحی عملاً روان انسان را به سوی بهشت می‌کشد.

مدار جاذبهٔ روحی کانال اصلی برای انتقال دعاهای واقعی قلب انسان ایماندار از سطح آگاهی بشری به آگاهی واقعی از الوهیت می‌باشد. آنچه که در درخواستهای شما نمایانگر ارزش راستین معنوی است از طریق مدار جهانی جاذبهٔ روحی ضبط و فوراً و به طور همزمان به تمامی شخصیتهای الهی مربوطه منتقل خواهد شد. هر یک خود را با آنچه که به قلمرو شخصیش تعلق دارد مشغول خواهد کرد. از این رو، در تجربهٔ عملی مذهبی شما، اهمیت ندارد که در مخاطب قرار دادن تقاضاهایتان، آیا پسر آفرینندهٔ جهان محلی را در ذهن تجسم می‌کنید یا پسر جاودان را که در مرکز همهٔ چیزهاست.

کارکرد تمایز دهندهٔ مدار جاذبهٔ روحی را احتمالاً می‌توان با کارکردهای مدارهای عصبی در بدن مادی انسان مقایسه نمود: حسها روی مسیرهای عصبی به سوی درون حرکت می‌کنند؛ برخی از طریق مراکز اتوماتیک پایینی ستون فقرات نگاه داشته شده و مورد واکنش واقع می‌شوند؛ بقیه به مراکز کمتر اتوماتیک ولی آموزش یافتهٔ عادتی پایین مغز عبور می‌کنند، در حالی که مهمترین و حیاتی‌ترین پیامهای دریافتی کنار این مراکز تابع می‌درخشند و در بالاترین سطوح خود آگاهی بشری فوراً ثبت می‌شوند.

اما تکنیک عالی دنیای روحی چقدر کاملتر است! اگر چیزی در خود آگاهی شما که آکنده از والاترین ارزش روحی است منشأ یابد، آنگاه که به یکباره آن را ابراز می‌دارید، هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند مانع رسیدن مستقیم آن به شخصیت مطلق روحی تمامی آفرینش شود.

برعکس، اگر تقاضاهای شما صرفاً مادی و کاملاً خود محورانه باشند، هیچ طرحی وجود ندارد که به واسطهٔ آن چنین دعاهای بی‌ارزشی در مدار روحی پسر جاودان جایی بیابند. محتوای هر درخواستی که ”برخاسته از روح“ نباشد نمی‌تواند جایی در مدار روحی جهانی بیابد؛ چنین درخواستهای صرفاً خودخواهانه و مادی می‌میرند؛ آنها در مدارهای ارزشهای راستین روحی صعود نمی‌کنند. چنین عباراتی مثل ”صدای برنج و طنین سنج“ می‌باشند.

اندیشهٔ انگیزاننده، محتوای معنوی است که تقاضای انسانی را اعتبار می‌بخشد. واژه‌ها بی‌ارزش هستند.

4- طرحهای کامل سازی الهی

پسر جاودان در رابطه با پیگیری موفقیت‌آمیز *طرح الهی پیشرفت* — طرح جهانی برای آفرینش، تکامل، فراز، و کمال مخلوقات دارای اراده — در ارتباط ابدی با پدر قرار دارد. و پسر

با وفاداری الهی همتراز جاودان پدر است.

پدر و پسر او در تدوین و پیگیری این طرح عظیم دستیابی برای پیشبرد موجودات مادی زمان به سوی کمال ابدیت همچون یکی هستند. این پروژهٔ ارتقاءِ معنوی روانهای فرازگرای فضا یک آفرینش مشترک پدر و پسر می‌باشد، و آنها با همکاری روح بیکران درگیر اجرای همیارانهٔ مقصود الهی خود هستند.

این طرح الهی دستیابی به کمال در بر گیرندهٔ سه کار بی‌نظیر، گر چه به طور شگفت‌انگیز مرتبط، از ماجراجویی جهانی می‌باشد:

1- *طرح کمال تدریجی*. این طرح پدر جهانی برای صعود تکاملی است، برنامه‌ای که توسط پسر جاودان با بی‌پروایی پذیرفته شد. او با پیشنهاد پدر که گفته بود "بگذار مخلوقات انسانی را شبیه خود بیافرینیم" موافقت نمود. این تدارک برای ارتقاءِ مخلوقات زمان شامل اعطای تنظیم کنندگان فکر از سوی پدر و ارزانی داشتن امتیاز شخصیت به مخلوقات مادی می‌باشد.

2- *طرح اعطا*. طرح جهانی بعدی کار بزرگ آشکارسازی پسر جاودان و پسران همتراز او از سوی پدر است. این پیشنهاد پسر جاودان است و شامل ارزانی داشتن پسران خداوند از سوی او به آفرینشهای تکاملی می‌باشد، که به صورت شخصیت تجسم و واقعیت یابند، در جسم ظاهر شوند، و مهر پدر و بخشش پسر را به مخلوقات تمامی جهانها واقعی سازند. پسران بهشتی، در کادر طرح اعطایی، و به صورت یک جنبهٔ آینده‌نگرانهٔ این تجلی محبت، به عنوان ترمیم کنندگان آنچه که ارادهٔ مخلوق گمراه به مخاطرهٔ معنوی انداخته است عمل می‌کنند. هر گاه و هر جا که در کارکرد طرح کمال تأخیری رخ دهد، اگر بر حسب اتفاق شورش به این طرح آسیب رساند و آن را پیچیده سازد، آنگاه مواد اضطراری طرح اعطایی فوراً فعال می‌شوند. پسران بهشت متعهد و آماده‌اند که به عنوان اصلاح کننده دست به عمل زنند، به خودِ قلمرو شورش بروند و در آنجا وضعیت معنوی کرات را ترمیم کنند. و یک پسر همتراز آفریننده در رابطه با دوران اعطای تجربیِ دستیابی به حاکمیتش در یورنشیا این خدمت قهرمانانه را به انجام رسانید.

3- *طرح عطای رحمت*. آنگاه که طرح کمال و طرح اعطا تدوین و اعلام شد، روح بیکران به تنهایی و به واسطهٔ خود طرح عظیم و جهانی عطای رحمت را طرح‌ریزی نموده و به اجرا گذارد. این خدمتی است که برای کارکرد عملی و مؤثر پروژه‌های کمال و اعطا، هر دو، بسیار ضروری است، و شخصیتهای روحی سومین منبع و مرکز همگی در روح عطای رحمت که به اندازهٔ زیاد بخشی از طبیعت سومین شخص الوهیت می‌باشد سهیم هستند. روح بیکران نه تنها در آفرینش بلکه در مدیریت به عنوان همردیف اجرائی پدر و پسر به راستی و به طور واقعی عمل می‌کند.

پسر جاودان امانتدار شخصی، نگاهبان الهی طرح صعود مخلوق پدر جهانی می‌باشد. پدر پس از اعلام فرمان جهانیِ "کامل باشید، همانطور که من کاملم"، اجرای این کار عظیم را به پسر جاودان سپرد؛ و پسر جاودان در ترویج این کار آسمانی با همتراز الهی خود، روح بیکران، سهیم

است. بدین ترتیب الوهیتها در کار آفرینش، کنترل، تکامل، آشکارسازی، و یاری — و در صورت لزوم، در ترمیم و توانبخشی — به طور مؤثر همکاری می‌کنند.

5- روح عطا

پسر جاودان در اعلام آن فرمان عظیم به تمامی آفرینش "کامل باشید، همانطور که پدر شما در هاونا کامل است"، بدون قید و شرط به پدر جهانی پیوست، و از آن هنگام آن دعوت و فرمان موجب ترغیب تمامی طرحهای بقا و پروژه‌های اعطایی پسر جاودان و خانوادهٔ گستردهٔ پسران همتراز و معاشر او شده است. و پسران خداوند در همین عطایا برای تمامی مخلوقات تکاملی "راه، راستی، و حیات" گشته‌اند.

پسر جاودان نمی‌تواند آنطور که پدر از طریق هدیهٔ پیش شخصی تنظیم کنندگان فکر به طور مستقیم با موجودات بشری تماس برقرار می‌کند چنین کند، اما پسر جاودان از طریق پیمودن یک رشته از گامهای تدریجیِ فرزندی الهی به سوی پایین به شخصیتهای آفریده شده نزدیک می‌شود، تا این که قادر می‌شود در حضور انسان، و گاهی اوقات به صورت خود انسان، بایستد.

طبیعت صرفاً شخصی پسر جاودان قادر به تکه تکه شدن نیست. پسر جاودان به صورت یک تأثیر روحی یا به صورت یک شخص خدمت می‌کند، نه غیر از این. پسر این را غیرممکن می‌یابد که بخشی از تجربهٔ مخلوق گردد، آنطور که پدر - تنظیم کننده در آن شرکت می‌کند، اما پسر جاودان این محدودیت را از طریق تکنیک اعطا جبران می‌کند. آنچه که تجربهٔ وجودهای تکه تکه شده برای پدر جهانی معنی می‌دهد، تجارب ظاهر شدن در جسم توسط پسران بهشت برای پسر جاودان معنی می‌دهد.

پسر جاودان به صورت ارادهٔ الهی، تنظیم کنندهٔ فکر که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند، نزد انسان فانی نمی‌آید، بلکه پسر جاودان هنگامی که *شخصیت* الهی پسرش، میکائیل نبادان، در سرشت انسانیِ عیسی ناصری در جسم ظاهر گشت به سوی انسان فانی به یورنشیا آمد. پسران بهشتی خداوند برای سهیم شدن در تجربهٔ شخصیتهای خلق شده باید عیناً سرشت چنین مخلوقاتی را به خود گیرند و شخصیتهای الهی خود را به صورت خودِ مخلوقات واقعی عینیت دهند. ظاهر شدن در جسم، راز سونارینگتون، تکنیک گریز پسر از قید و بندهای سوا از آن تماماً فراگیر مطلق بودن شخصیت می‌باشد.

پسر جاودان مدتهای بسیار طولانی پیش برای ارشاد و پیشرفت تمامی ساکنان و رهنوردان هاونا، و نیز رهنوردان فرازگرای زمان خود را به هر یک از مدارهای آفرینش مرکزی اعطا نمود. او در هیچیک از این هفت اعطا به صورت یک فرازگرا یا یک هاونایی عمل نکرد. او به صورت خود وجود داشت. تجربهٔ او بی‌نظیر بود. آن *با* یک انسان یا *به عنوان* یک انسان یا رهنورد دیگر نبود بلکه به طریقی به طور فوق شخصی به آن مربوط بود.

او استراحتی که میان مدار داخلی هاونا و سواحل بهشت انجام می‌شود را نیز تجربه نکرد. برای او به عنوان یک موجود مطلق میسر نیست که خود آگاهی شخصیتی را به تعلیق در آورد، زیرا تمامی خطوط جاذبهٔ روحی در او متمرکز هستند. و در طول ایام این اعطاها درخشش روحیِ منزلگاه مرکزی بهشت تابناک بود، و تسلط پسر روی جاذبهٔ جهانی روحی تداوم داشت.

اعطاهای پسر جاودان در هاونا در محدودهٔ تخیل بشری نیستند. آنها متعالی بودند. او در آن هنگام و متعاقباً به تجربهٔ تمامی هاونا افزود، اما ما نمی‌دانیم که آیا او به ظرفیت فرضی تجربی طبیعت وجود گرایانهٔ خود نیز افزود یا نه. آن در حیطهٔ راز اعطایی پسران بهشت قرار دارد. با این وجود ما باور داریم که هر چه را که پسر جاودان در این مأموریتهای اعطایی به دست آورد از آن هنگام حفظ نموده است؛ ولی ما نمی‌دانیم که آن چه است.

در فهم اعطاهای دومین شخص الوهیت مشکل ما هر چه که باشد، ما اعطای هاونایی یک پسرِ پسر جاودان را که عملاً از میان مدارهای جهان مرکزی عبور نمود و در واقع در آن تجاربی که آمادگی یک فرازگرا را برای نیل به الوهیت تشکیل می‌دهد سهیم شد می‌فهمیم. این میکائیل اولیه بود، اولین پسر آفرینشگر زاده شده، و او از میان تجارب زندگی رهنوردان فرازگرا مدار به مدار عبور نمود، و در ایام گرندفاندا، اولین انسانی که به هاونا رسید، شخصاً یک مرحله از هر دایره را با آنان طی نمود.

گذشته از هر چیز دیگری که این میکائیل اولیه آشکار نمود، اعطای متعالی مادر - پسر اولیه را به مخلوقات هاونا واقعی ساخت. آنقدر واقعی، که هر رهنورد زمان که در ماجرای پیمودن مدارهای هاونا تلاش می‌کند تا ابد به وجد می‌آید و با دانستن قطعی این امر که پسر جاودان خداوند هفت بار از قدرت و شکوه بهشت صرف نظر نمود تا در تجارب رهنوردان زمان و فضا در هفت مدار نیل تدریجی هاونا شرکت کند قوت می‌یابد.

پسر جاودان برای تمامی پسران خداوند در خدمات اعطایی‌شان در سرتاسر جهانهای زمان و فضا نمونه‌ای الهام‌بخش است. پسران همتراز آفریننده و پسران همکار مجیستریال، به همراه رسته‌های آشکار ناشدهٔ دیگر فرزندی، همگی در این میل شگفت‌انگیز برای اعطای خود به رسته‌های گوناگون حیات مخلوق و به عنوان خود مخلوقات سهیم هستند. از این رو در روح و به دلیل نزدیکی در سرشت و نیز واقعیت منشأ، این حقیقت می‌یابد که پسر جاودان در اعطای هر پسر خداوند به کرات فضا، در این اعطاها، از طریق آنها، و به واسطهٔ آنها خود را به مخلوقات صاحب اراده و هوشمند جهانها اعطا نموده است.

هر پسر بهشت، در روح و طبیعت، اگر نه در کلیهٔ ویژگیها، یک تصویر کامل الهی پسر اولیه است. این به راستی حقیقت دارد، هر کس که یک پسر بهشتی را دیده است پسر جاودان خداوند را دیده است.

6- پسران بهشتی خداوند

فقدان شناخت پسران متعدد خداوند منشأ سردرگمی زیادی در یورنشیا است. و این نادانی با وجود چنین بیاناتی آنطور که سند یک گردهمایی این شخصیتهای الهی نشان می‌دهد همچنان ادامه دارد: ”هنگامی که پسران خداوند غریو شادی سر دادند، و تمامی ستارگان صبح با هم آواز خواندند.“ در هر هزارهٔ زمان استانداردِ ناحیه انواع گوناگون پسران الهی برای گردهماییهای دوره‌ای خود تشکیل جلسه می‌دهند.

پسر جاودان منبع شخصی ویژگیهای شایان ستایش و حاوی بخشش و خدمت است که تمامی رسته‌های پسران نزول کنندهٔ خداوند، آنطور که در سرتاسر آفرینش عمل می‌کنند، را به طور سرشار تعیین ویژگی می‌کند. پسر جاودان تمامی طبیعت الهی، اگر نه تمامی بیکرانی ویژگیها، را به طور بی‌دریغ به پسران بهشت که از جزیرهٔ جاودان عازم می‌شوند تا سیرت الهی او را به جهان جهانها آشکار سازند انتقال می‌دهد.

پسر آغازین و جاودان شخص - پسرِ ”اولین“ اندیشهٔ کامل و بیکران پدر جهانی است. هر بار که پدر جهانی و پسر جاودان یک اندیشهٔ شخصیِ جدید، آغازین، یکسان، بی‌نظیر، و مطلق را به طور مشترک ابراز می‌کنند، دقیقاً در همان لحظه این ایدهٔ خلاق به طور کامل و نهایی در وجود و شخصیت یک *پسر آفرینشگر* جدید و آغازین شخصیت می‌یابد. این پسران آفریننده در طبیعت روحی، خرد الهی، و نیروی همتراز آفرینندگی به طور بالقوه با خدای پدر و خدای پسر برابرند.

پسران آفریننده از بهشت عازم جهانهای زمان می‌شوند، و با همکاری نیروهای کنترل کننده و خلاق سومین منبع و مرکز سازمان جهانهای محلیِ حاوی تکامل تدریجی را تکمیل می‌کنند. این پسران به کنترلهای مرکزی و جهانی ماده، ذهن، و روح وصل نیستند، و درگیر آنها نیز نیستند. لذا در اعمال خلاقشان به واسطهٔ پیش وجودی، تفوق، و آغازین بودن اولین منبع و مرکز و مطلقهای همترازش محدود هستند. این پسران قادرند فقط آنچه را که به وجود می‌آورند سرپرستی کنند. سرپرستی مطلق ذاتی تفوق وجود است و از بیکرانی وجود جدایی ناپذیر است. پدر در جهانها آغازین باقی می‌ماند.

عمدتاً همانطور که پسران آفریننده توسط پدر و پسر شخصیت می‌یابند، *پسران مجیستریال* نیز توسط پسر و روح شخصیت می‌یابند. اینها پسرانی هستند که در تجارب ظهور مخلوق در جسم، حق دارند در آفرینشهای زمان و فضا به عنوان داورانِ بقا خدمت کنند.

پدر، پسر، و روح همچنین متحد می‌شوند تا پسران همه فن حریف *آموزگار تثلیث* را که به عنوان آموزگاران آسمانی تمامی شخصیتها، بشری یا الهی، در جهان بزرگ تردد می‌کنند شخصیت دهند. و رسته‌های بیشمار دیگری از فرزندی بهشت وجود دارند که مورد توجه انسانهای یورنشیا قرار داده نشده‌اند.

میان مادر - پسر آغازین و این گروههای پسران بهشتی که در سرتاسر آفرینش پراکنده‌اند یک کانال مستقیم و انحصاری ارتباطی وجود دارد، کانالی که کارکرد آن ذاتی کیفیت خویشاوندی

روحی که آنان را در پیوندهای حاوی ارتباط روحیِ نزدیک به مطلق متحد می‌سازد می‌باشد. این مدار بین فرزندی کاملاً متفاوت از مدار جهانی جاذبهٔ روحی، که همچنین در شخص دومین منبع و مرکز متمرکز است، می‌باشد. کلیهٔ پسران خداوند که منشأ در اشخاص الوهیتهای بهشت دارند در ارتباط مستقیم و دائم با مادر - پسر جاودان می‌باشند. و این ارتباط آنی است. آن مستقل از زمان است، گر چه گاهی اوقات توسط فضا تعدیل می‌شود.

پسر جاودان نه تنها در تمامی لحظات پیرامون وضعیت، افکار، و فعالیتهای متعدد تمامی رسته‌های فرزندی بهشت اطلاع کامل دارد، بلکه همچنین در تمامی لحظات پیرامون هر چیز حاوی ارزش معنوی که در قلب کلیهٔ مخلوقات در آفرینش آغازین مرکزیِ ابدیت و در آفرینشهای ثانویهٔ زمانِ پسران همتراز آفریننده وجود دارد آگاهی کامل دارد.

7- آشکارسازی عالی پدر

پسر جاودان یک آشکارسازی کامل، منحصر به فرد، جهانی، و نهایی روح و شخصیت پدر جهانی می‌باشد. تمامی دانش، و آگاهی پیرامون پدر باید از سوی پسر جاودان و پسران بهشتی او بیاید. پسر جاودان از ابدیت است و به طور کامل و بدون قید و شرط معنوی با پدر یکی است. آنها در شخصیت الهی همتراز هستند؛ در طبیعت معنوی برابرند؛ و در الوهیت یکسانند.

سیرت خداوند به هیچ وجه نمی‌توانست ذاتاً در شخص پسر بهبود بیابد، زیرا پدر الهی بی‌نهایت کامل است، اما آن سیرت و شخصیت برای آشکار شدن به موجودات خلق شده، از طریق تهی شدنِ غیرشخصی و غیرروحی تقویت می‌شود. اولین منبع و مرکز بسیار بیش از یک شخصیت است، اما تمامی کیفیتهای روحی شخصیت پدرانهٔ اولین منبع و مرکز به طور معنوی در شخصیت مطلق پسر جاودان حضور دارند.

پسر آغازین و پسران او مشغول یک آشکارسازی جهانی طبیعت معنوی و شخصی پدر به تمامی آفرینش هستند. در جهان مرکزی، ابرجهانها، جهانهای محلی، یا در سیارات مسکونی، یک پسر بهشت است که پدر جهانی را به انسانها و فرشتگان آشکار می‌سازد. پسر جاودان و پسران او مسیر نزدیک شدن مخلوق را به پدر جهانی آشکار می‌سازند. و حتی ما که از منشأ بالا هستیم پدر را از طریق مطالعهٔ آشکارسازی سیرت و شخصیتش در پسر جاودان و در پسران پسر جاودان بسیار کاملتر می‌فهمیم.

پدر فقط از طریق پسران الهی پسر جاودان به صورت یک شخصیت نزد شما می‌آید. و شما از طریق همین راه زنده به پدر دست می‌یابید؛ شما از طریق هدایت این گروه از پسران الهی به سوی پدر صعود می‌کنید. و این امر حقیقت دارد به رغم این که شخصیت شما خود یک هدیهٔ مستقیم پدر جهانی است.

در کلیهٔ این فعالیتهای گستردهٔ دولت پهناور روحی پسر جاودان، فراموش نکنید که پسر یک شخص است، درست همانطور که پدر به راستی و در واقع یک شخص است. در واقع برای موجوداتی که روزگاری از مرتبت بشری بودند نزدیکی به پسر جاودان نسبت به پدر جهانی آسانتر خواهد بود. در پیشرفت رهنوردان زمان از طریق مدارهای هاونا، شما مدتها پیش از آمادگی برای تشخیص پدر شایستهٔ نیل به پسر خواهید بود.

شما با ژرف اندیشی روی آشکارسازی این صفات الهی که از طریق پسر آفرینندهٔ خودتان با خدمتی مهرآمیز انجام گرفت، کسی که روزگاری در زمین پسر انسان بود و اکنون فرمانروای والای جهان محلی شما است — پسر انسان و پسر خداوند — قدر بیشتری از سیرت و طبیعت بخشندهٔ پسر جاودانِ بخشش را درک خواهید کرد.

[نگاشته شده توسط یک مشاور الهی که برای تدوین این بیانیه که پسر جاودان بهشت را تصویر می‌نماید مأموریت یافته است.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 8

روح بیکران

در ابدیت دوردست، آنگاه که "نخستین" اندیشهٔ بیکران و مطلق پدر جهانی در پسر جاودان چنین کلامی کامل و مکفی برای ابراز الهیش می‌یابد، اشتیاق وافر خدای اندیشه و خدای کلام هر دو برای یک عامل جهانی و بیکرانِ برخوردار از ابراز متقابل و عمل توأم به دنبال می‌آید.

در سپیده دم ابدیت پدر و پسر هر دو از اتکای متقابلشان، یگانگی جاودان و مطلقشان، بی‌نهایت آگاه می‌شوند؛ و بدین ترتیب به یک پیمان بی‌پایان و ابدیِ مشارکت الهی وارد می‌شوند. این میثاق پایان ناپذیر به منظور اجرای برداشتهای متحدشان در سرتاسر تمامی دایرهٔ ابدیت انجام یافته است؛ و از هنگام این رخداد مربوط به ابدیت پدر و پسر به این اتحاد الهی ادامه می‌دهند.

ما اکنون با منشأ جاودانهٔ روح بیکران، سومین شخص الوهیت، مواجه هستیم. درست در لحظه‌ای که خدای پدر و خدای پسر به طور مشترک به یک عمل یکسان و بیکران — اجرای یک طرح فکری مطلق — می‌اندیشند، درست در همان آن، روح بیکران به طور تمام و کمال پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد.

منظور من از بازگویی ترتیب منشأ الوهیتها بدین نحو صرفاً این است که شما را قادر سازم به رابطهٔ آنها بیندیشید. در واقع تمامی سه نفر آنها از ابدیت وجود داشته‌اند؛ آنها وجودگرا هستند. آنها فاقد آغاز یا پایان روزها هستند؛ آنها همتراز، متعالی، غائی، مطلق، و بیکران هستند. آنها هستند و همیشه بوده‌اند و همواره خواهند بود. و آنان سه شخصِ دارای فردیت بارز اما برای ابد مرتبط، خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح هستند.

1- خدای عمل

در ابدیتِ گذشته، به دنبال شخصیت یافتن روح بیکران، چرخهٔ شخصیت الهی کامل و تکمیل می‌شود. خدای عمل موجودیت می‌یابد، و صحنهٔ پهناور فضا برای نمایش شگفت‌انگیز آفرینش — ماجرای جهانی — چشم‌انداز الهی اعصار جاودان، فراهم می‌شود.

اولین عمل روح بیکران بازبینی و به رسمیت شناختن والدین الهیش، پدر - پدر، و مادر - پسر است. او، روح، هر دو آنها را به طور کامل تشخیص می‌دهد. او از شخصیتهای جداگانه و ویژگیهای بیکران آنها و نیز طبیعت توأم و کارکرد متحد آنها به طور کامل آگاه است. سپس سومین شخص الوهیت، به رغم برابری خود با اولین و دومین شخص، به طور داوطلبانه، با میل متعالی و خود انگیختگی الهام‌بخش، به وفاداری جاودان به خدای پدر عهد می‌کند، و وابستگی ابدی به خدای پسر را اذعان می‌دارد.

چرخهٔ ابدیت، که ذاتی طبیعت این رابطه و در شناخت متقابل استقلال شخصیتی هر یک و اتحاد اجرائی هر سه است، برقرار می‌شود. تثلیث بهشت موجودیت می‌یابد. صحنهٔ فضای جهانی برای چشم‌انداز تمام و کمال و پایان ناپذیرِ پدیداری خلاق مقصود پدر جهانی از طریق شخصیت پسر جاودان و به وسیلهٔ اجرای خدای عمل، عامل اجرائی برای کارکردهای واقعیِ شراکت خلاق پدر و پسر، فراهم می‌شود.

خدای عمل دست به عمل می‌زند و انبارهای مردهٔ فضا به تحرک در می‌آیند. یک میلیارد کرهٔ کامل گام به عرصهٔ وجود می‌نهند. پیش از این لحظهٔ ابدیت فرضی انرژیهای فضا که ذاتی بهشت هستند وجود دارند و به طور بالقوه به کار افتاده‌اند، اما از وجود واقعی برخوردار نیستند. جاذبهٔ فیزیکی را نیز نمی‌توان اندازه‌گیری نمود، به جز توسط واکنش واقعیات مادی نسبت به کشش بی‌وقفهٔ آن. در این لحظهٔ (فرضیِ) جاودانهٔ دوردست هیچ جهان مادی وجود ندارد، اما درست در لحظه‌ای که یک میلیارد کره واقعیت می‌یابند، نشانه‌های جاذبهٔ مکفی و بسنده که آنان را در قبضهٔ ابدی بهشت نگاه دارد آشکار می‌شود.

اکنون دومین شکل انرژی در سراسر آفرینشِ خدایان می‌درخشد، و این روح جاری به طور آنی در قبضهٔ جاذبهٔ روحانی پسر جاودان قرار می‌گیرد. بدین ترتیب جهان دوگانه که توسط جاذبه فرا گرفته شده با انرژی بی‌نهایت لمس شده و در روح ربانیت غوطه‌ور می‌شود. خاک حیات برای خود آگاهی ذهن که در مدارهای هوشمندی مربوط به روح بیکران تجلی می‌یابد بدین طریق آماده می‌شود.

بر روی این دانه‌های وجود بالقوه، که در سرتاسر آفرینش مرکزی خدایان پراکنده‌اند، پدر عمل می‌کند، و شخصیت مخلوق پدیدار می‌گردد. سپس حضور الوهیتهای بهشت تمامی فضای سازمان یافته را پر می‌سازد و به طور مؤثر شروع به جذب تمامی چیزها و موجودات به سوی بهشت می‌کند.

روح بیکران همزمان با تولد کرات هاونا جاودانه می‌شود. این جهان مرکزی توسط او، و با او، و در او، در اطاعت از جمع ایده‌ها و خواسته‌های یکپارچهٔ پدر و پسر آفریده شده است. سومین شخص درست توسط همین عمل توأمِ آفرینشی به الوهیت دست می‌یابد، و بدین ترتیب برای همیشه آفریدگار مشترک می‌شود.

اینها روزگاران بزرگ و اعجاب‌آور بسط خلاق پدر و پسر، توسط، و در عمل همیار مشترک و مدیر منحصر به فردشان، سومین منبع و مرکز، هستند. هیچ تاریخچه‌ای از این روزگاران شورانگیز وجود ندارد. ما برای اثبات این کارکردهای عظیم فقط از آشکارسازیهای اندک روح بیکران برخورداریم، و او صرفاً این حقیقت را تأیید می‌کند که جهان مرکزی و تمامی آنچه که به آن مربوط است همزمان با نیل او به شخصیت و وجود خود آگاه جاودانه شد.

به طور خلاصه، روح بیکران گواهی می‌دهد که چون او جاودانه است، جهان مرکزی نیز جاودانه است. و این نقطهٔ سنتی شروع تاریخ جهان جهانها است. در رابطه با هر رویداد یا کارکرد پیش از این فوران شگفت‌انگیز انرژی خلاق و خرد اداری که موجب پیدایش جهان پهناور گشت — جهانی که در مرکز همهٔ چیزها وجود دارد، و به طرزی باشکوه کار می‌کند — مطلقاً هیچ اطلاعی وجود ندارد و هیچ سندی موجود نیست. فراتر از این رخداد کارکردهای غیرقابل جستجوی ابدیت و اعماق بی‌نهایت — راز مطلق — قرار دارند.

و بدین ترتیب ما منشأ ترتیبیِ سومین منبع و مرکز را به عنوان یک ابراز لطف قابل تفسیر به ذهن محدود به زمان و مشروط به مکان مخلوقات انسانی تصویر می‌نماییم. ذهن انسان برای تجسم تاریخ جهان باید یک نقطهٔ شروع داشته باشد، و به من رهنمود داده شده که این تکنیک دستیابی به مفهوم تاریخی ابدیت را فراهم سازم. در ذهن مادی، انسجام یک علت نخست را مطالبه می‌کند. از این رو ما پدر جهانی را به عنوان اولین منبع و مرکز مطلق تمامی آفرینش می‌پنداریم، و در همان حال به تمامی اذهان آفریده شده آموزش می‌دهیم که پسر و روح در تمامی فازهای تاریخ جهان و در تمامی قلمروهای فعالیت خلاق با پدر به طور برابر جاودانه‌اند. و ما این کار را بدون هر گونه نادیده انگاشتن واقعیت و جاودانگیِ جزیرهٔ بهشت و مطلقهای کامل، جهانی، و الوهیت انجام می‌دهیم.

گسترهٔ ذهن مادی فرزندان زمان برای تصور پدر در ابدیت به حد مکفی امتداد یافته است. ما می‌دانیم که هر فرزندی می‌تواند ابتدا از طریق تسلط بر روابط وضعیت فرزند - والده و سپس از طریق بسط این مفهوم، طوری که خانواده را به عنوان یک کل در بر گیرد، خود را به بهترین نحو به واقعیت مربوط سازد. متعاقباً ذهن در حال رشد فرزند قادر خواهد بود خود را با مفهوم روابط خانوادگی، روابط اجتماعی، نژاد، و کره، و سپس با جهان، ابرجهان، حتی جهان جهانها وفق دهد.

2- طبیعت روح بیکران

آفریدگار مشترک از ابدیت است و کاملاً و بدون قید و شرط با پدر جهانی و پسر جاودان یگانه است. روح بیکران نه تنها طبیعت پدر بهشتی بلکه همچنین طبیعت پسر آغازین را به طور کامل منعکس می‌سازد.

سومین منبع و مرکز با القاب بیشمار شناخته می‌شود: روح جهانی، راهنمای متعال، آفریدگار مشترک، مدیر الهی، ذهن بیکران، روح روحها، روح بهشتی مادر، عامل مشترک، هماهنگ کنندهٔ نهایی، روح همه جا حاضر، هوشمندی مطلق، عمل الهی؛ و در یورنشیا گاهی اوقات او با ذهن کیهانی اشتباه گرفته می‌شود.

در مجموع شایسته است که سومین شخص الوهیت روح بیکران نامیده شود، زیرا خداوند روح است. اما مخلوقات مادی که به سمت خطای پنداشتن ماده به عنوان واقعیت بنیادین، و ذهن و روح به صورت ملزوماتی که ریشه در ماده دارند، تمایل دارند، اگر سومین منبع و مرکز واقعیت بیکران، سازمان دهندهٔ جهانی، یا هماهنگ کنندهٔ شخصیت نامیده می‌شد، بهتر او را درک می‌کردند.

روح بیکران، به عنوان یک آشکارسازی ربانیت در جهان، غیرقابل جستجو است و به کلی فراتر از درک بشری است. شما برای حس کردن مطلق بودن روح، فقط نیاز دارید به بیکرانیِ پدر جهانی بیاندیشید و به هیبت ابدیت پسر آغازین فکر کنید.

شخص روح بیکران به راستی اسرارآمیز است اما پدر و پسر زیاد اینطور نیستند. از میان کلیهٔ جنبه‌های طبیعت پدر، آفریدگار مشترک به بارزترین وجه بیکرانی خود را آشکار می‌سازد. حتی اگر جهان بنیادین سرانجام تا بی‌نهایت بسط یابد، حضور روحی، کنترل انرژی، و پتانسیل ذهنی عامل مشترک برای پاسخگویی به مطالبات چنین آفرینش بی‌حد و مرز کافی یافت خواهد شد.

روح بیکران گرچه از هر جهت در کمال، درستکاری، و محبت پدر جهانی سهیم است، به سوی ویژگیهای بخشایندهٔ پسر جاودان تمایل دارد، و بدین ترتیب خادم دلسوز الوهیتهای بهشت برای جهان بزرگ است. روح همواره و همیشه — در سرتاسر جهان و برای ابد — یک خادم دلسوز است، زیرا همانطور که پسران الهی محبت خداوند را آشکار می‌سازند، روح الهی نشانگر بخشش خداوند است.

ممکن نیست که روح از خوبی بیشتری نسبت به پدر برخوردار باشد زیرا منشأ تمامی خوبیها در پدر است، اما ما می‌توانیم در اعمال روح چنین خوبی را بهتر درک کنیم. وفاداری پدر و وفای پسر از طریق خدمت مهرآمیز و سرویس بی‌وقفهٔ شخصیتهای روح بیکران برای موجودات روحی و مخلوقات مادی کرات بسیار واقعی است.

آفریدگار مشترک تمامی زیبایی اندیشه و سرشت راستین پدر را به ارث برده است. و این ویژگیهای والای ربانیت در پیروی از خرد بیکران و جاودانهٔ ذهن مطلق و نامحدود سومین منبع و مرکز در سطوح نزدیک به متعالی ذهن کیهانی هماهنگی می‌شوند.

3- رابطهٔ روح با پدر و پسر

همانطور که پسر جاودان ابراز کلامیِ ”نخستین“ اندیشهٔ مطلق و بیکران پدر جهانی است، عامل مشترک نیز اجرای کامل ”نخستین“ مفهوم تکمیل یافتهٔ خلاق یا طرح برای عمل توأم توسط شراکت شخصیتیِ پدر و پسر، و حاوی پیوند مطلق اندیشه و کلام است. سومین منبع و مرکز همزمان با آفرینش مرکزی یا امری جاودانه می‌شود، و فقط وجود این آفرینش مرکزی در میان جهانها جاودانه است.

از هنگام شخصیت‌یابی سومین منبع، اولین منبع دیگر شخصاً در آفرینش جهان شرکت نمی‌کند. پدر جهانی هر چیز ممکن را به پسر جاودان خود می‌سپارد؛ و به همین ترتیب پسر جاودان تمامی اتوریته و قدرت ممکن را به آفریدگار مشترک اعطا می‌دارد.

پسر جاودان و آفریدگار مشترک به عنوان شریک و از طریق شخصیتهای همترازشان، هر جهان پس هاونا را که به وجود آورده شده، طراحی نموده و شکل داده‌اند. روح در کلیهٔ آفرینشهای متعاقب همان رابطهٔ شخصی را با پسر حفظ می‌کند که پسر در آفرینش نخستین و مرکزی با پدر حفظ می‌کند.

شما و جهانتان را یک پسر آفرینندهٔ پسر جاودان و یک روح آفرینشگر روح بیکران آفرید؛ و ضمن این که پدر از آنچه که آنها سازمان داده‌اند با وفاداری نگاهداری می‌کند، این مسئولیت به عهدهٔ این پسر جهان و این روح جهان سپرده شده که کار خود را شکوفا و حفظ نمایند و نیز به مخلوقاتی که خود به وجود آورده‌اند خدمت روحانی کنند.

روح بیکران عامل مؤثر پدر تماماً با محبت و پسر تماماً بخشنده برای اجرای پروژهٔ مشترک جذب تمامی روانهای عاشق حقیقت در تمامی کرات زمان و فضا به خودشان است. دقیقاً در لحظه‌ای که پسر جاودان طرح پدر خود را برای دستیابی مخلوقات جهانها به کمال پذیرفت، در لحظه‌ای که پروژهٔ فراز به یک طرح پدر و پسر تبدیل شد، در همان آن روح بیکران مدیر مشترک پدر و پسر برای اجرای مقصود متحد و جاودانهٔ آنها گشت. و روح بیکران در انجام این کار تمامی منابع حضور الهی و شخصیتهای روحی خود را وقف پدر و پسر نمود. او **همه چیز** را به طرح شگفت‌انگیز فرازیابی مخلوقات در حال بقای دارای اراده به بلندیهای الهی کمال بهشتی اختصاص داده است.

روح بیکران یک آشکارسازی کامل، منحصر به فرد، و جهانی پدر و پسر جاودانش می‌باشد. تمامی فهم شراکت پدر و پسر باید از طریق روح بیکران، نمایندهٔ مشترکِ پیوند الهی اندیشه و کلمه، به دست آید.

پسر جاودان تنها راه نزدیکی به پدر جهانی است، و روح بیکران تنها وسیلهٔ دستیابی به پسر جاودان می‌باشد. موجودات فرازگرای زمان تنها با خدمت صبورانهٔ روح قادرند پسر را کشف کنند.

در مرکز تمامی چیزها روح بیکران اولین الوهیت از میان الوهیتهای بهشت است که توسط رهنوردان فرازگرا مورد دستیابی واقع شود. سومین شخص، دومین و اولین شخص را احاطه کرده است و از این رو در ابتدا باید توسط تمامی آنهایی که کاندیدای ارائه شدن به پسر و پدرش هستند همیشه به رسمیت شناخته شود.

و روح به طرق بسیار دیگر پدر و پسر را به طور برابر نمایندگی نموده و به طور مشابه به آنها خدمت می‌کند.

4- روح خدمت الهی

جهان روحی، که در آن کلام پسر اندیشهٔ خداوند را تفسیر می‌کند، و هنگامی که "به جسم تبدیل می‌شود"، بخشش مهرآمیزِ مجموع طبیعت آفرینندگان مربوطه را نشان می‌دهد، با جهان فیزیکی که در آن جاذبهٔ بهشت تمامی چیزها را به هم پیوسته نگاه می‌دارد، موازی است. اما در تمامی این آفرینش مادی و روحی و از طریق آنها صحنهٔ پهناوری وجود دارد که در آن روح بیکران و فرزندان روحی او جمع بخشش، شکیبایی، و عاطفهٔ ابدی والدین الهی را نسبت به فرزندان هوشمندی که ناشی از ابداع و ساخت همیارانه‌شان است نشان می‌دهند. جوهر سیرت الهی روح خدمت ابدی به ذهن است. و همهٔ فرزندان روحی عامل مشترک در این میل به کار خدماتی، این اشتیاق الهی به خدمت، سهیم هستند.

خداوند محبت، پسر بخشش، و روح خدمت است — خدمت مهر الهی و بخشش بی‌پایان به تمامی آفرینش هوشمند. روح مظهر مهر پدر و بخشش پسر است. آنها به منظور خدمت جهانی برای ابد در او متحد شده‌اند. روح *مهر اِعمال شده* به آفرینش مخلوق، مجموع مهر پدر و پسر، است.

در یورنشیا روح بیکران به صورت یک تأثیر همه جا حاضر، یک حضور جهانی، شناخته شده است، اما در هاونا شما او را به عنوان یک حضور شخصیِ خدمت واقعی خواهید شناخت. در اینجا خدمت روح بهشتی الگوی نمونه و الهام بخش برای هر یک از روحهای همتراز او و شخصیتهای تحت فرمانی که در کرات زمان و فضا به موجودات آفریده شده خدمت روحانی می‌کنند می‌باشد. در این جهان الهی روح بیکران در هفت ظهور متعالی پسر جاودان به طور کامل شرکت کرد. او به همین ترتیب با پسر میکائیل اولیه در هفت اعطا به مدارهای هاونا شرکت نمود، و از این طریق برای هر رهنورد زمان که این دوایر کامل والا را می‌پیماید روح خادم دلسوز و با درایت گشت.

هنگامی که یک پسر آفرینندهٔ خداوند مسئولیت آفرینندگی یک جهان محلی مورد پیش بینی را می‌پذیرد، شخصیتهای روح بیکران، هنگامی که او به مأموریت ماجراجویانهٔ خلاق خویش عازم می‌شود، خود را به عنوان خادمان خستگی ناپذیر این پسر میکائیل متعهد می‌سازند. ما به ویژه در اشخاص دختران آفرینشگر، ارواح مادر جهان محلی، روح بیکران را وقف کار شکوفایی صعود مخلوقات مادی به سطوح بالاتر و بالاتر دستیابی معنوی می‌یابیم. و تمامی این کار خدمت

به مخلوق در هماهنگی کامل با اهداف، و در ارتباط نزدیک با شخصیتهای پسران آفرینندهٔ این جهانهای محلی انجام می‌شود.

همانطور که پسران خداوند درگیر کار عظیم آشکارسازی شخصیت مهرآمیز پدر به یک جهان هستند، روح بیکران نیز وقف کار پایان ناپذیر آشکارسازی محبت توأم پدر و پسر به تک تک اذهان تمامی فرزندان هر جهان می‌باشد. در این آفرینشهای محلی روح همانند برخی از پسران خداوند در شکل جسم انسانی به سوی نژادهای مادی پایین نمی‌آید، اما روح بیکران و ارواح همتراز او به پایین گام می‌نهند، و با مسرت تحت یک رشتهٔ شگفت‌انگیز از کاهشهای ربانی قرار می‌گیرند، تا این که به صورت فرشتگانی پدیدار می‌شوند که در کنار شما بایستند و شما را طی مسیرهای حقیرانهٔ وجود زمینی هدایت کنند.

روح بیکران درست با همین زنجیرهٔ کاهش یابنده، به عنوان یک شخص، به طور واقعی به هر موجودِ کرات حیوان منشأ بسیار نزدیک می‌شود. و روح تمامی این کار را بدون این که به کمترین حد تجربهٔ خود را به عنوان سومین شخص الوهیت در مرکز تمامی چیزها بی‌اعتبار سازد انجام می‌دهد.

آفریدگار مشترک به راستی و برای همیشه شخصیت بزرگ خدمت کننده، اعطا کنندهٔ جهانی بخشش است. برای درک خدمت روحانی روح، به این حقیقت بیاندیشید که او تصویر توأم مهر پایان ناپذیر پدر و بخشش جاودانهٔ پسر است. با این وجود، خدمت روحانی روح صرفاً منحصر به نمایندگی پسر جاودان و پدر جهانی نیست. روح بیکران همچنین از قدرت خدمت به مخلوقات عالم به نام خود و بنا بر حق خود برخوردار است. سومین شخص از حرمت الهی برخوردار است و کار جهانی بخشش را از جانب خود نیز عطا می‌دارد.

به تدریج که انسان قدر بیشتری از خدمت مهرآمیز و خستگی ناپذیر رسته‌های پایین‌تر خانوادهٔ آفریده شدهٔ این روح بیکران اطلاع می‌یابد، طبیعت متعال و سیرت بی‌مانند این عمل توأم پدر جهانی و پسر جاودان را بیشتر تحسین و ستایش می‌کند. این روح به راستی ”چشمان خداوند است که همواره مراقب افراد درستکار می‌باشد“ و ”گوشهای الهی است که پیوسته به روی نیایشهای آنان باز است.“

5- حضور خداوند

ویژگی برجستهٔ روح بیکران همه جا حضوری است. این روح تماماً فراگیر که بسیار شبیه حضور یک ذهن جهانی و الهی است در سرتاسر تمامی جهان جهانها در همه جا حاضر است. دومین شخص و سومین شخص الوهیت، هر دو، توسط ارواح پیوسته حاضر خود در تمامی کرات نمایندگی می‌شوند.

پدر *بیکران* است و از این رو فقط به واسطهٔ اراده محدود است. پدر در اعطای تنظیم کنندگان و عطای شخصیت به تنهایی عمل می‌کند، اما در تماس نیروهای روحی با موجودات هوشمند، از روحها و شخصیتهای پسر جاودان و روح بیکران استفاده می‌کند. او بنا به خواستش به اندازهٔ پسر یا عامل مشترک به لحاظ روحی حاضر است. او *با* پسر و *در* روح حاضر است. پدر قطعاً همه جا حاضر است، و ما حضور او را به وسیله و از طریق هر یک و تمامی این نیروها، تأثیرات، و وجودهای گوناگون اما مرتبط تشخیص می‌دهیم.

در نوشته‌های مقدس شما واژهٔ *روح خداوند* به نظر می‌رسد به صورت مترادف روح بیکران در بهشت و روح آفرینشگر جهان محلی شما هر دو به کار رفته است. روح‌القدس مدار روحی این دختر آفرینشگر روح بیکران بهشت است. روح‌القدس یک مدار بومی هر جهان محلی است و محدود به قلمرو روحی آن آفرینش می‌باشد؛ اما روح بیکران همه جا حاضر است.

تأثیرات روحی بسیاری وجود دارند، و همگی *یگانه* هستند. حتی کار تنظیم کنندگان فکر، گر چه از تمامی تأثیرات دیگر مستقل است، با کار روحی تأثیرات توأم روح بیکران و یک روح مادر جهان محلی به گونه‌ای تغییر ناپذیر به طور همزمان صورت می‌گیرد. همینطور که این وجودهای روحی در زندگی مردم یورنشیا عمل می‌کنند، نمی‌توانند از هم تفکیک شوند. آنها به رغم منشأ گوناگون خود، در اذهان و روانهای شما به صورت یک روح عمل می‌کنند. و همینطور که این خدمت روحی متحد تجربه می‌شود، برای شما آن تأثیر متعال می‌شود، "که همواره قادر است شما را از لغزش محفوظ دارد و در پیشگاه پدر متعالتان منزه از گناه عرضه کند."

همواره به یاد داشته باشید که روح بیکران عامل *مشترک* است؛ پدر و پسر هر دو در او و از طریق او عمل می‌کنند؛ او نه تنها به عنوان خود، بلکه همچنین به عنوان پدر و به عنوان پسر و به عنوان پدر و پسر حاضر است. در به رسمیت شناختن این دلیل و بسیاری دلایل بیشتر، حضور روحی روح بیکران اغلب به عنوان "روح خداوند" مورد اشاره قرار می‌گیرد.

همچنین سازگار خواهد بود که پیوند تمامی خدمات روحی به عنوان روح خداوند مورد اشاره قرار گیرد، زیرا چنین ارتباطی به راستی اتحاد ارواح خدای پدر، خدای پسر، خدای روح، و خدای هفتگانه — حتی روح ایزد متعال — می‌باشد.

6- شخصیت روح بیکران

اجازه ندهید که اعطای گسترده و توزیع پراکندهٔ سومین منبع و مرکز شخصیت او را پنهان ساخته یا در غیر این صورت از واقعیت آن بکاهد. روح بیکران یک وجود جهانی، یک عمل جاودان، یک قدرت کیهانی، یک تأثیر مقدس، و یک ذهن جهانی است؛ او تمامی اینها و بینهایت بیشتر است، اما او همچنین یک شخصیت حقیقی و الهی است.

روح بیکران یک شخصیت تمام عیار و کامل، همتا و همتراز الهی پدر جهانی و پسر جاودان است. آفریدگار مشترک برای موجودات هوشمند بالاتر جهانها درست به اندازهٔ پدر و پسر واقعی و مرئی است؛ در واقع او بیشتر از اینها است، زیرا تمامی فرازگرایان پیش از آن که بتوانند از طریق پسر به پدر نزدیک شوند باید به روح دست یابند.

روح بیکران، سومین شخص الوهیت، از تمامی ویژگیهایی که شما به شخصیت ربط می‌دهید برخوردار است. روح از ذهن مطلق بهره‌مند است: ”روح همهٔ چیزها، حتی چیزهای عمیق مربوط به خداوند را جستجو می‌کند.“ روح نه تنها از ذهن، بلکه از اراده بهره‌مند است. در اعطای موهبتهای او نگاشته شده است: ”اما تمامی این عطایا را آن یک و همان روح به هر انسان چندین بار و آنطور که مایل است عطا می‌کند.“

”مهر روح“ واقعی است، همانطورکه غمهای او واقعی هستند؛ از این رو ”روح خداوند را محزون نکنید.“ روح بیکران را چه به عنوان الوهیت بهشت و چه به عنوان یک روح آفرینشگر جهان محلی تلقی کنیم، در می‌یابیم که آفریدگار مشترک نه تنها سومین منبع و مرکز بلکه یک شخص الهی است. این شخصیت الهی همچنین به عنوان یک شخص نسبت به جهان واکنش نشان می‌دهد. روح با شما صحبت می‌کند، ”آن که گوش دارد بگذار بشنود روح چه می‌گوید.“ ”روح خودش برای شما وساطت می‌کند.“ روح یک تأثیر مستقیم و شخصی روی موجودات آفریده شده اعمال می‌کند. ”زیرا آنهایی که توسط روح خداوند هدایت می‌شوند فرزندان خداوند هستند.“

گر چه ما پدیدهٔ کارکرد روح بیکران را به کرات دوردست جهان جهانها نظاره می‌کنیم، گر چه ما همین الوهیت همتراز را در حال عمل کردن در و از طریق گروه بیشماری از موجودات متعدد که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند در نظر می‌گیریم، گر چه ما همه جا حضوری روح را تشخیص می‌دهیم، با این حال، هنوز اذعان می‌کنیم که همین سومین منبع و مرکز یک شخص، آفریدگار مشترک تمامی چیزها و همهٔ موجودات و تمامی جهانها است.

پدر، پسر، و روح در ادارهٔ جهانها به طور کامل و برای ابد به هم وابستگی متقابل دارند. گر چه هر یک درگیر یک خدمت شخصی به تمامی آفرینش است، هر سه در سرویس و کنترل آفرینش که آنان را برای همیشه ***یگانه*** می‌سازد به طور الهی و مطلق در هم قفل شده‌اند.

پدر و پسر در شخص روح بیکران به طور متقابل، همیشه و در کمال مطلق حضور دارند، زیرا روح شبیه پدر و شبیه پسر است، و نیز شبیه پدر و پسر است، چرا که آن دو برای ابد یکی هستند.

[ارائه شده در یورنشیا توسط یک مشاور الهی یوورسا که توسط قدمای ایامها مأموریت یافته که طبیعت و کار روح بیکران را تصویر نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 9

رابطهٔ روح بیکران با جهان

هنگامی که در بودن بهشت، پدر جهانی و پسر جاودان متحد شدند که خود را تجسم دهند چیز عجیبی رخ داد. هیچ چیز در این وضعیت ابدیت نشانگر این نیست که عامل مشترک به عنوان یک معنویت نامحدود که از ذهن مطلق برخوردار گشته و از امتیازات بی‌نظیر مهار انرژی بهره‌مند شده است تجسم می‌یابد. به وجود آمدن او رهایی پدر را از قید و بندهای کمال متمرکز و از محدودیتهای مطلق بودن شخصیت تکمیل می‌کند. و این رهایی در قدرت شگفت‌انگیز آفریدگار مشترک در آفرینش موجوداتی که برای خدمت به عنوان ارواح خادم حتی به مخلوقات مادی جهانهای در حال تکامل آینده به خوبی انطباق یافته‌اند آشکار است.

پدر در محبت و اراده، در اندیشه و مقصود معنوی، نامتناهی است؛ او نگاهدارندهٔ جهانی است. پسر در خرد و حقیقت، در بیان و تفسیر معنوی، بیکران است؛ او آشکار کنندهٔ جهانی است. بهشت در پتانسیل اعطای نیرو و در ظرفیت استیلا بر انرژی بیکران است؛ آن ثبات دهندهٔ جهانی است. عامل مشترک از امتیازات بی‌نظیر سنتز، ظرفیت بی‌نهایت برای هماهنگی تمامی انرژیهای موجود جهان، تمامی ارواح واقعی جهان، و تمامی نیروهای واقعی عقلانی جهان برخوردار است؛ سومین منبع و مرکز یگانه کنندهٔ جهانیِ انرژیهای چندگانه و آفرینشهای متنوعی است که در نتیجهٔ طرح الهی و مقصود جاودانهٔ پدر جهانی پدیدار گشته‌اند.

روح بیکران، آفریدگار مشترک، یک خادم جهانی و الهی است. روح بخشش پسر و محبت پدر را حتی در هماهنگی با عدالت پایدار، تغییرناپذیر، و نیکوی تثلیث بهشت به طور وقفه ناپذیر عطا می‌کند. تأثیر و شخصیتهای او همواره نزدیک شما هستند؛ آنها شما را به راستی می‌شناسند و حقیقتاً درک می‌کنند.

نیروهای عامل مشترک نیروها و انرژیهای تمامی فضا را در سرتاسر جهانها به طور بی‌وقفه تحت کنترل در می‌آورند. مثل اولین و دومین منبع و مرکز، سومین منبع نسبت به چیزهای روحی و مادی، هر دو، واکنشمند است. عامل مشترک آشکارسازی یگانگی خداوند است، که همهٔ چیزها — چیزها، معانی، و ارزشها؛ انرژیها، ذهنها، و روحها — منوط به او هستند.

روح بیکران بر تمامی فضا سایه افکنده است؛ او در گسترهٔ ابدیت سکونت دارد؛ و روح، مثل پدر و پسر، کامل و تغییر ناپذیر ـــ مطلق ـــ است.

1- ویژگیهای سومین منبع و مرکز

سومین منبع و مرکز با نامهای بسیار، که همگی نشانگر رابطه و در به رسمیت شناختن کارکرد می‌باشند، شناخته شده است: به عنوان خدای روح، او شخصیت همتراز و همرتبهٔ الهیِ خدای پسر و خدای پدر است. به عنوان روح بیکران، او یک تأثیر همه جا حاضر روحی است. به عنوان مهار کنندهٔ جهانی، او نیای مخلوقات کنترل نیرو و فعال کنندهٔ نیروهای کیهانی فضا است. به عنوان عامل مشترک، او نمایندهٔ مشترک و مدیر اجراییِ شراکت پدر و پسر است. به عنوان ذهن مطلق، او منبع اعطای خرد در سرتاسر جهانها است. به عنوان خدای عمل، او نیای آشکار حرکت، تغییر، و رابطه است.

برخی از ویژگیهای سومین منبع و مرکز از پدر، و برخی از پسر مشتق شده‌اند، در حالی که باز سایر ویژگیها دیده نمی‌شوند که به طول فعال و شخصی در پدر یا پسر موجود باشند، ویژگیهایی که به سختی می‌توانند توضیح داده شوند، به جز با این فرض که شراکت پدر و پسر که سومین منبع و مرکز را جاودانه می‌سازد به طور منسجم در هماهنگی با، و در به رسمیت شناختنِ واقعیتِ جاودانهٔ مطلق بودنِ بهشت عمل می‌کند. آفریدگار مشترک مظهر تمامیت مفاهیم توأم و نامتناهی اولین و دومین شخص الوهیت است.

در حالی که شما پدر را به عنوان یک آفرینندهٔ آغازین و پسر را به عنوان یک مدیر روحانی تجسم می‌کنید، باید سومین منبع و مرکز را به عنوان یک هماهنگ کنندهٔ جهانی، خادمی با همکاری نامحدود در نظر بگیرید. عامل مشترک ارتباط دهندهٔ تمامی واقعیت موجود است؛ او اندوختگاه ربانی اندیشهٔ پدر و کلام پسر است، و در عمل برای ابد مطلق بودن مادی جزیرهٔ مرکزی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. تثلیث بهشت ترتیب جهانی *پیشرفت* را مقدر داشته است، و مشیت خداوند قلمرو آفریدگار مشترک و ایزد متعالِ در حال تکامل است. هیچ واقعیت موجود یا در حال موجودیت یافتن نمی‌تواند از رابطهٔ نهایی با سومین منبع و مرکز بگریزد.

پدر جهانی سرپرستی قلمروهای پیش انرژی، پیش روحی، و شخصیت را به عهده دارد؛ پسر جاودان بر گسترهٔ فعالیتهای روحی تسلط دارد؛ وجود جزیرهٔ بهشت حوزهٔ انرژی فیزیکی و نیروی در حال مادیت یافتن را متحد می‌سازد؛ عامل مشترک نه فقط به عنوان یک روح بیکران که پسر را نمایندگی می‌کند بلکه همچنین به عنوان یک مهار کنندهٔ جهانیِ نیروها و انرژیهای بهشت عمل می‌کند، و بدین ترتیب ذهن جهانی و مطلق را به وجود می‌آورد. عامل مشترک در سرتاسر جهان بزرگ، به ویژه در کرات بالاتر حاوی ارزشهای معنوی، روابط انرژی فیزیکی، و معانی حقیقی ذهنی، به عنوان یک شخصیت مثبت و بارز عمل می‌کند. او به طور مشخص هر جا و هر گاه که انرژی و روح ارتباط می‌یابند و روی هم تأثیر متقابل می‌گذارند عمل می‌کند؛ او از طریق ذهن بر تمامی واکنشها تسلط دارد، در دنیای روحی قدرت عظیمی را به کار می‌برد، و

تأثیری نیرومند روی انرژی و ماده اعمال می‌کند. سومین منبع در تمامی لحظات جلوه‌گر طبیعت اولین منبع و مرکز است.

سومین منبع و مرکز به طور کامل و بدون قید و شرط در همه جا حضوری اولین منبع و مرکز سهیم است، و گاهی اوقات روح همه جا حاضر نامیده می‌شود. خدای ذهن به طریقه‌ای ویژه و بسیار شخصی در دانش همه جانبهٔ پدر جهانی و پسر جاودان او سهیم است؛ دانش روح ژرف و کامل است. آفریدگار مشترک برخی از جنبه‌های قدرت مطلق پدر جهانی را از خود نشان می‌دهد اما در واقع فقط در حوزهٔ ذهن قادر مطلق است. سومین شخص الوهیت مرکز عقلانی و مدیر جهانی قلمروهای ذهنی است؛ او در اینجا مطلق است — اقتدار او بی حد و حصر است.

به نظر می‌رسد عامل مشترک با شراکت پدر و پسر انگیزه می‌یابد، اما به نظر می‌رسد تمامی اعمالش رابطهٔ پدر و بهشت را به رسمیت می‌شناسند. او گاهی اوقات و در کارکردهای مشخص به نظر می‌رسد ناکامل بودن توسعهٔ الوهیتهای تجربی — خدای متعال و خدای غائی — را جبران می‌کند.

و در اینجا یک راز بیکران وجود دارد: این که بیکران به طور همزمان بیکرانی خود را در پسر و به شکل بهشت آشکار نمود، و سپس موجودی در ربانیت برابر با خداوند، بازتاب طبیعت روحانی پسر، و قادر به فعال کردن الگوی بهشت، پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد، موجودی که در حاکمیت موقتاً تابع است اما از بسیاری جهات ظاهراً در *عمل* همه فن حریف است. و چنین برتری آشکار در عمل در یک ویژگی سومین منبع و مرکز آشکار می‌شود، که حتی از جاذبهٔ فیزیکی — تجلی جهانی جزیرهٔ بهشت — هم برتر است.

روح بیکران علاوه بر این فوق کنترل انرژی و چیزهای فیزیکی از آن ویژگیهای شکیبایی، بخشش، و محبت که به طور بسیار بدیع در خدمت روحانی او آشکار است به طور عالی برخوردار است. روح برای عطای مهر و اجرای عدالت توأم با بخشش به طور فوق‌العاده شایسته است. خدای روح تمامی مهربانی آسمانی و عاطفهٔ بخشندهٔ پسر آغازین و جاودان را دارا می‌باشد. جهان منشأ شما از میان سندان عدالت و چکش درد و رنج شکل می‌گیرد؛ اما آنهایی که چکش را به کار می‌برند فرزندان بخشش، فرزندان روحی روح بیکران هستند.

2- روح همه جا حاضر

خداوند از یک جهت سه‌گانه روح است: او خودش روح است؛ او در پسرش بدون هر گونه محدودیت به صورت روح، و در عامل مشترک به صورت روح هم پیمان با ذهن، ظاهر می‌شود. و علاوه بر این واقعیتهای روحی، ما فکر می‌کنیم که سطوح پدیده‌های تجربی روحی — ارواح ایزد متعال، الوهیت غائی، و مطلق الوهیت — را تشخیص می‌دهیم.

روح بیکران درست همانقدر یک مکمل پسر جاودان است که پسر یک مکمل پدر جهانی است. پسر جاودان یک تجسم معنویت یافتهٔ پدر است. روح بیکران یک معنویت شخصی پسر جاودان و پدر جهانی است.

خطوط نامحدود نیروی روحی و منابع قدرت فوق مادی بسیاری وجود دارند که مردم یورنشیا را مستقیماً به الوهیتهای بهشت وصل می‌کنند. آنها شامل ارتباط مستقیم تنظیم کنندگان فکر با پدر جهانی، نفوذ گستردهٔ تمایل جاذبهٔ روحی پسر جاودان، و حضور روحی آفریدگار مشترک می‌باشند. میان روح پسر و روحِ روح یک تفاوت کارکرد وجود دارد. شخص سوم در خدمت روحانی خود ممکن است به صورت ذهن به علاوهٔ روح یا به صورت روح تنها کار کند.

علاوه بر این وجودهای بهشتی، مردم یورنشیا از نفوذهای روحی و فعالیتهای جهان محلی و ابرجهان، با صف آراییِ تقریباً بی‌پایانی از شخصیتهای با محبت آنها که همواره فرد با حسن نیت و با صداقت را به سوی بالا و به سوی درون در جهت ایده‌آلهای ربانیت و هدف کمال متعال هدایت می‌کنند سود می‌برند.

ما از حضور روح جهانی پسر جاودان *آگاهی داریم* — ما می‌توانیم به گونه‌ای خطاناپذیر آن را تشخیص دهیم. حضور روح بیکران، سومین شخص الوهیت، را حتی انسان فانی نیز ممکن است بشناسد، زیرا مخلوقات مادی در واقع می‌توانند رحمت این تأثیر الهی را که به عنوان اعطای روح‌القدس جهان محلی به نژادهای نوع بشر عمل می‌کند تجربه کنند. موجودات بشری همچنین می‌توانند تا درجاتی از حضور تنظیم کننده، حضور غیرشخصی پدر جهانی، آگاه شوند. این روحهای الهی که برای تعالی بخشی و معنویت بخشی انسان کار می‌کنند، همگی با هماهنگی و با همیاری کامل عمل می‌کنند. آنها در عملکرد معنویِ طرحهای فراز انسانی و نیل به کمال یگانه هستند.

3- مهار کنندهٔ جهانی

جزیرهٔ بهشت منبع و مادهٔ جاذبهٔ فیزیکی است؛ و این برای اطلاع شما باید کافی باشد که جاذبه یکی از *واقعی‌ترین* و به لحاظ ابدی قابل اطمینان‌ترین چیزها در تمامی جهان فیزیکی جهانها است. جاذبه نمی‌تواند تغییر یابد یا خنثی شود مگر توسط نیروها و انرژیهایی که به طور مشترک توسط پدر و پسر ایجاد شده‌اند، به شخص سومین منبع و مرکز سپرده شده‌اند، و به طور کارکردی به او مربوطند.

روح بیکران از یک قدرت بی‌نظیر و شگفت‌انگیز، *ضدجاذبه*، برخوردار است. این قدرت به صورت کارکردی (قابل مشاهده) در پدر یا پسر وجود ندارد. این توانایی مقاومت در برابر کشش جاذبهٔ مادی، که ذاتی سومین منبع است، در واکنشهای شخصی عامل مشترک نسبت به فازهای معین روابط جهانی آشکار می‌شود. و این ویژگی بی‌نظیر به برخی شخصیتهای بالاتر روح بیکران قابل انتقال است.

ضدجاذبه در محدودهٔ یک چهارچوب محلی می‌تواند جاذبه را خنثی سازد؛ و این کار را از طریق اِعمال حضور برابر نیرویی انجام می‌دهد. آن فقط در رابطه با جاذبهٔ مادی عمل می‌کند، و آن عملِ ذهن نیست. پدیدهٔ مقاومت یک ژیروسکوپ در برابر جاذبه یک تصویر نسبتاً خوب از *تأثیر* ضدجاذبه است اما برای نشان دادن *علت* ضدجاذبه ارزشی ندارد.

عامل مشترک باز تواناییهای بیشتری به نمایش می‌گذارد که می‌تواند بر نیرو پیشی گیرد و انرژی را خنثی سازد. چنین تواناییهایی از طریق کاهش سرعت انرژی تا نقطهٔ مادیت‌یابی و از طریق تکنیکهای دیگری که برای شما ناشناخته است عمل می‌کنند.

عامل مشترک انرژی یا منبع انرژی یا مقصد انرژی نیست؛ او *مهارکنندهٔ* انرژی است. آفریدگار مشترک عمل — حرکت، تغییر، تبدیل، هماهنگی، ثبات، و توازن — است. انرژیهایی که منوط به کنترل مستقیم یا غیرمستقیم بهشت هستند طبعاً نسبت به اعمال سومین منبع و مرکز و نیروهای متعدد او واکنشمند هستند.

جهان جهانها توسط مخلوقات کنترل نیروی سومین منبع و مرکز، کنترلگران فیزیکی، مدیران نیرو، مراکز نیرو، و سایر نمایندگان خدای عمل که درگیر تنظیم و تثبیت انرژیهای فیزیکی می‌باشند، مورد نفوذ واقع شده است. این مخلوقات بی‌نظیرِ کار فیزیکی همگی از ویژگیهای متنوع کنترل نیرو، نظیر ضدجاذبه، که در تلاششان برای برقراری تعادل فیزیکی ماده و انرژیهای جهان بزرگ آن را به کار می‌گیرند برخوردارند.

تمامی این فعالیتهای مادی خدای عمل به نظر می‌رسد که کارکرد او را به جزیرهٔ بهشت مربوط می‌سازند، و در واقع نمایندگیهای نیرو همگی مطلق بودن جزیرهٔ بهشت را در نظر دارند و حتی به آن وابسته‌اند. اما عامل مشترک برای بهشت یا در واکنش به آن عمل نمی‌کند. او شخصاً برای پدر و پسر عمل می‌کند. بهشت یک شخص نیست. عملکردهای ناشخصی، غیرشخصی، و در غیر اینصورت فاقد جنبهٔ شخصی سومین منبع و مرکز تماماً اعمال اختیاری خود عامل مشترک هستند؛ آنها بازتابها، اشتقاقها، یا اثرات هر چیز یا هر کس نیستند.

بهشت الگوی بی‌نهایت است؛ خدای عمل فعال کنندهٔ آن الگو است. بهشت نقطهٔ اتکاءِ مادی بی‌نهایت است؛ نیروهای سومین منبع و مرکز اهرمهای هوشمندی هستند که سطح مادی را انگیزه می‌دهند و خود انگیختگی را به مکانیسم آفرینش فیزیکی تزریق می‌کنند.

4- ذهن مطلق

سومین منبع و مرکز از یک طبیعت عقلانی برخوردار است که از ویژگیهای فیزیکی و روحی او متمایز است. چنین طبیعتی به سختی قابل تماس است، اما قابل معاشرت است — گر چه به لحاظ عقلانی، نه شخصاً. آن از ویژگیهای فیزیکی و کاراکتر روحی سومین شخص در سطوح

کارکرد ذهنی قابل تمیز دادن است، اما این طبیعت برای تشخیص شخصیتها هرگز مستقل از جلوه‌های فیزیکی یا روحی عمل نمی‌کند.

ذهن سومین شخص ذهن مطلق است؛ آن از شخصیت خدای روح جدایی ناپذیر است. ذهن، در موجوداتِ عمل کننده، از انرژی یا روح، یا هر دو، جدا نیست. ذهن ذاتی انرژی نیست؛ انرژی نسبت به ذهن پذیرشگر و واکنشمند است؛ ذهن می‌تواند روی انرژی سوار شود، اما خود آگاهی ذاتیِ سطح صرفاً مادی نیست. ذهن لزومی ندارد که به روح خالص اضافه شود، زیرا روح به طور غریزی آگاه و تعیین هویت کننده است. روح همیشه هوشمند است، و به طریقی *از خرد برخوردار است*. ممکن است این ذهن یا آن ذهن باشد، ممکن است پیش ذهن یا فوق ذهن، حتی ذهن روح باشد، اما آن معادل فکر کردن و شناختن را انجام می‌دهد. بینش روح از خود آگاهی ذهن فراتر می‌رود، جانشین آن می‌شود، و به لحاظ تئوریک مقدم بر آن است.

آفریدگار مشترک فقط در حوزهٔ ذهن، در قلمرو هوشمندی جهان، مطلق است. ذهن سومین منبع و مرکز بیکران است؛ آن به کلی فراتر از مدارهای فعال و کارای ذهنی جهان جهانها است. عطیهٔ ذهنی هفت ابرجهان از هفت روح استاد، شخصیتهای اصلی آفریدگار مشترک، سرچشمه یافته است. این روحهای استاد ذهن را به صورت ذهن کیهانی به جهان بزرگ توزیع می‌کنند، و جهان محلی شما توسط گونهٔ نبادانیِ نوع اروانتانیِ ذهن کیهانی مورد رخنه واقع شده است.

ذهن بیکران زمان را نادیده می‌انگارد، ذهن غائی فراتر از زمان می‌رود، ذهن کیهانی توسط زمان تعدیل می‌شود. و از این رو با فضا: ذهن بیکران مستقل از فضا است، اما همینطور که از سطح ذهن بیکران به سطوح یاور ذهن پایین می‌آییم، باید هوشمندی به طور فزاینده واقعیت و محدودیتهای فضا را به حساب آورد.

نیروی کیهانی به ذهن واکنش نشان می‌دهد، حتی آنطور که ذهن کیهانی به روح واکنش نشان می‌دهد. روح مقصود الهی است، و ذهن روحی مقصود الهی در عمل است. انرژی چیز است، ذهن معنی است، و روح ارزش است. حتی در زمان و فضا، ذهن آن روابط نسبی را میان انرژی و روح برقرار می‌کند که نشان دهندهٔ خویشاوندی متقابل در ابدیت هستند.

ذهن ارزشهای روحی را به معانی عقلانی دگردیس می‌کند؛ اراده قادر است معانی ذهنی را در حوزه‌های مادی و روحی، هر دو، به ثمر نشاند. صعود بهشتی شامل یک رشد نسبی و ناهمسان در روح، ذهن، و انرژی است. شخصیت متحد کنندهٔ این اجزای فردیت تجربی می‌باشد.

5- کارکرد ذهن

ذهنِ سومین منبع و مرکز بیکران است. اگر جهان تا بی‌نهایت رشد کند، هنوز پتانسیل ذهنی او برای اعطای تعداد نامحدودی از مخلوقات دارای ذهنِ مناسب و سایر پیش شرطهای عقلانی مکفی است.

در حوزهٔ *ذهن آفریده شده*، سومین شخص، به همراه دستیاران همتراز و تابع او، در حد عالی حکومت می‌کند. قلمروهای ذهن مخلوق به طور منحصر به فرد منشأ در سومین منبع و مرکز دارند؛ او عطا کنندهٔ ذهن است. حتی اجزای پدر این را غیرممکن می‌یابند که در اذهان انسانها سکنی گزینند تا این که راه توسط عمل ذهنی و کارکرد روحی روح بیکران به طور صحیح برایشان آماده شده باشد.

ویژگی بی‌نظیر ذهن این است که می‌تواند به چنین رشتهٔ گسترده‌ای از حیات اعطا شود. سومین منبع و مرکز از طریق دستیاران آفرینشگر و مخلوق خود به تمامی ذهنها در تمامی کرات خدمت روحانی می‌کند. او از طریق یاوران جهانهای محلی، و از طریق نیروی کنترلگران فیزیکی، حتی به پایین‌ترین وجودهای غیرتجربی متعلق به بدوی‌ترین انواع چیزهای زنده خدمت می‌کند. و جهت ذهن همیشه یک خدمت روحانی شخصیتهای ذهنی - روحی یا ذهنی - انرژی است.

از آنجا که سومین شخص الوهیت منبع ذهن است، کاملاً طبیعی است که مخلوقات تکاملی دارای اراده این را آسانتر می‌یابند که برداشتهایی قابل درک‌تر از روح بیکران نسبت به پسر جاودان یا پدر جهانی شکل دهند. واقعیت آفریدگار مشترک عیناً در وجود ذهن بشری به صورت ناکامل آشکار است. آفریدگار مشترک نیای ذهن کیهانی است، و ذهن انسان یک مدار فردی است، یک بخش غیرشخصی از آن ذهن کیهانی، آنطور که توسط یک دختر آفرینشگر سومین منبع و مرکز در یک جهان محلی اعطا می‌شود.

از آنجا که سومین شخص منبع ذهن است، چنین نپندارید که تمامی پدیده‌های ذهنی الهی هستند. هوشمندی بشری در منشأ مادیِ نژادهای حیوانی ریشه دارد. هوشمندی جهان بیش از طبیعت فیزیکی که یک آشکارسازی حقیقیِ زیبایی و توازن بهشت است، یک آشکارسازی حقیقیِ خداوند که ذهن است نمی‌باشد. در طبیعت کمال وجود دارد، اما طبیعت کامل نیست. آفریدگار مشترک منبع ذهن است، اما آفریدگار مشترک ذهن نیست.

ذهن، در یورنشیا، سازشی میان جوهر کمال اندیشه و ذهنیت در حال تکامل طبیعت نابالغ بشری شما است. طرح تکامل عقلانی شما در واقع یک طرح کمال متعالی است، اما شما در حالی که در خیمهٔ جسم عمل می‌کنید بسیار از آن هدف الهی فاصله دارید. منشأ ذهن به راستی الهی است، و یک سرنوشت الهی دارد، اما اذهان بشری شما هنوز از حرمت الهی برخوردار نیستند.

بسیاری اوقات، اغلب، شما با عدم صداقت به ذهن خود آسیب می‌رسانید و آن را با عدم درستکاری پژمرده می‌کنید؛ شما آن را در معرض ترس حیوانی قرار می‌دهید و با اضطراب بی‌فایده به آن صدمه می‌زنید. از این رو، اگر چه منبع ذهن الهی است، ذهن آنطور که شما در کرهٔ صعود خود آن را می‌شناسید به سختی می‌تواند مورد تحسین زیاد قرار گیرد، تا چه رسد به ستایش یا پرستش. تفکر و تعمق خرد نابالغ و غیرفعال بشری باید تنها به واکنشهای فروتنانه راه برد.

6- مدار جاذبهٔ ذهنی

سومین منبع و مرکز، هوشمندی جهان، از هر ذهن، هر خرد، در تمامی آفرینش شخصاً آگاه است، و با تمامی این مخلوقات فیزیکی، مورانشیایی، و روحی که در جهانهای پراکنده از عطیهٔ ذهنی برخوردارند تماسی شخصی و کامل دارد. تمامی این فعالیتهای ذهنی در دسترس مدار مطلق جاذبهٔ ذهنی، که در سومین منبع و مرکز متمرکز است و بخشی از خود آگاهی شخصی روح بیکران است، قرار دارند.

به همان اندازه که پدر تمامی شخصیتها را به خودش جلب می‌کند، و همانطور که پسر تمامی واقعیت روحی را جذب می‌کند، عامل مشترک نیز یک نیروی کششی روی تمامی اذهان اعمال می‌کند؛ او به طور کامل بر مدار جهانی ذهنی مسلط است و آن را کنترل می‌کند. تمامی ارزشهای راستین و اصیل عقلانی، تمامی اندیشه‌های الهی و ایده‌های کامل به گونه‌ای خطاناپذیر به سوی این مدار مطلق ذهنی کشیده می‌شوند.

جاذبهٔ ذهنی می‌تواند مستقل از جاذبهٔ مادی و روحی عمل کند، اما هر جا و هر گاه که دو تای آخر با یکدیگر تماس می‌یابند، جاذبهٔ ذهنی همیشه عمل می‌کند. هنگامی که هر سه پیوند می‌یابند، جاذبهٔ شخصیت ممکن است مخلوق مادی — فیزیکی یا مورانشیایی، متناهی یا ابسونایت — را در بر گیرد. اما صرف نظر از این، عطیهٔ ذهن حتی در موجودات غیرشخصی آنها را شایستهٔ فکر کردن می‌کند و آنها را به رغم فقدان کامل شخصیت از عطیهٔ خود آگاهی بهره‌مند می‌سازد.

با این وجود خود بودِ حرمت شخصیت، بشری یا الهی، جاودانه یا بالقوه جاودانه، منشأ در روح، ذهن، یا ماده ندارد؛ آن عطیهٔ پدر جهانی است. کنش و واکنش جاذبهٔ روحی، ذهنی، و مادی نیز پیش شرطی برای ظهور جاذبهٔ شخصیت نیست. مدار پدر ممکن است یک موجود ذهنی - مادی را که نسبت به جاذبهٔ روحی واکنشمند نیست در بر گیرد، یا ممکن است یک موجود ذهنی - روحی را که نسبت به جاذبهٔ مادی واکنشمند نیست شامل شود. عملکرد جاذبهٔ شخصیت همیشه یک عمل ارادی پدر جهانی است.

در حالی که ذهن انرژی است که به موجودات صرفاً مادی مربوط است و روح به شخصیتهای صرفاً روحی مربوط است، انواع بیشماری از شخصیتها، از جمله بشری، از ذهنی برخوردارند که به انرژی و روح، هر دو، مربوطند. جنبه‌های روحی ذهن مخلوق بدون استثنا به کشش جاذبهٔ روحی پسر جاودان واکنش نشان می‌دهند؛ اشکال مادی به کشش جاذبهٔ جهان مادی واکنش نشان می‌دهند.

ذهن کیهانی، هنگامی که به انرژی یا روح مربوط نیست، تابع مطالبات جاذبه‌ای مدارهای مادی یا روحی نیست. ذهن خالص فقط تابع کنترل جاذبهٔ جهانی عامل مشترک است. ذهن خالص به ذهن بیکران بسیار نزدیک است، و ذهن نامتناهی (همتراز تئوریک مطلقهای روحی و انرژی) ظاهراً به واسطهٔ خود یک قانون است.

هر چه واگرایی روح و انرژی بیشتر باشد، کارکرد قابل مشاهدهٔ ذهن بیشتر است؛ هر چه تنوع انرژی و روح کمتر باشد، کارکرد قابل مشاهدهٔ ذهن کمتر است. ظاهراً حداکثر کارکرد ذهن کیهانی در جهانهای زمانِ فضا می‌باشد. در اینجا ذهن به نظر می‌رسد در یک ناحیهٔ میانی بین انرژی و روح عمل می‌کند، اما این امر در مورد سطوح بالاتر ذهنی صدق نمی‌کند؛ در بهشت، انرژی و روح اساساً یکی هستند.

مدار جاذبهٔ ذهنی قابل اطمینان است؛ آن از سومین شخص الوهیت در بهشت سرچشمه می‌گیرد، اما تمامی کارکرد قابل مشاهدهٔ ذهن قابل پیش‌بینی نیست. در سرتاسر تمامی آفرینش شناخته شده یک وجودِ اندک فهم شده‌ای که کارکرد آن قابل پیش‌بینی نیست وجود دارد که مشابه این مدار ذهنی است. ما بر این باوریم که این غیرقابل پیش‌بینی بودن بخشاً به سبب کارکرد مطلق جهانی است. ما نمی‌دانیم که این کارکرد چیست. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که چه آن را به حرکت در می‌آورد. در مورد رابطه‌اش با مخلوقات، ما فقط می‌توانیم گمان پردازی کنیم.

فازهای مشخصِ غیرقابل پیش‌بینی بودن ذهن متناهی ممکن است به سبب ناکامل بودن ایزد متعال باشد، و یک ناحیهٔ پهناوری از فعالیت وجود دارد که احتمالاً ممکن است عامل مشترک و مطلق جهانی در آن مماس باشند. چیزهای زیادی پیرامون ذهن وجود دارد که ناشناخته است، اما ما از این مطمئن هستیم: روح بیکران ابراز کامل ذهن آفریننده به تمامی مخلوقات است. ایزد متعال ابراز در حال تکامل اذهان تمامی مخلوقات به آفریدگارشان می‌باشد.

7- بازتاب جهان

عامل مشترک قادر است طوری تمامی سطوح واقعیت جهان را هماهنگ کند که شناخت همزمان چیزهای ذهنی، مادی، و روحی را ممکن سازد. این پدیدهٔ ***بازتاب جهان*** است، آن نیروی بی‌نظیر و غیرقابل توضیح برای دیدن، شنیدن، حس کردن، و دانستن تمامی چیزها، آنطور که در سرتاسر یک ابرجهان رخ می‌دهند، و از طریق بازتاب، متمرکز ساختن تمامی این اطلاعات و دانش در هر نقطهٔ دلخواه. عمل بازتاب در هر یک از کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان به طور کامل نشان داده شده است. آن همچنین در سرتاسر تمامی بخشهای ابرجهانها و در درون مرزهای جهانهای محلی عمل می‌کند. بازتاب نهایتاً در بهشت تمرکز می‌یابد.

پدیدهٔ بازتاب، آنطور که در کرات ستاد مرکزی ابرجهان، در کارکردهای شگفت‌انگیز شخصیتهای بازتابگر مستقر در آنجا آشکار می‌شود، نشانگر پیچیده‌ترین رابطهٔ متقابل تمامی فازهای وجود است که در تمامی آفرینش یافت می‌شود. خطوط روحی را می‌توان به پسر، انرژی فیزیکی را به بهشت، و ذهن را به سومین منبع ردیابی نمود؛ اما در پدیدهٔ خارق‌العادهٔ بازتاب جهان یک اتحاد بی‌نظیر و استثنایی از هر سه وجود دارد، چنان به هم پیوسته که فرمانروایان جهان را قادر می‌سازد به طور آنی و همزمان پیرامون شرایط دوردست و وقوع آنها بدانند.

ما بخش عمدهٔ تکنیک بازتاب را می‌فهمیم، اما فازهای بسیاری وجود دارند که به راستی ما را حیرت زده می‌سازند. ما می‌دانیم که عامل مشترک مرکز جهانیِ مدار ذهنی است، که او نیای ذهن کیهانی است، و این که ذهن کیهانی تحت سلطهٔ جاذبهٔ مطلق ذهنی سومین منبع و مرکز عمل می‌کند. علاوه بر آن ما می‌دانیم که مدارهای ذهن کیهانی روی سطوح عقلانی تمامی وجود شناخته شده تأثیر می‌گذارند؛ آنها شامل گزارشات جهانی فضایی هستند، و درست با همان قطعیت در هفت روح استاد متمرکزند و در سومین منبع و مرکز تلاقی می‌یابند.

رابطهٔ میان ذهن متناهی کیهانی و ذهن مطلق الهی به نظر می‌رسد در ذهن تجربی متعال در حال تکامل یافتن باشد. به ما آموزش داده شده که در سحرگاه زمان، این ذهن تجربی از طریق روح بیکران به متعال اعطا گردید، و ما حدس می‌زنیم که برخی از جنبه‌های پدیدهٔ بازتاب تنها از طریق فرض فعالیت ذهن متعال می‌تواند به حساب آورده شود. اگر متعال درگیر بازتاب نیست، ما در توضیح کارکردهای پیچیده و عملکردهای خطاناپذیر این آگاهی کیهان سرگشته هستیم.

بازتاب به نظر می‌رسد علم همه جانبه در محدودهٔ متناهیِ تجربی باشد و ممکن است پدیداریِ حضور - خود آگاهیِ ایزد متعال را نمایندگی کند. اگر این فرض درست باشد، پس به کارگیری بازتاب در هر یک از فازهای آن معادل تماس جزئی با خود آگاهی متعال است.

8- شخصیتهای روح بیکران

روح بیکران برای انتقال بسیاری از توانمندیها و امتیازاتش به شخصیتهای همتراز و تحت فرمان و عواملش از قدرت کامل برخوردار است.

اولین عمل الوهیت ساز روح بیکران که جدا از تثلیث اما در ارتباط آشکار ناشده‌ای با پدر و پسر عمل نمود، در وجود هفت روح استاد بهشت، توزیع کنندگان روح بیکران به جهانها، تجلی یافت.

در ستاد مرکزی یک ابرجهان هیچ نمایندهٔ مستقیمی از سومین منبع و مرکز وجود ندارد. هر یک از این هفت آفرینش به یکی از ارواح استاد بهشت، که از طریق هفت روح بازتابگر مستقر در پایتخت هفت ابرجهان عمل می‌کند، وابسته‌اند.

عمل خلاق بعدی و مداوم روح بیکران، گاه به گاه، در تولید ارواح آفرینشگر آشکار می‌شود. هر بار که پدر جهانی و پسر جاودان والدین یک پسر آفریننده می‌شوند، روح بیکران نیای یک روح آفرینشگر جهان محلی می‌شود که همکار نزدیک آن پسر آفریننده در تمامی تجربهٔ متعاقب جهان می‌شود.

درست همانطور که لازم است میان پسر جاودان و پسران آفریننده فرق گذاشته شود، ضروری است که روح بیکران و ارواح آفرینشگر، همترازان پسران آفریننده در جهان محلی، از هم متمایز شوند. آنچه که روح بیکران برای تمامی آفرینش می‌باشد، یک روح آفرینشگر برای یک جهان محلی است.

سومین منبع و مرکز توسط یک صف آرایی عظیمی از ارواح خادم، پیام‌آوران، آموزگاران، داوران، مددکاران، و مشاوران، به همراه سرپرستان قلمروهای مشخصی که طبیعت فیزیکی، مورانشیایی، و روحی دارند، در جهان بزرگ نمایندگی می‌شود. تمامی این موجودات به معنی دقیق کلمه شخصیت نیستند. شخصیت مخلوقات متنوع متناهی به طرق زیرین تعیین ویژگی می‌شود:

1- خود آگاهی ذهنی.

2- واکنش عینی نسبت به گسترهٔ شخصیت پدر.

شخصیتهای آفریننده و شخصیتهای مخلوق وجود دارند، و علاوه بر این دو نوع بنیادین، *شخصیتهای سومین منبع و مرکز* وجود دارند، موجوداتی که برای روح بیکران شخصی هستند، اما برای موجودات آفریده شده به طور کامل شخصی نیستند. این شخصیتهای منبع سوم بخشی از گسترهٔ شخصیت پدر نیستند. شخصیتهای منبع اول و شخصیتهای منبع سوم متقابلاً قابل تماس هستند؛ تمامی شخصیتها قابل تماس هستند.

پدر از طریق ارادهٔ شخصی آزاد خود شخصیت اعطا می‌کند. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که چرا او این کار را می‌کند؛ ما نمی‌دانیم او چگونه این کار را انجام می‌دهد. همچنین ما نمی‌دانیم که چرا سومین منبع شخصیت غیرپدرانه اعطا می‌نماید، اما روح بیکران این کار را از جانب خود، در تلفیق خلاق با پسر جاودان و به طرق بیشماری که برای شما ناشناخته است، انجام می‌دهد. روح بیکران همچنین می‌تواند در اعطای شخصیت اولین منبع به جای پدر عمل نماید.

انوع بیشماری از شخصیتهای منبع سوم وجود دارند. روح بیکران به گروههای بیشماری که در گسترهٔ شخصیت پدر قرار ندارند، نظیر برخی از هدایت کنندگان نیرو، شخصیت منبع سوم اعطا می‌نماید. به همین ترتیب روح بیکران گروههای بیشماری از موجودات، نظیر ارواح آفرینشگر را که در روابطشان با مخلوقاتِ قرار گرفته در گسترهٔ پدر خود یک طبقه هستند، به صورت شخصیت تلقی می‌کند.

شخصیتهای منبع اول و منبع سوم هر دو از عطیهٔ تمامی آنچه که انسان به مفهوم شخصیت ربط می‌دهد، و بیشتر از آن، بهره‌مند هستند. آنها از اذهانی برخوردارند که در بر گیرندهٔ حافظه، قدرت استدلال، قضاوت، تخیل خلاق، ارتباط دادن ایده، تصمیم، انتخاب، و توانمندیهای بیشمار دیگر خردمندی که کاملاً برای انسانها ناشناخته است می‌باشد. رسته‌هایی که برای شما آشکار گشتند با استثناهای اندک دارای شکل و فردیت متمایز هستند؛ آنها موجوداتی واقعی هستند. اکثریت آنان برای تمامی رسته‌های وجود روحی قابل رویت هستند.

شما به محض این که از دید محدود چشمان مادی کنونی خود رهایی یابید و از عطیهٔ یک شکل مورانشیایی با حساسیت گسترده‌اش به واقعیت چیزهای روحی برخوردار شوید، حتی قادر خواهید بود یاران روحیِ خود را که متعلق به رسته‌های پایین‌ترند مشاهده نمایید.

خانوادهٔ کاریِ سومین منبع و مرکز، آنطور که در این روایات آشکار شده است، در سه گروه بزرگ قرار می‌گیرد:

.a *ارواح متعالی*. گروهی با منشأ مرکب، که در میان سایر چیزها، رسته‌های زیرین را شامل می‌شود:

1- هفت روح استاد بهشت.

2- ارواح بازتابگر ابرجهانها.

3- ارواح آفرینشگر جهانهای محلی.

.b *مدیران نیرو*. یک گروه از مخلوقات و نیروهای کنترل که در سراسر تمامی فضای سازمان یافته عمل می‌کنند.

.c *شخصیتهای روح بیکران*. این نام لزوماً به این معنی نیست که این موجودات شخصیتهای منبع سوم هستند، گر چه برخی از آنها همانند مخلوقات دارای اراده بی‌نظیر هستند. آنها معمولاً در سه طبقه‌بندی عمده گروه‌بندی می‌شوند:

1- شخصیتهای بالاتر روح بیکران.

2- سپاهیان پیام‌آور فضا.

3- ارواح خادم زمان.

این گروهها در بهشت، در جهان مرکزی یا مسکونی، و در ابرجهانها خدمت می‌کنند، و در بر گیرندهٔ رسته‌هایی هستند که در جهانهای محلی، حتی کواکب، سیستمها، و سیارات کارکرد دارند.

شخصیتهای روحیِ خانوادهٔ عظیم روح الهی و بیکران تا ابد وقف خدمت اعطای مهر خداوند و بخشش پسر به تمامی مخلوقات هوشمند کرات تکاملی زمان و فضا می‌باشند. این موجودات روحی تشکیل دهندهٔ نردبان زنده‌ای هستند که انسان فانی از طریق آن از هرج و مرج به شکوه فراز می‌یابد.

[آشکار شده در یورنشیا توسط یک مشاور الهی یوورسا که توسط قدمای ایامها مأموریت یافته که طبیعت و کار روح بیکران را تصویر نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 10

تثلیث بهشت

تثلیث بهشتِ الوهیتهای جاودان گریز پدر را از مطلق بودن شخصیت تسهیل می‌نماید. تثلیث ابراز نامحدود خواست نامتناهی شخصی خداوند را به مطلق بودن الوهیت به طور کامل ربط می‌دهد. پسر جاودان و پسران گوناگونی که منشأ الهی دارند، به همراه عامل مشترک و فرزندان جهانی او، رهایی پدر را از محدودیتهایی که سوا از آن ذاتی تعالیت، کمال، تغییرناپذیری، جاودانگی، جهانی بودن، مطلق بودن، و نامتناهی بودن پدر است، به طور مؤثر تأمین می‌سازند.

تثلیث بهشت ابراز کامل و آشکارسازی تمام عیار طبیعت جاودانهٔ الوهیت را به طور مؤثر تأمین می‌کند. پسران ثابت تثلیث به همین ترتیب یک آشکارسازی کامل و تمام عیار از عدالت الهی را انجام می‌دهند. تثلیث وحدت الوهیت است، و این وحدت برای ابد روی بنیادهای مطلقِ یگانگیِ الهیِ سه شخصیت آغازین و همتراز و هم موجود، خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح بنا شده است.

اگر از وضعیت کنونی در گسترهٔ ابدیت به گذشتهٔ بی‌پایان به عقب بنگریم، فقط می‌توانیم یک اجتناب ناپذیری گریز ناپذیر در امور جهان کشف کنیم، و آن تثلیث بهشت است. من وجود تثلیث را اجتناب ناپذیر می‌پندارم. همینطور که من به گذشته، حال، و آیندهٔ زمان نگاه می‌کنم، هیچ چیز دیگر را در تمامی جهان جهانها اجتناب ناپذیر نمی‌پندارم. جهان بنیادین کنونی، با نگرشی به گذشته یا آینده، بدون تثلیث غیرقابل تصور است. با مفروض پنداشتن تثلیث بهشت، می‌توانیم راههای دیگر یا حتی متعدد انجام همه کارها را بدیهی پنداریم، اما بدون تثلیث پدر، پسر، و روح قادر نیستیم تصور کنیم که چگونه بیکران می‌توانست با وجود یگانگی مطلق الوهیت به شخصیت‌یابی سه‌گانه و همتراز دست یابد. هیچ مفهوم دیگری از آفرینش به پای استانداردهای تثلیثِ کمالِ مطلق بودن که ذاتی یگانگی الوهیت است و نیز آکندگی رهایی ارادی که ذاتی شخصیت‌یابی سه‌گانهٔ الوهیت است نمی‌رسد.

1- خود توزیعِ اولین منبع و مرکز

به نظر می‌رسد که پدر، در ابدیت گذشته، یک سیاست خود توزیع کنندهٔ عمیق را آغاز نمود. چیزی ذاتی طبیعت فداکارانه، با محبت، و دوست داشتنی پدر جهانی می‌باشد که موجب می‌شود او فقط به کارگیری آن تواناییها و آن مرجعیتی که تفویض یا اعطای آن را ظاهراً غیرممکن می‌یابد برای خود محفوظ دارد.

پدر جهانی خود را از هر بخشی از خود که به هر آفریننده یا مخلوق دیگر قابل اعطا بود همواره تهی ساخته است. او هر توانایی و تمامی اتوریته‌ای را که می‌توانست محول شود به پسران الهی خود و موجودات هوشمند همیار آنها محول نموده است. او در واقع هر امتیاز اتوریتهٔ اداری را که قابل انتقال بود به پسران خود مختارش، در جهانهای مربوطه‌شان، انتقال داده است. در امور یک جهان محلی، او هر پسر خود مختار آفریننده را درست مثل پسر جاودان در جهان آغازین و مرکزی، کامل، شایسته، و توانا ساخته است. او تمامی وجود خود و تمامی ویژگیهای خود، هر چیزی را که در حد امکان می‌توانست خودش را از آن تهی سازد، به هر طریق، در هر عصر، در هر جا، و به هر شخص، و در هر جهان به جز سکونتگاه مرکزیش، با حرمت و تقدس برخورداری از شخصیت، ارزانی داشته، و در واقع عطا نموده است.

شخصیت الهی خود محور نیست؛ توزیع خود و سهیم نمودن در شخصیت، خود بودِ ارادهٔ آزاد الهی را تعیین ویژگی می‌کند. مخلوقات مشتاق معاشرت با مخلوقات شخصی دیگر هستند؛ آفرینندگان از سهیم کردن فرزندان جهانی خود در ربانیت به وجد می‌آیند؛ شخصیت بیکران به صورت پدر جهانی، که واقعیت وجود و برابری خود را با دو شخصیت همتراز، پسر جاودان و عامل مشترک قسمت می‌کند، آشکار شده است.

برای شناخت شخصیت و ویژگیهای الهی پدر ما همیشه به آشکارسازیهای پسر جاودان متکی خواهیم بود، زیرا هنگامی که عمل مشترک آفرینش انجام شد، هنگامی که سومین شخص الوهیت پا به عرصهٔ وجود شخصیت گذاشت و برداشتهای توأم والدین الهی خود را به اجرا در آورد، پدر دیگر به عنوان شخصیت کامل وجود نداشت. با به وجود آمدن عامل مشترک و مادیت یافتن هستهٔ مرکزی آفرینش، تغییرات جاودانهٔ مشخصی به وقوع پیوست. خداوند خود را به عنوان یک شخصیت مطلق به پسر جاودانش اهدا نمود. خداوند بدین ترتیب ”شخصیتی بیکران“ را به تنها پسرش عطا می‌کند، در حالی که آنها هر دو ”شخصیت مشترکِ“ پیوند جاودانه‌شان را به روح بیکران عطا می‌کنند.

به این دلیل و دلایل دیگر که فراتر از تصور ذهن متناهی است، برای مخلوق بشری به طور فزاینده مشکل است که شخصیت بیکران پدرانهٔ خداوند را آنطور که عموماً در پسر جاودان آشکار شده، و با پسر، عموماً در روح بیکران فعال است درک کند.

از آنجا که پسران بهشتی خداوند از کرات تکاملی دیدار می‌کنند و حتی گاهی اوقات به صورت جسم انسانی در آنها اقامت می‌گزینند، و از آنجا که این اعطاها در واقع تا اندازه‌ای شناخت طبیعت و کاراکتر شخصیت الهی را برای انسان فانی میسر می‌سازند، از این رو مخلوقات

گستره‌های سیاره‌ای به منظور کسب اطلاعات معتبر و قابل اطمینان پیرامون پدر، پسر، و روح باید چشم انتظار اعطاهای این پسران بهشت باشند.

2- شخصیت‌یابی الوهیت

پدر از طریق تکنیک سه‌گانه سازی خود را از آن شخصیت کامل روحی که پسر است رها می‌سازد، اما او با انجام این کار خود را پدر همین پسر می‌سازد و از این رو خود را از ظرفیت نامحدود برای پدر الهی شدنِ تمامی مخلوقات هوشمند صاحب ارادهٔ متعاقباً آفریده شده، منتج شده، یا انواع شخصیت یافتهٔ دیگر برخوردار می‌سازد. پدر به عنوان *شخصیت مطلق و کامل* فقط می‌تواند به عنوان پسر و با پسر عمل نماید، اما به عنوان یک *پدر شخصی* مداوماً به گروههای متنوع سطوح متفاوت مخلوقات هوشمند صاحب اراده شخصیت اعطا می‌نماید، و برای همیشه با این خانوادهٔ عظیم فرزندان جهان روابط شخصی حاوی معاشرت مهرآمیز حفظ می‌کند.

بعد از این که پدر تمامیت خود را به شخصیت پسر خود اعطا نمود، و هنگامی که این عمل اعطای خود تکمیل و کامل گردید، از قدرت بیکران و طبیعتی که بدین شکل در پیوند پدر و پسر وجود دارند، والدین جاودان مشترکاً آن کیفیتها و ویژگیهایی را که در بر گیرندهٔ باز موجودی دیگر همانند خودشان است اعطا می‌نمایند؛ و این شخصیت مشترک، روح بیکران، شخصیت‌یابی وجودگرایانهٔ الوهیت را کامل می‌سازد.

پسر برای پدر بودن خداوند ضروری است. روح برای برادری دومین و سومین شخص ضروری است. سه شخص حداقلِ یک گروه اجتماعی است، اما این کمترین دلیل از میان دلایل بسیار برای باور داشتن به اجتناب ناپذیریِ عامل مشترک است.

اولین منبع و مرکز، *شخصیت پدرانهٔ* بیکران، منبع نامحدود شخصیت است. پسر جاودان *شخصیت مطلق* کامل است، آن موجود الهی که در سراسر تمامی زمان و ابدیت به عنوان آشکارسازی کامل طبیعت شخصی خداوند پا بر جا است. روح بیکران *شخصیت مشترک* است، پیامد بی‌نظیر شخصیِ پیوند ابدی پدر و پسر.

شخصیت اولین منبع و مرکز شخصیت بی‌نهایت منهای شخصیت مطلق پسر جاودان است. شخصیت سومین منبع و مرکز پیامد فوق افزون پیوند شخصیت رها شدهٔ پدر و شخصیت مطلق پسر است.

پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران اشخاصی بی‌نظیر هستند؛ هیچیک همسان نیست؛ هر یک آغازین است؛ همه متحد هستند.

پسر جاودان تمامیت رابطهٔ شخصیت الهی، آگاهی از فرزندی نسبت به پدر، و پدر بودن نسبت به روح هر دو و برابری الهی با پدر - نیا و روح - معاشر هر دو را به تنهایی تجربه می‌کند. پدر

از تجربهٔ داشتن یک پسر که با او برابر است شناخت دارد، اما پدر هیچ پیشینهٔ نیایی ندارد. پسر جاودان از تجربهٔ فرزندی، شناخت نیای شخصیت برخوردار است، و در همان حال پسر از والدهٔ مشترک بودن نسبت به روح بیکران آگاه است. روح بیکران نسبت به نیای شخصیتیِ دوگانه آگاه است، اما والدهٔ یک شخصیت ربانی همتراز نیست. چرخهٔ وجودگرایانهٔ شخصیت‌یابیِ الوهیت با روح به کمال دست می‌یابد؛ شخصیتهای اصلی سومین منبع و مرکز تجربی هستند و تعدادشان هفت عدد است.

منشأ من تثلیث بهشت است. من تثلیث را به عنوان الوهیتِ یگانه می‌شناسم. من همچنین می‌دانم که پدر، پسر، و روح در ظرفیتهای مشخص شخصی‌شان وجود دارند و عمل می‌کنند. من قطعاً می‌دانم که آنها نه تنها به طور شخصی و جمعی عمل می‌کنند، بلکه همچنین کارکردهای خود را در گروهبندیهای گوناگون هماهنگی می‌کنند، طوری که در پایان در هفت ظرفیت متفاوت منفرد و جمعی عمل می‌کنند. و از آنجا که این هفت شکل‌بندی احتمالات چنین ترکیب ربانی را کاملاً به انتها می‌رسانند، پدیداری واقعیتهای جهان در هفت شکل متفاوت که در بر گیرندهٔ معانی، ارزشها، و شخصیت هستند اجتناب ناپذیر است.

3- سه شخص الوهیت

به رغم این که فقط یک الوهیت وجود دارد، سه شخصیت‌یابی قطعی و الهی از الوهیت وجود دارد. در رابطه با اعطای تنظیم کنندگان الهی به انسان، پدر گفت: ”بگذارید انسان فانی را شبیه خود بسازیم.“ در سراسر نوشتجات یورنشیایی این اشاره به اعمال و کارکردهای الوهیت جمعی بارها به وقوع پیوسته است، که به طور آشکار به رسمیت شناختن وجود و کارکرد سه منبع و مرکز را نشان می‌دهد.

به ما آموزش داده شده که پسر و روح در ارتباط تثلیث با پدر روابطی یکسان و برابر دارند. آنها در ابدیت و به عنوان الوهیت بدون شک دارند، اما در زمان و به عنوان شخصیت آنها قطعاً روابطی با طبیعت بسیار متنوع آشکار می‌سازند. با نگرشی از بهشت به بیرون به سوی جهانها، این روابط به نظر می‌رسد بسیار شبیه باشند، اما هنگامی که از قلمروهای فضا نگریسته شوند، کاملاً متفاوت به نظر می‌رسند.

پسران الهی در واقع ”کلام خداوند“ هستند، اما فرزندان روح به راستی ”عمل خداوند“ می‌باشند. خداوند از طریق پسر، و با پسر، سخن می‌گوید، از طریق روح بیکران عمل می‌کند، در حالی که پسر و روح در کلیهٔ فعالیتهای جهان به گونه‌ای بدیع برادرانه هستند، و با تحسین و عشق برای یک پدر مشترک گرامی و به طور الهی مورد احترام به صورت دو برادر همتراز کار می‌کنند.

پدر، پسر، و روح قطعاً طبیعتشان برابر است، و وجودشان همتراز است، اما در کارکردهای جهانی‌شان تفاوتهای محرزی وجود دارد، و هنگامی که به تنهایی عمل می‌کنند، مطلق بودن هر شخصِ الوهیت ظاهراً محدود است.

پدر جهانی پیش از رها ساختن خود ارادیش از شخصیت، قدرتها، و ویژگیهایی که پسر و روح را تشکیل می‌دهد، به نظر می‌رسد (از نظر فلسفی) یک الوهیت کامل، مطلق، و بیکران بوده است. اما چنین منبع و مرکز نظریِ آغازینی بدون یک پسر نمی‌توانست به هیچ وجه *پدر جهانی* تلقی شود؛ پدر بودن بدون فرزندی واقعی نیست. علاوه بر آن، پدر برای این که از نظر کلی مطلق باشد، باید در یک لحظهٔ دور ابدی به تنهایی وجود می‌داشته است. اما او هرگز چنین وجود منفردی نداشت؛ پسر و روح هر دو با پدر مشترکاً جاودانه هستند. اولین منبع و مرکز پدرِ جاودانِ پسر آغازین ، و با پسر، نیای جاودانهٔ روح بیکران همیشه بوده و برای ابد خواهد بود.

ما مشاهده می‌کنیم که پدر خود را از کلیهٔ جلوه‌های مستقیم مطلق بودن، به جز پدر بودنِ مطلق و ارادهٔ مطلق، بی‌بهره ساخته است. ما نمی‌دانیم که آیا اراده یک ویژگی تفکیک ناپذیر پدر می‌باشد یا نه؛ ما فقط می‌توانیم مشاهده کنیم که او خود را از اراده تهی *نساخت*. این بیکرانی اراده باید برای ابد ذاتی اولین منبع و مرکز بوده باشد.

پدر جهانی، در اعطای شخصیت مطلق به پسر جاودان، از قید و بندهای مطلق بودن شخصیت می‌گریزد، اما در انجام این کار گامی برمی‌دارد که برای ابد این را برای او غیرممکن می‌سازد که به صورت شخصیت مطلق به تنهایی عمل نماید. و با شخصیت‌یابی نهاییِ الوهیتِ هم موجود — عامل مشترک — وابستگی متقابلِ بحرانیِ سه‌گانهٔ سه شخصیت الهی در رابطه با تمامیت کارکرد الوهیت به طور مطلق به دنبال می‌آید.

خداوند پدر مطلق تمامی شخصیتها در جهان جهانها است. پدر در آزادی عمل شخصاً مطلق است، اما در جهانهای زمان و فضایی که به وجود آمده، در حال به وجود آمدن است، و در آینده به وجود خواهد آمد، پدر به عنوان تمامیت الوهیت، به جز در تثلیث بهشت، به طور قابل تشخیص مطلق نیست.

اولین منبع و مرکز خارج از هاونا در جهانهای مادی به صورت زیرین عمل می‌کند:

1- به عنوان آفریننده، از طریق پسران آفریننده، نوه‌های خود.

2- به عنوان کنترل کننده، از طریق مرکز جاذبهٔ بهشت.

3- به عنوان روح، از طریق پسر جاودان.

4- به عنوان ذهن، از طریق آفریدگار مشترک.

5- به عنوان یک پدر، او از طریق مدار شخصیتش با کلیهٔ مخلوقات ارتباط پدرانه حفظ می‌کند.

6- به عنوان یک شخص، او توسط اجزای منحصر به فرد خود در سرتاسر آفرینش *مستقیماً* عمل می‌کند — در انسان فانی از طریق تنظیم کنندگان فکر.

7- به عنوان کل الوهیت، او فقط در تثلیث بهشت عمل می‌کند.

تمامی این واگذاری و سپردن قدرت توسط پدر جهانی کاملاً داوطلبانه و خود خواسته است. پدرِ تماماً قدرتمند از روی قصد به این محدودیتهای اتوریتهٔ جهانی دست می‌زند.

پسر جاودان به نظر می‌رسد در کلیهٔ جهات معنوی، به جز در اعطای اجزای خداوند و در سایر فعالیتهای پیش شخصی، با پدر به صورت یگانه عمل می‌کند. پسر نیز با فعالیتهای عقلانی مخلوقات مادی یا با فعالیتهای انرژی جهانهای مادی از نزدیک تعیین هویت نمی‌شود. به عنوان مطلق، پسر به صورت یک شخص و فقط در قلمرو جهان روحی عمل می‌کند.

روح بیکران در کلیهٔ عملکردهایش به گونه‌ای شگفت‌انگیز جهانی و به طور باور نکردنی همه فن حریف است. او در گستره‌های ذهن، ماده، و روح عمل می‌کند. عامل مشترک ارتباط پدر و پسر را نمایندگی می‌کند، اما او همچنین به عنوان خود عمل می‌کند. او به طور مستقیم درگیر جاذبهٔ فیزیکی، جاذبهٔ روحی، یا گسترهٔ شخصیت نیست، اما کما بیش در کلیهٔ فعالیتهای دیگر جهان شرکت می‌کند. روح بیکران در حالی که ظاهراً به سه کنترل موجود و مطلق جاذبه متکی است، به نظر می‌رسد سه فوق کنترل را اِعمال می‌کند. این عطیهٔ سه‌گانه برای فرارَوی و ظاهراً خنثی نمودن حتی تجلی نیروها و انرژیهای آغازین، درست تا مرزهای فوق غائیِ مطلق بودن به طرق بسیار به کار گرفته می‌شود. این فوق کنترلها در وضعیتهای مشخص حتی از تجلیهای آغازینِ واقعیت کیهانی به طور مطلق فراتر می‌روند.

4- وحدت الوهیت در تثلیث

از میان کلیهٔ ارتباطات مطلق، تثلیث بهشت (اولین وحدت سه‌گانه) به عنوان یک ارتباط منحصر به فردِ الوهیتِ شخصی بی‌نظیر است. خداوند فقط در رابطه با خداوند و با آنهایی که می‌توانند خداوند را بشناسند به عنوان خداوند عمل می‌کند، اما در تثلیث بهشت و در رابطه با تمامیت جهان به عنوان الوهیت مطلق عمل می‌کند.

الوهیت جاودانه کاملاً یگانه است؛ با این حال سه شخص کاملاً جداگانهٔ الوهیت وجود دارد. تثلیث بهشت ابراز همزمانِ تمامی تنوع ویژگیهای کاراکتر و نیروهای بیکران اولین منبع و مرکز و همترازان جاودان او و تمامی وحدت الهیِ کارکردهای جهانیِ الوهیت تقسیم ناشده را میسر می‌سازد.

تثلیث یک ارتباط اشخاص بیکران است که در یک ظرفیت غیرشخصی اما نه در مغایرت با شخصیت عمل می‌کنند. این تصویر خام است، اما یک پدر، پسر، و نوه می‌توانند یک موجودیت

یکپارچه شکل دهند که غیرشخصی ولی با این وجود تابع خواست شخصی‌شان باشد.

تثلیث بهشت *واقعی* است. آن به صورت اتحاد ربانی پدر، پسر، و روح وجود دارد؛ و در عین حال پدر، پسر، یا روح، یا هر دو آنها، می‌توانند در رابطه با همین تثلیث بهشت عمل نمایند. پدر، پسر، و روح می‌توانند به یک شیوهٔ غیرتثلیثی، اما نه به شکل سه الوهیت، تشریک مساعی کنند. آنها می‌توانند بنا بر انتخابشان به صورت اشخاص تشریک مساعی کنند، اما این تثلیث نیست.

همواره به یاد داشته باشید که آنچه روح بیکران انجام می‌دهد کارکرد عامل مشترک است. پدر و پسر هر دو در او، از طریق او، و به عنوان او عمل می‌کنند. اما تلاش برای توضیح دادن راز تثلیث بیهوده است: سه تا به صورت یکی و در یکی، و یکی به صورت دو تا و در حال عمل به جای دو تا.

تثلیث آنقدر به تمامیت امور جهان مربوط است که در تلاشمان برای توضیح کلیت هر رخداد منفرد کیهانی یا رابطهٔ شخصیت باید به حساب آورده شود. تثلیث در کلیهٔ سطوح کیهان عمل می‌کند، و انسان فانی به سطح متناهی محدود است؛ از این رو انسان باید با یک برداشت متناهی از تثلیث به عنوان تثلیث قانع باشد.

شما به عنوان یک انسان در جسم باید مطابق روشن بینی فردیتان و در هماهنگی با واکنشهای ذهن و روانتان به تثلیث بنگرید. شما قدر بسیار اندکی از مطلق بودن تثلیث را می‌توانید بدانید، اما به تدریج که به سوی بهشت صعود می‌کنید، با آشکارسازیهای پی در پی و اکتشافات غیرمنتظرهٔ تعالیت و غائیت تثلیث، اگر نه مطلق بودن آن، بارها شگفتی را تجربه خواهید کرد.

5- کارکردهای تثلیث

الوهیتهای شخصی ویژگیهایی دارند، اما به سختی سازگار است که از داشتن ویژگیهای تثلیث سخن گفته شود. این ارتباط موجودات الهی را می‌توان به طور صحیح‌تر داشتن *کارکردها* تلقی نمود، مثل اجرای عدالت، رویکردهای کلی، عمل هماهنگ، و کنترل فراگیر کیهانی. این کارکردها تا جایی که به تمامی واقعیتهای زندهٔ ارزش شخصیت مربوط است، به طور فعال متعالی، غائی، و (در محدودهٔ الوهیت) مطلق هستند.

کارکردهای تثلیث بهشت صرفاً مجموع عطیهٔ ظاهری ربانیت پدر به علاوهٔ آن صفات ویژه که در وجود شخصیِ پسر و روح بی‌نظیر هستند نمی‌باشند. ارتباط سه‌گانهٔ سه الوهیت بهشت به تکامل، رخداد، و الوهیت‌یابی معانی، ارزشها، قدرتها، و ظرفیتهای جدید برای آشکارسازی جهانی، عمل، و مدیریت منجر می‌شود. رابطه‌های زنده، خانواده‌های بشری، گروههای اجتماعی، یا تثلیث بهشت با جمع صرف عددی تقویت نمی‌شوند. پتانسیل گروهی همیشه بسیار بیش از جمع سادهٔ ویژگیهای اجزای جداگانه است.

تثلیث رویکردی بی‌نظیر، به عنوان تثلیث نسبت به تمامی جهان گذشته، حال، و آینده، دارد. و کارکردهای تثلیث به بهترین نحو می‌توانند در رابطه با رویکردهای تثلیث نسبت به جهان مورد ملاحظه قرار گیرند. این گونه رویکردها همزمان هستند و در رابطه با هر وضعیت یا رخداد جداگانه ممکن است متعدد باشند:

1- *رویکرد نسبت به متناهی*. حداکثر خود - محدودیت تثلیث رویکرد آن نسبت به متناهی است. تثلیث یک شخص نیست، و ایزد متعال نیز یک شخصیت‌یابی خاص تثلیث نیست، اما متعال نزدیکترین رویکرد نسبت به تمرکز کانونی قدرت شخصیت تثلیث است که می‌تواند توسط مخلوقات متناهی درک شود. از این رو پیرامون رابطهٔ تثلیث با متناهی گاهی اوقات به صورت تثلیثِ تعالیت سخن گفته می‌شود.

2- *رویکرد نسبت به ابسونایت*. تثلیث بهشت آن سطوح از وجود را که بیشتر از متناهی اما کمتر از مطلق هستند مورد توجه قرار می‌دهد، و این رابطه گاهی اوقات تثلیث غائیت نامیده می‌شود. نه غائی و نه متعال به طور کامل نمایندهٔ تثلیث بهشت نیستند، اما از یک نظر مشخص و در رابطه با سطوح مربوطه‌شان به نظر می‌رسد که هر یک در طول اعصار پیش شخصیِ توسعهٔ تجربیِ قدرت تثلیث را نمایندگی می‌کنند.

3- *رویکرد مطلق* تثلیث بهشت در رابطه با وجودهای مطلق است و به عمل الوهیت کل منجر می‌شود.

تثلیث بیکران در بر گیرندهٔ عمل هماهنگ تمامی روابط وحدت سه‌گانهٔ اولین منبع و مرکز — الوهیت نیافته و نیز الوهیت یافته — است، و از این رو برای شخصیتها درک آن بسیار مشکل است. در ژرف اندیشی پیرامون تثلیث به عنوان بیکران، هفت وحدت سه‌گانه را نادیده نگیرید؛ بدین گونه از برخی مشکلاتِ فهمیدن ممکن است اجتناب شود، و برخی پارادوکسها ممکن است بخشاً حل و فصل شوند.

اما من زبانی در اختیار ندارم که مرا قادر سازد به ذهن محدود بشری حقیقت کامل و اهمیت جاودان تثلیث بهشت و طبیعت ارتباط پایان ناپذیر متقابل سه موجود بی‌نهایت کامل را برساند.

6- پسران ثابت تثلیث

اولین منبع و مرکز منشأ تمامی قوانین است؛ *او قانون است*. نظارت بر قانون معنوی ذاتی دومین منبع و مرکز است. آشکارسازی قانون، ترویج و تفسیر قوانین الهی، کارکرد سومین منبع و مرکز است. کاربرد قانون، عدالت، در حیطهٔ تثلیث بهشت قرار دارد و توسط برخی پسران تثلیث به اجرا در می‌آید.

عدالت ذاتی حاکمیت جهانی تثلیث بهشت است، اما نیکی، بخشش، و حقیقت کارکرد جهانی شخصیتهای الهی، که پیوند ربانی‌شان تشکیل دهندهٔ تثلیث است، می‌باشد. عدالت رویکرد پدر، پسر، یا روح نیست. عدالت رویکرد این شخصیتهای با محبت، بخشنده، و خادم در کادر تثلیث است. هیچیک از الوهیتهای بهشت اجرای عدالت را برنمی‌انگیزد. عدالت هرگز یک رویکرد شخصی نیست؛ آن همیشه یک کارکرد جمعی است.

شواهد، اساس انصاف (عدالت در هماهنگی با بخشش)، توسط شخصیتهای سومین منبع و مرکز، نمایندهٔ مشترک پدر و پسر برای تمامی قلمروها و برای اذهان موجودات هوشمند تمامی آفرینش، تأمین می‌شود.

داوری، کاربرد نهایی عدالت مطابق شواهدی که توسط شخصیتهای روح بیکران ارائه شده، کار پسران ثابت تثلیث است، موجوداتی که طبیعت تثلیث پدر، پسر، و روح متحد را دارا می‌باشند.

این گروه از پسران تثلیث شخصیتهای زیرین را در بر می‌گیرند:

1- اسرار سه‌گانهٔ تعالیت.

2- جاودانه‌های ایامها.

3- قدمای ایامها.

4- کمالهای ایامها.

5- جدیدهای ایامها.

6- اتحادهای ایامها.

7- مؤمنان ایامها.

8- کامل کنندگان خرد.

9- مشاوران الهی.

10- بازرسان جهانی.

ما فرزندان سه الوهیت بهشت هستیم که به صورت تثلیث عمل می‌کنند، و من بر حسب اتفاق به دهمین رستهٔ این گروه، بازرسان جهانی، تعلق دارم. از یک نقطه نظر جهانی این رسته‌ها نمایندهٔ نگرش تثلیث نیستند؛ آنها این نگرش جمعی الوهیت را فقط در قلمروهای قضاوت اجرایی — عدالت — نمایندگی می‌کنند. آنها به منظور کار دقیقی که به آنان اختصاص داده شده به طور

مشخص توسط تثلیث طراحی شدند، و فقط در آن کارکردهایی که برای انجام آن شخصیت یافتند تثلیث را نمایندگی می‌کنند.

قدمای ایامها و همکاران تثلیث منشأ آنان قضاوت عادلانه‌ای با نهایت انصاف را به هفت ابرجهان عطا می‌دارند. این کارکردها در جهان مرکزی فقط در تئوری وجود دارند. در آنجا کمال انصاف آشکار است، و کمال هاونا مانع از هر گونه احتمال عدم توازن می‌شود.

عدالت اندیشهٔ جمعی نیکوکارانه است. بخشش ابراز شخصی آن است. بخشش رویکرد مهرآمیز است. عملکرد قانون با موشکافی تعیین ویژگی می‌شود. قضاوت الهی روح انصاف، انطباق پذیریِ پیوسته با عدالتِ تثلیث، پیوسته به انجام رسانیدنِ مهر الهی خداوند است. عدالتِ به حقِ تثلیث و مهر بخشندهٔ پدر جهانی، هنگامی که به طور کامل درک می‌شوند و به طور تمام و کمال فهم می‌شوند، همسان هستند. اما انسان هیچ فهم کاملی از عدالت الهی ندارد. از این رو در تثلیث، آنطور که انسان به آن می‌نگرد، شخصیتهای پدر، پسر، و روح تعدیل می‌شوند تا کاربرد مهر و قانون را در جهانهای تجربی زمان هماهنگ سازند.

7- کنترل فراگیر تعالیت

اولین، دومین، و سومین شخص الوهیت با یکدیگر برابرند، و یکی هستند. ”خداوند، خدای ما یک خدا است.“ در تثلیث الهیِ الوهیتهای جاودان کمال مقصود و یگانگی اجرا وجود دارد. پدر، پسر، و عامل مشترک حقیقتاً و به لحاظ الهی یکی هستند. در رابطه با یک حقیقت نوشته شده: ”من اولین و آخرین هستم، و جز من خدایی وجود ندارد.“

آنطور که در سطح متناهی چیزها برای انسان به نظر می‌رسند، تثلیث بهشت، مثل ایزد متعال، فقط درگیر جمع — تمامی سیاره، تمامی جهان، تمامی ابرجهان، تمامی جهان بزرگ — می‌باشد. این رویکرد جمعی به این دلیل وجود دارد که تثلیث جمع الوهیت است، و بسیاری دلایل دیگر وجود دارند.

ایزد متعال چیزی کمتر و چیزی غیر از تثلیث است که در جهانهای متناهی عمل می‌کند؛ اما در حدود مشخص و در طول عصر کنونیِ شخصیت‌یابی - قدرتِ ناکامل، به نظر می‌رسد این الوهیت تکاملی رویکرد تثلیث تعالیت را منعکس می‌سازد. پدر، پسر، و روح شخصاً با ایزد متعال عمل نمی‌کنند، اما در طول عصر کنونی جهان آنها به صورت تثلیث با او تشریک مساعی می‌کنند. ما می‌فهمیم که آنها یک رابطهٔ مشابه با غائی دارند. ما اغلب حدس می‌زنیم که رابطهٔ شخصی میان الوهیتهای بهشت و خدای متعال، هنگامی که سرانجام به تکامل رسید، چه خواهد بود، اما ما در واقع نمی‌دانیم.

ما کنترل فراگیر تعالیت را به طور کامل قابل پیش‌بینی نمی‌یابیم. علاوه بر این، این غیرقابل پیش‌بینی بودن به نظر می‌رسد با یک ناکامل بودن مشخص تکاملی تعیین ویژگی می‌شود، بدون

شک یک مشخصهٔ ناکامل بودن متعال و ناکامل بودن واکنش متناهی نسبت به تثلیث بهشت.

ذهن انسانی می‌تواند فوراً به هزار و یک چیز بیاندیشد — رخدادهای فاجعه‌بار فیزیکی، حوادث وحشتناک، فجایع ناگوار، بیماریهای دردناک، و مصائب جهانی — و بپرسد آیا چنین بلایای آسمانی به مانورهای ناشناختهٔ این کارکرد محتمل ایزد متعال مربوط است. رک بگویم، ما نمی‌دانیم؛ ما به راستی مطمئن نیستیم. اما ما مشاهده می‌کنیم که با گذشت زمان تمامی این وضعیتهای مشکل و کم و بیش اسرارآمیز *همیشه* برای سعادت و پیشرفت جهانها پیش می‌آیند. ممکن است شرایط وجود و فراز و نشیبهای غیرقابل توضیحِ زندگی همگی از طریق کارکرد متعال و کنترل فراگیر تثلیث به صورت یک الگوی هدفمند که ارزشی بالا دارد درآمیخته باشند.

شما می‌توانید به عنوان یک فرزند خداوند رویکرد شخصی مهرآمیز را در کلیهٔ اعمال خدای پدر تشخیص دهید. اما همیشه قادر نخواهید بود بفهمید چه تعداد از اعمال تثلیث بهشت در جهان بر سعادت هر فرد انسانی در کرات تکاملی فضا می‌افزاید. در پیشرفت ابدیت اعمال تثلیث مجموعاً پرمعنی و باملاحظه به نظر خواهند رسید، اما برای مخلوقات زمان همیشه چنین به نظر نمی‌رسند.

8- تثلیث فراتر از متناهی

بسیاری از حقایق و واقعیتهای مربوط به تثلیث بهشت از طریق شناخت کارکردی که فراتر از متناهی است فقط می‌توانند حتی بخشاً مورد فهم واقع شوند.

توصیه نمی‌شود که کارکردهای تثلیث غائی مورد بحث واقع شود، اما می‌توان این را فاش نمود که خدای غائی تجلی تثلیث است که توسط فرازگرایان فهم می‌شود. ما به این اعتقاد تمایل داریم که وحدت جهان بنیادین عمل نهایی غائی است، و احتمالاً بازتاب برخی، اما نه تمامی، فازهای کنترل فراگیر ابسونایتِ تثلیث بهشت است. غائی فقط از این جهت یک تجلی مشروط تثلیث در رابطه با ابسونایت است، که متعال تثلیث را در رابطه با متناهی بخشاً بدین گونه نمایندگی می‌کند.

پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران، از یک نظر مشخص، شخصیتهای تشکیل دهندهٔ جمع الوهیت هستند. پیوند آنها در تثلیث بهشت و کارکرد مطلق تثلیث معادل کارکرد جمع الوهیت است. و این تکمیل الوهیت از متناهی و ابسونایت، هر دو، فراتر است.

در حالی که از میان الوهیتهای بهشت در واقع هیچ شخص تنها تمامی پتانسیل الوهیت را پر نمی‌کند، در مجموع هر سه چنین می‌کنند. به نظر می‌رسدکه حداقلِ تعداد موجوداتی که برای فعال ساختن پتانسیل پیش شخصی و موجود جمع الوهیت — مطلق الوهیت — مورد نیاز است، سه شخص نامتناهی است.

ما پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران را به صورت *اشخاص* می‌شناسیم، اما من شخصاً مطلق الوهیت را چنین نمی‌شناسم. من خدای پدر را دوست دارم و او را پرستش می‌کنم؛ من به مطلق الوهیت احترام می‌گذارم و او را گرامی می‌دارم.

من یکبار چند صباحی در یک جهان اقامت کردم. در آنجا گروه مشخصی از موجودات آموزش می‌دادند که پایان دهندگان، در ابدیت، سرانجام فرزندان مطلق الوهیت می‌شوند. اما من مایل نیستم که این راه حل را پیرامون رازی که آیندهٔ پایان دهندگان را احاطه کرده بپذیرم.

سپاه نهایت، آن انسانهای زمان و فضا را، در زمرهٔ سایرین، در بر می‌گیرد که در رابطه با تمامی آنچه که به خواست خداوند مربوط است به کمال دست یافته‌اند. آنها به عنوان مخلوقات و در محدودهٔ ظرفیت مخلوق به طور کامل و به راستی خداوند را می‌شناسند. بدین ترتیب این پایان دهندگان پس از این که خداوند را به عنوان پدر تمامی مخلوقات پیدا کردند، باید روزی جستجو برای یافتن پدر فوق متناهی را آغاز کنند. اما این جستجو در بر گیرندهٔ درک طبیعت ابسونایتِ ویژگیها و سیرت غائی پدر بهشتی است. ابدیت آشکار خواهد کرد که آیا چنین نیلی امکان پذیر است یا نه. اما ما معتقدیم که حتی اگر پایان دهندگان این نهایت ربانیت را درک کنند، احتمالاً قادر نخواهند بود به سطوح فوق غائی الوهیت مطلق دست یابند.

این امکان وجود دارد که پایان دهندگان بخشاً به مطلق الوهیت دست یابند، اما حتی اگر چنین شود، باز در ابدیتِ ابدیتها مشکل مطلق جهانی مداوماً پایان دهندگان فرازگرا و پیشرو را هاج و واج خواهد ساخت، مبهوت خواهد نمود، گیج خواهد کرد، و به چالش خواهد طلبید، زیرا ما اینطور می‌بینیم که غیرقابل درک بودن روابط کیهانیِ مطلق جهانی با گسترش مداوم جهانهای مادی و مدیریت روحی آنها به همان نسبت به رشد و نمو متمایل خواهد بود.

فقط بیکرانی می‌تواند پدر بیکران را آشکار سازد.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک بازرس جهانی است که با اتوریتهٔ قدمای ایامهای مقیم یووِرسا عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 11

جزیرهٔ جاودان بهشت

بهشت مرکز جاودان جهان جهانها و مکان اقامت پدر جهانی، پسر جاودان، روح بیکران، و همترازها و دستیاران الهی آنها است. این جزیرهٔ مرکزی عظیم‌ترین تودهٔ سازمان یافتهٔ واقعیت کیهانی در تمامی جهان بنیادین می‌باشد. بهشت یک کرهٔ مادی و نیز یک اقامتگاه روحی است. تمامی آفرینش هوشمند پدر جهانی در اقامتگاههای مادی سکونت دارد. از این رو مرکز مطلق کنترل کننده نیز باید به راستی مادی باشد. و مجدداً باید تکرار شود که چیزهای روحی و موجودات روحی *واقعی* هستند.

زیبایی مادی بهشت شامل شکوه کمال فیزیکی آن می‌باشد. شکوه جزیرهٔ خداوند در دستاوردهای عالی عقلانی و توسعهٔ ذهنی ساکنان آن به نمایش گذارده شده است. جلال جزیرهٔ مرکزی در عطیهٔ نامتناهی شخصیت روحی الهی — نور حیات — آشکار گردیده است. اما اعماق زیبایی معنوی و شگفتیهای این مجموعهٔ شکوهمند به کلی فراتر از فهم ذهن متناهی مخلوقات مادی است. جلال و شوکت معنوی اقامتگاه الهی برای درک انسانی غیرممکن است. و بهشت از ابدیت است؛ هیچ تاریخچه و روایتی پیرامون منشأ این جزیرهٔ هسته‌ای نور و حیات وجود ندارد.

1- منزلگاه الهی

بهشت در ادارهٔ قلمروهای جهانی به منظورهای بسیاری به کار گرفته می‌شود، اما برای موجودات آفریده شده بدواً به صورت مکان سکونت الوهیت وجود دارد. حضور شخصی پدر جهانی دقیقاً در مرکز سطح بالایی این منزلگاه تقریباً دایره‌ای شکل، اما نه کرویِ، الوهیتها می‌باشد. این حضور بهشتی پدر جهانی یکسره با حضور شخصی پسر جاودان احاطه شده است، ضمن این که هر دو آنها توسط شکوه وصف‌ناپذیر روح بیکران محصور شده‌اند.

خداوند در همین منزلگاه مرکزی و جاودانه اقامت دارد، اقامت داشته است، و برای ابد اقامت خواهد داشت. ما همیشه او را در آنجا یافته‌ایم و همیشه خواهیم یافت. پدر جهانی به لحاظ کیهانی

متمرکز است، به لحاظ روحی از شخصیت برخوردار است، و از نظر جغرافیایی در این مرکز جهانها ساکن است.

ما همگی مسیر مستقیم برای دنبال نمودن و یافتن پدر جهانی را می‌شناسیم. شما قادر نیستید چیز زیادی دربارهٔ اقامتگاه الهی به دلیل دوری آن از شما و پهناوری فضای بینابین بفهمید، اما آنهایی که قادرند معنی این مسافتهای عظیم را بفهمند، مکان و اقامتگاه خداوند را با همان قطعیت و واقعیت می‌شناسند که شما مکان نیویورک، لندن، رم، یا سنگاپور، شهرهایی که به طور مشخص و از نظر جغرافیایی در یورنشیا واقع شده‌اند، را می‌شناسید. اگر شما یک رهیاب باهوش و مجهز به کشتی، نقشه، و قطب‌نما بودید، فوراً می‌توانستید این شهرها را پیدا کنید. به همین ترتیب، اگر شما وقت و امکان عبور داشتید، از نظر روحی واجد شرایط بودید، و هدایت لازم را داشتید، می‌توانستید جهان به جهان و مدار به مدار راهنمایی شوید، به طور پیوسته از میان قلمروهای پرستاره به سوی داخل سفر کنید، تا این که سرانجام در پیشگاه درخشش مرکزی شکوه روحانی پدر جهانی بایستید. پس از فراهم شدن تمامی ملزومات سفر، یافتن حضور شخصی خداوند در مرکز تمامی چیزها همانقدر ممکن است که پیدا نمودن شهرهای دور در خود سیارهٔ شما. این که شما از این مکانها دیدار نکرده‌اید به هیچ وجه عدم واقعیت یا عدم وجود واقعی آنها را اثبات نمی‌کند. این که تعداد بسیار اندکی از مخلوقات جهان خداوند را در بهشت پیدا کرده‌اند به هیچ وجه عدم واقعیت وجود او یا عدم واقعیت شخص روحی او را در مرکز تمامی چیزها اثبات نمی‌کند.

پدر همیشه در این مکان مرکزی یافت می‌شود. اگر او حرکت کند، اغتشاش جهانی رخ می‌دهد، زیرا در این مرکز اقامتی خطوط جهانی جاذبه از کرانه‌های پایانی آفرینش در او تلاقی می‌کنند. خواه مدار شخصیت را در جهانها ردیابی کنیم یا شخصیتهای فراز یابنده را همینطور که به داخل به سوی پدر سفر می‌کنند دنبال کنیم، خواه خطوط جاذبهٔ مادی را به سوی بهشت تحتانی ردیابی کنیم یا چرخه‌های خروشان نیروی کیهانی را دنبال کنیم، خواه خطوط جاذبهٔ روحی را به سوی پسر جاودان ردیابی کنیم یا حرکت دستجمعی پسران بهشتی خداوند را به سوی داخل دنبال کنیم، خواه مدارهای ذهنی را ردیابی کنیم یا تریلیون تریلیون موجودات آسمانی را که از روح بیکران سرچشمه یافته‌اند دنبال کنیم — با هر یک از این مشاهدات یا با کلیهٔ آنها، ما مستقیماً به حضور پدر، به منزلگاه مرکزی او راه می‌بریم. خداوند شخصاً، عملاً و به طور واقعی در اینجا حضور دارد. و از وجود بیکران او انوار سیل‌آسای حیات، انرژی، و شخصیت به تمامی جهانها جاری می‌شود.

2- طبیعت جزیرهٔ جاودان

چون شما در حال شروع نگاه اجمالی به عظمت جهان مادی که حتی از مکان نجومی‌تان، موقعیت فضایی‌تان در سیستمهای پرستاره، قابل شناخت است هستید، باید برای شما مشخص شود که چنین جهان عظیم مادی باید از یک پایتخت مناسب و ارزشمند برخوردار باشد، یک مقر

مرکزی که با والامنشی و بیکرانی فرمانروای جهانی تمامی این آفرینش پهناور و گستردهٔ قلمروهای مادی و موجودات زنده متناسب باشد.

شکل بهشت متفاوت از اجرام فضایی مسکونی است. آن کروی نیست. آن قطعاً بیضوی است، و قطر شمالی - جنوبی آن یک ششم درازتر از قطر شرقی - غربی آن است. جزیرهٔ مرکزی اساساً مسطح است، و فاصلهٔ سطح بالایی تا سطح تحتانی یک دهم قطر شرقی - غربی است.

ملاحظهٔ این تفاوت در ابعاد در ارتباط با وضعیت ساکن آن و فشار بیشتر بیرونی نیرو - انرژی در انتهای شمالی جزیره این را میسر می‌سازد که جهت مطلق در جهان بنیادین تعیین شود.

جزیرهٔ مرکزی از نظر جغرافیایی به سه حوزهٔ فعالیت تقسیم شده است:

1- بهشت فوقانی.

2- بهشت پیرامونی.

3- بهشت تحتانی.

ما از آن سطح بهشت که با فعالیتهای شخصیتها اشغال شده است به عنوان سمت فوقانی، و از سطح مقابل به عنوان سمت تحتانی نام می‌بریم. پیرامون بهشت برای فعالیتهایی امکان فراهم می‌کند که صرفاً شخصی یا غیرشخصی نیستند. به نظر می‌رسد تثلیث بر سطح شخصی یا فوقانی، و مطلق کامل بر سطح تحتانی یا غیرشخصی حاکم است. ما مطلق کامل را به عنوان یک شخص ملاحظه نمی‌کنیم، اما حضور عملی فضایی این مطلق را در بهشت تحتانی تمرکز یافته می‌پنداریم.

جزیرهٔ جاودان متشکل از یک شکل یگانه از مادیت‌یابی — سیستمهای ساکن واقعیت — است. این مادهٔ واقعی بهشت یک سازماندهی همگن از توانمندی فضایی است که در هیچ جای دیگر در تمامی جهان گستردهٔ جهانها یافت نمی‌شود. آن نامهای بسیاری در جهانهای مختلف دریافت کرده است، و ملک صادقهای نبادان مدتها پیش آن را *ابسولوتم* نامگذاری کرده‌اند. این مادهٔ منبع بهشتی نه مرده است نه زنده. آن ابراز اولیهٔ غیرروحی اولین منبع و مرکز است. آن ***بهشت*** است، و بهشت همتا ندارد.

برای ما به نظر می‌رسد که اولین منبع و مرکز تمامی پتانسیل مطلق برای واقعیت کیهانی را به عنوان قسمتی از تکنیک رهاسازی خود از محدودیتهای بیکرانی، به عنوان وسیله‌ای برای ممکن ساختن آفرینش زیر نامتناهی، حتی زمانی - مکانی، در بهشت متمرکز ساخته است. اما نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که بهشت به زمان و مکان محدود است چون فقط جهان جهانها چنین کیفیتهایی را آشکار می‌سازد. بهشت بدون زمان وجود دارد و هیچ مکانی در فضا ندارد.

به طور تقریبی، فضا ظاهراً درست از زیر بهشت تحتانی، و زمان درست از بالای بهشت فوقانی آغاز می‌شود. زمان، آنطور که شما آن را می‌فهمید، یک جنبهٔ وجود بهشت نیست، گرچه شهروندان جزیرهٔ مرکزی از توالی غیرزمانی وقایع به طور کامل آگاه هستند. حرکت ذاتی بهشت نیست. آن ارادی است. اما مفهوم مسافت، حتی مسافت مطلق، آنطور که ممکن است به مکانهای نسبی در بهشت اطلاق شود، بسیار زیاد معنی دارد. بهشت فاقد مکان است. از این رو ناحیه‌های آن مطلق هستند و لذا از بسیاری جهات که فراتر از درک ذهن انسانی است قابل استفاده هستند.

3- بهشت فوقانی

در بهشت فوقانی سه گسترهٔ عمدهٔ فعالیت وجود دارد. *حضور الوهیت، مقدس‌ترین گستره، و منطقهٔ مقدس*. ناحیهٔ عظیمی که به طور بلافصل حضور الوهیتها را احاطه می‌کند به عنوان مقدس‌ترین گستره تعیین شده و مختص کارکردهای پرستشی، تثلیث، و فضیلت والای معنوی است. در این ناحیه هیچ ساختمان مادی یا آفرینش صرفاً عقلانی وجود ندارد. آنها نمی‌توانند در آنجا وجود داشته باشند. برای من بی‌فایده است که برای ذهن بشری وصف طبیعت الهی و عظمت زیبای مقدس‌ترین گسترهٔ بهشت را به عهده گیرم. این قلمرو کاملاً روحی است، و شما تقریباً به طور کامل مادی هستید. یک واقعیت صرفاً روحی برای یک موجود صرفاً مادی ظاهراً ناموجود است.

در حالی که هیچ مادیت فیزیکی در منطقهٔ مقدس‌ترین وجود ندارد، ارمغانهای فراوانی از روزگاران مادی شما در مناطق سرزمین مقدس و باز بیشتر در مناطق خاطره‌انگیز تاریخی بهشت پیرامون وجود دارند.

منطقهٔ مقدس، ناحیهٔ دور افتاده یا مسکونی، به هفت ناحیهٔ هممرکز تقسیم شده است. بهشت گاهی اوقات "منزل خداوند" نامیده می‌شود زیرا منزلگاه جاودان او است، و این هفت ناحیه اغلب "قصرهای بهشتی پدر" نامیده شده‌اند. ناحیهٔ داخلی یا اول توسط شهروندان بهشت و بومیهای هاونا که ممکن است مجال اقامت در بهشت را داشته باشند اشغال شده است. ناحیهٔ بعد یا دوم منطقهٔ مسکونی بومیهای هفت ابرجهان زمان و فضا می‌باشد. این ناحیهٔ دوم بخشاً به هفت قسمت عظیم تقسیم مجدد شده است، خانهٔ بهشتی موجودات روحی و مخلوقات فرازگرایی که از جهانهای پیشرفت تکاملی می‌آیند. هر یک از این مناطق به طور ویژه به رفاه و پیشرفت شخصیتهای یک ابرجهان تنها اختصاص یافته است، اما این تسهیلات تقریباً به طور بی‌پایان فراتر از ملزومات هفت ابرجهان کنونی می‌باشند.

هر یک از هفت مناطق بهشت به واحدهای مسکونی که برای مقر مرکزی سکونت یک میلیارد گروه جداگانهٔ کاری جلال یافته مناسب است به قطعات کوچکتر تقسیم شده است. یک هزار عدد از این واحدها در بر گیرندهٔ یک بخش هستند. یکصد هزار بخش برابر با یک اجتماع است. ده میلیون اجتماع در بر گیرندهٔ یک گردهمایی است. یک میلیارد گردهمایی یک واحد بزرگ را تشکیل می‌دهد. و این سری فرازگرا طی دومین واحد بزرگ، سومین، و غیره تا هفتمین واحد

بزرگ ادامه می‌یابد. و هفت عدد از واحدهای بزرگ واحدهای اصلی را به وجود می‌آورند، و هفت عدد از واحدهای اصلی یک واحد برتر را تشکیل می‌دهند، و بدین ترتیب سریهای فرازگرای هفت‌تایی از برتر، فوق برتر، آسمانی، فوق آسمانی، و تا واحدهای عالی گسترش می‌یابند. اما حتی این هم تمامی فضای موجود را مورد استفاده قرار نمی‌دهد. این تعداد حیرت‌آور از نامگذاریهای مسکونی در بهشت، عددی فراتر از فهم شما، به طور قابل ملاحظه کمتر از یک در صد از منطقهٔ تخصیص یافتهٔ سرزمین مقدس را اشغال می‌کند. هنوز جای فراوانی برای آنهایی که در حال حرکت به سوی داخل هستند، حتی برای آنهایی که صعود بهشتی را تا روزگاران آیندهٔ جاودان آغاز نخواهند کرد، وجود دارد.

4- بهشت پیرامون

جزیرهٔ مرکزی به طور ناگهانی در کرانهٔ پیرامون پایان می‌یابد، اما اندازهٔ آن چنان عظیم است که این زاویهٔ انتهایی در حیطهٔ هر منطقهٔ محدود نسبتاً غیرقابل تشخیص است. سطح پیرامونی بهشت بخشاً توسط میادین فرود و اعزام برای گروههای گوناگون شخصیتهای روحی اشغال شده است. از آنجا که ناحیه‌های پر نشدهٔ فضایی تقریباً با پیرامون تماس دارند، تمامی ترابریهای شخصیتها که مقصدشان بهشت است در این ناحیه‌ها فرود می‌آیند. نه بهشت فوقانی و نه تحتانی توسط سوپرنافیم انتقال یا تمامی انواع فضاپیمایان قابل دسترس نیست.

جایگاههای قدرت و اتوریتهٔ شخصی هفت روح استاد در هفت کرات روح که در فضای بین کرات درخشان پسر و مدار داخلی کرات هاونا به دور بهشت می‌چرخند واقع شده‌اند، اما ستاد نیرویی - کانونی آنها در بهشت پیرامون است. در اینجا وجودهای به آرامی در حال گردش هفت مدیر متعالی نیرو به مکان هفت ایستگاه درخشش برای انرژیهای مشخص بهشت که به سوی هفت ابرجهان پیش می‌رود اشاره دارد.

مناطق نمایشگاهی عظیم تاریخی و پیشگویانه اینجا در بهشت پیرامون قرار دارد که به پسران آفریننده که به جهانهای محلی زمان و مکان اختصاص داده شده‌اند تخصیص یافته است. اکنون درست هفت تریلیون از این مناطق تاریخی حفاظت شده ایجاد شده یا به این منظور ذخیره شده است، اما این ترتیبات در مجموع فقط در حدود چهار در صد از آن قسمت از منطقهٔ پیرامون را که به این منظور تعیین شده اشغال می‌کنند. ما چنین استنتاج می‌کنیم که این ذخایر پهناور به آفرینشهایی تعلق دارند که در آینده در ماوراءِ مرزهای هفت ابرجهان شناخته شده و مسکونی کنونی مستقر خواهند شد.

آن بخش از بهشت که برای استفادهٔ جهانهای موجود تعیین شده است فقط از یک تا چهار درصد اشغال شده است، در حالی که منطقه‌ای که به این فعالیتها اختصاص یافته حداقل یک میلیون برابر آنی است که در واقع برای چنین مقاصدی مورد نیاز است. بهشت آنقدر بزرگ است که فعالیتهای یک آفرینش تقریباً لایتناهی را جای می‌دهد.

اما تلاش بیشتر برای مجسم نمودن شکوه بهشت برای شما بیهوده است. شما باید صبر کنید، و ضمن انتظار فراز یابید، زیرا به راستی "چیزهایی را که پدر جهانی برای آنهایی که از حیات در جسم در کرات زمان و فضا بقا می‌یابند آماده کرده است چشمی ندیده است، گوشی نشنیده است، و به ذهن انسان فانی خطور نکرده است."

5- بهشت تحتانی

در رابطه با بهشت تحتانی، ما فقط آنچه را که آشکار گشته است می‌دانیم. شخصیتها در آنجا اقامت نمی‌کنند. آنجا مطلقاً هیچ ربطی به امور موجودات هوشمند روحی ندارد، و مطلق الوهیت نیز در آنجا کارکردی ندارد. ما آگاهی یافته‌ایم که منشأ تمامی انرژی فیزیکی و مدارهای نیروی کیهانی در بهشت تحتانی است، و آن در بر گیرندهٔ موارد زیرین است:

1- ناحیهٔ ناشناخته و آشکار ناشدهٔ بیکرانی مستقیماً زیر مکان تثلیث، در قسمت مرکزی بهشت تحتانی قرار دارد.

2- این ناحیه به طور بلافصل توسط یک منطقهٔ بی‌نام احاطه شده است.

3- حاشیه‌های بیرونی سطح زیرین در اشغال منطقه‌ای است که عمدتاً به توانمندی فضایی و نیرو - انرژی مربوط است. فعالیتهای این مرکز نیرویی عظیم بیضی شکل با کارکردهای شناخته شدهٔ هر سه شخصیت تعیین هویت نمی‌شوند، اما به نظر می‌رسد که شارژ - نیروی آغازین فضا در این منطقه متمرکز است. این مرکز شامل سه ناحیهٔ بیضی شکل هم مرکز است: داخلی‌ترین ناحیه نقطهٔ کانونی فعالیتهای نیرو - انرژی خود بهشت است. بیرونی‌ترین ناحیه ممکن است با کارکردهای مطلق کامل شناسایی شود، اما ما در مورد کارکردهای فضایی ناحیهٔ میانی مطمئن نیستیم.

ناحیهٔ داخلی این مرکز نیرو به نظر می‌رسد به صورت یک قلب غول‌آسایی عمل می‌کند که تپشهای آن جریانات را به سمت بیرونی‌ترین مرزهای فضای فیزیکی هدایت می‌کنند. آن نیرو - انرژیها را هدایت و تعدیل می‌کند اما به سختی آنها را می‌راند. فشار - حضور واقعیت این نیروی آغازین قطعاً در انتهای شمالی مرکز بهشت نسبت به مناطق جنوبی بیشتر است. این یک تفاوت ثبت شدهٔ یکنواخت است. به نظر می‌رسد که نیروی مادر فضا از طریق عملکرد یک سیستم گردشی ناشناخته که درگیر پخش این شکل بنیادین نیرو - انرژی می‌باشد در جنوب وارد شده و در شمال خارج می‌شود. همچنین گاه به گاه تفاوتهای چشمگیری در فشارهای شرقی - غربی وجود دارند. نیروهایی که از این ناحیه سرچشمه می‌یابند به جاذبهٔ قابل مشاهدهٔ فیزیکی واکنش نشان نمی‌دهند اما همیشه مطیع جاذبهٔ بهشت هستند.

ناحیهٔ میانی مرکز نیرو به طور بلافصل این منطقه را احاطه می‌کند. به نظر می‌رسد که این ناحیهٔ میانی ساکن است، به جز این که طی سه چرخهٔ فعالیت انبساط می‌یابد و منقبض می‌شود.

کمترین این تپشها در یک جهت شرقی - غربی قرار دارد، بعدی در یک جهت شمالی - جنوبی، در حالی که بزرگترین نوسان در هر جهت است، یک انبساط و انقباض کلی. کارکرد این منطقهٔ میانی به درستی هرگز مشخص نشده است، اما باید در ارتباط با تنظیم متقابل بین ناحیه‌های داخلی و بیرونی مرکز نیرو باشد. بسیاری باور دارند ناحیهٔ میانی مکانیسم کنترل فضای میانی یا ناحیه‌های ساکتی است که سطوح متوالی فضایی جهان بنیادین را جدا می‌سازد، اما هیچ مدرک یا مکاشفه‌ای این را تأیید نمی‌کند. این برداشت از این آگاهی ناشی می‌شود که این منطقهٔ میانی به طریقی به کارکرد مکانیسم فضای پر نشدهٔ جهان بنیادین مربوط است.

ناحیهٔ بیرونی بزرگترین و فعالترین سه کمربند هم مرکز و بیضی شکل پتانسیل ناشناختهٔ فضا است. این منطقه مکان فعالیتهای غیرقابل تصور است، نقطهٔ مدار مرکزیِ برون تابیهایی که در هر جهت به سوی بیرونی‌ترین مرزهای هفت ابرجهان و فراتر از آن به سمت فضا پیش می‌روند تا قلمروهای عظیم و غیرقابل فهم تمامی فضای بیرونی را درنوردند. این حضور فضایی با وجود این که به طریقهٔ فاش نشده‌ای به نظر می‌رسد به طور غیر مستقیم به خواست و فرامین الوهیتهای بیکران، هنگامی که به صورت تثلیث عمل می‌کنند، پاسخگو است، به طور کامل غیرشخصی است. باور بر این است که این تمرکز کانونی مرکزیِ، مرکز بهشتِ، حضور فضایی مطلق کامل می‌باشد.

به نظر می‌رسد که تمامی اشکال نیرو و تمامی فازهای انرژی دارای مدار هستند. آنها در سرتاسر جهانها در گردشند و از طریق مسیرهای مشخص باز می‌گردند. اما در رابطه با برون تابیهای ناحیهٔ فعال شدهٔ مطلق کامل، به نظر می‌رسد یا به سمت بیرون و یا به سوی داخل جریان دارند — هرگز هر دو همزمان نیستند. این ناحیهٔ بیرونی طی اعصار طولانی با اندازه‌های غول‌آسا می‌تپد. برای اندکی بیشتر از یک میلیارد سال یورنشیا نیروی فضایی این مرکز به سوی بیرون جاری است. سپس برای یک مدت مشابه آن به سوی داخل روان خواهد شد. و جلوه‌های نیروی فضایی این مرکز جهانی هستند. آنها در سرتاسر تمامی فضای قابل پر شدن گسترش می‌یابند.

نیرو، انرژی، و مادهٔ فیزیکی تماماً یکی هستند. تمامی نیرو - انرژی در ابتدا از بهشت تحتانی پیش رفتند و به دنبال تکمیل مدار فضایی خود سرانجام به آنجا باز می‌گردند. اما انرژیها و سازمانهای مادی جهان جهانها در مراحل پدیده‌ای کنونیشان همگی از بهشت تحتانی نیامدند. فضا زادگاه چندین شکل از ماده و پیش ماده است. اگر چه ناحیهٔ بیرونی مرکز نیرویی بهشت سرچشمهٔ انرژیهای فضایی است، فضا از آنجا منشأ نمی‌یابد. فضا نیرو، انرژی، یا ماده نیست. تپشهای این ناحیه نیز دلیل تنفس فضا نمی‌باشند، اما فازهای داخل شونده و خارج شوندهٔ این ناحیه با دو میلیارد سال ادوار انبساط - انقباض فضا هماهنگ است.

6- تنفس فضا

ما مکانیسم واقعی تنفس فضا را نمی‌دانیم. ما صرفاً مشاهده می‌کنیم که تمامی فضا به طور متناوب انبساط و انقباض می‌یابد. این تنفس هم بر امتداد افقی فضای پر شده و هم بر امتدادهای عمودی فضای پر نشده که در مخازن پهناور فضایی بر فراز و زیر بهشت وجود دارند تأثیر دارد. در تلاش برای تصور مرزهای بیرونیِ حجم این مخازن فضایی، شما می‌توانید یک ساعت شنی را در نظر بگیرید.

به تدریج که جهانهای امتداد افقیِ فضای پر شده انبساط می‌یابند، مخازن امتداد عمودی فضای پر نشده انقباض می‌یابند و بالعکس. یک تلاقی فضای پر شده و پر نشده درست در زیر بهشت تحتانی وجود دارد. هر دو نوع فضا از میان کانالهای دگردیس کنندهٔ تنظیم کننده جاری می‌شوند. در آنجا در دوره‌های انقباض و انبساط کیهان تغییراتی به وجود می‌آید که فضای قابل رخنه به غیر قابل رخنه تبدیل می‌شود و بالعکس.

"فضای پر نشده" به این معنی است: پر نشده توسط آن نیروها، انرژیها، توانمندیها، و وجودهایی که وجودشان در فضای پر شده شناخته شده است. ما نمی‌دانیم که آیا فضای عمودی (مخزن) همیشه برای کارکرد به عنوان وزنهٔ تعادل فضای افقی (جهان) اختصاص یافته است؛ ما نمی‌دانیم که آیا مقصودی خلاق در رابطه با فضای پر نشده وجود دارد؛ ما به راستی در مورد مخازن فضایی بسیار کم می‌دانیم، صرفاً این که وجود دارند، و این که به نظر می‌رسد دوره‌های انبساط - انقباض فضای جهان جهانها را متعادل می‌کنند.

دوره‌های تنفس فضا در هر فاز برای اندکی بیش از یک میلیارد سال یورنشیا به درازا می‌کشند. در طول یک فاز جهانها انبساط می‌یابند. در طول فاز بعد انقباض می‌یابند. فضای پر شده اکنون به نقطهٔ میانی فاز در حال انبساط نزدیک می‌شود، در حالی که فضای پر نشده به نقطهٔ میانی فاز در حال انقباض نزدیک می‌شود، و ما اطلاع یافته‌ایم که بیرونی‌ترین سرحدات هر دو گسترهٔ فضایی به لحاظ تئوریک اکنون تقریباً با بهشت هم فاصله هستند. مخازن فضای پر نشده اکنون به طور عمودی بر فراز بهشت فوقانی و زیر بهشت تحتانی امتداد می‌یابند، درست تا حدی که فضای پر شدهٔ جهان از بهشت پیرامون تا چهارمین سطح فضای بیرونی و حتی فراتر از آن به طور افقی به سوی بیرون امتداد می‌یابد.

مخازن فضایی برای مدت یک میلیارد سال به وقت یورنشیا منقبض می‌شوند، در حالی که جهان بنیادین و فعالیتهای نیرویی تمامی فضای افقی انبساط می‌یابند. بدین ترتیب به اندکی بیش از دو میلیارد سال به وقت یورنشیا زمان لازم است که یک دورهٔ انبساط - انقباض کامل گردد.

7- کارکردهای فضایی بهشت

فضا در هیچیک از سطوح بهشت وجود ندارد. اگر کسی از سطح فوقانی بهشت به طور مستقیم به بالا بنگرد، هیچ چیز را جز فضای پر نشده که به خارج می‌رود یا به داخل می‌آید نمی‌بیند،

درست آنطور که اکنون به داخل می‌آید. فضا با بهشت تماس ندارد، فقط *ناحیه‌های ساکن فضای میانی* با جزیرهٔ مرکزی تماس دارند.

بهشت در واقع هستهٔ بی‌حرکت ناحیه‌های نسبتاً ساکتی است که بین فضای پر شده و پر نشده وجود دارد. به نظر می‌رسد که این ناحیه‌ها از نظر جغرافیایی یک امتداد نسبی بهشت باشند، اما احتمالاً در آنها قدری حرکت وجود دارد. ما خیلی کم در مورد آنها می‌دانیم، اما مشاهده می‌کنیم که این ناحیه‌های برخوردار از حرکت کاهش یافتهٔ فضایی فضای پر شده و پر نشده را جدا می‌سازند. سابقاً ناحیه‌های مشابهی میان سطوح فضای پر شده وجود داشتند، اما اینها اکنون کمتر ساکن هستند.

برش عرضی عمودی تمامی فضا اندکی شبیه صلیب مالتی است، که تیرکهای افقی آن نمایانگر فضای (جهان) پر شده و تیرکهای عمودی نمایانگر فضای (مخزن) پر نشده است. مناطق بین چهار تیرک آنها را از هم جدا می‌سازند، تا اندازه‌ای همانطور که ناحیه‌های فضای میانی فضای پر شده و پر نشده را جدا می‌سازند. این ناحیه‌های ساکن فضای میانی در فواصل زیادتر و زیادتر از بهشت اندازه‌شان بزرگتر و بزرگتر می‌شود، و سرانجام مرزهای تمامی فضا را احاطه می‌کنند و مخازن فضایی و تمامی امتداد فضای پر شده، هر دو، را به طور کامل فرا می‌گیرند.

فضا نه وضع مادون مطلق در درون است، و نه حضور مطلق کامل، و یک کارکرد غایی نیز نیست. آن اعطای بهشت است، و باور بر این است که فضای جهان بزرگ و فضای تمامی مناطق بیرونی در واقع توسط توانمندی فضایی نیاییِ مطلق کامل مورد رسوخ واقع شده است. از فاصلهٔ نزدیک تا بهشت پیرامون، این فضای پر شده تا سطح چهارم فضا و ماوراءِ پیرامون جهان بنیادین به طور افقی به سمت بیرون امتداد می‌یابد، اما چقدر فراتر از آن، ما نمی‌دانیم.

اگر شما یک سطح محدود، اما بی‌اندازه بزرگ به شکل V را تصور کنید، که در زوایای قائمه نسبت به هر دو سطح فوقانی و تحتانی بهشت قرار گرفته، و رأس آن تقریباً مماس با بهشت پیرامون باشد، و سپس مجسم کنید که این سطح در گردش بیضی شکل حول بهشت باشد، گردش آن کمابیش مرزهای بیرونی حجم فضای پر شده را ترسیم می‌کند.

یک حد بالایی و پایینی نسبت به فضای افقی در رابطه با هر مکان مفروض در جهانها وجود دارد. اگر کسی بتواند نسبت به سطح اروانتان در زوایای قائمه به حد مکفی دور شود، چه بالا یا پایین، سرانجام با حد بالایی یا پایینی فضای پر شده روبرو خواهد شد. در حیطهٔ ابعاد شناخته شدهٔ جهان بنیادین این سرحدات در فواصل زیادتر و زیادتر از بهشت بیشتر و بیشتر از هم دور می‌شوند. فضا ضخیم می‌شود، و نسبت به سطح آفرینش، جهانها، تا اندازه‌ای سریع‌تر ضخیم می‌شود.

ناحیه‌های نسبتاً آرام بین سطوح فضا، مثل آنی که هفت ابرجهان را از اولین سطح بیرونی فضا جدا می‌سازد، مناطق بیضی شکل عظیمی از فعالیتهای ساکن فضایی هستند. این ناحیه‌ها کهکشانهای عظیمی را که با حرکت جمعی منظم به دور بهشت به سرعت حرکت می‌کنند جدا

می‌سازند. شما می‌توانید اولین سطح بیرونی فضا، یعنی جایی که جهانهای بیشمار اکنون در حال شکل‌یابی هستند، را به صورت یک حرکت عظیمی از کهکشانها تجسم کنید که به دور بهشت در حال چرخشند. آنها در بالا و پایین توسط ناحیه‌های فضای میانی ساکن محدود شده‌اند، و در حاشیه‌های درونی و بیرونی توسط ناحیه‌های نسبتاً آرام فضا محدود شده‌اند.

بدین ترتیب یک سطح فضا به صورت یک ناحیهٔ حرکت بیضی شکل که در همهٔ سمتها توسط بی‌حرکتی نسبی محاصره شده عمل می‌کند. چنین روابطی از حرکت و سکون در بر گیرندهٔ یک مسیر قوسی فضایی از مقاومت کاهش یافته نسبت به حرکت می‌باشد که در سرتاسر جهان توسط نیروی کیهانی و انرژی در حال پدیداری، آنطور که برای ابد به گرد جزیرهٔ بهشت می‌چرخند، دنبال می‌شود.

این ناحیه‌بندی متناوب جهان بنیادین، به همراه گردش متناوب کهکشانها در جهت عقربه‌های ساعت و خلاف جهت عقربه‌های ساعت، عاملی در ثبات جاذبهٔ فیزیکی است که برای جلوگیری از تشدید فشار جاذبه تا نقطهٔ فعالیتهای متلاشی کننده و پراکنده‌ساز طراحی شده است. چنین ترتیبی تأثیر ضد جاذبه‌ای دارد و روی سرعتهای از جهات دیگر خطرناک به صورت ترمز عمل می‌کند.

8- جاذبهٔ بهشت

کشش غیرقابل گریز جاذبه به طور مؤثر تمامی کرات تمامی جهانهای فضا را محکم در چنگال نگاه می‌دارد. جاذبه گیرایی تماماً قدرتمند حضور فیزیکی بهشت است. جاذبه ریسمان تماماً قدرتمندی است که ستارگان تابان، خورشیدهای سوزان، و کرات در حال چرخشی که زیورهای فیزیکی جهانی خدای جاودانه را تشکیل می‌دهند به آن آویخته‌اند، خدایی که کلیهٔ چیزها است، تمامی چیزها را پر می‌کند، و در او تمامی چیزها موجودیت دارند.

جزیرهٔ بهشت نقطهٔ مرکزی و کانونی جاذبهٔ مطلق مادی است، که با اجرام جاذبه‌دار تاریک که به دور هاونا می‌چرخند و توسط مخازن فوقانی و تحتانی فضا متعادل گشته‌اند کامل شده است. تمامی برون تابیهای شناخته شدهٔ بهشت تحتانی به گونه‌ای تغییرناپذیر و بی‌خطا به کشش جاذبهٔ مرکزی که روی مدارهای بی‌پایان سطوح بیضی شکل فضایی جهان بنیادین عمل می‌کنند واکنش نشان می‌دهند. هر شکل شناخته شدهٔ واقعیت کیهانی از انحنای اعصار، مسیر گرد، و چرخش بیضی شکل بزرگ برخوردار است.

فضا نسبت به جاذبه واکنش نشان نمی‌دهد، اما روی جاذبه به صورت یک متعادل کننده عمل می‌کند. بدون بالش فضایی، عمل انفجاری اجرام فضایی پیرامون را تکان می‌دهد. فضای پر شده همچنین یک تأثیر ضد جاذبه‌ای روی جاذبهٔ فیزیکی یا خطی اعمال می‌کند. فضا در واقع می‌تواند این عمل جاذبه را خنثی نماید، گر چه نمی‌تواند آن را به تأخیر اندازد. جاذبهٔ مطلق جاذبهٔ بهشت

است. جاذبهٔ محلی یا خطی به مرحلهٔ الکتریکی انرژی یا ماده مربوط است. آن در درون جهان مرکزی، ابرجهانها، یا جهانهای بیرونی عمل می‌کند، هر جا که مادیت‌یابی مناسب رخ داده باشد.

اشکال بیشمار نیروی کیهانی، انرژی فیزیکی، توان جهانی، و مادیت یابیهای گوناگون سه مرحلهٔ کلی، گر چه نه کاملاً مشخص از واکنش به جاذبهٔ بهشت را آشکار می‌سازند:

1- *مراحل پیش جاذبه (نیرو)*. این اولین مرحله در مجزا کردن توانمندی فضایی به اشکال پیش انرژی نیروی کیهانی است. این حالت با مفهوم نیرو - شارژ آغازین فضا که گاهی اوقات *انرژی خالص* یا *سِگرِگاتا* نامیده می‌شود قابل مقایسه است.

2- *مراحل جاذبه (انرژی)*. این تغییر نیرو - شارژ فضا توسط عمل سازمان دهندگان نیروی بهشت ایجاد می‌شود. آن از پدیداری سیستمهای انرژی که به کشش جاذبهٔ بهشت واکنش نشان می‌دهند خبر می‌دهد. این انرژی پدیدار شده بدواً خنثی است اما به دنبال دگردیسی بیشتر کیفیتهای به اصطلاح منفی و مثبت به نمایش می‌گذارد. ما این مراحل را *آلتیماتا* می‌نامیم.

3- *مراحل پس جاذبه‌ای (توان جهان)*. در این مرحله، انرژی - ماده به کنترل جاذبهٔ خطی واکنش نشان می‌دهد. در جهان مرکزی این سیستمهای فیزیکی سازمانهای سه‌گانه‌ای هستند که به نام *تریاتا* شناخته شده‌اند. آنها سیستمهای مادر فوق‌العاده قدرتمند آفرینش زمان و مکان هستند. سیستمهای فیزیکی ابرجهانها توسط مدیران نیروی جهان و همکاران آنها سازماندهی شده‌اند. این سازمانهای مادی از ساختار دوگانه برخوردارند و به نام *گراویتا* شناخته شده‌اند. اجرام تاریک جاذبه‌دار که به دور هاونا می‌چرخند نه تریاتا هستند و نه گراویتا، و نیروی کششی آنها هر دو شکل جاذبهٔ فیزیکی، خطی و مطلق، را آشکار می‌سازد.

توانمندی فضایی در معرض فعل و انفعالات هیچ شکلی از نیروی جاذبه قرار ندارد. این عطیهٔ آغازین بهشت یک سطح موجود واقعیت نیست، اما نیای تمامی واقعیتهای نسبی کنشی غیرروحی، تمامی جلوه‌های نیرو - انرژی و سازمان نیرو و ماده، است. توانمندی فضایی عبارتی است که تعریفش مشکل است. آن به معنی آنچه که نیای فضا است نیست. معنی آن باید ایدهٔ توانمندیها و پتانسیلهایی که در درون فضا وجود دارند را برساند. آن می‌تواند کمابیش به این صورت تصور شود که در بر گیرندهٔ تمامی آن تأثیرات مطلق و پتانسیلهایی که از بهشت سرچشمه یافته‌اند و حضور فضایی مطلق کامل را تشکیل می‌دهند می‌باشد.

بهشت سرچشمهٔ مطلق و نقطهٔ کانونی جاودانهٔ تمامی انرژی - ماده در جهان جهانها است. مطلق کامل آشکار کننده، تنظیم کننده، و مخزن آن چیزی است که بهشت را به عنوان سرچشمه و منشأ خود دارد. حضور جهانی مطلق کامل به نظر می‌رسد برابر با مفهوم یک بیکرانی بالقوهٔ بسط جاذبه، یک کشش انعطاف‌پذیر وجود بهشت باشد. این مفهوم در فهم این واقعیت که همه چیز به

سمت داخل به سوی بهشت کشیده می‌شود به ما کمک می‌کند. این تصویر ابتدایی اما با این وجود کمک کننده است. آن همچنین روشن می‌سازد که چرا جاذبه همیشه ترجیحاً در صفحهٔ عمود بر جرم عمل می‌کند، پدیده‌ای که نشان دهندهٔ ابعاد متفاوت بهشت و آفرینشهای پیرامون آن است.

9- بی‌همتایی بهشت

بهشت بی‌همتا است، از این نظر که قلمرو منشأ آغازین و هدف نهایی فرجام تمامی شخصیتهای روحی است. اگر چه حقیقت دارد که سرنوشت تمامی موجودات پایین‌تر روحی جهانهای محلی به طور بلافصل در بهشت نیست، بهشت هنوز هدف آرزومند برای تمامی شخصیتهای فوق مادی است.

بهشت مرکز جغرافیایی بی‌نهایت است. آن بخشی از آفرینش جهانی، نه حتی یک بخش واقعی جهان جاودان هاونا، می‌باشد. ما معمولاً به جزیرهٔ مرکزی به این صورت که به جهان الهی تعلق دارد اشاره می‌کنیم، اما در واقع چنین نیست. بهشت یک وجود جاودان و ویژه است.

در ابدیت گذشته، هنگامی که پدر جهانی جلوهٔ شخصیت بیکران روح خود را در وجود پسر جاودان اهدا نمود، به طور همزمان پتانسیل بیکرانی وجود غیرشخصی خود را به صورت بهشت آشکار ساخت. بهشتِ غیرشخصی و غیرروحی به نظر می‌رسد بازتاب اجتناب ناپذیر خواست و عمل پدر بوده است که پسر اولیه را جاودانه نمود. بدین ترتیب پدر واقعیت را در دو مرحلهٔ واقعی پیش راند: شخصی و غیرشخصی، روحی و غیرروحی. تنش بین آنها، در شرایط وجود میل به عمل توسط پدر و پسر به عامل مشترک و جهان مرکزیِ کرات مادی و موجودات روحی موجودیت داد.

هنگامی که واقعیت به شکل شخصی و غیرشخصی (پسر جاودان و بهشت) متمایز می‌شود، ''الوهیت'' نامیدن آنچه که غیرشخصی است به سختی صحیح است، مگر این که به طریقی شایسته باشد. بازتابهای انرژی و مادی اعمال الوهیت به سختی می‌توانند الوهیت نامیده شوند. الوهیت ممکن است موجب چیز زیادی شود که الوهیت نیست، و بهشت الوهیت نیست، و آنطور که انسان فانی اصلاً بتواند احتمالاً چنین عبارتی را بفهمد، هشیار هم نیست.

بهشت نیای هیچ موجود یا موجودیت زنده‌ای نیست. آن یک آفریننده نیست. روابط شخصیتی و ذهنی - روحی *انتقال‌پذیر* هستند، اما الگو چنین نیست. الگوها هرگز بازتاب نیستند. آنها کپی یا تولید مجدد هستند. بهشت مطلقِ الگوها است. هاونا نمایش این پتانسیلها در واقعیت است.

منزل خداوند، مرکزی و جاودانه، شکوهمند و ایده‌آل است. خانهٔ او الگویی زیبا برای تمامی کرات ستاد مرکزی جهان است، و جهان مرکزیِ اقامتگاه بلافصل او الگویی برای تمامی جهانها در ایده‌آلها، سازمان، و سرنوشت غایی آنها است.

بهشت ستاد مرکزی جهانی تمامی فعالیتهای شخصیتی و منبع - مرکز تمامی تجلی‌های نیرویی - فضایی و انرژی است. هر چیزی که بوده است، اکنون هست، یا سرانجام خواهد بود، از این مکان ابدیِ مرکزیِ خدایان جاودانه آمده است، اکنون می‌آید، یا خواهد آمد. بهشت مرکز تمامی آفرینش، سرچشمهٔ تمامی انرژیها، و مکان منشأ آغازین تمامی شخصیتها است.

با این همه، برای انسانها مهمترین چیز در بارهٔ بهشت جاودان این واقعیت است که این منزلگاه کامل پدر جهانی سرنوشت واقعی و بسیار دور روانهای فناناپذیر فرزندان انسانی و مادی خداوند، مخلوقات در حال فراز کرات تکاملی زمان و فضا است. هر انسان خداشناس که دوران زندگانی انجام خواست خداوند را با میل پذیرا شده است از پیش به ردگیری مسیر طولانی طولانی بهشتی جستجوی الوهیت و نیل به کمال مبادرت ورزیده است. و هنگامی که چنین موجود حیوان منشأ در پیشگاه خدایان در بهشت می‌ایستد، چنان که تعدادی بیشمار اکنون چنین می‌کنند، از آنجا که از کرات دون پایهٔ فضا فراز یافته است، چنین دستاوردی نمایانگر واقعیت یک دگرگونی معنوی است که هم مرز سرحدات تعالی‌گری است.

[ارائه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد که توسط قدمای ایامها در یووِرسا بدین گونه مأموریت یافته است.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 12

جهان جهانها

پهناوری آفرینش گستردهٔ پدر جهانی کاملاً فراتر از توان تخیل متناهی است. عظمت جهان بنیادین حتی موجودی در ردهٔ من را در حیرت فرو می‌برد. اما چیزهای زیادی پیرامون طرح و آرایش جهانها می‌توان به ذهن انسانی آموخت. شما می‌توانید تا اندازه‌ای از سازماندهی فیزیکی و مدیریت شگفت‌انگیز آنها آگاه شوید. شما ممکن است چیز زیادی پیرامون گروههای گوناگون موجودات هوشمندی که در هفت ابرجهان زمان و جهان مرکزی ابدیت سکونت دارند بیاموزید.

در اصل، یعنی در پتانسیل جاودانه، ما آفرینش مادی را نامتناهی می‌انگاریم. زیرا پدر جهانی در واقع نامتناهی است، اما همینطور که تمام آفرینش مادی را مطالعه و مشاهده می‌کنیم، می‌دانیم که آن در هر لحظهٔ مفروض از زمان محدود است، گر چه برای اذهان متناهی شما آن نسبتاً نامحدود و در واقع لایتناهی است.

ما بر مبنای مطالعهٔ قانون فیزیک و مشاهدهٔ قلمروهای پرستاره باور داریم که آفرینندهٔ بیکران هنوز در نهایتِ جلوه‌گری کیهانی هویدا نشده است، و این که بخش عمدهٔ پتانسیل کیهانی بیکران هنوز خود شامل و آشکار ناشده است. برای موجودات آفریده شده ممکن است جهان بنیادین تقریباً لایتناهی به نظر رسد، اما از تکمیل شدگی بسیار دور است. آفرینش مادی هنوز دارای سرحدات فیزیکی است، و آشکارسازی تجربیِ مقصود جاودانه هنوز در جریان است.

1- سطوح فضایی جهان بنیادین

جهان جهانها یک سطح نامتناهی، یک مکعب بی‌انتها یا یک دایرهٔ نامحدود نیست، آن قطعاً دارای ابعاد است. قوانین سازمان و ادارهٔ فیزیکی به طور یقین اثبات می‌کنند که تمامی تجمع پهناور نیرو - انرژی و ماده - توان نهایتاً به صورت یک واحد فضایی، به صورت یک مجموعهٔ سازمان یافته و هماهنگ شده عمل می‌کند. رفتار قابل مشاهدهٔ آفرینش مادی در بر گیرندهٔ اثبات یک جهان فیزیکی است که از سرحدات مشخص برخوردار است. گواه نهایی یک جهان دایره‌ای شکل و برخوردار از حد و مرز معین، هر دو، از طریق این واقعیتِ به خوبی شناخته شده به ما

داده می‌شود که تمامی اشکال انرژی بنیادین همواره به دور مسیر منحنی سطوح فضایی جهان بنیادین در اطاعت از کشش بی‌وقفه و مطلق جاذبهٔ بهشت می‌چرخند.

سطوح متوالی فضایی جهان بنیادین در بر گیرندهٔ بخشهای اصلی فضای پر شده — تمامی آفرینش، سازمان یافته و بخشاً مسکونی یا در آینده سازمان یافته و مسکونی — هستند. اگر جهان بنیادین یک سری از سطوح فضایی برخوردار از سطوح بیضی شکل فضایی با مقاومت کاهش یافته نسبت به حرکت، و با ناحیه‌های متناوب سکون نسبی نبود، ما تصور می‌کنیم قدری از انرژیهای کیهانی مشاهده می‌شدند که تا دامنهٔ بی‌نهایت در یک مسیر نامعلوم خط مستقیم به فضای بی‌راهه پرتاب می‌شدند. اما ما هرگز نیرو، انرژی، یا ماده را در حال چنین عملکردی نمی‌یابیم. آنها همواره چرخش می‌کنند، و همیشه در خط سیر مدارهای بزرگ فضایی قوس‌وار پیش می‌روند.

اگر از بهشت با گذار از امتداد افقی فضای پر شده به سمت بیرون پیشروی شود، وجود جهان بنیادین در شش بیضی هم مرکز، سطوح فضایی که به دور جزیرهٔ مرکزی می‌چرخند، مشاهده می‌شود:

1- جهان مرکزی — هاونا.

2- هفت ابرجهان.

3- اولین سطح فضای بیرونی.

4- دومین سطح فضای بیرونی.

5- سومین سطح فضای بیرونی.

6- چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضا.

هاونا، جهان مرکزی، یک آفرینش زمان نیست. آن یک وجود جاودان است. این جهان بدون آغاز و بی‌پایان متشکل از یک میلیارد کرهٔ کمال متعالی است و توسط اجرام غول‌آسای تاریک جاذبه‌دار محصور شده است. در مرکز هاونا جزیرهٔ ساکن و مطلقاً باثبات بهشت قرار دارد، که توسط بیست و یک قمر آن احاطه شده است. به سبب وجود اجرام غول‌آسای تاریک جاذبه‌دار که حول حاشیهٔ جهان مرکزی می‌چرخند، محتوای جرمی این آفرینش مرکزی بسیار زیادتر از تمامی جرم شناخته شدهٔ تمامی هفت ناحیهٔ جهان بزرگ می‌باشد.

سیستم بهشت - هاونا، جهان جاودانه‌ای که به دور جزیرهٔ جاودانه می‌چرخد، در بر گیرندهٔ هستهٔ کامل و ابدی جهان بنیادین می‌باشد. تمامی هفت ابرجهان و تمامی مناطق فضای

بیرونی در مدارهای تثبیت شده به دور مجموعهٔ عظیم مرکزی اقمار بهشت و کرات هاونا می‌چرخند.

هفت ابرجهان سازمانهای اولیهٔ فیزیکی نیستند. مرزهای بیرونی آنها در هیچ نقطه یک خانوادهٔ سحابی را تقسیم نمی‌کنند، و از یک جهان محلی، یک واحد اولیهٔ خلاق، نیز نمی‌گذرند. هر ابرجهان صرفاً یک انبوههٔ فضایی جغرافیایی از تقریباً یک هفتم آفرینش پس هاونای سازمان یافته و بخشاً مسکونی است، و تعداد جهانهای محلی در بر گرفته شده و در فضا محصور شدهٔ هر یک تقریباً برابر است. *نبادان*، جهان محلی شما، یکی از آفرینشهای جدیدتر در *اروانتان*، ابرجهان هفتم، می‌باشد.

جهان بزرگ آفرینش سازمان یافتهٔ کنونی و مسکونی است. آن شامل هفت ابرجهان، با یک پتانسیل تراکم تکاملی حدوداً هفت تریلیون سیارهٔ مسکونی، به علاوهٔ کرات جاودان آفرینش مرکزی می‌باشد. اما این تخمین احتمالی کرات معماری شدهٔ اداری را به حساب نمی‌آورد، و گروههای دور افتادهٔ جهانهای سازمان نیافته را نیز شامل نمی‌شود. لبهٔ ناصاف کنونی جهان بزرگ، کرانهٔ ناهموار و پایان نیافتهٔ آن، به همراه شرایط فوق‌العاده تثبیت نشدهٔ تمامی طرح نجومی، به دانشجویان ستاره‌شناس ما خبر می‌دهد که حتی هفت ابرجهان نیز تا این زمان تکمیل نشده هستند. همینطور که ما از درون، از مرکز الهی در هر جهتی به سمت بیرون حرکت می‌کنیم، سرانجام به سرحدات بیرونی آفرینش سازمان یافته و مسکونی می‌رسیم. ما به سرحدات بیرونی جهان بزرگ می‌رسیم. و در نزدیکی این مرز بیرونی، در گوشهٔ دور افتادهٔ چنین آفرینش شکوهمندی است که جهان محلی شما از وجود پر حادثهٔ خود برخوردار است.

سطوح بیرونی فضا. در آن دورها در فضا، در یک فاصلهٔ عظیم از هفت ابرجهان مسکونی، مدارهای عظیم و به حد غیرقابل باور حیرت انگیز نیرو و انرژیهای در حال مادیت یابی در حال گرد آمدن هستند. بین مدارهای انرژی هفت ابرجهان و این کمربند عظیم بیرونیِ فعالیت نیرویی یک ناحیهٔ نسبتاً ساکت وجود دارد، که پهنای آن متغیر است اما حد متوسط آن در حدود چهار صد هزار سال نوری است. این ناحیه‌های فضایی عاری از گرد و غبار ستاره‌ای — مه کیهانی — هستند. دانشجویان ما در زمینهٔ این پدیده‌ها نسبت به وضعیت دقیق نیروهای فضایی موجود در این ناحیهٔ نسبتاً ساکت که به دور هفت ابرجهان در گردشند تردید دارند. اما در حدود نیم میلیون سال نوری در آن سوی پیرامون جهان بزرگ کنونی ما آغازهای یک ناحیهٔ برخوردار از یک کنش باور نکردنی انرژی را که در حجم و شدت برای بیش از بیست و پنج میلیون سال نوری افزایش می‌یابد مشاهده می‌کنیم. این چرخهای عظیم نیروهای انرژی دهنده در اولین سطح فضایی بیرونی، یک کمربند مداوم فعالیت کیهانی که به دور تمامی آفرینش شناخته شده، سازمان یافته، و مسکونی در گردش است واقع شده‌اند.

باز فعالیتهای زیادتری در آن سوی این ناحیه‌ها در حال رخ دادن است، چرا که فیزیکدانان یوورسا نشانهٔ اولیهٔ تجلی نیرو را بیش از پنجاه میلیون سال نوری در ماوراءِ بیرونی‌ترین

دامنه‌های پدیده‌ها در اولین سطح بیرونی فضایی کشف کرده‌اند. این فعالیتها بدون شک نشانهٔ سازماندهی آفرینشهای مادی دومین سطح بیرونی فضایی جهان بنیادین است.

جهان مرکزی آفرینش ابدیت است. هفت ابرجهان آفرینشهای زمان هستند. فرجام چهار سطح بیرونی فضایی بدون شک این است که به نهایت آفرینش منتهی شوند و آن را تکامل بخشند. و کسانی هستند که معتقدند بیکران هرگز نمی‌تواند به تجلی کامل کمتر از بیکرانی دست یابد، و لذا آنها آفرینشی اضافه و آشکار نشده را در آن سوی چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضایی بدیهی می‌پندارند، یک جهان بیکران پیوسته بسط یابنده و پایان ناپذیر محتمل. ما در تئوری نمی‌دانیم چگونه بیکرانی آفریننده یا بیکرانی بالقوهٔ آفرینش را محدود کنیم. اما ما جهان بنیادین را، آنطور که وجود دارد و اداره می‌شود، دارای محدودیت تلقی می‌کنیم، چنان که به طور قطع دارای حد و مرز است و در کرانه‌های بیرونیش توسط فضای باز محدود شده است.

2- قلمروهای مطلق کامل

هنگامی که ستاره‌شناسان یورنشیا از طریق تلسکوپهای به طور فزاینده قدرتمند خود به گسترهٔ اسرارآمیز فضای بیرونی چشم می‌دوزند و تکامل شگفت‌انگیز جهانهای تقریباً بیشمار فیزیکی را نظاره می‌کنند، باید درک کنند که نظاره‌گر کارکردهای نیرومند طرحهای غیرقابل کاوش آرشیتکتهای جهان بنیادین هستند. حقیقت دارد، ما شواهدی داریم که نشانگر حضور تأثیرات مشخص شخصیتی بهشت در اینجا و آنجا در سرتاسر تجلیهای عظیم انرژی که اکنون از ویژگیهای این نواحی بیرونی است می‌باشد، اما از نقطه نظر فراگیرتر مناطق فضایی که تا ماوراءِ مرزهای بیرونی هفت ابرجهان امتداد می‌یابند به طور کلی به این صورت شناخته شده‌اند که در بر گیرندهٔ قلمروهای مطلق کامل می‌باشند.

اگر چه چشم غیرمسلح بشری فقط می‌تواند دو یا سه سحابی را خارج از مرزهای ابرجهان اروانتان ببیند، تلسکوپهای شما عملاً می‌توانند میلیونها میلیون عدد از این جهانهای فیزیکی را که در حال شکل‌یابی هستند آشکار سازند. بیشتر قلمروهای پرستاره که از نظر دیداری در معرض کاوش تلسکوپهای امروزی شما هستند در اروانتان می‌باشند، اما با تکنیک عکاسی تلسکوپهای بزرگتر بسیار فراتر از مرزهای جهان بزرگ به داخل قلمروهای فضای بیرونی که در آنها جهانهای بیشمار در حال سازمانیابی هستند رخنه می‌کنند. و باز میلیونها جهان دیگر وجود دارند که در ماوراءِ برد دستگاههای کنونی شما هستند.

در آینده‌ای نه چندان دور، تلسکوپهای جدید برای نگاه حیرت زدهٔ ستاره‌شناسان یورنشیا چیزی را که کمتر از 375 میلیون کهکشان جدید در گسترهٔ دور دست فضای بیرونی نیست آشکار خواهند ساخت. در عین حال این تلسکوپهای قدرتمندتر آشکار خواهند ساخت که بسیاری از جهانهای مجزا که سابقاً باور می‌رفت در فضای بیرونی باشند در واقع بخشی از سیستم کهکشانی اروانتان هستند. هفت ابرجهان هنوز در حال رشد هستند. محیط هر یک به تدریج انبساط می‌یابد. سحابیهای جدید به طور پیوسته در حال تثبیت شدن و سازمان یافتگی هستند، و برخی از

سحابیهایی که ستاره‌شناسان یورنشیا بیرون از کهکشان تلقی می‌کنند در واقع در حاشیهٔ اروانتان هستند و به همراه ما در حال حرکت می‌باشند.

دانشجویان ستاره‌شناس یوورسا مشاهده می‌کنند که جهان بزرگ توسط نیاکان یک سری از خوشه‌های ستاره‌ای و سیاره‌ای که آفرینش کنونی مسکونی را به صورت حلقه‌های هم مرکز جهانهای متعدد بیرونی به طور کامل محصور کرده‌اند احاطه شده است. فیزیکدانان یوورسا محاسبه می‌کنند که انرژی و مادهٔ این مناطق بیرونی و نقشه‌بندی نشده تاکنون مساوی چندین برابر تمامی جرم مادی و شارژ انرژی در بر گرفته شده در تمامی هفت ابرجهان است. ما اطلاع یافته‌ایم که دگردیسی نیروی کیهانی در این سطوح بیرونی فضایی کارکرد سازمان دهندگان نیروی بهشت می‌باشد. ما همچنین می‌دانیم که این نیروها نیای آن انرژیهای فیزیکی هستند که در حال حاضر جهان بزرگ را به کار می‌اندازند. با این وجود، مدیران نیروی اروانتان با این قلمروهای بسیار دوردست ارتباطی ندارند، و حرکتهای انرژی نیز در آنجا به طور آشکار با مدارهای نیروی آفرینشهای سازمان یافته و مسکونی مربوط نیستند.

ما از اهمیت این پدیده‌های فوق‌العادهٔ فضای بیرونی بسیار کم می‌دانیم. یک آفرینش بزرگتر متعلق به آینده در حال شکل‌یابی است. ما می‌توانیم عظمت آن را مشاهده کنیم، ما می‌توانیم گسترهٔ آن را تشخیص دهیم، و ابعاد باعظمت آن را حس کنیم، اما سوا از این، نسبت به ستاره‌شناسان یورنشیا پیرامون این قلمروها اندکی بیشتر می‌دانیم. تا جایی که ما می‌دانیم، هیچ موجود مادی از نوع انسانها، هیچ فرشته یا مخلوق روحی دیگر در این حلقهٔ بیرونی سحابیها، خورشیدها، و سیارات وجود ندارد. این قلمرو دوردست در ماوراءِ حوزهٔ اختیارات و مدیریت دولتهای ابرجهان قرار دارد.

در سرتاسر اُروانتان باور بر این است که یک نوع جدید از آفرینش در حال شکل‌یابی است، نوعی از جهانها که تقدیرشان است که صحنهٔ فعالیتهای آیندهٔ سپاه در حال گرد آمدن نهایت شوند، و اگر حدس ما درست باشد، ممکن است آیندهٔ پایان ناپذیر برای تمامی شما در بر گیرندهٔ همان چشم‌انداز مسحور کننده‌ای باشد که گذشتهٔ بی‌پایان برای کهنسالان و پیشینیان شما در بر داشته است.

3- جاذبهٔ جهانی

تمامی اشکال نیرو - انرژی — مادی، ذهنی، یا روحی — به طور یکسان تابع آن کششها، آن وجودهای جهانی که ما جاذبه می‌نامیم هستند. شخصیت نیز نسبت به جاذبه — نسبت به مدار منحصر به فرد پدر — واکنش نشان می‌دهد. اما اگر چه این مدار در انحصار پدر است، او از مدارهای دیگر محروم نیست. پدر جهانی بیکران است و روی *تمامی* چهار مدار جاذبهٔ مطلق در جهان بنیادین عمل می‌کند:

1- جاذبهٔ شخصیتی پدر جهانی.

2- جاذبهٔ روحی پسر جاودان.

3- جاذبهٔ ذهنی عامل مشترک.

4- جاذبهٔ کیهانی جزیرهٔ بهشت.

این چهار مدار به مرکز نیروی بهشت تحتانی مربوط نیستند. آنها نه نیرو، انرژی، و نه مدار توان هستند. آنها مدارهای مطلق **وجود** هستند و همانند خداوند مستقل از زمان و فضا می‌باشند.

در این رابطه جالب است که برخی از مشاهداتی که در طول هزاره‌های اخیر توسط سپاه پژوهشگران جاذبه در یوورسا به عمل آمده ثبت شود. این گروه متخصص کارکنان در رابطه با سیستمهای گوناگون جاذبهٔ جهان بنیادین به نتایج زیرین دست یافته است:

1- *جاذبهٔ فیزیکی*. آنها به دنبال فرمولبندی تخمینی از جمع تمامی ظرفیت جاذبهٔ فیزیکی جهان بزرگ مقایسه‌ای از این اکتشاف را با جمع تخمینی حضور مطلق جاذبه که اکنون عمل می‌کند با سخت کوشی به عمل آورده‌اند. این محاسبات نشان می‌دهند که مجموع عمل جاذبه روی جهان بزرگ بخش بسیار کوچکی از کشش تخمینی جاذبهٔ بهشت می‌باشد که بر مبنای واکنش جاذبه‌ای واحدهای بنیادین فیزیکی مادهٔ جهانی محاسبه شده است. این پژوهشگران به این نتیجهٔ شگفت‌انگیز دست یافته‌اند که جهان مرکزی و هفت ابرجهان پیرامون در حال حاضر تنها از حدود پنج درصد از کارکرد فعال کشش جاذبهٔ مطلق را بهشت استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر: در لحظهٔ کنونی در حدود نود و پنج درصد از عمل فعال جاذبهٔ کیهانیِ جزیرهٔ بهشت که در این تئوری جمع کل محاسبه شده، درگیر کنترل سیستمهای مادی آن سوی مرزهای جهانهای سازمان یافتهٔ کنونی می‌باشد. این محاسبات تماماً به جاذبهٔ مطلق اشاره دارند. جاذبهٔ خطی یک پدیدهٔ همکنشی است که فقط با شناخت جاذبهٔ واقعی بهشت می‌تواند محاسبه شود.

2- *جاذبهٔ روحی*. این پژوهشگران از طریق همین تکنیک تخمین و محاسبهٔ قیاسی ظرفیت کنونی واکنشی جاذبهٔ روحی را کشف کرده‌اند، و با همکاری پیام‌آوران منفرد و سایر شخصیتهای روحی به جمع‌بندی جاذبهٔ فعال روحی دومین منبع و مرکز دست یافته‌اند. و بسیار آموزنده است یادآوری شود که آنها برای حضور واقعی و کارکردی جاذبهٔ روحی در جهان بزرگ حدوداً همان مقداری را پیدا می‌کنند که برای حاصل جمع کنونی جاذبهٔ فعال روحی بدیهی می‌پندارند. به عبارت دیگر چنین مشاهده می‌شود که در زمان حاضر عملاً تمامی جاذبهٔ روحی پسر جاودان، که بر مبنای این تئوری جمع کل محاسبه شده، در جهان بزرگ عمل می‌کند. اگر این اکتشافات قابل اطمینان باشند، ما می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جهانهایی که اکنون در فضای بیرونی تکامل می‌یابند در زمان حاضر به طور کامل غیرروحی هستند. و اگر این حقیقت داشته باشد، به گونه‌ای رضایتبخش روشن می‌سازد که چرا موجودات بهره‌مند از روح پیرامون این تجلیهای عظیم انرژی، صرف نظر از دانستن واقعیت وجود فیزیکی آنها، اطلاع اندکی دارند و یا هیچ اطلاعی ندارند.

3- *جاذبهٔ ذهنی*. این کارشناسان از طریق همین اصول محاسبهٔ قیاسی به مشکل حضور و واکنش جاذبهٔ ذهنی یورش برده‌اند. واحد ذهنی تخمین از طریق تعیین میانگین سه نوع ذهنیت مادی و سه نوع روحی به دست آمد، گر چه ثابت شد که نوع ذهنی که در مدیران نیرو و همکاران آنها یافت گردید، در تلاش برای دستیابی به واحد بنیادین تخمین ذهنی - جاذبه‌ای، عاملی مختل کننده بود. برای تخمین ظرفیت کنونی سومین منبع و مرکز برای کارکرد ذهنی - جاذبه‌ای مطابق این تئوری جمع کل مانع اندکی وجود داشت. اگر چه یافته‌ها در این نمونه همانند تخمینات جاذبهٔ فیزیکی و روحی چنان قطعی نیستند، ولی در مقایسه بسیار آموزنده و حتی ابهام‌آور می‌باشند. این پژوهشگران استنتاج می‌کنند که در حدود هشتاد و پنج در صد از واکنش ذهنی - جاذبه‌ای نسبت به گیرایی عقلانی عامل مشترک در جهان بزرگِ موجود منشأ می‌یابد. این امر از این احتمال خبر می‌دهد که در رابطه با فعالیتهای قابل مشاهدهٔ فیزیکی که اکنون در سرتاسر قلمروهای فضایی بیرونی در جریان است فعالیتهای ذهنی درگیر هستند. در حالی که این تخمین احتمالاً از دقیق بودن بسیار دور است، در اصل با این اعتقاد ما که سازمان دهندگان هوشمند نیرو در حال حاضر تکامل جهان را در سطوح فضای آن سوی سرحدات کنونی بیرونی جهان بزرگ هدایت می‌کنند سازگاری دارد. طبیعت این هوشمندی فرضی هر چه باشد، ظاهراً نسبت به روح - جاذبه واکنشگر نیست.

اما تمامی این محاسبات در بهترین حالت تخمینهایی هستند که مبتنی بر قوانین فرضی می‌باشند. ما فکر می‌کنیم که آنها نسبتاً قابل اطمینان می‌باشند. حتی اگر تعداد اندکی از موجودات روحی در فضای بیرونی واقع شده باشند، حضور جمعی آنها روی محاسباتی که در بر گیرندهٔ چنین اندازه‌گیریهای کلان باشد تأثیر قابل ملاحظه‌ای ندارد.

جاذبهٔ *شخصیت* غیرقابل محاسبه است. ما مدار را می‌شناسیم، اما نمی‌توانیم واقعیتهای کمی یا کیفی را که به آنها واکنشگر هستند اندازه بگیریم.

4- فضا و حرکت

تمامی واحدهای انرژی کیهانی در گردش اصلی هستند، و درگیر اجرای مأموریت خویش می‌باشند، ضمن این که به دور مدار جهانی در حال گردشند. جهانهای فضا و سیستمها و کرات تشکیل دهندهٔ آن همگی کرات در حال چرخشند، و در امتداد مدارهای بی‌پایان سطوح فضایی جهان بنیادین در حال حرکتند. هیچ چیز در تمامی جهان بنیادین مطلقاً ساکن نیست، به جز خود مرکز هاونا، جزیرهٔ جاودان بهشت، مرکز جاذبه.

مطلق کامل از نظر کارکردی به فضا محدود است، اما ما دربارهٔ رابطهٔ این مطلق با حرکت زیاد مطمئن نیستیم. آیا حرکت ذاتی آن است؟ ما نمی‌دانیم. ما می‌دانیم که حرکت زادهٔ فضا نیست؛ حتی حرکتهای فضایی درون‌زاد نیستند. اما ما دربارهٔ رابطهٔ مطلق با حرکت مطمئن نیستیم. به راستی چه کسی یا چه چیزی مسئول فعالیتهای عظیم دگردیسیهای نیرو - انرژی که اکنون در ماوراءِ

مرزهای هفت ابرجهان کنونی جریان دارند می‌باشد؟ ما در رابطه با منشأ حرکت از دیدگاههای زیرین برخورداریم:

1- ما تصور می‌کنیم که عامل مشترک حرکت را در فضا آغاز می‌کند.

2- اگر عامل مشترک حرکتهای فضایی را ایجاد می‌کند، ما نمی‌توانیم آن را اثبات کنیم.

3- مطلق جهانی منشأ حرکت اولیه نیست اما تمامی تنشهایی را که از طریق حرکت منشأ می‌یابند یکدست می‌سازد و کنترل می‌کند.

در فضای بیرونی سازمان دهندگان نیرو ظاهراً مسئول به وجود آوردن چرخهای عظیم جهانی هستند که اکنون در حال تکامل ستاره‌ای می‌باشند، اما توانایی آنها برای کارکرد به این صورت باید از طریق تعدیل حضور فضایی مطلق کامل امکان‌پذیر شده باشد.

فضا از دیدگاه بشری هیچ چیز نیست، منفی است. آن فقط به شکلی که به چیزی مثبت و غیرفضایی مربوط است وجود دارد. با این وجود فضا واقعی است. آن حرکت را در خود جای می‌دهد و تعدیل می‌سازد. آن حتی حرکت می‌کند. حرکتهای فضایی را می‌توان کمابیش به صورت زیر طبقه‌بندی نمود:

1- حرکت اولیه — تنفس فضایی، حرکت خود فضا.

2- حرکت ثانویه — نوسانات متناوب جهت‌دار سطوح متوالی فضایی.

3- حرکتهای نسبی — نسبی از این نظر که به صورت یک نقطهٔ مبنایی با بهشت ارزیابی نمی‌شوند. حرکتهای اولیه و ثانویه مطلق هستند، حرکت در رابطه با بهشتِ بی‌حرکت.

4- حرکت جبران کننده یا لازم و ملزوم که برای هماهنگی تمامی حرکتهای دیگر طراحی شده است.

رابطهٔ کنونی خورشید شما و سیارات مربوط به آن، ضمن این که بسیاری حرکتهای نسبی و مطلق را در فضا آشکار می‌سازد، تمایل دارد این برداشت را به نظاره‌گران ستاره‌شناس برساند که شما نسبتاً در فضا ساکن هستید، و این که همینطور که محاسبات شما به سوی بیرون در فضا نظر می‌افکنند، خوشه‌های پرستاره و جریانات پیرامون با سرعتهای پیوسته فزاینده درگیر پرواز به سوی بیرون می‌باشند. اما چنین نیست. شما بسط به سوی بیرون و یکنواخت کنونی آفرینشهای فیزیکی تمامی فضای پر شده را نمی‌توانید تشخیص دهید. خود آفرینش محلی شما (نبادان) در این حرکت جهانی بسط به سوی بیرون شرکت دارد. تمامی هفت ابرجهان در ادوار دو میلیارد سالهٔ تنفس فضایی به همراه مناطق بیرونی جهان بنیادین شرکت دارند.

هنگامی که جهانها انبساط و انقباض می‌یابند، اجرام مادی در فضای پر شده به طور متناوب بر علیه و به همراه کشش جاذبهٔ بهشت حرکت می‌کنند. کاری که در حرکت دادن تودهٔ مادی انرژی آفرینش انجام شده کار *فضایی* است اما کار *انرژی نیرویی* نیست.

اگر چه تخمینات اسپکتروسکوپی شما از سرعتهای نجومی هنگامی که به قلمروهای پرستاره‌ای که به ابرجهان شما و ابرجهانهای وابسته به آن تعلق دارند اطلاق می‌شوند نسبتاً قابل اطمینانند، چنین محاسباتی در رابطه با قلمروهای فضای بیرونی کاملاً غیرقابل اطمینان می‌باشند. خطوط طیفی با یک ستارهٔ در حال نزدیک شدن از نرمال به سمت بنفش جا به جا می‌شوند. به همین ترتیب این خطوط با یک ستارهٔ در حال دور شدن به سمت قرمز جا به جا می‌شوند. بسیاری از تأثیرات مداخله می‌کنند تا چنین به نظر رسانند که سرعت دور شدن جهانهای بیرونی برای هر میلیون سال نوری افزایش در مسافت به میزان بیش از یکصد مایل در ثانیه افزوده می‌شود. از طریق این روش محاسبه، به دنبال تکامل تلسکوپهای قدرتمندتر، به نظر خواهد رسید که این سیستمهای دوردست با میزان غیرقابل باور بیش از سی هزار مایل در ثانیه از این بخش از جهان در پروازند. اما این سرعت ظاهری دور شدن واقعی نیست. آن نتیجهٔ عوامل بیشمار خطاآمیز که در بر گیرندهٔ زوایای مشاهده و سایر کژدیسی‌های زمان - فضا می‌باشند است.

اما بزرگترین تمامی این کژدیسی‌ها ناشی از این است که جهانهای پهناور فضای بیرونی، در قلمروهایی که در مجاورت قلمروهای هفت ابرجهان هستند، به نظر می‌رسد در جهتی مخالف جهت جهان بزرگ در چرخشند. بدین معنی که این هزاران سحابی و خورشیدها و کرات همراه آنان در زمان حاضر در جهت عقربهٔ ساعت به دور آفرینش مرکزی در حال گردشند. هفت ابرجهان در خلاف جهت عقربهٔ ساعت به دور بهشت می‌چرخند. به نظر می‌رسد که دومین جهان بیرونی کهکشانها، همانند هفت ابرجهان، خلاف جهت عقربهٔ ساعت به دور بهشت می‌چرخد. و نظاره‌گران نجومی یوورسا تصور می‌کنند که نشانهٔ حرکتهای تکاملی در یک کمربند بیرونی سوم از فضای دوردست را که شروع کرده است تمایلات جهت‌دار با طبیعتی در جهت عقربهٔ ساعت را به نمایش بگذارد شناسایی کرده‌اند.

احتمال دارد که این جهت‌های متناوب از حرکتهای جمعی متوالی فضایی جهانها به تکنیک جاذبه‌ای مطلق کامل در درون جهان بنیادین مربوط باشد که در بر گیرندهٔ یک هماهنگی نیروها و یک برابر سازی کششهای فضایی است. حرکت همانند فضا یک مکمل یا برابر ساز جاذبه است.

5- زمان و فضا

همانند فضا، زمان یک عطیهٔ بهشت است، اما نه به همان معنی، فقط به طور غیرمستقیم. زمان در اثر حرکت روی می‌دهد، و چون ذهن به طور ذاتی از تسلسل آگاه است. از نقطه نظر عملی، حرکت برای زمان ضروری است، اما هیچ واحد جهانی زمانی بر مبنای حرکت وجود ندارد، به

جز این که روز استاندارد بهشت - هاونا به طور اختیاری چنین مورد شناسایی واقع شده است. تمامیت تنفس فضا ارزش محلی خود را به عنوان یک منبع زمانی از بین می‌برد.

فضا نامتناهی نیست، گر چه منشأ در بهشت دارد، نه مطلق، چرا که توسط مطلق کامل مورد رخنه واقع شده است. ما مرزهای مطلق فضا را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که مطلقِ زمان ابدیت است.

زمان و فضا فقط در آفرینشهای زمان - فضا، هفت ابرجهان، جدایی‌ناپذیر هستند. فضای ناگذرا (فضای بدون زمان) از نظر تئوریک وجود دارد، اما تنها مکان به راستی ناگذرا *ناحیهٔ بهشت* است. زمان بی‌فضا (زمان بدون فضا) در ذهن سطح کارکرد بهشتی وجود دارد.

مناطق نسبتاً بی‌حرکت میان فضایی که با بهشت تماس دارند و فضای پر شده را از فضای پر نشده جدا می‌سازند مناطق گذار از زمان به ابدیت هستند، از این رو بی‌هوش شدن رهنوردان بهشت در طول این عبور برای منجر شدن به شهروندی بهشت ضروری است. *دیدارگران* آگاه از زمان می‌توانند بدون این خواب رفتن به بهشت روند، اما آنها مخلوقات زمان باقی می‌مانند.

روابط زمانی بدون حرکت در فضا وجود ندارند، اما آگاهی از زمان وجود دارد. حتی در فقدان حرکت تسلسل می‌تواند نسبت به زمان آگاهی به وجود آورد. ذهن انسان به دلیل طبیعت ذاتی کمتر وابسته به زمان است تا وابسته به فضا. حتی در طول روزگاران حیات زمینیِ در جسم، گر چه ذهن انسان به گونه‌ای استوار به فضا وابسته است، قوهٔ خلاقهٔ بشری نسبتاً فارغ از زمان است. اما خود زمان از نظر ژنتیک یک کیفیت ذهنی نیست.

سه سطح متفاوت از آگاهی زمانی وجود دارد:

1- زمان ادراک ذهنی — آگاهی از توالی، حرکت، و یک حس طول زمان.

2- زمان ادراک روحی — درون بینی نسبت به حرکت به سوی خدا و آگاهی از حرکت صعودگرایانه به سطوح الوهیت فزاینده.

3- شخصیت از طریق درون بینی نسبت به واقعیت یک حس ویژه نسبت به زمان به اضافهٔ یک آگاهی از حضور و یک آگاهی از طول زمان *ایجاد می‌کند*.

حیوانات غیرروحانی فقط گذشته را می‌دانند و در زمان حال زندگی می‌کنند. انسانی که روح در او سکنی گزیده از نیروی پیش‌بینی (درون‌بینی) برخوردار است. او می‌تواند آینده را در ذهن مجسم کند. فقط رویکردهای پیش‌نگر و مترقی شخصاً واقعی هستند. اخلاقیات ساکن و نیک کرداری سنتی فقط اندکی فوق حیوانی هستند. رواق‌گرایی نیز یک مرتبت والای خودشکوفایی نیست. اخلاقیات و نیک کرداری هنگامی که دینامیک و مترقی هستند به راستی انسانی، زنده با واقعیت جهان، می‌شوند.

شخصیت انسان صرفاً یک ملازم رویدادهای زمانی و فضایی نیست. شخصیت بشری همچنین می‌تواند به عنوان علت کیهانی چنین رخدادهایی عمل کند.

6- کنترل فراگیر جهانی

جهان ناایستا است. ثبات نتیجهٔ اینرسی نیست بلکه محصول انرژیهای توازن یافته، اذهان همیار، مورانشیاهای هماهنگ، کنترل فراگیر روحی، و یگانگی شخصیت است. ثبات به طور کامل و همیشه با الوهیت متناسب است.

در کنترل فیزیکی جهان بنیادین پدر جهانی اولویت و تقدم را از طریق جزیرهٔ بهشت اعمال می‌کند. خداوند در ادارهٔ روحی کیهان در شخص پسر جاودان مطلق است. در مورد قلمروهای ذهنی، پدر و پسر از طریق عامل مشترک به طور هماهنگ عمل می‌کنند.

سومین منبع و مرکز در حفظ تعادل و هماهنگی مجموع انرژیها و سازمانهای فیزیکی و روحی از طریق مطلق بودن کنترل کاملش روی ذهن کیهانی و از طریق به کارگیری مکملهای فیزیکی و روحی - جاذبه‌ای ذاتی و جهانیش یاری می‌رساند. هر گاه و هر جا که ارتباطی بین ماده و روح صورت می‌پذیرد، چنین پدیدهٔ ذهنی یک عمل روح بیکران می‌باشد. تنها ذهن می‌تواند نیروها و انرژیهای فیزیکی سطح مادی را با قدرتها و موجودات روحی سطح روحی ارتباط متقابل دهد.

در تمامی تعمق شما پیرامون پدیده‌های جهانی مطمئن شوید که روابط متقابل میان انرژیهای فیزیکی، عقلانی، و روحی را در نظر می‌گیرید، و این که نقش پدیده‌های غیرمنتظره‌ای که ملازم پیوند آنها توسط شخصیت است و پدیده‌های غیرقابل پیش‌بینی که حاصل عملکردها و واکنشهای الوهیت تجربی و مطلقها است در نظر گرفته می‌شوند.

جهان فقط از نظر کمی یا اندازه‌گیری جاذبه بسیار قابل پیش‌بینی است. حتی نیروهای آغازین فیزیکی نسبت به جاذبهٔ خطی واکنشمند نیستند، و معانی والاتر ذهنی و ارزشهای راستین روحیِ واقعیتهای غائی جهان نیز چنین نیستند. تا جایی که به ارتباطات جدید نیروها، چه فیزیکی، ذهنی، یا روحی مربوط است، از نظر کیفی جهان بسیار قابل پیش‌بینی نیست، گر چه بسیاری از این ترکیبات انرژیها یا نیروها هنگامی که در معرض مشاهدهٔ جدی واقع می‌شوند بخشاً قابل پیش‌بینی می‌شوند. هنگامی که ماده، ذهن، و روح از طریق شخصیت مخلوق یگانه می‌شوند، ما قادر نیستیم به طور کامل تصمیمات چنین موجود برخوردار از ارادهٔ آزاد را پیش‌بینی کنیم.

تمامی فازهای نیروی آغازین، روح در حال تولد، و سایر نهایتهای غیرشخصی به نظر می‌رسد مطابق قوانین مشخص نسبتاً باثبات ولی ناشناخته واکنش نشان می‌دهند و با یک گسترهٔ عمل و یک انعطاف پذیری واکنش که اغلب هنگام روبرویی با پدیده‌های برخوردار از یک وضعیت محدود و منزوی نقش بر آب می‌شوند تعیین ویژگی می‌شوند. توضیح این آزادی غیرقابل پیش‌بینی

واکنش که با این واقعیتهای در حال بروز جهانی آشکار می‌شوند چیست؟ این چیزهای ناشناخته، و غیرقابل درکِ غیرقابل پیش‌بینی — چه به رفتار یک واحد آغازین نیرویی، واکنش یک سطح ناشناختهٔ ذهنی مربوط باشد، یا به پدیدهٔ یک پیش جهان پهناور در حال ساخته شدن در قلمروهای فضای بیرونی — احتمالاً فعالیتهای غائی و کارکردهای حضوری مطلقها را، که مقدم بر کارکرد تمامی آفریننده‌های جهان می‌باشد، آشکار می‌سازد.

ما به راستی نمی‌دانیم، اما حدس می‌زنیم چنین مهارت شگفت‌انگیز و چنین هماهنگی ژرف نشانهٔ حضور و عملکرد مطلقها است، و این که چنین تنوع پاسخ در شرایط وجود علیت ظاهراً یکنواخت واکنش مطلقها را آشکار می‌سازد، نه فقط نسبت به علیت بلافصل و موقعیتی، بلکه همچنین نسبت به تمامی علیتهای مربوط دیگر در سرتاسر تمامی جهان بنیادین.

اشخاص از فرشتگان نگاهبان سرنوشت خود برخوردارند. سیارات، سیستمها، کواکب، جهانها، و ابرجهانها هر یک فرمانروایان مربوطهٔ خود را دارند که برای سعادت قلمروهای خود تلاش می‌کنند. هاونا و حتی جهان بزرگ توسط آنهایی که این مسئولیتهای بزرگ به آنان سپرده شده مورد مراقبت واقع می‌شوند. اما چه کسی نیازهای اساسی جهان بزرگ را به صورت یک مجموعهٔ کامل، از بهشت تا چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضا شکوفا می‌سازد و مورد توجه قرار می‌دهد؟ از نظر وجودگرایانه چنین مراقبت مافوق احتمالاً به تثلیث بهشت قابل نسبت است، اما از یک دیدگاه تجربی پدیداری جهانهای پس هاونا به موارد زیرین بستگی دارد:

1- مطلقها در پتانسیل.

2- غائی در جهت.

3- متعال در هماهنگی تکاملی.

4- آرشیتکتهای جهان بنیادین در موضع سرپرستی پیش از ظهور فرمانروایان مشخص.

مطلق کامل بر تمامی فضا سایه افکنده است. وضعیت دقیق مطلق الوهیت و مطلق جهانی در مجموع برای ما روشن نیست، اما هر جا که مطلق الوهیت و مطلق کامل عمل می‌کنند ما از کارکردهای نفر واپسین اطلاع داریم. مطلق الوهیت ممکن است در سرتاسر جهان حضور داشته باشد اما به سختی در فضا حضور دارد. غائی تا حاشیه‌های بیرونی چهارمین سطح فضا در فضا حضور دارد یا روزی خواهد داشت. ما شک داریم که غائی هرگز از یک حضور فضایی در ماوراءِ پیرامون جهان بنیادین برخوردار شود، اما در درون این محدوده غائی به طور تدریجی در حال ادغام کردن سازمان خلاق پتانسیلهای سه مطلق می‌باشد.

7- جزء و کل

یک قانون تغییرناپذیر و غیر شخصی که برابر با کارکرد یک مشیت کیهانی است در سرتاسر زمان و فضا و در رابطه با تمامی واقعیتِ برخوردار از هر ماهیتی مشغول به کار است. بخشندگی طرز برخورد مهرآمیز خداوند را با فرد تعیین ویژگی می‌کند. بی‌طرفی طرز برخورد خداوند را نسبت به کل ترغیب می‌کند. خواست خداوند لزوماً بر جزء — قلب هر شخصیتی — غالب نیست، اما خواست او در واقع بر کل — جهان جهانها — حاکم است.

این امر صحت دارد که قوانین خداوند در تمامی برخوردهای او با تمامی موجوداتش ذاتاً مستبدانه نیستند. برای شما، با بینش محدود و دیدگاه متناهی‌تان، اعمال خداوند باید اغلب دیکتاتورمنشانه و استبدادی به نظر رسند. قوانین خداوند صرفاً عادتهای خداوند و شیوهٔ او برای انجام مکرر چیزها است، و او پیوسته همهٔ چیزها را به خوبی انجام می‌دهد. شما مشاهده می‌کنید که خداوند همان کار را به همان نحو مکرراً انجام می‌دهد، صرفاً به این دلیل که آن بهترین راه انجام آن کار مشخص در یک شرایط مشخص است، و بهترین راه راهی درست است، و لذا خرد بیکران همیشه فرمان انجام آن کار را به آن طریقهٔ دقیق و کامل می‌دهد. شما همچنین باید به خاطر داشته باشید که طبیعت عمل ویژهٔ الوهیت نیست. در آن پدیده‌هایی که انسان طبیعت می‌نامد تأثیرات دیگری وجود دارند.

برای طبیعت الهی مشمئز کننده است که هر گونه اضمحلال را متحمل شود، یا هرگز اجرای هر عمل کاملاً شخصی را به یک طریقهٔ حقیرانه اجازه دهد. با این وجود باید روشن شود که اگر در الهی بودن هر وضعیت، در اوج هر شرایط، در هر حالتی که روند خرد متعالی مطالبهٔ رفتار متفاوتی را نشان دهد — اگر الزامات کامل بودن به هر دلیل روش دیگر واکنش را دیکته کند، رفتاری بهتر، در آن صورت و در آنجا خداوند تماماً خردمند به آن طریقهٔ بهتر و مناسبتر عمل می‌کند. آن جلوه‌گر یک قانون بالاتر است، نه برگشت یک قانون پایین‌تر.

خداوند یک بردهٔ در قید و بند عادت نسبت به وقوع تکرار اعمال داوطلبانهٔ خود نیست. هیچ تضادی میان قوانین بیکران وجود ندارد. آنها همگی نهایت کمال طبیعت خطاناپذیر هستند. آنها همگی اعمال بی‌چون و چرا که بیانگر تصمیمات بی‌نقص می‌باشند هستند. قانون واکنش تغییرناپذیر یک ذهن بیکران، کامل و توحیدی است. اعمال خداوند به رغم این یکنواختی ظاهری همگی مطابق خواست او هستند. در خداوند "هیچ دگرسانی یا سایهٔ تغییر وجود ندارد." اما تمامی این چیزهایی را که به راستی می‌توان در بارهٔ پدر جهانی گفت، نمی‌توان با همان قطعیت پیرامون تمامی موجودات هوشمند تحت فرمان او یا در بارهٔ مخلوقات تکاملی او گفت.

چون خداوند تغییرناپذیر است، از این رو شما می‌توانید، در تمامی شرایط معمول، به این که او همان کار را به همان طریقهٔ همسان و معمول انجام دهد، دلگرم باشید. خداوند پشتگرمی ثبات برای تمامی چیزها و موجودات خلق شده است. او خداوند است، لذا تغییر نمی‌کند.

و تمامی این رفتار تغییرناپذیر و عمل یکنواخت، شخصی، آگاهانه، و بسیار ارادی است، زیرا خدای بزرگ یک بردهٔ درماندهٔ کمال و بیکرانی خود نیست. خداوند یک نیروی اتوماتیک خودکار نیست. او یک نیروی بنده‌وار محدود به قانون نیست. خداوند یک معادلهٔ ریاضی یا یک فرمول

شیمیایی نیز نیست. او یک شخصیت دارای ارادهٔ آزاد و آغازین است. او پدر جهانی است، موجودی مملو از شخصیت و سرچشمهٔ جهانی شخصیت تمام مخلوقات است.

خواست خداوند به طور یکنواخت در قلب انسان مادی خداشناس حاکم نمی‌شود، اما اگر چهارچوب زمان فراتر از لحظه بزرگ شود تا تمامی زندگی اول را در بر گیرد، آنگاه خواست خداوند در ثمرات روحی زندگی فرزندان با روح هدایت شدهٔ خداوند به طور فزاینده قابل تشخیص می‌شود. و در آنصورت اگر زندگی بشری بیشتر بزرگ شود تا تجربهٔ مورانشیا را شامل شود، مشاهده می‌شود که خواست خداوند به طور تابناکتر در اعمال معنوی‌ساز آن مخلوقات زمان که شروع به چشیدن شادکامی الهیِ تجربه نمودن رابطهٔ شخصیت انسان با شخصیت پدر جهانی کرده‌اند می‌درخشد.

پدر بودن خداوند و برادری انسان پارادوکس جزء و کل را در سطح شخصیت عرضه می‌کند. خداوند **هر** فرد را به عنوان یک فرزند یکتا در خانوادهٔ آسمانی دوست دارد. با این حال خداوند **هر** فرد را این گونه دوست دارد؛ او از اشخاص جانبداری نمی‌کند، و عمومیت مهر او یک رابطهٔ کامل، برادری جهانی، را به وجود می‌آورد.

مهر پدر به طور مطلق هر شخصیت را به عنوان یک فرزند بی‌مانند پدر جهانی، فرزندی بی‌همتا در بیکرانی، یک مخلوق صاحب اختیار غیرقابل جانشین در تمامی ابدیت، یگانه می‌سازد. مهر پدر هر فرزند خداوند را قرین افتخار می‌سازد، هر عضو خانوادهٔ آسمانی را منور می‌کند، و بر طبیعت بی‌نظیر هر موجود شخصی در برابر سطوح غیرشخصی که خارج از مدار برادرانهٔ پدر همه قرار دارد به طور آشکار سایه می‌افکند. مهر خداوند ارزش مافوق هر مخلوق صاحب اراده را به گونه‌ای چشمگیر به نمایش در می‌آورد، و ارزش بالایی را که پدر جهانی برای تک تک فرزندانش از بالاترین شخصیت آفرینندهٔ برخوردار از وضعیت بهشتی تا پایین‌ترین شخصیت برخوردار از حرمت اراده در میان قبایل انسانهای بدوی در سرآغاز نوع بشر در یک کرهٔ تکاملی زمان و فضا قائل است به طور خطاناپذیر آشکار می‌سازد.

همین مهر خداوند نسبت به فرد، خانوادهٔ الهی تمامی افراد، و برادری جهانی فرزندان صاحب ارادهٔ پدر بهشتی را به وجود می‌آورد. و این برادری، که جهانی است، یک رابطهٔ کل است. برادری، هنگامی که جهانی باشد، نه **هر** رابطه، بلکه ***تمامی*** روابط را آشکار می‌سازد. برادری یک واقعیت جمع است و لذا کیفیتهای کل را در تمایز با کیفیتهای جزء آشکار می‌سازد.

برادری در بر گیرندهٔ یک واقعیت رابطه میان هر شخصیت موجود در جهان می‌باشد. هیچ شخصی نمی‌تواند از فواید یا کیفرهایی که ممکن است در نتیجهٔ رابطه با اشخاص دیگر روی دهد بگریزد. جزء متناسب با کل سود می‌برد یا زیان می‌بیند. تلاش نیکوی هر انسان موجب منفعت تمامی انسانها می‌شود. خطا یا شرارت هر انسان بر رنج تمامی انسانها می‌افزاید. همانطور که جزء حرکت می‌کند، کل نیز حرکت می‌کند. پیشرفت کل موجب پیشرفت جزء می‌شود. سرعتهای

نسبی جزء و کل مشخص می‌کنند که آیا جزء با رخوت کل کند می‌شود یا با نیروی فزایندهٔ برادری کیهانی به پیش رانده می‌شود.

این یک راز است که خداوند یک موجود بسیار خودآگاه شخصی با اقامتگاهی مرکزی است، و در همان حال در چنین جهان پهناوری شخصاً حضور دارد و با تعداد تقریباً بیشماری از موجودات شخصاً در ارتباط است. این که چنین پدیده‌ای یک راز فراتر از درک بشری است نباید به کمتری حدی ایمان شما را کم کند. اجازه ندهید میزان بیکرانی، عظمت ابدی، و شکوه و جلال سرشت بی‌همتای خداوند شما را مرعوب کند، گیج کند، یا مأیوس سازد. زیرا پدر از هیچیک از شما خیلی دور نیست. او در درون شما سکنی می‌گزیند و در او ما همگی عملاً حرکت می‌کنیم، در واقع زندگی می‌کنیم، و به راستی از موجودیت خود برخورداریم.

اگر چه پدر بهشتی از طریق آفرینندگان الهی خود و فرزندان مخلوقش عمل می‌کند، او همچنین از صمیمانه‌ترین تماس درونی با شما برخوردار است، چنان والا، چنان بسیار شخصی، که حتی فراتر از درک من است — آن همدمی معنوی اسرارآمیزِ قطعه‌ای از پدر با روان بشری و با ذهن انسانی که در آن در واقع سکنی می‌گزیند. با دانستن این که شما با این هدایای خداوند چه می‌کنید، می‌دانید که پدر در ارتباط صمیمانه، نه تنها با یاران الهی خود، بلکه همچنین با فرزندان تکاملی انسانی زمان متعلق به خود می‌باشد. پدر به راستی در بهشت اقامت دارد، اما وجود الهی او همچنین در اذهان انسانها اقامت دارد.

حتی اگر روح یک پسر بر تمامی انسانها ریخته شود، گر چه روزگاری یک پسر در شکل جسم انسانی با شما زندگی می‌کرد، گر چه فرشتهٔ سراف شخصاً شما را محافظت و هدایت می‌کند، چطور هر یک از این موجودات الهی متعلق به دومین و سومین مرکز هرگز می‌توانند امید داشته باشند همانند پدر، که قسمتی از خود را اهدا نموده تا در شما باشد، تا خودِ واقعی و الهی، حتی جاودان شما باشد، به طور آکنده به شما نزدیک شوند یا شما را بفهمند.

8- ماده، ذهن، و روح

"خداوند روح است"، اما بهشت چنین نیست. جهان مادی عرصه‌ای است که تمامی فعالیتهای روحی در آن به وقوع می‌پیوندد. موجودات روحی و فرازگرایان روحی در کرات فیزیکی متعلق به واقعیت مادی زندگی و کار می‌کنند.

اعطای نیروی کیهانی، قلمرو جاذبهٔ کیهانی، کارکرد جزیرهٔ بهشت است. تمامی نیرو - انرژی اولیه از بهشت پیش می‌رود، و مادهٔ ساختن جهانهای ناگفته اکنون به شکل یک وجود فوق جاذبه که نیرو - شارژ فضای پر شده را در بر می‌گیرد در سرتاسر جهان بنیادین در حال گردش است.

دگرگونیهای نیرو در جهانهای پیرامون هر چه باشد، به دنبال خروج از بهشت، تحت کشش بی‌پایان، پیوسته موجود، و بی‌وقفهٔ جزیرهٔ جاودان به حرکت ادامه می‌دهد، و به طور فرمانبردار

و ذاتی برای همیشه به دور مسیرهای جاودانهٔ فضایی جهانها می‌چرخد. انرژی فیزیکی واقعیتی است که در اطاعتش نسبت به قانون جهانی حقیقی و ثابت قدم است. فقط در قلمرو ارادهٔ مخلوق از مسیرهای الهی و طرحهای اولیه انحراف وجود داشته است. نیرو و انرژی شواهد جهانی ثبات، تداوم، و جاودانگی جزیرهٔ مرکزی بهشت هستند.

اعطای روح و معنوی ساختن شخصیتها، حوزهٔ جاذبهٔ روحی، قلمرو پسر جاودان است. و این جاذبهٔ روحی پسر، که پیوسته تمامی واقعیتهای روحی را به خود جذب می‌کند، به همان اندازه واقعی و مطلق است که گیرایی تماماً قدرتمند مادی جزیرهٔ بهشت می‌باشد. اما انسان مادی - ذهن طبعاً با جلوه‌های مادی برخوردار از یک طبیعت فیزیکی بیشتر آشنا است تا با کارکردهای به همان اندازه واقعی و نیرومند برخوردار از یک طبیعت روحی که فقط با بصیرتهای روحی روان تمیز داده می‌شوند.

همینطور که ذهن هر شخصیت در جهان بیشتر روحانی — خداگونه — می‌شود، کمتر به جاذبهٔ مادی واکنشمند می‌شود. واقعیت، چنان که با واکنش جاذبهٔ فیزیکی اندازه‌گیری می‌شود، آنتی‌تز واقعیت، چنان که با کیفیت محتوای روحی تعیین می‌شود، می‌باشد. عمل جاذبهٔ فیزیکی یک تعیین کنندهٔ کمی انرژی غیرروحی است. عمل جاذبهٔ روحی اندازه‌گیری کیفی انرژی زندهٔ الوهیت است.

آنچه که بهشت برای آفرینش فیزیکی است، و آنچه که پسر جاودان برای جهان روحی است، عامل مشترک برای قلمروهای ذهنی — جهان هوشمند مادی، مورانشیایی، و موجودات و شخصیتهای روحی — است.

عامل مشترک نسبت به واقعیتهای مادی و روحی، هر دو، واکنش نشان می‌دهد و لذا نسبت به تمامی موجودات هوشمند به طور ذاتی خادم جهانی می‌شود، موجوداتی که ممکن است نمایانگر پیوندی از فازهای مادی و روحی آفرینش، هر دو، شوند. اعطای هوشمندی، خدمت به موجود مادی و روحی در پدیدهٔ ذهن، قلمرو ویژهٔ عامل مشترک است که بدین ترتیب شریک ذهن معنوی، جوهر ذهن مورانشیا، و مادهٔ ذهن مادی مخلوقات تکاملی زمان می‌شود.

ذهن تکنیکی است که از طریق آن واقعیتهای روحی برای شخصیتهای آفریده شده تجربی می‌شوند. و در تحلیل نهایی امکانات یگانه کنندهٔ حتی ذهن بشری، توان هماهنگ کردن چیزها، ایده‌ها، و ارزشها، فوق مادی است.

اگر چه برای ذهن انسانی به سختی ممکن است که هفت سطح واقعیت نسبی کیهانی را بفهمد، خرد بشری باید قادر باشد که عمدهٔ معنی سه سطح کاربرد واقعیت متناهی را درک کند:

1- *ماده*. انرژی سازمان یافته که تابع جاذبهٔ خطی است به جز هنگامی که به وسیلهٔ حرکت تغییر یافته و توسط ذهن تعدیل می‌شود.

2- **ذهن**. هشیاری سازمان یافته که به طور کامل تابع جاذبهٔ مادی نیست، و هنگامی که توسط روح تغییر یابد به راستی رهایی می‌یابد.

3- **روح**. بالاترین واقعیت شخصی. روح حقیقی تابع جاذبهٔ فیزیکی نیست اما سرانجام تأثیر انگیزانندهٔ تمامی سیستمهای انرژی در حال تکامل برخوردار از حرمت شخصیت می‌شود.

هدف وجود تمامی شخصیتها روح است. تجلیهای مادی نسبی هستند، و ذهن کیهانی میان این اضداد جهانی قرار دارد. اعطای ذهن و معاضدت روح کار اشخاص همکار الوهیت، روح بیکران و پسر جاودان است. تمام واقعیت الهی ذهن نیست بلکه روح - ذهن است — ذهن - روح که توسط شخصیت یگانه شده است. با این وجود مطلقهای هر دو، روح و وجود در شخص پدر جهانی تلاقی می‌یابند.

در بهشت سه انرژی، فیزیکی، ذهنی، و روحی هماهنگ هستند. در کیهان تکاملی انرژی - ماده استیلا دارد به جز در شخصیت، که روح از طریق میانجی‌گری ذهن در تلاش برای تفوق است. روح واقعیت بنیادین تجربهٔ شخصیت تمامی مخلوقات است زیرا خداوند روح است. روح تغییرناپذیر است، و از این رو در تمامی روابط شخصیتی فراتر از هم ذهن و هم ماده، که متغیرهای تجربی پیشرفت تدریجی هستند می‌باشد.

در تکامل کیهانی ماده یک سایهٔ فلسفی می‌شود که در حضور درخشش روحیِ روشن‌بینی الهی توسط ذهن افکنده می‌شود، اما این امر واقعیتِ انرژی - ماده را بی‌اعتبار نمی‌سازد. ذهن، ماده، و روح به طور مساوی واقعی هستند، اما در دستیابی به الوهیت برای شخصیت از ارزش یکسان برخوردار نیستند. آگاهی نسبت به الوهیت یک تجربهٔ تدریجی معنوی است.

هر چه درخشش شخصیت معنوی شده (پدر در جهان، قطعهٔ شخصیت بالقوه روحی در فرد مخلوق) تابناکتر باشد، سایه‌ای که توسط ذهنِ قرار گرفته روی پوشش مادیش افکنده می‌شود بزرگتر است. در زمان، بدن انسان به همان اندازه واقعی است که ذهن یا روح می‌باشد، اما در مرگ، ذهن (هویت) و روح هر دو بقا می‌یابند، در حالی که بدن بقا نمی‌یابد. یک واقعیت کیهانی می‌تواند در تجربهٔ شخصیتی وجود نداشته باشد. و از این رو این اصطلاح یونانی شما از یک اهمیت فلسفی برخوردار است: ماده سایهٔ مادهٔ واقعی‌تر روحی است.

9- واقعیتهای شخصی

روح واقعیت بنیادین شخصی در جهانها است، و شخصیت اساس تمام تجارب تدریجی با واقعیت روحی است. هر فاز تجربهٔ شخصیت در هر سطح متوالی پیشرفت جهان مملو از نشانه‌های کشف واقعیتهای مجذوب کنندهٔ شخصی است. سرنوشت حقیقی انسان شامل پیدایش اهداف جدید و روحی است و سپس واکنش نسبت به جذبه‌های کیهانی چنین اهداف متعالی برخوردار از ارزش غیرمادی است.

محبت راز معاشرت سودمند میان شخصیتها است. شما به راستی نمی‌توانید یک شخص را در نتیجهٔ یک برخورد تنها بشناسید. شما نمی‌توانید ارزش موسیقی را از طریق استنتاج ریاضی دریابید، گر چه موسیقی یک شکل از ریتم ریاضی است. شماره‌ای که به یک مشترک تلفن داده شده به هیچ وجه هویت شخصیت آن مشترک را تعیین نمی‌کند یا چیزی را پیرامون سیرت او نشان نمی‌دهد.

ریاضیات، علم مواد، برای بحث هوشمندانه پیرامون جنبه‌های مادی جهان ضروری است، اما چنین دانشی لزوماً بخشی از درک بالاتر حقیقت یا قدردانی شخصی از واقعیتهای روحی نیست. نه تنها در قلمروهای حیات بلکه حتی در دنیای انرژی فیزیکی، جمع دو چیز یا چیزهای بیشتر بسیاری اوقات چیزی *بیش* از، یا چیزی *متفاوت* از، پیامدهای افزایشی قابل پیش‌بینی چنین آمیختگی می‌شود. تمامی علم ریاضیات، تمامی حوزهٔ فلسفه، بالاترین فیزیک یا شیمی نمی‌تواند پیش‌بینی کند یا بداند که ادغام دو اتم گاز هیدروژن با یک اتم گاز اکسیژن به یک مادهٔ جدید و از نظر کیفی فوق افزایشی — آب مایع — منجر می‌شود. دانش فهم این یک پدیدهٔ فیزیکی - شیمیایی می‌بایست از توسعهٔ فلسفهٔ ماتریالیستی و کیهان‌شناسی مکانیستی جلوگیری می‌کرد.

تجزیه و تحلیل تکنیکی آشکار نمی‌سازد که یک شخص یا یک چیز چه می‌تواند انجام دهد. برای مثال: از آب برای خاموش کردن آتش به طور مؤثر استفاده می‌شود. این که آب آتش را خاموش خواهد کرد یک واقعیت تجربی روزمره است، اما هیچ تجزیه و تحلیلی از آب نمی‌تواند هرگز انجام شود که چنین خاصیتی را آشکار سازد. تجزیه و تحلیل مشخص می‌کند که آب از هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده است. مطالعهٔ بیشتر این عناصر آشکار می‌سازد که اکسیژن حامی واقعی احتراق است و هیدروژن خود آزادنه خواهد سوخت.

مذهب شما دارد واقعی می‌شود زیرا از بردگی ترس و بندگی خرافات دارد رها می‌شود. فلسفهٔ شما برای آزادی از قید و بند خشک اندیشی و سنت تقلا می‌کند. علم شما درگیر ستیز طولانی میان حقیقت و خطا است، در حالی که برای رهایی از بندگی تجرید، بردگی ریاضیات، و کوری نسبی ماتریالیسم مکانیستی پیکار می‌کند.

انسان فانی از یک هستهٔ روحی برخوردار است. ذهن یک سیستم انرژی شخصی است که حول یک هستهٔ روحی الهی وجود دارد و در یک محیط مادی عمل می‌کند. چنین رابطهٔ زندهٔ ذهن و روح شخصی پتانسیل جهانی شخصیت جاودانه را تشکیل می‌دهد. گرفتاری واقعی، ناامیدی ماندگار، شکست جدی، یا مرگ غیرقابل گریز فقط می‌تواند بعد از این که خویشتن‌بینی به طور کامل در صدد جابجایی نیروی حاکم هستهٔ مرکزی روح برآید، و لذا طرح کیهانی هویت شخصیت را مختل سازد، رخ دهد.

[ارائه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد که با اتوریتهٔ قدمای ایامها عمل می‌کند.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 13

کرات مقدس بهشت

میان جزیرهٔ مرکزی بهشت و داخلی‌ترین مدارهای سیاره‌ای هاونا کراتی ویژه در سه مدار کوچکتر در فضا قرار گرفته‌اند. داخلی‌ترین مدار شامل هفت کرات اسرارآمیز پدر جهانی می‌باشد. گروه دوم در بر گیرندهٔ هفت کرات تابناک پسر جاودان است. هفت کرات عظیم روح بیکران، ستاد اجرایی کرات هفت روح استاد، در بیرونی‌ترین مدار قرار دارند.

این سه مدار کرات هفتگانهٔ پدر، پسر، و روح، در بر گیرندهٔ کراتی با عظمت بی‌مانند و شکوهی غیرقابل تصورند. حتی ساختار مادی یا فیزیکی آنها از نوعی است که برای شما آشکار نشده است. مادهٔ هر مدار متنوع است، و هر کرهٔ هر مدار متفاوت است، به جز هفت کرات پسر که ساختار فیزیکی یکسان دارند. تمامی بیست و یک کره عظیم هستند، و هر گروه هفتگانه به گونه‌ای متفاوت جاودان شده است. تا جایی که ما می‌دانیم آنها همیشه چنین بوده‌اند. آنها همانند بهشت جاودان هستند. هیچ تاریخچه یا روایتی پیرامون منشأ آنها وجود ندارد.

هفت کرات اسرارآمیز پدر جهانی که در فاصلهٔ نزدیک جزیرهٔ جاودان به دور بهشت می‌چرخند، به قدر زیاد منعکس کنندهٔ درخشش روحانی تابندگی مرکزی الوهیتهای جاودان می‌باشند، و این نور شکوه الهی را در سرتاسر بهشت و حتی در هفت مدار هاونا ساطع می‌کنند.

به نظر می‌رسد انرژیهای غیرشخصی که از درخشش روحی برخوردارند در هفت کرات مقدس پسر جاودان منشأ می‌یابند. هیچ موجود شخصی نمی‌تواند در هیچیک از این هفت قلمرو درخشان اقامت گزیند. آنها با شکوهی روحانی تمامی بهشت و هاونا را نورانی می‌سازند، و درخشش خالص روحی را به هفت ابرجهان هدایت می‌کنند. این کرات تابناک مدار دوم به همین ترتیب نور خود (نور بدون گرما) را به بهشت و به یک میلیارد کرات جهان مرکزی هفت مداره ساطع می‌کنند.

هفت کرات روح بیکران توسط هفت روح استاد که مسئول سرنوشت هفت ابرجهان هستند، و تابندگی روحانی سومین شخص الوهیت را به این آفرینشهای زمان و فضا می‌فرستند، اشغال شده‌اند. و تمامی هاونا، اما نه جزیرهٔ بهشت، غرق این تأثیرات روحانی شده است.

اگر چه کرات پدر کرات منزلت غائی برای تمامی شخصیتهای پدر - اهدا شده هستند، این کارکرد ویژهٔ آنها نیست. بسیاری موجودات و وجودهای غیرشخصی در این کرات اقامت دارند. هر کرهٔ مدار پدر و مدار روح از یک نوع متمایز شهروندی دائمی برخوردار است، اما ما تصور می‌کنیم که کرات پسر توسط انواع مشابه موجودات غیرشخصی مسکونی گشته‌اند. اجزای پدر در زمرهٔ بومیهای دیوینینگتون می‌باشند. سایر رسته‌های شهروندی دائمی برای شما آشکار نشده‌اند.

بیست و یک قمر بهشت به مقاصد بسیار هم در جهان مرکزی و هم در ابرجهانها که در این نوشته‌ها آشکار نشده به کار گرفته می‌شوند. شما چنان میزان اندکی از حیات را در این کرات می‌توانید بفهمید که نمی‌توانید امید داشته باشید چه در رابطه با طبیعت و یا کارکرد آنها تصویری منسجم به دست آورید. هزاران فعالیت در آنها جریان دارد که برای شما آشکار ناشده است. این بیست و یک کره در بر گیرندهٔ *پتانسیلهای* کارکرد جهان بنیادین می‌باشند. این مقالات فقط نگاهی اجمالی به فعالیتهای مشخص محدودی را که به عصر کنونی جهان در جهان بزرگ — یا مشخصاً یکی از هفت ناحیهٔ جهان بزرگ — مربوط می‌باشد ارائه می‌دارند.

1- هفت کرات مقدس پدر

مدار کرات حیات مقدس پدر در بر گیرندهٔ یگانه رازهای ذاتی شخصیتی در جهان جهانها می‌باشد. این اقمار بهشت، داخلی‌ترین سه مدار، تنها قلمروهای ممنوعه در جهان مرکزی می‌باشند که درگیر شخصیت هستند. بهشت تحتانی و کرات پسر به همین منوال به روی شخصیتها بسته‌اند، اما هیچیک از آن قلمروها به هیچ طریقی به طور مستقیم درگیر شخصیت نیستند.

کرات بهشتی پدر توسط بالاترین رستهٔ پسران ثابت تثلیث، اسرار سه‌گانهٔ تعالیت، سرپرستی می‌شوند. من می‌توانم قدر اندکی پیرامون این کرات بگویم. من پیرامون فعالیتهای چندگانهٔ آنها کمتر می‌توانم بگویم. چنین اطلاعاتی فقط به آن موجوداتی ربط دارد که در آنجا کار می‌کنند و از آنجا عزیمت می‌کنند. و گر چه من تا اندازه‌ای با شش عدد از این کرات ویژه آشنا هستم، هرگز در دیوینینگتون فرود نیامده‌ام. آن کره به طور کلی برای من ممنوع است.

یکی از دلایل اسرارآمیز بودن این کرات این است که هر یک از این کرات مقدس از یک نمانیدگی ویژه یا تجلی الوهیتها بهره‌مند است که در بر گیرندهٔ تثلیث بهشت، نه یک شخصیت، بلکه یک حضور بی‌نظیر الوهیت که فقط توسط آن گروههای خاص موجودات هوشمند که در آن کرهٔ خاص ساکنند یا به آن پذیرفته می‌شوند می‌تواند مورد قدردانی واقع شود یا فهم شود. اسرار سه‌گانهٔ تعالیت عوامل شخصی این حضورهای ویژه و غیرشخصی الوهیت می‌باشند. و اسرار تعالیت موجوداتی بسیار شخصی هستند که از استعدادی عالی برخوردارند و به گونه‌ای اعجاب‌آور با کار والا و دقیقشان انطباق یافته‌اند.

1- دیوینینگتون. این کره از یک نظرِ خاص، "آغوش پدر"، کرهٔ همدمی شخصی پدر جهانی است، و در آن یک تجلی ویژهٔ الوهیت او وجود دارد. دیوینینگتون میعادگاه بهشتی تنظیم کنندگان فکر است، اما آن همچنین منزلگاه موجودات بیشمار دیگر، شخصیتها، و سایر موجوداتی که منشأ در پدر جهانی دارند می‌باشد. علاوه بر پسر جاودان بسیاری از شخصیتها از طریق اعمال منحصر به فرد پدر جهانی مستقیماً منشأ یافته‌اند. فقط قطعات پدر و آن شخصیتها و موجودات دیگری که منشأ مستقیم و ویژه در پدر جهانی دارند در این منزلگاه معاشرت و عمل می‌کنند.

اسرار دیوینینگتون شامل راز اعطا و مأموریت تنظیم کنندگان فکر می‌باشد. سرشت، منشأ، و تکنیک تماس آنها با مخلوقات دون پایهٔ کرات تکاملی یک راز این کرهٔ بهشتی است. این کارکردهای شگفت‌انگیز شخصاً به بقیهٔ ما مربوط نیستند، و از این رو الوهیتها صحیح می‌پندارند که برخی از جنبه‌های این خدمت بزرگ و الهی را از فهم کامل ما محفوظ نگاه دارند. ما تا حدی که با این فاز از فعالیت الهی تماس داریم، به شناخت کامل این کارکردها مجاز هستیم، اما در رابطه با جزئیات دقیق این هدیهٔ بزرگ اطلاع کاملی نداریم.

این کره همچنین حافظ اسرار سرشت، مقصود، و فعالیتهای تمامی اشکال دیگر قطعات پدر، پیام‌آوران جاذبه، و گروههای موجودات دیگری که برای شما آشکار نشده‌اند می‌باشد. این بسیار احتمال دارد که آن حقایق مربوط به دیوینینگتون که از من پنهان نگاه داشته شده، اگر آشکار شوند، صرفاً مرا در کار کنونی‌ام سردرگم و دچار نارسایی سازند، و باز دوباره، شاید آنها فراتر از ظرفیت فهمی موجودی از نوع من باشند.

2- سونارینگتون. این کره "آغوش پسر"، کرهٔ پذیرش شخصی پسر جاودان است. آن مقر مرکزی بهشتی پسران فرود یابنده و فراز یابندهٔ خداوند هنگامی که، و پس از این که به طور کامل اعتبار یافته و سرانجام مورد تأیید قرار می‌گیرند، می‌باشد. این کره خانهٔ بهشتی برای تمامی پسران پسر جاودان و پسران همتراز و دستیار او است. رسته‌های بیشمار فرزندی الهی به این منزلگاه آسمانی وصل هستند که برای انسانها آشکار نشده‌اند زیرا آنها درگیر برنامه‌های طرح فراز پیشرفت معنوی بشری طی عبور از جهانها و نیل به بهشت نیستند.

اسرار سونارینگتون شامل راز ظهور پسران الهی در جسم می‌باشد. هنگامی که یک پسر خداوند یک پسر انسان می‌شود، عملاً از یک زن متولد می‌شود، چنان که هزار و نهصد سال پیش در کرهٔ شما رخ داد. این یک راز جهانی است. این کار در یک راستا در سرتاسر جهانها رخ می‌دهد، و یک راز سونارینگتونی فرزندی الهی است. تنظیم کنندگان یک راز خدای پدر می‌باشند. ظهور پسران الهی در جسم یک راز خدای پسر است. این یک رازی است که در ناحیهٔ هفتم سونارینگتون قفل شده است، قلمرویی که توسط هیچکس جز آنهایی که شخصاً این تجربهٔ بی‌نظیر را پشت سر گذارده‌اند مورد رخنه واقع نشده است. فقط آن مراحل ظهور در جسم که به دوران زندگانی فراز شما مربوط است در معرض توجه شما قرار داده شده است. بسیاری مراحل اسرارآمیز دیگر ظهور انواع آشکار ناشدهٔ پسران بهشتی در جسم که در مأموریتهای خادمانه در

جهان هستند وجود دارند که برای شما آشکار نشده‌اند. و باز رازهای سونارینگتونی دیگری وجود دارند.

3-اسپیریتینگتون. این کره "آغوش روح"، خانهٔ بهشتی موجودات والایی است که روح بیکران را به طور منحصر به فرد نمایندگی می‌کنند. در اینجا هفت روح استاد و برخی از اولاد آنها از تمامی جهانها گرد هم می‌آیند. در این منزلگاه آسمانی رسته‌های بیشمار آشکار ناشدهٔ شخصیتهای روحی نیز ممکن است یافت شوند، موجوداتی که به فعالیتهای چندگانهٔ جهان که به طرحهای ارتقاءِ مخلوقات انسانی زمان به سطوح بهشتی ابدیت مربوط نیستند تخصیص یافته‌اند.

اسرار اسپیریتینگتون در بر گیرندهٔ رازهای رخنه‌ناپذیر بازتاب است. ما به شما پیرامون پدیدهٔ عظیم و جهانی بازتاب می‌گوییم، خصوصاً آنطور که در کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان عمل می‌کند، اما ما هرگز این پدیده را به طور کامل شرح نمی‌دهیم، زیرا آن را به طور کامل نمی‌فهمیم. ما بخش زیاد، خیلی زیاد از آن را می‌فهمیم، اما بسیاری از جزئیات بنیادین آن هنوز برای ما اسرارآمیز است. بازتاب یک راز خدای روح است. به شما پیرامون کارکردهای بازتاب در رابطه با طرح فراز بقای انسانی آموزش داده شده، و آن چنین عمل می‌کند، اما بازتاب همچنین یک جنبهٔ ضروری کارکرد نرمال فازهای بیشمار دیگر کار جهانی است. این ودیعهٔ روح بیکران همچنین در کانالهایی غیر از جمع‌آوری اخبار و پخش اطلاعات به کار گرفته می‌شود. و رازهای اسپیریتینگتونی دیگری وجود دارند.

4- وایسجرینگتون. این سیاره "آغوش پدر و پسر" و کرهٔ اسرارآمیز برخی از موجودات آشکار نشده است که با اعمال پدر و پسر منشأ می‌یابند. این همچنین خانهٔ بهشتی بسیاری از موجودات جلال یافته است که از نیایی پیچیده برخوردارند، آنهایی که منشأشان به دلیل بسیاری تکنیکهای متنوع که در هفت ابرجهان کارکرد دارند پیچیده است. بسیاری از گروههای موجوداتی که هویتشان برای انسانهای یورنشیا آشکار نشده در این کره گرد هم می‌آیند.

اسرار وایسجرینگتون شامل اسرار سه‌گانگی است، و سه‌گانگی در بر گیرندهٔ راز برخورداری از اتوریتهٔ نمایندگی تثلیث، در عمل کردن به عنوان قائم مقامان خدایان است. اتوریتهٔ نمایندگی تثلیث فقط به آن موجودات، آشکار شده و آشکار نشده، تعلق دارد که به وسیلهٔ هر دو یا تمامی سه تثلیث بهشت سه‌گانه شده، آفریده شده، منتج شده، یا جاودانه شده‌اند.
شخصیتهایی که به وسیلهٔ اعمال سه‌گانه کنندهٔ انواع مشخص مخلوقات جلال یافته به وجود آمده‌اند نمایانگر چیزی بیش از پتانسیل مفهومی که در آن سه‌گانه شدن به حرکت در آمده‌اند نیستند، هر چند که چنین مخلوقاتی ممکن است در مسیر احاطهٔ الهی که به روی تمامی همنوعان آنان گشوده است صعود کنند.

موجودات سه‌گانه نشده تکنیک سه‌گانه شدن را به وسیلهٔ دو یا سه آفریننده یا توسط مخلوقات مشخص به طور کامل نمی‌فهمند. شما هرگز چنین پدیده‌ای را به طور کامل نخواهید فهمید، مگر این که در آیندهٔ بسیار دور از دوران زندگانی جلال یافته‌تان به این ماجرا مبادرت کرده و در آن موفق شوید، زیرا در غیر این صورت این اسرار وایسجرینگتون همیشه برای شما قدغن خواهد

بود. اما برای من که یک موجود تثلیث منشأ والامرتبه هستم، تمامی مناطق وایسجرینگتون گشوده است. من راز منشأ و سرنوشت خود را به طور کامل می‌فهمم و به همان اندازه به طور کامل و مقدسانه از آن محافظت می‌کنم.

باز اشکال و فازهای دیگر سه‌گانه شدن وجود دارند که در معرض توجه مردمان یورنشیا قرار داده نشده‌اند، و این تجارب، در جنبه‌های شخصی‌شان، به طریقهٔ مقتضی در ناحیهٔ اسرارآمیز وایسجرینگتون مورد محافظت واقع می‌شوند.

5- سولیتارینگتون. این کره "آغوش پدر و روح" و میعادگاه یک گروه بلندپایه از موجودات آشکار نشده‌ای است که منشأشان در اعمال مشترک پدر جهانی و روح بیکران است، موجوداتی که در ویژگیهای پدر علاوه بر ارثیهٔ روحی‌شان مشترکند.

این همچنین خانهٔ پیام‌آوران منفرد و شخصیتهای دیگر از رسته‌های ابر فرشتگان است. شما پیرامون تعداد بسیار اندکی از این موجودات می‌دانید. تعداد عظیمی از رسته‌هایی که در یورنشیا آشکار نشده‌اند وجود دارند. اقامت پیام‌آوران منفرد یا همکاران ابر فرشتهٔ آنان در کرهٔ پنجم لزوماً به این معنی نیست که پدر در آفرینش آنها دست داشته است، اما در این عصر جهان او در کارکرد آنان دست دارد. در طول عصر کنونی جهان این همچنین کرهٔ وضعیت مدیران نیروی جهان است.

رسته‌های اضافهٔ بیشماری از شخصیتهای روحی وجود دارند، موجوداتی ناشناخته برای انسان فانی، که به سولیتارینگتون به عنوان کرهٔ خانهٔ بهشتی خود می‌نگرند. باید به خاطر داشت که برای تمامی بخشها و سطوح فعالیتهای جهان به همان اندازه ارواح خادم به طور کامل فراهم می‌شود که در عالمی که درگیر کمک به انسان فانی در صعود به سرنوشت الهی بهشتیش هست چنین است.

اسرار سولیتارینگتون. علاوه بر اسرار مشخص سه‌گانه شدن، این کره حافظ اسرار رابطهٔ شخصی روح بیکران با برخی از اولاد والاتر سومین منبع و مرکز می‌باشد. در سولیتارینگتون رازهای همدمی صمیمانهٔ رسته‌های بیشمار آشکار نشده با روحهای پدر، پسر، و روح، با روح سه‌گانهٔ تثلیث، و با روحهای متعالی، غائی، و متعالی - غائی نگاه داشته می‌شوند.

6- سرافینگتون. این کره "آغوش پسر و روح" و کرهٔ خانگی گروههای عظیمی از موجودات آشکار نشده که توسط پسر و روح آفریده شده‌اند می‌باشد. این همچنین کرهٔ سرنوشت تمامی رسته‌های خادم گروههای فرشتگان، شامل سوپرنافیم، سکنافیم، و سرافیم می‌باشد. همچنین در جهانهای مرکزی و پیرامون بسیاری رسته‌های روحهای تراز اولی خدمت می‌کنند که "برای آنهایی که وارثین نجات خواهند بود ارواح خادم" نیستند. تمامی این کارکنان روحی در تمامی سطوح و قلمروهای فعالیتهای جهان به سرافینگتون به عنوان خانهٔ بهشتی خود می‌نگرند.

اسرار سرافینگتون در بر گیرندهٔ یک راز سه‌گانه است، که تنها یکی از آنها را من می‌توانم ذکر کنم — راز انتقال سرافی. توان رسته‌های متنوع سرافیم و موجودات روحی هم‌پیمان در احاطهٔ انواع شخصیتهای غیرمادی در درون اشکال روحی‌شان و انتقال آنها در سفرهای طولانی بین‌سیاره‌ای، رازی است که در مناطق مقدس سرافینگتون قفل شده است. فرشتگان انتقال سراف این راز را می‌فهمند، اما آن را با بقیهٔ ما در میان نمی‌گذارند، یا شاید نمی‌توانند. اسرار دیگر سرافینگتون به تجارب شخصی انواع خادمان روحی که هنوز برای انسانها آشکار نشده است مربوط می‌شود. و ما از بحث پیرامون اسرار این موجودات بسیار نزدیک خودداری می‌کنیم زیرا شما تقریباً می‌توانید چنین رسته‌های نزدیک وجود را بفهمید، و عرضهٔ حتی شناخت جزئی ما از چنین پدیده‌ای مثل خیانت به اعتماد است.

7- اسندینگتون. این کرهٔ بی‌نظیر "آغوش پدر، پسر، و روح" میعادگاه مخلوقات فرازگرای فضا، کرهٔ پذیرش رهنوردان زمان است که در مسیرشان به بهشت از میان جهان هاونا عبور می‌کنند. اسندینگتون خانهٔ واقعی بهشتی روانهای فرازگرای زمان و فضا، تا وقت نیل به وضعیت بهشتی، می‌باشد. شما انسانها عمدهٔ "تعطیلات" هاونای خود را در اسندینگتون خواهید گذراند. در طول حیات هاونای شما اسندینگتون برای شما آن چیزی خواهد بود که مدیران بازگشت در طول فراز جهان محلی و ابرجهان بودند. در اینجا شما درگیر هزاران فعالیتی می‌شوید که فراتر از قدرت تخلیل بشری است. و همانند هر پیشرفت پیشین در فراز به سوی خداوند، نفس بشری شما در اینجا وارد روابط جدیدی با نفس الهی شما می‌شود.

اسرار اسندینگتون شامل راز ساختن تدریجی و قطعی یک همتای روحی و بالقوه جاودان از سرشت و هویت در ذهن مادی و انسانی است. این پدیده در بر گیرندهٔ یکی از مبهوت کننده‌ترین رازهای جهانها — تکامل یک روح جاودانه در درون ذهن یک مخلوق انسانی و مادی — است.

شما هرگز این کارکرد اسرارآمیز را تا وقت رسیدن به اسندینگتون به طور کامل نخواهید فهمید. و درست به این دلیل است که تمامی اسندینگتون به روی نگاه خیرهٔ شگفت زدهٔ شما گشوده خواهد بود. یک هفتم اسندینگتون برای من ممنوع است — آن ناحیه‌ای که مربوط به همین رازی که تجربهٔ منحصر به فرد و دارایی موجود نوع شما هست (یا خواهد بود). این تجربه به نوع بشری وجود شما تعلق دارد. شخصیت نوع من به طور مستقیم درگیر این کارکردها نیست. لذا این برای من ممنوع است و سرانجام برای شما آشکار می‌شود. اما حتی بعد از آن که برای شما آشکار شد، به دلیلی برای ابد راز شما باقی می‌ماند. شما آن را برای ما یا برای هر رستهٔ دیگر از موجودات آشکار نمی‌کنید. ما راجع به پیوند ابدی یک تنظیم کنندهٔ الهی و یک روح فناناپذیر متعلق به منشأ بشری می‌دانیم، اما پایان دهندگان فراز یابنده این تجربه را عیناً یک واقعیت مطلق می‌دانند.

2- روابط کرات پدر

این کرات خانگی رسته‌های متنوع موجودات روحی کراتی فوق‌العاده و شگفت‌انگیز هستند، و در زیباییِ بی‌مانند و شکوه پرعظمتشان با بهشت برابرند. آنها کرات میعادگاه، و کرات بازدیدار

هستند، و به عنوان آدرسهای دائم کیهانی به کار می‌روند. شما به عنوان پایان دهنده در بهشت اقامت خواهید داشت، اما آدرس خانگی شما در تمامی اوقات اسندینگتون خواهد بود، حتی هنگامی که در فضای بیرونی وارد خدمت می‌شوید. در سرتاسر تمامی ابدیت شما اسندینگتون را به عنوان خانهٔ خاطرات عاطفی و یادآوریهای خاطره‌انگیز خود ملاحظه خواهید نمود. هنگامی که شما موجودات روحی مرحلهٔ هفتم می‌شوید، احتمالاً وضعیت اقامتی خود در بهشت را رها خواهید کرد.

اگر جهانهای بیرونی در حال به وجود آمدن هستند، اگر آنها قرار است توسط مخلوقات زمان برخوردار از پتانسیل صعود مورد سکونت واقع شوند، پس ما نتیجه می‌گیریم که فرجام این فرزندان آینده نیز چنین خواهد بود که به اسندینگتون به عنوان کرهٔ خانهٔ بهشتی خود بنگرند.

اسندینگتون تنها کرهٔ مقدسی است که همیشه به عنوان یک وارد شوندهٔ بهشتی برای بازبینی شما گشوده خواهد بود. وایسجرینگتون تنها کرهٔ مقدسی است که برای بررسی من به طور کامل و پیوسته گشوده است. اگر چه اسرار آن به منشأ من ربط دارد، در این عصر جهان من وایسجرینگتون را به عنوان خانهٔ خود تلقی نمی‌کنم. موجودات تثلیث - منشأ و موجودات سه‌گانه شده مثل هم نیستند.

موجودات تثلیث - منشأ در کرات پدر به طور کامل سهیم نیستند. منازل انحصاری آنها در جزیرهٔ بهشت در جوار نزدیک به مقدس‌ترین گستره است. آنها اغلب در اسندینگتون، ”آغوش پدر - پسر - روح“ ظاهر می‌شوند، جایی که با برادران خود که از کرات دون پایهٔ فضا آمده‌اند معاشرت می‌کنند.

شما می‌توانید تصور کنید که پسران آفریننده، که از منشأ پدر - پسر هستند، وایسجرینگتون را به عنوان خانهٔ خود تلقی می‌کنند، اما در این عصر جهان کارکرد خدای هفتگانه چنین نیست. و مشکلات مشابه بسیاری وجود دارند که شما را مبهوت خواهند کرد، زیرا شما برای فهم این چیزهایی که بسیار نزدیک به بهشت هستند قطعاً با دشواریهای بسیاری روبرو خواهید شد. شما همچنین برای رفع این ابهامات نمی‌توانید به طور موفقیت‌آمیز دست به استدلال زنید. شما مقدار بسیار اندکی می‌دانید. و اگر پیرامون کرات پدر بیشتر می‌دانستید، صرفاً با دشواریهای بیشتری مواجه می‌شدید، تا این که **همه چیز** را دربارهٔ آنها می‌دانستید. مرتبت در هر یک از این کرات از طریق خدمت و نیز نوع منشأ به دست می‌آید، و ممکن است برخی از این گروهبندیهای شخصیتی طی اعصار متوالی جهان از نو طبقه‌بندی شوند و چنین می‌شود.

کرات مدار داخلی بیش از این که کرات منزلگاه واقعی باشند به راستی کرات برادرانه یا منزلت هستند. انسانها در هر یک از کرات پدر به استثنای یکی به گونه‌ای مرتبت دست می‌یابند. برای مثال: هنگامی که شما انسانها به هاونا می‌رسید، به شما اجازهٔ ورود به اسندینگتون داده می‌شود، جایی که بسیار مورد خوشامدگویی واقع می‌شوید، اما اجازه ندارید که از شش کرات مقدس دیگر دیدار کنید. به دنبال عبور شما از نظام بهشت و بعد از پذیرش شما به سپاه نهایت، به شما اجازهٔ عزیمت به سونارینگتون داده می‌شود زیرا شما فرزند خداوند و نیز فرازگرا هستید — و حتی

بیشتر هستید. اما همیشه یک هفتم سونارینگتون، ناحیهٔ اسرار ظهور پسران الهی در جسم، باقی خواهد ماند که برای بررسی موشکافانهٔ شما گشوده نخواهد بود. آن اسرار هرگز برای فرزندان فرازگرای خداوند آشکار نخواهند شد.

شما سرانجام به اسندینگتون دسترسی کامل و به کرات دیگر پدر به جز دیوینینگتون دسترسی نسبی خواهید داشت. اما حتی هنگامی که اجازه خواهید یافت در پنج کرهٔ اسرارآمیز اضافی فرود آیید، بعد از این که یک پایان دهنده شدید، اجازه نخواهید یافت از تمامی مناطق چنین کراتی دیدار کنید. همچنین اجازه نخواهید یافت در کرانه‌های دیوینینگتون، "آغوش پدر" فرود آیید، گر چه در "دست راست پدر" به یقین مکرراً خواهید ایستاد. در سرتاسر ابدیت هرگز هیچ ضرورتی برای حضور شما در کرهٔ تنظیم کنندگان فکر به وجود نخواهد آمد.

این کراتِ میعادگاه حیات روحی زمینِ ممنوع هستند، تا جایی که از ما خواسته شده برای ورود به آن فازهای این کرات که به طور کامل خارج از قلمرو تجربه هستند مذاکره نکنیم. شما ممکن است مخلوق کامل شوید، حتی همانطور که پدر جهانی کمال الوهیت است، اما ممکن نیست تمامی اسرار تجربی تمامی رسته‌های دیگر شخصیتهای جهان را بدانید. هنگامی که آفریننده یک راز تجربی شخصیت مخلوقش را داراست، آفریننده آن راز را با رازداری جاودانه حفظ می‌کند.

تمامی این اسرار از قرار معلوم برای جمع هیئت اسرار سه‌گانهٔ تعالیت شناخته شده‌اند. این موجودات فقط از طریق گروههای ویژهٔ کره‌شان به طور کامل شناخته شده‌اند. آنها به مقدار اندکی توسط رسته‌های دیگر مورد فهم واقع شده‌اند. بعد از این که شما به بهشت رسیدید، ده راز تعالیت را که اسندینگتون را هدایت می‌کنند خواهید دانست و به گونه‌ای آتشین دوست خواهید داشت. به جز دیوینینگتون، شما همچنین به یک فهم جزئی از اسرار تعالیت در کرات دیگر پدر دست خواهید یافت، گر چه نه به طور کامل همچون اسندینگتون.

اسرار سه‌گانهٔ تعالیت، همانطور که نامشان به آن اشاره دارد، به متعال مربوطند. آنها به همین ترتیب به غائی و به متعال - غائیِ آینده مربوطند. این اسرار تعالیت اسرار متعال و همچنین اسرار غائی، حتی اسرار متعال - غائی هستند.

3- کرات مقدس پسر جاودان

هفت کرات تابناک پسر جاودان کرات هفت مرحلهٔ وجود خالص روحی هستند. این کرات درخشنده منبع نور سه‌گانهٔ بهشت و هاونا هستند، و تأثیر آنها عمدتاً، اما نه به طور کامل، به جهان مرکزی محدود است.

در این اقمار بهشت شخصیتی وجود ندارد. از این رو چیز اندکی پیرامون این منزلگاههای خالص روحی وجود دارد که بتوان به شخصیت انسانی و مادی عرضه نمود. به ما آموزش داده شده که این کرات مملو از حیات غیرشخصی موجودات پسر جاودان است. ما استنتاج می‌کنیم که

این وجودها برای خدمت در جهانهای جدید آیندهٔ فضای بیرونی در حال گرد آمدن هستند. فیلسوفان بهشت بر این عقیده‌اند که هر چرخهٔ بهشت، در حدود دو میلیارد سال به وقت یورنشیا، شاهد آفرینش ذخیره‌های اضافهٔ این رسته‌ها در کرات اسرارآمیز پسر جاودان هستند.

تا جایی که من اطلاع دارم، هرگز هیچ شخصیتی در هیچیک از این کرات پسر جاودان نبوده است. من در تمامی تجربهٔ طولانیم در ورود و خروج از بهشت هرگز مأموریت نیافته‌ام که از یکی از این کرات پسر جاودان دیدار کنم. حتی شخصیتهایی که مشترکاً توسط پسر جاودان آفریده شده‌اند به این کرات نمی‌روند. استنباط ما این است که انواع ارواح غیرشخصی — صرف نظر از درصد — به این منزلگاههای روحی پذیرفته می‌شوند. با وجود این که من یک شخص هستم و از یک شکل روحی برخوردارم، بدون شک چنین کره‌ای، حتی اگر اجازه یابم از آن دیدار کنم، برای من تهی و خالی از سکنه به نظر خواهد رسید. شخصیتهای والای روحی به ارضای کنجکاوی بی‌مقصود، ماجرای صرفاً بی‌فایده، تسلیم نخواهند شد. در تمامی لحظات مجموعاً آنقدر ماجرای بسیار جالب و هدفمند وجود دارد که اجازهٔ به وجود آمدن هر گونه علاقهٔ زیاد به آن پروژه‌هایی را که بیهوده یا غیرواقعی هستند نمی‌دهد.

4- کرات روح بیکران

میان مدار داخلی هاونا و کرات درخشان پسر جاودان هفت کرات روح بیکران در گردشند، کراتی که توسط اولاد روح بیکران، توسط پسران سه‌گانه شدهٔ شخصیتهای جلال یافتهٔ آفریده شده، و توسط سایر انواع موجودات آشکار نشده‌ای که درگیر ادارهٔ مؤثر بسیاری کارهای قلمروهای گوناگون فعالیتهای جهان هستند مسکونی شده‌اند.

هفت روح استاد نمایندگان عالی و غائی روح بیکران هستند. آنها مقرهای شخصیشان، کانونهای نیرویشان، را در پیرامون بهشت نگاه می‌دارند، اما تمامی کارکردهایی که به مدیریت آنها و هدایت جهان بزرگ مربوط است در آن هفت کرهٔ اجرایی ویژهٔ روح بیکران و از آنجا اجرا می‌شود. هفت روح استاد در واقع چرخ توازن ذهنی - روحی جهان جهانها، یک نیروی تماماً در بر گیرنده، تماماً احاطه کننده، و تماماً هماهنگ کننده هستند که از مکانی مرکزی برخوردارند.

ارواح استاد از این هفت کرات ویژه برای یکدست کردن و تثبیت مدارهای ذهنی - کیهانی جهان بزرگ عمل می‌کنند. آنها همچنین درگیر برخورد ناهمسان روحی و حضور الوهیتها در سرتاسر جهان بزرگ هستند. واکنشهای فیزیکی یکنواخت، تغییرناپذیر، و همیشه فوری و اتوماتیک هستند. اما حضور تجربی روحی مطابق شرایط بنیادین یا حالات پذیرش روحی که ذاتی اذهان جداگانهٔ قلمروها است می‌باشد.

اتوریتهٔ فیزیکی، حضور، و کارکرد در تمامی جهانها، کوچک یا بزرگ، تغییرناپذیر است. عامل دگرسان کننده در حضور روحی، یا واکنش، ناهمسانیِ در حال نوسان در شناخت و پذیرش آن توسط مخلوقات دارای اراده است. نظر به این که حضور روحی الوهیت مطلق و وجودگرایانه به

هیچ وجه توسط برخوردهای وفادارانه یا غیروفادارانه از سوی موجودات خلق شده تحت تأثیر واقع نمی‌شود، در همان حال حقیقت دارد که حضور کنشی الوهیتِ کمتر از مطلق و تجربی قطعاً و به طور مستقیم توسط تصمیمات، انتخابها، و برخوردهای ارادی چنین موجودات آفریده شدهٔ متناهی — توسط وفاداری و فداکاری هر موجود، سیاره، سیستم، کوکبه، یا جهان — تحت تأثیر واقع می‌شود. اما این حضور روحانی الوهیت بلهوسانه یا خودسرانه نیست. ناهمسانی تجربی آن ذاتی عطیهٔ ارادهٔ آزاد مخلوقات شخصی است.

عامل تعیین کننده در تفاوت حضور روحی در قلوب و اذهان خود شما است و مبتنی بر طریقهٔ انتخابی خودتان، بر تصمیمات اذهان شما، و در مصمم بودن عزم خود شما است. این تفاوت، ذاتی واکنشهای ارادهٔ آزاد موجودات هوشمند شخصی است، موجوداتی که پدر جهانی مقرر داشته که این آزادی در انتخاب را اعمال کنند. و الوهیتها همواره نسبت به کاهش و جاری ساختن ارواح خود در برآورده نمودن و ارضای شرایط و مطالبات این تفاوت در انتخاب مخلوق ثابت قدمند. آنها در پاسخ به یک میل صادقانه حضور خود را بیشتر عطا می‌کنند و باز هنگامی که مخلوقاتشان در اعمال نمودن آزادی انتخاب عطا شدهٔ الهی در جهت مغایر تصمیم می‌گیرند، خود را از صحنه عقب می‌کشند. و بدین ترتیب روح الوهیت به طور فروتنانه مطیع انتخاب مخلوقات عالم می‌شود.

منزلگاههای اجرایی هفت روح استاد در واقع مقر مرکزی بهشتی هفت ابرجهان و بخشهای مربوطهٔ آنها در فضای بیرونی است. هر روح استاد سرپرستی یک ابرجهان را به عهده دارد، و هر یک از این هفت کرات به طور منحصر به فرد به یکی از ارواح استاد تخصیص یافته است. عملاً هیچ فازی از مدیریت زیر - بهشتی هفت ابرجهان وجود ندارد که در این کراتِ مدیریت برایش تدارک دیده نشده باشد. آنها به صورت کرات انحصاری پدر یا پسر نیستند، و گر چه وضعیت اقامتی به موجودات بومی و به آنهایی که در آنجا کار می‌کنند محدود می‌شود، این هفت سیارهٔ اداری همیشه به روی تمامی موجوداتی که مایل به دیدار از آنها هستند و ابزار ضروری عبور را در اختیار دارند گشوده‌اند.

برای من، این کرات مدیریت جالب‌ترین و مسحور کننده‌ترین نقاط خارج از بهشت هستند. در هیچ مکان دیگری در جهان پهناور کسی نمی‌تواند چنین فعالیتهای متنوعی را مشاهده کند که بسیاری از رسته‌های گوناگون موجودات زنده را که در بسیاری سطوح متنوع به کارکردها مربوطند شامل شود، حرفه‌هایی که به یک باره مادی، عقلانی، و روحی هستند. هنگامی که من برای مدتی در مرخصی هستم، اگر بر حسب اتفاق در بهشت یا هاونا باشم، معمولاً به یکی از این کرات پرتکاپوی هفت روح استاد می‌روم تا در آنجا با چنین صحنه‌های تماشایی از کار، جانفشانی، وفاداری، خرد، و ثمربخشی ذهن خود را الهام بخشم. من در هیچ جای دیگر نمی‌توانم چنین ارتباط متقابل شگرف از کارکردهای شخصیتها را در کلیهٔ هفت سطوح واقعیت جهان مشاهده کنم. و من همیشه به واسطهٔ فعالیتهای آنهایی که به خوبی می‌دانند چگونه کارهای خود را انجام دهند، و بسیار جانانه از انجام آن لذت برند برانگیخته می‌شوم.

[ارائه شده توسط یک کامل کنندۀ خرد که توسط قدمای ایامها در یوورسا مأموریت یافته بدین گونه عمل کند.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 14

جهان مرکزی و الهی

جهان کامل و الهی مرکز تمامی آفرینش را اشغال می‌کند. آن هسته‌ای جاودانه است که آفرینشهای پهناور زمان و فضا به دور آن می‌چرخند. بهشت جزیرهٔ هسته‌ایِ غول‌آسای ثبات مطلق است که دقیقاً در قلب جهان شکوهمند جاودان به طور بی‌حرکت قرار گرفته است. این خانوادهٔ مرکزی سیاره‌ای هاونا نام دارد و از جهان محلی نبادان فاصلهٔ بسیار دارد. آن از ابعاد غول‌آسا و جرم تقریباً غیرقابل باوری برخوردار است و شامل یک میلیارد کراتی که دارای زیبایی غیرقابل تصور و شکوه عالی هستند می‌باشد، اما عظمت واقعی این آفرینش پهناور به راستی فراتر از درک ذهن بشری است.

این یگانه و تنها مجموعهٔ کرات سازمان یافته، کامل، و تثبیت شده است. این یک جهان تماماً آفریده شده و کامل است. آن یک پیدایش تکاملی نیست. این هستهٔ جاودانهٔ کمال است که مجموعهٔ بی‌پایان جهانها که تجربهٔ شگرف تکاملی را تشکیل می‌دهند به دور آن می‌چرخد، تجربهٔ بی‌پروای پسران آفرینندهٔ خداوند که کپیه‌برداری از جهان الگو که کمال ایده‌آل الهی، نهایت متعالی، واقعیت غائی، و کمال جاودانه می‌باشد را در زمان و تولید مجدد آن را در فضا آرزو می‌کنند.

1- سیستم بهشت - هاؤنا

از کرانه‌های بیرونی بهشت تا مرزهای درونی هفت ابرجهان هفت حالت و حرکت فضایی زیرین وجود دارد:

1- ناحیه‌های ساکت میان فضایی که با بهشت تماس دارند.

2- پیشروی سه مدار بهشت و هفت مدار هاونا در جهت عقربهٔ ساعت.

3- ناحیهٔ نیمه ساکت فضایی که مدارهای هاونا را از اجرام تاریک جاذبه‌دار جهان مرکزی جدا می‌سازد.

4- کمربند درونی اجرام تاریک جاذبه‌دار که در خلاف جهت عقربهٔ ساعت حرکت می‌کنند.

5- دومین ناحیهٔ ویژهٔ فضایی که دو مسیر فضایی اجرام تاریک جاذبه‌دار را تقسیم می‌سازد.

6- کمربند بیرونی اجرام تاریک جاذبه‌دار، که در جهت عقربهٔ ساعت به دور بهشت می‌گردند.

7- یک ناحیهٔ سوم فضایی — یک ناحیهٔ نیمه ساکت — که کمربند بیرونی اجرام تاریک جاذبه‌دار را از درونی‌ترین مدارهای هفت ابرجهان جدا می‌سازد.

یک میلیارد کرات هاونا در هفت مدار هم مرکز قرار گرفته‌اند و به طور بلافصل سه مدار اقمار بهشت را احاطه کرده‌اند. بیش از سی و پنج میلیون کره در درونی‌ترین مدار هاونا و بیش از دویست و چهل و پنج میلیون در بیرونی‌ترین، و تعدادی متناسب میان آنها وجود دارد. هر مدار متفاوت است، اما همگی به طور کامل متوازن و به طور بدیع سازمان یافته‌اند، و هر یک توسط یک نمایندگی ویژهٔ روح بیکران، یکی از هفت ارواح مدارها مورد استیلا واقع شده است. این روح غیر شخصی علاوه بر کارکردهای دیگر ادارهٔ امور آسمانی را در سرتاسر هر مدار هماهنگی می‌کند.

مدارهای سیاره‌ای هاونا روی هم قرار نگرفته‌اند. کرات آنها به صورت یک حرکت خطی منظم یکدیگر را دنبال می‌کنند. جهان مرکزی در یک سطح صاف پهناور که در بر گیرندهٔ ده واحد هم مرکز باثبات می‌باشد — سه مدار کرات بهشت و هفت مدار کرات هاونا — به دور جزیرهٔ ساکن بهشت می‌گردد. از نظر فیزیکی مدارهای هاونا و بهشت همگی یکی و یک سیستم هستند. جدایی آنها به دلیل به رسمیت شناختن جدایی کارکردی و اداری است.

در بهشت زمان به حساب نمی‌آید. توالی رخدادهای پی در پی ذاتی برداشتهای آنهایی است که بومی جزیرهٔ مرکزی هستند. اما زمان مربوط به مدارهای هاونا و موجودات بیشماری است که هم منشأ آسمانی و هم زمینی دارند و در آنجا اقامت می‌کنند. هر کرهٔ هاونا زمان محلی خود را دارد که توسط مدارش تعیین شده است. تمامی کرات یک مدار مشخص همان طول سال را دارند زیرا به طور یکنواخت به دور بهشت می‌گردند، و طول این سالهای سیاره‌ای از بیرونی‌ترین تا درونی‌ترین مدار کاهش می‌یابد.

علاوه بر زمان مدار هاونا، روز استاندارد بهشت - هاوُنا و سایر نامگذاریهای مربوط به زمان وجود دارند که در هفت اقمار بهشتی روح بیکران تعیین می‌شوند و از آنجا ارسال می‌شوند. روز

استاندارد بهشت - هاونا بر مبنای طول زمانی است که منزلگاههای سیاره‌ای مدار اول یا درونی هاونا نیاز دارند تا یک دور کامل را گرداگرد جزیرهٔ بهشت کامل کنند. و گر چه سرعت آنها خارق‌العاده است، به سبب وضعیت آنها میان اجرام تاریک جاذبه‌دار و بهشتِ بسیار عظیم، تقریباً هزار سال لازم است که این کرات مدار خود را کامل کنند. شما به طور ناخواسته حقیقت را خواندید هنگامی که چشمانتان به این گفته برخورد کرد: ”هزار سال در نظر خداوند همچون یک روز، و چون پاسی از شب است.“ یک روز بهشت - هاونا فقط هفت دقیقه، و سه و یک هشتم ثانیه کمتر از یک هزار سال کبیسه به تقویم کنونی یورنشیا است.

این روز بهشت - هاونا زمان استاندارد اندازه‌گیری وقت برای هفت ابرجهان است، گر چه هر یک استانداردهای زمانی درونی خود را حفظ می‌کند.

در کرانه‌های بیرونی این جهان پهناور مرکزی، در آن دورها در ماوراءِ هفتمین کمربند کرات هاونا، یک تعداد باور نکردنی از اجرام غول‌آسای تاریک جاذبه‌دار در گردشند. این اجرام تاریک بیشمار در بسیاری ویژگیها کاملاً متفاوت از اجرام فضایی دیگر هستند. آنها حتی در شکل بسیار متفاوتند. این اجرام تاریک جاذبه‌دار نه نور را منعکس می‌کنند و نه جذب می‌کنند. آنها نسبت به انرژی فیزیکی نوری واکنش‌ناپذیر هستند، و چنان به طور کامل هاونا را احاطه کرده و می‌پوشانند که آن را حتی از دید جهانهای نزدیک زمان و فضا نیز مخفی نگاه می‌دارند.

کمربند بزرگ اجرام تاریک جاذبه‌دار از طریق یک تداخل ویژهٔ فضایی به دو مدار برابر بیضی شکل تقسیم شده است. کمربند درونی در خلاف جهت حرکت عقربهٔ ساعت می‌چرخد. کمربند بیرونی در جهت حرکت عقربهٔ ساعت می‌چرخد. این جهت‌های متناوب حرکت، به علاوهٔ جرم خارق‌العادهٔ اجرام تاریک، چنان به طور مؤثر خطوط جاذبهٔ هاونا را برابر می‌سازند که جهان مرکزی را یک آفرینش به لحاظ فیزیکی متوازن و کاملاً باثبات می‌کنند.

ترتیب حرکت جمعی درونی اجرام تاریک جاذبه‌دار لوله‌ای است، و شامل سه گروه دایره‌ای شکل می‌شود. یک برش عرضی این مدار سه دایرهٔ هم مرکز با غلظت تقریباً برابر را به نمایش می‌گذارد. آرایش مدار بیرونی اجرام تاریک جاذبه‌دار عمودی است، و ده هزار بار بالاتر از مدار درونی است. قطر بالایی - پایینی مدار بیرونی پنجاه هزار برابر قطر عرضی است.

فضای بینابین که میان این دو مدار اجرام جاذبه‌دار وجود دارد از این نظر **ویژه** است که هیچ چیز مثل آن در جای دیگر در تمامی جهان پهناور پیدا نمی‌شود. این ناحیه به واسطهٔ حرکتهای عظیم موجی شکل بالا و پایین رونده تعیین ویژگی می‌شود و توسط فعالیتهای عظیم انرژی از یک نوع ناشناخته فرا گرفته شده است.

به عقیدهٔ ما، هیچ چیز مثل اجرام تاریک جاذبه‌دارِ جهان مرکزی تکامل آیندهٔ سطوح فضایی بیرونی را تعیین ویژگی نمی‌کند. ما این حرکتهای جمعی متناوب اجرام حیرت‌انگیز جاذبه - متوازن کننده را در جهان بنیادین بی‌نظیر تلقی می‌کنیم.

2- قانون اساسی هاوُنا

موجودات روحی در فضای مه‌آلود زندگی نمی‌کنند. آنها در کرات ملکوتی اقامت ندارند. آنها در کرات واقعی که حاوی یک طبیعت مادی هستند سکونت دارند، کراتی که درست به اندازهٔ آنهایی که انسانها رویشان زندگی می‌کنند واقعی هستند. کرات هاونا واقعی و راستین هستند، گر چه مادهٔ واقعی آنها از سازمان مادی سیارات هفت ابرجهان متفاوت است.

واقعیتهای فیزیکی هاونا نمایانگر یک نوع از سازماندهی انرژی است که از هر صورت غالب در جهانهای تکاملی فضا به طور بنیادین متفاوت است. انرژیهای هاونا سه‌گانه‌اند. واحدهای ابرجهانیِ انرژی - ماده در بر گیرندهٔ یک شارژ انرژی دوگانه‌اند، گر چه یک شکل از انرژی در فازهای منفی و مثبت وجود دارد. آفرینش جهان مرکزی سه‌گانه است (تثلیث). آفرینش یک جهان محلی (به طور مستقیم) دوگانه است، توسط یک پسر آفریننده و یک روح آفرینشگر.

مادهٔ هاونا شامل سازماندهی دقیقاً یک هزار عنصر سادهٔ شیمیایی و کارکرد توازن یافتهٔ هفت شکل از انرژی هاونا است. هر یک از این انرژیهای ساده هفت فاز انگیزش را متجلی می‌سازند، طوری که بومیهای هاونا به چهل و نه محرک حسی متفاوت واکنش نشان می‌دهند. به عبارت دیگر، اگر از یک نقطه نظر صرفاً فیزیکی نگریسته شود، بومیهای جهان مرکزی دارای چهل و نه شکل ویژهٔ حسی هستند. حسهای مورانشیا هفتاد عدد هستند، و عکس‌العمل واکنشی رده‌های بالاتر روحی در انواع موجودات مختلف از هفتاد تا دویست و ده عدد متفاوت است.

هیچیک از موجودات فیزیکی جهان مرکزی برای مردم یورنشیا قابل رویت نیستند. و هیچیک از محرکهای فیزیکی آن کرات بسیار دوردست در جمع ارگانهای حسی شما واکنشی به وجود نمی‌آورند. اگر یک انسان یورنشیا را بتوان به هاونا انتقال داد، در آنجا ناشنوا، نابینا، و به کلی فاقد تمامی واکنشهای حسی دیگر می‌باشد. او فقط می‌تواند به صورت یک موجود محدود خودآگاه عمل کند که از تمامی محرکهای محیطی و تمامی واکنشهای نسبت به آنها محروم است.

پدیده‌های فیزیکی و واکنشهای روحی بیشماری در آفرینش مرکزی رخ می‌دهند که در کراتی نظیر یورنشیا ناشناخته‌اند. سازمان بنیادین یک آفرینش سه‌گانه به طور کامل متفاوت از ساختار دوگانهٔ جهانهای آفرینش یافتهٔ زمان و فضا است.

قانون طبیعی تماماً بر مبنایی کاملاً متفاوت از سیستمهای دوگانهٔ انرژی آفرینشهای در حال تکامل هماهنگی می‌شود. تمامی جهان مرکزی مطابق سیستم سه‌گانهٔ کنترل کامل و متقارن سازماندهی شده است. در سرتاسر تمامی سیستم بهشت - هاونا یک توازن کامل میان تمامی واقعیتهای کیهانی و تمامی نیروهای روحی حفظ شده است. بهشت با یک کنترل مطلق آفرینش مادی، انرژیهای فیزیکی این جهان مرکزی را به طور کامل تنظیم و حفظ می‌کند. پسر جاودان به عنوان بخشی از استیلای روحی تماماً احاطه کننده‌اش، به کاملترین صورت وضعیت روحی تمامی کسانی را که در هاونا اقامت دارند حفظ می‌کند. در بهشت هیچ چیز آزمایشی نیست، و سیستم بهشت - هاونا بخشی از کمال خلاق است.

جاذبهٔ جهانی روحی پسر جاودان به گونه‌ای شگفت‌انگیز در سرتاسر جهان مرکزی فعال است. تمامی ارزشهای روحی و شخصیتهای روحانی به طور بی‌وقفه به سمت داخل به سوی منزلگاه خدایان کشیده می‌شوند. این میل به سوی خداوند شدید و گریزناپذیر است. تمایل شدید به نیل به خداوند در جهان مرکزی شدیدتر است، نه به این علت که جاذبهٔ روحی نسبت به جهانهای پیرامون قوی‌تر است، بلکه به این علت که آن موجوداتی که به هاونا دست یافته‌اند به طول کاملتر روحانی شده و لذا نسبت به عمل پیوسته موجود کشش جاذبهٔ روحی جهانی پسر جاودان واکنشمندترند.

به همین ترتیب روح بیکران تمامی ارزشهای عقلانی را به سوی بهشت جلب می‌کند. در سرتاسر جهان مرکزی جاذبهٔ ذهنی روح بیکران در ارتباط با جاذبهٔ روحی پسر جاودان عمل می‌کند، و اینها به همراه هم اشتیاق جمعی ارواح فراز یابنده را برای یافتن خداوند، برای دستیابی به الوهیت، برای رسیدن به بهشت، و برای شناختن پدر تشکیل می‌دهند.

هاونا یک جهان به لحاظ روحانی کامل و از نظر فیزیکی باثبات است. کنترل و ثبات متوازن جهان مرکزی به نظر کامل می‌رسد. هر چیز فیزیکی یا روحی کاملاً قابل پیش‌بینی است، اما پدیدهٔ ذهن و ارادهٔ شخصیت چنین نیستند. استنباط ما چنین است که رخ دادن گناه غیرممکن به نظر می‌رسد، اما ما بر این اساس چنین برداشت می‌کنیم که مخلوقات بومی برخوردار از ارادهٔ آزاد هاونا هرگز نسبت به تخلف از خواست الوهیت گناهکار نبوده‌اند. در سرتاسر تمامی ابدیت این موجودات آسمانی به طور مداوم به جاودانه‌های ایامها وفادار بوده‌اند. گناه نیز در هیچ مخلوقی که به عنوان یک رهنورد در هاونا وارد شده پدیدار نگشته است. هرگز هیچ موردی از رفتار ناشایسته توسط هیچ مخلوقی از هر گروه از شخصیتهایی که تاکنون در جهان مرکزی هاونا آفریده شده، یا به آن پذیرفته شده‌اند وجود نداشته است. روشها و شیوه‌های انتخاب در جهانهای زمان چنان کامل و الهی هستند که مطابق اسناد هاونا هرگز خطایی رخ نداده است. هیچ اشتباهی تاکنون به وقوع نپیوسته است. هیچ روان فرازگرایی تاکنون به طور زود هنگام به جهان مرکزی پذیرفته نشده است.

3- کرات هاوُنا

در رابطه با دولت جهان مرکزی، هیچ دولتی وجود ندارد. هاونا چنان به طور بدیع کامل است که به هیچ سیستم عقلانی دولتی نیازی نیست. دادگاههایی که به طور مرتب تشکیل شوند وجود ندارند، و مجامع قضایی نیز وجود ندارند. هاونا فقط به سرپرستی اداری نیاز دارد. در اینجا اوج ایده‌آلهای حکومت *برخود* راستین را می‌توان مشاهده نمود.

در میان چنین موجودات هوشمند کامل و نزدیک به کامل نیازی به دولت نیست. آنها احتیاجی به نظارت ندارند، چرا که آنها موجودات کامل بومی هستند که در میان مخلوقات تکاملی که مدتهای مدید از عبورشان از داوریهای موشکافانهٔ عالی ابرجهانها می‌گذرد پراکنده شده‌اند.

سرپرستی اداری هاونا اتوماتیک نیست، اما به طور شگفت‌انگیز کامل و به طور الهی مؤثر است. آن عمدتاً سیاره‌ای است و به عهدهٔ جاودانهٔ ایامهای مقیم آنجا سپرده شده است. هر کرهٔ هاونا توسط یکی از این شخصیتهای تثلیث - منشأ سرپرستی می‌شود. جاودانه‌های ایامها آفریننده نیستند، اما مدیران کاملی هستند. آنها با مهارت عالی آموزش می‌دهند و فرزندان سیاره‌ای خود را با یک کمال خردمندانه که تا حد مطلق بودن است هدایت می‌کنند.

یک میلیارد کرات جهان مرکزی کرات آموزشی شخصیتهای عالی رتبه‌ای را تشکیل می‌دهند که بومی بهشت و هاونا می‌باشند و علاوه بر آن برای مخلوقات فرازگرای کرات تکاملی زمان به عنوان عرصهٔ سنجش به کار گرفته می‌شوند. در اجرای طرح بزرگ پدر جهانی برای صعود مخلوق، رهنوردان زمان در کرات پذیرش مدار بیرونی یا هفتم فرود آورده می‌شوند، و به دنبال آموزش افزایش یافته و تجربهٔ گسترده، سیاره به سیاره، و دایره به دایره به طور تدریجی به سوی داخل پیش برده می‌شوند، تا این که سرانجام به الوهیتها دست می‌یابند و به اقامت در بهشت نائل می‌شوند.

در حال حاضر گر چه کرات هفت مدار در تمامیت شکوه آسمانی‌شان حفظ می‌شوند، فقط در حدود یک در صد از تمامی ظرفیت سیاره‌ای در کار پیشبرد طرح جهانی پدر برای صعود انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حدود یک دهم یک در صد از مساحت این کرات غول‌آسا به زندگی و فعالیتهای سپاه نهایت تخصیص یافته است، موجوداتی که برای ابد در نور و حیات استقرار یافته و اغلب در کرات هاونا اقامت گزیده و خدمت می‌کنند. این موجودات والا منزلگاههای شخصی خود را در بهشت دارند.

ساختار سیاره‌ای کرات هاونا تماماً متفاوت از ساختار کرات تکاملی و سیستمهای فضا است. در هیچ جای دیگر در تمامی جهان بزرگ به کارگیری چنین کرات غول‌آسایی به عنوان کرات مسکونی مناسب نیست. ساختار فیزیکی سه‌گانه، علاوه بر تأثیر متوازن کنندهٔ اجرام عظیم تاریک جاذبه‌دار، این را میسر می‌سازد که نیروهای فیزیکی را کاملاً برابر نمود و چنان به طور بدیع کششهای متنوع این آفرینش عظیم را متوازن ساخت. ضد جاذبه نیز در سازمان کارکردهای مادی و فعالیتهای روحی این کرات عظیم به کار گرفته می‌شود.

معماری، روشنایی، و گرما، و نیز تزیینات بیولوژیک و هنرمندانهٔ کرات هاونا کاملاً فراتر از بیشترین حد ممکن تخیل بشری است. به شما نمی‌توان چیز زیادی پیرامون هاونا گفت. برای فهم زیبایی و شکوه آن شما باید آن را ببینید. اما رودخانه‌ها و دریاچه‌های واقعی در این کرات کامل وجود دارند.

این کرات از نظر روحی به طور ایده‌آل مزین شده‌اند. آنها به منظور منزل دادن رسته‌های بیشماری از موجودات مختلف که در جهان مرکزی کار می‌کنند به گونه‌ای مناسب سازگار شده‌اند. در این کرات زیبا فعالیتهای چندگانه‌ای به وقوع می‌پیوندد که بسیار فراتر از درک بشری است.

4- مخلوقات جهان مرکزی

هفت شکل بنیادین از چیزها و موجودات زنده در کرات هاونا وجود دارند، و هر یک از این اشکال بنیادین در سه فاز بارز موجود هستند. هر یک از این سه فاز به هفتاد بخش اصلی تقسیم شده است، و هر بخش اصلی در بر گیرندهٔ یک هزار بخش فرعی است، و باز بخشهای کوچکتر دیگر، و غیره هستند. این گروههای بنیادین حیات را می‌توان به صورت زیرین طبقه‌بندی نمود:

1- ماتریال.

2- مورانشیایی.

3- روحی.

4- ابسونایتی.

5- غائی.

6- هم مطلق.

7- مطلق.

فرسایش و مرگ بخشی از چرخهٔ حیات در کرات هاونا نیست. در جهان مرکزی چیزهای بدوی‌تر زنده تحت دگردیسی مادیت‌یابی قرار می‌گیرند. آنها شکل و نمود عوض می‌کنند، اما از طریق روند فرسایشی و مرگ سلولی تجزیه نمی‌شوند.

بومیهای هاونا همگی فرزندان تثلیث بهشت هستند. آنها فاقد والدین مخلوق هستند، و موجودات غیرتولید مثل کننده هستند. ما نمی‌توانیم آفرینش این شهروندان جهان مرکزی را تصویر کنیم، موجوداتی که هرگز آفریده نشده‌اند. تمامی داستان آفرینش هاونا تلاشی برای عرضهٔ واقعیت ابدیت به زمان - فضا است که هیچ رابطه‌ای با زمان یا فضا، آنطور که انسان فانی آنها را می‌فهمد، ندارد. اما باید به فلسفهٔ بشری یک نقطهٔ آغاز بدهیم. حتی شخصیتهایی که بسیار بالاتر از سطح بشری هستند به درکی از "آغازها" نیاز دارند. با این وجود، سیستم بهشت- هاونا جاودانه است.

بومیهای هاونا، به همان صورت که سایر رسته‌های شهروندی دائم در کرات مربوطهٔ زادگاه خود اقامت می‌گزینند، در یک میلیارد کرات جهان مرکزی زندگی می‌کنند. همانطور که رستهٔ مادی فرزندی در کارکرد مادی، عقلانی، و معنوی یک میلیارد سیستم محلی در یک ابرجهان ادامهٔ حیات می‌دهد، تا اندازهٔ زیادی، بومیهای هاونا در یک میلیارد کرات جهان مرکزی زندگی و عمل

می‌کنند. شما ممکن است بتوانید این ساکنان هاونا را به عنوان مخلوقات مادی، به این مفهوم که کلمهٔ "مادی" بتواند برای توصیف واقعیتهای فیزیکی جهان الهی بسط داده شود، در نظر بگیرید.

حیاتی وجود دارد که بومی هاونا است و به واسطهٔ خود و به خودی خود از اهمیت برخوردار است. ساکنان هاونا به طرق بسیار به فرودگرایان بهشت و فرازگرایان ابرجهان خدمت می‌کنند، اما آنها همچنین طوری زندگی می‌کنند که در جهان مرکزی بی‌نظیر است و کاملاً جدای از بهشت یا ابرجهان دارای مفهوم نسبی است.

همانطور که پرستش فرزندان با ایمان کرات تکاملی رضایت مهرآمیز پدر جهانی را برآورده می‌سازد، پرستش والای مخلوقات هاونا ایده‌آلهای کامل زیبایی و حقیقت الهی را ارضا می‌کند. همانطور که انسان فانی برای انجام خواست خداوند تلاش می‌کند، این موجودات جهان مرکزی برای برآوردن اهداف عالی تثلیث بهشت زندگی می‌کنند. آنها در سرشت باطنی خود خواست خداوند *هستند*. انسان به خاطر خوبی خداوند شادمانی می‌کند، هاونایی‌ها به دلیل زیبایی الهی به وجد می‌آیند، حال آن که هر دوی شما از کار آزادیِ حقیقت زنده لذت می‌برید.

هاونایی‌ها هم از حال انتخابی و هم از سرنوشتهای متعلق به آیندهٔ آشکار نشده برخوردارند. و برای مخلوقات بومی پیشرفتی وجود دارد که ویژهٔ جهان مرکزی است، پیشرفتی که نه در بر گیرندهٔ صعود به بهشت است و نه رخنهٔ ابرجهانها. این پیشرفت به مرتبت بالاتر هاونا را می‌توان به صورت زیرین توصیف نمود:

1- پیشرفت تجربی به سوی بیرون از مدار اول به هفتم.

2- پیشرفت به سوی درون از مدار هفتم به اول.

3- پیشرفت درون مداری — پیشرفت در حیطهٔ کرات یک مدار مشخص.

علاوه بر بومیهای هاونا، ساکنان جهان مرکزی در بر گیرندهٔ طبقات بیشمار موجودات نمونه برای گروههای متنوع جهان هستند — مشاوران، مدیران، و آموزگاران نوع خود و برای نوع خود در سرتاسر آفرینش. تمامی موجودات در تمامی جهانها در ردیف نوعی از مخلوقی نمونه که در برخی از یک میلیارد کرات هاونا زندگی می‌کند شکل یافته‌اند. حتی انسانهای زمان از هدف و ایده‌آلهای خود برای وجود آفرینشی‌شان در مدارهای بیرونی این کرات نمونهٔ والا برخوردارند.

سپس آن موجوداتی هستند که به پدر جهانی دست یافته‌اند، و اجازه دارند بروند و بیایند، و به اینجا و آنجا در جهانها در مأموریتهای حاوی خدمت ویژه گمارده شده‌اند. و در هر کرهٔ هاونا کاندیداهای کمال یافت می‌شوند، آنهایی که به لحاظ فیزیکی به جهان مرکزی دست یافته‌اند، اما هنوز به آن پیشرفت روحانی که آنان را قادر سازد دعوی اقامت بهشت را داشته باشند دست نیافته‌اند.

روح بیکران از طریق گروهی از شخصیتها در کرات هاونا نمایندگی می‌شود، موجوداتی متین و سرفراز، که جزئیات امور بغرنج عقلانی و روحانی جهان مرکزی را سرپرستی می‌کنند. در این کرات کمال الهی آنها کارهایی را که مربوط به کارکرد معمول این آفرینش پهناور می‌باشد به انجام می‌رسانند. علاوه بر آن، کارهای چندگانهٔ تدریس، آموزش، و خدمت به تعداد عظیمی از مخلوقات فرازگرایی را که از کرات تاریک فضا به شکوه فراز یافته‌اند پیش می‌برند.

گروههای بیشماری از موجودات که بومی سیستم بهشت - هاونا هستند وجود دارند که به هیچ وجه مستقیماً به طرح فراز نیل مخلوق به کمال مربوط نیستند. از این رو آنها از طبقه‌بندی شخصیتها که به نژادهای انسانی عرضه شد حذف شده‌اند. فقط گروههای اصلی موجودات فوق بشری و آن رسته‌هایی که مستقیماً به تجربهٔ بقای شما مربوطند در اینجا ارائه شده‌اند.

هاونا مملو از حیات تمامی فازهای موجودات هوشمند است که در تلاشهایشان برای دستیابی به سطوح بالاتر فهم الوهیت و قدردانی وسیع از معانی متعالی، ارزشهای غائی، و واقعیت مطلق، در آنجا در صدد پیشروی از مدارهای پایین‌تر به بالاتر هستند.

5- زندگی در هاؤنا

شما در طول حیات اولیهٔ وجود مادیتان در یورنشیا از میان یک آزمون کوتاه و شدید عبور می‌کنید. شما در کرات قصر و طی عبور از سیستم، کوکبه، و جهان محلی، فازهای مورانشیایی صعود را در می‌نوردید. شما در کرات آموزشی ابرجهان از میان مراحل حقیقی روحی پیشرفت عبور می‌کنید و برای گذار متعاقب به هاونا آماده می‌شوید. در هفت مدار هاونا پیشرفت شما عقلانی، معنوی، و تجربی است. و در هر یک از کرات این مدارها کار مشخصی است که باید انجام شود.

زندگی در کرات الهی جهان مرکزی چنان غنی و سرشار، و چنان کامل و آکنده است، که کاملاً فراتر از درک بشر از هر چیزی که یک موجود آفرینش یافته بتواند احتمالاً تجربه کند می‌باشد. فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی این آفرینش جاودانه کاملاً متفاوت از اشتغالات مخلوقات مادی که در کرات تکاملی نظیر یورنشیا زندگی می‌کنند است. حتی تکنیک اندیشهٔ هاونا از روند فکر کردن در یورنشیا متفاوت است.

مقررات جهان مرکزی درخور و ذاتاً طبیعی هستند. قواعدِ عملکرد مستبدانه نیستند. در هر الزام هاونا علت درستکاری و سیطرهٔ عدالت آشکار است. و ترکیب این دو عامل برابر با چیزی است که در یورنشیا *انصاف* نامیده می‌شود. هنگامی که شما در هاونا وارد می‌شوید، از انجام چیزها آنطور که باید انجام شوند به طور طبیعی لذت می‌برید.

هنگامی که موجودات هوشمند در ابتدا به جهان مرکزی دست می‌یابند، در کرهٔ پیشگام مدار هفتم هاونا پذیرفته شده و اقامت می‌ورزند. به تدریج که تازه ورودها از نظر معنوی پیشرفت می‌کنند،

به درک هویت روح استاد ابرجهان خود دست می‌یابند، و به دایرهٔ ششم منتقل می‌شوند. (از این ترتیبات در جهان مرکزی است که دایره‌های پیشرفت در ذهن بشری مشخص شده‌اند.) بعد از این که فرازگرایان به درک متعال دست یافتند و بدین ترتیب برای ماجرای الوهیت آماده شدند، به مدار پنجم برده می‌شوند، و بعد از دستیابی به روح بیکران به مدار چهارم منتقل می‌شوند. به دنبال دستیابی به پسر جاودان آنها به مدار سوم انتقال می‌یابند. و هنگامی که پدر جهانی را شناختند برای اقامت به دومین مدار کرات می‌روند، جایی که با گروههای بهشتی بیشتر آشنا می‌شوند. ورود به اولین مدار هاونا نشانگر پذیرش کاندیداهای زمان به خدمت بهشت می‌باشد. آنها به طور نامحدود مطابق طول و سرشت صعود مخلوق در مدار درونیِ نیل تدریجی معنوی اقامت می‌کنند. رهنوردان در حال فراز از این مدار درونی به سوی درون به منزلگاه بهشت و پذیرش به سپاه نهایت عبور می‌کنند.

شما به عنوان یک رهنورد صعود، در طول اقامتتان در هاونا اجازه خواهید یافت به طور آزادانه از کرات مدار مأموریت خود دیدار کنید. شما همچنین اجازه خواهید یافت به سیارات آن مدارهایی که سابقاً پیموده‌اید باز گردید. و این برای آنهایی که بدون ضرورت احاطهٔ سوپرنافیمی در دایره‌های هاونا اقامت می‌کنند تماماً میسر است. رهنوردان زمان قادرند خود را مجهز سازند تا فضای ”دستیابی شده“ را بپیمایند، اما برای عبور به فضای ”دستیابی نشده“ باید به تکنیک مقرر شده متکی باشند. یک رهنورد نمی‌تواند بدون مساعدت یک سوپرنافیم انتقال هاونا را ترک کند یا فراتر از این مدار تخصیص یافته پیش رود.

این آفرینش پهناور مرکزی از اصالتی طراوت بخش برخوردار است. جدا از سازمان فیزیکی ماده و ساختار بنیادین رسته‌های اساسیِ موجودات هوشمند و سایر چیزهای زنده، هیچ چیز بین این کرات هاونا مشترک نیست. هر یک از این سیارات یک آفرینش اصیل، بی‌نظیر، و منحصر به فرد است. هر سیاره یک فراوردهٔ بی‌مانند، عالی، و کامل است. و این تنوع فردیت به تمامی جنبه‌های فیزیکی، عقلانی، و روحی وجود سیاره‌ای تعمیم می‌یابد. هر یک از این یک میلیارد کرات کمال مطابق طرحهای جاودانه ایامهای مقیم توسعه یافته و آراسته شده است. و به این دلیل است که هیچیک از دوتای آنها مثل هم نیستند.

تا وقتی که شما آخرین مدارهای هاونا را نپیموده و از آخرین کرات هاونا دیدار نکرده‌اید مفرح ماجراجویی و انگیزهٔ کنجکاوی از دوران زندگانی‌تان ناپدید نخواهد شد. و سپس اشتیاق، میل آینده‌گرای ابدیت، جایگزین نیای آن، جذبهٔ ماجراجویی زمان خواهد شد.

یکنواختی نشانگر عدم بلوغ تصور خلاق و عدم فعالیت هماهنگی عقلانی با عطیهٔ معنوی است. از وقتی که یک انسان فرازگرا کاوش این کرات آسمانی را آغاز می‌کند، از پیش به بلوغ احساسی، عقلانی، اجتماعی، اگر نه روحی دست یافته است.

به تدریج که شما مدار به مدار در هاونا پیش می‌روید نه فقط تغییرات غیرقابل تصور را پیش رو خواهید یافت، بلکه به تدریج که سیاره به سیاره در درون هر مدار پیشروی می‌کنید شگفتی شما غیرقابل توصیف خواهد بود. هر یک از این یک میلیارد کرات مطالعه یک دانشگاه راستین

شگفتیها است. شگفت‌زدگی مداوم، اعجاب بی‌پایان، تجربهٔ آنهایی است که این مدارها را می‌پیمایند و از این کرات غول‌آسا دیدار می‌کنند. یکنواختی بخشی از دوران زندگانی هاونا نیست.

عشق به ماجراجویی، کنجکاوی و هراس از یکنواختی — این ویژگیهایی که ذاتی طبیعت در حال تکامل بشری است — در آنجا قرار داده نشدند تا شما را در طول اقامت کوتاهتان در زمین فقط آزرده خاطر و ناراحت کنند، بلکه به شما نشان دهند که مرگ فقط آغاز یک دوران زندگانی بی‌پایان ماجراجویانه، یک حیات ابدی آینده‌نگرانه، و یک سفر جاودان اکتشافی است.

کنجکاوی — روح تحقیق، اشتیاق به اکتشاف، انگیزهٔ پژوهش — بخشی از عطیهٔ درون‌زاد و الهی مخلوقات تکاملی فضا است. این امیال طبیعی به شما داده نشدند تا شما را صرفاً مستأصل و واپسرانده کنند. درست است، این اشتیاقهای بلند پروازانه باید در طول زندگی کوتاه شما در زمین مکرراً مهار شوند، ناامیدی باید اغلب تجربه شود، اما در طول اعصار آینده باید به طور کامل تحقق یابند و به گونه‌ای شکوهمند برآورده شوند.

6- مقصود از جهان مرکزی

دامنهٔ فعالیتهای هاونای هفت مداره عظیم است. به طور کلی، آنها می‌توانند به صورت زیرین توصیف شوند:

1- هاونایی.

2- بهشتی.

3- فرازگرا - متناهی — متعالی - غائی تکاملی.

فعالیتهای فوق متناهی بسیاری در هاونای عصر کنونی جهان رخ می‌دهند که در بر گیرندهٔ تنوعات بیشمار ابسونایتی و سایر فازهای ذهنی و کارکردهای روحی هستند. ممکن است که جهان مرکزی به مقاصد بسیاری به کار گرفته شود که برای من آشکار نشده است، چنان که آن به طریق بیشمار که فراتر از درک ذهن آفرینش یافته است عمل می‌کند. با این وجود، من تلاش می‌کنم نشان دهم که چگونه این آفرینش کامل در خدمت نیازهای هفت رسته از موجودات هوشمند جهان در می‌آید و به خشنودی آنها یاری می‌رساند.

1- *پدر جهانی* — اولین منبع و مرکز. خداوند پدر از کامل بودن آفرینش مرکزی امتنان پدرانهٔ فوق‌العاده‌ای حس می‌کند. او از تجربهٔ اغنای مهر در سطوح نزدیک به برابر لذت می‌برد. آفرینندهٔ کامل از پرستش مخلوق کامل به گونه‌ای الهی خشنود است.

هاونا به سبب دستاوردهای عالی به پدر احساس امتنان می‌دهد. تحقق کمال در هاونا تأخیر زمانی - مکانیِ اشتیاق ابدی نسبت به بسط بی‌نهایت را جبران می‌سازد.

پدر از زیبایی الهی متقابل هاونا لذت می‌برد. دادن یک الگوی کامل از توازن بدیع برای تمامی جهانهای در حال تکامل ذهن الهی را خشنود می‌سازد.

پدر ما جهان مرکزی را با لذت کامل نظاره می‌کند زیرا آن یک آشکارسازی ارزشمند از واقعیت روحی برای تمامی شخصیتهای جهان جهانها است.

خدای جهانها برای هاونا و بهشت به عنوان هستهٔ جاودانهٔ نیرو برای تمامی بسط متعاقب جهانی در زمان و فضا احترام قائل است.

پدر جاودانه آفرینش هاونا را به عنوان هدف ارزشمند و مجذوب کننده برای کاندیداهای فرازگرای زمان با رضایت بی‌پایان نظاره می‌کند، و این که نوه‌های انسانی فضایی او به منزل ابدی پدر آفرینندهٔ خود دست می‌یابند. و خداوند از جهان بهشت - هاونا به عنوان منزل جاودانهٔ الوهیت و خانوادهٔ الهی لذت می‌برد.

2- *پسر جاودان* — دومین منبع و مرکز. برای پسر جاودان آفرینش عالی مرکزی گواه ابدی تأثیر شراکت خانوادهٔ الهی — پدر، پسر، و روح — می‌باشد. آن بنیان روحی و مادی برای اعتماد مطلق به پدر جهانی است.

هاونا به پسر جاودان یک بنیاد تقریباً نامحدود برای تحقق پیوسته بسط یابندهٔ نیروی روحی می‌دهد. جهان مرکزی برای پسر جاودان عرصه‌ای را فراهم نمود که او بتواند با ایمنی و اطمینان روح و تکنیک خدمت اعطایی برای آموزش پسران همیار بهشتیش را در آن به نمایش گذارد.

هاونا بنیان واقعیت برای کنترل روحی - جاذبهٔ پسر جاودان روی جهان جهانها است. این جهان نسبت به اشتیاق به پدر و مادر بودن، تولید مثل روحی، به پسر خشنودی می‌دهد.

کرات هاونا و ساکنان کامل آنها این نمایش نخست و برای ابد نهایی هستند که پسر کلام پدر است. خود آگاهی پسر به عنوان یک مکمل نامتناهی پدر بدین گونه به طور کامل برآورده می‌شود.

و این جهان فرصت را برای تحقق کنش متقابل برادری همانند میان پدر جهانی و پسر جاودان فراهم می‌سازد، و این تشکیل دهندهٔ گواه جاودانهٔ شخصیت بیکران هر یک می‌باشد.

3- *روح بیکران* — سومین منبع و مرکز. جهان هاونا به روح بیکران دلیل عامل مشترک بودن، نمایندهٔ بیکران پدر - پسرِ یگانه شده را می‌دهد. در هاونا روح بیکران رضایت توأم کارکرد به عنوان یک فعالیت خلاق را موجب می‌شود، ضمن این که از رضایت همزیستی مطلق با این دستاورد الهی بهره‌مند است.

روح بیکران در هاونا عرصه‌ای پیدا نمود که توانست توانمندی و خواست خدمت به عنوان یک خادم بالقوهٔ بخشایش را در آن به نمایش گذارد. در این آفرینش کامل روح برای ماجرای خدمت در جهانهای تکاملی تمرین نمود.

این آفرینش کامل به روح بیکران فرصت شرکت در مدیریت جهان با هر دو والدین الهی را داد — مدیریت یک جهان به عنوان اولاد همکار - آفریننده، و از طریق آن آمادگی برای مدیریت مشترک جهانهای محلی به عنوان همکاران روح آفرینشگرِ پسران آفریننده.

کرات هاونا آزمایشگاه ذهنی آفرینندگان ذهن کیهانی و خادمان ذهن هر مخلوقی که وجود دارد می‌باشند. ذهن در هر کرهٔ هاونا متفاوت است و برای تمامی مخلوقات هوشمند روحی و مادی به عنوان الگو به کار گرفته می‌شود.

این کرات کامل برای تمامی موجوداتی که سرنوشتشان جامعهٔ بهشتی است مدارس فارغ‌التحصیلی ذهنی هستند. آنها به روح فرصت فراوان برای آزمایش تکنیک خدمت ذهنی روی شخصیتهای امن و مشورتی دادند.

هاونا برای روح بیکران جبرانی به خاطر کار گسترده و فداکارانهٔ او در جهانهای فضا است. هاونا خانهٔ کامل و خلوتگاهی برای خادم خستگی‌ناپذیر زمان و فضا است.

4- *ایزد متعال* — یگانگی تکاملی الوهیت تجربی. آفرینش هاونا دلیل جاودانه و کامل واقعیت روحی ایزد متعال است. این آفرینش کامل یک آشکارسازی طبیعت کامل و متقارن روحی خداوند متعال پیش از آغازهای ترکیب نیرویی - شخصیتیِ بازتابهای متناهی الوهیتهای بهشت در جهانهای تجربی زمان و فضا است.

در هاونا پتانسیلهای نیرویی قادر مطلق با طبیعت روحی متعال یگانه شده‌اند. این آفرینش مرکزی یک نمونهٔ یگانگی آینده - جاودانهٔ متعال است.

هاونا یک الگوی کامل پتانسیل جهانشمول متعال است. این جهان یک تصویر پایان یافتهٔ کمال آیندهٔ متعال است و حاکی از پتانسیل غائی است.

هاونا نهایت ارزشهای روحی را که به صورت مخلوقات ارادی زندهٔ برخوردار از کنترل خودِ متعالی و کامل وجود دارند به نمایش می‌گذارد، ذهنی که نهایتاً به صورت برابر با روح وجود دارد، واقعیت و یگانگی هوشمندی با یک پتانسیل نامحدود.

5- *پسران همتراز آفریننده*. هاونا زمین تعلیم و تربیت آموزشی است، جایی که میکائیلهای بهشت برای ماجراهای متعاقب خود در آفرینش جهان آماده می‌شوند. این آفرینش الهی و کامل الگویی برای هر پسر آفریننده است. او تلاش می‌کند تا جهان خودش سرانجام به این سطوح کمال بهشت - هاونا دست یابد.

یک پسر آفریننده از مخلوقات هاونا به عنوان احتمالات شخصیتی - الگویی برای فرزندان انسانی و موجودات روحی خودش استفاده می‌کند. پسران نوع میکائیل و سایر پسران بهشت به بهشت و هاونا به صورت فرجام الهیِ فرزندان زمان می‌نگرند.

پسران آفریننده می‌دانند که آفرینش مرکزی منبع واقعی آن کنترل فراگیر ضروری جهان است که جهانهای محلی‌شان را تثبیت نموده و یگانه می‌سازد. آنها می‌دانند که حضور شخصیِ تأثیر پیوسته حاضرِ متعال و غائی در هاونا است.

هاونا و بهشت منبع نیروی خلاق یک پسر نوع میکائیل هستند. در اینجا موجوداتی سکنی می‌گزینند که در آفرینش جهان با او همکاری می‌کنند. ارواح مادر جهان، آفرینندگان مشترک جهانهای محلی، از بهشت می‌آیند.

پسران بهشت به آفرینش مرکزی به عنوان منزل والدین الهی خود — منزل خود — نگاه می‌کنند. آن مکانی که از بازگشت گاه به گاه به آن لذت می‌برند.

6- *دختران خادم همتراز*. ارواح مادر جهان، آفرینندگان مشترک جهانهای محلی، آموزش پیش شخصی‌شان در کرات هاونا را در ارتباط نزدیک با ارواح مدارها محفوظ می‌دارند. در جهان مرکزی دختران روحی جهانهای محلی ضمن فرمانبرداری از خواست پدر، در روشهای همکاری با پسران بهشت به طور شایسته آموزش داده شدند.

در کرات هاونا روح و دختران روح برای تمامی گروههای موجودات هوشمند روحی و مادیشان الگوهای ذهنی می‌یابند، و این جهان مرکزی در آینده سرنوشت آن مخلوقاتی است که یک روح مادر جهانی با یک پسر همکار آفریننده به طور مشترک بانی آن است.

مادر آفرینندهٔ جهانی بهشت و هاونا را به صورت مکان منشأ خود و خانهٔ روح مادر بیکران، منزلگاه حضور شخصیتی ذهن بیکران، به یاد می‌آورد.

از این جهان مرکزی همچنین اعطای امتیازات شخصی آفرینندگی که یک خادم جهانی الهی به صورت مکمل یک پسر آفریننده در کار آفرینش مخلوقات ارادی زنده به کار می‌برد آمد.

و سرانجام، چون این ارواح دخترِ روح مادر بیکران احتمالاً هرگز به منزل بهشتی خود باز نمی‌گردند، از پدیدهٔ بازتاب جهانی که به ایزد متعال در هاونا مربوط است و در مجستان در بهشت شخصیت یافته است بسیار خشنود می‌شوند.

7- *انسانهای تکاملی پویندهٔ دوران فراز*. هاونا منزل شخصیت الگویی هر نوع انسان و منزل تمامی شخصیتهای فوق بشری همیار انسان که بومی آفرینشهای زمان نیستند می‌باشد.

این کرات انگیزهٔ تمامی محرکهای بشری را به سوی دستیابی به ارزشهای حقیقی روحی در بالاترین سطوح قابل تصور واقعیت فراهم می‌کنند. هاونا هدف آموزشی پیش بهشتی هر انسان فرازگرا می‌باشد. در اینجا انسانها به الوهیت پیش بهشتی — ایزد متعال — دست می‌یابند. هاونا در برابر هر مخلوق ارادی به عنوان دروازهٔ بهشت و نیل به خداوند قرار دارد.

بهشت منزل است، و هاونا آموزشگاه و زمین بازی پایان دهندگان است. و هر انسان خداشناس آرزو دارد یک پایان دهنده شود.

جهان مرکزی نه تنها سرنوشت تثبیت شدهٔ انسان است، بلکه همچنین مکان شروع دوران زندگانی جاودانهٔ پایان دهندگان است، چنان که آنها در آینده در ماجرای آشکار نشده و جهانی در تجربهٔ اکتشاف بیکرانی پدر جهانی به آن خواهند پرداخت.

هاونا بدون چون چرا با اهمیت ابسونایت به کارکرد ادامه خواهد داد، حتی در اعصار آیندهٔ جهان که ممکن است شاهد تلاش رهنوردان فضا برای یافتن خداوند در سطوح فوق متناهی باشد. هاونا از ظرفیت خدمت به عنوان جهان آموزشی برای موجودات ابسونایت برخوردار می‌باشد. هنگامی که هفت ابرجهان برای فارغ‌التحصیلان مدارس ابتدایی فضای بیرونی به عنوان یک مدرسهٔ متوسطه عمل می‌کنند هاونا احتمالاً مدرسهٔ پایانی خواهد بود. و ما بر این عقیده‌ایم که پتانسیلهای هاونای جاودانه به راستی نامحدودند، و این که جهان مرکزی برای خدمت به عنوان یک جهان آموزشی تجربی برای تمامی انواع موجودات آفریده شدهٔ گذشته، حال، یا آینده از ظرفیت جاودانه برخوردار است.

[ارائه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد که توسط قدمای ایامها در یوورسا مأموریت یافته تا بدین گونه عمل کند.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 15

هفت ابرجهان

تا جایی که به پدر جهانی — به عنوان یک پدر — مربوط می‌شود، جهانها عملاً وجود ندارند؛ او با شخصیتها سر و کار دارد؛ او پدر شخصیتها است. تا جایی که به پسر جاودان و روح بیکران — به عنوان همکاران آفریننده — مربوط است، جهانها به مناطق محلی و جداگانه تقسیم شده و تحت حاکمیت مشترک پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر قرار دارند. تا جایی که به تثلیث بهشت مربوط می‌شود، خارج از هاونا فقط هفت جهان مسکونی وجود دارد، هفت ابرجهان، که دایرهٔ اولین سطح فضایی پس هاونا در قلمرو اختیارات آنها است. هفت روح استاد نفوذ خود را از جزیرهٔ مرکزی به سوی بیرون امتداد می‌دهند، و بدین ترتیب آفرینش پهناور را همچون یک چرخ عظیم که کانون آن جزیرهٔ جاودان بهشت، هفت پرهٔ آن تابشهای هفت روح استاد، و لبهٔ آن نواحی بیرونی جهان بزرگ می‌باشد را تشکیل می‌دهند.

در آغاز مادیت‌یابیِ آفرینش جهانی طرح هفتگانهٔ سازمان و دولت ابرجهان تدوین گردید. اولین آفرینش پس هاونا به هفت بخش شگفت‌انگیز تقسیم گشت، و کرات ستاد مرکزی این دولتهای ابرجهان طراحی و ساخته شدند. طرح کنونی مدیریت از نزدیک به ابدیت وجود داشته است، و فرمانروایان این هفت ابرجهان به درستی قدمای ایامها نام گرفته‌اند.

از مجموعهٔ عظیم اطلاعات مربوط به ابرجهانها، من می‌توانم امید داشته باشم قدر اندکی به شما بگویم، اما یک تکنیک کنترل هوشمند برای نیروهای فیزیکی و روحی، هر دو، وجود دارد که در سراسر این قلمروها عمل می‌کند، و وجودهای جهانی جاذبه با توانمندی باعظمت و هماهنگی کامل در آنجا عمل می‌کنند. مهم است که در ابتدا یک ایدهٔ مکفی از ساختار فیزیکی و سازمان مادی حوزه‌های ابرجهان به دست آید، زیرا در آن صورت شما بهتر آماده خواهید بود که اهمیت سازمان اعجاب‌آوری را که برای دولت روحی آنها و برای پیشرفت عقلانی مخلوقات صاحب ارادهٔ ساکن هزاران سیارهٔ مسکونی پراکنده در سراسر این هفت ابرجهان فراهم شده است درک کنید.

1- سطح ابرجهانی فضا

در حیطهٔ دامنهٔ محدود اسناد، مشاهدات، و خاطرات نسلهای یک میلیون یا یک میلیارد از سالهای کوتاه شما، از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی، یورنشیا و جهانی که به آن تعلق دارد در حال تجربه نمودن ماجرای یک فرو رَوی طولانی و ناشناخته به داخل فضایی جدید می‌باشند؛ اما مطابق اسناد یوورسا، بر طبق مشاهدات قدیمی‌تر، در هماهنگی با تجربه و محاسبات گسترده‌تر رستهٔ ما، و به دنبال نتیجه‌گیریهایی که بر این یافته‌ها و یافته‌های دیگر مبتنی می‌باشند، ما می‌دانیم که جهانها درگیر یک حرکت جمعی منظم، به خوبی تفهیم شده، و کاملاً کنترل شده هستند، و با عظمتی باشکوه به دور اولین منبع و مرکز بزرگ و جهان مسکونی او در گردشند.

ما از مدتها پیش کشف کرده‌ایم که هفت ابرجهان یک مسیر بیضی شکل بزرگ، یک دایرهٔ غول‌آسا و کشیده، را می‌پیمایند. منظومهٔ شمسی شما و سایر کرات زمان بدون نقشه و قطب‌نما بی‌اختیار به داخل فضای ناشناخته فرو نمی‌روند. جهان محلی که منظومهٔ شما به آن تعلق دارد یک مسیر مشخص و بسیار تفهیم شده در خلاف جهت عقربهٔ ساعت را به دور مسیر عظیمی که گرداگرد جهان مرکزی قرار دارد دنبال می‌کند. این مسیر کیهانی به خوبی نقشه برداری شده است و درست به همان اندازه برای ستاره نظاره‌گران ابرجهان کاملاً شناخته شده است که مدارهای سیاراتی که منظومهٔ شمسی شما را تشکیل می‌دهند برای ستارهشناسان یورنشیا شناخته شده‌اند.

یورنشیا در یک جهان محلی و یک ابرجهان که به طور کامل سازمان نیافته است واقع شده است، و جهان محلی شما در مجاورت بلافصل آفرینشهای بیشمار فیزیکی بخشاً تکمیل شده قرار دارد. شما به یکی از جهانهای نسبتاً جدید تعلق دارید. اما امروز شما به طور لگام گسیخته به داخل فضای نامعلوم فرو نمی‌روید، و به داخل مناطق ناشناخته نیز به طور کورکورانه نوسان نمی‌کنید. شما مسیر منظم و از پیش تعیین شدهٔ سطح فضایی ابرجهان را دنبال می‌کنید. شما اکنون دقیقاً از میان همان فضایی عبور می‌کنید که منظومهٔ سیاره‌ای شما، یا پیشینیان آن در اعصار پیش پیمودند؛ و روزی در آیندهٔ دور منظومهٔ شما، یا جانشینان آن مجدداً همان فضایی را که شما اکنون با سرعت در آن غوطه‌ور می‌شوید خواهند پیمود.

در این عصر و آنطور که جهت در یورنشیا مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، ابرجهان شمارهٔ یک تقریباً به سوی شمال، در یک جهت شرقی، تقریباً مقابل منزلگاه بهشتی منابع و مراکز بزرگ و جهان مرکزی هاونا، نوسان می‌کند. این موقعیت، به همراه قرینهٔ آن در غرب، نمایانگر نزدیکترین تقرب فیزیکی کرات زمان به جزیرهٔ مرکزی هستند. ابرجهان شمارهٔ دو در شمال است، که برای نوسان به سوی غرب آماده می‌شود، در حالی که شمارهٔ سه اکنون شمالی‌ترین قطعهٔ مسیر بزرگ فضایی را دارد، که از پیش به انحنایی که به فرو رَوی جنوبی راه می‌برد گردش کرده است. شمارهٔ چهار در مسیر پرواز نسبتاً مستقیم جنوبی قرار دارد، و مناطق جلو اکنون به نقطهٔ مقابل مراکز بزرگ نزدیک می‌شوند. شمارهٔ پنج موقعیت خود را در نقطهٔ مقابل مرکز مرکزها تقریباً ترک کرده است، در حالی که درست پیش از نوسان به سوی شرق به مسیر مستقیم جنوبی ادامه می‌دهد؛ شمارهٔ شش بخش عمدهٔ منحنی جنوبی، قطعه‌ای که ابرجهان شما تقریباً از آن عبور نموده است، را اشغال می‌کند.

جهان محلی نبادان شما به اُروانتان، ابرجهان هفتم، تعلق دارد، که میان ابرجهان یک و شش نوسان می‌کند، و از مدتی نه چندان زیاد پیش (آنطور که ما زمان را محاسبه می‌کنیم) در مسیر انحنای جنوب شرقی سطح فضایی ابرجهان گردش کرده است. امروزه چند میلیارد سال است که از گردش منظومهٔ شمسی که یورنشیا به آن تعلق دارد به دور انحنای جنوبی می‌گذرد، طوری که هم اکنون شما در فراسوی انحنای جنوب شرقی پیش می‌روید و از میان مسیر طویل و نسبتاً مستقیم شمالی به سرعت حرکت می‌کنید. برای اعصار طولانی اُروانتان این مسیر تقریباً مستقیم شمالی را دنبال خواهد نمود.

یورنشیا به سیستمی تعلق دارد که کاملاً در ناحیهٔ مرزی بیرونی جهان محلی شما قرار دارد؛ و جهان محلی شما در حال حاضر کرانه‌های بیرونی اُروانتان را می‌پیماید. در فراسوی شما باز سایرین قرار دارند، اما شما از آن سیستمهای فیزیکی که در مسیر دایرهٔ بزرگ با فاصلهٔ نسبتاً نزدیک به دور منبع و مرکز بزرگ در فضا نوسان می‌کنند بسیار دور هستید.

2- سازمان هفت ابرجهان

فقط پدر جهانی مکان و تعداد واقعی کرات مسکونی را در فضا می‌داند؛ او تمامی آنها را با نام و شماره صدا می‌زند. من فقط تعداد تقریبی سیارات مسکونی یا قابل سکونت را می‌توانم بدهم، چرا که برخی از جهانهای محلی از کرات مناسب بیشتری برای حیات هوشمند نسبت به سایرین برخوردار هستند. همچنین تمامی جهانهای محلیِ طرح ریزی شده سازمان نیافته‌اند. از این رو تخمیناتی که من ارائه می‌دهم صرفاً به منظور دادن ایده‌ای از پهناوری آفرینش مادی است.

در جهان بزرگ هفت ابرجهان وجود دارد، و آنها تقریباً به صورت زیرین تشکیل شده‌اند:

1- *سیستم*. واحد بنیادین ابردولت شامل حدود یکهزار کرهٔ مسکونی یا قابل سکونت است. خورشیدهای سوزان، کرات سرد، سیاراتی که به خورشیدهای داغ بسیار نزدیک هستند، و سایر کراتی که برای سکونت مخلوق مناسب نیستند در این گروه گنجانده نشده‌اند. این یکهزار کره که برای حفظ حیات انطباق یافته‌اند یک سیستم نامیده می‌شوند، اما در سیستمهای جوانتر فقط یک تعداد نسبتاً کمی از این کرات ممکن است مسکونی شوند. سرپرستی هر سیارهٔ مسکونی به عهدهٔ یک پرنس سیاره‌ای است، و هر سیستم محلی از یک کرهٔ معماری شده به عنوان ستاد مرکزی آن برخوردار است و یک حکمران سیستم بر آن حکومت می‌کند.

2- *کوکبه*. یکصد سیستم (در حدود 100/000 سیارهٔ قابل سکونت) یک ک وکبه را تشکیل می‌دهند. هر کوکبه از یک کرهٔ ستاد مرکزی معماری شده برخوردار است و سه پسر وُراندادک، والامرتبه‌ها، سرپرستی آن را به عهده دارند. همچنین هر کوکبه یک مؤمن ایامها، یک سفیر تثلیث بهشت، به عنوان ناظر دارد.

3- *جهان محلی*. یکصد کوکبه (در حدود 10/000/000 سیارهٔ قابل سکونت) یک جهان محلی را تشکیل می‌دهند. هر جهان محلی یک کرهٔ ستاد مرکزی معماری شدهٔ شکوهمند دارد و توسط یکی از پسران همتراز آفرینشگر خداوند از رستهٔ میکائیل حکومت می‌شود. هر جهان با حضور یک اتحاد ایامها، یک نمایندهٔ تثلیث بهشت، برکت یافته است.

4- *ناحیهٔ فرعی*. یکصد جهان محلی (در حدود 1/000/000/000 سیارهٔ قابل سکونت) یک ناحیهٔ فرعی دولت ابرجهان را تشکیل می‌دهد؛ آن یک کرهٔ ستاد مرکزی شگفت‌انگیز دارد، و از آنجا حکمرانان آن، جدیدهای ایامها، امور ناحیهٔ فرعی را سرپرستی می‌کنند. در هر ستاد مرکزی ناحیهٔ فرعی سه جدید ایام، شخصیتهای متعال تثلیث، وجود دارند.

5- *ناحیهٔ اصلی*. یکصد ناحیهٔ فرعی (در حدود 100/000/000/000 کرهٔ قابل سکونت) یک ناحیهٔ اصلی را می‌سازند. برای هر ناحیهٔ اصلی یک ستاد مرکزی پرعظمت فراهم شده است و سرپرستی آن را سه کمال ایامها، شخصیتهای متعال تثلیث، به عهده دارند.

6- *ابرجهان*. ده ناحیهٔ اصلی (در حدود 1/000/000/000/000 سیارهٔ قابل سکونت) یک ابرجهان را تشکیل می‌دهند. برای هر ابرجهان یک کرهٔ ستاد مرکزی غول‌آسا و پرجلال فراهم شده است و توسط سه قدیم‌الایام حکمرانی می‌شود.

7- *جهان بزرگ*. هفت ابرجهان، جهان بزرگ سازمان یافتهٔ کنونی را تشکیل می‌دهد، و شامل تقریباً هفت تریلیون کرهٔ قابل سکونت به علاوهٔ کرات معماری شده و یک میلیارد کرات مسکونی هاونا می‌باشد. هفت ابرجهان به طور غیرمستقیم و از طریق بازتاب توسط هفت روح استاد از بهشت سرپرستی می‌شوند. یک میلیارد کرات هاونا مستقیماً توسط جاودانه‌های ایامها، یکی از این شخصیتهای متعال تثلیث برای هر یک از این کرات کامل، سرپرستی می‌شوند.

به استثنای کرات بهشت - هاونا، طرح سازماندهی جهان برای واحدهای زیرین تدارک می‌بیند:

ابرجهانها
.....
..... 7

ناحیه‌های اصلی
.....
.....70

ناحیه‌های فرعی
.....

7/000 .....

جهانهای محلی

.....

700/000 .....

کواکب

.....

70/000/000 .....

سیستمهای محلی

.....

7/000/000/000 .....

سیارات قابل سکونت

.....

7/000/000/000/000

هر یک از هفت ابرجهان به طور تقریبی متشکل از اجزای زیرین است:

یک سیستم به طور تقریبی در بر گیرندهٔ
..... 1/000 کره می‌باشد.

یک کوکبه (100 سیستم) در بر گیرندهٔ
.....100/000 کره می‌باشد.

یک جهان (100 کوکبه) در بر گیرندهٔ
..... 10/000/000 کره می‌باشد.

یک ناحیهٔ فرعی (100 جهان) در بر گیرندهٔ
..... 1/000/000/000 کره می‌باشد.

یک ناحیهٔ اصلی (100 ناحیهٔ فرعی) در بر گیرندهٔ .....
100/000/000/000 کره می‌باشد.

یک ابرجهان (ده ناحیهٔ اصلی) در بر گیرندهٔ .....
1/000/000/000/000 کره می‌باشد.

تمامی این تخمینات در بهترین حالت ممکن تقریبی هستند، چرا که پیوسته سیستمهای جدیدی در حال پیدایش هستند، در حالی که سازمانهای دیگر موقتاً از عرصهٔ وجود مادی محو می‌شوند.

3- ابرجهان اُروانتان

عملاً تمامی قلمروهای پرستاره که برای چشم غیرمسلح در یورنشیا مرئی هستند به هفتمین بخش جهان بزرگ، ابرجهان اُروانتان، تعلق دارند. سیستم پهناور پرستارهٔ راه شیری هستهٔ مرکزی اروانتان را نمایندگی می‌کند، و عمدتاً در فراسوی مرزهای جهان محلی شما قرار دارد. این انبوه بزرگ خورشیدها، جزیره‌های تاریک فضا، ستاره‌های دوتایی، خوشه‌های کروی، ابرهای ستاره‌ای، سحابیهای مارپیچی و سایر سحابیها، به همراه هزاران سیارهٔ جداگانه، یک گروه‌بندی ساعت مانند دایره‌ای شکلِ کشیده که حاوی یک هفتم جهانهای مسکونی تکاملی است را شکل می‌دهند.

از موقعیت نجومی یورنشیا، همینطور که شما از میان برش عرضی سیستمهای نزدیک به راه شیری بزرگ می‌نگرید، مشاهده می‌کنید که کرات اروانتان در یک سطح پهناور کشیده حرکت می‌کنند که عرض آن بسیار بزرگتر از ضخامت و درازای آن بسیار بزرگتر از عرض آن است.

هنگامی که از یک جهت به آسمان نگریسته شود، مشاهدهٔ به اصطلاح راه شیری افزایش نسبی را در غلظت ستاره‌ای اروانتان آشکار می‌سازد، در حالی که در هر طرف غلظت کاهش می‌یابد. با دور شدن از سطح اصلی ابرجهان مادیِ ما تعداد ستارگان و سایر کرات کاهش می‌یابد. هنگامی که زاویهٔ مشاهده مناسب باشد، با نگرش به میان تودهٔ اصلی این ناحیهٔ حاوی غلظت حداکثر، شما به سوی جهان منزلگاه و مرکز تمامی چیزها می‌نگرید.

از میان ده بخش اصلی اروانتان، کما بیش هشت عدد آن توسط ستاره شناسان یورنشیا مشخص گردیده است. شناسایی جداگانهٔ دوتای دیگر دشوار است، زیرا شما مجبورید به این پدیده‌ها از داخل نگاه کنید. اگر می‌توانستید از یک موقعیت بسیار دوردست در فضا به ابرجهان اروانتان بنگرید، فوراً ده ناحیهٔ اصلی کهکشان هفتم را می‌شناختید.

مرکز چرخشیِ ناحیهٔ فرعی شما در آن دورها در ابر ستاره‌ای غول‌آسا و متراکم صورت فلکی کماندار، که جهان محلی شما و آفرینشهای مربوط به آن همگی به دور آن می‌چرخند واقع شده است، و شما از دو طرف متقابل سیستم پهناور زیرکهکشانیِ کماندار می‌توانید دو جریان بزرگ ابرهای ستاره‌ای را که در حلقه‌های شگفت‌انگیز ستاره‌ای پدیدار می‌شوند مشاهده کنید.

هستهٔ سیستم فیزیکی که خورشید شما و سیارات مربوطه‌اش به آن تعلق دارند مرکز سحابی پیشین آندرونور می‌باشد. این سحابی مارپیچی سابق توسط اختلالات جاذبه‌ای که مربوط به رخدادهای مربوط به تولد منظومهٔ شمسی شما و برخورد نزدیک یک سحابی بزرگ همسایه بود اندکی کج و معوج گردید. این تصادمِ نزدیک به وقوع آندرونور را به یک تودهٔ تا اندازه کروی تغییر داد اما

حرکت دو طرفهٔ خورشیدها و گروههای فیزیکی مربوط به آنها را به طور کامل نابود نساخت. منظومهٔ شمسی شما اکنون یک موقعیت نسبتاً مرکزی را در یکی از بازوان این مارپیچ تغییر شکل یافته که در نیمهٔ راه بین مرکز تا لبهٔ بیرونی جریان ستاره‌ای واقع شده است اشغال می‌کند.

منطقهٔ صورت فلکی کماندار و تمامی مناطق و بخشهای دیگر اروانتان به دور یوورسا در گردش هستند، و مقداری از سردرگمی مشاهده‌گران ستاره‌ای یورنشیا ناشی از خطای باصره و کج و معوج شدن نسبی است که توسط حرکتهای چرخشی چندگانهٔ زیرین ایجاد شده است:

1- گردش یورنشیا به دور خورشیدش.

2- مدار منظومهٔ شمسی شما حول هستهٔ سحابی پیشین آندرونور.

3- چرخش خانوادهٔ ستاره‌ای آندرونور و خوشه‌های مربوطهٔ آن حول مرکز مرکبِ چرخش - جاذبهٔ ابر ستاره‌ای نبادان.

4- نوسان ابر محلی ستاره‌ای نبادان و آفرینشهای مربوط به آن به دور مرکز صورت فلکی کماندار مربوط به ناحیهٔ فرعی آنان.

5- چرخش یکصد ناحیهٔ فرعی، از جمله صورت فلکی کماندار حول ناحیهٔ اصلی آنها.

6- چرخش ده ناحیهٔ اصلی، آنچه که رانش ستاره‌ای نامیده می‌شود، حول ستاد مرکزی یوورساییِ متعلق به اروانتان.

7- حرکت اروانتان و شش ابرجهان مربوطه به دور بهشت و هاونا، حرکت جمعی سطح فضایی ابرجهان در خلاف جهت عقربهٔ ساعت.

این حرکتهای چندگانه از چندین نوع هستند: مسیرهای فضایی سیارهٔ شما و منظومهٔ شمسی شما ژنتیک هستند، منشأ آنها ذاتی است. حرکت مطلق اروانتان در خلاف جهت عقربهٔ ساعت نیز ژنتیک است. آن ذاتی طرحهای معماری جهان بنیادین است. اما حرکتهای بینابین منشأ مرکب دارند، و بخشاً ناشی از قطعه قطعه شدن ساختاریِ انرژی - ماده در ابرجهانها هستند و بخشاً به وسیلهٔ عمل هوشمند و هدفمند سازمان دهندگان بهشتیِ نیرو ایجاد می‌شوند.

جهانهای محلی همینطور که به هاونا نزدیک می‌شوند در مجاورت نزدیکتر قرار دارند؛ تعداد مدارها بیشتر است، و لایه به لایه، روی هم قرارگیریِ فزاینده‌ای وجود دارد. اما در فواصل بیشتر از مرکز جاودان، سیستمها، لایه‌ها، مدارها، و جهانهای کمتر و کمتری وجود دارند.

4- سحابیها — نیاکان جهانها

در حالی که آفرینش و سازماندهی جهان برای همیشه تحت کنترل آفریدگاران بیکران و دستیاران آنها باقی می‌ماند، تمامی پدیده مطابق یک تکنیک مقرر شده و در انطباق با قوانین جاذبهٔ نیرو، انرژی، و ماده پیش می‌رود. اما چیز اسرارآمیزی وجود دارد که به شارژ - نیروی جهانی فضا مربوط است. ما سازماندهی آفرینشهای مادی از مرحلهٔ آلتیمتانی به جلو را کاملاً می‌فهمیم، اما نیای کیهانیِ آلتیمتانها را به طور کامل نمی‌فهمیم. ما مطمئنیم که این نیروهای نیایی از یک منشأ بهشتی برخوردارند زیرا آنها برای ابد از میان فضای پر شده دقیقاً در کرانه‌های غول‌آسای بهشت نوسان می‌کنند. اگر چه این نیرو - شارژ فضا که نیای تمامی مادیت یابیها است نسبت به جاذبهٔ بهشت ناواکنشمند است، همیشه نسبت به حضور بهشت تحتانی واکنش نشان می‌دهد، و ظاهراً در آغاز و پایان مدار مرکز بهشت تحتانی قرار دارد.

سازمان دهندگان بهشتی نیرو توانمندی فضا را به نیروی آغازین دگردیس می‌کنند و این پتانسیل پیش ماده را به جلوه‌های اولیه و ثانویهٔ انرژیِ واقعیت فیزیکی تکامل می‌دهند. هنگامی که این انرژی نسبت به جاذبه به سطوح واکنشمند می‌رسد، مدیران نیرو و همکاران آنها در نظام ابرجهان در صحنه ظاهر می‌شوند و دستکاریهای پایان ناپذیر خود را که برای استقرار مدارهای چندگانهٔ نیرو و کانالهای انرژی جهانهای زمان و فضا طراحی شده است آغاز می‌کنند. بدین ترتیب مادهٔ فیزیکی در فضا پدیدار می‌شود، و صحنه برای افتتاح سازماندهی جهان بدین طریق مهیا می‌شود.

این به اجزا تقسیم شدن انرژی پدیده‌ای است که هرگز توسط فیزیکدانان نبادان حل نشده است. دشواری اصلی آنان در عدم دسترسی نسبی به سازمان دهندگان بهشتی نیرو نهفته است، زیرا گر چه مدیران زندهٔ نیرو برای پرداختن به انرژی فضا شایسته هستند، کمترین درکی از منشأ انرژیهایی که به طور بسیار ماهرانه و هوشمندانه تحت کنترل درمی‌آورند ندارند.

سازمان دهندگان بهشتی نیرو آغاز کنندگان سحابیها هستند. آنها قادرند آن گردبادهای عظیم نیرو را حول حضور فضایی‌شان به وجود بیاورند که هنگامی که به راه افتادند هرگز نمی‌توانند متوقف یا محدود شوند، تا این که نیروهای تماماً نافذ برای پدیداری نهایی واحدهای آلتیمتانیِ مادهٔ جهان تجهیز شوند. سحابیهای مارپیچ و سایر سحابیها، چرخهای مادر خورشیدهای مستقیم منشأ و سیستمهای متنوع آنها بدین گونه به وجود می‌آیند. ده شکل متفاوت از سحابیها، فازهای تکامل اولیهٔ جهان، را می‌توان در فضای خارج دید، و این چرخهای پهناور انرژی، همانند آنهایی که در هفت ابرجهان بودند، از منشأ یکسانی برخوردارند.

اندازه، تعداد حاصله، و جمع کل نوادگان ستاره‌ای و سیاره‌ایِ سحابیها به مقدار زیاد متفاوت است. یک سحابیِ شکل دهندهٔ خورشید درست در شمال مرزهای اروانتان، اما در محدودهٔ سطح ابرجهانی فضا، از پیش موجب پیدایش تقریباً چهل هزار خورشید شده است، و چرخ مادر هنوز در حال پرتاب خورشیدها است، که اکثر آنها چندین برابر اندازهٔ خورشید شما هستند. برخی از سحابهای بزرگتر فضای بیرونی موجب پیدایش تا یکصد میلیون خورشید شده‌اند.

سحابیها به هیچیک از واحدهای اداری، نظیر ناحیه‌های فرعی یا جهانهای محلی، به طور مستقیم مربوط نیستند، گر چه برخی از جهانهای محلی از ثمرات یک سحابی تنها سازمان یافته‌اند. هر جهان محلی شامل دقیقاً یک یکصد هزارم جمع شارژ انرژی یک ابرجهان، صرف نظر از رابطهٔ سحابی، می‌باشد، چرا که انرژی به واسطهٔ سحابی سازماندهی نمی‌شود — آن در سراسر جهان تقسیم شده است.

تمامی سحابهای مارپیچی درگیر ساختن خورشید نیستند. برخی کنترل بسیاری از نوادگان جدا شدهٔ ستاره‌ای خود را حفظ کرده‌اند، و ظاهر مارپیچی آنها به این دلیل به وجود آمده است که خورشیدهای آنها در آرایش نزدیک به هم از بازوی سحابی خارج می‌شوند اما از طریق مسیرهای گوناگون باز می‌گردند، لذا مشاهدهٔ آنها در یک نقطه آسان است اما هنگامی که در مسیرهای مختلف بازگشتشان بسیار دور و خارج از بازوی سحابی به طور گسترده پراکنده‌اند دیدن آنها دشوارتر است. در حال حاضر تعداد زیادی از سحابهای فعال خورشید ساز در اروانتان وجود ندارد، گر چه آندرومدا، که خارج از ابرجهان مسکونی است، بسیار فعال است. این سحابی بسیار دور برای چشم غیرمسلح مرئی است، و هنگامی که شما آن را مشاهده می‌کنید، درنگ کنید تا این را در نظر بگیرید که نوری را که نظاره می‌کنید تقریباً یک میلیون سال پیش آن خورشیدها را ترک نمود.

کهکشان راه شیری در بر گیرندهٔ تعداد عظیمی از سحابیهای مارپیچ و دیگر سحابیهای پیشین می‌باشد، و بسیاری از آنها هنوز آرایش اولیهٔ خویش را حفظ کرده‌اند. اما در نتیجهٔ دگرگونیهای شدید درونی و جاذبهٔ بیرونی، بسیاری دچار چنان کژدیسی و نوآرایی شده‌اند که موجب گشته‌اند این انبوهشهای غول‌آسا همچون توده‌های غول پیکر تابناک خورشیدهای مشتعل به نظر رسند، مثل ابر ماژلانی. نوع کروی خوشه‌های ستاره‌ای در نزدیکی کرانه‌های بیرونی اروانتان به وفور یافت می‌شود.

ابرهای عظیم ستاره‌ای اروانتان باید به صورت انبوهشهای منفرد ماده ملاحظه شوند که با سحابهای جداگانهٔ قابل مشاهده در مناطق فضایی خارج از کهکشان راه شیری قابل مقایسه است. با این وجود بسیاری از ابرهای موسوم به ستاره‌ایِ فضا فقط شامل مادهٔ گازی هستند. پتانسیل انرژی این ابرهای ستاره‌ای گازی به حدی غیرقابل باور عظیم است، و قدری از آن توسط خورشیدهای مجاور گرفته می‌شود و به صورت برون‌تابیهای خورشیدی مجدداً راهی فضا می‌شود.

5- منشأ اجسام فضایی

بخش عمدهٔ جرمی که در خورشیدها و سیارات یک ابرجهان محصور است منشأ در چرخهای سحابیها دارد؛ قدر بسیار اندکی از جرم ابرجهان توسط عمل مستقیم مدیران نیرو سازماندهی شده است (همچون در ساختن کرات معماری شده)، گر چه یک کمیت دائما متغیر ماده منشأ در فضای باز دارد.

در رابطه با منشأ، اکثر خورشیدها، سیارات، و سایر کرات می‌توانند به صورت یکی از ده گروه زیرین طبقه‌بندی شوند:

1- *حلقات هم مرکز انقباض*. تمامی سحابیها مارپیچ نیستند. بسیاری از سحابیهای عظیم به جای این که به یک سیستم ستاره‌ای دوتایی تقسیم شوند یا به صورت یک مارپیچ تکامل یابند، به صورت ساختارهای حلقوی چندگانه در معرض تراکم قرار می‌گیرند. برای مدتهای طولانی این سحابیها به صورت یک خورشید غول‌آسای مرکزی به نظر می‌رسند که توسط شکل بندیهای ابرهای بیشمار عظیم ماده که در حال گردشند و ظاهری حلقوی دارند پدیدار می‌شوند.

2- *ستارگان چرخشی* در بر گیرندهٔ آن خورشیدهایی هستند که از چرخهای بزرگ مادرِ گازهای بسیار حرارت یافته به بیرون پرتاب می‌شوند. آنها به صورت حلقه به بیرون پرتاب نمی‌شوند بلکه در حرکتهای دست راستی و چپی. ستارگان چرخشی همچنین منشأ در سحابیهای غیر از مارپیچی دارند.

3- *سیارات جاذبه - انفجاری*. هنگامی که یک خورشید از یک سحابی مارپیچی یا راه راه به دنیا می‌آید، معمولاً مسافت قابل ملاحظه‌ای به بیرون پرتاب می‌شود. چنین خورشیدی بسیار گازی است، و متعاقباً بعد از این که تا اندازه‌ای سرد و متراکم شد، ممکن است بر حسب اتفاق به نزدیکی یک تودهٔ عظیم ماده، یک خورشید غول‌آسا یا یک جزیرهٔ تاریک فضا نوسان کند. چنین نزدیک شدنی ممکن است آنقدر مکفی نباشد که به تصادم منجر شود اما باز آنقدر نزدیک باشد که اجازه دهد کشش جاذبهٔ جسم بزرگتر دگرگونیهای شدید جزر و مدی در جسم کوچکتر را آغاز کند، و لذا یک رشته از آشوبهای جذر و مدی را که در دو سمت متقابلِ خورشید دگرگون شده رخ می‌دهد آغاز کند. این فورانهای انفجاری در اوج خود یک رشته از انبوهشهای ماده با اندازه‌های گوناگون را ایجاد می‌کنند که ممکن است فراتر از ناحیهٔ بازپس‌گیریِ جاذبه‌ایِ خورشید در حال فوران پرتاب شوند، و لذا در مدارهای خود به دور یکی از دو جسم درگیر در این رویداد ثبات یابند. بعدها توده‌های بزرگتر ماده به هم می‌پیوندند و به تدریج اجسام کوچکتر را به خود جذب می‌کنند. بسیاری از سیارات جامدِ سیستمهای کوچکتر بدین طریق به وجود می‌آیند. منظومهٔ شمسی خود شما درست از چنین منشأیی برخوردار بود.

4- *دختران گریزان از مرکز سیاره‌ای*. خورشیدهای غول‌آسا، هنگامی که در مراحل مشخصی از توسعه هستند، و اگر میزان چرخش آنها به اندازهٔ زیاد شتاب یابد، شروع به بیرون افکندن مقادیر زیادی از ماده می‌کنند که ممکن است متعاقباً گرد هم آیند تا کرات کوچکی را که مداوماً به گرد خورشید مادر می‌چرخد شکل دهند.

5- *کرات دچار کمبود جاذبه*. برای اندازهٔ ستارگان منفرد یک حد بحرانی وجود دارد. هنگامی که یک خورشید به این حد می‌رسد، اگر از میزان چرخش آن کاسته نشود، محکوم

به شقه شدن است. در این هنگام شکاف خورشیدی رخ می‌دهد، و یک ستارهٔ دوتایی جدید از این نوع متولد می‌شود. ممکن است در نتیجهٔ این از هم پارگیِ عظیم متعاقباً سیارات بیشمار کوچکی شکل یابند.

6- *ستارگان انقباضی*. در سیستمهای کوچکتر بزرگترین سیارهٔ بیرونی گاهی اوقات کرات همسایه‌اش را به خود جذب می‌کند، در حالی که آن سیارات نزدیک به خورشید غوطه‌وری نهایی خود را آغاز می‌کنند. در رابطه با منظومهٔ شمسی شما، چنین پایانی به این معنی است که چهار سیارهٔ داخلی توسط خورشید طلب می‌شوند، در حالی که سیارهٔ اصلی، مشتری، از طریق تسخیر کرات باقی مانده به اندازهٔ زیاد بزرگ می‌شود. چنین پایانی برای یک منظومهٔ شمسی به ایجاد دو خورشید مجاور اما نابرابر، یک نوع شکل‌بندی ستارهٔ دوتایی، منجر می‌شود. چنین دگرگونیهای شدیدی نامکرر هستند به جز در حاشیهٔ بیرونی انبوهشهای ستارگان ابرجهان.

7- *کرات تراکمی*. از مقدار عظیم مادهٔ جاری در فضا، ممکن است سیارات کوچک به کندی انباشته شوند. آنها با شتاب خیره کننده و از طریق تصادمات جزئی رشد می‌کنند. در برخی مناطق فضا، شرایط برای چنین اشکال تولد سیاره‌ای مساعد است. بسیاری از سیارات مسکونی از چنین منشأیی برخوردار بوده‌اند.

برخی از جزایر متراکم تاریک نتیجهٔ مستقیم انباشتگیهای انرژیِ دگردیس شده در فضا هستند. گروه دیگری از این جزایر تاریک از طریق انباشت مقادیر عظیم مادهٔ سرد، قطعات و شهابهای صرف که در فضا جاری هستند، به وجود آمده‌اند. این انبوهشهای ماده هرگز داغ نبوده‌اند، و ساختار آنها، به جز غلظتشان، بسیار شبیه یورنشیا است.

8- *خورشیدهای سوخته*. برخی از جزایر تاریک فضا خورشیدهای منزوی هستند که سوختشان به اتمام رسیده، و تمامی انرژی فضایی موجودشان ساطع شده است.
واحدهای سازمان یافتهٔ ماده به تراکم کامل، یکپارچگی عملی کامل، نزدیک می‌شوند؛ و به اعصار طولانی نیاز است که این توده‌های غول‌آسای بسیار تراکم یافتهٔ ماده به دنبال یک تصادم یا یک رخداد تجدید حیات کنندهٔ یکسان کیهانی در مدارهای فضا از نو شارژ شوند و بدین ترتیب برای سیکلهای جدید کارکرد در جهان آماده شوند.

9- *کرات تصادمی*. در آن نواحی خوشه‌ایِ ضخیم‌تر تصادمات نادر نیستند. چنین بازتنظیم نجومی با تغییرات عظیم انرژی و دگرگونیهای ماده همراه است. تصادماتی که خورشیدهای مرده را در بر می‌گیرند در به وجود آوردن نوسانات گستردهٔ انرژی به طور ویژه مؤثرند. ذرات ناشی از تصادمات اغلب هسته‌های مادی شکل‌بندی متعاقب اجسام سیاره‌ای را که به منظور سکونت انسانی انطباق یافته‌اند تشکیل می‌دهد.

10- *کرات معماری شده*. اینها کراتی هستند که مطابق طرحها و مشخصات برای برخی مقاصد ویژه ساخته شده‌اند، مثل سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان محلی شما، و یوورسا، مقر دولت ابرجهان ما.

تکنیکهای بیشمار دیگر برای تکامل خورشیدها و جدا ساختن سیارات وجود دارد، اما اسلوبهای یاد شده نشانگر روشهایی هستند که اکثریت عظیم سیستمهای ستاره‌ای و خانواده‌های سیاره‌ای به وسیلهٔ آنها به وجود آورده می‌شوند. شرح کلیهٔ تکنیکهای گوناگونی که در دگرگونی ستاره‌ای و تکامل سیاره‌ای به کار گرفته می‌شود نیازمند توصیف تقریباً یکصد روش مختلف خورشید سازی و منشأ سیاره‌ای است. همینطور که دانشجویان ستاره‌شناسی شما افلاک را مورد بررسی دقیق قرار می‌دهند، پدیده‌هایی را مشاهده خواهند کرد که نشانگر تمامی این اسلوبهای تکامل ستاره‌ای می‌باشد، اما آنها شواهد شکل‌یابی آن مجموعهٔ کوچک و غیردرخشندهٔ ماده را که به عنوان سیارات مسکونی به کار می‌روند، و در میان آفرینشهای پهناور مادی از همه مهمترند به ندرت کشف خواهند کرد.

6- کرات فضا

کرات گوناگون فضا، صرف نظر از منشأ، به بخشهای اصلی زیرین قابل طبقه‌بندی هستند:

1- خورشیدها — ستارگان فضا.

2- جزایر تاریک فضا.

3- اجسام فرعی فضایی — ستارگان دنباله‌دار، شهابها، و خرده سیارات.

4- سیارات، از جمله کرات مسکونی.

5- کرات معماری شده — کراتی که مطابق طرح معماری ساخته شده‌اند.

به استثنای کرات معماری شده، تمامی اجسام فضایی یک منشأ تکاملی داشته‌اند، تکاملی از این نظر که به فرمان الوهیت به وجود آورده نشده‌اند، تکاملی از این نظر که اعمال خلاق خداوند به وسیلهٔ یک تکنیک فضا - زمان از طریق کارکرد بسیاری از موجودات هوشمند آفریده شده و منجر شدهٔ الوهیت آشکار شده است.

خورشیدها. اینها ستارگان فضا هستند که در کلیهٔ مراحل گوناگون وجودشان قرار دارند. برخی از آنها سیستمهای فضایی منفرد در حال تکامل هستند؛ دیگران ستارگان دوتایی، سیستمهای سیاره‌ای در حال انقباض یا در حال ناپدید شدن هستند. ستارگان فضا در بیش از یک هزار حالت و مرحله وجود دارند. شما با خورشیدهایی که نور به همراه گرما ساطع می‌کنند آشنا هستید؛ اما همچنین خورشیدهایی وجود دارند که بدون گرما می‌درخشند.

تریلیونها تریلیون سالی که یک خورشید معمولی مداوماً گرما و نور ساطع خواهد کرد به خوبی نشانگر انبار عظیم انرژی است که هر واحد ماده دارا می‌باشد. انرژی واقعی که در این ذرات نامرئی مادهٔ فیزیکی ذخیره شده است تقریباً غیرقابل تصور است. و این انرژی هنگامی که در معرض فشار عظیم گرما و فعالیتهای مربوطهٔ انرژی که در داخل خورشیدهای سوزان وجود دارد قرار می‌گیرد تقریباً به طور کامل به صورت نور موجودیت می‌یابد. باز شرایط دیگر این خورشیدها را قادر می‌سازد که بخش عمدهٔ انرژی فضایی را که در مدارهای تثبیت شدهٔ فضایی به سوی آنها می‌آید دگرگون سازند و بیرون افکنند. بسیاری از فازهای انرژی فیزیکی و کلیهٔ اشکال ماده به دینامهای خورشیدی جذب می‌شوند و متعاقباً توسط آنها تقسیم می‌شوند. خورشیدها بدین طریق به صورت شتاب دهندگان محلیِ گردش انرژی به کار گرفته می‌شوند، و به عنوان ایستگاههای اتوماتیک کنترل نیرو عمل می‌کنند.

ابرجهان اُروانتان با بیش از ده تریلیون خورشید مشتعل نورانی و گرم می‌شود. این خورشیدها ستارگان سیستم قابل مشاهدهٔ نجومی شما هستند. بیش از دو تریلیون از آنها دورتر و کوچکتر از آن هستند که بتوانند از یورنشیا دیده شوند. اما در جهان بنیادین به همان اندازه خورشید وجود دارد که در اقیانوسهای کرهٔ شما لیوانهای آب وجود دارد.

جزایر تاریک فضا. اینها خورشیدهای مرده و سایر انبوهشهای بزرگ ماده هستند که فاقد نور و گرما می‌باشند. جزایر تاریک گاهی اوقات از اندازهٔ عظیم برخوردارند و تأثیر قدرتمندی در توازن جهان و سیطره بر انرژی اعمال می‌کنند. غلظت برخی از این توده‌های بزرگ تقریباً غیرقابل باور است. و این تمرکز بزرگ جرم این جزایر تاریک را قادر می‌سازد به صورت چرخهای قدرتمند تعادل عمل نمایند، و سیستمهای بزرگ همسایه را به طور مؤثر مهار کنند. آنها توازن جاذبهٔ نیرو را در بسیاری کواکب حفظ می‌کنند؛ بسیاری سیستمهای فیزیکی که در غیر این صورت در خورشیدهای مجاور به سرعت به سوی نابودی سرازیر خواهند شد در چنگال جاذبهٔ این جزایر نگاهبان تاریک به گونه‌ای استوار نگاه داشته شده‌اند. به دلیل این کارکرد است که ما می‌توانیم مکان آنها را به طور دقیق مشخص کنیم. ما کشش جاذبهٔ اجسام درخشنده را اندازه‌گیری کرده‌ایم، و از این رو می‌توانیم اندازه و مکان دقیق جزایر تاریک فضا را که با کارکردی بسیار مؤثر برای حفظ ثبات یک سیستم مشخص در مسیرش عمل می‌کنند محاسبه کنیم.

اجسام فرعی فضایی. شهابها و سایر ذرات کوچک ماده که در فضا جاری و در حال تکاملند در بر گیرندهٔ یک انبوهش عظیم انرژی و مادهٔ مادی هستند.

بسیاری از ستارگان دنباله‌دار از نوادگان تثبیت ناشدهٔ سرکش چرخهای خورشیدی مادر هستند که به تدریج تحت کنترل خورشید مرکزی حاکم آورده می‌شوند. ستارگان دنباله‌دار همچنین از منشأهای بیشمار دیگری برخوردارند. دنبالهٔ یک ستارهٔ دنباله‌دار به علت واکنش الکتریکی گازهای بسیار بسط یافتهٔ آن و به علت فشار واقعی نور و سایر انرژیهایی که از خورشید ساطع می‌شوند خلاف جهت جسم یا خورشید جذب کننده را نشانه می‌گیرد. این پدیده در بر گیرندهٔ یکی

از شواهد مثبت واقعیت نور و انرژیهای مربوط به آن می‌باشد؛ آن نشان می‌دهد که نور از وزن برخوردار است. نور یک مادهٔ واقعی است، نه صرفاً امواج فرضی اتر.

سیارات. اینها انبوهشهای بزرگتر ماده هستند که به دور یک خورشید یا یک جسم فضایی دیگر یک مدار را دنبال می‌کنند؛ دامنهٔ اندازهٔ آنها از خرده سیارات تا کرات غول پیکر گازی، مایع، یا جامد است. کرات سردی که از طریق مونتاژ مواد فضایی شناور ساخته شده‌اند، هنگامی که بر حسب اتفاق در یک رابطهٔ صحیح با یک خورشید نزدیک قرار گیرند، ایده‌آلترین سیارات برای جای دادن سکنهٔ هوشمند می‌باشند. به عنوان یک قاعده خورشیدهای مرده برای حیات مناسب نیستند؛ آنها معمولاً از یک خورشید زنده و مشتعل بسیار دور هستند، و علاوه بر این، آنها مجموعاً بسیار حجیم هستند؛ جاذبهٔ آنها در سطح فوق‌العاده است.

در ابرجهان شما از هر چهل سیارهٔ سرد حتی یکی هم با موجودات نوع شما قابل سکونت نیست. و البته خورشیدهای فوق حرارت یافته و کرات منجمد دور افتاده برای جای دادن حیات بالاتر نامناسبند. در منظومهٔ شمسی شما فقط سه سیاره برای جای دادن حیات در حال حاضر مناسب است. یورنشیا از نظر اندازه، غلظت، و مکان از بسیاری جهات برای سکونت بشری ایده‌آل است.

قوانین کنش انرژی فیزیکی اساساً جهانی هستند، اما تأثیرات محلی روی شرایط فیزیکی که در تک تک سیارات و در سیستمهای محلی حاکمند تأثیر زیادی دارند. یک تنوع تقریباً بی‌پایانی از حیات مخلوق و سایر جلوه‌های زنده کرات بیشمار فضا را تعیین ویژگی می‌نماید. با این وجود نقاط مشخص تشابه در یک گروه از کراتی که در یک سیستم مفروض به هم مربوطند وجود دارد، در حالی که یک الگوی جهانیِ حیات هوشمند نیز وجود دارد. در میان آن سیستمهای سیاره‌ای که به مدار فیزیکی یکسان تعلق دارند، و یکدیگر را در گردشی بی‌پایان به دور دایرهٔ جهانها از نزدیک دنبال می‌کنند روابطی فیزیکی وجود دارد.

7- کرات معماری شده

در حالی که هر دولت ابرجهان در نزدیکی مرکز جهانهای تکاملیِ قطعهٔ فضایی خود بر مسند حکومت نشسته است، کره‌ای را اشغال می‌کند که مطابق طرح و نقشه ساخته شده و توسط شخصیتهای معتبر از سکنه پر شده است. این کراتِ ستاد مرکزی، کرات معماری شده هستند، اجسامی فضایی که به طور اختصاصی برای مقصود ویژهٔ خود ساخته شده‌اند. این کرات در حالی که در نور خورشیدهای مجاور سهیم هستند، به طور مستقل نور و گرما دریافت می‌کنند. هر یک از آنها دارای خورشیدی است که مثل اقمار بهشت نور بدون گرما ساطع می‌کند، در حالی که هر یک با گردش جریانات مشخص انرژی در نزدیکی سطح کره گرمایش تأمین می‌شود. این کرات ستاد مرکز به یکی از سیستمهای بزرگتری که در مرکز نجومی ابرجهانهای مربوطهٔ خود واقع شده است تعلق دارند.

زمان در ستادهای مرکزی ابرجهانها استاندارد شده است. روز استاندارد ابرجهان اُروانتان برابر با تقریباً سی روز به وقت یورنشیا است، و سال اروانتان برابر با یکصد روز استاندارد می‌باشد. این سال یوورسا در ابرجهان هفتم استاندارد می‌باشد، و بیست و دو دقیقه کوتاهتر از سه هزار روز به وقت یورنشیا می‌باشد، در حدود هشت و یک پنجم سالهای شما.

کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان در طبیعت و شکوه بهشت، که الگوی مرکزی کامل آنها است، سهیم هستند. در واقع، تمامی کرات ستاد مرکزی بهشت گونه هستند. آنها به راستی منزلگاههای بهشتی می‌باشند، و اندازهٔ مادی، زیبایی مورانشیایی، و شکوه روحی آنان از جروسم تا جزیرهٔ مرکزی افزایش می‌یابد. و تمامی اقمار این کرات ستاد مرکز نیز کرات معماری شده هستند.

هر فاز از آفرینش مادی و روحی برای کرات گوناگون ستاد مرکزی فراهم شده است. در این کرات میعادگاهِ جهانها انواع موجودات مادی، مورانشیایی، و روحی منزل یافته‌اند. همینطور که مخلوقات انسانی در جهان صعود می‌کنند، و از قلمروهای مادی به روحی عبور می‌کنند، هرگز قدردانی و لذت خود را از سطوح پیشین وجودشان از دست نمی‌دهند.

جروسم، ستاد مرکزی سیستم محلی سِتانیای شما، از هفت کرهٔ فرهنگ انتقالی خود برخوردار است. به دور هر یک از آنها هفت قمر گردش می‌کند، و در میان آنها هفت کرات نگاهداری قصرِ مورانشیا، اولین منزلگاه انسان پس از مرگ، واقع شده است. عبارت بهشت، آنطور که در یورنشیا مورد استفاده قرار گرفته، گاهی اوقات به معنی این هفت کرات قصر بوده است، که اولین کرهٔ قصر به صورت اولین بهشت، و به همین ترتیب تا هفتمین کره نامگذاری شده‌اند.

ایدنشیا، ستاد مرکزی کوکبهٔ نرلاشیادکِ شما، هفتاد قمر فرهنگ معاشرتی و آموزشی خود را دارد، و فرازگرایان به دنبال تکمیل تجهیز، یگانگی، و تحقق شخصیت در نظام جروسم در آن موقتاً اقامت می‌کنند.

سلوینگتون، پایتخت نبادان، جهان محلی شما، توسط ده خوشهٔ دانشگاهی که هر یک دارای چهل و نه کره می‌باشد احاطه شده است. انسان به دنبال معاشرتی شدنش در کوکبه از این پس به معنویت دست می‌یابد.

یومایندِر سوم، اِنسا، ستاد مرکزی ناحیهٔ فرعی شما، با هفت کرهٔ مطالعات بالاتر فیزیکی حیات فرازگرآیانه احاطه شده است.

یومیجرِ پنجم، اِسپلاندون، ستاد مرکزی ناحیهٔ اصلی شما، توسط هفتاد کرهٔ آموزش پیشرفتهٔ عقلانی آبرجهان احاطه شده است.

یوورسا، ستاد مرکزی اروانتان، ابرجهان شما، توسط هفت دانشگاه بالاتر آموزش پیشرفتهٔ معنوی برای مخلوقات صاحب ارادهٔ فرازگرا به طور بلافصل احاطه شده است. هر یک از این هفت خوشه از کرات شگفت‌انگیز شامل هفتاد کرهٔ ویژه است که هزاران هزار مؤسسه و سازمان

سرشار را در بر می‌گیرد که به آموزش جهانی و فرهنگ روحی تخصیص یافته‌اند، و رهنوردان زمان به منظور آمادگی برای پرواز طولانی‌شان به هاونا در آنها آموزش مجدد یافته و مورد بازبینی قرار می‌گیرند. رهنوردان تازه وارد زمان همیشه در این کرات مربوطه مورد پذیرش قرار می‌گیرند، اما فارغ‌التحصیلانِ در حال عزیمت همیشه مستقیماً از سواحل یوورسا به هاونا اعزام می‌شوند.

یوورسا برای تقریباً یک تریلیون کرهٔ مسکونی یا قابل سکونت، ستاد مرکزی روحی و اداری می‌باشد. شکوه، عظمت، و کمال پایتخت اروانتان فراتر از هر یک از شگفتیهای آفرینشهای زمان و فضا می‌باشد.

اگر تمامی جهانهای محلیِ طرح‌ریزی شده و اجزای تشکیل دهندهٔ آنها تثبیت شوند، اندکی کمتر از پانصد میلیارد کرهٔ معماری شده در هفت ابرجهان وجود خواهد داشت.

8- کنترل و تنظیم انرژی

کرات ستاد مرکزی ابرجهانها طوری ساخته شده‌اند که بتوانند برای مناطق گوناگون خود به صورت تنظیم کنندگان مؤثر نیرو و انرژی عمل کنند، و برای جهت دادن انرژی به جهانهای محلی تشکیل دهندهٔ خود به عنوان نقاط کانونی عمل کنند. آنها روی توازن و کنترل انرژیهای فیزیکی که در فضای سازمان یافته جاری است تأثیر قدرتمندی اعمال می‌کنند.

کارکردهای تنظیمیِ بیشتری توسط مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی ابرجهان، موجودات زنده و نیمه زندهٔ هوشمندی که برای این مقصود مشخص به وجود آمده‌اند، انجام می‌گیرد. فهم این مراکز نیرو و کنترلگران دشوار است؛ رسته‌های پایین‌تر ارادی نیستند، آنها از اراده برخوردار نیستند، آنها انتخاب نمی‌کنند، کارکردهای آنها بسیار هوشمندانه ولی ظاهراً اتوماتیک و ذاتی سازمان بسیار تخصصی آنها است. مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی ابرجهانها سرپرستی و کنترل جزئی سی سیستم انرژی را که حوزهٔ گراویتا را در بر می‌گیرند به عهده دارند. مدارهای انرژی فیزیکی که توسط مراکز نیروی یوورسا مورد نظارت واقع می‌شوند به اندکی بیش از 968 میلیون سال نیاز دارند تا گردش به دور ابرجهان را تکمیل سازند.

انرژی در حال تکامل از ماده برخوردار است؛ آن وزن دارد، گر چه وزن همیشه نسبی است، و به سرعت چرخش، جرم، و ضد جاذبه وابسته است. جرم در ماده به کند ساختن سرعت در انرژی متمایل است؛ و سرعت همه جا حاضرِ انرژی اینها را نمایندگی می‌کند: عطیهٔ آغازین سرعت، منهای کند شدن توسط جرمی که در حین انتقال مورد مواجهه واقع شده است، به علاوهٔ کارکرد تنظیم کنندهٔ کنترلگران زندهٔ انرژی ابرجهان و نفوذ فیزیکی اجسام بسیار حرارت یافته یا شدیداً شارژ شدهٔ مجاور.

طرح جهانی برای حفظ توازن میان ماده و انرژی، ساختن و نابودی ابدی واحدهای کوچکتر ماده را ضروری می‌سازد. مدیران نیروی جهان از توان تغلیظ و حفظ، یا منبسط و رها ساختن کمیتهای متغیر انرژی برخوردارند.

اگر به خاطر این دو عامل نبود، در یک مدت مکفی از تأثیر کند کننده، جاذبه سرانجام تمامی انرژیها را به ماده تبدیل می‌ساخت: اول، به دلیل تأثیرات ضد جاذبهٔ کنترلگران انرژی، و دوم، به این دلیل که مادهٔ سازمان یافته تحت شرایط مشخصی که در ستارگان بسیار داغ یافت می‌شود و تحت شرایط ویژهٔ فضا در نزدیکی اجسام بسیار انرژی یافتهٔ سردِ مادهٔ متراکم، به متلاشی شدن تمایل دارد.

هنگامی که جرم بیش از حد انبوه می‌شود و انرژی را به عدم توازن تهدید می‌کند، کنترلگران فیزیکی برای تخلیهٔ مدارهای فیزیکی نیرو دخالت می‌کنند، مگر این که تمایل بیشترِ خود جاذبه برای مادی ساختن بیش از حد انرژی توسط به وقوع پیوستن یک تصادم بین غولهای مردهٔ فضا خنثی شود، و لذا در یک لحظه انباشتگیهای فزایندهٔ جاذبه را به طور کامل از میان ببرد. در این رخدادهای تصادمی مقادیر عظیم ماده به طور ناگهانی به نادرترین شکل انرژی تبدیل می‌شوند، و تقلا برای توازن جهانی از نو آغاز می‌شود. نهایتاً سیستمهای فیزیکی بزرگتر ثبات می‌یابند، از نظر فیزیکی تثبیت می‌شوند، و به داخل مدارهای توازن یافته و تثبیت شدهٔ ابرجهانها نوسان می‌کنند. به دنبال این رخداد در چنین سیستمهای تثبیت شده تصادمات بیشتر یا دگرگونیهای ویران کنندهٔ دیگری رخ نمی‌دهد.

در مواقع انرژی زیاد اختلالات نیرویی و نوسانات گرمایی وجود دارد که با تجلیهای الکتریکی همراه است. در مواقع انرژی کم تمایلات افزایش یافته‌ای برای ماده وجود دارد که انبوهش یابد، تغلیظ شود، و در مدارهایی که به طور حساس متوازن هستند از کنترل خارج شود، با تعدیلات جذر و مدی یا تصادمی حاصله، که توازن میان انرژی در حال گردش و مادهٔ عملاً ثبات یافته‌تر را به سرعت به حالت نخست باز می‌گردانند. یکی از وظایف مشاهده‌گران ستارگان آسمان، پیش‌بینی و یا فهم چنین رفتار محتمل خورشیدهای مشتعل و جزایر تاریک فضا است.

ما قادریم بخش عمدهٔ قوانینی را که بر توازن جهان حاکم است بشناسیم و عمدهٔ آن چیزی را که به ثبات جهان مربوط است پیش‌بینی کنیم. پیش‌بینیهای ما عملاً قابل اتکا هستند، اما ما همیشه با نیروهای مشخصی مواجه می‌شویم که با قوانین کنترل انرژی و کنش ماده که برای ما شناخته شده باشد به طور کامل قابل بررسی نیستند. همینطور که ما از بهشت به سوی بیرون در جهانها حرکت می‌کنیم قابل پیش‌بینی بودن تمامی پدیده‌های فیزیکی به طور فزاینده دشوار می‌شود. همینطور که ما به فراسوی مرزهای سرپرستی شخصی حکمرانان بهشت گذر می‌کنیم، در انطباق با استانداردهای تثبیت شده و تجربهٔ کسب شده در ارتباط با مشاهداتی که منحصراً به پدیده‌های فیزیکیِ سیستمهای نجومی مجاور مربوط است، با ناتوانی فزایندهٔ محاسباتی رو به رو می‌شویم. حتی در قلمرو هفت ابرجهان ما در میان کارکردهای نیرویی و واکنشهای انرژی زندگی می‌کنیم که بر تمامی حوزه‌های ما سایه افکنده است و با توازن یگانه در تمامی نواحی فضای بیرونی امتداد می‌یابد.

ما هر چه بیشتر به خارج می‌رویم، با قطعیت بیشتر با آن پدیده‌های متغیر و غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌شویم که به گونه‌ای خطاناپذیر ویژگی کارکردهای غیرقابل فهم حضور مطلقها و الوهیتهای تجربی است. و این پدیده‌ها باید نشانگر یک کنترل فراگیر جهانی روی تمامی چیزها باشد.

ابرجهان اروانتان ظاهراً اکنون دارد از حرکت باز می‌ایستد؛ جهانهای بیرونی به نظر می‌رسد برای فعالیتهای بی‌نظیر آینده در حال تکاپو هستند؛ جهان مرکزی هاونا برای ابد ثبات یافته است. جاذبه و فقدان گرما (سرما) ماده را سازمان داده و به هم پیوسته نگاه می‌دارند؛ گرما و ضدجاذبه ماده را مختل ساخته و انرژی را پراکنده می‌سازند. مدیران زندهٔ نیرو و سازمان دهندگان نیرو راز کنترل ویژه و هدایت هوشمندانهٔ دگرگونی بی‌پایان ساخت، نابودی، و بازسازی جهان هستند. ممکن است سحابیها پراکنده شوند، خورشیدها بسوزند، سیستمها ناپدید گردند، سیارات نابود شوند، اما جهانها از حرکت باز نمی‌ایستند.

9- مدارهای ابرجهانها

در واقع مدارهای جهانی بهشت قلمروهای هفت ابرجهان را فرا گرفته‌اند. این حضور مداری از این قرار است: جاذبهٔ شخصیت پدر جهانی، جاذبهٔ روحی پسر جاودان، جاذبهٔ ذهنی عامل مشترک، و جاذبهٔ مادی جزیرهٔ جاودان.

علاوه بر مدارهای جهانی بهشت و علاوه بر کارکردهای حضوریِ مطلقها و الوهیتهای تجربی، در درون سطح فضاییِ ابرجهان، فقط دو بخش مدار انرژی یا تفکیک نیرویی عمل می‌کند: مدارهای ابرجهان و مدارهای جهان محلی.

مدارهای ابرجهان:

1- مدار یگانه‌ساز اطلاعاتی یکی از هفت ارواح استاد بهشت. این مدار ذهن کیهانی به یک ابرجهان تنها محدود می‌باشد.

2- مدار بازتاب - خدماتی هفت روح بازتاب در هر ابرجهان.

3- مدارهای سرّی ناصحان اسرارآمیز، که از طریق دیوینینگتون به گونه‌ای به پدر جهانی در بهشت مرتبط هستند و به او راه می‌برند.

4- مدار ارتباط متقابل پسر جاودان با پسران بهشتی او.

5- حضور برق آسای روح بیکران.

6- پخش برنامه‌های بهشت، گزارشات فضایی هاونا.

7- مدارهای انرژی مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی.

مدارهای جهان محلی:

1- روح اعطایی پسران بهشت، تسلی دهندهٔ کرات اعطایی. روح حقیقت، روح میکائیل در یورنشیا.

2- مدار خادمان الهی، ارواح مادر جهان محلی، روح‌القدس کرهٔ شما.

3- مدار اطلاعاتی - خدماتی یک جهان محلی، شامل حضور کارکرد متنوع ارواح یاور ذهن.

هنگامی که چنین توازن روحی در یک جهان محلی پدید می‌آید، طوری که مدارهای انفرادی و جمعی آن از مدارهای ابرجهان غیرقابل تمیز می‌شوند، هنگامی که چنین هویت کارکرد و یگانگی خدماتی در واقع مستولی می‌شود، آنگاه جهان محلی فوراً به مدارهای تثبیت شدهٔ نور و حیات نوسان می‌کند، و به یکباره برای پذیرش به داخل کنفدراسیون روحیِ اتحاد کمال یافتهٔ اَبَرآفرینش واجد شرایط می‌شود. شرایط پذیرش به شوراهای قدمای ایامها، عضویت در کنفدراسیون ابرجهان از این قرار است:

1- *ثبات فیزیکی*. ستارگان و سیارات یک جهان محلی باید در توازن باشند؛ ادوار دگرگونی بلافصل ستاره‌ای باید به سر رسیده باشد. جهان باید در یک مسیر مشخص پیش رود؛ مدار آن باید به طور ایمن و سرانجام تثبیت شده باشد.

2- *وفاداری معنوی*. باید یک وضعیت به رسمیت شناختن جهانی و وفاداری نسبت به پسر عالی مقام خداوند که سرپرستی امور چنین جهان محلی را به عهده دارد وجود داشته باشد. باید یک وضعیت همکاری موزون میان تک تک سیارات، سیستمها، و کواکب تمامی جهان محلی به وجود آمده باشد.

جهان محلی شما حتی به عنوان رستهٔ فیزیکی تثبیت شدهٔ متعلق به ابرجهان محسوب نمی‌شود، تا چه رسد به عنوان عضو ثابت در خانوادهٔ به رسمیت شناخته شدهٔ معنوی ابردولت. اگر چه نبادان هنوز در یوورسا نمایندگی ندارد، ما که در دولت ابرجهان هستیم گهگاه طی مأموریتهای ویژه به کرات آن اعزام می‌شویم، حتی آنطور که من مستقیماً از یوورسا به یورنشیا آمده‌ام. ما هر یاری ممکن را به مدیران و حکمرانان شما در حل مشکلات دشوارشان می‌رسانیم؛ ما مایلیم ببینیم که جهان شما برای پذیرش کامل به آفرینشهای مربوطهٔ خانوادهٔ ابرجهان واجد شرایط شود.

10- حکمرانان ابرجهانها

ستاد مرکزی ابرجهانها جایگاههای دولت والای روحی قلمروهای زمان و فضا هستند. شاخهٔ اجرایی ابردولت که منشأ در شوراهای تثلیث دارد به طور بلافصل توسط یکی از هفت روح استاد که سرپرستی عالی دارند هدایت می‌شود. آنها موجوداتی هستند که از طریق هفت مدیر کل که در هفت کرات ویژهٔ روح بیکران، بیرونی‌ترین اقمار بهشت، مستقرند بر مسند اتوریتهٔ بهشت می‌نشینند و ابرجهانها را سرپرستی می‌کنند.

ستاد مرکزی ابرجهانها مکان اقامت ارواح بازتاب و یاوران تصویر بازتاب هستند. این موجودات شگفت‌انگیز از این موقعیت میانی کارکردهای عظیم بازتابگرانهٔ خود را هدایت می‌کنند، و بدین ترتیب به جهان مرکزی در بالا و جهانهای محلی در پایین یاری می‌رسانند.

سرپرستی هر ابرجهان را سه قدیم‌الایام، رئیسان مشترک اجرایی ابردولت، به عهده دارد. شاخهٔ اجرایی کادر دولت ابرجهان شامل هفت گروه متفاوت می‌باشد:

1- قدمای ایامها.

2- کامل کنندگان خرد.

3- مشاوران الهی.

4- بازرسان جهانی.

5- پیام‌آوران توانمند.

6- آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند.

7- آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

سه قدیم‌الایام توسط سپاهی از یک میلیارد کامل کنندهٔ خرد، که سه میلیارد مشاور الهی به آنان مرتبطند، به طور بلافصل یاری می‌شوند. یک میلیارد بازرس جهانی به هر دولت ابرجهان متصل است. این سه گروه شخصیتهای همتراز تثلیث هستند، که به طور مستقیم و الهی در تثلیث بهشت منشأ دارند.

سه رستهٔ باقیمانده، پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند، انسانهای جلال یافتهٔ فرازگرا هستند. اولین گروه این رسته‌ها از درون نظام فرازگرا بالا آمد و در ایام گرندفاندا از هاونا عبور نمود. آنها به دنبال دستیابی به بهشت در سپاه نهایت گرد آمدند، توسط تثلیث بهشت پذیرفته شدند، و متعاقباً به خدمت آسمانی قدمای ایامها تخصیص داده شدند. این سه رسته، به عنوان یک طبقه، به عنوان پسران تثلیث یافتهٔ پیشرفت شهرت دارند. آنها از منشأ دوگانه اما اکنون حاوی خدمت تثلیث هستند. شاخهٔ اجرایی دولت ابرجهان بدین گونه گسترش یافت تا فرزندان جلال یافته و کامل شدهٔ کرات تکاملی را شامل شود.

شورای هماهنگی ابرجهان شامل هفت گروه اجرایی که در سطور پیشین از آنها نام برده شد و حکمرانان ناحیه‌ای زیرین و سرپرستان منطقه‌ای دیگر می‌شود:

1- کمالهای ایامها — حکمرانان ناحیه‌های اصلی ابرجهان.

2- جدیدهای ایامها — مدیران ناحیه‌های فرعی ابرجهان.

3- اتحادهای ایامها — مشاوران بهشت برای حکمرانان جهانهای محلی.

4- مؤمنان ایامها — مشاوران بهشت برای حکمرانان والامرتبهٔ دولتهای کوکبه.

5- پسران آموزگار تثلیث که ممکن است بر حسب تصادف در ستاد مرکزی ابرجهانها در مأموریت باشند.

6- جاودانه‌های ایامها که ممکن است بر حسب اتفاق در ستاد مرکزی ابرجهانها حاضر باشند.

7- هفت یاور بازتاب تصویر — سخنگویان هفت روح بازتاب و از طریق آنها نمایندگان هفت روح استاد بهشت.

یاوران بازتاب تصویر همچنین به عنوان نمایندگان گروههای بیشمار از موجوداتی که در دولتهای ابرجهان مؤثر هستند، ولی در حال حاضر به دلایل گوناگون در ظرفیتهای انفرادیشان به طور کامل فعال نیستند عمل می‌کنند. تجلی شخصیت در حال تکامل ایزد متعال در ابرجهان، سرپرستان شایستهٔ متعال، نایبان مشروط غائی، بازتابگران بی‌نام مرتبط مجستان، و نمایندگان فوق شخصی روحی پسر جاودان جزو این گروه هستند.

تقریباً در تمامی لحظات این امکان وجود دارد که نمایندگان کلیهٔ گروههای موجودات آفریده شده در کرات ستاد مرکزی ابرجهانها یافت شوند. کار خدماتی روزانهٔ ابرجهانها توسط سِکِنافیم توانمند و توسط اعضای دیگر خانوادهٔ بسیار بزرگ روح بیکران اجرا می‌شود. در کار این مراکز شگفت‌انگیزِ اداره، کنترل، خدمت، و قضاوت اجرایی ابرجهان، موجودات هوشمند هر گسترهٔ حیات جهانی با سرویس مؤثر، ادارهٔ خردمندانه، خدمت مهرآمیز، و قضاوت عادلانه درآمیخته‌اند.

ابرجهانها هیچ گونه نمایندگی در حد سفیر ندارند؛ آنها کاملاً نسبت به هم منزوی هستند. آنها تنها از طریق ادارهٔ اطلاعات بهشت که توسط هفت روح استاد نگاهداری می‌شود از امور متقابل یکدیگر مطلع می‌شوند. حکمرانان آنها صرف نظر از آنچه که در مناطق دیگر آفرینش جهانی ممکن روی دهد در شوراهای خردمندی الهی برای سعادت ابرجهانهای خویش کار می‌کنند. این

انزوای ابرجهانها تا زمانی که هماهنگی آنها از طریق واقعیت‌یابی کاملتر شخصیت و حاکمیت ایزد متعال تجربی در حال تکامل تحقق یابد ادامه خواهد یافت.

11- مجمع مشورتی

در کراتی همچون یوورسا است که موجوداتی که نمایندگی استبداد کمال و دمکراسی تکامل را دارا می‌باشند به طور رو در رو دیدار می‌کنند. شاخهٔ اجرایی ابردولت در قلمروهای کمال منشأ می‌یابد؛ شاخهٔ قضایی از شکوفایی جهانهای تکاملی سرچشمه می‌گیرد.

مجمع مشورتی ابرجهان به کرهٔ ستاد مرکزی محدود می‌باشد. این شورای قانونگذاری یا مشورتی شامل هفت مجلس است، و هر جهان محلی که به شوراهای ابرجهان پذیرفته می‌شود برای هر یک از آنها یک نمایندهٔ بومی انتخاب می‌کند. این نمایندگان از میان فارغ‌التحصیلان رهنورد فرازگرای اروانتان که در یوورسا اقامت موقت دارند و برای انتقال به هاونا اعتبار یافته‌اند توسط شوراهای بالای چنین جهانهای محلی انتخاب می‌شوند. دورهٔ متوسط برای خدمت در حدود یکصد سال زمان استاندارد ابرجهان می‌باشد.

من هرگز از یک عدم توافق میان هیئت رئیسهٔ اروانتان و مجمع یوورسا اطلاع نیافته‌ام. در تاریخ ابرجهانِ ما مجمع مشورتی هرگز تاکنون توصیه‌ای نکرده که بخش اجرایی ابردولت در اجرای آن حتی مکث کند. همیشه کاملترین توازن و توافق کاری حاکم بوده است، و این تماماً گواه این واقعیت است که موجودات تکاملی به راستی می‌توانند به اوج خردمندی کامل شده‌ای دست یابند که آنان را برای همراهی با شخصیتهای برخوردار از منشأ کامل و طبیعت الهی واجد شرایط می‌سازد. وجود مجامع مشورتی در ستاد مرکزی ابرجهان نشانگر خرد است، و حاکی از پیروزی غائی تمامی ایدهٔ عظیم تکاملی پدر جهانی و پسر جاودان او می‌باشد.

12- دادگاههای عالی

هنگامی که ما از شاخه‌های اجرایی و مشورتی دولت یوورسا صحبت می‌کنیم، شما می‌توانید از مقایسهٔ برخی از اشکال دولت مدنی یورنشیا استدلال کنید که ما باید یک شاخهٔ سوم یا قضایی داشته باشیم، و همینطور است؛ اما آن از یک کادر جداگانه برخوردار نیست. دادگاههای ما بدین صورت تشکیل شده‌اند: مطابق سرشت و سنگینی پرونده، یک قدیم‌الایامها، یک کامل کنندهٔ خرد، یا یک مشاور الهی ریاست آن را به عهده دارد. شواهد به نفع یا بر علیه یک فرد، یک سیاره، سیستم، کوکبه، یا جهان توسط بازرسان عرضه و تفسیر می‌شود. دفاعیهٔ فرزندان زمان و سیارات تکاملی توسط پیام‌آوران توانمند، ناظران رسمی دولت ابرجهان برای جهانهای محلی و سیستمها ارائه می‌شود. شیوهٔ برخورد دولت بالاتر به وسیلهٔ آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند به نمایش درمی‌آید. و معمولاً رأی دادگاه توسط کمیسیونی که اندازهٔ متغیر دارد تدوین می‌شود و شامل تعداد برابری از آنهایی که بدون نام و شماره هستند و یک گروه از شخصیتهای بادرایت که از مجمع مشورتی انتخاب شده‌اند می‌شود.

دادگاههای قدمای ایامها دیوانهای بالای تجدید نظر برای صدور رأی روحی تمامی جهانهای تشکیل دهنده می‌باشند. پسران خود مختار جهانهای محلی در قلمروهای خود از قدرت کامل برخوردارند؛ آنها فقط تا جایی که به طور داوطلبانه برای مشاوره یا صدور رأی قدمای ایامها امور را احاله می‌کنند تحت فرمان ابردولت هستند، به جز در مواردی که به نابودی مخلوقات صاحب اراده مربوط می‌شود. منشأ فرامین قضاوت در جهانهای محلی است، اما احکامی که به نابودی مخلوقات صاحب اراده مربوط می‌شود همیشه در ستاد مرکزی ابرجهان تدوین و از آنجا اجرا می‌شود. پسران جهانهای محلی می‌توانند نجات انسان فانی را مقرر دارند، اما فقط قدمای ایامها می‌توانند در امور مربوط به حیات جاودان و مرگ بر مسند قضاوت اجرایی بنشینند.

در کلیهٔ اموری که به دادرسی و ارائهٔ شواهد نیاز ندارد، قدمای ایامها یا همکاران آنها تصمیم می‌گیرند، و صدور این احکام همیشه به اتفاق آرا است. ما در اینجا با شوراهای کامل سر و کار داریم. در صدور رأی این محکمات متعالی و فرازمند هیچ عدم توافق یا دیدگاه اقلیت وجود ندارد.

ابردولتها با برخی استثناهای اندک روی همه چیز و همهٔ موجوداتی که در قلمرو مربوط به آنها قرار دارد دادرسی اعمال می‌کنند. از صدور احکام و تصمیمات مراجع ابرجهان هیچ استینافی وجود ندارد، زیرا آنها نظرات مورد توافق قدمای ایامها و آن روح استادی که مسئولیت سرنوشت ابرجهان مربوطه را از بهشت به عهده دارد نمایندگی می‌کنند.

13- دولتهای ناحیه‌ای

یک *ناحیهٔ اصلی* شامل حدوداً یک دهم یک ابرجهان می‌شود و در بر گیرندهٔ یکصد ناحیهٔ فرعی، ده هزار جهان محلی، و در حدود یکصد میلیارد کرهٔ قابل سکونت می‌باشد. این ناحیه‌های اصلی توسط سه کمالهای ایامها، شخصیتهای متعال تثلیث، سرپرستی می‌شوند.

دادگاههای کمالهای ایامها بسیار مثل دادگاههای قدمای ایامها هستند به جز این که آنها بر مسند روحی قلمروها نمی‌نشینند. کار این دولتهای ناحیهٔ اصلی عمدتاً به وضعیت عقلانی یک آفرینش گسترده مربوط است. ناحیه‌های اصلی کلیهٔ اموری را که در ابرجهان از اهمیت برخوردارند، سرشت عادی و اداری دارند، و به طور بلافصل به سرپرستی روحی قلمروها یا کارکرد طرحهای صعود انسانیِ فرمانروایان بهشت مربوط نیستند نگاهداری می‌کنند، مورد داوری قرار می‌دهند، توزیع می‌کنند، و برای گزارش به دادگاههای قدمای ایامها جدول‌بندی می‌کنند. کادر دولت یک ناحیهٔ اصلی از کادر ابرجهان متفاوت نیست.

همانطور که اقمار شکوهمند یوورسا درگیر آمادگی نهایی روحی شما برای هاونا هستند، هفتاد قمر یومیجر پنجم وقف آموزش و تکامل عقلانی شما در ابرجهان می‌باشند. موجودات خردمندی که برای آماده سازی انسانهای زمان برای پیشرفت بیشترشان به سوی دوران زندگانی ابدی به طور خستگی ناپذیر تلاش می‌کنند از سراسر اروانتان در اینجا گرد آمده‌اند. بخش عمدهٔ این آموزش انسانهای فرازگرا در هفتاد کرهٔ مطالعه صورت می‌گیرد.

ریاست دولتهای *ناحیهٔ فرعی* به عهدهٔ سه جدیدهای ایامها می‌باشد. دولت آنها عمدتاً درگیر کنترل فیزیکی، یگانه سازی، ثبات، و هماهنگی روزمرهٔ ادارهٔ جهانهای محلی تشکیل دهنده می‌باشد. هر ناحیهٔ فرعی در بر گیرندهٔ تا یکصد جهان محلی، ده هزار کوکبه، یک میلیون سیستم، یا در حدود یک میلیارد کرهٔ قابل سکونت می‌باشد.

کرات ستاد مرکزی ناحیهٔ فرعی میعادگاه بزرگ کنترلگران استاد فیزیکی می‌باشد. این کرات ستاد مرکزی توسط هفت کرهٔ آموزشی که مدارس ورودی ابرجهان را تشکیل می‌دهند و مراکز آموزشی برای دانش فیزیکی و اداری پیرامون جهان جهانها هستند احاطه شده‌اند.

سرپرستان دولتهای ناحیهٔ فرعی تحت حوزهٔ اختیار بلافصل حکمرانان ناحیهٔ اصلی قرار دارند. جدیدهای ایامها گزارش کلیهٔ مشاهدات را دریافت می‌کنند و کلیهٔ توصیه‌هایی را که از اتحادهای ایامها که به عنوان ناظران و مشاوران تثلیث در کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی مستقرند و از مؤمنان ایامها که به طور مشابه به شوراهای والامرتبه‌ها در ستاد مرکزی کواکب وصل هستند به ابرجهان می‌رسد هماهنگی می‌کنند. کلیهٔ این گزارشات به کمالهای ایامها در ناحیه‌های اصلی فرستاده می‌شوند، و متعاقباً به دادگاههای قدمای ایامها منتقل می‌شوند. نظام تثلیث بدین طریق از کواکب جهانهای محلی تا ستاد مرکزی ابرجهان امتداد می‌یابد. ستاد مرکزی سیستمهای محلی نمایندهٔ تثلیث ندارند.

14- مقاصد هفت ابرجهان

هفت مقصود اصلی وجود دارد که در تکامل هفت ابرجهان در حال آشکار شدن است. هر مقصود اصلی در تکامل ابرجهان فقط در یکی از هفت ابرجهان کاملترین تجلی را می‌یابد، و از این رو هر ابرجهان یک کارکرد ویژه و یک سرشت بی‌نظیر دارد.

اروانتان، ابرجهان هفتم، که جهان محلی شما به آن تعلق دارد، عمدتاً به خاطر اعطای عظیم و سخاوتمندانهٔ خدمت بخشندهٔ آن به انسانهای عالم شناخته شده است. آن به دلیل طریقهٔ استیلای عدالتِ تعدیل شده با بخشندگی و سلطهٔ قدرتِ مشروط شده با شکیبایی شهرت یافته است، در حالی که قربانیهای زمان آزادانه انجام می‌شوند تا ثبات ابدیت را تضمین نمایند. اروانتان جلوه‌گری جهانی مهر و بخشندگی است.

با این وجود بسیار دشوار است که برداشتمان را از طبیعت حقیقیِ مقصد تکاملی که در اروانتان در حال آشکار شدن است توصیف کنیم، اما می‌توان از طریق بیان چنین نظر داد که در این ابرآفرینش ما احساس می‌کنیم که شش مقصود بی‌نظیر تکامل کیهانی، آنطور که در شش ابرآفرینش مربوطه تجلی یافته است، در اینجا به هم مربوط می‌شوند تا یک معنی کامل بیابند؛ و به این دلیل است که گاهی ما حدس زده‌ایم که شخصیت‌یابی تکامل یافته و به اتمام رسیدهٔ خدای متعال در تمامی شکوه تجربی قدرت عظیم و مطلقِ در آن هنگام دست یافتهٔ او در آیندهٔ دور و از یوورسا بر هفت ابرجهانِ کمال یافته استیلا خواهد یافت.

همانطور که طبیعت اروانتان بی‌نظیر و سرنوشت آن منحصر به فرد است، هر یک از شش ابرجهان مربوط به آن نیز چنین هستند. با این وجود چیزهای زیادی که اکنون در اروانتان به وقوع می‌پیوندند برای شما آشکار نشده است، و از این جنبه‌های آشکار نشدهٔ حیات در اروانتان بسیاری در ابرجهانِ دیگری کاملترین جلوه را می‌یابند. هفت مقصود تکامل ابرجهان در سراسر تمامی هفت ابرجهان در حال عمل است، اما هر ابرآفرینش فقط به یکی از این مقاصد کاملترین جلوه را ارائه خواهد کرد. برای فهم بیشتر این مقاصد ابرجهان، بخش عمدهٔ آن چیزی را که شما نمی‌فهمید باید آشکار شود، و حتی در آن هنگام فقط شما اندکی از آن را می‌فهمید. تمامی این روایت فقط نگاهی اجمالی به آفرینش پهناوری را عرضه می‌دارد که کره و سیستم محلی شما بخشی از آن هستند.

کرهٔ شما یورنشیا نامیده می‌شود، و شمارهٔ 606 در گروه سیاره‌ای یا سیستم سِتانیا است. این سیستم در حال حاضر 619 کرهٔ مسکونی دارد، و بیش از دویست سیارهٔ دیگر به گونه‌ای مطلوب در حال تکاملند تا در یک زمان آینده کرات مسکونی شوند.

سِتانیا یک کرهٔ ستاد مرکزی دارد که جروسم نامیده می‌شود، و سیستم شمارهٔ بیست و چهار در کوکبهٔ نرلاشیادک می‌باشد. کوکبهٔ شما، نرلاشیادک، شامل یکصد سیستم محلی می‌باشد و یک کرهٔ ستاد مرکزی دارد که ایدنشیا نام دارد. نرلاشیادک شمارهٔ هفتاد در جهان نبادان می‌باشد. جهان محلی نبادان شامل یکصد کوکبه است و یک پایتخت دارد که به نام سلوینگتون شناخته شده است. جهان نبادان شمارهٔ هشتاد و چهار در ناحیهٔ فرعی اِنسا می‌باشد.

ناحیهٔ فرعی اِنسا شامل یکصد جهان محلی است و یک پایتخت دارد که یومایِنرِ سوم نامیده می‌شود. این ناحیهٔ فرعی، شمارهٔ سه در ناحیهٔ اصلی اِسپلاندون می‌باشد. اِسپلاندون شامل یکصد ناحیهٔ فرعی می‌باشد و یک کرهٔ ستاد مرکزی دارد که یومیجر پنجم نامیده می‌شود. آن پنجمین ناحیهٔ اصلی ابرجهان اُروانتان، هفتمین بخش جهان بزرگ، می‌باشد. بدین ترتیب شما می‌توانید مکان سیارهٔ خود را در طرح سازماندهی و ادارهٔ جهان جهانها تعیین کنید.

شمارهٔ کرهٔ شما، یورنشیا، در جهان بزرگ 5/342/482/337/666 می‌باشد. این شمارهٔ ثبت در یوورسا و در بهشت، شمارهٔ شما در کاتالوگ کرات مسکونی، می‌باشد. من شمارهٔ ثبت کرهٔ فیزیکی را می‌دانم اما شمارهٔ آن آنقدر عظیم است که برای ذهن انسانی اهمیت عملی اندکی دارد.

سیارهٔ شما عضوی از یک کیهان غول‌آسا است؛ شما به یک خانوادهٔ تقریباً بیکران از کرات تعلق دارید، اما کرهٔ شما چنان به طور دقیق مورد سرپرستی واقع می‌شود و چنان به طور مهرآمیز تحت پرورش است که گویا تنها کرهٔ مسکونی در تمامی وجود است.

[ارائه شده توسط یک بازرس جهانی که از یوورسا آمده است.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 16

هفت روح استاد

هفت روح استاد بهشت شخصیتهای اصلی روح بیکران هستند. روح بیکران در این عمل خلاق هفتگانهٔ خود - تکثیر کننده احتمالات مرتبطی را که به لحاظ محاسباتی ذاتی وجود واقعی سه شخص الوهیت بود کاملاً به اتمام رسانید. اگر به وجود آوردن تعداد بیشتری از ارواح استاد امکان پذیر بود، آنها آفریده می‌شدند، اما فقط هفت احتمال ارتباطی وجود دارد، و تنها هفت عدد ذاتی سه الوهیت هستند. و این امر روشن می‌سازد که چرا جهان به هفت بخش بزرگ کاری تقسیم شده است، و چرا اساساً عدد هفت در سازماندهی و ادارهٔ آن بنیادین است.

از این رو هفت روح استاد منشأ در هفت شباهت زیرین دارند، و ویژگیهای جداگانهٔ آنها از اینها ناشی می‌شود:

1- پدر جهانی.

2- پسر جاودان.

3- روح بیکران.

4- پدر و پسر.

5- پدر و روح.

6- پسر و روح.

7- پدر، پسر، و روح.

ما پیرامون عمل پدر و پسر در آفرینش ارواح استاد قدر بسیار اندکی می‌دانیم. ظاهراً آنها توسط عملکردهای شخصی روح بیکران به وجود آورده شدند، اما قطعاً به ما آموزش داده شده که پدر

و پسر هر دو در به وجود آوردن آنها شرکت کردند.

این هفت روح بهشت در کاراکتر روحی و طبیعت همچون یکی هستند، اما در کلیهٔ جنبه‌های دیگر هویت بسیار متفاوتند، و نتایج کارکرد آنها در ابرجهانها طوری است که تفاوتهای فردی هر یک به گونه‌ای خطاناپذیر قابل تشخیص است. تمامی طرحهای متعاقب هفت قطعهٔ جهان بزرگ — و حتی قطعات مربوطهٔ فضای بیرونی — توسط چیزهایی غیر از تنوع روحی این هفت روح استاد که از مدیریت عالی و غائی برخوردارند جرح و تعدیل شده‌اند.

ارواح استاد کارکردهای بسیاری دارند، اما در حال حاضر قلمرو ویژهٔ آنها سرپرستی مرکزی هفت ابرجهان است. هر روح استاد دارای یک ستاد مرکزی نیرویی - کانونی غول‌آسا است که به آرامی دور تا دور حاشیهٔ بهشت در گردش است، و همیشه موقعیتی در نقطهٔ متقابل ابرجهان مورد سرپرستی بلافصل و در نقطهٔ کانونی بهشتیِ کنترل ویژهٔ نیرویی و تقسیم ناحیه‌ای انرژی‌اش را حفظ می‌کند. خطوط شعاعی مرزی هر یک از ابرجهانها در واقع در ستاد مرکزی بهشتی روح استاد سرپرستی کننده تلاقی می‌کنند.

1- رابطه با الوهیت سه‌گانه

آفرینندهٔ مشترک، روح بیکران، برای تکمیل شخصیت‌یابی سه‌گانهٔ الوهیت تقسیم ناشده ضروری است. این شخصیت‌یابی سه‌گانهٔ الوهیت در امکان تجلیِ فردی و ارتباطی ذاتاً هفتگانه است؛ از این رو طرح متعاقب برای آفرینش جهانهایی که توسط موجودات هوشمند و بالقوه معنوی مسکونی گردد، و به طور شایسته جلوه‌گر پدر، پسر، و روح باشد، شخصیت‌یابی هفت روح استاد را گریزناپذیر ساخت. ما از شخصیت‌یابی سه‌گانهٔ الوهیت به صورت *اجتناب ناپذیریِ مطلق* سخن می‌گوییم، در حالی که به پدیداری هفت روح استاد به صورت *اجتناب ناپذیری زیرمطلق* می‌نگریم.

در حالی که هفت روح استاد به سختی نشانگر الوهیت *سه‌گانه* هستند، آنها تصویر جاودانهٔ الوهیت *هفتگانه*، کارکردهای فعال و مرتبط سه شخص همواره موجود الوهیت می‌باشند. پدر جهانی، پسر جاودان، یا روح بیکران، یا هر ارتباط دوگانه قادر است توسط این هفت روح و در آنها و از طریق آنها بدین صورت عمل نماید. هنگامی که پدر، پسر، و روح با هم عمل می‌کنند، می‌توانند از طریق روح استاد شمارهٔ هفت عمل کنند و چنین می‌کنند، اما نه به عنوان تثلیث. ارواح استاد به صورت تنها و به طور جمعی هر یک و تمامی کارکردهای ممکن الوهیت، تنها و چندین، اما نه جمعی، نه تثلیث، را نمایندگی می‌کنند. روح استاد شمارهٔ هفت شخصاً در رابطه با تثلیث بهشت کارکردی ندارد، و درست به این دلیل است که *شخصاً* می‌تواند برای ایزد متعال عمل نماید.

اما آنگاه که هفت روح استاد مسند فردیِ قدرت شخصی و اتوریتهٔ ابرجهان خویش را ترک می‌کنند و در حضور سه‌گانهٔ الوهیت بهشت پیرامون عامل مشترک گرد می‌آیند، در آن هنگام و

در آنجا نمایندگان جمعیِ قدرت کارکردی، خرد، و اتوریتهٔ الوهیت تقسیم ناشده— تثلیث — برای جهانهای در حال تکامل و در آنها می‌باشند. چنین یگانگی بهشتیِ نمایش آغازین هفتگانهٔ الوهیت در واقع عملاً تمامی هر ویژگی و طرز برخورد سه الوهیت جاودانه را در تعالیت و در غائیت در بر می‌گیرد. از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی هفت روح استاد، آنگاه و در آنجا، قلمرو کارکردیِ متعالی - غائی را برای جهان بنیادین و در آنجا در بر می‌گیرند.

تا جایی که ما می‌توانیم تشخیص دهیم، این هفت روح به فعالیتهای الهی سه شخص جاودانهٔ الوهیت مربوط هستند؛ ما هیچ مدرکی از ارتباط مستقیم با حضور کارکردی سه فاز جاودانهٔ مطلق را نمی‌یابیم. ارواح استاد، هنگامی که به هم مرتبطند، الوهیتهای بهشت را در آنچه که کمابیش ممکن است قلمرو متناهی عمل تلقی شود نمایندگی می‌کنند. آن ممکن است عمدهٔ آنچه را که غائی است اما مطلق *نیست* در بر گیرد.

2- رابطه با روح بیکران

درست همانطور که پسر جاودان و اولیه از طریق اشخاص تعداد دائماً فزایندهٔ پسران الهی آشکار می‌شود، روح بیکران و الهی نیز از طریق کانالهای هفت روح استاد و گروههای روحی مربوط به آنها آشکار می‌شود. روح بیکران در مرکز مرکزها قابل دسترسی است، اما تمامی کسانی که به بهشت دست می‌یابند فوراً قادر نیستند شخصیت و حضور متمایز او را تشخیص دهند؛ اما کلیهٔ کسانی که به جهان مرکزی دست می‌یابند می‌توانند با یکی از هفت روح استاد، آن که مسئولیت ابرجهانی را که رهنورد تازه وارد فضا از آن می‌آید به عهده دارد، فوراً رابطهٔ نزدیک داشته باشند و این کار را انجام می‌دهند.

پدر بهشتی فقط از طریق پسرانش با جهان جهانها سخن می‌گوید، در حالی که او و پسر مشترکاً فقط از طریق روح بیکران عمل می‌کنند. خارج از بهشت و هاونا روح بیکران فقط از طریق صداهای هفت روح استاد *سخن می‌گوید*.

روح بیکران در محدودهٔ سیستم بهشت - هاونا برای *حضور شخصی* اعمال نفوذ می‌کند؛ در جاهای دیگر حضور شخصی روح او از طریق و به واسطهٔ یکی از هفت روح استاد اعمال می‌شود. از این رو حضور روحی ابرجهانی سومین منبع و مرکز در هر کره یا در هر فرد از طریق طبیعت بی‌نظیر سرپرستانهٔ روح استاد آن بخش از آفرینش جرح و تعدیل می‌شود. به عکس، مجموع خطوط نیرو و هوشمندی روحی از طریق هفت روح استاد به سوی درون به سمت سومین شخص الوهیت منتقل می‌شود.

هفت روح استاد به طور جمعی از عطیهٔ ویژگیهای متعالی - غائی سومین منبع و مرکز برخوردارند. در حالی که هر یک به طور فردی از این عطیه بهره می‌برد، آنها فقط به صورت جمعی ویژگیهای قدرت مطلق، دانش همه جانبه، و همه جا حضوری را نشان می‌دهند. هیچیک

از آنها نمی‌تواند در سراسر جهان بدین گونه عمل نماید؛ هر یک به صورت فردی و در کاربرد این قدرتهای تعالیت و غائیت شخصاً به ابرجهان مورد سرپرستی بلافصل خویش محدود است.

تمامی آنچه را که پیرامون ربانیت و شخصیت عامل مشترک به شما گفته شده به همان اندازه و به طور کامل به هفت روح استاد صدق می‌کند. آنها روح بیکران را مطابق عطیهٔ الهی‌شان و به طریقهٔ سرشتهای متفاوت و بی‌نظیر فردیشان به هفت بخش جهان بزرگ به گونه‌ای بسیار مؤثر توزیع می‌کنند. از این رو صحیح می‌باشد که هر نام یا کلیهٔ نامهای روح بیکران به گروه جمعی هفت نفر اطلاق شود. آنها به طور جمعی در کلیهٔ سطوح زیرمطلق با آفرینندهٔ مشترک یگانه هستند.

3- هویت و ناهمسانی ارواح استاد

هفت روح استاد موجودات غیرقابل توصیفی هستند، اما به گونه‌ای بارز و روشن شخصی هستند. آنها نام دارند، اما انتخاب ما این است که آنها را با شماره معرفی کنیم. آنها به عنوان شخصیت‌یابیهای اصلی روح بیکران شبیه هم هستند، اما به عنوان جلوه‌های اصلی هفت ارتباط ممکن الوهیت سه‌گانه، اساساً طبیعتشان ناهمسان است، و این ناهمسانی طبیعت تفاوت رفتارشان را در ابرجهان تعیین می‌کند. این هفت روح استاد را می‌توان به صورت زیرین توصیف نمود:

روح استاد شمارهٔ یک. این روح به طریقه‌ای خاص نمایندهٔ مستقیم پدر بهشتی است. او یک تجلی ویژه و مؤثر قدرت، مهر، و خرد پدر جهانی است. او همیار نزدیک و مشاور آسمانی رئیس ناصحان اسرارآمیز، آن موجودی که مسئولیت کالج تنظیم کنندگان شخصیت یافته را در دیوینینگتون به عهده دارد، می‌باشد. در کلیهٔ ارتباطات هفت روح استاد، همیشه روح استاد شمارهٔ یک است که از جانب پدر جهانی سخن می‌گوید.

این روح مسئول اولین ابرجهان است و ضمن این که طبیعت الهی یک تجسم اصلی روح بیکران را به طور پایدار به نمایش می‌گذارد، به نظر می‌رسد به گونه‌ای مخصوص‌تر به کاراکتر پدر جهانی شباهت دارد. او همیشه در ستاد مرکزی اولین ابرجهان با هفت روح بازتاب در ارتباط شخصی می‌باشد.

روح استاد شمارهٔ دو. این روح، طبیعت بی‌همتا و کاراکتر جذاب پسر جاودان، اولین تولد یافته از میان تمامی آفرینش، را به گونه‌ای مکفی به نمایش می‌گذارد. او با تمامی رسته‌های پسران خداوند، هر گاه که به صورت فردی یا در گردهمایی مسرت بخش، بر حسب اتفاق در جهان محل سکونت باشند همیشه در ارتباط نزدیک می‌باشد. در تمامی گردهماییهای هفت روح استاد او همیشه از سوی پسر جاودان و به نمایندگی از او سخن می‌گوید.

این روح سرنوشت ابرجهان شمارهٔ دو را هدایت می‌کند و عمدتاً همچون پسر جاودان بر این قلمرو پهناور حکمروایی می‌کند. او با هفت روح بازتاب که در پایتخت ابرجهان دوم واقع شده‌اند همیشه در ارتباط است.

روح استاد شمارهٔ سه. این شخصیت روحی به طور ویژه به روح بیکران شباهت دارد، و حرکتها و کار بسیاری از شخصیتهای والای روح بیکران را هدایت می‌کند. او ریاست گردهماییهای آنها را به عهده دارد و با تمامی شخصیتهایی که منشأ منحصر به فردشان سومین منبع و مرکز است از نزدیک در ارتباط است. هنگامی که هفت روح استاد تشکیل جلسه می‌دهند، این روح استاد شمارهٔ سه است که همیشه از سوی روح بیکران سخن می‌گوید.

این روح مسئول ابرجهان شمارهٔ سه است، و امور این بخش را عمدتاً همچون روح بیکران اداره می‌کند. او همیشه در ستاد مرکزی ابرجهان سوم با ارواح بازتاب در ارتباط است.

روح استاد شمارهٔ چهار. این روح استاد با بهره‌گیری از ترکیب طبیعت پدر و پسر، در رابطه با سیاستها و طرز عمل پدر و پسر در شوراهای هفت روح استاد تأثیر تعیین کننده دارد. این روح مدیر اصلی و مشاور آن موجودات فرازگرایی است که به روح بیکران دست یافته‌اند و بدین ترتیب برای دیدن پسر و پدر کاندیدا شده‌اند. او آن گروه عظیم از شخصیتهایی را که منشأ در پدر و پسر دارند پرورش می‌دهد. هنگامی که ضرورت می‌یابد پدر و پسر در انجمن هفت روح استاد نمایندگی شوند، همیشه روح استاد شمارهٔ چهار است که سخن می‌گوید.

این روح چهارمین بخش از جهان بزرگ را مطابق با مرتبط ساختن ویژهٔ خصوصیات پدر جهانی و پسر جاودان شکوفا می‌سازد. او با ارواح بازتاب ستاد مرکزی ابرجهان چهارم همیشه در ارتباط شخصی قرار دارد.

روح استاد شمارهٔ پنج. این شخصیت الهی که کاراکتر پدر جهانی و روح بیکران را به گونه‌ای بدیع درمی‌آمیزد، مشاور آن گروه عظیم از موجوداتی است که به عنوان مدیران نیرو، مراکز نیرو، و کنترلگران فیزیکی شناخته شده‌اند. این روح همچنین تمامی شخصیتهایی را که منشأ در پدر و عامل مشترک دارند شکوفا می‌سازد. در شوراهای هفت روح استاد، هنگامی که شیوهٔ برخورد پدرگونه - روحگونه مورد سئوال قرار می‌گیرد، همیشه روح استاد شمارهٔ پنج است که سخن می‌گوید.

این روح بهروزی ابرجهان پنجم را به طریقه‌ای که ترکیب عمل پدر جهانی و روح بیکران را نشان می‌دهد هدایت می‌کند. او همیشه در ستاد مرکزی ابرجهان پنجم با ارواح بازتاب در ارتباط است.

روح استاد شمارهٔ شش. این موجود الهی به نظر می‌رسد که کاراکتر ترکیبی پسر جاودان و روح بیکران را به نمایش می‌گذارد. هرگاه مخلوقاتی که مشترکاً توسط پسر و روح آفریده شده‌اند در جهان مرکزی گرد آیند، این روح استاد است که مشاور آنان است؛ و هر گاه در شوراهای هفت روح استاد ضرورت یابد که از جانب پسر جاودان و روح بیکران به طور مشترک سخن گفته شود، این روح استاد شمارهٔ شش است که پاسخ می‌دهد.

این روح امور ابرجهان ششم را عمدتاً همچون پسر جاودان و روح بیکران هدایت می‌کند. او در ستاد مرکزی ابرجهان ششم همیشه با ارواح بازتاب در ارتباط است.

روح استاد شمارهٔ هفت. روح سرپرست ابرجهان هفتم به گونه‌ای بی‌نظیر نمایش یکسان پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران است. روح هفتم مشاور شکوفا کنندهٔ تمامی موجودات سه‌گانه - منشأ، همچنین مشاور و مدیر تمامی رهنوردان فرازگرای هاونا می‌باشد، آن موجودات دون مرتبه‌ای که از طریق مجموعهٔ خدمات پدر، پسر، و روح به آستان شکوه دست یافته‌اند.

هفتمین روح استاد اساساً نمایندهٔ تثلیث بهشت نیست؛ اما این یک واقعیت شناخته شده است که طبیعت شخصی و روحی او تصویر عامل مشترک به تناسب برابر با سه شخص بیکران *است* که پیوند الوهیتشان تثلیث بهشت *می‌باشد*، و کارکردشان بدین نحو منبع طبیعت شخصی و روحی خدای متعال *می‌باشد*. از این رو هفتمین روح استاد یک رابطهٔ شخصی و ارگانیک را با شخص روحی متعالِ در حال تکامل آشکار می‌سازد. بدین ترتیب در شوراهای ارواح استاد در بالا، هنگامی که ضرورت می‌یابد برای مجموع رویکرد شخصی پدر، پسر، و روح رأی داده شود یا رویکرد روحانی ایزد متعال به نمایش گذارده شود، روح استاد شمارهٔ هفت است که عمل می‌نماید. از این رو او ذاتاً سرپرست مسئول شورای بهشتی هفت روح استاد می‌شود.

هیچیک از هفت روح به طور ارگانیک نمایندهٔ تثلیث بهشت نیست، اما هنگامی که آنها به عنوان الوهیت هفتگانه متحد می‌شوند، این پیوند از نظر الوهیت — نه از نظر شخصی — با یک سطح کارکردیِ مربوط به کارکردهای تثلیث برابر می‌باشد. از این نظر "روح هفتگانه" به طور کارکردی با تثلیث بهشت مربوط است. همچنین از این جهت است که روح استاد شمارهٔ هفت گاهی اوقات در تأیید رویکردهای تثلیث سخن می‌گوید، و یا به عنوان سخنگوی رویکرد اتحاد هفتگانهٔ روحی در رابطه با رویکرد اتحاد الوهیت سه‌گانه، رویکرد تثلیث بهشت، عمل می‌کند.

بدین ترتیب کارکردهای چندگانهٔ هفتمین روح استاد از یک تصویر ترکیبیِ *طبیعتهای شخصی* پدر، پسر، و روح تا یک نمایندگی *رویکرد شخصی* خدای متعال، و تا یک آشکارسازی *رویکرد الوهیت* تثلیث بهشت دامنه دارد. و این روح سرپرست از جهات مشخص به طور مشابه نشانگر *رویکردهای* غائی و متعال - غائی می‌باشد.

این روح استاد شمارهٔ هفت است که در ظرفیتهای چندگانهٔ خویش شخصاً ضامن پیشرفت کاندیداهای صعود کرات زمان در تلاششان برای رسیدن به درک الوهیت تقسیم ناشدهٔ تعالیت می‌شود. چنین درکی در بر گیرندهٔ فهم حاکمیت موجودِ تثلیث غائیت است که طوری با یک درک از حاکمیت تجربی در حال رشد وجودگرایانهٔ ایزد متعال هماهنگ می‌شود که موجب فهم مخلوق از یگانگی تعالیت شود. درک مخلوق از این سه عامل با درک هاونایی از واقعیت تثلیث برابر است و به رهنوردان زمان سرانجام توان فهم تثلیث، کشف سه شخص بیکران الوهیت، را عطا می‌کند.

ناتوانی رهنوردان هاونا در یافتن کامل خدای متعال توسط هفتمین روح استاد، که طبیعت سه‌گانه‌اش به چنین طریقهٔ خاصی آشکار کنندهٔ شخص روحی متعال است، جبران می‌شود. در طول عصر کنونی جهان که شخص متعال غیرقابل تماس است، روح استاد شمارهٔ هفت به جای خدای مخلوقات فرازگرا در زمینهٔ روابط شخصی عمل می‌کند. او یگانه موجود والای روحی است که تمامی فرازگرایان هنگامی که به مراکز شکوه می‌رسند قطعاً خواهند شناخت و تا اندازه‌ای درک خواهند کرد.

این روح استاد با ارواح بازتاب یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان هفتم، بخش آفرینش خود ما، همیشه در ارتباط است. مدیریت او بر اروانتان تقارن شگفت‌انگیزی از آمیزش هماهنگ طبیعت الهی پدر، پسر، و روح را آشکار می‌سازد.

4- ویژگیها و کارکردهای ارواح استاد

هفت روح استاد نمایندهٔ کامل روح بیکران برای جهانهای تکاملی هستند. آنها سومین منبع و مرکز را در روابط انرژی، ذهن، و روح نمایندگی می‌کنند. آنها در حالی که به عنوان سرپرستان هماهنگ کنندهٔ کنترل جهانیِ اداریِ عامل مشترک عمل می‌کنند، فراموش نمی‌کنند که منشأشان در اعمال خلاق الوهیتهای بهشت می‌باشد. این عملاً حقیقت دارد که این هفت روح، نیروی فیزیکی شخصیت یافته، ذهن کیهانی، و حضور روحی الوهیت سه‌گانه، ”هفت روح خداوند که به تمامی جهان فرستاده شده‌اند“، می‌باشند.

ارواح استاد از این جهت بی‌نظیر هستند که در تمامی سطوح واقعیت جهان به جز مطلق عمل می‌کنند. از این رو آنها سرپرستان مؤثر و کامل تمامی فازهای امور اداری در کلیهٔ سطوح فعالیتهای ابرجهان هستند. برای ذهن انسانی دشوار است که چیز خیلی زیادی دربارهٔ ارواح استاد بفهمد زیرا کار آنها به اندازهٔ بسیار زیاد تخصصی ولی با این وجود تماماً فراگیر است، به طور بسیار استثنایی مادی و در همان حال به طور بسیار بدیع روحی می‌باشد. این آفریدگاران چند هنرهٔ ذهن کیهانی نیاکان مدیران نیروی جهان هستند، و خود مدیران عالی آفرینش پهناور و گستردهٔ مخلوقات روحی می‌باشند.

هفت روح استاد آفرینندگان مدیران نیروی جهان و دستیاران آنان هستند، موجوداتی که برای سازماندهی، کنترل، و تنظیم انرژیهای فیزیکی جهان بزرگ ضروری هستند. و همین ارواح استاد پسران آفریننده را در کار شکل دادن و سازمان دادن جهانهای محلی عیناً به طور مادی یاری می‌کنند.

ما قادر نیستیم میان کار ارواح استاد پیرامون انرژی کیهانی و کارکردهای نیرویی مطلق کامل هیچ ارتباط شخصی بیابیم. تجلیهای انرژی که در حوزهٔ اختیارات ارواح استاد هستند همگی از پیرامون بهشت هدایت می‌شوند؛ به نظر نمی‌رسد آنها به هیچ طریقهٔ مستقیمی به پدیده‌های نیرویی که در رابطه با سطح تحتانی بهشت مشخص گردیده مربوط باشند.

هنگامی که ما با فعالیتهای کارکردی سرپرستان گوناگون نیرویِ مورانشیا مواجه می‌شویم، بدون شک با برخی فعالیتهای آشکار ناشدهٔ ارواح استاد رو در رو هستیم. جدا از این نیاکان کنترلگران فیزیکی و خادمان روحی، هر دو، چه کسی می‌توانست چنان برای ترکیب و مرتبط ساختن انرژیهای مادی و روحی طرح ریزی کند که یک فاز تا آن هنگام ناموجود واقعیت جهان — مادهٔ مورانشیا و ذهن مورانشیا — را تولید نماید؟

عمدهٔ واقعیت کرات روحی از نوع مورانشیایی، یک فاز از واقعیت جهان که به طور کامل در یورنشیا ناشناخته است می‌باشد. هدف از وجود شخصیت معنوی است، اما آفرینشهای مورانشیا همیشه مداخله می‌کنند، و فاصلهٔ میان قلمروهای مادی را که منشأ انسانی دارند و کرات ابرجهان را که از وضعیت پیشرو روحی برخوردار هستند پر می‌سازند. در این قلمرو است که ارواح استاد مساعدت عظیم خود را به طرح صعود بهشتی انسان صورت می‌دهند.

هفت روح استاد نمایندگان شخصی دارند که در سرتاسر جهان بزرگ عمل می‌نمایند؛ اما از آنجا که یک اکثریت عظیمی از این موجودات تحت فرمان مستقیماً درگیر طرح فرازگرایانهٔ پیشروی انسان در مسیر کمال بهشتی نیستند، قدر بسیار اندکی پیرامون آنها آشکار شده است. بیشترِ، بخش بسیار زیادِ فعالیت هفت روح استاد از فهم بشری مخفی باقی می‌ماند زیرا آن به هیچ وجه مستقیماً به مسئلهٔ صعود بهشتی شما مربوط نیست.

اگر چه ما نمی‌توانیم دلیل قطعی عرضه کنیم، احتمال بسیار دارد که روح استاد اروانتان یک تأثیر مشخص در گستره‌های زیرین فعالیت اعمال می‌دارد:

1- شیوه‌های ایجاد حیات توسط حاملین حیات جهان محلی.

2- فعال سازی حیات توسط ارواح یاور ذهن که به وسیلهٔ یک روح آفرینشگر جهان محلی به کرات اعطا می‌شوند.

3- نوسانات در نمایان شدن انرژی که به وسیلهٔ واحدهای واکنشمند نسبت به جاذبهٔ خطیِ مادهٔ سازمان یافته به نمایش در می‌آید.

4- کنش انرژی برآیند هنگامی که از گیر مطلق کامل به طور کامل آزاد می‌شود، و لذا نسبت به تأثیر مستقیم جاذبهٔ خطی و دستکاریهای مدیران نیروی جهان و دستیاران آنها واکنشمند می‌شود.

5- اعطای روح خادم یک روح آفرینشگر جهان محلی که در یورنشیا به عنوان روح‌القدس شناخته شده است.

6- اعطای متعاقب روح پسران اعطایی که در یورنشیا تسلی دهنده یا روح حقیقت نامیده می‌شوند.

7- مکانیسم بازتاب جهانهای محلی و ابرجهان. بسیاری از ویژگیهایی که به این پدیدهٔ خارق‌العاده مربوطند به سختی می‌توانند بدون بدیهی پنداشتن فعالیت ارواح استاد در ارتباط با عامل مشترک و ایزد متعال به طور استدلالی توضیح داده شوند یا به طور منطقی فهم شوند.

به رغم ناتوانی ما در درک مکفی کارکردهای چندگانهٔ هفت روح استاد، ما اطمینان داریم که در دامنهٔ پهناور فعالیتهای جهان دو قلمرو وجود دارد که آنها به هیچ وجه کاری با آن ندارند: اعطا و خدمت تنظیم کنندگان فکر و کارکردهای غیرقابل درک مطلق کامل.

5- رابطه با مخلوقات

هر بخش از جهان بزرگ، هر جهان و کرهٔ جداگانه، از فواید رهنمود و خرد متحد کلیهٔ هفت روح استاد بهره‌مند است اما کارکرد و اثر شخصیِ تنها یکی را دریافت می‌دارد. و طبیعت شخصی هر روح استاد کاملاً بر ابرجهانش سایه افکنده و به طور منحصر به فرد آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

هر مخلوق از هر رسته از موجودات هوشمند، خارج از بهشت و هاونا، از طریق این تأثیر شخصی هفت روح استاد باید حاوی نشان ویژهٔ فردیتی را که نشانگر طبیعت نیایی یکی از این هفت روح بهشت است باشد. تا جایی که به هفت ابرجهان مربوط می‌شود، هر مخلوق بومی، انسان یا فرشته، برای همیشه این نشان هویت زادگاهش را با خود حمل خواهد کرد.

هفت روح استاد به طور مستقیم به اذهان مادی تک تک مخلوقات در کرات تکاملی فضا رخنه نمی‌کنند. انسانهای یورنشیا حضور شخصیِ نفوذ ذهنی - روحیِ روح استاد اروانتان را تجربه نمی‌کنند. اگر این روح استاد در طول اعصار پیشین تکاملی یک کرهٔ مسکونی به هر گونه تماس با ذهن فرد انسانی دست یابد، این امر باید از طریق خدمت روح آفرینشگر جهان محلی، شریک و یار پسر آفرینشگر خداوند که مسئول سرنوشت هر آفرینش محلی است، صورت گیرد. اما طبیعت و کاراکتر همین روح آفرینشگر مادر درست همانند روح استاد اروانتان می‌باشد.

نشان فیزیکی یک روح استاد بخشی از منشأ مادی انسان می‌باشد. تمامی دوران زندگانی مورانشیا تحت نفوذ مداوم همین روح استاد زیست می‌شود. عجیب نیست که دوران متعاقب روحی چنین انسان فرازگرایی نشان ویژهٔ همین روح سرپرست را هرگز به طور کامل محو نمی‌نماید. نقش یک روح استاد برای وجود عینی هر مرحلهٔ پیش هاونای فراز انسانی اساسی است.

گرایشهای بارز شخصیتیِ به نمایش در آمده در تجربهٔ زندگی انسانهای تکاملی، که ویژگی هر ابرجهان می‌باشند، و به طور مستقیم بیانگر طبیعت روح استاد غالب هستند، هرگز به طور کامل محو نمی‌گردند، نه حتی بعد از این که چنین فرازگرایانی در معرض آموزش طولانی و انضباط یگانه‌سازی قرار گیرند که در یک میلیارد کرات آموزشی هاونا با آن مواجه می‌شوند. حتی فرهنگ ژرف متعاقب بهشت برای ریشه‌کن کردن نشانهای منشأ ابرجهان کفایت نمی‌کند. یک انسان فرازگرا در سراسر تمامی ابدیت ویژگیهایی را که نشانگر روح مسئول ابرجهان زادگاه او است به نمایش در خواهد آورد. حتی در سپاه نهایت، هنگامی که میل به رسیدن یا توصیف یک رابطهٔ *کامل* تثلیث با آفرینش تکاملی وجود دارد، همیشه یک گروه از هفت پایان دهنده، یکی از هر ابرجهان، گردهم می‌آیند.

6- ذهن کیهانی

ارواح استاد منبع هفتگانهٔ ذهن کیهانی، پتانسیل عقلانی جهان بزرگ، هستند. این ذهن کیهانی یک تجلی زیرمطلق ذهن سومین منبع و مرکز، و به طرق مشخص، به طور کارکردی به ذهن ایزد متعال در حال تکامل مربوط است.

در کره‌ای مثل یورنشیا ما با تأثیر مستقیم هفت روح استاد در امور نژادهای بشری مواجه نمی‌شویم. شما تحت تأثیر بلافصل روح آفرینشگر نبادان زندگی می‌کنید. با این حال همین ارواح استاد بر واکنشهای بنیادین ذهن تمامی مخلوقات مسلط هستند، زیرا آنها منابع واقعی پتانسیلهای عقلانی و روحی هستند که در زندگی آن افرادی که ساکن کرات تکاملی زمان و فضا هستند در جهانهای محلی برای کارکرد ویژگی یافته‌اند.

واقعیت ذهن کیهانی خویشاوندی انواع گوناگون اذهان بشری و فوق بشری را روشن می‌سازد. نه تنها ارواح خویشاوند به یکدیگر جذب می‌شوند، بلکه همچنین اذهان خویشاوند بسیار برادرانه هستند و به سمت همکاری با یکدیگر تمایل دارند. گاهی اوقات مشاهده می‌شودکه اذهان بشری در کانالهای شباهت حیرت‌انگیز و توافق غیرقابل توضیح حرکت می‌کنند.

در تمامی ارتباطات شخصیتیِ ذهن کیهانی کیفیتی وجود دارد که می‌توان آن را "واکنش نسبت به واقعیت" نام نهاد. این عطیهٔ سراسری کیهانی مخلوقات صاحب اراده است که آنان را از تبدیل شدن به قربانیهای درماندهٔ پیش پندارهای ضمنی علم، فلسفه، و مذهب نجات می‌دهد. این حساسیت واقعی ذهن کیهانی نسبت به برخی از فازهای واقعیت واکنش نشان می‌دهد، درست

همانطور که انرژی - ماده نسبت به جاذبه واکنش نشان می‌دهد. باز صحیح‌تر خواهد بود که گفته شود این واقعیات فوق مادی نسبت به ذهن کیهان چنین واکنش نشان می‌دهند.

ذهن کیهانی به گونه‌ای پایدار در سه سطح از واقعیت جهان واکنش نشان می‌دهد (واکنش را می‌شناسد). این واکنشها برای اذهان کاملاً استدلالگر و ژرف اندیش به خودی خود آشکار هستند:

1- *علیت* — قلمرو واقعیت حسهای فیزیکی، قلمروهای علمیِ حاوی هم شکلیِ منطقی، تمایز چیز واقعی و غیرواقعی، نتایج انعکاسی بر مبنای واکنش کیهانی. این شکلِ محاسباتیِ شناخت کیهانی است.

2- *وظیفه* — قلمرو واقعیت انسانها در عالم فلسفی، عرصهٔ استدلال، شناخت صحیح و غلط نسبی. این شکل قضایی شناخت کیهانی است.

3- *پرستش* — قلمرو معنوی واقعیت تجربهٔ مذهبی، درک شخصی همدمی الهی، شناخت ارزشهای روحی، تضمین بقای جاودانه، صعود از موقعیت خادمان خداوند به شادی و رهایی فرزندان خداوند. این بالاترین بصیرتِ ذهن کیهانی، شکل حرمتی و پرستشی شناخت کیهانی است.

این بینشهای علمی، اخلاقی، و معنوی، این واکنشهای کیهانی، ذاتی ذهن کیهانی هستند، که تمامی مخلوقات ارادی را بهره‌مند می‌سازد. تجربهٔ زندگی کردن هرگز در توسعهٔ این سه درون بینی کیهانی ناتوان نیست؛ آنها در خود آگاهی نسبت به ژرف اندیشی اساسی هستند. اما غم‌انگیز است که نگاشته شود اشخاص بسیار اندکی در یورنشیا از بارور ساختن این کیفیتهای فکر کردن شجاعانه و مستقل کیهانی شادمان می‌شوند.

در عطایای ذهنی جهان محلی، این سه بینش ذهن کیهانی در بر گیرندهٔ پیش پندارهایی است که این را برای انسان میسر می‌سازد که در قلمروهای علم، فلسفه، و مذهب به صورت یک شخصیت منطقی و خودآگاه عمل نماید. به بیان دیگر، شناخت *واقعیت* این سه تجلی بیکران از طریق یک تکنیک کیهانی خود آشکارسازی صورت می‌گیرد. ماده - انرژی از طریق منطق محاسباتی حسها شناخته می‌شود؛ ذهن - استدلال به گونه‌ای درون نگر وظیفهٔ اخلاقی خود را می‌داند؛ روح - ایمان (پرستش) مذهبِ واقعیتِ تجربهٔ معنوی است. این سه عامل اساسی در ژرف اندیشی ممکن است در توسعهٔ شخصیت یگانه و هماهنگ باشند، یا ممکن است در کارکردهای مربوطهٔ خویش نامتناسب و عملاً نامربوط شوند. اما هنگامی که یگانه می‌شوند، یک کاراکتر قوی ایجاد می‌کنند که شامل همبستگی یک علم واقعی، یک فلسفهٔ اخلاقی، و یک تجربهٔ راستین مذهبی می‌شود. و این سه بصیرت کیهانی است که به تجربهٔ انسان در و با چیزها، معانی، و ارزشها اعتبار عینی، واقعیت، می‌دهد.

مقصود از تحصیلات توسعه و تیز کردن این عطایای ذاتی ذهن بشری؛ مقصود از تمدن ابراز آنها؛ مقصود از تجربهٔ زندگی تحقق آنان؛ مقصود از مذهب متعالی ساختن آنها؛ و مقصود از

شخصیت یگانگی آنها است.

7- اخلاقیات، تقوا، و شخصیت

هوشمندی به تنهایی نمی‌تواند طبیعت اخلاقی را توضیح دهد. اخلاقیات، تقوا، ذاتی شخصیت بشری است. بصیرت اخلاقی، درک وظیفه، بخشی از عطیهٔ ذهن بشری است و به چیزهای دیگری که بخش لاینفک طبیعت بشری هستند — کنجکاوی علمی و بینش معنوی — مربوط است. ذهنیت انسان بسیار فراتر از ذهنیت عموزاده‌های حیوانی او است، اما این طبیعت اخلاقی و مذهبی او است که او را از دنیای حیوانی به طور ویژه متمایز می‌سازد.

واکنش انتخابی یک حیوان به سطح حرکت‌انگیز رفتار محدود است. بینش ظاهری حیوانات بالاتر در یک سطح حرکت‌انگیز است و معمولاً تنها بعد از تجربهٔ حرکت‌انگیز آزمایش و خطا پدیدار می‌شود. انسان قادر است پیش از تمامی اکتشافات یا آزمایشها بینش علمی، اخلاقی، و معنوی را به کار بندد.

فقط یک شخصیت پیش از انجام یک کار می‌تواند بداند چه می‌کند؛ فقط شخصیتها پیش از کسب تجربه از بینش برخوردارند. یک شخصیت پیش از خیز برداشتن می‌تواند بنگرد و از این رو می‌تواند از نگریستن و نیز خیز برداشتن یاد بگیرد. یک حیوان غیرشخصی معمولاً فقط از طریق خیز برداشتن یاد می‌گیرد.

یک حیوان در نتیجهٔ تجربه قادر می‌شود راههای گوناگون دستیابی به یک هدف را بررسی کند و بر مبنای تجربهٔ انباشته شده یک شیوهٔ برخورد را انتخاب نماید. اما یک شخصیت همچنین می‌تواند خودِ هدف را بررسی نماید و پیرامون سودمند بودن آن، ارزش آن، داوری کند.
هوشمندی به تنهایی می‌تواند بهترین وسیلهٔ دستیابی به پایان بلااستثنای آن را تمیز دهد، اما یک موجود اخلاقی از بینشی برخوردار است که او را قادر می‌سازد پیامدها و نیز شیوه‌های دستیابی به آنها را از هم تمیز دهد. و به هرحال یک موجود اخلاقی در انتخاب تقوا هوشمند است. او می‌داند چه می‌کند، چرا آن را انجام می‌دهد، کجا می‌رود، و چگونه به آنجا خواهد رسید.

هنگامی که انسان در تمیز دادن فرجامهای تلاش انسانی خویش شکست می‌خورد، خود را در سطح حیوانی وجود مشغول به کار می‌یابد. او در بهره‌وری از فواید برتر آن فراست مادی، تمیز اخلاقی، و بینش معنوی که به عنوان یک موجود شخصی بخش جدایی ناپذیر عطیهٔ ذهن کیهانی او است شکست خورده است.

تقوا درستکاری — انطباق با کیهان — است. نام بردن از کارهای باتقوا تعریف آنها نیست، اما شناختن آنها زندگی کردن مطابق آنها است. تقوا صرفاً دانش یا حتی خرد نیست بلکه واقعیتِ تجربهٔ تدریجی در دستیابی به سطوح فراز یابندهٔ نیل کیهانی است. در زندگی روزمرهٔ انسان

فانی، تقوا از طریق انتخاب متداوم نیکی به جای شرارت تحقق می‌یابد، و چنین توان انتخابی گواه برخورداری از یک طبیعت اخلاقی است.

انتخاب انسان بین نیکی و شرارت نه فقط تحت تأثیر اشتیاق طبیعت اخلاقی او قرار دارد، بلکه همچنین به وسیلهٔ تأثیراتی همچون نادانی، عدم بلوغ، و توهم. یک حس تناسب نیز به کاربرد تقوا ارتباط پیدا می‌کند، زیرا هنگامی که در نتیجهٔ تحریف و فریب یک چیز کوچکتر به جای بزرگتر انتخاب می‌شود ممکن است فرد مرتکب شرارت شود. هنرِ تخمین نسبی یا اندازه‌گیری قیاسی به انجام کارهای پارسا منشانهٔ قلمرو اخلاقی وارد می‌شود.

طبیعت اخلاقی انسان بدون هنر سنجش، تشخیصی که برای موشکافی معانی در توان او نهفته است، ناتوان است. به همین ترتیب انتخاب اخلاقی بدون آن بینش کیهانی که موجب آگاهی از ارزشهای معنوی می‌شود بیهوده است. از نقطه نظر هوشمندی، انسان به سطح یک موجود اخلاقی فراز می‌یابد زیرا از عطیهٔ شخصیت برخوردار است.

اخلاقیات هرگز نمی‌تواند از طریق قانون یا به وسیلهٔ زور پیش رود. این یک امر شخصی و داوطلبانه است و باید از طریق ایجاد تماس اشخاص اخلاقاً معطر با آنهایی که از نظر اخلاقی کمتر واکنشمند هستند، اما همچنین تا اندازه‌ای مایل به انجام خواست پدر هستند اشاعه یابد.

اعمال اخلاقی آن عملکردهای بشری هستند که با بالاترین هوشمندی تعیین ویژگی می‌شوند، و با تشخیص انتخابی در گزینش فرجامهای برتر و نیز در انتخاب شیوه‌های اخلاقی برای دستیابی به این فرجامها هدایت می‌شوند. چنین رفتاری پارسا منشانه است. از این رو تقوای متعالی انتخاب قلبی انجام خواست پدر آسمانی است.

8- شخصیت یورنشیایی

پدر جهانی به رسته‌های بیشمار موجودات، همینطور که در سطوح متنوع واقعیت جهان عمل می‌کنند، شخصیت اعطا می‌کند. به موجودات بشری یورنشیا شخصیت نوع متناهی انسانی که در سطح فرزندان فراز یابندهٔ خداوند عمل می‌کنند اعطا شده است.

اگر چه ما به سختی می‌توانیم تعریف شخصیت را به عهده گیریم، می‌توانیم تلاش کنیم فهم خود را از عوامل شناخته شده‌ای که مجموع انرژیهای مادی، ذهنی، و روحی را تشکیل می‌دهند توصیف کنیم، انرژیهایی که ارتباط متقابلشان در بر گیرندهٔ مکانیسمی است که پدر جهانی موجب می‌شود شخصیت عطا شده‌اش در آن، روی آن، و با آن کار کند.

شخصیت یک عطیهٔ بی‌نظیر حاوی طبیعت آغازین است که وجود آن مستقل از و مقدم بر اعطای تنظیم کنندهٔ فکر است. با این حال حضور تنظیم کننده تجلی کیفی شخصیت را افزایش می‌دهد. تنظیم کنندگان فکر، هنگامی که از سوی پدر می‌آیند، دارای طبیعت یکسان هستند، اما شخصیت، متنوع، آغازین، و منحصر به فرد است؛ و تجلی شخصیت از طریق طبیعت و کیفیتهای

انرژیهای مربوطه‌ای که حاوی یک طبیعت مادی، ذهنی، و روحی هستند که وسیلهٔ ارگانیسمی برای تجلی شخصیت را تشکیل می‌دهند، به طور بیشتر تعدیل می‌شود و به آن مشروط می‌شود.

شخصیتها ممکن است مشابه هم باشند، اما هرگز یکسان نیستند. اشخاص متعلق به یک سری، نوع، رسته یا الگوی مشخص ممکن است شبیه یکدیگر باشند و هستند، اما هرگز یکسان نیستند. شخصیت آن جنبهٔ یک فرد است که ما با آن *آشنا هستیم*، و ما را قادر می‌سازد چنین موجودی را در یک زمان آینده صرف نظر از طبیعت و گسترهٔ تغییرات در شکل، ذهن، یا وضعیت روحی تعیین هویت کنیم. شخصیت آن بخش از هر فرد است که ما را قادر می‌سازد آن شخص را به عنوان فردی که از پیش شناخته‌ایم، صرف نظر از این که به دلیل تغییر وسیلهٔ ابراز و تجلی شخصیتش چقدر ممکن است تغییر کرده باشد، بشناسیم و به طور قطعی تعیین هویت کنیم.

شخصیت مخلوق با دو پدیدهٔ خود جلوه‌گر و ویژهٔ حاوی رفتار واکنشی انسانی تمیز داده می‌شود: خودآگاهی و ارادهٔ آزاد نسبی مربوطه.

خودآگاهی شامل آگاهی عقلانی از واقعیت شخصیت است؛ آن در بر گیرندهٔ توانایی شناخت واقعیت شخصیتهای دیگر است. آن نشانگر ظرفیت برای تجربهٔ فردی در واقعیتهای کیهانی و با آنها است که برابر با دستیابی به وضعیت هویت در روابط شخصیتی جهان می‌باشد. خودآگاهی به معنی شناخت واقعیت خدمت ذهنی و درک استقلال نسبی ارادهٔ آزاد خلاق و تعیین کننده است.

ارادهٔ آزاد نسبی که خودآگاهیِ شخصیت بشری را تعیین ویژگی می‌نماید درگیر اینها می‌باشد:

1- تصمیم اخلاقی، بالاترین خرد.

2- گزینش معنوی، تشخیص حقیقت.

3- مهر عاری از خودخواهی، خدمت برادرانه.

4- همکاری هدفمند، وفاداری گروهی.

5- بینش کیهانی، درک معانی جهان.

6- جانفشانی شخصیت، وقف با جان و دل به انجام خواست پدر.

7- پرستش، پیگیری صادقانهٔ ارزشهای الهی و مهر با جان و دل به ارزش دهندهٔ الهی.

به نوع یورنشیاییِ شخصیت بشری می‌توان به این صورت نگریست که در یک مکانیسم فیزیکی عمل می‌کند که شامل تعدیل سیاره‌ایِ نوع نبادانیِ ارگانیسم است که به نوع الکترو - شیمیاییِ فعال سازیِ حیات تعلق دارد و از عطیهٔ نوع نبادانیِ سری اروانتانیِ ذهن کیهانیِ الگوی تولید مثل

والدین برخوردار است. اعطای هدیهٔ الهیِ شخصیت به چنین مکانیسم ذهنِ عطیه یافتهٔ انسانی موجب اعطای حرمت شهروندی کیهانی می‌شود و چنین مخلوق انسانی را قادر می‌سازد که نسبت به شناخت بنیادین سه واقعیت اساسی ذهنی کیهان فوراً واکنشمند شود:

1- شناخت محاسباتی یا منطقیِ همسانیِ علیت فیزیکی.

2- شناخت مستدل وظیفهٔ رفتار اخلاقی.

3- درک مؤمنانهٔ پرستش همدمانهٔ الوهیت، که با خدمت مهرآمیز به بشریت همراه است.

کارکرد کامل چنین عطیهٔ شخصیت آغاز درک خویشاوندی الوهیت است. چنین خویشتنی، که با یک قطعهٔ پیش شخصی خدای پدر مورد سکنی واقع شده است، در حقیقت و در واقع یک فرزند معنوی خداوند است. چنین مخلوقی نه تنها نشانگر ظرفیت دریافت هدیهٔ حضور الهی است بلکه همچنین پاسخ واکنشمند نسبت به مدار شخصیت - جاذبهٔ پدر بهشتی تمامی شخصیتها را به نمایش می‌گذارد.

9- واقعیت خودآگاهی بشری

مخلوق شخصیِ برخوردار از عطیهٔ ذهن کیهانی و مورد سکنی واقع شده توسط تنظیم کننده، از شناخت و درک ذاتی واقعیت انرژی، واقعیت ذهن، و واقعیت روح برخوردار است. از این رو مخلوق صاحب اراده با قدرت تشخیص واقعیت، قانون، و مهر خداوند مجهز است. صرف نظر از این سه بخش انتقال ناپذیر خودآگاهی بشری، تمامی تجربهٔ بشری به راستی ذهنی است به جز این که درک درون بینانهٔ معتبر به *پیوند* از این سه واکنش واقعیت جهان که حاوی شناخت کیهانی است متصل است.

انسان خداشناس قادر است ارزش پیوند این سه کیفیت کیهانی را در تکامل روان در حال بقا حس کند، کار عظیم انسان در خیمه‌گاه فیزیکی که در آن ذهن اخلاقی برای دوگانه ساختن روان فناناپذیر با روح الهی ساکن تشریک مساعی می‌کند. روان از بدو وجودش *واقعی* است؛ آن از کیفیتهای بقای کیهانی برخوردار است.

اگر انسان فانی نتواند از مرگ طبیعی بقا یابد، ارزشهای واقعی معنوی تجربهٔ انسانیش به عنوان بخشی از تجربهٔ مداوم تنظیم کنندهٔ فکر بقا می‌یابد. ارزشهای شخصیتی چنین فرد بقا نیافته‌ای به عنوان عاملی در شخصیت ایزد متعالِ در حال واقعیت یافتن بقا می‌یابد. چنین کیفیتهای بقا یابندهٔ شخصیتی از هویت محروم هستند اما نه از ارزشهای تجربی که در طول حیات انسانی در جسم انباشته شده‌اند. بقای هویت به بقای روان فناناپذیر برخوردار از وضعیت مورانشیایی و ارزش فزایندهٔ الهی بستگی دارد. هویت شخصیت در بقای روان و از طریق آن بقا می‌یابد.

خودآگاهی بشری به معنی شناخت واقعیت خویشتن به غیر از خویشتنِ آگاه می‌باشد و علاوه بر آن به معنی این است که این آگاهی متقابل است، و این که خویشتن آنطور که می‌شناسد شناخته می‌شود. این به یک طریقهٔ کاملاً بشری در حیات اجتماعی انسان نشان داده می‌شود. اما شما نمی‌توانید آنطور که از واقعیت وجود خداوند که در درون شما زندگی می‌کند از واقعیت یک موجود همنوع چنان به طور مطلق مطمئن باشید. آگاهی اجتماعی همچون خدا آگاهی انتقال ناپذیر نیست؛ آن یک توسعهٔ فرهنگی است و به دانش، سمبلها، و کمکهای عطایای بنیادین انسان — علم، اخلاقیات، و مذهب — وابسته است. و این هدایای اجتماعی شدهٔ کیهانی تمدن را تشکیل می‌دهند.

تمدنها به این علت بی‌ثبات هستند که کیهانی نیستند؛ آنها ذاتی افراد نژادها نیستند. آنها باید از طریق مجموع کمکهای عوامل بنیادین انسانی — علم، اخلاقیات، و مذهب — پرورش یابند. تمدنها می‌آیند و می‌روند، اما علم، اخلاقیات، و مذهب همیشه از سقوط جان به در می‌برند.

عیسی نه تنها خداوند را به انسان آشکار ساخت، بلکه همچنین یک آشکارسازی جدیدی از انسان را به خود و به سایر انسانها نمایان نمود. شما در زندگی عیسی انسان را در بهترین صورت خود می‌بینید. از این رو انسان به گونه‌ای بسیار زیبا واقعی می‌شود زیرا عیسی مقدار بسیار زیادی از خداوند را در زندگی خویش داشت، و درک (شناخت) خداوند در تمامی انسانها انتقال ناپذیر و بنیادین است.

عدم خودخواهی، جدا از غریزهٔ پدر و مادری، مجموعاً طبیعی نیست. سایر اشخاص به طور طبیعی مورد مهر واقع نمی‌شوند یا به گونه‌ای اجتماعی مورد خدمت واقع نمی‌شوند. به روشنگری استدلال، اخلاقیات، و تمایل شدید به مذهب، خدا شناسی، نیاز است تا یک نظم اجتماعی عاری از خودخواهی و نوع دوستانه ایجاد شود. آگاهی خود انسان از شخصیت، خود آگاهی، نیز به همین واقعیت آگاهی ذاتی دیگر، این توانایی ذاتی برای شناخت و درک واقعیت شخصیت دیگر، که از بشری تا الهی دامنه دارد، مستقیماً وابسته است.

آگاهی اجتماعیِ عاری از خودخواهی در بن باید یک آگاهی مذهبی باشد؛ یعنی اگر واقع بینانه باشد؛ در غیر این صورت آن یک انتزاع صرفاً ذهنی فلسفی است و از این رو عاری از مهر است. فقط یک فرد خداشناس می‌تواند آنطور که خود را دوست دارد شخص دیگری را دوست بدارد.

خود آگاهی اساساً یک آگاهی اشتراکی است: خدا و انسان، پدر و پسر، خالق و مخلوق. در خود آگاهی بشری چهار درک واقعیت جهان نهفته و نهادین است:

1- جستجو برای دانش، منطقِ علم.

2- جستجو برای ارزشهای اخلاقی، حس وظیفه.

3- جستجو برای ارزشهای معنوی، تجربهٔ مذهبی.

4- جستجو برای ارزشهای شخصیتی، توانایی شناخت واقعیت خداوند به عنوان یک شخصیت و درک همزمان رابطهٔ برادرانهٔ ما با شخصیتهای همنوع.

شما به این علت نسبت به انسان به عنوان برادر آفریده شده‌تان آگاه می‌شوید که از پیش نسبت به خداوند به عنوان پدر آفرینندهٔ خویش آگاه هستید. پدر بودن رابطه‌ای است که ما شناختِ برادر بودن را از طریق آن استدلال می‌کنیم. و پدر بودن برای تمامی مخلوقات اخلاقی یک واقعیت جهان می‌شود، یا ممکن است بشود، زیرا پدر خودش به تمامی چنین موجوداتی شخصیت عطا کرده است و آنان را در حیطهٔ دسترسی مدار جهانیِ شخصیت احاطه کرده است. ما خداوند را پرستش می‌کنیم، نخست به این دلیل که *او بوده و هست*، سپس به این دلیل که *در ما هست*، و آخر به این دلیل که *ما در او هستیم*.

آیا عجیب است که ذهن کیهانی باید به طور خود آگاه از منبع خودش، ذهن بیکرانِ روح بیکران، آگاه باشد، و در همان حال از واقعیت فیزیکی جهانهای گسترده، واقعیت روحی پسر جاودان، و واقعیت شخصیت پدر جهانی، آگاه باشد؟

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک بازرس جهانی از یوورسا می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 17

هفت گروه روحی متعال

هفت گروه روحی متعال مدیران هماهنگ کنندهٔ جهانی دولت هفت قطعهٔ جهان بزرگ هستند. اگر چه سه گروه زیرین همگی در زمرهٔ خانوادهٔ کارکردی روح بیکران رده‌بندی شده‌اند، معمولاً به عنوان فرزندان تثلیث بهشت طبقه‌بندی می‌شوند:

1- هفت روح استاد.

2- هفت مدیر عالی اجرایی.

3- ارواح بازتابگر.

چهار گروه باقیمانده توسط اعمال خلاق روح بیکران یا توسط همیاران آنها که از وضعیت خلاق برخوردارند به وجود آورده می‌شوند:

4- یاوران بازتاب تصویر.

5- هفت روح مدارها.

6- ارواح آفرینشگر جهان محلی.

7- ارواح یاور ذهن.

این هفت رسته در یوورسا به عنوان هفت گروه روحی متعال شناخته شده‌اند. حوزهٔ کارکردی آنها از حضور شخصی هفت روح استاد در پیرامون جزیرهٔ جاودان، تا هفت قمر بهشتیِ روح، مدارهای هاؤنا، دولتهای ابرجهانها، و دولت و مدیریت جهانهای محلی، حتی تا خدمت دون مرتبهٔ یاوران که به قلمروهای ذهن تکاملی در کرات زمان و فضا اعطا شده امتداد می‌یابد.

هفت روح استاد مدیران هماهنگ کنندهٔ این قلمرو پهناور اداری می‌باشند. آنها در برخی امورِ مربوط به تنظیم اداریِ نیروی سازمان یافتهٔ فیزیکی، انرژی ذهنی، و خدمت غیرشخصی روحی شخصاً و به طور مستقیم عمل می‌کنند، و در سایر امور از طریق دستیاران گوناگونشان عمل می‌کنند. در کلیهٔ اموری که از طبیعت اجرایی برخوردار باشد — صدور احکام، مقررات، تنظیمات، و تصمیمات اداری — ارواح استاد از طریق اشخاص هفت مدیر عالی اجرایی عمل می‌کنند. در جهان مرکزی ارواح استاد ممکن است از طریق هفت روح مدارهای هاونا عمل کنند. آنها در ستادهای مرکزی هفت ابرجهان خود را از طریق کانال ارواح بازتاب آشکار می‌سازند و از طریق اشخاص قدمای ایامها، که از طریق یاوران بازتاب تصویر با آنها در ارتباط شخصی هستند، عمل می‌کنند.

هفت روح استاد با دولت جهان زیر دادگاههای قدمای ایامها به طور مستقیم و شخصاً تماس نمی‌گیرند. جهان محلی شما به عنوان بخشی از ابرجهان ما توسط روح استاد اروانتان مورد سرپرستی واقع می‌شود، اما کارکرد او در رابطه با موجودات بومی نبادان توسط روح آفرینشگر مادر ساکن سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان محلی شما، فوراً به انجام می‌رسد و شخصاً سرپرستی می‌شود.

1- هفت مدیر عالی اجرایی

ستاد مرکزی اجرایی ارواح استاد هفت قمر بهشتی روح بیکران را که بین کرات درخشندهٔ پسر جاودان و داخلی‌ترین مدار هاونا به دور جزیرهٔ مرکزی می‌چرخند اشغال می‌کند. این کرات اجرایی تحت سرپرستی مدیران عالی اجرایی قرار دارند. آنها یک گروه هفت‌تایی هستند که توسط پدر، پسر، و روح مطابق مشخصات تعیین شده توسط هفت روح استاد برای نوع موجوداتی که بتوانند به عنوان نمایندگان جهانی آنها عمل کنند سه‌گانه شده‌اند.

ارواح استاد از طریق این مدیران عالی اجرایی با بخشهای گوناگون دولتهای ابرجهان ارتباط حفظ می‌کنند. آنها هستند که به اندازهٔ بسیار زیاد روندهای بنیادین ساختاری هفت ابرجهان را تعیین می‌کنند. آنها به گونه‌ای یکنواخت و الهی کامل هستند، اما همچنین از تنوع شخصیت برخوردارند. آنها سرپرست مسئول ندارند، و هر بار که با یکدیگر دیدار می‌کنند یکی از افراد خود را انتخاب می‌کنند تا ریاست آن شورای مشترک را به عهده گیرد. آنها مرتباً به بهشت سفر می‌کنند تا با هفت روح استاد تشکیل جلسه دهند.

هفت مدیر عالی اجرایی به صورت هماهنگ کنندگان اداری جهان بزرگ عمل می‌کنند؛ می‌توان آنها را به عنوان هیئت مدیرهٔ سرپرستی کنندهٔ آفرینش پس هاونا نامید. آنها درگیر امور داخلی بهشت نیستند، و گسترهٔ محدود فعالیت هاونایی خود را از طریق هفت روح مدارها هدایت می‌کنند. سوا از آن، محدودیتهای اندکی در گسترهٔ سرپرستی آنها وجود دارد. آنها درگیر هدایت چیزهای فیزیکی، عقلانی، و روحی هستند؛ آنها همه چیز را می‌بینند، همه چیز را می‌شنوند، همه

چیز را حس می‌کنند، حتی از تمامی آنچه که در هفت ابرجهان و در هاؤنا رخ می‌دهد اطلاع دارند.

این مدیران عالی اجرایی سیاستها را به وجود نمی‌آورند، و کارکردهای جهان را نیز تعدیل نمی‌کنند. آنها درگیر اجرای برنامه‌های ربانیت هستند که توسط هفت روح استاد رسماً اعلام می‌شود. آنها در حکومت قدمای ایامها در ابرجهانها یا در حاکمیت پسران آفریننده در جهانهای محلی نیز دخالت نمی‌کنند. آنها مدیران اجرایی هماهنگ کننده‌ای هستند که کارکردشان اجرای مجموع سیاستهای تمامی فرمانروایان در جهان بزرگ که به روال معمول منصوب شده‌اند می‌باشد.

هر یک از مدیران اجرایی و تسهیلات قلمرو آنها به ادارهٔ مؤثر یک ابرجهان تنها تخصیص یافته است. مدیر عالی اجرایی شمارهٔ یک، که در کرهٔ اجرایی شمارهٔ یک عمل می‌کند کاملاً به امور ابرجهان شمارهٔ یک مشغول است، و به همین ترتیب تا مدیر عالی اجرایی شمارهٔ هفت که از هفتمین قمر بهشتی روح کار می‌کند و انرژیهای خود را به سرپرستی هفتمین ابرجهان تخصیص می‌دهد. نام این هفتمین گستره اروانتان است، چرا که اقمار بهشتی روح از نامهای یکسان همچون ابرجهانهای مربوطهٔ خود برخوردارند؛ در واقع ابرجهانها به سان آنها نامیده شدند.

در کرهٔ اجرایی ابرجهان هفتم پرسنلی که درگیر نظم و ترتیب دادن به امور اروانتان هستند به اعدادی برخورد می‌کنند که فراتر از درک بشری است و عملاً شامل هر رسته از موجودات هوشمند آسمانی می‌شود. کلیهٔ سرویسهای اعزام شخصیت در ابرجهان (به استثنای ارواح الهام یافتهٔ تثلیث و تنظیم کنندگان فکر) در سفرهای جهانی خود به بهشت و از بهشت از میان یکی از این هفت کرات اجرایی عبور می‌کنند، و دفاتر مرکزی ثبت برای کلیهٔ شخصیتهای آفریده شده توسط سومین منبع و مرکز که در ابرجهانها عمل می‌کنند در اینجا نگاهداری می‌شوند. سیستم ثبت مادی، مورانشیایی، و روحی در یکی از این کرات اجرایی روح حتی موجودی از رتبهٔ من را به شگفت می‌آورد.

زیردستان بلافصل مدیران عالی اجرایی عمدتاً شامل پسران سه‌گانه شدهٔ شخصیتهای بهشت - هاونا و فرزندان سه‌گانه شدهٔ فارغ‌التحصیلان جلال یافتهٔ انسانی از آموزش طولانی مدت طرح فرازگرایانهٔ زمان و فضا می‌باشند. این پسران سه‌گانه شده توسط رئیس شورای عالی سپاه بهشتی نهایت برای خدمت با مدیران عالی اجرایی طراحی شده‌اند.

هر رئیس عالی اجرایی دو کابینهٔ مشورتی دارد: فرزندان روح بیکران در ستاد مرکزی هر ابرجهان نمایندگانی از میان رسته‌های خود را برای خدمت در کابینهٔ اصلی مشورتی مدیران عالی اجرایی‌شان برای یک هزار سال انتخاب می‌کنند. در تمامی اموری که روی انسانهای در حال فراز زمان تأثیر می‌گذارد، یک کابینهٔ ثانوی وجود دارد که شامل انسانهای به بهشت دست یافته و پسران سه‌گانه شدهٔ انسانهای جلال یافته می‌شود. این مجمع توسط موجودات در حال کمال و در حال فرازی که به طور موقت در ستاد مرکزی هفت ابرجهان زندگی می‌کنند انتخاب می‌شود. کلیهٔ رئیسان دیگرِ امور توسط مدیران عالی اجرایی منصوب می‌شوند.

گاه به گاه گردهماییهای بزرگی در این اقمار بهشتی روح انجام می‌شود. پسران سه‌گانه شده‌ای که به این کرات منصوب شده‌اند به همراه فرازگرایانی که به بهشت دست یافته‌اند با شخصیتهای روحی سومین منبع و مرکز در تجدید دیدارهای تقلاها و پیروزیهای دوران زندگانی فرازگرایانه گردهم می‌آیند. مدیران عالی اجرایی همیشه ریاست چنین گردهماییهای برادرانه را به عهده دارند.

هفت مدیر عالی اجرایی در هر هزارهٔ بهشت یکبار مسندهای اتوریتهٔ خویش را ترک می‌کنند و به بهشت می‌روند، جایی که برای تهنیت گویی و آرزوی خیر کردن برای گروههای هوشمند آفرینش نشست هزاره‌ای خویش را برگزار می‌کنند. این رویداد مهم در حضور بلافصل مجستان، رئیس تمامی گروههای روحی بازتابگر به وقوع می‌پیوندد. و آنها بدین نحو قادر می‌شوند از طریق کارکرد بی‌نظیر بازتاب جهانی به طور همزمان با تمامی همکاران خود در جهان بزرگ ارتباط برقرار کنند.

2- مجِستان — رئیس بازتاب

ارواح بازتابگر منشأ در تثلیث الهی دارند. پنجاه عدد از این موجودات بی‌نظیر و تا اندازه‌ای اسرارآمیز وجود دارد. هر بار هفت عدد از این شخصیتهای خارق‌العاده آفریده شدند، و هر یک از این رخدادهای خلاق توسط ارتباطی از تثلیث بهشت و یکی از هفت روح استاد به وجود آمد.

این کار بسیار مهم که در سحرگاه زمان به وقوع پیوست، نمایانگر تلاش آغازین شخصیتهای متعالی آفریننده است که توسط ارواح استاد نمایندگی می‌شدند تا به همراه تثلیث بهشت به عنوان آفرینندگان مشترک عمل کنند. این اتحاد نیروی خلاق آفرینندگان متعال با پتانسیلهای خلاق تثلیث درست همان منبع واقعیت ایزد متعال است. از این رو، هنگامی که چرخهٔ آفرینشِ بازتابگر مسیر خود را طی نمود، هنگامی که هر یک از هفت روح استاد با تثلیث بهشت همگامی کامل خلاق پیدا کردند، هنگامی که چهل و نهمین روح بازتابگر شخصیت یافت، آنگاه یک واکنش جدید و ژرف در مطلق الوهیت رخ داد که امتیازات جدید شخصیتی به ایزد متعال می‌داد و به شخصیت‌یابی مجِستان، رئیس بازتاب و مرکز بهشتی تمامی کار چهل و نه روح بازتابگر و همکاران آنها در سراسر جهان جهانها منجر گشت.

مجِستان یک شخص واقعی است، مرکز شخصی و خطاناپذیر پدیدهٔ بازتاب در تمامی هفت ابرجهانهای زمان و فضا. ستاد مرکزی دائم او در بهشت نزدیک به مرکز تمامی چیزها در میعادگاه هفت روح استاد می‌باشد. او صرفاً درگیر هماهنگی و نگاهداری سرویس بازتاب در آفرینش پهناور است؛ جز این او درگیر مدیریت امور جهان نیست.

مجِستان در کاتالوگ ما از شخصیتهای بهشت درج نشده است، زیرا او تنها شخصیت موجود ربانیت است که توسط ایزد متعال در ارتباط کارکردی با مطلق الوهیت آفریده شده است. او یک شخص است، اما به طور منحصر به فرد و ظاهراً اتوماتیک درگیر این یک فاز از امور جهان

می‌باشد؛ او اکنون در هیچ ظرفیت شخصی در ارتباط با رسته‌های (غیر بازتابگر) دیگر شخصیتهای جهان عمل نمی‌کند.

آفرینش مجستان نشانگر اولین عمل متعالی خلاق ایزد متعال بود. این تمایل به عمل در ایزد متعال ارادی بود، اما واکنش حیرت‌انگیز مطلق الوهیت از پیش شناخته شده نبود. تا هنگام پدیداری هاونا در ابدیت جهان شاهد چنین واقعیت‌یابی شگرف چنین توازن عظیم و گستردهٔ نیرویی و هماهنگی فعالیتهای کنشی روحی نبوده است. واکنش الوهیت به خواستهای خلاق ایزد متعال و دستیاران او وسیعاً فراتر از مقصود هدفمند آنان بود و به اندازهٔ زیاد بیش از پیش‌بینیهای نظری آنان بود.

ما از این احتمال در شگفتی هستیم که اعصار آینده که طی آن ممکن است متعال و غائی به سطوح جدید ربانیت دست یابند و به حوزه‌های جدید کارکرد شخصیت فراز یابند، در قلمروهای الوهیت‌یابیِ باز موجودات غیرمنتظره و غیرقابل تصوری که از قدرتهای غیرقابل تصور هماهنگی افزایش یافتهٔ جهانی برخوردار خواهند بود، ممکن است شاهد چه باشند. به نظر می‌رسد که در پتانسیلِ واکنشِ مطلق الوهیت نسبت به چنین یگانگی روابط میان الوهیت تجربی و تثلیث وجودگرای بهشت حدی وجود نداشته باشد.

3- ارواح بازتابگر

منشأ چهل و نه روح بازتابگر در تثلیث است، اما هر یک از هفت رخداد خلاقِ ملازم با پدیداری آنها به وجود آورندهٔ نوعی موجود بود که طبیعتش شبیه ویژگیهای روح استاد هم تبار بود. از این رو آنها طبیعتها و کاراکترهای هفت ترکیب محتمل از ارتباط ویژگیهای ربانیت پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران را به طور متفاوت منعکس می‌سازند. به این دلیل لازم است که هفت تا از این ارواح بازتابگر را در ستاد مرکزی هر ابرجهان دارا باشیم. به منظور دستیابی به انعکاس کامل تمامی فازهای هر تجلی ممکن از سه الوهیت بهشت، آنطور که ممکن است چنین پدیده‌هایی در هر بخش از هفت ابرجهان به وقوع پیوندند، به یکی از هر یک از هفت نوع نیاز است. از این رو یکی از هر نوع به خدمت در هر ابرجهان تخصیص یافت. ستاد مرکزی این گروههای هفت روحِ نامشابهِ بازتابگر در پایتختهای ابرجهانها در کانون بازتاب هر قلمرو قرار دارد، و این با نقطهٔ قطبی روحی یکسان نیست.

ارواح بازتابگر دارای نام هستند، اما این نامها در کرات فضا آشکار نشده‌اند. آنها به طبیعت و کاراکتر این موجودات مربوط هستند و بخشی از یکی از هفت راز جهانی کرات اسرارآمیز بهشت می‌باشند.

ویژگی بازتاب، پدیدهٔ سطوح ذهنی عامل مشترک، ایزد متعال، و ارواح استاد، به تمامی موجوداتی که درگیر کار این طرح عظیم هوشمندی جهانی هستند قابل انتقال است. و در اینجا یک راز بزرگ نهفته است: نه ارواح استاد و نه الوهیتهای بهشت، به تنهایی یا به طور جمعی،

این نیروهای بازتابِ همارایی جهانی را درست آنطور که در این چهل و نه شخصیت رابط مجستان تجلی یافته‌اند فاش نمی‌سازند، و با این حال آنها آفرینندگان تمامی این موجودات توانای شگفت‌انگیز می‌باشند. گاهی اوقات وراثت الهی ویژگیهای مشخصی را در مخلوق آشکار می‌سازد که در آفریننده قابل تشخیص نیستند.

پرسنل سرویس بازتاب، به استثنای مجستان و ارواح بازتابگر، همگی مخلوقات روح بیکران و دستیاران بلافصل و افراد تحت فرمان او هستند. ارواح بازتابگر هر ابرجهان آفرینندگان یاوران بازتاب تصویر، صداهای شخصی آنها برای دادگاههای قدمای ایامها می‌باشند.

ارواح بازتاب صرفاً عوامل ارسال کننده نیستند؛ آنها شخصیتهای نگاهدارنده نیز می‌باشند. فرزندان آنها، سکنافیمها، نیز شخصیتهای نگاهدارنده یا ثبت کننده هستند. نسخهٔ ثانویهٔ هر چیزی که از ارزش حقیقی معنوی برخوردار باشد ثبت می‌شود، و یک اثر آن در دستگاه شخصیِ عضوی از یکی از رسته‌های بیشمار شخصیتهای سکورافی که به پرسنل عظیم ارواح بازتاب تعلق دارند حفظ می‌شود.

اسناد رسمی جهانها به واسطه و از طریق فرشتگان ثبت کننده منتقل می‌شوند، اما اسناد حقیقی روحی از طریق بازتاب جمع‌آوری می‌شوند و در اذهان شخصیتهای مناسب و شایسته‌ای که به خانوادهٔ روح بیکران تعلق دارند حفظ می‌شوند. اینها در مقایسه با اسناد رسمی و *مردهٔ* جهان اسناد *زنده* هستند، و در اذهان زندهٔ شخصیتهای ثبت کنندهٔ روح بیکران به طور کامل حفظ می‌شوند.

سازمان بازتاب همچنین مکانیسم جمع‌آوری اخبار و انتشار فرامین تمامی آفرینش می‌باشد. آن در مقایسه با کارکرد متناوبِ خدماتیِ متنوعِ پخشی در کار مداوم است.

هر چیز مهم که در ستاد مرکزی یک جهان محلی رخ می‌دهد اساساً به پایتخت ابرجهان آن منعکس می‌شود. و بالعکس، هر چیزی که در جهان محلی از اهمیت برخوردار باشد از ستاد مرکزی ابرجهان آنها به سوی بیرون به پایتختهای جهان محلی منعکس می‌شود. سرویس بازتاب از جهانهای زمان تا ابرجهانها ظاهراً اتوماتیک یا خودکار است، اما چنین نیست. آن تماماً بسیار شخصی و هوشمند است. دقت آن ناشی از کمال همکاری شخصیت است و از این رو به سختی می‌تواند به کارکردهای حضور غیرشخصی مطلقها نسبت داده شود.

در حالی که تنظیم کنندگان فکر در کار سیستم بازتاب جهانی شرکت نمی‌کنند، ما از هر دلیلی برخوردار هستیم که باور کنیم تمامی اجزای پدر از این کارکردها به طور کامل آگاه هستند و قادرند از محتوای آنها سود برند.

در طول عصر کنونی جهان به نظر می‌رسد دامنهٔ فضاییِ سرویس بازتاب خارج از بهشت به پیرامون هفت ابرجهان محدود باشد. در غیر این صورت، به نظر می‌رسد کارکرد این سرویس

از زمان و فضا مستقل باشد. به نظر می‌رسد که آن از کلیهٔ مدارهای شناخته شدهٔ زیر مطلق جهان مستقل باشد.

در ستاد مرکزی هر ابرجهان سازمان بازتاب به عنوان یک واحد جداگانه عمل می‌کند؛ اما در برخی مواقع ویژه، تحت سرپرستی مجستان، ممکن است تمامی هفت عدد در سراسر جهان به صورت هماهنگ عمل کنند و چنین می‌کنند، مثل هنگام برگزاری جشن به مناسبت استقرار تمامی یک جهان محلی در نور و حیات، و در زمان خوشامد گوییهای هزاره‌ای هفت مدیر عالی اجرایی.

4- یاوران بازتاب تصویر

چهل و نه یاور بازتاب تصویر توسط ارواح بازتابگر آفریده شدند، و در ستاد مرکزی هر ابرجهان تنها هفت یاور وجود دارد. نخستین عمل خلاق هفت روح بازتابگر یوورسا به وجود آوردن هفت یاور تصویرشان بود. هر روح آفرینشگر یاور خود را آفرید. یاوران تصویر، در برخی ویژگیها و مشخصات، باز تولید کامل ارواح بازتابگر مادر خود هستند. آنها نسخهٔ واقعی دوم منهای خصیصهٔ بازتابگری هستند. آنها تصاویر حقیقی هستند و دائماً به صورت کانال ارتباطی میان ارواح بازتابگر و مسئولین ابرجهان عمل می‌کنند. یاوران تصویر صرفاً دستیار نیستند؛ آنها نمونه‌های واقعی نیاکان مربوطهٔ روحی خویش می‌باشند. آنها *تصویر* هستند، و مصداق واقعی نام خویش می‌باشند.

ارواح بازتابگر خود شخصیتهای حقیقی هستند اما از چنان مرتبتی هستند که برای موجودات مادی غیرقابل فهم می‌باشند. حتی در کرهٔ ستاد مرکزی یک ابرجهان آنها در تمامی روابط شخصی با قدمای ایامها و دستیارانشان به کمک یاوران تصویر خویش نیاز دارند. در تماسهای بین یاوران تصویر و قدمای ایامها، گاهی اوقات یک یاور به گونه‌ای قابل قبول عمل می‌کند، در حالی که در مواقع دیگر برای ارائهٔ کامل و صحیح ارتباطی که انتقالش به آنان سپرده شده به دو، سه، چهار، یا حتی کلیهٔ هفت نفر نیاز است. به همین ترتیب، آنطور که محتوای ارتباطات ممکن است لازم بدارد، پیامهای یاوران تصویر به طور متنوع توسط یک، دو، یا تمامی سه قدمای ایامها دریافت می‌شود.

یاوران تصویر برای ابد در کنار ارواح نیایی خود خدمت می‌کنند، و آنها گروه غیرقابل باوری از سِکنافیمهای یاور را در اختیار دارند. یاوران تصویر در ارتباط با کرات آموزشی انسانهای فرازگرا مستقیماً کار نمی‌کنند. آنها با خدمت هوشمندانهٔ طرح جهانی پیشرفت انسانی از نزدیک در ارتباط هستند، اما هنگامی که شما در مدارس یوورسا موقتاً اقامت دارید شخصاً با آنها در ارتباط قرار نخواهید گرفت، زیرا این موجودات ظاهراً شخصی فاقد اراده هستند؛ آنها قدرت انتخاب را به کار نمی‌گیرند. آنها تصاویر حقیقی هستند، کاملاً منعکس کنندهٔ شخصیت و ذهن نیای فرد روحی. انسانهای فرازگرا به عنوان یک طبقه از نزدیک با بازتاب تماس نمی‌گیرند.

همیشه موجودی برخوردار از طبیعت بازتابگرانه میان شما و عمل واقعیِ این سرویس قرار خواهد داشت.

5- هفت روح مدارها

هفت روح مدارهای هاونا تجسم مشترک غیرشخصی روح بیکران و هفت روح استاد برای هفت مدار جهان مرکزی هستند. آنها خادمان ارواح استاد می‌باشند و اولاد جمعی آنها هستند. ارواح استاد یک فردیت بارز و متنوع اداری در هفت ابرجهان فراهم می‌سازند. آنها از طریق این ارواح متشابهِ مدارهای هاونا قادرند یک سرپرستی متحد، یکدست، و هماهنگ روحی برای جهان مرکزی فراهم سازند.

هفت روح مدارها هر یک به نفوذ در یک مدار واحد هاونا محدود هستند. آنها به طور مستقیم به نظامهای جاودانه‌های ایامها، حکمرانان کرات جداگانهٔ هاونا مربوط نیستند. اما آنها با هفت مدیر عالی اجرایی در ارتباط هستند، و با حضور ایزد متعال در جهان مرکزی هماهنگ می‌باشند. کار آنها به طور کامل به هاونا محدود است.

این ارواح مدارها با آنهایی که از طریق اولاد شخصی خود، سوپرنافیمای سوم، در هاونا موقتاً اقامت می‌کنند تماس برقرار می‌سازند. در حالی که ارواح مدارها با هفت روح استاد مشترکاً موجود هستند، تا هنگامی که اولین رهنوردان زمان در روزگاران گرندفاندا به مدار بیرونی هاونا رسیدند، کارکرد آنها در آفرینش سوپرنافیم سوم به اهمیت عمده‌ای دست نیافت.

همینطور که شما مدار به مدار در هاونا پیشروی می‌کنید، پیرامون ارواح مدارها آگاهی خواهید یافت، اما قادر نخواهید بود که با آنان ارتباط شخصی برقرار کنید، اگر چه ممکن است از حضور غیرشخصی نفوذ روحی آنها شخصاً لذت ببرید و آن را بشناسید.

ارواح مدارها همانقدر با ساکنان بومی هاونا همبسته هستند که تنظیم کنندگان فکر با مخلوقات انسانی ساکن کرات جهانهای تکاملی رابطه دارند. ارواح مدارها مثل تنظیم کنندگان فکر غیرشخصی هستند و با اذهان کامل موجودات هاونا معاشرند، همانقدر که ارواح غیرشخصی پدر جهانی در اذهان متناهی انسانهای فانی سکنی می‌گزینند. اما ارواح مدارها هرگز بخشی دائمی از شخصیتهای هاونا نمی‌شوند.

6- ارواح آفرینشگر جهان محلی

عمدهٔ آنچه که به طبیعت و کارکرد ارواح آفرینشگر جهان محلی مربوط می‌شود به طور صحیح به داستان ارتباط آنها با پسران آفریننده در سازمان و مدیریت آفرینشهای محلی تعلق دارد؛ اما جنبه‌های بسیاری از تجارب پیش جهان محلی این موجودات شگفت‌انگیز وجود دارند که می‌شود به عنوان بخشی از این بحث مربوط به هفت گروه روحی متعال توصیف شوند.

ما با شش فاز از دوران زندگانی یک روح مادر جهان محلی آشنا هستیم، و در رابطه با احتمال یک مرحلهٔ هفتم فعالیت زیاد گمان پردازی می‌کنیم. این مراحل گوناگون وجود عبارتند از:

1- *دگردیسی آغازین بهشت*. هنگامی که یک پسر آفریننده توسط عمل مشترک پدر جهانی و پسر جاودان به صورت شخص پدیدار می‌شود، آنچه که به عنوان "واکنش عالی مکمل" شناخته شده است به طور همزمان در شخص روح بیکران به وقوع می‌پیوندد. ما طبیعت این واکنش را نمی‌فهمیم، اما درک می‌کنیم که آن نشانگر یک تغییر و تبدیل ذاتیِ آن امکانات قابل شخصیت‌یابی است که در محدودهٔ پتانسیل خلاق آفریدگار مشترک در بر گرفته شده است. تولد یک پسر همتراز آفریننده نشانگر تولد پتانسیل شریک آیندهٔ جهان محلیِ این پسر بهشت در حیطهٔ شخص روح بیکران می‌باشد. ما از این تعیین هویت جدید پیش شخصی وجود آگاه نیستیم، اما می‌دانیم که این واقعیت در اسناد بهشتیِ دوران زندگانی این چنین پسر آفریننده‌ای جا می‌یابد.

2- *آموزش مقدماتی آفرینندگی*. در طول دورهٔ طولانی آموزش مقدماتی یک پسر میکائیل در سازماندهی و ادارهٔ جهانها، شریک آیندهٔ او تحت توسعهٔ بیشتر وجودی قرار می‌گیرد و به طور گروهی از سرنوشت آگاه می‌شود. ما نمی‌دانیم، ولی حدس می‌زنیم که چنین وجود آگاه از جمع نسبت به فضا آگاه می‌شود و آن آموزش مقدماتی را که لازمهٔ کسب مهارت روحی در کار تشریک مساعی آیندهٔ او با میکائیلِ مکمل در آفرینش و ادارهٔ جهان می‌باشد آغاز می‌کند.

3- *مرحلهٔ آفرینش فیزیکی*. در هنگامی که مسئولیت آفرینندگی توسط پسر جاودان به یک پسر میکائیل سپرده می‌شود، روح استادی که مدیریت ابرجهانی را که این پسر جدید آفریننده برای آن مقدر شده به عهده دارد در حضور روح بیکران "دعای تعیین هویت" را گویا می‌سازد؛ و برای نخستین بار، وجود روح آفرینشگر متعاقب که متمایز از شخص روح بیکران می‌باشد پدیدار می‌گردد. و این موجود که مستقیماً به سوی شخص روح استاد درخواست کننده پیش می‌رود فوراً از شناخت ما محو می‌گردد، و ظاهراً بخشی از شخص این روح استاد می‌شود. روح آفرینشگرِ به تازگی تعیین هویت شده تا لحظهٔ عزیمت پسر آفریننده به قصد ماجرای فضا با روح استاد باقی می‌ماند. در آن هنگام که روح استاد شریک روحی جدید را به پسر آفریننده می‌سپارد، مسئولیت پایبندی ابدی و وفاداری بی‌پایان را به شریک روحی می‌سپارد. و آنگاه یکی از رویدادهای عمیقاً متأثر کننده‌ای که در بهشت به وقوع می‌پیوندد رخ می‌دهد. پدر جهانی در تصدیق پیوند جاودانهٔ پسر آفریننده و روح آفریننده و در تأیید اعطای قدرتهای مشخص مشترک مدیریت توسط روح استادی که ابرجهان مربوطه در حوزهٔ اختیارات او است سخن می‌گوید.

سپس پسر آفریننده و روح آفرینشگر که توسط پدر یگانه شده‌اند عازم ماجرای آفرینش جهان خویش می‌شوند. و آنها طی دورهٔ طولانی و طاقت فرسای سازماندهی مادی جهانشان در این شکل از پیوند با هم کار می‌کنند.

4- *عصر آفرینش حیات*. به دنبال اعلام قصد آفرینش حیات توسط پسر آفریننده، ”مراسم شخصیت‌یابی“ در بهشت که هفت روح استاد در آن شرکت می‌کنند و توسط روح استاد سرپرست شخصاً تجربه می‌شود به دنبال می‌آید. این یک معاضدت الوهیت بهشت به فردیت شریک روحی پسر آفریننده است و در پدیدهٔ ”فوران آغازین“ در شخص روح بیکران برای جهان آشکار می‌شود. همزمان با این پدیده در بهشت، شریک روحیِ تا این هنگام غیرشخصی پسر آفریننده، از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی یک شخص واقعی می‌شود. از این پس و برای ابد، همین روح مادر جهان محلی به عنوان یک شخص تلقی خواهد شد و با تمامی گروههای شخصیتیِ آفرینش متعاقب حیات روابط شخصی خواهد داشت.

5- *اعصار پس اعطایی*. هنگامی که پسر آفریننده بعد از تکمیل هفتمین اعطای خود و به دنبال کسب حاکمیت کامل جهانش به ستاد مرکزی جهان باز می‌گردد تغییر دیگر و بزرگی در دوران زندگانی پایان ناپذیر یک روح آفرینشگر به وقوع می‌پیوندد. در آن هنگام، در پیشگاه مدیران گردآوری شدهٔ جهان، پسر پیروزمند آفریننده روح مادر جهان را به حاکمیت همتراز ارتقا می‌دهد و شریک روحی را به عنوان همتراز خود تصدیق می‌کند.

6- *اعصار نور و حیات*. به دنبال برقراری عصر نور و حیات حکمران همتراز جهان محلی به فاز ششم دوران زندگانی یک روح آفرینشگر وارد می‌شود. اما ما نمی‌توانیم طبیعت این تجربهٔ بزرگ را تصویر نماییم. این چیزها به یک مرحلهٔ آیندهٔ تکامل در نبادان مربوط هستند.

7- *دوران زندگانی آشکار نشده*. ما از این شش فاز دوران زندگانی یک روح مادر جهان محلی اطلاع داریم. این اجتناب ناپذیر است که ما سئوال کنیم: آیا یک دوران هفتمی وجود دارد؟ ما مد نظر داریم که هنگامی که پایانمندان به آنچه که به نظر می‌رسد فرجام نهایی فراز انسانی آنها باشد دست می‌یابند، چنین ثبت می‌شود که آنها به دوران زندگانی ارواح مرحلهٔ ششم وارد شده‌اند. ما حدس می‌زنیم که باز دوران زندگانی دیگر و آشکار ناشده‌ای در زمینهٔ مأموریت جهانی در انتظار پایانمندان باشد. لکن قابل انتظار است که ما به همین منوال چنین تصور کنیم که دوران زندگانی آشکار ناشده‌ای در پیش روی ارواح مادر جهان قرار گرفته است، دورانی که در بر گیرندهٔ فاز هفتم تجربهٔ شخصی آنها در زمینهٔ خدمت جهانی و همکاری وفادارانه با رستهٔ میکائیلهای آفریننده می‌باشد.

7- ارواح یاور ذهن

این ارواح یاور عطیهٔ هفتگانهٔ ذهنی یک روح مادر جهان محلی به مخلوقات زندهٔ آفرینش مشترک یک پسر آفریننده و چنین روح آفرینشگری می‌باشند. در هنگام ارتقا روح به مرتبت امتیازات شخصیتی این عطیه میسر می‌شود. توصیف طبیعت و کارکرد هفت روح یاور ذهن به طور مناسبتر به داستان جهان محلی نبادان شما تعلق دارد.

8- کارکردهای ارواح متعال

هفت گروه ارواح متعال هستهٔ خانوادهٔ کارای سومین منبع و مرکز، به صورت روح بیکران و به صورت عامل مشترک هر دو را تشکیل می‌دهند. قلمرو ارواح متعال از حضور تثلیث در بهشت تا کارکرد ذهنِ رستهٔ انسان تکاملی در سیارات فضا وسعت می‌یابد. آنها بدین گونه سطوح فرود گرایانهٔ اداری را متحد می‌سازند و کارکردهای چندگانهٔ پرسنل آن را هماهنگ می‌کنند. فعالیت ارواح متعال، چه در رابطه با یک گروه بازتابگر روحیِ مرتبط با قدمای ایامها باشد، چه یک روح آفرینشگر که در هماهنگی با یک پسر میکائیل عملِ می‌کند، یا هفت روح استاد که دور تا دور تثلیث بهشت قرار گرفته‌اند، همه جا در جهان مرکزی، ابرجهانها، و جهانهای محلی مورد مواجهه واقع می‌شود. آنها در رابطه با شخصیتهای تثلیث متعلق به رستهٔ ''ایامها'' و در رابطه با شخصیتهای بهشت از رستهٔ ''پسران'' به طور یکسان عمل می‌کنند.

گروههای روحی متعال به همراه روح مادر بیکران خویش آفرینندگان بلافصل خانوادهٔ پهناور مخلوقات سومین منبع و مرکز می‌باشند. تمامی رسته‌های ارواح خادم از این ارتباط پدیدار می‌شوند. منشأ سوپرنافیم اولیه در روح بیکران است. موجودات ثانویهٔ این رسته توسط ارواح استاد، و سوپرنافیم سوم توسط هفت روح مدارها آفریده شده‌اند. ارواح بازتابگر به طور جمعی مادران سازندهٔ یک رستهٔ شگفت‌انگیز از گروههای فرشتگان، سکنافیم قدرتمندِ خدمات ابرجهان، می‌باشند. یک روح آفرینشگر مادرِ رسته‌های فرشتگان یک آفرینش محلی می‌باشد. چنین خادمان سرافی در هر جهان محلی آغازین می‌باشند، گر چه از روی الگوهای جهان مرکزی ساخته شده‌اند. تمامی این آفرینندگانِ ارواح خادم فقط توسط منزلگاه مرکزی روح بیکران، مادر آغازین و جاودانهٔ تمامی فرشتگان خادم، به طور غیرمستقیم یاری می‌شوند.

هفت گروه روحی متعال هماهنگ کنندگان آفرینش مسکونی می‌باشند. به نظر می‌رسد که ارتباط مسئولان سرپرست آنها، هفت روح استاد، فعالیتهای گستردهٔ خدای هفتگانه را هماهنگی می‌کنند:

1- ارواح استاد به طور جمعی با سطح الوهیت تثلیث الوهیتهای بهشت تقریباً برابری می‌کنند.

2- آنها به طور فردی احتمالات اصلی قابل ارتباط الوهیت سه‌گانه را تماماً به انتها می‌رسانند.

3- آنها به عنوان نمایندگان گوناگون عامل مشترک منابع آن حاکمیت روحی - ذهنی - نیرویی ایزد متعال هستند که وی هنوز شخصاً به کار نمی‌برد.

4- آنها از طریق ارواح بازتابگر دولتهای ابرجهانِ قدمای ایامها را با مجستان، مرکز بهشتی بازتاب جهانی، هماهنگ می‌کنند.

5- ارواح استاد با شرکتشان در فردیت بخشیدن به خادمان الهی جهان محلی به آخرین سطح خدای هفتگانه، پیوندِ پسر آفریننده - روح آفرینشگرِ جهانهای محلی، کمک می‌کنند.

یگانگی عملی که ذاتی عامل مشترک می‌باشد، در هفت روح استاد، شخصیتهای اصلی او، به جهانهای در حال تکامل آشکار می‌شود. اما در ابرجهانهای کامل شدهٔ آینده این یگانگی بدون شک از حاکمیت تجربی متعال جدایی ناپذیر خواهد بود.

[ارائه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 18

شخصیتهای متعالی تثلیث

شخصیتهای متعالی تثلیث همگی برای خدمت مشخصی آفریده شده‌اند. آنها به منظور اجرای برخی وظایف مشخص توسط تثلیث الهی طراحی شده‌اند، و آنان با تکنیک کامل و نهایت فداکاری از صلاحیت خدمت برخوردارند. هفت رسته از شخصیتهای متعالی تثلیث وجود دارند:

1- اسرار تثلیث یافتهٔ تعالیت.

2- جاودانه‌های ایامها.

3- قدمای ایامها.

4- کمالهای ایامها.

5- جدیدهای ایامها.

6- اتحادهای ایامها.

7- مؤمنان ایامها.

تعداد این موجوداتی که از کمال اداری برخوردارند قطعی و نهایی است. آفرینش آنها یک رخداد متعلق به گذشته است؛ هیچ تعداد دیگری از آنها به صورت شخص پدیدار نمی‌شود.

این شخصیتهای متعالی تثلیث در سراسر جهان بزرگ نمایانگر سیاستهای حکومتی تثلیث بهشت هستند. آنها نمایانگر عدالت و قضاوت اجرایی تثلیث بهشت *هستند*. آنها یک خط به هم پیوسته از کمال اداری را شکل می‌دهند که از کرات بهشتی پدر تا کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی و تا پایتختهای اجزای تشکیل دهندهٔ کواکب آنها امتداد می‌یابد.

کلیهٔ موجودات تثلیث منشأ در تمامی ویژگیهای الهیشان در کمال بهشتی آفریده شده‌اند. تنها در قلمروهای تجربه گذشت زمان به توانایی آنها برای خدمت کیهانی افزوده است. هرگز هیچ خطری از خطا یا ریسک شورش در رابطه با موجودات تثلیث منشأ وجود ندارد. ذات آنها ربانی است، و هرگز دانسته نشده است که آنها از مسیر الهی و کامل رویکرد شخصیتی خارج شوند.

1- اسرار تثلیث یافتهٔ تعالیت

در داخلی‌ترین مدار اقمار بهشت هفت کره وجود دارد، و سرپرستی هر یک از این کرات جلال یافته را گروهی متشکل از ده سرّ تثلیث یافتهٔ تعالیت به عهده دارد. آنها آفریننده نیستند، اما مدیرانی عالی و غائی می‌باشند. اجرای امور این هفت کرات برادر کاملاً به عهدهٔ این گروه هفتاد نفره از مدیران عالی سپرده شده است. اگر چه این هفت کرات مقدس را که از همه به بهشت نزدیکترند اولاد تثلیث سرپرستی می‌کنند، این گروه از کرات در سراسر گیتی به عنوان مدار شخصی پدر جهانی شناخته شده است.

اسرار تثلیث یافتهٔ تعالیت به عنوان مدیران همتراز و مشترک کرات مربوطهٔ خویش در گروههای ده نفره عمل می‌کنند، اما آنها همچنین در زمینه‌های ویژهٔ مسئولیت به صورت فردی عمل می‌کنند. کار هر یک از این کرات ویژه به هفت دپارتمان اصلی تقسیم شده است، و یکی از این حکمرانان همتراز سرپرستی هر بخش از این فعالیتهای خاص را به عهده دارد. سه تای باقیمانده به عنوان نمایندگان شخصی الوهیت سه‌گانه در رابطه با هفت نفر دیگر عمل می‌کنند؛ یکی پدر، یکی پسر، و یکی روح را نمایندگی می‌کند.

اگر چه یک شباهت معین گروهی وجود دارد که ویژگی اسرار تثلیث یافتهٔ تعالیت می‌باشد، آنها همچنین هفت ویژگی بارز گروهی را آشکار می‌سازند. ده مدیر عالی امور دیوینینگتون منعکس کنندهٔ سرشت شخصی و طبیعت پدر می‌باشند؛ و در رابطه با هر یک از این هفت کره نیز چنین می‌باشد: هر گروه ده نفره با آن الوهیت یا ارتباط ربانی شباهت دارد که ویژگی قلمرو آنها می‌باشد. ده مدیری که بر اَسندینگتون حکمروایی می‌کنند منعکس کنندهٔ ترکیب طبیعت پدر، پسر، و روح هستند.

من می‌توانم قدر بسیار اندکی از کار این شخصیتهای والا را در هفت کرات مقدس پدر آشکار سازم، زیرا آنها به راستی *اسرار* تعالیت هستند. هیچ راز اختیاری در رابطه با نزدیکی به پدر جهانی، پسر جاودان، یا روح بیکران وجود ندارد. الوهیتها برای کلیهٔ کسانی که به کمال الهی دست می‌یابند یک کتاب گشوده هستند، اما تمامی اسرار تعالیت هرگز به طور کامل مورد دستیابی قرار نخواهند گرفت. ما همیشه در رخنهٔ کامل به قلمروهایی که در بر گیرندهٔ اسرار شخصیتیِ ارتباط ربانی با گروه‌بندیهای هفت‌گانهٔ موجودات آفریده شده هستند ناتوان خواهیم بود.

از آنجا که کار این مدیران عالی به تماس صمیمانه و شخصی الوهیتها با این هفت گروه‌بندیهای بنیادین از موجودات جهان مربوط است هنگامی که در این هفت کرات ویژه اقامت دارند یا ضمن

این که در سراسر جهان بزرگ عمل می‌کنند، شایسته است که این روابط بسیار شخصی و خارق‌العاده به گونه‌ای مقدس مخفی نگاه داشته شوند. آفرینندگان بهشتی حتی در مخلوقات دون‌پایهٔ خویش به محرمانگی و حرمت شخصیت احترام می‌گذارند. و این امر در مورد افراد و رسته‌های گوناگون جداگانهٔ شخصیتها هر دو صدق می‌کند.

حتی برای موجوداتی که به سطوح بالای جهان دست یافته‌اند این کرات اسرارآمیز همواره یک آزمایش وفاداری باقی می‌مانند. این امر به ما محول شده است که خدایان جاودان را به طور کامل و شخصاً بشناسیم، کاراکترهای ربانی و کامل آنها را آزادانه بشناسیم، اما به ما اجازه داده نشده که به تمامی روابط شخصی فرمانروایان بهشت با کلیهٔ موجودات آفریده شده‌شان به طور کامل رخنه کنیم.

2- جاودانه‌های ایامها

هر یک از یک میلیارد کرات هاونا توسط یک شخصیت عالی تثلیث رهبری می‌شود. این حکمرانان به عنوان جاودانه‌های ایامها شناخته شده‌اند، و تعداد آنان دقیقاً یک میلیارد است، یکی برای هر یک از کرات هاونا. آنها فرزندان تثلیث بهشت هستند، اما مثل اسرار تعالیت هیچ تاریخچه‌ای از سرآغاز آنان وجود ندارد. این دو گروه از پدرانِ تماماً خردمند بر کرات زیبای خود که متعلق به سیستم بهشت - هاونا می‌باشند برای ابد حکومت کرده‌اند، و آنها بدون نوبت یا تجدید مأموریت عمل می‌کنند.

جاودانه‌های ایامها برای تمامی مخلوقات برخوردار از اراده که در قلمروهای آنان زندگی می‌کنند مرئی هستند. آنها ریاست گردهماییهای معمول سیاره‌ای را به عهده دارند. آنها مرتباً و به طور نوبتی از کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان دیدار می‌کنند. آنها همتباران نزدیک و برابرهای الهی قدمای ایامها هستند که مسئولیت سرنوشت هفت ابردولت را به عهده دارند. هنگامی که یک جاودانهٔ ایامها از کرهٔ خویش غایب است، کرهٔ او توسط یک پسر آموزگار تثلیث مورد سرپرستی قرار می‌گیرد.

به استثنای رسته‌های تثبیت شدهٔ حیات، نظیر بومیهای هاونا و سایر مخلوقات زندهٔ جهان مرکزی، جاودانه‌های ایامهای مقیم، کرات مربوطهٔ خویش را کاملاً مطابق ایده‌ها و آرمانهای شخصی خودشان توسعه داده‌اند. آنها از سیارات یکدیگر دیدار می‌کنند، اما کپیه برداری یا تقلید نمی‌کنند؛ آنها همیشه و به طور کامل آغازین هستند.

معماری، تزیین طبیعی، ساختمانهای مورانشیا، و مخلوقات روحی در هر کره منحصر به فرد و بی‌نظیر هستند. هر کره مکانی از زیبایی پایدار است و با هر کرهٔ دیگر در جهان مرکزی کاملاً متفاوت می‌باشد. و شما هر یک در مسیرتان به سوی درون طی عبور از هاونا تا بهشت زمانی طولانی‌تر یا کوتاهتر را در هر یک از این کرات بی‌نظیر و شعف برانگیز خواهید گذراند. طبیعی است که شما در کرهٔ خود در رابطه با بهشت به صورت حرکت *به سمت بالا* سخن

گویید، اما صحیح‌تر است که به هدف الهیِ صعود به صورت حرکت *به سوی درون* اشاره شود.

3- قدمای ایامها

هنگامی که انسانهای زمان از کرات آموزشی که ستاد مرکزی یک جهان محلی را احاطه کرده‌اند فارغ‌التحصیل می‌شوند و به کرات آموزشی ابرجهان خود پیشروی می‌کنند، در تکامل معنوی به آن نقطه پیش رفته‌اند که قادرند فرمانروایان و مدیران والای روحی این قلمروهای پیشرفته، از جمله قدمای ایامها را بشناسند و با آنها ارتباط برقرار کنند.

قدمای ایامها اساساً همگی یکسان هستند؛ آنها ترکیب سیرت و طبیعت متحد تثلیث را آشکار می‌سازند. آنها از فردیت برخوردارند و شخصیتشان متنوع است، اما همچون هفت روح استاد از یکدیگر متفاوت نیستند. آنها مدیریت یکنواختِ سوا از آن متفاوت هفت ابرجهان را که هر یک از آنها یک آفرینش بارز، جداگانه، و بی‌نظیر است فراهم می‌سازند. طبیعت و ویژگیهای هفت روح استاد نامشابه است، اما قدمای ایامها، فرمانروایان شخصی ابرجهانها، همگی اولاد مشابه و فوق کامل تثلیث بهشت هستند.

هفت روح استاد در بالا *طبیعت* ابرجهانهای مربوطهٔ خویش را تعیین می‌سازند، اما قدمای ایامها *سرپرستی اداری* همین ابرجهانها را دیکته می‌کنند. آنها همسانی اداری را روی تنوع خلاق سوار می‌کنند و توازن کل را در شرایط تفاوتهای بنیادین آفرینشیِ هفت گروه‌بندیِ قطعه‌ایِ جهان بزرگ تضمین می‌نمایند.

قدمای ایامها همگی در یک زمان تثلیث یافتند. آنها نمایانگر آغاز اسناد شخصیتی جهان جهانها هستند، و از این رو نامشان *قدمای* ایامها است. هنگامی که شما به بهشت می‌رسید و اسناد نوشته شدهٔ آغاز چیزها را بررسی می‌کنید، درخواهید یافت که اولین مطلبی که در بخش شخصیت پدیدار می‌شود شرح تثلیث یافتن این بیست و یک قدیم‌الایام می‌باشد.

این موجودات والا همیشه در گروههای سه نفره حکومت می‌کنند. فازهای بسیاری از فعالیت وجود دارند که آنها به صورت فردی در آن کار می‌کنند، و باز فازهای دیگری هستند که هر دو نفر می‌توانند در آن عمل کنند، اما آنها در عرصه‌های بالاتر دولتشان باید به صورت مشترک عمل کنند. آنها هرگز شخصاً کرات اقامتگاه خود را ترک نمی‌کنند، اما بدین ترتیب نیازی به این کار ندارند، زیرا این کرات نقاط کانونی سیستم گستردهٔ بازتاب در ابرجهان می‌باشند.

منزلگاههای شخصی هر سه قدیم‌الایام در نقطهٔ قطبیت روحی در کرهٔ ستاد مرکزیشان واقع شده‌اند. چنین کره‌ای به هفتاد ناحیهٔ اداری تقسیم شده است و هفتاد پایتخت منطقه‌ای دارد که گهگاه قدمای ایامها در آنها اقامت دارند.

قدمای ایامها در قدرت، محدودهٔ مرجعیت، و وسعت حوزهٔ اختیارات از میان هر یک از فرمانروایان مستقیم آفرینشهای زمان و فضا از همه قدرتمندتر و توانمندتر هستند. در تمامی جهان پهناور جهانها آنها به تنهایی از قدرت بالای داوری نهایی اجرایی پیرامون نابودی ابدی مخلوقات دارای اراده برخوردارند. و تمامی سه قدیم‌الایام باید در فرامین نهایی دیوان عالی دادرسی یک ابرجهان شرکت نمایند.

قدمای ایامها، گذشته از الوهیتها و همکاران بهشتیشان، کاملترین، همه فن حریف‌ترین، و به لحاظ الهی توانمندترین حکمرانان در تمامی وجود زمان و فضا هستند. ظاهراً آنها حکمرانان متعالی ابرجهانها هستند؛ اما آنها به طور تجربی این حق حکومت کردن را کسب نکرده‌اند و از این رو سرنوشتشان این است که روزگاری توسط ایزد متعال، یک حکمران تجربی، که بدون شک آنها قائم مقامانشان خواهند شد، مورد جانشینی واقع شوند.

ایزد متعال از طریق خدمت تجربی در حال به دست آوردن حاکمیت هفت ابرجهان است، درست همانطور که یک پسر خالق حاکمیت جهان محلی خود را به صورت تجربی کسب می‌کند. اما در طول عصر کنونیِ تکامل ناتمامِ متعال، قدمای ایامها کنترل فراگیر هماهنگ شده و کامل اداری جهانهای در حال تکامل زمان و فضا را تأمین می‌کنند. و خردمندیِ اصالت و پیشگامیِ فردیت تمامی فرامین و نظرات قدمای ایامها را تعیین ویژگی می‌کند.

4- کمالهای ایامها

فقط دویست و ده کمال ایامها وجود دارد، و آنها سرپرستی دولتهای ده ناحیهٔ اصلی هر ابرجهان را به عهده دارند. آنها به منظور کار ویژهٔ یاری رسانیدن به مدیران ابرجهان تثلیث یافتند، و به عنوان قائم مقامان بلافصل و شخصی قدمای ایامها حکومت می‌کنند.

سه کمال ایامها به پایتخت هر ناحیهٔ اصلی تخصیص یافته است، اما برخلاف قدمای ایامها ضروری نیست که هر سه در تمامی اوقات حاضر باشند. گاه به گاه ممکن است یکی از این سه نفر غایب باشد تا پیرامون بهروزی قلمرو خود شخصاً با قدمای ایامها مشورت نماید.

این حکمرانان سه‌گانهٔ ناحیه‌های اصلی به طور ویژه در چیره دستی در جزئیات اداری کامل هستند، لذا نامشان *کمالهای* ایامها است. در ثبت کردن نام این موجوداتِ کرات روحی ما با مشکل ترجمه کردن به زبان شما رو به رو هستیم، و اغلب به قدر فزاینده دشوار است که یک ترجمهٔ رضایتبخش ارائه داده شود. ما دوست نداریم از نامهای اختیاری که برای شما بی‌معنی می‌باشد استفاده کنیم؛ از این رو این را اغلب دشوار می‌یابیم که یک نام مناسب انتخاب نماییم، نامی که برای شما روشن باشد و در همان حال تا اندازه‌ای نمایانگر نام اولیه باشد.

کمالهای ایامها از گروهی با تعداد متعادل از مشاوران الهی، کامل کنندگان خرد، و بازرسان جهانی برخوردارند که به دولتهای آنها وصل می‌باشند. آنها باز از تعداد بیشتری از پیام‌آوران

توانمند، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند برخوردارند. اما بیشترِ کار معمولِ امور ناحیهٔ اصلی توسط نگاهبانان آسمانی و یاوران والای پسر به اجرا در می‌آید. این دو گروه از میان فرزندان تثلیث یافتهٔ شخصیتهای بهشت - هاونا یا پایان دهندگان جلال یافتهٔ انسانی انتخاب می‌شوند. برخی از این دو رسته از موجودات مخلوق - تثلیث یافته توسط الوهیتهای بهشت مجدداً تثلیث یافته و سپس اعزام می‌شوند تا در حکومت دولتهای ابرجهان یاری رسانند.

بیشتر نگاهبانان آسمانی و یاوران والای پسر به خدمت ناحیه‌های اصلی و فرعی تخصیص داده شده‌اند، اما سرپرستان تثلیث یافته (سرافیمها و بینابینیهای احاطه شده با تثلیث) افسران دادگاههای هر سه بخش هستند که در دیوانهای دادرسی قدمای ایامها، کمالهای ایامها، و جدیدهای ایامها عمل می‌کنند. سفیران تثلیث یافته (انسانهای فراز یافتهٔ با تثلیث احاطه شده‌ای که دارای طبیعت یگانگی با پسر یا روح هستند) ممکن است در هر نقطه در یک ابرجهان مورد مواجهه واقع شوند، اما اکثریت آنان در خدمت ناحیه‌های فرعی می‌باشند.

پیش از ایام آشکار شدن کامل طرح دولتی هفت ابرجهان، عملاً تمامی سرپرستان بخشهای گوناگون این دولتها، به جز قدمای ایامها، تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها در کرات گوناگون جهان کامل هاونا برای مدتهای متفاوت شاگردی کردند. به همین ترتیب موجودات تثلیث یافتهٔ بعد پیش از آن که به خدمت قدمای ایامها، کمالهای ایامها، و جدیدهای ایامها وصل شوند دورانی از آموزش را تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها از سر گذراندند. آنان همگی سرپرستانی کار آزموده، آزمایش شده، و با تجربه هستند.

هنگامی که شما به ستاد مرکزی اِسپلاندون پیش رفتید، بعد از این که در کرات ناحیهٔ فرعی‌تان اقامت کردید، در همان آغاز کمالهای ایامها را خواهید دید، چرا که این حکمرانان ستوده به هفتاد کرات ناحیهٔ اصلیِ آموزش بالاتر برای مخلوقات فراز یابندهٔ زمان به طور تنگاتنگ مربوط هستند. کمالهای ایامها شخصاً تعهدات گروهی به فارغ‌التحصیلان فراز یابندهٔ مدارس ناحیهٔ اصلی را سرپرستی می‌کنند.

کار رهنوردان زمان در کراتی که ستاد مرکزی یک ناحیهٔ اصلی را احاطه کرده‌اند در مقایسه با سرشت فیزیکی‌تر و مادی‌ترِ آموزش در هفت کرات آموزشی یک ناحیهٔ فرعی و با تعهدات روحی در چهار صد و نود کرات دانشگاه ستاد مرکزی یک ابرجهان عمدتاً یک طبیعت عقلانی دارد.

اگر چه شما را فقط در سیستم ثبت ناحیهٔ اصلی اِسپلاندون، که در بر گیرندهٔ جهان محلی منشأ شما می‌باشد وارد می‌کنند، شما باید از میان هر یک از ده بخش اصلی ابرجهان ما عبور کنید. شما کلیهٔ سی کمال ایامهای اروانتان را پیش از رسیدن به یوورسا خواهید دید.

5- جدیدهای ایامها

جدیدهای ایامها جوانترین مدیران عالی ابرجهانها هستند. آنها سرپرستی امور ناحیه‌های فرعی را در گروههای سه نفره به عهده دارند. آنها ذاتاً با کمالهای ایامها همتراز هستند، اما در مرجعیت اداری تحت فرمان آنها هستند. تنها بیست و یک هزار تن از این شخصیتهای تثلیثِ شخصاً فرهمند و به طور الهی مؤثر وجود دارد. آنها به طور همزمان آفریده شدند، و تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها به همراه هم از میان آموزش هاونای خود عبور کردند.

جدیدهای ایامها گروهی از همکاران و دستیاران دارند که مشابه همکاران و دستیاران کمالهای ایامها است. علاوه بر آن تعداد عظیمی از رسته‌های متنوع موجودات آسمانی تحت فرمان به آنان تخصیص یافته است. در سازمان اداری ناحیه‌های فرعی، آنها تعداد زیادی از انسانهای فراز یابندهٔ مقیم، پرسنل کلنیهای گوناگون همیارانه، و گروههای گوناگونی را که منشأ در روح بیکران دارند به کار می‌گیرند.

دولتهای ناحیه‌های فرعی به اندازهٔ بسیار زیاد، گر چه نه به طور انحصاری، درگیر مشکلات بزرگ فیزیکی ابرجهانها هستند. کرات ناحیهٔ فرعی، ستاد مرکزی کنترلگران استاد فیزیکی هستند. در این کرات انسانهای فراز یابنده به مطالعات و آزمایشاتی که به یک بررسی فعالیتهای سومین رستهٔ مراکز عالی نیرو و کلیهٔ هفت رستهٔ کنترلگران استاد فیزیکی مربوط است می‌پردازند.

از آنجا که رژیمِ یک ناحیهٔ فرعی به طور بسیار گسترده درگیر مشکلات فیزیکی است، سه جدیدهای ایامهای آن به ندرت با هم در پایتخت کره هستند. بیشتر اوقات یکی با کمالهای ایامهایی که سرپرستی ناحیهٔ اصلی را به عهده دارد جای دیگری در کنفرانس به سر می‌برد، و یا ضمن این که قدمای ایامها را در گردهماییهای موجودات والای تثلیث منشأ در بهشت نمایندگی می‌کند غایب است. آنها در نمایندگی قدمای ایامها در شوراهای عالی در بهشت با کمالهای ایامها به نوبت جا عوض می‌کنند. در عین حال، جدید ایامهای دیگر ممکن است در تور دیدار از کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی که به قلمرو او تعلق دارد در جای دیگری باشد. اما حداقل یکی از این حکمرانان همیشه در ستاد مرکزی یک ناحیهٔ فرعی سر کار باقی می‌ماند.

روزی شما همگی سه جدید ایامهایی را که مسئول اِنسا، ناحیهٔ فرعی شما، هستند خواهید شناخت، زیرا شما باید در مسیرتان به سوی کرات آموزشی ناحیه‌های اصلی از میان دستان آنها عبور کنید. شما در صعود به یوورسا فقط از میان یک گروه از کرات آموزشی ناحیهٔ فرعی عبور خواهید کرد.

6- اتحادهای ایامها

شخصیتهای تثلیث از رستهٔ ”ایامها“ در یک ظرفیت اداریِ زیر سطح دولتهای ابرجهان عمل نمی‌کنند. در جهانهای محلیِ در حال تکامل آنها فقط به عنوان مشاور و ناصح عمل می‌کنند. اتحادهای ایامها گروهی از شخصیتهای رابط هستند که توسط تثلیث بهشت به فرمانروایان دوگانهٔ

جهانهای محلی تخصیص داده شده‌اند. به هر جهان محلیِ سازمان یافته و مسکونی یکی از این مشاوران بهشتی که برای آفرینش محلی به عنوان نمایندهٔ تثلیث، و از برخی جهات پدر جهانی عمل می‌کند تخصیص یافته است.

هفت صد هزار تن از این موجودات موجود است، گر چه آنها همگی به مأموریت گمارده نشده‌اند. سپاه ذخیرهٔ اتحادهای ایامها به عنوان شورای عالی تنظیمات جهان در بهشت عمل می‌کند.

این ناظران تثلیث فعالیتهای اداری کلیهٔ شاخه‌های دولت جهانی را به طریقه‌ای خاص هماهنگ می‌کنند، از آنهایی که به جهانهای محلی تعلق دارند تا دولتهای ناحیه و تا آنهایی که به ابرجهان متعلق هستند؛ از این رو نامشان *اتحاد* ایامها می‌باشد. آنها یک گزارش سه‌گانه به مافوقان خود ارائه می‌دهند: آنها اطلاعات مربوطی را که طبیعتی فیزیکی و نیمه عقلانی دارد به جدیدهای ایامهای ناحیهٔ فرعی خود گزارش می‌دهند. آنها رخدادهای عقلانی و نیمه روحی را به کمالهای ایامهای ناحیهٔ اصلی خود گزارش می‌دهند. آنها امور روحی و نیمه بهشتی را به قدمای ایامها در پایتخت ابرجهان خود گزارش می‌دهند.

از آنجا که آنها موجودات تثلیث منشأ هستند، تمامی مدارهای بهشت به منظور ارتباط متقابل برای آنان فراهم است، و بدین ترتیب آنها با یکدیگر و با تمامی شخصیتهای مورد نیاز دیگر تا شوراهای عالی بهشت همیشه در تماس هستند.

یک اتحاد ایامها به دولت جهان محلی مأموریتش به طور ارگانیک وصل نیست. او جدا از وظایفش به عنوان یک ناظر، فقط با تقاضای مسئولین محلی عمل می‌کند. او به واسطهٔ داشتن سِمت رسمی، یک عضو کلیهٔ شوراهای اصلی و تمامی گردهماییهای مهم آفرینش محلی می‌باشد، اما در بررسی دقیق تکنیکی مشکلات اداری شرکت نمی‌کند.

هنگامی که یک جهان محلی در نور و حیات استقرار می‌یابد، موجودات جلال یافتهٔ آن با اتحاد ایامها، که در آن هنگام در یک ظرفیت بسط یافته در چنین قلمرو حاوی کمال تکاملی عمل می‌کند، آزادانه معاشرت می‌کنند. اما او اساساً هنوز یک سفیر تثلیث و مشاور بهشتی است.

یک جهان محلی توسط یک پسر الهی که از منشأ دوگانهٔ ربانی برخوردار است مستقیماً مورد حکومت واقع می‌شود، اما او دائماً یک برادر بهشتی، یک شخصیت تثلیث منشأ را در کنارش دارد. در صورت غیبت موقت یک پسر خالق از ستاد مرکزی جهان محلیش، حکمرانان موقت عمدتاً توسط رهنمود اتحاد ایامهای خود در تصمیمات اصلیشان راهنمایی می‌شوند.

7- مؤمنان ایامها

این شخصیتهای والای تثلیث منشأ مشاوران بهشت برای حکمرانان یکصد کوکبه در هر جهان محلی می‌باشند. هفتاد میلیون مؤمن ایامها وجود دارد، و مثل اتحادهای ایامها، همگی مشغول به

خدمت نیستند. سپاه ذخیرهٔ بهشتی آنان کمیسیون مشورتی اخلاقیات و حکومت بر خودِ بین جهانی می‌باشد. مؤمنان ایامها مطابق فرامین شورای عالی سپاه ذخیره‌شان در کار خدماتی به نوبت جا عوض می‌کنند.

تمامی آنچه که یک اتحاد ایامها برای یک پسر خالق یک جهان محلی می‌باشد، مؤمنان ایامها برای پسران ورانادک که بر کواکب آن آفرینش محلی حکومت می‌کنند می‌باشند. آنها به حد عالی وقف بهروزی کواکب مأموریتشان هستند و به طور الهی به آن وفادارند، لذا نامشان *مؤمنان* ایامها است. آنها فقط به عنوان مشاور عمل می‌کنند، و هرگز در فعالیتهای اداری شرکت نمی‌جویند مگر با دعوت مسئولین کوکبه. آنها در خدمت آموزشی به رهنوردان فراز یابنده در کرات معماری شدهٔ آموزشی که ستاد مرکزی یک کوکبه را احاطه کرده‌اند نیز به طور مستقیم درگیر نیستند. تمامی چنین کارهایی تحت سرپرستی پسران ورانادک می‌باشد.

کلیهٔ مؤمنان ایامهایی که در کواکب یک جهان محلی عمل می‌کنند تحت حوزهٔ اختیارات اتحاد ایامها هستند و مستقیماً به او گزارش می‌دهند. آنها از یک سیستم گستردهٔ ارتباط متقابل برخوردار نیستند، و معمولاً بنا به خواست خودشان در محدودهٔ سرحدات یک جهان محلی به ارتباط متقابل محدود هستند. هر مؤمن ایامهایی که در نبادان مشغول به کار است می‌تواند با کلیهٔ نفرات دیگر رستهٔ خود که در این جهان محلی مشغول به کار هستند ارتباط برقرار کند و چنین می‌کند.

مؤمنان ایامها مثل اتحاد ایامها در ستاد مرکزی یک جهان منزلگاه شخصی خود را در پایتخت کواکب، جدا از آنهایی که به مدیران اداری چنین قلمروهایی تعلق دارند، حفظ می‌کنند. منزلگاههای آنان به راستی در مقایسه با منازل حکمرانان ورانادک کواکب ساده و بی‌پیرایه هستند.

مؤمنان ایامها آخرین حلقه در زنجیرهٔ طولانی اداری - مشورتی هستند که از کرات مقدس پدر جهانی، که در نزدیکی مرکز تمامی چیزها می‌باشند، تا بخشهای اصلی جهانهای محلی امتداد می‌یابد. نظام تثلیث منشأ در کواکب متوقف می‌شود؛ هیچ مشاور بهشتی از این نوع در اجزای تشکیل دهندهٔ سیستمهای آنها در کرات مسکونی به طور دائم استقرار نیافته است. این واحدهای اداری یاد شده کاملاً تحت حوزهٔ اختیارات موجوداتی هستند که بومی جهانهای محلی می‌باشند.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 19

موجودات همتراز تثلیث منشأ

این گروه بهشتی که موجودات همتراز تثلیث منشأ نام یافته است، شامل پسران آموزگار تثلیث، که همچنین در زمرهٔ پسران بهشتی خداوند طبقه‌بندی شده‌اند، سه گروه از مدیران والای ابرجهان، و تا اندازه‌ای ردهٔ غیرشخصی ارواح الهام یافتهٔ تثلیث می‌باشند. حتی بومیان هاونا به همراه گروههای بیشماری از موجودات که در بهشت ساکنند را می‌توان به طور صحیح در این طبقه‌بندی از شخصیتهای تثلیث گنجانید. آن موجودات تثلیث منشأ که در این بحث مورد ملاحظه قرار می‌گیرند عبارتند از:

1- پسران آموزگار تثلیث.

2- کامل کنندگان خرد.

3- مشاوران الهی.

4- بازرسان جهانی.

5- ارواح الهام یافتهٔ تثلیث.

6- بومیان هاونا.

7- شهروندان بهشت.

تعداد این گروهها، به جز پسران آموزگار تثلیث و احتمالاً ارواح الهام یافتهٔ تثلیث، نهایی است؛ آفرینش آنها یک رخداد پایان یافته و متعلق به گذشته است.

1- پسران آموزگار تثلیث

از میان کلیهٔ رسته‌های والای شخصیتهای آسمانی که برای شما آشکار گشته است، تنها پسران آموزگار تثلیث در یک ظرفیت دوگانه عمل می‌کنند. آنها به واسطهٔ منشأ طبیعت تثلیث تقریباً به طور کامل وقف خدمات فرزندی الهی هستند. آنها موجودات رابطی هستند که فاصلهٔ جهانی میان شخصیتهای تثلیث منشأ و دوگانه منشأ را پر می‌کنند.

در حالی که تعداد پسران ثابت تثلیث کامل است، پسران آموزگار دائماً افزایش می‌یابند. من نمی‌دانم که تعداد نهایی پسران آموزگار چه خواهد بود. با این وجود می‌توانم بگویم که در آخرین گزارش دوره‌ای به یوورسا اسناد بهشت 21٫001٫624٫821 تن از این پسران را در خدمت نشان دادند.

این موجودات تنها گروه آشکار شده از پسران خداوند برای شما هستند که منشأ در تثلیث بهشت دارند. آنها در جهان مرکزی و ابرجهانها تردد می‌کنند، و یک سپاه عظیم از آنان به هر جهان محلی تخصیص یافته است. آنها همچنین مثل سایر پسران بهشتی خداوند به تک تک سیارات خدمت می‌کنند. از آنجا که طرح جهان بزرگ به طور کامل توسعه نیافته است، تعداد زیادی از پسران آموزگار به صورت ذخیره در بهشت نگاه داشته شده‌اند، و آنها برای کار اضطراری و خدمت غیرمعمول در کلیهٔ بخشهای جهان بزرگ، در کرات منزوی فضا، در جهانهای محلی و ابرجهانها، و در کرات هاونا داوطلب می‌شوند. آنها همچنین در بهشت عمل می‌کنند، اما بیشتر یاری کننده خواهد بود که بررسی دقیق آنها را به تعویق بیاندازیم تا این که به بحث پیرامون پسران بهشتی خداوند برسیم.

با این وجود در این رابطه می‌توان خاطر نشان کرد که پسران آموزگار شخصیتهای متعالی هماهنگ کننده‌ای هستند که از منشأ تثلیث برخوردارند. در چنین جهان جهانهای پهناور همیشه خطر بزرگ تسلیم شدن به خطای دیدگاه مرزبندی شده، به شرارت ذاتی در یک بینش محدود از واقعیت و ربانیت، وجود دارد.

به عنوان مثال: ذهن بشری معمولاً با حرکت از ساده و متناهی به پیچیده و نامتناهی، از منشأ بشری به سرنوشت الهی، مشتاق نزدیکی به فلسفهٔ کیهانی که در این آشکارسازیها توصیف شده است می‌باشد. اما آن مسیر به ***خرد معنوی*** راه نمی‌برد. چنین شیوه‌ای آسانترین مسیر به یک شکل مشخص از ***دانش ژنتیک*** می‌باشد، اما آن در بهترین حالت تنها می‌تواند منشأ انسان را آشکار سازد؛ آن هیچ چیز را پیرامون سرنوشت الهی او آشکار نمی‌سازد، یا این که چیز اندکی را آشکار می‌سازد.

حتی در مطالعهٔ تکامل بیولوژیک انسان در یورنشیا، نسبت به برخورد منحصر به فرد تاریخی به وضعیت کنونی او و مشکلات جاری او مخالفتهایی جدی وجود دارد. چشم‌انداز حقیقی هر مشکل واقعی — بشری یا الهی، زمینی یا کیهانی — تنها با مطالعه و ارتباط کامل و غیرمتعصبانهٔ سه فاز از واقعیت جهان می‌تواند به دست آید: منشأ، تاریخ، و سرنوشت. فهم صحیح این سه واقعیت تجربی مبنای یک ارزیابی خردمندانه از وضعیت کنونی را فراهم می‌سازد.

هنگامی که ذهن بشری تعقیب تکنیک فلسفیِ شروع از نقطهٔ پایین‌تر برای نزدیکی به نقطهٔ بالاتر را به عهده می‌گیرد، چه در بیولوژی یا الهیات، همیشه در خطر ارتکاب چهار خطای استدلال می‌باشد:

1- ممکن است به کلی نتواند هدف نهایی و تکمیل شدهٔ تکاملیِ نیل شخصی یا سرنوشت کیهانی را مشاهده نماید.

2- ممکن است از طریق ساده سازی بیش از اندازهٔ واقعیت تکاملیِ (تجربی) کیهانی مرتکب اشتباه عظیم فلسفی شود، و بدین ترتیب به تحریف واقعیتها، به قلب حقیقت، و به درک نادرست سرنوشتها راه برد.

3- مطالعهٔ علیت، مرور دقیق تاریخ است. اما آگاهی از این که یک موجود *چطور* می‌شود، لزوماً یک فهم هوشمندانه از وضعیت کنونی و کاراکتر حقیقی چنین موجودی را فراهم نمی‌سازد.

4- تاریخ به تنهایی به قدر مکفی نمی‌تواند رخدادهای آینده ـــ سرنوشت ـــ را آشکار نماید. سرآغازهای متناهی یاری کننده هستند، اما فقط علتهای الهی معلولهای نهایی را آشکار می‌سازند. پایانهای جاودان در سرآغازهای زمان نشان داده نمی‌شوند. تنها با در نظر گرفتن گذشته و آیندهٔ مربوط به هم می‌توان حال را به درستی تفسیر نمود.

از این رو، به این دلیل و باز به دلایل دیگر، ما از طریق مبادرت به سفر زمانی - فضایی از منبع و مرکز بهشتیِ نامتناهی، جاودان، و الهیِ تمامی واقعیت شخصیت و تمامی وجود کیهانی، تکنیک نزدیکی به انسان و مشکلات سیاره‌ای او را به کار می‌گیریم.

2- کامل کنندگان خرد

کامل کنندگان خرد یک آفرینش ویژهٔ تثلیث بهشت هستند که برای تجسم بخشیدن به خرد ربانیت در ابرجهانها طراحی شده‌اند. دقیقاً هفت میلیارد تن از این موجودات وجود دارد، و به هر هفت ابرجهان یک میلیارد تن تخصیص یافته است.

کامل کنندگان خرد در اشتراک با همترازانشان، مشاوران الهی و بازرسان جهانی، از میان خرد بهشت، خرد هاونا، و به جز دیوینینگتون، خرد کرات بهشتی پدر عبور کردند. کامل کنندگان خرد بعد از این تجارب به طور دائم به خدمت قدمای ایامها تخصیص داده شدند. آنها نه در بهشت خدمت می‌کنند و نه در کرات مدارهای بهشت - هاونا؛ آنها به طور کامل به مدیریت دولتهای ابرجهان مشغول هستند.

هر جا و هر گاه یک کامل کنندهٔ خرد عمل کند، آنجا و آنگاه خرد الهی عمل می‌کند. در دانش و خردی که در کارهای این شخصیتهای توانمند و فرهمند جلوه‌گر است هیبت واقعی و جلوهٔ کمال

وجود دارد. آنها خرد تثلیث بهشت را *منعکس* نمی‌کنند؛ آنها آن خرد *هستند*. آنها در به کار بستن دانش جهان برای کلیهٔ آموزگاران منبع خرد هستند. آنها سرچشمهٔ بصیرت و منبع شناخت برای نهادهای یادگیری و درایت در تمامی جهانها هستند.

منشأ خرد دوگانه است، و ناشی از آن کمال بینش الهی است که ذاتی موجودات کامل است و برآمده از آن تجربهٔ شخصی است که توسط مخلوقات تکاملی به دست آمده است. کامل کنندگان خرد، خرد الهیِ کمال بهشتی *هستند* که حاوی بینشی ربانی است. دستیاران اداری آنها در یوورسا، پیام‌آوران توانمند، آنهایی که بدون نام و شماره هستند، و آنهایی که از اتوریتهٔ بالا برخوردارند، هنگامی که با هم عمل می‌کنند، خرد جهانیِ حاوی تجربه *هستند*. یک موجود الهی می‌تواند از دانش الهی کامل برخوردار باشد. یک انسان تکاملی می‌تواند روزی به دانش فراز گرایانهٔ کامل دست یابد، اما هیچیک از این موجودات به تنهایی پتانسیلهای تمامی خرد ممکن را به انتها نمی‌رسانند. از این رو هر گاه در ادارهٔ ابرجهان تمایل به این وجود داشته باشد که حداکثر خرد اداری مورد دستیابی واقع شود، این کامل کنندکان خردِ حاوی بینش الهی همیشه با آن شخصیتهای فراز یابنده که از طریق محنتهای تجربیِ پیشرفت تکاملی به مسئولیتهای بالای مرجعیت در ابرجهان رسیده‌اند در ارتباط قرار می‌گیرند.

کامل کنندگان خرد برای تکمیل داناییِ اداری خود همیشه به این جزء مکمل خرد تجربی نیاز خواهند داشت. اما چنین پنداشته شده است که ممکن است یک سطح بالا و تا آن هنگام دست یافته نشدهٔ خرد توسط پایانمندان بهشت *بعد از این که* آنها روزی به مرحلهٔ هفتم وجود روحی فرا خوانده شدند مورد دستیابی واقع شود. اگر این استنباط درست باشد، آنگاه چنین موجودات کامل شده‌ای که پیشینهٔ فراز تکاملی دارند بدون شک مؤثرترین مدیران جهان که تا آن هنگام در تمامی آفرینش شناخته شده است می‌شوند. من باور دارم که سرنوشت والای پایانمندان چنین است.

استعداد فراگیر کامل کنندگان خرد آنان را قادر می‌سازد که عملاً در تمامی خدمات آسمانی مخلوقات فراز یابنده شرکت کنند. کامل کنندگان خرد و رستهٔ شخصیت من، مشاوران الهی، به همراه بازرسان جهانی، در بر گیرندهٔ بالاترین رسته‌های موجودات هستند که ممکن است در کار آشکار ساختن حقیقت به تک تک سیارات و سیستمها، چه در ادوار آغازینشان، یا هنگامی که در نور و حیات استقرار یافتند، درگیر شوند، و آنها چنین می‌کنند. گهگاه ما همگی با سرویس انسانهای در حال فراز، از یک سیارهٔ حاوی حیات آغازین گرفته تا یک جهان محلی و ابرجهان، به ویژه دومی تماس برقرار می‌کنیم.

3- مشاوران الهی

این موجودات تثلیث منشأ رهنمود الوهیت برای قلمروهای هفت ابرجهان هستند. آنها *منعکس کنندهٔ* رهنمود الهی تثلیث نیستند؛ آنها همان رهنمود *هستند*. بیست و یک میلیارد مشاور در خدمت هستند، و به هر ابرجهان سه میلیارد تخصیص یافته است.

مشاوران الهی یاران و همتاهای بازرسان جهانی و کامل کنندگان خرد هستند، و به هر یک از این شخصیتهای آخر از یک تا هفت مشاور در ارتباط قرار داده شده است. کلیهٔ سه رسته در دولت قدمای ایامها، و نیز ناحیه‌های اصلی و فرعی، در جهانهای محلی و کواکب، و در شوراهای فرمانروایان سیستمهای محلی شرکت می‌کنند.

در نگارش این بیانیه ما به صورت فردی عمل می‌کنیم، همانطور که من می‌کنم، اما هر گاه که ضرورت ایجاب کند ما همچنین به صورت سه‌گانه عمل می‌کنیم. هنگامی که ما در یک ظرفیت اجرایی عمل می‌کنیم، همیشه یک کامل کنندهٔ خرد، یک بازرس جهانی، و از یک تا هفت مشاور الهی با هم در ارتباط قرار می‌گیرند.

یک کامل کنندهٔ خرد، هفت مشاور الهی، و یک بازرس جهانی در بر گیرندهٔ یک دیوان دادرسی تثلیث ربانی، بالاترین گروه متحرک مشورتی در جهانهای زمان و فضا هستند. چنین گروه نه نفره به عنوان یک دیوان دادرسی واقعیت یاب یا آشکار کنندهٔ حقیقت شناخته شده است، و هنگامی که برای یک مشکل بر مسند قضاوت می‌نشیند و تصمیمی اتخاذ می‌کند، درست مثل این است که یک قدیم‌الایام پیرامون موضوع داوری کرده است، زیرا مطابق تمامی رویداد نگاریهای ابرجهانها چنین حکمی هرگز توسط قدمای ایامها لغو نشده است.

هنگامی که سه قدیم‌الایام عمل می‌کنند، تثلیث بهشت عمل می‌کند. هنگامی که دیوان دادرسی نه نفره به دنبال بحث و تبادل نظر متحد خود به تصمیمی می‌رسد، از نظر تمامی مقاصد و منظورها قدمای ایامها سخن گفته‌اند. و بدین طریق است که فرمانروایان بهشت در امور اداری و نظارت دولتی با تک تک کرات، سیستمها، و جهانها تماس شخصی برقرار می‌سازند.

مشاوران الهی حد کمال اندرز الهی تثلیث بهشت هستند. ما کمال اندرز را نمایندگی می‌کنیم، و در واقع کمال اندرز *هستیم*. هنگامی که ما از مکمل رهنمود تجربی همیارانمان، موجودات کامل شده و با تثلیث احاطه شدهٔ متعلق به فراز تکاملی، برخوردار می‌شویم، مجموع برداشتهای ما نه تنها کامل بلکه سرشار می‌شود. هنگامی که تدابیر متحد ما توسط یک بازرس جهانی به هم مربوط می‌شوند، مورد داوری واقع می‌شوند، تأیید می‌شوند، و رسماً اعلام می‌شوند، بسیار محتمل است که به آستانهٔ کلیت جهانی نزدیک می‌شوند. چنین احکامی نمایانگر نزدیکترین برخورد ممکن به رویکرد مطلق الوهیت در محدودهٔ سرحدات زمان و فضا پیرامون وضعیت مورد درگیری و مشکل مربوطه می‌باشند.

هفت مشاور الهی در ارتباط با یک گروه سه نفرهٔ تثلیث یافتهٔ تکاملی — یک پیام‌آور توانمند، یکی در اتوریتهٔ بالا، و یکی بدون نام و شماره — نزدیکترین برخورد ابرجهانی را به تلفیق دیدگاه بشری و رویکرد الهی در سطوح نزدیک به بهشتیِ معانی معنوی و ارزشهای واقعیت نمایندگی می‌کند. چنین تشابه نزدیکِ رویکردهای متحد کیهانیِ مخلوق و خالق فقط توسط پسران اعطایی بهشت، که در هر فاز از تجربهٔ شخصیت، خداوند و انسان هستند، پیشی گرفته می‌شود.

4- بازرسان جهانی

دقیقاً هشت میلیارد بازرس جهانی وجود دارد. این موجودات بی‌نظیر، قضاوت الوهیت هستند. آنها صرفاً منعکس کنندهٔ تصمیمات کامل نیستند؛ آنها قضاوت تثلیث بهشت هستند. حتی قدمای ایامها بر مسند قضاوت نمی‌نشینند مگر در ارتباط با بازرسان جهانی.

به هر یک از یک میلیارد کرات جهان مرکزی یک بازرس گمارده شده است؛ و آنها به حکومت سیاره‌ای جاودانه‌های ایامهای مقیم وصل هستند. نه کامل کنندگان خرد و نه مشاوران الهی بدین نحو به طور دائم به حکومتهای هاونا وصل نشده‌اند، و ما در مجموع نمی‌فهمیم که چرا بازرسان جهانی در جهان مرکزی مستقر هستند. فعالیتهای کنونی آنها به سختی توجیه کنندهٔ مأموریت آنها در هاونا می‌باشد، و از این رو ما گمان می‌بریم که آنها در پیش بینی نیازهای یک عصر آیندهٔ جهان که طی آن جمعیت هاونا ممکن است بخشاً تغییر کند در آنجا هستند.

یک میلیارد بازرس به هر یک از هفت ابرجهان گمارده شده است. آنها در یک ظرفیت فردی و در ارتباط با کامل کنندگان خرد، هر دو، در سرتاسر تمامی بخشهای هفت ابرجهان عمل می‌کنند. بدین ترتیب بازرسان در کلیهٔ سطوح جهان بزرگ عمل می‌کنند، از کرات کامل هاونا تا شوراهای حکمرانان سیستم، و آنها یک بخش ارگانیکِ تمامی دادرسیهای دوره‌ای کرات تکاملی می‌باشند.

هر گاه و هر جا که یک بازرس جهانی حاضر باشد، آنگاه و آنجا داوری الوهیت صورت می‌یابد. و چون بازرسان همیشه احکام خود را در ارتباط با کامل کنندگان خرد و مشاوران الهی انجام می‌دهند، چنین تصمیماتی در بر گیرندهٔ خرد، تدبیر، و داوری متحد تثلیث بهشت می‌باشد. در این گروه سه نفرهٔ قضایی کامل کنندهٔ خرد "من بودم"، و مشاور الهی "من خواهم بود" می‌باشد، اما بازرس جهانی همیشه "من هستم" است.

بازرسان شخصیتهای تمام و کمال جهان هستند. هنگامی که هزار شاهد — یا یک میلیون — شهادت دادند، هنگامی که صدای خرد سخن گفت و تدبیر ربانیت ثبت گردید، هنگامی که شهادت کمال فراز گرایانه اضافه گشت، آنگاه بازرس عمل می‌کند، و بلافاصله یک مجموعهٔ بی‌خطا و الهی از تمامی آنچه که رخ داده است آشکار می‌شود؛ و این برملاسازی نمایانگر نتیجه‌گیری الهی، جمع و جوهر یک تصمیم نهایی و کامل می‌باشد. از این رو هنگامی که یک بازرس سخن گفته است، دیگر هیچ کس نمی‌تواند سخن بگوید، زیرا بازرس حاصل جمع حقیقی و خطاناپذیر تمامی آنچه را که از پیش رخ داده به نمایش گذارده است. هنگامی که او سخن می‌گوید، استینافی وجود ندارد.

من کارکرد ذهن یک کامل کنندهٔ خرد را به کاملترین نحو می‌فهمم، اما کنش ذهن داوری کنندهٔ یک بازرس جهانی را قطعاً به طور کامل درک نمی‌کنم. برای من به نظر می‌رسد که بازرسان معانی جدیدی را تدوین می‌کنند و سرمنشأ ارزشهای نوینی هستند که از طریق مرتبط ساختن

وقایع، حقایق، و یافته‌ها در مسیر تحقیق پیرامون امور جهان به آنها ارائه می‌شود. محتمل به نظر می‌رسد که بازرسان جهانی قادرند تفاسیر آغازینِ حاوی ترکیب بینش آفرینندهٔ کامل و تجربهٔ مخلوق کامل شده را موجب شوند. این ارتباط کمال بهشت و تجربهٔ جهان بدون شک به ارزش نوینی در غایتها منجر می‌شود.

اما در رابطه با کارکرد ذهنی بازرسان جهانی این پایان دشواریهای ما نیست. ما با این که برای تمامی آنچه که دربارهٔ کارکرد یک بازرس در هر وضعیت مشخص جهان می‌دانیم یا حدس می‌زنیم، احتمال درخور را منظور داشته‌ایم، درمی‌یابیم که هنوز قادر نیستیم تصمیمات را پیش بینی کنیم یا احکام قضاوت را پیش نگری نماییم. ما نتیجهٔ احتمالی ارتباط رویکرد خالق و تجربهٔ مخلوق را به طور بسیار دقیق برآورد می‌کنیم، اما چنین نتیجه گیریهایی همیشه پیش‌نگریهای دقیق برملاسازیهای بازرسان نیستند. محتمل به نظر می‌رسد که بازرسان به طریقی با مطلق الوهیت در ارتباط باشند؛ در غیر اینصورت ما قادر نیستیم بسیاری از تصمیمات و نظراتشان را توضیح دهیم.

کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، و بازرسان جهانی، به همراه هفت رسته از شخصیتهای متعالی تثلیث، آن ده گروهی را تشکیل می‌دهند که گاهی اوقات *پسران ثابت تثلیث* نامیده می‌شوند. آنها با هم سپاه بزرگ سرپرستان تثلیث، حکمرانان، مدیران اجرایی، مشاوران، ناصحان، و قضات را تشکیل می‌دهند. تعداد آنها اندکی بیش از سی و هفت میلیارد تن می‌باشد. دو میلیارد و هفتاد تن در جهان مرکزی و درست بیش از پنج میلیارد تن در هر ابرجهان ساکن هستند.

توصیف سرحدات کنش‌گرانهٔ پسران ثابت تثلیث بسیار دشوار است. نادرست است که بگوییم اعمال آنها به حد متناهی محدود است، چرا که اسناد کارکردهای ابرجهان خلاف این را نشان می‌دهند. آنها در هر سطح از مدیریت یا داوری جهان که ممکن است به واسطهٔ شرایط زمانی - مکانی مورد نیاز باشند و به تکامل گذشته، حال، و آیندهٔ جهان بنیادین مربوط باشد عمل می‌کنند.

5- ارواح الهام یافتهٔ تثلیث

من قادر خواهم بود که قدر اندکی پیرامون ارواح الهام یافتهٔ تثلیث به شما بگویم، زیرا آنها یکی از رسته‌های اندک کاملاً اسرارآمیز هستند که وجود دارند. بدون شک آنها اسرارآمیز هستند، زیرا برای آنها غیرممکن است که خود را حتی برای آنهایی از ما که در منشأ به منبع آفرینش آنها بسیار نزدیک هستند به طور کامل آشکار سازند. آنها با عمل تثلیث بهشت به وجود می‌آیند و ممکن است توسط هر یک یا دو تن از الوهیتها و نیز توسط هر سه مورد استفاده واقع شوند. ما نمی‌دانیم که آیا تعداد این ارواح کامل است یا این که دائماً افزایش می‌یابد، اما ما به این باور تمایل داریم که تعداد آنها ثابت نیست.

ما طبیعت یا رویکرد ارواح الهام یافته را به طور کامل نمی‌فهمیم. آنها احتمالاً می‌توانند به ردهٔ ارواح فوق شخصی تعلق داشته باشند. به نظر می‌رسد که آنها در سرتاسر گستره‌های شناخته شده عمل می‌کنند و چنین می‌نماید که تقریباً مستقل از زمان و فضا عمل می‌کنند. اما ما قدر اندکی دربارهٔ آنها می‌دانیم به جز این که کاراکتر آنها را از طبیعت فعالیتهایشان استنتاج می‌کنیم. ما قطعاً نتایج این فعالیتها را در اینجا و آنجا در جهانها مشاهده می‌نماییم.

این ارواح الهام یافته تحت شرایط مشخص می‌توانند برای شناخت توسط موجوداتی که منشأ در تثلیث دارند به طور مکفی خود را فردیت بخشند. من آنها را دیده‌ام؛ اما برای رسته‌های پایین‌تر موجودات آسمانی هرگز میسر نیست که یکی از آنها را بشناسند. همچنین در ادارهٔ جهانهای در حال تکامل گهگاه شرایط مشخصی پیش می‌آید که طی آن هر موجود برخوردار از منشأ تثلیث می‌تواند در پیشبرد مأموریتهای خویش این ارواح را به طور مستقیم به کار گیرد. از این رو ما می‌دانیم که آنها وجود دارند، و این که تحت شرایط مشخص ممکن است که ما فرمان به یاری آنها دهیم و آن را دریافت داریم، و گاهی اوقات حضور آنها را تشخیص دهیم. اما آنها بخشی از سازمان هویدا و قطعاً آشکار شده‌ای نیستند که هدایت جهانهای زمان و فضا، پیش از این که چنین آفرینشهای مادی در نور و حیات استقرار یابند، به آن سپرده شده باشد. آنها هیچ مکان به وضوح قابل تشخیصی در نظام یا مدیریت کنونی هفت ابرجهان در حال تکامل ندارند. آنها یک راز تثلیث بهشت هستند.

ملک صادقهای نبادان آموزش می‌دهند که سرنوشت ارواح الهام یافتهٔ تثلیث این است که روزگاری در آیندهٔ جاودان به جای پیام‌آوران منفرد، که به واسطهٔ مأموریتشان به عنوان دستیاران انواع مشخص پسران تثلیث یافته صفوفشان به آهستگی اما یقیناً خالی می‌شود، عمل نمایند.

ارواح الهام یافته ارواح تنهای جهان جهانها هستند. به عنوان ارواح، آنها بسیار شبیه پیام‌آوران منفرد می‌باشند، به جز این که دومیها شخصیتهای بارزی هستند. ما بخش عمدهٔ اطلاعات خود را در رابطه با ارواح الهام یافته از پیام‌آوران منفرد به دست می‌آوریم. آنها از طریق یک حساسیت ذاتی نسبت به حضور ارواح الهام یافته نزدیکی آنها را کشف می‌کنند؛ و این حساسیت درست با همان قطعیتی که یک سوزن قطب نما قطب مغناطیسی را نشان می‌دهد عمل می‌کند. هنگامی که یک پیام‌آور منفرد در نزدیکی یک روح الهام یافتهٔ تثلیث قرار دارد، او از یک نشان کیفی نسبت به چنین حضور الهی آگاه است، و همچنین نسبت به یک ثبت بسیار قطعی کمّی که در واقع او را قادر می‌سازد که طبقه‌بندی یا تعداد وجود یا وجودهای روحی را بداند آگاهی دارد.

من می‌توانم یک واقعیت جالب دیگری را نقل کنم: هنگامی که یک پیام‌آور منفرد در سیاره‌ای است که تنظیم کنندگان فکر در ساکنان آن سکنی گزیده‌اند، مثل یورنشیا، او در شناسایی و حساسیت خود نسبت به وجود روحی از یک انگیزش کیفی آگاه است. در چنین مواردی هیچ انگیزش کمّی وجود ندارد، فقط یک تحریک کیفی. هنگامی که در سیاره‌ای هستند که تنظیم کنندگان به آن نمی‌آیند تماس با بومیان چنین واکنشی را ایجاد نمی‌کند. این امر نشان می‌دهد که تنظیم کنندگان فکر به طریقی ارواح الهام یافتهٔ تثلیث بهشت را درک می‌کنند، یا با آنها در

ارتباطند. آنها به طریقی احتمالاً ممکن است در برخی از فازهای کارهایشان با هم در ارتباط باشند؛ اما ما به راستی نمی‌دانیم. آنها هر دو منشأ در نزدیکی مرکز و منبع کلیهٔ چیزها دارند، اما آنها رستهٔ وجود یکسانی نیستند. تنظیم کنندگان فکر فقط از پدر سرچشمه یافتند؛ ارواح الهام یافته اولاد تثلیث بهشت هستند.

ارواح الهام یافته ظاهراً به طرح تکاملی تک تک سیارات یا جهانها تعلق ندارند، و با این وجود به نظر می‌رسد تقریباً همه جا باشند. حتی در حین این که من درگیر تدوین این بیانیه هستم، حساسیت شخصیِ پیام‌آور منفرد معاشر من نسبت به حضور این رستهٔ روحی نشان می‌دهد که دقیقاً در این لحظه یک روح از رستهٔ الهام یافته و از سومین حجم وجود نیرویی با ماست که بیش از بیست و پنج فوت با ما فاصله ندارد. سومین حجم وجود نیرویی این احتمال را به ما نشان می‌دهد که سه روح الهام یافته در ارتباط با هم عمل می‌کنند.

از میان بیش از دوازده رسته از موجوداتی که در این هنگام با من همراه هستند، پیام‌آور منفرد تنها کسی است که از حضور این موجودات اسرارآمیز تثلیث آگاه است. و علاوه بر آن، در حالی که ما از این طریق نسبت به نزدیکی این ارواح الهی آگاه هستیم، همگی به طور یکسان از مأموریت آنان ناآگاهیم. ما به راستی نمی‌دانیم که آیا آنها نسبت به کارهای ما صرفاً ناظران علاقمند هستند، یا این که به طریقی که برای ما ناشناخته است در واقع به موفقیت کار ما کمک می‌نمایند.

ما می‌دانیم که پسران آموزگار تثلیث وقف روشنگری *آگاهانهٔ* مخلوقات جهان می‌باشند. من به این نتیجهٔ تثبیت شده دست یافته‌ام که ارواح الهام یافتهٔ تثلیث از طریق تکنیکهای *فوق آگاه* همچنین به صورت آموزگاران قلمروها عمل می‌کنند. من متقاعد شده‌ام که یک مجموعهٔ عظیمی از دانش ضروری روحی وجود دارد، حقایقی که برای نیل والای معنوی ضروری هستند، که نمی‌توانند به طور آگاهانه دریافت شوند؛ خود آگاهی به گونه‌ای مؤثر قطعیت دریافت را مورد مخاطره قرار می‌دهد. اگر برداشت ما از این امر صحیح باشد، و تمامی رستهٔ موجودات من با ما هم عقیده است، ممکن است مأموریت این ارواح الهام یافته این باشد که بر این مشکل فائق آیند، بدین معنی که این فاصلهٔ طرح جهانی روشنگری اخلاقی و پیشرفت معنوی را پر کنند. ما فکر می‌کنیم که این دو نوع آموزگار تثلیث منشأ نوعی از ارتباط را در فعالیتهای خود به وجود می‌آورند، اما ما به راستی نمی‌دانیم.

من در کرات آموزشی ابرجهان و در گستره‌های جاودانهٔ هاونا با انسانهای در حال کمال — روانهای معنویت یافته و فراز یابندهٔ قلمروهای تکاملی — به طور دوستانه معاشرت کرده‌ام، اما آنها هرگز از حضور ارواح الهام یافته، که گاه به گاه نیروهای اکتشافی موجود در پیام‌آوران منفرد نزدیکی زیاد آنها را به ما نشان می‌دهد، آگاه نبوده‌اند. من با کلیهٔ رسته‌های پسران خداوند، بالا و پایین، آزادانه گفتگو کرده‌ام، و آنها نیز به همین ترتیب از اندرزهای ارواح الهام یافتهٔ تثلیث ناآگاه بوده‌اند. آنها می‌توانند در تجارب خویش به گذشته رجوع کنند و اگر عمل چنین ارواحی به حساب آورده نشود، رخدادهایی را که تفسیر آنها دشوار است بازگو نمایند؛ و آنها چنین می‌کنند.

اما به جز پیام‌آوران منفرد، و گاهی اوقات موجودات تثلیث منشأ، هیچ خانوادهٔ آسمانی هرگز نسبت به نزدیکی ارواح الهام یافته آگاه نبوده است.

من باور ندارم که ارواح الهام یافتهٔ تثلیث با من قایم موشک بازی می‌کنند. آنها احتمالاً درست با همان شدت که من سعی می‌کنم با آنها ارتباط برقرار سازم تلاش می‌کنند خود را به من آشکار سازند. دشواریها و محدودیتهای ما باید متقابل و ذاتی باشد. من قانع شده‌ام که هیچ راز اختیاری در جهان وجود ندارد؛ از این رو من در تلاشهایم برای حل راز انزوای این ارواحی که به رستهٔ آفرینشی من تعلق دارند هرگز باز نخواهم ایستاد.

و شما انسانها از تمامی این امور اکنون فقط اولین گام خود را در سفر جاودانه دارید بر می‌دارید. شما به خوبی می‌توانید ببینید که پیش از آن که با تضمین "نگرش" و "مادی" پیشروی کنید باید مسیری طولانی را طی نمایید. شما برای مدتها از ایمان استفاده خواهید کرد و به آشکار سازی الهی متکی خواهید بود، اگر امید دارید که به سرعت و با ایمنی پیشرفت کنید.

6- بومیان هاوُنا

بومیان هاونا آفرینش مستقیم تثلیث بهشت هستند، و تعداد آنها فراتر از برداشت اذهان محدود شماست. همچنین برای مردم یورنشیا میسر نیست که عطایای ذاتی مخلوقات الهی کامل همچون این نژادهای تثلیث منشأ جهان جاودان را تصور کنند. شما به راستی هرگز نمی‌توانید از این مخلوقات پرجلال تصوری داشته باشید؛ شما باید منتظر ورود خود به هاونا باشید تا بتوانید به عنوان رفقای روحی به آنان خوشامد بگویید.

شما در طول اقامت طولانی‌تان در یک میلیارد کرات فرهنگی هاونا دوستی جاودانه‌ای برای این موجودات والامنش به وجود خواهید آورد. و چقدر آن دوستی که میان پایین‌ترین مخلوقات شخصی از کرات فضا و این موجودات شخصی والای بومی کرات کامل جهان مرکزی رشد می‌کند عمیق است! انسانهای فراز یابنده، در معاشرت طولانی و مهرآمیز خود با بومیهای هاونا، کار زیادی انجام می‌دهند تا فقر معنوی مراحل پیشین پیشروی انسانی را جبران کنند. هاوناییها در همان حال، از طریق تماسهایشان با رهنوردان فراز یابنده تجربه‌ای کسب می‌کنند که به هیچ میزان اندکی بر محدودیت تجربی زندگی مداوم در چهارچوب یک حیات کامل الهی فائق نمی‌آید. فایدهٔ کسب شده هم برای انسان فراز یابنده و هم بومی هاونا زیاد و متقابل است.

بومیان هاونا، مثل تمامی شخصیتهای تثلیث منشأ دیگر در کمال الهی طراحی شده‌اند، و مثل سایر شخصیتهای تثلیث منشأ، گذشت زمان به اندوختهٔ عطایای تجربی آنها می‌افزاید. اما برخلاف پسران ثابت تثلیث، هاوناییها ممکن است در منزلت تکامل یابند، و ممکن است از یک سرنوشت آشکار ناشدهٔ ابدی آینده برخوردار شوند. این امر از طریق آن هاوناییهایی نشان داده می‌شود که ظرفیت خدمت برای پیوند با یک قطعهٔ غیرتنظیم کننده از پدر را واقعیت می‌بخشند و بدین ترتیب

برای عضویت در سپاه انسانی نهایت واجد شرایط می‌شوند. و سپاهیان دیگری از پایانمندان وجود دارند که به روی این بومیان جهان مرکزی گشوده هستند.

وضعیت تکاملی بومیان هاونا موجب حدس و گمان زیادی در یوورسا شده است. از آنجا که آنها دائما به چندین سپاه نهایت بهشت ملحق می‌شوند، و چون تعداد بیشتری آفریده نمی‌شوند، واضح است که تعداد بومیان باقیمانده در هاونا دائماً در حال کاهش است. پیامدهای غائی این کارکردها هرگز برای ما آشکار نگشته است، اما ما باور نداریم که هیچگاه هاونا از بومیانش به طول کامل تخلیه خواهد شد. ما این تئوری را در سر پرورانده‌ایم که هاونایی‌ها روزگاری در طول اعصار آفرینشهای پیاپیِ سطوح فضای بیرونی احتمالاً از ورود به سپاه نهایت باز خواهند ایستاد. ما همچنین این اندیشه را در سر پرورانده‌ایم که ممکن است در این اعصار متعاقب جهان، جهان مرکزی با یک گروه مخلوط از موجودات مقیم، یک شهروندی که فقط بخشاً شامل بومیان اولیهٔ هاونا می‌باشد از سکنه پر شود. ما نمی‌دانیم چه رسته یا نوع از مخلوقات ممکن است بدین نحو سرنوشتشان وضعیت مسکونی در هاونای آینده باشد، اما ما به این موارد فکر کرده‌ایم:

1- یونیویتیشیاها، که در حال حاضر شهروندان دائمی کواکب جهان محلی هستند.

2- انواع آیندهٔ انسانها که ممکن است در کرات مسکونی ابرجهانها در شکوفایی اعصار نور و حیات به دنیا بیایند.

3- آریستوکراسی روحی آیندهٔ جهانهای متوالی بیرونی.

ما می‌دانیم که هاونای عصر پیشین جهان تا اندازه‌ای از هاونای عصر کنونی متفاوت بود. ما این را بیش از آن منطقی نمی‌پنداریم که تصور کنیم که اکنون شاهد آن تغییرات آهسته در جهان مرکزی هستیم که پیش بینانهٔ اعصار آینده هستند. یک چیز قطعی است: جهان نایستا است؛ فقط خداوند تغییرناپذیر است.

7- شهروندان بهشت

گروههای بیشماری از موجودات خارق‌العاده، شهروندان بهشت، ساکن بهشت هستند. آنها مستقیماً درگیر طرح کامل ساختن مخلوقات فراز یابندهٔ صاحب اراده نیستند، و از این رو برای انسانهای یورنشیا به طور کامل آشکار نمی‌شوند. بیش از سیصد هزار رسته از این موجودات آسمانی هوشمند وجود دارند، و همزمان با فرمان تثلیث که طرح خلاق هفت ابرجهان زمان و فضا را رسماً اعلام نمود آخرین گروه آنها شخصیت یافتند.

شهروندان بهشت و بومیان هاونا گاهی اوقات جمعاً به عنوان *شخصیتهای بهشت - هاونا* نامیده می‌شوند.

این نقل داستان آن موجوداتی را که توسط تثلیث بهشت به وجود آمدند تکمیل می‌کند. هیچیک از آنان تاکنون هرگز گمراه نشده است. و با این وجود، آنها به بالاترین معنی، همگی از عطیهٔ اراده برخوردارند.

موجودات تثلیث منشأ از امتیاز حمل و نقل برخوردارند، و این امر آنها را از شخصیتهای انتقال نظیر سرافیمها مستقل می‌سازد. ما همگی از نیروی جا به جایی آزادانه و سریع در جهان جهانها برخورداریم. به جز ارواح الهام یافتهٔ تثلیث، ما نمی‌توانیم به سرعت تقریباً غیرقابل باور پیام‌آوران منفرد دست یابیم، اما ما قادریم طوری جمع کل تسهیلات انتقال را در فضا به کار گیریم، که می‌توانیم به هر نقطه در یک ابرجهان، از ستاد مرکزی آن، در کمتر از یک سال به وقت یورنشیا برسیم. برای من 109 روز به وقت شما زمان لازم بود که از یوورسا به یورنشیا سفر کنم.

ما به وسیلهٔ همین شیوه‌ها قادریم به طور همزمان به ارتباط متقابل دست زنیم. تمامی رستهٔ آفرینشی ما خود را با هر فرد که در زمرهٔ هر بخش از فرزندان تثلیث بهشت می‌باشد، فقط به جز ارواح الهام یافته، در تماس می‌یابد.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 20

پسران بهشتی خداوند

پسران خداوند آنطور که در ابرجهان اروانتان عمل می‌کنند تحت سه عنوان کلی طبقه‌بندی شده‌اند:

1- پسران فرود یابندهٔ خداوند.

2- پسران فراز یابندهٔ خداوند.

3- پسران تثلیث یافتهٔ خداوند.

رسته‌های فرود یابندهٔ فرزندی شامل شخصیتهایی هستند که از آفرینش مستقیم و الهی برخوردارند. پسران فراز یابنده، نظیر مخلوقات انسانی، از طریق شرکت تجربی در تکنیک خلاق که به عنوان تکامل شناخته شده است به این مرتبت دست می‌یابند. پسران تثلیث یافته یک گروه برخوردار از منشأ مرکب هستند که شامل کلیهٔ موجوداتی می‌شود که توسط تثلیث بهشت احاطه شده‌اند، گر چه از منشأ مستقیم تثلیث برخوردار نیستند.

1- پسران فرود یابندهٔ خداوند

کلیهٔ پسران فرود یابندهٔ خداوند از منشأ بالا و الهی برخوردارند. آنها وقف کارکرد فرود یابندهٔ خدماتی در کرات و سیستمهای زمان و فضا هستند، و در آنجا پیشرفت در صعود بهشتی مخلوقات دون مرتبهٔ حاوی منشأ تکاملی — پسران فراز یابندهٔ خداوند — را تسهیل می‌نمایند. از میان رسته‌های بیشمار پسران فرود یابنده، هفت عدد در این نوشته‌ها شرح داده می‌شوند. آن پسرانی که از سوی الوهیتها در جزیرهٔ مرکزی نور و حیات می‌آیند *پسران بهشتی خداوند* نامیده می‌شوند و در بر گیرندهٔ سه رستهٔ زیرین هستند:

1- پسران آفریننده — میکائیلها.

2- پسران مجیستریال — آوُنالها.

3- پسران آموزگار تثلیث — دِینالها.

چهار رستهٔ باقیماندهٔ فرود یابندهٔ فرزندی به عنوان *پسران جهان محلیِ خداوند* شناخته شده‌اند و عبارتند از:

4- پسران ملک صادق.

5- پسران ورانادک.

6- پسران لانوناندک.

7- حاملین حیات.

ملک صادقها اولاد مشترک یک پسر آفرینندهٔ جهان محلی، روح آفرینشگر، و پدر ملک صادق می‌باشند. اما ورانادکها و لانوناندکها توسط یک پسر آفریننده و همیار آفرینشگر روحی او به وجود آورده می‌شوند. ورانادکها به بهترین وجه به عنوان والامرتبه‌ها، پدران کوکبه؛ و لانوناندکها به عنوان حکمرانان سیستم و به عنوان پرنسهای سیاره‌ای شناخته شده‌اند. رستهٔ سه‌گانهٔ حاملین حیات توسط یک پسر آفریننده و روح آفرینشگری که به یکی از سه قدیم‌الایامهای حوزهٔ ابرجهان مربوطه مرتبط هستند به وجود می‌آید. اما سرشت و فعالیتهای این پسران جهان محلی خداوند در آن مقالاتی که به امور آفرینشهای محلی می‌پردازند به طور مناسب‌تر توصیف می‌شوند.

پسران بهشتی خداوند دارای منشأ سه‌گانه هستند: پسران اولیه یا آفریننده توسط پدر جهانی و پسر جاودان به وجود می‌آیند؛ پسران ثانویه یا مجیستریال فرزندان پسر جاودان و روح بیکران هستند؛ پسران آموزگار تثلیث اولاد پدر، پسر، و روح هستند. از نقطه نظر سرویس، پرستش، و تقاضا در دعا، پسران بهشتی همچون یکی هستند؛ روح آنها یکی است، و کیفیت و کمال کار آنان یکسان است.

همانطور که رسته‌های بهشتی ایامها اثبات نمودند مدیرانی الهی هستند، رسته‌های پسران بهشتی نیز خود را به صورت خادمانی الهی — آفرینندگان، خدمت کنندگان، اعطا کنندگان، داوران، آموزگاران، و آشکار کنندگان حقیقت — هویدا نموده‌اند. آنها جهان جهانها را از سواحل جزیرهٔ جاودان تا کرات مسکونی زمان و فضا در می‌نوردند، و خدمات چندگانه‌ای را که در این نگارشات فاش نمی‌شود در جهان مرکزی و ابرجهانها اجرا می‌کنند. آنها بسته به طبیعت و مکان خدمتشان به طور گوناگون سازمان یافته‌اند، اما در یک جهان محلی پسران مجیستریال و آموزگار هر دو تحت سرپرستی پسر آفریننده‌ای که مسئولیت آن حوزه را به عهده دارد خدمت می‌کنند.

پسران آفریننده به نظر می‌رسد از یک عطیهٔ معنوی برخوردار باشند که حول شخصشان متمرکز است. آنها آن را کنترل می‌کنند و می‌توانند اعطا کنند، همانطور که خود پسر آفرینندهٔ شما آنگاه که روحش را روی تمامی انسانها در یورنشیا افشاند چنین کرد. هر پسر آفریننده در قلمرو خودش از این عطیهٔ نیروی جلب معنوی برخوردار است؛ او از هر عمل و احساس هر پسر فرود یابندهٔ خداوند که در قلمرو او خدمت می‌کند شخصاً آگاه است. در اینجا یک انعکاس الهی، یک نسخه برداری جهان محلیِ آن نیروی جلب مطلق روحی پسر جاودان وجود دارد که او را قادر می‌سازد با کلیهٔ پسران بهشتی خود، صرف نظر از این که در کجای سراسر جهان جهانها باشند، تماس برقرار کند و این تماس را حفظ نماید.

پسران بهشتی آفریننده نه تنها در کارکردهای خدماتی و اعطایی فرود یابندهٔ خویش به عنوان پسر خدمت می‌کنند، بلکه هنگامی که دوران اعطایی خویش را تکمیل نمودند، هر یک به عنوان یک پدر جهان در آفرینش خودشان عمل می‌کنند، در حالی که پسران دیگر خداوند به خدمت اعطایی و ارتقاءِ معنوی ادامه می‌دهند. این خدمت به این منظور طراحی شده است که سیارات را یک به یک به قدردانی داوطلبانه از حکمرانی مهرآمیز پدر جهانی که به وقف مخلوق به خواست پدر آسمانی و به وفاداری سیاره‌ای نسبت به حاکمیت جهانی پسر آفریننده‌اش می‌انجامد جلب نماید.

در یک پسر آفریننده هفتگانه، خالق و مخلوق در ارتباطی فهیمانه، دلسوزانه، و بخشنده، برای همیشه در هم آمیخته‌اند. تمامی رستهٔ میکائیلها، پسران آفریننده، آنقدر بی‌نظیر هستند که بررسی سرشت و فعالیتهای آنان به مقالهٔ بعدی در این سری اختصاص خواهد یافت، در حالی که این نوشته عمدتاً به دو رستهٔ باقیماندهٔ فرزندی بهشت، پسران مجیستریال و پسران آموزگار تثلیث، خواهد پرداخت.

2- پسران مجیستریال

هر گاه یک برداشت آغازین و مطلق از موجود که توسط پسر جاودان تدوین شده با یک آرمان جدید و الهیِ حاویِ خدمت مهرآمیز که توسط روح بیکران پندار گشته یگانه شود، یک پسر جدید و آغازین خداوند، یک پسر مجیستریال بهشت، به وجود می‌آید. این پسران در مقایسه با رستهٔ میکائیلها، پسران آفریننده، رستهٔ آونالها را تشکیل می‌دهند. آنها گر چه از نظر شخصی آفریننده نیستند، از نزدیک با میکائیلها در تمامی کارهایشان مرتبطند. آونالها خادمان سیاره‌ای و قضات، اجرا کنندگان قانونِ قلمروهای زمان و فضا برای تمامی نژادها، تمامی کرات، و تمامی جهانها هستند.

ما دلایلی داریم باور کنیم که تعداد کل پسران مجیستریال در جهان بزرگ در حدود یک میلیارد است. آنها از یک رستهٔ حاکم بر خود هستند، و توسط شورای عالی‌شان در بهشت هدایت می‌شوند. این شورا از آونالهای باتجربه‌ای تشکیل شده است که از خدمات کلیهٔ جهانها جمع‌آوری شده‌اند. اما هنگامی که آنها به یک جهان محلی تخصیص یافته و در آن به کار گمارده می‌شوند، تحت سرپرستی پسر آفرینندهٔ آن حوزه خدمت می‌کنند.

آونالها پسران بهشت برای سرویس و اعطا به تک تک سیارات جهانهای محلی هستند. و چون هر پسر آونال از یک شخصیت منحصر به فرد برخوردار است، از آنجا که هیچیک از دو تای آنها همانند نیستند، کار آنها در قلمرو اقامت موقتشان به طور انفرادی بی‌نظیر است، جایی که آنها در آن اغلب به شکل انسان در جسم ظاهر می‌شوند و گاهی اوقات در کرات تکاملی از مادران زمینی متولد می‌شوند.

آونالها علاوه بر خدماتشان در سطوح اداری بالاتر، در کرات مسکونی از یک کارکرد سه‌گانه برخوردارند:

1- *عملکردهای قضایی*. آنها در پایان ادوار سیاره‌ای عمل می‌کنند. در موعد مقرر ممکن است چندین — صدها عدد — از این مأموریتها در هر کرهٔ جداگانه اجرا شود، و آنها ممکن است که به عنوان خاتمه دهندگان اعطایی، رها کنندگان بقا یافتگان خفته، به همان کرات یا کرات دیگر به دفعات بیشمار عزیمت کنند.

2- *مأموریتهای مجیستریال*. یک دیدار سیاره‌ای از این نوع معمولاً پیش از ورود یک پسر اعطایی رخ می‌دهد. در چنین مأموریتی یک آونال از طریق یک تکنیک ظهور در جسم که شامل تولد انسانی نیست به صورت یک بزرگسال آن سرزمین پدیدار می‌شود. آونالها به دنبال این دیدار نخست و معمول مجیستریال ممکن است در همان سیاره هم پیش و هم پس از ظهور پسر اعطایی در یک ظرفیت مجیستریال مکرراً خدمت کنند. یک آونال در این مأموریتهای اضافهٔ مجیستریال ممکن است در شکل مادی و مرئی ظاهر شود و ممکن است چنین نکند، اما در هیچیک از آنها او به صورت یک نوزاد ناتوان به دنیا نخواهد آمد.

3- *مأموریتهای اعطایی*. پسران آونال همگی حداقل یک بار خود را به نژادی انسانی در کره‌ای تکاملی اعطا می‌کنند. دیدارهای قضایی بیشمار هستند، مأموریتهای مجیستریال ممکن است چندگانه باشند، اما در هر سیاره فقط یک پسر اعطایی ظاهر می‌شود. آونالهای اعطایی از زن متولد می‌شوند، همانطور که میکائیل نبادان در یورنشیا ظهور یافت.

هیچ حدی برای تعداد دفعاتی که ممکن است پسران آونال در مأموریتهای مجیستریال و اعطایی خدمت کنند وجود ندارد، اما معمولاً هنگامی که این تجربه هفت بار صورت یافت، به نفع آنهایی که قدر کمتری از چنین خدمتی برخوردار بودند تعلیق انجام می‌شود. این پسرانی که از چندین تجربهٔ اعطایی برخوردارند سپس به شورای عالی شخصی یک پسر آفریننده گمارده می‌شوند، و بدین ترتیب در ادارهٔ امور جهان شرکت می‌کنند.

پسران مجیستریال در کلیهٔ کارهایشان برای کرات مسکونی و در آنها توسط دو رسته از مخلوقات جهان محلی، ملک صادقها و فرشتگان اعظم، یاری می‌شوند، در حالی که در مأموریتهای اعطایی همچنین توسط ستارگان تابناک عصر، که همانند آنها منشأ در آفرینشهای محلی دارند، همراهی می‌شوند. پسران ثانویهٔ بهشت، آونالها، در هر تلاش سیاره‌ای توسط

توانمندی و اتوریتهٔ کامل یک پسر اولیهٔ بهشت، پسر آفرینندهٔ جهان محلی مورد خدمتشان، مورد حمایت واقع می‌شوند. از نظر تمامی مقاصد و منظورها کار آنها در کرات مسکونی درست همانقدر مؤثر و قابل قبول است که سرویس یک پسر آفریننده در چنین کرات حاوی سکونت انسانی می‌توانست باشد.

3- اعمال قضایی

آونالها به عنوان پسران مجیستریال شهرت دارند زیرا قضات والای عالم، داوران ادوار الهی پی در پی کرات زمان هستند. آنها سرپرستی بیدار کردن بقا یافتگان خفته را به عهده دارند، در قلمروها به قضاوت می‌نشینند، یک دورهٔ قضاوت تعلیق یافتهٔ الهی را به پایان می‌رسانند، فرامین یک عصر بخشش آزمایشی را به اجرا در می‌آورند، مخلوقات فضا را که به خدمت سیاره‌ای تعلق دارند به کارهای دورهٔ جدید الهی مجدداً بر می‌گمارند، و به دنبال پایان مأموریتشان به ستاد مرکزی جهان محلی خویش باز می‌گردند.

هنگامی که آونالها پیرامون سرنوشت یک عصر بر مسند قضاوت می‌نشینند، سرنوشت نژادهای تکاملی را مقدر می‌دارند، اما گر چه ممکن است در رابطه با نابودی هویت مخلوقات شخصی دست به قضاوت زنند، چنین احکامی را به اجرا در نمی‌آورند. احکامی از این نوع توسط کسی جز مسئولین یک ابرجهان به اجرا در نمی‌آیند.

ورود یک آونال بهشت در یک کرهٔ تکاملی به منظور خاتمه دادن یک دورهٔ الهی و گشایش یک عصر جدید از پیشرفت سیاره‌ای لزوماً یک مأموریت مجیستریال یا یک مأموریت اعطایی نیست. مأموریتهای مجیستریال گاهی اوقات و مأموریتهای اعطایی همیشه به صورت ظهور در جسم انجام می‌شوند؛ بدین معنی که در چنین مأموریتهایی آونالهاعملاً در شکل مادی در یک سیاره خدمت می‌کنند. دیدارهای دیگر آنها "تکنیکی" هستند، و یک آونال در این ظرفیت برای خدمت سیاره‌ای در جسم ظهور نمی‌یابد. اگر یک پسر مجیستریال صرفاً به عنوان یک قاضی دورهٔ الهی بیاید، به صورت یک موجود روحی که برای مخلوقات مادی آن قلمرو نامرئی است در یک سیاره وارد می‌شود. این دیدارهای تکنیکی در تاریخ طولانی یک کرهٔ مسکونی مکرراً به وقوع می‌پیوندند.

پسران آونال ممکن است پیش از تجارب مجیستریال و اعطایی، هر دو، به صورت قضات سیاره‌ای عمل کنند. با این وجود در هر یک از این مأموریتها، پسر در جسم ظهور یافته عصر در حال گذار سیاره‌ای را مورد قضاوت قرار خواهد داد. یک پسر آفریننده نیز هنگامی که در یک مأموریت اعطایی در شکل جسم انسانی ظاهر می‌شود به همین ترتیب عمل می‌کند. هنگامی که یک پسر بهشت از یک کرهٔ تکاملی دیدار می‌کند و مثل یکی از مردم آن می‌شود، حضور او یک دورهٔ الهی را خاتمه داده و برای آن قلمرو در بر گیرندهٔ قضاوت می‌باشد.

4- مأموریتهای مجیستریال

پیش از ظهور سیاره‌ایِ یک پسر اعطایی، یک کرهٔ مسکونی معمولاً توسط یک آونال بهشت در یک مأموریت مجیستریال مورد دیدار واقع می‌شود. اگر این یک دیدار آغازین مجیستریال باشد، آونال همیشه به صورت یک موجود مادی ظهور می‌یابد. او به صورت یک مرد کاملاً بالغ نژادهای انسانی در سیارهٔ مأموریت ظاهر می‌شود، موجودی که برای مخلوقات انسانی روزگار و نسل خود کاملاً مرئی، و با آنان در تماس فیزیکی است. در سرتاسر یک ظهور مجیستریال ارتباط پسر آونال با نیروهای محلی و جهانی روحی کامل و ناگسستنی است.

یک سیاره ممکن است هم پیش و هم پس از ظهور یک پسر اعطایی دیدارهای متعدد مجیستریال را تجربه نماید. آن ممکن است توسط همان آونالها یا آونالهای دیگر که به عنوان قضات دورهٔ الهی عمل می‌کنند بارها مورد دیدار واقع شود، اما چنین مأموریتهای تکنیکی قضاوتی نه اعطایی هستند و نه مجیستریال، و آونالها در چنین ایامی هرگز در جسم ظهور نمی‌یابند. حتی هنگامی که یک سیاره با مأموریتهای مکرر مجیستریال برکت می‌یابد، آونالها همیشه به ظهور انسانی تن در نمی‌دهند؛ و هنگامی که در شکل جسم انسانی خدمت می‌کنند، همیشه به عنوان موجودات بالغ آن سرزمین ظاهر می‌شوند؛ آنها از زن متولد نمی‌شوند.

پسران بهشت هنگامی که در مأموریتهای اعطایی یا مجیستریال ظهور یافته‌اند، تنظیم کنندگان را تجربه کرده‌اند، و این تنظیم کنندگان برای هر ظهور متفاوتند. تنظیم کنندگانی که اذهان پسران ظهور یافتهٔ خداوند را اشغال می‌کنند هرگز نمی‌توانند از طریق یگانگی با موجودات بشری - الهی مورد سکونتشان امید به نیل به شخصیت داشته باشند، اما آنها اغلب از طریق فرمان پدر جهانی شخصیت می‌یابند. چنین تنظیم کنندگانی شورای عالی رهنمود دیوینینگتون را برای سرپرستی، تعیین هویت، و اعزام ناصحان اسرارآمیز به قلمروهای مسکونی شکل می‌دهند. آنها همچنین به دنبال نابودی منزلگاههای موقت زمینی انسانها در بازگشت تنظیم کنندگان به "آغوش پدر" از آنها استقبال می‌کنند و آنها را معتبر می‌شناسند. بدین ترتیب تنظیم کنندگان وفادارِ قضات دنیا، رئیسان ستودهٔ نوعشان می‌شوند.

یورنشیا هرگز میزبان یک پسر آونال در یک مأموریت مجیستریال نبوده است. اگر یورنشیا طرح کلی کرات مسکونی را دنبال می‌نمود، با یک مأموریت مجیستریال مدتی بین روزگاران آدم و اعطای میکائیل مسیح برکت می‌یافت. اما به دلیل ظهور پسر آفرینندهٔ شما در اعطای نهایی‌اش، هزار و نهصد سال پیش، ترتیب منظم پسران بهشت در سیارهٔ شما به طور کامل از روال معمول خارج گردید.

یورنشیا ممکن است توسط یک آونال که مأموریت می‌یابد در یک مأموریت مجیستریال در جسم ظاهر شود باز مورد دیدار واقع شود، اما در رابطه با ظهور آیندهٔ پسران بهشت، حتی "فرشتگان آسمان نیز زمان یا شیوهٔ چنین دیدارهایی را نمی‌دانند"، زیرا یک کرهٔ اعطایی رستهٔ میکائیل تحت سرپرستی فردی و شخصی یک پسر استاد قرار می‌گیرد و بدین نحو، کاملاً تابع طرحها و نظرات خود او است. و در رابطه با کرهٔ شما، به واسطهٔ وعدهٔ بازگشت میکائیل این امر پیچیده‌تر شده است. صرف نظر از سوءِ تعبیر پیرامون سفر میکائیل نبادان به یورنشیا، یک چیز قطعاً

موثق است: وعدهٔ او برای بازگشت به کرهٔ شما. نظر به این چشم‌انداز ، فقط زمان می‌تواند ترتیب آیندهٔ دیدارهای پسران بهشتی خداوند را از یورنشیا آشکار سازد.

5- اعطای پسران بهشتی خداوند

پسر جاودان کلام جاودان خداوند است. پسر جاودان ابراز کامل ”اولین“ اندیشهٔ مطلق و بیکران پدر جاودان او است. هنگامی که یک کپیه‌برداری شخصی یا بسط الهی از این پسر آغازین در یک مأموریت اعطایی ظهور در جسم انسانی آغاز می‌شود، این امر عملاً حقیقت می‌یابد که ”کلام“ الهی ”تبدیل به جسم می‌شود“ و این که بدین ترتیب کلام در میان موجودات دون رتبهٔ حاوی منشأ حیوانی سکنی می‌گزیند.

در یورنشیا یک اعتقاد رایج وجود دارد که منظور از اعطای یک پسر این است که رویکرد پدر جهانی به گونه‌ای تحت تأثیر قرار گیرد، اما روشن بینی شما باید نشان دهد که این امر حقیقت ندارد. اعطاهای آونالها و پسران رستهٔ میکائیل بخشی ضروری از روند تجربی است و به این منظور طراحی شده که این پسران را برای مردمان و سیارات زمان و فضا داوران و فرمانروایانی ایمن و دلسوز گرداند. دوران اعطای هفتگانه هدف متعالی کلیهٔ پسران بهشتی آفرینشگر است. و کلیهٔ پسران مجیستریال با همان روح خادمانه انگیزه می‌یابند که پسران اولیهٔ آفریننده و پسر جاودان بهشت را به گونه‌ای بسیار سرشار تعیین ویژگی می‌نماید.

نوعی پسر بهشتی باید به هر کرهٔ مسکونی انسانی اعطا شود تا برای تنظیم کنندگان فکر این را میسر سازد که در اذهان تمامی موجودات بشری نرمال در آن کره سکنی گزینند، زیرا تنظیم کنندگان نزد *کلیهٔ* موجودات بشری با حسن نیت نمی‌آیند تا این که روی تمامی انسانها روح حقیقت ریخته شده باشد؛ و اعزام روح حقیقت منوط به این است که یک پسر بهشت که یک مأموریت اعطای انسانی را در یک کرهٔ در حال تکامل به طور موفقیت‌آمیز به اجرا گذاشته است به ستاد مرکزی جهان خود بازگردد.

طی روند تاریخ طولانی یک سیارهٔ مسکونی، داوریهای دوره‌ای بسیاری به وقوع خواهد پیوست، و ممکن است بیش از یک مأموریت مجیستریال رخ دهد، اما بر حسب معمول یک پسر اعطایی تنها یک بار در کره خدمت خواهد کرد. تنها لازم است که در هر کرهٔ مسکونی یک پسر اعطایی بیاید و در شکل حیات کامل انسانی از تولد تا مرگ زندگی کند. دیر یا زود، صرف نظر از وضعیت معنوی، هر کرهٔ مسکونی انسانی سرنوشتش این است که میزبان یک پسر مجیستریال در یک مأموریت اعطایی شود، به جز آن سیاره‌ای در هر جهان محلی که یک پسر آفریننده برمی‌گزیند اعطای انسانی خود را در آن صورت دهد.

شما با فهم بیشتر پسران اعطایی تشخیص می‌دهید که چرا در تاریخ نبادان چنین علاقهٔ زیادی نسبت به یورنشیا وجود دارد. سیارهٔ کوچک و بی‌اهمیت شما صرفاً به این دلیل مورد علاقهٔ جهان محلی است که کرهٔ منزلگاه انسانی عیسی ناصری است. آن صحنهٔ اعطای نهایی و پیروزمند پسر

آفرینندهٔ شما بود، عرصه‌ای که میکائیل حاکمیت عالی شخصی جهان نبادان را در آن به دست آورد.

یک پسر آفریننده در ستاد مرکزی جهان محلیش، به ویژه بعد از تکمیل اعطای انسانی خودش، عمدهٔ وقتش را در مشاوره دادن و آموزش کالج پسران دستیار، پسران مجیستریال و دیگران، صرف می‌کند. این پسران مجیستریال با عشق و محبت، با بخشش مهرآمیز و ملاحظهٔ پرعطوفت، خود را به کرات فضا اعطا می‌دارند. و این خدمات سیاره‌ای به هیچ وجه پایین‌تر از اعطاهای انسانی میکائیلها نیستند. درست است که پسر آفرینندهٔ شما برای قلمرو ماجرای نهایی خود در تجربهٔ مخلوق قلمرویی را انتخاب نمود که بداقبالیهای غیرمعمول داشت. اما هیچ سیاره‌ای هرگز نمی‌توانست در چنان شرایطی باشد که برای ترمیم معنوی آن نیاز به اعطای یک پسر آفریننده داشته باشد. هر پسری از گروه اعطایی به همان اندازه کفایت می‌نمود، زیرا پسران مجیستریال در کلیهٔ کارهایشان در کرات یک جهان محلی درست همانقدر به طور الهی مؤثر و تماماً خردمند هستند که برادر بهشتی‌شان، پسر آفریننده، می‌بود.

اگر چه در طول ظهور اعطایی این پسران بهشت در جسم همیشه احتمال فاجعه وجود دارد، من هنوز نشانی از شکست یا خطای یک پسر مجیستریال یا آفریننده در یک مأموریت اعطایی را ندیده‌ام. هر دو از چنان منشأ نزدیکی به کمال مطلق برخوردارند که شکست ناپذیر هستند. آنها واقعاً ریسک می‌کنند، به راستی همانند مخلوقات انسانی حاوی جسم و خون می‌شوند و بدین طریق تجربهٔ بی‌نظیر مخلوق را به دست می‌آورند، اما در محدودهٔ گسترهٔ مشاهدهٔ من، آنها همیشه موفق می‌شوند. آنها هرگز در دستیابی به هدف مأموریت اعطایی شکست نمی‌خورند. داستان اعطا و خدمت سیاره‌ای آنان در سراسر نبادان در بر گیرندهٔ شکوهمندترین و مسحور کننده‌ترین فصل در تاریخ جهان محلی شما می‌باشد.

6- دوران زندگانی اعطایی انسانی

روشی که به وسیلهٔ آن یک پسر بهشت به عنوان یک پسر اعطایی برای ظهور در جسم انسانی آماده می‌شود، و در سیارهٔ اعطایی نقش مادر را بازی می‌کند، یک راز جهانی است؛ و هر تلاشی برای کشف کارکرد این تکنیک سونارینگتون با شکست قطعی مواجه خواهد شد. بگذارید آگاهی عظیم از حیات انسانی عیسی ناصری در روان شما تعمیق یابد، اما با پندارگرایی بی‌فایده در این که این ظهور اسرارآمیز میکائیل نبادان در جسم چگونه به انجام رسید فکر خود را به هدر ندهید. بگذارید همگی ما در آگاهی و اطمینان از این که چنین دستاوردهایی برای طبیعت الهی میسر هستند شادمانی کنیم و با حدسیات بیهوده پیرامون تکنیکی که برای انجام چنین پدیده‌هایی توسط خرد الهی به کار گرفته می‌شود وقت هدر ندهیم.

یک پسر بهشت در یک مأموریت اعطایی انسانی همیشه از زن متولد می‌شود و به صورت یک پسر بچهٔ آن سرزمین بزرگ می‌شود، همانطور که عیسی در یورنشیا چنین کرد. این پسران که حاوی خدمات عالی هستند درست همانند یک موجود بشری همگی از نوزادی آغاز می‌کنند و با

عبور از جوانی به مردانگی می‌رسند. آنها از هر جهت مثل انسانهای نژادی می‌شوند که در آن متولد می‌گردند. آنها مثل فرزندان قلمروهایی که در آن خدمت می‌کنند از پدر درخواست اجابت خواسته‌هایشان را می‌کنند. از یک دیدگاه مادی، این پسران بشری - الهی به جز تنها یک مورد استثنا حیاتی معمول را زندگی می‌کنند: آنها در کرات اقامت موقتشان دارای فرزند نمی‌شوند؛ این یک محدودیت عمومی است که به تمامی رسته‌های پسران اعطایی بهشت اِعمال می‌شود.

همانطور که عیسی در کرهٔ شما به عنوان پسر نجار کار کرد، پسران بهشتی دیگر نیز در ظرفیتهای گوناگون در سیارات اعطایی‌شان کار می‌کنند. شما به سختی می‌توانید به حرفه‌ای بیندیشید که توسط یک پسر بهشت در روند اعطایش به یکی از سیارات تکاملی زمان دنبال نشده باشد.

هنگامی که یک پسر اعطایی در تجربهٔ زیستن حیات انسانی خبره شد، هنگامی که به کمال توازن با تنظیم کنندهٔ ساکن در خود دست یافت، آن بخش از مأموریت سیاره‌ای خویش را که برای روشنگری اذهان و الهام دادن روانهای برادرانش در جسم طراحی شده بی‌درنگ آغاز می‌کند. این پسران به عنوان آموزگار منحصراً وقف ارشاد معنوی نژادهای انسانی در کرات مکان اقامت موقتشان هستند.

دوران زندگانی اعطایی انسانی میکائیلها و آونالها، ضمن این که از بیشتر جهات شبیه هم هستند، مجموعاً یکسان نیستند: یک پسر مجیستریال هرگز اعلام نمی‌کند: ”هر کس که پسر را دیده است، پدر را دیده است“، همانطور که پسر آفرینندهٔ شما هنگامی که در یورنشیا و در جسم بود چنین نمود. اما یک آونال اعطا شده اعلام می‌کند: ”هر کس که من را دیده است، پسر جاودان خداوند را دیده است.“ پسران مجیستریال از تبار بلافصل پدر جهانی نیستند، و بنا به خواست پدر هم در جسم ظاهر نمی‌شوند؛ آنها همیشه بنا به خواست پسر جاودان بهشت خود را به عنوان *پسران* بهشت اعطا می‌دارند.

هنگامی که پسران اعطایی، آفریننده یا مجیستریال، به دروازه‌های مرگ وارد می‌شوند، در روز سوم مجدداً ظاهر می‌شوند. اما شما نباید این ایده را در سر بپرورانید که آنها همیشه همچون پسر آفریننده که هزار و نهصد سال پیش در کرهٔ شما اقامت داشت با پایان سوگباری مواجه می‌شوند. تجربهٔ خارق‌العاده و غیرمعمول ظالمانه‌ای که عیسی ناصری از آن عبور نمود موجب شده است که یورنشیا به طور محلی به عنوان ”کرهٔ صلیب“ شناخته شود. ضرورت ندارد که چنین رفتاری غیرانسانی با یک پسر خداوند صورت گیرد، و اکثریت عظیم سیارات استقبالی با ملاحظه‌تر از آنها داشته‌اند، و به آنها اجازه داده‌اند که دوران زندگانی انسانی خویش را به اتمام رسانند، عصر را خاتمه دهند، بقا یافتگان خفته را مورد داوری قرار دهند، و یک دوران الهی نوینی را بدون تحمیل یک مرگ خشونت‌آمیز افتتاح نمایند. یک پسر اعطایی باید با مرگ مواجه شود، باید از تمامی تجربهٔ واقعی انسانهای عالم عبور کند، اما این جزو ملزومات طرح الهی نیست که این مرگ خشونت‌آمیز یا غیرعادی باشد.

هنگامی که پسران اعطایی از طریق عمل خشونت‌آمیز کشته نمی‌شوند، آنها به طور داوطلبانه زندگی خود را رها می‌سازند و از دروازه‌های مرگ عبور می‌کنند، نه برای ارضای مطالبات "عدالت سخت‌گیر" یا "خشم الهی"، بلکه به این علت که دوران اعطایی را تکمیل سازند، یعنی از "فنجان" دوران زندگانی ظهور در جسم و تجربهٔ شخصی در تمامی آنچه که حیات یک مخلوق را — آنطور که در سیارات وجود انسانی زیست می‌شود — تشکیل می‌دهد "بنوشند." اعطا یک ضرورت سیاره‌ای و جهانی است، و مرگ فیزیکی چیزی بیش از یک بخش ضروری از یک مأموریت اعطایی نیست.

هنگامی که ظهور در جسم انسانی به پایان رسید، آونالِ مشغول به خدمت عازم بهشت می‌شود، توسط پدر جهانی مورد پذیرش قرار می‌گیرد، به جهان محلی مأموریتش باز می‌گردد، و توسط پسر آفریننده مورد تجلیل واقع می‌شود. پسر آؤنال و پسر آفریننده به دنبال اعطا روح حقیقت مشترکشان را برای کار در قلوب نژادهای انسانی که در کرهٔ اعطایی ساکنند اعزام می‌دارند. در اعصار پیش از حاکمیت یک جهان محلی، این روح مشترک هر دو پسر است که توسط روح آفرینشگر به کار بسته می‌شود. آن تا اندازه‌ای متفاوت از روح حقیقتی است که به دنبال هفتمین اعطای یک میکائیل اعصار جهان محلی را تعیین ویژگی می‌کند.

به دنبال تکمیل اعطای نهایی یک پسر آفریننده، طبیعت روح حقیقتی که سابقاً به کلیهٔ کرات اعطایی آونال آن جهان محلی فرستاده شده بود تغییر می‌یابد، و بیشتر عملاً روحِ میکائیلِ خود مختار می‌شود. این پدیده همزمان با رهایی روح حقیقت برای خدمت در سیارهٔ اعطای انسانی میکائیل به وقوع می‌پیوندد. از این رو، هر کره‌ای که توسط یک اعطای مجیستریال ارج یافته است همان تسلی دهندهٔ روحی را از پسر آفرینندهٔ هفتگانه در ارتباط با آن پسر مجیستریال دریافت خواهد کرد که در صورت ظهور شخصی فرمانروای جهان محلی به عنوان پسر اعطایی آن دریافت می‌کرد.

7- پسران آموزگار تثلیث

این پسران بسیار شخصی و بسیار معنوی بهشت توسط تثلیث بهشت به وجود می‌آیند. آنها در هاونا به عنوان رستهٔ دِینالها شناخته شده‌اند. آنها در اروانتان به عنوان پسران آموزگار تثلیث ثبت شده‌اند، و به دلیل اصل و نسبشان چنین نامیده شده‌اند. در سلوینگتون آنها گاهی اوقات پسران معنوی بهشت نامیده می‌شوند.

تعداد پسران آموزگار دائماً در حال افزایش است. آخرین پخش جهانیِ سرشماری تعداد این پسران آموزگار را که در جهان مرکزی و ابرجهانها عمل می‌کنند اندکی بیش از بیست و یک میلیارد تن اعلام نمود، و این در بر گیرندهٔ ذخیره‌های بهشتی که شامل بیش از یک سوم تمامی پسران آموزگار تثلیث موجود می‌شود نمی‌باشد.

رستهٔ دینالِ فرزندی یک بخش ارگانیک از دولتهای محلی یا ابرجهان نیست. اعضای آن نه آفریننده هستند، نه بازیاب، نه قاضی، و نه حکمران. آنها آنقدر به مدیریت جهان علاقمند نیستند که به روشنگری اخلاقی و رشد معنوی می‌باشند. آنها آموزگاران جهانی هستند، و وقف بیداری معنوی و هدایت اخلاقی تمامی قلمروها می‌باشند. کارکرد آنان اساساً به کارکرد شخصیتهای روح بیکران مربوط است و از نزدیک با صعود بهشتی موجودات آفریده شده ارتباط دارد.

این پسران تثلیث از طبیعت ترکیبی سه الوهیت بهشت بهره می‌برند، اما در هاونا به نظر می‌رسد که بیشتر طبیعت پدر جهانی را منعکس می‌سازند. آنها به نظر می‌رسد در ابرجهانها طبیعت پسر جاودان را به نمایش می‌گذارند، در حالی که در آفرینشهای محلی به نظر می‌رسد آنها سرشت روح بیکران را نشان می‌دهند. آنها در کلیهٔ جهانها تجسم خدمت و صلاحدید خرد هستند.

پسران آموزگار تثلیث برخلاف برادران بهشتی‌شان، میکائیلها و آونالها، هیچ آموزش مقدماتی در جهان مرکزی دریافت نمی‌کنند. آنها مستقیماً به ستاد مرکزی ابرجهانها اعزام می‌شوند و از آنجا برای خدمت در یک جهان محلی به مأموریت گمارده می‌شوند. آنها در خدمتشان به این قلمروهای تکاملی نفوذ ترکیبی معنوی یک پسر آفریننده و پسران مجیستریال مربوطه را به کار می‌گیرند، زیرا دینالها در خودشان و به واسطهٔ خودشان از یک نیروی جذب روحی برخوردار نیستند.

8- خدمت دِینالها در جهان محلی

پسران معنوی بهشت موجودات بی‌نظیر تثلیث منشأ هستند و تنها مخلوقات تثلیث هستند که چنان به طور کامل با ادارهٔ جهانهای دوگانه - منشأ مرتبطند. آنها به گونه‌ای عطوفت‌آمیز وقف خدمت آموزشیِ مخلوقات انسانی و رسته‌های پایین‌تر موجودات روحی هستند. آنها تلاشهای خود را در سیستمهای محلی آغاز می‌کند، و مطابق تجربه و دستاورد، از طریق خدمت در کوکبه به بالاترین کار آفرینش محلی به سوی داخل پیش می‌روند. آنها به دنبال تصدیق ممکن است سفرای روحی که جهانهای محلی خدمتشان را نمایندگی می‌کنند شوند.

من تعداد دقیق پسران آموزگار در نبادان را نمی‌دانم؛ چندین هزار تن از آنان وجود دارند. بسیاری از سرپرستان دپارتمانها در مدارس ملک صادق به این رسته تعلق دارند، در حالی که جمع پرسنل دانشگاه سلوینگتون که به طور منظم تشکیل می‌شود شامل بیش از یکصد هزار تن از جمله این پسران می‌باشد. تعداد کثیری در کرات گوناگون آموزشی مورانشیا استقرار یافته‌اند، اما آنها با کار پیشرفت معنوی و عقلانی مخلوقات انسانی به طور کامل مشغول نیستند؛ آنها به آموزش موجودات سراف و سایر بومیان آفرینشهای محلی به طور یکسان علاقمند هستند. بسیاری از دستیاران آنان از رسته‌های موجودات مخلوق - تثلیث یافته بیرون کشیده شده‌اند.

پسران آموزگار تشکیل دهندهٔ استادانی هستند که تمامی بررسیها و ادارهٔ تمامی آزمونها را برای تعیین شایستگی و تصدیق کلیهٔ مراحل فرعی خدمت جهان سرپرستی می‌کنند، از وظایف نگهبانان دیده‌بان تا آنهایی که دانشجویان ستاره شناسی هستند. آنها یک دورهٔ آموزشی مادام‌العمر

را به انجام می‌رسانند، که از درسهای سیاره‌ای تا کالج بالای خرد که در سلوینگتون واقع شده است دامنه می‌یابد. همگی، انسانهای فراز یابنده یا فرشتگان بلند پرواز کروب که این ماجراها را در خرد و حقیقت تکمیل می‌سازند، مورد قدردانی واقع می‌شوند، که نشان دهندهٔ تلاش و پیشرفت است.

در تمامی جهانها کلیهٔ پسران خداوند مرهون این پسران پیوسته وفادار و یکسره مؤثر آموزگار تثلیث می‌باشند. آنها آموزگاران والای کلیهٔ شخصیتهای روحی، حتی آموزگاران مورد آزمون واقع شده و راستین خود پسران خداوند می‌باشند. اما من به سختی می‌توانم از جزئیات پایان ناپذیر وظایف و کارکردهای پسران آموزگار به شما آگاهی دهم. قلمرو عظیم فعالیتهای فرزندیِ دینال، هنگامی که شما از میزان هوش بالاتری برخوردار شوید، و پس از پایان انزوای معنوی سیارهٔ شما، بهتر در یورنشیا فهم خواهد شد.

9- خدمت سیاره‌ای دِینالها

هنگامی که پیشرفت رخدادها در یک کرهٔ تکاملی نشان می‌دهد که زمان برای آغاز یک عصر معنوی مساعد است، پسران آموزگار تثلیث همیشه برای این خدمت داوطلب می‌شوند. شما با این رسته از فرزندی آشنا نیستید زیرا یورنشیا یک عصر معنوی، یک هزارهٔ ارشاد کیهانی، را هرگز تجربه نکرده است. اما پسران آموزگار به منظور تدوین طرحهایی پیرامون اقامت پیش بینی شدهٔ موقتشان در کرهٔ شما حتی اکنون از کرهٔ شما دیدن می‌کنند. آنها پس از این که ساکنان یورنشیا به رهایی نسبی از قل و زنجیرهای ددمنشی و از قید و بندهای مادی گرایی دست یافتند در موعد مناسب در آن ظاهر خواهند شد.

پسران آموزگار تثلیث با خاتمه بخشیدن به ادوار الهی سیاره‌ای کاری ندارند. آنها نه مردگان را مورد داوری قرار می‌دهند و نه زندگان را به دنیای دیگر انتقال می‌دهند، اما آنها در هر مأموریت سیاره‌ای با یک پسر مجیستریال که این خدمات را انجام می‌دهد همراهی می‌شوند. پسران آموزگار به طور کامل درگیر آغاز نمودن یک عصر معنوی با پدیداری عصر واقعیتهای معنوی در یک سیارهٔ تکاملی هستند. آنها قرینه‌های روحی دانش مادی و خرد گذرا را واقعیت می‌بخشند.

پسران آموزگار معمولاً برای یک هزار سال از زمان سیاره‌ای در سیارات مورد دیدارشان باقی می‌مانند. یک پسر آموزگار مسئولیت حکومت هزاره‌ای سیاره‌ای را به عهده دارد و توسط هفتاد دستیار از رسته‌اش یاری می‌شود. دینالها در جسم ظاهر نمی‌شوند و یا از جهات دیگر طوری که برای موجودات بشری قابل رویت باشند خود را مادیت نمی‌بخشند؛ از این رو از طریق فعالیتهای ستارگان تابناک عصر، شخصیتهای جهان محلی که به پسران آموزگار تثلیث مربوط هستند، تماس با کرهٔ مورد دیدار حفظ می‌شود.

دینالها ممکن است بارها به یک کرهٔ مسکونی بازگردند، و به دنبال مأموریت نهایی‌شان سیاره به وضعیت تثبیت شدهٔ یک کرهٔ نور و حیات، هدف تکاملی کلیهٔ کرات مسکونی انسانی عصر کنونی جهان، رهنمون خواهد شد. سپاه انسانی نهایت با کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند بسیار درگیرند، و فعالیتهای سیاره‌ای آنان به فعالیتهای پسران آموزگار مرتبط است. به راستی تمامی رستهٔ فرزندیِ دینال با تمامی فازهای فعالیتهای پایان دهندگان در آفرینشهای تکاملی زمان و فضا از نزدیک مربوط است.

به نظر می‌رسد که طی مراحل پیشین فراز تکاملی پسران آموزگار تثلیث چنان با نظام پیشرفت انسانی به طور کامل تعیین هویت شدند که ما در رابطه با ارتباط محتمل آنها با پایان دهندگان در دوران آشکار ناشدهٔ جهانهای آینده اغلب گمان پردازی می‌کنیم. ما مشاهده می‌کنیم که سرپرستان ابرجهانها بخشاً شخصیتهای تثلیث منشأ و بخشاً مخلوقات فراز یابندهٔ تکاملی هستند که توسط تثلیث احاطه شده‌اند. ما قاطعانه باور داریم که پسران آموزگار و پایان دهندگان اکنون درگیر نیل به تجربهٔ مرتبط به زمان هستند که ممکن است آموزشی مقدماتی برای آماده سازی آنها برای ارتباط نزدیکشان در یک سرنوشت آشکار ناشدهٔ آینده باشد. در یوورسا اعتقاد ما بر این است که هنگامی که ابرجهانها سرانجام در نور و حیات استقرار یافتند، این پسران بهشتی آموزگار که به طور کامل با مشکلات کرات تکاملی آشنا شده‌اند و برای مدتهای طولانی با دوران زندگانی انسانهای تکاملی در ارتباط قرار گرفته‌اند، احتمالاً به ارتباط ابدی با سپاه بهشتی نهایت انتقال خواهند یافت.

10- کارکرد متحد پسران بهشت

منشأ و طبیعت کلیهٔ پسران بهشتی خداوند الهی است. کار هر پسر بهشت برای هر کره درست مثل این است که پسر مورد خدمت، اولین و تنها پسر خداوند است.

پسران بهشت جلوهٔ الهی طبیعت کنشگر سه شخص الوهیت برای قلمروهای زمان و فضا هستند. پسران آفریننده، مجیستریال، و آموزگار هدایای الوهیتهای جاودان به فرزندان انسانها و به تمامی سایر مخلوقات جهان هستند که از پتانسیل صعود برخوردار باشند. این پسران خداوند آن خادمان الهی هستند که به طور بی‌وقفه به کار مساعدت به مخلوقات زمان وقف شده‌اند تا به هدف والای معنوی ابدیت دست یابند.

در پسران آفریننده، مهر پدر جهانی با بخشش پسر جاودان در می‌آمیزد و در نیروی خلاق، خدمت مهرآمیز، و حاکمیت فهیمانهٔ میکائیلها به جهانهای محلی آشکار می‌شود. در پسران مجیستریال، بخشش پسر جاودان در پیوند با خدمت روح بیکران در دوران زندگانی این آونالهای قضاوت، خدمت، و اعطا به قلمروهای تکاملی آشکار می‌شود. در پسران آموزگار تثلیث، مهر، بخشش، و خدمت سه الوهیت بهشت در بالاترین سطوح ارزشی زمان و فضا هماهنگ می‌شود، و به صورت حقیقت زنده، نیکی الهی، و زیبایی راستین معنوی به جهانها عرضه می‌شود.

این رسته‌های فرزندی در جهانهای محلی تشریک مساعی می‌کنند تا آشکارسازی الوهیتهای بهشت را برای مخلوقات فضا صورت دهند: یک پسر آفریننده به عنوان پدر یک جهان محلی سرشت بیکران پدر جهانی را به نمایش می‌گذارد. آونالها به عنوان پسران اعطاییِ بخشش طبیعت بی‌مانند پسر جاودانِ دارای ترحم بیکران را آشکار می‌سازند. پسران تثلیث دینال به عنوان آموزگاران راستینِ شخصیتهای فراز یابنده شخصیت آموزگار روح بیکران را آشکار می‌سازند. میکائیلها، آونالها، و دینالها در همیاری الهی کاملشان به تحقق یابی و آشکارسازی شخصیت و حاکمیت خداوند متعال در جهانهای زمان و فضا و به آنها کمک می‌کنند. این پسران بهشتی خداوند در توازن فعالیتهای سه‌گانه‌شان، همینطور که بسط پایان ناپذیر ربانیتِ اولین منبع و مرکز بزرگ را از جزیرهٔ جاودان بهشت به داخل اعماق ناشناختهٔ فضا دنبال می‌کنند، پیوسته در پیشگامی شخصیتهای الوهیت عمل می‌کنند.

[عرضه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد از یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 21

پسران بهشتی آفریننده

پسران آفریننده سازندگان و فرمانروایان جهانهای محلی زمان و فضا هستند. این آفرینندگان و فرمانروایان جهان از منشأ دوگانه برخوردارند، و نمایانگر سرشت خدای پدر و خدای پسر می‌باشند. اما هر پسر آفریننده از هر پسر دیگر متفاوت است؛ هر یک در طبیعت و نیز شخصیت بی‌نظیر است؛ هر یک "یگانه پسر به وجود آمده" است که کمال مطلوب الوهیت منشأ خویش را دارا می‌باشد.

این پسران والا در کار عظیم سازمان دادن، تکامل بخشیدن، و کامل ساختن یک جهان محلی همیشه از تأیید مداوم پدر جهانی برخوردارند. رابطهٔ پسران آفریننده با پدر بهشتی‌شان متأثر کننده و عالی است. شک نیست که عطوفت عمیق والدین ربانی برای اولاد الهی‌شان سرچشمهٔ آن مهر زیبا و تقریباً الهی است که حتی والدین انسانی برای فرزندان خود دارند.

این پسران اولیهٔ بهشت به صورت میکائیلها شخصیت یافته‌اند. آنها همینطور که از بهشت اعزام می‌شوند تا جهانهای خویش را بنیان نهند، به صورت میکائیلهای آفریننده شناخته می‌شوند. آنها هنگامی که در اتوریتهٔ عالی استقرار می‌یابند، میکائیلهای استاد نامیده می‌شوند. ما گاهی اوقات به فرمانروای جهان نبادانِ شما به عنوان میکائیل مسیح اشاره می‌کنیم. آنها همیشه و برای ابد به سبک "رتبهٔ میکائیل" حکومت می‌کند. این نام اولین پسر از رسته و سرشت آنان است.

میکائیل آغازین یا اولین زاده هرگز ظهور در جسم را به عنوان یک موجود مادی تجربه نکرده است، اما او هفت بار از تجربهٔ صعود روحی مخلوق در هفت مدار هاونا عبور کرد، و از کرات بیرونی به درونی‌ترین مدار آفرینش مرکزی پیشروی نمود. رستهٔ میکائیل از یک انتها تا انتهای دیگر جهان بزرگ را می‌شناسد. هیچ تجربهٔ اساسی پیرامون هیچیک از فرزندان زمان و فضا وجود ندارد که میکائیلها شخصاً در آن شرکت نکرده باشند. آنها در واقع نه تنها در طبیعتِ الهی بلکه همچنین در طبیعت شما سهیمند، یعنی تمامی سرشتها، از بالاترین تا پایین‌ترین.

هنگامی که پسران اولیهٔ بهشت در مرکز تمامی چیزها برای گفتگو گرد هم می‌آیند میکائیل آغازین سرپرست مسئول آنها است. مدتی نه چندان پیش ما یک پخش جهانی پیرامون یک

گردهمایی خارق‌العادهٔ یکصد و پنجاه هزار پسر آفریننده را که برای بحث و تبادل نظر در رابطه با پیشرفت یگانگی و ثبات جهان جهانها در حضور والدین در جزیرهٔ جاودان گرد آمده بودند در یوورسا ثبت کردیم. این یک گروه برگزیده از میکائیلهای خود مختار، پسران هفتگانهٔ اعطایی، بود.

1- منشأ و طبیعت پسران آفریننده

هنگامی که تمامیت اندیشه پردازی مطلق معنوی در پسر جاودان با تمامیت مفهوم مطلق شخصیت در پدر جهانی مواجه می‌شود، هنگامی که چنین یگانگی خلاق سرانجام و به طور کامل مورد دستیابی واقع می‌شود، هنگامی که چنین تعیین هویت مطلق روحی و چنین یگانگی بیکران مفهوم شخصیت به وقوع می‌پیوندد، آنگاه، دقیقاً در آن هنگام و در آنجا، بدون این که هر یک از الوهیتهای بیکران چیزی از شخصیت یا امتیازات خود را از دست دهند، یک پسر آفرینندهٔ جدید و آغازین به طور تمام و کمال پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد، یگانه پسری که حاوی پندار کامل و ایدهٔ قدرتمند است و یگانگی او این شخصیت جدید قدرتمند و کامل آفریننده را به وجود می‌آورد.

هر پسر آفریننده یگانه فرزند داشته شده و تنها اولاد قابل داشتنِ یگانگی کاملِ مفاهیم آغازینِ دو ذهن بیکران و جاودان و کاملِ آفرینندگان پیوسته موجود جهان جهانها است. هرگز چنین پسر دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا هر پسر آفریننده ابراز و تجسم کامل، پایان یافته، و نهاییِ تمامی هر فاز از هر جنبهٔ هر احتمال از هر واقعیت الهی پیوسته یافته شده، ابراز شده، یا تکامل یافته از آن پتانسیلهای الهی خلاق است که متحد شدند تا این پسر میکائیل را به وجود آورند. هر پسر آفریننده مطلقِ مفاهیم متحد الوهیت است که منشأ الهی او را تشکیل می‌دهند.

سرشت الهی این پسران آفریننده اصولاً به طور یکسان ناشی از ویژگیهای دو والدین بهشتی است. همگی تمامیت طبیعت الهی پدر جهانی و امتیازات خلاق پسر جاودان را دارا می‌باشند، اما همینطور که ما برآیند عملی کارکردهای میکائیل را در جهانها مشاهده می‌کنیم، تفاوتهای آشکار را تمیز می‌دهیم. به نظر می‌رسد برخی پسران آفریننده بیشتر شبیه خدای پدر، و دیگران بیشتر شبیه خدای پسر هستند. به عنوان مثال: روند مدیریت در جهان نبادان نشان می‌دهد که آفریننده و پسر حکمران آن کسی است که طبیعت و کاراکتر آن بیشتر به طبیعت پسر جاودانِ مادر شباهت دارد. علاوه بر آن باید ذکر شود که برخی از جهانها توسط میکائیلهای بهشت که به نظر می‌رسد به طور یکسان با خدای پدر و خدای پسر شباهت دارند سرپرستی می‌شوند. و این مشاهدات به هیچ وجه به معنی ضمنی انتقاد نیستند؛ آنها صرفاً ثبت واقعیت هستند.

من تعداد دقیق پسران آفرینندهٔ موجود را نمی‌دانم، اما دلایل خوبی دارم که باور کنم بیش از هفتصد هزار تن وجود دارند. اکنون ما می‌دانیم که دقیقاً هفتصد هزار اتحاد ایامها وجود دارد و هیچ تعداد دیگری آفریده نمی‌شود. ما همچنین مشاهده می‌کنیم که طرحهای مقرر شدهٔ عصر کنونی جهان به نظر می‌رسد نشان دهد که یک اتحاد ایامها به عنوان سفیر مشاور تثلیث در هر جهان محلی ساکن می‌شود. علاوه بر آن ما ملاحظه می‌کنیم که هم اکنون تعداد دائماً فزایندهٔ

پسران آفریننده از تعداد ثابت اتحادهای ایامها بیشتر است. اما در رابطه با سرنوشت میکائیلها فراتر از هفتصد هزار، ما هرگز آگاهی نیافته‌ایم.

2- آفرینندگان جهانهای محلی

پسران بهشتی متعلق به رستهٔ اولیه، طراحان، آفرینندگان، سازندگان، و سرپرستان قلمروهای مربوطه‌شان، جهانهای محلی زمان و فضا، واحدهای بنیادین خلاق هفت ابرجهان تکاملی هستند. یک پسر آفریننده اجازه دارد مکان فضایی فعالیت آیندهٔ کیهانی خود را انتخاب نماید، اما پیش از این که بتواند حتی سازماندهی فیزیکی جهانش را آغاز نماید باید یک مدت زمان طولانی از مشاهده را که به مطالعهٔ تلاشهای برادران بزرگترش در آفرینشهای گوناگونِ واقع شده در ابرجهان مورد پیش بینیِ عملش تخصیص یافته بگذراند. و پیش از تمامی اینها، پسر میکائیل تجربهٔ طولانی و بی‌نظیرش را که حاوی مشاهدهٔ بهشت و آموزش هاونا است تکمیل کرده است.

هنگامی که یک پسر آفریننده از بهشت عزیمت می‌کند تا به ماجرای جهانسازی مبادرت ورزد، و سرپرستِ — عملاً خدای — جهان محلی سازمان داده شدهٔ خودش شود، آنگاه برای اولین بار خود را در تماس نزدیک و از بسیاری جهات وابسته به سومین منبع و مرکز می‌یابد. اگر چه روح بیکران در مرکز تمامی چیزها با پدر و پسر اقامت دارد، سرنوشتش عمل کردن به عنوان یاری کنندهٔ واقعی و مؤثر هر پسر آفریننده است. از این رو هر پسر آفریننده با یک دختر آفرینشگرِ روح بیکران همراهی می‌شود، همان موجودی که تقدیرش این است که خادم الهی و روح مادر جهان محلی جدید شود.

عزیمت یک پسر میکائیل در این موقعیت امتیازات آفرینندگی او را از منابع و مراکز بهشت برای ابد آزاد می‌سازد، و آن را تنها تابع محدودیتهای مشخص ذاتی در پیش - وجودِ این منابع و مراکز و برخی نیروها و وجودهای پیشین دیگر می‌سازد. در زمرهٔ این محدودیتها برای کلیهٔ امتیازات سوا از آن تماماً قدرتمند آفرینندگی یک پدر جهان محلی اینها هستند:

1- *انرژی - ماده* تحت استیلای روح بیکران قرار دارد. پیش از آن که هر شکل جدیدی از چیزها، بزرگ یا کوچک، آفریده شود، پیش از آن که به هر دگرگون سازی جدیدی از انرژی - ماده مبادرت شود، یک پسر آفریننده باید رضایت و همکاری مؤثر روح بیکران را به دست آورد.

2- *طرحها و انواع مخلوقات* توسط پسر جاودان کنترل می‌شوند. پیش از آن که یک پسر آفریننده بتواند درگیر آفرینش هر نوع جدیدی از موجود، هر طرح جدیدی از مخلوق شود، باید رضایت پسر جاودان و آغازینِ مادر را به دست آورد.

3- *شخصیت* توسط پدر جهانی طراحی و اعطا می‌شود.

انواع و الگوهای *ذهنی* توسط عوامل پیش موجود مخلوق تعیین می‌شوند. پس از این که اینها به هم مربوط شدند تا یک مخلوق (شخصی یا غیره) را تشکیل دهند، سومین منبع و مرکز، منبع جهانی کارکرد ذهنی برای کلیهٔ موجودات زیر سطح آفرینندگان بهشت، ذهن را اعطا می‌دارد.

کنترل طرحها و انواع *روح* به سطح تجلی آنها بستگی دارد. در تحلیل نهایی، طراحی روحی توسط تثلیث یا توسط عطایای پیش تثلیث روحیِ شخصیتهای تثلیث — پدر، پسر، و روح — کنترل می‌شود.

هنگامی که چنین پسر کامل و الهی مکان فضایی جهان انتخابی خود را در اختیار گرفت؛ هنگامی که دشواریهای اولیهٔ مادیت دادن جهان و توازن دهی کلی حل گردید؛ هنگامی که او یک پیوند مؤثر و همیارانهٔ کارآمد با دختر مکمل روح بیکران را شکل داد، آنگاه این پسر جهان و این روح جهان آن رابطه‌ای را آغاز می‌کنند که برای به وجود آوردن گروههای بیشمار فرزندان جهان محلی آنها طراحی شده است. در ارتباط با این رخداد، طبیعت تمرکز کانونی روح آفرینشگرِ روح بیکرانِ بهشت تغییر می‌یابد، و کیفیتهای شخصی روح مادر یک جهان محلی را پیدا می‌کند.

به رغم این که کلیهٔ پسران آفریننده به گونه‌ای الهی همانند والدین بهشتی‌شان هستند، هیچیک دقیقاً شبیه دیگری نیست؛ هر یک بی‌نظیر، متنوع، منحصر به فرد، و در *سرشت* و نیز شخصیت آغازین است. و چون آنها آرشیتکتها و سازندگان طرحهای حیات قلمروهای مربوطهٔ خود هستند، همین تنوع تضمین می‌کند که قلمروهای آنان در هر شکل و فاز از وجودِ زندهٔ برآمده از میکائیل که ممکن است در آنها آفریده شوند یا متعاقباً تکامل یابند نیز متنوع خواهد بود. از این رو انواع مخلوقاتی که بومی جهانهای محلی هستند کاملاً متنوع می‌باشند. هیچیک از دو تای آنها توسط موجودات بومی دارای منشأ دوگانه که از کلیهٔ جهات یکسان باشند مورد سرپرستی واقع نمی‌شود یا مسکونی نمی‌گردد. در محدودهٔ هر ابرجهان، نیمی از ویژگیهای ذاتی آنان کاملاً مشابه است، و از ارواح آفرینشگر یکنواخت سرچشمه یافته است؛ نیمهٔ دیگر از پسران متنوع آفریننده ناشی شده است. اما چنین تنوعی آن مخلوقاتی را که منشأ یگانه در روح آفرینشگر دارند یا آن موجودات وارداتی را که بومی جهان مرکزی یا ابرجهانها هستند تعیین ویژگی نمی‌کند.

هنگامی که یک پسر میکائیل از جهانش غایب است، دولت آن توسط اولین موجود زاده شدهٔ بومی، ستارهٔ تابان و بامداد، رئیس اجرایی جهان محلی، سرپرستی می‌شود. پند و اندرز اتحاد ایامها در چنین ایامی گرانبها است. در طول این غیبتها یک پسر آفریننده قادر است اعمال کنترل روی حضور روحی خود در کرات مسکونی و در قلوب فرزندان انسانی خود را به روح مادر مربوطه اعطا دارد. و روح مادر یک جهان محلی همیشه در ستاد مرکزیش باقی می‌ماند، و مراقبت پرورش دهنده و خدمت روحی خویش را به اقصی نقاط چنین قلمرو تکاملی تعمیم می‌دهد.

برای ادارهٔ آرام یک آفرینش تثبیت شدهٔ مادی حضور شخصی یک پسر آفریننده در جهان محلیش ضروری نیست. چنین پسرانی ممکن است به بهشت سفر کنند، و باز جهانهای آنها در میان فضا

به پیش نوسان می‌کنند. آنها ممکن است خطوط قدرت خود را زمین بگذارند تا به عنوان فرزندان زمان ظهور یابند؛ باز قلمروهای آنان حول مراکز مربوطهٔ خود می‌چرخند. هیچ سازمان مادی از چنگال مطلق جاذبهٔ بهشت یا از کنترل فراگیر کیهانی که ذاتی حضور فضایی مطلق کامل است مستقل نیست.

3- حاکمیت جهان محلی

با رضایت تثلیث بهشت و با تأیید روح استاد سرپرست ابرجهان مربوطه گستره‌ای از یک جهان به یک پسر آفریننده داده می‌شود. چنین عملی در بر گیرندهٔ عنوان دارایی فیزیکی، یک مالکیت کیهانی، می‌باشد. اما ارتقاءِ یک پسر میکائیل از این مرحلهٔ آغازین و خود محدود کنندهٔ فرمانروایی به تعالیت تجربیِ حاکمیت خود کسب شده در نتیجهٔ تجارب شخصی خودش در کار آفرینش جهان و اعطای ظهور حاصل می‌شود. او تا هنگام نیل به حاکمیت کسب شدهٔ ناشی از اعطا به عنوان قائم مقام پدر جهانی حکومت می‌کند.

یک پسر آفریننده در هر لحظه می‌تواند روی آفرینش شخصی خود حاکمیت کامل اعمال کند، اما او به گونه‌ای خردمندانه برمی‌گزیند که این کار را نکند. اگر او پیش از عبور از میان اعطا به صورت مخلوق حاکمیت عالیِ کسب نشده را به عهده گیرد، شخصیتهای بهشتی ساکن جهان محلی او از آنجا خارج می‌شوند. اما این امر در سراسر تمامی آفرینشهای زمان و فضا هرگز اتفاق نیفتاده است.

واقعیت آفرینندگی به معنی کمال حاکمیت است، اما میکائیلها چنین برمی‌گزینند که آن را به طور تجربی *به دست آورند*، و بدین طریق همکاری کامل کلیهٔ شخصیتهای بهشت را که به حکومت جهان محلی وصل هستند حفظ کنند. ما هیچ میکائیلی را نمی‌شناسیم که تاکنون خلاف آن عمل کرده باشد؛ اما آنها همگی می‌توانند چنین کنند، آنها به راستی پسران دارای ارادهٔ آزاد هستند.

حاکمیت یک پسر آفریننده در یک جهان محلی از میان شش و شاید هفت مرحله از تجلی تجربی عبور می‌کند. اینها به ترتیب زیرین پدیدار می‌شوند:

1- حاکمیت آغازین قائم مقامی — اتوریتهٔ منفرد موقت که پیش از کسب کیفیتهای شخصی به وسیلهٔ روح آفرینشگر مربوطه توسط یک پسر آفریننده اعمال میشود.

2- حاکمیت مشترک قائم مقامی — حکومت مشترک زوج بهشتی به دنبال نیل روح مادر جهان به شخصیت.

3- حاکمیت فزایندهٔ قائم مقامی — اتوریتهٔ پیش روندهٔ یک پسر آفریننده در طول دورهٔ هفت اعطای او به شکل مخلوق.

4- حاکمیت عالی — اتوریتهٔ تثبیت شده به دنبال تکمیل اعطای هفتم. تاریخ حاکمیت عالی در نبادان به تکمیل اعطای میکائیل در یورنشیا باز می‌گردد. آن درست اندکی بیش از هزار و نهصد سال به وقت سیاره‌ای شما وجود داشته است.

5- حاکمیت فزایندهٔ متعالی — رابطهٔ پیشرفته که از تثبیت اکثریت قلمروهای مخلوق در نور و حیات ناشی می‌شود. این مرحله به آیندهٔ کسب نشدهٔ جهان محلی شما مربوط است.

6- حاکمیت سه‌گانه — که به دنبال تثبیت تمامی جهان محلی در نور و حیات اعمال می‌شود.

7- حاکمیت آشکار نشده — روابط ناشناختهٔ یک عصر آیندهٔ جهان.

در پذیرش حاکمیت آغازین قائم مقامیِ یک جهان پیش بینی شدهٔ محلی، یک میکائیل آفریننده در پیشگاه تثلیث سوگند می‌خورد که تا تکمیل هفت اعطا به شکل مخلوق و تصدیق آن توسط فرمانروایان ابرجهان حاکمیت عالی را به عهده نگیرد. اما اگر یک پسر میکائیل نتواند بنا به خواستش چنین حاکمیت کسب نشده را اعمال کند، دیگر معنی ندارد سوگند بخورد که چنین کاری را انجام نخواهد داد.

حتی در اعصار پیش از اعطا یک پسر آفریننده تقریباً به طور کامل بر قلمرو خود، هنگامی که در هیچیک از اجزای آن مخالفتی وجود ندارد، حکومت می‌کند. اگر حاکمیت هرگز مورد چالش واقع نشود حکومتِ محدود به سختی می‌تواند تجلی یابد. حاکمیتی که توسط یک پسر آفرینندهٔ پیش اعطا در یک جهان بدون شورش اعمال می‌شود از یک جهانِ با شورش بزرگتر نیست؛ اما در مورد اول محدودیتهای حاکمیت آشکار نیستند؛ در مورد دوم هستند.

اگر هر گاه مرجعیت یا حکومت یک پسر آفریننده مورد چالش واقع شود، مورد تهاجم واقع شود، یا مورد مخاطره قرار گیرد، او برای ابد پیمان بسته است که از آفرینش شخصی خود پاسداری نماید، محافظت کند، دفاع کند، و اگر ضروری باشد آن را باز پس گیرد. چنین پسرانی تنها می‌توانند توسط مخلوقات آفریدهٔ خود یا توسط موجودات بالاتر انتخابی خود دچار گرفتاری شوند یا مورد اذیت و آزار واقع شوند. می‌شود استنتاج نمود که غیرمحتمل است "موجودات بالاتر"، آنهایی که در سطوحی بالاتر از یک جهان محلی منشأ دارند، یک پسر آفریننده را دچار گرفتاری نمایند، و این امر صحت دارد. اما اگر بخواهند می‌توانند این کار را انجام دهند. درستی در رابطه با شخصیت ارادی است؛ در مخلوقات برخوردار از اراده درستکاری اتوماتیک نیست.

یک پسر آفریننده پیش از تکمیل دوران اعطایی با محدودیتهای مشخص خود ایجاد شده در حاکمیتش حکومت می‌کند، اما به دنبال خدمت اعطایی پایان یافته‌اش، او به واسطهٔ تجربهٔ واقعی خود در شکل و شباهت مخلوقات گوناگونش حکومت می‌کند. هنگامی که یک آفریننده هفت بار در میان مخلوقاتش اقامت نمود، هنگامی که دوران اعطایی به پایان رسید، آنگاه او در اتوریتهٔ

جهان به طور کامل تثبیت می‌شود؛ او یک پسر استاد، یک فرمانروای خود مختار و عالی شده است.

تکنیک کسب حاکمیت عالی در یک جهان محلی شامل هفت مرحلهٔ تجربی زیرین می‌باشد:

1- رخنهٔ تجربی به هفت سطح وجود از مخلوق از طریق تکنیک اعطاییِ ظهور در جسم دقیقاً به شکل مخلوقات سطح مربوطه.

2- وقف تجربی به هر فاز از خواست هفتگانهٔ تثلیث بهشت، آنطور که در هفت روح استاد تجلی یافته است.

3- پیمایش هر یک از هفت تجربه در سطوح مخلوق همزمان با اجرای یکی از هفت وقف به خواست الوهیت بهشت.

4- نمایش تجربیِ اوج حیات مخلوق برای الوهیت بهشت و به تمامی موجودات هوشمند جهان در هر سطح مخلوق.

5- آشکارسازی تجربیِ یک فاز از خواست هفتگانهٔ الوهیت به سطح اعطایی و به تمامی جهان در هر سطح مخلوق.

6- یگانه سازی تجربیِ تجربهٔ هفتگانهٔ مخلوق با تجربهٔ هفتگانهٔ وقف به آشکارسازی طبیعت و خواست الوهیت.

7- نیل به رابطهٔ جدید و بالاتر با ایزد متعال. پیامد جمع کل این تجربهٔ آفریننده - مخلوق واقعیت خدای متعال را در ابرجهان و حاکمیت قادر متعال را در زمان و فضا ارتقا می‌دهد و حاکمیت عالی یک میکائیل بهشت را در جهان محلی تحقق می‌بخشد.

در پاسخ به پرسش حاکمیت در یک جهان محلی، پسر آفریننده نه تنها شایستگی خودش را برای حکومت کردن نشان می‌دهد بلکه همچنین طبیعت الوهیتهای بهشت را آشکار می‌سازد و رویکرد هفتگانهٔ آنها را به نمایش می‌گذارد. فهم متناهی و قدردانی مخلوق از تفوق پدر، هنگامی به ماجراجویی یک پسر آفریننده مرتبط می‌شود که او به پایین فرود می‌آید تا شکل و تجارب مخلوقاتش را به دست آورد. این پسران اولیهٔ بهشت آشکار کنندگان واقعی طبیعت مهرآمیز و اتوریتهٔ نیکومنش پدر هستند، همان پدری که با همیاری پسر و روح، سرپرست جهانی تمامی نیروها، شخصیتها، و دولتها در سراسر تمامی قلمروهای جهانی است.

4- اعطاهای میکائیلها

هفت گروه از پسران اعطایی آفریننده وجود دارد، و آنها مطابق تعداد دفعاتی که خود را به مخلوقات قلمروهای خود اعطا کرده‌اند چنین طبقه‌بندی شده‌اند. آنها از تجربهٔ آغازین تا پنج گسترهٔ اضافهٔ حاوی اعطای تدریجی دامنه می‌یابند، تا این که به هفتمین و آخرین رویداد تجربهٔ آفریده - آفریننده دست یابند.

اعطاهای آونالها همیشه به شکل جسم انسانی است، اما هفت اعطای یک پسر آفریننده در بر گیرندهٔ ظهور او در هفت سطح وجود مخلوق است و به آشکارسازی هفت ابراز اولیهٔ خواست و طبیعت الوهیت مربوط است. کلیهٔ پسران آفریننده، پیش از آن که سرپرستی تثبیت شده و عالی را روی جهانهای مورد آفرینش خودشان به عهده گیرند، بدون استثنا از میان این هفت بار اعطای خود به فرزندان آفریده شده‌شان عبور می‌کنند.

اگر چه این هفت اعطا در ناحیه‌ها و جهانهای مختلف متفاوت است، همیشه در بر گیرندهٔ ماجرای اعطای انسانی است. یک پسر آفریننده در اعطای نهایی به صورت عضوی از یکی از نژادهای بالاتر انسانی در یک کرهٔ مسکونی ظاهر می‌شود، معمولاً به صورت عضوی از آن گروه نژادی که شامل بزرگترین میراث نیایی تیرهٔ نوع آدم است که از پیش وارد شده است تا وضعیت فیزیکی مردمان حیوان منشأ را ارتقا دهد. یک میکائیل بهشت در دوران هفتگانهٔ زندگانی خود به عنوان یک پسر اعطایی تنها یک بار از زن متولد می‌شود، همانطور که شما تاریخچهٔ نوزاد بیت لحم را دارید. او تنها یک بار به صورت عضوی از پایین‌ترین رستهٔ مخلوقات تکاملی دارای اراده زندگی می‌کند و می‌میرد.

یک پسر آفریننده بعد از هر یک از اعطاهای خود به سوی ”دست راست پدر“ پیش می‌رود، و در آنجا تصدیق پدر را از اعطایش به دست می‌آورد و در آمادگی برای رخداد بعدی خدمت در جهان رهنمود دریافت می‌کند. یک پسر آفریننده به دنبال اعطای هفتم و نهایی اتوریتهٔ عالی و اختیار حکومت بر جهانش را از پدر جهانی دریافت می‌دارد.

چنین نگاشته شده است که آن پسر الهی که آخرین ظهور را در سیارهٔ شما داشت یک پسر بهشتی آفریننده بود که شش فاز از دوران زندگانی اعطایی خویش را تکمیل کرده بود. از این رو هنگامی که او حفظ آگاهانهٔ حیات ظهور یافتهٔ خویش را در یورنشیا رها ساخت، به راستی می‌توانست بگوید و گفت: ”تمام شد“. آن کار عملاً تمام شده بود. مرگ او در یورنشیا دوران زندگانی اعطایی او را تکمیل نمود؛ این آخرین گام در انجام سوگند مقدس یک پسر بهشتی آفریننده بود. و هنگامی که این تجربه به دست آمد، چنین پسرانی فرمانروایان عالی جهان می‌شوند. آنها دیگر به عنوان قائم مقامان پدر حکومت نمی‌کنند بلکه بنا به حق و نام خودشان به عنوان ”شاه شاهان و خدای خدایان“. این پسران هفتگانهٔ اعطایی با برخی استثناهای ذکر شده در جهانهای مورد اقامتشان به گونه‌ای کامل متعال هستند. در رابطه با جهان محلی او: ”تمامی اختیارات در آسمان و زمین“ به این پسر استاد پیروزمند و والامقام سپرده شدند.

پسران آفریننده به دنبال تکمیل دوران زندگانی اعطایی خود به عنوان یک رستهٔ جداگانه، پسران استاد هفتگانه، محسوب می‌شوند. پسران استاد شخصاً با پسران آفریننده یکسان هستند، اما تحت

چنان تجربهٔ اعطایی بی‌نظیری قرار گرفته‌اند که معمولاً به عنوان یک رستهٔ متفاوت محسوب می‌شوند. هنگامی که یک آفریننده برای انجام یک اعطا دست به طراحی می‌زند، یک تغییر واقعی و دائمی قطعاً رخ خواهد داد. درست است، پسر اعطایی هنوز و به هر حال یک آفریننده است، اما او تجربهٔ یک مخلوق را به طبیعت خود افزوده است، که برای ابد او را از سطح الهی یک پسر آفریننده جدا می‌سازد و او را به سطح تجربی یک پسر استاد ارتقا می‌دهد، پسری که حق حکومت کردن بر یک جهان و ادارهٔ کرات آن را به طور کامل کسب نموده است. چنین موجوداتی مظهر تمامی آنچه هستند که می‌تواند از تبار الهی به دست آید و حاوی هر چیزی هستند که ناشی از تجربهٔ مخلوق کامل شده است. چرا انسان باید به خاطر منشأ دون پایه و دوران زندگانی تحمیل شدهٔ تکاملی خویش افسوس بخورد وقتی که خود خدایان پیش از آن که به لحاظ تجربی لایق و شایسته محسوب شوند باید برای حکومت نهایی و کامل بر قلمروهای جهانشان از میان یک تجربهٔ یکسان عبور کنند!

5- رابطهٔ پسران استاد با جهان

قدرت یک میکائیل استاد نامحدود است، زیرا از معاشرت تجربی با تثلیث بهشت ناشی می‌شود؛ بی‌چون و چرا است، زیرا از تجربهٔ واقعی همانند خود مخلوقات که تحت چنین اتوریته‌ای قرار دارند ناشی شده است. طبیعت حاکمیت یک پسر هفتگانهٔ آفریننده متعالی است، زیرا:

1- در بر گیرندهٔ دیدگاه هفتگانهٔ الوهیت بهشت می‌باشد.

2- در بر گیرندهٔ یک رویکرد هفتگانهٔ زمان - فضای مخلوقات است.

3- رویکرد بهشت و دیدگاه مخلوق را به طور کامل در هم ادغام می‌کند.

بدین ترتیب این حاکمیت تجربی تماماً در بر گیرندهٔ ربانیت خدای هفتگانه است که در ایزد متعال به اوج می‌رسد. و حاکمیت شخصی یک پسر هفتگانه همانند حاکمیت آیندهٔ ایزد متعال است که روزی در آینده تکمیل خواهد شد، و کاملترین محتوای ممکن قدرت و اتوریتهٔ قابل تجلی تثلیث بهشت در محدودهٔ سرحدات زمان و فضای مربوطه را آنطور که هست در بر می‌گیرد.

یک پسر میکائیل با کسب حاکمیت عالی جهان محلی، از قدرت و فرصت آفرینش انواع کاملاً جدیدی از موجودات آفریده شده در طول عصر کنونی جهان برخوردار می‌شود. اما از دست رفتن قدرت یک پسر استاد برای به وجود آوردن رسته‌های کاملاً جدیدی از موجودات آفریده شده در کار ساختن حیاتی که از پیش برقرار شده است و در پروسهٔ آشکار شدن است به هیچ وجه اختلال ایجاد نمی‌کند. این برنامهٔ عظیم تکامل جهان بدون وقفه یا ایجاد محدودیت پیش می‌رود. نیل به حاکمیت عالی توسط یک پسر استاد به معنی مسئولیت وقف شخصی به شکوفایی و ادارهٔ آن چیزی است که از پیش طراحی و آفریده شده است، و به معنی آن چیزی است که توسط آنهایی که بدین گونه طراحی و آفریده شده‌اند متعاقباً ایجاد خواهد شد. با گذشت زمان ممکن است یک

تکامل تقریباً بی‌پایانی از موجودات متنوع به وجود آید، اما از این پس هیچ الگوی کاملاً جدید یا هیچ نوع از مخلوق هوشمند مستقیماً از یک پسر استاد منشأ نمی‌یابد. این اولین گام است، آغاز یک حکومت تثبیت شده در هر جهان محلی.

ارتقاءِ یک پسر هفتگانهٔ اعطایی به حاکمیت بی‌چون و چرای جهانش به معنی آغاز پایان یک عصر طولانی از عدم اطمینان و سردرگمی نسبی است. به دنبال این رخداد، آنچه که نمی‌تواند روزی به معنویت دست یابد سرانجام دچار عدم سازمان یافتگی خواهد شد. آنچه که نمی‌تواند روزی با واقعیت کیهانی هماهنگ شود سرانجام نابود خواهد شد. هنگامی که در تلاش برای جلب وفاداری و دلبستگی مخلوقات دارای ارادهٔ قلمروها آماده سازی برای بخشش بی‌پایان و شکیبایی وصف ناکردنی به اتمام رسید، عدالت و درستکاری فائق خواهد گشت. آنچه را که بخشش نمی‌تواند ترمیم کند سرانجام عدالت نابود خواهد کرد.

میکائیلهای استاد پس از این که به عنوان فرمانروایان خود مختار استقرار یافتند در جهانهای محلی خودشان متعالی هستند. محدودیتهای اندکی که در حکومت آنها وجود دارد آنهایی هستند که ذاتی برخی نیروها و شخصیتهای از پیش موجود کیهانی می‌باشند. سوا از آن این پسران استاد در اتوریته، مسئولیت، و نیروی اداری در جهانهای مربوطهٔ خویش متعال هستند. آنها به عنوان آفرینندگان و خدایان عملاً در کلیهٔ چیزها متعال هستند. خرد آنها در رابطه با کارکرد یک جهان مشخص رخنه ناپذیر است.

یک میکائیل بهشت بعد از ارتقاءِ او به حاکمیت تثبیت شده در یک جهان محلی در کنترل کامل کلیهٔ پسران دیگر خداوند که در قلمرو او عمل می‌کنند قرار می‌گیرد، و او می‌تواند مطابق برداشت خود از نیازهای قلمرو خویش آزادانه حکومت کند. یک پسر استاد می‌تواند بنا به خواستش ترتیب داوری روحی و تنظیم تکاملی سیارات مسکونی را تغییر دهد. و این پسران طرحهای انتخابی خود را در کلیهٔ امور مربوط به نیازهای خاص سیاره‌ای، به ویژه در رابطه با کرات مورد اقامت مخلوقاتشان و باز بیشتر در رابطه با قلمرو اعطای نهایی‌شان، سیارهٔ پدیداری در جسم به شکل جسم انسانی، به وجود آورده و به اجرا در می‌آورند.

به نظر می‌رسد پسران استاد با کرات اعطایی خویش در ارتباط کامل باشند، نه تنها کرات اقامت موقت شخصی‌شان بلکه تمامی کراتی که یک پسر مجیستریال در آنها خود را اعطا نموده است. این ارتباط از طریق حضور روحی خودشان، روح حقیقت، که قادرند آن را "روی تمامی انسانها بیافشانند" حفظ می‌شود. این پسران استاد همچنین یک ارتباط ناگسستنی با پسر جاودانِ مادر در مرکز تمامی چیزها حفظ می‌کنند. آنها از یک دسترسی دلسوزانه برخوردارند که از پدر جهانی در بالا تا نژادهای دون پایهٔ حیات سیاره‌ای در قلمروهای زمان امتداد می‌یابد.

6- سرنوشت میکائیلهای استاد

هیچ کس ممکن نیست به خود اجازه دهد پیرامون طبیعت یا سرنوشت حکمرانان هفتگانهٔ استاد جهانهای محلی با اتوریتهٔ نهایی سخن گوید. با این وجود، ما همگی پیرامون این امور زیاد گمان پردازی می‌کنیم. به ما آموزش داده شده، و باور داریم که هر میکائیل بهشت، *مطلق* برداشتهای دوگانهٔ الوهیت منشأ خویش است؛ از این رو او مظهر فازهای واقعی بیکرانیِ پدر جهانی و پسر جاودان است. میکائیلها باید بخشی از کل بیکرانی باشند، اما آنها در رابطه با آن بخش از بیکرانی که به منشأ آنان ربط دارد احتمالاً مطلق هستند. اما همینطور که ما کار آنها را در عصر کنونی جهان مشاهده می‌کنیم، هیچ عملی که بیش از متناهی باشد کشف نمی‌کنیم. هر ظرفیت فوق متناهیِ مورد گمان باید خود شامل و با این وجود آشکار ناشده باشد.

تکمیل دوران زندگانی اعطایی به شکل مخلوق و ارتقا به حاکمیت عالی جهان باید نشانگر رهایی تکمیل شدهٔ ظرفیتهای عمل متناهی یک میکائیل باشد که با پدیداری ظرفیت برای خدمت بیش از متناهی همراه است. چرا که در این رابطه ما ملاحظه می‌کنیم که چنین پسران استادی در آن هنگام در تولید انواع جدید موجودات آفریده شده در محدودیت قرار دارند، محدودیتی که بدون شک از طریق رهایی پتانسیلهای فوق متناهی‌شان ضروری می‌شود.

بسیار محتمل است که این نیروهای آشکار ناشدهٔ آفرینندگی در سراسر عصر کنونی جهان خود شامل باقی بمانند. اما ما باور داریم که روزی در آیندهٔ بسیار دور، در جهانهای اکنون در حال حرکت فضای بیرونی، ارتباط میان یک پسر هفتگانهٔ استاد و یک روح آفرینشگر مرحلهٔ هفتم ممکن است به سطوح اَبسونایتِ خدمت که با پدیداری چیزها، معانی، و ارزشهای جدید در سطوح فرازگرایانهٔ حاوی اهمیت غائی در جهان همراه است دست یابد.

درست همانطور که الوهیت متعال از طریق خدمت تجربی در حال تحقق است، پسران آفریننده نیز در حال دستیابی به تحقق شخصی پتانسیلهای ربانیت بهشت که در سرشت غیرقابل تصورشان محصور شده است می‌باشند. میکائیل مسیح هنگامی که در یورنشیا بود یک بار گفت: ”من راه، راستی، و حیات هستم.“ و ما باور داریم که میکائیلها در ابدیت عملاً سرنوشتشان این است که ”راه، راستی، و حیات“ باشند، و همواره مسیر را برای کلیهٔ شخصیتهای جهان، همینطور که از ربانیت عالی با عبور از ابسونیتیِ غائی به نهایت جاودان الوهیت می‌انجامد، نور افشانی می‌کنند.

[عرضه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد از یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 22

پسران تثلیث یافتهٔ خداوند

سه گروه از موجوداتی که پسران خداوند نامیده می‌شوند وجود دارد. علاوه بر رسته‌های فرود یابنده و فراز یابندهٔ فرزندی، گروه سومی وجود دارد که به پسران تثلیث یافتهٔ خداوند شهرت دارند. رستهٔ تثلیث یافتهٔ فرزندی مطابق منشأ انواع بسیار شخصیتهای آن، آشکار شده و آشکار ناشده، به سه بخش اصلی مجدداً تقسیم شده است. این بخشهای اصلی عبارتند از:

1- پسران الوهیت - تثلیث یافته.

2- پسران احاطه شده با تثلیث.

3- پسران مخلوق - تثلیث یافته.

کلیهٔ پسران تثلیث یافتهٔ خداوند صرف نظر از منشأ، به صورت بخشی از منشأ خویش و یا به صورت یک تجربهٔ احاطهٔ تثلیث که متعاقباً به دست آمده است، در تجربهٔ تثلیث یافتگی اشتراک دارند. پسران الوهیت - تثلیث یافته در این نوشته‌ها آشکار نشده‌اند؛ از این رو این ارائهٔ مطلب به توصیف دو گروه باقیمانده، به ویژه پسران با تثلیث احاطه شدهٔ خداوند، محدود خواهد شد.

1- پسران با تثلیث احاطه شده

کلیهٔ پسران با تثلیث احاطه شده بدواً منشأ دوگانه یا واحد دارند، اما به دنبال احاطه با تثلیث برای همیشه به خدمت و کار تثلیث تخصیص می‌یابند. این گروه، آنطور که آشکار شده‌اند و برای خدمت در ابرجهان سازمان یافته‌اند، شامل هفت رسته از شخصیتها می‌شوند:

1- پیام‌آوران توانمند.

2- آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند.

3- آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

4- سرپرستان تثلیث یافته.

5- سفیران تثلیث یافته.

6- نگاهبانان آسمانی.

7- یاوران والای پسر.

این هفت گروه از شخصیتها مطابق منشأ، طبیعت، و کارکرد باز هم بیشتر به سه بخش عمده تقسیم می‌شوند: پسران تثلیث یافتهٔ دستیابی، پسران تثلیث یافتهٔ انتخابی، و پسران تثلیث یافتهٔ کمال.

پسران تثلیث یافتهٔ دستیابی — پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند — همگی انسانهای فراز یابندهٔ با تنظیم کننده پیوند یافته‌ای هستند که به بهشت و سپاه نهایت دست یافته‌اند. اما آنها پایانمند نیستند. هنگامی که آنها با تثلیث احاطه می‌شوند، نامشان از لیست فراخوانی پایانمندان خارج می‌شود. پسران جدید این رسته درسهای آموزشی مشخصی را تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها در سیارات مدار ستاد مرکزی مدارهای هاونا برای دوره‌های نسبتاً کوتاه می‌گذرانند. از آن پس آنها به خدمات قدمای ایامها در هفت ابرجهان گمارده می‌شوند.

پسران تثلیث یافتهٔ انتخابی در بر گیرندهٔ سرپرستان تثلیث یافته و سفیران تثلیث یافته می‌باشند. آنها از میان برخی از سرافیمهای تکاملی و مخلوقات بینابینی انتقال یافته به دنیای بعد که هاونا را در نوردیده و به بهشت دست یافته‌اند، و نیز از میان برخی از انسانهای با روح پیوند یافته و با پسر پیوند یافته که به همین ترتیب به جزیرهٔ مرکزی نور و حیات صعود کرده‌اند عضوگیری شده‌اند. پسران تثلیث یافتهٔ انتخابی به دنبال احاطه شدنشان توسط تثلیث بهشت و پس از یک آموزش مختصر در هاونا، به دادگاههای قدمای ایامها گمارده می‌شوند.

پسران تثلیث یافتهٔ کمال. نگاهبانان آسمانی و همردیفان آنها، یاوران والای پسر، گروه بی‌نظیری از شخصیتهای دو بار تثلیث یافته را تشکیل می‌دهند. آنها پسران مخلوق - تثلیث یافتهٔ شخصیتهای بهشت - هاونا یا انسانهای کامل شدهٔ فراز یابنده‌ای هستند که برای مدتها برتری خود را در سپاه نهایت نشان داده‌اند. برخی از این پسران مخلوق - تثلیث یافته، بعد از خدمت با مدیران عالی اجرایی هفت روح استاد و پس از خدمت تحت سرپرستی پسران آموزگار تثلیث توسط تثلیث بهشت مجدداً تثلیث می‌یابند (احاطه می‌شوند) و سپس به عنوان نگاهبانان آسمانی و به عنوان یاوران والای پسر به دادگاههای قدمای ایامها گمارده می‌شوند. پسران تثلیث یافتهٔ کمال بدون آموزش بیشتر مستقیماً به خدمت ابرجهان گمارده می‌شوند.

تعداد دستیاران تثلیث منشأ ما — کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، و بازرسان جهانی — ثابت است، اما تعداد پسران با تثلیث احاطه شده دائما در حال افزایش است. تمامی هفت رسته از پسران با تثلیث احاطه شده به عنوان اعضای یکی از دولتهای هفت ابرجهان به کار گمارده شده‌اند، و تعداد آنها در خدمت هر ابرجهان دقیقاً یکسان است؛ حتی یک تن از آنها نیز هرگز از دست نرفته است. موجودات با تثلیث احاطه شده هرگز گمراه نگشته‌اند. آنها ممکن است موقتاً دچار لغزش شوند، اما حتی یک تن نیز هیچگاه به بی‌حرمتی نسبت به دولتهای ابرجهان شناخته نشده است. پسران دستیابی و پسران انتخابی هرگز در خدمت به اروانتان دچار تزلزل نشده‌اند، اما پسران تثلیث یافتهٔ کمال گهگاه در قضاوت اشتباه کرده‌اند و بدین طریق موجب سردرگمی موقت شده‌اند.

تحت سرپرستی قدمای ایامها کلیهٔ هفت رسته عمدتاً به صورت گروههای خود مختار عمل می‌کنند. این گستره از خدمت گسترده است. پسران تثلیث یافتهٔ کمال ابرجهان مأموریت خویش را ترک نمی‌کنند، اما همکاران تثلیث یافتهٔ آنان در جهان بزرگ تردد می‌کنند، و از کرات تکاملی زمان و فضا به جزیرهٔ جاودان بهشت سفر می‌کنند. آنها ممکن است در هر یک از ابرجهانها عمل کنند، اما همیشه به عنوان اعضای ابردولتی که نخست به آن تخصیص داده شدند چنین می‌کنند.

ظاهراً پسران با تثلیث احاطه شده به طور دائم به خدمت هفت ابرجهان گمارده شده‌اند. قطعاً این گمارش برای طول مدت عصر کنونی جهان است، اما ما هرگز اطلاع نیافته‌ایم که این بناست ابدی باشد.

2- پیام‌آوران توانمند

پیام‌آوران توانمند به گروه فراز یابندهٔ پسران تثلیث یافته تعلق دارند. آنها یک طبقه از انسانهای کامل شده هستند که با شورش مورد آزمون واقع شده‌اند یا سوا از آن در رابطه با وفاداری شخصی‌شان به همان اندازه در بوتهٔ آزمایش قرار داده شده‌اند؛ آنها همگی از میان آزمون مشخصی از وفاداری جهانی عبور کرده‌اند. آنها روزی در صعود بهشتی‌شان در عین شرایط عدم وفاداری مافوقانشان با عزمی راسخ و وفادار ایستادند، و برخی در مکانهای این رهبران پیمان شکن به گونه‌ای فعال و وفادار عمل کردند.

این انسانهای فراز یابنده با چنین پیشینه‌ای شخصی از وفاداری و فداکاری، به همراه کاروان رهنوردان زمان از میان هاونا عبور می‌کنند، به بهشت دست می‌یابند، از آنجا فارغ‌التحصیل می‌شوند، و به سپاه نهایت فرا خوانده می‌شوند. به دنبال آن آنها در احاطهٔ اسرارآمیز تثلیث بهشت تثلیث می‌یابند و متعاقباً مأموریت می‌یابند در سرپرستی دولتهای هفت ابرجهان با قدمای ایامها در ارتباط قرار گیرند.

سرنوشت هر انسان فراز یابندهٔ حاوی تجربهٔ شورشگری که در عین شرایط شورش به گونه‌ای وفادارانه عمل می‌کند سرانجام این است که یک پیام‌آور توانمند خدمت ابرجهان شود. سرنوشت هر مخلوق فراز یابنده نیز که به گونه‌ای مؤثر مانع این آشوبهای خطاکارانه، شریرانه، یا گناه‌کارانه می‌شود همین است؛ زیرا عملی که برای ممانعت از شورش و یا ایجاد انواع بالاتر وفاداری در یک بحران جهانی طراحی شده، حتی ارزشمندتر از وفاداری در شرایط شورش واقعی محسوب می‌شود.

پیام‌آوران توانمند ارشد از میان آن انسانهای فراز یابندهٔ زمان و فضا که در زمرهٔ به بهشت رسیده‌های آغازین بودند انتخاب شدند، و بسیاری از آنها در ایام گرندفاندا هاونا را در نوردیده‌اند. اما نخستین تثلیث یافتگی پیام‌آوران توانمند به اجرا در نیامد تا این که گروه کاندیدا نمایندگانی از هر هفت ابرجهان را شامل گردید. و آخرین گروه از این رسته که در بهشت واجد صلاحیت گردید رهنوردان فراز یابنده‌ای از جهان محلی نبادان را در بر گرفت.

پیام‌آوران توانمند در کلاسهای هفتصد هزار نفره، یکصد هزار تن برای مأموریت در هر ابرجهان، توسط تثلیث بهشت پذیرفته می‌شوند. تقریباً یک تریلیون پیام‌آور توانمند در یوورسا به کار گمارده شده‌اند، و هر دلیلی وجود دارد که باور کنیم تعداد آنهایی که در هر هفت ابرجهان خدمت می‌کنند دقیقاً همان است.

من یک پیام‌آور توانمند هستم، و ممکن است برای مردم یورنشیا جالب باشد بدانند که یار و دستیار تجربهٔ انسانی من نیز در آزمون بزرگ پیروزمند بود، و این که گر چه ما در صعود طولانی مدت درون گرا به سوی هاونا بارها و برای دوره‌های طولانی از هم جدا بودیم، در همان گروه هفتصد هزار نفره پذیرفته شدیم، و این که وقتمان را حین عبور از وایسجرینگتون در ارتباطی نزدیک و مهرآمیز گذراندیم. ما سرانجام به مأموریت گمارده شدیم و با هم به یوورسای اروانتان تخصیص یافتیم، و برای اجرای مأموریتهایی که به خدمات دو پیام‌آور نیاز دارد اغلب با هم اعزام می‌شویم.

پیام‌آوران توانمند، در اشتراک با کلیهٔ پسران با تثلیث احاطه شده، به کلیهٔ فازهای فعالیتهای ابرجهان تخصیص می‌یابند. آنها از طریق سرویس بازتاب ابرجهان با ستاد مرکزی خود ارتباط دائم دارند. پیام‌آوران توانمند در تمامی ناحیه‌های یک ابرجهان خدمت می‌کنند و مأموریتهایی را در جهانهای محلی و حتی در تک تک کرات مکرراً اجرا می‌کنند، همانطور که من در این فرصت چنین می‌کنم.

در دادگاههای ابرجهان، هنگامی که وقت داوری می‌رسد، پیام‌آوران توانمند به صورت مدافعان افراد و سیارات هر دو عمل می‌کنند. آنها همچنین کمالهای ایامها را در هدایت امور ناحیه‌های اصلی یاری می‌کنند. کار اصلی آنها به صورت یک گروه، کار ناظران ابرجهان است. آنها در کرات گوناگون ستاد مرکزی و در تک تک سیارات مهم به عنوان ناظران رسمی قدمای ایامها استقرار یافته‌اند. آنها هنگامی که بدین صورت به گار گمارده می‌شوند همچنین به عنوان مشاوران مسئولینی که امور کرات مکان اقامت موقت خود را سرپرستی می‌کنند خدمت می‌کنند.

پیام‌آوران در کلیهٔ فازهای طرح فرازگرایانهٔ پیشرفت انسانی شرکت فعال دارند. آنها با همیاران خود که منشأ انسانی دارند ابردولتها را نسبت به وضعیت و پیشرفت طرحهای پسران فرود یابندهٔ خداوند در ارتباط نزدیک و شخصی نگاه می‌دارند.

پیام‌آوران توانمند از تمامی دوران زندگانی فرازگرایانهٔ خود به طور کامل آگاهند، و به این دلیل است که چنین خادمانی مفید و دلسوز هستند، پیام‌آورانی با درایت برای خدمت در هر کرهٔ فضا و برای هر مخلوق زمان. به محض این که شما از جسم رهایی یابید، به طور آزادانه و فهیمانه با ما ارتباط برقرار خواهید کرد، زیرا ما از کلیهٔ نژادها در کلیهٔ کرات تکاملی فضا می‌آییم، یعنی از آن نژادهای انسانی که توسط تنظیم کنندگان فکر مورد سکنی واقع شده‌اند، و متعاقباً با آنها پیوند می‌یابند.

3- آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند

آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، گروه دوم پسران تثلیث یافتهٔ دستیابی، همگی موجودات با تنظیم کننده پیوند یافته‌ای هستند که دارای منشأ انسانی می‌باشند. اینها انسانهای کامل شده‌ای هستند که توان اداری برتری به نمایش گذارده‌اند و در سراسر دوران طولانی زندگانی فرازگرایانهٔ خویش نبوغ خارق‌العاده‌ای در مدیریت نشان داده‌اند. آنها گل سرسبد توانمندی در حکمرانی هستند که از انسانهای بقا یافتهٔ فضا سرچشمه گرفته است.

در هر ارتباطِ تثلیث هفتاد هزار تن از آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند تثلیث می‌یابند. اگر چه جهان محلی نبادان یک آفرینش نسبتاً جوان است، در میان یک طبقهٔ به تازگی تثلیث یافته از این رسته نمایندگانی دارد. اکنون در اروانتان بیش از ده میلیارد تن از این اداره کنندگان ماهر به کار گمارده شده‌اند. آنها مثل تمامی رسته‌های جداگانه از موجودات آسمانی ستاد مرکزی خودشان را در یوورسا دارا می‌باشند، و ذخایر آنها در یوورسا همانند سایر پسران با تثلیث احاطه شده به عنوان هیئت مرکزی سرپرستی کنندهٔ رستهٔ آنها در اروانتان عمل می‌کند.

آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند سرپرستان بدون محدودیت هستند. آنها مدیران اجرایی همه جا حاضر و پیوسته مؤثر قدمای ایامها می‌باشند. آنها در هر گستره، در هر کرهٔ مسکونی، و در هر فاز از فعالیت در هر یک از هفت ابرجهان خدمت می‌کنند.

این موجودات باهوش و با استعداد که از خرد عالی اداری و مهارت غیرمعمول اجرایی برخوردارند، عرضهٔ آرمان عدالت را از سوی دادگاههای ابرجهان به عهده می‌گیرند. آنها اجرای عدالت و اصلاح عدم سازگاریها را در جهانهای تکاملی شکوفا می‌سازند. از این رو ضمن این که شما از کرات و گستره‌های پیشرفت مقرر شدهٔ کیهانی خود صعود می‌کنید، هر گاه برای خطاهای قضاوت احضار شوید، به سختی محتمل است که متحمل بی‌عدالتی گردید زیرا دادیاران شما مخلوقات فراز یابندهٔ گذشته هستند که با هر مرحله از دوران زندگانی که شما پیموده و می‌پیمایید شخصاً آشنا هستند.

4- آنهایی که بدون نام و شماره هستند

آنهایی که بدون نام و شماره هستند سومین و آخرین گروه از پسران تثلیث یافتهٔ دستیابی را تشکیل می‌دهند. آنها روانهای فراز یابنده‌ای هستند که توان پرستش را در ورای مهارت تمامی پسران و دختران نژادهای تکاملی کرات زمان و فضا به وجود آورده‌اند. آنها به برداشتی معنوی از مقصود جاودانهٔ پدر جهانی که نسبتاً فراتر از درک مخلوقات تکاملی حاوی نام و شماره است دست یافته‌اند؛ از این رو آنهایی که بدون نام و شماره هستند نام یافته‌اند. با ترجمه‌ای دقیق‌تر نام آنها ”آنهایی که *بالاتر* از نام و شماره هستند“ می‌باشد.

این رسته از پسران در گروههای هفت هزار نفره توسط تثلیث بهشت پذیرفته شده است. بنا به اسناد یوورسا بیش از یکصد میلیون از این پسران در اروانتان به کار گمارده شده‌اند.

نظر به این که آنهایی که بدون نام و شماره هستند اذهان برتر معنوی نژادهای بقا یافته هستند، هنگامی که یک دیدگاه معنوی مطلوب است، و هنگامی که برای درک مکفی سؤالات مربوط به مشکل مورد داوری تجربهٔ دوران زندگانی فرازگرایانه ضروری است، آنها به گونه‌ای ویژه شایسته‌اند که بر مسند قضاوت بنشینند و دیدگاه‌هایشان را ارائه دهند. آنها اعضای هیئت ژوری عالی اروانتان هستند. یک سیستم ژوری بد اداره شده ممکن است در بعضی کرات کمابیش یک مضحکهٔ عدالت باشد، اما در یوورسا و دادگاههای ضمیمهٔ آن ما بالاترین نوع ذهنیت تکامل یافتهٔ معنوی را به عنوان اعضای ژوری و قضات به کار می‌گیریم. داوری بالاترین کارکرد هر دولت است، و آنهایی که دادن حکم قضاوت به عهده‌شان گذاشته شده باید از میان بالاترین و والامنش‌ترین انواع باتجربه‌ترین و با درایت‌ترین افراد برگزیده شوند.

انتخاب کاندیداها برای طبقات تثلیث یافتگیِ پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند، ذاتی و اتوماتیک است. تکنیکهای انتخابی بهشت به هیچ وجه اختیاری نیستند. پرسنل پسران تثلیث یافتهٔ دستیابی را تجربهٔ شخصی و ارزشهای معنوی تعیین می‌کنند. چنین موجوداتی در اتوریته برابر و در رتبهٔ مدیریت یکسان هستند، اما آنها همگی از فردیت و کاراکترهای متنوع برخوردارند؛ آنها موجودات شاخص نیستند. آنها بسته به تفاوتهای دوران زندگانی فرازگرایانهٔ خویش از ویژگیهای متفاوت برخوردارند.

پسران تثلیث یافتهٔ دستیابی علاوه بر این شایستگیهای تجربی در احاطهٔ الهیِ الوهیتهای بهشت تثلیث یافته‌اند. آنها متعاقباً به عنوان دستیاران همتراز پسران ثابت تثلیث عمل می‌کنند، زیرا به نظر می‌رسد احاطهٔ تثلیث بسیاری از پتانسیلهای تحقق نیافتهٔ موجودات آفریده شده را از کوران زمان آینده تسریع می‌کند. اما این امر فقط در رابطه با آنچه که به عصر کنونی جهان مربوط است صحت دارد.

این گروه از پسران عمدتاً، ولی نه کاملاً، درگیر خدمات دوران زندگانی فرازگرایانهٔ انسانهای زمان و فضا هستند. هرگاه دیدگاه یک مخلوق انسانی مورد تردید واقع شود، موضوع مورد بحث

از طریق استیناف در برابر یک کمیسیون فراز یابنده که شامل یک پیام‌آور توانمند، یکی در اتوریتهٔ بالا، و یکی بدون نام و شماره می‌باشد حل و فصل می‌شود.

شما انسانها که این پیام را می‌خوانید ممکن است خودتان به بهشت صعود کنید، به آغوش تثلیث دست یابید، و در اعصار دور آینده در یکی از هفت ابرجهان به خدمت قدمای ایامها وصل شوید، و حتی آنطور که من اکنون در یورنشیا عمل می‌کنم، روزی مأموریت یابید که آشکارسازی حقیقت را به یک سیارهٔ مسکونی در حال تکامل بسط دهید.

5- سرپرستان تثلیث یافته

سرپرستان تثلیث یافته پسران تثلیث یافتهٔ انتخابی هستند. نه تنها نژادهای شما و سایر انسانهایی که از ارزش بقا برخوردارند هاونا را در می‌نوردند، به بهشت دست می‌یابند، و روزی به همراه پسران ثابت تثلیث سرنوشت خود را در خدمت به ابرجهان می‌یابند، بلکه نگاهبانان سرافی وفادار شما و همیاران بینابینیِ به همان اندازه وفادار شما نیز ممکن است توسط تثلیث و سرنوشت فوق‌العادهٔ شخصیت برای همان شناسایی کاندیدا شوند.

سرپرستان تثلیث یافته سرافیمهای فراز یابنده و مخلوقات بینابینی انتقال یافته‌ای هستند که از هاونا عبور کرده و به بهشت و سپاه نهایت دست یافته‌اند. آنها متعاقباً توسط تثلیث بهشت پذیرفته شده و به خدمت قدمای ایامها گمارده شدند.

کاندیداهای پذیرش تثلیث که در زمرهٔ سرافیمهای فراز یابنده هستند به دلیل همکاری مصممانه‌شان با انسانی فراز یابنده که به سپاه نهایت دست یافته و متعاقباً تثلیث یافته است از این قدردانی برخوردار می‌شوند. نگاهبان سرافی دوران زندگانی انسانی خود من این مسیر را با من طی نمود، بعدها تثلیث یافت، و اکنون به عنوان یک سرپرست تثلیث یافته به دولت یوورسا ملحق شده است.

و در رابطه با مخلوقات بینابینی؛ بسیاری به دنیای آن سو انتقال یافته و به بهشت دست می‌یابند، و به همراه سرافیمها و به همان دلایل توسط تثلیث پذیرفته می‌شوند و در ابرجهانها به عنوان سرپرست به کار گمارده می‌شوند.

سرپرستان تثلیث یافته در گروههای هفتاد هزار نفره توسط تثلیث بهشت پذیرفته می‌شوند، و یک هفتم از هر گروه به یک ابرجهان اختصاص یافته است. اکنون اندکی بیش از ده میلیون تن از این سرپرستان مورد اعتماد و والا در خدمت اروانتان هستند. آنها در یوورسا و در کرات ستاد مرکزی اصلی و فرعی خدمت می‌کنند. آنها در تلاشهایشان توسط سپاهی متشکل از چندین میلیارد سکنافیم و سایر شخصیتهای توانای ابرجهان یاری می‌شوند.

سرپرستان تثلیث یافته دوران زندگانی خویش را به عنوان سرپرست آغاز می‌کنند، و در امور ابردولتها به این شکل ادامه می‌دهند. آنها از یک نظر افسران دولتهای ابرجهان خویش می‌باشند،

اما آنها همچون نگاهبانان آسمانی با افراد سر و کار ندارند. سرپرستان تثلیث یافته امور گروهی را اداره می‌کنند و پروژه‌های جمعی را شکوفا می‌سازند. آنها سرپرستان اسناد، طرحها، و نهادها هستند؛ آنها به عنوان مسئولین کارها، گروههای شخصیتی، پروژه‌های فرازگرایانه، برنامه‌های مورانشیا، برآوردهای جهان، و اقدامات بیشمار دیگر عمل می‌کنند.

6- سفیران تثلیث یافته

سفیران تثلیث یافته دومین رسته از پسران تثلیث یافتهٔ انتخابی هستند و همانند همکارانشان، سرپرستان، از میان دو نوع از مخلوقات فراز یابنده عضوگیری می‌شوند. تمامی انسانهای فراز یابنده با تنظیم کننده یا پدر پیوند نیافته‌اند؛ برخی با روح پیوند یافته، و برخی با پسر پیوند یافته‌اند. برخی از این انسانهای با روح و با پسر پیوند یافته به هاونا می‌رسند و به بهشت دست می‌یابند. کاندیداها از میان این فراز یابندگان بهشت برای پذیرش تثلیث انتخاب می‌شوند، و گهگاه در دسته‌های هفت هزار نفره تثلیث می‌یابند. آنها سپس به عنوان سفیران تثلیث یافتهٔ قدمای ایامها در ابرجهانها به کار گمارده می‌شوند. تقریباً یک میلیارد تن از آنان در یوورسا ثبت نام شده‌اند.

سفیران تثلیث یافته به دنبال توصیه‌های آموزگاران خود در هاونا برای پذیرش تثلیث انتخاب می‌شوند. آنها نمایانگر اذهان برتر گروههای مربوطهٔ خویش هستند و از این رو به بهترین نحو شایسته هستند که در فهم و در رسیدگی به منافع آن کراتی که انسانهای با روح پیوند یافته از آنها می‌آیند به حکمرانان ابرجهان یاری رسانند. در برخوردهای ما با مشکلاتی که نوع با پسر پیوند یافتهٔ شخصیت را شامل می‌شود سفیران با پسر پیوند یافته کمک بزرگی هستند.

سفیران تثلیث یافته فرستادگان قدمای ایامها برای هر منظور و مقصود، و برای هر کره یا جهان در ابرجهان مأموریتشان می‌باشند. آنها خدمات ویژه و مهم را در ستاد مرکزی ناحیه‌های فرعی ارائه می‌دهند، و مأموریتهای بیشمار متفرقهٔ یک ابرجهان را انجام می‌دهند. آنها سپاه اضطراری یا ذخیرهٔ پسران تثلیث یافتهٔ ابردولتها می‌باشند، و از این رو برای گسترهٔ بزرگی از وظایف در دسترس هستند. آنها درگیر هزاران هزار کار در امور ابرجهان می‌شوند، طوری که غیرممکن است آنها را برای اذهان بشری توصیف نمود، زیرا چیزی در یورنشیا رخ نمی‌دهد که به طریقی با این فعالیتها قابل مقایسه باشد.

7- تکنیک تثلیث یابی

من نمی‌توانم تجربهٔ کارکرد عالی خلاق موجودات کامل و کامل شدهٔ روحی — عمل تثلیث یابی — را برای ذهن مادی به طور کامل آشکار سازم. تکنیکهای تثلیث یابی در زمرهٔ اسرار وایسجرینگتون و سولیتارینگتون هستند و توسط هیچکس جز آنهایی که از میان این تجارب بی‌نظیر عبور کرده‌اند قابل آشکارسازی و قابل درک نیستند. از این رو برای هر موجودی این فراتر از احتمال است که طبیعت و مقصود از این کارکرد خارق‌العاده را برای ذهن بشری به طور موفقیت‌آمیز توصیف نماید.

صرف نظر از الوهیتها، فقط شخصیتهای بهشت - هاونا و برخی از اعضای هر یک از سپاه پایانمندان در تثلیث یابی درگیر هستند. تحت شرایط ویژهٔ کمال بهشت، این موجودات خارق‌العاده ممکن است به ماجرای بی‌نظیر تعیین هویت - مفهوم مبادرت ورزند، و آنها در به وجود آوردن یک موجود جدید، یک پسر مخلوق - تثلیث یافته، بارها موفق می‌شوند.

مخلوقات جلال یافته‌ای که در چنین ماجراهای تثلیث یابی درگیر می‌شوند ممکن است فقط در یکی از چنین تجاربی شرکت کنند، در حالی که در رابطه با الوهیتهای بهشت به نظر می‌رسد هیچ حدی در اجرای مداوم رخدادهای تثلیث یابی وجود نداشته باشد. به نظر می‌رسد الوهیت فقط از یک نظر محدود باشد: فقط یک روح آغازین و بیکران، و تنها یک مدیر اجرایی بیکران از خواست متحد پدر - پسر می‌تواند وجود داشته باشد.

پایانمندان فراز یابندهٔ انسانیِ با تنظیم کننده پیوند یافته‌ای که به سطوح مشخص فرهنگ بهشت و توسعهٔ معنوی دست یافته‌اند در زمرهٔ آنهایی هستند که می‌توانند به تثلیث بخشیدن یک موجود آفریده شده مبادرت ورزند. هنگامی که گروههای پایانمند انسانی در بهشت مستقر می‌شوند، در هر هزاره به وقت هاونا فراغت می‌یابند. هفت راه مختلف وجود دارد که چنین پایانمندانی بتوانند گذراندن این دورهٔ فراغت را انتخاب نمایند، و یکی از اینها، در ارتباط با یک پایانمند همنوع یا یک شخصیت بهشت - هاونا، این است که به اجرای تثلیث بخشیدن مخلوق اقدام کنند.

اگر دو پایانمند انسانی هنگام رفتن نزد آرشیتکتهای جهان بنیادین نشان دهند که یک مفهوم یکسان را برای تثلیث یابی به طور مستقل برگزیده‌اند، آرشیتکتها اختیار دارند بنا به صلاحدید خویش فرامینی صادر کنند که به این فراز یابندگان جلال یافتهٔ انسانی اجازه می‌دهد دوران فراغتشان را تمدید کنند و برای مدتی خود را به ناحیهٔ تثلیث دهندگی شهروندان بهشت انتقال دهند. در پایان این دورهٔ فراغت مشخص، اگر آنها گزارش دهند که به تنهایی و مشترکاً برگزیده‌اند به تلاش بهشتی برای معنویت بخشی، آرمان دهی، و واقعیت دادن یک مفهوم برگزیده و آغازین که تا آن هنگام تثلیث یافته نشده است دست زنند، آنگاه روح استاد شمارهٔ هفت دستوراتی صادر می‌کند که چنین کار خارق‌العاده‌ای مجاز داشته شود.

گاهی اوقات مدت زمانهای طولانی غیرقابل باوری صرف این ماجراها می‌شود؛ پیش از آن که این انسانهای وفادار و مصمم سابق— و گاهی اوقات شخصیتهای بهشت - هاونا — سرانجام به هدف خویش دست یابند، و در تحقق بخشیدن به برداشت انتخابی‌شان از حقیقت جهانی به راستی موفق شوند، به نظر می‌رسد یک عصر سپری می‌شود. و این زوجهای فداکار همیشه به موفقیت دست نمی‌یابند؛ آنها بارها شکست می‌خورند، در حالی که هیچ خطای قابل کشفی از جانب آنها صورت نمی‌گیرد. کاندیداهای تثلیث یابی که بدین ترتیب شکست می‌خورند به یک گروه ویژه از پایانمندان پذیرفته می‌شوند که به عنوان موجوداتی که حداکثر تلاش را به عمل آورده‌اند و متحمل ناامیدی فوق‌العاده شده‌اند تخصیص می‌یابند. هنگامی که الوهیتهای بهشت متحد می‌شوند تا تثلیث یابند، همیشه موفق می‌شوند، اما این امر در مورد یک زوج همگن از مخلوقات، پیوند مورد تلاش واقع شدهٔ دو عضو از همان رسته از موجودات، صدق نمی‌کند.

هنگامی که یک موجود جدید و آغازین توسط خدایان تثلیث می‌یابد، پتانسیل ربانی والدین الهی تغییر نمی‌یابد؛ اما هنگامی که موجودات تعالی یافتهٔ آفریده شده چنین رخداد خلاقی را صورت می‌دهند، یکی از افراد پیمان بسته و شرکت کننده تحت یک تغییر بی‌نظیر شخصیتی قرار می‌گیرد. دو نیای یک پسر مخلوق - تثلیث یافته از یک جهت مشخص از نظر معنوی یگانه می‌شوند. ما باور داریم که این وضعیت یگانگیِ مضاعفِ فازهای مشخص معنوی شخصیتی احتمالاً حاکم خواهد گشت تا این که زمانی فرا رسد که ایزد متعال به تجلی کامل و کامل شدهٔ شخصیت در جهان بزرگ دست یابد.

همزمان با پدیداری یک پسر جدید مخلوق - تثلیث یافته، این پیوند کنشگرانهٔ معنوی دو نیا به وقوع می‌پیوندد؛ دو والدهٔ تثلیث کننده در سطح غائی کنشگرانه یگانه می‌شوند. هیچ موجود آفریده شده در جهان نمی‌تواند این پدیدهٔ شگفت‌انگیز را به طور کامل توضیح دهد؛ این یک تجربهٔ تقریباً الهی است. هنگامی که پدر و پسر متحد شدند که روح بیکران را جاودانه سازند، به دنبال تحقق مقصود آنها، آنان فوراً همچون یکی شدند و از آن هنگام یکی بوده‌اند. و در حالی که پیوند تثلیث دو مخلوق از نوع گسترهٔ بیکران پیوند کامل ربانی پدر جهانی و پسر جاودان است، سرشت پیامدهای تثلیث یافتن مخلوق جاودانه نیست؛ آن به دنبال واقعیت یابی تکمیل شدهٔ الوهیتهای تجربی پایان می‌یابد.

در حالی که این والدین پسران مخلوق - تثلیث یافته در مأموریتهای جهانی خویش همچون یکی می‌شوند، در ساختار و فراخوانیهای سپاه نهایت و آرشیتکتهای جهان بنیادین پیوسته به صورت دو شخصیت محسوب می‌شوند. در طول عصر کنونی جهان، تمامی والدین تثلیث - یگانه شده در مأموریت و کارکرد جدایی ناپذیر هستند؛ جایی که یکی برود دیگری می‌رود، آنچه که یکی انجام می‌دهد دیگری انجام می‌دهد. اگر یگانگی مضاعف پدرانه و مادرانه شامل یک پایانمند انسانی (یا دیگری) و یک شخصیت بهشت - هاونا شود، موجودات پدرانه و مادرانهٔ متحد نه با بهشتی‌ها کار می‌کنند و نه با هاونایی‌ها، یا پایانمندان. چنین پیوندهای مختلطی در یک گروه ویژهٔ متشکل از موجودات مشابه گرد هم می‌آیند. و در تمامی پیوندهای تثلیثی، در هم آمیخته یا غیره، موجودات والده نسبت به یکدیگر آگاه هستند و می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، و می‌توانند وظایفی را به انجام رسانند که هیچیک سابقاً نمی‌توانست به انجام رساند.

هفت روح استاد اختیار دارند که پیوند تثلیث یابندهٔ پایانمندان و شخصیتهای بهشت - هاونا را تأیید کنند، و چنین ارتباطات در هم آمیخته‌ای همیشه موفق هستند. پسران والای مخلوق - تثلیث یافتهٔ حاصله نمایانگر مفاهیمی هستند که برای درک مخلوقات جاودانهٔ بهشت یا مخلوقات متعلق به زمانِ فضا نامناسبند؛ از این رو آنها نگاهبانان آرشیتکتهای جهان بنیادین می‌شوند. این پسران تثلیث یافتهٔ سرنوشت مظهر اندیشه‌ها، آرمانها، و *تجاربی* هستند که ظاهراً به یک عصر آیندهٔ جهان مربوط می‌شود و از این رو برای حکومتهای ابرجهان یا جهان مرکزی از هیچ ارزش عملی فوری برخوردار نیست. این پسران بی‌نظیرِ فرزندان زمان و شهروندان ابدیت همگی به صورت ذخیره در وایسجرینگتون نگاه داشته شده‌اند. آنها در آنجا در یک ناحیهٔ ویژهٔ کره‌ای که

توسط کالجهای اسرارآمیز سپاه پسران آفریننده اشغال گردیده درگیر مطالعهٔ مفاهیم زمان و واقعیتهای ابدیت می‌باشند.

ایزد متعال یگانگی سه فاز از واقعیت الوهیت است: خدای متعال، یگانگی معنوی برخی از جنبه‌های متناهی تثلیث بهشت؛ قادر متعال، یگانگی توانمندی آفرینندگان جهان بزرگ؛ و ذهن متعال، معاضدت فردی سومین منبع و مرکز و همترازانش به واقعیت ایزد متعال. مخلوقات عالی جهان مرکزی و بهشت در ماجراهای تثلیث یافتنشان درگیر یک پژوهش سه‌گانه پیرامون الوهیت متعال می‌شوند که به تولید سه رسته از پسران مخلوق - تثلیث یافته منجر می‌شود:

1- *پسران فراز یابنده* - تثلیث یافته. پایانمندان در تلاشهای خلاقشان کوشش می‌کنند برخی از واقعیتهای مفهومی قادر متعال را که در صعودشان از میان زمان و فضا به بهشت به گونه‌ای تجربی به دست آورده‌اند تثلیث دهند.

2- *پسران تثلیث یافتهٔ بهشت - هاونا*. تلاشهای خلاق شهروندان بهشت و هاونایی‌ها به تثلیث یافتن برخی از جنبه‌های والای معنوی ایزد متعال منجر می‌شود که آنان در یک زمینهٔ فوق متعالی که در مرز غائی و جاودانگی است به گونه‌ای تجربی به دست آورده‌اند.

3- *پسران تثلیث یافتهٔ سرنوشت*. اما هنگامی که یک پایانمند و یک بهشتی - هاونایی با هم یک مخلوق جدید را تثلیث می‌دهند، این تلاش مشترک به فازهای مشخصی از ذهن متعالی - غایی منجر می‌شود. پسران مخلوق - تثلیث یافتهٔ حاصله ابرآفرینشی هستند؛ آنها نمایانگر واقعیتهای الوهیت متعال - غائی می‌باشند که سوا از آن به گونه‌ای تجربی مورد دستیابی واقع نشده است، و از این رو به طور اتوماتیک در حیطهٔ آرشیتکتهای جهان بنیادین، سرپرستان آن چیزهایی که فراتر از سرحدات آفرینشی عصر کنونی جهان هستند، قرار می‌گیرد. پسران تثلیث یافتهٔ سرنوشت مظهر برخی از جنبه‌های کارکرد آشکار ناشدهٔ متعال - غائی در جهان بنیادین می‌باشند. ما چیز زیادی در مورد این فرزندان مشترک زمان و ابدیت نمی‌دانیم، اما بسیار بیش از آنچه که اجازه داریم آشکار کنیم می‌دانیم.

8- پسران مخلوق - تثلیث یافته

علاوه بر پسران مخلوق - تثلیث یافته که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرند، رسته‌های بیشمار آشکار ناشده از موجودات مخلوق - تثلیث یافته — نوادگان متنوع روابط چندگانهٔ هفت گروه پایانمند و شخصیتهای بهشت - هاونا — وجود دارند. اما کلیهٔ این موجودات مخلوق - تثلیث یافته، آشکار شده و آشکار ناشده، توسط پدر جهانی از عطیهٔ شخصیت برخوردار می‌شوند.

هنگامی که پسران فراز یابندهٔ تثلیث یافته و بهشت - هاونا تثلیث یافتهٔ جدید جوان و آموزش نیافته هستند، معمولاً برای مدتهای طولانی خدمت در هفت کرات بهشتی روح بیکران اعزام می‌شوند، جایی که تحت سرپرستی هفت مدیر عالی اجرایی خدمت می‌کنند. آنها ممکن است متعاقباً برای آموزش بیشتر در جهانهای محلی توسط پسران آموزگار تثلیث پذیرفته شوند.

این پسران پذیرفته شده که از منشأ والا و جلال یافته می‌باشند، شاگردان، یاوران دانشجوی پسران آموزگار هستند، و در رابطه با طبقه‌بندی آنها اغلب به طور موقت در زمرهٔ این پسران محسوب می‌شوند. آنها می‌توانند بسیاری از مأموریتهای مهم را از سوی قلمرو انتخابی خدمت خود با فداکاری اجرا کنند و قطعاً چنین می‌کنند.

پسران آموزگار در جهانهای محلی می‌توانند سرپرستان مخلوق - تثلیث یافتهٔ خود را برای پذیرش توسط تثلیث بهشت نامزد کنند. آنها با پشت سر گذاشتن این پذیرش به عنوان پسران تثلیث یافتهٔ کمال به خدمت قدمای ایامها در هفت ابرجهان، که سرنوشت شناخته شدهٔ کنونی این گروه بی‌نظیر از موجودات دو بار تثلیث یافته است، وارد می‌شوند.

کلیهٔ پسران مخلوق - تثلیث یافته با تثلیث احاطه نمی‌شوند؛ بسیاری از آنها دستیاران و سفیران هفت روح استاد بهشت، ارواح بازتابگر ابرجهانها، و ارواح مادر آفرینشهای محلی می‌شوند. دیگران ممکن است مأموریتهای ویژه‌ای را در جزیرهٔ جاودان پذیرا شوند. باز ممکن است دیگران در کرات اسرارآمیز پدر و در کرات بهشتی روح به خدمات ویژه‌ای وارد شوند. سرانجام بسیاری به گروه مشترک پسران تثلیث یافته در مدار داخلی هاونا راه خویش را می‌یابند.

به جز پسران تثلیث یافتهٔ کمال و آنهایی که در وایسجرینگتون گرد هم می‌آیند، به نظر می‌رسد سرنوشت متعالی کلیهٔ پسران مخلوق - تثلیث یافته ورود به داخل سپاه پایانمندان تثلیث یافته، یکی از هفت سپاه بهشتی نهایت، باشد.

9- نگاهبانان آسمانی

پسران مخلوق - تثلیث یافته در کلاسهای هفت هزار نفره توسط تثلیث بهشت پذیرفته می‌شوند. این فرزندان تثلیث یافتهٔ انسانهای کامل شده و شخصیتهای بهشت - هاونا همگی به طور یکسان توسط الوهیتها پذیرفته می‌شوند، اما آنها مطابق توصیهٔ آموزگاران سابقشان، پسران آموزگار تثلیث، به ابرجهانها گمارده می‌شوند. آنهایی که خدمت قابل قبول‌تری داشته‌اند یاوران به کار گمارده شدهٔ والای پسر هستند؛ آنهایی که کارکرد ممتاز کمتری داشته‌اند به عنوان نگاهبانان آسمانی تخصیص می‌یابند.

هنگامی که این موجودات بی‌نظیر با تثلیث احاطه می‌شوند، برای دولتهای ابرجهان دستیاران ارزشمندی می‌شوند. آنها در امور دوران زندگانی فراز گرایانه مهارت دارند، نه به واسطهٔ فراز یابندگی شخصی، بلکه در نتیجهٔ خدمتشان با پسران آموزگار تثلیث در کرات فضا.

تقریباً یک میلیارد نگاهبان آسمانی در اُروانتان به کار گمارده شده‌اند. آنها عمدتاً به دولتهای کمالهای ایامها در ستاد مرکزی ناحیه‌های اصلی تخصیص یافته‌اند و توسط یک گروه از انسانهای فراز یابندهٔ با پسر پیوند یافته به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند.

نگاهبانان آسمانی افسران دادگاههای قدمای ایامها می‌باشند که به عنوان قاصدان دادگاه و به عنوان حاملین احضاریه‌ها و تصمیمات دادگاههای گوناگون دولتهای ابرجهان عمل می‌کنند. آنها عوامل توقیف کنندهٔ قدمای ایامها هستند؛ آنها از یوورسا اعزام می‌شوند تا موجوداتی را که حضورشان در پیشگاه قضات ابرجهان لازم است باز گردانند؛ آنها فرامین بازداشت هر شخصیتی را در ابرجهان اجرا می‌کنند. آنها همچنین انسانهای با روح پیوند یافتهٔ جهانهای محلی را که به هر دلیلی حضورشان در یوورسا لازم است همراهی می‌کنند.

نگاهبانان آسمانی و دستیارانشان، یاوران والای پسر، هیچگاه توسط تنظیم کنندگان مورد سکنی واقع نشده‌اند. آنها با روح یا پسر نیز پیوند نیافته‌اند. با این وجود، احاطهٔ تثلیث بهشت وضعیت پیوند نیافتهٔ پسران تثلیث یافتهٔ کمال را جبران می‌کند. ممکن است احاطهٔ تثلیث صرفاً روی ایده‌ای که در یک پسر مخلوق - تثلیث یافته تجسم یافته است عمل کند، و پسر احاطه شده را غیر از آن تغییر نیافته باقی گذارد، اما چنین محدودیتی فقط هنگامی که چنین برنامه‌ریزی شده است به وقوع می‌پیوندد.

این پسران دو بار تثلیث یافته موجودات شگفت‌انگیزی هستند، اما آنها به اندازهٔ دستیاران فراز یابندهٔ خویش چند هنره و قابل اتکا نیستند؛ آنها فاقد آن تجربهٔ فوق‌العاده و ژرف شخصی هستند که باقیماندهٔ پسران متعلق به این گروه از طریق صعود واقعی از قلمروهای تاریک فضا به جلال کسب کرده‌اند. ما که به دوران زندگانی فرازگرایانه تعلق داریم آنها را دوست داریم و هر کاری را که در توان داریم انجام می‌دهیم تا نقصانهای آنها را جبران نماییم، اما آنها همواره ما را به واسطهٔ منشأ دون پایه و ظرفیتمان برای کسب تجربه سپاسگزار می‌کنند. میل آنها برای شناخت و تأیید نقصانهایشان در واقعیتهای قابل تجربهٔ صعود جهان بی‌اندازه زیبا و گاهی اوقات به گونه‌ای بسیار متأثر کننده رقت‌انگیز است.

پسران تثلیث یافتهٔ کمال در مقایسه با سایر پسران با تثلیث احاطه شده محدود هستند زیرا ظرفیت تجربی‌شان به زمان و فضا محدود است. آنها به رغم آموزش طولانی توسط مدیران عالی اجرایی و پسران آموزگار از نظر تجربی کمبود دارند، و اگر به سبب این امر نبود، اشباع تجربی مانع وجود آنها در زمرهٔ ذخیره‌ها برای کسب تجربه در یک عصر آیندهٔ جهان می‌شد. به عبارت ساده هیچ چیز در تمامی وجود جهانی نمی‌تواند جای تجربهٔ واقعی شخصی را بگیرد، و این پسران مخلوق - تثلیث یافته برای کارکرد تجربی در یک عصر آیندهٔ جهان به صورت ذخیره حفظ شده‌اند.

من در کرات قصر اغلب دیده‌ام که این افسران والامنش دادگاههای بالای ابرجهان حتی به تازه واردهای کرات تکاملی فضا چنان با اشتیاق و آرزو می‌نگرند که کسی نمی‌تواند به این درک نرسد که این دارندگان تثلیث غیرتجربی به راستی نسبت به برادران به ظاهر کمتر خوش اقبال

خود که از طریق گامهای با حسن نیت تجربی و زندگی واقعی در مسیر جهانی بالا می‌روند حسادت می‌ورزند. آنها به رغم محظورات و محدودیتهایشان هنگامی که زمان اجرای برنامه‌های پیچیدهٔ اداری دولتهای ابرجهان فرا می‌رسد یک گروه بسیار مفید و پیوسته راغب از کارکنان هستند.

10- یاوران والای پسر

یاوران والای پسر گروه برتر پسران دوباره تثلیث یافتهٔ تثلیث یافته از موجودات فراز یابندهٔ جلال یافتهٔ سپاه انسانی نهایت و دستیاران ابدی آنها، شخصیتهای بهشت - هاونا، هستند. آنها به خدمت ابرجهان گمارده شده‌اند و برای پسران والای دولتهای قدمای ایامها به عنوان مددکاران شخصی عمل می‌کنند. آنها را می‌شود به طور مناسب منشی‌های خصوصی نامید. آنها گهگاه برای مأموریتهای ویژه و سایر ارتباطات گروهی پسران والا به عنوان منشی عمل می‌کنند. آنها به کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، بازرسان جهانی، پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند خدمت می‌کنند.

اگر در بحث پیرامون نگاهبانان آسمانی به نظر می‌رسد من به محدودیتها و محظورات این پسران دو بار تثلیث یافته جلب توجه نموده‌ام ، اکنون بگذارید با انصاف تمام به یک نقطه قوت بزرگ آنها جلب توجه بنمایم، خصیصه‌ای که آنها را برای ما تقریباً گرانبها می‌سازد. این موجودات حتی وجود خود را مرهون این واقعیت می‌باشند که آنها تجسم یک مفهوم واحد و متعالی هستند. آنها تجلی شخصیتی یک ایدهٔ الهی هستند، یک آرمان جهانی که پیش از آن هرگز تصور نشده، بیان نشده، یا تثلیث نیافته است. و آنها متعاقباً با تثلیث احاطه یافته‌اند؛ از این رو آنها دقیقاً خرد تثلیث الهی را که به وجود ایده و ایده‌آل وجود شخصیت آنها مربوط است نشان می‌دهند و تجسم آن هستند. تا جایی که آن مفهوم ویژه برای جهانها قابل آشکارسازی باشد، این شخصیتها تجسم تمامی هر آنچه که هر مخلوق یا آفرینندهٔ هوشمند بتواند احتمالاً تصور کند، بیان کند، یا نمایانگر آن باشد می‌باشند. *آنها همان ایده‌ای هستند که تجسم یافته است.*

آیا نمی‌توانید ببینید که چنین تمرکز زنده‌ای از یک مفهوم واحد متعالی از واقعیت جهان برای آنهایی که ادارهٔ ابرجهانها به عهده‌شان گذارده شده حاوی خدمات بسیاری است؟

مدتی نه چندان پیش من مسئولیت یافتم که سرپرستی یک کمیسیون شش نفره — یکی از هر یک از پسران والا — را که به مطالعهٔ سه مشکل مربوط به یک گروه از جهانهای جدید در بخشهای جنوبی اروانتان گمارده شده بودند به عهده گیرم. هنگامی که من از رئیس یاوران والای پسر در یوورسا برای گمارش موقت این منشیها به کمیسیونم درخواست به عمل آوردم به طور جدی از ارزش این رسته آگاهی یافتم. اولین ایدهٔ ما توسط یک یاور والای پسر در یوورسا که فوراً به گروه ما ملحق گشت عرضه گردید. مشکل دوم ما در یک یاور والای پسر که به ابرجهان شمارهٔ سه گمارده شده بود تجسم یافته بود. ما از طریق ادارهٔ اطلاعات جهان مرکزی برای همکاری و انتشار دانش ضروری از این منبع کمک زیادی به دست آوردیم، اما هیچ چیز با کمک ارائه شده

توسط حضور واقعی یک شخصیت که یک مفهومِ مخلوق - تثلیث یافته در تعالیت و الوهیت تثلیث یافته در نهایت *است* قابل مقایسه نیست. در رابطه با مشکل سوم ما، اسناد بهشت فاش ساختند که چنین ایدهای هرگز توسط مخلوق تثلیث نیافته بود.

یاوران والای پسر شخصیت یابیهایی بی‌نظیر و آغازین هستند که از مفاهیم عظیم و آرمانهای حیرت انگیز برخوردارند. و آنها بدین گونه قادرند گهگاه روشنگری وصف ناپذیری به بحث و بررسیهای ما بدهند. هنگامی که من در یک مکان دور دست در جهانهای فضا در مأموریت عمل می‌کنم، فکر کنید این چه معنی می‌دهد، از طریق یاری، اگر من آنقدر خوش اقبال باشم که یک پسر والای یاور به مأموریت من وصل باشد که تمامیت برداشت الهی در رابطه با خود مشکلی باشد که من برای تهاجم به آن و حل آن اعزام شده‌ام؛ و من مکرراً عین این تجربه را داشته‌ام. تنها دشواری در رابطه با این طرح این است که هیچ ابرجهانی نمی‌تواند یک سری کامل از این ایده‌های تثلیث یافته را داشته باشد؛ ما فقط یک هفتم از این موجودات را به دست می‌آوریم؛ لذا این فقط در حدود یک بار در هفت دفعه است که ما از معاشرت شخصی با این موجودات لذت می‌بریم، حتی هنگامی که مدارک نشان می‌دهند که ایده تثلیث یافته شده است.

ما می‌توانیم از تعداد بسیار بیشتری از این موجودات در یوورسا با فایدهٔ زیاد استفاده کنیم. به دلیل ارزش آنها برای حکومتهای ابرجهان، ما به هر طریق ممکن رهنوردان فضا و همچنین ساکنان بهشت را تشویق می‌کنیم که بعد از این که آن واقعیات تجربی را که برای اجرای چنین ماجراهای خلاق ضروری هستند به یکدیگر ارزانی داشتند برای تثلیث یابی تلاش کنند.

ما اکنون در حدود یک و یک چهارم میلیون یاور والای پسر در ابرجهان خود داریم، و آنها حتی همینطور که در یوورسا عمل می‌کنند، در ناحیه‌های اصلی و فرعی هر دو خدمت می‌کنند. آنها اغلب در مأموریتهای ما در جهانهای دور ما را همراهی می‌کنند. یاوران والای پسر به هر پسر یا به هر کمیسیون به طور دائم گمارده نشده‌اند. آنها در گردش دائم و مشغول به خدمت هستند، تا ایده یا آرمانی که آنها تبلور آن *هستند* بتواند به بهترین نحو موجب پیشبرد مقاصد جاودانهٔ تثلیث بهشت که آنان پسران آن شده‌اند بشود.

آنها به گونه‌ای متأثر کننده باعاطفه، به طرزی عالی وفادار، به گونه‌ای بدیع باهوش، در رابطه با یک ایدهٔ واحد فوق‌العاده خردمند، و بی‌نهایت فروتن هستند. در حالی که آنها می‌توانند دانش جهان را در رابطه با یک ایده یا آرمانشان به شما ارزانی دارند، این تقریباً رقت‌انگیز است که آنها را در حال جستجوی دانش و اطلاعات پیرامون موضوعات متعدد دیگر حتی از انسانهای فراز یابنده مشاهده کنید.

و این روایت منشأ، طبیعت، و کارکرد برخی از آنهایی که پسران تثلیث یافتهٔ خداوند نامیده شده‌اند می‌باشد، به خصوص آنهایی که از میان پذیرش الهی تثلیث بهشت عبور کرده‌اند، و به خدمات ابرجهانها گمارده شده‌اند، تا در آنجا به همراه مدیران قدمای ایامها در تلاشهای خستگی ناپذیرشان برای تسهیل پیشرفت رو به داخل انسانهای فراز یابندهٔ زمان به سمت مقصد بلافصل آنها در هاونا و هدف نهایی بهشتیشان همکاری خردمندانه و فهیمانه بدهند.

[نگاشته شده توسط یک پیام‌آور توانمند از سپاه آشکار کنندهٔ اروانتان.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 23

پیام‌آوران منفرد

پیام‌آوران منفرد گروه شخصی و جهانی آفریدگار مشترک هستند؛ آنها رستهٔ اول و ارشد شخصیتهای بالاتر روح بیکران می‌باشند. آنها نمایانگر عمل آغازین خلاق روح بیکران در کارکرد منفرد به منظور به وجود آوردن شخصیتهای منفرد روحی می‌باشند. نه پدر و نه پسر در این پدیداری حیرت‌آور روحی به طور مستقیم شرکت نکردند.

این پیام‌آوران روحی در یک رخداد منفرد خلاق شخصیت یافتند، و تعداد آنها ثابت است. اگر چه من یکی از این موجودات خارق‌العاده را در این مأموریت کنونی با خود همراه دارم، نمی‌دانم چه تعداد از این شخصیتها در جهان جهانها وجود دارند. من فقط گهگاه اطلاع می‌یابم که چه تعداد از آنهایی که تاریخچه‌شان ثبت شده است برای زمان حاضر در محدودهٔ حوزهٔ اختیار ابرجهان ما عمل می‌کنند. از آخرین گزارش یوورسا من مشاهده می‌کنم که تقریباً 7690 تریلیون پیام‌آور منفرد که در آن هنگام در محدودهٔ مرزهای اروانتان عمل می‌کردند وجود داشتند؛ و من حدس می‌زنم که این بسیار کمتر از یک هفتم تعداد کل آنان است.

1- طبیعت و منشأ پیام‌آوران منفرد

بلافاصله به دنبال آفرینش هفت روح مدارهای هاونا روح بیکران گروه عظیم پیام‌آوران منفرد را به وجود آورد. به جز بهشت و مدارهای هاونا هیچ بخش از آفرینش جهانی پیش از پیام‌آوران منفرد وجود نداشته است؛ آنها در سرتاسر جهان بزرگ از نزدیک به ابدیت عمل کرده‌اند. آنها برای تکنیک الهیِ روح بیکران برای خود آشکارسازی به و تماس شخصی با آفرینشهای پهناور زمان و فضا اساسی هستند.

به رغم این که این پیام‌آوران از نزدیک به ایام ابدیت وجود داشته‌اند، همگی نسبت به آغاز خویش آگاهند. آنها نسبت به زمان آگاه هستند، و در زمرهٔ اولین آفرینشهای روح بیکران هستند که از چنین آگاهی نسبت به زمان برخوردار می‌باشند. آنها اولین مخلوقات به دنیا آمدهٔ روح بیکران هستند که در زمان شخصیت یافته و در فضا روحی شده‌اند.

این ارواح منفرد به صورت موجودات روحی تمام و کمال و کاملاً توانمند در سحرگاه زمان پدیدار گشتند. آنها همگی برابر هستند، و هیچ طبقه یا بخشی فرعی از آنها وجود ندارد که مبتنی بر تنوع شخصی باشد. طبقه‌بندیهای آنها کاملاً بر مبنای نوع کاری است که گهگاه به آن تخصیص می‌یابند.

انسانها به عنوان موجودات تقریباً مادی در کرات فضا شروع می‌کنند و به سوی مراکز بزرگ به سمت درون صعود می‌کنند؛ این ارواح منفرد در مرکز تمامی چیزها آغاز می‌کنند و در آفرینشهای دوردست، حتی تک تک کرات بیرونی‌ترین جهانهای محلی و حتی فراتر از آنها مشتاق مأموریت هستند.

آنها گر چه پیام‌آوران منفرد نام یافته‌اند، ارواح یکه و تنها نیستند، چرا که به راستی دوست دارند به تنهایی کار کنند. در سرتاسر آفرینش آنها تنها موجوداتی هستند که می‌توانند از یک وجود تنها لذت ببرند و می‌برند، با این همه آنها از مصاحبت با تعداد بسیار اندکی از رسته‌های هوشمند جهان که می‌توانند با آنها روابط برادرانه داشته باشند به طور یکسان لذت می‌برند.

پیام‌آوران منفرد در سرویس خویش منزوی نیستند؛ آنها با گنجینهٔ هوشمندیِ تمامی آفرینش، آنطور که قادرند به تمامی پخشهای خبری قلمروهای اقامت موقتشان "گوش فرا دهند"، دائما در تماس هستند. آنها همچنین می‌توانند با اعضای گروه بلافصل خودشان، آن موجوداتی که همان نوع کار را در همان ابرجهان انجام می‌دهند، ارتباط متقابل برقرار کنند. آنها می‌توانند با همنوعان دیگر خود ارتباط برقرار سازند، اما توسط شورای هفت روح استاد رهنمود یافته‌اند که چنین نکنند، و آنها یک گروه وفادار هستند؛ آنها سرپیچی یا خطا نمی‌کنند. هیچ سندی وجود ندارد که یک پیام‌آور منفرد تاکنون به ورطهٔ تاریکی درغلطیده باشد.

پیام‌آوران منفرد، همانند مدیران نیروی جهان، در زمرهٔ انواع بسیار اندکی از موجودات هستند که در سراسر قلمروهایی عمل می‌کنند که از توقیف یا حبس توسط دادگاههای زمان و فضا معاف می‌باشند. آنها نمی‌توانند برای حضور یافتن در برابر کسی جز هفت روح استاد احضار شوند، اما در تمامی تاریخچهٔ جهان بنیادین این شورای بهشت برای داوری پیرامون پروندهٔ یک پیام‌آور منفرد هرگز فراخوانده نشده است.

این پیام‌آوران که به تنهایی به مأموریت می‌روند یک گروه قابل اطمینان، متکی به خود، همه فن حریف، کاملاً معنوی، و وسیعاً دلسوز از موجودات آفریده شده هستند که از سومین منبع و مرکز سرچشمه یافته‌اند. آنها با اتوریتهٔ روح بیکران ساکن جزیرهٔ مرکزی بهشت و آنطور که در کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی شخصیت می‌یابند عمل می‌کنند. آنها سهم برندگان دائم از مدار مستقیمی هستند که از روح بیکران سرچشمه یافته است، حتی هنگامی که تحت نفوذ بلافصل ارواح مادر جهان محلی در آفرینشهای محلی عمل می‌کنند.

برای این که این پیام‌آوران منفرد باید به تنهایی سفر و کار کنند یک دلیل تکنیکی وجود دارد. آنها برای دوره‌های کوتاه و هنگامی که ساکن هستند، می‌توانند در یک گروه تشریک مساعی کنند،

اما هنگامی که بدین گونه گرد هم می‌آیند، همگی از نگهداری و هدایت مدار بهشتی خود قطع می‌شوند؛ آنها کاملاً در انزوا قرار می‌گیرند. هنگامی که آنها در گذار هستند، یا هنگامی که در مدارهای فضا و جریانات زمان عمل می‌کنند، اگر دو تن یا تعداد بیشتری از این رسته نزدیک هم باشند، هر دو یا همگی از ارتباط با نیروهای بالاترِ در گردش بیرون افکنده می‌شوند. آنچنان که شما ممکن است با سمبلهای روشنگر توصیف کنید "آنها مدارشان اتصالی پیدا می‌کند". لذا آنها به طور نهادین در درون خود یک نیروی آژیر اتوماتیک، یک علامت هشدار دهنده دارند، که به گونه‌ای خطاناپذیر عمل می‌کند تا آنها را از تضادهای در حال نزدیکی آگاه سازد و چنان آنها را به طور مکفی به گونه‌ای استوار جدا نگاه می‌دارد که در کارکرد صحیح و مؤثر آنها اخلال ایجاد نشود. آنها همچنین از نیروهای ذاتی و اتوماتیکی برخوردارند که نزدیکی ارواح الهام یافتهٔ تثلیث و تنظیم کنندگان فکری الهی، هر دو را، کشف می‌کند و نشان می‌دهد.

این پیام‌آوران از هیچ قدرت بسط شخصیت یا تولید مثل برخوردار نیستند، اما عملاً هیچ کاری در جهانها وجود ندارد که آنها نتوانند در آن درگیر شوند، و نتوانند چیزی ضروری و سودمند به آن ارزانی دارند. آنها به ویژه برای آنهایی که درگیر ادارهٔ امور جهان هستند در وقت بسیار صرفه جویی می‌کنند؛ آنها به همگی ما، از بالاترین تا پایین‌ترین، یاری می‌رسانند.

2- مأموریتهای پیام‌آوران منفرد

پیام‌آوران منفرد به هیچ شخصیت تنها یا گروه از شخصیتهای آسمانی به طور دائم وصل نیستند. آنها همیشه به واسطهٔ مأموریت به کار گمارده می‌شوند، و در طول این خدمت تحت سرپرستی بلافصل آنهایی که قلمروهای اتصال آنها را سرپرستی می‌کنند کار می‌کنند. آنها در میان خود هیچ نوع سازمان یا دولتی ندارند؛ آنها پیام‌آوران *منفرد* هستند.

پیام‌آوران منفرد توسط روح بیکران به هفت بخش زیرین خدمت گمارده می‌شوند:

1- پیام‌آوران تثلیث بهشت.

2- پیام‌آوران مدارهای هاؤنا.

3- پیام‌آوران ابرجهانها.

4- پیام‌آوران جهانهای محلی.

5- کاوشگران حاوی مأموریت هدایت نشده.

6- سفیران و فرستادگان حاوی مأموریت ویژه.

7- آشکار کنندگان حقیقت.

این پیام‌آوران روحی از یک نوع خدمت به نوع دیگر از هر جهت قابل تعویض هستند؛ چنین جا به جاییهایی دائماً به وقوع می‌پیوندند. هیچ رستهٔ جداگانه از پیام‌آوران منفرد وجود ندارد؛ آنها از نظر معنوی شبیه هم هستند و از هر جهت برابرند. در حالی که آنها به طور کلی با شماره مشخص می‌شوند، برای روح بیکران با نامهای شخصی شناخته می‌شوند. آنها برای باقی ما با نام یا شماره که مشخص کنندهٔ مأموریت جاری آنها است شناخته می‌شوند.

1- *پیام‌آوران تثلیث بهشت*. من اجازه ندارم چیز زیادی را از کار آن گروه از پیام‌آوران که به تثلیث تخصیص یافته‌اند آشکار سازم. آنها خادمان مورد اعتماد و سرّی الوهیتها هستند، و هنگامی که پیامهای ویژه‌ای که در بر گیرندهٔ سیاستهای آشکار ناشده و رویکرد آیندهٔ خدایان می‌باشد به آنان سپرده می‌شود، هرگز دانسته نشده است که آنها رازی را فاش کنند یا نسبت به اعتمادی که به رستهٔ آنان شده خیانت ورزند. و تمامی این امر در این رابطه نقل نمی‌شود که نسبت به کمال آنها خودستایی شود، بلکه به این اشاره شود که الوهیتها می‌توانند *موجوداتی کامل* بیافرینند و چنین می‌کنند.

سردرگمی و آشفتگی یورنشیا نشانگر این نیست که حکمرانان بهشت فاقد علاقه یا توانایی برای مدیریت متفاوت امور هستند. آفرینندگان برای این که یورنشیا را یک بهشت راستین سازند از قدرت کامل برخوردارند، اما چنین عدنی به پیدایش آن کاراکترهای قوی، والامنش، و با تجربه‌ای که خدایان با اطمینان بسیار از میان سندانهای ضرورت و چکشهای اندوه در کرهٔ شما شکل می‌دهند کمک نمی‌کند. اضطرابها و محنتهای شما، مصائب و ناامیدیهای شما، درست همانقدر بخشی از طرح الهی در کرهٔ شما هستند که کمال بدیع و انطباق بیکرانِ تمامی چیزها با مقصود عالی‌شان در کرات جهان مرکزی و کامل می‌باشند.

2- *پیام‌آوران مدارهای هاونا*. شما در سراسر دوران فراز یابنده به گونه‌ای مبهم ولی به طور فزاینده قادر خواهید بود که به حضور پیام‌آوران منفرد پی ببرید، اما تا وقتی که به هاونا نرسید، آنها را به گونه‌ای خطاناپذیر نخواهید شناخت. اولین پیام‌آورانی که شما به طور رو در رو خواهید دید پیام‌آوران مدارهای هاونا خواهند بود.

پیام‌آوران منفرد از روابط ویژه‌ای با بومیان کرات هاونا برخوردار هستند. این پیام‌آوران، که در هنگام ارتباط با یکدیگر از نظر کارکردی بسیار در محدودیت قرار دارند، می‌توانند رابطه‌ای بسیار نزدیک و شخصی با بومیان هاونا برقرار کنند و چنین می‌کنند. اما کاملاً غیرممکن است که خرسندیهای عالی را که به دنبال تماس اذهان این موجودات الهی کامل با ارواح چنین شخصیتهای نزدیک به متعال حاصل می‌شود به اذهان بشری انتقال داد.

3- *پیام‌آوران ابرجهانها*. قدمای ایامها، آن شخصیتهایی که از منشأ تثلیث برخوردارند و مسئولیت سرنوشت هفت ابرجهان را به عهده دارند، آن سه موجود برخوردار از قدرت الهی و خرد اداری، به وفور از پیام‌آوران منفرد برخوردار شده‌اند. فقط از طریق این رسته از پیام‌آوران است که حکمرانان سه‌گانهٔ یک ابرجهان می‌توانند به طور مستقیم و شخصاً با حکمرانان ابرجهان

دیگر ارتباط برقرار کنند. احتمالاً به جز ارواح الهام یافتهٔ تثلیث، پیام‌آوران منفرد تنها نوع آمادهٔ موجودات روحی هوشمند هستند که می‌توانند از ستاد مرکزی یک ابرجهان به ستاد مرکزی ابرجهان دیگر مستقیماً اعزام گردند. کلیهٔ شخصیتهای دیگر باید از طریق هاونا و کرات اجرایی ارواح استاد به چنین سفرهایی دست زنند.

برخی از انواع اطلاعات وجود دارند که نمی‌شود از طریق پیام‌آوران جاذبه، بازتاب، یا پخش خبری به دست آیند. و هنگامی که قدمای ایامها با قطعیت این چیزها را بدانند باید یک پیام‌آور منفرد به منبع خبر اعزام دارند. مدتها پیش از وجود حیات در یورنشیا پیام‌آوری که اکنون با من مرتبط است از یوورسا به مأموریتی در جهان مرکزی گمارده شد. او برای تقریباً یک میلیون سال از فراخوانیهای اروانتان غایب بود اما در موعد مناسب با اطلاعات درخواست شده بازگشت.

هیچ محدودیتی برای خدمت پیام‌آوران منفرد در ابرجهانها وجود ندارد؛ آنها می‌توانند به عنوان مجریان دادگاههای بالا یا به عنوان گردآوری کنندگان اطلاعات برای سعادت عالم عمل کنند. از میان کلیهٔ ابر آفرینشها، آنها از همه بیشتر از خدمت در اروانتان شادمان هستند زیرا در اینجا نیاز از همه بیشتر است و فرصتها برای تلاش قهرمانانه به اندازهٔ زیاد افزایش یافته است. در قلمروهای نیازمندتر ما همگی از خشنودی نسبت یک کارکرد سرشارتر لذت می‌بریم.

4- *پیام‌آوران جهانهای محلی*. در خدمات یک جهان محلی هیچ حدی در کارکرد پیام‌آوران منفرد وجود ندارد. آنها آشکار کنندگان وفادار انگیزه‌ها و هدف روح مادر جهان محلی هستند، گر چه کاملاً تحت حوزهٔ اختیار پسر حکمران استاد قرار دارند. و این امر در مورد کلیهٔ پیام‌آورانی که در یک جهان محلی عمل می‌کنند صدق می‌کند، چه آنها مستقیماً از ستاد مرکزی جهان سفر کنند، یا موقتاً در ارتباط با پدران کوکبه، حکمرانان سیستم، یا پرنسهای سیاره‌ای عمل کنند. پیش از تمرکز کامل قدرت در دستان یک پسر آفریننده در هنگام ارتقاءِ او به عنوان حکمران مطلق جهانش، این پیام‌آوران جهانهای محلی تحت سرپرستی کلی قدمای ایامها عمل می‌کنند و در برابر نمایندهٔ مقیمشان، اتحاد ایامها، به طور بلافصل مسئول هستند.

5- *کاوشگران حاوی مأموریت هدایت نشده*. هنگامی که سپاه ذخیرهٔ پیام‌آوران منفرد بیش از حد عضوگیری می‌شود، از یکی از هفت مدیر عالی نیرو برای داوطلبان کاوشگری یک فراخوانی صادر می‌شود؛ و هیچگاه کمبود داوطلب وجود ندارد، زیرا آنها از اعزام شدن به صورت کاوشگران آزاد و بدون محدودیت شادمان می‌شوند، تا شور و شعفِ یافتنِ هسته‌های سازمان دهندهٔ کرات و جهانهای جدید را تجربه کنند.

آنها اعزام می‌شوند تا نشانه‌هایی را که توسط اندیشمندان فضایی قلمروها فراهم شده بررسی کنند. بدون شک الوهیتهای بهشت از وجود این سیستمهای کشف ناشدهٔ انرژی فضا مطلع هستند، اما هرگز چنین اطلاعاتی را فاش نمی‌سازند. اگر پیام‌آوران منفرد این مراکز جدید سازمان دهندهٔ انرژی را کشف و نقشه برداری نمی‌کردند، چنین پدیده‌هایی حتی از دید موجودات هوشمند قلمروهای مجاور مدتها مخفی باقی می‌ماند. پیام‌آوران منفرد به عنوان یک طبقه نسبت به جاذبه

بسیار حساس هستند؛ از این رو آنها گاهی اوقات می‌توانند وجود محتمل سیارات بسیار کوچک تاریک را کشف کنند، همان کراتی که برای آزمایشات حیات به بهترین نحو انطباق یافته‌اند.

این کاوشگرانِ پیام‌آور حاوی مأموریت هدایت نشده در جهان بنیادین گشت می‌زنند. آنها در گروههای کاوشگر اعزامی دائما به مناطق نقشه برداری نشدهٔ تمامی فضای بیرونی می‌روند. بخش عمدهٔ اطلاعاتی را که ما پیرامون رخدادها در قلمروهای فضای بیرونی داریم مدیون اکتشافات پیام‌آوران منفرد هستیم که اغلب با ستاره شناسان آسمانی کار و مطالعه می‌کنند.

6- *سفیران و فرستادگان حاوی مأموریت ویژه*. جهانهای محلی که در محدودهٔ یک ابرجهان واقع شده‌اند معمولاً سفیرانی را که از رسته‌های بومی فرزندیشان انتخاب شده‌اند مبادله می‌کنند. اما برای اجتناب از تأخیر، مکرراً از پیام‌آوران منفرد تقاضا می‌شود که به عنوان سفیر از یک آفرینش محلی به دیگری بروند تا یک قلمرو را برای دیگری نمایندگی و تفسیر کنند. برای مثال: هنگامی که یک قلمرو به تازگی مسکونی شده کشف می‌شود، ممکن است معلوم شود آنقدر در فضای دوردستی قرار دارد که پیش از آن که یک سفیرِ در پوشش سرافیمی قرار گرفته بتواند به این جهان بسیار دور برسد مدت زمانی طولانی سپری خواهد شد. یک موجودِ در پوشش سرافیمی قرار گرفته ممکن نیست بتواند از سرعت 558/840 مایل یورنشیا در یک ثانیه به وقت شما فراتر رود. ستارگان حجیم، جریانات مخالف، و کج راهها، و نیز جاذبه‌های مجاور همگی متمایل به کند کردن چنین سرعتی هستند، طوری که در یک سفر طولانی حد متوسط سرعت به حدود 550/000 مایل در ثانیه خواهد رسید.

هنگامی که مشخص می‌شود که یک سفیر بومی برای رسیدن به یک جهان محلی بسیار دور به صدها سال نیاز خواهد داشت، اغلب از یک پیام‌آور منفرد تقاضا می‌شود که بلافاصله رهسپار آنجا شود تا به عنوان سفیر موقت عمل نماید. پیام‌آوران منفرد می‌توانند در وقتی بسیار کوتاه بروند، نه مستقل از زمان و فضا همچون پیام‌آوران جاذبه، بلکه نزدیک به آن. آنها همچنین به عنوان فرستادگان حاوی مأموریت ویژه در شرایط دیگر خدمت می‌کنند.

7- *آشکارکنندگان حقیقت*. پیام‌آوران منفرد به مأموریت آشکار سازی حقیقت به عنوان بالاترین امانت رستهٔ خود می‌نگرند. و آنها از ابرجهانها تا تک تک سیارات فضا گهگاه در این ظرفیت عمل می‌کنند. آنها مکرراً به کمیسیونهایی وصل می‌شوند که برای بسط آشکارسازی حقیقت برای کرات و سیستمها فرستاده می‌شوند.

3- خدمات پیام‌آوران منفرد در زمان و فضا

هنگامی که استفاده از سرویس پخش یا مکانیسم بازتاب صلاح نیست، پیام‌آوران منفرد بالاترین نوع شخصیت کامل و مطمئن هستند که برای انتقال سریع پیامهای مهم و اضطراری در تمامی قلمروها موجود است. آنها در تنوع بی‌پایانی از مأموریتها برای کمک به موجودات روحی و مادی قلمروها خدمت می‌کنند، به ویژه در جایی که عنصر زمان مطرح است. از میان کلیهٔ

رسته‌هایی که به خدمات حوزه‌های ابرجهان گمارده شده‌اند، آنها بالاترین و همه فن حریف‌ترین موجودات شخصیت یافته هستند که می‌توانند به مقابله جویی با زمان و فضا بسیار نزدیک شوند.

برای جهان روحهایی به طور کامل تأمین شده است که از جاذبه برای مقاصد انتقال استفاده می‌کنند؛ آنها می‌توانند هر زمان به هر جا بروند — بی‌درنگ — اما آنها شخص نیستند. برخی دیگر از رهنوردان جاذبه‌ای موجودات شخصی هستند، مثل پیام‌آوران جاذبه و ثبت کنندگان فرازنده، اما آنها برای سرپرستان ابرجهان و جهان محلی فراهم نیستند. کرات مملو از فرشتگان و انسانها و سایر موجودات بسیار شخصی هستند، اما آنها به واسطهٔ زمان و فضا در محدودیت قرار دارند: حد سرعت برای بیشتر موجوداتِ در پوشش سرافیمی قرار نگرفته 186/280 مایل در ثانیه به وقت شما در کرهٔ شما است. مخلوقات بینابینی و برخی دیگران می‌توانند به دو برابر این سرعت — 372/560 مایل در ثانیه — دست یابند، و اغلب چنین می‌کنند، در حالی که سرافیمها و دیگران می‌توانند فضا را در سه برابر این سرعت، در حدود 558/840 مایل در ثانیه بپیمایند. با این وجود هیچ شخصیت انتقالی یا پیام‌آوری وجود ندارد که میان سرعتهای آنی پیمایشگران جاذبه و سرعتهای نسبتاً آهستهٔ سرافیمها عمل نماید، به جز پیام‌آوران منفرد.

از این رو پیام‌آوران منفرد به طور کلی برای اعزام و سرویس در آن وضعیتهایی به کار گرفته می‌شوند که برای موفقیت در مأموریت شخصیت ضروری است، و اجتناب از اتلاف وقت، که موجب فرستادن هر نوع فوراً آمادهٔ دیگر پیام‌آور شخصی می‌شود، مطلوب است. آنها تنها موجودات قطعاً شخصی شده‌ای هستند که می‌توانند با جریانات ترکیبی جهانی جهان بزرگ هماهنگ شوند. سرعت آنها در پیمایش فضا بسته به تنوع زیادی از تأثیرات مختل کننده متغیر است، اما سابقهٔ کار نشان می‌دهد که پیام‌آور همکار من در سفر برای انجام این مأموریت با سرعت 841/621/642/000 مایل شما در ثانیه به وقت شما پیش رفت.

این کاملاً فراتر از توان من است که برای نوع مادی ذهن توضیح دهم که چگونه یک روح می‌تواند یک شخص واقعی باشد و در همان حال فضا را با چنین سرعتهای خارق‌العاده‌ای بپیماید. اما همین پیام‌آوران منفرد در واقع با این سرعتهای غیرقابل فهم به یورنشیا رفت و آمد می‌کنند. به راستی اگر به واسطهٔ این واقعیت نبود تمامی نظام مدیریت جهانی از عنصر شخصی خود به اندازهٔ زیاد محروم می‌گشت.

پیام‌آوران منفرد قادرند در سراسر مناطق دوردست فضا به عنوان خطوط اضطراری ارتباطی، قلمروهایی که در محدودهٔ مدارهای تثبیت شدهٔ جهان بزرگ نیستند، عمل نمایند. آنطور که ستاره شناسان یورنشیا مسافتهای نجومی را تخمین می‌زنند، چنین می‌شود که یک پیام‌آور، هنگامی که اینطور عمل می‌نماید، می‌تواند یک پیام را به یک پیام‌آور همتا که در حدود یکصد سال نوری با وی فاصله دارد انتقال دهد یا یک ارتعاش را از میان فضا به او بفرستد.

از میان هزاران موجود که در ادارهٔ امور ابرجهان با ما همکاری می‌کنند، هیچیک در زمینهٔ کمک عملی و یاری در صرفه جویی وقت مهمتر نیستند. در جهانهای فضا ما باید محدودیتهای زمان را به حساب آوریم؛ از این رو سرویس پیام‌آوران منفرد که به وسیلهٔ امتیازات شخصی

ارتباطیشان تا اندازه‌ای مستقل از فضا هستند، و به واسطهٔ سرعتهای خارق‌العادهٔ انتقالی خود تقریباً مستقل از زمان هستند، بسیار ارزشمند است.

من قادر نیستم برای انسانهای یورنشیا توضیح دهم که چگونه پیام‌آوران منفرد می‌توانند بدون شکل باشند و با این وجود از شخصیتهای واقعی و مشخص برخوردار باشند. اگر چه آنها بدون آن شکلی هستند که به طور طبیعی با شخصیت مرتبط است، از یک حضور روحی برخوردارند که برای تمامی انواع بالاتر موجودات روحی قابل تشخیص است. پیام‌آوران منفرد تنها طبقه از موجودات هستند که به نظر می‌رسد تقریباً از کلیهٔ مزیتهای یک روح بدون شکل که با کلیهٔ امتیازات یک شخصیت تمام عیار همراه است برخوردار باشند. آنها اشخاص حقیقی هستند، و با این وجود تقریباً از کلیهٔ ویژگیهای تجلی غیرشخصی روحی برخوردار هستند.

در هفت ابرجهان معمولاً — اما نه همیشه — هر چیز که به افزودن رهایی هر مخلوق از محدودیتهای زمان و فضا تمایل دارد به همان نسبت امتیازات شخصیتی را کاهش می‌دهد. پیام‌آوران منفرد نسبت به این قانون کلی یک استثنا هستند. آنها در فعالیتهای خود در کاربرد هر یک و کلیهٔ راههای نامحدود تجلی روحی، سرویس الهی، کارکرد شخصی، و ارتباط کیهانی تقریباً محدودیتی ندارند. اگر شما می‌توانستید این موجودات خارق‌العاده را با دیدگاه تجربی من در ادارهٔ جهان نظاره کنید، درک می‌کردید که اگر به خاطر همکاری متنوع آنها نبود چقدر هماهنگی امور ابرجهان دشوار می‌بود.

صرف نظر از این که چقدر جهان بسط یابد، احتمالاً هیچ پیام‌آور منفرد دیگری هیچگاه آفریده نخواهد شد. به تدریج که جهانها رشد می‌کنند، باید کار بسط یافتهٔ مدیریت توسط انواع دیگر خادمان روحی و به وسیلهٔ آن موجوداتی که منشأ در این آفرینشهای جدید دارند، مثل مخلوقات پسران خود مختار و ارواح مادر جهان محلی، به طور فزاینده به عهده گرفته شود.

4- کارکرد ویژهٔ پیام‌آوران منفرد

به نظر می‌رسد پیام‌آوران منفرد برای تمامی انواع موجودات روحی هماهنگ کنندگان شخصیتها باشند. کارکرد آنها کمک می‌کند که کلیهٔ شخصیتهای دنیای پهناور روحی همگن شوند. آنها به توسعهٔ یک خود آگاهی برخوردار از هویت گروهی در کلیهٔ موجودات روحی به قدر زیادی کمک می‌کنند. هر نوع موجود روحی توسط گروههای ویژهٔ پیام‌آوران منفرد که برای فهم و ایجاد رابطهٔ برادری با کلیهٔ سایر انواع و رسته‌های به هر حال نامشابه توان چنین موجوداتی را شکوفا می‌کنند مورد خدمت واقع می‌شود.

پیام‌آوران منفرد چنان توانایی شگفت‌انگیزی برای هماهنگی کلیهٔ انواع و اقسام شخصیتهای متناهی — حتی برقراری تماس با نظام ابسونایتِ فوق کنترل کنندگان جهان بنیادین — نشان می‌دهند که برخی از ما چنین می‌پنداریم که آفرینش این پیام‌آوران توسط روح بیکران با اعطای ذهن متعال - غائی توسط عامل مشترک به طریقی مربوط است.

هنگامی که یک پایانمند و یک شهروند بهشت در تثلیث دادن یک "فرزند زمان و ابدیت" با یکدیگر همکاری می‌کنند — کارکردی که شامل پتانسیلهای آشکار ناشدهٔ ذهنی متعال - غائی می‌باشد — و هنگامی که چنین شخصیت طبقه بندی نشده به وایسجرینگتون اعزام می‌شود، یک پیام‌آور منفرد (یک پیامد شخصیتی مورد گمان نسبت به اعطای چنین ذهن ربانی) همیشه به عنوان نگاهبان - یار به چنین پسر مخلوق - تثلیث یافته گمارده می‌شود. این پیام‌آور پسر جدید سرنوشت را به کرهٔ مأموریتش همراهی می‌کند و دیگر هیچگاه وایسجرینگتون را ترک نمی‌کند. هنگامی که یک پیام‌آور منفرد بدین نحو به سرنوشت یک فرزند زمان و ابدیت وصل می‌شود، برای ابد به سرپرستی یگانهٔ آرشیتکتهای جهان بنیادین انتقال می‌یابد. ما نمی‌دانیم که آیندهٔ چنین ارتباط خارق‌العاده چه می‌تواند باشد. این شراکتهای شخصیتهای بی‌نظیر برای اعصار به گرد آمدن در وایسجرینگتون ادامه داده‌اند، اما حتی یک زوج تنها نیز از آنجا تاکنون بیرون نرفته است.

تعداد پیام‌آوران منفرد ثابت است، اما تثلیث یافتگی پسران سرنوشت ظاهراً یک تکنیک نامحدود است. از آنجا که یک پیام‌آور منفرد به هر پسر تثلیث یافتهٔ سرنوشت وصل است، برای ما به نظر می‌رسد که زمانی در آیندهٔ دور اندوختهٔ پیام‌آوران به پایان خواهد رسید. چه کسی کار آنها را در جهان بزرگ به عهده خواهد گرفت؟ آیا سرویس آنها به واسطهٔ یک رخداد جدید در میان ارواح الهام یافتهٔ تثلیث به عهده گرفته خواهد شد؟ آیا جهان بزرگ در یک دورهٔ دور بیشتر تقریباً توسط موجودات تثلیث منشأ اداره خواهد شد، حال آن که مخلوقات تک منشأ و دوگانه منشأ به قلمروهای فضای بیرونی تغییر مکان خواهند داد؟ اگر پیام‌آوران به سرویس سابق خود باز گردند، آیا این پسران سرنوشت آنها را همراهی خواهند کرد؟ آیا هنگامی که اندوختهٔ پیام‌آوران منفرد به صورت نگاهبانان - یاران این فرزندان سرنوشت جذب شد، تثلیث یابیها میان پایانمندان و بهشتی - هاونابیها متوقف خواهد شد؟ آیا کلیهٔ پیام‌آوران منفرد مؤثر ما در وایسجرینگتون متمرکز خواهند شد؟ آیا این شخصیتهای خارق‌العادهٔ روحی با این پسران تثلیث یافتهٔ سرنوشت آشکار ناشده برای ابد مرتبط خواهند بود؟ ما به این واقعیت که این زوجهایی که در وایسجرینگتون جمع می‌شوند تحت سرپرستی منحصر به فرد آن موجودات توانمند اسرارآمیز، آرشیتکتهای جهان بنیادین، قرار دارند چه اهمیتی باید بدهیم؟ ما این سؤالات و بسیاری سؤالات مشابه را از خود و از رسته‌های بیشمار دیگر از موجودات آسمانی می‌پرسیم، اما پاسخها را نمی‌دانیم.

این کارکرد، به همراه بسیاری رخدادهای مشابه در مدیریت جهان به گونه‌ای خطاناپذیر نشان می‌دهد که پرسنل جهان بزرگ، حتی پرسنل هاونا و بهشت، در هماهنگی با و در رابطه با تکامل عظیم انرژیها که اکنون در سرتاسر قلمروهای فضای بیرونی دارد صورت می‌گیرد دستخوش یک تجدید سازمان قطعی و مشخص هستند.

ما به این اعتقاد تمایل داریم که آیندهٔ جاودان شاهد پدیده‌های تکامل جهان خواهد بود که بسیار فراتر از تمامی آن چیزی خواهد بود که گذشتهٔ جاودان تجربه کرده است. و ما چنین ماجراهای خارق‌العاده‌ای را با اشتیاق بسیار و انتظار پیوسته فزاینده، حتی همچون شما، پیش بینی می‌کنیم.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی از یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 24

شخصیتهای بالاتر روح بیکران

در یوورسا ما کلیهٔ شخصیتها و موجودات آفریدگار مشترک را به سه بخش بزرگ تقسیم می‌کنیم: شخصیتهای بالاتر روح بیکران، سپاهیان پیام‌آور فضا، و ارواح خادم زمان، آن موجودات روحی که درگیر آموزش و خدمت به مخلوقات دارای ارادهٔ طرح فرازگرایانهٔ پیشرفت انسانی می‌باشند.

آن شخصیتهای بالاتر روح بیکران که در این روایات ذکر می‌شوند در هفت بخش در سرتاسر جهان بزرگ عمل می‌کنند:

1- پیام‌آوران منفرد.

2- سرپرستان مدار جهان.

3- مدیران سرشماری.

4- مددکاران شخصی روح بیکران.

5- بازرسان دستیار.

6- نگاهبانان مباشر.

7- راهنمایان فارغ‌التحصیلی.

پیام‌آوران منفرد، سرپرستان مدار، مدیران سرشماری، و مددکاران شخصی با داشتن عطایای خارق‌العادهٔ ضدجاذبه تعیین ویژگی می‌شوند. پیام‌آوران منفرد فاقد ستاد شناخته شدهٔ عمومی هستند؛ آنها در جهان جهانها گشت می‌زنند. ستاد مرکزی سرپرستان مدار جهان و مدیران سرشماری در پایتختهای ابرجهانها قرار دارد. مددکاران شخصی روح بیکران در جزیرهٔ مرکزی نور مستقر هستند. بازرسان دستیار و نگاهبانان مباشر به ترتیب در پایتختهای جهانهای

محلی و در پایتختهای سیستمهای متشکل خود واقع شده‌اند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی ساکن جهان هاونا هستند و در کلیهٔ یک میلیارد کرات آن عمل می‌کنند. بیشتر این شخصیتهای بالاتر در جهانهای محلی قرارگاههایی دارند، اما آنها به حکومتهای قلمروهای تکاملی به طور ارگانیک وصل نیستند.

از میان هفت طبقه‌ای که این گروه را تشکیل می‌دهند، فقط پیام‌آوران منفرد و شاید مددکاران شخصی جهانِ جهانها را درمی‌نوردند. پیام‌آوران منفرد از بهشت به بیرون مورد مواجهه واقع می‌شوند: از میان قلمروهای هاونا تا پایتختهای ابرجهانها و از آنجا از میان ناحیه‌ها و جهانهای محلی، با بخشهای فرعی‌شان، و حتی تا کرات مسکونی. اگر چه پیام‌آوران منفرد به شخصیتهای بالاتر روح بیکران تعلق دارند، منشأ، طبیعت، و سرویس آنها در مقالهٔ پیشین مورد بحث واقع شده است.

1- سرپرستان مدار جهان

ممکن است چنین به نظر رسد که جریانات عظیم نیرویی فضا و حوزه‌های انرژی روحی به طور اتوماتیک عمل می‌کنند؛ ممکن است به نظر رسد که آنها بدون مانع یا بازدارندگی عمل می‌کنند، اما اینطور نیست. کلیهٔ این سیستمهای شگفت‌انگیز انرژی تحت کنترل هستند؛ آنها تحت سرپرستی هوشمند قرار دارند. سرپرستان مدار جهان با قلمروهای صرفاً فیزیکی یا مادی انرژی — گسترهٔ مدیران نیروی جهان — کاری ندارند، بلکه با حوزه‌های انرژی نسبی روحی و با آن مدارهای تغییر و تبدیل یافته‌ای که برای حفظ موجودات بسیار توسعه یافتهٔ روحی و نوع مورانشیایی یا انتقالیِ مخلوقات هوشمند، هر دو، ضروری هستند. سرپرستان موجب به وجود آمدن حوزه‌های انرژی و فوق جوهر ربانیت نمی‌شوند، بلکه به طور کلی با کلیهٔ قلمروهای بالاتر روحی زمان و ابدیت و با کلیهٔ قلمروهای نسبی روحی که به حکومت اجزای تشکیل دهندهٔ جهان بزرگ مربوط هستند سر و کار دارند. آنها تمامی چنین قلمروهای انرژی روحی را خارج از جزیرهٔ بهشت سرپرستی نموده و تحت کنترل در می‌آورند.

سرپرستان مدار جهان آفرینش منحصر به فرد روح بیکران هستند، و صرفاً به عنوان کارگزاران عامل مشترک عمل می‌کنند. آنها در چهار رستهٔ زیرین برای خدمت شخصیت یافته‌اند:

1- سرپرستان عالی مدار.

2- سرپرستان دستیار مدار.

3- سرپرستان دوم مدار.

4- سرپرستان سوم مدار.

تعداد سرپرستان عالی هاؤنا و سرپرستان دستیار هفت ابرجهان کامل است؛ هیچ تعداد بیشتری از این رسته‌ها آفریده نمی‌شوند. تعداد سرپرستان عالی هفت تن است و در کرات پیشگام هفت مدار هاونا استقرار یافته‌اند. مدارهای هفت ابرجهان تحت سرپرستی یک گروه شگفت‌انگیز از هفت سرپرست دستیار هستند که ستاد مرکزیشان در هفت کرات بهشتی روح بیکران، کرات هفت مدیر عالی اجرایی، قرار دارد. آنها از اینجا مدارهای ابرجهانهای فضا را سرپرستی و هدایت می‌کنند.

در این کرات بهشتی روح، هفت سرپرست دستیار مدار و اولین رسته از مراکز عالی نیرو ارتباطی را صورت می‌دهند که تحت سرپرستی مدیران عالی اجرایی به هماهنگی زیر بهشتی کلیهٔ مدارهای مادی و روحی که به هفت ابرجهان راه می‌برند می‌انجامد.

سرپرستان دوم برای جهانهای محلی زمان و فضا در کرات ستاد مرکزی هر ابرجهان استقرار یافته‌اند. ناحیه‌های اصلی و فرعی بخشهای اداری ابردولتها هستند اما در این امور سرپرستی انرژی روحی درگیر نیستند. من نمی‌دانم چه تعداد سرپرست دوم مدار در جهان بزرگ وجود دارد، اما در یوورسا 84/691 تن از این موجودات وجود دارند. سرپرستان دوم هم اکنون در حال آفریده شدن هستند؛ آنها گهگاه در گروههای هفتاد نفره در کرات مدیران عالی اجرایی ظاهر می‌شوند. همینطور که ما ترتیب برقراری مدارهای جداگانهٔ انرژی روحی و ارتباط نیرویی را برای جهانهای به تازگی در حال تکامل حوزهٔ اختیارمان می‌دهیم آنها را با درخواست به دست می‌آوریم.

یک سرپرست سوم مدار در کرهٔ ستاد مرکزی هر جهان محلی عمل می‌کند. آفرینش این رسته، مثل سرپرستان دوم، مداوم است. آنها در گروههای هفتصد نفره آفریده می‌شوند. آنها توسط قدمای ایامها به جهانهای محلی گمارده می‌شوند.

سرپرستان مدار برای تکالیف مشخصشان آفریده می‌شوند، و در گروههای مأموریت اولیهٔ خویش برای ابد خدمت می‌کنند. آنها به طور تناوبی برای خدمت تعویض نمی‌شوند و از این رو پیرامون مشکلاتی که در قلمروهای مأموریت آغازینشان یافت می‌شوند به یک مطالعهٔ طولانی مدت دست می‌زنند. برای مثال: سرپرست سوم شمارهٔ 572/842 مدار از هنگام پیدایش آغازین جهان محلی شما در سلوینگتون عمل کرده است، و او عضوی از پرسنل شخصی میکائیل نبادان می‌باشد.

سرپرستان مدار چه در جهانهای محلی عمل کنند و یا در جهانهای بالاتر، کلیهٔ افراد مربوطه را در رابطه با کاربرد مدارهای مناسب برای رساندن کلیهٔ پیامهای روحی و برای انتقال کلیهٔ شخصیتها راهنمایی می‌کنند. این موجودات کارآمد در کارشان در زمینهٔ سرپرستی مدار، تمامی عوامل، نیروها، و شخصیتها را در جهان جهانها به کار می‌گیرند. آنها "شخصیتهای بالای روحی" آشکار ناشدهٔ "کنترل مدار" را به کار می‌گیرند و توسط کارکنان بیشماری که در بر گیرندهٔ شخصیتهای روح بیکران هستند به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند. اگر پرنس سیاره‌ای یک کرهٔ تکاملی بر علیه پدر جهانی و پسر قائم مقام او شورش کند، آنها هستند که آن کره را منزوی

می‌کنند. آنها قادرند هر کره‌ای را از نوع بالاتر روحیِ مدارهای مشخص جهان خارج سازند، اما نمی‌توانند جریانات مادی مدیران نیرو را خنثی سازند.

سرپرستان مدار جهان تا اندازه‌ای همان رابطه را با مدارهای روحی دارند که مدیران نیروی جهان با مدارهای مادی دارا می‌باشند. این دو رسته مکمل هم هستند، و با هم سرپرستی کلیهٔ مدارهای روحی و مادی را که توسط مخلوقات قابل کنترل و قابل دستکاری باشد به عهده دارند.

سرپرستان مدار نظارت مشخصی را پیرامون آن مدارهای ذهنی اعمال می‌کنند که به روح مربوطند، عمدتاً همانطور که مدیران نیرو اختیارات مشخصی را روی آن فازهای ذهنی که با انرژی فیزیکی — ذهن مکانیکی — مرتبط هستند دارا می‌باشند. به طور کلی کارکردهای هر رسته از طریق ارتباط با دیگری بسط می‌یابند، اما مدارهای ذهن خالص منوط به سرپرستی هیچیک نیستند. دو رسته همچنین همتراز نیز نیستند؛ سرپرستان مدار جهان در کلیهٔ تلاشهای چندگانه‌شان تابع هفت مدیر عالی نیرو و تابعین آنها هستند.

در حالی که سرپرستان مدار در محدودهٔ رسته‌های مربوطه‌شان به طور کامل شبیه هم هستند، همگی افرادی بارز هستند. آنها به راستی موجوداتی شخصی هستند، اما یک نوع شخصیتِ غیر از پدر اعطا شده دارند که در تمامی وجود جهانی در هیچ نوع دیگر از مخلوقات مورد مواجهه واقع نمی‌شود.

اگر چه همینطور که شما به سوی درون به سمت بهشت سفر می‌کنید آنها را خواهید شناخت و با آنها آشنا خواهید شد، هیچ روابط شخصی با آنها نخواهید داشت. آنها سرپرستان مدار هستند، و اکیداً و به گونه‌ای مؤثر به کار خود می‌پردازند. آنها صرفاً با آن شخصیتها و موجوداتی سر و کار دارند که سرپرستی آن فعالیتهایی را که به مدارهای تحت سرپرستی آنها مربوطند به عهده دارند.

2- مدیران سرشماری

به رغم این که ذهن کیهانیِ هوشمندی جهانی از حضور و مکان کلیهٔ مخلوقات *اندیشمند* مطلع است، در جهان جهانها یک روش مستقل شمارش کلیهٔ مخلوقات *دارای اراده* مشغول به کار است.

مدیران سرشماری یک آفرینش ویژه و کامل روح بیکران هستند، و در تعدادی وجود دارند که برای ما ناشناخته است. آنها طوری آفریده شده‌اند که بتوانند با تکنیک بازتاب ابرجهانها هماهنگی کامل داشته باشند، در حالی که در همان حال آنها نسبت به *ارادهٔ* هوشمند شخصاً حساس و واکنشمند هستند. این مدیران، توسط تکنیکی که کاملاً فهم نمی‌شود از تولد اراده در هر بخش از جهان بزرگ فوراً آگاه می‌شوند. از این رو آنها همیشه شایسته‌اند که تعداد، سرشت، و جای کلیهٔ مخلوقات دارای اراده را در هر بخش از آفرینش مرکزی و هفت ابرجهان به ما بدهند. اما آنها در

بهشت عمل نمی‌کنند؛ در آنجا نیازی به آنها وجود ندارد. در بهشت دانش ذاتی است؛ الوهیتها همه چیز را می‌دانند.

هفت مدیر سرشماری در هاونا عمل می‌کنند، و هر یک در کرهٔ پیشگام هر مدار هاونا استقرار یافته است. به جز این هفت تن و ذخیره‌های این رسته در کرات بهشتی روح، کلیهٔ مدیران سرشماری تحت حوزهٔ اختیار قدمای ایامها عمل می‌کنند.

یک مدیر سرشماری سرپرستی ستاد مرکزی هر ابرجهان را به عهده دارد، در حالی که هزاران هزار نفر تحت فرمان چنین مدیر رئیسی، یکی در پایتخت هر جهان محلی، می‌باشند. کلیهٔ شخصیتهای این رسته برابرند، به جز آنهایی که در کرات پیشگام هاونا هستند و رئیسان هفت ابرجهان.

در ابرجهان هفتم یکصد هزار مدیر سرشماری وجود دارد. و این عدد تماماً شامل آنهایی می‌شود که به جهانهای محلی قابل گماردن هستند؛ این شامل پرسنل شخصی یوسِیشیا، رئیس تمامی مدیران اروانتان در ابرجهان، نمی‌شود. یوسِیشیا مثل سایر رئیسان ابرجهان مستقیماً درگیر ثبت نام ارادهٔ هوشمند نیست. او صرفاً با تابعین خود که در جهانهای اروانتان ساکنند سر و کار دارد؛ از این رو او در ازای گزارشات آنها که از پایتختهای آفرینشهای محلی می‌آیند به عنوان یک شخصیت بلند پایهٔ تام‌الاختیار عمل می‌کند.

گهگاه ثبتگران رسمی از یوورسا وضعیت ابرجهان را، آنطور که به واسطهٔ ثبت وقایع در شخصیت یوسِیشیا و روی آن نشان داده می‌شود، در اسنادشان ثبت می‌کنند. چنین اطلاعات سرشماری جزو یافته‌های بومی ابرجهانها است؛ این گزارشات نه به هاونا منتقل می‌شوند و نه به بهشت.

مدیران سرشماری با موجودات بشری — همچون سایر مخلوقات دارای اراده — فقط تا حد ثبت واقعیتِ کارکرد اراده سر و کار دارند. آنها با تاریخچهٔ زندگی شما و کرده‌های آن سر و کار ندارند؛ آنها به هیچ وجه شخصیتهای ثبت کننده نیستند. مدیر سرشماری نبادان، شمارهٔ 81/412 از اروانتان که اکنون در سلوینگتون ساکن است، در همین لحظه شخصاً از وجود زندهٔ شما اینجا در یورنشیا آگاه و باخبر است؛ و در لحظه‌ای که کارکرد شما به عنوان یک مخلوق دارای اراده متوقف شود اسناد تأیید مرگ شما را نشان می‌دهد.

هنگامی که اولین عمل اراده به انجام می‌رسد مدیران سرشماری وجود یک مخلوق جدید دارای اراده را ثبت می‌کنند؛ هنگامی که آخرین عمل ارادی صورت می‌یابد آنها مرگ یک مخلوق دارای اراده را نشان می‌دهند. پدیداری جزئی اراده که در واکنشهای برخی از حیوانات بالاتر مشاهده می‌شود به حوزهٔ مدیران سرشماری تعلق ندارد. آنها شمارش هیچ چیز به جز مخلوقات با ارادهٔ با حسن نیت را نگاه نمی‌دارند، و نسبت به هیچ چیز جز *کارکرد اراده* واکنش نشان نمی‌دهند. ما نمی‌دانیم که آنها دقیقاً چگونه کارکرد اراده را ثبت می‌کنند.

این موجودات همیشه مدیران سرشماری بوده‌اند و همیشه خواهند بود. آنها در هر بخش دیگر از کار جهان نسبتاً بی‌فایده می‌باشند. اما آنها در کارکرد خطاناپذیر هستند؛ آنها هرگز خطا نمی‌کنند، و دروغپردازی نیز نمی‌کنند. و به رغم قدرتهای اعجاب‌آور و امتیازات باور نکردنیشان، آنها شخص هستند؛ آنها از حضور روحی و شکل قابل شناخت برخوردارند.

3- مددکاران شخصی روح بیکران

ما هیچ شناخت معتبری از زمان یا شیوهٔ آفرینش مددکاران شخصی نداریم. تعداد آنها باید بیشمار باشد، اما در یوورسا ثبت نشده است. از استنتاجات محافظه‌کارانهٔ مبتنی بر شناخت ما از کار آنها، من به جرأت می‌توانم تخمین بزنم که تعداد آنها به بالای تریلیونها تن بالغ می‌شود. ما بر این عقیده هستیم که روح بیکران از نظر عددی محدودیتی در آفرینش این مددکاران شخصی ندارد.

مددکاران شخصی روح بیکران برای یاری منحصر به فرد حضور بهشتی سومین شخص الوهیت وجود دارند. اگر چه آنها مستقیماً به روح بیکران وصل هستند و در بهشت واقع شده‌اند، به اقصی نقاط آفرینش پس و پیش می‌روند. هر جا که مدارهای آفریدگار مشترک امتداد یابد، این مددکاران شخصی به منظور اجرای فرمان روح بیکران ممکن است ظاهر شوند. آنها کمابیش مثل پیام‌آوران منفرد فضا را درمی‌نوردند اما همچون پیام‌آوران شخص نیستند.

مددکاران شخصی همگی برابر و یکسان هستند؛ آنها هیچ تمایز فردی از خود نشان نمی‌دهند. اگر چه عامل مشترک به صورت شخصیتهای راستین به آنها می‌نگرد، برای دیگران دشوار است که آنها را به عنوان اشخاص واقعی ملاحظه کنند. آنها برای سایر موجودات روحی یک حضور روحی را متجلی نمی‌سازند. موجودات تثلیث منشأ همیشه از نزدیکیِ این مددکاران آگاه هستند؛ اما ما یک حضور شخصیتی را تشخیص نمی‌دهیم. فقدان چنین حضور - شکلی بدون شک آنها را برای سومین شخص الوهیت قابل استفاده‌تر می‌سازد.

از میان کلیهٔ رسته‌های آشکار ناشدهٔ موجودات روحی که منشأ در روح بیکران دارند، مددکاران شخصی تقریباً تنها کسانی هستند که شما در صعود درونی خود به بهشت با آنها مواجه نخواهید شد.

4- بازرسان دستیار

هفت مدیر عالی اجرایی، در هفت کرات بهشتی روح بیکران، به عنوان هیئت سرپرستی ابرمدیران برای هفت ابرجهان به صورت جمعی عمل می‌نمایند. بازرسان دستیار تجسم شخصی اتوریتهٔ مدیران عالی اجرایی برای جهانهای محلی زمان و فضا هستند. این ناظران والای امور آفرینشهای محلی اولاد مشترک روح بیکران و هفت روح استاد بهشت هستند. در ایام نزدیک ابدیت هفتصد هزار تن از آنها شخصیت یافتند، و سپاه ذخیرهٔ آنها در بهشت اقامت دارد.

بازرسان دستیار تحت سرپرستی مستقیم هفت مدیر عالی اجرایی کار می‌کنند، و نمایندگان شخصی و قدرتمند آنها برای جهانهای محلی زمان و فضا هستند. در کرهٔ ستاد مرکزی هر آفرینش محلی یک بازرس ساکن است و یک دستیار نزدیکِ اتحاد ایامهای ساکن آنجا می‌باشد.

بازرسان دستیار فقط از تابعین خویش، نگاهبانان مباشر، که در پایتختهای سیستمهای محلی کرات مسکونی ساکنند گزارش و پیشنهاد دریافت می‌کنند، در حالی که فقط به مافوق بلافصل خویش، مدیر عالی اجرایی ابرجهان مربوطه، گزارش می‌دهند.

5- نگاهبانان مباشر

نگاهبانان مباشر شخصیتهای هماهنگ کننده و نمایندگان رابط هفت مدیر عالی اجرایی هستند. آنها توسط روح بیکران در بهشت شخصیت یافتند و برای مقاصد مشخص مأموریت خود آفریده شدند. تعداد آنها ثابت است، و دقیقاً هفت میلیارد تن از آنها وجود دارند.

کمابیش همانطور که یک بازرس دستیار هفت مدیر عالی اجرایی را برای تمامی یک جهان محلی نمایندگی می‌کند، در هر یک از ده هزار سیستم آن آفرینش محلی نیز یک نگاهبان مباشر وجود دارد، که به عنوان نمایندهٔ مستقیم هیئت دور دست و عالی فوق کنترل برای امور کلیهٔ هفت ابرجهان عمل می‌کند. نگاهبانانی که در دولتهای سیستمهای محلی اروانتان مشغول به کارند تحت اتوریتهٔ مستقیم مدیر عالی اجرایی شمارهٔ هفت، هماهنگ کنندهٔ ابرجهان هفتم، عمل می‌کنند. اما کلیهٔ نگاهبانانی که در یک جهان محلی در مأموریت هستند در سازمان اداری خود تحت فرمان بازرس دستیار ساکن ستاد مرکزی جهان می‌باشند.

در محدودهٔ یک آفرینش محلی نگاهبانان مباشر به صورت نوبتی خدمت می‌کنند، و از یک سیستم به سیستم دیگر انتقال می‌یابند. آنها معمولاً هر هزار سال به وقت جهان محلی تعویض می‌شوند. آنها در زمرهٔ والامرتبه‌ترین شخصیتهای ساکن پایتخت یک سیستم می‌باشند، اما آنها در بحث و بررسیهای مربوط به امور سیستم هرگز شرکت نمی‌کنند. در سیستمهای محلی آنها به عنوان سرپرستان مسئول بیست و چهار مدیری که از کرات تکاملی می‌آیند خدمت می‌کنند، اما در غیر این صورت، انسانهای فراز یابنده تماس اندکی با آنها دارند. نگاهبانان تقریباً به طور منحصر به فرد درگیر مطلع نگاه داشتن کامل بازرس دستیار جهانشان در کلیهٔ اموری که به رفاه و وضعیت سیستمهای تحت مأموریتشان مربوط است می‌باشند.

نگاهبانان مباشر و بازرسان دستیار از طریق ستاد مرکزی یک ابرجهان به مدیران عالی اجرایی گزارش نمی‌دهند. آنها فقط در برابر مدیر عالی اجرایی ابرجهان مربوطه مسئول هستند؛ فعالیتهای آنها از حکومت قدمای ایامها متمایز است.

مدیران عالی اجرایی، بازرسان دستیار، و نگاهبانان مباشر، به همراه آمنیافیمها و یک گروه از شخصیتهای آشکار ناشده یک سیستم مؤثر، مستقیم، متمرکز، اما پهناور از هماهنگی مشورتی و

اداریِ تمامی جهان بزرگِ چیزها و موجودات را تشکیل می‌دهند.

6- راهنمایان فارغ‌التحصیلی

راهنمایان فارغ‌التحصیلی، به عنوان یک گروه، دانشگاه بالای تعلیم تکنیکی و آموزش معنوی را که برای دستیابی انسانی به هدف اعصار بسیار ضروری است برپا و اداره می‌کنند. این هدف عبارت است از خداوند، آرامش، و سپس جاودانگیِ خدمت کامل شده. این موجودات بسیار شخصی نامشان را از طبیعت و هدف کارشان می‌گیرند. آنها به گونه‌ای منحصر به فرد به کارهای هدایت فارغ‌التحصیلان انسانی از ابرجهانهای زمان از طریق درس تعلیمی و آموزشی هاونا که برای آماده ساختن رهنوردان فراز یابنده برای پذیرش به بهشت و سپاه نهایت در نظر گرفته شده تخصیص یافته‌اند.

برای من قدغن نشده که پیرامون کار این راهنمایان فارغ‌التحصیلی به شما بگویم، اما این کار آنقدر فوق روحی است که من از این که بتوانم برداشتی از فعالیتهای چندگانهٔ آنها را برای ذهن مادی به قدر مکفی توصیف کنم نومید هستم. در کرات قصر، بعد از این که دامنهٔ دید شما گسترش یافت و شما از قید و بندهای قابل مقایسهٔ مادی رهایی یافتید، می‌توانید شروع به فهم معنی آن واقعیتهایی کنید که "چشم نمی‌تواند ببیند یا گوش نمی‌تواند بشنود، و هرگز به درک اذهان بشری خطور نکرده است." حتی آن چیزهایی که "خداوند برای آنهایی که چنین حقایق جاودانه را دوست دارند آماده ساخته است." دامنه دید و درک معنوی شما همیشه چنان محدود نخواهد بود.

راهنمایان فارغ‌التحصیلی درگیر هدایت رهنوردان زمان از میان هفت مدار کرات هاونا هستند. راهنمایی که به دنبال ورود شما به کرهٔ دریافتی مدار بیرونی هاونا به شما خوشامد می‌گوید طی تمامی دوران زندگانی شما در مدارهای بهشتی با شما باقی خواهد ماند. اگر چه شما در طول اقامت موقتتان در یک میلیارد کره با شخصیتهای بیشمار دیگر معاشرت خواهید کرد، راهنمای فارغ‌التحصیلی شما تا پایان پیشرفتتان در هاونا شما را دنبال خواهد نمود و شاهد ورود شما به خواب نهایی زمان، خواب انتقالی ابدیت به هدف بهشت خواهد بود، جایی که به دنبال بیداری، یار بهشتی که به شما تخصیص داده شده به شما خوشامد خواهد گفت، و شاید تا وقتی که به عضویت سپاه انسانی نهایت درآیید با شما باقی بماند.

تعداد راهنمایان فارغ‌التحصیلی فراتر از توان درک اذهان بشری است، و آنها به پدیداری ادامه می‌دهند. منشأ آنها تا اندازه‌ای اسرارآمیز است. آنها برای ابد وجود نداشته‌اند؛ آنها بنا بر احتیاج به گونه‌ای اسرارآمیز پدیدار می‌شوند. تا آن روزگار دور دست که اولین رهنورد انسانی تمامی دوران به نوار بیرونی آفرینش مرکزی راه پیدا نمود در تمامی قلمروهای جهان مرکزی هیچ تاریخچه‌ای پیرامون یک راهنمای فارغ‌التحصیلی وجود ندارد. در لحظه‌ای که او به کرهٔ پیشگام مدار بیرونی رسید، با خوشامدگوییهای دوستانهٔ مَلوُریان، اولین راهنمای فارغ‌التحصیلی و اکنون رئیس شورای عالی آنها و مدیر سازمان عظیم آموزشی آنها، مواجه شد.

در اسناد بهشتی هاونا، در بخشی که ”راهنمایان فارغ‌التحصیلی“ نامیده شده است، این نوشتهٔ نخستین به چشم می‌خورد:

> ”و مَلوُریان، اولین موجود از این رسته، به رهنورد کاشف هاونا خوشامد گفت و او را راهنمایی کرد، و از مدارهای بیرونی تجربهٔ آغازین گام به گام و مدار به مدار با او همراهی نمود، تا این که او در حضور عینی منبع و فرجام تمامی شخصیتها ایستاد، و متعاقباً از آستانهٔ ابدیت به بهشت عبور نمود.“

در آن زمان بسیار دور من به خدمت قدمای ایامها در یوورسا وصل بودم، و ما همگی به واسطهٔ این اطمینان خاطر شادمانی کردیم که سرانجام رهنوردان ابرجهان ما به هاوُنا می‌رسند. برای اعصار به ما آموزش داده شده بود که مخلوقات تکاملی فضا به بهشت دست می‌یابند، و هنگامی که اولین رهنورد عملاً از راه رسید شور و شعفِ تمامی دوران پهنه‌های آسمانی را فرا گرفت.

نام این رهنورد کاشف هاونا *گرندفاندا* است، و او از سیارهٔ 341 از سیستم 84 در کوکبهٔ 62 از جهان محلی 1131 که در ابرجهان شمارهٔ یک واقع شده است آمد. ورود او نشانه‌ای برای برقراری سرویس پخش خبری جهان جهانها بود. تا آن هنگام فقط پخشهای خبری ابرجهانها و جهانهای محلی مشغول به کار بودند، اما اعلام ورود گرندفاندا به دروازه‌های هاونا از افتتاح ”گزارشهای فضایی جلال“ خبر می‌داد، و به این علت چنین نامیده شده بود که اولین پخش خبری جهان ورود هاونایِ اولین موجودات تکاملی را که به هدف وجود فرازگرایانه دست یافتند گزارش می‌داد.

راهنمایان فارغ‌التحصیلی هرگز کرات هاونا را ترک نمی‌کنند؛ آنها وقف خدمت به رهنوردان فارغ‌التحصیلی زمان و فضا هستند. و اگر شما طرح قطعی و تماماً کامل شده‌ای را که برای انجام بقا و صعود شما طراحی شده رد نکنید روزی این موجودات والا را به طور رو در رو خواهید دید.

7- منشأ راهنمایان فارغ‌التحصیلی

اگر چه تکامل روش جهان مرکزی نیست، ما باور داریم که راهنمایان فارغ‌التحصیلی اعضای کامل شده یا با تجربه‌تر رستهٔ دیگری از مخلوقات جهان مرکزی، سرویتالهای هاونا، می‌باشند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی چنان گستره‌ای از دلسوزی و چنان ظرفیتی برای فهم مخلوقات فراز یابنده نشان می‌دهند که ما معتقدیم آنها این فرهنگ را از طریق خدمت واقعی در قلمروهای ابرجهان به عنوان سرویتالهای هاونای وابسته به خدمت جهانی به دست آورده‌اند. اگر این دیدگاه درست نیست، پس چگونه ما می‌توانیم ناپدیدی مداوم سرویتالهای ارشد یا با تجربه‌تر را توجیه نماییم؟

یک سرویتال برای مأموریت در ابرجهان مدتی طولانی از هاونا غایب خواهد بود. او که پیش از آن در چنین مأموریتهای بسیاری بوده است، به منزلگاه باز خواهد گشت، از امتیاز "تماس شخصی" با مرکز درخشش بهشت برخوردار خواهد شد، توسط اشخاص نورانی پذیرفته می‌شود، و از دید همتاهای روحی خود محو خواهد گشت، و دیگر هرگز در میان همنوعان خود از نو ظاهر نخواهد گشت.

یک سرویتال هاونا به دنبال بازگشت از خدمت ابرجهان ممکن است از پذیرشهای بیشمار الهی بهره‌مند گردد و از آنجا صرفاً یک سرویتال ستوده بیرون آید. تجربه نمودن پذیرش نورانی لزوماً نشانگر این نیست که سرویتال باید به یک راهنمای فارغ‌التحصیلی دگرگون شود، اما تقریباً یک چهارم از آنهایی که به پذیرش الهی دست می‌یابند هرگز به سرویس قلمروها باز نمی‌گردند.

در اسناد ملکوت تسلسلی همچون این مندرجات پدیدار است:

> "و سِرویتال شمارهٔ 842/842/682/846/782 از هاونا به نام سودنا از خدمت ابرجهان از راه رسید، در بهشت مورد استقبال واقع شد، پدر را شناخت، در احاطهٔ الهی قرار گرفت، و ناپدید گشت."

هنگامی که چنین نگاشته‌ای در اسناد ظاهر می‌شود، دوران کاری چنین سرویتالی بسته می‌شود. اما درست در سه لحظه (اندکی کمتر از سه روز به وقت شما) یک راهنمای فارغ‌التحصیلی تازه متولد شده "به طور خود به خودی" در مدار بیرونی جهان هاونا ظاهر می‌شود. و تعداد راهنمایان فارغ‌التحصیلی، با احتساب اندکی تفاوت، اگر چه بدون شک کسانی هستند که در حال گذار هستند، دقیقاً برابر با تعداد سرویتالهای ناپدید شده است.

دلیل اضافه‌ای برای این پندار وجود دارد که راهنمایان فارغ‌التحصیلی سرویتالهای تکامل یافتهٔ هاونا هستند، و این تمایل راسخ این راهنمایان و سرویتالهای مربوط به آنها است که چنین ضمیمه‌های خارق‌العاده‌ای را شکل می‌دهد. شیوه‌ای که به واسطهٔ آن این رستهٔ به ظاهر جداگانه از موجودات یکدیگر را درک می‌کنند و برای یکدیگر دلسوزی می‌کنند کاملاً غیرقابل توضیح است. نظاره کردن دلبستگی متقابل آنها طراوت بخش و الهام برانگیز است.

هفت روح استاد و هفت مدیر عالی مربوطهٔ نیرو به ترتیب اندوختگاه شخصی پتانسیل ذهنی و پتانسیل نیرویی ایزد متعال هستند که او هنوز شخصاً به کار نمی‌اندازد. و هنگامی که این دستیاران بهشتی برای آفرینش سرویتالهای هاونا تشریک مساعی می‌کنند، دومیها به طور ذاتی درگیر برخی از فازهای تعالیت می‌شوند. از این رو سرویتالهای هاونا در واقع یک بازتاب برخی شخصیتهای تکاملی قلمروهای زمان و فضا در جهان کامل مرکزی هستند که در هنگام دگرگونی و آفرینش مجدد یک سرویتال تماماً آشکار می‌شود. ما باور داریم که این دگرگونی در پاسخ به خواست روح بیکران به وقوع می‌پیوندد، و بدون شک به نمایندگی از متعال عمل می‌کند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی توسط ایزد متعال آفریده نمی‌شوند، اما ما همگی حدس می‌زنیم که الوهیت تجربی با آن کارکردهایی که این موجودات را به وجود می‌آورد به طریقی مربوط است.

هاونایی که اکنون توسط انسانهای فراز یابنده درنوردیده می‌شود از بسیاری جهات از جهان مرکزی که پیش از ایام گرندفاندا بود متفاوت است. ورود فراز یابندگان انسانی در مدارهای هاونا سرآغاز تغییراتی همه جانبه در سازمان آفرینش مرکزی و الهی بود، تغییراتی که بدون شک توسط ایزد متعال — خدای مخلوقات تکاملی — در پاسخ به ورود اولین فرزند از فرزندان تجربی او که از هفت ابرجهان هستند آغاز شد. پدیداری راهنمایان فارغ‌التحصیلی، به همراه آفرینش سوپرنافیمهای ردهٔ سوم، نشانگر این کارکردهای خدای متعال است.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی از یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 25

سپاهیان پیام‌آور فضا

در خانوادهٔ روح بیکران، سپاهیان پیام‌آور فضا در ردهٔ میانی رتبه‌بندی شده‌اند. این موجودات چند هنره میان شخصیتهای بالاتر و ارواح خادم به صورت حلقات وصل کننده عمل می‌کنند. سپاهیان پیام‌آور شامل رسته‌های زیرین موجودات آسمانی هستند:

1- سرویتالهای هاوُنا.

2- آشتی دهندگان جهانی.

3- مشاوران تکنیکی.

4- نگاهدارندگان نگارشات در بهشت.

5- نگارشگران آسمانی.

6- یاران مورانشیا.

7- یاران بهشت.

از میان هفت گروهی که شمارش شدند، تنها سه تا — سرویتالها، آشتی دهندگان، و یاران مورانشیا — به این صورت آفریده شده‌اند. چهارتای باقیمانده سطوح کمال رسته‌های فرشتگان را نمایندگی می‌کنند. مطابق طبیعت ذاتی و مرتبت دست یافته شده، سپاهیان پیام‌آور به طرق گوناگون در جهان جهانها خدمت می‌کنند، اما همیشه تحت سرپرستی آنهایی که در قلمروهای مأموریتشان حکومت می‌کنند.

1- سرویتالهای هاونا

این ”مخلوقات بینابینی“ جهان مرکزی گر چه سرویتالها نام یافته‌اند، به مفهوم دون گونهٔ کلام به هیچ وجه خدمتگزار نیستند. در دنیای روحی چیزی به عنوان کار دون پایه وجود ندارد؛ کلیه خدمات مقدس و وجدآور هستند؛ و رسته‌های بالاتر موجودات نیز به رسته‌های پایین‌تر وجود به دیدهٔ تحقیر نمی‌نگرند.

سرویتالهای هاونا کار مشترک خلاق هفت روح استاد و همکارانشان، هفت مدیر عالی نیرو، می‌باشند. این تشریک مساعی خلاق برای لیست طولانی بازتولیدهای حاوی رده‌بندی دوگانه در جهانهای تکاملی به الگو شدن بسیار نزدیک می‌شود، و از آفرینش یک ستارهٔ تابان و بامداد به وسیلهٔ یک ارتباط میان پسر آفریننده و روح آفرینشگر تا تولید مثلهای جنسی در کراتی نظیر یورنشیا امتداد می‌یابد.

تعداد سرویتالها اعجاب‌آور است، و پیوسته تعداد بیشتری در حال آفریده شدن هستند. آنها به دنبال گردهمایی ارواح استاد و مدیران عالی نیرو در منطقهٔ مشترکشان در ناحیهٔ دور شمالی بهشت در گروههای یکهزار نفره در لحظهٔ سوم ظاهر می‌شوند. نوع هر چهارمین سرویتال نسبت به دیگران بیشتر فیزیکی است؛ بدین معنی که از میان هر هزار تن، ظاهراً هفتصد و پنجاه تن به نوع روحی شباهت دارند، اما طبیعت دویست و پنجاه تن نیمه فیزیکی است. این *مخلوقات چهارم* تا اندازه‌ای در زمرهٔ موجودات مادی هستند (مادی از نقطه نظر هاونا)، و بیش از ارواح استاد به مدیران فیزیکی نیرو شباهت دارند.

موجود روحی در روابط شخصیتی بر موجود مادی چیره است، با این که اکنون در یورنشیا چنین به نظر نمی‌رسد؛ و در تولید سرویتالهای هاونا قانون استیلای روحی غالب است؛ نسبت تثبیت شده سه موجود روحی به ازای یک موجود نیمه فیزیکی است.

سرویتالهای به تازگی آفریده شده، به همراه راهنمایان فارغ‌التحصیلیِ به تازگی پدیدار شده، همگی از میان آن کلاسهای آموزشی عبور می‌کنند که راهنمایان ارشد در هر یک از هفت مدار هاونا مداوماً برگزار می‌کنند. سرویتالها سپس به فعالیتهایی گمارده می‌شوند که به بهترین نحو برای آنها انطباق یافته‌اند، و چون آنها از دو نوع هستند — روحی و نیمه فیزیکی — برای دامنهٔ کارهایی که این موجودات چند هنره می‌توانند انجام دهند محدودیتهای اندکی وجود دارد. گروههای بالاتر یا روحی به خدمات پدر، پسر، و روح، و به کار هفت روح استاد به طور انتخابی گمارده شده‌اند. آنها گاه به گاه در تعداد زیاد اعزام می‌شوند تا در کرات مطالعاتی که به دور کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان می‌گردند خدمت کنند، کراتی که به آموزش نهایی و پرورش معنوی روانهای فراز یابندهٔ زمان که برای پیشروی به مدارهای هاونا در حال کسب آمادگی هستند تخصیص یافته‌اند. در یاری رساندن و آموزش رسته‌های گوناگون مخلوقات فراز یابنده‌ای که به هاونا دست یافته‌اند و در پی رسیدن به بهشت می‌باشند سرویتالهای روحی و همیاران بیشتر فیزیکی آنها هر دو همچنین به عنوان دستیاران و همکاران راهنمایان فارغ‌التحصیلی تعیین شده‌اند.

سرویتالهای هاونا و راهنمایان فارغ‌التحصیلی یک وقف متعالی به کارشان و یک عاطفهٔ متأثر کننده برای یکدیگر را نشان می‌دهند، عاطفه‌ای که گرچه معنوی است، شما فقط از طریق مقایسه با پدیدهٔ مهر بشری می‌توانید آن را بفهمید. در جدایی سرویتالها از راهنمایان تأثر الهی وجود دارد، طوری که هنگام اعزام سرویتالها به مأموریتهایی در فراسوی مرزهای جهان مرکزی اغلب رخ می‌دهد؛ اما آنها با شادی می‌روند و نه با اندوه. شادی رضایتبخشِ وظیفهٔ والا احساس چیرهٔ موجودات روحی می‌باشد. در شرایط آگاهی نسبت به وظیفهٔ الهی که صادقانه اجرا می‌شود اندوه نمی‌تواند وجود داشته باشد. و آنگاه که روان فراز یابندهٔ انسان در پیشگاه قاضی متعال می‌ایستد، تصمیم حاوی اهمیت جاودانه از طریق موفقیتهای مادی یا دستاوردهای کمی تعیین نخواهد شد. حکمی که در دادگاههای والا طنین خواهد افکند چنین اعلام می‌دارد: ”خوب انجام دادی، ای خادم نیک و *صدیق*؛ تو در زمینهٔ تعدادی کارهای ضروری صادق بوده‌ای؛ تو فرمانروای واقعیات جهان خواهی گشت.“

در سرویس ابرجهان، سرویتالهای هاوُنا همیشه به آن حوزه‌ای گمارده می‌شوند که تحت سرپرستی روح استادی که به طور کلی و در زمینهٔ امتیازات ویژهٔ روحی از همه بیشتر شبیه او هستند قرار دارد. آنها فقط در کرات آموزشی که پایتختهای هفت ابرجهان را احاطه کرده‌اند خدمت می‌کنند، و آخرین گزارش یوورسا نشان می‌دهد که تقریباً 138 میلیارد سرویتال در 490 قمر آن در حال خدمت بوده‌اند. آنها در رابطه با کار این کرات آموزشی که ابر دانشگاههای ابرجهان اروانتان را در خود جای می‌دهند درگیر تنوع بی‌پایانی از فعالیتها هستند. آنها در اینجا یاران شما هستند؛ آنها از دورهٔ بعدی زندگانی شما به پایین آمده‌اند تا شما را مطالعه کنند و شما را با واقعیت و قطعیتِ فارغ‌التحصیلی نهایی شما از جهانهای زمان و حرکت شما را به سوی قلمروهای ابدیت الهام بخشند. و سرویتالها در این تماسها آن تجربهٔ مقدماتی خدمت به مخلوقات در حال فراز زمان را که برای کار متعاقبشان در مدارهای هاونا به عنوان دستیاران راهنمایان فارغ‌التحصیلی یا — به عنوان سرویتالهای به دنیای بعد منتقل شده — به عنوان خود راهنمایان فارغ‌التحصیلی، بسیار سودمند است به دست می‌آورند.

2- آشتی دهندگان جهانی

برای هر سرویتال هاونا که آفریده می‌شود، هفت آشتی دهندهٔ جهانی به وجود آورده می‌شود، یکی در هر ابرجهان. این کارکرد خلاق در بر گیرندهٔ یک تکنیک مشخص پاسخ واکنشمند ابرجهان به کارهایی است که در بهشت صورت می‌گیرند.

هفت بازتاب هفت روح استاد در کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان عمل می‌کنند. توصیف طبیعت این ارواح بازتابگر برای اذهان مادی دشوار است. آنها شخصیتهای واقعی هستند؛ با این وجود هر عضو از یک گروه ابرجهان کاملاً منعکس کنندهٔ تنها یکی از هفت روح استاد می‌باشد. و هر بار که ارواح استاد به منظور آفریدن یک گروه از سرویتالهای هاونا خود را به مدیران نیرو مربوط می‌سازند، به طور همزمان یک تمرکز کانونی روی یکی از ارواح بازتابگر در هر یک از گروههای ابرجهان رخ می‌دهد، و یک تعداد برابر از آشتی دهندگان جهانی در کرات

ستاد مرکزی ابر آفرینشها فوراً و به طور تمام و کمال ظاهر می‌شوند. اگر در آفرینش سرویتالها، روح استاد شمارهٔ هفت پیشقدم شود، تنها ارواح بازتابگر رستهٔ هفتم با آشتی دهندگان باردار می‌شود؛ و همزمان با آفرینش یک هزار تن از سرویتالهای اروانتان گونه، یک هزار تن از رستهٔ هفتم آشتی دهندگان در پایتخت هر ابرجهان پدیدار می‌شوند. از میان این رخدادها، که منعکس کنندهٔ طبیعت هفتگانهٔ ارواح استاد هستند، هفت رستهٔ آفریده شده از آشتی دهندگانی که در هر ابرجهان خدمت می‌کنند به وجود می‌آیند.

آشتی دهندگانی که از مرتبت پیش بهشتی برخوردارند به طور تعویضی میان ابرجهانها خدمت نمی‌کنند؛ آنها به بخشهای بومی آفرینشی خویش محدود هستند. هر سپاه ابرجهان در بر گیرندهٔ یک هفتم هر رستهٔ آفریده شده می‌باشد، لذا مدت زمانی بسیار طولانی را تحت نفوذ یکی از ارواح استاد و با عدم شمول دیگران صرف می‌کند، زیرا با آن که تمامی هفت تا در پایتختهای جهان *بازتاب* یافته‌اند، فقط یکی در هر ابرآفرینش *استیلا* دارد.

در واقع هر یک از هفت ابرآفرینش توسط آن روح استادی که مسئولیت سرنوشت آن را به عهده دارد مورد استیلا واقع شده است. از این رو هر ابرجهان همانند یک آینهٔ عظیمی می‌شود که طبیعت و کاراکتر روح استاد سرپرست آن را منعکس می‌سازد، و این امر تماماً توسط حضور و کارکرد ارواح آفرینشگر مادر در هر جهان محلی فرعی هر چه بیشتر تداوم می‌یابد. تأثیر چنین محیطی روی رشد تکاملی آنقدر عمیق است که آشتی دهندگان در دوران آیندهٔ زندگی ابرجهانیشان چهل و نه دیدگاه تجربی یا بینشی را به طور جمعی آشکار می‌سازند، که هر یک زاویه دار — لذا ناکامل — است، اما همگی به طور متقابل جبران کننده و با هم به در بر گرفتن دایرهٔ تعالیت تمایل دارند.

آشتی دهندگان جهانی در هر ابرجهان به طوری عجیب و ذاتی خود را به صورت گروههای چهارتاییِ تفکیک شده می‌یابند، انجمنهایی که آنان در آن به خدمت ادامه می‌دهند. در هر گروه سه عدد شخصیتهای روحی هستند، و یکی، مثل چهارمین مخلوقات سرویتالها، یک موجود نیمه مادی است. این گروه چهار نفره در بر گیرندهٔ یک کمیسیون آشتی دهنده است و به صورت زیرین تشکیل شده است:

1- *قاضی - میانجی*. کسی که توسط سه تای دیگر به اتفاق آرا به عنوان شایسته‌ترین و با صلاحیت‌ترین فرد تعیین شده است تا به عنوان رئیس قضایی گروه عمل نماید.

2- *مدافع روحی*. کسی که توسط قاضی - میانجی منصوب شده است تا شواهد را ارائه کند و از حقوق کلیهٔ شخصیتهای درگیر در هر امری که به داوری کمیسیون آشتی دهنده تخصیص داده شده پاسداری نماید.

3- *مجری الهی*. آشتی دهنده‌ای که به واسطهٔ طبیعت ذاتی واجد صلاحیت می‌باشد که با موجودات مادی قلمروها تماس برقرار کند و تصمیمات کمیسیون را اجرا کند. مجریان

الهی، که مخلوقات چهارم هستند — موجودات نیمه مادی — تقریباً، اما نه به طور کامل، برای دامنهٔ کوتاه دید نژادهای انسانی مرئی هستند.

4- *نگارشگر*. عضو باقیماندهٔ کمیسیون به طور اتوماتیک نگارشگر، دبیر دیوان، می‌شود. او اطمینان حاصل می‌کند که کلیهٔ نگارشات برای آرشیوهای ابرجهان و برای اسناد جهان محلی به طور صحیح آماده شده‌اند. اگر کمیسیون در یک کرهٔ تکاملی در حال خدمت باشد، یک گزارش سوم، با یاری مجری، برای اسناد فیزیکی دولت سیستم قلمرو مربوطه آماده می‌شود.

هنگامی که یک کمیسیون تشکیل جلسه می‌دهد به عنوان یک گروه سه نفره عمل می‌کند، زیرا مدافع در طول داوری جدا می‌شود و فقط در پایان دادرسی در تدوین حکم شرکت می‌کند. از این رو این کمیسیونها گاهی اوقات داوران سه‌گانه نامیده می‌شوند.

آشتی دهندگان در اداره کردن آرام جهان جهانها از ارزش بسیاری برخوردارند. آنها با پیمایش فضا به میزان سرافیِ سه برابر سرعت به عنوان دادگاههای سیار کرات خدمت می‌کنند. آنها کمیسیونهایی هستند که به داوری سریع پیرامون دشواریهای جزئی تخصیص یافته‌اند. اگر به خاطر این کمیسیونهای سیار و کاملاً عادلانه نبود، دادگاههای کرات در حل سوءتفاهمات جزئی قلمروها به گونه‌ای نومیدانه پراکنده می‌گشتند.

این داوران سه‌گانه از اموری که از اهمیت جاودانه برخوردارند چشم‌پوشی نمی‌کنند. روان، چشم‌اندازهای جاودان یک مخلوق زمان، هرگز به واسطهٔ اعمال آنها مورد مخاطره قرار نمی‌گیرد. آشتی دهندگان با مسائلی که فراتر از وجود گذرا و بهروزی کیهانی مخلوقات زمان امتداد می‌یابند سر و کار ندارند. اما هنگامی که یک کمیسیون به یکباره دادرسی پیرامون یک مشکل را پذیرفت، احکام آن نهایی هستند و همیشه به اتفاق آرا می‌باشند؛ از تصمیم قاضی - میانجی هیچ استینافی وجود ندارد.

3- خدمت ژرف آشتی دهندگان

ستاد گروهی آشتی دهندگان در پایتخت ابرجهانشان قرار دارد، جایی که سپاه ذخیرهٔ اصلی آنها در آن نگاه داشته شده است. ذخایر ثانویهٔ آنها در پایتختهای جهانهای محلی واقع شده‌اند. اعضای جوانتر و کم تجربه‌تر کمیسیون خدمت خویش را در کرات پایین‌تر، کراتی نظیر یورنشیا، آغاز می‌کنند، و بعد از دستیابی به تجربهٔ کاملتر به دادرسی مشکلات بزرگتر پیشروی می‌کنند.

رستهٔ آشتی دهندگان کاملاً قابل اتکا می‌باشد؛ حتی یک تن هم تاکنون گمراه نگشته است. آنها گرچه در خرد و قضاوت خطاناپذیر نیستند، به گونه‌ای بی‌چون و چرا قابل اتکا و به طرزی خطا ناپذیر وفادار می‌باشند. منشأ آنها در ستاد مرکزی یک ابرجهان است و آنها سرانجام به آنجا باز می‌گردند. آنها از میان سطوح زیرین خدمت جهانی پیشروی می‌کنند:

1- *آشتی دهندگان برای کرات*. هرگاه که شخصیتهای سرپرست تک تک کرات به اندازهٔ زیاد سردرگم می‌شوند یا تحت شرایط موجود در رابطه با روند صحیح در واقع به بن‌بست می‌رسند، و اگر قضیه برای آورده شدن نزد دادگاههای مرتباً برگزار شدهٔ قلمرو مربوطه از اهمیت مکفی برخوردار نباشد، در آن صورت به دنبال دریافت یک دادخواست از دو شخصیت، یکی از هر طرف مورد نزاع، یک کمیسیون آشتی دهنده فوراً شروع به کار خواهد کرد.

هنگامی که این دشواریهای اداری و قضایی برای مطالعه و داوری به دستان آشتی دهندگان سپرده شدند، آنها از اتوریتهٔ مطلق برخوردار می‌شوند. اما آنها تصمیمی را تدوین نخواهند کرد تا این که کلیهٔ شواهد شنیده شده باشند، و در فراخوانی شواهد از هر جا و هر مکان مطلقاً هیچ حدی برای اتوریتهٔ آنان وجود ندارد. و در حالی که تصمیمات آنها نمی‌توانند استیناف شوند، گاهی اوقات امور چنان پیش می‌روند که کمیسیون در یک نقطهٔ مشخص اسنادش را می‌بندد، از دیدگاههایش نتیجه‌گیری می‌کند، و تمامی موضوع مورد بحث را به دادگاههای بالاتر عالم انتقال می‌دهد.

تصمیمات اعضای کمیسیون در نگارشات سیاره‌ای قرار داده می‌شوند و اگر لازم باشد توسط مجری الهی به مورد اجرا گذارده می‌شوند. قدرت او بسیار زیاد است، و دامنهٔ فعالیتهای او در هر کرهٔ مسکونی بسیار گسترده است. مجریان الهی کنترل کنندگان ماهر آن چیزهایی هستند که به نفع آنچه است که باید باشد. کار آنها گاهی اوقات برای سعادت آشکار عالم انجام می‌پذیرد، و گاهی اوقات توضیح اعمال آنها در کرات زمان و فضا دشوار است. اگر چه آنها هیچ فرمانی را برخلاف قانون طبیعی یا شیوه‌های مقرر شدهٔ عالم اجرا نمی‌کنند، اغلب مطابق قوانین بالاتر حکومت سیستم کارهای عجیبشان را صورت می‌دهند و فرامین آشتی دهندگان را به اجرا در می‌آورند.

2- *آشتی دهندگان برای ستاد مرکزی سیستم*. این کمیسیونهای چهار نفره از خدمت در کرات تکاملی به انجام وظیفه در ستاد مرکزی یک سیستم پیش می‌روند. آنها در اینجا کار زیادی دارند که انجام دهند، و آنها اثبات می‌کنند که دوستان با درایت انسانها، فرشتگان، و سایر موجودات روحی هستند. داوران سه‌گانه آنقدر که درگیر ستیزهای گروهی و سوءتفاهماتی که میان رسته‌های گوناگون مخلوقات به وجود می‌آید هستند به اندازهٔ خیلی زیاد درگیر اختلافات شخصی نیستند؛ و در ستاد مرکزی یک سیستم هم موجودات روحی و هم مادی، و نیز انواع ترکیبی نظیر پسران ماتریال زندگی می‌کنند.

درست در لحظه‌ای که آفرینندگان افرادی در حال تکامل با قدرت انتخاب را به وجود می‌آورند، در آن لحظه از کارکرد موزون کمال الهی یک عدول صورت می‌گیرد؛ به وجود آمدن سوءتفاهمات حتمی هستند، و برای تعدیل عادلانهٔ این اختلاف نظرهای صادقانه باید آماده سازی انجام شود. ما همگی باید به یاد داشته باشیم که آفرینندگانِ تماماً خردمند و تماماً قدرتمند می‌توانستند جهانهای محلی را درست همانند هاونا کامل خلق کنند. به هیچ کمیسیون آشتی دهنده‌ای برای کار در جهان مرکزی نیاز نیست. اما آفرینندگان با تمامی خردمندی کاملشان انجام

این کار را انتخاب نکردند. و در حالی که آنها جهانهایی را به وجود آورده‌اند که مملو از تفاوتها است و به وفور در دشواریها غوطه‌ور است، به همین منوال مکانیسمها و ابزاری را برای حل و فصل تمامی این تفاوتها و برای توازن بخشیدن به تمامی این سردرگمیهای ظاهری فراهم کرده‌اند.

3- *آشتی دهندگان کواکب*. آشتی دهندگان از خدمت در سیستمها به داوری مشکلات یک کوکبه ارتقا می‌یابند، و حل مشکلات جزئی را که میان یکصد سیستم از کرات مسکونی آن پیش می‌آید به عهده می‌گیرند. بسیاری از مشکلاتی که در ستاد مرکزی کوکبه رخ می‌دهد تحت قلمرو مسئولیت آنها قرار نمی‌گیرد، اما آنها با رفتن از سیستم به سیستم و گردآوری شواهد و آماده سازی بیانیه‌های مقدماتی مشغول نگاه داشته می‌شوند. اگر موضوع مورد بحث صادقانه باشد، اگر مشکلات ناشی از تفاوتهای صمیمانه در دیدگاهها و تنوع صادقانهٔ نقطه نظرات باشد، صرف نظر از این که چه تعداد اندکی از اشخاص ممکن است درگیر باشند، صرف نظر از این که سوءتفاهمات ظاهراً چه اندازه ناچیز باشند، یک کمیسیون آشتی دهنده همیشه می‌تواند گمارده شود تا بسته به ارزش موضوع مورد مباحثه داوری کند.

4- *آشتی دهندگان برای جهانهای محلی*. در این کار بزرگتر یک جهان اعضای کمیسیونها برای ملک صادقها و پسران مجیستریال هر دو و برای حکمرانان کوکبه و گروههای عظیم شخصیتهایی که درگیر هماهنگی و مدیریت یکصد کوکبه هستند بسیار یاری دهنده هستند. رسته‌های گوناگون سرافیمها و سایر ساکنان کرات ستاد مرکزی یک جهان محلی نیز خود را از یاری و تصمیمات داوران سه‌گانه بهره‌مند می‌سازند.

تقریباً غیرممکن است که طبیعت آن اختلافاتی را که ممکن است در امور جزئی یک سیستم، یک کوکبه، یا یک جهان پیش آید توضیح داد. مشکلات پیش می‌آیند، اما آنها با آزمونها و مشقات ناچیز وجود مادی که در کرات تکاملی تجربه می‌شود بسیار ناهمسان هستند.

5- *آشتی دهندگان برای ناحیه‌های فرعی ابرجهان*. اعضای کمیسیون از مشکلات جهانهای محلی به مطالعهٔ مسائلی که در ناحیه‌های فرعی ابرجهانشان پیش می‌آید پیش می‌روند. هر چه بیشتر آنها از تک تک سیارات به سوی داخل صعود می‌کنند، وظایف مادی مجری الهی کمتر می‌شود؛ او به تدریج یک نقش جدید مفسر بخشش و عدالت را به عهده می‌گیرد. در همان حال از آنجا که نیمه مادی است، کمیسیون را به عنوان یک مجموعهٔ کامل در ارتباط دلسوزانه با جنبه‌های مادی تحقیقاتش نگاه می‌دارد.

6- *آشتی دهندگان برای ناحیه‌های اصلی ابرجهان*. سرشت کار اعضای کمیسیون با پیشروی آنها مداوماً تغییر می‌یابد. میزان کمتر و کمتری از سوءتفاهم برای داوری و قدر بیشتر و بیشتری از پدیده‌های اسرارآمیز برای توضیح دادن و تفسیر نمودن وجود دارد. آنها مرحله به مرحله از میانجیان اختلافات به *توضیح دهندگان رازها* تکامل می‌یابند — داورانی که به آموزگاران مفسر تکامل می‌یابند. آنها روزگاری میانجیانِ آنهایی بودند که از طریق نادانی اجازه

می‌دهند دشواریها و سوءتفاهمات به وجود آیند؛ اما آنها اکنون دارند آموزشگران آنهایی می‌شوند که آنقدر باهوش و مدارا هستند که می‌توانند از برخورد اذهان و جنگ دیدگاهها اجتناب ورزند. هر چه آموزش یک مخلوق بالاتر باشد، وی برای دانش، تجربه، و دیدگاههای دیگران احترام بیشتری قائل است.

7- *آشتی دهندگان برای ابرجهان*. در اینجا آشتی دهندگان همتراز می‌شوند — چهار میانجی - آموزگار متقابلاً فهیم و کاملاً مؤثر. مجری الهی از قدرت کیفری تهی می‌شود و صدای فیزیکی ارواح سه‌گانه می‌شود. تا این هنگام این مشاوران و آموزگاران با بیشتر مشکلات و دشواریهای واقعی که در اجرای امور ابرجهان مورد رو به رویی واقع می‌شوند به طور ماهرانه آشنا شده‌اند. بدین ترتیب آنها برای رهنوردان فراز یابنده‌ای که در کرات آموزشی پیرامون کرات ستاد مرکزی ابرجهانها اقامت دارند مشاورانی شگفت‌انگیز و آموزگارانی خردمند می‌شوند.

کلیهٔ آشتی دهندگان تا زمان رسیدن به بهشت تحت سرپرستی کلی قدمای ایامها و تحت مدیریت بلافصل یاوران تصویر خدمت می‌کنند. در طول اقامت موقت در بهشت آنها به روح استادی گزارش می‌دهند که سرپرستی ابرجهان منشأ آنان را به عهده دارد.

دفاتر ثبت ابرجهان آن آشتی دهندگانی را که به ماورای حوزهٔ اختیارشان عبور کرده‌اند به حساب نمی‌آورند، و چنین کمیسیونهایی در سرتاسر جهان بزرگ به طور گسترده پراکنده‌اند. آخرین گزارش ثبت در یوورسا تعداد کمیسیونهایی را که در اروانتان عمل می‌کنند تقریباً هجده تریلیون برآورد می‌کند — بیش از هفتاد تریلیون فرد. اما اینها فقط یک بخش بسیار اندکی از تعداد کثیر آشتی دهندگانی هستند که در اروانتان آفریده شده‌اند. این رقم در مجموع از میزان بالاتری است و با احتساب آنهایی که به صورت راهنمایان فارغ‌التحصیلی تغییر شکل یافته‌اند، با تعداد کل سرویتالهای هاونا برابر است.

گهگاه، با افزایش تعداد آشتی دهندگان ابرجهان، آنها به شورای کمال در بهشت انتقال می‌یابند، و از آنجا متعاقباً به عنوان سپاه هماهنگ کننده‌ای پدیدار می‌شوند که توسط روح بیکران برای جهان جهانها تکامل یافته است، یک گروه شگفت‌انگیز از موجوداتی که تعداد و کارایی‌شان دائماً در حال افزایش است. آنها از طریق فراز تجربی و آموزش بهشتی به یک درک بی‌نظیر از واقعیت در حال ظهور ایزد متعال دست یافته‌اند، و آنها برای انجام مأموریتهای ویژه جهان جهانها را در می‌نوردند.

اعضای یک کمیسیون آشتی دهنده هرگز از هم جدا نمی‌شوند. یک گروه چهار نفره برای همیشه با هم خدمت می‌کنند، درست همانطور که در ابتدا با هم در ارتباط بودند. آنها حتی در خدمت جلال یافتهٔ خویش به صورت گروههای چهارگانهٔ حاوی تجربهٔ انباشته شدهٔ کیهانی و خرد کامل شدهٔ تجربی به کار ادامه می‌دهند. آنها به عنوان تجسم عدالت عالی زمان و فضا برای ابد با یکدیگر در ارتباط قرار دارند.

4- مشاوران تکنیکی

این اذهان قانونی و تکنیکی دنیای روحی به این صورت آفریده نشدند. از سوپرنافیمها و آمینافیمهای پیشین، یک میلیون تن از نظم یافته‌ترین اذهان به عنوان هستهٔ این گروه عظیم و پر مهارت توسط روح بیکران انتخاب شدند. و از هنگام آن زمان دوردست، تجربهٔ واقعی در اطلاق قوانین کمال به طرحهای آفرینش تکاملی برای کلیهٔ کسانی که آرزو دارند مشاوران تکنیکی شوند لازم بوده است.

مشاوران تکنیکی از میان رسته‌های زیرین رتبه‌های شخصیت عضوگیری می‌شوند:

1- سوپرنافیمها.

2- سکنافیمها.

3- ترشیافیمها.

4- آمنیافیمها.

5- سرافیمها.

6- انواع مشخصی از انسانهای فراز یابنده.

7- انواع مشخصی از بینابینیهای فراز یابنده.

در زمان حاضر، بدون احتساب انسانها و بینابینیهایی که به طور موقت وصل هستند، تعداد مشاوران تکنیکی که در یوورسا ثبت شده‌اند و در اروانتان عمل می‌کنند اندکی بیشتر از شصت و یک تریلیون است.

مشاوران تکنیکی مکرراً به صورت فردی عمل می‌کنند اما در گروههای هفت نفره برای خدمت سازمان یافته‌اند و ستاد مشترکشان در کرات مأموریت است. در هر گروه حداقل پنج نفر باید دارای وضعیت دائمی باشد، در حالی که دو تن می‌توانند از ارتباط موقت برخوردار باشند. انسانهای فراز یابنده و مخلوقات بینابینی فراز یابنده ضمن این که فراز بهشتی را دنبال می‌کنند در این کمیسیونهای مشورتی خدمت می‌کنند، اما آنها به کلاسهای معمول آموزشی برای مشاوران تکنیکی وارد نمی‌شوند، و هیچگاه اعضای دائم این رسته نیز نمی‌شوند.

آن انسانها و بینابینیهایی که به طور موقت با مشاوران خدمت می‌کنند به دلیل تخصصشان در مفهوم قانون جهانی و عدالت عالی برای چنین کاری انتخاب می‌شوند. همینطور که شما به سوی هدف بهشتی خود سفر می‌کنید، و دائماً دانش افزوده و مهارت افزایش یافته کسب می‌کنید، مداوماً

این فرصت به شما داده می‌شود که خرد و تجربه‌ای را که از پیش اندوخته‌اید به دیگران بدهید. شما تماماً طی مسیر رفتن به هاونا به شکل یک شاگرد - آموزگار ایفای نقش می‌کنید. شما از طریق دادن دانش به تازگی یافت شدهٔ دوران زندگانی پیشروندهٔ خود به آنهایی که درست در مرتبت پایین‌تری نسبت به شما قرار دارند از میان سطوح فرازگرایانهٔ این دانشگاه عظیم تجربی ادامهٔ مسیر می‌دهید. در نظام جهانی شما به صورت کسی که از دانش و حقیقت برخوردار است محسوب نمی‌شوید تا این که توان و تمایل خود را در دادن این دانش و حقیقت به دیگران نشان دهید.

هر یک از ارواح خدمت کننده که بالای رتبهٔ فرشتگان کروب هستند بعد از آموزش طولانی و تجربهٔ واقعی اجازه دارند به عنوان مشاوران تکنیکی انتصاب دائمی دریافت کنند. تمامی کاندیداها به طور داوطلبانه به این نوع خدمت وارد می‌شوند؛ اما آنها بعد از این که چنین مسئولیتهایی را به عهده گرفتند نمی‌توانند آنها را ترک کنند. فقط قدمای ایامها می‌توانند این مشاوران را به فعالیتهای دیگر منتقل کنند.

آموزش مشاوران تکنیکی که در کالجهای ملک صادق جهانهای محلی آغاز شد تا بارگاه قدمای ایامها ادامه می‌یابد. آنها از این آموزش ابرجهانی به "مدارس هفت دایره" که در کرات پیشگام مدارهای هاونا واقع شده‌اند پیش می‌روند. و از کرات پیشگام به داخل "کالج اخلاقیاتِ قانون و تکنیک تعالیت"، مدرسهٔ آموزشی بهشت برای کامل ساختن مشاوران تکنیکی، پذیرفته می‌شوند.

این مشاوران بیش از متخصصان قانون هستند؛ آنها دانشجویان و آموزگاران *قانون کاربردی* هستند، قوانین جهان که به زندگانی و سرنوشت کلیهٔ کسانی که در قلمروهای گستردهٔ آفرینش پهناور اقامت دارند اطلاق می‌شود. با گذشت زمان آنها کتابخانه‌های زندهٔ قانون زمان و فضا می‌شوند، و از طریق آموزش دادن شخصیتهای زمان در رابطه با اَشکال و شیوه‌های عمل که برای حکمرانان ابدیت از همه قابل قبول‌تر است مانع مشکلات بی‌پایان و تأخیرات غیرضروری می‌شوند. آنها قادرند طوری کارکنان فضا را اندرز دهند که آنها را قادر سازد در توازن با الزامات بهشت عمل کنند. آنها آموزگاران کلیهٔ مخلوقات در رابطه با تکنیک آفرینندگان هستند.

چنین کتابخانهٔ زندهٔ قانون کاربردی نمی‌توانست آفریده شود؛ چنین موجوداتی باید از طریق تجربهٔ واقعی تکامل یابند. الوهیتهای بیکران وجودگرا هستند، از این رو فقدان تجربهٔ آنان بدین وسیله جبران می‌شود. آنها حتی پیش از آن که چیزی را تجربه کنند از پیش از آن مطلع هستند، اما آنها این آگاهی غیرتجربی را به مخلوقات تحت فرمان خود نمی‌دهند.

مشاوران تکنیکی وقف کار ممانعت از تأخیر هستند، پیشرفت را تسهیل می‌کنند، و با اندرزشان موجب موفقیت می‌شوند. همیشه یک راه *از همه بهتر* و *درست* برای انجام کارها وجود دارد. همیشه تکنیک کمال وجود دارد، یک روش الهی، و این مشاوران می‌دانند که همگی ما را در یافتن این راه بهتر چگونه راهنمایی کنند.

این موجوداتِ بیش از اندازه خردمند و مفید همیشه به خدمت و کار بازرسان جهانی از نزدیک مرتبط هستند. برای ملک صادقها یک سپاه توانمند فراهم شده است. فرمانروایان سیستمها، کواکب، جهانها، و ناحیه‌های ابرجهان همگی به وفور از این اذهان تکنیکی یا قانونی مرجعِ دنیای روحی تأمین شده‌اند. یک گروه ویژه به عنوان مشاوران قانون برای حاملین حیات عمل می‌کند، و این پسران را در رابطه با حد مجاز عدول از نظم تثبیت شدهٔ تکثیر حیات راهنمایی می‌کند و سوا از آن در رابطه با امتیازات و آزادی عمل آنان به آنها رهنمود می‌دهد. آنها در رابطه با کاربردها و تکنیکهای صحیح کلیهٔ کارهای دنیای روحی برای تمامی طبقات موجودات مشاور هستند. اما آنان به طور مستقیم و شخصاً با مخلوقات مادی قلمروها سر و کار ندارند.

مشاوران تکنیکی علاوه بر مشورت دادن پیرامون کاربردهای قانونی به طور یکسان وقف تفسیر مؤثر کلیهٔ قوانین مربوط به موجودات آفریده شده — فیزیکی، ذهنی، و روحی — می‌باشند. آنها برای آشتی دهندگان جهانی و برای کلیهٔ کسان دیگری که مایلند حقیقت قانون را بدانند آماده هستند؛ به عبارت دیگر، برای دانستن این که چگونه تعالیت الوهیت می‌تواند برای واکنش نشان دادن نسبت به یک شرایط مشخص که از عوامل یک نظم تثبیت شدهٔ فیزیکی، ذهنی، و روحی برخوردار است مورد اتکا واقع شود. آنها حتی کوشش می‌کنند تکنیک غایی را توضیح دهند.

مشاوران تکنیکی موجوداتی برگزیده و آزمایش شده هستند؛ من هرگز اطلاع نیافته‌ام که حتی یکی از آنها به گمراهی کشانیده شده باشد. ما هیچ مدرکی در یوورسا نداریم که آنها به سرپیچی از قوانین الهی که آنها را به گونه‌ای بسیار مؤثر تفسیر می‌کنند و به طور بسیار شیوا شرح می‌دهند مورد داوری واقع شده باشند. هیچ حد شناخته شده‌ای برای قلمرو خدمت آنها وجود ندارد، و هیچ محدودیتی نیز بر پیشرفت آنها نهاده نشده است. آنها حتی تا دروازه‌های بهشت به صورت مشاور ادامه می‌دهند؛ تمامی جهانِ قانون و تجربه به روی آنان گشوده است.

5- نگاهدارندگان نگارشات در بهشت

از میان سوپرنافیمهای سوم در هاونا، برخی از نگارشگران اصلی ارشد به عنوان نگاهدارندگان نگارشات، به عنوان نگهدارندگان آرشیوهای رسمی جزیرهٔ نور، انتخاب می‌شوند، آن آرشیوهایی که در مقایسه با نگارشات زندهٔ ثبت در اذهان نگاهدارندگان دانش، که گاهی اوقات "کتابخانهٔ زندهٔ بهشت" نامیده می‌شوند، خود را نشان می‌دهند.

فرشتگان نگارشگر سیارات مسکونی منبع کلیهٔ نگارشات فردی هستند. در سرتاسر جهانها نگارندگان دیگر در رابطه با نگارشات رسمی و نگارشات زنده هر دو عمل می‌کنند. از یورنشیا تا بهشت، هر دو نگارشات مورد مواجهه واقع می‌شوند: در یک جهان محلی، بیشتر نگارشات نوشته شده و کمتر زنده؛ در بهشت، بیشتر نگارشات زنده و کمتر رسمی؛ در یوورسا، هر دو به طور مساوی موجودند.

تاریخچهٔ هر رخداد مهم در آفرینش سازمان یافته و مسکونی موجود است. در حالی که رخدادهایی که اهمیتشان فراتر از محلی نیست فقط در حد محلی ثبت می‌شوند، آنهایی که از اهمیت وسیع‌تر برخوردارند مطابق آن با آنها برخورد می‌شود. از سیارات، سیستمها، و کواکب نبادان، هر چیز حاوی اهمیت جهانی در سلوینگتون اعلام می‌شود؛ و از این پایتختهای جهان آن رخدادهایی به واقعه نگاری بالاتر پیش می‌روند که به امور ناحیه و ابردولتها مربوط می‌شوند. بهشت نیز خلاصه‌ای از اطلاعات مربوط به ابرجهان و هاؤنا را دارا می‌باشد؛ و این داستان تاریخی و مرکب جهان جهانها در اختیار این سوپرنافیمهای والای سوم قرار دارد.

در حالی که برخی از این موجودات به ابرجهانها اعزام شده‌اند تا به عنوان رئیسان تاریخچه نگاری خدمت کنند و فعالیتهای نگارشگران آسمانی را سرپرستی کنند، تاکنون حتی یک تن از آنان نیز از ثبت حضور و غیاب دائم رستهٔ خودشان انتقال داده نشده است.

6- نگارشگران آسمانی

اینها نگارشگرانی هستند که رونوشت کلیهٔ نگارشات را تهیه می‌کنند. آنها یک نگارش روحی آغازین و یک قرینهٔ نیمه مادی — آنچه که می‌توان یک فتوکپی نامید — را می‌سازند. آنها به دلیل توانمندی ویژه‌شان در کنترل همزمان انرژی روحی و مادی هر دو می‌توانند این کار را انجام دهند. نگارشگران آسمانی به این صورت آفریده نشده‌اند؛ آنها سرافیمهای فراز یابنده از جهانهای محلی هستند. آنها توسط شوراهای رئیسان نگارشات در ستادهای مرکزی هفت ابرجهان در کرات کاری خود دریافت می‌شوند، طبقه‌بندی می‌شوند، و به آنها گمارده می‌شوند. همچنین مدارس آموزش نگارشگران آسمانی در آنجا واقع شده‌اند. مدرسهٔ واقع شده در یوورسا توسط کامل کنندگان خرد و مشاوران الهی سرپرستی می‌شود.

به تدریج که نگارشگران در خدمت جهان پیش می‌روند، به سیستم ثبت دوگانهٔ خویش ادامه می‌دهند، و بدین ترتیب اسناد خویش را برای تمامی طبقات موجودات همیشه فراهم می‌سازند، از آنهایی که در رستهٔ مادی هستند تا ارواح والای نور. شما در تجربهٔ گذار خود، همینطور که از این کرهٔ مادی فراز می‌یابید، همیشه قادر خواهید بود نگارشات را ملاحظه کنید و سوا از آن با تاریخ و روایات کرهٔ اقامت خویش آشنا شوید.

نگارشگران یک سپاه آزمایش شده و مورد آزمون واقع شده هستند. من هرگز از ترک خدمت یک نگارشگر آسمانی اطلاع نیافته‌ام، و در نگارشات آنها هرگز یک دروغ پردازی کشف نشده است. آنها تحت یک بازرسی دوگانه قرار می‌گیرند، نگارشات آنها توسط همنوعان والای آنها از یوورسا و توسط پیام‌آوران توانمند، که صحت رونوشتهای نیمه فیزیکی نگارشات اولیهٔ روحی را تصدیق می‌کنند، تحت بررسی دقیق قرار می‌گیرد.

در حالی که تعداد نگارشگران پیشرو ساکن کرات تحت فرمانِ نگارش در جهانهای اروانتان به تریلیونها تریلیون بالغ می‌شود، تعداد آنهایی که در یوورسا از وضعیت دست یافته برخوردارند

کاملاً هشت میلیون نیست. این نگارشگران ارشد یا فارغ‌التحصیل شده سرپرستان و ارسال کنندگان ابرجهانیِ نگارشات مورد ضمانت واقع شدهٔ زمان و فضا هستند. ستاد دائمی آنها در منزلگاههای دایره‌ای شکل دور تا دور محوطهٔ نگارشات در یوورسا می‌باشد. آنها هرگز حراست از این نگارشات را به دیگران واگذار نمی‌کنند؛ آنها به صورت فردی ممکن است غایب شوند ولی در تعداد زیاد هرگز.

مأموریت سپاه نگارشگران آسمانی، مثل آن سوپرنافیمهایی که نگهدارندگان نگارشات شده‌اند، دائمی است. هر گاه که سرافیمها و سوپرنافیمها به این خدمات فرا خوانده شدند، تا روز حکومت جدید و تغییر یافتهٔ شخصیت‌یابی کامل خدای متعال به ترتیب نگارشگران آسمانی و نگاهدارندگان نگارشات باقی خواهند ماند.

این نگارشگران ارشد آسمانی در یوورسا می‌توانند اسناد هر چیزی را که در تمامی اروانتان از ایام دوردست ورود قدمای ایامها از اهمیت کیهانی برخوردار باشد نشان دهند، در حالی که در جزیرهٔ جاودان نگهدارندگان اسناد از آرشیوهای آن قلمرویی که پیرامون کارکردهای بهشت از ایام شخصیت‌یابی روح بیکران گواهی می‌دهند محافظت می‌کنند.

7- یاران مورانشیا

این فرزندان ارواح مادر جهان محلی دوستان و همیاران کلیهٔ کسانی هستند که حیات فراز یابندهٔ مورانشیا را زندگی می‌کنند. آنها برای کار واقعی یک فراز یابنده پیرامون پیشرفت مخلوق ضروری نیستند، و به هیچ وجه جایگزین کار فرشتگان نگاهبان سراف که اغلب یاران انسانی‌شان را در سفر بهشت همراهی می‌کنند نیز نمی‌شوند. یاران مورانشیا برای آنهایی که تازه دارند صعود طولانی به سوی درون را آغاز می‌کنند صرفاً میزبانانی مهربان هستند. آنها همچنین برپا کنندگان ماهر سرگرمی هستند و در این کار توسط مدیران بازگشت به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند.

اگر چه شما در کرات آموزشی مورانشیایی نبادان وظایف مهم و تدریجاً دشواری خواهید داشت که انجام دهید، برای شما همیشه ایام مرتب استراحت و بازگشت فراهم خواهد شد. در سرتاسر سفر به بهشت همیشه وقت برای استراحت و بازی روحی وجود خواهد داشت؛ و در دوران زندگانی نور و حیات همیشه وقت برای پرستش و دستاورد جدید وجود دارد.

این یاران مورانشیا چنان همدمان دوستانه‌ای هستند که هنگامی که شما سرانجام آخرین فاز تجربهٔ مورانشیا را ترک می‌کنید، همینطور که برای مبادرت ورزیدن به ماجرای روحی ابرجهان آماده می‌شوید، به راستی متأسف خواهید شد که این مخلوقات خوش مشرب نمی‌توانند شما را همراهی کنند، زیرا آنها منحصراً در جهانهای محلی خدمت می‌کنند. کلیهٔ شخصیتهای قابل تماس در هر مرحلهٔ دوران زندگانی فراز گرایانه دوستانه و قابل معاشرت خواهند بود، اما شما تا هنگامی که از یاران بهشت دیدار کنید گروه دیگری را که چنان وقف دوستی و معاشرت باشد نخواهید یافت.

کار یاران مورانشیا در آن روایاتی که به امور جهان محلی شما می‌پردازد به طور کاملتر توصیف شده است.

8- یاران بهشت

یاران بهشت یک گروه مرکب یا گردآوری شده هستند که از صفوف سرافیمها، سکنافیمها، سوپرنافیمها، و آمنیافیمها عضوگیری شده‌اند، اگر چه آنها برای آنچه که شما طول مدتی فوق‌العاده در نظر می‌گیرید خدمت می‌کنند، از وضعیت دائم برخوردار نیستند. هنگامی که این کارکرد به پایان رسید، به عنوان یک قاعده (اما نه تغییرناپذیر) آنها به آن وظایفی باز می‌گردند که هنگام فراخوانی به خدمت در بهشت انجام می‌دادند.

اعضای گروههای عظیم فرشتگان توسط ارواح مادر جهان محلی، توسط ارواح بازتابگر ابرجهان، و توسط مَجِستانِ بهشت برای این خدمت نامزد می‌شوند. آنها به جزیرهٔ مرکزی فرا خوانده می‌شوند و توسط یکی از هفت روح استاد به عنوان یاران بهشت گمارده می‌شوند. این سرویس موقت همدمیِ بهشت، گذشته از وضعیت دائم در بهشت، بالاترین افتخاری است که تاکنون به ارواح خادم اعطا شده است.

این فرشتگان برگزیده وقف خدمت همدمی هستند و به عنوان معاشران کلیهٔ طبقات موجوداتی که ممکن است بر حسب تصادف در بهشت تنها باشند، عمدتاً به انسانهای فراز یابنده، اما همچنین به کلیهٔ کسان دیگری که در جزیرهٔ مرکزی تنها هستند، گمارده شده‌اند. یاران بهشت از سوی آنهایی که با آنان معاشرت می‌کنند هیچ کار ویژه‌ای ندارند که انجام دهند؛ آنها صرفاً همدم هستند. تقریباً هر موجود دیگری که شما انسانها در طول اقامت موقت خود در بهشت با آن مواجه خواهید شد — صرف نظر از رهنوردان همیارتان — چیزی قطعی با شما یا برای شما انجام خواهد داد؛ اما این یاران به عنوان معاشران شخصیتی فقط به بودن با شما و برای همدلی با شما تخصیص یافته‌اند. آنها در کار خود اغلب توسط شهروندان زیبنده و سرزندهٔ بهشت یاری می‌شوند.

انسانها از نژادهایی می‌آیند که بسیار اجتماعی هستند. آفرینندگان به خوبی می‌دانند که "برای انسان خوب نیست که تنها باشد"، و از این رو حتی در بهشت برای همدمی تدارک دیده شده است.

اگر شما به عنوان یک انسان فراز یابنده در همنشینی با یار یا معاشر نزدیک دوران زندگانی زمینی خود به بهشت برسید، یا اگر نگاهبان سرافی سرنوشت شما بر حسب تصادف با شما برسد یا منتظر شما باشد، در آن صورت هیچ یار دائم به شما تخصیص نمی‌یابد. اما اگر شما به تنهایی برسید، پس از این که شما در جزیرهٔ نور از خواب نهایی زمان بیدار شدید حتماً یک یار به شما خوشامد خواهد گفت. حتی اگر معلوم باشد که شما توسط یک معاشر فرازگرا همراهی خواهید شد، یاران موقت تعیین خواهند شد تا شما را به سواحل جاودان خوشامد گویند و به جایی که برای پذیرش شما و یارانتان رزرو شده اسکورت کنند. آنگاه که شما رستاخیز را به داخل ابدیت در

سواحل ابدی بهشت تجربه می‌کنید می‌توانید از این که به گرمی مورد خوشامد گویی قرار می‌گیرید مطمئن باشید.

در طول روزهای نهایی اقامت موقت فراز یابندگان در آخرین مدار هاونا یاران استقبال گمارده می‌شوند، و آنها اسناد منشأ انسانی و فراز پرماجرای آنها را از میان عبور از کرات فضا و دایره‌های هاونا به دقت بررسی می‌کنند. هنگامی که آنها به انسانهای زمان خوشامد می‌گویند، از دوران زندگانی این رهنوردان از راه رسیده از پیش به خوبی آشنا هستند و فوراً نشان می‌دهند که یاران دلسوز و کنجکاوی می‌باشند.

در طول اقامت موقت پیش پایان دهندهٔ شما در بهشت، اگر به هر دلیلی لازم باشد که شما از معاشر دوران زندگانی فراز یابندهٔ خویش — انسانی یا سرافی — موقتاً جدا شوید یک یار بهشتی برای مشورت و همدمی فوراً به شما تخصیص می‌یابد. هنگامی که به یکباره یار به یک انسان فراز یابندهٔ دارای اقامتگاه منفرد در بهشت تخصیص یافت، با این شخص باقی می‌ماند تا این که او به معاشران فراز یابندهٔ خود دوباره ملحق شود و یا به طور معمول به سپاه نهایت فرا خوانده شود.

یاران بهشت به ترتیبِ انتظار تخصیص می‌یابند، به جز این که یک فراز یابنده هرگز تحت مسئولیت یاری که طبیعتش با نوع ابرجهانی وی نامشابه است قرار نمی‌گیرد. اگر یک انسان یورنشیا امروز به بهشت می‌رسید، اولین یار منتظر که منشأ در اروانتان دارد یا در غیر این صورت از سرشت روح استاد هفتم برخوردار است به او تخصیص می‌یافت. از این رو آمنیافیمها با مخلوقات فراز یابنده‌ای که از هفت ابرجهان هستند خدمت نمی‌کنند.

بسیاری خدمات اضافه توسط یاران بهشت انجام می‌شوند: اگر یک انسان فراز یابنده به تنهایی به جهان مرکزی برسد، اگر ضمن پیمایش هاونا در فازی از ماجرای الوهیت شکست بخورد، در موعد مناسب به جهانهای زمان بازگردانده می‌شود، و با ذخایر یاران بهشت فوراً تماس گرفته می‌شود. یکی از این رسته مأموریت می‌یابد که رهنورد شکست خورده را دنبال نماید، تا با او باشد و او را دلداری دهد و تشویق نماید، و با او باقی بماند تا این که او به جهان مرکزی بازگردد و صعود بهشت را از سر گیرد.

اگر یک رهنورد فراز یابنده ضمن پیمایش هاونا در همراهی با یک سرافیم فراز یابنده، فرشتهٔ نگاهبان دوران زندگانی انسانی، در ماجرای الوهیت با شکست مواجه شد، او همراهی با معاشر انسانی خویش را انتخاب خواهد نمود. این سرافیمها همیشه داوطلب می‌شوند و اجازه می‌یابند که همراهان طولانی مدت انسانی خود را در بازگشت به خدمت زمان و فضا همراهی کنند.

اما در رابطه با دو فراز یابندهٔ تنگاتنگ مرتبط انسانی چنین نیست: اگر یکی به خداوند دست یابد در حالی که دیگری موقتاً شکست بخورد، فرد موفق به گونه‌ای تغییرناپذیر برمی‌گزیند که با شخصیت ناامید شده به آفرینشهای تکاملی بازگردد، اما این امر مجاز نیست. در عوض، ذخایر یاران بهشت فرا خوانده می‌شوند، و یکی از داوطلبان برای همراهی با رهنورد ناامید شده انتخاب

می‌شود. سپس یک شهروند داوطلب بهشت در ارتباط با انسان موفقی قرار داده می‌شود که در جزیرهٔ مرکزی باقی مانده و در انتظار بازگشت رفیق شکست خورده به هاونا است و در این اثنا در برخی مدارس بهشت آموزش می‌دهد، و داستان ماجراجویانهٔ فراز تکاملی را عرضه می‌دارد.

[عرضه شده توسط یکی از یوورسا که در اتوریتهٔ بالا قرار دارد.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 26

ارواح خادم جهان مرکزی

سوپرنافیمها ارواح خادم بهشت و جهان مرکزی هستند. آنها بالاترین رستهٔ پایینترین گروه از فرزندان روح بیکران — گروههای عظیم فرشتگان — میباشند. این ارواح خادم از جزیرهٔ بهشت تا کرات زمان و فضا مورد مواجهه واقع میشوند. هیچ بخش عمده از آفرینش سازمان یافته و مسکونی بدون خدمات آنها نیست.

1- ارواح خادم

فرشتگان همیاران خادم روحی مخلوقات تکاملی و فراز یابندهٔ صاحب ارادهٔ تمامی فضا هستند. آنها همچنین همکاران و دستیاران کاریِ گروههای بالاتر شخصیتهای الهی کرات هستند. فرشتگان کلیهٔ رستهها شخصیتهای بارزی هستند و بسیار فردیت یافتهاند. آنها همگی از یک ظرفیت زیاد برای قدردانی از خدمات مدیران بازگشت برخوردارند. ارواح خادم به همراه سپاهیان پیامآور فضا از ایام استراحت و تغییر بهرهمند میشوند. آنها دارای سرشت بسیار اجتماعی هستند و از یک ظرفیت معاشرتی که بارها فراتر از ظرفیت معاشرتی موجودات بشری است برخوردارند.

ارواح خادم جهان بزرگ به صورت زیرین طبقهبندی شدهاند:

1- سوپرنافیمها.

2- سِکنافیمها.

3- تِرشیافیمها.

4- آمنیافیمها.

5- سرافیمها.

6- فرشتگان کروب و سَنوب.

7- مخلوقات بینابینی.

وضعیت شخصی تک تک اعضای رستههای فرشتگان در جهان مجموعاً ثابت نیست. فرشتگان برخی رستهها ممکن است برای موسمی یاوران بهشتی شوند؛ برخی نگارشگران آسمانی مِی شوند؛ دیگران به رتبهٔ مشاوران تکنیکی صعود میکنند. برخی از کروبیان ممکن است آرزوی مرتبت و سرنوشت سرافی را داشته باشند، در حالی که سرافیمهای تکاملی میتوانند به سطوح روحی پسران فراز یابندهٔ خداوند دست یابند.

هفت رستهٔ ارواح خادم، آنطور که آشکار شدهاند، برای عرضه کردن به مخلوقات فراز یابنده مطابق مهمترین کارکردهایشان بدین صورت گروهبندی شدهاند:

1- *ارواح خادم جهان مرکزی*. سه رسته از *سوپرنافیمها* در سیستم بهشت - هاونا خدمت میکنند. سوپرنافیمهای اولیه یا بهشت توسط روح بیکران آفریده شدهاند. رستههای دوم و سوم که در هاونا خدمت میکنند به ترتیب اولاد ارواح استاد و ارواح مدارها هستند.

2- *ارواح خادم ابرجهانها* — سِکنافیمها، تِرشیافیمها، و آمنیافیمها. *سکنافیمها*، فرزندان ارواح بازتابگر، به طرق گوناگون در هفت ابرجهان خدمت میکنند. *ترشیافیمها*، که در روح بیکران منشأ دارند، سرانجام به خدمت ارتباطی پسران آفریننده و قدمای ایامها تخصیص مییابند. *آمنیافیمها* به طور هماهنگ توسط روح بیکران و هفت مدیر عالی اجرایی آفریده شدهاند، و آنها خادمان منحصر به فرد دومیها هستند. بحث پیرامون این سه رسته موضوع یک نوشتهٔ بعدی را در این سری تشکیل میدهد.

3- *ارواح خادم جهانهای محلی* شامل *سرافیمها* و دستیاران آنها، *کروبیان*، مِی شوند. انسانهای فراز یابنده با این اولاد یک روح مادر جهان تماس اولیه دارند. *مخلوقات بینابینی* که زادهٔ کرات مسکونی هستند، در واقع از خود رستههای فرشتگان نیستند، گر چه اغلب به لحاظ کارکردی با ارواح خادم گروهبندی میشوند. داستان آنها با توصیفی از سرافیمها و کروبیان در آن مقالاتی که به امور جهان محلی شما میپردازد ارائه میشود.

تمامی رستههای گروههای فرشتگان به خدمات گوناگون جهان تخصیص یافتهاند، و به طرق مختلف به رستههای بالاتر موجودات آسمانی خدمت میکنند؛ اما این سوپرنافیمها، سکنافیمها، و سرافیمها هستند که در پیشبرد طرح فراز گرایانهٔ کمال تدریجی برای فرزندان زمان در تعداد زیاد به کار گرفته میشوند. آنها با کار در جهان مرکزی، ابرجهانها، و جهانهای محلی آن زنجیر ناگسستهٔ خادمان روحی را تشکیل میدهند که برای کمک و هدایت کلیهٔ کسانی که از طریق پسر جاودان در صدد دستیابی به پدر جهانی هستند توسط روح بیکران فراهم شده است.

سوپرنافیمها در ”قطبیت روحی“ فقط در رابطه با یک فاز از عمل در محدودیت قرار دارند، و آن در رابطه با پدر جهانی است. آنها میتوانند به تنهایی کار کنند به جز هنگامی که مدارهای منحصر به فرد پدر را مستقیماً به کار میگیرند. سوپرنافیمها هنگام انجام کارِ مستقیمِ پدر وقتی که در حالت دریافت نیرو هستند، باید به طور داوطلبانه به صورت دوتایی با هم در ارتباط قرار گیرند تا بتوانند کار کنند. سکنافیمها نیز به همین منوال محدود هستند و علاوه بر آن باید به صورت دوتایی کار کنند تا با مدارهای پسر جاودان هماهنگ شوند. سرافیمها میتوانند به عنوان شخصیتهای بارز و محلی به صورت تنها کار کنند، اما تنها هنگامی که به صورت جفتهای مرتبط قطبیت مییابند قادرند در مدار قرار گیرند. هنگامی که چنین موجودات روحی به صورت دوتایی با هم در ارتباط قرار میگیرند، به یکی به عنوان مکمل دیگری گفته میشود. روابط مکمل ممکن است گذرا باشند ولی لزوماً از یک طبیعت دائم برخوردار نیستند.

این مخلوقات با استعداد و با درایت مستقیماً از طریق دریافت انرژی روحی مدارهای اولیهٔ جهان تغذیه میشوند. انسانهای یورنشیا باید از طریق سیستم گیاهی انرژی نوری کسب کنند، اما گروههای عظیم فرشتگان در مدار قرار میگیرند؛ آنها ”خوراکی دارند که شما نمیدانید.“ آنها همچنین از آموزشهای جاریِ پسران شگفتآور آموزگار تثلیث بهره میگیرند؛ آنها از یک دریافت آگاهی و یک درونبریِ خرد برخوردارند که به تکنیک آنها در زمینهٔ جذب انرژیهای حیات بسیار شباهت دارد.

2- سوپرنافیمهای توانمند

سوپرنافیمها برای تمامی انواع موجودات خادمان با مهارتی هستند که در بهشت و در جهان مرکزی موقتاً اقامت دارند. این فرشتگان والا در سه رستهٔ عمده آفریده شدهاند: اول، دوم، و سوم.

سوپرنافیمهای اول فرزندان منحصر به فرد آفریدگار مشترک هستند، آنها خدمت روحانی خود را میان گروههای مشخص شهروندان بهشت و گروههای پیوسته بسط یابندهٔ رهنوردان فراز یابنده تقریباً به طور مساوی تقسیم میکنند. این فرشتگان جزیرهٔ جاودان در پیشبرد آموزش بنیادین هر دو گروه از ساکنان بهشت بسیار مؤثرند. آنها به آنچه که برای فهم متقابل این دو رستهٔ بینظیر از مخلوقات جهان سودمند است چیز زیادی ارزانی میدارند — یکی بالاترین نوع از مخلوقات صاحب ارادهٔ الهی و کامل، و دیگری، تکامل کامل شدهٔ پایینترین نوع مخلوقات دارای اراده در تمامی جهان جهانها است.

کار سوپرنافیمهای اول آنقدر بینظیر و متمایز است که در نوشتهٔ بعدی به طور جداگانه مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت.

سوپرنافیمهای دوم مدیران امور موجودات فراز یابنده در هفت مدار هاونا هستند. آنها به همان اندازه درگیر رسیدگی به آموزش و تعلیم و تربیت رستههای بیشمار شهروندان بهشت که

برای ادوار طولانی در مدارهای کرات آفرینش مرکزی موقتاً اقامت دارند میباشند، اما ما این فاز از سرویس آنها را نمیتوانیم مورد بحث قرار دهیم.

هفت نوع از این فرشتگان بلند مرتبه وجود دارد، و هر یک در یکی از هفت روح استاد منشأ دارد و طبیعتش مطابق او الگوبرداری شده است. هفت روح استاد به طور جمعی بسیاری از گروههای متفاوت موجودات و وجودهای بینظیر را خلق میکنند، و طبیعت تک تک اعضای هر رسته نسبتاً یکنواخت است. اما هنگامی که همین هفت روح به صورت فردی دست به آفرینش مي زنند، رستههای حاصله همیشه طبیعت هفتگانه دارند. فرزندان هر روح استاد از طبیعت آفرینندهٔ خود بهرهمند هستند و از این رو از دیگران متفاوتند. منشأ سوپرنافیمهای دوم نیز چنین است، و فرشتگان تمامی هفت نوع آفریده شده در کلیهٔ کانالهای فعالیتی که به روی تمامی رستهٔ آنها گشودهاند، عمدتاً در هفت مدار جهان مرکزی و الهی، عمل میکنند.

هر یک از هفت مدار سیارهای هاونا تحت سرپرستی مستقیم یکی از هفت روح مدارها قرار دارد، و آنها خود آفرینش جمعی — و لذا یکنواختِ — هفت روح استاد هستند. این هفت روح فرعی هاونا گر چه از طبیعت سومین منبع و مرکز سهم میبرند، بخشی از الگوی اولیهٔ جهان نبودند. آنها بعد از آفرینش آغازین (جاودانه) مشغول به کار بودند، اما مدتها پیش از ایام گرندفاندا. آنها بدون شک به عنوان یک واکنش خلاق ارواح استاد نسبت به مقصود در حال پدیداری ایزد متعال ظاهر شدند، و آنها به دنبال سازمانیابی جهان بزرگ مشغول به کار یافته شدند. به نظر میرسد که روح بیکران و تمامی همیاران آفرینشگر او، به عنوان هماهنگ کنندگان جهانی، از توانمندی انجام واکنشهای مناسب خلاق نسبت به رخدادهای همزمان در الوهیتهای تجربی و در جهانهای در حال تکامل به قدر فراوان بهرهمند هستند.

سوپرنافیمهای سوم منشأ در این هفت روح مدارها دارند. هر یک از آنها در دایرههای جداگانهٔ هاونا برای برآورده ساختن نیازهای جهان مرکزی توسط روح بیکران از قدرت آفرینش یک تعداد مکفی از خادمان سوپر سرافی والای رستهٔ سوم برخوردار گشته است. در حالی که ارواح مدارها پیش از ورود رهنوردان زمان به هاونا تعداد نسبتاً اندکی از این خادمان فرشته را به وجود آوردند، هفت روح استاد تا هنگام فرود گرندفاندا آفرینش سوپرنافیمهای دوم را حتی شروع هم ننمودند. از این رو سوپرنافیمهای سوم، به عنوان رستهٔ کهنسالتر دو رسته، بدواً در نظر گرفته خواهند شد.

3- سوپرنافیمهای سوم

این خادمان هفت روح استاد فرشتگان متخصص مدارهای گوناگون هاونا هستند، و کارکرد آنها به رهنوردان فراز یابندهٔ زمان و رهنوردان فرود یابندهٔ ابدیت هر دو تعمیم مییابد. در یک میلیارد کرات مطالعاتی آفرینش کامل مرکزی، کلیهٔ رستههای همیاران سوپر سرافی شما برای شما کاملاً مرئی خواهند بود. شما در آنجا، به بالاترین مفهوم، موجوداتی برادرانه و با درایت و برخوردار از قابلیت تماس متقابل و دلسوزی خواهید بود. شما همچنین رهنوردان فرود یابنده را به طور

کامل خواهید شناخت و به گونهای بدیع با آنان روابط برادرانه خواهید داشت. آنها شهروندان بهشت هستند که این مدارها را از درون به سوی بیرون میپیمایند، و از طریق کرهٔ پیشگام اولین مدار به هاونا وارد میشوند و به سوی بیرون به کرهٔ هفتم پیش میروند.

رهنوردان فراز یابندهٔ هفت ابرجهان در جهت مقابل از میان هاونا عبور میکنند. آنها از طریق مسیر کرهٔ پیشگام هفتمین مدار وارد میشوند و به سوی درون پیش میروند. برای پیشرفت مخلوقات فراز یابنده از کره به کره و از مدار به مدار هیچ محدودیت زمانی وجود ندارد، درست همانطور که برای اقامت در کرات مورانشیا هیچ مدت زمان ثابت به طور اختیاری تعیین نشده است. اما در حالی که افراد به قدر مکفی رشد یافته میتوانند از اقامت موقت در یک یا تعداد بیشتری از کرات آموزشی جهان محلی معاف گردند، هیچ رهنوردی نمیتواند از عبور از میان کلیهٔ هفت مدارهای هاونا که حاوی معنویت بخشی تدریجی هستند اجتناب ورزد.

آن گروه از سوپرنافیمهای سوم که عمدتاً به سرویس رهنوردان زمان تخصیص یافتهاند به صورت زیرین طبقهبندی شدهاند:

1- *سرپرستان هماهنگی*. باید آشکار باشد که برای حفظ سیستم و تضمین هماهنگی در تمامی کار آماده سازی رهنوردان زمان برای دستاوردهای متعاقبشان در بهشت حتی در هاونای کامل به نوعی تأثیر هماهنگ کننده نیاز است. مأموریت واقعی سرپرستان هماهنگی نیز همین است — که همه چیز به خوبی و فوری پیش برده شود. منشأ آنها در مدار اول است. آنها در سرتاسر هاونا خدمت میکنند، و حضور آنها در مدارها به این معنی است که امکان ندارد هیچ اشکالی پیش آید. یک توانمندی بزرگ برای هماهنگیِ تنوعی از فعالیتها که در بر گیرندهٔ شخصیتهای رستههای مختلف است — حتی سطوح چندگانه — این سوپرنافیمها را قادر میسازد که هر جا و هر گاه که مورد نیاز باشند یاری رسانند. آنها به فهم متقابل رهنوردان زمان و رهنوردان ابدیت به اندازهٔ فوقالعاده زیاد کمک میکنند.

2- *نگارشگران ارشد*. این فرشتگان در مدار دوم آفریده میشوند اما در همه جای جهان مرکزی عمل میکنند. آنها به صورت سه تایی ثبت میکنند، و اسناد را برای پروندههای عملی هاونا، برای پروندههای روحی رستهشان، و برای اسناد رسمی بهشت به اجرا در میآورند. علاوه بر آن آنها کارکردهایی را که از اهمیت آگاهی حقیقی برخوردار است به کتابخانههای زندهٔ بهشت، نگاهدارندگان دانش رستهٔ اولیهٔ سوپرنافیمها به طور اتوماتیک انتقال میدهند.

3- *پخش کنندگان*. فرزندان سومین روح مدار در سرتاسر هاونا کار میکنند، گر چه ایستگاه رسمی آنان در سیارهٔ شمارهٔ هفتاد در بیرونیترین دایره واقع شده است. این تکنیسینهای استاد دریافت دارندگان و فرستندههای پخش آفرینش مرکزی و مدیران گزارشات فضاییِ تمامی پدیدههای ربانی در بهشت هستند. آنها میتوانند کلیهٔ مدارهای بنیادین فضا را راه اندازند.

4- *پیامآوران* منشأ در مدار شمارهٔ چهار دارند. آنها به عنوان حاملان کلیهٔ پیامهایی که نیازمند انتقال شخصی است سیستم بهشت - هاونا را در مینوردند. آنها به همیاران خود، شخصیتهای آسمانی، رهنوردان بهشت، و حتی روانهای فراز یابندهٔ زمان خدمت میکنند.

5- *هماهنگ کنندگان اطلاعات*. این سوپرنافیمهای سوم، فرزندان پنجمین روح مدار، همیشه ترویج کنندگان خردمند و دلسوز معاشرت برادرانه میان رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده هستند. آنها به کلیهٔ ساکنان هاونا، به ویژه فراز یابندگان از طریق مطلع نگاه داشتن روزمرهٔ آنها پیرامون امور جهان جهانها خدمت میکنند. این "روزنامههای زندهٔ" هاونا به واسطهٔ تماسهای شخصی با پخش کنندگان و بازتابگران از کلیهٔ اطلاعاتی که از میان مدارهای عظیم خبری جهان مرکزی عبور میکند بیدرنگ مطلع میشوند. آنها با شیوهٔ نمودار هاونا اطلاعات کسب میکنند. این روش آنها را قادر میسازد که در یک ساعت به وقت یورنشیا آنقدر به طور اتوماتیک اطلاعات گردآوری کنند که برای سریعترین تکنیک ثبت تلگرافی شما یک هزار سال وقت لازم است.

6- *شخصیتهای حمل و نقل*. این موجودات که منشأ در مدار شمارهٔ شش دارند، معمولاً از سیارهٔ شمارهٔ چهل در بیرونیترین مدار عمل میکنند. آنها هستند که کاندیداهای ناکام گشتهای را که موقتاً در ماجرای الوهیت شکست میخورند خارج میسازند. آنها آمادهٔ اند که به کلیهٔ کسانی که در خدمت هاونا باید بیایند و بروند، و آنهایی که رهنوردان فضا نیستند، خدمت کنند.

7- *سپاه ذخیره*. نوسانات در کار با موجودات فراز یابنده، رهنوردان بهشت، و سایر رستههای موجوداتی که موقتاً در هاونا اقامت دارند این را ضروری میسازد که این ذخایر سوپرنافیمها در کرهٔ پیشگام دایرهٔ هفتم، جایی که در آن منشأ دارند، حفظ شوند. آنها بدون طراحی ویژه آفریده شدهاند و از این شایستگی برخوردارند که در فازهای کمتر طاقت فرسای هر یک از وظایف همکاران سوپر سرافی رستهٔ سومشان خدمت کنند.

4- سوپرنافیمهای دوم

سوپرنافیمهای دوم خادمان هفت مدار سیارهای جهان مرکزی هستند. بخشی از آنان وقف خدمت رهنوردان زمان میباشند، و نیمی از تمامی رسته به آموزش رهنوردان بهشتی ابدیت تخصیص یافته است. این شهروندان بهشت در دیدارشان از میان مدارهای هاونا همچنین توسط داوطلبانی از سپاه انسانی نهایت همراهی میشوند. این ترتیبی است که از زمان تکمیل اولین گروه از پایان دهندگان حکمفرما بوده است.

سوپرنافیمهای دوم بر طبق مأموریت دورهایشان به خدمت رهنوردان فراز یابنده در هفت گروه زیرین کار میکنند:

1- یاوران رهنوردان.

2- راهنمایان تعالیت.

3- راهنمایان تثلیث.

4- یابندگان پسر.

5- راهنمایان پدر.

6- مشاوران و رایزنان.

7- خدمهٔ استراحت.

هر یک از این گروههای کاری شامل فرشتگانی از کلیهٔ هفت نوع آفریده شده میشود، و همیشه یک رهنورد فضا توسط سوپرنافیمهای دومی آموزش داده میشود که منشأ در روح استادی دارد که مسئول ابرجهان بومی آن رهنورد است. هنگامی که شما انسانهای یورنشیا به هاونا دست مي یابید، قطعاً توسط سوپرنافیمهایی راهنمایی خواهید شد که طبیعت آفریده شدهشان — مثل طبیعت تکامل یافتهٔ خود شما — از روح استاد اروانتان سرچشمه یافته است. و چون آموزشگران شما از روح استاد ابرجهان خود شما سرچشمه یافتهاند، به طور ویژه شایستهاند که شما را درک کنند، تسلی دهند، و در تمامی تلاشهایتان برای دستیابی به کمال بهشتی به شما یاری رسانند.

رهنوردان زمان توسط شخصیتهای حمل و نقل از رستهٔ اولیهٔ سکنافیمهایی که از ستاد مرکزی هفت ابرجهان عمل میکنند به آن سوی اجرام تاریک جاذبهدار هاونا، به مدار بیرونی سیارهای انتقال مییابند. اکثریت، اما نه کلیهٔ سرافیمهای خدمت سیارهای و جهان محلی که مسئول صعود بهشتی هستند، پیش از پرواز طولانی به هاونا از یاران انسانی خود جدا خواهند شد و یک آموزش طولانی و شدید را برای مأموریت آسمانی به یکباره آغاز خواهند کرد، و انتظار دارند که به عنوان سرافیم به کمال وجود و تعالیت خدمت دست یابند. و آنها این کار را انجام میدهند، با این امید که به رهنوردان زمان مجدداً وصل شوند، و در زمرهٔ آنهایی محسوب شوند که مسیر چنین انسانهایی را که به پدر جهانی دست یافتهاند و برای خدمت آشکار ناشدهٔ سپاه نهایت مأموریت یافتهاند برای همیشه دنبال کنند.

رهنوردان تنها با یک عطیهٔ کمال، کمال در هدف، در سیارهٔ پذیرش هاونا، کرهٔ پیشگام مدار هفتم، فرود میآیند. پدر جهانی چنین مقرر داشته است: "کامل باشید، حتی آنطور که من کاملم." این اعلام مبهوت کنندهٔ دعوت و فرمان به فرزندان متناهی کرات فضا است. اعلام رسمی آن فرمان به همراه تلاش همیارانهٔ موجودات آسمانی تمامی آفرینش را به جنب و جوش در آورده است تا به اجرا و تحقق بخشیدن آن فرمان عظیم اولین منبع و مرکز بزرگ یاری رسانند.

هنگامی که شما به واسطهٔ و از طریق کارکرد کلیهٔ گروههای یاری رسانندهٔ طرح بقای جهانی سرانجام در کرهٔ پذیرش هاونا قرار داده میشوید، فقط با یک نوع کمال — *کمال در هدف* — وارد میشوید. هدف شما به طور کامل مورد سنجش قرار گرفته است؛ ایمان شما مورد آزمون قرار گرفته است. شما به عنوان فردی که در برابر ناامیدی مورد محک قرار گرفته است شناخته شدهاید. حتی شکست در شناخت پدر جهانی نیز نمیتواند ایمان یک انسان فراز یابنده را که از میان تجربهای که همگی به منظور دستیابی به کرات کامل هاونا باید طی کنند عبور نموده به طور جدی به لرزش درآورد یا اعتماد او را مختل سازد. تا وقتی که شما به هاونا میرسید، خلوص شما عالی شده است. کمال در هدف و ربانیتِ اشتیاق، به همراه ثابت قدمی در ایمان، ورود شما را به منزلگاههای تثبیت شدهٔ ابدیت حتمی ساخته است؛ رهایی شما از عدم قطعیتهای زمان کامل و تکمیل یافته است؛ و اکنون شما باید برای رو در رویی با مشکلات هاونا و سترگیهای بهشت، که شما برای مدتهای مدید در ادوار تجربی زمان در مدارس کرات فضا برای مواجهه با آنها در آموزش بودهاید رو به رو شوید.

برای رهنورد فراز یابنده ایمان موجب دستیابی به یک کمال در هدف شده است که موجب پذیرش فرزندان زمان به دروازههای ابدیت میشود. اکنون یاوران رهنوردان باید کار به وجود آوردن آن کمال در فهم و آن تکنیک درکی را که برای کامل سازی بهشتی شخصیت بسیار ضروری است آغاز کنند.

توانمندی در درک کردن پاسپورت انسانی برای ورود به بهشت است. میل به باور داشتن کلید ورود به هاونا است. پذیرش فرزندی، همکاری با تنظیم کنندهٔ سکنی گزین، بهای بقای تکاملی است.

5- یاوران رهنوردان

اولین گروه از هفت گروه سوپرنافیمهای دوم که مورد مواجهه قرار میگیرند یاوران رهنوردان هستند، آن موجوداتی که از ادراک سریع و دلسوزی گسترده برخوردارند و فراز یابندگان بسیار سفر کردهٔ فضا را به کرات دیرپا و نظام تثبیت شدهٔ جهان مرکزی خوشامد میگویند. این خادمان والا کارشان را برای رهنوردان بهشتی ابدیت به طور همزمان آغاز میکنند. همزمان با فرود گرندفاندا در کرهٔ پیشگام مدار بیرونی، اولین رهنورد در کرهٔ پیشگام مدار درونی هاونا از راه رسید. در آن روزگاران بسیار دور گذشته رهنوردان از بهشت و رهنوردان زمان در کرهٔ پذیرش مدار شمارهٔ چهار برای اولین بار دیدار کردند.

این یاوران رهنوردان، که در هفتمین دایرهٔ کرات هاونا عمل میکنند، کارشان را برای انسانهای فراز یابنده در سه بخش اصلی انجام میدهند: اول، فهم عالی تثلیث بهشت؛ دوم، درک معنوی شراکت پدر و پسر؛ و سوم، شناخت عقلانی روح بیکران. هر یک از این فازهای آموزشی به هفت شاخهٔ حاوی دوازده بخش فرعیِ دارای هفتاد گروه جانبی تقسیم میشود؛ و هر یک از این هفتاد گروهبندی جانبی آموزشی در یک هزار طبقهبندی عرضه میشود. رهنمودهای جزئی

بیشتری در دایرههای متعاقب فراهم میشود، اما فهرستی از هر لازمهٔ بهشتی توسط یاوران رهنوردان آموزش داده میشود.

آن سپس درس اصلی یا اولیه است که در برابر رهنوردان با ایمان آزمایش شده و بسیار سفر کردهٔ فضا قرار میگیرد. اما مدتها پیش از رسیدن به هاونا، این فرزندان فراز یابندهٔ زمان یاد گرفتهاند که به خاطر عدم اطمینان جشن گیرند، به دلیل ناامیدی فریه شوند، به خاطر شکست ظاهری سر شوق بیایند، با وجود دشواریها نیرو یابند، در شرایط سترگ شهامت راسخ نشان دهند، و هنگامی که با چالش غیرقابل توصیف مواجه میشوند ایمان شکست ناپذیر به کار بندند. از مدتها پیش شعار جنگی این رهنوردان این بوده است: "در ارتباط با خداوند، هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز، غیرممکن نیست."

در هر یک از دایرههای هاونا برای رهنوردان زمان یک الزام مشخص وجود دارد؛ و در حالی که هر رهنورد تحت آموزش سوپرنافیمی قرار دارد که به واسطهٔ طبیعتش در کمک کردن به آن نوع ویژهٔ مخلوق فراز یابنده انطباق یافته است، درسی که باید فرا گرفته شود برای کلیهٔ فراز یابندگانی که به جهان مرکزی میرسند نسبتاً یکنواخت است. این درسِ پیشرفت، کمی، کیفی، و تجربی — عقلانی، معنوی، و متعالی — است.

در دایرههای هاونا زمان از اهمیت اندکی برخوردار است. آن در یک حد محدود به امکانات پیشرفت وارد میشود، اما آزمون نهایی و متعالی پیشرفت است. درست در لحظهای که همیار سوپر سرافی شما چنین پندارد که شما برای عبور به سوی درون به دایرهٔ بعدی از شایستگی برخوردارید، شما نزد دوازده یاور هفتمین روح مدار برده خواهید شد. شما در اینجا ملزم خواهید بود که آزمونهای دایرهای را که توسط ابرجهان منشأ شما و توسط سیستم زادگاه شما تعیین شده است بگذرانید. نیل به ربانیتِ این دایره در کرهٔ پیشگام رخ میدهد و شامل شناخت معنوی و درک روح استاد ابرجهان رهنورد فراز یابنده است.

هنگامی که کار دایرهٔ بیرونی هاونا به اتمام رسید و درس عرضه شده فرا گرفته شد، یاوران رهنوردان افراد تحت سرپرستی خود را به کرهٔ پیشگام دایرهٔ بعدی میبرند و آنها را تحت مراقبت راهنمایان تعالیت قرار میدهند. یاوران رهنوردان همیشه برای مدتی باقی میمانند تا کمک کنند انتقال را هم لذت بخش و هم سودمند سازند.

6- راهنمایان تعالیت

فراز یابندگان فضا هنگامی که از دایرهٔ هفتم به دایرهٔ ششم انتقال مییابند "فارغالتحصیلان معنوی" نامیده میشوند و تحت سرپرستی بلافصل راهنمایان تعالیت قرار داده میشوند. این راهنمایان نباید با راهنمایان فارغالتحصیلی که به شخصیتهای بالاتر روح بیکران تعلق دارند اشتباه گرفته شوند. راهنمایان فارغالتحصیلی با همیاران سرویتال خود در کلیهٔ مدارهای هاونا به

رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده هر دو خدمت میکنند. راهنمایان تعالیت فقط در دایرهٔ ششم جهان مرکزی عمل میکنند.

در این دایره است که فراز یابندگان به یک درک جدید از ربانیت متعال دست مییابند. رهنوردان زمان در طول دوران زندگانی طولانی خویش در جهانهای تکاملی یک آگاهی در حال رشد از واقعیت یک کنترل فراگیر قدرتمند حول آفرینشهای زمان و فضا را تجربه میکردهاند. آنها اینجا، در این مدار هاونا، به مواجهه با منبع جهان مرکزیِ وحدت زمان و مکان— واقعیت روحی خدای متعال — نزدیک میشوند.

من تا اندازهای ناتوانم که توضیح دهم در این دایره چه رخ میدهد. هیچ حضور شخصیت یافتهٔ تعالیت برای فراز یابندگان قابل درک نیست. از برخی جهات، روابط جدید با هفتمین روح استاد این غیرقابل تماس بودن ایزد متعال را جبران میکند. اما صرف نظر از عدم توانایی ما برای درک تکنیک، به نظر میرسد هر مخلوق فراز یابنده دستخوش یک رشد دگرگون کننده، یک یکپارچگی جدید خودآگاهی، یک معنویت یابی مقصود، یک حساسیت جدید برای ربانیت شود، که بدون در نظر گرفتن فعالیت آشکار ناشدهٔ ایزد متعال به سختی میتواند به گونهای رضایتبخش توضیح داده شود. برای آنهایی از ما که این کارکردهای اسرارآمیز را مشاهده کردهایم، چنین به نظر میرسد که خدای متعال آن افزایش درک عقلانی، بینش معنوی، و معاضدت شخصیتی را به فرزندان تجربی خویش دقیقاً تا سرحد ظرفیتهای تجربیشان به گونهای عاطفی عطا مینماید که در تمامی تلاشهایشان در رخنه یابی به سطح ربانیت تثلیث تعالیت برای دستیابی به الوهیتهای جاودانه و وجودگرای بهشت چنان به آن نیاز خواهند داشت.

هنگامی که راهنمایان تعالیت چنین میپندارند که شاگردانشان برای پیشرفت مستعد هستند، آنها را نزد کمیسیون هفتاد نفره میبرند. آنها گروهی مختلط هستند که در کرهٔ پیشگام مدار شمارهٔ شش به عنوان بازرس خدمت میکنند. رهنوردان بعد از خشنود ساختن این کمیسیون در رابطه با درکشان از ایزد متعال و تثلیث تعالیت، برای انتقال به مدار پنجم تأیید میشوند.

7- راهنمایان تثلیث

راهنمایان تثلیث خادمان خستگی ناپذیر پنجمین دایرهٔ آموزش هاونایی رهنوردان در حال پیشرفت زمان و فضا هستند. فارغالتحصیلان معنوی در اینجا "کاندیداهای ماجرای الوهیت" نامیده میشوند زیرا در این دایره، تحت سرپرستی راهنمایان تثلیث است که رهنوردان در رابطه با تثلیث الهی در آمادگی برای تلاش برای دستیابی به شناخت شخصیت روح بیکران آموزش پیشرفته دریافت میکنند. و در اینجا رهنوردان فراز یابنده کشف میکنند که، به تدریج که آنها شروع به تشخیص طبیعتِ باز گرانبارتر و کار بسیار دشوارتر معنوی میکنند که برای برآورده ساختن مطالبات هدف والایی که برای پیشرفت آنها در کرات این مدار تعیین گردیده مورد لزوم خواهد بود، مطالعهٔ حقیقی و تلاش ذهنی واقعی چه معنی میدهد.

راهنمایان تثلیث بسیار وفادار و مؤثرند؛ و هر رهنورد توجه ویژه دریافت میکند، و از عطوفت کامل یک سوپرنافیم دوم متعلق به این رسته بهرهمند میشود. اگر به خاطر کمک و یاری این راهنمایان و گروه عظیم موجودات روحی دیگری که درگیر آموزش فراز یابندگان در رابطه با طبیعت و تکنیک ماجرای قریبالوقوع الوهیت هستند نبود، یک رهنورد زمان هرگز اولین شخص قابل دسترسی تثلیث بهشت را نمییافت.

راهنمایان تثلیث بعد از تکمیل کلاس آموزشی در این مدار شاگردان خود را به کرهٔ پیشگام آن مي برند و آنها را به یکی از بسیاری کمیسیونهای سهگانه که به عنوان بازرسان و تصدیق کنندگان کاندیداهای ماجرای الوهیت عمل میکنند عرضه میدارند. این کمیسیونها شامل یک نفر از میان پایان دهندگان، یکی از مدیران هدایت از رستهٔ سوپرنافیمهای اولیه، و یک پیامآور منفرد فضا یا یک پسر تثلیث یافتهٔ بهشت میباشند.

هنگامی که یک روان فراز یابنده عملاً سفرش را به مقصد بهشت آغاز میکند، فقط توسط گروه سه نفرهٔ ترانزیت همراهی میشود: دستیار سوپر سرافی دایره، راهنمای فارغالتحصیلی، و دستیار پیوسته حاضر سرویتال نفر دوم. این سفرهای رفت و برگشت از دایرههای هاونا به بهشت سفرهای آزمایشی هستند؛ فراز یابندگان هنوز از وضعیت بهشتی برخوردار نیستند. آنها به وضعیت اقامتی در بهشت دست نمییابند تا این که به دنبال دستیابی به پدر جهانی و اجازهٔ نهایی از مدارهای هاونا از استراحت پایانی زمان عبور کرده باشند. آنها بعد از استراحت الهی از "جوهر ربانیت" و "روح تعالیت" بهره میبرند و از این رو در دایرهٔ ابدیت و در حضور تثلیث به راستی شروع به کنش میکنند.

همدمان فرد فراز یابندهٔ متعلق به گروه سهگانهٔ ترانزیت الزام ندارند وی را قادر سازند که مکان حضور جغرافیایی درخشش روحی تثلیث را تعیین کند، بلکه در کار دشوار یک رهنورد در زمینهٔ شناخت، تمیز دادن، و درک روح بیکران چنان به قدر مکفی تمامی کمکهای ممکن را به وی ارائه دهند که موجب شناخت شخصیت شود. هر رهنورد فراز یابنده در بهشت میتواند حضور جغرافیایی یا مکانیِ تثلیث را تشخیص دهد؛ اکثریت عظیم میتوانند با واقعیت عقلانی الوهیتها تماس برقرار کنند، به ویژه شخص سوم، اما همگی نمیتوانند واقعیت حضور روحی پدر و پسر را بشناسند یا حتی بخشاً درک کنند. با این حال حتی حداقلِ درک روحی پدر جهانی دشوارتر است.

جستجو برای روح بیکران به ندرت در انتها با شکست مواجه میشود، و هنگامی که افراد تحت سرپرستی آنها در این فاز از ماجرای الوهیت به موفقیت دست یافتند، راهنمایان تثلیث آماده مي شوند که آنها را به کار یابندگان پسر در چهارمین دایرهٔ هاونا انتقال دهند.

8- یابندگان پسر

چهارمین مدار هاونا گاهی اوقات ”مدار پسرها“ نامیده میشود. رهنوردان فراز یابنده از کرات این مدار به بهشت میروند تا به یک تماس فهیمانه با پسر جاودان دست یابند، در حالی که رهنوردان فرود یابنده در کرات این مدار به یک درک جدید از طبیعت و مأموریت پسران آفرینندهٔ زمان و فضا دست مییابند. در این مدار هفت کره وجود دارد که در آنها سپاه ذخیرهٔ میکائیلهای بهشت مدارس خدمت ویژهٔ حاوی خدمت متقابل را به رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده، هر دو، حفظ میکنند؛ و در این کراتِ پسران میکائیل است که رهنوردان زمان و رهنوردان ابدیت به اولین فهم به راستی متقابل خود از یکدیگر دست مییابند. تجارب این مدار از بسیاری جهات جالبترین تجربهٔ تمامی اقامت موقت هاونا میباشد.

یابندگان پسر خادمان سوپر سرافی برای انسانهای فراز یابندهٔ مدار چهارم هستند. این یابندگان پسر علاوه بر کار کلی آماده سازی کاندیداهایشان برای یک درک روابط تثلیث پسر جاودان باید چنان افراد تحت سرپرستی خود را به طور کامل آموزش دهند که آنها کاملاً موفق باشند: اول، در درک مکفی روحانی پسر؛ دوم، در شناخت رضایتمندانهٔ شخصیت پسر؛ و سوم، در تمایز صحیح پسر از شخصیت روح بیکران.

بعد از نیل به روح بیکران آزمونهای دیگری صورت نمیگیرند. تستهای دایرههای درونی کارکردهای کاندیداهای رهنورد هستند، آنگاه که آنها در احاطهٔ پوششی الوهیتها قرار میگیرند. پیشرفت صرفاً از طریق معنویت فرد تعیین میشود، و هیچ کس جز خدایان به خود اجازه نمیدهد که از این دارایی صرف نظر کند. در صورت شکست هرگز هیچ دلیلی ارائه نمیشود، و خود کاندیداها و نیز مربیان و راهنمایان گوناگون آنها نیز هیچگاه مورد نکوهش یا انتقاد قرار نمیگیرند. در بهشت عدم کامیابی هرگز شکست محسوب نمیشود؛ به تعویق انداختن هرگز به صورت ننگ مورد نگرش واقع نمیشود؛ شکستهای ظاهری زمان هرگز با تأخیرات با اهمیت ابدیت اشتباه گرفته نمیشوند.

رهنوردان زیادی تأخیر شکست ظاهری در ماجرای الوهیت را تجربه نمیکنند. تقریباً همگی به روح بیکران دست مییابند، گر چه گهگاه یک رهنورد از ابرجهان شمارهٔ یک در اولین تلاش موفق نمیشود. رهنوردانی که به روح دست مییابند به ندرت در یافتن پسر شکست میخورند. از میان آنهایی که در اولین ماجرا شکست میخورند، تقریباً همگی از ابرجهانهای سه و پنج میآیند. اکثریت عظیم آنهایی که بعد از یافتن روح و پسر هر دو در اولین ماجرا برای دستیابی به پدر شکست میخورند، از ابرجهان شمارهٔ شش میآیند، گر چه تعداد اندکی از شمارههای دو و سه به همین منوال ناموفق هستند. و تمامی این امر به نظر میرسد به وضوح نشان دهد که برای این ناکامیهای ظاهری دلایل خوب و مکفی وجود دارد؛ در واقع تأخیرات صرفاً گریز ناپذیر.

کاندیداهای شکست خورده برای ماجرای الوهیت تحت حوزهٔ مسئولیت رئیسان مأموریت، گروهی از سوپرنافیمهای اولیه، قرار داده میشوند، و برای دورهای که کمتر از یکهزار سال نیست به کار قلمروهای فضا بازگردانده میشوند. آنها هرگز به ابرجهان زادگاه خویش باز نمیگردند، بلکه همیشه به آن ابرآفرینشی که در آمادگی برای دومین ماجرای الوهیت برای آموزش مجدد آنها از همه مساعدتر است باز میگردند. به دنبال این سرویس، آنها بنا به خواست خودشان

به دایرهٔ بیرونی هاونا باز میگردند، فوراً به دایرهٔ دوران زندگانی مختل شدهٔ خویش اسکورت مے شوند، و به یکباره آماده سازیهای خود را برای ماجرای الوهیت از سر میگیرند. سوپرنافیمهای دوم در دومین تلاش برای هدایت موفقیتآمیز افراد تحت سرپرستی خود هرگز شکست نمیخورند، و همان خادمان سوپر سرافی و راهنمایان دیگر در طول این ماجرای دوم همیشه این کاندیداها را همراهی میکنند.

9- راهنمایان پدر

هنگامی که روان رهنورد به سومین دایرهٔ هاونا دست مییابد، تحت سرپرستی راهنمایان پدر، که کهنسالتر، بسیار با مهارت، و با تجربهترین خادمان سوپر سرافی هستند قرار میگیرد. در کرات این مدار راهنمایان پدر مدارس خرد و کالجهای تکنیک را حفظ میکنند، و کلیهٔ موجوداتی که در جهان مرکزی اقامت دارند به عنوان آموزگار در آن خدمت میکنند. در این ماجرای متعالی نیل به ابدیت هیچ چیز که برای یک مخلوق زمان مفید باشد نادیده انگاشته نمیشود.

نیل به پدر جهانی پاسپورت عبور به ابدیت است، گر چه مدارهای باقیمانده باید پیموده شوند. از این رو در کرهٔ پیشگام دایرهٔ شمارهٔ سه این یک رویداد بسیار مهم است آنگاه که گروه سهگانهٔ ترانزیت اعلام میدارند که آخرین کار مخاطره آمیز زمان در شرف وقوع است؛ که مخلوق دیگری از فضا از میان دروازههای ابدیت در صدد ورود به بهشت است.

آزمون زمان تقریباً به پایان رسیده است؛ مسابقه برای رسیدن به ابدیت تقریباً به سرانجام رسیده است. روزهای عدم اطمینان دارند به پایان میرسند؛ وسوسهٔ تردید کردن در حال ناپدید شدن است؛ فرمان *کامل* باشید مورد اطاعت واقع شده است. مخلوق زمان و شخصیت مادی عیناً از پایینترین بخش وجود هوشمند از کرات تکاملی فضا فراز یافته است، و بدین ترتیب ممکن بودن طرح فراز را اثبات نموده است، در حالی که عدالت و به حق بودن این فرمان پدر جهانی به مخلوقات دون پایهٔ خویش را در کرات برای ابد نشان داده است: "کامل باشید، حتی آن گونه که من کاملم."

گام به گام، زندگی به زندگی، و کره به کره دوران زندگانی فراز گرایانه مورد استیلا واقع شده است، و هدف الوهیت به دست آمده است. نجات به طور تمام و کمال کامل است، و کمال در تعالیتِ ربانیت سرشار است. زمان در ابدیت گم گشته است؛ فضا در هویت پرستش گرانه و توازن با پدر جهانی در کام کشیده شده است. پخشهای خبری هاونا گزارشات شکوهمندانهٔ فضایی را به درخشش درمیآورند، این خبر خوش که مخلوقات هوشمند حاوی طبیعت حیوانی و منشأ مادی به راستی از طریق فراز تکاملی به طور واقعی و برای ابد فرزندان کامل شدهٔ خداوند شده اند.

10- مشاوران و رایزنان

مشاوران و رایزنان سوپر سرافی دومین دایره آموزشگران فرزندان زمان پیرامون دوران زندگانی ابدیت هستند. دستیابی به بهشت مستلزم نوع جدید و بالاتری از مسئولیتها است، و اقامت موقت در دایرهٔ دوم برای دریافت مشاورهٔ سودمند این سوپرنافیمهای وقف شده فرصت مکفی فراهم میسازد.

آنهایی که در اولین تلاش برای دستیابی به الوهیت ناموفق هستند پیش از این که به خدمت ابرجهان بازگردانده شوند از دایرهٔ عدم کامیابی مستقیماً به دومین دایره پیشروی میکنند. از این رو مشاوران و رایزنان همچنین به عنوان مشاوران و تسلی دهندگان این رهنوردان ناکام شده خدمت میکنند. آنها تازه با بزرگترین ناکامی خویش رو به رو شدهاند، که به هیچ وجه از لیست طولانی چنین تجاربی که از آن صعود کردند متفاوت نیست؛ همچون از یک نردبان، از هرج و مرج به شکوه — به جز در عظمت آن. آنها هستند که فنجان تجربی را تا ته آن سر کشیدهاند؛ و من مشاهده کردهام که آنها به عنوان بالاترین نوع خادمان با محبت نسبت به فرزندان زمان و ناکامیهای گذرا به خدمات ابرجهانها موقتاً باز میگردند.

افراد ناکام بعد از یک اقامت موقت طولانی مدت در مدار شمارهٔ دو توسط شوراهای کمال که در کرهٔ پیشگام این دایره ساکنند مورد بازبینی واقع میشوند و به عنوان کسانی که آزمون هاونا را گذراندهاند تصدیق میشوند؛ و این امر تا جایی که به وضعیت غیر روحی مربوط میشود، همان مرتبت را در جهانهای زمان به آنها میدهد که گویا آنها در واقع در ماجرای الوهیت موفق شده اند. روح چنین کاندیداهایی کاملاً مورد قبول بود؛ شکست آنها ذاتی فازی از تکنیک برخورد یا بخشی از پیشینهٔ تجربی آنان بود.

آنها سپس توسط مشاوران دایره نزد رئیسان مأموریت در بهشت برده میشوند و به خدمت زمان در کرات فضا بازگردانده میشوند؛ و آنها با شادی و خوشحالی به کارهای روزگاران و اعصار پیشین میروند. در روز دیگر آنها به دایرهٔ بزرگترین ناکامی خویش باز خواهند گشت و از نو به ماجرای الوهیت مبادرت خواهند ورزید.

برای رهنوردان موفق در مدار دوم محرک عدم اطمینان تکاملی پایان یافته است، اما ماجرای مأموریت ابدی هنوز آغاز نشده است؛ و در حالی که اقامت موقت در این دایره کاملاً لذت بخش و بسیار سودمند است، آن فاقد برخی از شور و شوقهای قابل پیش بینی دایرههای پیشین میباشد. رهنوردان بسیاری هستند که در چنین زمانی با یک حسادت شادی بخش به تقلای طولانی طولانی به گذشته مینگرند، و به راستی آرزو میکنند که به طریقی میتوانستند به کرات زمان بازگردند و آن را تماماً از نو شروع کنند، درست همانطور که شما انسانها در هنگام نزدیکی به کهنسالی گاهی اوقات تقلاهای جوانی و حیات آغازین را مرور میکنید و به راستی آرزو میکنید که میتوانستید زندگی خویش را بار دیگر از سر گیرید.

اما پیمایش درونیترین دایره درست در پیش رو قرار دارد، و به زودی پس از آن آخرین خواب گذار پایان خواهد یافت، و ماجرای جدید دوران زندگانی جاودانه آغاز خواهد شد. مشاوران و رایزنان در دایرهٔ دوم آماده سازی افراد تحت سرپرستی خویش را برای این استراحت بزرگ و

نهایی آغاز میکنند، خواب اجتناب ناپذیر که همواره میان مراحل دورهایِ دوران زندگانی فراز یابنده واقع شده است.

هنگامی که آن رهنوردان فراز یابندهای که به پدر جهانی دست یافتهاند تجربهٔ دومین دایره را کامل میکنند، راهنمایان فارغالتحصیلی پیوسته حاضر آنها فرمان پذیرش آنها را به دایرهٔ نهایی صادر میکنند. این راهنمایان افراد تحت سرپرستی خویش را به دایرهٔ درونی شخصاً هدایت مے کنند و در آنجا آنها را تحت سرپرستی خدمهٔ استراحت، آخرین رسته از آن سوپرنافیمهای دوم که به خدمت رهنوردان زمان در مدارهای کرات هاونا گمارده شدهاند، قرار میدهند.

11- خدمهٔ استراحت

بخش عمدهٔ وقت یک فراز یابنده در مدار آخر به تداوم مطالعهٔ مشکلاتِ در شرف وقوع اقامت در بهشت وقف میشود. یک گروه عظیم و متنوع از موجودات، که اکثریت آنها آشکار نشدهاند ساکنان دائم و موقت این حلقهٔ درونی کرات هاونا میباشند. و در هم آمیختن این انواع گوناگون برای خدمهٔ سوپرسرافی استراحت یک محیط غنی کاری فراهم میسازد که آنان در پیشبرد آموزش رهنوردان فراز یابنده به طور مؤثر به کار میگیرند، به ویژه در رابطه با مشکلات تنظیم نسبت به گروههای بسیاری از موجودات که به زودی در بهشت مورد مواجهه قرار خواهند گرفت.

پسران مخلوق - تثلیث یافته در زمرهٔ آنهایی هستند که در این مدار درونی اقامت دارند. سوپرنافیمهای اولیه و دوم سرپرستان عمومی سپاه مشترک این پسران، از جمله فرزندان تثلیث یافتهٔ پایان دهندگان انسانی و نوادگان مشابه شهروندان بهشت میباشند. برخی از این پسران توسط تثلیث احاطه شدهاند و به ابردولتها گمارده شدهاند؛ دیگران به طرق گوناگون مأموریت یافتهاند، اما اکثریت عظیم آنان در سپاه مشترک کرات کامل مدار درونی هاونا در حال گرد آمدن هستند. اینجا، تحت سرپرستی سوپرنافیمها، آنها در حال آمادگی برای یک کار آینده توسط یک سپاه ویژه و بینام از شهروندان والای بهشت میباشند که پیش از ایام گرندفاندا، اولین دستیاران اجرایی برای جاودانههای ایامها بودند. دلایل بسیاری برای این حدس و گمان وجود دارد که این دو گروه بے نظیر از موجودات تثلیث یافته در آیندهٔ دور با هم کار خواهند کرد، که کمترین آنها سرنوشت مشترکشان در ذخیرههای سپاه بهشتی پایان دهندگان تثلیث یافته نیست.

در این درونیترین مدار، رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده، هر دو، با یکدیگر و با پسران مخلوق - تثلیث یافته روابط دوستانه برقرار میکنند. این پسران همانند والدین خویش از معاشرت متقابل سود بسیاری میبرند، و مأموریت ویژهٔ سوپرنافیمها این است که برادری پسران تثلیث یافتهٔ پایان دهندگان انسانی و پسران تثلیث یافتهٔ شهروندان بهشت را تسهیل و تضمین نمایند. خدمهٔ سوپر سرافی استراحت آنقدر که درگیر ترویج معاشرت فهیمانهٔ خویش با گروههای متنوع هستند زیاد درگیر آموزش خود نیستند.

انسانها این فرمان بهشت را دریافت کردهاند: ”کامل باشید، حتی آنطور که پدر بهشتی شما کامل است.“ سوپرنافیم سرپرست برای این پسران تثلیث یافتهٔ سپاه مشترک هرگز اعلان این امر را متوقف نمیکند: ”برادران فراز یابندهٔ خویش را درک کنید، حتی آنطور که پسران بهشتی آفریننده آنها را میشناسند و به آنها مهر میورزند.“

مخلوق انسانی باید خداوند را بیابد. پسر آفریننده هرگز متوقف نمیشود تا این که او انسان — پایین ترین مخلوق صاحب اراده — را بیابد. بدون شک، پسران آفریننده و فرزندان انسانی آنها برای یک خدمت آینده و ناشناختهٔ جهانی در حال آمادگی میباشند. آنها هر دو گسترهٔ جهان تجربی را می پیمایند و بدین نحو برای مأموریت ابدی خویش پرورش و آموزش مییابند. در سرتاسر جهانها این آمیختگی بینظیر موجود بشری و الهی، معاشرت مخلوق و خالق، در حال رخ دادن است.
انسانهای بیفکر تجلی بخشش و ملاطفت الهی، به ویژه نسبت به فرد ضعیف و به جانبداری از فرد محتاج را نشانگر خدایی با ویژگیهای انسانی تلقی کردهاند. چه اشتباهی! این چنین جلوههای بخشش و گذشت در عوض باید توسط موجودات بشری به عنوان گواه این امر تلقی شود که انسان فانی توسط روح خدای زنده مورد سکنی واقع شده است؛ و این که مخلوق، در نهایت، توسط ربانیت برانگیخته شده است.

نزدیک به پایان اقامت موقت در اولین دایره رهنوردان فراز یابنده در ابتدا برانگیزندگان استراحت از نوع اولیهٔ سوپرنافیمها را ملاقات میکنند. اینها فرشتگان بهشت هستند که بیرون می آیند تا به آنهایی که در آستان ابدیت ایستادهاند خوشامد گویند و آمادگی آنها را برای خواب گذار آخرین رستاخیز کامل سازند. شما به راستی یک فرزند بهشت نیستید تا این که دایرهٔ درونی را پیموده باشید و رستاخیز ابدیت را از خواب نهایی زمان تجربه کرده باشید. رهنوردان کامل شده این استراحت را آغاز میکنند، در اولین دایرهٔ هاونا به خواب میروند، اما در سواحل بهشت بیدار میشوند. از میان کلیهٔ کسانی که به جزیرهٔ جاودانه فراز مییابند، تنها آنهایی که بدین نحو وارد می شوند فرزندان ابدیت هستند؛ دیگران به عنوان دیدارگر، به عنوان میهمان بدون وضعیت اقامتی، میروند.

و اکنون، در اوج دوران زندگانی هاونا، همینطور که شما انسانها در کرهٔ پیشگام مدار درونی به خواب میروید، آنطور که در کرات منشأ خویش چشمانتان را در خواب طبیعی مرگ انسانی بستید و به خواب خویش فرو رفتید، و یا هنگامی که در آمادگی برای سفر به هاونا به خواب طولانی گذار فرو رفتید، به تنهایی به خواب مرگ فرو نمیروید. اکنون همینطور که شما برای خوابِ دستیابی آماده میشوید، همدم طولانی مدت شما از اولین دایره، خادم با عظمت استراحت، به کنار شما میآید. او آماده میشود تا در یگانگی با شما به خواب فرو رود، به عنوان پیمان هاونا که گذار شما تکمیل گردیده، و این که شما فقط در انتظار ریزه کاریهای نهایی کمال هستید.

اولین گذار شما در واقع مرگ بود، دومین گذار یک خواب ایدهآل، و اکنون سومین دگردیسی، استراحت حقیقی، آرامش اعصار است.

[عرضه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد از یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 27

خدمت روحانی سوپرنافیمهای اولیه

سوپرنافیمهای اولیه خادمان آسمانی الوهیتها در جزیرهٔ جاودان بهشت هستند. هرگز دانسته نشده که آنها از راههای نور و درستکاری منحرف شوند. ثبت حضور و غیاب‌ها تکمیل شده است؛ از ابدیت حتی یکی از این سپاهیان بلند مرتبه از دست نرفته است. این سوپرنافیمهای والا موجوداتی کامل هستند، متعالی در کمال، اما آنها ابسونایت نیستند، و مطلق هم نیستند. این فرزندان روح بیکران که حاوی جوهر کمال هستند، در کلیهٔ فازهای وظایف چندگانهٔ خویش به جای یکدیگر و به طور داوطلبانه کار می‌کنند. آنها به طور گسترده خارج از بهشت کار نمی‌کنند، گر چه در گردهماییهای گوناگون هزاره‌ای و تجدید دیدارهای گروهی جهان مرکزی شرکت می‌کنند. آنها همچنین به عنوان پیام‌آوران ویژهٔ الوهیتها، و در تعداد کثیر فراز می‌یابند تا مشاوران تکنیکی شوند.

در کراتی که به دلیل شورش در انزوا قرار دارند سوپرنافیمهای اولیه همچنین در فرماندهی گروههای عظیم سرافی قرار داده شده‌اند و در آنجا خدمت می‌کنند. هنگامی که یک پسر بهشت به چنین کره‌ای اعطا می‌شود، مأموریتش را کامل می‌سازد، نزد پدر جهانی صعود می‌کند، پذیرفته می‌شود، و به عنوان نجات دهندهٔ اعتبار یافتهٔ این کرهٔ منزوی باز می‌گردد، یک سوپرنافیم اولیه برای به عهده گرفتن فرماندهی ارواح خادمی که در کرهٔ به تازگی اصلاح شده مشغول به کارند همیشه توسط رئیسان تکلیف گمارده می‌شود. در این سرویس ویژه سوپرنافیمها مرتباً جا به جا می‌شوند. در یورنشیا در حال حاضر "رئیس سرافیمها" دومین فرد از این رسته است که از دوران اعطای میکائیل مسیح مشغول به کار می‌باشد.

سوپرنافیمهای اولیه از ابدیت در جزیرهٔ نور خدمت کرده‌اند و در مأموریتهای رهبری به کرات فضا اعزام گشته‌اند، اما در چهارچوب طبقه‌بندی کنونی فقط از هنگام ورود رهنوردان هاونایی زمان به بهشت عمل کرده‌اند. این فرشتگان والا اکنون عمدتاً در هفت رستهٔ زیرینِ خدمت کار می‌کنند:

1- رهبران پرستش.

2- استادان فلسفه.

3- نگاهدارندگان دانش.

4- مدیران رفتار.

5- مفسران اخلاقیات.

6- رئیسان تکلیف.

7- برانگیزندگان استراحت.

تا وقتی که رهنوردان فراز یابنده در واقع به اقامت در بهشت دست یابند تحت نفوذ مستقیم این سوپرنافیمها قرار نمی‌گیرند، و آنگاه آنها تحت سرپرستی این فرشتگان، به ترتیب معکوس ذکر نامشان، از میان یک تجربهٔ آموزشی عبور می‌کنند. بدین معنی که شما تحت سرپرستی برانگیزندگان استراحت به دوران زندگانی خود در بهشت وارد می‌شوید، و بعد از طی دورانهای پیاپی با رسته‌هایی که بین آنها می‌آیند دورهٔ آموزشی را با رهبران پرستش به پایان می‌رسانید. به دنبال آن شما آماده‌اید که دوران زندگانی پایان ناپذیر یک پایان دهنده را آغاز کنید.

1- برانگیزندگان استراحت

برانگیزندگان استراحت بازرسان بهشت هستند که از جزیرهٔ مرکزی به مدار درونی هاونا اعزام می‌شوند، و در آنجا با همکارانشان، خدمهٔ استراحت، که متعلق به رستهٔ دوم سوپرنافیمها هستند، تشریک مساعی می‌کنند. یک چیز ضروری برای لذت بردن از بهشت استراحت است، استراحت الهی؛ و این برانگیزندگان استراحت آخرین آموزشگرانی هستند که رهنوردان زمان را برای ارائه نمودن به ابدیت آماده می‌سازند. آنها کارشان را در آخرین دایرهٔ کمال جهان مرکزی آغاز می‌کنند و هنگامی که رهنورد از آخرین خواب گذار بیدار می‌شود آن را ادامه می‌دهند. این خوابی است که یک مخلوق فضا را فارغ‌التحصیل می‌سازد و به داخل قلمرو جاودان عرضه می‌کند.

طبیعتِ استراحت هفتگانه است: در رسته‌های پایین‌ترِ حیات استراحتِ خوابیدن و سرگرمی وجود دارد، در موجودات بالاتر اکتشاف، و در بالاترین نوع شخصیت روحی پرستش وجود دارد. همچنین استراحتِ نرمالِ دریافت انرژی وجود دارد، از نو شارژ کردن موجودات با انرژی فیزیکی یا روحی. و سپس خواب انتقال وجود دارد، خواب ناخودآگاه در هنگام احاطه شدن با پوشش سرافیمی در هنگام گذار از یک کره به کرهٔ دیگر. کاملاً متفاوت از تمامی اینها خواب عمیق دگردیسی است، استراحت انتقال از یک حالت وجود به دیگری، از یک حیات به دیگری،

از یک وضعیت وجود به دیگری، خوابی که پیوسته ملازم با انتقال از *وضعیت* واقعی جهانی در مقایسه با تکامل از طریق *مراحل* گوناگون هر یک از وضعیتها است.

اما آخرین خواب دگرگون کننده چیزی بیشتر از آن خوابهای انتقالی پیشین است که دستیابیهای پیاپی وضعیتیِ دوران زندگانی فرازگرایانه را نشان کرده‌اند؛ مخلوقات زمان و فضا بدین طریق درونی‌ترین حاشیه‌های وجود گذرا و کیهانی را در می‌نوردند تا در منزلگاههای بدون زمان و بدون مکان بهشت به وضعیت اقامتی دست یابند. برانگیزندگان و خدمهٔ استراحت درست همانقدر برای این دگردیسی فرازگرایانه ضروری هستند که سرافیمها و موجودات مربوطه برای نجات مخلوق فانی از مرگ می‌باشند.

شما در آخرین مدار هاونا به خواب می‌روید و برای ابد در بهشت دوباره زنده می‌شوید. و همینطور که به طور روحی در آنجا تجدید شخصیت می‌یابید، فوراً آن برانگیزندهٔ استراحت را خواهید شناخت که به عنوان خود سرافیم اولیه‌ای که در درونی‌ترین مدار هاونا خواب نهایی را ایجاد کرد ورود شما را به سواحل جاودان خوشامد می‌گوید؛ و همینطور که شما بار دیگر آماده شدید تا نگهداری از هویت خویش را به دستان پدر جهانی بسپارید آخرین گسترهٔ بزرگ ایمان را به یاد خواهید آورد.

آخرین استراحت زمان مورد بهره‌وری واقع شده است؛ آخرین خواب گذار تجربه شده است؛ اکنون شما در سواحل منزلگاه جاودانه به سوی زندگی ابدی بیدار می‌شوید. ”و دیگر هیچ خوابی وجود نخواهد داشت. حضور خداوند و پسر او در برابر شما قرار دارد، و شما برای ابد خادمان او هستید؛ شما چهرهٔ او را دیده‌اید، و نام او روح شماست. در آنجا دیگر شب وجود نخواهد داشت؛ و آنها به نور خورشید نیاز نخواهند داشت، زیرا منبع و مرکز بزرگ به آنها نور می‌دهد؛ آنها برای ابد و همیشه زندگی خواهند کرد. و خداوند تمامی اشکها را از چشمانشان پاک خواهد کرد؛ دیگر هیچ مرگی وجود نخواهد داشت، و یا اندوه یا گریه‌ای، و هیچ دردی وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای پیشین از میان رفته‌اند.“

2- رئیسان تکلیف

این گروهی است که توسط رئیس سوپرنافیمها، ”فرشتهٔ الگوی اولیه“، گهگاه تعیین شده است تا بر سازمان کلیهٔ سه رسته از این فرشتگان — اول، دوم، و سوم — نظارت کند. سوپرنافیمها، به عنوان یک گروه، کاملاً خود مختار و خود تنظیم کننده هستند، به جز در کارکردهای رئیس مشترکشان، اولین فرشتهٔ بهشت، که همواره سرپرستی کلیهٔ این شخصیتهای روحی را به عهده دارد.

پیش از آن که ساکنان انسانیِ جلال یافتهٔ بهشت به سپاه نهایت پذیرفته شوند فرشتگانِ تکلیف با آنها کار زیادی دارند. مطالعه و آموزش مشغله‌های منحصر به فرد تازه واردهای بهشت نیستند؛ سرویس همچنین نقش ضروری خود را در تجارب آموزشی پیش پایانی بهشت بازی می‌کند. و

من مشاهده کرده‌ام که هنگامی که انسانهای فراز یابنده از دوره‌های استراحت برخوردار می‌شوند، یک تمایل ذاتی برای دوستی و معاشرت با سپاه ذخیرهٔ رئیسان سوپر سرافی تکلیف نشان می‌دهند.

هنگامی که شما فراز یابندگان انسانی به بهشت دست می‌یابید، روابط اجتماعی شما قدر بسیار زیادی شامل بیش از تماس با یک گروه عظیم از موجودات جلال یافته و الهی و با یک تودهٔ آشنا از انسانهای جلال یافتهٔ همنوع می‌شود. شما همچنین باید با بیش از سه هزار رستهٔ مختلف از شهروندان بهشت، با گروههای گوناگون تعالی جویان، و با انواع بیشمار دیگر ساکنان بهشت، دائمی و موقت، که در یورنشیا آشکار نشده‌اند، دوستی و معاشرت کنید. بعد از تماس مداوم با این هوشمندان توانمند بهشت بسیار آرامبخش است که با انواع ذهنی فرشتگان دیدار کنید؛ آنها انسانهای زمان را به یاد سرافیمهایی می‌آورند که چنین تماس طولانی و چنین معاشرت طراوت بخشی را با آنان داشته‌اند.

3- مفسران اخلاقیات

شما هر چه در طبقه‌بندی حیات بالاتر روید، باید توجه بیشتری به اخلاقیات جهان مبذول شود. آگاهی اخلاقی صرفاً شناخت توسط هر فرد از حقوقی است که ذاتی وجود هر فرد و کلیهٔ افراد دیگر است. اما اخلاقیات معنوی بسیار فراتر از مفهوم انسانی و حتی مورانشیاییِ مذاهب شخصی و گروهی است.

اخلاقیات به گونه‌ای شایسته آموزش داده شده است و توسط رهنوردان زمان در صعود طولانی‌شان به جلال و شکوه بهشت به قدر مکفی فرا گرفته شده است. به تدریج که این دوران زندگانیِ به سوی درون - فراز یابنده از کرات زادگاه فضا هویدا شده است، فراز یابندگان، گروه بعد از گروه، به افزایش دایرهٔ پیوسته گسترش یابندهٔ دستیاران جهانی خویش ادامه داده‌اند. هر گروه جدید از همکاران که مورد دیدار واقع می‌شود یک سطح دیگر از اخلاقیات را که باید شناخته شود و مورد اطاعت واقع شود اضافه می‌کند، تا این که تا هنگام به بهشت رسیدن انسانهای فرازگرا، به راستی آنها به کسی نیاز دارند که در رابطه با تفاسیر اخلاقی برای آنها مشاورهٔ سودمند و دوستانه فراهم سازد. آنها نیاز ندارند که به آنان اخلاقیات آموزش داده شود، اما به تدریج که آنها با کار توان فرسای برقراری تماس با چیزهای زیادی که تازه است رو به رو می‌شوند، نیاز دارند که آنچه را که با زحمت زیاد یاد گرفته‌اند به گونه‌ای صحیح برای آنها *تفسیر شود*.

در طول آن دورهٔ پر رویداد که از نیل به وضعیت اقامتی تا فراخوانی رسمی به سپاه انسانی پایان دهندگان امتداد می‌یابد مفسران اخلاقیات در یاری رساندن به تازه واردهای بهشت در زمینهٔ انطباق با گروههای بیشمار از موجودات با عظمت از کمک پر ارزشی برخوردارند. رهنوردان فراز یابنده بسیاری از انواع بیشمار از شهروندان بهشت را در هفت مدار هاونا از پیش ملاقات کرده‌اند. انسانهای جلال یافته همچنین از تماس صمیمانه با پسران مخلوق – تثلیث یافتهٔ سپاه

مشترک در مدار درونی هاونا، یعنی جایی که این موجودات بخش عمدهٔ آموزش خود را دریافت می‌کنند، برخوردار گشته‌اند. و رهنوردان فراز یابنده با ساکنان بیشمار آشکار ناشدهٔ سیستم بهشت - هاونا در مدارهای دیگر دیدار داشته‌اند که در آمادگی برای تکالیف آشکار ناشدهٔ آینده آموزش گروهی را در آنجا دنبال می‌کنند.

کلیهٔ این همدمیهای آسمانی به گونه‌ای ثابت متقابل هستند. شما به عنوان انسانهای فراز یابنده نه تنها از این همدمان پیاپی جهان و این رسته‌های بیشمار از معاشرانِ به طور فزاینده الهی سود می‌برید، بلکه همچنین به هر یک از این موجودات برادرانه چیزی از شخصیت و تجربهٔ خودتان را می‌دهید که هر یک از آنها را به سبب معاشرت با یک انسان فراز یابنده از کرات تکاملی زمان و فضا برای همیشه متفاوت و بهتر می‌سازد.

4- مدیران رفتار

انسانهای فراز یابنده به دنبال آموزش‌یابی کامل در اخلاقیات روابط بهشت — نه تشریفات بی‌معنی یا فرامین کاستهای مصنوعی بلکه ویژگیهای ذاتی — این را سودمند می‌یابند که مشاورهٔ مدیران سوپر سرافی رفتار را دریافت کنند. این مدیران اعضای جدید جامعهٔ بهشت را در کاربردهای رفتار کامل موجودات والایی که در جزیرهٔ مرکزی نور و حیات موقتاً اقامت دارند آموزش می‌دهند.

هارمونی موضوع اصلی جهان مرکزی است، و در بهشت نظمی قابل کشف مستولی است. رفتار صحیح از طریق دانش، به وسیلهٔ فلسفه، تا بلندیهای معنویِ پرستش خود انگیخته برای پیشرفت ضروری است. در نزدیکی به الوهیت یک تکنیک الهی وجود دارد؛ و رهنوردان برای نیل به این تکنیک باید در انتظار ورود به بهشت باقی بمانند. روح آن در دایره‌های هاونا داده شده است، اما ریزه کاریهای نهایی آموزش رهنوردان زمان فقط بعد از این که آنها به راستی به جزیرهٔ نور دست یابند می‌تواند به کار برده شود.

تمامی رفتار بهشت کاملاً خود انگیخته، و از هر جهت طبیعی و آزاد است. اما در جزیرهٔ جاودان هنوز یک راه صحیح و کامل برای انجام کارها وجود دارد، و مدیران رفتار پیوسته در کنار "غریبه‌ها در درون دروازه‌ها" هستند تا آنها را آموزش دهند و چنان گامهای آنان را هدایت کنند که آنها را در راحتی کامل قرار دهند و در همان حال رهنوردان را قادر سازند که از آن سردرگمی و عدم اطمینان اجتناب کنند که در غیر این صورت اجتناب ناپذیر می‌باشد. فقط از طریق چنین ترتیبی می‌توان از سردرگمی بی‌پایان اجتناب ورزید؛ و سردرگمی هرگز در بهشت پدیدار نمی‌گردد.

این مدیران رفتار به راستی به عنوان آموزگاران و راهنمایان جلال یافته خدمت می‌کنند. آنها در رابطه با صف آرایی تقریباً بی‌پایانی از وضعیتهای جدید و کاربردهای ناآشنا عمدتاً درگیر آموزش ساکنان انسانی جدید می‌باشند. بهشت به رغم تمامی آماده سازی طولانی برای آن و سفر

طولانی به آن، برای آنهایی که سرانجام به وضعیت اقامتی دست می‌یابند هنوز به گونه‌ای غیرقابل توصیف عجیب و به گونه‌ای غیرقابل انتظار جدید است.

5- نگاهدارندگان دانش

نگاهدارندگان سوپر سرافی دانش "رساله‌های زندهٔ" بالاتری هستند که توسط کلیهٔ کسانی که در بهشت اقامت دارند شناخته شده هستند و خوانده می‌شوند. آنها نگارشات الهی حقیقت هستند، کتابهای زندهٔ دانش واقعی. شما دربارهٔ نگارشات در "کتاب حیات" شنیده‌اید. نگاهدارندگان دانش فقط چنین کتابهای زنده‌ای هستند، اسناد کمال که در لوحه‌های جاودان حیات الهی و اطمینان عالی نقش بسته‌اند. آنها در واقع کتابخانه‌های زنده و اتوماتیک هستند. واقعیات جهانها در این سوپرنافیمهای اولیه نهادین است، و در واقع در این فرشتگان ثبت شده است؛ و همچنین اساساً غیرممکن است که دروغ در اذهان این گنجینه‌های کامل و سرشار حقیقت ابدیت و هوشمندی زمان جای گیرد.

این نگاهدارندگان درسهای غیررسمی آموزشی را برای ساکنان جزیرهٔ جاودان اجرا می‌کنند، اما کارکرد اصلی آنها ارجاع دادن و تعیین درستی چیزها است. هر اقامت کنندهٔ موقت در بهشت ممکن است بنا به اراده‌اش گنجینهٔ زندهٔ واقعیت یا حقیقت ویژه‌ای را که مایل به دانستن آن باشد در کنارش داشته باشد. در بالاترین حد شمالی جزیره یابندگان زندهٔ دانش موجود هستند. آنها مدیر گروهی را که اطلاعات مورد درخواست را در دست دارد تعیین خواهند کرد، و موجودات برجسته‌ای که *خود آن چیزی هستند* که شما می‌خواهید بدانید فوراً ظاهر خواهند شد. شما دیگر نباید در پی دریافت آگاهی از صفحات نوشته شده باشید؛ شما اکنون با هوشمندی زنده به طور رو در رو رابطهٔ نزدیک برقرار می‌کنید. بدین ترتیب شما بالاترین دانش را از موجودات زنده‌ای که نگاهدارندگان نهایی آن هستند به دست می‌آورید.

هنگامی که شما آن سوپرنافیمی را که دقیقاً چیزی است که شما مایل به تعیین درستی آن هستید پیدا می‌کنید، *تمامی* واقعیات شناخته شدهٔ تمامی جهانها را موجود خواهید یافت، زیرا این نگاهدارندگان دانش چکیدهٔ نهایی و زندهٔ شبکهٔ عظیم فرشتگان نگارشگری هستند که از سرافیمها و سکنافیمهای جهانهای محلی و ابرجهانها تا نگارشگران اصلی سوپرنافیمهای سوم در هاونا دامنه می‌یابند. و این انباشت زندهٔ دانش از نگارشات رسمی بهشت، خلاصهٔ فزایندهٔ تاریخ جهانی، مجزا است.

منشأ خردمندی حقیقت در ربانیت جهان مرکزی است، اما شروع دانش، دانش تجربی، عمدتاً در قلمروهای زمان و فضا است. از این رو ضرورت برای حفظ سازمانهای پهناور سرافیمها و سوپرنافیمهای نگارشگر در ابرجهان که توسط نگارشگران آسمانی برپا شده‌اند روشن می‌شود.

این سوپرنافیمهای اولیه که به طور ذاتی صاحب دانش جهان هستند همچنین مسئول سازماندهی و طبقه‌بندی آن می‌باشند. آنها در منصوب نمودن خود به عنوان کتابخانهٔ زندهٔ مرجع جهان جهانها

دانش را در هفت رستهٔ بزرگ طبقه‌بندی نموده‌اند که هر یک حدوداً یک میلیون بخش فرعی دارد. سهولتی که به واسطهٔ آن ساکنان بهشت می‌توانند با این گنجینهٔ عظیم دانش مشورت نمایند صرفاً به سبب تلاشهای داوطلبانه و خردمندانهٔ نگاهدارندگان دانش می‌باشد. نگاهدارندگان همچنین آموزگاران والای جهان مرکزی هستند، و گنجینه‌های زندهٔ خود را به کلیهٔ موجودات در هر یک از مدارهای هاونا آزادانه اهدا می‌کنند، و آنها به طور گسترده، گر چه به طور غیرمستقیم، توسط دادگاههای قدمای ایامها مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما این کتابخانهٔ زنده، که برای جهان مرکزی و ابرجهانها موجود است، برای آفرینشهای محلی قابل دسترسی نیست. فواید دانش بهشت فقط به طور غیرمستقیم و انعکاسی در جهانهای محلی به دست می‌آید.

6- استادان فلسفه

بعد از رضایت کامل پرستش، وجد و شعفِ فلسفه قرار دارد. شما هرگز زیاد فراز نمی‌یابید یا زیاد پیش نمی‌روید تا این که یک هزار راز که به کار گرفتن فلسفه را در یک راه حلِ مبادرت شده مطالبه می‌کند باقی نمانده باشد.

فلاسفهٔ استاد بهشت خشنود می‌شوند که اذهان ساکنان آن، بومی و فراز یابنده، هر دو، را در پیگیری دلشاد کنندهٔ تلاش برای حل مشکلات جهان هدایت کنند. این استادان سوپرسرافی فلسفه ''حکیمان بهشت'' هستند، موجوداتی خردمند که در تلاشهایشان برای استیلا بر ناشناخته‌ها از حقیقت دانش و واقعیات تجربه استفاده می‌کنند. با آنها دانش به حقیقت می‌رسد و تجربه به خرد فراز می‌یابد. در بهشت شخصیتهای فراز یابندهٔ فضا فرازهای وجود را تجربه می‌کنند: آنها دانش دارند؛ آنها حقیقت را می‌دانند؛ آنها ممکن است به فلسفه پردازی دست زنند — به حقیقت بیاندیشند؛ آنها ممکن است حتی در صدد فهم مفاهیم غایی و تلاش برای درک تکنیکهای مطلقها برآیند.

در دورترین حد جنوبیِ قلمرو عظیم بهشت استادان فلسفه دروس مفصلی در هفتاد بخش عملی خرد را تدریس می‌کنند. آنها در اینجا برای کلیهٔ کسانی که به خرد آنها دسترسی دارند پیرامون طرحها و اهداف ابدیت بحث می‌کنند و در صدد هماهنگی تجارب و نگارش دانش بر می‌آیند. آنها یک شیوهٔ برخورد بسیار ویژه در رابطه با مشکلات گوناگون جهان به وجود آورده‌اند، اما نتیجه‌گیریهای نهایی آنها همیشه در توافقِ یکنواخت است.

این فلاسفهٔ بهشت از طریق هر روش محتمل آموزشی، از جمله تکنیک بالاتر نموداری هاونا و برخی روشهای بهشتیِ اطلاع رسانی درس می‌دهند. کلیهٔ این تکنیکهای بالاتر دادن دانش و رساندن ایده‌ها به کلی در ورای ظرفیت درک حتی توسعه یافته‌ترین ذهن بشری می‌باشد. یک ساعت آموزش در بهشت برابر با ده هزار سال از روشهای حفظی لغوی یورنشیا است. شما نمی‌توانید چنین تکنیکهای ارتباطی را درک کنید، و در تجربهٔ انسانی صرفاً هیچ چیز که آنها با آن قابل مقایسه باشند، و چیزی که بتوان آنها را به آن تشبیه کرد وجود ندارد.

فلاسفهٔ بهشت در ارائه نمودن تفسیرشان از جهان جهانها به آن موجوداتی که از کرات فضا صعود کرده‌اند لذتی وافر می‌برند. و در حالی که فلسفه هرگز نمی‌تواند همچون واقعیات دانش و حقایق تجربه در نتیجه‌گیریهایش ثابت باشد، با این حال، آنگاه که شما به این بحثهای سوپرنافیمهای اولیه پیرامون مشکلات حل ناشدهٔ ابدیت و کارکردهای مطلقها گوش داده‌اید، یک رضایت قطعی و پاینده پیرامون این مسائل مورد چیرگی واقع نشده احساس خواهید کرد.

این فعالیتهای عقلانی بهشت به خارج پخش نمی‌شوند؛ فلسفهٔ کمال فقط برای آنهایی که شخصاً حاضرند فراهم است. آفرینشهای دور تا دور فقط از طریق آنهایی که از میان این تجربه عبور کرده‌اند، و متعاقباً این خرد را به جهانهای فضا حمل کرده‌اند در رابطه با این آموزشها آگاهی می‌یابند.

7- رهبران پرستش

پرستش بالاترین امتیاز و اولین وظیفهٔ کلیهٔ موجودات هوشمند آفریده شده است. پرستش عمل آگاهانه و شادی بخش تشخیص و تصدیق حقیقت و واقعیتِ روابط صمیمانه و شخصی آفرینندگان با مخلوقاتشان است. کیفیت پرستش توسط عمق بینش مخلوق تعیین می‌شود؛ و به تدریج که آگاهی نسبت به کاراکتر بیکران خدایان پیش می‌رود، عمل پرستش به طور فزاینده تماماً فراگیر می‌شود، تا این که سرانجام به شکوه بالاترین شعف تجربی و بدیع‌ترین لذت شناخته شده برای موجودات آفریده شده می‌رسد.

در حالی که جزیرهٔ بهشت مکانهای مشخص پرستشی را در بر می‌گیرد، آن بیشتر تقریباً یک پرستشگاه عظیم خدمت الهی است. پرستش اشتیاق اول و غالب کلیهٔ کسانی است که به سواحل شعف انگیز آن صعود می‌کنند — جوشش آنی موجوداتی که آنقدر در رابطه با خداوند آموخته‌اند که بتوانند به حضور او دست یابند. دایره به دایره، در طول سفر به درون از میان هاونا، پرستش یک اشتیاق وافر در حال رشد است، تا این که در بهشت ضروری می‌شود که بیان آن هدایت و سوا از آن کنترل شود.

فورانهای متناوب، خود انگیخته، و گروهی پرستشی، و سایر طغیانهای ویژهٔ پرستشی کامل و نیایش معنوی که در بهشت از آنها لذت برده می‌شود تحت رهبری یک سپاه ویژه از سوپرنافیمهای اولیه اجرا می‌شوند. تحت سرپرستی این رهبران پرستش، این ادای احترام موجب دستیابی مخلوق به هدف لذت وافر و نیل به اوج کمالِ حاوی ابراز خودِ متعالی و لذت شخصی می‌شود. کلیهٔ سوپرنافیمهای اولیه آرزو دارند که رهبران پرستش باشند؛ و اگر رئیسان تکلیف متناوباً این گردهماییها را متفرق نمی‌کردند کلیهٔ موجودات فراز یابنده برای ابد با لذت در حالت پرستشی باقی می‌ماندند. اما هیچ موجود فراز یابنده هیچگاه الزام ندارد که به تکالیف خدمت جاودانه وارد شود تا این که به رضایت کامل در پرستش دست یافته باشد.

وظیفهٔ رهبران پرستش این است که طوری نحوهٔ پرستش را به مخلوقات فراز یابنده آموزش دهند که آنها بتوانند به این رضایت بیانِ فردی دست یابند و در همان حال قادر باشند به فعالیتهای ضروری نظام بهشت توجه داشته باشند. بدون بهبود در تکنیک پرستش برای انسان معمولی که به بهشت می‌رسد به صدها سال وقت نیاز می‌بود که احساسات حاوی قدردانی هوشمندانه و سپاس فرازگرایانهٔ خود را به طور کامل و رضایتمندانه ابراز دارد. رهبران پرستش راههای جدید و تا آن هنگام ناشناخته‌ای از بیان را می‌گشایند، طوری که این فرزندان شگفت‌انگیز زادگاه فضا و زایشگاه زمان قادر شوند که در مدت زمان بسیار کوتاهتری به خرسندی کامل پرستشی دست یابند.

تمامی هنرهای همهٔ موجودات سراسر جهان که قادرند تواناییهای بیان فردی و رسانش قدردانی را تشدید نموده و جلال بخشند، تا بالاترین حد ظرفیتشان در پرستش الوهیتهای بهشت به کار گرفته می‌شوند. *پرستش بالاترین شادی وجود بهشتی است؛* آن سرگرمی طراوت بخش بهشت است. آنچه که تفریح برای اذهان خستهٔ شما در زمین انجام می‌دهد، پرستش برای روانهای کامل شدهٔ شما در بهشت انجام خواهد داد. شیوهٔ پرستش در بهشت به کلی در ورای درک انسانی است، اما شما حتی اینجا در یورنشیا می‌توانید از روح آن شروع به قدردانی کنید، زیرا ارواح خدایان حتی اکنون در شما اقامت می‌گزینند، بر فراز شما در گردشند، و شما را به پرستش حقیقی الهام می‌بخشند.

زمانها و مکانهای تعیین شده‌ای برای پرستش در بهشت وجود دارد، اما اینها برای مساعدت به روان ساختن وافر و پیوسته فزایندهٔ احساسات معنویِ هوشمندیِ در حال رشد و شناخت در حال بسط ربانیت توسط موجودات باهوش فراز تجربی به جزیرهٔ جاودان مکفی نیستند. از دوران گرندفاندا هرگز سوپرنافیمها قادر نبوده‌اند که به روح پرستش در بهشت به طور کامل مساعدت کنند. همیشه یک پرستش مازاد، آنطور که توسط تدارک برای آن اندازه‌گیری می‌شود، وجود دارد. و علت آن این است که شخصیتهای حاوی کمال ذاتی هرگز نمی‌توانند واکنشهای خارق‌العادهٔ حاوی احساسات معنوی موجوداتی را که راه خود را از اعماق تاریکی معنوی کرات پایین‌تر زمان و فضا به آرامی و با زحمت به سوی بالا به سمت شکوه بهشت گشوده‌اند به طور کامل درک کنند. هنگامی که این فرشتگان و انسانهای زمان به حضور قدرتهای بهشت دست می‌یابند، ابراز احساسات انباشته شدهٔ اعصار به وقوع می‌پیوندد، منظره‌ای که برای فرشتگان بهشت مبهوت کننده است و ایجاد کنندهٔ شادی محض رضایت الهی در الوهیتهای بهشت است.

گاهی اوقات سرتاسر بهشت را یک موج چیرهٔ ابراز معنوی و نیایشگرانه فرا می‌گیرد. رهبران پرستش اغلب نمی‌توانند این پدیده‌ها را کنترل کنند تا این که پدیداری نوسانات سه‌گانهٔ نورِ منزلگاه الوهیت که نشانگر قلب الهی خدایان است به واسطهٔ پرستش صادقانهٔ ساکنان بهشت، شهروندان کامل شکوه و مخلوقات فراز یابندهٔ زمان، به طور کامل و تمام و کمال خشنود شود. چه تکنیک پیروزمندی! طرح و مقصود جاودان خدایان چه پرثمر است که مهر هوشمندِ فرزند مخلوق به مهر بیکران پدر آفریننده خشنودی کامل می‌دهد!

بعد از نیل به رضایت عالی در رابطه با پرستش کامل، شما برای پذیرش به سپاه نهایت از صلاحیت برخوردار می‌شوید. دوران زندگانی فراز یابنده تقریباً به پایان رسیده است، و هفتمین جشن برای برپایی آماده می‌شود. اولین جشن نشانگر موافقت انسان فانی با تنظیم کنندهٔ فکر بود، آنگاه که خواستهٔ نجات مهر گردید؛ دومی بیداری در حیات مورانشیا بود؛ سومی پیوند با تنظیم کننده بود؛ چهارمی بیداری در هاونا بود؛ پنجمی برگزاریِ جشن یافتن پدر جهانی بود؛ و ششمین جشن رویداد بیداری در بهشت از خواب گذار نهایی از زمان بود. هفتمین جشن نشانگر ورود به سپاه انسانی پایان دهنده و آغاز خدمت در ابدیت است. دستیابی به هفتمین مرحلهٔ واقعیت‌یابی روحی توسط یک پایان دهنده احتمالاً برگزاری اولین جشنهای ابدیت را نشان خواهد کرد.

و بدین ترتیب داستان سوپرنافیمهای بهشت به پایان می‌رسد، بالاترین رسته از کلیهٔ ارواح خادم، آن موجوداتی که به عنوان یک طبقهٔ جهانی از کرهٔ منشأ شما پیوسته همراه شما هستند تا این که همینطور که شما سوگند تثلیث ابدیت را به جا می‌آورید و به داخل سپاه انسانی نهایت فرا خوانده می‌شوید سرانجام رهبران پرستش با شما وداع می‌کنند.

خدمت بی‌پایان تثلیث بهشت در آستانهٔ آغاز شدن است؛ و اکنون پایان دهنده با چالش خدای غائی رو به رو می‌شود.

[عرضه شده توسط یک کامل کنندهٔ خرد از یوورسا.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 28

ارواح خادم ابرجهانها

همانطور که سوپرنافیمها گروههای عظیم فرشتگان جهان مرکزی و سرافیمها فرشتگان جهانهای محلی هستند، سِکِنافیمها نیز ارواح خادم ابرجهانها می‌باشند. با این وجود، این فرزندان ارواح بازتابگر در درجهٔ ربانیت و در پتانسیل تعالیت عمدتاً بیشتر شبیه سوپرنافیمها هستند تا سرافیمها. آنها به تنهایی در ابرآفرینشها خدمت نمی‌کنند، و کارکردهایی که توسط همکاران آشکار ناشدهٔ آنها صورت می‌یابند هم بی‌شمار و هم مبهوت کننده هستند.

همانطور که در این نوشته‌ها عرضه گردید، ارواح خادم ابرجهانها سه رستهٔ زیرین را در بر می‌گیرند:

1- سِکِنافیمها.

2- تِرشیافیمها.

3- آمنیافیمها.

از آنجا که دو رستهٔ آخر چنان به طور مستقیم درگیر طرح فرازگرایانهٔ پیشرفت انسانی نیستند، پیش از بررسی گسترده‌تر سکنافیمها به صورت مختصر مورد بحث قرار خواهند گرفت. از نظر تکنیکی، نه تِرشیافیمها و نه آمنیافیمها ارواح خادم *متعلق به* ابرجهانها نیستند، گر چه هر دو به عنوان خادمان روحی در این قلمروها خدمت می‌کنند.

1- ترشیافیمها

منزلگاه این فرشتگان والا در ستاد مرکزی ابرجهان است، و آنها به رغم خدمت در آفرینشهای محلی، با وجود آن که بومی جهانهای محلی نیستند، از نظر تکنیکی ساکنان این پایتختهای ابرجهانها می‌باشند. ترشیافیمها فرزندان روح بیکران هستند و در گروههای یکهزار نفره در

بهشت شخصیت می‌یابند. این موجودات آسمانی که منشأ الهی و کاربرد چندگانهٔ نزدیک به عالی دارند هدیهٔ روح بیکران به پسران آفرینشگر خداوند هستند.

هنگامی که یک پسر میکائیل از نظام پدرانه و مادرانهٔ بهشت جدا می‌شود و برای اعزام شدن به ماجرای جهانی فضا آماده می‌شود، روح بیکران یک گروه یک هزار نفره از این ارواح همدم را به وجود می‌آورد. و هنگامی که این پسر آفریننده به ماجرای سازماندهی جهان مبادرت می‌ورزد، این ترشیافیمهای با عظمت او را همراهی می‌کنند.

در سرتاسر دوران آغازین ساختن جهان، این یک هزار ترشیافیم تنها پرسنل شخصی یک پسر آفریننده هستند. آنها در طول این اعصار پرکنشِ شکل دادن جهان و سایر دستکاریهای نجومی به عنوان دستیاران پسر تجربهٔ قدرتمندی به دست می‌آورند. آنها تا روز شخصیت‌یابی ستارهٔ تابان و بامداد، اولین متولد یک جهان محلی، در کنار پسر آفریننده خدمت می‌کنند. به دنبال آن استعفای رسمی ترشیافیمها تقدیم شده و پذیرفته می‌شود. و با پدیداری رسته‌های آغازینِ حیات بومی فرشتگان، آنها از خدمت فعال در جهان محلی کناره می‌گیرند و میان پسر آفریننده‌ای که سابقاً به او وصل بودند و قدمای ایامهای ابرجهان مربوطه خادمان رابط می‌شوند.

2- آمنیافیمها

آمنیافیمها در ارتباط با هفت مدیر عالی اجرایی توسط روح بیکران آفریده شده‌اند، و آنها خادمان و پیام‌آوران منحصر به فرد همین مدیران عالی اجرایی هستند. آمنیافیمها به جهان بزرگ تخصیص یافته‌اند، و سپاه آنها در اروانتان ستاد مرکزیشان را در قسمتهای شمالی یوورسا برقرار ساخته‌اند، جایی که به عنوان یک استقرارگاه توجه ویژه در آن اقامت دارند. آنها در یوورسا ثبت نشده‌اند، و به دولت ما نیز وصل نشده‌اند. همچنین آنها به طور مستقیم درگیر طرح فرازگرایانهٔ پیشرفت انسانی نیستند.

آمنیافیمها به خاطر هماهنگی اداری از نقطه نظر هفت مدیر عالی اجرایی به طور کامل مشغول سرپرستی ابرجهانها هستند. کلنی آمنیافیمهای ما در یوورسا فقط از مدیر عالی اجرایی اروانتان که در کرهٔ مشترک اجرایی شمارهٔ هفت در حلقهٔ بیرونی اقمار بهشت واقع شده رهنمود دریافت می‌دارد و فقط به او گزارش می‌دهد.

3- سِکنافیمها

سپاهیان سکورافی توسط هفت روح بازتابگری که به ستاد مرکزی هر ابرجهان تخصیص یافته‌اند تولید می‌شوند. یک تکنیک قطعیِ واکنش بهشتی وجود دارد که به آفرینش این فرشتگان در گروههای هفت نفره مربوط است. در هر هفت عدد همیشه یکی سکنافیم رستهٔ اول، سه تا رستهٔ دوم، و سه تا رستهٔ سوم هستند؛ آنها همیشه در این تناسب دقیق شخصیت می‌یابند. هنگامی که هفت عدد از این سکنافیمها آفریده شدند، یکی، رستهٔ اول، به خدمت قدمای ایامها وصل

می‌شود. سه فرشتهٔ رستهٔ دوم به سه گروه از سرپرستان بهشت - منشأ در ابردولتها مربوط هستند: مشاوران الهی، کامل کنندگان خرد، و بازرسان جهانی. سه فرشتهٔ رستهٔ سوم به دستیاران فراز یابندهٔ تثلیث یافتهٔ حکمرانان ابرجهان وصل می‌باشند: پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

این سِکنافیمهای ابرجهانها فرزندان ارواح بازتابگر هستند، و از این رو بازتابگری ذاتی طبیعت آنهاست. آنها نسبت به تمامی هر فاز از هر مخلوقی که منشأ در سومین منبع و مرکز و پسران بهشتی آفریننده دارد به طور بازتابگرانه واکنشمند هستند، اما مستقیماً بازتابگر موجودات و وجودهای شخصی یا غیره که به طور انحصاری منشأ در اولین منبع و مرکز دارند نیستند. ما دارای شواهد بسیاری از واقعیت مدارهای جهانی هوشمند روح بیکران هستیم، اما حتی اگر هیچ دلیل و مدرک دیگری نداشتیم، کارکردهای بازتابگرانهٔ سکنافیمها کاملاً کافی می‌بود که واقعیت حضور جهانیِ ذهن بیکرانِ عامل مشترک را نشان دهد.

4- سِکنافیمهای رستهٔ اول

سکنافیمهای رستهٔ اول، که به قدمای ایامها تخصیص یافته‌اند، آینه‌های زنده‌ای هستند که در خدمت این حکمرانان سه‌گانه می‌باشند. فکر کنید در نظام یک ابرجهان چه معنی می‌دهد که قادر باشید به یک آینهٔ زنده، چنان که هست، رجوع کنید و پاسخهای مشخص موجودی دیگر را که یک هزار یا یکصد هزار سال نوری فاصله دارد در آن ببینید و با آن بشنوید، و تمامی این کارها را به طور آنی و بدون خطا انجام دهید. اسناد برای سرپرستی جهانها ضروری هستند، پخشها قابل استفاده هستند، کار پیام‌آوران منفرد و سایر پیام‌آوران بسیار سودمند است، اما قدمای ایامها از مکانشان در نیمهٔ راه میان کرات مسکونی و بهشت — میان انسان و خداوند — می‌توانند به طور آنی به هر دو سو بنگرند، هر دو سو را بشنوند، و پیرامون هر دو سو *آگاهی یابند*.

این توانمندی — شنیدن و دیدن کلیهٔ چیزها، آنطور که هستند — فقط توسط قدمای ایامها در ابرجهانها و فقط در کرات ستاد مرکزی مربوطه‌شان می‌تواند به طور کامل تحقق یابد. حتی در آنجا محدودیتهایی مورد مواجهه واقع می‌شود: از یوورسا، چنین ارتباطاتی به کرات و جهانهای اروانتان محدود می‌باشد، و در حالی که میان ابرجهانها عمل نمی‌کند، همین تکنیک بازتابگری هر یک از آنها را با جهان مرکزی و با بهشت در ارتباط نزدیک نگاه می‌دارد. اگر چه تک تک هفت ابردولت از هم جدا هستند، بدین نحو به طور کامل بازتاب اتوریته در بالا می‌باشند و با نیازهای پایین به طور کامل دلسوز و نیز کاملاً آشنا هستند.

سکنافیمهای رستهٔ اول به واسطهٔ طبیعت ذاتی به سمت هفت نوع از خدمت متمایل می‌باشند، و سزاوار است که اولین سری از این رسته از چنان موهبتی برخودار باشد که بتواند به طور ذاتی ذهن روح را برای قدمای ایامها تفسیر نماید:

1- *صدای عامل مشترک*. در هر ابرجهان اولین سکنافیم اولیه و هر هفتمین فرد از آن رسته که متعاقباً آفریده شده یک نوع بالای انطباق پذیری برای فهم و تفسیر ذهن روح بیکران را برای قدمای ایامها و همکارانشان در ابردولتها به نمایش می‌گذارد. در ستاد مرکزی ابرجهانها این امر از ارزش زیادی برخوردار است، زیرا بر خلاف آفرینشهای محلی با خادمان الهی‌شان، مسند یک ابردولت از یک شخصیت‌یابی ویژهٔ روح بیکران برخوردار نیست. از این رو این صداهای سکورافی به این که نمایندگان شخصی سومین منبع و مرکز در چنین کرهٔ پایتخت باشند بسیار نزدیک می‌شوند. حقیقت دارد، هفت روح بازتابگر در آنجا هستند، اما این مادران سپاهیان سکورافی کمتر به طور واقعی و به طور اتوماتیک منعکس کنندهٔ عامل مشترک هستند تا هفت روح استاد.

2- *صدای هفت روح استاد*. دومین سکنافیم اولیه و هر هفتمین نفری که از آن پس آفریده شده است به این متمایل هستند که طبیعت و واکنشهای جمعی هفت روح استاد را به تصویر درآورند. اگر چه هر روح استاد از طریق یکی از هفت روح بازتابگرِ مسئول در پایتخت یک ابرجهان از پیش نمایندگی می‌شود، این نمایندگی فردی است، نه جمعی. آنها به طور جمعی فقط به گونه‌ای بازتابگرانه حاضر هستند؛ از این رو ارواح استاد از خدمات این فرشتگانِ بسیار شخصی استقبال می‌کنند. این فرشتگان دومین سری از سکنافیمهای اولیه هستند که در نمایندگی کردن آنها در پیشگاه قدمای ایامها از صلاحیت بسیار برخوردارند.

3- *صدای پسران آفریننده*. روح بیکران در آفرینش یا آموزش پسران بهشت از رستهٔ میکائیل باید دخیل بوده باشد، زیرا سومین سکنافیم اولیه و هر سری هفتم بعد از آن از عطیهٔ خارق‌العادهٔ بازتابگر بودنِ اذهان این پسران آفریننده برخوردار هستند. اگر قدمای ایامها مایل باشند رویکرد میکائیل نبادان را در رابطه با یک موضوعِ تحت بررسی بدانند — به راستی بدانند — لزومی ندارد که در خطوط فضا او را فرا بخوانند؛ فقط لازم است که رئیس صداهای نبادان را فرا بخوانند، که بنا به درخواست، سکنافیم نگارش میکائیل را عرضه خواهد کرد؛ و درست در آن هنگام و در آنجا قدمای ایامها صدای پسر استاد نبادان را دریافت خواهند نمود.

هیچ رستهٔ دیگر فرزندی بدین گونه "قابل بازتاب" نیست، و هیچ رستهٔ دیگر از فرشتگان نمی‌تواند بدین گونه عمل نماید. ما به طور کامل نمی‌فهمیم که این امر درست چگونه صورت می‌گیرد، و من بسیار شک دارم که خود پسران آفریننده نیز به طور کامل آن را بفهمند. اما ما با قطعیت می‌دانیم که این کار می‌کند، و ما همچنین می‌دانیم که این به طور حتم به گونه‌ای قابل پذیرش کار می‌کند، زیرا در تمامی تاریخ یوورسا صداهای سکورافی در عرضهٔ کارهای خود هرگز خطا نکرده‌اند.

شما در اینجا تازه دارید قدری از شیوه‌ای را که به واسطهٔ آن ربانیت فضای زمان را احاطه می‌کند و بر زمانِ فضا استیلا می‌یابد می‌بینید. شما در اینجا یکی از نخستین

نگاههای اجمالی خود را پیرامون تکنیک چرخهٔ ابدیت به دست می‌آورید که برای این لحظه واگرا است، تا به فرزندان زمان در کارهایشان برای چیرگی بر محدودیتهای دشوار فضا یاری رساند. و این پدیده‌ها علاوه بر تکنیک تثبیت شدهٔ جهانیِ ارواح بازتابگر می‌باشند.

اگر چه قدمای ایامها از حضور شخصی ارواح استاد در بالا و پسران آفریننده در پایین ظاهراً محروم هستند، موجودات زنده‌ای را تحت فرمان خود دارند که با مکانیسمهای کیهانی حاوی کمال بازتابگرانه و دقت غائی هماهنگ می‌باشند، و آنها به واسطهٔ آن می‌توانند از حضور بازتابگرانهٔ کلیهٔ آن موجودات والایی که از حضور شخصی‌شان محروم هستند برخوردار گردند. خداوند از طریق و به واسطهٔ این ابزار و ابزار دیگری که برای شما ناشناخته است در ستادهای مرکزی ابرجهانها به طور بالقوه حضور دارد.

قدمای ایامها از طریق سنجش درخشش صدای روحی از بالا و درخششهای صدای میکائیل از پایین به طور کامل خواست پدر را استنتاج می‌کنند. آنها بدین طریق می‌توانند در محاسبهٔ خواست پدر در رابطه با امور اداری جهانهای محلی به گونه‌ای خطاناپذیر مطمئن باشند. اما برای استنتاج خواست یکی از خدایان با دانستن خواست دوتای دیگر، سه قدمای ایامها باید با هم عمل کنند؛ دو تا قادر نخواهند بود به حل مسئله دست یابند. و به این دلیل، حتی اگر دیگران نبودند، ابرجهانها همیشه توسط سه قدیم‌الایام، و نه توسط یک یا حتی دو تن، مورد سرپرستی واقع می‌شوند.

4- *صدای سپاهیان فرشتگان*. چهارمین سکنافیم اولیه و هر هفتمین سری عملاً فرشتگانی هستند که نسبت به احساسات کلیهٔ رسته‌های فرشتگان، از جمله سوپرنافیمها در بالا و سرافیمها در پایین به طور ویژه واکنشمند هستند. از این رو شیوهٔ برخورد هر فرشتهٔ فرمانده یا سرپرست در هر شورای قدمای ایامها فوراً برای بررسی فراهم است. در کرهٔ شما هرگز روزی نمی‌گذرد که رئیس سرافیمها در یورنشیا از پدیدهٔ انتقال بازتابگرانه و به دلیلی فرا خوانده شدن از یوورسا، آگاه نگردد؛ اما تا وقتی که توسط یک پیام‌آور منفرد از پیش آگاهی نیابد، از آنچه که مورد درخواست قرار می‌گیرد و از نحوهٔ به دست آمدن آن کاملاً بی‌خبر باقی می‌ماند. این ارواح خادم زمان دائماً این نوع از شهادت ناآگاهانه، و لذا قطعاً بدون پیش داوری را در رابطه با آرایش بی‌پایانی از امور مورد توجه و مشورت قدمای ایامها و همکارانشان فراهم می‌سازند.

5- *دریافت دارندگان پخش خبری*. یک طبقهٔ ویژه از پیامهای پخشی وجود دارند که فقط توسط این سکنافیمهای اولیه دریافت می‌شوند. در حالی که آنها پخش کنندگان معمول یوورسا نیستند، لیکن به منظور هماهنگ ساختن نگرش بازتابگرانهٔ قدمای ایامها با پیامهای واقعی مشخصی که از طریق مدارهای تثبیت شدهٔ ارتباطات جهان می‌آیند، در ارتباط با فرشتگانِ صداهای بازتابگرانه کار می‌کنند. دریافت دارندگان پخش پنجمین سری هستند، پنجمین سکنافیم اولیه و هر هفتمین نفر که بعد از آن آفریده شده‌اند.

6- *شخصیتهای حمل و نقل*. اینها سکنافیمهایی هستند که رهنوردان زمان را از کرات ستاد مرکزی ابرجهانها به دایرهٔ بیرونی هاونا حمل می‌کنند. آنها سپاه حمل و نقل ابرجهانها هستند، که به سوی درون به بهشت و به سوی بیرون به کرات نواحی مربوطهٔ خود عمل می‌کنند. این سپاه شامل ششمین سِکِنافیم اولیه و هر هفتمین نفری هستند که متعاقباً آفریده شده است.

7- *سپاهیان ذخیره*. یک گروه بسیار بزرگ از سکنافیمها، هفتمین سری اولیه، به منظور وظایف طبقه‌بندی نشده و تکالیف اضطراری قلمروها ذخیره نگاه داشته شده‌اند. آنها با این که از تخصص بالا برخوردار نیستند، می‌توانند در هر یک از ظرفیتهای همکاران گوناگون خود نسبتاً خوب عمل کنند، اما این کار تخصصی فقط در وضعیتهای اضطراری به عهده گرفته می‌شود. کارهای معمول آنها انجام آن وظایف کلی یک ابرجهان است که در گسترهٔ فرشتگانی که مأموریت مشخصی دارند قرار نمی‌گیرد.

5- سکنافیمهای رستهٔ دوم

سکنافیمهای رستهٔ دوم نسبت به همیاران رستهٔ اولشان کمتر بازتابگرانه نیستند. طبقه‌بندی شدن به صورت رستهٔ اول، دوم، و سوم، نشانگر یک مرتبت یا کارکرد ناهمسان، همچون مورد سکنافیمها، نیست؛ این صرفاً حاکی از ترتیبات طرز عمل می‌باشد. در فعالیتهای تمامی سه گروهها کیفیتهای یکسان به نمایش گذاشته می‌شود.

هفت نوع بازتابگرانهٔ رستهٔ دوم سکنافیمها به صورت زیرین به خدمات همکاران همتراز تثلیث منشأ قدمای ایامها گمارده شده‌اند:

به کامل کنندگان خرد — صداهای خرد، روانهای فلسفه، و اتحادهای روانها.

به مشاوران الهی — قلوب مشورت، شادیهای وجود، و خشنودیهای خدمت.

به بازرسان جهانی — تشخیص دهندگان ارواح.

این گروه مثل رستهٔ اول به طور زنجیره‌ای آفریده شده است؛ بدین معنی که، اولین زاده یک صدای خرد بود، و هفتمین نفر بعد از آن شبیه او بود، و شش نوع دیگر این فرشتگان بازتابگر نیز بدین گونه هستند.

1- *صدای خرد*. برخی از این سکنافیمها با کتابخانه‌های زندهٔ بهشت در ارتباط دائم هستند. این کتابخانه‌ها نگاه دارندگان دانش هستند که به رستهٔ سوپرنافیمهای اولیه تعلق دارند. در خدمت ویژهٔ بازتابگرانه، صداهای خرد تمرکز و کانون زنده، جاری، سرشار، و کاملاً قابل اطمینان خرد هماهنگی شدهٔ جهان جهانها می‌باشند. این موجودات پر عظمت برای حجم تقریباً بی‌نهایت

اطلاعاتی که در مدارهای اصلی ابرجهانها در گردش است بسیار بازتابگر و انتخابگر هستند، چنان حساس، که بتوانند جوهر خرد را جدا نموده و دریافت دارند، و این گوهرهای فعالیت فکری را به مافوقان خویش، کامل کنندگان خرد، به گونه‌ای خطاناپذیر انتقال دهند. و آنها چنان عمل می‌کنند که کامل کنندگان خرد نه تنها جلوه‌های واقعی و آغازین این خرد را می‌شنوند بلکه همچنین به طور بازتابگرانه خود موجودات، بالا یا دون منشأ، را که به آن صدا دادند می‌بینند.

نگاشته شده است: ”اگر هر انسانی فاقد خرد است، بگذار بپرسد.“ در یوورسا، در وضعیتهای مبهوت کنندهٔ امور پیچیدهٔ دولت ابرجهان، هنگامی که ضروری می‌شود تصمیمات خردمندانه اتخاذ گردد، هنگامی که خرد کامل و عملی هر دو باید در دسترس باشد، در آن صورت کامل کنندگان خرد یک گروه از صداهای خرد را فرا می‌خوانند، و به وسیلهٔ مهارت کامل رسته‌شان، چنان این دریافت دارندگان زندهٔ حاوی خردِ اندیشمندانه و جاری جهان جهانها را هماهنگ می‌کنند و جهت می‌دهند که فوراً از این صداهای سکورافی یک جریان خرد ربانیت از جهان بالا و یک سیلاب عملی خرد از اذهان بالاتر جهانهای پایین حاصل می‌شود.

اگر در رابطه با هماهنگی این دو نمونهٔ خرد سردرگمی به وجود آید، فوراً نزد مشاوران الهی فرجام خواهی می‌شود، و آنها در رابطه با ترکیب صحیح آیین دادرسی فوراً حکم صادر می‌کنند. اگر در رابطه با سندیت چیز برآمده از قلمروهایی که در آن شورش صورت گرفته شکی وجود داشته باشد، بازرسان مورد استیناف واقع می‌شوند، و آنها با تشخیص دهندگان ارواح خود قادرند در رابطه با این که ”چه شیوهٔ روحی“ موجب برانگیختن مشاور گشته فوراً حکم صادر کنند. بدین ترتیب خرد اعصار و هوشمندی آنی همواره در اختیار قدمای ایامها است، و مثل یک کتاب گشوده در برابر نگاه ممتد نیکومنش آنها قرار دارد.

شما فقط به قدر اندکی می‌توانید بفهمید که تمامی این مسائل برای آنهایی که مسئول ادارهٔ دولت ابرجهانها هستند به چه معنی می‌باشد. عظمت و گستردگی این کارکردها کاملاً در ورای درک متناهی می‌باشد. هنگامی که شما در تالارهای ویژهٔ پذیرش معبد خرد در یوورسا می‌ایستید، همانطور که من بارها ایستاده‌ام، و تمامی این چیزها را در حین کارکرد واقعی می‌بینید، به واسطهٔ کمال پیچیده و قطعیت کار آنها، در رابطه با ارتباطات بین سیاره‌ای جهانها، تا حد احترام و ستایش آنها متأثر خواهید گشت. شما به خرد الهی و نیکی خدایان، که با چنین تکنیک عالی طرح ریزی نموده و طرحها را به اجرا در می‌آورند، ادای احترام خواهید کرد. و در واقع تمامی این چیزها، درست همانطور که من آنها را توصیف نموده‌ام، به وقوع می‌پیوندند.

2- *روان فلسفه*. این آموزگاران شگفت‌انگیز نیز به کامل کنندگان خرد وصل هستند، و هنگامی که جدا از این تحت سرپرستی نیستند، در هماهنگی کانونی با استادان فلسفه در بهشت باقی می‌مانند. تصور کنید در برابر یک آینهٔ زندهٔ عظیم ایستاده‌اید. اما در آن حالت به جای این که تصویر متناهی و مادی خود را مشاهده کنید، انعکاسی از خرد ربانیت و فلسفهٔ بهشت را مشاهده می‌کنید. و اگر مطلوب گردد که به این فلسفهٔ کمال ”واقعیت بخشید“، و طوری آن را رقیق سازید که کاربرد و جذب آن را توسط مردمان دون پایهٔ کرات پایین‌تر عملی سازید، این آینه‌های زنده

فقط باید صورتهای خود را به سمت پایین بچرخانند تا استانداردها و نیازهای کره یا جهان دیگر را منعکس سازند.

کامل کنندگان خرد از طریق همین تکنیکها تصمیمات و توصیه‌ها را مطابق نیازهای راستین و وضعیت واقعی مردمان و کرات تحت بررسی منطبق می‌سازند، و همیشه در هماهنگی با مشاوران الهی و بازرسان جهانی عمل می‌کنند. اما آکندگی متعالی این کارکردها حتی در ورای توان درک من است.

3- *اتحاد روانها*. این بازتابگران ایده‌آلها و وضعیت روابط اخلاقی، گروه سه‌گانه‌ای را تکمیل می‌کنند که به کامل کنندگان خرد وصل هستند. از میان کلیهٔ مشکلات جهان که به کاربرد یک خرد تمام عیار در زمینهٔ تجربه و انطباق پذیری نیاز دارد، هیچیک مهمتر از آنهایی نیستند که ناشی از روابط و ارتباطات موجودات هوشمند باشند. چه در روابط بشری در زمینهٔ تجارت و بازرگانی، دوستی و ازدواج، یا در ارتباطات سپاهیان فرشتگان، ناسازگاریهای کم اهمیت و سوءتفاهمات جزئی مداوماً رخ می‌دهند. اینها آنقدر ناچیز هستند که حتی توجه آشتی دهندگان را جلب نمی‌کند، اما آنقدر آزار دهنده و مختل کننده هستند که اگر اجازه داده شود افزوده شوند و ادامه یابند، به کارکرد موزون جهان آسیب می‌رسانند. از این رو کامل کنندگان خرد تجربهٔ خردمندانهٔ رستهٔ خود را به عنوان "روغن آشتی" برای تمامی یک ابرجهان فراهم می‌سازند. این خردمندان ابرجهانها در تمامی این کار توسط همکاران بازتابگر خود، اتحاد روانها، که اطلاعات جاری را در رابطه با وضعیت جهان فراهم می‌سازند و ایده‌آلهای بهشت را پیرامون بهترین تعدیل این مشکلات مبهوت کننده به طور همزمان به نمایش در می‌آورند، به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند. این سکنافیمها هنگامی که به طور مشخص در جای دیگر سمت و سو نمی‌یابند در ارتباط بازتابگرانه با مفسران اخلاقیات در بهشت باقی می‌مانند.

اینها فرشتگانی هستند که کار تیمی تمامی اروانتان را شکوفا می‌سازند و ترویج می‌کنند. یکی از مهمترین درسهایی که طی دوران زندگانی انسانی شما باید فرا گرفته شود *کار تیمی* است. کرات کمال توسط آنهایی مورد اقامت واقع شده‌اند که در این هنرِ کار کردن با موجودات دیگر استاد شده‌اند. در جهان کارها برای کارکنانِ یکه و تنها اندک هستند. شما هر چه بالاتر فراز می‌یابید، هنگامی که موقتاً در ارتباط با همیاران خود نیستید تنهاتر می‌شود.

4- *قلب مشورت*. این اولین گروه از این موجودات هوشمند بازتابگر است که تحت سرپرستی مشاوران الهی قرار داده شده‌اند. این نوع از سکنافیمها واقعیتهای فضا را در اختیار دارند، و آنها برای چنین اطلاعاتی در مدارهای زمان انتخاب شده‌اند. آنها به طور ویژه منعکس کنندهٔ هماهنگ کنندگان سوپرسرافی اطلاعات هستند، اما آنها همچنین به طور انتخابی منعکس کنندهٔ اندرز کلیهٔ موجودات، چه از مرتب بالا یا پایین، می‌باشند. هر گاه که مشاوران الهی برای صلاحدید یا تصمیمات مهم فرا خوانده می‌شوند، فوراً خواستار گروهی از قلوب مشورت می‌شوند، و فوراً فرمانی صادر می‌شود که در واقع در بر گیرندهٔ خرد و اندرز هماهنگ شدهٔ شایسته‌ترین اذهان

تمام ابرجهان است، و تمامی اینها در پرتو اندرز اذهان بالای هاونا و حتی بهشت بررسی و بازبینی شده است.

5- *شادی وجود*. این موجودات به واسطهٔ طبیعتشان به طور بازتابگرانه با سرپرستان سوپرسرافی هارمونی در بالا و با برخی از سرافیمها در پایین هماهنگ هستند، اما مشکل است که توضیح داده شود که اعضای این گروه جالب به راستی چه می‌کنند. فعالیتهای اصلی آنها به ترویج واکنشهای شادی برانگیز در میان رسته‌های گوناگون سپاهیان فرشتگان و مخلوقات پایین‌تر صاحب اراده معطوف شده است. مشاوران الهی، که آنها به آنان وصل شده‌اند، به ندرت از آنها برای شادی‌یابی مشخص استفاده می‌کنند. آنها به طریقهٔ کلی‌تر و در تشریک مساعی با مدیران بازگشت به عنوان مراکز توزیع شادی عمل می‌کنند، و در صدد ارتقاءِ واکنشهای مسرت بخش قلمروها می‌باشند، ضمن این که کوشش می‌کنند که ذائقهٔ مزاح را بهبود بخشند تا یک مزاح مافوق در میان انسانها و فرشتگان به وجود آورند. آنها تلاش می‌کنند نشان دهند که در وجود ارادهٔ آزاد شادیِ ذاتی وجود دارد، که از تمامی تأثیرات بیرونی مستقل است؛ و آنها حق دارند، گر چه آنها در محاسبهٔ این حقیقت در اذهان انسانهای بدوی با دشواری زیادی مواجه می‌شوند. شخصیتهای بالاتر روحی و فرشتگان نسبت به این تلاشهای آموزشی سریع‌تر واکنشمند هستند.

6- *خشنودی خدمت*. این فرشتگان به اندازهٔ زیاد بازتابگر رویکرد مدیران رفتار در بهشت هستند، و عمدتاً همانند شادیهای وجود عمل می‌کنند. آنها تلاش می‌کنند که ارزش خدمت را افزایش دهند و بر خرسندیهایی که از آن ناشی می‌شود بیفزایند. آنها برای روشنگری پیرامون پاداش تعویق افتاده‌ای که ذاتی خدمت عاری از خودخواهی، خدمت برای گسترش دامنهٔ حقیقت، می‌باشد کار زیادی انجام داده‌اند.

مشاوران الهی، که این رسته به آنان وصل هستند، آنها را به کار می‌گیرند تا فوایدی را که از خدمت روحی ناشی می‌شود از یک کره به کرهٔ دیگر منعکس سازند. و این سکنافیمها از طریق استفاده از کارکردهای بهترینها برای الهام بخشیدن و تشویق نمودن میان مایگان به کیفیت خدمت وقف شده در ابرجهانها بی‌نهایت کمک می‌کنند. از طریق به جریان انداختن اطلاعات به هر یک کره پیرامون آنچه که دیگران انجام می‌دهند، به ویژه بهترینها، از روح برادرانهٔ رقابتی استفادهٔ مؤثری می‌شود. یک رقابت طراوت بخش و کامل حتی در میان سپاهیان فرشتگان ترویج می‌شود.

7- *تشخیص دهندهٔ ارواح*. یک رابط ویژه میان رایزنان و مشاوران دومین دایرهٔ هاونا و این فرشتگان بازتابگر وجود دارد. آنها تنها سکنافیمهایی هستند که به بازرسان جهان وصل هستند، اما احتمالاً از میان کلیهٔ همیاران خود به بی‌نظیرترین شکل متخصص می‌باشند. بدون در نظر گرفتن منبع یا کانال اطلاعاتی، صرف نظر از این که شواهد در دست چقدر ناچیز باشند، هنگامی که آن در معرض بررسی بازتابگرانهٔ آنان قرار می‌گیرد، این تشخیص دهندگان ما را نسبت به انگیزهٔ حقیقی، منظور واقعی، و طبیعت راستین منشأ آن فوراً مطلع می‌سازند. من از

کارکرد خارق‌العادهٔ این فرشتگان، که به گونه‌ای خطاناپذیر اخلاقیات واقعی و کاراکتر معنوی هر فرد درگیر در یک توجه کانونی را منعکس می‌سازند، در شگفت هستم.

تشخیص دهندگان ارواح این خدمات بغرنج را به واسطهٔ "بینش معنوی" ذاتی اجرا می‌کنند، اگر من بتوانم در تلاش برای رساندن این اندیشه به ذهن بشر که این فرشتگان بازتابگر به گونه‌ای درون بینانه، ذاتی، و خطاناپذیر بدین نحو عمل می‌کنند از چنین کلماتی استفاده کنم. هنگامی که بازرسان جهانی ارائهٔ این مطالب را نظاره می‌کنند، با روان بی‌شائبهٔ فرد بازتاب یافته رو به رو می‌شوند؛ و همین قطعیت و کمال رخساره‌ها بخشاً روشن می‌سازد که چرا بازرسان می‌توانند همیشه به عنوان قضاتی درستکار چنان منصفانه عمل کنند. تشخیص دهندگان همیشه بازرسان را در هر مأموریتی به دور از یوورسا همراهی می‌کنند، و آنها همانقدر در جهانها مؤثر می‌باشند که در ستاد مرکزی خود در یوورسا هستند.

من به شما اطمینان می‌دهم که تمامی این کارکردهای دنیای روحی واقعی هستند، و این که آنها مطابق کاربردهای تثبیت شده و در هماهنگی با قوانین تغییر ناپذیر قلمروهای جهانی به وقوع می‌پیوندند. موجودات هر رستهٔ به تازگی آفریده شده، فوراً به دنبال دریافت نَفَس حیات به طور آنی در بالا منعکس می‌شوند؛ یک نمایش زندهٔ طبیعت و پتانسیل مخلوق به ستاد مرکزی ابرجهان انعکاس می‌یابد. بدین ترتیب بازرسان از طریق تشخیص دهندگان، از این که دقیقاً "چه نوع روح" در کرات فضا به دنیا آمده است، به طور کامل آگاهی می‌یابند.

لذا در رابطه با انسان فانی چنین است: روح مادر سلوینگتون شما را به طور کامل می‌شناسد، زیرا روح‌القدس در کرهٔ شما "همه چیز را جستجو می‌کند"، و هر گاه که تشخیص دهندگان سکورافی در رابطه با آگاهی روح از شما به همراه روح چیزی را منعکس کنند، هر آنچه را که روح الهی در رابطه با شما می‌داند فوراً فراهم می‌شود. با این وجود باید ذکر شود که دانش و طرحهای قطعات پدر قابل بازتاب نیستند. تشخیص دهندگان می‌توانند حضور تنظیم کنندگان را منعکس کنند و این کار را می‌کنند (و بازرسان آنها را الهی اعلام می‌دارند)، اما آنها نمی‌توانند محتوای ذهنیت ناصحان اسرارآمیز را بخوانند.

6- سکنافیمهای ردهٔ سوم

این فرشتگان درست به طریقهٔ همیارانشان به طور پیاپی و در هفت نوع بازتابگرانه آفریده شده‌اند، اما این رسته‌ها به صورت انفرادی به خدمات جداگانهٔ سرپرستان ابرجهان گمارده نمی‌شوند. کلیهٔ سکنافیمهای ردهٔ سوم به طور جمعی به پسران تثلیث یافتهٔ پیشرفت تخصیص یافته‌اند، و این پسران فراز یابنده به طور تبادل پذیرانه آنها را به کار می‌گیرند؛ بدین معنی که پیام‌آوران توانمند می‌توانند هر یک از انواع ردهٔ سوم را به کار گیرند، و آنها چنین می‌کنند، و همچنین هم رتبه‌های آنها، آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند و آنهایی که بدون نام و شماره هستند را نیز به کار می‌گیرند. این هفت نوع از سکنافیمهای ردهٔ سوم از این قرارند:

1- *اهمیت منشأها*. مسئولیت پرداختن به کلیهٔ مسائلی که ناشی از منشأ هر فرد، نژاد، یا کره است به پسران تثلیث یافتهٔ فرازگرای دولت یک ابرجهان محول گردیده است، و اهمیت منشأ مهمترین موضوع در تمامی طرحهای ما برای پیشرفت کیهانی مخلوقات زندهٔ عالم می‌باشد. روابط و کاربرد اخلاقیات تماماً ناشی از واقعیات بنیادین منشأ می‌باشد. منشأ اساس واکنش رابطه‌ای خدایان است. همیشه عامل مشترک "به چگونگی طریقی که انسان به وجود آمده است توجه می‌کند."

در رابطه با موجودات بالاتر فرود یابنده، منشأ صرفاً واقعیتی است که محرز است؛ اما در رابطه با موجودات فراز یابنده، از جمله رسته‌های پایین‌تر فرشتگان، طبیعت و شرایط منشأ همیشه چنان روشن نیست، گر چه تقریباً در هر مرحله از رویدادهای جهان به همان اندازه از اهمیت حیاتی برخوردار است — از این رو ارزش در اختیار داشتن یک سری از سکنافیمهای بازتابگر که بتوانند هر چیز لازم را در رابطه با پیدایش هر موجود در جهان مرکزی یا در سرتاسر تمامی قلمرو یک ابرجهان به طور آنی توصیف کنند روشن می‌شود.

اهمیتهای منشأها دودمان شناسان مرجع زندهٔ آماده برای گروههای عظیم موجودات — انسانها، فرشتگان، و دیگران — هستند که در هفت ابرجهان ساکنند. آنها همیشه آماده‌اند یک تخمینِ به روز، سرشار، و قابل اطمینان از عوامل نیایی و وضعیت جاری واقعی هر فرد در هر کرهٔ ابرجهانهای مربوطهٔ آنان را برای مافوقان خود فراهم سازند؛ و محاسبات آنان پیرامون واقعیتهای در دست همیشه به طور لحظه‌ای دقیق است.

2- *خاطرهٔ بخشش*. اینها اسناد زندهٔ واقعی، کامل، و سرشار بخشش هستند که به واسطهٔ خدمات مهرآمیز عوامل روح بیکران در مأموریت انطباق بخشیدنِ عدالتِ درستکاری به وضعیت قلمروها، که از طریق توصیفات اهمیت منشأها فاش شده است، به افراد و نژادها تعمیم داده شده است. خاطرهٔ بخشش بدهی اخلاقی فرزندان بخشش — تعهدات معنوی آنها — را آشکار می‌سازد، تا در برابر داراییهای آنها که حاوی یک دور اندیشی نجات دهنده است و توسط پسران خداوند بنا نهاده شده به ودیعه گذارده شود. پسران خداوند در آشکار ساختن بخشش از پیش موجود پدر، اعتبار لازم را فراهم می‌سازند تا از بقای همه اطمینان حاصل کنند. و سپس مطابق یافته‌های اهمیت منشأها، برای بقای هر مخلوق خردمند یک اعتبار بخشش ایجاد می‌شود، اعتباری با تناسب سخاوتمندانه و موهبت مکفی تا از بقای هر روان که به راستی آرزوی شهروندی الهی را دارد اطمینان حاصل شود.

خاطرهٔ بخشش یک توازن زندهٔ آزمایشی است، یک بیانیهٔ جاری از حساب شما با نیروهای فوق طبیعی قلمروها. اینها اسناد زندهٔ معاضدت بخشش هستند، که هنگامی که داوری برای حق هر فرد در رابطه با زندگی بی‌پایان فرا می‌رسد، و هنگامی که "تختها برقرار می‌شوند و قدمای ایامها بر مسند می‌نشینند، به عنوان شهادت در دادگاههای یوورسا خوانده می‌شوند. برنامه‌های خبری یوورسا پخش می‌شوند و از پیشگاه آنها پیش می‌روند؛ هزاران هزار تن به آنها خدمت روحانی می‌کنند، و ده هزار برابر ده هزار تن در برابر آنها می‌ایستند. داوری صورت می‌گیرد،

و کتابها گشوده می‌شوند.“ و کتابهایی که در چنین رویداد بسیار مهمی گشوده می‌شوند اسناد زندهٔ سِکنافیمهای ردهٔ سوم ابرجهانها هستند. اسناد رسمی در بایگانی هستند تا اگر لازم باشد شهادت خاطره‌های بخشش را تأیید کنند.

خاطرهٔ بخشش باید نشان دهد که اعتبار نجات بخش که توسط پسران خداوند برقرار شده به طور کامل و صحیح در خدمت مهرآمیز شخصیتهای صبور سومین منبع و مرکز پرداخت شده است. اما هنگامی که بخشش به انتها می‌رسد، هنگامی که ”خاطرهٔ“ آن به تهی شدن آن گواهی می‌دهد، آنگاه عدالت استیلا می‌یابد و درستکاری مقرر می‌شود. چرا که بخشش نباید به آنهایی که از آن نفرت دارند تحمیل شود؛ بخشش هدیه‌ای نیست که توسط یاغیانِ دیرپای زمان زیر پا پایمال شود. با این حال، گر چه بخشش بدین طریق گرانبهاست و به گونه‌ای مهرآمیز اعطا می‌شود، اگر هدف شما صادقانه باشد و پاک دل باشید، تک تک اعتبارهای برداشتیِ شما همیشه بسیار فراتر از توانایی شما برای به انتها رساندن ذخیرهٔ آن است.

بازتابگران بخشش، با همکاران ردهٔ سوم خود، درگیر خدمات بیشمار در ابرجهان می‌شوند، از جمله آموزش مخلوقات فراز یابنده. در زمرهٔ بسیاری چیزهای دیگر، اهمیتهای منشأها به این فراز یابندگان آموزش می‌دهند که چگونه اخلاقیات روحی را به کار بندند، و به دنبال این آموزش، خاطره‌های بخشش به آنها آموزش می‌دهند که چگونه به راستی بخشنده باشند. در حالی که تکنیکهای روحیِ کاربرد بخشش فراتر از درک شماست، حتی باید اکنون بفهمید که بخشش یک کیفیت رشد است. شما باید درک کنید که یک پاداش بزرگ حاوی خرسندی شخصی در این وجود دارد که اول عادل باشید، بعد منصف، سپس شکیبا، و آنگاه مهربان. و بعد، بر آن مبنا، اگر شما انتخاب کنید، و در قلبتان باشد، می‌توانید گام بعد را بردارید و به راستی بخشش نشان دهید؛ اما شما نمی‌توانید صرفاً بخشش نشان دهید. این گامها باید پیموده شوند؛ در غیر این صورت نمی‌تواند بخشش راستین وجود داشته باشد. ممکن است ملاطفت به زیردستان، لطف نمودن، یا احسان — حتی ترحم — وجود داشته باشد، اما بخشش وجود ندارد. بخشش راستین فقط به عنوان اوج زیبا نسبت به این کمکهای پیشین به فهم گروهی، قدردانی متقابل، مشارکت برادرانه، همدمی معنوی، و هماهنگی الهی می‌آید.

3- *اهمیت زمان*. زمان یگانه عطیهٔ جهانی کلیهٔ مخلوقات صاحب اراده است؛ آن ”تنها استعدادی“ است که به کلیهٔ موجودات هوشمند سپرده شده است. شما همگی وقت دارید تا طی آن از بقای خود اطمینان حاصل کنید؛ و زمان تنها هنگامی که در غفلت بگذرد به گونه مرگ بار هدر داده می‌شود، هنگامی که شما نمی‌توانید آن را به کار گیرید تا از بقای روان خود اطمینان حاصل کنید. ناتوانی در بهبود بخشیدن وقت فرد تا کامل‌ترین حد ممکن، موجب مجازاتهای مرگ بار نمی‌شود؛ آن صرفاً رهنورد زمان را در سفر فرازگرایانه‌اش کند می‌کند. اگر بقا به دست آید، تمامی زیانهای دیگر می‌توانند جبران شوند.

در تعیین اعتماد، مشورت اهمیتهای زمان گرانبها است. در هر چیز در این سوی هاونا و بهشت، زمان یک عامل حیاتی است. در داوری نهایی در پیشگاه قدمای ایامها، زمان یک عنصر گواهی

است. اهمیتهای زمان همیشه باید شهادت دهند تا نشان دهند که هر مدافع از زمان مکفی برای تصمیم گرفتن، دستیابی به انتخاب، برخوردار بوده است.

این ارزیابی کنندگان زمان همچنین راز پیشگویی هستند؛ آنها عنصر زمان را که در تکمیل نمودن هر تکلیفی لازم خواهد بود نشان می‌دهند، و آنها به عنوان نشان دهنده درست همانقدر قابل اتکا هستند که فراندالانکها و کرونولدکهای متعلق به سایر رسته‌های زنده می‌باشند. خدایان پیش نگری دارند، از این رو از پیش می‌دانند؛ اما مسئولان فراز یابندهٔ جهانهای زمان باید با اهمیتهای زمان مشورت کنند تا بتوانند رخدادهای آینده را پیش بینی کنند.

شما در ابتدا در کرات قصر با این موجودات رو به رو خواهید شد، و آنها در آنجا در کاربرد سودمند آنچه که شما "زمان" می‌نامید به شما آموزش خواهند داد، هم در کاربرد مثبت آن، کار، و هم در به کار گیری منفی آن، استراحت. هر دو کاربرد زمان مهم هستند.

4- *خطیر بودن اعتماد*. اعتماد آزمون حیاتی مخلوقات دارای اراده است. قابلیت اعتماد، اندازه‌گیری حقیقی مهارت فردی، کاراکتر، است. این سکنافیمها یک هدف دوگانه را در نظام ابرجهانها به انجام می‌رسانند: آنها حس وظیفه، تقدس، و خطیر بودن اعتماد را به تمامی مخلوقات دارای اراده نشان می‌دهند. آنها در همان زمان قابلیت دقیق هر کاندیدا را برای راز داری یا اعتماد به گونه‌ای خطاناپذیر به مسئولین حاکم منعکس می‌سازند.

در یورنشیا، شما به گونه‌ای عجیب و غریب سعی به فهمیدن کاراکتر و تخمین تواناییهای مشخص می‌کنید، اما در یوورسا ما در واقع این چیزها را در حد کمال انجام می‌دهیم. این سکنافیمها قابلیت اعتماد را در ترازوهای زندهٔ ارزشیابی خطاناپذیر کاراکتر وزن می‌کنند، و هنگامی که آنها به شما نگاه کردند، تنها باید به آنها نگاه کنیم تا حد و مرز توان خود را برای انجام مسئولیت، اعتماد ورزی، و انجام تعهدات بدانیم. دارایی‌های شما در زمینهٔ قابلیت اعتماد در کنار کاستیهای شما مبنی بر خطای ممکن یا خیانت به گونه‌ای واضح مشخص می‌شوند.

به محض این که کاراکتر شما آنقدر رشد و نمو نمود که این مسئولیتهای اضافه را با متانت به عهده گیرد، طرح مافوقان شما این می‌شود که از طریق اعتماد افزایش یافته شما را به جلو سوق دهند، اما گرانبار کردن فرد فقط موجب فاجعه می‌شود و ناامیدی را تضمین می‌کند. و از طریق به کار گرفتن خدمت این ارزیابی کنندگانِ خطاناپذیرِ ظرفیتِ اعتمادِ افرادِ زمان و فضا، می‌توان از خطای قرار دادن زود هنگام مسئولیت روی شانه‌های انسانها یا فرشتگان اجتناب نمود. این سکنافیمها آنهایی را که در اتوریتهٔ بالا هستند به طور پیوسته همراهی می‌کنند، و این مدیران اجرایی هرگز به کسی کار محول نمی‌کنند تا این که کاندیداهای آنها در میزانهای سکورافی مورد سنجش قرار گرفته شوند و اعلام گردد که "دارای کاستی نیستند".

5- *تقدس خدمت*. امتیاز خدمت بلافاصله به دنبال کشف قابلیت اعتماد می‌آید. هیچ چیز نمی‌تواند میان شما و فرصت برای خدمت افزایش یافته قرار گیرد، مگر فقدان قابلیت اعتماد خود شما، فقدان ظرفیت شما برای قدردانی از خطیر بودن اعتماد.

خدمت — خدمت هدفمند، نه بردگی — محصول بالاترین خشنودی است و بیانگر الهی‌ترین حرمت است. خدمت — خدمت بیشتر، خدمت افزایش یافته، خدمت دشوار، خدمت ماجراجویانه، و سرانجام خدمت الهی و کامل — هدف زمان و مقصد مکان است. اما سیکلهای سرگرمی زمان با سیکلهای خدمت پیشرفت به طور پیوسته در تناوبند. و بعد از خدمت زمان فوق خدمت ابدیت دنبال می‌شود. شما باید در طول سرگرمی زمان کار ابدیت را در نظر بگیرید، حتی همانطور که در طول خدمت ابدیت سرگرمی زمان را به خاطر می‌آورید.

نظام جهانی بر مبنای درونبری و برون دهی است؛ شما در سرتاسر دوران زندگانی جاودانه هرگز با یکنواختی بی‌عملی یا ایستایی شخصیت مواجه نخواهید شد. پیشرفت از طریق حرکت ذاتی میسر است، ترقی ناشی از ظرفیت الهی برای کنش است، و موفقیت، فرزند ماجراجوییِ مبتکرانه است. اما مسئولیت اخلاقیات سرشت این ظرفیت برای پیشرفت است، ضرورت برای این شناخت که کره و جهان با انبوه انواع گوناگون موجودات پر شده است. تمامی این آفرینش شکوهمند، *از جمله شما*، فقط برای شما آفریده نشده است. این یک جهان خود محور نیست. خدایان مقرر داشته‌اند که ”پربرکت‌تر است که داده شود تا دریافت شود“، و پسر استاد شما گفت: ”آن کس که در میان شما از همه بزرگتر است بگذارید خادم همه باشد.“

طبیعت واقعی هر خدمت، چه توسط انسان ارائه شود یا فرشته، در سیمای این نشانگران سکورافی خدمت، تقدسهای خدمت، به طور کامل آشکار می‌شود. تحلیل کامل انگیزه‌های راستین و پنهان به وضوح نشان داده می‌شود. این فرشتگان به راستی خوانندگان ذهن، جستجوگران دل، و آشکار کنندگان روان جهان هستند. انسانهای فانی ممکن است کلماتی را به کار برند که افکارشان را پنهان سازد، اما این سکنافیمهای والا انگیزه‌های عمیق قلب بشر و ذهن فرشتگان را بر ملا می‌سازند.

6 و 7- *راز بزرگی و روان نیکی*. پس از این که رهنوردان فراز یابنده نسبت به اهمیت زمان آگاهی یافتند، راه برای درک خطیر بودن اعتماد و برای قدردانی از تقدس خدمت آماده می‌شود. در حالی که اینها عناصر اخلاقی بزرگ منشی هستند، اسرار بزرگ منشی نیز وجود دارند. هنگامی که آزمونهای معنوی بزرگ منشی به کار برده می‌شوند، عناصر اخلاقی نادیده انگاشته نمی‌شوند، بلکه کیفیت عاری بودن از خودپسندی در کار فقدان نفع شخصی برای رفاه همنوعان زمینی فرد آشکار می‌شود، به ویژه موجودات با ارزش نیازمند و درمانده. این *معیار* واقعی بزرگ منشی سیاره‌ای است. و *تجلی* بزرگ منشی در کره‌ای مثل یورنشیا نمایش کنترل نفس است. انسان بزرگ کسی نیست که ”یک شهر را تسخیر می‌کند“ یا ”یک ملت را سرنگون می‌سازد“، بلکه ”کسی است که بر زبان خودش چیره می‌شود.“

بزرگی مترادف با ربانیت است. خداوند بی‌نهایت بزرگ و نیک است. *بزرگی و نیکی به سادگی نمی‌توانند از هم جدا شوند*. آنها برای همیشه در خدا یگانه شده‌اند. این حقیقت عملاً و به گونه‌ای چشمگیر از طریق اتکای متقابل بازتابگرانهٔ راز بزرگی و روانِ نیکی روشن می‌شود، زیرا هیچیک نمی‌تواند بدون دیگری عمل کند. در انعکاس کیفیتهای دیگر ربانیت،

سِکنافیمهای ابرجهان می‌توانند به تنهایی عمل کنند و چنین می‌کنند، اما برآوردهای بازتابگرانهٔ بزرگی و نیکی به نظر می‌رسد جدا نشدنی باشند. از این رو در هر کره، در هر جهان، این بازتابگران بزرگی و نیکی باید با هم کار کنند، و همیشه یک گزارش دوگانه و متقابلاً وابسته به هم از هر موجودی که روی آن متمرکز می‌شوند نشان دهند. بزرگی نمی‌تواند بدون دانستن محتوای نیکی مورد ارزیابی واقع شود، در حالی که نیکی نمی‌تواند بدون نمایش بزرگی ذاتی و الهی آن توصیف شود.

برآورد بزرگی از کره تا کره فرق می‌کند. بزرگ بودن خداگونه بودن است. و چون کیفیت بزرگی کاملاً از طریق محتوای نیکی تعیین می‌شود، آن را دنبال می‌کند، حتی در وضعیت کنونی بشری شما، اگر شما بتوانید از طریق حسن نیت نیک شوید، شما بدین گونه بزرگ می‌شوید. شما هر چه با عزمی راسخ‌تر مفاهیم نیکی الهی را بنگرید، و با پایداریِ بیشتر در پی آن باشید، با قطعیت بیشتر در بزرگی و در عظمت حقیقیِ کاراکترِ راستینِ بقا یابنده رشد خواهید کرد.

7- خدمت سِکِنافیمها

منشأ و ستاد مرکزی سِکنافیمها در پایتخت ابرجهانها است، اما آنها با همیاران رابطشان از کرانه‌های بهشت تا کرات تکاملی فضا تردد می‌کنند. آنها به عنوان دستیاران ارزشمند به اعضای مجامع مشورتی ابردولتها خدمت می‌کنند و برای استقرارگاههای ویژهٔ یوورسا کمک بزرگی هستند: دانشجویان ستاره شناسی، توریستهای هزاره‌ای، ناظران آسمانی، و شمار زیادی از دیگران، از جمله موجودات فراز یابنده که در انتظار انتقال به هاونا هستند. قدمای ایامها از به کار گماردن برخی از سکنافیمهای اولیه برای کمک به مخلوقات فراز یابنده‌ای که در چهار صد و نود کرات مطالعاتیِ گرداگرد یوورسا اقامت دارند شادمان می‌شوند، و همچنین در اینجا بسیاری از رسته‌های دوم و سوم به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند. این اقمار یوورسا مدارس پایانی جهانهای زمان هستند که درسهای آمادگی برای هفت دانشگاه مداری هاونا را ارائه می‌کنند.

از میان سه رستهٔ سکنافیمها، گروه سوم که به مسئولین فراز یابنده وصل هستند به گسترده‌ترین نحو به مخلوقات فراز یابندهٔ زمان خدمت می‌کنند. شما به زودی پس از خروج خود از یورنشیا در موعد مناسب با آنها دیدار خواهید داشت، گر چه آزادانه از خدمات آنها استفاده نخواهید کرد تا این که به کرات اقامت موقت در اروانتان برسید. شما هنگامی که در طول اقامت موقت خود در کرات آموزشی یوورسا با آنها به طور کامل آشنا شدید از مصاحبت با آنها لذت خواهید برد.

این سکنافیمهای ردهٔ سوم، صرفه‌جویان زمان، محدود کنندگان فضا، کاشفان خطا، آموزگاران وفادار، و راهنمایان ابدی — علامات زندهٔ اطمینان الهی — می‌باشند که در چهارراههای زمان با بخشش قرار داده شده‌اند، تا در آنجا گامهای رهنوردان مشتاق را در لحظات ابهام زیاد و عدم اطمینانِ معنوی هدایت کنند. شما مدتها پیش از رسیدن به دروازه‌های کمال شروع خواهید نمود که به ابزار ربانیت دسترسی یابید و با تکنیکهای الوهیت تماس برقرار سازید. از هنگامی که شما

در کرهٔ آغازین قصر وارد می‌شوید تا وقتی که چشمان خود را در آمادگی برای انتقال به بهشت در خواب هاونا می‌بندید، به طور فزاینده خود را از کمک اضطراری این موجودات شگفت‌انگیز بهره‌مند می‌سازید. آنها به طور کامل و آزادانه منعکس کنندهٔ دانش قطعی و خرد بی چون و چرای آن رهنوردان ایمن و قابل اتکایی هستند که در سفر طولانی به دروازه‌های کمال پیش از شما به آنجا رسیده‌اند.

ما از امتیاز کامل بهره‌وری از این رستهٔ فرشتگان بازتابگر در یورنشیا محروم هستیم. آنها دیدارگران مکرر در کرهٔ شما هستند که شخصیتهایی را که در مأموریت هستند همراهی می‌کنند، اما آنها نمی‌توانند در اینجا به طور آزادانه عمل نمایند. این کره هنوز تحت قرنطینهٔ جزئی روحی قرار دارد، و برخی از مدارهایی که برای خدمات آنها ضروری است در حال حاضر در اینجا وجود ندارند. هنگامی که کرهٔ شما بار دیگر به مدارهای بازتابگرانهٔ مربوطه بازمی‌گردد، بخش عمدهٔ کار ارتباطات بین سیاره‌ای و بین جهانی به اندازهٔ زیاد ساده و تسریع خواهد شد. به دلیل این محدودیت کارکردیِ همکاران بازتابگر آنها، کارکنان آسمانی در یورنشیا با مشکلات متعددی مواجه هستند. اما ما به رغم محرومیت محلی خود از بسیاری از خدمات این موجودات شگفت‌انگیز، آینه‌های زندهٔ فضا و فراتابهای وجود زمان با در دست داشتن این عوامل با شادمانی به انجام کارهای خود ادامه می‌دهیم.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک پیام‌آور توانمند یوورسا است.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 29

مدیران نیروی جهان

از میان کلیهٔ شخصیتهای جهان که درگیر تنظیم امور بین سیاره‌ای و بین جهانی می‌باشند، مدیران نیرو و دستیارانشان از همه کمتر در یورنشیا مورد فهم واقع شده‌اند. در حالی که نژادهای شما از وجود فرشتگان و رسته‌های مشابه موجودات آسمانی مدتها آگاهی داشته‌اند، اطلاعات اندکی در رابطه با کنترلگران و تنظیم کنندگان حوزهٔ فیزیکی تاکنون داده شده است. حتی اکنون من اجازه دارم که فقط آخرین گروه از میان سه گروه از موجودات زندهٔ زیرین را که به کنترل نیرو و تنظیم انرژی در جهان بنیادین مربوط هستند به طور کامل فاش سازم:

1- سازمان دهندگان اولیهٔ منتج شدهٔ استاد نیرو.

2- سازمان دهندگان متعالی دستیار استاد نیرو.

3- مدیران نیروی جهان.

اگر چه من این را غیرممکن می‌پندارم که فردیت گروههای متنوع مدیران، مراکز، و کنترلگران نیروی جهان را توصیف کنم، امیدوارم بتوانم چیزی دربارهٔ دامنهٔ فعالیتهای آنان توضیح دهم. آنها یک گروه بی‌نظیر از موجودات زنده هستند که به تنظیم هوشمندانهٔ انرژی در سرتاسر جهان بزرگ مربوط می‌باشند. علاوه بر مدیران عالی، آنها بخشهای اصلی زیرین را در بر می‌گیرند:

1- هفت مدیر عالی نیرو.

2- مراکز عالی نیرو.

3- کنترلگران استاد فیزیکی.

4- سرپرستان نیروی مورانشیا.

مدیران و مراکز عالی نیرو از نزدیک به ایام ابدیت وجود داشته‌اند، و تا جایی که ما می‌دانیم، هیچ موجود بیشتری از این رسته‌ها آفریده نشده است. هفت مدیر عالی توسط هفت روح استاد شخصیت یافتند، و سپس در به وجود آوردن بیش از ده میلیارد دستیار با والدین خود تشریک مساعی نمودند. پیش از روزگاران مدیران نیرو مدارهای انرژی فضا در خارج از جهان مرکزی تحت سرپرستی هوشمند سازمان دهندگان استاد نیروی بهشت بودند.

شما با آگاهی دربارهٔ مخلوقات مادی، حداقل از یک درک مقایسه‌ای از موجودات روحی برخوردار هستید؛ اما برای ذهن انسانی بسیار دشوار است که مدیران نیرو را در ذهن مجسم کند. در طرح پیشرفت فرازگرایانه به سطوح بالاتر وجود، شما به طور مستقیم هیچ کاری با مدیران عالی یا مراکز نیرو ندارید. در برخی مواقع نادر، شما با کنترلگران فیزیکی سر و کار خواهید داشت، و به دنبال رسیدن به کرات قصر با سرپرستان نیروی مورانشیا آزادانه کار خواهید کرد. این سرپرستان نیروی مورانشیا چنان به طور انحصاری در نظام مورانشیای آفرینشهای محلی عمل می‌کنند که بهتر است فعالیتهای آنها در بخشی که به جهان محلی می‌پردازد نقل شود.

1- هفت مدیر عالی نیرو

هفت مدیر عالی نیرو تنظیم کنندگان انرژی فیزیکی جهان بزرگ هستند. آفرینش آنها توسط هفت روح استاد اولین نمونهٔ ثبت شده از اشتقاق نواده‌های نیمه مادی از نیاکان راستین روحی است. هنگامی که هفت روح استاد به طور فردی دست به آفرینش می‌زنند، شخصیتهای قویاً روحی از رستهٔ فرشتگان را به وجود می‌آورند؛ هنگامی که آنها به صورت جمعی دست به آفرینش می‌زنند، گاهی اوقات این انواع والای موجودات نیمه مادی را تولید می‌کنند. اما حتی این موجودات نیمه فیزیکی برای دامنهٔ کوتاه دید انسانهای یورنشیا نادیدنی هستند.

تعداد مدیران عالی نیرو هفت تن است، و ظاهر و کارکرد آنها یکسان است. یک تن نمی‌تواند از دیگری تمیز داده شود، به جز توسط آن روح استادی که با هر یک در ارتباط بلافصل است، و نسبت به او در زیردستیِ کاملِ کنشگرانه است. از این رو هر یک از ارواح استاد در یگانگی ابدی با یک تن از نوادگان جمعی آنها است. همان مدیر همیشه با همان روح در ارتباط است، و شراکت کاربردیِ آنها به یک پیوند بی‌نظیر انرژیهای فیزیکی و روحی، از طریق ارتباط یک موجود نیمه فیزیکی و یک شخصیت روحی، می‌انجامد.

هفت مدیران عالی نیرو در پیرامون بهشت ساکنند. حضور به آرامی گردندهٔ آنها در آنجا نشانگر محل مرکز کانون نیرویی ارواح استاد می‌باشد. این مدیران نیرو در تنظیم نیرویی – انرژی ابرجهانها به گونه‌ای انفرادی، اما در مدیریت آفرینش مرکزی به صورت جمعی عمل می‌کنند. آنها از بهشت عمل می‌کنند اما خود را به عنوان مراکز مؤثر نیرویی در کلیهٔ بخشهای جهان بزرگ حفظ می‌کنند.

این موجودات توانمند نیاکان فیزیکیِ گروه عظیم مراکز نیرو، و از طریق آنها، کنترلگران فیزیکی می‌باشند که در سرتاسر هفت ابرجهان پراکنده‌اند. این ارگانیسمهای تحت فرمانِ کنترل فیزیکی، به جز در رابطه با هماهنگ ساختن ناهمسان سپاه هر ابرجهان، اساساً همانند و یکسان هستند. آنها به منظور تغییر خدمت در ابرجهانها صرفاً می‌بایست به بهشت بازگردند تا از نو تقویت شوند. مدیریت آفرینش فیزیکی به طور بنیادین یکنواخت است.

2- مراکز عالی نیرو

هفت مدیر عالی نیرو قادر نیستند به طور انفرادی در میان خود دست به باز تولید زنند، اما به طور جمعی، و در ارتباط با هفت روح استاد، می‌توانند باز تولید کنند و چنین می‌کنند، یعنی موجودات دیگری نظیر خود را می‌آفرینند. منشأ مراکز عالی نیروی جهان بزرگ که در هفت گروه زیرین عمل می‌کنند چنین است:

1- سرپرستان عالی مرکز.

2- مراکز هاؤنا.

3- مراکز ابرجهان.

4- مراکز جهان محلی.

5- مراکز کوکبه.

6- مراکز سیستم.

7- مراکز طبقه‌بندی نشده.

این مراکز نیرو به همراه مدیران عالی نیرو موجوداتی هستند که از آزادی عمل و ارادهٔ بالا برخوردارند. آنها همگی از عطیهٔ شخصیت سومین منبع برخوردار می‌باشند و یک نوع بالای ظرفیت ارادی بی‌چون و چرا را آشکار می‌سازند. این مراکزِ هدایتِ سیستمِ نیروی جهان دارای عطیهٔ بدیع هوشمندی می‌باشند؛ آنها هوشمندی سیستم نیروی جهان بزرگ و راز تکنیک کنترل ذهنیِ شبکهٔ عظیم کارکردهای گستردهٔ کنترلگران استاد فیزیکی و سرپرستان نیروی مورانشیا هستند.

1- *سرپرستان عالی مرکز*. این هفت همتراز و همیار مدیران عالی نیرو تنظیم کنندگان مدارهای اصلی انرژی جهان بزرگ می‌باشند. ستاد مرکزی هر سرپرستِ مرکز یکی از کرات ویژهٔ هفت مدیر عالی اجرایی می‌باشد، و آنها در ارتباط نزدیک با این هماهنگ کنندگان امور کلی جهان کار می‌کنند.

مدیران عالی نیرو و سرپرستان عالی مرکز هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی در رابطه با کلیهٔ پدیده‌های کیهانی زیر سطوح ”انرژی گرانشی“ عمل می‌کنند. این چهارده موجود، هنگامی که در ارتباط با هم عمل می‌کنند، برای نیروی جهان آنچه هستند که هفت مدیر عالی اجرایی در رابطه با امور کلی جهان می‌باشند، و آنچه که هفت روح استاد در رابطه با ذهن کیهانی هستند.

2- *مراکز هاونا*. پیش از آفرینش جهانهای زمان و فضا، نیازی به مراکز نیرو در هاونا وجود نداشت، اما از هنگام این ایام دوردست، یک میلیون در آفرینش مرکزی کار کرده‌اند، و هر مرکز سرپرستی یک هزار کرات هاونا را به عهده دارد. اینجا در جهان الهی کنترل کامل انرژی وجود دارد، وضعیتی که در جاهای دیگر وجود ندارد. کامل ساختن تنظیم انرژی هدف غائی کلیهٔ مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی فضا است.

3- *مراکز ابرجهان*. یک هزار مرکز نیروی رستهٔ سوم یک منطقهٔ عظیم را در کرهٔ پایتختِ هر یک از هفت ابرجهان اشغال کرده‌اند. سه جریان انرژی اولیه، که هر یک ده بخش دارند، به این مراکز نیرو می‌آیند، اما هفت مدار ویژه و به خوبی هدایت شدهٔ نیرو، گرچه به طور ناکامل کنترل شده‌اند، از مسندهای عمل متحد خود به پیش می‌روند. این سازمان الکترونیکی نیروی جهان است.

تمامی انرژیها در مدار چرخهٔ بهشت قرار دارند، اما مدیران نیروی جهان انرژیهای نیرویِ بهشت تحتاتی را که در کارکردهای فضاییِ جهان مرکزی و ابرجهانها تعدیل شده می‌یابند *هدایت می‌کنند*، و این انرژیها را تغییر و تبدیل نموده و به کانالهای کاربرد سودمند و سازنده هدایت می‌کنند. میان انرژی هاونا و انرژیهای ابرجهانها تفاوت وجود دارد. شارژ نیرویِ یک ابرجهان شامل سه فاز از انرژی است که هر یک حاوی ده بخش هستند. این شارژ انرژی سه‌گانه در سرتاسر فضای جهان بزرگ پراکنده است؛ آن همانند یک اقیانوس عظیمِ در حال حرکت انرژی است که تمامی هر یک از هفت ابرآفرینش را فرا گرفته و آنها را شستشو می‌دهد.

سازمان الکترونیکی نیروی جهان در هفت فاز عمل می‌کند و واکنشی متغیر نسبت به گرانش محلی یا خطی آشکار می‌سازد. این مدار هفتگانه از مراکز نیروی ابرجهان پیش می‌رود و هر ابرآفرینش را فرا می‌گیرد. این جریانات ویژهٔ زمان و فضا حرکتهای مشخص و محلی انرژی هستند که برای مقاصد معین به حرکت افتاده و جهت می‌یابند، کمابیش همانطور که جریان خلیج به صورت یک پدیدهٔ محدود در میان اقیانوس اطلس عمل می‌کند.

4- *مراکز جهان محلی*. در ستاد مرکزی هر جهان محلی یکصد مرکز نیروی متعلق به رستهٔ چهارم واقع شده است. کار آنها این است که هفت مدار نیرو را که از ستاد مرکزی ابرجهان سرچشمه می‌یابد کاهش و یا تغییر دهند، و بدین ترتیب آنها را برای خدمات کواکب و سیستمها قابل کاربرد سازند. دگرگونیهای محلی نجومی فضا موقتاً به این مراکز نیرو مربوط می‌شود؛ آنها درگیر ارسال منظم انرژی مؤثر به کواکب و سیستمهای فرعی هستند. آنها در طول ایام بعدی

سازماندهی جهان و به حرکت در آوردن انرژی برای پسران آفریننده کمک بزرگی هستند. این مراکز قادرند خطوط شدت یافتهٔ انرژی را که برای ارتباطات بین سیاره‌ای میان نقاط مهم مسکونی سودمند هستند فراهم سازند. چنین *خط* یا *مسیر* انرژی، که گاهی اوقات یک خط سیر انرژی نامیده می‌شود، یک مدار مستقیم انرژی از یک مرکز نیرو به مرکز دیگر نیرو یا از یک کنترلگر فیزیکی به کنترلگر دیگر می‌باشد. آن یک جریان جداگانهٔ نیرو است و در تمایز با حرکتهای آزاد فضاییِ انرژی همسان قرار دارد.

5- *مراکز کوکبه*. ده عدد از این مراکز زندهٔ نیرو در هر کوکبه واقع شده است، که به صورت فراتابهای انرژی برای یکصد سیستم فرعی محلی عمل می‌کنند. خطوط نیرو برای ارتباطات و حمل و نقل و برای انرژی دادن آن مخلوقات زنده که برای حفظ حیات به اشکال مشخص انرژی فیزیکی وابسته‌اند از این موجودات پیش می‌روند. اما نه مراکز نیرو و نه کنترلگران زیر دست فیزیکی درگیر حیات به عنوان یک سازمان کنشگر نیستند.

6- *مراکز سیستم*. یک مرکز عالی نیرو به طور دائم به هر سیستم محلی تخصیص یافته است. این مراکز سیستم مدارهای نیرو را به کرات مسکونی زمان و فضا ارسال می‌دارند. آنها فعالیتهای کنترلگران فیزیکی تحت فرمان را هماهنگی می‌کنند و جدا از آن طوری عمل می‌کند که تقسیم رضایتبخش نیرو را در سیستم محلی تضمین نمایند. تقویتگر مدار در میان سیارات به هماهنگی کامل انرژیهای مشخص مادی و به تنظیم مؤثر نیروی فیزیکی اتکا دارد.

7- *مراکز طبقه‌بندی نشده*. اینها مراکزی هستند که در وضعیتهای ویژهٔ محلی عمل می‌نمایند، اما نه در سیارات مسکونی. تک تک کرات تحت سرپرستی کنترلگران استاد فیزیکی می‌باشند و خطوط در مدار قرار گرفتهٔ نیرو را که توسط مرکز نیروی سیستم آنها ارسال می‌شود دریافت می‌دارند. فقط آن کراتی که از خارق‌العاده‌ترین روابط انرژی برخوردارند مراکز نیرویی از رستهٔ هفتم دارند که به صورت چرخهای توازن جهان یا مهار کنندگان انرژی عمل می‌کنند. این مراکز نیرو در هر فاز از فعالیت همترازهای کامل آنهایی هستند که در واحدهای بالاتر کنترل عمل می‌نمایند، اما حتی یک جسم فضایی از هر یک میلیون هم از چنین سازمان زندهٔ نیرو برخوردار نیست.

3- حوزهٔ مراکز نیرو

تعداد مراکز عالی نیرو به همراه همکاران و زیردستانشان که در سرتاسر ابرجهانها تقسیم شده‌اند بیش از ده میلیارد می‌باشد. و آنها همگی با نیاکان بهشتی خود، هفت مدیر عالی نیرو، در هماهنگی کامل و ارتباط تمام عیار هستند. از این رو کنترل نیروی جهان بزرگ به نگاهداری و مدیریت هفت روح استاد، آفرینندگان هفت مدیر عالی نیرو، سپرده شده است.

مدیران عالی نیرو و کلیهٔ همکاران، دستیاران، و زیردستان آنها برای همیشه از داوری یا مداخله توسط کلیهٔ دادگاههای تمامی فضا معاف هستند؛ همچنین آنها در معرض سرپرستی اداری دولت

ابرجهان قدمای ایامها یا دولت جهان محلی پسران آفریننده قرار ندارند.

این مراکز و مدیران نیرو توسط فرزندان روح بیکران به وجود آورده شدند. آنها به دولت پسران خداوند وابسته نیستند، گر چه آنها در طول ادوار بعدی سازماندهی جهان مادی با پسران آفریننده همبسته هستند. اما مراکز نیرو با کنترل فراگیر کیهانی ایزد متعال به طریقی از نزدیک در ارتباط هستند.

مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی تحت هیچ آموزشی قرار نمی‌گیرند؛ آنها همگی کامل آفریده شده‌اند و ذاتاً عملشان کامل است. همچنین آنها از یک کارکرد به کارکرد دیگر عبور نمی‌کنند؛ آنها همیشه آنطور که از ابتدا به کار گمارده شده‌اند خدمت می‌کنند. در رسته‌های آنها هیچ تکاملی وجود ندارد، و این امر در مورد کلیهٔ هفت بخش دو رسته صدق می‌کند.

از آنجا که مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی هیچ گذشتهٔ فرازگرایانه‌ای ندارند که خاطرهٔ آن را به یاد آورند، هرگز تفریحی ندارند. آنها در کلیهٔ اعمال خود کاملاً با رعایت اصول کاری عمل می‌نمایند. آنها همیشه مشغول به کار هستند؛ در طرح جهانی هیچ طرح پیش‌بینی شده‌ای برای اختلال خطوط فیزیکی انرژی وجود ندارد؛ این موجودات حتی برای بخش کوچکی از یک ثانیه نیز نمی‌توانند سرپرستی مستقیم مدارهای انرژی زمان و فضا را ترک نمایند.

مدیران، مراکز، و کنترلگران نیرو هیچ کاری با تمامی آفرینش ندارند، مگر با نیرو و انرژی مادی یا نیمه فیزیکی؛ آنها سرمنشأ آن نیستند، اما قطعاً آن را تغییر می‌دهند، تحت کنترل درمی‌آورند، و جهت می‌دهند. همچنین آنها هیچ کاری با گرانش فیزیکی ندارند، مگر این که در برابر قدرت کشش آن مقاومت کنند. رابطهٔ آنها با نیروی گرانش کاملاً منفی است.

مراکز نیرو مکانیسمها و هماهنگیهای عظیمی را که از یک نوع مادی هستند در ارتباط با مکانیسمهای زندهٔ تمرکزهای مجزای گوناگون انرژی به کار می‌گیرند. هر مرکز جداگانهٔ نیرو در بر گیرندهٔ دقیقاً یک میلیون واحد کنترل کاری است، و این واحدهای تغییر دهندهٔ انرژی همچون ارگانهای حیاتی بدن فیزیکی انسان ساکن نیستند؛ این ”ارگانهای حیاتیِ“ تنظیم نیرو متحرک هستند و در احتمالات مرتبط به راستی متغیر می‌باشند.

به کلی فراتر از توان من است که طریقه‌ای را که این موجودات زنده به واسطهٔ آن دستکاری و تنظیم مدارهای اصلی انرژی جهان را ترتیب می‌دهند توضیح دهم. تلاش برای آگاهی دادن بیشتر به شما در رابطه با اندازه و کارکرد این مراکز غول‌آسا و تقریباً کاملاً مؤثر نیرو فقط به سردرگمی و حیرت شما خواهد افزود. آنها هم زنده و هم ”شخصی“ هستند، اما آنها در ماورای درک شما می‌باشند.

خارج از هاونا، مراکز عالی نیرو فقط در کراتی که به گونه‌ای ویژه ساخته شده‌اند (کرات معماری شده) یا سوا از آن در اجرام فضایی که به گونه‌ای مناسب تشکیل شده‌اند عمل می‌کنند. کرات معماری شده طوری ساخته شده‌اند که مراکز زندهٔ نیرو می‌توانند برای جهت دادن، تغییر

دادن، و متمرکز ساختن انرژیهای فضا که روی این کرات ریخته می‌شوند به عنوان سویچهای انتخابی عمل نمایند. آنها نمی‌توانند در یک خورشید یا سیارهٔ معمولی تکاملی بدین گونه عمل نمایند. برخی گروهها نیز در گرما دادن و سایر نیازهای مادی این کرات ویژهٔ مرکزی درگیر هستند. و گرچه این امر در ورای گسترهٔ دانش یورنشیا است، من می‌توانم بیان کنم که این رسته‌های شخصیتهای زندهٔ نیرو در رابطه با تقسیم نوری که بدون گرما می‌درخشد کار زیادی انجام می‌دهند. آنها نه تنها این پدیده را به وجود می‌آورند، بلکه درگیر انتشار و جهت دادن آن نیز می‌باشند.

مراکز نیرو و کنترلگران تابع آنها به کارکرد کلیهٔ انرژیهای فیزیکی فضای سازمان یافته تخصیص یافته‌اند. آنها با سه نوع جریان بنیادین که هر یک حاوی 10 نوع انرژی هستند کار می‌کنند. این شارژ انرژی فضای سازمان یافته است؛ و فضای سازمان یافته قلمرو آنهاست. مدیران نیروی جهان اصلاً هیچ کاری با آن کنشهای عظیم نیرو که اکنون در خارج از سرحدات کنونی هفت ابرجهان رخ می‌دهد ندارند.

مراکز نیرو و کنترلگران فقط روی هفت عدد از ده شکل انرژی که در هر جریان بنیادین جهان محصور است کنترل کامل اعمال می‌کنند؛ آن اشکالی که بخشاً یا کاملاً از کنترل آنها خارج است باید قلمروهای غیرقابل پیش‌بینی تجلی انرژی را که تحت استیلای مطلق کامل قرار دارد نمایندگی نمایند. اگر آنها نفوذی روی نیروهای اصلی این مطلق اعمال نمایند، ما از چنین کنشهایی آگاهی نداریم، گر چه شواهد اندکی وجود دارد که موجب این باور می‌شود که برخی از کنترلگران فیزیکی گاهی اوقات نسبت به برخی از حرکات واکنشی مطلق کامل به طور اتوماتیک واکنشمند هستند.

این مکانیسمهای زندهٔ نیرو با کنترل فراگیر انرژی جهان بنیادین که توسط مطلق کامل صورت می‌گیرد به طور هوشمندانه وابسته نیستند، اما ما حدس می‌زنیم که تمامی طرح تقریباً کامل آنها در زمینهٔ جهت دادن نیرو به یک طریقهٔ ناشناخته‌ای تحت استیلای این حضور ابرگرانش قرار دارد. در هر وضعیت محلیِ انرژی، مراکز و کنترلگران تعالیت تقریبی را اعمال می‌کنند، اما آنها از حضور ابرانرژی و کارکرد غیرقابل شناخت مطلق کامل همیشه آگاه هستند.

4- کنترلگران استاد فیزیکی

این موجودات زیردستان متحرک مراکز عالی نیرو هستند. کنترلگران فیزیکی از قدرت دگرگون کنندهٔ فردیت با چنان طبیعتی برخوردارند که می‌توانند در انواع مختلف خارق‌العادهٔ انتقال اتوماتیک درگیر شوند. آنها قادرند با سرعتهایی که به سرعت پرواز پیام‌آوران منفرد نزدیک است فضای محلی را درنوردند. اما آنها در هنگام خروج از یک کرهٔ مادی برای فائق آمدن بر عمل گرانش و مقاومت در برابر اینرسی همانند کلیهٔ فضاپیمایان دیگر به یاری همکاران خود و برخی از انواع دیگر موجودات هر دو نیاز دارند.

کنترلگران استاد فیزیکی در سرتاسر جهان بزرگ خدمت می‌کنند. آنها تا ستاد مرکزی ابرجهانها توسط هفت مدیران عالی نیرو مستقیماً از بهشت سرپرستی می‌شوند. آنها توسط شورای موازنه، سرپرستان بالای نیرو که توسط هفت روح استاد از پرسنل سازمان دهندگان دستیار استاد نیرو اعزام می‌شوند، از اینجا مدیریت و توزیع می‌شوند. این سرپرستان بالا قادرند که برداشتها و ثبتهای فراندالانکهای استاد، آن ابزار زنده‌ای که فشار نیرو و شارژ انرژی یک ابرجهان کامل را نشان می‌دهند، را تفسیر نمایند.

در حالی که حضور الوهیتهای بهشت جهان بزرگ را محصور می‌کند و دایرهٔ ابدیت را فرا می‌گیرد، نفوذ هر یک از هفت روح استاد به یک ابرجهان تنها محدود است. میان هر یک از هفت ابرآفرینش یک فاصلهٔ مشخص از انرژی و یک جدایی میان مدارهای نیرو وجود دارد؛ از این رو روشهای جداگانهٔ کنترل باید وجود داشته باشند و وجود دارند.

کنترلگران استاد فیزیکی نوادگان مستقیم مراکز عالی نیرو هستند، و نفرات آنها در بر گیرندهٔ اینها است:

1- مدیران دستیار نیرو.

2- کنترلگران مکانیکی.

3- تبدیلگران انرژی.

4- فرستندگان انرژی.

5- پیوند دهندگان اولیه.

6- تفکیک کنندگان ثانویه.

7- فراندالانکها و کرونولدکها.

تمامی این رسته‌ها به این مفهوم که از نیروهای فردی انتخاب برخوردار باشند، شخص نیستند. به ویژه به نظر می‌رسد که چهارتای آخر در پاسخ به امیال مافوقان خود و در واکنش به شرایط موجود انرژی کاملاً اتوماتیک و مکانیکی باشند. اما گرچه چنین پاسخی کاملاً مکانیستی به نظر می‌رسد، اینطور نیست؛ آنها ممکن است موجوداتی مکانیکی به نظر رسند، اما همگی آنها کارکرد متمایز هوشمندانه نشان می‌دهند.

شخصیت لزوماً یک ضمیمهٔ ذهن نیست. ذهن حتی هنگامی که تماماً از توان انتخاب محروم شده باشد می‌تواند بیاندیشد، مثل انواع بیشمار پایین‌تر حیوانات و برخی از این کنترلگران فیزیکی تحت فرمان. بسیاری از این تنظیم کنندگان اتوماتیک‌ترِ نیروی فیزیکی به مفهوم واقعی کلمه شخص نیستند. آنها از اراده و استقلال تصمیم برخوردار نیستند، و کاملاً مطیع کمال مکانیکی

طراحی برای کارهای محول شده‌شان هستند. با این وجود تمامی آنها موجوداتی بسیار باهوش می‌باشند.

کنترلگران فیزیکی عمدتاً مشغول تنظیم انرژیهای بنیادینی هستند که در یورنشیا کشف نشده است. این انرژیهای ناشناخته برای سیستم ترابری بین سیاره‌ای و برای برخی تکنیکهای ارتباطی بسیار ضروری هستند. هنگامی که ما خطوط انرژی را به منظور رساندن برابرهای صوتی یا بسط دید کار می‌گذاریم، این اشکال ناشناختهٔ انرژی توسط کنترلگران زندهٔ فیزیکی و همکاران آنها به کار گرفته می‌شوند. همین انرژیها همچنین، در مواقعی، توسط مخلوقات بینابینی در کار روزمره‌شان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

1- *مدیران دستیار نیرو*. مطابق نیازهای پیوسته تغییر یابندهٔ وضعیت دائماً در حال تغییر انرژی قلمروها، گمارش و اعزام کلیهٔ رسته‌های کنترلگر استاد فیزیکی به این موجودات بسیار مؤثر محول شده است. ذخایر وسیع کنترلگران فیزیکی در کرات ستاد مرکزی ناحیه‌های فرعی نگاه داشته شده‌اند، و آنها از این نقاط تمرکز توسط مدیران دستیار نیرو به ستاد مرکزی جهانها، کواکب، و سیستمها، و به تک تک سیارات مرتباً اعزام می‌شوند. هنگامی که آنها بدین گونه به مأموریت می‌روند، کنترلگران فیزیکی موقتاً تحت فرامین اجرا کنندگان الهیِ کمیسیونهای آشتی دهنده قرار می‌گیرند، اما در غیر این صورت منحصراً به مدیران دستیارشان و به مراکز عالی نیرو پاسخگو هستند.

سه میلیون مدیر دستیار نیرو به هر ناحیهٔ فرعی اروانتان تخصیص یافته است، که سهم هر ابرجهان از این موجودات شگفت‌انگیز و چند هنره را در مجموع سه میلیارد می‌سازد. ذخایر خود آنها در همین کرات ناحیهٔ فرعی نگاهداری می‌شوند، جایی که همچنین به عنوان آموزش دهندگان کلیهٔ کسانی که دانشهای تکنیکهای کنترل و استحالهٔ هوشمندانهٔ انرژی را مطالعه می‌کنند.

این مدیران به صورت یکی در میان دوران خدمت اجرایی در ناحیه‌های فرعی را با ادوار یکسانِ خدمت بازبینی از قلمروهای فضا انجام می‌دهند. حداقل یک بازرس موقت در هر سیستم محلی همیشه حاضر است، و ستاد مرکزی خود را در کرهٔ پایتخت آن حفظ می‌کند. آنها تمامی انبوه عظیم انرژی زنده را در همگامی موزون نگاه می‌دارند.

2- *کنترلگران مکانیکی*. اینها یاوران فوق‌العاده با مهارت و متحرک مدیران دستیار نیرو هستند. تریلیونها تریلیون تن از آنها در اِنسا، ناحیهٔ فرعی شما، به کار گمارده شده‌اند. این موجودات کنترلگران مکانیکی نامیده می‌شوند زیرا کاملاً تحت سلطهٔ مافوقان خود قرار دارند، کاملاً زیردست خواست مدیران دستیار نیرو. با این وجود آنها خود بسیار باهوش هستند، و کار آنها با این که طبیعت آن مکانیکی و امری واقعی است، ماهرانه به انجام می‌رسد.

از میان تمامی کنترلگران استاد فیزیکی که به کرات مسکونی تخصیص یافته‌اند، کنترلگران مکانیکی به مراتب از همه قدرتمندترند. هر کنترلگر با برخورداری از عطیهٔ زندهٔ ضدگرانشی،

فراتر از کلیهٔ موجودات دیگر از مقاومتی نسبت به گرانش برخوردار است که فقط توسط کرات غول‌آسایی که با سرعت خارق‌العاده می‌چرخند مورد برابری واقع می‌شود. ده تن از این کنترلگران اکنون در یورنشیا مستقر می‌باشند، و یکی از مهمترین فعالیتهای سیاره‌ای آنها تسهیل کردن خروج حمل و نقل کنندگان سرافی می‌باشد. کلیهٔ ده کنترلگر مکانیکی در این کارکرد به طور هماهنگ عمل می‌کنند، در حالی که یک گروه هزار نفره از فرستندگان انرژی حرکت اولیه را برای خروج فرشتگان سرافیم فراهم می‌سازد.

کنترلگران مکانیکی برای جهت دادن به جریان انرژی و تسهیل ساختن تمرکز آن در جریانات یا مدارهای ویژه کارآمد هستند. این موجودات قدرتمند در جداسازی، جهت دادن، و شدت بخشیدن به انرژیهای فیزیکی و برابر ساختن فشارهای مدارهای سیاره‌ای نقش عمده‌ای دارند. آنها در دستکاری بیست و یک عدد از سی انرژی فیزیکی فضا که شارژ نیروی یک ابرجهان را تشکیل می‌دهند خبره هستند. آنها همچنین قادرند در جهت مدیریت و کنترل شش عدد از نه شکل نامتراکم‌تر انرژی فیزیکی کار زیادی انجام دهند. مدیران دستیار نیرو از طریق مستقر ساختن این کنترلگران در رابطهٔ صحیح تکنیکی نسبت به یکدیگر و نسبت به برخی از مراکز نیرو قادرند موجب تغییراتی باور نکردنی در تنظیم نیرو و کنترل انرژی شوند.

کنترلگران استاد فیزیکی اغلب در گروههای صد نفره، هزار نفره، و حتی میلیون نفره کار می‌کنند، و از طریق تغییر دادن موقعیت و آرایش خود قادرند کنترل انرژی را در یک ظرفیت جمعی و نیز فردی به انجام رسانند. همینطور که شرایط تغییر می‌کند، آنها می‌توانند حجم انرژی و حرکت را ارتقا داده و شتاب بخشند، و یا جریانات انرژی را محبوس نموده، تغلیظ ساخته، و کند نمایند. آنها نسبتاً همانطور که عاملهای موسوم به کاتالیتیک واکنشهای شیمیایی را افزایش می‌دهند، دگردیسیهای انرژی و نیرو را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها به واسطهٔ توانایی ذاتی و در همکاری با مراکز عالی نیرو عمل می‌کنند.

3- *تبدیلگران انرژی*. تعداد این موجودات در یک ابرجهان غیرقابل باور است. تقریباً یک میلیون تن از آنها فقط در سِتانیا وجود دارد، و سهم معمول برای هر کرهٔ مسکونی یکصد عدد می‌باشد.

تبدیلگران انرژی آفرینش مشترک هفت مدیر عالی نیرو و هفت سرپرستان مرکز می‌باشد. آنها در زمرهٔ رسته‌های شخصی‌تر کنترلگران فیزیکی می‌باشند، و به جز هنگامی که یک مدیر دستیار نیرو در یک کرهٔ مسکونی حاضر است، تبدیلگران زمام امور را در دست دارند. آنها بازرسان سیاره‌ایِ کلیهٔ سرافیمهای انتقالِ در حال خروج هستند. کلیهٔ طبقات حیات آسمانی می‌توانند رسته‌های کمتر شخصی کنترلگران فیزیکی را فقط در ارتباط با رسته‌های شخصی‌تر مدیران دستیار و تبدیلگران انرژی به کار گیرند.

این تبدیلگران سویچهای قدرتمند و مؤثر زنده هستند، و قادرند خود را برای یک آرایش مشخص نیرو یا جهت دادن آن و یا بر علیه آن تنظیم کنند. آنها همچنین در تلاشهایشان برای عایق ساختن سیارات در برابر جریانات قدرتمند انرژی که از میان همسایگان غول‌آسای سیاره‌ای و ستاره‌ای

عبور می‌کنند ماهر هستند. ویژگیهای آنان در دگردیسی انرژی آنها را در کار مهم حفظ توازن انرژی جهانی یا تعادل نیرو بسیار مفید می‌سازد. در زمانی به نظر می‌رسد که آنها انرژی را مصرف یا ذخیره می‌سازند؛ در اوقات دیگر به نظر می‌رسد آنها انرژی را ساطع یا آزاد می‌کنند. تبدیلگران قادرند که پتانسیل "ذخیره – باطری" انرژیهای زنده و مردهٔ قلمروهای مربوطهٔ خود را افزایش یا کاهش دهند. اما آنها فقط با انرژیهای فیزیکی و نیمه مادی سر و کار دارند. آنها به طور مستقیم در حوزهٔ حیات کنش ندارند، و اشکال موجودات زنده را نیز تغییر نمی‌دهند.

تبدیلگران انرژی از برخی جهات خارق‌العاده‌ترین و اسرارآمیزترین مخلوقات نیمه مادی زنده هستند. آنها به یک طریقهٔ ناشناخته به لحاظ فیزیکی از هم تمیز داده می‌شوند، و از طریق تغییر دادن پیوندهای ارتباطی‌شان قادرند یک تأثیر عمیق روی انرژی که از میان حضور مرتبط آنها عبور می‌کند اعمال کنند. به نظر می‌رسد که تحت دستکاری ماهرانهٔ آنها وضعیت قلمروهای فیزیکی دستخوش یک دگرگونی می‌شود. *آنها می‌توانند شکل فیزیکی انرژیهای فضا را تغییر دهند و چنین می‌کنند*. آنها با کمک کنترلگران همیارشان در واقع قادرند شکل و پتانسیل بیست و هفت عدد از سی انرژی فیزیکی شارژ نیروی ابرجهان را تغییر دهند. این که سه عدد از این انرژیها در ورای کنترل آنها قرار دارد ثابت می‌کند که آنها عوامل مطلق کامل نیستند.

چهار گروه باقیمانده از کنترلگران استاد فیزیکی در چارچوب هر تعریف قابل پذیرش از آن لغت به سختی شخص هستند. این فرستندگان، پیوند دهندگان، تفکیک کنندگان، و فراندالانکها در واکنشهای خود کاملاً اتوماتیک هستند؛ با این وجود آنها از هر نظر هوشمند می‌باشند. ما در دانش خود پیرامون این موجودات شگفت‌انگیز به اندازهٔ زیاد محدود هستیم زیرا نمی‌توانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم. به نظر می‌رسد که آنها زبان عالم را می‌فهمند، اما نمی‌توانند با ما ارتباط برقرار کنند. به نظر می‌رسد که آنها کاملاً قادرند ارتباطات ما را دریافت کنند اما در پاسخ دادن کاملاً ناتوان هستند.

4- *فرستندگان انرژی*. این موجودات عمدتاً، اما نه به طور کامل، در یک ظرفیت درون سیاره‌ای عمل می‌کنند. آنها ارسال کنندگان شگفت‌انگیز انرژی هستند که در تک تک کرات تجلی می‌یابد.

هنگامی که انرژی باید به یک مدار جدید منحرف گردد، فرستندگان خود را در یک خط در امتداد مسیر مطلوب انرژی مستقر می‌سازند، و آنها به واسطهٔ ویژگیهای بی‌نظیرشان در زمینهٔ جذب انرژی در واقع می‌توانند یک جریان افزایش یافتهٔ انرژی را در جهت مطلوب به وجود آورند. آنها این کار را درست همانطور که عملاً برخی مدارهای فلزی جریان اشکال مشخص انرژی الکتریکی را جهت می‌دهند انجام می‌دهند؛ و آنها برای بیش از نیمی از سی شکل از انرژی فیزیکی ابَرهادیهای زنده می‌باشند.

فرستندگان رابطهای ماهری را شکل می‌دهند که در توانبخشیِ جریانات در حال تضعیف انرژیِ ویژه که در یک سیارهٔ منفرد از سیاره به سیاره و از ایستگاه به ایستگاه عبور می‌کند مؤثرند. آنها

می‌توانند جریاناتی را شناسایی کنند که بسیار ضعیفتر از آنند که بتوانند توسط هر نوع دیگر از موجود زنده شناخته شوند، و آنها می‌توانند این انرژیها را چنان تقویت کنند که پیام همراه کاملاً قابل درک می‌شود. خدمات آنها برای دریافت دارندگان پخش گرانبهاست.

فرستندگان انرژی می‌توانند در رابطه با کلیهٔ اشکال درکِ انتقال پذیر عمل کنند؛ آنها می‌توانند یک منظرهٔ دوردست را "قابل رویت" و نیز یک صدای دوردست را "قابل شنود" کنند. آنها خطوط اضطراری ارتباطی را در سیستمهای محلی و در تک تک سیارات فراهم می‌سازند. به منظور برقراری ارتباط در خارج از مدارهای معمولِ تثبیت شده این خدمات باید عملاً توسط کلیهٔ مخلوقات مورد استفاده قرار گیرند.

در آن کراتی که یک اتمسفر ضعیف دارند این موجودات، به همراه تبدیلگران انرژی، برای حفظ وجود انسانی ضروری هستند، و آنها یک بخش جدایی ناپذیر از تکنیک حیات در سیارات تنفس ناکنندگان هستند.

5- *پیوند دهندگان اولیه*. این موجودات جالب و گرانبها سرپرستان و نگاهدارندگان ماهر انرژی هستند. نسبتاً همان گونه که یک گیاه نور خورشید را ذخیره می‌سازد، این ارگانیسمهای زنده نیز در طول ایامِ تجلیهای مثبت انرژی را ذخیره می‌سازند. آنها در یک مقیاس غول‌آسا کار می‌کنند، و انرژیهای فضا را به یک حالت فیزیکی که در یورنشیا شناخته شده نیست تغییر می‌دهند. آنها همچنین می‌توانند این دگردیسی‌ها را تا نقطهٔ ایجاد برخی از واحدهای بدوی وجود مادی ادامه دهند. این موجودات صرفاً از طریق حضورشان عمل می‌کنند. آنها به هیچ وجه به واسطهٔ این کارکرد از توان نمی‌افتند یا تحلیل نمی‌روند؛ آنها مثل عوامل زندهٔ کاتالیتیک عمل می‌کنند.

در طول ایام تجلیهای منفی آنها قادرند که این انرژیهای انباشته شده را رها سازند. اما دانش شما پیرامون انرژی و ماده آنقدر پیشرفت نکرده که توضیح تکنیک این فاز از کارهای آنها را میسر سازد. آنها همیشه در پیروی از قانون جهانی تلاش می‌کنند، و اتمها، الکترونها، و آلتیمتانها را مهار می‌کنند و تحت کنترل درمی‌آورند، کمابیش همانطور که شما حروف تایپی را جابجا می‌کنید تا همان سمبلهای الفبایی داستانهای بسیار متفاوتی را بازگو کنند.

پیوند دهندگان اولین گروه حیات هستند که در یک کرهٔ در حال سازمانیابی مادی ظاهر شوند، و آنها می‌توانند در چنان درجه حرارتهای فیزیکی کار کنند که شما با وجود موجودات زنده به کلی ناسازگار به شمار می‌آورید. آنها نمایشگر یک رسته از حیات هستند که به سادگی در ورای دامنهٔ تخیل بشری است. آنها به همراه همکاران خود، تفکیک کنندگان، برده‌وارترین نوع مخلوقات هوشمند هستند.

6- *تفکیک کنندگان ثانویه*. این موجودات که از عطیهٔ خارق‌العادهٔ ضد گرانش برخوردارند در مقایسه با پیوند دهندگان اولیه کارگران معکوس هستند. هرگز هیچ خطری وجود ندارد که اشکال ویژه یا تغییر یافتهٔ انرژی فیزیکی در کرات محلی یا در سیستمهای محلی تهی شوند، زیرا

این سازمانهای زنده از عطیهٔ نیروی منحصر به فرد ذخایر نامحدود تکوین یابندهٔ انرژی برخوردارند. آنها عمدتاً درگیر شکل دادن به یک فرم از انرژی هستند که به سختی در یورنشیا شناخته شده است، و از یک شکل از ماده که باز کمتر شناخته شده است. آنها به راستی کیمیاگران فضا و شگفتی آفرینان زمان هستند. اما با تمامی اعجابی که آنها می‌آفرینند، هرگز از فرامین تعالیت کیهانی تخطی نمی‌کنند.

7- *فراندالانکها*. این موجودات آفرینش مشترک تمامی سه رسته از موجودات کنترل انرژی هستند: سازمان دهندگان اولیه و ثانویهٔ نیرو و مدیران نیرو. از میان کلیهٔ کنترلگران استاد فیزیکی فراندالانکها بیشمارترین تعداد می‌باشند؛ تعدادی که صرفاً در سِتانیا عمل می‌کنند در ورای برداشت عددی شما قرار دارد. آنها در کلیهٔ کرات مسکونی ساکنند و همیشه به رسته‌های بالاتر کنترلگران فیزیکی وصل هستند. آنها به گونهٔ مبادله‌ای در جهان مرکزی و در ابرجهانها و در قلمروهای فضای بیرونی عمل می‌کنند.

فراندالانکها در سی بخش آفریده شده‌اند، یکی برای هر شکل از نیروی بنیادین جهان، و آنها به گونه‌ای منحصر به فرد به صورت موجودات زنده و اتوماتیک فشار سنج و سرعت سنج عمل می‌کنند. این نمودارگران زنده صرفاً درگیر ثبت اتوماتیک و خطاناپذیر وضعیت کلیهٔ اشکال نیرو – انرژی می‌باشند. آنها برای جهان فیزیکی چیزی هستند که مکانیسم پهناور بازتاب برای جهان حاوی ذهن می‌باشد. فراندالانکهایی که علاوه بر ثبت وجود کمی و کیفی حضور انرژی، زمان را ثبت می‌کنند، *کرونولدک* نام دارند.

من تصدیق می‌کنم که فراندالانکها هوشمند هستند، اما من نمی‌توانم آنها را به صورت چیزی جز ماشینهای زنده طبقه‌بندی کنم. تنها راهی که کمابیش من می‌توانم به شما کمک کنم این مکانیسمهای زنده را بفهمید این است که آنها را با دستگاههای مکانیکی خودتان که با دقت و درستی تقریباً هوشمندگونه عمل می‌کنند مقایسه کنم. لذا اگر شما بتوانید این موجودات را در ذهن مجسم کنید، از تخیل خود تا این حد بهره گیرید که بتوانید تشخیص دهید که ما در جهان بزرگ در واقع مکانیسمها (موجودات) هوشمند و *زنده‌ای* داریم که می‌توانند کارهای پیچیده‌تری را که در بر گیرندهٔ محاسبات بهت‌آورتر است با حتی ظرافتِ بیشترِ دقت، و حتی غائیت موشکافی به انجام رسانند.

5- سازمان دهندگان استاد نیرو

سازمان دهندگان نیرو در بهشت ساکنند، اما آنها در سرتاسر جهان بنیادین عمل می‌کنند، به ویژه در قلمروهای فضای سازمان نیافته. این موجودات خارق‌العاده نه آفریننده هستند نه مخلوق، و شامل دو بخش بزرگ از خدمت می‌باشند:

1- سازمان دهندگان اولیهٔ منتج شدهٔ استاد نیرو.

2- سازمان دهندگان دستیار متعالی استاد نیرو.

این دو رستهٔ توانمند از کنترلگرانِ نیروی آغازین منحصراً تحت سرپرستی آرشیتکتهای جهان بنیادین کار می‌کنند، و در زمان حاضر در محدودهٔ مرزهای جهان بزرگ به طور گسترده عمل نمی‌کنند.

سازمان دهندگان اولیهٔ استاد نیرو مهار کنندگان نیروهای آغازین یا بنیادین فضاییِ مطلق کامل هستند؛ آنها آفرینندگان سحابیها هستند. آنها تحریک کنندگان زندهٔ گردبادهای انرژی فضا و سازمان دهندگان و جهت دهندگان آغازین این تجلیهای غول‌آسا می‌باشند. این سازمان دهندگان نیرو *نیروی آغازین* (پیش انرژی که نسبت به گرانش مستقیمِ بهشت واکنشمند نیست) را به انرژی اولیه یا *انرژی قدرتمند* دگردیس می‌کنند. این آن انرژی است که از دسترس منحصر به فرد مطلق کامل به دسترس گرانشیِ جزیرهٔ بهشت دگردیس می‌شود. آنها با سازمان دهندگان دستیار نیرو، که روند دگردیسی انرژی را از مرحلهٔ اولیه به ثانویه یا مرحلهٔ *انرژی گرانشی* ادامه می‌دهند، بی‌درنگ جایگزین می‌شوند.

به دنبال تکمیل طرحهای آفرینش یک جهان محلی که با ورود یک پسر آفریننده نشان می‌شود، سازمان دهندگان دستیار استاد نیرو راه را برای رسته‌های مدیران نیرو که در قلمرو نجومی ابرجهان مربوطه عمل می‌کنند باز می‌کنند. اما در فقدان چنین طرحهایی سازمان دهندگان دستیار نیرو به سرپرستی این آفرینشهای مادی به طور نامحدود ادامه می‌دهند، حتی حین این که اکنون در فضای بیرونی عمل می‌کنند.

سازمان دهندگان استاد نیرو در برابر درجه حرارتهایی تاب می‌آورند و تحت شرایطی فیزیکی عمل می‌کنند که حتی برای مراکز همه فن حریف نیرو و کنترلگران فیزیکی اروانتان غیرقابل تحمل است. تنها نوع موجودات آشکار شدهٔ دیگری که قادرند در این قلمروهای فضای بیرونی عمل کنند پیام‌آوران منفرد و ارواح الهام یافتهٔ تثلیث هستند.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک بازرس جهانی می‌باشد که با اتوریتهٔ قدمای ایامها در یوورسا عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 30

شخصیتهای جهان بزرگ

شخصیتها و وجودهای غیرشخصی که اکنون در بهشت و در جهان بزرگ عمل می‌کنند در بر گیرندهٔ یک تعداد تقریباً نامحدودی از موجودات زنده می‌باشند. حتی تعداد رسته‌ها و انواع اصلی آنها تخیل بشری را در شگفتی فرو می‌برد، تا چه رسد به انواع فرعی و تنوعات بیشمار. با این وجود مطلوب است که چیزی از دو طبقه‌بندی بنیادین از موجودات زنده عرضه شود — نشانی از طبقه‌بندی بهشتی و خلاصه‌ای از ثبت شخصیت در یوورسا.

فرموله نمودن طبقه‌بندیهای جامع و کاملاً منسجم از شخصیتهای جهان بزرگ میسر نیست، زیرا *کلیهٔ* گروهها آشکار نشده‌اند. به مقالات بیشمار دیگری نیاز است که آشکارسازی مورد نیازِ بیشتر برای طبقه‌بندی سیستماتیک کلیهٔ گروهها صورت گیرد. این بسط مفهومی به سختی مطلوب است، زیرا انسانهای اندیشمند هزار سال آینده را از آن محرک گمان پردازی خلاق که این مفاهیمِ بخشاً آشکار شده فراهم می‌سازد محروم خواهد ساخت. بهتر این است که انسان از آشکارسازی بیش از حد برخوردار نگردد، زیرا این کار قوهٔ تخیل را خفه می‌کند.

1- طبقه‌بندی بهشتی موجودات زنده

موجودات زنده در بهشت مطابق رابطهٔ ذاتی و کسب شده با الوهیتهای بهشت طبقه‌بندی شده‌اند. در طول گردهماییهای بزرگ جهان مرکزی و ابرجهانها، آنهایی که حضور دارند اغلب مطابق منشأ خود بدین صورت گروهبندی می‌شوند: آنهایی که از منشأ سه‌گانه هستند، یا حاوی نیل به تثلیث می‌باشند؛ آنهایی که از منشأ دوگانه هستند؛ و آنهایی که از منشأ یگانه برخوردارند. مشکل است که طبقه‌بندی بهشتی موجودات زنده را برای ذهن انسان تفسیر نمود، اما ما اجازه داریم که طبقه‌بندیهای زیرین را عرضه کنیم:

I- *موجودات سه‌گانه منشأ*. موجوداتی که توسط کلیهٔ سه الوهیت بهشت آفریده شده‌اند، یا به این شکل و یا به صورت تثلیث، به همراه سپاه تثلیث یافته‌ای که نامشان به کلیهٔ گروههای موجودات تثلیث یافته، آشکار شده و آشکار نشده، اشاره دارد.

A- *ارواح متعالی*.

1- هفت روح استاد.

2- هفت مدیر عالی اجرایی.

3- هفت رستهٔ ارواح بازتابگر.

B- *پسران ثابت تثلیث*.

1- اسرار سه‌گانهٔ تعالیت.

2- جاودانه‌های ایامها.

3- قدمای ایامها.

4- کمالهای ایامها.

5- جدیدهای ایامها.

6- اتحادهای ایامها.

7- مؤمنان ایامها.

8- کامل کنندگان خرد.

9- مشاوران الهی.

10- بازرسان جهانی.

C- *موجودات تثلیث منشأ و تثلیث یافته*.

1- پسران آموزگار تثلیث.

2- ارواح الهام یافتهٔ تثلیث.

3- بومیان هاؤنا.

4- شهروندان بهشت.

5- موجودات آشکار نشدهٔ تثلیث منشأ.

6- موجودات آشکار نشدهٔ با الوهیت تثلیث یافته.

7- پسران تثلیث یافتهٔ پیشرفت.

8- پسران تثلیث یافتهٔ انتخابی.

9- پسران تثلیث یافتهٔ کمال.

10- پسران مخلوق – تثلیث یافته.

II- *موجودات دوگانه منشأ*. آنهایی که در هر یک از دو الوهیت بهشت منشأ دارند و یا در غیر اینصورت توسط هر یک از دو موجودی که از تبار مستقیم یا غیرمستقیم الوهیتهای بهشت می‌باشند آفریده شده‌اند.

A- *رسته‌های فرود یابنده*.

1- پسران آفریننده.

2- پسران مجیستریال.

3- ستارگان تابان و بامداد.

4- ملک صادقهای پدر.

5- ملک صادقها.

6- وُراندادِکها.

7- لانوناندِکها.

8- ستارگان تابناک عصر.

9- فرشتگان اعظم.

10- حاملین حیات.

11- مددکاران آشکار نشدهٔ جهان.

12- پسران آشکار نشدهٔ خداوند.

B- *رسته‌های ثابت*.

1- اَبندانتِرها.

2- سوسِیِشیاها.

3- یونیویتِیشیاها.

4- اِسپیرانگاها.

5- موجودات آشکار نشدهٔ دوگانه منشأ.

C- *رسته‌های فراز یابنده*.

1- انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته.

2- انسانهای با پسر پیوند یافته.

3- انسانهای با روح پیوند یافته.

4- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد.

5- فراز یابندگان آشکار نشده.

III- *موجودات یگانه منشأ*. آنهایی که در هر یک از الوهیتهای بهشت منشأ دارند و یا در غیر این صورت توسط هر موجودی آفریده شده‌اند که از تبار مستقیم یا غیرمستقیم از الوهیتهای بهشت است.

A- *ارواح متعالی*.

1- پیام‌آوران گرانش.

2- هفت روح مدارهای هاونا.

3- یاوران دوازده‌گانهٔ مدارهای هاونا.

4- مددکاران بازتابگر تصویر.

5- ارواح مادر جهان.

6- ارواح هفتگانهٔ یاور ذهن.

7- موجودات آشکار نشدهٔ ربانی منشأ.

B- *رسته‌های فراز یابنده*.

1- تنظیم کنندگان شخصیت یافته.

2- پسران فراز یابندهٔ ماتریال.

3- سرافیمهای تکاملی.

4- کروبیان تکاملی.

5- فراز یابندگان آشکار نشده.

C- *خانوادهٔ روح بیکران*.

1- پیام‌آوران منفرد.

2- سرپرستان مدار جهان.

3- مدیران سرشماری.

4- مددکاران شخصی روح بیکران.

5- بازرسان دستیار.

6- نگاهبانان مباشر.

7- راهنمایان فارغ‌التحصیلی.

8- سرویتالهای هاونا.

9- آشتی دهندگان جهانی.

10- یاران مورانشیا.

11- سوپرنافیمها.

12- سکنافیمها.

13- ترشیافیمها.

14- آمنیافیمها.

15- سرافیمها.

16- کروبیان و سَنوبیان.

17- موجودات آشکار نشدهٔ روح منشأ.

18- هفت مدیر عالی نیرو.

19- مراکز عالی نیرو.

20- کنترلگران استاد فیزیکی.

21- سرپرستان نیروی مورانشیا.

IV- *موجودات منتج شدهٔ تعالی‌گرا*. در بهشت یک سپاه عظیمی از موجودات تعالی‌گرا یافت می‌شوند که منشأشان معمولاً برای جهانهای زمان و فضا فاش نمی‌شود، تا این که آنها در نور و حیات استقرار یابند. این تعالی‌گرایان نه آفریننده هستند و نه مخلوق؛ آنها فرزندان *منتج شدهٔ* ربانیت، غائیت، و ابدیت هستند. این "منتج شدگان" نه متناهی هستند و نه نامتناهی — آنها *ابسونایت* هستند؛ و ابسونیتی نه بیکرانی است و نه مطلق بودن.

این آفریده نشده‌های غیرآفریننده همواره به تثلیث بهشت وفادار هستند و مطیع غائی می‌باشند. آنها در چهار سطح غائي فعالیت شخصیتی وجود دارند و در هفت سطح ابسونایت در دوازده بخش بزرگ که هر یک شامل هزار بخش از گروههای اصلی کاری که هر یک هفت طبقه هستند عمل می‌کنند. این موجودات منتج شده شامل رسته‌های زیرین می‌باشند:

1- آرشیتکتهای جهان بنیادین.

2- ثبت کنندگان تعالی‌گرا.

3- تعالی‌گرایان دیگر.

4- سازمان دهندگان اولیهٔ منتج شدهٔ استاد نیرو.

5- سازمان دهندگان متعالی دستیار استاد نیرو.

خداوند، به عنوان یک ابرشخص، منتج می‌شود؛ خداوند به عنوان یک شخص می‌آفریند؛ خداوند به عنوان یک پیش‌شخص به اجزاء کوچکتر تقسیم می‌شود؛ و چنین جزء تنظیم کنندهٔ خودش روان روحی را مطابق انتخاب داوطلبانهٔ شخصیتی و از طریق عمل پدرانهٔ خداوند که به عنوان یک پدر به چنین مخلوق انسانی عطا شده است در ذهن مادی و انسانی تکامل می‌بخشد.

V- *وجودهای تقسیم شدهٔ الوهیت*. این رسته از وجود زنده که منشأ در پدر جهانی دارد، به بهترین نحو توسط تنظیم کنندگان فکر نشان داده می‌شود، گر چه این وجودها به هیچ وجه تنها قطعات واقعیت پیش شخصیِ اولین منبع و مرکز نیستند. کارکردهای اجزای غیر از تنظیم کننده چندگانه هستند و به قدر اندکی شناخته شده‌اند. پیوند با یک تنظیم کننده یا قطعهٔ دیگری از این نوع، مخلوق را یک موجود *با پدر پیوند یافته* می‌سازد.

قطعات روحِ پیش ذهنِ سومین منبع و مرکز، گر چه به سختی با اجزای پدر قابل مقایسه هستند، باید در اینجا ثبت شوند. چنین وجودهایی به اندازهٔ بسیار زیاد متفاوت از تنظیم کنندگان هستند. آنها بدین شکل در اسپیریتینگتون اقامت ندارند، و نیز بدین صورت مدارهای ذهنی – گرانشی را نمیپیمایند. آنها همچنین در طول زندگی در جسم در مخلوقات انسانی اقامت ندارند. آنها همچون تنظیم کنندگان، پیش شخصی نیستند، اما این قطعات پیش ذهنی روحی به برخی از انسانهای در حال بقا اعطا میشوند، و علاوه بر آن در مقایسه با انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته، پیوند آنها را *انسانهای با روح پیوند یافته* میسازد.

باز، آنچه که توصیفش مشکل‌تر است، روح فردیت یافتهٔ یک پسر آفریننده است، که پیوند با آن مخلوق را یک *انسان با پسر پیوند یافته* می‌سازد. و باز قطعات دیگری از الوهیت وجود دارند.

VI- *موجودات فوق شخصی*. گروه عظیمی از موجودات غیرشخصی وجود دارند که از منشأ الهی برخوردارند و در جهان جهانها خدمت چندگانه دارند. برخی از این موجودات در کرات بهشتی پسر ساکنند؛ دیگران، مثل نمایندگان فوق شخصی پسر جاودان، در جاهای دیگر مورد مواجهه واقع می‌شوند. بیشتر آنها در این روایات ذکر نشده‌اند، و کاملاً بیهوده است که برای مخلوقات *شخصی* به توصیف آنها مبادرت شود.

VII- *رسته‌های طبقه‌بندی نشده و آشکار نشده*. در طول عصر کنونی جهان ممکن نیست که تمامی موجودات، شخصی یا غیر آن، را در محدودهٔ طبقه‌بندیهایی که به عصر کنونی جهان مربوط می‌شود قرار داد؛ و تمامی این گروه‌بندیها نیز در این روایات آشکار نشده‌اند. از این رو رسته‌های بیشماری از این لیستها حذف شده‌اند. موارد زیرین را مورد ملاحظه قرار دهید:

به اوج رسانندگان سرنوشت جهان.

قائم مقامان شایستهٔ غائی.

سرپرستان کامل متعالی.

عوامل آشکار نشدهٔ خلاق قدمای ایامها.

مجستانِ بهشت.

رابطهای بی‌نام بازتابگر مجستان.

رسته‌های میدسونایتِ جهانهای محلی.

لزومی ندارد که هیچ اهمیت ویژه‌ای به لیست گذاری این رسته‌ها جمعاً وصل شود، به جز این که هیچیک از آنها، آنطور که در اینجا آشکار شده‌اند، در طبقه‌بندی بهشت ظاهر نمی‌شوند. اینها تعداد اندکِ طبقه‌بندی نشده هستند؛ شما تازه باید راجع به تعداد زیاد آشکار نشده آگاهی یابید.

ارواح وجود دارند: وجودهای روحی، حضورهای روحی، ارواح شخصی، ارواح پیش شخصی، ارواح فوق شخصی، موجودات روحی، شخصیتهای روحی — اما نه زبان انسانی و نه خرد انسانی مکفی نیستند. با این وجود ما می‌توانیم بیان کنیم که هیچ شخصیت حاوی "ذهن خالص" وجود ندارد؛ هیچ وجودی از شخصیت برخوردار نیست مگر این که از طریق خداوند که روح است از این عطیه برخوردار گشته باشد. هر وجود ذهنی که با انرژی روحی یا فیزیکی مربوط نباشد یک شخصیت نیست. اما به همان صورت که شخصیتهای روحیِ حاوی ذهن وجود دارند، شخصیتهای ذهنی وجود دارند که از روح برخوردار هستند. مجستان و همیاران او نمونه‌های نسبتاً خوبی از موجوداتی هستند که تحت استیلای ذهن قرار دارند، اما نمونه‌های بهتری از این نوع شخصیت وجود دارند که برای شما ناشناخته‌اند. حتی رسته‌های کامل آشکار نشده‌ای از این *شخصیتهای ذهنی* وجود دارند، اما آنها همیشه با روح مربوط هستند. برخی مخلوقات آشکار نشدهٔ دیگری وجود دارند که می‌توانند *شخصیتهای انرژی ذهنی و فیزیکی* نام گیرند. این نوع موجود نسبت به گرانش روحی واکنشمند نیست، اما با این وجود یک شخصیت حقیقی است، و در قلمرو مدار پدر است.

این مقالات داستان مخلوقات زنده، آفرینندگان، منجر شدگان، و باز سوا از آن موجودات وجودگرا را که در انبوه جهانهای زمان و در جهان مرکزیِ ابدیت زندگی و پرستش و خدمت می‌کنند تماماً توصیف نمی‌کند، و حتی نمی‌تواند شروع به تکمیل توصیف آنها کند. شما انسانها شخص هستید؛ از این رو ما می‌توانیم موجوداتی را که *شخصیت یافته‌اند* توصیف کنیم، اما یک موجود *ابسونایتی شده* چگونه می‌تواند به شما توضیح داده شود؟

2- ثبت شخصیت در یوورسا

خانوادهٔ الهی موجودات زنده در هفت بخش بزرگ در یوورسا ثبت شده است:

1- الوهیتهای بهشت.

2- ارواح متعالی.

3- موجودات تثلیث منشأ.

4- پسران خداوند.

5- شخصیتهای روح بیکران.

6- مدیران نیروی جهان.

7- سپاه شهروندان دائم.

این گروه از مخلوقات دارای اراده به طبقات بیشمار و بخشهای فرعی تقسیم شده‌اند. با این وجود ارائهٔ این طبقه‌بندی از شخصیتهای جهان بزرگ عمدتاً به آن رسته‌هایی از موجودات هوشمند می‌پردازد که در این نوشته‌ها آشکار شده‌اند، و بیشتر آنها در تجربهٔ فرازگرایانهٔ انسانهای زمان در صعود تدریجی‌شان به بهشت مورد مواجهه واقع خواهند شد. فهرستهای زیر رسته‌های عظیم موجودات جهان را که سوا از طرح صعود انسانی کارشان را پیش می‌برند ذکر نمی‌کنند.

I-*الوهیتهای بهشت*.

1- پدر جهانی.

2- پسر جاودان.

3- روح بیکران.

II-*ارواح متعالی*.

1- هفت روح استاد.

2- هفت مدیر عالی اجرایی.

3- هفت گروه ارواح بازتابگر.

4- مددکاران بازتابگر تصویر.

5- هفت روح مدارها.

6- ارواح آفرینشگر جهان محلی.

7- ارواح یاور ذهن.

III- *موجودات تثلیث منشأ*.

1- اسرار سه‌گانهٔ تعالیت.

2- جاودانه‌های ایامها.

3- قدمای ایامها.

4- کمالهای ایامها.

5- جدیدهای ایامها.

6- اتحادهای ایامها.

7- مؤمنان ایامها.

8- پسران آموزگار تثلیث.

9- کامل کنندگان خرد.

10- مشاوران الهی.

11- بازرسان جهانی.

12- ارواح الهام یافتهٔ تثلیث.

13- بومیان هاونا.

14- شهروندان هاونا.

IV- *پسران خداوند*.

A- *پسران فرود یابنده*.

1- پسران آفریننده — میکائیلها.

2- پسران مجیستریال — آونالها.

3- پسران آموزگار تثلیث — دِینالها.

4- پسران ملک صادق.

5- پسران وُراندادِک.

6- پسران لانوناندک.

7- پسران حامل حیات.

B- *پسران فراز یابنده*.

1- انسانهای با پدر پیوند یافته.

2- انسانهای با پسر پیوند یافته.

3- انسانهای با روح پیوند یافته.

4- سرافیمهای تکاملی.

5- پسران فراز یابندهٔ ماتریال.

6- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای دیگر.

7- تنظیم کنندگان شخصیت یافته.

C- *پسران تثلیث یافته*.

1- پیام‌آوران توانمند.

2- آنهایی که در اتوریتهٔ بالا هستند.

3- آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

4- سرپرستان تثلیث یافته.

5- سفیران تثلیث یافته.

6- نگاهبانان آسمانی.

7- یاوران والای پسر.

8- پسران فراز یابندهٔ تثلیث یافته.

9- پسران تثلیث یافتهٔ بهشت – هاونا.

10- پسران تثلیث یافتهٔ سرنوشت.

V- *شخصیتهای روح بیکران*.

A- *شخصیتهای بالاتر روح بیکران*.

1- پیام‌آوران منفرد.

2- سرپرستان مدار جهان.

3- مدیران سرشماری.

4- مددکاران شخصی روح بیکران.

5- بازرسان دستیار.

6- نگاهبانان مباشر.

7- راهنمایان فارغ‌التحصیلی.

B- *سپاهیان پیام‌آور فضا*.

1- سرویتالهای هاونا.

2- آشتی دهندگان جهانی.

3- مشاوران تکنیکی.

4- نگاهدارندگان نگارشات در بهشت.

5- نگارشگران آسمانی.

6- یاران مورانشیا.

7- یاران بهشت.

C- *ارواح خادم*.

1- سوپرنافیمها.

2- سکنافیمها.

3- ترشیافیمها.

4- آمنیافیمها.

5- سرافیمها.

6- کروبیان و سنوبیان.

7- بینابینیها.

VI- *مدیران نیروی جهان*.

A- *هفت مدیر عالی نیرو*.

B- *مراکز عالی نیرو*.

1- سرپرستان عالی مرکز.

2- مراکز هاونا.

3- مراکز ابرجهان.

4- مراکز جهان محلی.

5- مراکز کوکبه.

6- مراکز سیستم.

7- مراکز طبقه‌بندی نشده.

C- *کنترلگران استاد فیزیکی*.

1- مدیران دستیار نیرو.

2- کنترلگران مکانیکی.

3- تبدیلگران انرژی.

4- فرستندگان انرژی.

5- پیوند دهندگان اولیه.

6- تفکیک کنندگان ثانویه.

7- فراندالانکها و کرونولدکها.

D- *سرپرستان نیروی مورانشیا*.

1- تنظیم کنندگان مدار.

2- هماهنگ کنندگان سیستم.

3- سرپرستان سیاره‌ای.

4- کنترلگران جمعی.

5- ثبات دهندگان رابط.

6- دسته‌بندی کنندگان انتخابی.

7- ثبت کنندگان دستیار.

VII- *سپاه شهروندی دائم*.

1- بینابینیهای سیاره‌ای.

2- پسران رستهٔ آدم در سیستمها.

3- یونیویتیشیاهای کوکبه.

4- سوسیشیاهای جهان محلی.

5- انسانهای با روح پیوند یافتهٔ جهانهای محلی.

6- اَبندانتِرهای ابرجهان.

7- انسانهای با پسر پیوند یافتهٔ ابرجهانها.

8- بومیان هاونا.

9- بومیان کرات بهشتی روح.

10- بومیان کرات بهشتی پدر.

11- شهروندان آفریده شدهٔ بهشت.

12- شهروندان انسانیِ با تنظیم کننده پیوند یافتهٔ بهشت.

این طبقه‌بندیِ کاریِ شخصیتهای جهانها است که در کرهٔ ستاد مرکزی یوورسا ثبت شده‌اند.

گروههای ترکیبی شخصیتها. در یوورسا اسناد گروههای بیشمار دیگری از موجودات هوشمند وجود دارد، موجوداتی که همچنین از نزدیک به سازمان و دولت جهان بزرگ مربوط هستند. در میان این رسته‌ها سه گروه از شخصیتهای ترکیبی زیرین وجود دارند:

A- *سپاه بهشتی نهایت*.

1- سپاه پایان دهندگان انسانی.

2- سپاه پایان دهندگان بهشت.

3- سپاه پایان دهندگان تثلیث یافته.

4- سپاه پایان دهندگان مشترک تثلیث یافته.

5- سپاه پایان دهندگان هاونا.

6- سپاه پایان دهندگان متعالی.

7- سپاه پسران آشکار نشدهٔ سرنوشت.

سپاه انسانی نهایت در مقالهٔ بعد و آخر از این سری مورد اشاره قرار می‌گیرد.

B- مددکاران جهان.

1- ستارگان تابان و بامداد.

2- ستارگان تابناک عصر.

3- فرشتگان اعظم.

4- دستیاران والامرتبه.

5- مأموران عالی رتبه.

6- ناظران آسمانی.

7- آموزگاران کرات قصر.

در کلیهٔ کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی و ابرجهانها هر دو، برای این موجودات که درگیر مأموریتهای مشخص برای پسران آفریننده، فرمانروایان جهان محلی، هستند تدارک دیده شده است. ما به این *مددکاران جهان* در یوورسا خوشامد می‌گوییم، اما هیچ اتوریته‌ای روی آنها نداریم. این فرستادگان تحت اتوریتهٔ پسران آفریننده کارشان را به انجام می‌رسانند و مشاهدات خود را ادامه می‌دهند. فعالیتهای آنان در نوشتهٔ مربوط به جهان محلی شما به طور کامل‌تر توصیف شده است.

C- *هفت استقرارگاه توجه ویژه.*

1- دانشجویان ستاره شناس.

2- هنروران سماوی.

3- مدیران بازگشت.

4- آموزشگران مدارس ضمیمه.

5- سپاه گوناگون ذخیره.

6- دیدارگران دانشجو.

7- رهنوردان فراز یابنده.

این هفت گروه از موجودات که بدین گونه سازماندهی شده و مورد سرپرستی واقع شده‌اند در کلیهٔ کرات ستاد مرکزی از سیستمهای محلی تا پایتختهای ابرجهانها یافت خواهند شد، به ویژه در دومی. پایتختهای هفت ابرجهان مکانهای دیدار برای تقریباً کلیهٔ طبقات و رسته‌های موجودات هوشمند می‌باشند. به استثنای گروههای بیشمار بهشتی – هاونایی، در اینجا مخلوقات دارای ارادهٔ هر فاز از وجود می‌توانند مشاهده شوند و مورد مطالعه قرار گیرند.

3- کلنی‌های توجه ویژه

ساکنان هفت کلنی توجه ویژه ضمن این که در پیشبرد مأموریت‌هایشان و در اجرای تکالیف ویژه‌شان درگیرند، برای یک زمان طولانی‌تر یا کوتاه‌تر در کرات معماری شده اقامت می‌کنند. کار آنها را می‌توان به صورت زیر توصیف نمود:

1- *دانشجویان ستاره*شناس، ستاره‌شناسان آسمانی، برمی‌گزینند که در کراتی نظیر یوورسا کار کنند، زیرا چنین کرات ساخته شدهٔ ویژه معمولاً برای مشاهدات و محاسباتشان مطلوب هستند. یوورسا برای کار این کلنی به گونه‌ای مطلوب واقع شده است، نه فقط به دلیل مکان مرکزی آن، بلکه همچنین به این دلیل که هیچ خورشید غول‌آسای زنده یا مرده‌ای در نزدیکی آن واقع نشده که بتواند جریانات انرژی را مختل سازد. این دانشجویان به هیچ وجه با امور ابرجهان به طور ارگانیک مربوط نیستند؛ آنها صرفاً میهمان هستند.

کلنی نجومی یوورسا شامل افرادی از بسیاری قلمروهای نزدیک، از جهان مرکزی، و حتی از نُرلاشیادِک می‌باشد. هر موجودی در هر کره در هر سیستم از هر جهان می‌تواند یک دانشجوی ستاره‌شناسی شود، و ممکن است آرزوی پیوستن به سپاهی از ستاره‌شناسان آسمانی را داشته باشد. تنها شرطها اینها هستند: زندگی مداوم و دانش مکفی از کرات فضا، به ویژه قوانین فیزیکی آنها پیرامون تکامل و کنترل. دانشجویان ستاره‌شناس الزام ندارند که برای ابد در این سپاه خدمت کنند، اما هیچکس که به این گروه پذیرفته شود نمی‌تواند کمتر از یک هزار سال به وقت یوورسا کناره‌گیری کند.

تعداد نفرات کلنی ستاره بینان یوورسا اکنون بیش از یک میلیون است. این ستاره شناسان می‌آیند و می‌روند، گر چه برخی برای ادوار نسبتاً طولانی باقی می‌مانند. آنها با کمک انبوهی از ابزار مکانیکی و دستگاههای فیزیکی کار خود را انجام می‌دهند؛ آنها همچنین توسط پیام‌آوران منفرد و سایر اکتشاف کنندگان روحی به اندازهٔ زیاد یاری می‌شوند. این

ستاره شناسان آسمانی در کارشان در زمینهٔ مطالعهٔ ستارگان و بررسی فضا از تبدیلگران و فرستندگان زندهٔ انرژی و نیز شخصیتهای بازتابگر دائماً استفاده می‌کنند. آنها کلیهٔ اشکال و فازهای مادهٔ فضایی و تجلیهای انرژی را مطالعه می‌کنند، و آنها درست همانقدر به کارکرد نیرو علاقمند هستند که به پدیده‌های ستاره‌ای می‌باشند. هیچ چیز در تمامی فضا از نگاه موشکافانهٔ آنها نمی‌گریزد.

کلنیهای مشابه ستاره شناسان در کرات ناحیه‌ایِ ستاد مرکزی ابرجهان و نیز در پایتختهای معماری شدهٔ جهانهای محلی و بخشهای فرعی اداری آنها یافت می‌شوند. به جز در بهشت، دانش ذاتی نیست؛ فهم جهان فیزیکی عمدتاً به مشاهده و پژوهش وابسته است.

2- *هنروران سماوی* در سرتاسر هفت ابرجهان خدمت می‌کنند. انسانهای فراز یابنده در دوران زندگانی مورانشیای جهان محلی تماس اولیهٔ خود را با این گروهها برقرار می‌کنند، و در ارتباط با اینها این هنروران به طور کامل‌تری مورد بحث قرار خواهند گرفت.

3- *مدیران بازگشت* ترویج کنندگان استراحت و مزاح هستند ـــ بازگشت به خاطرات گذشته. آنها در کارکرد عملی طرح فرازگرایانهٔ پیشرفت انسانی، به ویژه در طول فازهای پیشین‌تر دوران گذار مورانشیا و تجربهٔ روحی حاوی خدمت بزرگی هستند. داستان آنها به روایت دوران زندگانی انسانی در جهان محلی تعلق دارد.

4- *آموزشگران مدرسهٔ ضمیمه*. کرهٔ بالاتر مسکونی بعدیِ متعلق به دوران زندگانی فرازگرایانه همیشه سپاهی توانمند از آموزگاران را در کره‌ای که دقیقاً در زیر آن واقع شده حفظ می‌کند، نوعی مدرسهٔ آماده سازی برای ساکنان در حال پیشرفت آن کره. این یک فاز از طرح فرازگرایانه برای پیش بردن رهنوردان زمان است. این مدارس، روشهای آموزشی و آزمونهای آنها، به کلی متفاوت از هر چیزی است که شما در یورنشیا به انجام آن دست می‌زنید.

تمامی طرح فرازگرایانهٔ پیشرفت انسانی از طریق عملِ دادنِ حقیقت و تجربهٔ جدید به موجودات دیگر درست به دنبال کسب آنها تعیین ویژگی می‌شود. شما از طریق خدمت کردن به عنوان آموزگار به آن شاگردانی که در مقیاس پیشرفت درست در پشت سر شما قرار دارند راه خود را با آموزش طولانیِ نیل به بهشت می‌گشایید.

5- *سپاه گوناگون ذخیره*. ذخایر گسترده از موجوداتی که تحت سرپرستی بلافصل ما قرار ندارند به عنوان کلنی سپاه ذخیره در یوورسا بسیج می‌شوند. هفتاد بخش اصلی از این کلنی در یوورسا وجود دارد، و این یک آموزش آزاد است که اجازه داده شود زمانی با این شخصیتهای خارق‌العاده گذرانده شود. ذخایر مشابه کلی در سلوینگتون و سایر پایتختهای جهان حفظ می‌شوند. آنها به دنبال درخواست مدیران مربوطهٔ گروه خود به خدمت فعال اعزام می‌شوند.

6- *دیدارگران دانشجو*. یک جریان دائم از دیدارگران آسمانی از تمامی جهان به کرات گوناگون ستاد مرکزی سرازیر می‌شود. این انواع گوناگون موجودات به صورت افراد و طبقات و به عنوان دیدارگران، شاگردان مبادله‌ای، و یاوران دانشجو دور ما ازدحام می‌کنند. در یوورسا، در حال حاضر بیش از یک میلیارد شخص در این کلنی توجه ویژه وجود دارد. برخی از این دیدارگران ممکن است برای یک روز اقامت کنند، دیگران ممکن است برای یک سال باقی بمانند، و این تماماً به طبیعت مأموریت آنها بستگی دارد. این کلنی تقریباً هر طبقه از موجودات جهان به جز شخصیتهای آفریننده و انسانهای مورانشیا را شامل می‌شود.

انسانهای مورانشیا فقط در محدودهٔ جهان محلی منشأشان دانشجویان دیدارگر هستند. آنها فقط بعد از این که به وضعیت روحی دست یافتند می‌توانند در یک ظرفیت ابرجهانی دیدار کنند. نیمهٔ کاملی از دیدارهایی که از کلنی ما صورت می‌گیرد شامل "توقفهای بین راه" است که در مسیر رفتن به جاهای دیگر درنگ می‌شود تا از پایتخت اروانتان دیدار شود. این شخصیتها ممکن است در حال اجرای یک مأموریت جهانی باشند، یا ممکن است در حال لذت بردن از دوره‌ای از فراغت — رهایی از مأموریت — باشند. امتیازِ سفر درون جهانی و مشاهده، بخشی از دوران زندگانی کلیهٔ موجودات فراز یابنده است. در طول صعود طولانی و پررویداد به بهشت از میان جهانهای محلی، ابرجهانها، و جهان مرکزی، اشتیاق بشری برای سفر و مشاهدهٔ مردمان و کرات جدید به طور کامل ارضا خواهد شد.

7- *رهنوردان فراز یابنده*. به تدریج که رهنوردان فراز یابنده به خدمات گوناگون در رابطه با پیشرفت بهشتی‌شان گمارده می‌شوند، به صورت یک کلنی توجه ویژه در کرات گوناگون ستاد مرکزی سکنی داده می‌شوند. این گروهها در حالی که در اینجا و آنجا در سرتاسر یک ابرجهان عمل می‌کنند، عمدتاً خود – حاکم هستند. آنها یک کلنی پیوسته تغییر یابنده هستند که تمامی رسته‌های انسانهای تکاملی و همیاران فراز یابندهٔ آنها را شامل می‌شوند.

4- انسانهای فراز یابنده

در حالی که بقا یافتگان انسانی زمان و فضا *رهنوردان فراز یابنده* نام یافته‌اند، هنگامی که برای فراز تدریجی به بهشت اعتبار می‌یابند، این مخلوقات تکاملی چنان مکان مهمی را در این روایات اشغال می‌کنند که ما در اینجا مایلیم خلاصه‌ای از هفت مرحلهٔ زیرین از دوران زندگانی فرازگرایانهٔ جهان را ارائه دهیم:

1- انسانهای سیاره‌ای.

2- بقا یافتگان خفته.

3- دانشجویان کرات قصر.

4- پیشگامان مورانشیا

5- سرپرستان ابرجهان.

6- رهنوردان هاونا.

7- تازه واردهای بهشت.

نوشتهٔ زیرین دوران زندگانی جهانی یک انسانِ با تنظیم کننده سکنی یافته را ارائه می‌دارد. انسانهای با پسر و روح پیوند یافته در بخشهایی از این دوران زندگانی سهیم هستند، اما ما برگزیده‌ایم که این داستان را آنطور که به انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته مربوط است بیان کنیم، زیرا چنین سرنوشتی توسط کلیهٔ نژادهای بشری یورنشیا می‌تواند مورد انتظار باشد.

1- *انسانهای سیاره‌ای*. انسانها همگی موجودات تکاملی حیوان منشأ هستند که از پتانسیل فرازگرایانه برخوردارند. منشأ، طبیعت، و سرنوشت این گروهها و انواع گوناگون موجودات بشری کاملاً بی‌شباهت با مردمان یورنشیا نیست. نژادهای بشری هر کره همان خدمت روحانی فرزندان خداوند را دریافت می‌دارند و از حضور ارواح خادم زمان بهره‌مند می‌شوند. تمامی انواع فراز یابندگان بعد از مرگ طبیعی به صورت خانوادهٔ واحد مورانشیایی در کرات قصر به معاشرت دوستانه با یکدیگر دست می‌زنند.

2- *بقا یافتگان خفته*. کلیهٔ انسانهای برخوردار از وضعیت بقا، که تحت سرپرستی نگاهبانان شخصی سرنوشت هستند، از میان دروازه‌های مرگ طبیعی عبور می‌کنند، و در دورهٔ سوم، در کرات قصر به صورت شخص ظاهر می‌شوند. آن موجودات اعتبار یافته‌ای که به هر دلیلی قادر نبوده‌اند به آن سطح از خبرگی در هوشمندی و عطیهٔ معنویت دست یابند، که آنان را مشمول نگاهبانان شخصی می‌ساخت، نمی‌توانند بدین گونه فوراً و مستقیماً به کرات قصر بروند. این روانهای بقا یافته باید تا روز داوری در یک دوران جدید، یک قضاوت جدید الهی، آمدن یک پسر خداوند که فراخوانیهای عصر را صورت می‌دهد و آن قلمرو را مورد داوری قرار می‌دهد، در خواب ناهشیارانه باقی بمانند، و این عملکرد کلی در سرتاسر تمامی نبادان است. در رابطه با میکائیل مسیح گفته شد که هنگامی که او در پایان کارش در زمین به عالم بالا عروج یافت، "شمار زیادی از اسیران را رها ساخت." و این اسیران، بقا یافتگان خفته از روزگاران آدم تا روزگار از مرگ برخاستن استاد در یورنشیا بودند.

گذشت زمان برای انسانهای خفته احساس نمی‌شود؛ آنها کاملاً ناهشیار هستند و نسبت به طول خواب خود بی‌خبر هستند. به محض از نو سوار شدن شخصیت در پایان یک عصر، آنهایی که پنج هزار سال در خواب بوده‌اند نسبت به آنهایی که پنج روز در خواب بوده‌اند هیچ واکنش

متفاوتی نشان نمی‌دهند. سوا از این تأخیر زمانی این بقا یافتگان همانند آنهایی که از خواب مرگ طولانی‌تر یا کوتاه‌تر اجتناب می‌ورزند از میان نظام فرازگرایانه عبور می‌کنند.

این طبقاتِ داوریِ الهیِ رهنوردان دنیا برای فعالیتهای گروهی مورانشیا در کار جهانهای محلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در بسیج این گروههای عظیم مزیت زیادی وجود دارد؛ آنها بدین نحو برای مدتهای طولانی از خدمت مؤثر در پیوند با هم نگاه داشته می‌شوند.

3- *دانشجویان کرات قصر*. کلیهٔ انسانهای بقا یافته‌ای که در کرات قصر از نو بیدار می‌شوند به این طبقه تعلّق دارند.

بدن فیزیکی جسم انسانی بخشی از مونتاژ مجدد بقا یافتهٔ خفته نیست؛ بدن فیزیکی به خاک باز می‌گردد. سرافیمِ مأمور ضامن فراهم ساختن بدن جدید، شکل مورانشیا، به عنوان وسیلهٔ جدید زندگی برای روان فناناپذیر و برای سکنی گزینیِ تنظیم کنندهٔ بازگشته می‌شود. تنظیم کننده نگهدار نسخهٔ روحی ذهن بقا یافتهٔ خفته است. سرافیمِ مأمور نگاه دارندهٔ هویت در حال بقا — روان فناناپذیر — تا جایی که تکامل یافته است می‌باشد. و هنگامی که این دو، تنظیم کننده و سرافیم، سپردهٔ شخصیتی خود را از نو پیوند می‌دهند، فرد جدید در بر گیرندهٔ رستاخیز شخصیت قدیمی، بقای هویت در حال تکامل مورانشیایی روان، می‌باشد. چنین ارتباط مجدد روان و تنظیم کننده کاملاً به گونه‌ای صحیح یک رستاخیز نامیده می‌شود، یک مونتاژ مجدد عوامل شخصیتی؛ اما حتی این امر پدیداری مجدد *شخصیت* در حال بقا را به طور کامل توضیح نمی‌دهد. اگر چه شما احتمالاً واقعیت چنین کارکرد غیرقابل توضیحی را هرگز نخواهید فهمید، و اگر طرح بقای انسانی را رد نکنید، حقیقت آن را روزگاری به گونه‌ای تجربی خواهید دانست.

طرح نگهداری اولیهٔ انسانی در هفت کرات آموزش تدریجی در اروانتان تقریباً عمومی است. در هر سیستم محلی که تقریباً دارای هزار سیارهٔ مسکونی است هفت کرهٔ قصر وجود دارد، که معمولاً اقمار یا ماههای فرعی پایتخت سیستم هستند. آنها برای اکثریت انسانهای فراز یابنده کرات پذیرش می‌باشند.

گاهی اوقات کلیهٔ کرات آموزشیِ اقامتگاهِ انسانی "قصرهای" جهان نامیده می‌شوند، و در رابطه با چنین کراتی بود که عیسی تلویحاً گفت: "در منزل پدر من قصرهای بسیاری وجود دارد." از اینجا به بعد، در محدودهٔ یک گروه مشخص از کرات همچون کرات قصر، تک تک فراز یابندگان از یک کره به کرهٔ بعد و از یک فاز از حیات به فاز دیگر پیش می‌روند، اما آنها از یک مرحله از مطالعهٔ جهان به مرحلهٔ دیگر همیشه به صورت گروهی پیش می‌روند.

4- *پیشگامان مورانشیا*. انسانها از کرات قصر تا کرات سیستم، کوکبه، و جهان، به عنوان پیشگامان مورانشیا طبقه‌بندی می‌شوند؛ آنها در حال پیمودن کرات دوران گذار صعود انسانی هستند. به تدریج که انسانهای فراز یابنده از کرات پایین‌تر به کرات بالاتر مورانشیا صعود می‌کنند، در ارتباط با آموزگارانشان و در همراهی با برادران پیشرفته‌تر و ارشدشان در مأموریتهای بیشمار خدمت می‌کنند.

پیشروی مورانشیا به پیشرفت مداوم عقلانی، روحی، و شکل شخصیتی مربوط می‌شود. بقا یافتگان هنوز موجودات سه سرشتی هستند. در سرتاسر تجربهٔ مورانشیا آنها سرپرستان جهان محلی هستند. نظام ابرجهان کار نمی‌کند تا این که دوران زندگانی روحی آغاز شود.

انسانها درست پیش از آن که ستاد مرکزی جهان محلی را به مقصد کرات پذیرش ناحیه‌های فرعی ابرجهان ترک کنند هویت واقعی روحی کسب می‌کنند. عبور از مرحلهٔ نهایی مورانشیا به اولین یا پایین‌ترین وضعیت روحی صرفاً یک گذار اندک است. ذهن، شخصیت، و کاراکتر از طریق چنین پیشرفتی تغییر نمی‌یابد؛ فقط شکل تحت تغییر و تبدیل قرار می‌گیرد. اما شکل روحی درست به اندازهٔ بدن مورانشیا واقعی است، و به همان اندازه قابل تشخیص است.

انسانهای زمان پیش از عزیمت از جهانهای بومی محلی خویش به قصد رفتن به کرات پذیرش ابرجهان از پسر آفریننده و روح مادر جهان محلی تأیید روحی دریافت می‌کنند. از این نقطه به بعد، وضعیت انسان فراز یابنده برای همیشه تثبیت می‌شود. هرگز دانسته نشده که سرپرستان ابرجهانها دچار گمراهی شوند. سرافیمهای فراز یابنده در هنگام عزیمتشان از جهانهای محلی همچنین در مرتبت فرشتگان پیش می‌روند.

5- *سرپرستان ابرجهانها*. کلیهٔ فراز یابندگان که به کرات آموزشی ابرجهانها وارد می‌شوند سرپرستان قدمای ایامها می‌شوند؛ آنها حیات مورانشیایی جهان محلی را پیموده‌اند و اکنون ارواح اعتبار یافته هستند. آنها به عنوان ارواح جوان شروع به صعود از سیستم آموزشی و فرهنگی ابرجهان می‌کنند، که از کرات پذیرش ناحیهٔ فرعی آنها امتداد می‌یابد، و با کرات مطالعاتی ده ناحیهٔ اصلی و سپس کرات بالاتر فرهنگی ستاد مرکزی ابرجهان ادامه می‌یابد.

سه رسته از ارواح دانشجو مطابق اقامت موقتشان در ناحیهٔ فرعی، ناحیه‌های اصلی، و کرات ستاد مرکزی ابرجهانها که حاوی پیشرفت روحی هستند وجود دارد. همانطور که فراز یابندگان مورانشیا در کرات جهان محلی مطالعه و کار کردند، فراز یابندگان روحی نیز به کسب مهارت در کرات جدید ادامه می‌دهند، ضمن این که آنها در اهدای آنچه را که در چشمه‌های تجربی خرد به دیگران دریافت کرده‌اند تمرین می‌کنند. اما رفتن به مدرسه به عنوان یک موجود روحی در دوران زندگانی ابرجهانی بسیار متفاوت از هر چیزی است که به قلمروهای تخیلی ذهن مادی انسان پیوسته وارد شده است.

پیش از ترک ابرجهان به مقصد هاونا، این ارواح فراز یابنده همان درس کامل را در مدیریت ابرجهان دریافت می‌کنند که در طول تجربهٔ مورانشیایی خود در سرپرستی جهان محلی دریافت کردند. پیش از آن که انسانهای روحی به هاونا برسند، مطالعهٔ اصلی آنها، اما نه مشغلهٔ منحصر به فردشان، استادی در مدیریت جهان محلی و ابرجهان است. دلیل تمامی این تجارب اکنون به طور کامل مشخص نیست، اما شک نیست که نظر به سرنوشت محتمل آیندهٔ آنها به عنوان اعضای سپاه نهایت، چنین آموزشی خردمندانه و ضروری است.

نظام ابرجهان برای تمامی انسانهای فراز یابنده یکسان نیست. آنها همان آموزش کلی را دریافت می‌دارند، اما گروهها و طبقات ویژه درسهای ویژهٔ آموزشی را فرا می‌گیرند و درسهای مشخص کارآموزی را تجربه می‌کنند.

6- *رهنوردان هاونا*. هنگامی که توسعهٔ روحی کامل می‌شود، گر چه آکنده نیست، انسان در حال بقا برای سفر طولانی به هاونا، پناهگاه ارواح تکاملی، آماده می‌شود. شما در زمین یک مخلوق جسم و خون بودید؛ در جهان محلی شما یک موجود مورانشیایی بودید؛ در ابرجهان شما یک روح در حال تکامل بودید؛ با ورود شما به کرات پذیرش هاونا، آموزش معنوی شما به طور واقعی و به گونه‌ای جدی شروع می‌شود؛ پدیداری نهایی شما در بهشت به صورت یک روح کمال یافته خواهد بود.

سفر از ستاد مرکزی ابرجهان به کرات پذیرش هاونا همیشه در تنهایی صورت می‌گیرد. از حالا به بعد هیچ آموزش طبقه‌ای یا گروهی انجام نخواهد شد. کار شما در رابطه با آموزش تکنیکی و اداریِ کرات تکاملی زمان و فضا به پایان رسیده است. اکنون *آموزش شخصی* شما، آموزش فردی معنوی شما، آغاز می‌شود. سرشت آموزش از اول تا آخر، در تمامی هاونا، بدین شکل شخصی و سه‌گانه است: عقلانی، معنوی، و تجربی.

اولین عمل دوران زندگانی هاونایی شما این خواهد بود که برای سفر طولانی و امن خود سکنافیم انتقالتان را ارج نهاده و از او سپاسگزاری کنید. شما سپس به آن موجوداتی عرضه می‌شوید که ضامن فعالیتهای اولیهٔ شما در هاونا خواهند شد. بعد شما می‌روید ورود خود را ثبت نمایید و پیام سپاسگزاری و تقدیر خود را برای اعزام به پسر آفرینندهٔ جهان محلی خود، پدر جهان که دوران فرزندی‌تان را میسر ساخت، آماده سازید. این کار تشریفاتِ ورود به هاونا را خاتمه می‌دهد؛ در این هنگام به شما یک دورهٔ طولانی از فراغت برای مشاهدهٔ آزادانه داده می‌شود، و این فرصتی برای جستجوی دوستان، همیاران، و همکاران تجربهٔ طولانی فرازتان را فراهم می‌سازد. شما همچنین می‌توانید با ایستگاههای خبری مشورت نمایید تا اطمینان حاصل نمایید که از هنگامی که یوورسا را ترک کرده‌اید کدامیک از رهنوردان همیارتان عازم هاونا شده‌اند.

واقعیت ورود شما به کرات پذیرش هاونا به روال معمول به ستاد مرکزی جهان محلی شما اطلاع داده خواهد شد و شخصاً به اطلاع فرشتهٔ سراف نگاهبان شما، هر جایی که آن سرافیم بر حسب تصادف ممکن است باشد، رسانده خواهد شد.

انسانهای فراز یابنده در امور کرات تکاملی فضا به طور کامل آموزش یافته‌اند؛ اکنون آنها تماس طولانی و سودمندشان را با کرات آفریده شدهٔ کمال آغاز می‌کنند. از طریق این تجربهٔ ترکیبی، بی‌نظیر، و خارق‌العاده برای یک کار آینده چه تدارکی فراهم می‌شود! اما من نمی‌توانم در رابطه با هاونا به شما بگویم؛ شما باید این کرات را ببینید تا از شکوه آنها قدردانی نمایید و یا عظمت آنها را بفهمید.

7- *تازه واردهای بهشت*. شما به دنبال رسیدن به بهشت با مرتبت اقامتی، درس تدریجی را در ربانیت و ابسونیتی آغاز می‌کنید. اقامت شما در بهشت نشانگر این است که خداوند را یافته‌اید، و برای ورود به داخل سپاه انسانیِ نهایت فرا خوانده خواهید شد. از میان کلیهٔ مخلوقات جهان بزرگ، فقط آنهایی که با پدر به یگانگی دست یافته‌اند به داخل سپاه انسانی نهایت گرد می‌آیند. فقط این افراد سوگند پایان دهندگان را می‌خورند. موجودات دیگرِ کمال یا نیل بهشتی ممکن است به طور موقت به این سپاه نهایت ملحق شوند، اما آنها به این مأموریت ناشناخته و آشکار ناشدهٔ این سپاه در حال تکثیرِ کارآزموده‌های تکاملی و کمال یافتهٔ زمان و فضا برای ابد گمارده نشده‌اند.

به تازه واردهای بهشت یک دورهٔ آزادی داده می‌شود، و بعد از آن آنها معاشرت خود را با هفت گروه از سوپرنافیمهای اولیه آغاز می‌کنند. هنگامی که آنها درس خود را با رهبران پرستش به پایان می‌رسانند فارغ‌التحصیلان بهشت نام می‌یابند، و سپس به عنوان پایان دهندگان، به سرویس مشاهده‌گرانه و همیارانه به اقصی نقاط آفرینش پهناور گمارده می‌شوند. و با این وجود به نظر نمی‌رسد که هیچ کاربرد مشخص یا تثبیت شده‌ای برای سپاه انسانی پایان دهندگان وجود داشته باشد، گر چه ممکن است آنها در ظرفیتهای متعدد در کرات استقرار یافته در نور و حیات خدمت کنند.

اگر برای سپاه انسانی نهایت هیچ آینده یا سرنوشت آشکار ناشده‌ای نباشد، مأموریت کنونی این موجودات فراز یابنده در مجموع مکفی و شکوهمند خواهد بود. سرنوشت کنونی آنها طرح جهانی فراز تکاملی را به طور کامل توجیه می‌کند. اما اعصار آیندهٔ تکامل کرات فضای بیرونی بدون شک خرد و محبت مهرآمیز خدایان را در اجرای طرح الهی‌شان در زمینهٔ بقای بشری و فراز انسانی مشخص خواهد ساخت و با آکندگی بیشتر به گونه‌ای الهی روشن خواهد نمود.

این نوشته، به همراه آنچه که برای شما آشکار شده است و در رابطه با آنچه که شما در ارتباط با آموزش پیرامون کرهٔ خودتان ممکن است فرا گیرید، عرضه کنندهٔ خلاصه‌ای از دوران زندگانی یک انسان فراز یابنده می‌باشد. این ماجرا در ابرجهانهای گوناگون به طور قابل ملاحظه متفاوت است، اما این گزارش نگاهی اجمالی را در زمینهٔ طرح معمول پیشرفت انسانی، آنطور که در جهان محلی نبادان و در هفتمین بخش از جهان بزرگ، ابرجهان اروانتان، صورت می‌یابد ارائه می‌دهد.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک پیام‌آور توانمند از یوورسا می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 31

سپاه نهایت

سپاه پایان دهندگان انسانی نمایانگر مقصد شناخته شدهٔ کنونی انسانهای فراز یابندهٔ زمان است که با تنظیم کننده پیوند یافته‌اند. اما گروههای دیگری وجود دارند که همچنین به این سپاه گمارده شده‌اند. سپاه اولیهٔ نهایت شامل اینهاست:

1- بومیان هاؤنا.

2- پیام‌آوران گرانش.

3- انسانهای جلال یافته.

4- سرافیمهای پذیرش یافته.

5- فرزندان جلال یافتهٔ ماتریال.

6- مخلوقات جلال یافتهٔ بینابینی.

این شش گروه از موجودات جلال یافته این گروه بی‌نظیر را که از سرنوشت ابدی برخوردارند تشکیل می‌دهند. ما تصور می‌کنیم که کار آیندهٔ آنها را می‌دانیم، اما مطمئن نیستیم. در حالی که سپاه نهایت انسانی در حال بسیج شدن در بهشت هست، و در حالی که آنها اکنون به گونه‌ای بسیار گسترده به جهانهای فضا خدمت می‌کنند و کراتی را که در نور و حیات استقرار یافته‌اند سرپرستی می‌کنند، مقصد آیندهٔ آنها باید جهانهای اکنون در حال سازمانیابیِ فضای بیرونی باشد. حداقل این حدس یوورسا است.

این سپاه مطابق رابطه‌های کاریِ کرات فضا و بنا بر تجربهٔ ارتباطیِ مورد نیاز در سرتاسر دوران طولانی و پررویداد فرازگرایانهٔ زندگی سازماندهی شده است. کلیهٔ مخلوقات فراز یابنده که به این سپاه پذیرفته می‌شوند به گونه‌ای برابر مورد پذیرش واقع می‌شوند، اما این برابریِ والا

به هیچ وجه فردیت را ملغی نمی‌سازد یا هویت شخصی را از بین نمی‌برد. ما طی ارتباط با یک پایان دهنده می‌توانیم فوراً تشخیص دهیم که آیا او یک انسان فراز یابنده، بومی هاونا، سرافیم پذیرش یافته، مخلوق بینابینی، یا فرزند ماتریال است.

در طول عصر کنونی جهان، پایان دهندگان به خدمت در جهانهای زمان بازمی‌گردند. آنها به طور پی در پی برای کار به ابرجهانهای گوناگون گمارده می‌شوند، و تا بعد از این که در کلیهٔ شش ابرآفرینش دیگر خدمت کردند به ابرجهان بومی خویش تخصیص نمی‌یابند. آنها بدین نحو می‌توانند به برداشت هفتگانه از ایزد متعال دست یابند.

یک گروه یا گروههای بیشتری از پایان دهندگان انسانی دائماً در یورنشیا در خدمت هستند. هیچ حوزهٔ خدمت در جهان وجود ندارد که آنها به آن گمارده نشوند؛ آنها به طور سراسری و با دوره‌های تناوبی و برابر از مأموریت محوله و خدمت آزادانه عمل می‌کنند.

ما در رابطه با طبیعت سازمان آیندهٔ این گروه خارق‌العاده هیچ اطلاعی نداریم، اما پایان دهندگان اکنون یک گروه کاملاً حاکم بر خود هستند. آنها رهبران و مدیران دائم، دوره‌ای، و مأموریت خود را انتخاب می‌کنند. هیچ نفوذ خارجی هیچگاه نمی‌تواند بر سیاستهای آنها اعمال گردد، و سوگند وفاداری آنها فقط نسبت به تثلیث بهشت است.

پایان دهندگان ستاد مرکزی خود را در بهشت، در ابرجهانها، در جهانهای محلی، و در کلیهٔ پایتختهای منطقه‌ای دارا می‌باشند. آنها یک رستهٔ جداگانه از آفرینش تکاملی هستند. ما آنها را به طور مستقیم سرپرستی یا کنترل نمی‌کنیم، و با این وجود آنها نسبت به کلیهٔ طرحهای ما مطلقاً وفادار و همیشه همیارانه هستند. آنها به راستی روانهای گردآوری شدهٔ مورد آزمون واقع شده و حقیقی زمان و فضا — نمک تکاملی جهان — هستند، و آنها برای همیشه در برابر شرارت مقاوم و در مقابل گناه ایمن می‌باشند.

1- بومیان هاونا

بسیاری از بومیان هاونا که در مدارس رهنوردی - آموزشی جهان مرکزی به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند به انسانهای فراز یابنده به اندازهٔ زیاد دلبسته می‌شوند و پیوسته نسبت به کار آینده و سرنوشت سپاه پایان دهندگان انسانی هر چه بیشتر کنجکاو می‌شوند. در بهشت، در ستاد مرکزی اداری سپاه، برای داوطلبان هاونا یک مرکز ثبت وجود دارد که تحت سرپرستی دستیار گرندفاندا می‌باشد. امروزه شما میلیون میلیون تن از بومیان هاونا را خواهید یافت که در این لیست انتظار قرار دارند. این موجودات کامل که منشأ مستقیم و الهی آفرینشی دارند برای سپاه انسانیِ نهایت کمک بزرگی هستند، و بدون شک آنها در آیندهٔ بسیار دور حاوی خدمت حتی بزرگتری خواهند بود. آنها دیدگاه کسانی را که در کمال و آکندگی الهی به دنیا آمده‌اند فراهم می‌سازند. از این رو پایان دهندگان در بر گیرندهٔ هر دو فاز وجود تجربی — کامل و کامل شده — می‌باشند.

بومیان هاونا باید در ارتباط با موجودات تکاملی به پیشرفتهای مشخص تجربی دست یابند که برای اعطای یک قطعه از روح پدر جهانی ظرفیت پذیرش را به وجود خواهد آورد. اعضای دائمی سپاه انسانی پایان دهندگان فقط آن موجوداتی هستند که با روح اولین منبع و مرکز پیوند یافته‌اند، و یا آنهایی که همچون پیام‌آوران گرانش به گونه‌ای ذاتی حاوی این روح خدای پدر هستند.

ساکنان جهان مرکزی مطابق نسبت یک در یک هزار به سپاه پذیرفته می‌شوند — یک گروه پایان دهنده. این سپاه برای خدمت موقت در گروههای یک هزار نفره سازمان یافته است. نسبت آنها به صورت 997 مخلوق فراز یابنده، یک بومی هاونا و یک پیام‌آور گرانش است. بدین ترتیب پایان دهندگان به صورت گروهی بسیج می‌شوند، لیکن سوگند پایانی به طور فردی انجام می‌شود. این یک سوگند حاوی پیامدهای فراگیر و اهمیت جاودانه است. بومی هاونا همان سوگند را می‌خورد و برای ابد به این سپاه وصل می‌شود.

اعضای جدید هاونا گروه کاریِ خود را دنبال می‌کنند؛ هر جا که گروه برود، آنها هم می‌روند. و شما باید شور و شوق آنها را در کار جدید پایان دهندگان ببینید. احتمال نیل به سپاه پایانی یکی از شوق و شعفهای شکوهمند هاونا است؛ احتمال یک پایان دهنده شدن یکی از ماجراهای متعالی این نژادهای کامل است.

بومیان هاونا نیز به همان نسبت به سپاه مشترک پایان دهندگان تثلیث یافته در وایسجرینگتون و به سپاه پایان دهندگان تعالی‌گرا در بهشت پذیرفته می‌شوند. شهروندان هاونا به این سه فرجام به صورت اهداف عالی دوران زندگانی متعالی‌شان و نیز پذیرش محتمل آنها به سپاه پایان دهندگان هاونا می‌نگرند.

2- پیام‌آوران گرانش

هر جا و هر گاه که پیام‌آوران گرانش مشغول به کار می‌شوند، پایان دهندگان فرماندهی را به عهده دارند. کلیهٔ پیام‌آوران گرانش تحت قلمرو منحصر به فرد گرندفاندا می‌باشند، و فقط به سپاه اولیهٔ نهایت گمارده می‌شوند. آنها حتی اکنون برای پایان دهندگان گرانبها هستند، و همگی در آیندهٔ جاودان قابل خدمت خواهند بود. هیچ گروه دیگری از مخلوقات هوشمند از چنین سپاه شخصیت یافتهٔ پیام‌آوری که قادر باشد از زمان و مکان فراتر رود برخوردار نیست. انواع مشابه از پیام‌آوران - ثبت کنندگان که به سپاه دیگرِ پایان دهندگان وصل هستند شخصیت نیافته‌اند؛ آنها ابسونایتی شده‌اند.

پیام‌آوران گرانش از دیوینینگتون می‌آیند، و آنها تنظیم کنندگان تغییر و تبدیل یافته و شخصیت یافته هستند، اما هیچیک از اعضای گروه یوورسای ما توضیح طبیعت یکی از این پیام‌آوران را به عهده نخواهد گرفت. ما می‌دانیم که آنها موجوداتی بسیار شخصی، الهی، هوشمند، و به گونه‌ای متأثر کننده با ادراک هستند، اما ما تکنیک پیمایش فضاییِ بدون مدتِ آنها را نمی‌فهمیم. به نظر

می‌رسد آنها از این شایستگی برخوردارند که کلیهٔ انرژیها، مدارها، و حتی گرانش را به کار گیرند. پایان دهندگانِ سپاه انسانی نمی‌توانند زمان و فضا را به چالش بطلبند، اما آنها تقریباً با کلیهٔ شخصیتهای روحی که از این توانایی برخوردارند در ارتباطند و آنها را تحت فرمان خود دارند. ما به خود اجازه می‌دهیم که پیام‌آوران گرانش را شخصیت بنامیم، اما در واقع آنها موجودات فوق روحی، و شخصیتهای نامحدود و بی‌حد و مرز هستند. آنها در مقایسه با پیام‌آوران منفرد یک رستهٔ کاملاً متفاوت از شخصیت هستند.

پیام‌آوران گرانش ممکن است در ارقام نامحدود به یک گروه پایان دهنده وصل باشند، اما فقط یک پیام‌آور، رئیس همیارانش، به داخل سپاه انسانی نهایت فرا خوانده می‌شود. با این وجود یک پرسنل دائمیِ 999 نفره از پیام‌آوران همیار به این رئیس تخصیص یافته است، و در مواقعی ممکن است او بخواهد که ذخایر رسته در تعداد نامحدود برای کمک فرا خوانده شوند.

پیام‌آوران گرانش و پایان دهندگان جلال یافتهٔ انسانی یک عاطفهٔ متأثر کننده و عمیق برای یکدیگر به دست می‌آورند؛ آنها وجوه مشترک زیادی با هم دارند: یکی یک شخصیت‌یابی مستقیم از یک قطعهٔ پدر جهانی است، دیگری یک شخصیت آفریده شده است که در روان در حال بقای جاودان که با یک قطعه از همان پدر جهانی، تنظیم کنندهٔ فکری روحی، پیوند یافته وجود دارد.

3- انسانهای جلال یافته

انسانهای فراز یابندهٔ با تنظیم کننده پیوند یافته بخش عمدهٔ سپاه اولیهٔ نهایت را تشکیل می‌دهند. آنها معمولاً به همراه سرافیمهای پذیرش یافته و جلال یافته 990 تن از هر گروه پایان دهنده را تشکیل می‌دهند. نسبت انسانها و فرشتگان در هر یک گروه فرق می‌کند، گر چه تعداد انسانها از تعداد سرافیمها به مراتب بیشتر است. بومیان هاونا، پسران جلال یافتهٔ ماتریال، مخلوقات جلال یافتهٔ بینابینی، پیام‌آوران گرانش، و اعضای ناشناخته و ناپیدا فقط یک درصد از سپاه را تشکیل می‌دهند؛ هر گروه از یک هزار پایان دهنده برای درست ده تن از این شخصیتهای غیرانسانی و غیرسرافی جا دارد.

ما که از یوورسا هستیم از"سرنوشت پایانی" انسانهای فراز یابندهٔ زمان اطلاع نداریم. در حال حاضر آنها در بهشت اقامت دارند و موقتاً در سپاه نور و حیات خدمت می‌کنند، اما چنین مسیر خارق‌العادهٔ آموزشی فراز یابندگان و چنین رشتهٔ آموزشیِ طولانی جهانی باید طرح شود تا آنها را برای حتی آزمونهای بزرگتر اعتماد و خدمات والاتر مسئولیت از شایستگی برخوردار سازد.

به رغم این که این انسانهای فراز یابنده به بهشت دست یافته‌اند، در سپاه نهایت گردآوری شده‌اند، و در تعداد زیاد بازگردانده شده‌اند تا در پیشبرد امور جهانهای محلی شرکت نمایند و در مدیریت امور ابرجهان یاری رسانند — با وجود حتی این سرنوشت *ظاهری*، این واقعیت مهم باقی می‌ماند که آنها فقط به عنوان ارواح مرحلهٔ ششم ثبت شده‌اند. بدون شک یک گام بیشتر در دوران

زندگانی سپاه انسانی نهایت باقی می‌ماند. ما طبیعت آن گام را نمی‌دانیم، اما پیرامون سه واقعیت آگاهی یافته‌ایم، و در اینجا به آنها جلب توجه می‌نماییم:

1- ما مطابق اسناد می‌دانیم که انسانها در طول اقامت موقتشان در ناحیه‌های فرعی ارواح رستهٔ اول هستند، و این که هنگامی که به ناحیه‌های اصلی انتقال می‌یابند به رستهٔ دوم، و هنگامی که به کرات مرکزی آموزشی ابرجهان انتقال می‌یابند به رستهٔ سوم پیش می‌روند. انسانها بعد از رسیدن به ششمین دایرهٔ هاونا ارواح ردهٔ چهارم یا فارغ‌التحصیل می‌شوند، و هنگامی که پدر جهانی را پیدا می‌کنند ارواح رستهٔ پنجم می‌شوند. آنها پس از سوگند خوردن، که آنها را برای همیشه به ورود به مأموریت جاودانهٔ سپاه انسانی نهایت فرا می‌خواند، متعاقباً به ششمین مرحلهٔ وجود روحی دست می‌یابند.

ما مشاهده می‌کنیم که طبقه‌بندی، یا نامگذاری روحی توسط پیشروی واقعی از یک قلمرو خدمت جهان به قلمرو دیگر خدمت جهان یا از یک جهان به جهان دیگر تعیین شده است؛ و ما حدس می‌زنیم که اعطای طبقه‌بندی روحیِ هفتم به سپاه انسانیِ نهایت همزمان با پیشرفت آنها به مأموریت جاودان برای خدمت به کراتِ تا این هنگام ثبت نشده و آشکار نشده و مقارن با دستیابی آنها به ایزد متعال خواهد بود. اما سوا از این حدسیات جسورانه، ما به راستی بیش از شما در رابطه با تمامی اینها نمی‌دانیم؛ آگاهی ما از دوران زندگانی انسانی فراتر از فرجام کنونی بهشتی نمی‌رود.

2- پایان دهندگان انسانی به طور کامل از این فرمان اعصار اطاعت کرده‌اند: "کامل باشید"؛ آنها از مسیر جهانی پیشرفت انسانی صعود کرده‌اند؛ آنها خداوند را یافته‌اند، و به روال معمول به سپاه نهایت وارد شده‌اند. چنین موجوداتی به حد کنونی پیشرفت روحی دست یافته‌اند اما به *نهایت مرتبت غائی روحی* دست نیافته‌اند. آنها به حد کنونی کمال مخلوق رسیده‌اند اما به *نهایت خدمت مخلوق* نرسیده‌اند. آنها تمامیت پرستش الوهیت را تجربه نموده‌اند اما *نهایت نیل تجربی الوهیت را تجربه* نکرده‌اند.

3- انسانهای جلال یافتهٔ سپاه بهشتیِ نهایت موجودات فراز یابنده‌ای هستند که دارای دانش تجربی از هر مرحله از واقعیت و فلسفهٔ کاملترین حیات ممکن از وجود هوشمند می‌باشند، در حالی که در طول اعصارِ این صعود از پایین‌ترین کرات مادی تا قله‌های روحی بهشت، این مخلوقاتِ در حال بقا تا محدوده‌های ظرفیتشان در رابطه با هر تفصیل از هر اصل الهیِ سرپرستی عادلانه و کارآمد، و نیز بخشنده و شکیبای سرتاسر آفرینش جهانی زمان و فضا آموزش یافته‌اند.

ما چنین می‌پنداریم که موجودات بشری از حق سهیم شدن در دیدگاههای ما برخوردارند، و این که شما آزادید که راز سرنوشت غائی سپاه بهشتی نهایت را به همراه ما حدس بزنید. برای ما روشن است که مأموریتهای کنونی مخلوقات کمال یافتهٔ تکاملی در بر گیرندهٔ طبیعت دروس بعد

از فارغ‌التحصیلی در فهم جهان و مدیریت ابرجهان می‌باشد؛ و ما همگی می‌پرسیم: ”چرا باید خدایان آنقدر مشتاق آموزش کامل انسانهای در حال بقا در تکنیک مدیریت جهان باشند؟“

4- سرافیمهای پذیرش یافته

بسیاری از نگاهبانان وفادار سرافیِ انسانها اجازه دارند که به همراه انسانهای تحت سرپرستی خود از میان دوران زندگانی فرازگرایانه عبور کنند، و بسیاری از این فرشتگان نگاهبان بعد از پیوند یافتن با پدر، در انجام سوگند جاودانگیِ پایان دهندگان به افراد تحت سرپرستی خود می‌پیوندند، و برای ابد سرنوشت یاران انسانی خود را پذیرا می‌شوند. فرشتگانی که از میان تجربهٔ فرازگرایانهٔ موجودات بشری عبور می‌کنند می‌توانند در سرنوشت سرشت بشری سهیم شوند؛ آنها می‌توانند به همان اندازه و برای ابد به سپاه نهایت وارد شوند. تعداد زیادی از سرافیمهای پذیرفته شده و جلال یافته به سپاهیان گوناگون غیرانسانیِ نهایت وصل می‌شوند.

5- فرزندان جلال یافتهٔ ماتریال

در جهانهای زمان و فضا دوراندیشی‌هایی وجود دارد که به موجب آن هنگامی که دریافت تکالیف سیاره‌ای شهروندان نسل آدم از سیستمهای محلی برای مدتی طولانی به تأخیر می‌افتد، آنها می‌توانند درخواست کنند از وضعیت شهروندی دائم مرخص شوند. و اگر این درخواست آنها مورد پذیرش قرار گیرد، به رهنوردان فراز یابنده در پایتخت جهانها ملحق می‌شوند و از آنجا به بهشت و سپاه نهایت پیش می‌روند.

هنگامی که یک کرهٔ پیشرفتهٔ تکاملی به ادوار بعدی عصر نور و حیات دست می‌یابد، فرزندان ماتریال، آدم و حوای سیاره‌ای، می‌توانند بشر شدن را برگزینند، تنظیم کننده دریافت کنند، و به پیمایش مسیر تکاملی صعود جهانی که به سپاه پایان دهندگان انسانی راه می‌برد مبادرت کنند. برخی از این فرزندان ماتریال در مأموریتشان به عنوان شتاب دهندگان بیولوژیک، بخشاً ناموفق بوده‌اند یا از نظر تکنیکی دچار خطا شده‌اند، همانطور که آدم در یورنشیا چنین شد؛ و سپس آنها ناچار می‌شوند که مسیر طبیعی مردمان عالم را طی کنند، تنظیم کننده دریافت کنند، از میان مرگ عبور کنند، و از طریق ایمان از میان نظام فرازگرایانه پیش روند، و متعاقباً به بهشت و سپاه نهایت دست یابند.

این فرزندان ماتریال در شمار زیادی از گروههای پایان دهنده یافت نمی‌شوند. حضور آنها پتانسیل بزرگی به احتمالات خدمت والا برای چنین گروهی به وجود می‌آورد، و آنها به گونه‌ای تغییرناپذیر به عنوان رهبران آن انتخاب می‌شوند. اگر هر دو زوج عدنی به همان گروه وصل شوند، آنها معمولاً اجازه می‌یابند به صورت یک شخصیت واحد، به طور مشترک عمل نمایند. چنین زوج فراز یابنده‌ای در مقایسه با انسانهای فراز یابنده در ماجرای تثلیث یابی بسیار موفق‌ترند.

6- مخلوقات جلال یافتهٔ بینابینی

در بسیاری از سیارات مخلوقات بینابینی در ارقام زیاد تولید می‌شوند، اما پس از آن که کرهٔ بومی آنها در نور و حیات استقرار یافت، به ندرت در آن می‌مانند. سپس در آن هنگام، یا اندکی پس از آن، از وضعیت شهروندی دائم مرخص می‌شوند و صعود به بهشت را آغاز می‌کنند. آنها همراه با انسانهای زمان و فضا از کرات مورانشیا، ابرجهان، و هاونا عبور می‌کنند.

منشأ و طبیعت مخلوقات بینابینی از جهانهای گوناگون بسیار متفاوت است، اما فرجام همگی آنها پیوستن به یک سپاه بهشتی نهایت یا دیگری می‌باشد. مخلوقات بینابینی ثانویه همگی سرانجام با تنظیم کنندگان پیوند می‌یابند و به سپاه انسانی وارد می‌شوند. بسیاری از گروههای پایان دهنده یکی از این موجودات جلال یافته را در گروه خویش دارا می‌باشند.

7- مبشّران نور

در حال حاضر هر گروه پایان دهنده حاوی 999 شخصیت سوگند خورده، اعضای دائم، می‌باشد. مکان خالی توسط رئیس مبشران الحاق یافتهٔ نور اشغال می‌شود که به هر مأموریتِ تنها گمارده شده است. اما این موجودات فقط اعضای موقت سپاه هستند.

هر شخصیت آسمانی که به خدمت در هر سپاه پایان دهنده گمارده شده است یک مبشر نور نامیده می‌شود. این موجودات سوگند پایان دهنده را به جا نمی‌آورند، و گر چه تحت سرپرستی سازماندهی سپاه قرار دارند، به طور دائم به آن الحاق نیافته‌اند. این گروه ممکن است پیام‌آوران منفرد، سوپرنافیمها، سکنافیمها، شهروندان بهشت، یا فرزندان تثلیث یافتهٔ آنها — هر موجودی را که در اجرای مأموریتِ موقتِ یک پایان دهنده لازم باشد — در بر گیرد. ما از این که سپاه این موجودات را به مأموریت ابدی الحاق می‌دهد یا نه اطلاع نداریم. این مبشران نور در پایانِ الحاق‌یابی به وضعیت پیشین خود ادامه می‌دهند.

به تدریج که سپاه انسانی نهایت در حال حاضر تشکیل می‌شود، تنها شش طبقه از اعضای دائم وجود دارند. همانطور که ممکن است انتظار رود، پایان دهندگان در رابطه با هویت رفیقان آیندهٔ خود درگیر گمان پردازیهای زیادی می‌شوند، اما در میان آنها توافق اندکی وجود دارد.

ما که از یوورسا هستیم، اغلب در رابطه با هویت هفتمین گروه از پایان دهندگان به حدس و گمان می‌پردازیم. ما نظرات بسیاری را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم، که شامل مأموریت محتمل برخی از سپاهیان در حال گرد آمدن گروههای بیشمار تثلیث یافته در بهشت، وایسجرینگتون، و مدار درونی هاونا می‌باشد. حتی حدس زده می‌شود که ممکن است سپاه نهایت اجازه یابد بسیاری از دستیارانشان را در کار سرپرستی جهان تثلیث دهد، چرا که احتمال دارد آنها فرجامشان خدمت به جهانهایی باشد که اکنون در حال ساخته شدن هستند.

یکی از ما این نظر را دارد که این مکان خالی در سپاه توسط نوعی موجود که منشأ در جهان جدید خدمت آیندهٔ آنها دارد پر خواهد شد؛ دیگری به این باور تمایل دارد که این مکان توسط نوعی شخصیت بهشتی که هنوز آفریده نشده، منتج نشده، یا تثلیث نیافته است پر خواهد شد. اما پیش از آن که ما به راستی بدانیم، به احتمال زیاد منتظر ورود پایان دهندگان به هفتمین مرحلهٔ نیل روحی خواهیم ماند.

8- تعالی‌گرایان

بخشی از تجربهٔ انسان کامل شده در بهشت به عنوان یک پایان دهنده شامل تلاش برای دستیابی به درک طبیعت و کارکرد بیش از یکهزار گروه از ابرشهروندان تعالی‌گرای بهشت می‌باشد. آنها موجودات منتج شده‌ای هستند که از ویژگیهای ابسونایت برخوردارند. پایان دهندگان تعالی‌گرا، در معاشرتشان با این ابرشخصیتها، کمک بزرگی از هدایت یاری کنندهٔ رسته‌های بیشمار خادمان تعالی‌گرایی که به کار معرفی پایان دهندگان تکامل یافته به برادران جدید بهشتی‌شان گمارده شده‌اند دریافت می‌کنند. تمامی رستهٔ تعالی‌گرایان در غرب بهشت در یک منطقهٔ عظیم که آن را به طور انحصاری اشغال می‌کنند زندگی می‌کنند.

در بحث پیرامون تعالی‌گرایان ما در تنگنا قرار داریم، نه فقط به واسطهٔ محدودیتهای درک بشری، بلکه همچنین به دلیل شرایط فرمانی که بر این آشکارسازیها پیرامون شخصیتهای بهشت حاکم است. این موجودات به هیچ وجه به صعود انسان به هاونا مربوط نیستند. سپاه عظیم تعالی‌گرایان بهشت به هیچ وجه کاری به امور هاونا یا هفت ابرجهان ندارند. آنها فقط درگیر ابرمدیریت امور جهان بنیادین هستند.

از آنجا که شما یک مخلوق هستید، می‌توانید یک آفریدگار را بفهمید، اما به سختی می‌توانید درک کنید که یک انبوهشی عظیم و متنوع از موجودات هوشمند که نه آفریننده هستند و نه مخلوق وجود دارند. این تعالی‌گرایان هیچ موجودی را نمی‌آفرینند، و هیچگاه آفریده نیز نشده‌اند. در بحث پیرامون منشأ آنها، برای اجتناب نمودن از کاربرد یک واژهٔ جدید — یک نام اختیاری و بی‌معنی — ما این را از همه بهتر می‌پنداریم که بگوییم تعالی‌گرایان صرفاً *منتج می‌شوند*. کاملاً ممکن است که مطلق الوهیت در منشأ آنها درگیر شده باشد و ممکن است در سرنوشت آنها دست داشته باشد، اما این موجودات بی‌نظیر اکنون تحت سلطهٔ مطلق الوهیت نیستند. آنها تحت فرمان خدای غائی هستند، و اقامت موقت کنونی آنها در بهشت از هر نظر توسط تثلیث سرپرستی و هدایت می‌شود.

اگر چه تمامی انسانهایی که به بهشت دست می‌یابند مکرراً با تعالی‌گرایان روابطی دوستانه برقرار می‌کنند، همانطور که با شهروندان بهشت چنین می‌کنند، روال کار چنین است که اولین تماس جدی انسان با یک تعالی‌گرا در آن موقعیت پررویداد رخ می‌دهد، آنگاه که انسان فراز یابنده به عنوان عضوی از یک گروه جدید پایان دهنده، در دایرهٔ پذیرش پایان دهندگان می‌ایستد و

تحت نظارت رئیس تعالی‌گرایان، سرپرست مسئول آرشیتکتهای جهان بنیادین، سوگند تثلیث ابدیت را به جا می‌آورد.

9- آرشیتکتهای جهان بنیادین

آرشیتکتهای جهان بنیادین سپاه حاکم تعالی‌گرایان بهشت هستند. تعداد این سپاه حاکم 28/011 شخصیت است که دارای اذهان استاد، ارواح متعالی، و ابسونایتهای آسمانی است. افسر مسئول این گروه والامرتبه، آرشیتکت ارشد استاد، سرپرست هماهنگ کنندهٔ کلیهٔ موجودات هوشمند بهشت است که زیر سطح الوهیت هستند.

شانزدهمین ممنوعیت حکمی که این نوشته‌ها را مجاز داشته است می‌گوید: "اگر عاقلانه پنداشته شود، می‌توان وجود آرشیتکتهای جهان بنیادین و همکاران آنها را فاش نمود، اما منشأ، طبیعت، و سرنوشت آنها را نمی‌توان به طور کامل آشکار ساخت." با این وجود ما می‌توانیم به شما اطلاع دهیم که این آرشیتکتهای استاد در هفت سطح ابسونایت وجود دارند. این هفت گروه به صورت زیرین طبقه‌بندی شده‌اند:

1- *سطح بهشت*. فقط آرشیتکت ارشد یا اولین آرشیتکت منتج شده در این بالاترین سطح ابسونایت عمل می‌کند. این شخصیت غائی — که نه آفریننده و نه آفریده شده است — در پگاه ابدیت منتج گشت و اکنون به عنوان هماهنگ کنندهٔ بدیع بهشت و بیست و یک کرات فعالیتهای مربوط به آن عمل می‌نماید.

2- *سطح هاونا*. دومین منتج شدنِ آرشیتکتها سه طراح استاد و سرپرستان ابسونایت را به بار آورد، و آنها همیشه وقف هماهنگی یک میلیارد کرات کامل جهان مرکزی بوده‌اند. روایت بهشت تصریح می‌کند که این سه آرشیتکت، با رهنمود آرشیتکت پیش منتج شدهٔ ارشد، به طراحی هاونا کمک نمود، اما ما به راستی نمی‌دانیم.

3- *سطح ابرجهان*. سومین سطح ابسونایت شامل هفت آرشیتکت استاد هفت ابرجهان می‌باشد، که اکنون به عنوان یک گروه، حدوداً زمان یکسانی را در همراهی با هفت روح استاد در بهشت و با هفت مدیر عالی اجرایی در هفت کرات ویژهٔ روح بیکران سپری می‌کنند. آنها ابرهماهنگ کنندگان جهان بزرگ هستند.

4- *اولین سطح فضایی*. تعداد نفرات این گروه هفتاد آرشیتکت است، و ما حدس می‌زنیم که آنها درگیر طرحهای غائی برای اولین جهان فضای بیرونی هستند، که اکنون در ماورای مرزهای هفت ابرجهان کنونی در حال به حرکت درآمدن است.

5- *دومین سطح فضایی*. تعداد نفرات این پنجمین گروه از آرشیتکتها 490 تن است، و باز ما حدس می‌زنیم که آنها باید درگیر دومین جهان فضای بیرونی باشند، یعنی جایی که

فیزیکدانان ما به حرکت درآمدن قطعی انرژی را از پیش کشف کرده‌اند.

6- *سومین سطح فضایی*. تعداد نفرات این گروه ششم از آرشیتکتهای استاد 3430 تن است، و ما به همین منوال چنین استنباط می‌کنیم که آنها ممکن است با طرحهای عظیم سومین جهان فضای بیرونی مشغول باشند.

7- *چهارمین سطح فضایی*. این گروه که آخرین و بزرگترین گروه است، شامل 24/010 آرشیتکت استاد است، و اگر حدسیات پیشین ما درست باشد، باید به چهارمین و آخرین جهانهای پیوسته بزرگ شوندهٔ فضای بیرونی مربوط باشد.

جمع این هفت گروه از آرشیتکتهای استاد به 28/011 طراح جهان بالغ می‌شود. در بهشت روایتی وجود دارد که می‌گوید در گذشته‌های دور ابدیت، منتج شدن 28/012 آرشیتکت استاد مورد تلاش قرار گرفت، اما این نتوانست به ابسونایتی شدن انجامد، و به واسطهٔ آن مطلق جهانی تصرف شخصیتی را تجربه نمود. امکان دارد که سریهای فراز یابندهٔ آرشیتکتهای استاد با 28/011 آرشیتکت به سرحد ابسونیتی رسیدند، و این که 28/012 تلاش با سطح حساب شدهٔ حضور مطلق مواجه گشت. به عبارت دیگر، در 28/012 سطح منتج‌یابی، کیفیت ابسونیتی با سطح جهانی برابر گشت و به ارزش مطلق نائل گشت.

سه آرشیتکت سرپرست هاونا در سازماندهی کنشگرانهٔ خود، برای آرشیتکت منفرد بهشت به عنوان دستیاران همکار عمل می‌کنند. هفت آرشیتکت ابرجهانها به عنوان همترازان سه سرپرست هاونا عمل می‌کنند. هفتاد طراح جهانهای اولین سطح فضای بیرونی در حال حاضر برای هفت آرشیتکت هفت ابر جهان به عنوان دستیاران همکار خدمت می‌کنند.

آرشیتکتهای جهان بنیادین گروههای بیشماری از دستیاران و مددکاران را در اختیار دارند، از جمله دو رستهٔ عظیم از سازمان دهندگان نیرو، تعالی‌گرایان منتج شدهٔ اولیه و دستیار. این سازمان دهندگان استاد نیرو نباید با مدیران نیرو که به جهان بزرگ مربوط هستند اشتباه شوند.

کلیهٔ موجوداتی که توسط پیوند فرزندان زمان و ابدیت به وجود می‌آیند، همچون فرزندان تثلیث یافتهٔ پایان دهندگان و شهروندان بهشت، سرپرستان آرشیتکتهای استاد می‌شوند. اما از میان کلیهٔ مخلوقات یا وجودهای دیگری که به صورت کنشگران جهانهای سازمان یافتهٔ کنونی آشکار گشته‌اند، فقط پیام‌آوران منفرد و ارواح الهام یافتهٔ تثلیث هر گونه ارتباط ارگانیک با تعالی‌گرایان و آرشیتکتهای جهان بنیادین را حفظ می‌کنند.

آرشیتکتهای استاد تأیید تکنیکیِ گماردن پسران آفریننده به مکانهای فضایی‌شان برای سازماندهی جهانهای محلی را صورت می‌دهند. میان آرشیتکتهای استاد و پسران آفرینندهٔ بهشت یک ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد، و در حالی که این رابطه آشکار نشده است، به شما در رابطه با ارتباط آرشیتکتها و آفرینندگان متعالی جهان بزرگ در رابطهٔ اولین تثلیث تجربی آگاهی داده شده

است. این دو گروه، به همراه ایزد متعالِ در حال تکامل و تجربی، در بر گیرندهٔ تثلیث غائیِ حاوی ارزشهای متعال و معانی جهان بنیادین می‌باشند.

10- ماجرای غائی

آرشیتکت ارشد استاد سرپرستی هفت سپاه نهایت را به عهده دارد، و آنها از این قرارند:

1- سپاه پایان دهندگان انسانی.

2- سپاه پایان دهندگان بهشت.

3- سپاه پایان دهندگان تثلیث یافته.

4- سپاه پایان دهندگان مشترک تثلیث یافته.

5- سپاه پایان دهندگان هاونا.

6- سپاه پایان دهندگان تعالی‌گرا.

7- سپاه پسران آشکار ناشدهٔ سرنوشت.

هر یک از این سپاهیان سرنوشت دارای یک سرپرست مسئول می‌باشد، و این هفت رسته شورای عالی سرنوشت در بهشت را تشکیل می‌دهند؛ و در طول عصر کنونی جهان، گرندفاندا رئیس این گروه عالیِ مأموریت جهانی برای فرزندانِ سرنوشت غائی هستند.

گردهمایی این هفت سپاه پایان دهنده نشان دهندهٔ واقعیت بسیج پتانسیلها، شخصیتها، اذهان، ارواح، ابسونایتها، و واقعیتهای تجربی است که احتمالاً حتی از کارکردهای آیندهٔ ایزد متعال در جهان بنیادین نیز فراتر می‌رود. این هفت سپاه پایان دهنده احتمالاً نشانگر فعالیت کنونی تثلیث غائی هستند که در آمادگی برای رخدادهای غیرقابل تصور در جهانهای فضای بیرونی درگیر گرد آوردن نیروهای متناهی و ابسونایت می‌باشد. از هنگام ایام نزدیک به ابدیت، آنگاه که تثلیث بهشت شخصیتهای در آن هنگام موجودِ بهشت و هاونا را به گونه‌ای مشابه بسیج نمود و آنها را به عنوان سرپرستان و فرمانروایان هفت ابرجهانهای طرح‌ریزی شدهٔ زمان و فضا تعیین نمود، هیچ چیز مثل این بسیج رخ نداده است. هفت سپاه پایان دهنده نمایانگر پاسخ ربانیتِ جهان بزرگ به نیازهای آیندهٔ پتانسیلهای پدیدار نشده در جهانهای بیرونی حاوی فعالیتهای آیندهٔ جاودان است.

ما آینده و جهانهای بزرگتر بیرونی حاوی کرات مسکونی را به جرأت پیش‌بینی می‌کنیم، کرات جدیدی که با رسته‌های جدید موجودات زیبا و بی‌نظیر از سکنه پر می‌شود، یک جهان مادی که غائیتش اعجاب‌آور است، یک آفرینش عظیم که تنها فاقد یک چیز مهم می‌باشد: حضور *تجربهٔ*

متناهی واقعی در زندگی جهانی وجود فرازگرایانه. چنین جهانی تحت یک محدودیت عظیم تجربی به وجود خواهد آمد: محرومیت شرکت در تکامل قادر متعال. این جهانهای بیرونی همگی از خدمت بی‌مانند و کنترل فراگیر آسمانیِ ایزد متعال بهره‌مند خواهند گشت، اما خود همین واقعیت حضور فعال او مانع شرکت آنها در واقعیت‌یابی الوهیت متعال می‌شود.

در طول عصر کنونی جهان، به سبب واقعیت‌یابی ناتمام حاکمیت خدای متعال، شخصیتهای در حال تکامل جهان بزرگ متحمل دشواریهای بسیاری می‌شوند، اما ما همگی در تجربهٔ بی‌نظیر تکامل او سهیم هستیم. ما در او تکامل می‌یابیم و او در ما تکامل می‌یابد. روزگاری در آیندهٔ جاودان، تکامل الوهیت متعال یک واقعیت تکمیل شدهٔ تاریخ جهان خواهد شد، و فرصت شرکت در این تجربهٔ شگفت‌انگیز از صحنهٔ عمل کیهانی سپری خواهد شد.

اما آنهایی از ما که در طول دوران جوانی جهان این تجربهٔ بی‌نظیر را به دست آورده‌ایم در سرتاسر تمامی ابدیت آینده آن را گرامی خواهیم داشت. و بسیاری از ما گمان پردازی می‌کنیم که ممکن است مأموریت ذخایرِ به تدریج در حال افزایش انسانهای فراز یابنده و کامل شدهٔ سپاه نهایت، در مشارکت با شش سپاه عضوگیری شدهٔ مشابه دیگر این باشد که در تلاش برای جبران کاستیهای تجربی‌شان در زمینهٔ عدم شرکت در تکامل زمانی- فضایی ایزد متعال، این جهانهای بیرونی را سرپرستی کنند.

این نقصانها در کلیهٔ سطوح وجود جهان اجتناب ناپذیر هستند. در طول عصر کنونی جهان ما که از سطوح بالاتر وجودهای روحی هستیم اکنون نزول می‌کنیم تا جهانهای تکاملی را سرپرستی کنیم و به انسانهای فراز یابنده خدمت کنیم، و بدین ترتیب تلاش می‌کنیم که کمبودهای آنها را در واقعیتهای تجربهٔ والاتر روحی جبران نماییم.

اما گر چه ما پیرامون طرحهای آرشیتکتهای جهان بنیادین در رابطه با این آفرینشهای بیرونی به راستی هیچ چیز نمی‌دانیم، با این وجود، در رابطه با سه چیز مطمئن هستیم:

1- در واقع یک سیستم عظیم و جدید از جهانها وجود دارد که در قلمروهای فضای بیرونی به تدریج در حال سازمانیابی است. رسته‌های جدیدی از آفرینشهای فیزیکی، دایره‌های عظیم و غول‌آسای فوج جهانهای گوناگون که بسیار فراتر از سرحدات کنونی آفرینشهای با سکنه پر شده و سازمان یافته وجود دارند که در واقع از طریق تلسکوپهای شما قابل رویت هستند. در حال حاضر، این آفرینشهای بیرونی کاملاً فیزیکی هستند؛ آنها ظاهراً فاقد سکنه هستند و به نظر می‌رسد عاری از سرپرستی مخلوق می‌باشند.

2- بسیج نامشخص و کاملاً اسرارآمیز بهشتی موجودات کامل شده و فراز یابندهٔ زمان و فضا، در ارتباط با شش سپاه دیگر پایان دهندگان برای اعصار گوناگون ادامه می‌یابد.

3- همزمان با این کارکردها شخص متعالیِ الوهیت به عنوان فرمانروای قادر ابرآفرینشها در حال قدرت یابی است.

همینطور که ما این رخداد سه‌گانه، مخلوقات در حال احاطه شدن، جهانها، و الوهیت را مشاهده می‌کنیم، آیا می‌توانیم برای پیش‌بینی این که چیزی جدید و آشکار ناشده در جهان بنیادین در حال نزدیکی به اوج کمال است مورد انتقاد قرار گیریم؟ آیا این طبیعی نیست که ما باید این بسیج طولانی مدت و سازماندهی جهانهای فیزیکی را در این مقیاسِ تاکنون ناشناخته و پدیداری شخصیت ایزد متعال را با این طرح حیرت‌انگیز ارتقاءِ انسانهای زمان به کمال الهی و با بسیج متعاقب آنها در بهشت در سپاه نهایت — یک نامگذاری و سرنوشتی که در راز جهان احاطه شده — در ارتباط بدانیم؟ به طور فزاینده این اعتقاد تمامی یوورسا است که فرجام سپاه در حال گرد آمدنِ نهایت این است که در آینده در جهانهای فضای بیرونی به نوعی خدمت گمارده شوند، یعنی در جایی که ما از پیش توانسته‌ایم خوشه‌بندی حداقل هفتاد هزار انبوهش ماده، که هر یک از آنها از هر یک از ابرجهانهای کنونی بزرگتر است را تعیین نماییم.

انسانهای تکاملی در سیارات فضا به دنیا می‌آیند، از میان کرات مورانشیا عبور می‌کنند، از جهانهای روحی صعود می‌کنند، کرات هاونا را در می‌نوردند، خداوند را پیدا می‌کنند، به بهشت دست می‌یابند، و در سپاه اولیهٔ نهایت گردآوری می‌شوند، و در آنجا منتظر مأموریت بعدی در زمینهٔ خدمت در جهان می‌شوند. شش سپاه نهایتِ در حال گرد آمدنِ دیگر وجود دارد، اما گرندفاندا، اولین انسان فراز یابنده، به عنوان رئیس بهشتی کلیهٔ رسته‌های پایان دهندگان مقام ریاست را به عهده دارد. و همینطور که ما این چشم‌انداز اعجاب‌آور را نظاره می‌کنیم، همگی ندا در می‌دهیم: چه سرنوشت شکوهمندی برای فرزندان حیوان منشأ زمان، فرزندان مادی فضا!

[مسئولیت مشترک این مقاله به عهدهٔ یک مشاور الهی و یکی بدون نام و شماره می‌باشد که از سوی قدمای ایامها در یوورسا اجازه دارند بدین گونه عمل می‌نماید.]

~ ~ ~ ~ ~

این سی و یک مقاله که طبیعت الوهیت، واقعیت بهشت، سازماندهی و کارکرد جهان مرکزی و ابرجهانها، شخصیتهای جهان بزرگ، و سرنوشت والای انسانهای تکاملی را توصیف نمودند، توسط یک کمیسیون بالای بیست و چهار نفره از سرپرستان اروانتان ضمانت و فرمولبندی شده و به زبان انگلیسی در آورده شدند. این کمیسیون مطابق فرمانی که توسط قدمای ایامهای یوورسا صادر شده و چنین رهنمود می‌داد که ما باید در یورنشیا، سیارهٔ 606 سیتانیا، در نُرلاشیادِک نبادان، در سال 1934 بعد از میلاد مسیح این کار را انجام دهیم بدین گونه عمل نمود.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 32

تکامل جهانهای محلی

یک جهان محلی آفریدهٔ یک پسر آفریننده از نوع بهشتی میکائیل است. آن شامل یکصد کوکبه می‌شود، که هر یک در بر گیرندهٔ یکصد سیستم از کرات مسکونی است. هر سیستم نهایتاً شامل تقریباً یک هزار کرهٔ مسکونی خواهد شد.

این جهانهای زمان و مکان همگی تکاملی هستند. طرح خلاق میکائیلهای بهشت همیشه در امتداد مسیر تکامل تدریجی و توسعهٔ پیش رونده با طبیعتها و ظرفیتهای فیزیکی، عقلانی، و روحی مخلوقات متنوعی که در انواع گوناگون کرات تشکیل دهندهٔ چنین جهان محلی ساکن هستند پیش می‌رود.

یورنشیا به یک جهان محلی تعلق دارد که فرمانروای آن خدا - انسان نبادان، عیسی ناصری و میکائیل سلوینگتون می‌باشد. و تمامی برنامه‌های میکائیل برای این جهان محلی پیش از آن که او به ماجرای عالی فضا مبادرت ورزد توسط تثلیث بهشت به طور کامل تصویب شدند.

پسران خداوند می‌توانند قلمرو فعالیتهای آفرینندگی خود را انتخاب نمایند، اما این آفرینشهای مادی در ابتدا توسط آرشیتکتهای بهشتی جهان بنیادین برنامه‌ریزی و طراحی شدند.

1- پدیداری فیزیکی جهانها

کنترل پیش جهانیِ فضا - نیرو و انرژیهای نخستین کار سازمان دهندگان نیروی استاد بهشت می‌باشد، اما در قلمروهای ابرجهانی، هنگامی که انرژی به وجود آمده به جاذبهٔ محلی یا خطی واکنش نشان می‌دهد، آنها به نفع مدیران نیروی ابرجهان مربوطه کناره می‌گیرند.

این مدیران نیرو در مراحل پیش مادی و پس نیروی آفرینش یک جهان محلی به تنهایی عمل می‌کنند. هیچ موقعیتی برای یک پسر آفریننده برای سازماندهی جهان وجود ندارد تا این که مدیران نیرو انرژیهای فضا را آنقدر به قدر کافی به حرکت در آورند که یک بنیاد مادی — خورشیدهای واقعی و کرات مادی — برای جهان در حال پدیداری فراهم شود.

جهانهای محلی تقریباً همگی از پتانسیل انرژی یکسانی برخوردار هستند، گر چه در ابعاد فیزیکی به اندازهٔ زیاد متفاوتند و ممکن است در محتوای مادی مرئی گاه به گاه فرق داشته باشند. نیروی شارژ و عطیهٔ بالقوهٔ مادی یک جهان محلی به وسیلهٔ دستکاریهای مدیران نیرو و پیشینیان آنها و نیز فعالیتهای پسر آفریننده و توسط عطیهٔ کنترل ذاتی فیزیکی که همکار آفرینشگر او دارا می‌باشد تعیین می‌شود.

شارژ انرژی یک جهان محلی تقریباً یک یکصد هزارم عطیهٔ نیرویی ابرجهان آن می‌باشد. در مورد نبادان، جهان محلی شما، ماده شدن جرم اندکی کمتر می‌باشد. از نظر فیزیکی نبادان از تمامی عطایای فیزیکی انرژی و ماده که ممکن است در هر یک از آفرینشهای محلی اُروانتان یافت شوند برخوردار است. تنها محدودیت فیزیکی در گسترش تکاملی جهان نبادان شامل شارژ کمّیِ انرژی فضا است که توسط کنترل جاذبهٔ نیروهای مربوطه و شخصیتهای مجموعهٔ مکانیزم جهان محبوس شده است.

هنگامی که انرژی - ماده به یک مرحلهٔ مشخص در ماده شدن جرم رسید، یک پسر بهشتی آفریننده که توسط یک دختر آفرینشگر روح بیکران همراهی می‌شود، در صحنه ظاهر می‌شود. همزمان با ورود پسر آفریننده، کار در کرهٔ ساخته شده که کرهٔ ستاد مرکزی جهان محلیِ مورد پیش‌بینی خواهد شد آغاز می‌شود. برای اعصار طولانی این آفرینش محلی تکامل می‌یابد، خورشیدها ثبات می‌یابند، سیارات شکل می‌گیرند و در مدارشان به چرخش در می‌آیند، در حالی که کار آفرینش کرات ساخته شده که به صورت ستاد مرکزی کوکبه و پایتختهای سیستم خدمت می‌کنند ادامه می‌یابد.

2- سازمان جهان

در سازمان جهان مدیران نیرو و سایر موجوداتی که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند بر پسران آفریننده مقدم هستند. از انرژیهای فضا که بدینسان از پیش سازماندهی شده بودند، میکائیل، پسر آفرینندهٔ شما، نواحی مسکونی جهان نبادان را برقرار ساخت و از آن هنگام با کوشش بسیار خود را وقف ادارهٔ آنها کرده است. این پسران الهی از انرژی از پیش موجود مادهٔ مرئی را مادیت می‌بخشند، مخلوقات زنده را طرح‌ریزی می‌کنند، و با همکاری حضور جهانیِ روح بیکران، همراهان متنوعی از شخصیتهای روحی را خلق می‌کنند.

این مدیران نیرو و کنترلگران انرژی که در کار مقدماتی فیزیکی سازمان جهان مدتها پیش از پسر آفریننده آمدند، بعداً در ارتباطی شکوهمند با این پسر جهان خدمت می‌کنند، و برای همیشه در کنترل مشترک آن انرژیهایی که در ابتدا سازمان داده و در چرخش قرار دادند باقی می‌مانند. در سلوینگتون اکنون همان یکصد مراکز نیرویی که با پسر آفرینندهٔ شما در شکل‌گیری اولیهٔ این جهان محلی همکاری کردند هنوز عمل می‌کنند.

اولین عملکرد تکمیل شدهٔ آفرینش فیزیکی در نبادن شامل سازماندهی کرهٔ ستاد مرکزی، کرهٔ ساخته شدهٔ سلوینگتون با اقمار آن می‌باشد. از لحظهٔ اقدامات اولیهٔ مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی تا ورود پرسنل زنده در کرات تکمیل شدهٔ سلوینگتون اندکی بیش از یک میلیارد سال به وقت کنونی سیاره‌ای شما گذشت. ساختن سلوینگتون فوراً با آفرینش یکصد کرات ستاد مرکزی کواکبِ طرح‌ریزی شده و ده هزار کرات ستاد مرکزی سیستمهای محلی طرح‌ریزی شده برای کنترل و ادارهٔ سیاره‌ای، به همراه اقمار ساخته شدهٔ آنها دنبال شد. چنین کرات ساخته شده برای منزل دادن شخصیتهای فیزیکی و روحی، هر دو، و نیز فاصلهٔ میانیِ مراحل مورانشیا یا گذار وجود طراحی شده‌اند.

سلوینگتون، ستاد مرکزی نبادان، دقیقاً در مرکز انرژی - جرم جهان محلی واقع شده است. اما جهان محلی شما یک سیستم واحد نجومی نیست، گر چه یک سیستم بزرگ در مرکز فیزیکی آن وجود دارد.

سلوینگتون ستاد مرکزی شخصی میکائیل نبادان می‌باشد، اما او همیشه در آنجا یافت نخواهد شد. در حالی که عملکرد آرام و بی‌دغدغهٔ جهان محلی شما دیگر به حضور دائم پسر آفریننده در کرهٔ پایتخت نیاز ندارد، این امر در مورد دوره‌های پیشین سازماندهی فیزیکی صدق نمی‌کرد. یک پسر آفریننده نمی‌تواند کرهٔ ستاد مرکزی خود را ترک کند، تا این که از طریق پدیداری انرژی کافی که مدارها و سیستمهای گوناگون را قادر سازد یکدیگر را از طریق جاذبهٔ متقابل مادی متوازن سازند، در آن ناحیه جاذبه به ثبات رسد.

به زودی طرح فیزیکی یک جهان تکمیل می‌شود، و پسر آفریننده، با همکاری روح آفرینشگر، طرح خود را برای آفرینش حیات به اجرا می‌گذارد. در نتیجهٔ آن روح آفرینشگر، این تجلی روح بیکران، عملکرد جهانی خود را به عنوان یک شخصیت متمایز آفرینشگر آغاز می‌نماید. هنگامی که این اولین عمل خلاق فرموله شده و به اجرا گذارده می‌شود ستارهٔ تابان و بامداد، تجسم این اولین مفهوم خلاق هویت و کمال مطلوب الوهیت، پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. او رئیس اجرائی جهان است، همکار شخصی پسر آفریننده و کسی که در تمامی جنبه‌های صفات ممیزه شبیه او است، گر چه از نظر ویژگیهای الوهیت به طور محسوس محدود می‌باشد.

و اکنون که یاور دست راست و رئیس اجرائی پسر آفریننده فراهم شده است، آفرینش آرایش گسترده و شگفت‌انگیزی از مخلوقات متنوع به دنبال می‌آید. پسران و دختران جهان محلی می‌آیند و به زودی بعد از آن دولت چنین آفرینشی فراهم می‌گردد، که از شوراهای عالی جهان تا پدران کواکب و فرمانروایان سیستمهای محلی امتداد می‌یابد. اینها تجمع آن کراتی هستند که متعاقباً طراحی می‌شوند تا منازل نژادهای گوناگون انسانی مخلوقات صاحب اراده گردند، و سرپرستی هر یک از این کرات به عهدهٔ یک پرنس سیاره‌ای خواهد بود.

و سپس، هنگامی که چنین جهانی به طور کامل سازمان یافت و از سکنه پر شد، پسر آفریننده به عملی ساختن پیشنهاد پدر می‌پردازد، که انسان فانی را شبیه وجود الهی آنها خلق کند.

سازماندهی منزلگاههای سیاره‌ای هنوز در نبادان پیش می‌رود، چرا که این جهان در عالم پرستاره و سیاره‌ای اُروانتان به راستی یک خوشهٔ جوان است. در آخرین ثبت 3/840/101 سیارهٔ مسکونی در نبادان وجود داشت، و سِتانیا، سیستم محلی کرهٔ شما، نسبتاً نظیر سیستمهای دیگر است.

سِتانیا یک سیستم فیزیکی یکسان، یک واحد نجومی یا سازمان منفرد نیست. 619 کرات مسکونی آن در بیش از پانصد سیستم فیزیکی متفاوت واقع شده‌اند. فقط پنج عدد بیش از دو کرهٔ مسکونی دارند، و از اینها فقط یکی چهار سیارهٔ دارای سکنه دارد، در حالی که چهل و شش عدد دارای دو کرهٔ مسکونی می‌باشند.

کرات مسکونی سیستم سِتانیا از یووِرسا و آن خوشهٔ بزرگ خورشیدی که به صورت مرکز فیزیکی یا نجومی هفتمین ابرجهان عمل می‌کند بسیار فاصله دارند. از جروسم، ستاد مرکزی سِتانیا، دویست هزار سال نوری با مرکز فیزیکی ابرجهان اُروانتان، دورِ دور واقع در قطر متراکم راه شیری، فاصله وجود دارد. سِتانیا در حاشیهٔ جهان محلی قرار دارد، و نبادان اکنون کاملاً در خارج به سوی لبهٔ اروانتان قرار دارد. از دورترین نقطهٔ بیرونی سیستم کرات مسکونی تا مرکز ابرجهان اندکی کمتر از دویست و پنجاه هزار سال نوری فاصله است.

جهان نبادان اکنون در دوردستها به سوی جنوب و شرق در مدار ابرجهان اُروانتان در چرخش است. نزدیکترین جهانهای همسایه عبارتند از: آوالان، هِنسِلان، سَنسِلان، پُرتالان، وُلوِرینگ، فانُوینگ، و آلوُرینگ.

اما تکامل یک جهان محلی یک شرح طولانی است. مقالاتی که به ابرجهان می‌پردازند این موضوع را ارائه می‌دارند، مقالات این بخش که به آفرینشهای محلی مربوطند به آن ادامه می‌دهند، در حالی که مقالات متعاقب که به تاریخ و سرنوشت یورنشیا می‌پردازند، داستان را تکمیل می‌کنند. اما شما فقط از طریق مطالعهٔ روایات زندگی و آموزشهای پسر آفریننده‌تان، آنطور که روزگاری در کرهٔ تکاملی خودتان در قالب جسم انسانی به شکل انسان زندگی کرد، می‌توانید به قدر مکفی سرنوشت انسانهای چنین آفرینش محلی را درک کنید.

3- عقیدهٔ تکاملی

تنها آفرینشی که به طور کامل تثبیت شده است هاونا می‌باشد، جهان مرکزی، که مستقیماً توسط اندیشهٔ پدر جهانی و کلام پسر جاودان ساخته شد. هاونا یک جهان موجود، کامل، و سرشار است که منزل الوهیتهای جاودانه، مرکز تمامی چیزها، را احاطه می‌کند. آفرینشهای هفت ابرجهان، متناهی، تکاملی، و مداوماً پیشرو هستند.

منشأ سیستمهای فیزیکی زمان و فضا تماماً تکاملی است. آنها حتی به طور فیزیکی ثبات نمی‌یابند تا این که در مدارهای تثبیت شدهٔ ابرجهان خود در چرخش قرار گیرند. یک جهان محلی نیز در

نور و حیات تثبیت نمی‌شود تا این که احتمالات فیزیکی گسترش و توسعهٔ آن به انتها برسد، و این که وضعیت معنوی تمامی کرات مسکونی آن برای همیشه سامان یافته و تثبیت شود.

به جز در جهان مرکزی، کمال یک دستیابی تدریجی است. ما در آفرینش مرکزی یک الگوی کمال داریم، اما تمامی قلمروهای دیگر باید از طریق روشهایی که برای پیشرفت آن کرات یا جهانهای ویژه برقرار شده است به آن کمال دست یابند. و تقریباً یک تنوع نامحدود طرحهای پسران آفریننده را برای سازماندهی، تکامل، نظم‌دهی، و تثبیت جهانهای محلی مربوطه‌شان تعیین ویژگی می‌نماید.

به استثنای حضور الهی پدر، هر جهان محلی، از جهتی یک نسخه‌برداری از سازمان اداری آفرینش مرکزی یا الگو می‌باشد. اگر چه پدر جهانی شخصاً در جهان اقامتگاه حضور دارد، او در اذهان موجوداتی که منشأ در آن جهان دارند، آنطور که عملاً با ارواح انسانهای زمان و مکان سکنی می‌گزیند، ساکن نیست. به نظر می‌رسد جبران تماماً خردمندانه‌ای در تعدیل و تنظیم معنوی امور آفرینش گسترده وجود دارد. در جهان مرکزی پدر شخصاً چنین حضور دارد اما در اذهان فرزندان آن آفرینش کامل غایب است. در جهانهای فضا پدر شخصاً غایب است، و توسط پسران عالی قدرت خود نمایندگی می‌شود، در حالی که او در اذهان فرزندان انسانی خود شخصاً حضور دارد. او به طور معنوی از طریق حضور پیش - شخصی ناصحان اسرارآمیز که در اذهان این مخلوقات صاحب اراده ساکنند نمایندگی می‌شود.

تمامی آن شخصیتهای آفریننده و آفرینشگر که مرجعیت خود شامل و خود مختاری اداری را نمایندگی می‌کنند، به استثنای حضور شخصی پدر جهانی، در ستاد مرکزی یک جهان محلی اقامت دارند. در جهان محلی چیزی از هر کس و فردی از تقریباً هر طبقه از موجودات هوشمند که در جهان مرکزی وجود دارد، به جز پدر جهانی، یافت می‌شود. اگر چه پدر جهانی شخصاً در یک جهان محلی حضور ندارد، توسط پسر آفرینندهٔ آن، گاهی اوقات نایب خداوند و متعاقباً فرمانروای عالی و پر اقتدار، بنا به حق خودش، شخصاً نمایندگی می‌شود.

هر چه بیشتر در نردبان زندگی پایین می‌رویم، مشکلتر می‌شود با چشم ایمان مکان خدای نادیدنی را تعیین نمود. مخلوقات پایین‌تر — و گاهی اوقات حتی شخصیتهای بالاتر — همیشه این را مشکل می‌یابند که پدر جهانی را در پسران آفریننده‌اش مجسم نمایند. و از این رو، آنها تا زمان رسیدن به تعالی معنوی، هنگامی که تکمیل شدن تکامل آنها را قادر سازد شخص خداوند را ببینند، تدریجاً خسته می‌شوند، دچار شکهای معنوی می‌شوند، به سردرگمی در می‌غلتند، و لذا خود را از اهداف پیشرو معنوی زمان و جهان خود منزوی می‌سازند. بدین ترتیب آنها هنگام نظارهٔ پسر آفریننده توانایی دیدن پدر را از دست می‌دهند. مطمئن‌ترین تضمین برای مخلوق در سراسر تقلای طولانی برای دستیابی به پدر، در طول این دوران هنگامی که شرایط نهادین چنین نیلی را غیرممکن می‌سازد، حفظ سرسختانهٔ حقیقت - واقعیتِ حضور پدر در پسرانش می‌باشد. به راستی، به طور تمثیلی، از نظر روحانی و شخصی، پدر و پسرانش یکی هستند. این یک واقعیت است: آن کس که یک پسر آفریننده را دیده است پدر را دیده است.

شخصیتهای یک جهان مشخص، در آغاز، فقط مطابق درجهٔ نزدیکی‌شان به الوهیت تثبیت شده و قابل اطمینان هستند. هنگامی که منشأ مخلوق به قدر مکفی از منابع اولیه و الهی دور می‌شود، چه ما با پسران خداوند یا مخلوقات متعلق به سازمان روح بیکران سر و کار داشته باشیم، احتمال ناهماهنگی، اغتشاش، و گاهی اوقات طغیان — گناه — افزایش می‌یابد.

به استثنای موجودات کامل که منشأ در الوهیت دارند، تمامی مخلوقات دارای اراده در ابرجهان طبیعتی تکاملی دارند. آنها در وضعیت پایین شروع می‌کنند و سپس به طور پیوسته به سوی بالا، در واقع به سوی درون، فراز می‌یابند. حتی شخصیتهای بسیار روحانی از طریق تبدیلات پیشرو از زندگی به زندگی و از کره به کره به صعود از نردبان زندگی ادامه می‌دهند. و در مورد آن کسانی که ناصحان اسرارآمیز را خرسند نگاه می‌دارند، در صعود معنوی آنها به بلندیهای ممکن و دستیابی به جهان هیچ حدی وجود ندارد.

به کمال رسیدن مخلوقات زمان، هنگامی که در نهایت به انجام رسد، به طور کامل یک امر اکتسابی، یک دارایی اصیل شخصیتی است. در حالی که عناصر فیض الهی به طور آزادانه در آن آمیخته شده، با این وجود، پیشرفتهای مخلوق محصول تلاشهای فردی و زندگی واقعی، واکنش شخصیت با محیط موجود، هستند.

واقعیت منشأ تکاملی حیوانی در نظر جهان موجب ابهام هیچ شخصیتی نمی‌شود، زیرا این روش انحصاریِ تولید یکی از دو نوع اساسی مخلوقات متناهی هوشمند صاحب اراده می‌باشد. هنگامی که بلندیهای کمال و ابدیت به دست آمدند، عزت و افتخار تماماً نصیب آنهایی خواهد شد که در پایین شروع کرده و با شادمانی پله به پله از نردبان زندگی بالا رفتند، و آنهایی که پس از رسیدن به بلندیهای شکوه یک تجربهٔ شخصی که در بر گیرندهٔ یک دانش واقعی از هر مرحلهٔ زندگی از پایین به بالا می‌باشد را به دست آورده‌اند.

در تمامی اینها خرد آفرینندگان نشان داده می‌شود. برای پدر جهانی بسیار آسان می‌بود که تمامی انسانها را موجوداتی کامل خلق کند، و با کلام الهیش آنها را از کمال بهره‌مند سازد. اما این کار آنها را از تجربهٔ شگفت‌انگیز ماجراجویانه و آموزشی که با این صعود طولانی و تدریجیِ به سوی درون همراه است محروم می‌ساخت، تجربه‌ای که فقط توسط آنهایی به دست می‌آید که آنقدر خوشبختند که در پایین‌ترین نقطهٔ وجودِ زندگی آغاز کنند.

در جهانهایی که به دور هاونا در چرخش هستند فقط یک تعداد مکفی از مخلوقات کامل فراهم می‌شوند تا نیاز به راهنمایان آموزگار الگویی را برای آنهایی که از نردبان تکاملی حیات بالا می‌روند تأمین کنند. سرشت تجربیِ نوع تکاملیِ شخصیت، مکمل طبیعی کیهانیِ طبیعت پیوسته کامل مخلوقات بهشت - هاونا است. تا جایی که به تمامیت متناهی مربوط است، در واقع مخلوقات کامل و کامل شده، هر دو ناکامل هستند. اما در ارتباط تکمیلی مخلوقات موجوداً کامل سیستم بهشت - هاونا با پایان دهندگان تجرباً کامل شده‌ای که از جهانهای تکاملی صعود می‌کنند، هر دو نوع از محدودیتهای ذاتی رهایی می‌یابند و بدین ترتیب می‌توانند به طور مشترک در رسیدن به بلندیهای رفیع غایت منزلت مخلوق تلاش کنند.

این کارکردهای مخلوق پیامدهای جهانی کنشها و واکنشها در درون الوهیت هفتگانه هستند، جایی که الوهیت جاودانهٔ تثلیث بهشت با الوهیت در حال تکامل آفرینندگان متعالی جهانهای زمان - مکان در الوهیت نیرو - واقعیت یابندهٔ ایزد متعال و توسط او و از طریق او به هم می‌پیوندد.

مخلوق کامل الهی و مخلوق کامل شدهٔ تکاملی در درجهٔ پتانسیل الهی با هم برابرند، اما در نوع با هم فرق می‌کنند. هر یک برای نیل به والاترین خدمت باید به دیگری متکی باشد. ابرجهانهای تکاملی برای فراهم کردن آموزش نهایی برای شهروندان در حال صعودشان به هاونای کامل متکی هستند، اما جهان مرکزی کامل نیز برای تأمین توسعهٔ کامل ساکنان پایین روندهٔ خود به وجود ابرجهانهای کامل کننده نیاز دارد.

دو تجلی اصلی واقعیت متناهی، کمال ذاتی و کمال ناشی از تکامل، چه شخصیتها باشند یا جهانها، هماهنگ، به هم وابسته، و یکپارچه هستند. هر یک برای تکمیل کارکرد، خدمت، و سرنوشت به دیگری نیاز دارد.

4- رابطهٔ خداوند با یک جهان محلی

تصور نکنید که چون پدر جهانی قدر زیادی از خودش و قدرتش را به دیگران محول نموده، یک عضو خاموش یا غیرفعال از مشارکت الوهیت است. جدا از قلمروهای شخصیتی و اعطای تنظیم کننده، او ظاهراً در میان الوهیتهای بهشت از همه کمتر فعال است، بدین لحاظ که اجازه می‌دهد الوهیتهای همتراز او، پسرانش و موجودات هوشمند بیشمار آفریده شده در انجام مقصود جاودانهٔ او کار زیادی به انجام برسانند. او فقط بدین لحاظ عضو خاموش گروه سه‌گانهٔ خلاق است که هرگز آنچه را که هر یک از همیاران همتراز یا تحت فرمان او می‌توانند انجام دهند انجام نمی‌دهد.

خداوند از نیاز هر مخلوق هوشمند برای عملکرد و تجربه فهم کامل دارد، و از این رو در هر وضعیتی، چه به سرنوشت یک جهان یا به بهروزی دون پایه‌ترین مخلوقاتش مربوط باشد، خداوند به نفع کهکشان شخصیتهای آفریده شده و آفریننده که ذاتاً بین خودش و هر وضعیت مفروض جهانی یا رخداد خلاق مداخله می‌کنند از فعالیت کنار می‌کشد. اما به رغم این دست کشیدن، این نمایش هماهنگیِ بی‌نهایت، به سهم خداوند یک مشارکت واقعی، عملی و شخصی در این وقایع توسط و از طریق این عوامل و شخصیتهای مقرر شده وجود دارد. پدر در تمامی این کانالها و از طریق آنها برای سعادت تمامی آفرینش گستردهٔ خود کار می‌کند.

در رابطه با سیاستها، مدیریت، و ادارهٔ یک جهان محلی، پدر جهانی از طریق شخص پسر آفریننده‌اش عمل می‌کند. در روابط بین پسران خداوند، در همکاریهای گروهی شخصیتهایی که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند، یا در روابط بین هر یک از سایر مخلوقات، نظیر موجودات بشری، آنطور که به این روابط مربوط است، پدر جهانی هرگز مداخله نمی‌کند. قانون پسر آفریننده، حکم پدران کوکبه، فرمانروایان سیستم، و پرنسهای سیاره‌ای — سیاستها و

دستورالعملهای مقرر شده برای آن جهان — همیشه حکمفرماست. هیچ تقسیم‌بندی قدرت وجود ندارد. هیچگاه نیرو و مقصود الهی در دو جهت متقابل کار نمی‌کند. الوهیتها اتفاق آراءِ کامل و ابدی دارند.

پسر آفریننده در تمامی امور روابط اخلاقی، روابط هر طبقه‌ای از مخلوقات یا هر طبقهٔ دیگری از مخلوقات یا رابطهٔ دو فرد یا افراد بیشتر در هر گروه معین فرمان نهایی را صادر می‌کند. اما چنین طرحی به این معنی نیست که پدر جهانی به طریقهٔ خود مداخله نمی‌نماید و آنچه را که در رابطه با هر *مخلوق جداگانه* در سراسر آفرینش — آنطور که به وضعیت کنونی فرد یا چشم‌اندازهای آینده مربوط است، و آنطور که به طرح جاودانهٔ پدر و مقصود بیکران او بستگی دارد — ذهن الهی را خشنود می‌سازد انجام نمی‌دهد.

در مخلوقات انسانی صاحب اراده پدر در واقع در تنظیم کنندهٔ ساکن در فرد، پاره‌ای از روح پیش‌شخصی او، حضور دارد، و پدر همچنین منبع شخصیت چنین مخلوق انسانی صاحب اراده می‌باشد.

این تنظیم کنندگان فکر، عطایای پدر جهانی، نسبتاً منزوی هستند، آنها در اذهان انسان ساکن هستند اما هیچ ارتباط قابل تشخیصی با امور اخلاقی یک آفرینش محلی ندارند. آنها به طور مستقیم با خدمت فرشتگان سراف و نیز با دولت سیستمها، کواکب، یا یک جهان محلی هماهنگ نیستند، و حتی با حکومت یک پسر آفریننده، که خواستش قانون عالی جهان وی می‌باشد، نیز هماهنگی ندارند.

تنظیم کنندگان ساکن در فرد یکی از شیوه‌های جداگانه اما یکسان تماس خداوند با مخلوقات سراسر آفرینش بیکران وی می‌باشند. بدین ترتیب او که برای انسان فانی نادیدنی است حضور خود را آشکار می‌سازد، و اگر او می‌توانست چنین کند، خود را باز به طرق دیگر به ما نشان می‌داد. اما این آشکارسازیِ بیشتر به طور الهی ممکن نیست.

ما می‌توانیم مکانیسمی را که به وسیلهٔ آن پسران از دانش ژرف و کامل پیرامون جهانهای حوزهٔ اختیار خود برخوردار هستند ببینیم و بفهمیم، اما نمی‌توانیم روشهایی را که به وسیلهٔ آن خداوند به طور کامل و شخصاً از جزئیات جهان جهانها آگاه است کاملاً درک کنیم، گر چه ما حداقل می‌توانیم مسیری را که به وسیلهٔ آن پدر جهانی می‌تواند راجع به موجودات آفرینش پهناور خود اطلاعات کسب کند، و حضور خود را برای آنها آشکار سازد بشناسیم. پدر از طریق مدار شخصیت از تمامی اندیشه‌ها و اعمال همهٔ موجودات در کلیهٔ سیستمهای همهٔ جهانهای تمامی آفرینش آگاه است — دانش شخصی دارد. اگر چه ما نمی‌توانیم به طور کامل این تکنیک ارتباط روحانی خداوند با فرزندانش را درک کنیم، می‌توانیم با این اطمینان که "خداوند فرزندان خود را می‌شناسد" نیرو یابیم، و این که در رابطه با هر یک از ما "او به این توجه دارد که ما کجا زاده شدیم."

پدر جهانی در جهان شما و در قلب شما حضور دارد، با یک گویش معنوی، از طریق یکی از هفت روح استادِ منزلگاه مرکزی، و به طور مشخص، از طریق تنظیم کنندهٔ الهی که در اعماق ذهن انسان زندگی می‌کند و کار می‌کند و منتظر می‌ماند.

خداوند یک شخصیت خود محور نیست. پدر آزادانه خود را در میان آفرینش خود و در میان مخلوقاتش توزیع می‌کند. او نه تنها در الوهیتها زندگی می‌کند و عمل می‌کند، بلکه حتی در پسرانش. او انجام هر چیزی را که انجامش به طور الهی برای آنها ممکن باشد به آنان محول می‌کند. پدر جهانی به راستی خود را از هر کارکردی که انجامش برای موجودی دیگر ممکن باشد محروم کرده است. و این امر درست به اندازهٔ پسر آفریننده که به جای خداوند در ستاد مرکزی یک جهان محلی حکومت می‌کند در رابطه با انسان فانی صادق است. بدین ترتیب ما حاصل محبت ایده‌آل و بیکران پدر جهانی را نظاره می‌کنیم.

ما از عظمت و بزرگواریِ سرشت الهی پدر در این اعطای جهانی او گواه فراوان داریم. اگر خداوند چیزی از خود را از آفرینش جهانی دریغ داشته است، پس از آن مابقی در سخاوتِ فراوان می‌باشد. او تنظیم کنندگان فکر، ناصحان اسرارآمیز زمان را، که با صبر فراوان در کاندیداهای انسانی برای زندگی جاوید ساکن هستند به انسانهای کرات اعطا نموده است.

پدر جهانی خود را افشانده است تا تمامی آفرینش را در دارایی شخصیت و نیل بالقوهٔ معنوی غنی سازد. خداوند خود را به ما اهدا کرده است تا بتوانیم همانند او باشیم. او قدرت و جلالی را برای خود حفظ نموده است که برای نگهداری از آن چیزهایی که به دلیل عشق به آنها خود را بدین صورت از تمامی چیزهای دیگر تهی ساخته است ضروری است.

5- مقصود جاودانه و الهی

در پیشروی جهانها در میان فضا هدفی بزرگ و باشکوه وجود دارد. تمامی تقلاهای انسانی شما بیهوده نیست. ما همگی بخشی از یک طرح عظیم و یک کار بسیار بزرگ هستیم، و عظمت این کار این را غیرممکن می‌سازد که بتوان چیز زیادی از آن را در هر لحظهٔ مشخص و در طی یک زندگی دید. ما همگی بخشی از یک پروژهٔ ابدی هستیم که خدایان بر آن نظارت داشته و آن را به انجام می‌رسانند. کل مکانیسم اعجاب‌انگیز و جهانی به طرزی شکوهمند با موسیقی موزون اندیشهٔ بیکران و مقصود جاودانهٔ اولین منبع و مرکز بزرگ در میان فضا در حال حرکت است.

مقصود جاودانهٔ خدای جاودان یک آرمان والای معنوی است. رخدادهای زمان و تقلاهای وجود مادی چوب‌بستی گذرا هستند که به سوی دیگر، به سوی سرزمین موعود واقعیت معنوی و وجود آسمانی، پل می‌زنند. البته شما انسانها درک ایدهٔ یک مقصود جاودانه را مشکل می‌یابید. شما عملاً قادر نیستید پندار ابدیت، چیزی بدون آغاز و پایان ناپذیر، را بفهمید. هر چیزی که برای شما آشناست پایانی دارد.

آنطور که به یک زندگی منفرد، مدت یک قلمرو، یا رخدادنگاری هر سری به هم پیوستهٔ وقایع بستگی دارد، به نظر می‌رسد که ما با یک دورهٔ منفرد زمانی سر و کار داریم. هر چیز به نظر می‌رسد آغاز و پایانی دارد. و به نظر می‌رسد که یک سری از این تجارب، زندگیها، اعصار، یا دورانها، هنگامی که به طور متوالی چیده شوند، یک حرکت مستقیم، یک رخداد مجرد از زمان را که در یک لحظه در رخسار بیکران ابدیت می‌درخشد به وجود می‌آورند. اما هنگامی که ما به تمامی اینها از پشت صحنه می‌نگریم، یک نگرش جامع‌تر و یک فهم کاملتر چنین حکایت می‌کند که این تعبیر ناکافی، گسسته، و برای احتساب صحیح و یا مرتبط کردن کارکردهای زمان با مقاصد اساسی و واکنشهای اصلی ابدیت به طور کامل نامناسب است.

به منظور توضیح به ذهن انسانی، برای من مناسبتر به نظر می‌رسد که ابدیت به صورت یک چرخه و مقصد ابدی به صورت یک دایرهٔ بی‌پایان در نظر گرفته شود، یک دایرهٔ ابدیت که به طریقی با چرخه‌های گذرای مادی زمان هماهنگ شده است. دربارهٔ نواحی زمان که با چرخهٔ ابدیت مرتبط هستند و بخشی از آن را تشکیل می‌دهند، ما ناچاریم تصدیق کنیم که همانطور که موجودات موقت زمان به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، و می‌میرند، این اعصار موقت به وجود می‌آیند، زندگی می‌کنند، و می‌میرند. بیشتر موجودات بشری می‌میرند زیرا، پس از این که نتوانستند به سطح روحی پیوند با تنظیم کننده دست یابند، دگرگونی مرگ در بر گیرندهٔ تنها پروسهٔ ممکن است که توسط آن بتوانند از موانع زمانی و قید و بندهای آفرینش مادی بگریزند، و بدین ترتیب بتوانند به مرحلهٔ روحیِ پیشرفت تدریجی در دامان ابدیت برسند. به دنبال بقا پس از زندگی آزمونیِ وجود مادی و وابسته به زمان، برای شما ممکن می‌شود در تماس با ابدیت، حتی به عنوان قسمتی از آن ادامهٔ حیات دهید، و برای همیشه با کرات فضا به دور دایرهٔ اعصار جاودان به طور موزون حرکت کنید.

ناحیه‌های زمان همانند درخششهای شخصیت در شکل موقت هستند. آنها برای دورانی پدیدار می‌شوند، و سپس از دید انسان محو می‌گردند، تا این که به صورت عوامل جدید و فاکتورهای مداوم در زندگی بالاترِ چرخش بی‌پایان به دور دایرهٔ ابدی دوباره ظاهر شوند. مطابق اعتقاد ما در جهانی با حد و مرز مشخص که در یک دایرهٔ پهناور و کشیده شده به دور مکان مرکزی اقامت پدر جهانی حرکت می‌کند، ابدیت به سختی می‌تواند به شکل یک رانش مستقیم پندار شود.

صراحتاً، ابدیت برای ذهن متناهی وابسته به زمان غیرقابل فهم است. به عبارت ساده شما نمی‌توانید آن را درک کنید. شما نمی‌توانید آن را بفهمید. من به طور کامل آن را تجسم نمی‌کنم، و حتی اگر می‌کردم، برای من غیرممکن می‌بود که برداشت خود را به ذهن بشری انتقال دهم. با این وجود، من حداکثر تلاش خود را به عمل آورده‌ام تا چیزی از نقطه نظر خودمان را به نمایش بگذارم، و تا اندازه‌ای از درکمان را از چیزهای ابدی به شما بگویم. من تلاش می‌کنم که به شما در شکل دادن افکارتان پیرامون این ارزشهایی که طبیعتی لایتناهی و اهمیتی ابدی دارند یاری رسانم.

در ذهن خداوند طرحی وجود دارد که هر یک از مخلوقات سراسر قلمرو پهناورش را در بر می‌گیرد، و این طرح، مقصودی ابدی از فرصت نامحدود، پیشرفت بی‌حد و حصر، و حیات

بی‌پایان است. و گنجینه‌های بیکران چنین زندگی بی‌مانند متعلق به شماست، به شرطی که برای آن کوشا باشید!

هدف ابدیت پیش روست! ماجرای نیل به خداگونگی در برابر شما قرار دارد! مسابقهٔ کمال در جریان است! هر کس که مایل است می‌تواند وارد شود، و در نتیجهٔ تلاشهای هر موجود بشری که در مسیر مسابقهٔ ایمان و اطمینان پیش رود پیروزی قطعی حاصل خواهد شد، و هر مرحلهٔ راه به راهبری تنظیم کنندهٔ ساکن در انسان و هدایت آن روح نیک پسر جهان که چنان آزادانه بر روی تمامی انسانها ریخته شده بستگی دارد.

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به شورای عالی نبادان وصل شده و توسط جبرئیل سلوینگتون به این مأموریت گمارده شده است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 33

حکومت جهان محلی

در حالی که پدر جهانی به طور قطع بر آفرینش پهناور خود حکومت می‌کند، در سازمان اداری یک جهان محلی از طریق شخص پسر آفریننده عمل می‌کند. پدر در غیر این صورت شخصاً در امور اداری یک جهان محلی عمل نمی‌کند. این امور به پسر آفریننده و روح مادر جهان محلی و به فرزندان گوناگون آنها واگذار شده‌اند. برنامه‌ها، سیاستها، و کارکردهای اداری جهان محلی توسط این پسر شکل یافته و به اجرا در می‌آیند، و او در پیوند با روح همکار خود قدرت اجرائی را به جبرئیل و اختیارات حوزه‌ای را به پدران کوکبه، فرمانروایان سیستم، و پرنسهای سیاره‌ای محول می‌کند.

1- میکائیل نبادان

پسر آفرینندهٔ ما تجسم شخصیتی ششصد و یازده هزار و صد و بیست و یکمین (611،121) برداشت اولیه از هویت بیکران و منشأ همزمان در پدر جهانی و پسر جاودان می‌باشد. میکائیل نبادان "تنها پسر به وجود آمده" می‌باشد که در این ششصد و یازده هزار و صد و بیست و یکمین مفهوم جهانی الوهیت و ابدیت تبلور یافته است. ستاد مرکزی او در قصر سه‌گانهٔ نور در سلوینگتون می‌باشد. و این منزلگاه به این دلیل چنین ترتیب داده شده که میکائیل زندگی تمامی سه مرحلهٔ وجود هوشمند مخلوق، روحی، مورانشیایی، و مادی را تجربه کرده است. به دلیل نامی که به هفتمین و آخرین اعطای او در یورنشیا مربوط است، از او گاهی اوقات به عنوان میکائیل مسیح نام برده می‌شود.

پسر آفرینندهٔ ما پسر جاودان، همیار موجود بهشتی پدر جهانی و روح بیکران، نیست. میکائیل نبادان یک عضو تثلیث بهشت نیست. با این وجود پسر استاد ما در قلمرو خویش از تمامی ویژگیها و قدرتهای الهی که پسر جاودان در واقع خود در صورت حضور در سلوینگتون و عملکرد در نبادان می‌توانست از خود آشکار سازد برخوردار می‌باشد. میکائیل حتی از قدرت و اختیار بیشتر برخوردار است، زیرا او نه تنها تجسم پسر جاودان است بلکه همچنین حضور شخصی پدر جهانی را برای این جهان محلی و در آن به طور کامل نمایندگی می‌کند و در واقع مظهر آن می‌باشد. او حتی پدر - پسر را نمایندگی می‌کند. این روابط تشکیل دهندهٔ پسر آفریننده‌ای

است که از میان تمامی موجودات الهی که قادر به مدیریت مستقیم جهانهای تکاملی و تماس شخصی با موجودات ناکامل آفریده شده هستند، قدرتمندترین، فراگیرترین، و با نفوذترین می‌باشد.

پسر آفرینندهٔ ما همان نیروی گیرای معنوی، جاذبهٔ روحی، را از ستاد مرکزی جهان محلی به کار می‌گیرد که پسر جاودان بهشت، اگر شخصاً در سلوینگتون بود، به کار می‌گرفت، و *بیشتر*. این پسر جهان همچنین تجسم پدر جهانی برای جهان نبادان می‌باشد. پسران آفریننده مراکز شخصیتی برای نیروهای روحیِ پدر - پسرِ بهشت می‌باشند. پسران آفریننده تمرکز نهایی کانونی نیرویی - شخصیتیِ ویژگیهای نیرومند زمانی - مکانی خدای هفتگانه هستند.

پسر آفریننده تجسم قائم مقام پدر جهانی، همتراز الهی پسر جاودان، و همیار آفرینشگر روح بیکران است. برای جهان ما و تمامی کرات مسکونی آن پسر عالی مقام از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی خدا است. او تجسم تمامی الوهیتهای بهشت است که انسانهای در حال تکامل می‌توانند از روی بصیرت درک کنند. این پسر و روح همیار او والدین آفرینندهٔ شما *هستند*. برای شما، میکائیل، پسر آفریننده، شخصیت مافوق است. برای شما، پسر جاودان فوق عالی است — یک شخصیت بیکران الهی.

در شخص پسر آفریننده، ما یک فرمانروا و والدهٔ الهی داریم که درست به اندازهٔ پدر جهانی و پسر جاودان، اگر هر دو در سلوینگتون حضور داشتند و در مدیریت امور جهان نبادان درگیر بودند، پرقدرت، کارآمد، و بخشنده است.

2- فرمانروای نبادان

مشاهدهٔ پسران آفریننده این امر را آشکار می‌سازد که برخی از آنان بیشتر شبیه پدر، برخی شبیه پسر، در حالی که سایرین ترکیبی از هر دو والدین بیکران خود هستند. پسر آفرینندهٔ ما به طور قطع ویژگیها و صفاتی را نمایان می‌سازد که بیشتر شبیه پسر جاودان است.

میکائیل چنین برگزید که این جهان محلی را سازمان دهد، و او در اینجا اکنون فرمانروای عالی است. قدرت شخصی او به واسطهٔ مدارهای از پیش موجود جاذبه که مرکزش در بهشت است، و به واسطهٔ حق محفوظ قدمای ایامهای دولت ابرجهان در قضاوتهای نهایی اجرائی پیرامون نابودی شخصیت محدود است. شخصیت عطیهٔ انحصاری پدر است، اما پسران آفریننده، با موافقت پسر جاودان، طرحهای جدید مخلوق را ابداع می‌کنند، و با همکاری عملی همیاران روحی آنها، ممکن است به دگرگونیهای جدید انرژی - ماده مبادرت ورزند.

میکائیل تجسم پدر - پسرِ بهشت برای جهان محلی نبادان و در آن می‌باشد. از این رو، هنگامی که روح آفرینشگر مادر، تجسم روح بیکران در جهان محلی، به دنبال بازگشت از اعطای نهایی میکائیل مسیح در یورنشیا خود را تحت فرمان او قرار داد، پسر استاد بدین گونه حول "تمامی نیروهایی که در آسمان و زمین است" اختیار قانونی به دست آورد.

این فرمانبرداری خادمان الهی نسبت به پسران آفرینندهٔ جهانهای محلی، این پسران استاد را گنجینه‌های شخصیِ الوهیتِ به طور متناهی قابل آشکارسازی پدر، پسر، و روح می‌سازد. ضمن این که تجارب اعطای مخلوق میکائیلها آنها را شایسته می‌سازد که الوهیت تجربی ایزد متعال را به نمایش گذارند. هیچ موجود دیگری در جهانها شخصاً بدین گونه پتانسیلهای تجربهٔ کنونی متناهی را تا به آخر مصرف نکرده است، و هیچ موجود دیگری در جهانها از چنین کیفیتهایی برای حاکمیت منفرد برخوردار نیست.

اگر چه ستاد مرکزی میکائیل به طور رسمی در سلوینگتون، پایتخت نبادان، واقع شده است، او بخش عمده‌ای از وقت خود را در دیدار از ستاد مرکزی کوکبه و سیستم و حتی تک تک سیارات می‌گذراند. او مرتباً به بهشت و اغلب به یوورسا سفر می‌کند تا در آنجا با قدمای ایامها مشورت نماید. هنگامی که او در سلوینگتون نیست، جای او را جبرئیل می‌گیرد، که در آن هنگام به عنوان نایب فرمانروای جهان نبادان عمل می‌کند.

3- پسر و روح جهان

روح بیکران ضمن نفوذ بر تمامی جهانهای زمان و فضا از ستاد مرکزی هر جهان محلی به عنوان یک نقطهٔ تمرکز ویژهٔ کانونی با کسب کیفیتهای کامل شخصیتی از طریق تکنیک همکاری خلاق با پسر آفریننده عمل می‌کند. تا جایی که به یک جهان محلی مربوط است، اقتدار اجرایی یک پسر آفریننده نهایی است. روح بیکران، همانند خادم الهی، به طور کامل تشریک مساعی کننده، گر چه کاملاً هماهنگ است.

روح مادر جهانی سلوینگتون، همکار میکائیل در کنترل و ادارهٔ نبادان، از ششمین گروه ارواح متعالی و شمارهٔ 611/121 از آن نوع می‌باشد. او داوطلب شد که میکائیل را در هنگام رهایی‌اش از وظایف بهشتی همراهی نماید و از آن هنگام در آفرینش و حکمرانی بر جهان او با وی کار کرده است.

پسر استادِ آفریننده فرمانروای شخصی جهان خویش می‌باشد، اما در کلیهٔ جزئیاتِ مدیریت آن، روح جهان با پسر مدیر مشترک می‌باشد. در حالی که روح همواره پسر را به عنوان قدرت عالیه و فرمانروا به رسمیت می‌شناسد، پسر در تمامی امور عالم همیشه به روح یک مقام هماهنگ و اختیار برابر اعطا می‌دارد. پسر آفریننده در تمامی کارِ اعطای مهر و حیات خویش همیشه و همواره توسط روح تماماً خردمند و پیوسته وفادار جهان و توسط کلیهٔ شخصیتهای گوناگون فرشتگان همراه او به طور کامل حمایت و با توانمندی یاری می‌شود. چنین خادم الهی در واقع مادر ارواح و شخصیتهای روحی، مشاور پیوسته حاضر و تماماً خردمند پسر آفریننده، یک جلوهٔ وفادار و راستین روح بیکران بهشت می‌باشد.

پسر در جهان محلی خویش به صورت یک پدر عمل می‌کند. روح، آنطور که مخلوقات فانی می‌فهمند، نقش یک مادر را بازی می‌کند. او همیشه پسر را یاری می‌کند و برای ادارهٔ جهان دائماً

مورد نیاز است. در صورت وقوع شورش فقط پسر و پسران همکار او می‌توانند به عنوان نجات دهنده عمل کنند. هیچگاه روح نمی‌تواند به چالش طلبیدن شورش را به عهده گیرد یا از مرجعیت دفاع کند، اما روح در تمامی چیزهایی که پسر در تلاشش برای تثبیت دولت و حفظ مرجعیت در کرات آلوده به شرارت یا تحت سلطهٔ گناه ممکن است نیاز به تجربهٔ آن داشته باشد پیوسته از او حمایت می‌کند. فقط یک پسر می‌تواند کار آفرینش مشترک آنها را اصلاح کند. اما هیچ پسری نمی‌تواند بدون همکاری بی‌وقفهٔ خادم الهی و مجموعهٔ عظیم یاوران روحی او، دختران خداوند، که با ایمان و شجاعت بسیار برای سعادت انسانهای فانی و جلال والدین الهی خود تلاش می‌کنند به موفقیت نهایی امید داشته باشد.

به دنبال تکمیل اعطای هفتم و نهاییِ پسر آفریننده در پوش مخلوق، نامعلومیهای انزوای گاه به گاه برای خادم الهی پایان می‌یابد، و یاور جهانی پسر برای همیشه در اطمینان و کنترل تثبیت می‌شود، در هنگام بر تخت فرمانروایی نشستن پسر آفریننده به عنوان پسر استاد، در جشن جشنها است که روح جهان، در پیشگاه جمعی انبوه، برای اولین بار فرمانبرداری از پسر را به طور علنی و جهانی تصدیق می‌کند، و خود را به وفاداری و اطاعت از او ملزم می‌سازد. این واقعه در هنگام بازگشت میکائیل به سلوینگتون بعد از اعطای به یورنشیا در نبادان رخ داد. روح جهان هیچگاه پیش از این رویداد مهم فرمانبرداری از پسر جهان را تصدیق نکرده بود، و تا بعد از این انصراف داوطلبانهٔ قدرت و اختیار توسط روح نمی‌توان حقیقتاً راجع به پسر اعلان نمود که ”تمامی قدرتهای آسمان و زمین به دست او سپرده شده است.“

بعد از این التزام فرمانبرداری توسط روح آفرینشگر مادر، میکائیل نبادان با والامنشی اتکای ابدی خود را به روح همدم خود تصدیق نمود، و روح را به عنوان فرمانروای مشترک قلمروهای جهان منصوب نمود و تمامی مخلوقاتشان را ملزم داشت که در وفاداری خود را به روح متعهد سازند، همانطور که نسبت به پسر چنین کردند؛ و ”اعلان برابری“ نهایی صادر شد و پیش رفت. اگر چه پسر فرمانروای این جهان محلی بود، او واقعیت برابری روح را با خود در تمامی عطایای شخصیتی و ویژگیهای کاراکتر الهی به جهانیان اعلام نمود. و این الگوی برتر برای سازمان خانواده و دولتِ حتی مخلوقات دون پایهٔ کرات فضا می‌شود. این، به راستی و در حقیقت، آرمان والای خانواده و نهاد بشریِ ازدواج داوطلبانه است.

پسر و روح اکنون عمدتاً همانطور که یک پدر و مادر مراقب خانوادهٔ پسران و دخترانشان هستند و از آنان سرپرستی می‌کنند، سرپرستی جهان را به عهده دارند. روی هم رفته بیجا نیست که به روح جهان به عنوان یار آفرینشگر پسر آفریننده اشاره شود و مخلوقات عالم به عنوان پسران و دختران آنها تلقی شوند — یک خانوادهٔ بزرگ و شکوهمند اما خانواده‌ای با مسئولیتهای بیشمار و مراقبت بی‌پایان.

پسر آفرینش فرزندان مشخص جهان را آغاز می‌کند، در حالی که روح منحصراً مسئول به وجود آوردن انواع بیشمار شخصیتهای روحی که درست تحت راهنمایی و هدایت همین روح مادر خدمت و کار می‌کنند می‌باشد. در آفرینش انواع دیگر شخصیتهای جهان، پسر و روح هر دو با هم عمل می‌کنند، و در هیچ کار آفرینشی یکی بدون مشورت و تأیید دیگری کاری انجام نمی‌دهد.

4- جبرئیل — رئیس اجرایی

ستارهٔ تابان و بامداد تجسم اولین مفهوم هویت و کمال مطلوب شخصیت است که توسط پسر آفریننده و تجلی روح بیکران در جهان محلی به وجود آمده است. اگر به گذشته نظر بیافکنیم، به روزگاران اولیهٔ جهان محلی، پیش از پیوند پسر آفریننده و روح مادر در پیوند همکاری آفرینشی، در روزگاران گذشته پیش از آغاز آفرینش خانوادهٔ متنوع شامل پسران و دختران آنها، اولین عمل مشترک این همکاری اولیه و آزادانهٔ این دو شخص الهی به آفرینش والاترین شخصیت روحیِ پسر و روح، ستارهٔ تابان و بامداد منجر میشود.

در هر جهان محلی فقط یکی از این مخلوقات خردمند و باعظمت به وجود آورده می‌شود. پدر جهانی و پسر جاودان می‌توانند تعداد نامحدودی از پسران را که در الوهیت با خودشان برابرند خلق کنند و در واقع چنین می‌کنند. اما این پسران، در پیوند با دختران روح بیکران، فقط می‌توانند یک ستارهٔ تابان و بامداد در هر جهان خلق کنند، موجودی همانند خودشان که از مجموعهٔ طبیعتهای آنها آزادانه بهره‌مند است، اما نه از امتیاز ویژهٔ آفرینندگی آنها. جبرئیل سلوینگتون در طبیعت الهی همانند پسر جهان است، گر چه در صفات الهی به طور قابل ملاحظه‌ای محدود است.

اولین زادهٔ والدین یک جهان جدید یک شخصیت بی‌همتا است که از بسیاری ویژگیهای شگفت‌انگیز که در هر یک از نیاکان آنها به طور آشکار موجود نیست برخوردار است، موجودی با مهارت بی‌سابقهٔ چندگانه و تیزهوشی غیرقابل تصور. این شخصیت آسمانی در بر گیرندهٔ خواست الهی پسر است که با نوآوریِ خلاق روح در آمیخته است. اندیشه‌ها و اعمال ستارهٔ تابان و بامداد برای همیشه به طور کامل نمایندهٔ پسر آفریننده و روح آفرینشگر، هر دو، خواهد بود. چنین موجودی همچنین قادر به درک جامع و تماس دلسوزانه با گروه عظیم فرشتگان روحی سراف و مخلوقات صاحب ارادهٔ مادی تکاملی، هر دو، می‌باشد.

ستارهٔ تابان و بامداد یک آفریننده نیست، اما او یک مدیر اعجاب‌آور است. او نمایندهٔ شخصی اداری پسر آفریننده می‌باشد. جدا از آفرینش و اعطای حیات، پسر و روح هرگز بدون حضور جبرئیل پیرامون اسلوب کارهای مهم جهان تبادل نظر نمی‌کنند.

جبرئیل سلوینگتون رئیس اجرایی جهان نبادان و قاضی تمامی استینافهای اجرائی پیرامون ادارهٔ آن می‌باشد. این مدیر اجرایی جهان برای کارش با عطایای کامل خلق گردید، اما او با رشد و تکامل آفرینش محلی ما تجربه کسب کرده است.

جبرئیل افسر اصلی برای اجرای فرامین ابرجهان پیرامون امور غیرشخصی در جهان محلی می‌باشد. بیشتر امور در رابطه با قضاوت برای جمع و رستاخیزهای دوره‌ای که توسط قدمای ایامها مقرر می‌شوند نیز برای اجرا به جبرئیل و پرسنل او محول می‌شوند. جبرئیل از این رو رئیس اجرایی مرکب فرمانروایان ابرجهان و جهان محلی، هر دو، می‌باشد. او سپاهی توانمند از دستیاران اداری که تحت فرمان او هستند دارد که برای کار ویژهٔ خود که برای انسانهای تکاملی

ناآشکار است آفریده شده‌اند. علاوه بر این دستیاران، جبرئیل می‌تواند هر یک و یا کلیهٔ انواع موجودات آسمانی را که در نبادان عمل می‌کنند به کار گیرد، و او همچنین فرماندهٔ کل "لشکرهای آسمانی" — سپاهیان آسمانی — است.

جبرئیل و پرسنل او آموزگار نیستند. آنها اداره کننده هستند. هرگز دانسته نشده که آنها کار معمول خود را ترک کنند، به غیر از هنگامی که میکائیل در یک اعطای مخلوق جسمیت یافت. در طول این اعطاها جبرئیل به طور پیوسته خواست پسر جسمیت یافته را برآورده می‌کرد، و او در طول اعطاهای بعد با همکاری اتحاد ایامها مدیر واقعی امور جهان گردید. جبرئیل از هنگام اعطای انسانی میکائیل از نزدیک با تاریخ و توسعهٔ یورنشیا تعیین هویت شده است.

جدا از دیدن جبرئیل در کرات اعطایی و در ایام فراخوانیهای عمومی و ویژهٔ رستاخیزی، انسانها طی صعودشان در جهان محلی به ندرت با او مواجه می‌شوند، تا این که به داخل کار اداری آفرینش محلی وارد شوند. شما به عنوان اداره کننده، از هر مرتبت و درجه، تحت مدیریت جبرئیل قرار می‌گیرید.

5- سفیران تثلیث

مدیریت شخصیتهای تثلیث منشأ با دولت ابرجهان پایان می‌یابد. جهانهای محلی با سرپرستی دوگانه، آغاز مفهوم پدر - مادر، تعیین ویژگی می‌شوند. پسر آفریننده پدر جهان می‌باشد. خادم الهی، مادر آفرینشگر جهان محلی، مادر جهان می‌باشد. با این وجود هر جهان محلی با حضور برخی شخصیتها از جهان مرکزی و بهشت برکت یافته است. در رأس این گروه بهشتی در نبادان سفیر تثلیث بهشت، عمانوئیل سلوینگتون، اتحاد ایامها که به جهان محلی نبادان تخصیص یافته، قرار دارد. از جهتی این پسر والای تثلیث همچنین نمایندهٔ شخصی پدر جهانی در بارگاه پسر آفریننده می‌باشد، و از این رو نامش عمانوئیل است.

عمانوئیل سلوینگتون، شمارهٔ 611/121 از ششمین مرتبت شخصیتهای عالی تثلیث، موجودی با مقام رفیع است و از چنان تواضع عالی برخوردار است که از پرستش و ستایش کلیهٔ مخلوقات زنده سر باز می‌زند. او از این وجه تمایز برخوردار است که در تمامی نبادان تنها شخصیتی است که هرگز تحت فرمان برادرش میکائیل قرار نگرفته است. او برای پسر فرمانروا به عنوان مشاور عمل می‌کند، اما فقط با درخواست رهنمود می‌دهد. در غیاب پسر آفریننده ممکن است او ریاست هر شورای عالی جهان را به عهده گیرد، اما در غیر این صورت در امور اجرایی جهان شرکت نمی‌کند، مگر در پی تقاضا.

این سفیر بهشت برای نبادان تابع قلمرو قانونی دولت جهان محلی نیست. او در امور اجرایی یک جهان در حال تکامل محلی نیز اعمال قدرت نمی‌کند، به جز در نظارت برادران رابطش، مؤمنین ایامها، که در ستاد مرکزی کواکب خدمت می‌کنند.

مؤمنین ایامها، همانند اتحاد ایامها، هرگز به حکمرانان کواکب اندرز یا پیشنهاد کمک نمی‌دهند، مگر این که برای آن درخواست به عمل آمده باشد. این سفیران بهشت برای کواکب نمایانگر حضور نهایی شخصی پسران ثابت تثلیث هستند که در جهانهای محلی در نقش مشورتی عمل می‌کنند. کواکب عمدتاً بیشتر به سازمان اداری ابرجهان مرتبط هستند تا سیستمهای محلی، که منحصراً توسط شخصیتهای بومی جهان محلی اداره می‌شوند.

6- ادارهٔ کلی

جبرئیل رئیس اجرائی و اداره کنندهٔ واقعی نبادان می‌باشد. غیبت میکائیل از سلوینگتون به هیچ وجه در هدایت منظم امور جهان مانع ایجاد نمی‌کند. در طول غیبت میکائیل، مثل مورد اخیر مأموریت تجدید دیدار پسران استاد اروانتان در بهشت، جبرئیل نایب فرمانروای جهان است. در چنین مواقعی جبرئیل در رابطه با کلیهٔ مشکلات عمده همیشه در صدد مشورت با عمانوئیل سلوینگتون بر می‌آید.

پدر ملک صادق اولین دستیار جبرئیل است. هنگامی که ستارهٔ تابان و بامداد از سلوینگتون غایب است، مسئولیتهای او توسط این پسر ملک صادق آغازین به عهده گرفته می‌شود.

به دولتهای گوناگون فرعی جهان حوزه‌های مسئولیتی ویژهٔ مشخصی تخصیص یافته است. در حالی که به طور کلی، یک دولت سیستم به دنبال بهروزی سیاراتش می‌باشد، بیشتر به طور خاص به وضعیت فیزیکی موجودات زنده و مشکلات بیولوژیک علاقمند است. در مقابل، حکمرانان کوکبه به شرایط اجتماعی و دولتی حاکم بر سیارات و سیستمهای گوناگون توجه ویژه دارند. یک دولت کوکبه به طور عمده درگیر یگانگی و ثبات می‌باشد. باز در سطح بالاتر، حکمرانان جهان بیشتر به وضعیت معنوی قلمروها اشتغال دارند.

سفیران از طریق حکم قضایی منصوب می‌شوند و جهانها را برای جهانهای دیگر نمایندگی می‌کنند. کنسولها نمایندگان کواکب برای یکدیگر و برای ستاد مرکزی جهان هستند. آنها از طریق حکم قوهٔ مقننه منصوب می‌شوند و فقط در محدودهٔ جهان محلی عمل می‌کنند. ناظران از طریق حکم اجرایی یک فرمانروای سیستم گمارده می‌شوند تا آن سیستم را برای سیستمهای دیگر و در پایتخت کوکبه نمایندگی کنند، و آنها نیز فقط در محدودهٔ جهان محلی عمل می‌کنند.

از سلوینگتون، برنامه‌ها به طور همزمان برای ستاد مرکزی کوکبه، ستاد مرکزی سیستم، و تک تک سیارات پخش می‌شوند. تمامی رسته‌های بالاتر موجودات آسمانی قادرند برای ارتباط با همنوعان خود که در سرتاسر جهان پراکنده‌اند از این سرویس استفاده کنند. پخش جهانی به تمامی کرات مسکونی صرف نظر از وضعیت معنوی آنها تعمیم داده می‌شود. ارتباطات سیاره‌ای فقط برای آن کراتی که تحت قرنطینهٔ معنوی هستند منع می‌باشد.

برنامه‌های کوکبه به طور متناوب از ستاد مرکزی کوکبه از طریق رئیس پدران کوکبه پخش می‌شود.

رخداد نگاری از طریق یک گروه ویژه از موجودات در سلوینگتون برآورد، محاسبه، و تصحیح می‌شود. روز استاندارد نبادان برابر با هجده روز و شش ساعت و دو و نیم دقیقهٔ زمان یورنشیا می‌باشد. سال نبادان شامل یک قسمت از زمان گردش جهان در رابطه با مدار یوورسا می‌باشد و برابر با یکصد روز زمان استاندارد جهان، در حدود پنج سال به وقت یورنشیا، می‌باشد.

زمان نبادان، پخش از سلوینگتون، برای تمامی کواکب و سیستمها در این جهان محلی استاندارد می‌باشد. هر کوکبه امور خود را به زمان نبادان پیش می‌برد، اما سیستمها رخداد نگاری خود را دارند، همانطور که تک تک سیارات چنین می‌کنند.

روز در سِتانیا، آنطور که در جروسم برآورد می‌شود، اندکی کمتر از سه روز (یک ساعت، 4 دقیقه، و 15 ثانیه) به وقت یورنشیا می‌باشد. این زمانها به طور کلی به عنوان زمان سلوینگتون یا جهان، و زمان سِتانیا یا سیستم شناخته شده‌اند. زمان استاندارد زمان جهان است.

7- دادگاههای نبادان

پسر استاد، میکائیل، به طور فوق‌العاده درگیر سه چیز است: آفرینش، بقا، و خدمت روحانی. او شخصاً در کار قضایی جهان شرکت نمی‌کند. آفرینندگان هرگز پیرامون مخلوقاتشان بر کرسی قضاوت نمی‌نشینند. این کارکرد منحصر به فرد مخلوقاتی است که از آموزش بالا و تجربهٔ واقعی پیرامون مخلوق برخوردارند.

تمامی مکانیسم قضایی نبادان تحت سرپرستی جبرئیل می‌باشد. دادگاههای عالی، که در سلوینگتون واقع شده‌اند، با مشکلاتی که اهمیت کلی جهانی دارند و با دعاوی استینافی که از محکمات سیستم می‌آیند مشغول هستند. این دادگاههای جهانی دارای هفتاد شعبه هستند، و در هفت بخش که هر کدام ده قسمت دارند کار می‌کنند. در کلیهٔ امور داوری کرسی ریاست به عهدهٔ یک مجری دوگانهٔ قانون که شامل یک قاضی با پیشینهٔ کمال و یک قاضی با تجربهٔ فرازگرا می‌شود می‌باشد.

در رابطه با قلمرو قضایی، دادگاههای جهان محلی در امور زیرین محدود هستند:

1- دولت جهان محلی تلاش خود را صرف آفرینش، تکامل، نگهداری، و خدمت روحانی می‌کند. از این رو، محکمات جهان حق قضاوت در آن دعاوی‌ای را که با موضوع زندگی ابدی و مرگ سر و کار دارند ندارند. این امر به مرگ طبیعی آنطور که در یورنشیا رخ می‌دهد اشاره‌ای ندارد، بلکه اگر موضوع حق وجود مداوم، زندگی ابدی، برای استماع و داوری پیش آید، باید به محکمات اروانتان رجوع شود، و اگر بر ضد فرد تصمیم گرفته

شود، کلیهٔ احکام نابودی به دستور و از طریق عوامل فرمانروایان ابردولت به اجرا گذارده می‌شود.

2- خطا یا ارتداد هر یک از پسران خداوند در جهان محلی که مرتبت و اختیار آنها را به عنوان پسر به خطر اندازد هرگز در محکمات یک پسر مورد داوری قرار نمی‌گیرد. چنین ناسازگاری فوراً به دادگاههای ابرجهان ارجاع داده می‌شود.

3- موضوع پذیرش مجدد هر بخش تشکیل دهندهٔ یک جهان محلی — نظیر یک سیستم محلی — به مرتبت مشارکت کامل روحانی در آفرینش محلی به دنبال انزوای معنوی باید توسط مجمع عالی ابرجهان مورد تأیید قرار گیرد.

در کلیهٔ امور دیگر حکم دادگاههای سلوینگتون نهایی و قطعی است. از تصمیمات و فرامین آنها هیچ استیناف و گریزی وجود ندارد.

اگر چه گاهی اوقات ممکن است به نظر رسد مجادلات در یورنشیا به طور غیرعادلانه مورد داوری قرار می‌گیرند، عدالت و انصاف الهی در جهان حکمفرما است. شما در یک جهان بسیار منظم زندگی می‌کنید، و دیر یا زود می‌توانید به برخوردی عادلانه و حتی بخشنده نسبت به خود حساب کنید.

8- کارکردهای قانونگذارانه و اجرایی

در سلوینگتون، ستاد مرکزی نبادان، هیچ هیئت واقعی قانونگذار وجود ندارد. کرات ستاد مرکزی جهان عمدتاً به داوری اشتغال دارند. مجامع قانونگذار جهان محلی در ستاد مرکزی یکصد کوکبه قرار دارند. سیستمها عمدتاً به کار اجرایی و اداری آفرینشهای محلی اشتغال دارند. فرمانروایان سیستم و همکاران آنها فرامین قانونی حکمرانان کوکبه را اجرا می‌کنند و احکام قضایی دادگاههای عالی جهان را به انجام می‌رسانند.

در حالی که قانون حقیقی در ستاد مرکزی جهان وضع نمی‌شود، هیئتهای گوناگون مشورتی و تحقیقاتی که مطابق حیطه و مقصودشان به طرق مختلف تشکیل شده و اداره می‌شوند در سلوینگتون عمل می‌کنند. برخی دائمی هستند و سایرین به دنبال اجرای هدف خود منحل می‌شوند.

شورای عالی جهان محلی از سه عضو از هر سیستم و هفت نماینده از هر کوکبه تشکیل شده است. سیستمهایی که در انزوا به سر می‌برند در این مجمع نمایندگی ندارند، اما اجازه دارند ناظرانی را که در تمامی بررسیهای آن شرکت نموده و آنها را مطالعه می‌کنند اعزام دارند.

یکصد شورای تأیید نهایی نیز در سلوینگتون واقع شده‌اند. رئیسان این شوراها تشکیل دهندهٔ کابینهٔ بلافصل کاریِ جبرئیل هستند.

تمامی یافته‌های شوراهای عالی مشورتی جهان یا به هیئتهای قضایی سلوینگتون ارجاع داده می‌شوند و یا به مجامع قضایی کواکب. این شوراهای عالی برای اجرای پیشنهادات خود فاقد مرجعیت یا قدرت هستند. اگر توصیه‌های آنها مبتنی بر قوانین بنیادین جهان باشد، در آن صورت دادگاههای نبادان فرمان اجرای آنها را صادر می‌کنند، اما اگر پیشنهادات آنها به شرایط محلی یا اضطراری مربوط باشد، باید برای تصویب قانونی به مجامع قانونگذار کوکبه و سپس برای اجرا به مراجع سیستم رد شوند. این شوراهای عالی در واقع ابرهیئتهای مقننهٔ جهان هستند، اما بدون قدرت تصویب و بدون قدرت اجرایی کار می‌کنند.

در حالی که ما با عبارات "دادگاهها" و "مجامع" پیرامون دولت جهان سخن می‌گوییم، باید فهم شود که این کارکردهای معنوی از فعالیتهای بدوی‌تر و مادی یورنشیا که این نامهای مشابه را با خود حمل می‌کنند بسیار متفاوتند.

[ارائه شده توسط رئیس فرشتگان اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 34

روح مادر جهان محلی

وقتی که یک پسر آفریننده توسط پدر جهانی و پسر جاودان به صورت یک شخص به وجود آمد، آنگاه روح بیکران یک نماد جدید و بی‌نظیر را از خود برای همراهی با پسر آفریننده در قلمرو فضا به صورت یک فرد به وجود می‌آورد، تا در آنجا یار او باشد، در ابتدا در سازماندهی فیزیکی، و بعدها در آفرینش و خدمت به مخلوقات به تازگی طرح ریزی شدهٔ جهان.

یک روح آفرینشگر به واقعیتهای فیزیکی و روحی، هر دو، واکنش نشان می‌دهد، و پسر آفریننده نیز همینطور. و بدین ترتیب آنها در ادارهٔ یک جهان محلی زمان و فضا هماهنگ و همیار هستند.

این ارواح دختر از سرشت روح بیکران می‌باشند، اما نمی‌توانند در کار آفرینش فیزیکی و خدمت روحانی به طور همزمان عمل کنند. پسر جهان الگوی آفرینش فیزیکی را فراهم می‌کند، در حالی که روح جهان پدیدارسازی مادی واقعیتهای فیزیکی را آغاز می‌کند. پسر در طرحهای نیرویی عمل می‌کند، اما روح این آفرینشهای انرژی را به مواد فیزیکی تغییر شکل می‌دهد. اگر چه توصیف این حضور اولیهٔ جهانی روح بیکران به صورت یک شخص تا اندازه‌ای مشکل است، با این وجود، روح همیار برای پسر آفریننده شخصی است و همیشه به صورت یک فرد مشخص عمل کرده است.

1- پدیداری روح آفرینشگر به صورت یک شخص

بعد از تکمیل سازماندهی فیزیکی یک خوشهٔ ستاره‌ای و سیاره‌ای و برقراری مدارهای انرژی توسط مراکز نیرویی ابرجهان، به دنبال این کار مقدماتی آفرینشی توسط عوامل روح بیکران که از طریق و تحت هدایت تمرکز کانونی خلاق او در جهان محلی عمل می‌کنند، اعلان میکائیل پسر انجام می‌شود که حیات متعاقباً در جهان به تازگی سازمان یافته طرح ریزی خواهد شد. به دنبال به رسمیت شناختن این اعلان قصد توسط بهشت، یک واکنش موافق در تثلیث بهشت رخ می‌دهد، و به دنبال آن الوهیتهای روح استاد که در ابرجهان آنها این آفرینش جدید در حال سازمانیابی است در درخشش روحانی ناپدید می‌شوند. در این اثنا ارواح استاد دیگر به این منزلگاه مرکزی الوهیتهای بهشت نزدیک می‌شوند، و به دنبال آن، هنگامی که روح استادِ در بر گیرندهٔ الوهیت همیاران خود را به رسمیت می‌شناسد، آنچه که به عنوان یک "فوران آغازین"

شناخته شده است به وقوع می‌پیوندد. این یک درخشش روحانی عظیم است، پدیده‌ای که تا اقصی نقاط ستاد مرکزی ابرجهان مربوطه به وضوح قابل تشخیص است، و به طور همزمان با این ظهور کم فهم شدهٔ تثلیث، یک تغییر چشمگیر در طبیعت حضور خلاق روحی و قدرت روح بیکران که در جهان محلی مربوطه مستقر است رخ می‌دهد. در پاسخ به این پدیده‌های بهشتی، عیناً در حضور پسر آفریننده، یک تجلی شخصی جدید روح بیکران فوراً به صورت یک شخص پدیدار می‌شود. این خادم روحی است. یاور منحصر به فرد آفرینشگر روحی پسر آفریننده، روح مادر جهان محلی، یار شخصی آفرینشگر او شده است.

از این تفکیک جدیدِ شخصیِ آفرینندهٔ مشترک و از طریق او جریانات برقرار شده و مدارهای مقرر شدهٔ نیروی روحی و نفوذ روحانی پیش می‌روند تا در تمامی کرات و موجودات آن جهان محلی رخنه کنند. در واقع، این حضور جدید و شخصی یک دگرگونی از پیش موجود و همیار کمتر شخصی پسر در کار اولیهٔ سازماندهی فیزیکی جهانی او می‌باشد.

این شرح یک درام شگفت‌انگیز در چند کلام اندک است، اما نمایانگر تقریباً تمامی آنچه که می‌توان پیرامون این کارکردهای خطیر گفت می‌باشد. این کارکردها لحظه‌ای، اسرارآمیز، و غیرقابل درک می‌باشند. راز تکنیک و طرز عمل در سینهٔ تثلیث بهشت نهفته است. ما فقط از یک چیز مطمئن هستیم: حضور روح در جهان محلی در طول مدت آفرینش یا سازماندهی صرفاً فیزیکی از روحِ روح بیکران بهشت به صورت ناتمام متمایز گردید؛ در حالی که بعد از پدیداری مجدد روح استادِ سرپرست از آغوش نهان خدایان و به دنبال درخشش انرژی روحانی، تجلی روح بیکران در جهان محلی به طور ناگهانی و کامل به شباهت شخصی آن روح استاد که در ارتباط تبدیل کننده با روح بیکران بود تغییر می‌کند. روح مادر جهان محلی بدین ترتیب یک طبیعت شخصی به دست می‌آورد که با طبیعت روح استاد ابرجهان قلمرو نجومی مربوطه آغشته است.

این حضور شخصی شدهٔ روح بیکران، روح آفرینشگر مادر جهان محلی، در سیتانیا به عنوان خادم الهی مشهور است. از نظر تمامی مقاصد عملی و منظورهای روحانی این تبلور الوهیت، یک فرد الهی، یک شخص روحی است. و پسر آفریننده او را اینطور می‌شناسد و چنین به او می‌نگرد. از طریق این تمرکز محلی و پدیداری شخصی سومین منبع و مرکز در جهان محلی ما است که روح می‌تواند چنان متعاقباً به طور کامل تحت فرمان پسر آفریننده قرار گیرد. چنین است که در رابطه با این پسر به راستی گفته شد: "تمام اختیارات آسمان و زمین به او داده شده است."

2- طبیعت خادم الهی

خادم الهی پس از این که در لحظهٔ آفرینش حیات تحت دگرگونی چشمگیر شخصیتی قرار گرفت، به عنوان یک شخص عمل می‌کند و با پسر آفریننده در برنامه‌ریزی و مدیریت امور گستردهٔ آفرینش محلی‌شان به یک شیوهٔ بسیار شخصی همکاری می‌کند. برای بسیاری از انواع موجودات جهان، ممکن است حتی این تجلی روح بیکران در طول اعصار پیش از اعطای نهایی میکائیل

کاملاً شخصی به نظر نرسد، اما بعد از ارتقاءِ پسر آفریننده به سطح اتوریتهٔ مطلق یک پسر استاد، چنان کیفیتهای شخصی روح آفرینشگر مادر ارتقا می‌یابد که شخصاً توسط تمامی افرادی که تماس برقرار می‌کنند شناخته می‌شود.

روح جهان از آغازین‌ترین ارتباط با پسر آفریننده از تمامی ویژگیهای کنترل فیزیکی روح بیکران، همچنین عطیهٔ کامل ضد جاذبه برخوردار است. روح جهان به محض نیل به وضعیت شخصی همان قدر کنترل کامل و تمام حول جاذبهٔ ذهن را در جهان محلی اعمال می‌کند که روح بیکران در صورت حضور شخصی چنین می‌کرد.

در هر جهان محلی خادم الهی مطابق طبیعت و خصوصیات ذاتی روح بیکران آنطور که در یکی از هفت روح استاد بهشت مجسم است عمل می‌کند. در حالی که در تمامی ارواح جهان یک یگانگی بنیادین کاراکتر وجود دارد، یک تنوع عملکرد نیز موجود است، که از طریق منشأ آنها توسط یکی از هفت روح استاد تعیین می‌شود. این تفاوت منشأ، تکنیکهای متنوع در عملکرد ارواح مادر جهان محلی را در ابرجهانهای گوناگون روشن می‌سازد. اما این ارواح در تمامی ویژگیهای اساسی معنوی یکسان هستند، به طور برابر معنوی و به طور کامل الهی، صرف نظر از تمایز ابرجهانی.

روح آفرینشگر در به وجود آوردن مخلوقات کرات با پسر آفریننده مسئولیت مشترک دارد و هرگز پسر را در تمامی تلاشها برای حمایت و حفظ این آفرینشها ناکام نمی‌گذارد. حیات از طریق عمل روح آفرینشگر مورد پشتیبانی واقع شده و حفظ می‌شود. "تو روح خود را می‌فرستی، و آنها آفریده می‌شوند. تو روی زمین را تازه می‌گردانی."

در آفرینش یک جهان حاوی مخلوقات هوشمند روح آفرینشگر مادر در ابتدا در قلمرو کمال جهانی عمل می‌کند. او در به وجود آوردن ستارهٔ تابان و بامداد با پسر تشریک مساعی می‌کند. متعاقباً اولاد روح به طور فزاینده به مرتبت موجودات آفریده شده در سیارات نزدیک می‌شوند، حتی آنطور که فرزندان در درجه‌بندی به سوی پایین رو می‌کنند، از ملک صادقها گرفته تا فرزندان ماتریال، که در واقع با انسانهای عالم ارتباط برقرار می‌کنند. در تکامل بعدی مخلوقات انسانی، پسران حامل حیات بدن فیزیکی را که از مواد سازمان یافتهٔ موجود عالم ساخته شده تهیه می‌کنند، در حالی که روح جهان به ایجاد "روح حیات" معاضدت می‌کند.

در حالی که بخش هفتم جهان بزرگ، از بسیاری جهات، ممکن است در توسعه کند باشد، دانشجویان اندیشمندِ مشکلات ما در انتظار تکامل یک آفرینش فوق‌العاده متوازن در اعصار آینده هستند. ما این درجهٔ بالای تقارن را در اروانتان پیش‌بینی می‌کنیم، زیرا روح سرپرست این جهان رئیس ارواح استاد والا می‌باشد. او روحی هوشمند است که در بر گیرندهٔ پیوند متوازن و هماهنگی کامل ویژگیها و کاراکتر تمامی سه الوهیت جاودانه می‌باشد. ما در مقایسه با ناحیه‌های دیگر کند و عقب هستیم، اما بدون شک یک توسعهٔ برتر و یک پیشرفت بی‌سابقه روزگاری در اعصار ابدی آینده در انتظار ما است.

3- پسر و روح در زمان و مکان

نه پسر جاودان و نه روح بیکران تحت محدودیت زمان یا مکان قرار ندارند و به آن مشروط هم نیستند، اما بیشتر اولاد آنها چنین هستند.

روح بیکران بر کل مکان نفوذ دارد و در دایرهٔ ابدیت سکونت دارد. باز، شخصیتهای روح بیکران در تماس شخصی‌شان با فرزندان زمان اغلب باید عناصر گذرا را به حساب آورند، گر چه نه زیاد مکان را. بسیاری از خدمات روحانی ذهنی مکان را نادیده می‌انگارند اما در اجرای هماهنگی سطوح متنوع واقعیت جهان دچار تأخیر زمانی می‌شوند. یک پیام‌آور منفرد عملاً از مکان مستقل است، به جز این که سفر از یک مکان به مکان دیگر در واقع نیازمند زمان است؛ و چیزهای مشابهی وجود دارند که برای شما ناشناخته‌اند.

یک روح آفرینشگر در امتیازات شخصی تماماً و به طور کامل از مکان مستقل است، ولی از زمان نیست. چنین روح جهانی هیچ حضور شخصی ویژه‌ای در کوکبه یا ستاد مرکزی سیستم ندارد. او به طور برابر و پراکنده در سرتاسر جهان محلی خود حضور دارد، و از این رو به همان اندازه عملاً و شخصاً در یک کره حضور دارد که در هر کرهٔ دیگر.

فقط در رابطه با عنصر زمان یک روح آفرینشگر به طور پیوسته در معاضدتهای جهانی خود محدود است. یک پسر آفریننده به طور آنی در سرتاسر جهان خود عمل می‌کند، اما روح آفرینشگر باید در یاری رساندن به ذهن جهانی زمان را به حساب آورد، به جز هنگامی که آگاهانه و تعمداً از امتیازات شخصی پسر جهان سود می‌برد. روح آفرینشگر در عملکرد صرفاً روحی و همچنین در تشریک مساعی با عملکرد اسرارآمیز بازتاب جهان نیز مستقل از زمان عمل می‌کند.

اگر چه مدار جاذبهٔ روحیِ پسر جاودان از زمان و مکان هر دو مستقل عمل می‌کند، کلیهٔ عملکردهای پسران آفریننده از محدودیتهای مکانی مستثنی نیستند. اگر کارکردهای کرات تکاملی مستثنی شوند، این میکائیل پسران به نظر می‌رسد قادرند نسبتاً مستقل از زمان عمل کنند. یک پسر آفریننده در رابطه با زمان محدودیت ندارد، اما در محدودیت مکانی قرار دارد. او نمی‌تواند شخصاً در یک لحظه در دو مکان باشد. میکائیل نبادان در درون جهان خود بدون زمان عمل می‌کند و از طریق بازتاب عملاً در ابرجهان نیز همینطور. او با پسر جاودان خارج از زمان مستقیماً ارتباط برقرار می‌کند.

خادم الهی یاور با درایت پسر آفریننده است و او را قادر می‌سازد بر محدودیتهای ذاتی خود در رابطه با مکان فائق آید و آنها را جبران کند، زیرا هنگامی که این دو در پیوندی اجرائی عمل می‌کنند، در محدودهٔ آفرینش محلی خود عملاً مستقل از زمان **و** مکان هستند. از این رو، همانطور که عملاً در سرتاسر یک جهان محلی مشاهده می‌شود، پسر آفریننده و روح آفرینشگر

معمولاً مستقل از زمان و مکان، هر دو، عمل می‌کنند زیرا همواره رهایی از زمان و مکان برای هر یک از آنها موجود است.

فقط موجودات مطلق به طور مطلق از زمان و مکان مستقل هستند. اکثریت اشخاص تحت فرمان پسر جاودان و روح بیکران هر دو تابع هم زمان و هم مکان هستند.

هنگامی که یک روح آفرینشگر ''آگاه از مکان'' می‌شود، آماده می‌شود یک ''قلمرو مکانی'' محدود را که متعلق به او است شناسایی کند، عالمی که در تمیز جداگانه از تمامی مکانهای دیگری که به واسطهٔ آنها محدود است، از مکان آزاد است. هر کس آزاد است که فقط در محدودهٔ آگاهی خود انتخاب و عمل نماید.

4- مدارهای جهان محلی

در جهان محلی نبادان سه مدار روحی بارز وجود دارد:

1- روح اعطایی پسر آفریننده، تسلی دهنده، روح حقیقت.

2- مدار روحی خادم الهی، روح‌القدس.

3- مدار خدمت به موجود هوشمند، شامل فعالیتهای کم و بیش یکپارچه اما عملکرد متنوع هفت روح یاور ذهن.

پسران آفریننده از عطیهٔ یک روح جهان حضوری برخوردار هستند که از بسیاری جهات با حضور جهانی هفت روح استاد بهشت قابل مقایسه است. این روح حقیقت است که توسط یک پسر اعطایی پس از این که عنوان روحی برای چنین کره‌ای دریافت نمود روی یک دنیا ریخته می‌شود. این تسلی دهندهٔ اعطا شده همان نیروی معنوی است که کلیهٔ جویندگان حقیقت را به طور پیوسته به سوی او که تجسم حقیقت در جهان محلی است جذب می‌کند. این روح یک عطیهٔ ذاتی پسر آفریننده است که درست همانطور که مدارهای اصلی جهان بزرگ از حضور شخصی الوهیتهای بهشت سرچشمه می‌یابند از طبیعت الهی او برمی‌آید.

پسر آفریننده ممکن است بیاید و برود، حضور شخصی او ممکن است در جهان محلی یا جای دیگر باشد، لذا روح حقیقت به طور مختل نشده عمل می‌کند، زیرا این حضور الهی، در حالی که از شخصیت پسر آفریننده ناشی می‌شود، از نظر کارکرد در شخص خادم الهی متمرکز است.

با این وجود روح مادر جهانی هرگز کرهٔ ستاد مرکزی جهان محلی را ترک نمی‌کند. روح پسر آفریننده ممکن است گاهی مستقل از حضور شخصی پسر عمل کند و چنین می‌کند، اما روح شخصی روح مادر جهانی چنین عمل نمی‌کند. اگر حضور شخصی خادم الهی از سلوینگتون جدا شود روح مقدس او فاقد کارکرد می‌شود. حضور روحی او به نظر می‌رسد در کرهٔ ستاد مرکزی

ثابت است، و همین واقعیت است که روح پسر آفریننده را قادر می‌سازد که مستقل از حضور پسر عمل کند. روح مادر جهانی به عنوان تمرکز کانونی جهانی و مرکز روح حقیقت و نیز مرکز نفوذ شخصی خود او، روح‌القدس، عمل می‌نماید.

پدر - پسر آفریننده و روح آفرینشگر مادر هر دو به طرق گوناگون به اعطای ذهنی فرزندان جهان محلی خود مساعدت می‌کنند. اما روح آفرینشگر اعطای ذهنی نمی‌کند تا این که از عطیهٔ امتیازات شخصی برخوردار گردد.

رسته‌های فوق تکاملی شخصیت در یک جهان محلی از نوع جهان محلی الگوی ذهنی ابرجهان برخوردار هستند. رسته‌های انسانی و زیر انسانی حیات تکاملی از عطیهٔ خدمت ذهنی انواع ارواح یاور برخوردار هستند.

هفت روح یاور ذهن آفریدهٔ خادم الهی یک جهان محلی هستند. این ارواح ذهنی دارای کاراکتر یکسان اما قدرت متنوع هستند، و همگی به طور یکسان از طبیعت روح جهان بهره می‌برند، گر چه جدا از مادر آفریننده‌شان به سختی شخصیت محسوب می‌شوند. هفت یاور این نامها را گرفته‌اند: روح *خرد*، روح *پرستش*، روح *تدبیر*، روح *دانش*، روح *شجاعت*، روح *درایت*، روح *بصیرت* — درک سریع.

اینها ”هفت روح خدا“ هستند، که ”همچون چراغ در مقابل تخت شاهی روشنند.“ اینها همانهایی هستند که پیامبری به صورت علائم در رویا دید. اما او جایگاههای بیست و چهار نگهبان را گرداگرد این هفت روح یاور ذهن ندید. این نگارش بیانگر سردرگمی پیرامون دو ارائهٔ مطلب می‌باشد، یکی در رابطه با ستاد مرکزی جهان و دیگری در رابطه با پایتخت سیستم. جایگاههای بیست و چهار رهبر روحانی در جروسم، ستاد مرکزی سیستم محلی کرات مسکونی شما هستند.

اما یوحنا پیرامون سلوینگتون چنین نوشت: ”و از تخت پادشاهی برقها و رعدها و صداهایی برمی‌خاست.“ — پخش برنامه‌های جهانی برای سیستمهای محلی. او همچنین مخلوقات کنترل جهت جهان محلی، قطب‌نماهای زندهٔ کرهٔ ستاد مرکزی، را در ذهن مجسم نمود. این کنترل جهت در نبادان توسط چهار مخلوق کنترل سلوینگتون که روی جریانات جهان عمل می‌کنند و توسط اولین روح عمل کنندهٔ ذهن، یاور بصیرت، روح ”درک سریع“ به طور توانمند یاری می‌شوند نگهداری می‌شود. اما توصیف این چهار مخلوق — که جانور عجیب نامیده شده‌اند — به گونه‌ای غم‌انگیز مورد خدشه وارد شده است. آنها از زیبایی بی‌همتا و شکل بدیع برخوردارند.

چهار نقطهٔ قطب‌نما جهانی هستند و ذاتی حیات نبادان می‌باشند. کلیهٔ مخلوقات زنده از واحدهای بدنی برخوردارند که نسبت به این جریانات جهت‌دار حساس و واکنش پذیر هستند. این آفرینشهای مخلوق از نقاط مختلف جهان گرفته تا تک تک سیارات نسخه‌برداری می‌شوند، و در ارتباط با نیروهای مغناطیسی کرات طوری انبوه اندامهای میکروسکوپی را در ارگانیسم حیوان به کار می‌اندازند که این سلولهای جهت به طور پیوسته شمال و جنوب را نشان می‌دهند. از این رو حس جهت‌یابی برای همیشه در موجودات زندهٔ جهان ثابت است. این حس به طور کامل به عنوان یک

دارایی آگاهانه در نوع بشر وجود ندارد. این اندامها در ابتدا حدوداً در هنگام این نگارش در یورنشیا مشاهده شدند.

5- خدمت روحانی روح

خادم الهی در فرمولبندی حیات و آفرینش انواع جدید موجودات با پسر آفریننده تا هنگام اعطای هفتم او همکاری می‌کند، و به دنبال آن، بعد از ارتقاءِ او به مقام فرمانروایی کامل جهان با پسر و روح اعطایی پسر در کار بیشتر خدمت جهانی و پیشرفت سیاره‌ای به تشریک مساعی ادامه می‌دهد.

در کرات مسکونی روح کار پیشرفت تکاملی را آغاز می‌کند، که شروع آن با مادهٔ بی‌جان عالم است. او در ابتدا حیات گیاهی را اعطا می‌دارد، سپس ارگانیسمهای حیوانی، بعد اقسام اولیهٔ وجود بشری؛ و هر اعطای متعاقب به پیشرفت بیشتر پتانسیل تکاملیِ حیات سیاره‌ای از مراحل آغازین و بدوی تا ظهور موجودات صاحب اراده کمک می‌کند. این کار روح به طور عمده از طریق هفت یاور، ارواح پیمان، روح - ذهن متحد کننده و هماهنگ‌ساز سیارات در حال تکامل، که به طور پیوسته و متحد نژادهای انسانها را به سوی اندیشه‌های والاتر و آرمانهای معنوی رهنمون می‌دارند به انجام می‌رسد.

انسان فانی در ابتدا هنگامی که در ذهن کاملاً حیوانیِ مخلوقات تکاملی ظرفیت دریافت برای یاوران پرستش و خرد به وجود می‌آید خدمت روحانی روح را در رابطه با ذهن تجربه می‌کند. این خدمت روحانی ششمین و هفتمین یاور نشانگر تکامل ذهن است که از سرحد خدمت معنوی عبور کرده است. و این اذهان دارای کارکرد پرستش و خرد فوراً در مدارهای روحی خادم الهی گنجانده می‌شوند.

هنگامی که ذهن بدین گونه از موهبت خدمت روحانی روح‌القدس بهره‌مند می‌شود، از ظرفیت (آگاهانه یا ناآگاهانه) برای انتخاب حضور روحانی پدر جهانی — تنظیم کنندهٔ فکر — برخوردار می‌گردد. اما پس از رهاسازی روح حقیقت توسط پسر اعطایی برای خدمت سیاره‌ای به تمامی انسانها، اذهان نرمال به طور اتوماتیک برای پذیرش تنظیم کنندگان فکر آماده می‌شوند. روح حقیقت با حضور روح خادم الهی به صورت یگانه کار می‌کند. این ارتباط دوگانهٔ روحی روی کرات در چرخش است و در صدد آن است که حقیقت را آموزش دهد و به طور معنوی اذهان انسانها را ارشاد کند، روانهای مخلوقات نژادهای در حال صعود را الهام بخشد، و مردمانی را که ساکن سیارات تکاملی هستند به طور پیوسته به سوی هدف بهشتی سرنوشت الهی آنها هدایت کند.

اگر چه روح حقیقت روی تمامی انسانها ریخته می‌شود، این روح پسر به واسطهٔ پذیرش شخصی انسان نسبت به آنچه که جمع و جوهر مأموریت پسر اعطایی را تشکیل می‌دهد تقریباً به طور کامل در کارکرد و قدرت محدود است. روح‌القدس بخشاً مستقل از رویکرد بشر است و بخشاً

مشروط به تصمیمات و همکاری خواست انسان است. با این وجود، خدمت روحانی روح‌القدس در منزه‌سازی و معنویت بخشیدن زندگی درونی آن انسانهایی که از رهنمودهای الهی هر چه بیشتر به طور کامل *اطاعت می‌کنند* به طور فزاینده مؤثر می‌شود.

شما به عنوان فرد شخصاً از یک بخش یا وجود جداگانهٔ روح پدر - پسر آفریننده یا روح آفرینشگر مادر برخوردار نیستید. این خادمان روحانی همانند ناصحان اسرارآمیز با مراکز فکری ذهن فرد تماس نمی‌گیرند یا در آن ساکن نمی‌باشند. تنظیم کنندگان فکری وجود منفرد معین واقعیت پیش شخصی پدر جهانی می‌باشند، که در واقع در ذهن انسان به عنوان یک قسمت عینی آن ذهن سکنی می‌گزینند، و با مجموعهٔ ارواح پسر آفریننده و روح آفرینشگر با هماهنگی کامل کار می‌کنند.

حضور روح‌القدسِ دختر جهانیِ روح بیکران، حضور روح حقیقتِ پسر جهانیِ پسر جاودان، و حضور تنظیم کننده - روح پدر بهشتی در یک انسان تکاملی یا با او، نشانگر تقارن اعطای معنوی و خدمت روحانی است و چنین انسانی را شایسته می‌دارد که به طور آگاهانه واقعیت اعتقادی فرزندی با خداوند را درک کند.

6- روح در انسان

با تکامل تدریجی یک سیارهٔ مسکونی و معنویت‌یابی فراتر ساکنان آن ممکن است تأثیرات معنوی اضافه‌ای توسط چنین شخصیتهای با درایت دریافت شود. به تدریج که انسانها در کنترل ذهن و بینش روحی پیشرفت می‌کنند، این خدمات روحی چندگانه بیشتر و بیشتر در عملکرد هماهنگ می‌شوند. آنها به طور فزاینده با خدمت فراگیر تثلیث بهشت در می‌آمیزند.

اگر چه ممکن است جلوهٔ الوهیت جمعی باشد، در تجربهٔ بشری الوهیت مفرد، همیشه *یگانه*، است. خدمت معنوی نیز در تجربهٔ بشری جمعی نیست. تمامی تأثیرات معنوی صرف نظر از جمعی بودن منشأ، در کارکرد یگانه هستند. آنها به راستی یکی هستند، و خدمت روحی خدای هفتگانه در مخلوقات جهان بزرگ و برای آنها هستند، و به تدریج که قدردانی و پذیرش مخلوقات برای این خدمت یگانه‌ساز افزایش می‌یابد، این در تجربهٔ آنها خدمت خدای متعال می‌شود.

روح الهی از بلندیهای شکوه جاودان با یک سری طولانی از گامها فرود می‌آید تا شما را آنطور که هستید و در آنجا که هستید ملاقات کند و سپس، در مشارکت با ایمان، روح حاوی منشأ انسانی را با محبت در آغوش می‌کشد و با آن گامهای فروتنانه با اطمینان و قطعیت به بازگشت از همان راه مبادرت می‌کند، و هرگز توقف نمی‌کند تا این که روح تکاملی با ایمنی به همان بلندیهای سعادت جاودان که روح الهی در ابتدا از آنجا راهی این مأموریت بخشش و خدمت روحانی شد بالا رود.

نیروهای روحی به گونه‌ای خطا ناپذیر سطوح اولیهٔ خود را دنبال می‌کنند و به آن دست می‌یابند. آنها با عزیمت از جاودانگی مطمئناً به آن باز می‌گردند، و تمامی آن فرزندان زمان و مکان را که از راهبری و آموزش تنظیم کنندهٔ ساکن متابعت کرده‌اند با خود می‌برند، آنهایی را که به راستی ”از روح تولد یافته‌اند“، فرزندان با ایمان خداوند.

روح الهی منبع خدمت مداوم و تشویق برای فرزندان انسانها است. قدرت و پیشرفت شما ”مطابق رحمت او و از طریق نوسازی روح است.“ حیات معنوی، همانند انرژی فیزیکی مصرف می‌شود. تلاش معنوی به خستگی نسبی معنوی منجر می‌شود. تمامی تجربهٔ صعود، واقعی و نیز معنوی است. از این رو به راستی نوشته شده است: ”این روح است که جان می‌بخشد.“ ”روح حیات می‌دهد.“

تئوری مردهٔ حتی والاترین دکترینهای مذهبی برای دگرگون ساختن کاراکتر بشری یا کنترل رفتار انسانی ناتوان است. آنچه که دنیای امروز نیاز دارد حقیقتی است که آموزگار باستانی شما اعلام نمود: ”نه فقط در کلام بلکه در نیرو و در روح‌القدس.“ هستهٔ حقیقتِ تئوریک مرده است، بالاترین مفاهیم انسانی بدون تأثیرند، مگر این که روح الهی روی اشکال حقیقت بدمد و فرمولهای نیکوکاری را جان بخشد.

آنهایی که سکنی گزیدن خداوند را دریافت کرده و شناخته‌اند در روح تولد یافته‌اند. ”شما پرستشگاه خداوند هستید، و روح خداوند در شما ساکن است.“ کافی نیست که این روح روی شما افشانده شود، روح الهی باید بر هر مرحله از تجربهٔ بشری مسلط باشد و آن را کنترل کند.

حضور روح الهی، آب حیات، است که مانع عطش وافر ناخشنودی انسانی و آن گرسنگی توصیف ناپذیر ذهن معنویت نیافتهٔ بشری می‌شود. موجودات از روح برانگیخته شده ”هرگز تشنه نمی‌شوند، زیرا این آب روحانی در آنها یک چشمهٔ خشنودی خواهد گشت که به سوی حیات جاودانه فوران خواهد نمود.“ چنین روانهای آبیاری شدهٔ الهی تا جایی که به شادیهای زندگی و خرسندیهای وجود زمینی مربوط می‌شود همگی از محیط مادی مستقل هستند. آنها از نظر معنوی نورانی شده و طراوت یافته‌اند، و از نظر اخلاقی تقویت شده و بهره‌مند شده‌اند.

در هر انسانی یک طبیعت دوگانه وجود دارد: میراث تمایلات حیوانی و اشتیاق والای عطیهٔ روحی. در طول زندگی کوتاه شما در یورنشیا، این دو تمایل شدیدِ متنوع و متضاد به ندرت می‌توانند به طور کامل مصالحه کنند. آنها به سختی می‌توانند هماهنگ و متحد شوند. اما در طول عمرتان مجموعهٔ روحی به طور پیوسته شما را یاری می‌کند که جسم را بیشتر و بیشتر تحت راهبری روح قرار دهید. اگر چه شما باید به زندگی مادی خود ادامه دهید، اگر چه شما نمی‌توانید از بدن و نیازهای آن بگریزید، با این وجود، در مقصود و ایده‌آلها به طور فزاینده قدرت یافته‌اید که طبیعت حیوانی را تحت سلطهٔ روح قرار دهید. در درون شما به راستی یک تبانی نیروهای روحی، یک اتحادی از نیروهای الهی وجود دارد که مقصود انحصاری آنها این است که رهایی نهایی شما را از اسارت مادی و محدودیتهای متناهی عملی سازد.

منظور از تمامی این خدمات روحانی این است، ”که شما از طریق روح او که در درون انسان است نیرو یابید.“ و این تماماً نمایانگر مراحل اولیه برای نیل نهایی به کمال ایمان و خدمت است، آن تجربه‌ای که در اثنای آن ”با تمامی سرشاری خداوند پر خواهید شد.“ ”زیرا تمامی آنهایی که با روح خداوند هدایت می‌شوند فرزندان خداوند هستند.“

روح هرگز *مجبور نمی‌کند*، فقط هدایت می‌کند. اگر شما یک یاد گیرندهٔ مشتاق هستید، اگر می‌خواهید به سطوح روحی دست یابید و به بلندیهای الهی برسید، اگر صادقانه آرزو دارید به هدف ابدی برسید، در این صورت روح الهی به آرامی و به طور مهرآمیز شما را در امتداد مسیر فرزندی و پیشرفت معنوی هدایت خواهد نمود. هر گامی که بر می‌دارید باید با رضایت، هوشمندانه و همکاری مسرت‌آمیز باشد. استیلای روح هرگز با تحمیل رنگ نیافته و یا با اجبار مورد مخاطره قرار نگرفته است.

و هنگامی که چنین حیات حاوی هدایت روحی به طور آزادانه و هوشمندانه پذیرفته شد، در درون ذهن بشری به تدریج یک آگاهی مثبت از تماس الهی و اطمینان از مشارکت روحی به وجود می‌آید. دیر یا زود ”روح با روح شما (تنظیم کننده) گواهی می‌دهد که شما یک فرزند خداوند هستید.“ تنظیم کنندهٔ فکریِ خود شما از پیش با شما پیرامون نزدیکی‌تان با خداوند سخن گفته است، طوری که نگارش تصدیق می‌کند که روح *”با* روح شما“ گواهی می‌دهد نه *به* روح شما.

آگاهی از استیلای روح بر یک حیات بشری به زودی با یک نمایش فزاینده از ویژگیهای روح در واکنشهای حیات چنین انسان تحت راهبری روح همراه است، ”زیرا ثمره‌های روح محبت، شادی، آرامش، بردباری، ملایمت، نیکی، ایمان، فروتنی، و اعتدال است.“ چنین انسانهای با روح هدایت شده و به طور الهی نورانی شده، ضمن این که هنوز در مسیرهای حقیرانهٔ رنج و زحمت گام بر می‌دارند و وظایف مربوط به تکالیف زمینی خود را با وفاداری انسانی انجام می‌دهند، از پیش شروع به تشخیص انوار حیات جاودانه‌ای که در سواحل بسیار دور دنیای دیگر سوسو می‌زند کرده‌اند. آنها از پیش شروع به درک واقعیت آن حقیقت الهام بخش و آرامش بخش کرده‌اند، که ”پادشاهی خداوند گوشت و نوشیدنی نیست بلکه نیکوکاری، آرامش، و شادی در روح القدس است.“ و در طول هر مشقت و در وجود هر سختی، روانهای از روح تولد یافته با آن امیدی که فراتر از همهٔ ترسها است قوت قلب می‌یابند، زیرا مهر خداوند از طریق حضور روح الهی روی تمامی دلها ریخته می‌شود.

7- روح و جسم

جسمانیت، طبیعت ذاتی که از نژادهای حیوان منشأ سرچشمه می‌یابد، به طور طبیعی ثمر روح الهی به بار نمی‌آورد. هنگامی که طبیعت انسانی از طریق افزودن طبیعت فرزندان ماتریال خداوند ارتقا یافت، به تدریج که نژادهای یورنشیا از طریق اعطای آدم تا اندازه‌ای پیشرفت نمودند، سپس راه برای همکاری روح حقیقت با تنظیم کنندهٔ ساکن در فرد بهتر آماده می‌شود، تا

موجب درو کردن زیبای میوه‌های سرشت روح شود. اگر شما این روح را پس نزنید، ولو این که برای انجام این کار به ابدیت نیاز باشد، ”او شما را به سوی حقیقت تمام هدایت خواهد کرد.“

انسانهای تکاملی که در کرات نرمال دارای پیشرفت معنوی ساکنند تضادهای حادی را که میان روح و جسم وجود دارد و نژادهای کنونی یورنشیا را تعیین ویژگی می‌کند تجربه نمی‌کنند. اما حتی در ایده‌آل‌ترین سیارات، انسان پیش از آدم باید تلاشهای مثبتی به خرج دهد تا از سطح صرفاً حیوانی وجود به سطوح متوالی معانیِ به طور فزاینده عقلانی و ارزشهای بالاتر روحی صعود کند.

انسانهای یک کرهٔ نرمال بین طبیعتهای فیزیکی و معنوی خود ستیز مداوم را تجربه نمی‌کنند. آنها با ضرورت بالا رفتن از سطوح حیوانی وجود به سطوح بالاتر زندگانی معنوی مواجه هستند، اما این فرازرَوی در مقایسه با تضادهای شدید انسانهای یورنشیا در این عالم حاوی طبیعتهای ناهمگون مادی و معنوی بیشتر شبیه تحت آموزش و پرورش قرار گرفتن است.

مردمان یورنشیا برای دریافت کمک در این کار نیل تدریجی معنوی سیاره‌ای از پیامدهای یک محرومیت دوگانه رنج می‌برند. تحول کلیگسشیا سردرگمی جهانی را تسریع نمود و تمامی نسلهای بعد را از یاری اخلاقی که یک جامعهٔ منظم می‌توانست فراهم سازد بی‌بهره ساخت. اما حتی فاجعه‌آمیزتر از آن خطای نوع آدم بود، زیرا نژادها را از آن نوع برتر حاوی سرشت فیزیکی که با آرمانهای معنوی هماهنگ‌تر بود محروم ساخت.

انسانهای یورنشیا مجبورند متحمل چنین تقلاهای چشمگیر بین روح و جسم شوند زیرا نیاکان بسیار دور آنها از طریق اعطای عدنی بیشتر به طور کامل همانند نوع آدم نشدند. طرح الهی این بود که نژادهای انسانی یورنشیا باید از طبیعتی فیزیکی برخوردار می‌گشتند که بیشتر به طور طبیعی از نظر روحی واکنش نشان می‌داد.

به رغم این مصیبت دوگانه برای طبیعت انسان و محیط او، اگر انسانهای امروزی به پادشاهی روح وارد شوند، یعنی جایی که فرزندان با ایمان خداوند در خدمت روشنگرانه و آزادیبخشِ وقف با جان و دل به انجام خواست پدر آسمانی به سر برده و از رهایی نسبی از اسارت و بردگی جسم بهره‌مند می‌باشند، قدر کمتری از این ستیز آشکار میان جسم و روح را تجربه خواهند کرد. عیسی راه جدید زندگی انسانی را به نوع بشر نشان داد، راهی که به وسیلهٔ آن موجودات بشری می‌توانند از پیامدهای مهلک شورش کلیگسشیا به اندازهٔ زیاد بگریزند و به مؤثرترین نحو محرومیتهای ناشی از خطای نوع آدم را جبران کنند. ”روح حیات عیسی مسیح ما را از قانون زندگی حیوانی و وسوسه‌های شرارت و گناه آزاد ساخته است.“ ”این همان پیروزی است که بر جسم و حتی ایمان شما فائق می‌آید.“

آن مردان و زنان خداشناسی که از روح تولد یافته‌اند به همان قدر با طبیعت انسانی خود تضاد را تجربه می‌کنند که ساکنان نرمال‌ترین کرات، سیاراتی که هرگز با گناه آغشته نشده و یا با شورش لمس نشده‌اند. فرزندان با ایمان بسیار فراتر از تضادهایی که به وسیلهٔ تمایلات لجام گسیخته یا

غیرطبیعی ایجاد می‌شود در سطوح عقلانی کار می‌کنند و در سطوح معنوی زندگی می‌کنند. تمایلات نرمال موجودات حیوانی و امیال و انگیزشهای طبیعی حاوی طبیعت فیزیکی حتی با بالاترین دستیابیهای معنوی در تضاد نیستند به جز در اذهان اشخاص نادان، بد آموخته، یا متأسفانه بیش از حد موشکاف.

پس از این که حرکت در مسیر حیات جاودانه را آغاز نمودید، به دنبال این که تکلیف را پذیرفته و فرامین پیشروی خود را دریافت نمودید، از مخاطرات فراموشکاری بشری و ناهمسازی انسانی بیم نداشته باشید، با تردیدهای شکست یا با سردرگمی مبهوت کننده دچار نگرانی نشوید، تزلزل نشان ندهید، و موقعیت و مرتبت خود را زیر سئوال نبرید، زیرا در هر ساعت تاریک، در هر مرحلهٔ حساس در تقلای پیش رو، روح حقیقت همیشه چنین سخن خواهد گفت: ”مسیر این است.“

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به مأموریت خدمت در یورنشیا گمارده شده است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 35

پسران خداوند در جهان محلی

پسران خداوند که قبلاً معرفی شدند یک منشأ بهشتی داشته‌اند. آنها اولاد فرمانروایان الهی قلمروهای جهانی هستند. از اولین مرتبت فرزندی بهشت، پسران آفریننده، در نبادان فقط یکی وجود دارد، میکائیل، پدر و فرمانروای جهان. از دومین مرتبت فرزندی بهشت، پسران آوُنال یا مجری قانون، نبادان سهم کامل خود را دارا می‌باشد — 1/062 تن. و این "مسیحهای کوچکتر" همانقدر در اعطاهای سیاره‌ای خویش مؤثر و تماماً قدرتمند هستند که آفریننده و پسر استاد در یورنشیا بود. سومین رسته، که منشأ در تثلیث دارند، در یک جهان محلی ثبت نام نمی‌شوند، اما من تخمین می‌زنم که در نبادان بین پانزده تا بیست هزار پسر آموزگار تثلیث وجود دارد که 9/642 یاور مخلوق - سه اقنومه شدهٔ ثبت شده را شامل نمی‌شود. این دِینالهای بهشت نه مجری قانون هستند و نه مدیر؛ آنها ابر آموزگار هستند.

انواع پسرانی که مورد ملاحظه قرار خواهند گرفت منشأ در جهان محلی دارند. آنها اولاد یک پسر بهشتی آفریننده در ارتباط متغیر با روح مکمل مادر جهان می‌باشند. انواع زیرین فرزندی جهان در این روایات ذکر می‌شوند:

1- پسران ملک صادق.

2- پسران وُراندادِک.

3- پسران لانوناندِک.

4- پسران حامل حیات.

الوهیت سه‌گانهٔ بهشت برای آفرینش سه رستهٔ فرزندی عمل می‌کند: میکائیلها، آوُنالها، دِینالها. الوهیت دوگانه در جهان محلی، پسر و روح، نیز در آفرینش سه رستهٔ والا از پسران عمل می‌کند: ملک صادقها، وُرانداداکها، و لانوناندکها، و پس از دستیابی به این تجلی سه‌گانه با سطح بعدی خدای هفتگانه در ایجاد نوع چند هنرهٔ حاملین حیات تشریک مساعی می‌کند. این موجودات در گروه پسران فرود یابندهٔ خداوند طبقه‌بندی می‌شوند، اما آنها یک شکل بی‌نظیر و اولیه از حیات جهانی می‌باشند. تمامی مقالهٔ بعد به بررسی آنان اختصاص خواهد یافت.

1- پدر ملک صادق

پس از به وجود آمدن موجودات یاری شخصی، همانند ستارهٔ تابان و بامداد و سایر شخصیتهای اداری، مطابق مقصود الهی و طرحهای خلاق یک جهان مشخص، یک شکل جدید از پیوند خلاق میان پسر آفریننده و روح آفرینشگر، دختر روح بیکران در جهان محلی، رخ می‌دهد. شخصیت فرزندی برآمده از این مشارکت خلاق، ملک صادق نخستین — پدر ملک صادق — می‌باشد. او آن موجود بی‌نظیر است که متعاقباً برای به وجود آوردن تمامی گروه برخوردار از آن نام با پسر آفریننده و روح آفرینشگر تشریک مساعی می‌کند.

در جهان نبادان پدر ملک صادق به عنوان اولین همکار اجرایی ستارهٔ تابان و بامداد عمل می‌کند. جبرئیل بیشتر با سیاستهای جهان مشغول است، و ملک صادق با اسلوب عملی. جبرئیل ریاست دادگاهها و شوراهای نبادان را که مرتباً تشکیل می‌شوند به عهده دارد، و ملک صادق ریاست کمیسیونهای ویژه، فوق‌العاده، و اضطراری و هیئتهای مشورتی را. جبرئیل و پدر ملک صادق هرگز به طور همزمان از سلوینگتون خارج نمی‌شوند، زیرا در غیاب جبرئیل پدر ملک صادق به عنوان رئیس اجرائی نبادان عمل می‌کند.

ملک صادقهای جهان ما همگی ظرف یک دورهٔ هزار سالهٔ زمان استاندارد توسط پسر آفریننده و روح آفرینشگر در ارتباط با پدر ملک صادق آفریده شدند. ملک صادقها چون از یک مرتبت فرزندی می‌باشند که در آن یکی از اعضای خودشان به عنوان آفرینندهٔ همتراز عمل کرد، در ساختار بخشاً خود منشأ هستند و لذا کاندیدایی برای تحقق یک نوع آسمانی حکومت بر خود می‌باشند. آنها به طور دوره‌ای رئیس اداری خود را برای یک دورهٔ هفت سالهٔ زمان استاندارد انتخاب می‌کنند و غیر از آن به عنوان یک نوع خود سامان دهنده عمل می‌کنند، گر چه ملک صادق اولیه از امتیازات مشخص ذاتی مشترک پدرانه برخوردار است. گاه به گاه این پدر ملک صادق برخی افراد مشخص از رستهٔ خود را به عنوان حاملین ویژهٔ حیات برای کار در کرات میدسونایت تعیین می‌کند. آنها نوعی سیارهٔ مسکونی هستند که تاکنون در یورنشیا آشکار نشده‌اند.

ملک صادقها به طور گسترده خارج از جهان محلی عمل نمی‌کنند، به جز هنگامی که به عنوان شاهد در اموری که در دادگاههای ابرجهان در حال رسیدگی است فرا خوانده می‌شوند، و زمانی که به عنوان سفیران ویژه، آنطور که گاهی هستند، تعیین می‌شوند و یک جهان را برای جهان دیگر در همان ابرجهان نمایندگی می‌کنند. ملک صادق اولیه یا نخست زاده شدهٔ هر جهان همیشه آزاد است تا در مأموریتهایی که به منافع و وظایف نوع او مربوط است به جهانهای همسایه یا به بهشت سفر کند.

2- پسران ملک صادق

ملک صادقها اولین نوع پسران الهی هستند که آنقدر به طور کافی به حیات پایین‌تر مخلوق نزدیک می‌شوند که بتوانند به طور مستقیم در کار ارتقاءِ انسان عمل نمایند، و بدون نیاز به حلول

در جسم به نژادهای تکاملی خدمت کنند. این پسران به طور طبیعی در نقطهٔ میانی فرود بزرگ شخصیتی هستند. منشأ آنها تقریباً در نیمهٔ راه میان بالاترین الوهیت و پایین‌ترین حیات مخلوق برخوردار از عطیهٔ اراده می‌باشد. آنها بدین ترتیب رابط طبیعی میان سطوح بالاتر و الهی وجود زندگانی و اشکال پایین‌تر و حتی مادی حیات در کرات تکاملی می‌شوند. رسته‌های سراف، فرشتگان، از کار کردن با ملک صادقها شادمان می‌شوند. در واقع تمامی اشکال حیات هوشمند در این پسران دوستانی با درایت، آموزگارانی دلسوز و مشاورانی خردمند می‌یابند.

ملک صادقها یک مرتبت حاکم بر خود می‌باشند. با این گروه بی‌نظیر، ما با اولین تلاش برای خود مختاری از سوی موجودات جهان محلی روبرو هستیم و بالاترین نوع حکومت بر خود راستین را مشاهده می‌کنیم. این پسران تشکیلات خودشان را برای گروه و سازمان اداری سیارهٔ خانگی‌شان، و نیز برای شش کرهٔ مربوطه و کرات فرعی آنها سازمان می‌دهند. و باید ثبت شود که آنها هرگز از امتیازات خود سوءِ استفاده نکرده‌اند. در سرتاسر جهان نبادان این پسران ملک صادق حتی یکبار هم به اعتماد بر خود خیانت نکرده‌اند. آنها امید هر گروه جهان هستند که آرزوی حکومت بر خود را دارد. آنها برای تمامی کرات نبادان الگو و آموزگاران حکومت بر خود هستند. تمامی رسته‌های موجودات هوشمند، مافوقها از بالا و تحت فرمانها از پایین، در ستایش خود از دولت ملک صادقها یکدل هستند.

رتبهٔ ملک صادق فرزندی منزلت پسر ارشد را در یک خانوادهٔ بزرگ دارد و مسئولیت وی را به عهده می‌گیرد. بیشتر کار آنها ثابت است و تا اندازه‌ای روال عادی دارد، اما بخش عمدهٔ آن داوطلبانه است و در مجموع توسط خودشان تقبل شده است. اکثریت مجامع ویژه که گاه به گاه در سلوینگتون تشکیل می‌شوند بنا به پیشنهاد ملک صادقها فرا خوانده می‌شوند. این پسران مطابق ابتکار خودشان از جهان محلی خود پاسداری می‌کنند. آنها یک سازمان خود مختار دارند که به خبرگیری از جهان تخصیص یافته است، و مستقل از تمامی اطلاعاتی که از طریق عوامل معمول درگیر ادارهٔ روزمرهٔ عالم به ستاد مرکزی جهان می‌رسد به طور مرتب به پسر آفریننده گزارش می‌دهد. آنها طبیعتاً نظاره‌گرانی بی‌تعصب هستند، و از اعتماد کامل تمامی طبقات موجودات هوشمند برخوردارند.

ملک صادقها به عنوان دادگاههای تجدید نظر سیار و مشورتی ناحیه‌ها عمل می‌کنند. این پسران جهان در گروههای کوچک به کرات می‌روند تا به صورت کمیسیونهای مشورتی خدمت کنند، شهادت بگیرند، پیشنهاد دریافت کنند، و به عنوان مشاور عمل کنند، و بدین صورت به حل مشکلات عمده کمک نمایند و به اختلافات جدی که در امور قلمروهای تکاملی گاه به گاه پیش می‌آید رسیدگی نمایند.

این کهنسالترین پسران یک جهان دستیاران اصلی ستارهٔ تابان و بامداد در اجرای فرامین پسر آفریننده می‌باشند. هنگامی که یک ملک صادق به نام جبرئیل به کره‌ای دور افتاده می‌رود، ممکن است برای انجام مقاصد آن مأموریت ویژه به نام فرستنده نمایندگی کند و در آن رویداد در سیارهٔ مأموریت با اختیار کامل ستارهٔ تابان و بامداد ظاهر خواهد گشت. این امر به ویژه در مورد آن کراتی که هنوز در آنها یک پسر بالاتر به شکل مخلوقات عالم پدیدار نگشته است صادق است.

هنگامی که یک پسر آفریننده به دوران زندگانی اعطایی در یک کرهٔ تکاملی وارد می‌شود، به تنهایی می‌رود، اما هنگامی که یکی از برادران بهشتی او، یک پسر آؤنال، به یک اعطا وارد می‌شود، توسط پشتیبانان ملک صادق که تعدادشان دوازده نفر می‌باشد همراهی می‌شود، پسرانی که به طور بسیار مؤثر به موفقیت مأموریت اعطایی کمک می‌کنند. آنها همچنین از آونالهای بهشتی در مأموریتهای داورانه به کرات مسکونی پشتیبانی می‌کنند، و اگر پسر آؤنال نیز بدین نحو ظاهر شود، در این مأموریتها ملک صادقها برای چشمان انسانها مرئی هستند.

هیچ مرحله‌ای از نیاز معنوی سیاره‌ای وجود ندارد که آنها برای آن خدمت نکنند. آنها آموزگارانی هستند که مکرراً تمام کرات برخوردار از حیات پیشرفته را به شناخت نهایی و کامل پسر آفریننده و پدر بهشتی او می‌رسانند.

ملک صادقها تقریباً در خردمندی کامل هستند، اما در قضاوت خطاناپذیر نیستند. آنها هنگامی که در مأموریتهای سیاره‌ای جدا افتاده و تنها هستند، گاهی اوقات در امور جزئی خطا کرده‌اند، بدین معنی که برگزیده‌اند کارهای مشخصی بکنند که مسئولین آنها متعاقباً تأیید نکرده‌اند. چنین خطای قضاوت یک ملک صادق را موقتاً سلب صلاحیت می‌کند، تا این که به سلوینگتون برود و در شنود با پسر آفریننده آن رهنمودی را دریافت کند که به طور مؤثر او را از عدم هماهنگی که موجب عدم توافق با یارانش گشت تهی سازد، و سپس در پی استراحت تصحیحی، در روز سوم تثبیت در خدمت به دنبال می‌آید. اما این عدم انطباقهای جزئی در کارکرد ملک صادق به ندرت در نبادان رخ داده است.

این پسران یک رستهٔ در حال افزایش نیستند. تعداد آنها ثابت است، گر چه در هر جهان محلی متغیر است. تعداد ثبت شدهٔ ملک صادقها در ستاد مرکزیشان در نبادان فراتر از ده میلیون است.

3- کرات ملک صادق

ملک صادقها یک کرهٔ خودشان را در نزدیکی سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان، اشغال می‌کنند. این کره که نامش ملک صادق است، کرهٔ پیشگام هفتاد کرهٔ اصلی است که در مدار سلوینگتون قرار دارند. شش کرهٔ فرعی که به فعالیتهای ویژه تخصیص یافته‌اند به دور هر یک از آنها در گردشند. از این کرات شگفت‌انگیز — هفتاد اصلی و 420 فرعی — اغلب به نام دانشگاه ملک صادق یاد می‌شود. انسانهای در حال فرازِ کلیهٔ کواکب نبادان برای دستیابی به وضعیت اقامتی در سلوینگتون در تمامی 490 کرات آموزش می‌بینند. اما آموزش صعود کنندگان فقط یک مرحله از فعالیتهای چندگانه‌ای است که در خوشهٔ کرات ساخته شدهٔ سلوینگتون صورت می‌یابد.

490 کرات مدار سلوینگتون به ده گروه تقسیم شده‌اند که هر یک شامل هفت کرهٔ اصلی و چهل و دو کرهٔ فرعی می‌باشند. هر یک از این گروهها تحت سرپرستی کلی نوعی از انواع حیات جهانی قرار دارند. اولین گروه که در بر گیرندهٔ کرهٔ پیشگام و شش کرات اصلی بعدی در گروه گردندهٔ سیاره‌ای می‌باشد تحت سرپرستی ملک صادقها قرار دارد. این کرات ملک صادق عبارتند از:

1- کرهٔ پیشگام — کرهٔ اقامتگاه پسران ملک صادق.

2- کرهٔ مدارس حیات فیزیکی و آزمایشگاههای انرژیهای زنده.

3- کرهٔ حیات مورانشیا.

4- کرهٔ حیات آغازین روحی.

5- کرهٔ حیات نیمه روحی.

6- کرهٔ حیات در حال پیشرفت روحی.

7- قلمرو تحقق هماهنگ و عالی تواناییهای فردی.

شش کرات فرعی هر یک از این کرات ملک صادق به فعالیتهای وابسته به کار کرهٔ اصلی مربوطه تخصیص یافته‌اند.

کرهٔ پیشگام، کرهٔ *ملک صادق*، مکان معمول دیدار برای تمامی موجوداتی است که به کار آموزش و معنویت بخشی انسانهای در حال فراز زمان و فضا اشتغال دارند. برای یک صعود کننده شاید این کره جالب‌ترین مکان در تمامی نبادان باشد. تمامی انسانهای تکاملی که از آموزش کوکبهٔ خویش فارغ‌التحصیل می‌شوند در ملک صادق فرود خواهند آمد. آنها در آنجا به داخل نظام دستورالعملها و پیشرفت معنوی سیستم آموزشی سلوینگتون وارد می‌شوند. و شما هرگز واکنشهای خود را به اولین روز زندگی در این کرهٔ بی‌نظیر فراموش نخواهید کرد، نه حتی بعد از این که به مقصد بهشتی خود رسیدید.

انسانهای در حال فراز ضمن این که در کرهٔ ملک صادق سکنی می‌گزینند، آموزش خود را در شش سیارهٔ آموزش ویژه که به دور آن می‌چرخند دنبال می‌کنند. و در سراسر اقامت موقتشان در هفتاد کرهٔ فرهنگی، کرات اصلی مدار سلوینگتون، از همین روش استفاده می‌شود.

بسیاری فعالیتهای متنوع وقت موجودات بیشماری را که در شش کرات فرعی کرهٔ ملک صادق اقامت دارند اشغال می‌کند، اما تا جایی که به انسانهای در حال فراز مربوط است، این اقمار به مراحل زیرین مطالعهٔ ویژه تخصیص یافته‌اند:

1- کرهٔ شمارهٔ یک به بررسی حیات آغازین سیاره‌ایِ انسانهای در حال فراز اشتغال دارد. این کار در کلاسهایی انجام می‌شود که در بر گیرندهٔ آنهایی که از یک کرهٔ مشخص حاوی منشأ انسانی می‌آیند می‌باشد. آنهایی که از یورنشیا هستند چنین بررسی تجربی را با هم دنبال می‌کنند.

2- کار ویژهٔ کرهٔ شمارهٔ دو شامل یک بررسی مشابه تجارب است که طی عبور از کرات قصر که به دور قمر اصلی ستاد مرکزی سیستم محلی در گردشند حاصل شده است.

3- بررسیهای این کره به اقامت موقت در پایتخت سیستم محلی مربوط می‌شود و در بر گیرندهٔ فعالیتهای سایر کرات ساخته شدهٔ خوشهٔ ستاد مرکزی سیستم می‌باشد.

4- چهارمین کره به بررسی تجارب هفتاد کرهٔ فرعی کوکبه و کرات مربوط به آنها اشتغال دارد.

5- در پنجمین کره بررسی اقامت موقت صعود کننده در کرهٔ ستاد مرکزی کوکبه انجام می‌شود.

6- وقت در کرهٔ شمارهٔ شش به تلاش برای مرتبط ساختن این پنج دوره و بدین ترتیب دستیابی به هماهنگی تجربه در تدارک برای ورود به مدارس اصلی ملک صادق متعلق به آموزش جهان تخصیص می‌یابد.

مدارس ادارهٔ جهان و خردمندی معنوی در کرهٔ منزلگاه ملک صادق واقع شده‌اند. در آنجا همچنین آن مدارسی که به یک رشتهٔ واحد پژوهشی نظیر انرژی، ماده، سازماندهی، ارتباطات، اسناد، اخلاقیات، و وجود مقایسه‌ای مخلوق تخصیص یافته‌اند یافت می‌شوند.

در کالج ملک صادقِ عطیهٔ معنوی تمامی رسته‌ها — حتی رسته‌های بهشتیِ — پسران خداوند با ملک صادق و آموزگاران سراف در آموزش گروههایی که به عنوان بشارت دهندگان سرنوشت عازم می‌شوند و آزادی معنوی و فرزندی الهی را حتی برای کرات دوردست جهان اعلام می‌دارند همکاری می‌کنند. این دانشکدهٔ ویژهٔ دانشگاه ملک صادق یک مؤسسهٔ منحصر به فرد جهان است. دانشجویان دیدار کننده از نواحی دیگر پذیرفته نمی‌شوند.

بالاترین درس آموزشی در ادارهٔ جهان توسط ملک صادقها در کرهٔ منزلگاه آنان داده می‌شود. ریاست این کالج اخلاقیات بالا را پدر ملک صادق اولیه به عهده دارد. جهانهای گوناگون با این مدارس دانشجو رد و بدل می‌کنند. در حالی که جهان جوان نبادان در مقیاس جهانها در رابطه با نیل معنوی و توسعهٔ والای اخلاقی در سطح پایین قرار دارد، با این حال، مشکلات اداری ما چنان تمام جهان را برای آفرینشهای نزدیک دیگر به یک درمانگاه پهناور تبدیل ساخته است که دانشجویان دیدار کننده و مشاهده‌گر از نواحی دیگر به کالجهای ملک صادق هجوم آورده‌اند. علاوه بر گروه عظیم ثبت نام کنندگان محلی همیشه بیش از یکصد هزار دانشجوی خارجی در مدارس ملک صادق شرکت دارند، چرا که مرتبت ملک صادقها در نبادان در سرتاسر اِسپلاندون مشهور است.

4- کار ویژهٔ ملک صادقها

یک شاخهٔ بسیار تخصصی فعالیتهای ملک صادق به سرپرستی دوران پیشرفتهٔ زندگانی مورانشیای انسانهای در حال فراز مربوط است. بخش عمدهٔ این آموزش توسط فرشتگان خادم صبور و خردمند سراف که توسط انسانهایی که به سطوح نسبتاً بالاتر نیل جهانی فراز یافته‌اند یاری می‌شوند اجرا می‌شود، اما تمامی این کار آموزشی تحت سرپرستی کلی ملک صادقها با همکاری پسران آموزگار تثلیث قرار دارد.

در حالی که رسته‌های ملک صادق عمدتاً به سیستم گستردهٔ آموزشی و نظام تجربی آموزشی جهان محلی تخصیص یافته‌اند، آنها همچنین در مأموریتهای بی‌نظیر و در شرایط غیرعادی عمل می‌کنند. در یک جهان در حال تکامل که نهایتاً تقریباً ده میلیون کرهٔ مسکونی را در بر می‌گیرد، بسیاری چیزهای غیرعادی اتفاق می‌افتد، و در چنین مواقع اضطراری است که ملک صادقها عمل می‌کنند. در ایدنشیا، ستاد مرکزی کوکبهٔ شما، آنها به عنوان پسران اضطراری مشهورند. آنها همیشه آماده‌اند تا در تمامی مواقع ضروری — فیزیکی، عقلانی، یا معنوی — چه در یک سیاره، در یک سیستم، در یک کوکبه، و یا در جهان خدمت نمایند. هر گاه و هر جا به کمک ویژه نیاز باشد، در آنجا شما یک یا تعداد بیشتری از پسران ملک صادق را خواهید یافت.

هنگامی که جنبه‌ای از برنامهٔ پسر آفریننده با خطر شکست مواجه می‌شود، بی‌درنگ یک ملک صادق برای ارائهٔ کمک اعزام می‌شود. اما آنها اغلب در شرایط وجود شورش گناهکارانه، نظیر آنچه که در سِتانیا رخ داد برای عمل کردن فرا خوانده نمی‌شوند.

ملک صادقها اولینهایی هستند که در کلیهٔ مواقع اضطراری از هر نوع در تمامی کراتی که مخلوقات صاحب اراده اقامت دارند عمل نمایند. آنها گاهی اوقات در سیارات نافرمان به عنوان سرپرستان موقت عمل می‌کنند، و به عنوان پذیرشگران یک دولت سیاره‌ای خطاکار خدمت می‌کنند. در یک بحران سیاره‌ای این پسران ملک صادق در بسیاری سِمَتهای بی‌نظیر خدمت می‌کنند. برای چنین پسری به آسانی ممکن است که خود را برای موجودات انسانی مرئی نماید، و گاهی اوقات یکی از این رسته‌ها حتی در شکل جسم انسانی پدیدار گشته است. در نبادان هفت بار یک ملک صادق در یک کرهٔ تکاملی در شکل جسم انسانی خدمت کرده است، و در مواقع متعدد این پسران به شکل انواع دیگر مخلوقات جهان ظاهر گشته‌اند. آنها به راستی خادمان چند هنره و داوطلب اضطراری برای تمامی رسته‌های موجودات هوشمند جهان و برای تمامی کرات و سیستمهای کرات می‌باشند.

ملک صادقی که در طول روزگار ابراهیم در یورنشیا زندگی می‌کرد در آن ناحیه به عنوان شاهزادهٔ سالیم مشهور بود، زیرا سرپرستی یک مهاجر نشین کوچک از جویندگان حقیقت را که در مکانی به نام سالیم اقامت داشتند به عهده داشت. او داوطلب شد به شکل انسان در جسم انسانی پدیدار گردد، و با تأیید پذیرشگران ملک صادق سیاره که بیم داشتند در طول آن دورهٔ تاریکی فزایندهٔ معنوی نور حیات خاموش گردد چنین کرد. و او در واقع حقیقت روزگار خود را شکوفا ساخت و با احتیاط آن را به ابراهیم و همکاران او منتقل نمود.

5- پسران وُراندادِک

پسر آفریننده و روح آفرینشگر جهان محلی بعد از آفرینش دستیاران شخصی و اولین گروه ملک صادقهای چند هنره، برای دومین رستهٔ بزرگ و متنوع فرزندی جهان، وُراندادکها، برنامه‌ریزی نموده و آنها را به وجود آوردند. آنها بیشتر عموماً به عنوان پدران کوکبه مشهورند زیرا یک پسر از این مرتبت به طور یکنواخت در رأس هر دولت کوکبه در هر جهان محلی یافت می‌شود.

تعداد وُراندادکها در هر جهان محلی فرق می‌کند. رقم ثبت شدهٔ آنان فقط در نبادان یک میلیون نفر است. این پسران، نظیر همیارانشان، ملک صادقها، از هیچ قدرت تولید مثل برخوردار نیستند. هیچ روش شناخته شده‌ای وجود ندارد که آنها بتوانند به وسیلهٔ آن بر تعداد خود بیفزایند.

از بسیاری جهات این پسران یک گروه خود گردان هستند. به عنوان فرد و به عنوان گروه، حتی به عنوان یک مجموعه، آنها عمدتاً خود مختار هستند، عمدتاً همانطور که ملک صادقها هستند، اما وُراندادکها در چنین طیف گسترده‌ای از فعالیتها عمل نمی‌کنند. آنها با مهارت خیره کنندهٔ ملک صادقهای برادر خود برابری نمی‌کنند، اما به عنوان حکمرانان و اداره کنندگان دوراندیش حتی قابل اطمینان‌تر و مؤثرترند. همچنین آنها به طور کامل همتای اداری زیردستان خود، حکمرانان لانوناندک سیستم، نیستند، اما آنها از تمامی رسته‌های فرزندی جهان در ثبات عزم و در قضاوت خداگونه برتری دارند.

اگر چه تصمیمات و فرامین این رستهٔ پسران همیشه مطابق روح فرزندی الهی و هماهنگ با سیاستهای پسر آفریننده است، اشتباه آنها به پسر آفریننده ذکر شده است و در جزئیات تکنیک گاهی اوقات تصمیمات آنها پس از استیناف در دادگاههای عالی جهان لغو شده است. اما این پسران به ندرت مرتکب خطا می‌شوند، و آنها هرگز دست به شورش نزده‌اند. در تمامی تاریخ نبادان هرگز یک وُرانادک از دولت جهان سرپیچی نکرده است.

خدمت وُراندادکها در جهانهای محلی گسترده و متنوع است. آنها برای جهانهای دیگر به عنوان سفیر و به عنوان رایزنانی که کواکب را در محدودهٔ جهان بومی خود نمایندگی می‌کنند خدمت می‌کنند. در میان تمامی رسته‌های فرزندی جهان محلی به آنها بیشترین میزان نمایندگی کامل قدرتهای عالیه واگذار شده است، که در وضعیتهای حساس جهان به کار گرفته می‌شود.

در آن کراتی که در تاریکی معنوی جدا شده‌اند، آن کراتی که به واسطهٔ شورش و خطا متحمل انزوای سیاره‌ای شده‌اند، یک وُرانادک ناظر معمولاً تا زمان بازگشت وضعیت عادی حاضر است. در برخی وضعیتهای فوق‌العاده این ناظر والا می‌تواند اختیار مطلق و دلخواه روی هر موجود آسمانی که به آن سیاره اختصاص داده شده اعمال نماید. در تاریخ سلوینگتون ثبت شده است که وُراندادکها گاهی اوقات چنین اختیاری را به عنوان بالاترین نایب فرمانروای چنین سیاراتی اعمال کرده‌اند. و این همچنین حتی در مورد آن کرات مسکونی که به واسطهٔ شورش دست نخورده مانده‌اند صادق بوده است.

اغلب یک گروه دوازده نفره یا بیشتر از پسران ورانداک پیرامون دعاوی ویژه که به وضعیت یک سیاره یا یک سیستم مربوط است به عنوان یک دادگاه عالی تجدید نظر و استیناف تشکیل جلسه می‌دهند. اما کارهای آنان عمدتاً به کارکردهای قضایی که بومی دولتهای کوکبه هستند مربوط است. در نتیجهٔ تمامی این خدمات، پسران وُرانداک تاریخدانان جهانهای محلی شده‌اند. آنها با تمامی تقلاهای سیاسی و تحولات اجتماعی کرات مسکونی شخصاً آشنا هستند.

6- پدران کوکبه

حداقل سه وُراندادِک به حکومت هر یک از یکصد کواکب یک جهان محلی گمارده شده است. این پسران توسط پسر آفریننده انتخاب می‌شوند و توسط جبرئیل در طول 10/000 سال استاندارد، در حدود 50/000 سال به وقت یورنشیا به عنوان *والامرتبه‌های* کواکب برای خدمت به کار گمارده می‌شوند. والامرتبه‌ای که بر مسند حکومت است، پدر کوکبه، دو همکار دارد، یکی ارشد و یکی دون‌پایه، در هر تغییر دولت، همکار ارشد رئیس دولت می‌شود، و دون پایه وظایف ارشد را به عهده می‌گیرد، ضمن این که وُرانداکهای گمارده نشدهٔ مقیم کرات سلوینگتون یکی از نفرات خود را به عنوان کاندیدا برای انتخاب نامزد می‌کنند تا مسئولیتهای همکار دون پایه را به عهده گیرد. بدین ترتیب هر یک از فرمانروایان والامرتبه بر طبق خط مشی کنونی یک دورهٔ خدمت سی هزار ساله، در حدود 150/000 سال یورنشیا، در ستاد مرکزی یک کوکبه دارد.

یکصد پدران کوکبه، رئیسان واقعی دولتهای کوکبه، کابینهٔ عالی مشورتی پسر آفریننده را تشکیل می‌دهند. این شورا در ستاد مرکزی جهان جلسهٔ مکرر دارد و در قلمرو و دامنهٔ مشاوره دادنهایش نامحدود است، اما عمدتاً درگیر بهروزی کواکب و اتحاد دولت تمامی جهان محلی می‌باشد.

هنگامی که یک پدر کوکبه در ستاد مرکزی جهان در حال انجام وظایف می‌باشد، چنان که مکرراً می‌باشد، همکار ارشد مدیر موقت امور کوکبه می‌شود. کارکرد معمول همکار ارشد مدیریت امور معنوی است، در حالی که همکار دون پایه شخصاً با کار آسایش فیزیکی کوکبه مشغول است. با این وجود، هیچ خط مشی عمده‌ای هرگز در یک کوکبه به اجرا در نمی‌آید مگر این که هر سه والامرتبه در تمامی جزئیات اجرای آن به توافق برسند.

تمامی مکانیسم کانالهای اطلاعاتی روحی و ارتباطی در اختیار والامرتبه‌های کوکبه قرار دارد. آنها در تماس کامل با مافوقهای خود در سلوینگتون و تحت مسئولین مستقیم آنها، فرمانروایان سیستمهای محلی، می‌باشند. آنها مکرراً با این فرمانروایان سیستم تشکیل جلسه می‌دهند تا در مورد وضعیت کوکبه مشاوره کنند.

والامرتبه‌ها خود را با یک گروه از مشاوران که تعداد و پرسنل آن مطابق حضور گروههای گوناگون در ستاد مرکزی کوکبه و همچنین بر حسب تغییر نیازهای محلی فرق می‌کند احاطه می‌کنند. در طول ایام فشار ممکن است آنها تقاضای پسران بیشتری از نوع ورانداک برای

کمک در کار اداری کنند و به سرعت آنها را دریافت می‌کنند. نُرلاشیادِک، کوکبهٔ شما، در حال حاضر توسط دوازده پسر وُراندادک اداره می‌شود.

7- کرات وُراندادک

گروه دوم از هفت کراتی که در مدار هفتاد کرات اصلی احاطه کنندهٔ سلوینگتون قرار دارند سیارات وراندادک را تشکیل می‌دهند. هر یک از این کرات، به همراه شش قمری که به دور آن می‌گردند، به یک مرحلهٔ ویژه از فعالیتهای وراندادک تخصیص یافته است. در این چهل و نه گستره انسانهای در حال فراز نقطهٔ اوج آموزش خود را در رابطه با قانونگذاری جهان کسب می‌کنند.

انسانهای در حال فراز مجامع قانونگذاری را آنطور که در کرات ستاد مرکزی کواکب عمل می‌کردند مشاهده کرده‌اند، اما اینجا در این کرات وراندادک آنها در تصویب قانونگذاری کلی واقعی جهان محلی تحت سرپرستی وراندادکهای ارشد شرکت می‌کنند. این تصویبها به این منظور طراحی شده‌اند که اعلانات متنوع مجامع خود مختار قانونگذاری یکصد کوکبه را هماهنگ نمایند. حتی در یوورسا هم آموزشی بهتر از آنچه که در مدارس وراندادک به دست می‌آید وجود ندارد. این آموزش تدریجی است، و از اولین کره آغاز می‌شود، سپس با کار مکمل در شش قمر آن ادامه یافته، و تا شش کرات اصلی باقیمانده و گروههای اقمار مربوط به آنان امتداد می‌یابد.

فرازگران مهاجر در این کرات مطالعه و کار عملی با فعالیتهای بیشمار جدید آشنا خواهند شد. برای ما قدغن نیست که این فعالیتهای جدید و غیرقابل تصور را آشکار سازیم، اما از این که بتوانیم این اقدامات را برای ذهن مادی موجودات فانی توصیف کنیم ناامید هستیم. ما برای رساندن معانی این فعالیتهای آسمانی فاقد کلام هستیم، و هیچ فعالیت قابل مقایسهٔ بشری وجود ندارد که برای توصیف این کارهای جدید انسانهای در حال صعود آنطور که مطالعات خود را در این چهل و نه کره دنبال می‌کنند به کار بسته شود. و بسیاری فعالیتهای دیگر که بخشی از نظام فرازگرا نیستند در این کرات وُرانداداکِ مدار سلوینگتون تمرکز یافته‌اند.

8- پسران لانونداک

بعد از آفرینش وراندادکها، پسر آفریننده و روح مادر جهان به منظور به وجود آوردن سومین مرتبت فرزندی جهان، لانونداکها، متحد می‌شوند. آنها گر چه با فعالیتهای گوناگونی که به حکومتهای سیستم مربوط است مشغول هستند، به بهترین نحو به عنوان حکمرانان سیستم، فرمانروایان سیستمهای محلی، و به عنوان پرنسهای سیاره‌ای، رئیسان اداری کرات مسکونی، شناخته شده‌اند.

این موجودات — تا جایی که به سطوح الوهیت مربوط می‌شود — از یک رتبهٔ بعدی و پایین‌تر فرزندی آفرینش می‌باشند. آنها ملزم بودند به منظور آمادگی برای خدمت متعاقب برخی درسهای آموزشی را در کرات ملک صادق فرا گیرند. آنها در دانشگاه ملک صادق اولین دانشجویان بودند و مطابق توان، شخصیت، و فضیلت توسط آموزگاران و آزمونگران ملک صادق خود طبقه‌بندی شده و گواهی دریافت نمودند.

جهان نبادان وجود خود را با دقیقاً دوازده میلیون لانونداک آغاز نمود، و پس از این که آنها از کرهٔ ملک صادق عبور نمودند در آزمونهای نهایی به سه طبقه تقسیم شدند:

1- *لانونداکهای اول*. از بالاترین رده 709/841 نفر وجود داشتند. اینها پسرانی هستند که به عنوان حکمرانان سیستم و دستیاران شوراهای عالی کواکب در کار بالاتر اداری جهان به عنوان مشاور تعیین شده‌اند.

2- *لانونداکهای دوم*. از این رسته که از ملک صادق برآمدند 10/234/601 تن وجود داشتند. آنها به عنوان پرنسهای سیاره‌ای و به ذخیره‌های آن رسته تخصیص یافته‌اند.

3- *لانونداکهای سوم*. این گروه 1/055/558 تن را در بر داشت. این پسران به عنوان دستیاران تحت فرمان، پیام‌آوران، سرپرستان، مأموران، و نظاره‌گران عمل می‌کنند، و وظایف گوناگون یک سیستم و کرات تشکیل دهندهٔ آن را به اجرا در می‌آورند.

آنطور که برای موجودات تکاملی میسر است ممکن نیست که این پسران از یک گروه به گروه دیگر پیشرفت کنند. آنها پس از این که در معرض آموزش ملک صادق قرار گرفتند، و پس از این که تست و طبقه‌بندی شدند، به طور دائم در رتبه‌ای که به آن تخصیص یافتند خدمت می‌کنند. همچنین این پسران به تولید مثل دست نمی‌زنند. تعداد آنها در جهان ثابت است.

در اعداد سرراست رستهٔ لانونداک پسران در سلوینگتون به ترتیب زیرین طبقه‌بندی شده است:

هماهنگ کنندگان جهان و مشاوران کوکبه
..... 100/000

حکمرانان سیستم و معاونان
.....
600/000 .

پرنسهای سیاره‌ای و ذخیره‌ها
.....
10/000/000

سپاه پیام‌آور
.....
400/000 .....

سرپرستان و ثبت کنندگان
.....
100/000 ..

سپاه ذخیره
.....
800/000 .....

از آنجا که لانوناندکها نسبت به ملک صادقها و وُراندادکها یک رتبهٔ نسبتاً پایین‌تر فرزندی هستند، آنها در واحدهای فرمانبردار جهان خدمت حتی بزرگتری می‌کنند، زیرا قادرند به مخلوقات پایین‌تر نژادهای هوشمند نزدیکتر شوند. آنها همچنین در گمراهی و خروج از تکنیک قابل قبول دولت جهان در معرض خطر بیشتری قرار دارند. اما این لانوناندکها، به ویژه نوع اول، در میان تمامی مدیران جهان محلی تواناترین و با مهارت‌ترین هستند. در توانایی اجرایی فقط جبرئیل و همکاران آشکار ناشدهٔ او از آنها برترند.

9- فرمانروایان لانوناندک

لانوناندکها فرمانروایان مداوم سیارات و حکمرانان نوبتی سیستمها می‌باشند. چنین پسری اکنون در جروسم، ستاد مرکزی سیستم محلی کرات مسکونی شما، فرمانروایی می‌کند.

فرمانروایان سیستم در ستاد مرکزی هر سیستم از کرات مسکونی در هیئتهای دو یا سه نفره فرمانروایی می‌کنند. پدر کوکبه هر ده هزار سال یکی از این لانوناندکها را به عنوان رئیس برمی‌گزیند. گاهی اوقات هیچ تغییری در ریاست این گروه سه نفره انجام نمی‌شود. این امر کاملاً برای فرمانروایان کواکب اختیاری است. پرسنل دولتهای سیستم به طور ناگهانی عوض نمی‌شوند مگر این که مصیبتی به وقوع پیوندد.

هنگامی که فرمانروایان سیستم یا معاونان فرا خوانده می‌شوند، جای آنها از طریق انتخاب شورای عالی که در ستاد مرکزی کوکبه قرار دارد و از ذخیره‌های آن رسته تشکیل شده پر می‌شود. این گروه در ایدنشیا بزرگتر از حد متوسطی است که به آن اشاره گردید.

شوراهای عالی لانوناندک در ستاد مرکزی کواکب گوناگون قرار دارند. والامرتبهٔ همکار ارشدِ پدر کوکبه ریاست چنین هیئتی را به عهده دارد، در حالی که همکار دون پایه مدیریت ذخیره‌های مرتبت دوم را به عهده دارد.

فرمانروایان سیستم با نامهای خود انطباق دارند. آنها در امور محلی کرات مسکونی تقریباً صاحب اختیار کامل هستند. آنها در راهنمایی پرنسهای سیاره‌ای، پسران ماتریال، و ارواح خادم تقریباً پدرانه هستند. درک شخصی فرمانروا تماماً کامل است. نظاره‌گران تثلیث از جهان مرکزی بر این فرمانروایان مدیریت نمی‌کنند. آنها بخش اجرایی جهان محلی هستند، و به عنوان سرپرستانِ اجرای فرامینِ قانونی و به عنوان مدیران ارشد برای اِعمال احکام قضایی جایی را در تمامی حکومت جهان ارائه می‌کنند که عدم وفاداری شخصی به خواست میکائیل پسر به آسانترین نحو و فوراً می‌تواند خود را به کرسی بنشاند و در صدد عملی ساختن آن برآید.

جهان محلی ما بد اقبال بوده است، بدین لحاظ که بیش از هفت صد تن از پسران رستهٔ لانونداندک بر علیه دولت جهان شورش کرده‌اند، و بدین ترتیب در چندین سیستم و در سیارات بیشمار ایجاد اغتشاش نموده‌اند. از تمامی این تعداد از نقصانها فقط سه تا از طرف فرمانروایان سیستم بود. عملاً تمامی این پسران به رتبهٔ دوم و سوم، پرنسهای سیاره‌ای و لانونداندکهای سوم تعلق داشتند.

تعداد زیاد این پسران که از درستی لغزش کرده‌اند نشانگر هیچ خطایی در آفرینندگی نیست. آنها می‌توانستند به طور الهی کامل خلق شوند، اما به این سبب چنین آفریده شدند که مخلوقات تکاملی را که در کرات زمان و مکان سکونت دارند بهتر درک کنند و به آنها نزدیک شوند.

در میان کلیهٔ جهانهای محلی در اروانتان، به استثنای هِنسِلان، جهان ما بیشترین تعداد این نوع از پسران را از دست داده است. در یوورسا نظر بر این است که به این دلیل ما آنقدر آشفتگی اداری در نبادان داشته‌ایم که پسران رتبهٔ لانونداندک ما با چنین درجهٔ بزرگی از آزادی شخصی در انتخاب و برنامه‌ریزی آفریده شده‌اند. من با نگرشی انتقادی به این امر نگاه نمی‌کنم. آفرینندهٔ جهان ما برای انجام این کار اختیار و توان کامل دارد. استدلال فرمانروایان بالای ما این است که در حالی که چنین پسرانِ برخوردار از انتخاب آزاد مشکلات زیاده از حدی در اعصار اولیهٔ جهان ایجاد می‌کنند، هنگامی که همه چیز به طور کامل غربال و نهایتاً تثبیت شد، دستاوردهای وفاداری بالاتر و خدمت کاملتر ارادی از طرف این پسران کاملاً آزمون شده سردرگمی و محنتهای روزگاران پیشتر از آن را بسیار بیشتر جبران خواهد نمود.

در صورت وقوع شورش در ستاد مرکزی یک سیستم معمولاً یک حکمران جدید ظرف مدت زمان نسبتاً کوتاهی به کار گمارده می‌شود، اما در تک تک سیارات چنین نیست. آنها واحدهای تشکیل دهندهٔ آفرینش مادی هستند، و خواست آزادانهٔ مخلوق عاملی در داوری نهایی تمامی این مشکلات است. پرنسهای سیاره‌ایِ جانشین برای کرات منزوی تخصیص داده می‌شوند، سیاراتی که پرنسهای صاحب اختیار آنها ممکن است گمراه شده باشند، اما آنها حکمرانی فعال چنین کراتی را به عهده نمی‌گیرند تا این که بر پیامدهای شورش توسط اقدامات چاره‌سازی که به وسیلهٔ ملک صادقها و شخصیتهای خادم دیگر مورد پذیرش قرار گرفته بخشاً استیلا حاصل شده و این پیامدها برطرف شده باشند. شورش توسط یک پرنس سیاره‌ای بی‌درنگ سیارهٔ او را منزوی می‌سازد. مدارهای روحی محلی بلافاصله قطع می‌شوند. فقط یک پسر اعطایی می‌تواند خطوط ارتباطی بین سیاره‌ای را در چنین کرهٔ از نظر معنوی منزوی از نو برقرار سازد.

برای نجات این پسران نافرمان و نابخرد طرحی وجود دارد، و بسیاری از این تدارک بخشاینده سود برده‌اند، اما هرگز دیگر نمی‌توانند در آن جایگاههایی که در آنها خطا کردند عمل کنند. آنها بعد از اعادهٔ اعتبار به وظایف حراستی و به دوایر ادارهٔ فیزیکی گمارده می‌شوند.

10- کرات لانوناندک

گروه سوم از هفت کره‌ای که در مدار هفتاد سیارهٔ سلوینگتون با چهل و دو قمر مربوطه قرار دارند، خوشهٔ کرات اداری لانوناندک را تشکیل می‌دهند. در این قلمروها لانوناندکهای باتجربه‌ای که به گروه فرمانروایان سابق سیستم تعلق دارند به عنوان آموزگاران اداری مهاجران در حال فراز و گروههای فرشتگان سراف انجام وظیفه می‌کنند. انسانهای تکاملی در پایتختهای سیستم مدیران سیستم را در حال کار مشاهده می‌کنند، اما آنها اینجا در هماهنگی عملی اعلانات اداری ده هزار سیستم محلی شرکت می‌کنند.

این مدارس اداری جهان محلی توسط یک گروه از پسران لانوناندک که به عنوان فرمانروایان سیستم و مشاوران کوکبه تجربه‌ای طولانی دارند سرپرستی می‌شوند. فقط مدارس اداری اِنسا از این کالجهای اجرائی برترند.

کرات لانوناندک در حالی که برای انسانهای در حال فراز به عنوان کرات آموزشی خدمت می‌کنند، مراکز اقدامات گسترده‌ای هستند که به کارکردهای عادی و روزمرهٔ اداری جهان مربوط است. مهاجران در حال فراز مطالعات خود را در مدارس عملی دانش کاربردی — آموزش واقعی در انجام واقعی چیزهایی که آموزش داده می‌شود — در سرتاسر مسیر تا بهشت دنبال می‌کنند. سیستم آموزشی جهان که مسئولیت آن به عهدهٔ ملک صادقها است، عملی، پیشرو، پرمعنی، و تجربی است. آن در بر گیرندهٔ آموزش در چیزهای مادی، عقلانی، مورانشیایی، و معنوی است.

در ارتباط با این کرات اداری لانوناندک است که اکثر پسران نجات یافتهٔ آن رسته به عنوان مسئولان و مدیران امور سیاره‌ای خدمت می‌کنند. و این پرنسهای سیاره‌ای خطاکار و همکاران شورشی آنها که برگزیدند اعادهٔ اعتبار پیشنهادی را بپذیرند در این ظرفیتهای عادی، حداقل تا هنگامی که جهان نبادان در نور و حیات استقرار یافته، به خدمت ادامه خواهند داد.

با این وجود بسیاری از پسران لانوناندک در سیستمهای قدیمی‌تر پیشینهٔ خدمت، مدیریت، و دستاوردهای معنوی شگفت‌انگیزی بنا نهاده‌اند. آنها به رغم تمایلشان به در غلتیدن در اشتباه از طریق استدلالات غلط آزادی شخصی و توهمات خود مختاری، یک گروه اصیل، با ایمان، و وفادار هستند.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ رئیس فرشتگان اعظم که با اجازهٔ جبرئیل سلوینگتون عمل می‌کند می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 36

حاملین حیات

حیات به طور خود به خودی به وجود نمی‌آید. حیات مطابق طرحهایی که توسط آرشیتکتهای (آشکار ناشدهٔ) وجود تدوین شده ساخته می‌شود و با واردات مستقیم و یا در نتیجهٔ کارکردهای حاملین حیات جهانهای محلی در سیارات مسکونی پدیدار می‌گردد. این حاملین حیات در میان خانوادهٔ متنوع پسران جهان جالبترین و چند هنره‌ترین هستند. طراحی و حمل حیات مخلوق به کرات سیاره‌ای به آنان سپرده شده است. و بعد از ایجاد این حیات در این کرات جدید، آنها برای مدتهای طولانی در آنجا باقی می‌مانند تا توسعهٔ آن را شکوفا سازند.

1- منشأ و طبیعت حاملین حیات

اگر چه حاملین حیات به خانوادهٔ فرزندی الهی تعلق دارند، آنها یک نوع ویژه و متمایز از پسران جهان هستند. آنها تنها گروه حیات هوشمند در یک جهان محلی هستند که فرمانروایان یک ابرجهان در آفرینش آن شرکت می‌کنند. حاملین حیات اولاد سه شخصیت از پیش موجود می‌باشند: پسر آفریننده، روح مادر جهان، و از طریق انتصاب، یکی از سه قدمای ایامهایی که مسئولیت سرنوشت ابرجهان مربوطه را به عهده دارد. این قدمای ایامها، که به تنهایی می‌توانند نابودی حیات هوشمند را مقرر دارند، در آفرینش حاملین حیات، که مسئولیت برقراری حیات فیزیکی در کرات در حال تکامل را به عهده دارند، شرکت می‌کنند.

در جهان نبادان آفرینش یکصد میلیون حامل حیات ثبت گردیده است. این گروه مؤثر اشاعه دهندهٔ حیات یک گروه به راستی خود مختار نیست. آنها توسط گروه سه‌گانهٔ تعیین کنندهٔ حیات، که شامل جبرئیل، پدر ملک صادق، و نامبیا، حامل حیات آغازین و اولین حامل حیات متولد نبادان می‌شود، هدایت می‌شوند. اما آنها در تمامی مراحل مدیریت تقسیمی‌شان خود مختار هستند.

حاملین حیات به سه بخش بزرگ طبقه‌بندی شده‌اند: اولین بخش حاملین حیات ارشد هستند، دومین بخش دستیاران، و سومین بخش سرپرستان هستند. بخش نخست به دوازده گروه متخصص در اشکال گوناگون تجلی حیات به اجزای کوچکتر تقسیم شده است. تفکیک این سه بخش توسط ملک صادقها که برای این مقصود در کرهٔ ستاد مرکزی حاملین حیات دست به آزمایش زدند به اجرا

درآمد. ملک صادقها از آن هنگام از نزدیک با حاملین حیات همراه بوده‌اند و هنگامی که آنان برای برقراری حیات در یک سیارهٔ جدید اعزام می‌شوند همیشه آنها را همراهی می‌کنند.

هنگامی که یک سیارهٔ تکاملی سرانجام در نور و حیات تثبیت می‌شود، حاملین حیات در هیئتهای بالاتر چاره‌جو که سِمت مشورتی دارند برای کمک به مدیریت و توسعهٔ بیشتر کره و موجودات جلال یافتهٔ آن سازماندهی می‌شوند. در اعصار بعدی و تثبیت شدهٔ یک جهان در حال تکامل بسیاری وظایف جدید به عهدهٔ این حاملین حیات سپرده می‌شود.

2- کرات حاملین حیات

ملک صادقها سرپرستی کلی گروه چهارم هفت کرات اصلی در مدار سلوینگتون را دارا می‌باشند. این کرات حاملین حیات به صورت زیرین تعیین شده‌اند:

1- ستاد مرکزی حاملین حیات.

2- کرهٔ طراحی حیات.

3- کرهٔ حراست از حیات.

4- کرهٔ تکامل حیات.

5- کرهٔ حیات مربوط به ذهن.

6- کرهٔ ذهن و روح در موجودات زنده.

7- کرهٔ حیات آشکار نشده.

هر یک از این کرات اصلی با شش ماهواره که مراحل ویژهٔ تمامی فعالیتهای حاملین حیات در جهان در آنها تمرکز یافته است احاطه شده‌اند.

کرهٔ شمارهٔ یک، کرهٔ ستاد مرکزی، به همراه شش ماهوارهٔ فرعی آن، به مطالعهٔ حیات جهانی، حیات در تمامی مراحل شناخته شدهٔ تجلی آن، تخصیص یافته است. کالج طرح‌ریزی برای حیات در اینجا، جایی که آموزگاران و مشاوران از یوورسا و هاونا و حتی از بهشت در آن عمل می‌کنند، واقع شده است. و من اجازه دارم فاش کنم که هفت پایگاه مرکزی ارواح یاور ذهن در این کرهٔ حاملین حیات واقع شده‌اند.

شمارهٔ ده — سیستم دهگان — ذاتی جهان فیزیکی است اما ذاتی جهان روحی نیست. قلمرو حیات با سه، هفت، و دوازده، یا با ضریب و ترکیب این اعداد پایه تعیین ویژگی می‌شود. سه

طرح آغازین و اساساً متفاوت حیات، بر طبق نظام سه منبع و مرکز بهشت وجود دارد، و در جهان نبادان این سه شکل اساسی حیات در سه نوع متفاوت از سیارات تفکیک شده‌اند. در ابتدا دوازده مفهوم بارز و الهی از حیات قابل انتقال وجود داشتند. این شمارهٔ دوازده، به همراه تقسیمات فرعی و ضریبهای آن در سرتاسر کلیهٔ الگوهای اساسی حیات تمامی هفت ابرجهان جاری است. همچنین هفت نوع ساخته شدهٔ طرح حیات، ترتیبات بنیادین شکل‌بندیهای تولید مثل کنندهٔ مادهٔ زنده، وجود دارد. الگوهای حیاتی اروانتان به صورت دوازده حامل ارثی شکل‌بندی شده‌اند. انواع متفاوت مخلوقات دارای اراده به صورت 12، 24، 48، 96، 192، 384، 768 شکل‌بندی شده‌اند. در یورنشیا چهل و هشت واحد کنترل الگویی — تعیین کننده‌های ویژگی — در سلولهای جنسی تولید مثل انسان وجود دارد.

کرهٔ دوم کرهٔ طراحی حیات است. در اینجا تمامی شیوه‌های جدید سازماندهی حیات تعیین می‌شوند. در حالی که طرحهای آغازین حیات توسط پسر آفریننده فراهم می‌شوند، اجرای واقعی این طرحها به عهدهٔ حاملین حیات و همکاران آنها گذارده شده است. هنگامی که طرحهای کلی حیات برای یک کرهٔ جدید فرمول‌بندی شدند، به کرهٔ ستاد مرکزی فرستاده می‌شوند، و در آنجا توسط شورای عالی حاملین ارشد حیات در تشریک مساعی با گروهی از مشاوران ملک صادق به طور دقیق مورد بررسی قرار می‌گیرند. اگر طرحها از فرمولهای از پیش پذیرفته شده عدول کرده‌اند، باید مورد قبول و تصویب پسر آفریننده قرار گیرند. رئیس ملک صادقها اغلب در این بررسیها پسر آفریننده را نمایندگی می‌کند.

از این رو، در حالی که حیات سیاره‌ای در برخی جنبه‌ها مشابه است، از بسیاری جهات در هر کرهٔ تکاملی متفاوت است. حتی در یک سری همسان حیاتی در یک خانوادهٔ واحد از کرات، حیات در هر دو سیاره عیناً یکسان نیست. همیشه یک نوع سیاره‌ای وجود دارد، زیرا حاملین حیات در تلاش برای بهبود دادن فرمولهای حیاتی که به عهدهٔ آنها سپرده شده دائماً در حال کار هستند.

بیش از یک میلیون فرمول بنیادین یا کیهانی شیمیایی وجود دارد که الگوهای اصلی و تنوعات اساسی عملی بیشمار جلوه‌های حیات را تشکیل می‌دهند. ماهوارهٔ شمارهٔ یک کرهٔ طراحی حیات قلمرو فیزیکدانان و شیمیدانان برقی جهان است که به عنوان دستیاران تکنیکی حاملین حیات در کار تسخیر، سازماندهی، و تحت تسلط در آوردن واحدهای اساسی انرژی که برای ساختن وسایل مادی انتقال حیات، موسوم به پلاسمای جرم، به کار گرفته می‌شوند خدمت می‌کنند.

آزمایشگاههای سیاره‌ای طراحی حیات در دومین ماهوارهٔ این کرهٔ شمارهٔ دو واقع شده‌اند. در این آزمایشگاهها حاملین حیات و تمامی همکارانشان در تلاش برای تعدیل و احتمالاً بهبود حیات که برای کاشتن در *سیارات دهگان* نبادان طرح شده با ملک صادقها تشریک مساعی می‌کنند. حیاتی که اکنون در یورنشیا در حال تکامل است در همین کره طراحی شد و بخشاً به اجرا در آمد، چرا که یورنشیا یک سیارهٔ دهگان، یک کرهٔ حیات آزمایشی می‌باشد. در یک کره از هر ده کره تنوع بیشتری در طرحهای استاندارد حیات نسبت به کرات دیگر (غیر آزمایشی) مجاز است.

کرهٔ شمارهٔ سه به حراست از حیات تخصیص یافته است. در اینجا شیوه‌های گوناگون حفظ و حراست حیات به وسیلهٔ دستیاران و مسئولان سپاه حامل حیات مورد مطالعه قرار گرفته و توسعه می‌یابد. در طرحهای حیات برای هر کرهٔ جدید همیشه استقرار اولیهٔ کمیسیون حفظ حیات، که در بر گیرندهٔ متخصصان مسئول در تحت کنترل در آوردن ماهرانهٔ الگوهای اساسی حیات می‌باشد، در نظر گرفته می‌شود. در یورنشیا بیست و چهار عضو هیئت سرپرست وجود داشتند، دو تا برای هر الگوی بنیادین یا اصلیِ سازمان ساختاری مادهٔ حیات. در سیاراتی نظیر سیارهٔ شما بالاترین شکل حیات توسط یک مجموعهٔ ناقل حیات که در بر گیرندهٔ بیست و چهار واحد الگویی می‌باشد تکثیر می‌شود. (و چون حیات عقلانی ناشی از حیات فیزیکی است و بر بنیاد آن استوار است، بیست و چهار نوع اساسی سازمان روانی به وجود می‌آید.)

کرهٔ شمارهٔ چهار و اقمار فرعی آن به مطالعهٔ تکامل حیات مخلوق به طور کلی و دودمان تکاملی هر سطح حیات به طور خاص تخصیص یافته است. پلاسمای اولیهٔ حیات یک کرهٔ تکاملی باید برای تمامی تنوعات رشدی آینده و برای تمامی تغییرات و اصلاحات متعاقب تکاملی از پتانسیل کامل برخوردار باشد. تأمین دیدن برای چنین پروژه‌های گستردهٔ دگرگونی حیات ممکن است نیازمند پدیداری بسیاری اشکال ظاهراً بی‌فایدهٔ حیات حیوانی و گیاهی باشد. چنین فراورده‌های جنبی تکامل سیاره‌ای، پیش بینی شده یا پیش بینی نشده، چند صباحی در صحنهٔ عمل ظاهر شده و سپس ناپدید می‌شوند، اما در تمامی این پروسهٔ طولانی و از طریق آن رشتهٔ فرمول‌بندیهای خردمندانه و هوشمندانهٔ طراحان اولیهٔ طرح حیات سیاره‌ای و طرح نوع بشر امتداد دارد. به رغم این که در تقلای به سوی بالای مخلوقات بالاتر برای تسلط بر اشکال پایین‌تر حیات که بسیاری از آنها گاهی اوقات برای آرامش و آسایش مخلوقات در حال تکامل برخوردار از اراده بسیار آشتی‌ناپذیر هستند ممکن است گاه به گاه ناهماهنگی بزرگ بیرونی مستولی شود، فراورده‌های جنبی چندگانهٔ تکامل بیولوژیک برای کارکرد نهایی و کامل اشکال بالاتر هوشمند حیات تماماً ضروری هستند.

کرهٔ شمارهٔ پنج تماماً به حیاتی که به ذهن ارتباط دارد مربوط است. هر یک از اقمار آن به مطالعهٔ یک مرحلهٔ واحد از ذهن مخلوق که به حیات مخلوق مرتبط است تخصیص یافته است. ذهن آن گونه که انسان آن را می‌فهمد، عطیهٔ هفت روح یاور ذهن می‌باشد که توسط عوامل روح بیکران روی سطوح غیرقابل آموزش یا مکانیکی ذهن سوار شده است. الگوهای حیات در برابر این یاوران و در برابر خادمان روحی متفاوتی که در جهانهای زمان و مکان عمل می‌کنند به طرق گوناگون واکنش نشان می‌دهند. ظرفیت مخلوقات مادی برای عملی ساختن واکنش روحی به طور کامل به عطیه‌های ذهنی مربوطه بستگی دارد، و آن به نوبهٔ خود مسیر تکامل بیولوژیک همین مخلوقات انسانی را سمت و سو داده است.

کرهٔ شمارهٔ شش به ارتباط ذهن با روح، آنطور که به اشکال و ارگانیسمهای زنده مربوطند، تخصیص یافته است. این کره و شش ماهوارهٔ فرعی آن در بر گیرندهٔ مدارس هماهنگی مخلوق هستند. در آنجا آموزگاران از جهان مرکزی و ابرجهان هر دو با استادان نبادان در ارائهٔ بالاترین سطوح پیشرفت مخلوق در زمان و مکان تشریک مساعی می‌کنند.

کرهٔ شمارهٔ هفتِ حاملین حیات به قلمروهای آشکار ناشدهٔ حیات تکاملی مخلوق، آنطور که به فلسفهٔ کیهانیِ پدیداری در حال گسترش ایزد متعال مربوط است، تخصیص یافته است.

3- ایجاد حیات

حیات به طور خود به خودی در جهانها ظاهر نمی‌شود. حاملین حیات باید آن را در سیارات بایر به وجود آورند. آنها حاملین، پخش کنندگان، و نگاهبانان حیات، آنطور که در کرات تکاملی فضا پدیدار می‌شود، می‌باشند. تمامی رسته‌ها و اشکال شناخته شدهٔ حیات در یورنشیا با این پسران به وجود می‌آیند، گر چه کلیهٔ اشکال حیات سیاره‌ای در یورنشیا موجود نیستند.

سپاه حاملین حیات که مسئولیت ایجاد حیات در یک کرهٔ جدید به عهدهٔ آنان سپرده شده معمولاً شامل یکصد حامل ارشد، یکصد دستیار، و یک هزار سرپرست می‌باشد. حاملین حیات اغلب پلاسمای واقعی حیات را به یک کرهٔ جدید حمل می‌کنند، اما نه همیشه. آنها گاهی اوقات بعد از ورود به سیارهٔ مأموریت الگوهای حیات را مطابق فرمولهایی که از پیش برای یک ماجرای جدید در ایجاد حیات تصویب شده سازماندهی می‌کنند. منشأ حیات سیاره‌ای در یورنشیا چنین بود.

بعد از این که مطابق فرمولهای تأیید شده الگوهای فیزیکی فراهم شدند، حاملین حیات این مادهٔ بیجان را کاتالیز می‌کنند. آنها از طریق شخص خود جرقهٔ حیاتی روحی را اهدا می‌کنند، و بی‌درنگ الگوهای بیجان مادهٔ زنده می‌شوند.

جرقهٔ حیاتی — راز زندگی — از طریق حاملین حیات اعطا می‌شود، نه توسط آنها. آنها به راستی بر این کنشها نظارت می‌کنند. آنها خودِ پلاسمای حیات را فرمول‌بندی می‌کنند، اما این روح مادر جهان است که عامل ضروری پلاسمای زنده را فراهم می‌کند. از دختر آفرینشگر روح بیکران آن جرقهٔ انرژی که به بدن جان می‌بخشد و پیشنمای ذهن است می‌آید.

در اعطای حیات حاملین حیات هیچ چیز از سرشت شخصی خود را انتقال نمی‌دهند، حتی در آن کراتی که رسته‌های جدید حیات ارائه می‌شود نیز چنین نیست. در چنین لحظاتی آنها صرفاً جرقهٔ حیات را آغاز نموده و انتقال می‌دهند، و چرخشهای لازم ماده را مطابق مشخصات فیزیکی، شیمیایی، و الکتریکی طرحها و الگوهای مقرر شده آغاز می‌کنند. حاملین حیات وجودهای زندهٔ کنشیار هستند که عناصر بیجان رسته‌های مادی وجود را تحریک نموده، سازمان داده، و حیات می‌بخشند.

به حاملین حیات متعلق به یک سپاه سیاره‌ای یک مدت زمان مشخص داده می‌شود که در یک کرهٔ جدید حیات برقرار کنند، تقریباً نیم میلیون سال از زمان آن سیاره. در پایان این دوره، که با دستیابیهای تکاملی مشخص حیات سیاره‌ای نشان می‌شود، آنها تلاشهای ایجاد حیات را متوقف می‌کنند، و نمی‌توانند متعاقباً چیزی جدید یا تکمیلی به حیات آن سیاره اضافه کنند.

در طول اعصار بین برقراری حیات و پدیداری مخلوقات بشریِ دارای مرتبت اخلاقی، حاملین حیات اجازه می‌یابند که محیط زندگی را تحت کنترل در آورند و از جهات دیگر به گونه‌ای مطلوب مسیر تکامل بیولوژیک را سمت و سو دهند. و آنها این کار را طی ادوار طولانی انجام می‌دهند.

هنگامی که حاملین حیاتی که در یک کرهٔ جدید عمل می‌کنند یکباره در ساختن موجودی با اراده با نیروی تصمیم اخلاقی و انتخاب معنوی موفق شدند، در آن وقت و در آنجا کار آنها خاتمه می‌یابد. آنها کارشان به انجام رسیده است. دیگر نیاز نیست آنها حیات در حال تکامل را بیشتر دستکاری کنند. از این نقطه به بعد تکامل چیزهای زنده باید مطابق عطیهٔ طبیعت ذاتی و تمایلاتی که از پیش به فرمولها و الگوهای حیات سیاره‌ای داده شده و در آن استقرار یافته جلو رود. حاملین حیات اجازه ندارند اراده را آزمایش نموده یا در آن دخالت ورزند. آنها اجازه ندارند مخلوقات اخلاقی را تحت تسلط قرار داده یا به طور اختیاری تحت تأثیر قرار دهند.

به دنبال ورود یک پرنس سیاره‌ای آنها آمادهٔ رفتن می‌شوند، گر چه دو تن از حاملین ارشد و دوازده سرپرست می‌توانند با انجام سوگندِ موقتِ چشم پوشی به عنوان مشاور در امر توسعه و محافظت بیشتر پلاسمای حیات به طور نامحدود در سیاره باقی بمانند. دو تن از این پسران و دوازده همکارشان اکنون در یورنشیا خدمت می‌کنند.

4- حاملین ملک صادق حیات

در هر سیستم محلی از کرات مسکونی در سرتاسر نبادان یک کرهٔ واحد وجود دارد که ملک صادقها به عنوان حاملین حیات در آن عمل کرده‌اند. این منزلگاهها به عنوان کرات *میدسونایت* سیستم مشهورند، و در هر یک از آنها یک پسر ملک صادق که از نظر مادی تغییر یافته با یک دختر انتخابی رستهٔ مادی فرزندی زناشویی کرده است. حواهای مادر چنین کرات میدسونایت، بعد از انتخاب توسط حامل ملک صادق حیات برگزیده، از میان داوطلبان بیشمار پاسخ دهنده به ندای فرمانروای سیستم که خطاب به دختران مادی کرهٔ او صورت می‌گیرد، از حوزهٔ ستاد مرکزی سیستم اعزام می‌شوند.

اولاد یک حامل ملک صادق حیات و یک دختر ماتریال به عنوان *میدسونایتیها* مشهورند. ملک صادق پدر چنین نژادی از مخلوقات آسمانی سرانجام سیارهٔ کارکرد بی‌نظیر حیات خود را ترک می‌کند، و حوای مادر این مرتبت ویژهٔ موجودات جهانی نیز به دنبال پدیداری هفتمین نسل از اولاد سیاره‌ای آنجا را ترک می‌کند. آنگاه سرپرستی چنین کره‌ای به پسر ارشد او محول می‌شود.

مخلوقات میدسونایتی در کرات شکوهمند خود به صورت موجودات تولید مثل کننده زندگی و عمل می‌کنند، تا این که سنشان به یک هزار سال استاندارد برسد. بعد از آن آنها توسط فرشتگان سراف به دنیای دیگر انتقال می‌یابند. از آن هنگام به بعد میدسونایتیها به موجوداتی غیرتولید مثل

کننده تبدیل می‌شوند، زیرا تکنیک غیرمادی سازی که آنها در آماده شدن برای احاطهٔ سرافیمی در معرض آن قرار می‌گیرند آنان را برای همیشه از امتیازات تولید مثل محروم می‌سازد.

وضعیت کنونی این موجودات به سختی می‌تواند فانی یا فناناپذیر محسوب شود. همچنین آنها نمی‌توانند به طور قطعی انسانی یا الهی طبقه‌بندی شوند. در این مخلوقات تنظیم کننده سکونت ندارد، لذا به سختی می‌توانند فناناپذیر تلقی شوند. اما به نظر نمی‌رسد آنها فانی هم باشند. هیچ میدسونایتی مرگ را تجربه نکرده است. کلیهٔ میدسونایتیهایی که تاکنون در نبادان متولد شده‌اند امروزه زنده هستند، و در کرات بومی خویش، در برخی کراتی که در میان دو دنیا قرار گرفته‌اند، و یا در کرهٔ میدسونایتِ سلوینگتون در گروه کرات پایان دهندگان عمل می‌کنند.

کرات پایان دهندگان در سلوینگتون. حاملین ملک صادق حیات، و نیز حواهای مادر مربوطه، از کرات میدسونایت سیستم به کرات مدار سلوینگتون می‌روند. فرزندان آنها نیز تقدیرشان این است که در آنجا گرد آیند.

باید در این رابطه توضیح داده شود که پنجمین گروه هفت کرات اولیه در مدار سلوینگتون کرات نبادانیِ پایان دهندگان هستند. پسران حاملین ملک صادق حیات و دختران ماتریال در هفتمین کرهٔ پایان دهندگان، کرهٔ میدسونایت سلوینگتون اقامت دارند.

اقمار هفت کرات اولیهٔ پایان دهندگان میعادگاه شخصیتهای ابرجهانها و جهان مرکزی می‌باشند که ممکن است در نبادان در حال انجام مأموریت باشند. در حالی که انسانهای در حال فراز در کلیهٔ گستره‌های فرهنگی و کرات آموزشی از 490 کراتی که دانشگاه ملک صادق را تشکیل می‌دهند آزادانه سیر و سیاحت می‌کنند، مدارس ویژهٔ مشخص و مناطق بیشمار ممنوعه‌ای وجود دارند که آنان اجازهٔ ورود به آنها را ندارند. این به ویژه در مورد چهل و نه کراتی که تحت اختیار پایان دهندگان قرار دارد صادق است.

مقصود از مخلوقات میدسونایت در حال حاضر شناخته شده نیست، اما به نظر می‌رسد که این شخصیتها در آمادگی برای نوعی رویداد آینده در تکامل جهان در حال گرد آمدن در هفتمین کرهٔ پایان دهندگان هستند. پرس و جوهای ما پیرامون تیره‌های میدسونایت همیشه به پایان دهندگان ارجاع می‌شود و همیشه پایان دهندگان از بحث پیرامون سرنوشت نگاهبانان خود خودداری می‌ورزند. صرف نظر از عدم اطمینان ما نسبت به آیندهٔ میدسونایتیها، ما می‌دانیم که هر جهان محلی در اروانتان چنین گروه در حال ازدیاد از این موجودات اسرارآمیز را در بر می‌گیرد. اعتقاد حاملین ملک صادق حیات بر این است که روزگاری روح متعالی و جاودانهٔ ابسونیتیِ خدای غائی به فرزندان میدسونایت آنان عطا خواهد شد.

5- هفت روح یاور ذهن

حضور هفت روح یاور ذهن در کرات بدوی است که مسیر تکامل ارگانیک را هموار می‌سازد. این امر مشخص می‌سازد که چرا تکامل هدفمند است نه تصادفی. این یاوران آن عملکرد خدمت ذهنی روح بیکران را که از طریق کارکردهای یک روح مادر جهان محلی به رسته‌های پایین‌تر زندگی هوشمند تعمیم داده می‌شود نمایندگی می‌کنند. یاوران فرزندان روح مادر جهان هستند و تشکیل دهندهٔ خدمت روحانی شخصی او به اذهان مادی ناحیه‌های جهان می‌باشند. هر جا و هر گاه چنین ذهنی تجلی یابد، این ارواح به طرق گوناگون در حال عمل کردن هستند.

هفت روح یاور ذهن با نامهایی که برابر با القاب زیرین هستند نامیده می‌شوند: بصیرت، درایت، شجاعت، دانش، تدبیر، پرستش، و خرد. این ارواح ذهن تأثیر خود را به کلیهٔ کرات مسکونی به صورت یک اشتیاق متمایز اعزام می‌دارند، و هر یک در جستجوی ظرفیت دریافت برای تجلی، کاملاً جدا از درجه‌ای که مردمان آن بتوانند برای آن پذیرش و فرصت برای کارکرد بیابند، برمی‌آیند.

منزلگاههای مرکزی ارواح یاور در کرهٔ ستاد مرکزی حاملین حیات دامنه و کیفیت عملکرد ذهنی یاوران در هر کره و در هر ارگانیسم زندهٔ برخوردار از وضعیت عقلانی را به سرپرستان حامل حیات نمایان می‌سازد. این کار گذاشتن‌های حیاتی - ذهنی نشانه‌های کاملی از کارکرد ذهن زنده برای پنج یاور اول می‌باشد. اما در رابطه با ششمین و هفتمین روح یاور — پرستش و خرد — این منزلگاههای مرکزی فقط یک کارکرد کیفی را ثبت می‌کنند. فعالیت کمّی یاور پرستش و یاور خرد که یک تجربهٔ شخصی روح مادر جهان می‌باشد، در حضور بلافصل خادم الهی در سلوینگتون ثبت می‌شود.

هفت روح یاور ذهن همیشه حاملین حیات را به یک سیارهٔ جدید همراهی می‌کنند، اما آنها نباید به عنوان موجود تلقی شوند. آنها بیشتر شبیه مدار هستند. ارواح هفت یاور جهان جدا از حضور جهانی خادم الهی به صورت شخصیت عمل نمی‌کنند. آنها در واقع یک سطحی از آگاهی خادم الهی هستند و همیشه تابع عمل و حضور مادر آفرینشگر خود هستند.

ما در مشخص نمودن مکفی این هفت روح یاور ذهن از نظر کلامی در نارسایی به سر می‌بریم. آنها خادمان سطوح پایین‌تر ذهن تجربی هستند، و به ترتیب نیل تکاملی می‌توانند به صورت زیرین توصیف شوند:

1- *روح بصیرت* — ادراک سریع، غریزهٔ بدوی فیزیکی و انگیزهٔ ذاتی، عطایای هدایتی و سایر عطایای حفظ خودِ کلیهٔ مخلوقات ذهنی؛ از میان یاوران تنها یاوری که چنان به طور گسترده در رسته‌های پایین‌تر حیات حیوانی عمل می‌کند و تنها یاوری که تماس گستردهٔ عملی با سطوح غیرقابل آموزش ذهن مکانیکی برقرار می‌سازد.

2- *روح درایت* — انگیزهٔ هماهنگی، پیوند خودجوش و ظاهراً اتوماتیک عقاید. این هدیهٔ هماهنگیِ دانش کسب شده، پدیدهٔ استدلال سریع، قضاوت تند، و تصمیم فوری است.

3- *روح شجاعت* — عطیهٔ پایبندی — در موجودات شخصی، اساس کسب کاراکتر و ریشهٔ عقلانیِ استقامت اخلاقی و دلیری معنوی. هنگامی که از طریق واقعیات روشن شود و به واسطهٔ حقایق الهام یابد، این رازِ اشتیاقِ فرازیابیِ تکاملی توسط کانالهای هدایت خودِ هوشمند و آگاهانه می‌گردد.

4- *روح دانش* — مادرِ کنجکاویِ ماجراجویانه و اکتشاف، روح علمی. راهنما و همکار باوفای ارواح شجاعت و تدبیر. میل زیاد برای هدایت عطایای شجاعت به مسیرهای مفید و مترقی رشد.

5- *روح تدبیر* — اشتیاق اجتماعی، عطیهٔ همکاری نوع بشر. توان مخلوقات صاحب اراده برای هم‌آوایی با همنوعان خود. منشأ غریزهٔ اجتماعی در میان مخلوقات پایین‌تر.

6- *روح پرستش* — انگیزهٔ مذهبی، اولین اشتیاق ناهمسان که مخلوقات ذهنی را به دو طبقهٔ اساسی وجود انسانی تفکیک می‌کند. روح پرستش حیوان را به واسطهٔ ارتباطش از مخلوقات بی‌روح که از عطیهٔ ذهن برخوردارند برای همیشه تمیز می‌دهد. پرستش نشان کاندیداتوری برای فرازیابی معنوی است.

7- *روح خرد* — تمایل ذاتی تمامی مخلوقات اخلاقی به سوی پیشرفت منظم و تدریجی تکاملی. در میان یاوران این بالاترین است، هماهنگ کنندهٔ روحی و ادا کنندهٔ کار همهٔ یاوران دیگر. این روح راز آن اشتیاق غریزی مخلوقات برخوردار از ذهن است که برنامهٔ عملی و مؤثر مقیاس فراز یابندهٔ وجود را آغاز و آن را حفظ می‌کند، آن هدیهٔ چیزهای زنده که توان غیرقابل توضیح آنها را برای بقا موجب می‌شود، و در بقا، هماهنگی مجموعهٔ تجارب گذشته و فرصتهای کنونی آنها برای دستیابی به تمامی آنچه که تمامی شش خادم ذهنی دیگر می‌توانند در ذهن ارگانیسم مربوطه به حرکت آورند به کار گیرد. خرد اوج عملکرد عقلانی است. خرد هدف یک وجود صرفاً ذهنی و اخلاقی است.

ارواح یاور ذهن به طور تجربی رشد می‌کنند، اما هرگز شخصی نمی‌شوند. آنها در کارکرد تکامل می‌یابند، و کارکرد پنج تای اول در انواع حیوانی تا اندازه‌ای برای کارکرد تمامی هفت تای آنها به عنوان خرد بشری ضروری است. این رابطهٔ حیوانی یاوران را به عنوان ذهن بشری عملاً مؤثرتر می‌سازد. از این رو حیوانات تا اندازه‌ای برای تکامل عقلانی و نیز فیزیکی انسان ضروری هستند.

این یاوران ذهنی یک روح مادر جهان محلی همانقدر که مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی به نیروهای غیرزندهٔ جهان مربوط هستند به حیات مخلوق برخوردار از وضعیت هوشمندی مربوطند. آنها خدمت پر ارزشی در مدارهای ذهنی در کرات مسکونی انجام می‌دهند و تشریک مساعی کنندگان مؤثری با کنترلگران استاد فیزیکی که همچنین به عنوان کنترلگران و مدیران سطوح پیش یاور ذهنی، سطوح غیرقابل آموزشی یا مکانیکی ذهنی، خدمت می‌کنند می‌باشند.

ذهن زنده پیش از پدیداری ظرفیت یادگیری از تجربه، قلمرو خدمت کنترلگران استاد فیزیکی است. ذهن مخلوق، پیش از دستیابی به توان شناخت ربانیت و پرستش الوهیت، قلمرو ویژهٔ ارواح یاور است. با ظهور واکنش معنوی نیروی عقلانی مخلوق، این اذهان آفریده شده به یکباره فوق ذهنی می‌شوند، و فوراً در مدار چرخه‌های روحی روح مادر جهان محلی قرار می‌گیرند.

ارواح یاور ذهن به هیچ وجه به طور مستقیم به عملکرد متنوع و بسیار معنوی روح حضور شخصی خادم الهی، روح‌القدسِ کرات مسکونی مربوط نیستند، اما آنها به طور کارکردی مقدم بر، و آماده‌ساز برای ظهور همین روح در انسان تکاملی می‌باشند. یاوران به روح مادر جهان یک تماس متفاوت با، و کنترل روی، مخلوقات زندهٔ مادی یک جهان محلی می‌دهند، اما هنگامی که در سطوح پیش شخصیتی عمل می‌کنند در ایزد متعال اثری ندارند.

ذهن غیرمعنوی یا یک تجلی روحی - انرژی و یا یک پدیدهٔ فیزیکی - انرژی است. حتی ذهن بشر، ذهن شخصی، جدا از تعیین هویت روحی هیچ کیفیت بقا ندارد. ذهن یک عطیهٔ ربانیت است، اما هنگامی که بدون بصیرت روحی عمل می‌کند، و هنگامی که فاقد توان پرستش است و طالب نجات نیست فناناپذیر نیست.

6- نیروهای زنده

حیات هم مکانیستی و هم سرزنده — مادی و روحی — است. فیزیکدانان و شیمیدانان یورنشیا در فهم خود از اشکال پروتوپلاسمی حیات گیاهی و حیوانی همواره پیشرفت می‌کنند، اما هرگز قادر نخواهند بود ارگانیسمهای زنده تولید کنند. حیات چیزی متفاوت از کلیهٔ جلوه‌های انرژی است. حتی حیات مادی مخلوقات فیزیکی ذاتی ماده نیست.

چیزهای مادی ممکن است از یک وجود مستقل برخوردار باشند، اما حیات فقط از حیات ناشی می‌شود. ذهن فقط می‌تواند از ذهن از پیش موجود سرچشمه گیرد. منشأ روح فقط در نیاکان روحی است. مخلوق ممکن است اشکال حیات را ایجاد کند، اما فقط یک شخصیت آفریننده یا یک نیروی آفرینشگر می‌تواند جرقهٔ فعال کنندهٔ زندگانی را تأمین کند.

حاملین حیات می‌توانند اشکال مادی یا الگوهای فیزیکی موجودات زنده را سازمان دهند، اما روح جرقهٔ اولیهٔ حیات را فراهم می‌کند و عطیهٔ ذهن را اعطا می‌دارد. حتی اشکال زندهٔ حیات تجربی که حاملین حیات در کرات خود در سلوینگتون سازمان می‌دهند همیشه فاقد نیروهای تولید مثل کننده هستند. هنگامی که فرمولهای حیات و الگوهای حیاتی به طور صحیح گردآوری می‌شوند و به گونه‌ای مناسب سازماندهی می‌شوند، حضور یک حامل حیات برای آغاز کردن حیات کافی است، اما تمامی چنین ارگانیسمهای زنده فاقد دو ویژگی ضروری هستند — عطیهٔ ذهن و نیروهای تولید مثل کننده. ذهن حیوانی و ذهن بشری هدایای روح مادر جهان محلی هستند، که از طریق هفت روح یاور ذهن عمل می‌کنند، در حالی که توان مخلوق برای تولید مثل

اعطای ویژه و شخصی روح جهان به پلاسمای نیایی حیات است که توسط حاملین حیات برپا می‌شود.

هنگامی که حاملین حیات الگوهای حیات را طراحی کردند، بعد از این که آنها سیستمهای انرژی را سازماندهی کردند، یک پدیدهٔ دیگر باید به وقوع پیوندد، "روح حیات" باید به این اشکال بی‌جان عطا گردد. پسران خداوند می‌توانند اشکال حیات را بسازند، اما این روح خداوند است که به راستی جرقهٔ حیاتی را اهدا می‌کند. و هنگامی که حیاتی که بدین گونه داده شد به پایان رسید، باز بدن به جا ماندهٔ مادی به مادهٔ مرده تبدیل می‌شود. هنگامی که حیات اعطا شده تهی گردید، بدن به آغوش جهان مادی باز می‌گردد که از آن توسط حاملین حیات قرض گرفته شد تا به عنوان یک وسیلهٔ نقلیهٔ گذرا برای آن عطیهٔ حیاتی که آنها به چنین ارتباط مرئی انرژی - ماده انتقال دادند به کار گرفته شود.

حیاتی که توسط حاملین حیات به گیاهان و حیوانات اعطا می‌شود به دنبال مرگ گیاه یا حیوان به حاملین حیات باز نمی‌گردد. حیات پایان یافتهٔ چنین چیز زنده از هویت و یا شخصیت برخوردار نیست. آن به طور انفرادی از مرگ نجات نمی‌یابد. آن در طول وجود و مدت اقامت موقتش در بدن ماده دچار تغییر شده است. آن در معرض تکامل انرژی قرار گرفته است و فقط به عنوان بخشی از نیروهای کیهانی جهان بقا می‌یابد. آن به عنوان حیات منفرد بقا نمی‌یابد. بقای مخلوقات انسانی به طور کامل مبتنی بر تکامل یک روح فناناپذیر در درون ذهن انسانی است.

ما پیرامون حیات به عنوان "انرژی" و به عنوان "نیرو" سخن می‌گوییم، اما به راستی آن هیچکدام از آنها نیست. نیرو - انرژی به طرق گوناگون نسبت به جاذبه واکنشگر است، اما حیات چنین نیست. الگو نیز نسبت به جاذبه واکنشگر نیست. آن یک شکل‌بندی از انرژیهایی است که تمامی الزامات واکنش به جاذبه را به انجام رسانیده‌اند. حیات، بدین گونه، در بر گیرندهٔ جان بخشی یک الگوی شکل‌بندی شده یا سیستم مجزای انرژی — مادی، ذهنی، یا معنوی — می‌باشد.

چیزهایی در ارتباط با به وجود آمدن حیات در سیارات تکاملی وجود دارند که در مجموع برای ما روشن نیستند. ما سازماندهی فیزیکی فرمولهای الکتروشیمیایی حاملین حیات را به طور کامل می‌فهمیم، اما طبیعت و سرچشمهٔ *جرقهٔ فعال‌سازی حیات* را به طور کامل نمی‌فهمیم. ما می‌دانیم که حیات از پدر از طریق پسر و *توسط* روح جریان می‌یابد. بسیار محتمل است که ارواح استاد کانال هفتگانهٔ رودخانهٔ حیات هستند که روی تمامی آفرینش ریخته می‌شود. اما ما تکنیکی را که توسط آن روح سرپرست استاد در مرحلهٔ آغازین اعطای حیات در یک سیارهٔ جدید شرکت می‌کند نمی‌فهمیم. ما اطمینان داریم که قدمای ایامها نیز در این افتتاح حیات در یک کرهٔ جدید سهمی دارند، اما ما از طبیعت آن به طور کامل بی‌اطلاع هستیم. ما می‌دانیم که روح مادر جهان در واقع به الگوهای بی‌جان جان می‌بخشد و به چنین پلاسمای فعال شده امتیازات بازتولیدی ارگانیسمی را اهدا می‌کند. ما مشاهده می‌کنیم که این سه، سطوح خدای هفتگانه هستند که گاهی اوقات به عنوان آفرینندگان متعالی زمان و مکان تخصیص یافته‌اند، اما سوا از آن ما اندکی بیش

از انسانهای یورنشیا می‌دانیم — به عبارت ساده مفهوم ذاتی در پدر، تجلی آن در پسر، و تحقق حیات در روح می‌باشد.

[نوشته شده توسط یک پسر وُراندادِک که به عنوان یک ناظر در یورنشیا ساکن است و با درخواست رئیس ملک صادق گروه سرپرست آشکار کننده در این سِمت عمل می‌کند.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 37

شخصیتهای جهان محلی

در رأس تمامی شخصیتها در نبادان آفریننده و پسر استاد، میکائیل، پدر و فرمانروای جهان قرار دارد. روح مادر جهان محلی، خادم الهی سلوینگتون، در الوهیت همتراز و در ویژگیهای آفرینندگی مکمل او است. و این آفرینندگان از یک جهت عینی پدر - پسر و روح - مادر تمامی مخلوقات بومی نبادان می‌باشند.

مقالات پیشین به رسته‌های آفریده شدهٔ فرزندی پرداخته‌اند. نوشته‌های بعدی ارواح خادم و رسته‌های فراز یابندهٔ فرزندی را توصیف می‌نمایند. این مقاله عمدتاً به یک گروه بینابینی، مددکاران جهانی، می‌پردازد، اما همچنین برخی از ارواح بالاتر که در نبادان ساکنند و برخی رسته‌های شهروندی دائم در جهان محلی را به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهد.

1- مددکاران جهان

بسیاری از رسته‌های بی‌مانند که به طور کلی در این رده گروه‌بندی شده‌اند آشکار نمی‌شوند، اما مددکاران جهان، آنطور که در این مقالات ارائه شده‌اند، شامل هفت رستهٔ زیرین می‌باشند:

1- ستارگان تابان و بامداد.

2- ستارگان تابناک عصر.

3- فرشتگان اعظم.

4- دستیاران والامرتبه.

5- مأموران عالی رتبه.

6- ناظران آسمانی.

7- آموزگاران کرات قصر.

از اولین رستهٔ مددکاران جهان، ستارگان تابان و بامداد، در هر جهان محلی فقط یکی وجود دارد، و او اولین زاده در میان تمامی مخلوقات بومی یک جهان محلی است. ستارهٔ تابان و بامداد جهان ما به عنوان جبرئیل سلوینگتون مشهور است. او رئیس اجرائی تمامی نبادان است و به عنوان نمایندهٔ شخصی پسر فرمانروا و به عنوان سخنگوی یار خلاق او عمل می‌کند.

در طول روزگاران پیشین نبادان، جبرئیل با میکائیل و روح آفرینشگر کاملاً به تنهایی کار می‌کرد. به تدریج که جهان رشد نمود و مشکلات اداری افزایش یافت، یک کادر شخصی از دستیاران آشکار ناشده برای او فراهم گردید، و سرانجام این گروه با آفرینش سپاه نبادانیِ ستارگان عصر تقویت گردید.

2- ستارگان تابناک عصر

این مخلوقات باهوش توسط ملک صادقها طراحی شدند و سپس توسط پسر آفریننده و روح آفرینشگر به وجود آمدند. آنها در سِمتهای بسیار اما عمدتاً به عنوان افسران رابط جبرئیل، رئیس اجرائی جهان محلی، خدمت می‌کنند. یک یا تعداد بیشتری از این موجودات به عنوان نمایندگان او در پایتخت هر کوکبه و سیستم در نبادان عمل می‌کنند.

جبرئیل به عنوان رئیس اجرائی نبادان سمت ریاست یا نظارت بر بیشتر گردهماییهای نبادان را به عهده دارد، و اغلب تا بیش از یکهزار از این جلسات به طور همزمان تشکیل می‌شوند. ستارگان تابناک عصر جبرئیل را در این مواقع نمایندگی می‌کنند. او نمی‌تواند به طور همزمان در دو مکان حضور داشته باشد، و این ابر فرشتگان این محدودیت را جبران می‌کنند. آنها یک خدمت مشابه برای سپاه پسران آموزگار تثلیث انجام می‌دهند.

جبرئیل گر چه شخصاً با وظایف اداری مشغول است، از طریق ستارگان تابناک عصر با تمامی سطوح دیگر حیات و امور جهانی ارتباطش را حفظ می‌کند. آنها همیشه او را در تورهای سیاره‌ای‌اش همراهی می‌کنند و مکرراً در مأموریتهای ویژه به تک تک سیارات به عنوان نمایندگان شخصی او اعزام می‌شوند. آنها در چنین مأموریتهایی گاهی اوقات به عنوان "فرشتهٔ خداوند" شناخته شده‌اند. آنها مکرراً به یوورسا می‌روند تا ستارهٔ تابان و بامداد را در دادگاهها و مجامع قدمای ایامها نمایندگی کنند، اما به ندرت به فراتر از محدودهٔ اروانتان سفر می‌کنند.

ستارگان تابناک عصر یک رستهٔ بی‌نظیر دوگانه هستند که برخی در بر گیرندهٔ یک حرمت آفریده شده و برخی دیگر خدمت دست یافته شده می‌باشند. تعداد نفرات سپاه این ابر فرشتگان در نبادان اکنون 13/641 تن می‌باشد. 4/832 نفر از حرمت آفریده شده وجود دارند، در حالی که 8/809 تن ارواح فراز یابنده‌ای هستند که به این هدف خدمت والا دست یافته‌اند. بسیاری از این ستارگان تابناک عصر دوران زندگانی جهانی خود را به عنوان فرشتگان سراف آغاز کردند. سایرین از سطوح آشکار ناشدهٔ حیات مخلوق صعود کرده‌اند. تا زمانی که جهان در نور و حیات

تثبیت نشده، این سپاه والا به عنوان یک هدف دستیابی هرگز به روی کاندیداهای صعود بسته نیست.

هر نوع از ستارگان تابناک عصر به آسانی برای شخصیتهای مورانشیا و برخی از انواع موجودات مادی فوق انسانی قابل رویت هستند. موجودات خلق شدهٔ این نوع جالب و چند هنره از یک نیروی روحی برخوردارند که می‌تواند مستقل از حضور شخصی آنها نمایان گردد.

رئیس این ابر فرشتگان گاوالیا، اولین زادهٔ این رسته در نبادان، می‌باشد. از هنگام بازگشت میکائیل مسیح از اعطای پیروزمند او در یورنشیا، گاوالیا به خدمت فرازیابی انسانی گمارده شده است، و برای هزار و نهصد سال گذشته به وقت یورنشیا همکار او گالانشیا مقر مرکزی خود را در جروسم حفظ نموده است، جایی که در حدود نیمی از وقت خود را در آنجا می‌گذراند. گالانشیا اولین ابر فرشتهٔ فراز یافته‌ای است که به این رتبهٔ والا دست یافته است.

هیچ گروهبندی یا سازماندهی گروهی از ستارگان تابناک عصر به غیر از مشارکت دوتایی معمول آنها در بسیاری مأموریتها وجود ندارد. آنها به مأموریتهایی که به دورهٔ فراز یابندهٔ زندگی انسانها مربوط است به طور گسترده گمارده نشده‌اند، اما هنگامی که چنین به مأموریت گمارده می‌شوند، هرگز به تنهایی عمل نمی‌کنند. آنها همیشه به صورت دوتایی کار می‌کنند — یکی یک موجود آفریده شده، دیگری یک ستارهٔ فراز یابندهٔ عصر.

یکی از وظایف والای ستارگان عصر همراهی کردن پسران اعطایی آوُنال در مأموریتهای سیاره‌ای آنان می‌باشد، حتی آنطور که جبرئیل میکائیل را در اعطای او به یورنشیا همراهی نمود. دو ابر فرشتهٔ همراه شخصیتهای بلند پایهٔ چنین مأموریتهایی هستند که به عنوان فرماندهان مشترک فرشتگان اعظم و تمامی کسان دیگری که به این مأموریتها گمارده شده‌اند خدمت می‌کنند. فرد ارشد این فرماندهان ابر فرشته است که در زمان و عصر مهم به پسر آوُنال اعطایی اعلام می‌دارد، "به کار برادر خود بپرداز"

زوجهای مشابهی از این ابر فرشتگان به سپاه سیاره‌ای پسران آموزگار تثلیث که برای برقراری بعد از دوران اعطایی یا سرآغاز عصر معنوی یک کرهٔ مسکونی عمل می‌کنند گمارده شده‌اند. در چنین مأموریتهایی ستارگان عصر به عنوان رابط بین انسانهای عالم و سپاه نامرئی پسران آموزگار خدمت می‌کنند.

کرات ستارگان عصر. ششمین گروه هفت کرات سلوینگتون و چهل و دو قمر فرعی آن به سازمان اداری ستارگان تابناک عصر تخصیص یافته است. سرپرستی هفت کرهٔ اصلی را رسته‌های آفریده شدهٔ این ابر فرشتگان به عهده دارند، در حالی که اقمار فرعی توسط ستارگان فرازگرای عصر اداره می‌شوند.

اقمار سه کرهٔ اول مختص مدارس پسران آموزگار و ستارگان عصر که به شخصیتهای روحی جهان محلی اختصاص یافته‌اند می‌باشند. سه گروه بعد توسط مدارس مشابه مشترک که به آموزش

انسانهای در حال فراز تخصیص یافته‌اند اشغال شده‌اند. اقمار هفتمین کره مخصوص چاره‌جوییهای سه‌گانهٔ پسران آموزگار، ستارگان عصر، و پایان دهندگان می‌باشد. در طول روزگاران اخیر این ابر فرشتگان از نزدیک با کار سپاه نهایت در جهان محلی شناسایی شده‌اند، و آنها مدتها با پسران آموزگار در ارتباط بوده‌اند. ارتباطی با نیرو و معنی خارق‌العاده بین ستارگان عصر و پیام‌آوران جاذبه که به گروههای کاری پایان دهندگان متصل هستند وجود دارد. هفتمین کرهٔ اصلی خود برای آن امور آشکار ناشده‌ای حفظ شده است که به رابطهٔ آینده‌ای که میان پسران آموزگار، پایان دهندگان، و ستارگان عصر به دنبال پدیداری تکمیل شدهٔ تجلی شخصیت خدای متعال در ابرجهان وجود خواهد داشت مربوط است.

3- فرشتگان اعظم

فرشتگان اعظم اولاد پسر آفریننده و روح مادر جهان می‌باشند. آنها بالاترین نوع وجود والای روحی می‌باشند که به تعداد زیاد در یک جهان محلی به وجود آورده می‌شوند، و در هنگام آخرین ثبت تقریباً هشتصد هزار تن از آنان در نبادان وجود داشتند.

فرشتگان اعظم یکی از گروههای اندک از شخصیتهای جهان محلی می‌باشند که معمولاً تحت حوزهٔ مسئولیت جبرئیل قرار ندارند. آنها به هیچ وجه درگیر مدیریت معمول جهان نیستند. آنها به کار بقای مخلوق و به پیشبرد مسیر زندگانی در حال فراز انسانهای زمان و مکان تخصیص یافته‌اند. فرشتگان اعظم ضمن این که بر حسب معمول تحت سرپرستی ستارهٔ تابان و بامداد قرار ندارند، گاهی اوقات با اجازهٔ او عمل می‌کنند. آنها همچنین با سایر مددکاران جهان، نظیر ستارگان عصر، تشریک مساعی می‌کنند، چنان که با برخی فعالیتهایی که در روایت کاشت حیات در کرهٔ شما توصیف شد روشن گردید.

سپاه فرشتگان اعظم نبادان توسط اولین زاده شدهٔ این رسته سرپرستی می‌شود، و در ایام اخیرتر یک ستاد ناحیه‌ای فرشتگان اعظم در یورنشیا حفظ شده است. این واقعیتِ غیرمعمول است که توجه دیدارگران دانشجوی خارج از نبادان را به زودی جلب می‌کند. در میان مشاهدات اولیهٔ آنان از کارکردهای درون جهان این کشف وجود دارد که بسیاری از فعالیتهای فراز یابندهٔ ستارگان تابناک عصر از پایتخت یک سیستم محلی، سِتانیا، هدایت می‌شود. آنها با بررسی بیشتر کشف می‌کنند که برخی فعالیتهای فرشتگان اعظم از یک کرهٔ مسکونی کوچک و ظاهراً بی‌اهمیت به نام یورنشیا هدایت می‌شود. و سپس آشکارسازی اعطای میکائیل در یورنشیا و علاقهٔ بلافصل افزایش یافتهٔ آنها به شما و کرهٔ ناچیز شما به دنبال می‌آید.

آیا شما اهمیت این واقعیت را درک می‌کنید که سیارهٔ ناچیز و سردرگم شما ستاد ناحیه‌ای برای ادارهٔ جهان و هدایت برخی فعالیتهای فرشتگان اعظم که به طرح فرازیابی بهشتی مربوط است تبدیل شده است؟ این بدون شک حاکی از تمرکز فعالیتهای فرازگرای دیگر در آینده در کرهٔ اعطایی میکائیل می‌باشد و به وعدهٔ شخصی استاد، "من دوباره خواهم آمد"، اهمیت فوق‌العاده و جدی می‌دهد.

به طور کلی، فرشتگان اعظم به کار و خدمت روحانی مرتبت آؤنال فرزندی تخصیص یافته‌اند، اما نه تا وقتی که آموزش مقدماتی گسترده در تمامی مراحل کار ارواح متنوع خادم را بگذرانند. هر پسر بهشتی اعطایی به یک کرهٔ مسکونی را یک سپاه یکصد نفره که در طول چنین اعطایی موقتاً به او تخصیص یافته همراهی می‌کند. اگر پسر مجیستریال فرمانروای موقت سیاره گردد، این فرشتگان اعظم به عنوان سرپرستان هدایت کنندهٔ تمامی حیات آسمانی در آن کره عمل می‌کنند.

دو فرشتهٔ اعظم ارشد همیشه به عنوان یاران شخصی یک آونال بهشتی در تمامی مأموریتهای سیاره‌ای گمارده می‌شوند، چه درگیر کارکردهای قضایی، مأموریتهای مجیستریال، یا پدیداری اعطایی در جسم باشند. هنگامی که این پسر بهشتی قضاوت پیرامون یک عالم را به پایان رسانید و مردگان فرا خوانده شدند (به اصطلاح قیام از مرگ)، این عملاً واقعیت دارد که نگاهبانان سرافِ شخصیتهای خفته به "ندای فرشتهٔ اعظم" پاسخ می‌دهند. فراخوانی مربوط به خاتمهٔ یک دورهٔ اعطایی توسط یک فرشتهٔ حاضر در صحنه رسماً اعلام می‌شود. این فرشتهٔ اعظم رستاخیز است، که گاهی اوقات "فرشتهٔ اعظم میکائیل" نامیده می‌شود.

کرات فرشتگان اعظم. هفتمین گروه از کرات که به دور سلوینگتون می‌چرخند، به همراه اقمار مربوط به آنها، به فرشتگان اعظم تخصیص یافته است. کرهٔ شمارهٔ یک و تمامی شش قمر فرعی آن توسط نگاهدارندگان ثبت شخصیت اشغال شده‌اند. این گروه عظیم ثبت کنندگان خود را با کار ثبت دقیق تاریخچهٔ هر انسان فانی زمان از لحظهٔ تولد، سپس طی دوران زندگانی جهانی، و تا هنگامی که چنین فردی یا سلوینگتون را به مقصد نظام ابرجهان ترک نماید و یا با فرمان قدمای ایامها "از صحنهٔ وجود ثبت شده حذف شود" مشغول می‌دارند.

در این کرات است که اسناد شخصیت و قطعیتهای هویت در طول آن مدتی که میان مرگ انسانی و ساعت تجدید شخصیت، برخاستن از مرگ، واقع شده است طبقه‌بندی، بایگانی، و حفظ می‌شوند.

4- دستیاران والامرتبه

دستیاران والامرتبه گروهی از موجودات داوطلب هستند که منشأ در خارج از جهان محلی دارند، و موقتاً به عنوان نمایندگان جهان مرکزی و ابرجهانها به آفرینشهای محلی یا نظاره‌گران آنها گمارده شده‌اند. تعداد آنها مداوماً در حال تغییر است اما همیشه فراتر از میلیونها است.

گاه به گاه ما بدین گونه از خدمت روحانی و یاری این موجودات بهشت - منشأ به عنوان کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، بازرسان جهانی، ارواح الهام یافتهٔ تثلیث، پسران تثلیث یافته، پیام‌آوران منفرد، سوپرنافیمها، سِکنافیمها، تِرشیافیمها، و سایر خادمان مهربان که به منظور کمک به شخصیتهای بومی ما در تلاش برای آوردن تمامی نبادان به توازن کامل‌تر با نظرات اروانتان و آرمانهای بهشت با ما در اقامت موقت به سر می‌برند سود می‌بریم.

هر یک از این موجودات ممکن است به طور داوطلبانه در نبادان خدمت کنند و لذا از نظر تکنیکی خارج از حوزهٔ اختیارات ما باشند، اما این شخصیتهای ابرجهانها و جهان مرکزی هنگامی که در کادر مأموریت عمل می‌کنند از مقررات جهان محلی اقامت موقت خود به طور کامل معاف نیستند، گر چه به عنوان نمایندگان جهانهای بالاتر به کار ادامه می‌دهند و مطابق رهنمودهایی که در بر گیرندهٔ مأموریت آنها در گسترهٔ ما است کار می‌کنند. ستاد مرکزی عمومی آنها در ناحیهٔ سلوینگتون، که متعلق به اتحاد ایامها است، واقع شده است، و آنها در نبادان تحت سرپرستی مافوق این سفیر تثلیث بهشت عمل می‌کنند. این شخصیتهای قلمروهای بالاتر هنگامی که در گروههای مستقل خدمت می‌کنند معمولاً خود - هدایت کننده هستند، اما هنگامی که از روی تقاضا خدمت می‌کنند اغلب به طور داوطلبانه خود را به طور کامل تحت حوزهٔ اختیار مدیران سرپرست قلمروهای کارکرد تخصیص یافته قرار می‌دهند.

دستیاران والامرتبه در جهان محلی و در سِمتهای کوکبه‌ای خدمت می‌کنند، اما به طور مستقیم به دولتهای سیستم یا سیاره‌ای متصل نیستند. با این وجود ممکن است آنها در هر جای جهان محلی عمل کنند و به هر فاز فعالیت نبادان — اداری، اجرائی، آموزشی، و سایر فعالیتها — گمارده شوند.

بخش عمدهٔ این گروه در یاری رسانیدن به شخصیتهای بهشتی نبادان — اتحاد ایامها، پسر آفریننده، مؤمنان ایامها، پسران مجیستریال، و پسران آموزگار تثلیث — ثبت نام شده است. هر چند گاه در کارکرد امور یک آفرینش محلی خردمندانه است که به طور موقت برخی جزئیات عملاً از آگاهی تمامی شخصیتهای بومی آن جهان محلی دریغ داشته شود. برخی طرحهای پیشرفته و فرامین پیچیده نیز توسط گروه خردمندتر و دوراندیش‌تر دستیاران والامرتبه بهتر درک شده و به طور کاملتر تفهیم می‌شود، و در چنین وضعیتها و بسیاری موقعیتهای دیگر است که آنها برای فرمانروایان و مدیران جهان بسیار مفید می‌باشند.

5- مأموران عالی رتبه

مأموران عالی رتبه انسانهای فراز یافتهٔ با روح پیوند خورده می‌باشند. آنها با تنظیم کننده پیوند نخورده‌اند. شما به خوبی دوران زندگانی جهان - فرازیابی یک کاندیدای انسانی را برای پیوند با تنظیم کننده می‌فهمید. این دورنمای سرنوشتی والا برای تمامی انسانهای یورنشیا از هنگام اعطای میکائیل مسیح می‌باشد. اما این سرنوشت منحصر به فرد تمامی انسانها در اعصار پیش از اعطا برای کراتی نظیر کرهٔ شما نیست، و نمونهٔ کرهٔ دیگری وجود دارد که هرگز تنظیم کنندگان فکری در ساکنان آن به طور دائم سکنی نمی‌گزینند. چنین انسانهایی هرگز با یک ناصح اسرارآمیز اعطای بهشتی به طور دائم پیوند نمی‌خورند. با این وجود، تنظیم کنندگان به طور گذرا در آنها اقامت می‌گزینند، و برای مدت زندگی در جسم به عنوان راهنما و الگو خدمت می‌کنند. آنها در طول این اقامت موقت تکامل یک روح فناناپذیر را شکوفا می‌سازند، همچون آن موجوداتی که امیدوارند با آنها پیوند بخورند. اما هنگامی که مسابقهٔ انسانی طی شد، آنها برای همیشه مخلوقاتی را که با آنان همنشینی موقت داشتند ترک می‌کنند.

روانهای بقا یافتهٔ متعلق به این رسته از طریق پیوند جاودانه با یک قطعهٔ منفرد از روح متعلق به روح مادر جهان محلی به جاودانگی دست می‌یابند. آنها یک گروه بیشمار نیستند. حداقل در نبادان چنین نیست. در کرات قصر شما با این انسانهای با روح پیوند خورده همینطور که در مسیر بهشت — تا سلوینگتون جایی که در آن متوقف می‌شوند — با شما بالا می‌روند دیدار نموده و با آنان روابط دوستانه برقرار می‌کنید. برخی از آنان ممکن است متعاقباً به سطوح بالاتر جهان فراز یابند، اما اکثریت برای همیشه در خدمت جهان محلی باقی می‌مانند. آنها به عنوان یک طبقه سرنوشتشان دستیابی به بهشت نیست.

آنها از آنجا که با تنظیم کننده پیوند نخورده‌اند هرگز پایان دهنده نمی‌شوند، اما سرانجام در سپاه کمال جهان محلی ثبت نام می‌شوند. آنها در روح از فرمان پدر اطاعت کرده‌اند: "کامل باشید."

فرازگران با روح پیوند خورده بعد از دستیابی به سپاه کمال نبادان ممکن است به عنوان مددکاران جهان مسئولیت بپذیرند. این یکی از راههای رشد مداوم تجربی است که برای آنها باز است. آنها بدین گونه برای هیئتهایی که در خدمت والای تفسیر نقطه نظرات مخلوقات در حال تکامل کرات مادی برای مسئولین آسمانی جهان محلی می‌باشند کاندید می‌شوند.

مأموران عالی رتبه خدمت خود را در سیارات به عنوان مأموران نژادی آغاز می‌کنند. آنها در این سِمت دیدگاههای نژادهای گوناگون بشری را تفسیر نموده و نیازهای آنان را شرح می‌دهند. آنها به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد وقف رفاه نژادهای بشری که آنان سخن‌گویان آنها می‌باشند هستند، و همواره در صدد کسب بخشش، عدالت، و رفتار عادلانه در تمامی روابط با مردمان دیگر برای آنها می‌باشند. مأموران نژادی در یک سری پایان ناپذیر از بحرانهای سیاره‌ای عمل می‌کنند و به عنوان بیان شیوای گروههای کامل انسانهای در حال تقلا خدمت می‌کنند.

این مأموران نژادی بعد از تجربهٔ طولانی در حل مسائل در کرات مسکونی به سطوح بالاتر عملکرد پیش می‌روند، و سرانجام به موقعیت مأموران عالی رتبهٔ جهان محلی و در آن دست می‌یابند. آخرین نام نویسی اندکی بیش از یک و نیم میلیارد از این مأموران عالی رتبه را در نبادان ثبت نمود. این موجودات پایان دهنده نیستند، بلکه موجودات فرازگرایی هستند که از تجربهٔ طولانی برخوردارند و خدمت بزرگی به قلمرو بومی خود می‌کنند.

ما همواره این مأموران را در کلیهٔ دادگاههای عدالت، از پایین‌ترین تا بالاترین، پیدا می‌کنیم. نه این که آنها در جریان عدالت شرکت می‌کنند، بلکه آنها به عنوان دوستان دادگاه عمل می‌کنند، و قضات دادگاهها را پیرامون سوابق، محیط، و طبیعت ذاتی آنهایی که درگیر داوری هستند مشاوره می‌دهند.

مأموران عالی رتبه به گروههای گوناگون پیام‌آور فضا و همیشه به ارواح خادم زمان متصل هستند. آنها در برنامه‌های مجامع گوناگون جهان مورد روبرویی قرار می‌گیرند، و همین مأموران خردمند انسانی همیشه به مأموریتهای پسران خداوند برای کرات فضا متصل هستند.

هر گاه انصاف و عدالت نیازمند فهم این باشد که یک سیاست یا طرز عمل مورد نظر چگونه نژادهای تکاملی زمان را تحت تأثیر قرار خواهد داد، این مأموران در دسترس هستند تا توصیه‌های خود را ارائه دهند. آنها همیشه حاضرند تا به جای آنهایی که نمی‌توانند حاضر باشند که برای خود سخن بگویند صحبت کنند.

کرات انسانهای با روح پیوند خورده. هشتمین گروه از هفت کرات اصلی و اقمار فرعی در مدار سلوینگتون منحصراً به انسانهای با روح پیوند خوردهٔ نبادان تعلق دارد. انسانهای فرازگرای با تنظیم کننده پیوند خورده به این کرات ذیعلاقه نیستند مگر این که به عنوان میهمانان ساکنان با روح پیوند خورده از بسیاری اقامتهای دلپذیر و سودمند بهره‌مند شوند.

این کرات به جز برای آن تعداد اندکی که به یوورسا و بهشت دست می‌یابند، اقامتگاه دائمی بقا یافتگان با روح پیوند خورده می‌باشند. چنین محدودیت طراحی شدهٔ صعود انسانی از طریق تضمین حفظ یک جمعیت همیشگی تکامل یافته که تجربهٔ تکمیلی او ادامه خواهد یافت تا ثبات آینده و تنوع مدیریت جهان محلی را بهبود بخشد، موجب بهروزی جهانهای محلی می‌شود.این موجودات ممکن است به بهشت دست نیابند، اما در تفوق بر مشکلات نبادان به یک خرد تجربی دست می‌یابند که از هر چه که فرازگران گذرا به آن رسیده‌اند به کلی فراتر است. و این روانهای در حال بقا به صورت ترکیب بی‌نظیری از انسانی و الهی ادامه می‌دهند، و به طور فزاینده قادر می‌شوند نقطه نظرات این دو سطح وسیعاً جدا را پیوند دهند و با خردی پیوسته فزاینده چنین نقطه نظر دوگانه را عرضه دارند.

6- ناظران آسمانی

سیستم آموزشی نبادان توسط پسران آموزگار تثلیث و سپاه آموزشی ملک صادق به طور مشترک اداره می‌شود، اما عمدهٔ کاری که برای تأثیرگذاری روی نگهداری و ارتقاءِ آن طراحی شده توسط ناظران آسمانی به انجام می‌رسد. این موجودات یک سپاه عضوگیری شده هستند که در بر گیرندهٔ کلیهٔ انواع افرادی هستند که به طرح آموزش و پرورش انسانهای فرازگرا مربوطند. بیش از سه میلیون تن از آنان در نبادان وجود دارند، و آنها همگی داوطلبانی هستند که طی تجربه واجد شرایط شده‌اند تا به عنوان مشاوران آموزشی برای تمامی ناحیه خدمت کنند. این ناظران از ستاد مرکزی خود در کرات ملک صادق در سلوینگتون به عنوان بازرسان تکنیک مدرسهٔ نبادان که برای تأثیرگذاری روی آموزش ذهنی و آموزش روحی مخلوقات فرازگرا طراحی شده در جهان محلی گشت می‌زنند.

این آموزش ذهن و پرورش روح از کرات منشأ انسانی تا کرات قصر در سیستم و سایر کرات پیشرفت که به جروسم مربوطند، در هفتاد ناحیهٔ اجتماعی کننده که به ایدنشیا متصلند، و در چهارصد و نود کرات پیشرفت روحی که به دور سلوینگتون در گردشند ادامه می‌یابد. در خود ستاد مرکزی جهان مدارس ملک صادق بیشمار، کالجهای پسران جهان، دانشگاههای فرشتگان سراف، و مدارس پسران آموزگار و اتحاد ایامها وجود دارند. هر تهیه و تدارک ممکن فراهم

گشته تا شخصیتهای گوناگون جهان را برای خدمت پیشرفت دهنده و کارکرد بهبودساز واجد شرایط سازد. سرتاسر جهان یک مدرسهٔ عظیم است.

روشهایی که در بسیاری از مدارس بالاتر به کار گرفته می‌شود فراتر از درک بشری از هنر آموزش حقیقت است، اما این موضوع اصلی تمامی سیستم آموزشی است: سیرتی که توسط تجربهٔ روشن‌بینانه کسب شده است. آموزگاران روشنگری می‌کنند؛ ایستگاه جهان و وضعیت صعود کننده فرصتی برای کسب تجربه فراهم می‌کند؛ به کارگیری خردمندانهٔ این دو موجب بهبود شخصیت می‌شود.

اساساً سیستم آموزشی نبادان تکلیفی برای شما فراهم می‌سازد و سپس موقعیتی برای دریافت رهنمود پیرامون روش ایده‌آل و الهیِ بهترین نحوهٔ انجام آن تکلیف فراهم می‌سازد. به شما تکلیفی محول می‌شود که انجام دهید، و در همان هنگام برای شما آموزگارانی فراهم می‌شود که در بهترین شیوهٔ انجام تکلیفتان واجد شرایط هستند. طرح الهی آموزش برای ارتباط نزدیک کار و رهنمود تهیه و تدارک می‌بیند. ما به شما آموزش می‌دهیم چگونه به بهترین صورت چیزهایی را که به شما فرمان می‌دهیم انجام دهید اجرا کنید.

مقصود از تمامی این آموزش و تجربه آماده‌سازی شما برای پذیرش به کرات آموزشی بالاتر و معنوی‌تر ابرجهان می‌باشد. پیشرفت در درون یک ناحیهٔ مفروض فردی است، اما گذار از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر معمولاً از طریق کلاس است.

پیشرفت در ابدیت تنها شامل تکامل معنوی نیست. فراگیری عقلانی نیز بخشی از آموزش جهانی است. تجربهٔ ذهن با بسط افق معنوی به طور مساوی گسترش می‌یابد. به ذهن و روح فرصتهای یکسان برای آموزش و پیشرفت داده می‌شود. اما شما در تمامی این آموزش شکوهمندِ ذهن و روح برای همیشه از محدودیتهای جسم انسانی آزاد می‌شوید. شما دیگر هرگز نباید میان رقابتهای متضاد طبیعتهای ناهمگون معنوی و مادی خود دائماً داوری نمایید. سرانجام شما واجد شرایط هستید که از میل یگانه شدهٔ یک ذهن جلال یافته که از مدتها پیش از گرایشهای بدوی حیوانی به سوی چیزهای مادی تهی گشته لذت برید.

پیش از ترک جهان نبادان به بیشتر انسانهای یورنشیا فرصت داده خواهد شد که برای مدتی طولانی‌تر یا کوتاه‌تر به عنوان اعضای سپاه نبادانیِ ناظران آسمانی خدمت کنند.

7- آموزگاران کرات قصر

آموزگاران کرات قصر فرشتگان عضوگیری شده و جلال یافتهٔ کروب هستند. آنها همانند بیشتر آموزگاران دیگر در نبادان توسط ملک صادقها به خدمت گمارده شده‌اند. آنها در بیشتر کارهای آموزشی حیات مورانشیا عمل می‌کنند، و تعداد آنها کاملاً فراتر از درک ذهن انسانی است.

آموزگاران کرات قصر به عنوان یک سطح پیشرفت به فرشتگان کروب و سنوب در مقالهٔ بعد به طور بیشتر مورد بررسی قرار خواهند گرفت. آنها ضمن این که نقش مهمی به عنوان آموزگار در حیات مورانشیا ایفا می‌کنند، در مقاله‌ای تحت آن نام به طور مفصل‌تر مورد بحث قرار خواهند گرفت.

8- رسته‌های بالاتر مأمور روحی

علاوه بر مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی، برخی از موجودات بالاترِ روح منشأ متعلق به خانوادهٔ روح بیکران در جهان محلی مأموریت دائمی دارند. از رسته‌های بالاتر روحی متعلق به خانوادهٔ روح بیکران رسته‌های زیرین چنین تحت مسئولیت واقع شده‌اند:

پیام‌آوران منفرد، هنگامی که از نظر کارکردی به دولت جهان محلی وصل می‌شوند، در تلاش ما برای فائق آمدن بر محدودیتهای زمان و مکان خدمتی بسیار پرارزش به ما ارائه می‌دهند. هنگامی که آنها چنین تحت مسئولیت قرار نمی‌گیرند، ما که متعلق به جهانهای محلی هستیم مطلقاً هیچ مرجعیتی روی آنها نداریم، اما حتی در آن صورت این موجودات بی‌نظیر همیشه مایلند در حل مشکلات ما و در اجرای دستوراتمان به ما کمک کنند.

اَندُوانشیا نام سومین *سرپرست مدار جهان* است که در جهان محلی ما مستقر است. او فقط درگیر مدارهای روحی و مورانشیا است، نه آنهایی که تحت حوزهٔ مسئولیت مدیران نیرو قرار دارند. او بود که در هنگام خیانت کلیگسشیا به سیاره در طول ایام آزمون شورش لوسیفر، یورنشیا را منزوی نمود. او ضمن درود فرستادن به انسانهای یورنشیا در پیش‌بینی بازگشت شما به مدارهای جهان تحت سرپرستیش در آینده اظهار خشنودی می‌کند.

ستاد مرکزی *مدیر سرشماری* نبادان، سَلسِیشیا، در درون ناحیهٔ متعلق به جبرئیل در سلوینگتون می‌باشد. او به طور اتوماتیک از تولد و مرگ اراده آگاه است و اکنون تعداد دقیق مخلوقات صاحب اراده را که در جهان محلی عمل می‌کنند ثبت می‌کند. او با ثبت کنندگان شخصیت که در کرات ثبت فرشتگان اعظم اقامت دارند در ارتباطی نزدیک کار می‌کند.

یک *بازرس دستیار* در سلوینگتون ساکن است. او نمایندهٔ شخصی رئیس عالی اجرائی اروانتان می‌باشد. همکاران او، *نگاهبانان مباشر* در سیستمهای محلی، نیز نمایندگان رئیس عالی اجرائی اروانتان می‌باشند.

میانجیان جهانی دادگاههای سیار جهانهای زمان و مکان می‌باشند که از کرات تکاملی تا هر بخش از جهان محلی و فراتر از آن عمل می‌کنند. این داوران در یوورسا ثبت شده‌اند. تعداد دقیق آنها که در نبادان عمل می‌کنند ثبت نشده است، اما من تخمین می‌زنم که چیزی در حدود یکصد میلیون کمیسیون میانجی در جهان محلی ما وجود دارد.

از *مشاوران تکنیکی*، اذهان قانونی عالم، ما سهم خود را دارا می‌باشیم، در حدود نیم میلیارد. این موجودات کتابخانه‌های زنده و سیار قانونی تجربی تمامی فضا می‌باشند.

از *نگارندگان آسمانی*، فرشتگان سراف فرازگرا، ما هفتاد و پنج نفر در نبادان داریم. اینها نگارندگان ارشد یا سرپرست می‌باشند. تعداد دانشجویان در حال پیشرفت این رسته که تحت آموزش می‌باشند تقریباً چهار میلیارد می‌باشد.

خدمت هفتاد میلیارد *یاران مورانشیا* در نبادان در آن روایاتی که به سیارات دوران انتقال رهنوردان زمان می‌پردازد شرح داده شده است.

هر جهان سپاه فرشتگان بومی خود را دارد. با این وجود، مواقعی وجود دارند که بسیار مفید است طی آن از یاری آن ارواح بالاتری که منشأ در خارج از آفرینش محلی دارند برخوردار بود. سوپرنافیمها خدمات مشخص نادر و بی‌نظیری را به انجام می‌رسانند. رئیس کنونی فرشتگان سراف یورنشیا یک سوپرنافیم اولیهٔ بهشت است. هر جا که پرسنل ابرجهان عمل می‌کنند سِکنافیمهای اندیشمند مورد مواجهه قرار می‌گیرند، و تعداد زیادی از تِرشیافیمها به عنوان دستیاران والامرتبه به طور موقت خدمت می‌کنند.

9- شهروندان دائمی جهان محلی

جهان محلی همانند ابرجهانها و جهان مرکزی رسته‌های شهروندی دائم خود را دارد. اینها شامل انواع خلق شدهٔ زیرین می‌باشند:

1- سوسِیشیا.

2- یونیویتیشیا.

3- پسران ماتریال.

4- مخلوقات بینابینی.

این بومیان جهان محلی به همراه فرازگران با روح پیوند یافته و اِسپیرانگا (که از جهات دیگر طبقه‌بندی شده‌اند) در بر گیرندهٔ یک شهروندی نسبتاً دائم هستند. این رسته‌های موجودات روی هم رفته نه فرازگرا و نه فرودگرا هستند. آنها همگی مخلوقات تجربی هستند، اما تجربهٔ بسط یابندهٔ آنها در سطح منشأ آنها برای جهان مداوماً موجود است. در حالی که این امر به طور کامل پیرامون پسران نوع آدم و مخلوقات بینابینی صدق نمی‌کند، به طور نسبی در مورد این رسته‌ها صادق است.

سوسیِیشیا. این موجودات شگفت‌انگیز به عنوان شهروندان دائم در سلوینگتون، ستاد مرکزی این جهان محلی، اقامت دارند و در آن عمل می‌کنند. آنها اولاد باهوش پسر آفریننده و روح آفرینشگر می‌باشند و با شهروندان فرازگرای جهان محلی، انسانهای با روح پیوند یافتهٔ سپاه کمال نبادان، به طور نزدیک معاشرند.

یونیویتیشیا. هر یک از یکصد خوشهٔ ستاد مرکزی کوکبهٔ کرات ساخته شده از خدمت مداوم یک نوع از موجودات مقیم که به یونیویتیشیا مشهورند بهره‌مند است. این فرزندان پسر آفریننده و روح آفرینشگر جمعیت دائمی کرات ستاد مرکزی کوکبه را تشکیل می‌دهند. آنها موجودات غیرتولید مثل کننده هستند که در یک سطح از حیات حدوداً بین وضعیت نیمه مادی پسران ماتریال که در ستاد مرکزی سیستم ساکنند و سطح قطعاً معنوی‌تر انسانهای با روح پیوند یافته و سوسیشیای سلوینگتون وجود دارند. اما یونیویتیشیا موجودات مورانشیا نیستند. آنها برای انسانهای فرازگرا در طول پیمایش کرات کوکبه آن کاری را انجام می‌دهند که بومیهای هاونا به ارواح رهنورد که از میان آفرینش مرکزی عبور می‌کنند ارزانی می‌دارند.

پسران ماتریال خداوند. هنگامی که یک ارتباط خلاق میان پسر آفریننده و نمایندهٔ جهانی روح بیکران، روح مادر جهانی، دورهٔ خود را به پایان رسانید، هنگامی که هیچ اولاد دیگری از طبیعت ترکیبی حاصل نمی‌شود، در آن هنگام پسر آفریننده آخرین برداشت خود را از وجود به شکل دوگانه تجسم می‌بخشد، و بدین گونه سرانجام منشأ اولیه و دوگانهٔ خود را تأیید می‌کند. او سپس پسران و دختران زیبا و عالی نوع ماتریال فرزندی جهان را در خود و توسط خود خلق می‌کند. این منشأ آدم و حوای اولیهٔ هر سیستم محلی نبادان می‌باشد. آنها یک رستهٔ تولید مثل کنندهٔ فرزندی می‌باشند که مرد و زن آفریده شده‌اند. نواده‌های آنان به عنوان شهروندان نسبتاً دائم پایتخت یک سیستم عمل می‌کنند، گر چه برخی به عنوان آدمهای سیاره‌ای گمارده شده‌اند.

پسران و دختران ماتریال در یک مأموریت سیاره‌ای مأموریت دارند نژاد نوع آدم آن کره را بنیاد نهند، نژادی که برای در آمیختن نهایی با ساکنان انسانی آن کره طراحی شده است. آدمهای سیاره‌ای فرزندان فرودگرا و فرازگرا، هر دو، می‌باشند، اما ما معمولاً آنها را به عنوان فرازگرا طبقه‌بندی می‌کنیم.

مخلوقات بینابینی. در روزگاران اولیهٔ بیشتر کرات مسکونی برخی فوق انسانها اما موجودات مادّیت یافته مأموریت می‌یابند، اما معمولاً به دنبال ورود آدمهای سیاره‌ای کناره می‌گیرند. کارکرد این موجودات و تلاشهای پسران ماتریال برای بهبود نژادهای تکاملی اغلب به ظهور تعداد محدودی از مخلوقات که طبقه‌بندی آنها مشکل است منتج می‌گردد. این موجودات بی‌نظیر اغلب بین پسران ماتریال و مخلوقات تکاملی می‌باشند و از این رو مخلوقات بینابینی نامیده می‌شوند. این بینابینیها به طور قیاسی شهروندان دائمی کرات تکاملی می‌باشند. از روزگاران اولیهٔ ورود یک پرنس سیاره‌ای تا روزگار بسیار دور تثبیت سیاره در نور و حیات، آنها تنها گروه موجودات هوشمند هستند که به طور مداوم در کره باقی می‌مانند. در یورنشیا خادمان بینابینی در واقع سرپرستان واقعی سیاره می‌باشند. آنها در حقیقت شهروندان یورنشیا

می‌باشند. انسانها در واقع ساکنان فیزیکی و مادی یک کرهٔ تکاملی هستند. اما شما همگی عمر بسیار کوتاهی دارید. شما در سیارهٔ زادگاه خود زمان کوتاهی اقامت دارید. شما متولد می‌شوید، زندگی می‌کنید، می‌میرید، و رهسپار سایر کرات پیشرفت تکاملی می‌شوید. حتی موجودات فوق بشری که به عنوان خادمان آسمانی در سیارات خدمت می‌کنند مأموریتی گذرا دارند. تعداد اندکی از آنان برای مدتی طولانی به یک کرهٔ مشخص وصل هستند. با این وجود مخلوقات بینابینی در شرایط خدمات پیوسته تغییر یابندهٔ آسمانی و ساکنان مداوماً در حال جابجایی انسانی تداوم سازمان اداری سیاره‌ای را فراهم می‌کنند. در سراسر تمامی این تغییر و جابجایی توقف ناپذیر، مخلوقات بینابینی در سیاره باقی می‌مانند و به طور بی‌وقفه به کار خود ادامه می‌دهند.

به همین روال، تمامی بخشهای سازمان اداری جهانهای محلی و ابرجهانها جمعیتهای کم و بیش دائمی خود، ساکنان متعلق به وضعیت شهروندی، را دارا می‌باشند. همینطور که یورنشیا بینابینیهای خود را دارد، جروسم، پایتخت سیستم شما، پسران و دختران ماتریال را دارد. ایدنشیا، ستاد مرکزی کوکبهٔ شما، یونیویتیشیا را دارد، در حالی که شهروندان سلوینگتون دو گونه هستند، سوسیشیای خلق شده و انسانهای تکامل یافتهٔ با روح پیوند یافته. کرات اداری ناحیه‌های کوچک و بزرگ ابرجهانها شهروندان دائمی ندارند. اما کرات ستاد مرکزی یوورسا مداوماً توسط یک گروه شگفت‌انگیز از موجوداتی که به *آبندانتیر* شهرت دارند شکوفا می‌شوند. آنها آفرینش عوامل آشکار ناشدهٔ قدمای ایامها و هفت روح بازتابگر هستند که در پایتخت اروانتان ساکنند. این شهروندان مقیم یوورسا در حال حاضر امور روزمرهٔ کرهٔ خود را تحت سرپرستی بلافصل سپاه یوورسای انسانهای با پسر پیوند یافته اداره می‌کنند. حتی هاونا موجودات بومی خود را دارد، و جزیرهٔ مرکزی نور و حیات منزلگاه گروههای متنوع شهروندان بهشت می‌باشد.

10- سایر گروههای جهان محلی

علاوه بر انواع فرشتگان سراف و انسانها که در مقالات بعد مورد بررسی قرار خواهند گرفت، موجودات بیشمار بیشتری وجود دارند که درگیر نگاهداری و کمال بخشیدن به چنین سازمان عظیم همچون جهان نبادان که هم اکنون بیش از سه میلیون سیارهٔ مسکونی دارد و ده میلیون هم در چشم‌انداز هستند، می‌باشند. انواع گوناگون حیات در نبادان بسیار بیشمارتر از آن هستند که فهرست آنان در این مقاله گنجانیده شود. اما دو نوع غیرمعمول وجود دارد که به طور گسترده در 647/591 کرات ساخته شدهٔ جهان محلی عمل می‌کنند و می‌توانند مورد ذکر قرار گیرند.

اِسپیرانگا فرزندان روحی ستارهٔ تابان و بامداد و پدر ملک صادق می‌باشند. آنها از اختتام شخصیت مستثنی هستند اما موجودات تکاملی یا فرازگرا نیستند. آنها همچنین از نظر کارکردی درگیر نظام تکاملی فرازگرا نیستند. آنها یاوران روحی جهان محلی هستند که تکالیف روحی روزمرهٔ نبادان را اجرا می‌کنند.

اِسپُرناگیا. کرات ساخته شدهٔ ستاد مرکزی جهان محلی کرات واقعی — آفرینشهای فیزیکی — هستند. کار زیادی در رابطه با حفظ و نگهداری فیزیکی آنها انجام می‌شود، و در اینجا ما از

کمک یک گروه از مخلوقات فیزیکی به نام اِسپُرناگیا بهره‌مند هستیم. آنها به مراقبت و بهسازی مراحل مادی این کرات ستاد مرکزی، از جروسم تا سلوینگتون، اختصاص دارند. اسپرناگیاها نه روح هستند نه شخص. آنها یک نوع حیوانی وجود می‌باشند؛ اما اگر شما بتوانید آنها را ببینید، موافقت می‌کنید که آنها به نظر می‌رسد حیوانات کاملی باشند.

مهاجرنشینهای افتخاری گوناگونی در سلوینگتون و جاهای دیگر مورد سکونت واقع می‌شوند. ما به ویژه از خدمت هنروران سماوی در کواکب بهره می‌بریم و از فعالیتهای مدیران بازگشت که عمدتاً در پایتخت سیستمهای محلی کار می‌کنند بهره‌مند می‌شویم.

همیشه یک سپاه از انسانهای فرازگرا که شامل مخلوقات بینابینی جلال یافته نیز می‌باشند به خدمت جهان متصل هستند. این فرازگران بعد از دستیابی به سلوینگتون در یک تنوع تقریباً بی‌پایانی از فعالیتها در انجام امور جهان به کار گرفته می‌شوند. این انسانهای در حال پیشروی از هر مرحله از پیشرفت به عقب رو می‌کنند و به همنوعان خود که آنها را در حرکت رو به بالا دنبال می‌کنند دست یاری دراز می‌کنند. چنین انسانهایی که اقامتی موقت در سلوینگتون دارند بنا به درخواست عملاً در تمامی گروههای شخصیتهای آسمانی به عنوان یاور، دانشجو، ناظر، و آموزگار گمارده می‌شوند.

انواع دیگری از حیات هوشمند که درگیر ادارهٔ یک جهان محلی هستند نیز وجود دارند، اما آشکارسازی بیشتر این رسته‌های آفرینش در طرح این نوشتار نیست. برای این که ذهن انسانی به درک واقعیت و عظمت بقای وجود برسد در اینجا به قدر مکفی حیات و ادارهٔ این جهان توصیف می‌شود. تجربهٔ بیشتر در دوران زندگانی رو به پیشرفت شما این موجودات جالب و جذاب را به طور فزاینده برای شما آشکار خواهد نمود. این نوشتار نمی‌تواند چیزی بیشتر از یک فهرست مختصر از طبیعت و کار شخصیتهای متعددی که در جهانهای فضا جمع شده‌اند باشد. آنها این آفرینشها را که مدارس آموزشی عظیمی هستند اداره می‌کنند، مدارسی که رهنوردان زمان از حیات به حیات و از کره تا کره پیش می‌روند تا این که از مرزهای جهان منشأ خود به نظام بالاتر آموزشی ابرجهان و از آنجا به کرات روحی - آموزشی هاونا و سرانجام به بهشت و سرمنزل بالاتر پایان دهندگان — تکلیف جاودانه در مأموریتهایی که هنوز برای جهانهای زمان و مکان آشکار نشده است — به گونه‌ای مهرآمیز اعزام شوند.

[دیکته شده توسط یک ستارهٔ تابناک عصر نبادان، شمارهٔ 1/146 از سپاهِ آفریده شده.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 38

ارواح خادم جهان محلی

سه رستهٔ بارز از شخصیتهای روح بیکران وجود دارد. رسول عجول این مسئله را می‌فهمید هنگامی که دربارهٔ عیسی نوشت: ”او به بهشت رفته است و در دست راست خداوند قرار دارد. فرشتگان و اولیای امور و قدرتها تحت امر او قرار دارند.“ فرشتگان ارواح خادم زمان هستند؛ اولیای امور گروههای پیام‌آور فضا می‌باشند؛ و قدرتها شخصیتهای بالاتر روح بیکران هستند.

همانند سوپرنافیم در جهان مرکزی و سکنافیم در ابرجهان، سرافیمها به همراه فرشتگان مربوطهٔ کروب و سنوب گروه فرشتگان یک جهان محلی را تشکیل می‌دهند.

سرافیمها از نظر طراحی نسبتاً یکسان هستند. آنها از جهان تا جهان، در سرتاسر تمامی هفت ابرجهان، کمترین تنوع را نشان می‌دهند. آنها در میان تمامی انواع روحی موجودات شخصی به استاندارد نزدیکترند. انواع گوناگون رسته‌های آنها سپاه خادمان ورزیده و معمول آفرینشهای محلی را تشکیل می‌دهند.

1- منشأ سرافیمها

سرافیمها توسط روح مادر جهان خلق می‌شوند و از هنگام آفرینش ”فرشتگان الگو“ و برخی انواع فرشتگان اعظم در روزگاران آغازین نبادان هر بار در یکان 41/472 نفره به وجود آمده‌اند. پسر آفریننده و تجلی جهانی روح بیکران در آفرینش تعداد زیادی از پسران و شخصیتهای دیگر جهانی تشریک مساعی می‌کنند. به دنبال تکمیل این تلاش یکپارچه، پسر درگیر آفرینش فرزندان ماتریال، اولین مخلوقات دارای جنسیت، می‌شود، در حالی که روح مادر جهان به طور همزمان درگیر تلاش اولیهٔ منحصر به فرد خود در تولید روح می‌شود. بدین ترتیب آفرینش گروههای فرشتگان یک جهان محلی آغاز می‌شود.

این رسته‌های فرشتگان در هنگام برنامه‌ریزی برای تکامل مخلوقات انسانی دارای اراده طراحی می‌شوند. تاریخ آفرینش سرافیمها به زمان دستیابی شخصیت نسبی توسط روح مادر جهان باز می‌گردد، نه به عنوان همرتبهٔ آیندهٔ پسر استاد، بلکه به عنوان یاور اولیهٔ آفرینشگر پسر آفریننده.

پیش از این رویداد سرافیمهایی که در نبادان مشغول به کار بودند از یک جهان همسایه به طور موقت قرض گرفته می‌شدند.

سرافیمها هنوز گهگاه خلق می‌شوند. جهان نبادان هنوز در حال ساخته شدن است. روح مادر جهانی در یک جهان در حال رشد و کمال یابنده هرگز فعالیت آفرینشگرانه را متوقف نمی‌کند.

2- سرشت فرشتگان

فرشتگان از بدنهای مادی برخوردار نیستند، اما موجوداتی مشخص و مجزا هستند. آنها طبیعت و منشأ روحی دارند. آنها گر چه برای انسانها نامرئی هستند، شما را آنطور که در جسم هستید بدون کمک تغییر شکل دهندگان یا تبدیل کنندگان مشاهده می‌کنند. آنها به طور هوشمندانه روال حیات انسانی را می‌فهمند، و در تمامی احساسات و عواطف غیرحسی انسانی سهیم هستند. آنها از موسیقی، هنر، و مزاح واقعی قدردانی می‌کنند و به اندازهٔ زیاد لذت می‌برند. آنها از تقلاهای اخلاقی و دشواریهای معنوی شما به طور کامل آگاهند. آنها به موجودات بشری مهر می‌ورزند، و از تلاشهای شما برای درک و دوست داشتن آنان فقط چیزهای خوب می‌تواند حاصل شود.

اگر چه سرافیمها موجوداتی بسیار پرمحبت و دلسوز هستند، مخلوقاتی جنسی - احساسی نیستند. آنها عمدتاً آنطور هستند که شما در کرات قصر خواهید بود، جایی که "نه ازدواج می‌کنید و نه به همسری کسی در خواهید آمد، بلکه همانند فرشتگان آسمانی خواهید بود." زیرا تمامی "کسانی که لیاقت دستیابی به کرات قصر را داشته باشند نه ازدواج می‌کنند و نه به همسری کسی در خواهند آمد، و نه این که دیگر می‌میرند، زیرا آنان با فرشتگان برابرند." با این وجود، در ارتباط با مخلوقات دارای جنسیت رسم ما بر این است که پیرامون آن موجوداتی که بیشتر مستقیماً از تبار پدر و پسر هستند به عنوان پسران خداوند سخن گوییم، در حالی که به فرزندان روح به عنوان دختران خداوند اشاره می‌کنیم. از این رو در سیارات حاوی جنسیت فرشتگان عموماً با ضمایر مؤنث مشخص می‌شوند.

سرافیمها طوری آفریده شده‌اند که در سطوح روحی و مادی، هر دو، عمل می‌کنند. فازهای اندکی از فعالیتهای مورانشیا یا روحی وجود دارند که به خدمات آنان گشوده نیستند. ضمن این که فرشتگان از نقطه نظر شخصی زیاد از موجودات بشری جدا نیستند، در برخی از کارکردهای عملی سرافیمها بسیار از آنها برتری دارند. آنها از قدرتهای بسیاری برخوردارند که فراتر از درک بشری است. برای مثال، به شما گفته شده که "تعداد موهای سر شما نیز شمرده شده است"، و این امر صحت دارد، چنین است، اما یک فرشتهٔ سراف وقت خود را صرف شمردن آنها نمی‌کند و رقم آن را مطابق روز تصحیح نمی‌کند. فرشتگان از نیروهای ذاتی و اتوماتیک دانستن این چیزها (یعنی اتوماتیک تا جایی که شما می‌توانید مشاهده کنید) برخوردارند. شما به راستی یک سرافیم را به عنوان یک اعجوبهٔ ریاضیات محسوب خواهید کرد. از این رو وظایف بیشماری که برای انسانها کارهای عظیمی هستند توسط سرافیمها با سهولتی بی‌اندازه انجام می‌شوند.

فرشتگان از نظر مرتبت معنوی از شما برترند، اما آنها داور یا متهم کنندهٔ شما نیستند. صرف نظر از این که تقصیر شما چه باشد، "فرشتگان، گر چه در توان و قدرت برترند، بر علیه شما هیچ اتهامی وارد نمی‌کنند." فرشتگان روی نوع بشر به قضاوت نمی‌نشینند، و افراد انسان نیز نباید پیرامون مخلوقات همنوع خود پیش داوری کنند.

شما کاری نیکو می‌کنید که آنان را دوست می‌دارید، اما نباید آنها را پرستش کنید. فرشتگان اشیاءِ پرستشی نیستند. سرافیم بزرگ لویالاشیا، هنگامی که پیامبر شما "در برابر پاهای فرشته سجده نمود تا او را پرستش کند"، گفت: "مراقب باش که این کار را نکنی. من یک خادم شما و مردم شما هستم. برای ما مقدر شده که خداوند را پرستش کنیم."

سرافیمها در طبیعت و عطیهٔ شخصیتی در مقیاس وجود مخلوق فقط اندکی از نژادهای انسانی جلوترند. به راستی هنگامی که شما از جسم رهایی می‌یابید، بسیار شبیه آنها می‌شوید. در کرات قصر شما شروع به قدردانی کردن از سرافیمها خواهید کرد. در کرات کوکبه از آنان لذت خواهید برد، در حالی که در سلوینگتون آنها مکانهای استراحت و پرستش خود را با شما قسمت خواهند کرد. در سرتاسر تمامی صعود مورانشیا و فرازیابی متعاقب، برادری شما با سرافیمها ایده‌آل خواهد بود و همنشینی شما عالی خواهد بود.

3- فرشتگان آشکار ناشده

رسته‌های بیشماری از موجودات روحی در سرتاسر قلمروهای جهان محلی عمل می‌کنند که برای انسانها آشکار ناشده هستند زیرا آنها به هیچ طریق به طرح تکاملی فرازیابی بهشتی مربوط نیستند. در این مقاله کلمهٔ "فرشته" عمدتاً به نامگذاری آن فرشتگان سراف و فرزندان مربوط به روح مادر جهان محدود می‌شود که عمدتاً به کارکرد برنامه‌های بقای انسانی مربوطند. در جهان محلی شش رستهٔ دیگر از موجودات مربوطه، فرشتگان آشکار ناشده، خدمت می‌کنند که به هیچ طریق مشخص با آن فعالیتهای جهانی مربوط به صعود بهشتی انسانهای تکاملی ارتباط ندارند. این شش گروه از همکاران فرشته مانند هرگز سرافیم نامیده نمی‌شوند. از آنها به عنوان ارواح خادم نیز نام برده نمی‌شود. این شخصیتها کاملاً با کارهای اداری و سایر امور نبادان مشغول هستند، کارکردهایی که به هیچ وجه به دوران پیشروندهٔ فرازیابی معنوی و نیل به کمال انسان مربوط نیستند.

4- کرات فرشتگان سراف

نهمین گروه از هفت کرات اصلیِ در مدار سلوینگتون کرات سرافیمها هستند. هر یک از این کرات شش ماه فرعی دارد و مدارس ویژه‌ای که به تمامی مراحل آموزش فرشتگان سراف اختصاص یافته در آنجا واقع شده‌اند. سرافیمها ضمن این که به تمامی چهل و نه کرات تشکیل دهندهٔ این گروه از کرات سلوینگتون دسترسی دارند، منحصراً فقط اولین خوشهٔ هفت‌تایی را اشغال می‌کنند. شش خوشهٔ باقیمانده توسط شش رسته از همکاران فرشتگانی که در یورنشیا

آشکار ناشده هستند اشغال شده‌اند. مقر مرکزی هر یک از این گروهها در یکی از این شش کرات اصلی قرار دارد و آنان در شش ماه فرعی به فعالیتهای ویژه می‌پردازند. هر رستهٔ این فرشتگان به تمامی کرات این هفت گروههای متنوع آزادانه دسترسی دارد.

این کرات ستاد مرکزی در زمرهٔ قلمروهای شکوهمند نبادان می‌باشند. سرزمینهای فرشتگان سراف با زیبایی و پهناوری هر دو تعیین ویژگی می‌شوند. در اینجا هر سرافیم یک منزل واقعی دارد، و "منزل" به معنی اقامتگاه دو سرافیم می‌باشد؛ آنها به صورت دوتایی زندگی می‌کنند.

اگر چه سرافیمها همانند فرزندان ماتریال و نژادهای انسانی مذکر و مؤنث نیستند، منفی و مثبت می‌باشند. در اکثر مأموریتها برای انجام کار به دو فرشته نیاز است. آنها هنگامی که در مدار نیستند می‌توانند به تنهایی کار کنند، و هنگامی که ساکن هستند نیز به وجود مکمل نیاز ندارند. آنها معمولاً وجودهای مکمل اولیهٔ خود را حفظ می‌کنند، ولی لزوماً چنین نیست. این مشارکتها بدواً به واسطهٔ کارکرد مورد لزوم هستند. آنها به واسطهٔ احساس جنسی تعیین ویژگی نمی‌شوند، گر چه به حد وافر شخصی و به راستی عاطفی هستند.

سرافیمها علاوه بر منازل مشخص همچنین از دسته، گروهان، گردان، و یکان ستاد مرکزی برخوردار هستند. آنها هر هزار سال برای دیدار مجدد گرد هم می‌آیند و مطابق زمان آفرینش خود همگی حضور دارند. اگر یک سرافیم مسئولیتهایی داشته باشد که غیبت از مأموریت را قدغن می‌سازد، با فرشتهٔ مکمل خود به نوبت جا عوض می‌کند، و یک سرافیم که تاریخ تولد دیگری دارد جای او را می‌گیرد. بدین ترتیب هر یار سراف حداقل به طور یکی در میان در تجدید دیدار حاضر است.

5- آموزش فرشتگان سراف

سرافیمها اولین هزارهٔ خود را به عنوان ناظران غیرمأمور در سلوینگتون و مدارس جهانی مربوط به آن می‌گذرانند. هزارهٔ دوم در کرات فرشتگان که در مدار سلوینگتون قرار دارند گذرانده می‌شود. ریاست مدرسهٔ آموزشی مرکزی آنان اکنون به عهدهٔ یکصد هزار فرشتهٔ اول نبادان می‌باشد، و در رأس آنان فرشتهٔ اولیه یا اولین زادهٔ جهان محلی می‌باشد. اولین گروه آفریده شدهٔ سرافیمها توسط سپاهی متشکل از یک هزار سرافیم از آوالان آموزش یافتند. به دنبال آن فرشتگان ما توسط نفرات ارشد خودشان آموزش یافته‌اند. ملک صادقها نیز سهم بزرگی در آموزش و تعلیم تمامی فرشتگان جهان محلی — سراف، کروب، و سنوب — داشته‌اند.

در خاتمهٔ این دورهٔ آموزشی در کرات سراف سلوینگتون، سرافیمها در گروهها و واحدهای متعارف سازماندهی فرشتگان بسیج می‌شوند، و به گروهی در کواکب گمارده می‌شوند. آنها هنوز به صورت ارواح خادم گمارده نشده‌اند، گر چه کاملاً در فازهای پیش مأموریتی آموزش فرشتگان وارد شده‌اند.

سرافیمها از طریق خدمت به عنوان ناظر در دون‌ترین کرات تکاملی به صورت ارواح خادم آغاز به کار می‌کنند. آنها بعد از این تجربه به کرات مربوط به ستاد مرکزی کوکبهٔ تعیین شده باز می‌گردند تا مطالعات پیشرفتهٔ خود را آغاز کنند و با حتمیت بیشتر برای خدمت در یک سیستم محلی ویژه آماده شوند. آنها به دنبال این آموزش کلی برای خدمت در یکی از سیستمهای محلی پیشروی می‌کنند. در کرات ساخته شده که به پایتخت یک سیستم نبادان مربوطند سرافیمهای ما آموزش خود را تکمیل می‌کنند و به عنوان ارواح خادم زمان عازم مأموریت می‌شوند.

هنگامی که سرافیمها به یکباره به کار گمارده شدند، ممکن است در تمامی نبادان، حتی اروانتان به مأموریت روند. کار آنها در جهان بدون حد و مرز و محدودیت است. آنها از نزدیک با مخلوقات مادی کرات در ارتباط هستند و پیوسته در خدمت رسته‌های پایین‌تر شخصیتهای روحی می‌باشند، و میان این موجودات دنیای روحی و انسانهای قلمروهای مادی ارتباط برقرار می‌کنند.

6- سازماندهی فرشتگان سراف

بعد از هزارهٔ دوم اقامت موقت در ستاد مرکزی فرشتگان سراف، سرافیمها تحت مسئولیت رئیسان در گروههای دوازده نفره (12 جفت، 24 سرافیم) سازماندهی می‌شوند، و دوازده عدد از این گروهها یک گروهان (144 جفت، 288 سرافیم) را که توسط یک رهبر فرماندهی می‌شود تشکیل می‌دهند. دوازده گروهان تحت مسئولیت یک فرمانده، یک گردان (1/728 جفت، 3/456 سرافیم) را تشکیل می‌دهند، و دوازده گردان تحت مسئولیت یک مدیر، برابر با یک یکان سرافیم (20/736 جفت یا 41/472 فرد) می‌باشد، در حالی که دوازده یکان، تحت مسئولیت یک سرپرست در بر گیرندهٔ یک لشکر که تعداد آن 248/832 جفت یا 497/664 فرد است می‌باشد. عیسی آن شب در باغ جتسیمانی به این گروه از فرشتگان اشاره می‌کرد هنگامی که گفت: ”من حتی اکنون می‌توانم از پدرم تقاضا کنم، و او فوراً به من بیش از دوازده لشکر از فرشتگان را خواهد داد.“

دوازده لشکر از فرشتگان در بر گیرندهٔ سپاهی است که تعداد آن 2/985/984 جفت یا 5/971/968 فرد می‌باشد، و دوازده عدد از این سپاهها (35/831/808 جفتیا 71/663/616 فرد) تشکیل دهندهٔ بزرگترین سازمان کاری سرافیمها، یک ارتش فرشتگان را تشکیل می‌دهد. یک سپاه از فرشتگان توسط یک فرشتهٔ اعظم یا توسط شخصیت دیگری که از مقام مشابه برخوردار است فرماندهی می‌شود، در حالی که ارتشهای فرشتگان توسط ستارگان تابناک عصر یا توسط سایر دستیاران بلافصل جبرئیل هدایت می‌شوند. و جبرئیل ”فرماندهٔ عالی ارتشهای آسمان“ است، رئیس اجرائیِ فرمانروای نبادان، ”خداوند خدای لشکریان.“

سرافیمها و تمامی رسته‌های دیگر جهان محلی گر چه تحت سرپرستی مستقیم روح بیکران، آنطور که در سلوینگتون پدیدار گشته‌اند، خدمت می‌کنند، از هنگام اعطای میکائیل در یورنشیا تحت حاکمیت پسر استاد قرار گرفته‌اند. حتی هنگامی که میکائیل در یورنشیا در جسم متولد گشت، پخش برنامه‌های ابرجهان که برای تمامی نبادان پخش گردید اعلام نمود: ”و بگذارید

تمامی فرشتگان او را پرستش کنند.“ تمامی سلسله مراتب فرشتگان تحت فرمان او قرار دارند. آنها بخشی از آن گروهی می‌باشند که ”فرشتگان توانمند او“ نام گرفته‌اند.

7- فرشتگان کروب و سنوب

فرشتگان کروب و سنوب در تمامی عطایای بنیادین شبیه سرافیمها می‌باشند. آنها منشأ یکسان دارند اما همیشه از سرنوشت یکسان برخوردار نیستند. آنها به طرزی شگفت‌انگیز باهوش، به گونه‌ای اعجاب‌آور مؤثر، به طرزی متأثر کننده باعاطفه و تقریباً همانند انسان می‌باشند. آنها پایین‌ترین رستهٔ فرشتگان هستند، لذا نزدیکترین همتباران انواع مترقی‌تر موجودات بشری در کرات تکاملی می‌باشند.

فرشتگان کروب و سنوب به طور ذاتی به هم مرتبط و به طور کارکردی متحد هستند. یکی یک شخصیت انرژی مثبت و دیگری انرژی منفی است. تغییر جهت دهندهٔ دست راست، یا فرشتهٔ به طور مثبت شارژ شده، فرشتهٔ کروب، شخصیت ارشد یا کنترل کننده است. تغییر جهت دهندهٔ دست چپ، یا فرشتهٔ به طور منفی شارژ شده، فرشتهٔ سنوب، موجود مکمل می‌باشد. هر نوع فرشته در کارکرد انفرادی بسیار محدود است لذا آنها معمولاً به صورت دوتایی خدمت می‌کنند. آنها هنگامی که به صورت مستقل از فرشتگان سراف مدیر خود خدمت می‌کنند، بیش از همیشه به تماس متقابل وابسته‌اند و پیوسته با هم کار می‌کنند.

فرشتگان کروب و سنوب یاوران وفادار و مؤثر خادمان سراف می‌باشند، و این دستیاران تحت فرمان برای تمامی هفت رستهٔ سرافیمها فراهم شده‌اند. فرشتگان کروب و سنوب برای اعصار در این سمتها خدمت می‌کنند، اما سرافیمها را در مأموریتهای فراتر از محدوده‌های جهان محلی همراهی نمی‌کنند.

فرشتگان کروب و سنوب کارکنان روحی معمول در تک تک کرات سیستمها هستند. آنها ممکن است به جای یک زوج سراف در یک مأموریت غیرشخصی و در یک وضعیت اضطراری خدمت کنند، اما به عنوان فرشتگان مراقب موجودات بشری حتی به طور موقت هم هرگز عمل نمی‌کنند. این یک امتیاز ویژهٔ فرشتگان سراف است.

فرشتگان کروب هنگامی که به یک سیاره گمارده می‌شوند به درسهای محلی آموزشی که شامل مطالعهٔ سنتها و زبانهای سیاره‌ای می‌باشد وارد می‌شوند. ارواح خادم زمان همگی دو زبانه هستند، و به زبان جهان محلی منشأ خود و زبان ابرجهان بومی خود صحبت می‌کنند. آنها از طریق مطالعه در مدارس آن محدوده زبانهای بیشتری را فرا می‌گیرند. فرشتگان کروب و سنوب همانند سرافیمها و تمامی انواع موجودات روحی دیگر به طور مداوم درگیر تلاش برای بهبود خود می‌باشند. تنها موجوداتی نظیر موجودات تحت فرمان کنترل نیرو و هدایت انرژی فاقد توان پیشرفت می‌باشند. کلیهٔ مخلوقاتی که دارای اختیار شخصی واقعی یا بالقوه می‌باشند در صدد کسب دستاوردهای جدید هستند.

فرشتگان کروب و سنوب ذاتاً به سطح مورانشیای وجود بسیار نزدیکند، و اثبات نموده‌اند که در کار میان قلمروهای فیزیکی، مورانشیایی و روحی از همه مؤثرتر می‌باشند. این فرزندان روح مادر جهان محلی با ”چهارمین مخلوقات“ تعیین ویژگی می‌شوند، عمدتاً همانطور که سرویتالهای هاونا و کمیسیونهای آشتی دهنده چنین هستند. هر چهارمین فرشتهٔ کروب و هر چهارمین فرشتهٔ سنوب نیمه مادی هستند، و بسیار به سطح مورانشیای وجود شباهت دارند.

این چهارمین مخلوقات فرشته مانند در مراحل عینی‌تر فعالیتهای جهانی و سیاره‌ای خود برای سرافیمها کمک بزرگی هستند. این فرشتگان کروب مورانشیا همچنین وظایف ضروری بینابینی بسیاری را در کرات آموزشی مورانشیا به انجام می‌رسانند و به تعداد زیاد به خدمت یاران مورانشیا گمارده شده‌اند. آنها برای کرات مورانشیا تقریباً آن چیزی هستند که مخلوقات بینابینی برای سیارات تکاملی هستند. این فرشتگان کروب مورانشیا مکرراً در ارتباط با مخلوقات بینابینی در کرات مسکونی کار می‌کنند. فرشتگان کروب و مخلوقات بینابینی به طور بارز رسته‌های جداگانه‌ای از موجودات هستند. منشأ آنها نامشابه است، اما آنها در طبیعت و کارکرد شباهتهای زیادی نشان می‌دهند.

8- تکامل فرشتگان کروب و سنوب

مسیرهای بیشماری از خدمت پیشرونده در برابر فرشتگان کروب و سنوب گشوده است که به ارتقاءِ رتبه راه می‌برد و می‌تواند باز هم با پذیرش خادم الهی ارتقا داده شود. سه طبقهٔ بزرگ از فرشتگان کروب و سنوب در رابطه با پتانسیل تکاملی وجود دارد:

1- *کاندیداهای صعود*. این موجودات ذاتاً برای مرتبت سرافی کاندیدا هستند. فرشتگان کروب و سنوب متعلق به این رسته بسیار باهوش هستند، گر چه در عطیهٔ ذاتی با سرافیمها برابر نیستند؛ اما برای آنها ممکن است که طی عمل و تجربه به مرتبت کامل سراف دست یابند.

2- *فرشتگان فاز میانی کروب*. کلیهٔ فرشتگان کروب و سنوب در پتانسیلهای صعود یکسان نیستند، و اینها موجودات ذاتاً محدود آفرینشهای نوع فرشتگان هستند. بیشتر آنها کروب و سنوب باقی می‌مانند، گر چه موجودات با استعدادتر ممکن است به خدمت محدود سرافی دست یابند.

3- *فرشتگان مورانشیای کروب*. این ”مخلوقات چهارم“ رسته‌های فرشتگان همیشه ویژگیهای نیمه مادی خود را حفظ می‌کنند. آنها به همراه اکثر برادران فاز میانی خود تا واقعیت‌یابی کامل ایزد متعال به صورت فرشتگان کروب و سنوب ادامه خواهند داد.

در حالی که پتانسیل رشد گروههای دوم و سوم تا اندازه‌ای محدود است، کاندیداهای صعود می‌توانند به فرازهای خدمت جهانی فرشتگان سراف دست یابند. بسیاری از این فرشتگان

باتجربه‌تر کروب به نگاهبانان سراف سرنوشت وصل هستند و هنگامی که فرشتگان ارشد سراف آنها را ترک می‌کنند بدین گونه در خط مستقیم برای پیشرفت به سوی مرتبت آموزگاران کرات قصر قرار می‌گیرند. نگاهبانان سرنوشت هنگامی که انسانهای تحت سرپرستی آنها به حیات مورانشیا دست می‌یابند، از یاوران کروب و سنوب برخوردار نمی‌شوند. و هنگامی که انواع دیگر سرافیمهای تکاملی اجازهٔ ورود به سرافینگتون و بهشت را دریافت می‌کنند، باید وقتی که از محدودهٔ نبادان خارج می‌شوند تابعین سابق خود را ترک کنند. این فرشتگان رها شدهٔ کروب و سنوب معمولاً توسط روح مادر جهان پذیرفته می‌شوند، و بدین ترتیب در دستیابی به مرتبت سرافی به سطحی که برابر با سطح یک آموزگار کرات قصر می‌باشد دست می‌یابند.

هنگامی که فرشتگان کروب و سنوب به دنبال پذیرش به عنوان آموزگاران کرات قصر برای مدتی طولانی در کرات مورانشیا خدمت کردند، از پایین‌ترین تا بالاترین، و هنگامی که سپاه آنان در سلوینگتون بیش از اندازه عضوگیری شد، ستارهٔ تابان و بامداد این خادمان وفادار مخلوقات زمان را در پیشگاه خود فرا می‌خواند. سوگند دگرگونی شخصیت به اجرا در می‌آید، و پس از آن این فرشتگان پیشرفته و ارشد کروب و سنوب در گروههای هفت هزار نفره توسط روح مادر جهان از نو پذیرفته می‌شوند. از این پذیرش دوم آنها به عنوان سرافیمهای تمام عیار پدیدار می‌شوند. از این پس دوران زندگانی سرشار و کامل یک سرافیم، با تمامی امکانات بهشتی آن برای این فرشتگان از نو تولد یافتهٔ کروب و سنوب گشوده است. چنین فرشتگانی ممکن است به عنوان نگاهبانان سرنوشت به برخی موجودات انسانی تخصیص داده شوند، و اگر نگاهبان انسانی به بقا دست یابد، آنگاه آنان برای پیشروی به سوی سرافینگتون و هفت دایرهٔ پیشرفت سرافی، حتی به بهشت و سپاه نهایت واجد شرایط می‌شوند.

9- مخلوقات بینابینی

مخلوقات بینابینی از یک طبقه‌بندی سه‌گانه برخوردارند: آنها به درستی با پسران فراز یابندهٔ خداوند طبقه‌بندی شده‌اند. آنها در واقع با رسته‌های دائم شهروندی گروهبندی شده‌اند، در حالی که به دلیل همکاری نزدیک و مؤثر با گروههای فرشتگان در کار خدمت به انسان فانی در تک تک کرات فضا به طور کارکردی در شمار ارواح خادم زمان محسوب می‌شوند.

این مخلوقات منحصر به فرد در اکثر کرات مسکونی ظاهر می‌شوند و همیشه در سیارات دهگان یا حیات تجربی نظیر یورنشیا یافت می‌شوند. بینابینیها از دو نوع هستند — اولیه و ثانویه — و از طریق تکنیکهای زیرین ظاهر می‌شوند:

1- *بینابینیهای اولیه* که گروه روحی‌تری هستند تا اندازه‌ای رستهٔ استاندارد شدهٔ موجوداتی هستند که به طور یکنواخت از پرسنلهای تغییر یافتهٔ فرازگرای انسانیِ پرنسهای سیاره‌ای برآمده‌اند. تعداد مخلوقات بینابینی اولیه همیشه پنجاه هزار تن می‌باشد، و هیچ سیاره‌ای که از خدمت آنان بهره‌مند است از گروه بزرگتری برخوردار نیست.

2- *تعداد بینابینیهای ثانویه* که گروه مادی‌تر این مخلوقات هستند در کرات گوناگون به اندازهٔ زیاد متفاوت است، گر چه میانگین آنان در حدود پنجاه هزار تن است. آنها به طور متنوع از ارتقا دهندگان بیولوژیک سیاره‌ای، آدمها و حواها، یا از نیای بلافصل خود برآمده‌اند. تعداد تکنیکهای متفاوت به وجود آوردن این مخلوقات ثانویهٔ بینابینی در کرات تکاملی فضا کمتر از بیست و چهار عدد نیست. شیوهٔ پیدایش این گروه در یورنشیا غیرعادی و خارق‌العاده بود.

هیچیک از این گروهها یک تصادف تکاملی نبودند. آنها هر دو شکل اصلی در طرحهای از پیش تعیین شدهٔ آرشیتکتهای جهان می‌باشند، و ظهور آنها در کرات در حال تکامل در زمان مناسب مطابق با طرحهای اولیه و برنامه‌های توسعهٔ حاملین حیات ناظر می‌باشد.

بینابینیهای اولیه از طریق تکنیک فرشتگان به طور عقلانی و معنوی انرژی می‌یابند، و در وضعیت عقلانی یکسان هستند. هفت روح یاور ذهن با آنها هیچ تماسی برقرار نمی‌کنند، و فقط ششمین و هفتمین یاور ذهن، روح پرستش و روح خرد، قادرند به گروه ثانویه خدمت روحانی کنند.

بینابینیهای ثانویه از طریق تکنیک آدم به طور فیزیکی انرژی می‌یابند. آنها به لحاظ معنوی از طریق فرشتگان در مدار قرار گرفته و از لحاظ عقلانی از عطیهٔ نوع ذهن انتقالی مورانشیا برخوردارند. آنها به چهار نوع فیزیکی، هفت رستهٔ معنوی، و دوازده سطح واکنش عقلانی به خدمت مشترک دو روح یاور آخر و ذهن مورانشیا تقسیم شده‌اند. این تنوعات فعالیت متفاوت و مأموریت سیاره‌ای آنها را تعیین می‌سازد.

بینابینیهای اولیه بیشتر به فرشتگان شباهت دارند تا انسانها. رسته‌های ثانویه بسیار بیشتر شبیه موجودات بشری هستند. هر یک در انجام وظایف چندگانهٔ سیاره‌ای‌شان کمک پرارزشی به دیگری می‌کند. خادمان اولیه می‌توانند همکاری مرتبطی با کنترلگران مورانشیا و روحی - انرژی و احاطه کنندگان ذهنی، هر دو، به دست آورند. گروه ثانویه می‌تواند فقط با کنترلگران فیزیکی و کاربران مادی - مداری ارتباطات کاری برقرار سازد. اما چون هر نوع بینابینی می‌تواند هماهنگی کامل ارتباطی با دیگری برقرار سازد، هر گروه بدین ترتیب قادر است به استفادهٔ عملی از تمامی گسترهٔ انرژی که از جمع کلی نیروی فیزیکی کرات مادی تا مراحل انتقالی انرژیهای جهان و تا نیروهای روحی - واقعی بالاتر قلمروهای آسمانی امتداد می‌یابد دست یابد.

فاصلهٔ میان کرات مادی و معنوی به طور کامل از طریق ارتباط زنجیروار انسان فانی، بینابینیهای ثانویه، بینابینیهای اولیه، فرشتگان کروب مورانشیا، فرشتگان فاز میانی کروب، و سرافیمها پر می‌شود. در تجربهٔ شخصی یک فرد انسان این سطوح متنوع از طریق کارکردهای نامشهود و اسرارآمیز تنظیم کنندهٔ الهی فکری بدون شک و کم و بیش یکدست می‌شوند و شخصاً معنی می‌یابند.

در کرات نرمال بینابینیهای اولیه از جانب پرنس سیاره‌ای خدمت خود را به عنوان سپاه اطلاعاتی و سرگرم کنندگان آسمانی حفظ می‌کنند، در حالی که خادمان ثانویه به همکاری خود با نظام آدمی برای پیشبرد آرمان تمدن پیشرفتهٔ سیاره‌ای ادامه می‌دهند. در شرایط پشت کردن پرنس سیاره‌ای و شکست پسر ماتریال، آنطور که در یورنشیا رخ داد، مخلوقات بینابینی سرپرستان فرمانروای سیاره‌ای می‌شوند و تحت رهبری هدایت کنندهٔ سرپرست موقت سیاره خدمت می‌کنند. اما این موجودات فقط در سه کرهٔ دیگر در سِتانیا به صورت یک گروه تحت رهبری متحد، همانند خادمان بینابینی متحد یورنشیا، عمل می‌کنند.

کار سیاره‌ای بینابینیهای اولیه و ثانویه هر دو در تک تک کرات بیشمار یک جهان متفاوت و متنوع است، اما در سیارات نرمال و عادی فعالیتهای آنان بسیار متفاوت از وظایفی است که وقت آنان را در کرات منزوی، نظیر یورنشیا، اشغال می‌کند.

بینابینیهای اولیه تارخ نویسان سیاره‌ای هستند، که از زمان ورود پرنس سیاره‌ای تا عصر ثبات نور و حیات، نمایش شرح تاریخ سیاره‌ای را برای نمایشگاههای سیارات در کرات ستاد مرکزی سیستم تدوین و طراحی می‌کنند.

بینابینیها برای مدتهای طولانی در یک کرهٔ مسکونی باقی می‌مانند، اما اگر به مسئولیت خود وفادار باقی بمانند، سرانجام و قطعاً برای خدمت بسیار طولانی خود در حفظ حاکمیت پسر آفریننده مورد قدردانی قرار می‌گیرند. آنها به گونه‌ای شایسته برای خدمت صبورانهٔ خویش به انسانهای فانی ماتریال در کرهٔ زمان و مکانشان پاداش دریافت می‌کنند. دیر یا زود کلیهٔ مخلوقات بینابینیِ اعتبار یافته به صفوف پسران فراز یابندهٔ خداوند فرا خوانده می‌شوند و در همراهی با همان انسانهای دارای منشأ حیوانی، برادران زمینی‌شان، که آنان در طول اقامت طولانی موقت سیاره‌ای بسیار غیرتمندانه از آنها محافظت کرده و به طور بسیار مؤثر به آنها خدمت کردند، به گونه‌ای شایسته به ماجرای طولانی صعود بهشت وارد می‌شوند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق که با تقاضای رئیس سپاهیان فرشتگان سراف نبادان عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 39

گروههای فرشتگان سراف

تا جایی که ما آگاهی داریم، روح بیکران، آنطور که در ستاد مرکزی جهان محلی تجسم یافته است، قصد دارد سرافیمهای مشابه کامل تولید نماید، اما به دلایل ناشناخته این فرزندان سراف بسیار متنوع هستند. این تنوع ممکن است ناشی از مداخلهٔ ناشناختهٔ الوهیت تجربیِ در حال تکامل باشد. اگر چنین باشد، ما نمی‌توانیم آن را ثابت نماییم. اما ما مشاهده می‌کنیم که هنگامی که سرافیمها تحت آزمونهای تعلیمی و انضباط آموزشی قرار گرفتند، به طور پایدار و مشخص به هفت گروه زیرین طبقه‌بندی می‌شوند:

1- سرافیم عالی.

2- سرافیم برتر.

3- سرافیم سرپرست.

4- سرافیم مدیر.

5- مددکاران سیاره‌ای.

6- خادمان دورهٔ گذار.

7- سرافیم آینده.

گفتن این که هر یک سرافیم پایین‌تر از فرشته‌ای از هر گروه دیگر است، به سختی حقیقت دارد. با این وجود هر فرشته در ابتدا به خدمت به طبقه‌بندی گروهی اولیه و ذاتی محدود است. منوشیا، همکار سراف من در آماده سازی این بیانیه، یک سرافیم عالی است و روزگاری فقط به عنوان یک سرافیم عالی عمل می‌کرد. او از طریق کاربرد و خدمت جانفشانه به تمامی هفت خدمت سرافی، یک یک، دست یافته است. او تقریباً در هر مسیر فعالیت که برای یک سرافیم گشوده است عمل کرده است، و اکنون درجهٔ معاون رئیس سرافیمها را در یورنشیا به عهده دارد.

موجودات بشری گاهی اوقات فهم این مطلب را مشکل می‌یابند که یک ظرفیت آفریده شده برای خدمت در سطح بالاتر لزوماً به معنی توان کارکرد در سطوح خدمتی نسبتاً پایین‌تر نیست. انسان به عنوان یک نوزاد ناتوان زندگی را آغاز می‌کند؛ لذا هر پیشرفت انسانی باید در بر گیرندهٔ تمامی پیش شرطهای تجربی باشد. سرافیمها از چنین زندگی پیش بزرگسالی برخوردار نیستند — دوران کودکی وجود ندارد. با این وجود آنها مخلوقاتی تجربی هستند، و از طریق تجربه و توسط آموزش اضافی می‌توانند توانایی استعداد الهی و ذاتی خود را از طریق فراگیری تجربیِ مهارت عملی در یک یا چند خدمت سرافی افزایش دهند.

سرافیمها پس از عهده‌دار شدن مأموریت به ذخیره‌های گروه ذاتی خود گمارده می‌شوند. آنهایی که رتبهٔ سیاره‌ای و سرپرستی دارند اغلب آنطور که در ابتدا طبقه‌بندی شدند برای مدتهای طولانی خدمت می‌کنند، اما هر چه سطح ذاتی کارکرد بالاتر باشد، خادمان فرشته با سرسختی بیشتر خواستار رفتن به مأموریت در مراتب پایین‌تر خدمت جهانی می‌شوند. آنها به ویژه طالب مأموریت در صفوف ذخیره‌های یاوران سیاره‌ای هستند، و اگر موفق باشند در مدارس آسمانی که به ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای یک کرهٔ تکاملی وصل است ثبت نام می‌کنند. آنها در اینجا مطالعهٔ زبانها، تاریخ، و عادات محلی نژادهای انسانی را آغاز می‌کنند. سرافیمها باید نظیر موجودات بشری دانش و تجربه کسب کنند. آنها در برخی از ویژگیهای شخصیتی زیاد از شما فاصله ندارند. و آنان همگی مشتاقند در پایین، در پایین‌ترین سطح ممکن خدمت، آغاز کنند. آنها بدین گونه امیدوارند به بالاترین سطح ممکن فرجام تجربی نائل آیند.

1- سرافیم عالی

این سرافیمها در میان هفت ردهٔ آشکار شدهٔ فرشتگان جهان محلی از همه بالاترند. آنها در هفت گروه کار می‌کنند، و هر یک از این گروهها با فرشتگان خادم سپاه تکمیل سرافی از نزدیک ارتباط دارند.

1- *خادمان پسر - روح*. اولین گروه از سرافیمهای عالی به خدمت پسران والا و موجودات روح - منشأ که در جهان محلی ساکنند و در آن کار می‌کنند گمارده شده‌اند. این گروه از فرشتگان خادم همچنین به پسر جهان و روح جهان خدمت می‌کنند و با سپاه اطلاعاتی ستارهٔ تابان و بامداد، رئیس اجرائی جهان متعلق به خواسته‌های یکپارچهٔ پسر آفریننده و روح آفرینشگر در ارتباط نزدیک قرار دارند.

این سرافیمها که به پسران و ارواح والا گمارده شده‌اند به طور طبیعی به خدمات گستردهٔ آونالهای بهشت، فرزندان الهی پسر جاودان و روح بیکران، مربوطند. آونالهای بهشت همیشه در تمامی مأموریتهای مجیستریال و اعطایی توسط این ردهٔ والا و باتجربه از سرافیمها همراهی می‌شوند. سرافیمها در چنین اوقاتی وقف سازماندهی و ادارهٔ کارهای ویژه که به خاتمهٔ یک نظام سیاره‌ای و گشایش یک عصر جدید مربوط است می‌باشند. اما آنان به کار داوری که ممکن است لازمهٔ چنین تغییری در نظامها باشد درگیر نیستند.

همراهان اعطایی. آونالهای بهشت، اما نه پسران آفریننده، هنگامی که در یک مأموریت اعطایی هستند همیشه با یک گروه 144 نفره از همراهان اعطایی همراهی می‌شوند. این 144 فرشته رئیسان تمامی خادمان فرزند - روحی دیگر می‌باشند که ممکن است با یک مأموریت اعطایی مربوط باشند. لشکرهایی از فرشتگان می‌توانند تحت فرماندهی یک پسر در جسم ظهور یافتهٔ خداوند در یک اعطای سیاره‌ای قرار گیرند، ولی تمامی این سرافیمها توسط 144 همراه اعطایی سازماندهی و هدایت می‌شوند. رده‌های بالاتر فرشتگان، سوپرنافیم و سکنافیم، نیز ممکن است قسمتی از گروه همراه را شکل دهند، و گر چه مأموریتهای آنان متمایز از مأموریتهای سرافیمها می‌باشد، کلیهٔ این فعالیتها توسط همراهان اعطایی هماهنگ می‌شود.

این همراهان اعطایی سرافیمهای تکمیل هستند. آنان همگی دوایر سرافینگتون را پیموده‌اند و به سپاه سراف تکمیل دست یافته‌اند. و آنها به طور ویژه آموزش بیشتری یافته‌اند تا با مشکلات آشنا شوند و از عهدهٔ شرایط اضطراری که به اعطاهای پسران خداوند برای پیشرفت فرزندان زمان مربوط است برآیند. این سرافیمها همگی به بهشت و پذیرش شخصی دومین منبع و مرکز، پسر جاودان، دست یافته‌اند.

سرافیمها به طور یکسان مشتاق اعزام به مأموریتهای پسران در جسم ظهور یافته و پیوست به عنوان نگاهبانان سرنوشت برای انسانهای عالم می‌باشند. کار دوم مطمئن‌ترین پاسپورت سرافی به بهشت می‌باشد، در حالی که همراهان اعطایی به بالاترین خدمت تکمیلیِ جهان محلیِ نیل به بهشت دست یافته‌اند.

2- *مشاوران دادگاه*. اینها مشاوران و یاوران سرافی می‌باشند که به کلیهٔ سلسله مراتب قضاوت وصل هستند، از آشتی دهندگان تا بالاترین دادگاههای عالم. مقصود از این دادگاهها تعیین احکام کیفری نیست بلکه داوری پیرامون تفاوتهای صادقانهٔ نظری و فتوا دادن به نجات ابدی انسانهای در حال فراز است. وظیفهٔ مشاوران دادگاه در اینجا این است که ببینند تمامی اتهامات بر علیه مخلوقات انسانی مطابق عدالت مطرح گشته و به طور منصفانه مورد داوری واقع شود. آنها در این کار از نزدیک با مأموران عالی رتبه، انسانهای فراز یافتهٔ با روح پیوند یافته، که در جهان محلی خدمت می‌کنند در ارتباطند.

مشاوران سراف دادگاه به طور گسترده به عنوان مدافعان انسانها خدمت می‌کنند. اینطور نیست که گرایشی به بی‌عدالتی برای مخلوقات دون پایهٔ عالم وجود داشته باشد، اما ضمن این که در صعود به سوی کمال الهی داوری پیرامون هر خطا لازمهٔ عدالت است، ترحم لازم می‌دارد که هر گام نادرست مطابق طبیعت مخلوق و مقصود الهی به طور عادلانه مورد قضاوت قرار گیرد. این فرشتگان نمایندگان و نمونهٔ عنصر ترحم که ذاتی عدالت الهی است می‌باشند، عدالتی که مبتنی بر آگاهی از وقایع نهفته در انگیزه‌های شخصی و گرایشات نژادی است.

این رستهٔ فرشتگان از شوراهای پرنسهای سیاره‌ای تا بالاترین دادگاههای جهان محلی خدمت می‌کنند، در حالی که همکاران آنها در سپاه سراف تکمیل در قلمروهای بالاتر اروانتان، حتی تا دادگاههای قدمای ایامها در یوورسا عمل می‌کنند.

3- *سازگار کنندگان جهان*. اینها دوستان واقعی و مشاوران بعد از فارغ‌التحصیلی تمامی آن مخلوقات در حال فرازی هستند که در حالی که در آستانهٔ ماجرایی روحی قرار دارند که در ابرجهان پهناور اروانتان در برابر آنها گسترده است، برای آخرین بار در سلوینگتون، در جهان منشأ خود، توقف می‌کنند. و در چنین هنگامی بسیاری از فرازگرایان احساسی دارند که انسانها فقط با مقایسه با احساس بشری دلتنگی می‌توانند آن را بفهمند. پشت سر آنها حیطهٔ دستاوردها قرار دارد، حیطه‌ای که از طریق خدمت طولانی و دستیابی به مورانشیا آشنایی با آن به دست آمده است. در پیش رو، راز به چالش در آورندهٔ یک جهان بزرگتر و پهناورتر نهفته است.

کار سازگار کنندگان جهان این است که عبور رهنوردان در حال فراز را از سطح کسب شدهٔ خدمت جهانی به سطح کسب نشده تسهیل سازند، و در انجام آن تعدیلات متغیر کننده در فهم معانی و ارزشهایی که ذاتی درک یک موجود روحی مرحلهٔ اول می‌باشد، نه در پایان و اوج فراز مورانشیایی جهان محلی، بلکه در پایین‌ترین پلهٔ نردبان طولانی فراز معنوی به سوی پدر جهانی در بهشت، به این رهنوردان کمک کنند.

بسیاری از فارغ‌التحصیلان سرافینگتون، اعضای سپاه سراف تکمیل که با این سرافیمها در ارتباطند، در آموزشهای گسترده در برخی مدارس سلوینگتون که به آماده‌سازی مخلوقات نبادان برای روابط دورهٔ بعدی جهان می‌پردازند، درگیر می‌باشند.

4- *مشاوران آموزش*. این فرشتگان دستیاران پرارزش سپاه معنوی آموزش جهان محلی می‌باشند. مشاوران آموزش منشی تمامی رسته‌های آموزگاران می‌باشند، از ملک صادقها و پسران آموزگار تثلیث تا انسانهای مورانشیا که به آن دسته از همنوعان خود که در مقیاس حیات فراز یابنده درست پشت سر آنها می‌باشند به عنوان یار تخصیص یافته‌اند. شما در ابتدا این سرافیم آموزشی را در کره‌ای از هفت کرات قصر که جروسم را احاطه کرده‌اند خواهید دید.

این سرافیمها دستیاران رئیسان منطقه‌ای انستیتوهای تحصیلی و آموزشی بیشمار جهانهای محلی می‌شوند، و به تعداد زیاد به استادان هفت کرهٔ آموزشی سیستمهای محلی و هفتاد کرهٔ آموزشی کواکب وصل شده‌اند. این خدمات تا تک تک کرات امتداد می‌یابد. حتی آموزگاران حقیقی و وقف شدهٔ زمان توسط این مشاوران سرافیم عالی مورد یاری و اغلب رسیدگی واقع می‌شوند.

چهارمین اعطای پسر آفریننده در پوش مخلوق به شکل یک مشاور آموزشی سرافیم عالی نبادان بود.

5- *مدیران مأموریت*. گاه به گاه هیئتی مرکب از 144 سرافیم عالی توسط فرشتگانی که در کرات تکاملی و ساخته شدهٔ سکونتگاه مخلوق خدمت می‌کنند انتخاب می‌شود. این بالاترین شورای فرشتگان در هر کره می‌باشد، و مراحل خود هدایت شدهٔ خدمت و مأموریت فرشتگان را هماهنگ می‌سازد. این فرشتگان ریاست کلیهٔ مجامعی را که به خط کار یا فراخوان برای پرستش مربوطند به عهده دارند.

6- *ثبت کنندگان*. اینها ثبت کنندگان رسمی برای سرافیم عالی هستند. بسیاری از این فرشتگان والا با استعدادهای کاملاً پیشرفتهٔ خود به دنیا آمده‌اند. دیگران برای مناصب حاوی اعتماد و مسئولیت خود از طریق به کار بستن سخت کوشی در مطالعه و انجام صادقانهٔ وظایف مشابه در حالی که به رده‌های پایین‌تر یا برخوردار از مسئولیت کمتر متصل بوده‌اند واجد شرایط گشته‌اند.

7- *خادمان وصل نشده*. تعداد زیادی از سرافیمهای وصل نشدهٔ ردهٔ عالی خادمان خود هدایت شده در کرات معماری شده و در سیارات مسکونی هستند. این خادمان به طور داوطلبانه پاسخگوی تفاضل مطالبات برای خدمت سرافیم عالی می‌باشند، و بدین ترتیب ذخیرهٔ عمومی این رده را تشکیل می‌دهند.

2- سرافیم برتر

سرافیم برتر نام خود را نه به این دلیل که به هر جهت کیفی برتر از سایر انواع فرشتگان هستند بلکه به این علت دریافت می‌کنند که مسئول فعالیتهای بالاتر یک جهان محلی می‌باشند. بسیاری از دو گروه اول این گروه سراف سرافیم اکتسابی هستند، فرشتگانی که در کلیهٔ مراحل آموزشی خدمت کرده‌اند و به عنوان مدیران نوع خود در کرات فعالیتهای پیشین خود به یک مأموریت جلال یافته بازگشته‌اند. نبادان که یک جهان جوان است تعداد زیادی از این رده را ندارد.

سرافیم برتر در هفت گروه زیرین عمل می‌کنند:

1- *گروه اطلاعات*. این سرافیمها به پرسنل شخصی جبرئیل، ستارهٔ تابان و بامداد، تعلق دارند. آنها در جهان محلی گشت می‌زنند تا اطلاعات عالم را برای رهنمود او در شوراهای نبادان جمع‌آوری کنند. آنها گروه اطلاعاتی گروههای نیرومندی می‌باشند که جبرئیل به عنوان قائم مقام پسر استاد ریاست آن را به عهده دارد. این سرافیمها مستقیماً به سیستمها یا کواکب وابسته نیستند، و اطلاعات آنان روی یک مدار مداوم، مستقیم، و مستقل به طور مستقیم به سلوینگتون سرازیر می‌شود.

گروه اطلاعات جهانهای گوناگون محلی می‌توانند با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار کنند و این کار را انجام می‌دهند، اما فقط در درون یک ابرجهان مشخص. یک ناهمسانی انرژی وجود دارد که به طور مؤثر کار و عملکردهای ابردولتهای گوناگون را تفکیک می‌کند. یک ابرجهان به طور معمول فقط از طریق تدارکات و تسهیلات ادارهٔ اطلاعات بهشت می‌تواند با ابرجهان دیگر ارتباط برقرار سازد.

2- *صدای بخشندگی*. بخشندگی موضوع اصلی سرویس سرافی و خدمت روحانی فرشتگان است. از این رو سزاوار است که سپاهی از فرشتگان وجود داشته باشد که به طریقه‌ای خاص بخشندگی را به نمایش در آورد. این سرافیمها خادمان واقعی بخشندگی جهانهای محلی هستند. آنها رهبران الهام یافته‌ای هستند که انگیزه‌های والاتر و احساسات

مقدس‌تر انسانها و فرشتگان را شکوفا می‌سازند. مدیران این سپاهیان اکنون به طور پیوسته سرافیم تکمیل هستند که همچنین نگاهبانان دانش آموختهٔ سرنوشت انسان می‌باشند. بدین معنی که هر زوج فرشته حداقل یک روح دارای منشأ حیوانی را در طول حیات در جسم راهبری نموده است و متعاقباً دایره‌های سرافینگتون را درنوردیده و به داخل سپاه تکمیل سرافی فرا خوانده شده است.

3- *هماهنگ کنندگان روحی*. مقر اصلی سومین گروه سرافیم برتر در سلوینگتون می‌باشد، اما در هر جای جهان محلی که بتواند خدمت ثمربخش داشته باشد عمل می‌کند. در حالی که کارهای آنها اساساً روحی و لذا فراتر از فهم واقعی اذهان بشری است، اگر توضیح داده شود که کار آماده سازی اقامتگران موقت فرازگرا در سلوینگتون برای آخرین گذار آنان در جهان محلی — از بالاترین سطح مورانشیا تا وضعیت موجودات روحی تازه تولد یافته — به عهدهٔ این فرشتگان گذاشته شده است، شاید شما قدری از خدمت روحانی آنان برای انسانها را درک خواهید کرد. همانطور که برنامه‌ریزان ذهن در کرات قصر به مخلوق بقا یافته کمک می‌کنند که با پتانسیلهای ذهنی مورانشیا تنظیم شود و از آن استفادهٔ مؤثر برد، این سرافیمها نیز به فارغ‌التحصیلان مورانشیا پیرامون ظرفیتهای به تازگی کسب شدهٔ ذهن روحی آموزش می‌دهند. و آنها به انسانهای فرازگرا به طرق بسیار دیگر خدمت می‌کنند.

4- *آموزگاران دستیار*. آموزگاران دستیار مددکاران و همکاران سرافیمهای همتای خود، مشاوران آموزش دهنده، می‌باشند. آنها همچنین با مؤسسات گستردهٔ آموزشی جهان محلی، به ویژه با طرح هفتگانهٔ آموزشی کاربردی در کرات قصر سیستمهای محلی، به طور فردی در ارتباطند. یک سپاه شگفت‌انگیز از این رده از سرافیمها به مقصود شکوفایی و پیشبرد آرمان حقیقت و درستکاری در یورنشیا عمل می‌کند.

5- *حمل کنندگان*. تمامی گروههای خادم روحی از سپاه حمل و نقل خود برخوردارند. آنان انواع فرشتگانی هستند که به خدمت حمل و نقل آن شخصیتهایی که خود به تنهایی قادر نیستند از یک کره به کرهٔ دیگر سفر کنند تخصیص یافته‌اند. ستاد مرکزی پنجمین گروه سرافیم برتر در سلوینگتون می‌باشد. آنها به عنوان رهنوردان فضایی به ستاد مرکزی جهان محلی و نیز از آنجا خدمت می‌کنند. نظیر سایر بخشهای فرعی سرافیم برتر، برخی به این صورت آفریده شده‌اند، در حالی که دیگران از گروههای پایین‌تر و کم عطیه‌تر برآمده‌اند.

"دامنهٔ انرژی" سرافیم به طور کامل برای ملزومات جهان محلی و حتی برای ابرجهان کافی است، اما آنها هرگز نمی‌توانند مطالبات انرژی را که برای یک چنین سفر طولانی از یوورسا تا هاونا لازم است تحمل کنند. چنین سفر خسته کننده‌ای نیازمند نیروهای ویژهٔ یک سکنافیم اولیهٔ برخوردار از عطایای حمل و نقل می‌باشد. حمل و نقل کنندگان ضمن عبور برای پرواز انرژی به دست می‌آورند و در پایان سفر نیروی شخصی را باز می‌یابند.

حتی در سلوینگتون انسانهای در حال صعود از اشکال شخصی عبور برخوردار نیستند. صعود کنندگان تا بعد از آخرین خواب استراحت در دایرهٔ داخلی هاونا و بیداری جاودانه در بهشت باید در پیشروی از کره به کره به حمل و نقل سرافی متکی باشند. به دنبال آن شما برای ترابری از جهان به جهان به فرشتگان متکی نخواهید بود.

پروسهٔ احاطهٔ سرافیمی بی‌شباهت به تجربهٔ مرگ یا خوابیدن نیست، به جز این که یک عنصر اتوماتیک زمانی در خواب طولانی عبور وجود دارد. شما در طول استراحت سرافی به طور آگاهانه بیهوش هستید. اما تنظیم کنندهٔ فکری تماماً و به طور کامل هشیار است، در واقع او از آنجا که شما قادر به مخالفت، مقاومت، یا از جهات دیگر ممانعت از کار خلاق و دگرگون کننده نیستید به طور استثنایی مؤثر است.

هنگامی که احاطهٔ سرافیمی می‌شوید برای مدتی مشخص به خواب می‌روید، و در لحظهٔ معین بیدار خواهید شد. در هنگام خواب موقت طول هر سفر بی‌اهمیت است. شما به طور مستقیم نسبت به گذشت زمان آگاه نیستید. همانند این است که شما در یک وسیلهٔ نقلیه در یک شهر به خواب می‌روید، و بعد از استراحت در یک خواب طولانی آسوده طی طول شب، در یک کلان شهر دور دیگر بیدار می‌شوید. شما در حالی که در خواب بودید سفر کردید. و بدین ترتیب شما در حالی که استراحت می‌کنید — در خواب هستید — ضمن این که در پوشش سرافیمی می‌باشید، از میان فضا پرواز می‌کنید. خواب موقت از طریق ارتباط بین تنظیم کنندگان و حمل کنندگان سرافی ایجاد می‌شود.

فرشتگان نمی‌توانند بدنهای قابل احتراق — گوشت و خون — را آنطور که شما اکنون دارید، حمل و نقل کنند، اما می‌توانند تمامی بدنهای دیگر، از پایین‌ترین اشکال مورانشیا تا بالاترین فرمهای روحی، را حمل و نقل نمایند. آنها در صورت وقوع مرگِ طبیعی عمل نمی‌کنند. هنگامی که شما دوران زندگانی زمینی خود را به اتمام می‌رسانید، بدن شما در این سیاره باقی می‌ماند. تنظیم کنندهٔ فکری شما به آغوش پدر رهسپار می‌گردد، و این فرشتگان به طور مستقیم درگیر مونتاژ مجدد متعاقب شخصیت شما در کرهٔ قصر تعیین هویت نیستند. در آنجا بدن جدید شما یک فرم مورانشیا است، یکی که بتواند در پوشش سرافیمی قرار گیرد. شما "یک بدن فناپذیر" در گور "می‌کارید"، و "یک فرم مورانشیا" در کرات قصر "درو می‌کنید."

6- *ثبت کنندگان*. این شخصیتها به طور ویژه درگیر دریافت، ثبت، و ارسال دوبارهٔ اسناد سلوینگتون و کرات مربوط به آن هستند. آنها همچنین به عنوان ثبت کنندگان ویژه برای گروههای مقیم ابرجهان و شخصیتهای بالاتر و به عنوان کارمندان دادگاههای سلوینگتون و منشیهای حکمرانان آنها خدمت می‌کنند.

پخش کنندگان — دریافت کنندگان و ارسال کنندگان — یک بخش فرعی متخصص ثبت کنندگان سراف هستند که درگیر ارسال اسناد و اشاعهٔ اطلاعات ضروری می‌باشند. کار آنها از یک مرتبت بالا است، و آنقدر چند مداره است که 144/000 پیام می‌توانند به

طور همزمان خطوط انرژی یکسان را طی کنند. آنها تکنیکهای اندیشه نگارانهٔ والاتر ثبت کنندگان اصلی ابرسراف را تطبیق می‌دهند و با این سمبلهای معمول با هماهنگ کنندگان اطلاعاتی سوپرنافیم سوم و هماهنگ کنندگان جلال یافتهٔ اطلاعاتی سپاه سراف تکمیل ارتباط متقابل را حفظ می‌کنند.

ثبت کنندگان سراف متعلق به ردهٔ برتر بدین ترتیب یک ارتباط نزدیک با سپاه اطلاعاتی ردهٔ خودشان و با تمامی ثبت کنندگان تابع ایجاد می‌کنند، در حالی که پخش برنامه‌ها آنها را قادر می‌سازد ارتباطی مداوم با ثبت کنندگان بالاتر ابرجهان، و از طریق این کانال، با ثبت کنندگان هاونا و سرپرستان دانش در بهشت داشته باشند. بسیاری از رده‌های برترِ ثبت کنندگان سرافیمهایی هستند که از مأموریتهای مشابه در بخشهای پایین‌تر جهان فراز یافته‌اند.

7- *ذخیره‌ها*. بخشهای عمده‌ای از ذخیره‌های انواع سرافیم برتر در سلوینگتون نگاه داشته شده‌اند که هر لحظه برای اعزام به دوردست‌ترین کرات نبادان آماده هستند، چنان که توسط مدیران مأموریت یا به دنبال تقاضای مدیران جهان درخواست می‌شوند. ذخیره‌های سرافیم برتر همچنین به دنبال درخواست رئیس ستارگان تابناک عصر که مسئول حفظ و انجام تمامی ارتباطات شخصی است دستیاران پیام‌آور را فراهم می‌کنند. برای یک جهان محلی ابزار مکفی برای ارتباطات مقابل به طور کامل فراهم شده است، اما همیشه ته مانده پیامهایی وجود دارند که مستلزم ارسال توسط پیام‌آوران شخصی هستند.

ذخایر اصلی برای تمامی جهان محلی در کرات فرشتگان سراف سلوینگتون نگاه داشته می‌شوند. این سپاه شامل تمامی انواع کلیهٔ گروههای فرشتگان می‌شود.

3- سرافیم سرپرست

این ردهٔ همه فن حریف فرشتگان جهان به خدمت انحصاری کواکب گمارده شده است. این خادمان توانا ستاد مرکزی خود را در پایتختهای کوکبه قرار می‌دهند اما در سرتاسر تمامی نبادان به نفع قلمروهای تعیین شده‌شان عمل می‌کنند.

1- *دستیاران سرپرست*. اولین ردهٔ سرافیم سرپرست به کار جمعی پدران کوکبه تخصیص یافته است، و آنان یاران پیوسته مؤثر والامرتبه‌ها هستند. این سرافیمها بدواً با کار یکپارچگی و ثبات یک کوکبهٔ کامل مشغولند.

2- *پیش‌بینی کنندگان قانون*. بنیان عقلانی عدالت قانون است، و در یک جهان محلی قانون در مجامع قضایی کواکب منشأ می‌یابد. این گروههای ژرف نگر قوانین اساسی نبادان را مدون ساخته و رسماً منتشر می‌سازند، قوانینی که برای فراهم ساختن بیشترین هماهنگی ممکن تمام یک کوکبه که با سیاست ثابت عدم تخطی به ارادهٔ آزاد اخلاقی مخلوقات شخصی سازگار است

طراحی شده‌اند. وظیفهٔ دومین ردهٔ سرافیم سرپرست این است که در برابر قانونگذاران کوکبه یک پیشنگری از این که هر لایحه پیشنهادی چگونه بر زندگانی مخلوقات دارای ارادهٔ آزاد تأثیر خواهد گذاشت قرار دهند. آنها به واسطهٔ تجربهٔ طولانی در سیستمهای محلی و در کرات مسکونی برای انجام این خدمت به خوبی از صلاحیت برخوردارند. این سرافیمها هیچ لطف ویژه‌ای برای یک گروه یا گروه دیگر را طلب نمی‌کنند، اما در برابر قانونگذاران آسمانی ظاهر می‌شوند تا برای آنهایی که نمی‌توانند حضور داشته باشند تا برای خود سخن گویند صحبت کنند. حتی انسان فانی می‌تواند به تکامل قانون جهان کمک کند، چرا که همین سرافیمها صادقانه و به طور کامل، نه لزوماً امیال گذرا و آگاهانهٔ انسان، بلکه آرزوهای حقیقی انسان درون، روان در حال تکامل مورانشیایی انسان مادی را در کرات فضا به نمایش در می‌آورند.

3- *آرشیتکتهای اجتماعی*. از تک تک سیارات تا کرات آموزشی مورانشیا، این سرافیمها تلاش می‌کنند تمامی تماسهای صادقانهٔ اجتماعی را بهبود دهند و تکامل اجتماعی مخلوقات جهان را پیش برند. اینها فرشتگانی هستند که در صدد تهی ساختن ارتباطات موجودات هوشمند از کلیهٔ چیزهای متظاهرانه می‌باشند ضمن این که برای تسهیل ارتباطات متقابل مخلوقات ارادی بر مبنای تفهیم واقعی خود و قدردانی حقیقی متقابل تلاش می‌کنند.

آرشیتکتهای اجتماعی هر کاری را که در قلمرو کاری و حیطهٔ قدرتشان است انجام می‌دهند تا افراد متناسبی را که در بر گیرندهٔ گروههای مؤثر و مطلوب در زمین هستند گرد آورند. و گاهی اوقات این گروهها برای ادامهٔ خدمت مداوم ثمربخش در کرات قصر مجدداً به کار با یکدیگر دست زده‌اند. اما این سرافیمها همیشه به هدف خود دست نمی‌یابند. آنان همیشه قادر نیستند آنهایی را که در بر گیرندهٔ ایده‌آل‌ترین گروه برای دستیابی به یک مقصود معین یا انجام یک کار مشخص هستند گرد هم آورند. آنها باید تحت این شرایط بهترین منابع موجود را به کار گیرند.

این فرشتگان در کرات قصر و در کرات بالاتر مورانشیا به خدمت خود ادامه می‌دهند. آنها به هر کاری که به پیشرفت در کرات مورانشیا مربوط است و به سه شخص یا اشخاص بیشتر مربوط باشد علاقمند هستند. به دو موجود به صورت دو فردی که بر اساس همدمی، مکمل بودن، یا همکاری عمل می‌کنند نگریسته می‌شود، اما هنگامی که سه نفر یا تعداد بیشتر برای خدمت گروه بندی می‌شوند، در بر گیرندهٔ یک مشکل اجتماعی می‌باشند و از این رو در حوزهٔ کاری آرشیتکتهای اجتماعی قرار می‌گیرند. این سرافیمهای مؤثر در هفتاد بخش در ایدنشیا سازماندهی شده‌اند، و این بخشها در هفتاد کرهٔ پیشرفت مورانشیا که به دور کرهٔ ستاد مرکزی در گردشند خدمت می‌کنند.

4- *حساس کنندگان اخلاقی*. مأموریت این سرافیمها این است که رشد قدردانی مخلوق از اخلاقیات روابط بین اشخاص را شکوفا ساخته و ترویج دهند. زیرا این بذر و راز رشد مداوم و هدفمند جامعه و دولت، انسان یا ابرانسان، است. این ارتقا دهندگان قدردانی اخلاقی، به عنوان مشاوران داوطلب برای فرمانروایان سیاره‌ای و به عنوان آموزگاران مبادلاتی در کرات آموزشی سیستم، هر جا و همه جا که بتوانند خدمت کنند عمل می‌کنند. با این وجود شما تحت هدایت کامل

آنان قرار نمی‌گیرید تا این که به مدارس برادری در ایدنشیا برسید. در آنجا آنها قدردانی شما را از همان حقایق برادری که شما حتی در آن هنگام از طریق تجربهٔ عملی زندگی با یونیویتیشیا در آزمایشگاههای اجتماعی ایدنشیا، هفتاد قمر پایتخت نُرلاشیادک، بسیار مشتاقانه کشف خواهید کرد برمی‌انگیزند.

5- *حمل کنندگان*. پنجمین گروه سرافیمهای سرپرست به عنوان حمل کنندگان شخصیتها عمل می‌کنند. آنها موجودات را به ستاد مرکزی کواکب و از آنجا حمل می‌کنند. این سرافیمهای انتقال، در حالی که از یک کره به کرهٔ دیگر در حال پرواز هستند، نسبت به سرعت، جهت و موقعیت نجومی خود به طور کامل آگاه هستند. آنها آنطور که یک پرتابهٔ بی‌جان فضا را می‌پیماید عمل نمی‌کنند. آنها ممکن است در طول پرواز فضایی بدون کمترین خطر تصادم از نزدیکی یکدیگر عبور کنند. آنها به طور کامل قادرند سرعت پیشرفت را تغییر دهند و جهت پرواز را عوض کنند، و اگر سرپرستان آنها در هر محل اتصال فضاییِ مدارهای هوشمندی جهان چنین به آنان فرمان دهند، حتی مقصدهای خود را تغییر دهند.

این شخصیتهای حمل و نقل چنان سازمان یافته هستند که می‌توانند به طور همزمان تمامی سه خط انرژی را که در جهان تقسیم شده به کار گیرند. هر یک از آنها دارای یک سرعت فضایی مشخص 186/280 مایل در ثانیه می‌باشد. این حمل کنندگان بدین ترتیب قادرند سرعت انرژی را روی سرعت نیرو منطبق کنند تا این که در سفرهای طولانی خود به سرعت متوسطی که از 555/000 تا 559/000 مایل شما در ثانیهٔ زمان شما متغیر است دست یابند. سرعت تحت تأثیر جرم و نزدیکی مادهٔ مجاور و قدرت و جهت مدارهای اصلی مجاور نیروی جهان قرار دارد. انواع بیشمار موجودات وجود دارند که مشابه سرافیمها می‌باشند، و قادرند فضا را بپیمایند و همچنین قادرند سایر موجوداتی را که به طور مناسب آماده شده‌اند حمل نمایند.

6- *ثبت کنندگان*. ششمین ردهٔ سرافیم سرپرست به عنوان ثبت کنندگان ویژهٔ امور کوکبه عمل می‌کنند. یک گروه بزرگ و مؤثر در ایدنشیا، ستاد مرکزی کوکبهٔ نُرلاشیادک، که سیستم و سیارهٔ شما به آن تعلق دارد عمل می‌کند.

7- *ذخیره‌ها*. ذخیره‌های کلی سرافیم سرپرست در ستاد مرکزی کواکب نگاه داشته می‌شوند. این فرشتگان ذخیره به هیچ صورتی غیرفعال نیستند. بسیاری از آنان به صورت یاوران پیام‌آور برای فرمانروایان کوکبه خدمت می‌کنند. دیگران به ذخایر سلوینگتون به وُراندادکهای تعیین مسئولیت نشده الحاق یافته‌اند. باز ممکن است دیگران در مأموریتهای ویژه به پسران وُراندادک وصل شوند، نظیر مشاهده‌گران وُراندادک، و گاهی اوقات نایب حکمران والامرتبهٔ یورنشیا.

4- سرافیم مدیر

چهارمین ردهٔ سرافیمها به وظایف اداری سیستمهای محلی گمارده شده‌اند. آنها بومی پایتختهای سیستم هستند اما به تعداد زیاد در کرات قصر و مورانشیا و در کرات مسکونی مستقر هستند.

چهارمین ردهٔ سرافیمها ذاتاً از توان اداری غیرمعمول بهره‌مند هستند. آنها دستیاران توانمند مدیران بخشهای پایین‌تر دولت جهان یک پسر آفریننده می‌باشند و عمدتاً با امور سیستمهای محلی و کرات تشکیل دهندهٔ آن مشغولند. آنها برای خدمت به صورت زیرین سازماندهی شده‌اند:

1- *دستیاران اداری*. این سرافیمهای توانمند دستیاران بلافصل فرمانروای یک سیستم، یک پسر لانونداندک اولیه، هستند. آنها یاورانی گرانبها در اجرای جزئیات بغرنج کار اجرائی ستاد مرکزی سیستم می‌باشند. آنها همچنین به عنوان نمایندگان شخصی فرمانروایان سیستم خدمت می‌کنند، و به کرات گوناگون انتقالی و به سیارات مسکونی به تعداد زیاد رفت و آمد می‌کنند و بسیاری از مأموریتها را برای رفاه سیستم و بهروزی فیزیکی و بیولوژیک کرات مسکونی آن به اجرا در می‌آورند.

همین مدیران سراف همچنین به دولتهای فرمانروایان کرات، پرنسهای سیاره‌ای، وصل هستند. اکثر سیارات در یک جهان مشخص در حوزهٔ اختیارات یک پسر لانونداندک ثانویه هستند، اما در برخی از کرات، نظیر یورنشیا، طرح الهی با ناکامی مواجه شده است. در صورت سرپیچی و پشت کردن یک پرنس سیاره‌ای، این سرافیمها به پذیرشگران ملک صادق و جانشینان آنان در مسئولیت سیاره‌ای متصل می‌شوند. نایب فرمانروای کنونی یورنشیا توسط گروهی هزار نفره از این ردهٔ سرافیم همه فن حریف یاری می‌شود.

2- *راهنمایان قضاوت*. اینها فرشتگانی هستند که خلاصهٔ شهادت را پیرامون بهروزی جاودانهٔ انسانها و فرشتگان، هنگامی که چنین اموری برای داوری در دادگاههای یک سیستم یا یک سیاره مطرح می‌شود، عرضه می‌دارند. آنها بیانیه‌ها را برای تمام شنود مقدماتی که به بقای انسانی مربوط است آماده می‌سازند، بیانیه‌هایی که متعاقباً با اسناد چنین پرونده‌هایی به دادگاههای بالاتر جهان و ابرجهان منتقل می‌شوند. دفاعیهٔ تمامی پرونده‌هایی که از بقای تردیدآمیز برخوردار باشند توسط این سرافیمها تهیه می‌شود. آنها از کلیهٔ جزئیات هر جنبهٔ هر مورد از اتهاماتی که توسط مدیران قضاوت جهان مطرح شده فهم کاملی دارند.

مأموریت این فرشتگان ناکامی یا تأخیر عدالت نیست بلکه این است که برای تمامی مخلوقات عدالتی بی‌خطا با بخشایشی سخاوتمندانه در دادمندی صورت پذیرد. این سرافیمها اغلب در کرات محلی عمل می‌کنند. آنها معمولاً در پیشگاه داوران سه نفرهٔ کمیسیونهای آشتی دهنده — دادگاههای سوءِ تفاهمات جزئی — ظاهر می‌شوند. بسیاری از آنها که زمانی به عنوان راهنمایان عدالت در حوزه‌های پایین‌تر خدمت می‌کردند بعدها به عنوان صداهای بخشندگی در کرات بالاتر و در سلوینگتون ظاهر می‌شوند.

در شورش لوسیفر در سِتانیا تعداد اندکی از راهنمایان قضاوت از دست رفتند، اما بیش از یک چهارم از سایر سرافیمهای مدیر و رده‌های پایین‌تر خادمان سراف با استدلالهای فریب‌آمیز مبتنی بر آزادی شخصی لجام گسیخته به گمراهی کشانیده شده و فریب خوردند.

3- *مفسران شهروندی کیهانی*. هنگامی که انسانهای فراز یابنده آموزش کرهٔ قصر، اولین نوآموزی دانش پژوهانه در دوران زندگانی جهانی، را تکمیل کردند، اجازه می‌یابند از خشنودیهای گذرای خردمندی نسبی — شهروندی در پایتخت سیستم — بهره‌مند شوند. در حالی که دستیابی به هر هدف فرازگرایانه یک پیشرفت عملی است، از جهت فراگیرتر این اهداف به سادگی نقاط عطفی در مسیر طولانی صعودی به سوی بهشت می‌باشند. اما این موفقیتها هر چند نسبی باشند، هیچ مخلوق تکاملی از خشنودی کامل اما گذرای دستیابی به هدف محروم نمی‌شود. هر چند گاه در صعود به بهشت یک درنگ وجود دارد، یک استراحت کوتاه تنفسی، که در طول آن افقهای جهانی از حرکت باز می‌ایستند، وضعیت مخلوق ایستا است، و شخصیت شیرینی دستیابی به هدف را می‌چشد.

اولین این دوره‌ها در دوران زندگانی یک فرازگرای انسانی در پایتخت یک سیستم محلی به وقوع می‌پیوندد. در طول این تأمل شما به عنوان یک شهروند جروسم تلاش خواهید کرد آن چیزهایی را که در طول هشت تجربهٔ زندگی پیشین — شامل یورنشیا و هفت کرهٔ قصر — به دست آورده‌اید در حیات مخلوق نمایان سازید.

مفسران سراف شهروندی کیهانی شهروندان جدید پایتخت سیستمها را هدایت می‌کنند و قدردانی آنها از مسئولیتهای دولت جهان را برمی‌انگیزند. این سرافیمها همچنین با پسران ماتریال در دولت سیستم از نزدیک همکاری دارند، ضمن این که مسئولیت و اخلاقیات شهروندی کیهانی را برای انسانهای مادی در کرات مسکونی به نمایش در می‌آورند.

4- *برانگیزانندگان اخلاقیات*. شما در کرات قصر برای نفع تمامی طرفهای مربوطه شروع به فراگیری حکومت بر خود می‌کنید. ذهن شما همکاری را یاد می‌گیرد، و فرا می‌گیرد چگونه با موجودات دیگر و خردمندتر برنامه‌ریزی کند. در ستاد مرکزی سیستم آموزگاران سراف قدردانی شما از اخلاقیات کیهانی و قدردانی از تأثیر متقابل آزادی و وفاداری را بیشتر برمی‌انگیزند.

وفاداری چیست؟ میوهٔ یک قدردانی هوشمند از برادری جهانی است. فرد نمی‌تواند زیاد به دست آورد و هیچ چیز ندهد. همینطور که شما در نردبان شخصیت صعود می‌کنید، ابتدا یاد می‌گیرید که وفادار باشید، سپس محبت ورزید، بعد رابطهٔ پدری و فرزندی برقرار کنید، و بعد می‌توانید آزاد باشید، اما نه تا هنگامی که یک پایان دهنده شوید، و تا هنگامی که به کمال وفاداری دست نیابید نمی‌توانید نهایت آزادی را درک کنید.

این سرافیمها نتیجهٔ بردباری را آموزش می‌دهند: این که سکون مرگ قطعی است، اما این که رشد زیاده از حد سریع به همان اندازه انتحاری است، و این که همانطور که یک قطره آبی که از یک سطح بالاتر به سطح پایین‌تر می‌افتد، با جاری شدن، از طریق سلسله‌ای از سقوطهای کوتاه پی در پی به طور پیوسته به پایین سرازیر می‌شود، به همین ترتیب در کرات مورانشیا و روحی حرکت پیوسته رو به بالا، و به همان اندازه کند و با همان مراحل تدریجی، پیشرفت است.

برای کرات مسکونی برانگیزانندگان اخلاقیات حیات انسانی را زنجیره‌ای مداوم از بسیاری حلقه‌ها تصویر می‌کنند. اقامت کوتاه شما در یورنشیا، در این سیارهٔ طفولیت انسانی، فقط یک حلقهٔ منفرد است، اولین حلقه در زنجیره‌ای طولانی که به آن سوی جهانها و طی اعصار جاودانه ادامه می‌یابد. این زیاد مهم نیست که در این حیات اول چه یاد می‌گیرید، بلکه تجربهٔ زیستن این زندگانی است که اهمیت دارد. حتی *کار* این دنیا، گر چه از همه مهمتر است، به اندازهٔ *طریقه‌ای* که این کار را به انجام می‌رسانید، زیاد اهمیت ندارد. هیچ پاداش مادی برای زندگی نیکوکارانه وجود ندارد، اما رضایتی عمیق وجود دارد — آگاهی از کامیابی — و این فراتر از هر پاداش قابل تصور مادی است.

کلیدهای پادشاهی آسمان اینها هستند: صداقت، صداقت بیشتر، و باز صداقت بیشتر. تمامی انسانها این کلیدها را دارا می‌باشند. انسانها از طریق تصمیم، از طریق تصمیم بیشتر، و باز از طریق تصمیم بیشتر، از آنها استفاده می‌کنند — در مرتبت روحی پیشرفت می‌کنند. بالاترین انتخاب اخلاقی انتخاب بالاترین ارزش ممکن است، و همیشه — در هر کره‌ای، در تمامی آنها — این انتخاب انجام خواست خداوند است. اگر انسان بدین گونه انتخاب نماید، بزرگ است، گر چه حقیرترین شهروند جروسم یا حتی ناچیزترین انسانها در یورنشیا باشد.

5- *حمل کنندگان*. اینها سرافیمهای انتقال هستند که در سیستمهای محلی عمل می‌کنند. در سِتانیا، سیستم شما، آنها مسافران را از جروسم به پس و پیش حمل می‌کنند و جدا از این به عنوان حمل کنندگان بین‌سیاره‌ای خدمت می‌کنند. به ندرت روزی سپری می‌شود که یک سرافیم انتقال سِتانیا یک دانشجوی دیدارگر یا برخی دیگر از مسافران برخوردار از طبیعت روحی یا نیمه روحی را در کرانه‌های یورنشیا پیاده نکند. همین رهنوردان فضایی روزی شما را به کرات گوناگون گروه ستاد مرکزی سیستم حمل خواهند کرد، و هنگامی که کار محولهٔ جروسم را به پایان رساندید، شما را به ایدنشیا پیش خواهند برد. اما تحت هیچ شرایطی شما را به سیارهٔ منشأ انسانی به سوی عقب نخواهند برد. یک انسان در طول دوران وجود گذرای خود هرگز به سیارهٔ بومی خود باز نخواهد گشت، و اگر در طول یک دوران متعاقب لازم باشد باز گردد، توسط یک سرافیم انتقال متعلق به گروه ستاد مرکزی جهان همراهی می‌شود.

6- *ثبت کنندگان*. این سرافیمها نگاهدارندگان اسناد سه‌گانهٔ سیستمهای محلی می‌باشند. معبد اسناد در پایتخت یک سیستم یک ساختمان بی‌نظیر است که یک سوم آن مادی، ساخته شده از فلزات و کریستالهای درخشان، یک سوم مورانشیایی، که از ارتباط انرژی روحی و مادی ساخته شده ولی فراتر از دامنهٔ دید انسانی است، و یک سوم روحی است. ثبت کنندگان این رده مسئولیت سرپرستی و نگاهداری این سیستم سه‌گانهٔ اسناد را به عهده دارند. انسانهای فرازگرا در ابتدا با آرشیوهای مادی مشورت می‌کنند. پسران ماتریال و موجودات انتقالی بالاتر با تالارهای مورانشیا مشورت می‌کنند. در حالی که فرشتگان سراف و شخصیتهای روحی بالاتر عالم اسناد بخش روحی را بررسی می‌کنند.

7- *ذخیره‌ها*. سپاه ذخیرهٔ سرافیمهای سرپرست در جروسم عمدهٔ وقت انتظار خود را هنگام دیدار به عنوان مصاحبان روحی با انسانهای فرازگرای به تازگی از راه رسیده از کرات گوناگون سیستم — فارغ‌التحصیلان اعتبارنامه دریافت کرده از کرات قصر — می‌گذرانند. یکی از شادمانیهای اقامت شما در جروسم، در طول دوره‌های استراحت، صحبت و ملاقات با این سرافیمهای بسیار سفر کرده و بسیار مجرب متعلق به سپاه ذخیرهٔ در حال انتظار خواهد بود.

تنها چنین روابط دوستانه‌ای است که پایتخت یک سیستم را برای انسانهای فرازگرا بسیار محبوب می‌دارد. در جروسم شما اولین معاشرت با فرزندان ماتریال، فرشتگان، و رهنوردان فرازگرا را خواهید یافت. در اینجا موجوداتی روابط برادرانه با یکدیگر برقرار می‌کنند که به طور کامل روحی و نیمه روحی هستند، و افرادی که از وجود مادی برآمده‌اند. در آنجا اشکال انسانی آنقدر تغییر یافته‌اند، و دامنهٔ واکنش انسانی نسبت به نور آنقدر وسعت یافته است، که همگی قادرند از شناخت متقابل و فهم دلسوزانهٔ شخصیتی بهره‌مند شوند.

5- مددکاران سیاره‌ای

ستاد مرکزی این سرافیمها در پایتخت سیستمها قرار دارد، و گر چه آنان به طور تنگاتنگ با شهروندان نوع آدم ساکن آنجا در ارتباط هستند، عمدتاً به خدمت آدمهای سیاره‌ای، ارتقا دهندگان بیولوژیک یا فیزیکی نژادهای مادی در کرات تکاملی، گمارده شده‌اند. کار خدماتی فرشتگان همینطور که به کرات مسکونی نزدیک می‌شود، و همینطور که به مشکلات واقعی که مردان و زنان زمان که در آماده‌سازی خود برای تلاش به نیل به هدف ابدیت با آن روبرو هستند نزدیک می‌شود، از توجه فزاینده‌ای برخوردار می‌شود.

در یورنشیا اکثر مددکاران سیاره‌ای پس از واژگونی نظام آدم برداشته شدند، و سرپرستی سرافی کرهٔ شما تا حد زیاد به سرپرستان، خادمان موقت، و نگاهبانان سرنوشت سپرده شد. اما این مددکاران سرافی فرزندان ماتریال خطاکار شما هنوز در گروههای زیرین به یورنشیا خدمت می‌کنند:

1- *صداهای باغ*. هنگامی که روند سیاره‌ای تکامل بشری به بالاترین سطح بیولوژیک خود می‌رسد، همیشه پسران و دختران ماتریال، آدمها و حواها، ظاهر می‌شوند تا تکامل بیشتر نژادها را به وسیلهٔ یک کمک واقعی پلاسمای برتر حیاتشان ارتقا دهند. ستاد مرکزی سیاره‌ای یک چنین آدم و حوایی معمولاً باغ عدن نامیده می‌شود، و سرافیمهای شخصی آنها اغلب به عنوان "صداهای باغ" شناخته می‌شوند. این سرافیمها در تمامی پروژه‌های آنها برای ارتقاءِ فیزیکی و عقلانی نژادهای تکاملی خدمت گرانبهایی برای آدمهای سیاره‌ای هستند. بعد از خطای آدم در یورنشیا، برخی از این سرافیمها در سیاره باقی گذارده شدند و به مسئولان جانشین آدم گمارده شدند.

2- *ارواح برادری*. باید واضح باشد که هنگامی که یک آدم و حوا به یک کرهٔ تکاملی وارد می‌شوند، کار دستیابی به توازن نژادی و همکاری اجتماعی در میان نژادهای گوناگون آن کار قابل ملاحظه‌ای است. این نژادهای مختلف رنگین و برخوردار از سرشت متنوع برنامهٔ برادری بشری را به ندرت با مهرآمیزی می‌پذیرند. این انسانهای بدوی خردمندی ارتباط مسالمت‌آمیز متقابل را تنها در نتیجهٔ تجربهٔ بلوغ یافتهٔ بشری و از طریق خدمت وفادارانهٔ ارواح سراف برادری درک می‌کنند. بدون کار این سرافیمها تلاشهای فرزندان ماتریال برای توازن بخشیدن و جلو بردن نژادهای یک کرهٔ در حال تکامل به اندازهٔ زیاد به تأخیر می‌افتد. و اگر آدم شما به برنامهٔ اولیه برای پیشرفت یورنشیا وفادار مانده بود، تا این هنگام این ارواح برادری دگرگونیهای باور نکردنی در نژاد بشری به انجام می‌رساندند. نظر به خطای آدم، به راستی شگفت‌انگیز است که این رده‌های سراف توانسته‌اند حتی تا آن حد برادری را که شما اکنون در یورنشیا دارید رواج داده و به تحقق رسانند.

3- *ارواح صلح*. هزاره‌های اولیهٔ تقلاهای رو به بالای انسانهای تکاملی با تلاشهای فراوان نشان می‌شوند. صلح وضعیت طبیعی قلمروهای مادی نیست. کرات در ابتدا از طریق خدمت ارواح سرافِ صلح به "صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها" دست می‌یابند. اگر چه تلاشهای اولیهٔ این فرشتگان در یورنشیا به اندازهٔ زیاد بی‌نتیجه بود، وِوُنا، رئیس ارواح صلح در روزگار آدم در یورنشیا باقی ماند و اکنون به پرسنل فرماندار کل مقیم وصل است. و همین وِوُنا بود که هنگامی که میکائیل به دنیا آمد، به عنوان رهبر گروه فرشتگان به کرات اعلام نمود: "جلال بر خداوند در هاونا و صلح و خواست نیک در میان انسانها در زمین برقرار باد."

در ادوار پیشرفته‌تر تکامل سیاره‌ای این سرافیمها در جایگزین ساختن مفهوم هماهنگی الهی به جای ایدهٔ کفاره به عنوان فلسفهٔ نجات انسان بسیار مؤثر هستند.

4- *ارواح اعتماد*. سوءِ ظن واکنش ذاتی انسانهای بدوی است. تقلاهای نجات روزگاران اولیه به طور طبیعی موجب اعتماد نمی‌شود. اعتماد یک دستاورد جدید بشری است که به وسیلهٔ خدمت این سرافیمهای سیاره‌ای نظام آدم تحقق می‌یابد. مأموریت آنها این است که در اذهان انسانهای در حال تکامل اعتماد را تلقین کنند. خدایان بسیار معتمدند. پدر جهانی خواهان این است که از طریق تنظیم کننده به طور آزادانه به معاشرت با انسان اعتماد کند.

کل این گروه از سرافیمها بعد از ناکامی آدم به رژیم جدید منتقل شد، و آنان از آن هنگام به کارهای خود در یورنشیا ادامه داده‌اند. و آنها به طور کامل ناموفق نبوده‌اند، زیرا اکنون تمدنی در حال پیدایش است که در بر گیرندهٔ بیشتر ایده‌آلهای آنان مبنی بر اعتماد و اطمینان می‌باشد.

در روزگاران پیشرفته‌تر سیاره‌ای این سرافیمها قدردانی انسان را از این حقیقت افزایش می‌دهند که عدم اطمینان راز استمرار خرسندانه است. آنها به فیلسوفان انسانی کمک می‌کنند درک کنند که هنگامی که ناآگاهی برای موفقیت ضروری است، این یک اشتباه بزرگ است که مخلوق از آینده خبر داشته باشد. آنها ذائقهٔ انسان را برای شیرینی عدم اطمینان، و برای گیرائی و جذابیت آیندهٔ مبهم و نامعلوم افزایش می‌دهند.

5- *حمل کنندگان*. حمل کنندگان سیاره‌ای به تک تک کرات خدمت می‌کنند. اکثر موجوداتی که با پوشش سرافیمی به این سیاره آورده می‌شوند در حال گذر می‌باشند. آنها در اینجا صرفاً توقف می‌کنند. آنها تحت حفاظت حمل کنندگان ویژهٔ سرافی خود هستند، اما تعداد زیادی از این سرافیمها در یورنشیا ساکن هستند. اینها شخصیتهای انتقال هستند که از سیارات محلی عمل می‌کنند، مثل از یورنشیا تا جروسم.

ایدهٔ معمول شما از فرشتگان ناشی از این است: درست در هنگام لحظات پیش از مرگ فیزیکی گاهی اوقات یک پدیدهٔ انعکاسی در ذهن بشر رخ می‌دهد، و این خود آگاهی مبهم به نظر می‌رسد چیزی از شکل فرشتهٔ همراه را مجسم می‌کند، و این بلافاصله به ویژگیهای برداشت دیرینه از فرشتگانی که در ذهن آن فرد حفظ شده‌اند تبدیل می‌شود.

این ایدهٔ اشتباه که فرشتگان دارای بال هستند کاملاً به دلیل این تصورات باستانی نیست که آنان برای پرواز از میان هوا باید بال داشته باشند. موجودات بشری گاهی اوقات اجازه یافته‌اند که سرافیمها را که برای خدمت ترابری آماده می‌شدند مشاهده نمایند، و روایات این تجارب به اندازهٔ زیاد برداشت یورنشیایی از فرشتگان را تعیین نموده است. در مشاهدهٔ یک سرافیم انتقال که برای دریافت یک مسافر برای انتقال بین‌سیاره‌ای آماده می‌شده است، ممکن است چیزی که ظاهراً یک مجموعهٔ دوتایی بال است و از سر تا پای فرشته امتداد می‌یابد دیده شود. در واقع این بالها عایقهای انرژی — سپرهای اصطکاک — هستند.

هنگامی که موجودات آسمانی برای انتقال از یک کره به کرهٔ دیگر تحت پوشش سرافیمی قرار می‌گیرند، به ستاد مرکزی کره آورده می‌شوند، و بعد از ثبت نام مقتضی، به خواب انتقال فرو برده می‌شوند. در این اثنا، سرافیم انتقال درست برفراز قطب انرژی جهانی سیاره به یک حالت افقی قرار می‌گیرد. در حالی که سپرهای انرژی کاملاً باز هستند، شخصیت به خواب رفته توسط دستیاران افسر سرافی به طور ماهرانه مستقیماً روی فرشتهٔ حمل و نقل قرار داده می‌شود. سپس هر دو سپر فوقانی و تحتانی با دقت بسته و تنظیم می‌شوند.

و اکنون، تحت نفوذ تغییر دهندگان و فرستندگان، همینطور که سرافیم برای چرخش به داخل جریانات انرژی مدارهای جهان آماده می‌شود، یک دگرگونی عجیب آغاز می‌شود. نمود خارجی آن چنین است که سرافیم در دو انتهای خود به صورت نوک تیز بزرگ می‌شود و چنان در یک نور عجیب کهربایی رنگ احاطه می‌شود که به زودی غیرممکن است شخصیت تحت پوشش سرافیمی قرار گرفته را شناخت. هنگامی که همه چیز برای

عزیمت آماده است، رئیس ترابری کالسکهٔ حیات را به طور کامل بازبینی می‌کند، و آزمایشات معمول را انجام می‌دهد تا اطمینان حاصل کند فرشته به طور صحیح در مدار قرار گرفته است یا نه، و سپس اعلام می‌دارد که مسافر به طور صحیح در پوشش سرافیمی قرار گرفته، انرژیها تنظیم شده، فرشته عایق‌سازی شده، و این که همه چیز برای عزیمت برق‌آسا آماده است. سپس کنترلگران مکانیکی، دو تن از آنان، در جای خود قرار می‌گیرند. تا این هنگام نمای بیرونی سرافیم حمل و نقل تقریباً شفاف، لرزنده، و اژدر شکل با درخششی براق شده است. اکنون اعزام کنندهٔ حمل و نقلِ ناحیه گروههای کمکیِ فرستنده‌های انرژی زنده را که تعدادشان معمولاً هزار نفر است فرا می‌خواند، و همینطور که مقصد حمل و نقل را اعلام می‌دارد، دست دراز کرده و نقطهٔ نزدیک کالسکهٔ سرافی را لمس می‌کند، و کالسکه با سرعتی همانند آذرخش به جلو پرتاب می‌شود، و دنباله‌ای از درخشش آسمانی تا جایی که پوشش اتمسفری سیاره‌ای امتداد می‌یابد به جا می‌گذارد. در کمتر از ده دقیقه منظرهٔ اعجاب‌آور حتی برای بینش تقویت شدهٔ سرافی ناپدید می‌شود.

در حالی که گزارشات فضایی سیاره‌ای در نصف‌النهار ستاد مرکزی تخصیص یافتهٔ روحی در هنگام ظهر دریافت می‌شوند، حمل کنندگان از همین مکان در نیمه شب اعزام می‌شوند. این مناسبترین زمان برای عزیمت است و هنگامی که ساعت آن به گونه‌ای دیگر مشخص نشده باشد ساعت استاندارد است.

6- *ثبت کنندگان*. اینها مسئولان امور اصلی سیاره، آنطور که به صورت قسمتی از سیستم عمل می‌کند، و آنطور که به دولت جهان مرتبط و مربوط است، می‌باشند. آنها در ثبت امور سیاره‌ای عمل می‌کنند اما درگیر امور زندگی و وجود فردی نیستند.

7- *ذخیره‌ها*. سپاه ذخیرهٔ سِتانیای سرافیمهای سیاره‌ای در ارتباط نزدیک با ذخیره‌های فرزندان ماتریال در جروسم نگاهداری می‌شود. این ذخایر وافر به طور کامل برای هر مرحله از فعالیتهای چندگانهٔ این ردهٔ سراف تدارک می‌بیند. این فرشتگان همچنین پیام‌آوران شخصی سیستمهای محلی هستند. آنها به انسانهای در حال گذار، فرشتگان، و فرزندان ماتریال و نیز کسان دیگری که در ستاد مرکزی سیستم اقامت دارند خدمت می‌کنند. در حالی که یورنشیا در حال حاضر در خارج از مدارهای روحی ستانیا و نُرلاشیادک قرار دارد، شما سوا از آن در تماس نزدیک با امور بین‌سیاره‌ای هستید، زیرا این پیام‌آوران جروسم مکرراً به این کره و تمامی کرات دیگر سیستم می‌آیند.

6- خادمان دورهٔ گذار

سرافیم خدمتِ دورهٔ گذار، همانطور که از نامشان ممکن است بر آید، در هر جا که بتوانند به گذار مخلوق از وضعیت مادی به روحی کمک کنند، خدمت می‌کنند. این فرشتگان از کرات مسکونی تا پایتخت سیستمها خدمت می‌کنند، اما در حال حاضر آنهایی که در سِتانیا هستند

بیشترین تلاشهای خود را برای آموزش انسانهای در حال بقا در هفت کرهٔ قصر معطوف می‌دارند. این کار خدمتی مطابق هفت نوع تکلیف زیرین تنوع یافته است:

1- بشارت دهندگان سراف.

2- مفسران نژادی.

3- برنامه‌ریزان ذهن.

4- مشاوران مورانشیا.

5- تکنیسینها.

6- آموزگاران ثبت کننده.

7- ذخایر خادم.

شما پیرامون این خادمان سراف تا فرازگرایان گذار در رابطه با روایاتی که به کرات قصر و حیات مورانشیا مربوط است بیشتر یاد خواهید گرفت.

7- سرافیم آینده

این فرشتگان به طور گسترده خدمت نمی‌کنند به جز در قلمروهای قدیمی‌تر و در سیارات پیشرفتهٔ نبادان. تعداد زیادی از آنان در کرات سرافی نزدیک سلوینگتون به صورت ذخیره نگاه داشته شده‌اند. آنها در آنجا درگیر فعالیتهایی هستند که به پدیداری عصر نور و حیات در نبادان در آینده مربوط است. این فرشتگان در رابطه با دوران زندگانی انسان فرازگرا عمل می‌کنند اما تقریباً به طور انحصاری به آن انسانهایی که از طریق یکی از انواع تغییر یافتهٔ صعود بقا می‌یابند خدمت می‌کنند.

نظر به این که این فرشتگان به طور مستقیم درگیر یورنشیا یا مردم یورنشیا نیستند، بهتر است از توصیف فعالیتهای مجذوب کنندهٔ آنان خودداری شود.

8- سرنوشت فرشتگان سراف

منشأ سرافیمها در جهانهای محلی است، و در همین قلمروهای تولدشان برخی به سرنوشت خدمتگزاری دست می‌یابند. برخی از سرافیمها با کمک و مشورت فرشتگان اعظم ارشد می‌توانند به وظایف والای ستارگان تابناک عصر ارتقا یابند، در حالی که دیگران به منزلت و خدمت همرتبه‌های آشکار ناشدهٔ ستارگان عصر نائل می‌شوند. باز ممکن است به ماجراهای دیگری در

سرنوشت جهان محلی دست زده شود، اما هدف ابدی تمامی فرشتگان همواره سرافینگتون باقی می‌ماند. سرافینگتون آستان فرشتگان به بهشت و نیل به الوهیت، کرهٔ گذار از خدمت زمان تا خدمت والای ابدیت، می‌باشد.

سرافیمها می‌توانند به طرق فراوان ـــ صدها راه ـــ به بهشت دست یابند، اما مهمترین آنها چنان که در این روایات توصیف شده از قرار زیر می‌باشند:

1- دستیابی به پذیرش به منزلگاه سرافی در بهشت در یک ظرفیت شخصی از طریق دستیابی به کمال خدمت ویژه به عنوان یک استادکار آسمانی، یک مشاور تکنیکی، یا یک ثبت کنندهٔ آسمانی. یک یار بهشت شوند، و پس از این که به مرکز تمامی چیزها دست یافتند، شاید بعد برای انواع رسته‌های سرافی و دیگران یک خادم و مشاور ابدی شوند.

2- به سرافینگتون فرا خوانده شوند. تحت شرایط مشخص از بالا به سرافیمها فرمان داده می‌شود. در شرایط دیگر گاهی اوقات فرشتگان در مدت زمان بسیار کمتری نسبت به انسانها به بهشت دست می‌یابند. اما صرف نظر از این که هر زوج سراف چقدر با هم جور باشند، نمی‌توانند عزیمت به مقصد سرافینگتون و یا جای دیگر را آغاز نمایند. هیچ کس جز فرشتگان موفق نگاهبان سرنوشت نمی‌تواند از پیشروی به سوی بهشت از طریق یک مسیر تدریجی صعود تکاملی مطمئن باشد. سایرین همگی باید صبورانه منتظر ورود پیام‌آوران بهشت از نوع سوپرنافیم سوم که با فراخوانی برای پدیداری آنان از بالا فرمان می‌دهد بمانند.

3- نیل به بهشت از طریق تکنیک انسان تکاملی. انتخاب عالی سرافیمها در دوران زندگانی زمان کار فرشتهٔ نگاهبان است، به این منظور که به دوران زندگانی نهایی دست یابند و برای مأموریت به کرات جاودانهٔ خدمت سرافی واجد شرایط شوند. این راهنمایان شخصی فرزندان زمان نگاهبانان سرنوشت نامیده می‌شوند. این حاکی از آن است که آنها از مخلوقات انسانی در مسیر سرنوشت الهی حراست می‌کنند، و این که در انجام این کار سرنوشت والای خود را تعیین می‌کنند.

نگاهبانان سرنوشت از رسته‌های باتجربه‌تر شخصیتهای فرشتگان متعلق به کلیهٔ رده‌های سرافیمها که برای این خدمت کسب صلاحیت کرده‌اند انتخاب می‌شوند. کلیهٔ انسانهای در حال بقای برخوردار از سرنوشت یگانگی با تنظیم کننده، نگاهبانان تخصیص یافتهٔ موقت دارند، و هنگامی که بقا یافتگان انسانی به تکامل بایستهٔ عقلانی و معنوی دست می‌یابند این معاشران ممکن است به طور دائم به آنان وصل شوند. پیش از آن که فرازگرایان انسانی کرات قصر را ترک کنند، همگی از معاشران دائمی سراف برخوردار می‌شوند. پیرامون این گروه از ارواح خادم در ارتباط با روایات یورنشیا بحث خواهد شد.

برای فرشتگان میسر نیست که از سطح مبدأ انسانی به خداوند دست یابند، زیرا آنان "قدری بالاتر از شما خلق شده‌اند"، اما به طور خردمندانه چنین ترتیب داده شده که ضمن این که آنها به

هیچ وجه نمی‌توانند از پایین‌ترین نقطه، سرزمینهای دون پایهٔ معنوی وجود انسانی، شروع نمایند، می‌توانند نزد آنهایی که از پایین شروع می‌کنند به پایین روند و این مخلوقات را گام به گام و کره به کره به دروازه‌های هاونا هدایت کنند. هنگامی که فرازگرایان انسانی یوورسا را ترک می‌کنند تا دایره‌های هاونا را آغاز نمایند، آن نگاهبانان همراه به دنبال حیات در جسم، با یاران رهنوردشان موقتاً خداحافظی خواهند کرد، ضمن این که خود به سرافینگتون، مقصد فرشتگان در جهان بزرگ، سفر می‌کنند. در اینجا این نگاهبانان تلاش می‌کنند به هفت دایرهٔ نور سرافی دست یابند و بدون شک به آن می‌رسند.

بسیاری، ولی نه همهٔ آن سرافیمها که در طول حیات مادی به عنوان نگاهبانان سرنوشت تعیین شده‌اند معاشران انسانی خود را در سرتاسر مسیر دایره‌های هاونا همراهی می‌کنند، و برخی از سرافیمهای دیگر از میان مدارهای جهان مرکزی، به طریقی که کاملاً متفاوت از صعود انسانی می‌باشد، عبور می‌کنند. اما صرف نظر از مسیر صعود، تمامی سرافیمهای تکاملی از سرافینگتون عبور می‌کنند، و اکثریت این مسیر را به جای مدارهای هاونا تجربه می‌کنند.

سرافینگتون کرهٔ سرنوشت برای فرشتگان می‌باشد، و دستیابی آنها به این کره کاملاً متفاوت از تجارب رهنوردان انسانی در آسندینگتون می‌باشد. فرشتگان تا رسیدن به سرافینگتون به طور مطلق از آیندهٔ ابدی خود مطمئن نیستند. هیچ فرشته‌ای که به سرافینگتون دست یافته تاکنون شناخته نشده که دچار گمراهی شود. گناه هرگز پاسخی در قلب یک سرافیم تکمیل نخواهد یافت.

به فارغ‌التحصیلان سرافینگتون به طور گوناگون مأموریت داده می‌شود: نگاهبانان سرنوشتِ تجربهٔ دایرهٔ هاونا معمولاً به سپاه پایان دهندگان انسانی وارد می‌شوند. نگاهبانان دیگر که آزمونهای جدایی‌شان از هاونا را گذرانده‌اند، مکرراً به یاران انسانی خود در بهشت از نو می‌پیوندند، و برخی معاشران همیشگی پایان دهندگان انسانی می‌شوند، در حالی که دیگران به گروههای گوناگون پایان دهندگان غیرانسانی وارد می‌شوند، و بسیاری به سپاه تکمیل سرافی فرا خوانده می‌شوند.

9- سپاه سراف تکمیل

فرشتگان بعد از دستیابی به پدر ارواح و پذیرش به خدمت سرافی تکمیل، گاهی اوقات به خدمت کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند گمارده می‌شوند. آنها به وصلت به موجودات والای تثلیث یافتهٔ جهانها و خدمات متعالی بهشت و هاونا نائل می‌شوند. این سرافیمهای جهانهای محلی به طور تجربی تفاوت در پتانسیل الوهیت را جبران نموده‌اند و آنها را از ارواح خادم جهانهای مرکزی و ابرجهانها از پیش جدا ساخته‌اند. فرشتگان سپاه سرافی تکمیل به عنوان همکاران سکنافیمهای ابرجهان و به عنوان دستیاران رده‌های بالای بهشت - هاونای سوپرنافیمها خدمت می‌کنند. برای این فرشتگان دوران زندگانی زمان به اتمام رسیده است، و از این پس و برای همیشه آنها خادمان خداوند، همراهان شخصیتهای الهی، و همترازان پایان دهندگان بهشتی هستند.

تعداد زیادی از سرافیمهای تکمیل به جهانهای بومی خود باز می‌گردند، تا در آنجا خدمت عطیهٔ الهی را از طریق خدمت کمال تجربی تکمیل سازند. نبادان به طور نسبی یکی از جهانهای جوانتر است و از این رو از تعداد زیادی از این فارغ‌التحصیلان بازگشتهٔ سرافینگتون که در قلمروهای قدیمی‌تر یافت می‌شوند برخوردار نیست. با این وجود جهان محلی ما از ذخیرهٔ مکفی از سرافیم تکمیل تأمین شده است، زیرا مهم است که قلمروهای تکاملی همانطور که به موقعیت نور و حیات نزدیک می‌شوند نیاز فزایندهٔ خود را برای این خدمات آشکار سازند. سرافیمهای تکمیل اکنون به طور گسترده با رده‌های عالی سرافیمها خدمت می‌کنند، اما برخی با هر یک از رده‌های دیگر فرشتگان خدمت می‌کنند. حتی کرهٔ شما از خدمت گستردهٔ دوازده گروه تخصصی سپاه سرافی تکمیل بهره‌مند است. این سرافیمهای استاد متعلق به سرپرستی سیاره‌ای هر پرنس سیاره‌ایِ به تازگی مأموریت یافته در کرات مسکونی را همراهی می‌کنند.

بسیاری از مسیرهای مجذوب کنندهٔ خدماتی برای سرافیمهای تکمیل باز هستند، اما به همان اندازه که آنان همگی مشتاق مأموریت به عنوان نگاهبان سرنوشت در روزگاران پیش از بهشت بودند، در تجربهٔ پس از بهشت به عنوان همراهان اعطایی پسران ظهور یافتهٔ بهشت بسیار خواهان خدمت می‌باشند. آنها هنوز به حد وافر وقف آن برنامهٔ جهانی شروع مخلوقات انسانی کرات تکاملی در سفری طولانی و فریبنده به سوی هدف بهشتی الوهیت و ابدیت هستند. در طول تمامی ماجرای انسانی یافتن خداوند و رسیدن به کمال الهی، این ارواح خادم فرشتگان سراف تکمیل، به همراه ارواح وفادار خادم زمان، همواره و برای همیشه دوستان واقعی و یاوران قابل اعتماد شما می‌باشند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق که با تقاضای رئیس گروههای سرافی نبادان عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 40

پسران فراز یابندهٔ خداوند

مانند بسیاری از گروههای اصلی موجودات جهان، هفت طبقهٔ کلی از پسران فراز یابندهٔ خداوند آشکار شده است:

1- انسانهای با پدر یگانه شده.

2- انسانهای با پسر یگانه شده.

3- انسانهای با روح یگانه شده.

4- سرافیمهای تکاملی.

5- پسران فراز یابندهٔ ماتریال.

6- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد.

7- تنظیم کنندگان شخصی شده.

داستان این موجودات، از انسانهای حیوان منشأ دون پایهٔ کرات تکاملی تا تنظیم کنندگان شخصی شدهٔ پدر جهانی، نمایانگر شرح شکوهمند اعطای بی‌دریغ محبت الهی و فروتنی مهرآمیز در سرتاسر زمان در تمامی جهانهای آفرینش گستردهٔ الوهیتهای بهشت می‌باشد.

ارائهٔ این مطالب با توصیفی از الوهیتها آغاز شد، و داستان گروه به گروه، از نردبان دسته‌بندی جهانی موجودات زنده فرود آمد تا این که به پایین‌ترین ردهٔ حیات که از عطیهٔ پتانسیل جاودانگی برخوردار است رسید. و اکنون من که از یک منشأ انسانی در یک کرهٔ تکاملی فضا در گذشته برخوردارم، از سلوینگتون اعزام گشته‌ام تا وصف مقصود جاودانهٔ خدایان را پیرامون رده‌های فراز یابندهٔ فرزندی، و به طور ویژه در رابطه با مخلوقات انسانی زمان و مکان به طور مبسوط شرح و توصیف آن را ادامه دهم.

از آنجا که بخش عمدهٔ این روایت به بحث پیرامون سه نوع اصلی از انسانهای فرازگرا اختصاص خواهد یافت، در ابتدا رده‌های غیرانسانی فراز یابندهٔ فرزندی — سرافی، آدمی، بینابینی، و تنظیم کننده — مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

1- سرافیمهای تکاملی

مخلوقات انسانی متعلق به منشأ حیوانی تنها موجوداتی نیستند که از امتیاز فرزندی بهره‌مندند. گروههای فرشتگان نیز در فرصت آسمانی برای رسیدن به بهشت سهیمند. فرشتگان نگاهبان سراف نیز، از طریق تجربه و خدمت به همراه انسانهای فرازگرای زمان، به رتبهٔ فرازگرای فرزندی دست می‌یابند. این فرشتگان از طریق سرافینگتون به بهشت دست می‌یابند، و بسیاری به سپاه نهایت انسانی فرا خوانده می‌شوند.

صعود به قله‌های آسمانی پایانمندی فرزندی خداوند دستاوردی ماهرانه برای یک فرشته است، موفقیتی که بسیار فراتر از نیل شما به بقای جاودانه از طریق طرح پسر جاودان و کمک پیوسته موجود تنظیم کنندهٔ ساکن می‌باشد، اما سرافیم نگاهبان، و گاهی اوقات دیگران در واقع این فرازیابیها را به انجام می‌رسانند.

2- پسران فراز یابندهٔ ماتریال

پسران ماتریال خداوند به همراه ملک صادقها و همکارانشان، که همگی به عنوان پسران فرود یابنده طبقه‌بندی شده‌اند، در جهان محلی آفریده می‌شوند. و به راستی، آدمهای سیاره‌ای — پسران و دختران ماتریال کرات تکاملی — پسران فرود یابنده هستند، که از کرات مبدأ خود، پایتختهای سیستمهای محلی، به کرات مسکونی پایین می‌آیند.

هنگامی که چنین آدم و حوایی در مأموریتهای سیاره‌ای مشترک خویش به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک به طور کامل موفقند، در سرنوشت ساکنان کراتشان سهیم می‌شوند. هنگامی که چنین کره‌ای در مراحل پیشرفتهٔ نور و حیات استقرار می‌یابد، این پسر و دختر وفادار ماتریال اجازه می‌یابند از تمامی وظایف اداری سیاره‌ای کناره‌گیری کنند، و بعد از این که بدین گونه از ماجرای فرود آزاد شدند، اجازه می‌یابند خود را به عنوان پسران کامل شدهٔ ماتریال در اسناد جهان محلی ثبت نام کنند. به همین ترتیب، هنگامی که مأموریت سیاره‌ای برای مدتی طولانی به تأخیر می‌افتد، پسران ماتریال برخوردار از وضعیت ساکن — شهروندان سیستمهای محلی — می‌توانند از فعالیتهای کرات اقامتشان دست کشند و به طور مشابه به عنوان پسران کامل شدهٔ ماتریال ثبت نام کنند. بعد از این تشریفات چنین آدمها و حواهای رهایی یافته‌ای به عنوان پسران فراز یابندهٔ خداوند اعتبار می‌یابند و می‌توانند فوراً سفر طولانی به هاونا و بهشت را آغاز نمایند، و در نقطهٔ دقیق موقعیت و پیشرفت معنویِ آن لحظهٔ خود شروع کنند. و آنها این سفر را در همراهی با پسران فراز یابندهٔ انسانی و سایرین به انجام می‌رسانند، و به آن ادامه می‌دهند تا این که خداوند را یافته و به سپاه نهایت انسانی در خدمت جاودانهٔ الوهیتهای بهشت دست یابند.

3- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد

هر دو گروه مخلوقات بینابینی، گر چه از فواید فوری عطایای سیاره‌ای پسران فرود یابندهٔ خداوند محروم هستند، گر چه صعود به بهشت برای مدتی طولانی به تعویق می‌افتد، با این وجود، بلافاصله بعد از این که یک سیارهٔ تکاملی به ادوار میانی نور و حیات (اگر نه پیش از آن) دست یافت، از وظایف سیاره‌ای معاف می‌شوند. گاهی اوقات اکثر آنان به همراه پسرعموهای انسانی‌شان، در روز فرود آمدن معبد نور و ارتقاءِ پرنس سیاره‌ای به مقام حکمران سیاره‌ای، به دنیای بعد انتقال می‌یابند. هر دو رده، به دنبال معاف شدن از خدمت سیاره‌ای، در جهان محلی به عنوان پسران فراز یابندهٔ خداوند ثبت نام می‌شوند و فوراً صعود طولانی به بهشت را از طریق همان مسیرهایی که برای پیشروی نژادهای انسانی کرات مادی مقرر گشته آغاز می‌کنند.
سرنوشت گروه اولیه حضور در گروههای گوناگون پایانمند است، اما بینابینیهای ثانویه یا وابسته به آدم همگی مسیر ثبت نام در سپاه انسانی نهایت را طی می‌کنند.

4- تنظیم کنندگان شخصی شده

هنگامی که انسانهای زمان قادر به دستیابی به بقای جاودانهٔ ارواح خود در همکاری سیاره‌ای با هدایای روحی پدر جهانی نمی‌شوند، چنین شکستی هیچگاه به سبب غفلت در کار، خدمت روحانی، سرویس، یا جانفشانی تنظیم کننده نیست. در هنگام مرگ انسانی این ناصحان ترک شده به دیوینینگتون باز می‌گردند، و متعاقباً، به دنبال صدور حکم فرد بقا نیافته ممکن است از نو به کرات زمان و فضا گمارده شوند. گاهی اوقات بعد از خدمات مکرر از این نوع یا به دنبال یک تجربهٔ غیرعادی، مثل کارکرد به عنوان تنظیم کنندهٔ ساکن یک پسر اعطایی در جسم ظهور یافته، این تنظیم کنندگان مؤثر توسط پدر جهانی شخصی می‌شوند.

تنظیم کنندگان شخصی شده موجوداتی از یک مرتبت بی‌نظیر و غیرقابل تصورند. آنها که بدواً از منزلت پیش شخصی وجود گرایانه برخوردارند، از طریق شرکت در حیات و دوران زندگی انسانهای دون پایهٔ کرات مادی تجربه کسب کرده‌اند. و چون منشأ و سرچشمهٔ شخصیتی که به این تنظیم کنندگان فکری با تجربه اعطا شده در خدمت روحانی شخصی و مداوم پدر جهانی، مبنی بر اعطاهای شخصیت تجربی به آفرینش مخلوقات او است، این تنظیم کنندگان شخصی شده به عنوان پسران فراز یابندهٔ خداوند، بالاترین رده در میان تمامی چنین رسته‌های فرزندی، طبقه‌بندی شده‌اند.

5- انسانهای زمان و فضا

انسانها آخرین حلقه در زنجیرهٔ آن موجوداتی را که پسران خداوند نامیده می‌شوند نمایندگی می‌کنند. لمس شخصی پسر اولیه و جاودان از طریق سلسله‌ای از جسمیت یابیهایی که به طور کاهش یابنده الهی و به طور فزاینده بشری است به پایین منتقل می‌شود، تا این که موجودی از راه

می‌رسد که بسیار شبیه شما است، کسی که می‌توانید ببینید، بشنوید، و لمس کنید. و سپس شما به طور روحانی از این حقیقت بزرگ که ایمان شما می‌تواند دریابد آگاه می‌شوید: فرزندی با خدای جاودانه!

به همین ترتیب روح اولیه و بیکران، از طریق یک رشتهٔ طولانی از مرتبتهای به طور کاهش یابنده الهی و به طور فزاینده بشری، به مخلوقات در حال تقلای عالم نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود، و به مرز تجلی در فرشتگان — که شما اندکی پایین‌تر از آنان آفریده شده‌اید — می‌رسد، فرشتگانی که شخصاً از شما نگاهبانی نموده و شما را در سفر حیات دوران زندگانی انسانی زمان هدایت می‌کنند.

خداوند پدر بدین گونه برای چنین تماس نزدیک شخصی با تعداد تقریباً بیشمار مخلوقات فراز یابنده در سرتاسر جهان جهانها به پایین فرود نمی‌آید و نمی‌تواند چنین کند. اما پدر از تماس شخصی با مخلوقات دون پایهٔ خود محروم نیست. شما بدون حضور الهی نیستید. اگر چه خداوند پدر از طریق تجلی مستقیم شخصیت نمی‌تواند با شما باشد، او در هویت تنظیم کنندگان فکریِ ساکن، در شما و از شما است. بدین گونه پدر که در شخصیت و در روح از شما از همه دورتر است، در گسترهٔ شخصیت و در لمس روحیِ همدلی درونی با همان ارواح پسران و دختران فانی خود به شما از همه نزدیکتر می‌شود.

تعیین هویت روحی در بر گیرندهٔ راز بقای شخصی است و سرنوشت فرازیابی معنوی را تعیین می‌کند. و چون تنظیم کنندگان فکر تنها ارواح بالقوهٔ پیوند هستند که در طول حیات در جسم با انسان تعیین هویت می‌شوند، انسانهای زمان و مکان بدواً مطابق روابطشان با این هدایای الهی، ناصحان ساکن اسرارآمیز، طبقه‌بندی می‌شوند. این طبقه‌بندی به ترتیب زیر است:

1- انسانهای برخوردار از تنظیم کنندهٔ اقامت موقت یا تجربی.

2- انسانهای برخوردار از تنظیم کنندهٔ نوع غیر پیوند یابنده.

3- انسانهای برخوردار از پتانسیل پیوند با تنظیم کننده.

سری اول — انسانهای برخوردار از تنظیم کنندهٔ اقامت موقت یا تجربی.
نامگذاری این سری برای هر سیارهٔ در حال تکامل موقتی است، و در طول مراحل اولیهٔ تمامی کرات مسکونی مورد استفاده واقع می‌شود، به جز آنهایی که متعلق به سری دوم هستند.

انسانهای سری اول در طول ادوار اولیهٔ بشری در کرات فضا سکونت دارند و در بر گیرندهٔ بدوی‌ترین انواع اذهان بشری هستند. در بسیاری کرات نظیر یورنشیای پیش از عهد آدم تعداد زیادی از انواع بالاتر و پیشرفته‌تر انسانهای بدوی ظرفیت بقا را کسب می‌کنند اما نمی‌توانند به پیوند با تنظیم کننده دست یابند. برای اعصار پی در پی، پیش از صعود انسان به سطح خواست بالاتر معنوی، تنظیم کنندگان اذهان این مخلوقات در حال تقلا را در طول زندگی کوتاه آنان در

جسم اشغال می‌کنند، و لحظه‌ای که تنظیم کنندگان در اذهان این مخلوقات ارادی سکنی می‌گزینند، فرشتگان گروهی نگاهبان شروع به عمل می‌کنند. در حالی که این انسانهای متعلق به سری اول نگاهبانان شخصی ندارند، از نگاهبانان گروهی برخوردارند.

یک تنظیم کنندهٔ تجربی در سرتاسر زندگی یک موجود بشری بدوی در جسم با او باقی می‌ماند. تنظیم کنندگان بسیار به پیشرفت انسانهای بدوی کمک می‌کنند اما قادر نیستند با چنین انسانهایی پیوندهای ابدی شکل دهند. خدمت روحانی موقت تنظیم کنندگان دو چیز انجام می‌دهد: اول، آنها تجربهٔ ارزشمند و واقعی در طبیعت و کارکرد خرد تکاملی را کسب می‌کنند، تجربه‌ای که در رابطه با تماسهای بعدی در کرات دیگر برخوردار از موجودات تکامل یافته‌تر گرانبها خواهد بود. دوم، اقامت موقت تنظیم کنندگان به آماده‌سازی انسانهای تابع آنها برای پیوند محتمل متعاقب روحی بسیار کمک می‌کند. کلیهٔ این نوع از روانهای جویندهٔ خداوند از طریق پذیرش معنوی روح مادر جهان محلی به حیات جاودانه دست می‌یابند، و بدین گونه انسانهای فرازگرای نظام جهان محلی می‌شوند. بسیاری از اشخاص از یورنشیای پیش از دوران آدم بدین گونه به کرات قصر سِتانیا پیشروی کردند.

خدایانی که مقرر داشتند انسان از طریق اعصار طولانی مرارتها و محنتهای تکاملی به سطوح بالاتر هوشمندی معنوی فراز یابد، وضعیت و نیازهای او را در هر مرحلهٔ صعود مورد ملاحظه قرار می‌دهند، و همیشه به گونه‌ای الهی منصف و عادل هستند، حتی در قضاوتهای نهایی پیرامون این انسانهای در حال تقلای روزگاران اولیهٔ نژادهای در حال تکامل به طور مسحور کننده بخشنده‌اند.

سری دوم — انسانهای برخوردار از تنظیم کنندهٔ نوع غیر پیوند یابنده. اینها انواع موجودات بشری ویژه‌ای هستند که قادر نیستند پیوند ابدی با تنظیم کنندگان ساکن خود را به انجام رسانند. نوع طبقه‌بندی در میان نژادهای یک، دو، و سه مغزه عاملی در پیوند با تنظیم کننده نیست. تمامی این انسانها شبیه هم هستند، اما این انواع غیر پیوند یابنده با تنظیم کننده یک ردهٔ کاملاً متفاوت و به طور قابل ملاحظه تغییر یافتهٔ مخلوقات ارادی هستند. بسیاری از تنفس ناکنندگان به این سری تعلق دارند، و گروههای بیشمار دیگری وجود دارند که بر حسب معمول با تنظیم کنندگان پیوند نمی‌یابند.

هر عضو این گروه در طول حیات در جسم، همانند سری شمارهٔ یک، از خدمت روحانی تنها یک تنظیم کننده برخوردار است. در طول حیات موقت این تنظیم کنندگان برای انسانهای تابع خودِ برخودار از سکونت موقت هر کاری را که برای کرات دیگر، که در آنها انسانها از پتانسیل پیوند برخوردارند، انجام می‌شود انجام می‌دهند. انسانهای این سری دوم اغلب توسط تنظیم کنندگان باکره مورد سکونت واقع می‌شوند، اما انواع بالاتر بشری اغلب در ارتباط با ناصحان استاد و با تجربه هستند.

در طرح فراز برای ارتقاءِ مخلوقات حیوان منشأ، این موجودات از همان سرویس اختصاصی پسران خداوند بهره‌مند هستند که به نوع یورنشیایی انسانها ارزانی داشته می‌شود. همکاری

سرافی با تنظیم کنندگان در سیارات غیر پیوندی به همان اندازه کامل فراهم می‌شود که در کرات برخوردار از پتانسیل پیوند. نگاهبانان سرنوشت در چنین کراتی همانقدر خدمت می‌کنند که در یورنشیا انجام می‌دهند، و به طور مشابه در هنگام بقای انسانی، که در آن موقع روح بقا یافته با روح پیوند می‌یابد، عمل می‌کنند.

هنگامی که شما با این انواع تغییر یافتهٔ انسانی در کرات قصر مواجه می‌شوید، هیچ مشکلی در برقراری ارتباط با آنان نخواهید داشت. در آنجا آنها با همان زبان سیستم صحبت می‌کنند، اما از طریق یک تکنیک تعدیل یافته. این موجودات با نوع حیات مخلوق شما در روح و تجلی شخصیت یکسان هستند، و فقط در برخی جنبه‌های فیزیکی و در این واقعیت که با تنظیم کنندگان فکری غیرقابل پیوند هستند فرق می‌کنند.

در رابطه با این که چرا این نوع مخلوق هرگز نمی‌تواند با تنظیم کنندگان پدر جهانی پیوند یابد، من نمی‌توانم چیزی بگویم. برخی از ما به این اعتقاد تمایل داریم که حاملین حیات، در تلاششان برای فرموله کردن موجوداتی که قادر به حفظ وجود در یک محیط غیرعادی سیاره‌ای باشند، با ضرورت ایجاد چنان تغییرات رادیکالی در طرح جهانی مخلوقات ارادی هوشمند مواجه هستند که اساساً به وجود آوردن پیوند دائم با تنظیم کنندگان غیرممکن می‌شود. ما اغلب این سئوال را مطرح کرده‌ایم: آیا این یک بخش در نظر گرفته شده یا در نظر گرفته ناشدهٔ طرح صعود است؟ اما پاسخی دریافت نکرده‌ایم.

سری سوم — انسانهای برخوردار از پتانسیل پیوند با تنظیم کننده. کلیهٔ انسانهای با پدر پیوند خورده از منشأ حیوانی هستند، درست مثل نژادهای یورنشیا. آنها در بر گیرندهٔ انواع انسانهای یک مغزه، دو مغزه، و سه مغزهٔ برخوردار از پتانسیل پیوند با تنظیم کننده هستند. مردم یورنشیا از نوع بینابینی یا دو مغزه هستند، و از جوانب بسیار به لحاظ انسانی برتر از گروههای یک مغزه می‌باشند، اما در مقایسه با رده‌های سه مغزه قطعاً محدود می‌باشند. این سه نوع عطیهٔ فیزیکی مغزی عاملی در اعطای تنظیم کننده، در سرویس سرافی، یا در هر مرحلهٔ دیگر خدمت روحی نیستند. تفاوت عقلانی و معنوی میان سه نوع مغز نمایانگر افرادی است که جدا از آن در عطیهٔ ذهنی و پتانسیل معنوی کاملاً شبیه هم هستند. آنها در حیات موقت از همه عالیترند و به تدریج که کرات قصر یک به یک پیموده می‌شوند تمایل به کاهش دارند. از ستاد مرکزی سیستم به بعد، پیشرفت این سه نوع همانند است، و سرنوشت بهشتی نهایی آنها یکسان می‌باشد.

سری شماره گذاری نشده. این روایات به هیچ وجه نمی‌توانند در بر گیرندهٔ تمامی تنوعات شگفت‌انگیز در کرات تکاملی باشند. شما می‌دانید که هر دهمین کره یک سیارهٔ دهگان یا آزمایشی است، اما شما هیچ چیز از تنوعات دیگری را که حرکت منظم کرات تکاملی را نشان می‌دهد نمی‌دانید. تفاوتهای بیشمار بسیاری برای گفتن وجود دارد، حتی میان رده‌های آشکار شدهٔ مخلوقات زنده، مثلاً بین سیارات یک گروه، اما این شرح تفاوتهای اساسی در رابطه با دوران زندگانی صعود را مشخص می‌سازد. و دوران زندگانی صعود مهمترین عامل در هر بررسی دقیق انسانهای زمان و فضا می‌باشد.

در رابطه با احتمال بقای انسان، بگذارید برای همیشه روشن شود: کلیهٔ ارواح هر مرحلهٔ ممکن از وجود انسانی بقا خواهند یافت، مشروط به این که به همکاری با تنظیم کنندگان ساکن خود اشتیاق نشان دهند و برای یافتن خداوند و دستیابی به کمال الهی ابراز تمایل کنند، حتی اگر این تمایلات اولین نشانه‌های خفیف درک بدوی آن "نور حقیقی باشد که هر انسانی را که به دنیا وارد می‌شود فروزان می‌سازد."

6- پسران ایماندار خداوند

نژادهای انسانی نمایندگان پایین‌ترین ردهٔ آفرینش هوشمند و شخصی هستند. شما انسانها به طور الهی مورد مهر واقع شده‌اید، و هر یک از شما می‌تواند پذیرش سرنوشت مشخص یک تجربهٔ شکوهمند را انتخاب نماید، اما هنوز سرشت شما از مرتبت الهی نیست. شما کاملاً انسان هستید. شما در لحظه‌ای که یگانگی به وقوع بپیوندد به عنوان پسران فراز یابنده محسوب خواهید شد، اما وضعیت انسانهای زمان و مکان، پیش از رویداد آمیختگی نهایی روح بقا یافتهٔ انسان با نوعی روح جاودانه و فناناپذیر، وضعیت پسران ایماندار است.

این یک واقعیت پرشکوه و آسمانی است که چنین مخلوقات دون پایه و مادی همچون موجودات بشری یورنشیا پسران خداوند هستند، فرزندان با ایمان والاترین‌ها. "بنگرید، پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته که ما پسران خداوند خوانده می‌شویم." "به تمام کسانی که به او ایمان آوردند این توانایی را داد که دریابند پسران خداوند هستند." در حالی که "هنوز آشکار نیست در آینده چگونه خواهید بود"، حتی اکنون "شما پسران با ایمان خداوند هستید"، "زیرا شما روح اسارت مجدد به ترس را دریافت نکرده‌اید، بلکه روح فرزندی را دریافت نموده‌اید، و به واسطهٔ آن فریاد بر می‌آورید: ای پدر ما". پیامبر روزگاران قدیم به نام خدای جاودانه چنین سخن گفت: "حتی به آنها در خانه‌ام جایی و نامی بهتر از پسران خواهم داد، به آنان نامی ابدی خواهم داد، نامی که قطع نخواهد شد". "و چون شما فرزند هستید، خداوند روح پسر خود را به داخل قلوب شما روانه ساخته است."

کلیهٔ کرات تکاملی برخوردار از زیستگاه انسانی دارای این پسران ایماندار خداوند می‌باشند، پسران زیبندگی و بخشندگی، موجودات انسانی که به خانوادهٔ الهی تعلق داشته و از این رو پسران خداوند نامیده می‌شوند. انسانهای یورنشیا حق دارند خود را پسران خداوند بدانند زیرا:

1- شما پسران وعدهٔ معنوی هستید، پسران با ایمان. شما مرتبت فرزندی را پذیرفته‌اید. شما به واقعیت فرزندی خویش ایمان دارید، و از این رو فرزندی شما با خداوند برای ابد واقعی می‌شود.

2- یک پسر آفرینندهٔ خداوند یکی از شما گشت. او در واقع برادر بزرگتر شما است. و اگر در روح به راستی برادران خویشاوند مسیح، میکائیل پیروزمند، شوید، پس در روح نیز باید پسران آن پدری که به طور مشترک دارید باشید — حتی پدر جهانی همه.

3- شما پسر هستید زیرا روح یک پسر روی شما ریخته شده، و به طور آزادانه و قطعی به تمامی نژادهای یورنشیا اهدا شده است. این روح همواره شما را به سوی پسر الهی که منبع آن است و به سوی پدر بهشتی که منبع آن پسر الهی است جلب خواهد کرد.

4- پدر جهانی از روی خواست آزاد الهی خود به شما شخصیتهای مخلوق را اهدا کرده است. به شما قدری از آن خود انگیختگی الهی عمل خواست آزاد اعطا شده است که خداوند با تمامی آنهایی که بتوانند پسران او شوند قسمت می‌کند.

5- در درون شما جزئی از پدر جهانی سکنی می‌گزیند، و شما بدین گونه به طور مستقیم با پدر الهیِ تمامی پسران خداوند خویشاوند هستید.

7- انسانهای با پدر یگانه شده

فرستادن تنظیم کنندگان، سکنی گزینان آنان، به راستی یکی از اسرار غیرقابل درک خداوند پدر است. این اجزای طبیعت الهیِ پدر جهانی پتانسیل جاودانگی مخلوق را با خود حمل می‌کنند. تنظیم کنندگان ارواح فناناپذیر هستند، و یگانگی با آنها حیات جاودانه را به روح انسان یگانه شده اعطا می‌دارد.

نژادهای انسانی بقا یافتهٔ خود شما به این پسران فراز یابندهٔ خداوند تعلق دارند. شما اکنون پسران سیاره‌ای هستید، مخلوقاتی تکاملی که از کاشتهای حاملین حیات ناشی شده و از طریق آمیختگی با حیات نوع آدم تعدیل یافته‌اید. شما هنوز به سختی پسران فراز یابندهٔ خداوند هستید، اما در واقع پسران برخوردار از پتانسیل فراز می‌باشید — حتی تا بالاترین قله‌های جلال و نیل به الوهیت — و شما می‌توانید از طریق ایمان و توسط همکاری داوطلبانه با فعالیتهای معنوی کنندهٔ تنظیم کنندهٔ ساکن به این مرتبت معنوی فرزندی فراز یابنده دست یابید. هنگامی که شما و تنظیم کنندهٔ شما سرانجام و برای ابد پیوند یافتید، هنگامی که شما دو تا یگانه شدید، حتی آنطور که در میکائیل مسیح، پسر خداوند و پسر انسان یکی هستند، در واقع آنگاه پسران فراز یابندهٔ خداوند شده‌اید.

شرح جزئیات دوران زندگانی تنظیم کننده طی خدمت اقامتی در درون فرد در یک سیارهٔ آزمایشی و تکاملی بخشی از مأموریت من نیست. شرح مبسوط این حقیقت بزرگ تمام دوران زندگانی شما را در بر می‌گیرد. من اشاره به برخی کارکردهای تنظیم کنندگان را درج می‌کنم تا پیرامون انسانهای یگانه شده با تنظیم کننده یک بیان کامل به عمل آورم. این اجزای خداوند ساکن در فرد از روزگاران اولیهٔ وجود فیزیکی تا تمام دوران فراز یابنده در نبادان و اروانتان و طی هاونا تا خود بهشت با نوع وجودی شما هستند. از این رو، در ماجرای جاودانه، همین تنظیم کننده با شما و از شما یگانه است.

اینها انسانهایی هستند که پدر جهانی به آنان فرمان داده است: ”کامل باشید، همانطور که من کاملم.“ پدر خود را به شما هدیه داده، روح خود را در درون شما قرار داده، ***از این رو*** از شما کمال غائی را مطالبه می‌کند. روایت صعود بشری از کرات انسانی زمان تا قلمرو الهی ابدیت در بر گیرندهٔ یک شرح خیره کننده است که در مأموریت من گنجانیده نشده است، اما این ماجرای آسمانی باید مطالعهٔ عالی انسان فانی باشد.

یگانگی با جزئی از پدر جهانی برابر با تأیید الهی نیل نهایی به بهشت می‌باشد، و چنین انسانهای پیوند یافته با تنظیم کننده تنها طبقهٔ موجودات بشری هستند که همگی مدارهای هاونا را پیموده و خداوند را در بهشت پیدا می‌کنند. برای انسان با تنظیم کننده پیوند یافته مسیر زندگی خدمت جهانی کاملاً باز است. چه سرنوشت شکوهمند و نیل پرجلالی در انتظار تک تک شما است! آیا از آنچه برای شما انجام شده به طور کامل قدردانی می‌کنید؟ آیا عظمت قله‌های پیشرفت جاودانه را که در برابر شما گسترده شده درک می‌کنید؟ — حتی شما که اکنون در مسیر حقیرانهٔ حیات موسوم به ”درهٔ گریه‌ها“ کشان کشان راه می‌روید؟

8- انسانهای با پسر یگانه شده

در حالی که تمامی انسانهای بقا یافته عملاً در یکی از کرات قصر یا بلافاصله بعد از ورودشان به کرات بالاتر مورانشیا با تنظیم کنندگان خود پیوند می‌یابند، مواردی وجود دارد که پیوند به تأخیر می‌افتد. برخی این تضمین نهایی بقا را تا هنگام رسیدن به آخرین کرات آموزشی ستاد مرکزی جهان تجربه نمی‌کنند، و تعداد اندکی از این کاندیداهای انسانی برای حیات پایان ناپذیر کاملاً از دستیابی به پیوند هویت با تنظیم کنندگان باوفایشان ناکام می‌مانند.

چنین انسانهایی توسط مسئولین قضایی لایق بقا پنداشته شده‌اند، و حتی تنظیم کنندگان آنان با بازگشت از دیوینینگتون صعود آنان را به کرات قصر مورد تصدیق قرار داده‌اند. چنین موجوداتی از میان یک سیستم، یک کوکبه، و از میان کرات آموزشی مدار سلوینگتون صعود کرده‌اند. آنها از ”هفتاد برابر هفت“ فرصت برای پیوند بهره‌مند شده‌اند و هنوز قادر به نیل به یگانگی با تنظیم کنندگان خود نشده‌اند.

هنگامی که آشکار می‌شود یک مشکل هماهنگی مانع یگانگی با پدر است، داوران بقای متعلق به پسر آفریننده تشکیل جلسه می‌دهند. و هنگامی که این دادگاه تحقیق، که توسط یک نمایندهٔ شخصی قدمای ایامها مورد تأیید قرار گرفته، سرانجام حکم قطعی صادر می‌کند که انسان فرازگرا به هیچ دلیل آشکار مقصر به ناکامی در نیل به یگانگی نیست، در اسناد جهان محلی چنین گواهی می‌دهند و به روال معمول این یافته را به قدمای ایامها منتقل می‌کنند. بعد از آن تنظیم کنندهٔ ساکن برای تأیید توسط ناصحان شخصی شده فوراً به دیوینینگتون باز می‌گردد، و به دنبال این عزیمت انسان مورانشیا با یک هدیهٔ فردیت یافتهٔ روح پسر آفریننده فوراً پیوند می‌یابد.

همانطور که کرات مورانشیای نبادان با انسانهای با روح پیوند یافته قسمت می‌شوند، این مخلوقات با پسر پیوند یافته نیز خدمت اروانتان را با برادرانِ با تنظیم کننده پیوند یافتهٔ خود که در حال سفر به داخل به سوی جزیرهٔ دوردست بهشت هستند قسمت می‌کنند. آنها به راستی برادران شما هستند، و شما همینطور که از میان کرات آموزشی ابرجهان عبور می‌کنید به قدر زیاد از همنشینی با آنان لذت می‌برید.

انسانهای با پسر پیوند یافته یک گروه بیشمار نیستند، و کمتر از یک میلیون از آنها در ابرجهان اروانتان وجود دارد. آنها صرف نظر از سرنوشت اقامتی در بهشت به هر لحاظ با معاشران با تنظیم کننده پیوند یافتهٔ خود برابرند. آنها به طور مکرر در مأموریتهایی برای ابرجهان به بهشت سفر می‌کنند، اما به ندرت به طور دائم در آنجا اقامت می‌گزینند، و به عنوان یک طبقه، به ابرجهان زادگاه خود محدود هستند.

9- انسانهای با روح یگانه شده

انسانهای فرازگرای با روح یگانه شده شخصیتهای منبع سوم نیستند. آنها در مدار شخصیت پدر گنجانده شده‌اند، اما آنان با اجزایی از روحِ پیش ذهن سومین منبع و مرکز پیوند یافته‌اند. چنین پیوندی با روح هرگز در طول دوران حیات طبیعی رخ نمی‌دهد. آن فقط در هنگام بیدار کردن مجدد انسان در وجود مورانشیا در کرات قصر به وقوع می‌پیوندد. در تجربهٔ پیوند هیچ تداخلی وجود ندارد. مخلوق ارادی یا با روح، یا با پسر و یا با پدر پیوند می‌یابد. آنهایی که با تنظیم کننده یا پدر پیوند یافته‌اند هرگز با روح یا پسر پیوند نمی‌یابند.

این واقعیت که این انواع مخلوقات انسانی کاندیداهای پیوند با تنظیم کننده نیستند مانع اقامت گزیدن تنظیم کنندگان در آنها در طول حیات در جسم نمی‌گردد. تنظیم کنندگان در اذهان این موجودات در طول مدت حیات مادی کار می‌کنند اما هرگز با ارواح شاگرد خود به طور ابدی یکی نمی‌شوند. در طول این اقامت موقت تنظیم کنندگان همان همتای روحی برخوردار از طبیعت انسانی — روح — را به طور مؤثر می‌سازند که برای کاندیداهای پیوند با تنظیم کننده به وجود می‌آورند. تا هنگام مرگ انسانی کار تنظیم کنندگان به طور کامل شبیه کارکرد آنان در نژادهای خود شما می‌باشد، اما به دنبال زوال انسانی تنظیم کنندگان به طور ابد این کاندیداهای پیوند با روح را ترک می‌کنند، و به طور مستقیم رهسپار دیوینینگتون، ستاد مرکزی تمامی ناصحان الهی، می‌شوند و در آنجا منتظر مأموریتهای جدید ردهٔ خویش می‌شوند.

هنگامی که این بقا یافتگان خفته در کرات قصر جسمیت نو می‌یابند، جای تنظیم کنندهٔ عزیمت کرده با یک فردیت روح خادم الهی، نمایندهٔ روح بیکران در جهان محلی مربوطه، پر می‌شود. این تزریق روحی در بر گیرندهٔ این مخلوقات بقا یافتهٔ انسانهای با روح پیوند یافته می‌شود. چنین موجوداتی به هر لحاظ در ذهن و روح با شما برابرند، و آنان به راستی هم دوره‌های شما هستند، و کرات اشتراکی قصر و مورانشیا را با کاندیداهای پیوند ردهٔ شما و با آنهایی که با پسر پیوند خواهند یافت قسمت می‌کنند.

با این وجود چیز ویژه‌ای وجود دارد که انسانهای با روح پیوند یافته نسبت به برادران فرازگرایشان در آن متفاوتند: حافظهٔ انسانیِ تجربهٔ بشری در کرات مادی منشأ از مرگ در جسم نجات می‌یابد زیرا تنظیم کنندهٔ ساکن یک همتای روحی، یا نسخه‌ای از آن وقایع حیات بشری را که از اهمیت معنوی برخوردار بوده‌اند به دست آورده است. اما در رابطه با انسانهای با روح پیوند یافته، چنین مکانیسمی که از طریق آن حافظهٔ انسانی بتواند بقا یابد وجود ندارد. نسخه‌های حافظه که تنظیم کننده دارد کامل و بی‌نقص هستند، اما این یافته‌ها داراییهای تجربی تنظیم کنندگان عزیمت کرده می‌باشند و برای مخلوقاتی که سابقاً در آنها اقامت داشتند موجود نیستند. آنها که بدین ترتیب در تالارهای تجدید حیات کرات مورانشیای نبادان بیدار می‌شوند، طوری هستند که گویا موجودات به تازگی خلق شده‌ای می‌باشند، مخلوقاتی بدون آگاهی از وجود پیشین.

چنین فرزندان جهان محلی قادر می‌شوند بیشتر حافظهٔ تجربهٔ بشری خویش را از طریق بازگویی فرشتگان سراف و کروب مربوطه و از طریق مراجعه به اسناد دوران زندگانی انسانی که توسط فرشتگان نگارش ثبت شده به دست آورند. آنها می‌توانند این کار را با اطمینان بی‌تردید انجام دهند زیرا روح بقا یافتهٔ متعلق به منشأ تجربی در حیات مادی و انسانی، ضمن این که از رخدادهای انسانی هیچ خاطره‌ای ندارد، ته مانده‌ای از یک واکنش شناخت تجربی نسبت به این رخدادهای به یاد آورده نشدهٔ تجربهٔ گذشته را دارا می‌باشد.

هنگامی که به یک انسان با روح یگانه شده پیرامون رخدادهای به یاد آورده نشدهٔ تجربهٔ گذشته گفته می‌شود، یک واکنش فوری از شناخت تجربی در درون روح (هویت) چنین فرد بقا یافته رخ می‌دهد که بی‌درنگ رخداد گفته شده را با رنگی احساسی از واقعیت و با کیفیتی عقلانی از حقیقت مزین می‌سازد، و این واکنش دوگانه در بر گیرندهٔ بازسازی، شناخت، و تأیید یک جنبهٔ به یاد آورده نشدهٔ تجربهٔ انسانی است.

حتی در رابطه با کاندیداهای پیوند با تنظیم کننده، تنها آن تجارب بشری که دارای ارزش معنوی بودند داراییهای مشترک انسان بقا یافته و تنظیم کنندهٔ بازگشته می‌باشند، و از این رو به دنبال بقای انسانی بلافاصله به یاد آورده خواهند شد. در رابطه با آن وقایعی که از ارزش معنوی برخوردار نبودند، حتی این پیوند یابندگان با تنظیم کننده باید به ویژگی واکنش - شناخت در روح بقا یافته متکی باشند. و چون هر رخدادی ممکن است یک معنی معنوی برای یک انسان ولی نه برای دیگری داشته باشد، برای یک گروه از فرازگرایان هم دوره از همان سیاره ممکن می‌شود اندوختهٔ وقایع تنظیم کننده - به یاد آورده شدهٔ خود را ادغام کنند و بدین ترتیب هر تجربه‌ای را که در آن اشتراک داشتند یا در زندگی هر یک از آنان از ارزش معنوی برخوردار بود بازسازی کنند.

در حالی که ما این تکنیکهای بازسازی حافظه را به خوبی می‌فهمیم، تکنیک شناخت شخصیت را نمی‌فهمیم. شخصیتهایی که روزی همنشین هم بودند کاملاً مستقل از کارکرد حافظه متقابلاً واکنش نشان می‌دهند، با این همه، خود حافظه و تکنیک بازسازی آن برای آراستن چنین واکنش شخصیتی متقابل با تمامیت شناخت ضروری می‌باشند.

یک بقا یافتهٔ با روح پیوند یافته همچنین قادر است از طریق دیدار مجدد از کرهٔ زادگاهش به دنبال برقراری تقدیر سیاره‌ای در مکان زندگیش، پیرامون حیاتی که در جسم زندگانی نمود آگاهی زیادی کسب کند. چنین فرزندان با روح یگانه شده‌ای چون به طور کلی به خدمت جهان محلی محدود می‌باشند قادر می‌شوند برای تحقیق پیرامون دوران زندگانی بشریشان از این موقعیتها بهره‌مند گردند. آنها در سرنوشت والا و متعالی شما در سپاه بهشتی نهایت سهیم نیستند. فقط انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته یا موجودات فرازگرای ویژهٔ دیگر به داخل صفوف آنهایی که در انتظار ماجرای جاودانهٔ الوهیت هستند فرا خوانده می‌شوند. انسانهای با روح پیوند یافته شهروندان دائمی جهانهای محلی می‌باشند. آنها ممکن است آرزوی سرنوشت بهشت را داشته باشند، اما نمی‌توانند از آن مطمئن باشند. در نبادان جهان خانگی آنها هشتمین گروه از کراتی است که به دور سلوینگتون در گردشند، یک مقصد بهشتی با طبیعت و مکانی بسیار شبیه آن که در روایات سیاره‌ای یورنشیا در نظر گرفته شده است.

10- سرنوشت فرازگرایان

انسانهای با روح پیوند یافته، در یک سخن کلی، به یک جهان محلی محصورند. بقا یافتگان با پسر پیوند یافته به یک ابرجهان محصور می‌باشند. تقدیر انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته این است که در جهان جهانها رسوخ یابند. ارواح پیوند انسانی همیشه به سطح مبدأ صعود می‌کنند. این موجودات روحی همواره به کرهٔ زادگاه آغازین باز می‌گردند.

انسانهای با روح پیوند یافته از جهان محلی هستند. آنها معمولاً فراتر از محدودهٔ قلمرو بومی خود، فراتر از مرزهای دامنهٔ فضایی روحی که بر آنان حاکم است، صعود نمی‌کنند. فرازگرایان با پسر پیوند یافته نیز به منبع عطیهٔ روحی فراز می‌یابند، زیرا درست همانطور که روح حقیقتِ یک پسر آفریننده بر کانون خادم الهی مربوطه متمرکز می‌شود، "روح پیوند" او نیز در ارواح بازتابگر جهانهای بالاتر به کار گرفته می‌شود. توضیح چنین رابطهٔ روحی میان سطوح جهان محلی و ابرجهانی خدای هفتگانه ممکن است مشکل باشد اما تمیز آن مشکل نیست و در آن فرزندان ارواح بازتابگر — صداهای سکورافیک پسران آفریننده — به طور محرز نمایان می‌شود. تنظیم کنندهٔ فکر، که از پدر در بهشت می‌آید، هرگز توقف نمی‌کند تا این که پسر فانی در پیشگاه خدای جاودان به طور رو در رو بایستد.

ممکن است به نظر رسد آن چیز اسرارآمیز متغیر در تکنیک مربوطه که به موجب آن یک موجود انسانی با تنظیم کنندهٔ فکری ساکن برای ابد یگانه نمی‌شود یا نمی‌تواند بشود نشان دهندهٔ یک نقص در طرح صعود است. پیوند با پسر و روح ظاهراً نمایانگر جبران ناکامیهای غیرقابل توضیح در جزئیات طرح نیل به بهشت می‌باشند، اما تمامی چنین نتیجه‌گیریهایی خطا هستند. به ما آموزش داده شده که تمامی این اتفاقات در پیروی از قوانین پا بر جای فرمانروایان عالی جهان شکل می‌گیرند.

ما این مشکل را تجزیه و تحلیل کرده‌ایم و به این نتیجهٔ تردید ناپذیر رسیده‌ایم که سپردن تمامی انسانها به یک سرنوشت غائی بهشتی برای جهانهای زمان و مکان ناعادلانه است زیرا که دادگاههای پسران آفریننده و قدمای ایامها آنگاه به طور کامل به خدمات آنهایی که در گذار به قلمروهای بالاترند وابسته می‌شوند. و به نظر می‌رسد سزاوار باشد که برای هر یک از دولتهای جهانهای محلی و ابرجهان گروهی دائمی از شهروندان فرازگرا فراهم گردد، و این که کارکردهای این دولتها با تلاشهای گروههای مشخصی از انسانهای جلال یافته که رتبهٔ دائمی دارند، مکملهای تکاملی آباندانترها و سوسِیشیاها، غنی گردد. اکنون کاملاً آشکار است که طرح صعود کنونی برای دولتهای زمان و مکان فقط چنین گروههایی از مخلوقات فرازگرا را به طور مؤثر فراهم می‌سازد. و ما بارها در حیرت بوده‌ایم: آیا تمامی اینها نمایانگر یک قسمت در نظر گرفته شده از طرحهای تماماً خردمندانهٔ آرشیتکتهای جهان بنیادین است که برای ایجاد یک جمعیت دائمی فرازگرا برای پسران آفریننده و قدمای ایامها طراحی شده است؟ جمعیتی با رده‌های تکامل یافته از شهروندی که به طور فزاینده شایستهٔ پیشبرد امور این قلمروها در اعصار آیندهٔ جهان خواهند شد؟

این که سرنوشت انسانها بدین گونه متفاوت است به هیچ طریق ثابت نمی‌کند که لزوماً یکی بزرگتر یا کوچکتر از دیگری است، بلکه صرفاً این که فرق می‌کنند. فرازگرایان با تنظیم کننده پیوند یافته به عنوان پایانمندان به راستی یک دوران زندگانی والا و شکوهمند دارند که در آیندهٔ ابدی در برابر آنان گسترده است، اما این بدین معنی نیست که آنها از برادران فرازگرای خود برتر شمرده می‌شوند. در کارکرد انتخابی طرح الهیِ بقای انسانی هیچ جانبداری وجود ندارد، و هیچ چیز بوالهوسانه نیست.

در حالی که پایانمندانِ با تنظیم کننده یگانه شده به روشنی از گسترده‌ترین فرصتها برای خدمت بهره‌مند هستند، دستیابی به این هدف به طور اتوماتیک آنان را از شانس شرکت کردن در تقلای طولانی یک جهان یا ابرجهان محروم می‌سازد، از ادوار پیشین و کمتر تثبیت شده تا اعصار بعد و تثبیت شدهٔ نیل به کمال نسبی. پایانمندان یک تجربهٔ اعجاب‌آور و گسترده از خدمت موقت در تمامی هفت بخش جهان بزرگ به دست می‌آورند، اما آنان بر حسب معمول آن دانش ژرف از هر جهانی را که حتی اکنون کهنه‌کاران با روح یگانه شدهٔ سپاه تکمیل نبادان را تعیین ویژگی می‌نماید به دست نمی‌آورند. این افراد از فرصت مشاهدهٔ حرکت فرازگرایانهٔ اعصار سیاره‌ای، آنطور که یک به یک در ده میلیون کرات مسکونی آشکار می‌شوند، بهره‌مند می‌شوند. و طی خدمت وفادارانهٔ چنین شهروندان جهان محلی بر تجارب آنان افزوده می‌شود تا این که تمامیت زمان آن کیفیت بالای خرد را که از تجربهٔ متمرکز — خرد *اقتدارگرایانه* — سرچشمه گرفته به بلوغ رساند، و این خود یک عامل حیاتی در برقراری ثبات در هر جهان محلی می‌باشد.

همانطور که در رابطه با پیوند یابندگان با روح صدق می‌کند، در رابطه با آن انسانهای با پسر یگانه شده که به مرتبت اقامتی در یوورسا دست یافته‌اند نیز چنین می‌باشد. منشأ برخی از این موجودات از آغازین‌ترین ادوار اروانتان است، و آنان نمایانگر یک تودهٔ به آرامی انباشته شدهٔ

خرد ژرف نگر می‌باشند که خدمات کمکی پیوسته فزاینده‌ای به سعادت و استقرار نهایی ابرجهان هفتم می‌نماید.

ما نمی‌دانیم که سرنوشت غائی این رده‌های ثابت محلی و ابرجهانی شهروندی چه خواهد بود، اما کاملاً محتمل است که هنگامی که پایانمندان بهشت سرحدات گسترش یابندهٔ الوهیت را در سیستمهای سیاره‌ای اولین سطح بیرونی فضا راهگشایی می‌کنند، برادرانِ با پسر و روح پیوند یافتهٔ تقلاهای تکاملی فرازگرای آنها به گونه‌ای قابل پذیرش به نگهداری توازن تجربی ابرجهانهای کمال یافته کمک خواهند کرد، ضمن این که برای خوشامد گویی کاروان در حال نزدیک شدن رهنوردان بهشت که ممکن است در آن روز دوردست از طریق اروانتان و آفرینشهای همتای آن به صورت یک سیلاب گستردهٔ پژوهشگر روحی از این کهکشانهای نقشه‌بندی نشده و غیرمسکونی کنونی فضای بیرونی به داخل سرازیر شوند، آماده هستند.

در حالی که اکثریت پیوند یافتگان با روح برای همیشه به عنوان شهروندان جهانهای محلی خدمت می‌کنند، همگی چنین نمی‌کنند. اگر مرحله‌ای از خدمت جهانیِ آنها به حضور شخصی آنان در ابرجهان نیاز داشته باشد، دگرگونیهایی در این شهروندان به وجود آورده خواهد شد که آنان را قادر می‌سازد به جهان بالاتر صعود کنند، و به دنبال ورود نگاهبانان آسمانی با دستوراتی برای معرفی این انسانهای با روح پیوند یافته در دادگاههای قدمای ایامها، آنان بدین گونه صعود می‌کنند، و دیگر باز نمی‌گردند. آنها پاسداران ابرجهان می‌شوند، و به استثنای آن تعداد اندک که به نوبت به خدمت بهشت و هاونا فرا خوانده می‌شوند، به عنوان دستیاران نگاهبانان آسمانی و به طور دائم خدمت می‌کنند.

پیوند یابندگان با پسر، همانند برادران با روح پیوند یافتهٔ آنان، نه هاونا را در می‌نوردند و نه به بهشت دست می‌یابند، تا این که تحت برخی دگرگونیهای تغییر دهنده قرار گیرند. به دلایل خوب و مکفی، این تغییرات در برخی بقا یافتگان با پسر پیوند یافته ایجاد شده است، و این موجودات هر چند گاه یکبار در هفت مدار جهان مرکزی مورد مواجهه واقع می‌شوند. از این رو چنین است که تعداد معینی از انسانهای با پسر و روح پیوند یافته، هر دو، در واقع به بهشت صعود می‌کنند، و به هدفی که از بسیاری جهات با هدف مورد انتظار انسانهای با پدر پیوند یافته برابر است دست می‌یابند.

انسانهای با پدر پیوند یافته پایانمندان بالقوه می‌باشند. مقصد آنان پدر جهانی است، و آنان به او دست می‌یابند، اما پایانمندان بدین صورت در گسترهٔ عصر کنونی جهان به سرنوشت دست نمی‌یابند. آنها مخلوقاتی ناتمام — ارواح مرحلهٔ ششم — باقی می‌مانند، و لذا در قلمروهای تکاملی مرتبت پیش از نور و حیات به صورت غیرفعال هستند.

هنگامی که یک پایانمند فانی در احاطهٔ تثلیث در می‌آید — یک پسر تثلیث یافته می‌شود، همانند یک پیام‌آور توانمند — آن پایانمند، حداقل برای عصر کنونی جهان، به سرنوشت دست یافته است. پیام‌آوران توانمند و همیاران آنها ممکن است به معنی دقیق ارواح مرحلهٔ هفتم نباشند، اما علاوه بر چیزهای دیگر، هر چه را که یک پایانمند به عنوان یک روح مرحلهٔ هفتم زمانی به

دست خواهد آورد، احاطهٔ تثلیث به آنها ارزانی می‌دارد. بعد از این که انسانهای با روح پیوند یافته یا با پسر پیوند یافته سه‌گانه می‌شوند، با فرازگرایان با تنظیم کننده پیوند یافته، که در آن هنگام با آنان در کلیهٔ امور مربوط به ادارهٔ ابرجهان همسان هستند، تجربهٔ بهشت را در می‌نوردند. این پسران سه‌گانه شدهٔ انتخابی یا اکتسابی، در مقایسه با پایانمندان که در حال حاضر ناتمام هستند، حداقل اکنون مخلوقات تکمیل شده هستند.

از این رو، در تحلیل نهایی، به سختی صحیح است که در مقایسه نمودن سرنوشت رده‌های فرازگرای فرزندی از واژه‌های "بزرگتر" یا "کوچکتر" استفاده شود. هر کدام از این پسران خداوند در پدر بودن خداوند هم بهره‌اند، و خداوند هر یک از این پسران مخلوق خود را به طور یکسان دوست دارد. سرنوشت فرازگرایان به اندازهٔ خود مخلوقاتی که به این سرنوشتها دست می‌یابند برای او گرامی است. پدر **هر یک** از پسران خود را دوست دارد، و این مهرورزی کمتر از مهری که به *این* پسر، و *آن* پسر به طور انفرادی، شخصی و منحصر به فرد اهدا می‌شود کمتر حقیقی، مقدس، الهی، نامحدود، جاودانه، و بی‌نظیر نیست. و چنین مهری کاملاً بر واقعیتهای دیگر سایه افکنده است. فرزندی رابطهٔ عالی مخلوق با آفریننده است.

شما اکنون به عنوان انسانهای فانی می‌توانید جای خود را در خانوادهٔ فرزندی الهی بشناسید و شروع به درک الزام سودبری از امتیازاتی که در طرح بهشتی نجات انسانی و توسط آن آزادانه فراهم شده بنمایید، طرحی که از طریق تجربهٔ زندگی یک پسر اعطایی بسیار ارتقا یافته و فروزان گردیده است. هر وسیله و نیرویی برای تضمین دستیابی نهایی شما به هدف بهشتی کمال الهی فراهم شده است.

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به پرسنل جبرئیل سلوینگتون ملحق شده است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 41

سیمای فیزیکی جهان محلی

آن ویژگی پدیدهٔ فضایی که هر آفرینش محلی را از تمامی آفرینشهای دیگر متمایز می‌سازد حضور روح آفرینشگر است. حضور فضایی خادم الهی سلوینگتون قطعاً بر تمامی نبادان سایه افکنده است، و چنین حضوری با همان قطعیت در مرزهای بیرونی جهان محلی ما خاتمه می‌یابد. آنچه که تحت نفوذ روح مادر جهان محلی ما قرار دارد نبادان می‌باشد. آنچه که فراسوی حضور فضایی او امتداد می‌یابد خارج از نبادان است، و مناطق فضایی بیرون نبادان در ابرجهان اُروانتان، جهانهای محلی دیگر می‌باشند.

در حالی که سازمان اداری جهان بزرگ دولتهای جهان مرکزی، ابرجهانها و جهانهای محلی را به طور روشن تفکیک می‌سازد، و در حالی که این تقسیمات به لحاظ نجومی در جداسازی فضایی هاونا و هفت ابرجهان همانند هستند، هیچ مرزبندی خطی مشخص فیزیکی آفرینشهای محلی را تفکیک نمی‌سازد. حتی بخشهای اصلی و فرعی اروانتان (برای ما) به وضوح قابل تشخیص هستند، اما تعیین مرزهای فیزیکی جهانهای محلی زیاد آسان نیست. دلیل آن این است که این آفرینشهای محلی از لحاظ اداری مطابق اصول *آفرینشی* مشخصی سازماندهی شده‌اند که بر تقسیم‌بندی تمامی شارژ انرژی یک ابرجهان حاکم است، در حالی که منشأ اجزای فیزیکی آنها، کرات فضا — خورشیدها، جزیره‌های تاریک، سیارات، و غیره — بدواً در سحابیها است، و اینها مطابق طرحهای *پیش آفرینشی* (متعالی) مشخص آرشیتکتهای جهان بنیادین ظهور نجومی می‌یابند.

یک یا تعداد بیشتر — حتی بسیاری — از این سحابیها ممکن است در درون گسترهٔ یک جهان محلی تنها محصور باشند، حتی آنطور که نبادان از نواده‌های ستاره‌ای و سیاره‌ای آندرونوور و سحابیهای دیگر به طور فیزیکی گردآوری گردید. کرات نبادان از تبار سحابیهای گوناگونی می‌باشند، اما همگی از یک حداقل اشتراک مشخص حرکت فضایی برخوردار بودند که توسط تلاشهای هوشمندانهٔ مدیران نیرو برای ایجاد تودهٔ کنونی اجرام فضایی ما که به صورت یک واحد چسبیده به هم در مدارهای ابرجهان همراه هم حرکت می‌کنند بدین گونه تنظیم گردید.

ساختار ابر ستاره‌ای محلی نبادان چنان است که امروزه در یک مدار به طور فزاینده باثبات حول مرکز صورت فلکی قوس متعلق به آن ناحیهٔ فرعی اروانتان که آفرینش محلی ما به آن تعلق دارد

در گردش است.

1- مراکز نیروی نبادان

سحابیهای مارپیچ و سایر سحابیها، چرخهای مادر کرات فضا، توسط سازمان دهندگان نیروی بهشت به حرکت در می‌آیند؛ و به دنبال تکامل سحابیهای واکنش جاذبه‌ای، جای آنها را در کارکرد ابرجهان، مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی که پس از آن مسئولیت کامل هدایت تکامل فیزیکی نسلهای بعدی نوادگان ستاره‌ای و سیاره‌ای را به عهده دارند، می‌گیرند. این سرپرستی فیزیکی پیش جهانی نبادان، به دنبال ورود پسر آفرینندهٔ ما فوراً با طرح او برای سازماندهی جهان هماهنگ گردید. در قلمرو این پسر بهشتی خداوند مراکز عالی نیرو و کنترلگران استاد فیزیکی با سرپرستان بعداً پدیدار شدهٔ نیروی مورانشیا و دیگران برای ایجاد آن مجتمع عظیم خطوط ارتباطی، مدارهای انرژی، و خطوط نیرو که اجرام چندگانهٔ فضایی نبادان را به صورت یک واحد یکپارچهٔ اداری به طور استوار پیوند می‌دهد تشریک مساعی نمودند.

یکصد مرکز عالی نیروی ردهٔ چهارم به طور دائم به جهان محلی ما تخصیص یافته است. این موجودات خطوط درآیند نیرو را از مراکز ردهٔ سوم یوورسا دریافت می‌کنند و مدارهای نزول یافته و تعدیل یافته را به مراکز نیروی کواکب و سیستمهای ما رله می‌کنند. این مراکز نیرو، در مشارکت با هم عمل می‌کنند تا سیستم زندهٔ کنترل و همتراز کننده را که برای حفظ توازن و تقسیم انرژیهای در غیر اینصورت در حال نوسان و متغیر کار می‌کند ایجاد کنند. با این وجود مراکز نیرو درگیر دگرگونیهای گذرا و محلی انرژی، نظیر لکه‌های خورشیدی و اختلالات الکتریکی سیستم نیستند. نور و الکتریسیته انرژیهای بنیادین فضا نیستند. آنها نمودهای ثانویه و فرعی هستند.

یکصد مرکز جهان محلی در سلوینگتون مستقر هستند. آنها در آنجا در مرکز دقیق انرژی آن کره عمل می‌کنند. کرات معماری شده، نظیر سلوینگتون، ایدنشیا، و جروسم از طریق روشهایی که کاملاً آنها را از خورشیدهای فضا مستقل می‌سازد، نور دریافت می‌کنند، گرما می‌بینند، و انرژی می‌یابند. این کرات توسط مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی ساخته شدند — سامان یافتند — و طوری طراحی شدند که تأثیر قدرتمندی روی تقسیم انرژی اعمال کنند. مراکز نیرو که پایهٔ فعالیتهای خود را روی این نقاط کانونی کنترل انرژی قرار می‌دهند از طریق حضور زندهٔ خود انرژیهای فیزیکی فضا را جهت داده و کانالیزه می‌کنند. و این مدارهای انرژی مبنای تمامی پدیده‌های فیزیکی - مادی و مورانشیایی - روحی هستند.

ده مرکز عالی نیروی ردهٔ سوم به هر یک از تقسیمات فرعی اولیهٔ نبادان، یکصد کوکبه، تخصیص یافته‌اند. در نُرلاشیادک، کوکبهٔ شما، آنان در کرهٔ ستاد مرکزی استقرار نیافته‌اند بلکه در مرکز آن سیستم عظیم ستاره‌ای که هستهٔ فیزیکی کوکبه را تشکیل می‌دهد واقع شده‌اند. در ایدنشیا ده کنترل کنندهٔ مکانیکی مربوطه و ده فراندالانک که در ارتباط کامل و مداوم با مراکز نیروی مجاور هستند وجود دارند.

یک مرکز نیروی عالی ردهٔ ششم دقیقاً در کانون جاذبهٔ هر سیستم محلی استقرار یافته است. در سیستم سِتانیا مرکز نیروی تخصیص یافته یک جزیرهٔ تاریک فضا را که در مرکز نجومی سیستم واقع شده اشغال می‌کند. بسیاری از این جزایر تاریک دینامهای عظیمی هستند که انرژیهای فضایی مشخص را به حرکت در آورده و جهت می‌دهند، و این شرایط طبیعی توسط مرکز نیروی سِتانیا که جرم زندهٔ آن با مراکز بالاتر به صورت یک رابط عمل می‌کند به طور مؤثر مورد استفاده قرار می‌گیرد. او جریانهای نیروی مادیت یافتهٔ بیشتری را به سوی کنترلگران استاد فیزیکی در سیارات تکاملی فضا هدایت می‌کند.

2- کنترلگران فیزیکی سِتانیا

در حالی که کنترلگران استاد فیزیکی به همراه مراکز نیرو در سرتاسر جهان بزرگ خدمت می‌کنند، فهم کارکردهای آنها در یک سیستم محلی، نظیر سِتانیا، آسانتر است. سِتانیا یکی از یکصد سیستم محلی است که سازمان اداری کوکبهٔ نُرلاشیادک را تشکیل می‌دهند، و همسایگان بلافصل آن سیستمهای سَندمیشیا، آسونشیا، پُرُگیا، سُرتُریا، رَنتولیا، و گلانتونیا می‌باشند. سیستمهای نُرلاشیادک از بسیاری جهات متفاوتند، اما همگی تکاملی و پیشرونده هستند، بسیار زیاد نظیر سِتانیا.

سِتانیا خود متشکل از بیش از هفت هزار گروه نجومی یا سیستم فیزیکی می‌باشد که تعداد اندکی از آنان سرآغازی شبیه سرآغاز منظومهٔ شمسی شما داشتند. مرکز نجومی سِتانیا یک جزیرهٔ تاریک فضایی عظیم است که با کرات همراهش از ستاد مرکزی دولت سیستم دور نیست.

به استثنای حضور مرکز تخصیص یافتهٔ نیرو، سرپرستی تمامی سیستم فیزیکی - انرژی سِتانیا در جروسِم تمرکز یافته است. یک کنترلگر استاد فیزیکی، که در این کرهٔ ستاد مرکزی مستقر است، در هماهنگی با مرکز نیروی سیستم کار می‌کند، و به عنوان رئیس رابط بازرسان نیرو که مقر مرکزیشان در جروسم است و در سرتاسر سیستم محلی عمل می‌کنند خدمت می‌کند.

در مدار قرار دادن و کانالیزه کردن انرژی توسط پانصد هزار مهار کنندهٔ زنده و هوشمند انرژی که در سرتاسر سِتانیا پراکنده‌اند سرپرستی می‌شود. از طریق عمل این کنترلگران فیزیکی مراکز سرپرست نیرو کنترل تمام عیار و کامل انرژیهای بنیادین فضا، که برون تابیهای کرات بسیار حرارت یافته و کرات تاریک شارژ شده از انرژی را شامل می‌شود در دست دارند. این گروه از موجودات زنده می‌توانند تقریباً تمامی انرژیهای فیزیکی فضای سازمان یافته شده را به حرکت در آورند، دگرگون سازند، تغییر ماهیت دهند، تحت کنترل در آورند، و انتقال دهند.

حیات برای به حرکت در آوردن و دگردیسی انرژی جهانی ظرفیتی ذاتی دارد. شما با عملکرد حیات گیاهی در دگرگون ساختن انرژی مادی نور به تجلیهای گوناگون دنیای گیاهی آشنا هستید. شما همچنین تا اندازه‌ای از روشی که از طریق آن این انرژی گیاهی می‌تواند به پدیدهٔ فعالیتهای حیوانی تبدیل شود آشنا هستید، اما عملاً از تکنیک مدیران نیرو و کنترلگران فیزیکی که از توان

به حرکت در آوردن، دگرگون کردن، جهت دادن، و متمرکز ساختن انرژیهای چندگانهٔ فضا برخوردارند هیچ چیز نمی‌دانید.

این موجوداتِ قلمرو انرژی به طور مستقیم خود را درگیر انرژی به عنوان یک عامل تشکیل دهندهٔ مخلوقات زنده نمی‌کنند، نه حتی با حوزهٔ شیمی فیزیولوژیک. آنها گاهی اوقات مراحل فیزیکی اولیهٔ حیات را مورد توجه قرار می‌دهند، با جزئیات آن سیستمهای انرژی که ممکن است به عنوان ابزار فیزیکی برای انرژیهای زندهٔ ارگانیسمهای ابتدایی مادی به کار گرفته شوند. کنترلگران فیزیکی از یک لحاظ به نمودهای پیش زندهٔ انرژی مادی مربوطند، همانطور که ارواح یاور ذهن در کارکردهای پیش روحی ذهن مادی دخل دارند.

این مخلوقات هوشمند کنترل نیرو و هدایت انرژی باید تکنیک خود را در هر کره مطابق ساختار فیزیکی و معماری آن سیاره تعدیل کنند. آنها به طور مداوم محاسبات و استنتاجات پرسنل مربوطهٔ فیزیکدانان و مشاوران تکنیکی دیگر خود را پیرامون تأثیر محلی خورشیدهای بسیار حرارت یافته و انواع دیگر ستارگان فوق شارژ شده به کار می‌گیرند. حتی غولهای عظیم سرد و تاریک فضا و ابرهای انبوه گرد و غبار ستارگان باید مورد محاسبه واقع شوند. تمامی این چیزهای مادی در مشکلات عملی تحت تسلط در آوردن انرژی مورد توجه قرار می‌گیرند.

سرپرستی نیرو - انرژی کرات تکامل مسکونی تحت مسئولیت کنترلگران استاد فیزیکی است، اما این موجودات مسئول تمام سوءِ عملکرد انرژی در یورنشیا نیستند. دلایل متعددی برای این اختلالات انرژی وجود دارد که برخی از آنان فراسوی حوزه و کنترل سرپرستان فیزیکی است. یورنشیا در راستای انرژیهای فوق‌العاده‌ای قرار دارد، سیاره‌ای کوچک در مدار اجرام عظیم، و کنترلگران محلی گاهی اوقات تعداد عظیمی از رده‌های خود را در تلاش برای یکدست کردن این خطوط انرژی به کار می‌گیرند. آنها در رابطه با مدارهای فیزیکی سِتانیا نسبتاً خوب عمل می‌کنند اما در عایق سازی در برابر جریانات نیرومند نُرلاشیادک مشکل دارند.

3- همدمان پرستارهٔ ما

بیش از دو هزار خورشید تابناک در سِتانیا وجود دارد که نور و انرژی می‌افشانند، و خود خورشید شما یک کرهٔ متوسط شعله‌ور است. از سی خورشیدی که به شما نزدیکترند، تنها سه‌تای آنها درخشانتر هستند. مدیران نیروی جهان جریانات ویژهٔ انرژی را که میان تک تک ستارگان و سیستمهای مربوطهٔ آنان عمل می‌کنند راه می‌اندازند. این کوره‌های خورشیدی، به همراه غولهای تاریک فضا، به مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی به عنوان ایستگاههای راه برای تمرکز مؤثر و جهت دادن مدارهای انرژیِ آفرینشهای مادی خدمت می‌کنند.

خورشیدهای نبادان بی‌شباهت به خورشیدهای جهانهای دیگر نیستند. ساختار مادی تمامی خورشیدها، جزیره‌های تاریک، سیارات، و اقمار، حتی شهابها، کاملاً یکسان است. این خورشیدها قطر متوسط حدوداً یک میلیون مایل دارند. قطر کرهٔ خورشیدی خود شما اندکی کمتر

است. بزرگترین ستاره در جهان، ابر ستاره‌ای آنتارس چهار صد و پنجاه برابر قطر خورشید شما است و شصت میلیون برابر حجم آن است. اما فضای فراوانی برای جای دادن تمامی این ستارگان غول پیکر وجود دارد. آنها در مقایسه همانقدر جای خالی در فضا دارند که اگر یورنشیا یک کرهٔ توخالی بود و یک دوجین پرتقال در درون این سیاره در حال گردش بودند، می‌داشت.

هنگامی که خورشیدهای بسیار بزرگ از یک چرخهٔ سحابی مادر به بیرون پرتاب می‌شوند، به زودی متلاشی می‌شوند و یا ستارگان دوتایی را شکل می‌دهند. تمامی خورشیدها در ابتدا به راستی گازی هستند، گر چه بعدها ممکن است به صورت گذرا در یک حالت نیمه مایع وجود داشته باشند. هنگامی که خورشید شما به این حالت نیمه مایع فشار فوق گازی دست یافت، به قدر کافی بزرگ نبود که از ناحیهٔ استوایی دو نیم شده و به یک نوع ساختار ستاره‌ای دوتایی تبدیل شود.

این کرات آتشین هنگامی که کمتر از یک دهم اندازهٔ خورشید شما باشند، به سرعت منقبض، متراکم، و سرد می‌شوند. هنگامی که بیش از سی برابر اندازهٔ آن باشند — به عبارت دیگر سی برابر گنجایش کل مادهٔ واقعی — خورشیدها فوراً به دو جسم جداگانه شقه می‌شوند، و مراکز سیستمهای جدید می‌شوند و یا این که در میدان جاذبهٔ یکدیگر باقی می‌مانند و حول یک مرکز مشترک به صورت یک نوع ستارهٔ دوتایی می‌چرخند.

جدیدترین فوران عمدهٔ کیهانی در اروانتان انفجار خارق‌العادهٔ یک ستارهٔ دوتایی بود که نور آن در سال 1/572 بعد از میلاد مسیح به یورنشیا رسید. این حریق بزرگ چنان شدید بود که انفجار در روز روشن به وضوح قابل مشاهده بود.

تمامی ستارگان جامد نیستند، اما بسیاری از قدیمی‌ترها هستند. برخی از ستارگان سرخ فام کم سو در مرکز اجرام عظیم خود از غلظتی برخوردار گشته‌اند که بدین شکل می‌توان آن را توصیف نمود که یک اینچ مکعب از چنین ستاره‌ای اگر در یورنشیا می‌بود شش هزار پوند وزن می‌داشت. فشار عظیم، به همراه از دست دادن حرارت و انرژیِ گردنده به نزدیکتر و نزدیکتر ساختن مدارهای واحدهای بنیادین ماده منجر گشته است، تا این که اکنون تقریباً به وضعیت تراکم الکترونی نزدیک می‌شود. این پروسهٔ سردی و انقباض ممکن است تا نقطهٔ محدود کننده و بحرانی انفجار تراکم آلتیمتانی ادامه یابد.

بیشتر خورشیدهای غول پیکر نسبتاً جوان هستند، و بیشتر ستارگان کوچک کهنسال می‌باشند، ولی نه همگی. کوتوله‌های تصادمی ممکن است بسیار جوان باشند و ممکن است با یک نور سفید شدید بدرخشند. آنها ممکن است یک مرحلهٔ سرخ رنگ اولیه را طی درخشش دوران جوانی هرگز تجربه نکرده باشند. خورشیدهای بسیار جوان و بسیار کهنسال، هر دو، معمولاً با یک درخشش سرخ رنگ می‌درخشند. رنگ زرد نشان دهندهٔ جوانی متوسط یا نزدیک شدن به دوران کهولت است، اما نور سفید درخشان حاکی از حیات بالغ نیرومند و طولانی است.

در حالی که تمامی خورشیدهای نوجوان از میان یک مرحلهٔ تپش عبور نمی‌کنند، حداقل نه به طور آشکار، شما در هنگام نظاره کردن فضا ممکن است بسیاری از این ستارگان جوانتر را که تنفس عظیم آنها به دو تا هفت روز برای تکمیل یک دور کامل نیاز دارد مشاهده نمایید. خود خورشید شما هنوز یک میراث کاهش یابندهٔ تورمهای نیرومند در روزهای جوانترش را حمل می‌کند، اما این دوره از سه و نیم روز پیشین تپش به دورهٔ کنونی یازده و نیم سالهٔ لکهٔ خورشیدی افزایش یافته است.

ستارگان متغیر از سرآغازهای بیشمار برخوردارند. در برخی از ستارگان دوتایی جز و مدهایی که توسط مسافتهای به سرعت در حال تغییر ایجاد شده‌اند، همینطور که دو جسم در مدارهایشان گردش می‌کنند، موجب نوسانات متناوب نوری می‌شوند. این تغییرات جاذبه‌ای زبانه‌های منظم و مکرر ایجاد می‌کنند، درست همانطور که تسخیر شهابها از طریق افزایش انرژی - ماده در سطح به درخشش نسبتاً ناگهانی نور که به سرعت به تابندگی نرمال برای آن خورشید فروکش می‌کند منجر می‌شود. گاهی اوقات یک خورشید فوجی از شهابها را در یک خط تقابل کاهش یافتهٔ جاذبه‌ای تسخیر می‌کند، و هر چند گاه یکبار تصادمات باعث ایجاد زبانه‌های ستاره‌ای می‌شود، اما اکثر این پدیده‌ها کاملاً به سبب نوسانات داخلی است.

در یک گروه از ستارگان متغیر دورهٔ نوسان نوری به طور مستقیم به درخشندگی وابسته است، و آگاهی از این واقعیت ستاره شناسان را قادر می‌سازد از این خورشیدها به عنوان فانوسهای جهانی یا نقاط دقیق اندازه‌گیری برای کاوش بیشتر خوشه‌های ستاره‌ای دور استفاده کنند. از طریق این تکنیک اندازه‌گیری مسافتهای ستاره‌ای به دقیق‌ترین نحو تا بیش از یک میلیون سال نوری امکان‌پذیر است. روشهای بهتر اندازه‌گیری فضایی و تکنیکهای بهبود یافتهٔ تلسکوپی ده بخش بزرگ ابرجهان اُروانتان را در آینده به طور کاملتر آشکار خواهد ساخت. شما حداقل هشت عدد از این بخشهای پهناور را به صورت خوشه‌های ستاره‌ای عظیم و نسبتاً متقارن خواهید شناخت.

4- غلظت خورشید

جرم خورشید شما اندکی بیشتر از تخمین فیزیکدانان شما که آن را در حدود دو اُکتیلیون تن (دو برابر ده به توان 27) محاسبه کرده‌اند می‌باشد. اکنون آن تقریباً در نیمهٔ راه بین متراکم‌ترین و کم تراکم‌ترین ستارگان می‌باشد، و غلظت آن در حدود یک و نیم برابر آب است. اما خورشید شما نه مایع است و نه جامد — گازی است — و این به رغم دشواری توضیح این که مادهٔ گازی چگونه می‌تواند به این غلظت و حتی غلظتهای بسیار بیشتر دست یابد، حقیقت دارد.

حالتهای گازی، مایع، و جامد موضوع روابط اتمی - مولکولی می‌باشند، اما غلظت یک رابطهٔ فضا و جرم است. غلظت مستقیماً با کمیت جرم در فضا و به طور معکوس با مقدار فضای در جرم، فضای میان هسته‌های مرکزی ماده و ذراتی که به دور این مراکز می‌چرخند، و نیز فضای میان این ذرات ماده، تغییر می‌کند.

ستارگان در حال سرد شدن می‌توانند به طور فیزیکی گازی و در همان حال به طور فوق‌العاده زیاد متراکم باشند. شما با *فوق گازهای* خورشیدی آشنا نیستید، اما این شکل و سایر اشکال غیرعادی ماده روشن می‌سازند که چگونه حتی خورشیدهای غیرجامد می‌توانند به غلظتی برابر با آهن دست یابند — تقریباً همانند یورنشیا — و هنوز در یک حالت بسیار حرارت یافتهٔ گازی باشند و مداوماً به صورت خورشید عمل کنند. در این فوق گازهای متراکم اتمها فوق‌العاده کوچک هستند. آنها حاوی الکترونهای اندکی هستند. چنین خورشیدهایی همچنین به اندازهٔ زیاد ذخایر آزاد آلتیمتانی انرژی خود را از دست داده‌اند.

یکی از خورشیدهای نزدیک شما که با جرمی تقریباً به اندازهٔ خورشید شما حیاتش را آغاز نمود، اکنون تقریباً به اندازهٔ یورنشیا منقبض شده است، و چهل هزار برابر خورشید شما غلظت یافته است. وزن این جامد - گازیِ داغ - سرد یک تن در هر اینچ مکعب است. و هنوز این خورشید با یک تابش ضعیف سرخ فام می‌درخشد، سوسوی فرتوت یک پادشاه نور در حال موت.

با این وجود بیشتر خورشیدها چنان متراکم نیستند. یکی از همسایگان نزدیکتر شما غلظتی دقیقاً برابر با غلظت اتمسفر شما در سطح دریا دارد. اگر شما در داخل این خورشید بودید، قادر نمی‌بودید هیچ چیز را تشخیص دهید. و اگر حرارت اجازه می‌داد، می‌توانستید به داخل اکثر خورشیدهایی که در آسمان شب چشمک می‌زنند رسوخ کنید و نسبت به آنچه که در هوای اتاقهای نشیمن زمینی خود مشاهده می‌کردید مادهٔ بیشتری حس نمی‌کردید.

خورشید عظیم وِلونشیا، که یکی از بزرگترینها در اروانتان می‌باشد، غلظتی برابر با فقط یک هزارم غلظت اتمسفر یورنشیا دارد. اگر ترکیب آن مشابه اتمسفر شما بود و حرارت فوق‌العاده نمی‌یافت، چنان مکنده بود که موجودات بشری در صورت بودن در داخل یا روی آن به سرعت خفه می‌شدند.

یکی دیگر از غولهای اروانتان اکنون از درجه حرارت اندکی زیر سه هزار درجه در سطح برخوردار است. قطر آن بیش از سیصد میلیون مایل می‌باشد — مکانی کافی برای گنجایش خورشید شما و مدار کنونی زمین. و باز برای تمامی این اندازهٔ عظیم، بیش از چهل میلیون برابر خورشید شما، جرم آن فقط در حدود سی برابر بزرگتر است. این خورشیدهای عظیم کناره‌ای وسعت یابنده دارند که تقریباً از یکی به دیگری می‌رسد.

5- تشعشعات خورشیدی

این که خورشیدهای فضا خیلی متراکم نیستند از طریق جریانات مداوم انرژیهای در حال گریز نوری ثابت می‌شود. غلظتِ خیلی زیاد نور را از طریق ناشفافی حفظ می‌کند، تا این که فشار انرژی نوری به نقطهٔ انفجار رسد. یک فشار خارق‌العادهٔ نوری یا گازی در درون یک خورشید وجود دارد که موجب افکندن چنین جریانی از انرژی می‌شود، طوری که میلیونها میلیون مایل در فضا رخنه نموده و سیارات دوردست را انرژی، نور، و گرما می‌دهد. پانزده فوت از تراکم

یورنشیا در سطح به طور مؤثر مانع گریز انرژیهای اشعهٔ ایکس و نور از یک خورشید می‌شود، تا این که فشار فزایندهٔ داخلیِ انرژیهای در حال انباشته شدن که از تجزیهٔ اتمی ناشی می‌شود با یک انفجار بیرونی فوق‌العاده بر جاذبه فائق آید.

نور در حضور گازهای رانشگر هنگامی که در حرارتهای بالا به وسیلهٔ دیوارهای حایل ناشفات محصور می‌شود، بسیار انفجاری است. نور واقعی است. همینطور که شما برای انرژی و برق در کره‌تان ارزش قائل هستید، نور خورشید به قیمت پوندی یکی میلیون دلار مقرون به صرفه است.

داخل خورشید شما یک ژنراتور عظیم اشعهٔ ایکس است. خورشیدها از طریق بمباران بی‌وقفهٔ این برون تابیهای قدرتمند از درون حفظ می‌شوند.

بیش از نیم میلیون سال زمان لازم است تا یک الکترون تحریک شده با اشعهٔ ایکس از مرکز یک خورشید متوسط به سطح خورشیدی راه برد، جایی که از آنجا به ماجرای فضایی رهسپار می‌شود، تا احتمالاً یک سیارهٔ مسکونی را گرما بخشد، توسط یک شهاب تسخیر شود، در تولد یک اتم شرکت کند، جذب یک جزیرهٔ تاریک بسیار شارژ شدهٔ فضا گردد، یا پرواز فضایی خود را که از طریق یک سقوط نهایی به سوی سطح یک خورشید، مشابه خورشید مبدأ خود، خاتمه یافته است بیابد.

اشعه‌های ایکس داخل یک خورشید الکترونهای بسیار حرارت یافته و تحریک شده را با انرژی مکفی شارژ می‌کنند تا آنها را با عبور از میان فضا، با گذار از گروههای تأثیرات باز دارندهٔ مادهٔ بینابین، و به رغم کششهای ناهمگن جاذبه‌ای، به کرات دوردست سیستمهای دور حمل کنند.
انرژی عظیم سرعت که برای گریز از چنگال جاذبهٔ یک خورشید لازم است کافی است تا حرکت پرتو خورشید را با سرعتی کاهش نیافته تضمین نماید، تا این که به جرمهای قابل ملاحظهٔ ماده مواجه شود، و در آن هنگام با رهایی انرژیهای دیگر سریعاً به حرارت تغییر شکل دهد.

انرژی، چه به صورت نور یا به اشکال دیگر، در پروازش از میان فضا به صورت مستقیم به جلو حرکت می‌کند. ذرات واقعی وجود مادی همانند یک گلوله باران فضا را در می‌نوردند. آنها در یک خط یا حرکت مستقیم و نشکسته راهی می‌شوند، به جز هنگامی که نیروهای برتر روی آنها عمل می‌کنند، و به جز زمانی که از کشش خطی جاذبه که ذاتی جرم ماده است و حضور دایره‌وار جاذبهٔ جزیرهٔ بهشت به طور پیوسته فرمانبرداری می‌کنند.

انرژی خورشیدی ممکن است به نظر رسد به صورت امواج به جلو رانده می‌شود، اما آن به سبب عمل تأثیرات همزیست و متنوع می‌باشد. یک شکل مفروض انرژی سازمان یافته به صورت امواج پیش نمی‌رود بلکه در خطوط مستقیم. حضور یک شکل دوم یا سوم نیرو - انرژی ممکن است جریان مورد مشاهده را در هنگام حرکت به شکل موجدار *به نظر* رساند، درست همانطور که آب در یک طوفان کور کننده که با باد سنگین همراهی می‌شود، گاهی اوقات به نظر می‌رسد به صورت ورقه‌ای فرو می‌ریزد یا به صورت موجی فرود می‌آید. قطره‌های باران در

یک خط مستقیمی از حرکت مداوم می‌بارند، اما عمل باد چنان است که نمای مشهود ورقه‌های آب و امواج قطره‌های باران را به نظر می‌رساند.

عمل برخی انرژیهای ثانویه و دیگرِ کشف ناشدهٔ موجود در مناطق فضایی جهان محلی شما چنان است که برون تابیهای نور خورشیدی به نظر می‌رسد پدیده‌های موجدار مشخصی به وجود می‌آورند، و نیز به قسمتهای بسیار کوچک حاوی طول و وزن معین خرد می‌شوند. و با ملاحظهٔ عملی، این دقیقاً چیزی است که رخ می‌دهد. شما نمی‌توانید امید به درک بهتری از کارکرد نور داشته باشید تا این که برداشت روشن‌تری از کنش و واکنش، و روابط متقابل نیروهای گوناگون فضایی و انرژیهای خورشیدی که در مناطق فضایی نبادان عمل می‌کنند به دست آورید.
سردرگمی کنونی شما همچنین به سبب درک ناکاملتان از این مشکل است، زیرا که آن در بر گیرندهٔ فعالیتهای مربوط به همِ کنترل شخصی و غیرشخصی جهان بنیادین — حضورها، کارکردها، و هماهنگی عامل مشترک و مطلق کامل — می‌باشد.

6- کلسیم — سرگردان فضا

در کشف رمز پدیدهٔ طیفی، باید به خاطر داشت که فضا تهی نیست، و این که نور، در پیمایش فضا، گاهی اوقات توسط اشکال گوناگون انرژی و ماده که در تمامی فضای سازمان یافته در گردشند اندکی تغییر می‌یابد. برخی از خطوطِ نمایانگر مادهٔ ناشناخته که در طیفهای خورشید شما پدیدار می‌شوند به سبب تغییرات عناصر به خوبی شناخته شده‌اند که به شکل خرد شده در سرتاسر فضا معلق می‌باشند. آنها تلفات اتمی برخوردهای شدید نبردهای عنصری خورشید می‌باشند. فضا با این مطرودهای سرگردان، به ویژه سدیم و کلسیم، فرا گرفته شده است.

کلسیم در واقع عنصر اصلی رسوخ مادی فضا در سرتاسر اروانتان می‌باشد. سنگهای ریز پودر شده در تمامی ابرجهان ما پاشیده شده‌اند. سنگ به راستی مادهٔ بنیادین ساختمانی سیارات و کرات فضا است. ابر کیهانی، پتوی بزرگ فضایی، به طور عمده از اتمهای تغییر یافتهٔ کلسیم تشکیل شده است. اتم سنگ یکی از رایج‌ترین و ماندگارترین عناصر است. آن نه تنها از یونیزه شدن خورشیدی — دو نیم شدن — دوام می‌آورد بلکه حتی بعد از این که توسط اشعهٔ نابود کنندهٔ ایکس کوبیده شده و با حرارتهای بالای خورشیدی از هم پاشیده شده است در یک هویت پیوندی پا بر جا می‌ماند. کلسیم از یک تجزیه ناپذیری و یک طول عمر برخوردار است که از تمامی اشکال معمول‌تر ماده سرآمدتر است.

همانطور که فیزیکدانان شما گمان برده‌اند، این بقایای آسیب دیدهٔ کلسیم خورشیدی برای مسافتهای گوناگون در واقع سوار پرتوهای نور می‌شوند، و بدین ترتیب انتشار گستردهٔ آنها در سرتاسر فضا به طور فوق‌العاده زیاد تسهیل می‌شود. اتم سدیم نیز، تحت تغییراتی مشخص، قادر به جابجایی نور و انرژی است. کار بزرگ کلسیم بسیار فوق‌العاده است زیرا این عنصر تقریباً دو برابر جرم سدیم را دارا می‌باشد. رسوخ محلی فضا توسط کلسیم به این علت است که آن، در شکل تغییر یافته، عملاً از طریق سوار شدن بر انوار برون رو خورشیدی از فوتوسفر خورشیدی

می‌گریزد. از میان تمامی عناصر خورشیدی، کلسیم، به رغم حجم قابل مقایسهٔ خود — که شامل بیست الکترون در حال گردش است — در گریز از درون خورشید و رفتن به قلمرو فضا از همه موفق‌تر است. این روشن می‌سازد که چرا یک لایهٔ کلسیم، یک سطح گازی سنگی در خورشید، که شش هزار مایل ضخامت دارد، وجود دارد، و این به رغم این واقعیت که نوزده عنصر سبکتر، و تعداد بیشماری از عناصر سنگین‌تر، در زیر وجود دارند.

کلسیم در حرارتهای خورشیدی یک عنصر فعال و متحرک است. سنگ اتم دو الکترون سریع‌الانتقال و به سستی به هم پیوسته در دو مدار الکترونی بیرونی دارد که بسیار به یکدیگر نزدیکند. آن در تقلاهای اتمی اولیه الکترون بیرونی خود را از دست می‌دهد، و در آن هنگام درگیر یک عمل ماهرانهٔ رد و بدل کردن نوزده الکترون میان مدارهای نوزدهم و بیستم گردش الکترونی می‌شود. یک اتم آسیب دیدهٔ سنگ از طریق پرتاب این الکترون نوزدهم به پس و پیش میان مدار خودش و مدار یار از دست رفته‌اش بیش از بیست و پنج هزار بار در ثانیه، قادر است بخشاً با جاذبه رو در رویی کند و بدین گونه به طور موفقیت‌آمیز سوار بر جریانات در حال پدیداری نور و انرژی، پرتوهای خورشید، به سوی آزادی و ماجراجویی ره نوردد. این اتم کلسیم از طریق حرکات متناوب تند رانشی به سوی جلو به سمت بیرون حرکت می‌کند، و در حدود بیست و پنج هزار بار در ثانیه پرتو خورشید را می‌گیرد و رها می‌سازد. و به این دلیل است که سنگ بخش اصلی کرات فضا است. کلسیم خبره‌ترین فراری زندان خورشیدی است.

چابکی این الکترون آکروبات‌باز کلسیم از طریق این واقعیت نشان داده می‌شود که، هنگامی که توسط نیروهای خورشیدیِ حرارتی و اشعهٔ ایکس به دایرهٔ مدار بالاتر پرتاب می‌شود، فقط حدوداً برای یک میلیونیم ثانیه در آن مدار باقی می‌ماند. اما پیش از این که نیروی الکتریکی - جاذبهٔ هستهٔ اتمی آن را به داخل مدار پیشین آن به عقب کشد، قادر می‌شود یک میلیون گردش را به دور مرکز اتمی به انجام رساند.

خورشید شما مقدار خارق‌العاده‌ای از کلسیمش را از دست داده است. مقادیر عظیمی از این از دست رفتگی در طول روزگاران فورانهای متشنج آن در رابطه با شکل‌گیری منظومهٔ شمسی رخ داده است. بخش عمدهٔ کلسیم خورشیدی اکنون در پوستهٔ بیرونی خورشید است.

باید به یاد داشت که تجزیه و تحلیل طیفی فقط ترکیبات سطح خورشید را نشان می‌دهد. برای مثال: طیف خورشیدی خطوط آهن زیادی به نمایش می‌گذارد، اما آهن عنصر اصلی در خورشید نیست. این پدیده تقریباً به طور کامل به سبب درجهٔ حرارت کنونی سطح خورشید، اندکی کمتر از 6/000 درجه، می‌باشد. این درجهٔ حرارت برای ثبت طیف آهن بسیار مطلوب است.

7- منابع انرژی خورشیدی

حرارت درونی بسیاری از خورشیدها، حتی خورشید خود شما، بسیار بیشتر از آن است که عموماً مورد باور است. در داخل یک خورشید در واقع هیچ اتم کاملی وجود ندارد. آنها همگی کم

و بیش توسط بمباران شدید اشعهٔ ایکس که ذاتی چنین حرارتهای بالا است از هم پاشیده می‌شوند. صرف نظر از این که چه عناصر مادی ممکن است در لایه‌های بیرونی یک خورشید پدیدار گردند، آنهایی که در داخل هستند از طریق عمل جدا کنندهٔ اشعهٔ مختل کنندهٔ ایکس بسیار شبیه هم می‌شوند. اشعهٔ ایکس برابرساز بزرگ وجود اتمی است.

حرارت سطح خورشید شما تقریباً 6/000 درجه است، اما همینطور که داخل آن مورد رسوخ واقع می‌شود، به سرعت افزایش می‌یابد تا این که به فراز باور نکردنی 35/000/000 درجه در نواحی مرکزی می‌رسد. (تمامی این درجه حرارتها به مقیاس فارنهایت شما اشاره دارد.)

کلیهٔ این پدیده‌ها نشانگر صرف عظیم انرژی می‌باشند، و منابع انرژی خورشیدی که به ترتیب اهمیتشان از آنها نام برده می‌شود از قرار زیر می‌باشند:

1- نابودی اتمها، و سرانجام الکترونها.

2- دگردیسی عناصر، شامل گروه رادیو اکتیو انرژیهایی که بدین گونه آزاد گشته‌اند.

3- انباشت و انتقال انرژیهای فضایی مشخص جهانی.

4- مادهٔ فضایی و شهابها که به طور بی‌وقفه به داخل خورشیدهای مشتعل فرو می‌ریزند.

5- انقباض خورشیدی؛ سردی و انقباض متعاقب یک خورشید انرژی و گرما تولید می‌کند، گاهی اوقات بیش از آنی که توسط مادهٔ فضایی فراهم می‌شود.

6- عمل جاذبه در درجه حرارتهای بالا نیروی مشخص مدار یافته را به انرژیهای تابشی تغییر شکل می‌دهد.

7- نور و مواد باز پس گرفته شدهٔ دیگر که پس از ترک خورشید به داخل آن کشیده شده‌اند، به همراه انرژیهای دیگری که منشأ در خارج از خورشید دارند.

یک پوشش میزان کننده از گازهای داغ وجود دارد (گاهی اوقات با حرارت میلیونها درجه) که خورشیدها را احاطه می‌کند، و برای متعادل کردنِ از دست رفتگی گرما و از جهات دیگر جلوگیری از نوسانات مخاطره‌آمیز پراکندگی گرما عمل می‌کند. در طول حیات فعال یک خورشید حرارت داخلیِ 35/000/000 درجه صرف نظر از کاهش تدریجی حرارت بیرونی تقریباً همان مقدار باقی می‌ماند.

شما ممکن است سعی کنید 35/000/000 درجه از گرما را، در ارتباط با فشارهای جاذبه‌ای مشخص، به عنوان نقاط جوش الکترونی تجسم کنید. تحت چنین فشاری و در چنین حرارتی تمامی اتمها استحاله شده و به اجزای الکترونی و سایر بخشهای نیایی خود تکه تکه می‌شوند.

حتی الکترونها و سایر همدمان آلتیمتانها ممکن است خرد شوند، اما خورشیدها قادر نیستند آلتیمتانها را به ذرات ساده‌تر استحاله کنند.

این درجه حرارتهای خورشیدی عمل می‌کنند تا سرعت آلتیمتانها و الکترونها را به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد افزایش دهند، حداقل سرعت الکترونها را، آنطور که برای حفظ وجود خود تحت این شرایط ادامه می‌دهند. شما از طریق شتاب فعالیتهای آلتیمتانی و الکترونی، هنگامی که درنگ می‌کنید تا ملاحظه کنید یک قطرهٔ آب معمولی در بر گیرندهٔ بیش از یک میلیارد تریلیون اتم است، درک می‌کنید درجهٔ حرارت بالا به چه معنی است. این انرژیِ بیش از یکصد اسب بخار است که به مدت دو سال به طور مداوم به کار گرفته شود. مجموعهٔ گرمایی که اکنون توسط خورشید منظومهٔ شمسی در هر ثانیه ساطع می‌شود کافی است تا تمامی آبهای همهٔ اقیانوسهای یورنشیا را تنها در زمان یک ثانیه بجوشاند.

فقط آن خورشیدهایی که در کانالهای مستقیم جریانات اصلی انرژی جهان عمل می‌کنند می‌توانند برای همیشه بدرخشند. چنین کوره‌های خورشیدی برای ابد شعله‌ورند، و قادرند مادهٔ از دست رفتهٔ خود را از طریق درونبری نیروی فضا و انرژی قابل مقایسهٔ در حال گردش دوباره پر سازند. اما ستارگانی که از این کانالهای اصلی شارژ مجدد بسیار دور هستند تقدیرشان قرار گرفتن تحت تخلیهٔ انرژی — سردی تدریجی و خاموشی نهایی — می‌باشد.

این خورشیدهای مرده یا در حال مردن می‌توانند از طریق برخورد تصادمی نیروی تازه یابند یا به وسیلهٔ جزایر مشخص انرژی غیردرخشان فضا یا از طریق سرقت جاذبه‌ای خورشیدها یا سیستمهای کوچکتر مجاور از نو شارژ شوند. اکثر خورشیدهای مرده از طریق این تکنیکها یا تکنیکهای تکاملی دیگر جانبخشی را تجربه خواهند نمود. آنهایی که بدین ترتیب نهایتاً از نو شارژ نمی‌شوند، هنگامی که تراکم جاذبه به سطح بحرانی آلتیمتانی تراکم فشار انرژی رسد، تقدیرشان این است که از طریق انفجاری عظیم تکه تکه شوند. چنین خورشیدهای در حال نابودی بدین ترتیب به نادرترین شکل انرژی تبدیل می‌شوند تا با انطباقی قابل تحسین خورشیدهای دیگری را که در موقعیت مطلوب‌تری قرار گرفته‌اند انرژی دهند.

8- کنش و واکنشهای انرژی خورشیدی

در آن خورشیدهایی که در مدار کانالهای انرژی فضایی قرار گرفته‌اند، انرژی خورشیدی از طریق زنجیره‌های فعل و انفعالات پیچیدهٔ گوناگون هسته‌ای آزاد می‌شود، که معمول‌ترین آنها کنش و واکنش هیدروژن - کربن - هلیوم می‌باشد. در این دگردیسی، کربن به صورت یک کاتالیزور انرژی عمل می‌کند زیرا در واقع به هیچ وجه از طریق این پروسهٔ تبدیل هیدروژن به هلیوم تغییر نمی‌کند. تحت شرایط مشخصِ حرارت بالا هیدروژن به هستهٔ کربن رسوخ می‌کند. از آنجا که کربن نمی‌تواند بیش از چهار عدد از این پروتونها را حفظ کند، هنگامی که این حالت اشباع به دست می‌آید، شروع به دفع پروتونها، با همان سرعتی که پروتونهای جدید از راه

می‌رسند، می‌کند. در این واکنش ذرات وارد شوندهٔ هیدروژن به صورت یک اتم هلیوم پدیدار می‌شوند.

کاهش محتوای هیدروژن درخشندگی یک خورشید را افزایش می‌دهد. در خورشیدهایی که خاموشی را در تقدیر دارند، اوج درخشش در نقطهٔ تخلیهٔ هیدروژنی به دست می‌آید. به دنبال این نقطه از طریق پروسهٔ حاصلهٔ انقباض جاذبه‌ای درخشندگی حفظ می‌شود. نهایتاً، چنین ستاره‌ای یک کوتولهٔ موسوم به سفید، یک کرهٔ بسیار فشرده، خواهد شد.

در خورشیدهای بزرگ — سحابیهای کوچک گرد — هنگامی که هیدروژن تخلیه می‌شود و انقباض جاذبه‌ای به دنبال می‌آید، اگر چنین توده‌ای به طور کافی مات نباشد تا فشار داخلی کمکی را برای مناطق بیرونی گازی حفظ نماید، یک فروپاشی ناگهانی رخ می‌دهد. تغییرات جاذبه‌ای - الکتریکی موجب پیدایش مقادیر عظیم ذرات ریز که عاری از پتانسیل الکتریکی هستند می‌شود، و چنین ذراتی فوراً از اندرون خورشیدی می‌گریزند، و بدین ترتیب ظرف چند روز موجب فروپاشی یک خورشید غول‌آسا می‌شوند. چنین مهاجرتی از این "ذرات فراری" بود که سبب فروپاشی نوای عظیم سحابی آندرومدا در حدود پنجاه سال پیش گردید. این تودهٔ عظیم خورشیدی در عرض چهل دقیقه به وقت یورنشیا فرو پاشید.

به عنوان یک قاعده، برون افکنی عظیم ماده حول باقیماندهٔ خورشید در حال سردی به صورت ابرهای گستردهٔ گازهای سحابی مانند ادامهٔ وجود می‌دهد. و این تماماً منشأ بسیاری از انواع سحابیهای نامنظم، نظیر سحابی خرچنگ که منشأ آن حدوداً نهصد سال پیش می‌باشد را روشن می‌سازد. این سحابی هنوز کرهٔ مادر را به صورت یک ستارهٔ تنها در نزدیکی مرکز این تودهٔ نامنظم سحابی به نمایش می‌گذارد.

9- ثبات خورشید

خورشیدهای بزرگتر چنان کنترل جاذبه‌ای روی الکترونهای خود حفظ می‌کنند که نور فقط با کمک اشعهٔ قدرتمند ایکس می‌گریزد. این پرتوهای یاری دهنده به تمامی فضا نفوذ می‌کنند و به حفظ ارتباطات اساسی آلتیمتانی انرژی دخل دارند. از دست دادن زیاد انرژی در روزگاران اولیهٔ یک خورشید، به دنبال دستیابی آن به حداکثر حرارت — بالای 35/000/000 درجه — زیاد به سبب گریز نور به صورت تراوش آلتیمتانی نیست. این انرژیهای آلتیمتان به داخل فضا می‌گریزند تا در ماجراجویی ارتباط الکترونی و مادیت‌یابی انرژی به صورت یک انفجار واقعی انرژی در طول روزگاران بلوغ خورشیدی درگیر شوند.

اتمها و الکترونها تابع جاذبه هستند. آلتیمتانها تابع جاذبهٔ محلی، تأثیر متقابل جاذبهٔ مادی، *نیستند*، اما آنها در راستای چرخشِ دایرهٔ جهانی و جاودانهٔ جهان جهانها، به طور کامل مطیع جاذبهٔ مطلق یا بهشت می‌باشند. انرژی آلتیمتانی مطیع کشش جاذبهٔ خطی یا مستقیم اجرام مادی

نزدیک یا دور نیست، اما همواره دقیقاً به سوی مدار بیضی بزرگ آفرینش گسترده چرخش می‌کند.

مرکز خورشیدی خود شما تقریباً یکصد میلیارد تن از مادهٔ واقعی را هر ساله ساطع می‌کند، در حالی که خورشیدهای غول‌آسا در طول رشد آغازین خود، یک میلیارد سال اول، به میزانی اعجاب‌آور ماده از دست می‌دهند. حیات یک خورشید بعد از رسیدن به ماکزیمم حرارت داخلی باثبات می‌شود، و انرژیهای زیر اتمی شروع به رها شدن می‌کنند. و درست در این نقطهٔ بحرانی است که خورشیدهای بزرگتر تحت تپشهای متشنج قرار می‌گیرند.

ثبات خورشید به طور کامل به توازن میان ستیز جاذبه - حرارت — فشارهای خارق‌العاده که با حرارتهای غیرقابل تصور متعادل می‌شوند — وابسته است. کشش گازی داخل خورشیدها لایه‌های زیاد مواد گوناگون را حفظ می‌کند، و هنگامی که جاذبه و گرما در توازن هستند، وزن مواد بیرونی دقیقاً با فشار حرارت گازهای زیرین و درونی برابر می‌شود. در بسیاری از ستارگان جوانتر تراکم مداوم جاذبه حرارتهای پیوسته بالا روندهٔ داخلی ایجاد می‌کند، و به تدریج که گرمای داخل افزایش می‌یابد، فشار داخلی اشعهٔ ایکسِ بادهای فوق گاز چنان زیاد می‌شود که یک خورشید، در رابطه با حرکت گریز از مرکز، شروع به بیرون افکندن لایه‌های بیرونی خود به سوی فضا می‌کند، و بدین ترتیب عدم توازن میان جاذبه و گرما را جبران می‌کند.

خود خورشید شما مدتها است که به تعادل نسبی میان دوره‌های انبساط و انقباض خود، آن اختلالاتی که تپشهای عظیم بسیاری ستارگان جوانتر را ایجاد می‌کند، دست یافته است. خورشید شما اکنون ششمین میلیارد سال خود را پشت سر می‌گذارد. آن در حال حاضر در دورهٔ بزرگترین کارکرد عمل می‌کند. آن برای بیش از بیست و پنج میلیارد سال با راندمان کنونی خواهد درخشید. آن احتمالاً یک دورهٔ بخشاً کارآمد افول را به اندازهٔ مجموع دوره‌های جوانی و کارکرد با ثباتش تجربه خواهد نمود.

10- منشأ کرات مسکونی

برخی از ستارگان متغیر، در وضعیت تپش ماکزیمم یا نزدیک به آن، در حال ایجاد سیستمهای فرعی، که بسیاری از آنها سرانجام بسیار شبیه خورشید خود شما و سیارات در حال گردش آن خواهند بود، می‌باشند. خورشید شما درست در چنین وضعیت تپش نیرومند قرار داشت که سیستم عظیم آنگونا به نزدیکی آن چرخش کرد، و سطح بیرونی خورشید شروع به فوران جریانات واقعی، ورقه‌های مداومِ ماده نمود. این حالت تا نزدیکترین فاصلهٔ روبرویی با شدت پیوسته فزاینده ادامه یافت، تا این که سرحدات همچسبیدگی خورشیدی به دست آمد و یک قلهٔ عظیم ماده، نیای منظومهٔ شمسی، بیرون ریخته شد. در شرایط مشابه تنگاتنگ‌ترین نزدیکی جسم جذب کننده گاهی اوقات تمامی سیارات، حتی یک چهارم یا یک سوم یک خورشید را به سوی خود می‌کشد. این بیرون افکنیهای عمده انواع مشخص ویژهٔ کرات پوشیده از ابر، کراتی بسیار شبیه مشتری و زحل، را شکل می‌دهند.

با این وجود، اکثر منظومه‌های خورشیدی منشأیی کاملاً متفاوت از منظومهٔ شما داشتند، و این امر حتی در رابطه با آنهایی که از طریق تکنیک جاذبهٔ جذر و مدی ایجاد شدند صدق می‌کند. اما صرف نظر از این که چه تکنیک کره سازی موجود باشد، جاذبه همیشه نوع منظومهٔ خورشیدی آفرینش را به وجود می‌آورد، یعنی یک خورشید مرکزی یا جزیرهٔ تاریک با سیارات، اقمار، خرده اقمار، و شهابها.

سیمای فیزیکی تک تک کرات عمدتاً از طریق نحوهٔ پیدایش، وضعیت نجومی، و محیط فیزیکی تعیین می‌شود. سن، اندازه، میزان چرخش، و سرعت در میان فضا نیز عوامل تعیین کننده هستند. کرات انقباض گازی و انباشتگی مواد جامد، هر دو، به وسیلهٔ کوهها و، در طول حیات آغازین آنان، هنگامی که زیاد کوچک نباشند، توسط آب و هوا تعیین ویژگی می‌شوند. کرات نیمه مذاب و تصادمی گاهی اوقات بدون رشته کوههای گسترده می‌باشند.

در طول اعصار آغازین تمامی این کرات جدید، زمین لرزه‌ها مکرر هستند، و همگی از طریق اختلالات بزرگ فیزیکی تعیین ویژگی می‌شوند، این امر به خصوص در رابطه با کرات انقباض گازی صحت دارد، کراتی که از حلقه‌های عظیم سحابیها که در نتیجهٔ تراکم اولیه و انقباض برخی خورشیدهای منحصر به فرد باقی مانده‌اند به وجود آمده‌اند. سیاراتی که مانند یورنشیا یک منشأ دوگانه دارند از میان یک دوران جوانی کم آشوبتر و کمتر طوفانی عبور می‌کنند. حتی با این وجود، کرهٔ شما یک مرحلهٔ اولیه از دگرگونیهای نیرومند را که با آتشفشانها، زمین لرزه‌ها، سیلها، و طوفانهای شدید تعیین ویژگی می‌شود تجربه نمود.

یورنشیا نسبتاً در کرانه‌های بیرونی سِتانیا منزوی شده است. منظومهٔ شمسی شما، با یک استثنا، از جروسم دورترین فاصله را دارد، در حالی که خود سِتانیا در مجاورت بیرونی‌ترین سیستم نُرلاشیادک قرار دارد، و این کوکبه اکنون لبهٔ بیرونی نبادان را می‌پیماید. شما به راستی در زمرهٔ ناچیزترین آفرینشها بودید تا این که اعطای میکائیل سیارهٔ شما را به موقعیت بلند آوازگی و توجه عمدهٔ جهان ارتقا داد. گاهی اوقات آخرین اولین است، در حالی که به راستی ناچیزترین بزرگترین می‌شود.

[ارائه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم در تشریک مساعی با رئیس مراکز نیروی نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 42

انرژی ـــ ذهن و ماده

بنیان جهان ماده است، بدین لحاظ که انرژی زیربنای تمامی وجود است، و انرژی خالص توسط پدر جهانی کنترل می‌شود. نیرو، انرژی، یگانه چیزی است که به عنوان یک بنای پایدار پابرجا می‌ماند و وجود و حضور مطلق جهانی را به نمایش گذارده و اثبات می‌کند. این جریان عظیم انرژی که از وجودهای بهشتی روانه می‌شود هرگز افت نکرده است، و هرگز از میان نرفته است. هیچگاه وقفه‌ای در این حمایت بی‌پایان وجود نداشته است.

تسلط بر انرژی جهان پیوسته مطابق خواست شخصی و فرامین تماماً خردمندانهٔ پدر جهانی است. این کنترل شخصیِ نیروی تجلی یافته و انرژی در گردش از طریق عملکردها و تصمیمات هماهنگ پسر جاودان، و نیز توسط مقاصد متحد پسر و پدر که به وسیلهٔ عامل مشترک به اجرا در می‌آید تعدیل می‌شود. این موجودات الهی به صورت شخصی و انفرادی عمل می‌کنند. آنها همچنین از طریق اشخاص و نیروهای تعداد تقریباً نامحدودی از موجودات تحت فرمان عمل می‌کنند، و هر یک به طور گوناگون جلوهٔ مقصود جاودان و الهی در جهان جهانها می‌باشند. اما این تعدیلات یا دگردیسیهای کارکردی و آینده نگرانهٔ نیروی الهی به هیچ وجه از حقیقت این بیان که نیرو - انرژی تماماً تحت کنترل غائی یک خدای شخصی است که در مرکز تمامی چیزها ساکن است نمی‌کاهد.

1- نیروها و انرژیهای بهشت

بنیان جهان ماده است، اما جوهر حیات روح است. پدرِ ارواح همچنین نیای جهانها است. پدر جاودانِ پسر اولیه همچنین منبع ابدی الگوی اولیه، جزیرهٔ بهشت، می‌باشد.

ماده ـــ انرژی ـــ چرا که هر دو تجلیهای متنوع واقعیت یکسان کیهانی می‌باشند، به عنوان یک پدیدهٔ جهانی جزءِ تفکیک ناپذیر پدر جهانی است. ”در او تمامی هستی حفظ می‌شود.“ ماده ممکن است به نظر رسد انرژی ذاتی از خود بروز می‌دهد و نیروهای محصور شده در خود را به نمایش می‌گذارد، اما خطوط جاذبه که درگیر انرژیهای مربوط به تمامی این پدیده‌های فیزیکی هستند از بهشت سرچشمه می‌یابند و به آن وابسته‌اند. آلتیمتان، اولین شکل قابل اندازه‌گیری انرژی، بهشت را به صورت هستهٔ خود دارد.

یک شکل از انرژی که در یورنشیا ناشناخته است به طور ذاتی در ماده و در فضای جهانی موجود است. هنگامی که این اکتشاف سرانجام صورت پذیرد، فیزیکدانان احساس خواهند کرد که راز ماده را، حداقل تقریباً، حل کرده‌اند. و بدین ترتیب یک گام به آفریننده نزدیکتر شده‌اند، و بر یک مرحلهٔ دیگر از تکنیک الهی تسلط یافته‌اند، اما به هیچ وجه خداوند را پیدا نکرده‌اند، و وجود ماده یا کارکرد قوانین طبیعی را نیز جدا از تکنیک کیهانی بهشت، و انگیزه و مقصود پدر جهانی به ثبوت نرسانده‌اند.

به دنبال پیشرفتهای حتی باز بزرگتر و اکتشافات بیشتر، بعد از این که یورنشیا در مقایسه با دانش کنونی به طور بی‌اندازه پیشرفت کرد، گر چه شما باید کنترل گردشهای انرژی واحدهای الکتریکی ماده را تا حد تغییر تجلیهای فیزیکی آنها به دست آورید، حتی بعد از تمامی چنین پیشرفتهای ممکن، دانشمندان برای آفرینش یک اتم ماده یا به وجود آوردن یک درخشش انرژی یا برای افزودن آنچه که ما حیات می‌نامیم به ماده، برای همیشه ناتوان خواهند بود.

آفرینش انرژی و اعطای حیات از امتیازات پدر جهانی و شخصیتهای آفرینندهٔ همیار او است. رودخانهٔ انرژی و حیات یک فوران مداوم از الوهیتها است، جریان جهانی و متحد نیروی بهشت که راهی تمامی فضا می‌شود. این انرژی الهی تمامی آفرینش را فرا گرفته است. سازمان دهندگان نیرو آن دگرگونیهایی را آغاز می‌کنند و آن تغییرات نیروی فضایی را ایجاد می‌کنند که به انرژی منجر می‌شود. مدیران نیرو انرژی را به ماده دگردیس می‌کنند، و بدین ترتیب کرات مادی تولد می‌یابند. حاملین حیات آن روندهایی را در مادهٔ مرده آغاز می‌کنند که ما حیات می‌نامیم، حیات مادی. سرپرستان نیروی مورانشیا به همین منوال در سرتاسر قلمروهای گذار میان کرات مادی و روحی عمل می‌کنند. آفرینندگان بالاتر روحی روندهای مشابهی را در اشکال الهی انرژی آغاز می‌کنند، و به دنبال آن اشکال بالاتر روحی حیات هوشمند پدیدار می‌گردد.

انرژی که مطابق نظم الهی شکل یافته، از بهشت پیش می‌رود. انرژی — انرژی خالص — از سرشت سازمان الهی بهره می‌برد. آن بر طبق تشابه سه خدا که در بر گیرندهٔ یکی می‌باشند، آنطور که در مقر مرکزی جهان جهانها عمل می‌کنند، شکل یافته است. و نیرو تماماً در مدار بهشت قرار دارد، از وجودهای بهشتی می‌آید و به آنها باز می‌گردد، و اساساً تجلی علت بی‌علت — پدر جهانی — می‌باشد، و بدون پدر هیچ موجودیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

نیرویی که از الوهیتِ خود موجود ناشی شود ذاتاً همیشه موجود است. نیرو - انرژی تباهی ناپذیر و نابود نشدنی است. این جلوه‌های بیکران ممکن است تابع دگردیسی نامحدود، دگرگونی بی‌پایان، و تغییر شکل ابدی باشند، اما به هیچ وجه یا درجه، حتی تا کمترین حد قابل تصور، نمی‌توانند و هرگز نخواهند توانست دچار نیستی شوند. اما انرژی، گر چه از بیکران سرچشمه می‌یابد، به طور نامحدود جلوه‌گر نمی‌شود. برای جهان بزرگ که در حال حاضر قابل تصور است سرحدات بیرونی وجود دارد.

انرژی ابدی است اما نامحدود نیست. آن پیوسته به قبضهٔ تمام شمول بیکرانی واکنش نشان می‌دهد. نیرو و انرژی برای ابد ادامهٔ وجود می‌دهند. آنها چون از بهشت خارج شده‌اند، باید به

آنجا باز گردند، حتی اگر برای تکمیل مدار مقرر شده به اعصار متمادی نیاز باشد. آنچه که از منشأ الوهیت بهشتی است فقط می‌تواند یک مقصد بهشتی یا یک فرجام الهی داشته باشد.

و این تماماً اعتقاد ما را به یک جهان جهانهای دایره‌ای شکل، تا اندازه‌ای محدود، اما منظم و پهناور تأیید می‌کند. اگر این امر صحت نداشت، در آن صورت نشانهٔ تهی شدن انرژی در یک نقطه دیر یا زود پدیدار می‌گشت. تمامی قوانین، سازمانها، دستگاه دولت، و شهادت جهان پژوهان، همه چیز به وجود یک خدای بیکران اشاره دارد، اما با این همه، یک جهان متناهی، یک گِردی وجود بی‌پایان، تقریباً نامحدود، اما با این وجود در مقایسه با بیکرانی، متناهی.

2- سیستمهای انرژی غیرروحی جهانی (انرژیهای فیزیکی)

به راستی یافتن کلمات مناسب در زبان انگلیسی که از طریق آن بتوان سطوح گوناگون نیرو و انرژی — فیزیکی، ذهنی، یا روحی— را مشخص و توصیف نمود دشوار است. این نوشته‌ها در مجموع نمی‌توانند تعاریف پذیرفته شدهٔ شما را از نیرو، انرژی، و توان دنبال کنند. چنان کمبودی در زبان وجود دارد که ما باید این عبارات را در معانی چندگانه به کار گیریم. در این مقاله، به عنوان مثال، لغت *انرژی* برای نشان دادن تمامی مراحل و اشکال حرکت، عمل، و پتانسیل یک پدیده مورد استفاده قرار گرفته، در حالی که *نیرو* به مراحل پیش جاذبه‌ای و *توان* به مراحل پس جاذبه‌ای انرژی اطلاق می‌شود.

با این وجود من تلاش خواهم کرد تا سردرگمی ذهنی را از طریق پیشنهاد مقتضی پذیرش طبقه‌بندیهای زیرین برای نیروی کیهانی، انرژی در حال پدیداری، و توان جهان — انرژی فیزیکی — کاهش دهم:

1- *توانمندی فضایی*. این حضور فضایی پذیرفته شدهٔ آزاد مطلق کامل می‌باشد. بسط این مفهوم بر پتانسیل جهانی نیرویی - فضایی که ذاتی تمامیت کارکرد مطلق کامل می‌باشد دلالت دارد، در حالی که این مفهوم به معنی تمامیت واقعیت کیهانی — جهانها — که به لحاظ ابدی از جزیرهٔ بدون آغاز، پایان ناپذیر، بی‌حرکت، و تغییرناپذیر بهشت سرچشمه یافت می‌باشد.

پدیده‌هایی که بومی ضلع تحتانی بهشت هستند احتمالاً شامل سه منطقهٔ حضور و کارکرد مطلق نیرویی می‌باشند: ناحیهٔ کانونی مطلق کامل، ناحیهٔ خود جزیرهٔ بهشت، و ناحیهٔ بینابینی نیروها یا کارکردهای ناشناختهٔ برابرساز و تعدیل کننده. این سه ناحیهٔ هم مرکز کانون چرخهٔ بهشتیِ واقعیت کیهانی می‌باشند.

توانمندی فضایی یک پیش واقعیت است. آن قلمرو مطلق کامل می‌باشد و فقط به قبضهٔ شخصی پدر جهانی واکنش نشان می‌دهد. با این وجود آن ظاهراً فقط توسط حضور سازمان دهندگان اولیهٔ

استاد نیرو قابل تعدیل است.

در یوورسا، از توانمندی فضایی به عنوان اَبسُلوتا سخن گفته می‌شود.

2- *نیروی آغازین*. این نمایانگر اولین تغییر بنیادین در توانمندی فضایی می‌باشد و می‌تواند یکی از کارکردهای مطلق کامل در بهشت تحتانی باشد. ما می‌دانیم که حضور فضایی که از بهشت تحتانی خارج می‌شود نسبت به آنی که داخل می‌شود به طریقه‌ای تغییر یافته است. اما صرف نظر از هر گونه از چنین روابط محتملی، دگردیسی شناخته شدهٔ علنی توانمندی فضایی به نیروی آغازین کارکرد اولیهٔ متمایز کنندهٔ حضور تنش‌آمیز سازمان دهندگان زندهٔ نیروی بهشت می‌باشد.

نیروی غیرفعال و بالقوه در واکنش به مقاومتی که توسط حضور فضایی سازمان دهندگان اولیهٔ منتج شدهٔ استاد نیرو ایجاد شده فعال و ازلی می‌شود. نیرو اکنون از قلمرو انحصاری مطلق کامل به گسترهٔ واکنش چندگانه — واکنش نسبت به حرکتهای مشخص اولیه که توسط خدای عمل آغاز گردید و لذا به حرکتهای مشخص تعدیل کننده که از مطلق جهانی سرچشمه می‌یابد — بیرون می‌آید. نیروی آغازین ظاهراً نسبت به علیّت متعالی در تناسب با مطلق بودن واکنش نشان می‌دهد.

از نیروی آغازین گاهی اوقات به عنوان *انرژی خالص* سخن گفته می‌شود. در یوورسا ما به عنوان سِگرِگاتا به آن اشاره می‌کنیم.

3- *انرژیهای در حال پدیداری*. حضور غیرفعال سازمان دهندگان اولیهٔ نیرو کافی است تا توانمندی فضایی به نیروی آغازین تغییر شکل داده شود، و در چنین ناحیهٔ فضایی فعال شده‌ای است که همین سازمان دهندگان نیرو کارکردهای اولیه و فعال خود را آغاز می‌کنند. تقدیر نیروی آغازین این است که پیش از ظهور به صورت توان جهان از میان دو مرحلهٔ مشخص دگردیسی در قلمرو تجلی انرژی عبور کند. این دو سطح انرژی در حال پدیداری از این قرارند:

a. - *انرژی قدرتمند*. این انرژی پرتوان - جهت‌دار، کلان - حرکتی، نیرومند - تنشی، به زور واکنشگر — سیستمهای عظیم انرژی که توسط فعالیتهای سازمان دهندگان اولیهٔ نیرو به حرکت در می‌آیند — می‌باشد. این انرژی اولیه یا قدرتمند در ابتدا به طور حتم نسبت به کشش بهشت - جاذبه واکنشمند نیست، گر چه احتمالاً نسبت به مجموعهٔ مشترک تأثیرات مطلقی که از ضلع تحتانی بهشت عمل می‌کنند یک واکنش کلان - انبوه یا فضایی - جهت‌دار نشان می‌دهد. هنگامی که انرژی تا سطح واکنش اولیه نسبت به قبضهٔ دایره‌وار و جاذبهٔ مطلق بهشت پدیدار می‌شود، سازمان دهندگان اولیهٔ نیرو کار را به همکاران ثانویهٔ خود می‌سپارند.

b. *انرژی جاذبه*. انرژیِ اکنون در حال پدیداری و نسبت به جاذبه واکنشگر پتانسیل توان جهان را حمل می‌کند و نیای فعال تمامی مادهٔ جهانی می‌شود. این انرژی ثانویه یا جاذبه محصول تولید انرژی است که از حضور فشاری و روندهای تنشی که توسط سازمان دهندگان همکار متعالی

استاد نیرو ایجاد شده حاصل می‌شود. در واکنش به کار این مهار کنندگان نیرو، انرژی فضایی به سرعت از مرحلهٔ قدرتمند به مرحلهٔ جاذبه‌ای عبور می‌کند، و بدین ترتیب نسبت به قبضهٔ دایره‌ای شکل جاذبهٔ (مطلق) بهشت مستقیماً واکنشمند می‌شود، ضمن این که پتانسیل مشخصی در حساسیت نسبت به کشش خطی - جاذبه‌ای که ذاتی جرم مادیِ به زودی پدیدار شوندهٔ فازهای الکترونی و پس الکترونی انرژی و ماده است آشکار می‌سازد. به دنبال پدیداری واکنش جاذبه‌ای، سازمان دهندگان همکار استاد نیرو می‌توانند از گردبادهای انرژی فضایی مرخص شوند، به این شرط که مدیران نیروی جهان قابلیت به کارگیری در آن میدان عمل را داشته باشند.

ما در رابطه با علل دقیق مراحل اولیهٔ تکامل نیرو کاملاً نامطمئن هستیم، اما از عمل هوشمند غائی در دو سطح تجلی انرژی در حال پدیداری شناخت داریم. در یوورسا از انرژیهای قدرتمند و جاذبه، هنگامی که به صورت جمعی مورد ملاحظه واقع می‌شوند، به عنوان آلتیمتا سخن گفته می‌شود.

4- *توان جهان*. نیروی فضایی به شکل انرژی فضایی و از آنجا به شکل انرژی کنترل جاذبه تغییر یافته است. از این رو انرژی فیزیکی به آن نقطه‌ای بلوغ یافته است که می‌تواند به کانالهای نیرو هدایت شود و برای مقاصد چندگانهٔ آفرینندگان جهان به کار گرفته شود. این کار توسط مدیران، مراکز، و کنترلگران چند هنرهٔ انرژی فیزیکی در جهان بزرگ — آفرینشهای سازمان یافته و مسکونی — به انجام می‌رسد. این مدیران نیروی جهان کنترل کم و بیش کامل بیست و یک عدد از سی فاز انرژی را که سیستم کنونی انرژی هفت ابرجهان را تشکیل می‌دهد به عهده دارند. این دامنهٔ توان - انرژی - ماده قلمرو فعالیتهای هوشمندانهٔ هفتگانه، که تحت کنترل فرازمند زمانی - مکانی متعال عمل می‌کنند می‌باشد.

در یوورسا ما به قلمرو توان جهان به عنوان گراویتا اشاره می‌کنیم.

5- *انرژی هاونا*. همینطور که نیروی دگردیس کنندهٔ فضایی، سطح به سطح، تا سطح کارکردی انرژی - توان جهانهای زمان و فضا دنبال شده است، این نوشته از نظر مفهومی به سوی بهشت حرکت کرده است. در ادامهٔ حرکت به سوی بهشت، یک فاز پیش موجود انرژی که از ویژگیهای جهان مرکزی است مورد رویارویی قرار می‌گیرد. در اینجا چرخهٔ تکاملی به نظر می‌رسد به گذشتهٔ خود باز می‌گردد. انرژی - توان اکنون به نظر می‌رسد به سوی نیرو شروع به چرخش به عقب می‌کند، اما نیرویی با طبیعت بسیار متفاوت از سرشت توانمندی فضایی و نیروی آغازین. سیستمهای انرژی هاونا دوگانه نیستند؛ آنها سه‌گانه‌اند. این قلمروِ موجودِ انرژیِ عامل مشترک می‌باشد، که از جانب تثلیث بهشت عمل می‌کند.

در یوورسا این انرژیهای هاونا به عنوان تریاتا شناخته شده‌اند.

6- *انرژی متعالی*. این سیستم انرژی روی سطح بالای بهشت و از آنجا و فقط در ارتباط با مردمان ابسونایت عمل می‌کند. در یوورسا آن ترانوستا نامیده می‌شود.

7- *مونوتا*. انرژی هنگامی که انرژی بهشتی است نزدیک به تبار الوهیت است. ما به این باور تمایل داریم که مونوتا انرژی زندهٔ غیرروحی بهشت است — یک همتای ابدی انرژی زندهٔ روحی پسر اولیه — لذا سیستم انرژی غیرروحی پدر جهانی است.

ما نمی‌توانیم *طبیعت* روح بهشتی و مونوتای بهشت را از هم تمیز دهیم. آنها ظاهراً همانند هستند. آنها نامهای متفاوت دارند، اما به سختی می‌توان پیرامون یک واقعیت که جلوه‌های روحی و غیرروحی آن فقط از طریق *نام* قابل تمیز دادن هستند به شما چیز زیادی گفت.

ما می‌دانیم که مخلوقات متناهی از طریق خدمت روحانی خدای هفت‌گانه و تنظیم کنندگان فکر می‌توانند به تجربهٔ پرستش پدر جهانی دست یابند، اما شک داریم که هیچ شخصیت کمتر از مطلق، حتی مدیران نیرو، بتواند بیکرانی انرژی اولین منبع و مرکز بزرگ را درک کند. یک چیز قطعی است: اگر مدیران نیرو با تکنیک دگردیسی فضا - نیرو آشنا باشند، این راز را برای بقیهٔ ما برملا نمی‌سازند. به عقیدهٔ من آنها کارکرد سازمان دهندگان نیرو را به طور کامل نمی‌فهمند.

این مدیران نیرو خود کاتالیز کنندگان انرژی هستند، یعنی این که موجب می‌شوند با حضورشان انرژی در واحدهای شکل‌بندی شده تقسیم، سازماندهی، یا گردآوری شود. و این تماماً به این معنی است که باید چیزی فطری در انرژی وجود داشته باشد که سبب می‌شود در حضور این موجوداتِ نیرو به این صورت عمل کند. ملک صادقهای نبادان مدتها است که پدیدهٔ دگردیسی نیروی کیهانی به توان جهانی را به صورت یکی از هفت "بیکرانیهای الوهیت" نامگذاری کرده‌اند. و شما در طول فرازیابی خود در جهان محلی پیرامون درک این نکته حداکثر تا این حد پیشرفت خواهید کرد.

ما به رغم عدم توانمان در درک کامل منشأ، طبیعت، و دگردیسیهای نیروی کیهانی، با تمامی فازهای کارکرد انرژی در حال پدیداری از روزگاران واکنش مستقیم و خطاناپذیر آن به عمل جاذبهٔ بهشت — در حدود زمان شروع عمل مدیران نیروی ابرجهان — به طور کامل آشنا هستیم.

3- طبقه‌بندی ماده

ماده در تمامی جهانها، به جز در جهان مرکزی، یکسان است. خصوصیات فیزیکی ماده به میزان چرخش اعضای تشکیل دهندهٔ آن، تعداد و اندازهٔ اعضای در حال گردش، فاصلهٔ آنها از بدنهٔ هسته‌ای یا محتوای فضایی ماده، و نیز حضور نیروهای مشخصی که هنوز در یورنشیا کشف نشده‌اند بستگی دارد.

در خورشیدها، سیارات، و اجرام فضایی گوناگون ده بخش بزرگ ماده وجود دارد:

1- مادۀ آلتیمتانی — واحدهای اصلی فیزیکی وجود مادی، ذرات انرژی که می‌روند تا الکترونها را تشکیل دهند.

2- مادۀ زیر الکترونی — مرحلۀ انفجاری و پس زنندۀ اَبَرگازهای خورشیدی.

3- مادۀ الکترونی — مرحلۀ الکتریکی تفکیک مادی — الکترونها، پروتونها، و واحدهای گوناگون دیگر که به داخل ترکیب متنوع گروههای الکترونی وارد می‌شوند.

4- مادۀ زیر اتمی — ماده‌ای که به طور گسترده در درون خورشیدهای داغ وجود دارد.

5- اتمهای متلاشی شده — یافت شده در خورشیدهای در حال سردی و در سرتاسر فضا.

6- مادۀ یونیزه شده — اتمهای منفرد که از طریق فعالیتهای الکتریکی، گرمایی، یا اشعۀ ایکس و توسط حلالها از الکترونهای (به لحاظ شیمیایی فعال) بیرونی خود تخلیه شده‌اند.

7- مادۀ اتمی — مرحلۀ شیمیایی سازمان عنصری، واحدهای تشکیل دهندۀ مادۀ مولکولی یا مرئی.

8- مرحلۀ مولکولی ماده — ماده آنطور که در یک حالت نسبتاً باثبات مادی شدن تحت شرایط عادی در یورنشیا وجود دارد.

9- مادۀ رادیواکتیو — تمایل و فعالیت بی‌سازمان عناصر سنگین‌تر تحت شرایط گرمای ملایم و فشار جاذبه‌ای تقلیل یافته.

10- مادۀ فرو پاشیده — مادۀ نسبتاً ساکن که در درون خورشیدهای سرد یا مرده پیدا می‌شود. این شکل ماده در واقع ساکن نیست؛ هنوز قدری فعالیت آلتیمتانی و حتی الکترونی وجود دارد، اما این واحدها در مجاورت بسیار نزدیک هستند، و میزان چرخش آنها به اندازۀ زیاد کاهش یافته است.

طبقه‌بندی ذکر شدۀ ماده به سازمان آن مربوط است، نه به اشکال پدیداری آن برای موجودات خلق شده. آن مراحل پیش پدیدار انرژی یا مادیت یابیهای ابدی در بهشت و در جهان مرکزی را به حساب نمی‌آورد.

4- دگردیسیهای انرژی و ماده

منشأ، طبیعت، و فرجام نور، گرما، الکتریسیته، مغناطیس، عمل شیمیایی، انرژی، و ماده، به همراه سایر واقعیات مادی که هنوز در یورنشیا کشف ناشده باقی مانده، یکسان و چیزی همانند است.

ما تغییرات تقریباً بی‌پایانی را که انرژی فیزیکی ممکن است در معرض آن باشد به طور کامل نمی‌فهمیم. در یک جهان آن به صورت نور، در دیگری به صورت نور به علاوهٔ گرما، در دیگری به صورت اشکال انرژی که در یورنشیا ناشناخته‌اند ظاهر می‌شود. در میلیونها سال ناگفته ممکن است آن به صورت شکلی از انرژی پرالتهاب فزایندهٔ الکتریکی یا نیروی مغناطیسی مجدداً ظاهر شود، و باز بعدها ممکن است آن در یک جهان متعاقب به صورت شکلی از مادهٔ متغیر که یک سری از دگرگونیها را تجربه می‌کند و به دنبال آن در یک رویداد سهمگین عالم نمای بیرونی آن به طور فیزیکی ناپدید می‌شود، مجدداً ظاهر شود. و سپس، بعد از اعصار بیشمار و سرگردانی تقریباً بی‌پایان در میان جهانهای بیشمار، همین انرژی ممکن است از نو پدیدار گردد و بارها شکل و پتانسیل خود را تغییر دهد. و بدین ترتیب این دگرگونیها طی اعصار متوالی و در سرتاسر قلمروهای بیشمار ادامه می‌یابند. ماده بدین گونه به حرکت ادامه می‌دهد، و دستخوش دگردیسیهای زمان می‌شود، اما همواره به درستی به سوی دایرهٔ ابدیت چرخش می‌کند، حتی اگر مدتها از بازگشت به منبع آن ممانعت شده باشد، همواره به آن مکان واکنشگر است، و همواره در مسیر مقرر شده توسط شخصیت بیکرانی که آن را گسیل داشت پیش می‌رود.

مراکز نیرو و همکاران آنها بسیار در کار دگردیسی آلتیمتان به داخل مدارها و چرخشهای الکترون دخل دارند. این موجودات بی‌همتا نیرو را از طریق دستکاری چیره دستانه‌شان در واحدهای بنیادین انرژی مادی شده، آلتیمتانها، کنترل نموده و شدت می‌دهند. آنها استادان انرژی، آنطور که در این حالت بدوی در گردش است، می‌باشند. آنها در ارتباط با کنترلگران فیزیکی قادرند انرژی را حتی بعد از این که به سطح الکتریکی، مرحلهٔ به اصطلاح الکترونی، دگردیس شده است به طور مؤثر کنترل و هدایت کنند. اما هنگامی که انرژیِ به لحاظ الکترونی سازمان یافته به داخل گردانهٔ سیستمهای اتمی چرخش می‌کند دامنهٔ عمل آنها به اندازهٔ خارق‌العاده زیاد محدود می‌شود. به دنبال این مادیت‌یابی، این انرژیها تحت سیطرهٔ کامل نیروی کششی جاذبهٔ خطی قرار می‌گیرند.

جاذبه در خطوط نیرو و کانالهای انرژی مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی به طور مثبت عمل می‌کند، اما این موجودات فقط یک رابطهٔ منفی با جاذبه دارند — به کارگیری تواناییهای ضد جاذبهٔ آنها.

در سرتاسر تمامی فضا، سرما و تأثیرات دیگر مشغول به کارند تا به طور خلاق آلتیمتانها را به صورت الکترونها سازماندهی کنند. گرما اندازه‌گیری فعالیت الکترونی است، در حالی که سرما صرفاً فقدان گرما — سکون نسبی انرژی — را نشان می‌دهد. وضعیت نیرو - شارژ جهانی فضا نه انرژی در حال پدیداری فراهم نمود و نه مادهٔ سازمان یافته موجود بود و به جاذبه واکنش نشان می‌داد.

حضور و عمل جاذبه آن چیزی است که از پدیداری صفر مطلق تئوریک ممانعت می‌کند، چرا که فضای بین ستارگان درجه حرارت صفر مطلق ندارد. در سرتاسر تمامی فضای سازمان یافته جریانات انرژی واکنشگر به جاذبه، مدارهای نیرو، و فعالیتهای آلتیمتانی، و نیز انرژیهای در حال سازمانیابی الکترونی وجود دارد. از نقطه نظر عملی، فضا تهی نیست. حتی اتمسفر یورنشیا

به طور فزاینده رقیق می‌شود، تا این که در ارتفاع حدوداً سه هزار مایلی با نزدیکی به مادهٔ فضایی معمول در این ناحیه از جهان شروع به تغییر چهره می‌کند. بیشترین فضای شناخته شدهٔ تقریباً تهی در نبادان در حدود یکصد آلتیمتان — برابر با یک الکترون — در هر اینچ مکعب دارد. این قلت ماده عملاً فضای خالی محسوب می‌شود.

در قلمرو تکامل انرژی و ماده درجهٔ حرارت — گرما و سرما — فقط بعد از جاذبه در رتبهٔ ثانوی قرار دارد. آلتیمتانها با فروتنی مطیع درجه حرارتهای شدید هستند. حرارتهای پایین برای اشکال مشخصِ ساختار الکترونی و مونتاژ اتمی مطلوب می‌باشند، در حالی که حرارتهای بالا انواع و اقسام تلاشی اتمی و فروپاشی ماده را تسهیل می‌کنند.

بیشتر ارتباطات بدوی ماده هنگامی که در معرض گرما و فشار شرایط مشخص داخلی خورشیدی قرار گیرند ممکن است متلاشی شوند. گرما بدین ترتیب می‌تواند به اندازهٔ زیاد بر ثبات جاذبه فائق آید. اما هیچ گرما یا فشار شناخته شدهٔ خورشیدی نمی‌تواند آلتیمتانها را به انرژی قدرتمند باز گرداند.

خورشیدهای سوزان می‌توانند ماده را به اشکال گوناگون انرژی تبدیل سازند، اما کرات تاریک و تمامی فضای بیرون می‌توانند فعالیت الکترونی و آلتیمتانی را تا نقطهٔ تبدیل این انرژیها به مادهٔ عالم کند کنند. برخی ارتباطات الکترونی دارای ماهیت نزدیک به هم، و نیز بسیاری از ارتباطات بنیادین مادهٔ هسته‌ای در درجه حرارتهای بسیار پایینِ فضای باز شکل می‌یابند و بعدها از طریق ارتباط با انباشتگیهای بزرگترِ انرژیِ در حال مادیت‌یابی فزونی می‌یابند.

ما در سرتاسر تمامی این دگردیسی بی‌پایان انرژی و ماده باید تأثیر فشار جاذبه و رفتار ضد جاذبهٔ انرژیهای آلتیمتانی تحت شرایط مشخص حرارت، سرعت، و چرخش را به حساب آوریم. حرارت، جریانات انرژی، مسافت، و حضور سازمان دهندگان زندهٔ نیرو و مدیران نیرو نیز در تمامی پدیده‌های دگردیسی انرژی و ماده تأثیر دارند.

افزایش جرم در ماده برابر با افزایش انرژی تقسیم بر مجذور سرعت نور است. از نقطه نظر دینامیک کاری که مادهٔ ساکن می‌تواند انجام دهد برابر با انرژی مصرف شده در گردآوری اجزایش از بهشت منهای مقاومت نیروهایی که در حین انتقال مورد چیرگی واقع شده‌اند و جاذبه‌ای که اجزای ماده روی یکدیگر اعمال می‌کنند می‌باشد.

وجود اشکال پیش الکترونی ماده توسط دو وزن اتمی سرب نشان داده می‌شود. شکل اولیهٔ سرب اندکی بیش از آنی وزن دارد که از طریق تلاشی اورانیم به وسیلهٔ برون تابیهای رادیم ایجاد می‌شود، و این تفاوت در وزن اتمی نمایانگر از دست دادن واقعی انرژی در تلاشی اتمی است.

یکپارچگی نسبی ماده از طریق این واقعیت تضمین می‌شود که انرژی فقط در آن مقادیر دقیق که دانشمندان یورنشیا کوانتومها نامگذاری کرده‌اند می‌تواند جذب یا رها شود. این تدارک خردمندانه در قلمرو مادی، آنطور که به شرایط ربط دارد، برای حفظ جهانها به کار می‌رود.

مقدار انرژی گرفته شده یا ساطع شده هنگامی که موقعیتهای الکترونی یا سایر موقعیتها جابجا می‌شوند همیشه یک "کوانتوم" یا ضریبی از آن می‌باشد، اما رفتار ارتعاشی یا موج مانند چنین واحدهایی از انرژی به طور کامل توسط ابعاد ساختارهای مادهٔ مربوطه تعیین می‌شود. چنین ارتعاشات موج مانند انرژی 860 برابر قطر آلتیمتانها، الکترونها، اتمها، یا واحدهای دیگری که چنین عمل می‌کنند می‌باشند. سردرگمی بی‌پایانی که همراه مشاهدهٔ مکانیک موجی رفتار کوانتومی است به سبب روی هم قرار گیری امواج انرژی است: دو برآمدگی می‌توانند آمیخته شوند تا یک برآمدگی دو ارتفاعه بسازند، در حالی که یک برآمدگی و یک فرو رفتگی ممکن است تلفیق شوند تا بدین ترتیب یکدیگر را متقابلاً خنثی سازند.

5- جلوه‌های انرژی موجی

در ابرجهان اروانتان یکصد انرژی موجی هشتگانه وجود دارد. از این یکصد گروه از جلوه‌های انرژی، شصت و چهار عدد به طور کامل یا بخشاً در یورنشیا شناخته شده‌اند. پرتوهای خورشید در بر گیرندهٔ چهار هشتگان در مقیاس ابرجهانی می‌باشند، انوار مرئی که در بر گیرندهٔ یک هشتگان واحد می‌باشند، شمارهٔ چهل و شش در این سری. گروه ماوراءِ بنفش بعد از آن می‌آید، در حالی که ده هشتگان بعد اشعه‌های ایکس می‌باشند، و به دنبال آنها اشعه‌های گامای رادیم قرار دارند. سی و دو هشتگان بالاتر از نور مرئی خورشید انوار انرژی فضای بیرونی هستند که با ذرات ریز بسیار انرژی یافتهٔ مادهٔ مربوطهٔ خود مکرراً در آمیخته‌اند. بعدی اشعهٔ مادون قرمز است که پایین‌تر از نور مرئی خورشید می‌باشد، و سی هشتگان زیر آن گروه پخش رادیویی هستند.

تجلیهای موج مانند انرژی — از نقطه نظر بینش علمی یورنشیای قرن بیستم — می‌توانند به ده گروه زیرین طبقه‌بندی شوند:

1- *اشعه‌های مادون آلتیمتانی* — چرخشهای مرزی آلتیمتانها، به تدریج که شروع به شکل‌یابی مشخص می‌کنند. این اولین مرحلهٔ انرژی در حال پدیداری است که پدیده‌های موج مانند می‌توانند در آن شناسایی و اندازه‌گیری شوند.

2- *اشعه‌های آلتیمتانی*. جمع شدن انرژی به داخل کرات ریزِ آلتیمتانها موجب ارتعاشاتی در درون فضا می‌شود که قابل تشخیص و اندازه‌گیری هستند. و مدتها پیش از آن که فیزیکدانان آلتیمتان را کشف کنند، بدون شک نمودهای این اشعه‌ها را آنطور که روی یورنشیا می‌بارند کشف خواهند کرد. این اشعه‌های کوتاه و قدرتمند نمایانگر فعالیت اولیهٔ آلتیمتانها می‌باشند، آنطور که تا آن نقطه کند می‌شوند که به سوی سازمان الکترونی ماده حرکت می‌کنند. به تدریج که آلتیمتانها به داخل الکترونها تجمع می‌کنند، تراکم با یک ذخیره‌سازی متعاقب انرژی به وقوع می‌پیوندد.

3- *اشعه‌های کوتاه فضایی*. اینها کوتاهترین ارتعاشات کاملاً الکترونی هستند و نمایانگر مرحلهٔ پیش اتمی این شکل ماده می‌باشند. این اشعه‌ها نیازمند حرارتهای فوق‌العاده بالا یا پایین

برای این فرآوری می‌باشند. دو نوع از این اشعه‌های فضایی وجود دارند: یکی ملازم با تولد اتمها و دیگری نشان دهندهٔ اختلال اتمی است. آنها در بیشترین کیفیتها از متراکم‌ترین صفحهٔ ابرجهان، راه شیری، که همچنین متراکم‌ترین صفحهٔ جهانهای بیرونی است، ساطع می‌شوند.

4- *مرحلهٔ الکترونی*. این مرحلهٔ انرژی بنیاد تمامی مادیت‌یابیها در هفت ابرجهان است. هنگامی که الکترونها از سطح بالاتر انرژی به سطوح پایین‌تر گردش مداری عبور می‌کنند، کوانتومها نیز ساطع می‌شوند. جابجایی مداری الکترونها به بیرون افکندن یا جذب ذرات بسیار مشخص و قابل اندازه‌گیری یکسان انرژی نوری منجر می‌شود، در حالی که الکترون تکی هنگامی که در معرض تصادم قرار گیرد همیشه یک ذرهٔ انرژی نوری رها می‌سازد. جلوه‌های انرژی موج مانند همچنین با کارکردهای اجرام مثبت و سایر اعضای مرحلهٔ الکترونی توأم می‌باشند.

5- *اشعه‌های گاما*. آن برون تابیهایی که جدایی خود انگیختهٔ مادهٔ اتمی را تعیین ویژگی می‌کنند. بهترین تصویر این شکل از فعالیت الکترونی در پدیده‌هایی که با تلاشی رادیم مربوط است نشان داده می‌شود.

6- *گروه اشعهٔ ایکس*. مرحلهٔ بعد در آهسته ساختن الکترون اشکال متنوع اشعه‌های خورشیدی ایکس به همراه اشعه‌های مصنوعی تولید شدهٔ ایکس را ایجاد می‌کند. شارژ الکترونی یک میدان الکتریکی ایجاد می‌کند؛ حرکت موجب پدیدار شدن یک جریان الکتریکی می‌شود؛ جریان یک میدان مغناطیسی ایجاد می‌کند. هنگامی که یک الکترون به طور ناگهانی متوقف می‌شود، آشوب الکترومغناطیسی حاصله موجب ایجاد اشعهٔ ایکس می‌شود. اشعهٔ ایکس *همان* اختلال است. اشعه‌های خورشیدی ایکس با آنهایی که برای اکتشاف داخل بدن انسان به طور مکانیکی ایجاد می‌شوند یکسان هستند، به جز این که قدری درازترند.

7- *اشعه‌های ماوراءِ بنفش* یا شیمیایی نور خورشید و تولیدات مکانیکی گوناگون.

8- *نور سفید* — تمامی نور مرئی خورشیدها.

9- *اشعه‌های مادون قرمز* — آهسته شدن فعالیت الکترونی که هنوز به مرحلهٔ گرمای قابل ملاحظه نزدیکتر است.

10- *امواج هرتز* — آن انرژیهایی که برای پخش رادیویی در یورنشیا به کار گرفته می‌شوند.

از میان تمامی این ده مرحله فعالیت انرژی موج مانند، چشم انسان می‌تواند تنها با یک هشتگان، تمامی پرتو نور عادی خورشید، واکنش نشان دهد.

آنچه که اتر نامیده می‌شود صرفاً یک نام جمعی برای نامیدن یک گروه از فعالیتهای نیرو و انرژی که در فضا به وقوع می‌پیوندند می‌باشد. آلتیمتانها، الکترونها، و سایر انباشتگیهای جرمیِ

انرژی ذرات ثابت ماده هستند، و در عبورشان از میان فضا به راستی در خطوط مستقیم پیش می‌روند. نور و تمامی اشکال قابل شناخت دیگرِ نمودهای انرژی شامل زنجیره‌ای از ذرات مشخص انرژی هستند که در خطوط مستقیم پیش می‌روند، به جز هنگامی که توسط جاذبه و نیروهای مداخله کنندهٔ دیگر تغییر می‌یابند. این که این پیشرویهای ذرات انرژی در هنگام قرار گرفتن تحت مشاهدات مشخص به صورت پدیده‌های موجی ظاهر می‌شوند به سبب مقاومت پوشش نیرویی یکسان تمامی فضا، اتر فرضی، و کشش بین جاذبه‌ای تجمعات مربوطهٔ ماده است. فاصله‌بندی فواصل ذرات ماده به همراه سرعت اولیهٔ پرتوهای انرژی ظهور موج‌سان بسیاری از اشکال انرژی - ماده را تعیین می‌کند.

تحریک محتوای فضا یک واکنش موج مانند نسبت به عبور ذرات سریعاً در حال حرکت ماده ایجاد می‌کند، درست همانطور که عبور یک کشتی در میان آب امواجی با دامنهٔ نوسان و فواصل متغیر ایجاد می‌کند.

رفتار نیروی آغازین موجب پدیداری پدیده‌هایی می‌شود که از بسیاری جهات با اتر فرضی شما قابل مقایسه است. فضا خالی نیست؛ کرات تمامی فضا می‌چرخند و به داخل اقیانوس عظیمی از نیرو - انرژی گسترده غوطه‌ور می‌شوند. محتوای فضای یک اتم نیز خالی نیست. با این حال هیچ اتری وجود ندارد، و خود فقدان این اتر فرضی سیارهٔ مسکونی را قادر می‌سازد از سقوط به داخل خورشید بگریزد، و الکترون در حال دور زدن در برابر افتادن به داخل هسته مقاومت کند.

6- آلتیمتانها، الکترونها، و اتمها

در حالی که شارژ فضایی نیروی جهانی همگن و همسان است، سازماندهی انرژی تکامل یافته به ماده مستلزم تمرکز انرژی به صورت اجرام جداگانهٔ دارای ابعاد مشخص و وزن ثابت — واکنش دقیق جاذبه‌ای — می‌باشد.

جاذبهٔ محلی یا خطی با پدیداری سازمان اتمی ماده به طور کامل کاری می‌شود. مادهٔ پیش اتمی هنگامی که توسط اشعهٔ ایکس و سایر انرژیهای مشابه فعال می‌شود اندکی نسبت به جاذبه واکنشگر می‌شود، اما هیچ کشش جاذبه‌ای قابل اندازه‌گیری خطی روی ذرات الکترونی - انرژی آزاد، غیرمتصل، و تغییر نیافته یا روی آلتیمتانهای ناپیوسته اعمال نمی‌شود.

آلتیمتانها به وسیلهٔ جاذبهٔ متقابل عمل می‌کنند، و فقط به کشش جاذبه‌ای دایره‌وار بهشت واکنش نشان می‌دهند. بدین ترتیب آنها بدون واکنش خطی جاذبه‌ای در کژرفت فضایی جهانی نگاه داشته می‌شوند. آلتیمتانها قادرند سرعت چرخشی را تا نقطهٔ رفتار بخشاً ضد جاذبه‌ای شتاب دهند، اما نمی‌توانند مستقل از سازمان دهندگان نیرو یا مدیران نیرو به سرعت بحرانی گریز ضد جدا سازی دست یابند، و به مرحلهٔ انرژی قدرتمند بازگردند. در طبیعت، آلتیمتانها فقط هنگامی که در تلاشی نهایی یک خورشید سرد شده و در حال مردن شرکت می‌کنند از وضعیت وجود فیزیکی می‌گریزند.

آلتیمتانها، که در یورنشیا ناشناخته‌اند، پیش از آن که به انرژی گردشی، پیش شرط سازماندهی الکترونی، برسند طی بسیاری از مراحل فعالیت فیزیکی کند می‌شوند. آلتیمتانها از سه نوع حرکت برخوردارند: مقاومت متقابل به نیروی کیهانی، گردشهای انفرادی دارای پتانسیل ضد جاذبه، و موقعیتهای درون الکترونی یکصد آلتیمتان متقابلاً وابسته به هم.

کشش متقابل یکصد آلتیمتان را در ساختار الکترون چسبیده به هم نگاه می‌دارد. و در یک الکترون نمونه هرگز بیشتر یا کمتر از یکصد آلتیمتان وجود ندارد. از دست دادن یک یا تعداد بیشتری آلتیمتان هویت معمول الکترونی را نابود می‌سازد، و بدین ترتیب یکی از ده اشکال تغییر یافتهٔ الکترون را پدیدار می‌سازد.

آلتیمتانها در مدار حرکت نمی‌کنند یا در مدارهای درون الکترونها چرخش نمی‌کنند، اما مطابق سرعتهای محوری چرخشی خود پخش یا به طور خوشه‌ای جمع می‌شوند، و بدین ترتیب ابعاد ناهمسان الکترونی را تعیین می‌کنند. همین سرعت آلتیمتانیِ چرخش محوری همچنین واکنشهای منفی یا مثبت چندین نوع از واحدهای الکترونی را تعیین می‌کند. تمامی جدا شدگی یا گردهم آیی گروهی مادهٔ الکترونی به همراه تفکیک الکتریکی اجرام منفی یا مثبت انرژی - ماده ناشی از این کارکردهای متنوع ارتباط متقابل اجزای آلتیمتانی می‌باشد.

قطر هر اتم اندکی بیش از یکصد میلیونیم یک اینچ می‌باشد، در حالی که یک الکترون کمی بیش از دو هزارم کوچکترین اتم، هیدروژن، وزن دارد. پروتون مثبت، ویژگی هستهٔ اتمی، در حالی که ممکن است بزرگتر از یک الکترون منفی نباشد، تقریباً دو هزار برابر بیشتر وزن دارد.

اگر جرم ماده بزرگ شود تا این که جرم یک الکترون برابر با یک دهم اونس شود، سپس اندازه نیز به طور متناسب بزرگ شود، حجم چنین الکترونی به بزرگی حجم زمین می‌شود. اگر حجم یک پروتون — هزار و هشتصد برابر سنگین‌تر از یک الکترون — به اندازهٔ سر یک سوزن بزرگ شود، آنگاه در مقایسه، سر سوزن به قطری برابر با مدار زمین به دور خورشید می‌رسد.

7- مادهٔ اتمی

شکل‌یابی تمام ماده به ترتیب منظومهٔ شمسی است. در مرکز هر جهان بسیار ریزِ انرژی یک قسمت هسته‌ای وجود مادی نسبتاً باثبات، و به طور نسبی ساکن وجود دارد. این واحد مرکزی از یک امکان سه‌گانهٔ بروز بهره‌مند است. به دور این مرکز انرژی واحدهای انرژی، با فراوانی بی‌پایان اما در مدارهای در حال نوسان، می‌چرخند که به طور اندک با سیاراتی که به دور خورشید یک گروه ستاره‌ای نظیر خود منظومهٔ شمسی شما می‌گردند قابل مقایسه هستند.

در درون اتم الکترونها با حدوداً همان فضای قابل مقایسه‌ای که سیارات در گردش به دور خورشید در فضای منظومهٔ شمسی دارند حول پروتون مرکزی می‌چرخند. در مقایسه با اندازهٔ

واقعی، همان فاصلهٔ نسبی میان هستهٔ اتمی و مدار داخلی الکترونی وجود دارد که بین سیارهٔ داخلی، عطارد، و خورشید شما وجود دارد.

گردشهای محوری الکترونی و سرعتهای مداری آنها حول هستهٔ اتمی هر دو فراتر از قوهٔ تخیل بشری هستند، تا چه رسد به سرعتهای اجزای آلتیمتانی آنها. ذرات مثبت رادیم با سرعت ده هزار مایل در ثانیه به داخل فضا پرش می‌کنند، در حالی که ذرات منفی به سرعتی تقریباً برابر با سرعت نور دست می‌یابند.

جهانهای محلی از ساختار دهگانه هستند. تنها یکصد مادیت‌یابی اتمی انرژی فضایی قابل تشخیص در یک جهان دوگانه وجود دارد. این ماکزیمم سازمانیابی ممکن ماده در نبادان است. این یکصد شکل ماده شامل یک سری منظم است که در آن از یک تا یکصد الکترون به دور یک هستهٔ مرکزی و نسبتاً فشرده می‌چرخند. این ارتباط منظم و قابل اطمینان انرژیهای گوناگون است که ماده را تشکیل می‌دهد.

هر کره‌ای یکصد عنصر قابل شناخت در سطح نشان نخواهد داد، اما آنها در جایی موجودند، موجود بوده‌اند، یا در پروسهٔ تکامل هستند. شرایط حاکم بر منشأ و تکامل متعاقب یک سیاره تعیین می‌کند که چه تعداد از یکصد نوع اتمی قابل مشاهده خواهد بود. اتمهای سنگین‌تر در سطح بسیاری از کرات یافت نمی‌شوند. حتی در یورنشیا عناصر شناخته شدهٔ سنگین‌تر تمایل به تلاشی نشان می‌دهند، همانطور که توسط رفتار رادیم نشان داده می‌شود.

ثبات اتم به تعداد نوترونهای از نظر الکتریکی غیرفعال در بدنهٔ مرکزی بستگی دارد. کنش شیمیایی به طور کامل به فعالیت الکترونهایی که آزادانه در حال گردشند بستگی دارد.

در اروانتان هرگز میسر نبوده است که بیش از یکصد الکترون در حال گردش را به طور طبیعی در یک سیستم اتمی سوار نمود. هنگامی که یکصد و یک عدد به طور مصنوعی به داخل میدان مداری ارائه شده‌اند، نتیجه همیشه تلاشی تقریباً آنی پروتون مرکزی به همراه پراکندگی مهار نکردنی الکترونها و انرژیهای آزاد شدهٔ دیگر بوده است.

در حالی که اتمها ممکن است شامل یک تا یکصد الکترون مداری باشند، فقط ده الکترون بیرونی اتمهای بزرگتر به صورت اجرام مشخص و مجزا حول هستهٔ مرکزی می‌چرخند، و به طور سالم و متراکم در مدارهای دقیق و مشخص گردش می‌کنند. مشاهده یا کشف سی الکترون نزدیکتر به مرکز به صورت اجرام جداگانه و سازمان یافته مشکل است. همین نسبت قابل مقایسهٔ کنش الکترونی در رابطه با نزدیکی هسته‌ای در تمامی اتمها صرف نظر از تعداد الکترونهای شامل وجود دارد. هر چه هسته نزدیکتر باشد، تقسیم ناپذیری الکترونی کمتر است. گسترش موج مانند انرژی یک الکترون ممکن است طوری صورت پذیرد که تمامی مدارهای کوچکتر اتمی را اشغال کند. این امر به ویژه در مورد الکترونهایی که به هستهٔ اتمی از همه نزدیکترند صدق می‌کند.

درونی‌ترین سی الکترون مداری از فردیت برخودارند، اما سیستمهای انرژی آنها به در هم آمیختن تمایل دارند، و از الکترون تا الکترون و تقریباً از مدار تا مدار امتداد می‌یابند. سی الکترون بعدی در بر گیرندهٔ خانوادهٔ دوم، یا منطقهٔ انرژی می‌باشند، و از فردیت در حال پیشروی برخوردار می‌باشند، توده‌های ماده که یک کنترل کاملتر روی سیستمهای انرژی مربوطهٔ خود اعمال می‌کنند. سی الکترون بعدی، سومین منطقهٔ انرژی، باز بیشتر فردیت یافته هستند و در مدارهای مشخص‌تر و بارزتر گردش می‌کنند. ده الکترون آخر، که تنها در ده عنصر سنگین‌تر موجودند، از حرمت استقلال برخوردارند، و از این رو قادرند به طور کم و بیش آزادانه‌تر از کنترل هستهٔ مادر بگریزند. اعضای این گروه چهارم و بیرونی‌تر الکترونها، همانطور که با تلاشی آنی اورانیوم و عناصر هم خانواده نشان داده می‌شود، با یک تغییر مینیمم در حرارت و فشار از چنگال هستهٔ مرکزی خواهند گریخت.

بیست و هفت اتم اول، آنهایی که در بر گیرندهٔ یک تا بیست و هفت الکترون مداری هستند، با سهولت بیشتری نسبت به بقیه قابل فهم می‌باشند. از بیست و هشت به بالا ما بیشتر و بیشتر با غیرقابل پیش‌بینی بودن حضور ظاهری مطلق کامل مواجه هستیم. اما برخی از این غیرقابل پیش‌بینی بودن الکترونی به سبب سرعتهای ناهمسان گردش محوری آلتیمتانی و گرایش ناشناختهٔ "گرد هم آمدن" آلتیمتانها است. تأثیرات دیگر — فیزیکی، الکتریکی، مغناطیسی، و جاذبه‌ای — نیز عمل می‌کنند تا کنش متغیر الکترونی را ایجاد کنند. از این رو اتمها در رابطه با قابلیت پیش‌بینی مشابه اشخاص هستند. آمارشناسان ممکن است قوانینی را که حاکم بر تعداد زیادی از اتمها یا اشخاص هستند اعلام کنند اما نه برای یک اتم یا فرد تنها.

8- انسجام اتمی

در حالی که جاذبه یکی از چندین عامل مربوطه در به هم پیوسته نگاه داشتن یک سیستم انرژی اتمیِ بسیار کوچک می‌باشد، همچنین در این واحدهای بنیادین فیزیکی و در میان آنها یک انرژی قدرتمند و ناشناخته وجود دارد، راز ساختار بنیادین و کنش غائی آنها، نیرویی که کشف آن در یورنشیا باقی است. این تأثیر جهانی بر تمامی فضای در بر گرفته شدهٔ درون این سازمان بسیار کوچک انرژی نفوذ دارد.

فضای درون الکترونی یک اتم خالی نیست. در سرتاسر یک اتم این فضای درون الکترونی از طریق تجلیهای موج مانند که با سرعت الکترونی و گردشهای آلتیمتانی به طور کامل هماهنگ شده‌اند فعال شده است. این نیرو به طور کامل تحت سیطرهٔ قوانین شناخته شدهٔ شما پیرامون جاذبهٔ مثبت و منفی نیست. از این رو رفتار آن گاهی اوقات غیرقابل پیش‌بینی است. این تأثیر ذکر نشده به نظر می‌رسد یک واکنش فضایی - نیرویی مطلق کامل باشد.

پروتونهای شارژ شده و نوترونهای شارژ نشدهٔ هستهٔ اتم به وسیلهٔ واکنش متقابل مزوترون، یک ذرهٔ ماده که 180 برابر سنگین‌تر از الکترون است به هم پیوسته نگاه داشته می‌شوند. بدون این آرایش، شارژ الکترونی که توسط پروتونها حمل می‌شود موجب اختلال هستهٔ اتمی می‌شود.

به تدریج که اتمها تشکیل می‌شوند، نیروهای الکتریکی و جاذبه‌ای هیچیک نمی‌توانند هسته را به هم پیوسته نگاه دارند. یکپارچگی هسته به وسیلهٔ کارکرد متقابل همساز کنندهٔ مزوترون حفظ می‌شود، که قادر است ذرات شارژ شده و شارژ نشده را به دلیل توان نیرویی - جرمی برتر به وسیلهٔ کارکرد بیشتر پروتونها و نوترونهای محرک که مداوماً جای خود را با هم عوض می‌کنند به هم پیوسته نگاه دارد. مزوترون موجب می‌شود که شارژ الکتریکی ذرات هسته‌ای به طور بی‌وقفه میان پروتونها و نوترونها رد و بدل شود. در یک بخش بسیار اندک یک ثانیه یک ذرهٔ مفروض هسته‌ای یک پروتون شارژ شده است و بعدی یک نوترون شارژ نشده. و این تناوبهای وضعیت انرژی آنقدر به طور باور نکردنی سریع هستند که شارژ الکتریکی از تمامی فرصتها برای عملکرد به صورت یک تأثیر مختل کننده محروم است. از این رو مزوترون به صورت یک ذرهٔ "حامل انرژی" که به طور قدرتمند به ثبات هسته‌ای اتم کمک می‌کند عمل می‌کند.

حضور و کارکرد مزوترون همچنین یک معمای اتمی دیگر را روشن می‌سازد. هنگامی که اتمها به طور رادیواکتیو عمل می‌کنند، بسیار فراتر از آنی که انتظار می‌رود انرژی ساطع می‌کنند. این مازاد تشعشع از تلاشی "حامل انرژیِ" مزوترونی ناشی می‌شود که بدین طریق یک الکترون محض می‌شود. تلاشی مزوترونی همچنین با ساطع شدن ذرات مشخص کوچک شارژ نشده همراه است.

مزوترون ویژگیهای مشخص همساز هستهٔ اتمی را روشن می‌سازد، اما همسازی پروتون به پروتون و چسبندگی نوترون به نوترون را توضیح نمی‌دهد. نیروی متناقض و قدرتمندِ تمامیتِ اتمیِ همساز یک شکل از انرژی است که تاکنون در یورنشیا کشف نشده است.

این مزوترونها به طور فراوان در پرتوهای فضایی که چنان به طور بی‌وقفه به سیارهٔ شما اصابت می‌کنند یافت می‌شوند.

9- فلسفهٔ طبیعی

مذهب به تنهایی دگم نیست. فلسفهٔ طبیعی نیز به همان اندازه تمایل به خشک اندیشی دارد. هنگامی که یک آموزگار مشهور مذهبی استدلال آورد که به دلیل وجود هفت حفره در سر انسان عدد هفت برای طبیعت اساسی است، اگر او از شیمی اطلاع بیشتری داشت، ممکن است از این اعتقاد بدین لحاظ که روی یک پدیدهٔ حقیقی دنیای فیزیکی بنیان نهاده شده بود جانبداری می‌کرد. به رغم تجلی جهانی ساختار دهگانهٔ انرژی، در تمامی جهانهای فیزیکی زمان و مکان، یادآور پیوسته موجود واقعیت سازمان هفتگانهٔ الکترونی پیش ماده وجود دارد.

عدد هفت برای جهان مرکزی و سیستم روحی برخوردار از پخشهای ذاتی کاراکتر، اساسی است، اما عدد ده، سیستم دهگان، ذاتی انرژی، ماده، و آفرینش مادی است. با این وجود دنیای اتمی یک ویژگی متناوب مشخص به نمایش می‌گذارد که در گروههای هفتایی تکرار می‌شود — یک نشان تولد که به وسیلهٔ این کرهٔ مادی که نشانگر مبدأ دور روحی آن می‌باشد حمل می‌شود.

این استمرار هفت‌گانه که ساختاری خلاق دارد به صورت یک تکرار ویژگیهای فیزیکی و شیمیایی مشابه در ادوار جداگانهٔ هفت‌تایی، هنگامی که عناصر بنیادین به ترتیب وزنهای اتمی خود آرایش یافته‌اند، در حوزه‌های شیمیایی به نمایش در می‌آید. هنگامی که عناصر شیمیایی یورنشیا بدین گونه در یک ردیف آرایش می‌یابند، هر کیفیت یا ویژگی مفروض تمایل دارد به شکل هفتایی دوباره پدیدار شود. این تغییر تناوبی به صورت هفتایی در سرتاسر جدول شیمیایی به طور کاهش یابنده و با تنوع تکرار می‌شود، و به بارزترین شکل در گروهبندیهای اتمی پیشین یا سبکتر قابل مشاهده است. چنین کیفیتی با شروع از هر یک عنصر، بعد از ملاحظهٔ یک ویژگی، برای شش عنصر پی در پی تغییر خواهد کرد، اما با رسیدن به هشتمی، به سمت پدیداری مجدد تمایل دارد، یعنی هشتمین عنصرِ به لحاظ شیمیایی فعال به اولی شباهت دارد، نهمی به دومی، و غیره. چنین واقعیت دنیای فیزیکی به گونه‌ای خطاناپذیر به ساختار هفت‌گانهٔ انرژی نیایی اشاره دارد و نشان دهندهٔ واقعیت بنیادین تنوع هفت‌گانهٔ آفرینشهای زمان و فضا می‌باشد. انسان همچنین باید توجه کند که در طیف طبیعی هفت رنگ وجود دارد.

اما کلیهٔ پنداشتهای فلسفهٔ طبیعی معتبر نیستند. نمونهٔ آن اتر فرضی است، که نمایانگر یک تلاش مبتکرانهٔ انسان برای یگانه کردن نادانی او از پدیده‌های فضایی می‌باشد. فلسفهٔ جهان نمی‌تواند مبتنی بر مشاهدات به اصطلاح علم باشد. اگر چنین دگردیسی نتواند دیده شود، یک دانشمند به این تمایل نشان خواهد داد که امکان به وجود آمدن یک پروانه از یک کرم ابریشم را انکار کند.

ثبات فیزیکی در پیوند با انعطاف پذیری بیولوژیک فقط به دلیل برخورداری آرشیتکتهای استاد آفرینش از خردمندی تقریباً پایان ناپذیر در طبیعت موجود است. هیچ چیز کمتر از خردمندی متعالی هرگز نمی‌تواند واحدهایی از ماده را طراحی کند که در آن واحد بسیار باثبات و به طور مؤثر بسیار انعطاف‌پذیر باشند.

10- سیستمهای انرژی غیرروحی جهانی (سیستمهای مادی ذهنی)

گسترهٔ بی‌پایان واقعیت نسبی کیهانی از مطلق بودن مونوتای بهشت تا مطلق بودن توانمندی فضایی، حاکی از تکامل مشخص رابطه در واقعیتهای غیرروحی اولین منبع و مرکز است — آن واقعیتهایی که در توانمندی فضایی پنهان هستند، در مونوتا آشکار شده‌اند، و به طور آینده‌نگرانه در سطوح بینابینی کیهانی آشکار گشته‌اند. این چرخهٔ ابدی انرژی، که در پدر جهانها دور می‌زند، مطلق است و به واسطهٔ مطلق بودن، نه در واقعیت یا ارزش گسترش‌گرا نیست. با این وجود پدر آغازین حتی اکنون — به مانند همیشه — به میدان پیوسته فراخگرای زمان - مکان و معانی متعالی زمان - مکان، یک میدان روابط در حال تغییر که در آن انرژی - ماده از طریق تلاش تجربی ذهن زنده و شخصی به طور تدریجی در معرض کنترل فراگیر روح زنده و الهی قرار می‌گیرد، واقف است.

انرژیهای غیرروحی جهانی در سیستمهای زندهٔ اذهان غیرآفریننده در سطوح گوناگون، که برخی از آنها ممکن است به صورت زیرین نشان داده شود، مجدداً پیوند می‌یابند:

1- *اذهانِ پیش از روح یاور*. این سطح از ذهن فاقد تجربه است و در کرات مسکونی توسط کنترلگران استاد فیزیکی مورد خدمت روحی واقع می‌شود. این ذهنِ مکانیکی است، نیروی عقلانیِ فاقد توان یادگیریِ بدوی‌ترین اشکال حیات مادی، اما ذهنِ فاقد توان یادگیری در بسیاری سطوح علاوه بر سطح حیات بدوی سیاره‌ای عمل می‌کند.

2- *اذهان روح یاور*. این خدمت روحانی یک روح مادر جهان محلی است که از طریق هفت روح یاور ذهنی خود در سطح قابل آموزش (غیرمکانیکی) ذهن مادی عمل می‌کند. ذهن مادی در این سطح اینها را تجربه می‌کند: به عنوان خرد پایین‌تر از بشری (حیوانی) در پنج یاور اول. به عنوان خرد بشری (اخلاقی) در هفت یاور. به عنوان خرد فوق بشری (بینابینی) در دو یاور آخر.

3- *اذهان در حال تکامل مورانشیا* — بصیرت در حال توسعهٔ شخصیتهای در حال تکامل در دوران فرازگرایانهٔ جهان محلی. این اعطای روح مادر جهان محلی در ارتباط با پسر آفریننده است. این سطح ذهنی سازماندهی نوع مورانشیایی وسیلهٔ حیات، ترکیبی از مادی و روحی که توسط سرپرستان نیروی مورانشیای یک جهان محلی به اجرا در می‌آید، را در بر دارد. ذهن مورانشیا در واکنش به 570 سطح از حیات مورانشیا، که ظرفیت فزایندهٔ همکاری با ذهن کیهانی در سطوح بالاتر پیشرفت را آشکار می‌سازد، به طور ناهمسان عمل می‌کند. این مسیر تکاملی مخلوقات انسانی است، اما ذهن متعلق به یک نوع غیرمورانشیایی نیز توسط یک پسر جهان و یک روح جهان به فرزندان غیرمورانشیایی آفرینشهای محلی اعطا می‌شود.

ذهن کیهانی. این ذهن هفت‌گانهٔ متنوع زمان و مکان است که یک فاز آن توسط هر یک از هفت روح استاد برای یکی از هفت ابرجهانها مورد خدمت روحانی واقع می‌شود. ذهن کیهانی تمامی سطوح ذهن متناهی را در بر می‌گیرد و به طور تجربی با سطوح تکاملی - الهی ذهن متعالی و به گونه‌ای تعالی گرایانه با سطوح وجودگرایانهٔ ذهن مطلق — مدارهای مستقیم عامل مشترک — هماهنگی می‌کند.

در بهشت، ذهن مطلق؛ در هاونا ابسونایت؛ و در اروانتان متناهی است. ذهن همیشه حاکی از حضور - فعالیت خدمت زنده به اضافهٔ سیستمهای متنوع انرژی است، و این در مورد تمامی سطوح و انواع ذهنها صدق می‌کند. اما در ورای ذهن کیهانی به طور فزاینده مشکل می‌شود که روابط ذهن با انرژی غیرروحی را تصویر نمود. ذهن هاونا پایین‌تر از مطلق اما فوق تکاملی است، و چون وجودگرایانه - تجربی است، از هر مفهوم دیگری که برای شما آشکار گشته به ابسونایت نزدیکتر است. ذهن بهشتی در ماوراءِ فهم بشری است. آن وجودگرایانه، غیرمکانی، و ناگذرا است. با این وجود، تمامی این سطوح ذهنی تحت‌الشعاع حضور جهانی عامل مشترک — از طریق قبضهٔ ذهنی - جاذبه‌ای خدای ذهن در بهشت قرار دارد.

11- مکانیسمهای جهان

در ارزشیابی و شناخت ذهن باید به یاد داشت که جهان نه مکانیکی و نه جادویی است. آن یک آفرینش ذهن و یک مکانیسم قانون است. اما قوانین طبیعت ضمن کاربرد عملی در آنچه که به نظر می‌رسد قلمروهای دوگانهٔ فیزیکی و روحی است عمل می‌کنند، در واقع آنها یکی هستند. اولین منبع و مرکز علت اولیهٔ تمامی مادیت یابیها و در همان حال پدر اول و نهایی تمامی ارواح می‌باشد. پدر بهشتی در جهانهای بیرون از هاونا فقط به صورت انرژی خالص و روح خالص — به صورت تنظیم کنندگان فکر و سایر اجزای مشابه — به طور شخصی ظاهر می‌شود.

مکانیسمها به طور مطلق بر کل آفرینش حاکم نیستند. جهان جهانها در مجموع توسط ذهن طراحی شده، توسط ذهن ساخته شده، و توسط ذهن اداره می‌شود. اما مکانیسم الهی جهان جهانها یکسره کاملتر از آن است که روشهای علمی ذهن متناهی انسان حتی به یک نشانهٔ سیطرهٔ ذهن بیکران پی ببرد. زیرا این ذهن آفریننده، کنترل کننده و نگهدارنده، نه ذهن مادی و نه ذهن مخلوق است. آن ذهن روحی است که در سطوح آفرینندگی واقعیت الهی و از آنجا عمل می‌کند.

توان شناخت و کشف ذهن در مکانیسمهای جهان تماماً به توان، فهم، و ظرفیت ذهن پژوهشگر که درگیر چنین کار مشاهده است بستگی دارد. اذهان زمان و مکان، که از درون انرژیهای زمان و مکان سازماندهی شده‌اند، تابع مکانیسمهای زمان و مکان هستند.

حرکت و جاذبهٔ جهان جنبه‌های دوگانهٔ مکانیسم غیرشخصی زمان و مکان جهان جهانها هستند. سطوح واکنش به جاذبه برای روح، ذهن، و ماده کاملاً مستقل از زمان هستند، اما فقط سطوح حقیقی روحیِ واقعیت مستقل از مکان (غیرمکانی) هستند. سطوح بالاتر ذهنی جهان — سطوح روحی - ذهنی — نیز ممکن است غیرمکانی باشند، اما سطوح ذهن مادی، مثل ذهن بشری، به فعل و انفعالات جاذبهٔ جهان واکنش نشان می‌دهند، و واکنش خود را فقط در تناسب با تعیین هویت روحی از دست می‌دهند. سطوح روحی واقعیت از طریق محتوای روحیِ خود شناخته می‌شوند، و وجود به صورت روح در زمان و مکان به طور معکوس با واکنش خطی - جاذبه‌ای اندازه‌گیری می‌شود.

واکنش خطی - جاذبه‌ای یک اندازه‌گیری کمّی انرژی غیرروحی است. جرم — انرژی سازمان یافته — تماماً تابع این کشش است، به جز هنگامی که حرکت و ذهن روی آن عمل می‌کنند. جاذبهٔ خطی نیروی همساز دامنهٔ کوتاه کیهان ماکرو است، تا اندازه‌ای همانطور که نیروهای همساز درون اتمی نیروهای دامنهٔ کوتاه کیهان میکرو می‌باشند. انرژی فیزیکی مادیت یافته، که به صورت به اصطلاح ماده سازمان یافته شده است، نمی‌تواند بدون تأثیرگذاری روی واکنش جاذبهٔ خطی فضا را بپیماید. اگر چه چنین واکنش جاذبه‌ای به طور مستقیم با جرم متناسب است، چنان با فضای بینابین تغییر یافته است که نتیجهٔ نهایی هنگامی که به صورت معکوس مطابق مجذور فاصله بیان می‌شود فقط می‌تواند به صورت تقریبی تخمین زده شود. فضا به دلیل حضور

تأثیرات ضد جاذبهٔ نیروهای بیشمار فوق مادی در آن که برای خنثی نمودن عمل جاذبه و کلیهٔ واکنشهای نسبت به آن عمل می‌کنند سرانجام بر جاذبهٔ خطی چیره می‌شود.

مکانیسمهای فوق‌العاده پیچیده و دارای ظاهر بسیار اتوماتیک کیهانی همیشه تمایل به پنهان‌سازی حضور ذهن سکنی‌گزین آغازین یا خلاق از هر یک یا کلیهٔ موجودات هوشمند بسیار پایین‌تر از سطوح جهانی طبیعت و ظرفیت خود مکانیسم دارند. از این رو این اجتناب ناپذیر است که مکانیسمهای بالاتر جهان برای رده‌های پایین‌تر مخلوقات فاقد ذهن به نظر رسند. تنها استثنای ممکن برای چنین نتیجه‌ای پیامد برخورداری از ذهن در پدیدهٔ شگفت‌انگیز یک *جهان ظاهراً خود نگهدار* می‌باشد — اما این موضوع فلسفه است تا یک تجربهٔ واقعی.

از آنجا که ذهن جهان را هماهنگ می‌کند، پابرجایی مکانیسمها ناموجود است. پدیدهٔ تکامل تدریجی که با خود نگاهداری کیهانی مربوط است در سرتاسر جهان عمومیت دارد. ظرفیت تکاملی جهان در نامتناهی بودن خود انگیختگی تمام نشدنی است. پیشرفت به سوی یگانگی متوازن، یک ترکیب در حال رشد تجربی که به روی یک پیچیدگی پیوسته فزایندهٔ روابط سوار است، فقط می‌تواند از طریق یک ذهن هدفمند و مسلط صورت پذیرد.

هر چه ذهن جهانی که با هر پدیدهٔ جهانی مربوط است بالاتر باشد، کشف آن برای انواع پایین‌تر ذهنی مشکلتر است. و چون ذهنِ مکانیسمِ جهان روح - ذهن خلاق است (حتی ذهنیت بیکران)، هرگز نمی‌تواند توسط اذهان سطح پایین‌تر جهان کشف شود یا تشخیص داده شود، تا چه رسد توسط *پایین‌ترین* ذهنها، ذهن بشر. ذهن در حال تکامل حیوانی، در حالی که به طور طبیعی در جستجوی خداوند است، به تنهایی و به واسطهٔ خود ذاتاً خداشناس نیست.

12- الگو و شکل — استیلای ذهن

تکامل مکانیسمها حاکی و نشان دهندهٔ حضور پنهان و استیلای ذهن خلاق است. توان خرد انسانی برای مشاهده، طراحی، و آفرینش مکانیسمهای اتوماتیک نشانگر کیفیتهای برتر، خلاق، و هدفمند ذهن انسان به عنوان تأثیر غالب در سیاره است. ذهن همیشه در جهت رسیدن به اینها تلاش می‌کند:

1- آفرینش مکانیسمهای مادی.

2- کشف اسرار پنهان.

3- کاوش وضعیتهای دور.

4- تدوین سیستمهای ذهنی.

5- نیل به اهداف خردمندانه.

6- دستیابی به سطوح روحی.

7- حصول سرنوشتهای الهی — متعالی، غائی، و مطلق.

ذهن همیشه خلاق است. عطیهٔ ذهنی یک حیوان منفرد، انسان فانی، مورانشیایی، فرازگرای روحی، یا دست یابندهٔ به نهایت همیشه برای ایجاد یک بدن مناسب و قابل استفاده برای هویت مخلوق زنده کفایت می‌کند. اما پدیدهٔ حضور یک شخصیت یا الگوی یک هویت، به این صورت، یک تجلی انرژی، چه فیزیکی، ذهنی، یا روحی نیست. شکلِ شخصیت سیمای *الگویی* یک موجود زنده است. آن حاکی از *ترتیب* انرژیها است، و این به علاوهٔ حیات و حرکت، *مکانیسم* وجود مخلوق است.

حتی موجودات روحی دارای شکل هستند، و این اشکال روحی (الگوها) واقعی هستند. حتی بالاترین نوع شخصیتهای روحی دارای شکل هستند — وجودهای شخصیتی که از هر جهت با بدنهای انسانهای یورنشیا قابل مقایسه‌اند. تقریباً تمامی موجوداتی که در هفت ابرجهان مورد مواجهه واقع می‌شوند از شکل برخوردارند. اما استثناهای اندکی در این قانون کلی وجود دارند: تنظیم کنندگان فکر به نظر می‌رسد تا بعد از پیوند با ارواح بقا یافتهٔ همدمهای انسانی خود فاقد شکل هستند. پیام‌آوران منفرد، ارواح الهام یافتهٔ تثلیث، یاوران شخصی روح بیکران، پیام‌آوران جاذبه، ثبت کنندگان متعالی، و برخی دیگران نیز فاقد شکل قابل اکتشاف می‌باشند. اما اینها نمونهٔ استثناهای اندک هستند. اکثریت عمده اشکال اصیل شخصیتی دارند، اشکالی که به طور فردی مشخص هستند، و قابل شناخت و شخصاً قابل تمیز دادن می‌باشند.

ارتباط ذهن کیهانی و خدمت روحانی ارواح یاور ذهن یک منزلگاه مناسب فیزیکی برای موجود بشری در حال تکامل شکل می‌دهد. به همین ترتیب ذهن مورانشیا برای تمامی بقا یافتگان انسانی به طور منحصر به فرد شکلی مورانشیایی به وجود می‌آورد. همانطور که بدن انسان برای هر موجود بشری شخصی و ویژه است، شکل مورانشیا نیز بسیار اختصاصی و به طور مکفی ویژهٔ ذهن خلاقی خواهد بود که بر آن مسلط است. دو شکل مورانشیایی همانقدر به هم شبیه هستند که هر دو بدن بشری می‌باشند. سرپرستان نیروی مورانشیا بانی مادهٔ ناهمسان مورانشیایی که با آن حیات مورانشیا می‌تواند شروع به کار کند می‌شوند، و سرافیمهای مسئول آن را فراهم می‌کنند. و بعد از حیات مورانشیا کشف خواهد شد که اشکال روحی به همان اندازه متنوع، شخصی، و خاص سکنی گزینان مربوطهٔ روحی - ذهنی آنها هستند.

شما در یک کرهٔ مادی به این صورت به بدن نگاه می‌کنید که دارای یک روح است، اما ما به روح چنین می‌نگریم که دارای یک بدن است. چشمان مادی به راستی پنجره‌های روانِ از روح تولد یافته هستند. روح معمار است، ذهن سازنده است، و بدن مادهٔ ساختمانی است.

انرژیهای فیزیکی، روحی، و ذهنی، بدین شکل و در حالات خالص آن به صورت وجودهای بالفعل جهانهای مادی به طور کامل روی هم تأثیر متقابل نمی‌گذارند. در بهشت این سه انرژی همتراز هستند، در هاونا هماهنگ هستند، در حالی که در سطوح جهانی فعالیتهای متناهی تمامی رده‌های سلطهٔ مادی، ذهنی، و روحی باید مورد برخورد قرار گیرند. در وضعیتهای غیرشخصی زمان و مکان، به نظر می‌رسد انرژی فیزیکی غالب است، اما همچنین به نظر می‌رسد هر چه کارکرد روح - ذهن به الوهیت مقصود و تفوق عمل بیشتر نزدیک می‌شود، فاز روحی بیشتر چیره می‌شود، و این که در سطح غائی ممکن است روح - ذهن به کلی چیره شود. در سطح مطلق روح قطعاً غالب است. و از آنجا به بعد در سرتاسر قلمروهای زمان و مکان، هر جا که یک واقعیت الهی روحی موجود است، هر جا که یک روح - ذهن واقعی عمل می‌کند، همیشه یک همتای مادی یا فیزیکی آن واقعیت روحی به وجود می‌آید.

روح واقعیت خلاق است. همتای فیزیکی، انعکاس زمانی - مکانیِ واقعیت روحی، بازتاب فیزیکیِ عملِ خلاقِ روح - ذهن است.

ذهن در سرتاسر جهان بر ماده سلطه دارد، حتی آنطور که به نوبهٔ خود پاسخگوی کنترل فراگیر غائی روح است. و با انسان فانی، فقط آن ذهنی که به طور آزادانه خود را به هدایت روح تسلیم می‌کند می‌تواند از وجود انسانی زمانی - مکانی به عنوان یک فرزند فناناپذیر دنیای جاودانهٔ روحیِ متعال، غائی، و مطلق: بیکران، امید به بقا داشته باشد.

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که در نبادان در مأموریت است، و با تقاضای جبرئیل.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 43

کواکب

یورنشیا عموماً به صورت ششصد و ششِ سِتانیا در نُرلاشیادِکِ نبادان مورد اشاره قرار می‌گیرد، یعنی ششصد و ششمین کرهٔ مسکونی در سیستم محلی سِتانیا، که در کوکبهٔ نُرلاشیادک، یکی از یکصد کواکب جهان محلی نبادان، واقع شده است. کواکب جزو تقسیمات اولیهٔ یک جهان محلی می‌باشند و حکمرانان آنان سیستمهای محلیِ کرات مسکونی را به حکومت مرکزی جهان محلی در سلوینگتون و از طریق بازتاب به اَبَرحکومت قدمای ایامها در یوورسا مرتبط می‌سازند.

دولت کوکبهٔ شما در خوشه‌ای از 771 کرات ساخته شده که مرکزی‌ترین و بزرگترین آنها ایدنشیا، مسند حکومت پدران کوکبه، والامرتبه‌های نُرلاشیادک، می‌باشد واقع شده است. ایدنشیا خود یکصد برابر بزرگتر از کرهٔ شما می‌باشد. هفتاد کرات اصلی که ایدنشیا را احاطه کرده‌اند تقریباً ده برابر اندازهٔ یورنشیا می‌باشند، حال آن که ده اقماری که به دور هر یک از این هفتاد کرات می‌گردند حدوداً اندازهٔ یورنشیا هستند. اندازهٔ این 771 کراتِ ساخته شده نسبتاً نظیر آنهایی است که متعلق به کواکب دیگر هستند.

نحوهٔ محاسبهٔ زمان و اندازه‌گیری مسافت در ایدنشیا همانند سلوینگتون است، و کرات ستاد مرکزی کوکبه، مثل کرات پایتخت جهان، کاملاً با انواع موجودات هوشمند آسمانی پر می‌باشند. به طور کلی این شخصیتها زیاد متفاوت از آنهایی که در رابطه با حکومت جهان توصیف شدند نیستند.

سرافیمهای سرپرست، سومین ردهٔ فرشتگان جهان محلی، به خدمت در کواکب گمارده شده‌اند. آنها ستاد مرکزی خویش را در کرات پایتخت مستقر می‌سازند و به کرات آموزشیِ در حال گردش مورانشیا به طور گسترده خدمت می‌کنند. در نرلاشیادک هفتاد کرات اصلی و نیز هفتصد کرات فرعی توسط یونیویتیشیا، شهروندان دائمی کوکبه، مسکونی گردیده‌اند. تمامی این کراتِ ساخته شده کاملاً توسط گروههای گوناگون زندگی بومی که قسمت عمدهٔ آن آشکار نمی‌شود و شامل اِسپیرانگاهای کارآمد و اِسپورناگیاهای زیبا می‌باشد اداره می‌شوند. همانطور که ممکن است گمان برید، زندگی مورانشیای کوکبه که در نقطهٔ وسط نظام آموزشی مورانشیا قرار دارد، هم نمونه و هم ایده‌آل است.

1- ستاد مرکزی کوکبه

ایدنشیا مملو از کوهسارهای مسحور کننده است، ارتفاعات پهناور مادهٔ فیزیکی که با حیات مورانشیا پوشیده شده و با شکوه معنوی گسترده شده است، اما سلسله کوههای ناهموار نظیر آنچه که در یورنشیا یافت می‌شود وجود ندارند. دهها هزار دریاچه‌های زلال و هزاران هزار جویبارهای به هم پیوسته وجود دارند، ولی از اقیانوسهای بزرگ یا رودخانه‌های متلاطم خبری نیست. فقط کوهسارها فاقد این نهرهای روی سطح زمین هستند.

آب ایدنشیا و کرات ساخته شدهٔ مشابه فرقی با آب سیارات تکاملی ندارد. سیستمهای آب چنین کراتی، هم روح سطح و هم زیر سطح زمین جاری هستند و رطوبت در گردش مداوم است. دور تا دور ایدنشیا را می‌توان از طریق این مسیرهای گوناگون آبی دور زد، گر چه کانال اصلی ترابری اتمسفر است. موجودات روحی طبعاً بر فراز سطح کره سفر می‌کنند، حال آن که موجودات مورانشیا و مادی برای عبور از مسیرهای جَوی از وسایل مادی و نیمه مادی استفاده می‌کنند.

ایدنشیا و کرات مربوط به آن از یک اتمسفر واقعی، مخلوطی از سه گازِ معمول که ویژگی چنین آفرینشهای معماری شده می‌باشد برخوردار هستند. این اتمسفر شامل دو عنصر اتمسفر یورنشیا به اضافهٔ آن گاز مورانشیا که برای تنفس مخلوقات مورانشیا مناسب است می‌باشد. اما در حالی که این اتمسفر هم مادی و هم مورانشیایی است، از طوفانها یا گردبادها اثری نیست و تابستان و زمستان هم وجود ندارد. این فقدان اختلالات اتمسفری و تغییرات فصلی، زیباسازی کامل محیط بیرون را در این کرات خلق شدهٔ ویژه میسر می‌سازد.

کوهسارهای ایدنشیا نماهای فیزیکی باشکوهی هستند و زیبایی آنان با وفور بی‌پایان حیات که سراسر طول و عرض آنها را پر می‌سازد فزونی یافته است. به استثنای تعداد معدودی از ساختمانهای مجزا، این کوهسارها هیچ کارِ دستی مخلوقات را در بر نمی‌گیرند. تزئینات مادی و مورانشیایی به مناطق مسکونی محدود می‌باشند. ارتفاعات کمتر مکانهای منازل مخصوص می‌باشند و با هنر بیولوژیک و مورانشیا به زیبایی تزئین شده‌اند.

در نوک قلهٔ هفتمین رشتهٔ کوهستانی، تالارهای تجدید حیاتِ ایدنشیا، جایی که انسانهای در حال صعود متعلق به رتبهٔ تغییر یافتهٔ دومِ صعود بیدار می‌شوند، واقع شده‌اند. این تالارهای مونتاژِ مجددِ مخلوق تحت سرپرستی ملک صادقها می‌باشند. اولین کرات پذیرش ایدنشیا (نظیر سیارهٔ ملک صادق در نزدیکی ایدنشیا) نیز تالارهای زنده سازی ویژه‌ای دارند که در آنجا انسانهای متعلق به مراتب تغییر یافتهٔ صعود از نو مونتاژ می‌شوند.

ملک صادقها همچنین دو کالج مخصوص در ایدنشیا دارند. یکی مدرسهٔ اضطراری، که به مطالعهٔ مشکلاتی که از شورش سِتانیا پدیدار گشته اختصاص یافته است. دیگری مدرسهٔ اعطایی، که وقف غلبه بر مشکلات جدیدی گشته است که از این واقعیت که میکائیل اعطای نهایی خود را در یکی از کرات نرلاشیادک انجام داد، برخاسته است. این کالج دوم تقریباً چهل هزار سال پیش،

بلافاصله بعد از اعلام میکائیل که یورنشیا به عنوان کرهٔ اعطای نهایی او برگزیده شده بود تأسیس گشت.

دریای بلور، منطقهٔ پذیرش ایدنشیا، نزدیک مرکز اداری قرار دارد و توسط آمفی تئاتر ستاد مرکزی احاطه گردیده است. دور تا دور این منطقه، مراکز فرمانروایی برای هفتاد بخش امور کوکبه قرار دارند. نصف ایدنشیا به هفتاد قسمت مثلثی شکل، که سرحدات آن در ساختمانهای ستاد مرکزیِ نواحی مربوطه‌شان تلاقی می‌یابند، تقسیم شده است. باقیماندهٔ این کره یک پارک طبیعی پهناور، بوستانهای خداوند، است.

در طول دیدارهای متناوب شما به ایدنشیا، گر چه تمام سیاره برای بازبینی شما گشوده است، بیشتر وقت شما در آن مثلث اداری که شمارهٔ آن مطابق شمارهٔ کرهٔ مسکونی جاری شماست سپری خواهد شد. شما همیشه به عنوان یک ناظر در مجالس قانونگذاری مورد خوشامد قرار خواهید گرفت.

منطقهٔ مورانشیا که به انسانهای صعود کنندهٔ ساکن ایدنشیا تخصیص یافته، در ناحیهٔ وسطِ سی و پنجمین مثلث واقع شده و به محل استقرار پایان دهندگان که در سی و ششمین مثلث قرار گرفته وصل می‌شود. محل استقرار عمومی یونیویتیشیاها، منطقهٔ عظیمی را در ناحیهٔ میانی سی و چهارمین مثلث که به طور بلافصل در مجاورت مکان مسکونی شهروندان مورانشیا قرار گرفته اشغال می‌سازد. از این ترتیبات می‌توان مشاهده نمود که برای منزل دادن حداقل هفتاد بخش عمدهٔ حیات آسمانی تدارک دیده شده است و نیز این که هر یک از این هفتاد مناطق مثلثی شکل با یکی از هفتاد کرات اصلی آموزش مورانشیا مرتبط می‌باشد.

دریای بلورِ ایدنشیا یک کریستال عظیم دایره‌ای شکل است که محیط آن یکصد مایل و عمق آن سی مایل می‌باشد. این کریستال باشکوه به عنوان میدان دریافت برای تمامی سرافیمهای انتقال و موجودات دیگری که از نقاط خارج از کره وارد می‌شوند عمل می‌نماید. این دریای بلور فرود سرافیمهای انتقال را بسیار تسهیل می‌نماید.

یک میدان کریستال از این نوع تقریباً در تمامی کراتِ ساخته شده یافت می‌شود و گذشته از ارزش تزئینیِ آن به مقاصد بسیار به کار گرفته می‌شود. آن برای متبلور ساختن بازتاب ابرجهان برای گروههای گردآوری شده و به عنوان عاملی در تکنیک تغییر و تبدیل انرژی برای تعدیل جریانات فضا و برای انطباق دادن جریانات دیگر انرژی فیزیکیِ وارد شونده به کار گرفته می‌شود.

2- دولت کوکبه

کواکب واحدهای خود مختار یک جهان محلی می‌باشند و هر کوکبه مطابق مصوبات قانونگذاری خود اداره می‌شود. هنگامی که دادگاههای نبادان برای تصمیم‌گیری پیرامون امور جهان به

داوری می‌نشینند، تمام امور داخلی مطابق قوانینی که در کوکبهٔ مربوطه جاری است مورد دادرسی واقع می‌شوند. این احکام قضایی سلوینگتون، به همراه مصوبات قانونگذاری کواکب توسط مدیران سیستمهای محلی به اجرا گذارده می‌شوند.

از این رو کواکب به عنوان واحدهای قضایی یا قانونگذار عمل می‌نمایند، در حالی که سیستمهای محلی به عنوان واحدهای اجرایی یا اعمال کننده به کار گرفته می‌شوند. دولت سلوینگتون اتوریتهٔ عالی قضایی و هماهنگ کننده می‌باشد.

در حالی که کارکرد عالی قضایی به عهدهٔ حکومت مرکزی یک جهان محلی می‌باشد، دو دادگاه تابعه، اما عمده در ستاد مرکزی هر کوکبه وجود دارد، شورای ملک صادقها و دادگاه والامرتبه.

کلیهٔ مسائل قضایی ابتدا توسط شورای ملک صادقها مرور می‌شوند. دوازده نفر از این رسته که از تجربهٔ مشخص لازم پیرامون سیارات تکاملی و کرات ستاد مرکزی سیستم برخوردارند، برای بررسی مدرک، فهم مدافعات و تنظیم رأی موقت دادگاه که به دادگاه والامرتبه، پدر حاکم کوکبه، رد می‌شود صاحب اختیار و قدرت هستند. بخش مربوط به انسان فانی در این دادگاه دوم شامل هفت قاضی که کلیهٔ آنان انسانهای صعود کننده‌اند می‌باشد. شما هر چه بالاتر در جهان صعود کنید، با حتمیت بیشتر توسط همنوعان خود مورد قضاوت قرار خواهید گرفت.

هیئت قضایی کوکبه به سه گروه تقسیم می‌شود. برنامهٔ قضایی یک کوکبه در مجلس پایین‌ترِ فراز یابندگان، گروهی که ریاست آن را یک پایان دهنده به عهده داشته و شامل یک هزار نفر از انسانهای نماینده می‌شود، منشأ می‌یابد. هر سیستم ده عضو را کاندیدای شرکت در این مجلس تصمیم‌گیری می‌نماید. در ایدنشیا در حال حاضر این هیئت کاملاً عضوگیری نشده است.

اتاق میانی قانونگذاران شامل گروههای فرشتگان سراف و همکاران آنها، فرزندان دیگر روح مادر جهان محلی، می‌باشد. تعداد افراد این گروه یکصد نفر است که توسط شخصیتهای ناظر کاندید می‌شوند. آنها سرپرستی فعالیتهای گوناگون چنین موجوداتی را که در داخل کوکبه کار می‌کنند بر عهده دارند.

هیئت مشورتی یا بالاترین هیئت قانونگذاران کوکبه شامل مجلس اعیان — مجلس پسران الهی — می‌شود. این گروه توسط پدران والامرتبه انتخاب شده و تعداد نفرات آن ده نفر است. فقط پسرانی که از تجربهٔ ویژه برخوردارند می‌توانند در این مجلس بالاتر خدمت کنند. این گروهِ واقعیت‌یاب و صرفه جو کنندهٔ وقت است که به هر دو بخش پایین‌تر مجلس قانونگذار به طور بسیار مؤثر خدمت می‌کند.

مجموع شوراهای قانونگذار شامل سه عضو از هر یک از این شعبات جداگانهٔ مجلس تصمیم‌گیری کوکبه می‌شوند و ریاست آن را والامرتبهٔ دون پایهٔ حاکم به عهده دارد. این گروه، فرم نهایی کلیهٔ لوایح قانونی را تصویب نموده و اجازهٔ اعلان آنها را توسط گویندگان صادر می‌کند. تصویب این کمیسیون عالی، لوایح قضایی را به صورت قانون آن ناحیه در می‌آورد.

کارهای آنها نهایی هستند. اعلانات قضایی ایدنشیا قانون پایه‌ایِ تمام نرلاشیادک را تشکیل می‌دهد.

3- والامرتبه‌های نرلاشیادک

حکمرانان کواکب از رستهٔ ورانادک فرزندی جهان محلی می‌باشند. این پسران هنگامی که در جهان به عنوان حکمرانان کواکب یا غیره به خدمت فعال گمارده می‌شوند به عنوان *والامرتبه‌ها* شناخته می‌شوند، زیرا آنها در بر گیرندهٔ بالاترین خِرد اداری، توأم با آینده‌نگرترین و هوشمندترین وفاداری از میان کلیهٔ رسته‌های فرزندی جهان محلی خداوند می‌باشند. صداقت شخصی آنان و وفاداری آنان هرگز زیر سؤال قرار نگرفته است. هرگز هیچ عدم رضایتی از پسران ورانادک در نبادان رخ نداده است.

حداقل سه پسر ورانادک به عنوان والامرتبه‌های هر یک از کواکب نبادان توسط جبرئیل به کار گمارده شده‌اند. عضو سرپرست از میان این سه نفر به عنوان *پدر کوکبه* و دو همکار وی به عنوان *والامرتبهٔ ارشد* و *والامرتبهٔ دون پایه* شناخته می‌شوند. یک پدر کوکبه برای ده هزار سال استاندارد (در حدود 50/000 سال یورنشیا) حکومت می‌کند و آن زمانی است که پیش از آن برای همان مدت به عنوان همکار دون پایه و به عنوان همکار ارشد خدمت کرده است.

نویسندهٔ مزامیر می‌دانست که ایدنشیا تحت حکومت سه پدران کواکب قرار دارد و از این رو پیرامون منزلگاه آنان به صورت جمع سخن گفت: ”رودی است که جویبارهایش، شهر خدا، مقدس‌ترین مکان خیمه‌گاههای والامرتبه‌ها را شادمان می‌سازد.“

طی اعصار متمادی، در رابطه با فرمانروایان گوناگون جهان سردرگمی بزرگی در یورنشیا وجود داشته است. بسیاری از آموزگاران بعدی، الوهیتهای مبهم و نامشخص قبیله‌ای خود را با پدران والامرتبه اشتباه گرفتند. باز هم بعد از آن، عبرانیان تمامی این حکمرانان آسمانی را در یک الوهیت مرکب ادغام نمودند. یک آموزگار فهمید که والامرتبه‌ها آن حکمرانان متعالی نبودند، زیرا گفت: ”آن کس که در مکان مقدس والامرتبه سکنی می‌گزیند، زیر سایهٔ قادر مطلق اقامت خواهد داشت.“ در نگارشات یورنشیا، گاهی فهم آن بسیار مشکل است که عبارت ”والامرتبه“ دقیقاً به چه کسی اشاره دارد. اما دانیال این قضایا را کاملاً می‌فهمید. او گفت ”والامرتبه در ممالک انسانها حکومت می‌کند و آن را به هر که اراده کند می‌بخشد.“

پدران کوکبه چندان با مسائل افراد یک سیارهٔ مسکونی اشتغال ندارند، اما آنها با آن عملکردهای قضایی و تدوین کنندهٔ قانون کواکب که به هر *نژاد* انسان فانی و *گروه* ملی کرات مسکونی به اندازهٔ زیاد مربوطند، از نزدیک در ارتباط هستند.

اگر چه رژیم کوکبه بین شما و حکومت جهان قرار دارد، شما معمولاً به عنوان فرد به دولت کوکبه توجه زیادی ندارید. علاقهٔ عمدهٔ شما معمولاً روی سیستم محلی، سِتانیا، متمرکز است. اما

به دلیل برخی شرایط سیستم و سیاره‌ایِ ناشی از شورش لوسیفر، یورنشیا به گونه‌ای تنگاتنگ موقتاً به فرمانروایان کوکبه مربوط می‌شود.

در هنگام جدایی لوسیفر والامرتبه‌های ایدنشیا برخی از جنبه‌های اختیارات سیاره‌ای را در کرات شورشی در کنترل خود گرفتند. آنها به اِعمال این قدرت ادامه می‌دهند و قدمای ایامها مدتها قبل این به عهده گرفتن کنترل روی این کرات متمرّد را تصدیق نمودند. آنها بدون شک تا زمانی که لوسیفر زنده است به این اِعمال قدرت قضاییِ به عهده گرفته شده ادامه خواهند داد. در یک سیستم وفادار معمولاً بخش زیادی از این قدرت به حاکم سیستم محول می‌شود.

ولی هنوز راه دیگری وجود دارد که از طریق آن یورنشیا به طور ویژه به والامرتبه‌ها ربط پیدا نمود. هنگامی که میکائیل، پسر آفریننده، در مأموریت نهایی اعطایی خویش بود، چون جانشین لوسیفر در سیستم محلی از اختیارات کامل برخوردار نبود کلیهٔ امور یورنشیا که به اعطای میکائیل مربوط می‌شد به طور بلافصل توسط والامرتبه‌های نرلاشیادک سرپرستی می‌شد.

4- کوه گردهمایی — مؤمن ایامها

مقدس‌ترین کوهِ گردهمایی، مکان اقامت مؤمن ایامها، نمایندهٔ تثلیث بهشت است که در ایدنشیا عمل می‌نماید.

این مؤمن ایامها، یک پسر تثلیث بهشت است، و از هنگام آفرینش ستاد مرکزی ایدنشیا به عنوان نمایندهٔ شخصی عمانوئیل در این کره حضور داشته است. مؤمن ایامها به عنوان دست راست پدران کوکبه همیشه در کنار آنها جای دارد تا به آنها اندرز دهد، ولی هیچگاه مشاوره‌ای عرضه نمی‌دارد مگر این که برای آن درخواست به عمل آید. پسران والای بهشت هرگز در هدایت امور یک جهان محلی شرکت نمی‌کنند، مگر بنا به درخواست فرمانروایان حاکم چنین قلمروهایی. اما تمام آن چه که یک اتحاد ایامها برای یک پسر آفریننده می‌باشد، یک مؤمن ایامها برای والامرتبه‌های یک کوکبه است.

اقامتگاه مؤمن ایامهای ایدنشیا، مرکز کوکبهٔ سیستم بهشتی در زمینهٔ ارتباطات و خبر رسانی در خارج از جهان می‌باشد. این پسران تثلیث، به همراه پرسنل خویش از شخصیتهای هاونا و بهشت، و در رابطه با اتحاد ایامهای مسئول در سراسر تمامی جهانها در ارتباط مستقیم و مداوم با رستهٔ خویش حتی تا هاونا و بهشت می‌باشند.

مقدس‌ترین کوه به طرز بدیعی زیبا است و به گونه‌ای شگفت‌انگیز آراسته است. اما منزلگاه واقعی پسر بهشت در مقایسه با اقامتگاه مرکزی والامرتبه‌ها و هفتاد بنای اطراف آن که واحد مسکونی پسران ورانادک را تشکیل می‌دهد از اعتدال برخوردار است. این مکانهای تزئینی صرفاً برای سکونت می‌باشند؛ آنها از ساختمانهای اداری پهناور ستاد مرکزی که در آنها امور کوکبه به انجام می‌رسند کاملاً جدا هستند.

منزل مؤمن ایامها در ایدنشیا، در شمال این منازل والامرتبه‌ها واقع شده است و به عنوان "کوه گردهمایی بهشت" شهرت دارد. در این کوهسار متبارک، انسانهای فراز یابنده، مکرراً اجتماع می‌نمایند تا به سخنان این پسر بهشت پیرامون سفر طولانی و مسحور کنندهٔ انسانهای در حال پیشرفت در یک میلیارد کرات کمال دهندهٔ هاونا و سپس به سوی شور و شعفهای وصف ناپذیر بهشت گوش فرا دهند. و در این گردهماییهای ویژه در کوه گردهمایی است که انسانهای مورانشیا با گروههای متنوع شخصیتهایی که منشأ در جهان مرکزی دارند به طور کاملتر آشنا می‌شوند.

لوسیفر خائن که روزی حاکم سِتانیا بود، در اعلان خود مبنی بر افزایش قلمرو حاکمیت خویش، در صدد برآمد که تمامی رسته‌های مافوق فرزندی را در طرح حکومتی جهان محلی جابجا نماید. او در دل خود چنین قصدی را زمزمه نمود: "من پادشاهی خود را بالاتر از پسران خدا بر می‌افرازم. من برفراز کوه گردهمایی در شمال جلوس می‌یابم. من همانند والامرتبه خواهم بود."

یکصد حاکم سیستم متناوباً به اجتماعات ایدنشیا، که پیرامون رفاه کوکبه تبادل نظر می‌نمایند، می‌آیند. پس از شورشِ سِتانیا، شورشگران اصلی جروسم عادت داشتند به این شوراهای ایدنشیا بیایند، درست همان طور که در مواقع پیشین چنین می‌کردند. و تا بعد از اعطای میکائیل به یورنشیا و عهده‌داری حاکمیت نامحدود متعاقب وی در سراسر نبادان، راهی برای متوقف نمودن این گستاخی خود بینانه وجود نداشت. از آن هنگام، هرگز این تحریک کنندگان به گناه اجازه نیافته‌اند در شوراهای حکمرانان وفادار سیستم در ایدنشیا جلوس نمایند.

این که آموزگاران دوران پیشین از این مسائل مطلع بودند، در نگارشات نمایان است: "روزی بود که پسران خداوند آمدند تا خود را در پیشگاه والامرتبه‌ها عرضه نمایند، و شیطان نیز آمد و از میان آنان خود را عرضه نمود." و این صرف نظر از ربط آن با اصل قضیه، یک بیان واقعیت است.

از هنگام پیروزی میکائیل، تمامی نرلاشیادک در حال پاکسازی از گناه و یاغیان است. زمانی پیش از مرگ میکائیل در جسم، همکار ساقط شدهٔ لوسیفر، شیطان، در صدد بر آمد در چنین انجمن ایدنشیا حضور یابد، اما اتفاق نظر یکپارچه بر علیه شورشگران اصلی به نقطه‌ای رسیده بود که درهای سمپاتی تقریباً چنان به طور کامل بسته شدند که برای دشمنانِ سِتانیا جایگاهی یافت نمی‌شد. هنگامی که دری برای پذیرش شرارت وجود نداشته باشد، موقعیتی برای در خاطر پروراندن گناه موجود نیست. درهای قلوب سراسر ایدنشیا بر علیه شیطان بسته شد. او به اتفاق آرا توسط حکمرانان گرد آمدهٔ سیستم طرد گردید، و در این هنگام بود که پسر انسان "سقوط شیطان را از بهشت همچون آذرخش نظاره نمود."

از هنگام شورش لوسیفر، بنای جدیدی در نزدیکی اقامتگاه مؤمن ایامها فراهم گردیده است. این عمارت موقت ستاد مرکزی والامرتبهٔ رابط است که در رابطه با سیاست و روش رستهٔ ایامها پیرامون گناه و شورش در تماس نزدیک با پسر بهشت به عنوان مشاور دولت کوکبه در کلیهٔ امور عمل می‌نماید.

5- پدران ایدنشیا از زمان شورش لوسیفر

در زمان شورش لوسیفر، جابجایی متناوب والامرتبه‌ها در ایدنشیا به حال تعلیق در آمد. ما اکنون همان حکمرانانی را داریم که در آن وقت در رأس کار بودند. ما چنین استنتاج می‌کنیم که تا زمانی که سرانجام تکلیف لوسیفر و یارانش روشن نگردیده، هیچ تغییری در تعویض این حکمرانان صورت نخواهد گرفت.

با این وجود، دولت کنونی کوکبه بسط یافته و شامل این دوازده پسر رستهٔ وُراندادک می‌شود. این دوازده تن از این قرارند:

1- پدر کوکبه. حکمران والامرتبهٔ کنونی نرلاشیادک شمارهٔ 617/318 از سری وُرانداِدک نبادان می‌باشد. او پیش از به عهده گرفتن مسئولیتهای خود در ایدنشیا، در کواکب بسیاری در سراسر جهان محلی ما خدمت نمود.

2- والامرتبهٔ ارشد وابسته.

3- والامرتبهٔ دون پایهٔ وابسته.

4- والامرتبهٔ مشاور، نمایندهٔ شخصی میکائیل پس از دستیابی او به وضعیت یک پسر استاد.

5- والامرتبهٔ اجرایی، نمایندهٔ شخصی جبرئیل که پس از شورش لوسیفر در ایدنشیا مستقر گردید.

6- والامرتبهٔ رئیس نظاره‌گران سیاره‌ای، مدیر نظاره‌گران وراندادک که در کرات منزوی سِتانیا مستقر است.

7- والامرتبهٔ داور، پسر وراندادک که وظیفهٔ تعدیل کلیهٔ مشکلاتی را که به دنبال شورش در کوکبه پدید آمد به عهده دارد.

8- والامرتبهٔ سرپرست اضطراری، پسر وراندادک که مسئولیت انطباق لوایح اضطراری قانونگذاری نرلاشیادک را برای کراتِ با شورش انزوا یافتهٔ سِتانیا عهده‌دار می‌باشد.

9- والامرتبهٔ میانجی، پسر وراندادک که عهده‌دار مسئولیت هماهنگ نمودن تنظیمات ویژهٔ اعطایی در یورنشیا با مدیریت جاری کوکبه می‌باشد. وجود برخی از فعالیتهای فرشتگان اعظم و خدمات بیشمار غیرمعمول دیگر در یورنشیا، به همراه فعالیتهای ویژهٔ ستارگان تابناک عصر در جروسم، عملکرد این پسر را ضروری می‌سازد.

10- والامرتبهٔ قاضیِ حامی، رئیس دادگاه اضطراری که به حل و فصل مشکلات ویژهٔ نرلاشیادک که ناشی از اغتشاش حاصل از شورش سِتانیا می‌باشد تخصیص یافته است.

11- والامرتبهٔ رابط، پسر ورانداک که به حکمرانان ایدنشیا گمارده شده ولی در رابطه با پیگیری بهترین مسیر در مهار مشکلات مربوط به شورش و خیانت مخلوق، به عنوان یک مشاور ویژه به مؤمن ایامها گمارده شده است.

12- والامرتبهٔ مدیر، سرپرست شورای اضطراری ایدنشیا. کلیهٔ شخصیتهایی که به خاطر تحول سِتانیا به نرلاشیادک گمارده شده‌اند شورای اضطراری را تشکیل می‌دهند، و افسر سرپرست آنها یک پسر ورانداک که از تجربه‌ای خارق‌العاده برخوردار است می‌باشد.

و این توصیف، ورانداکهای بیشمار، فرستادگان کواکب نبادان و دیگرانی را که نیز در ایدنشیا ساکن هستند محسوب نمی‌دارد.

از زمان شورش لوسیفر، پدران ایدنشیا توجه ویژه‌ای به یورنشیا و کرات منزوی دیگر سِتانیا معطوف داشته‌اند. مدتها پیش پیامبری دست کنترلگر پدران کوکبه را در امور ملتها تشخیص داد. ”هنگامی که والامرتبه میراث ملتها را میان آنها تقسیم نمود، وقتی که او پسران آدم را جدا نمود، او حد و مرز مردم را تعیین نمود.“

هر کرهٔ قرنطینه شده یا منزوی دارای یک پسر ورانداک است که به عنوان یک ناظر عمل می‌نماید. او در مدیریت سیاره‌ای شرکت نمی‌کند مگر این که توسط پدر کوکبه به او دستور داده شود در امور ملتها مداخله کند. در واقع این والامرتبهٔ ناظر است که ”در ممالک انسانها حکومت می‌نماید.“ یورنشیا یکی از کرات منزوی نرلاشیادک می‌باشد، و یک ورانداک ناظر از هنگام خیانت کلیگسشیا در سیاره استقرار یافته است. وقتی که ماکی‌ونتا ملک صادق در شکل نیمه مادی در یورنشیا خدمت می‌کرد، به والامرتبهٔ ناظر که در آن هنگام در رأس کار بود، متواضعانه ادای احترام می‌نمود. چنان که نگاشته شده است، ”و ملک صادق، پادشاه سالیم، کاهن والامرتبه بود.“ ملک صادق روابط این والامرتبهٔ ناظر را به ابراهیم آشکار نمود، آنگاه که گفت: ”و متبارک باد والامرتبه، که دشمنانت را به دستت تسلیم نموده است.“

6- بوستانهای خداوند

پایتختهای سیستمها به طور خاصی با بناهای مادی و معدنی زیباسازی شده‌اند، حال آن که ستاد مرکزی جهان بیشتر منعکس کنندهٔ شکوه روحی است. اما پایتختهای کواکب نقطهٔ اوج فعالیتهای مورانشیا و تزئینات زنده هستند. در کرات ستاد مرکزی کوکبه بیشتر معمولاً تزئین زنده به کار گرفته می‌شود، و این کثرت حیات — هنرمندی گیاهی — است که موجب می‌شود این کرات ”بوستانهای خداوند“ نامیده شوند.

در حدود نیمی از ایدنشیا به بوستانهای زیبای والامرتبه‌ها تخصیص یافته است و این بوستانها در زمرهٔ مسحور کننده‌ترین آفرینشهای مورانشیای جهان محلی می‌باشند. این امر روشن می‌سازد به چه دلیل مکانهای فوق‌العاده زیبا در کرات مسکونی نرلاشیادک غالباً "باغ عدن" نامیده می‌شوند.

پرستشگاه والامرتبه‌ها در نقطهٔ مرکزی این باغ باشکوه واقع شده است. نویسندهٔ مزامیر باید قدری از این موضوعات مطلع بوده است، زیرا که نوشت: "چه کسی می‌تواند از کوه والامرتبه‌ها بالا رود؟ چه کسی می‌تواند در این مکان مقدس بایستد؟ آن کس که دستان پاکیزه و قلب صاف دارد، که روان خود را به بطالت نداده است و قسم دروغ نخورد." در این معبد، والامرتبه‌ها در هر دهمین روز استراحت تمامی ایدنشیا را در تعمق پرستشی خدای متعال پیشوایی می‌کنند.

کرات ساخته شده از ده شکل حیات نوع مادی برخوردار هستند. در یورنشیا حیات گیاهی و حیوانی وجود دارد، ولی در کره‌ای نظیر ایدنشیا ده قسم از انواع مادی حیات موجود است. اگر شما این ده بخش از حیات ایدنشیا را نظاره می‌کردید، فوراً سه تای اول را به صورت گیاه و سه تای آخر را به صورت حیوان طبقه‌بندی می‌نمودید، اما از درک طبیعت چهار گروه میانی حاوی اشکال سرشار و مسحور کنندهٔ زندگی به کلی ناتوان می‌بودید.

حتی حیات متمایز حیوانی از آن که در کرات تکاملی است بسیار متفاوت است، آنقدر متفاوت که کاملاً غیرممکن است کاراکتر بی‌همتا و طبیعت پرعطوفت این مخلوقات نامتکلم را برای اذهان انسان فانی تصویر نمود. هزاران هزار مخلوقات زنده وجود دارند که ممکن نیست تخیل شما قادر به تصویر آنها باشد. کل آفرینش حیوانی نسبت به مجموع رده‌بندیهای حیوانی متعلق به سیارات تکاملی کاملاً از رستهٔ متفاوتی می‌باشد. اما تمامی این حیات حیوانی بسیار هوشمند و به طور بدیعی خادم است، و کلیهٔ اقسام گوناگون به طور شگفت‌آوری آرام و به طور محسوسی قابل همدمی هستند. هیچ مخلوق گوشتخواری در چنین کرات معماری شده وجود ندارد. در تمامی ایدنشیا هیچ چیز که موجب ترس موجود زنده شود وجود ندارد.

زندگی گیاهی نیز بسیار از آن که در یورنشیا است متفاوت است و شامل انواع مادی و مورانشیا هر دو است. رویشهای مادی یک ویژگی سبز رنگ دارند، اما حیات گیاهی مشابه در مورانشیا از حاله و بازتاب متغیرِ رنگ بنفش یا ارغوانی برخوردار است. چنین زندگی نباتی مورانشیا کاملاً انرژی‌زا است و هنگامی که خورده شود هیچ قسمت زائد به جا نمی‌گذارد.

این کرات معماری شده که صرف نظر از تنوعات مورانشیایی از عطیهٔ ده بخش حیات فیزیکی برخوردارند، امکانات فوق‌العاده‌ای را برای زیباسازی بیولوژیک منظرهٔ زمین و بناهای مادی و مورانشیایی فراهم می‌سازند. هنروران سماوی در این کار گستردهٔ زینت بخشی گیاهی و تزئین بیولوژیک اِسپُرناگیاهای بومی را هدایت می‌کنند. در حالی که هنرمندان شما برای تصویر نمودن مفاهیم خویش باید به رنگ راکد و مرمر بی‌جان متوسل شوند، هنروران سماوی و یونیویتیشیاها برای عرضهٔ ایده‌های خویش و تسخیر ایده‌آلهای خود به کرّار از مواد زنده استفاده می‌کنند.

اگر شما از گلها، نهالها و درختان یورنشیا لذت می‌برید، پس چشمانتان محو زیبایی گیاهی و ابهت گلزار بوستانهای سماوی ایدنشیا خواهند گشت. اما این فراتر از توان توصیف من است که ایده‌ای مکفی از این زیباییهای کرات آسمانی به ذهن انسان فانی انتقال دهم. به راستی چنین شکوهایی را که در انتظار ورود شما به این کرات صعود ماجراجویانهٔ انسان فانی است چشمی ندیده است.

7- یونیویتِیشیا

یونیویتِیشیاها شهروندان دائمی ایدنشیا و کرات مربوط به آن می‌باشند. کلیهٔ هفتصد و هفتاد کراتی که ستاد مرکزی کوکبه را احاطه نموده‌اند تحت سرپرستی آنان قرار دارند. این فرزندان پسر آفریننده و روح آفرینشگر در سطحی از وجود میان مادی و روحی واقع شده‌اند، اما آنها مخلوقات مورانشیا نیستند. بومیان هر یک از هفتاد کرات اصلی ایدنشیا از اشکال مرئی مختلف برخوردارند و انسانهای مورانشیا هر بار که ضمن عبور پیاپی از کرهٔ شمارهٔ یک به کرهٔ شمارهٔ هفتاد، از یک کرهٔ ایدنشیا به دیگری تغییر منزل می‌دهند، اشکال مورانشیایی خود را در مطابقت با مقیاس بالا روندهٔ یونیویتیشیا هماهنگ می‌سازند.

به لحاظ معنوی یونیویتیشیاها یکسان هستند؛ از نظر عقلانی، آنها همانند انسانهای فانی فرق می‌کنند؛ در شکل، آنها بسیار شبیه حالت وجود مورانشیا هستند، و طوری خلق شده‌اند که در هفتاد گونهٔ متنوع شخصیتی عمل می‌کنند. هر یک از این انواع یونیویتیشیاها، نمایانگر ده شکل متنوع عمدهٔ فعالیت عقلانی می‌باشد، و هر یک از این اقسام عقلانی گوناگون، سرپرستی مدارس ویژهٔ آموزشی و فرهنگی اجتماعی ساختن تدریجی حرفه‌ای یا عملی را در یکی از ده اقماری که به دور هر یک از کرات اصلی ایدنشیا در گردش است به عهده دارد.

این هفتصد کرات فرعی، کرات تکنیکیِ آموزش عملی در کارکرد تمامی جهان محلی می‌باشند و به روی تمامی طبقات موجودات هوشمند گشوده‌اند. این مدارس آموزشی مهارت ویژه و دانش تکنیکی، منحصراً برای انسانهای صعود کننده برگزار نمی‌شوند، گر چه دانشجویان مورانشیا به مراتب بزرگترین گروه کلیهٔ کسانی را که در این دروس آموزشی شرکت دارند تشکیل می‌دهند. هنگامی که شما در هر یک از هفتاد کرات اصلی فرهنگ اجتماعی پذیرفته می‌شوید، بلافاصله برای هر یک از ده اقمارِ دور تا دور اجازهٔ ورود می‌یابید.

انسانهای در حال فراز مورانشیا در میان مدیران بازگشت در کُلنیهای گشوده به روی عموم حائز اکثریت می‌باشند، اما یونیویتیشیاها نمایانگر بزرگترین گروهی هستند که با گروه هنروران سماوی نبادان در ارتباطند. در تمامی اروانتان به استثنای اَبَندانتِرهای یوورسا، هیچیک از موجودات خارج از هاونا در چیره دستی هنری، انطباق اجتماعی، و هوش هماهنگ کننده به پای یونیویتیشیاها نمی‌رسند.

این شهروندان کوکبه در واقع از اعضای گروه هنروران نمی‌باشند، اما آزادانه با تمامی گروهها کار می‌کنند و در تبدیل کرات کوکبه به کرات اصلی برای تحقق امکانات شکوهمند هنریِ فرهنگ انتقالی سهم بزرگی دارند. آنها در ورای محدوده‌های کرات ستاد مرکزی کوکبه عمل نمی‌نمایند.

8- کرات آموزشی ایدنشیا

موهبت فیزیکی ایدنشیا و کرات دور تا دور آن تقریباً کامل است. آنها به سختی می‌توانند با عظمت روحی کرات سلوینگتون برابری نمایند، اما از شکوه کرات آموزشی جروسم به مراتب برترند. تمامی این کرات ایدنشیا مستقیماً توسط جریانات جهانی فضا انرژی دریافت می‌کنند، و سیستمهای نیرویی عظیم آنها، مادی و مورانشیایی، هر دو، توسط مراکز کوکبه که توسط گروهی کارآمد از کنترلگران استاد فیزیکی و سرپرستان نیرویی مورانشیا یاری می‌شوند، ماهرانه سرپرستی شده و تقسیم می‌شوند.

وقتی که در هفتاد کرات آموزشیِ فرهنگ گذرای مورانشیا صرف می‌گردد، به همراه عصر فراز انسانی در ایدنشیا، تا وقت رسیدن به وضعیت یک پایان دهنده، با ثبات‌ترین مرحلهٔ دوران زندگانی یک انسان فانی در حال فراز می‌باشد. این به راستی نمونهٔ یک زندگی مورانشیا است. ضمن این که شما هر بار با گذار از یک کرهٔ عمدهٔ فرهنگی به دیگری از نو میزان می‌شوید، همان بدن مورانشیا را حفظ می‌نمایید و هیچ دورانی از ناخودآگاهی شخصیتی وجود ندارد.

اقامت موقت شما در ایدنشیا و کرات مربوط به آن عمدتاً با تسلط یافتن بر اخلاقیات گروهی، راز مناسبات دلپذیر و سودمند بین رده‌های گوناگون شخصیتهای هوشمند جهان و ابرجهان اشغال خواهد شد.

در کرات قصر شما یگانه‌سازی شخصیت در حال تکامل انسانی را تکمیل نمودید؛ در پایتخت سیستم به شهروندی جروسم نائل شدید و به خواستهٔ تسلیم نفس به انضباط فعالیتهای گروهی و انجام کارهای هماهنگ دست یافتید؛ اما اکنون در کرات آموزشی کوکبه باید اجتماعی نمودن واقعی شخصیت در حال تکامل مورانشیایی خود را کسب نمایید. این دستیابی متعالی فرهنگی شامل این یادگیریها می‌شود:

1- چگونه با ده همتای گوناگون مورانشیایی، در حالی که ده عدد از این گروهها در اکیپهای صد تایی با هم ارتباط یافته و در تشکلهای یک هزار نفره متحد می‌شوند، با شادی زندگی کرده و به طور مؤثر کار کنید.

2- چگونه با یونیویتیشیاها، که گر چه به لحاظ عقلانی مشابه موجودات مورانشیا هستند، ولی از هر نظر دیگر متفاوتند، با مسرت زندگی کرده و از صمیم دل همکاری کنید. و

سپس شما باید با این گروه ده نفره که با ده خانوادهٔ دیگر هماهنگی می‌کنند و به نوبهٔ خود در یک تشکل هزار نفرهٔ یونیویتیشیا متحد شده‌اند، کار کنید.

3- چگونه به سازگاری همزمان با مورانشیاییهای همتا و این یونیویتیشیاهای میزبان، هر دو، دست یابید، و در ارتباط کاری نزدیک با گروهی نسبتاً ناهمگون از مخلوقات هوشمند، توان همکاری داوطلبانه و مؤثر با موجودات نوع خود را به دست آورید.

4- در حالی که بدین ترتیب با موجوداتی شبیه و نامشابه با خود به صورت جمعی کار می‌کنید، چگونه به توازن عقلانی و انطباق پیشه‌ای با هر دو گروهِ همکار دست یابید.

5- در حالی که در سطوح عقلانی و پیشه‌ای به اجتماعی ساختن رضایتمندانهٔ شخصیت دست می‌یابید، چگونه توان زندگی کردن در ارتباط صمیمانه با موجودات مشابه و قدری نامشابه را با تندخویی همواره کاهش یابنده و رنجش همواره تقلیل یابنده، هر چه بیشتر کسب نمایید. مدیران بازگشت از طریق فعالیتهای بازی گروهی خویش به این دستیابی دوم بسیار کمک می‌نمایند.

6- چگونه تمامی این تکنیکهای گوناگون اجتماعی نمودن را در پیشبرد هماهنگی تدریجی دورهٔ صعود به بهشت تعدیل نمایید، و از طریق افزایش توان درک معانی آرمانی جاودانه که در درون این فعالیتهای زمانی - مکانی ظاهراً بی‌اهمیت نهفته شده، بینش جهانی را تقویت کنید.

7- و سپس، چگونه با افزایش همزمان بینش معنوی، آنطور که به تقویت کلیهٔ مراحل موهبت شخصی از طریق معاشرت گروهی معنوی و هماهنگی مورانشیا مربوط می‌شود، کلیهٔ این شیوه‌های اجتماعی ساختن چند بعدی را به نقطهٔ اوج برسانید. دو مخلوق اخلاقی به لحاظ عقلانی، اجتماعی، و معنوی پتانسیلهای شخصی خود را در زمینهٔ پیشرفت جهانی از طریق تکنیک مشارکت صرفاً دو برابر نمی‌کنند؛ آنها احتمالات کامیابی و دستاوردهای خویش را تقریباً چهار برابر می‌سازند.

ما اجتماعی ساختن را در ایدنشیا به صورت معاشرت یک انسان مورانشیا با یک گروه خانوادگی یونیویتیشیا که متشکل از ده فرد به لحاظ عقلانی نامشابه که ملازم با معاشرت مشابهی از ده مورانشیایی همتا می‌باشد تصویر نموده‌ایم. اما در هفت کرات اصلیِ اول، فقط یک انسان در حال صعود با ده یونیویتیشیا زندگی می‌کند. در دومین گروهِ هفت کرات اصلی، دو انسان فانی با هر گروه بومی ده نفره اقامت دارند، و غیره، تا این که در آخرین گروه هفت کرات اصلی، ده موجود مورانشیا با ده یونیویتیشیا هم مسکن هستند. به تدریج که شما فرا می‌گیرید چطور با یونیویتیشیا معاشرت کنید، چنین اخلاقیات بهبود یافته را در روابط خود با پیشروندگان همتای مورانشیایی خویش به کار می‌بندید.

شما به عنوان انسانهای در حال صعود از اقامت موقت خود در کرات ترقی ایدنشیا لذت خواهید برد، اما آن شور و شعف شخصی رضایتمندانه که تماس اولیهٔ شما را با امور جهان در ستاد مرکزی سیستم، یا وداع شما را با این واقعیات در کرات نهایی پایتخت جهان مشخص می‌سازد، تجربه نخواهید نمود.

9- شهروندی در ایدنشیا

انسانهای در حال صعود، پس از فارغ‌التحصیلی از کرهٔ شمارهٔ هفتاد در ایدنشیا منزل می‌یابند. صعود کنندگان اکنون برای اولین بار، در ''مجالس بهشت'' شرکت نموده و داستان دوران زندگانی پراکندهٔ خویش را آنطور که توسط مؤمن ایامها تصویر می‌شود می‌شنوند. او اولین شخص از شخصیتهای متعالی تثلیث منشأ است که انسانها ملاقات کرده‌اند.

تمام این اقامت موقت در کرات آموزشی کوکبه، که به شهروندی ایدنشیا منجر می‌شود، برای پیشروندگان مورانشیا دورانی از شادی حقیقی و آسمانی است. شما در سراسر اقامت موقت خود در کرات سیستم از یک مخلوق نزدیک به حیوان به یک مخلوق مورانشیا در حال تکامل بودید. شما بیشتر مادی بودید تا روحی. شما در کرات سلوینگتون از یک موجود مورانشیا به وضعیت یک روح حقیقی تکامل خواهید یافت. شما بیشتر روحی خواهید بود تا مادی. اما در ایدنشیا، فراز گرایان در نیمه راه بین وضعیت پیشین و آیندهٔ خویش می‌باشند، در نیمهٔ راه، در گذار خود از حیوان تکاملی به روح در حال فراز. شما در طی کل اقامت خود در ایدنشیا و کرات آن، ''همانند فرشتگان'' هستید. شما دائماً در حال پیشرفت هستید، اما به طور پیوسته یک وضعیت کلی و نمادین مورانشیا را حفظ می‌نمایید.

این اقامت موقت یک انسان در حال فراز در کوکبه، یکنواخت‌ترین و باثبات‌ترین دوره در تمام مسیر پیشرفت مورانشیا می‌باشد. این تجربه در بر گیرندهٔ آموزش معاشرتی پیش روحیِ فرازگرایان می‌باشد. این امر با تجربهٔ پیش پایانی در هاونا و آموزش پیش ابسونایت در بهشت قابل مقایسه است.

انسانهای در حال فراز در ایدنشیا عمدتاً با تکالیف هفتاد کرات پیشروندهٔ یونیویتیشیا مشغول هستند. آنها همچنین در ظرفیتهای متنوع، عمدتاً در ارتباط با برنامهٔ کوکبه پیرامون رفاه گروهی، نژادی، ملی، و سیاره‌ای، در خودِ ایدنشیا خدمت می‌کنند. والامرتبه‌ها زیاد درگیر شکوفایی فردی در کرات مسکونی نمی‌باشند. آنها در ممالک انسانها حکومت می‌کنند، تا این که در قلوب افراد.

و در آن روز هنگامی که آماده‌اید ایدنشیا را به مقصد دوران زندگانی سلوینگتون ترک نمایید، درنگ نموده و پیرامون یکی از زیباترین و فرحبخش‌ترین دوران آموزشی خویش در این سوی بهشت به گذشته نظر خواهید افکند. اما به تدریج که به سوی داخل فراز می‌یابید و به ظرفیت افزایش یافته برای قدردانی زیاد معانی الهی و ارزشهای معنوی نائل می‌شوید، شکوه این امر تماماً افزوده می‌گردد.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ مالاواشیا ملک صادق می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 44

هنروران سماوی

در میان کُلنیهای همیارانهٔ کرات گوناگون ناحیه‌ای و جهانی ستاد مرکزی، رستهٔ بی‌نظیری از شخصیتهای مرکب را که هنروران سماوی نام گرفته‌اند می‌توان یافت. این موجودات هنرمندان ماهر و هنروران مورانشیا و قلمروهای پایین‌تر روحی هستند. آنها روحها و نیمه روحهایی هستند که در تزیین مورانشیا و در زیباسازی روحی درگیرند. چنین هنرورانی در سراسر جهان بزرگ — در کرات ستاد مرکزی ابرجهانها، جهانهای محلی، کواکب، و سیستمها و نیز در کلیهٔ کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند — پراکنده‌اند، اما قلمرو اصلی فعالیت آنان در کواکب و به خصوص در هفتصد و هفتاد کراتی که هر کرهٔ ستاد مرکزی را احاطه کرده است می‌باشد.

اگر چه کار آنها تقریباً ممکن است برای ذهن مادی غیرقابل فهم باشد، باید تفهیم شود که کرات مورانشیا و روحی فاقد هنرهای والا و فرهنگهای متعالی خویش نیستند.

هنروران سماوی بدین صورت خلق نشده‌اند. آنها یک گروه انتخابی و عضوگیری شده از موجودات هستند که در بر گیرندهٔ برخی شخصیتهای آموزگار وابسته به جهان مرکزی می‌باشند و شاگردان داوطلب آنها از میان انسانهای فرازگرا و سایر گروههای بیشمار آسمانی برگزیده شده‌اند. گروه اولیهٔ آموزش دهندهٔ این هنروران زمانی در تشریک مساعی با هفت روح استاد توسط روح بیکران به کار گمارده شدند و شامل هفت هزار آموزگار هاونا، هزار تن برای هر یک از هفت بخش هنروران، بودند. با چنین هسته‌ای برای شروع، در طی اعصار این گروه برجستهٔ کارگران ماهر در امور روحی و مورانشیا به وجود آمده است.

هر شخصیت مورانشیا یا موجود روحی برای ورود به گروه هنروران سماوی، یعنی هر موجودی زیر رتبهٔ فرزندی ذاتی الهی، واجد شرایط است. پسران فرازگرای خداوند از کرات تکاملی می‌توانند بعد از ورودشان به کرات مورانشیا برای پذیرش به گروه هنروران تقاضا نمایند، و اگر به قدر مکفی استعداد داشته باشند می‌توانند چنین مسیر حرفه‌ای را برای یک دورهٔ طولانی‌تر یا کوتاه‌تر انتخاب نمایند. اما هیچکس نمی‌تواند برای کار با هنروران سماوی برای کمتر از یک هزاره، هزار سال به وقت ابرجهان، ثبت نام نماید.

تمامی هنروران سماوی در ستاد مرکزی ابرجهان ثبت نام شده‌اند اما توسط سرپرستان مورانشیا در پایتخت جهانهای محلی سرپرستی می‌شوند. آنها در هفت بخش عمدهٔ فعالیت زیرین توسط

گروه مرکزی سرپرستان مورانشیا که در کرهٔ ستاد مرکزی هر جهان محلی عمل می‌کنند به کار گمارده شده‌اند:

1- نوازندگان سماوی.

2- بازتولید کنندگان آسمانی.

3- سازندگان الهی.

4- ثبت کنندگان اندیشه.

5- مهار کنندگان انرژی.

6- طراحان و تزیین کنندگان.

7- کارگران هارمونی.

آموزگاران اولیهٔ این هفت گروه همگی از کرات کامل هاونا آمدند، و هاونا شامل الگوها، مطالعات الگویی، برای تمامی فازها و اشکال هنروری روحی می‌باشد. با وجود آن که دست زدن به کار انتقال این هنرهای هاونا به کرات فضا کار عظیمی است، هنروران سماوی تکنیک و اجرای آن را عصر به عصر بهبود داده‌اند. مثل همهٔ فازهای دیگر دوران کار فرازگرایانه، آنهایی که در هر خط تلاش از همه پیشرفته‌ترند مداوماً موظفند دانش و تخصص برتر خود را به همنوعان کم بهرهٔ خویش انتقال دهند.

شما در ابتدا شروع خواهید کرد این هنرهای انتقال داده شدهٔ هاونا را در کرات قصر اجمالاً مشاهده کنید، و زمانی که در تالارهای روحی سلوینگتون می‌ایستید و شاهکارهای انگیزانندهٔ هنرمندان آسمانی قلمروهای روحی را نظاره می‌کنید قدردانی شما از زیبایی آنها به اوج رسیده و اعتلا می‌یابد.

کلیهٔ این فعالیتهای کرات مورانشیا و روحی واقعی هستند. برای موجودات روحی دنیای روح یک واقعیت است. برای ما دنیای مادی بیشتر غیرواقعی است. اشکال بالاتر ارواح آزادانه از میان مادهٔ معمولی عبور می‌کنند. ارواح بالا به جز نسبت به برخی انرژیهای بنیادین نسبت به هیچ چیز مادی واکنشمند نیستند. برای موجودات مادی دنیای روح کم و بیش غیرواقعی است. برای موجودات روحی دنیای مادی تقریباً به طور کامل غیرواقعی است، و صرفاً یک سایهٔ مادی واقعیات روحی است.

من با دید ویژهٔ روحی نمی‌توانم ساختمانی را که این روایت در آن در حال ترجمه و ضبط است مشاهده کنم. یک مشاور الهی از یوورسا که بر حسب تصادف در کنار من است، حتی قدر کمتری از این آفرینشهای صرفاً مادی را مشاهده می‌کند. ما از طریق نظارهٔ یک همتای روحی

که به وسیلهٔ یکی از تبدیل کنندگان انرژی حاضر در صحنه به اذهان ما ارائه می‌شود، تشخیص می‌دهیم این ساختمانهای مادی برای شما چگونه به نظر می‌رسند. این ساختمان مادی برای من که یک موجود روحی هستم دقیقاً واقعی نیست، اما البته برای انسانهای مادی بسیار واقعی و بسیار قابل استفاده است.

انواع مشخصی از موجودات وجود دارند که قادرند واقعیت مخلوقات کرات روحی و مادی، هر دو، را تشخیص دهند. چهارمین مخلوقات موسوم به سرویتالهای هاونا و چهارمین مخلوقات آشتی دهنده به این طبقه تعلق دارند. فرشتگان زمان و مکان از توان تشخیص موجودات روحی و مادی، هر دو، برخوردارند. انسانهای فرازگرا نیز به دنبال رهایی از زندگی در جسم از این توانایی برخوردار خواهند گشت. فرازگرایان بعد از دستیابی به سطوح بالاتر روحی قادرند واقعیتهای مادی، مورانشیایی، و روحی را بشناسند.

در اینجا همچنین یک پیام‌آور توانمند از یوورسا، یک موجود انسانی فرازگرای پیشین که با تنظیم کننده پیوند یافته، وجود دارد. او می‌تواند شما را همانطور که هستید مشاهده کند، و در همان حال پیام‌آور منفرد، سوپرنافیم، و سایر موجودات آسمانی حاضر را ببیند. شما هرگز در صعود طولانی خود توان شناخت همیارانتان از وجودهای سابق را از دست نخواهید داد. شما همینطور که در نردبان حیات به سوی داخل فراز می‌یابید، همیشه توانایی شناخت و معاشرت با موجودات همیارتان از سطوح پیشین و پایین‌تر تجربی را حفظ خواهید کرد. هر عبور جدید به دنیای بعد یا رستاخیز جدید، یک گروه جدید از موجودات روحی به دامنهٔ دید شما خواهد افزود، بدون این که شما را از توان شناخت دوستان و همنوعانتان از وضعیتهای گذشته در کمترین حدی محروم سازد.

در تجربهٔ انسانهای فرازگرا این تماماً از طریق عمل تنظیم کنندگان ساکن فکر میسر می‌شود. شما از طریق نگاهداری نسخه‌های ثانی تمامی تجارب زندگی‌تان توسط آنان، اطمینان می‌یابید که هرگز هیچ ویژگی حقیقی را که روزی از آن برخوردار بودید از دست نمی‌دهید. و این تنظیم کنندگان با شما، به عنوان بخشی از شما، در واقع به عنوان *شما*، از میان تجارب عبور می‌کنند.

اما من تقریباً از این که بتوانم طبیعت کار هنروران سماوی را به ذهن مادی انتقال دهم نومید هستم. من در تلاش برای آشکار ساختن واقعیت این کارکردهای مورانشیا و پدیده‌های تقریباً روحی برای ذهن انسانی تحت ضرورت تحریف مداوم اندیشه و واپیچاندن زبان قرار دارم. درک شما ناتوان از دریافت است، و زبان شما برای انتقال معنی، ارزش، و رابطهٔ این فعالیتهای نیمه روحی ناکافی است. و من برای روشن نمودن ذهن بشری پیرامون این واقعیات به این تلاش دست می‌زنم، با فهم کامل امکان ناپذیری محض این که بتوانم در چنین اقدامی خیلی موفق باشم.

من کاری بیش از این نمی‌توانم انجام دهم که سعی کنم یک وجه تشابه ابتدایی بین فعالیتهای مادی انسانی و کارکردهای چندگانهٔ هنروران سماوی را ترسیم نمایم. اگر نژادهای یورنشیا در هنر و دستاوردهای دیگر فرهنگی پیشرفته‌تر بودند، در آن صورت می‌توانستم در تلاش برای معطوف

ساختن ذهن بشری از چیزهای مادی به چیزهای مورانشیا به همان اندازه جلوتر روم. تقریباً آنچه می‌توانم امید به انجامش داشته باشم این است که به امر واقعیت این کارکردهای کرات مورانشیا و روح تأکید ورزم.

1- نوازندگان سماوی

شما با دامنهٔ محدود شنوایی انسانی، به سختی می‌توانید از ملودیهای مورانشیا تصوری داشته باشید. حتی یک دامنهٔ مادی صدای زیبا وجود دارد که توسط حس شنوایی بشری ناشناخته است. تازه از گسترهٔ غیرقابل تصور مورانشیا و هارمونی روحی یاد نکرده‌ایم. ملودیهای روحی امواج مادی صدا نیستند بلکه ارتعاشات روحی هستند که توسط ارواح شخصیتهای سماوی دریافت می‌شوند. یک وسعت دامنه و یک روح نمایش وجود دارد، و نیز یک عظمت اجرا که به ملودی کرات مربوط است، که به کلی فراتر از درک بشری است. من میلیونها موجود مسحور شده را دیده‌ام که در حالی که ملودی عالم روی انرژی روحی مدارهای سماوی به جریان در می‌آمد، در وجدی شورانگیز بودند. این ملودیهای شگفت‌انگیز می‌توانند در اقصی نقاط یک جهان پخش شوند.

نوازندگان سماوی به کار تولید آواهای خوش آهنگ سماوی از طریق مهار نیروهای روحی زیر مشغولند:

1- *صدای روحی* — گسستگیهای روحی جریان.

2- *نور روحی* — کنترل و تشدید نور قلمروهای مورانشیا و روحی.

3- *دستیازیهای انرژی* — ملودی تولید شده به وسیلهٔ مهار ماهرانهٔ انرژیهای مورانشیا و روحی.

4- *سمفونیهای رنگین* — ملودی رنگین فام مورانشیا. این در زمرهٔ بالاترین دستاوردهای نوازندگان سماوی است.

5- *توازن ارواح مرتبط* — ترتیب و ارتباط انواع مختلف موجودات مورانشیا و روحی، خود ملودیهای شکوهمندی ایجاد می‌کند.

6- *ملودی اندیشه* — فکر کردن به اندیشه‌های روحی می‌تواند آنقدر کامل شود که در ملودیهای هاونا شکوفا گردد.

7- *موسیقی فضا* — با میزان سازی صحیح، ملودیهای سایر کرات می‌توانند در مدارهای پخش جهانی دریافت شوند.

بیش از یکصد هزار نوع صدا، رنگ، و تغییر و تبدیل انرژی وجود دارد، تکنیکهایی که با کاربرد آلات موسیقی توسط بشر قابل مقایسه‌اند. رقصهای گروهی شما بدون شک نمایانگر یک تلاش بدوی و عجیب و غریب مخلوقات مادی برای دستیابی به توازن سماویِ جایگزینیِ موجود و ترتیب شخصیت می‌باشد. پنج شکل دیگر ملودی مورانشیا به وسیلهٔ مکانیسم حسی بدنهای مادی شناخته نمی‌شوند.

هارمونی، موسیقی هفت سطح ارتباط آهنگین، یک قانون جهانی ارتباط روحی است. موسیقی، نظیر آنچه انسانهای یورنشیا می‌فهمند، بالاترین تجلی خود را در مدارس جروسم، ستاد مرکزی سیستم، می‌یابد. در آنجا موجودات نیمه مادی آواهای دلنشین صدا را فرا می‌گیرند. انسانها نسبت به اشکال دیگر ملودی مورانشیا و آواهای دلنشین سماوی واکنش نشان نمی‌دهند.

قدردانی موسیقی در یورنشیا هم فیزیکی و هم معنوی است؛ و نوازندگان بشری شما کار زیادی کرده‌اند تا دوست داشتن موسیقی را از تک نوازی بدوی نیاکان اولیهٔ شما به سطوح بالاتر قدردانی از صدا ارتقا دهند. اکثریت انسانهای یورنشیا نسبت به موسیقی به اندازهٔ زیاد با عضله‌های مادی و به قدر کم با ذهن و روح واکنش نشان می‌دهند. اما بیش از سی و پنج هزار سال است که در قدردانی از موسیقی پیشرفتی مداوم وجود داشته است.

ضرب و مکث خوش آهنگ نمایانگر یک گذار از موسیقی تک نوازی انسان بدوی به توازن پرشور و حال و ملودیهای پرمعنی نوازندگان دوران بعد شما است. این انواع پیشین ریتم، واکنش حس دوستدار موسیقی را بدون در پی داشتن اِعمال نیروهای بالاتر عقلانیِ قدردانی از هارمونی تحریک می‌کند و لذا بیشتر به طور کلی برای افراد ناآزموده یا از نظر معنوی سست جذابیت دارد.

بهترین موسیقی یورنشیا فقط یک پژواک زودگذر از قطعات موسیقی پرعظمت است که توسط همکاران آسمانی موسیقیدانهای شما شنیده می‌شود. آنها فقط قطعاتی از این آواهای خوشایند نیروهای مورانشیا را به صورت ملودیهای موسیقی صدای هارمونیک روی رکورد باقی گذارده‌اند. موسیقی روحی مورانشیا کلیهٔ هفت سبک بیان و پخش را به طور نامکرر به کار نمی‌برد، به طوری که ذهن بشری در هر تلاشی برای کاستن این ملودیهای کرات بالاتر به نتهای صرف صدای موسیقی به اندازهٔ زیادی در محدودیت قرار می‌گیرد. چنین تلاشی همانند این است که سعی شود قطعات موسیقی یک ارکستر بزرگ به وسیلهٔ یک آلت موسیقی تنها نواخته شود.

در حالی که شما ملودیهای زیبایی را در یورنشیا گردآوری نموده‌اید، هنوز در زمینهٔ موسیقی حتی تا حد بسیاری از سیارات همسایهٔ خود در سِتانیا پیشرفت نکرده‌اید. اگر آدم و حوا فقط بقا یافته بودند، در آن صورت می‌توانستید موسیقی واقعی را داشته باشید. اما هدیهٔ هارمونی که در طبیعت خود بسیار بزرگ است، چنان توسط تیره‌هایی از تمایلات غیرموسیقی رقیق شده است که در میان هر هزار حیات انسانی فقط یکی نسبت به هارمونی قدردانی زیادی به عمل می‌آورد. اما دلسرد نشوید؛ ممکن است روزی یک موسیقیدان واقعی در یورنشیا ظاهر شود، و مردمان زیادی مسحور قطعات پرشکوه ملودیهای او خواهند شد. یک چنین انسانی می‌تواند برای همیشه مسیر

تمامی یک ملت و حتی تمامی دنیای متمدن را تغییر دهد. این واقعاً صحت دارد، "ترانه از نیروی دگرگونی تمام یک دنیا برخوردار است." موسیقی برای همیشه زبان جهانی انسانها، فرشتگان، و ارواح باقی خواهد ماند. هارمونی سخن هاونا است.

2- بازتولید کنندگان آسمانی

انسان فانی به سختی می‌تواند به چیزی بیش از یک درک ناکافی و نادرست از عملکردهای بازتولید کنندگان آسمانی امید داشته باشد. من باید تلاش کنم از طریق سمبولیسم ناکامل و محدود زبان مادی شما آن را توضیح دهم. دنیای روح - مورانشیا از هزار و یک چیز بسیار ارزشمند برخوردار است، چیزهایی که دارای ارزش بازسازی هستند اما در یورنشیا ناشناخته‌اند، تجاربی که به رستهٔ فعالیتهایی تعلق دارند که به سختی "به ذهن انسان خطور می‌کند"، آن واقعیتهایی که خداوند برای آنهایی که از زندگی در جسم بقا یابند آماده نگاه داشته است.

هفت گروه بازتولید کنندگان آسمانی وجود دارد، و من سعی می‌کنم کار آنها را از طریق طبقه‌بندی زیر توصیف کنم:

1- *خوانندگان* — هارمونیستهایی که هارمونیهای مشخص گذشته را تکرار می‌کنند و ملودیهای زمان حال را اجرا می‌کنند. اما این تماماً در سطح مورانشیا به اجرا در می‌آید.

2- *کارگران رنگ* — آن هنرمندان نور و سایه که ممکن است آنان را نقشه نگار و نقاش بنامید، هنرمندانی که مناظر موقت و قسمتهای گذرا را برای لذت آیندهٔ مورانشیا حفظ می‌کنند.

3- *به تصویر درآورندگان نور* — سازندگان پدیده‌های واقعیِ نیمه روحیِ حفظ شده که در توصیف آنها تصاویر متحرک بسیار بدوی می‌باشند.

4- *سازندگان مراسم باشکوه تاریخی* — آنهایی که به طور دراماتیک رخدادهای بسیار مهم وقایع جهان و تاریخ را بازسازی می‌کنند.

5- *هنرمندان پیشگو* — آنهایی که معانی تاریخ را به سوی آینده منعکس می‌کنند.

6- *نقل کنندگان داستان حیات* — آنهایی که معنی و اهمیت تجربهٔ زندگی را زنده نگاه می‌دارند. بازتاب تجارب شخصی کنونی به سوی دستیابی به ارزشها در آینده.

7- *مجریان اداری* — آنهایی که اهمیت فلسفهٔ دولتی و تکنیک اداری را شرح می‌دهند، نمایش پردازان آسمانی حاکمیت.

بازتولید کنندگان آسمانی غالب اوقات و به طور مؤثر در تلفیق خلاصه‌سازی حافظه با برخی اشکال آسایش خاطر و دگرسویی شخصیت با مدیران بازگشت تشریک مساعی می‌نمایند. این بازتولید کنندگان در مقابل گردهمایی بزرگ مورانشیا و نشست ارواح گاهی اوقات در مراسمی باشکوه که نمایانگر هدف چنین گردهماییهایی است تجمع می‌نمایند. من به تازگی شاهد چنین نمایشی پرشکوه که طی آن بیش از یک میلیون هنرپیشه تسلسلی از هزار صحنه را به اجرا درآوردند بودم.

آموزگاران والاتر خرد و خادمان دوران گذار از این گروههای متنوع بازتولید کنندگان در فعالیتهای آموزشی مورانشیایی خود آزادانه و به طور مؤثر استفاده می‌کنند. اما تمامی تلاشهای آنان به تصویرسازی موقت اختصاص ندارد. بخش عمدهٔ کار آنان از طبیعتی دائمی برخوردار است و برای همیشه برای تمامی زمان آینده به صورت یک میراث باقی خواهد ماند. این هنروران آنقدر از هنرهای مختلف بهره‌مندند که هنگامی که به طور دسته جمعی عمل می‌کنند قادرند یک زمانه را از نو به نمایش درآورند، و در تشریک مساعی با خادمان سرافی در واقع می‌توانند ارزشهای جاودانهٔ دنیای روح را برای پیشگویان انسانی زمان به تصویر درآورند.

3- سازندگان الهی

شهرهایی وجود دارند که "معمار و سازندهٔ آنها خداوند است." ما قرینهٔ روحی تمامی چیزهایی را که شما انسانها با آن آشنا هستید و به گونه‌ای وصف‌ناپذیر بیشتر دارا می‌باشیم. ما از منزل، رفاه روحی، و ضروریات مورانشیا برخورداریم. برای هر خشنودی مادی که انسانها قادر به لذت بردن از آن هستند، ما دارای هزاران واقعیت معنوی که در خدمت اغنا و رشد وجود ما است هستیم. سازندگان الهی در هفت گروه عمل می‌کنند:

1- *طراحان و سازندگان منزل* — آنهایی که منزلگاههایی را که به افراد و گروههای کاری تخصیص می‌یابد می‌سازند و تغییر مدل می‌دهند. این مساکن مورانشیا و روحی واقعی هستند. آنها برای دامنهٔ کوتاه دید شما نامرئی هستند، اما برای ما بسیار واقعی و زیبا می‌باشند. کلیهٔ موجودات روحی تا حد مشخصی می‌توانند برخی جزئیات طراحی و ساختن خانه‌های مورانشیا یا روحی خود را با سازندگان در میان بگذارند. این منازل مطابق نیازهای مخلوقات مورانشیا یا روحی که در آنها سکنی خواهند گزید مجهز و تزیین می‌شوند. تنوع فراوان و فرصت کافی برای ابراز ذوق و سلیقهٔ فردی در کلیهٔ این ساختمانها وجود دارد.

2- *سازندگان حرفه‌ای* — آنهایی که در طراحی و سوار کردن منازل کارگران معمول و عادی قلمروهای روحی و مورانشیا عمل می‌کنند. این سازندگان با آنهایی که کارگاهها و سایر کارخانه‌های صنعتی یورنشیا را می‌سازند قابل مقایسه هستند. کرات انتقالی از یک کارکرد ضروری خدمت متقابل و تقسیم کار تخصصی برخوردارند. ما همگی همه کاری را انجام نمی‌دهیم. در میان موجودات مورانشیا و ارواح در حال تکامل

تنوع کار وجود دارد، و این سازندگان حرفه‌ای نه تنها کارگاههای بهتری می‌سازند بلکه به پیشرفت حرفه‌ای کارگر کمک می‌کنند.

3- *سازندگان نمایش*. در طول ایام استراحت عمارات قول پیکری به کار گرفته می‌شوند، آنچه که انسانها تفریح و از جهتی بازی می‌نامند. امکانی به منظور ایجاد شرایط مناسب برای مدیران بازگشت، بذله گویان کرات مورانشیا، فراهم شده است. اینها همان کرات گذار هستند که آموزش موجودات فرازگرا که به تازگی از سیارات تکاملی برداشته شده‌اند در آنها انجام می‌شود. حتی ارواح بالاتر در طول دوره‌های شارژ شدن مجدد از انرژی روحی، در یک شکل مشخص از مزاح یاد آورنده درگیر می‌شوند.

4- *سازندگان پرستش* — آرشیتکتهای باتجربهٔ معابد روحی و مورانشیا. تمامی کرات صعود انسانی از معابد پرستش برخوردارند و آنها زیباترین آفرینشهای قلمروهای مورانشیا و کرات روح هستند.

5- *سازندگان آموزش* — آنهایی که ستاد مرکزی آموزش مورانشیا و فراگیری پیشرفتهٔ روحی را می‌سازند. همیشه راه برای کسب دانش بیشتر، کسب اطلاعات بیشتر پیرامون کار کنونی و آیندهٔ فرد و نیز دانش فرهنگی جهانی باز است. این اطلاعاتی است که طوری طراحی شده که انسانهای فرازگرا را شهروندان باهوش‌تر و مؤثرتر کرات مورانشیا و روحی گرداند.

6- *برنامه‌ریزان* مورانشیا — آنهایی که برای ارتباط هماهنگ کلیهٔ شخصیتهای تمامی قلمروها، آنطور که در هر لحظه در هر کره حاضر هستند، می‌سازند. این برنامه‌ریزان با سرپرستان نیرویی مورانشیا تشریک مساعی می‌کنند تا هماهنگی حیات پیشرفتهٔ مورانشیا را غنی سازند.

7- *سازندگان مکانهای عمومی* — هنرورانی که مکانهای برگزیدهٔ تجمع غیر از مکانهای پرستشی را طراحی نموده و می‌سازند. مکانهای تجمع همگانی بزرگ و باشکوه هستند.

در حالی که این بناها و تزیینات آنها برای درک حسی انسانهای مادی دقیقاً واقعی نیستند، برای ما بسیار واقعی هستند. اگر شما قادر بودید جسماً آنجا باشید، نمی‌توانستید این معابد را ببینید. با این وجود کلیهٔ این آفرینشهای فوق مادی عملاً آنجا هستند و ما به وضوح آنها را تشخیص می‌دهیم و به همان اندازه کاملاً از آنها لذت می‌بریم.

4- ثبت کنندگان اندیشه

این هنروران وقف حفظ و بازتولید اندیشهٔ برتر قلمروها هستند و در هفت گروه عمل می‌کنند:

1- *حافظان اندیشه*. اینها هنرورانی هستند که وقف اندیشهٔ بالاتر قلمروها هستند. در کرات مورانشیا آنها به راستی گوهرهای فعالیتهای فکری را گرامی می‌دارند. من پیش از دیدار نخست از یورنشیا اسنادی را دیدم و پخشهای اندیشه پردازی برخی از افکار بزرگ این سیاره را شنیدم. ثبت کنندگان اندیشه چنین ایده‌های متعالی را به زبان یوورسا حفظ می‌کنند.

هر ابرجهان زبان خود را دارا است، زبانی که توسط شخصیتهای آن تکلم می‌شود و در سراسر نواحی آن متداول است. در ابرجهان ما این به عنوان زبان یوورسا شناخته شده است. هر جهان محلی نیز زبان خود را دارد. کلیهٔ رسته‌های بالاتر نبادان دو زبانه هستند و به زبان نبادان و زبان یوورسا هر دو تکلم می‌کنند. هنگامی که دو فرد از جهانهای محلی متفاوت ملاقات می‌کنند، به زبان یوورسا گفت و شنود می‌کنند. با این وجود، اگر یکی از آنها از ابرجهان دیگری بیاید، باید به یک مترجم متوسل شوند. در جهان مرکزی نیاز اندکی به زبان وجود دارد. در آنجا فهم کامل و تمام عیاری وجود دارد. در آنجا فقط خدایان به طور کامل فهم نمی‌شوند. به ما آموخته شده که یک دیدار تصادفی در بهشت بیش از آنچه که طی هزار سال توسط زبان انسانی گفت و شنود شود درک متقابل ایجاد می کند. حتی در سلوینگتون ما "آنطور که شناخته شده‌ایم می‌دانیم."

توان ترجمهٔ اندیشه به شکل زبان در کرات مورانشیا و روح فراتر از درک انسانی است. ما میزان تبدیل اندیشه به یک سند دائم را می‌توانیم آنقدر توسط ثبت کنندگان خبره سرعت دهیم که برابر بیش از نیم میلیون لغت یا سمبل فکری می‌تواند در یک دقیقهٔ زمان یورنشیا ثبت گردد. این زبانهای جهان بارها سرشارتر از مکالمات کرات در حال تکامل هستند. سمبلهای مفهومی یوورسا بیش از یک میلیارد حرف را در بر می‌گیرند، گر چه الفبای اصلی فقط شامل هفتاد سمبل است. زبان نبادان زیاد چنین مفصل نیست. تعداد سمبلهای اصلی یا حروف الفبا چهل و هشت عدد است.

2- *ثبت کنندگان مفهوم*. این گروه ثانویهٔ ثبت کنندگان به حفظ تصویرهای مفهومی، الگوهای نظری، توجه دارند. این یک شکل از ثبت دائم است که در گسترهٔ یورنشیا ناشناخته است، و به وسیلهٔ این روش من در عرض یک ساعت به وقت شما می‌توانم دانش بیشتری نسبت به آنچه که شما در مدت یکصد سال از مطالعهٔ دقیق زبان نوشتاری معمول کسب می‌کنید کسب کنم.

3- *ثبت کنندگان اندیشه نگار*. ما معادل کلمهٔ نوشتاری و گفتاری شما را هر دو دارا هستیم، اما در حفظ اندیشه ما معمولاً تکنیکهای تصویر نگاری مفهوم و اندیشه نگاری را به کار می‌بندیم. آنهایی که اندیشه نگاری را حفظ می‌کنند قادرند هزار برابر کار ثبت کنندگان مفهوم را بهبود بخشند.

4- *ترویج دهندگان سخنوری*. این گروه از ثبت کنندگان از طریق فن بیان مشغول به کار حفظ اندیشه به منظور بازتولید هستند. اما در زبان نبادان ما در عرض نیم ساعت سخنرانی می‌توانیم تمامی محتوای صحبت سراسر زندگی یک انسان یورنشیا را عرضه کنیم. تنها امید شما برای درک این مسائل این است که مکث کنید و تکنیک زندگی نابسامان و بی‌معنی ایده‌آلتان را مورد ملاحظه قرار دهید — که چطور می‌توانید در عرض چند ثانیه سالها تجربه را در این خیال پردازیهای شبانه درنوردید.

سخنوری دنیای روح یکی از فیضهای نادر است که در انتظار شماهایی است که فقط نطقهای بدوی و پرخطای یورنشیا را شنیده‌اید. در خطابه‌های سلوینگتون و ایدنشیا که فراتر از توصیف الهام برانگیزند، توازن موسیقی و بیان خوش الحان وجود دارد. این مفاهیم سوزان همانند گوهرهای زیبا در تاجهای پرشکوه می‌باشند. اما من توان انجام آن را ندارم! من نمی‌توانم به ذهن بشر وسعت و عمق این واقعیات دنیای دیگر را تفهیم کنم!

5- *مدیران پخش برنامه*. پخش برنامه‌های بهشت، ابرجهان، و جهانهای محلی تحت سرپرستی کلی این گروه از حافظان اندیشه قرار دارد. آنها به عنوان بازرسان و ویرایشگران و نیز هماهنگ کنندگان مطلبِ پخش خدمت می‌کنند، و تمامی پخش برنامه‌های بهشت را برای ابرجهان تطبیق می‌دهند و پخشهای قدمای ایامها را به زبانهای خاص جهانهای محلی تطبیق داده و ترجمه می‌کنند.

پخش برنامه‌های جهان محلی همچنین باید توسط سیستمها و تک تک سیارات برای دریافت تغییر و تبدیل داده شود. فرستادن این گزارشات فضایی به دقت تحت نظارت است، و همیشه یک ثبت ثانویه موجود است تا نسبت به دریافت صحیح هر گزارش در هر کره در یک مدار مشخص اطمینان حاصل شود. این مدیران پخش از نظر تکنیکی در کاربرد جریانات فضا برای کلیهٔ مقاصد ارتباطیِ اطلاعاتی تخصص دارند.

6- *ثبت کنندگان ریتم*. یورنشیاییها بدون شک این هنرمندان را شاعر می‌نامند، گر چه کار آنها بسیار متفاوت و تقریباً بی‌اندازه از سرایشهای شعری شما برتر است. ریتم برای موجودات مورانشیا و روحی کمتر فرساینده است، و لذا مکرراً تلاش می‌شود تا از طریق اجرای کارهای بیشمار در شکل ریتم‌دار راندمان افزایش یابد و نیز بر لذت افزوده شود. من فقط آرزو دارم که شما از امتیاز شنیدن برخی از پخشهای شاعرانهٔ تجمعات ایدنشیا برخوردار شوید و از غنای رنگ و جلوهٔ نوابغ کوکبه که استادان این شکل زیبای بیان فردی و توازن اجتماعی هستند بهره‌مند گردید.

7- *ثبت کنندگان مورانشیا*. من نمی‌دانم چگونه برای ذهن انسانی کارکرد این گروه مهم ثبت کنندگان اندیشه را که به کار حفظ تصاویر گروهی گروه‌بندیهای متنوع امور مورانشیا و کارکردهای روحی تخصیص یافته‌اند بیان کنم. در یک بیان بدوی، آنها عکاسان گروهی کرات انتقال هستند. آنها صحنه‌های مهم و روابط این اعصار پیشرونده را

برای آینده حفظ می‌کنند، و آنها را در آرشیوهای تالارهای ثبت مورانشیا نگاهداری می‌کنند.

5- مهار کنندگان انرژی

این هنروران جالب و کارآمد در هر نوع انرژی — فیزیکی، فکری، و روحی — درگیرند.

1- *مهار کنندگان انرژی فیزیکی*. مهار کنندگان انرژی فیزیکی برای ادوار طولانی با مدیران نیرو خدمت می‌کنند و در سیطره و کنترل فازهای بسیار انرژی فیزیکی خبره هستند. آنها با سه جریان اساسی و سی شعبهٔ مجزای انرژی ابرجهانها آشنا هستند. این موجودات برای سرپرستان نیرویِ مورانشیاییِ کرات انتقالی دستیارانی پرارزش هستند. آنها دانشجویان باپشتکار پرتوهای کیهانی بهشت هستند.

2- *مهار کنندگان انرژی ذهنی*. اینها متخصصان ارتباط بین موجودات مورانشیا و سایر انواع موجودات هوشمند هستند. این شکل از ارتباط میان انسانها عملاً در یورنشیا ناموجود است. اینها متخصصانی هستند که توان موجودات فرازگرای مورانشیا را برای ارتباط با یکدیگر افزایش می‌دهند، و کار آنها شامل ماجراهای بی‌همتای بیشمار در پیوند نیروی عقلانی است که بسیار فراتر از توان توصیف من برای ذهن مادی است. این هنروران دانشجویان تیزهوش مدارهای ذهنی روح بیکران هستند.

3- *مهار کنندگان انرژی روحی*. مهار کنندگان انرژی روحی یک گروه جالب توجه هستند. انرژی روحی مطابق قوانین پایدار عمل می‌کند، درست همانطور که انرژی فیزیکی چنین عمل می‌کند. بدین معنی که نیروی روحی، هنگامی که مورد مطالعه قرار گیرد، استنتاجات قابل اطمینانی به بار می‌آورد و می‌تواند به طور دقیق مورد برخورد قرار گیرد، درست همانطور که انرژیهای فیزیکی می‌توانند چنین کنند. در دنیای روح همانقدر قوانین قطعی و قابل اطمینان وجود دارند که در قلمروهای مادی یافت می‌شوند. در طول چند میلیون سال گذشته بسیاری تکنیکهای بهبود یافته که بر انرژی روحی حاکم است، و آنطور که به موجودات مورانشیا و سایر انواع موجودات آسمانی در سراسر جهانها اطلاق می‌شود، برای دریافت انرژی روحی توسط این دانشجویان قوانین بنیادین پسر جاودان به وجود آمده است.

4- *مهار کنندگان ترکیبات*. این گروه ماجراجوی موجودات بسیار آموزش یافته است که به پیوند عملی سه فاز اولیهٔ انرژی الهی که به صورت انرژیهای فیزیکی، فکری، و روحی در سراسر جهانها آشکار است اختصاص دارد. اینها شخصیتهای تیزهوشی هستند که در واقع در جستجوی اکتشاف حضور ایزد متعال در جهان می‌باشند، چرا که در این شخصیت الهی، یگانگی تجربی تمامی ربانیت بزرگ جهانی باید به وقوع بپیوندد. و تا حد معینی این هنروران در ایام اخیر تا اندازه‌ای موفقیت داشته‌اند.

5- *مشاوران ترابری*. این گروه از مشاوران تکنیکی در تشریک مساعی با دانشجویان ستاره‌ای در کار تعیین مسیرها و نیز کمک نمودن به رئیسان ترابری در کرات فضا برای سرافیمهای انتقال بسیار متبحرند. آنها سرپرستان ترافیک کرات هستند و در کلیهٔ کرات مسکونی حضور دارند. یک گروه هفتاد نفرهٔ مشاوران ترابری به یورنشیا خدمت می‌کنند.

6- *متخصصان ارتباطات*. یک گروه دوازده نفره از تکنیسینهای ارتباطات بین سیاره‌ای و بین جهانی به همین ترتیب به یورنشیا خدمت می‌کنند. این موجودات بسیار باتجربه در دانش قوانین انتقال و تداخل، آنطور که به ارتباطات عالم مربوط می‌شود، متبحرند. این گروه در کلیهٔ اشکال پیامهای فضایی به استثنای آنهایی که به جاذبه و پیام آوران منفرد مربوط می‌شود درگیر هستند. در یورنشیا بیشتر کارهای آنان باید از طریق مدار فرشتگان اعظم انجام پذیرد.

7- *آموزگاران استراحت*. استراحت الهی به تکنیک دریافت انرژی روحی مربوط است. انرژی مورانشیا و روحی باید با همان قطعیت انرژی فیزیکی دوباره لبریز شود، اما نه به همان دلایل. من در تلاش خویش برای آگاه ساختن شما الزاماً مجبورم نمونه‌های بدوی را به کار بندم. با این حال، ما که به دنیای روح تعلق داریم باید گهگاه فعالیتهای معمول خود را متوقف نموده و خود به مکانهای مناسب دیدار برویم و در آنجا به استراحت الهی وارد شویم و بدین گونه انرژیهای تحلیل رفتهٔ خود را باز یابیم.

شما هنگام ورود به کرات قصر و پس از این که موجودات مورانشیا شدید و شروع به تجربه نمودن تکنیک امور روحی کردید، اولین دروس خود را پیرامون این امور دریافت خواهید کرد. شما در مورد درونی‌ترین دایرهٔ هاونا می‌دانید و این که بعد از این که رهنوردان فضا دایره‌های پیشین را طی نمودند، باید به استراحت طولانی و جانبخش بهشت وارد شوند. این فقط یک الزام تکنیکی انتقال از دوران زندگی زمان به خدمت ابدیت نیست، بلکه همچنین یک ضرورت است، یک شکل از استراحت است که برای باز یافتن انرژیهای از دست رفته که لازمهٔ مراحل نهایی تجربهٔ صعود است و برای ذخیره ساختن نیروی روحی برای مرحلهٔ بعدی دوران زندگی بی‌پایان مورد نیاز است.

این مهار کنندگان انرژی همچنین به صدها طریق دیگر که بسیار بیشمارتر از آن هستند که برشمرده شوند، عمل می‌کنند. برخی از آنها عبارتند از مشاوره دادن به فرشتگان سراف، کروب، و سنوب پیرامون مؤثرترین شیوه‌های دریافت انرژی و حفظ مفیدترین توازنهای نیروهای ناهمگن میان کروبیان فعال و سنوبیمهای غیرفعال. این متخصصان به طرق بسیار دیگر مخلوقات مورانشیا و روحی را در تلاششان برای فهم استراحت الهی که برای کاربرد مؤثر انرژیهای اساسی فضا بسیار ضروری است یاری می‌رسانند.

6- طراحان و تزیین کنندگان

چقدر آرزو داشتم می‌دانستم چطور کار زیبای این هنروران بی‌همتا را توصیف کنم! هر تلاشی از سوی من برای توضیح کار تزیین روحی فقط برای ذهن مادی یاد آورندهٔ تلاشهای ناچیز ولی ارزشمند خودتان برای انجام این کارها در کرهٔ ذهنی و مادی شما است.

این گروه، ضمن این که بیش از هزار شعبهٔ فعالیت را در بر می‌گیرد، تحت هفت گروه عمدهٔ زیرین گروه‌بندی می‌شود:

1- *صنعتگران رنگ*. اینان آنهایی هستند که ده هزار رنگ از تصویر روحی را که پیامهای بدیع زیبایی موزون آن طنین‌افکن است می‌سازند. سوا از فهم رنگ هیچ چیز در تجربهٔ بشری وجود ندارد که بتوان این فعالیتها را با آنها مقایسه نمود.

2- *طراحان صدا*.امواج روحی که از ماهیت گوناگون و قدردانی از مورانشیا برخوردارند به وسیلهٔ این طراحان آنچه که شما صدا می‌نامید شناسا می‌گردند. این ارتعاشات در واقع بازتابهای پرشکوه روح - روانهای بی‌شائبه و پر جلال گروههای آسمانی می‌باشند.

3- *طراحان احساس*. این بهبود دهندگان و حافظان احساس آنهایی هستند که عواطف مورانشیا و احساسات ربانیت را برای مطالعه و تهذیب فرزندان زمان و برای الهام و زیباسازی پیشروندگان مورانشیا و ارواحِ در حال پیشروی حفظ می‌کنند.

4- *هنرمندان رایحه*. این مقایسهٔ فعالیتهای آسمانی روح با شناخت فیزیکی بوهای شیمیایی در واقع تأسف‌آور است، اما انسانهای یورنشیا به سختی می‌توانند این کار خدماتی را با هر نام دیگر بشناسند. این هنروران سمفونیهای گوناگون خود را برای تزکیه و شادمانی فرزندان پیشروندهٔ نور به وجود می‌آورند. شما هیچ چیز در کرهٔ زمین ندارید که بتوان این نوع از عظمت روحی را حتی اندکی با آن مقایسه نمود.

5- *پیرایندگان وجود*. این هنروران با هنرهای خود تزیینی یا تکنیک زیباسازی مخلوق مشغول نیستند. آنها وقف ایجاد واکنشهای فراوان و شادی بخش در فرد فرد مخلوقات مورانشیا و روحی از طریق به نمایش در آوردن اهمیت رابطه به وسیلهٔ ارزشهای مربوط به جایگاه که به مرتبتهای مختلف مورانشیا و روحی در گروههای مختلط این موجودات گوناگون تخصیص داده شده می‌باشند. این هنرمندان، همانطور که شما نتهای زندهٔ موسیقی، بوها، و مناظر را مرتب می‌کنید، موجودات فوق مادی را می‌آرایند و سپس آنها را در سرودهای پرشکوه در می‌آمیزند.

6- *طراحان طعم*. و چگونه می‌توان پیرامون این هنرمندان با شما سخن گفت! من می‌توانم اندکی نظر دهم که آنها بهبود دهندگان طعم مورانشیا هستند، و آنها همچنین تلاش

می‌کنند که قدردانی از زیبایی را از طریق تیز ساختن حواسِ در حال تکامل روحی افزایش دهند.

7- *ترکیب کنندگان مورانشیا*. اینها صنعتگران استادی هستند که وقتی سایرین تماماً کارهای مربوطهٔ خود را به انجام رساندند، کارهای پایانی و تکمیلی را به مجموعهٔ اثر مورانشیا اضافه می‌کنند، و بدین ترتیب به یک تصویر الهام برانگیز از آنچه به لحاظ الهی زیبا است دست می‌یابند، یک الهام پایدار برای موجودات روحی و یاران مورانشیایی آنان. اما شما پیش از آن که شروع به فهم شکوههای هنرمندانه و زیباییهای هنری کرات مورانشیا و روحی کنید باید در انتظار رهایی خود از بدن حیوانی بمانید.

7- کارگران هارمونی

این هنرمندان با موسیقی، نقاشی، یا هیچ چیز مشابه که ممکن است گمان برید کاری ندارند. آنها درگیر مهار و سازماندهی نیروها و انرژیهای ویژه‌ای که در دنیای روح حاضرند ولی توسط انسانها شناخته نمی‌شوند می‌باشند. اگر من کمترین مبنای محتمل را برای مقایسه داشتم، سعی می‌کردم این رشتهٔ منحصر به فرد دستاورد روحی را وصف کنم. اما من نومید هستم. هیچ امیدی برای بیان این گسترهٔ هنروری آسمانی به اذهان انسانی وجود ندارد. با این وجود، آنچه که نمی‌تواند توصیف گردد، هنوز می‌تواند به صورت تلویحی رسانده شود:

زیبایی، ریتم، و هارمونی به صورت هوشمندانه به هم مربوطند و به لحاظ معنوی مشابه‌اند. حقیقت، واقعیت، و رابطه از نظر هوشمندانه جدایی ناپذیرند و با مفاهیم فلسفی زیبایی مربوطند. نیکی، پارسایی، و عدالت از نظر فلسفی به هم مربوطند و از نظر معنوی به حقیقت زنده و زیبایی الهی وابسته‌اند.

مفاهیم کیهانی فلسفهٔ راستین، شرح هنروری آسمانی، یا تلاش انسانی برای آشکار ساختن شناخت بشری از زیبایی الهی، اگر چنین پیشرفتِ مورد تلاش قرار گرفتهٔ مخلوق یگانه نباشد، هرگز نمی‌تواند به راستی رضایتبخش باشد. این نشانه‌های اشتیاق الهی در درون مخلوق در حال تکامل ممکن است از نظر عقلانی حقیقی، از نظر عاطفی زیبا، و به لحاظ معنوی نیکو باشد؛ اما روح واقعیِ بیان غایب است، مگر این که این واقعیات حقیقت، معانی زیبایی، و ارزشهای نیکی در تجربهٔ زندگی هنرور، دانشمند، یا فیلسوف یگانه باشد.

این کیفیتهای الهی به طور کامل و مطلق در خداوند یگانه‌اند. و هر انسان یا فرشتهٔ خداشناس از پتانسیل نامحدود ابراز خود در سطوح پیوسته پیش روندهٔ خود شکوفایی یگانه شده از طریق تکنیک دستیابی پایان ناپذیر خداگونگی — آمیختن تجربی در تجربهٔ تکاملی حقیقت ابدی، زیبایی جهانی، و نیکی الهی — برخوردار است.

8- آرمانهای انسانی و دستاوردهای مورانشیا

اگر چه هنروران سماوی شخصاً در سیارات مادی همانند یورنشیا کار نمی‌کنند، گاه به گاه از ستاد مرکزی سیستم عازم می‌شوند تا افراد ذاتاً با استعداد نژادهای انسانی را یاری رسانند. این هنروران هنگامی که بدین گونه برگمارده می‌شوند، موقتاً تحت سرپرستی فرشتگان سیاره‌ایِ پیشرفت کار می‌کنند. گروههای فرشتگان سراف در تلاش برای کمک به آن هنرمندان انسانی که دارای استعدادهای ذاتی هستند و نیز از تنظیم کنندگان حاوی تجربهٔ ویژه و پیشین برخوردارند با این هنروران همکاری می‌کنند.

سه منبع محتمل از توان ویژهٔ بشری وجود دارد: استعداد طبیعی یا ذاتی *همیشه* در انتها قرار دارد. توان ویژه هرگز هدیهٔ دلخواه خدایان نیست؛ همیشه یک پایهٔ نیایی برای هر استعداد برجسته وجود دارد. علاوه بر این توان طبیعی، یا مکملهای دیگر آن، ممکن است رهنمودهای تنظیم کنندهٔ فکر در آن افرادی که تنظیم کنندگان ساکن در آنها تجارب واقعی و اصیل در امتداد چنین خطوطی در کرات دیگر و در مخلوقات انسانی دیگری داشته‌اند، دخیل باشد. در آن مواردی که ذهن بشری و تنظیم کنندهٔ ساکن در فرد هر دو به طور خارق‌العاده ماهرند، ممکن است هنروران روحی اختیار یابند به عنوان هماهنگ کنندگان این استعدادها عمل کنند و یا این که این انسانها را یاری نموده و الهام بخشند تا در جستجوی پیوسته کامل ساز ایده‌آلها برآیند و به ایفای نقش بهبود یافتهٔ خویش برای تعالی فکری عالم دست زنند.

هیچ طبقهٔ ممتازی در صفوف هنروران روحی وجود ندارد. صرف نظر از این که منشأ شما چقدر پایین باشد، اگر توان و استعداد ابراز را داشته باشید، همینطور که در میزان تجربهٔ مورانشیا و دستیابی معنوی به سوی بالا فراز می‌یابید، به استقبال مکفی دست خواهید یافت و قدردانی درخور دریافت خواهید نمود. هیچ محدودیت وراثت بشری یا محرومیت از محیط انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد که دوران زندگانی مورانشیا به طور کامل آنها را جبران ننموده و کاملاً رفع نسازد. و کلیهٔ چنین خشنودیهای دستاوردهای هنری و خود شکوفایی گویا از طریق تلاشهای شخصی خود شما طی پیشرفت تدریجی به وجود خواهد آمد. سرانجام آرمانهای میان مایگی تکاملی ممکن است تحقق یابند. در حالی که خدایان به طور دلخواه استعداد و توانایی به فرزندان زمان اعطا نمی‌کنند، دستیابی به ارضای کلیهٔ آرزوهای والامنشانهٔ آنها و خشنودی تمامی میل وافر بشری برای ابراز عالی احساساتشان را تأمین می‌سازند.

اما هر موجود بشری باید این را به یاد داشته باشد: بسیاری بلند پروازیها برای پیشی گرفتن که در انسانهای در جسم میل و وسوسه ایجاد می‌کند، با همین انسانها که دوران مورانشیا و روحی خود را طی می‌کنند، تداوم نخواهد یافت. مورانشیاییهای فرازگرا یاد می‌گیرند امیال پیشین صرفاً خود خواهانه و جاه طلبیهای خودپرستانهٔ خود را اجتماعی نمایند. با این وجود، آن چیزهایی را که شما با پشتکار زیاد آرزو داشتید در زمین انجام دهید ولی شرایط به طور مداوم شما را از انجام آنها محروم می‌ساخت، اگر بعد از دستیابی به بینش حقیقی موتا در دوران زندگانی مورانشیا، هنوز آرزوی انجام آنها را داشته باشید، آنگاه قطعاً هر فرصتی به طور کامل برای ارضای آرزوهای گرامی داشته شدهٔ طولانی‌تان به شما عطا خواهد شد.

پیش از این که انسانهای فرازگرا جهان محلی را به قصد ورود به دوران زندگانی روحی خویش ترک کنند در رابطه با هر آرزوی عقلانی، هنری، و اجتماعی یا هر بلند پروازی راستین که سطح وجود انسانی یا مورانشیایی آنان را تا آن هنگام تعیین ویژگی می‌کرد ارضا خواهند گشت. این دستاوردِ برابریِ خشنودیِ ابراز خود و شکوفایی خود است اما نه دستیابی وضعیت یکسان تجربی یا نابودی کامل فردیت مشخص در مهارت، تکنیک، و بیان. اما ناهمسانی جدید روحیِ نیل شخصی تجربی بدین گونه یکدست و برابر نمی‌شود تا این که شما آخرین دایرهٔ دوران زندگانی هاونا را به پایان رسانید. و در آن هنگام ساکنان بهشت با ضرورت انطباق با آن ناهمسانی ابسونایتِ تجربهٔ شخصی که فقط از طریق دستیابی گروهیِ غایتِ وضعیت مخلوق — سرنوشت روحی مرحلهٔ هفتم پایان دهندگان انسانی — می‌تواند یکدست گردد، مواجه خواهند گشت.

و این روایت هنروران سماوی است، آن گروه از کارگران خبرهٔ دنیا دیده که با به تصویر در آوردن هنرمندانهٔ زیبایی الهیِ آفرینندگان بهشت، برای زیبا سازی کرات معماری شده کار زیادی انجام می‌دهند.

[نگاشته شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ45

سازمان اداری سیستم محلی

مرکز اداری سِتانیا شامل خوشه‌ای از کرات معماری شده، به تعداد پنجاه و هفت عدد می‌باشد: خود جروسم، هفت قمر اصلی، و چهل و نه قمر فرعی. جروسم، پایتخت سیستم، تقریباً یکصد برابر اندازهٔ یورنشیا است، گر چه جاذبهٔ آن اندکی کمتر است. اقمار اصلی جروسم، هفت کرات دوران انتقال هستند که هر یک حدوداً ده برابر از یورنشیا بزرگترند، در حالی که هفت قمر فرعی این کرات انتقالی تقریباً اندازهٔ یورنشیا هستند.

هفت کرات قصر، هفت قمر فرعی کرهٔ انتقالی شمارهٔ یک می‌باشند.

تمامی این سیستم پنجاه و هفت کرات معماری شده به صورت مستقل نور دریافت نموده، گرما یافته، و آبیاری می‌شوند، و از طریق هماهنگی مرکز نیروی سِتانیا و کنترلگران استاد فیزیکی مطابق تکنیک ثابت سازمان فیزیکی و ترتیب این کراتِ به طور ویژه خلق شده انرژی می‌یابند. آنها همچنین توسط اسپورناگیاهای بومی به طور فیزیکی تحت مراقبت و نگاهداری قرار می‌گیرند.

1- کرات انتقالی فرهنگی

هفت کرات اصلی که به دور جروسم در گردشند عموماً به کرات انتقالی فرهنگی شهرت دارند. حکمرانان آنها گهگاه توسط شورای عالی اجرایی جروسم تعیین می‌شوند. این کرات به صورت زیرین شماره‌بندی و نامگذاری شده‌اند:

شمارهٔ 1- کرهٔ پایان دهندگان. این ستاد مرکزی گروه پایان دهندگان سیستم محلی است و توسط کرات دریافتی، هفت کرات قصر که به طور کامل به طرح صعود انسان تخصیص یافته‌اند، احاطه شده است. کرهٔ پایان دهندگان برای ساکنان کلیهٔ هفت کرات قصر قابل دسترسی است. سرافیمهای انتقال شخصیتهای فراز یابنده را طی این سفرها که برای تعمیق ایمان آنان در سرنوشت غائی انسانهای انتقالی طراحی شده پس و پیش می‌برند. اگر چه پایان دهندگان و ساختمانهای آنها به طور معمول برای بینایی مورانشیا محسوس نیستند، شما گاه به گاه بسیار سرشار از شور و شعف خواهید گشت، هنگامی که دگرگون

کنندگان انرژی و سرپرستان نیروی مورانشیا شما را برای یک لحظه قادر می‌سازند این شخصیتهای والای روحی را که در واقع صعود به بهشت را به پایان رسانده‌اند، و به همان کراتی بازگشته‌اند که شما در حال آغاز این سفر طولانی در آنها هستید، نظاره کنید. این کار به منظور اطمینان بخشی برای شما است که ممکن است و می‌توانید این کار شگرف را تکمیل کنید. تمامی اقامت کنندگان موقت در کرات قصر حداقل سالی یک بار برای این گردهماییهای دیدار پایان دهندگان به کرهٔ پایان دهندگان عزیمت می‌کنند.

شمارهٔ 2- کرهٔ مورانشیا. این سیاره ستاد مرکزی سرپرستان حیات مورانشیا است و توسط هفت کراتی که رئیسان مورانشیا همکاران و یاران خود، موجودات مورانشیا و انسانهای فراز یابنده، هر دو را، در آن آموزش می‌دهند، احاطه شده است.

شما طی گذار از هفت کرات قصر، همچنین از میان این کرات فرهنگی و اجتماعی که فراهم کنندهٔ ارتباط فزایندهٔ مورانشیا می‌باشند عبور خواهید کرد. هنگامی که شما از اولین کرهٔ قصر به دومین کره پیشروی می‌کنید برای یک جواز دیدار از ستاد مرکزی گذار شمارهٔ دو، کرهٔ مورانشیا، و غیره واجد شرایط خواهید شد. و هنگامی که در هر یک از این شش کرات فرهنگی حضور می‌یابید، می‌توانید در هر یک از هفت کرات پیرامون که به کار فعالیتهای مربوطهٔ گروهی مشغولند، با دعوت، یک دیدارگر و ناظر شوید.

شمارهٔ 3- کرهٔ فرشتگان. این ستاد مرکزی تمامی گروههای فرشتگان سراف است که در فعالیتهای سیستم درگیرند و توسط هفت کرات آموزش و رهنمود فرشتگان احاطه شده است. اینها کرات اجتماعی فرشتگان سراف هستند.

شمارهٔ 4- کرهٔ آَبر فرشتگان. این کره منزلگاه ستارگان تابناک عصر و یک گروه عظیم از موجودات همتراز و نزدیک به همتراز در سِتانیا است. هفت اقمار این کره به هفت گروه اصلی این موجودات آسمانیِ نام برده نشده تخصیص یافته‌اند.

شمارهٔ 5- کرهٔ پسران. این سیاره مقر مرکزی کلیهٔ رسته‌های پسران الهی، شامل پسران مخلوق - تثلیث یافته می‌باشد. هفت کرات پیرامون به گروه‌بندیهای مشخص جداگانهٔ این پسران همبستهٔ الهی تخصیص دارند.

شمارهٔ 6- کرهٔ روح. این کره به عنوان میعادگاه شخصیتهای بالای روح بیکران در سیستم به کار می‌رود. هفت اقمار پیرامون آن به گروههای جداگانهٔ این رسته‌های متنوع تخصیص یافته‌اند. اما در کرهٔ انتقالی شمارهٔ شش هیچ نمایندگی از روح وجود ندارد، و چنین حضوری در پایتخت سیستمها نیز مشاهده نمی‌شود. خادم الهی سلوینگتون *همه جا* در نبادان حضور دارد.

شمارهٔ 7- کرهٔ پدر. این کرهٔ خاموش سیستم است. هیچ گروه از موجودات در آن اقامت ندارند. معبد بزرگ نور یک مکان مرکزی را اشغال می‌کند، اما هیچ کس در درون آن قابل تشخیص نیست. کلیهٔ موجودات کرات سیستم به عنوان پرستشگر پذیرفته می‌شوند.

هفت اقماری که کرهٔ پدر را احاطه کرده‌اند به طرق گوناگون در سیستمهای مختلف به کار گرفته می‌شوند. در سِتانیا آنها اکنون برای گروههای توقیف شدهٔ شورش لوسیفر به عنوان کرات زندان مورد استفاده قرار می‌گیرند. پایتخت کوکبه، ایدنشیا، از کرات مشابه زندان برخوردار نیست. تعداد اندکی از سرافیمها و کروبیان که در شورش سِتانیا به شورشیان ملحق شدند، مدتها است که در این کرات منزوی جروسم زندانی هستند.

شما به عنوان یک اقامت کنندهٔ موقت در هفتمین کرهٔ قصر به هفتمین کرهٔ انتقالی، کرهٔ پدر جهانی، دسترسی خواهید داشت، و همچنین اجازه دارید از کرات زندان سِتانیا که این سیاره را احاطه کرده‌اند دیدن نمایید. در این کره لوسیفر و اکثر شخصیتهایی که در شورش بر علیه میکائیل او را دنبال کردند زندانی هستند. و این صحنهٔ غم‌انگیز در طول این اعصار اخیر قابل مشاهده بوده است و به عنوان یک هشدار جدی برای تمامی نبادان به کار گرفته خواهد شد، تا این که قدمای ایامها گناه لوسیفر و یاران گمراه او را که نجات ارزانی شده توسط میکائیل، پدر جهانی آنها، را نپذیرفتند، مورد داوری قرار دهند.

2- فرمانروای سیستم

رئیس اجرایی یک سیستم محلی از کرات مسکونی، یک پسر اولیهٔ لانونداندک، فرمانروای سیستم است. در جهان محلی ما مسئولیتهای بزرگ اجرایی، امتیازهای شخصی غیرمعمول، به این حکمرانان محول گردیده است. تمامی جهانها حتی اروانتان نیز چنان سازمان یافته نیستند که اجازه دهند فرمانروایان سیستم چنین اختیارات غیرمعمول وسیعی از آزادی عمل شخصی در هدایت امور سیستم را اعمال نمایند. اما در تمامی تاریخ نبادان این رئیسان اجراییِ فارغ از محدودیت فقط سه بار عدم وفاداری را به نمایش گذارده‌اند. شورش لوسیفر در سیستم سِتانیا، آخرین و دامنه‌دارترین شورش بود.

در سِتانیا، حتی بعد از این آشوب فاجعه بار، مطلقاً هیچ تغییری در تکنیک ادارهٔ سیستم ایجاد نشده است. فرمانروای کنونی سیستم از تمام اختیارات برخوردار است و از تمام اتوریته‌ای که به سلف ناشایستهٔ پیشین وی داده شده بود، به استثنای برخی اموری که اکنون تحت سرپرستی پدران کوکبه قرار دارد، بهره‌مند است. قدمای ایامها هنوز امور فوق را به لانافورج، جانشین لوسیفر، به طور کامل اعاده نکرده‌اند.

سرپرست کنونی سِتانیا یک فرمانروای زیبنده و برجسته است، و او حکمرانی است که در برابر شورش امتحان پس داده است. لانافورج در یک آشوب پیشین در جهان نبادان، هنگامی که به عنوان یک معاون فرمانروای سیستم خدمت می‌کرد، به میکائیل وفادار بود. این فرمانروای

توانمند و برجستهٔ سِتانیا، یک مدیر امتحان پس داده و مورد آزمایش قرار گرفته است. در زمان شورش دوم سیستم در نبادان، هنگامی که فرمانروای سیستم لغزش کرده و به تاریکی سقوط کرد، لانافورج، معاون اول رئیس خطاکار، زمام دولت را به دست گرفت و طوری امور سیستم را پیش برد که نسبتاً شخصیتهای اندکی در کرات ستاد مرکزی یا در سیارات مسکونی آن سیستم بد اقبال دچار گمراهی گشتند. لانافورج از وجه تمایزِ بودنِ تنها پسر لانوناندک اولیه در تمامی نبادان برخوردار است که اینطور وفادارانه در خدمت میکائیل و عیناً در شرایط وجود خلافکاری برادرش که از اتوریتهٔ برتر و رتبهٔ مقدم برخوردار بود، عمل نمود. لانافورج احتمالاً تا هنگامی که بر کلیهٔ نتایج نابخردی گذشته غلبه ایجاد نشده و پیامدهای شورش از سِتانیا زدوده نشده از جروسم برداشته نخواهد شد.

لانافورج در حالی که کلیهٔ امور کرات منزوی سِتانیا هنوز به حوزهٔ اختیاراتش بازگردانده نشده است، علاقهٔ وافری به بهروزی آن نشان می‌دهد، و مرتباً از یورنشیا دیدار به عمل می‌آورد. فرمانروا، همانند سیستمهای دیگر و نرمال، سرپرستی شورای سیستم متشکل از حکمرانان کرات، پرنسهای سیاره‌ای و فرمانداران کل مقیم کرات منزوی را به عهده دارد. این شورای سیاره‌ای هر چند وقت یکبار در ستاد مرکزی سیستم تشکیل جلسه می‌دهد — ”هنگامی که پسران خداوند گرد هم می‌آیند.“

یکبار در هفته، هر ده روز در جروسم، فرمانروا، گردهمایی بزرگی با یک گروه از رسته‌های گوناگون از شخصیتها که در کرهٔ ستاد مرکزی اقامت دارند تشکیل می‌دهد. اینها ساعتهای غیررسمی و مسحور کنندهٔ جروسم هستند، و اوقاتی هستند که هرگز فراموش نمی‌شوند. در جروسم نهایت برادری میان تمامی رسته‌های گوناگون موجودات و میان هر یک از این گروهها و فرمانروای سیستم وجود دارد.

این گردهماییهای بی‌نظیر در دریای بلور، میدان بزرگ پایتخت سیستم، رخ می‌دهد. آنها اوقات صرفاً اجتماعی و معنوی هستند. هیچ چیز مربوط به ادارهٔ سیاره یا حتی طرح صعود هرگز مورد بحث قرار نمی‌گیرد. انسانهای فرازگرا در این لحظات گردهم می‌آیند تا صرفاً از اوقات خود لذت برند و همشهریهای جروسمی خود را ملاقات کنند. آن گروههایی که در این استراحتهای هفتگی مورد میزبانی فرمانروا واقع نمی‌شوند در ستاد مرکزی خود دیدار می‌کنند.

3- دولت سیستم

رئیس اجرایی یک سیستم محلی، فرمانروای سیستم، همیشه به وسیلهٔ دو یا سه پسر لانوناندک که به عنوان معاونان اول و دوم عمل می‌کنند، پشتیبانی می‌شود. اما در حال حاضر سیستم سِتانیا به وسیلهٔ یک کادر هفت نفره از لانوناندکها اداره می‌شود:

1- *فرمانروای سیستم* — لانافورج، شمارهٔ 2/709 از رستهٔ اولیه و جانشین لوسیفر مرتد.

2- *معاون اول فرمانروا* — منصورُشیا، شمارهٔ 17٫841 از رستهٔ سوم لانوناندکها. او به همراه لانافورج به سِتانیا اعزام شد.

3- *معاون دوم فرمانروا* — سَدیب، شمارهٔ 271٫402 از رستهٔ سوم. سدیب نیز با لانافورج به سِتانیا آمد.

4- *مسئول سیستم* — هولدَنت، شمارهٔ 19 از گروه سوم، نگاهدارنده و کنترل کنندهٔ کلیهٔ ارواح کارآموزِ بالای رتبهٔ وجود انسانی. هولدنت نیز با لانافورج به سِتانیا آمد.

5- *ثبت کنندهٔ سیستم* — ویلتون، منشی بخش خدماتی لانوناندِک سِتانیا، شمارهٔ 374 از ردهٔ سوم. ویلتون یک عضو گروه اولیهٔ لانافورج بود.

6- *مدیر اعطایی* — فورتَنت، شمارهٔ 319٫847 از نیروی ذخیرهٔ لانوناندکهای ثانویه و مدیر موقت کلیهٔ فعالیتهای جهان که از هنگام اعطای میکائیل به یورنشیا، به جروسم انتقال یافت. فورتنت به وقت یورنشیا مدت هزار و نهصد سال است که به پرسنل لانافورج ملحق شده است.

7- *مشاور عالی* — هاناوارد، شمارهٔ 67 از پسران لانوناندک اولیه و یک عضو گروه عالی مشاوران و هماهنگ کنندگان جهان است. او به عنوان رئیس موقت شورای اجرایی سِتانیا عمل می‌نماید. هاناوارد دوازدهمین فرد از این رسته است که از هنگام شورش لوسیفر در این منصب در جروسم خدمت می‌کند.

این گروه اجرایی که متشکل از هفت لانوناندک می‌باشد در بر گیرندهٔ حکومت بسط یافتهٔ اضطراری است که به واسطهٔ وضعیت فوق‌العادهٔ شورش لوسیفر ضرورت یافته است. در جروسم فقط دادگاههای فرعی وجود دارند، زیرا سیستم واحدِ اداری است، نه قضاوتی. اما سازمان اداری لانوناندک توسط شورای اجرایی جروسم، گروه عالی مشورتی سِتانیا، حمایت می‌شود. این شورا شامل دوازده عضو است:

1- هاناوارد، رئیس لانوناندکها.

2- لانافورج، فرمانروای سیستم.

3- منصورُشیا، معاون اول فرمانروا.

4- رئیس ملک صادقهای سِتانیا.

5- مدیر موقت حاملین حیات سِتانیا.

6- رئیس پایان دهندگان سِتانیا.

7- آدم اولیهٔ سِتانیا، سرپرست مسئول پسران ماتریال.

8- مدیر گروههای سرافیِ سِتانیا.

9- رئیس کنترلگران فیزیکی سِتانیا.

10- مدیر سرپرستان نیروی مورانشیای سیستم.

11- مدیر موقت مخلوقات بینابینی سیستم.

12- رئیس موقت گروه انسانهای فرازگرا.

این شورا هر چند وقت یکبار سه عضو را برای نمایندگی سیستم محلی در شورای عالی در ستاد مرکزی جهان انتخاب می‌نماید، اما این نمایندگی به واسطهٔ شورش به حالت تعلیق در آمده است. سِتانیا اکنون در ستاد مرکزی جهان محلی یک ناظر دارد، اما از هنگام اعطای میکائیل، سیستم انتخاب ده عضو را برای پارلمان ایدنشیا از سر گرفته است.

4- بیست و چهار مشاور

ستاد مرکزی شورای مشورتی یورنشیا، بیست و چهار مشاور، در مرکز هفت دایرهٔ مسکونی فرشتگان در جروسم واقع شده است. یوحنای مکاشف آنان را بیست و چهار رهبر روحانی نامیده است: ”و گرداگرد تخت بیست و چهار تخت قرار داشت و من دیدم بیست و چهار رهبر روحانی بر آن تختها نشسته بودند که لباسی سفید بر تن داشتند.“ تخت وسط این گروه، تخت قضاوت فرشتهٔ اعظم است که ریاست را به عهده دارد، تخت فراخوانی رستاخیز رحمت و عدالت برای تمامی سِتانیا. این مسند قضاوت همیشه در جروسم بوده است، اما بیست و چهار جایگاه گرداگرد آن هزار و نهصد سال پیش بلافاصله پس از این که میکائیل مسیح به فرمانروایی کامل نبادان ارتقا یافت استقرار داده شدند. این بیست و چهار مشاور نمایندگان شخصی وی در جروسم هستند، و اختیار دارند پسر استاد را در کلیهٔ اموری که به فراخوانیهای سِتانیا و بسیاری فازهای دیگر طرح فراز انسان در کرات منزوی سیستم مربوط می‌شود نمایندگی کنند. آنها نمایندگان برگزیده برای اجرای درخواستهای ویژهٔ جبرئیل و فرامین فوق‌العادهٔ میکائیل هستند.

این بیست و چهار مشاور از میان هشت نژاد یورنشیا به خدمت گمارده شده‌اند، و آخرین نفرات این گروه در هنگام فراخوانی رستاخیزی میکائیل، هزار و نهصد سال پیش، گردآوری شدند. این شورای مشورتی یورنشیا از اعضای زیر تشکیل شده است:

1- *اُناگار*، ذهن استاد عصر پیش از پرنس سیاره‌ای که یاران خود را در پرستش ”اعطا کنندهٔ جان“ هدایت نمود.

2- *مَنسانت*، آموزگار بزرگ عصر بعد از پرنس سیاره‌ای در یورنشیا، که مردم خود را به ستایش ”نور بزرگ“ رهنمون گردید.

3- *اُنامونالانتون*، یک رهبر زمانهای بسیار دور انسان سرخ و کسی که نژاد خود را از پرستش خدایان بسیار به ستایش ”روح بزرگ“ راهبری نمود.

4- *اُرلاندُف*، یک شاهزادهٔ انسانهای آبی و رهبر آنان در شناساندن الوهیت ”رئیس متعال“.

5- *پُرشونتا*، انسان خردمند نژاد منقرض نارنجی و رهبر این مردم در پرستش ”آموزگار بزرگ“.

6- *سینگلانگتون*، اولین فرد از انسانهای زرد که پرستش ”حقیقت یکتا“ به جای چند تا را به مردم خود آموزش داد و آنان را رهبری نمود. هزاران سال پیش انسان زرد خدای یگانه را می‌شناخت.

7- *فَنتاد*، نجات دهندهٔ انسانهای سبز از تاریکی و رهبر آنان در پرستش ”منبع یگانهٔ حیات“.

8- *اُروانُن*، ارشاد کنندهٔ نژادهای نیلی و رهبر آنان در خدمت ”خدای خدایان“ در گذشته.

9- *آدم*، پدر سیاره‌ای بی‌اعتبار شده ولی اعادهٔ حیثیت شدهٔ یورنشیا، یک پسر ماتریال خداوند که به شکل جسم انسانی تنزل یافت، اما نجات یافت و متعاقباً به فرمان میکائیل به این مقام ارتقا یافت.

10- *حوا*، مادر نژاد بنفش یورنشیا، که به همراه همسر خویش متحمل مجازات خطاکاری گردید و همچنین به همراه او اعادهٔ حیثیت شد و مأموریت یافت با این گروه از بقا یافتگان انسانی خدمت نماید.

11- *خنوخ*، اولین انسان یورنشیا که در طی حیات انسانی در جسم با تنظیم کنندهٔ فکر پیوند یافت.

12- *موسی*، نجات دهندهٔ یک گروه بازمانده از نژاد از میان رفتهٔ بنفش و برانگیزانندهٔ احیای پرستش پدر جهانی تحت نام ”خدای اسرائیل“.

13- *ایلیا*، روانی با دستاوردهای برجستهٔ معنوی در طول عصر بعد از پسر ماتریال که بدون مرگ به دنیای آن سو انتقال یافت.

14- *ماکی ونتا ملک صادق*، تنها پسر این رسته که خود را به نژادهای یورنشیا اعطا نمود. او در حالی که هنوز به عنوان یک ملک صادق به شمار می‌رود "برای همیشه یک خادم والامرتبه‌ها" شده است. او که در ایام ابراهیم در شکل جسم انسانی در سالیم در یورنشیا موقتاً اقامت داشت، برای ابد کار خدمت به عنوان یک صعود کنندهٔ انسانی را به عهده گرفته است. این ملک صادق اخیراً به عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا اعلام گشته است. ستاد مرکزی او در جروسم است و اختیار دارد از سوی میکائیل که در واقع پرنس سیاره‌ای دنیایی است که اعطای نهایی خود را به شکل انسانی در آن تجربه نمود، عمل نماید. با این وجود، یورنشیا هنوز به وسیلهٔ فرمانداران کل مقیم، اعضای بیست و چهار مشاور که به طور پی در پی آمدند، سرپرستی می‌شود.

15- *یحیی تعمید دهنده*، پیش قراول مأموریت میکائیل در یورنشیا و، در جسم، خویشاوند دور پسر انسان.

16- *3-2-1 اولین*، رهبر مخلوقات بینابینی وفادار در خدمت جبرئیل در هنگام خیانت کلیگسشیا که بلافاصله بعد از ورود میکائیل به حاکمیت بی‌قید و شرط به وسیلهٔ او به این مقام ارتقا یافت.

این شخصیتهای برگزیده بنا به درخواست جبرئیل در حال حاضر از شرکت در جریان صعود معاف هستند، و اصلاً نمی‌دانیم که چه مدت در این مقام خدمت خواهند کرد.

جایگاههای شمارهٔ 17، 18، 19 و 20 به طور دائم اشغال نشده‌اند. آنها موقتاً با رضایت تمام شانزده عضو دائم پر می‌شوند، و برای مأموریتهای بعدی انسانهای فرازگرا از عصر کنونی بعد از اعطای پسر در یورنشیا باز نگاهداشته شده‌اند.

شماره‌های 21، 22، 23 و 24 نیز در حالی که برای آموزگاران بزرگ اعصار دیگر و متعاقب که بدون شک به دنبال عصر کنونی خواهند آمد حفظ شده‌اند، به همین ترتیب موقتاً پر شده‌اند. ادوار پسران مجیستریال و پسران آموزگار و اعصار نور و حیات صرف نظر از دیدارهای غیرمنتظرهٔ پسران الهی که ممکن است رخ دهند یا ندهند، انتظار می‌رود در یورنشیا وقوع یابند.

5- پسران ماتریال

ستاد مرکزی تقسیم‌بندیهای بزرگ حیات آسمانی و مناطق عظیم تخصیص یافتهٔ آن در جروسِم است و شامل انواع گوناگون پسران الهی، ارواح والا، ابرفرشتگان، فرشتگان، و مخلوقات بینابینی می‌شود. اقامتگاه مرکزی این ناحیهٔ شگفت‌انگیز معبد اصلی پسران ماتریال است.

قلمرو آدمها مرکز جذب تمامی تازه ورودها به جروسم است. این یک منطقهٔ عظیم است که شامل هزار مرکز است، گر چه هر خانوادهٔ پسران و دختران ماتریال تا زمان رهسپاری اعضای خود برای خدمت در کرات تکاملی فضا یا تا هنگام آغاز دوران صعود به بهشت در زمین و منزل خود زندگی می‌کند.

این پسران ماتریال بالاترین نوع موجودات تولید مثل کنندهٔ دارای جنسیت هستند که در کرات آموزشی جهانهای در حال تکامل یافت می‌شوند. و آنها واقعاً مادی هستند؛ حتی آدمها و حواهای سیاره‌ای به طور آشکار برای نژادهای انسانی کرات مسکونی قابل رویت می‌باشند. این پسران ماتریال آخرین اتصال و حلقهٔ فیزیکی در زنجیر شخصیتهایی هستند که از الوهیت و کمال در بالا تا انسانیت و وجود مادی در پایین امتداد می‌یابند. این پسران برای کرات مسکونی یک واسطهٔ متقابلاً قابل تماس میان پرنس سیاره‌ای نامرئی و مخلوقات مادی عالم فراهم می‌سازند.

در آخرین ثبت هزاره‌ای سلوینگتون در نبادان 161/432/840 پسر و دختر ماتریال دارای وضعیت شهروندی در پایتخت سیستمهای محلی ثبت شده بودند. تعداد پسران ماتریال در سیستمهای مختلف متفاوت است، و بر تعداد آنها دائماً از طریق تولید مثل طبیعی افزوده می‌شود. آنها در کاربرد کارکردهای تولید مثلی خود تماماً از طریق میل شخصی شخصیتهای تماس گیرنده هدایت نمی‌شوند، بلکه همچنین به وسیلهٔ گروههای مسئول بالاتر و شوراهای مشورتی.

این پسران و دختران ماتریال ساکنان دائمی جروسم و کرات مربوط به آن هستند. آنها مناطق وسیعی را در جروسم اشغال می‌کنند و آزادانه در مدیریت محلی کرهٔ پایتخت شرکت می‌کنند و عملاً کلیهٔ امور روزمره را با کمک بینابینیها و فرازگرایان سرپرستی می‌کنند.

در جروسم این پسران تولید مثل کننده اجازه دارند ایده‌آلهای حکومت بر خود را به شیوهٔ ملک صادقها بیازمایند، و آنها دارند به یک نوع جامعهٔ بسیار بالا دست می‌یابند. رسته‌های بالاتر فرزندی از کارکردهای وتو در آن قلمرو برخوردارند، اما تقریباً از هر نظر آدمهای جروسم از طریق رأی عمومی و دولت نماینده بر خود حکومت می‌کنند. آنها امیدوارند زمانی عملاً خود مختاری کامل به آنان اعطا گردد.

ویژگی خدمت پسران ماتریال عمدتاً از طریق سنین آنان تعیین می‌شود. آنها در حالی که برای پذیرش در دانشگاه ملک صادقِ سلوینگتون واجد شرایط نیستند — از آنجا که مادی هستند و بر حسب معمول به سیارات مشخصی محدود هستند — با این وجود، ملک صادقها هیئتی توانمند از استادان در ستاد مرکزی هر سیستم برای آموزش نسلهای جوانتر پسران ماتریال حفظ می‌کنند. سیستمهای تحصیلی و معنویِ آموزشی که برای پرورش پسران و دختران ماتریال جوانتر فراهم می‌شود، اوج کمال در گستره، تکنیک، و قابلیت استفاده می‌باشند.

6- آموزش فرازگرایان توسط نوع آدم

پسران و دختران ماتریال به همراه فرزندانشان صحنه‌ای تماشایی و جالب توجه عرضه می‌دارند که هرگز از تحریک کنجکاوی و جلب توجه کلیهٔ انسانهای فرازگرا باز نمی‌ماند. آنها آنقدر شبیه نژادهای مادی جنسیت‌دار خود شما هستند که شما هر دو علایق فراوان مشترکی برای مبادلهٔ افکار خود و اشغال ایام تماس برادرانه‌تان می‌یابید.

بقا یافتگان انسانی برای مشاهده و مطالعهٔ زیستگاههای حیات و رفتار این مخلوقات برتر نیمه فیزیکیِ دارای جنسیت بخش عمدهٔ وقت فراغت خویش را در پایتخت سیستم می‌گذرانند، زیرا این شهروندان جروسم از وقتی که در کرهٔ ستاد مرکزی به شهروندی دست می‌یابند تا هنگامی که به مقصد ایدنشیا رهسپار می‌شوند، ضامنان و آموزگاران بلافصل بقا یافتگان انسانی هستند.

در هفت کرات قصر به انسانهای فرازگرا فرصتهای مکفی برای جبران کلیهٔ محرومیتهای تجربی که در کرات منشأ خویش متحمل گردیدند داده خواهد شد؛ محرومیتهایی که به سبب توارث، محیط، یا خاتمهٔ نابهنگام و نافرجام دوران زندگی در جسم پدید آمده است. این از هر نظر واقعیت دارد، به جز در زندگی جنسی انسانی و تنظیمات ملازم با آن. هزاران انسان بدون این که خصوصاً از انضباط ناشی از روابط نسبتاً عادی جنسی در کرات بومی خویش بهره‌مند گردند به کرات قصر می‌رسند. تجربهٔ کرات قصر می‌تواند فرصت اندکی برای جبران این محرومیتهای بسیار شخصی فراهم سازد. تجربهٔ جنسی از نظر فیزیکی برای این فرازگرایان سپری شده است، اما این انسانهای از نظر جنسی کمبوددار، در ارتباط نزدیک با پسران و دختران ماتریال، هم به طور فردی و هم به عنوان اعضای خانواده‌های آنان، قادر می‌شوند جوانب اجتماعی، عقلانی، احساسی، و معنوی کمبود خود را جبران نمایند. بدین ترتیب به کلیهٔ آن انسانهایی که شرایط یا قضاوت بد، آنان را از فواید ارتباط سودمند جنسی در کرات تکاملی محروم ساخت، اینجا در پایتخت سیستمها فرصت کامل داده می‌شود تا این تجارب ضروری انسانی را در ارتباط نزدیک و مهرآمیز با مخلوقات عالی دارای جنسیت از نوع آدم که در پایتخت سیستمها اقامت دائم دارند، به دست آورند.

هیچ انسان بقا یابنده، بینابینی، یا سرافیم نمی‌تواند بدون گذار از آن تجربهٔ متعالیِ دستیابی به رابطهٔ پدر و مادری با یک کودک در حال تکامل کرات یا تجربهٔ دیگری که با آن قابل قیاس و برابر باشد، به بهشت صعود کند، به پدر دست یابد، و به سپاه نهایت بپیوندد. رابطهٔ فرزند و پدر - مادر برای برداشت ضروری از پدر جهانی و فرزندان جهانی او اساسی است. از این رو چنین تجربه‌ای برای آموزش تجربی کلیهٔ فرازگرایان ضروری می‌شود.

مخلوقات فراز یابندهٔ بینابینی و سرافیم تکاملی، در ارتباط با پسران و دختران ماتریال ستاد مرکزی سیستم، باید از میان این تجربهٔ پدر و مادر شدن عبور نمایند. از این رو این فرازگرایان غیرتولید مثل کننده، تجربهٔ پدر و مادر بودن را از طریق یاری رساندن به آدمها و حواهای جروسم در پرورش و آموزش فرزندان آنان به دست می‌آورند.

کلیهٔ بقا یافتگان انسانی که پدر و مادر شدن را در کرات تکاملی تجربه نکرده‌اند، ضمن این که به طور موقت در منازل پسران ماتریال جروسم اقامت دارند، به عنوان یاران پدر و مادری این

پدران و مادران خارق‌العاده، باید همچنین این آموزش ضروری را به دست آورند. این امر به جز در مورد انسانهایی که توانسته‌اند کمبودهای خود را در مهد کودک سیستم جبران نمایند، صادق است. مهد کودک سیستم در اولین کرهٔ انتقالی - فرهنگی جروسم واقع شده است.

این مهد کودک مراقبت سِتانیا توسط برخی شخصیتهای مورانشیا در کرهٔ پایان دهندگان اداره می‌شود. نیمی از سیاره به این کار پرورش کودک اختصاص دارد. اینجا برخی کودکان انسانهای بقا یافته مثل آن فرزندانی که پیش از نیل به وضعیت روحی به عنوان شخص، در کرات تکاملی جان خود را از دست دادند، پذیرفته شده و دوباره مونتاژ می‌شوند. صعود هر کدام از والدین طبیعی این کودک انسانی کرات تضمین می‌کند که او در سیارهٔ پایان دهندگان سیستم تجدید شخصیت خواهد شد و در آنجا اجازه خواهد یافت از طریق انتخاب آزادانهٔ متعاقب نشان دهد که آیا دنبال نمودن مسیر پدرانه و مادرانهٔ صعود انسانی را بر خواهد گزید یا نه. در اینجا کودکان مثل کرهٔ زادگاه خویش ظاهر خواهند گشت، به جز فقدان تمایز جنسی. بعد از تجربهٔ زندگی در کرات مسکونی، هیچ تولید مثلی از نوع انسانی وجود ندارد.

دانشجویان کرات قصر که یک فرزند یا بیشتر در مهد کودک مراقبتی در کرهٔ پایان دهندگان دارند و در تجربهٔ ضروری پدرانه و مادرانه دچار نقصان هستند، می‌توانند برای یک اجازه نامهٔ ملک صادق تقاضا نمایند. این اجازه نامه موجب انتقال موقت آنان از مسئولیتهای فراز در کرات قصر به کرهٔ پایان دهندگان می‌شود. در آنجا به آنها این فرصت داده خواهد شد که به عنوان والدین دستیار برای فرزندان خود و فرزندان دیگر عمل نمایند. این معاضدت خدمت پدرانه و مادرانه می‌تواند بعداً در جروسم به عنوان انجام نیمی از آموزشی که این فرازگرایان در خانواده‌های پسران و دختران ماتریال موظف به پذیرش آن هستند معتبر شناخته شود.

خود مهد کودک مراقبتی توسط هزار زوج پسر و دختر ماتریال، داوطلبانی از اقامتگاه متعلق به رستهٔ آنها در جروسم، تحت سرپرستی قرار می‌گیرد. آنها بلافاصله توسط حدوداً تعداد برابری از گروههای پدرانه و مادرانهٔ داوطلب میدسونایت که در اینجا توقف می‌کنند تا در مسیر خود از کرهٔ میدسونایت سِتانیا به مقصد نامکشوف در کرات ویژهٔ قرارگاه خود در میان کرات پایان دهندگان سلوینگتون این خدمت را ارائه دهند یاری می‌شوند.

7- مدارس ملک صادق

ملک صادقها مدیران آن گروه بزرگ از آموزگاران ـــ مخلوقات ارادی و سایرین که بخشاً معنویت یافته‌اند ـــ می‌باشند که در جروسم و کرات مربوط به آن و خصوصاً در هفت کرات قصر به گونه‌ای بسیار قابل قبول عمل می‌کنند. اینها سیارات حراست هستند و آن انسانهایی که در طول زندگی در جسم نمی‌توانند با تنظیم کنندگان ساکن در خود پیوند یابند در شکل موقت در آنها توانبخشی می‌شوند تا کمک بیشتری دریافت کنند و از فرصت تمدید شده برای ادامهٔ تلاشهای خود برای نیل معنوی بهره‌مند گردند؛ آن تلاشهایی که به طور زودرس به وسیلهٔ مرگ دچار وقفه شدند. یا اگر به هر دلیل دیگری از نقص ارثی، محیط نامساعد، یا شرایط ناگوار، این نیل به روح

تکمیل نشد، به هر دلیل که باشد، تمامی آنهایی که مقصود نیک داشته باشند و در روح ارزشمند باشند، خود را به صورت خودشان در سیاراتِ ادامه‌دار می‌یابند. در آنجا آنها باید یاد گیرند که در عوامل حیاتی دوران زندگانی جاودانه خبره شوند و از ویژگیهایی برخوردار گردند که در طول دوران حیات در جسم به دست نیاوردند، یا نتوانستند به دست آورند.

ستارگان تابناک عصر (و همردیفان نام برده نشدهٔ آنان) در مراکز گوناگون آموزشی جهان و نیز مراکزی که ملک صادقها مسئولیت آن را به عهده می‌گیرند مکرراً به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند. پسران آموزگار تثلیث نیز تشریک مساعی می‌کنند، و آثاری از کمال بهشت را برای این مدارس آموزشی پیشرو آشکار می‌سازند. اما کلیهٔ این فعالیتها منحصراً به پیشرفت انسانهای فرازگرا تخصیص ندارند. بسیاری به طور برابر به آموزش پیشرفتهٔ شخصیتهای بومی روحی نبادان اشتغال دارند.

پسران ملک صادق مدیریت بیش از سی مرکز آموزشی مختلف را در جروسم به عهده دارند. این مدارس آموزشی با کالج ارزیابی خود آغاز شده و با مدارس شهروندی جروسم پایان می‌یابند، جایی که پسران و دختران ماتریال به ملک صادقها و سایرین می‌پیوندند تا در تلاش والای آنان بقا یافتگان انسانی را برای پذیرش مسئولیتهای بالای دولت نماینده از صلاحیت برخوردار سازند. سراسر جهان روی طرح *نمایندگی* سازمان یافته است و اداره می‌شود. دولت نماینده، ایده‌آل الهیِ حکومت بر خود در میان موجوداتِ ناکامل است.

هر یکصد سال به وقت زمان جهان، هر سیستم ده نمایندهٔ خود را انتخاب می‌کند تا در مجالس قانونگذاری کوکبه تشکیل جلسه دهند. آنها به وسیلهٔ شورای یکهزار نفرهٔ جروسم برگزیده می‌شوند. این یک جمع انتخابی است که مسئولیت نمایندگی گروههای سیستم در کلیهٔ این امور نمایندگی یا انتصاب را به عهده دارد. کلیهٔ نمایندگان یا سایر وکلا به وسیلهٔ شورای یکهزار نفرهٔ انتخاب کنندگان برگزیده می‌شوند، و باید فارغ‌التحصیلان بالاترین مدرسهٔ کالج مدیریت ملک صادق باشند، همانطور که کلیهٔ آن کسانی که این گروه یکهزار نفرهٔ انتخاب کننده را تشکیل می‌دهند، چنین هستند. این مدرسه توسط ملک صادقها که اخیراً به وسیلهٔ پایان دهندگان یاری می‌شوند، شکوفا می‌گردد.

گروههای انتخابی زیادی در جروسم وجود دارند، و هرچند وقت یکبار به وسیلهٔ سه رستهٔ شهروندی برای کسب مسئولیت به آنان رأی داده می‌شود: پسران و دختران ماتریال، سرافیمها و همکاران آنان، از جمله مخلوقات بینابینی، و انسانهای فرازگرا. یک کاندیدا برای دریافت افتخار نامزدی نمایندگی باید از مدارس مدیریت ملک صادق پذیرش لازم را دریافت کند.

حق رأی در میان این سه گروه شهروندی در جروسم عمومی است، اما رأی مطابق برخورداریِ شخصیِ موتا — خرد مورانشیا — که به رسمیت شناخته شده و به طور شایسته ثبت گردیده، به طور ناهمسان داده می‌شود. رأیِ ریخته شده در یک انتخابات جروسم توسط هر شخصیت ارزشی بالغ بر یک تا هزار رأی را دارا می‌باشد. شهروندان جروسم از این رو مطابق دستیابی آنان به موتا طبقه‌بندی می‌شوند.

هر چندگاه یکبار شهروندان جروسم خود را به آزمونگران ملک صادق معرفی می‌کنند، که نیل آنان را به خرد مورانشیا تصدیق کنند. آنها سپس نزد گروه سنجش ستارگان تابناک عصر یا برگزیدگان آنان می‌روند، که درجهٔ بینش روحی آنان را تأیید کنند. در مرحلهٔ بعد آنها در حضور بیست و چهار مشاور و همکاران آنها ظاهر می‌شوند، که پیرامون وضعیت دستیابی تجربی آنان به اجتماعی شدن نظر دهند. سپس این سه عامل به سرپرستان ثبت شهروندی دولت نماینده انتقال می‌یابد و آنان به سرعت وضعیت موتا را محاسبه نموده و مطابق آن شایستگی برای رأی دادن را مقرر می‌دارند.

انسانهای فرازگرا، به ویژه آنان که در یگانه ساختن شخصیتشان در سطوح جدید مورانشیا کند هستند، تحت سرپرستی ملک صادقها توسط پسران ماتریال پذیرفته می‌شوند و تحت آموزشی فشرده که برای برطرف ساختن این کاستیها طراحی شده قرار می‌گیرند. هیچ انسان فرازگرا به قصد دوران زندگانی اجتماعی فراگیرتر و متنوع‌تر ستاد مرکزی سیستم را ترک نمی‌کند، تا این که پسران ماتریال دستیابی آنان را به شخصیت موتا تصدیق کنند؛ فردیتی که ترکیبی از وجود کمال یافتهٔ انسانی در ارتباط تجربی با دوران شکوفا شدهٔ زندگانی مورانشیا است، و هر دو اینها با کنترل فراگیر معنوی تنظیم کنندهٔ فکر به طور شایسته در هم آمیخته‌اند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق که موقتاً در یورنشیا در مأموریت است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 46

ستاد مرکزی سیستم محلی

جروسم، ستاد مرکزی سِتانیا، یک پایتخت متوسط یک سیستم محلی است، و صرف نظر از بی‌قاعدگیهای بیشمار که سبب آن شورش لوسیفر و اعطای میکائیل در یورنشیا بود، نمونه‌ای از کرات مشابه است. سیستم محلی شما از میان تجاربی طوفانی عبور نموده است، اما در حال حاضر به کارآمدترین صورت اداره می‌شود، و با گذشت اعصار، پیامدهای تفرقه به کندی اما با قطعیت ریشه‌کن می‌شوند. نظم و نیکخواهی در حال بازگشت است و شرایط در جروسم به وضعیت آسمانی روایات شما بیشتر و بیشتر نزدیک می‌شود، زیرا ستاد مرکزی سیستم به راستی بهشتی است که توسط اکثریت ایمانداران مذهبی قرن بیستم مجسم شده است.

1- سیمای فیزیکی جروسم

جروسم به یکهزار بخش عرضی و ده هزار منطقهٔ طولی تقسیم شده است. کره دارای هفت پایتخت اصلی و هفتاد مرکز فرعی اداری است. هفت پایتخت منطقه‌ای درگیر فعالیتهای متنوعند، و فرمانروای سیستم حداقل سالی یکبار در هر یک حضور می‌یابد.

مایل استاندارد جروسم حدوداً برابر با هفت مایل یورنشیا است. وزن استاندارد، "گریدَنت"، روی سیستم اعشار از آلتیمتان کامل بنا شده است و نمایانگر تقریباً ده اونس وزن شما است. روز سِتانیا برابر با سه روز منهای یک ساعت، چهار دقیقه، و پانزده ثانیه به وقت یورنشیا است. این زمان گردش محوری جروسم است. سال سیستم شامل یکصد روز جروسم است. زمان سیستم به وسیلهٔ کرونولدِکهای استاد اعلام می‌شود.

انرژی جروسم به طول عالی کنترل می‌شود و در کانالهای منطقه‌ای که مستقیماً از شارژ های انرژی فضا تغذیه می‌شوند و به طور ماهرانه توسط کنترلگران استاد فیزیکی اداره می‌شوند، به دور کره در گردش است. مقاومت طبیعی در برابر عبور این انرژیها از میان کانالهای فیزیکی هدایت، گرمای مورد نیاز را برای تولید دمای معتدل جروسم به وجود می‌آورد. درجهٔ حرارت طی مدت نور کامل در حدود 70 درجهٔ فارنهایت نگاه داشته می‌شود، در حالی که در طول زمان کاهش نور به اندکی کمتر از 50 درجه تنزل می‌یابد.

فهم سیستم روشنایی جروسم نباید برای شما زیاد مشکل باشد. هیچ شب و روز، و هیچ فصل گرما و سرما وجود ندارد. تبدیل کنندگان نیرو یکصد هزار مرکز را تحت سرپرستی دارند. انرژیهای رقیق شده از این مراکز به سوی بالا به میان اتمسفر سیاره افکنده می‌شوند و دستخوش تغییرات مشخصی می‌شوند، تا این که به سقف هوای الکتریکی کره می‌رسند، و سپس این انرژیها به صورت یک نور ملایم، از صافی عبور کرده، و یکنواخت، در حدود شدت نور خورشید یورنشیا، هنگامی که خورشید در ساعت ده صبح در آسمان در حال درخشش است به سوی پایین منعکس می‌شوند.

تحت چنین شرایط روشنایی دهی، پرتوهای نور به نظر نمی‌رسد از یک نقطه بیایند. آنها درست از آسمان تابیده می‌شوند و از جهات مختلف فضا به طور یکسان ساطع می‌شوند. این نور بسیار شبیه نور طبیعی آفتاب است به جز این که از گرمای بسیار کمتری برخوردار است. بدین ترتیب مشخص خواهد شد که این کرات ستاد مرکزی در فضا نورانی نیستند. اگر جروسم بسیار نزدیک به یورنشیا بود، مرئی نمی‌بود.

گازهایی که این انرژی - نور را از یونسفر فوقانی جروسم به زمین منعکس می‌کنند بسیار شبیه گازهای کمربند فوقانی هوای یورنشیا هستند که به پدیدهٔ شفق موسوم به نورهای شمالی شما مربوطند، گر چه اینها به واسطهٔ علل متفاوتی ایجاد می‌شوند. در یورنشیا همین حفاظ گازی است که از فرار امواج پخش زمینی ممانعت می‌کند و هنگامی که در پرواز مستقیمشان به سوی بیرون به این کمربند گازی برخورد می‌کنند آنان را به سوی زمین منعکس می‌سازد. بدین ترتیب امواج منتشره، همینطور که در میان هوا در گرداگرد کرهٔ شما حرکت می‌کنند، در نزدیکی سطح نگاه داشته می‌شوند.

این روشنایی کره طی هفتاد و پنج در صد روز جروسم به طور یکنواخت حفظ می‌شود، و سپس به طور تدریجی از شدت نور کاسته می‌شود تا این که در لحظهٔ حداقل روشنایی، نور در حد ماه کامل شما در یک شب صاف می‌شود. این وقت سکوت برای تمامی جروسم است. در طول این زمان استراحت و توانبخشی فقط ایستگاههای دریافت پخش مشغول به کار هستند.

جروسم از چندین خورشید نزدیک نور ضعیف دریافت می‌کند — یک نوع نور تابناک ستاره‌ای — اما به آنان وابسته نیست. کراتی نظیر جروسم در معرض بی‌ثباتی اختلالات خورشیدی قرار ندارند، و با مشکل یک خورشید در حال سردی یا مرگ نیز مواجه نیستند.

هفت کرات انتقالی مطالعه و چهل و نه اقمار آنان از طریق تکنیک جروسم گرما یافته، روشنایی دریافت نموده، انرژی گرفته، و آبیاری می‌شوند.

2- نمای فیزیکی جروسم

در جروسم شما دلتان برای رشته کوههای ناهموار یورنشیا و سایر کرات تکاملی تنگ خواهد شد، زیرا نه زمین لرزه‌ای وجود دارد و نه بارانی، اما شما از کوهسارهای زیبا و سایر تنوعات بی‌نظیر جغرافیایی و مناظر طبیعی لذت خواهید برد. مناطق عظیم جروسم در یک ”حالت طبیعی“ حفظ شده‌اند، و عظمت این نواحی کاملاً فراتر از توان تخیل بشری است.

هزاران هزار دریاچهٔ کوچک وجود دارند، اما از رودخانه‌های متلاطم یا اقیانوسهای پهناور خبری نیست. بارش باران وجود ندارد و از طوفانها یا کولاکها در هیچیک از کرات معماری شده اثری نیست، اما در طول پایین‌ترین درجهٔ حرارت که همزمان با کاهش نور صورت می‌گیرد، رطوبت به طور روزانه نشست می‌کند. (نقطهٔ شبنم در یک کرهٔ سه گازه بیشتر از یک سیارهٔ دو گازه مثل یورنشیا است.) حیات فیزیکی گیاهی و دنیای مورانشیای چیزهای زنده هر دو مستلزم آب هستند، اما این عمدتاً از طریق سیستم زیرخاکی گردشی که در سرتاسر کره حتی تا نوک کوهسارها گسترش دارد تأمین می‌شود. این سیستم آبی تماماً در زیر سطح قرار ندارد، زیرا کانالهای بسیاری هستند که دریاچه‌های زلال جروسم را به هم متصل می‌سازند.

اتمسفر جروسم یک مخلوط سه گازه است. این هوا بسیار شبیه هوای یورنشیا است، به اضافهٔ گازی که برای تنفس نوع مورانشیایی حیات تطبیق داده شده است. این گاز سوم به هیچ وجه برای هوای تنفسی انواع مادی حیوانات یا گیاهان نامناسب نیست.

سیستم ترابری به جریانات در حال گردش حرکت انرژی متصل است. این جریانات اصلی انرژی در فواصل ده مایلی واقع شده‌اند. موجودات مادی سیاره از طریق تنظیم مکانیسمهای فیزیکی می‌توانند با سرعتی که از دو تا پانصد مایل در ساعت متغیر است حرکت کنند. پرندگان حمل و نقل در حدود یکصد مایل در ساعت پرواز می‌کنند. مکانیسمهای هوایی پسران ماتریال در حدود پانصد مایل در ساعت حرکت می‌کنند. موجودات مادی و موجودات دوران اولیهٔ مورانشیا باید این وسایل مکانیکی ترابری را به کار گیرند، اما شخصیتهای روحی از طریق پیوند با نیروهای برتر و منابع روحی انرژی حرکت می‌کنند.

جروسم و کرات مربوط به آن از ده بخش استاندارد حیات فیزیکی که ویژگی کرات معماری شدهٔ نبادان می‌باشد برخوردارند. و چون هیچ تکامل ارگانیکی در جروسم وجود ندارد، هیچ شکل متضاد حیات، هیچ پیکاری برای وجود، هیچ بقای اصلح، وجود ندارد. به عبارت دیگر یک انطباق خلاق وجود دارد که حاکی از زیبایی، توازن، و کمال کرات جاودانهٔ جهان مرکزی و الهی است. و در تمامی این کمال خلاق، شگفت‌انگیزترین اختلاط حیات فیزیکی و مورانشیا وجود دارد که توسط هنروران سماوی و همکاران آنان به گونه‌ای هنرمندانه جلوه‌گر شده است.

جروسم در واقع یک پیش مزهٔ شکوه و عظمت بهشت است. اما شما هرگز نمی‌توانید با هیچ توصیف به کار گرفته شده، نسبت به دستیابی به ایده‌ای مکفی از این کرات معماری شدهٔ پرشکوه امیدوار باشید. چیزهای بسیار اندکی با آنچه که در کرهٔ شما وجود دارد قابل مقایسه‌اند، و حتی در آن صورت چیزهای جروسم آنقدر از چیزهای یورنشیا برترند که مقایسه تقریباً پوچ و بی‌معنی است. تا هنگامی که شما عملاً به جروسم وارد شوید، به سختی می‌توانید چیزی شبیه به یک درک

واقعی از کرات آسمانی به دست آورید، اما در زمانی نه چندان دور در آینده تجربهٔ آمدن شما به پایتخت سیستم با ورودتان به کرات دوردست‌تر آموزشی جهان، ابرجهان، و هاونا که زمانی تحقق خواهد یافت، مقایسه خواهد شد.

منطقهٔ تولید یا لابراتوار جروسم یک زمین پهناور است که مردم یورنشیا به سختی آن را خواهند شناخت، زیرا هیچ دودکشی ندارد. با این وجود، یک ساختار پیچیدهٔ مادی تولیدی به این کرات ویژه مربوط است، و یک کمال تکنیک مکانیکی و پیشرفت فیزیکی وجود دارد که مجرب‌ترین شیمیدانها و مخترعین شما را شگفت زده و حتی غرق در حیرت می‌سازد. درنگ کنید تا ملاحظه کنید که این اولین کرهٔ اقامت در مسیر سفر به بهشت بسیار مادی‌تر است تا روحی. در سراسر دوران سکونت شما در جروسم و کرات دوران گذار آن، شما بسیار به حیات زمینی چیزهای مادیتان نزدیکترید تا حیات بعدی وجود پیشروندهٔ روحی‌تان.

کوه سراف، مرتفع‌ترین بلندی در جروسم، تقریباً پانزده هزار فوت ارتفاع دارد، و نقطهٔ خروج برای تمامی سرافیمهای حمل و نقل است. در فراهم ساختن انرژی اولیه برای گریز از جاذبهٔ سیاره و چیره شدن بر مقاومت هوا وسایل مکانیکی بیشماری مورد استفاده قرار می‌گیرند. در هر سه ثانیه به وقت یورنشیا در سراسر زمان روشنایی و گاهی اوقات تا دیر وقت طی مدت کاهش نور یک فرشتهٔ حمل و نقل سراف عزیمت می‌کند. مسافران با سرعتی در حدود بیست و پنج مایل استاندارد در هر ثانیه به وقت یورنشیا خیز برمی‌دارند، و به سرعت استاندارد نمی‌رسند تا این که بیش از دو هزار مایل از جروسم دور شده باشند.

مسافران به میدان کریستال، دریای موسوم به بلور، می‌رسند. در اطراف این منطقه ایستگاههای دریافت برای رسته‌های گوناگون موجوداتی که از طریق حمل و نقل سرافی فضا پیمایی می‌کنند قرار دارند. در نزدیکی ایستگاه دریافتِ کریستال قطبی برای دانشجویان دیدارگر، شما می‌توانید از رصدخانهٔ مرواریدی بالا رفته و نقشهٔ برجستهٔ عظیم تمامی سیارهٔ ستاد مرکزی را تماشا کنید.

3- پخش برنامه‌های جروسم

پخش برنامه‌های ابرجهان و بهشت - هاونا در ارتباط با سلوینگتون و از طریق تکنیکی که کریستال قطبی، دریای بلور، را به کار می‌گیرد، در جروسم دریافت می‌شوند. اضافه بر تدارکات برای دریافت این ارتباطات خارج از نبادان، سه گروه مشخص از ایستگاههای دریافت وجود دارند. این گروههای جداگانه اما سه دایره‌ایِ ایستگاهها بر طبق دریافت پخش برنامه‌ها از کرات محلی، از ستاد مرکزی کوکبه، و از پایتخت جهان محلی تنظیم می‌شوند. کلیهٔ این برنامه‌های پخشی به طور اتوماتیک نمایان می‌شوند، طوری که بتوانند توسط انواع موجوداتی که در آمفی‌تئاتر مرکزی پخش حضور دارند قابل فهم باشند. در میان تمامی مشغولیات برای یک انسان فراز یابنده در جروسم هیچ چیز سرگرم کننده‌تر و گیراتر از گوش دادن به رشتهٔ بی‌پایان گزارشات فضایی جهان نیست.

این ایستگاهِ دریافتِ پخش برنامه‌های جروسم توسط یک آمفی‌تئاتر عظیم محصور شده است و گنجایش بیش از پنج میلیارد موجود — مادی و مورانشیایی — را دارد و علاوه بر آن شخصیتهای بیشمار روحی را جای می‌دهد. این آمفی‌تئاتر از مواد درخشنده‌ای که عمدتاً در یورنشیا ناشناخته‌اند ساخته شده است. این سرگرمی مورد علاقهٔ تمامی جروسم است که اوقات فراغت خود را در ایستگاه پخش بگذرانند و در آنجا از بهروزی و وضعیت جهان اطلاع یابند. و این تنها فعالیت سیاره‌ای است که در طول مدت کاهش نور کند نمی‌شود.

در این آمفی‌تئاتر دریافت پخش، پیامهای سلوینگتون به طور مداوم می‌رسند. در نزدیکی، کلام پدران والامرتبهٔ کوکبه حداقل روزی یکبار از ایدنشیا دریافت می‌شود. هر چند گاه یکبار پخشهای معمول و ویژهٔ یوورسا از طریق سلوینگتون رله می‌شوند، و هنگامی که پیامهای بهشت دریافت می‌شوند، تمامی جمعیت دور تا دور دریای بلور گرد می‌آیند و دوستان یوورسا پدیدهٔ بازتاب را به تکنیک پخش بهشت اضافه می‌کنند، طوری که هر چه شنیده می‌شود قابل رویت می‌گردد. و بدین گونه است که پیش مزهٔ مداوم زیبایی و شکوهِ پیش رونده به بقا یافتگان انسانی، همینطور که در ماجرای جاودانه به سوی داخل سیر می‌کنند، داده می‌شود.

ایستگاه ارسال پیام جروسم در قطب مقابل کره واقع شده است. تمامی پخش پیامها از پایتخت سیستمها به تک تک کرات رله می‌شوند، به جز پیامهای میکائیل که گاهی اوقات از روی مدار فرشتهٔ اعظم مستقیماً به مقصدهای خود ارسال می‌شوند.

4- مناطق مسکونی و اداری

قسمتهای قابل ملاحظهٔ جروسم به عنوان مناطق مسکونی تعیین شده‌اند، در حالی که قسمتهای دیگر پایتخت سیستم به کارکردهای ضروری اداری که در بر گیرندهٔ مدیریت امور 619 کرهٔ مسکونی، 56 کرهٔ انتقالی فرهنگی، و خود پایتخت سیستم است، تخصیص یافته‌اند. در جروسم و در نبادان این ترتیبات به صورت زیرین طراحی شده‌اند:

1- *دایره‌ها* — مناطق مسکونی غیربومی.

2- *مربع‌ها* — مناطق اجرایی - اداری سیستم.

3- *مستطیل‌ها* — میعادگاه حیات پایین‌تر بومی.

4- *مثلث‌ها* — مناطق محلی یا اداری جروسم.

این ترتیب فعالیتهای سیستم به شکل دایره‌ها، مربع‌ها، مستطیل‌ها، و مثلث‌ها برای تمامی پایتخت سیستمهای نبادان مشترک است. ممکن است در یک جهان دیگر یک ترتیب کاملاً متفاوتی حاکم باشد. اینها اموری هستند که به وسیلهٔ طرحهای متنوع پسران آفریننده تعیین می‌شوند.

شرح ما پیرامون این مناطق مسکونی و اداری، هیچ توصیفی از سرزمینهای گسترده و زیبای پسران ماتریال خداوند، شهروندان دائمی جروسم، را در بر نمی‌گیرد. ما همچنین رسته‌های شگفت‌آور بیشمار دیگر از مخلوقات روحی و نزدیک به روحی را ذکر نمی‌کنیم. به عنوان مثال: جروسم از خدمات مؤثر اِسپیرانگا در طراحی کارکرد سیستم بهره‌مند است. این موجودات از سوی ساکنان فوق مادی و دیدارگران، وقف خدمت روحانی هستند. آنها یک گروه شگرف از موجودات هوشمند و زیبا هستند که خادمان گذرای مخلوقات بالاتر مورانشیا و مددکاران مورانشیا که برای نگهداری و تزیین تمامی آفرینشهای مورانشیا کار می‌کنند می‌باشند. آنها در جروسم چیزی هستند که مخلوقات بینابینی در یورنشیا می‌باشند، مددکارانی بینابینی که بین قلمرو مادی و روحی مشغول به کار هستند.

پایتخت سیستمها از این نظر بی‌نظیر هستند که تنها کراتی می‌باشند که تمامی سه فاز از وجود جهانی — مادی، مورانشیایی، و روحی — را تقریباً به طور کامل به نمایش می‌گذارند. شما چه یک شخصیت مادی، مورانشیایی، یا روحی باشید، در جروسم احساس در خانه بودن را خواهید کرد. موجودات ترکیبی همانند مخلوقات بینابینی و پسران ماتریال نیز چنین احساس می‌کنند.

جروسم ساختمانهای بزرگی هم از نوع مادی و هم از نوع مورانشیایی دارد، در حالی که تزیینات مناطق صرفاً روحی از نظر زیبایی و آکندگی کمتر نیستند. ای کاش می‌توانستم از قرینه‌های مورانشیایی دستگاههای اعجاب‌آور فیزیکی جروسم برایتان سخن بگویم! ای کاش فقط می‌توانستم عظمت تحسین برانگیز و کمال بدیع اسباب روحی این کرهٔ ستاد مرکزی را تصویر نمایم! تخیلی‌ترین برداشت شما از کمال زیبایی و آکندگی اسباب و اثاثیه به سختی می‌تواند به این شکوه و عظمت نزدیک شود. و جروسم فقط اولین مرحله در مسیر رسیدن به کمال آسمانی زیبایی بهشت است.

5- دایره‌های جروسم

مناطق مسکونی که به گروههای اصلی حیات جهان تخصیص یافته‌اند دایره‌های جروسم نام گرفته‌اند. آن گروههای دایره‌ای شکل که در این روایات ذکر می‌شوند از قرار زیر هستند:

1- دایره‌های پسران خداوند.

2- دایره‌های فرشتگان و ارواح بالاتر.

3- دایره‌های مددکاران جهان، شامل پسران مخلوق - تثلیث یافته‌ای که به پسران آموزگار تثلیث تخصیص نیافته‌اند.

4- دایره‌های کنترلگران استاد فیزیکی.

5- دایره‌های انسانهای فراز یابندهٔ به مأموریت گمارده شده، شامل مخلوقات بینابینی.

6- دایره‌های کُلنیهای همیارانه.

7- دایره‌های سپاه نهایت.

هر یک از این گروه‌بندیهای مسکونی شامل هفت دایرهٔ هم مرکز و به طور پی در پی ارتفاع یافته می‌باشد. آنها همگی در امتداد یک خط ساخته شده‌اند اما در اندازه‌های متفاوت هستند و از مواد مختلف ساخته شده‌اند. آنها تماماً توسط دیوارهای دوررس محصور شده‌اند. این دیوارهای مرتفع گردشگاههای پهناوری را که هر گروه از هفت دایرهٔ هم مرکز را به طور کامل احاطه می‌کنند شکل می‌دهند.

1- *دایره‌های پسران خداوند*. اگر چه پسران خداوند از یک سیارهٔ اجتماعی خود — یکی از کرات انتقالی فرهنگی — برخوردارند، آنها همچنین این سرزمینهای پهناور را در جروسم اشغال می‌کنند. انسانهای فراز یابنده در کرهٔ انتقالیِ فرهنگیِ خود با کلیهٔ رسته‌های فرزندی الهی آزادانه نشست و برخاست می‌کنند. در آنجا شما شخصاً این پسران را خواهید شناخت و دوست خواهید داشت، اما زندگی اجتماعی آنان عمدتاً به این کرهٔ ویژه و اقمار آن محدود است. با وجود این، در دایره‌های جروسم، این گروههای متنوع فرزندی ممکن است در حال کار مشاهده شوند. و چون بینایی مورانشیا دامنهٔ عظیمی دارد، شما می‌توانید در گردشگاههای پسران گردش کنید و فعالیتهای کنجکاوی برانگیز رسته‌های بیشمار آنان را از بالا بنگرید.

این هفت دایرهٔ پسران هم مرکزند و به طور پی در پی ارتفاع یافته‌اند، طوری که هر یک از دایره‌های بیرونی‌تر و بزرگتر بر دایره‌های درونی‌تر و کوچکتر مشرف و مسلط است و هر یک به وسیلهٔ یک دیوار گردشگاه عمومی احاطه شده است. این دیوارها از سنگهای کریستال که درخشندگی سوسو زننده دارند ساخته شده‌اند و طوری ارتفاع یافته‌اند که بر کلیهٔ دوایر مربوطهٔ مسکونی خود مشرف و مسلطند. دروازه‌های بسیاری که — از پنجاه تا یکصد و پنجاه هزار — در هر یک از این دیوارها تعبیه شده‌اند، از کریستالهای یکپارچهٔ مرواریدی تشکیل شده‌اند.

اولین دایرهٔ قلمرو پسران توسط پسران مجیستریال و پرسنلهای شخصی آنها اشغال شده است. اینجا مرکز تمامی طرحها و فعالیتهای فوری خدمات اعطایی و قضاوتی این پسران قضایی می‌باشد. همچنین از طریق این مرکز است که آونالهای سیستم ارتباطشان را با جهان حفظ می‌کنند.

دایرهٔ دوم توسط پسران آموزگار تثلیث اشغال شده است. در این قلمرو مقدس، دِینالها و همکاران آنها آموزش پسران اولیهٔ آموزگار تازه از راه رسیده را پیش می‌برند. و آنها در تمام این کار توسط یک بخش از همرتبه‌های مشخص ستارگان تابناک عصر به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند. پسران مخلوق - تثلیث یافته یک ناحیهٔ دایرهٔ دِینالها را اشغال می‌کنند. پسران آموزگار تثلیث به این که نمایندگان شخصی پدر جهانی در یک سیستم محلی شوند بسیار نزدیک می‌شوند؛ آنها حداقل موجودات تثلیث منشأ هستند. این دایرهٔ دوم برای کلیهٔ مردمان جروسم فوق‌العاده جالب توجه است.

دایرهٔ سوم به ملک صادقها اختصاص دارد. در اینجا رئیسان سیستم اقامت دارند و فعالیتهای تقریباً بی‌پایان این پسران همه فن حریف را سرپرستی می‌کنند. از هنگام بودن در اولین کرهٔ قصر تا طی تمامی دوران زندگانی انسانهای فراز یابنده در جروسم، ملک صادقها پدر خواندگان و مشاوران همیشه حاضر هستند. گفتن این اشتباه نیست که جدا از فعالیتهای پیوستهٔ پسران و دختران ماتریال، آنها تأثیر بارز در جروسم می‌باشند.

دایرهٔ چهارم منزل ورانداکها و تمامی رسته‌های دیگر پسران دیدارگر و ناظری است که جدا از آن برایشان منزلی فراهم نشده است. پدران والامرتبهٔ کوکبه در هنگام دیدار بازرسی سیستم محلی در این دایره سکنی می‌گزینند. کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، و بازرسان جهانی هنگامی که در سیستم در مأموریت هستند تماماً در این دایره اقامت دارند.

دایرهٔ پنجم منزلگاه لانوناندکها، رسته فرزندی فرمانروایان سیستم و پرنسهای سیاره‌ای است. سه گروه هنگامی که در این حوزه در منزلگاه هستند، به طور واحد نشست و برخاست می‌کنند. نیروهای ذخیرهٔ سیستم در این دایره نگاهداری می‌شوند، در حالی که فرمانروای سیستم معبدی دارد که در مرکز گروه ساختمانهای حکمرانی در تپهٔ مدیریت واقع شده است.

دایرهٔ ششم مکان اقامت موقت حاملین حیات سیستم است. کلیهٔ رسته‌های این پسران در اینجا گرد آمده و از اینجا عازم کرات مأموریت خویش می‌شوند.

دایرهٔ هفتم میعادگاه پسران فراز یابنده است، آن انسانهایی که مأموریت دارند به همراه فرشتگان سراف همراه خود موقتاً در ستاد مرکزی سیستم کار کنند. کلیهٔ انسانهای پیشین بالای وضعیت شهروندان جروسم و پایین‌تر از وضعیت پایان دهندگان، متعلق به گروهی که ستاد مرکزی آن در این دایره است محسوب می‌شوند.

این قرارگاههای مدور پسران یک منطقهٔ عظیم را در بر می‌گیرد و تا هزار و نهصد سال پیش در مرکز آن یک منطقهٔ باز وسیع وجود داشت. در این ناحیهٔ مرکزی اکنون مرکز یادبود میکائیل قرار دارد، که در حدود پانصد سال پیش تکمیل گردید. چهار صد و نود و پنج سال پیش، هنگامی که این معبد گشایش یافت، میکائیل شخصاً حضور داشت، و تمامی جروسم داستان متأثر کنندهٔ اعطای پسر استاد به یورنشیا، ناچیزترین کرهٔ سِتانیا را شنید. مرکز یادبود میکائیل اکنون مرکز تمامی فعالیتهایی است که مدیریت تغییر یافتهٔ سیستم را در بر می‌گیرد و به واسطهٔ اعطای میکائیل به وقوع پیوسته است، و نیز شامل بیشتر فعالیتهایی که اخیراً در سلوینگتون شروع شده‌اند می‌باشد. پرسنل مرکز یادبود شامل بیش از یک میلیون شخصیت است.

2- *دایره‌های فرشتگان*. این دوایر فرشتگان همانند منطقهٔ مسکونی پسران شامل هفت دایرهٔ هم مرکز و به طور پی در پی ارتفاع یافته می‌باشد که هر یک به مناطق درونی مشرف و مسلط است.

اولین دایرهٔ فرشتگان توسط شخصیتهای بالاتر روح بیکران — پیام آوران منفرد و همکاران آنان — که ممکن است در کرهٔ ستاد مرکزی مستقر باشند اشغال شده است. دومین دایره به گروههای بزرگ پیام‌آوران، مشاوران تکنیکی، همراهان، بازرسان، و ثبت کنندگان که ممکن است بر حسب اتفاق گاه به گاه در جروسم کار کنند تخصیص یافته است. سومین دایره در اختیار ارواح خادم رسته‌ها و گروه‌بندیهای بالاتر قرار دارد.

چهارمین دایره در اختیار سرافیمهای مدیر قرار دارد، و سرافیمهایی که در یک سیستم محلی مثل سِتانیا خدمت می‌کنند، یک "لشکر بیشمار از فرشتگان" هستند. پنجمین دایره توسط سرافیمهای سیاره‌ای اشغال شده است، در حالی که ششمین دایره منزلگاه خادمان دوران گذار می‌باشد. هفتمین دایره کرهٔ اقامت موقت برخی رسته‌های آشکار نشدهٔ سرافیمها است. ثبت کنندگانِ تمامی این گروههای فرشتگان که در معبد اسناد جروسم ساکن هستند، با همکاران خود اقامت ندارند. سه نسخه از تمامی اسناد در این تالار سه‌گانهٔ آرشیوها حفظ شده است. در یک ستاد مرکزی سیستم، همیشه اسناد به شکل مادی، مورانشیایی، و روحی نگاه داشته می‌شوند.

این هفت دایره به وسیلهٔ دورنمای نمایشی جروسم که محیط آن پنج هزار مایل استاندارد می‌باشد احاطه شده‌اند. این دورنما به نمایش وضعیت در حال پیشرفت کرات مسکونی سِتانیا اختصاص یافته است و مداوماً تغییر می‌یابد تا به درستی جدیدترین شرایط روز را در تک تک سیارات نمایان سازد. من شک ندارم هنگامی که شما در دیدارهای اولیهٔ خود مجاز به زمان فراغت طولانی‌تر شوید، این گردشگاه وسیع که مشرف و مسلط بر دایره‌های فرشتگان است اولین منظرهٔ جروسم خواهد بود که توجه شما را جلب خواهد کرد.

این نمایشگاهها مسئول حیات بومی جروسم می‌باشند، اما به وسیلهٔ فراز یابندگان کرات گوناگون سِتانیا که در مسیر رفتن به ایدنشیا در جروسم اقامت موقت دارند یاری می‌شوند. تصویر شرایط سیاره‌ای و پیشرفت کره به وسیلهٔ روشهای گوناگون که برخی برای شما شناخته شده هستند تأثیر می‌پذیرد، اما بیشتر این تکنیکها در یورنشیا ناشناخته‌اند. این نمایشگاهها لبهٔ بیرونی این دیوار عظیم را اشغال می‌کنند. باقیماندهٔ گردشگاه تقریباً به طور کامل باز است، و به طور عالی و باشکوه تزیین شده است.

3- *دایره‌های مددکاران جهان*، ستاد مرکزی ستارگان عصر را که در فضای عظیم مرکزی واقع شده‌اند دارا می‌باشند. در اینجا ستاد مرکزی گالانشیا، همردیف رئیس این گروه نیرومند ابرفرشتگان که اولین گماردگان از میان کلیهٔ ستارگان فراز یابندهٔ عصر می‌باشند، واقع شده است. این یکی از شکوهمندترین مناطق اداری جروسم است، گر چه در زمرهٔ بناهای جدیدتر می‌باشد. قطر این مرکز پنجاه مایل است. ستاد مرکزی گالانشیا یک کریستال قالب گرفته شدهٔ یک قطعه است که کاملاً شفاف است. این کریستالهای مادی - مورانشیایی به اندازهٔ زیادی به وسیلهٔ موجودات مورانشیا و ماتریال، هر دو، مورد قدردانی واقع می‌شوند. ستارگان آفریده شدهٔ عصر که از چنان خصائل فوق شخصیتی برخوردارند در تمامی جروسم اعمال نفوذ می‌کنند. از زمانی که بسیاری از فعالیتهای آنان از سلوینگتون به اینجا انتقال یافته، تمامی کره از نظر معنوی پررایحه شده است.

4- *دایره‌های کنترلگران استاد فیزیکی*. رسته‌های گوناگون کنترلگران استاد فیزیکی به طور هم مرکز حول معبد عظیم نیرو قرار گرفته‌اند. در آنجا رئیس نیروی سیستم در ارتباط با رئیس سرپرستان نیروی مورانشیا ریاست را به عهده دارد. این معبد نیرو یکی از دو منطقهٔ جروسم است که انسانهای فراز یابنده و مخلوقات بینابینی اجازهٔ ورود به آن را ندارند. دیگری ناحیهٔ غیرمادی ساختن در منطقهٔ پسران ماتریال است و شامل یک سری از لابراتوارها می‌باشد که در آنها سرافیمهای انتقال موجودات مادی را به حالتی بسیار شبیه حالت نوع وجود مورانشیا تغییر می‌دهند.

5- *دایره‌های انسانهای فراز یابنده*. منطقهٔ مرکزی دایره‌های انسانهای فراز یابنده توسط گروهی از 619 یادبود سیاره‌ای نمایانگر کرات مسکونی سیستم اشغال شده است، و این ساختمانها مرتباً تحت تغییرات گسترده‌ای قرار می‌گیرند. این امتیاز انسانهای هر کره است که گاه به گاه با برخی تغییرات و اضافه کردنها به یادبودهای سیاره‌ای خود موافقت کنند. حتی هم اکنون تغییرات بسیاری در ساختمانهای یورنشیا در حال انجام است. مرکز این 619 معبد به وسیلهٔ یک مدل کاریِ ایدنشیا و کرات زیادِ فرهنگ فراز یابندهٔ آن اشغال شده است. قطر این مدل چهل مایل است و یک بازتولید واقعی سیستم ایدنشیا است و در کلیهٔ جزئیات دقیقاً همانند اصل است.

فراز یابندگان از خدمات جروسمی خویش برخوردارند و از مشاهدهٔ تکنیکهای سایر گروهها لذت می‌برند. هر چه که در این دایره‌های گوناگون صورت می‌گیرد برای مشاهدهٔ کامل تمامی ساکنان جروسم آزاد است.

فعالیتهای چنین کره‌ای شامل سه تنوع مشخص می‌باشد: کار، پیشرفت، و تفریح. به بیان دیگر آنها عبارتند از: خدمت، مطالعه، و استراحت. فعالیتهای مرکب شامل مراودهٔ اجتماعی، سرگرمی گروهی، و پرستش الهی می‌باشند. در آمیختن با گروههای متنوع شخصیتها، رسته‌هایی که از همنوعان یک فرد بسیار متفاوتند، ارزش آموزشی بسیاری دارد.

6- *دایره‌های کُلنیهای همیارانه*.هفت دایرهٔ کُلنیهای همیارانه از موهبت وجود سه ساختمان غول‌آسا برخوردارند: رصدخانهٔ عظیم ستاره شناسی جروسم، گالری هنری بسیار بزرگ سِتانیا، و تالار پهناور اجتماع مدیران بازگشت، پهنهٔ فعالیتهای مورانشیا که به استراحت و تفریح اختصاص دارد.

هنروران سماوی اسپُرناگیاها را راهبری می‌کنند و گروه تزیینات خلاق و مراکز یادبودی را که در هر مکان گردهماییِ عمومی فراوان است فراهم می‌سازند. استودیوهای این هنروران در زمرهٔ بزرگترین و زیباترین ساختمانهای بی‌مانند این کرهٔ شگفت‌انگیز هستند. کُلنیهای همیارانهٔ دیگر ستادهای گسترده و زیبایی دارند. بسیاری از این ساختمانها به طور کامل از سنگهای کریستال ساخته شده‌اند. کلیهٔ کرات معماری شده مملو از کریستالها و به اصطلاح فلزات گرانبها می‌باشند.

7- *دایره‌های پایان دهندگان* یک ساختمان بی‌نظیر در مرکز دارند. و همین معبد خالی در هر کرهٔ ستاد مرکزی سیستم در سراسر نبادان یافت می‌شود. آرم میکائیل روی این ساختمان مجلل در جروسم حک شده است، و حاوی این نوشتهٔ حکاکی شده می‌باشد: "وقف ناشده به هفتمین مرحلهٔ روح — به مأموریت ابدی." جبرئیل نشان را روی این معبد اسرارآمیز نصب کرد، و هیچکس غیر از میکائیل نمی‌تواند یا ممکن نیست که مهر حاکمیت را که به وسیلهٔ ستارهٔ تابناک و بامداد نصب شده باز کند. روزی شما به این معبد خاموش نظر خواهید افکند، گر چه ممکن است به اسرار آن پی نبرید.

دایره‌های دیگر جروسم: علاوه بر این دایره‌های مسکونی، در جروسم مساکن تخصیص یافتهٔ بیشمار بیشتری وجود دارند.

6- مربع‌های اجرایی - اداری

بخشهای اجرایی - اداری سیستم در مربع‌های دپارتمانیِ پهناور، به تعداد یک هزار، واقع شده‌اند. هر واحد اداری به یکصد بخش کوچکتر متشکل از ده گروه کوچکتر تقسیم شده است. این یکهزار مربع در ده بخش بزرگ خوشه‌بندی شده‌اند، و بدین ترتیب ده بخش اداری زیرین را در بر می‌گیرند:

1- نگاهداری فیزیکی و بهبود مادی، حوزه‌های نیروی فیزیکی و انرژی.

2- حکمیت، اخلاقیات، و داوری اداری.

3- امور سیاره‌ای و محلی.

4- امور کوکبه و جهان.

5- آموزش و سایر فعالیتهای ملک صادق.

6- پیشرفت فیزیکی سیاره‌ای و سیستم، قلمروهای علمی فعالیتهای سِتانیا.

7- امور مورانشیا.

8- فعالیتهای صرفاً روحی و اخلاقیات.

9- خدمت به نوع فراز یابنده.

10- فلسفهٔ جهان بزرگ.

این ساختمانها شفاف هستند. از این رو کلیهٔ فعالیتهای سیستم حتی به وسیلهٔ دیدار کنندگان دانشجو نیز می‌توانند ملاحظه شوند.

7- مستطیل‌ها ـــ اِسپُرناگیا

یکهزار *مستطیل* جروسم به وسیلهٔ حیات پایین‌تر بومی سیارهٔ ستاد مرکزی اشغال شده‌اند، و در مرکز آنها ستاد مرکزی پهناور دایره‌ای شکل اسپُرناگیاها واقع شده است.

شما در جروسم به خاطر دستاوردهای کشاورزی اسپُرناگیاهای شگفت‌انگیز متحیر خواهید گشت. در آنجا زمین عمدتاً به منظور جلوه‌های زیباشناسانه و تزیینی کشت می‌شود. اسپُرناگیاها باغبانان مناظر طبیعی کرات ستاد مرکزی می‌باشند، و آنان در برخورد خویش با فضاهای باز جروسم هم نوآور و هم هنرمند می‌باشند. آنها در کار کشت زمین هم حیوانات و هم ماشین‌آلات مکانیکی بیشمار را به کار می‌گیرند. آنها در به کارگیری عوامل نیروی قلمرو خویش و نیز در استفاده از انواع بیشمار برادران پایین‌تر خویش از آفرینشهای پایین‌تر حیوانی که بسیاری از آنان در این کرات ویژه برای آنان فراهم شده‌اند، به گونه‌ای خردمندانه ماهرند. این نوع از حیات حیوانی اکنون عمدتاً به وسیلهٔ مخلوقات فراز یابندهٔ بینابینی از کرات تکاملی سرپرستی می‌شود.

در اسپُرناگیاها تنظیم کننده ساکن نیست. آنها از روانهای بقا یابنده برخوردار نیستند، اما از عمرهای طولانی بهره‌مند هستند، گاهی اوقات تا حد چهل تا پنجاه هزار سال استاندارد. تعداد آنان کثیر است، و آنها به کلیهٔ رسته‌های شخصیتهای جهان که به خدمت مادی نیازمندند خدمت فیزیکی ارائه می‌دهند.

اگر چه اسپُرناگیاها نه از روانهای بقا یابنده برخوردارند و نه آنها را به وجود خواهند آورد، گر چه از شخصیت برخوردار نیستند، با این وجود، به فردیتی شکل می‌دهند که می‌تواند تناسخ را تجربه کند. هنگامی که با گذشت زمان، بدنهای فیزیکی این مخلوقات بی‌نظیر به خاطر استفاده و کهولت فرسوده می‌شود، آفرینندگان آنان در تشریک مساعی با حاملین حیات، بدنهای جدیدی می‌سازند که اسپُرناگیاهای قدیم در آنها از نو سکونت برقرار می‌کنند.

در تمامی جهان نبادان اسپُرناگیاها تنها مخلوقاتی هستند که به این صورت یا صورتهای دیگر تناسخ را تجربه می‌کنند. آنها فقط نسبت به پنج ارواح اول یاور ذهن واکنش نشان می‌دهند. آنها نسبت به ارواح پرستش و خرد واکنش نشان نمی‌دهند. اما پنج یاور ذهن برابر است با یک کلیت یا ششمین سطح واقعیت، و این عامل است که به عنوان یک هویت تجربی بقا می‌یابد.

من در کار توصیف این مخلوقات سودمند و غیرعادی چیزی برای مقایسه ندارم، چرا که در کرات تکاملی هیچ حیوانی که با آنان قابل مقایسه باشد وجود ندارد. آنها که توسط حاملین حیات در شکل و وضعیت کنونی خود طرح‌ریزی شده‌اند موجودات تکاملی نیستند. آنها دو جنسی هستند و برای برآوردن احتیاجات یک جمعیت در حال رشد مطابق نیاز تولید مثل می‌کنند.

شاید به بهترین نحو بتوانم برای اذهان یورنشیا چیزی از طبیعت این مخلوقات زیبا و خادم بدین صورت القا کنم که آنها ترکیبی از خصوصیات یک اسب وفادار و یک سگ پرعاطفه را دارا می‌باشند و هوشی فراتر از بالاترین نوع شامپانزه را به نمایش می‌گذارند. و آنها با قضاوتی مبتنی بر استانداردهای فیزیکی یورنشیا، بسیار زیبا هستند. آنها از توجهی که توسط اقامت کنندگان کوتاه مدت مادی و نیمه مادی در کرات معماری شده به آنان نشان داده می‌شود بسیار قدردان هستند. آنها از دیدی برخوردارند که به آنان اجازه می‌دهد علاوه بر موجودات مادی، آفرینشهای مورانشیا، رسته‌های پایین‌تر فرشتگان، مخلوقات بینابینی، و برخی از رسته‌های پایین‌تر شخصیتهای روحی را نیز بشناسند. آنها پرستش بیکران را نمی‌فهمند و مفهوم جاودان را نیز درک نمی‌کنند، اما از طریق مهر به سروران خود به نیایشهای نمایان روحانی قلمروهای خود می‌پیوندند.

برخی بر این باورند که در یک عصر آیندهٔ جهان، این اسپُرناگیاهای وفادار از سطح حیوانی وجودشان خواهند گریخت و به یک سرنوشت ارزشمند تکاملی حاوی رشد تدریجی عقلانی و حتی نیل معنوی دست خواهند یافت.

8- مثلثهای جروسم

امور صرفاً محلی و روزانهٔ جروسم از یکصد *مثلث* هدایت می‌شود. این واحدها پیرامون ده ساختمان اعجاب‌آور که منزلگاه حکومت محلی جروسم است خوشه‌بندی شده‌اند. مثلثها به وسیلهٔ تصاویر دورنمای تاریخ ستاد مرکزی سیستم احاطه شده‌اند. در حال حاضر یک پاک شدگی بالغ بر بیش از دو مایل استاندارد در این بخش دایره‌ای شکل وجود دارد. این منطقه به دنبال پذیرش مجدد سِتانیا به خانوادهٔ کوکبه به حالت اولیهٔ خود باز خواهد گشت. هر آماده سازی برای این رخداد با فرامین میکائیل به انجام رسیده است، اما دادگاه قدمای ایامها داوری پیرامون امور شورش لوسیفر را هنوز به پایان نرسانیده است. سِتانیا تا زمانی که پناهگاه شورشیان بزرگ، موجودات آفریده شدهٔ بالایی که از نور به داخل تاریکی سقوط کرده‌اند، است، ممکن است به مشارکت کامل نُرلاشیادک باز نگردد.

هنگامی که سِتانیا بتواند به آغوش کوکبه باز گردد، آنگاه پذیرش مجدد کرات منزوی به خانوادهٔ سیستمِ سیارات مسکونی تحت بررسی قرار خواهد گرفت و این امر با بازگشت آنان به پیوند معنوی قلمروها همراه خواهد بود. اما اگر حتی یورنشیا به مدارهای سیستم بازگردد، شما هنوز از این واقعیت که تمامی سیستم شما تحت یک قرنطینهٔ نُرلاشیادک قرار دارد، و بخشاً از کلیهٔ سیستمهای دیگر جدا است، شرمنده خواهید بود.

اما در زمانی نه چندان دور، قضاوت پیرامون لوسیفر و همکاران او سیستم سِتانیا را به کوکبهٔ نُرلاشیادک باز خواهد گردانید، و متعاقباً یورنشیا و سایر کرات منزوی به مدارهای سِتانیا باز خواهند گشت، و مجدداً این کرات از امتیازات ارتباطات بین سیاره‌ای و پیوند بین سیستمی بهره‌مند خواهند گشت.

برای شورشیان و شورش پایانی فرا خواهد رسید. فرمانروایان متعال بخشنده و شکیبا هستند، اما قانون شرارت تغذیه شدهٔ تعمدی به طور جهانی و بدون خطا اجرا می‌شود. ”جزای گناه مرگ است“ — محو و نابودی ابدی.

[عرضه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 47

هفت کرات قصر

هنگامی که پسر آفریننده در یورنشیا بود، از "بسیاری قصرها در جهان پدر" سخن گفت. از یک نظر مشخص، کلیهٔ پنجاه و شش کراتی که به دور جروسم در حال گردشند به کار تربیت فرهنگی گذرای انسانهای در حال فراز تخصیص یافته‌اند، اما هفت اقمار کرهٔ شمارهٔ یک به طور مشخص‌تر به عنوان کرات قصر شناخته شده‌اند.

کرهٔ گذار شمارهٔ یک که ستاد مرکزی گروه پایان دهندگان می‌باشد و به سِتانیا تخصیص یافته، خود کاملاً به طور انحصاری به فعالیتهای فراز یابندگان اختصاص یافته است. این کره اکنون به عنوان ستاد مرکزی برای بیش از یکصد هزار گروه از پایان دهندگان به کار گرفته می‌شود، و در هر یک از این گروهها یکهزار موجود جلال یافته وجود دارد.

هنگامی که یک سیستم در نور و حیات استقرار می‌یابد، و به تدریج که کرات قصر یک به یک دیگر به عنوان ایستگاههای آموزشی انسانی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، توسط جمعیت رو به افزایش پایان دهندگان که در این سیستمهای قدیمی‌تر و بسیار کمال یافته‌تر انباشته می‌شوند، تصاحب می‌شوند.

هفت کرات قصر تحت سرپرستی سرپرستان مورانشیا و ملک صادقها قرار دارند. یک فرماندار عامل در هر کره وجود دارد که مستقیماً در برابر فرمانروایان جروسم مسئول است. آشتی دهندگان یوورسا در هر یک از کرات قصر دارای ستاد هستند، در حالی که در مجاورت آنان میعادگاه محلی مشاوران تکنیکی قرار دارد. مدیران بازگشت و هنروران سماوی در هر یک از این کرات ستاد گروهی دارند. اِسپیرانگاها از کرهٔ قصر شمارهٔ دو به بعد عمل می‌کنند، در حالی که تمامی هفت کرات، در اشتراک با سایر سیارات انتقالی - فرهنگی و کرهٔ ستاد مرکزی، مملو از اسپُرناگیاهای متعلق به آفرینش استاندارد می‌باشند.

1- کرهٔ پایان دهندگان

اگر چه فقط پایان دهندگان و برخی گروههای کودکان نجات یافته و سرپرستان آنان ساکن کرهٔ انتقالی شمارهٔ یک می‌باشند، برای سرگرمی کلیهٔ طبقات موجودات روحی، انسانهای انتقالی، و

دیدار کنندگان دانشجو تدارک دیده شده است. اسپُرناگیاها که در کلیهٔ این کرات عمل می‌کنند، برای تمامی موجوداتی که بتوانند بشناسند میزبانان مهمان‌نوازی هستند. آنها یک احساس مبهم در رابطه با پایان دهندگان دارند اما نمی‌توانند آنان را ببینند. آنها باید بیشتر همانطور که شما در حالت فیزیکی کنونی خود به فرشتگان نگاه می‌کنید، به پایان دهندگان بنگرند.

اگر چه کرهٔ پایان دهندگان کره‌ای با زیبایی بدیع فیزیکی و تزیین خارق‌العادهٔ مورانشیا است، منزلگاه بزرگ روحی که در مرکز فعالیتها واقع شده، معبد پایان دهندگان، برای دید غیرمسلح مادی یا دید اولیهٔ مورانشیا مرئی نیست. اما تغییر دهندگان انرژی قادرند بسیاری از این واقعیتها را برای انسانهای در حال فراز مرئی سازند، و گاه به گاه آنها بدین گونه عمل می‌کنند، مثل مواقع اجتماعات درسی دانشجویان کرهٔ قصر در این کرهٔ فرهنگی.

در سراسر تجربهٔ کرهٔ قصر، شما از جهتی نسبت به حضور برادران جلال یافتهٔ خود که مسیر نیل به بهشت را می‌پیمایند از نظر روحی آگاهید، اما هر چند گاه یکبار، این بسیار طراوت بخش است که آنها را آنطور که در استقرارگاههای خود عمل می‌کنند عملاً مشاهده نمایید. شما به طور خود انگیخته پایان دهندگان را نخواهید دید، تا این که دید واقعی روحی کسب کنید.

در اولین کرهٔ قصر کلیهٔ بقا یافتگان باید الزامات کمیسیون پدر - مادری را از سیارات بومی خویش بگذرانند. کمیسیون کنونی یورنشیا شامل دوازده زوج پدر و مادر جدید الورود است که در پرورش سه فرزند یا بیشتر تا سن بلوغ تجربهٔ انسانی داشته‌اند. خدمت در این کمیسیون نوبتی است و به عنوان یک قاعده فقط ده سال است. تمامی کسانی که نتوانند الزامات اعضای این کمیسیون را در تجربهٔ پدرانه و مادرانهٔ خویش برآورده سازند باید علاوه بر آن از طریق خدمت در منازل پسران ماتریال در جروسم یا بخشاً در مهد کودک آزمایشی در کرهٔ پایان دهندگان کسب صلاحیت کنند.

اما صرف نظر از تجربهٔ پدرانه و مادرانه، به والدین کرهٔ قصر که در مهد کودک آزمایشی فرزندان در حال رشد دارند، هر فرصتی داده می‌شود که با سرپرستان مورانشیایی این فرزندان پیرامون تعلیم و آموزش آنان تشریک مساعی کنند. این پدران و مادران اجازه دارند تا سالی چهار بار برای دیدار به آنجا سفر کنند. و در میان تمامی دوران فراز، این یکی از زیباترین صحنه‌های متأثر کننده است که پدران و مادران کرهٔ قصر را در مواقع دیدارهای متناوب آنان از کرهٔ پایان دهندگان در حال در آغوش گرفتن فرزندان مادی خود مشاهده نمایید. در حالی که ممکن است یکی از والدین یا هر دو، یک کرهٔ قصر را جلوتر از فرزند ترک کنند، آنها غالب اوقات برای یک دوران هم دوره هستند.

هیچ انسان در حال فراز نمی‌تواند از تجربهٔ پرورش فرزندان — متعلق به خود یا دیگران — چه در کرات مادی یا متعاقباً در کرهٔ پایان دهندگان و یا در جروسم بگریزد. پدران باید از میان این تجربهٔ ضروری عبور کنند، درست همانطورکه مادران قطعاً باید چنین کنند. این یک پندار تأسف‌آور و غلط مردمان امروزی یورنشیا است که پرورش کودک عمدتاً وظیفهٔ مادران است.

کودکان همانقدر به پدران نیازمندند که به مادران، و پدران همانقدر به این تجربهٔ پدرانه و مادرانه نیازمندند که مادران.

2- مهد کودک آزمایشی

مدارس دریافت اطفال سِتانیا در کرهٔ پایان دهندگان، اولین کره از کرات انتقالی - فرهنگی جروسم، واقع شده‌اند. این مدارس پذیرش اطفال، مؤسساتی هستند که به پرورش و آموزش فرزندان زمان تخصیص یافته‌اند، و این شامل آنهایی است که پیش از کسب وضعیت فردی در اسناد جهان در کرات تکاملی فضا مرده‌اند. در صورت بقای یک یا هر دو والدین چنین کودکی، نگاهبان سرنوشت، فرشتهٔ کروب همکار خود را به عنوان سرپرست هویت بالقوهٔ کودک برمی‌گزیند و مسئولیت تحویل این روان تکامل نیافته به دستان آموزگاران کرهٔ قصر در مهد کودکهای آزمایشی کرات مورانشیا را به عهدهٔ فرشتهٔ کروب محول می‌کند.

همین فرشتگان رها شدهٔ کروب هستند که به عنوان آموزگاران کرات قصر، تحت سرپرستی ملک صادقها، چنین تسهیلات گستردهٔ آموزشی را برای آموزش صغیران تحت آزمایش پایان دهندگان حفظ می‌کنند. این صغیران پایان دهندگان، این اطفال انسانهای در حال فراز، همیشه به صورت همان وضعیت دقیق فیزیکی خود در لحظهٔ مرگ، به جز پتانسیل تولید مثل، در جسم ظاهر می‌شوند. این بیدار کردن در لحظهٔ دقیق ورود والدین به اولین کرهٔ قصر رخ می‌دهد. و سپس به این کودکان، به همان صورت که هستند، هر فرصتی داده می‌شود که راه آسمانی را انتخاب نمایند، درست همانطور که در کراتی که مرگ نابهنگام دوران زندگانی آنان را پایان داد، دست به چنین انتخابی می‌زدند.

در کرهٔ مهد کودک، مخلوقاتِ تحت آزمایش بر طبق داشتن یا نداشتن تنظیم کننده گروه‌بندی می‌شوند، زیرا تنظیم کنندگان درست مثل هنگام بودن در کرات زمان می‌آیند تا در این کودکان مادی سکنی گزینند. کودکان اعصار پیش از تنظیم کننده در خانواده‌های پنج نفره تحت مراقبت قرار می‌گیرند، و سنینی بین یک سال تا زیر تقریباً پنج سال یا آن سنی که تنظیم کننده وارد می‌شود دارند.

در کرات در حال تکامل تمامی کودکانی که از تنظیم کننده برخوردارند اما پیش از مرگ پیرامون مسیر زندگی بهشت دست به یک انتخاب نزده‌اند نیز در کرهٔ پایان دهندگان سیستم از نو در جسم ظاهر می‌شوند. آنها در آنجا به همین ترتیب در خانواده‌های پسران ماتریال و یاران آنها بزرگ می‌شوند، همانطور که آن خردسالان از راه رسیدهٔ فاقد تنظیم کننده چنین می‌کنند، اما آنان بعد از رسیدن به سن لازمِ انتخاب اخلاقی متعاقباً ناصحان اسرارآمیز را دریافت خواهند نمود.

در کرهٔ پایان دهندگان، کودکان و جوانانی که تنظیم کننده در آنان ساکن است نیز در خانواده‌های پنج نفره بزرگ می‌شوند و سنینی بین شش تا چهارده سال دارند. این خانواده‌ها تقریباً شامل فرزندانی هستند که سنین آنان شش، هشت، ده، دوازده، و چهارده سال است. در هر زمان بعد از

شانزده سالگی، اگر انتخاب نهایی انجام گرفته باشد، آنها به اولین کرهٔ قصر انتقال می‌یابند و صعود بهشتی خود را آغاز می‌کنند. برخی پیش از این سن دست به انتخاب می‌زنند و به کرات صعود می‌روند، اما تعداد بسیار اندکی از فرزندان زیر شانزده سال، آنطور که با استانداردهای یورنشیا برآورد می‌شود، در کرات قصر یافت خواهند شد.

سرافیمهای نگاهبان همانطور که در سیارات تکاملی به لحاظ معنوی به انسانها خدمت روحانی می‌کنند، از این جوانان در مهد کودک آزمایشی در کرهٔ پایان دهندگان پرستاری می‌کنند. در عین حال اسپُرناگیاهای وفادار نیازهای فیزیکی انسانها را برطرف می‌نمایند. و بدین ترتیب این فرزندان در کرهٔ انتقالی بزرگ می‌شوند، تا این که زمانی انتخاب نهایی خود را به عمل آورند.

هنگامی که حیات مادی دوران خود را به سر آورد، اگر هیچ انتخابی برای حیات فرازگرایانه انجام نگرفته باشد، یا اگر این فرزندان زمان صریحاً بر علیه مسیر ماجراجویانهٔ هاونا تصمیم بگیرند، مرگ به طور اتوماتیک دوران زندگانی آزمایشی آنان را خاتمه می‌دهد. هیچ قضاوتی در این موارد وجود ندارد. از چنین مرگ دومی هیچ برخاستن از مرگ وجود ندارد. آنان به سادگی طوری می‌شوند که گویا وجود نداشته‌اند.

اما اگر آنان مسیر کمال بهشتی را برگزینند، فوراً برای انتقال به اولین کرهٔ قصر آماده می‌شوند. در آنجا بسیاری از آنان به موقع می‌رسند تا به والدین خود در صعود به هاونا بپیوندند. این روانهای نجات یافتهٔ دارای منشأ انسانی پس از عبور از میان هاونا و دستیابی به خدایان، شهروندی فرازگرای دائم بهشت را تشکیل می‌دهند. این فرزندان که از تجربهٔ ارزشمند و ضروری تکاملی در کرات زادگاه انسانی محروم بوده‌اند برای ورود به سپاه نهایت فرا خوانده نمی‌شوند.

3- اولین کرهٔ قصر

در کرات قصر بقا یافتگانِ انسانیِ از مرگ برخاسته زندگی خود را در همان نقطه‌ای که به واسطهٔ مرگ قطع گردید از سر می‌گیرند. هنگامی که شما از یورنشیا به اولین کرهٔ قصر می‌روید، تغییر قابل ملاحظه‌ای مشاهده خواهید کرد، اما اگر از یک کرهٔ نرمالتر و پیشرفته‌تر زمان آمده بودید، به سختی تفاوتی می‌دیدید، به جز این واقعیت که از بدن متفاوتی برخوردار هستید. جسمِ حاوی گوشت و خون در کرهٔ زادگاه پشت سر گذاشته شده است.

درست در مرکز کلیهٔ فعالیتها در اولین کرهٔ قصر، تالار تجدید حیات، معبد عظیم مونتاژ شخصیت قرار دارد. این ساختمان غول‌آسا شامل میعادگاه مرکزی فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت، تنظیم کنندگان فکر، و فرشتگان اعظم تجدید حیات می‌باشد. حاملین حیات نیز در زنده ساختن مردگان با این موجودات آسمانی کار می‌کنند.

نسخه‌های ذهن انسانی و الگوهای فعال ذهن مخلوق آنطور که از سطوح ماتریال به معنوی تغییر شکل می‌دهند، دارایی منحصر به فرد تنظیم کنندگان جدا شدهٔ فکر می‌باشند. این عوامل روحی شدهٔ ذهن، حافظه، و شخصیت مخلوق، برای همیشه بخشی از این تنظیم کنندگان هستند. بافت ذهنی مخلوق و پتانسیلهای غیرفعال هویت، در روان مورانشیا که به فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت سپرده شده است، حاضر هستند. و این پیوند دادن دوبارهٔ روان مورانشیایی تحت سرپرستی فرشتگان سراف، و روح - ذهن تحت سرپرستی تنظیم کننده است که شخصیت مخلوق را از نو مونتاژ می‌سازد و برخاستن از مرگ را برای یک بقا یافتهٔ خفته موجب می‌شود.

بدین ترتیب اگر یک شخصیت انتقالی متعلق به منشأ انسانی هرگز از نو مونتاژ نشود، عناصر روحی مخلوق بقا نیافتهٔ انسانی برای ابد به عنوان جزئی از عطیهٔ منحصر به فرد تجربی تنظیم کنندهٔ پیشین ساکن در فرد تداوم می‌یابد.

از معبد حیات نو هفت شاخهٔ جانبی، تالارهای رستاخیز نژادهای انسانی، امتداد می‌یابند. هر یک از این ساختمانها به مونتاژ یکی از هفت نژاد زمان تخصیص یافته است. یکصد هزار اتاق شخصی زنده سازی در هر یک از این هفت شاخه که به تالارهای دایره‌ای شکل تجمع منتهی می‌شود، وجود دارند. این تالارها به عنوان اتاقهای بیدار سازیِ تا یک میلیون فرد مورد استفاده واقع می‌شوند. این تالارها به وسیلهٔ اتاقهای تجمع شخصیتهای نژادهای مختلط کرات نرمال پس از نسل آدم احاطه شده‌اند. صرف نظر از تکنیکی که ممکن است در تک تک کرات زمان در ارتباط با رستاخیزهای ویژه یا اعطایی مورد استفاده واقع شود، مونتاژ مجدد واقعی و آگاهانهٔ شخصیت واقعی و کامل در تالارهای رستاخیز مَنسونیای شمارهٔ یک صورت می‌گیرد. در سراسر ابدیت، شما تأثیرات عمیق خاطرهٔ اولین مشاهدات خود را از این بامدادهای رستاخیز به یاد خواهید آورد.

شما از تالارهای رستاخیز به ناحیهٔ ملک صادق رهسپار می‌شوید و در آنجا اقامت دائم می‌یابید. سپس وارد یک آزادی شخصی ده روزه می‌شوید. شما آزادید نزدیکترین همسایگی منزل جدید خود را سیاحت کنید و خود را با برنامه‌ای که فوراً در پیش است آشنا سازید. شما همچنین وقت دارید که میل خود را با رجوع به دفتر ثبت ارضاء نمایید و به دیدار یاران و بستگان خود و سایر دوستان زمینی که ممکن است پیش از شما به این کرات آمده باشند بروید. شما در پایان دورهٔ ده روزهٔ استراحت خود، دومین مرحله را در سفر بهشت آغاز می‌کنید، چرا که کرات قصر کرات واقعی آموزشی هستند، نه صرفاً سیارات نگاهداری.

در کرهٔ شمارهٔ یک قصر (یا کرهٔ دیگر، در حالت برخورداری از وضعیت پیشرفته) شما آموزش عقلانی و تکامل معنوی خویش را دقیقاً در سطحی که به واسطهٔ مرگ قطع گردید از سر می‌گیرید. بین زمان مرگ در سیاره یا انتقال و تجدید حیات در کرهٔ قصر، انسان فانی صرف نظر از تجربه نمودن واقعیت بقا، مطلقاً هیچ چیز به دست نمی‌آورد. شما درست در جایی که در اینجا زندگی را ترک می‌کنید، در آنجا شروع می‌کنید.

تقریباً تمامی تجربهٔ کرهٔ شمارهٔ یک قصر به رفع کمبودها مربوط می‌شود. بقا یافتگانی که به این اولین کره از کرات نگاهداری وارد می‌شوند، چنان نقایص بسیار و متنوعی از کاراکتر مخلوق و نقصانهای تجربهٔ انسانی را نشان می‌دهند که فعالیتهای عمدهٔ دنیای آنها با تصحیح و درمان این میراثهای چندگانهٔ زندگی در جسم در کرات تکاملی مادی زمان و مکان اشغال می‌شود.

اقامت موقت در کرهٔ شمارهٔ یک قصر طوری طراحی شده است که بقا یافتگان انسانی را حداقل تا وضعیت پس از اعطای آدم در کرات تکاملی نرمال رشد و نمو دهد. البته از نظر معنوی دانشجویان کرهٔ قصر بسیار پیشرفته‌تر از چنین وضعیت صرف تکامل بشری هستند.

اگر شما در کرهٔ شمارهٔ یک قصر نگاه داشته نشوید، در پایان ده روز به خواب انتقال فرو رفته و رهسپار کرهٔ شمارهٔ دو خواهید شد و بعد از آن به همین ترتیب هر ده روز پیش می‌روید تا این که به کره‌ای که برایتان تعیین شده برسید.

مرکز هفت دایرهٔ اصلیِ مدیریتِ اولین کرهٔ قصر به وسیلهٔ معبد یاران مورانشیا، راهنمایان شخصی تخصیص یافته به انسانهای فراز یابنده، اشغال شده است. این یاران از فرزندان روح مادر جهان محلی می‌باشند، و در کرات مورانشیای سِتانیا چندین میلیون نفر از آنان وجود دارند. صرف نظر از آنهایی که به صورت یاران گروهی تعیین شده‌اند، شما با تفسیر کنندگان و مترجمان، مسئولین ساختمان، و سرپرستان گشت و گذار کار زیادی خواهید داشت. و تمامی این یاران با آنهایی که با تکوین عوامل شخصیتی ذهن و روح شما در درون بدن مورانشیا سر و کار دارند، همکاری زیادی دارند.

همینطور که شما در اولین کرهٔ قصر شروع می‌کنید، به هر گروه یکهزار نفره از انسانهای فراز یابنده یک یار مورانشیا اختصاص می‌یابد، اما به تدریج که از میان هفت کرات قصر پیش می‌روید، با تعداد بیشتری مواجه خواهید شد. این موجودات زیبا و چند هنره، یاران همدم و راهنمایان گیرایی هستند. آنها آزادند که افراد و گروههای برگزیده را به هر یک از کرات گذار فرهنگی و نیز کرات اقمار آنها همراهی نمایند. آنها راهنمایان سفر گردشی و یاران اوقات فراغت تمامی انسانهای در حال فراز هستند. آنها اغلب گروههای بقا یافته را در دیدارهای متناوب به جروسم همراهی می‌کنند، و در هر روزی که آنجا هستید، می‌توانید به بخش ثبت نام پایتخت سیستم بروید و انسانهای در حال فراز از تمامی هفت کرات قصر را ملاقات نمایید، چرا که آنها بین منزلگاههای خود و ستاد مرکزی سیستم آزادانه رفت و آمد می‌کنند.

4- دومین کرهٔ قصر

در این کره است که شما به طور کاملتر به حیات منسونیا وارد می‌شوید. گروه‌بندیهای حیات مورانشیا شروع به شکل گرفتن می‌کنند؛ گروههای کاری و سازمانهای اجتماعی شروع به کار می‌کنند، اجتماعات ابعاد رسمی می‌یابند، و انسانهای پیشرو نظمهای اجتماعی و ترتیبات دولتی نوینی را آغاز می‌کنند.

بقا یافتگانِ با روح پیوند خورده، کرات قصر را در اشتراک با انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافتهٔ در حال فراز اشغال می‌کنند. در حالی که انواع گوناگون حیات آسمانی فرق می‌کنند، آنها تماماً دوستانه و برادرانه هستند. در کلیهٔ کرات فراز، شما هیچ چیز قابل مقایسه با عدم تحمل بشری و تبعیضات بی‌ملاحظهٔ سیستمهای طبقاتی را نخواهید یافت.

همینطور که شما کرات قصر را یک به یک رو به بالا در می‌نوردید، آنها با فعالیتهای مورانشیایی بقا یافتگان پیشرو شلوغتر می‌شوند. شما به تدریج که جلو می‌روید، اشکال بیشتر و بیشتری از جروسم را که به کرات قصر اضافه شده‌اند خواهید شناخت. دریای بلور در دومین منسونیا خود را پدیدار می‌سازد.

در هنگام هر پیشروی از یک کرهٔ قصر به دیگری، یک بدن به تازگی ساخته شده و به طرز مناسب تطبیق یافتهٔ مورانشیایی به دست می‌آید. شما با انتقال سرافی به خواب می‌روید، و در تالارهای رستاخیز با بدن جدید اما تکامل نیافته بیدار می‌شوید، بیشتر مثل آن هنگامی که برای اولین بار در کرهٔ شمارهٔ یک قصر وارد شدید، به جز این که تنظیم کنندهٔ فکر در طی این خوابهای عبوری میان کرات قصر شما را ترک نمی‌کند. شما بعد از این که به یکباره از کرات تکاملی به اولین کرهٔ قصر عبور می‌کنید، شخصیتتان دست نخورده باقی می‌ماند.

همینطور که شما به حیات مورانشیا فراز می‌یابید، حافظهٔ تنظیم کنندهٔ شما به طور کامل دست نخورده باقی می‌ماند. آن پیوندهای ذهنی که کاملاً حیوانی و تماماً مادی بودند، طبعاً با مغز فیزیکی از میان رفتند، اما هر چیز از حیات ذهنی شما که ارزنده بود، و ارزش بقا داشت، به وسیلهٔ تنظیم کننده کپیه‌برداری شده و به عنوان بخشی از حافظهٔ شخصی تماماً طی دوران فراز حفظ می‌شود. شما همینطور که از یک کرهٔ قصر به دیگری و از یک بخش از جهان به دیگری — حتی به بهشت — پیش می‌روید نسبت به کلیهٔ تجارب ارزندهٔ خویش آگاه خواهید بود.

اگر چه شما دارای بدنهای مورانشیا هستید، در تمامی این هفت کرات به خوردن، آشامیدن، و استراحت ادامه می‌دهید. شما نوع مورانشیایی غذا را می‌خورید، یک نوع انرژی زنده که در کرات ماتریال ناشناخته است. خوراک و آب هر دو به طور کامل در بدن مورانشیا مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ هیچ مادهٔ زاید باقیمانده وجود ندارد. درنگ کنید تا این امر را مورد ملاحظه قرار دهید: منسونیای شمارهٔ یک کره‌ای بسیار مادی است، و دوران اولیهٔ نظام مورانشیا را عرضه می‌دارد. شما هنوز یک موجود نزدیک به بشر هستید و از دیدگاههای محدود حیات انسانی زیاد دور نیستید، اما هر کره پیشرفتی قطعی آشکار می‌سازد. از کره به کره شما کمتر مادی، بیشتر عقلانی، و اندکی بیشتر روحی می‌شوید. پیشرفت معنوی در سه‌تای آخر این هفت کرات پیشرفته از همه بیشتر است.

نقصانهای بیولوژیک عمدتاً در اولین کرهٔ قصر جبران شدند. در آنجا کاستیهای تجربیات سیاره‌ایِ مربوط به حیات جنسی، پیوند خانوادگی، و کارکرد پدرانه و مادرانه یا تصحیح شدند یا برای اصلاح در آینده در میان خانواده‌های پسران ماتریال در جروسم مورد برنامه‌ریزی قرار گرفتند.

منسونیای شمارهٔ دو به طور مشخص‌تر برطرف ساختن کلیهٔ حالات تضاد عقلانی و درمان کلیهٔ تنوعات عدم هماهنگی ذهنی را تأمین می‌سازد. تلاش برای استاد شدن در مفهوم موتای مورانشیا که در اولین کرهٔ قصر آغاز گشت در اینجا با جدیت بیشتر ادامه می‌یابد. پیشرفت در منسونیای شمارهٔ دو با وضعیت عقلانیِ فرهنگ عصر بعد از پسر مجیستریال در کرات تکاملی ایده‌آل قابل مقایسه است.

5- سومین کرهٔ قصر

منسونیای سوم ستاد مرکزی آموزگاران کرهٔ قصر است. اگر چه آنان در کلیهٔ هفت کرات قصر عمل می‌کنند، ستاد مرکزی گروهی آنها در مرکز دوایر مدرسه‌ای کرهٔ شمارهٔ سه قرار دارد. میلیونها تن از این آموزگاران در کرات قصر و کرات بالاتر مورانشیا وجود دارند. این فرشتگان پیشرفته و جلال یافتهٔ کروب، از کرات قصر تا آخرین کرهٔ آموزش فراز یابندگان جهان محلی، به عنوان آموزگاران مورانشیا خدمت می‌کنند. هنگامی که زمان خداحافظی نزدیک می‌شود، وقتی که با جهان مبدأ خود — حداقل برای چند دوره — خداحافظی می‌کنید، هنگامی که برای انتقال به کرات پذیرشی ناحیهٔ فرعی ابرجهان در پوشش سرافیمی قرار می‌گیرید، آنها در میان آخرینهایی خواهند بود که به گونه‌ای عاطفی با شما وداع خواهند گفت.

هنگام اقامت موقت در اولین کرهٔ قصر، شما اجازه دارید از اولین کرات انتقالی، ستاد مرکزی پایان دهندگان و مهد کودک آزمایشی سیستم برای پرورش کودکان رشد نیافتهٔ تکاملی، دیدار کنید. هنگامی که شما به منسونیای شمارهٔ دو وارد می‌شوید، اجازه می‌یابید که مرتباً از کرهٔ انتقالی شمارهٔ دو دیدار کنید. در آنجا ستاد مرکزی سرپرست مورانشیا برای تمامی سِتانیا و مدارس آموزشی برای انواع متنوع مورانشیا واقع شده‌اند. هنگامی که شما به کرهٔ شمارهٔ سهٔ قصر می‌رسید، بلافاصله اجازه می‌یابید که از سومین کرهٔ انتقالی، ستاد مرکزی انواع فرشتگان و کانون مدارس متنوع آموزشی آنان در سیستم دیدن کنید. برای انسانهای پیشرو دیدار کردن از جروسم از این کره به طور فزاینده سودمند و بسیار جالب توجه است.

منسونیای سوم، برای تمامی آنهایی که پیش از رهایی از جسم در کرات بومی انسانی به معادلِ این دوایر فرهنگی دست نیافته‌اند، یک کرهٔ پیشرفت بزرگ شخصی و اجتماعی است. در این کره کار مثبت‌تر آموزشی آغاز شده است. طبیعت آموزش دو کرهٔ اول قصر بیشتر پیرامون کمبودها — چیزهای منفی — است. آن به افزودن تجربهٔ حیات در جسم مربوط است. در این کرهٔ سوم قصر، بقا یافتگان به راستی فرهنگ پیشرفتهٔ مورانشیایی خود را شروع می‌کنند. مقصود اصلی این آموزش، افزایش فهم ارتباط موتای مورانشیا و منطق انسانی، هماهنگی موتای مورانشیا و فلسفهٔ بشری است. انسانهای بقا یافته اکنون بینش عملی از متافیزیک حقیقی به دست می‌آورند. این مقدمهٔ واقعی درک هوشمندانهٔ معانی کیهانی و ارتباط متقابل جهانی است. فرهنگ سومین کرهٔ قصر طبیعتی شبیه به عصر پس اعطاییِ پسر در یک سیارهٔ مسکونی نرمال دارد.

6- چهارمین کرهٔ قصر

هنگامی که شما به چهارمین کرهٔ قصر وارد می‌شوید، به خوبی به مسیر زندگانی مورانشیا وارد شده‌اید. شما مسیری طولانی را از وجود اولیهٔ مادی طی کرده‌اید. اکنون به شما اجازه داده می‌شود که از کرهٔ انتقالی شمارهٔ چهار دیدن کنید و در آنجا با ستاد مرکزی و مدارس آموزشی ابرفرشتگان، شامل ستارگان تابناک عصر، آشنا شوید. از طریق کارهای خوب این ابرفرشتگان چهارمین کرهٔ انتقالی، دیدار کنندگان مورانشیا قادر می‌شوند در طول دیدارهای مرتب از جروسم، به انواع گوناگون پسران خداوند بسیار نزدیک شوند، زیرا همینطور که انسانهای پیشرونده این دیدارهای مکرر را از کرهٔ ستاد مرکزی به عمل می‌آورند، بخشهای جدید پایتخت سیستم به تدریج به روی آنها گشوده می‌شود. شکوه و عظمتهای جدیدی تدریجاً در برابر اذهان رو به توسعهٔ این فراز یابندگان هویدا می‌شود.

در منسونیای چهارم فرد فراز یابنده جای خود را در کار گروهی و کارکردهای طبقه‌بندی شدهٔ حیات مورانشیا به طور شایسته‌تر پیدا می‌کند. در اینجا قدردانی فزاینده‌ای از پخش برنامه‌ها و سایر فازهای فرهنگ و پیشرفت جهان محلی در فراز یابندگان به وجود می‌آید.

در طول دورهٔ آموزشی در کرهٔ شمارهٔ چهار است که انسانهای در حال فراز به راستی به الزامات و شادیهای حیات حقیقی اجتماعی مخلوقات مورانشیا برای اولین بار آشنا می‌شوند. و برای مخلوقات تکاملی به راستی این یک تجربهٔ جدید است که در فعالیتهای اجتماعی که نه مبتنی بر بزرگنمایی شخصی و نه شیفتگی خود طلبانه می‌باشد، شرکت کنند. یک نظم اجتماعی جدید عرضه می‌شود، نظمی که مبتنی بر همسازی فهیمانهٔ قدردانی متقابل، محبت عاری از خود خواهیِ خدمت متقابل و انگیزهٔ عالیِ فهم یک سرنوشت مشترک و متعالی — هدف بهشتی کمال پرستش‌آمیز و الهی — می‌باشد. فراز یابندگان همگی نسبت به خدا شناسی، خدا آشکارسازی، خدا جویی، و خدا یابی، خود آگاه می‌شوند.

فرهنگ عقلانی و اجتماعی این چهارمین کرهٔ قصر با حیات ذهنی و اجتماعی عصر پس از پسر آموزگار در سیارات دارای تکامل نرمال قابل مقایسه است. وضعیت معنوی بسیار پیشرفته‌تر از چنین اعطای انسانی است.

7- پنجمین کرهٔ قصر

انتقال به پنجمین کرهٔ قصر نمایانگر یک گام عظیم به جلو در حیات یک پیشگام مورانشیا است. تجربه در این کره یک پیش مزهٔ واقعی حیات جروسم است. در اینجا شما شروع به درک سرنوشت والای کرات وفادار تکاملی می‌کنید، زیرا آنها ممکن است در طول تکامل طبیعی سیاره‌ای خود به طور عادی به این مرحله پیشرفت کنند. فرهنگ این کرهٔ قصر به طور کلی مشابه فرهنگ عصر اولیهٔ نور و حیات در سیارات پیشرفت نرمال تکاملی است. و از این امر شما می‌توانید بفهمید چرا چنین است که انواع موجودات بسیار با فرهنگ و پیشرفته که گاهی اوقات در این کرات پیشرفتهٔ تکاملی ساکنند از عبور از یک کرهٔ قصر یا بیشتر یا حتی تمامی کرات قصر معاف هستند.

پس از این که در زبان جهان محلی استاد شدید، پیش از ترک چهارمین کرهٔ قصر، اکنون زمان بیشتری به فراگیری کامل زبان یوورسا تا آخرین حد اختصاص می‌دهید، تا پیش از ورود به جروسم با وضعیت اقامتی، در هر دو زبان متبحر شوید. کلیهٔ انسانهای در حال فراز از ستاد مرکزی سیستم تا هاونا دو زبانه هستند. و سپس فقط لازم است واژه‌های ابرجهان بسط داده شود، و باز برای اقامت در بهشت بسط بیشتری لازم است.

به دنبال ورود به منسونیای شمارهٔ پنج، رهنورد اجازه می‌یابد که به کرهٔ انتقالی شمارهٔ منطبق بر آن، ستاد مرکزی پسران، دیدار نماید. در اینجا انسان فراز یابنده شخصاً با گروههای گوناگون فرزندی الهی آشنا می‌شود. او راجع به این موجودات والا شنیده است و از پیش آنها را در جروسم ملاقات کرده است، اما اکنون به راستی آنها را می‌شناسد.

در منسونیای پنجم شما شروع به شناخت کرات مطالعاتی کوکبه می‌کنید. در اینجا شما با اولین آموزگارانی دیدار می‌کنید که شروع به آماده سازی شما برای اقامت موقت در کوکبه می‌کنند. قدر بیشتری از این آماده سازی در کرات شش و هفت ادامه می‌یابد، در حالی که مراحل نهایی در ناحیهٔ انسانهای در حال فراز در جروسم انجام می‌پذیرد.

یک تولد واقعی آگاهی کیهانی در منسونیای شمارهٔ پنج صورت می‌گیرد. شما دارید ذهنیت جهانی می‌یابید. این به راستی یک زمان افقهای بسط یابنده است. اذهان بسط یابندهٔ انسانهای در حال فراز به این پی می‌برند که سرنوشتی شگفت‌انگیز و باشکوه، آسمانی، و الهی در انتظار کلیهٔ کسانی است که صعود تدریجی به بهشت را تکمیل می‌کنند. این سرنوشتی است که با کار طاقت فرسا ولی با شادمانی بسیار و فرخندگی آغاز شده است. در حدود این نقطه، انسان حد متوسط فراز یابنده شروع به بروز با حسن نیت شور و شوق تجربی برای صعود به بهشت می‌کند. مطالعه داوطلبانه، خدمت عاری از خود خواهی طبیعی، و پرستش خود انگیخته می‌شود. یک خصیصهٔ واقعی مورانشیا در حال شکوفایی است؛ یک مخلوق واقعی مورانشیا در حال به وجود آمدن است.

8- ششمین کرهٔ قصر

اقامتگران موقت در این کره اجازه دارند از کرهٔ انتقالی شمارهٔ شش دیدار کنند. در آنجا آنها پیرامون ارواح والای ابرجهان بیشتر می‌آموزند، گر چه قادر نیستند بسیاری از این موجودات آسمانی را ببینند. در اینجا آنها همچنین اولین دروس خود را در مسیر زندگانی روحی آتی که بلافاصله به دنبال فارغ‌التحصیلی از آموزش مورانشیای جهان محلی می‌آید فرا می‌گیرند.

دستیار فرمانروای سیستم مکرراً از این کره دیدار می‌کند، و آموزش اولیه در تکنیک ادارهٔ جهان در اینجا شروع می‌شود. اولین دروسی که در بر گیرندهٔ امور یک جهان کامل است اکنون داده می‌شوند.

این یک عصر تابناک برای انسانهای در حال فراز است و معمولاً شاهد پیوند کامل ذهن بشری و تنظیم کنندهٔ الهی است. به طور بالقوه، این پیوند ممکن است پیشتر انجام شده باشد، اما هویت واقعی ثمربخش بسیاری اوقات تا زمان اقامت موقت در پنجمین یا حتی ششمین کرهٔ قصر به دست نمی‌آید.

پیوند روان فناناپذیرِ در حال تکامل با تنظیم کنندهٔ جاودان و الهی از طریق فراخوانی سرافی ابرفرشتهٔ سرپرست برای بقا یافتگان برخاسته از مرگ و ابرفرشتهٔ ثبت اسناد برای آنهایی که در روز سوم مورد قضاوت واقع می‌شوند اعلام می‌شود. و سپس، در حضور یاران مورانشیاییِ چنین بقا یافته‌ای، این پیام‌آورانِ تأیید چنین سخن می‌گویند: ”این یک فرزند عزیزی است که من از او بسیار خشنودم.“ این مراسم ساده نشانگر ورود یک انسان در حال فراز به مسیر جاودان زندگانی خدمت بهشتی است.

بلافاصله بعد از تأیید پیوند با تنظیم کننده، موجود جدید مورانشیا برای اولین بار با اسم جدیدش به همقطارانش معرفی می‌شود و به او چهل روز برای کناره‌گیری معنوی از کلیهٔ فعالیتهای روزمره داده می‌شود تا طی آن با خود خلوت کند و یکی از مسیرهای اختیاری به هاونا را برگزیند و از میان تکنیکهای متفاوت دستیابی به بهشت یک راه را انتخاب نماید.

اما با این حال این موجودات خارق‌العاده کم و بیش مادی هستند. آنها از ارواح حقیقی بودن بسیار دور می‌باشند. آنها بیشتر مثل ابرانسان هستند، و از نظر معنوی اندکی کمتر از فرشتگان می‌باشند. اما آنها به راستی مخلوقات شگفت‌انگیزی می‌شوند.

در طول اقامت موقت در کرهٔ شمارهٔ شش، دانشجویان کرهٔ قصر به وضعیتی دست می‌یابند که با توسعهٔ متعالی آن کرات تکاملی که معمولاً فراتر از مرحلهٔ اولیهٔ نور و حیات پیش رفته‌اند قابل مقایسه است. سازمان جامعه در این منسونیا از یک مرتبت بالا است. به تدریج که این کرات یک به یک رو به بالا درنوردیده می‌شوند سایهٔ طبیعت انسانی کوچکتر و کوچکتر می‌شود. به تدریج که شما بقایای پست منشأ سیاره‌ای حیوانی را پشت سر می‌گذارید، بیشتر و بیشتر دوست داشتنی می‌شوید. ”عبور از میان رنج و محنت زیاد“ موجب ساختن انسانهای جلال یافته‌ای که بسیار مهربان و با درایت، بسیار دلسوز و بردبار هستند می‌شود.

9- هفتمین کرهٔ قصر

تجربهٔ در این کره، متعالی‌ترین دستاورد دوران بلافصل پس از حیات انسانی است. در طول اقامت موقت شما در اینجا، آموزشهای بسیاری از آموزگاران را دریافت خواهید کرد، و تمامی آنان در کار آماده سازی شما برای اقامت در جروسم همکاری می‌کنند. تمامی تفاوتهای قابل تشخیص بین آن انسانهایی که از کرات منزوی و عقب افتاده می‌آیند و آن بقا یافتگان کرات پیشرفته‌تر و روشن ضمیر، عملاً در طول اقامت موقت در هفتمین کرهٔ قصر از بین می‌رود. شما

در اینجا از تمامی بقایای توارث بداقبالانه، محیط زیانبخش، و تمایلات غیرمعنوی سیاره‌ای تطهیر خواهید گشت. آخرین بقایای "نشان ددمنشی" در اینجا ریشه‌کن می‌شود.

در حال اقامت موقت در منسونیای شمارهٔ هفت، اجازه برای دیدار از کرهٔ انتقالی شمارهٔ هفت، کرهٔ پدر جهانی، داده می‌شود. در اینجا شما یک پرستش جدید و روحانی‌تر را از پدر نادیدنی شروع می‌کنید، عادتی که به طور فزاینده در سراسر دوران طولانی زندگانی فرازگرایانهٔ خود دنبال خواهید کرد. شما معبد پدر را در این کرهٔ فرهنگ گذار خواهید یافت، اما پدر را نمی‌بینید.

اکنون تشکیل کلاسها از فارغ‌التحصیلی تا جروسم آغاز می‌شود. شما از کره به کره به عنوان فرد عزیمت کرده‌اید، اما اکنون آماده می‌شوید به صورت گروهی عازم جروسم شوید، گر چه در چهارچوب برخی محدودیتها یک فراز یابنده ممکن است برای این که یک عضو کُند متعلق به گروه کاریِ زمینی یا منسونیای خود را قادر سازد با وی هم سرعت شود، برگزیند که در هفتمین کرهٔ قصر موقتاً اقامت کند.

پرسنل هفتمین منسونیا در دریای بلور گرد می‌آیند تا شاهد خروج شما به قصد عزیمت به جروسم با وضعیت اقامتی باشند. شما ممکن است صدها یا هزاران بار از جروسم دیدار کرده باشید، اما همیشه به عنوان یک میهمان. شما پیش از این در همراهی با یک گروه از یارانتان که به عنوان انسانهای فراز یابنده به تمامی دوران زندگانی منسونیا یک وداع ابدی می‌گفتند، هرگز عازم پایتخت سیستم نشده‌اید. شما به زودی در ناحیهٔ پذیرش کرهٔ ستاد مرکزی به عنوان شهروندان جروسم مورد خوشامد قرار خواهید گرفت.

شما از پیشرفت خود در هفت کرات غیرمادی ساختن به اندازهٔ زیاد لذت خواهید برد. آنها به راستی کرات غیرفانی ساختن هستند. شما در اولین کرهٔ قصر بیشتر بشر هستید، فقط یک موجود انسانی منهای یک بدن مادی، یک ذهن بشری که در یک پیکر مورانشیا جای داده شده است — یک بدن مادی متعلق به دنیای مورانشیا، اما نه یک کالبد انسانی جسم و خون. شما در واقع در هنگام پیوند با تنظیم کننده، از حالت فانی به وضعیت فناناپذیر گذار می‌کنید، و تا هنگام به پایان رسانیدن دوران زندگانی جروسم، مورانشیاییهای تمام عیار خواهید بود.

10- شهروندی جروسم

پذیرش یک طبقهٔ جدید از فارغ‌التحصیلان کرات قصر، برای تمامی جروسم علامتی است که به عنوان یک کمیتهٔ خوشامد گویی گرد آیند. حتی اسپُرناگیاها هم از ورود این فراز یابندگان پیروزمند متعلق به منشأ تکاملی لذت می‌برند، آنانی که مسابقهٔ سیاره‌ای را طی کرده و پیشرفت کرات قصر را به پایان رسانیده‌اند. فقط کنترلگران فیزیکی و سرپرستان نیروی مورانشیا از این اوقات شادی‌آور غایب هستند.

یوحنای مکاشف ورود یک طبقه از انسانهای پیشرو از هفتمین کرهٔ قصر به اولین بهشتشان، شکوه‌های جروسم، را در رویا دید. او نوشت: ”و من چیزی را که شبیه به یک دریای بلور آمیخته با آتش بود دیدم، و آنهایی که بر جانور خبیثی که بدواً در آنها بود و بر تصویری که در سراسر کرات قصر تداوم داشت و سرانجام بر آخرین نشان و اثر آن، پیروز شده بودند. آنها روی دریای بلور ایستاده بودند و چنگهای خداوند را در دست داشتند و سرود رهایی از ترس و مرگ انسانی را می‌خواندند.“ (ارتباطات کامل شدهٔ فضایی در کلیهٔ این کرات وجود دارد و دریافت چنین ارتباطاتی توسط شما در هر جا به وسیلهٔ حمل ”چنگ خداوند“ میسر می‌شود. این یک دستگاه مورانشیایی است که عدم توانایی برای تنظیم مستقیم مکانیسم ناکامل حسی مورانشیایی را برای دریافت ارتباطات فضایی جبران می‌کند.)

پولس نیز تصویری از یک سپاه شهروند فراز یابنده از انسانهای در حال کمال جروسم را مشاهده کرد، زیرا نوشت: ”اما شما به کوه صهیون و به شهر خدای زنده، اورشلیم آسمانی، آمده‌اید، و به محفل گروه بیشماری از فرشتگان، به اجتماع عظیم میکائیل و به ارواح انسانهای پارسایی که به کمال می‌رسند.“

پس از این که انسانها به سکونت در ستاد مرکزی سیستم دست یافتند، هیچ رستاخیز واقعی دیگری تجربه نخواهد شد. کالبد مورانشیا که در هنگام رهسپاری از دوران زندگانی کرهٔ قصر به شما داده شده است، تا پایان تجربهٔ جهان محلی با شما باقی خواهد ماند. گاه به گاه تغییراتی صورت خواهد گرفت، اما همین کالبد را تا وقت خداحافظی با آن در هنگام پدیدار شدن به صورت ارواح مرحلهٔ اول، که برای انتقال به کرات فرهنگ بالا برنده و آموزش روحی ابرجهان آماده می‌شوند، حفظ خواهید کرد.

آن انسانهایی که از میان تمامی مسیر زندگانی منسونیا عبور می‌کنند، هفت بار خواب تعدیلی و بیداری رستاخیزی را تجربه می‌کنند. اما آخرین تالار رستاخیز، اتاق نهایی بیدار سازی، در هفتمین کرهٔ قصر پشت سر باقی می‌ماند. دیگر برای تغییر کالبد، ایجاد وقفه در به هوش بودن یا قطع تداوم حافظهٔ شخصی ضروری نیست.

شخصیت انسانی که در کرات تکاملی آغاز گردید و در جسم مسکن یافت — و به وسیلهٔ ناصحان اسرارآمیز مورد سکونت واقع شد و به وسیلهٔ روح حقیقت در بر گرفته شد — به طور کامل آماده نمی‌شود، به تحقق نمی‌پیوندد، و یکپارچه نمی‌شود، تا روزی که چنین شهروند جروسم برای عزیمت به ایدنشیا مجاز گردد و به صورت عضوی واقعی از سپاه مورانشیای نبادان — یک بقا یافتهٔ فناناپذیر با همنشینی تنظیم کننده، یک فراز یابندهٔ به بهشت، شخصیتی با وضعیت مورانشیا، و یک فرزند حقیقی والامرتبه‌ها — اعلام شود.

مرگ انسانی یک تکنیک گریز از حیات مادی در جسم است، و تجربهٔ منسونیای متعلق به حیات پیشرفته در سراسر هفت کرات آموزش تصحیح کننده و تعلیم فرهنگی، نشانگر وارد ساختن بقا یافتگان انسانی به دوران زندگانی مورانشیا است، حیات گذاریی که بین وجود تکاملی مادی و

دستیابی بالاتر روحی فراز یابندگان زمان که سرنوشتشان رسیدن به دروازه‌های ابدیت است، قرار دارد.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک ستارهٔ تابناک عصر می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 48

حیات مورانشیا

خدایان نمی‌توانند مخلوقی با طبیعت فاحش حیوانی را از طریق یک عمل اسرارآمیز خلاق جادویی به شکل یک روح کامل شده تبدیل کنند؛ حداقل آنها چنین نمی‌کنند. هنگامی که آفرینندگان خواهان به وجود آوردن موجودات کامل می‌شوند، این کار را از طریق آفرینش مستقیم و آغازین انجام می‌دهند، اما هرگز تبدیل مخلوقات حیوان منشأ و مادی را به موجودات کامل در یک مرحلهٔ تنها به انجام نمی‌رسانند.

حیات مورانشیا، آنطور که طی مراحل گوناگون دوران زندگانی جهان محلی ادامه می‌یابد، تنها شیوهٔ ممکن است که از طریق آن انسانهای مادی می‌توانند به آستانهٔ دنیای روحی دست یابند. مرگ، زوال طبیعی بدن مادی، از چه جادویی برخوردار است که چنین مرحلهٔ ساده‌ای بتواند فوراً ذهن انسانی و مادی را به یک روح فناناپذیر و کامل شده تبدیل سازد؟ چنین اعتقاداتی، چیزی جز خرافات جاهلانه و افسانه‌های ارضا کننده نیستند.

این گذار مورانشیا همیشه بین وضعیت انسانی و موقعیت متعاقب روحیِ موجوداتِ در حال بقای بشری واقع می‌شود. این مرحلهٔ بینابینی پیشرفت جهانی به گونهٔ بارزی در آفرینشهای گوناگون محلی متفاوت است، اما آنان از نظر منظور و مقصود همگی کاملاً شبیه هم هستند. ترتیب کرات قصر و کرات بالاتر مورانشیا در نبادان نسبتاً نمونه‌ای از نظامهای گذار مورانشیا در این قسمت از اروانتان می‌باشد.

1- مواد مورانشیا

قلمروهای مورانشیا، کرات رابط جهان محلی بین سطوح مادی و روحی وجود مخلوق می‌باشند. این حیات مورانشیا از ایام اولیهٔ پرنس سیاره‌ای در یورنشیا شناخته شده بوده است. این مرحلهٔ گذار در زمانهای مختلف به انسانها آموزش داده شده، و مفهوم آن به شکلی تحریف شده در مذاهب امروزی جا یافته است.

کرات مورانشیا، فازهای گذار صعود انسانی از میان کرات پیشرفت جهان محلی می‌باشند. فقط هفت کراتی که کرهٔ پایان دهندگان سیستمهای محلی را احاطه کرده‌اند، کرات قصر نام دارند، اما

کلیهٔ پنجاه و شش منزلگاههای گذار سیستم، در اشتراک با کرات بالاتر اطراف کواکب و ستاد مرکزی جهان، کرات مورانشیا نام دارند. این آفرینشها در زیبایی فیزیکی و عظمت مورانشیاییِ کرات ستاد مرکزی جهان محلی سهیم هستند.

کلیهٔ این کرات، کرات معماری شده هستند، و درست دو برابر تعداد کرات تکامل یافته عنصر دارند. این کراتِ از روی مدل ساخته شده که دارای یکصد عنصر فیزیکی می‌باشند، نه فقط مملو از فلزات سنگین و کریستالها هستند، بلکه علاوه بر آن از دقیقاً یکصد شکل از سازمان بی‌نظیر انرژی که *مادهٔ مورانشیا* نام دارد برخوردار می‌باشند. کنترلگران استاد فیزیکی و سرپرستان نیروی مورانشیا قادرند طوری گردشهای واحدهای اولیهٔ ماده را تغییر دهند و به طور همزمان طوری این ارتباطات انرژی را دگرگون سازند که بتوانند این مادهٔ جدید را ایجاد کنند.

حیات اولیهٔ مورانشیا در سیستمهای محلی بسیار شبیه حیات دنیای مادی امروزی شما می‌باشد، و در کرات مطالعاتی کوکبه کمتر فیزیکی و به راستی بیشتر مورانشیایی می‌شود. و به تدریج که به سوی کرات سلوینگتون پیش می‌روید، به طور فزاینده‌ای به سطوح روحی دست می‌یابید.

سرپرستان نیروی مورانشیا قادرند انرژیهای مادی و روحی را تلفیق نمایند، و بدین ترتیب یک شکل مورانشیایی مادی سازی را سازمان دهند که پذیرای سوار شدن یک روح کنترل کننده باشد. هنگامی که شما حیات مورانشیایی نبادان را در می‌نوردید، همین سرپرستان صبور و چیره دست نیروی مورانشیا به طور پی در پی برای شما 570 بدن مورانشیایی تهیه خواهند نمود، طوری که هر بدن یک مرحلهٔ دگرگونی پیشروندهٔ شما باشد. شما از هنگام ترک کرات مادی تا زمانی که یک روح مرحلهٔ اول به شمار روید، دستخوش درست 570 تغییر جداگانه و صعود کنندهٔ مورانشیا خواهید شد. هشت تا از اینها در سیستم، هفتاد و یکی در کوکبه، و 491 عدد آن در طول اقامت موقت در کرات سلوینگتون رخ می‌دهد.

در ایام زندگی در جسم انسانی، روح الهی تقریباً به صورت یک شخص جداگانه در شما اقامت می‌ورزد — در واقع یک یورش روح اعطایی پدر جهانی به انسان. اما در حیات مورانشیا، روح یک بخش واقعی از شخصیت شما خواهد گشت، و به تدریج که شما از میان 570 دگرگونی پیش رونده عبور می‌کنید، از وضعیت مادی به وضعیت روحی حیات مخلوق صعود می‌کنید.

پولس پیرامون وجود کرات مورانشیا و واقعیت مواد مورانشیا آموخت زیرا نوشت: ”در بهشت مادهٔ بهتر و پایدارتری وجود دارد.“ و این مواد مورانشیا واقعی و حقیقی هستند، حتی همانند ”شهری که سازنده و بنا کنندهٔ آن خدا است.“ و هر یک از این کرات شگفت‌انگیز ”کشوری بهتر است، یعنی آسمانی است.“

2- سرپرستان نیروی مورانشیا

این موجودات بی‌نظیر منحصراً درگیر مدیریت آن فعالیتهایی هستند که نمایانگر یک ترکیب کاری انرژیهای روحی و فیزیکی یا نیمه مادی است. آنها به طور خاص وقف خدمت پیشرفت مورانشیا هستند. نه این که در طول تجربهٔ گذار به طور زیاد به انسانها خدمت می‌کنند، بلکه محیط گذار را برای مخلوقات در حال پیشرفت مورانشیا میسر می‌سازند. آنها کانالهای نیرویی مورانشیا هستند که مراحل مورانشیایی کرات انتقالی را حفظ نموده و انرژی می‌دهند.

سرپرستان نیروی مورانشیا، فرزندان روح مادر یک جهان محلی می‌باشند. آنها به طور نسبی طرحاً استاندارد هستند، گر چه در آفرینشهای متنوع محلی طبیعتشان اندکی متفاوت است. آنها برای کارکرد مشخص خود آفریده شده‌اند و پیش از ورود به مسئولیتهای خویش نیازی به آموزش ندارند.

آفرینش اولین سرپرستان نیروی مورانشیا، با ورود اولین بقا یافتهٔ انسانی به کرانه‌های کره‌ای از اولین کرات قصر در یک جهان محلی مقارن است. آنها در گروههای یک هزار نفره آفریده شده و به صورت زیرین طبقه‌بندی می‌شوند:

1- تنظیم کنندگان مدار 400

2- هماهنگ کنندگان سیستم 200

3- سرپرستان سیاره‌ای 100

4- کنترل کنندگان ترکیبی 100

5- تثبیت کنندگان رابط 100

6- طبقه‌بندی کنندگان انتخابی 50

7- ثبت کنندگان دستیار 50

سرپرستان نیرو همیشه در جهانهای بومی خویش خدمت می‌کنند. آنها به طور خاص توسط فعالیت مشترک روحی پسر جهان و روح جهان هدایت می‌شوند، اما جدا از آن یک گروه کاملاً خود مختار هستند. آنها در هر یک از اولین کرات قصرِ سیستمهای محلی دارای ستاد مرکزی هستند. در آنجا آنها در ارتباط نزدیک با کنترلگران فیزیکی و سرافیمها، هر دو، کار می‌کنند، اما در رابطه با تجلی انرژی و کاربرد روحی، در کرهٔ خودشان کارکرد دارند.

آنها همچنین به عنوان خادمانی که به طور موقت در مأموریت هستند گاهی اوقات در ارتباط با پدیده‌های فوق مادی در کرات تکاملی کار می‌کنند، اما به ندرت در کرات مسکونی خدمت می‌کنند، و در کرات آموزشی ابرجهان نیز کار نمی‌کنند. آنها به طور عمده به نظام انتقالی پیشرفت مورانشیا در یک جهان محلی اختصاص دارند.

1- *تنظیم کنندگان مدار*. اینها موجودات بی‌نظیری هستند که انرژی فیزیکی و روحی را هماهنگ می‌سازند و جریان یافتن آن را در کانالهای مجزای کرات مورانشیا تنظیم می‌کنند. و این مدارها منحصراً سیاره‌ای هستند و به یک کرهٔ تنها محدود می‌باشند. مدارهای مورانشیا از مدارهای فیزیکی و روحی، هر دو، در کرات انتقالی متفاوت، و مکمل آنها هستند، و به میلیونها تن از این تنظیم کنندگان نیاز است که حتی یک سیستم از کرات قصر همانند سیستم قصر سِتانیا انرژی داده شود.

تنظیم کنندگان مدار، آن تغییراتی را در انرژیهای مادی آغاز می‌کنند که آنها را تحت کنترل و تنظیم همکاران آنها در می‌آورد. این موجودات، ژنراتورهای نیروی مورانشیا و نیز تنظیم کنندگان مدار هستند. درست همانطور که یک دینام ظاهراً از درون اتمسفر برق تولید می‌کند، به همین ترتیب این دینامهای زندهٔ مورانشیا به نظر می‌رسد انرژیهای فضا را در همه جا به آن موادی تبدیل می‌کنند که سرپرستان مورانشیا به درون بدنها و فعالیتهای حیاتی انسانهای فراز یابنده در می‌آمیزند.

2- *هماهنگ کنندگان سیستم*. از آنجا که هر کرهٔ مورانشیا یک نوع جداگانه از انرژی مورانشیا دارد، برای انسانها بسیار مشکل است که این کرات را مشاهده نمایند. اما در هر کرهٔ متوالی انتقالی، انسانها حیات گیاهی و هر چیز دیگر مربوط به وجود مورانشیا را خواهند یافت. این چیزها به طور تدریجی تغییر می‌یابند تا با روحی شدن فرد پیش روندهٔ بقا یافتهٔ در حال صعود مطابقت داشته باشند. و چون سیستم انرژی هر کره بدین ترتیب منحصر به فرد است، این هماهنگ کنندگان مشغول به کار می‌شوند تا این سیستمهای متفاوت نیرو را برای کرات مربوطهٔ هر گروه مشخص به شکل یک واحد کاری هماهنگ ساخته و یکدست کنند.

انسانهای در حال صعود با پیشروی از یک کرهٔ مورانشیا به کرهٔ دیگر به تدریج از حالت فیزیکی به روحی پیشرفت می‌کنند، از این رو ضروری است که برای میزان صعود کرات مورانشیا و میزان صعود اشکال مورانشیا تدارک دیده شود.

هنگامی که فراز یابندگان کرات قصر از یک کره به کرهٔ دیگر عبور می‌کنند، به وسیلهٔ سرافیم انتقال به پذیرشگران هماهنگ کنندهٔ سیستم در کرهٔ پیشروی شده تحویل داده می‌شوند. اینجا در آن معابد بی‌نظیر در مرکز هفتاد بخش تابنده، اتاقهای انتقال، مشابه تالارهای رستاخیز پذیرش برای انسانهایی که منشأ در زمین دارند، تغییرات ضروری در پیکر مخلوق توسط هماهنگ کنندگان سیستم به طرز ماهرانه‌ای ایجاد می‌شود. این تغییرات اولیهٔ اندام مورانشیا به وقت استاندارد به هفتاد روز نیاز دارند تا به انجام رسند.

3- *سرپرستان سیاره‌ای*. هر کرهٔ مورانشیا، از کرات قصر تا ستاد مرکزی جهان — تا جایی که به امور مورانشیا مربوط می‌شود — تحت حراست هفتاد سرپرست قرار دارد. آنها شورای محلی سیاره‌ایِ مرجع عالی مورانشیا را تشکیل می‌دهند. این شورا به تمامی مخلوقات در حال صعودی که در کرات فرود می‌آیند برای پیکرهای مورانشیا ماده اهدا می‌کند و آن تغییراتی

را در اندام مخلوق مجاز می‌دارد که برای یک فراز یابنده پیشروی به کرهٔ بعد را میسر سازد. بعد از این که کرات قصر پیموده شدند، شما بدون واگذار نمودن هشیاری، از یک فاز حیات مورانشیا به فاز دیگر منتقل می‌شوید. بیهوشی فقط با تغییر شکل یابیهای اولیه و جا به جاییهای بعد از یک جهان به جهان دیگر و از هاونا به بهشت صورت می‌گیرد.

4- *کنترلگران ترکیبی*. یکی از این موجودات بسیار مکانیکی همیشه در مرکز هر واحد اداری یک کرهٔ مورانشیا استقرار دارد. یک کنترلگر ترکیبی نسبت به انرژیهای فیزیکی، روحی، و مورانشیایی حساس و با آنها در کنش است. و با این موجود همیشه دو هماهنگ کنندهٔ سیستم، چهار تنظیم کنندهٔ مدار، یک سرپرست سیاره‌ای، یک تثبیت کنندهٔ رابط، و یک ثبت کنندهٔ دستیار یا یک طبقه‌بندی کنندهٔ انتخابی در ارتباط کاری قرار دارند.

5- *تثبیت کنندگان رابط*. اینها در همکاری با نیروهای فیزیکی و روحی عالم، تنظیم کنندگان انرژی مورانشیا هستند. آنها تبدیل انرژی مورانشیا را به مادهٔ مورانشیا میسر می‌سازند. تمامی سازمان وجود مورانشیا به تثبیت کنندگان وابسته است. آنها گردشهای انرژی را کند می‌کنند، تا این که در نقطه‌ای مادی شدن بتواند رخ دهد. اما من هیچ کلامی برای مقایسه یا توصیف کار این موجودات ندارم. این کاملاً فراتر از قوهٔ تخیل بشر است.

6- *طبقه‌بندی کنندگان انتخابی*. به تدریج که شما از یک طبقه یا فاز دنیای مورانشیا به دیگری پیش می‌روید، باید از نو میزان شده یا کوکِ پیشرفته شوید، و این وظیفهٔ طبقه‌بندی کنندگان انتخابی است که شما را با حیات مورانشیا در هماهنگی پیشرفته نگاه دارند.

در حالی که اشکال اولیهٔ مورانشیایی حیات و ماده از اولین کرهٔ قصر تا آخرین کرهٔ انتقالی جهان یکسان هستند، یک پیشرفت کاری وجود دارد که به تدریج از مادی به روحی امتداد می‌یابد. انطباق شما با این آفرینشِ اساساً یکنواخت اما به طور پی در پی پیشرو و روحی کننده، از طریق این کوک کردن مجدد انتخابی ایجاد می‌شود. چنین تعدیلی در مکانیسم شخصیت، به رغم این که شما همان پیکر مورانشیا را حفظ می‌کنید، به منزلهٔ یک آفرینش جدید است.

شما ممکن است به طور مکرر خود را در معرض آزمایش این آزمونگران قرار دهید، و به محض این که پیشرفت مکفی روحی نشان دهید، آنها با خشنودی شما را برای وضعیت پیشرفته تصدیق خواهند نمود. این تغییرات پیشرفته منتج به واکنشهای تغییر یافته نسبت به محیط مورانشیا می‌شوند، مثل تغییرات در ملزومات غذایی و سایر کنشهای بیشمار شخصی.

طبقه‌بندی کنندگان انتخابی همچنین در گروه‌بندی شخصیتهای مورانشیا به مقاصد مطالعاتی، تدریس، و سایر پروژه‌ها کمک بزرگی هستند. آنها طبعاً آنهایی را نشان می‌دهند که به بهترین نحو با همکاری موقت کار می‌کنند.

7- *ثبت کنندگان دستیار*. دنیای مورانشیا از ثبت کنندگان خود برخوردار است. آنها در همکاری با ثبت کنندگان روحی در سرپرستی و نگاهداری از اسناد و سایر اطلاعاتی که مربوط

به مخلوقات مورانشیا است خدمت می‌کنند. اسناد مورانشیا برای تمامی رده‌های شخصیتها موجود است.

تمامی قلمروهای انتقالی مورانشیا به طور همسان برای موجودات مادی و روحی قابل دسترسی هستند. شما به عنوان پیشروندگان مورانشیا در ارتباط کامل با دنیای مادی و شخصیتهای مادی باقی خواهید ماند، در حالی که به طور فزاینده موجودات روحی را تشخیص داده و با آنان روابط برادرانه خواهید داشت، و تا هنگام خروج از نظام مورانشیا، تمامی رده‌های ارواح به استثنای تعداد اندکی از انواع بالاتر نظیر پیام‌آوران منفرد را دیده‌اید.

3- یاران مورانشیا

این میزبانان کرات قصر و مورانشیا، فرزندان روح مادر یک جهان محلی هستند. آنها دوره به دوره در گروههای یکصد هزار نفره خلق می‌شوند، و در نبادان در حال حاضر بیش از هفتاد میلیارد تن از این موجودات بی‌نظیر وجود دارد.

یاران مورانشیا در یک سیارهٔ مخصوص در نزدیکی سلوینگتون توسط ملک صادقها برای خدمت آموزش داده می‌شوند. آنها از میان مدارس مرکزی ملک صادقها عبور نمی‌کنند. دامنهٔ کار خدماتی آنها از پایین‌ترین کرات قصر سیستمها تا بالاترین کرات مطالعاتی سلوینگتون را در بر می‌گیرد، اما آنها به ندرت در کرات مسکونی مورد مواجهه قرار می‌گیرند. آنها تحت سرپرستی کلی پسران خداوند و تحت هدایت بلافصل ملک صادقها خدمت می‌کنند.

یاران مورانشیا دارای ده هزار ستاد در یک جهان محلی هستند — در هر یک از اولین کرات قصر سیستمهای محلی. آنها تقریباً به طور کامل یک رستهٔ خود مختار هستند، و به طور کلی، یک گروه از موجودات باهوش و وفادار هستند، اما هر چند گاه یکبار، در ارتباط با برخی آشوبهای بداقبالانهٔ سماوی، اطلاع حاصل شده که به گمراهی کشانیده شده‌اند. هزاران تن از این مخلوقات سودمند در طول ایام شورش لوسیفر در سِتانیا از دست رفتند. سیستم محلی شما اکنون سهمیهٔ کامل خود را از این موجودات دارا می‌باشد. زیان شورش لوسیفر فقط به تازگی جبران گشته است.

دو نوع مشخص از یاران مورانشیا وجود دارد. یک نوع فعال و دیگری خلوتجو. اما سوا از این، آنها از نظر رتبه برابرند. آنها مخلوقات دارای جنسیت نیستند، اما عاطفهٔ متأثر کنندهٔ زیبایی برای یکدیگر نشان می‌دهند. و در حالی که از نظر مادی (بشری) به سختی مصاحبت و دوستی می‌کنند، در رده‌بندی وجود مخلوق بسیار به نژادهای بشری نزدیک هستند. مخلوقات بینابینی کرات نزدیکترین همتباران شما هستند، سپس فرشتگان کروب مورانشیا، و بعد از آنها یاران مورانشیا قرار دارند.

این یاران به طرز متأثر کننده‌ای پرمحبت و به گونه‌ای دلربا موجوداتی اجتماعی هستند. آنها از شخصیتهای متمایزی برخوردارند، و بعد از این که شما آنان را در کرات قصر ملاقات کردید، پس از این که یاد گرفتید آنها را به عنوان یک طبقه بشناسید، به زودی فردیت آنها را تشخیص خواهید داد. انسانها همگی شبیه یکدیگر هستند. در عین حال هر یک از شما از یک شخصیت متمایز و قابل شناخت برخوردار است.

ممکن است در طبقه‌بندی زیرین از یاران مورانشیا ایده‌ای از طبیعت کار فعالیتهای آنان در یک سیستم محلی استنتاج شود:

1- *محافظان رهنوردان* در ارتباطشان با پیشروندگان مورانشیا به مسئولیتهای مشخصی گمارده نشده‌اند. این یاران برای تمامی دوران زندگانی مورانشیا مسئول هستند و از این رو هماهنگ کنندگان کار تمامی خادمان دیگر مورانشیا و انتقال هستند.

2- *پذیرشگران رهنوردان و پیوند دهندگان آزاد*. اینها یاران اجتماعی تازه واردان در کرات قصر هستند. هنگامی که شما از اولین خواب انتقالی زمان در اولین کرهٔ قصر بیدار می‌شوید، هنگامی که شما برخاستن از مرگ جسمانی و ورود به حیات مورانشیا را تجربه می‌کنید، یکی از آنان قطعاً در دسترس خواهد بود که به شما خوشامد بگوید. و بدین ترتیب از زمانی که شما به دنبال بیداری به طور رسمی مورد خوشامدگویی قرار می‌گیرید تا زمانی که جهان محلی را به عنوان یک روح مرحلهٔ اول ترک می‌کنید، این یاران مورانشیا پیوسته با شما هستند.

یاران به طور دائم به افراد تخصیص داده نمی‌شوند. یک انسان فراز یابنده در یکی از کرات قصر یا کرات بالاتر ممکن است در هر یک از چندین مواقع متوالی یک یار متفاوت داشته باشد و علاوه بر این ممکن است برای مدتهای طولانی بدون یار ادامهٔ راه دهد. این تماماً به الزامات و همچنین به ذخیرهٔ یاران موجود بستگی دارد.

3- *میزبانان دیدارگران آسمانی*. این مخلوقات مهربان به پذیرایی از گروههای فوق بشری دیدار کنندگان دانشجو و سایر موجودات آسمانی که ممکن است بر حسب تصادف در کرات انتقالی اقامت موقت کنند تخصیص یافته‌اند. شما از فرصت مکفی برخوردار خواهید بود که در محدودهٔ هر قلمرویی که به طور تجربی به آن دست یافته‌اید دیدار کنید. دیدار کنندگان دانشجو اجازه دارند به کلیهٔ کرات مسکونی حتی آنهایی که در انزوا قرار دارند وارد شوند.

4- *هماهنگ کنندگان و مدیران رابط*. این یاران به کار تسهیل مراودهٔ مورانشیا و ممانعت از سردرگمی تخصیص یافته‌اند. آنها آموزگاران رفتار اجتماعی و پیشرفت مورانشیا هستند و کلاسها و سایر فعالیتهای گروهی را در میان انسانهای در حال فراز برگزار می‌کنند. آنها دارای مناطق گسترده‌ای هستند که در آنها شاگردان خود را گرد می‌آورند و گاه به گاه برای زیباتر کردن برنامه‌های خود از هنروران سماوی و مدیران

بازگشت دعوت می‌کنند. به تدریج که شما پیشرفت می‌کنید، با این یاران ارتباطی صمیمانه پیدا می‌کنید و بیش از اندازه شیفتهٔ هر دو گروه می‌شوید. این به شانس بستگی دارد که شما با یک نوع فعال یا خلوتجو در ارتباط قرار گیرید.

5- *تفسیر کنندگان و مترجمان*. در طول دوران آغازین زندگانی منسونیا شما مکرراً به تفسیر کنندگان و مترجمان مراجعه خواهید کرد. آنها تمامی زبانهای یک جهان محلی را دانسته و به آنها تکلم می‌کنند. آنها زبان شناسان عالم هستند.

شما به طور اتوماتیک زبانهای جدید را فرا نمی‌گیرید. شما در آنجا مثل اینجا زبان می‌آموزید، و این موجودات ماهر آموزگاران زبان شما خواهند بود. اولین یادگیری در کرات قصر، زبان سِتانیا و سپس زبان نبادان خواهد بود. و در حالی که شما در این زبانهای جدید خبره می‌شوید، یاران مورانشیا مفسران کارآمد و مترجمان صبور شما خواهند بود. شما در هیچیک از این کرات هرگز با هیچ دیدارگری مواجه نخواهید شد، مگر این که یکی از یاران مورانشیا بتواند به عنوان مفسر انجام وظیفه کند.

6- *سرپرستان گشت و گذار و بازگشت*. این یاران شما را در سفرهای طولانی‌تر به کرهٔ ستاد مرکزی و به کرات پیرامون فرهنگ انتقالی همراهی خواهند کرد. آنها تمامی این تورهای فردی و گروهی را پیرامون کرات آموزشی و فرهنگی سیستم برنامه‌ریزی، هدایت، و سرپرستی می‌کنند.

7- *مسئولان منطقه و ساختمان*. حتی کمال و شکوه ساختمانهای مادی و مورانشیایی، به تدریج که در دوران زندگانی منسونیای خود پیش می‌روید، افزایش می‌یابد. شما به عنوان افراد و گروهها اجازه دارید که در کرات گوناگون قصر در مکانهای اقامت که برای اقامت موقت شما به عنوان مقر مرکزی تعیین شده تغییرات مشخصی ایجاد کنید. بسیاری از فعالیتهای این کرات در محوطه‌های باز دایره‌ها، مربع‌ها، و مثلثهای گوناگونِ اختصاص یافته صورت می‌پذیرد. اکثر ساختمانهای کرات قصر بدون سقف هستند. آنها محوطه‌هایی با ساختمانهای باشکوه و تزیینات عالی هستند. شرایط جوی و سایر شرایط فیزیکی حاکم در کرات معماری شده سقفها را کاملاً غیرضروری می‌سازند.

این مسئولان فازهای انتقالی حیات فراز یابنده، در مدیریت امور مورانشیا عالی هستند. آنها برای این کار خلق شدند، و تا به منصهٔ ظهور رسیدن ایزد متعال، همیشه یاران مورانشیا باقی خواهند ماند. آنها هرگز وظایف دیگری انجام نخواهند داد.

به تدریج که سیستمها و جهانها در نور و حیات استقرار می‌یابند، کارکرد کرات قصر به عنوان کرات انتقالی آموزشی مورانشیا به طور فزاینده باز می‌ایستد. پایان دهندگان بیشتر و بیشتر نظام آموزشی نوین خود را برقرار می‌سازند. به نظر می‌رسد این نظام چنین طراحی شده است که آگاهی کیهانی را از سطح کنونی جهان بزرگ به سطح جهانهای آیندهٔ بیرونی تبدیل می‌سازد.

سرنوشت یاران مورانشیا این است که به طور فزاینده در ارتباط با پایان دهندگان و در قلمروهای بیشمار دیگر که در حال حاضر در یورنشیا آشکار نشده است کار کنند.

شما می‌توانید پیش بینی کنید که این موجودات احتمالاً به بهره‌وری شما از کرات قصر بسیار کمک خواهند کرد، خواه این که اقامت موقت شما طولانی یا کوتاه باشد. و شما همچنان تا رسیدن به سلوینگتون از وجود آنها لذت خواهید برد. وجود آنها از نظر فنی در هیچ قسمت از تجربهٔ بقای شما ضروری نیست. شما بدون آنها هم می‌توانید به سلوینگتون برسید، اما فقدان وجود آنها را به اندازهٔ زیاد احساس خواهید کرد. آنها نعمت شخصیتی دوران زندگانی فرازگرایانهٔ شما در جهان محلی هستند.

4- مدیران بازگشت

خنده و شادیِ مسرت بخش و آنچه معادل لبخند است به اندازهٔ موسیقی عالمگیر می‌باشد. چیزی همسان مورانشیایی و روحی شادی و خنده وجود دارد. حیات فراز یابنده تقریباً به طور مساوی بین کار و بازی — رهایی از کار محوله — تقسیم شده است.

استراحت آسمانی و مزاح فوق بشری از مشابهات بشری آنها بسیار متفاوت هستند، اما ما همگی در واقع به شکلی از هر دو خود را برخوردار می‌سازیم، و اینها به راستی در وضعیت ما چیزی را برایمان انجام می‌دهند که کم و بیش مزاح ایده‌آل قادر است در یورنشیا برای شما انجام دهد. یاران مورانشیا، برپا کنندگان ماهر بازی هستند، و با توانایی بسیار توسط مدیران بازگشت مورد حمایت واقع می‌شوند.

اگر مدیران بازگشت با انواع بالاتر کمدینها در یورنشیا مقایسه می‌شدند، شما احتمالاً به بهترین نحو کار آنها را می‌فهمیدید، گر چه این طریقه‌ای بسیار ابتدایی و تا اندازه‌ای تأسف‌آور برای رسانیدن ایده‌ای از کارکرد این مدیران دگرگونی و استراحت، این خادمان مزاح سرشارِ مورانشیا و عوالم روحی، می‌باشد.

در بحث مزاح روحی، ابتدا اجازه دهید بگویم چه *نیست*. بذلهٔ روحی هرگز با برجسته ساختن بداقبالیِ فرد ضعیف و خطاکار جلوه داده نمی‌شود. بذلهٔ روحی نسبت به درستکاری و جلال ربانیت نیز هرگز کفرآمیز نیست. مزاح ما سه سطح کلی قدردانی را در بر می‌گیرد:

1- *بذله‌های یادآورانه*. لطیفه‌هایی که از خاطرات رخدادهای گذشته در تجربهٔ یک فرد از پیکار، تقلا، و گاهی اوقات ترس و اضطراب اغلب نابخردانه و کودکانه سرچشمه می‌گیرد. برای ما، این فاز مزاح ناشی از توان ژرف و پایدار برای بهره‌گیری از خاطرات گذشته است که می‌توان با آنها بارهای گران حال را به گونه‌ای دلپذیر طمع بخشیده و از جهت دیگر سبک نمود.

2- *مزاح جاری*. بی‌معنی بودن بسیاری از چیزها که اغلب اوقات موجب نگرانی جدی ما می‌شود، شادی ناشی از کشف بی‌اهمیت بودن بخش عمدهٔ اضطراب جدی شخصی ما. ما هنگامی که به بهترین نحو قادر می‌شویم اضطرابهای زمان حال را به نفع اطمینانهای آینده به حساب نیاوریم، نسبت به این فاز مزاح بسیار قدردان می‌شویم.

3- *شادی پیشگویانه*. شاید تصور این فاز مزاح برای انسانها مشکل باشد، اما ما از اطمینان این که "تمامی چیزها به منظوری نیک با هم کار می‌کنند" رضایت ویژه‌ای به دست می‌آوریم — برای ارواح و مورانشیاییها و همینطور برای انسانها. این جنبهٔ مزاح سماوی از ایمان ما به توجه بیش از حد و پرمحبت مافوقان ما و به ثبات الهی مدیران متعالی ما سرچشمه می‌یابد.

اما مدیران بازگشت عالم منحصراً درگیر بیان مزاح والای رسته‌های گوناگون موجودات هوشمند نیستند؛ آنها همچنین مشغول رهبری سرگرمی، تفریح معنوی، و سرگرمی مورانشیا هستند. و در این رابطه آنها از همکاری صمیمانهٔ هنروران سماوی برخوردارند.

مدیران بازگشت خود یک گروه آفریده شده نیستند. آنها یک گروه به خدمت گرفته شده هستند که در بر گیرندهٔ سلسله‌ای از موجودات، از بومیان هاونا تا میزبانان پیام‌آور فضا و ارواح خادم زمان و تا پیشروندگان مورانشیا از کرات تکاملی، می‌باشند. آنها تماماً داوطلب هستند و خودشان را وقف کار کمک به دیگران در دستیابی به تغییر فکر و آرامش فکری کرده‌اند، زیرا این شیوه‌های عمل در باز یافتن انرژیهای تحلیل رفته بسیار مفید هستند.

هنگامی که به واسطهٔ تلاشهای دست زدن به کاری بخشاً خسته می‌شوید، در حالی که منتظر دریافت شارژ های انرژی جدید هستید، اجرای تجربی مجدد روزها و دوره‌های دیگر موجب لذتی دلپذیر می‌شود، *به یاد آوردن تجارب اولیهٔ نژادی یا طبقاتی آرامبخش است*. و دقیقا به این دلیل است که این هنرمندان، مدیران بازگشت نامیده می‌شوند — آنها به باز گرداندن حافظه به یک حالت سابق تکاملی یا به یک وضعیت کم تجربه‌تر وجود یاری می‌رسانند.

کلیهٔ موجودات از این نوع از بازگشت لذت می‌برند، به استثنای آنهایی که به طور ذاتی آفریننده هستند که به طور اتوماتیک خود را طراوت و تازگی می‌بخشند، و نیز برخی از انواع بسیار خاص مخلوقات، نظیر مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی، که همیشه و تماماً به طور ابدی در کلیهٔ واکنشهای خود از روی اصول کاری رفتار می‌کنند. این رهاییهای متناوب از فشار وظایف کاری، یک بخش مرتب از حیات در کلیهٔ کرات در سرتاسر جهان جهانها می‌باشد، اما نه در جزیرهٔ بهشت. موجودات بومی منزلگاه مرکزی نمی‌توانند تهی شوند، از این رو، در معرض دریافت مجدد انرژی قرار نمی‌گیرند. و با چنین موجوداتی از کمال ابدی بهشتی، چنین بازگشتی به تجارب تکاملی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

بیشتر ما از میان مراحل پایین‌تر وجود یا از میان سطوح پیشروندهٔ رسته‌های خود پیش رفته‌ایم، و این طراوت بخش و تا اندازه‌ای سرگرم کننده است که به برخی از وقایع تجربهٔ اولیهٔ خویش

بازنگریم. در تفکر و تعمق نسبت به آنچه که برای رستهٔ یک فرد کهنه است، و آنچه که به عنوان دارایی خاطره‌انگیز ذهن ماندگار است، آرامبخشی وجود دارد. آینده نشانگر تلاش و پیشرفت است؛ آن نمایشگر کار، کوشش، و پیشرفت است؛ اما گذشته حاکی از چیزهایی است که پیش از این در آنها مهارت به وجود آمده و مورد دستیابی واقع شده است. تعمق در گذشته موجب آرامش و چنان مروری آسوده خاطر است که شادمانی روحی و یک حالت مورانشیایی ذهنی نزدیک به شادی را ایجاد می‌کند.

حتی مزاح انسانی هنگامی زیاد دلچسب می‌شود که نمایشگر رخدادهایی باشد که اندکی زیر وضعیت تکاملی کنونی آنهایی که تحت تأثیر قرار می‌دهد باشد، یا این که هنگامی که نمایشگر مافوقان کسی باشد که قربانی تجاربی شده‌اند که معمولاً به افراد به اصطلاح پایین‌تر مربوط است. شما انسانهای یورنشیا اجازه داده‌اید چیزهای زیادی را که اصلاً بی‌ادبانه و نامهربانانه است با مزاح شما اشتباه گرفته شود. اما در مجموع، به خاطر یک حس مزاح نسبتاً خوب، باید به شما تبریک گفت. برخی از نژادهای شما یک سبک غنی از آن را دارند و بدانگونه در دوران زندگانی زمینی خود به اندازهٔ زیاد به آنها کمک می‌شود. ظاهراً شما به لحاظ مزاحی قدر زیادی از میراث آدم دریافت کردید، بسیار بیشتر از آنچه که نسبت به موسیقی یا هنر به دست آمد.

تمامی سِتانیا، در طول ایام بازی، آن ایامی که ساکنان آن با خرمی خاطره‌های یک مرحلهٔ پایین‌تر وجود را احیا می‌کنند، به وسیلهٔ مزاح مطبوع یک گروه از مدیران بازگشت از یورنشیا تزکیه می‌شود. ما همیشه حس مزاح سماوی را با خود داریم، حتی هنگامی که درگیر مشکل‌ترین مأموریتها هستیم. این امر کمک می‌کند که از ایجاد پندار فراتر از حد خود بزرگ بینی اجتناب شود. اما ما آنطور که شما ممکن است بگویید، "خوش باشید"، آزادانه تحت کنترل آن قرار نمی‌گیریم، به استثنای زمانی که در رابطه با مأموریتهای جدی رسته‌های مربوطهٔ خویش در تعطیلی موقت به سر می‌بریم.

هنگامی که ما وسوسه می‌شویم اهمیت خویش را بزرگ نماییم، اگر درنگ نموده و به بیکرانی عظمت و شکوه آفریدگاران خویش تعمق کنیم، خودستایی ما به گونه‌ای برجسته مضحک می‌شود، حتی در مرز فکاهی. یکی از کارکردهای مزاح این است که به تمامی ما کمک کند خود را کمتر جدی بگیریم. *مزاح پادزهر الهی برای افزودن خودپرستی است.*

نیاز به استراحت و سرگرمیِ مزاح در آن نوع موجودات فراز یابنده که در تقلاهای رو به بالای خویش در معرض فشار روحی مداوم قرار دارند از همه بیشتر است. دو حد منتهی الیه حیات نیاز اندکی به سرگرمیهای شوخ‌انگیز دارند. انسانهای بدوی برای آن هیچ ظرفیتی ندارند، و موجودات کامل بهشتی هیچ نیازی به آن ندارند. گروههای هاونا به طور طبیعی یک اجتماع شاد و مسرور از شخصیتهای فوق‌العاده خوشحال هستند. در بهشت کیفیت پرستش ضرورت برای فعالیتهای بازگشتی را رفع می‌سازد. اما در میان آنهایی که دوران زندگانی فرازگرایانهٔ خویش را بسیار پایین‌تر از هدف کمال بهشتی آغاز می‌کنند، گسترهٔ بزرگی برای خدمت مدیران بازگشت وجود دارد.

هر قدر موجودات بشری بالاتر باشند، فشار روحی بیشتر و ظرفیت و نیز نیاز برای مزاح بیشتر است. در دنیای روحی عکس این امر صحت دارد. ما هر چه بالاتر صعود کنیم، نیاز به سرگرمیهای تجارب بازگشت کمتر است. اما با پایین آمدن از نردبان حیات روحی از بهشت تا گروههای فرشتگان سراف، نیاز فزاینده‌ای برای کار خنده و شادی و خدمت دلشاد کننده وجود دارد. آن موجوداتی که به طراوت بخشی بازگشت گاه به گاه به وضعیت عقلانی تجارب پیشین نیاز دارند، انواع بالاتر موجودات بشری، مورانشیاییها، فرشتگان، و پسران ماتریال، به همراه تمامی انواع مشابه شخصیتها هستند.

مزاح باید به عنوان یک سوپاپ اتوماتیک ایمنی عمل نماید تا از انباشته شدن فشارهای بیش از حد به سبب خستگی ناشی از تعمق مداوم و جدی فرد در ارتباط با تقلای شدید برای پیشرفت تکاملی و دستاورد والا ممانعت کند. کارکرد مزاح همچنین کاهش شوک تأثیر غیرمنتظرهٔ واقعیت یا حقیقت، واقعیت انعطاف ناپذیر سخت و حقیقت انعطاف پذیر پیوسته زنده می‌باشد. شخصیت انسانی، در حالی که هرگز نسبت به این که بعد با چه مواجه خواهد شد اطمینان ندارد، از طریق مزاح، طبیعت غیرمنتظرهٔ وضعیت را چه واقعیت باشد یا حقیقت، به سرعت در می‌یابد — نکته را می‌بیند و به درون بینی دست می‌یابد.

در حالی که مزاح یورنشیا به طور فزاینده‌ای ابتدایی و بسیار غیرهنرمندانه است، هم به عنوان بیمهٔ سلامتی و هم آزاد کنندهٔ فشار احساسی در خدمت هدف ارزشمندی قرار دارد، و از این رو از فشار عصبی زیان‌آور و تعمق در خودِ بیش از اندازه جدی پیشگیری می‌کند. مزاح و بازی — استراحت — هرگز واکنشهای کار سخت تدریجی نیستند. آنها همیشه بازتاب نظری اجمالی به گذشته، یک یادآور گذشته هستند. حتی در یورنشیا و همانطور که اکنون هستید، همیشه این را طراوت بخش می‌یابید که برای مدتی کوتاه می‌توانید به کارگیری تلاشهای جدیدتر و بالاتر عقلانی را متوقف نموده و به کارهای سادهٔ پیشینیان خود رجعت نمایید.

اصول زندگی سرگرم کننده در یورنشیا از نظر فلسفی درست است و در طی حیاتِ در حال فراز شما، در طی مدارهای هاونا و تا کرانه‌های جاودان بهشت صدق می‌کند. شما به عنوان موجودات فراز یابنده، مالک خاطرات شخصی کلیهٔ وجودهای پیشین و پایین‌تر خویش هستید، و بدون چنین خاطرات هویتی گذشته هیچ اساسی برای مزاح زمان حال، چه خندهٔ انسانی یا خنده و شادی مورانشیا وجود نخواهد داشت. این یادآوری تجارب گذشته است که اساسی برای سرگرمی و تفریح زمان حال فراهم می‌سازد. و از این رو شما از برابرهای آسمانی مزاح زمینی خود در طی دوران طولانی زندگانی مورانشیا و سپس دوران به طور فزاینده روحی خویش لذت خواهید برد. و آن قسمت از خداوند (تنظیم کننده) که بخشی جاودانه از شخصیت یک انسان فراز یابنده می‌شود، فحوای الوهیت را به شور و حال شادی بخش، حتی خندهٔ معنوی مخلوقات در حال صعود زمان و فضا اهدا می‌کند.

5- آموزگاران کرات قصر

آموزگاران کرات قصر یک گروه از فرشتگان رها شده اما جلال یافتهٔ کروب و سنوب هستند. هنگامی که یک رهنورد زمان از یک کرهٔ آزمون فضا به کرات آموزشی قصر و کرات مورانشیای مربوط به آن پیشروی می‌کند، به وسیلهٔ سرافیم شخصی یا گروهی خود، فرشتهٔ نگاهبان سرنوشت، همراهی می‌شود. در کرات وجود انسانی، سرافیم توسط فرشتهٔ کروب و سنوب به گونه‌ای توانمند یاری می‌شود، اما هنگامی که انسان تحت سرپرستی وی از قید و بند جسمانی رها شده و شروع به پیمودن مسیر صعودی می‌کند، هنگامی که حیات بعد از مادی یا مورانشیایی آغاز می‌شود، سرافیم همراه نیاز بیشتری به خدمات دستیاران پیشین خود، فرشتگان کروب و سنوب، ندارد.

این دستیاران رها شدهٔ سرافیمهای خادم اغلب به ستاد مرکزی جهان فرا خوانده می‌شوند و در آنجا توسط روح مادر جهان صمیمانه پذیرفته می‌شوند و سپس به عنوان آموزگاران کرات قصر رهسپار کرات آموزشی سیستم می‌شوند. این آموزگاران اغلب از کرات مادی دیدن می‌کنند و در پایین‌ترین کرات قصر تا بالاترین کرات آموزشی که به ستاد مرکزی جهان مربوطند کار می‌کنند. آنها بنا به درخواست خود می‌توانند به کار دستیاری خود برای سرافیمهای خادم بازگردند.

در سِتانیا میلیاردها میلیارد از این آموزگاران وجود دارند، و تعداد آنان پیوسته افزایش می‌یابد، زیرا در اکثر موارد، هنگامی که یک سرافیم به همراه یک انسانِ با تنظیم کننده پیوند یافته به سوی داخل پیش می‌رود، یک فرشتهٔ کروب و یک فرشتهٔ سنوب پشت سر باقی می‌مانند.

آموزگاران کرات قصر، مثل بیشتر آموزشیاران دیگر به وسیلهٔ ملک صادقها به کار گمارده می‌شوند. آنها به طور کلی تحت مدیریت یاران مورانشیا قرار دارند، اما به لحاظ فردی و به عنوان آموزگار، تحت سرپرستی مدیر عاملان مدارس یا کرات، در مکانهایی که ممکن است به عنوان آموزشیار کار کنند، قرار دارند.

این فرشتگان پیشرفتهٔ کروب معمولاً به صورت دوتایی کار می‌کنند، همانطور که در هنگام بودن با سرافیمها چنین می‌کردند. آنها به نوع وجود مورانشیا طبعاً بسیار نزدیک هستند، و ذاتاً آموزگاران دلسوز انسانهای در حال فراز هستند و به مؤثرترین وجه برنامهٔ کرات قصر و سیستم آموزشی مورانشیا را هدایت می‌کنند.

در مدارس حیات مورانشیا، این آموزگاران در تدریس فردی، گروهی، کلاسی، و توده‌ای درگیر هستند. در کرات قصر این مدارس در سه گروه کلی، هر یک متشکل از یکصد بخش، سازمان یافته‌اند: مدارس اندیشه، مدارس احساس، و مدارس عمل. هنگامی که شما به کوکبه می‌رسید، مدارس اخلاق، مدارس مدیریت، و مدارس تنظیم اجتماعی اضافه می‌شوند. در ستاد مرکزی جهان، شما به مدارس فلسفه، الهیات، و معنویت خالص وارد می‌شوید.

آن چیزهایی که ممکن بود در کرهٔ زمین فرا گیرید، اما نتوانستید بیاموزید، باید تحت سرپرستی این آموزگاران مؤمن و صبور فرا گرفته شود. هیچ راه شاهانه، میانبر، یا مسیر آسانی به بهشت وجود ندارد. صرف نظر از تنوعات خاص مسیر، شما پیش از رفتن به کرهٔ دیگر در دروس یک

کره تبحر می‌یابید. حداقل این امر برای بعد از هنگامی که کرهٔ زادگاه خود را ترک کردید صحت دارد.

یکی از مقاصد دوران زندگانی مورانشیا ریشه‌کن کردن دائمی بقایای ویژگیهای حیوانی از بقا یافتگان انسانی، نظیر تعلل ورزیدن، مبهم گویی، عدم صداقت، اجتناب از مشکل، بی‌انصافی، و آسوده طلبی است. زندگی منسونیا در همان اوان به شاگردان جوان مورانشیا آموزش می‌دهد که به تعویق انداختن به هیچ وجه اجتناب نیست. بعد از زندگی در جسم، زمان دیگر به عنوان یک تکنیک احتراز از وضعیتها یا گریز از الزامات ناخوشایند فراهم نیست.

آموزگاران کرات قصر، با شروع خدمت در پایین‌ترین کرات اقامت موقت، با کسب تجربه، از میان کرات آموزشی سیستم و کوکبه به کرات تعلیمی سلوینگتون پیش می‌روند. آنها پیش و پس از پذیرش توسط روح مادر جهان در معرض آموزش ویژه‌ای قرار نمی‌گیرند. آنها تا آن هنگام ضمن خدمت به عنوان دستیاران فرشتگان سراف در کرات زادگاه شاگردان خود که به کرات اقامت موقت قصر تعلق دارند، برای کار خود آموزش یافته‌اند. آنها با این انسانهای در حال پیشروی در کرات مسکونی تجربهٔ عملی داشته‌اند. آنها آموزگارانی واقع‌بین و دلسوز، آموزشیارانی خردمند و بادرایت، راهنمایانی توانمند و باکفایت هستند. آنها با طرحهای صعود کاملاً آشنا هستند و تماماً در فازهای اولیهٔ مسیر پیشرفت تجربه دارند.

بسیاری از این آموزگاران کهنسالتر، آنهایی که برای مدتی طولانی در کرات مدار سلوینگتون خدمت کرده‌اند، توسط روح مادر جهان مجدداً پذیرفته می‌شوند، و از این پذیرش دوم، این فرشتگان کروب و سنوب با رتبهٔ سرافیم ظاهر می‌شوند.

6- سرافیمهای کرات مورانشیا — خادمان دوران گذار

در حالی که تمامی رسته‌های فرشتگان، از مددکاران سیاره‌ای تا سرافیمهای عالی در کرات مورانشیا خدمت می‌کنند، خادمان دوران انتقال بیشتر به طور انحصاری به این فعالیتها تخصیص یافته‌اند. این فرشتگان از ششمین رستهٔ خادمان سراف هستند و کار خدماتی آنها به تسهیل انتقال مخلوقات مادی و انسانی از حیات موقت در جسم به مراحل اولیهٔ وجود مورانشیا در هفت کرات قصر تخصیص یافته است.

شما باید بفهمید که حیات مورانشیای یک انسان در حال صعود به راستی در لحظهٔ شکل‌گیری روان، در آن هنگامی که تنظیم کنندهٔ روح در ذهن مخلوق متعلق به وضعیت انسانی ساکن می‌شود، در کرات مسکونی آغاز می‌گردد. و از آن لحظه به بعد، روان انسانی برای کارکرد فوق انسانی از ظرفیت بالقوه برخوردار می‌شود، حتی برای شناخت در سطوح بالاتر کرات مورانشیای جهان محلی.

با این وجود شما تا پیش از رسیدن به کرات قصر از کار سرافیم انتقال آگاه نخواهید بود. در آنجا آنها برای پیشرفت شاگردان انسانی خود به گونه‌ای خستگی ناپذیر تلاش می‌کنند. آنها در هفت بخش زیرین برای خدمت به کار گمارده شده‌اند:

1- *مبشران سراف*. در لحظه‌ای که شما در کرات قصر به هوش می‌آیید، در اسناد ثبت سیستم به عنوان ارواح در حال تکامل طبقه‌بندی می‌شوید. درست است، شما در واقع هنوز روح نیستید، اما انسان یا موجودات مادی نیز دیگر نیستید. شما به دوران پیش از روح وارد شده‌اید و به طور معمول به حیات مورانشیا پذیرفته شده‌اید.

در کرات قصر مبشران سراف به شما کمک خواهند کرد که از میان مسیرهای انتخابی به ایدنشیا، سلوینگتون، یوورسا، و هاونا عاقلانه انتخاب نمایید. اگر تعداد مسیرهای قابل توصیه یکسان باشد، این مسیرها در برابر شما قرار خواهند گرفت و شما اجازه خواهید یافت مسیری را انتخاب نمایید که از همه بیشتر برای شما گیرایی داشته باشد. این سرافیمها سپس پیرامون آن مسیری که برای هر روان در حال صعود از همه سودمندتر است به بیست و چهار مشاور در جروسم پیشنهاداتی ارائه می‌کنند.

به شما پیرامون مسیر آینده‌تان گزینش نامحدود داده نمی‌شود، اما می‌توانید در محدودهٔ آنچه که خادمان دوران گذار و مافوقان آنها برای نیل روحی آیندهٔ شما با خردمندی به عنوان مناسب‌ترین مسیر مشخص می‌کنند، انتخاب نمایید. دنیای روحی بر مبنای اصل احترام به انتخاب آزادانهٔ شما اداره می‌شود، مشروط به این که مسیری را که انتخاب می‌نمایید برای شما زیان‌آور یا برای همتاهای شما آسیب زننده نباشد.

این مبشران سراف وقف کار اعلان آرمان پیشرفت ابدی، پیروزی در نیل به کمال هستند. آنها در کرات قصر قانون بزرگ حفظ و چیرگی خوبی را اعلام می‌کنند: هیچ عمل خوب هرگز به طول کامل از بین نمی‌رود؛ ممکن است برای مدتی طولانی از آن ممانعت شود، اما هرگز به طور کامل خنثی نمی‌شود، و برای همیشه در تناسب با الهی بودن انگیزه‌اش توانمند است.

حتی در یورنشیا آنها به آموزگاران بشریِ حقیقت و پارسایی اندرز می‌دهند که به موعظهٔ ”خوبی خداوند، که به توبه راه می‌برد“ وفادار بمانند و ”محبت خداوند را که هر بیمی را به دور می‌افکند“ اعلام دارند. حتی این حقایق در کرهٔ شما اعلام شده‌اند:

خدایان نگهدار من هستند. من گمراه نخواهم شد.

آنها در کنار من مرا در مسیرهای زیبا و طراوتِ شکوهمند حیات جاودان هدایت خواهند نمود.

در این حضور الهی، من خواستار خوراک یا تشنهٔ آب نخواهم شد.

اگر چه در درهٔ شک فرو روم یا به دنیاهای تردید صعود کنم،

اگر چه در تنهایی یا با همنوعان خود حرکت کنم،

اگر چه در میان سرایندگان نور پیروزی یابم یا در مکانهای منزوی کرات لرزان لرزان حرکت کنم،

روح خوب تو مرا یاری خواهد کرد، و فرشتهٔ پرجلال تو مرا تسلی خواهد بخشید.

اگر چه به اعماق تاریکی و خودِ مرگ فرو روم،

به تو شک نخواهم ورزید و از تو نخواهم ترسید،

زیرا می‌دانم که در زمان مناسب و در شکوه نامت

مرا زنده خواهی کرد تا برفراز برجها با تو بنشینم.

این داستانی است که در هنگام شب برای پسر چوپان زمزمه می‌شد. او نمی‌توانست لغت به لغت آن را حفظ نماید، اما در بهترین حد حافظهٔ خویش، آن را کمابیش آنطور که امروزه ثبت شده است به خاطر سپرد.

این سرافیمها همچنین برای تمامی سیستم و نیز برای فرد فراز یابنده مبشران آرمان نیل به کمال هستند. حتی اکنون در سیستم جوان سِتانیا آموزشها و طرحهای آنها در بر گیرندهٔ دوراندیشیهایی برای اعصار آینده، یعنی زمانی که کرات قصر دیگر به منظور وسیلهٔ پیشروی به کرات بالاتر برای انسانهای فراز یابنده مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، می‌باشد.

2- *مفسران نژادی*. تمامی نژادهای موجودات انسانی همانند هم نیستند. درست است، یک الگوی سیاره‌ای وجود دارد که در بر گیرندهٔ طبیعتها و تمایلات فیزیکی، ذهنی، و معنوی نژادهای گوناگون یک کرهٔ مفروض می‌باشد، اما انواع مشخص نژادی نیز وجود دارند، و تمایلات بسیار معین اجتماعی، فرزندان این انواع اساسی گوناگون موجودات بشری را تعیین ویژگی می‌نماید. در کرات زمان مفسران نژادی سراف تلاشهای کمیسیونرهای نژادی را تعمیق می‌بخشند تا نقطه نظرات متنوع نژادی را هماهنگ سازند، و آنان به کار در کرات قصر، یعنی جایی که همین تفاوتها به درجاتی به تداوم تمایل دارد، ادامه می‌دهند. در یک سیارهٔ سردرگم مثل یورنشیا، این موجودات برجسته به سختی از یک فرصت مناسب برای کار برخوردار بوده‌اند، اما آنان جامعه شناسان ماهر و مشاوران خردمند قومی اولین بهشت می‌باشند.

شما باید این گفته را در بارهٔ ”بهشت“ و ”بهشت بهشتها“ مورد ملاحظه قرار دهید. بهشتی که توسط بیشتر پیامبران شما متصور بود، اولین کره از کرات قصر سیستم محلی بود. هنگامی که

رسول پیرامون ”رفتن به آسمان سوم“ سخن گفت، منظورش آن تجربه‌ای بود که طی آن تنظیم کنندهٔ او در طول خواب از او جدا شده و در این حالت غیرمعمول به سومین کره از هفت کرات قصر برده شد. برخی از مردان حکیم شما منظری از بهشت بزرگتر، ”بهشت بهشتها“ را در رویا دیدند که تجربهٔ هفتگانهٔ کرات قصر اولین آن بود؛ دومین، جروسم؛ سومین، ایدنشیا و اقمار آن؛ چهارمین، سلوینگتون و کرات آموزشی گرداگرد آن؛ پنجمین، یوورسا؛ ششمین، هاونا؛ و هفتمین، بهشت می‌باشند.

3- *برنامه‌ریزان ذهن*. این سرافیمها به گروهبندی مؤثر موجودات مورانشیا و سازمان دادن کار تیمی آنان در کرات قصر تخصیص داده شده‌اند. آنها روانشناسان اولین بهشت هستند. اکثر این بخش ویژهٔ خادمان سراف به عنوان فرشتگان نگاهبان فرزندان زمان تجربهٔ قبلی داشته‌اند، اما سرپرستان آنها به دلیلی نتوانستند در کرات قصر پدیدار شوند، یا این که به وسیلهٔ تکنیک پیوند روحی بقا یافتند.

این وظیفهٔ برنامه‌ریزان ذهن است که طبیعت، تجربه، و وضعیت روانهای تنظیم کننده را که در حال گذار از کرات قصر هستند مطالعه کنند و گروهبندی آنان را برای مأموریت و پیشرفت تسهیل نمایند. اما این برنامه‌ریزان ذهن به دانشجویان کرات قصر ترفند نمی‌زنند، آنان را تحت کنترل در نمی‌آورند، و یا این که از نادانی یا سایر محدودیتهای آنان سوءِ استفاده نمی‌کنند. آنها کاملاً با انصاف و به گونه‌ای چشمگیر عادل هستند. آنها به ارادهٔ تازه تولد یافتهٔ مورانشیایی شما احترام می‌گذارند. آنها به شما به عنوان موجودات مستقل صاحب اختیار نگاه می‌کنند، و در صدد تشویق شما برای توسعه و پیشرفت سریع بر می‌آیند. در اینجا شما با دوستان واقعی و مشاوران بادرایت رو در رو هستید، فرشتگانی که به راستی قادرند به شما کمک کنند ”خود را طوری ببینید که دیگران شما را می‌بینند“ و ”خودتان را طوری بشناسید که فرشتگان شما را می‌شناسند.“

حتی در یورنشیا، این سرافیمها این حقیقت جاودانه را آموزش می‌دهند: اگر ذهن خود شما به خوبی به شما خدمت نکند، می‌توانید آن را با ذهن عیسی ناصری که همیشه به خوبی به شما خدمت می‌کند، تعویض کنید.

4- *مشاوران مورانشیا*. این خادمان به این دلیل چنین نامیده می‌شوند که به کار آموزش، هدایت، و مشاورهٔ انسانهای بقا یافتهٔ کرات دارای منشأ انسانی، روانهایی که در حال گذار به مدارس بالاتر ستاد مرکزی سیستم هستند، گمارده شده‌اند. آنها آموزگاران آنهایی هستند که به دنبال کسب بینش برای فهم وحدت تجربی سطوح ناهمگن حیات هستند، آنهایی که در تلاش برای تلفیق معانی و یکپارچه سازی ارزشها می‌باشند. این کارکرد فلسفه در حیات انسانی و موتا در کرات مورانشیا است.

موتا بیش از یک فلسفهٔ برتر است. آن برای فلسفه همانند دو چشم برای فرد است. آن یک تأثیر برجسته نما روی معانی و ارزشها دارد. انسان مادی جهان را آنطور که بود می‌بیند، تنها با یک چشم — مسطح. دانشجویان کرات قصر از طریق منطبق کردن دریافتهای حیات مورانشیا روی

دریافتهای حیات فیزیکی، به دید کیهانی — عمق — دست می‌یابند. و آنان قادرند این نقطه نظرات مادی و مورانشیایی را عمدتاً از طریق خدمت خستگی ناپذیر مشاوران سراف خویش که بسیار صبورانه به دانشجویان کرات قصر و پیشروندگان مورانشیا درس می‌دهند در کانون حقیقی توجه قرار دهند. بسیاری از مشاوران بلند مرتبهٔ آموزگار سراف دوران حرفه‌ای خود را به عنوان مشاوران روانهای تازه رها شدهٔ انسانهای زمان آغاز نمودند.

5- *تکنیسینها*. اینها سرافیمهایی هستند که به فراز یابندگان جدید کمک می‌کنند خود را با محیط جدید و نسبتاً عجیب کرات مورانشیا تطبیق دهند. زندگی در کرات انتقالی مستلزم ارتباط واقعی با انرژیها و مواد سطوح فیزیکی و مورانشیایی، هر دو، و تا حدی مشخص با واقعیات روحی می‌باشد. فراز یابندگان باید با هر سطح جدید مورانشیا خو گیرند، و در تمامی این زمینه به قدر زیادی به وسیلهٔ تکنیسینهای سراف یاری می‌شوند. این سرافیمها با سرپرستان نیروی مورانشیا و کنترلگران استاد فیزیکی به عنوان رابط عمل می‌کنند، و در رابطه با طبیعت آن انرژیهایی که در کرات انتقالی به کار گرفته می‌شوند، به طور گسترده به عنوان آموزشیاران رهنوردان در حال صعود کار می‌کنند. آنها به عنوان پیمایشگران اضطراری فضا خدمت می‌کنند و وظایف بیشمار منظم و ویژهٔ دیگر را انجام می‌دهند.

6- *آموزگاران ثبت کننده*. این سرافیمها ثبت کنندگان کارکردهای مرزی حیطهٔ معنوی و فیزیکی، روابط انسانها و فرشتگان، کارکردهای مورانشیایی قلمروهای پایین‌تر جهان می‌باشند. آنها همچنین در رابطه با تکنیکهای پرراندمان و مؤثر ثبت واقعیت به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند. در گردآوری هوشمند و هماهنگی اطلاعات مربوطه هنروری صورت می‌گیرد، و این هنر در تشریک مساعی با هنروران سماوی به اوج می‌رسد و حتی انسانهای در حال صعود بدین ترتیب با سرافیمهای ثبت کننده همبسته می‌شوند.

ثبت کنندگان تمامی رسته‌های سرافی قدر مشخصی وقت به تعلیم و آموزش پیشروندگان مورانشیا تخصیص می‌دهند. این فرشتگان مسئول واقعیتهای زمان، آموزگاران ایده‌ال تمامی دنبال کنندگان واقعیت هستند. شما پیش از ترک جروسم با تاریخ سِتانیا و 619 کرات مسکونی آن کاملاً آشنا می‌شوید، و مقدار زیادی از این داستان به وسیلهٔ ثبت کنندگان سرافی گفته می‌شود.

این فرشتگان تماماً در زنجیرهٔ ثبت کنندگانی قرار دارند که از پایین‌ترین تا بالاترین نگاهدارندگان واقعیات زمان و حقایق ابدیت هستند. آنها روزی به شما یاد خواهند داد که در جستجوی حقیقت و نیز واقعیت برآیید، تا روان خویش و نیز ذهن خویش را توسعه دهید. حتی اکنون شما باید یاد بگیرید که بوستان قلب خویش را آبیاری کنید و در جستجوی شنزار خشک دانش برآیید. هنگامی که درسهایی فرا گرفته می‌شوند، اشکال بی‌ارزش هستند. هیچ جوجه‌ای بدون پوسته نمی‌تواند وجود داشته باشد، و هیچ پوسته‌ای بعد از سر از تخم درآوردن جوجه از ارزش برخوردار نیست. اما گاهی اوقات خطا آنقدر فاحش است که تصحیح آن از طریق آشکارسازی الهی برای آن حقایق به آرامی آشکار شده‌ای که برای مضمحل ساختن تجربی آن ضروری است، مهلک است.
هنگامی که کودکان ایده‌آلهای خود را دارند، آنها را از ایده‌آلهایشان جدا نسازید، بگذارید رشد

کنند. و هنگامی که دارید یاد می‌گیرید همانند انسانها فکر کنید، باید همچنین یاد بگیرید مثل کودکان دعا کنید.

قانون خود زندگی است و نه مقررات چگونگی آن. شرارت تخطی از قانون است، نه نقض مقررات سلوک مربوط به زندگی، که قانون *است*. کذب یک امر مربوط به تکنیک شرح دادن نیست، بلکه چیزی پیش اندیشی شده به صورت تحریف حقیقت است. خلق تصاویر جدید از میان واقعیات کهنه، تکرار حیات پدرانه و مادرانه در زندگی اولاد — اینها پیروزیهای هنرمندانهٔ حقیقت می‌باشند. سایهٔ گردش مو، که برای یک مقصود غیرحقیقی پیش اندیشی شده، کمترین کژ نمایی یا تحریف آنچه که اصل است — اینها تشکیل دهندهٔ کذب است. اما جادوی حقیقتِ پایه گذاری شده روی واقعیت، حقیقتِ فسیل شده، نشان آهنین حقیقتِ به اصطلاح غیرقابل تغییر، فرد را به طور کورکورانه در یک دایرهٔ بستهٔ واقعیت سرد نگاه می‌دارد. فرد می‌تواند از نظر تکنیکی در رابطه با واقعیت صحیح باشد و برای همیشه در رابطه با حقیقت در اشتباه به سر برد.

7- *ذخیره‌های خادم*. سپاه بزرگی از تمامی رسته‌های سرافیمهای انتقال در اولین کرهٔ قصر حفظ شده است. در میان تمامی رسته‌های سرافیمها، این خادمان انتقال، بعد از فرشتگان نگاهبان سرنوشت از همه بیشتر به انسانها نزدیکترند، و بسیاری از اوقات فراغت شما با آنها سپری خواهد شد. فرشتگان از خدمت شادمان هستند، و هنگامی که به مأموریت گمارده نشده‌اند، اغلب به عنوان داوطلب خدمت می‌کنند. روان بسیاری از انسانهای در حال صعود برای اولین بار به وسیلهٔ آتش الهیِ خدمت از روی میل، از طریق دوستی شخصی با خادمان داوطلب ذخیره‌های سرافی افروخته می‌شود.

شما از آنان یاد خواهید گرفت که اجازه دهید فشار باعث به وجود آوردن ثبات و قطعیت گردد، با ایمان و کوشا و علاوه بر آن، بشاش باشید، بدون شکوه و شکایت چالشها را بپذیرید، و بدون ترس و بیم با مشکلات و تردیدها رو به رو شوید. آنها خواهند پرسید: اگر شکست خوردید، آیا با استواری برخواهید خواست تا دوباره امتحان کنید؟ اگر موفق شوید، آیا یک تعادل متوازن — یک رفتار باثبات و معنویت یافته — را از طریق هر تلاشی در پیکار طولانی برای شکستن موانع سستی مادی برای نیل به آزادی وجود روحی حفظ خواهید کرد؟

این فرشتگان حتی مثل انسانها ناامیدیهای بسیاری را متحمل گشته‌اند، و آنان به این امر اشاره خواهند کرد که گاهی اوقات ناامید کننده‌ترین ناامیدیهای شما بزرگترین برکات شما شده‌اند. گاهی اوقات کاشتن یک تخم نیازمند مرگ آن است، مرگ مشتاقانه‌ترین امیدهای شما، پیش از این که بتواند از نو زاده شود تا میوه‌های حیات جدید و موقعیت جدید را ثمر دهد. و شما از آنان خواهید آموخت از اندوه و ناامیدی کمتر رنج ببرید. ابتدا از طریق ریختن طرحهای شخصی کمتر پیرامون شخصیتهای دیگر، و سپس از طریق پذیرش بخت و اقبال خود، هنگامی که صادقانه وظیفهٔ خود را به انجام رسانیده‌اید.

شما یاد خواهید گرفت که از طریق جدی گرفتن زیاد خود، بار خود را افزایش و احتمال موفقیت را کاهش می‌دهید. هیچ چیز نمی‌تواند بر کار کرهٔ مرتبت شما — این کره یا کرهٔ بعد — مقدم

واقع شود. کار آمادگی برای کرهٔ بالاترِ بعد بسیار مهم است، اما هیچ چیز به اندازهٔ کار کره‌ای که عملاً در آن زندگی می‌کنید اهمیت ندارد. اما اگر چه *کار* مهم است، *خویشتن* مهم نیست. هنگامی که شما احساس مهم بودن می‌کنید، انرژی را به بهای فرسودگی عزت نفس از دست می‌دهید، طوری که برای انجام کار انرژی اندکی باقی می‌ماند. اهمیت نفس، نه اهمیت کار، مخلوقات نابالغ را خسته می‌سازد. این عنصرِ خود است که موجب خستگی می‌گردد، نه تلاش برای اکتساب. شما می‌توانید کار مهمی به انجام رسانید، اگر خود را مهم تلقی نکنید. شما می‌توانید چند کار را به آسانی یک کار انجام دهید، اگر خود را خارج از آن قرار دهید. تنوع آرامبخش است. یکنواختی آن چیزی است که موجب فرسودگی و خستگی می‌شود. روزها همگی همانند یکدیگرند — فقط زندگانی یا گزینهٔ مرگ.

7- موتای مورانشیا

سطوح پایین‌تر موتای مورانشیا مستقیماً به سطوح بالاتر فلسفهٔ بشری می‌پیوندند. در اولین کرهٔ قصر، روال بر این است که از طریق تکنیک موازی به دانشجویان کمتر پیشرفته آموزش داده شود. بدین صورت که به یک ستون مفاهیم ساده‌تر موتا عرضه می‌شود، و در ستون متقابل بیانات متشابه فلسفهٔ انسانی نقل می‌گردد.

مدتی نه چندان پیش من ضمن انجام یک مأموریت در اولین کرهٔ قصر سِتانیا فرصت آن را داشتم که این روش آموزشی را مشاهده کنم؛ و گر چه میسر نیست که محتوای درسی موتا را عرضه کنم، اجازه دارم بیست و هشت گفتهٔ فلسفهٔ بشری را که به منظور کمک به این اقامتگران جدید موقت کرهٔ قصر در تلاشهای اولیه‌شان برای فهم اهمیت و معنی موتا طراحی شده بود و این آموزشگر مورانشیا آنها را به عنوان مطلب توضیحی به کار می‌گرفت ثبت کنم. این توضیحات فلسفهٔ بشری چنین بودند:

1- نمایش تخصص ویژه نشانگر داشتن ظرفیت معنوی نیست. باهوش بودن جانشین سیرت راستین نیست.

2- اشخاص اندکی مطابق ایمانی که به راستی دارا می‌باشند زندگی می‌کنند. ترس نامعقول یک فریبکاری عقلانی بزرگ است که روی روان در حال تکامل انسانی به کار گرفته می‌شود.

3- از ظرفیتهای ذاتی نمی‌توان فراتر رفت. یک پایینت هرگز ظرفیت یک کوارت را ندارد. مفهوم روحی نمی‌تواند به طور مکانیکی به قالب مادی حافظه تحمیل شود.

4- انسانهای کمی جرأت دارند چیزی مثل جمع پشتوانه‌های شخصیتی را که به وسیلهٔ مجموعهٔ خدمات طبیعت و موهبت الهی به وجود آمده جذب کنند. اکثر روانهای فقیر به راستی غنی هستند، اما از باور آن امتناع می‌ورزند.

5- دشواریها ممکن است میان مایگی را به چالش طلبند و فرد ترسو را شکست دهند، اما آنها فقط فرزندان واقعی والامرتبه‌ها را برمی‌انگیزند.

6- برای بهره‌وری از امتیاز بدون سوءِ استفاده، برای داشتن آزادی بدون مجوز، برای برخورداری از قدرت و با ثابت قدمی از استفادهٔ از آن برای خودستایی امتناع ورزیدن — اینها نشانه‌های تمدن عالی هستند.

7- در کیهان حوادث کور و غیرقابل پیش‌بینی رخ نمی‌دهد. موجودات آسمانی نیز به موجود پایین‌تر که از عمل کردن بر مبنای نور حقیقت امتناع می‌ورزد یاری نمی‌رسانند.

8- تلاش همیشه شادی به بار نمی‌آورد، اما بدون تلاش هوشمندانه هیچ شادمانی وجود ندارد.

9- عمل به قدرت می‌انجامد. اعتدال به شیفتگی منجر می‌شود.

10- نیکوکاری تارهای خوش آهنگ حقیقت را می‌نوازد، و ملودی حتی تا شناخت بیکران در سرتاسر کیهان به ارتعاش در می‌آید.

11- فرد ضعیف به زیاده‌روی در قطعنامه سازی می‌پردازد، اما فرد قوی دست به عمل می‌زند. زندگانی فقط برابر کار یک روز است — آن را به خوبی انجام دهید. عمل به ما تعلق دارد؛ پیامدها از آن خداوند است.

12- بزرگترین مصیبت کیهان این است که هرگز دچار مصیبت نشده باشید. انسانها فقط از طریق تجربه نمودن رنج و محنت حکمت می‌آموزند.

13- ستارگان از انزوای تنهاییِ برخوردار از ژرفای تجربی به بهترین نحو قابل تشخیص هستند، نه از قله‌های منور و نشاط آور کوه.

14- اشتهای معاشران خود را برای حقیقت تیز کنید. فقط زمانی اندرز دهید که برای آن درخواست شده باشد.

15- تظاهر، تلاش مضحک فرد نادان برای جلوه نمودن به شکل فرد خردمند است، کوشش روان تهی برای جلوه نمودن به شکل فرد غنی است.

16- شما نمی‌توانید حقیقت معنوی را مشاهده کنید، تا این که به طور حسی آن را تجربه نمایید، و بسیاری از حقایق به راستی احساس نمی‌شوند مگر در شرایط ناسازگار.

17- بلند پروازی خطرناک است مگر این که به طور کامل اجتماعی شود. شما به راستی به هیچ فضیلتی دست نیافته‌اید تا این که اعمال شما، شما را برای آن ارزشمند سازد.

18- بی‌صبری یک زهر روح است. عصبانیت یک سنگی است که به داخل یک لانهٔ زنبور پرتاب شود.

19- اضطراب باید ترک شود. ناامیدیهایی که تحملشان از همه سخت‌تر است آنهایی هستند که هرگز نمی‌آیند.

20- فقط یک شاعر می‌تواند شعر را در نثر عادی زندگانی روزمره تشخیص دهد.

21- مأموریت والای هر هنری این است که به وسیلهٔ پندارهای خیالی خود از یک واقعیت بالاتر جهان از پیش خبر دهد و احساسات زمان را در جهت فکر به ابدیت متبلور سازد.

22- روان در حال تکامل به وسیلهٔ آنچه که می‌کند الهی نمی‌شود، بلکه به وسیلهٔ آنچه که تلاش می‌کند انجام دهد.

23- مرگ هیچ چیز به دارایی عقلانی یا عطیهٔ معنوی اضافه نکرد، بلکه به وضعیت تجربی، آگاهی از *نجات* را اضافه نمود.

24- سرنوشت ابدیت لحظه به لحظه به وسیلهٔ دستاوردهای زندگانی روزانه تعیین می‌شود. اعمال امروز سرنوشت فردا هستند.

25- بزرگی، آنقدر در برخورداری از قدرت نهفته نیست، بلکه در استفادهٔ خردمندانه و الهی از چنین قدرتی است.

26- دانش فقط در سهیم کردن دیگران در آن به دست می‌آید؛ آن به وسیلهٔ خرد مورد حراست قرار می‌گیرد و به وسیلهٔ مهر ورزیدن اجتماعی می‌شود.

27- پیشرفت، توسعهٔ ویژگیهای فردی را می‌طلبد. میان مایگی در صدد است با استانداردیزه کردن تداوم یابد.

28- دفاع استدلالی از هر پیشنهادی به طور معکوس با حقیقتی که در بر دارد متناسب است.

کار آغازگران در اولین کرهٔ قصر چنین است، در حالی که شاگردان پیشرفته‌تر در کرات بعد در سطوح بالاتر بینش کیهانی و موتای مورانشیا مهارت می‌یابند.

8- پیشروندگان مورانشیا

انسانهای در حال صعود، از هنگام فارغ‌التحصیلی از کرات قصر تا نیل به وضعیت روحی در مسیر زندگانی ابرجهان، پیشروندگان مورانشیا نامیده می‌شوند. گذار شما از این حیات مرزی شگفت‌انگیز یک تجربهٔ فراموش نشدنی، یک خاطرهٔ سحرانگیز خواهد بود. آن دروازهٔ تکاملی به حیات روحی و نیل نهاییِ کمال مخلوق می‌باشد که فراز یابندگان از طریق آن به هدف زمان — یافتن خداوند در بهشت — دست می‌یابند.

یک مقصود قطعی و الهی در تمامی این طرح مورانشیا و روحی متعاقب پیشرفت انسانی، این آموزشگاه مبسوط جهانی برای مخلوقات در حال صعود، وجود دارد. طرح آفریدگاران چنین است که به مخلوقات زمان یک فرصت تدریجی برای استادی در جزئیات کارکرد و ادارهٔ جهان بزرگ داده شود، و این درس طولانی آموزشی بدین صورت به بهترین نحو پیش می‌رود که اجازه داده شود انسان در حال بقا به طور تدریجی بالا رود و در هر مرحلهٔ صعود شرکت عملی داشته باشد.

برنامهٔ بقای انسان یک منظور عملی و مفید دارد؛ شما دریافت کنندهٔ تمامی این کار الهی و آموزش پر تلاش نیستید که صرفاً بقا یابید تا از خوشی بی‌پایان و آسایش ابدی بهره‌مند شوید. یک هدف خدمت برین وجود دارد که فراتر از افق عصر کنونی جهان است. اگر طرح خدایان صرفاً چنین بود که شما را به یک گردش طولانی و ابدی شادی‌آور ببرند، قطعاً تمامی جهان را اینطور به طور گسترده به یک آموزشگاه عظیم و پیچیدهٔ عملی تبدیل نمی‌کردند، و یک بخش عمدهٔ آفرینش آسمانی را به صورت آموزگاران و آموزشیاران به کار نمی‌گرفتند، و سپس دوره به دوره را صرف هدایت یک به یک شما از میان این آموزشگاه بسیار عظیم تجربی جهانی بنمایند. به نظر می‌رسد پیشبرد طرح پیشرفت انسانی یکی از مقاصد اصلی جهان سازمان یافتهٔ کنونی باشد، و اکثریت سلسله مراتب بیشمار موجودات هوشمند آفریده شده، به طور مستقیم یا غیرمستقیم در پیشبرد مراحلی از این طرح تدریجی کمال بخش درگیر می‌باشند.

در پیمایش نردبان صعودی وجود زنده از مرحلهٔ انسان فانی تا قرار گرفتن در حضور الوهیت، شما در واقع عین حیات هر فاز ممکن و مرحلهٔ وجود کمال یافتهٔ مخلوق را در محدودهٔ عصر کنونی جهان زندگی می‌کنید. از انسان فانی تا پایان دهندهٔ بهشت، هر چیز که هم اکنون می‌تواند وجود داشته باشد — شامل هر چیز که در حال حاضر برای رسته‌های زندهٔ هوشمند، موجودات کمال یافتهٔ متناهی ممکن است — در بر گرفته شده است. اگر سرنوشت آیندهٔ پایان دهندگان بهشت خدمت در جهانهای جدیدی است که اکنون در حال ساخته شدن هستند، این امر قطعی است که در این آفرینش جدید و آینده، هیچ رستهٔ خلق شده‌ای از موجودات تجربی وجود نخواهد داشت که زندگانی آنها تماماً متفاوت از آنهایی باشد که پایان دهندگان انسانی آن به عنوان بخشی از آموزش فرازگرایانهٔ خود به عنوان یکی از مراحل پیشرفت طولانی خود از حیوان به فرشته و از فرشته به روح و از روح تا خداوند، در کره‌ای زندگی کرده‌اند.

[عرضه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 49

کرات مسکونی

منشأ و طبیعت کلیهٔ کرات مسکونیِ انسانی، تکاملی است. این کرات زمین زایش و گهوارهٔ تکاملی نژادهای انسانی زمان و فضا هستند. هر واحد حیات فرازگرایانه، یک مدرسهٔ راستین آموزشی برای مرحلهٔ بعدی وجود می‌باشد، و این امر در مورد هر مرحلهٔ صعود پیشروندهٔ بهشتی انسان صدق می‌کند. به همان اندازه که این امر در تجربهٔ اولیهٔ انسانی در یک سیارهٔ تکاملی صادق است، در مدرسهٔ نهایی ملک صادقها در ستاد مرکزی جهان صدق می‌کند. این مدرسه‌ای است که انسانهای فراز یابنده تا پیش از انتقال به نظام ابرجهان و دستیابی به اولین مرحلهٔ وجود روحی در آن شرکت نمی‌کنند.

کلیهٔ کرات مسکونی اساساً به منظور مدیریت آسمانی به سیستمهای محلی گروه‌بندی شده‌اند، و هر یک از این سیستمهای محلی به حدود هزار کرهٔ تکاملی محدود است. این محدودیت با حکم قدمای ایامها صورت گرفته است، و مربوط به سیارات واقعی تکاملی که انسانهایی با وضعیت بقا روی آن زندگی می‌کنند می‌باشد. هیچکدام از کراتی که سرانجام در نور و حیات استقرار یافته‌اند و سیاراتی که در مرحلهٔ پیش بشریِ پیدایش حیات واقع شده‌اند جزو این گروه محسوب نمی‌شوند.

سِتانیا خود یک سیستم ناتمام است که شامل فقط 619 کرهٔ مسکونی است. چنین سیاراتی مطابق ثبتشان به عنوان کرات مسکونی و به عنوان کراتی که مخلوقات صاحب اراده در آنها سکنی گزیده‌اند، به طور متوالی شماره‌بندی شده‌اند. بدین ترتیب به یورنشیا شمارهٔ *606 سِتانیا* داده شد، یعنی ششصد و ششمین کره در این سیستم محلی که در آن پروسهٔ طولانی تکاملی حیات منجر به ظهور موجودات بشری گردید. سی و شش سیارهٔ غیرمسکونی وجود دارند که به مرحلهٔ اعطای حیات نزدیک می‌شوند و چندین سیاره وجود دارند که برای حاملین حیات اکنون در حال آماده شدن هستند. تقریباً دویست کره وجود دارند که در حال تکاملند، طوری که ظرف چند میلیون سال آینده برای کاشت حیات آماده خواهند شد.

کلیهٔ سیارات برای استقرار حیات انسانی مناسب نیستند. سیارات کوچکی که از میزان بالایی از چرخش محوری برخوردارند برای اسکان دادن حیات به کلی نامناسبند. در چندین سیستم فیزیکی سِتانیا، سیاراتی که به دور خورشید مرکزی می‌چرخند بیش از حد برای سکونت بزرگ هستند. جرم عظیم آنها موجب جاذبه‌ای طاقت فرسا است. بسیاری از این کرات غول‌آسا دارای اقماری

هستند، گاهی اوقات شش عدد یا بیشتر. و اندازهٔ این اقمار غالباً بسیار به اندازهٔ یورنشیا نزدیک است، طوری که تقریباً برای سکونت ایده‌آلند.

قدیمی‌ترین کرهٔ مسکونی سِتانیا، کرهٔ شمارهٔ یک، آنُوا نام دارد، و یکی از چهل و چهار قمری است که به دور یک سیارهٔ غول‌آسای تاریک می‌چرخد، اما در معرض نور ناهمسان سه خورشید همسایه قرار دارد. آنُوا در یک مرحلهٔ پیشرفتهٔ تمدن پیشرو می‌باشد.

1- حیات سیاره‌ای

تکامل جهانهای زمان و فضا تدریجی است؛ پیشرفت حیات — زمینی یا آسمانی — اختیاری یا سحرآمیز نیست. تکامل کیهانی ممکن است همیشه قابل فهم (قابل پیش‌بینی) نباشد، اما مطلقاً غیرتصادفی است.

واحد بیولوژیک حیات مادی، سلول پروتوپلاسم، ارتباط جمعی انرژیهای شیمیایی، الکتریکی، و سایر انرژیهای اساسی است. فرمولهای شیمیایی در هر سیستم فرق می‌کنند، و تکنیک تولید مثل سلول زنده در هر جهان محلی اندکی متفاوت است، اما حاملین حیات همیشه کاتالیزورهای زنده‌ای هستند که واکنشهای اولیهٔ حیات مادی را آغاز می‌کنند. آنها تحریک کنندگان مدارهای انرژی مادهٔ زنده هستند.

کلیهٔ کرات یک سیستم محلی یک خویشاوندی غیرقابل اشتباه فیزیکی را آشکار می‌سازند. با این وجود، هر سیاره مقیاس حیات خود را دارد. هیچ دو سیاره‌ای دقیقاً در عطیهٔ گیاهی و حیوانی یکسان نیست. این تنوعات سیاره‌ای در اقسام حیات سیستم ناشی از تصمیمات حاملین حیات می‌باشد. اما این موجودات نه دمدمی مزاجند و نه بوالهوس. جهانها مطابق قانون و نظم هدایت می‌شوند. قوانین نبادان فرامین الهی سلوینگتون هستند، و ترتیب تکاملی حیات در سِتانیا با الگوی تکاملی نبادان هم‌آوا است.

تکامل قانون رشد بشری است، اما پروسهٔ آن در کرات مختلف به اندازهٔ زیاد فرق می‌کند. حیات گاهی اوقات در یک مرکز، و گاهی نیز در سه مرکز آغاز می‌شود، چنان که در یورنشیا شد. در کراتِ دارای اتمسفر معمولاً حیات دارای یک منشأ دریایی است، اما نه همیشه؛ این عمدتاً به وضعیت فیزیکی یک سیاره بستگی دارد. حاملین حیات در عملکرد خود برای آغاز نمودن حیات از اختیارات زیادی برخوردارند.

در ایجاد حیات سیاره‌ای، شکل گیاهی همیشه بر شکل حیوانی تقدم دارد و پیش از آن که الگوهای حیوانی متمایز شوند به طور کامل تکامل می‌یابد. کلیهٔ اقسام حیوانی از الگوهای بنیادین نوع پیشین گیاهی چیزهای زنده تکامل می‌یابند. آنها به طور مجزا سازمان نمی‌یابند.

مراحل اولیهٔ تکامل حیات در مجموع با دیدگاههای امروزهٔ شما تطابق ندارند. *انسان فانی یک تصادف تکاملی نیست*. یک سیستم دقیق و یک قانون جهانی وجود دارد که آشکار شدن طرح حیات سیاره‌ای را در کرات فضا تعیین می‌سازد. زمان و تولید تعداد عظیمی از یک نوع، تأثیرات کنترل کننده نیستند. موشها بسیار سریعتر از فیلها تولید مثل می‌کنند، با این حال فیلها سریعتر از موشها رشد می‌کنند.

پروسهٔ تکامل سیاره‌ای منظم و کنترل شده است. تکامل ارگانیسمهای بالاتر از گروههای پایین‌تر حیات تصادفی نیست. برخی اوقات پیشرفت تکاملی به طور موقت از طریق تخریب برخی خطوط مطلوب پلاسمای حیات که در یک نوعِ انتخاب شده حمل می‌شود به تعویق می‌افتد. اغلب به اعصار پی در پی نیاز است تا آسیبی که از طریق از دست رفتن یک تیرهٔ منفرد برتر ارثی بشری ایجاد شده جبران شود. این تیره‌های انتخابی و برترِ پروتوپلاسم زنده هنگامی که پدیدار می‌شوند باید به طور پاسدارانه و هوشمندانه مورد مراقبت واقع شوند. و در بیشتر کرات مسکونی این نیروهای برتر بالقوهٔ حیات بسیار بیشتر از یورنشیا ارج نهاده می‌شوند.

2- انواع فیزیکی سیاره‌ای

در هر سیستم یک الگوی شاخص و بنیادین حیات گیاهی و حیوانی وجود دارد. اما حاملین حیات غالب اوقات با ضرورت تغییر این الگوهای بنیادین مواجه می‌شوند، تا آنها را با شرایط متغیر فیزیکی که در کرات بیشمار فضا با آنها مواجه هستند انطباق دهند. آنها یک نوع کلی مخلوقات انسانیِ متعلق به سیستم را پرورش می‌دهند، اما هفت نوع مشخص فیزیکی و نیز هزاران هزار نوع جزئی این هفت تنوع برجسته وجود دارند:

1- انواع اتمسفری.

2- انواع عنصری.

3- انواع جاذبه‌ای.

4- انواع حرارتی.

5- انواع الکتریکی.

6- انواع انرژی دهنده.

7- انواع بی‌نام.

سیستم سِتانیا شامل کلیهٔ این انواع و گروههای بیشمار بینابینی می‌باشد، گر چه برخی به گونه‌ای ناچیز نمایندگی می‌شوند.

1- *انواع اتمسفری*. تفاوتهای فیزیکی کراتی که انسان در آنها ساکن است عمدتاً از طریق طبیعت اتمسفر تعیین می‌شود. سایر تأثیراتی که به تمایز سیاره‌ای حیات کمک می‌کند نسبتاً اندک است.

وضعیت کنونی اتمسفری یورنشیا تقریباً برای نگهداری نوع تنفس کنندهٔ انسان ایده‌آل است، اما نوع بشر می‌تواند چنان تغییر داده شود که بتواند در سیارات فوق اتمسفری و زیر اتمسفری هر دو زندگی کند. چنین تغییراتی همچنین به حیات حیوانی که در کرات گوناگون مسکونی به اندازهٔ زیاد متفاوت است تعمیم می‌یابد. تغییر عمده‌ای از اقسام حیوانی در کرات زیر اتمسفری و فوق اتمسفری وجود دارد.

از انواع اتمسفری در سِتانیا، حدود دو و نیم در صد زیر تنفسی، حدود پنج درصد فوق تنفسی و بیش از نود و یک در صد میان تنفسی هستند. این مجموعاً نود و هشت و نیم درصد را در کرات سِتانیا محسوب می‌دارد.

موجوداتی نظیر نژادهای یورنشیا به عنوان موجودات میان تنفسی طبقه‌بندی می‌شوند. شما نمایانگر نوع متوسط یا عادی تنفس کنندهٔ وجود انسانی هستید. اگر در یک سیاره با اتمسفری شبیه اتمسفر همسایهٔ نزدیک شما، زهره، مخلوقاتی هوشمند وجود داشته باشند، به گروه فوق تنفسی تعلق خواهند داشت، در حالی که آنهایی که در یک سیاره با اتمسفری به نازکی همسایهٔ بیرونی شما، مریخ، سکونت داشته باشند، زیر تنفسی نامیده خواهند شد.

اگر انسانها در سیاره‌ای عاری از هوا، همانند کرهٔ ماه شما زندگی کنند، به رستهٔ جداگانهٔ تنفس ناکننده تعلق می‌یابند. این قسم نمایانگر یک تعدیل رادیکال یا مفرط نسبت به محیط سیاره‌ای است و به طور جداگانه بررسی خواهد شد. تنفس ناکنندگان به صورت یک و نیم درصد باقیماندهٔ کرات سِتانیا محسوب می‌شوند.

2- *انواع عنصری*. این تفکیکها به رابطهٔ انسانها با آب، هوا، و زمین مربوط می‌شود، و چهار نوع بارز از حیات هوشمند وجود دارد که به این مکانهای زیست مربوط است. مردمان یورنشیا از نوع زمینی هستند.

برای شما کاملاً مشکل است محیطی را که در طی اعصار اولیهٔ برخی کرات غالب است تجسم کنید. این شرایط غیرعادی این را برای حیات در حال تکامل حیوانی ضروری می‌سازد که در مقایسه با آن سیاراتی که در ابتدا یک محیط زمینی و اتمسفری مساعد فراهم می‌سازند، برای ادوار طولانی‌تر در پرورشگاه دریایی خود باقی بماند. به عکس، در برخی کراتِ فوق تنفس کنندگان، وقتی که سیاره زیاد از حد بزرگ نباشد، گاهی اوقات صلاح است برای یک نوع انسانی امکانی فراهم شود که بتواند فوراً از راه اتمسفر عبور کند. این هوانوردان گاهی اوقات میان گروههای آبی و زمینی جای می‌گیرند و همیشه در زیستگاهی در روی زمین زندگی می‌کنند، و سرانجام به صورت ساکنان زمین تکامل می‌یابند. اما در برخی کرات، آنها حتی پس از این که موجودات نوع زمینی شدند، برای مدتها به پرواز ادامه می‌دهند.

این شگفت‌آور و نیز سرگرم کننده است که تمدن اولیهٔ یک نژاد بدوی از موجودات بشری را که در حال شکل‌یابی است مشاهده نمایید. تمدنی که در یک حالت در هوا و نوک درختان و در مورد دیگر در میان آبهای کم عمق حوزه‌های ایمن گرمسیری، و نیز در کف، پهلوها، و سواحل این بوستانهای دریاییِ نژادهای آغازینِ چنین کرات استثنایی پدیدار می‌شوند. حتی در یورنشیا طی یک عصر طولانی انسان بدوی همانند نیاکان پیشین درخت نشین خود عمدتاً از طریق زندگی بر فراز درختان خود را حفظ نموده و تمدن بدوی خویش را پیش برد. و در یورنشیا شما هنوز یک گروه پستاندار کوچک (خانوادهٔ خفاش) دارید که هوانورد است، و فکها و نهنگهای شما که در دریا زیست می‌کنند نیز از نوع پستاندار هستند.

در سِتانیا، از میان انواع عنصری، هفت درصد آبی، ده درصد هوایی، هفتاد درصد زمینی، و سیزده درصد از انواع ترکیبی زمین و هوا هستند. اما این تغییراتِ مخلوقات هوشمند اولیه نه ماهیان انسانی هستند و نه پرندگان انسانی. آنها از انواع بشری و پیش بشری هستند، نه اَبَرماهیان و نه پرندگان جلال یافته، بلکه مشخصاً انسان.

3- *انواع جاذبه‌ای*. از طریق تعدیل طراحی خلاق، موجودات هوشمند طوری ساخته می‌شوند که می‌توانند آزادانه در کرات کوچکتر و نیز بزرگتر از یورنشیا عمل نمایند، و از این رو به درجاتی با جاذبهٔ آن سیاراتی که اندازه و غلظت آنها ایده‌آل نیست تطبیق یابند.

قد انواع متنوع سیاره‌ای انسانها متغیر است. حد متوسط قد در نبادان اندکی زیر هفت فوت است. برخی کرات بزرگتر با مردمانی که فقط در حدود دو و نیم فوت قد دارند از سکنه پر هستند. قامت انسانی از این حد تا حد متوسط در سیاراتی که اندازهٔ متوسط دارند و تا حدود ده فوت در کرات مسکونی کوچکتر دامنه دارد. در سِتانیا فقط یک نژاد وجود دارد که زیر چهار فوت قد دارد. ساکنان بیست درصد از کرات مسکونی سِتانیا انسانهایی از انواع جاذبه‌ای تغییر یافته هستند که در سیارات بزرگتر و کوچکتر ساکنند.

4- *انواع حرارتی*. می‌توان موجودات زنده‌ای خلق نمود که بتوانند حرارتهایی بسیار بالاتر و نیز بسیار پایین‌تر از دامنهٔ حیات نژادهای یورنشیا را تحمل نمایند. پنج نوع مشخص موجودات که در رابطه با مکانیسمهای تنظیم حرارت طبقه‌بندی می‌شوند وجود دارند. در این مقیاس، نژادهای یورنشیا شمارهٔ سه هستند. نژادهای سی درصد از کرات سِتانیا از انواع تغییر یافتهٔ حرارتی هستند. در مقایسه با مردم یورنشیا که در گروه میانی حرارت عمل می‌کنند، دوازده درصد به رشته‌های بالاتر حرارت و هجده درصد به رشته‌های پایین‌تر تعلق دارند.

5- *انواع الکتریکی*. کارکرد الکتریکی، مغناطیسی، و الکترونیکی کرات به اندازهٔ زیاد فرق می‌کند. ده طرح حیات انسانی وجود دارد که برای ایستادگی در برابر انرژی ناهمسان کرات به گونه‌ای متنوع شکل داده شده است. این ده شکل متنوع همچنین به طرق اندک متفاوت نسبت به انوار شیمیایی نور عادی خورشید واکنش نشان می‌دهند. اما این تغییرات اندک فیزیکی به هیچ وجه روی حیات هوشمندانه یا روحی تأثیر نمی‌گذارند.

از میان گروههای الکتریکی حیات انسانی، تقریباً بیست و سه درصد به طبقهٔ شمارهٔ چهار، نوع وجود یورنشیا، تعلق دارند. این انواع در درصدهای صحیح به این شکل تقسیم بندی شده‌اند: شمارهٔ 1، یک درصد؛ شمارهٔ 2، دو درصد؛ شمارهٔ 3، پنج درصد؛ شمارهٔ 4، بیست و سه درصد؛ شمارهٔ 5، بیست و هفت درصد؛ شمارهٔ 6، بیست و چهار درصد؛ شمارهٔ 7، هشت درصد؛ شمارهٔ 8، پنج درصد؛ شمارهٔ 9، سه درصد؛ شمارهٔ 10، دو درصد.

6- *انواع انرژی دهنده*. کلیهٔ کرات در شیوهٔ کسب انرژی یکسان نیستند. کلیهٔ کرات مسکونی از یک اقیانوس اتمسفری که برای مبادلهٔ استنشاقی گازها مناسب باشد، آنطور که در یورنشیا موجود است، برخوردار نیستند. در طول مراحل اولیه و بعدی بسیاری از سیارات، موجوداتی از نوع کنونی شما نمی‌توانند زندگی کنند، و هنگامی که عوامل تنفسی یک سیاره بسیار بالا یا بسیار پایین هستند، اما کلیهٔ پیش شرطهای دیگر حیات هوشمند کافی هستند، حاملین حیات اغلب در چنین کراتی یک شکل تغییر یافتهٔ وجود انسانی را ایجاد می‌کنند، موجوداتی که در تأثیرگذاری بر مبادلات پروسهٔ حیات خویش مستقیماً از طریق انرژی نوری و استحالهٔ دست اول نیرویی کنترلگران استاد فیزیکی از کارایی برخوردارند.

شش نوع متفاوت تغذیهٔ حیوانی و انسانی وجود دارد: زیر تنفس کنندگان اولین نوع تغذیه را به کار می‌بندند، آبزیان دومین، و میان تنفس کنندگان سومین، آنطور که در یورنشیا چنین است. فوق تنفس کنندگان چهارمین نوع دریافت انرژی را به کار می‌بندند، در حالی که تنفس ناکنندگان از پنجمین نوع تغذیه و انرژی استفاده می‌کنند. ششمین تکنیک دریافت انرژی محدود به مخلوقات بینابینی است.

7- *انواع بی‌نام*. تنوعات فیزیکی متعدد بیشتری در حیات سیاره‌ای وجود دارند، اما کلیهٔ این تفاوتها کاملاً به تغییر شکل ساختاری، جداسازی فیزیولوژیک و تعدیل الکتریکی - شیمیایی بستگی دارند. چنین تمایزاتی به حیات هوشمندانه یا روحی مربوط نیستند.

3- کرات تنفس ناکنندگان

ساکنان اکثر سیارات مسکونی از نوع موجودات هوشمند تنفس کننده هستند. اما همچنین انواعی از انسانها وجود دارند که قادرند در کراتی که از هوای کمی برخوردار بوده یا بدون هوا هستند زندگی کنند. از میان کرات مسکونی اُروانتان این نوع به کمتر از هفت درصد بالغ می‌شود. در نبادان این نسبت کمتر از سه درصد است. در تمامی سِتانیا فقط نه عدد از این کرات وجود دارد.

در سِتانیا تعداد بسیار کمی از نوع غیرتنفسی کرات مسکونی وجود دارد، زیرا این بخشِ جدیداً سازمان یافتهٔ نُرلاشیادِک هنوز مملو از اجسام فضایی شهابی می‌باشد، و کراتی که فاقد یک اتمسفر استحفاظی اصطکاکی هستند به وسیلهٔ این اجسام سرگردان در معرض بمباران بی‌وقفه قرار دارند. حتی برخی از ستارگان دنباله‌دار در بر گیرندهٔ انبوه شهابها هستند، اما به عنوان یک قاعده، آنها اجرام کوچکتر تکه تکه شدهٔ ماده می‌باشند.

میلیونها میلیون شهاب سنگ روزانه وارد اتمسفر یورنشیا می‌شوند، که با سرعت تقریباً دویست مایل در ثانیه داخل می‌شوند. در کرات غیرتنفسی، نژادهای پیشرفته باید کار زیادی انجام دهند تا بتوانند خود را در برابر آسیب شهابها محافظت نمایند. آنها این کار را از طریق نصب وسایل الکتریکی که شهابها را نابود ساخته یا منحرف می‌سازند انجام می‌دهند. آنها هنگامی که از این مناطق محفوظ خارج می‌شوند در معرض خطر زیادی قرار می‌گیرند. این کرات همچنین در معرض طوفانهای فاجعه‌آمیز الکتریکی با طبیعتی که در یورنشیا ناشناخته است قرار دارند. در طول چنین اوقاتی از نوسانات انرژی، ساکنان باید در ساختمانهای ویژهٔ خود که دارای عایق استحفاظی هستند پناه بجویند.

زندگی در کرات تنفس ناکنندگان به طور بنیادین از آنچه که در یورنشیا است متفاوت است. تنفس ناکنندگان مثل نژادهای یورنشیا غذا نمی‌خورند یا آب نمی‌آشامند. واکنشهای سیستم عصبی، مکانیسمهای تنظیم حرارت و متابولیسم این مردمان ویژه نسبت به چنین کارکردهای انسانهای یورنشیا به طور بنیادین متفاوتند. تقریباً هر عمل زندگی، گذشته از تولید مثل، فرق می‌کند، و حتی روشهای تولید مثل تا اندازه‌ای متفاوتند.

در کرات غیرتنفسی، انواع حیوانی به طور بنیادین بی‌شباهت با آنهایی هستند که در سیارات اتمسفری یافت می‌شوند. طرح غیرتنفسی حیات از تکنیک وجود در یک کرهٔ دارای اتمسفر فرق می‌کند. مردمان آن حتی در بقا، وقتی که کاندیدای پیوند روحی می‌شوند، فرق می‌کنند، با این وجود این موجودات با همان دشواریها و شادیهای نسبی که توسط انسانهایی که در کرات دارای اتمسفر زندگی می‌کنند تجربه می‌شود از زندگی لذت می‌برند و فعالیتهای محیط را به جلو می‌برند. تنفس ناکنندگان در ذهن و کاراکتر با سایر انواع انسانها متفاوت نیستند.

شما نسبت به کارکرد سیاره‌ای این نوع انسان بسیار علاقمند خواهید بود، زیرا چنین نژادی از موجودات در کره‌ای در نزدیکی یورنشیا ساکن است.

4- مخلوقات تکاملی صاحب اراده

تفاوتهای بسیاری میان انسانهای کرات مختلف وجود دارد، حتی در میان آنهایی که به همان انواع هوشمند و فیزیکی تعلق دارند. اما کلیهٔ انسانهای دارای شأن اراده جانداران دو پایی هستند که عمودی می‌ایستند.

شش نژاد تکاملی پایه‌ای وجود دارد: سه نوع اولیه: سرخ، زرد، و آبی؛ و سه نوع ثانویه: نارنجی، سبز، و نیلی. بیشتر کرات مسکونی دارای کلیهٔ این نژادها هستند، اما بسیاری از سیارات سه مغزه فقط سه نوع اولیه را در خود جای داده‌اند. برخی سیستمهای محلی نیز فقط دارای این سه نوع نژاد هستند.

حد متوسط عطیهٔ ویژهٔ حس فیزیکی موجودات بشری دوازده عدد است، گر چه حواس ویژهٔ انسانهای سه مغزه اندکی فراتر از نوع انسانهای یک و دو مغزه می‌باشد. آنها نسبت به نژادهای یورنشیا می‌توانند به طور قابل ملاحظه بهتر ببینند و بشنوند.

نوزادان معمولاً تکی به دنیا می‌آیند و تولدهای چندتایی استثنا هستند. حیات خانوادگی نسبتاً در کلیهٔ انواع سیارات یکنواخت است. در کلیهٔ کرات پیشرفته، برابری جنسی حاکم است. مرد و زن در عطیهٔ ذهنی و وضعیت معنوی برابرند. تا زمانی که یک جنس در صدد ستمگری بر جنس دیگر است، ما آن سیاره را خارج شده از بربریت تلقی نمی‌کنیم. این جنبهٔ تجربهٔ مخلوق همیشه بعد از ورود یک پسر و دختر ماتریال به اندازهٔ زیاد بهبود می‌یابد.

در کلیهٔ سیاراتی که از خورشید نور و گرما دریافت می‌کنند تغییرات فصلی و حرارتی رخ می‌دهد. در کلیهٔ کرات دارای اتمسفر کشاورزی عمومیت دارد. کشت و کار کردن روی زمین کاری است که وجه اشتراک نژادهای در حال پیشرفت همهٔ چنین سیاراتی است.

انسانها همگی در روزگاران اولیهٔ خویش با دشمنان میکروسکوپی تقلاهای کلی یکسانی دارند، نظیر آنچه شما اکنون در یورنشیا تجربه می‌کنید، گر چه شاید نه چنان گسترده. طول عمر در سیارات مختلف از بیست و پنج سال در کرات بدوی تا نزدیک به پانصد سال در کرات پیشرفته‌تر و کهنسالتر فرق می‌کند.

موجودات بشری همگی اجتماعی هستند، هم قبیله‌ای و هم نژادگرا. این جداسازیهای گروهی ذاتیِ منشأ و ساختار آنها است. چنین تمایلاتی فقط از طریق پیشرفت تمدن و توسط معنویت یافتن تدریجی می‌توانند تغییر یابند. مشکلات اجتماعی، اقتصادی، و دولتیِ کرات مسکونی مطابق سن سیارات و درجه‌ای که به واسطهٔ آن از طریق اقامتهای موقت پی در پی پسران الهی تأثیر پذیرفته‌اند فرق می‌کنند.

ذهن عطیهٔ روح بیکران است و در محیطهای گوناگون درست یکسان عمل می‌کند. ذهن انسانها صرف نظر از برخی تفاوتهای ساختاری و شیمیایی که طبیعت فیزیکی مخلوقات صاحب ارادهٔ سیستمهای محلی را تعیین ویژگی می‌کند، مشابه است. صرف نظر از تفاوتهای شخصی یا فیزیکی سیاره‌ای، حیات ذهنی کلیهٔ این انواع گوناگون انسانها بسیار شبیه هم است، و مسیر فوری زندگانی آنها بعد از مرگ بسیار مشابه است.

اما ذهن فانی بدون روح فناناپذیر نمی‌تواند بقا یابد. ذهن انسان فانی است. فقط روح اعطا شده فناناپذیر است. بقا به معنویت یافتن از طریق خدمت روحانی تنظیم کننده — به تولد و تکامل روان جاودانه — بستگی دارد. حداقل، نسبت به مأموریت تنظیم کننده مبنی بر تأثیرگذاری روی دگرگونی معنوی ذهن مادی نباید ضدیت به وجود آمده باشد.

5- سری سیاره‌ای انسانها

تا اندازه‌ای مشکل خواهد بود تصویری مکفی از سری سیاره‌ای انسانها ارائه داد، زیرا شما مقدار بسیار کمی دربارهٔ آنها می‌دانید و چون انواع بسیاری از آنها وجود دارند. با این وجود می‌توان مخلوقات فانی را از دیدگاههای متعددی مورد مطالعه قرار داد. در بین آنها به دیدگاههای زیرین برخورد می‌کنیم:

1- تطبیق با محیط سیاره‌ای.

2- سری نوع مغز.

3- سری دریافت روح.

4- ادوار سیاره‌ای انسانی.

5- سری خویشاوندی مخلوق.

6- سری پیوند با تنظیم کننده.

7- تکنیکهای گریز از زمین.

کرات مسکونی هفت ابرجهان با مردمی پر هستند که به طور همزمان در یک یا چند رسته از هر یک از این هفت طبقات کلی حیات تکاملی مخلوق طبقه‌بندی می‌شوند. اما حتی این طبقه‌بندیهای کلی برای موجوداتی نظیر میدسونایتیها یا برخی از سایر اشکال حیات هوشمند جایی در نظر نمی‌گیرد. کرات مسکونی، آنطور که در این نوشته‌ها شناسانده شده‌اند، با مخلوقات تکاملی فانی پر هستند، اما اشکال حیات دیگری هم وجود دارند.

1- *تطبیق با محیط سیاره‌ای*. از دیدگاه تطبیق حیات مخلوق با محیط سیاره‌ای، سه گروه کلی از کرات مسکونی وجود دارند: گروه نرمال تطبیق، گروه رادیکال تطبیق، و گروه آزمایشی.

تطبیق نرمال با شرایط سیاره‌ای به دنبال الگوهای فیزیکی که در پیش مورد بررسی قرار گرفتند می‌آیند. کرات تنفس ناکنندگان نمونهٔ تطبیق رادیکال یا مفرط می‌باشند، اما سایر نوعها نیز در این گروه شامل هستند. کرات تجربی معمولاً به گونه‌ای ایده‌آل با اشکال عادی حیات تطبیق می‌یابند، و در این سیارات دهگانی حاملین حیات سعی می‌کنند تغییراتی سودمند در طرحهای استاندارد حیات ایجاد نمایند. چون کرهٔ شما یک سیارهٔ آزمایشی است، با کرات همتای آن در سِتانیا به گونه‌ای چشمگیر فرق می‌کند. اشکال بسیاری از حیات در یورنشیا پدیدار گشته‌اند که در جاهای دیگر یافت نمی‌شوند. به همین ترتیب انواع معمول زیادی وجود دارند که در سیارهٔ شما غایبند.

در جهان نبادان، کلیهٔ کرات تغییر حیات به طور سری به یکدیگر مرتبطند و یک حوزهٔ مخصوص از امور جهان را که مورد توجه مدیران برگزیده است تشکیل می‌دهند. و کلیهٔ این

کرات آزمایشی به طور مرتب به وسیلهٔ یک گروه از مدیران جهان که رئیس آنها پایان دهنده‌ای کارآزموده است و در سِتانیا به نام تابامَنشیا شهرت دارد بازرسی می‌شوند.

2- *سری نوع مغز*. یک همسانی فیزیکی انسانها مغز و سیستم عصبی است. با این وجود، سه سازمان بنیادین از مکانیسم مغز وجود دارد. نوع یک مغزه، دو مغزه، و سه مغزه. مردم یورنشیا از نوع دو مغزه هستند، تا اندازه‌ای خیال پردازتر، ماجراجوتر، و فلسفی‌تر از انسانهای یک مغزه، اما نسبت به انواع سه مغزه تا اندازه‌ای کمتر معنوی، اخلاقی، و پرستشگر. این تفاوتهای مغزی حتی سرشت موجودات پیش بشری حیوانی را مشخص می‌سازد.

از نوعِ دو نیم کره‌ایِ قشر مغز مردم یورنشیا شما می‌توانید از طریق مقایسه، چیزی از نوع یک مغزه را دریابید. مغز سومِ انواع سه مغزه را می‌توان به صورت تکامل شکل پایین‌تر یا ابتدایی مغز شما در نظر گرفت که تا آن نقطه تکامل می‌یابد که عمدتاً در کنترل فعالیتهای فیزیکی عمل می‌کند و دو مغز برتر را برای کارهای بالاتر آزاد باقی می‌گذارد: یکی برای عملکردهای هوشمندانه و دیگری برای فعالیتهای همیارانه - معنوی تنظیم کنندهٔ فکر.

در حالی که پیشرفتهای زمینی نژادهای یک مغزه در مقایسه با انواع دو مغزه اندکی محدود است، سیارات قدیمی‌تر گروه سه مغزه تمدنهایی به نمایش می‌گذارند که مردم یورنشیا را مبهوت می‌سازد و در مقایسه قدری موجب خجلت شما می‌شود. در توسعهٔ مکانیکی و تمدن مادی، حتی در پیشرفت عقلانی، کرات دو مغزهٔ انسانی قادرند با کرات سه مغزه برابری کنند. اما در کنترل بالاتر ذهن و توسعهٔ برابری عقلانی و معنوی، شما تا اندازه‌ای پایین‌تر هستید.

کلیهٔ چنین تخمینات مقایسه‌ای در رابطه با پیشرفت عقلانی یا دستیابی معنوی هر کره یا گروهی از کرات باید با بی‌طرفی سن سیاره را در نظر گیرد. بخش زیاد، بسیار زیاد، به سن، مساعدت ارتقا دهندگان بیولوژیک، و مأموریتهای متعاقب رسته‌های گوناگون پسران الهی بستگی دارد.

در حالی که مردمان سه مغزه نسبت به رسته‌های یک یا دو مغزه، قادر به اندکی تکامل بالاتر سیاره‌ای هستند، همگی از نوع یکسان پلاسمای حیات برخوردارند و همانند موجودات بشری در یورنشیا فعالیتهای سیاره‌ای را به طرق بسیار مشابه به انجام می‌رسانند. این سه نوع انسان در تمامی کرات سیستمهای محلی پراکنده‌اند. در اکثر موارد، شرایط سیاره‌ای تأثیرات بسیار کمی در تصمیمات حاملین حیات در طرح‌ریزی این رسته‌های متنوع از انسانها در کرات مختلف داشته است. لذا حاملین حیات اختیار دارند به طور دلخواه برنامه‌ریزی و عمل نمایند.

این سه نوع، در مسیر حرکت فرازگرایانه به سوی آینده در شرایط یکسانی قرار دارند. هر یک باید همان میزان از پیشرفت عقلانی را بپیماید، و هر یک باید در همان آزمونهای معنوی پیشرفت مهارت یابد. ادارهٔ سیستم و مدیریت کوکبهٔ مربوط به این کرات مختلف به طور یکسان عاری از تبعیض است. حتی نظامهای پرنسهای سیاره‌ای یکسانند.

3- *سری دریافت روح*. تا جایی که به ارتباط با امور روحی مربوط می‌شود، سه گروه طرح ذهن وجود دارد. این طبقه‌بندی به انواع یک، دو، و سه مغزهٔ انسانها اشاره ندارد. آن در درجهٔ اول به ساختار شیمیایی غده‌های بدن اشاره دارد، به ویژه به سازمان برخی غدد که با غده‌های هیپوفیز قابل مقایسه‌اند. مردم برخی کرات دارای یک غده، دیگران دو غده، مثل یورنشیاییها، در حالی که در کرات دیگر نژادها دارای سه عدد از این غدد ویژه هستند. تخیل ذاتی و دریافت معنوی قطعاً توسط این عطیهٔ ناهمسان شیمیایی تأثیر می‌پذیرد.

از میان انواع دریافت روحی، شصت و پنج درصد از گروه دوم هستند، مثل نژادهای یورنشیا. دوازده درصد از نوع اول هستند، طبعاً کمتر پذیرا، در حالی که بیست و سه درصد در طول حیات زمینی بیشتر به معنویت تمایل دارند. اما چنین تمایزاتی از مرگ طبیعی جان به در نمی‌برند. کلیهٔ این تفاوتهای نژادی فقط به حیات در جسم مربوطند.

4- *ادوار سیاره‌ای انسانی*. این طبقه‌بندی، تسلسل اعطاهای موقت را، آنطور که روی وضعیت زمینی انسان و دریافت وی از خدمت روحانی آسمانی تأثیر می‌گذارند، به رسمیت می‌شناسد.

حیات توسط حاملین حیات در سیارات آغاز می‌گردد و آنها تا مدتی بعد از ظهور تکاملی انسان فانی از رشد و نمو آن مراقبت می‌کنند. پیش از این که حاملین حیات یک سیاره را ترک کنند، بر حسب معمول یک پرنس سیاره‌ای را به عنوان فرمانروای زمین منصوب می‌دارند. با این فرمانروا سهمیهٔ کاملی از نیروهای کمکی تحت فرمان و مددکاران خادم وارد می‌شوند، و همزمان با ورود وی اولین داوری برای زندگان و مردگان صورت می‌گیرد.

با پدیدار شدن گروههای بشری، این پرنس سیاره‌ای می‌آید تا شروع تمدن بشری را افتتاح نماید و کانون جامعهٔ بشری را ایجاد کند. دنیای مغشوش شما برای ایام اولیهٔ حکومت پرنسهای سیاره‌ای معیار نیست، زیرا نزدیک به آغاز چنین حکومتی در یورنشیا بود که پرنس سیاره‌ای شما، کلیگستیا، بخت خود را با شورش حاکم سیستم، لوسیفر، آزمایش نمود. سیارهٔ شما از آن هنگام مسیری طوفانی را دنبال نموده است.

در یک کرهٔ تکاملی نرمال، در طول رژیم پرنس سیاره‌ای، و مدت کوتاهی بعد از این که حاکم سیستم یک پسر و دختر ماتریال را به آن سیاره اعزام داشت، پیشرفت نژادی به اوج طبیعی بیولوژیک خود می‌رسد. این موجودات وارداتی به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک خدمت می‌کنند. خطای آنها در یورنشیا تاریخ سیاره‌ای شما را بیشتر پیچیده ساخت.

هنگامی که پیشرفت عقلانی و اخلاقی یک نژاد بشری به منتها درجهٔ توسعهٔ تکاملی رسید، یک پسر آوُنال بهشت در یک مأموریت مجیستریال می‌آید. و بعدها، بعد از این که وضعیت معنوی چنین کره‌ای به سرحد نیل طبیعی آن نزدیک می‌شود، سیاره توسط یک پسر اعطایی بهشت مورد دیدار واقع می‌شود. مأموریت اصلی یک پسر اعطایی برقراری وضعیت سیاره‌ای و رها ساختن

روح حقیقت برای کارکرد سیاره‌ای و بدین ترتیب عملی ساختن آمدن تنظیم کنندگان فکر در سطح سراسری است.

اینجا، بار دیگر، یورنشیا از مسیر خارج می‌شود: هرگز یک مأموریت مجیستریال در کرهٔ شما صورت نگرفته است، و پسر اعطایی شما نیز از رتبهٔ آؤنال نبود. سیارهٔ شما از نشان افتخارآمیزِ منزلگاهِ سیاره‌ایِ انسانی شدنِ پسر عالی مقام، میکائیل نبادان، بهره‌مند شد.

در نتیجهٔ خدمت روحانی کلیهٔ رسته‌های پی در پی فرزندی الهی، کرات مسکونی و نژادهای در حال پیشرفت آن شروع به نزدیکی به اوج تکامل سیاره‌ای می‌کنند. چنین کراتی اکنون برای مأموریت کمال آفرین، ورود پسران آموزگار تثلیث، مستعد می‌شوند. این عصر پسران آموزگار، کانال ورود به عصر نهایی سیاره‌ای — اوتوپیای تکاملی— عصر نور و حیات، می‌باشد.

این طبقه‌بندی موجودات بشری در یک مقالهٔ بعدی توجه ویژه‌ای را به خود اختصاص خواهد داد.

5- *سری خویشاوندی مخلوق*. سیارات نه تنها به طور عمودی در داخل سیستمها، کواکب، و غیره سازماندهی شده‌اند، بلکه مدیریت جهان همچنین گروه‌بندیهای افقی مطابق نوع، سری، و سایر روابط را در نظر گرفته است. این ادارهٔ عرضی جهان عمدتاً به هماهنگی فعالیتهایی با طبیعت خویشاوندی که مستقلاً در کرات مختلف شکوفا شده‌اند مربوط می‌شود. این طبقات خویشاوند مخلوقات جهان به طور مرتب توسط یک گروه مرکب از شخصیتهای والایی که در رأس آنها پایان دهندگان مجرب دیرپا قرار دارند بازدید می‌شوند.

این عوامل خویشاوندی در کلیهٔ سطوح آشکار هستند. زیرا سری خویشاوندی در میان شخصیتهای غیربشری و نیز در میان مخلوقات انسانی — حتی بین انواع بشری و فوق بشری — وجود دارد. موجودات هوشمند به طور عمودی در دوازده گروه بزرگ که هر یک دارای هفت بخش عمده هستند به هم همبسته‌اند. هماهنگی این گروههای موجودات بشری که به طور ویژه مرتبطند احتمالاً از طریق یک تکنیک ایزد متعال که به طور کامل قابل درک نیست ایجاد می‌شود.

6- *سری پیوند با تنظیم کننده*. طبقه‌بندی معنوی یا گروه‌بندی کلیهٔ انسانها در طول تجربهٔ پیش از یگانه شدن آنان از طریق رابطهٔ وضعیت شخصیت با ناصح اسرارآمیز ساکن در فرد به طور کامل تعیین می‌شود. تقریباً نود در صد از کرات مسکونی نبادان با انسانهایی که با تنظیم کننده یگانه می‌شوند پر شده است. در مقایسه، در یک جهان نزدیک، کمی بیش از نیمی از کرات موجوداتی را در بر می‌گیرند که تنظیم کننده در آنها ساکن است و کاندیداهایی برای پیوند ابدی هستند.

7- *تکنیکهای گریز از زمین*. اساساً فقط یک راه برای آغاز نمودن حیات ویژهٔ بشری در کرات مسکونی وجود دارد، و آن از طریق تولید مثل مخلوق و تولد طبیعی است، اما تکنیکهای

بیشماری وجود دارند که انسان از طریق آنها می‌تواند از وضعیت زمینی خویش بگریزد و به جریان درونگرای فراز یابندگان بهشت دست یابد.

6- گریز از زمین

کلیهٔ انواع مختلف فیزیکی و سری سیاره‌ای انسانها به طور یکسان از خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر، فرشتگان نگاهبان، و انواع گوناگون گروههای بزرگ پیام‌آوران روح بیکران بهره‌مند هستند. همگی مثل هم از طریق رهایی با مرگ طبیعی از اسارت جسم آزاد می‌شوند، و همگی همانند هم از آنجا به کرات تکامل معنوی و پیشرفت فکریِ مورانشیا می‌روند.

گهگاه با خواست مسئولین سیاره‌ای یا حاکمان سیستم، رستاخیزهای ویژهٔ بقا یافتگان خفته به وقوع می‌پیوندد. چنین رستاخیزهایی حداقل هر هزار سال زمان سیاره‌ای رخ می‌دهند. در آن هنگام نه همگی بلکه "بسیاری از آنها که در خاک خفته‌اند بیدار می‌شوند." این رستاخیزهای ویژه به مناسبت بسیج گروههای مخصوص فراز یابندگان برای خدمت مشخص در طرح جهان محلی برای صعود انسان می‌باشد. دلایل عملی و برقراری پیوندهای عاطفی هر دو به این رستاخیزهای ویژه مربوطند.

در سراسر اعصار پیشینِ یک کرهٔ مسکونی، بسیاری در رستاخیزهای ویژه و هزاره‌ای به کرات قصر فرا خوانده می‌شوند، اما بیشتر بقا یافتگان در افتتاح یک اعطای جدید که با ظهور یک پسر الهی متعلق به خدمت سیاره‌ای مربوط است مجدداً شخصیت می‌یابند.

1- *انسانهای نوع بقای اعطایی یا گروهی*. با ورود اولین تنظیم کننده در یک سیارهٔ مسکونی، سرافیمهای نگاهبان نیز ظاهر می‌شوند. آنها برای گریز از زمین ضروری هستند. در سراسر دورهٔ توقف حیاتِ بقا یافتگان خفته، ارزشهای معنوی و واقعیات ابدی روانهای به تازگی شکل گرفته و فناناپذیر آنان توسط سرافیمهای شخصی یا گروهیِ نگاهبان به صورت یک امانت مقدس نگاهداری می‌شود.

نگاهبانان گروهی که به بقا یافتگان خفته تخصیص یافته‌اند همیشه با پسران داور در کرات ظهور خویش عمل می‌کنند. "او فرشتگان خود را خواهد فرستاد، و آنها برگزیدگان وی را از چهار سوی عالم گرد خواهند آورد." با هر سرافیم که برای تجدید شخصیت یک انسان خفته در مأموریت است، یک تنظیم کنندهٔ بازگشته عمل می‌کند. همان جزءِ فناناپذیر پدر که در طی دوران بودن در جسم در او زندگی می‌کرد. و بدین ترتیب هویت به شکل اولیهٔ خود باز می‌گردد و شخصیت دوباره زنده می‌شود. این تنظیم کنندگانِ در حال انتظار در طول خوابیدنِ تابعین خود در دیوینینگتون خدمت می‌کنند. آنها هرگز در ذهن انسان دیگری در این اثنا اقامت نمی‌کنند.

در حالی که کرات قدیمی‌تر وجود انسانی مسکنگاه آن انواع بسیار تکامل یافته و بدیعاً معنوی موجودات بشری که عملاً از حیات مورانشیا معاف هستند می‌باشند، اعصار پیشین نژادهای

حیوان منشأ با انسانهایی بدوی تعیین ویژگی می‌شوند که آنقدر ناکاملند که پیوند با تنظیم کنندگانشان غیرممکن است. بیدارسازی مجدد این انسانها از طریق فرشتگان نگاهبان در تلفیق با یک بخش مجزای روح جاودان سومین منبع و مرکز صورت می‌گیرد.

بقا یافتگان خفتهٔ یک عصر سیاره‌ای بدین گونه در فراخوانیهای اعطایی از نو در جسم ظاهر می‌شوند. اما در رابطه با شخصیتهای غیرقابل نجات یک عالم، هیچ روح فناناپذیری حضور ندارد که با نگاهبانان گروهی سرنوشت عمل نماید، و این امر توقف وجود مخلوق را در بر دارد. در حالی که برخی از نگارشات شما وقوع این رخدادها را در سیارات مرگ انسانی تصویر نموده‌اند، در واقع آنها همگی در کرات قصر رخ می‌دهند.

2- *انسانهای رسته‌های جداگانهٔ صعود*. پیشرفت جداگانهٔ موجودات بشری از طریق نیل پیاپی و عبور (چیره دستی) آنان از میان هفت دایرهٔ کیهانی اندازه‌گیری می‌شود. این دایره‌های پیشرفت انسانی، سطوح ارزشهای مربوطهٔ عقلانی، اجتماعی، معنوی، و بینش کیهانی هستند. انسانها از دایرهٔ هفتم شروع نموده و برای رسیدن به دایرهٔ اول تلاش می‌کنند، و به کلیهٔ کسانی که به سومین دایره دست می‌یابند، فوراً نگاهبانان شخصی سرنوشت تخصیص می‌یابد. این انسانها مستقل از داوریهای اعطایی یا دیگر، می‌توانند در حیات مورانشیا از نو در جسم ظاهر شوند.

در سراسر اعصار پیشین یک کرهٔ تکاملی، انسانهای اندکی در روز سوم به داوری می‌روند. اما به تدریج که اعصار سپری می‌شوند، بیشتر و بیشتر نگاهبانان شخصی سرنوشت به انسانهای در حال پیشرفت تخصیص می‌یابند، و بدین ترتیب تعداد فزاینده‌ای از این مخلوقات در حال تکامل در اولین کرهٔ قصر در سومین روز بعد از مرگ طبیعی در جسم ظاهر می‌شوند. در چنین مواقعی بازگشت تنظیم کننده نشانگر بیدار کردن روان بشری است، و این تجدید شخصیت فرد مرده است، درست همانطور که عملاً فراخوانی دست جمعی در پایان یک اعطا در کرات تکاملی انجام می‌پذیرد.

سه گروه از فراز یابندگان جداگانه وجود دارند: افراد کمتر پیشرفته در کرهٔ آغازین یا اولین کرهٔ قصر فرود می‌آیند. گروه پیشرفته‌تر ممکن است مطابق پیشرفت پیشین سیاره‌ای دورهٔ زندگی مورانشیا را در هر یک از کرات میانی قصر دنبال کنند. پیشرفته‌ترین این اقسام در واقع تجربهٔ مورانشیایی خود را در هفتمین کرهٔ قصر آغاز می‌کنند.

3- *انسانهای نوع وابسته به دورهٔ آزمایشی صعود*. در چشمان جهان، ورود یک تنظیم کننده در بر گیرندهٔ هویت است، و کلیهٔ موجوداتی که تنظیم کننده در آنها ساکن است در طومار فراخوانی قضاوت قرار دارند. اما حیات گذرا در کرات تکاملی غیرقابل اطمینان است، و بسیاری پیش از برگزیدن دورهٔ زندگانی بهشت در جوانی می‌میرند. چنین کودکان و جوانانی که تنظیم کننده در آنها ساکن است، پدر و مادری با پیشرفته‌ترین وضعیت معنوی را دنبال می‌کنند، و بدین گونه در سومین روز، در یک رستاخیز ویژه، یا در فراخوانیهای مرتب هزاره‌ای و اعطایی، به کرهٔ پایان دهندگان سیستم (مهد کودک دورهٔ آزمایشی) می‌روند.

کودکانی که در هنگام مردن جوانتر از آن هستند که از تنظیم کنندهٔ فکری برخوردار شوند، به طور همزمان با ورود هر یک از والدین در کرات قصر، در کرهٔ پایان دهندگان سیستمهای محلی تجدید شخصیت می‌شوند. یک کودک در لحظهٔ تولد انسانی موجودیت فیزیکی کسب می‌کند، اما در رابطه با بقا، کلیهٔ کودکان بدون تنظیم کننده هنوز به صورت الحاق یافته به والدین خود محسوب می‌شوند.

تنظیم کنندگان فکر در لحظهٔ موعود می‌آیند تا در این کوچولوها اقامت گزینند، در حالی که خدمت فرشتگان سراف به هر دو گروه نوع بقای وابسته به دورهٔ آزمایشی به طور کلی مشابه خدمت به والدهٔ پیشرفته‌تر است، یا اگر فقط یکی بقا یابد برابر با خدمت به والده است. به آنهایی که به سومین دایره دست می‌یابند، صرف نظر از وضعیت والدینشان، نگاهبانان شخصی داده می‌شود.

مهد کودکهای مشابه دورهٔ آزمایشی در کرات پایان دهندگان کوکبه و ستاد مرکزی جهان برای کودکان بدون تنظیم کننده از نوع اولیه و ثانویهٔ تغییر یافتهٔ فراز یابندگان برقرار هستند.

4- *انسانهای نوع ثانویهٔ تغییر یافتهٔ صعود*. اینها موجودات پیشرفتهٔ بشری از کرات میانی تکاملی هستند. به عنوان یک قاعده، آنها نسبت به مرگ طبیعی مصون نیستند، اما برای عبور از میان هفت کرات قصر معافند.

گروه کمتر کمال یافته در ستاد مرکزی سیستم محلی خود از نو بیدار می‌شوند و فقط از کرات قصر عبور می‌کنند. گروه میانی به کرات آموزشی کوکبه می‌روند. آنها از تمامی نظام مورانشیای سیستم محلی عبور می‌کنند. باز دورتر از آن در اعصار سیاره‌ای تلاش معنوی، بسیاری از بقا یافتگان در ستاد مرکزی کوکبه بیدار می‌شوند و در آنجا صعود بهشتی را آغاز می‌کنند.

اما پیش از آن که هر یک از این گروهها به جلو گام بردارند، باید به کراتی که وارد نشدند به عنوان آموزگار بازگردند و در آن قلمروهایی که به عنوان دانشجو از آنها عبور کردند به عنوان آموزگار تجارب بسیاری کسب کنند. آنها همگی متعاقباً از طریق مسیرهای مقرر شدهٔ پیشرفت انسانی رهسپار بهشت می‌شوند.

5- *انسانهای نوع اولیهٔ تغییر یافتهٔ صعود*. این انسانها به نوع پیوند یافته با تنظیم کننده از حیات تکاملی تعلق دارند، اما آنها اکثر اوقات نمایندهٔ مراحل نهایی توسعهٔ انسانی در یک کرهٔ در حال تکاملند. این موجودات جلال یافته از عبور از دروازه‌های مرگ معاف هستند. آنها به تصرف پسر تسلیم هستند. آنها از میان زندگان به دنیای آن سو عبور نموده و فوراً در حضور پسر عالی مقام در ستاد مرکزی جهان محلی ظهور می‌یابند.

اینها انسانهایی هستند که در طول حیات انسانی با تنظیم کنندگان خود پیوند می‌یابند، و چنین شخصیتهای پیوند خورده با تنظیم کننده پیش از آن که با اشکال مورانشیا پوشش یابند آزادانه فضا

را در می‌نوردند. این روانهای پیوند خورده از طریق عبور مستقیم تنظیم کننده به تالارهای زنده‌سازی کرات بالاتر مورانشیا رهسپار می‌شوند. در آنجا آنها درست مثل کلیهٔ انسانهای دیگر که از کرات تکاملی می‌آیند، جامهٔ اولیهٔ مورانشیای خویش را دریافت می‌دارند.

این نوع اولیهٔ تغییر یافتهٔ صعود انسانی ممکن است شامل حال افراد در هر یک از سریهای سیاره‌ای، از پایین‌ترین تا بالاترین مراحل کرات پیوند با تنظیم کننده بشود، اما اغلب بعد از این که از مزایای اقامتهای بیشمار موقت پسران الهی برخوردار شده‌اند در کرات قدیمی‌تر کارکرد دارد.

با استقرار عصر سیاره‌ای نور و حیات، بسیاری از طریق نوع اولیهٔ تغییر یافتهٔ انتقال به کرات مورانشیای جهان اعزام می‌شوند. بعدها در مراحل پیشرفتهٔ وجودِ تثبیت شده، هنگامی که اکثریت انسانها با ترک یک قلمرو در این طبقه جای می‌گیرند، سیاره به صورت کره‌ای که به این سری تعلق دارد در نظر گرفته می‌شود. وقوع مرگ طبیعی در کراتی که مدتها از استقرار آنان در نور و حیات می‌گذرد پیوسته کمتر می‌شود.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق از مدرسهٔ مدیریت سیاره‌ای در جروسم.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 50

پرنسهای سیاره‌ای

پرنسهای سیاره‌ای ضمن تعلق به رستهٔ پسران لانوناندک، آنقدر در امر خدمت تبحر دارند که عموماً به صورت یک گروه مجزا در نظر گرفته می‌شوند. این پسران جهان محلی پس از دریافت گواهی ملک صادق خویش به عنوان لانوناندکهای ثانویه، به نیروهای ذخیرهٔ رستهٔ خود در ستاد مرکزی کوکبه گمارده می‌شوند. آنها توسط حکمران سیستم از اینجا به مأموریتهای گوناگون گمارده می‌شوند و نهایتاً به عنوان پرنسهای سیاره‌ای منصوب شده و برای حکومت در کرات مسکونی در حال تکامل اعزام می‌شوند.

علامتی که موجب اقدام یک حکمران سیستم در امر گماردن یک فرمانروا در یک سیارهٔ مشخص می‌شود، دریافت تقاضایی از جانب حاملین حیات، برای اعزام یک سرپرست اداری به منظور عمل در این سیاره که آنها در آن حیات برقرار نموده و موجودات تکاملی هوشمند پدید آورده‌اند، می‌باشد. به کلیهٔ سیاراتی که با مخلوقات فانی تکاملی مسکونی شده‌اند، یک فرمانروای سیاره‌ای از این رستهٔ فرزندی تخصیص یافته است.

1- مأموریت پرنسها

پرنس سیاره‌ای و برادران دستیار او، (صرف نظر از ظهور در جسم) نمایانگر نزدیکترین برخورد شخصی‌اند که پسر جاودان بهشت می‌تواند نسبت به مخلوقات دون مرتبهٔ زمان و فضا صورت دهد. درست است که پسر جاودان بهشت مخلوقات عالم را از طریق روح خود لمس می‌نماید، اما پرنس سیاره‌ای آخرین فرد از رسته‌های پسران شخصی است که از بهشت به فرزندان انسان اهدا می‌شوند. روح بیکران از طریق اشخاص نگاهبان سرنوشت و سایر فرشتگان بسیار به انسان نزدیک می‌شود. پدر جهانی از طریق حضور پیش شخصیِ ناصحان اسرارآمیز در انسان زندگی می‌کند، اما پرنس سیاره‌ای نشانگر آخرین تلاش پسر جاودان و پسران وی برای نزدیک شدن به شما می‌باشد. در یک سیارهٔ به تازگی مسکونی شده، پرنس سیاره‌ای تنها نمایندهٔ ربانیت کامل می‌باشد که از پسر آفریننده (اولاد پدر جهانی و پسر جاودان) و خادم الهی (دختر جهانی روح بیکران) بر آمده است.

پرنسِ یک کرهٔ به تازگی مسکونی شده توسط یک گروه وفادار از مددکاران و دستیاران و توسط تعداد کثیری از ارواح خادم احاطه شده است. اما گروه رهبری کنندهٔ چنین کرات جدیدی به این سبب که باید به طور ذاتی نسبت به مسائل و مشکلات سیاره‌ای احساس همدردی داشته و آنها را درک کنند، باید از رسته‌های پایین‌تر مدیران یک سیستم باشند. و تمامی این تلاشها برای فراهم نمودن حکومتی دلسوز برای کرات تکاملی موجب این احتمال افزایش یافته می‌شود که این شخصیتهای نزدیک به انسان از طریق ستایش اندیشه‌های خویش، فراتر و بالاتر از خواست حکمرانان متعالی به گمراهی کشانیده شوند.

این پسران که به عنوان نمایندگان ربانیت در تک تک سیارات کاملاً تنها هستند، شدیداً مورد آزمایش قرار می‌گیرند، و نبادان از مصیبت چندین شورش زیان دیده است. در آفرینش حکمرانان سیستم و پرنسهای سیاره‌ای تجسمِ مفهومی رخ می‌دهد که از پدر جهانی و پسر جاودان بیشتر و بیشتر فاصله یافته است و برای فرد خطر فزاینده‌ای نسبت به از دست دادن حس تناسب در زمینهٔ اهمیت نفس، و احتمال بیشتری از ناکامی در درک درست ارزشها و روابط رسته‌های بیشمار موجودات الهی و درجات اختیار آنان وجود دارد. این امر که پدر شخصاً در یک جهان محلی حضور ندارد نیز آزمون مشخصی از ایمان و وفاداری بر کلیهٔ این پسران تحمیل می‌دارد.

اما این پرنسهای کره در مأموریتهای خویش در سازماندهی و ادارهٔ کرات مسکونی غالباً دچار شکست نمی‌شوند، و موفقیت آنان مأموریتهای متعاقب پسران ماتریال را که می‌آیند تا اشکال بالاتری از حیات مخلوق را به انسانهای بدوی کرات پیوند زنند، بسیار تسهیل می‌نماید. حکومت آنان همچنین در آماده سازی سیارات برای پسران بهشتی خداوند، که متعاقباً برای قضاوت دربارهٔ کرات و برای افتتاح اعطاهای بعدی می‌آیند، بسیار کار انجام می‌دهد.

2- حکومت سیاره‌ای

کلیهٔ پرنسهای سیاره‌ای تحت حوزهٔ اداری جهانی جبرئیل، رئیس اجرایی میکائیل، قرار دارند، در حالی که در زمان برخورداری از اتوریتهٔ بلافصل، تحت فرامین اجرایی حکمرانان سیستم می‌باشند.

پرنسهای سیاره‌ای می‌توانند در هر لحظه مشورت با ملک صادقها، آموزگاران و ضامنان سابق خویش، را طلب نمایند، اما آنان از روی اجبار موظف نیستند تقاضای چنین کمکی را بنمایند، و اگر چنین معاضدتی به طور داوطلبانه درخواست نشود، ملک صادقها در حکومت سیاره‌ای مداخله نمی‌کنند. این فرمانروایان کره همچنین می‌توانند از توصیهٔ بیست و چهار مشاور که از کرات اعطایی سیستم گردآوری شده‌اند خود را بهره‌مند سازند. در سِتانیا این مشاوران در زمان حاضر همگی جزو بومیهای یورنشیا هستند. و در ستاد مرکزی کوکبه شورای مشابه هفتاد نفره‌ای وجود دارد که همچنین از موجودات تکاملی قلمروها برگزیده شده است.

حکومت سیارات تکاملی در دوران اولیه و تثبیت نشدهٔ آن اکثراً استبدادی است. پرنسهای سیاره‌ای گروههای متخصص دستیار خود را از میان گروه یاوران سیاره‌ای خویش سازمان می‌دهند. آنها معمولاً خود را با یک شورای عالی دوازده نفره احاطه می‌کنند. اما این در کرات مختلف به شکل گوناگونی انتخاب گردیده و به گونه‌ای متنوع تشکیل می‌شود. یک پرنس سیاره‌ای همچنین ممکن است یک یا تعداد بیشتری از رستهٔ سوم فرزندی گروه خود و گاهی اوقات در برخی کرات یک نفر از رستهٔ خود، یک همکار لانوناندک ثانویه، را به عنوان دستیار داشته باشد.

تمامی پرسنل یک فرمانروای کره شامل شخصیتهای روح بیکران و برخی از انواع موجودات تکامل یافتهٔ بالاتر و انسانهای در حال صعود از سایر کرات می‌باشد. تعداد چنین پرسنلی در حدود یک هزار تن است، و به تدریج که سیاره ترقی می‌کند، این سپاه مددکاران ممکن است به یکصد هزار تن یا بیشتر افزایش یابد. هر گاه که به تعداد بیشتری از مددکاران احساس نیاز شود، پرنسهای سیاره‌ای تنها باید از برادران خود، حکمرانان سیستم تقاضا نموده و این درخواست بی‌درنگ اجابت می‌شود.

سیارات در طبیعت و تشکیلات و در حکومت بسیار فرق می‌کنند، ولی همگی برای دادگاههای عدالت تدارک می‌بینند. منشأ سیستم قضایی جهان محلی در محکمات یک پرنس سیاره‌ای است که سرپرستی آن را عضوی از پرسنل شخصی او به عهده دارد. فرامین چنین دادگاههایی منعکس کنندهٔ برخوردی بسیار پدرانه و محتاطانه می‌باشد. کلیهٔ مشکلاتی که مستلزم کاری بیش از تنظیم امور ساکنان سیاره باشد منوط به استیناف در دادگاههای بالاتر می‌باشند، ولی امور مربوط به قلمرو کرهٔ او اکثراً مطابق صلاحدید شخصی پرنس تعدیل می‌شوند.

کمیسیونهای سیار آشتی دهندگان در خدمت و مکمل دادگاههای سیاره‌ای می‌باشند، و کنترلگران روحی و فیزیکی هر دو تابعِ یافته‌های این آشتی دهندگان می‌باشند. اما بدون موافقت پدر کوکبه هرگز هیچ گونه اجرای دلخواهانه صورت نمی‌گیرد، زیرا ”والامرتبه‌ها در ممالک انسانها حکومت می‌کنند.“

کنترلگران و تبدیل کنندگان متعلق به مأموریتهای سیاره‌ای همچنین قادرند با تشریک مساعی با فرشتگان و سایر رسته‌های موجودات آسمانی این شخصیتهای مذکور را برای مخلوقات فانی مرئی سازند. در مواقع مخصوص فرشتگان سراف مددکار و حتی ملک صادقها قادرند خود را برای ساکنان کرات تکاملی مرئی سازند و این کار را انجام می‌دهند. دلیل اصلی برای آوردن انسانهای فراز یابنده از پایتخت سیستم به عنوان بخشی از پرسنل پرنس سیاره‌ای، تسهیل ارتباط با ساکنان آن قلمرو می‌باشد.

3- پرسنل مادی پرنس

یک پرنس سیاره‌ای در هنگام عزیمت به یک کرهٔ جوان معمولاً یک گروه از موجودات داوطلب در حال صعود را از ستاد مرکزی سیستم محلی با خود می‌برد. این فراز یابندگان، پرنس را در کار بهبودی اولیهٔ نژادی، به عنوان مشاور و مددکار همراهی می‌کنند. این گروه از مددکاران مادی، حلقهٔ اتصال بین پرنس و نژادهای کره را تشکیل می‌دهند. پرنس یورنشیا، کلیگسشیا، یک گروه یکصد نفره از چنین مددکارانی داشت.

چنین دستیاران داوطلب، جزو شهروندان پایتخت یک سیستم می‌باشند، و هیچیک از آنان با تنظیم کنندگان ساکن خویش پیوند نیافته‌اند. ضمن این که این پیشروندگان مورانشیا موقتاً به یک حالت مادی سابق رجعت می‌کنند، وضعیت تنظیم کنندگان چنین خادمان داوطلبی به صورت مقیم در ستاد مرکزی سیستم باقی می‌ماند.

حاملین حیات، آرشیتکتهای فرم، برای چنین داوطلبانی بدنهای فیزیکی جدیدی فراهم می‌سازند که آنان در طی دوران اقامت موقت سیاره‌ای خویش در آنها ساکنند. این فرمهای شخصیت ضمن این که از بیماریهای معمول قلمروها بری می‌باشند، نظیر بدنهای اولیهٔ مورانشیا در معرض برخی سوانح با طبیعتی مکانیکی قرار می‌گیرند.

پرسنل مادی پرنس در رابطه با قضاوت بعدی در هنگام ورود دومین پسر به کره معمولاً از سیاره برداشته می‌شوند. آنها پیش از رهسپاری معمولاً وظایف گوناگون خود را به اولاد متقابل خویش و برخی داوطلبان بومی برتر محول می‌کنند. در آن کراتی که این یاوران پرنس اجازه یافته‌اند با گروههای برتر نژادهای بومی ازدواج کنند، چنین اولادی معمولاً جانشین آنها می‌شوند.

این دستیاران پرنس سیاره‌ای به ندرت با نژادهای کره ازدواج می‌کنند، ولی آنان همیشه در میان خود دست به ازدواج می‌زنند. از این پیوندها دو دسته از موجودات حاصل می‌شوند: نوع اولیهٔ مخلوقات بینابینی و انواع مشخص بالایی از موجودات مادی که بعد از این که والدین آنها در هنگام ورود آدم و حوا از سیاره برداشته شدند به پرسنل پرنس ملحق باقی می‌مانند. این فرزندان به جز برخی مواقع اضطراری با نژادهای فانی ازدواج نمی‌کنند، و در آن وقت هم فقط تحت نظارت پرنس سیاره‌ای چنین می‌کنند. در چنین صورتی، فرزندان آنها — نوه‌های پرسنل مادی — در وضعیتی مشابه نژادهای برتر روزگار و نسل خویش می‌باشند. در کلیهٔ اولاد این دستیاران نیمه مادیِ پرنس سیاره‌ای، تنظیم کننده ساکن است.

در پایان اعطای پرنس، هنگامی که زمان مراجعت این "پرسنل بازگشت" به ستاد مرکزی سیستم برای ادامهٔ دوران زندگانی بهشت فرا می‌رسد، این فراز گرایان به منظور واگذاری بدنهای مادی خویش خود را به حاملین حیات عرضه می‌کنند. آنان به خواب مرحلهٔ گذار وارد شده و در حالی که از بدنهای خود رهایی یافته و با فرمهای مورانشیا پوشش یافته‌اند از خواب بیدار می‌شوند و برای انتقال سرافیمی به پایتخت سیستم، جایی که تنظیم کنندگان انفصال یافتهٔ آنان در انتظارشان هستند آماده می‌شوند. آنان یک اعطای کامل در عقب رستهٔ جروسمی خود می‌باشند، اما آنها تجربه‌ای بی‌نظیر و خارق‌العاده کسب نموده‌اند، فصلی نادر در دوران زندگانی یک انسان فانی در حال صعود.

4- ستاد مرکزی و مدارس سیاره‌ای

پرسنل مادی پرنس در همان اوایل مدارس آموزشی و فرهنگ سیاره‌ای را سازمان می‌دهند. در آنجا بهترین بخش نژادهای تکاملی تعلیم می‌یابند و سپس نزد مردم خود فرستاده می‌شوند تا این راههای بهتر را به آنان آموزش دهند. این مدارس پرنس در ستاد مرکزی مادی سیاره واقع شده‌اند.

بسیاری از کارهای فیزیکی که به برقراری این شهر ستاد مرکزی مربوط است توسط پرسنل مادی به انجام می‌رسد. این شهرهای ستاد مرکزی یا قرارگاههایی که متعلق به دوران اولیهٔ پرنس سیاره‌ای می‌باشند بسیار از آنچه که یک انسان فانی یورنشیا ممکن است تصور کند متفاوتند. آنها در مقایسه با اعصار بعد، ساده هستند و با تزئینات معدنی و با مواد ساختمانی نسبتاً پیشرفته تعیین ویژگی می‌شوند. و این تماماً با رژیم آدم که حول یک ستاد مرکزی بوستانی تمرکز یافته و طی دومین اعطای پسران جهان برای نژادها کارش در آنجا به اجرا در می‌آید متفاوت است.

در اسکانگاه ستاد مرکزی در کرهٔ شما هر منزلگاه بشری از زمین وافری برخوردار بود. اگر چه قبایل دوردست به شکار و کاوش برای خوراک ادامه می‌دادند، دانشجویان و آموزگاران در مدارس پرنس همگی کشاورز و باغبان بودند. وقت تقریباً به طور مساوی بین فعالیتهای زیرین تقسیم می‌شد:

1- *کار فیزیکی*. کشت و زرع زمین به علاوهٔ خانه‌سازی و زینت بخشی.

2- *فعالیتهای اجتماعی*. کارهای تفریحی و کارهای گروهی فرهنگی - اجتماعی.

3- *کاربرد آموزشی*. تعلیم انفرادی در رابطه با آموزش خانوادگی - گروهی که با آموزش تخصصی در کلاس درس تکمیل می‌شد.

4- *آموزش حرفه‌ای*. مدارس ازدواج و خانه‌داری، مدارس آموزش کارِ دستی و هنری، و کلاسهایی برای آموزش آموزگاران — سکولار، فرهنگی، و مذهبی.

5- *فرهنگ معنوی*. برادریِ آموزگار، روشنایی بخشی به دوران کودکی و گروههای نوجوان، و آموزش فرزند خوانده‌های بومی به عنوان میسیونر برای مردم آنها.

یک پرنس سیاره‌ای برای موجودات فانی قابل رویت نیست. این یک آزمایش ایمان است که نمایندگی موجودات نیمه مادی پرسنل او مورد باور قرار گیرد. اما این مدارس فرهنگ و آموزش به خوبی با نیازهای هر سیاره انطباق یافته‌اند و به زودی رقابتی سخت و ستایش برانگیز برای دستیابی به ورود به این مؤسسات متنوع یادگیری میان نژادهای انسان روی می‌دهد.

به تدریج تأثیری ارتقا دهنده و تمدن ساز از چنین مرکز فرهنگ و پیشرفت دنیا به کلیهٔ مردمان ساطع می‌شود که به کندی و با حتمیت نژادهای تکاملی را دگرگون می‌سازد. در این اثنا، فرزندان تحصیل کرده و معنویت یافتهٔ مردمان اطراف که در مدارس پرنس پذیرفته شده و آموزش یافته‌اند به گروههای بومی خویش بازگشته و تا بهترین حد توان خود، مراکز جدید و مؤثری از یادگیری و فرهنگ که مطابق برنامهٔ مدارس پرنس عملی می‌سازند دایر می‌کنند.

در یورنشیا این طرحها برای ترقی سیاره‌ای و پیشرفت فرهنگی به خوبی در جریان بودند و به رضایت بخش‌ترین نحو پیش می‌رفتند که ناگاه تمامی پروژه با پیوستن کلیگسشیا به شورش لوسیفر به پایانی ناگهانی و شرم‌آور رسانیده شد.

این برای من یکی از تکان دهنده‌ترین رخدادهای این شورش بود که از پیمان شکنی بی‌رحمانهٔ یکی از رسته‌های فرزندی خویش، کلیگسشیا، اطلاع یابم، که تعمداً و با سوءِ نیتی از پیش طرح شده به طور سیستماتیک آموزشها و تعالیمی را که در تمامی مدارس فعال سیاره‌ای یورنشیا در آن هنگام فراهم شده بود به انحراف کشانیده و تباه ساخت. ویرانی این مدارس با سرعت و کامل صورت گرفت.

بسیاری از اولاد فراز یابندگان پرسنل ظهور یافتهٔ پرنس وفادار باقی ماندند، و صفوف کلیگسشیا را ترک نمودند. این وفاداران توسط پذیرشگران ملک صادقِ یورنشیا تشویق شدند، و در دوران بعد نوادگان آنان برای حفظ مفاهیم سیاره‌ایِ حقیقت و درستکاری بسیار کار انجام دادند. کار این مبشران وفادار به پیشگیری از اضمحلال کامل حقیقت معنوی در یورنشیا کمک نمود. این روانهای متهور و اولاد آنان تا حدودی آگاهی از حکومت پدر را زنده نگاه داشتند و مفهوم اعطاهای متوالی سیاره‌ایِ رسته‌های گوناگون پسران الهی را برای نژادهای دنیا حفظ نمودند.

5- تمدن پیشرو

پرنسهای وفادار کرات مسکونی برای همیشه به سیارات مأموریت اولیهٔ خویش وصل می‌شوند. پسران بهشتی و اعطاهای آنان ممکن است بیایند و بروند، اما یک پرنس سیاره‌ایِ موفق به عنوان فرمانروای قلمرو خویش ادامه می‌دهد. کار او کاملاً مستقل از مأموریتهای پسران بالاتر می‌باشد و برای شکوفایی توسعهٔ تمدن سیاره‌ای طراحی شده است.

پیشرفت تمدن در هر دو سیاره به سختی مشابه هم است. جزئیات نمایان شدن تکامل انسان فانی در کرات نامشابهِ بیشمار بسیار متفاوت است. به رغم این تنوعاتِ زیادِ توسعهٔ سیاره‌ای در امتداد خطوط فیزیکی، عقلانی، و اجتماعی، کلیهٔ کرات تکاملی در جهتهای مشخص به خوبی تعیین شده‌ای پیشرفت می‌کنند.

تحت حکومت سودمند یک پرنس سیاره‌ای که با پسران ماتریال تقویت می‌شود و با مأموریتهای متناوب پسران بهشت تشدید می‌شود، نژادهای فانی در یک کرهٔ متوسط زمان و مکان به طور

متوالی از میان هفت دوران توسعهٔ زیرین عبور می‌کنند:

1- *دورهٔ تغذیه*. مخلوقات پیش بشر و نژادهای اولیهٔ انسان بدوی به طور عمده درگیر مشکلات غذایی هستند. این موجودات در حال تکامل ساعتهای بیداری خود را در جستجوی غذا، یا در جنگ تهاجمی یا تدافعی صرف می‌کنند. تجسس برای غذا در اذهان این نیاکان اولیهٔ تمدن آتی از همه چیز مهمتر است.

2- *عصر امنیت*. درست به محض این که شکارچی بدوی بتواند از جستجو برای غذا فراغت یابد، این فرصت را به افزایش امنیت خویش مبدل می‌سازد. توجه هر چه بیشتری به تکنیک جنگ تخصیص می‌یابد. خانه‌ها مستحکم می‌گردند و قبایل از طریق ترس متقابل و توسط تلقین نفرت برای گروههای خارجی یکپارچه می‌شوند. حفظ خویشتن پیشه‌ای است که همیشه از پی رفع نیازمندی می‌آید.

3- *عصر آسایش مادی*. پس از این که مشکلات غذایی بخشاً برطرف شدند و درجاتی از امنیت به دست آمد، فرصت اضافی مصروف آسایش شخصی می‌گردد. در اشغال مرکزِ صحنهٔ فعالیتهای بشر، تجمل با نیاز به رقابت برمی‌خیزد. چنین عصری غالباً با استبداد، عدم تحمل، حرص، و مستی تعیین ویژگی می‌شود. عناصر ضعیف‌تر نژادها به سمت افراط و سبعیت متمایلند. به تدریج این نقصانهای لذت جویانه مقهور عناصر قوی‌تر دوستدارِ حقیقتِ تمدنِ در حال پیشرفت می‌شوند.

4- *جستجو برای دانش و خرد*. خوراک، امنیت، لذت، و آسایش، بنیاد توسعهٔ فرهنگ و گسترش دانش را فراهم می‌سازد. تلاش برای به اجرا گذاردن دانش به خرد منجر می‌شود، و هنگامی که یک فرهنگ آموخت چگونه از طریق تجربه منفعت یافته و بهبود یابد، تمدن فرا رسیده است. خوراک، امنیت، و آسایش مادی هنوز بر جامعه مسلط است، اما بسیاری از افراد آینده‌نگر گرسنهٔ دانش و تشنهٔ خرد می‌باشند. هر کودک فرصت می‌یابد که از طریق عملی بیاموزد؛ شعار این اعصار تحصیل است.

5- *دورهٔ فلسفه و برادری*. وقتی که انسانهای فانی می‌آموزند فکر کنند و شروع می‌کنند از تجربه بهره‌مند شوند، فلسفی می‌شوند. آنها شروع می‌کنند بین خود دست به استدلال زنند و قضاوتی موشکافانه به کار بندند. جامعهٔ این عصر اخلاقی می‌شود، و انسانهای فانی چنین دوره‌ای به راستی موجوداتی اخلاقی می‌شوند. موجودات اخلاقی خردمند قادرند در چنین کرهٔ در حال پیشرفتی برادری بشری برقرار نمایند. موجودات اخلاقی و نیک کردار می‌توانند بیاموزند چگونه مطابق اصل طلایی زندگی کنند.

6- *عصر تکاپوی معنوی*. هنگامی که انسانهای فانی در حال تکامل از میان مراحل فیزیکی، عقلانی، و اجتماعیِ توسعه عبور کردند، دیر یا زود به آن مدارج بصیرت شخصی دست می‌یابند که آنان را وادار می‌سازد در صدد کسب خشنودیهای معنوی و

مفاهیم کیهانی برآیند. مذهب، تکمیل صعود از حیطه‌های احساسی ترس و خرافات به سطوح بالای خرد کیهانی و تجربهٔ معنوی شخصی است. تحصیل در آرزوی نیل به معانی است، و فرهنگ، ادراک روابط کیهانی و ارزشهای حقیقی است. چنین انسانهای فانی در حال تکامل به راستی با فرهنگ، حقیقتاً آموزش یافته، و به طرز بدیعی خداشناس هستند.

7- *عصر نور و حیات*. این عصر شکوفایی اعصار پیاپی امنیت فیزیکی، بسط عقلانی، فرهنگ اجتماعی، و نیل معنوی است. این دستاوردهای بشری اکنون در یگانگی کیهانی و خدمت عاری از خودخواهی در هم آمیخته، به هم پیوسته، و با هم هماهنگ می‌شوند. در کادر محدودیتهای طبیعت متناهی و عطایای مادی، برای نسلهای در حال پیشرفت که به طور پیاپی در این کرات متعالی و ثبات یافتهٔ زمان و فضا زندگی می‌کنند حد و مرزهایی در امکانات حصول تکاملی قرار داده نشده است.

پرنسهای سیاره‌ای بعد از خدمت در کرات خود از طریق اعطاهای پیاپی تاریخ کره و اعصار متوالی پیشرفت سیاره‌ای، با افتتاح عصر نور و حیات، به مقام حکمرانان سیاره‌ای ارتقا می‌یابند.

6- فرهنگ سیاره‌ای

انزوای یورنشیا عرضهٔ بسیاری از جزئیات حیات و محیط همسایگان سِتانیایی شما را غیرممکن می‌سازد. در این بیانات، ما به خاطر قرنطینهٔ سیاره و به لحاظ انزوای سیستم در تنگنا هستیم. ما باید در تمامی تلاشهای خود برای روشن ساختن انسانهای فانی یورنشیا با این محدودیتها رهنمون شویم، اما تا آنجایی که مجاز است، به شما پیرامون پیشرفت یک کرهٔ تکاملی متوسط اطلاع داده شده، و شما قادرید چنین مسیر زندگانی یک کره را با وضعیت کنونی یورنشیا مقایسه نمایید.

پیشرفت تمدن در یورنشیا در مقایسه با کرات دیگری که متحمل بداقبالی انزوای معنوی شده‌اند آن چنان زیاد متفاوت نبوده است. اما هنگامی که سیارهٔ شما با کرات وفادار جهان مقایسه می‌شود، در کلیهٔ فازهای پیشرفت عقلانی، و نیل معنوی بسیار سردرگم و به حد زیادی عقب مانده به نظر می‌رسد.

به خاطر بداقبالی‌های سیاره‌ایِ شما، یورنشیاییها از فهم زیاد فرهنگ کرات نرمال باز مانده‌اند. اما شما نباید کرات تکاملی، حتی ایده‌آل‌ترینشان را، به صورت کراتی که در آنها ناز و نعمت برقرار است تصور نمایید. حیات اولیهٔ نژادهای فانی همیشه توأم با تقلا است. تلاش و تصمیم‌گیری یک جزءِ اصلی کسب ارزشهای نجات است.

فرهنگ لازمهٔ کیفیت اندیشه است. فرهنگ نمی‌تواند بالا رود مگر این که ذهن ارتقا یابد. عقل برتر در جستجوی یک فرهنگ متعالی برمی‌آید و راهی می‌یابد که به چنین هدفی دست یابد. اذهان حقیر حتی زمانی که بالاترین فرهنگ به صورت آماده به آنان عرضه می‌شود، با تحقیر آن

را رد می‌کنند. این امر همچنین بسیار به مأموریتهای متوالی پسران الهی و به میزان دریافت آگاهی از اعصار اعطاهای مربوطهٔ آنان بستگی دارد.

شما نباید فراموش کنید که در نتیجهٔ شورشِ لوسیفر برای دویست هزار سال کلیهٔ کرات سِتانیا تحت تحریم معنوی نُرلاشیادک قرار داشته‌اند. و این مستلزم اعصار متمادی است که محدودیتهای حاصل از گناه و انزوا برداشته شود. دنیای شما در نتیجهٔ تراژدی مضاعف یک پرنس سیاره‌ای یاغی و یک پسر ماتریال خطاکار، به دنبال نمودن مسیری بی‌قاعده و بی‌اسلوب ادامه می‌دهد. حتی اعطای میکائیل مسیح به یورنشیا، پیامدهای موقت این اشتباهات جدی در ادارهٔ پیشین کره را بلافاصله برطرف ننمود.

7- پاداشهای انزوا

در پندار اول ممکن است به نظر رسد که یورنشیا و کرات منزوی مربوط به آن به خاطر محروم بودن از حضور سودمند و تأثیر چنین شخصیتهای فوق انسانی چون یک پرنس سیاره‌ای و یک پسر و دختر ماتریال بسیار بداقبال هستند. اما انزوای این کرات برای نژادهای آنان موقعیت بی‌نظیری را برای به کار بستن ایمان و برای پیدایش کیفیت ویژه‌ای از اطمینان به قابل اتکا بودن کیهان که به دیدن و یا هیچ ملاحظهٔ مادی دیگر بستگی ندارد، فراهم می‌سازد. اما سرانجام چه بسا که مخلوقات فانی که از کراتِ به سبب شورش قرنطینه شده می‌آیند بی‌نهایت خوش اقبال باشند. ما پی برده‌ایم که به چنین فراز یابندگانی در همان اوایل تکالیف ویژهٔ بیشماری از مسئولیتهای کیهانی محول می‌گردد که ایمان بلامنازع و اعتماد به نفس عالی در به انجام رسانیدن آن ضروری است.

در جروسم فراز یابندگان متعلق به این کرات منزوی یک ناحیهٔ مسکونی را به تنهایی اشغال می‌کنند و به عنوان *آگُندانتِرها* شناخته می‌شوند، که یعنی مخلوقات تکاملی صاحب اراده که می‌توانند بدون دیدن ایمان آورند، هنگامی که منزوی می‌شوند استقامت می‌ورزند، و حتی در شرایط تنهایی بر مشکلات فائق نیامدنی پیروز می‌شوند. این گروه‌بندی عملی آگُندانتِرها در سراسر صعود در جهان محلی و پیمایش ابرجهان پابرجا است. آن در طول اقامت موقت در هاونا از میان می‌رود، ولی به مجرد رسیدن به بهشت فوراً مجدداً ظاهر می‌شود و قطعاً در سپاه نهایت انسان فانی استمرار می‌یابد. تابامَنشیا یک *آگندانتر* متعلق به وضعیت پایان دهنده است که از یکی از کراتِ قرنطینه شده نجات یافت. این کره در اولین شورشی که تا آن زمان در جهانهای زمان و فضا رخ داده بود درگیر بود.

در سراسر دورهٔ زندگانی بهشت، پاداش به صورت نتیجهٔ انگیزه‌ها در پی تلاش می‌آید. چنین پاداشهایی فرد را از حد معمول ارتقا می‌دهد، وجه تمایزی از تجربهٔ مخلوق فراهم می‌سازد، و به تنوع عملکردهای غایی در جمع پایان دهندگان کمک می‌نماید.

[عرضه شده توسط یک پسر لانونداندک ثانویهٔ سپاه ذخیره.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 51

آدمهای سیاره‌ای

در طول اعطای یک پرنس سیاره‌ای، انسان بدوی به حد طبیعی پیشرفت تکاملی نائل می‌شود، و این دستیابی بیولوژیک به حکمران سیستم علامت می‌دهد که دومین رستهٔ فرزندی، ارتقا دهندگان بیولوژیک، را به چنین کره‌ای اعزام دارد. این فرزندان، که دو تا می‌باشند — پسر و دختر ماتریال — معمولاً در یک سیاره به عنوان آدم و حوا شهرت دارند. نخستین فرزند ماتریال سِتانیا آدم می‌باشد، و آنهایی که به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک به کرات سیستم می‌روند همیشه نام این فرزند اول و آغازین رستهٔ بی‌نظیر خویش را با خود حمل می‌کنند.

این فرزندان هدیهٔ مادی پسر آفریننده به کرات مسکونی می‌باشند. آنها در طول سیر تکاملی چنین کره‌ای به همراه پرنس سیاره‌ای در سیارهٔ مأموریت خود باقی می‌مانند. یک چنین ماجراجویی در کره‌ای که از یک پرنس سیاره‌ای برخوردار است زیاد مخاطره‌آمیز نیست، اما در یک سیارهٔ مرتد، قلمرویی که بدون یک رهبر معنوی است و از ارتباطات بین سیاره‌ای محروم است، چنین مأموریتی مملو از خطر جدی می‌باشد.

اگر چه شما نمی‌توانید امید داشته باشید که همه چیز را دربارهٔ کار این فرزندان در تمامی کرات سِتانیا و سایر سیستمها بدانید، مقالات دیگر به طور کاملتر زندگی و تجارب این زوج جالب، آدم و حوا، را که برای ارتقاءِ نژادهای یورنشیا از سپاه ارتقا دهندگان بیولوژیک جروسم آمدند توصیف می‌نمایند. در حالی که طرحهای ایده‌آل برای بهبود نژادهای بومی ناکام ماند، با این حال مأموریت آدم بیهوده نبود. یورنشیا از هدیهٔ آدم و حوا بی‌اندازه سود برده است، و در میان یاران آنها و در تشکیلات بالا کار آنها به صورت شکست کامل محسوب نمی‌شود.

1- منشأ و طبیعت فرزندان ماتریال خداوند

پسران و دختران ماتریال یا برخودار از جنسیت از اولاد پسر آفریننده می‌باشند؛ روح مادر جهان در تولید این موجودات که تقدیرشان کار کردن به صورت ارتقا دهندگان فیزیکی در کرات تکاملی می‌باشد، شرکت نمی‌کند.

رستهٔ ماتریال فرزندی در سراسر جهان محلی یکنواخت نیست. پسر آفریننده فقط یک جفت از این موجودات را در هر سیستم محلی تولید می‌کند. این زوجهای اولیه از طبیعت متنوعی برخوردارند و با الگوی حیاتی سیستمهای مربوطهٔ خویش وفق یافته‌اند. این یک شرط حیاتی است، زیرا در غیر این صورت پتانسیل مولد آدمها با آنی که متعلق به موجودات فانی در حال تکامل کراتِ هر سیستم مشخص است کار نخواهد کرد. آدم و حوایی که به یورنشیا آمدند از اولاد زوج اولیهٔ فرزندان ماتریال متعلق به سِتانیا بودند.

قد فرزندان ماتریال بین هشت تا ده فوت متغیر است، و بدنهای آنان با تلألؤ نور تابان یک رنگ بنفش می‌درخشد. در حالی که خون مادی در بدنهای مادی آنان در گردش است، آنها همچنین مملو از انرژی الهی هستند و از نور آسمانی سرشار می‌باشند. این پسران ماتریال (آدمها) و دختران ماتریال (حواها) با هم برابرند، و فقط در طبیعت تناسلی و در برخی عطایای شیمیایی فرق می‌کنند. آنها برابر ولی متفاوتند، مذکر و مؤنث — لذا مکمل هم می‌باشند — و طوری طراحی شده‌اند که تقریباً در کلیهٔ مأموریتها به صورت دوتایی خدمت کنند.

فرزندان ماتریال از یک تغذیهٔ دوگانه بهره‌مند می‌باشند. آنها به راستی از طبیعت و ساختاری دوگانه برخوردارند و درست نظیر موجودات فیزیکی عالم هستی از انرژی مادیت یافته تغذیه می‌کنند، حال آن که وجود فناناپذیر آنان توسط دریافت مستقیم و اتوماتیک انرژیهای مشخص بقا دهندهٔ کیهانی به طور کامل تأمین می‌شود. اگر آنها در یک مأموریت محوله شکست بخورند یا حتی به طور آگاهانه و عمدی نافرمانی کنند، این رستهٔ فرزندان، منزوی شده و ارتباط آنان با منبع جهانی نور و حیات قطع می‌شود. پس از آن آنها عملاً موجودات مادی می‌شوند، یعنی تقدیر می‌یابند که مسیر حیات مادی را در کرهٔ مأموریتشان دنبال نمایند و ناچار می‌شوند به منظور داوری به قضات جهان نظر افکنند. سرانجام مرگ مادی دورهٔ زندگانی سیاره‌ای چنین پسر یا دختر ماتریال بداقبال و بی‌خرد را خاتمه خواهد داد.

یک آدم و حوای اولیه یا مستقیماً خلق شده از طریق موهبت ذاتی فناناپذیرند، درست همان طور که کلیهٔ رسته‌های دیگر فرزندی جهان محلی می‌باشند، اما یک کاهش پتانسیل فناناپذیری، پسران و دختران آنان را متمایز می‌سازد. این زوج اولیه نمی‌توانند فناناپذیری بدون قید و شرط را به پسران و دختران زاده شدهٔ خود انتقال دهند. اولاد آنان برای ادامهٔ حیات به هماهنگی بی‌وقفهٔ عقلانی با مدارِ ذهن - جاذبهٔ روح وابسته هستند. از آغازِ سیستم سِتانیا سیزده آدم سیاره‌ای در شورش و خطا و 681/204 نفر در مقامهای پایین‌تر سرپرستی از دست رفته‌اند. بیشتر این ارتدادها در زمان شورش لوسیفر به وقوع پیوست.

فرزندان ماتریال ضمن زندگی در پایتختهای سیستم به عنوان شهروندان دائمی و حتی هنگام کار در مأموریتهای فرود آینده به سیارات تکاملی، از تنظیم کنندهٔ فکر برخوردار نیستند، اما درست از طریق همین خدمات است که به ظرفیت تجربی برای سکنی گزینیِ تنظیم کننده و دوران زندگانی صعود به بهشت دست می‌یابند. این موجودات بی‌نظیر و به طور شگفت‌آور مفید، حلقه‌های اتصال بین کرات معنوی و فیزیکی هستند. آنها در ستاد مرکزی سیستم تمرکز یافته‌اند،

جایی که در آن تولید مثل نموده و به صورت ساکنان مادی عالم هستی ادامه می‌دهند، و مکانی که از آن به کرات تکاملی اعزام می‌شوند.

بر خلاف سایر فرزندان خلق شدهٔ وابسته به خدمت سیاره‌ای، رستهٔ ماتریال فرزندی طبعاً برای مخلوقات مادی نظیر ساکنان یورنشیا نامرئی نیست. این فرزندان خداوند می‌توانند دیده شوند، فهم شوند، و در واقع متقابلاً می‌توانند با مخلوقات زمان اختلاط یابند، و حتی با آنان دست به تولید مثل زنند، گر چه این نقش ارتقاءِ بیولوژیک معمولاً به عهدهٔ اولاد آدمهای سیاره‌ای می‌باشد.

در جروسم فرزندان وفادار هر آدم و حوا فناناپذیرند، اما اولاد یک پسر و دختر ماتریال که پس از ورود آنان به یک سیارهٔ تکاملی به وجود آمدند نسبت به مرگ طبیعی بدین گونه مصون نیستند. هنگامی که این فرزندان برای کار تولید مثل در یک کرهٔ تکاملی مجدداً جسمیت می‌یابند، در مکانیسم انتقال حیات تغییری رخ می‌دهد. حاملین حیات طرحاً آدمها و حواها را از نیروی به وجود آوردن پسران و دختران نامیرا محروم می‌سازند. یک آدم و حوا در یک مأموریت سیاره‌ای اگر کوتاهی نکنند می‌توانند برای ابد زندگی کنند، اما در کادر محدودیتهای مشخص، فرزندان آنان با هر نسل بعد طول عمری کاهش یابنده را تجربه می‌نمایند.

2- انتقال آدمهای سیاره‌ای

به محض دریافت این خبر که یک کرهٔ مسکونی دیگر به اوج تکامل فیزیکی دست یافته است، حکمران سیستم، سپاه پسران و دختران ماتریال را در پایتخت سیستم گردآوری می‌کند، و به دنبال بحث پیرامون نیازهای چنین کرهٔ تکاملی، دو تن از گروهِ داوطلب — یک آدم و یک حوای سپاه ارشد فرزندان ماتریال — برای به عهده گرفتن این ماجرا انتخاب می‌شوند. آنها به خواب عمیقی که مقدمهٔ قرار گرفتن در پوشش سرافیمی و انتقال از منزلگاههای خدمت مربوطه‌شان به قلمرو جدیدِ فرصتهای نوین و مخاطرات تازه می‌باشد فرو می‌روند.

آدمها و حواها مخلوقات نیمه مادی هستند و بدین صورت توسط سرافیمها قابل انتقال نیستند. آنها پیش از این که بتوانند برای انتقال به کرهٔ مأموریت خویش در پوشش سرافیمی قرار گیرند باید در پایتخت سیستم تحت عمل غیرمادی شدن قرار گیرند. سرافیمهای انتقال قادرند چنان تغییراتی را در فرزندان ماتریال و در سایر موجودات نیمه مادی به اجرا در آورند، که آنان قادر شوند در پوشش سرافیمی قرار گرفته و بدین طریق از میان فضا از یک کره یا سیستم به دیگری انتقال یابند. در حدود سه روزِ زمان استاندارد در این تدارک انتقال صرف می‌شود، و پس از ورود در پایان سفر انتقال سرافیمی برای به حالت نخست در آوردن چنین مخلوق غیرمادی شده‌ای به وجود طبیعی، به همکاری یک حامل حیات نیاز است.

در حالی که برای آماده سازی آدمها برای انتقال از جروسم به کرات تکاملی این تکنیک غیرمادی ساختن موجود است، هیچ روش مشابهی برای خارج ساختن آنها از چنین کراتی وجود ندارد، مگر این که تمامی سیاره تخلیه گردد، که در این صورت نصب اضطراری تکنیک غیرمادی

سازی برای کلیهٔ جمعیت قابل نجات فراهم می‌شود. اگر یک فاجعهٔ فیزیکی، سیارهٔ مسکونی یک نژاد در حال تکامل را نابود سازد، ملک صادقها و حاملین حیات تکنیک غیرمادی سازی را برای کلیهٔ نجات یافتگان نصب می‌نمایند، و این موجودات توسط انتقال سرافیمی به کرهٔ جدیدی که برای ادامهٔ وجود آنان مهیا شده انتقال می‌یابند. آنگاه که تکامل یک نژاد انسانی در یک کرهٔ فضا آغاز می‌گردد، باید کاملاً مستقل از بقای فیزیکی آن سیاره ادامه یابد، اما در طول اعصار تکاملی، در غیر این صورت قصد آن نیست که یک آدم یا حوای سیاره‌ای کرهٔ انتخابی خود را ترک نمایند.

پسر و دختر ماتریال به مجرد رسیدن به مقصد سیاره‌ای خود، تحت نظارت حاملین حیات مجدداً جسمیت می‌یابند. مجموع این پروسه ده تا بیست و هشت روز به وقت یورنشیا زمان می‌برد. بیهوشی خواب سرافیمی در سراسر این مدتِ بازسازی ادامه می‌یابد. وقتی که مونتاژ مجدد ارگانیسم فیزیکی تکمیل گردید، این پسران و دختران ماتریال در منازل جدید خود و در کرات جدید خود جای می‌گیرند و از هر نظر درست همان گونه‌اند که پیش از تسلیم شدن به پروسهٔ غیرمادی سازی در جروسم بودند.

3- مأموریتهای نوع آدم

در کرات مسکونی، پسران و دختران ماتریال منازل بوستانی خویش را خودشان می‌سازند و توسط فرزندانشان به زودی یاری می‌شوند. معمولاً مکان باغ توسط پرنس سیاره‌ای انتخاب شده است، و پرسنل مادی وی بسیاری از کارهای مقدماتی آماده سازی را با کمک بسیاری از انواع بالاتر نژادهای بومی انجام می‌دهند.

این باغهای عدن به افتخار ایدنشیا، پایتخت کوکبه، و به خاطر این که از روی شکوه گیاهی ستاد مرکزی کرهٔ پدران والامرتبه الگوبرداری شده‌اند، بدین نام نامیده می‌شوند. این منازل بوستانی معمولاً در یک بخش دور افتاده و در یک منطقهٔ نزدیک ناحیهٔ گرمسیری واقع شده‌اند. آنها در یک کرهٔ متوسط آفرینشهای شگفت‌آوری هستند. شما نمی‌توانید هیچ چیز را پیرامون این مراکز زیبای فرهنگی از روی توصیف ناقص توسعهٔ عقیم ماندهٔ چنین پروژه‌ای در یورنشیا قضاوت نمایید.

یک آدم و حوای سیاره‌ای، به طور بالقوه، هدیهٔ کامل موهبت فیزیکی الهی به نژادهای فانی می‌باشند. مسئولیت عمدهٔ چنین زوج وارداتی این است که تکثیر شوند و فرزندان زمان را ارتقا دهند. ولی هیچ زاد و ولد فوری بین مردم باغ و مردم دنیا صورت نمی‌گیرد. آدم و حوا در حالی که نژادی توانمند از نوع خود به وجود می‌آورند، برای نسلهای بسیار از انسانهای فانی تکاملی به لحاظ بیولوژیک جدا می‌مانند. این منشأ نژاد بنفش در کرات مسکونی است.

برنامه‌های ارتقاءِ نژادی توسط پرنس سیاره‌ای و پرسنل او آماده می‌شوند و به وسیلهٔ آدم و حوا به اجرا گذاشته می‌شوند. و این نقطه‌ای بود که پسر ماتریال شما و همدمش هنگامی که به یورنشیا

وارد شدند در وضعیت بسیار نامساعدی قرار گرفتند. کلیگسشیا مخالفت محیلانه و مؤثری نسبت به مأموریت آدم نشان داد. و به رغم این که پذیرشگران ملک صادق یورنشیا به درستی به آدم و حوا، هر دو، در رابطه با مخاطرات سیاره‌ای که ذاتی حضور پرنس شورشی سیاره‌ای بود هشدار داده بودند، این یاغی بزرگ با یک تدبیر مزوّرانه بر زوج عدنی پیشی گرفته و آنان را در نقض پیمان اعتمادشان به عنوان فرمانروایان مرئی کرهٔ شما به دام انداخت. پرنس سیاره‌ای خائن در به سازش کشانیدن آدم و حوای شما موفق شد، اما او در تلاشش برای درگیر ساختن آنان در شورش لوسیفر ناکام گردید.

پنجمین رستهٔ فرشتگان، مددکاران سیاره‌ای، به مأموریت آدم الحاق یافته‌اند و همیشه آدمهای سیاره‌ای را در ماجراهای کرهٔ آنان همراهی می‌کنند. سپاهِ مأموریت اولیه معمولاً در حدود یکصد هزار نفر است. وقتی که کار آدم و حوای یورنشیا به صورتی نابهنگام آغاز گردید، آنگاه که آنان از طرح مقرر شده منحرف شدند، این صدای یکی از فرشتگان سراف در باغ بود که پیرامون رفتار ملامت‌آور آنان به آنها اعتراض نمود. و روایت شما پیرامون این واقعه، شیوه‌ای را که مطابق آن روایات سیاره‌ای متمایلند هر چیز فوق طبیعی را به پروردگار خداوند نسبت دهند به خوبی توصیف می‌نماید. به این خاطر مردم یورنشیا اغلب در رابطه با طبیعت پدر جهانی دچار سردرگمی شده‌اند، زیرا کلمات و اعمال کلیهٔ همیاران و زیردستانش به طور کلی به وی نسبت داده شده است. در مورد آدم و حوا، فرشتهٔ باغ کسی جز رئیس مددکاران سیاره‌ای که در آن هنگام در خدمت بود نبود. این سرافیم، سُولُونیا، شکست طرح الهی را اعلام نمود و بازگشت پذیرشگران ملک صادق را به یورنشیا درخواست کرد.

مخلوقات بینابینی ثانویه در تعلق طبیعی مأموریتهای نوع آدم هستند. و اما در رابطه با پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای، اولاد پسران و دختران ماتریال شامل دو نوع می‌باشند: فرزندان فیزیکی آنها و رستهٔ دوم مخلوقات بینابینی. این خادمانِ مادی ولی معمولاً نامرئیِ سیاره‌ای به پیشرفت تمدن و حتی به مطیع ساختن اقلیتهای سرکش که ممکن است در صدد تخریب توسعهٔ اجتماعی و پیشرفت معنوی برآیند، کمک بسیاری می‌نمایند.

بینابینیهای ثانویه نباید با رستهٔ اولیه، که تاریخ شروع آن نزدیک به ایام ورود پرنس سیاره‌ای باز می‌گردد، اشتباه شوند. در یورنشیا اکثر این مخلوقات بینابینیِ پیشین به همراه کلیگسشیا دست به شورش زدند و از هنگام پنطیکاست در توقیف به سر می‌برند. بسیاری از افراد گروه آدم که به حکومت سیاره‌ای وفادار باقی نماندند نیز در توقیف هستند.

در روز پنطیکاست بینابینیهای اولیه و ثانویه یک اتحاد داوطلبانه را به اجرا گذاردند و از آن هنگام در امور کره به صورت یک واحد عمل نموده‌اند. آنها تحت رهبری بینابینیهای وفادار که به طور متناوب از میان دو گروه انتخاب می‌شوند خدمت می‌نمایند.

کرهٔ شما توسط چهار رستهٔ فرزندی مورد دیدار واقع شده است: کلیگسشیا، پرنس سیاره‌ای؛ آدم و حوا، متعلق به رستهٔ فرزندان ماتریال خداوند؛ ماکی‌ونتا ملک صادق، ”حکیم سالیم“ در روزگار ابراهیم؛ و میکائیل مسیح، که به عنوان پسر اعطایی بهشت آمد. چقدر مؤثرتر و زیباتر می‌بود

اگر میکائیل، فرمانروای متعالی جهان نبادان، توسط یک پرنس سیاره‌ای وفادار و کارآمد و یک فرزند ماتریال فداکار و موفق در کرهٔ شما مورد خوشامد قرار می‌گرفت، چرا که هر دوی آنان می‌توانستند کار زیادی برای ارتقاءِ کار حیاتی و مأموریت پسر اعطایی انجام دهند! ولی تمامی کرات همچون یورنشیا چنین بداقبال نبوده‌اند و مأموریت آدمهای سیاره‌ای نیز همیشه این اندازه مشکل و اینقدر مخاطره‌آمیز نبوده است. آنها هنگامی که موفق باشند به پیشرفت مردمی بزرگ کمک می‌کنند و حتی وقتی که کره‌ای در نور و حیات استقرار یافته است تا اعماق آن دوره به عنوان سران مرئی امور سیاره‌ای ادامه می‌دهند.

4- شش نژاد تکاملی

در طی اعصار اولیهٔ کرات مسکونی نژاد غالب انسان سرخ است، که معمولاً اولین نژادی است که به سطوح پیشرفت بشری دست می‌یابد. اما در حالی که انسان سرخ نژاد ارشد سیارات می‌باشد، مردمان بعدی رنگین در همان اوانِ عصر پدیداری انسان، ظهور خویش را آغاز می‌نمایند.

نژادهای نخستین تا اندازه‌ای برتر از بعدی‌ها می‌باشند. انسان سرخ بسیار بالاتر از نژاد نیلی — سیاه — می‌باشد. حاملین حیات اعطای کامل انرژیهای زنده را به نژاد اولیه یا سرخ عرضه می‌دارند، و هر تجلی متعاقب تکاملیِ یک گروه از انسانهای فانی نمایانگر تغییری به بهای عطای اولیه می‌باشد. حتی قامت انسان فانی از انسان سرخ تا نژاد نیلی گرایش به کاهش دارد، اگر چه در یورنشیا رگه‌هایی از غول‌آسایی در میان مردمان سبز و نارنجی پدیدار گردید.

در آن کراتی که کلیهٔ شش نژاد تکاملی را دارا می‌باشند، مردمان برتر، اولین، سومین، و پنجمین نژاد — سرخ، زرد، و آبی — هستند. از این رو نژادهای تکاملی در ظرفیت برای رشد عقلانی و پیشرفت معنوی دچار تناوب می‌شوند و دومین، چهارمین، و ششمین آنها تا اندازه‌ای از عطایای کمتری برخوردارند. این نژادهای ثانویه مردمانی هستند که در برخی کرات وجود ندارند. آنها کسانی هستند که در بسیاری از کرات دیگر ریشه‌کن شده‌اند. این یک بداقبالی است که شما در یورنشیا انسانهای برتر آبی خود را به طور گسترده از دست دادید، به غیر از آنهایی که در نژاد در هم آمیختهٔ "سفید" دوام آوردند. فقدان نژادهای نارنجی و سبز موجب چنان نگرانی جدی نیست.

تکامل شش — یا سه — نژاد رنگین، در حالی که به نظر می‌رسد اعطای اولیهٔ انسان سرخ را رو به تحلیل می‌برد، تنوعات مشخص بسیار مطلوبی را در انواع انسانهای فانی فراهم می‌سازد و موجب تجلیِ در غیر این صورت دست نیافتنیِ پتانسیلهای متنوع بشری می‌شود. این تغییرات برای پیشرفت نوع بشر در مجموع سودمند هستند، به شرطی که آنها متعاقباً توسط نژاد آدم یا بنفش ارتقا یابند. در یورنشیا این طرح معمول اختلاط به صورت گسترده اجرا نگردید، و این ناکامی در اجرای برنامهٔ تکامل نژادی این را برای شما غیرممکن می‌سازد که از طریق مشاهدهٔ

تتمه‌های این نژادهای اولیه در کره‌تان وضعیت این مردمان را در یک سیارهٔ مسکونی معمولی زیاد بفهمید.

در روزهای نخستین توسعهٔ نژادی برای انسانهای سرخ، زرد، و آبی گرایش خفیفی برای زاد و ولدِ میان نژادی وجود دارد. گرایش مشابهی نیز برای نژادهای نارنجی، سبز، و نیلی برای در هم آمیختن موجود است.

انسانهای عقب مانده‌تر معمولاً توسط نژادهای پیشرفته‌تر به عنوان کارگر به کار گرفته می‌شوند. این امر منشأ برده‌داری را در سیارات طی اعصار اولیه روشن می‌سازد. انسانهای نارنجی معمولاً مقهور انسانهای سرخ شده و به رتبهٔ خدمتکار تنزل می‌یابند، و گاهی به کلی نابود می‌شوند. انسانهای زرد و سرخ گاهی دست برادری می‌دهند، ولی نه همیشه. نژاد زرد معمولاً نژاد سبز را به بردگی در می‌آورد، حال آن که انسان آبی انسان نیلی را مقهور می‌کند. این نژادهای انسانهای بدوی از به کارگیری خدمات همنوعان عقب ماندهٔ خویش در کار اجباری تصوری بیش از مردم یورنشیا در خرید و فروش اسبها و گاوها ندارند.

در بیشتر کرات نرمال، به دنبال اعطای پرنس سیاره‌ای بردگی غیرداوطلبانه دوام نمی‌آورد، گر چه معیوبین روانی و متخلفان اجتماعی غالباً هنوز مجبور می‌شوند که کار غیرداوطلبانه انجام دهند. اما در کلیهٔ کرات نرمال این گونه از بردگی ابتدایی بعد از ورود نژاد وارداتی یا تبار آدم به زودی منسوخ می‌شود.

این شش نژاد تکاملی تقدیرشان این است که از طریق اختلاط با اولاد ارتقا دهندگان تبار آدم در هم آمیخته و تعالی یابند. اما پیش از آن که این مردمان در هم آمیزند، افراد دون مایه و نامناسب به طور گسترده حذف می‌شوند. پرنس سیاره‌ای و پسر ماتریال، به همراه سایر مسئولین ذیصلاح سیاره‌ای پیرامون شایستگی تیره‌های تولید مثل کننده فتوی می‌دهند. مشکل به اجرا گذاردن چنین برنامهٔ رادیکالی در یورنشیا در فقدان قضات باکفایت است که پیرامون شایستگی یا عدم شایستگی بیولوژیک افراد نژادهای کرهٔ شما باید قضاوت کنند. به رغم این مانع، به نظر می‌رسد که شما قادرید در رابطه با عدم همیاری بیولوژیک با تیره‌هایی که با وضوح بیشتری ناشایسته، ناقص، منحط، و ضداجتماعی هستند توافق نمایید.

5- اختلاط نژادی — اعطای خون نوع آدم

یک آدم و حوای سیاره‌ای، پیش از آن که به یک کرهٔ مسکونی وارد شوند، پیرامون بهترین راه تأثیرگذاری روی پیشرفت نژادهای موجودِ موجودات هوشمند توسط مسئولین مافوق خود به طور کامل راهنمایی می‌شوند. برنامهٔ عمل یکنواخت نیست و بستگی به قضاوت این زوج خادم دارد، و اشتباهات نادر نیستند، به ویژه در کرات آشفته و شورشی نظیر یورنشیا.

معمولاً مردمان بنفش شروع به آمیختن با بومیان سیاره‌ای نمی‌کنند تا این که تعداد افراد گروه خودشان به بیش از یک میلیون نفر رسد. ولی در این اثنا، پرسنل پرنس سیاره‌ای اعلام می‌دارند که فرزندان خدایان به پایین نزول کرده‌اند تا در آن شرایط با نژادهای انسانها یگانه شوند. و مردم مشتاقانه چشم انتظار روزی می‌شوند که اعلام شود آنهایی که تعلقشان به تیره‌های برتر نژادی تأیید شده است می‌توانند رهسپار باغ عدن شوند و در حالی که توسط پسران و دختران آدم به عنوان پدران و مادران رستهٔ جدید و مختلط نوع بشر انتخاب شده‌اند، در آنجا بمانند.

در کرات نرمال آدم و حوای سیاره‌ای هرگز با نژادهای تکاملی آمیزش نمی‌کنند. این کار بهبود بیولوژیک کارکرد اولاد آدم می‌باشد. اما این نسل آدم به میان نژادها نمی‌روند. کارکنان پرنس مردان و زنان برتر را به منظور ازدواج داوطلبانه با اولاد آدم به باغ عدن می‌آورند. و در بیشتر کرات، گزینش به عنوان یک کاندیدا برای ازدواج با پسران و دختران باغ بزرگترین افتخار محسوب می‌شود.

برای اولین بار جنگهای نژادی و سایر پیکارهای قبیله‌ای کاهش می‌یابند، ضمن این که نژادهای دنیا برای کسب صلاحیت در امر شناسایی و پذیرش به باغ به طور فزاینده تلاش می‌کنند. شما در بهترین حالت ممکن می‌توانید ایدهٔ بسیار اندکی داشته باشید که چگونه این مبارزهٔ رقابت جویانه مرکز تمامی فعالیتها را در یک سیارهٔ نرمال اشغال می‌سازد. تمام این طرح بهبود نژادی در یورنشیا در همان اوایل به شکست انجامید.

نژاد بنفش مردمی تک همسرند، و هر مرد یا زن تکاملی که با پسران و دختران آدم وصلت می‌کند، تعهد می‌کند که همسران دیگری اختیار نکند و به فرزندان پسر یا دخترش تک همسری آموزش دهد. فرزندان هر یک از این پیوندهای زناشویی در مدارس پرنس سیاره‌ای تحصیل کرده و تعلیم می‌بینند و سپس اجازه می‌یابند نزد نژاد پدر و مادر تکاملی خویش رفته و در آنجا در بین گروههای برگزیدهٔ انسانهای برتر ازدواج کنند.

وقتی که این تیرهٔ فرزندان ماتریال به نژادهای در حال تکامل کرات اضافه می‌شود عصری جدید و بزرگتر از پیشرفت تکاملی آغاز می‌گردد. به دنبال این فوران تولیدیِ توانایی وارداتی و خصایص فوق تکاملی، تسلسلی از گامهای سریع در تمدن و پیشرفت نژادی حاصل می‌شود. در یکصد هزار سال پیشرفت بیشتری نسبت به یک میلیون سال تلاش سابق به دست می‌آید. در کرهٔ شما، حتی با وجود شکست طرحهای مقرر شده، از زمان اهدای پلاسمای حیات آدم به مردمان شما، پیشرفت بزرگی حاصل شده است.

اما در حالی که فرزندان تیرهٔ خالص یک باغ عدن سیاره‌ای می‌توانند خود را به اعضای برتر نژادهای تکاملی عطا نمایند و بدین طریق سطح بیولوژیک نوع بشر را ارتقا دهند، برای تیره‌های بالاتر انسانهای فانی یورنشیا سودمند نخواهد بود با نژادهای پایین‌تر مزاوجت کنند. چنین طرز عمل نابخردانه کل تمدن را در کرهٔ شما به خطر می‌اندازد. شما که اکنون در دستیابی به هماهنگی نژادی توسط تکنیک آدم ناکام مانده‌اید، باید مشکل سیاره‌ای بهبود نژادی خود را از طریق سایر روشها و عمدتاً متدهای بشریِ انطباق و کنترل حل نمایید.

6- رژیم عدنی

در بیشتر کرات مسکونی باغهای عدن به صورت مراکز عالی فرهنگی باقی می‌مانند و در اعصار متوالی به صورت الگوهای اجتماعیِ سلوک و کاربردِ سیاره‌ای به کار ادامه می‌دهند. حتی در ایام نخستین هنگامی که مردمان بنفش نسبتاً از هم جدا هستند، مدارس آنها کاندیداهای مناسبی از بین نژادهای دنیا می‌پذیرند، حال آن که توسعه‌های صنعتیِ باغ کانالهای جدیدی از مبادلهٔ بازرگانی می‌گشایند. بدین ترتیب آدمها و حواها و اولاد آنان به گسترش ناگهانی فرهنگی و به بهبود سریع نژادهای تکاملی کرات خویش ادامه می‌دهند. و کلیهٔ این روابط از طریق اختلاط نژادهای تکاملی و فرزندان آدم افزایش یافته و قطعیت می‌یابد و موجب ارتقاءِ فوری وضعیت بیولوژیک، شتاب بخشیدن به پتانسیل عقلانی، و بالا رفتن دریافت معنوی می‌شود.

در کرات نرمال مقر مرکزی بوستانی نژاد بنفش مرکز دوم فرهنگ کره می‌شود و مشترکاً با شهر ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای سرعت پیشرفت تمدن را تعیین می‌سازد. برای قرنها مدارس شهر ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای و مدارس آدم و حوا در باغ هم عصر هستند. آنها معمولاً زیاد از هم دور نیستند، و با همکاری هماهنگ با هم کار می‌کنند.

تصور کنید این امر در دنیای شما از چه اهمیتی برخوردار می‌بود اگر جایی در مشرق زمین یک مرکز جهانی تمدن وجود می‌داشت، یک دانشگاه بزرگ سیاره‌ای از فرهنگ که به طور بی‌وقفه برای 37/000 سال کار می‌کرد. و مجدداً درنگ کنید تا دریابید که چگونه صلاحیت اخلاقی حتی چنین مرکز باستانی استحکام می‌یافت، اگر در فاصله‌ای نه چندان دور، باز ستادی دیگر و قدیمی‌تر از خدمت آسمانی که سنتهای آن نیرویی فزاینده بالغ بر 500/000 سال از تأثیر تلفیقی تکاملی را به کار می‌بست واقع شده بود. این سنت است که سرانجام ایده‌آلهای عدن را به تمامی یک کره گسترش می‌دهد.

مدارس پرنس سیاره‌ای در درجهٔ اول تلاش خود را صرف فلسفه، مذهب، اخلاقیات، و دستاوردهای بالاتر عقلانی و هنری می‌کنند. مدارس باغ آدم و حوا معمولاً به هنرهای عملی، آموزش بنیادین عقلانی، فرهنگ اجتماعی، توسعهٔ اقتصادی، روابط بازرگانی، کارآیی فیزیکی، و دولت مدنی اختصاص یافته‌اند. در نهایت این مراکز دنیا در هم ادغام می‌شوند، اما گاهی اوقات این پیوستن عملی تا ایام اولین پسر مجیستریال رخ نمی‌دهد.

وجود مداوم آدم و حوای سیاره‌ای، به همراه هستهٔ تیرهٔ خالص نژاد بنفش، از همان طریقی که برای عمل کردن روی تمدن یک کره با نیروی الزام آور سنت می‌آید، آن ثبات رشد را به فرهنگ عدنی می‌دهد. ما در این پسران و دختران فناناپذیر ماتریال، با حلقهٔ آخر و ضروری که خداوند و انسان را به هم مرتبط می‌سازد و شکاف تقریباً لایتناهی میان آفریدگار جاودان و پایین‌ترین شخصیتهای متناهی زمان را پر می‌سازد مواجه می‌شویم. در اینجا موجودی از منشأ بالا وجود دارد که فیزیکی، مادی، و حتی نظیر انسانهای فانی یورنشیا مخلوقی جنسی است، کسی که می‌تواند پرنس سیاره‌ای نامرئی را دیده و فهم نماید و او را برای مخلوقات فانی عالم

توصیف کند، چرا که پسران و دختران ماتریال قادرند تمامی رسته‌های پایین‌تر موجودات روحی را مشاهده کنند. آنها پرنس سیاره‌ای و تمامی پرسنل او، مرئی و نامرئی، را می‌بینند.

همین پسر و دختر ماتریال با گذشت قرنها از طریق ادغام اولاد آنان با نژادهای انسانها به عنوان نیاکان مشترک نوع بشر، والدین مشترک نوادگان اکنون در هم آمیختهٔ نژادهای تکاملی، مورد پذیرش واقع می‌شوند. منظور بر این است که انسانهایی که از یک کرهٔ مسکونی آغاز می‌کنند تجربهٔ شناخت هفت پدر را داشته باشند:

1- پدر بیولوژیک — پدر جسمانی.

2- پدر سرزمین — آدم سیاره‌ای.

3- پدر کرات — حکمران سیستم.

4- پدر والامرتبه — پدر کوکبه.

5- پدر جهان — پسر آفریننده و فرمانروای متعالی آفرینشهای محلی.

6- ابرپدران — قدیم‌الایامها که بر ابرجهان حکومت می‌کنند.

7- پدر روح یا هاؤنا — پدر جهانی، که در بهشت اقامت دارد و روح خویش را عطا می‌دارد تا در اذهان مخلوقات دون رتبه‌ای که در جهان جهانها ساکنند زندگی و کار کنند.

7- حکومت متحد

گاه به گاه پسران آؤنال بهشت برای اَعمال قضایی به کرات مسکونی می‌آیند، اما اولین آونالی که حول یک مأموریت مجیستریال وارد می‌شود، چهارمین اعطای خواست الهی در یک کرهٔ تکاملی زمان و مکان را افتتاح می‌کند. در برخی از سیارات که این پسر مجیستریال به طور همگانی پذیرفته می‌شود، برای یک عصر باقی می‌ماند، و بدین ترتیب سیاره تحت حکومت مشترک سه پسر شکوفا می‌شود: پرنس سیاره‌ای، پسر ماتریال، و پسر مجیستریال، که دوتای آخر برای کلیهٔ ساکنان آن سرزمین مرئی هستند.

پیش از آن که اولین پسر مجیستریال مأموریت خود را در یک کرهٔ تکاملی نرمال خاتمه دهد، اتحاد کاریِ آموزشی و اداری پرنس سیاره‌ای و پسر ماتریال انجام می‌پذیرد. این ادغام سرپرستی دوگانهٔ یک سیاره، مرتبتی جدید و مؤثر از مدیریت کره به وجود می‌آورد. به دنبال کناره‌گیری پسر مجیستریال، آدم سیاره‌ای سرپرستی آشکار کره را به عهده می‌گیرد. بدین ترتیب تا هنگام استقرار کره در عصر نور و حیات، پسر و دختر ماتریال به عنوان مدیران سیاره‌ای به طور مشترک عمل می‌کنند، و به دنبال آن پرنس سیاره‌ای به مقام حکمران سیاره‌ای ارتقا می‌یابد. در

طی این عصر تکامل پیشرفته، آدم و حوا آنچه که می‌توان نخست وزیران مشترک سرزمین شکوفا شده نامید می‌شوند.

به محض این که پایتخت جدید و یکپارچهٔ کرهٔ در حال تکامل به خوبی تثبیت گشت و درست به مجرد این که سرپرستان ذیصلاحِ تحت امر بتوانند به نحو مناسبی آموزش یابند، پایتختهای فرعی در سرزمینهای دور دست و در میان مردمان مختلف تأسیس می‌شوند. پیش از ورود یک پسر اعطاییِ دیگر، از پنجاه تا یکصد عدد از این مراکز فرعی سازمان می‌یابند.

پرنس سیاره‌ای و پرسنل او هنوز حوزه‌های معنوی و فلسفی فعالیت را ترویج می‌دهند. آدم و حوا توجه خاصی به وضعیت فیزیکی، علمی، و اقتصادی کره مبذول می‌دارند. هر دو گروه انرژیهای خود را به طور مساوی به ترویج هنرها، روابط اجتماعی، و پیشرفتهای عقلانی تخصیص می‌دهند.

تا هنگام افتتاح پنجمین اعطای خواست الهی برای سامان بخشیدن به امور کره، یک مدیریت باشکوه از فعالیتهای سیاره‌ای به دست می‌آید. وجود انسان در چنین کرهٔ به خوبی اداره شده‌ای به راستی انگیزاننده و سودمند است. و اگر یورنشیاییها فقط می‌توانستند حیات را در چنین سیاره‌ای مشاهده کنند، بلافاصله قدر آن چیزهایی را که کرهٔ آنان از طریق پذیرش شرارت و شرکت در شورش از دست داده است می‌دانستند.

[عرضه شده توسط یک پسر لانونداک ثانویهٔ سپاه ذخیره.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 52

ادوار سیاره‌ای انسان

از آغاز حیات در یک سیارهٔ تکاملی تا زمان شکوفایی نهایی آن در عصر نور و حیات، حداقل هفت دورهٔ حیات بشری در عرصهٔ عمل دنیا ظاهر می‌شود. این اعصار متوالی توسط مأموریتهای سیاره‌ای پسران الهی تعیین می‌شوند، و در یک کرهٔ معمولی مسکونی این ادوار به ترتیب زیرین پدیدار می‌شوند:

1- انسان پیش از پرنس سیاره‌ای.

2- انسان پس از پرنس سیاره‌ای.

3- انسان پس از آدم.

4- انسان پس از پسر مجیستریال.

5- انسان پس از پسر اعطایی.

6- انسان پس از پسر آموزگار.

7- عصر نور و حیات.

به محض این که کرات فضا به لحاظ فیزیکی برای زندگی مناسب شوند، در سیستم ثبت حاملین حیات قرار داده می‌شوند، و این پسران به منظور آغاز نمودن حیات در زمان مناسب به چنین سیاراتی اعزام می‌گردند. تمامی دوره از شروع حیات تا ظهور انسان، عصر پیش بشر قلمداد شده و در این روایت مقدم بر ادوار متوالی انسانی به حساب آورده می‌شود.

1- انسان بدوی

از زمان بیرون آمدن انسان از سطح حیوانی — هنگامی که وی می‌تواند پرستش آفریدگار را برگزیند — تا ورود پرنس سیاره‌ای، مخلوقات فانیِ دارای اراده انسانهای بدوی نامیده می‌شوند.

شش نوع یا نژاد اصلی از *انسانهای بدوی* وجود دارد، و این مردمان اولیه به طور متوالی به ترتیب رنگهای طیف و نخست با رنگ سرخ ظاهر می‌شوند. مدت زمانی که صرف این تکامل اولیهٔ حیات می‌شود در کرات مختلف بسیار متفاوت است و از یکصد و پنجاه هزار سال تا بیش از یک میلیون سال زمان یورنشیا است.

نژادهای تکاملی رنگارنگ — سرخ، نارنجی، زرد، سبز، آبی، و نیلی — در حدود زمانی که انسان بدوی در حال به وجود آوردن زبانی ساده است و شروع می‌کند تصوری خلاق را به کار بندد، شروع به ظهور می‌نمایند. تا این زمان انسان به خوبی به ایستادن عمودی خو گرفته است.

انسانهای بدوی شکارچیان توانا و جنگجویان ددمنشی هستند. قانون این عصر، بقای فیزیکیِ شایسته‌ترین است. دولت این روزگاران کاملاً قبیله‌ای است. در طی پیکارهای اولیهٔ نژادی در بسیاری از کرات، آن چنان که در یورنشیا به وقوع پیوست، برخی از نژادهای تکاملی کاملاً محو می‌شوند. آنهایی که جان به در می‌برند معمولاً متعاقباً با نژاد وارداتی بعدی بنفش، مردمان تبار آدم، مخلوط می‌شوند.

با در نظر گرفتن تمدن بعدی، این دورهٔ انسان بدوی فصلی طولانی، تاریک، و خونین است. کردار جنگلی و اخلاقیات پیشین جنگلها مطابق استانداردهای اعطاهای بعدی مذهب آشکار شده و پیشرفت بالاتر معنوی نیستند. در کرات نرمال و غیرآزمایشی، این دوره بسیار متفاوت از پیکارهای طولانی و فوق‌العاده سبعانه‌ای است که این عصر را در یورنشیا تعیین ویژگی نمود. هنگامی که شما از اولین تجربهٔ دنیایی خویش بیرون آمدید، به تدریج خواهید دید که چرا این مبارزهٔ طولانی و دردناک در کرات تکاملی رخ می‌دهد، و همین طور که در مسیر بهشت به پیش می‌روید، حکمت این کارهای به ظاهر عجیب را به طور فزاینده خواهید فهمید. اما به رغم تمامی فراز و نشیبهای اعصار اولیهٔ ظهور بشر، عملکردهای انسان بدوی حاکی از فصلی درخشان و حتی قهرمانانه در تاریخچهٔ یک کرهٔ تکاملی زمان و فضا می‌باشد.

انسان تکاملی اولیه یک مخلوق تجملی نیست. به طور کلی این انسانهای بدوی، غارنشین یا صخره نشین هستند. آنها همچنین کلبه‌هایی ابتدایی در میان درختان بزرگ می‌سازند. پیش از این که آنها یک مرتبهٔ بالایی از هوش را کسب نمایند، گاهی اوقات سیارات با انواع بزرگتر حیوانات اشغال می‌شوند. اما در اوایل این عصر انسانها افروختن آتش و حفظ آن را فرا می‌گیرند، و با افزایش قوهٔ تخیل خلاق و بهبود ابزار، انسان در حال تکامل به زودی حیوانات بزرگتر و غیرقابل کنترلتر را مغلوب می‌سازد. نژادهای اولیه همچنین از حیوانات بزرگترِ قادر به پرواز به طور گسترده استفاده می‌کنند. این پرندگان غول‌آسا قادرند یک یا دو انسان متوسط قامت را برای یک پرواز بدون توقف بیش از پانصد مایل حمل نمایند. در برخی از سیارات، این پرندگان عرضه کنندهٔ خدمت بزرگی هستند، زیرا از نوع بالایی از هوش برخوردارند و اغلب قادرند بسیاری از کلمات زبانهای آن سرزمین را تکلم کنند. این پرندگان فوق‌العاده باهوش، بسیار فرمانبردار و به طرز غیرقابل باوری پرعاطفه هستند. این پرندگان مسافربر مدتهای مدید است که در یورنشیا منقرض شده‌اند، اما نیاکان اولیهٔ شما از خدمات آنان بهره‌مند شدند.

نیل انسان به قضاوت اخلاقی و خواست اخلاقی معمولاً مصادف با ظهور زبان اولیه است. به دنبال دستیابی به سطح بشری، بعد از این ظهور ارادهٔ انسانی، این موجودات نسبت به سکونت موقت تنظیم کنندگان الهی پذیرا می‌شوند و به دنبال مرگ، بسیاری بر حسب معمول به عنوان بقا یافتگان برگزیده شده و به منظور برخاستن متعاقب از مرگ و پیوند با روح توسط فرشتگان اعظم مورد تأیید قرار می‌گیرند. فرشتگان اعظم همیشه پرنسهای سیاره‌ای را همراهی می‌کنند و مقارن با ورود پرنس، آن قلمرو مورد قضاوت الهی واقع می‌شود.

کلیهٔ انسانهایی که در آنان تنظیم کننده ساکن است نیایشگران بالقوه‌ای هستند. آنها توسط "نور حقیقی نورانی شده‌اند" و برای تماس متقابل با ربانیت از ظرفیت پویش برخوردارند. با این وجود، مذهب اولیه یا بیولوژیک انسان بدوی بیشتر تداوم ترس حیوانی به اضافهٔ رعب جاهلانه و خرافات قبیله‌ای است. بقای خرافات در نژادهای یورنشیا به توسعهٔ تکاملی شما کمک نمی‌کند و با دستاوردهای سوا از آن شکوهمندِ شما در پیشرفت مادی سازگار نیست. اما این مذهب اولیهٔ ترس در مقهور ساختن مزاجهای آتشین این مخلوقات بدوی هدف بسیار با ارزشی را به انجام می‌رساند. این مذهب، پیش درآمد تمدن و خاکی برای کاشتن متعاقب تخم مذهب آشکار شده از طریق پرنس سیاره‌ای و خادمان بشارتی وی می‌باشد.

ظرف یکصد هزار سال از زمانی که انسان به ایستادن عمودی نائل می‌شود، پرنس سیاره‌ای معمولاً وارد می‌شود. او به دنبال گزارش حاملین حیات که اراده در حال عمل کردن است — گر چه در مقایسه تعداد کمی از افراد بدین صورت تکامل یافته‌اند — توسط حکمران سیستم اعزام می‌گردد. انسانهای بدوی معمولاً از پرنس سیاره‌ای و پرسنل مرئی وی استقبال می‌کنند. در واقع آنها غالباً به آنان با شگفتی و احترام، و اگر منع نشوند، تقریباً با دید پرستش‌آمیز می‌نگرند.

2- انسان پس از پرنس سیاره‌ای

با ورود پرنس سیاره‌ای، یک دوران جدید الهی آغاز می‌گردد. دولت در زمین پدیدار می‌شود و دورهٔ پیشرفتهٔ قبیله‌ای به دست می‌آید. در طول چند هزار سال از این نظام، گامهای اجتماعی بزرگی برداشته می‌شود. تحت شرایط عادی، در طی این عصر انسانها به سطح بالایی از تمدن نائل می‌شوند. آنها همچون انسانهای یورنشیا برای مدتی طولانی در بربریت دست به گریبان نیستند. اما زندگی در یک کرهٔ مسکونی آنچنان با شورش تغییر می‌یابد که شما از چنین رژیمی در یک سیارهٔ نرمال ایدهٔ بسیار کمی داشته یا اصلاً نمی‌توانید ایده‌ای داشته باشید.

طول متوسط این دوران در حدود پانصد هزار سال است، برخی طولانی‌تر و برخی کوتاهتر. در طی این عصر سیاره در مدارهای سیستم استوار می‌شود، و سهمیهٔ کاملی از فرشتگان سراف و سایر مددکاران آسمانی به ادارهٔ آن تخصیص داده می‌شود. تعداد فزاینده‌ای از تنظیم کنندگان فکر می‌آیند و فرشتگان محافظ سراف نظام خویش را برای سرپرستی انسان تقویت می‌کنند.

هنگامی که پرنس سیاره‌ای به یک کرهٔ بدوی وارد می‌شود، مذهب تکامل یافتهٔ ترس و نادانی متداول است. پرنس و پرسنل او برای اولین بار حقیقت والاتر و سازماندهی جهان را آشکار می‌سازند. این عرضهٔ اولیهٔ مذهب آشکار شده بسیار ساده است، و معمولاً به امور سیستم محلی مربوط می‌شود. پیش از ورود پرنس سیاره‌ای، مذهب کاملاً یک پروسهٔ تکاملی است. متعاقباً از طریق آشکارسازی تدریجی و همچنین توسط رشد تکاملی مذهب پیش می‌رود. هر دوره، هر دورهٔ انسانی، یک ارائهٔ بسیط از حقیقت معنوی و اخلاقیات مذهبی دریافت می‌کند. تکامل ظرفیت مذهبیِ پذیرش در ساکنان یک کره میزان پیشرفت معنوی و حد آشکارسازی مذهبی را به مقدار زیاد تعیین می‌سازد.

این دوره شاهد یک طلیعهٔ معنوی است، و نژادهای مختلف و قبایل متنوع آن به ایجاد سیستمهای ویژهٔ اندیشهٔ مذهبی و فلسفی گرایش دارند. در میان کلیهٔ این مذاهب نژادی دو تمایل به طور یکنواخت رواج دارد: ترس اولیهٔ انسانهای بدوی و آشکارسازیهای بعدی پرنس سیاره‌ای. از برخی جهات به نظر نمی‌رسد یورنشیاییها به طور کامل از این مرحلهٔ تکامل سیاره‌ای خارج شده باشند. همین طور که شما این مطالعه را دنبال می‌نمایید، به طور روشنتری پی می‌برید چقدر دنیای شما از مسیر معمول پیشرفت و ترقی تکاملی منحرف است.

اما پرنس سیاره‌ای ”سالار صلح“ نیست. پیکارهای نژادی و جنگهای قبیله‌ای به داخل این دوران تداوم می‌یابند، اما با کثرت و شدت کاهش یابنده. این عصر بزرگ پراکندگی نژادی است، و به دوره‌ای از ملی‌گرایی شدید منجر می‌شود. رنگ، اساس گروه‌بندیهای نژادی و ملی است، و نژادهای مختلف غالباً زبانهای جداگانه‌ای به وجود می‌آورند. هر گروهِ در حال گسترش انسانها تمایل به انزوا دارد. این جداسازی از طریق وجود زبانهای بسیار تسهیل می‌شود. پیش از اتحاد چندین نژاد، جنگهای بی‌امان آنها گاهی اوقات منجر به محو کامل تمام مردمان می‌شود. خصوصاً انسانهای نارنجی و سبز در معرض این نابودی قرار دارند.

در کرات معمولی، در طول بخش بعدی حکومت پرنس، زندگی ملی شروع به جایگزینی با سازمان قبیله‌ای نموده، یا به گروههای قبیله‌ای موجود اضافه می‌شود. اما دستاورد اجتماعی بزرگ دورهٔ پرنس ظهور زندگی خانوادگی است. تا این هنگام روابط بشری عمدتاً قبیله‌ای بوده‌اند، و اکنون خانه شروع به پدیدار شدن می‌کند.

این دوران تحقق برابری جنسی است. در برخی از سیارات مرد ممکن است بر زن حکومت کند؛ در سیارات دیگر عکس آن متداول است. در طول این عصر کرات نرمال برابری کامل جنسها را برقرار می‌نمایند، و این مقدمهٔ تحقق کاملتر ایده‌آلهای زندگی خانگی است. این سپیده دم عصر طلایی خانه است. ایدهٔ حکومت قبیله‌ای به تدریج به مفهوم دوگانهٔ زندگی ملی و زندگی خانوادگی راه می‌برد.

در طول این عصر کشاورزی پدیدار می‌شود. رشد ایدهٔ خانواده با زندگی سیار و بی‌ثبات شکارچی منطبق نیست. تدریجاً راه و رسم سکونتگاههای استقرار یافته و کشت زمین برقرار می‌شود. اهلی کردن حیوانات و توسعهٔ هنرهای خانگی به سرعت پیش می‌رود. به دنبال رسیدن

به اوج تکامل بیولوژیک، سطح بالایی از تمدن به دست آمده است، اما مقدار کمی از توسعهٔ نوع مکانیکی موجود است. اختراع ویژگی عصر آتی است.

پیش از پایان این عصر نژادها تزکیه شده و به سطح بالایی از کمال فیزیکی و توان عقلانی ارتقا داده می‌شوند. توسعهٔ اولیهٔ یک کرهٔ نرمال با طرح ترغیب افزایش انواع بالاتر انسانها به همراه کاهش متناسب پایین‌ترها به قدر زیاد تسهیل می‌شود. و این ناکامی مردمان اولیهٔ شما در تشخیص بین این نوعها است که وجود بسیاری از افراد معیوب و منحط را بین نژادهای کنونی یورنشیا روشن می‌سازد.

یکی از دستاوردهای بزرگ عصر پرنس این محدودیتِ ازدیادِ افرادِ از نظر روانی معیوب و به لحاظ اجتماعی نامناسب است. مدتها پیش از ایام ورود پسران دوم، آدمها، بیشتر کرات به طور جدی کارهای تزکیهٔ نژادی را مورد ملاحظهٔ خویش قرار می‌دهند، کاری که مردمان یورنشیا حتی هنوز آن را به طور جدی به عهده نگرفته‌اند.

این مشکل بهبود نژادی، زمانی که در همان اوایل تکامل بشر به آن پرداخته شود آنچنان کار گسترده‌ای نیست. دورهٔ پیشین پیکارهای قبیله‌ای و رقابت سخت در بقای نژادی، بیشتر تیره‌های ناجور و معیوب را حذف نموده است. در یک سازمان اجتماعی قبیله‌ای بدوی و در حال جنگ یک فرد ابله شانس زیادی برای بقا ندارد. این نظر غلط تمدنهای بخشاً کامل شدهٔ شماست که تیره‌های اصلاح ناپذیر و معیوب نژادهای تکاملی بشری را پرورش داده، حفاظت نموده، و تداوم می‌بخشد.

این نه رأفت و نه نوع دوستی است که دلسوزی بیهوده بر موجودات بشری منحط، انسانهای غیرقابل نجات، غیرطبیعی، و پست بذل شود. حتی در متعارف‌ترین کرات تکاملی آنقدر تفاوتهای مکفی بین افراد و میان گروههای اجتماعی متعدد موجود است که اِعمال کامل تمامی آن خصائل اصیل احساس نوع دوستی و خدمت عاری از خودپرستی انسانی را بدون تداوم بخشیدن به حفظ افرادِ اجتماعاً نامناسب و تیره‌های اخلاقاً منحط بشریتِ در حال تکامل تأمین سازد. برای اِعمال بردباری و عمل نوع دوستی برای آن افراد بد اقبال و نیازمند که میراث اخلاقی خویش را به گونه‌ای جبران ناپذیر از دست نداده و حق مسلم معنوی خود را برای همیشه نابود نساخته‌اند، فرصت وافری وجود دارد.

3- انسان پس از آدم

هنگامی که محرک اصلی زندگی تکاملی مسیر بیولوژیک خود را طی کرد، وقتی که انسان به اوج تکامل حیوانی رسید، دومین رستهٔ فرزندی، دومین اعطای موهبت الهی و خدمت روحانی افتتاح می‌شود. این امر در تمامی کرات تکاملی صادق است. وقتی که بالاترین سطح ممکن از حیات تکاملی مورد دستیابی واقع شد، وقتی که در مقیاس بیولوژیک، انسان بدوی به اقصی نقطهٔ

ممکن صعود کرد، همیشه یک پسر و دختر ماتریال که توسط حکمران سیستم اعزام می‌شوند در سیاره ظاهر می‌شوند.

تنظیم کنندگان فکر به طور فزاینده‌ای به انسانهای پس از عصر آدم اعطا می‌شوند، و این انسانها با تعداد دائماً افزایش یابنده‌ای به ظرفیت پیوند متعاقب با تنظیم کننده نائل می‌شوند. آدمها ضمن این که به عنوان فرزندان فرود آینده عمل می‌کنند، از تنظیم کننده برخوردار نیستند، اما اولاد سیاره‌ای آنان — مستقیم و مختلط — در موعد مناسب برای دریافت ناصحان اسرارآمیز، کاندیداهای مشروعی می‌شوند. با خاتمهٔ عصر پس از آدم، سیاره دارای سهمیهٔ کامل ناصحان آسمانی می‌باشد؛ فقط تنظیم کنندگان پیوند هنوز به طور گسترده اعطا نشده‌اند.

مقصود اصلی از رژیم عدن این است که روی انسان در حال تکامل تأثیر بگذارد، تا این که گذار از مرحلهٔ شکارچی و گله‌دار تمدن را به دورهٔ کشاورز و باغبان تکمیل نماید. و بعدها با ظهور الحاقهای شهری و صنعتی به تمدن تکمیل شود. ده هزار سال از این حاکمیت ارتقا دهندگان بیولوژیک برای تأثیرگذاری روی ایجاد یک دگرگونی شگرف کافی است. بیست و پنج هزار سال از چنین مدیریتی از درایت توأم پرنس سیاره‌ای و فرزندان ماتریال معمولاً کره را برای ظهور یک پسر مجیستریال آماده می‌سازد.

این عصر معمولاً شاهد تکمیل حذف افراد ناشایسته و پالایش باز هم بیشتر تیره‌های نژادی می‌باشد. در کرات نرمال گرایشات معیوب ددمنشانه از نژادهای تولید مثل کنندهٔ عالم تقریباً حذف گردیده‌اند.

نواده‌های آدم هرگز با تیره‌های پست نژادهای تکاملی در هم نمی‌آمیزند. و این جزو طرح الهی هم نیست که آدم یا حوای سیاره‌ای شخصاً با مردمان تکاملی آمیزش کنند. این پروژهٔ بهبود نژادی کار نواده‌های آنان است. اما اولاد پسر و دختر ماتریال برای نسلها پیش از آن که معاضدت اختلاط نژادی آغاز شود، آماده می‌شوند.

نتیجهٔ هدیهٔ پلاسمای حیات آدم به نژادهای انسان، ارتقاءِ فوری ظرفیت عقلانی و شتاب پیشرفت معنوی است. معمولاً قدری بهبود فیزیکی نیز وجود دارد. در یک کرهٔ معمولی دوران پس از آدم عصر اختراع زیاد، کنترل انرژی، و توسعهٔ مکانیکی است. این عصر پیدایش تولید چندگانه و کنترل نیروهای طبیعی می‌باشد. این عصر طلایی پژوهش و تسلط نهایی بر سیاره است. بخش عمدهٔ پیشرفت مادی یک کره در طول این زمان افتتاح توسعهٔ علوم فیزیکی رخ می‌دهد، درست همانند دورانی که اکنون یورنشیا تجربه می‌کند. کرهٔ شما تحت سیطرهٔ کامل مشیت الهی است و از برنامهٔ زمان‌بندی شدهٔ معمول سیاره‌ای عقب‌تر است.

تا پایان دوران آدم در یک سیارهٔ نرمال، نژادها عملاً در هم آمیخته می‌شوند و از این رو حقیقتاً می‌توان ادعا نمود که ”خداوند تمام ملتها را از یک خون آفریده است“، و پسر وی ”تمام مردمان را از یک رنگ ساخته است.“ رنگ چنین نژاد مختلطی تا اندازه‌ای سایه‌ای زیتونی از رنگ بنفش، نژاد ”سفید“ کرات می‌باشد.

انسان بدوی بیشتر گوشتخوار است. پسران و دختران ماتریال گوشت نمی‌خورند، اما اولاد آنان در طول چند نسل معمولاً به سطح همه چیز خوار گرایش می‌یابند، گر چه گروههای کاملی از نوادگان آنان گاهی اوقات غیرگوشتخوار باقی می‌مانند. این منشأ دوگانهٔ نژادهای پس از آدم روشن می‌سازد که چگونه چنین نژادهای مختلط بشری اثرات آناتومیکی را که به گروههای حیوانی گیاهخوار و گوشتخوار هر دو تعلق دارند به نمایش می‌گذارند.

در طی ده هزار سال از اختلاط نژادی، موجودات حاصله درجات متغیری از اختلاط آناتومیکی را نمودار می‌سازند، برخی تیره‌ها نشانه‌های بیشتری از تبار غیرگوشتخوار را حمل نموده و دیگران خصائص بارز و ویژگیهای فیزیکی پیشینیان تکاملی گوشتخوار خویش را به نمایش می‌گذارند. اکثر این نژادهای دنیا به زودی همه چیز خوار می‌شوند و از رشتهٔ گسترده‌ای از خوراکهای نوع حیوانی و گیاهی هر دو ارتزاق می‌کنند.

دورهٔ پس از آدم عصر انترناسیونالیسم است. با تکمیل تقریبی کار اختلاط نژادی، ناسیونالیسم رو به پایان می‌نهد و برادری انسان واقعاً شروع به پدیدار شدن می‌نماید. دولت نماینده شروع می‌کند جایگزین شکل حکومتی پادشاهی یا پدر سروری گردد. سیستم آموزشی جهانی شده و به تدریج زبانهای نژادها جای خود را به زبان مردم بنفش می‌دهند. صلح و همکاری جهانی به ندرت به دست می‌آیند، مگر تا وقتی که نژادها نسبتاً به خوبی در هم آمیخته، و تا این که زبان مشترکی را تکلم کنند.

در طول قرون پایانی عصر پس از آدم علاقهٔ نوینی به هنر، موسیقی، و ادبیات به وجود می‌آید، و این بیداری جهانی نشانی برای ظهور یک پسر مجیستریال می‌باشد. اوج پیشرفت این عصر، علاقهٔ جهانی به واقعیات عقلانی و فلسفهٔ حقیقی است. مذهب کمتر ناسیونالیستی گشته و هر چه بیشتر امری سیاره‌ای می‌شود. آشکارسازیهای جدیدی از حقیقت، این اعصار را تعیین ویژگی می‌نماید، و والامرتبه‌های کواکب شروع می‌کنند در امور انسانها حکمروایی کنند. تا حد حکومت کواکب حقیقت آشکار می‌شود.

این عصر را پیشرفت بزرگ اخلاقی تعیین ویژگی می‌نماید. برادری انسان هدف جامعهٔ آن می‌باشد. صلح جهانی — توقف تضاد نژادی و عداوت ملی — نشانهٔ آمادگی سیاره‌ای برای ظهور سومین رستهٔ فرزندی، پسر مجیستریال می‌باشد.

4- انسان پس از پسر مجیستریال

در سیارات نرمال و وفادار، این عصر با آمیخته شدن و متناسب شدن بیولوژیک نژادهای انسانی افتتاح می‌شود. هیچ مشکل نژادی و رنگ وجود ندارد. عملاً کلیهٔ ملتها و نژادها از یک خون هستند. برادری انسان شکوفا می‌شود، و ملتها یاد می‌گیرند در صلح و آرامش در زمین زندگی کنند. چنین دنیایی در شبانگاه پیشرفت بزرگ و اوج یابندهٔ عقلانی قرار دارد.

هنگامی که یک کرهٔ تکاملی بدین نحو برای عصر مجیستریال آماده می‌شود، یکی از رسته‌های بالای پسران آؤنال در یک مأموریت مجیستریال ظهور می‌یابد. منشأ پرنس سیاره‌ای و فرزندان ماتریال در جهان محلی است. پسر مجیستریال از بهشت می‌آید.

هنگامی که آونالهای بهشت برای کارکردهای قضایی، فقط به عنوان فتوا دهندگان دوران، به کرات انسانی می‌آیند، هرگز در جسم ظاهر نمی‌شوند. اما وقتی که در مأموریتهای مجیستریال می‌آیند، اقلاً در مأموریت نخست، همیشه در جسم ظهور می‌یابند، گر چه تولد را تجربه نمی‌کنند و در شکل مرگ عالم نمی‌میرند. آنها در آن مواردی که در برخی از سیارات به عنوان فرمانروا باقی می‌مانند، ممکن است برای نسلها ادامهٔ حیات دهند. وقتی که مأموریت آنان به پایان می‌رسد، آنها به حیات سیاره‌ای خویش خاتمه داده و به وضعیت سابق فرزندی الهی باز می‌گردند.

هر نظام جدید الهی افق مذهب آشکار شده را گسترش می‌دهد و پسران مجیستریال آشکارسازی حقیقت را گسترش می‌دهند تا امور جهان محلی و تمامی شاخه‌های آن را توصیف نمایند.

بعد از دیدار اولیهٔ یک پسر مجیستریال نژادها به زودی رهایی اقتصادی خویش را عملی می‌سازند. کار مورد نیاز روزانه برای حفظ استقلال یک فرد با دو ساعت و نیم کار به وقت شما نمودار است. کاملاً بی‌خطر است که چنین انسانهای اخلاقی و باهوش آزاد گذارده شوند. چنین مردمان تهذیب شده‌ای به خوبی می‌دانند چگونه از زمان فراغت برای بهسازی خویشتن و پیشرفت سیاره‌ای بهره‌ور شوند. این عصر شاهد پالایش بیشتر تیره‌های نژادی از طریق محدودیت تولید مثل بین افراد ناشایسته و برخوردار از عطایای ناچیز می‌باشد.

دولت سیاسی و مدیریت اجتماعی نژادها به بهبود ادامه می‌دهد و حکومت بر خود تا پایان این عصر نسبتاً به خوبی برقرار می‌شود. با ذکر حکومت بر خود، ما به بالاترین نوع حکومت نماینده اشاره داریم. چنین کراتی فقط آن رهبران و حکمرانانی را ترفیع داده و ارج می‌نهند که برای اجرای مسئولیتهای اجتماعی و سیاسی از همه شایسته‌ترند.

در طول این دوران در اکثر انسانهای کرات تنظیم کننده ساکن است. اما با این حال اعطای ناصحان الهی همیشه همگانی نیست. تنظیم کنندگانی که پیوند را در تقدیر دارند هنوز به کلیهٔ انسانهای سیاره‌ای اعطا نشده‌اند. هنوز لازم است که مخلوقات صاحب اراده ناصحان اسرارآمیز را انتخاب نمایند.

در طول اعصار پایانیِ این دوران الهی جامعه شروع می‌کند به اشکال ساده‌تر زندگی باز گردد. طبیعت پیچیدهٔ یک تمدن در حال پیشرفت مسیر خود را طی می‌نماید، و انسانها یاد می‌گیرند طبیعی‌تر و مؤثرتر زندگی کنند. و با هر دورهٔ بعدی این روند افزایش می‌یابد. این عصرِ شکوفایی هنر، موسیقی، و یادگیریهای بالاتر است. علوم فیزیکی تا این زمان به اوج پیشرفت خود رسیده‌اند. خاتمهٔ این عصر در یک کرهٔ ایده‌آل شاهد حد اعلای یک بیداری بزرگ مذهبی، یک آگاهی معنوی جهانی می‌باشد. و این انگیزش گستردهٔ طبیعتهای معنوی نژادها، علامتی برای ورود پسر اعطایی و برای افتتاح پنجمین دورهٔ انسانی می‌باشد.

در بسیاری از کرات معلوم می‌شود که سیاره برای یک پسر اعطایی از طریق یک مأموریت مجیستریال آماده نیست. در این صورت دومین پسر یا سلسله‌ای از پسران مجیستریال اعزام خواهند شد که هر یک، نژادها را از یک دوره به دیگری به جلو سوق خواهد داد، تا این که سیاره برای اهدای پسر اعطایی آماده شود. در مأموریتهای دوم و بعدی ممکن است پسران مجیستریال در جسم ظهور یافته یا نیابند. اما صرف نظر از این که چند پسر مجیستریال ممکن است ظاهر شوند — و همچنین ممکن است آنها بعد از پسر اعطایی بدین گونه بیایند — پدیداری هر یک نشان دهندهٔ پایان یک دوره و شروع دیگری می‌باشد.

این دوران پسران مجیستریال فاصله‌ای به طول بیست و پنج هزار تا پنجاه هزار سال را به وقت یورنشیا می‌پوشاند. گاهی اوقات چنین دوره‌ای بسیار کوتاهتر و در موارد نادر حتی طولانی‌تر است. اما در زمان مناسب یکی از همین پسران مجیستریال به صورت یک پسر اعطایی بهشت متولد خواهد شد.

5- انسان پس از پسر اعطایی

هنگامی که در یک کرهٔ مسکونی به استاندارد مشخصی از پیشرفت عقلانی و معنوی دست یافته شود، همیشه یک پسر اعطایی بهشت وارد می‌شود. او در کرات نرمال در جسم ظاهر نمی‌شود تا این که نژادها به بالاترین سطوح پیشرفت عقلانی و دستیابی اخلاقی صعود کنند. اما در یورنشیا پسر اعطایی، حتی پسر آفرینندهٔ خودتان، در پایان دوران آدم پدیدار گشت. لیکن این ترتیب معمول وقایع در کرات فضا نیست.

وقتی که کرات برای معنویت مستعد گشته‌اند، پسر اعطایی وارد می‌شود. این پسران همیشه به رستهٔ مجیستریال یا آؤنال تعلق دارند، به استثنای آن موردی که یک بار در هر جهان محلی پسر آفریننده برای اعطای نهایی خود به یک کرهٔ تکاملی آماده می‌شود، آن طور که وقتی میکائیل نبادان در یورنشیا ظاهر گشت تا خود را به نژادهای انسانی شما اعطا نماید، رخ داد. فقط یک کره در نزدیک به هر ده میلیون می‌تواند از چنین هدیه‌ای بهره‌مند شود. کلیهٔ کرات دیگر با اعطای یک پسر بهشت از رتبهٔ آؤنال به لحاظ معنوی پیشرفت می‌کنند.

پسر اعطایی به کره‌ای وارد می‌شود که دارای فرهنگ بالای آموزشی است و با نژادی مواجه می‌شود که به لحاظ معنوی آموزش یافته و آماده است که تعالیم پیشرفته را هضم نموده و مأموریت اعطایی را ارج نهد. این عصری است که با پیگیری جهانی فرهنگ اخلاقی و حقیقت معنوی تعیین ویژگی می‌شود. شور و هیجان انسانیِ این عصر، رسوخ به واقعیت کیهانی و همیاری با واقعیت معنوی است. آشکارسازیهای حقیقت گسترش یافته و تا ابرجهان را در بر می‌گیرد. سیستمهای کاملاً نوین آموزشی و دولتی تکوین می‌یابند تا جایگزین رژیمهای ابتدایی روزگاران گذشته گردند. لذت زندگی رنگ جدیدی به خود می‌گیرد، و واکنشهای زندگی آکنده از فرازهایی آسمانی از نغمه و آهنگ می‌شوند.

پسر اعطایی برای ارتقاءِ معنوی نژادهای انسانی یک کره زیسته و می‌میرد. او ”راه نوین و زنده“ را بنا می‌نهد. زندگی او تجسم حقیقت بهشت در جسم انسانی است، همان حقیقتی — حتی روح حقیقت — که با دانستن آن انسانها آزاد خواهند بود.

در یورنشیا برقراری این ”راه نوین و زنده“ امری واقعی و به همان اندازه حقیقی بود. انزوای یورنشیا در شورش لوسیفر، روالی را که مطابق آن انسانها بتوانند به دنبال مرگ مستقیماً به کرانه‌های کرات قصر عبور کنند معلق ساخته بود. پیش از روزگار میکائیل مسیح در یورنشیا کلیهٔ روانها تا رستاخیزهای دوره‌ای یا ویژهٔ هزاره‌ای به خواب فرو می‌رفتند. حتی موسی تا هنگام یک رستاخیز ویژه اجازه نیافت به سوی دیگر روانه شود، و پرنس سیاره‌ایِ برکنار شده، کلیگسشیا، به چنین نجاتی اعتراض نمود. اما از هنگام روز پنطیکاست، انسانهای یورنشیا دوباره می‌توانند مستقیماً به کرات مورانشیا رهسپار شوند.

یک پسر اعطایی به دنبال برخاستن از مرگ در روز سوم پس از این که حیاتِ در جسم ظهور یافتهٔ خود را تسلیم نمود، به دست راست پدر جهانی فراز می‌یابد، از قبول مأموریت اعطایی اطمینان حاصل می‌نماید، و به موقعیت پسر آفریننده در ستاد مرکزی جهان محلی باز می‌گردد. پس از آن آؤنال اعطایی و میکائیل آفریننده، روح مشترک خویش، روح حقیقت، را به کرهٔ اعطایی می‌فرستند. این هنگامی است که ”روح پسرِ فاتح به روی تمامی انسانها ریخته می‌شود.“ روح مادر جهانی نیز در این اعطای روح حقیقت شرکت می‌کند، و در آن هنگام به همراه آنان فرمان اعطای تنظیم کنندگان فکر را صادر می‌نماید. از آن پس کلیهٔ مخلوقات ارادی آن کره که از ذهن نرمال برخوردارند، به محض این که به سن مسئولیت اخلاقیِ انتخاب معنوی برسند، تنظیم کننده دریافت می‌دارند.

اگر چنین آؤنال اعطایی بعد از مأموریت اعطایی به کره‌ای باز گردد، در جسم ظاهر نمی‌شود بلکه ”به همراه گروههای فرشتگان سراف در شکوه و جلال“ می‌آید.

عصر پس از اعطای پسر ممکن است از ده هزار سال تا یکصد هزار سال طول بکشد. هیچ زمان اختیاری به هیچ یک از این اعصار اعطایی تخصیص داده نشده است. این دوران پیشرفت عظیم اخلاقی و معنوی است. تحت تأثیر معنوی این اعصار، کاراکتر انسانی دستخوش دگرگونیهای فوق‌العاده شده و پیشرفت چشمگیری را تجربه می‌نماید. این امر میسر می‌شود که اصل طلایی تحت کارکرد عملی قرار داده شود. تعالیم عیسی به راستی برای کره‌ای انسانی کاربرد دارد که آموزش اولیهٔ پسران پیش اعطایی با دوران منزه ساز کاراکتر و ارتقا دهندهٔ فرهنگ خویش را از سر گذرانده باشند.

در طول این عصر مشکلات بیماری و تخلف عملاً حل می‌شوند. پیش از آن فساد از طریق تولید مثل انتخابی به طور گسترده از بین رفته است. از طریق کیفیتهای مقاوم بالای تیره‌های تبار آدم و کاربرد هوشمندانه و سراسری کشفیات علوم طبیعیِ اعصار پیشین، عملاً بیماری مورد غلبه واقع می‌شود. طول متوسط زندگی در طی این دوره به خوبی معادل بیش از سیصد سال زمان یورنشیا افزایش می‌یابد.

در سراسر این دوره نظارت دولتی به تدریج کاهش می‌یابد. حکومت واقعیِ بر خود شروع به عمل می‌نماید. به قوانین محدود کنندهٔ کمتر و کمتری احتیاج است. شاخه‌های نظامی مقاومت ملی از میان می‌روند. عصر هماهنگی بین‌المللی به راستی فرا می‌رسد. ملتهای بسیاری موجودند که عمدتاً از طریق تقسیم زمین مشخص می‌شوند، اما فقط یک نژاد، یک زبان، و یک مذهب وجود دارد. امور انسانی تقریباً، ولی نه کاملاً، اوتوپیایی هستند. این عصرِ حقیقتاً با عظمت و شکوهمندی است.

6- عصر پس از دورهٔ اعطایی در یورنشیا

پسر اعطایی، سالار صلح است. او با این پیام وارد می‌شود: ”صلح بر زمین و حسن نیت میان انسانها برقرار باد.“ در کرات نرمال، این دوران صلح جهانی است. ملتها دیگر هیچگاه جنگ را فرا نمی‌گیرند. اما چنین تأثیرات سودمندی با آمدن پسر اعطایی شما، میکائیل مسیح، همراه نبود. یورنشیا به ترتیب معمول پیش نمی‌رود. کرهٔ شما در پیشرفت سیاره‌ای خارج از روال معمول است. استاد شما هنگامی که در زمین بود به حواریون خود هشدار داد که ظهور او برقراری معمول صلح را به یورنشیا نخواهد آورد. او به روشنی به آنان گفت که ”جنگها و شایعهٔ جنگها“ در پی خواهند بود و این که ملت بر علیه ملت به ستیز برخواهد خواست. در موقع دیگری گفت ”گمان مبرید که آمده‌ام صلح را در زمین برقرار سازم.“

حتی در کرات تکاملی نرمال تحقق جهانیِ برادری انسان کار آسانی نیست. در یک کرهٔ سردرگم و نابسامان نظیر یورنشیا چنین دستاوردی نیازمند زمان بسیار طولانی‌تر و مستلزم تلاش بسیار بزرگتری است. تکامل اجتماعیِ یاری نشده در یک کرهٔ به لحاظ معنوی منزوی به سختی می‌تواند به چنین نتایج فرخنده‌ای دست یابد. آشکارسازی مذهبی برای تحقق برادری در یورنشیا ضروری است. در حالی که عیسی راه رسیدن فوری به برادری معنوی را نشان داده است، تحقق برادری اجتماعی در کرهٔ شما بسیار به نیل به دگرگونیهای شخصی و تعدیلات سیاره‌ای زیرین بستگی دارد:

1- *برادری اجتماعی*. ازدیاد تماسهای اجتماعی بین‌المللی و بین نژادی و ارتباطات برادرانه از طریق سفر، بازرگانی، و بازیهای رقابت جویانه. پیدایش یک زبان مشترک و افزایش زبان شناسان چند زبانه. مبادلهٔ نژادی و ملی دانشجویان، آموزگاران، مدیران صنایع، و فیلسوفان مذهبی.

2- *باروری متقابل عقلانی*. در کره‌ای که ساکنان آن آنقدر بدوی هستند که توان شناخت نابخردیِ خودخواهیِ کاهش نیافته را ندارند، برادری غیرممکن است. باید تبادلی از ادبیات ملی و نژادی صورت پذیرد. هر نژادی باید با افکار کلیهٔ نژادها آشنا شود. هر ملتی باید از احساسات تمامی ملتها شناخت داشته باشد. نادانی پرورندهٔ سوءِظن است، و سوءِظن با نگرش اساسی دلسوزی و محبت ناسازگار است.

3- *بیداری اخلاقی*. فقط آگاهی اخلاقی می‌تواند از غیراخلاقی بودن عدم تحمل بشری و گناه برادرکشی نقاب برافکند. فقط یک وجدان اخلاقی می‌تواند شرارتهای رشک ملی و حسادت نژادی را محکوم نماید. فقط موجودات اخلاقی پیوسته در صدد کسب آن بینش معنوی که برای زندگی مطابق اصل طلایی ضروری است برمی‌آیند.

4- *درایت سیاسی*. بلوغ احساسی برای کنترل نفس ضروری است. فقط بلوغ احساسی، جایگزینی تکنیکهای بین‌المللیِ داوریِ متمدنانه را به جای حکمیت وحشیانهٔ جنگ تضمین می‌نماید. سیاستمداران خردمند حتی در حالی که برای پیشبرد منافع ملی یا گروههای نژادی خویش تلاش می‌کنند، زمانی برای رفاه بشریت کار خواهند کرد. فراست خودخواهانهٔ سیاسی نهایتاً انتحاری و تخریب کنندهٔ تمامی آن کیفیتهای پایداری است که بقای گروهی سیاره‌ای را تضمین می‌نماید.

5- *بینش معنوی*. برادری انسان، در نهایت، دال بر شناخت پدر بودن خداوند است. سریعترین راه برای تحقق برادری انسان در یورنشیا، ایجادِ دگرگونی معنوی بشریت امروز است. تنها تکنیک برای شتاب بخشیدن به روند طبیعی تکامل اجتماعی اعمال فشار معنوی از بالا است، تا بدین صورت بصیرت اخلاقی ارتقا یابد، ضمن این که ظرفیت روان هر انسانی برای درک نمودن و مهر ورزیدن به هر انسان دیگر افزوده گردد. درک متقابل و مهر برادرانه، تمدن سازان متعالی و عوامل نیرومندی در تحقق جهانی برادری انسان می‌باشند.

اگر اکنون شما می‌توانستید از کرهٔ عقب مانده و سردرگم خود به سیاره‌ای نرمال در عصر پس از پسر اعطایی نقل مکان یابید، تصور می‌کردید به بهشت سنتی خویش انتقال یافته‌اید. شما به سختی باور می‌کردید که در حال مشاهدهٔ کارکردهای یک کرهٔ انسانی که اقامتگاه بشر است می‌باشید. این کرات در مدارهای معنوی قلمرو خود می‌باشند، و از کلیهٔ مزایای سیستم پخش خبر جهان و خدمات بازتاب ابرجهان برخوردار می‌باشند.

7- انسان پس از پسر آموزگار

پسران رستهٔ بعدی که در یک کرهٔ معمولی تکاملی وارد می‌شوند، پسران آموزگار تثلیث، پسران الهی تثلیث بهشت می‌باشند. مجدداً، ما یورنشیا را در مقایسه با کرات خواهر آن خارج از روال معمول می‌یابیم، زیرا عیسیِ شما وعده داده است که باز گردد. او قطعاً به این وعده عمل خواهد کرد. اما هیچ کس نمی‌داند که آیا آمدن دوم او پیش یا پس از ظهور پسران مجیستریال یا آموزگار در یورنشیا صورت خواهد گرفت.

پسران آموزگار به صورت گروهی به کراتِ پویندهٔ معنویت می‌آیند. یک پسر آموزگار سیاره‌ای توسط هفتاد تن از پسران اولیه، دوازده تن از پسران ثانویه، و سه تن از بالاترین و مجرب‌ترین رستهٔ عالی دِینالها یاری و حمایت می‌شود. این گروه برای مدتی در کره باقی خواهد ماند، آنقدر

کافی که گذار از اعصار تکاملی را به عصر نور و حیات صورت دهد. این زمان کمتر از یک هزار سال زمان سیاره‌ای نیست و اغلب به طور قابل ملاحظه طولانی‌تر است. این مأموریت، کمکِ تثلیث به تلاشهای پیشین کلیهٔ شخصیتهای الهی است که به یک کرهٔ مسکونی خدمت نموده‌اند.

در این هنگام آشکارسازی حقیقت تا جهان مرکزی و بهشت گسترش می‌یابد. نژادها قویاً معنوی می‌شوند. مردمی بزرگ تکامل یافته‌اند و عصری بزرگ در حال نزدیک شدن است. سیستمهای آموزشی، اقتصادی، و اداری سیاره دستخوش دگرگونیهای رادیکالی می‌شوند. ارزشها و روابط نوینی برقرار می‌شوند. پادشاهی بهشت در زمین پدیدار می‌شود، و جلال خداوند همه جا بر دنیا افشانده می‌شود.

این دوره‌ای است که بسیاری از انسانها از میان زندگان عازم دنیای آن سو می‌شوند. به تدریج که عصر پسران آموزگار تثلیث به جلو می‌رود، تبعیت معنوی انسانهای زمان، بیشتر و بیشتر همگانی می‌شود. به تدریج که تنظیم کنندگان در طول زندگی در جسم به طور فزاینده با تابعین خود پیوند می‌خورند مرگ طبیعی کمتر رخ می‌دهد. سیاره سرانجام به صورت نوع تغییر یافتهٔ اولیهٔ صعود انسانی طبقه‌بندی می‌شود.

زندگی در این عصر دلپذیر و ثمربخش است. انحطاط و آخرین فراورده‌های ضداجتماعی پیکار طولانی تکاملی عملاً محو گردیده‌اند. طول عمر به پانصد سال یورنشیا نزدیک می‌شود، و میزان تولید مثل افزایش نژادی به طریق خردمندانه کنترل می‌شود. یک نوع کاملاً نوینی از جامعه فرا رسیده است. هنوز تفاوتهای زیادی میان انسانها موجود است، اما وضعیت جامعه بیشتر به ایده‌آلهای برادری اجتماعی و مساوات معنوی نزدیک است. دولت نماینده از میان می‌رود، و کره به حیطهٔ سلطهٔ کنترل خودِ فردی وارد می‌شود. کارکرد دولت عمدتاً به کارهای جمعی ادارهٔ اجتماعی و هماهنگی اقتصادی معطوف می‌شود. عصر طلایی به سرعت فرا می‌رسد. هدف موقتی پیکار طولانی و شدید تکاملی سیاره‌ای در چشم‌انداز است. پاداش اعصار به زودی تحقق می‌پذیرد. خرد خدایان در شرف آشکار شدن است.

در طول این عصر ادارهٔ فیزیکی یک کره به سهم هر فردِ بالغ، نیازمند یک ساعت، یعنی معادل یک ساعت یورنشیا در هر روز می‌باشد. سیاره در تماس نزدیک با امور جهان قرار دارد، و مردم آن آخرین پخشهای خبری را با همان علاقهٔ وافر که شما اکنون در جدیدترین چاپ روزنامه‌های روزانهٔ خود نشان می‌دهید به طور دقیق دنبال می‌کنند. این نژادها با هزار چیز مورد علاقه که در کرهٔ شما ناشناخته است مشغول هستند.

وفاداری حقیقی به ایزد متعال به طور فزاینده رشد می‌یابد. نسل بعد از نسل، نژادهای بیشتری به ردیف آنهایی که عدالت را به کار بسته و با مروت زندگی می‌کنند می‌پیوندند. دنیا به کندی اما با قطعیت در خدمت مسرت بخش پسران خداوند قرار می‌گیرد. دشواریهای فیزیکی و مشکلات مادی به طور گسترده حل شده‌اند. سیاره مستعد حیات پیشرفته و وجود سامان یافته‌تری می‌شود.

پسران آموزگار در طول دوران اعطایی خویش گاه به گاه به آمدن به این کرات صلح‌آمیز ادامه می‌دهند. آنها کره‌ای را ترک نمی‌کنند تا این که مشاهده کنند طرح تکاملی، آن طور که به آن سیاره مربوط می‌شود، بدون اشکال کار می‌کند. یک پسر مجیستریال قاضی معمولاً پسران آموزگار را در مأموریتهای پیاپی آنان همراهی می‌کند، ضمن این که پسر دیگری از این نوع در هنگام خروج آنان به کار می‌پردازد، و این اقدامات قضایی عصر به عصر در سراسر نظام انسان زمان و مکان ادامه می‌یابند.

هر مأموریت مجدد پسران آموزگار تثلیث، چنین کرهٔ آسمانی را به سطوح والایی از خرد، معنویت، و روشن‌بینی کیهانی بالا می‌برد. اما بومیان اصیل چنین کره‌ای هنوز متناهی و انسان هستند. هیچ چیز کامل نیست. با این وجود، کیفیتی نزدیک به کمال در کار یک کرهٔ ناکامل و در زندگی ساکنان بشری آن در حال تکوین یافتن است.

پسران آموزگار تثلیث ممکن است بارها به همان کره باز گردند. اما دیر یا زود در رابطه با خاتمهٔ یکی از مأموریتهای آنان، پرنس سیاره‌ای به مقام حکمران سیاره‌ای ترفیع می‌یابد، و حکمران سیستم ظاهر می‌شود تا ورود چنین کره‌ای را به عصر نور و حیات اعلام دارد.

در رابطه با اختتام مأموریت نهایی پسران آموزگار بود (اقلاً این ترتیب زمانی وقایع در یک کرهٔ نرمال می‌باشد) که یوحنا نوشت: ”من آسمان جدید و زمین جدیدی را دیدم و اورشلیم جدید که از آسمان از جانب خداوند پایین می‌آمد، حاضر شده چون پرنسسی که برای پرنس آراسته است.“

این همان زمین بازسازی شده و مرحلهٔ پیشرفتهٔ سیاره‌ای است که پیامبر پیشین در رویا دید، آنگاه که نوشت: ”خداوند می‌فرماید، همان گونه که آسمانها و زمین جدیدی را که خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهند ماند، همان طور شما و فرزندانتان پایدار خواهید ماند، و چنین واقع خواهد شد که از یک ماه جدید تا ماه دیگر و از یک سبت تا سبت دیگر همهٔ مردم خواهند آمد تا در حضور من نیایش کنند.“

انسانهای چنین عصری هستند که به عنوان ”نسل برگزیده، کهانت شاهانه، قوم مقدس، و مردم والا“ توصیف گشته‌اند؛ ”و شما باید شکر او را که شما را از تاریکی به این نور شگرف فرا خوانده است بجا آورید.“

صرف نظر از این که تاریخ ویژهٔ طبیعی یک سیارهٔ تنها چه باشد، بی‌تفاوت از این که عالمی کاملاً وفادار بوده، با شرارت ملوّث شده، یا با گناه لعن شده باشد — صرف نظر از این که سوابق امر چه باشد — دیر یا زود لطف خداوند و خدمت روحانی فرشتگان، طلیعهٔ روز ظهور پسران آموزگار تثلیث خواهد بود، و خروج آنان به دنبال مأموریت نهایی‌شان، موجب گشایش این عصر پرعظمت نور و حیات خواهد گردید.

تمامی کرات سِتانیا می‌توانند در امید آن کس سهیم شوند که نوشت: ”با این حال ما بر طبق وعدهٔ او چشم انتظار یک آسمان نو و یک زمین نو هستیم، جایی که در آن عدالت و راستی ساکن است.

پس ای عزیزان، از آنجا که منتظر این رویدادها هستید، سخت بکوشید تا نزد او در صلح و صفا، بی‌تقصیر و بی‌عیب یافت شوید.“

خروج گروه پسران آموزگار در پایان حکمروایی نخست یا بعدی آنان، طلیعهٔ سپیدهٔ عصر نور و حیات — آستان گذار از زمان به دالان ابدیت — است. تحقق سیاره‌ای این عصر نور و حیات بسیار فراتر از مشتاقانه‌ترین انتظارات انسانهای یورنشیا است، انسانهایی که در رابطه با زندگی آینده، مفاهیم آینده نگرانه‌تری بیش از آنهایی که در اعتقادات مذهبی یافت می‌شود و بهشت را به صورت تقدیر فوری و مکان اقامت نهایی انسانهای نجات یافته تصویر می‌نماید، در سر نپرورانده‌اند.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به پرسنل جبرئیل الحاق یافته است می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 53

شورش لوسیفر

لوسیفر یک پسر برجستهٔ لانوناندک اولیه از نبادان بود. او در سیستمهای متعدد تجربهٔ خدمت داشت، یک مشاور والا از گروه خویش بود، و در خردمندی، دانایی، و کارایی ممتاز بود. لوسیفر شمارهٔ 37 از رستهٔ خود بود، و هنگامی که توسط ملک صادقها به مأموریت فرستاده شد، در میان بیش از هفتصد هزار تن از شخصیتهای نوع خود به عنوان یکی از یکصد شخصیت توانا و برجسته تعیین گردید. او از چنین شروع شکوهمندی، از طریق شرارت و خطا، گناه را پذیرا شد و اکنون جزو یکی از سه حکمران سیستم در نبادان به شمار می‌رود که در برابر خود شیفتگی وافر سر فرود آورده و به استدلال فریب‌آمیز آزادی دروغین فردی — عدم پذیرش بیعت جهانی و نادیده گرفتن تعهدات برادرانه، چشم پوشی نسبت به روابط کیهانی — تسلیم شده‌اند.

در جهان نبادان، قلمرو میکائیل مسیح، ده هزار سیستم حاوی کرات مسکونی وجود دارد. در تمامی تاریخ پسران لانوناندک، در کلیهٔ کارهای آنها در سرتاسر این هزاران سیستم و در ستاد مرکزی جهان، تاکنون فقط سه فرمانروای سیستم در بی‌حرمتی به دولت پسر آفریننده مجرم شناخته شده‌اند.

1- رهبران شورش

لوسیفر یک موجود فراز یابنده نبود. او یک پسر آفریده شدهٔ جهان محلی بود، و دربارهٔ وی چنین گفته شده بود: ”از روزی که آفریده شدی در تمامی کارهایت کامل بودی، تا این که شرارت در تو راه یافت.“ او بارها با والامرتبه‌های ایدنشیا در شور بود. و لوسیفر ”در کوه مقدس خداوند“، کوه مدیریت جروسم، حکومت می‌کرد، زیرا او رئیس اجرایی یک سیستم بزرگ از 607 کرهٔ مسکونی بود.

لوسیفر یک موجود شوکتمند و یک شخصیت برجسته بود. او در خط مستقیم اتوریتهٔ جهانی بعد از پدران والامرتبهٔ کواکب قرار داشت. پیش از اعطای میکائیل در یورنشیا، به رغم تخطی لوسیفر موجودات هوشمند تحت فرمان از بی‌احترامی و تحقیر وی احتراز می‌کردند. حتی فرشتهٔ اعظمِ میکائیل در هنگام قیام موسی از مردگان، ”به او اتهامی نسبت نداد اما صرفاً گفت: قاضی تو را توبیخ فرماید.“ در چنین مواردی داوری از آن قدمای ایامها، حکمرانان ابرجهان، است.

لوسیفر اکنون فرمانروای گمراه و معزول سِتانیا است. خود شیفتگی بسیار فاجعه‌آور است، حتی برای شخصیتهای والای دنیای آسمانی. در رابطه با لوسیفر گفته شده: ”دل تو از زیباییت مغرور شد، و به سبب شکوه و جلالت حکمت خود را تباه ساختی.“ پیامبر دوران باستان شما وضعیت اندوهناک او را دید، هنگامی که نوشت: ”ای لوسیفر، پسر بامداد، چگونه از آسمان سقوط کردی! چگونه بر زمین افکنده شدی، ای که به خود اجازه می‌دادی قومهای جهان را گمراه سازی!“

قدر بسیار کمی راجع به لوسیفر در یورنشیا شنیده شد، به سبب این واقعیت که او معاون اول خود، شیطان، را به کار تبلیغ هدف خود در سیارهٔ شما گمارده بود. شیطان عضو همان گروه اولیهٔ لانونداکها بود اما هرگز به عنوان یک فرمانروای سیستم عمل نکرده بود. او به طور کامل در شورش لوسیفر وارد شد. ”اهریمن“ کسی جز کلیگسشیا، پرنس معزول سیاره‌ای یورنشیا و پسری از رستهٔ دوم لانونداکها، نیست. هنگامی که میکائیل در جسم در یورنشیا بود، لوسیفر، شیطان، و کلیگسشیا با یکدیگر هم پیمان شدند تا مأموریت اعطایی او را در یورنشیا با شکست مواجه سازند. اما به وضوح ناکام ماندند.

اَبَدان رئیس پرسنل کلیگسشیا بود. او به پیروی از سرور خود به شورش پیوست و از آن هنگام به عنوان رئیس اجرایی شورشیان یورنشیا عمل کرده است. بعلزبوب رئیس مخلوقات بینابینی پیمان‌شکن بود که متحد نیروهای کلیگسشیای خائن بودند.

سرانجام اژدها معرف سمبولیک کلیهٔ این اشخاص شرور گردید. پس از پیروزی میکائیل، ”جبرئیل از سلوینگتون فرود آمد و اژدها (کلیهٔ رهبران شورشی) را برای یک دوره بست.“ در رابطه با فرشتگان شورشی سرافِ جروسم نوشته شده: ”و او فرشتگانی را که مرتبت اولیهٔ خود را حفظ نکردند بلکه مسکن خویش را ترک نمودند، تا فرا رسیدن روز بزرگ داوری در زنجیرهای ابدی ظلمت نگاه داشته است.“

2- علل شورش

لوسیفر و معاون اول او شیطان برای بیش از پانصد هزار سال در جروسم حکومت کرده بودند تا این که در دلهایشان بر علیه پدر جهانی و در آن هنگام پسر نایب او، میکائیل، شروع به صف‌آرایی نمودند.

در سیستم سِتانیا هیچ شرایط غیرعادی یا خاصی که حاکی از شورش بوده یا برای آن مطلوب باشد وجود نداشت. باور ما بر این است که این ایده در ذهن لوسیفر منشأ و شکل یافت، و دیگر این که او صرف نظر از این که در کجا استقرار می‌یافت ممکن بود چنین شورشی را برانگیزد. لوسیفر ابتدا برنامه‌های خویش را با شیطان در میان گذاشت، اما به چندین ماه نیاز بود که بتواند ذهن همکار توانمند و برجستهٔ خود را خراب نماید. با این وجود، وقتی که او به یکباره به تئوریهای عصیان گرایانه گروید، طرفدار بی‌پروا و جدی ”ابراز وجود و آزادی“ گردید.

هرگز کسی شورش را به لوسیفر توصیه ننمود. ایدهٔ ابراز وجود در تقابل با خواست میکائیل و طرحهای پدر جهانی، آنطور که در میکائیل تجسم یافته‌اند، منشأ در ذهن خود وی داشت. روابط او با پسر آفریننده صمیمانه و پیوسته دوستانه بود. لوسیفر پیش از ستایش ذهن خویش هیچگاه به طور علنی پیرامون ادارهٔ جهان ابراز عدم رضایت ننمود. اتحاد ایامها در سلوینگتون به رغم سکوتش، برای بیش از یکصد سال زمان استاندارد به یوورسا ندا می‌داد که لوسیفر کاملاً آرامش خاطر ندارد. این موضوع همچنین به آگاهی پسر آفریننده و پدران کوکبهٔ نرلاشیادک رسانیده شد.

در سرتاسر این دوره لوسیفر نسبت به تمامی طرح ادارهٔ جهان به طور فزاینده خرده‌گیر شد اما همیشه وفاداری تمام و کمال خویش را نسبت به حکمرانان متعال ابراز می‌نمود. اولین عدم وفاداری صریح او در هنگام دیدار جبرئیل از جروسم، درست چند روز پیش از اعلان آشکار بیانیهٔ آزادی لوسیفر نمایان گردید. جبرئیل آنقدر نسبت به قطعیت قریب‌الوقوع شورش عمیقاً متأثر شد که مستقیماً به ایدنشیا رفت تا در رابطه با اقداماتی که در صورت وقوع شورش آشکار باید انجام پذیرد با پدران کوکبه مشورت نماید.

بسیار مشکل است که علت یا علل دقیقی را که در نهایت به شورش لوسیفر انجامید نشان داد. ما از یک چیز مطمئن هستیم، و آن این است که این شروع اول هر چه که بود، منشأ در ذهن لوسیفر داشت. حتماً یک خودبینی وجود داشت که تا نقطهٔ خودفریبی پرورانده شد، طوری که لوسیفر برای مدتی واقعاً خود را متقاعد ساخت که قصدش از شورش اگر برای خیر جهان نباشد در واقع برای خیر سیستم است. تا آن هنگام که طرحهای او تا نقطهٔ توهم زدایی پیش رفتند، شکی نیست که غرور اولیه و فتنه انگیزانهٔ وی فراتر از آن رفته بود که به او اجازهٔ توقف آن را دهد. در نقطه‌ای در این تجربه او ناصادق گشت، و شرارت به گناه آگاهانه و تعمدی تکامل یافت. وقوع این امر از طریق رفتار متعاقب این مدیر برجسته اثبات می‌شود. به او مدتها شانس توبه عرضه گردید، اما تنها برخی از زیردستان وی بخشش ارزانی شده را پذیرفتند. مؤمن ایامهای ایدنشیا، با درخواست پدران کوکبه، شخصاً طرح میکائیل را برای نجات این شورشیان وقیح عرضه نمود، اما همواره بخشش پسر آفریننده با اهانت و تحقیر فزاینده رد شد و رد شد.

3- بیانیهٔ لوسیفر

منشأ آغازین دشواری در قلوب لوسیفر و شیطان هر چه که بود، شورش نهایی به شکل بیانیهٔ آزادی لوسیفر خود را نمایان ساخت. انگیزهٔ شورشیان تحت سه عنوان بیان شد:

1- *واقعیت پدر جهانی*. لوسیفر مدعی گشت که پدر جهانی در واقع وجود ندارد، و این که جاذبهٔ فیزیکی و انرژی فضایی ذاتی جهان است، و این که پدر یک افسانهٔ ساختگی پسران بهشت است که بتوانند به نام پدر بر جهانها حکومت کنند. او منکر این شد که شخصیت یک هدیهٔ پدر جهانی است. او حتی اعلام نمود که پایان دهندگان با فرزندان بهشت تبانی کرده‌اند تا سراسر آفرینش را فریب دهند، زیرا هرگز یک ایدهٔ روشن از شخصیت واقعی پدر که در بهشت قابل شناخت باشد نیاورده‌اند. او تقدیس کردن را نادانی

نامید. این اتهام، فراگیر، وحشتناک، و کفرآمیز بود. این حملهٔ پرده پوشانه به پایان دهندگان بود که بدون شک شهروندان فراز یابنده را که در آن هنگام در جروسم بودند طوری متأثر ساخت که در برابر کلیهٔ پیشنهادات شورشیان مقاومانه بایستند و راسخ عزم باقی بمانند.

2- *دولت جهانی پسر آفریننده — میکائیل*. لوسیفر چنین استدلال می‌نمود که سیستمهای محلی باید خودمختار باشند. او در برابر حق میکائیل، پسر آفریننده، برای به عهده گرفتن حاکمیت نبادان به نام یک پدر بهشتی فرضی و این که کلیهٔ شخصیتها باید با این پدر نادیدنی بیعت نمایند اعتراض نمود. او تصریح کرد که کل طرح پرستش یک ترفند زیرکانه برای بزرگ جلوه دادن پسران بهشت است. او مایل بود میکائیل را به عنوان پدر آفرینندهٔ خویش به رسمیت بشناسد، اما نه به عنوان خداوند و فرمانروای بر حق خود.

او به حقِ قدمای ایامها به تندی حمله نمود و گفت که این "قدر قدرتان بیگانه" در امور سیستمهای محلی و جهانها دخالت می‌کنند. او این حکمرانان را به عنوان مستبد و زورگو محکوم کرد. او پیروان خویش را چنین ترغیب نمود که اگر انسانها و فرشتگان فقط از شهامت اظهار نظر برخوردار بوده و متهورانه حقوق خویش را طلب می‌کردند، هیچیک از این حکمرانان نمی‌توانستند در کار حکومت کامل محلی دخالت ورزند.

او چنین استدلال می‌نمود که اگر موجودات بومی فقط بتوانند استقلال خود را اعمال نمایند، می‌توان جلادان قدمای ایامها را از کار در سیستمهای محلی بازداشت. او بر این نظر بود که فناناپذیری ذاتی شخصیتهای سیستم است، و این که رستاخیز طبیعی و اتوماتیک است، و این که به جز در موارد اعمال مستبدانه و غیرعادلانهٔ جلادان قدمای ایامها کلیهٔ موجودات می‌توانند برای ابد زنده بمانند.

3- *حمله به طرح جهانی آموزش انسان فراز یابنده*. لوسیفر معتقد بود که زمان و انرژی زیادی صرف طرح آموزش کامل انسانهای فراز یابنده در اصول ادارهٔ جهان شده بود، اصولی که به ادعای او غیراخلاقی و نادرست بودند. او به برنامهٔ طولانی مدت آماده سازی انسانهای فضا برای یک سرنوشت ناشناخته اعتراض نمود و به حضور فوج پایان دهندگان در جروسم به عنوان گواهی بر این که این انسانها اعصاری طولانی را صرف آماده سازی برای یک سرنوشت کاملاً خیالی کرده‌اند اشاره نمود. او با تمسخر خاطر نشان می‌نمود که پایان دهندگان با سرنوشتی مواجه شده‌اند که از بازگشت به کرات محقری که مشابه کرات منشأ آنان بود شکوهمندتر نیست. او اعلام نمود که آنها با انضباط بیش از حد و آموزشِ به درازا کشیده شده به گمراهی کشانیده شده‌اند، و این که آنها در واقع نسبت به یاران انسانی خویش خائن هستند، زیرا اکنون با طرح برده سازی سراسر آفرینش به داستانهای ساختگی یک سرنوشت خیالی ابدی برای انسانهای فراز یابنده همکاری می‌کنند. او از این نظر جانبداری می‌کرد که فراز یابندگان باید از آزادی تعیین سرنوشت خویش بهره‌مند باشند. او کل طرح صعود انسان را آنطور که توسط پسران بهشتی خداوند برپا شده و توسط روح بیکران مورد حمایت واقع شده بود به چالش طلبید و محکوم نمود.

و با چنین اعلان آزادی بود که لوسیفر بی‌بند و باری تاریکی و مرگ خویش را آغاز نمود.

4- وقوع شورش

مانیفست لوسیفر در گردهمایی بزرگ سالانهٔ سِتانیا در دریای بلور در حضور گروههای گرد آمدهٔ جروسم در آخرین روز سال، حدوداً دویست هزار سال پیش به وقت یورنشیا صادر گردید. شیطان اعلام کرد که نیروهای جهانی — فیزیکی، عقلانی، و روحی — می‌توانند مورد پرستش واقع شوند، اما بیعت فقط می‌تواند نسبت به فرمانروای واقعی و کنونی، لوسیفر، "دوست انسانها و فرشتگان" و "خدای آزادی" اذعان گردد.

ابراز وجود، شعار جنگی شورش لوسیفر بود. یکی از استدلالهای اصلی او این بود که اگر حکومت بر خود برای ملک صادقها و سایر گروهها خوب و صحیح است، به همین اندازه برای کلیهٔ انواع موجودات هوشمند نیز خوب است. او در هواخواهی از "برابری اندیشه" و "برادری موجودات هوشمند" بی‌باک و مُصر بود. او بر این عقیده بود که حکومت باید تماماً به سیارات محلی و کنفدراسیون داوطلبانهٔ آنها در سیستمهای محلی محدود شود. او تمامی مدیریتهای دیگر را غیرمجاز شمرد. او به پرنسهای سیاره‌ای وعده داد که به صورت رئیسان عالی اجرایی بر کرات حکومت خواهند کرد. او مکان فعالیتهای قضایی را در ستاد مرکزی کوکبه و اجرای امور قضایی را در پایتخت جهان مردود شمرد. او چنین استدلال می‌کرد که کلیهٔ این کارکردهای دولتی باید در پایتخت سیستمها متمرکز شوند و سپس دست به کار شده و مجمع قضایی خود را برپا نمود و محکمات دادرسی خود را تحت نظر شیطان سازمان داد. و او فرمان داد که پرنسها نیز در کرات مرتد همین کار را انجام دهند.

تمامی کابینهٔ حکومتی لوسیفر در یک گروه رفتند و به عنوان متصدیان حکومت ریاست جدید "کرات و سیستمهای آزاد شده" به طور علنی سوگند داده شدند.

در حالی که در نبادان دو بار قبلاً شورش شده بود، آنها در کواکب دوری بودند. لوسیفر معتقد بود دلیل عدم موفقیت این شورشها این بود که اکثر فرشتگان نتوانستند از رهبران خود پیروی کنند. او استدلال می‌کرد که "اکثریت حکومت می‌کند"، و این که "ذهن خطاناپذیر است." این آزادی که حکمرانان جهان به او داده بودند ظاهراً موجب تحمل بسیاری از استدلالهای شریرانهٔ وی شده بود. او از کلیهٔ مافوقان خود سرپیچی نمود، با این حال آنها ظاهراً اعمال او را مورد توجه قرار ندادند. او بدون ممانعت و بازداری در اجرای برنامهٔ فریبنده‌اش آزاد گذارده شد.

لوسیفر تمامی تأخیرات بخشایندهٔ اجرای عدالت را به عنوان نشان ناتوانی دولت پسران بهشت در متوقف ساختن شورش تلقی می‌کرد. او به طور علنی از میکائیل، عمانوئیل، و قدمای ایامها سرپیچی نموده و آنها را با خودبینی به چالش می‌طلبید و سپس و به این واقعیت اشاره می‌کرد که بی‌عملی دولتهای جهان و ابرجهان نشانهٔ قطعی ناتوانی آنها است.

جبرئیل در طی کلیهٔ این اقدامات پیمان شکنانه شخصاً حضور داشت و صرفاً اعلام داشت که در زمان مناسب از سوی میکائیل صحبت خواهد کرد، و این که کلیهٔ موجودات در انتخاب خود آزاد و مصون باقی خواهند ماند، و این که "دولت پسران برای پدر صرفاً خواهان آن وفاداری و پاکبازی است که داوطلبانه، یکرنگ، و در برابر استدلال فریب‌آمیز مقاوم است."

پیش از آن که جبرئیل تلاشی در رد حق جانشینی انجام دهد یا با تبلیغات شورشیان به مقابله برخیزد، لوسیفر به طور کامل مجال یافت دولت شورشی خود را برقرار ساخته و کاملاً آن را سازمان دهد. اما پدران کوکبه فوراً عمل این شخصیتهای پیمان شکن را به سیستم سِتانیا محدود ساختند. با این وجود این دورهٔ تأخیر، یک زمان آزمایش و آزمون بزرگ برای موجودات وفادار تمامی سِتانیا بود. برای چند سال همه چیز در هرج و مرج بود، و در کرات قصر سردرگمی زیادی وجود داشت.

5- طبیعت تضاد

به دنبال وقوع شورش سِتانیا، میکائیل با برادر بهشتی خود، عمانوئیل، مشورت نمود. بعد از این گفتگوی بسیار مهم، میکائیل اعلام کرد که همان سیاستی را دنبال خواهد نمود که طرز برخورد او را با آشوبهای مشابه در گذشته تعیین ویژگی نموده است، یک برخورد غیرمداخله جویانه.

در هنگام این شورش و دوتای قبلی، هیچ اتوریتهٔ مطلق و شخصی عالی در جهان نبادان وجود نداشت. میکائیل به عنوان نایب پدر جهانی با حق الهی حکومت می‌کرد، اما هنوز نه به نام حق شخصی خویش. او دوران اعطایی خود را تکمیل نکرده بود. به او "تمامی قدرت در آسمان و زمین" اعطا نشده بود.

میکائیل از زمان وقوع شورش تا روز به اریکهٔ قدرت رسیدنش به عنوان فرمانروای عالی نبادان، هیچگاه در کار نیروهای شورشی لوسیفر مداخله ننمود. آنها اجازه یافتند مسیری آزاد را برای تقریباً دویست هزار سال به وقت یورنشیا دنبال نمایند. میکائیل مسیح اکنون از قدرت و اتوریتهٔ کافی برای برخورد فوری، حتی مختصر، با چنین بروز عهد شکنی برخوردار است، اما ما شک داریم که در صورت وقوع چنین آشوبی دیگر، این اختیار مطلق او را به عملی متفاوت رهنمون سازد.

از آنجا که میکائیل تصمیم گرفت خود را از جنگ واقعی شورش لوسیفر دور نگاه دارد، جبرئیل پرسنل شخصی خود در ایدنشیا را فرا خواند، و در مشورت با والامرتبه‌ها، تصمیم گرفت فرماندهی گروههای وفادار سِتانیا را به عهده گیرد. میکائیل در سلوینگتون باقی ماند، در حالی که جبرئیل عازم جروسم گشت و خود را در کره‌ای که به پدر وقف شده بود — همان پدر جهانی که شخصیت وی را لوسیفر و شیطان مورد سؤال قرار داده بودند — در حضور گروههای از پیش گرد آمدهٔ شخصیتهای وفادار مستقر ساخت. او پرچم میکائیل، نماد مادی دولت تثلیث سراسر آفرینش، سه دایرهٔ هم مرکز به رنگ آبی آسمانی در یک زمینهٔ سفید رنگ، را برافراشت.

نماد لوسیفر یک پرچم سفید رنگ با یک دایرهٔ قرمز رنگ بود که در مرکز آن یک دایرهٔ سیاه رنگ تو پر پدیدار بود.

"در آسمان جنگ شد؛ فرماندهٔ میکائیل و فرشتگان او با اژدها (لوسیفر، شیطان، و پرنسهای مرتد) جنگیدند، و اژدها و فرشتگان شورشگر او جنگیدند اما فائق نشدند." این "جنگ در آسمان" آنطور که یک چنین تضادی ممکن است در یورنشیا تصور شود، یک جنگ فیزیکی نبود. در روزهای نخست پیکار، لوسیفر در عرصهٔ کارزار سیاره‌ای پیوسته پیشی می‌گرفت. جبرئیل از ستاد مرکزی خود که در نزدیکی واقعی شده بود مستمراً استدلالهای فریب‌آمیز شورشیان را افشا می‌کرد. شخصیتهای گوناگون حاضر در کره که در رابطه با موضعشان شک داشتند، این بحثها را از نظر می‌گذراندند تا این که به یک تصمیم نهایی رسیدند.

اما این جنگ در آسمان بسیار وحشتناک و خیلی واقعی بود. این تضاد در حالی که هیچیک از وحشیگریهایی را که ویژگی جنگ فیزیکی در کرات بدوی است به نمایش نمی‌گذارد، بسیار بیشتر مهلک بود. زندگی مادی در نبرد مادی در خطر است، اما جنگ در آسمان در چهارچوب زندگی جاودان جنگیده شد.

6- یک فرشتهٔ سراف وفادار فرمانده

اعمال والامنشانه و الهام بخش زیادی از پاکبازی و وفاداری بودند که بین وقوع خصومتها و ورود فرمانروای جدید سیستم و پرسنل او توسط شخصیتهای متعدد انجام یافتند. اما شورانگیزترین این شاهکارهای جسورانهٔ وفاداری، رفتار متهورانهٔ مَنوشیا، فرماندهٔ دوم ستاد مرکزی سرافیمها در سِتانیا بود.

در هنگام وقوع شورش در جروسم، رئیس گروههای فرشتگان سراف به شورش لوسیفر پیوست. بدون شک این امر علت انحراف چنین تعداد کثیری از چهارمین رستهٔ سرافیمهای مدیر سیستم را روشن می‌سازد. رهبر فرشتگان سراف به واسطهٔ شخصیت برجستهٔ لوسیفر از نظر معنوی کور شده بود. شگردهای مجذوبانهٔ او رسته‌های پایین‌تر موجودات آسمانی را کاملاً جلب کرده بود. آنها به سادگی نمی‌توانستند درک کنند که ممکن است یک چنین شخصیت تحسین برانگیزی دچار خطا شود.

مدت زیادی نگذشت که منوشیا در توصیف تجاربی که به آغاز شورش لوسیفر مربوط می‌گشت گفت: "اما وجدآورترین لحظهٔ من، ماجرای شورانگیزی بود که به شورش لوسیفر مربوط می‌گشت، یعنی آن هنگام که به عنوان فرماندهٔ دوم فرشتگان سراف، از شرکت در توهین برنامه‌ریزی شده به میکائیل امتناع کردم، و شورشیان قدرتمند از طریق نیروهای رابطی که ترتیب داده بودند در صدد نابودی من برآمدند. آشوبی فوق‌العاده در جروسم به وجود آمد، اما حتی یک سرافیم وفادار نیز آسیب ندید.

”به دنبال خطای مافوق بلافصل من، تصدی فرماندهی گروههای فرشتگان جروسم در مقام مدیریت افتخاری امور درهم و برهم فرشتگان سراف سیستم به من محول گردید. ملک صادقها به لحاظ اخلاقی از من حمایت کردند، اکثریت فرزندان ماتریال با توانمندی مرا یاری کردند، گروه کثیری از رستهٔ خودم به من پشت کردند، اما انسانهای فراز یابنده در جروسم شوکتمندانه از من حمایت نمودند.

”پس از آن که به دلیل جدا شدن لوسیفر به طور اتوماتیک از مدارهای کوکبه بیرون افکنده شدیم، به وفاداری گروه اطلاعاتیمان که از سیستم نزدیک رَنتولیا، فراخوانی ما را برای کمک به ایدنشیا ارسال می‌کرد وابسته شدیم، و دریافتیم که پادشاهی نظم، خرد وفاداری، و روح حقیقت به طور ذاتی بر شورش، ابراز وجود، و به اصطلاح آزادی شخصی استیلا می‌یابند. ما توانستیم تا ورود حکمران جدید سیستم، جانشین لایق لوسیفر، ادامه دهیم. و بلافاصله پس از آن، من به گروه پذیرش ملک صادق یورنشیا گمارده شدم و مسئولیت رسته‌های فرشتگان وفادار سراف در کرهٔ کلیگسشیای خائن که کرهٔ خویش را عضوی از سیستم به تازگی پیش‌بینی شدهٔ ’کرات آزاد شده و شخصیتهای نجات یافته‘ اعلام کرده بود به من محول گردید. این سیستم در بیانیهٔ ننگین آزادی که توسط لوسیفر خطاب به ’دوستداران آزادی، آزاد اندیشان، و پیشتازان کرات بد حکومت شده و بد اداره شدهٔ سِتانیا‘ صادر شده بود، مطرح گردید.“

این فرشته هنوز در یورنشیا خدمت می‌کند و به عنوان معاون رئیس سرافیمها عمل می‌نماید.

7- تاریخچهٔ شورش

شورش لوسیفر در سرتاسر سیستم صورت پذیرفت. سی و هفت پرنس سیاره‌ای جدایی طلب حکومتهای کرهٔ خویش را به طور گسترده به سوی شورشگر اصلی نوسان دادند. فقط در پَنوپشیا پرنس سیاره‌ای نتوانست مردمش را با خود همراه سازد. در این کره، مردم تحت رهبری ملک صادقها به حمایت میکائیل شتافتند. اِلانورا، یک زن جوان از آن کرهٔ انسانی، رهبری نژادهای بشری را به دست گرفت، و حتی یک نفر نیز در آن کرهٔ با نزاع از هم گسیخته، تحت پرچم لوسیفر نام نویسی نکرد. و از آن هنگام این پنوپشیاییهای وفادار به عنوان سرپرستان و سازندگان کرهٔ پدر و هفت کرات زندان اطراف آن، در هفتمین کرهٔ انتقالی جروسم خدمت کرده‌اند.
پنوپشیاییها نه تنها به عنوان سرپرستان عملی این کرات عمل می‌کنند، بلکه همچنین دستورات شخصی میکائیل را برای تزیین این کرات برای استفاده‌های آینده و ناشناخته به اجرا درمی‌آورند. آنها در مسیر رفتن به ایدنشیا در آنجا توقف نموده و این کار را انجام می‌دهند.

در سراسر این دوره، کلیگسشیا از اهداف لوسیفر در یورنشیا جانبداری می‌کرد. ملک صادقها با پرنس سیاره‌ای مرتد قویاً مخالفت ورزیدند، اما استدلالهای فریب‌آمیز آزادی لجام گسیخته و خیالهای باطل ابراز وجود از هر فرصتی برای فریب مردمان بدوی یک کرهٔ جوان و توسعه نیافته برخوردار بود.

کلیهٔ تبلیغات جدایی طلبانه باید از طریق تلاش شخصی به انجام می‌رسید، زیرا سرویس پخش خبر و کلیهٔ راههای دیگر ارتباطات بین سیاره‌ای از طریق عمل سرپرستان مدار سیستم به حالت تعلیق درآمد. به دنبال وقوع عملی شورش، تمامی سیستم سِتانیا در مدارهای کوکبه و جهانی ایزوله شد. در طول این زمان کلیهٔ پیامهایی که به داخل آمده یا به خارج می‌رفتند از طریق فرشتگان سراف و پیام‌آوران منفرد ارسال می‌شدند. مدارهای کرات مرتد نیز قطع شدند، طوری که لوسیفر نتوانست از این راه برای پیشبرد طرح شریرانهٔ خود استفاده نماید. و تا وقتی که شورشگر بزرگ در محدودهٔ سِتانیا زندگی می‌کند، این مدارها به حالت نخست بازگردانده نخواهند شد.

این یک شورش لانوناندکی بود. رسته‌های بالاتر فرزندی جهان محلی به جداروی لوسیفر ملحق نشدند، اگر چه تعداد اندکی از حاملین حیات که در سیارات شورشی ساکن بودند تا اندازه‌ای از شورش پرنسهای عهد شکن تأثیر پذیرفتند. هیچیک از پسران تثلیث یافته به گمراهی نرفتند. ملک صادقها، فرشتگان اعظم، و ستارگان تابناک عصر همگی به میکائیل وفادار بودند و به همراه جبرئیل برای خواست پدر و فرمانروایی پسر دلیرانه مبارزه کردند.

هیچ موجودی با منشأ بهشتی در پیمان شکنی شرکت نداشت. آنها به همراه پیام‌آوران منفرد ستاد مرکزی خود را در کرهٔ روح برقرار ساختند و تحت رهبری مؤمن ایامهای ایدنشیا باقی ماندند. هیچیک از آشتی دهندگان مرتد نشدند، و یک تن از نگارندگان آسمانی نیز به گمراهی کشانیده نشد. اما یاران مورانشیا و آموزگاران کرات قصر متحمل تلفات سنگینی شدند.

از رستهٔ عالی سرافیمها یک فرشته نیز از دست نرفت، اما گروه قابل توجهی از رستهٔ بعدی، رستهٔ برتر فریب خوردند و در دام افتادند. به همین ترتیب تعداد اندکی از رستهٔ سوم یا رستهٔ سرپرست فرشتگان به گمراهی کشانیده شدند. اما فروپاشی شدید در گروه چهارم، فرشتگان اداره کننده، به وقوع پیوست. این سرافیمها آنهایی هستند که معمولاً مسئولیتهای پایتخت سیستمها به آنان محول می‌شود. منوشیا تقریباً دو سوم آنان را نجات داد، اما اندکی بیش از یک سوم به دنباله‌روی از رئیس خود به صفوف شورشیان پیوستند. یک سوم از کلیهٔ فرشتگان کروب جروسم که به فرشتگان اداره کننده الحاق یافته بودند به همراه سرافیمهای پیمان شکنشان از دست رفتند.

از میان فرشتگان مددکار سیاره‌ای، یعنی آنهایی که به فرزندان ماتریال تخصیص یافته بودند، در حدود یک سومشان فریب خوردند و تقریباً ده درصد از خادمان انتقال به دام افتادند. یوحنا به طور سمبولیک این را دید. او دربارهٔ اژدهای بزرگ سرخ چنین نوشت: ”و او با دمش یک سوم ستارگان آسمان را کشیده و در تاریکی به زمین افکند.“

بیشترین ضایعه در صفوف فرشتگان به وقوع پیوست، اما بخش عمدهٔ رسته‌های پایین‌تر هوشمند در عهد شکنی سهیم بودند. از میان 681/217 فرزند ماتریال که در سِتانیا از دست رفتند، نود و پنج درصد متعلق به تلفات شورش لوسیفر بودند. تعداد کثیری از مخلوقات بینابینی در تک تک آن سیاراتی که پرنسهای سیاره‌ای آن به آرمان لوسیفر پیوستند از دست رفتند.

از بسیاری جهات این شورش، دامنه‌دارترین و مصیب‌بارترین این رخدادها در نبادان بود. شخصیتهای بیشتری در این شورش درگیر بودند تا در دوتای دیگر. و مایهٔ ننگ ابدی آنان است که فرستادگان لوسیفر و شیطان حتی مدارس آموزش نوزادان در سیارهٔ فرهنگی پایان دهندگان را نیز مستثنی نساختند، بلکه در صدد فاسد کردن این اذهان در حال رشد که با ترحم از کرات تکاملی نجات داده شده بودند، برآمدند.

انسانهای فراز یابنده آسیب پذیر بودند، اما بهتر از ارواح پایین‌تر در مقابل استدلالهای فریب‌آمیز شورش ایستادگی نمودند. در حالی که بسیاری در کرات پایین‌تر قصر، آنهایی که با تنظیم کنندگان خود پیوند نهایی نیافته بودند، دچار گمراهی شدند، در تجلیل از خرد طرح فرازگرایانه ثبت شده است که حتی یک عضو از شهروندان فراز یابندهٔ سِتانیا که مقیم جروسم بودند نیز در شورش لوسیفر شرکت نکرد.

ساعت به ساعت و روز به روز، ایستگاههای پخش خبر نبادان با انبوه نظاره‌گران مشتاق هر طبقهٔ قابل تصور هوشمندی آسمان که مشتاقانه خبرنامه‌های شورش سِتانیا را دنبال می‌کردند و از شرح بی‌وقفهٔ گزارشات وفاداری تغییرناپذیر انسانهای فراز یابنده شادی می‌کردند پر بودند. این انسانها تحت رهبری ملک صادق خویش به طور موفقیت‌آمیز در برابر تلاشهای توأم و طولانی کلیهٔ نیروهای حیله‌گر شیطانی که چنان سریع گرداگرد پرچمهای جدایی طلبی و گناه گرد آمدند ایستادگی نمودند.

از شروع "جنگ در آسمان" تا نصب جانشین لوسیفر بیش از دو سال به وقت سیستم طول کشید. اما سرانجام فرمانروای جدید آمد. او به همراه پرسنل خود روی دریای بلور فرود آمد. من در میان ذخیره‌هایی بودم که توسط جبرئیل در ایدنشیا بسیج شده بودند. و من اولین پیام لانافورج به پدر کوکبهٔ نرلاشیادک را به خوبی به یاد می‌آورم. او گفت: "حتی یک شهروند جروسم نیز از دست نرفت. کلیهٔ انسانهای فرازگرا از آزمون آتشین جان به در بردند و از آزمایش حیاتی سرافراز و در مجموع پیروز بیرون آمدند." و این پیام اطمینان به سلوینگتون، یوورسا، و بهشت رفت که تجربهٔ بقای فراز انسان، بزرگترین تضمین در برابر شورش و حتمی‌ترین حفاظ در برابر گناه است. تعداد این گروه والامنش جروسمی از انسانهای مؤمن دقیقاً 187/432/811 نفر بود.

با ورود لانافورج شورشیان اصلی از کار برکنار شدند و از کلیهٔ قدرتهای حکومتی کنار گذارده شدند، گر چه به آنان اجازه داده شد که آزادانه به جروسم، کرات مورانشیا، و حتی به تک تک کرات مسکونی رفت و آمد کنند. آنها به تلاشهای فریبکارانه و وسوسه‌انگیز خود برای سردرگم ساختن و گمراهی اذهان انسانها و فرشتگان ادامه دادند. اما تا جایی که به کار آنها در کوه مدیریت جروسم مربوط می‌شد، "جای آنها دیگر پیدا نبود."

در حالی که لوسیفر از تمامی اتوریتهٔ حکومتی در سِتانیا محروم گردید، در آن هنگام هیچ نیرو یا محکمهٔ جهان محلی وجود نداشت که بتواند این یاغی شریر را توقیف نموده یا نابود سازد. در آن هنگام میکائیل یک فرمانروای خودمختار نبود. قدمای ایامها از پدران کوکبه در تصرف دولت

سیستم حمایت نمودند، اما در فرجام خواهیهای متعددی که هنوز در رابطه با وضعیت کنونی و تعیین تکلیف آیندهٔ لوسیفر، شیطان، و همکاران آنها در انتظار دادرسی است هرگز هیچ تصمیم متعاقبی ابلاغ نکرده‌اند.

بدین ترتیب این شورشگران اصلی اجازه یافتند تا در تمامی سیستم گردش کنند تا درصدد تعمیق بیشتر دکترین عدم رضایت و ابراز وجود خویش برآیند. اما در تقریباً دویست هزار سال به وقت یورنشیا آنها قادر نبوده‌اند کرهٔ دیگری را فریب دهند. هیچیک از کرات سِتانیا از زمان سقوط سی و هفت کره از دست نرفته‌اند، حتی آن کرات جوانتری که از آن روز شورش مسکونی شده‌اند نیز گمراه نگشته‌اند.

8- پسر انسان در یورنشیا

لوسیفر و شیطان تا تکمیل مأموریت اعطایی میکائیل در یورنشیا، آزادانه در سیستم سِتانیا گشت می‌زدند. آنها آخرین بار در طی تهاجم مشترکشان بر علیه پسر انسان در کرهٔ شما با هم بودند.

سابقاً، هنگامی که پرنسهای سیاره‌ای، ”پسران خدا“، هر چند گاه یکبار اجتماع می‌کردند، ”شیطان نیز می‌آمد“، و مدعی می‌گشت که کلیهٔ کرات منزوی پرنسهای سیاره‌ای گمراه شده را نمایندگی می‌کند. اما او از هنگام اعطای نهایی میکائیل از این آزادی در جروسم برخوردار نگشته است. به دنبال تلاش لوسیفر و شیطان برای انحراف میکائیل، هنگامی که وی در جسم اعطایی بود، هر گونه سمپاتی برای آنان در سراسر سِتانیا، یعنی در خارج از کرات منزوی گناه، از بین رفته است.

اعطای میکائیل شورش لوسیفر را صرف نظر از سیارات پرنسهای سیاره‌ای مرتد، در سراسر سِتانیا پایان داد. و این اهمیت تجربهٔ شخصی عیسی، درست پیش از مرگ او در جسم بود، آنگاه که یک روز به حواریون خود اعلام نمود: ”و من شیطان را دیدم که همچون آذرخش از آسمان به زیر افتاد.“ او برای آخرین پیکار حیاتی به همراه لوسیفر به یورنشیا آمده بود.

پسر انسان از موفقیت خاطر جمع بود، و می‌دانست که پیروزی او در کرهٔ شما برای همیشه موجب حل و فصل وضعیت این دشمنان قدیمی، نه فقط در سِتانیا بلکه در دو سیستم دیگر که گناه وارد آنها شده بود، می‌شود. برای انسانها نجات و برای فرشتگان امنیت وجود داشت، هنگامی که استاد شما در پاسخ به پیشنهادات لوسیفر با متانت و با اطمینان الهی پاسخ داد: ”ای شیطان، از من دور شو.“ در اصل، این پایان واقعی شورش لوسیفر بود. درست است، دادگاههای یوورسا هنوز تصمیم اجرایی را در رابطه با درخواست جبرئیل که برای نابودی شورشیان دعا می‌کرد صادر نکرده‌اند، اما چون اولین گام در رسیدگی به این پرونده تاکنون برداشته شده است، این حکم قطعاً در زمان مناسب خواهد آمد.

پسر انسان تا نزدیکی لحظهٔ مرگش کلیگسشیا را از نظر تکنیکی پرنس یورنشیا می‌شناخت. عیسی گفت: ”اکنون زمان داوری این دنیا فرا رسیده است. اکنون فرمانروای این دنیا بیرون افکنده می‌شود.“ و سپس باز هم در نزدیکی تکمیل کار عمدهٔ زندگیش، اعلام نمود: ”فرمانروای این دنیا مورد داوری واقع شده است.“ و این همان پرنس خلع شده و بی‌اعتبار است که زمانی ”خدای یورنشیا“ نامیده می‌شد.

آخرین عمل میکائیل پیش از ترک یورنشیا، عرضهٔ بخشایش به کلیگسشیا و دلیگسشیا بود، اما آنها ارائهٔ مهرآمیز او را نپذیرفتند. کلیگسشیا، پرنس سیاره‌ای مرتد شما، هنوز در یورنشیا آزاد است تا طرحهای شریرانهٔ خود را اجرا کند، اما او در ورود به اذهان انسانها مطلقاً هیچ قدرتی ندارد، و از توان نزدیکی به روانهای آنان نیز برای وسوسه یا فاسد ساختن آنان برخوردار نیست، مگر این که آنها واقعاً مایل باشند با حضور شریرانهٔ وی نفرین شوند.

پیش از اعطای میکائیل، این حکمرانان تاریکی درصدد حفظ اتوریتهٔ خود در یورنشیا برآمدند و مصرانه در برابر شخصیتهای پایین رتبه و فرمانبردار آسمانی ایستادگی کردند. اما از روز پنطیکاست این کلیگسشیای خیانتکار و همکارِ به یک اندازه قابل نکوهش وی، دلیگسشیا، در پیشگاه مقام الهی تنظیم کنندگان فکری بهشت و روح نگاهبان حقیقت، روح میکائیل، که روی تمامی انسانها ریخته شده است، حقیر هستند.

اما حتی با این حال، هیچ روح گمراه شده هرگز توان تهاجم به اذهان یا آزار روانهای فرزندان خداوند را نداشت. نه شیطان و نه کلیگسشیا هرگز نمی‌توانند به فرزندان باایمان خداوند آسیب زده یا به آنها نزدیک شوند. ایمان یک زره مؤثر در برابر گناه و شرارت است. این حقیقت دارد: ”هر که از خدا تولد یافته است، خود را نگاه می‌دارد، و آن شریر دستش به او نمی‌رسد.“

به طور کلی، هنگامی که پنداشته می‌شود انسانهای ضعیف و بی‌بند و بار تحت نفوذ شیاطین و دیوها هستند، صرفاً تحت تسلط تمایلات ذاتی و پست خویشند و توسط امیال باطنی خود هدایت می‌شوند. به اهریمن اعتبار زیادی برای شرارتی که از او نیست داده شده است. کلیگسشیا از هنگام صلیب عیسی نسبتاً ناتوان بوده است.

9- وضعیت کنونی شورش

در روزهای نخست شورش لوسیفر، میکائیل به کلیهٔ شورشیان نجات عرضه کرد. او به دنبال نیل به حاکمیت کامل بر جهان به کلیهٔ کسانی که گواه توبهٔ صادقانه نشان دادند، بخشش و ابقا در یک شکل از خدمت در جهان ارائه نمود. هیچیک از رهبران این اهدای بخشنده را نپذیرفتند. اما هزاران فرشته و رسته‌های پایین‌تر موجودات آسمانی، شامل صدها پسر و دختر ماتریال، بخششی را که توسط پنوپشیاییها اعلام شده بود پذیرفتند و در هنگام برخاستن عیسی از مردگان هزار و نهصد سال پیش مرمت شدند. این موجودات از آن هنگام به کرهٔ پدر در جروسم انتقال داده شده‌اند. آنها تا وقتی که دادگاههای یوورسا در قضیهٔ جبرئیل در مقابل لوسیفر تصمیمی

صادر کنند، از نظر تکنیکی باید در آنجا نگاه داشته شوند. اما هیچکس شک ندارد، هنگامی که حکم دادگاه با فتوای نابودی صادر شد، این شخصیتهای نادم و نجات یافته از حکم نابودی تبرئه می‌شوند. این روانهای تحت نظارت اکنون با پنوپشیاییها در کار مراقبت از کرهٔ پدر تلاش می‌کنند.

فریبکار اصلی از روزهایی که درصدد منصرف ساختن میکائیل از هدف تکمیل اعطای وی در استقرار خودش به صورت نهایی و پایدار به عنوان فرمانروای مطلق نبادان برآمد، هرگز در یورنشیا نبوده است. بعد از این که میکائیل رهبر تثبیت شدهٔ جهان نبادان گردید، لوسیفر توسط مأموران قدمای ایامهای یوورسا توقیف گردید و از آن هنگام در قمر شمارهٔ یک از گروه کرات انتقالی پدر در جروسم زندانی بوده است. و اینجا فرمانروایان سایر کرات و سیستمها پایان فرمانروای عالی مقام پیمان شکن سِتانیا را نظاره می‌کنند. به دنبال اعطای میکائیل، پولس از وضعیت این رهبران یاغی اطلاح داشت، زیرا دربارهٔ رئیسان کلیگسشیا به عنوان "لشکرهایی از ارواح شرور در مکانهای آسمانی" یاد کرد.

میکائیل به دنبال به عهده گرفتن حاکمیت عالی نبادان، از قدمای ایامها درخواست کرد به او اجازه داده شود تا کلیهٔ شخصیتهایی را که در شورش لوسیفر شرکت داشتند و منتظر صدور حکم دادگاههای ابرجهان در قضیهٔ جبرئیل در مقابل لوسیفر هستند زندانی سازد. این پرونده آنطور که شما زمان را به حساب می‌آورید، تقریباً دویست هزار سال پیش در اسناد دادگاه عالی یوورسا ثبت گردید. در رابطه با گروه پایتخت سیستم، قدمای ایامها درخواست میکائیل را با یک استثنا پذیرفتند: شیطان اجازه یافت تا وقتی که پسر دیگری از خداوند توسط این کرات مرتد پذیرفته شود، یا تا وقتی که دادگاههای یوورسا دادرسی پروندهٔ جبرئیل در مقابل لوسیفر را آغاز نمایند، از پرنسهای مرتد در کرات به گناه آلوده شده مرتباً دیدار به عمل آورد.

شیطان توانست به یورنشیا بیاید زیرا شما هیچ پسر مسئول که مقیم سیاره باشد — نه پرنس سیاره‌ای و نه پسر ماتریال — نداشتید. ماکی ونتا ملک صادق از آن هنگام قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا اعلام شده است، و شروع پروندهٔ جبرئیل در مقابل لوسیفر، نمایانگر افتتاح دورهٔ رژیمهای موقت سیاره‌ای در کلیهٔ کرات منزوی است. حقیقت دارد، شیطان درست تا زمان ارائهٔ این آشکارسازیها، یعنی هنگامی که اولین جلسهٔ رسیدگی به درخواست جبرئیل برای نابودی شورشیان اصلی تشکیل شد، به طور مرتب از کلیگسشیا و سایر پرنسهای به گناه آلوده شده دیدار می‌نمود. شیطان اکنون به طور قطعی در کرات زندان جروسم زندانی است.

از هنگام اعطای نهایی میکائیل، هیچکس در سراسر سِتانیا مایل نبوده است به کرات زندان رفته و به شورشیان زندانی خدمت روحانی کند. و هیچ موجود دیگری به خدمت اهداف آن فریبکار در نیامده است. برای هزار و نهصد سال وضعیت تغییر نیافته است.

تا زمانی که قدمای ایامها تکلیف نهایی شورشیان اصلی را تعیین نمایند ما انتظار از بین رفتن محدودیتهای کنونی سِتانیا را نداریم. تا زمانی که لوسیفر زنده است، مدارهای سیستم به وضعیت سابق باز نخواهند گشت. در این اثنا، او به طور کامل غیرفعال است.

شورش در جروسم پایان یافته است. به محض این که پسران الهی به کرات سقوط کرده وارد شوند، در آنها نیز پایان می‌یابد. ما معتقدیم که کلیهٔ شورشیانی که پذیرای بخششند چنین کرده‌اند. ما منتظر اعلان فروزانی هستیم که این خائنان را از وجود شخصیت محروم خواهد ساخت. ما پیش‌بینی می‌کنیم که حکم یوورسا توسط اعلان اعدام که موجب نابودی این شورشیان زندانی خواهد شد اعلام خواهد گردید. در آن هنگام شما به دنبال جای آنان خواهید گشت ولی آنان پیدا نخواهند شد. ”و آنهایی که تو را در میان کرات می‌شناسند از تو شگفت‌زده خواهند شد. تو مایهٔ وحشت بوده‌ای، اما دیگر وجود نخواهی داشت.“ و بدین ترتیب کلیهٔ این خائنان ناشایسته ”طوری می‌شوند که گویا هرگز نبوده‌اند.“ همه در انتظار صدور حکم یوورسا هستند.

اما هفت کرات زندان تاریکی معنوی در سِتانیا برای اعصار طولانی هشداری جدی به تمامی نبادان داده‌اند، که این حقیقت بزرگ را به طرزی شیوا و مؤثر اعلام می‌دارد ”که راه خطاکاران سخت است“؛ ”که در درون هر گناه تخم نابودی آن نهفته است“؛ و این که ”جزای گناه مرگ است.“

[عرضه شده توسط مانووانِدِت ملک صادق، که زمانی به پذیرش یورنشیا ملحق بود.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 54

مشکلات شورش لوسیفر

درک کامل اهمیت و فهم معانی شرارت، خطا، گناه، و تبهکاری برای انسان تکاملی مشکل است. انسان در مشاهدهٔ این امر دیر فهم است که کمال و عدم کمالِ مغایر ایجاد کنندهٔ شرارت بالقوه است؛ که حقیقت و کذب متضاد به وجود آورندهٔ شرارتِ مختل کننده است؛ که اعطای الهیِ انتخاب داوطلبانه به قلمروهای ناهمگن گناه و درستکاری منجر می‌شود؛ که دنبال نمودن مداوم ربانیت به پادشاهی خداوند راه می‌برد، و در نقطهٔ مقابل، رد مداوم آن به قلمروهای تبهکاری می‌انجامد.

خدایان نه به وجود آورندهٔ شرارتند و نه گناه و شورش را مجاز می‌دارند. شرارت بالقوه، در جهانی که پذیرای سطوح متفاوت معانی و ارزشهای کمال است، در زمان وجود دارد. گناه در کلیهٔ قلمروهایی که موجودات ناکامل از عطیهٔ توان انتخاب بین نیکی و شرارت برخوردارند، بالقوه است. وجود متضاد حقیقت و عدم حقیقت، واقعیت و عدم واقعیت، عیناً در بر گیرندهٔ بالقوه بودن خطا است. انتخاب تعمدی شرارت در بر گیرندهٔ گناه است. رد تعمدی حقیقت خطا است. پیگیری مداوم گناه و خطا، تبهکاری است.

1- آزادی حقیقی و کاذب

از میان کلیهٔ معضلات بغرنجی که از شورش لوسیفر ناشی می‌شد، هیچکدام نسبت به عدم توانایی انسانهای ناآزمودهٔ تکاملی در تمیز بین آزادی حقیقی و کاذب، موجب مشکل بیشتری نگشته است.

آزادی حقیقی، جستجوی اعصار و پاداش پیشرفت تکاملی است. آزادی کاذب، فریب زیرکانهٔ خطای زمان و شرارت مکان است. آزادی پایدار مبتنی بر واقعیت عدالت — هوشمندی، درایت، برادری، و انصاف — است.

وقتی که انگیزهٔ آزادی، عاری از هوشمندی، غیرمشروط، و کنترل ناشده گردد، یک تکنیک خود تباه کنندهٔ وجود کیهانی است. آزادی حقیقی به گونه‌ای پیشرو به واقعیت مربوط است و پیوسته عدالت اجتماعی، انصاف کیهانی، برادری جهانی، و وظایف الهی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

آزادی هنگامی که از عدالت مادی، انصاف عقلانی، اغماض اجتماعی، وظیفهٔ اخلاقی، و ارزشهای معنوی جدا می‌شود، انتحاری است. آزادی جدا از واقعیت کیهانی وجود ندارد، و واقعیت شخصیت تماماً با روابط ربانی آن متناسب است.

خودسری لجام گسیخته و بیان مهار ناشدهٔ احساسات خود، با خودخواهی تمام عیار، اوج خدا نشناسی برابر است. آزادی بدون تسخیر ملازم و دائماً فزایندهٔ نفس، ساخته و پرداختهٔ تخیل خودپرستانهٔ انسانی است. آزادی خود انگیخته یک خیال ذهنی، یک فریب ظالمانه است. آزادی بی‌بند و بار که در لباس ریاکارانهٔ آزادی پنهان گشته، پیش درآمد اسارت زبونانه است.

آزادی حقیقی یار حرمت نفس راستین است. آزادی کاذب شریک خودستایی است. آزادی حقیقی میوهٔ کنترل نفس است. آزادی کاذب پنداشت ابراز وجود است. کنترل نفس به خدمت نوع‌دوستانه راه می‌برد. خودستایی به سوی استثمار دیگران برای بزرگ نمایی خودخواهانهٔ چنین فرد گمراه متمایل است، زیرا وی مایل است به منظور برخورداری از قدرت غیرعادلانه نسبت به موجودات همتای خود، راه حق را قربانی نماید.

حتی خرد فقط هنگامی که در گسترهٔ دیدْ کیهانی و در انگیزه معنوی است، الهی و قابل اعتماد است.

هیچ خطایی بزرگتر از آن نوع خود فریبانه نیست که موجودات هوشمند را مشتاق اِعمال قدرت بر سایر موجودات به منظور محروم ساختن این اشخاص از آزادیهای طبیعی آنها می‌کند. اصل طلایی انصاف بشری بر علیه کلیهٔ این فریبکاریها، بی‌عدالتیها، خودخواهیها، و ناپارساییها فریاد برمی‌آورد. فقط آزادی حقیقی و واقعی با سلطهٔ محبت و خدمت بخشش تطابق دارد.

چگونه مخلوق خودسر جرأت می‌کند به نام آزادی شخصی به حقوق همنوعان خویش تخطی ورزد، در حالی که فرمانروایان متعال جهان با احترام بخشنده برای این امتیازات اراده و پتانسیلهای شخصیت عقب می‌ایستند! هیچ موجودی در اِعمال آزادی به ظاهر شخصیش حق ندارد که هیچ موجود دیگر را از آن امتیازات وجود که توسط آفرینندگان اهدا شده است و به طور شایسته توسط کلیهٔ همکاران، زیردستان، و تابعین وفادارشان مورد احترام است محروم سازد.

انسان تکاملی ممکن است ناچار شود در یک کرهٔ گناه و بیدادگری یا در طی ایام اولیهٔ یک کرهٔ بدوی در حال تکامل، برای آزادیهای مادی خود با ستمکاران و سرکوبگران مبارزه کند، اما در کرات مورانشیا یا در کرات روح چنین نیست. جنگ میراث انسان تکاملی اولیه است، اما در کرات برخوردار از تمدن نرمالِ در حال پیشرفت، نبرد فیزیکی به عنوان یک تکنیک تعدیل سوءِ تفاهمات نژادی، مدتها است که از اعتبار افتاده است.

2- سرقت آزادی

خداوند با پسر و در روح هاونای جاودانه را طرح‌ریزی نمود، و از آن هنگام الگوی ابدی شرکت هماهنگ را در آفرینش — سهیم شدن — به دست آورده است. این الگوی سهیم شدن یک طرح بنیادین برای هر یک از پسران و دختران خداوند است که به میان فضا رفته و تلاش می‌کنند که جهان مرکزی کمال ابدی را در بعد زمان کپیه برداری نمایند.

تقدیر هر مخلوق هر جهان در حال تکامل که آرزوی انجام خواست پدر را دارد این است که در این ماجرای شکوهمند نیل تجربی به کمال شریک آفرینندگان زمان و فضا شود. اگر چنین نبود، پدر به سختی می‌توانست به چنین مخلوقاتی ارادهٔ خلاق آزاد اعطا نماید، و در آنها سکنی نمی‌گزید، و در واقع به وسیلهٔ روح خود با آنها دست به مشارکت نمی‌زد.

حماقت لوسیفر تلاش وی برای انجام کار نشدنی، کنار زدن زمان در یک جهان تجربی بود. جرم لوسیفر تلاش برای محروم ساختن خلاق هر شخصیت سِتانیا از حقوق آنها بود، محرومیت غیرقابل قبول شرکت شخصی مخلوق — شرکت داوطلبانه — در پیکار طولانی تکاملی برای دستیابی به وضعیت نور و حیات، هم به طور فردی و هم به صورت جمعی بود. این فرمانروای پیشین سیستم شما با انجام این کار، هدف گذرای خواستهٔ خود را مستقیماً در مقابل هدف جاودانهٔ خواست پدر، آنطور که در اعطای ارادهٔ آزاد به کلیهٔ مخلوقات شخصی نمایان است، قرار داد. از این رو شورش لوسیفر انتخاب داوطلبانهٔ فراز یابندگان و خادمان سیستم سِتانیا را با تجاوز حداکثر ممکن تهدید نمود — تهدیدی که هر یک از این موجودات را از تجربهٔ شعف‌انگیز معاضدتی شخصی و بی‌همتا به بنای به آهستگی در حال برپا شدن خرد تجربی که روزی به صورت سیستم کمال یافتهٔ سِتانیا وجود خواهد داشت، برای ابد محروم می‌ساخت. بدین ترتیب در پرتو روشن استدلال، مانیفست لوسیفر تحت پوشش فریبکارانهٔ آزادی به صورت یک تهدید عظیم که سرقت آزادی شخصی را به اوج رسانید جلوه می‌نماید، و آن هم در سطحی که در تمامی تاریخ نبادان فقط دو بار به وقوع پیوسته است.

به طور خلاصه، لوسیفر می‌خواست آنچه را که خداوند به انسانها و فرشتگان داده بود، از آنها بگیرد، یعنی امتیاز الهی شرکت در خلق سرنوشت خودشان و سرنوشت این سیستم محلی کرات مسکونی.

هیچ موجودی در سراسر جهان از این آزادی سزاوار برخوردار نیست که هیچ موجود دیگری را از آزادی حقیقی، حق دوست داشتن و دوست داشته شدن، امتیاز پرستش خداوند و خدمت به همنوعانش، محروم سازد.

3- تأخیر زمانی عدالت

مخلوقات اخلاقی صاحب اختیار کرات تکاملی همیشه از این سؤال بی‌فکرانه دچار پریشانی می‌شوند که چرا آفرینندگان تماماً خردمند اجازه به شرارت و گناه می‌دهند. آنها از درک این امر ناتوانند که اگر مخلوق به راستی آزاد گذارده شود، هر دو اینها اجتناب ناپذیرند. خواست آزادانهٔ

انسان در حال تکامل یا فرشتهٔ کامل یک مفهوم صرف فلسفی، یک ایده‌آل سمبولیک نیست. توان انسان برای انتخاب نیکی یا شرارت، یک واقعیت جهان است. این آزادی انتخاب برای خود، یک عطیهٔ فرمانروایان متعال است، و آنان اجازه نخواهند داد هیچ موجود یا گروهی از موجودات حتی فقط یک شخصیت را در جهان پهناور — حتی برای ارضای چنین موجودات گمراه و نادان در برخورداری از این آزادی شخصیِ غلط نام یافته — از این آزادی اعطا شدهٔ الهی محروم سازد.

اگر چه تعیین هویت آگاهانه و با تمامی وجود با شرارت (گناه) مساوی با عدم وجود (نابودی) است، همیشه باید بین لحظهٔ چنین تعیین هویت شخصی با گناه و اجرای مجازات — نتیجهٔ اتوماتیک چنین پذیرش تعمدی شرارت — یک مدت زمان کافی فاصلهٔ زمانی وجود داشته باشد، تا برای دادرسی وضعیت جهانی این فرد رخصت داده شود، طوری که برای کلیهٔ شخصیتهای جهانی مربوطه کاملاً رضایتبخش باشد، و آنقدر منصفانه و عادلانه باشد که تأیید خود فرد گناهکار را نیز به دست آورد.

اما اگر این یاغی جهان در مخالفت با واقعیتِ حقیقت و نیکی از تأیید حکم امتناع ورزد، و اگر فرد گناهکار در قلب خود عدالت محکومیت خود را می‌داند اما از چنین اعترافی سر باز می‌زند، در آن صورت باید مطابق صلاحدید قدمای ایامها اجرای حکم به تعویق افتد. و قدمای ایامها از نابودی هر موجود تا زمان از بین رفتن تمامی ارزشهای اخلاقی و کلیهٔ واقعیتهای معنوی، هم در فرد گناهکار و هم در کلیهٔ حامیان و سمپاتهای محتمل مربوطه، امتناع می‌ورزند.

4- تأخیر زمانی بخشش

مسئلهٔ دیگری که تا اندازه‌ای توضیح آن در کوکبهٔ نُرلاشیادک دشوار است، به دلایلی مربوط می‌شود که مطابق آنها لوسیفر، شیطان، و پرنسهای گمراه اجازه یافتند مدتی طولانی پیش از توقیف، حبس، و مورد داوری واقع شدن، به شرارت ادامه دهند.

والدین، آنهایی که فرزندانی به دنیا آورده و آنها را بزرگ کرده‌اند، بهتر می‌توانند درک کنند چرا میکائیل، یک پدر آفریننده، ممکن است در محکومیت و نابودی فرزندان خود کند باشد. داستان عیسی در رابطه با پسر ولخرج به خوبی روشن می‌سازد که چگونه یک پدر با محبت می‌تواند برای توبهٔ یک فرزند خطاکار مدتی طولانی منتظر بماند.

خود این واقعیت که یک مخلوق شرارتکار در واقع می‌تواند انجام کار خطا را انتخاب نماید — مرتکب گناه شود — واقعیت آزادی انتخاب را به ثبوت می‌رساند و به طور کامل هر طول مدت تأخیر را در اجرای عدالت توجیه می‌نماید، مشروط به این که بخشش طولانی شده به توبه و بازسازی منجر شود.

لوسیفر بیشتر آزادیهایی را که در جستجویشان بود از پیش داشت. سایر آنها را نیز در آینده به دست می‌آورد. کلیهٔ این عطایای گرانبها از طریق میدان دادن به بی‌صبری و تسلیم شدن به خواست برخورداری از آنچه شخص هم‌اکنون طلب می‌کند — برخورداری از آن با نفی همهٔ تعهدات در احترام به حقوق و آزادیهای کلیهٔ موجودات دیگری که تشکیل دهندهٔ جهان جهانها هستند — از دست رفتند. وظایفِ اخلاقی فطری، الهی، و جهانی هستند.

برای ما دلایل شناخته شدهٔ بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند چرا فرمانروایان متعال فوراً رهبران شورش لوسیفر را نابود یا زندانی نکردند. شکی نیست که باز دلایل دیگر و احتمالاً بهتری وجود دارند که برای ما ناشناخته‌اند. جنبه‌های بخشش این تأخیر در اجرای عدالت شخصاً به وسیلهٔ میکائیل نبادان اهدا شدند. سوای از عاطفهٔ این پدر آفریننده برای فرزندان خطاکار خود، عدالت عالی ابرجهان می‌توانست عمل کند. اگر حین در جسم بودن میکائیل در یورنشیا رخدادی نظیر شورش لوسیفر به وقوع پیوسته بود، اغوا کنندگان این شرارت بی‌درنگ و مطلقاً نابود می‌شدند.

هنگامی که عدالت متعالی از طریق بخشش الهی باز داشته نمی‌شود، می‌تواند بی‌درنگ عمل نماید. اما اعطای بخشش به فرزندان زمان و فضا همیشه این تأخیر زمانی، این فاصلهٔ نجات بخش میان کشت و برداشت، را فراهم می‌سازد. اگر بذر افشانی خوب باشد، این فاصلهٔ زمانی برای آزمایش و ساختن کاراکتر مجال فراهم می‌سازد. اگر بذر افشانی شریرانه باشد، این تأخیر بخشاینده برای توبه و اصلاح فرد فرجه فراهم می‌کند. این تأخیر زمانی در داوری و اجرای حکم برای تبهکاران، ذاتی اعطای بخشش هفت ابرجهان است. این ممانعت از اجرای عدالت به وسیلهٔ بخشش ثابت می‌کند که خداوند محبت است، و این که چنین خدای بامهری بر جهانها مسلط است و سرنوشت و دادرسی کلیهٔ مخلوقات خود را با ترحم کنترل می‌کند.

تأخیرات بخشایندهٔ زمان با فرمان ارادهٔ آزاد آفرینندگان صورت می‌پذیرد. از این تکنیک بردبارانه در برخورد با شورشیان گناهکار، در جهان نیکی حاصل می‌شود. در حالی که کاملاً درست است، که از خباثت کسی که در اندیشه و عمل شرارت می‌کند نیکی عاید نمی‌شود، به همین اندازه صحت دارد که کلیهٔ چیزها (شامل شرارت بالقوه و آشکار) برای کلیهٔ موجوداتی که خدا را می‌شناسند، شیفتهٔ انجام خواست او هستند و مطابق طرح جاودانه و مقصود الهی او به سوی بهشت در حال صعود هستند، برای ثمر خیر با هم کار می‌کنند.

اما این تأخیرات بخشاینده پایان ناپذیر نیستند. به رغم تأخیر طولانی (آنطور که زمان در یورنشیا محاسبه می‌شود) در داوری شورش لوسیفر، می‌توانیم ثبت کنیم که در طول زمان عرضهٔ این مکاشفه اولین جلسهٔ رسیدگی به پروندهٔ بلاتکلیف جبرئیل در مقابل لوسیفر در یوورسا برپا شد، و مدت کوتاهی بعد از آن فرمان قدمای ایامها که از آن پس زندانی شدن شیطان به همراه لوسیفر در کرهٔ زندان را صادر کرد، داده شد. این اقدام توان شیطان را برای دیدار بیشتر از هر یک از کرات به گناه آلوده شدهٔ سِتانیا پایان می‌دهد. عدالت در جهانی که بخشش در آن چیره است ممکن است به کندی صورت گیرد، اما قطعی است.

5- حکمت تأخیر

از میان علل شناخته شدهٔ بسیار برای من پیرامون زندانی نشدن یا مورد داوری واقع نشدن پیشتر از اینِ لوسیفر و همدستانش، من اجازه دارم دلایل زیر را بازگو کنم:

1- لازمهٔ بخشش این است که هر فرد خطاکار از زمان مکفی برخوردار باشد تا طی آن نگرشی آگاهانه و کاملاً انتخابی در رابطه با افکار شریرانه و اعمال گناهکارانهٔ خویش تدوین نماید.

2- مهر یک پدر بر عدالت عالی چیره است. از این رو آنچه را که بخشش می‌تواند نجات دهد، عدالت هرگز نابود نمی‌سازد. به هر فرد شرارتکار فرصت پذیرش نجات داده می‌شود.

3- هیچ پدر پرعاطفه‌ای هرگز در تنبیه یک عضو خطاکار خانوادهٔ خویش عجول نیست. شکیبایی نمی‌تواند مستقل از زمان عمل کند.

4- در حالی که خطاکاری همیشه برای یک خانواده زیانبخش است، خرد و مهر، فرزندان درستکار را بر آن می‌دارد که طی فرصتی که به وسیلهٔ یک پدر پرعاطفه داده شده — که طی آن شاید فرد گناهکار بتواند اشتباه راه خود را دیده و نجات را بپذیرد — با یک برادر خطاکار مدارا کنند.

5- صرف نظر از برخورد میکائیل نسبت به لوسیفر، و به رغم این که او پدر آفرینندهٔ لوسیفر بود، در حیطهٔ کارکرد پسر آفریننده نبود که برای فرمانروای مرتد سیستم یک داوری عجولانه اعمال نماید. زیرا او در آن هنگام دورهٔ زندگانی اعطایی خود را تکمیل نکرده بود که بدین طریق بتواند به حاکمیت مطلق نبادان دست یابد.

6- قدمای ایامها می‌توانستند فوراً این شورشیان را نابود سازند، اما آنها بدون یک جلسهٔ رسیدگی کامل، به ندرت خطاکاران را اعدام می‌کنند. در این مورد، آنها از صدور حکم در مخالفت با تصمیمات میکائیل امتناع ورزیدند.

7- از قرار معلوم عمانوئیل به میکائیل توصیه نمود که از شورشیان دور بماند و اجازه دهد که شورش یک مسیر طبیعی خود نابود کننده را دنبال کند. و خرد اتحاد ایامها، انعکاس زمانیِ خرد یکپارچهٔ تثلیث بهشت است.

8- مؤمن ایامها در ایدنشیا به پدران کوکبه توصیه نمود که تا پایان کار شورشیان آزاد گذارده شوند، تا هر چه زودتر در قلوب هر شهروند کنونی و آیندهٔ نُرلاشیادک — هر مخلوق انسانی، مورانشیایی، یا روحی — هر گونه سمپاتی برای این شرارتکاران ریشه‌کن شود.

9- در جروسم نمایندهٔ شخصی رئیس عالی اجرایی اُروانتان به جبرئیل توصیه نمود، در آن اموری که به اعلان آزادی لوسیفر مربوط می‌شود، برای هر مخلوق زنده مجال کامل برای یک انتخاب آگاهانهٔ خردمندانه داده شود. مشاور اضطراری بهشتی جبرئیل پس از ذکر مسائل شورش توضیح داد که اگر چنین مجال کامل و آزادانه به کلیهٔ مخلوقات نُرلاشیادک داده نشود، در آن صورت بهشت به خاطر ایمنی خود در برابر کلیهٔ این مخلوقاتِ احتمالاً دو دل یا مردد تمامی کوکبه را منزوی خواهد کرد. برای این که درهای صعود به بهشت برای موجودات نُرلاشیادک باز نگاه داشته شود، لازم است در برابر گسترش کامل شورش تدارک دیده شود و راسخ بودن عزم کلیهٔ موجوداتی که به نحوی در این امر درگیرند تضمین شود.

10- خادم الهی سلوینگتون به عنوان سومین اعلان مستقل خود حکمی صادر کرد و رهنمون داد که کاری انجام نشود که شورش و شورشیان به طور نیمه کاره علاج شوند، بزدلانه سرکوب شوند، یا سیمای کریه آنان پنهان نگاه داشته شود. گروه کثیر فرشتگان رهنمود یافتند که برای افشای کامل و فراهم ساختن فرصت نامحدود برای بروز گناه، به عنوان سریع‌ترین تکنیک دستیابی به علاج کامل و نهایی بلای شرارت و گناه، کار کنند.

11- یک شورای اضطراری انسانهای سابق متشکل از پیام‌آوران توانمند، انسانهای جلال یافته‌ای که تجربهٔ شخصی وضعیتهای مشابه را داشته‌اند، به همراه همکارانشان در جروسم سازمان یافت. آنها به جبرئیل اندرز دادند که اگر از روشهای مستبدانه یا شتاب زدهٔ سرکوب استفاده شود، حداقل سه برابر تعداد موجودات دچار گمراهی می‌شوند. تمامی گروههای کثیر مشاوران یوورسا در توصیه به جبرئیل موافقت کردند اجازه داده شود که شورش مسیر کامل و طبیعی خود را طی نماید، حتی اگر پایان دادن به پیامدهای آن نیازمند یک میلیون سال باشد.

12- زمان، حتی در یک جهانِ زمان، نسبی است: اگر یک انسان یورنشیا با طول عمر متوسط مرتکب جرمی شود که جنجال جهانی راه اندازد، و اگر او ظرف دو یا سه روز از زمان ارتکاب جرم دستگیر، محاکمه، و اعدام شود، آیا این برای شما زمانی طولانی به نظر می‌رسد؟ و با این حال در مقایسه آن به طول عمر لوسیفر نزدیکتر است، حتی اگر داوری برای او، که اکنون آغاز شده است، تا یکصد هزار سال به وقت یورنشیا هم خاتمه نیابد. گذشت نسبی زمان از دیدگاه یوورسا، در جایی که دادخواهی بلاتکلیف است، می‌تواند از طریق گفتن این مطلب نشان داده شود که جرم لوسیفر ظرف دو و نیم ثانیه از زمان ارتکاب آن داشت به محاکمه آورده می‌شد. از دیدگاه بهشت قضاوت مقارن با ارتکاب آن است.

به همین تعداد دلایلی برای متوقف نساختن خودسرانهٔ شورش لوسیفر وجود دارند که ممکن است بخشاً برای شما قابل فهم باشند، اما من اجازه ندارم آنها را نقل کنم. من می‌توانم به شما اطلاع دهم که ما در یوورسا چهل و هشت دلیل را برای مجال دادن به این که شرارت مسیر کامل

ورشکستگی اخلاقی و نابودی معنوی خویش را طی کند، آموزش می‌دهیم. من شک ندارم که به همین نسبت دلایل بیشتری وجود دارند که برای من ناشناخته‌اند.

6- پیروزی محبت

انسانهای تکاملی در تلاششان برای فهم شورش لوسیفر با هر مشکلی که مواجه شوند، باید برای تمامی متفکران اندیشمند واضح باشد که تکنیک برخورد با شورشیان اثبات کنندهٔ مهر الهی است. به نظر می‌رسد بخشش مهرآمیزی که شامل حال شورشیان گردید به موجودات بی‌گناه بسیاری که در سختیها و مشقات گرفتار بودند تعمیم یافت، اما کلیهٔ این شخصیتهای پریشان خاطر می‌توانند با خاطر جمعی به قضات تماماً خردمندی اتکا داشته باشند که در تعیین سرنوشتشان با بخشش و نیز عدالت داوری می‌کنند.

پسر آفریننده و پدر بهشتی او هر دو در کلیهٔ برخوردهایشان با موجودات هوشمند سرشار از محبتند. غیر ممکن است بسیاری از جوانب برخورد فرمانروایان جهان را با شورشیان و شورش — گناه و گناهکاران — درک نمود، مگر این که به خاطر آورده شود خداوند به عنوان یک پدر، در کلیهٔ برخوردهای ربانیت با انسانیت، بر تمامی جنبه‌های دیگر تجلیهای الوهیت پیشی می‌گیرد. همچنین باید به یاد آورده شود که پسران بهشتی آفریننده همگی انگیزه‌ای بخشنده دارند.

اگر یک پدر با عطوفت یک خانوادهٔ بزرگ برگزیند به یکی از فرزندان خود که مقصر به خطای فاحش است ترحم نماید، کاملاً ممکن است که ارزانی داشتن بخشش به این فرزند خطاکار موقتاً موجب سختی کلیهٔ فرزندان دیگر و درستکار شود. چنین پیامدهایی اجتناب ناپذیرند. چنین ریسکی از وضعیت واقعیِ داشتنِ یک والدهٔ با محبت و عضو یک گروه خانواده بودن، جدایی ناپذیر است. هر عضو یک خانواده از رفتار درستکارانهٔ هر عضو دیگر سود می‌برد. به همین ترتیب، هر عضو باید از پیامدهای فوریِ زمانیِ رفتار ناشایستهٔ هر عضو دیگر متحمل رنج شود. خانواده‌ها، گروهها، ملتها، نژادها، کرات، سیستمها، کواکب، و جهانها روابط مشارکت هستند که از فردیت برخوردارند. و در نتیجه هر عضوی از چنین گروهی، بزرگ یا کوچک، از فواید درستکاری تمامی سایر اعضای گروه مربوطه سود برده و از پیامدهای خطاکاری آنان رنج می‌برد.

اما یک چیز باید روشن گردد: اگر شما مجبور شوید از پیامدهای شرورانهٔ گناه عضوی از خانوادهٔ خود، یک همشهری یا همتای انسانی، حتی شورشی در سیستم یا جای دیگر رنج ببرید — صرف نظر از این که به خاطر خطاکاری معاشران، همکاران، یا مافوقهای خود متحمل چه مصائبی شوید — می‌توانید با اطمینان ابدی خاطر جمع باشید که چنین رنجهایی مصائب گذرا هستند. هیچیک از این پیامدهای برادرانهٔ خطاکاری در گروه هرگز نمی‌تواند چشم‌اندازهای جاودانهٔ شما را به مخاطره انداخته یا به کمترین میزان شما را از حق الهی خود برای صعود به بهشت و دستیابی به خداوند محروم دارد.

و برای این ناملایمات، تأخیرات، و ناامیدیها که به طور پیوسته با گناه شورش توأم هستند، پاداش وجود دارد. از میان بسیاری از پیامدهای ارزشمند شورش لوسیفر که می‌شود نام برده شود، فقط توجه شما را به مسیر زندگانی بهبود یافتهٔ آن فراز یابندگان انسانی، شهروندان جروسم، جلب می‌کنم که از طریق ایستادگی در برابر استدلالهای فریب‌آمیز گناه، خود را برای تبدیل شدن به پیام‌آوران توانمند آینده، همتاهای نوع خود من، در صف قرار دادند. هر موجودی که در برابر آزمون آن رخداد شرورانه ایستادگی کرد، بدین طریق فوراً وضعیت اجرایی خود را جلو برد و ارزش معنوی خود را ارتقا داد.

در ابتدا به نظر می‌رسید آشوب لوسیفر برای سیستم و جهان یک فاجعهٔ تمام عیار است. به تدریج فواید آن شروع به پدیدار شدن کردند. با گذشت بیست و پنج هزار سال به وقت سیستم (بیست هزار سال به وقت یورنشیا)، ملک صادقها شروع کردند آموزش دهند که خوبی عاید شده از نابخردی لوسیفر مساوی شرارتی شده بود که عارض گشته بود. مجموع شرارت تا آن هنگام تقریباً راکد مانده بود، و فقط در برخی کرات منزوی مداوماً افزایش یافته بود. در حالی که پیامدهای سودمند مداوماً افزوده شده و در میان جهان و ابرجهان، حتی تا هاونا، امتداد یافته بود. ملک صادقها اکنون آموزش می‌دهند که خوبی عاید شده از شورش سِتانیا بیش از هزار برابر مجموع تمامی شرارتها است.

اما چنین حاصل خارق‌العاده و سودمند از خطاکاری فقط می‌توانست از طریق برخورد خردمندانه، الهی، و بخشندهٔ کلیهٔ مافوقان لوسیفر، از پدران کوکبه در ایدنشیا گرفته تا پدر جهانی در بهشت، به دست آید. گذشت زمان، خوبی حاصله از نابخردی لوسیفر را افزایش داده است. و چون شرارت قابل کیفر در ظرف نسبتاً کوتاهی به طور کامل به وجود آمده بود، آشکار است که فرمانروایان کاملاً خردمند و آینده‌نگر جهان اطمینان حاصل می‌کردند که زمان بهره‌وری فزاینده از نتایج سودمند را به درازا کشانند. صرف نظر از دلایل متعدد بیشتر برای به تأخیر انداختن دستگیری و داوری شورشیان سِتانیا، این منفعت تنها می‌توانست کافی باشد که روشن سازد چرا این گناهکاران زودتر از آن زندانی نشدند، و چرا مورد داوری واقع نشده و نابود نگشته‌اند.

اذهان کوته‌بین و محدود به زمان انسانها باید در انتقاد از تأخیرات زمانی سرپرستان دوراندیش و تماماً خردمند امور جهان کند حرکت کند.

یک اشتباه اندیشهٔ بشری در رابطه با این مشکلات عبارت از این ایده است که اگر گناه دنیای آنان را نفرین نمی‌کرد، تمامی انسانهای تکاملی در یک سیارهٔ در حال تکامل ورود به دورهٔ زندگانی بهشت را انتخاب می‌کردند.تاریخ توانایی رد بقا به ایام شورش لوسیفر باز نمی‌گردد. انسان فانی در رابطه با مسیر زندگانی بهشت همیشه از عطیهٔ آزادی انتخاب برخوردار بوده است.

به تدریج که شما در تجربهٔ بقا صعود می‌کنید، برداشتهای جهانی خود را گسترش خواهید داد و افق معانی و ارزشهایتان را امتداد خواهید داد، و بدین ترتیب بهتر می‌توانید بفهمید که چرا موجوداتی نظیر لوسیفر و شیطان مجاز داشته می‌شوند به شورش ادامه دهند. شما همچنین بهتر خواهید فهمید چگونه نیکی غایی (اگر نه فوری) می‌تواند از شرارت محدود به زمان ناشی شود.

بعد از دستیابی شما به بهشت، هنگامی که به ابرفرشتگان سراف فیلسوف که پیرامون این مشکلات عمیق تعدیل جهانی بحث نموده و توضیح می‌دهند گوش فرا می‌دهید، به راستی ضمیرتان روشن می‌شود و آرامش خواهید یافت. اما حتی در آن هنگام من شک دارم که شما به طور کامل در اذهان خود قانع شوید. حداقل من قانع نشدم، حتی هنگامی که به اوج فلسفهٔ جهان دست یافتم. من تا بعد از این که به مسئولیتهای اجرایی در ابرجهان گمارده شدم به درک کامل این مسائل بغرنج دست نیافتم. در آنجا من از طریق تجربهٔ عملی به توانایی نظری که برای درک چنین مشکلات چند پهلو در عدالت کیهانی و فلسفهٔ معنوی کافی است دست یافتم. به تدریج که به سوی بهشت صعود می‌کنید به طور فزاینده یاد خواهید گرفت که بسیاری از جنبه‌های دشوار ادارهٔ جهان فقط به دنبال دستیابی به ظرفیت افزوده شدهٔ تجربی و به دنبال نیل به بینش بالا رفتهٔ معنوی می‌توانند درک شوند. خرد کیهانی برای فهم وضعیتهای کیهانی ضروری است.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور توانمند از بقای تجربی، در اولین شورش سیستم در جهانهای زمان که اکنون به دولت ابرجهان اُروانتان الحاق یافته و با تقاضای جبرئیل سلوینگتون در این قضیه عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 55

کرات نور و حیات

عصر نور و حیات، دستیابی نهایی تکاملی یک کرهٔ زمان و فضا می‌باشد. از زمان ایام اولیهٔ انسان بدوی، چنین کرهٔ مسکونی از میان اعصار متوالی سیاره‌ای — اعصار پیش و پس از پرنس سیاره‌ای، عصر پس از آدم، عصر پس از پسر مجیستریال، و عصر پس از پسر اعطایی — عبور نموده است. و سپس چنین کره‌ای از طریق خدمت مأموریتهای پیاپی سیاره‌ای پسران آموزگار تثلیث، با مکاشفات پیوسته پیش برندهٔ آنان پیرامون حقیقت الهی و خرد کیهانی، برای اوج نیل تکاملی، وضعیت تثبیت شدهٔ نور و حیات، آماده می‌شود. پسران آموزگار در این تلاشها همیشه از کمک ستارگان تابناک عصر و گاهی اوقات از کمک ملک صادقها در برقراری عصر نهایی سیاره‌ای بهره‌مند می‌شوند.

این عصر نور و حیات که به وسیلهٔ پسران آموزگار در خاتمهٔ مأموریت نهایی سیاره‌ای‌شان افتتاح می‌شود، به طور نامحدود در کرات مسکونی ادامه می‌یابد. می‌توان هر مرحلهٔ پیشرفتِ وضعیتِ ثبات یافته را از طریق اقدامات قضایی پسران مجیستریال به صورت سلسله‌ای از ادوار الهی جدا نمود. اما کلیهٔ این اقدامات قضایی صرفاً تکنیکی هستند، و به هیچ وجه مسیر رویدادهای سیاره‌ای را تغییر نمی‌دهند.

تنها بقای مداوم آن سیاراتی تضمین شده است که در مدارهای اصلی ابرجهان قرار دارند. اما تا جایی که ما می‌دانیم سرنوشت این کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند این است که در سراسر اعصار جاودانهٔ تمامی زمان آینده پیش روند.

پدیدار شدن عصر نور و حیات در یک کرهٔ تکاملی طی هفت مرحله صورت می‌پذیرد، و در این رابطه باید نگاشته شود که کرات انسانهای با روح پیوند یافته در راستای خطوط یکسان با کرات سری پیوند با تنظیم کننده تکامل می‌یابند. این هفت مرحلهٔ نور و حیات از این قرارند:

1- مرحلهٔ اول یا مرحلهٔ سیاره‌ای.

2- مرحلهٔ دوم یا مرحلهٔ سیستم.

3- مرحلهٔ سوم یا مرحلهٔ کوکبه.

4- مرحلهٔ چهارم یا مرحلهٔ جهان محلی.

5- مرحلهٔ پنجم یا مرحلهٔ ناحیهٔ فرعی.

6- مرحلهٔ ششم یا مرحلهٔ ناحیهٔ اصلی.

7- مرحلهٔ هفتم یا مرحلهٔ ابرجهان.

در بخش آخر این نوشته، این مراحل رشد رو به جلو تا جایی که به سازمان جهان مربوط می‌شوند توضیح داده شده‌اند، اما هر کره می‌تواند به ارزشهای سیاره‌ای هر مرحله کاملاً مستقل از توسعهٔ کرات دیگر یا مستقل از سطوح فوق سیاره‌ای ادارهٔ جهان دست یابد.

1- معبد مورانشیا

وجود یک معبد مورانشیا در پایتخت یک کرهٔ مسکونی، جواز پذیرش چنین کره‌ای به اعصار استقرار در نور و حیات است. پیش از آن که پسران آموزگار در خاتمهٔ مأموریت نهایی خود کره‌ای را ترک کنند، این دورهٔ نهاییِ نیل تکاملی را افتتاح می‌کنند. آنها در آن روزی که "معبد مقدس بر زمین فرود می‌آید" سرپرستی را به عهده می‌گیرند. این رخداد که خبر از پگاه عصر نور و حیات می‌دهد، همیشه توسط حضور شخصی پسر اعطایی بهشتی آن سیاره، که برای نظارهٔ این روز بزرگ می‌آید، گرامی داشته می‌شود. آنجا در این معبد فوق‌العاده زیبا، این پسر اعطایی بهشت، پرنس سیاره‌ای دیرپا را به عنوان فرمانروای جدید سیاره‌ای اعلام می‌دارد، و چنین پسر باوفای لانونداک را با اختیارات جدید و اتوریتهٔ افزایش یافته بر امور سیاره‌ای منصوب می‌کند. فرمانروای سیستم نیز حضور دارد و در تأیید این اظهارات سخن می‌گوید.

یک معبد مورانشیا سه بخش دارد: مرکزی‌ترین نقطه جایگاه پسر اعطایی بهشت است. در سمت راست منزلگاه پرنس سابق سیاره‌ای که اکنون فرمانروای سیاره‌ای است واقع شده است. هنگامی که این پسر لانونداک در معبد حاضر است، برای افراد روحی‌تر آن سرزمین قابل رویت است. در سمت چپ جایگاه رئیس موقت پایان دهندگان که به سیاره الحاق یافته است قرار دارد.

اگر چه در رابطه با معابد سیاره‌ای گفته شده است که "از بهشت فرود آمده‌اند"، در واقع هیچ مادهٔ واقعی از ستاد مرکزی سیستم انتقال نمی‌یابد. معماری هر یک به صورت ماکت کوچک در پایتخت سیستم انجام می‌شود، و سرپرستان نیرو در مورانشیا متعاقباً این طرحهای تأیید شده را به سیاره می‌آورند. آنها در اینجا با همکاری کنترلگران استاد فیزیکی مطابق مشخصات طراحی به کار ساختن معبد مورانشیا مبادرت می‌کنند.

یک معبد معمول مورانشیا برای نشستن حدوداً سیصد هزار تماشاگر گنجایش دارد. این ساختمانهای مجلل برای پرستش، نمایش، یا دریافت برنامه‌های خبری استفاده نمی‌شوند. آنها به مراسم ویژهٔ سیاره مثل ارتباطات با فرمانروای سیستم یا با والامرتبه‌ها، مراسم خاص مرئی

ساختن که برای آشکارسازی حضور شخصیتیِ موجودات روحی طراحی شده، و تعمق و تفکر ساکت کیهانی اختصاص دارند. مدارس فلسفهٔ کیهانی در اینجا تمرینات فارغ‌التحصیلی خود را انجام می‌دهند، و همچنین در اینجا انسانهای آن سرزمین به خاطر دستاوردهایشان در زمینهٔ خدمت والای اجتماعی و برای دستاوردهای چشمگیر دیگر مورد قدردانی سیاره‌ای واقع می‌شوند.

یک چنین معبد مورانشیا همچنین به عنوان مکان گردهمایی برای نظارهٔ انتقال انسانهای زنده به وجود مورانشیا به کار گرفته می‌شود. انسانها در آنجا پیوند نهایی با تنظیم کنندگان الهی خود را تجربه می‌کنند. معبد انتقال به دلیل ساخته شدن از مادهٔ مورانشیا، توسط هالهٔ نور آتش سوزانی که به طور کامل بدنهای فیزیکی آن انسانها را محو می‌سازد از بین نمی‌رود. در یک کرهٔ بزرگ این زبانه‌های آتشِ عزیمت تقریباً مداومند، و به تدریج که تعداد انتقالها افزایش می‌یابد، بناهای جنبیِ مقدس حیات مورانشیا در مناطق مختلف سیاره فراهم می‌شوند. از زمانی که در کره‌ای در اقصی نقطهٔ شمال موقتاً اقامت داشتم زمان زیادی نمی‌گذرد. در آنجا بیست و پنج بنای مقدس مورانشیا عمل می‌کردند.

در کرات پیش از دوران تثبیت، سیاراتِ فاقد معابد مورانشیا، این درخششهای پیوند بارها در اتمسفر سیاره رخ می‌دهند، یعنی جایی که بدن مادی یک کاندیدای انتقال توسط مخلوقات بینابینی و کنترلگران فیزیکی بالا برده می‌شود.

2- مرگ و انتقال

مرگ طبیعی و فیزیکی برای انسان یک امر اجتناب ناپذیر نیست. اکثر موجودات پیشرفتهٔ تکاملی، شهروندان کراتی که در عصر نهایی نور و حیات به سر می‌برند، نمی‌میرند. آنها مستقیماً از حیات در جسم به وجود مورانشیا انتقال می‌یابند.

تعداد دفعات این تجربهٔ انتقال از حیات مادی به حالت مورانشیا — پیوند روان فناناپذیر با تنظیم کنندهٔ ساکن در فرد — متناسب با پیشرفت تکاملی سیاره افزایش می‌یابد. در ابتدا تنها تعداد اندکی از انسانها در هر عصر به سطوح انتقال پیشرفت معنوی دست می‌یابند. اما با آغاز اعصار پی در پی پسران آموزگار، پیش از خاتمهٔ عمر طولانی شوندهٔ این انسانهای در حال پیشرفت، پیوندهای بیشتر و بیشتری با تنظیم کننده به وقوع می‌پیوندد؛ و تا زمان مأموریت پایانی پسران آموزگار تقریباً یک چهارم این انسانهای عالی از مرگ طبیعی مستثنی می‌شوند.

جلوتر از آن در عصر نور و حیات، مخلوقات بینابینی یا همکاران آنها وضعیت در حال نزدیکی پیوند محتمل روان و تنظیم کننده را حس می‌کنند و این را به نگاهبانان سرنوشت اعلام می‌دارند. آنها نیز به نوبهٔ خود این امور را به اطلاع آن گروه پایان دهنده که این انسان تحت حوزهٔ اختیارات آن عمل می‌نماید می‌رسانند. سپس فراخوان فرمانروای سیاره‌ای برای چنین انسانی صادر می‌شود که از کلیهٔ مسئولیتهای سیاره‌ای کناره‌گیری نماید، با کرهٔ منشأ خود وداع کند، در

معبد داخلی فرمانروای سیاره‌ای حضور یابد و در آنجا برای انتقال به مورانشیا، درخشش انتقال، از حوزهٔ مادی تکامل به سطح مورانشیای پیشروِی پیش روح منتظر بماند.

هنگامی که خانواده، دوستان، و گروه کاری چنین کاندیدای پیوند در معبد مورانشیا گرد آمدند، در اطراف صحن مرکزی که در آن کاندیداهای پیوند قرار گرفته‌اند پخش می‌شوند و در این اثنا آزادانه با دوستان گرد آمدهٔ خود گفتگو می‌کنند. دایره‌ای از شخصیتهای آسمانی گرد می‌آیند تا انسانهای مادی را در برابر عمل انرژیهایی که در لحظهٔ "درخشش حیات" نمایان می‌شوند محافظت کنند. این انرژیها کاندیدای صعود را از اسارت در جسم مادی رها می‌سازند و بدین ترتیب برای چنین انسان تکاملی هر آنچه را که مرگ طبیعی برای آنهایی که بدین گونه از جسم آزاد می‌شوند انجام می‌دهد به انجام می‌رساند.

بسیاری از کاندیداهای پیوند می‌توانند به طور همزمان در فضای وسیع معبد گرد آیند. و چه رویداد زیبایی است، هنگامی که انسانها بدین گونه گرد می‌آیند تا صعود عزیزان خود را در شراره‌های روحی نظاره کنند، و در مقایسه با آن اعصار پیشین چه متفاوت است که انسانها مردگان خود را به آغوش عناصر خاکی می‌سپارند! صحنه‌های گریه و زاری که ویژگی اعصار پیشین تکامل بشری است اکنون جانشین شادی وجدآور و شور و شوقی تحسین برانگیز می‌شود و در حالی که این انسانهای خداشناس به وسیلهٔ شراره‌های روحیِ شکوهِ در کام کِشنده و جلالِ فراز دهنده از وابستگیهای مادی خود جدا می‌شوند، با عزیزان خود موقتاً وداع می‌کنند. در کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند، "مراسم ختم" فرصتهایی برای شادی تمام عیار، رضایت عمیق، و امید وصف ناپذیر هستند.

روانهای این انسانهای در حال پیشرفت به طور فزاینده مملو از ایمان، امید، و اطمینان خاطر است. روحیهٔ حاکم بر آنهایی که در اطراف مکان مقدس انتقال گرد آمده‌اند، همانند روحیهٔ دوستان و خویشاوندان مسروری است که ممکن است در یک مراسم فارغ‌التحصیلی برای یکی از اعضای گروه خود گرد آمده باشند، یا برای نظارهٔ تجلیل زیاد از یکی از کسان خود جمع شده باشند. و به طور آشکار سودمند می‌بود که اگر انسانهای کمتر پیشرفته فقط می‌توانستند یاد گیرند که به مرگ طبیعی با همان سرزندگی و سرخوشی بنگرند.

نظاره‌گران انسانی نمی‌توانند به دنبال درخشش ناشی از پیوند چیزی از همکاران انتقال یافتهٔ خود را ببینند. این روانهای انتقال یافته مستقیماً از طریق عبور تنظیم کننده به تالار رستاخیز کرهٔ مناسب آموزش مورانشیا عزیمت می‌کنند. این کارهای مربوط به انتقال موجودات زندهٔ بشری به کرهٔ مورانشیا توسط یک فرشتهٔ اعظم که در روز استقرار آغازین کره در نور و حیات به چنین کره‌ای تخصیص یافته بود سرپرستی می‌شود.

تا هنگامی که کره‌ای به چهارمین مرحلهٔ نور و حیات دست می‌یابد، بیش از نیمی از انسانها از طریق انتقال از میان زندگان سیاره را ترک می‌کنند. این کاهش مرگ همینطور ادامه می‌یابد، اما من سیستمی را نمی‌شناسم که کرات مسکونی آن به رغم گذشت طولانی زمان از استقرار آنان در حیات کاملاً از مرگ طبیعی به عنوان تکنیک فرار از اسارت جسم رها شده باشند. و تا زمان

رسیدن یکدست به چنین مرحلهٔ بالایی از تکامل سیاره‌ای، کرات آموزشی مورانشیای جهان محلی باید به عنوان کرات آموزشی و فرهنگی برای پیشتازان در حال تکامل مورانشیا به خدمت خود ادامه دهند. حذف مرگ از نظر تئوریک ممکن است، اما مطابق مشاهدهٔ من هنوز رخ نداده است. شاید بتوان در طول زمانهای بسیار دور اعصار متعاقب هفتمین مرحلهٔ حیات تثبیت شدهٔ سیاره‌ای به این وضعیت دست یافت.

روانهای انتقال یافتهٔ ادوار شکوهمند کرات ثبات یافته از میان کرات قصر عبور نمی‌کنند. آنها به عنوان دانشجو نیز در کرات مورانشیای سیستم یا کوکبه اقامت گذرا نخواهند داشت. آنها از میان هیچیک از مراحل آغازینِ حیات مورانشیا عبور نمی‌کنند. آنها تنها انسانهای فراز یابنده‌ای هستند که به فاصلهٔ اندکی از انتقال مورانشیا از وجود مادی به وضعیت نیمه روحی می‌گریزند. تجربهٔ اولیهٔ این انسانهای *تسخیر شده توسط پسر* در دورهٔ زندگانی فراز گرایانه با خدمت در کرات پیشرفت ستاد مرکزی جهان سپری می‌شود. و آنها از این کرات مطالعهٔ متعلق به سلوینگتون به عنوان آموزگار به همان کراتی می‌روند که از کنارشان عبور کردند. سپس از طریق مسیر مشخص صعود انسان به سوی داخل به بهشت ادامه می‌دهند.

اگر شما از سیاره‌ای که در مرحلهٔ پیشرفتهٔ توسعه قرار دارد دیدن کنید، به سرعت به دلایل فراهم ساختن پذیرش ناهمگون برای انسانهای فراز یابنده در کرات قصر و کرات بالاتر مورانشیا پی خواهید برد. شما فوراً خواهید فهمید که موجوداتی که از این کرات بسیار تکامل یافته می‌آیند آماده‌اند صعود به بهشت را بسیار زودتر از انسانهای معمولی که از کره‌ای نابسامان و عقب مانده نظیر یورنشیا می‌آیند به عهده گیرند.

موجودات بشری صرف نظر از این که از چه سطح از پیشرفت سیاره‌ای به کرات مورانشیا صعود می‌کنند، هفت کرات قصر فرصت مکفی در اندوختن تجربه به عنوان آموزگار - دانشجو در کلیهٔ زمینه‌هایی که به دلیل وضعیت پیشرفتهٔ سیارات بومیشان نتوانستند به دست آورند به آنان عرضه می‌دارند.

جهان در به کار بردن این تکنیکهای همتراز کننده قابل اتکا است. این تکنیکها به این منظور طراحی شده‌اند که اطمینان حاصل شود هیچ فراز یابنده‌ای از آنچه که برای تجربهٔ صعودش ضروری است محروم نمی‌شود.

3- اعصار طلایی

در طول این عصر نور و حیات کره تحت حکومت پدرانهٔ فرمانروای سیاره‌ای به طور فزاینده از رفاه و آبادانی برخوردار می‌شود. تا این هنگام، کرات تحت نیروی فزایندهٔ یک زبان، یک مذهب، و در کرات نرمال، یک نژاد، پیشرفت می‌کنند. اما این عصر کامل نیست. این کرات هنوز از بیمارستانهای مجهز، منزلگاه‌هایی برای مراقبت از بیماران، برخوردارند. هنوز مشکلات مراقبت از صدمات تصادفی و رنجوریهایی که ناشی از کهولت سن و اختلالات پیری

است باقی هستند. بیماری به طور کامل از بین نرفته است، و حیوانات زمین نیز کاملاً مهار نگشته‌اند. اما این کرات در مقایسه با روزگاران اولیهٔ انسان بدوی در طول عصر پیش از پرنس سیاره‌ای همانند بهشت هستند. اگر شما ناگهان به سیاره‌ای در این مرحلهٔ توسعه انتقال یابید، به طور غریزی چنین دنیایی را بهشت روی زمین وصف خواهید کرد.

دولت بشری در سراسر این عصر پیشرفت و کمال نسبی در ادارهٔ امور مادی به کار خود ادامه می‌دهد. هزینهٔ مالی فعالیتهای عمومی کره‌ای مستقر در اولین مرحلهٔ نور و حیات که من به تازگی از آن دیدن کردم از طریق تکنیک یک ده دادن تأمین می‌شدند. هر کارمند بالغ ده درصد از درآمد یا اضافه درآمد خود را به خزانهٔ عمومی می‌پرداخت — و کلیهٔ شهروندان توانمند زمانی کار می‌کردند. این درآمدها بدین صورت خرج می‌شدند:

1- سه درصد صرف ترویج حقیقت — علم، آموزش، و فلسفه — می‌شد.

2- سه درصد به زیبایی — تفریح، رفاه اجتماعی، و هنر — تخصیص می‌یافت.

3- سه درصد وقف نیکی — خدمت اجتماعی، نوع دوستی، و مذهب — می‌شد.

4- یک درصد برای ذخایر بیمه در برابر خطر ناتوانی کاری که ناشی از تصادف، بیماری، کهولت سن یا فجایع غیرقابل پیشگیری است کنار گذارده می‌شد.

منابع طبیعی این سیاره به عنوان داراییهای اجتماعی و متعلقات جامعه مورد نظارت واقع می‌شدند.

در این کره بالاترین افتخاری که به یک شهروند اعطا می‌شد درجهٔ "والاترین خدمت" بود. این تنها درجهٔ سپاس بود که در معبد مورانشیا اعطا می‌شد. این قدردانی از آنهایی به عمل می‌آمد که در مرحله‌ای از اکتشاف فوق مادی یا خدمت اجتماعی سیاره‌ای مدتها خود را ممتاز ساخته بودند.

اکثر مقامهای اجتماعی و اداری مشترکاً توسط مردان و زنان حفظ می‌شدند. تدریس نیز بیشتر به طور مشترک انجام می‌گرفت. به همین ترتیب کلیهٔ مسئولیتهای قضایی نیز از طریق زوجهای مشابه همکار انجام می‌پذیرفتند.

در این کرات تراز اول، دورهٔ بچه آوری به اندازهٔ زیاد طولانی نیست. خوب نیست که فاصلهٔ زمانی بین سنین بچه‌های یک خانواده چندین سال باشد. وقتی که فاصلهٔ سنی بچه‌ها نزدیک باشد آنها بسیار بیشتر می‌توانند به آموزش متقابل یکدیگر کمک نمایند. و آنها در این کرات از طریق سیستمهای رقابتی سخت کوشانه در حوزه‌ها و بخشهای پیشرفتهٔ دستیابیهای متنوع در خبرگی در حقیقت، زیبایی، و نیکی به طرز باشکوهی آموزش می‌یابند. تردید نداشته باشید که حتی این کرات جلال یافته به مقدار زیادی شرارت، بالفعل و بالقوه، را عرضه می‌دارند. این برانگیخته از انتخاب میان حقیقت و خطا، نیکی و شرارت، گناه و درستکاری است.

با این وجود، در این سیارات پیشرفتهٔ تکاملی یک مجازات قطعی و اجتناب ناپذیر وجود دارد که به وجود انسانی وصل است. هنگامی که یک کرهٔ ثبات یافته فراتر از سومین مرحلهٔ نور و حیات پیش می‌رود کلیهٔ فراز یابندگان قبل از دستیابی به ناحیهٔ فرعی در تقدیر دارند که نوعی مأموریت موقت را در سیاره‌ای که از میان مراحل پیشین تکامل عبور می‌کند دریافت کنند.

هر یک از این اعصار پی در پی نمایانگر دستاوردهای رو به جلو در کلیهٔ مراحل پیشرفت سیاره‌ای هستند. در عصر آغازین نور آشکارسازی حقیقت بسط داده می‌شد تا کارکردهای جهان جهانها را در برگیرد، در حالی که مطالعهٔ الوهیت در عصر دوم، تلاش در جهت خبرگی در درک مفهوم پروتئوسیِ طبیعت، تبلیغ مذهبی، خدمت روحانی، مشارکتها، منشأ، و سرنوشت پسران آفریننده، اولین سطح خدای هفتگانه، می‌باشد.

سیاره‌ای به اندازهٔ یورنشیا که نسبتاً تثبیت شده است، دارای یکصد مرکز زیرمدیریتی است. این مراکز تابع توسط یکی از گروههای زیرین مدیران ذیصلاح مورد سرپرستی واقع می‌شوند:

1- پسران و دختران ماتریال جوانی که از ستاد مرکزی سیستم آورده می‌شوند تا برای آدم و حوای حاکم به عنوان دستیار عمل نمایند.

2- نوادگان پرسنل نیمه انسانی پرنس سیاره‌ای که در برخی کرات برای این منظور و نیز سایر مسئولیتهای مشابه تولید مثل شده‌اند.

3- نوادگان مستقیم سیاره‌ای آدم و حوا.

4- مخلوقات بینابینی مادیت یافته و بشری شده.

5- انسانهای پیوند خورده با تنظیم کننده که بنا به درخواست خود و فرمان تنظیم کنندهٔ شخصیِ سرپرستیِ جهان موقتاً از انتقال به دنیای آن سو معاف شده‌اند تا در برخی سِمَتهای مهم اداری در سیاره ادامه دهند.

6- انسانهایی با آموزش ویژه و وابسته به مدارس سیاره‌ای مدیریت که همچنین دستور خدمت متعالی در معبد مورانشیا را دریافت کرده‌اند.

7- برخی کمیسیونهای انتخابی سه شهروند کاملاً شایسته که گاهی اوقات به وسیلهٔ شهروندان و نیز با حکم فرمانروای سیاره‌ای مطابق توانمندی خاصشان در انجام یک کار مشخص که در آن ناحیهٔ سیاره‌ای ویژه مورد نیاز است، انتخاب می‌شوند.

محدودیت بزرگی که یورنشیا در رابطه با سرنوشت والای سیاره‌ای دستیابی به نور و حیات با آن مواجه است شامل مشکلات بیماری، تبهکاری، جنگ، نژادهای چند رنگه، و تکلم به چند زبان می‌باشد.

هیچ کرهٔ تکاملی نمی‌تواند فراتر از اولین مرحلهٔ استقرار در نور، امید به پیشرفت داشته باشد، مگر این که به یک زبان، یک مذهب، و یک فلسفه دست یافته باشد. بودن در یک نژاد این دستیابی را به اندازهٔ زیاد تسهیل می‌سازد، اما این مانع دستیابی بسیاری از مردمان یورنشیا به مراحل بالاتر نیست.

4- تنظیمات اداری

در مراحل بعدی وجود تثبیت شده، کرات مسکونی تحت سرپرستی خردمندانه و دلسوزانهٔ سپاه داوطلبان نهایت، فراز یابندگان نیل به بهشت، که برای خدمت روحانی به برادران انسانی خود بازگشته‌اند، به پیشرفت اعجاب‌آوری نائل می‌شوند. این پایان دهندگان در همکاری با پسران آموزگار تثلیث فعال هستند، اما شرکت واقعی خود را در امور کره تا زمان پدیداری معبد مورانشیا در روی کرهٔ زمین آغاز نمی‌کنند.

به دنبال آغاز رسمی خدمت سیاره‌ای سپاه نهایت، اکثر گروههای کثیر آسمانی خارج می‌شوند. اما نگاهبانان سراف سرنوشت به خدمت شخصی خود به انسانهای در حال پیشرفت در نور ادامه می‌دهند. در واقع چون گروههای بزرگتر و بزرگتری از موجودات بشری در طول مدت حیات سیاره‌ای به سومین دایرهٔ کیهانیِ دستیابیِ هماهنگِ انسانی می‌رسند، این فرشتگان در سراسر اعصار تثبیت شده با تعداد پیوسته فزاینده می‌آیند.

این صرفاً اولین مورد از تنظیمات پی در پی اداری است که با نمایان شدن اعصار متوالی دستیابی فزایندهٔ شکوهمند در کرات مسکونی که به تدریج از اولین مرحله به هفتمین مرحلهٔ وجود پایدار گذار می‌کنند توأم می‌باشند.

1- *اولین مرحلهٔ نور و حیات*. یک کره در این مرحلهٔ اولیهٔ ثبات یافته توسط سه حکمران اداره می‌شود:

a. فرمانروای سیاره‌ای که در آن هنگام به وسیلهٔ یک پسر ناصح آموزگار تثلیث مورد مشورت قرار می‌گیرد. از میان کلیهٔ احتمالات، او رئیس آخرین گروه از چنین پسرانی است که در سیاره عمل می‌نمایند.

b. رئیس سپاه سیاره‌ای پایان دهندگان.

c. آدم و حوا، که به طور مشترک به عنوان یکپارچه کنندگان رهبری دوگانهٔ پرنس فرمانروا و رئیس پایان دهندگان عمل می‌نمایند.

مخلوقات تعالی یافته و رهایی یافتهٔ بینابینی برای فرشتگان سراف و پایان دهندگان به عنوان مفسر عمل می‌کنند. یکی از آخرین کارهای پسران آموزگار تثلیث در مأموریت آخرشان، رها ساختن بینابینیهای آن سرزمین و ارتقا دادن (یا باز گرداندن) آنها به وضعیت پیشرفتهٔ سیاره‌ای و

گماردن آنان به مکانهای مسئول در حکومت جدید کرهٔ ثبات یافته می‌باشد. از قبل چنان تغییراتی در دامنهٔ دید بشر صورت داده شده که انسانها را قادر سازد این نیاکان مشترکِ پیش از این نامرئیِ رژیم پیشین آدم را بشناسند. این کار از طریق آخرین کشفیات علم فیزیک در ارتباط با کارکردهای گستردهٔ سیاره‌ای کنترلگران استاد فیزیکی میسر می‌شود.

فرمانروای سیستم اختیار دارد مخلوقات بینابینی را هر وقت بعد از اولین مرحلهٔ پایدار مرخص نماید، طوری که بتوانند در مورانشیا با کمک حاملین حیات و کنترلگران فیزیکی و بعد از دریافت تنظیم کنندگان فکر به بشر تبدیل شوند و صعود خویش را به بهشت آغاز نمایند.

در سومین مرحله و مراحل بعد، برخی از بینابینیها هنوز به کار مشغولند، عمدتاً به عنوان شخصیتهای ارتباطی برای پایان دهندگان، اما همینطور که هر مرحلهٔ نور و حیات آغاز می‌شود، رسته‌های جدیدی از خادمان ارتباطی به اندازهٔ زیاد جانشین بینابینیها می‌شوند. تا آن هنگام تعداد بسیار اندکی از آنان فراتر از چهارمین مرحلهٔ نور باقی می‌مانند. هفتمین مرحله شاهد آمدن اولین خادمان اَبسونایت از بهشت برای خدمت به جای برخی مخلوقات جهان است.

2- *دومین مرحلهٔ نور و حیات*. این دوره با ورود یک حامل حیات که مشاور داوطلب حکمرانان سیاره‌ای در رابطه با تلاشهای بیشتر برای تزکیه و تحکیم نژاد انسانی می‌شود در کرات اعلام می‌شود. بدین ترتیب حاملین حیات به طور فعال در تکامل بیشتر نژاد بشری — از نظر فیزیکی، اجتماعی، و اقتصادی — شرکت می‌کنند. و سپس آنها سرپرستی خود را به تزکیهٔ بیشتر تیرهٔ انسانی از طریق حذف شدید بقایای عقب افتاده و ماندگار پتانسیل پست که حاوی طبیعت عقلانی، فلسفی، کیهانی، و معنوی می‌باشد گسترش می‌دهند. آنهایی که حیات را طراحی نموده و در یک کرهٔ مسکونی جای می‌دهند، کاملاً صلاحیت دارند که به پسران و دختران ماتریال که در پالایش نژاد در حال تکامل از تمامی تأثیرات زیان‌آور از اتوریتهٔ کامل و تردید ناپذیر برخوردارند اندرز دهند.

از دومین مرحله به بعد، در سراسر دورهٔ وجود یک سیارهٔ تثبیت شده، پسران آموزگار برای پایان دهندگان به عنوان مشاور خدمت می‌کنند. آنها در طول این مأموریتها به عنوان داوطلب خدمت می‌کنند، و نه به دلیل انجام یک مأموریت. آنها منحصراً با سپاه پایان دهندگان خدمت می‌کنند، به جز این که آدم و حوای سیاره‌ای با رضایت فرمانروای سیستم می‌توانند از وجود آنها به عنوان مشاور برخوردار گردند.

3- *سومین مرحلهٔ نور و حیات*. در طول این دوره کرات مسکونی به قدردانی جدیدی از وجود قدمای ایامها، دومین فاز خدای هفتگانه، دست می‌یابند و نمایندگان این فرمانروایان ابرجهان به روابط جدیدی با حکومت سیاره‌ای وارد می‌شوند.

در هر عصر متعاقبِ وجودِ تثبیت شده، پایان دهندگان در ظرفیتهای دائماً فزاینده عمل می‌نمایند. یک همبستگی کاریِ نزدیک بین پایان دهندگان، ستارگان عصر (ابرفرشتگان)، و پسران آموزگار تثلیث وجود دارد.

در طول این عصر یا عصر بعد یک آموزگار تثلیث که توسط یک گروه چهار نفره از ارواح خادم یاری می‌شود به رئیس اجرایی انتخابی انسانی که در آن زمان به عنوان سرپرست مشترک امور کره به فرمانروای سیاره‌ای مربوط می‌شود، ملحق می‌شود. این رئیسان اجرایی انسانی برای بیست و پنج سال زمان سیاره‌ای خدمت می‌کنند، و این واقعهٔ جدید است که رها شدن آدم و حوای سیاره‌ای را از کرهٔ مأموریت طولانیشان در طول اعصار بعد تسهیل می‌نماید.

گروههای چهار نفرهٔ ارواح خادم شامل اینها هستند: رئیس فرشتگان سراف کره، مشاور سکورافیِ ابرجهان، فرشتهٔ اعظم انتقالها و آمنیافیمی که به عنوان نمایندهٔ شخصی نگاهبان برگماشتهٔ ساکن در ستاد مرکزی سیستم عمل می‌نماید. اما این مشاوران هرگز رهنمودی عرضه نمی‌دارند مگر این که برای آن درخواست شود.

4- *چهارمین مرحلهٔ نور و حیات*. پسران آموزگار تثلیث در نقشهای جدیدی در کرات ظاهر می‌شوند. آنها که به وسیلهٔ پسران مخلوق - تثلیث یافته که مدتها با رستهٔ آنها مربوطند یاری می‌شوند، اکنون به عنوان مشاوران داوطلب و مشاوران فرمانروای سیاره‌ای و همکاران وی به کرات می‌آیند. این دو گروه — پسران تثلیث یافتهٔ بهشت - هاونا و پسران تثلیث یافتهٔ فراز یابنده — نمایانگر نگرشهای متفاوت جهان و تجارب متنوع شخصی می‌باشند که برای فرمانروایان سیاره‌ای بسیار مفید هستند.

در هر زمان بعد از این عصر، آدم و حوای سیاره‌ای به منظور آغاز صعود بهشتی خود می‌توانند از پسر فرمانروای آفریننده تقاضای معافیت از وظایف سیاره‌ای را کنند. آنها همچنین می‌توانند به عنوان مدیران نوع نوظهور جامعهٔ فزاینده روحانی که از انسانهای پیشرفته تشکیل شده باقی بمانند. این انسانها تلاش می‌کنند تا تعالیم فلسفی پایان دهندگان را که توسط ستارگان تابناک عصر توصیف می‌شود فرا گیرند. ستارگان تابناک عصر در آن زمان برای تشریک مساعی با فرشتگان سِکِنافیم که متعلق به ستاد مرکزی ابرجهان هستند، به صورت دوتایی به کرات گمارده می‌شوند.

پایان دهندگان عمدتاً درگیر شروع فعالیتهای جدید و فوق مادی جامعه در زمینهٔ اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، کیهانی، و معنوی می‌باشند. تا جایی که ما می‌توانیم تشخیص دهیم آنها تا اعماق هفتمین دورهٔ ثبات تکاملی به این خدمت ادامه می‌دهند. آنها در آن هنگام ممکن است برای خدمت رهسپار فضای خارج شوند. ما حدس می‌زنیم که در آن هنگام جای آنها با موجودات اَبسونایت از بهشت پر می‌شود.

5- *پنجمین مرحلهٔ نور و حیات*. تنظیمات دوبارهٔ این مرحلهٔ وجود تثبیت شده تقریباً به طور کامل به قلمروهای فیزیکی مربوط می‌شود و مورد توجه اصلی کنترلگران استاد فیزیکی می‌باشد.

6- *ششمین مرحلهٔ نور و حیات* شاهد پیدایش کارکردهای جدید مدارهای ذهن عالم است. به نظر می‌رسد خرد کیهانی در بر گیرندهٔ خدمت جهانی ذهن می‌شود.

7- *هفتمین مرحلهٔ نور و حیات*. در اوایل دورهٔ هفتم، یک مشاور داوطلب که به وسیلهٔ قدمای ایامها فرستاده شده، به مشاور آموزگار تثلیث فرمانروای سیاره‌ای می‌پیوندد، و بعدها با ورود یک مشاور سوم که از طرف رئیس عالی اجرایی ابرجهان فرستاده شده، بر تعداد آنها افزوده می‌گردد.

در طول این دوره، اگر نه پیش از آن، همیشه آدم و حوا از مسئولیتهای سیاره‌ای مرخص می‌شوند. اگر یک پسر ماتریال در سپاه پایان دهندگان وجود داشته باشد، ممکن است با رئیس اجرایی انسانی در ارتباط قرار گیرد، و گاهی اوقات این یک ملک صادق است که داوطلب کار در این ظرفیت می‌شود. اگر یک بینابینی در میان پایان دهندگان وجود داشته باشد، کلیهٔ آن رستهٔ باقیمانده در سیاره فوراً مرخص می‌شوند.

یک آدم و حوای سیاره‌ای به دنبال رهایی یافتن از مأموریت طولانی مدتشان ممکن است مسیرهای حرفه‌ای زیرین را انتخاب نمایند:

1- آنها می‌توانند از سیاره مرخص شوند و از ستاد مرکزی جهان فوراً مسیر زندگانی بهشت را آغاز نمایند و در پایان تجربهٔ مورانشیا تنظیم کنندهٔ روح دریافت دارند.

2- اغلب یک آدم و حوای سیاره‌ای هنوز در حالی که در یک کرهٔ استقرار یافته در نور خدمت می‌کنند، مقارن با دریافت تنظیم کننده توسط برخی از فرزندان وارداتی تیرهٔ خالصشان که برای یک دورهٔ خدمت سیاره‌ای داوطلب شده‌اند، تنظیم کننده دریافت خواهند کرد. آنها متعاقباً ممکن است همگی به ستاد مرکزی جهان رفته و از آنجا دورهٔ زندگانی بهشت را آغاز نمایند.

3- یک آدم و حوای سیاره‌ای ممکن است برگزینند مثل پسران و دختران مادی از پایتخت سیستم برای یک سفر کوتاه مستقیماً به کرهٔ میدسونایتیها بروند و در آنجا تنظیم کنندگان خود را دریافت دارند.

4- آنها ممکن است تصمیم بگیرند به ستاد مرکزی سیستم بازگردند و برای مدتی کرسیهایی را در دیوان عالی اشغال نمایند و بعد از آن خدمت تنظیم کنندگانی دریافت دارند و صعود به بهشت را آغاز نمایند.

5- آنها ممکن است از مسئولیتهای اداری خود به کرهٔ بومی خویش بازگردند و برای مدتی به عنوان آموزگار خدمت کنند و در هنگام انتقال به ستاد مرکزی جهان، تنظیم کنندگان در آنها ساکن شوند.

در سراسر تمامی این ادوار، پسران و دختران وارداتیِ یاری کننده در نظم و ترتیب در حال پیشرفت اجتماعی و اقتصادی نفوذ هنگفتی اعمال می‌دارند. آنها حداقل تا زمانی که تبدیل به بشر شدن، دریافت تنظیم کننده و حرکت به سوی بهشت را برگزینند، به طور بالقوه فناناپذیرند.

در کرات تکاملی یک موجود باید تبدیل به بشر شود تا تنظیم کنندهٔ فکر دریافت دارد. کلیهٔ اعضای فراز یابندهٔ سپاه انسانیِ پایان دهندگان، از سکونت تنظیم کنندگان در خود برخوردار گشته و با آنها پیوند خورده‌اند، به استثنای سرافیمها که در هنگام گرد آمدن در این سپاه، از طریق نوع دیگری از روح، پدر در آنها ساکن گشته است.

5- اوج توسعهٔ مادی

مخلوقات انسانی که در یک کرهٔ آلوده به گناه، تحت استیلای شرارت، خود پرست، و منزوی همانند یورنشیا زندگی می‌کنند، به سختی می‌توانند کمال فیزیکی، نیل عقلانی، و توسعهٔ معنوی را که این ادوار پیشرفتهٔ تکامل در یک کرهٔ عاری از گناه را تعیین ویژگی می‌نماید تصور کنند.

مراحل پیشرفتهٔ یک کرهٔ استقرار یافته در نور و حیات نمایانگر اوج توسعهٔ تکاملی مادی است. در این کرات بافرهنگ، از بطالت و تضاد اعصار پیشین بدوی دیگر خبری نیست. فقر و نابرابری اجتماعی تماماً از میان رفته است. انحطاط ناپدید شده است و کار ناشایسته به ندرت مشاهده می‌شود. دیوانگی عملاً دیگر وجود ندارد و عقب ماندگی نادر است.

وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و حکومتی این کرات از مرتبت والا و کمال یافته است. علم، هنر، و صنعت شکوفان است، و جامعه یک مکانیسم کاری ملایم از پیشرفت والای مادی، عقلانی، و فرهنگی است. صنعت به اندازهٔ زیادی به خدمت اهداف والاتر چنین تمدن باشکوه معطوف شده است. حیات اقتصادی چنین کره‌ای اخلاقی گشته است.

جنگ یک امر تاریخی شده است، و ارتشها یا نیروهای پلیسی دیگر وجود ندارند. دولت به تدریج ناپدید می‌شود. کنترل خود به آهستگی مصوبات قانونی بشری را منسوخ می‌سازد. دامنهٔ دولت مدنی و مصوبات قانونی، در یک کشور متوسط برخوردار از تمدن در حال پیشرفت، در نسبت معکوس با اخلاقیات و معنویت شهروندی است.

مدارس به اندازهٔ زیاد بهبود یافته‌اند و وقف آموزش اندیشه و شکوفایی روان شده‌اند. مراکز هنر عالی هستند و سازمانهای موسیقی تراز اول می‌باشند. معابد پرستشی با مدارس فلسفه و مذهب تجربی مربوط به آنها نوآوریهای زیبایی و عظمت هستند. میادین رو باز تجمع پرستشی به همین اندازه در سادگی تزیینات هنرمندانه اعجاب‌آورند.

آماده سازیهای بازیهای رقابتی، فکاهی، و سایر جنبه‌های دستاوردهای شخصی و گروهی، مکفی و مناسبند. یک جنبهٔ خاص از فعالیتهای رقابتی در یک چنین کرهٔ بسیار بافرهنگ به تلاشهای افراد و گروهها برای پیشی گرفتن در علوم و فلسفه‌های کیهان شناسی مربوط می‌شود. ادبیات و سخنوری شکوفا می‌گردد، و زبان آنقدر بهبود می‌یابد که سمبل مفاهیم و نیز بیانگر ایده‌ها باشد. زندگی به گونه‌ای طرب‌انگیز ساده است. انسان سرانجام یک مرحلهٔ بالایی از توسعهٔ مکانیکی را

با یک نیل الهام بخش عقلانی هماهنگ ساخته است و هر دو را تحت‌الشعاع یک نیل بدیع معنوی قرار داده است. پیگیری شادی یک تجربهٔ سرور و خشنودی است.

6- انسان منفرد

به تدریج که کرات در وضعیت پایدار نور و حیات پیشرفت می‌کنند، جامعه به طور فزاینده صلح‌جو می‌شود. در حالی که فرد از استقلالش کاسته نشده و کمتر وقف خانوادهٔ خویش نیست، بیشتر نوع دوست و برادرانه شده است.

در یورنشیا، و آنطور که شما هستید، می‌توانید قدردانی اندکی از وضعیت پیشرفته و طبیعت مترقی نژادهای روشن ضمیر این کرات کمال یافته داشته باشید. این مردم گل سرسبد نژادهای تکاملی هستند. اما این موجودات هنوز انسان هستند. آنها همچنان نفس می‌کشند، غذا می‌خورند، می‌خوابند، و می‌آشامند. این تکامل بزرگ، بهشت نیست، اما پیش درآمد والای کرات الهی صعود بهشتی است.

در یک کرهٔ نرمال مدتها است که برازندگی بیولوژیک نوع انسان در طول ادوار پس از آدم به حد بالایی رسیده است. و اکنون از دوره به دوره در سراسر اعصار تثبیت شده تکامل فیزیکی انسان ادامه می‌یابد. هم بینایی و هم شنوایی وسعت می‌یابد. تا این هنگام تعداد جمعیت ثابت شده است. تولید مثل مطابق نیازهای سیاره‌ای و عطایای ذاتی ارثی تحت قاعده در می‌آید: انسانها در یک سیاره در طول این عصر به پنج تا ده گروه تقسیم می‌شوند، و گروههای پایین‌تر مجازند فقط به اندازهٔ نصف گروه بالاتر تولید مثل کنند. بهبود مداوم چنین نژاد باعظمتی در سراسر عصر نور و حیات به اندازهٔ زیاد یک امر تولید مثل انتخابی آن تیره‌های نژادی است که کیفیتهای برتری با طبیعت اجتماعی، فلسفی، کیهانی، و معنوی به نمایش می‌گذارند.

تنظیم کنندگان مثل اعصار تکاملی پیشین به آمدن ادامه می‌دهند، و به تدریج که اعصار می‌گذرند، این انسانها به طور فزاینده قادرند با قطعهٔ پدر که در آنها ساکن است دست به مشارکت ربانی زنند. در طول مراحل آغازین و پیش معنویِ توسعه، ارواح یاور ذهن هنوز کار می‌کنند. به تدریج که ادوار پی در پی حیات تثبیت شده تجربه می‌شوند، روح‌القدس و خدمت فرشتگان حتی مؤثرترند. در چهارمین مرحلهٔ نور و حیات به نظر می‌رسد انسانهای پیشرفته ارتباط قابل ملاحظهٔ محسوسی با حضور روحیِ روح استاد قلمرو ابرجهان مربوطه تجربه می‌نمایند، در حالی که فلسفهٔ چنین دنیایی روی تلاش برای درک الهامات جدیدی از خداوند متعال متمرکز است. بیش از نیمی از ساکنان بشری در سیارات این رستهٔ پیشرفته، انتقال به حالت مورانشیا را از میان زندگان تجربه می‌نمایند. لذا، ”چیزهای کهنه سپری می‌شوند. بنگرید، کلیهٔ چیزها نو می‌شوند.“

ما تصور می‌کنیم که تا پایان پنجمین مرحلهٔ عصر نور و حیات، تکامل فیزیکی به توسعهٔ کامل خود دست یافته است. ما مشاهده می‌کنیم که سرحدات فوقانی توسعهٔ روحی که به ذهن در حال

تکامل بشری مربوط است، به وسیلهٔ سطح پیوند با تنظیم کنندهٔ مربوط به ارزشهای توأم مورانشیا و معانی کیهانی تعیین می‌شوند. اما در رابطه با خرد: در حالی که به راستی نمی‌دانیم، حدس می‌زنیم که برای تکامل عقلانی و نیل به خرد هرگز نمی‌تواند حدی وجود داشته باشد. در کره‌ای که در مرحلهٔ هفتم قرار دارد خرد می‌تواند پتانسیلهای مادی را به انتها رساند، به بینش موتا وارد شود و حتی نهایتاً شکوه اَبسونایت را برای نخستین بار تجربه نماید.

ما مشاهده می‌کنیم که در این کرات بسیار تکامل یافته و دیرپای مرحلهٔ هفتم موجودات بشری پیش از رفتن به دنیای بعد، زبان جهان محلی را به طور کامل فرا می‌گیرند. و من از تعداد بسیار اندکی از سیارات بسیار قدیمی دیدار کرده‌ام که در آنها اَبَدانتِرها به انسانهای کهنسالتر زبان ابرجهان را آموزش می‌دادند. و در این کرات من تکنیکی را که از طریق آن شخصیتهای اَبسونایت حضور پایان دهندگان را در معبد مورانشیا آشکار می‌سازند مشاهده کرده‌ام.

این داستان هدف شکوهمند تلاش انسان در کرات تکاملی است. و این تماماً حتی پیش از آن که موجودات بشری به دوران زندگانی مورانشیای خود وارد شوند رخ می‌دهد. تمامی این رخداد باشکوه توسط انسانهای مادی در کرات مسکونی قابل دستیابی است. این اولین مرحله از آن مسیر بی‌پایان و غیرقابل فهم صعود به بهشت و نیل به ربانیت است.

اما آیا ممکن است تصور کنید که اکنون از کراتی که مدتها از وجود آنها در هفتمین دورهٔ استقرار در نور و حیات می‌گذرد چه نوع انسانهای تکاملی برمی‌خیزند؟ این قسم انسانها هستند که به منظور شروع نمودن دورهٔ زندگانی فرازگرایانهٔ خود به کرات مورانشیای پایتخت جهان محلی رهسپار می‌شوند.

اگر انسانهای یورنشیای پریشان فقط می‌توانستند یکی از این کرات پیشرفته‌تر را که مدتها است در نور و حیات استقرار یافته‌اند مشاهده کنند، دیگر هیچگاه حکمت طرح تکاملی آفرینش را زیر سؤال نمی‌بردند. اگر پیشرفت ابدی مخلوق در آینده وجود نداشت، هنوز دستیابیهای متعالی تکاملی نژادهای انسانی در چنین کرات تثبیت شدهٔ برخوردار از نیل کمال یافته به قدر کافی آفرینش انسان را در کرات زمان و فضا توجیه می‌کرد.

ما اغلب به فکر فرو می‌رویم: اگر جهان بزرگ باید در نور و حیات استقرار یابد، آیا سرنوشت انسانهای فراز یابندهٔ کامل هنوز بودن در سپاه نهایت است؟ لیکن ما نمی‌دانیم.

7- مرحلهٔ اول یا مرحلهٔ سیاره‌ای

این دوره از ظهور معبد مورانشیا در ستاد مرکزی جدید سیاره‌ای تا زمان استقرار تمامی سیستم در نور و حیات امتداد می‌یابد. این عصر به وسیلهٔ پسران آموزگار تثلیث در پایان مأموریتهای پی در پی آنها در کره، هنگامی که پرنس سیاره‌ای با حکم و حضور شخصی پسر اعطایی بهشتی آن

کره به رتبهٔ فرمانروای سیاره‌ای ارتقا می‌یابد، افتتاح می‌شود. مقارن با آن، پایان دهندگان شرکت فعال خود را در امور سیاره‌ای آغاز می‌کنند.

برای موجودات خارجی و مرئی، حکمرانان واقعی یا مدیران چنین کرهٔ استقرار یافته در نور و حیات پسر و دختر ماتریال، آدم و حوای سیاره‌ای می‌باشند. پایان دهندگان نامرئی هستند. پرنس فرمانروا نیز به جز هنگام بودن در معبد مورانشیا نامرئی است. بدین ترتیب رهبران واقعی و عملی رژیم سیاره‌ای پسر و دختر ماتریال هستند. اطلاع از این ترتیبات است که به ایدهٔ پادشاهان و ملکه‌ها در سراسر سرزمینهای جهان اعتبار بخشیده است. و پادشاهان و ملکه‌ها تحت این شرایط ایده‌آل موفقیت بزرگی هستند، یعنی هنگامی که کره می‌تواند به شخصیتهای والایی فرمان دهد که باز از سوی فرمانروایانی والاتر ولی نادیدنی عمل کنند.

هنگامی که کرهٔ شما به چنین عصری می‌رسد، بدون شک ماکی ونتا ملک صادق که اکنون قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا است، جای فرمانروای سیاره‌ای را اشغال خواهد کرد. و مدتها است در جروسم گمان این می‌رود که او با یک پسر و دختر آدم و حوای یورنشیا که اکنون در ایدنشیا تحت سرپرستی والامرتبه‌های نُرلاشیادک نگاهداری می‌شوند همراه خواهد بود. این فرزندان آدم ممکن است در همکاری با ملک صادقِ حکمران در یورنشیا اینطور خدمت کنند، زیرا آنها تقریباً 37/000 سال پیش در هنگامی که بدنهای مادی خود را در یورنشیا در آمادگی برای انتقال به ایدنشیا تسلیم کردند، از نیروی تولید مثل محروم گشتند.

این عصر تثبیت شده همچنان تداوم دارد تا این که هر سیارهٔ مسکونی در سیستم به دورهٔ ثبات دست یابد. و سپس، هنگامی که جوانترین کره — آخرین کره‌ای که به نور و حیات دست می‌یابد — برای هزار سال به وقت سیستم چنین ثباتی را تجربه نمود، تمامی سیستم به وضعیت ثبات یافته وارد می‌شود و تک تک کرات به دورهٔ سیستمیِ عصر نور و حیات داخل می‌شوند.

8- مرحلهٔ دوم یا مرحلهٔ سیستم

هنگامی که کل یک سیستم در حیات استقرار می‌یابد، یک نوع جدیدی از دولت افتتاح می‌شود. فرمانروایان سیاره‌ای، اعضای انجمن سیستم می‌شوند، و این گروه جدید مدیریت که تحت وتو پدران کوکبه قرار دارد مرجع عالی قدرت است. چنین سیستمی از کرات مسکونی عملاً خودمختار می‌شود. مجمع قضایی سیستم در کرهٔ ستاد مرکزی برقرار می‌شود، و هر سیاره ده نمایندهٔ خود را به آنجا اعزام می‌دارد. دادگاهها اکنون در پایتختهای سیستمها برقرار می‌شوند، و فقط استینافها به ستاد مرکزی جهان برده می‌شوند.

با تثبیت سیستم نگاهبان تعیین شده، نمایندهٔ رئیس عالی اجرایی ابرجهان، مشاور داوطلب دیوان عالی سیستم و مسئول عملی مجمع قضایی جدید می‌شود.

بعد از تثبیت تمامی سیستم در نور و حیات، حکمرانان سیستم دیگر آمد و رفت نمی‌کنند. چنین حکمرانی برای همیشه در رأس سیستم خود باقی می‌ماند. معاونان حکمرانان مثل اعصار پیش به تعویض ادامه می‌دهند.

در طول این دورهٔ ثبات، برای اولین بار میدسونایتیها برای کار به عنوان مشاور برای مجامع قضایی و ناصح برای محکمات داوری از کرات ستاد مرکزی جهان که در آنها موقتاً اقامت داشتند می‌آیند. این میدسونایتیها همچنین تلاش می‌کنند معانی موتای جدیدی با ارزش متعالی را در داخل کارهای آموزشی که به طور مشترک با پایان دهندگان برپا می‌کنند جای دهند. آنچه را که فرزندان ماتریال به طور بیولوژیک برای نژادهای انسانی انجام دادند، مخلوقات میدسونایت اکنون برای این انسانهای متحد و جلال یافته در قلمروهای پیوسته پیش روندهٔ فلسفه و فکر معنویت یافته به انجام می‌رسانند.

در کرات مسکونی پسران آموزگار همکاران داوطلب پایان دهندگان می‌شوند، و همچنین همین پسران آموزگار، بعد از این که تمامی یک سیستم در نور و حیات استقرار یافت، در هنگامی که کرات قصر دیگر به عنوان کرات ناهمسان پذیرشی به کار گرفته نمی‌شوند، پایان دهندگان را به آن کرات همراهی می‌کنند. حداقل این امر تا زمانی که تمامی کوکبه بدین صورت تکامل یافت صدق می‌کند. اما گروههایی که تا آن حد پیشرفت کرده باشند در نبادان وجود ندارد.

ما اجازه نداریم نوع کار پایان دهندگان را که این کراتِ دوباره وقف شدهٔ قصر را سرپرستی خواهند کرد برملا سازیم. با این وجود شما آگاهی یافته‌اید که در سراسر جهانها انواع مختلف مخلوقات هوشمندی وجود دارند که در این روایات توصیف نشده‌اند.

و اکنون، به تدریج که سیستمها به واسطهٔ پیشرفت کرات تشکیل دهندهٔ آن یک به یک در نور استقرار می‌یابند، زمانی می‌رسد که آخرین سیستم در یک کوکبهٔ مشخص به ثبات دست می‌یابد، و سرپرستان جهان — پسر استاد، اتحاد ایامها، و ستارهٔ تابان و بامداد — به پایتخت کوکبه وارد می‌شوند تا والامرتبه‌ها را فرمانروایان مطلق خانوادهٔ به تازگی کمال یافتهٔ یکصد سیستم تثبیت شدهٔ کرات مسکونی اعلام دارند.

9- مرحلهٔ سوم یا مرحلهٔ کوکبه

یگانگی یک کوکبهٔ تمام از سیستمهای تثبیت شده با تقسیمات جدید اتوریتهٔ اجرایی و تنظیمات مجدد بیشتر حکومت جهان توأم است. این دوره شاهد کمال پیشرفته در هر کرهٔ مسکونی می‌باشد، اما به طور ویژه به واسطهٔ تنظیمات مجدد در ستاد مرکزی کوکبه، و نیز تغییر آشکار روابط با مدیریت سیستم و دولت جهان محلی، هر دو، تعیین ویژگی می‌شود. در طول این عصر بسیاری از فعالیتهای کوکبه و جهان به پایتختهای سیستمها منتقل می‌شوند، و نمایندگان ابرجهان روابط جدید و صمیمانه‌تری را با فرمانروایان سیاره‌ای، سیستم، و جهان به عهده می‌گیرند.

مقارن با این روابط جدید، برخی سرپرستان ابرجهان خود را به عنوان مشاوران داوطلب برای پدران والامرتبه در پایتختهای کواکب مستقر می‌سازند.

هنگامی که یک کوکبه بدین گونه در نور استقرار می‌یابد، کارکرد قضایی متوقف می‌شود، و به جای آن مجلس حکمرانان سیستم که ریاست آن را والامرتبه‌ها به عهده دارند به کار می‌پردازد. اکنون برای اولین بار، چنین گروههای اداری در اموری که به روابط هاونا و بهشت مربوط می‌شود به طور مستقیم با دولت ابرجهان برخورد می‌کنند. در غیر این صورت ارتباط کوکبه با جهان محلی مثل سابق باقی می‌ماند. یونیویتیشیاها مرحله به مرحله در حیاتِ ثبات یافته به ادارهٔ کرات مورانشیای کوکبه ادامه می‌دهند.

به تدریج که اعصار طی می‌شوند، پدران کوکبه کارکردهای ریز اداری یا مدیریت را که سابقاً در ستاد مرکزی جهان متمرکز بود بیشتر و بیشتر به عهده می‌گیرند. تا هنگام دستیابی به ششمین مرحلهٔ ثبات، این کواکب یگانه شده به موقعیت خودمختاری تقریباً کامل دست یافته‌اند. ورود به هفتمین مرحلهٔ ثبات بدون شک شاهد ترفیع این حکمرانان به مقام رفیعی که با نامشان، والامرتبه‌ها، نمایان است خواهد بود. کواکب در آن هنگام از هر نظر مستقیماً با فرمانروایان ابرجهان سر و کار خواهند داشت، در حالی که دولت جهان محلی بسط خواهد یافت تا مسئولیتهای وظایف جهان بزرگ جدید را به عهده گیرد.

10- مرحلهٔ چهارم یا مرحلهٔ جهان محلی

هنگامی که یک جهان در نور و حیات استقرار می‌یابد، فوراً در داخل مدارهای تثبیت شدهٔ ابرجهان قرار می‌گیرد، و قدمای ایامها برقراری *شورای عالی اتوریتهٔ نامحدود* را اعلام می‌دارند. این گروه جدید مدیریت شامل یکصد مؤمن ایامها که ریاست آن را اتحاد ایامها به عهده دارد می‌باشد، و اولین عمل این شورای عالی به رسمیت شناختن حاکمیت مداوم پسر استاد آفریننده است.

حکومت جهان تا جایی که به جبرئیل و پدر ملک صادق مربوط است کاملاً تغییر نیافته باقی می‌ماند. این شورا که از اتوریتهٔ نامحدود برخوردار است عمدتاً درگیر مشکلات جدید و شرایط جدیدی که ناشی از وضعیت پیشرفتهٔ نور و حیات است می‌باشد.

بازرس همکار اکنون برای تشکیل *سپاه ثبات جهان محلی* کلیهٔ نگاهبانان برگمارده را بسیج می‌کند و از پدر ملک صادق درخواست می‌کند سرپرستی آن را با وی تقسیم نماید. و اکنون، برای اولین بار، یک گروه از ارواح الهام یافتهٔ تثلیث به خدمت اتحاد ایامها تخصیص می‌یابند.

استقرار تمامی یک جهان محلی در نور و حیات تنظیم مجدد ژرفی را از تک تک کرات مسکونی تا ستاد مرکزی جهان در کل طرح مدیریت موجب می‌شود. روابط جدید تا کواکب و

سیستمها گسترش می‌یابد. روح مادر جهان محلی روابط ارتباطی جدیدی با روح استاد ابرجهان تجربه می‌کند، و جبرئیل در مواقعی که پسر استاد از کرهٔ ستاد مرکزی غایب است با قدمای ایامها تماس مستقیم برقرار می‌نماید.

در طول این عصر و اعصار متعاقب، پسران مجیستریال به عنوان داوران اعطایی به کار ادامه می‌دهند، ضمن این که یکصد تن از این پسران آوُنال بهشت، شورای جدید بالای ستارهٔ تابان و بامداد را در پایتخت جهان تشکیل می‌دهند. بعدها، و بنا به تقاضای فرمانروایان سیستم، یکی از این پسران مجیستریال، مشاور عالی ساکن کرهٔ ستاد مرکزی هر سیستم محلی می‌شود تا این که هفتمین مرحلهٔ یگانگی به دست آید.

در طول این دوره پسران آموزگار تثلیث نه فقط برای فرمانروایان سیاره‌ای مشاوران داوطلب هستند بلکه در گروههای سه‌تایی به طور مشابه به پدران کوکبه خدمت می‌کنند. و سرانجام این پسران جای خود را در جهان محلی پیدا می‌کنند، زیرا در این هنگام آنها از حوزهٔ اختیار آفرینش محلی برداشته شده و به خدمت شورای عالی اتوریتهٔ نامحدود گمارده می‌شوند.

اکنون برای اولین بار سپاه پایان دهندگان حوزهٔ اختیارات یک مرجع مسئول خارج از بهشت، شورای عالی، را به رسمیت می‌شناسد. پیش از این پایان دهندگان هیچ مدیریتی را در این سوی بهشت به رسمیت نمی‌شناختند.

پسران آفریننده چنین جهانهای ثبات یافته بیشتر اوقات خود را در بهشت و کرات مربوط به آن و در رهنمود دادن به گروههای بیشمار پایان دهنده که در سراسر آفرینش محلی خدمت می‌کنند می‌گذرانند. بدین طریق شخص میکائیل یک رابطهٔ برادرانهٔ کاملتری با انسانهای جلال یافتهٔ پایان دهنده خواهد یافت.

حدس و گمان پیرامون کارکرد این پسران آفریننده در رابطه با جهانهای بیرونی که اکنون در پروسهٔ تجمع مقدماتی هستند کاملاً بیهوده است. به دنبال دستیابی به این چهارمین مرحلهٔ توسعه، پسر آفریننده از نظر اداری آزاد می‌شود. خادم الهی به طور گام به گام خدمت روحانی خود را با خدمت روح استاد ابرجهان و روح بیکران ادغام می‌نماید. به نظر می‌رسد یک رابطهٔ جدید و متعالی میان پسر آفریننده، روح آفرینشگر، ستارگان عصر، پسران آموزگار، و سپاه پیوسته فزایندهٔ پایان دهندگان به وجود می‌آید.

اگر میکائیل روزی نبادان را ترک کند، بدون شک جبرئیل سرپرست اصلی و پدر ملک صادق دستیار وی خواهد شد. در عین حال به کلیهٔ رسته‌های دائم شهروندی دائم مثل فرزندان ماتریال، یونیویتیشیاها، میدسونایتیها، سوسِیشیاها و انسانهای با روح پیوند یافته رتبهٔ جدیدی داده خواهد شد. اما تا زمانی که تکامل ادامه می‌یابد، سرافیمها و فرشتگان اعظم در ادارهٔ جهان مورد نیاز خواهند بود.

با این وجود ما در رابطه با دو جنبهٔ حدسیات خود خشنود هستیم: اگر تقدیر پسران آفریننده، بودن در جهانهای بیرونی است، بدون شک خادمان الهی با آنها همراه خواهند بود. ما به همین اندازه مطمئن هستیم که ملک صادقها همراهی خویش را با جهانهای مبدأشان حفظ خواهند نمود. ما معتقدیم که سرنوشت ملک صادقها بر این است که نقشهای پرمسئولیت پیوسته فزاینده‌ای در دولت و ادارهٔ جهان محلی ایفا کنند.

11- مراحل ناحیهٔ فرعی و اصلی

ناحیه‌های فرعی و اصلی ابرجهان مستقیماً در طرح استقرار در نور و حیات به حساب آورده نمی‌شوند. چنین پیشرفت تکاملی به عنوان یک واحد عمدتاً به جهان محلی مربوط می‌شود و فقط اجزای یک جهان محلی را درگیر می‌سازد. یک ابرجهان فقط زمانی در نور و حیات استقرار می‌یابد که کلیهٔ اجزای جهانهای محلی آن بدین گونه کمال یابند. اما حتی یکی از هفت ابرجهان نیز به آن سطح پیشرفت که حتی نزدیک به این باشد دست نیافته است.

عصر ناحیهٔ فرعی. تا جایی که با مشاهده می‌توان پی برد، مرحلهٔ پنجم یا مرحلهٔ ناحیهٔ فرعی ثبات به طور ویژه به وضعیت فیزیکی و به استقرار هماهنگ یکصد جهان محلیِ به هم پیوسته در مدارهای تثبیت شدهٔ ابرجهان مربوط است. ظاهراً جز مراکز نیرو و همکاران آنها هیچکس در این صف‌بندیهای مجدد آفرینش مادی درگیر نیست.

عصر ناحیهٔ اصلی. در رابطه با ششمین مرحله یا ثبات ناحیهٔ اصلی، فقط می‌توانیم حدس بزنیم، زیرا هیچیک از ما شاهد چنین واقعه‌ای نبوده‌ایم. با این وجود می‌توانیم چیز زیادی را پیرامون بازتنظیمات اداری و سایر تنظیماتی که احتمالاً با چنین وضعیت پیشرفتهٔ کرات مسکونی و گروه‌بندیهای جهانی آنها همراه خواهد بود بدیهی پنداریم.

چون وضعیت ناحیهٔ فرعی به تعادل هماهنگ فیزیکی مربوط است، ما چنین استنباط می‌کنیم که یگانگی ناحیهٔ اصلی به برخی سطوح جدید نیل عقلانی، و احتمالاً دستیابیهای پیشرفته در تحقق عالی خرد کیهانی مربوط خواهد بود.

ما در رابطه با بازتنظیماتی که احتمالاً ملازم با تحقق سطوح دست نیافتهٔ پیشرفت تکاملی در آن هنگام می‌باشد به نتایجی دست می‌یابیم. این نتیجه‌گیری از طریق مشاهدهٔ نتایج چنین پیشرفتهایی در تک تک کرات و در تجارب تک تک انسانهایی که در این کرات قدیمی‌تر و بسیار پیشرفته زندگی می‌کنند صورت می‌پذیرد.

بگذارید روشن شود که مکانیسمهای اداری و تکنیکهای سرپرستی یک جهان یا یک ابرجهان به هیچ وجه نمی‌توانند توسعهٔ تکاملی یا پیشرفت معنوی یک سیارهٔ مسکونی منفرد و یا هر فرد انسانی را در چنین کره‌ای محدود ساخته یا کند کنند.

در برخی جهانهای قدیمی‌تر ما کراتی را می‌یابیم که در پنجمین و ششمین مرحلهٔ نور و حیات استقرار یافته‌اند و حتی تا اعماق دورهٔ هفتم امتداد یافته‌اند. سیستمهای محلی این کرات هنوز در نور استقرار نیافته‌اند. سیارات جوانتر ممکن است یگانه شدن سیستم را به تأخیر اندازند، اما این امر به هیچ وجه پیشرفت یک کرهٔ قدیمی‌تر و پیشرفته‌تر را محدود نمی‌سازد. حتی در یک کرهٔ منزوی نیز محدودیتهای محیطی نمی‌توانند از پیشرفت شخصی هر فرد انسانی ممانعت به عمل آورند. عیسی ناصری به عنوان یک انسان در میان انسانها، بیش از هزار و نهصد سال پیش شخصاً به مرتبت نور و حیات در یورنشیا دست یافت.

از طریق مشاهدهٔ آنچه در کرات تثبیت شدهٔ قدیمی به وقوع می‌پیوندد است که ما پیرامون این امر که در صورت استقرار یک ابرجهان کامل در نور چه رخ خواهد داد، به نتایج نسبتاً قابل اطمینانی دست می‌یابیم، حتی اگر قادر نباشیم رویداد ثبات هفت ابرجهان را با اطمینان خاطر مسلم پنداریم.

12- مرحلهٔ هفتم یا مرحلهٔ ابرجهان

ما نمی‌توانیم به طور قطع پیش‌بینی نماییم که در صورت استقرار یک ابرجهان در نور چه رخ خواهد داد، زیرا چنین رخدادی هرگز اتفاق نیفتاده است. از آموزشهای ملک صادقها که هرگز نقض نشده‌اند، ما استنباط می‌کنیم که تغییراتی اساسی در تمامی سازمان و حکومت هر واحد آفرینش زمان و فضا، از کرات مسکونی تا ستاد مرکزی ابرجهان، به وقوع خواهد پیوست.

به طور کلی اعتقاد ما بر این است که تعداد زیادی از پسران الحاق نیافتهٔ مخلوق - تثلیث یافته در ستادهای مرکزی و پایتختهای منطقه‌ای ابرجهانِ تثبیت شده گرد خواهند آمد. این امر ممکن است به دلیل پیش‌بینی ورود موجودات فضای خارج در مسیرشان به هاونا و بهشت در آینده باشد؛ لیکن به راستی ما نمی‌دانیم.

اگر و هنگامی که یک ابرجهان در نور و حیات استقرار یابد، ما معتقدیم که مدیران کنونی کامل مشورتی خداوند متعال گروه اداره کنندهٔ عالی در کرهٔ ستاد مرکزی ابرجهان خواهند شد. اینها شخصیتهایی هستند که قادرند با سرپرستان اَبسونایت که فوراً در ابرجهانِ تثبیت شده فعال خواهند شد به طور مستقیم تماس برقرار نمایند. اگر چه این مدیران کامل مدتها به عنوان مشاور و ناصح در واحدهای پیشرفتهٔ تکاملی آفرینش عمل کرده‌اند، مسئولیتهای اداری را به عهده نمی‌گیرند، تا این که ایزد متعال از اتوریتهٔ تام برخوردار گردد.

مدیران کامل متعال که به طور گسترده‌تری در طول این دوره عمل می‌کنند، متناهی، اَبسونایت، غائی، یا نامتناهی نیستند؛ آنها متعالی *هستند* و فقط خداوند متعال را نمایندگی می‌کنند. آنها تجسم تعالی زمان - فضا هستند و از این رو در هاونا عمل نمی‌کنند. آنها فقط به عنوان یگانه سازان متعال عمل می‌کنند. آنها ممکن است در تکنیک بازتاب جهان درگیر باشند، ولی ما مطمئن نیستیم.

هیچیک از ما درکی قانع کننده در رابطه با این که در صورت استقرار کامل جهان بزرگ (هفت ابرجهان آنطور که به هاونا وابسته‌اند) در نور و حیات چه رخ خواهد داد ندارد. آن رویداد از زمان ظهور جهان مرکزی بدون شک ژرف‌ترین واقعه در تاریخ ابدیت خواهد بود. کسانی هستند که معتقدند خود ایزد متعال از راز هاونا بیرون خواهد آمد و شخص روحی خود را پوشش خواهد داد و به عنوان فرمانروای توانمند و تجربی آفرینشهای کمال یافتهٔ زمان و فضا در ستاد مرکزی ابرجهان هفتم سکنی خواهد گزید. لیکن به راستی ما نمی‌دانیم.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به شورای فرشتگان اعظم در یورنشیا گمارده شده.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 56

وحدت جهانی

خداوند یگانگی است. الوهیت در سراسر جهان هماهنگ است. جهان جهانها یک مکانیسم عظیم یکپارچه است که توسط یک ذهن بیکران به گونه‌ای مطلق کنترل می‌شود. قلمروهای فیزیکی، عقلانی، و روحی آفرینش جهانی به طور الهی به هم مرتبطند. کامل و ناکامل به راستی با هم ارتباط دارند، از این رو مخلوق متناهی تکاملی می‌تواند در تبعیت از فرمان پدر جهانی به بهشت صعود کند: "کامل باشید، حتی آنگونه که من کامل هستم."

سطوح متنوع آفرینش تماماً در طرحها و مدیریت آرشیتکتهای جهان بنیادین یگانه‌اند. برای اذهان محدود انسانهای زمان و فضا، ممکن است جهان مشکلات و وضعیتهای بسیاری عرضه دارد که ظاهراً نمایانگر ناموزونی و نشانگر فقدان هماهنگی مؤثر است. اما از میان ما آنهایی که قادرند گسترهٔ پهناورتری از پدیده‌های جهانی را مشاهده کنند و در این هنر کشف وحدت پایه‌ای که بنیان تنوع خلاق است و کشف یگانگی الهی که در تمامی این کارکرد تعدد گسترده است تجربهٔ بیشتری دارند، بهتر می‌توانند به مقصود الهی و یگانه‌ای که در کلیهٔ این تجلیهای چندگانهٔ انرژی خلاق جهانی نمایان است پی ببرند.

1- هماهنگی فیزیکی

آفرینش فیزیکی یا مادی، نامحدود نیست، اما به گونه‌ای کامل هماهنگ است. نیرو، انرژی، و توان وجود دارند، اما منشأ همگی آنها یکی است. هفت ابرجهان ظاهراً دوگانه‌اند؛ جهان مرکزی سه‌گانه است؛ اما ساختار بهشت یگانه است. و بهشت منبع واقعی کلیهٔ جهانهای مادی در گذشته، حال، و آینده است. اما این اشتقاق کیهانی یک رخداد *ابدیت* است. در هیچ *زمان* — گذشته، حال، یا آینده — فضا یا کیهان مادی از جزیرهٔ هسته‌ای نور بیرون نمی‌آید. بهشت به عنوان منبع کیهانی پیش از مکان و قبل از زمان عمل می‌کند؛ لذا اگر مشتقات آن از طریق مطلق کامل، مخزن غائی آنها در فضا و آشکار کننده و تنظیم کنندهٔ آنها در زمان، پدیدار نمی‌گشتند، به نظر می‌رسد در زمان و فضا یتیم می‌شدند.

مطلق کامل از جهان فیزیکی پاسداری می‌کند، در حالی که مطلق الوهیت کنترل فراگیر بدیع تمامی واقعیت مادی را برمی‌انگیزد، و هر دوی مطلقها از نظر کارکرد به وسیلهٔ مطلق جهانی

یگانه می‌شوند. این ارتباط منسجم جهان مادی می‌تواند به وسیلهٔ کلیهٔ شخصیتها — مادی، مورانشیایی، آبسونایتی، یا روحی — از طریق مشاهدهٔ واکنش جاذبهٔ تمامی واقعیت اصیل مادی نسبت به جاذبهٔ متمرکز در بهشت تحتانی به بهترین نحو درک شود.

یکپارچگی جاذبه، جهانی و تغییرناپذیر است. واکنش انرژی خالص نیز جهانی و غیرقابل گریز است. انرژی خالص (نیروی آغازین) و روح خالص کاملاً نسبت به جاذبه از پیش واکنشمند هستند. این نیروهای نخستین که ذاتی مطلقها هستند، شخصاً توسط پدر جهانی کنترل می‌شوند. لذا تمامی جاذبه در وجود شخصی پدر بهشتی که حاوی انرژی خالص و روح خالص است و در منزلگاه فوق مادی او متمرکز است.

انرژی خالص نیای تمامی واقعیات نسبی کنشگر و غیرروحی است، در حالی که روح خالص پتانسیل کنترل فراگیر الهی و راهنمای کلیهٔ سیستمهای اولیهٔ انرژی است. و این واقعیات که صور گوناگون آن در سراسر فضا نمایان است و در حرکات زمان مشاهده می‌شود هر دو در شخص پدر بهشتی متمرکزند. آنها در او یکی هستند — باید یگانه شوند — زیرا خداوند یکی است. شخصیت پدر مطلقاً یگانه است.

در طبیعت نامتناهیِ خداوندِ پدر هرگز نمی‌تواند دوگانگی واقعیت همچون فیزیکی و روحی وجود داشته باشد. اما در لحظه‌ای که ما از سطوح نامتناهی و واقعیت مطلق ارزشهای شخصی پدر بهشتی نظر برمی‌افکنیم، وجود این دو واقعیت را مشاهده می‌کنیم و پی می‌بریم که آنها نسبت به حضور شخصی او به طور کامل واکنش نشان می‌دهند. کلیهٔ چیزها در او بقا دارند.

در لحظه‌ای که شما از مفهوم مطلق شخصیت بیکران پدر بهشتی دور می‌شوید، باید ذهن را به صورت تکنیک اجتناب ناپذیر یگانه‌ساز جدایی پیوسته عریض شوندهٔ این جلوه‌های دوگانهٔ شخصیت اولیهٔ یکتای آفریننده، اولین منبع و مرکز — من هستم — در جهان پندارید.

2- وحدت عقلانی

اندیشه - پدر، در کلام - فرزند، تجلی روحی می‌یابد و از طریق بهشت در جهانهای پراکندهٔ مادی به بسط واقعیت دست می‌یابد. جلوه‌های روحی پسر جاودان از طریق عملکردهای روح بیکران با سطوح مادی آفرینش مرتبطند. از طریق خدمت روح - واکنشیِ ذهنیِ روح بیکران و در اعمال هدایت کنندهٔ فیزیکی - ذهنی او، واقعیات روحی الوهیت و اثرات مادی الوهیت، یکی با دیگری مرتبطند.

ذهن عطیهٔ کنشگرانهٔ روح بیکران است. از این رو به طور بالقوه نامتناهی و اعطای آن جهانی است. اندیشهٔ آغازین پدر جهانی در ابرازی دوگانه جاودانه می‌شود: جزیرهٔ بهشت و الوهیت برابر او، پسر روحی و جاودان. چنین دوگانگیِ واقعیت جاودانه خدای ذهن، روح بیکران، را اجتناب ناپذیر می‌سازد. ذهن کانال ضروری ارتباطی میان واقعیات روحی و مادی است. مخلوق

مادی تکاملی فقط از طریق خدمت روحانی ذهن می‌تواند روح ساکن در خود را درک کند و بفهمد.

این ذهن بیکران و جهانی در جهانهای زمان و فضا به عنوان ذهن کیهانی مورد خدمت روحانی واقع می‌شود و گر چه از خدمت ابتدایی ارواح یاور تا ذهن والای رئیس اجرایی یک جهان امتداد می‌یابد، این ذهن کیهانی در سرپرستی هفت روح استاد، که به نوبهٔ خود با ذهن متعالی زمان و فضا هماهنگ هستند و به طور کامل با ذهن سراسر در بر گیرندهٔ روح بیکران همبسته‌اند، به طور مکفی یگانه است.

3- یگانگی معنوی

همینطور که جاذبهٔ جهانی ذهن در حضور بهشتی شخصی روح بیکران متمرکز است، به همین ترتیب جاذبهٔ جهانی روحی نیز در وجود بهشتی شخصی پسر جاودان تمرکز یافته است. پدر جهانی یکی است، اما برای زمان و فضا، او در پدیدهٔ دوگانهٔ انرژی خالص و روح خالص آشکار می‌شود.

واقعیات بهشتی روحی نیز یکی هستند، اما در سراسر موقعیتها و روابط زمان و فضا این روح واحد در پدیدهٔ دوگانهٔ شخصیتهای روحی و تجلیهای پسر جاودان و شخصیتهای روحی و تأثیرات روح بیکران و مخلوقات مربوطه آشکار می‌شود. و باز یک موجود سوم — اجزای روحی خالص — وجود دارد، اعطای تنظیم کنندگان فکری و سایر وجودهای روحی توسط پدر که پیش شخصی هستند.

صرف نظر از این که شما در چه سطحی از فعالیتهای جهانی به پدیده‌های روحی برخورد کنید یا با موجودات روحی تماس برقرار کنید، ممکن است بدانید که آنها همگی از خداوندی که روح است از طریق خدمت روحانی پسر روح و روح بیکرانِ ذهن سرچشمه یافته‌اند. و این روح پراکنده، همینطور که از ستادهای مرکزی جهانهای محلی فرستاده می‌شود، در کرات تکاملی زمان به عنوان یک پدیده عمل می‌نماید. روح‌القدس و روح حقیقت به همراه خدمت روحانی ارواح یاور ذهن از این پایتختهای پسران آفریننده به سوی سطوح پایین‌تر و در حال تکامل اذهان مادی می‌آیند.

در حالی که ذهن در سطح ارواح استاد در ارتباط با ایزد متعال یگانه‌تر است، و همینطور که ذهن کیهانی در تبعیت از ذهن مطلق چنین است، خادمان روحی برای کرات در حال تکامل به گونه‌ای مستقیم‌تر در شخصیتهایی که ساکن ستادهای مرکزی جهانهای محلی هستند و در اشخاص خادمان الهیِ مسئول یگانه‌اند. خادمان الهی به نوبهٔ خود تقریباً به طور کامل با مدار بهشتی جاذبهٔ پسر جاودان که در آن یگانگی نهایی کلیهٔ جلوه‌های زمان و فضا رخ می‌دهد همبسته‌اند.

وجود کامل شدهٔ مخلوق می‌تواند از طریق پیوند ذهن خودآگاه با جزئی از عطیهٔ روحی پیش تثلیثِ یکی از اشخاص تثلیث بهشتی به دست آید، حفظ شود، و جاودانه شود. ذهن انسانی، آفرینش پسران و دختران پسر جاودان و روح بیکران است، و هنگامی که با تنظیم کنندهٔ فکر فرستاده از سوی پدر پیوند یابد، در عطیهٔ سه‌گانهٔ روحی قلمروهای تکاملی سهیم می‌شود. اما این سه تجلی روحی به طور کامل در پایان دهندگان وحدت می‌یابند، حتی آنطور که در ابدیت در وجود جهانی من هستم، پیش از این که او پدر جهانی پسر جاودان و روح بیکران شود، اینطور یگانه بودند.

روح باید همیشه و نهایتاً در تجلی، سه‌گانه و در تحقق نهایی، در تثلیث یگانه شود. روح از طریق یک ابراز سه‌گانه از یک منبع سرچشمه می‌یابد، و در نهایت باید در آن یگانگی الهی که در پیدا نمودن خداوند تجربه می‌شود — یگانگی با ربانیت — در ابدیت و از طریق خدمت روحانی ذهن کیهانیِ ابراز نامتناهیِ کلام جاودانهٔ اندیشهٔ جهانیِ پدر به تحقق کامل نائل شود و می‌شود.

4- یگانگی شخصیت

پدر جهانی یک شخصیت الهی یگانه است؛ لذا کلیهٔ فرزندان فراز یابندهٔ او که از طریق نیروی فزایندهٔ واجهشی تنظیم کنندگان فکر به بهشت منتقل می‌شوند، پیش از رسیدن به هاونا به همین ترتیب شخصیتهایی یگانه خواهند شد. تنظیم کنندگان فکر در تبعیت از فرمان پدر از بهشت می‌آیند تا در انسانهای مادی سکنی گزینند.

شخصیت به طور ذاتی درصدد این است که تمامی اجزای واقعیت را یگانه سازد. شخصیت بیکران اولین منبع و مرکز، پدر جهانی، همهٔ هفت مطلقهای تشکیل دهندهٔ بیکرانی را یگانه می‌سازد، و شخصیت انسان فانی که یک عطیهٔ بی‌نظیر و مستقیم پدر جهانی است به همین ترتیب پتانسیل متحد کنندهٔ عوامل تشکیل دهندهٔ مخلوق انسانی را دارا می‌باشد. این چنین خلاقیتِ یگانه‌سازِ تمامی شخصیتهای مخلوق، یک علامت تولد منبع والا و بی‌نظیر آن می‌باشد و بیشتر نشان دهندهٔ تماس مداوم آن با همین منبع از طریق مدار شخصیت است که به وسیلهٔ آن شخصیت مخلوق با پدر کلیهٔ شخصیتها در بهشت تماس مستقیم و مداوم برقرار می‌سازد.

به رغم این که خداوند از قلمروهای هفتگانه با طی تعالیت و غائیت تا خداوند مطلق، متجلی می‌شود، مدار شخصیت که در بهشت و شخص خداوند پدر متمرکز است، تا جایی که به کلیهٔ شخصیتهای مخلوق در تمامی سطوح وجود هوشمند و در قلمرو تمامی جهانهای کامل، کمال یافته، و در حال کمال مربوط می‌شود، برای یگانگی تمام عیار و کامل کلیهٔ این جلوه‌های گوناگون شخصیت الهی تدارک می‌بیند.

در حالی که خداوند برای جهانها و در جهانها همهٔ آن چیزهایی است که ما تصویر کرده‌ایم، با این وجود، برای شما و برای کلیهٔ سایر مخلوقات خداشناس او یکی است، پدر شما و پدر آنها. خداوند نمی‌تواند برای شخصیت جمع باشد. خداوند برای هر یک از مخلوقاتش پدر است، و برای هر فرزندی عملاً غیرممکن است بیش از یک پدر داشته باشد.

از نظر فلسفی، کیهانی، و در رابطه با سطوح و مکانهای ناهمسانِ آشکارسازی، شما می‌توانید و الزاماً باید به کارکرد الوهیتهای دوگانه پی ببرید و وجود تثلیثهای جمعی را بدیهی پندارید. اما در تجربهٔ پرستشیِ تماس شخصیِ هر شخصیت پرستش کننده در سراسر جهان بنیادین خداوند یکی است؛ و آن الوهیت یگانه و شخصی، والدهٔ بهشتی ما، خداوند پدر، اعطا کننده، نگاهدارنده، و پدر کلیهٔ شخصیتها، از انسان فانی در کرات مسکونی تا پسر جاودان در جزیرهٔ مرکزی نور است.

5- یگانگی الوهیت

وحدانیت، تقسیم ناپذیری الوهیت بهشت، بر مبنای واقعیت و مطلق است. سه شخصیت‌یابی جاودانهٔ الوهیت وجود دارد: پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران. اما در تثلیث بهشت آنها *در واقع* یک الوهیت، نامجزا و تقسیم ناپذیرند.

از سطح اولیهٔ بهشت - هاونای واقعیتِ موجود، دو سطح زیر مطلق متمایز گشته‌اند و در نتیجهٔ آن پدر، پسر، و روح در آفرینش همیاران و تابعین بیشمار شخصی درگیر گشته‌اند. و در حالی که در این رابطه نامناسب است که یگانگی الوهیتِ اَبسونایت در سطوح متعالی غائیت مورد ملاحظه قرار داده شود، شایسته است که به برخی از جوانب کارکرد یگانه‌ساز تجلیهای گوناگون شخصیت الوهیت که در آن ربانیت عملاً برای بخشهای گوناگون آفرینش و برای انواع مختلف موجودات هوشمند آشکار است نگریسته شود.

کارکرد کنونی ربانیت در ابرجهانها به صورت فعال در عملکردهای آفرینندگان متعالی — پسران آفریننده و ارواح جهانهای محلی، قدمای ایامهای ابرجهان و هفت روح استاد بهشت — نمایان است. این موجودات در بر گیرندهٔ سه سطح اول خدای هفتگانه هستند که به سمت داخل به سوی پدر جهانی راه می‌برند، و تمامی این حیطهٔ خدای هفتگانه در اولین سطح الوهیت تجربی در ایزد متعالِ در حال تکامل هماهنگ است.

در بهشت و در جهان مرکزی، یگانگی الوهیت یک واقعیت وجود است. در سراسر جهانهای در حال تکامل زمان و فضا، یگانگی الوهیت یک دستیابی است.

6- یگانه شدن الوهیت تکاملی

هنگامی که سه شخص جاودان الوهیت به صورت یک الوهیت تقسیم ناشده در تثلیث بهشت عمل می‌کنند، به یگانگی کامل دست می‌یابند. به همین ترتیب، هنگامی که می‌آفرینند، چه به طور مشترک یا به شکل جداگانه، فرزندان بهشتی آنها خصوصیت یگانهٔ ربانیت را به نمایش می‌گذارند. و این ربانی بودن در هدف که به وسیلهٔ آفرینندگان متعالی و فرمانروایان قلمروهای زمان و فضا آشکار می‌شود، به پتانسیل قدرت یگانه‌ساز استقلال تعالی تجربی می‌انجامد. این امر در حضور وحدت غیرشخصی انرژی جهان تشکیل دهندهٔ یک کشاکش واقعیت است که فقط از طریق وحدت مکفی با واقعیات تجربی شخصیت الوهیت تجربی می‌تواند حل شود.

واقعیات شخصیت ایزد متعال از الوهیتهای بهشت ناشی می‌شود و در کرهٔ پیشگام مدار بیرونی هاونا با امتیازات قدرت قادر متعال که از سوی ربانیتهای آفرینندهٔ جهان بزرگ می‌آید وحدت می‌یابد. خداوند متعال پیش از آفرینش هفت ابرجهان به عنوان یک شخص در هاونا وجود داشت، اما فقط در سطوح روحی عمل می‌کرد. تکامل توانمندی قادر تعالیت از طریق سنتز متنوع ربانیت در جهانهای در حال تکامل به یک حضور جدید توانمندی الوهیت انجامید که از طریق ذهن متعال با شخص روحانیِ متعال در هاونا هماهنگ گردید، و به طور همزمان از پتانسیل موجود در ذهن بیکرانِ روح بیکران به ذهن فعال عمل کنندهٔ ایزد متعال تبدیل گردید.

مخلوقات دارای ذهن مادی کرات تکاملی هفت ابرجهان می‌توانند یگانگی الوهیت را فقط در حالی که در این سنتز نیرو - شخصیتِ ایزد متعال تکامل می‌یابد درک کنند. در هر سطح وجود، خداوند نمی‌تواند از ظرفیت عقلانی موجوداتی که در چنین سطحی زندگی می‌کنند فراتر رود. انسان فانی باید از طریق شناخت حقیقت، قدردانی زیبایی، و پرستش نیکی، شناخت یک خدای محبت را تکامل دهد و سپس از طریق سطوح فرازگرای الوهیت به فهم متعال پیش رود. الوهیت که بدین گونه به صورت وحدت در قدرت درک شود، در آن هنگام می‌تواند برای فهم و دستیابی مخلوق در روح شخصیت یابد.

در حالی که انسانهای در حال فراز در پایتختهای ابرجهانها به درک قدرت قادر مطلق و در مدارهای بیرونی هاونا به درک شخصیت متعال دست می‌یابند، در واقع ایزد متعال را آنطور که تقدیرشان پیدا نمودن الوهیتهای بهشت است پیدا نمی‌کنند. حتی پایان دهندگان، ارواح مرحلهٔ ششم، ایزد متعال را پیدا نکرده‌اند، و تا وقتی که به وضعیت روحی مرحلهٔ هفتم دست نیافته‌اند و تا وقتی که متعال عملاً در فعالیتهای جهانهای بیرونی آینده دست به عمل نزده، او را نخواهند یافت.

اما هنگامی که فراز یابندگان پدر جهانی را به عنوان سطح هفتم خدای هفتگانه می‌یابند، به شخصیت اولین شخص *کلیهٔ* سطوح الوهیتِ روابط شخصی با مخلوقات جهان دست یافته‌اند.

7- پیامدهای جهانی تکامل

پیشرفت یکنواخت تکامل در جهانهای زمان و فضا با مکاشفات پیوسته گسترش یابندهٔ الوهیت برای کلیهٔ مخلوقات هوشمند همراه است. دستیابی به اوج پیشرفت تکاملی در یک کره، در یک سیستم، کوکبه، جهان، ابرجهان، یا در جهان بزرگ گسترش متناسب عملکرد الوهیت را به این و در این واحدهای پیشروندهٔ آفرینش اعلام می‌دارد. و هر چنین افزایش محلی درک ربانیت با پیامدهای مشخص به خوبی تعریف شدهٔ تجلی گستردهٔ الوهیت برای کلیهٔ بخشهای دیگر آفرینش همراه است. هر قلمرو جدیدِ تکاملِ تحقق یافته و کسب شده، از بهشت به سمت بیرون، در بر گیرندهٔ یک آشکارسازی جدید و بسیط از الوهیت تجربی برای جهان جهانها است.

با استقرار تدریجی اجزای تشکیل دهندهٔ یک جهان محلی در نور و حیات، خدای هفتگانه به طور فزاینده آشکار می‌شود. تکامل زمان و فضا با اولین تجلی خدای هفتگانه که در کنترل است —

همکاری پسر آفریننده و روح آفرینشگر — در یک سیاره آغاز می‌شود. با استقرار یک سیستم در نور، این ارتباط پسر و روح به حد کاملِ عملکرد می‌رسد، و هنگامی که یک کوکبهٔ تمام بدین گونه به ثبات دست می‌یابد، دومین فاز خدای هفتگانه در سراسر چنین گستره‌ای فعالتر می‌شود. تکامل تکمیل شدهٔ حکومت یک جهان محلی با معاضدتهای جدید و مستقیم‌تر ارواح استاد ابرجهان توأم است. و در این نقطه، آشکارسازی و درک پیوسته گسترش یابندهٔ خداوند متعال که ضمن عبور از میان کرات ششمین مدار هاونا در درک موجود فراز یابنده از ایزد متعال به اوج می‌رسد نیز آغاز می‌شود.

پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران، برای مخلوقات هوشمند تجلیهای وجودگرایانهٔ الوهیت هستند و لذا به طور مشابه در روابط شخصیتی با مخلوقات ذهنی و روحی سراسر آفرینش گسترش نمی‌یابند.

باید خاطر نشان نمود که انسانهای در حال فراز ممکن است مدتها پیش از آن که به طور مکفی روحی شوند و به قدر کافی آموزش یابند که به شناخت تجربی شخصی از و تماس با این الوهیتها به عنوان موجودات شخصی دست یابند، حضور غیرشخصی سطوح پیاپی الوهیت را تجربه کنند.

هر دستیابی جدید تکاملی در درون یک بخش از آفرینش، و نیز هر تهاجم جدید به فضا به وسیلهٔ تجلیهای ربانیت، با گسترش همزمان آشکارسازی عملی الوهیت در درون واحدهای در آن هنگام موجود و سابقاً سازمان یافتهٔ تمامی آفرینش توأم است. این تهاجمِ جدید کار مدیریت جهانها و واحدهای تشکیل دهندهٔ آن ممکن است همیشه به نظر نرسد دقیقاً مطابق تکنیکی که در اینجا فهرست شد انجام شود، زیرا روال کار چنین است که گروههای پیشگامِ مدیر فرستاده شوند تا راه را برای اعصار متعاقب و پی در پی کنترل فراگیر جدید سرپرستی آماده سازند. حتی خدای غائی نیز در طی اعصار بعدی استقرار یک جهان محلی در نور و حیات، کنترل فراگیر مافوق خود را بر جهانها از پیش خبر می‌دهد.

این یک واقعیت است که با استقرار تدریجیِ آفرینشهای زمان و مکان در وضعیت تکاملی، یک کارکرد جدید و کاملتر از خداوند متعال همزمان با خروج متناسب سه تجلی اولِ خداوند هفتگانه مشاهده می‌شود. اگر و هنگامی که جهان بزرگ در نور و حیات استقرار یابد، اگر خداوند متعال کنترل مستقیم این آفرینشهای زمان و مکان را به عهده گیرد، در آن صورت عملکرد آیندهٔ تجلیهای آفریننده - آفرینشگر خداوند هفتگانه چه خواهد بود؟ آیا این سازمان دهندگان و پیشگامان جهانهای زمان و فضا به منظور فعالیتهای مشابه در فضای بیرون آزاد خواهند شد؟ ما نمی‌دانیم، اما ما پیرامون این قضایا و قضایای مربوط به آن زیاد گمان پردازی می‌کنیم.

به تدریج که سرحدات الوهیت تجربی به داخل قلمروهای مطلق کامل امتداد می‌یابند، ما فعالیت خداوند هفتگانه را در طول ادوار پیشین تکاملی این آفرینشهای آینده تجسم می‌کنیم. ما در رابطه با وضعیت آیندهٔ قدمای ایامها و ارواح استاد ابرجهان همگی توافق نداریم. همچنین ما نمی‌دانیم که آیا ایزد متعال در آنجا همچون در هفت ابرجهان عمل خواهد کرد یا نه. اما ما همگی حدس

می‌زنیم که سرنوشت میکائیلها، پسران آفریننده، کار در این جهانهای بیرونی است. برخی بر این اعتقادند که اعصار آینده شاهد شکل نزدیکتری از اتحاد بین پسران آفریننده و خادمان الهی معاشر است. حتی ممکن است که چنین اتحادی از آفرینندگان به تجلی جدیدی از هویت همکار - آفریننده با طبیعتی غائی منجر شود. اما ما حقیقتاً چیزی دربارهٔ این احتمالات آیندهٔ نامکشوف نمی‌دانیم.

با این وجود ما می‌دانیم که در جهانهای زمان و فضا، خدای هفتگانه یک نزدیکی تدریجی به پدر جهانی فراهم می‌سازد، و این که این نزدیکی تکاملی به طور تجربی در خداوند متعال وحدت می‌یابد. ما می‌توانیم حدس بزنیم که چنین طرحی باید در جهانهای بیرونی حاکم شود. از سوی دیگر، انواع جدید موجودات که ممکن است روزی این جهانها را مسکونی سازند، ممکن است قادر شوند در سطوح غائی و از طریق تکنیکهای ابسونایت به الوهیت نزدیک شوند. به طور خلاصه، ما از این که چه تکنیکی از نزدیکی به الوهیت ممکن است در جهانهای آیندهٔ فضای بیرونی عملی شود کمترین ایده‌ای نداریم.

با این حال، ما چنین می‌پنداریم که ابرجهانهای کمال یافته به طریقی بخشی از دوران صعود بهشتی آن موجوداتی خواهند شد که ممکن است این آفرینشهای بیرونی را مسکونی گردانند. کاملاً محتمل است که در آن عصر آینده ما شاهد باشیم که ساکنان فضاهای بیرونی از طریق هفت ابرجهان به هاونا نزدیک شوند. این هفت ابرجهان با مساعدت یا بدون مساعدت هفت ارواح استاد توسط ایزد متعال سرپرستی خواهند شد.

8- یگانه‌ساز متعال

ایزد متعال در تجربهٔ انسان فانی یک کارکرد سه‌گانه دارد: اول، او یگانه‌ساز ربانیت زمان و فضا، خدای هفتگانه است؛ دوم، او حداکثرِ الوهیت است که مخلوقات متناهی در واقع می‌توانند درک کنند؛ سوم، او تنها مسیر نزدیکی انسان فانی به تجربهٔ مافوق مصاحبت با ذهن ابسونایت، روح جاودانه، و شخصیت بهشتی است.

پایان دهندگان فراز یابنده که در جهانهای محلی به دنیا آمده، در ابرجهانها پرورش می‌یابند، و در جهان مرکزی آموزش می‌بینند، در تجارب شخصی خویش، پتانسیل کامل درک ربانیت زمان و مکان خدای هفتگانه را که در خداوند متعال وحدت می‌یابد پذیرا می‌شوند. پایان دهندگان به طور پی در پی در ابرجهانها به غیر از ابرجهان زادگاه خود خدمت می‌کنند، و از طریق آن از تجارب فراوان برخوردار می‌شوند، تا این که حد کامل تنوع هفتگانهٔ تجربهٔ ممکن مخلوق کسب شود. پایان دهندگان از طریق خدمت روحانی تنظیم کنندگان ساکن در خود قادر می‌شوند پدر جهانی را *پیدا کنند*، اما از طریق این تکنیکهای تجربی است که این پایان دهندگان به راستی می‌توانند ایزد متعال را *بشناسند*، و سرنوشت آنها خدمت به و *آشکارسازی* این الوهیت متعال در و برای جهانهای آیندهٔ فضای بیرونی است.

در نظر داشته باشید که تمامی آنچه را که خداوند پدر و پسران بهشتی او برای ما انجام می‌دهند، ما مجال آن را داریم که به نوبهٔ خود و در روح خود برای و از طریق ایزد متعال که در حال پدیدار شدن است انجام دهیم. تجربهٔ محبت، شادی، و خدمت در جهان دوجانبه است. خداوند پدر نیازمند این نیست که فرزندانش تمامی آنچه را که او به آنان عطا می‌کند به وی بازگردانند، اما آنها به نوبهٔ خود تمامی این را به همنوعان خود و به ایزد متعال که در حال پدیدار شدن است عطا می‌کنند (یا می‌توانند عطا کنند).

تمامی پدیده‌های آفرینش بازتاب فعالیتهای پیشین آفریننده - روح هستند. عیسی گفت، و این عملاً حقیقت دارد، که "پسر فقط آن کارهایی را می‌کند که می‌بیند پدر انجام می‌دهد." در زمان مناسب شما انسانها می‌توانید آشکارسازی خداوند متعال را به همنوعان خود آغاز کنید، و به تدریج که به سوی بهشت صعود می‌کنید به طور فزاینده می‌توانید این آشکارسازی را افزایش دهید. شما ممکن است در ابدیت اجازه یابید که به طور فزاینده این خدای مخلوقات تکاملی را در سطوح متعالی — حتی غائی — به عنوان پایان دهندگان مرحلهٔ هفتم آشکار سازید.

9- وحدت مطلق جهانی

مطلق کامل و مطلق الوهیت در مطلق جهانی یگانه‌اند. مطلقها در غائی هماهنگ می‌شوند، در متعالی مشروط می‌شوند و در زمان و فضا در خدای هفتگانه تعدیل می‌شوند. در سطوح زیرنامتناهی، *سه* مطلق وجود دارد، اما در ابدیت به نظر می‌رسد آنها *یکی* هستند. در بهشت سه تجلی شخصیت الوهیت وجود دارد، اما در تثلیث آنها یکی *هستند*.

مسئلهٔ اصلی فلسفی جهان بنیادین این است: آیا مطلق (سه مطلق به صورت یکی در ابدیت) پیش از تثلیث وجود داشت؟ و آیا مطلق نیای تثلیث است؟ یا این که تثلیث مقدم بر مطلق است؟

آیا مطلق کامل یک وجود نیرویی مستقل از تثلیث است؟ آیا وجود مطلق الوهیت متضمن عملکرد نامحدود تثلیث است؟ و آیا مطلق جهانی عملکرد نهایی تثلیث است، حتی یک تثلیثی از تثلیثها؟

در پندار اول، ایدهٔ مطلق به عنوان نیای تمامی چیزها — حتی تثلیث — به نظر می‌رسد رضایتی گذرا از خشنودی یکنواخت و وحدت فلسفی ارائه دهد، اما هر چنین نتیجه‌ای از طریق واقعیت ابدیت تثلیث بهشت باطل است. به ما آموزش داده شده، و ما معتقدیم که پدر جهانی و یاران تثلیث وی در طبیعت و وجود جاودانه‌اند. پس فقط یک نتیجهٔ منسجم فلسفی وجود دارد، و آن این است که: مطلق، برای کلیهٔ موجودات هوشمند جهان،واکنش غیرشخصی و هماهنگ تثلیث (تثلیثها) برای تمامی وضعیتهای اساسی و اصلی فضا، درون جهانی و برون جهانی، است. برای کلیهٔ شخصیتهای هوشمند جهان بزرگ، برای کلیهٔ مقاصد عملیِ درک شخصی و فهم مخلوق، تثلیث بهشت در نهایت، ابدیت، تعالیت، و غائیت برای همیشه به صورت مطلق باقی می‌ماند.

همانطور که اذهان مخلوقات ممکن است به این مشکل نظر افکنند، آنها به اصل نهایی من هستمِ جهانی به عنوان علت اولیه و منبع کامل تثلیث و مطلق، هر دو، راه می‌برند. بنابراین هنگامی که ما با میل زیاد یک ایدهٔ شخصی از مطلق را در فکر می‌پرورانیم، به ایده‌ها و ایده‌آلهای خود از پدر بهشتی بازگشت می‌کنیم. هنگامی که ما خواهان تسهیل درک یا افزایش آگاهی از این مطلقِ سوا از آن غیرشخصی هستیم، به این واقعیت باز می‌گردیم که پدر جهانی پدر موجود شخصیت مطلق است. پسر جاودان شخص مطلق است، گر چه نه از نظر تجربی، تجلی شخصیتی مطلق. و سپس ما تثلیثهای تجربی را به صورت بالاترین حد شخصیت‌یابی تجربی مطلق الوهیت تجسم می‌کنیم، در حالی که مطلق جهانی را به صورت تشکیل دهندهٔ پدیده‌های جهانی و برون جهانیِ حضور آشکار فعالیتهای غیرشخصیِ پیوندهای متحد و هماهنگ الوهیتِ تعالیت، غائیت، و بیکرانی — تثلیث تثلیها — تصور می‌کنیم.

خداوند پدر در کلیهٔ سطوح از متناهی تا نامتناهی قابل شناخت است، و گر چه مخلوقات او از بهشت تا کرات تکاملی به طور گوناگون به وجود او پی برده‌اند، فقط پسر جاودان و روح بیکران او را به صورت یک بیکرانی می‌شناسند.

شخصیت معنوی فقط در بهشت مطلق است، و مفهوم مطلق فقط در بیکرانی کامل است. حضور الوهیت فقط در بهشت مطلق است، و آشکارسازی خداوند باید همیشه جزئی، نسبی، و تدریجی باشد، تا این که قدرت او در توانمندیِ فضاییِ مطلق کامل به طور تجربی بی‌نهایت شود، در حالی که تجلی شخصیت او در حضور آشکار مطلق الوهیت به طور تجربی بی‌نهایت می‌شود، و ضمن این که این دو پتانسیلهای بیکرانی در مطلق جهانی واقعی - یگانه می‌شوند.

اما فراتر از سطوح زیر نامتناهی، سه مطلقها یکی *هستند*، و بدین طریق صرف نظر از دستیابی آیندهٔ هر مرتبت دیگری از وجود به آگاهی از بیکرانی، بیکرانی به الوهیت دست می‌یابد.

وضعیت وجود گرایانه در ابدیت مستلزم خود آگاهی وجود گرایانه از بیکرانی است، گر چه به ابدیت دیگری ممکن است نیاز باشد تا درک خود از امکانات تجربی که ذاتی یک ابدیت بی‌نهایت است — یک بیکرانی ابدی — تجربه شود.

و خداوند پدر منبع شخصی تمامی تجلیهای الوهیت و واقعیت برای کلیهٔ مخلوقات هوشمند و موجودات روحی در سراسر جهان جهانها است. شما به عنوان یک شخصیت، اکنون و در تجارب متعاقب جهانی آیندهٔ ابدی، صرف نظر از این که به نیل به خدای هفتگانه توفیق یابید، خداوند متعال را درک کنید، خداوند غائی را بیابید، یا سعی کنید مفهوم خداوند مطلق را بفهمید، تا حد رضایت ابدی خود کشف خواهید کرد که در اتمام هر ماجرا، در سطوح جدید تجربی، خداوند جاودانه — پدر بهشتی کلیهٔ شخصیتهای جهان — را دوباره کشف کرده‌اید.

پدر جهانی توضیح وحدت جهانی است و باید در حد عالی، حتی غائی، در وحدت پس‌غائی ارزشها و معانی مطلق — واقعیت کامل — تفهیم شود.

سازمان دهندگان استاد نیرو به فضا می‌روند و انرژیهای آن را به حرکت درمی‌آورند تا نسبت به کشش بهشتی پدر جهانی واکنش جاذبه‌ای نشان دهند. و به دنبال آن پسران آفریننده می‌آیند و این نیروهای واکنشمند نسبت به جاذبه را به صورت جهانهای مسکونی سازمان می‌دهند و در آنجا مخلوقاتی هوشمند پدید می‌آورند که روح پدر بهشتی را به درون خود دریافت نموده و متعاقباً به سوی پدر صعود می‌کنند تا در کلیهٔ ویژگیهای محتمل ربانیت همانند او شوند.

حرکت بی‌وقفه و بسط یابندهٔ نیروهای خلاق بهشت در میان فضا به نظر می‌رسد حاکی از قلمرو پیوسته امتداد یابندهٔ دریافت جاذبه‌ای پدر جهانی و ازدیاد بی‌پایان انواع متنوع مخلوقات هوشمند است که قادرند خداوند را دوست داشته باشند و توسط او دوست داشته شوند، و بدین ترتیب از طریق خداشناس شدن بتوانند همانند او شدن را انتخاب کنند، بتوانند نیل به بهشت را برگزینند و خداوند را بیابند.

جهان جهانها در مجموع یگانه است. خداوند در قدرت و شخصیت یکتا است. در تمامی سطوح انرژی و تمامی فازهای شخصیت هماهنگی وجود دارد. از نظر فلسفی و به لحاظ تجربی، در مفهوم و در واقعیت، تمامی چیزها و موجودات حول پدر بهشتی متمرکزند. خداوند همه چیز است، در همه کس است، و هیچ چیز یا موجودی بدون او وجود ندارد.

10- حقیقت، زیبایی، و نیکی

به تدریج که کرات تثبیت شده در حیات و نور از مرحلهٔ اولیه به دورهٔ هفتم پیش می‌روند، متعاقباً درصدد کسب درک واقعیت خدای هفتگانه، که از ستایش پسر آفریننده تا پرستش پدر بهشتی او دامنه می‌یابد، بر می‌آیند. در سراسر هفتمین دورهٔ دنباله‌دار چنین تاریخ یک کره، شناخت انسانهای پیوسته پیش رونده پیرامون خداوند متعال افزایش می‌یابد، در حالی که آنها شناخت مبهمی از واقعیت خدمت سایه افکن خداوند غائی دارند.

در سراسر این عصر شکوهمند پیگیری اصلی انسانهای پیوسته پیش رونده جستجو برای فهم بهتر و درک کاملتر عناصر قابل فهم الوهیت — حقیقت، زیبایی، و نیکی — است. این نمایانگر تلاش انسان برای شناخت خداوند در ذهن، ماده، و روح است. و همینطور که انسان این جستجو را دنبال می‌کند، خود را به طور فزاینده مجذوب مطالعهٔ تجربی فلسفه، کیهان شناسی، و ربانیت می‌یابد.

شما تا اندازه‌ای فلسفه را می‌فهمید، و ربانیت را در پرستش، خدمت اجتماعی، و تجربهٔ شخصی معنوی درک می‌کنید، اما شما همگی پیگیری زیبایی — کیهان شناسی — را اغلب به مطالعهٔ تلاشهای خام هنرمندانهٔ انسان محدود می‌کنید. زیبایی، هنر، عمدتاً موضوع وحدت تضادها است. تنوع برای ایدهٔ زیبایی ضروری است. زیبایی عالی، اوج هنر متناهی، داستان شورانگیز وحدت عظمت سرحدات غائی کیهانی خالق و مخلوق است. یافتن خداوند توسط انسان و یافتن انسان

توسط خداوند — کامل شدن مخلوق همانطور که آفریننده کامل است — این دستاورد آسمانی بسیار زیبا، دستیابی به اوج هنر کیهانی است.

از این رو ماتریالیسم، آتئیسم، حداکثر زشتی، اوج آنتی‌تز متناهی زیبایی است. بالاترین زیبایی شامل دورنمای وحدت تنوعاتی است که از واقعیت از پیش موجود موزون زاده شده‌اند.

دستیابی به سطوح کیهانی اندیشه شامل اینها است:

1- *کنجکاوی*. آرزومندی برای توازن و عطش برای زیبایی. تلاشهای مداوم برای کشف سطوح جدید روابط موزون کیهانی.

2- *قدردانی زیباشناسانه*. دوست داشتن چیز زیبا و قدردانی پیوسته پیش روندهٔ استعداد هنرمندانهٔ تمامی تجلیهای خلاق در کلیهٔ سطوح واقعیت.

3- *حساسیت اخلاقی*. از طریق درک حقیقت، قدردانی از زیبایی به فهم شایستگی ابدی آن چیزهایی راه می‌برد که در شناخت نیکی الهی در روابط الوهیت با همهٔ موجودات اثر می‌گذارد، و از این رو حتی کیهان شناسی به پیگیری ارزشهای الهی واقعیت — به خدا آگاهی — راه می‌برد.

کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند به طور کامل فهم حقیقت، زیبایی، و نیکی را مورد توجه قرار می‌دهند زیرا این ارزشهای کیفی در بر گیرندهٔ آشکارسازی الوهیت به قلمروهای زمان و مکان هستند. معانی حقیقت جاودان جاذبه‌ای توأم برای طبیعتهای عقلانی و معنوی انسان فانی دارد. زیبایی جهانی در بر گیرندهٔ روابط و ریتمهای موزون آفرینش کیهانی است. این به طور مشخص‌تر جاذبهٔ عقلانی است و به درک یگانه و همزمان جهان مادی می‌انجامد. نیکی الهی نمایانگر آشکارسازی ارزشهای نامتناهی برای ذهن متناهی است که در آنجا درک شده و درست به آستان سطح معنوی فهم بشری ارتقا یابد.

حقیقت اساس علم و فلسفه است، و بنیاد عقلانی مذهب را عرضه می‌دارد. زیبایی ضامن هنر، موسیقی، و ریتمهای پرمعنی تمامی تجربهٔ بشری است. نیکی در بر گیرندهٔ درایت اخلاقی، نیک کرداری، و مذهب — آرزومندی برای کمال تجربی — است.

وجود زیبایی مستلزم ذهن قدردان مخلوق است، درست با همان قطعیتی که واقعیت تکامل پیش رونده نشان دهندهٔ تفوق ذهن متعال است. زیبایی شناختِ عقلانیِ سنتزِ موزون زمان و مکان گوناگونی گستردهٔ واقعیت قابل شناخت است که تماماً از یگانگی از پیش موجود و ابدی سرچشمه می‌گیرد.

نیکی شناخت ذهنی ارزشهای نسبی سطوح متنوع کمال الهی است. شناخت نیکی مستلزم یک ذهن برخوردار از مرتبت اخلاقی، یک ذهن شخصی با توان تمیز بین نیکی و شرارت، است. اما

برخورداری از نیکی، بزرگی، معیار نیل واقعی به ربانیت است.

شناخت *روابط حقیقی* مستلزم ذهنی است که شایستهٔ تمیز بین حقیقت و خطا است. روح اعطایی حقیقت که اذهان بشری یورنشیا را فرا می‌گیرد نسبت به حقیقت — رابطهٔ زندهٔ روحی تمامی چیزها و تمامی موجودات آنطور که در صعود ابدی به سوی خداوند هماهنگ می‌شوند — به گونه‌ای خطاناپذیر واکنش نشان می‌دهد.

هر حرکت هر الکترون، اندیشه، یا روح، یک واحد در حال عمل در تمامی جهان است. فقط گناه منزوی است و جاذبهٔ شرارت در سطوح ذهنی و معنوی مقاومت می‌کند. جهان به صورت یک مجموعهٔ کامل است. هیچ چیز یا موجودی در انزوا وجود ندارد یا زندگی نمی‌کند. خود شکوفایی اگر ضد اجتماعی باشد به طور بالقوه شریرانه است. این عملاً حقیقت دارد: ”هیچ انسانی در تنهایی زندگی نمی‌کند.“ معاشرت کیهانی در بر گیرندهٔ بالاترین شکل یگانگی شخصیت است. عیسی گفت: ”در میان شما آن کس که می‌خواهد از همه بزرگتر باشد، باید خدمتگزار همه باشد.“

حتی حقیقت، زیبایی، و نیکی — نزدیکی عقلانی انسان به جهان ذهن، ماده، و روح — باید در یک مفهوم یگانهٔ یک *ایده‌آل* الهی و متعالی آمیخته شود. همانطور که شخصیت انسانی تجربهٔ بشری را با ماده، ذهن، و روح یگانه می‌سازد، این ایده‌آل الهی و متعالی در تعالیت دارای یگانگی نیرو می‌شود و سپس به صورت یک خدای محبت پدرانه شخصی می‌شود.

ژرف نگری به روابط اجزای هر کل مفروض، تماماً مستلزم دریافت قابل فهم رابطهٔ کلیهٔ اجزا با آن کل است؛ و در جهان این به معنی رابطهٔ اجزای خلق شده با کل خلاق است. از این رو الوهیت هدف مافوق و حتی بی‌پایان کمال جهانی و ابدی می‌شود.

زیبایی جهانی، شناخت بازتاب جزیرهٔ بهشت در آفرینش مادی است، در حالی که حقیقت ابدی، خدمت ویژهٔ پسران بهشتی است که نه تنها خود را به نژادهای انسانی اعطا می‌کنند بلکه حتی روح حقیقت خود را بر روی تمامی مردمان می‌افشانند. نیکی الهی به طور کاملتری در خدمت مهرآمیز شخصیتهای چندگانهٔ روح بیکران نشان داده می‌شود.اما محبت، جمع کل این سه کیفیت، استنباط انسان از خداوند به صورت پدر روحانی او است.

مادهٔ فیزیکی سایهٔ زمانی - مکانیِ انرژی افشانیِ بهشتیِ الوهیتهای مطلق است. معانی حقیقت بازتابهای انسانی - عقلانیِ کلام جاودانهٔ الوهیت — درک زمانی و مکانی مفاهیم متعالی — هستند. ارزشهای نیکی ربانیت خدمتهای بخشایندهٔ شخصیتهای روحی جهانی، جاودانه، و بیکران برای مخلوقات متناهی زمان و مکان کرات تکاملی هستند.

این ارزشهای پرمعنی واقعیت مربوط به ربانیت در رابطهٔ پدر با هر مخلوق شخصی به صورت مهر الهی آمیخته‌اند. آنها در پسر و پسران وی به صورت بخشش الهی هماهنگ هستند. آنها کیفیتهای خود را از طریق روح و فرزندان روحی او به صورت خدمت الهی، نمایان ساختن بخشش مهرآمیز برای فرزندان زمان، آشکار می‌سازند. این سه ربانیت بدواً از طریق ایزد متعال

به صورت سنتز نیرو - شخصیت آشکار می‌شوند. آنها به طرق گوناگون از طریق خدای هفتگانه در هفت رابطهٔ متفاوت معانی و ارزشهای الهی در هفت سطح فرازگرایانه نشان داده می‌شوند.

برای انسان متناهی حقیقت، زیبایی، و نیکی در بر گیرندهٔ آشکارسازی کامل واقعیت ربانیت است. به تدریج که این درک محبت الوهیت در زندگی انسانهای خداشناس تجلی معنوی می‌یابد، میوه‌های ربانیت به بار می‌آیند: آرامش عقلانی، پیشرفت اجتماعی، رضایت اخلاقی، شادی معنوی، و خرد کیهانی. انسانهای پیشرفته در کره‌ای در هفتمین مرحلهٔ نور و حیات آموخته‌اند که محبت بزرگترین چیز در جهان است — و می‌دانند که خداوند محبت است.

محبت اشتیاق به رفتار نیکو با دیگران است.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که با درخواست گروه آشکارسازی نبادان و در تشریک مساعی با یک ملک صادق مشخص، قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا، در حال دیدار از یورنشیا است.]

~ ~ ~ ~ ~

این مقاله پیرامون وحدت جهانی، بیست و پنجمین مقاله از یک سری از مقالات نگارندگان مختلف است که مسئولیت آنها توسط کمیسیون شمارهٔ دوازده از شخصیتهای نبادان و تحت سرپرستی مَنتوشیا ملک صادق به صورت گروهی به عهده گرفته شده است. ما این روایات را نگاشته و آنها را با تکنیکی که توسط مسئولین خود تأیید شده، در سال 1934 به زمان یورنشیا، به زبان انگلیسی بیان کرده‌ایم.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 57

منشأ یورنشیا

در عرضهٔ اقتباساتی از آرشیو جروسم در زمینهٔ اسناد مربوط به یورنشیا پیرامون پیشینه و تاریخ اولیهٔ آن، به ما رهنمود داده شده که زمان را بر حسب استفادهٔ کنونی آن — تقویم سال کبیسهٔ 365 و 4/1 روز در سال — به حساب آوریم. به عنوان یک قاعده، هیچ کوششی در ارائهٔ سالیان دقیق به عمل آورده نخواهد شد، گر چه اسناد آن موجود است. ما از نزدیکترین اعداد صحیح به عنوان روش بهترِ عرضه نمودن این حقایق تاریخی استفاده خواهیم کرد.

وقتی که به واقعه‌ای به صورت یک یا دو میلیون سال پیش اشاره می‌کنیم، قصد داریم تاریخ این واقعه را تا دهه‌های اولیهٔ قرن بیستم تقویم مسیحی به همان تعداد سال تعیین نماییم. از این رو ما این وقایع بسیار دور را به صورت رویدادهایی که در دوره‌های زوج هزاران، میلیونها، و میلیاردها سال پیش رخ داده‌اند نشان خواهیم داد.

1- سحاب آندرونور

منشأ یورنشیا در خورشید شما می‌باشد، و خورشید شما یکی از اولاد گوناگون سحاب آندرونُور است که زمانی به عنوان یک جزءِ تشکیل دهندهٔ نیروی فیزیکی و مادهٔ مادی جهان محلی نبادان سازمان داده شده بود. و این سحاب بزرگ خود در زمان بسیار بسیار دور گذشته در نیرو - شارژ جهانی فضا در ابرجهان اُروانتان منشأ پیدا نمود.

در هنگام آغاز این بازگویی، سازمان دهندگان اولیهٔ استاد نیروی بهشت برای مدتها کنترل کامل انرژیهای فضا را که بعدها به صورت سحاب آندرونُور سازمان داده شد در اختیار داشتند.

987٬000٬000٬000 سال پیش سازمان دهندهٔ دستیار نیرو و در آن هنگام بازرس موقت شمارهٔ 811٬307 از سری اروانتان که از یوورسا رهسپار خارج بود به قدمای ایامها گزارش داد که شرایط فضا برای بنا نهادن پدیدهٔ مادی ساختن در ناحیهٔ خاصی، در آن هنگام بخش شرقی اروانتان، مطلوب است.

900٬000٬000٬000 سال پیش آرشیوهای یوورسا گواهی می‌دهند که پروانه‌ای که توسط شورای موازنهٔ یوورسا برای دولت ابرجهان صادر شده بود ثبت گردید، که اعزام یک سازمان دهندهٔ نیرو و هیئت همراه را به منطقه‌ای که سابقاً توسط بازرس شمارهٔ 811٬307 تعیین شده بود تصویب می‌نمود. مسئولین اروانتان به کاشف اصلی این جهان بالقوه مأموریت دادند تا فرمان قدمای ایامها را که برای سازماندهی یک آفرینش مادی جدید فراخوان داده بود به اجرا درآورد.

ثبت این پروانه حاکی از این است که سازمان دهندهٔ نیرو و هیئت همراه در آن سفر طولانی پیش از آن از یوورسا به آن ناحیهٔ شرقی فضا عزیمت کرده بودند، جایی که باید متعاقباً در آن فعالیتهای دراز مدت که به پیدایش یک آفرینش فیزیکی جدید در اُروانتان می‌انجامید درگیر شوند.

875٬000٬000٬000 سال پیش سحاب عظیم آندرونور شمارهٔ 876٬926 طبق روال معمول پا به عرصهٔ وجود نهاد. تنها حضور سازمان دهندهٔ نیرو و هیئت رابط برای شروع چرخش انرژی که سرانجام به شکل این گرداب پهناور فضا رشد نمود لازم بود. به دنبال آغاز چنین چرخشهای سحابی، سازمان دهندگان زندهٔ نیرو صرفاً در یک زاویهٔ قائمه نسبت به سطح صفحهٔ چرخشی خارج گشته و از آن زمان به بعد، کیفیتهای ذاتی انرژی، تکامل تدریجی و منظم چنین سیستم فیزیکی جدید را تضمین می‌نمایند.

اکنون این نوشته به کارکرد شخصیتهای ابرجهان می‌پردازد. در واقع، شروع صحیح داستان در این نقطه است — حدوداً در زمانی که سازمان دهندگان بهشتی نیرو پس از مهیا ساختن شرایط فضا - انرژی برای عملِ مدیران نیرو و کنترلگران فیزیکیِ ابرجهان اُروانتان آمادهٔ خروج می‌شوند.

2- مرحلهٔ اول شکل‌یابی سحابی

تمامی آفرینشهای تکاملی مادی از سحابهای دایره‌ای شکل و گازی به وجود می‌آیند، و تمامی چنین سحابهای اولیه در طی مرحلهٔ آغازین وجودِ گازی خود دایره‌ای شکل هستند. آنها به تدریج که کهنسالتر می‌شوند، معمولاً مارپیچی می‌شوند، و هنگامی که کارکرد آنها برای شکل دادن به خورشید مسیر خود را پیمود، غالباً فرجامشان به صورت خوشه‌های ستارگان یا به شکل خورشیدهای عظیمی است که با تعداد متغیری از سیارات، اقمار، و گروههای کوچکتر ماده که از بسیاری جهات شبیه منظومهٔ شمسی کوچک خود شماست احاطه گردیده‌اند.

800٬000٬000٬000 سال پیش آفرینش آندرونور به صورت یکی از سحابهای اولیهٔ باشکوه اروانتان به خوبی تثبیت شده بود. همینطور که ستاره شناسان جهانهای نزدیک این پدیدهٔ فضایی را نظاره می‌کردند، چیز کمی می‌دیدند که توجه آنان را جلب نماید. تخمینات جاذبه‌ای که در آفرینشهای مجاور به عمل می‌آمد نشانگر این بود که در نواحی آندرونور، فضا در حال مادیت‌یابی بود، لیکن فقط همین بود.

700٫000٫000٫000 سال پیش سیستم آندرونور داشت از ابعاد عظیمی برخوردار می‌گشت، و برای تأمین پشتیبانی و ارائهٔ همکاری با مراکز نیروی این سیستم مادی جدید که به سرعت در حال تکامل بود کنترلگران فیزیکی بیشتری به نُه آفرینش مادی اطراف اعزام گردیدند. در این تاریخ دور تمامی ماده‌ای که برای آفرینشهای بعدی باقی گذاشته شده بود در محدودهٔ این چرخ عظیم فضایی محصور بود. این چرخ به طور پیوسته به چرخش خود ادامه می‌داد و پس از این که قطر آن به ماکزیمم رسید و همینطور که متراکم و منقبض می‌شد بر سرعت چرخش آن افزوده گردید.

600٫000٫000٫000 سال پیش آندرونور به نقطهٔ اوج دورهٔ بسیج انرژی رسید. سحابی به حداکثر جرم خود دست یافته بود. در این هنگام شکل آن به صورت یک ابر عظیم دایره‌ای شکل گازی بود و تا اندازه‌ای شبیه یک کره بود که دو سر آن مسطح است. این دورهٔ اولیهٔ شکل‌یابیِ ناهمسانیِ جرمی و سرعت متغیر چرخشی بود. جاذبه و سایر تأثیرات برای تبدیل گازهای فضا به مادهٔ سازمان یافته در حال شروع کار خود بودند.

3- مرحلهٔ دوم شکل‌یابی سحابی

اکنون سحاب عظیم به تدریج شروع کرد به شکل مارپیچی درآید و برای ستاره شناسان حتی جهانهای دور به وضوح قابل رویت شود. این تاریخ طبیعی بیشتر سحابها است. این سحابهای ثانویهٔ فضا، پیش از آن که شروع به پرتاب نمودن خورشیدها به خارج نمایند و کار بنا کردن جهان را آغاز کنند، معمولاً به شکل *پدیدهٔ مارپیچی* مشاهده می‌شوند.

دانشجویان ستاره شناسی ناحیهٔ مجاور که در آن عصر دوردست این دگردیسی سحاب آندرونور را مشاهده می‌کردند دقیقاً آن چیزی را می‌دیدند که ستاره شناسان قرن بیستم که تلسکوپهای خود را به سوی فضا چرخانده و سحابی مارپیچی عصر حاضر در فضای مجاور خارج را نظاره می‌کنند می‌بینند.

حدوداً در هنگام دستیابی به حداکثر جرم، کنترل جاذبه‌ای محتوای گازی شروع به تضعیف شدن نمود، و به دنبال آن مرحلهٔ فرار گازی روی داد و گاز به صورت دو بازوی غول‌آسا و مشخص که منشأ در دو سوی متقابل جرم مادر داشت به بیرون فوران نمود. گردشهای سریع این هستهٔ عظیم مرکزی به این دو فوران گازی به زودی ظاهری مارپیچی داد. سردی و تراکم متعاقب قسمتهایی از این بازوان برآمده، سرانجام ظاهر گره خوردهٔ آنها را ایجاد نمود. این قسمتهای متراکم‌تر، سیستمها و خرده سیستمهای پهناور مادهٔ فیزیکی بودند که ضمن این که در چنگال جاذبهٔ چرخ مادر ثابت نگاه داشته شده بودند، در میان ابر گازی سحابی با سرعت در فضا در حال چرخش بودند.

اما سحابی شروع به انقباض نموده بود، و افزایش میزان چرخش، کنترل جاذبه‌ای را بیشتر کاهش می‌داد، و دیری نپایید که نواحی گازی بیرونی در واقع از احاطهٔ بلافصل هستهٔ سحابی

شروع به فرار نموده و به صورت نقوش نامنظم در فضا به حرکت درآمدند و با بازگشت به نواحی هسته‌ای مدارهای آنها کامل می‌گردید، و غیره. اما این فقط یک مرحلهٔ موقت از پیشرفت سحابی بود. میزان دائماً فزایندهٔ چرخش به زودی خورشیدهای عظیمی را در مدارهای مستقل به فضا پرتاب می‌نمود.

و این اتفاقی است که در ادوار بسیار دور گذشته در آندرونور به وقوع پیوست. چرخ انرژی بزرگتر و بزرگتر شد تا این که به ماکزیمم انبساط رسید، و سپس هنگامی که انقباض حاصل گردید، چرخش آن سریعتر و سریعتر گشته، تا سرانجام به مرحلهٔ بحرانی گریز از مرکز رسید و تلاشی بزرگ آغاز گردید.

500٬000٬000٬000 سال پیش اولین خورشید آندرونور به دنیا آمد. این اخگر سوزان از چنگال جاذبهٔ مادر جدا شده و در ماجرایی مستقل در کیهان آفرینش به سوی فضا روانه گردید. مدار آن توسط مسیر گریز آن مشخص گردید. چنین خورشیدهای جوان به سرعت کروی شده و دوران طولانی و پرحادثهٔ زندگی خویش را به صورت ستارگان فضا شروع می‌کنند. به جز هسته‌های نهایی سحابی، اکثریت عظیم خورشیدهای اروانتان تولدی مشابه داشته‌اند. این خورشیدهای در حال گریز از میان دوران متغیر تکامل و خدمت متعاقب جهانی عبور می‌کنند.

400٬000٬000٬000 سال پیش دورهٔ بازپس‌گیری سحاب آندرونور آغاز گردید. بسیاری از خورشیدهای کوچکتر مجاور در نتیجهٔ بزرگ شدن تدریجی و تراکم بیشتر هستهٔ مادر دوباره تسخیر شدند. به زودی مرحلهٔ پایانی تراکم سحابی آغاز گردید، دوره‌ای که همیشه پیش از جدایی نهایی این توده‌های عظیم فضاییِ انرژی و ماده رخ می‌دهد.

کمتر از یک میلیون سال پس از این دوران بود که میکائیل نبادان، یک پسر آفرینندهٔ متعلق به بهشت، این سحاب تجزیه شده را به عنوان مکان ماجرای خویش برای ساختن جهان انتخاب نمود. تقریباً بلافاصله کرات معماری شدهٔ سلوینگتون و یکصد گروه از سیارات ستاد مرکزی کوکبه به وجود آمدند. تقریباً به بیش از یک میلیون سال زمان نیاز بود تا این خوشه‌های کرات ویژهٔ خلق شده تکمیل گردند. طی دوره‌ای که از آن زمان تا حدود پنج میلیارد سال پیش طول کشید، سیارات ستاد مرکزی سیستم محلی ساخته شدند.

300٬000٬000٬000 سال پیش مدارهای خورشیدی آندرونور به خوبی برقرار شدند، و سیستم سحابی در حال عبور از دوره‌ای گذرا از ثبات نسبی فیزیکی بود. حدوداً در این زمان پرسنل میکائیل به سلوینگتون وارد شدند، و دولت یوورسای اروانتان جهان محلی نبادان را عیناً به رسمیت شناخت.

200٬000٬000٬000 سال پیش شاهد پیشرفت انقباض و تراکم به همراه تولید عظیم حرارت در خوشهٔ مرکزی آندرونور یا جرم هسته‌ای بود. فضای نسبی حتی در نواحی نزدیک به چرخ مرکزی مادر خورشیدی ظاهر گشت. نواحی بیرونی داشت از ثبات بیشتر و سازماندهی بهتری برخوردار می‌شد. برخی از سیارات که به دور خورشیدهای تولد یافته در حال گردش بودند آنقدر

سرد شده بودند که برای کاشت حیات مناسب بودند. تاریخ قدیمی‌ترین سیارات مسکونی نبادان به این ایام باز می‌گردد.

اکنون مکانیسم تکمیل یافتهٔ جهانی نبادان نخست شروع به کار می‌کند، و آفرینش میکائیل در یوورسا به عنوان یک جهان مسکونی و صعود تدریجی انسان ثبت می‌شود.

100٬000٬000٬000 سال پیش سحابی به نقطهٔ اوج تنش تراکم رسید؛ نقطهٔ ماکزیمم تنش حرارتی به دست آمد. این مرحلهٔ بحرانی ستیزِ جاذبه - حرارت گاهی اوقات برای اعصار طولانی دوام می‌آورد، اما دیر یا زود، حرارت در مبارزه با جاذبه پیروز می‌شود، و دورهٔ شکوهمند پراکندن خورشیدها آغاز می‌گردد. و این نشانهٔ پایان دورهٔ ثانویهٔ زندگی یک سحابی فضا است.

4- مراحل سوم و چهارم

مرحلهٔ اولیهٔ یک سحابی دایره‌ای شکل است؛ مرحلهٔ دوم، مارپیچی؛ و مرحلهٔ سوم، اولین پراکندن خورشیدها است؛ حال آن که مرحلهٔ چهارم، دومین و آخرین سیکل پراکندن خورشیدها را در بر می‌گیرد، و هستهٔ مادر یا به صورت یک خوشهٔ کروی و یا به شکل یک خورشید منفرد که به صورت مرکز یک منظومهٔ خورشیدی نهایی عمل می‌نماید پایان می‌یابد.

75٬000٬000٬000 سال پیش این سحابی به نقطهٔ اوج مرحلهٔ خانوادهٔ خورشیدی خود رسیده بود. این نقطهٔ فراز اولین مرحلهٔ از دست دادن خورشیدها بود. اکثر این خورشیدها از آن هنگام برای خود دارای سیستمهای گستردهٔ سیارات، اقمار، جزایر تاریک، ستارگان دنباله‌دار، شهابها، و ابرهای غبارآلود کیهانی گشته‌اند.

50٬000٬000٬000 سال پیش این اولین دورهٔ پراکندگی خورشیدی کامل گردید. سحابی داشت سیکل سوم وجودی خود را که طی آن موجب پیدایش 876٬926 سیستم خورشیدی گردید به سرعت به اتمام می‌رسانید.

25٬000٬000٬000 سال پیش شاهد تکمیل سیکل سوم زندگی سحابی بود و سبب سازماندهی و ثبات نسبی سیستمهای دوردست ستاره‌ای که از این سحابی مادر مشتق شده بودند گردید. اما روند انقباض فیزیکی و تولید فزایندهٔ حرارت در تودهٔ مرکزی باقیماندهٔ سحابی ادامه یافت.

10٬000٬000٬000 سال پیش سیکل چهارم آندرونور آغاز گردید. ماکزیمم حرارتِ هسته - جرم حاصل شده بود. نقطهٔ بحرانی تراکم داشت نزدیک می‌شد. هستهٔ اولیهٔ مادر تحت فشار توأم انبساط داخلی - حرارتی تراکم خود و کشش فزایندهٔ جاذبه‌ای - جزر و مدیِ فوج سیستمهای خورشیدیِ رها شدهٔ اطراف دچار دگرگونی شدید بود. فورانهای هسته‌ای که بنا بود دومین سیکل

سحابی خورشیدی را افتتاح کنند قریب‌الوقوع بودند. سیکل چهارم وجود سحابی در آستانهٔ شروع بود.

8٬000٬000٬000 سال پیش فوران مهیب نهایی آغاز گشت. در هنگام چنین دگرگونی شدید کیهانی فقط سیستمهای بیرونی مصون هستند. و این شروع پایان سحاب بود. این بیرون ریختن نهایی خورشیدها برای مدت تقریباً دو میلیارد سال به طول انجامید.

7٬000٬000٬000 سال پیش شاهد اوج از هم پاشیدگی نهایی آندرونور بود. این دورهٔ تولد خورشیدهای بزرگتر پایانی و نقطهٔ اوج اختلالات فیزیکی محلی بود.

6٬000٬000٬000 سال پیش نشانگر پایان تلاشی نهایی و تولد خورشید شما، پنجاه و ششمین از آخرین خانوادهٔ دوم خورشیدی آندرونور است. این فوران نهاییِ هستهٔ سحابی موجب تولد 136٬702 خورشید گردید که بیشتر آنها کرات منفرد بودند. تعداد کل خورشیدها و سیستمهای خورشیدی که منشأ در سحاب آندرونور دارند 1٬013٬628 بود. عدد خورشید منظومهٔ شمسی 1٬013٬572 می‌باشد.

و اکنون سحاب بزرگ آندرونور دیگر وجود ندارد، اما در بسیاری از خورشیدها و خانواده‌های سیاره‌ای آنان که منشأ در این ابر فضایی مادر دارند زندگی می‌کند. باقیماندهٔ نهایی هستهٔ این سحاب باشکوه هنوز با یک تابش قرمز رنگ می‌سوزد و به باقیماندهٔ خانوادهٔ سیاره‌ای خود که بالغ بر یکصد و شصت و پنج کره می‌باشند و اکنون به دور این مادر پرارزشِ دو نسل سترگ از پیشگامان نور می‌چرخند به طور مداوم نور و حرارت معتدل ساطع می‌کند.

5- منشأ مانمیشیا — منظومهٔ شمسی یورنشیا

5٬000٬000٬000 سال پیش خورشید شما یک کرهٔ نسبتاً منزوی سوزان بود و بیشتر مادهٔ در حال گردش فضای نزدیک، باقیمانده‌های دگرگونی اخیر را که موجب تولد آن شد، دور خود گرد آورده بود.

امروز خورشید شما به ثبات نسبی دست یافته است، اما تناوبهای یازده سال و نیمهٔ لکهٔ خورشیدی آن آشکار می‌سازد که در جوانی یک ستارهٔ متغیر بوده است. در ایام نخستینِ خورشید شما انقباض مداوم و افزایش تدریجی حرارت ناشی از آن موجب شروع دگرگونیهای مهیب در سطح آن گردید. این جابجاییهای عظیم به سه روز و نیم نیاز داشت تا یک سیکل درخشندگی متغیر را تکمیل سازد. این حالت متغیر و این تپش متناوب موجب واکنش زیاد خورشید شما نسبت به برخی از تأثیرات بیرونی که به زودی با آن مواجه می‌گشت می‌شد.

بدین ترتیب صحنهٔ فضای محلی برای منشأ بی‌نظیر *مانمیشیا* فراهم گردید. مانمِیشیا نام خانوادهٔ سیاره‌ای خورشید شما، آن منظومهٔ شمسی است که کرهٔ زمین شما به آن تعلق دارد. کمتر

از یک در صد از سیستمهای سیاره‌ایِ اروانتان دارای منشأ مشابهی بوده‌اند.

4٫500٫000٫000 سال پیش سیستم عظیم آنگونا نزدیکی خود را به همسایگی این خورشید منفرد آغاز نمود. مرکز این سیستم بزرگ یک غول تاریک فضایی، جامد، و بسیار شارژ شده بود، و از کشش جاذبهٔ فوق‌العاده‌ای برخوردار بود.

همینطور که آنگونا با فاصله‌ای کمتر به خورشید نزدیک می‌شد جریانات مادهٔ گازی با گشتاور حداکثر انبساط طی تپشهای خورشیدی به صورت زبانه‌های عظیم خورشیدی به داخل فضا پرتاب می‌شدند. در ابتدا این زبانه‌های شعله‌ور گازی به طور یکنواخت به داخل خورشید سقوط می‌کردند، اما به تدریج که آنگونا نزدیکتر و نزدیکتر شد، کشش جاذبهٔ دیدارگر غول پیکر آنقدر زیاد شد که این زبانه‌های گازی در برخی نقاط قطع شدند و ریشه‌های آن به داخل خورشید واژگون گردیدند، در حالی که قسمتهای بیرونی جدا شدند تا اجرام مادی مستقل، شهاب سنگهای خورشیدی، را شکل دهند که بلافاصله در مدارهای بیضی شکلِ خودشان به دور خورشید شروع به گردش نمودند.

همینطور که سیستم آنگونا نزدیکتر شد، دفع‌های خورشیدی بزرگتر و بزرگتر گردید. مادهٔ بیشتر و بیشتری از خورشید کشیده شده تا در فضای اطراف اجرام مستقل در حال گردش شوند. این وضعیت برای تقریباً پانصد هزار سال پیش رفت تا این که آنگونا به نزدیکترین فاصلهٔ خود به خورشید رسید؛ و در نتیجهٔ آن خورشید در رابطه با یکی از تشنجات دوره‌ای داخلیش اختلالی جزئی را تجربه نمود. احجام عظیمی از ماده از دو سوی متقابل و به طور همزمان بیرون ریختند. از سمت آنگونا یک ستون بزرگی از گازهای خورشیدی بیرون کشیده شد، که دو انتهای آن نوک تیز و مرکز آن به گونه‌ای آشکار برآمده بود و به طور دائم از کنترل بلافصل جاذبهٔ خورشید جدا گردید.

این ستون بزرگ گازهای خورشیدی که بدین ترتیب از خورشید جدا گردید متعاقباً به صورت دوازده سیارهٔ منظومهٔ شمسی تکامل یافت. فوران واجهشی گاز از سمت مقابل خورشید در همسازی جذر و مدی با خروج این جد غول پیکر منظومهٔ شمسی، از آن هنگام به صورت شهابها و غبار فضایی متراکم گردیده است. اگر چه همینطور که سیستم آنگونا به داخل فضای دوردست عقب نشست، بخش عمده، مقدار بسیار زیادِ، این ماده متعاقباً توسط جاذبهٔ خورشیدی مجدداً تسخیر گردید.

اگر چه آنگونا در دور ساختن مادهٔ نیاییِ سیارات منظومهٔ شمسی و حجم عظیم ماده‌ای که اکنون به صورت آستروئیدها و شهابها به دور خورشید در گردشند موفق گردید، هیچ مقدار از این مادهٔ خورشیدی را برای خود حفظ ننمود. سیستم دیدار کننده در واقع به اندازهٔ مکفی آنقدر نزدیک نشد که چیزی از مادهٔ خورشید را برباید، اما آنقدر نزدیک گردید که تمامی ماده‌ای را که منظومهٔ شمسی کنونی را تشکیل می‌دهد به داخل فضای بینابین کشاند.

پنج سیارهٔ داخلی و پنج سیارهٔ بیرونی از هسته‌های در حال سردی و انقباض در دو انتهای کم حجم‌تر و باریک شوندهٔ برآمدگی عظیم ناشی از جاذبه که آنگونا در جداسازی آن از خورشید موفق شده بود سریعاً به صورت کوچک شکل یافتند، در حالی که زحل و مشتری از قسمتهای حجیم‌تر و برآمدهٔ مرکزی شکل یافتند. کشش نیرومند جاذبهٔ مشتری و زحل در همان اوایل بیشتر ماده‌ای را که از آنگونا ربوده شده بود به دست آورد، همانطور که حرکت معکوس برخی از اقمار آنان گواه آن است.

مشتری و زحل که از همان مرکز ستون عظیم گازهای بسیار حرارت یافتهٔ خورشیدی مشتق شده‌اند، آنقدر از مادهٔ بسیار حرارت یافتهٔ خورشیدی برخوردار بودند که با یک نور تابنده می‌درخشیدند و احجام عظیمی از حرارت را ساطع می‌کردند. آنها در واقع بعد از شکل‌یابی خود به صورت اجرام جداگانهٔ فضایی، برای مدت کوتاهی خورشیدهای ثانویه بودند. این دو بزرگترین سیارهٔ منظومهٔ شمسی تا امروز عمدتاً گازی باقی مانده‌اند و حتی هنوز تا نقطهٔ تراکم کامل یا جامد شدن سرد نشده‌اند.

هسته‌های متراکم - گازیِ ده سیارهٔ دیگر به زودی به مرحلهٔ جمود رسیدند و لذا شروع کردند کمیتهای فزاینده‌ای از مادهٔ شهاب مانند را که در فضای مجاور در حال گردش بود به خود جذب نمایند. کرات منظومهٔ شمسی از این رو یک منشأ دوگانه داشتند: هسته‌های متراکم گازی، که بعدها از طریق تصرف کمیتهای عظیم شهاب سنگها بزرگتر شدند. در واقع آنها هنوز به تسخیر شهاب سنگها ادامه می‌دهند، اما به تعداد بسیار کاهش یافته.

سیارات در صفحهٔ استوایی مادر خورشیدی خود به دور خورشید نمی‌گردند، اما اگر از طریق چرخش خورشیدی به خارج پرتاب می‌شدند چنین می‌کردند. در عوض، آنها در صفحهٔ دفع خورشیدی آنگونا حرکت می‌کنند که در یک زاویهٔ بزرگ نسبت به صفحهٔ استوای خورشید موجود بود.

در حالی که آنگونا قادر نبود هیچ مقدار از جرم خورشیدی را تسخیر نماید، خورشید شما توانست قدری از مادهٔ فضایی در حال گردش سیستم دیدار کننده را به خانوادهٔ در حال دگرگونی سیاره‌ای خود اضافه نماید. به سبب حوزهٔ جاذبهٔ شدید آنگونا، خانوادهٔ منشعب سیاره‌ایِ آن، مدارهایی با فاصلهٔ بسیار زیاد را نسبت به غول تاریک دنبال نمود، و مدت کوتاهی پس از دفع جرم نیاییِ منظومهٔ شمسی و در حالی که آنگونا هنوز در نزدیکی خورشید بود، سه تا از سیارات عمدهٔ سیستم آنگونا چنان به نزدیکی نیای حجیم منظومهٔ شمسی نوسان نمودند که کشش جاذبهٔ آن که با جاذبهٔ خورشید ازدیاد یافته بود برای نامتعادل ساختن کشش جاذبهٔ آنگونا و جداسازی دائمی این سه منشعب سیستم سرگردان آسمانی مکفی بود.

تمامی مادهٔ منظومهٔ شمسی که از خورشید سرچشمه یافته بود در ابتدا از یک جهتِ همگنِ نوسانِ مداری بهره یافته بود، و اگر به خاطر ورود ناگهانی این سه جسم فضایی خارجی نبود تمامی مادهٔ منظومهٔ شمسی هنوز همان جهت حرکت مداری را حفظ می‌کرد. در همان حال، برخورد سه منشعب آنگونا نیروهای جدید و خارجی جهت‌دار را به داخل منظومهٔ شمسیِ در حال ظهور وارد

نمود، با پدیداری حاصلهٔ *حرکت معکوس*. حرکت معکوس در هر سیستم نجومی همیشه تصادفی است و همواره در نتیجهٔ برخورد تصادمی اجسام فضایی خارجی پدیدار می‌گردد. چنین تصادماتی ممکن است همیشه موجب حرکت معکوس نشوند، اما هیچ حرکت معکوسی پدیدار نمی‌شود، مگر در سیستمی متشکل از اجرامی که از منشأ متفاوت برخوردار باشند.

6- مرحلهٔ شکل‌یابی منظومهٔ شمسی — عصر شکل‌یابی سیاره

به دنبال تولد منظومهٔ شمسی، یک دورهٔ کاهش یابنده از بیرون ریزی مواد خورشیدی حاصل گشت. برای پانصد هزار سال دیگر خورشید احجام کاهش یابنده‌ای از ماده را به طور تقلیل یابنده مداوماً به فضای اطراف بیرون ریخت. اما در طول این ایامِ گردشهای نامنظم مداری، هنگامی که اجسام پیرامون به نزدیکترین فاصلهٔ خود به خورشید رسیدند، والدهٔ خورشیدی توانست مقدار بزرگی از این مادهٔ شهاب مانند را دوباره تسخیر نماید.

نزدیکترین سیارات به خورشید اولینهایی بودند که به واسطهٔ اصطکاک جذر و مدی، گردششان آهسته گردید. چنین تأثیرات جاذبه‌ای همچنین به ثبات مدارهای سیاره‌ای کمک می‌نماید، ضمن این که روی میزان گردش محوری سیاره به صورت ترمز عمل می‌کند و موجب می‌شود یک سیاره همواره به طور آهسته‌تر به دور محور بچرخد تا این که گردش محوری متوقف گردد و نیم کرهٔ سیاره را همیشه در جهت خورشید یا یک جسم بزرگتر ثابت نگاه دارد، همان طور که توسط سیارهٔ عطارد و توسط کرهٔ ماه که همیشه همان رو را به سوی یورنشیا می‌چرخاند نشان داده می‌شود.

وقتی که اصطکاکهای جذر و مدی کرهٔ ماه و کرهٔ زمین برابر می‌شوند، کرهٔ زمین همیشه همان نیم کره را به سوی کرهٔ ماه می‌چرخاند، و روز و ماه همسان خواهند بود — در طول حدوداً چهل و هفت روز. هنگامی که مدارها از چنین ثباتی برخوردار می‌شوند، اصطکاکهای جذر و مدی به عمل معکوس خواهند رفت و دیگر ماه را به دورتر از زمین سوق نخواهند داد، اما به تدریج این قمر را به سوی سیاره می‌کشانند. و سپس، در آن آیندهٔ بسیار دور وقتی که ماه به حدوداً یازده هزار مایلی زمین می‌رسد، عمل جاذبهٔ آتی موجب خواهد شد که ماه تکه تکه گردد، و این انفجار جذر و مدی - جاذبه‌ای، ماه را به ذرات کوچک متلاشی خواهد کرد، که ممکن است به صورت حلقات ماده شبیه حلقات زحل به دور کرهٔ زمین گرد آیند و یا ممکن است به تدریج به صورت شهاب سنگها به داخل زمین کشیده شوند.

اگر اندازه و چگالی اجسام فضایی یکسان باشد، ممکن است تصادم رخ دهد. اما اگر اندازهٔ دو جسم فضایی برخوردار از چگالی یکسان نسبتاً نابرابر باشد، آنگاه اگر جسم کوچکتر به طور تدریجی به جسم بزرگتر نزدیک شود، هنگامی که شعاع مدار آن کمتر از دو و نیم برابر شعاع جسم بزرگتر گردد، جسم کوچکتر متلاشی خواهد شد. تصادمات بین غولهای فضا در واقع نادرند، اما این انفجارات جاذبه‌ای - جذر و مدی اجسام کوچکتر کاملاً عادی هستند.

شهابها به صورت انبوه می‌بارند زیرا آنها قطعات اجسام بزرگتر ماده هستند که توسط جاذبهٔ جذر و مدی که توسط اجسام فضایی نزدیک ولی بزرگتر اعمال می‌شود متلاشی گشته‌اند. حلقات زحل قطعات یک قمر متلاشی شده هستند. یکی از ماههای مشتری اکنون به گونه‌ای خطرناک در حال نزدیکی به منطقهٔ بحرانی تلاشی جذر و مدی است، و در ظرف چند میلیون سال توسط سیاره طلب خواهد شد و یا متحمل تلاشی جاذبه‌ای - جذر و مدی خواهد گردید. پنجمین سیارهٔ منظومهٔ شمسی متعلق به مدتها پیش در مداری نامنظم حرکت می‌کرد و مرتباً به مشتری نزدیکتر و نزدیکتر می‌شد تا این که به منطقهٔ تلاشی جاذبه‌ای - جذر و مدی وارد شده، سریعاً تکه تکه گردید، و به خوشهٔ کنونی آستروئیدها تبدیل شد.

4٬000٬000٬000 سال پیش شاهد سازمانیابی سیستمهای مشتری و زحل بود، بسیار مانند آنچه که امروز مشاهده می‌شود، به استثنای اقمارشان که برای چندین میلیارد سال اندازهٔ آنها مداوماً افزایش می‌یافت. در واقع، تمامی سیارات و اقمار منظومهٔ شمسی در نتیجهٔ تسخیر مداوم شهابها هنوز در حال رشد هستند.

3٬500٬000٬000 سال پیش هسته‌های متراکم ده سیارهٔ دیگر به خوبی شکل یافته بودند، و مرکز بیشتر اقمار دست نخورده بود، گر چه برخی از اقمار کوچکتر بعدها به هم پیوستند تا اقمار بزرگتر کنونی را بسازند. این عصر را می‌توان به عنوان دورهٔ مونتاژ سیاره‌ای تلقی نمود.

3٬000٬000٬000 سال پیش منظومهٔ شمسی عمدتاً همانند امروز عمل می‌کرد. همینطور که شهابهای فضایی به میزان اعجاب‌آوری بر روی سیارات و اقمارشان مداوماً می‌باریدند، اندازهٔ اعضای آن مداوماً بزرگ می‌شد.

حدوداً در این هنگام منظومهٔ شمسی شما در سیستم ثبت فیزیکی نبادان قرار داده شد و به آن نام مانمِیشیا داده شد.

2٬500٬000٬000 سال پیش اندازهٔ سیارات به قدر فوق‌العاده زیادی رشد کرده بود. یورنشیا یک کرهٔ به خوبی تکامل یافته و در حدود یک دهم جرم کنونی آن بود و هنوز از طریق انباشته شدن شهابها به سرعت در حال رشد بود.

تمامی این فعالیت عظیم، یک بخشِ عادیِ ساختنِ یک کرهٔ تکاملی در ردیف یورنشیا است و در بر گیرندهٔ مقدمات نجومیِ فراهم ساختن صحنه برای شروع تکامل فیزیکیِ چنین کرات فضا در امر آماده‌سازی برای ماجراهای حیات زمان است.

7- عصر شهاب سنگها — دورهٔ آتشفشانی
اتمسفر بدوی سیاره‌ای

در سراسر این دوران اولیه، مناطق فضایی منظومهٔ شمسی مملو از اجسام کوچک مخل و متراکم بود، و در فقدان یک اتمسفر محافظ احتراقی چنین اجسام فضایی مستقیماً به سطح یورنشیا برخورد می‌کردند. این اصابتهای بی‌وقفه سطح سیاره را کم و بیش گرم نگاه می‌داشت، و این امر به همراه عمل فزایندهٔ جاذبه، همینطور که کره بزرگتر می‌شد، آن تأثیراتی را به کار انداخت که به واسطهٔ آن به تدریج عناصر سنگین‌تر، نظیر آهن، بیشتر و بیشتر به سوی مرکز سیاره فرو می‌نشستند.

2٬000٬000٬000 سال پیش زمین به گونه‌ای آشکار شروع به پیشی گرفتن بر ماه نمود. همیشه سیاره از ماهش بزرگتر بود، ولی تفاوت زیادی میان اندازهٔ آنها وجود نداشت، تا این که حدوداً در این هنگام اجسام فضایی غول پیکری توسط کرهٔ زمین تسخیر شدند. یورنشیا در آن هنگام یک پنجم اندازهٔ کنونی آن بود و آنقدر بزرگ شده بود که بتواند اتمسفر بدوی را حفظ نماید. این اتمسفر در نتیجهٔ کشمکش درونی عناصر، بین درونِ حرارت یافته و سطح در حال سردی پدیدار شده بود.

تاریخ عمل مشخص آتشفشانی به این ایام باز می‌گردد. حرارت درونی زمین از طریق دفن هر چه عمیقتر عناصر رادیواکتیو یا سنگین‌تر که توسط شهابها از فضا آورده شده بودند مداوماً افزایش می‌یافت. مطالعهٔ این عناصر رادیواکتیو آشکار می‌سازد که سن سطح کرهٔ زمین یک میلیارد سال است. ساعت رادیوم معتبرترین زمان سنج شما برای تخمین گذاری علمی عمر سیاره است. اما تمامی چنین تخمیناتی بسیار کم هستند، زیرا مواد رادیو اکتیو که برای بررسی دقیق شما موجودند تماماً از سطح زمین برآمده‌اند و لذا نشان دهندهٔ این هستند که یورنشیا نسبتاً به تازگی این عناصر را به دست آورده است.

1٬500٬000٬000 سال پیش اندازهٔ زمین دو سوم اندازهٔ کنونی آن بود، در حالی که ماه به جرم کنونی آن نزدیک می‌گشت. افزایش اندازهٔ زمین در مقایسه با ماه آن را قادر ساخت که اتمسفر اندک آن را که قمر آن در ابتدا داشت به آرامی برباید.

عمل آتشفشانی اکنون در اوج خود است. تمامی زمین یک جهنم سوزان واقعی است. سطح آن شبیه حالت گداختهٔ سابق، پیش از این که فلزات سنگین‌تر به سوی مرکز حرکت کنند می‌باشد. *این عصر آتشفشانی است*. با این حال یک پوسته، که عمدتاً متشکل از گرانیت نسبتاً سبکتر می‌باشد، به تدریج در حال شکل‌یابی است. صحنه برای سیاره‌ای که بتواند روزی حیات را حفظ نماید آماده می‌شود.

اتمسفر بدوی سیاره‌ای به آرامی در حال شکل‌گیری است، و اکنون حاوی مقداری بخار آب، مونوکسید کربن، دی‌اکسید کربن، و کلرید هیدروژن می‌باشد، ولی میزان نیتروژن آزاد و یا اکسیژن آزاد ناچیز و یا ناپیدا است. اتمسفر یک کره در عصر آتشفشانی منظره‌ای عجیب و غریب عرضه می‌دارد. علاوه بر گازهایی که ذکر گردید، آن شدیداً با گازهای آتشفشانی بیشمار شارژ شده است، و از طریق فراورده‌های احتراقیِ رگبار شهابهای سنگین که دائماً بر روی سطح

سیاره برخورد می‌کنند به تدریج کمربند هوا تکامل می‌یابد. این احتراق شهابها اکسیژن اتمسفر را بسیار تهی می‌سازد، و میزان بمباران با شهابها هنوز عظیم است.

اتمسفر در مدتی کوتاه ثبات بیشتری یافت و به قدر مکفی سرد گردید تا بارش باران بتواند روی سطح داغ سنگی سیاره آغاز شود. برای هزاران سال یورنشیا در یک پوشش گسترده و مداوم بخار احاطه شده بود. و در طول این ایام خورشید هیچگاه بر سطح زمین نور نتابانید.

بخش عمدهٔ کربنِ اتمسفر جدا گردید تا کربناتهای فلزات گوناگون را که در لایه‌های بیرونی سیاره به وفور وجود داشتند شکل دهد. بعدها مقادیر بسیار بیشتری از این گازهای کربن توسط حیات اولیه و پربار گیاهی مصرف گردیدند.

حتی در دوران بعد جریانات مداوم گدازه‌ها و شهابهای در حال ورود، اکسیژن هوا را تقریباً به طور کامل مصرف می‌کردند. حتی رسوبات اولیهٔ اقیانوس بدوی که به زودی پدیدار گردید از سنگهای رنگین یا سنگهای رس برخوردار نبودند. و برای مدتی طولانی بعد از این که اقیانوس پدیدار شد، عملاً هیچ اکسیژن آزادی در اتمسفر وجود نداشت، و به مقادیر چشمگیری هم ظاهر نشد، تا این که بعدها توسط جلبکهای دریایی و سایر اشکال حیات گیاهی تولید گردید.

اتمسفر بدوی سیاره‌ای متعلق به عصر آتشفشانها حفاظ ناچیزی در برابر برخوردهای تصادمی انبوه شهابها ایجاد می‌کند. میلیونها میلیون شهاب سنگ قادرند از چنین کمربند هوایی رسوخ کرده و به صورت اجسام جامد بر پوستهٔ سیاره‌ای فرو کوبیده شوند. اما با گذشت زمان تعداد کمتر و کمتری به قدر مکفی بزرگ هستند که بتوانند در برابر حفاظ اصطکاکیِ تا این هنگام قویتر شدهٔ اتمسفرِ سرشار از اکسیژن اعصار بعد مقاومت نمایند.

8- ثبات پوستهٔ زمین
عصر زمین لرزه‌ها
اقیانوس سراسری و اولین قاره

1٫000٫000٫000 سال پیش زمان شروع واقعی تاریخ یورنشیا است. سیاره تقریباً به اندازهٔ کنونی آن دست یافته بود. و حدوداً در این هنگام در سیستم فیزیکی بت نبادان قرار داده شده و به آن *یورنشیا* نام داده شد.

اتمسفر، به همراه نشست بی‌وقفهٔ رطوبت، سرد شدن پوستهٔ زمین را تسهیل نمود. عمل آتشفشانی در همان اوایل فشار حرارت درونی و انقباض پوسته را برابر ساخت. و به تدریج که این دورهٔ سردی و تعدیل پوسته پیش می‌رفت، با کاهش یافتن سریع آتشفشانها، زمین لرزه‌ها پدیدار گشتند.

تاریخ واقعی ژئولوژیک یورنشیا با سردی مکفی پوستهٔ زمین شروع می‌شود که موجب شکل‌یابی اولین اقیانوس گردید. تغلیظ بخار آب در سطحِ در حال سردیِ کرهٔ زمین، پس از این که آغاز

گردید، آنقدر ادامه یافت تا این که عملاً کامل شد. تا پایان این دوره، اقیانوس سراسری شده بود و تمامی سیاره را با عمق متوسط بیش از یک مایل پوشانیده بود. جزر و مدهای آب کمابیش همانطور که اکنون مشاهده می‌شوند در آن هنگام جریان داشتند، اما این اقیانوس بدوی شور نبود. آن عملاً آب شیرین بود که کرهٔ زمین را می‌پوشانید. در آن ایام، بخش عمدهٔ کُلر با فلزات گوناگون آمیخته بود، اما آنقدر به اندازهٔ کافی وجود داشت که در ترکیب با هیدروژن این آب را اندکی اسیدی سازد.

در آغازِ این عصر دوردست، یورنشیا باید به صورت یک سیارهٔ پوشیده از آب نگریسته شود. بعدها، جریانات عمیقتر و لذا غلیظتر گدازه‌های آتشفشانی در روی کف اقیانوس آرام کنونی بیرون ریخت، و این قسمت از سطحِ پوشیده از آب به طور قابل ملاحظه‌ای فرو نشست. اولین خشکی قاره‌ای در تعدیل جبران کنندهٔ موازنهٔ پوستهٔ در حال ضخیم شدن زمین از میان اقیانوس سراسری نمایان گردید.

950٫000٫000 سال پیش یورنشیا تصویر یک قارهٔ بزرگ خشکی و یک حجم بزرگ آب، اقیانوس آرام، را عرضه می‌دارد. آتشفشانها هنوز فراوانند و زمین لرزه‌ها هم مداوم و هم شدیدند. شهابها مداوماً زمین را بمباران می‌کنند، اما کثرت و شدت آنان کاهش می‌یابد. اتمسفر در حال صاف شدن است، اما بر مقدار دی‌اکسید کربن افزوده می‌شود. پوستهٔ زمین به تدریج ثبات می‌یابد.

حدوداً در این هنگام بود که یورنشیا به منظور مدیریت سیاره‌ای به سیستم سِتانیا تخصیص داده شد و در سیستم ثبت حیات نُرلاشیادک قرار داده شد. سپس به رسمیت شناختَن اداری کرهٔ کوچک و کم اهمیت آغاز گردید، کره‌ای که مقدر بود میکائیل متعاقباً در کار شگفت‌انگیز اعطای انسانی در آن درگیر شده و در آن تجاربی که از آن هنگام سبب شده است یورنشیا در سطح منطقه‌ای به عنوان ”کرهٔ صلیب“ شناخته شود، شرکت جوید.

900٫000٫000 سال پیش شاهد ورود اولین هیئت دیدارگر سِتانیا به یورنشیا بود که به منظور بررسی سیاره و تهیهٔ گزارش پیرامون انطباق آن برای یک قرارگاه تجربهٔ حیات از جروسم اعزام شده بود. این کمیسیون شامل بیست و چهار عضو بود و حاملین حیات، فرزندان لانونداک، ملک صادقها، سرافیمها، و سایر رسته‌های حیات آسمانی را که به ایام اولیهٔ سازماندهی و ادارهٔ سیاره‌ای مربوطند در بر می‌گرفت.

این کمیسیون بعد از بررسی دقیق سیاره به جروسم بازگشت و به حکمران سیستم گزارشی مطلوب داد و توصیه نمود که یورنشیا در سیستم ثبت حیات تجربی قرار داده شود. کرهٔ شما از این رو به عنوان یک سیارهٔ دهگانه ثبت گردید، و حاملین حیات اطلاع یافتند که اجازه خواهند یافت در هنگام ورود متعاقب خود که با فرامین کاشت و پیوند حیات همراه می‌بود به ایجاد طرحهای جدیدی از بسیج مکانیکی، شیمیایی، و الکتریکی اقدام نمایند.

در موعد مناسب ترتیب اشتغال سیاره‌ای توسط کمیسیون مختلط دوازده نفره در جروسم تکمیل گردیده و توسط کمیسیون سیاره‌ای هفتاد نفره در ایدنشیا تصویب شد. این طرحها که توسط ناصحان مشورتیِ حاملین حیات پیشنهاد شده بودند، نهایتاً در سلوینگتون پذیرفته شدند. به دنبال آن فوراً سیستمهای پخش خبر نبادان این خبر را پخش کردند که یورنشیا صحنه‌ای خواهد بود که در آن حاملین حیات شصتمین تجربهٔ سِتانیایی خویش را که برای توسعه و بهبود الگوهای حیاتی نبادان از نوع سِتانیا طراحی شده به اجرا در خواهند آورد.

اندکی پس از این که یورنشیا روی سیستمهای پخش خبر جهان برای کل نبادان برای اولین بار به رسمیت شناخته شد، به آن منزلت کامل جهانی اعطا گردید. به دنبال آن بلافاصله در اسناد ستاد مرکزی سیارات ناحیهٔ فرعی و اصلی ابرجهان ثبت گردید، و پیش از این که این دوره به پایان رسد یورنشیا در دفتر ثبت حیات سیاره‌ایِ یوورسا وارد گردید.

تمام این عصر با طوفانهای مکرر و بسیار شدید تعیین ویژگی می‌شد. پوستهٔ اولیهٔ زمین در یک حالت بی‌ثباتی مداوم بود. سردی سطح زمین متناوباً جانشین جریانات عظیم گدازه‌های آتشفشانی می‌شد. در هیچ کجای سطح زمین چیزی از این پوستهٔ اولیهٔ سیاره‌ای را نمی‌توان یافت. آن بارها با گدازه‌های برون ریخته از سرآغاز عمیق مخلوط گردیده و با رسوبات متعاقب اقیانوس اولیهٔ سراسری در هم آمیخته است.

در هیچ کجای سطح زمین بقایای تغییر یافتهٔ این سنگهای باستانیِ پیش از پیدایش اقیانوس بیش از شمال شرقی کانادا در اطراف خلیج هادسُن یافت نخواهند شد. این ارتفاع دامنه‌دار گرانیت متشکل از سنگهایی است که به اعصار پیش از پیدایش اقیانوس تعلق دارند. این لایه‌های صخره‌ای حرارت یافته، انحنا یافته، پیچ و تاب خورده، و بارها این تجارب کج و معوج کنندهٔ دگرگون‌ساز را از سر گذرانده‌اند.

در سراسر اعصار اقیانوسی، لایه‌های عظیمی از سنگ چینه چینه شدهٔ عاری از فسیل در کف این اقیانوس باستانی فرو نشسته‌اند. (سنگ آهک می‌تواند در نتیجهٔ رسوب شیمیایی شکل گیرد. تمامی سنگهای آهک قدیمی‌تر توسط ته‌نشینی حیات دریایی تولید نشده‌اند.) در هیچیک از این ساختارهای باستانی سنگی هرگز نشانی از حیات یافت نخواهد شد. آنها هیچ فسیلی را در بر نمی‌گیرند مگر این که بر حسب تصادف، رسوبات بعدی اعصار آب با این لایه‌های قدیمی‌تر پیش حیات مخلوط شده باشند.

پوستهٔ اولیهٔ زمین بسیار بی‌ثبات بود، اما کوهها در حال شکل‌یابی نبودند. سیاره همینطور که شکل می‌یافت، تحت فشار جاذبه منقبض می‌شد. کوهها نتیجهٔ فروپاشی پوستهٔ در حال سردی یک کرهٔ در حال انقباض نیستند؛ آنها در نتیجهٔ عمل باران، جاذبه، و فرسایش بعدها پدیدار می‌شوند.

زمین قاره‌ای این دوره افزایش یافت تا این که تقریباً ده درصد سطح زمین را پوشانید. زمین لرزه‌های شدید شروع نشدند تا این که زمین قاره‌ای به خوبی بر فراز آب پدیدار گشت. آنها وقتی که به یکباره شروع شدند، برای مدتها کثرت و شدتشان افزایش یافت. برای میلیونها میلیون سال

زمین لرزه‌ها کاهش پیدا کرده‌اند، اما یورنشیا هنوز به طور متوسط روزانه پانزده زمین لرزه دارد.

850٫000٫000 سال پیش اولین دورهٔ واقعی ثبات پوستهٔ زمین آغاز گشت. بیشترِ فلزات سنگین‌تر به سمت مرکز کره فرو نشسته بودند. پوستهٔ در حال سردی به میزان گستردهٔ اعصار گذشته دیگر فرو نمی‌ریخت. موازنهٔ بهتری میان بیرون آمدن زمین و بستر سنگین‌تر اقیانوس برقرار گردید. جریان گدازه‌های آتشفشانی زیر پوستهٔ زمین تقریباً جهانی گردید، و این امر موجب تعدیل و تثبیت نوساناتی شد که سردی، انقباض، و جابجایی سطحی آن را پدید آورده بود.

از کثرت و شدت فورانات آتشفشانی و زمین لرزه‌ها مداوماً کاسته می‌شد. اتمسفر داشت از گازهای آتشفشانی و بخار آب صاف می‌شد، اما درصد دی‌اکسید کربن هنوز بالا بود.

اختلالات الکتریکی در هوا و در زمین نیز در حال کاهش بودند. جریانات مذاب آتشفشانی مخلوطی از عناصر را به سطح آورده بود که پوستهٔ زمین را متنوع ساخته و سیاره را نسبت به برخی انرژیهای فضایی به نحو بهتری عایق ساخته بود. و تمامی این امر کنترل انرژی زمینی و تنظیم جریان آن را بسیار تسهیل بخشید، همانطور که توسط عملکرد قطبهای مغناطیس نمایان است.

800٫000٫000 سال پیش شاهد آغاز اولین دورهٔ بزرگ پیدایش زمین، عصر پدیداری فزایندهٔ قاره‌ای بود.

از هنگام تغلیظ آبهای سطح کرهٔ زمین، ابتدا در داخل اقیانوس سراسری و متعاقباً در داخل اقیانوس آرام، این حجم ثانوی آب باید به این صورت مجسم شود که در آن هنگام نه دهم سطح کرهٔ زمین را پوشانیده بود. شهابهایی که به داخل دریا می‌افتادند در کف اقیانوس انباشته می‌شدند، و شهابها به طور کلی، از مواد سنگین تشکیل شده‌اند. آنهایی که روی زمین می‌افتادند به اندازهٔ زیاد اکسیده شده و متعاقباً توسط عمل فرسایش دچار ساییدگی می‌شدند و به داخل گودیهای کف اقیانوس فرو می‌رفتند. بدین ترتیب کف اقیانوس به طور فزاینده سنگین شد، و چیزی که به آن اضافه گشت وزن حجم آب بود که در برخی نقاط ده مایل عمق داشت.

رانش فزایندهٔ رو به پایین اقیانوس آرام موجب رانده شدن رو به بالای خشکی قاره‌ها گردید. اروپا و آفریقا به همراه آن سرزمینهایی که اکنون استرالیا، آمریکای شمالی و جنوبی، و قارهٔ قطب جنوب نامیده می‌شوند از اعماق اقیانوس آرام شروع به بالاروی نمودند، ضمن این که کف اقیانوس آرام درگیر یک تعدیل جبران کنندهٔ بیشتر این فرو رَوی گردید. تا پایان این دوره تقریباً یک سوم سطح کرهٔ زمین شامل خشکی بود که همگی در یک زمین قاره‌ای جمع بودند.

با این افزایشِ ارتفاع زمین اولین تفاوتهای آب و هوایی سیاره ظاهر گردید. مرتفع شدن زمین، ابرهای کیهانی، و تأثیرات اقیانوسی، عوامل اصلی در نوسانات آب و هوایی هستند. در هنگام بیرون رَوی ماکزیمم زمین، ستون اصلی قارهٔ آسیا به ارتفاع تقریباً نه مایل رسید. اگر در هوا

مقدار زیادی رطوبت وجود می‌داشت که بالای این مناطق بسیار مرتفع معلق می‌ماند، پوششهای عظیم یخ شکل می‌گرفت و عصر یخبندان مدتها پیش از آن که رسید فرا می‌رسید. چند میلیون سال طول می‌کشید تا این که دوباره این قدر زمین برفراز آب ظاهر شود.

750٫000٫000 سال پیش همینطور که شمال و جنوبِ بزرگ ترک برداشتند، اولین شکافها در زمین قاره‌ای شروع شد، که بعدها آبهای اقیانوس را پذیرا شده و راه را برای رانش قاره‌های آمریکای شمالی و جنوبی و نیز گرینلند به سوی غرب هموار کرد. شکاف طولانی شرقی و غربی، آفریقا را از اروپا جدا ساخت و سرزمینهای استرالیا، جزایر اقیانوس آرام، و قطب جنوب را از قارهٔ آسیا گسست.

700٫000٫000 سال پیش یورنشیا به فراهم شدن شرایط مناسب برای حفظ حیات نزدیک می‌گشت. رانش زمین قاره‌ای ادامه یافت. اقیانوس به صورت دریاهای طویل شبیه انگشتان دست به طور فزاینده‌ای به زمین نفوذ کرد و آن آبهای کم عمق و خلیجهای محفوظ را که به عنوان یک زیستگاه برای زندگی دریایی بسیار مناسبند فراهم ساخت.

650٫000٫000 سال پیش شاهد جدایی بیشتر قاره‌ها، و به دنبال آن، بسط بیشتر دریاهای قاره‌ای بود. و این آبها به سرعت به آن درجهٔ شوری که برای حیات یورنشیا ضروری بود نزدیک می‌شدند.

این دریاها و جانشینان آنها بودند که تاریخچهٔ حیات یورنشیا را آماده ساختند، همانطور که متعاقباً، جلد در جلد، در لوحه‌های سنگی به خوبی محفوظ مانده کشف شده است، همینطور که عصر به دنبال عصر می‌آمد و دوره جانشین دوره می‌گردید. این دریاهای واقع در خشکیِ متعلق به روزگاران کهن به راستی گهوارهٔ تکامل بودند.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات، عضوی از گروه اولیهٔ یورنشیا و اکنون یک ناظر مقیم.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 58

برقراری حیات در یورنشیا

در تمامی سِتانیا فقط شصت و یک کرهٔ شبیه یورنشیا، سیارات تغییر و تبدیل حیات، وجود دارد. اکثر کرات مسکونی مطابق تکنیکهای معمول مسکونی شده‌اند. در چنین کراتی، حاملین حیات در طرحهایشان برای کاشت حیات از آزادی عمل کمی برخوردارند. اما از هر ده کره حدوداً یکی به عنوان *یک سیارهٔ دهگانه* تعیین شده است و به ثبت ویژهٔ حاملین حیات تخصیص یافته است، و در چنین سیاراتی ما اجازه داریم در تلاش برای تغییر و تبدیل یا احتمالاً بهبود استاندارد جهانی انواع موجودات زنده به آزمایشات مشخص حیات دست زنیم.

1- پیش شرطهای زندگی فیزیکی

600٫000٫000 سال پیش کمیسیون حاملین حیات که از جروسم به خارج اعزام شده بود به یورنشیا وارد گردید و مطالعهٔ شرایط فیزیکی را که مقدمهٔ پی افکندن حیات در کرهٔ شمارهٔ 606 متعلق به سیستم سِتانیا بود شروع نمود. این بنا بود ششصد و ششمین تجربهٔ ما در رابطه با آغاز نمودن الگوهای حیاتی نبادان در سِتانیا و شصتمین مجال ما برای تغییردهی و جرح و تعدیل در طرحهای بنیادین و شاخص حیات جهان محلی باشد.

باید روشن نمود که حاملین حیات نمی‌توانند دست به شروع حیات زنند مگر این که یک کره برای افتتاح سیکل تکاملی آماده باشد. ما همچنین نمی‌توانیم به توسعهٔ حیات، سریعتر از آن که بتواند توسط پیشرفت فیزیکی سیاره تأمین و فراهم گردد، دست زنیم.

حاملین حیات سِتانیا یک الگوی حیاتیِ کلرید سدیم را طرح‌ریزی کرده بودند. از این رو هیچ گامی در جهت کاشتن آن نمی‌توانست برداشته شود تا این که آبهای اقیانوس به قدر کافی شور می‌شدند. نوع پروتوپلاسم یورنشیا فقط می‌تواند در یک محلول مناسب آب نمک عمل نماید. تمامی حیات نیایی — گیاهی و حیوانی — در یک محیط آب نمک تکامل یافت. و اگر همین محلول ضروری نمک در سراسر بدنهای حیوانات بسیار سازمان یافته‌ترِ متعلق به خشکی، در جریان خونی که هر سلول بسیار کوچک زنده را در این "شورابهٔ عمیق" آزادانه می‌شوید و عملاً غوطه‌ور می‌سازد در گردش نبود، حتی آنها نیز نمی‌توانستند به حیات خود ادامه دهند.

نیاکان بدوی شما در اقیانوس شور آزادانه به گردش می‌پرداختند. امروزه، همین محلول نمک که نظیر آب اقیانوس است، در بدنهای شما آزادانه در گردش است و تک تک سلولها را با یک مایع شیمیایی که در کلیهٔ عوامل حیاتی با آب نمک قابل مقایسه است شستشو می‌دهد. این آب نمک اولین واکنشهای پروتوپلاسمیِ اولین سلولهای زنده را که در سیاره عمل می‌کردند فعال می‌کرد.

اما به تدریج که این عصر گشایش می‌یابد، یورنشیا از هر جهت به سوی وضعیتی که برای تأمین اشکال اولیهٔ زندگی دریایی مطلوب است تکامل می‌یابد. توسعهٔ فیزیکی در زمین و در مناطق فضای مجاور، به کندی اما با قطعیت، صحنه را برای تلاشهای آتی برای برقراری چنین اشکال حیات، آنطور که بنا به تصمیم ما به بهترین نحو برای محیط فیزیکیِ در حال پدیدار شدن — هم زمینی و هم فضایی — سازگار می‌بود، آماده می‌سازد.

متعاقباً کمیسیون حاملین حیات سِتانیا به جروسم بازگشتند زیرا ترجیح می‌دادند منتظر تجزیهٔ بیشتر زمین قاره‌ای گردند، که در واقع پیش از شروع کاشت حیات، باز هم موجب پیدایش دریاهای واقع در خشکی و خلیجهای محفوظ می‌گردید.

در سیاره‌ای که حیات یک منشأ دریایی دارد، شرایط ایده‌آل برای کاشت حیات توسط تعداد زیادی از دریاهای واقع در خشکی و توسط یک خط ساحلی گسترده از آبهای کم عمق و خلیجهای محفوظ فراهم می‌گردد. و درست چنین توزیعی از آبهای زمین به سرعت داشت پدیدار می‌گشت. این دریاهای کهن واقع در خشکی به ندرت بیش از پانصد یا ششصد فوت عمق داشتند، و نور خورشید می‌تواند تا عمقی بیش از ششصد فوت در آب اقیانوس رخنه نماید.

و از چنین سواحل سرزمینهای معتدل و یکنواختِ یک دوران بعد بود که زندگی بدوی گیاهی به سوی خشکی راه یافت. در آنجا درجهٔ بالای کربن در اتمسفر به تنوعات جدید حیات در خشکی مجال رشد سریع و پربار داد. اگر چه این اتمسفر در آن هنگام برای رشد گیاهی ایده‌آل بود، از چنان درجهٔ بالایی از دی‌اکسید کربن برخوردار بود که هیچ حیوانی نمی‌توانست در روی سطح کرهٔ زمین زندگی کند، تا چه رسد به انسان.

2- اتمسفر یورنشیا

اتمسفر سیاره‌ای در حدود یک دو میلیاردم کل نور ساطع شده از خورشید را از صافی خود به زمین عبور می‌دهد. اگر برای نوری که به روی آمریکای شمالی ساطع می‌شود برای هر کیلووات - ساعت مبلغ دو سنت پرداخت می‌شد، صورت هزینهٔ سالانهٔ نور به متجاوز از 800 کوادریلیون دلار بالغ می‌شد. صورت حساب شیکاگو برای نور آفتاب به فراتر از 100 میلیون دلار در روز بالغ می‌شد. و باید به خاطر داشت که شما سایر اشکال انرژی را از خورشید دریافت می‌کنید — نور تنها عطیهٔ خورشیدی نیست که به اتمسفر شما می‌رسد. انرژیهای خورشیدی گسترده‌ای به روی یورنشیا افکنده می‌شوند که طول موجهایی را که بالاتر یا پایین‌تر از دامنهٔ شناخت دید انسانی هستند در بر می‌گیرند.

اتمسفر زمین در منتهی الیه ماوراءِ بنفش طیف نور برای بیشتر تشعشعات خورشیدی مات است. بیشتر این طول موجهای کوتاه توسط لایه‌ای از اُزن که در سراسر سطحی که حدوداً ده مایل بالاتر از سطح زمین موجود است و برای ده مایل دیگر به سوی فضا امتداد می‌یابد جذب می‌شوند. اُزنی که به این ناحیه نفوذ می‌کند، تحت شرایطی که در سطح زمین حاکم است، لایه‌ای را می‌سازد که فقط یک دهم اینچ ضخامت دارد. با این وجود، این میزان نسبتاً کم و ظاهراً ناچیز ساکنان یورنشیا را از مازاد این تشعشعات خطرناک و مخرب اشعهٔ ماوراءِ بنفش که در نور خورشید موجود است محافظت می‌کند. اما اگر این لایهٔ اُزن فقط اندکی ضخیمتر می‌بود، شما از انوار بسیار مهم و سلامتی دهندهٔ ماوراءِ بنفش که اکنون به سطح کرهٔ زمین می‌رسند و نیای یکی از ضروری‌ترین ویتامینهای شما هستند محروم می‌شدید.

و هنوز برخی از انسانهای مکانیستِ کمتر خیالمند شما بر این نگرش اصرار دارند که آفرینش مادی و تکامل انسان تصادفی بوده است. بینابینیهای یورنشیا بیش از پنجاه هزار واقعیت فیزیک و شیمی را که به پندار آنها با قوانین احتمال تصادفی ناسازگار است، و بنا به استدلال آنها به گونه‌ای تردید ناپذیر نشان دهندهٔ وجود هدف هوشمند در آفرینش مادی می‌باشد، گردآوری کرده‌اند. و تمامی این امر حتی کاتالوگی از یکصد هزار عدد از یافته‌های آنها خارج از قلمرو فیزیک و شیمی را که به عقیدهٔ آنها اثبات کنندهٔ وجود ذهن در طراحی، آفرینش، و نگهداری کیهان مادی می‌باشد به حساب نمی‌آورد.

خورشید شما سیلی واقعی از انوار مقابله کننده با مرگ بیرون می‌ریزد، و زندگی دلپذیر شما در یورنشیا به سبب نفوذ "اتفاقی" بیش از چهل عمل ظاهراً تصادفی حفاظت کننده شبیه عمل این لایهٔ بی‌نظیر اُزن می‌باشد.

اگر به خاطر این تأثیر "پوششی" اتمسفر در شب نبود، حرارت چنان به سرعت از طریق تابش از بین می‌رفت که حفظ حیات به جز از طریق تسهیلات مصنوعی غیرممکن بود.

پنج یا شش مایلِ پایینی اتمسفر زمین تروپوسفر می‌باشد. این منطقهٔ بادها و جریانات هوا است که پدیدهٔ آب و هوایی را فراهم می‌سازد. بر فراز این ناحیه یونسفر داخلی و درست بالای آن استراتوسفر می‌باشد. از سطح زمین که صعود کنیم، حرارت برای شش یا هشت مایل به طور یکنواخت کاهش می‌یابد و در آن ارتفاع حدود 70 درجهٔ فارنهایت زیر صفر ثبت می‌شود. این درجه حرارت 65 تا 70 درجهٔ فارنهایت زیر صفر در صعود بیشتر تا چهل مایل دیگر ثابت باقی می‌ماند. این محدودهٔ حرارت ثابت استراتوسفر می‌باشد. در ارتفاع چهل و پنج یا پنجاه مایلی، حرارت شروع به افزایش می‌کند و این فزونی ادامه می‌یابد تا این که در سطح نمایشات شفق، حرارت 1200 درجهٔ فارنهایت به دست می‌آید، و این گرمای شدید است که اکسیژن را یونیزه می‌کند. اما حرارت در چنین اتمسفر رقیقی به سختی با برآورد گرما در سطح زمین قابل مقایسه است. به خاطر داشته باشید که نیمی از تمام اتمسفر شما در سه مایل اول یافت می‌شود. ارتفاع اتمسفر زمین توسط بالاترین انوار شفق — در حدود چهار صد مایل — آشکار است.

پدیده‌های شفق مستقیماً به لکه‌های خورشیدی مربوط هستند، آن طوفانهای خورشیدی که در جهات مقابل برفراز و زیر استوای خورشیدی، حتی همانند طوفانهای نواحی گرمسیری زمین در چرخش هستند. چنین اختلالات اتمسفری وقتی که بالا یا پایین استوا به وقوع می‌پیوندند، در جهتهای متقابل می‌چرخند.

نیروی لکه‌های خورشیدی برای تغییر فرکانسهای نور نشان می‌دهد که این مراکز طوفان خورشیدی به صورت آهنرباهای غول‌آسا عمل می‌نمایند. چنین حوزه‌های مغناطیسی قادرند ذرات شارژ شده را از حفره‌های لکه‌های خورشیدی از میان فضا به اتمسفر بیرونی زمین پرتاب نمایند، جایی که تأثیر یونیزه کنندهٔ آنها چنین نمایشات تماشایی شفق را ایجاد می‌کند. از این رو هنگامی که لکه‌های خورشیدی در اوج خود هستند، یا فوراً به دنبال آن، در زمانی که لکه‌ها بیشتر کلاً در ناحیهٔ استوایی واقع شده‌اند، شما بزرگترین پدیده‌های شفق را دارا می‌باشید.

حتی عقربهٔ قطب‌نما نسبت به این نفوذ خورشیدی واکنش نشان می‌دهد، زیرا همینطور که خورشید طلوع می‌کند اندکی به سوی شرق می‌چرخد و همینطور که خورشید به غروب نزدیک می‌شود کمی به سوی غرب می‌چرخد. این امر هر روز اتفاق می‌افتد، اما در طول اوج سیکلهای وقوع لکه‌های خورشید، این دگرگونی قطب‌نما دو برابر است. این گردشهای روزمرهٔ قطب‌نما در واکنش به افزایش یونیزه شدن اتمسفر بالایی است، که توسط نور خورشید ایجاد می‌شود.

وجود دو سطح متفاوت از نواحی رسانای الکتریکی در فوق استراتوسفر است که توضیح دهندهٔ انتقال امواج بلند و کوتاه پخش رادیویی در مسافت طولانی است. پخشهای رادیویی شما گاهی اوقات با طوفانهای شدید که گهگاهی در محدودهٔ این یونسفرهای بیرونی می‌وزند مختل می‌شوند.

3- محیط فضایی

در طی روزگاران پیشینِ مادیت یافتن جهان، میان مناطق فضا با ابرهای عظیم هیدروژنی پر می‌باشد، درست همانند خوشه‌های عظیم غبار که اکنون بسیاری از نواحی را در سراسر فضای دور تعیین ویژگی می‌نمایند. بیشتر مادهٔ سازمان یافته‌ای که خورشیدهای سوزان به صورت انرژی تابنده تجزیه و پراکنده می‌کنند، در ابتدا در این ابرهای هیدروژنی فضایی که بدواً پدیدار شدند ایجاد گردید. تحت برخی شرایط غیرعادی شکاف اتم همچنین در هستهٔ جرمهای بزرگتر هیدروژن رخ می‌دهد. و تمامی این پدیده‌های ساختن اتم و تلاشی اتم، همچون در سحابیِ به شدت حرارت یافته، توأم با بروز فوران موج‌دار انوار کوتاه فضایی تابناک انرژی می‌باشند. یک شکلی از انرژی فضایی با این تشعشعات متنوع توأم است که در یورنشیا ناشناخته است.

این شارژ انرژی کوتاه - پرتو فضای جهان چهار صد برابر بزرگتر از تمامی سایر اشکال انرژی منور است که در حوزه‌های سازمان یافتهٔ فضا موجود می‌باشد. بازده انوار کوتاه فضایی، اعم از این که از سحابیهای سوزان، حوزه‌های شدید الکتریکی، فضای خارج، یا ابرهای عظیم

غبار هیدروژنی بیایند، به طور کیفی و کمی از طریق نوسانات و تغییرات ناگهانی تنش در حرارت، جاذبه، و فشارهای الکترونی تعدیل می‌یابد.

این احتمالات در منشأ انوار فضا توسط بسیاری از رخدادهای کیهانی، همچنین توسط مدارهای مادهٔ در حال گردش که از دایره‌های تغییر یافته تا بیضی‌های حاد تغییر می‌یابند تعیین می‌شوند. شرایط فیزیکی نیز ممکن است بسیار تغییر یابند، زیرا چرخش الکترون گاهی اوقات در جهت مخالف چرخش کنش مادهٔ متراکم‌تر، حتی در همان منطقهٔ فیزیکی، می‌باشد.

ابرهای عظیم هیدروژنی، لابراتوارهای راستین شیمیایی می‌باشند که تمامی مراحل انرژی در حال تکامل و مادهٔ در حال دگرگونی را در بر می‌گیرند. عملکردهای بزرگ انرژی نیز در گازهای اندک ستارگان بزرگ دوتایی که به طور مکرر روی هم قرار گرفته و از این رو به طور گسترده یک کاسه می‌شوند به وقوع می‌پیوندند. اما هیچیک از این فعالیتهای عظیم و گستردهٔ انرژی در فضا کمترین تأثیری بر پدیدهٔ زندگی سازمان یافته — پلاسمای یاختهٔ چیزها و موجودات زنده — ندارد. این شرایط انرژی فضا برای محیطِ ضروریِ برقراری حیات مناسب هستند، اما در تغییر متعاقب عوامل ارثی پلاسمای جرم همچون برخی از تشعشات طولانی‌تر انرژی تابنده مؤثر نیستند. زندگی کاشته شدهٔ حاملین حیات نسبت به تمامی این فوران شگفت‌آور انوار کوتاه فضاییِ انرژیِ جهان کاملاً مقاوم است.

پیش از این که حاملین حیات در واقع بتوانند استقرار حیات را در یورنشیا آغاز نمایند، تمامی این شرایط ضروری کیهانی باید به یک وضعیت مطلوب تکامل می‌یافت.

4- دورهٔ طلیعهٔ حیات

این که ما حاملین حیات نامیده می‌شویم نباید شما را سردرگم نماید. ما قادریم حیات را به سیارات منتقل نماییم و این کار را انجام می‌دهیم، اما ما هیچگونه حیاتی به یورنشیا نیاوردیم. حیات یورنشیا بی‌همتا است، و منشأ در سیاره دارد. این کره یک دنیای تغییر و تبدیل حیات است. تمامی حیاتی که از این پس پدیدار گردید، درست اینجا در سیاره توسط ما فرموله گردید. و هیچ کرهٔ دیگری در سِتانیا، حتی در تمامی نبادان، وجود ندارد که از وجود حیاتی همانند حیات یورنشیا برخوردار باشد.

550،000،000 سال پیش گروه حاملین حیات به یورنشیا بازگشتند. ما با همکاری نیروهای روحی و قدرتهای فوق فیزیکی، الگوهای اولیهٔ حیات این کره را سازمان داده و پی‌ریزی نمودیم و آنها را در آبهای مساعد زمین کاشتیم. منشأ کل حیات سیاره‌ای (صرف نظر از شخصیتهای فوق سیاره‌ای) تا ایام کلیگسشیا، پرنس سیاره‌ای، در سه کاشت اولیه، همسان، و همزمانِ حیاتِ دریاییِ ما است. این سه کاشت حیات به این صورت برگزیده شدند: **مرکزی** یا اروپایی - آسیایی - آفریقایی، **شرقی** یا استرالیایی، و **غربی** شامل گرینلند و قاره‌های آمریکا.

500٫000٫000 سال پیش حیات بدوی گیاهی دریایی به خوبی در یورنشیا استقرار یافته بود. گرینلند و سرزمین قطب شمال به همراه آمریکای شمالی و جنوبی، رانش طولانی و کند خود را به سوی غرب داشتند شروع می‌کردند. آفریقا اندکی به سوی جنوب حرکت نموده و باریکه‌ای شرقی و غربی، حوزهٔ مدیترانه را، بین خود و بدنهٔ مادر ایجاد نمود. قطب جنوب، استرالیا، و سرزمینی که توسط جزایر اقیانوس آرام مشخص می‌شود در قسمت جنوب و شرق جدا گردیدند و از آن روز بسیار دور شده‌اند.

ما شکل بدوی حیات دریایی را در خلیجهای محفوظ گرمسیری دریاهای مرکزی شکاف شرقی - غربی سرزمین قاره‌ایِ در حال گسستن کاشته بودیم. مقصود ما از انجام سه کاشت حیات دریایی این بود که اطمینان حاصل نماییم با جدا شدن متعاقب زمین، هر تودهٔ بزرگ زمین این حیات را در آبهای گرم دریاهای خود با خود حمل می‌نماید. ما پیش‌بینی کردیم که در عصر بعدی پدیداری حیات در خشکی، اقیانوسهای بزرگ آب این زمینهای قاره‌ایِ در حال رانش را از هم جدا می‌کنند.

5- رانش قاره‌ای

رانش زمین قاره‌ای ادامه یافت. هستهٔ زمین به غلظت و سختی پولاد شده بود، و در معرض فشار تقریباً 25٫000 تن بر هر اینچ مربع قرار داشت، و به سبب فشار خارق‌العادهٔ جاذبه، عمق داخل آن بسیار داغ بود و هنوز هم می‌باشد. درجهٔ حرارت از سطح به سوی پایین افزایش می‌یابد تا این که در مرکز اندکی از درجهٔ حرارت سطح خورشید بالاتر می‌رود.

هزار مایل بیرونی جرم زمین عمدتاً از انواع مختلف سنگها تشکیل شده است. عناصر فلزی متراکم‌تر و سنگین‌تر در زیر قرار دارند. در سراسر اعصار اولیه و پیش از وجود اتمسفر، کره در حالت مذاب و بسیار حرارت یافته‌اش آنقدر تقریباً سیال بود که فلزات سنگین‌تر به درون آن نشست می‌کردند. آنهایی که امروز نزدیک به سطح یافت می‌شوند مادهٔ مترشحهٔ آتشفشانهای باستان، جریانات بعدی و گستردهٔ مذاب، و رسوبات اخیر شهابی را نمایندگی می‌کنند.

پوستهٔ بیرونی در حدود چهل مایل ضخامت داشت. این قشر بیرونی روی یک دریای مذاب از سنگ بازالت با ضخامت متغیر تکیه داشته و مستقیماً روی آن قرار داشت، یک لایهٔ سیال از گدازهٔ آتشفشان که تحت فشار بالا قرار داشت اما همیشه تمایل داشت که برای برابر ساختن فشارهای در حال تغییر سیاره‌ای در اینجا و آنجا جریان یابد، و از این رو تمایل داشت که پوستهٔ زمین را باثبات سازد.

حتی امروزه قاره‌ها روی این دریای غیرکریستالیزهٔ تشک مانندِ سنگ بازالت مذاب به شناوری خود ادامه می‌دهند. اگر به خاطر این شرط محافظ نبود، زمین لرزه‌های شدیدتر عملاً کره را تا حد قطعه قطعه شدن تکان می‌دادند. زمین لرزه‌ها توسط لغزش و جابجایی پوستهٔ جامد بیرونی ایجاد می‌شوند، و نه توسط آتشفشانها.

لایه‌های مذاب آتشفشانیِ پوستهٔ زمین هنگامی که سرد می‌شوند گرانیت را شکل می‌دهند. حد متوسط چگالی یورنشیا کمی بیش از پنج برابر و نیم چگالی آب است. چگالی گرانیت کمتر از سه برابر چگالی آب است. هستهٔ مرکزی کرهٔ زمین دوازده بار غلیظتر از آب است.

کف دریاها متراکم‌تر از زمینهای خشکی است، و این چیزی است که قاره‌ها را بر فراز آب نگاه می‌دارد. هنگامی که کف دریاها از سطح دریا بیرون می‌آیند، عمدتاً حاوی سنگ بازالت، یک شکلی از مواد مذاب آتشفشانی که بسیار از گرانیت زمینهای خشکی سنگین‌تر است، یافت می‌شوند. با تأکید مجدد، اگر قاره‌ها از کف اقیانوسها سبکتر نبودند، جاذبه لبه‌های اقیانوسها را به سوی زمین بالا می‌کشید، اما چنین پدیده‌هایی قابل مشاهده نیستند.

وزن اقیانوسها نیز عاملی در افزایش فشار روی کف دریاها است. کف پایین‌تر اما نسبتاً سنگین‌تر اقیانوسها، به اضافهٔ وزن آب روی آن، تقریباً مساوی وزن قاره‌های بالاتر اما بسیار سبکتر است. اما تمامی قاره‌ها تمایل به خزش به داخل اقیانوسها دارند. فشار قاره‌ای در سطوح هم‌کف اقیانوس در حدود 20/000 پوند بر اینچ مربع است. یعنی این فشار یک زمین قاره‌ای است که 15/000 فوت بالای کف اقیانوس قرار دارد. فشار آب در کف اقیانوس در حدود 5/000 پوند بر اینچ مربع است. این تفاوت فشارها موجب سُر دادن قاره‌ها به سوی کف اقیانوسها می‌شود.

فرو رفتگیِ ته اقیانوس در طول اعصار پیش از حیات، یک زمین قاره‌ای منفرد را به سمت بالا سوق داده بود، به ارتفاعی که فشار افقی آن موجب سُر خوردن لبه‌های شرقی، غربی، و جنوبی به سوی پایین، روی کفه‌های نیمه لزج مواد مذاب آتشفشانی تحتانی، و سپس به داخل آبهای اقیانوس آرام در محیط پیرامون شود. این امر چنان فشار قاره‌ای را به طول کامل جبران نمود که در ساحل شرقی این قارهٔ باستانی آسیایی یک شکاف عریض رخ نداد، اما از آن هنگام آن کرانهٔ شرقی روی پرتگاه اعماق اقیانوسی مجاور ثابت مانده است و آن را در معرض لغزش به سوی یک گور آبی قرار داده است.

6- دورهٔ انتقال

450/000/000 سال پیش *گذار از حیات گیاهی به حیات حیوانی* صورت پذیرفت. این دگردیسی در آبهای کم عمق خلیجهای ایمن گرمسیری و مردابهای کرانه‌های گستردهٔ قاره‌های در حال انفصال رخ داد. و این واقعه که تمامی آن ذاتی الگوهای اولیهٔ حیات بود به تدریج به وقوع پیوست. مراحل گذرای بسیاری بین اشکال بدوی اولیهٔ حیات گیاهی و ارگانیسمهای متمایز بعدی حیوانی وجود داشت. حتی امروزه کپکهای لیزابهٔ دوران گذار هنوز پا برجا هستند، و آنها به سختی می‌توانند به عنوان گیاهان و یا به عنوان حیوانات طبقه‌بندی شوند.

اگر چه تکامل زندگی گیاهی می‌تواند به سوی زندگی حیوانی ردیابی شود، و گر چه زنجیره‌ای درجه‌بندی شده از گیاهان و حیوانات که به طور تدریجی از ساده‌ترین به پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین ارگانیسمها راه برده‌اند یافت شده‌اند، شما قادر نخواهید بود که چنین حلقه‌های

ارتباطی میان تقسیمات بزرگ پادشاهی حیوانی یا میان بالاترین اقسام حیوانی پیش از انسان و اولین انسانهای نژادهای بشری پیدا کنید. این به اصطلاح "حلقات مفقوده" برای همیشه مفقود باقی خواهند ماند، به این دلیل ساده که هیچگاه وجود نداشتند.

از دوره به دوره انواع اساساً نوینی از حیات حیوانی پا به عرصهٔ وجود می‌نهند. آنها در نتیجهٔ انباشت تدریجی تغییرات کوچک تکامل نمی‌یابند. آنها به صورت اقسام کامل و نوینی از حیات پدیدار می‌گردند، و *به صورت ناگهانی* ظاهر می‌شوند.

ظهور *ناگهانی* انواع جدید و اقسام متنوع ارگانیسمهای زنده کاملاً بیولوژیک و اکیداً طبیعی می‌باشد. هیچ چیز فوق طبیعی به این جهشهای ژنتیکی مربوط نیست.

حیات حیوانی در درجهٔ صحیح شوری در اقیانوسها تکامل یافت، و نسبتاً ساده بود تا اجازه داده شود آبهای شور در بدنهای حیوانی حیات دریایی جریان یابند. اما وقتی که اقیانوسها انقباض یافته و درصد نمک به میزان زیاد افزایش یافت، همین حیوانات از این توان برخوردار گشتند که از شوری مایع بدنهای خود بکاهند، درست همانند آن ارگانیسمهایی که آموخته بودند با کسب توان حفظ درجهٔ مناسب کلرید سدیم در مایع بدنهای خود از طریق تکنیکهای ماهرانهٔ حفظ نمک، در آب شیرین زیست کنند.

مطالعهٔ فسیلهای زندگی دریایی که در صخره‌ها نهان است، تلاشهای اولیهٔ انطباق این ارگانیسمهای بدوی را آشکار می‌سازد. گیاهان و حیوانات هرگز این تجارب تطبیق دهنده را متوقف نمی‌سازند. محیط همواره در حال تغییر است، و همیشه ارگانیسمهای زنده در تلاشند تا خود را با این نوسانات بی‌پایان وفق دهند.

دستگاه فیزیولوژیک و ساختمان آناتومیک تمامی رسته‌های جدید حیات پاسخگوی عمل قانون فیزیکی می‌باشند، اما اعطای متعاقب ذهن هدیهٔ ارواح یاور ذهن، در تطابق با ظرفیت ذاتی مغز است. ذهن در حالی که یک تکامل فیزیکی نیست، به طور کامل به ظرفیت مغز که با پیشرفتهای فیزیکی و تکاملی صرف فراهم می‌شود وابسته است.

از طریق تناوبات تقریباً بی‌پایان دستیابیها و از دست دادنها، تعدیلات و تعدیلات مجدد، تمامی ارگانیسمهای زنده از دوره به دوره به پس و پیش در نوسانند. آنهایی که به وحدت کیهانی دست می‌یابند بقا می‌یابند، در حالی که آنهایی که به این هدف نمی‌رسند وجودشان متوقف می‌گردد.

7- کتاب تاریخ زمین شناسی

گروه عظیم سیستمهای سنگی که پوستهٔ بیرونی کرهٔ زمین را در طول عصر آغاز حیات یا عصر پروتوزوئیک در بر می‌گرفتند، اکنون در بسیاری نقاط در سطح زمین به چشم نمی‌خورند. و هنگامی که از زیر تمامی توده‌های اعصار بعد پدیدار شوند، فقط بقایای فسیل گیاهی و حیات

بدوی اولیهٔ حیوانی یافت خواهند شد. برخی از این سنگهای قدیمی‌ترِ در آب ته نشین شده با لایه‌های متعاقب در آمیخته‌اند، و گاهی اوقات آنها بقایای فسیلی برخی از اشکال پیشین‌تر حیات گیاهی را آشکار می‌سازند، حال آن که در بالاترین لایه‌ها گهگاهی ممکن است برخی از اشکال بدوی‌تر ارگانیسمهای اولیهٔ دریایی - حیوانی یافت شوند. در بسیاری جاها این کهنه‌ترین لایه‌های چینه چینه شدهٔ سنگی، که حاوی فسیلهای حیات اولیهٔ دریایی، هم حیوانی و هم گیاهی، هستند ممکن است مستقیماً در روی سنگ قدیمی‌ترِ همسان یافت شوند.

فسیلهای این عصر جلبکها، گیاهانِ مرجان مانند، پیش زیان بدوی، و ارگانیسمهای دوران گذار اسفنج مانند را شامل می‌شوند. اما فقدان چنین فسیلهایی در لایه‌های اولیهٔ سنگی لزوماً ثابت نمی‌کند که موجودات زنده در هنگام رسوبشان در جاهای دیگر موجود نبودند. حیات در سراسر این ایام پیشین پراکنده بود و فقط به کندی بر روی سطح زمین گسترش یافت.

سنگهای این عصر کهن اکنون در سطح زمین، یا بسیار نزدیک به سطح، بیش از حدود یک هشتم مساحت کنونی زمین هستند. ضخامت متوسط این سنگ دوران گذار، کهنه‌ترین لایه‌های چینه چینه شدهٔ سنگی، در حدود یک و نیم مایل است. در برخی نقاط این سیستمهای کهن سنگی تا چهار مایل ضخامت دارند، اما بسیاری از لایه‌ها که به این عصر منتسب شده‌اند به دوران بعد تعلق دارند.

در آمریکای شمالی این لایهٔ سنگی کهن و بدوی حاوی فسیل در مناطق شرقی، مرکزی، و شمالی کانادا در سطح نمودار است. همچنین یک ستیغ منقطع شرقی - غربی این صخره موجود است که از پنسیلوانیا و کوههای باستانی اَدیراندَک در غرب تا میشیگان، ویسکانسین، و مینه‌سوتا امتداد می‌یابد. تیغه‌های دیگر از نیوفاندلند تا آلاباما و از آلاسکا تا مکزیک امتداد می‌یابند.

صخره‌های این عصر در اینجا و آنجا در سراسر کره نمایان هستند، اما هیچیک همانند صخره‌های اطراف دریاچهٔ سوپریور و در گرند کنیون از رودخانهٔ کلرادو، جایی که این صخره‌های بدوی حاوی فسیل در چندین لایه موجودند، به آسانی قابل تفسیر نمی‌باشند. آنها به دگرگونیها و نوسانات سطحی آن ایام دوردست گواهی می‌دهند.

این لایهٔ سنگی، قدیمی‌ترین قشر حاوی فسیل در پوستهٔ زمین، دچار چین و چروک و تا خوردگی شده، و در نتیجهٔ دگرگونیهای ناشی از زمین لرزه‌ها و آتشفشانهای اولیه به طرز عجیبی در هم پیچیده شده است. جریانات مواد مذاب آتشفشانیِ این عصر، آهن، مس، و سرب زیادی در نزدیکی سطح سیاره بالا آورد.

مکانهای کمی در زمین هستند که در آنها چنین فعالیتهایی بیش از درهٔ سنت کرایکسِ ویسکانسین به طور بارز نمایان باشند. در این ناحیه یکصد و بیست و هفت بار به طور پی در پی مواد مذاب روی زمین جاری شدند، و به دنبال آن زیر آب رَوی و رسوب سنگها به وقوع پیوست. اگر چه امروزه دیگر بیشتر رسوبات فوقانی سنگی و جریان مواد مذاب منقطع وجود ندارد، و گر چه

کف این سیستم در اعماق زمین مدفون است، با این وجود، در حدود شصت و پنج یا هفتاد عدد از این اسناد چینه چینه شدهٔ متعلق به اعصار گذشته اکنون در معرض دید قرار دارند.

در این اعصار اولیه هنگامی که زمین بسیاری در نزدیکی سطح آب قرار داشت، زیر آب رَوی و بیرون آمدنهای پی در پی بسیاری به وقوع پیوست. پوستهٔ زمین تازه داشت به دورهٔ بعدی ثبات نسبی خود وارد می‌گشت. حرکتهای مواج، بالا آمدنها و فرو رفتنهای رانش سابق قاره‌ای به کثرت زیر آب رفتنهای متناوب زمینهای بزرگ کمک می‌کرد.

در طول این ایام حیات بدوی دریایی، مناطق گسترده‌ای از سواحل قاره‌ای از چند فوت تا نیم مایل در زیر دریاها فرو رفت. بیشتر سنگهای ماسه‌ای و جوش سنگهای پیشین نمایانگر انباشت رسوبی این سواحل باستانی می‌باشند. سنگهای رسوبی که به این چینه‌بندی پیشین تعلق دارند، مستقیماً روی آن لایه‌هایی که تاریخ آنها به بسیار دورتر از منشأ حیات و تا ظهور اولیهٔ اقیانوس سراسری باز می‌گردد قرار دارند.

برخی از لایه‌های بالایی این رسوبات گذرای سنگی حاوی مقادیر کمی از سنگ رس یا سنگ لوح تیره رنگ هستند. این امر حاکی از وجود کربن آلی می‌باشد و به وجود نیاکان آن اشکال حیات گیاهی که در طول عصر متعاقب کربنیفر یا زغال‌زا که در زمین گسترده بودند گواهی می‌دهد. بخش عمدهٔ مس در این لایه‌های سنگی نتیجهٔ رسوب آب است. برخی در شیارهای سنگهای قدیمی‌تر یافت می‌شود و عصارهٔ آب راکد مردابهای برخی از سواحل باستانی محفوظ می‌باشند. معادن آهن آمریکای شمالی و اروپا در رسوبات و مواد دفعی که بخشاً در سنگهای قدیمی‌تر چینه چینه نشده و تا اندازه‌ای در این سنگهای چینه چینه شدهٔ بعد متعلق به دوران گذار شکل‌یابی حیات قرار دارند واقع شده‌اند.

این عصر شاهد گسترش حیات در سراسر آبهای دنیا می‌باشد. حیات دریایی به خوبی در یورنشیا برقرار گشته است. کف دریاهای کم عمق و پهناور واقع در خشکی به تدریج توسط یک رشد وافر و بارور گیاهی پوشیده می‌شود، ضمن این که آبهای سواحل با انبوه اشکال سادهٔ حیات حیوانی درنوردیده می‌شوند.

تمامی این ماجرا در درون صفحات فسیلی ”کتاب پهناور سنگی“ اسناد دنیا به صورتی گویا گفته شده است. و صفحات این سند عظیم بیولوژیک، اگر شما توان تفسیر آن را کسب نمایید، به طور حتم بیان کنندهٔ حقیقت هستند. کف بسیاری از این اقیانوسهای باستانی اکنون به روی زمین بالا آمده‌اند، و رسوبات دوره اندر دورهٔ آنان داستان مبارزات زندگی را در آن روزگاران آغازین برملا می‌سازند. آنچه که شاعر شما می‌گوید عیناً صحت دارد، ”گرد و غباری که روی آن گام می‌نهیم روزی زنده بود.“

[عرضه شده توسط عضوی از گروه حاملین حیات یورنشیا که اکنون مقیم سیاره است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 59

عصر حیات دریایی در یورنشیا

ما شروع تاریخ یورنشیا را چنین به حساب می‌آوریم که در حدود یک میلیارد سال پیش آغاز گشته و تا پنج دورهٔ عمده امتداد یافته است:

1- *عصر پیش از حیات* تا چهار صد و پنجاه میلیون سال اول، حدوداً از زمانی که سیاره به اندازهٔ کنونی آن دست یافت، تا هنگام برقراری حیات ادامه می‌یابد. دانشجویان شما این دوره را به عنوان دوران *آرچئوزوئیک* نامیده‌اند.

2- *عصر سرآغاز حیات* تا یکصد و پنجاه میلیون سال بعد امتداد می‌یابد. این دوره بین عصر پیشین پیش از حیات یا تحولات عمده و دورهٔ بعدی حیات بسیار پیشرفته‌تر دریایی قرار دارد. این دوره برای پژوهشگران شما به عنوان دوران *پروتروزوئیک* شناخته شده است.

3- *عصر حیات دریایی* دویست و پنجاه میلیون سال بعد را در بر می‌گیرد و برای شما به بهترین صورت به نام دوران *پالئوزوئیک* شناخته شده است.

4- *عصر اولیهٔ حیات در خشکی* تا یکصد میلیون سال بعد امتداد می‌یابد و به صورت دوران *مِسوزوئیک* شناخته شده است.

5- *عصر پستانداران* پنجاه میلیون سال آخر را اشغال می‌کند. این عصر روزگاران اخیر به صورت دوران *سِنوزوئیک* شناخته شده است.

بدین ترتیب عصر حیات دریایی در حدود یک چهارم تاریخ سیاره‌ای شما را می‌پوشاند. این عصر را می‌توان مجدداً به شش دورهٔ طولانی تقسیم نمود، که هر یک توسط پیشرفتهای مشخص در قلمرو ژئولوژیک و محدودهٔ بیولوژیک، هر دو، تعیین ویژگی می‌شود.

به تدریج که این عصر آغاز می‌گردد، کف دریاها، فلات گستردهٔ قاره‌ای زیر آب، و حوزه‌های بیشمار کم عمق نزدیک به ساحل با گیاهان فراوان پوشیده شده‌اند. پیش از این، اشکال ساده‌تر و

بدوی حیات حیوانی از ارگانیسمهای گیاهی پیشین به وجود آمده‌اند، و ارگانیسمهای اولیهٔ حیوانی به تدریج راه خود را در امتداد خطوط گستردهٔ ساحلی سرزمینهای متعدد گشوده‌اند، تا این که بسیاری از دریاهای واقع در خشکی مملو از حیات بدوی دریایی گردند. از آنجایی که تعداد اندکی از این ارگانیسمهای اولیه دارای صدف بودند، تعداد چندان زیادی از آنان به صورت فسیل محفوظ نمانده‌اند. با این حال صحنه برای فصول آغازین آن "کتاب سنگی" بزرگ حفظ تاریخچهٔ حیات که در طول اعصار بعد به طور مرتب بر زمین نهاده شد، فراهم شده است.

قارهٔ آمریکای شمالی در زمینهٔ رسوبات حاوی فسیل متعلق به تمام عصر حیات دریایی به طرزی عالی غنی است. حتی اولین و قدیمی‌ترین لایه‌ها از طریق رسوبات گستردهٔ فرسایشی که این دو مرحلهٔ توسعهٔ سیاره‌ای را به روشنی از هم جدا می‌سازد از لایه‌های بعدی دورهٔ پیشین تفکیک شده‌اند.

1- حیات اولیهٔ دریایی در دریاهای کم عمق
عصر تریلوبیتها

تا شروع این دورهٔ نسبتاً آرام در سطح زمین، حیات به دریاهای گوناگون واقع در خشکی و خط ساحلی اقیانوس محدود شده است. با این وجود هنوز هیچ شکل از ارگانیسم متعلق به خشکی پدیدار نگشته است. حیوانات بدوی دریایی به خوبی مستقر شده‌اند و برای پیشرفت بعدی تکاملی آماده‌اند. آمیبها که در حوالی پایان دورهٔ گذار پیشین ظهور نمودند نمونهٔ بقا یافتگان این مرحلهٔ آغازین حیات حیوانی می‌باشند.

400/000/000 سال پیش حیات دریایی، گیاهی و حیوانی، هر دو، نسبتاً به خوبی در تمامی دنیا پخش شده است. آب و هوای دنیا اندکی گرمتر و یکنواختر می‌شود. کرانه‌های قاره‌های گوناگون، به ویژه آمریکای شمالی و جنوبی دچار یک سیل زدگی عمومی می‌شوند. اقیانوسهای جدیدی ظاهر می‌شوند، و احجام قدیمی‌تر آب بسیار بزرگ می‌شوند.

اکنون برای اولین بار زندگی گیاهی به آرامی بر روی زمین گسترش می‌یابد و به زودی در انطباق با یک زیستگاه غیردریایی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای می‌کند.

ناگهان و بدون طبقه‌بندی تباری اولین حیوانات چند سلولی ظاهر می‌شوند. تریلوبیتها تکامل یافته‌اند و برای مدتها دریاها را تحت سیطرهٔ خود قرار می‌دهند. از نقطه نظر حیات دریایی این عصر تریلوبیتها است.

در قسمت بعدیِ این قطعه زمان، بیشترِ شمال آمریکا و اروپا از دریا بیرون آمد. پوستهٔ زمین موقتاً ثبات یافت. کوهها، یا زمینهای مرتفع در امتداد سواحل اقیانوسهای اطلس و آرام در وست ایندیز و در جنوب اروپا سر برکشیدند. تمامی ناحیهٔ کارائیب بسیار مرتفع گشت.

390٬000٬000 سال پیش زمین هنوز مرتفع بود. در قسمتهایی از شرق و غرب آمریکا و غرب اروپا لایه‌های سنگی که در طول این ایام در زمین قرار گرفتند ممکن است پیدا شوند، و اینها قدیمی‌ترین سنگهایی هستند که حاوی فسیلهای تریلوبیت می‌باشند. بسیاری خلیجهای انگشت مانند دراز وجود داشتند که در میان توده‌های خشکی زمین راه یافته بودند. این سنگهای حاوی فسیل در این زمینها فرو نشسته‌اند.

ظرف چند میلیون سال اقیانوس آرام به قاره‌های آمریکا شروع به تهاجم نمود. نشست زمین عمدتاً به سبب تعدیل پوستهٔ زمین بود، گر چه گسترش جانبی زمین، یا خزش قاره‌ای نیز یک عامل بود.

380٬000٬000 سال پیش آسیا داشت نشست می‌کرد، و تمامی قاره‌های دیگر داشتند یک پدیداری کوتاه مدت را تجربه می‌کردند. اما همینطور که این دوره به جلو رفت، اقیانوس نوظهور اطلس در تمامی خطوط مجاور ساحلی پیشروی گسترده‌ای نمود. دریاهای شمال اطلس یا وابسته به قطب شمال در آن هنگام به آبهای خلیج جنوب متصل بودند. وقتی که این دریای جنوبی به باریکهٔ طولانی آپالاچیا وارد شد موجهای آن بر فراز ناحیهٔ شرقی در برابر کوههایی که به بلندی کوههای آلپ بودند شکست، اما به طور کلی قاره‌ها سرزمینهای پست غیرجالب توجهی بودند و به کلی فاقد زیبایی خوش منظره بودند.

رسوبات این اعصار از چهار گونه‌اند:

1- جوش سنگها — موادی که در مجاورت خطوط ساحلی نشست کرده بودند.

2- ماسه سنگها — رسوباتی که در آب کم عمق صورت گرفتند، اما در جایی که موجها برای جلوگیری از نشست گِل کافی بودند.

3- سنگهای رس — رسوباتی که در آب عمیق‌تر و ساکن‌تر به وجود آمده بودند.

4- سنگ آهک — شامل رسوبات صدفهای تریلوبیت در آب عمیق.

فسیلهای تریلوبیت این ایام همسانیهای اساسی مشخصی را عرضه می‌دارند که مضافاً از تنوعات بارزی برخوردارند. حیوانات اولیه‌ای که از سه کاشت اولیهٔ حیات به وجود آمدند از خصوصیات ویژه‌ای برخوردار بودند. آنهایی که در نیمکرهٔ غربی ظهور یافتند، از آنهایی که متعلق به گروه اروپایی - آسیایی و نوع استرالیایی یا استرالیایی - قطب جنوبی بودند اندکی متفاوت بودند.

370٬000٬000 سال پیش زیر آب روی عظیم و تقریباً کامل آمریکای شمالی و جنوبی به وقوع پیوست و به دنبال آن آفریقا و استرالیا نیز به زیر آب فرو رفتند. تنها برخی از قسمتهای آمریکای شمالی بر فراز این دریاهای کم عمق مربوط به دوران کامبرین باقی ماندند. پنج میلیون سال بعد، دریاها در مقابل زمینِ در حال بالا روی در حال عقب نشینی بودند. و تمامی این پدیدهٔ فرو روی و بالا روی زمین غیرنمایان بود و طی میلیونها سال به آرامی رخ می‌داد.

لایه‌های تریلوبیت حاوی فسیل این دوره در اینجا و آنجا در سراسر تمامی قاره‌ها به استثنای آسیای مرکزی رخ می‌نمایانند. در بسیاری نواحی این سنگها افقی هستند، اما در کوهها به دلیل فشار و تاخوردگی مورب و کج و معوج می‌باشند. و چنین فشاری در بسیاری جاها مشخصهٔ اولیهٔ این رسوبات را تغییر داده است. ماسه سنگ به کوارتز تبدیل گشته، سنگ رس به سنگ لوح تغییر یافته، حال آن که سنگ آهک به سنگ مرمر تبدیل شده است.

360٫000٫000 سال پیش زمین هنوز در حال بالاروی بود. آمریکای شمالی و جنوبی به خوبی بالا بودند. غرب اروپا و جزایر بریتانیا در حال پدیدار شدن بودند، به استثنای قسمتهایی از ویلز که عمیقاً در زیر آب قرار داشت. طی این اعصار لایه‌های بزرگی از یخ وجود نداشتند. رسوبات فرضی دوران یخبندان که در رابطه با این لایه‌ها در اروپا، آفریقا، چین، و استرالیا ظاهر گشتند به سبب کوههای منفرد یخ یا به علت جابجایی واریزهٔ یخرودهای متعلق به دوران بعد می‌باشند. آب و هوای دنیا اقیانوسی بود، نه قاره‌ای. دریاهای جنوبی در آن هنگام نسبت به حال گرمتر بودند، و به سوی شمال در ورای آمریکای شمالی تا نواحی قطبی امتداد می‌یافتند. جریان گلف استریم روی قسمت مرکزی آمریکای شمالی جاری بود، و با تغییر مسیر به سوی شرق، سواحل گرینلند را شستشو داده و گرما می‌بخشید، و آن قارهٔ اکنون پوشیده از یخ را به یک بهشت راستین گرمسیری تبدیل می‌کرد.

حیات دریایی بسیار شبیه دنیای آن سو بود و شامل خزه‌های دریایی، ارگانیسمهای تک سلولی، اسفنجهای ساده، تریلوبیتها، و سایر سخت پوستان — میگوها، خرچنگها، و لابسترها — می‌شد. سه هزار نوع مختلف بازوپایان در پایان این دوره ظاهر شدند، که فقط دویست نوع آنها بقا یافته‌اند. این حیوانات نمایانگر تنوع حیات اولیه می‌باشند که تا زمان کنونی عملاً بدون تغییر باقی مانده است.

اما تریلوبیتها مخلوقات زندهٔ غالب بودند. آنها حیواناتی دارای جنسیت بودند و در بسیاری اشکال وجود داشتند. آنها که شناگران ضعیفی بودند به کندی در آب شناور مانده یا در امتداد کف دریاها می‌خزیدند، و هنگامی که توسط دشمنان بعدها ظهور یافتهٔ خود مورد حمله واقع می‌شدند به حالت دفاعی چنبره می‌زدند. آنها از دو اینچ تا یک فوت رشد کرده و به صورت چهار گروه مشخص تکوین یافتند: گوشتخواران، گیاهخواران، همه چیز خواران، و "گِل خواران". توانایی گروه آخر که عمدتاً از طریق مادهٔ غیرارگانیک به حیات خود ادامه می‌دادند — از آنجا که آخرین حیوان چند سلولی بودند که از این توان برخوردار بودند — افزایش زیاد و بقای طولانی آنها را روشن می‌سازد.

این تصویر بیولوژیک یورنشیا در پایان آن دورهٔ طولانی تاریخ دنیا بود و پنجاه میلیون سال را در بر می‌گرفت. این دوره توسط زمین شناسان شما به عنوان ***دوران*** کامبرین تعیین شده است.

2- اولین مرحلهٔ سیل قاره‌ای
عصر حیوان بی‌مهره

پدیدهٔ دوره‌ای مرتفع شدن و فرو رفتن زمین، ویژهٔ این ایام، تماماً تدریجی و غیرنمایان بود، و با عمل آتشفشانی کمی همراه بوده و یا اصلاً نبود. در سراسر تمامی این مرتفع شدن‌ها و فرو رویهای پی در پی زمین، قارهٔ آسیایی مادر از تاریخی مشابه با سایر خشکیهای زمین به طور کامل برخوردار نگشت. او سیل زدگیهای بسیاری را به طور ویژه در تاریخ اولیهٔ خود تجربه نمود، و ابتدا در یک سو و سپس به سوی دیگر دچار فرو روی گردید، اما این قاره رسوبات صخره‌ای هماهنگی را که ممکن است در سایر قاره‌ها کشف شوند عرضه نمی‌دارد. در روزگاران اخیر آسیا باثبات‌ترین قارهٔ تمامی توده‌های خشکی بوده است.

350٫000٫000 سال پیش ناظر آغاز دورهٔ بزرگ سیل تمامی قاره‌ها به استثنای آسیای مرکزی بود. توده‌های زمین مکرراً با آب پوشیده شدند. فقط نواحی مرتفع ساحلی بر فراز این دریاهای کم عمق ولی گستردهٔ در حال نوسان واقع در خشکی باقی ماندند. سه سیل بزرگ این دوره را تعیین ویژگی می‌نمود، اما پیش از این که پایان پذیرد قاره‌ها مجدداً سر بر افراشتند، و مجموع پدیداری زمین پانزده درصد بیش از آنچه اکنون هست بود. ناحیهٔ کارائیب بسیار مرتفع بود. این دوره به خوبی در اروپا تعیین نشده است، زیرا نوسانات زمین کمتر بودند، در حالی که عمل آتشفشانی پایدارتر بود.

340٫000٫000 سال پیش فرو روی گستردهٔ دیگری به جز در آسیا و استرالیا در خشکی به وقوع پیوست. آبهای اقیانوسهای دنیا عموماً یکپارچه بودند. این یک عصر بزرگ سنگ آهک بود و مقدار زیادی از سنگ آن با جلبکهای آهکی پنهان بنا شده بود.

چند میلیون سال بعد از آن بخشهای بزرگی از قاره‌های آمریکا و اروپا از میان آب شروع به پدیداری کردند. در نیمکرهٔ غربی فقط یک بازوی اقیانوس آرام روی مکزیک و نواحی کوه راکی کنونی باقی ماند، اما نزدیک به پایان این دوره سواحل اقیانوسهای اطلس و آرام مجدداً شروع به نشست کردند.

330٫000٫000 سال پیش آغاز یک دوره زمان نسبتاً آرام را در سراسر دنیا نشان می‌کند، با زمین بسیاری که دوباره بر فراز آب قرار داشت. تنها استثنا برای این دوران سلطهٔ آرامش خاکی، فوران آتشفشان بزرگ آمریکای شمالی در شرق کنتاکی، یکی از بزرگترین فعالیتهای منفرد آتشفشانی که دنیا تاکنون شناخته است بود. خاکسترهای این آتشفشان پانصد مایل مربع و عمق پانزده تا بیست فوت را پوشانید.

320٫000٫000 سال پیش سومین سیل عمدهٔ متعلق به این دوره رخ داد. آبهای این سیل، ضمن این که در جهتهای بسیار در تمامی قاره‌های آمریکا و اروپا هر چه بیشتر گسترش می‌یافت، تمامی زمینی را که سیل بزرگ پیشین زیر آب فرو برده بود تحت پوشش قرار داد. شرق آمریکای شمالی و غرب اروپا بین 10٫000 تا 15٫000 فوت زیر آب قرار داشت.

310٫000٫000 سال پیش توده‌های خشکی دنیا، به استثنای قسمتهای جنوبی آمریکای شمالی، دوباره به خوبی بالا بودند. مکزیک پدیدار گردید، و بدین ترتیب دریای خلیج که از آن هنگام هویت خود را حفظ نموده است ایجاد گردید.

حیات این دوره به تکامل خویش ادامه می‌دهد. دنیا یکبار دیگر ساکت و نسبتاً آرام است. آب و هوا معتدل و یکنواخت باقی می‌ماند. گیاهان زمینی بیشتر و بیشتر از سواحل دریا فاصله می‌گیرند. الگوهای حیات به خوبی تکوین یافته‌اند، گر چه فسیلهای گیاهیِ اندکی از این روزگاران یافت می‌شوند.

این عصر بزرگ تکامل ارگانیسمی فردی حیوانی بود، گر چه بسیاری از تغییرات اساسی نظیر گذار از گیاه به حیوان قبلاً به وقوع پیوسته بود. جانداران گیاهی تا نقطه‌ای تکامل یافتند که هر نوع از حیات تحت طبقه‌بندی مهره داران در فسیلهای آن سنگهایی که در طول این ایام بر زمین نقش بستند ارائه گردید. اما تمامی این حیوانات، ارگانیسمهای دریایی بودند. هیچ حیوان زمینی هنوز پدیدار نگشته بود، به استثنای تعداد معدودی از انواع کرمها که در امتداد سواحل دریا در زمین نقب زده بودند، و گیاهان زمینی نیز هنوز در سراسر قاره‌ها گسترش نیافته بودند. هنوز وجود دی‌اکسید کربن بسیار زیاد در هوا اجازهٔ وجود استنشاق کنندگان از هوا را نمی‌داد. اساساً تمامی حیوانات به جز برخی از حیوانات بدوی‌تر برای وجود خویش به طور مستقیم یا غیرمستقیم به زندگی گیاهی وابسته‌اند.

تریلوبیتها هنوز به چشم می‌خوردند. این حیوانات کوچک در دهها هزار شکل وجود داشتند و نیاکان سخت پوستان امروزی بودند. برخی از تریلوبیتها از بیست و پنج تا چهار هزار چشم بسیار کوچک داشتند. سایرین چشمان نارس داشتند. همینطور که این دوره به پایان رسید، تریلوبیتها با چندین شکل از جانوران بی‌مهره در سلطهٔ بر دریاها سهیم بودند. اما آنها در طول آغاز دورهٔ بعد به کلی نابود شدند.

جلبکهایی که از خود آهک ترشح می‌کردند در همه جا گسترده بودند. هزاران نوع از نیاکان اولیهٔ مرجانها وجود داشتند. کرمهای دریایی فراوان بودند، و تنوعات بسیاری از چترهای دریایی وجود داشتند که از آن هنگام تاکنون از بین رفته‌اند. مرجانها و انواع بعدی اسفنجها پدیدار گشتند. جانوران پا به سر به خوبی تکامل یافته بودند، و به صورت نوتیلوس مرواریدی، اختاپوس، سپیداج، و ماهی مرکب بقا یافته بودند.

انواع بسیاری از حیوانات صدف‌دار وجود داشتند، اما در آن هنگام صدفهای آنان همچون اعصار بعد برای مقاصد تدافعی مورد نیاز نبودند. جانوران شکم پا در آبهای دریاهای کهن حضور داشتند، و شامل حلزونهای تک صدفی پرما، صدفهای پیرابند، و حلزونها می‌شدند. جانوران دولایی شکم پا از میان میلیونها سال گذر کرده‌اند، بسیار به همان شکلی که در آن هنگام وجود داشتند، و شامل ماسکلها، کلمها، اویسترها، و اِسکالوپها می‌شوند. ارگانیسمهای پشت صدفی نیز تکامل یافتند، و این بازو پایان در آبهای کهن درست به همان شکلی که امروز وجود دارند زندگی

می‌کردند؛ آنها حتی از مکانیسمهای مَفصلی، شکافدار، و انواع دیگر ترتیبات تدافعی خود برخوردار بودند.

بدین ترتیب داستان تکاملی دومین دورهٔ بزرگ حیات دریایی که برای زیست شناسان شما به عنوان *اُردُویشیَن* شناخته شده است پایان می‌پذیرد.

3- مرحلهٔ دوم سیلابهای بزرگ
دورهٔ مرجانها — عصر بازوپایان

300٫000٫000 سال پیش دورهٔ بزرگ دیگری از زیر آب رَوی زمین آغاز گشت. فرارَوی دریاهای باستانی دوران سیلورین به سوی جنوب و شمال احاطه ساختن بیشتر اروپا و شمال آمریکا را آماده نمود. زمین به اندازهٔ زیادی از سطح دریا بالا نرفته بود. از این رو در حول و حوش خطوط ساحلی ته‌نشینی زیادی رخ نداد. دریاها مملو از حیات آهکی - صدفی بودند، و سقوط این صدفها به کف دریا تدریجاً لایه‌های بسیار ضخیمی از سنگ آهک ایجاد نمود. این اولین ته‌نشینی گستردهٔ سنگ آهک می‌باشد، و عملاً تمامی اروپا و شمال آمریکا را در بر می‌گیرد، اما فقط در مکانهای اندکی در سطح زمین ظاهر می‌شود. ضخامت این لایهٔ صخره‌ای کهن به حدود یک هزار فوت بالغ می‌شود، اما بسیاری از این رسوبات از آن هنگام تاکنون از طریق خم شدن، بالا آمدگی شدید زمین، و گسستگی، به حد زیادی کج و معوج شده‌اند، و بسیاری به کوارتز، سنگ رس، و سنگ مرمر تبدیل گشته‌اند.

هیچ سنگ آتش یا گدازهٔ آتشفشانی در لایه‌های سنگی این دوره یافت نمی‌شود، به استثنای آنهایی که متعلق به آتشفشانهای بزرگ جنوب اروپا و شرق ایالت مِین و جریانات مذاب آتشفشانی استان کِبِک می‌باشند. عمل آتشفشانی به حد زیادی سپری شده بود. این اوج رسوبات عظیم آب بود؛ مقدار کمی کوه سازی رخ می‌داد، و یا این که از آن خبری نبود.

290٫000٫000 سال پیش دریا به حد زیادی از قاره‌ها عقب کشیده بود، و کف اقیانوسهای اطراف در حال نشست بود. توده‌های زمین به اندازهٔ اندکی تغییر نمودند، تا این که دوباره به زیر آب فرو رفتند. حرکات اولیهٔ کوههای تمامی قاره‌ها داشت شروع می‌شد، و بزرگترین این دگرگونیهای پوسته‌ای، هیمالیای آسیا و کوههای بزرگ اسکاتلند بودند که از ایرلند تا اسکاتلند و تا اِسپیتزبرگن امتداد می‌یافتند.

در رسوبات این عصر است که مقادیر زیادی گاز، نفت، روی، و سرب یافت می‌شود. نفت و گاز از انباشتهای عظیم مادهٔ گیاهی و حیوانی از زمان زیر آب رَوی قبلی زمین به دوران بعد انتقال یافته، در حالی که رسوبات معدنی نمایانگر ته‌نشینی احجام راکد آب می‌باشند. بسیاری از رسوبات سنگهای نمکی به این دوره تعلق دارند.

تریلوبیتها به سرعت تقلیل یافتند، و مرکز صحنه توسط نرم تنان بزرگتر یا جانوران پا به سر اشغال گردید. این حیوانات تا درازای پانزده فوت و پهنای یک فوت رشد کردند و حکمرانان دریاها گشتند. این نوع از حیوانات *به طور ناگهانی* ظاهر شدند و بر حیات دریایی سلطه یافتند.

فعالیت بزرگ آتشفشانی این عصر در ناحیهٔ اروپا بود. برای میلیونها میلیون سال چنین فورانات شدید و گسترده آنطور که در اطراف ناحیهٔ باریک مدیترانه و به ویژه در همسایگی جزایر بریتانیا رخ داد به وقوع نپیوسته بود. این جریان مواد مذاب آتشفشانی امروزه در ناحیهٔ جزایر بریتانیا به صورت لایه‌های متناوب گدازه‌های آتشفشانی و تخته سنگ با ضخامت 25/000 فوت ظاهر می‌شود. این تخته سنگها توسط جریانات متناوب گدازه‌های آتشفشانی که بر روی کف کم عمق دریا پخش شدند بر زمین نهاده شدند، و بدین ترتیب میان رسوبات سنگی پراکنده شدند، و تمامی این متعاقباً بر فراز سطح دریا واقع شد. زمین لرزه‌های شدید در شمال اروپا به ویژه در اسکاتلند به وقوع پیوست.

آب و هوای اقیانوس معتدل و یکنواخت باقی ماند و دریاهای گرم، سواحل سرزمینهای قطبی را شستشو دادند. فسیلهای بازوپایان و سایر اشکال حیات دریایی ممکن است در این رسوبات تا قطب شمال پیدا شوند. شکم پایان، بازوپایان، اسفنجها، و مرجانهای آبسنگ ساز به تکثیر ادامه دادند.

پایان این دوره شاهد دومین پیشروی دریاهای دوران سیلورین به همراه در هم آمیختن دیگر آبهای اقیانوسهای جنوبی و شمالی می‌باشد. پا به سران حیات دریایی را تحت سلطهٔ خویش دارند، حال آن که اشکال مربوط حیات به طور تدریجی پدیدار گشته و متمایز می‌شوند.

280/000/000 سال پیش قاره‌ها به اندازهٔ زیادی از دومین سیلابهای سیلورین بیرون آمده بودند. رسوبات صخره‌ای این زیر آب رَوی در شمال آمریکا به عنوان سنگ آهک نیاگارا شناخته می‌شوند، زیرا این لایهٔ صخره‌ای است که آبشار نیاگارا روی آن جاری است. این لایهٔ سنگی از کوههای شرقی تا ناحیهٔ درهٔ میسی‌سیپی امتداد می‌یابد، اما به جز به سمت جنوب، بیشتر به سوی غرب امتداد نمی‌یابد. چندین لایه بر روی کانادا، قسمتهایی از آمریکای جنوبی، استرالیا، و بیشتر اروپا امتداد می‌یابد و حد متوسط ضخامت این زیرچینهٔ نیاگارا در حدود ششصد فوت می‌باشد. بلافاصله بر روی ته‌نشست نیاگارا، در بسیاری نواحی مجموعه‌ای از جوش سنگ، سنگ رس، و سنگ نمک را می‌توان یافت. این انباشت ثانویهٔ رسوبات می‌باشد. این نمک در مردابهای بزرگی که به طور متناوب به سمت دریا گشوده شده و سپس قطع شدند ته‌نشین گردید، به طوری که با رسوب نمک، به همراه مواد دیگری که در محلول نگاه داشته شده بودند، تبخیر رخ داد. در برخی نواحی این لایه‌های سنگی نمک هفتاد فوت ضخامت دارند.

آب و هوا یکنواخت و معتدل است، و فسیلهای دریایی در نواحی قطب شمال بر زمین نهاده شدند. اما تا پایان این دوره دریاها آنقدر به حد زیاد شور هستند که حیات کمی بقا می‌یابد.

در حوالی پایان زیر آب روی دوران پایانی سیلورین، آنطور که توسط رسوبات سوسنی شکل سنگ آهک نمایان است، تعداد خارپوستان — سوسنهای سنگی آبی — به اندازهٔ زیادی افزایش می‌یابد. تریلوبیتها تقریباً از میان رفته‌اند، و جانوران نرم تن به پادشاهی خود بر دریاها ادامه می‌دهند. ساختار مرجان - آبسنگ به قدر زیادی افزایش می‌یابد. در طی این عصر در مناطق مساعدتر ابتدا عقربهای بدوی آبی پدیدار می‌شوند. به زودی بعد از آن، و *به طور ناگهانی* عقربهای واقعی — استنشاق کنندگان واقعی هوا — ظاهر می‌شوند.

این تحولات سومین دورهٔ حیات دریایی را خاتمه داده و بیست و پنج میلیون سال را می‌پوشاند و برای پژوهشگران شما به عنوان *دورهٔ سیلورَین* شناخته شده است.

4- مرحلهٔ بزرگ پدیداری زمین
دورهٔ حیات گیاهی در زمین
عصر ماهیان

در پیکار طولانی میان زمین و آب، برای مدتهای طویل دریا به طور نسبی پیروز بوده است، اما روزگاران پیروزی زمین درست در پیش است. و رانشهای قاره‌ای هنوز جلو نرفته‌اند، اما گاهی اوقات عملاً تمامی زمینهای کرهٔ زمین از طریق باریکه‌های آبی و پلهای زمینی به هم متصل هستند.

به تدریج که زمین از آخرین سیلاب دوران سیلوریَن بیرون می‌آید، یک دورهٔ مهم در تکامل دنیا و تکوین حیات به پایان می‌رسد. این طلیعهٔ یک عصر نوین در کرهٔ زمین است. منظرهٔ عریان و غیرجذاب ایام پیشین با سرسبزی خرم پوشانیده می‌شود، و اولین جنگلهای باشکوه به زودی پدیدار خواهند گشت.

حیات دریایی این عصر به سبب جدایی انواع اولیه، بسیار متنوع بود، اما بعدها تمامی این انواع مختلف در هم آمیخته و به صورت مشترک زیست می‌کردند. جانوران بازوپا در همان اوایل به نقطهٔ اوج تکامل خود رسیده و بندپایان جانشین آنان شدند، و سرخابها برای اولین بار ظاهر شدند. اما بزرگترین رویداد ظهور ناگهانی خانوادهٔ ماهی بود. این عصر ماهیان گشت، آن دورهٔ تاریخ دنیا که با نوع حیوان *مهره‌دار* تعیین ویژگی می‌شد.

270٬000٬000 سال پیش قاره‌ها همگی بر فراز آب قرار داشتند. در میلیونها میلیون سال این چنین زمین فراوانی در یک زمان بر فراز آب قرار نداشت. این یکی از بزرگترین ادوار پدیداری زمین در تمامی تاریخ دنیا بود.

پنج میلیون سال بعد سرزمینهای آمریکای شمالی و جنوبی، اروپا، آفریقا، شمال آسیا، و استرالیا برای مدت کوتاهی دچار سیل زدگی شدند. در آمریکای شمالی زیر آب روی زمین گهگاهی تقریباً کامل می‌شد و لایه‌های سنگ آهک حاصل از آن ضخامتی به اندازهٔ 500 تا 5٬000 فوت

دارند. این دریاهای گوناگون متعلق به دوران دِوُن در ابتدا در یک جهت و سپس در جهت دیگر امتداد یافتند، طوری که دریای پهناور داخلی آمریکای شمالی وابسته به قطب شمال از طریق شمال کالیفرنیا به سوی اقیانوس آرام یک مسیر خروجی پیدا نمود.

260٫000٫000 سال پیش نزدیک به پایان این دورهٔ فرو رفتگی زمین، قسمتی از شمال آمریکا با دریاهایی که با آبهای اقیانوس آرام، اطلس، قطب شمال، و خلیج ارتباطی همزمان داشتند پوشیده گشت. میانگین ضخامت رسوبات این مراحل بعدی اولین سیل دوران دِوُن در حدود یک هزار فوت می‌باشد. آبسنگهای مرجانی که این ایام را تعیین ویژگی می‌نمایند نمایانگر این هستند که دریاهای واقع در خشکی زلال و کم عمق بودند. چنین رسوبات مرجانی در کناره‌های رودخانهٔ اوهایو در نزدیکی لویی ویل، کنتاکی، نمایانند، و در حدود یکصد فوت ضخامت دارند و شامل بیش از دویست نوع مختلف می‌باشند. این ساختارهای مرجانی تا کانادا و شمال اروپا و تا نواحی قطب شمال امتداد می‌یابند.

به دنبال این زیر آب رویها بسیاری از خطوط ساحلی به میزان قابل ملاحظه‌ای مرتفع شدند، طوری که رسوبات پیشین با گِل و سنگ رس پوشیده شدند. همچنین یک لایهٔ قرمز ماسه سنگ وجود دارد که مشخص کنندهٔ یکی از رسوبات متعلق به دوران دِوُن می‌باشد، و این لایهٔ قرمز روی بیشتر سطح کرهٔ زمین وسعت یافته و در شمال و جنوب آمریکا، اروپا، روسیه، چین، آفریقا، و استرالیا پیدا می‌شود. چنین رسوبات قرمز رنگ حاکی از شرایط بایر و نیمه بایر می‌باشند، اما آب و هوای این دوره هنوز معتدل و یکنواخت بود.

در سراسر تمامی این دوره سرزمین جنوب شرقی جزیرهٔ سین سیناتی کاملاً بالای آب باقی ماند. اما بخش عمدهٔ غرب اروپا به علاوهٔ جزایر بریتانیا زیر آب فرو رفتند. در ویلز، آلمان، و سایر نقاط اروپا سنگهای دوران دِوُن 20٫000 فوت ضخامت دارند.

250٫000٫000 سال پیش شاهد ظهور خانوادهٔ ماهیان، مهره داران، یکی از مهمترین مراحل در کل تکامل پیش از انسان بود.

بندپایان، یا سخت پوستان، نیاکان اولین مهره داران بودند. پیش قراولان خانوادهٔ ماهیان دو نیای تغییر یافتهٔ بندپا بودند. یکی یک بدن دراز داشت که سر را به دم وصل می‌کرد، حال آن که دیگری یک پیش ماهی بدون ستون فقرات و بی‌آرواره بود. اما هنگامی که ماهیان، اولین مهره داران دنیای حیوانات، *به طور ناگهانی* از شمال پدیدار گشتند، این انواع اولیه به سرعت نابود شدند.

بسیاری از بزرگترین ماهیان واقعی به این عصر تعلق دارند. و برخی از اقسام دندانددار بیست و پنج تا سی فوت درازا دارند. کوسه ماهیان امروزی از بقا یافتگان این ماهیان دوران باستان هستند. ماهیان شش‌دار و زره‌دار به نقطهٔ اوج تکامل خود رسیدند، و پیش از آن که این دوره به پایان رسد، ماهیان با آبهای شیرین و شور، هر دو، انطباق یافته بودند.

بسترهای واقعی استخوان شامل دندان و اسکلت ماهی در رسوباتی که در نزدیکی پایان این دوره در زمین گذاشته شده ممکن است یافت شوند، و بسترهای غنی فسیل در امتداد ساحل کالیفرنیا واقع شده‌اند، زیرا بسیاری از خلیجهای محفوظ متعلق به اقیانوس آرام به داخل سرزمین آن ناحیه امتداد یافتند.

کرهٔ زمین با انواع جدید گیاهان زمینی به سرعت پوشیده می‌شد. تا این هنگام به جز در حول و حوش لبهٔ آب گیاهان اندکی در زمین می‌روییدند. آنگاه، و *به طور ناگهانی* خانوادهٔ بارور *سرخس* ظاهر گشت و سریعاً روی سطح به سرعت پدیدار شوندهٔ زمین در تمامی قسمتهای دنیا گسترش یافت. به زودی انواع و اقسام درختان، به ضخامت دو فوت و ارتفاع چهل فوت پدیدار گشتند. بعدها برگ درختان نمو یافتند، اما این تنوعات اولیه فقط شاخ و برگ ابتدایی داشتند. گیاهان کوچکتر بسیاری وجود داشتند، اما فسیلهای آنها یافت نمی‌شوند، زیرا آنها معمولاً توسط باکتریهایی که باز هم پیش از آن ظاهر گشتند نابود شدند.

همینطور که زمین سر بر آورد، آمریکای شمالی از طریق پلهای زمینی که تا گرینلند امتداد می‌یافتند به اروپا وصل شد. و امروزه گرینلند بقایای این گیاهان اولیهٔ زمینی را در زیر پوشش یخی خود حفظ کرده است.

240٫000٫000 سال پیش زمین روی قسمتهایی از اروپا و شمال و جنوب آمریکا، هر دو، شروع به فروکش نمود. این فرو روی ظهور آخرین و کوچکترین سیلابهای گستردهٔ دورهٔ دِوُن را نشان نمود. دریاهای قطب شمال مجدداً روی بخش عمدهٔ آمریکای شمالی به سوی جنوب حرکت نمودند. اقیانوس اطلس قسمت بزرگی از اروپا و غرب آسیا را زیر آب فرو برد، در حالی که جنوب اقیانوس آرام بیشتر هند را پوشانید. این زیر آب روی در پدیداری خویش آهسته بود و به همان اندازه نیز در عقب نشینی کند بود. کوههای کتزکیل در امتداد کنارهٔ غربی رودخانهٔ هادسُن یکی از بزرگترین بناهای ژئولوژیک این دوره هستند که در سطح آمریکای شمالی یافت می‌شوند.

230٫000٫000 سال پیش دریاها همچنان به عقب نشینی خود ادامه می‌دادند. بیشتر آمریکای شمالی بر فراز آب قرار داشت، و فعالیت آتشفشانی بزرگی در ناحیهٔ سنت لارنس رخ داد. کوه رویال در مونترآل گردنهٔ فرسایش یافتهٔ یکی از این آتشفشانها است. رسوبات سرتاسر این دوره به خوبی در کوههای آپالاچی آمریکای شمالی نمایان است، یعنی جایی که رودخانهٔ ساسکوهانا با ایجاد یک دره این لایه‌های پی در پی را که ضخامتی بیش از 13٫000 فوت به دست آورده در معرض دید قرار داده است.

مرتفع شدن قاره‌ها ادامه می‌یافت، و اتمسفر سرشار از اکسیژن می‌گشت. کرهٔ زمین با جنگلهای پهناور سرخس به ارتفاع یکصد فوت و با درختان خاص آن روزگاران پوشیده می‌گشت. جنگلها خاموش بودند، هیچ صدایی شنیده نمی‌شد، نه حتی صدای خش خش یک برگ، زیرا چنین درختانی هیچ برگی نداشتند.

و بدین ترتیب یکی از طولانی‌ترین ادوار تکامل حیات دریایی، *عصر ماهیان*، پایان پذیرفت. این دوره از تاریخ دنیا تقریباً پنجاه میلیون سال طول کشید و برای پژوهشگران شما به عنوان *دوران دِوُن* شناخته شده است.

5- مرحلهٔ تغییر پوسته‌ای
دورهٔ کربن‌زای جنگل سرخس
عصر قورباغه‌ها

ظهور ماهی در طول دورهٔ پیشین نشانگر اوج تکامل حیات دریایی است. از این نقطه به بعد تکامل حیات زمینی به طور فزاینده‌ای مهم می‌شود. و این دوره با برقراری این مرحلهٔ تقریباً ایده‌آل برای ظهور اولین حیوانات متعلق به خشکی گشایش می‌یابد.

220٫000٫000 سال پیش بسیاری از مناطق قاره‌ای خشکی، شامل بیشتر شمال آمریکا بر فراز آب قرار داشتند. زمین از گیاهان پرپیرایه پوشیده گشت. این در حقیقت *عصر سرخسان* بود. دی‌اکسید کربن هنوز در اتمسفر موجود بود، اما به میزان کاهش یابنده.

مدت کوتاهی بعد از آن قسمت مرکزی شمال آمریکا زیر آب فرو رفت، و دو دریای بزرگ داخل خشکی ایجاد نمود. مناطق کوهستانی ساحلی در اقیانوس آرام و اطلس، هر دو، درست در ماورای خطوط ساحلی کنونی واقع شده بودند. این دو دریای اکنون به هم پیوسته اشکال مختلف حیات خویش را در آمیختند، و وصلت این جانداران دریایی آغاز افول سریع و جهانی حیات دریایی و گشایش دورهٔ بعدی حیات زمینی را نشان نمود.

210٫000٫000 سال پیش دریاهای حاوی آب گرم قطب شمال بیشتر شمال آمریکا و اروپا را می‌پوشانیدند. آبهای قطب جنوب آمریکای جنوبی و استرالیا را زیر آب فرو بردند، در حالی که آفریقا و آسیا هر دو بسیار مرتفع گردیدند.

هنگامی که دریاها در فراز خویش بودند، یک تحول جدید تکاملی *به طور ناگهانی* به وقوع پیوست. به ناگاه اولین حیوانات زمینی ظاهر شدند. انواع بیشماری از این حیوانات وجود داشتند که قادر بودند روی زمین یا در آب زندگی کنند. این جانوران دو زیستی که هوا تنفس می‌کردند از بندپایان، که کیسه‌های شنایشان به شُش تکامل یافته بود، به وجود آمدند.

از آبهای شور دریاها حلزونها، عقربها، و قورباغه‌ها به روی زمین خزیدند. امروزه قورباغه‌ها هنوز در آب تخم گذاری می‌کنند، و نوزادان آنان بدواً به صورت ماهیان کوچک، بچه وزغها، وجود دارند. این دوره به خوبی می‌تواند به عنوان *عصر قورباغه‌ها* شناخته شود.

بلافاصله بعد از آن ابتدا پشه‌ها ظاهر شدند، و به همراه عنکبوتان، عقربها، سوسکها، جیرجیرکها، و ملخها فوراً در قاره‌های دنیا پراکنده گشتند. سنجاقکها سی اینچ درازا داشتند. هزار

نوع سوسک به وجود آمد، و برخی تا درازای چهار اینچ رشد کردند.

دو گروه از خارپوستان به طور خاص به خوبی تکوین یافتند، و آنها در واقع فسیلهای راهنمای این عصر هستند. کوسه ماهیان بزرگی که از صدفها تغذیه می‌کردند نیز بسیار تکامل یافتند، و برای بیش از پنج میلیون سال اقیانوسها را تحت سلطهٔ خود در آوردند. آب و هوا هنوز معتدل و یکنواخت بود. حیات دریایی به قدر اندکی تغییر یافته بود. ماهیان آب شیرین در حال تکوین بودند و تریلوبیتها به انقراض نزدیک می‌شدند. مرجانها قلیل بودند و سنگ آهک بسیاری توسط خارپوستان ساخته می‌شد. سنگ آهکهای بهتر ساختمانی در طی این دوره روی زمین نهاده شدند.

آبهای بسیاری از دریاهای واقع در خشکی آنقدر به حد زیاد با آهک و مواد معدنی دیگر اشباع بودند که مخل پیشرفت و پیدایش بسیاری از انواع حیات دریایی بودند. سرانجام دریاها در نتیجهٔ رسوب گستردهٔ سنگ که در برخی جاها شامل روی و سرب می‌شد تصفیه شدند.

رسوبات این عصر اولیهٔ کربن‌زا بین 500 تا 2٫000 فوت ضخامت دارند، و شامل ماسه سنگ، سنگ رس، و سنگ آهک می‌باشند. قدیمی‌ترین لایه‌ها شامل فسیلهای حیوانات زمینی و دریایی، هر دو، و گیاهان، به همراه رسوبات زیاد سنگریزه‌ها و آبگیرها می‌باشند. زغال سنگ قابل حفاری کمی در این لایه‌های قدیمی‌تر پیدا می‌شود. این رسوبات در سراسر اروپا بسیار شبیه آنهایی هستند که در آمریکای شمالی در زمین نهاده شدند.

نزدیک به پایان این دوره سرزمین آمریکای شمالی شروع به سر بر آوردن نمود. وقفهٔ کوتاهی پدیدار گشت، و دریا در حدود نیمی از بسترهای پیشین خود را دوباره پوشانید. این یک زیر آب رَوی کوتاه بود، و بیشتر زمین به زودی کاملاً بر فراز آب قرار گرفت. آمریکای جنوبی هنوز از طریق آفریقا به اروپا متصل بود.

این دوره شاهد آغاز کوههای وژ، جنگل سیاه، و اورال بود. بن کوههای دیگر و قدیمی‌تر در سراسر بریتانیای کبیر و اروپا یافت می‌شود.

200٫000٫000 سال پیش مراحل واقعاً فعال دورهٔ کربن‌زا آغاز گردید. برای بیست میلیون سال پیش از این زمان، رسوبات قدیمی‌تر زغال سنگ داشتند روی زمین نهاده می‌شدند، اما اکنون فعالیتهای گسترده‌تر شکل دهندهٔ زغال سنگ در شرف وقوع بودند. طول دورهٔ واقعی تەنشینی زغال سنگ اندکی بیش از بیست و پنج میلیون سال بود.

زمین به سبب تغییر سطح دریا که علت آن فعالیتهای کف اقیانوس بود متناوباً بالا و پایین می‌رفت. این پریشانی پوسته‌ای — ثبات و سر بر آوردن زمین — در رابطه با رویش پربار گیاهی مردابهای ساحلی به تولید رسوبات گستردهٔ زغال سنگ کمک نمود. این امر موجب گشته که این دوره به عنوان *دورهٔ کربن‌زا* شناخته شود. و آب و هوا در سراسر دنیا هنوز معتدل بود.

لایه‌های زغال سنگ به صورت یک در میان با سنگ رس، آجر سنگ، و جوش سنگ قرار گرفته‌اند. ضخامت این بسترهای زغال سنگ در مرکز و شرق ایالات متحده بین چهل تا پنجاه فوت متغیر است. اما بسیاری از این رسوبات در طول ارتفاع یافتن‌های متعاقب زمین شستشو یافته و از بین رفتند. در برخی از قسمتهای آمریکای شمالی و اروپا لایه‌های حاوی زغال سنگ 18/000 فوت ضخامت دارند.

وجود ریشه‌های درختان، همینطور که در زیر بسترهای کنونی زغال سنگ در خاک رس روییدند، نشانگر این است که زغال سنگ دقیقاً در همان جایی که اکنون یافت می‌شود شکل گرفت. زغال سنگ، بقایای محفوظ مانده در آب و تعدیل یافته با فشار رشتهٔ گیاهانی است که در لجنزارها و سواحل مردابهای این عصر بسیار دور روییدند. لایه‌های زغال سنگ اغلب حاوی گاز و نفت می‌باشند. بسترهای مواد گیاهی پوسیده، بقایای رویش سابق گیاهان، اگر در معرض فشار و حرارت مناسب قرار گیرند، به نوعی از زغال سنگ تبدیل می‌شوند. آنتراسیت نسبت به سایر زغال سنگها در معرض فشار و حرارت بیشتری قرار گرفته است.

در شمال آمریکا لایه‌های زغال سنگ در بسترهای متنوع، که نشانگر تعداد دفعاتی است که زمین فرو ریخته و سر بر آورده است، از ده در ایلینوی، بیست در پنسیلوانیا، سی و پنج در آلاباما، تا هفتاد و پنج در کانادا تغییر می‌کند. فسیلهای آب شیرین و شور هر دو در بسترهای زغال سنگ یافت می‌شوند.

در سراسر این دوره کوههای شمال و جنوب آمریکا فعال بودند و کوه آند و کوه نیایی جنوبی راکی هر دو در حال بالا آمدن بودند. نواحی بزرگ مرتفع ساحلی اقیانوسهای اطلس و آرام شروع به فروکش نمودند، و سرانجام آنقدر فرسایش یافته و زیر آب فرو رفتند که خطوط ساحلی دو اقیانوس به موقعیت تقریبی کنونی خود عقب نشستند. حد متوسط ضخامت رسوبات این زیر آب روی در حدود هزار فوت می‌باشد.

190/000/000 سال پیش شاهد گسترش دریای کربن‌زای آمریکای شمالی به سوی غرب در آن سوی ناحیهٔ کنونی کوه راکی با یک مسیر خروجی به اقیانوس آرام از طریق شمال کالیفرنیا بود. به تدریج که سرزمینهای ساحلی در طی این اعصار نوسانات ساحلی سر بر آورده و نشست می‌کردند، در سراسر قاره‌های آمریکا و اروپا، لایه به لایه، مداوماً مرجان بر زمین نهاده می‌شد.

180/000/000 سال پیش پایان دورهٔ کربن‌زا را به همراه آورد. در طی این دوره در سراسر دنیا — در اروپا، هند، چین، شمال آفریقا، و قاره‌های آمریکا — زغال سنگ شکل یافته بود. در پایان دورهٔ شکل‌یابی زغال سنگ، آمریکای شمالی در شرق رودخانهٔ میسی‌سیپی سر بر آورد، و بیشتر این بخش از آن هنگام بر فراز دریا باقی مانده است. این دورهٔ ارتفاع یافتن زمین نشانگر آغاز کوههای امروزی آمریکای شمالی در نواحی آپالاچیا و غرب، هر دو، می‌باشد. آتشفشانها در آلاسکا و کالیفرنیا و در نواحی شکل‌یابی کوه در اروپا و آسیا فعال بودند. شرق آمریکا و غرب اروپا از طریق قارهٔ گرینلند به هم متصل بودند.

ارتفاع یافتن زمین شروع به تغییر آب و هوای دریایی اعصار پیشین و لذا جانشینی شروع آب و هوای کمتر معتدل و بیشتر متغیر قاره‌ای نمود.

گیاهان این ایام هاگ‌دار بودند، و باد قادر بود آنها را تا دورها به طور گسترده پراکنده سازد. تنهٔ درختان کربن‌زا عموماً دارای قطر هفت فوت و اغلب ارتفاع یکصد و بیست و پنج فوت بود. سرخسان امروزی به راستی یادگاران این اعصار پیشین هستند.

به طور کلی، اینها آغاز دوره‌های تکامل برای ارگانیسمهای آب شیرین بودند. در حیات دریایی پیشین تغییر کمی صورت پذیرفت. اما مشخصهٔ مهم این دوره ظهور *ناگهانی* قورباغه‌ها و نیاکان مشترک فراوان آنها بود. ویژگیهای حیاتی عصر زغال سنگ *سرخسان و قورباغه‌ها* بودند.

6- مرحلهٔ گذار جَوی
دورهٔ دانه ـ گیاه
عصر محنت بیولوژیک

این دوره نشانگر پایان توسعهٔ محوری تکاملی در حیات دریایی و آغاز دورهٔ گذاری است که به اعصار بعدی حیوانات زمینی منتهی می‌گردد.

این یک عصر بزرگ تحلیل رفتن حیات بود. هزاران نوع از حیوانات دریایی از بین رفتند، و حیات هنوز در خشکی چندان تثبیت نشده بود. این یک دورهٔ محنت بیولوژیک بود، عصری که نزدیک بود طی آن حیات از روی زمین و از اعماق اقیانوسها محو گردد. نزدیک به پایان عصر طولانی حیات دریایی بیش از یکصد هزار عدد از انواع موجودات زنده در کرهٔ زمین وجود داشتند. در پایان این دورهٔ گذار کمتر از پانصد عدد بقا یافته بودند.

ویژگیهای این دورهٔ نوین عمدتاً به سبب سردی پوستهٔ زمین یا به علت فقدان طولانی عمل آتشفشانی نبود، بلکه به دلیل تلفیق غیرعادی تأثیرات معمول و از پیش موجود — محدودیتهای دریاها و ارتفاع یافتن فزایندهٔ توده‌های عظیم زمین — بود. آب و هوای معتدل دریایی روزگاران گذشته داشت ناپدید می‌شد، و نوع شدید آب و هوای قاره‌ای به سرعت پدیدار می‌گشت.

170٫000٫000 سال پیش در روی تمامی سطح زمین تغییرات و تعدیلات بزرگ تکاملی در حال وقوع بود. به تدریج که کف اقیانوسها نشست می‌کردند، خشکی زمین در تمامی دنیا بالا می‌آمد. تیغه‌های منفرد کوهها ظاهر گشتند. قسمت شرقی شمال آمریکا نسبت به سطح دریا بسیار بالا بود. غرب به آرامی داشت بالا می‌آمد. قاره‌ها پوشیده از دریاچه‌های بزرگ و کوچک شور و تعداد بیشمار دریاهای واقع در خشکی بودند که از طریق تنگه‌های باریک به اقیانوسها متصل بودند. ضخامت لایه‌های این دوره از 1٫000 تا 7٫000 فوت متغیر است.

در طی این افزایش ارتفاع زمین پوستهٔ کرهٔ زمین به طور گسترده‌ای دچار تاخوردگی گشت. این یک دورهٔ ظهور قاره‌ها بود، به جز ناپدیدی برخی پلهای زمینی، به علاوهٔ قاره‌ها که برای مدتی طویل آمریکای جنوبی را به آفریقا و آمریکای شمالی را به اروپا متصل ساخته بودند.

به تدریج دریاچه‌ها و دریاهای واقع در خشکی در سراسر دنیا خشک می‌شدند. یخچالهای پراکندهٔ کوهستانی و ناحیه‌ای شروع به ظاهر شدن کردند، به ویژه در نیم کرهٔ جنوبی، و در بسیاری نواحی رسوبات یخی این شکل‌بندیهای محلی یخ حتی در بین برخی از رسوبات بالایی و بعدی زغال سنگ قابل یافتن هستند. دو عامل جدید جَوی ظاهر شدند — یخرودی و بایری. بسیاری از نواحی مرتفع‌تر کرهٔ زمین بایر و لم یزرع شده بودند.

در سراسر این ایام تغییر جَوی، دگرگونیهای بزرگی نیز در گیاهان زمینی به وقوع پیوست. ابتدا *گیاهان دانه‌دار* ظاهر شدند، و آنها منبع غذایی بهتری برای حیات افزایش یافتهٔ حیوانی - زمینی بعدی فراهم می‌کردند. حشرات دستخوش یک تغییر بنیادین شدند. *مراحل سکون* تکوین یافت تا مطالبات جان بخشی معلق را در طول زمستان و خشکسالی برآورده سازد.

در بین حیوانات زمینی در عصر پیشین قورباغه‌ها به نقطهٔ اوج خود دست یافتند و به سرعت رو به افول گذاردند، اما بقا یافتند زیرا می‌توانستند حتی در آبگیرها و برکه‌های رو به خشکی این ایام دور و بسیار پرآزمون برای مدت طولانی زندگی کنند. در طول این عصر افول قورباغه، در آفریقا، اولین گام در تکامل قورباغه به یک جانور خزنده برداشته شد. و چون توده‌های زمین هنوز به هم متصل بودند، این جاندار پیش خزندگان که از هوا استنشاق می‌کرد، در تمامی دنیا پخش گردید. تا این هنگام اتمسفر آنقدر تغییر یافته بود که به طرزی عالی در خدمت تأمین تنفس حیوان درآمد. مدت کمی پس از ورود این قورباغه‌های پیش خزندگان بود که آمریکای شمالی به طور موقت در انزوا قرار گرفته و از اروپا، آسیا، و آمریکای جنوبی جدا افتاد.

سردی تدریجی آبهای اقیانوس به نابودی حیات در اقیانوس کمک شایانی نمود. حیوانات دریایی آن دوران در سه منزلگاه مناسب پناه گرفتند: ناحیهٔ کنونی خلیج مکزیک، خلیج گنگ در هند، و خلیج سیسیل متعلق به حوزهٔ مدیترانه. و از این سه ناحیه بود که حیوانات جدید دریایی که در ناملایمات به دنیا آمده بودند بعدها بیرون رفته و دریاها را پر ساختند.

160٬000٬000 سال پیش زمین از گیاهانی که برای تأمین حیات حیوانات زمینی انطباق یافته بودند به اندازهٔ زیاد پوشیده شده بود، و اتمسفر برای تنفس حیوان ایده‌آل گشته بود. بدین ترتیب دورهٔ افول حیات دریایی و آن ایام آزمون ناملایمات بیولوژیک، که تمامی اشکال حیات به جز آنهایی که ارزش بقا داشتند را از بین برد، پایان می‌یابد. آن حیوانات بقا یافته از این رو محق بودند که به عنوان نیاکان حیات سریعتر تکامل یابنده و بسیار متمایز متعلق به اعصار آتی تکامل سیاره‌ای عمل نمایند.

پایان این دورهٔ محنت بیولوژیک، که برای دانشجویان شما به عنوان دورهٔ *پِرمیان* شناخته شده است، همچنین نشانگر پایان عصر طولانی *پالئوزوئیک* می‌باشد که یک چهارم تاریخ سیاره‌ای، دویست و پنجاه میلیون سال، را می‌پوشاند.

پرورشگاه عظیم اقیانوسی حیات در یورنشیا مقصود خود را به انجام رسانیده است. در طول اعصار طولانی هنگامی که زمین برای حفظ حیات نامناسب بود، پیش از این که اتمسفر در بر گیرندهٔ میزان مناسب اکسیژن برای حفظ حیوانات بالاتر زمینی شود، دریا حیات اولیهٔ عالم را پرستاری و پرورش نمود. اکنون همینطور که مرحلهٔ دوم تکامل در روی زمین آغاز می‌شود، اهمیت بیولوژیک دریا به گونه‌ای تدریجی کاهش می‌یابد.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات نبادان، یکی از گروههای اولیه که به یورنشیا گمارده شده است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 60

یورنشیا در طول عصر اولیهٔ حیات زمینی

عصر انحصاری حیات دریایی پایان یافته است. مرتفع شدن زمین، پوستهٔ در حال سردی و اقیانوسهای در حال سردی، محدود شدن و عمیق شدن متعاقب دریاها، به همراه افزایش زیاد زمین در عرضهای شمال جغرافیایی، همگی به قدر زیادی دست به دست هم داده و آب و هوای دنیا را در تمام نواحی دور از منطقهٔ استوایی تغییر دادند.

ادوار پایانی عصر پیشین به راستی *عصر قورباغه‌ها* بودند، اما این نیاکان مهره‌داران زمینی که به تعداد بسیار کم بقا یافته بودند، دیگر غالب نبودند. انواع بسیار کمی از آنان طی مصائب سترگ دورهٔ پیشین محنت بیولوژیک جان به در بردند. حتی گیاهان هاگ‌دار تقریباً از بین رفتند.

1- عصر اولیهٔ خزندگان

رسوبات فرسایشی متعلق به این عصر بیشتر جوش سنگ، سنگ رس، و ماسه سنگ بودند. وجود سنگ گچ و لایه‌های قرمز در سراسر این رسوبات در آمریکا و اروپا نشانگر این است که آب و هوای این قاره‌ها خشک بوده است. این مناطق بایر به سبب رگبارهای شدید و دوره‌ای در نواحی کوهستانی اطراف در معرض فرسایش زیادی قرار داشتند.

در این لایه‌ها فسیلهای کمی یافت می‌شوند، اما رد پاهای بیشمار خزندگان زمینی را می‌توان در ماسه سنگها مشاهده نمود. در بسیاری مناطق هزار فوت رسوب ماسه سنگ قرمز متعلق به این دوره شامل هیچ فسیلی نمی‌باشد. حیات حیوانات زمینی فقط در برخی قسمتهای آفریقا تداوم داشت.

ضخامت این رسوبات بین 3/000 تا 10/000 فوت متغیر است، و حتی در ساحل اقیانوس آرام 18/000 فوت می‌باشد. بعدها گدازه‌های آتشفشانی در میان بسیاری از این لایه‌ها با فشار قرار گرفتند. صخره‌های دیوارهٔ رودخانهٔ هادسُن با دفع سنگ آتشفشانی بازالت بین این چینه‌های دوران تریاسه شکل گرفتند. در قسمتهای مختلف دنیا عمل آتشفشانی گسترده بود.

در اروپا، به ویژه آلمان و روسیه، رسوباتی از این دوره را می‌توان پیدا نمود. در انگلستان ماسه سنگ جدید قرمز به این عصر تعلق دارد. در کوههای جنوبی آلپ در نتیجهٔ یک تهاجم دریایی سنگ آهک در زمین نهاده شد و اکنون می‌توان آن را به صورت دیوارها، قله‌ها، و ستونهای ویژهٔ سنگ آهک دُلومیت آن نواحی مشاهده نمود. این لایه را می‌توان در سراسر آفریقا و استرالیا پیدا نمود. سنگ مرمر کارارا از چنین سنگ آهک تغییر یافته‌ای به دست می‌آید. هیچ چیز از این دوره در نواحی جنوبی آمریکای جنوبی یافت نخواهد شد، زیرا آن قسمت از قاره در زیر باقی مانده و از این رو تنها نمایانگر یک رسوب آبی یا دریایی می‌باشد که در اعصار پیشین و بعد متداوم است.

150٬000٬000 سال پیش دوران اولیهٔ حیات زمینی تاریخ دنیا آغاز گردید. حیات، به طور کلی، پایان نیافت اما در خاتمهٔ پرتنش و خصمانهٔ عصر حیات دریایی، بهتر از آن پیش رفت.

همینطور که این عصر گشایش می‌یابد، قسمتهای شرقی و مرکزی آمریکای شمالی، نیمهٔ شمالی آمریکای جنوبی، بیشتر اروپا، و تمامی آسیا کاملاً بالاتر از سطح آب قرار دارند. آمریکای شمالی برای اولین بار به لحاظ جغرافیایی جدا است، اما نه برای مدتی طولانی، زیرا پل زمینی تنگهٔ برینگ به زودی مجدداً ظاهر می‌گردد و قاره را به آسیا متصل می‌سازد.

باریکه‌های بزرگ در آمریکای شمالی پدیدار شدند، و سواحل اقیانوسهای اطلس و آرام را موازی ساختند. گسلهٔ بزرگ شرقی ایالت کِنِتیکت ظاهر گشت، و یک طرف آن نهایتاً دو مایل فرو نشست. بسیاری از این باریکه‌های آمریکای شمالی بعدها با رسوبات فرسایشی پر شدند، همانطور که بسیاری از حوزه‌های دریاچه‌های آب شیرین و شور نواحی کوهستانی نیز چنین شدند. بعدها این پستیهای پر شدهٔ زمین توسط جریانات آتشفشانی که در زیر زمین به وقوع پیوستند بسیار ارتفاع یافتند. جنگلهای متحجر شدهٔ بسیاری نواحی به این دوره تعلق دارند.

ساحل اقیانوس آرام که معمولاً در طول زیر آب رویهای قاره‌ای بالاتر از سطح آب قرار دارد، به استثنای قسمت جنوبی کالیفرنیا و یک جزیرهٔ بزرگ که در آنچه اکنون اقیانوس آرام است و در آن هنگام وجود داشت، فرو نشست. این دریای باستانی کالیفرنیا در حیات دریایی غنی بود و به سوی شرق امتداد یافته و با حوزهٔ قدیمی دریای ناحیهٔ میان غربی وصل می‌شد.

140٬000٬000 سال پیش، *به طور ناگهانی* و فقط با تولد دو نیای پیش خزندگان که در طول دورهٔ پیشین در آفریقا به وجود آمدند، خزندگان در شکل کامل ظاهر گشتند. آنها به سرعت تکامل یافتند، و به زودی به تمساحها، خزندگان فلس‌دار، و سرانجام به مارهای دریایی و خزندگان قادر به پرواز، هر دو، راه بردند. نیاکان دوران گذار آنان سریعاً از بین رفتند.

این دایناسورهای سریعاً در حال تکامل خزنده به زودی حاکمان این عصر گردیدند. آنها تخم گذار بودند و به واسطهٔ مغزهای کوچک خود از کلیهٔ حیوانات متمایز می‌باشند. آنها مغزهایی به وزن کمتر از یک پوند داشتند که بدنهایی را که بعدها تا چهل تن وزن داشت کنترل می‌کردند. اما خزندگان پیشین کوچکتر و گوشتخوار بودند و روی پاهای عقب خود همانند کانگورو راه

می‌رفتند. آنها استخوانهای میان تهی پرنده گونه داشتند و متعاقباً روی پاهای عقبشان فقط سه انگشت پا به وجود آمد، و بسیاری از فسیلهای رد پاهای آنان با رد پاهای پرندگان غول پیکر اشتباه شده است. بعدها دایناسورهای گیاهخوار به وجود آمدند. آنها روی چهار پا راه می‌رفتند، و در یک شاخه از این گروه یک زرهٔ استحفاظی به وجود آمد.

چندین میلیون سال بعد اولین پستانداران ظاهر شدند. آنها غیرجفت‌دار بودند و به سرعت منقرض گردیدند. هیچیک از آنان بقا نیافتند. این یک تلاش تجربی بود تا انواع پستانداران بهبود یابند، اما این در یورنشیا موفقیت‌آمیز نبود.

حیات دریایی این دوره ناکافی بود اما با تهاجم جدید دریا، که مجدداً خطوط ساحلی گسترده‌ای از آبهای کم عمق را ایجاد نمود، به سرعت بهبود یافت. از آنجا که آب کم عمق بیشتری در اطراف اروپا و آسیا وجود داشت، غنی‌ترین بسترهای فسیلی در حول و حوش این قاره‌ها یافت می‌شوند. امروزه اگر شما مایل باشید حیات این عصر را مطالعه کنید، نواحی هیمالیا، سیبری، و مدیترانه و نیز هند و جزایر حوزهٔ جنوبی اقیانوس آرام را بررسی کنید. یک مشخصهٔ برجستهٔ حیات دریایی، وجود انبوه آمونیتهای زیبا بود که بقایای فسیلی آنان در سراسر دنیا پیدا می‌شوند.

130٫000٫000 سال پیش دریاها تغییر بسیار اندکی کرده بودند. سیبری و آمریکای شمالی از طریق پل زمینی تنگهٔ برینگ به هم متصل بودند. یک حیات غنی و بی‌همتا در ساحل اقیانوس آرام در کالیفرنیا، یعنی جایی که بیش از یکهزار نوع از آمونیتها از انواع بالاتر جانوران پا به سر به وجود آمدند، ظاهر گشت. تغییرات حیات در این دوره به رغم گذرا و تدریجی بودن به راستی انقلابی بودند.

این دوره بیست و پنج میلیون سال به درازا کشید و به عنوان *دوران تریاسه* شناخته شده است.

2- عصر بعدی خزندگان

120٫000٫000 سال پیش مرحلهٔ جدیدی از عصر خزندگان آغاز گشت. رویداد بزرگ این دوره تکامل و انقراض دایناسورها بود. حیات حیوان زمینی از نظر اندازه به بزرگترین حد تکامل خود رسیده و تا پایان این عصر عملاً از روی زمین محو گردیده بود. دایناسورها در تمامی اندازه‌ها از نوعی کمتر از دو فوت تا دایناسورهای غول‌آسای غیرگوشتخوار که طولشان هفتاد و پنج فوت بود و از آن هنگام هیچ مخلوق زنده‌ای با حجم آنان هرگز برابری نکرده است تکامل یافته بودند.

بزرگترین دایناسورها منشأ در غرب آمریکای شمالی دارند. این خزندگان غول پیکر در سراسر نواحی کوههای راکی، در امتداد تمام ساحل اقیانوس اطلس در آمریکای شمالی، غرب اروپا، آفریقای جنوبی، و هند مدفون هستند، ولی در استرالیا چنین نیست.

به تدریج که این مخلوقات عظیم‌الجثه بزرگتر و بزرگتر می‌شدند از فعالیت و قدرت آنان کاسته می‌شد. اما آنها به چنان مقدار زیادی غذا نیاز داشتند و زمین چنان توسط آنان پوشیده گشت که عملاً از گرسنگی تلف شده و معدوم گشتند — آنها فاقد هوش لازم برای مقابله با وضع موجود بودند.

تا این هنگام بیشتر بخش شرقی آمریکای شمالی، که برای مدتهای مدید مرتفع شده بود، از ارتفاعش کاسته شده و در داخل اقیانوس اطلس فرو نشسته بود، طوری که ساحل چند صد مایل فراتر از زمان حاضر به سوی بیرون وسعت یافته بود. بخش غربی قاره هنوز بالا بود، اما حتی این نواحی نیز بعدها توسط دریای شمالی و اقیانوس آرام که به سمت ناحیهٔ بلک هیلز داکوتا به سوی شرق وسعت یافته بودند، مورد تهاجم واقع شدند.

این یک عصر آب شیرین بود که با بسیاری دریاچه‌های درون مرزی متمایز گشته بود، همانطور که در فسیلهای وافر آب شیرین متعلق به بسترهای موسوم به مُریسون در کلرادو، مونتانا، و وایومینگ نشان داده می‌شود. ضخامت این رسوبات در هم آمیختهٔ آب شور و شیرین بین 2/000 تا 5/000 فوت متغیر است، اما مقدار بسیار اندکی سنگ آهک در این لایه‌ها موجود است.

همان دریای قطبی که تا اعماق آمریکای شمالی گسترش یافت، تمامی آمریکای جنوبی به استثنای کوههای آند که به زودی ظاهر گشتند را نیز پوشانید. بیشتر چین و روسیه زیر آب فرو رفت، اما تهاجم آب در اروپا از همه جا بزرگتر بود. در طول این زیر آب رَوی بود که چاپ زیبای سنگی جنوب آلمان بر زمین نهاده شد، آن لایه‌هایی که فسیلها، نظیر ظریف‌ترین بالهای حشرات دوران باستان، چنان در آن محفوظ مانده‌اند که گویا متعلق به دیروز هستند.

گیاهان این عصر بسیار شبیه دورهٔ پیشین بودند. سرخسها به بقای خویش ادامه دادند، در حالی که سروها و کاجها بیشتر و بیشتر شبیه انواع مختلف امروزی شدند. هنوز قدری زغال سنگ در امتداد سواحل شمالی دریای مدیترانه داشت شکل می‌گرفت.

بازگشت دریاها آب و هوا را بهبود بخشید. مرجانها به آبهای اروپا راه یافتند، و بر این امر گواهی دادند که آب و هوا هنوز معتدل و یکنواخت بود، اما دیگر هرگز در دریاهای به آرامی سرد شوندهٔ قطبی ظاهر نگشتند. حیات دریایی این ایام به اندازهٔ زیادی بهبود یافته و تکامل یافت، به ویژه در آبهای اروپا. مرجانها و خارپوستان هر دو به طور موقت در تعداد بیشتری نسبت به سابق ظاهر گشتند، اما آمونیتها بر حیات جانوران بی‌مهرهٔ اقیانوسها تسلط یافتند. اندازهٔ متوسط آنها بین سه تا چهار اینچ بود، گر چه یک نوع به قطر هشت فوت دست یافت. اسفنجها در همه جا وجود داشتند، و سپیداجها و اویسترها هر دو به تکامل خویش ادامه دادند.

110/000/000 سال پیش پتانسیلهای حیات دریایی مداوماً آشکار می‌شدند. توتیای دریایی یکی از برجسته‌ترین جهشهای این عصر بود. خرچنگها، لابسترها، و انواع امروزی سخت پوستان تکامل یافتند. تغییرات چشمگیری در خانوادهٔ ماهیان به وقوع پیوست. یک نوع از تاس ماهی در

ابتدا ظاهر گشت، اما مارهای درندهٔ دریایی، که از خزندگان زمینی برآمدند، هنوز تمام دریاها را فرا گرفته بودند، و نابودی کل خانوادهٔ ماهیان را مورد تهدید قرار می‌دادند.

این عصر به گونه‌ای چشمگیر به صورت دوران دایناسورها ادامه یافت. آنها چنان زمین را مورد هجوم خویش قرار دادند که در طول دورهٔ پیشین پیشروی دریاها دو نوع از آنها برای بقا به آب پناه آوردند. این مارهای دریایی نمایانگر یک گام به سوی عقب در جریان تکاملند. در حالی که برخی از انواع جدید در حال پیشرفت هستند، برخی تیره‌ها ساکن باقی می‌مانند و سایرین گرایش به قهقرا دارند و به سوی یک حالت سابق بازگشت می‌کنند. و آنگاه که این دو نوع خزنده زمین را ترک کردند، این چیزی است که اتفاق افتاد.

همینطور که زمان می‌گذشت، مارهای دریایی به چنان اندازه‌ای رشد کردند که بسیار سست گشته و سرانجام از بین رفتند، زیرا مغز آنان فاقد اندازهٔ مناسب برای حفظ بدنهای عظیمشان بود. مغز آنها کمتر از دو اونس وزن داشت، به رغم این واقعیت که این ایکتیوسورهای غول پیکر گاهی اوقات تا درازای پنجاه فوت رشد می‌کردند و اکثر آنها بیش از سی و پنج فوت طول داشتند. سوسمارهای دریایی نیز یک نوع عقب گرد از نوع زمینی خزندگان بودند، اما برخلاف مارهای دریایی، این حیوانات همیشه برای تخم گذاری به زمین باز می‌گشتند.

به زودی پس از این که دو نوع از دایناسورها در تلاشی بیهوده برای حفظ خود به آب کوچ کردند، دو نوع دیگر به سبب رقابت تلخ حیات در روی زمین به هوا رانده شدند. اما این پتروسورهای پرنده نیاکان پرندگان حقیقی اعصار بعد نبودند. آنها از دایناسورهای استخوان - میان تهی جهنده تکوین یافتند، و شکل بالهای آنها همانند خفاش بود، با عرض بیست تا بیست و پنج فوت. این خزندگان پرندهٔ دوران کهن تا طول ده فوت رشد کرده، و آرواره‌هایی جدا شدنی داشتند که بسیار شبیه آرواره‌های مارهای امروزی بودند. برای مدتی به نظر می‌رسید که این خزندگان پرنده از موفقیت برخوردارند، اما آنها نتوانستند در امتداد خطوطی که آنان را قادر می‌ساخت به صورت هوانورد بقا یابند تکامل پیدا کنند. آنها نمایانگر تیره‌های بقا نیافتهٔ تبار پرندگان هستند.

لاک‌پشتان در طی این عصر افزایش یافتند، و ابتدا در آمریکای شمالی ظاهر شدند. اجداد آنها از طریق پل زمینی شمالی از آسیا به آنجا عزیمت کردند.

یکصد میلیون سال پیش عصر خزندگان داشت به پایان خود نزدیک می‌شد. دایناسورها، با تمام جثهٔ عظیم خود، تقریباً حیواناتی بی‌مغز بودند. آنها در تأمین خوراک کافی برای تغذیهٔ این بدنهای غول پیکر فاقد هوش لازم بودند. و بدین ترتیب این خزندگان سست زمینی در ارقام پیوسته فزاینده‌ای هلاک گردیدند. از آن پس تکامل، رشد مغزها را دنبال خواهد کرد، نه حجم فیزیکی، و تکامل مغزها هر دورهٔ متعاقب تکامل حیوان و پیشرفت سیاره‌ای را تعیین ویژگی خواهد نمود.

این دوره که اوج و شروع انقراض خزندگان را در بر می‌گیرد، نزدیک به بیست و پنج میلیون سال طول کشید و به عنوان *دوران ژوراسیک* شناخته شده است.

3- مرحلهٔ کرتاسه
دورهٔ شکوفایی و گیاه
عصر پرندگان

دورهٔ بزرگ کرتاسه نام خود را از استیلای روزن داران فراوان آهک ساز دریاها گرفته است. این دوره یورنشیا را به نزدیکی پایان تسلط طولانی خزندگان می‌رساند و شاهد ظهور گیاهان گل‌دار و حیات پرندگان در زمین می‌باشد. این ایام همچنین زمان خاتمهٔ رانش قاره‌ها به سوی غرب و جنوب می‌باشد، که با تغییر شکل عظیم پوستهٔ زمین همراه بوده و با جریانات گستردهٔ مواد مذاب و فعالیتهای بزرگ آتشفشانی مقارن است.

نزدیک به پایان دورهٔ پیشین زمین شناسی، بیشتر زمین قاره‌ای بالای سطح آب قرار داشت، گر چه تا این هنگام هنوز هیچ قلهٔ کوهی وجود نداشت. اما به تدریج که رانش زمین قاره‌ای ادامه یافت، با اولین مانع بزرگ در کف عمیق اقیانوس آرام مواجه گشت. این ستیز نیروهای ژئولوژیک موجب شکل‌یابی تمام رشته کوه شمالی و جنوبی پهناوری که از آلاسکا تا مکزیک و تا دماغهٔ شاخ امتداد می‌یابد گردید.

بدین ترتیب این دوره *مرحلهٔ کوه سازی امروزی* تاریخ زمین شناسی می‌گردد. پیش از این زمان قله کوههای اندکی وجود داشتند، صرفاً تیغه‌های مرتفع زمین با عرض زیاد. اکنون رشتهٔ ساحلی اقیانوس آرام داشت شروع به ارتفاع یافتن می‌نمود، اما هفت صد مایل در غرب خط ساحلی کنونی واقع شده بود. اره کوهها داشتند شکل می‌گرفتند، و لایه‌های کوارتز حاوی طلای آنها محصول جریانات مواد مذاب آتشفشانی این دوره هستند. در بخش شرقی آمریکای شمالی، فشار دریایی اقیانوس اطلس نیز در مرتفع ساختن زمین مؤثر بود.

100٫000٫000 سال پیش قارهٔ آمریکای شمالی و قسمتی از اروپا کاملاً بالاتر از سطح آب قرار داشتند. تاب خوردگی قاره‌های آمریکا ادامه یافت، و به دگرگونی کوههای آند در آمریکای جنوبی و مرتفع شدن تدریجی دشتهای غربی آمریکای شمالی انجامید. بیشتر مکزیک زیر دریا فرو رفت، و بخش جنوبی اقیانوس اطلس در ساحل شرقی آمریکای جنوبی پیشروی نموده و نهایتاً به خط ساحلی کنونی رسید. اقیانوسهای اطلس و هند در آن هنگام تقریباً آنطور که اکنون هستند بودند.

95٫000٫000 سال پیش سرزمینهای آمریکا و اروپا مجدداً شروع به نشست کردند. دریاهای جنوبی تهاجم خود را به آمریکای شمالی آغاز نمودند و به تدریج به سوی شمال گسترش یافته تا به اقیانوس منجمد شمالی وصل شوند. این امر دومین زیر آب رَوی بزرگ قاره را در بر می‌گرفت. وقتی که این دریا سرانجام عقب نشست، قاره را به حدوداً جایی که اکنون هست باقی گذارد. پیش از شروع این زیر آب رَوی بزرگ، فلاتهای شرقی آپالاچیا به طور کامل تا سطح آب سایش یافته بود. بسیاری از لایه‌های رنگین خاک رس خالص که اکنون برای ساختن ظروف

سفالین به کار می‌روند در طول این عصر در نواحی ساحلی اقیانوس اطلس روی زمین قرار گرفتند، و ضخامت متوسط آنها در حدود 2/000 فوت بود.

کارکردهای بزرگ آتشفشانی در جنوب کوههای آلپ و در امتداد خط رشته کوههای ساحلی کنونی کالیفرنیا به وقوع پیوستند. بزرگترین تغییر شکلهای پوسته‌ای طی میلیونها میلیون سال در مکزیک رخ داد. تغییرات بزرگی نیز در اروپا، روسیه، ژاپن، و بخش جنوبی آمریکای جنوبی به وقوع پیوست. آب و هوا به طور فزاینده‌ای متنوع گشت.

90/000/000 سال پیش گیاهان نهاندانه از این دریاهای اولیهٔ دوران کرتاسه پدیدار گشتند و به زودی قاره‌ها را تحت پوشش قرار دادند. این گیاهان زمینی *به طور ناگهانی* به همراه درختان انجیر، مگنولیا، و درختان لاله ظاهر شدند. به زودی بعد از این زمان درختان انجیر، درختان نان، و نخلها در اروپا و دشتهای غربی آمریکای شمالی گسترش یافتند. هیچ حیوان زمینی جدیدی ظاهر نشد.

85/000/000 سال پیش تنگهٔ برینگ مسدود شد، و جلوی آبهای در حال سردی دریاهای شمالی را گرفت. تا آن هنگام حیات دریایی آبهای خلیج - اقیانوس اطلس و آبهای اقیانوس آرام به سبب تنوعات دمای این دو حجم آب که اکنون یکسان گشته‌اند، به اندازهٔ زیادی تفاوت داشتند.

رسوبات گچ و نهشت سبز رنگ شنی مارل، این دوره را با این نام مشخص می‌سازد. رسوبات این ایام متنوعند، و شامل گچ، سنگ رس، ماسه سنگ، و مقادیر کمی سنگ آهک، به همراه زغال سنگ نامرغوب یا لیگنیت می‌باشند، و در بسیاری نواحی حاوی نفت هستند. ضخامت این لایه‌ها از 200 فوت در برخی مکانها، تا 10/000 فوت در غرب آمریکای شمالی و بسیاری مناطق اروپا متغیر است. در امتداد مرزهای شرقی کوههای راکی این رسوبات را می‌توان در کوهپایه‌های مورب مشاهده نمود.

در سراسر دنیا گچ در این لایه‌ها رسوخ کرده است، و این لایه‌های منفذدار نیمه سنگی در رُخنمونهایی که رو به بالا دارند آب را جذب می‌کنند و به سوی پایین انتقال می‌دهند تا منابع آب بیشتر نواحی کنونی بایر زمین را تأمین نمایند.

80/000/000 سال پیش اختلالات بزرگی در پوستهٔ زمین به وقوع پیوست. پیشروی غربی رانش قاره‌ای داشت متوقف می‌گشت، و انرژی عظیم نیروی محرکهٔ کند پسکرانهٔ قاره‌ای، خط ساحلی آمریکای شمالی و جنوبی اقیانوس آرام را رو به بالا مچاله کرد و موجب شروع تغییرات واکنشی ژرفی در امتداد سواحل آسیایی اقیانوس آرام گردید. این ارتفاع یافتن زمین پیرامون اقیانوس آرام، که به رشته کوههای امروزی منجر گشت، بیش از بیست و پنج هزار مایل طول دارد. و دگرگونیهای ملازم با تولد آن، بزرگترین تغییراتی بودند که از هنگام پدیداری حیات در یورنشیا در سطح آن به وقوع پیوستند. جریانات مواد مذاب آتشفشانی هم در رو و هم در زیر زمین گسترده و دامنه‌دار بودند.

75٬000٬000 سال پیش نشانگر پایان رانش قاره‌ای است. از آلاسکا تا دماغهٔ شاخ، رشته کوههای ساحل اقیانوس آرام تکمیل گردیدند، اما هنوز قله‌های اندکی وجود داشتند.

پس راندن رانش متوقف شدهٔ قاره‌ای، مرتفع ساختن دشتهای غربی شمال آمریکا را ادامه داد، ضمن این که در شرق، کوههای فرسایش یافتهٔ آپالاچیا متعلق به ناحیهٔ ساحل اقیانوس اطلس، با کمی کجی یا بدون کجی مستقیماً به سوی بالا بیرون افکنده شدند.

70٬000٬000 سال پیش تغییرات پوسته‌ای که با ارتفاع‌یابی حداکثر ناحیهٔ کوه راکی مربوط بود به وقوع پیوست. در ایالت بریتیش کلمبیا یک قطعه سنگ بزرگ در ناحیهٔ سطح به اندازهٔ پانزده مایل به جلو رانده شد. اینجا سنگهای دوران کامبرین به گونه‌ای مورب روی لایه‌های دوران کرتاسه به خارج رانده شده‌اند. در شیب شرقی کوههای راکی، در نزدیکی مرز کانادا، یک رانش تماشایی دیگری وجود داشت. در اینجا می‌توان لایه‌های سنگی پیش حیات را که روی رسوبات در آن هنگام اخیر دوران کرتاسه بیرون رانده شدند پیدا نمود.

این یک عصر فعالیت آتشفشانی در سراسر دنیا بود، و موجب بالا آمدن بسیاری قیفهای کوچک و منفرد آتشفشانی گردید. آتشفشانهای زیر آبی در ناحیهٔ زیر آب رفتهٔ هیمالیا جاری گشتند. بخش عمدهٔ باقیماندهٔ آسیا، از جمله سیبری نیز هنوز زیر آب بود.

65٬000٬000 سال پیش یکی از بزرگترین جریانات آتشفشانی کل دوران به وقوع پیوست. لایه‌های رسوبی این جریانات و جریانات آتشفشانی پیشین در سراسر قاره‌های آمریکا، شمال و جنوب آفریقا، استرالیا، و قسمتهایی از اروپا یافت می‌شوند.

حیوانات زمینی تغییر اندکی یافته بودند، اما به دلیل پدیداری بیشتر قاره‌ها، به ویژه در آمریکای شمالی، به سرعت بر تعداد آنها افزوده گردید. شمال آمریکا خطهٔ بزرگ تکامل حیوان زمینی این روزگاران بود و بیشتر اروپا زیر آب بود.

شرایط جوّی هنوز گرم و یکنواخت بود. نواحی قطبی از آب و هوایی برخوردار بودند که بسیار شبیه شرایط جوّی امروز در مرکز و جنوب آمریکای شمالی بود.

تکامل بزرگ حیات گیاهی در حال وقوع بود. در بین گیاهان زمینی، گیاهان نهاندانه غالب بودند، و بسیاری درختان امروزی شامل راش، قان، بلوط، گردو، چنار، افرا، و نخلهای امروزی در ابتدا ظاهر گشتند. میوه‌ها، چمنها، و حبوبات فراوان بودند، و این چمنها و درختان تخمدار برای دنیای گیاهی چیزی بودند که نیاکان انسان برای دنیای حیوانی بودند — آنها از نظر اهمیت تکاملی، بعد از خود انسان در درجهٔ ثانویه قرار داشتند. خانوادهٔ بزرگ گیاهان گلدار، *به طور ناگهانی* و بدون دگرگونی مرحله‌ای پیشین، جهش کردند. و این گیاهان نوین به زودی در سراسر دنیا پراکنده گشتند.

60٬000٬000 سال پیش، گر چه خزندگان زمینی در حال زوال بودند، دایناسورها به پادشاهی خود در زمین ادامه دادند، و اکنون پیشگامی متعلق به انواع چابکتر و فعالتر تنوعات کوچکتر و جهندهٔ کانگورو از دایناسورهای گوشتخوار است. اما مدتی پیش از آن انواع جدیدی از دایناسورهای گیاهخوار ظاهر شده بودند که افزایش سریع آنان به سبب ظهور خانوادهٔ علف متعلق به گیاهان زمینی صورت پذیرفت. یکی از این دایناسورهای جدید علفخوار یک چهارپای واقعی بود که دارای دو شاخ و یک سرشانهٔ دماغه مانند بود. نوع زمینی لاک پشت که بیست فوت عرض داشت، و نیز سوسمارهای امروزی و مارهای واقعی نوع امروز ظاهر گشتند. تغییرات بزرگی نیز در میان ماهیان و سایر اشکال حیات دریایی در حال وقوع بود.

پیش پرندگان آبچر و شناگر متعلق به اعصار گذشته‌تر و نیز دایناسورهای پرنده در هوا از موفقیت برخوردار نبودند. آنها از انواع کوتاه عمر بودند و به زودی از بین رفتند. آنها نیز در معرض فنا و نیستی دایناسورها قرار گرفتند، زیرا در مقایسه با اندازهٔ بدن از مادهٔ مغزی بسیار اندکی برخوردار بودند. این تلاش دوم برای ایجاد حیواناتی که بتوانند در اتمسفر پرواز کنند به شکست انجامید، همانطور که تلاش بی‌حاصل برای آفرینش پستانداران در طی این عصر و یک دورهٔ پیشین نیز چنین نافرجام ماند.

55٬000٬000 سال پیش پیشرفت تکاملی با ظهور *ناگهانی* اولین نوع *پرندگان حقیقی* نشان شد، یک جانور شبیه به کبوتر که جد تمامی حیات پرنده بود. این سومین نوع از مخلوقات پرنده بود که در زمین ظاهر گشت، و مستقیماً از گروه خزندگان به وجود آمد، نه از دایناسورهای معاصر پرنده و نه از انواع پیشین پرندگان دنداندار زمینی. و بدین ترتیب این دوره به عنوان *عصر پرندگان* و نیز عصر زوال خزندگان شناخته می‌شود.

4- پایان دورهٔ گچ

دورهٔ بزرگ کرتاسه داشت به پایان می‌رسید، و خاتمهٔ آن نشانگر پایان تهاجمات بزرگ دریایی قاره‌ها است. به ویژه این امر در مورد شمال آمریکا صادق است، یعنی جایی که درست بیست و چهار سیل بزرگ رخ داده بود. و گر چه زیر آب رویهای متعاقب کوچکی وجود داشتند، هیچیک از اینها نمی‌توانند با تهاجمات گسترده و طولانی دریایی این عصر و اعصار پیشین مقایسه شوند. این دوران متناوب استیلا بر زمین و دریا در سیکلهای میلیون سالی رخ داده‌اند. یک روند طولانی به این بالا آمدن و سقوط کف اقیانوس و سطوح قاره‌ای زمین مربوط بوده است. و همین حرکات موزون پوسته‌ای در طول تاریخ کرهٔ زمین از این زمان به بعد ادامه می‌یابد، اما با دفعات و میزان کاهش یابنده.

این دوره همچنین شاهد پایان رانش قاره‌ای و ایجاد کوههای امروزی یورنشیا است. اما فشار احجام قاره‌ای و نیروی محرکهٔ خنثی شدهٔ رانش طولانی آنها، تأثیرات خاصی در کوه سازی ندارند. عامل عمده و بنیادین در تعیین مکان یک رشته کوه، زمین پست یا فرو رفتگی باریک و درازِ از پیش موجود است که با رسوبات نسبتاً سبکتر فرسایش زمین و رانشهای دریایی اعصار

پیشین پر شده است. این مناطق سبکتر زمین گاهی اوقات 15/000 تا 20/000 فوت ضخامت دارند. از این رو هنگامی که پوستهٔ زمین به هر علت تحت فشار قرار می‌گیرد، این مناطق سبکتر اولینهایی هستند که مچاله شده، دچار تاخوردگی گشته و به طرف بالا صعود می‌کنند، تا برای نیروهای در حال ستیز و متضاد و فشارهای در کار در پوستهٔ زمین یا زیر پوسته، موجب تعدیلات جبران کننده شوند. گاهی اوقات این بالارَویهای زمین بدون تاخوردگی صورت می‌گیرند. اما در ارتباط با صعود کوههای راکی، تاخوردگی و خم شدگی زیاد، به اضافهٔ رانش لایه‌های گوناگون در زیر زمین و در سطح، هر دو، صورت پذیرفت.

کهن‌ترین کوههای دنیا در آسیا، گرینلند، و شمال اروپا در بین آن سیستمهای قدیمی‌تر شرقی - غربی واقع شده‌اند. کوههای میانسال در گروه اطراف اقیانوس آرام و دومین سیستم اروپایی شرقی - غربی که حدوداً در همان زمان متولد شد قرار دارند. این برآمدگی عظیم تقریباً ده هزار مایل طول دارد، و از اروپا به داخل ارتفاعات وِست ایندیز امتداد می‌یابد. جوانترین کوهها در سیستم کوه راکی قرار دارند، یعنی جایی که برای مدتهای مدید زمین مرتفع می‌گشت تا به دنبال آن توسط دریا پوشیده گردد، گر چه برخی از زمینهای مرتفع‌تر به صورت جزیره باقی ماندند. به دنبال شکل‌یابی کوههای میانسال، ارتفاع یک منطقهٔ واقعی کوهستانی افزایش یافت و متعاقباً توسط هنروری توأم عناصر طبیعت سرانجام به صورت کوههای کنونی راکی کنده کاری گردید.

ناحیهٔ کنونی کوه راکی در آمریکای شمالی، ارتفاع اولیهٔ زمین نیست. آن ارتفاع از مدتها پیش تاکنون توسط عمل فرسایش مسطح گردیده و سپس از نو ارتفاع یافته است. رشته کوههای کنونی در جلو چیزی هستند که از بقایای رشتهٔ اولیه که مجدداً ارتفاع یافت باقی مانده‌اند. قلهٔ پایکز و قلهٔ لانگز نمونه‌های برجستهٔ این فعالیت کوهی هستند که به دو نسل حیات کوهی یا بیشتر امتداد می‌یابند. این دو قله، تارک خود را طی چندین سیل قبل بر فراز آب نگاه داشتند.

از نظر زیست شناسی و نیز زمین شناسی، در زمین و زیر آب، این یک عصر پر رویداد و فعال بود. بر تعداد توتیای دریایی افزوده شد، در حالی که تعداد مرجانها و خارپوستان کاهش یافت. آمونیتها که در طول یک عصر پیشین از تأثیر عمده‌ای برخوردار بودند نیز به سرعت تقلیل یافتند. در زمین جنگلهای سرخس به اندازهٔ زیادی با کاج و سایر درختان امروزی شامل سرخ چوبهای غول پیکر جایگزین شدند. تا پایان این دوره، در حالی که پستاندار جفت‌دار هنوز تکامل نیافته است، صحنهٔ بیولوژیک کاملاً برای ظهور نیاکان اولیهٔ انواع آیندهٔ پستانداران، در یک عصر متعاقب، برقرار می‌گردد.

و بدین ترتیب یک عصر طولانی تکامل جهان که از ظهور اولیهٔ حیات زمینی آغاز گشته و تا ایام اخیرتر نیاکان بلافصل نوع انسان و شاخه‌های هم خانوادهٔ آن امتداد می‌یابد، به پایان می‌رسد. این عصر، *عصر کرتاسه*، پنجاه میلیون سال را می‌پوشاند و عصر پستانداران حیات زمینی را که دوره‌ای به طول یکصد میلیون سال را در بر گرفته و به نام *دوران مِسوزوئیک* شناخته می‌شود به پایان می‌رساند.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات نبادان که به سِتانیا گمارده شده و اکنون در یورنشیا عمل می‌نماید.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 61

عصر پستانداران در یورنشیا

عصر پستانداران از ایام سرآغاز پستانداران جفت‌دار تا پایان عصر یخبندان ادامه می‌یابد، و اندکی کمتر از پنجاه میلیون سال را در بر می‌گیرد.

در طول این عصر سِنوزوئیک، مناظر طبیعی دنیا ظاهری دلربا داشتند — کوهستانهای دارای پستی و بلندی، دره‌های فراخ، رودهای عریض، و جنگلهای پهناور. در طول این برهه از زمان تنگهٔ پاناما دو بار بالا و پایین رفت. پل زمینی تنگهٔ برینگ سه بار همین کار را صورت داد. انواع حیوانات، هم بسیار و هم متنوع بودند. درختان پر از پرنده بودند، و تمام دنیا به رغم تلاش بی‌وقفهٔ انواع حیوانات در حال تکامل برای سلطه، یک بهشت حیوانی بود.

رسوبات انباشته شدهٔ پنج دورهٔ این عصر پنجاه میلیون ساله شامل اسناد فسیلی سلسله‌های پی در پی پستانداران می‌باشند و به ایام ظهور واقعی خود انسان راه می‌برند.

1- مرحلهٔ زمین جدید قاره‌ای
عصر پستانداران اولیه

50٬000٬000 سال پیش مناطق خشکی دنیا عموماً بالاتر از سطح آب بوده یا فقط اندکی زیر آب قرار داشتند. شکل بندیهاو رسوبات این دوره، هم زمینی و هم دریایی، اما عمدتاً زمینی هستند. زمین برای یک زمان قابل ملاحظه به تدریج بالا آمد اما به طور همزمان به سطوح پایین‌تر و به سوی دریاها نشست کرد.

در اوایل این دوره و در شمال آمریکا نوع جفت‌دار حیوانات *به طور ناگهانی* ظاهر گشتند، و در بر گیرندهٔ مهمترین توسعهٔ تکاملی تا این زمان بودند. انواع پیشین غیرجفت‌دار پستانداران وجود داشتند، اما این نوع جدید مستقیماً و *به طور ناگهانی* از نیای از پیش موجود خزندگان که نسلهای آیندهٔ آنان تا ایام زوال دایناسورها ادامهٔ حیات داده بودند پدیدار گشتند. پدر پستانداران جفت‌دار یک نوع دایناسور کوچک، بسیار فعال، گوشتخوار، و جهنده بود.

غرایض بنیادین پستانداران در این انواع بدوی پستانداران شروع به نمایان شدن نمودند. پستانداران نسبت به کلیهٔ اشکال دیگر حیات حیوانی از یک مزیت عالی ماندگاری برخوردارند، بدین صورت که می‌توانند:

1- اولاد نسبتاً بالغ و به خوبی رشد یافته‌ای به دنیا آورند.

2- اولاد خویش را با توجه پرعاطفه‌ای پرورانده، خوراک داده، و محافظت کنند.

3- نیروی برتر مغزی خویش را در بقا بخشیدن به خود به کار بندند.

4- از چابکی فزاینده برای گریز از دشمنان استفاده کنند.

5- هوش برتر را در تعدیل و تطبیق در محیط به کار زنند.

45٫000٫000 سال پیش ستونهای اصلی قاره‌ای در رابطه با یک فرو روی بسیار عمومی خطوط ساحلی مرتفع گشتند. حیات پستاندار به سرعت داشت تکامل می‌یافت. یک نوع پستاندار کوچک خزنده و تخم گذار به وجود آمد و نیاکان کانگوروهای آینده، استرالیا را عرصهٔ پرسه زنی خود قرار دادند. به زودی اسبهای کوچک، کرگدنهای تندپا، تاپیرهای خرطوم‌دار، خوکهای بدوی، سنجابها، میمونهای لمور، صاریغها، و چندین قبیلهٔ حیوانات شبیه میمون به وجود آمدند. آنها همگی کوچک و بدوی بودند، و به بهترین نحو برای زندگی در میان جنگلهای نواحی کوهستانی مناسب بودند. یک پرندهٔ زمینی بزرگ شبیه شتر مرغ تا ارتفاع ده فوت تکامل یافت و یک تخم نه در سیزده اینچی می‌گذاشت. اینها نیاکان پرندگان غول پیکر مسافربر آتی بودند که بسیار باهوش بودند و سابقاً انسانها را از طریق هوا با خود حمل می‌کردند.

پستانداران دورهٔ اولیهٔ سِنوزوئیک، روی زمین، زیر آب، در هوا، و در میان نوک درختان زندگی می‌کردند. آنها از یک تا یازده جفت غدهٔ تراوش شیر داشتند و همگی از موی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. در اشتراک با رسته‌هایی که در آینده پدیدار گشتند، آنها دارای دو ردیف دندان پشت سر هم شدند و در مقایسه با اندازهٔ بدن، از مغزهای بزرگی برخوردار بودند. اما هیچیک از اشکال امروزی در میان آنان وجود نداشت.

40٫000٫000 سال پیش مناطق زمینی نیمکرهٔ شمالی شروع به مرتفع شدن نمودند، و به دنبال آن، رسوبات گسترده و جدید زمین و سایر فعالیتهای زمینی، شامل جریان یافتن مواد مذاب آتشفشانی، تاب خوردگی، شکل‌یابی دریاچه‌ها، و فرسایش به وقوع پیوستند.

در طی قسمت بعدی این دوره، بیشتر اروپا زیر آب فرو رفت. به دنبال یک بالا روی اندک زمین، قاره پوشیده از دریاچه‌ها و خلیجها گردید. اقیانوس منجمد شمالی از طریق فرو رفتگی اورال به سمت جنوب امتداد یافت تا به دریای مدیترانه، که در آن هنگام به سوی شمال گسترش می‌یافت، متصل گردد، و فلات آلپ، کوههای کارپات، کوههای آپه‌نین، و کوههای پیرنه به

صورت جزایر دریا بالاتر از سطح آب قرار داشتند. تنگهٔ پاناما بالا بود. اقیانوسهای اطلس و آرام از هم جدا بودند. آمریکای شمالی از طریق پل زمینی تنگهٔ برینگ به آسیا و از طریق گرینلند و ایسلند به اروپا وصل بود. مدار زمینی کرهٔ زمین در عرضهای شمالی جغرافیایی فقط از طریق تنگه‌های اورال، که دریاهای قطبی را به دریای وسعت یافتهٔ مدیترانه متصل می‌ساخت، شکسته شد.

سنگ آهک قابل ملاحظه‌ای از جانوران روزن‌دار در آبهای اروپا رسوب کرد. امروزه همین سنگ تا ارتفاع 10/000 فوت در کوههای آلپ، 16/000 فوت در کوههای هیمالیا، و 20/000 فوت در تبت ارتفاع یافته است. رسوبات گچی این دوره در امتداد سواحل آفریقا و استرالیا، در ساحل غربی آمریکای جنوبی، و در حول و حوش وست ایندیز پیدا می‌شوند.

در سراسر این دورهٔ موسوم به *ائوسین* تکامل پستانداران و سایر اشکال حیات با وقفهٔ کم یا بدون وقفه ادامه یافت. آمریکای شمالی در آن هنگام از طریق زمین به هر قاره‌ای به استثنای استرالیا متصل بود، و کرهٔ زمین به تدریج از انواع گوناگون جانوران بدوی پستاندار پوشیده گشت.

2- مرحلهٔ اخیر سیل
عصر پستانداران پیشرفته

این دوره با تکامل بیشتر و سریع پستانداران جفت‌دار، اشکال پیشرفته‌تر حیات پستاندار که در طی این ایام به وجود آمدند تعیین ویژگی می‌شد.

اگر چه پستانداران اولیهٔ جفت‌دار از نیاکان گوشتخوار برآمدند، به زودی شاخه‌های گیاهخوار به وجود آمدند، و در مدتی نه چندان زیاد خانواده‌های پستاندار همه چیز خوار نیز پدیدار گشتند. گیاهان نهاندانه خوراک اصلی پستاندارانِ به سرعت در حال افزایش بودند. گیاهان امروزی زمینی، شامل اکثر گیاهان و درختان امروزی، در طول ادوار پیشین ظاهر گشتند.

35/000/000 سال پیش نشانگر آغاز عصر سلطهٔ پستانداران جفت‌دار در دنیا است. پل زمینی جنوبی پهناور بود، و قارهٔ در آن هنگام عظیم قطب جنوب را به آمریکای جنوبی، آفریقای جنوبی، و استرالیا مجدداً متصل می‌نمود. به رغم انباشته شدن زمین در عرضهای بالای جغرافیایی، آب و هوای دنیا به دلیل افزایش عظیم اندازهٔ دریاهای استوایی و این که زمین برای ایجاد یخچالها به قدر کافی مرتفع نگشت، نسبتاً معتدل باقی ماند. جریانات گستردهٔ مواد آتشفشانی در گرینلند و ایسلند به وقوع پیوستند، و قدری زغال سنگ بین این لایه‌ها انباشته گردید.

تغییرات بارزی در جانوران سیاره در حال وقوع بود. زندگی دریایی داشت دستخوش تغییرات بزرگی می‌شد. بیشتر رسته‌های کنونی حیات دریایی موجود بودند، و جانوران روزن‌دار دریایی به ایفای نقش مهم خود ادامه می‌دادند. حیات حشره‌ها بیشتر شبیه عصر پیشین بود. بسترهای

فسیلی فلوریسانت واقع در کلرادو به سالهای بعد این ایام بسیار دور تعلق دارند. بیشتر خانواده‌های حشرات زنده به این دوره باز می‌گردند، اما بسیاری که در آن هنگام وجود داشتند اکنون از بین رفته‌اند، گر چه فسیلهای آنان باقی هستند.

این عصر به گونه‌ای چشمگیر عصر احیا و گسترش پستانداران در زمین بود. از میان پستانداران قدیمی‌تر و بدوی‌تر، پیش از این که این دوره پایان یابد، بیش از یکصد نوع از آنان از بین رفتند. حتی پستانداران عظیم‌الجثه و کوچک مغز به زودی از بین رفتند. در پیشرفت بقای حیوان، مغزها و چابکی جانشین زره و اندازه شده بودند. و با زوال خانوادهٔ دایناسورها، پستانداران به آرامی بر کرهٔ زمین تسلط یافتند، و سریعاً و به طور کامل باقیماندهٔ نیاکان خزندهٔ خود را نابود ساختند.

به موازات نابودی دایناسورها تغییرات بزرگ دیگری در شاخه‌های گوناگون خانوادهٔ مارمولکها به وقوع پیوست. اعضای بقا یافتهٔ خانواده‌های اولیهٔ خزندگان، لاک پشتها، مارها، و سوسمارها به همراه قورباغه‌های ارزشمند، تنها گروه باقیمانده که نمایندهٔ نیاکان پیشین انسان هستند، می‌باشند.

منشأ گروههای متنوع پستانداران در یک حیوان بی‌نظیر است که اکنون از بین رفته است. این حیوان گوشتخوار چیزی بود بین گربه و فک دریایی. این حیوان می‌توانست در زمین یا در آب زندگی کند و بسیار باهوش و خیلی فعال بود. در اروپا نیاکان خانوادهٔ سگ سانان تکامل یافتند، و به زودی موجب پیدایش بسیاری از انواع سگهای کوچک شدند. در حدود همان هنگام جوندگان راستهٔ موش، شامل سگان آبی، سنجابها، گوفرها، موشها، و خرگوشها ظاهر شدند، و به زودی یک شکل چشمگیر زندگی گشتند. از آن هنگام تغییر بسیار اندکی در این خانواده رخ داده است. رسوبات بعدی این دوره شامل بقایای فسیل سگها، گربه‌ها، راکونها، و راسوها، به شکل پیشین خود می‌باشند.

30٫000٫000 سال پیش انواع امروزی پستانداران شروع به ظهور نمودند. سابقاً پستاندارانی که از انواع کوهی بودند، عمدتاً در کوهستانها زندگی می‌کردند. *ناگهان* تکامل نوع دشتی یا سم‌دار، انواع چراگر، آن چنان که از گوشتخواران پنجه‌دار تمیز داده می‌شوند، آغاز گشت. این چراگران از یک نیای نامتمایز که پنج انگشت پا و چهل و چهار دندان داشت و پیش از پایان این عصر از بین رفت برآمدند. در سراسر این دوره تکامل انگشت پا فراتر از مرحلهٔ سه انگشتی جلو نرفت.

اسب که یک نمونهٔ برجستهٔ تکامل است، هم در شمال آمریکا و هم در اروپا در طول این ایام زندگی می‌کرد، گر چه تکامل آن تا عصر بعدی یخبندان تماماً کامل نگردید. در حالی که خانوادهٔ کرگدن در پایان این دوره پدیدار گشت، متعاقباً دستخوش بزرگترین گسترش خود گردید. یک جانور شبیه به خوک نیز به وجود آمد که نیای بسیاری از انواع خوک، خوک وحشی، و اسب آبی گردید. منشأ شترها و لاماها در آمریکای شمالی در حدود نیمهٔ این دوره است که دشتهای غرب را اشغال کردند. بعدها لاماها به آمریکای جنوبی و شترها به اروپا مهاجرت کردند، و به زودی

هر دو در آمریکای شمالی منقرض شدند، گر چه تعداد اندکی از شترها تا عصر یخبندان بقا یافتند.

حدوداً در این هنگام یک چیز قابل توجهی در غرب آمریکای شمالی به وقوع پیوست: نیاکان اولیهٔ میمونهای دیرین لمور در ابتدا ظاهر شدند. در حالی که این خانواده نمی‌توانند لمورهای واقعی تلقی شوند، آمدن آنها نشانگر به وجود آمدن خطی است که لمورهای واقعی متعاقباً از آن برآمدند.

همانند مارهای زمینی عصر پیشین که خود را به دریاها رساندند، اکنون یک قبیلهٔ پستانداران جفت‌دار زمین را ترک کرده و در اقیانوسها سکنی گزیدند. و آنها از آن هنگام در دریا باقی مانده و موجب پیدایش نهنگهای امروزی، دلفینها، پورپوسها، فکها، و شیرهای دریایی شده‌اند.

زندگی پرندگان سیاره به تکامل خویش ادامه داد، اما با تغییرات تکاملی اندک. اکثر پرندگان امروزی، شامل مرغان نوروزی، حواصیلها، فلامینگوها، سنقرها، بازها، عقابها، جغدها، بلدرچینها، و شترمرغها وجود داشتند.

تا پایان این دورهٔ *اولیگوسین*، که ده میلیون سال را در بر می‌گرفت، حیات گیاهی به همراه حیات دریایی و حیوانات زمینی به اندازهٔ زیادی تکوین یافته و عمدتاً نظیر آنچه که امروز هستند در کرهٔ زمین وجود داشتند. ویژگی قابل ملاحظه‌ای پدیدار گشت، اما اشکال آبا و اجدادی بیشتر چیزهای زنده در آن هنگام زنده بودند.

3- مرحلهٔ کوههای امروزی
عصر فیل و اسب

ارتفاع یافتن زمین و جدا شدن دریا به آرامی آب و هوای دنیا را تغییر داده و به تدریج آن را خنک می‌ساخت، اما آب و هوا هنوز معتدل بود. درختان سکویا و مگنولیا در گرینلند رشد کردند، اما گیاهان نیمه استوایی به سمت جنوب شروع به حرکت کردند. تا پایان این دوره این گیاهان و درختان نواحی گرمسیری به اندازهٔ زیادی از عرضهای شمال جغرافیایی ناپدید گشتند، و جای آنان را گیاهان پرطاقت و درختان برگ‌ریز گرفتند.

افزایش زیادی در تنوعات چمنها به وجود آمد، و دندانهای بسیاری از انواع پستانداران به تدریج تغییر یافت تا با نوع امروزی چرنده تطبیق یابد.

25٫000٫000 سال پیش به دنبال دورهٔ طولانی مرتفع شدن زمین، به قدر اندکی زمین دچار نشست گردید. ناحیهٔ کوه راکی به اندازهٔ زیادی مرتفع باقی ماند، به طوری که رسوب مواد فرسایشی در سراسر زمینهای پست به سوی شرق ادامه یافت. رشته کوههای تیز و دندانه‌دار

مجدداً مرتفع گشتند. در واقع آنها از آن هنگام در حال بالا آمدن بوده‌اند. تاریخ گسلهٔ بزرگ عمودی چهار مایلی در ناحیهٔ کالیفرنیا به این ایام باز می‌گردد.

20٫000٫000 سال پیش به راستی عصر طلایی پستانداران بود. پل زمینی تنگهٔ برینگ بالا آمده بود و بسیاری از گروههای حیوانات شامل ماستودونهای چهار عاجه، کرگدنهای پا کوتاه و بسیاری از انواع مختلف خانوادهٔ گربه از آسیا به شمال آمریکا مهاجرت کردند.

اولین گوزن ظاهر گشت و شمال آمریکا به زودی از نشخوار کنندگان — آهوها، گاوها، شترها، گاومیشهای وحشی، و چندین نوع کرگدن — پوشیده گردید، اما خوکهای عظیم‌الجثه که بیش از شش فوت قد داشتند منقرض گشتند.

فیلهای غول پیکر متعلق به این عصر و دوره‌های بعد دارای مغزهای بزرگ و نیز بدنهای بزرگی بودند، و به زودی تمامی دنیا به جز استرالیا از آنان پوشیده گردید. برای یکبار هم که شده دنیا تحت سلطهٔ حیوانی غول پیکر درآمد، با مغزی آنقدر بزرگ که وی را قادر سازد به بقای خویش ادامه دهد. در مواجهه با حیات بسیار هوشمند این دوران، هیچ حیوانی به اندازهٔ فیل نمی‌توانست بقا یابد مگر این که دارای مغزی بزرگ و از کیفیت برتر برخوردار می‌بود. در هوش و توان انطباق فقط اسب به پای فیل می‌رسد و فقط خود انسان از وی پیشی می‌گیرد. با این حال از پنجاه نوع فیل که در شروع این دوره موجود بودند فقط دو نوع بقا یافته‌اند.

15٫000٫000 سال پیش نواحی کوهستانی آسیا - اروپا در حال بالا آمدن بودند، و در سراسر این نواحی مقداری فعالیت آتشفشانی وجود داشت، اما این در مقایسه با جریانات آتشفشانی نیمکرهٔ غربی هیچ بود. این شرایط بی‌ثبات در سراسر دنیا مستولی گشت.

تنگهٔ جبل‌الطارق مسدود گردید، و اسپانیا از طریق پل زمینی پیشین به آفریقا متصل شد، اما دریای مدیترانه از طریق یک مجرای باریک که تا آن سوی فرانسه امتداد می‌یافت به داخل اقیانوس اطلس روان گشت، و نوک کوهها و کوهستانها به صورت جزایری بر فراز این دریای کهن نمایان می‌شدند. بعدها، این دریاهای اروپایی شروع به عقب‌نشینی نمودند. باز هم بعد از آن، دریای مدیترانه به اقیانوس هند وصل بود، در حالی که در پایان این دوره ناحیهٔ سوئز مرتفع گشت، طوری که دریای مدیترانه برای مدتی یک دریای شور واقع در سرزمین داخلی شد.

پل زمینی ایسلند به زیر آب فرو رفت و آبهای قطب شمال با آبهای اقیانوس اطلس درآمیختند. ساحل اقیانوس اطلسِ آمریکای شمالی به سرعت سرد شد، اما ساحل اقیانوس آرام از زمان حال گرمتر باقی ماند. جریانات بزرگ اقیانوس عمل می‌کردند و روی آب و هوا اثر می‌گذاشتند، همانطور که امروزه چنین می‌کنند.

حیات پستانداران به تکامل خویش ادامه داد. گله‌های بزرگ اسبها به شترها در دشتهای غربی شمال آمریکا پیوستند. این به راستی عصر اسبها و نیز فیلها بود. مغز اسب از نظر کیفیت حیوانی در ردیف بعد از فیل قرار دارد، اما از یک جهت به طور آشکار پایین‌تر است، و آن این است که

اسب به هنگام ترس هرگز بر میل عمیق باطنی به فرار به طور کامل فائق نشد. اسب فاقد کنترل احساسی فیل است، در حالی که فیل به سبب اندازه و فقدان چابکی بسیار در محدودیت قرار دارد. در طول این دوره، حیوانی به وجود آمد که تا اندازه‌ای شبیه فیل و اسب هر دو بود، اما به زودی توسط خانوادهٔ در حال افزایش گربه سانان نابود گردید.

به تدریج که یورنشیا به عصر موسوم به "بی‌اسب" وارد می‌شود، شما باید درنگ کرده و تعمق کنید که این حیوان برای نیاکان شما چه ارزشی داشت. انسانها در ابتدا اسبها را برای غذا استفاده می‌کردند، سپس برای سفر، و بعدها برای کشاورزی و جنگ. اسب برای مدتهای مدید در خدمت نوع بشر بوده است و در توسعهٔ تمدن بشر نقش مهمی بازی کرده است.

رویدادهای بیولوژیک این دوره در فراهم ساختن صحنه برای ظهور متعاقب انسان بسیار کمک نمودند. در آسیای مرکزی انواع حقیقی میمون بدوی و گوریل هر دو تکامل یافتند، و هر دو از یک نیای مشترکی برخوردار بودند که اکنون منقرض گشته است. اما هیچیک از این انواع به خط موجودات زنده‌ای که بنا بود بعدها نیاکان نژاد بشر گردند مربوط نیستند.

خانوادهٔ سگ توسط چندین گروه نمایندگی می‌شد، به طور مشخص گرگها و روباهها، و تیرهٔ گربه توسط پلنگان و ببرهای بزرگ شمشیر دندان. این تیرهٔ آخر در ابتدا در شمال آمریکا به وجود آمد. تعداد خانواده‌های امروزی گربه و سگ در سراسر دنیا افزایش یافت. راسوها، دله‌ها، سمورها، و راکونها در سراسر عرضهای شمال جغرافیایی افزایش پیدا کرده و تکامل یافتند.

پرندگان به تکامل خویش ادامه دادند، گر چه تغییرات چشمگیر اندکی به وقوع پیوست. خزندگان شبیه انواع امروزی — مارها، سوسمارها، و لاک پشتان — بودند.

بدین ترتیب یک دورهٔ پرحادثه و جالب از تاریخ دنیا به پایان رسید. این عصر فیل و اسب به عنوان ***دورهٔ میوسین*** شناخته شده است.

4- مرحلهٔ اخیر مرتفع شدن قاره‌ها
آخرین مهاجرت بزرگ پستانداران

این دورهٔ مرتفع شدن زمین پیش از یخبندان در شمال آمریکا، اروپا، و آسیا است. توپوگرافی زمین به قدر زیادی تغییر یافت. رشته کوهها به دنیا آمدند، جویبارها تغییر مسیر دادند، و آتشفشانهای منفرد در سراسر دنیا فوران نمودند.

10،000،000 سال پیش یک عصر رسوبات زمین به طور موضعی در سطح گسترده در زمینهای پست قاره‌ها آغاز گشت، اما بیشتر این رسوبات بعدها از بین رفتند. بیشتر اروپا، شامل قسمتهایی از انگلستان، بلژیک، و فرانسه در این هنگام هنوز زیر آب بود، و دریای مدیترانه بخش عمدهٔ شمال آفریقا را پوشانیده بود. در شمال آمریکا رسوبات گسترده‌ای در کوهپایه‌ها، در

دریاچه‌ها و در آبگیرهای بزرگ زمین ایجاد شدند. عمق متوسط این رسوبات فقط در حدود دویست فوت است. این رسوبات کم و بیش رنگی هستند، و فسیلها نادرند. دو دریاچهٔ بزرگ آب شیرین در غرب شمال آمریکا وجود داشتند. رشته کوههای تیز و دندانه‌دار داشتند مرتفع می‌شدند. کوههای شاستا، هود، و رینیر داشتند جریان حیات کوهی خویش را آغاز می‌کردند. اما در عصر متعاقب یخبندان بود که آمریکای شمالی خزش خود را به سوی فرورفتگی ناحیهٔ اقیانوس اطلس آغاز نمود.

برای مدتی کوتاه تمامی زمینهای دنیا به استثنای استرالیا مجدداً به هم متصل شدند، و آخرین مهاجرت بزرگ حیوانی در سراسر دنیا به وقوع پیوست. آمریکای شمالی هم به آمریکای جنوبی و هم به آسیا مرتبط بود، و حیات حیوانی آزادانه جابجا می‌شد. تنبلهای آسیایی، آرمادیلها، بزهای کوهی، و خرسها به آمریکای شمالی وارد شدند، ضمن این که شترهای آمریکای شمالی به چین رفتند. کرگدنها به تمامی دنیا به استثنای استرالیا و آمریکای جنوبی مهاجرت کردند، اما تا پایان این دوره در نیمکرهٔ غربی منقرض گشتند.

به طور کلی، حیات عصر پیشین به تکامل و گسترش ادامه داد. خانوادهٔ گربه بر حیات حیوانی استیلا یافت، و حیات دریایی تقریباً متوقف شد. بسیاری از اسبها هنوز سه انگشته بودند، اما انواع امروزی داشتند از راه می‌رسیدند. لاماها و شترهای زرافه مانند در چراگاهها با اسبها درآمیختند. زرافه در آفریقا ظاهر گشت، و در آن هنگام درست دارای همان گردن درازی بود که اکنون می‌باشد. در آمریکای جنوبی تنبلها، آرمادیلها، مورچه‌خوارها، و نوع آمریکایی جنوبی میمونهای بدوی به وجود آمدند. پیش از آن که قاره‌ها نهایتاً جدا شوند، آن حیوانات عظیم‌الجثه، ماستودونها، به همه جا به غیر از استرالیا مهاجرت کردند.

5٫000٫000 سال پیش اسب به شکلی که اکنون هست درآمد و از آمریکای شمالی به تمامی دنیا مهاجرت نمود. اما مدتها پیش از آن که انسان سرخ از راه رسد، اسب در قارهٔ مبدأ آن از بین رفته بود.

آب و هوا به تدریج داشت خنک‌تر می‌شد. گیاهان زمینی به آرامی به سوی جنوب حرکت می‌کردند. در ابتدا این سردی فزاینده در شمال بود که مهاجرت حیوانات را به سوی تنگه‌های شمالی متوقف نمود. متعاقباً این پلهای زمینی آمریکای شمالی به زیر فرو رفتند. به زودی بعد از آن، اتصال زمینی بین آفریقا و آمریکای جنوبی سرانجام به زیر آب فرو رفت، و نیمکرهٔ غربی به همان شکلی که امروزه است، جدا افتاد. از این زمان به بعد، انواع مشخصی از حیات در نیمکره‌های شرقی و غربی شروع به تکامل نمودند.

و بدین ترتیب این دورهٔ تقریباً ده میلیون ساله به پایان می‌رسد، و نیای انسان هنوز ظاهر نگشته است. این زمانی است که معمولاً به عنوان ***دورهٔ پلیوسین*** مشخص می‌شود.

5- عصر اولیهٔ یخبندان

تا پایان دورهٔ پیشین سرزمینهای قسمت شمال شرقی آمریکای شمالی و شمال اروپا به میزان عظیمی بسیار مرتفع گشته بودند. در آمریکای شمالی مناطق وسیعی تا 30/000 فوت یا بیشتر بالا رفته بودند. سابقاً آب و هوایی معتدل در این مناطق شمالی برقرار بود، و آبهای قطب شمال تماماً در معرض تبخیر قرار داشتند، و تقریباً تا پایان دورهٔ یخبندان مداوماً عاری از یخ بودند.

جریانات اقیانوس به طور همزمان با این مرتفع شدن زمین تغییر مسیر دادند، و بادهای موسمی جهت خود را تغییر دادند. این شرایط سرانجام یک نشست تقریباً ثابت رطوبت از حرکت اتمسفر شدیداً اشباع شده در کوهستانهای شمالی ایجاد نمود. در این نواحی مرتفع و در نتیجه سرد، برف شروع به ریزش نمود و به ریزش خود ادامه داد، تا این که به عمق 20/000 فوت دست یافت. عمیق‌ترین مناطق برفی، به اضافهٔ ارتفاع، نقاط مرکزی جریانات بعدی فشار یخبندان را تعیین نمودند. و درست تا زمانی که این نشستِ بیش از حد این کوهستانهای شمالی را با این پوشش عظیم برف مداوماً می‌پوشانید عصر یخبندان ادامه یافت. این برفها به زودی به صورت یخ جامد اما خزنده تغییر شکل دادند.

ورقه‌های بزرگ یخ این دوره تماماً در فلات مرتفع واقع شده بودند، نه در نواحی کوهستانی، یعنی جایی که امروزه پیدا می‌شوند. نیمی از یخچالها در شمال آمریکا قرار داشتند، یک چهارم در آسیا - اروپا، و یک چهارم در جاهای دیگر، عمدتاً در قطب جنوب. آفریقا به مقدار اندکی از یخ تأثیر پذیرفت، اما استرالیا تقریباً با پوشش یخی قطب جنوب پوشیده گشت.

نواحی شمالی این کره، شش تهاجم یخی جداگانه و مشخص را تجربه کرده‌اند، گر چه پیشرفتها و عقب نشینیهای متعددی بودند که به فعالیت هر ورقهٔ جداگانهٔ یخی مربوط بودند. یخهای آمریکای شمالی در دو مرکز و بعدها در سه مرکز انباشته شدند. گرینلند با یخ پوشیده شد و ایسلند به طور کامل در زیر جریان یخ مدفون گردید. در اروپا یخ در زمانهای گوناگون جزایر بریتانیا به استثنای ساحل جنوبی انگلستان را پوشانید، و غرب اروپا را تا فرانسه تحت پوشش قرار داد.

2/000/000 سال پیش اولین یخرود آمریکای شمالی، پیشرفت جنوبی خود را آغاز نمود. عصر یخبندان اکنون در شرف تحقق بود، و این یخرود تقریباً یک میلیون سال را صرف پیشروی خویش از مراکز شمالی فشار و در عقب نشینی به سوی آنجا نمود. ورقهٔ مرکزی یخ تا کانزاس به سوی جنوب امتداد یافت. مراکز شرقی و غربی یخ در آن هنگام به این اندازه گسترده نبودند.

1/500/000 سال پیش اولین یخرود بزرگ به سوی شمال در حال عقب نشینی بود. در این اثنا، مقادیر عظیمی از برف بر روی گرینلند و بخش شمال شرقی آمریکای شمالی ریزش کرده بود، و در مدتی نه چندان زیاد این تودهٔ شرقی یخ به سوی جنوب شروع به حرکت نمود. این دومین تهاجم یخ بود.

این دو تهاجم اول یخ در آسیا - اروپا گسترده نبودند. در طول این دورانهای اولیهٔ عصر یخ، شمال آمریکا تحت تاخت و تاز ماستودونها، ماموتهای پشمدار، اسبها، شترها، گوزنها، گاومشکها، بایسونها، تنبلهای زمینی، سگهای آبی غول پیکر، ببرهای شمشیر دندان، تنبلهایی به

بزرگی فیل و گروههای بسیاری از خانوادههای گربه و سگ قرار گرفت. اما از این زمان به بعد، به علت سرمای فزایندهٔ دورهٔ یخبندان سریعاً تعداد آنها کاهش یافت. نزدیک به پایان عصر یخبندان اکثر این انواع حیوانات در شمال آمریکا منقرض گشتند.

سوا از یخ، حیات زمین و آب دنیا مقدار اندکی تغییر یافت. بین تهاجمات یخی، آب و هوا تقریباً به حد اعتدال امروز بود، شاید اندکی گرمتر. یخرودها روی هم رفته یک پدیدهٔ محلی بودند، گر چه آنها گسترش یافته و مناطق عظیمی را پوشانیده بودند. آب و هوا در نزدیکی ساحل بین ایام بیعملی یخرودها و آن ایامی که کوههای عظیم یخ از ساحل ایالت مِین به داخل اقیانوس اطلس سر میخوردند، از ناحیهٔ پیوجت ساند به داخل اقیانوس آرام میلغزیدند، و با صدای رعدآسا از آبدرههای نروژ به داخل دریای شمال میافتادند، به مقدار زیادی تغییر میکرد.

6- انسان بدوی در عصر یخبندان

واقعهٔ بزرگ این دورهٔ یخبندان، تکامل انسان بدوی بود. کمی در غرب هند، در زمینی که اکنون در زیر آب قرار دارد و در میان اولاد مهاجران آسیایی انواع قدیمیتر لمورهای آمریکای شمالی، پستانداران اولیه *به طور ناگهانی* پدیدار گشتند. این حیوانات کوچک عمدتاً روی پاهای عقب خود راه میرفتند، و در تناسب با اندازهٔ خود و در مقایسه با حیوانات دیگر دارای مغزهای بزرگی بودند. در هفتادمین نسلِ این نوع از حیات، یک گروه جدید و برتر حیوانات *به ناگهان* متمایز گشت. این نیمه پستانداران جدید — که تقریباً دو برابر اندازه و قد نیاکان خویش بودند و از نیروی متناسب مغزی افزایش یافته برخوردار بودند — تنها زمانی خود را به خوبی تثبیت کرده بودند که نخستیان، سومین جهش اصلی، *به طور ناگهانی* پدیدار گشتند. (در همین زمان، یک تحول قهقرایی در درون نسل نیمه پستاندار موجب منشأ یافتن نیای شبیه میمون گردید، و از آن روز تا به امروز، شاخهٔ بشری با تکامل تدریجی به جلو رفته است، در حالی که قبایل شبیه میمون ساکن باقی مانده یا در واقع به قهقرا رفتهاند.)

1٫000٫000 سال پیش یورنشیا به عنوان یک *کرهٔ مسکونی* ثبت گردید. یک جهش در درون نسل در حال پیشرفت نخستیان *به طور ناگهانی* دو موجود بشری بدوی، نیاکان واقعی نوع انسان، را ایجاد نمود.

این واقعه تقریباً در هنگام شروع سومین پیشروی یخرودی به وقوع پیوست. از این رو میشود دید که نیاکان اولیهٔ شما در یک محیط انگیزاننده، نیرو بخش، و مشکل به دنیا آمده و تولید مثل کردند. و تنها بازماندگان این بومیان یورنشیا، اسکیموها، اکنون ترجیح میدهند در سرزمینهای منجمد شمالی سکنی گزینند.

موجودات بشری تا پیش از نزدیک به پایان عصر یخبندان در نیمکرهٔ غربی وجود نداشتند. اما در طول ادوار بین یخبندانها، آنها با دور زدن دریای مدیترانه به سوی غرب حرکت نموده و به زودی قارهٔ اروپا را درنوردیدند. در غارهای غرب اروپا، استخوانهای بشر که با بقایای حیوانات

گرمسیری و قطبی هر دو آمیخته شده‌اند ممکن است پیدا شوند و بر این امر گواهی دهند که در سراسر ادوار بعدیِ پیشروی و عقب‌نشینی یخچالها در این نواحی انسان زندگی می‌کرده است.

7- عصر مداوم یخبندان

در سراسر دورهٔ یخبندان فعالیتهای دیگری نیز در جریان بودند، اما عمل یخ بر تمامی پدیده‌های دیگر در عرضهای شمال جغرافیایی سایه می‌افکند. هیچ فعالیت زمینی دیگری چنین نشانهٔ بارزی در جای نگاری جغرافیایی باقی نمی‌گذارد. تخته سنگهای متمایز و شکافهای سطح زمین، نظیر گودالها، دریاچه‌ها، سنگهای جابجا شده و سنگریزه‌ها، در رابطه با هیچ پدیدهٔ دیگری در طبیعت یافت نمی‌شوند. یخ همچنین مسئول آن برجستگیهای ملایم، یا موجهای سطح زمین که به گردالها مشهورند نیز می‌باشد. و یک یخرود، همینطور که پیش می‌رود رودخانه‌ها را جابجا می‌سازد و تمام چهرهٔ زمین را تغییر می‌دهد. یخرودها به تنهایی آن انباشتهای نمایانگر — یخرفتهای زمینی، جانبی، و پایانی — را پشت سر خود به جا می‌گذارند. این انباشتها، به ویژه یخرفتهای زمینی در آمریکای شمالی از کرانه‌های شرقی به سوی شمال و غرب امتداد می‌یابند و در اروپا و سیبری یافت می‌شوند.

750٫000 سال پیش چهارمین ورقهٔ یخ، پیوندی از میدانهای یخ مرکزی و شرقی آمریکای شمالی، به خوبی در مسیر رفتن به جنوب قرار داشت و در اوج خود، به جنوب ایالت ایلینوی رسید و رودخانهٔ میسی‌سیپی را پنجاه مایل به سوی غرب جابجا نمود، و در شرق تا رودخانهٔ اوهایو و ناحیهٔ مرکزی پنسیلوانیا به سوی جنوب امتداد یافت.

در آسیا ورقهٔ یخی سیبری به جنوبی‌ترین تهاجم خود دست زد، در حالی که در اروپا، یخ در حال پیشروی درست تا نرسیده به سرحد کوههای آلپ متوقف گردید.

500٫000 سال پیش، در طی پنجمین پیشروی یخ، یک رویداد جدید مسیر تکامل بشر را شتاب بخشید. *به طور ناگهانی* و در یک نسل، از تیرهٔ آغازین بشری، شش نژاد گوناگون جهش کرد. این تاریخ به گونه‌ای مضاعف مهم است، زیرا همچنین نشانگر ورود پرنس سیاره‌ای است.

در آمریکای شمالی پنجمین یخرود در حال پیشروی در بر گیرندهٔ یک تهاجم توأم توسط کلیهٔ سه مرکز یخ بود. با این وجود، گوشهٔ شرقی فقط یک فاصلهٔ کوتاه تا پایین درهٔ سنت لارنس امتداد یافت، و ورقهٔ یخی غربی پیشروی اندکی به سوی جنوب نمود. اما گوشهٔ مرکزی به جنوب رسیده و بیشتر ایالت آیُوا را پوشانید. در اروپا این تهاجم یخ به اندازهٔ تهاجم پیشین گسترده نبود.

250٫000 سال پیش ششمین و آخرین انجماد یخرودی آغاز گشت. و به رغم این واقعیت که مناطق کوهستانی شمالی اندکی شروع به نشست کرده بودند، این دورهٔ بزرگترین ریزش برف در مناطق یخی شمالی بود.

در این تهاجم سه ورقهٔ بزرگ یخ به صورت یک تودهٔ عظیم یخ در هم ادغام شدند، و تمامی کوههای غربی در این فعالیت یخرودی شرکت کردند. این بزرگترین تهاجم یخ در شمال آمریکا بود. یخ از مراکز فشارش بیش از هزار و پانصد مایل به سوی جنوب حرکت کرد، و آمریکای شمالی پایین‌ترین درجه حرارتهای خود را تجربه نمود.

200،000 سال پیش در طی پیشروی آخرین یخرود، رویدادی رخ داد که بسیار به وقوع رخدادها در یورنشیا مربوط بود — شورش لوسیفر.

150،000 سال پیش ششمین و آخرین یخرود به دورترین نقاط گسترش جنوبی خود رسید. ورقهٔ غربی یخ مرز کانادا را پشت سر گذاشت، ورقهٔ مرکزی به کانزاس، میسوری، و ایلینوی وارد شد، و ورقهٔ شرقی به سوی جنوب پیشروی نموده و بخش اعظم پنسیلوانیا و اوهایو را پوشانید.

این یخرودی است که باریکه‌ها یا گوشه‌های یخی بسیاری را که دریاچه‌های کنونی بزرگ و کوچک را برش دادند به جلو حرکت داد. در طول عقب‌نشینی آن، سیستم دریاچه‌های بزرگ آمریکای شمالی ایجاد گشت. و زمین شناسان یورنشیا به طرز بسیار دقیقی مراحل گوناگون این رویداد را استنتاج کرده‌اند و به درستی حدس زده‌اند که این احجام آب، در زمانهای مختلف ابتدا به داخل درهٔ میسی‌سیپی، سپس به سمت شرق به داخل درهٔ هادسُن، و سرانجام از طریق یک مسیر شمالی به داخل سنت لارنس خالی شده‌اند. از زمانی که سیستمِ مرتبطِ دریاچه‌های بزرگ شروع به بیرون ریختن به روی مسیر کنونی نیاگارا نمود سی و هفت هزار سال می‌گذرد.

100،000 سال پیش، در طول عقب‌نشینی آخرین یخرود، ورقه‌های پهناور یخی قطبی شروع به شکل گرفتن نمودند، و مرکز انباشت یخ به طور قابل ملاحظه‌ای به سوی شمال حرکت نمود. و تا وقتی که نواحی قطبی به پوشیدگی خود از یخ ادامه می‌دهند، صرف نظر از مرتفع شدن زمین در آینده یا تغییر جریانات اقیانوس، به سختی ممکن است که یک عصر یخبندان دیگر روی دهد.

این آخرین یخرود برای یکصد هزار سال پیشروی می‌کرد، و به یک طول زمان مشابه نیاز بود تا عقب‌نشینی شمالی آن تکمیل گردد. نواحی معتدل برای اندکی بیش از پنجاه هزار سال عاری از یخ بوده‌اند.

دورهٔ یخرودی شدید بسیاری از جانداران را نابود ساخت و انواع گوناگون دیگر را به گونه‌ای بنیادین تغییر داد. بسیاری از طریق مهاجرت به پس و پیش که به دلیل یخ در حال پیشروی و عقب‌نشینی لازم بود، به شدت غربال شدند. آن حیواناتی که یخرودها را در روی زمین به پس و پیش دنبال نمودند، خرس، بایسون، گوزن، گاومشک، ماموت، و ماستودون بودند.

ماموتها به دشتها پناه آوردند، اما ماستودونها حاشیه‌های سرپوشیدهٔ نواحی جنگلی را ترجیح می‌دادند. ماموتها تا یک زمان اخیر از مکزیک تا کانادا گسترده بودند. انواع متعلق به سیبری از پشم پوشیده گردیدند. ماستودونها در آمریکای شمالی بقا یافتند، تا این که توسط انسان سرخ نابود گشتند، همانطور که انسان سفید بعدها بایسونها را از بین برد.

در آمریکای شمالی، در طول آخرین یخرودی، اسب، تاپیر، لاما، و ببر شمشیر دندان از بین رفتند. به جای آنها، تنبلها، آرمادیلها، و خوکهای آبی از آمریکای جنوبی به آنجا آمدند.

مهاجرت تحمیلی حیات در برابر یخ در حال پیشروی، به در هم آمیختن خارق‌العادهٔ گیاهان و حیوانات انجامید، و با عقب‌نشینی آخرین تهاجم یخ، بسیاری از انواع قطبی گیاهان و حیوانات، هر دو، بر فراز برخی از قله‌های کوهها تنها به جا ماندند، یعنی جایی که برای گریز از نابودی به دست یخرودها به آن سفر کرده بودند. و از این رو، امروزه این گیاهان و حیوانات جا به جا شده بر فراز رشته کوههای آلپ در اروپا و حتی در کوههای آپالاچی در آمریکای شمالی ممکن است یافت شوند.

عصر یخبندان آخرین دورهٔ تکمیل شدهٔ زمین شناسی است، دورهٔ موسوم به *پلیستوسین*، که دو میلیون سال به طول انجامید.

35٫000 سال پیش نشانگر خاتمهٔ عصر بزرگ یخبندان، به استثنای نواحی قطبی سیاره است. این تاریخ همچنین به این لحاظ با اهمیت است که نزدیک به ورود یک پسر و دختر ماتریال و آغاز اعطای آدم می‌باشد، و تقریباً مصادف با شروع دورهٔ *هولوسین* یا بعد از یخبندان می‌باشد.

این نقل، که از پیدایش حیات پستانداران تا عقب‌نشینی یخ امتداد یافته و تا ایام تاریخی ادامه می‌یابد، زمانی به طور تقریباً پنجاه میلیون سال را در بر می‌گیرد. این آخرین دوره و دورهٔ فعلی زمین شناسی می‌باشد، و برای پژوهشگران شما به عنوان **دورهٔ *سِنوزوئیک*** یا عصر ایام اخیر شناخته شده است.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک حامل حیات مقیم سیاره می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 62

نژادهای نخستین انسان اولیه

در حدود یک میلیون سال پیش، نیاکان بلافصل نوع بشر با سه جهش پیاپی و ناگهانی که از نسل اولیهٔ نوع لمورِ پستانداران جفت‌دار سرچشمه می‌گرفت پدیدار گشتند. عوامل چیرهٔ این لمورهای اولیه، از گروه غربی یا بعدی آمریکایی متعلق به پلاسمای در حال تکامل حیات نشأت گرفته بودند. اما پیش از برقرار ساختن خط مستقیم نیای بشری، این تیره از طریق مساعدتهای کاشت مرکزی حیات که در آفریقا تکامل یافته بود تقویت گردید. گروه شرقی حیات به ایجاد نوع بشر مساعدت اندکی کرده یا هیچ کمکی ننمود.

1- انواع اولیهٔ میمون لمور

لمورهای اولیه که به اجداد نوع بشر مربوط بودند، به قبایل از پیش موجودِ میمونهای گیبون و میمونهایی که در آن هنگام در آسیا - اروپا و شمال آفریقا زندگی می‌کردند و نواده‌هایشان تاکنون بقا یافته‌اند به طور مستقیم مربوط نبودند. آنها همچنین از نسل نوع امروزی میمون لمور نیز نبودند، گر چه از تباری که برای هر دو مشترک بوده و مدتهاست که منقرض گشته، برآمدند.

با آن که این لمورهای اولیه در نیمکرهٔ غربی تکامل یافتند، برقراری اصل و نسب مستقیم پستاندار نوع بشر در جنوب غربی آسیا در مکان اولیهٔ کاشت مرکزی حیات اما در مرزهای نواحی شرقی به وقوع پیوست. چندین میلیون سال پیش نوع آمریکای شمالی لمورها از روی پل زمینی برینگ به سوی غرب مهاجرت کردند و در امتداد ساحل آسیایی به کندی راه خود را به سوی جنوب گشودند. این قبایل مهاجر سرانجام به ناحیه‌ای سازگار که بین دریای در آن هنگام وسعت یافتهٔ مدیترانه و نواحی مرتفع کوهستانی شبه جزیرهٔ هند قرار گرفته بود رسیدند. در این سرزمینها در غرب هند آنها با تیره‌های مطلوب و سایرین پیوند یافته و بدین ترتیب اصل و نسب نژاد بشری را بنا نهادند.

با گذشت زمان ساحل هند در جنوب غربی کوهها به تدریج زیر آب فرو رفت و حیات این منطقه را به طور کامل منزوی نمود. از این شبه جزیرهٔ بین‌النهرینی یا ایرانی هیچ مجرای ورود یا گریز به جز به سوی شمال وجود نداشت، و آن هم به طور پی در پی از طریق یورشهای یخرودها در جنوب قطع می‌گشت. و در این منطقهٔ در آن هنگام تقریباً بهشتی، و از نسلهای آتی

برتر این نوع پستاندار لمور بود که دو گروه بزرگ، قبیلهٔ شبه میمون ایام اخیر و نوع کنونی بشر پدیدار گشتند.

2- پستانداران اولیه

اندکی بیش از یک میلیون سال پیش پستانداران بین‌النهرینی اولیه، نوادگان مستقیم نوع آمریکای شمالی لمورِ پستانداران جفت‌دار، *به طور ناگهانی* پدیدار شدند. آنها مخلوقات فعال کوچکی بودند و تقریباً سه فوت قد داشتند. و با آنکه به طور پیوسته روی پاهای عقب خویش راه نمی‌رفتند، به آسانی می‌توانستند راست بایستند. آنها پوشیده از مو و چابک بودند و به سبک میمون از خود صدا در می‌آوردند، اما عکس قبایل میمونها، آنها گوشتخوار بودند. آنها انگشت بدوی متقابل شست دست و نیز انگشت بسیار قابل استفاده و گیرای شست پا داشتند. از این نقطه به بعد، در نوع پیش بشر متعاقباً انگشت متقابل شست دست به وجود آمد، در حالی که توان گیرندگی انگشت شست پا تدریجاً در آنها از بین رفت. قبایل آتی میمون، انگشت گیرندهٔ شست پا را مجدداً باز یافتند اما نوع بشریِ انگشت شست دست هرگز در آنها به وجود نیامد.

این پستانداران اولیه هنگامی که به سن سه یا چهار سالگی می‌رسیدند به رشد کامل دست می‌یافتند، و به طور بالقوه طول عمری در حدود بیست سال داشتند. به صورت یک قاعده، فرزندان آنها تکی به دنیا می‌آمدند، گر چه دوقلوها نیز گهگاه متولد می‌شدند.

اعضای این نوع جدید در مقایسه با اندازهٔ خود و هر حیوانی که تا آن هنگام در کرهٔ زمین به وجود آمده بود دارای بزرگترین مغزها بودند. آنها بسیاری از احساسات را تجربه می‌کردند و در غریزه‌های بیشماری که بعدها انسان بدوی را تعیین ویژگی می‌نمود سهیم بودند. آنها بسیار کنجکاو بودند و هنگامی که در انجام کاری موفق می‌شدند، شور و شعف قابل ملاحظه‌ای از خود به نمایش می‌گذاشتند. اشتها برای غذا و میل به سکس به خوبی در آنها تکامل یافته بود، و یک انتخاب مشخص جنس در یک شکل ابتدایی معاشقه و گزینش جفت در آنان آشکار بود. آنها در دفاع از خویشان خود بی‌امان می‌جنگیدند و در ارتباطات خانوادگی کاملاً پرملاطفت بودند و از یک حس خود کوچک شماری در مرز خجالت و ندامت برخوردار بودند. آنها بسیار پرمهر بودند و به جفتهای خویش به گونه‌ای متأثر کننده وفادار بودند، اما اگر شرایط آنها را از هم جدا می‌نمود، جفتهای جدیدی انتخاب می‌کردند.

آنها به علت برخورداری از قامت کوچک و درایت بسیار خوب که آنان را از مخاطرات سکونت در جنگل آگاه می‌ساخت از ترس فوق‌العاده‌ای برخوردار گشتند، و این امر به آن اقدامات عاقلانهٔ محتاطانه‌ای منجر شد که به اندازهٔ زیاد به بقا مساعدت نمود، نظیر ساختن پناهگاههای ابتدایی توسط آنان بر فراز نوک درختان، که بسیاری از مخاطرات زندگی زمینی را از بین برد. شروع تمایلات ترسی نوع بشر به طور مشخص به این ایام باز می‌گردد.

در این پستانداران آغازین یک روح قبیله‌ای، فراتر از آن که تا آن هنگام نمایان گشته بود، به وجود آمد. آنها در واقع بسیار اجتماعی بودند، اما با این حال هنگامی که روال عادی زندگی روزمره‌شان به هر طریق مختل می‌گشت، به گونهٔ فوق‌العاده‌ای ستیزه‌جو می‌شدند، و وقتی که خشم آنان کاملاً به اوج می‌رسید، از خود مزاج آتشینی به نمایش می‌گذاشتند. با این وجود، طبیعت ستیزه‌جوی آنان به درد کار خوبی می‌خورد. گروههای برتر برای جنگ با همسایگان پایین‌تر خود درنگ نمی‌کردند، و بدین ترتیب از طریق بقای انتخابی، این نوع موجودات تدریجاً بهبود یافتند. آنها به زودی حیات مخلوقات کوچکتر این ناحیه را تحت سلطه درآوردند، و تعداد اندکی از قبایل قدیمی‌تر غیرگوشتخوار شبه میمون بقا یافتند.

این حیوانات کوچک فعال افزایش یافتند و برای بیش از یک هزار سال در شبه جزیرهٔ بین‌النهرین پراکنده شدند، و مداوماً نوع فیزیکی و هوش کلی آنان بهبود یافت. و تنها هفتاد نسل پس از منشأ یافتن این تیره از بین برترین نوع نیای لمور بود که رویداد دوران‌ساز بعد به وقوع پیوست — جدایی *ناگهانی* نیاکان مرحلهٔ حیاتی بعد در تکامل موجودات بشری در یورنشیا.

3- نیمه پستانداران

در اوایل دوران زندگی پستانداران آغازین، در اقامتگاه یک زوج برتر از این مخلوقات چابک در نوک درختان، دوقلوها متولد شدند، یک نر و یک ماده. آنها در مقایسه با نیاکانشان به راستی مخلوقات کوچک زیبایی بودند. آنها موی اندکی روی بدنهای خود داشتند. اما این امر یک نقص عضو نبود زیرا آنها در یک آب و هوای گرم و معتدل زندگی می‌کردند.

این فرزندان تا قد کمی بیش از چهار فوت رشد می‌نمودند. آنها به هر لحاظ از پدر و مادر خویش بزرگتر بودند، و از پاهای درازتر و بازوان کوتاهتری برخوردار بودند. آنها شستان دست تقریباً کاملاً متقابل داشتند، که درست مثل انگشتان کنونی شست دست بشر برای کار متنوع انطباق یافته بودند. آنها راست راه می‌رفتند و پاهایی داشتند که تقریباً به خوبیِ پاهای نژادهای بعدی بشری برای راه رفتن مناسب بودند.

مغزهای آنان از مغزهای موجودات بشری نازلتر و کوچکتر ولی از مغزهای نیاکانشان بسیار برتر و در مقایسه بسیار بزرگتر بودند. دوقلوها در همان اوایل هوش برتری به نمایش گذاردند و به زودی به عنوان رؤسای تمام قبیلهٔ پستانداران اولیه شناخته شدند، و در واقع یک شکل بدوی از سازمان اجتماعی و یک بخش اقتصادی ابتدایی کارگری را پی افکندند. این خواهر و برادر آمیزش کردند و به زودی از یک جامعهٔ بیست و یک نفره از فرزندان که بسیار شبیه خودشان بودند بهره‌مند گشتند. آنها همگی بیش از چهار فوت قد داشته و از هر نظر از نوع نیاکانشان برتر بودند. این گروه جدید هستهٔ نیمه پستانداران را تشکیل دادند.

وقتی که تعداد این گروه جدید و برتر زیاد شد، جنگ، جنگی بی‌امان درگرفت، و وقتی که پیکار مهیب پایان یافت، حتی یک تن از نژاد از پیش موجود و آبا و اجدادی پستانداران اولیه زنده باقی

نماند. شاخهٔ اندکتر اما قدرتمندتر و باهوش‌ترِ این نوع به بهای از دست رفتن نیاکان خود بقا یافته بود.

و اکنون برای تقریباً پانزده هزار سال (ششصد نسل) این موجود، عامل وحشت این بخش از دنیا گشت. تمامی حیوانات بزرگ و شریر ایام گذشته از بین رفته بودند. جانوران بزرگ بومی این نواحی گوشتخوار نبودند، و انواع بزرگتر خانوادهٔ گربه — شیرها و ببرها — هنوز به این یگانه گوشهٔ امن سطح کرهٔ زمین هجوم نیاورده بودند. از این رو این نیمه پستانداران ستیزه‌جوتر شدند و تمامی این گوشه از آفرینش را مقهور ساختند.

نیمه پستانداران در مقایسه با نوع آبا و اجدادی از هر لحاظ یک بهبود بودند. حتی طول عمر بالقوهٔ آنان طولانی‌تر بوده، و در حدود بیست و پنج سال بود. تعدادی از خصایص پایه‌ای بشری در این نوع جدید پدیدار گشت. علاوه بر تمایلات باطنی که توسط نیاکان آنان به نمایش گذارده شد، این نیمه پستانداران قادر بودند در وضعیتهای مشمئز کنندهٔ مشخص از خود حالت انزجار نشان دهند. علاوه بر این آنها از یک غریزهٔ مشخص ذخیره سازی برخوردار بودند. آنها غذا را برای استفادهٔ بعدی پنهان می‌کردند و بیشتر به جمع آوری سنگریزه‌های گرد و صاف و برخی از انواع سنگهای گرد که برای مهمات تدافعی و تهاجمی مناسب بود روی می‌آوردند.

این نیمه پستانداران اولینهایی بودند که از خود یک میل مشخص ساختمان سازی به نمایش گذاردند، آنطور که در هماوردیهای آنان در ساختن خانه در نوک درختان و نیز آسایشگاههای چند تونلی آنان در زیر زمین نشان داده می‌شود. آنها اولین نوع پستانداران تا آن زمان بودند که برای امنیت خویش در پناهگاههای درختی و زیر زمینی، هر دو، تدارک ببینند. آنها به اندازهٔ زیادی درختان را به عنوان منزلگاه رها ساخته و در طول روز روی زمین زندگی می‌کردند و در شب در نوک درختان می‌خوابیدند.

با گذشت زمان افزایش طبیعی در تعداد نفرات سرانجام به رقابت جدی برای خوراک و هماوردی جنسی منجر شد، و این تماماً به یک سری از نبردهای پرکشتار انجامید که نزدیک بود تمامی این نوع را از بین ببرد. این پیکارها ادامه یافت، تا این که یک گروه کمتر از یکصد نفره زنده باقی ماند. اما صلح یک بار دیگر فائق گشت، و این یگانه قبیلهٔ بقا یافته خوابگاههای خود را در نوک درختان از نو ساختند و یک بار دیگر وجودی نرمال و نیمه مسالمت‌آمیز را از سر گرفتند.

شما به سختی می‌توانید درک کنید که نیاکان پیش بشری شما با چه فاصلهٔ اندکی گهگاه به سرحد انقراض می‌رسیدند. اگر قورباغهٔ نیایی تمامی بشریت، در یک رویداد مشخص دو اینچ کمتر پریده بود، تمامی مسیر تکامل به گونه‌ای چشمگیر تغییر می‌یافت. مادر بلافصل شبیه لمورِ نوع اولیهٔ پستانداران، پیش از آن که پدر نوع جدید و برتر پستانداران را به دنیا آورد، پنج بار صرفاً با فاصلهٔ تار مویی از مرگ گریخت. اما نزدیکترین حادثه زمانی رخ داد که به درختی که مادر آتی دوقلوهای نخستیان در آن خوابیده بود صاعقه اصابت نمود. هر دو والدهٔ این نیمه پستانداران به شدت شوکه شده و به طور بدی سوزانده شدند. سه تن از فرزندان آنان توسط این صاعقهٔ آسمانی کشته شدند. این حیوانات در حال تکامل تقریباً خرافی بودند. این زوج که خانهٔ نوک

درختی آنان مورد اصابت قرار گرفت به راستی رهبران گروه پیشرفته‌تر نوع نیمه پستاندار بودند، و به دنبال نمونهٔ آنان بیش از نیمی از قبیله که شامل خانواده‌های باهوش‌تر بودند به حدوداً دو مایل دورتر از این محل نقل مکان کردند و ساختن منزلگاههای جدید روی نوک درختان و پناهگاههای زمینی را که آسایشگاههای موقت آنان به هنگام خطر ناگهانی بود، شروع نمودند.

این زوج کهنه‌کار در پیکارهای متعدد به زودی پس از تکمیل خانه‌شان خود را والدین سرفراز دوقلوها، جالبترین و مهمترین حیواناتی که تا آن هنگام به دنیا آمده بودند، یافتند، زیرا آنان اولین نوع جدید *نخستیان* بودند که گام حیاتی بعدی در تکامل پیش بشر را در بر می‌گرفت.

مقارن با تولد این دوقلوهای نخستیان یک زوج دیگر — یک زوج عجیب نر و مادهٔ عقب افتاده از قبیلهٔ نیمه پستاندار، یک زوجی که هم از نظر فکری و هم از نظر فیزیکی پایین‌تر بودند — نیز یک دوقلو به دنیا آوردند. این دوقلوها، یک نر و یک ماده، نسبت به استیلا و پیروزی بی‌تفاوت بودند. آنها فقط به تهیهٔ خوراک علاقه داشتند، و چون گوشت نمی‌خوردند، به زودی علاقهٔ خود را به جستجو برای شکار به کلی از دست دادند. این دوقلوهای عقب افتاده، بنیانگذاران قبایل امروزی شبه میمون گشتند. نوادگان آنان به نواحی گرمتر جنوبی با آب و هوای معتدل و وفور میوه‌های گرمسیری آن پناه آوردند، یعنی جایی که بیشتر شبیه آن دوران در آن ادامهٔ حیات داده‌اند، به استثنای آن شاخه‌هایی که با انواع پیشین میمونهای گیبون و میمونهای بزرگ جفت‌گیری کرده و در نتیجه کیفیت خود را به قدر زیادی از دست داده‌اند.

و از این رو به آسانی می‌توان دید که انسان و میمون تنها در این زمینه به هم مربوطند که هر دو از نیمه پستانداران برآمده‌اند، تیره‌ای که تولد همزمان و جدایی متعاقب دو جفت از دوقلوها در آن به وقوع پیوست: جفت پست‌تر که سرنوشتش به وجود آوردن انواع امروزی میمون، بوزینه، شامپانزه، و گوریل، و جفت برتر که تقدیرش ادامه دادن خط فرازگرایانه‌ای بود که به خود انسان تکامل یافت.

انسان امروزی و شبه میمونها از یک تیره و نوع برآمدند، اما نه از یک والدین. نیاکان انسان از تیره‌های برتر تتمهٔ برگزیدهٔ این تیرهٔ نیمه پستاندار برآمده‌اند، در حالی که شبه میمونهای امروزی (به استثنای برخی از انواع از پیش موجود لمورها، بوزینه‌ها، میمونهای بزرگ، و سایر موجودات شبیه میمون) نوادگان پست‌ترین زوج این گروه نیمه پستاندار می‌باشند. این زوج تنها به این علت بقا یافتند که در یک آسایشگاه و انبار زیرزمینی خوراک طی بیش از دو هفته در طول آخرین نبرد شدید قبیله‌شان خود را پنهان ساختند و فقط زمانی که خصومتها کاملاً پایان یافته بود بیرون آمدند.

4- نخستیان

با نگرش مجدد به تولد دوقلوهای برتر، یک نر و یک ماده، تا دو عضو پیشگام تیرهٔ نیمه پستاندار، این نوزادان حیوانی از یک نوع غیرعادی بودند. آنها نسبت به والدین خویش روی

بدنهای خود موی کمتری داشتند، و وقتی که خیلی جوان بودند، اصرار به راست راه رفتن داشتند. نیاکان آنها همیشه یاد گرفته بودند که روی پاهای عقب خویش راه بروند، اما این دوقلوهای نخستیان از آغاز راست می‌ایستادند. آنها به قدی بیش از پنج فوت رسیدند، و سرهای آنان در مقایسه با سایرین در قبیله رشد بیشتری نمود. آنها در حالی که از همان اوایل از طریق علائم و صداها ارتباط با یکدیگر را فرا گرفتند، هرگز نتوانستند این علائم جدید را به مردم خود بفهمانند.

آنها هنگامی که حدوداً چهارده ساله بودند، از قبیله گریخته و به غرب رفتند تا خانوادهٔ خود را بزرگ کنند و نوع جدید نخستیان را به وجود آورند. و این مخلوقات جدید به درستی *نخستیان* نامیده شده‌اند، زیرا که آنها نیاکان مستقیم و بلافصل حیوانی خود خانوادهٔ بشر بودند.

بدین گونه بود که نخستیان ناحیه‌ای در ساحل غربی شبه جزیرهٔ بین‌النهرین را که به داخل دریای جنوبی پیش رفته بود اشغال نمودند، حال آن که قبایل کم هوش‌تر و وابسته به آنان در اطراف نقطهٔ شبه جزیره و تا خط ساحلی شرقی زندگی می‌کردند.

نخستیان نسبت به پیشینیان نیمه پستاندار خود، بیشتر بشر و کمتر حیوان بودند. تناسب اسکلتی این نوع جدید بسیار شبیه تناسب اسکلتی نژادهای بدوی بشری بود. نوع بشریِ دست و پا به طور کامل تکامل یافته بود، و این مخلوقات قادر بودند که درست به خوبی هر یک از نوادگان بشری ایام بعد خود راه بروند و حتی بدوند. آنها عمدتاً زندگی روی درختان را ترک کردند، گر چه به عنوان یک اقدام امنیتی در شب به پناه جستن به روی نوک درختان ادامه دادند، چرا که همچون نیاکان پیشین خود بسیار دستخوش ترس بودند. استفادهٔ فزاینده از دستان برای تکامل نیروی ذاتی مغزی آنان کار فراوانی انجام داد. اما آنها از عقل و شعوری که واقعاً بتوان بشری نامید هنوز برخوردار نبودند.

اگر چه به لحاظ طبیعت احساسی، نخستیان اندکی از اجداد خویش متفاوت بودند، در تمامی گرایشات خود بیشتر یک تمایل بشری به نمایش می‌گذاردند. آنها در واقع حیوانات تحسین برانگیز و برتری بودند، و حدوداً در سن ده سالگی به بلوغ می‌رسیدند و طول عمر طبیعی آنان در حدود چهل سال بود. به این معنی که اگر آنها به طور طبیعی می‌مردند، ممکن بود آنقدر عمر کنند. اما در آن دوران اولیه، حیوانات اندکی با یک مرگ طبیعی می‌مردند. پیکار برای وجود مجموعاً خیلی شدید بود.

و اکنون پس از تقریباً نهصد نسل تکامل که از منشأ پستانداران اولیه، در حدود بیست و یک هزار سال را در بر می‌گیرد، *ناگهان* نخستیان دو مخلوق استثنایی، اولین موجودات حقیقتاً بشری، را به دنیا آوردند.

بدین گونه بود که پستانداران اولیه، که از نوع لمور آمریکای شمالی برآمده بودند، موجب منشأ یافتن نیمه پستانداران شدند و این نیمه پستانداران به نوبهٔ خود نخستیان برتر را به وجود آوردند،

و نخستیان نیاکان بلافصل نژاد بدوی بشری گشتند. قبایل نخستیان آخرین حلقهٔ حیاتی در تکامل انسان بودند، اما در کمتر از پنج هزار سال حتی یک تن از این قبایل خارق‌العاده نیز باقی نماند.

5- اولین موجودات بشری

با سیر به گذشته، از سال 1934 بعد از میلاد مسیح تا تولد اولین دو موجود بشری، فقط 993٫419 سال می‌گذرد.

این دو مخلوق استثنایی موجوداتی حقیقتاً بشری بودند. آنها همانند بسیاری از نیاکان خود دارای انگشتان شست دست کامل بشری بودند، ضمن این که همانند نژادهای کنونی بشری پاهای کاملی نیز داشتند. آنها راه رونده و دونده بودند، ولی بالا رونده نبودند. کارکرد گیرندهٔ انگشت شست پا غایب بود، کاملاً غایب. وقتی که خطر آنها را به نوک درختان می‌راند، آنها درست مثل انسانهای امروز بالا می‌رفتند. آنها مثل خرس از تنهٔ درخت بالا می‌رفتند، نه آنطور که یک شامپانزه یا یک گوریل از طریق تاب خوردن روی شاخه‌ها بالا می‌رود.

این اولین موجودات بشری (و نسلهای بعدی آنان) در سن دوازده سالگی به بلوغ کامل می‌رسیدند و طول عمر بالقوهٔ آنان در حدود هفتاد و پنج سال بود.

بسیاری احساسات جدید در همان اوایل در این دوقلوهای بشری ظاهر گشت. آنها هم برای اشیاء و هم برای موجودات دیگر ستایش را تجربه نمودند، و غرور قابل ملاحظه‌ای به نمایش می‌گذاردند. اما خارق‌العاده‌ترین پیشرفت در تکامل احساسی، ظهور ناگهانی یک گروه جدید از احساسات به راستی بشری، گروه پرستش‌آمیز شامل بیم توأم با احترام، تقدیس، فروتنی، و حتی یک شکل بدوی از سپاس بود. ترس در پیوند با ناآگاهی از پدیده‌های طبیعی در آستانهٔ به وجود آوردن مذهب بدوی است.

نه تنها چنین احساسات بشری در این انسانهای بدوی آشکار شدند، بلکه تعداد بسیار بیشتری از عواطف قویاً تکامل یافته نیز در شکل ابتدایی موجود بودند. آنها به حد خفیفی از ترحم، خجالت و ملامت درک داشتند و به طور شدیدی نسبت به عشق، نفرت، و انتقام آگاه بودند، و نیز نسبت به احساسات آشکار حسادت آسیب‌پذیر بودند.

این دو بشرِ اول — دوقلوها — آزمون بزرگی برای والدین نخستی خویش بودند. آنها آنقدر کنجکاو و ماجراجو بودند که پیش از آن که هشت ساله شوند نزدیک بود طی رویدادهای متعدد جان خود را از دست بدهند. چنان شد که تا رسیدن به سن دوازده سالگی جای زخمهای زیادی در بدن آنها باقی مانده بود.

آنها در همان اوان یاد گرفتند به ارتباط لغوی دست زنند. آنها تا سن ده سالگی یک زبان بهبود یافته‌ای از علائم و لغات، شامل تقریباً پنجاه ایده را ابداع نموده و به اندازهٔ زیادی تکنیک ابتدایی

ارتباطی نیاکان خویش را بهبود بخشیده و بسط داده بودند. اما به رغم جدیت زیاد، قادر شدند فقط تعداد اندکی از علائم و سمبلهای جدید خویش را به والدین خود آموزش دهند.

آنها وقتی که حدوداً نه ساله بودند، در یک روز روشن به رودخانه سفر نموده و به یک مشاورهٔ بسیار مهم دست زدند. هر موجود آسمانی که در یورنشیا استقرار یافته بود، از جمله خود من، به عنوان یک ناظرِ رخدادهای این دیدار هنگام ظهر حاضر بود. آنها در این روز پرماجرا به این درک رسیدند که با یکدیگر و برای یکدیگر زندگی کنند، و این اولین قرار از یک سری از چنین توافقها بود که سرانجام به این تصمیم منجر شد که از یاران پست‌تر حیوانی خود گریخته و به سوی شمال سفر نمایند، غافل از این که بدین گونه نژاد بشری را بنیانگذاری می‌نمودند.

در حالی که ما همگی نسبت به طرح این دو موجود کوچک بدوی بسیار نگران بودیم، در رابطه با کنترل کارکرد اذهان آنان ناتوان بودیم. ما به طور اختیاری بر تصمیمات آنان اعمال نفوذ ننمودیم و نمی‌توانستیم چنین کنیم. اما در حیطهٔ محدودیتهای مجاز کارکرد سیاره‌ای، ما، حاملین حیات، به همراه همکاران خود همگی دست به دست هم دادیم تا دوقلوهای بشری را به سوی شمال و دور از مردم پوشیده از مو و بخشاً روی درخت سکنی گزین هدایت کنیم. و بدین طریق دوقلوها با انتخاب هوشمندانهٔ خود *مهاجرت نمودند*، و به علت سرپرستی ما آنها *به سوی شمال* به یک ناحیهٔ دور افتاده مهاجرت کردند، یعنی جایی که از احتمال تنزل بیولوژیک از طریق آمیزش با خویشان پست‌تر خود که متعلق به تیره‌های نخستیان بودند رهایی یافتند.

آنها مدت کوتاهی پیش از خروج خود از جنگلهای خانگی، مادر خویش را طی یک یورش میمونهای گیبون از دست دادند. در حالی که وی از هوش آنان برخوردار نبود، دارای عاطفهٔ ارزشمند و والای یک پستاندار برای اولاد خود بود، و در تلاش برای نجات زوج شگفت‌انگیز، بی‌باکانه جان خود را فدا کرد. جانفشانی او بیهوده نبود، زیرا او از پیشرفت دشمن جلوگیری نمود، تا این که پدر به همراه نیروهای تقویتی از راه رسیده و مهاجمان را تار و مار نمود.

به زودی پس از این که این زوج جوان به منظور پی‌ریزی نژاد بشری، معاشرین خود را ترک کردند، پدر نخستی آنان اندوهگین گشت — دل او شکست. او از خوردن امتناع می‌ورزید، حتی وقتی که توسط فرزندان دیگر برای او خوراک آورده می‌شد. اکنون که اولاد برجستهٔ او مفقود گشته بودند، زندگی در میان همتاهای عادی او به نظر نمی‌رسید ارزشی داشته باشد. از این رو سرگردان داخل جنگل رفته، به دام میمونهای مخاصم گیبون افتاد و آنقدر او را زدند که جان داد.

6- تکامل ذهن بشر

ما، حاملین حیات در یورنشیا، از روزی که بدواً پلاسمای حیات را در آبهای سیاره‌ای کاشتیم، از میان انتظار هوشیارانهٔ طولانی و دیرپا عبور نموده بودیم، و طبعاً ظهور اولین موجودات به راستی هوشمند و با اراده، شادی زیاد و خوشنودی بسیاری برای ما به ارمغان آورد.

ما از طریق مشاهدهٔ کارکرد هفت روح یاور ذهن که در هنگام ورود ما به سیاره به یورنشیا گمارده شده بودند نظاره‌گر تکامل ذهن دوقلوها بودیم. در سراسر توسعهٔ طولانی تکاملی حیات سیاره‌ای این خادمان خستگی ناپذیر ذهن توانایی فزایندهٔ خویش را برای ارتباط با ظرفیتهای پی در پی توسعه یابندهٔ مغز مخلوقات حیوانی پیشروندهٔ برتر به طور پیوسته ثبت می‌کردند.

در ابتدا فقط *روح بصیرت* می‌توانست در طرز رفتار ذاتی و واکنشی حیات آغازین حیوانی عمل نماید. با تفکیک انواع بالاتر، *روح درایت* قادر گشت به چنین مخلوقاتی هدیهٔ خودجوش پیوند ایده‌ها را عطا نماید. بعدها ما *روح شهامت* را در حال عمل مشاهده کردیم. در حیوانات در حال تکامل به راستی یک شکل بدوی از حراست خودآگاه به وجود آمد. به دنبال ظهور گروههای پستاندار، ما نظاره‌گر *روح دانش* هستیم که به اندازه‌ای افزایش یافته خود را به نمایش می‌گذارد. و تکامل پستانداران برتر، کارکرد *روح تدبیر* را آورد، با رشد حاصلهٔ غریزهٔ گروهی شدن و آغاز تکامل بدوی اجتماعی.

طی ایام پستانداران بدوی، نیمه پستانداران، و نخستیان، ما به طور فزاینده ناظر خدمت فزون یافتهٔ پنج یاور اول بودیم. اما دوتای باقیمانده، بالاترین خادمان ذهن، هرگز قادر نبودند در نوع یورنشیایی ذهن تکاملی عمل نمایند.

شادی ما را تصور کنید — در آن روز که دوقلوها حدوداً ده ساله بودند — *روح پرستش* اولین ارتباط خود را با ذهن دوقلوی فرد مؤنث و مدت کوتاهی بعد از آن با نفر مذکر برقرار نمود. ما می‌دانستیم که چیزی از تبار نزدیک ذهن بشر به نقطهٔ کمال خود نزدیک می‌گشت؛ و هنگامی که در حدود یک سال بعد نهایتاً به سرانجام رسید، در نتیجهٔ فکر میانجی شده و تصمیم قاطع برای فرار از خانه و سفر به شمال بود که *روح خرد* در یورنشیا و در این دو ذهن بشریِ اکنون به رسمیت شناخته شده شروع به عمل نمود.

یک نوع فوری و جدید بسیج هفت روح یاور ذهن نمایان بود. ما با امید سرزنده بودیم. ما دریافتیم که ساعتی که مدتها در انتظار آن بودیم در حال نزدیکی است. ما می‌دانستیم که در آستانهٔ تحقق کوشش طولانی خود برای تکامل مخلوقات صاحب اراده در یورنشیا هستیم.

7- شناسایی رسمی به عنوان یک سیارهٔ مسکونی

ما مدتی طولانی در انتظار به سر نبردیم. در هنگام ظهر، روز بعد از فرار دوقلوها، در مکان کانون دریافت سیاره‌ای یورنشیا، درخشش اولیهٔ آزمایشی متعلق به علامات مدار جهان به وقوع پیوست. البته ما با این درک که یک واقعهٔ بزرگ در شرف وقوع است همگی در تکاپو بودیم؛ اما چون این کره یک ایستگاه آزمایشی حیات بود، از این که دقیقاً چگونه در جریان به رسمیت شناخته شدن حیات هوشمند در سیاره قرار می‌گیریم کمترین تصوری نداشتیم. اما ما مدت زیادی در انتظار باقی نماندیم. در روز سوم پس از فرار دوقلوها و پیش از خروج گروه حاملین حیات، فرشتهٔ اعظم نبادان برای برقراری مدار اولیهٔ سیاره‌ای از راه رسید.

این یک روز پرماجرا در یورنشیا بود، آنگاه که گروه کوچک ما در حول و حوش قطب سیاره‌ای ارتباط فضایی گرد آمد و اولین پیام را در رابطه با مدار تازه تأسیس ذهنی سیاره از سلوینگتون دریافت نمود. و این اولین پیام که توسط رئیس گروه فرشتگان اعظم دیکته شده بود چنین می‌گفت:

"به حاملین حیات در یورنشیا — درود! ما در گرامیداشت علامت وجود ذهن برخوردار از حرمت ارادی در یورنشیا که در ستاد مرکزی نبادان ثبت گردید ناقل اطمینان از مسرت زیاد در سلوینگتون، ایدنشیا، و جروسم هستیم. تصمیم قاطعانهٔ دوقلوها برای فرار به سوی شمال به منظور جداسازی اولادشان از نیاکان پست‌ترشان مورد توجه واقع شده است. این اولین تصمیم ذهن — نوع بشری ذهن — در یورنشیا می‌باشد، و به طور اتوماتیک مدار ارتباطی را که از طریق آن این پیام اولیهٔ تقدیر منتقل می‌شود، برقرار می‌سازد."

بعد از آن از طریق این مدار جدید تهنیتهای والامرتبه‌های ایدنشیا رسید و شامل این رهنمودها برای حاملین حیات مقیم سیاره می‌شد که ما را از مداخله در الگوهای حیات که برقرار ساخته بودیم منع می‌ساخت. به ما دستور داده شد که در امور پیشرفت بشر دخالت ننمائیم. نباید چنین استنباط شود که حاملین حیات پیوسته به طور اختیاری و مکانیکی در کارکرد طبیعی طرحهای تکاملی سیاره مداخله می‌کنند، زیرا ما چنین نمی‌کنیم. اما تا این زمان به ما اجازه داده شده بود که محیط را تحت کنترل درآورده و پلاسمای حیات را به طریقهٔ خاصی حفظ نمائیم. و این نظارتِ خارق‌العاده اما کاملاً طبیعی بود که بایستی متوقف می‌گردید.

و سخنان والامرتبه‌ها که به اتمام رسید، پیام زیبای لوسیفر که در آن هنگام حکمران سیستم سِتانیا بود رسید. حال، حاملین حیات سخنان خوشامد گویانهٔ رئیس خود را شنیدند و اجازه یافتند به جروسم بازگردند. این پیام لوسیفر شامل قبول رسمی کار حاملین حیات در یورنشیا و معاف ساختن ما از کلیهٔ انتقادهای آینده در هر یک از تلاشهای ما برای بهبود الگوهای حیات نبادان، آنطور که در سیستم سِتانیا برقرار شده بود، می‌شد.

این پیامهای صادره از سلوینگتون، ایدنشیا، و جروسم رسماً نشانگر خاتمهٔ نظارت طولانی سیاره توسط حاملین حیات بود. ما برای مدتها مشغول به کار بودیم و تنها توسط هفت روح یاور ذهن و کنترلگران استاد فیزیکی یاری می‌شدیم. و اکنون که اراده، توان انتخاب پرستش و صعود، در مخلوقات تکاملی سیاره ظاهر شده بود، ما دریافتیم که کارمان به اتمام رسیده، و گروه ما برای خروج آماده شد. از آنجا که یورنشیا یک کرهٔ تغییر و تبدیل حیات است اجازه یافتیم دو حامل حیات ارشد به همراه دوازده دستیار را به جا بگذاریم، و من به عنوان یکی از افراد این گروه انتخاب شدم و از آن هنگام در یورنشیا بوده‌ام.

تنها 993،408 سال پیش (از سال 1934 بعد از میلاد مسیح) بود که یورنشیا به عنوان یک سیارهٔ مسکونی بشری در جهان نبادان به رسمیت شناخته شد. تکامل بیولوژیک بار دیگر به سطوح بشری حرمت اراده نائل گشته بود. انسان به سیارهٔ 606 سِتانیا وارد شده بود.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک حامل حیات نبادان مقیم یورنشیا می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 63

اولین خانوادهٔ بشری

هنگامی که دو موجود بشری اول — دوقلوها — یازده ساله بودند، و پیش از آن که آنها والدین اولین نوزاد دومین نسل موجودات به راستی بشری شوند، یورنشیا به عنوان یک کرهٔ مسکونی ثبت گردید. و پیام فرشتهٔ اعظم از سلوینگتون، به مناسبت این شناسایی رسمی سیاره‌ای، با این عبارات پایان یافت:

> ”انسان - ذهن، در ششصد و ششِ سِتانیا ظاهر گشته است، و این والدین نژاد *جدید آندان و فانتا* نام خواهند یافت. و کلیهٔ فرشتگان اعظم دعا می‌کنند که هدیهٔ سکنی گزینِ شخصی روح پدر جهانی سریعاً به این مخلوقات عطا گردد.“

اَندان نامی نبادانی است که به معنی ”اولین مخلوق پدر گونه که اشتیاق به کمال انسانی را به نمایش می‌گذارد“ است. فانتا به معنی ”اولین مخلوق پسر گونه که اشتیاق به کمال انسانی را به نمایش می‌گذارد“ می‌باشد. اَندان و فانتا تا هنگام پیوند با تنظیم کنندگان فکری خویش از این اسامی که به آنان عطا گردید هرگز اطلاع نیافتند. آنها در سراسر سفر انسانیشان در یورنشیا یکدیگر را سونتا - آن و سونتا - اِن می‌نامیدند. سونتا - آن یعنی ”مورد مهر مادری واقع شده“، و سونتا - اِن به معنی ”مورد مهر پدری واقع شده“ می‌باشد. آنها این اسامی را به خودشان دادند، و معانی اینها نشانگر احترام و عطوفت متقابل آنها است.

1- اَندان و فانتا

اَندان و فانتا از بسیاری جهات خارق‌العاده‌ترین زوجِ موجودات بشری بودند که تاکنون روی کرهٔ زمین زندگی کرده‌اند. این زوج شگفت‌انگیز، والدینِ واقعی تمامی بشریت، نسبت به بسیاری از نوادگان بلافصل خود از هر لحاظ برتر بودند، و نسبت به کلیهٔ نیاکان نزدیک و دور خود به طور بنیادین متفاوت بودند.

والدین این اولین زوج بشری ظاهراً از حد متوسط قبیلهٔ خود اندکی متفاوت بودند، گر چه آنها در زمرهٔ اعضای باهوش‌تر آن بودند، یعنی آن گروهی که در ابتدا پرتاب سنگ و استفاده از چماق را در نزاع آموخت. آنها همچنین از تیغهٔ تیز سنگ، سنگ چخماق، و استخوان استفاده می‌کردند.

آندان در حالی که هنوز با والدین خویش زندگی می‌کرد، یک قطعهٔ تیز سنگ چخماق را با استفاده از پی حیوان به این منظور به انتهای یک چماق وصل کرده بود، و طی چندین بار از این سلاح در نجات جان خود و خواهر یک اندازه ماجراجو و کنجکاوش که او را در کلیهٔ سفرهای پژوهشی وی به طور بی‌وقفه همراهی می‌کرد به خوبی بهره گرفت.

تصمیم اندان و فانتا برای فرار از قبایل نخستیان حاکی از یک کیفیت فکری است که بسیار فراتر از هوش پست‌تری است که بسیاری از نوادگان بعدی آنان را که به آمیزش با عموزاده‌های عقب مانده‌شان از قبایل شبه میمون تمکین نمودند تعیین ویژگی می‌نماید. اما احساس مبهم آنان مبنی بر این که آنها چیزی بیش از حیوان محض هستند به سبب داشتن شخصیت بود و توسط حضور سکنی گزین تنظیم کنندگان فکر تقویت می‌گشت.

2- فرار دوقلوها

پس از این که اندان و فانتا تصمیم به فرار به سوی شمال گرفتند، برای مدتی ترس بر آنان غلبه کرد، به ویژه ترس از ناخشنود ساختن پدر و خانوادهٔ نزدیکشان. آنها تصور می‌کردند که توسط خویشان نزدیک مورد تعرض قرار خواهند گرفت، و از این رو مرگ به دستان هم قبیله‌ایهای از پیش حسود خود را محتمل می‌شمردند. دوقلوها در جوانی بیشتر وقت خود را با هم گذرانده بودند و به این علت نزد عموزاده‌های حیوانی خود که متعلق به قبایل نخستیان بودند زیاد محبوب نبودند. همچنین آنها با ساختن یک خانهٔ جداگانه و بسیار برتر درختی موقعیت خویش را بهبود نبخشیدند.

و در این خانهٔ جدید در میان نوک درختان بود که یک شب پس از این که توسط یک طوفان شدید بیدار شدند، و همینطور که یکدیگر را با ترس و عشق توأم در آغوش گرفته بودند، سرانجام تصمیم نهایی و کامل خود را گرفتند که از اقامتگاه قبیله‌ای و خانهٔ نوک درختی فرار کنند.

آنها یک منزلگاه بدوی نوک درختی که به اندازهٔ یک سفر نیم روزه به سوی شمال فاصله داشت از پیش آماده ساخته بودند. این مکان سری و امن اختفای آنها به دور از جنگلهای خانگی در روز نخست بود. به رغم این که دوقلوها در ترس مرگبار نخستیان پیرامون بودن روی زمین در هنگام شب سهیم بودند، مدت کوتاهی پیش از شب هنگام شتابان به سوی شمال رهسپار گشتند. در حالی که شجاعتی غیرمعمول لازم بود که آنها به این سفر شبانه دست زنند، حتی با وجود ماه کامل، آنها به درستی به این نتیجه رسیدند که احتمال این که جای خالی‌شان احساس شود و توسط هم قبیله‌ایها و خویشان خویش مورد تعقیب قرار گیرند بعید است. و آنها مدت کوتاهی پس از نیمه شب با ایمنی به میعادگاه از پیش آمادهٔ خود رسیدند.

آنها در سفر خود به سوی شمال یک سنگ چخماق را که در معرض دید قرار داشت کشف کردند و با پیدا کردن سنگهای بسیار که برای استفاده‌های گوناگون به طور مناسب شکل یافته بودند، اندوخته‌ای برای آینده جمع‌آوری نمودند. اندان ضمن تلاش برای تراش دادن این سنگهای چخماق

طوری که برای برخی مقاصد انطباق یابند، کیفیت جرقه زن آنها را کشف کرد و ایدهٔ ایجاد آتش به ذهنش خطور نمود. اما در آن هنگام این تصور به خوبی در او قوت نگرفت زیرا آب و هوا هنوز سازگار بود و نیاز کمی به آتش وجود داشت.

اما خورشید پاییزی داشت در آسمان پایین‌تر می‌آمد، و همینطور که آنها به سوی شمال سفر می‌کردند، شبها خنک‌تر و خنک‌تر می‌شد. آنها از پیش مجبور شده بودند که برای گرم شدن از پوست حیوانات استفاده کنند. پیش از این که آنها از خانه دور شوند، در یک شب مهتابی اندان به جفت خویش با اشاره فهماند که فکر می‌کند می‌تواند با سنگ چخماق آتش درست کند. آنها برای دو ماه تلاش کردند که از جرقهٔ سنگ چخماق برای ایجاد آتش استفاده کنند، اما تنها با شکست مواجه شدند. هر روز این زوج سنگهای چخماق را به هم می‌زدند و سعی در احتراق چوب داشتند. سرانجام یک روز عصر در حدود غروب آفتاب رمز تکنیک آشکار گشت، بدین ترتیب که به ذهن فانتا خطور نمود که از درختی که در نزدیکی قرار داشت بالا رفته و یک لانهٔ رها شدهٔ پرنده را تحت کنترل خود درآورد. لانه خشک و بسیار قابل احتراق بود و از این رو به محض این که جرقه بر روی آن افتاد تماماً شعله‌ور گردید. آنها به دلیل موفقیت خود آن چنان شگفت‌زده شده و از جا پریدند که نزدیک بود آتش را از دست بدهند، اما از طریق اضافه کردن سوخت مناسب آن را حفظ نمودند، و سپس اولین جستجو برای یافتن هیزم توسط والدین تمامی بشریت آغاز گردید.

این یکی از شادی بخش‌ترین لحظات در زندگی کوتاه ولی پرحادثهٔ آنان بود. آنها در تمامی طول شب بیدار مانده و سوختن آتش خود را نظاره کردند، غافل از این که اکتشاف آنان این را میسر می‌ساخت که با آب و هوا رو در رویی نموده و از این رو برای همیشه از خویشان حیوانی خود که متعلق به سرزمینهای جنوب بودند مستقل باشند. آنها بعد از سه روز استراحت و لذت بردن از آتش به سفر خود ادامه دادند.

نیاکان نخستی اندان اغلب به آتشی که توسط صاعقه افروخته شده بود سوخت بیشتر رسانیده بودند، اما مخلوقات زمین هرگز پیش از آن از یک روش ایجاد آتش بنا بر ارادهٔ خود برخوردار نبودند. اما مدتی طولانی طول کشید تا این که دوقلوها یاد گرفتند که خزهٔ خشک و سایر مواد درست همانند لانه‌های پرندگان آتش می‌افروزد.

3- خانوادهٔ اَندان

تقریباً دو سال از شب خروج دوقلوها از خانه می‌گذشت که اولین فرزند آنان متولد گشت. آنها او را سونتاد نامیدند. و سونتاد اولین مخلوق متولد یورنشیا بود که در هنگام تولد در جامهٔ استحفاظی پوشانیده شده بود. نژاد بشری آغاز گشته بود. و با این تکامل نوین، غریزهٔ مراقبت صحیح از نوزادانی که به طور فزاینده ضعیف می‌شدند پدیدار گشت. این امر توسعهٔ تدریجی ذهن نوع هوشمند را در مقایسه با نوع صرفاً حیوانی مشخص می‌سازد.

اندان و فانتا در مجموع نوزده فرزند داشتند، و آنقدر زنده ماندند که از همدمی تقریباً پنجاه نوه و نیم دوجین نتیجه بهره‌مند شوند. خانواده در چهار پناهگاه به هم پیوستهٔ سنگی یا نیمه غاری اسکان یافته بود. سه عدد از این پناهگاه‌ها توسط راهروهایی به هم متصل شده بودند که سنگ آهک نرم آن با ابزاری از سنگ چخماق که به وسیلهٔ فرزندان اندان اختراع شده بودند حفاری گردیده بود.

این اندانیهای اولیه یک روح آشکار قبیله‌ای را به وضوح نشان می‌دادند. آنها به طور دسته جمعی به شکار می‌رفتند و هرگز از منزلگاه زیاد دور نمی‌شدند. به نظر می‌رسد آنها درک می‌کردند که یک گروه منفرد و بی‌همتایی از موجودات زنده‌اند و از این رو باید از جدا شدن اجتناب کنند. این حس صمیمانهٔ خویشاوندی بدون شک به سبب خدمت افزایش یافتهٔ ذهنی ارواح یاور بود.

اندان و فانتا برای پرورش و ارتقاءِ قبیله به طور بی‌وقفه تلاش کردند. آنها تا سن چهل و دو سالگی زندگی کردند، تا این که در هنگام یک زمین لرزه از طریق سقوط یک صخرهٔ معلق هر دو کشته شدند. پنج تن از فرزندان آنان و یازده نوه به همراه آنان جان سپردند، و تقریباً بیست تن از نوادگان آنان دچار صدمات جدی شدند.

سونتاد به دنبال مرگ والدین خود، به رغم یک پای شدیداً آسیب دیده، رهبری قبیله را فوراً به عهده گرفت و توسط همسر خود، مسن‌ترین خواهر خود، به گونه‌ای توانمند یاری شد. کار نخست آنان غلطانیدن سنگها برای مدفون ساختن مؤثر والدین، برادران، خواهران، و فرزندان مرده‌شان بود. نباید برای این عمل تدفین اهمیت بیش از حد قائل شد. برداشت آنان پیرامون بقا پس از مرگ بسیار گنگ و مبهم بود، و عمدتاً از زندگی رویایی و ایده‌آل چندسان آنان سرچشمه می‌گرفت.

این خانوادهٔ اندان و فانتا تا نسل بیستم دوام آورد، تا این که رقابت برای خوراک و برخورد اجتماعی موجب آغاز پراکندگی آنان گشت.

4- قبایل اندانی

انسانهای بدوی — اندانیها — چشمان سیاه رنگ و پوستی تیره رنگ داشتند، چیزی بین زرد و سرخ. مِلانین یک مادهٔ رنگزا است که در پوست تمامی موجودات بشری یافت می‌شود. آن رنگ مایهٔ اولیهٔ پوست اندانی است. این اندانیهای اولیه در نمای کلی و رنگ پوست، بیشتر شبیه اسکیموهای امروزی بودند، تا هر نوع موجود زندهٔ بشری دیگر. آنها اولین مخلوقاتی بودند که از پوست حیوانات به عنوان حفاظی بر علیه سردی استفاده می‌کردند. بدنهای آنها نسبت به انسانهای امروزی اندکی موی بیشتری داشت.

زندگی قبیله‌ای نیاکان حیوانی این انسانهای اولیه حکایت از آغاز سنن اجتماعی بیشمار می‌کرد، و با احساسات در حال بسط و نیروهای افزایش یافتهٔ مغزی این موجودات، در سازمان اجتماعی و تقسیم کار قبیله‌ای، رشدی فوری به وقوع پیوست. آنها بسیار تقلیدگرا بودند، اما غریزهٔ بازی

کردن فقط اندکی رشد یافته بود، و شوخ طبعی تقریباً به کلی غایب بود. انسان بدوی گهگاهی لبخند می‌زد، اما هرگز قهقهه سر نمی‌داد. مزاح میراث نژاد بعدی آدم بود. این موجودات اولیهٔ بشری مثل بسیاری از انسانهای در حال تکامل دوران بعد نسبت به درد زیاد حساس نبودند و نسبت به اوضاع ناخوشایند زیاد واکنش نشان نمی‌دادند. زایمان برای فانتا و نواده‌های بلافصل وی یک آزمون دردآور یا عذاب‌آور نبود.

آنها یک قبیلهٔ اعجاب‌انگیز بودند. مردها برای امنیت همسران خود و فرزندانشان قهرمانانه می‌جنگیدند. زنها به طرزی پرعاطفه خود را وقف فرزندان خود می‌کردند. اما میهن دوستی آنان تماماً به قبیلهٔ نزدیک محدود می‌شد. آنها به خانواده‌های خود بسیار وفادار بودند. آنها در دفاع از فرزندان خویش بدون چون و چرا جان می‌دادند، اما قادر به درک تلاش برای بهتر ساختن دنیا برای نوه‌های خویش نبودند. به رغم این که تمامی احساسات بنیادین برای تولد مذهب در این یورنشیاییهای بومی از پیش موجود بود، نوع دوستی هنوز در قلب انسان به وجود نیامده بود.

این انسانهای اولیه برای رفیقان خود از یک عاطفهٔ متأثر کننده برخوردار بودند، و از دوستی قطعاً یک ایدهٔ واقعی، گر چه بدوی، داشتند. در ایام بعد، این یک منظر عادی بود که در طی نبردهای دائماً تکراری آنان با قبایل پست‌تر، نظاره‌گر این باشید که یکی از این انسانهای بدوی طی پیکار ضمن این که دلیرانه با یک دست می‌جنگد، با دست دیگر سعی در حفاظت و نجات یک یار جنگجوی آسیب دیده داشته باشد. بسیاری از عالی‌ترین و والاترین خصائل بشریِ توسعهٔ متعاقب تکاملی، به گونه‌ای تأثر برانگیز در این مردمان بدوی از پیش موجود بود.

قبیلهٔ اولیهٔ اندانی تا نسل بیست و هفتم یک خط ناگسستهٔ رهبری را حفظ نمود. در این هنگام از آنجا که در میان نوادگان مستقیم سونتاد هیچ فرد مذکری ظاهر نگشت، دو تن از رهبران بالقوهٔ رقیب قبیله برای کسب رهبری به نبرد برخاستند.

پیش از پراکندگی گستردهٔ قبایل اندانی، در نتیجهٔ تلاشهای اولیهٔ آنان یک زبان پیشرفته برای ارتباط متقابل آنان شکل گرفته بود. این زبان به رشد خود ادامه داد، و به دلیل اختراعات جدید و انطباقات با محیط که توسط این مردم فعال، خستگی ناپذیر، و کنجکاو صورت می‌یافت، تقریباً به طور روزانه چیزهای جدیدی به آن اضافه می‌شد. و این زبان، تا هنگام ظهور بعدی نژادهای چند رنگه، کلام یورنشیا، زبان خانوادهٔ اولیهٔ بشر گردید.

با گذشت زمان بر تعداد قبایل اندانی افزوده می‌گشت، و ارتباط خانواده‌های در حال گسترش موجب اختلاف نظر و سوءِ تفاهم می‌شد. تنها دو چیز اذهان این مردمان را اشغال می‌کرد: شکار برای تهیهٔ خوراک و جنگ برای انتقام به خاطر یک بی‌عدالتی واقعی یا فرضی، یا توهین به وسیلهٔ قبایل همسایه.

خصومتهای خانوادگی افزایش یافت. جنگهای قبیله‌ای درگرفت، و بهترین عناصر گروههای توانمندتر و پیشرفته‌تر متحمل زیانهای جدی گردیدند. برخی از این لطمات جبران ناپذیر بودند.

برخی از ارزشمندترین تیره‌های توانمندی و هوش برای همیشه در دنیا از بین رفتند. این نژادِ نخستین و تمدن بدوی آن توسط این پیکار بی‌وقفهٔ قبایل، در خطر نابودی قرار گرفت.

محال است که چنین موجودات بدوی را وادار نمود که با یکدیگر مشتاقانه در صلح و صفا زندگی کنند. انسان از تبار حیوانات جنگجو است، و هنگامی که مردم بی‌فرهنگ به طور نزدیک با یکدیگر هم‌نشینی می‌کنند، موجب آزار و رنجش هم می‌شوند. حاملین حیات از این تمایل در میان مخلوقات تکاملی آگاهند و از این رو برای جدایی نهایی موجودات بشری در حال تکامل به صورت حداقل سه و اغلب شش نژاد مشخص و جداگانه تدارک می‌بینند.

5- پراکندگی اَندانیها

نژادهای اولیهٔ اندانی به حد زیاد به داخل آسیا نفوذ ننمودند، و در ابتدا وارد آفریقا نشدند. جغرافیای آن ایام آنها را به سوی شمال رهنمون ساخت، و این مردم بیشتر و بیشتر به سوی شمال سفر کردند تا این که توسط یخ دوران یخبندان سوم که به آرامی در حال پیشروی بود از حرکت باز ایستادند.

پیش از آن که این ورقهٔ گستردهٔ یخی به فرانسه و جزایر بریتانیا رسد، نوادگان اندان و فانتا به سمت غرب در اروپا پیشروی نموده و بیش از یک هزار اسکانگاه جداگانه در امتداد رودخانه‌های بزرگی که به سوی آبهای در آن هنگام گرمِ دریای شمال روان بودند برقرار ساختند.

این قبایل اندانی رودخانه نشینان اولیهٔ فرانسه بودند. آنها برای دهها هزار سال در امتداد رودخانهٔ سُم زندگی می‌کردند. سُم رودخانه‌ای است که توسط یخچالها تغییر نیافته است، و درست همانند امروز در آن روزها به سوی دریا جاری بود. و این امر روشن کنندهٔ این است که چرا شواهد بسیار مربوط به نوادگان اندانی در امتداد مسیر این دره رود یافت می‌شود.

این بومیهای یورنشیا روی درختان زندگی نمی‌کردند، گر چه در مواقع اضطراری هنوز بر فراز درختان می‌رفتند. آنها به طور مرتب در زیر پناه صخره‌های جلو آمده در امتداد رودخانه‌ها و در غارهای واقع در دامنهٔ تپه‌ها، که برای آنها نمای خوبی از نزدیک شدن دیگران فراهم می‌ساخت و آنها را نسبت به محیط طبیعی پناه می‌داد، زندگی می‌کردند. آنها بدین ترتیب از وجود آتشهایشان بدون این که زیاد از دود آن معذب باشند بهره‌مند می‌شدند. آنها در واقع غارنشین نیز نبودند، گر چه در ایام بعد ورقه‌های یخی هر چه بیشتر به سمت جنوب حرکت نموده و نسلهای بعدی آنها را به غارها راند. آنها ترجیح می‌دادند در نزدیکی حاشیهٔ یک جنگل و در کنار یک جویبار اردو زنند.

آنها در همان اوان در پنهان ساختن منزلگاههای بخشاً پوشیدهٔ خود به طرز خارق‌العاده‌ای زیرک شدند و در ساختن اتاقهای سنگی، کلبه‌های سنگی گنبدی شکل که شبها برای خواب به آن

می‌خزیدند، از خود مهارت زیادی به نمایش گذاردند. ورودی چنین کلبه‌ای از طریق غلطانیدن یک سنگ به جلوی آن بسته می‌شد، سنگ بزرگی که به این منظور، پیش از آن که سنگهای پشت بام نهایتاً در جای خود قرار داده شوند، در داخل گذارده می‌شد.

اندانیها شکارچیان بی‌باک و موفقی بودند، و به جز توتهای وحشی و برخی میوه‌های درختان منحصراً از طریق گوشت ارتزاق می‌کردند. همانطور که اندان تبر سنگی را کشف کرده بود، نوادگان او نیز در همان اوایل ترکهٔ پرتابی و نیزه را کشف کرده و از آن استفادهٔ مؤثری کردند. سرانجام یک اندیشهٔ ابزارساز در پیوند با دستانی که از افزار بهره می‌گرفت مشغول به کار گشت، و این انسانهای اولیه در ساختن ابزار چخماقی بسیار چیره دست شدند. آنها در جستجوی سنگ چخماق تا دورترین نقاط سفر می‌کردند، درست همانطور که انسانهای امروزی در جستجوی طلا، پلاتین، و الماس به اقصی نقاط زمین سفر می‌کنند.

و به طرق بسیار دیگر، این قبایل اَندانی چنان درجه‌ای از ذکاوت را به نمایش گذاردند که نسلهای عقب روندهٔ آنان تا نیم میلیون سال نیز به آن نرسیدند، گر چه آنها بارها روشهای گوناگون برافروختن آتش را مجدداً کشف نمودند.

6- اُناگار— اولین آموزگار حقیقت

به تدریج که پراکندگی اندانیها گسترش یافت، وضعیت فرهنگی و معنوی قبایل برای تقریباً ده هزار سال به قهقرا رفت، تا ایام اُناگار که رهبری این قبایل را به عهده گرفت، به میان آنان صلح و آرامش آورد، و برای اولین بار تمامی آنان را به نیایش ”عطا کنندهٔ جان به انسانها و حیوانات“ رهنمون گشت.

فلسفهٔ اندان بسیار مغشوش شده بود. او به دلیل آسایش زیادی که از کشف تصادفی آتش به وسیلهٔ خود وی نصیبش شده بود با فاصلهٔ اندکی از تبدیل شدن به یک آتش پرست گریخته بود. با این وجود قدرت استدلال او را از کشف خویش به سوی خورشید به عنوان یک منبع برتر و هیبت انگیزتر حرارت و نور رهنمون ساخت، اما خورشید بسیار دور بود و لذا او خورشید پرست نشد.

در اندانیها در همان اوایل ترس از عناصر — تندر، صاعقه، باران، برف، تگرگ، و یخ — به وجود آمد. اما گرسنگی، میل دائماً تکراری این ایام نخستین بود، و چون آنان به قدر زیاد از حیوانات ارتزاق می‌کردند، نهایتاً شکلی از پرستش حیوان را به وجود آوردند. برای اندان حیوانات بزرگتر خوراکی سمبلهای قدرت خلاقه و نیروی حفظ کننده بودند. گهگاه مرسوم می‌گشت که انواع این حیوانات بزرگتر به عنوان اشیاء پرستشی تخصیص داده شوند. طی دوران محبوبیت یک حیوان مشخص، شکل ابتدایی آن روی دیوارهای غارها ترسیم می‌شد، و بعدها به تدریج که در زمینهٔ هنر پیشرفت مداوم حاصل گشت، چنین الههٔ حیوانی در چیزهای مختلف تزیینی حکاکی می‌شد.

در اوایل مردمان اندانی عادتِ امتناع ورزیدن از خوردن گوشت حیوان مقدس قبیله را شکل دادند. آنها در مدتی کم، به این منظور که اذهان جوانهای خود را به گونه‌ای مناسب تحت تأثیر قرار دهند، یک آیین تقدیس که پیرامون بدن یکی از این حیوانات مورد حرمت انجام می‌یافت به وجود آوردند. و باز هم بعد از آن، این نمایش ابتدایی به مراسم مفصل قربانی نسلهای بعدی آنان تکامل یافت. و این منشأ قربانی کردن به عنوان بخشی از پرستش می‌باشد. این ایده به طور مبسوط توسط موسی در آیین نیایش عبرانی به وجود آمد و قاعدهٔ کلی آن توسط پولس رسول به عنوان اصل اعتقادی پرداخت کفارهٔ گناه از طریق ”ریختن خون“ حفظ گردید.

این امر که در زندگی این انسانهای بدوی خوراک یک چیز تماماً مهم بود، توسط دعایی که به وسیلهٔ اُناگار، آموزگار بزرگ آنان، به این مردمان ساده آموزش داده می‌شد نشان داده می‌شود. و این دعا چنین بود:

”ای جان حیات، روزی ما را امروز به ما عطا فرما. ما را از شر یخ برهان. ما را از دست دشمنانمان در جنگل نجات ده، و با بخشندگی ما را به عالم بزرگ آن سو پذیرا شو.“

اُناگار ستاد مرکزی خود را در سواحل شمالی دریای باستانی مدیترانه، در ناحیهٔ کنونی دریای خزر، در اسکانگاهی که اُبان نامیده می‌شد برقرار ساخت. این جا یک مکان اقامت بود که در مسیر گردش به سوی غرب در سفر از سرزمین جنوبی بین‌النهرین به سوی شمال راه می‌برد. او برای اشاعهٔ اصول اعتقادی جدید تک خدایی خویش و برداشت خود از دنیای بعد، که آن را عالم بزرگ آن سو می‌نامید، از اُبان آموزگارانی به دهکده‌های دوردست فرستاد. این فرستادگان اُناگار، اولین مبلغین مذهبی دنیا بودند. آنها اولین موجودات بشری بودند که گوشت را طبخ می‌کردند، و اولینهایی بودند که در تهیهٔ غذا به طور منظم از آتش استفاده می‌کردند. آنها گوشت را روی سر ترکهٔ چوب و نیز روی سنگهای داغ می‌پختند. آنها بعدها قطعات بزرگ گوشت را در آتش بریان می‌کردند، اما نسلهای بعدی آنان تقریباً تماماً به استفاده از گوشت خام بازگشت نمودند.

اُناگار (از سال 1934 بعد از میلاد مسیح) 983/323 سال پیش به دنیا آمد و شصت و نه سال عمر کرد. تاریخچهٔ دستاوردهای این ذهن ماهر و رهبر معنوی ایام پیش از پرنس سیاره‌ای بازگویی شورانگیز سازماندهی این مردمان بدوی به صورت یک جامعهٔ واقعی می‌باشد. او یک دولت قبیله‌ای کارآمد را که نظیر آن تا هزاران سال دیگر توسط نسلهای بعد به وجود نیامد بنیان نهاد. تا ورود پرنس سیاره‌ای هرگز دیگر چنین تمدن بالای معنوی در کرهٔ زمین به وجود نیامد. این مردم ساده از یک مذهب واقعی، گر چه بدوی، برخوردار بودند. اما این مذهب به دست نسلهای آتی در حال انحطاط آنان از بین رفت.

اگر چه اندان و فانتا هر دو و نیز بسیاری از نوادگان آنان تنظیم کنندهٔ فکری دریافت کرده بودند، زودتر از ایام اُناگار نبود که تنظیم کنندگان و سرافیمهای محافظ در تعداد زیاد به یورنشیا آمدند. این در واقع عصر طلایی انسان بدوی بود.

7- بقای اندان و فانتا

اندان و فانتا، بنیانگذاران تحسین برانگیز نژاد بشر، به محض ورود پرنس سیاره‌ای در هنگام مورد داوری قرار گرفتن یورنشیا مورد قدردانی واقع شدند، و در موعد مقرر با رتبهٔ شهروندیِ جروسم از نظام کرات قصر بیرون آمدند. اگر چه آنها هرگز اجازه نیافته‌اند به یورنشیا بازگردند، از تاریخ نژادی که بنیان نهادند آگاه هستند. آنها از خیانت کلیگسشیا اندوهگین شدند و به خاطر شکست آدم محزون شدند، اما هنگامی که این خبر دریافت شد که میکائیل کرهٔ آنان را به عنوان صحنهٔ اعطای نهایی خود برگزیده به اندازهٔ وافر مسرور شدند.

اندان و فانتا هر دو در جروسم با تنظیم کنندگان خود پیوند یافتند، و چندین تن از فرزندان آنان از جمله سونتاد نیز چنین شدند، اما حتی اکثر فرزندان بلافصل آنان فقط به پیوند با روح دست یافتند.

اندان و فانتا مدت کوتاهی پس از ورود آنان به جروسم از حکمران سیستم اجازه گرفتند که به اولین کرهٔ قصر بازگردند تا به همراه شخصیتهای مورانشیا که به رهنوردان زمان از یورنشیا برای ورود به کرات آسمانی خوشامد می‌گویند خدمت کنند. و آنها به طور نامحدود به این خدمت گمارده شده‌اند. آنها درخواست کردند که در رابطه با این آشکارسازیها به یورنشیا سلام بفرستند، اما این تقاضای آنان به گونه‌ای خردمندانه پذیرفته نشد.

و این بازگویی قهرمانانه‌ترین و مسحور کننده‌ترین فصل در تمام تاریخ یورنشیا است، داستان تکامل، تقلاهای زندگی، مرگ، و بقای جاودانهٔ والدین استثنایی تمامی بشریت.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات مقیم یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 64

نژادهای تکاملی رنگین

این داستان نژادهای تکاملی یورنشیا از روزگاران اندان و فانتا، تقریباً یک میلیون سال پیش، تا سراسر ایام پرنس سیاره‌ای و تا پایان عصر یخبندان است.

نژاد بشر تقریباً یک میلیون سال قدمت دارد، و نیمهٔ اول داستان آن کمابیش مقارن با پیش از روزگاران پرنس سیاره‌ای یورنشیا است. نیمهٔ دوم تاریخ نوع بشر در هنگام ورود پرنس سیاره‌ای و ظهور شش نژاد رنگین آغاز می‌شود و کمابیش مقارن با دوره‌ای است که عموماً به عنوان عصر عتیق حجر به حساب می‌آید.

1- بومیهای اندانی

انسان بدوی اندکی کمتر از یک میلیون سال پیش به طور تکاملی در کرهٔ زمین ظاهر گشت، و تجربه‌ای توانمند داشت. او به طور غریزی در پی فرار از خطر درآمیختن با قبایل پست شبه میمون برآمد. اما به دلیل سرزمینهای مرتفع بایر تبت، 30/000 فوت بالاتر از سطح دریا، نتوانست به سمت شرق مهاجرت کند؛ و به دلیل دریای بسط یافتهٔ مدیترانه که در آن هنگام به سوی شرق به سمت اقیانوس هند امتداد یافته بود نتوانست به طرف جنوب یا غرب عزیمت کند؛ و همینطور که به سمت شمال می‌رفت، با یخ در حال پیشروی مواجه گشت. اما حتی هنگامی که مهاجرتِ بیش از این توسط یخ سد می‌گردید، و گر چه قبایل در حال پراکندگی به گونه‌ای فزاینده متخاصم می‌شدند، گروههای باهوش‌تر هرگز ایدهٔ رفتن به سوی جنوب برای زندگی در میان عموزاده‌های پوشیده از موی درخت نشین خود را که از هوش پایین‌تر برخوردار بودند در سر نپروراندند.

بسیاری از قدیمی‌ترین احساسات مذهبی انسان، در نتیجهٔ حس درماندگی در محیط بستهٔ این وضعیت جغرافیایی به وجود آمد — کوهها در سمت راست، آب در طرف چپ، و یخ در جلو. اما این اندانیهای پیشرفته به سوی خویشان پست درخت نشین خود در جنوب باز نمی‌گشتند.

این اندانیها در مقایسه با عادات خویشان غیربشری خود از جنگلها دوری می‌کردند. انسان همیشه در جنگلها تنزل کرده است. تکامل بشری فقط در سرزمینهای باز و عرضهای بالاتر جغرافیایی

پیشرفت داشته است. سردی و گرسنگی در سرزمینهای باز موجب عمل، اختراع، و ابتکار می‌شود. در حالی که این قبایل اندانی در بحبوحهٔ سختیها و محرومیتهای این سرزمینهای پرپستی و بلندی شمالی داشتند پیشتازان نژاد کنونی بشر را به وجود می‌آوردند، بستگان عقب ماندهٔ آنان در جنگلهای گرمسیری جنوبیِ سرزمین منشأ اولیهٔ مشترکشان در حال ازدیاد بودند.

این وقایع در طی ایام سومین دورهٔ یخبندان، و به حساب زمین شناسان، اولین دوره، به وقوع پیوست. دو یخبندان اول در شمال اروپا گسترده نبود.

در طول بخش عمدهٔ عصر یخبندان، انگلستان از طریق زمین به فرانسه متصل بود، در حالی که بعدها آفریقا از طریق پل زمینی سیسیل به اروپا وصل گردید. در هنگام مهاجرتهای اندانیها، یک مسیر خشکی مداوم از انگلستان در غرب به اروپا و آسیا و تا جاوه در شرق وجود داشت؛ اما استرالیا مجدداً منزوی گردید، که موجب شد زیاگان خاص آن با شدت بیشتری توسعه یابد.

950،000 سال پیش نوادگان اندان و فانتا به نقاط دور در شرق و در غرب مهاجرت کرده بودند. به سمت غرب، آنها طی عبور از اروپا به فرانسه و انگلستان رسیدند. در ایام بعد، آنها به سوی شرق تا جاوه نفوذ کردند، یعنی جایی که استخوانهای آنها اخیراً کشف گردید — انسان موسوم به جاوه — و سپس به جزیرهٔ تاسمانی سفر کردند.

گروههایی که به سمت غرب عزیمت کردند، در مقایسه با آنهایی که به شرق رفته و آزادانه با عموزاده‌های عقب افتادهٔ حیوانی خویش درآمیختند، کمتر با تیره‌های عقب ماندهٔ متعلق به منشأ متقابل نیایی آلوده شدند. این افراد غیرپیشرفته به سوی جنوب به حرکت درآمده و در آن هنگام با قبایل پست‌تر آمیزش کردند. بعدها، تعداد فزاینده‌ای از نوادگان آمیخته تبار آنان به شمال بازگشتند تا با مردمان به سرعت در حال گسترش اندانی آمیزش کنند، و چنین وصلتهای بدفرجام کیفیت نژاد برتر را به طور بی‌وقفه تنزل داد. دهکده‌های بدوی کمتر و کمتری پرستش عطا کنندهٔ حیات را حفظ نمودند. این سرآغاز تمدن اولیه در خطر نابودی قرار گرفت.

و پیوسته در یورنشیا چنین بوده است. تمدنهای آتیه‌دار به طور پی در پی تنزل یافته و با نابخردیِ جایز شمردن تولید مثل آزادانهٔ برتر با پست‌تر نهایتاً از بین رفته‌اند.

2- مردمان فاکس‌هال

900،000 سال پیش هنرهای اندان و فانتا و فرهنگ اُناگار داشتند از روی زمین محو می‌شدند. فرهنگ، مذهب، و حتی کار با سنگ چخماق در پایین‌ترین حد خود بود.

این ایامی بود که تعداد زیادی از گروههای پست آمیخته تبار داشتند از جنوب فرانسه به انگلستان وارد می‌شدند. این قبایل آنقدر به اندازهٔ زیاد با مخلوقات شبه میمون جنگل مخلوط شده بودند که

به قدر بسیار اندکی بشر بودند. آنها مذهب نداشتند اما کارگران بدوی سنگ چخماق بودند و از هوش مکفی برخوردار بودند که بتوانند آتش روشن کنند.

در اروپا مردمی نسبتاً برتر و پر زاد و رود که نوادگانشان به زودی در سراسر قاره از یخ در شمال تا کوههای آلپ و دریای مدیترانه در جنوب پخش شدند، از پی آنان آمدند. این قبایل، *نژاد* موسوم به هایدلبرگ می‌باشند.

در طول این دورهٔ طولانی زوال فرهنگی، مردمان فاکس‌هال انگلستان و قبایل بَدونان در شمال غربی هند حفظ برخی از سنتهای اندان و برخی از بقایای فرهنگ اُناگار را تداوم بخشیدند.

مردمان فاکس‌هال در دورترین نقطهٔ غرب بودند و در حفظ بخش عمدهٔ فرهنگ اندانی موفق شدند. آنها همچنین دانش خود را دربارهٔ کار با سنگ چخماق که به نسلهای بعدی خود، نیاکان کهن اسکیموها، انتقال دادند حفظ کردند.

اگر چه بقایای اجساد مردمان فاکس‌هال آخرینهایی بودند که در انگلستان کشف شدند، این اندانیها به راستی اولین موجودات بشری بودند که در آن نواحی زندگی می‌کردند. در آن هنگام پل زمینی هنوز فرانسه را به انگلستان متصل می‌ساخت. و چون بیشتر اسکانگاههای اولیهٔ نوادگان اندان در امتداد رودخانه‌ها و سواحل دریایی آن دوران باستان واقع شده بودند، اکنون زیر آبهای کانال انگلستان و دریای شمال قرار دارند، اما تعداد سه یا چهار عدد از آنها هنوز بالاتر از سطح آب در ساحل انگلستان قرار دارند.

بسیاری از مردمان باهوش‌تر و معنوی‌تر فاکس‌هال، برتری نژادی خود را حفظ کردند و سنن بدوی مذهبی خود را زنده نگاه داشتند. و این مردم به تدریج که بعدها با تیره‌های متعاقب مخلوط شدند بعد از بروز یک یخبندان از انگلستان به غرب سفر کرده و به صورت اسکیموهای امروزی بقا یافته‌اند.

3- قبایل بدونان

علاوه بر مردمان فاکس‌هال در غرب، یک مرکز در حال تقلای دیگر فرهنگ در شرق تداوم یافت. این گروه در کوهپایه‌های مناطق کوهستانی شمال غربی هند در میان قبایل بَدونان، یک نبیرهٔ اندان، واقع شده بود. این مردم تنها نوادگان اندان بودند که هرگز دست به کار قربانی کردن انسان نزدند.

این بدونانیهای ساکن کوهستان، یک فلات پهناور را که با جنگلها احاطه شده، از جویبارها پوشیده گشته، و سرشار از حیوانات شکاری بود، اشغال کردند. آنها همانند برخی از عموزاده‌های خویش در تبت در کلبه‌های سنگی، غارهای دامنهٔ تپه، و مجاری نیمه زیرزمینی زندگی می‌کردند.

در حالی که قبایل شمالی هر چه بیشتر یاد گرفتند که از یخ بترسند، آنهایی که در نزدیکی سرزمین آبا و اجدادی زندگی می‌کردند به قدر فزاینده‌ای از آب هراسان شدند. آنها نشست تدریجی شبه جزیرهٔ بین‌النهرین را در اقیانوس مشاهده کردند، و گر چه آن چندین بار سر از آب برآورد، سنن این نژادهای بدوی پیرامون مخاطرات دریا و ترس از احاطه شدنهای دوره‌ای فزونی یافت. و این ترس به همراه تجربهٔ آنان پیرامون سیلابهای رودی مشخص می‌سازد که چرا آنها در صدد یافتن مناطق کوهستانی به عنوان یک مکان امن برای زندگی برآمدند.

در سمت شرقِ مردمان بدونان، در تپه‌های سیوالیک در شمال هند، ممکن است فسیلهایی پیدا شوند که به انواع در حال گذار بین انسان و گروههای متنوع پیش بشر بیش از هر نوع دیگر در زمین نزدیکترند.

850،000 سال پیش قبایل برتر بدونان یک جنگ ریشه‌کن کننده را که بر علیه همسایگان پست‌تر و حیوانی‌شان هدایت شده بود آغاز کردند. در کمتر از هزار سال بیشتر گروههای حیوانی سرزمین مرزی متعلق به این نواحی یا از بین رفته و یا به جنگلهای جنوبی عقب رانده شدند. این پیکار برای نابود ساختن پست‌ترها، موجب بهبودی اندکی در قبایل تپه‌نشین آن عصر گردید. و نوادگان مختلط این تیرهٔ بهبود یافتهٔ بدونانی ظاهراً به عنوان یک مردم نوین — نژاد نئاندرتال — *در صحنهٔ عمل ظاهر گشتند.*

4- نژادهای نئاندرتال

نئاندرتالها جنگجویان بسیار خوبی بودند، و به طور گسترده سفر می‌کردند. آنها به تدریج از مراکز کوهستانی در شمال غربی هند به فرانسه در غرب، چین در شرق، و حتی در داخل شمال آفریقا پخش شدند. آنها تا ایام مهاجرت نژادهای تکاملی رنگین، برای تقریباً نیم میلیون سال دنیا را تحت سلطهٔ خود داشتند.

800،000 سال پیش حیوانات شکاری فراوان بودند؛ بسیاری از انواع گوزن و نیز فیلها و اسبهای آبی در سراسر اروپا پرسه می‌زدند. دامها فراوان بودند؛ اسبها و گرگها همه جا وجود داشتند. نئاندرتالها شکارچیان خیلی خوبی بودند، و قبایل در فرانسه اولینهایی بودند که رسمِ دادن انتخاب زن برای همسر را به موفق‌ترین شکارچیان پذیرفتند.

گوزن برای این مردمان نئاندرتال بسیار سودمند بود و به عنوان خوراک، پوشاک، و ابزار به کار گرفته می‌شد، زیرا آنها استفاده‌های گوناگونی از شاخها و استخوانها به عمل می‌آوردند. آنها فرهنگ کمی داشتند، اما کار با سنگ چخماق را به حد زیادی بهبود بخشیدند، تا این که کار تقریباً به سطوح روزگاران اندان رسید. سنگهای بزرگ چخماق که به دسته‌های چوبی متصل شده بودند دوباره مورد استفاده واقع شدند و به عنوان تبر و کلنگ به کار گرفته شدند.

750/000 سال پیش چهارمین لایهٔ یخ به خوبی به سوی جنوب در حال حرکت بود. نئاندرتالها با ابزار بهبود یافتهٔ خود یخی را که رودهای شمالی را پوشانده بود سوراخ کرده و بدین ترتیب می‌توانستند ماهیانی را که نزدیک این سوراخها می‌شدند با نیزه شکار کنند. این قبایل در برابر یخ در حال پیشروی، که در این هنگام به صورت بسیار گسترده‌ای اروپا را مورد تهاجم قرار داده بود، عقب‌نشینی کردند.

در این ایام یخرود سیبری داشت به جنوبی‌ترین پیشروی خود دست می‌زد و انسان اولیه را مجبور ساخت که به سمت جنوب، به سوی سرزمینهای منشأ خویش بازگردد. اما نوع انسان آنقدر متفاوت شده بود که خطر در آمیختن با خویشان غیرپیشرفتهٔ شبه میمونش به اندازهٔ زیادی کاهش یافت.

700/000 سال پیش چهارمین یخرود، بزرگترین آنها در تمامی اروپا، در حال پس روی بود. انسانها و حیوانات داشتند به سمت شمال باز می‌گشتند. آب و هوا خنک و مرطوب بود، و انسان بدوی مجدداً در اروپا و آسیای غربی رو به رشد بود. به تدریج جنگلها در سطح زمینی که در شمال به تازگی توسط یخرود پوشیده شده بود گسترش یافتند.

حیات پستاندار به اندازهٔ اندکی توسط یخرود بزرگ تغییر یافته بود. این حیوانات در آن نوار باریک زمین که بین یخ و رشته کوههای آلپ واقع شده بود، دوام آوردند، و به دنبال عقب‌نشینی یخرود، دوباره به سرعت در سراسر اروپا پخش شدند. فیلهای عاج راست، کرگدنهای دماغ پهن، کفتارها، و شیرهای آفریقایی از آفریقا از روی پل زمینی سیسیل وارد شدند، و این حیوانات جدید عملاً ببرهای شمشیر دندان و اسبهای آبی را از بین بردند.

650/000 سال پیش شاهد ادامهٔ آب و هوای معتدل بود. تا وسط دورهٔ میان یخبندانی آنقدر گرم شده بود که رشته کوههای آلپ تقریباً از یخ و برف تهی گشتند.

600/000 سال پیش یخ در آن هنگام به شمالی‌ترین نقطهٔ پس روی خود رسیده بود، و پس از یک مکث چند هزار ساله در پنجمین گردش خود مجدداً به سوی جنوب روانه گشت. اما برای پنجاه هزار سال تغییر اندکی در آب و هوا صورت گرفت. انسان و حیوانات اروپا تغییر اندکی یافته بودند. خشکی اندک دورهٔ قبل کاهش یافت، و یخرودهای آلپ تا پایین دره رودها سرازیر شدند.

550/000 سال پیش یخرود در حال پیشروی دوباره انسان و حیوانات را به سوی جنوب راند. اما این بار انسان در نوار پهناور زمین که به سوی شمال شرقی به داخل آسیا امتداد می‌یافت و بین لایهٔ یخی و بخش الحاقیِ در آن هنگام بسیار بسط یافتهٔ دریای سیاه وابسته به دریای مدیترانه واقع شده بود جای فراوانی داشت.

این ایامِ چهارمین و پنجمین یخرود، شاهد گسترش بیشتر فرهنگ بدوی نژادهای نئاندرتال بود. اما آنقدر پیشرفت اندک بود که به راستی به نظر می‌رسید که گویا تلاش برای ایجاد یک نوع

جدید و تغییر یافتهٔ حیات هوشمند در یورنشیا در حال شکست است. برای تقریباً یک ربع میلیون سال این مردمان بدوی در شکار و جنگ سرگردان بودند. آنها برای مدتی در جهات مشخص پیشرفت داشتند، اما در کل، در مقایسه با نیاکان برتر آندانی خود پیوسته در حال قهقرا بودند.

در طول این اعصار تاریکی معنوی، فرهنگ انسان خرافی به پایین‌ترین سطوح خود رسید. نئاندرتالها در واقع مذهبی فراتر از یک خرافات شرم‌آور نداشتند. آنها از ابرها و خصوصاً بیشتر از مه و غبار به حد مرگ‌آور می‌ترسیدند. یک مذهب بدوی ترس از نیروهای طبیعی به تدریج به وجود آمد، در حالی که پرستش حیوان تقلیل یافت، بهبود ابزار به همراه وفور حیوانات شکاری، این مردم را قادر ساخت که با اضطراب کمتری در رابطه با خوراک زندگی کنند. پاداش جنسی تعقیب کردن، مهارت در شکار را بسیار بهبود بخشید. این مذهب جدید ترس به تلاشهایی در استمالت کردن از نیروهای نامرئی پشت این عناصر طبیعی انجامید و بعدها به قربانی کردن انسانها برای دلجویی از این نیروهای نامرئی و ناشناختهٔ فیزیکی منجر گشت. و این رسم وحشتناک قربانی کردن انسان توسط مردمان عقب مانده‌تر یورنشیا درست تا قرن بیستم نیز ادامه یافته است.

این نئاندرتالهای اولیه به سختی می‌توانستند خورشید پرست نامیده شوند. آنها برعکس در ترس از تاریکی زندگی می‌کردند. آنها از فرا رسیدن شب ترسی مرگبار داشتند. تا وقتی که ماه اندکی می‌درخشید گذران عمر می‌کردند، اما در تاریکی ماه سراسیمه شده و در تلاش برای واداشتن ماه برای درخشش مجدد، شروع به قربانی کردن بهترین نمونه‌های مردانگی و زنانگی خویش می‌کردند. آنها در همان اوان دریافتند که خورشید به طور مرتب باز می‌گردد، اما گمان می‌کردند که ماه فقط به دلیل قربانی کردن هم قبیله‌ایهای آنان باز می‌گردد. به تدریج که نژاد پیشرفت نمود، هدف و مقصود قربانی کردن به گونه‌ای گام به گام تغییر پیدا کرد، اما تقدیم قربانی انسانی به عنوان مراسم مذهبی برای مدتی طولانی ادامه یافت.

5- منشأ نژادهای رنگین

500/000 سال پیش قبیله‌های بَدونان متعلق به مناطق کوهستانی شمال غربی هند درگیر یک پیکار نژادی بزرگ دیگر شدند. برای بیش از یکصد سال این جنگ بی‌امان با شدت ادامه یافت، و هنگامی که این جنگ طولانی پایان پذیرفت، فقط در حدود یکصد خانواده باقی ماند. اما این بازماندگان، باهوش‌ترین و مطلوب‌ترین نوادگانِ در آن هنگام زندهٔ اندان و فانتا بودند.

و اکنون در بین این بدونانیهای ساکن کوهستان رویدادی جدید و عجیب به وقوع پیوست. یک مرد و زن که در بخش شمال شرقی در آن هنگام ناحیهٔ مسکونی کوهستان زندگی می‌کردند *به طور ناگهانی* شروع به تولید مثل خانواده‌ای از فرزندان فوق‌العاده باهوش نمودند. این *خانوادهٔ سنگیک* بود، نیاکان کلیهٔ شش نژاد رنگین یورنشیا.

این فرزندان سنگیک که نوزده نفر بودند، نه فقط فراتر از همنوعان خویش باهوش بودند، بلکه پوست آنها در اثر قرار گرفتن در معرض نور آفتاب این گرایش بی‌نظیر را از خود به نمایش می‌گذاشت که به رنگهای گوناگون در می‌آمد. در میان این نوزده فرزند پنج تن سرخ، دو تن نارنجی، چهار تن زرد، دو تن سبز، چهار تن آبی، و دو تن نیلی رنگ بودند. به تدریج که بچه‌ها بزرگتر شدند این رنگها وضوح بیشتری یافتند، و هنگامی که این جوانها بعدها با هم قبیله‌ای‌های خویش زناشویی کردند، کلیهٔ اولاد آنان به جانب رنگ پوست والدهٔ سنگیک آنها گرایش پیدا نمود.

و اکنون من پس از جلب توجه شما به ورود پرنس سیاره‌ای در حدود این زمان، شرح تاریخی واقعه را قطع می‌کنم، ضمن این که ما به طور جداگانه شش نژاد سنگیک یورنشیا را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

6- شش نژاد سَنگیک یورنشیا

در یک سیارهٔ متوسط تکاملی، شش نژاد رنگین تکاملی یک به یک ظاهر می‌شوند. انسان سرخ اولین انسانی است که به وجود می‌آید، و پیش از این که نژادهای آتی رنگین ظاهر شوند برای یک دوران طولانی در دنیا یکه تازی می‌کند. ظهور همزمان تمامی شش نژاد رنگین در یورنشیا، *و در یک خانواده*، بسیار غیرعادی بود.

ظهور اندانیهای اولیه در یورنشیا همچنین چیزی جدید در سِتانیا بود. در هیچ کرهٔ دیگری در سیستم محلی، پیش از نژادهای تکاملی رنگین چنین نژادی از مخلوقات ارادی به وجود نیامده است.

1- *انسان سرخ*. این مردمان نمونه‌های فوق‌العاده‌ای از نژاد بشری بودند و از بسیاری جهات از اندان و فانتا برتر بودند. آنها یک گروه بسیار باهوش و از اولین فرزندان سنگیک بودند که یک تمدن قبیله‌ای و دولت به وجود آوردند. آنها همیشه تک همسر بودند. حتی نوادگان مختلط آنها به ندرت دست به چند همسری می‌زدند.

در ایام بعد آنها مشکلی جدی و طولانی با برادران زرد خود در آسیا داشتند. اختراع زودرس تیر و کمان توسط آنان به آنها کمک نمود، اما بدبختانه آنها عمدهٔ گرایش نیاکان خود را پیرامون جنگ در بین خود به ارث برده بودند، و این امر آنقدر آنها را تضعیف کرد که قبایل زرد توانستند آنها را از قارهٔ آسیا بیرون رانند.

در حدود هشتاد و پنج هزار سال پیش بقایای نسبتاً خالص نژاد سرخ همگی به آن سو در آمریکای شمالی رفتند، و مدت کوتاهی بعد از آن تنگهٔ برینگ به زیر آب فرو رفت، و بدین ترتیب آنها را منزوی ساخت. هیچ انسان سرخی دیگر به آسیا بازنگشت. اما در سراسر سیبری، چین، آسیای مرکزی، هند، و اروپا آنها بخش عمدهٔ تیرهٔ خود را که با نژادهای رنگین دیگر مخلوط شده بود، پشت سر باقی گذاردند.

وقتی که انسان سرخ از آن سو به داخل آمریکا وارد شد، بیشترِ آموزشها و سنتهای منشأ اولیهٔ خود را با خود به همراه آورد. نیاکان بلافصل وی با فعالیتهای بعدی ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای در کرهٔ زمین در تماس بودند. اما انسان سرخ در یک مدت زمان کوتاه بعد از رسیدن به قارهٔ آمریکا شروع به نظر بر گرفتن از این آموزشها کرد، و یک افول بزرگ در فرهنگ عقلانی و معنوی به وقوع پیوست. به زودی این مردم دوباره آن چنان درگیر جنگی شدید در میان خود شدند که به نظر می‌رسید این جنگهای قبیله‌ای منجر به نابودی سریع این باقیماندهٔ نژاد نسبتاً خالص سرخ می‌شود.

به دلیل این قهقرای بزرگ به نظر می‌رسید انسان سرخ محکوم به نابودی است، تا این که در حدود شصت و پنج هزار سال بعد اُنامونالانتون به عنوان رهبر و نجات دهندهٔ روحانی آنان ظاهر گشت. او در میان انسانهای سرخ آمریکا صلح موقت پدید آورد و پرستش "روح بزرگ" آنان را احیا نمود. اُنامونالانتون نود و شش سال زندگی کرد و ستاد مرکزی خویش را در میان درختان بزرگ سرخ چوب کالیفرنیا برقرار ساخت. بسیاری از نوادگان بعدی او در میان سرخپوستان سیاه پا تا ایام اخیر دوام یافته‌اند.

با گذشت زمان آموزشهای اُنامونالانتون به سنتهای مبهم تبدیل گشتند. جنگهای خانمانسوز از سر گرفته شدند، و پس از ایام این آموزگار بزرگ هرگز رهبر دیگری موفق به آوردن صلح همگانی در میان آنان نشد. تیره‌های باهوش‌تر در این پیکارهای قبیله‌ای به طور فزاینده هلاک گشتند. در غیر این صورت در روی قارهٔ آمریکای شمالی تمدنی بزرگ توسط این انسانهای توانا و باهوش سرخ بنا می‌شد.

انسان شمالی سرخ بعد از عبور از چین به آمریکا با نیروهای دیگر مؤثر دنیا (به غیر از اسکیموها) دوباره هرگز در تماس قرار نگرفت، تا این که بعدها توسط انسان سفید کشف گردید. بسیار تأسف‌آور بود که انسان سرخ تقریباً شانس خود را برای ارتقا یافتن از طریق اختلاط با تیرهٔ بعدی نوع آدم به طور کامل از دست داد. تحت این شرایط، انسان سرخ نمی‌توانست بر انسان سفید حکومت کند، و از روی میل و رغبت به وی خدمت نمی‌کرد. در چنین اوضاعی، اگر دو نژاد با هم مخلوط نشوند، یکی یا دیگری محکوم به فنا است.

2- *انسان نارنجی*. ویژگی برجستهٔ این نژاد اشتیاق عجیب آنان به ساختن بود، ساختن هر چیز و همه چیز، حتی تا حد انباشتن تپه‌های عظیم سنگ، فقط برای این که ببینند کدام قبیله می‌تواند بزرگترین تپه را بسازد. اگر چه آنها مردمی مترقی نبودند، از مدارس پرنس بهرهٔ زیادی بردند و نمایندگانی برای آموزش به آنجا فرستادند.

نژاد نارنجی اولین نژادی بود که در مسیر عقب‌روی دریای مدیترانه به سمت غرب خط ساحلی را به سوی جنوب به سمت آفریقا دنبال نمود. اما آنها هرگز یک جای پای مطلوب در آفریقا کسب نکردند و توسط نژاد سبز که بعدها از راه رسید از صحنهٔ وجود محو شدند.

پیش از فرا رسیدن عاقبت کار، این مردم زمینهٔ فرهنگی و معنوی زیادی را از دست دادند. اما در نتیجهٔ رهبری خردمندانهٔ پُرشونتا، مغز متفکر این نژاد بداقبال، یک تجدید حیات بزرگ از زندگی والاتر به وجود آمد. هنگامی که مقر مرکزی آنها حدود سیصد هزار سال پیش در آرماگدون بود او برای آنها موعظه می‌کرد.

آخرین پیکار بزرگ بین انسانهای نارنجی و سبز در ناحیهٔ درهٔ پایینی نیل در مصر صورت گرفت. این نبرد طولانی مدت برای تقریباً یکصد سال به طول انجامید، و در پایان آن تعداد بسیار اندکی از نژاد نارنجی زنده باقی ماندند. بقایای متلاشی شدهٔ این مردم توسط انسانهای سبز و توسط انسانهای نیلی که بعدها از راه رسیدند جذب شدند. اما انسانهای نارنجی، به عنوان یک نژاد، در حدود یکصد هزار سال پیش از بین رفتند.

3- *انسان زرد*. قبایل بدوی زرد اولینهایی بودند که دست از جستجو کشیده، جوامع تثبیت شده‌ای برقرار ساخته، و یک زندگی خانگی بر مبنای کشاورزی به وجود آوردند. آنها از نظر عقلانی تا اندازه‌ای از انسان سرخ پایین‌تر بودند، اما اجتماعاً و به صورت گروهی، آنها ثابت کردند که در زمینهٔ شکوفایی تمدن نژادی از کلیهٔ مردمان سنگیک برترند. از آنجا که آنها یک روح برادری به وجود آوردند و قبایل مختلف یاد گرفتند که در صلح نسبی با یکدیگر زندگی کنند، توانستند که با گسترش تدریجی خود در داخل آسیا نژاد سرخ را از پیش خود برانند.

آنها تحت نفوذ مرکز معنوی کرهٔ زمین تا دورها سفر کردند و بعد از خیانت کلیگسشیا به تاریکی بزرگی رانده شدند، اما هنگامی که سینگلانگتون در حدود یکصد هزار سال پیش رهبری این قبایل را به عهده گرفت و پرستش "یک حقیقت" را اعلام نمود، عصر درخشانی در بین این مردم به وجود آمد.

بقای تعداد نسبتاً زیادی از نژاد زرد به سبب صلحجویی بین قبیله‌ای آنان است. از ایام سینگلانگتون تا دوران معاصر چین، نژاد زرد در زمرهٔ ملتهای صلحجوتر یورنشیا رقم خورده است. این نژاد، میراثی کوچک ولی قوی از تیرهٔ نوع آدم که بعدها وارد شد دریافت نمود.

4- *انسان سبز*. نژاد سبز یکی از کم توان‌ترین گروههای انسانهای بدوی بود، و آنان به سبب مهاجرتهای گسترده در جهات مختلف به اندازهٔ زیاد تضعیف شدند. این قبایل پیش از پراکندگی یک تجدید حیات بزرگ فرهنگی را تحت رهبری فَنتاد در حدود سیصد و پنجاه هزار سال پیش تجربه نمودند.

نژاد سبز به سه بخش عمده تقسیم گردید: قبایل شمالی مقهور شده، به بردگی گرفته شده، و جذب نژادهای زرد و آبی شدند. گروه شرقی در مردمان هندی آن روزگاران ادغام شدند و بقایای آنان هنوز در میان آنها باقی هستند. ملت جنوبی به آفریقا وارد شد، یعنی جایی که عموزاده‌های تقریباً یک اندازه پست نارنجی خویش را نابود ساخت.

در این پیکار از بسیاری جهات هر دو گروه همتای هم بودند، زیرا هر یک تیره‌هایی از نوع غول‌پیکر را حمل می‌کرد. بسیاری از رهبران آنها هشت و نه فوت قد داشتند. این تیره‌های غول‌پیکر انسان سبز عمدتاً در این ملت جنوبی یا مصری محصور بودند.

بقایای انسانهای پیروزمند سبز متعاقباً جذب نژاد نیلی شدند، یعنی آخرین مردمان رنگینی که از مرکز پراکندگی نژادی اولیهٔ سنگیک به وجود آمده و از آنجا مهاجرت کردند.

5- *انسان آبی*. انسانهای آبی مردمی بزرگ بودند. آنها در همان اوایل نیزه را اختراع کردند و متعاقباً پایه‌های بسیاری از هنرهای تمدن امروزه را به وجود آوردند. انسان آبی دارای نیروی مغزی انسان سرخ به همراه روان و عاطفهٔ انسان زرد بود. نوادگان نوع آدم، آنها را بر تمامی نژادهای رنگین برجا ماندهٔ بعد ترجیح می‌دادند.

انسانهای اولیهٔ آبی نسبت به متقاعد سازیهای آموزگاران پرسنل پرنس کلیگسشیا پذیرا بودند و با آموزشهای انحرافی آن رهبران خائن به سردرگمی بزرگی دچار شدند. آنها همانند سایر نژادهای بدوی از هرج و مرجی که از خیانت کلیگسشیا عارض شده بود هرگز به طور کامل بیرون نیامدند، و هرگز بر تمایلشان نسبت به جنگ بین خود به طور کامل فائق نشدند.

در حدود پانصد سال بعد از سقوط کلیگسشیا، یک احیای گستردهٔ یادگیری و یک مذهب بدوی — اما با این حال واقعی و سودمند — رخ داد. اُرلانداف آموزگاری بزرگ در میان نژاد آبی گردید و بسیاری از قبایل را به پرستش خدای حقیقی تحت عنوان "رئیس متعال" رهنمون ساخت. این بزرگترین پیشرفت انسان آبی بود، تا این که در روزگاران بعد این نژاد از طریق اختلاط با تیرهٔ نوع آدم به اندازهٔ زیاد ارتقا یافت.

پژوهشها و اکتشافات اروپاییها پیرامون عصر عتیق حجر عمدتاً در رابطه با حفاری ابزار، استخوانها، و هنرهای دستی این انسانهای باستانی آبی می‌باشد، زیرا آنها تا ایام اخیر در اروپا بقا یافتند. *نژادهای* موسوم به سفید یورنشیا نسلهای بعدی این انسانهای آبی هستند که در ابتدا از طریق اختلاط اندک با انسانهای زرد و سرخ تغییر یافته و بعدها از طریق جذب قسمت عمدهٔ نژاد بنفش به اندازهٔ زیاد ارتقا یافتند.

6- *نژاد نیلی*. همانطور که انسانهای سرخ پیشرفته‌ترین مردمان سنگیک بودند، سیاهپوستان نیز کمترین میزان ترقی را داشتند. آنها آخرینهایی بودند که از خانه‌های کوهستانی خود مهاجرت نمودند. آنها به آفریقا سفر نموده و قاره را تصرف کردند، و از آن هنگام نیز در آنجا باقی مانده‌اند، به غیر از زمانی که به طور اجباری گاه به گاه به صورت بَرده بیرون برده شده‌اند.

مردمان نیلی که در آفریقا منزوی شده‌اند، همانند انسان سرخ ارتقا نژادی اندکی که از آمیختن با تیرهٔ نوع آدم ناشی می‌شد دریافت کردند، یا این که هیچ ارتقا نژادی دریافت نکردند. نژاد نیلی با تنهایی در آفریقا پیشرفت اندکی به دست آورد، تا که در روزگار اُروانُن یک بیداری معنوی بزرگ را تجربه نمود. در حالی که آنها بعدها تقریباً به طور کامل "خدای خدایان" را که توسط

اُروائُن اعلام شده بود به فراموشی سپرده بودند، تمایل پرستش ناشناخته را تماماً از دست ندادند؛ حداقل شکلی از پرستش را تا چند هزار سال پیش حفظ نمودند.

این مردمان نیلی به رغم عقب افتادگیشان دقیقاً همان مرتبتی را در مقابل نیروهای آسمانی دارند که هر نژاد زمینی دیگر دارد.

این اعصار پیکارهای شدید بین نژادهای گوناگون بود، اما در نزدیکی ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای، گروههای روشنتر و جدیداً آموزش یافته در سازش نسبی به سر می‌بردند، گر چه تا زمان آشفتگی جدی این نظام از طریق وقوع شورش لوسیفر هیچ گشایش بزرگ فرهنگی در نژادهای دنیا حاصل نشده بود.

گاه به گاه تمامی این مردمان گوناگون تجدید حیاتی فرهنگی و معنوی را تجربه می‌کردند. مانسَنت یک آموزگار بزرگ در بعد از ایام پرنس سیاره‌ای بود. اما تنها آن رهبران و آموزگاران برجسته‌ای که به گونه‌ای چشمگیر بر تمامی یک نژاد تأثیر گذاشته و به آن الهام بخشیدند مورد اشاره قرار می‌گیرند. با گذشت زمان، بسیاری از معلمان کم اهمیت‌تر در مناطق مختلف برخاستند؛ و در مجموع آنها به جمع کل آن تأثیرات نجات بخشی که از سقوط کامل تمدن فرهنگی جلوگیری نمود کمک شایانی نمودند، به ویژه در طول اعصار طولانی و تاریک بین شورش کلیگسشیا و ورود آدم.

دلایلی بسیار خوب و کافی برای طرح به وجود آوردن سه یا شش نژاد رنگین در کرات فضا وجود دارد. اگر چه ممکن است انسانهای یورنشیا در موقعیتی نباشند که به طور کامل برای تمامی این دلایل ارزش قائل شوند، ما توجه شما را به دلایل زیر جلب می‌کنیم:

1- برای شانس عملکرد گستردهٔ انتخاب طبیعی، نجات متمایز کنندهٔ تیره‌های برتر، تنوع ضروری است.

2- نژادهای قویتر و بهتر از پیوند مردمان گوناگون حاصل می‌شوند، مشروط بر این که این نژادهای مختلف حامل عوامل برتر ارثی باشند. و نژادهای یورنشیا از چنین اختلاط زود هنگام سود می‌بردند، به شرطی که چنین مردم پیوند یافته‌ای متعاقباً به طور مؤثر از طریق یک اختلاط کامل با تیرهٔ برتر نوع آدم ارتقا می‌یافتند. تلاش برای اجرای چنین تجربه‌ای در یورنشیا تحت شرایط نژادی کنونی بسیار مصیبت‌بار خواهد بود.

3- از طریق متنوع ساختن نژادها رقابت به گونه‌ای سالم برانگیخته می‌شود.

4- تفاوت در وضعیت نژادها و گروهها در میان هر نژاد برای توسعهٔ شکیبایی بشری و نوع دوستی ضروری است.

5- همگنی نژاد بشری مطلوب نیست تا این که مردمان یک کرهٔ در حال تکامل به سطوح نسبتاً بالای تکامل معنوی دست یابند.

7- پراکندگی نژادهای رنگین

هنگامی که نوادگان رنگین خانوادهٔ سنگیک شروع به ازدیاد نمودند، و به تدریج که برای گسترش به داخل سرزمین مجاور در جستجوی فرصت برآمدند، پنجمین یخرود، سومین شمارش از نظر ژئولوژیک، در مسیر رانش خود به سوی جنوب بر روی اروپا و آسیا به خوبی پیش رفته بود. این نژادهای اولیهٔ رنگین با شداید و سختیهای عصر یخبندان منشأ خود به طرزی خارق‌العاده مورد آزمایش واقع شدند. این یخبندان آنقدر در آسیا گسترده بود که برای هزاران سال مهاجرت به شرق آسیا قطع گردید. و تا عقب‌نشینی بعدی دریای مدیترانه، به دنبال مرتفع شدن عربستان، برای آنان میسر نبود که به آفریقا برسند.

بدین ترتیب برای تقریباً یکصد هزار سال این مردمان سنگیک در اطراف کوهپایه‌ها پخش شده و به رغم ناسازگاری عجیب اما طبیعی که در همان اوان خود را بین نژادهای مختلف آشکار ساخت، کم و بیش با هم درآمیختند.

بین ایام پرنس سیاره‌ای و آدم، هندوستان به خانهٔ جهانی‌ترین جمعیتی که تا آن زمان در روی زمین یافت می‌شد تبدیل شد. اما تأسف‌آور بود که این اختلاط، قدر زیادی از نژادهای سبز، نارنجی، و نیلی را در بر می‌گرفت. این مردمان ثانویهٔ سنگیک حیاتی آسانتر و مطلوبتر در سرزمینهای جنوبی پیدا نمودند، و بسیاری از آنان متعاقباً به آفریقا مهاجرت کردند. مردمان اولیهٔ سنگیک، نژادهای برتر، از نواحی گرمسیری اجتناب ورزیدند. انسان سرخ به شمال شرقی به آسیا رفت و به فاصلهٔ کوتاهی توسط انسان زرد دنبال شد، در حالی که نژاد آبی به شمال غربی به داخل اروپا عزیمت نمود.

انسانهای سرخ در همان اوان شروع به مهاجرت به شمال شرقی نمودند، روی پاشنه‌های یخ در حال عقب‌روی، سرزمینهای مرتفع هندوستان را دور زده و تمامی شمال شرقی آسیا را اشغال کردند. قبایل زرد با فاصله‌ای کوتاه به دنبال آنان حرکت کردند و متعاقباً آنها را از آسیا به آمریکای شمالی راندند.

وقتی که بقایای تیرهٔ خالص نژاد سرخ آسیا را ترک کردند، یازده قبیله وجود داشت و تعداد آنان اندکی بیش از هفت هزار مرد، زن، و بچه بود. این قبایل را سه گروه کوچک با نیای مختلط که بزرگترین آنان ترکیبی از نژادهای نارنجی و آبی بود، همراهی می‌کردند. این سه گروه هرگز به طور کامل با انسان سرخ روابط دوستانه برقرار نکردند و در همان اوایل به سوی جنوب به مکزیک و آمریکای مرکزی سفر کردند، و در آنجا بعدها یک گروه کوچک زردها و سرخهای مختلط به آنان ملحق شدند. این مردمان تماماً بین خود دست به زناشویی زده و یک نژاد جدید و ادغام شده را بنیان گذاردند، نژادی که کمتر از انسانهای تیرهٔ خالص سرخ جنگ طلب بود. در

ظرف پنج هزار سال این نژادِ آمیخته به سه گروه تقسیم شد، و به ترتیب تمدنهای مکزیک، آمریکای مرکزی، و آمریکای جنوبی را بنا نهاد. شاخهٔ آمریکای جنوبی یک مقدار اندک از خون آدم را دریافت نمود.

انسانهای اولیهٔ سرخ و زرد تا میزان مشخصی در آسیا درآمیختند، و نوادگان این وصلت به سوی شرق و در امتداد ساحل جنوبی دریا سفر کردند، و نهایتاً توسط نژاد به سرعت در حال افزایش زرد به داخل شبه جزیره‌ها و جزایر نزدیک دریا رانده شدند. آنها انسانهای امروزی قهوه‌ای هستند.

نژاد زرد به اشغال نواحی مرکزی آسیای شرقی ادامه داده است. از میان تمامی شش نژاد رنگین، آنها با بیشترین تعداد بقا یافته‌اند. در حالی که انسانهای زرد هر چند گاه یکبار درگیر جنگهای نژادی می‌شدند، همانند انسانهای سرخ، سبز، و نارنجی به جنگهای بی‌وقفه و مداوم نابود کننده ادامه ندادند. این سه نژاد پیش از آن که نهایتاً تماماً توسط دشمنانشان از نژادهای دیگر از بین بروند، عملاً خود را نابود ساختند.

از آنجا که پنجمین یخرود تا حد زیادی به سمت جنوب در اروپا گسترش نیافت، راه برای مهاجرت این مردمان سنگیک به سوی شمال غربی بخشاً باز بود. و به دنبال عقب‌روی یخ، انسانهای آبی به همراه تعداد اندکی از سایر گروههای کوچک نژادی، در امتداد رد پاهای دیرین قبایل اندان به سوی غرب مهاجرت نمودند. آنها طی امواج پی در پی به اروپا تهاجم نموده و بیشتر قاره را تصرف کردند.

آنها در اروپا به زودی با نوادگان نئاندرتال جد اولیه و مشترکشان، اَندان، مواجه شدند. این نئاندرتالهای قدیمی‌تر اروپا توسط یخرود به سوی جنوب و شرق رانده شده بودند، و از این رو در موقعیتی بودند که به سرعت با عموزاده‌های مهاجم خود، که متعلق به قبایل سنگیک بودند، مواجه شده و آنها را جذب نمایند.

قبایل سنگیک به طور کلی و در آغاز از نوادگان تنزل یافتهٔ انسانهای اولیهٔ دشت نشین اَندانی باهوش‌تر و از بسیاری جهات از آنها بسیار برتر بودند، و ادغام این قبایل سنگیک با مردمان نئاندرتال به بهبودی فوری نژاد کهن‌تر انجامید. تزریق این خون سنگیک و به طور مشخص خون انسان آبی بود که آن بهبود آشکار را در مردمان نئاندرتال ایجاد نمود. این امر توسط امواج پی در پی قبایل فزاینده باهوش که از شرق به اروپا حرکت کردند به نمایش گذارده می‌شود.

این نژاد جدید نئاندرتال در طول دورهٔ متعاقب میان یخبندانی از انگلستان به هندوستان گسترش یافت. باقیماندهٔ نژاد آبی که در شبه جزیرهٔ قدیمی فارس باقی مانده بود بعدها در برخی از نژادهای دیگر، بدواً زرد، درآمیخت، و نتیجهٔ این آمیختگی که متعاقباً تا اندازه‌ای توسط نژاد بنفشِ آدم ارتقا یافت، به صورت قبایل سیه چردهٔ بیابانگرد عربهای امروزی ادامه یافته است.

کلیهٔ تلاشها برای مشخص ساختن اصل و نسب سنگیک مردمان امروزی باید بهبود بعدی تیره‌های نژادی را از طریق مخلوط شدن متعاقب با خون نوع آدم به حساب آورد.

نژادهای برتر به دنبال سرزمینهای شمالی یا سرزمینهایی که آب و هوای معتدل دارند رفتند، در حالی که نژادهای نارنجی، سبز، و نیلی از طریق پل زمینی به تازگی ارتفاع یافته‌ای که دریای مدیترانهٔ در حال عقب نشینی به سوی غرب را از اقیانوس هند جدا می‌ساخت، به طور پی در پی جذب آفریقا شدند.

آخرین بخش مردمان سنگیک که از مرکز منشأ نژادی خود دست به مهاجرت زدند انسان نیلی بود. حدوداً هنگامی که انسان سبز در حال از بین بردن نژاد نارنجی در مصر بود و با انجام این کار خود را به اندازهٔ زیاد تضعیف نموده بود، خروج بزرگ سیاهان به سوی جنوب از طریق فلسطین در امتداد ساحل آغاز گشت. و بعدها وقتی که این مردمان جسماً قوی نیلی مصر را درنوردیدند، انسان سبز را صرفاً از طریق نیروی نفرات از عرصهٔ وجود محو ساختند. این نژادهای نیلی بقایای انسان نارنجی و بخش عمدهٔ نسل انسان سبز را جذب کردند، و برخی از قبایل نیلی از طریق این اختلاط نژادی به طور قابل ملاحظه بهبود یافتند.

و از این رو به نظر می‌رسد که مصر در ابتدا تحت استیلای انسان نارنجی درآمد، سپس انسان سبز بر آن چیره شد، و به دنبال آن انسان نیلی (سیاه)، و بعد از آن هم توسط یک آمیختهٔ نژادی از انسانهای نیلی، آبی، و انسان تغییر یافتهٔ سبز تحت سلطه درآمد. اما مدتها پیش از ورود آدم، انسانهای آبی اروپا و نژادهای مختلط عربستان، نژاد نیلی را از مصر بیرون رانده و به اعماق جنوبی قارهٔ آفریقا رانده بودند.

به تدریج که مهاجرتهای سنگیک به پایان نزدیک می‌شود، نژادهای سبز و نارنجی از بین رفته‌اند. انسان سرخ آمریکای شمالی را در اختیار دارد، انسان زرد آسیای شرقی، انسان آبی اروپا، و نژاد نیلی جذب آفریقا شده است. هندوستان آمیخته‌ای از نژادهای ثانویهٔ سنگیک را تحت پوشش قرار داده و انسان قهوه‌ای، مخلوطی از انسانهای سرخ و زرد، جزایر ساحلی آسیا را در خود گنجانده است. یک نژاد آمیخته که به راستی از پتانسیل برتری برخوردار است، سرزمینهای کوهستانی آمریکای جنوبی را اشغال می‌کند. اندانیهای خالص‌تر در شمالی‌ترین مناطق اروپا و در ایسلند، گرینلند، و شمال غربی آمریکای شمالی زندگی می‌کنند.

در طول ادوارِ بیشترین پیشروی یخرودها، غربی‌ترین قبایل اندان به رانده شدن به داخل دریا بسیار نزدیک شدند. آنها برای سالها در یک نوار باریک در جنوب جزیرهٔ کنونی انگلستان زندگی کردند. و هنگامی که ششمین و آخرین یخرود سرانجام ظاهر گشت، سنت این پیشرویهای تکراری یخرودی بود که آنها را به پناه گرفتن به داخل دریا راند. آنها اولین ماجراجویان دریانورد بودند. آنها قایق ساخته و در جستجوی سرزمینهای جدید، که امیدوار بودند عاری از تهاجمات وحشتناک یخ باشد، شروع به حرکت کردند. و برخی از آنان به ایسلند و سایرین به گرینلند رسیدند، اما اکثریت عظیم آنان از گرسنگی و تشنگی در روی دریای باز هلاک شدند.

اندکی بیش از هشتاد هزار سال پیش، مدت کوتاهی پس از این که انسان سرخ به داخل شمال غربی آمریکای شمالی وارد شود، انجماد دریاهای شمال و پیشروی نواحی محلی یخی به گرینلند، این نوادگان اسکیموی بومیهای یورنشیا را به جستجو برای یک سرزمین بهتر، یک خانهٔ جدید، مجبور ساخت؛ و آنها موفق شدند، و صحیح و سالم از تنگه‌های باریکی که در آن هنگام گرینلند را از تودهٔ زمینهای شمال شرقی آمریکای شمالی جدا می‌ساخت عبور نمودند. آنها حدود دو هزار و صد سال پس از این که انسان سرخ به آلاسکا رسید به قاره رسیدند. متعاقباً برخی از تیره‌های مختلط انسان آبی به سوی غرب سفر نموده و با اسکیموهای دوران بعد درآمیختند، و این پیوند برای قبایل اسکیمو اندکی سودمند بود.

در حدود پنج هزار سال پیش شانسی برای دیدار بین یک قبیلهٔ سرخپوست و یک گروه منزوی اسکیمو در کرانه‌های جنوب شرقی خلیج هادسُن به وجود آمد. این دو قبیله این را مشکل یافتند که با یکدیگر گفت و شنود کنند، اما به زودی با یکدیگر دست به ازدواج زدند، با این نتیجه که این اسکیموها نهایتاً توسط انسانهای فراوان‌تر سرخ جذب شدند. و این امر نمایانگر تنها ارتباط انسان سرخ آمریکای شمالی با هر نژاد بشری دیگر تا حدود یک هزار سال پیش می‌باشد، یعنی هنگامی که انسان سفید برای اولین بار توانست در ساحل اقیانوس اطلس بر زمین بنشیند.

تقلاهای این اعصار اولیه با شهامت، دلیری، و حتی قهرمانی تعیین ویژگی می‌شد. و ما همگی متأسفیم که بسیاری از آن ویژگیهای ناب و مستلزم مهارت و طاقت نیاکان اولیهٔ شما در نژادهای دوران بعد از بین رفته‌اند. در حالی که ما برای بسیاری از پالایشهای تمدن در حال پیشرفت ارزش قائلیم، جای استقامت باشکوه و جانفشانی عالی نیاکان اولیهٔ شما را که اغلب در مرز عظمت و فرازندگی بود خالی احساس می‌کنیم.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات مقیم یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 65

کنترل فراگیر تکامل

حیات بنیادین تکاملی مادی — حیاتِ پیش ذهن — فرمولبندی کنترلگران استاد فیزیکی و خدمت حیاتبخش هفت روح استاد در پیوند با معاضدت فعال حاملین منصوب شدهٔ حیات می‌باشد. در نتیجهٔ عملکرد هماهنگ این خلاقیت سه‌گانه، ظرفیت ارگانیسمی فیزیکی برای ذهن — مکانیسمهای مادی برای واکنش هوشمند نسبت به محرکهای بیرونی محیط، و بعدها نسبت به محرکهای درونی، تأثیراتی که در خود ذهن ارگانیسم منشأ می‌یابد، به وجود می‌آید.

بنابراین سه سطح جداگانهٔ ایجاد و تکامل حیات وجود دارد:

1- حیطهٔ انرژی فیزیکی — ایجاد ظرفیت ذهنی.

2- خدمت ذهنی ارواح یاور — که در ظرفیت روحی اثر می‌گذارند.

3- بهره‌مند سازی روحی ذهن انسان — که به اعطای تنظیم کنندهٔ فکر می‌انجامد.

سطوح مکانیکی و غیرقابل آموزش واکنش محیطی ارگانیسم، حوزه‌های کنترلگران فیزیکی می‌باشند. ارواح یاور ذهن، انواع انطباق پذیر یا غیرمکانیکی و قابل آموزش ذهن — آن مکانیسمهای واکنشی ارگانیسمها که قادرند از تجربه بیاموزند — را فعال ساخته و تنظیم می‌کنند. و همانطور که یاوران روحی بدین گونه پتانسیلهای ذهنی را تحت کنترل درمی‌آورند، حاملین حیات نیز درست تا لحظهٔ پدیداری ارادهٔ انسانی — توان شناخت خداوند و نیروی انتخاب برای پرستش وی — کنترل اختیاری قابل ملاحظه‌ای روی جنبه‌های محیطی پروسه‌های تکاملی اعمال می‌کنند.

این کارکرد یکپارچهٔ حاملین حیات، کنترلگران فیزیکی، و یاوران روحی است که مسیر تکامل ارگانیک در کرات مسکونی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و به این دلیل است که تکامل — در یورنشیا یا در جای دیگر — همیشه هدفمند است و هرگز تصادفی نیست.

1- کارکردهای حاملین حیات

حاملین حیات از پتانسیل دگرگونی شخصیت بهره‌مند هستند، طوری که رسته‌های اندکی از مخلوقات از آن برخوردارند. این پسران جهان محلی قادرند در سه فاز متنوع وجود عمل نمایند. آنها معمولاً وظایف خود را به عنوان پسران فاز میانی اجرا می‌کنند؛ این حالتِ منشأ آنان می‌باشد. اما ممکن نیست یک حامل حیات در چنین مرحلهٔ وجود بتواند در حوزه‌های الکتریکی - شیمیایی به عنوان یک سازندهٔ انرژیهای فیزیکی و ذرات مادی عمل نماید و آنها را به واحدهای وجودِ زنده تبدیل سازد.

حاملین حیات قادرند در سه سطح زیرین عمل نمایند و می‌نمایند:

1- سطح فیزیکیِ الکتریکی - شیمیایی.

2- فاز میانی معمول وجود نیمه مورانشیایی.

3- سطح پیشرفتهٔ نیمه روحی.

هنگامی که حاملین حیات برای کار کاشت حیات آماده می‌شوند، و پس از این که مکانهای انجام چنین کاری را انتخاب کردند، کمیسیون فرشتهٔ اعظم برای دگردیسیِ حاملین حیات را فرا می‌خوانند. این گروه در بر گیرندهٔ ده رسته از شخصیتهای گوناگون، شامل کنترلگران فیزیکی و همکاران آنان، می‌باشد و ریاست آن را رئیس فرشتگان اعظم که به فرمان جبرئیل و با اجازهٔ قدمای ایامها در این مقام عمل می‌کند، به عهده دارد. وقتی که این موجودات به طور صحیح در ارتباط مداری قرار می‌گیرند می‌توانند چنان تغییراتی در حاملین حیات به وجود آورند که آنها را قادر سازد فوراً در سطوح فیزیکیِ الکتریکی - شیمیایی عمل نمایند.

بعد از این که الگوهای حیات تدوین شدند و سازمانهای مادی به طور شایسته تکمیل گردیدند، نیروهای فوق مادی مربوط به تکثیر حیات بلافاصله فعال می‌شوند و حیات به وجود می‌آید. در آن هنگام حاملین حیات فوراً به فاز میانی عادی وجود شخصیت خود باز می‌گردند. آنها در آن حالت می‌توانند واحدهای زنده را تحت کنترل درآورده و روی ارگانیسمهای در حال تکامل با مهارت دست به عمل زنند، گر چه فاقد کلیهٔ تواناییها برای سازمان دادن — آفریدنِ — الگوهای جدید مادهٔ زنده می‌باشند.

پس از این که تکامل ارگانیک مسیر مشخصی را طی نمود و ارادهٔ آزاد نوع بشری در بالاترین ارگانیسمهای در حال تکامل ظاهر گشت، حاملین حیات یا باید سیاره را ترک کنند یا پیمان ترک کار ببندند، یعنی باید عهد کنند که از کلیهٔ تلاشها برای اثر گذاری بیشتر روی مسیر تکامل ارگانیک خودداری می‌کنند. و هنگامی که آن حاملین حیاتی که به طور داوطلبانه پیمان می‌بندند به عنوان مشاوران آیندهٔ آنهایی که شکوفایی مخلوقات ارادی به تازگی تکامل یافته به آنان محول شده، روی سیاره باقی بمانند، یک کمیسیون دوازده نفره که ریاست آن را رئیس ستارگان عصر به عهده دارد و با اتوریتهٔ حکمران سیستم و اجازهٔ جبرئیل عمل می‌نماید فرا خوانده می‌شود؛ و

بلافاصله این حاملین حیات به سومین فاز وجود شخصیت — سطح نیمه روحی وجود — تغییر شکل می‌دهند. و من از ایام اندان و فانتا در این سومین فاز وجود در یورنشیا عمل کرده‌ام.

ما در انتظار فرا رسیدن زمانی هستیم که جهان در نور و حیات استقرار یابد و ما به چهارمین مرحلهٔ ممکن وجود که ما در آن کاملاً روحی خواهیم بود گام بگذاریم. اما هرگز برای ما آشکار نگشته که از طریق چه تکنیکی می‌توانیم به این حالت مطلوب و پیشرفته دست یابیم.

2- چشم‌انداز تکاملی

داستان فراز انسان از گیاه دریایی به سروری آفرینش زمینی به راستی یک رمان تقلای بیولوژیک و بقای ذهن می‌باشد. نیاکان اولیهٔ انسان عملاً گل و لای و لجن کف اقیانوس در خلیجهای راکد و دارای آب گرم و مردابهای خطوط پهناور ساحلی دریاهای باستانی درون مرزی بودند، همان آبهایی که حاملین حیات سه کاشت مستقل حیات را در آنها در یورنشیا برقرار ساختند.

انواع بسیار کمی از نمونه‌های اولیهٔ گیاهان دریایی که در آن تغییرات دوره‌ای شرکت کردند امروزه زنده هستند، تغییراتی که منجر به پیدایش ارگانیسمهای شبیه حیوان بینابینی گردید. اسفنجها بازماندگان یکی از این انواع اولیهٔ بینابینی هستند، آن ارگانیسمهایی که از طریق آنها *گذار* تدریجی از گیاه به حیوان به وقوع پیوست. این اشکال اولیهٔ گذرا، در حالی که همانند اسفنجهای امروزی نبودند، بسیار شبیه آنان بودند. آنها به راستی ارگانیسمهای بینابینی بودند، نه گیاه و نه حیوان. اما آنها سرانجام به پیدایش اشکال واقعی حیات حیوانی منجر شدند.

باکتریها، ارگانیسمهای سادهٔ گیاهی که دارای طبیعتی بسیار ابتدایی هستند، از پگاه اولیهٔ حیات تغییر بسیار اندکی کرده‌اند. آنها حتی درجه‌ای از قهقرا را در رفتار انگلی خود به نمایش می‌گذارند. بسیاری از قارچها نیز نمایشگر یک حرکت قهقرایی در تکامل هستند. آنها گیاهانی هستند که توان کلروفیل سازی خویش را از دست داده‌اند و کم و بیش انگلی شده‌اند. اکثر باکتریهایی که موجب بیماری می‌شوند و گروههای ویروسی کمکی آنان، به راستی به این گروه از قارچهای انگلی نابکار تعلق دارند. در طول اعصار بینابین، تمامی عالم گستردهٔ حیات گیاهی از نیاکانی به وجود آمده است که باکتریها نیز از آنها سرچشمه گرفته‌اند.

نوع بالاتر پیش‌زیِ حیات حیوانی به زودی ظاهر گشت، و *به طور ناگهانی* ظاهر گشت. و از این ایام بسیار دور آمیب، نمونهٔ ارگانیسم حیوانی تک سلولی، از گذشته‌ها آمده است ولی مقدار اندکی تغییر یافته است. او امروزه همانطور به جست و خیز مشغول است که در آن هنگام که آخرین و بزرگترین دستاورد در تکامل حیات بود. این موجود بسیار کوچک و عموزاده‌های پیش‌زی او برای آفرینش حیوانی چیزی هستند که باکتریها برای عالم گیاهی می‌باشند. آنها نمایانگر بقای نخستین گامهای اولیهٔ تکاملی در تمایز حیات، به همراه *شکست پیدایش بعدی* می‌باشند.

در زمانی نه چندان زیاد نمونه‌های اولیهٔ تک سلولی حیوانی، خود را به صورت گروهی با هم مرتبط ساختند، ابتدا در طرح جلبکهای دمدار و در مدتی کوتاه در امتداد خطوط هیدرا و چتر دریایی. باز هم بعدها ستاره‌های دریایی، سوسنهای سنگی، توتیان دریایی، خیارهای دریایی، هزار پاها، حشرات، عنکبوتها، سخت پوستان، و گروههای بسیار نزدیک به کرمها و زالوها که به زودی با نرم تنان — اویستر، اختاپوس، و حلزون — دنبال شدند، به وجود آمدند. صدها صد موجود در این فاصله به وجود آمده و از بین رفتند. فقط به آنهایی اشاره می‌شود که در این تقلای بسیار طولانی بقا یافتند. چنین نمونه‌های غیرپیشرو، به همراه خانوادهٔ ماهیان که بعدها پدیدار گشتند، امروزه نمایانگر انواع بی‌حرکت حیوانات اولیه و پایین‌تر، شاخه‌های درخت حیات که نتوانستند پیشرفت کنند می‌باشند.

بدین ترتیب صحنه برای ظهور اولین حیوانات دارای ستون فقرات، ماهیان، آماده گشت. از این خانوادهٔ ماهیان دو موجود تغییر یافتهٔ بی‌مانند پدیدار گشت، قورباغه و سمندر. و قورباغه بود که آغازگر یک سلسله از دگرسان سازیهای حیات حیوانی که نهایتاً به ظهور خود انسان منجر شد گردید.

قورباغه یکی از آغازین‌ترین نیاکان بقا یافتهٔ نژاد بشری می‌باشد. ولی او نیز نتوانست پیشرفت کند و امروزه بیشتر به صورت آن ایام دور بقا یافته است. قورباغه تنها نوع نیای نژادهای آغازین اولیه می‌باشد که اکنون در روی زمین زندگی می‌کند. نژاد بشری از هیچ نیای بقا یافته بین قورباغه و مردم اسکیمو برخوردار نیست.

قورباغه‌ها موجب پیدایش خزندگان شدند. خزندگان یک خانوادهٔ بزرگ حیوانی هستند که عملاً از بین رفته‌اند، اما پیش از نابودی موجب منشأ یافتن کل خانوادهٔ پرندگان و انواع بیشمار پستانداران شدند.

احتمالاً یگانه جهش بزرگ کل تکامل پیش بشری زمانی به وقوع پیوست که خزنده به پرنده تبدیل شد. انواع پرندگان امروز — عقابها، مرغابیها، کبوتران، و شترمرغها — تماماً از خزندگان غول‌پیکر زمانهای بسیار دور پیشین برآمدند.

انواع خزندگان که از خانوادهٔ قورباغه برآمدند امروزه توسط چهار بخش بقا یافته نمایندگی می‌شوند: دو نوع غیرپیشرفته، مارها و مارمولکها، به همراه عموزاده‌های خود، تمساحها و لاک پشتان؛ یک نوع بخشاً پیشرفته، خانوادهٔ پرنده و چهارمی، نیاکان پستانداران و خط مستقیم نزول نوع بشری. اما جثهٔ عظیم خزندگان پیشین که گر چه مدتهاست از بین رفته‌اند، در فیل و ماستودون انعکاس یافت، در حالی که اشکال ویژهٔ آنها در کانگوروهای جهنده دوام یافت.

فقط چهارده شاخه در یورنشیا پدیدار شده است، که ماهیان آخرین آنها بودند، و از دوران پرندگان و پستانداران هیچ طبقهٔ جدیدی به وجود نیامده است.

از یک دایناسور خزندهٔ متحرک کوچک گوشتخوار ولی دارای مغز نسبتاً بزرگ بود که پستانداران جفت‌دار *ناگهان* پدیدار گشتند. این پستانداران به سرعت و به طرق متعدد متفاوت تکامل یافتند و نه تنها موجب پیدایش اقسام معمول امروزی شدند، بلکه به صورت انواع دریایی نظیر نهنگها و فکها و به صورت هوانوردان مثل خانوادهٔ خفاش نیز تکامل یافتند.

از این رو انسان از پستانداران بالاتر که اساساً از *کاشت غربی* حیات در دریاهای باستانی محفوظ شرقی - غربی سرچشمه گرفتند به وجود آمد. *گروههای شرقی و مرکزی* ارگانیسمهای زنده در ابتدا به گونه‌ای مطلوب به سمت نیل به سطوح پیش بشری وجود حیوانی داشتند پیش می‌رفتند. اما با گذشت اعصار، کانون شرقی کاشت حیات نتوانست به سطح رضایتبخش وضع هوشمند پیش بشری دست یابد و چنان به طور مکرر و جبران ناپذیر بالاترین نمونه‌های پلاسمای جرمی خود را از دست داد که برای همیشه از توان ترمیم پتانسیلهای بشری محروم گشت.

چون کیفیت ظرفیت ذهن برای توسعه در این گروه شرقی به طور یقین پایین‌تر از کیفیت دو گروه دیگر بود، حاملین حیات با رضایت مسئولین خود طوری محیط را تحت کنترل قرار دادند که این تیره‌های پیش بشری پست حیات در حال تکامل را هر چه بیشتر حذف کنند. برای کلیهٔ نمودهای خارجی، حذف این گروههای پست مخلوقات تصادفی بود، اما در واقع تماماً هدفمند بود.

بعدها در آشکار ساختن تکاملی موجود هوشمند، نیاکان لمور نوع بشر در آمریکای شمالی بارها پیشرفته‌تر از مناطق دیگر بودند و از این رو هدایت شدند که از صحنهٔ غربی کاشت حیات از روی پل زمینی برینگ در امتداد ساحل به جنوب غربی آسیا مهاجرت کنند، یعنی مکانی که در آن به تکامل ادامه داده و از طریق اضافه شدن برخی تیره‌های گروه مرکزی حیات بهره‌مند شوند. بدین ترتیب انسان از میان برخی تیره‌های غربی و مرکزی حیات، اما در نواحی مرکزی تا نزدیک به شرقی به وجود آمد.

حیاتی که در یورنشیا کاشته شد بدین طریق تا عصر یخبندان تکامل یافت. در آن هنگام خود انسان ابتدا ظاهر شد و دوران پرحادثهٔ زندگانی سیاره‌ای خویش را آغاز نمود. و این ظهور انسان بدوی در کرهٔ زمین در طول عصر یخبندان تنها یک تصادف نبود، بلکه از روی طراحی صورت گرفت. شدت و سختی آب و هوای عصر یخبندان، از هر جهت با مقصود ایجاد یک نوع موجود بشری مقاوم در برابر سرما که از عطیهٔ فوق‌العادهٔ بقا برخوردار باشد انطباق داشت.

3- شکوفایی تکامل

به سختی ممکن است بسیاری از رخدادهای عجیب و ظاهراً غیرطبیعی پیشرفت اولیهٔ تکاملی را برای ذهن امروزی بشری توضیح داد. طی تمامی این تکامل ظاهراً عجیب چیزهای زنده یک طرح هدفمند عمل می‌کرد. اما ما اجازه نداریم که از روی دلخواه در تکامل الگوهای حیات، پس از این که شروع به عمل کردند، دخالت کنیم.

حاملین حیات می‌توانند هر منبع طبیعی ممکن را به کار بندند و از هر وضعیت مناسب یا از کلیهٔ آنها که پیشرفت تکاملی تجربهٔ حیات را بهبود می‌دهد استفاده نمایند، اما ما اجازه نداریم در رفتار و مسیر تکامل گیاه یا حیوان به طور مکانیکی دخالت نموده یا از روی دلخواه آن را تحت کنترل درآوریم.

شما اطلاع یافته‌اید که انسانهای یورنشیا از طریق تکامل قورباغهٔ بدوی به وجود آمدند، و این که این تیرهٔ در حال صعود که به طور بالقوه در یک قورباغهٔ تنها حمل می‌شد، در یک موقعیت مشخص با فاصلهٔ اندکی از نابودی جان به در برد. اما نباید چنین استنباط کرد که تکامل نوع بشر در این مقطع زمانی با یک سانحه از بین می‌رفت. در همان لحظه ما در حال مشاهده و پرورش حدوداً هزار تیرهٔ در حال جهش و متفاوت حیات و واقع در مکانهای دور بودیم که می‌توانستند به جانب الگوهای گوناگون متفاوت تکامل پیش بشری هدایت شوند. این قورباغهٔ ویژهٔ نیایی، نمایانگر سومین انتخاب ما بود. دو تیرهٔ پیشین حیات به رغم تمامی تلاشهای ما در جهت حفظ آنها از بین رفتند.

حتی از دست دادن اندان و فانتا پیش از این که صاحب فرزند شوند، گر چه تکامل بشری را به تعویق می‌انداخت، از آن جلوگیری نمی‌کرد. به دنبال ظهور اندان و فانتا و پیش از این که پتانسیلهای در حال جهش بشری حیات حیوانی به انتها رسند، حدود هفت هزار تیرهٔ مطلوب که می‌توانستند به قسمی از نوع بشریِ تکامل منجر شوند به وجود آمد. و بسیاری از این تیره‌های بهتر متعاقباً جذب شاخه‌های متنوع نوع در حال گسترش بشری شدند.

مدتها پیش از این که پسر و دختر ماتریال، ارتقا دهندگان بیولوژیک، به یک سیاره وارد شوند، پتانسیلهای بشری نوع حیوان در حال تکامل تماماً به انتها رسیده است. این وضعیت بیولوژیک حیات حیوانی از طریق پدیدهٔ سومین فاز بسیج روح یاور برای حاملین حیات فاش می‌شود. این پدیده به طور همزمان با به انتها رسیدن ظرفیت کل حیات حیوانی برای منشأ دادن پتانسیلهای جهشی افراد پیش بشر، به طور اتوماتیک به وقوع می‌پیوندد.

نوع بشر در یورنشیا باید مشکلات تکامل انسانی را با تیره‌های بشری که داراست حل نماید. هیچ نژاد دیگری از منابع پیش بشری در سرتاسر تمامی زمان آینده به وجود نخواهد آمد. اما این واقعیت مانع احتمال نیل به سطوح بسیار بالاتر تکامل بشری از طریق پرورش هوشمند پتانسیلهای تکاملی که هنوز در نژادهای انسانی موجودند نمی‌شود. انسان باید آنچه را که ما، حاملین حیات، در جهت پرورش و حفظ تیره‌های حیات، پیش از پدیداری ارادهٔ انسانی می‌کنیم، پس از چنین رخدادی و متعاقب کناره‌گیری ما از شرکت فعال در تکامل، برای خود انجام دهد. به طور کلی، سرنوشت تکاملی انسان در دستان خود وی قرار دارد، و هوشمندی علمی باید دیر یا زود جانشین عملکرد اتفاقی انتخاب کنترل ناشدهٔ طبیعی و بقای شانسی گردد.

و در بحث پیرامون شکوفایی تکامل، اشتباه نیست به این امر اشاره شود که در آیندهٔ طولانی پیش رو، هنگامی که شما ممکن است زمانی به یک سپاه حاملین حیات ملحق شوید، فرصت فراوان و کافی خواهید داشت که در طرحها و تکنیک سرپرستی و کاشت حیات پیشنهادات خود را عرضه

نمایید و دست به بهبودهای ممکن بزنید. صبور باشید! اگر شما نظرات خوبی داشته باشید، اگر افکار شما با روشهای بهتر نظارت برای هر قسمت از قلمروهای جهان خلاق باشد، قطعاً این فرصت را خواهید داشت که آنها را برای همکارانتان و سرپرستان همیارتان در اعصاری که خواهد آمد ابراز دارید.

4- ماجرای یورنشیا

از این واقعیت چشم پوشی نکنید که یورنشیا به عنوان یک کرهٔ آزمایشی حیات به ما واگذار گردید. در این سیاره ما شصتمین تلاش خویش را برای تغییر، و در صورت امکان، بهبود انطباق سِتانیاییِ طرحهای حیات نبادان به عمل آوردیم، و سند آن موجود است که ما به تغییرات سودمند بیشماری در الگوهای شاخص حیات دست یافتیم. به طور مشخص، ما در یورنشیا به حدود بیست و هشت ویژگی تغییر و تبدیل حیات که در طی تمام زمان آینده در خدمت تمامی نبادان خواهد بود دست یافته و به گونه‌ای موفقیت‌آمیز آنها را آشکار ساخته‌ایم.

اما برقراری حیات در هیچ کره‌ای، به این مفهوم که به چیزی امتحان نشده و ناشناخته مبادرت شود، هرگز آزمایشی نیست. تکامل حیات تکنیکی است که پیوسته پیشرو، ناهمسان، و متنوع است، اما هرگز تصادفی، کنترل ناشده، و نیز کاملاً آزمایشی، به مفهوم اتفاقی بودن آن، نیست.

بسیاری از مشخصات حیات بشری نشانه‌های بسیار فراوانی عرضه می‌دارد که پدیدهٔ وجود انسانی به گونه‌ای هوشمند برنامه‌ریزی شده است، و این که تکامل ارگانیک یک تصادف صرف کیهانی نیست. هنگامی که یک سلول زنده صدمه می‌بیند، دارای توان تولید برخی مواد شیمیایی است که قادرند سلولهای نرمال همسایه را تحریک و فعال نمایند، طوری که آنها فوراً شروع به ترشح برخی مواد که پروسهٔ درمان زخم را تسهیل می‌نماید می‌کنند. و در همان هنگام، این سلولهای نرمال و صدمه ندیده شروع به تکثیر می‌کنند. آنها در واقع برای تعویض سلولهای همتا که ممکن است در اثر تصادف از بین رفته باشند، شروع به کار تولید سلولهای جدید می‌نمایند.

این کنش و واکنش شیمیایی که به درمان زخم و تولید مجدد سلول مربوط می‌باشد نمایانگر فرمولی است که حاملین حیات انتخاب نموده و شامل بیش از یکصد هزار حالت و شکل فعل و انفعالات محتمل شیمیایی و واکنشهای بیولوژیک می‌باشد. پیش از آن که حاملین حیات برای آزمایش حیات یورنشیا سرانجام به انتخاب این فرمول بسنده کنند، بیش از نیم میلیون آزمایش مشخص توسط آنان در آزمایشگاههایشان صورت گرفت.

وقتی که دانشمندان یورنشیا از این مواد شیمیایی شفا دهنده اطلاع بیشتری یابند، در درمان صدمات کارآمدتر می‌شوند و به طور غیرمستقیم در مورد کنترل برخی بیماریهای جدی بیشتر مطلع خواهند شد.

از زمانی که حیات در یورنشیا برقرار گردید، حاملین حیات این تکنیک شفا دهنده را بهبود داده‌اند، طوری که این تکنیک در یک کرهٔ دیگر سِتانیا عرضه شده است، و این که موجب رهایی بیشتر از درد می‌شود و کنترل بهتری در ظرفیت تکثیر سلولهای نرمال مربوطه اعمال می‌کند.

آزمایش حیات یورنشیا دارای اشکال ویژه‌ای بود، اما دو قسمت برجستهٔ آن، ظهور نژاد اندانی پیش از تکامل مردمان شش رنگه و ظهور متعاقب همزمان سنگیکهای جهش یافته در یک خانوادهٔ تنها بود. یورنشیا اولین کرهٔ سِتانیا است که در آن شش نژاد رنگین از یک خانوادهٔ بشری پدیدار گشتند. آنها معمولاً در نژادهای گوناگون از جهشهای مستقل در درون تیرهٔ پیش بشری حیوانی پدیدار می‌شوند و بر حسب معمول یک به یک و به طور پی در پی در طی دوره‌های زمانی طولانی در زمین ظاهر می‌شوند. این ظهور با انسان سرخ شروع شده و طی گذار از رنگها به نیلی ختم می‌شود.

یک دگرسانی برجستهٔ دیگر از این روال، ورود دیرهنگام پرنس سیاره‌ای بود. به عنوان یک قاعده، پرنس حدوداً در هنگام به وجود آمدن اراده در یک سیاره ظاهر می‌شود. و اگر چنین طرحی دنبال می‌شد، کلیگسشیا به جای این که تقریباً پانصد هزار سال بعد از ایام اندان و فانتا و همزمان با ظهور شش نژاد سنگیک به یورنشیا بیاید ممکن بود حتی در طی دوران زندگی آنان می‌آمد.

در یک سیارهٔ مسکونی معمولی، به دنبال تقاضای حاملین حیات در هنگام ظهور اندان و فانتا یا مدتی بعد از آن یک پرنس سیاره‌ای اعطا می‌گردد. اما از آنجا که یورنشیا به صورت یک سیارهٔ تغییر و تبدیل حیات تعیین شده بود، بر طبق قرار قبلی، ناظران ملک صادق که تعدادشان دوازده نفر بود، به عنوان مشاوران حاملین حیات و به عنوان سرپرستان سیاره، تا هنگام ورود متعاقب پرنس سیاره‌ای، اعزام گشتند. این ملک صادقها در هنگام تصمیم اندان و فانتا که تنظیم کنندگان فکر را قادر ساخت در اذهان انسانی آنان سکنی گزینند، آمدند.

در یورنشیا تلاشهای حاملین حیات برای بهبود الگوهای حیات سِتانیا ناچاراً به تولید بسیاری از اشکال ظاهراً بی‌فایدهٔ حیات گذار انجامید. اما منافعی که تا آن زمان عاید شد، کافی است که تغییرات طرحهای استاندارد حیات را در یورنشیا توجیه نماید.

ما قصد داشتیم یک تجلی اولیهٔ اراده را در حیات تکاملی یورنشیا ایجاد نماییم و موفق شدیم. معمولاً اراده پدیدار نمی‌گردد تا این که مدتها از موجودیت نژادهای رنگین بگذرد. معمولاً اولین آن در میان نمونه‌های برتر انسان سرخ پدیدار می‌گردد. کرهٔ شما تنها سیارهٔ سِتانیا است که نوع بشری اراده در یک نژاد پیش رنگین در آن پدیدار گشته است.

اما ما در تلاش خود برای ایجاد آن مجموعه و ارتباط عوامل ارثی که نهایتاً موجب ظهور نیاکان پستاندار نژاد بشری گردید، با این ضرورت مواجه شدیم که اجازه دهیم صدها و هزاران مجموعه و ارتباط عوامل ارثی دیگر و نسبتاً بی‌فایده به وقوع پیوندند. همینطور که در تاریخ گذشتهٔ سیاره کاوش می‌کنید، بسیاری از این فراورده‌های جانبی ظاهراً عجیب تلاشهای ما قطعاً

چشمان شما را خیره خواهد کرد، و من به خوبی می‌توانم درک کنم که برای نگرش محدود بشری برخی از این چیزها چقدر حیرت‌آور باید باشد.

5- فراز و نشیب حیات و تکامل

برای حاملین حیات مایهٔ تأسف بسیار بود که تلاشهای ویژهٔ ما برای تغییر حیات هوشمند در یورنشیا از طریق انحرافات فاجعه‌باری که خارج از کنترل ما بود — خیانت کلیگسشیا و خطای آدم — بسیار در تنگنا قرار گرفت.

اما در سرتاسر این ماجرای بیولوژیک، بزرگترین ناامیدی ما به واسطهٔ برگشت برخی از گیاهان بدوی گیاهی به سطوح پیش کلروفیل باکتریهای انگلی در چنین مقیاس گسترده و غیرمنتظره بود. چنین پیامدی در تکامل حیات گیاهی موجب بسیاری بیماریهای مرارت‌آور در پستانداران بالا، به ویژه در نوع آسیب پذیرتر بشری گردید. هنگامی که ما با این وضعیت مبهوت کننده مواجه شدیم، تا اندازه‌ای مشکلات مربوطه را بی‌اهمیت تلقی کردیم، زیرا می‌دانستیم که در هم آمیختگی متعاقب پلاسمای حیات نوع آدم چنان نیروهای مقاوم نژاد مختلط حاصله را تقویت می‌کند که عملاً آن را در برابر تمامی بیماریهایی که نوع گیاهی ارگانیسم ایجاد می‌کند مصون می‌دارد. اما امیدهای ما به سبب بداقبالی خطای آدم به ناامیدی گرایید.

جهان جهانها، از جمله این کرهٔ کوچکی که یورنشیا نامیده می‌شود طوری اداره نمی‌شود که صرفاً تأیید ما را به دست آورد، یا این که کار ما را تسهیل نماید، تا چه رسد به این که خواسته‌های ما را برآورده سازد و کنجکاوی ما را ارضا نماید. موجودات خردمند و تماماً قدرتمند که مسئول ادارهٔ جهان هستند بدون شک دقیقاً می‌دانند که چه می‌کنند؛ و از این رو بر حاملین حیات است و بایستهٔ اذهان انسانی است که صبورانه در انتظار باشند و صمیمانه با استیلای خرد، فرمانروایی قدرت، و حرکت پیشرو همکاری نمایند.

البته برای رنج و محنت پاداشهای مشخص، همچون اعطای میکائیل در یورنشیا، وجود دارد. اما صرف نظر از کلیهٔ چنین ملاحظاتی، سرپرستان بعدی آسمانی این سیاره نسبت به پیروزی نهایی تکامل نژاد بشری و حقانیت غایی طرحهای اولیه و الگوهای حیاتی ما اطمینان کامل ابراز می‌کنند.

6- تکنیکهای تکاملی حیات

غیرممکن است به طور دقیق و همزمان، مکان دقیق و سرعت یک شیءِ در حال حرکت را تعیین نمود. هر تلاشی برای اندازه‌گیریِ هر یک، به طور اجتناب ناپذیر موجب تغییر در دیگری می‌شود. هنگامی که انسان دست به تجزیه و تحلیل شیمیایی پروتوپلاسم می‌زند، با یک قسم پارادُکس یکسان مواجه می‌شود. شیمیدان می‌تواند خواص شیمیایی پروتوپلاسم *مرده* را توضیح دهد، اما قادر نیست سازمان فیزیکی یا عملکرد دینامیک پروتوپلاسم *زنده* را تمیز دهد. دانشمند

پیوسته به اسرار حیات نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود، اما هرگز به آنها دست نخواهد یافت. دلیل این امر چیزی جز این نیست که برای تجزیه و تحلیل پروتوپلاسم باید آن را بکشد. پروتوپلاسم مرده دارای وزن یکسانی با پروتوپلاسم زنده است، اما یکسان نیست.

در چیزها و موجودات زنده، عطیهٔ اولیهٔ انطباق وجود دارد. در هر گیاه *زنده* یا سلول حیوانی، در هر ارگانیسم *زنده* — مادی یا روحی — یک میل سیری ناپذیر برای نیل به کامل سازی پیوسته فزایندهٔ تعدیل در محیط، انطباق ارگانیسم و تحقق افزایش یافتهٔ حیات وجود دارد. این تلاشهای پایان ناپذیر کلیهٔ چیزهای زنده، در درون خود گواه وجود یک تکاپوی ذاتی برای کمال هستند.

مهمترین گام در تکامل گیاهی، پیدایش توان کلروفیل سازی بود، و دومین پیشرفت بزرگ، تکامل هاگ به تخمِ پیچیده بود. هاگ به صورت یک عامل مولد بسیار مؤثر است، اما فاقد پتانسیلهای تنوع و گردندگی به هر سو، که ذاتی تخم است، می‌باشد.

یکی از طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین رخدادها در تکامل نمونه‌های بالاتر حیوانات، شامل به وجود آمدن توان آهن در سلولهای در حال گردش خون برای ایفای نقش دوگانهٔ حمل اکسیژن و زدودن دی‌اکسید کربن می‌شد. و این عملکرد سلولهای قرمز خون روشن می‌سازد که چگونه ارگانیسمهای در حال تکامل قادرند کارکردهای خود را با محیط در حال دگرگونی یا تغییر انطباق دهند. حیوانات بالاتر، از جمله انسان، بافتهای بدن خود را از طریق عمل آهن سلولهای قرمز خون، که اکسیژن را به سلولهای زنده منتقل می‌سازد و با همان راندمان دی‌اکسید کربن را می‌زداید، با اکسیژن آغشته می‌سازند. اما می‌توان کاری کرد که فلزات دیگر به همین شیوه عمل نمایند. سپیداج برای این کارکرد از مس استفاده می‌کند، و آبدزدک دریایی وانادیُم را به کار می‌بندد.

ادامهٔ چنین تعدیلات بیولوژیکی، از طریق تکامل دندانها در پستانداران بالاتر یورنشیا نمایان است. تعداد اینها در نیاکان دور انسان به سی و شش عدد می‌رسید و سپس در انسان اولیه و خویشان نزدیک او یک تعدیل مجدد انطباق یابنده را به سوی سی و دو عدد شروع نمود. اکنون نوع بشر به آرامی به سمت بیست و هشت عدد حرکت می‌کند. پروسهٔ تکامل هنوز به طور فعال و انطباق یابنده در این سیاره در حال پیشرفت است.

اما بسیاری از تعدیلات ظاهراً اسرارآمیز ارگانیسمهای زنده صرفاً شیمیایی و تماماً فیزیکی هستند. در هر لحظهٔ زمان، در جریان خون هر موجود بشری احتمال بیش از 15/000/000 فعال و انفعالات شیمیایی بین تولید هورمونی یک دوجین غده‌های درون تراو وجود دارد.

اشکال پایین‌تر حیات گیاهی نسبت به محیط فیزیکی، شیمیایی، و الکتریکی کاملاً واکنش نشان می‌دهند. اما به تدریج که درجه‌بندی حیات بالا می‌رود، خدمات ذهنی هفت روح یاور یک به یک به کار می‌افتند، و ذهن به طور فزاینده متعادل، خلاق، هماهنگ، و مسلط می‌شود. توان حیوانات

برای انطباق خویش با هوا، آب، و زمین، یک عطیهٔ فوق طبیعی نیست، بلکه یک تعدیل فوق فیزیکی است.

فیزیک و شیمی به تنهایی نمی‌توانند توضیح دهند که چگونه یک موجود بشری از پروتوپلاسم اولیهٔ دریاهای باستانی تکامل یافت. توان یادگیری، حافظه، و واکنش متفاوت نسبت به محیط، عطیهٔ ذهن است. قوانین فیزیک نسبت به آموزش واکنش نشان نمی‌دهند. آنها جهش ناپذیر و غیرقابل تغییر هستند. فعل و انفعالات شیمیایی از طریق تحصیل تغییر نمی‌یابند؛ آنها ثابت و قابل اطمینان هستند. صرف نظر از وجودِ مطلق کامل، فعل و انفعالات الکتریکی و شیمیایی قابل پیش‌بینی هستند. اما ذهن می‌تواند از طریق تجربه سود جوید، و از عادات واکنشی رفتار در پاسخ به تکرار محرکها بیاموزد.

ارگانیسمهای از پیش هوشمند نسبت به محرکات محیطی واکنش نشان می‌دهند، اما آن ارگانیسمهایی که نسبت به معاضدت ذهنی واکنش نشان می‌دهند، می‌توانند خود محیط را تعدیل نموده و بر آن مسلط شوند.

مغز فیزیکی به همراه سیستم مربوطهٔ اعصاب برای پاسخ به معاضدت ذهنی از ظرفیت ذاتی برخوردار است، درست همان طور که ذهن در حال تکوین یک شخصیت برای دریافت روح از یک ظرفیت ذاتی مشخص برخوردار می‌باشد و لذا در بر گیرندهٔ پتانسیلهای پیشرفت و نیل معنوی است. تکامل عقلانی، اجتماعی، اخلاقی، و معنوی به خدمت ذهنی هفت روح یاور و همکاران فوق فیزیکی آنها بستگی دارد.

7- سطوح تکاملی ذهن

هفت روح یاور ذهن، خادمان ماهر ذهنی برای وجودهای هوشمند پایین‌تر یک جهان محلی می‌باشند. این نوع ذهن از ستاد مرکزی جهان محلی یا از کره‌ای مربوط به آن مورد خدمت واقع می‌شود، اما راهنمایی مؤثر عملکرد پایین‌تر ذهن از پایتختهای سیستمها به انجام می‌رسد.

در یک کرهٔ تکاملی بیشتر چیزها، بخش عمدهٔ آن، به کار این هفت یاور بستگی دارد. اما آنها خادمان ذهن هستند؛ آنها در تکامل فیزیکی، قلمرو حاملین حیات، درگیر نیستند. با این همه، تلفیق کامل این عطایای روحی با روال مقرر و طبیعی سیستم در حال آشکار شدن و طبیعی حاملین حیات، در پدیدهٔ ذهن، مسئول عدم توانایی انسان در شناخت پدیده‌ها است، طوری که وی چیزی جز دست طبیعت و کارکرد پروسه‌های طبیعی را نمی‌بیند، با این همه شما گاه و بی‌گاه در توجیه کلیهٔ چیزهایی که به واکنشهای طبیعی مغز مربوط است، آنطور که به ماده ارتباط دارد، تا اندازه‌ای مبهوت هستید. و اگر یورنشیا بیشتر مطابق طرحهای اولیه عمل می‌کرد، شما حتی کمتر به پدیدهٔ ذهن توجه می‌کردید.

هفت روح یاور بیشتر همانند مدار هستند تا شبیه وجود، و در کرات معمول آنها با سایر عملکردهای یاری کننده در سرتاسر جهان محلی در مدار قرار می‌گیرند. با این حال در سیارات حیات آزمایشی آنها نسبتاً منزوی هستند. و در یورنشیا به سبب طبیعت ویژهٔ الگوهای حیات، یاوران پایین‌تر نسبت به نمونهٔ استاندارد شدهٔ عطیهٔ حیات، مشکل بسیار بیشتری را در برقراری ارتباط با ارگانیسمهای تکاملی تجربه کردند.

مجدداً، در مقایسه با یورنشیا، در یک کرهٔ متوسط تکاملی، هفت روح یاور با مراحل پیشروندهٔ تکامل حیوان بسیار بهتر هماهنگ هستند. اما به استثنای یک مورد تنها، یاوران، در برقراری ارتباط با اذهان در حال تکامل ارگانیسمهای یورنشیا که در سراسر جهان نبادان تا آن هنگام در کارکردهای خود در اختیار داشتند، بیشترین مشکل را تجربه نمودند. در این کره اشکال بسیاری از پدیده‌های حاشیه‌ای به وجود آمدند که شامل انواع ترکیبات آشفتهٔ مکانیکی - غیرقابل آموزشی و غیرمکانیکی - آموزش پذیرِ واکنش ارگانیسم می‌شدند.

هفت روح یاور با انواع صرفاً مکانیکی ارگانیسم که نسبت به محیط واکنش نشان می‌دهند ارتباط برقرار نمی‌سازند. چنین واکنشهای از پیش هوشمند ارگانیسمهای زنده فقط به حوزه‌های انرژی مراکز نیرو، کنترلگران فیزیکی، و همکاران آنها مربوط است.

کسب پتانسیل توان *یادگیری* از طریق تجربه نشانگر آغاز عملکرد ارواح یاور است، و آنها در پایین‌ترین اذهان موجودات بدوی و نامرئی تا بالاترین نمونه‌ها در طبقه‌بندی تکاملی موجودات بشری عمل می‌نمایند. آنها برای رفتار کم و بیش اسرارآمیز و واکنشهای کاملاً فهم ناشدهٔ سریع ذهن نسبت به محیط مادی منبع و الگو می‌باشند. پیش از این که ذهن حیوانی به سطوح بشری دریافت معنویت نائل شود، این موجودات مؤثر وفادار و همیشه قابل اعتماد باید برای مدتی طولانی خدمت مقدماتی روحانی خویش را پیش برند.

یاوران در مسیر تکامل ذهنِ تجربه‌اندوز تا سطح فاز ششم، روح پرستش، به طور اختصاصی عمل می‌کنند. در این سطح، آن تداخل اجتناب ناپذیر خدمت روحانی به وقوع می‌پیوندد، این پدیده که موجود بالاتر برای هماهنگ سازی سعی به ارتباط با موجود پایین‌تر می‌کند، با این آینده نگری که وی متعاقباً به سطوح پیشرفتهٔ تکامل دست یابد. و با این حال، خدمت بیشتر روحانی با عمل هفتمین و آخرین یاور، روح خرد، توأم می‌شود. در سرتاسر خدمت روحانی دنیای روح، فرد هرگز گذار ناگهانی تشریک مساعی روحی را تجربه نمی‌کند. این تغییرات همیشه تدریجی و دوجانبه هستند.

همیشه حوزه‌های واکنش فیزیکی (الکتریکی - شیمیایی) و ذهنی در برابر محرکهای محیطی باید از هم متمایز گردند، و آنها به نوبهٔ خود باید همگی به عنوان پدیده‌هایی جدا از فعالیتهای معنوی شناخته شوند. حوزه‌های جاذبهٔ فیزیکی، ذهنی، و معنوی، به رغم روابط متقابل درونی‌شان، قلمروهای مشخص واقعیت کیهانی می‌باشند.

8- تکامل در زمان و فضا

زمان و فضا به طرزی ناگسستنی به هم مربوطند، و یک رابطهٔ ذاتی میان آنها وجود دارد. تأخیرات زمان در وجود برخی شرایط فضایی اجتناب ناپذیر است.

اگر در تأثیرگذاری بر تغییرات تکاملی پیدایش حیات، صرف وقت زیاد موجب دشواری شود، من باید بگویم که ما نمی‌توانیم پروسه‌های پیدایش حیات را سریعتر از آن که دگرگونی فیزیکی یک سیاره اجازه می‌دهد زمان‌بندی کنیم. ما باید برای توسعهٔ طبیعی و فیزیکی یک سیاره صبر کنیم. ما مطلقاً هیچ کنترلی در تکامل ژئولوژیک نداریم. اگر شرایط فیزیکی اجازه دهد، ما می‌توانیم ترتیب تکامل تکمیل یافتهٔ حیات را در زمانی بسیار کمتر از یک میلیون سال بدهیم. اما ما همگی تحت حوزهٔ اقتدار حکمرانان متعال بهشت هستیم، و در بهشت زمان وجود ندارد.

مقیاس فرد برای اندازه‌گیری زمان، طول عمر وی می‌باشد. از این رو تمامی مخلوقات مشروط به زمان هستند، و لذا به تکامل به صورت یک پروسهٔ بیش از اندازه طولانی می‌نگرند. برای آن تعداد از ما که طول عمرشان به واسطهٔ یک وجود گذرا محدود نیست، تکامل به نظر نمی‌رسد چنان کاری طولانی باشد. در بهشت که در آن زمان وجود ندارد، این چیزها در ذهن بیکرانی و در اعمال جاودانگی تماماً *زمان حال* هستند.

همانطور که تکامل ذهن به پیدایش کُند شرایط فیزیکی بستگی دارد و توسط آن به تأخیر می‌افتد، پیشرفت معنوی نیز به توسعهٔ ذهن وابسته است، و به طور پیوسته توسط عقب افتادگی فکری به تعویق می‌افتد. اما این بدین معنی نیست که تکامل معنوی به تحصیلات، فرهنگ، یا خرد بستگی دارد. روان می‌تواند صرف نظر از فرهنگ ذهنی تکامل یابد، اما نه در فقدان ظرفیت ذهنی و آرزومندی — یعنی انتخاب بقا و تصمیم به کسب کمال فزاینده، و انجام خواست پدر آسمانی. اگر چه بقا ممکن است به داشتن دانش و خرد بستگی نداشته باشد، پیشرفت قطعاً به آنها بستگی دارد.

در آزمایشگاههای تکاملی کیهانی، ذهن همیشه بر ماده چیره است، و روح پیوسته به ذهن وابسته است. شکست این عطایای گوناگون در ایجاد هماهنگی و همارایی ممکن است موجب تأخیرات زمانی گردد، اما اگر فرد به راستی خداشناس است و در آرزوی یافتن خداوند و همانند او شدن است، در آن صورت صرف نظر از محدودیتهای زمان، بقا تضمین شده است. وضعیت فیزیکی ممکن است ذهن را دچار نارسایی سازد، و انحراف ذهنی ممکن است نیل به معنویت را به تأخیر اندازد، اما هیچیک از این موانع نمی‌تواند انتخاب ارادهٔ تماماً روحانی شده را شکست دهد.

هنگامی که شرایط فیزیکی آماده‌اند، تکاملهای *ناگهانی* ذهنی ممکن است رخ دهند؛ هنگامی که وضعیت ذهن مساعد است، دگرگونیهای *ناگهانی* معنوی ممکن است به وقوع پیوندند؛ وقتی که ارزشهای معنوی مورد پذیرش صحیح قرار گیرند، در آن صورت معانی کیهانی قابل تشخیص می‌شوند، و شخصیت به طور فزاینده از نارساییهای زمان رها می‌شود و از محدودیتهای مکان نجات می‌یابد.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات نبادان مقیم یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 66

پرنس سیاره‌ای یورنشیا

ظهور یک پسر لانوناندِک در یک کرهٔ معمولی حاکی از این است که اراده، توان انتخاب راه بقای ابدی، در ذهن انسان اولیه به وجود آمده است. ولی در یورنشیا پرنس سیاره‌ای تقریباً نیم میلیون سال بعد از پیدایش ارادهٔ انسانی وارد شد.

در حدود پانصد هزار سال پیش و مقارن با پیدایش شش نژاد رنگین یا سنگیک، گلیگسشیا، پرنس سیاره‌ای، به یورنشیا وارد گشت. در هنگام ورود پرنس، تقریباً نیم میلیارد موجود بشری بدوی در کرهٔ زمین وجود داشت و آنها در سراسر اروپا، آسیا، و آفریقا کاملاً پراکنده بودند. ستاد مرکزی پرنس که در بین‌النهرین مستقر بود، حدوداً در مرکز جمعیت کرهٔ زمین قرار داشت.

1- پرنس کلیگسشیا

گلیگسشیا یک پسر لانوناندِک، شمارهٔ 9/344 از رتبهٔ دوم بود. او در ادارهٔ امور جهان محلی به طور کلی، و طی اعصار بعد، در مدیریت سیستم محلی سِتانیا به طور ویژه تجربه داشت.

پیش از حکمرانی لوسیفر در سِتانیا، کلیگسشیا به شورای مشاوران حامل حیات در جروسم ملحق شده بود. لوسیفر کلیگسشیا را به مقامی در زمرهٔ کارمندان شخصی خود ارتقا داد، و او پنج مأموریت پیاپی افتخارآمیز و معتمدانه را به گونه‌ای پسندیده به انجام رسانید.

کلیگسشیا در همان اوایل در پی تصدی مقام پرنس سیاره‌ای برآمد، ولی هر بار که درخواستش برای تصویب در شوراهای کوکبه مطرح می‌گردید در دریافت موافقت پدران کوکبه مکرراً ناکام می‌ماند. کلیگسشیا به نظر می‌رسید مخصوصاً مایل بود که به عنوان فرمانروای سیاره‌ای به یک کرهٔ دهگانه یا تغییر و تبدیل حیات اعزام شود. درخواست او پیش از آن که سرانجام به یورنشیا گمارده شود چندین بار رد شده بود.

کلیگسشیا به رغم خصیصهٔ بارز بی‌قراری، علاوه بر تمایل به مخالفت با نظم موجود در برخی امور جزئی، با پیشینه‌ای رشک برانگیز از وفاداری و اخلاص نسبت به سعادت جهان مبدأ و اقامت موقتش از جروسم عازم عهده‌داری حکومت بر کرهٔ زمین گشت.

هنگامی که کلیگسشیای تیزهوش از پایتخت سیستم روانه گردید من در جروسم حضور داشتم. تا آن هنگام هیچ پرنس سیاره‌ای با تجربه‌ای غنی‌تر از آمادگی یا با چشم‌اندازی بهتر نسبت به کلیگسشیا در آن روز پرحادثه، نیم میلیون سال پیش، عازم کار حکومت بر دنیا نشده بود. یک چیز حتمی است: در حالی که من مأموریت خود را در رابطه با گزارش آن رخداد روی سیستم پخش خبری جهان محلی به اجرا می‌گذاشتم، برای یک لحظه حتی در کمترین میزان آن این پنداشت را که این لانوناندِک برجسته در چنین فاصلهٔ کوتاهی به اعتماد مقدس خویش در امانت سیاره‌ای خیانت می‌ورزد و به طوری چنان وحشتناک نام نیک رستهٔ والای فرزندی جهان خویش را لکه‌دار می‌سازد متصور نمی‌دیدم. من واقعاً یورنشیا را جزو پنج یا شش تا از خوش اقبالترین سیارات در تمامی سِتانیا تلقی می‌کردم که چنین ذهن مجرب، ماهر، و بااصالتی در سکان رهبری امور کرهٔ زمین داشته باشد. در آن هنگام من درک نمی‌کردم که کلیگسشیا به طرزی غافلگیرانه داشت شیفتهٔ خود می‌شد. در آن هنگام من پیچیدگی غرور شخصیت را کاملاً نمی‌فهمیدم.

2- پرسنل پرنس

پرنس سیاره‌ای یورنشیا به تنهایی به مأموریت خویش اعزام نگردید، بلکه توسط گروه معمول دستیاران و مددکاران اداری همراهی می‌شد.

در رأس این گروه، دَلیگسشیا، معاون و همکار پرنس سیاره‌ای قرار داشت. دَلیگسشیا نیز یک پسر لانوناندک ثانویه، شمارهٔ 319/407 از آن رسته بود. او در هنگام مأموریت خویش به عنوان همکار کلیگسشیا در ردیف یک معاون بود.

پرسنل سیاره‌ای شامل تعداد کثیری از فرشتگان همیار و گروهی از موجودات آسمانی دیگر می‌شدند که به کار پیشبرد منافع و ترویج رفاه نژادهای بشری گمارده شده بودند. ولی از دیدگاه شما جالبترین گروه در میان همه، اعضای مادیِ پرسنل پرنس بودند که گاهی اوقات به عنوان *گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا* مورد اشاره قرار می‌گرفتند.

این اعضای یکصد نفرهٔ دوباره پدیدار گشتهٔ پرسنل پرنس از میان بیش از 785/000 تن از شهروندان فراز یابندهٔ جروسم که برای مبادرت به ماجرای یورنشیا داوطلب شده بودند توسط کلیگسشیا برگزیده شده بودند. هر یک از یکصد نفرِ انتخاب شده از سیارهٔ متفاوتی بود و هیچیک از آنان از یورنشیا نبود.

این داوطلبان جروسِمی توسط فرشتگان انتقال سراف مستقیماً از پایتخت سیستم به یورنشیا آورده شدند، و به محض ورود تا هنگامی که بتوانند از فرمهای شخصیتیِ حاوی طبیعت دوگانهٔ ویژهٔ خدمت سیاره‌ای، بدنهای واقعی برخوردار از جسم و خون ولی همچنین منطبق با مدارهای حیاتی سیستم، برخوردار گردند، در پوشش سرافیمی نگاه داشته شدند.

مدتی پیش از ورود این یکصد شهروند جروسم، دو حامل حیات سرپرست مقیم یورنشیا که از پیش طرحهای خود را تکمیل کرده بودند، طی درخواستی از جروسم و ایدنشیا اجازه خواستند پلاسمای حیات یکصد نفر از برگزیدگان بازماندهٔ اصل و نسب اندان و فانتا در بدنهای مادی که برای اعضای مادی پرسنل پرنس در نظر گرفته شده بودند پیوند زده شوند. این درخواست در جروسم پذیرفته شده و در ایدنشیا تأیید گردید.

در نتیجه پنجاه مرد و پنجاه زن از اولاد اندان و فانتا که نمایانگر بقای بهترین تیره‌های آن نژاد بی‌نظیر بودند توسط حاملین حیات انتخاب شدند. این اندانیهای یاری دهنده به پیشرفت نژادی، به استثنای یک یا دو تن، نسبت به یکدیگر غریبه بودند. آنها از مکانهای بسیار دور از هم با هدایت هماهنگ شدهٔ تنظیم کنندگان فکر و راهنمایی فرشتگان سراف در آستان ستاد مرکزی سیاره‌ای پرنس گردآوری شده بودند. در اینجا یکصد بشر مورد اشاره به دستان کمیسیون بسیار ماهر داوطلب از آوالان که کار استخراج مادهٔ بخشی از پلاسمای حیات این اولاد اندان را هدایت می‌کردند سپرده شدند. آنگاه این مادهٔ زنده به بدنهای مادی که برای استفادهٔ یکصد عضو جروسِمی پرسنل پرنس ساخته شده بودند انتقال یافت. در این اثنا، این شهروندان جدیدالورود پایتخت سیستم در خواب انتقال سرافیمی نگاه داشته شدند.

این کارکردها، به همراه آفرینش واقعی بدنهای مخصوص برای گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا، موجب منشأ یافتن افسانه‌های بیشماری شد که بسیاری از آنان متعاقباً با روایات آتی مربوط به استقرار سیاره‌ای آدم و حوا مغشوش گردیدند.

تمامی عمل تجدید شخصیت، از هنگام ورود انتقال دهندگان سرافی که یکصد داوطلب جروسم را حمل می‌کردند تا زمانی که به صورت موجودات سه‌گانهٔ عالم به هوش آمدند، دقیقاً ده روز به طول انجامید.

3- دَلَمِیشیا — شهر پرنس

ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای در ناحیهٔ خلیج فارس آن روزها، در منطقه‌ای مربوط به بین‌النهرین آتی واقع شده بود.

آب و هوا و منظرهٔ طبیعت در بین‌النهرین آن ایام از هر جهت برای انجام مسئولیتهای پرسنل پرنس و دستیاران آنان مطلوب بود، بسیار متفاوت از شرایطی که از آن هنگام گاهی اوقات مستولی بوده است. داشتن چنین آب و هوای مساعدی به عنوان بخشی از محیط طبیعی زیست که برای واداشتن یورنشیاییهای بدوی به برخی پیشرفتهای اولیه در فرهنگ و تمدن طرح شده بود، ضروری بود. یک کار بزرگ آن دوران تغییر انسان از شکارچی به گله‌دار بود، با این امید که او در آینده به کشاورزی صلح دوست و خانه نشین تکامل یابد.

ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای در یورنشیا نمونهٔ چنین قرارگاههایی در یک کرهٔ جوان و در حال پیشرفت بود. هستهٔ محل استقرار پرنس یک شهر بسیار ساده اما زیبا بود که داخل دیواری به ارتفاع چهل فوت محصور بود. این مرکز فرهنگی کرهٔ زمین به افتخار دلیگسشیا، دَلَمِیشیا نامیده شد.

شهر به صورت ده ناحیهٔ فرعی طرح‌ریزی شده بود و عمارات ستاد مرکزی ده شورای پرسنل مادی در مراکز این نواحی فرعی واقع شده بودند. در مرکزی‌ترین نقطهٔ شهر معبد پدر نادیدنی قرار داشت. ستاد اداری پرنس و دستیارانش به صورت دوازده اتاق ترتیب یافته بود که به طور بلافصل دور تا دور خود معبد گروه‌بندی شده بودند.

ساختمانهای دلمیشیا همگی یک طبقه بودند، به استثنای مقرهای شورا که دو طبقه بودند و معبد مرکزی پدرِ همه، که کوچک ولی ارتفاع آن سه طبقه بود.

شهر، نمایانگر بهترین روشهای آن روزگاران نخستین در به کارگیری مواد ساختمانی — آجر — بود. از مقدار بسیار کمی سنگ یا چوب استفاده شد. خانه‌سازی و معماری دهکده در میان مردمان اطراف از روی نمونهٔ دلمیشیایی بسیار بهبود یافت.

در نزدیکی ستاد مرکزی پرنس تمام نژادها و اقشار موجودات بشری ساکن بودند. و از میان این قبایل نزدیک بود که اولین دانشجویان مدارس پرنس عضوگیری شدند. اگر چه این مدارس اولیهٔ دلمیشیا ابتدایی بودند، تمام آنچه را که برای این مردان و زنان آن عصر بدوی می‌توانست انجام شود فراهم می‌کردند.

کارکنان مادی پرنس مستمراً افراد برتر قبایل اطراف را به دور خود جمع می‌کردند و پس از آموزش دادن و الهام بخشیدن به این دانشجویان، آنان را به عنوان آموزگاران و رهبران مردمان مربوطه باز می‌گرداندند.

4- روزهای آغازین یکصد نفر

ورود پرسنل پرنس تأثیر عمیقی ایجاد نمود. در حالی که تقریباً هزار سال وقت لازم بود تا خبرها در بیرون پخش شود، آن قبایل نزدیک به ستاد مرکزی بین‌النهرینی از آموزشها و سلوک یکصد ساکن موقت جدید در یورنشیا به طور فوق‌العاده‌ای تأثیر پذیرفتند. و مقدار زیادی از اسطوره شناسی متعاقب شما، از روایات تحریف شدهٔ این روزگاران آغازین، هنگامی که این اعضای پرسنل پرنس به عنوان ابر انسان در یورنشیا تجدید شخصیت یافتند، منشأ پذیرفت.

مانع جدی برای نفوذ مؤثر چنین آموزگاران خارج سیاره‌ای این تمایل انسانهای فانی است که به آنان به صورت خدایان می‌نگرند، ولی صرف نظر از تکنیک ظهور آنان در زمین، گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا — پنجاه مرد و پنجاه زن — به روشهای فوق طبیعی یا کنترل فوق بشری متوسل نشدند.

ولی با این وجود پرسنل مادی ابر انسان بودند. آنان مأموریت خود را در یورنشیا به صورت موجودات سه‌گانهٔ استثنایی آغاز نمودند:

1- آنها جسمانی و نسبتاً بشر بودند، زیرا حاوی پلاسمای واقعی حیاتِ یکی از نژادهای بشری، پلاسمای اندانیِ حیات یورنشیا بودند.

این یکصد عضو پرسنل پرنس از روی جنسیت و مطابق وضعیت انسانیِ پیشین خود به طور مساوی تقسیم شدند. هر شخص از این گروه قادر بود به صورت رستهٔ جدیدی از وجود فیزیکی جسمیت یابد، اما به آنان دقیقاً دستور داده شده بود که فقط تحت شرایط مشخصی به پدر و مادر شدن مبادرت ورزند. برای پرسنل مادی یک پرنس سیاره‌ای معمول است که مدتی پیش از کناره‌گیری کردن از خدمت ویژهٔ سیاره‌ای جانشینان خود را به وجود آورند. معمولاً این کار همزمان با، یا مدت کوتاهی پس از ورود آدم و حوای سیاره‌ای صورت می‌پذیرد.

از این رو این موجودات ویژه نسبت به این که از وصلت جنسی آنان چه نوع مخلوق مادی به وجود می‌آمد ایدهٔ کمی داشته یا بی‌اطلاع بودند. و آنان هرگز ندانستند، زیرا پیش از آن که زمان چنین مرحله‌ای در اجرای کارِ آن در کرهٔ زمین فرا رسد تمامی نظام با شورش دگرگون گردید و آنانی که بعداً در نقش پدر و مادر به کار پرداختند از جریانات حیاتی سیستم منزوی شده بودند.

این اعضای پدیدار گشتهٔ پرسنل کلیگسشیا در رنگ پوست و زبان، نژاد اندانی را دنبال نمودند. آنان همانند انسانهای فانی آن سرزمین از غذا تغذیه می‌کردند، با این تفاوت: بدنهای از نو خلق شدهٔ این گروه توسط یک خوراک غیرگوشتی به طور کامل ارضا می‌گردید. این یکی از ملاحظاتی بود که سکونت آنان را در یک منطقهٔ گرمسیری که سرشار از میوه و آجیل بود مشخص می‌نمود. کار ادامهٔ حیات از طریق خوراک غیرگوشتی به ایام گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا باز می‌گردد، زیرا این سنت به دور و نزدیک گسترش یافته و عادات تغذیهٔ بسیاری از قبایل اطراف، گروههایی که در نژادهای تکاملیِ منحصراً گوشتخوارِ پیشین منشأ داشتند، را تأثیر بخشید.

2- یکصد نفر، ماتریال ولی ابر انسان بودند، که به عنوان مرتبت بالا و ویژه‌ای از مردان و زنان بی‌همتا در یورنشیا از نو آفریده شده بودند.

این گروه در حالی که از شهروندی موقت در جروسم برخوردار بودند، هنوز از پیوند با تنظیم کنندگان فکریِ خود انفصال نیافته بودند؛ و هنگامی که در رابطه با رسته‌های فرود آیندهٔ فرزندی برای خدمت سیاره‌ای داوطلب شده و پذیرفته شدند، تنظیم کنندگان آنان جدا شدند. اما این جروسمیها موجودات فوق انسانی بودند — آنان دارای روانهای رشدِ فراز یابنده بودند. در طول زندگی انسانی در جسم، روان در وضعیت جنینی قرار دارد؛ آن در حیات مورانشیا به دنیا می‌آید (تجدید حیات می‌شود) و از طریق کرات متعاقب مورانشیا

رشد را تجربه می‌نماید. و روانهای گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا بدین ترتیب از طریق تجارب تدریجی هفت کرات قصر تا وضعیت شهروندی در جروسم رشد و نمو یافته بودند.

پرسنل در انطباق با دستوراتشان به زاد و ولد جنسی مبادرت نکردند، اما آنان ساختارهای شخصی خود را با کوشش طاقت‌فرسا مطالعه نموده و هر فاز قابل تصور از ارتباط عقلانی (ذهنی) و مورانشیایی (روانی) را با دقت بررسی نمودند. و در طول سی و سومین سال اقامت موقت آنان در دلمیشیا، مدتها پیش از این که دیوار به اتمام رسد بود که فرد شمارهٔ دو و شمارهٔ هفت از گروهِ دان به طور تصادفی پدیده‌ای کشف نمودند که حاصل ارتباط وجود مورانشیایی آنان (ظاهراً غیرجنسی و غیرمادی) بود؛ و نتیجهٔ این ماجرا به صورت اولین مخلوق از مخلوقات بینابینیِ اولیه، خود را محرز ساخت. این موجود جدید برای پرسنل سیاره‌ای و همکاران آسمانی آنان کاملاً مرئی بود اما برای مردان و زنان قبایل گوناگون بشری مرئی نبود. به دنبال اجازهٔ پرنس سیاره‌ای تمام پرسنل مادی دست به تولید موجودات مشابهی زدند، و به دنبال رهنمودهای زوج پیشتازِ گروه دان، همگی موفق شدند. بدین ترتیب پرسنل پرنس نهایتاً گروه آغازین 50/000 بینابینی اولیه را به وجود آوردند.

این مخلوقاتِ نوع میانی در به انجام رسانیدن امور ستاد مرکزی کرهٔ زمین موجب خدمت بزرگی بودند. آنها برای موجودات بشری نامرئی بودند، اما به ساکنان موقت بدوی در دلمیشیا راجع به این نیمه روحهای نادیدنی آموزش داده شده بود، و برای مدتهای مدید برای این انسانهای فانی در حال تکامل آنها جمع کل دنیای روحی را تشکیل می‌دادند.

3- گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا شخصاً فناناپذیر یا نامیرا بودند. در فرمهای مادیِ آنان ضمائم پادزهریِ جریانات حیات سیستم در گردش بود؛ و اگر آنان به سبب شورش ارتباط خود را با مدارهای حیات از دست نمی‌دادند، تا زمان ورود یک پسر بعدی خداوند، یا تا مدت زمان آتیِ معافیت آنان برای از سرگیری سفر وقفه یافته به هاونا و بهشت برای ابد ادامهٔ زندگی می‌دادند.

این ضمائم پادزهری جریاناتِ حیاتِ سِتانیا، از میوهٔ درخت حیات، یک نهال ایدنشیا که در هنگام ورود کلیگسشیا توسط والامرتبه‌های نرلاشیادک به یورنشیا فرستاده شد، استخراج شده بودند. در روزگاران دلمیشیا این درخت در حیاط مرکزی معبد پدرِ نادیدنی رشد نمود، و میوهٔ درخت حیات بود که موجودات مادی و سوا از آن فانی پرسنل پرنس را قادر می‌ساخت که تا زمانی که به آن دسترسی داشتند به طور ابد ادامهٔ حیات دهند.

این فوق تغذیه در حالی که برای نژادهای تکاملی فاقد ارزش بود، برای اعطای حیات مداوم به گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا و همچنین به یکصد اندانیِ تغییر یافته که همکار آنان بودند کاملاً مؤثر بود.

در این رابطه باید توضیح داده شود که در زمانی که یکصد اندانی، یاختهٔ پلاسمای بشری خویش را به اعضای پرسنل پرنس اهدا کردند، حاملین حیات ضمیمهٔ مدارهای سیستم را در داخل بدنهای فانی آنان وارد نمودند؛ و بدین ترتیب آنها قادر شدند همراه با پرسنل، قرن بعد از قرن، در مقابله با مرگ فیزیکی ادامهٔ زندگی دهند.

سرانجام یکصد اندانی نسبت به مساعدت خود به فرمهای جدید مسئولین مافوق خویش مطلع گردیدند، و همین یکصد فرزند قبایل اندان به عنوان همراهان شخصی پرسنل مادی پرنس در ستاد مرکزی نگاه داشته شدند.

5- سازمان یکصد نفر

یکصد نفر در ده شورای خود مختار که هر یک دارای ده عضو بود برای خدمت سازماندهی شدند. وقتی که دو یا تعداد بیشتری از این ده شورا جلسهٔ مشترک تشکیل می‌دادند، دلیگسشیا ریاست چنین گردهماییهای مرتبط را به عهده می‌گرفت. این ده گروه به صورت زیر تشکیل می‌شدند:

1- *شورای خوراک و رفاه مادی*. ریاست این گروه را آنگ به عهده داشت. خوراک، آب، پوشاک، و پیشرفت مادی انواع بشر توسط این گروه توانا شکوفا گردید. آنها کندن چاه، کنترل چشمه، و آبیاری را آموزش می‌دادند. آنان به آنهایی که متعلق به ارتفاعات بالاتر و متعلق به شمال بودند، روشهای بهبود یافتهٔ آغشته سازی پوست را برای استفاده به عنوان پوشاک آموزش می‌دادند، و بعدها توسط آموزگاران هنر و علم ریسندگی عرضه گردید.

پیشرفتهای بزرگی در شیوه‌های ذخیرهٔ خوراک حاصل گردید. غذا با پختن، خشک کردن، و دود دادن حفظ می‌شد؛ بدین ترتیب آن قدیمی‌ترین دارایی گردید. به انسان آموزش داده شد که برای مخاطرات قحطی که گهگاه موجب تلفات زیادی در کرهٔ زمین می‌شد تدارک ببیند.

2- *هیئت اهلی کردن و به کار بردن حیوانات*. این شورا به کار انتخاب کردن و پروراندن آن حیواناتی وقف گردید که در کمک کردن به موجودات بشری در حمل بار، و نقل و انتقال آنان، در تأمین آذوقه، و بعدها در کار شخم زدن زمین به بهترین نحو انطباق یافته بودند. این گروه توانا توسط بُن رهبری می‌شد.

چندین نوع حیوان مفید، که اکنون از بین رفته‌اند، به همراه برخی که به صورت حیوانات اهلی تا امروز ادامهٔ بقا داده‌اند رام شدند. انسان برای مدتی طولانی با سگ زندگی کرده بود، و انسان آبی در رام کردن فیل از پیش موفق بود. گاو از طریق پرورش دقیق آنقدر بهبود یافت که به منبع ارزشمندی از خوراک تبدیل گردید. کره و پنیر مواد رایجی از غذای بشری شدند. به انسانها آموزش داده شد که از گاوهای نر برای حمل بار استفاده

کنند، اما اسب تا زمانی بعد از آن رام نگردید. اعضای این گروه، نخست به انسانها آموزش دادند که از چرخ برای تسهیل کشش استفاده کنند.

در این روزها بود که برای اولین بار از کبوتران قاصد که به منظور ارسال پیام یا درخواست کمک به سفرهای طولانی فرستاده می‌شدند استفاده گردید. گروه بُن در آموزش فاندُرهای بزرگ به عنوان پرندگان مسافربر موفقیت داشت، ولی آنها بیش از سی هزار سال پیش از بین رفتند.

3- *مشاوران مربوط به چیرگی بر حیوانات درنده*. کوشش انسان اولیه برای اهلی کردن برخی از حیوانات کافی نبود، بلکه او همچنین باید یاد می‌گرفت که چگونه خود را از گزند باقیماندهٔ دنیای متخاصم حیوانی محفوظ نگاه دارد. این گروه توسط دَن رهبری می‌شد.

مقصود از یک دیوار باستانی شهر حفاظت در برابر جانوران درنده و نیز پیشگیری از حملات غافلگیر کنندهٔ انسانهای متخاصم بود. آنهایی که بدون دیوار و در جنگل زندگی می‌کردند به زندگی بر روی درختان، کلبه‌های سنگی، و حفظ آتش شبانه متکی بودند. بنابراین بسیار طبیعی بود که این آموزگاران وقت زیادی را به آموزش شاگردان خود در بهبود مساکن بشری تخصیص دهند. از طریق کاربرد تکنیکهای بهبود یافته و از طریق استفاده از تله، پیشرفت زیادی در مقهور ساختن حیوانات حاصل گردید.

4- *هیئت ترویج و حراست از دانش*. این گروه تلاشهای صرفاً آموزشی آن اعصار آغازین را سازماندهی و هدایت نمود. ریاست آن را فَد بر عهده داشت. روشهای آموزشیِ فد شامل سرپرستی استخدام به همراه آموزش در روشهای بهبود یافتهٔ کار می‌شد. فد اولین حروف الفبا را تدوین نموده و یک سیستم نگارش را عرضه کرد. این حروف الفبا شامل بیست و پنج حرف می‌شد. برای مادهٔ نوشتن، این مردمان اولیه از پوستهٔ درختان، لوحه‌های سفالی، تخته‌های سنگی، یک شکل از کاغذ پوستی ساخته شده از پوست چکش کاری شده، و یک شکل خام از ماده‌ای شبیه کاغذ که از لانه‌های زنبور غیرعسلی ساخته شده بود استفاده می‌کردند. کتابخانهٔ دلمیشیا که بعد از کارشکنی کلیگسشیا فوراً نابود گردید، دارای بیش از دو میلیون نوشتهٔ جداگانه بود و به ”خانهٔ فد“ مشهور بود.

انسان آبی نسبت به تحریر حروف الفبا علاقمند بود و در راستای چنین خطوطی بیشترین پیشرفت را نمود. انسان سرخ نوشتار تصویری را ترجیح می‌داد، حال آن که نژادهای زرد به استفاده از علامات برای لغات و اندیشه‌ها، بسیار شبیه آنان که اکنون به کار می‌برند، گرایش پیدا کردند. ولی طی اغتشاش ناشی از شورش حروف الفبا و بسیار بیش از آن متعاقباً در دنیا از بین رفت. ارتداد کلیگسشیا امید دنیا را برای یک زبان جهانی، حداقل برای اعصار طولانی، نابود ساخت.

5- *کمیسیون صنعت و بازرگانی*. این شورا در شکوفایی صنعت در میان قبایل و در ترویج داد و ستد بین گروههای متنوع صلح‌جو به کار گرفته شد. رهبر آن نود بود. هر شکل از تولید بدوی توسط این گروه ترغیب می‌شد. آنها از طریق فراهم ساختن بسیاری از کالاهای جدید برای جلب خیال انسانهای بدوی به ارتقاءِ استاندارد زندگی مستقیماً کمک نمودند. آنها با ارائهٔ نمکِ بهبود یافته که توسط شورای علم و هنر تولید شده بود، داد و ستد را بسیار گسترش دادند.

در میان این گروههای ارشاد یافته که در مدارس دلمیشیا آموزش یافته بودند بود که اولین اعتبار تجاری به کار بسته شد. آنها از یک مرکز مبادلهٔ اعتبارات، کوپنهای فلزی را که به جای اشیاءِ واقعیِ مبادلهٔ پایاپای پذیرفته می‌شد تهیه می‌کردند. مردم دنیا تا صدها هزار سال این روشهای بازرگانی را بهبود ندادند.

6- *کالج مذهب آشکار شده*. عملکرد این هیئت کند بود. تمدن یورنشیا در واقع بین سندان ضرورت و پتکهای ترس شکل یافت. اما این گروه در تلاش خویش برای جایگزینی ترس از خالق به جای ترس از مخلوق (پرستش شبح) پیش از این که زحمات آنان با آشفتگی بعدی ملازم با آشوب تجزیه طلبی مختل گردد، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده بود. رهبر این شورا هَپ بود.

هیچیک از افراد پرنس به ارائهٔ آشکارسازی الهی که موجب بغرنج شدن تکامل می‌گشت مبادرت نکردند. آنها مکاشفه را فقط در نقطهٔ اوج مصرف پایانی نیروهای تکامل عرضه می‌کردند. اما هَپ به تمایل ساکنان شهر برای برقراری یک شکل از خدمت مذهبی گردن نهاد. گروه او برای دلمیشاییها هفت سرود پرستشی فراهم نمود و همچنین به آنها کلام نیایشی روزانه را اهدا نمود، و نهایتاً به آنها ”دعای پدر“ را به این صورت آموزش داد:

”پدرِ همه، که پسرت را ارج می‌نهیم، به ما به دیدهٔ عنایت بنگر. ما را از ترس همه به استثنای خودت رها ساز. ما را مایهٔ خشنودی آموزگاران الهی‌مان گردان و برای همیشه بر لبان ما حقیقت را قرار ده. ما را از خشونت و خشم رها ساز. به ما احترام به بزرگترانمان و آنچه را که به همسایگانمان تعلق دارد عطا فرما. در این موسم، به ما مراتع سبز و رمه‌های پرثمر عطا نما تا دلهایمان مسرور گردد. ما برای تسریع آمدن ارتقا دهندهٔ موعود دعا می‌کنیم، و خواست تو را در این دنیا به انجام می‌رسانیم، همانطور که دیگران در دنیاهای آن سو به انجام می‌رسانند.“

اگر چه پرسنل پرنس به روشهای طبیعی و شیوه‌های معمول بهبود نژادی محدود بودند، وعدهٔ هدیهٔ آدم مبنی بر پیدایش یک نژاد جدید را به عنوان هدف رشد تکاملی متعاقب آن، پس از دستیابی به اوج پیشرفت بیولوژیک، عرضه نمودند.

7- *سرپرستان بهداشت و حیات*. این شورا توجه خود را صرف عرضهٔ اصول بهداشت و ترویج بهداشت ابتدایی نمود و توسط لاط رهبری می‌شد.

اعضای آن چیزهای زیادی را که طی اغتشاش اعصار بعد از دست رفت و هرگز تا قرن بیستم مجدداً کشف نگردید، آموزش دادند. آنها به نوع انسان یاد دادند که پختن، جوشاندن، و بریان کردن وسیله‌ای برای اجتناب از بیماری است؛ و نیز این که چنین طبخ کردنی میزان مرگ و میر نوزاد را کاهش داده و از شیر بر گرفتن زود هنگام را تسهیل می‌نماید.

بسیاری از آموزشهای اولیهٔ سرپرستان تندرستیِ لاط تا روزگاران موسی در میان قبایل زمین دوام یافتند، گر چه بسیار تحریف شدند و به میزان زیاد تغییر داده شدند.

مانع بزرگ در راه ترویج بهداشت در میان این مردمان نادان در این واقعیت گنجیده بود که علتهای واقعی خیلی از بیماریها بسیار کوچکتر از آن بودند که با چشم غیرمسلح دیده شوند، و نیز به این علت که آنان همگی با دیدهٔ خرافی به آتش می‌نگریستند. هزاران سال وقت لازم بود تا آنها متقاعد شوند فضولات را بسوزانند. در این اثنا به آنان اصرار ورزیده شد که زبالهٔ رو به فساد خود را دفن نمایند. پیشرفت بهداشتی بزرگ این دوره از پخش دانش پیرامون خواص تندرستی دهنده و بیماری نابود کنندهٔ نور آفتاب حاصل گردید.

پیش از ورود پرنس، استحمام یک آیین صرفاً مذهبی بود. به راستی مشکل بود انسانهای بدوی را متقاعد ساخت که بدنهای خود را به عنوان یک عمل بهداشتی بشویند. لاط سرانجام آموزگاران مذهبی را وا داشت که شستشو با آب را به عنوان بخشی از آیینهای پاک سازی که در رابطه با نیایشهای ظهر، هفته‌ای یکبار، در پرستشِ پدرِ همه، انجام می‌شد شامل سازند.

این سرپرستان تندرستی همچنین درصدد برآمدند دست دادن را به جای مبادلهٔ آب دهان، یا نوشیدن خون به عنوان مهر تأیید بر دوستی شخصی و به نشان وفاداری گروهی عرضه دارند. اما هنگامی که این مردمان بدوی از زیر فشار الزام‌آور آموزشهای رهبران مافوق خود خارج می‌شدند، در بازگشت به شیوه‌های جاهلانه و خرافی خویش که نابود کنندهٔ تندرستی و مروج امراض بود تعلل نمی‌ورزیدند.

8- *شورای سیاره‌ای در خصوص هنر و علم*. این گروه کار بسیاری برای بهبود تکنیک صنعتی انسان اولیه و ارتقاءِ برداشتهای وی از زیبایی به انجام رسانید. رهبر آنان مِک بود.

هنر و علم در سراسر دنیا در سطح پایینی قرار داشت، اما اصول اولیهٔ فیزیک و شیمی به دَلَمِیشیاییها آموزش داده شد. سفالگری پیشرفت نمود، هنرهای تزئینی تماماً بهبود یافتند، و ایده‌آلهای زیبایی بشر بسیار ارتقا یافتند. اما موسیقی تا بعد از ورود نژاد بنفش پیشرفت اندکی نمود.

این انسانهای بدوی به رغم اصرارهای مکرر آموزگاران خویش راضی نمی‌شدند روی نیروی بخار دست به آزمایش بزنند. آنها هرگز نتوانستند بر ترس شدید خود از نیروی

انفجاری بخارِ محبوس شده غلبه کنند. با این وجود، آنها سرانجام متقاعد شدند با فلزات و آتش کار کنند، گر چه یک تکه از فلز مشتعل برای انسان اولیه شیءِ ترسناکی بود.

مِک کار زیادی برای پیشرفت فرهنگ اندانیها و بهبود هنر انسان آبی انجام داد. آمیخته‌ای از انسان آبی با تیرهٔ اندان، نوعی را که از استعداد هنری برخوردار بود ایجاد نمود، و بسیاری از آنان مجسمه سازان ماهری شدند. آنها روی سنگ یا مرمر کار نمی‌کردند، اما کارهای سفالی آنها که با حرارت خشک سخت شده بود باغهای دلمیشیا را زینت می‌بخشید.

در هنرهای خانگی پیشرفت زیادی حاصل گردید، که بیشتر آن در اعصار طولانی و تاریک شورش از دست رفت و هرگز تا ایام امروزین دوباره کشف نگردید.

9- *حکمرانان روابط پیشرفتهٔ قبیله‌ای*. این گروهی بود که کارِ آوردنِ جامعهٔ بشری به سطح کشوری به آن سپرده شده بود. رئیس آنان تات بود.

این رهبران به انجام ازدواجهای بین قبیله‌ای کمک زیادی نمودند. آنها ترغیب زناشویی و ازدواج را پس از تعمق مکفی و فرصت کامل برای آشنایی رونق بخشیدند. رقصهای صرفاً نظامی جنگی ظرافت یافته و عرضه شدند تا در خدمت مقاصد ارزشمند اجتماعی درآیند. بسیاری از بازیهای رقابتی مرسوم گردیدند، اما این قوم کهن مردمی جدی بودند. مزاح به قدر کمی موجب لذت این قبایل اولیه می‌گشت. به دنبال تلاشی ناشی از شورش سیاره‌ای مقدار اندکی از این رسوم تداوم یافت.

تات و همکاران وی تلاش کردند که همکاریهای گروهی را که طبیعتی مسالمت‌آمیز داشت رواج دهند، جنگ را تحت قاعده درآورده و انسانی سازند، روابط بین قبیله‌ای را هماهنگ کنند، و دولتهای قبیله‌ای را بهبود بخشند. در مجاورت دلمیشیا فرهنگی پیشرفته‌تر بسط یافت، و این روابط اجتماعی بهبود یافته در تأثیرگذاری روی قبایل دورتر بسیار مفید بودند. اما الگوی تمدن که در ستاد مرکزی پرنس غالب بود، نسبت به جامعهٔ بربری که در جاهای دیگر در حال تکامل بود کاملاً تفاوت داشت، درست همان طور که جامعهٔ قرن بیستم شهر کیپ تاون در آفریقای جنوبی، با فرهنگ ابتدایی بیشه نشینان کوچکِ شمال آن کاملاً متفاوت است.

10- *هیئت عالی هماهنگی قبیله‌ای و همکاری نژادی*. این شورای عالی توسط وَن رهبری می‌شد و برای کلیهٔ نه کمیسیون ویژهٔ دیگر که مسئولیت سرپرستی امور بشری را به عهده داشتند دادگاه استیناف شمرده می‌شد. این شورا مسئول کارکردهای گسترده‌ای بود که کلیهٔ امور مربوط به کرهٔ زمین که مشخصاً به گروههای دیگر محول نگردیده بود، به آن سپرده شده بود. این گروه برگزیده پیش از آن که اجازه یابد عملکردهای دادگاه عالی یورنشیا را به عهده گیرد، توسط پدران کوکبهٔ ایدنشیا مورد تأیید قرار گرفته بود.

6- حکومت پرنس

درجهٔ فرهنگ یک کره توسط میراث اجتماعی موجودات بومی آن اندازه‌گیری می‌شود، و میزان گسترش فرهنگی کاملاً توسط توانایی ساکنان آن برای درک اندیشه‌های جدید و پیشرفته تعیین می‌گردد.

بردگیِ سنت موجب ایجاد ثبات و همکاری از طریق مرتبط ساختن عاطفیِ گذشته با حال می‌شود، ولی همچنین پیشگامی را فرو می‌نشاند و نیروهای خلاقِ شخصیت را در بند می‌کشد. تمامی دنیا در گیر و دارِ بن‌بستِ آداب و رسومِ گرفتارِ سنت بود که گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا وارد شد و اعلان بشارت جدید ابتکار فردی در داخل گروههای اجتماعی آن روز را آغاز نمود. اما این قانون سودمند چنان سریع مختل گردید که نژادها هرگز از بردگیِ سنت کاملاً رهایی نیافته‌اند. مُد هنوز به طور بیش از حدی بر یورنشیا مستولی است.

گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا — فارغ‌التحصیلان کرات قصر سِتانیا — به خوبی هنرها و فرهنگ جروسم را می‌دانستند، اما چنین دانشی در سیاره‌ای بربری که ساکنان آن انسانهای بدوی می‌باشند، تقریباً بی‌ارزش است. این موجودات خردمند به خوبی می‌دانستند که نباید به دگرگونی *ناگهانی* یا ارتقاءِ یکبارهٔ نژادهای بدوی آن روزگار مبادرت ورزند. آنها تکامل آهستهٔ نوع بشر را به خوبی می‌فهمیدند، و از هر تلاش تندروانه برای تغییر نحوهٔ زندگی انسان در زمین به طرزی خردمندانه احتراز می‌کردند.

هر یک از ده کمیسیون سیاره‌ای *به طور آهسته* و طبیعی عازم پیشبرد مسائل واجد اهمیت که به آنان محول شده بود گشتند. طرح آنان شامل جذب بهترین مغزهای قبایل اطراف، و پس از آموزش آنان، فرستادن آنها نزد مردم خویش به عنوان فرستادگان ارتقاءِ اجتماعی می‌شد.

فرستادگان بیگانه هرگز نزدِ یک نژاد فرستاده نشدند، به جز بنا به درخواست مشخص آن مردم. آنهایی که برای ارتقا و پیشرفت یک قبیله یا نژاد معین تلاش می‌کردند، همیشه بومیهای آن قبیله یا نژاد بودند. گروه یکصد نفره سعی نکرد که عادات و آداب و رسوم حتی یک نژاد برتر را بر قبیلهٔ دیگر تحمیل کند. آنها همیشه برای ارتقا و پیشرفتِ آداب و رسومِ در بوتهٔ زمان آزمایش شدهٔ هر نژاد صبورانه کار می‌کردند. مردم سادهٔ یورنشیا سنن اجتماعی خود را به دلمیشیا می‌آوردند، نه برای این که آنها را با رسوم جدید و بهتر معاوضه کنند، بلکه به این منظور که از طریق تماس با یک فرهنگ بالاتر و از طریق ارتباط با اذهان برتر آنها را ارتقا بخشند. این پروسه آهسته، ولی بسیار مؤثر بود.

آموزگاران دلمیشیا درصدد این برآمدند که انتخاب آگاهانهٔ اجتماعی را به انتخاب صرفاً طبیعیِ تکامل بیولوژیک اضافه نمایند. آنها در جامعهٔ بشری اختلال به وجود نیاوردند، بلکه به نحو آشکاری به تکامل نرمال و طبیعیِ آن شتاب بخشیدند. انگیزهٔ آنان پیشرفت از طریق تکامل بود و نه تکامل از طریق آشکارسازی الهی. نژاد بشری دورانی طولانی صرف دستیابی به مقدار

اندکی مذهب و اخلاقیاتی که داشت کرده بود، و این موجودات فوق انسانی به خوبی می‌دانستند که نباید نوع بشر را با ایجاد سردرگمی و نومیدی از این پیشرفتهای اندک محروم سازند. هنگامی که موجودات آگاه و برتر، با آموزش بیش از حد و روشنگری زیاده از حد به کار ارتقاءِ نژادهای عقب مانده می‌پردازند همیشه سردرگمی و نومیدی ایجاد می‌شود.

هنگامی که بشارت دهندگان مسیحی به قلب آفریقا می‌روند — جایی که پسران و دختران موظفند در سراسر طول عمر والدین تحت کنترل و سرپرستی والدین خود باقی بمانند — و تنها ظرف یک نسل، با این آموزش که این فرزندان پس از رسیدن به سن بیست و یک سالگی باید از کلیهٔ محدودیتهای والدین آزاد گردند، درصدد جابجایی این رسم بر می‌آیند، فقط موجب سردرگمی و تلاشی هر گونه مرجعیت می‌شوند.

7- زندگی در دلمیشیا

ستاد مرکزی پرنس، گر چه به گونه‌ای دلپسند زیبا بود و طوری طراحی شده بود که موجب اعجاب انسانهای بدوی آن عصر گردد، در مجموع از اعتدال برخوردار بود. ساختمانها خیلی بزرگ نبودند، زیرا انگیزهٔ این آموزگاران وارداتی این بود که توسعهٔ نهایی کشاورزی را از طریق عرضهٔ دامپروری تشویق کنند. فراهم ساختن زمین در داخل دیوارهای شهر برای تهیهٔ چراگاه و باغبانی به منظور تأمین یک جمعیت حدوداً بیست هزار نفره کافی بود.

داخل معبد مرکزیِ پرستش و ده عمارت شورای گروههای سرپرستِ فوق انسانها به راستی کارهای زیبای هنری بودند. و در حالی که ساختمانهای مسکونی، مدلهای پاکیزگی و نظافت بودند، همه چیز خیلی ساده و در مقایسه با ساختمانهای دوران بعد مجموعاً ابتدایی بود. در این ستاد فرهنگی هیچ روشی که به طور طبیعی به یورنشیا تعلق نداشت به کار برده نشد.

پرسنل مادی پرنس سرپرستی مساکنی ساده و نمونه را به عهده داشتند. این مساکن به صورت منازلی برای الهام بخشیدن و تأثیرگذاری مطلوب روی نظاره‌گران دانشجو که به مرکز اجتماعی و ستاد آموزشیِ کره موقتاً سفر می‌کردند، طراحی شده بودند.

تاریخ ترتیب مشخص زندگی خانوادگی و زندگی یک خانواده با هم، در منزلی واحد که مکان آن نسبتاً آباد گشته، به این ایام دلمیشیا بازمی‌گردد و عمدتاً به خاطر نمونه و آموزشهای گروه یکصد نفره و شاگردان آنها می‌باشد. خانه به عنوان یک واحد اجتماعی هرگز به موفقیت دست نیافت، تا این که ابر مردان و ابر زنان دلمیشیا، نوع بشر را در مهر ورزیدن و برنامه‌ریزی برای نوه‌ها و فرزندان نوه‌های خویش هدایت نمودند. انسان وحشی فرزند خود را دوست دارد، اما انسان متمدن نوهٔ خود را نیز دوست دارد.

پرسنل پرنس به صورت پدران و مادران با هم زندگی می‌کردند. درست است، آنها از خود فرزندی نداشتند، اما پنجاه منزل نمونهٔ دلمیشیا هرگز پناهگاه کمتر از پانصد فرزند خواندهٔ

خردسال که از خانواده‌های برتر نژادهای اندانی و سنگیک گردآوری شده بودند نگشتند؛ بسیاری از این بچه‌ها یتیم بودند. آنها با انضباط و آموزشِ این اَبَر والدین مورد عنایت قرار می‌گرفتند؛ و سپس بعد از سه سال در مدارس پرنس برای ازدواج واجد شرایط شده (آنها از سیزده سالگی تا پانزده سالگی وارد می‌شدند)، و آماده می‌شدند که به عنوان فرستادگان پرنس نزد قبایل نیازمند نژادهای مربوطهٔ خویش به مأموریت فرستاده شوند.

فَد مسئولیت طرح آموزشی دلمیشیا را که به صورت یک مدرسهٔ صنعتی به اجرا در آمد پذیرفت. در آنجا شاگردان از طریق عملی می‌آموختند، و از طریق اجرای روزانهٔ کارهای مفید تجربه کسب می‌کردند. این طرح تحصیلی، اندیشه و احساس را در رشدِ کاراکتر نادیده نمی‌گرفت، اما جای نخست را به آموزش یدی می‌داد. آموزش به صورت فردی و جمعی صورت می‌گرفت. شاگردان توسط مردان و زنان، هر دو، که به طور مشترک عمل می‌کردند آموزش می‌یافتند. نیمی از این آموزش گروهی از روی جنسیت بود، و نیمهٔ دیگر به شکل آموزش مختلط صورت می‌گرفت. به دانشجویان به صورت انفرادی مهارت یدی آموخته می‌شد، و آنها به صورت گروهی یا در کلاس در ارتباط اجتماعی قرار می‌گرفتند. آنها آموزش می‌یافتند که با گروههای جوانتر، گروههای مسن‌تر، و بزرگسالان دوستی برقرار کنند، و نیز با هم سن و سالان خود دست به کار تیمی زنند. آنها همچنین با انجمنهایی نظیر گروههای خانوادگی، دسته‌های بازی، و کلاسهای مدرسه آشنایی یافتند.

در میان دانشجویان آتی که برای کار کردن با نژادهای مربوطهٔ خود در بین‌النهرین آموزش یافتند، اندانیهای متعلق به فلات غرب هند، به همراه نمایندگان انسانهای سرخ و انسانهای آبی وجود داشتند. با این حال تعداد کمی از نژاد زرد نیز بعدها پذیرفته شدند.

هَپ به نژادهای اولیه یک قانون اخلاقی عرضه نمود. این مجموعهٔ قوانین به عنوان ”راه پدر“ شناخته شد و از هفت فرمان زیرین تشکیل می‌شد:

1- به جز پدرِ همه، از هیچ خدایی نترسید و به هیچ خدایی خدمت نکنید.

2- از پسرِ پدر، فرمانروای دنیا، نافرمانی نکنید، و به دستیاران فوق بشری وی بی‌احترامی نکنید.

3- هنگامی که نزد قضات مردم فرا خوانده شدید، دروغ نگویید.

4- مردان، زنان، و کودکان را به قتل نرسانید.

5- اموال یا احشام همسایهٔ خود را سرقت نکنید.

6- به همسر دوست خود دست نزنید.

7- به والدین خود یا به بزرگان قبیله بی‌احترامی نکنید.

برای تقریباً سیصد هزار سال، این قانون دلمیشیا بود. و بسیاری از سنگهایی که این قانون روی آنها حکاکی شده بود، اکنون دور از کرانه‌های بین‌النهرین و ایران در زیر آب قرار دارند. چنین رسم شد که برای هر روز هفته یکی از این فرامین به خاطر سپرده شده و برای ادای احترام و شکرگزاری هنگام صرف غذا استفاده شود.

سنجش زمان این روزها، ماه قمری بود و این مدت به صورت بیست و هشت روز محسوب می‌شد. این، به استثنای روز و شب، تنها احتساب زمان بود که برای مردمان اولیه شناخته شده بود. هفتهٔ هفت روز، توسط آموزگاران دلمیشیا عرضه گردید و از این واقعیت نشأت می‌گرفت که هفت، یک چهارم بیست و هشت بود. اهمیت عددِ هفت در ابرجهان بدون شک برای آنها موقعیتی فراهم می‌کرد که یک یادآوری معنوی را در احتساب معمول زمان وارد سازند. اما هیچ منشأ طبیعی برای مدت زمان هفته وجود ندارد.

سرزمین اطراف شهر تا شعاع یکصد مایلی کاملاً اسکان یافته بود. در مجاورت دور تا دور شهر، صدها فارغ‌التحصیل مدارس پرنس به کار دامپروری مشغول بودند و غیر از آن دستوراتی را که از پرسنل وی و مددکاران بیشمار بشری آنها دریافت می‌کردند به اجرا می‌گذاشتند. تعداد اندکی به کار کشاورزی و باغبانی می‌پرداختند.

نوع بشر به کار مشقت‌بار کشاورزی به عنوان تنبیه گناه موهوم، گمارده نشد. حکمِ "با عرق پیشانیت از میوهٔ مزارع خواهی خورد" تنبیهی نبود که به خاطر شرکت انسان در حماقتهای شورش لوسیفر تحت رهبری کلیگسشیای خائن اعلام گردید. کشت و زرع زمین در برقراری یک تمدن رو به پیشرفت در کرات تکاملی اساسی است و این امر، مرکز تمامی تعلیمات پرنس سیاره‌ای و پرسنل او در طی سیصد هزار سال فاصلهٔ بین ورود آنان به یورنشیا و آن روزهای مصیبت‌بار که کلیگسشیا سرنوشت خود را با لوسیفرِ شورشگر عجین ساخت، بود. کار کردن با خاک یک لعن و نفرین نیست، بلکه بالاترین برکت برای تمامی کسانی است که بدین طریق رخصت می‌یابند از انسانی‌ترین فعالیت بشری بهره‌مند شوند.

در هنگام وقوع شورش، دلمیشیا جمعیت ساکنی بالغ بر تقریباً شش هزار نفر داشت. این عدد شامل دانشجویان عادی می‌شود، ولی دیدار کنندگان و ناظرانی را که تعدادشان همیشه بیش از یک هزار تن بود در بر نمی‌گیرد. اما شما از پیشرفت اعجاب‌آور آن ایامِ خیلی دور درکی ناچیز داشته یا اصلاً ایده‌ای ندارید. کلیهٔ دستاوردهای شگفت‌انگیز بشری آن روزگاران از طریق سردرگمی وحشتناک و تاریکی محنت‌بار معنوی که به دنبال فاجعهٔ نیرنگ و فتنهٔ کلیگسشیا حاصل شد عملاً محو گردید.

8- بداقبالی کلیگسشیا

با نظری اجمالی به گذشته حول دورهٔ زندگانی کلیگسشیا، تنها یک مشخصهٔ برجسته پیرامون رفتار او می‌یابیم که می‌تواند جلب نظر نماید؛ او بیش از حد فردگرا بود. او تمایل داشت که تقریباً از هر طرفِ معترض جانبداری نماید، و معمولاً نسبت به آنهایی که انتقاد تلویحی ملایمی ابراز می‌داشتند احساس سمپاتی نشان می‌داد. ما پیدایش اولیهٔ این تمایل را بروز بی‌قراری تحت اتوریته و اکراهِ خفیف از کلیهٔ اشکال سرپرستی می‌یابیم. او در حالی که نسبت به اندرز مقام ارشد اندکی بی‌میل و نسبت به مسئول مافوق تا اندازه‌ای سرکش بود، با این حال هر گاه آزمایشی پیش می‌آمد، همیشه نسبت به فرمانروایان جهان وفادار و نسبت به فرامین پدران کوکبه مطیع بود. تا هنگام خیانت شرم‌آورِ وی در یورنشیا، هرگز هیچ خطای واقعی در او یافت نشد.

باید اشاره نمود که لوسیفر و کلیگسشیا هر دو در رابطه با گرایشات بحرانی و پیدایش زیرکانهٔ غرور نفسِ خویش و احساس مبالغه‌آمیز مربوطه پیرامون اهمیت نفس، صبورانه راهنمایی شده و به گونه‌ای مهرآمیز مورد هشدار واقع شده بودند. ولی کلیهٔ این تلاشها برای کمک به آنان، به صورت انتقاد ناموجه و به شکل دخالت بی‌مورد در آزادیهای شخصی تعبیر نادرست شده بود. کلیگسشیا و لوسیفر هر دو مشاوران صمیمی خود را چنین مورد قضاوت قرار دادند که محرک آنان همان انگیزه‌های ملامت‌آوری است که داشت بر کج اندیشی و برنامهٔ گمراه کنندهٔ خودشان چیره می‌گشت. آنها ناصحان عاری از خودخواهیِ خویش را با خودپرستیِ در حال رشدِ خود مورد قضاوت قرار می‌دادند.

از لحظهٔ ورود پرنس کلیگسشیا، تمدن سیاره‌ای برای تقریباً سیصد هزار سال به گونه‌ای تقریباً نرمال پیش می‌رفت. یورنشیا صرف نظر از این که یک کرهٔ تغییر و تبدیل حیات بوده و از این رو در معرض بی‌قاعدگیهای بیشمار و رخدادهای غیرعادی نوسانات تکاملی قرار داشت، تا ایام شورش لوسیفر و مقارن با خیانت کلیگسشیا در دوران زندگی سیاره‌ای خود به طور بسیار رضایت بخش پیش می‌رفت. سراسر تاریخ متعاقب با این اشتباه فاجعه‌بار و نیز شکست بعدی آدم و حوا در به انجام رسانیدن مأموریت سیاره‌ای‌شان یقیناً تغییر یافته است.

در هنگام شورش لوسیفر، پرنس یورنشیا به تاریکی فرو رفت و بدین ترتیب موجب تسریع سردرگمی طولانی سیاره گردید. او متعاقباً توسط عمل هماهنگ فرمانروایان کوکبه و سایر مسئولین جهان از اتوریتهٔ حاکمیت محروم گردید. او تا هنگام اقامت موقت آدم در سیاره در دگرگونی اجتناب ناپذیر یورنشیای منزوی سهیم گردید و در به شکست کشانیدن طرح ارتقاءِ نژادهای انسانی از طریق تزریق نیروی حیاتی نژاد جدید بنفش — اولاد آدم و حوا — قدری دخیل بود.

با ظهور ماکی ونتا ملک صادق به شکل انسان فانی در روزگاران ابراهیم، نیروی پرنسِ ساقط شده برای اختلال در امور بشری به طور فوق‌العاده‌ای کاهش یافت؛ و متعاقباً در طول حیات میکائیل در جسم، این پرنس خائن سرانجام از کلیهٔ اختیارات در یورنشیا محروم گردید.

دکترین یک شخصیت اهریمنی در یورنشیا، گر چه تا حدی پایه و اساس در حضور سیاره‌ای کلیگسشیای خائن و تبه‌کار داشت، با این وجود در تعلیماتش که یک چنین "اهریمنی" می‌تواند بر

ذهن نرمال بشر برخلاف انتخاب آزادانه و طبیعی وی تأثیر گذارد، کاملاً موهوم بود. حتی پیش از اعطای میکائیل در یورنشیا، نه کلیگسشیا و نه دلیگسشیا هرگز قادر نبودند انسانهای فانی را آزار داده یا هیچ فرد نرمالی را به انجام چیزی برخلاف ارادهٔ بشری وادار سازند. ارادهٔ آزاد انسان در امور اخلاقی حکمفرما است. حتی تنظیم کنندهٔ فکری ساکن، از مجبور نمودن انسان به فکر کردن به یک اندیشهٔ تنها یا انجام یک عمل تنها برخلاف گزینش خواستهٔ خود انسان امتناع می‌ورزد.

و اکنون این شورشگر عالم هستی، در حالی که از تمام قدرت خود برای آسیب رسانیدن به افراد تابع سابق خود محروم گشته، در انتظار صدور حکم نهایی توسط قدمای ایامهای یوورسا برای تمامی کسانی که در شورش لوسیفر شرکت کردند می‌باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 67

شورش سیاره‌ای

فهم مشکلات مربوط به وجود بشری در یورنشیا، و مشخصاً وقوع و پیامدهای شورش سیاره‌ای، بدون اطلاع از برخی از اعصار بزرگ گذشته غیرممکن است. اگر چه این آشفتگی در پیشرفت تکامل ارگانیک به طور جدی اختلال ایجاد ننمود، به گونه‌ای چشمگیر مسیر تکامل اجتماعی و رشد معنوی را تغییر داد. تمامی تاریخ فوق فیزیکی سیاره از این فاجعهٔ ویرانگر عمیقاً تأثیر پذیرفت.

1- خیانت کلیگسشیا

برای سیصد هزار سال، کلیگسشیا مسئول یورنشیا بود، تا این که شیطان، معاون لوسیفر، به منظور یکی از بازرسیهای دوره‌ای خویش فراخوانی داد. و هنگامی که شیطان به سیاره وارد شد، ظهور او به هیچ وجه شبیه کاریکاتورهای شما که او را یک موجود مقتدر شرور تصویر می‌کنند نبود. او یک پسر بسیار برجستهٔ لانولاندک بوده و هنوز هم هست. ”و جای شگفتی نیست، زیرا شیطان خود یک مخلوق برجستهٔ نور است.“

در روند این بازرسی، شیطان کلیگسشیا را از پیشنهاد آن زمان ”اعلان آزادی“ لوسیفر مطلع ساخت، و آنطور که ما اکنون می‌دانیم، به دنبال اعلام شورش، پرنس موافقت نمود به سیاره خیانت ورزد. شخصیتهای وفادار جهان، به دلیل این خیانت عمدی به اعتماد، با دیدهٔ خاص تحقیرآمیز به پرنس کلیگسشیا می‌نگرند. پسر آفریننده این تحقیر را بدین صورت ابراز نمود: ”تو همانند رهبر خود لوسیفر هستی و شرارت وی را به طور گناهکارانه تداوم بخشیده‌ای. او از آغاز ستایش خویش یک دروغگو بود، زیرا در حقیقت به سر نمی‌برد.“

در تمامی کارهای اداری یک جهان محلی هیچ اعتماد والایی مقدس‌تر از آن نیست که نسبت به یک پرنس سیاره‌ای که مسئولیت سعادت و هدایت انسانهای در حال تکامل را در یک کرهٔ به تازگی مسکونی شده به عهده می‌گیرد صورت می‌پذیرد. و در میان کلیهٔ اشکال شرارت، در تخریب اعتبار یک شخصیت، هیچ کدام ویرانگرتر از خیانت به اعتماد و بدپیمانی نسبت به دوستانی که به کسی اعتماد کرده‌اند نیست. در ارتکاب این گناه عمدی، کلیگسشیا چنان شخصیت

خود را به طور کامل دچار ضلالت نمود که ذهن وی از آن هنگام هرگز قادر نشده است تعادل خود را کاملاً باز یابد.

راههای بسیاری برای نگریستن به گناه وجود دارد، اما از نقطه نظر فلسفی جهان، گناه رویکرد یک شخصیت است که آگاهانه در برابر واقعیت کیهانی مقاومت می‌کند. خطا ممکن است به صورت فقدان درک یا تحریف واقعیت تلقی گردد. شرارت درک ناقص یا ناسازگاری با واقعیات جهان می‌باشد. اما گناه یک مقاومت عمدی با واقعیت الهی و یک انتخاب آگاهانه برای مخالفت با پیشرفت معنوی است. در حالی که تبهکاری شامل سرپیچی عیان و مداوم نسبت به واقعیت شناخته شده می‌باشد و نشانگر درجه‌ای از فروپاشی شخصیتی تا مرز دیوانگی کیهانی است.

خطا حاکی از فقدان تیزبینی عقلانی است. شرارت نمایانگر کمبود خرد است. گناه ناشی از فقر خفت‌بار معنوی است. اما تبهکاری نشانگر زایل شدن کنترل شخصیت است.

و هنگامی که گناه بارها انتخاب شده باشد و به کرّات تکرار شده باشد، ممکن است موجب عادت شود. گناهکاران عادتی به آسانی می‌توانند تبهکار شوند، و بر ضد جهان و تمامی واقعیات الهی آن یاغیان تمام و کمال شوند. ضمن این که کلیهٔ سلوک گناهکارانه ممکن است بخشوده شوند، ما شک داریم که فردی که در تبهکاری پابرجا است هرگز بتواند به طور صادقانه برای اعمال ناشایستهٔ خویش احساس ندامت کند یا بخشش گناهان خود را بپذیرد.

2- وقوع شورش

مدت کوتاهی بعد از بازرسی شیطان و هنگامی که دستگاه حکومت سیاره‌ای در آستانهٔ تحقق کارهای بزرگ در یورنشیا بود، یک روز در اواسط زمستان قاره‌های شمالی، کلیگسشیا یک مشاورهٔ طولانی با همکار خود، دلیگسشیا، برپا نمود و بعد از آن دلیگسشیا ده شورای یورنشیا را فرا خوانده و یک جلسهٔ فوق‌العاده ترتیب داد. این گردهمایی با این بیانیه گشایش یافت که پرنس کلیگسشیا قصد دارد خود را حاکم مطلق یورنشیا اعلام دارد و حکم کرده است که کلیهٔ گروههای اداری از طریق تفویض تمامی کارکردها و اختیارات خویش به دستان دلیگسشیا به عنوان سرپرست، تا سازماندهی مجدد دولت سیاره‌ای و تقسیم مجدد متعاقب اختیارات اجرایی این ادارات، استعفا دهند.

عرضهٔ این حکم مبهوت کننده، با درخواست استادانهٔ وَن، رئیس شورای عالی هماهنگی، دنبال شد. این مدیر برجسته و کارشناس قضایی توانمند، مسیر پیشنهادی کلیگسشیا را به عنوان عملی که در مرز شورش سیاره‌ای است مشخص ساخت و از شرکت کنندگان در گردهمایی وی درخواست نمود که تماماً از شرکت در این کار امتناع ورزند، تا این که نزد لوسیفر، حکمران سیستم سِتانیا استیناف شود. و او حمایت تمامی پرسنل را به دست آورد. در نتیجه، استیناف به جروسم برده شد و بلافاصله دستور رسید که کلیگسشیا به عنوان حاکم عالی یورنشیا گمارده شود و فرمان داده شد که از دستورات وی به طور مطلق و بدون چون و چرا پیروی شود. و در پاسخ

به این پیغام متحیّر کننده بود که وَن والامنش به نطق هفت ساعتهٔ خاطره‌انگیز خود دست زد. در این نطق او به طور رسمی بر علیه دلیگسشیا، کلیگسشیا، و لوسیفر به عنوان کسانی که نسبت به حاکمیت جهان نبادان بی‌حرمتی نموده‌اند اعلام جرم کرد و نزد والامرتبه‌های ایدنشیا برای حمایت و تأیید، درخواست استیناف نمود.

در این اثنا، مدارهای سیستم قطع شده بودند و یورنشیا منزوی شده بود. هر گروه از حیات آسمانیِ در سیاره، به طور ناگهانی و بدون هشدار خود را منزوی یافت، و از کلیهٔ مشورتها و رهنمودهای خارج کاملاً گسسته شد.

دلیگسشیا رسماً کلیگسشیا را "خدای یورنشیا و بالاتر از همه" اعلام نمود. با قرار گرفتن این اعلان در پیش روی همه، مسائل به روشنی مطرح شدند و هر گروه به کناری کشیده و شروع به بحث و بررسی جوانب امر نمود، بحثهایی که نهایتاً سرنوشت هر شخصیت فوق بشری در سیاره را تعیین می‌کرد.

سرافیمها و کروبیان و سایر موجودات آسمانی در تصمیمات این تقلای تلخ، این تضاد طولانی و گناهکارانه، درگیر بودند. بسیاری از گروههای فوق بشری که در هنگام انزوای یورنشیا بر حسب اتفاق اینجا بودند، در انتظار به سر می‌بردند و همانند سرافیمها و همکارانشان ناچار بودند بین گناه و درستکاری — بین راههای لوسیفر و خواست پدر نادیدنی — یکی را انتخاب نمایند.

برای بیش از هفت سال این تقلا ادامه یافت. مسئولین ایدنشیا تا زمانی که هر شخصیت درگیر تصمیم نهایی خود را اتخاذ نکرده بود مایل به مداخله و درگیری نبوده و چنین نکردند. در آن هنگام بود که وَن و همکاران وفادارش از حمایت برخوردار شده و از اضطراب طولانی و بلاتکلیفی غیرقابل تحمل خویش رهایی یافتند.

3- هفت سال حیاتی

خبر وقوع شورش در جروسم، پایتخت سِتانیا، توسط شورای ملک صادق پخش گردید. ملک صادقهای اضطراری فوراً به جروسم اعزام گشتند، و جبرئیل داوطلب شد به عنوان نمایندهٔ پسر آفریننده که اتوریته‌اش مورد مخالفت قرار گرفته بود عمل نماید. با پخش خبر واقعیت شورش در سِتانیا، سیستم در انزوا قرار گرفته و از سیستمهای همتای آن قرنطینه گردید. "در آسمان جنگ شد" — در ستاد مرکزی سِتانیا — و این جنگ به هر سیاره در سیستم محلی گسترش یافت.

در یورنشیا، چهل عضو پرسنل مادی گروه یکصد نفره (از جمله وَن) از پیوستن به شورش امتناع ورزیدند. بسیاری از دستیاران بشری پرسنل (تغییر یافته و غیر آن) نیز مدافعان شجاع و والامنش میکائیل و دولت جهانی وی بودند. در میان سرافیمها و کروبیان، شخصیتهای زیادی از دست رفتند. تقریباً نیمی از سرافیمهای سرپرست و انتقال که به سیاره تخصیص یافته بودند در حمایت از هدف لوسیفر به رهبرشان و دلیگسشیا پیوستند. چهل هزار و یکصد و نوزده نفر از

مخلوقات بینابینی اولیه با کلیگسشیا همدست شدند، اما باقیماندهٔ این موجودات نسبت به اعتماد خویش وفادار باقی ماندند.

پرنس خائن مخلوقات بدپیمان بینابینی و سایر گروههای شخصیتهای یاغی را صف آرایی کرده و برای اجرای خواست خود آنها را سازماندهی نمود، در حالی که وَن بینابینیهای وفادار و سایر گروههای صدیق را گرد آورد و نبرد بزرگ برای نجات پرسنل سیاره‌ای و سایر شخصیتهای آسمانی یکه و تنها را آغاز نمود.

در طول ایام این پیکار، افراد وفادار در یک اسکانگاه بدون دیوار و از نظر استحفاظی ضعیف که در چند مایلی شرق دلمیشیا واقع شده بود اقامت داشتند، اما اقامتگاه آنان توسط مخلوقات بینابینی هشیار و پیوسته بیدار شب و روز حفاظت می‌شد، و درخت گرانبهای حیات در اختیار آنان بود.

به دنبال وقوع شورش، کروبیان و سرافیمهای وفادار با یاری سه مخلوق بینابینی صدیق حراست از درخت حیات را به عهده گرفتند و اجازه دادند که فقط چهل پرسنل وفادار و انسانهای تغییر یافتهٔ همکارشان از میوه و برگ این گیاه انرژی‌زا ارتزاق کنند. پنجاه و شش تن از این یاران تغییر یافتهٔ اندانی پرسنل وجود داشتند. شانزده تن از همراهان اندانی پرسنل بدپیمان از شرکت در شورش رهبران خود امتناع ورزیدند.

در سراسر هفت سال حیاتیِ شورش کلیگسشیا، ون خود را به طور کامل وقف کار خدمت به ارتش وفادار انسانها، بینابینیها، و فرشتگانش نمود. بینش معنوی و عزم راسخ اخلاقی که ون را قادر ساخت چنین رویکرد تزلزل ناپذیری از وفاداری نسبت به دولت جهان حفظ نماید، محصول اندیشهٔ محض، استدلال خردمندانه، قضاوت منطقی، انگیزهٔ صادقانه، هدف عاری از خودخواهی، وفاداری هوشمندانه، حافظهٔ تجربی، کاراکتر منضبط، و وقف بدون چون و چرای شخصیت او به انجام خواست پدر آسمانی بود.

این هفت سال انتظار، زمانی برای جستجوی دل و انضباط روان بود. چنین بحرانهایی در امور یک جهان نمایانگر نفوذ فوق‌العادهٔ ذهن به عنوان عاملی در انتخاب معنوی می‌باشد. تحصیل، آموزش، و تجربه، عواملی در بیشتر تصمیمات حیاتی کلیهٔ مخلوقات تکاملی اخلاقی می‌باشند. اما کاملاً ممکن است که روح سکنی‌گزین با نیروهای تصمیم گیرندهٔ شخصیت بشری تماس مستقیم برقرار سازد، طوری که خواست کاملاً تهذیب شدهٔ مخلوق را قادر سازد که دست به اعمال شگفت‌آوری از وقف وفادارانه به خواست و راه پدر آسمانی بزند. و این درست چیزی است که در تجربهٔ آمادان، همکار بشری تغییر یافتهٔ ون، رخ داد.

آمادان قهرمان برجستهٔ بشریِ شورش لوسیفر است. این نوادهٔ مذکر اندان و فانتا یکی از یکصد نفری بود که به پرسنل پرنس پلاسمای حیات اهدا نمودند، و از هنگام آن رخداد او به عنوان دستیار و یاور بشری وَن به وی الحاق یافته بود. آمادان چنین برگزید که در طول پیکار طولانی و پرآزمون در کنار رئیس خود ایستادگی کند. و نظارهٔ این فرزند نژادهای تکاملی که در مقابل

استدلالات فریبکارانهٔ دلیگسشیا به گونه‌ای استوار ایستاد منظرهٔ انگیزاننده‌ای بود. در سرتاسر پیکار هفت ساله، او و همکاران وفادارش در برابر تمامی تعالیم نیرنگ‌آمیز کلیگسشیای ماهر با شجاعت خلل ناپذیر دست به مقاومت زدند.

کلیگسشیا با حداکثر هوش و تجربهٔ فراوان در امور جهان به بیراهه رفت ـــ گناه را با میل پذیرا شد. آمادان با حداقل هوش و فقدان کامل تجربهٔ جهانی، در خدمت جهان و در وفاداری نسبت به همکار خود ثابت قدم باقی ماند. ون در یک تلفیق شکوهمند و مؤثر عزم راسخ عقلانی و بینش معنوی، هم ذهن و هم روح را به کار برد، و بدین طریق به سطحی تجربی از تحقق شخصیت، از بالاترین مرتبت قابل دستیابی نائل گردید. ذهن و روح، هنگامی که به طور کامل پیوند یابند، برای آفرینش ارزشهای فوق بشری، حتی واقعیات مورانشیا، نیروی بالقوه می‌باشند.

شرح رخدادهای تکان دهندهٔ این روزگاران مصیبت‌بار پایانی ندارد. اما سرانجام تصمیم نهایی آخرین شخصیت گرفته شد، و تنها در آن هنگام بود که یک والامرتبهٔ ایدنشیا به همراه ملک صادقهای اضطراری برای تصرف قدرت به یورنشیا وارد شد. دورنمای پروندهٔ حکومتی کلیگسشیا در جروسم کاملاً نابود شد، و دورهٔ آزمایشی ترمیم سیاره‌ای گشایش یافت.

4- گروه یکصد نفرهٔ کلیگسشیا بعد از شورش

هنگامی که صورت نهایی اسامی خوانده شد، مشخص گردید که اعضای مادی پرسنل پرنس بدین صورت صف‌آرایی کرده‌اند: ون و تمامی هیئت هماهنگی وی وفادار باقی مانده بودند. آنگ و سه عضو شورای خوراک نجات یافته بودند. هیئت پرورش حیوانات تماماً به شورش درغلتیدند، همانطور که تمامی مشاوران چیرگی بر حیوانات چنین کردند. فَد و پنج عضو از هیئت آموزش نجات یافتند. نود و تمام افراد کمیسیون صنعت و بازرگانی به کلیگسشیا پیوستند. هَپ و تمامی افراد کالج مذهب آشکار شده همانند وَن و گروه والامنش او وفادار باقی ماندند. لاط و کل شورای بهداشت از دست رفتند. شورای هنر و علم تماماً وفادار باقی ماندند، اما تات و کمیسیون دولت قبیله‌ای همگی به بیراهه کشانیده شدند. بدین ترتیب چهل تن از یکصد نفر نجات یافتند و بعدها به جروسم انتقال یافته و سفر بهشتی خویش را از آنجا ادامه دادند.

شصت عضو پرسنل سیاره‌ای که به شورش پیوستند نود را به عنوان رهبر خود انتخاب نمودند. آنها با جان و دل برای پرنس یاغی کار کردند، اما به زودی دریافتند که از ارتزاق از مدارهای حیات سیستم محروم گشته‌اند. آنها از این واقعیت آگاهی یافتند که به مرتبت موجودات فانی انسانی تنزل یافته‌اند. آنها در واقع فوق بشر بودند، اما در همان حال مادی و انسانهای فانی بودند. در تلاش برای افزایش تعداد آنان، دلیگسشیا دستور داد که آنها فوراً به تولید مثل جنسی دست زنند، زیرا او به خوبی می‌دانست که شصت نفر آغازین و چهل و چهار همکار تغییر یافتهٔ اندانی آنها دیر یا زود از طریق مرگ محکوم به فنا هستند. بعد از سقوط دلمیشیا، پرسنل بدپیمان به شمال و مشرق مهاجرت کردند. نسلهای بعدی آنان برای مدتها به نودیها شهرت داشتند و مکان اقامت آنان به عنوان "سرزمین نود" مشهور بود.

حضور این ابر مردان و ابر زنان خارق‌العاده، که به واسطهٔ شورش رها شده و به زودی با پسران و دختران زمین آمیزش کردند، به آسانی منشأ آن داستانهای سنتی مبنی بر این که خدایان فرود آمده و با انسانها مزاوجت کردند شد. و بدین طریق هزار و یک افسانه که طبیعتی اسطوره‌ای داشت ولی مبتنی بر واقعیات روزگاران بعد از شورش بود ابداع گردید. این روایات بعدها در داستانهای قومی و حکایات مردمان گوناگون که نیاکانشان در این تماسهای با نودیها و نسلهای بعدی آنان شرکت داشتند جای پیدا کردند.

شورشیان پرسنل که از ارتزاق روحی محروم گشته بودند، سرانجام به طور طبیعی مردند. و بیشترِ بت پرستی متعاقب نژادهای بشری از میل به تداوم بخشیدن خاطرهٔ این موجوداتِ بسیار مورد احترام روزگاران کلیگسشیا سرچشمه می‌یافت.

هنگامی که پرسنل یکصد نفره به یورنشیا آمدند، به طور موقت از تنظیم کنندگان فکری خویش جدا شدند. بلافاصله به دنبال ورود پذیرشگران ملک صادق، شخصیتهای وفادار (به استثنای وَن) به جروسم بازگردانده شدند و مجدداً به تنظیم کنندگان منتظر خویش پیوستند. ما از سرنوشت شصت شورشی پرسنل اطلاعی نداریم؛ تنظیم کنندگان آنان هنوز در جروسم منتظرند. بدون شک مسائل به همین شکل کنونی باقی خواهند ماند، تا این که سرانجام شورش لوسیفر یکسره مورد داوری واقع شود و حکم فرجام کلیهٔ شرکت کنندگان در آن صادر شود.

برای موجوداتی چون فرشتگان و بینابینیها بسیار مشکل بود که تصور کنند حکمرانان باهوش و مورد اعتمادی نظیر کلیگسشیا و دلیگسشیا به بیراهه می‌روند و مرتکب گناهی خیانت‌بار می‌شوند. آن موجوداتی که به گناه درغلتیدند — آنها تعمداً یا از روی پیش اندیشی به شورش نپیوستند — توسط مافوقان خود منحرف شدند، و به وسیلهٔ رهبران مورد اعتماد خویش فریب خوردند. به همین ترتیب کسب حمایت انسانهای تکاملیِ از نظر ذهنی بدوی آسان بود.

اکثریت عظیم کلیهٔ موجودات بشری و فوق بشری که قربانیان شورش لوسیفر در جروسم بودند، و سیارات گوناگون گمراه، از مدتها پیش از صمیم دل از نابخردی خویش توبه کرده‌اند؛ و ما به راستی معتقدیم که هنگامی که نهایتاً قدمای ایامها قضاوت پیرامون امور شورش سِتانیا را تکمیل کردند — که اخیراً آن را آغاز کرده‌اند — از کلیهٔ این نادمین صادق به طریقی اعادهٔ حیثیت خواهد شد و به شکلی از خدمت جهانی بازگردانده خواهند شد.

5- نتایج فوری شورش

بعد از برانگیختن شورش برای تقریباً پنجاه سال در دلمیشیا و حوالی آن سردرگمی بزرگی حاکم بود. سعی در تجدید سازمان کامل و رادیکال تمام کره به عمل آمد. انقلاب جای تکامل را به عنوان سیاست پیشرفت فرهنگی و بهبود نژادی گرفت. در میان اقامت کنندگان موقت برتر و بخشاً آموزش یافته در دلمیشیا و نزدیک آن، یک پیشرفت ناگهانی در وضعیت فرهنگی به وجود آمد، اما وقتی که به این شیوه‌های جدید و رادیکال در میان مردمان اطراف مبادرت شد، نتیجهٔ

فوری آن سردرگمی توصیف ناپذیر و هرج و مرج نژادی بود. آزادی توسط انسانهای بدوی نیمه تکامل یافتهٔ آن روزگاران به سرعت به بی‌بند و باری تبدیل گشت.

بعد از شورش به زودی کلیهٔ پرسنل فتنه‌گر بر علیه فوج نیمه وحشیانی که دیوارهای آن را در نتیجهٔ دکترین آزادی، که به گونه‌ای زودرس به آنان آموزش داده شده بود، تحت محاصره در آورده بودند درگیر دفاع پرتکاپوی شهر شدند. و سالها پیش از آن که ستاد زیبای مرکزی در زیر امواج جنوبی فرو رود، قبایل گمراه و منحرف سرزمین پسکرانهٔ دلمیشیا از پیش شهر باشکوه را با تهاجمی نیمه وحشیانه درنوردیده، و پرسنل جدایی طلب و همکاران آنها را به شمال راندند.

اثبات گردید که طرح کلیگسشیا برای بازسازی فوری جامعهٔ بشری مطابق عقاید او پیرامون آزادی فردی و آزادیهای گروهی، یک شکست سریع و کم و بیش کامل بود. جامعه سریعاً به سطح قدیمی بیولوژیک خود تنزل نمود، و تقلا برای حرکت به جلو، نه خیلی جلوتر از جایی که در زمان شروع رژیم کلیگسشیا قرار داشت، مجدداً آغاز گردید و این آشوب، دنیا را در سردرگمی بیشتری باقی گذارد.

یکصد و شصت و دو سال بعد از شورش، یک موج دریا، دلمیشیا را درکشید و ستاد مرکزی سیاره‌ای در زیر آبهای دریا فرو نشست. و این سرزمین دیگر پدیدار نگشت تا این که تقریباً هر اثر فرهنگ باعظمت آن اعصار درخشان محو گردید.

هنگامی که اولین پایتخت کرهٔ زمین احاطه گردید، فقط پناهگاه پست‌ترین نوع نژادهای سنگیک یورنشیا بود، از دین برگشته‌هایی که پیش از آن پرستشگاه پدر را به معبدی که به ناگ، خدای دروغین نور و آتش تخصیص داده شده بود، تبدیل کرده بودند.

6- وَن راسخ عزم

پیروان ون در همان اوایل به مناطق کوهستانی غرب هندوستان عقب نشینی کردند. آنها در آنجا از حملات نژادهای سردرگم سرزمینهای پست در امان ماندند، و در آن مکان دنج برای توانبخشی کرهٔ زمین طرح ریزی نمودند، همانطور که نیاکان اولیهٔ بدونانی آنان ، درست پیش از روزگاران تولد قبایل سنگیک، همگی روزگاری برای بهزیستی نوع بشر به طور ناخواسته کار می‌کردند.

پیش از ورود پذیرشگران ملک صادق، ون ادارهٔ امور بشری را به دستان ده کمیسیون چهار نفره سپرد، گروههایی که همانند گروههای رژیم پرنس بودند. حاملین ارشد حیات که مقیم سیاره بودند، رهبری موقت این شورای چهل نفره را که در سراسر هفت سال انتظار عمل می‌کرد به عهده گرفتند. هنگامی که سی و نه عضو پرسنل وفادار به جروسم بازگشتند، گروههای مشابه آمادانی این مسئولیتها را به عهده گرفتند.

این *آمادانیها* از گروه 144 اندانی وفادار که آمادان به آن تعلق داشت مشتق شده بودند، و با نام وی شناخته شده‌اند. این گروه شامل سی و نه مرد و یکصد و پنج زن بود. پنجاه و شش تن از این افراد دارای وضعیت فناناپذیر بودند، و همگی (به غیر از آمادان) به همراه اعضای وفادار پرسنل، بدون مرگ به دنیای آن سو انتقال یافتند. باقیماندهٔ این گروه والامنش تا پایان روزگاران انسانی خود تحت رهبری ون و آمادان در کرهٔ زمین باقی ماندند. آنها خمیرمایهٔ بیولوژیک بودند که زاد و ولد کرده و طی روزگاران طولانی تاریک بعد از دوران شورش به فراهم ساختن رهبری برای دنیا ادامه دادند.

وَن تا زمان آدم در یورنشیا باقی گذارده شد، و به عنوان رهبر افتخاری کلیهٔ شخصیتهای فوق بشری که در سیاره کار می‌کردند باقی ماند. او و آمادان برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال از طریق تکنیک درخت حیات در پیوند با خدمت ویژهٔ حیاتبخش ملک صادقها ادامهٔ حیات دادند.

امور یورنشیا برای مدتی طولانی توسط یک شورای پذیرشگر سیاره‌ای، دوازده ملک صادق، که به وسیلهٔ فرمان حکمران ارشد کوکبه، پدر والامرتبهٔ نرلاشیادک، تأیید شده بود، اداره می‌گشت. یک شورای مشورتی در ارتباط با پذیرشگران ملک صادق قرار داشت و شامل اینها می‌شد: یکی از دستیاران وفادار پرنس ساقط شده، دو حامل حیات مقیم سیاره، یک پسر تثلیث یافته تحت تعلیم نوآموزی، یک پسر آموزگار داوطلب، یک ستارهٔ تابناک عصر آوالان (به طور تناوبی)، رئیسان سرافیمها و کروبیان، مشاورانی از دو سیارهٔ همسایه، مدیر کل حیات فرشتگان تحت فرمان، و وَن، فرماندهٔ کل مخلوقات بینابینی. و یورنشیا تا ورود آدم بدین طریق سرپرستی و اداره می‌شد. عجیب نیست که وَن شجاع و وفادار در شورای پذیرشگران سیاره‌ای، که مدتی طولانی امور یورنشیا را اداره می‌کرد، جای گرفت.

دوازده پذیرشگر ملک صادق یورنشیا کاری قهرمانانه انجام دادند. آنها بقایای تمدن را حفظ نمودند، و سیاستهای سیاره‌ای آنان توسط وَن صادقانه اجرا شدند. او در ظرف یکهزار سال بعد از شورش، بیش از سیصد و پنجاه گروه پیشرفته داشت که در همه جای کرهٔ زمین پراکنده بودند. این پایگاههای تمدن عمدتاً شامل نوادگان اندانیهای وفاداری بودند که اندکی با نژادهای سنگیک، به ویژه انسانهای آبی، و با نودیها آمیخته شده بودند.

به رغم عقب‌گرد وحشتناک شورش، چندین تیرهٔ خوب آتیه‌دار بیولوژیک در کرهٔ زمین وجود داشتند. تحت سرپرستی پذیرشگران ملک صادق، ون و آمادان به کار شکوفایی تکامل طبیعی نژاد بشری ادامه دادند و تکامل فیزیکی انسان را به جلو سوق دادند، تا این که به آن نقطهٔ اوجی رسید که اعزام یک پسر و دختر ماتریال را به یورنشیا ایجاب نمود.

ون و آمادان تا مدت کوتاهی پس از ورود آدم و حوا در کرهٔ زمین باقی ماندند. چند سال بعد از آن، آنها به جروسم منتقل شدند. در آنجا ون با تنظیم کنندهٔ منتظر خویش مجدداً پیوند یافت. اکنون ون به عنوان نمایندهٔ یورنشیا خدمت می‌نماید، ضمن این که منتظر دریافت دستور برای پیشروی در مسیر طولانی طولانی به سوی کمال بهشتی و سرنوشت نامکشوف سپاه در حال بسیج نهایت انسانی می‌باشد.

باید نگاشته شود که به دنبال ابقای کلیگسشیا در یورنشیا توسط لوسیفر، هنگامی که ون نزد والامرتبه‌های ایدنشیا استیناف نمود، پدران کوکبه یک تصمیم فوری ارسال کردند و از ون پیرامون هر نکتهٔ مورد بحث وی حمایت به عمل آوردند. این حکم به او نرسید، زیرا در حین این که در حال ارسال بود، مدارهای ارتباطی سیاره‌ای قطع شدند. تنها به تازگی این حکم واقعی، در حالی که در درون یک فرستندهٔ رلهٔ انرژی جای گرفته و از زمان انزوای یورنشیا در آن محفوظ مانده بود، کشف گردید. بدون این کشف، که در نتیجهٔ تحقیقات بینابینیهای یورنشیا صورت گرفت، انتشار خبر این تصمیم می‌بایست تا بازگردانیده شدن یورنشیا به مدارهای کوکبه در انتظار می‌ماند. و این پیشامد ظاهری ارتباط بین سیاره‌ای امکان پذیر بود، زیرا فرستنده‌های انرژی می‌توانند اطلاعات را دریافت و منتقل کنند، اما قادر نیستند آغاز کنندهٔ ارتباط باشند.

وضعیت تکنیکی وَن در اسناد حقوقی سِتانیا در واقع و نهایتاً به سرانجام نرسید، تا این که این حکم پدران ایدنشیا در جروسم ثبت گردید.

7- پیامدهای آتی گناه

پیامدهای شخصی (مرکزگرایِ) عدم پذیرش آگاهانه و مداوم نور توسط مخلوق هم اجتناب ناپذیر و هم فردی هستند، و فقط به الوهیت و به آن مخلوق شخصی مربوط می‌باشند. حاصل روان - نابود کنندهٔ تبهکاری، درو کردن درونی مخلوق صاحب ارادهٔ تبهکار می‌باشد.

اما در رابطه با پیامدهای بیرونی گناه چنین نیست: پیامدهای غیرشخصی (مرکز گریز) گناهِ با میل پذیرفته شده، هم اجتناب ناپذیر و هم همگانی هستند، و به هر مخلوقی که در حیطهٔ برد مؤثر چنین رخدادهایی عمل می‌کند مربوط می‌باشند.

تا پنجاه هزار سال بعد از فروپاشی مدیریت سیاره‌ای، امور زمینی آنقدر در هم و بر هم بود و به قهقرا رفته بود که در مقایسه با وضعیت کلی تکاملی موجود در هنگام ورود کلیگسشیا، سیصد و پنجاه هزار سال پیش از آن، نژاد بشری به پیشرفت اندکی دست یافته بود. در برخی موارد پیشرفت ایجاد شده و از جهات دیگر عقب‌گردی زیادی حاصل شده بود.

تأثیرات گناه هرگز به طور کامل محدود نیست. بخشهای اداری جهانها به صورت یک ارگانیسم هستند. گرفتاری یک شخصیت، باید تا میزان مشخصی توسط همگی تقسیم شود. گناه، که شیوهٔ برخورد یک شخص در برابر واقعیت است، در تقدیر خود دارد که پیامد ذاتی منفی خود را روی هر سطح و کلیهٔ سطوح مربوطهٔ ارزشهای جهان به نمایش بگذارد. اما پیامدهای کامل اندیشهٔ خطاگونه، کردار شرورانه، یا نقشهٔ گناهکارانه، فقط در سطح عمل واقعی تجربه می‌شوند. تخطی از قانون جهان، بدون این که ذهن را به طور جدی درگیر سازد یا به تجربهٔ معنوی آسیب رساند، ممکن است در قلمرو فیزیکی مهلک باشد. گناه، تنها زمانی که رویکرد کامل موجود است و هنگامی که نمایانگر انتخاب ذهن و خواستهٔ روان است، مملو از پیامدهای مهلک در بقای شخصیت می‌باشد.

پیامدهای شرارت و گناه در حیطهٔ مادی و اجتماعی تحقق می‌یابند، و حتی ممکن است گاهی اوقات پیشرفت معنوی را در برخی از سطوح واقعیت جهان به تأخیر اندازند، اما هرگز گناه هیچ موجودی، تحقق حق الهی بقای شخصیت فرد دیگر را از وی سلب نمی‌کند. بقای ابدی فقط می‌تواند از طریق تصمیمات ذهن و انتخاب روان خود فرد مورد مخاطره قرار گیرد.

گناه در یورنشیا نقش بسیار اندکی در تأخیر تکامل بیولوژیک ایفا نمود، اما نژادهای انسانی را از بهرهٔ کامل میراث نوع آدم محروم ساخت. گناه به قدر بسیار زیادی توسعهٔ عقلانی، رشد اخلاقی، پیشرفت اجتماعی، و نیل کلان معنوی را به تعویق می‌اندازد؛ اما مانع بالاترین دستیابی معنوی توسط هر فردی که تصمیم به شناخت خداوند و انجام صادقانهٔ خواست الهی وی می‌گیرد نمی‌شود.

کلیگسشیا دست به شورش زد، آدم و حوا خطا کردند، اما هیچ انسانی که متعاقباً در یورنشیا متولد شد، در تجربهٔ شخصی معنوی خویش، به دلیل این خطاها رنج نبرده است. هر انسانی که از هنگام شورش کلیگسشیا در یورنشیا متولد شده است، به طریقی از نظر زمان در موقعیت نامناسبی قرار گرفته است، اما سعادت آیندهٔ چنین روانهایی هرگز به کمترین میزان ممکن نیز در کادر ابدیت مورد مخاطره قرار نگرفته است. هیچ انسانی هرگز به وجود نیامده که به خاطر گناه فرد دیگر دچار محرومیت حیاتی معنوی گردد. گناه، به رغم اثرات گستردهٔ آن در قلمروهای اداری، عقلانی، و اجتماعی، به لحاظ تقصیر اخلاقی یا پیامدهای معنوی، به طور کامل شخصی است.

در حالی که ما قادر نیستیم آن خردی را که اجازهٔ چنین فجایعی را می‌دهد درک کنیم، همیشه می‌توانیم کارکرد سودمند این اختلالات محلی را آنطور که بر روی جهان، در کلیت آن بازتاب دارد، تشخیص دهیم.

8- قهرمان بشری شورش

موجودات دلیر بسیاری در کرات گوناگون سِتانیا در برابر شورش لوسیفر ایستادگی کردند؛ اما اسناد سلوینگتون، آمادان را به عنوان شخصیت برجستهٔ تمامی سیستم، در رد شکوهمند امواج سیل فتنه و وفاداری تغییرناپذیر وی به وَن به نمایش می‌گذارد — آنها در وفاداری خویش نسبت به تعالیت پدر نادیدنی و پسر او میکائیل با عزمی راسخ در کنار هم ایستادند.

در هنگام این رخدادهای بسیار مهم، من در ایدنشیا مستقر بودم، و من هنوز نسبت به شور و شعفی که در هنگام پخش خبری سلوینگتون تجربه نمودم آگاهم. در این پخش خبری، روز به روز استواری غیرقابل باور، پاکبازی مافوق، و وفاداری عالی این نیمه وحشی سابق که از تیرهٔ آزمایشی و اولیهٔ نژاد اندانی سرچشمه می‌گرفت گزارش می‌شد.

از ایدنشیا تا سلوینگتون و حتی تا یوورسا، برای هفت سال آزگار، اولین پرسش تمامی حیات تحت فرمان آسمانی پیرامون شورش سِتانیا همواره و همیشه این بود: ”از آمادان یورنشیا چه خبر، آیا هنوز استوار ایستاده است؟“

اگر شورش لوسیفر، سیستم محلی و کرات گمراه شدهٔ آن را دچار نقصان کرده است، اگر از دست رفتگی این پسر و همکاران گمراه او به طور موقت مانع پیشرفت کوکبهٔ نرلاشیادک شده است، پس تأثیر عرضهٔ گستردهٔ عمل الهام برانگیز این یک فرزند طبیعت و گروه مصمم 143 نفرهٔ یاران او را که با وجود چنین فشار فوق‌العاده و مخالفی، که توسط مافوقهای بدپیمان وی اعمال می‌شد، برای مفاهیم والاتر مدیریت و ادارهٔ جهان با عزمی استوار ایستادند، بسنجید. و اجازه دهید به شما اطمینان دهم که این امر در جهان نبادان و ابرجهان اُروانتان، فراتر از جمع کل تمامی شرارت و اندوه شورش لوسیفر از پیش بیشتر موجب خیر شده است.

و تمامی این امر یک روشن سازی زیبای متأثر کننده و بسیار باشکوه از خرد طرح جهانی پدر برای بسیج سپاه نهایت انسانی در بهشت و برای به خدمت درآوردن این گروه عظیم خادمان اسرارآمیز آینده که عمدتاً از انسانهای معمولی متعلق به پیشرفت فرازگرایانه می‌باشند است — درست انسانهایی نظیر آمادانِ تسخیر ناپذیر.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 68

پگاه تمدن

این آغاز روایت تقلای طولانی طولانی رو به جلوی نوع بشر است؛ از وضعیتی که اندکی بهتر از یک وجود حیوانی بود، طی اعصار پی در پی، و تا ایام بعد، هنگامی که یک تمدن واقعی، گر چه ناکامل، در بین نژادهای بالاتر نوع بشر به وجود آمده بود.

تمدن یک اکتساب نژادی است. آن سرشت بیولوژیک ندارد؛ از این رو تمامی فرزندان باید در یک محیط فرهنگی پرورش یابند، ضمن این که هر نسل جوان جانشین باید آموزش خود را از نو دریافت کند. کیفیتهای برتر تمدن — علمی، فلسفی، و مذهبی — از طریق میراث مستقیم، از یک نسل به نسل دیگر انتقال نمی‌یابند. این دستاوردهای فرهنگی تنها از طریق حراست روشن بینانه از میراث اجتماعی حفظ می‌گردند.

تکامل اجتماعی از نوع همیارانه توسط آموزگاران دلمیشیا آغاز گردید، و برای سیصد هزار سال ایدهٔ فعالیتهای گروهی در نوع بشر پرورانده شد. انسان آبی بیش از همه، انسان سرخ تا اندازه‌ای، و انسان سیاه کمتر از همه، از این تعالیم اولیهٔ اجتماعی سود جست. در ایام اخیرتر، نژاد زرد و نژاد سفید، پیشرفته‌ترین توسعهٔ اجتماعی را در یورنشیا عرضه نموده‌اند.

1- ایمنی در معاشرت

هنگامی که انسانها نزدیک به هم آورده می‌شوند، اغلب یاد می‌گیرند که یکدیگر را دوست بدارند، اما مسلماً انسان بدوی از روح احساس برادری و میل به تماس اجتماعی با همنوعانش سرشار نبود. نژادهای اولیه بر عکس از طریق تجربهٔ اندوهناک یاد گرفتند که "قدرت در وحدت است"؛ و این فقدان گرایش طبیعی برادرانه است که اکنون مانع تحقق فوری برادری انسان در یورنشیا می‌شود.

معاشرت در همان اوان بهای بقا گشت. انسان یکه و تنها درمانده بود، مگر این که دارای نشانی قبیله‌ای بود. این نشان گواه این بود که وی به گروهی تعلق دارد که قطعاً هر نوع تعرض به وی را تقاص می‌کند. حتی در ایام قائن، رفتن به خارج به تنهایی بدون نشانی از تعلق گروهی، کاری

مهلک بود. تمدن به بیمهٔ انسان بر ضد مرگ خشونت‌آمیز تبدیل شده است، در حالی که حق بیمه از طریق تسلیم به مطالبات متعدد قانونی جامعه پرداخت می‌شود.

بدین ترتیب جامعهٔ بدوی روی بده و بستان ضرورت و روی امنیت افزایش یافتهٔ ناشی از رابطهٔ متقابل بنا نهاده شد. و جامعهٔ بشری در نتیجهٔ این ترس از انزوا و به وسیلهٔ همکاری ناخواسته در ادوار طولانی تکامل یافته است.

موجودات بدوی بشری در همان اوان یاد گرفتند که گروهها نسبت به جمعِ صرفِ واحدهای منفردشان، به قدر بسیار زیاد بزرگتر و قویتر می‌باشند. یکصد نفر که متحد باشند و به طور هماهنگ کار کنند، می‌توانند سنگی بزرگ را حرکت دهند. یک گروه به خوبی آموزش یافتهٔ پاسدار صلح می‌تواند یک جمعیت خشمگین را مهار نماید. و بدین ترتیب جامعه، نه فقط به وسیلهٔ ارتباط محض نفرات، بلکه در نتیجهٔ *سازماندهی* همیاران هوشمند، متولد شد. اما همکاری یک خصیصهٔ طبیعی انسان نیست. او در ابتدا به واسطهٔ ترس می‌آموزد که همکاری کند، و سپس به این دلیل که بعدها کشف می‌کند که بسیار سودمند است برای مقابله با دشواریهای زمان و مراقبت از خود در برابر مخاطرات فرضی ابدیت دست به همکاری زند.

مردمانی که در همان اوایل خود را به صورت یک جامعهٔ بدوی بدین نحو سازماندهی نمودند، در تهاجمات خود بر علیه طبیعت و نیز دفاع از خود در برابر همنوعان خویش، موفقیت بیشتری کسب کردند. آنها از احتمال بقای بیشتری برخوردار بودند. در نتیجه تمدن به رغم پس رویهای بسیار آن، به طور بی‌وقفه در یورنشیا پیشرفت کرده است. و تنها به دلیل افزایش ارزش بقا در معاشرت است که اشتباهات بسیار انسان تاکنون نتوانسته است موجب توقف یا نابودی تمدن بشری گردد.

این که جامعهٔ معاصر فرهنگی یک پدیدهٔ نسبتاً جدید است، از طریق بقای امروزی چنین شرایط بدوی اجتماعی به خوبی نمایان است، همانطور که در بومیهای استرالیا و ساکنان بته‌زارها و نژادهای کوتاه قامت آفریقا مشخص است. در بین این مردمان عقب افتاده می‌توان چیزی از خصومت اولیهٔ گروهی، سوءِظن شخصی و سایر خصلتهای بسیار ضداجتماعی را که چنان ویژگی کلیهٔ نژادهای بدوی بودند مشاهده نمود. این بقایای نگون بخت مردمان غیراجتماعی ایام باستان حاوی گواه گویای این واقعیتند که تمایل طبیعی فردگرایانهٔ انسان نمی‌تواند با سازمانها و انجمنهای نیرومندتر و قویتر حاوی پیشرفت اجتماعی به طور موفقیت‌آمیز رقابت کند. این نژادهای عقب افتاده و شکاک ضداجتماعی که در هر چهل یا پنجاه مایل با یک لهجهٔ متفاوت صحبت می‌کنند روشنگر این هستند که اگر به خاطر مجموعهٔ تعالیم پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای و تلاشهای بعدی گروه نوع آدم از ارتقا دهندگان نژادی نبود، اکنون شما در چه دنیایی ممکن بود زندگی کنید.

عبارت امروزی "بازگشت به طبیعت" یک توهم نادانی، یک اعتقاد به واقعیت "عصر طلایی" موهوم پیشین است. تنها پایهٔ افسانهٔ عصر طلایی، واقعیت تاریخی دلمیشیا و عدن است. اما این جوامع بهبود یافته از تحقق رویاهای اتوپیایی دور بودند.

2- عوامل پیشرفت اجتماعی

جامعهٔ متمدن نتیجهٔ تلاشهای اولیهٔ انسان در غلبه یافتن بر بیزاری وی از *انزوا* است. اما این لزوماً نشانگر علاقهٔ متقابل نیست، و حالت متلاطم کنونی برخی گروههای بدوی به خوبی روشن می‌سازد که قبایل اولیه چه مسیری را طی نمودند. اما گر چه افراد یک تمدن ممکن است با هم تضاد داشته باشند و بر علیه یکدیگر دست به پیکار زنند، و گر چه خود تمدن ممکن است یک مجموعهٔ ناسازگار از ستیزه و پیکار به نظر رسد، نشانگر تکاپوی جدی است، نه یکنواختی جانکاه ایستا.

در حالی که سطح هوشمندی به طور قابل ملاحظه‌ای به میزان پیشرفت فرهنگی کمک نموده است، جامعه اساساً طوری طراحی شده است که عنصر ریسک را در شیوهٔ زندگی فرد کاهش دهد، و درست با همان سرعتی که در کاهش عنصر درد و افزایش عنصر لذت در زندگی موفق بوده است، پیشرفت نموده است. بدین ترتیب کل گروه اجتماعی به آرامی به سوی هدف سرنوشت — نابودی یا بقا — پیش می‌رود، بسته به این که آن هدف حفظ خود یا رضای خاطر باشد. حفظ خود موجب ایجاد جامعه می‌شود، در حالی که رضای بیش از حد خاطر تمدن را نابود می‌سازد.

جامعه در تداوم خود، حفظ خود، و رضای خاطر ذینفع می‌باشد، اما خود شکوفایی انسان سزاوار این است که هدف فوری بسیاری از گروههای فرهنگی گردد.

غریزهٔ تجمع در انسان وحشی به سختی برای توجیه پیدایش چنین سازمان اجتماعی، آنطور که اکنون در یورنشیا موجود است، کافی است. اگر چه این گرایش ذاتی اجتماعی در بن جامعهٔ بشری نهفته است، بخش عمدهٔ اجتماعی بودن انسان یک اکتساب است. دو تأثیر بزرگ که به معاشرت اولیهٔ موجودات بشری کمک نمود، میل وافر به خوراک و عشق به رابطهٔ جنسی بود. در این تمایلات شدید غریزی انسان با دنیای حیوانی سهیم است. دو احساس دیگر که موجودات بشری را به سوی یکدیگر راند و پیوند آنان را با هم *حفظ نمود*، تکبر و ترس بود، بیشتر مشخصاً ترس از شبح.

تاریخ چیزی جز شرح حال تقلای طولانی انسان برای خوراک نیست. *انسان بدوی فقط زمانی فکر می‌کرد که گرسنه بود*؛ اندوختن غذا، اولین جانفشانی و انضباط شخصی وی بود. با رشد جامعه، میل وافر به غذا دیگر تنها انگیزه برای معاشرت متقابل نبود. انواع بیشمار دیگر گرسنگی، درک نیازهای گوناگون، همگی به معاشرت نزدیکتر نوع بشر انجامید. اما امروزه جامعه با رشد بیش از حد نیازهای فرضی بشری گرانبار است. تمدن باختر قرن بیستم، تحت بار سنگین فوق‌العادهٔ تجمل و افزایش مفرط امیال و آرزوهای بشری با خستگی ناله سر می‌دهد. جامعهٔ امروزی، تحت فشار یکی از خطرناکترین مراحل رابطهٔ گستردهٔ متقابل و بسیار پیچیدهٔ وابستگی متقابل آن تاب می‌آورد.

گرسنگی، تکبر، و ترس از شبح، در فشارهای اجتماعیشان تداوم داشتند، اما ارضای جنسی، ناپایدار و نامنظم بود. میل شدید به رابطهٔ جنسی به تنهایی مردان و زنان بدوی را وادار به پذیرش بارهای سنگین نگهداری خانه ننمود. خانهٔ اولیه روی بی‌قراری جنسی مرد، هنگامی که از ارضای مکرر محروم بود، و روی آن عشق جانفشانانهٔ مادرانهٔ انسان مؤنث، که به میزان مشخص با موجودات مؤنث تمامی حیوانات بالاتر سهیم است، بنا نهاده شد. وجود یک طفل درمانده، تفکیک اولیهٔ فعالیتهای مرد و زن را تعیین نمود. زن می‌بایست از یک منزل تثبیت شده نگهداری می‌نمود و در آنجا روی زمین کشت و زرع می‌کرد. و از باستانی‌ترین اعصار، جایی که زن بود، همیشه خانه تلقی می‌شده است.

از این رو زن از همان اوان برای طرح اجتماعی در حال تکامل ضروری گردید. و این امر نه آنقدر به خاطر شهوت زودگذر جنسی، بلکه در نتیجهٔ *نیاز به غذا* بود. او یک شریک لازم در امر نگهداری از خود بود. او یک تأمین کنندهٔ غذا، یک جاندار گرانبار، و یاری بود که بدون رنجش شدید، بد رفتاری زیادی را تحمل می‌کرد. و علاوه بر تمامی این خصایص مطلوب، یک وسیلهٔ همواره حاضر برای ارضای جنسی بود.

ریشهٔ تقریباً هر ارزش پایدار تمدن در خانواده است. خانواده اولین گروه موفق آرامش بخش بود. مرد و زن یاد گرفتند چگونه ضدیتهای خویش را تعدیل نمایند، ضمن این که در همان حال پیگیری صلح و صفا را به فرزندان خویش آموزش می‌دادند.

کارکرد ازدواج در تکامل، تضمین بقای نژادی است، نه فقط تحقق شادی شخصی. نگهداری از خود و بقای خود، اهداف واقعی خانه می‌باشند. ارضای خود، یک امر فرعی است نه ضروری، به غیر از این که به صورت انگیزه‌ای برای تضمین معاشرت دو جنس عمل نماید. طبیعت طالب بقا است، اما هنرهای تمدن، لذتهای ازدواج و خشنودی از زندگی خانوادگی را مداوماً افزایش می‌دهند.

اگر تکبر آنقدر رشد یابد که غرور، بلند پروازی، و سربلندی را بپوشاند، در این صورت نه فقط می‌توانیم تشخیص دهیم که چگونه این امیال باطنی به شکل‌یابی ارتباطات بشری کمک می‌کنند، بلکه همچنین چگونه می‌توانند انسانها را به هم پیوند دهند، زیرا چنین احساساتی بدون داشتن حضاری که بتوان در برابر آنان عرض اندام نمود بیهوده هستند. به زودی تکبر، احساسات، و امیال دیگری را که نیازمند یک عرصهٔ اجتماعی بودند تا بتواند خود را به نمایش گذارده و خشنود سازند، با خود مربوط ساخت. این گروه از احساسات موجب منشأ یافتن آغاز اولیهٔ تمامی هنرها، آیین، و کلیهٔ اشکال بازیهای ورزشی و مسابقات گردید.

تکبر به تولد جامعه بسیار کمک نمود؛ اما در هنگام این آشکارسازیها، تکاپوهای نادرست یک نسل مغرور تمامی ساختار پیچیدهٔ یک تمدن بسیار مخصوص را تهدید به نابودی و فلاکت می‌کند. از مدتها پیش لذت طلبی جانشین ارضای گرسنگی گشته است. اهداف مشروع اجتماعی حفظ خود به سرعت خود را به اشکال پست و تهدید کنندهٔ ارضای خود تبدیل می‌کنند. حفظ خود موجب ساختن جامعه می‌شود؛ ارضای لجام گسیختهٔ خود یقیناً تمدن را نابود می‌سازد.

3- تأثیر اجتماعی کنندهٔ ترس از شبح

امیال بدوی جامعهٔ اولیه را ایجاد نمود، اما ترس از شبح موجب حفظ آن گردید و به وجود آن یک جنبهٔ برون بشری داد. منشأ ترس معمول، فیزیولوژیک بود: ترس از درد فیزیکی، گرسنگی برطرف نشده، و یا یک بلای زمینی؛ اما ترس از شبح، یک نوع جدید و بالا از وحشت بود.

احتمالاً بزرگترین عامل تنها در تکامل جامعهٔ بشری رویای شبح بود. اگر چه بیشتر رویاها ذهن بدوی را به اندازهٔ زیاد پریشان می‌ساخت، رویای شبح در واقع موجب وحشت انسانهای اولیه می‌شد، و این خواب بینهای خرافی را در رابطه‌ای مشتاقانه و صمیمانه برای حفاظت متقابل در برابر خطرات مبهم و نادیدنی خیالی دنیای روح به داخل بازوان یکدیگر می‌راند. رویای شبح یکی از آغازین‌ترین تفاوتهای در حال ظهور بین انواع حیوانی و بشری ذهن بود. حیوانات بقای بعد از مرگ را در ذهن خود مجسم نمی‌کنند.

به غیر از این عامل شبح، تمام جامعه روی نیازهای بنیادین و امیال اساسی بیولوژیک بنا نهاده شد. اما ترس از شبح یک عامل جدید را در تمدن عرضه نمود، ترسی که فراتر و دورتر از نیازهای اصلیِ فرد را در بر می‌گیرد و حتی بر فراز تلاش برای حفظ گروه قرار می‌گیرد. ترس از ارواح مردگان، یک شکل جدید و شگفت‌آور از ترس را برملا ساخت، یک وحشت هولناک و قدرتمند که به دگرگونی نظم ناپایدار اجتماعی اعصار اولیه به گروههای بدوی کاملاً منضبطتر و بهتر کنترل شدهٔ ایام باستان کمک نمود. این خرافات بی‌معنی که برخی از آنها هنوز تداوم دارند، اذهان انسانها را از طریق ترس خرافی چیز غیرواقعی و ماوراءالطبیعه، به کشف بعدی "ترس از خداوند که آغاز خرد است" آماده نمود. ترسهای بی‌پایهٔ تکامل چنین طراحی شده‌اند که جایگزین بیم توأم با احترام از الوهیت، که از آشکارسازی الهام یافته است، شوند. آیین اولیهٔ ترس از شبح، به پیوند نیرومند اجتماعی تبدیل شد، و از هنگام آن روز دوردست، نوع بشر کم و بیش در تلاش برای نیل به معنویت بوده است.

گرسنگی و عشق انسانها را به سوی هم سوق داد؛ تکبر و ترس از شبح آنها را به هم پیوند داد. اما این احساسات به تنهایی، بدون آشکارسازیهای مروج صلح و صفا، قادر نیستند فشار سوءِظنها و ناراحتیهای ناشی از معاشرت بین انسانها را تحمل کنند. بدون کمک از منابع فوق بشری، به دنبال رسیدن به حدود مشخصی از فشار، جامعه از هم می‌پاشد، و همین تأثیرات بسیج کنندهٔ اجتماعی — گرسنگی، عشق، تکبر، و ترس — دست به دست هم داده و نوع بشر را به داخل جنگ و خونریزی فرو می‌برند.

تمایل صلح طلبانهٔ نژاد بشر، یک عطیهٔ طبیعی نیست؛ آن از تعالیم مذهبِ آشکار شده، از تجربهٔ انباشتهٔ نژادهای پیشرفته، و به ویژه از تعالیم عیسی، سرور صلح، سرچشمه گرفته است.

4- تکامل آداب و رسوم

تمامی نهادهای اجتماعی امروزی از تکامل رسوم بدوی نیاکان وحشی شما برخاسته است. آداب و رسوم امروز، سنتهای تعدیل یافته و بسط یافتهٔ دیروز هستند. آنچه که برای فرد عادت است، برای گروه سنت است. و رسوم گروهی به شکل شیوه‌های قومی یا سنن قبیله‌ای — عرفهای جمعی — تکامل می‌یابند. تمامی نهادهای جامعهٔ امروزی بشری منشأ سادهٔ خود را از این مراحل اولیه می‌گیرند.

باید به خاطر داشت که در تلاش برای تعدیل زندگی گروهی مطابق شرایط وجود جمعی آداب و رسوم به وجود آمدند. آداب و رسوم اولین نهاد اجتماعی انسان بودند. و تمامی این واکنشهای قبیله‌ای، از تلاش برای اجتناب از درد و سرافکندگی به وجود آمدند، ضمن این که در همان حال درصدد برخوردار شدن از لذت و قدرت بودند. منشأ شیوه‌های قومی، نظیر منشأ زبانها، همیشه ناخودآگاه و غیرعمدی است و از این رو همیشه در حاله‌ای از ابهام قرار دارد.

ترس از شبح انسان بدوی را به تجسم ماوراءالطبیعه راند و بدین ترتیب بنیادهای آن تأثیرات نیرومند اجتماعی اخلاقیات و مذهب را به گونه‌ای استوار پی‌ریزی نمود، و آن به نوبهٔ خود آداب و رسوم و سنتهای جامعه را نسل به نسل به طور کامل حفظ کرد. تنها چیزی که در همان اوان آداب و رسوم را تثبیت نموده و به آن شکل داد، این اعتقاد بود که مردگان نسبت به شیوه‌هایی که مطابق آنها زندگی کرده و مرده بودند غیرتمندند؛ لذا آنها آن انسانهای زنده‌ای را که به خود جرأت می‌دهند قوانین زندگی را، که آن مردگان در هنگام بودن در جسم محترم می‌شمردند، با سهل انگاری تحقیر کنند، به طور وحشتناک مجازات می‌کنند. تمامی این امر از طریق حرمتی که اکنون نژاد زرد برای نیاکان خویش قائل است به بهترین وجه نمایان است. مذهب در حال تکامل بدوی دوران بعد ترس از شبه را در تثبیت آداب و رسوم به اندازهٔ زیاد تقویت ساخت، اما تمدن در حال پیشرفت نوع بشر را از اسارت ترس و بردگی خرافات به طور فزاینده آزاد نموده است.

پیش از تعالیم رهایی‌بخش و آزاد کنندهٔ آموزگاران دلمیشیا، انسان دوران باستان یک قربانی درماندهٔ آیین آداب و رسوم بود. انسان وحشی بدوی با آیین بی‌پایان تشریفاتی احاطه شده بود. هر چه که او می‌کرد، از هنگام بیداری در صبح تا لحظه‌ای که در شب در غارش به خواب فرو می‌رفت، می‌بایست درست به این شکل، مطابق شیوه‌های قومی قبیله، انجام می‌شد. او بردهٔ استبداد عرف بود؛ زندگی او هیچ چیز آزاد، خود انگیخته، یا ابتکارآمیز را در بر نمی‌گرفت. هیچ پیشرفت طبیعی به سوی یک وجود والاتر ذهنی، اخلاقی، یا اجتماعی وجود نداشت.

انسان اولیه شدیداً تحت تأثیر سنت بود. انسان وحشی بردهٔ واقعی عرف بود. اما گهگاه انسانهای متفاوتی برخاسته‌اند که به خود جرأت داده‌اند راههای جدید فکری و روشهای بهبود یافتهٔ زندگی را آغاز کنند. با این حال، کُندکاری انسان بدوی، ترمز بیولوژیک ایمنی بر ضد شتاب ناگهانی بود که از ناسازگاری ویرانگر یک تمدن سریعاً در حال پیشرفت جلوگیری نماید.

اما این سنتها یک شرارت تمام عیار نیستند؛ تکامل آنها باید ادامه یابد. برای ادامهٔ تمدن تقریباً مهلک است که تغییر گستردهٔ آنها از طریق انقلاب رادیکال به انجام رسد. سنت، ریسمان استمرار بوده است که تمدن را حفظ کرده است. مسیر تاریخ بشر پوشیده از بقایای رسومِ کنار

گذاشته شده و عملکردهای منسوخ اجتماعی است. اما هیچ تمدنی که آداب و رسوم خود را — به جز برای گزینش سنتهای بهتر و زیبنده‌تر — ترک کرده است، پایدار نمانده است.

بقای یک جامعه عمدتاً به تکامل تدریجی آداب و رسوم آن بستگی دارد. پروسهٔ تکامل رسم ناشی از میل به آزمایش است؛ ایده‌های جدید پیش رو نهاده می‌شوند، و رقابت به دنبال آن می‌آید. یک تمدن در حال پیشرفت ایدهٔ مترقی را پذیرا می‌شود و پایدار می‌ماند. زمان و شرایط سرانجام گروه شایسته‌تر را برای بقا انتخاب می‌کنند. اما این بدین معنی نیست که هر تغییر جداگانه و منفرد در ترکیب جامعهٔ بشری به منظور وقوع چیزی بهتر بوده است. نه! به راستی نه! زیرا در تقلای طولانی و رو به جلوی تمدن یورنشیا قهقراهای بسیار زیادی وجود داشته است.

5- تکنیکهای زمین — هنرهای نگهداری

زمین صحنهٔ جامعه است؛ انسانها هنرپیشگان آن هستند. و انسان همواره باید عملکردهای خود را تعدیل نماید تا با وضعیت زمین تطبیق یابد. تکامل آداب و رسوم همیشه به نسبت زمین - انسان بستگی دارد. این امر به رغم دشواری فهم آن صحت دارد. تکنیک انسان پیرامون زمین، یا هنرهای نگهداری، به اضافهٔ شاخصهای زندگی او، برابرند با جمع کل شیوه‌های قومی، آداب و رسوم. و جمع تعدیلات انسان نسبت به مطالبات زندگی برابرند با تمدن فرهنگی او.

آغازین‌ترین فرهنگهای بشری در امتداد رودهای نیمکرهٔ شرقی به وجود آمدند، و در حرکت رو به جلوی تمدن چهار گام بزرگ برداشته شده است. آنها از این قرارند:

1- *مرحلهٔ گردآوری*. فشار غذا، گرسنگی، به اولین شکل سازمان صنعتی، خطوط بدوی جمع‌آوری خوراک، انجامید. گاهی اوقات چنین خط سیر گرسنگی، همینطور که مسافت جمع‌آوری پس مانده‌های غذایی در روی زمین را طی می‌کرد، ده مایل طول داشت. این مرحلهٔ بدوی فرهنگ چادرنشینی بود و اکنون آن شیوهٔ زندگی است که توسط بومیان بیابان‌نشین آفریقا دنبال می‌شود.

2- *مرحلهٔ شکار*. اختراع جنگ افزارها انسان را قادر ساخت که شکارچی شود و بدین ترتیب از بردگی غذا آزادی قابل ملاحظه‌ای به دست آورد. یک اَندانی اندیشمند که مشت خود را در یک نبرد جدی شدیداً کبود کرده بود، ایدهٔ استفاده از یک چوب دراز را به عنوان بازوی خود و یک قطعه سنگ چخماق سخت را که به عنوان مشت خود با زردپی در انتهای آن بسته شده بود، مجدداً کشف نمود. بسیاری قبایل کشفیات مستقلی از این نوع به عمل آوردند، و این اشکال متنوع چکش نمایانگر یکی از گامهای بزرگ رو به جلو در تمدن بشری بود. امروزه برخی از بومیان استرالیا به میزان اندکی فراتر از این مرحله پیش رفته‌اند.

انسانهای آبی شکارچیان و تله گذاران ماهری شدند. آنها از طریق قرار دادن حصار در رودخانه‌ها به تعداد زیاد ماهی می‌گرفتند و مازاد آن را برای استفادهٔ زمستانی خشک می‌کردند. اشکال بسیاری از دامها و تله‌های مبتکرانه در صید شکار به کار بسته شدند، اما نژادهای بدوی‌تر حیوانات بزرگتر را شکار نمی‌کردند.

3- *مرحلهٔ چوپانی*. این مرحله از تمدن از طریق اهلی کردن حیوانات میسر گشت. عربها و بومیان آفریقا در زمرهٔ مردمان جدیدتر شبان هستند.

زندگی شبانی موجب رهایی بیشتری از بردگی غذایی گردید. انسان آموخت که روی سود سرمایهٔ خویش، افزایش گله‌های خود، زندگی نماید؛ و این امر زمان فراغت بیشتری برای فرهنگ و پیشرفت فراهم نمود.

جامعهٔ پیش شبانی یک جامعهٔ همکاری جنسها بود، اما گسترش پرورش حیوانات، زنان را به اعماق بردگی اجتماعی تنزل داد. در روزگاران پیشین این وظیفهٔ مرد بود که خوراک حیوانی را تأمین نماید، و مسئولیت زن بود که خوراکیهای گیاهی را فراهم سازد. از این رو، هنگامی که مرد به عصر شبانی وجود خود وارد شد، حرمت زن به اندازهٔ زیادی افت کرد. او هنوز می‌بایست برای تهیهٔ ضروریات گیاهی زندگی زحمت می‌کشید، در حالی که مرد تنها نیاز داشت نزد گله‌های خود رود تا غذای حیوانی را به حد وافر فراهم سازد. مرد بدین ترتیب نسبتاً از زن مستقل گشت. طی تمام عصر شبانی، منزلت زن به طور پیوسته تنزل نمود. تا پایان این عصر، او اندکی بیشتر از یک حیوان بشری شده بود، و به انجام کار و زادن فرزند انسانی گمارده شده بود، عمدتاً همانگونه که از حیوانات گله انتظار می‌رفت کار کنند و فرزند آورند. مردهای اعصار شبانی به گلهٔ خود عشق زیادی داشتند؛ و دریغا که نتوانستند برای همسران خود عاطفهٔ عمیقتری به وجود آورند.

4- *مرحلهٔ کشاورزی*. این عصر از طریق اهلی کردن گیاهان تحقق یافت، و نمایانگر بالاترین نوع تمدن مادی است. هم کلیگسشیا و هم آدم تلاش کردند باغبانی و کشاورزی را آموزش دهند. آدم و حوا باغبان بودند، نه چوپان، و در آن روزگاران، باغبانی یک فرهنگ پیشرفته بود. رویاندن گیاهان تأثیری تعالی‌بخش روی تمامی نژادهای نوع بشر دارد.

کشاورزی نسبت زمین به انسان را در دنیا بیش از چهار برابر افزایش داد. آن می‌شود با پی‌گیریهای شبانی مرحلهٔ سابق فرهنگی توأم گردد. هنگامی که سه مرحله تداخل می‌یابند، مردان شکار می‌کنند و زنان روی زمین کشت و کار می‌کنند.

همیشه میان گله‌داران و کشتگران زمین اصطکاک وجود داشته است. شکارچیان و گله‌داران جنگجو و ستیزه‌جو بودند؛ کشاورز یک نمونهٔ صلح دوست‌تر است. همنشینی با حیوانات حاکی از تقلا و نیروی قهر می‌باشد. همنشینی با گیاهان بردباری، ملایمت، و آرامش را القا می‌کند. کشاورزی و صنعتگرایی فعالیتهای دوران صلح هستند. اما ضعف هر دو، به عنوان فعالیتهای اجتماعی دنیا، این است که فاقد هیجان و ماجراجویی می‌باشند.

جامعهٔ بشری از مرحلهٔ شکار به مرحلهٔ گله‌داری، و سپس به مرحلهٔ ارضی کشاورزی تحول یافته است. و هر مرحلهٔ این تمدن پیشرو با چادرنشینی کمتر و کمتری همراه بوده است. انسان، بیشتر و بیشتر شروع به زندگی در خانه نمود.

و اکنون صنعت مکمل کشاورزی گشته است، با شهرنشینی متعاقب افزایش یافته و ازدیاد گروههای غیرکشاورز طبقات شهروندی. اما اگر رهبران یک عصر صنعتی نتوانند تشخیص دهند که حتی بالاترین توسعه‌های اجتماعی باید همواره روی یک پایهٔ استوار کشاورزی قرار داشته باشند، آن عصر صنعتی نمی‌تواند امید به بقا داشته باشد.

6- تکامل فرهنگ

انسان یک مخلوق خاک و یک فرزند طبیعت است. صرف نظر از این که با چه جدیتی سعی در گریز از زمین کند، در تحلیل نهایی، او قطعاً شکست خواهد خورد. گفتهٔ "تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت" عیناً در مورد تمامی بشریت صدق می‌کند. تقلای اساسی انسان برای زمین بوده، هست، و همواره خواهد بود. اولین همنشینی‌های اجتماعی موجودات بدوی بشری به منظور پیروزی در این تقلاهای زمین بوده است. نسبت زمین به انسان پایهٔ سراسر تمدن اجتماعی است.

هوش انسان از طریق هنرها و علوم، محصول زمین را افزایش داد. در همان حال، افزایش طبیعی اولاد تا اندازه‌ای تحت کنترل آورده شد، و بدین ترتیب معاش و زمان فراغت فراهم گردید تا یک تمدن فرهنگی ساخته شود.

جامعهٔ بشری توسط قانونی کنترل می‌شود که حکم می‌کند جمعیت باید مستقیماً مطابق هنرهای زمین، و به طور معکوس نسبت به استاندارد مشخص زندگی تغییر یابد. در سرتاسر این اعصار اولیه، حتی بیش از زمان حال، قانون عرضه و تقاضا، آنطور که به انسانها و زمین مربوط می‌شد، ارزش تخمینی هر دو را تعیین می‌کرد. در طی ایام فراوانی زمین — زمین اشغال نشده — نیاز به انسانها زیاد بود، و در نتیجه ارزش حیات بشری بسیار افزایش یافت؛ لذا از دست دادن حیات وحشتناک‌تر بود. در طول ادوار قلّت زمین و ازدیاد بیش از حد جمعیت مربوط به آن، حیات بشری نسبتاً کم ارزش گردید، لذا نگرانی کمتری پیرامون جنگ، قحطی، و طاعون وجود داشت.

هنگامی که محصول زمین کاهش می‌یابد یا جمعیت افزایش پیدا می‌کند، تقلای اجتناب ناپذیر از سر گرفته می‌شود، و بدترین ویژگیهای طبیعت بشری پدیدار می‌شوند. بهبود محصول زمین، گسترش هنرهای مکانیکی، و کاهش جمعیت، همگی موجب شکوفایی جنبهٔ بهتر طبیعت بشری می‌شوند.

جامعهٔ مرزی جنبهٔ غیرمتخصص بشریت را تکامل می‌دهد. هنرهای زیبا و پیشرفت حقیقی علمی، به همراه فرهنگ معنوی، زمانی که توسط یک جمعیت کشاورزی و صنعتی، اندکی زیر نسبت زمین - انسان، مورد پشتیبانی قرار گرفته‌اند، همگی به بهترین نحو در مراکز بزرگتر زندگی شکوفا شده‌اند. شهرها همیشه نیروی ساکنان خود را به جهت خوب یا شرورانه افزایش می‌دهند.

تعداد نفرات خانواده همیشه تحت تأثیر شاخصهای زندگی قرار داشته است. هر چه استاندارد بالاتر بوده، خانواده کوچکتر بوده است، درست تا نقطهٔ وضعیت تثبیت شده یا نابودی تدریجی.

طی اعصار، شاخصهای زندگی، کیفیت یک جمعیت بقا یافته را در مقایسه با کمیت محض تعیین نموده است. شاخصهای زندگی طبقهٔ محلی موجب منشأ یافتن کاستهای اجتماعی و آداب و رسوم جدید می‌شود. هنگامی که شاخصهای زندگی بسیار پیچیده یا خیلی تجمّلی می‌شوند، به سرعت انتحاری می‌شوند. کاست، نتیجهٔ مستقیم فشار بالای اجتماعی رقابت شدید است که توسط جمعیتهای انبوه به وجود آمده است.

نژادهای اولیه اغلب به اعمالی مبادرت می‌ورزیدند که برای محدود ساختن جمعیت منظور شده بودند. کلیهٔ قبایل بدوی بچه‌های معیوب و مریض را می‌کشتند. نوزادان دختر مکرراً پیش از دوران خرید همسر کشته می‌شدند. بچه‌ها را گاهی اوقات در لحظهٔ تولد خفه می‌کردند، اما روش مطلوب قرار دادن در معرض هوای سرد بود. پدر دوقلوها معمولاً اصرار داشت که یکی از آنها کشته شود، زیرا اعتقاد بر این بود که زایشهای متعدد یا توسط سحر و جادو، و یا به وسیلهٔ خیانت به همسر موجب شده است. با این وجود به عنوان یک قاعده، دوقلوهای همجنس در امان می‌ماندند. در حالی که این تابوها در رابطه با دوقلوها زمانی تقریباً در سراسر دنیا رواج داشتند، هرگز بخشی از آداب و رسوم اندانی نبودند. این مردمان همیشه دوقلوها را به عنوان فال نیک تلقی می‌کردند.

بسیاری از نژادها تکنیک سقط جنین را آموختند، و این عمل بعد از برقراری منع زایمان در میان ازدواج نکرده‌ها بسیار معمول گردید. مدتها رسم بر این بود که یک دختر مجرد فرزند خود را بکشد، اما در بین گروههای متمدن‌تر، این فرزندان نامشروع تحت سرپرستی مادر دختر قرار می‌گرفتند. بسیاری قبایل بدوی از طریق عمل سقط جنین و نیز نوزاد کُشی عملاً از بین رفتند. اما صرف نظر از احکام آداب و رسوم، فرزندان اندکی، بعد از این که یک بار از پستان مادر شیر خوردند، نابود شدند — عاطفهٔ مادری بسیار قوی است.

حتی در قرن بیستم بقایای این شیوه‌های بدوی کنترل جمعیت ادامه دارد. در استرالیا قبیله‌ای وجود دارد که مادران آن از نگهداری بیش از دو یا سه فرزند امتناع می‌ورزند. زمانی نه چندان دور، یک قبیلهٔ آدمخوار هر پنجمین بچه‌ای را که به دنیا می‌آمد می‌خورد. در ماداگاسکار برخی قبایل هنوز کلیهٔ بچه‌هایی را که در روزهای مشخص بد یمن به دنیا می‌آیند از بین می‌برند. این امر به مرگ حدود بیست و پنج درصد از کلیهٔ نوزادان منجر می‌شود.

از نقطه نظر دنیا، افزایش بیش از حد جمعیت هرگز در گذشته یک مشکل جدی نبوده است. اما اگر جنگ کاهش یابد و علم بیماریهای بشری را به طور فزاینده تحت کنترل درآورد، این امر ممکن است که در آیندهٔ نزدیک یک مشکل جدی شود. در چنین لحظه‌ای، آزمایش بزرگ خردمندیِ رهبریِ دنیا خود را نمایان می‌سازد. آیا حکمرانان یورنشیا از بینش و شهامتی برخوردارند که افزایش موجود بشری متوسط یا باثبات را به جای حد مفرط فوق نرمال و گروههای بسیار فزایندهٔ زیر نرمال شکوفا سازند؟ انسان نرمال باید پرورش یابد. او ستون فقرات تمدن و منبع جهشی انسانهای نابغهٔ نژادها است. انسان زیر نرمال باید تحت کنترل جامعه نگاه داشته شود. نباید بیش از آن حدی که ادارهٔ سطوح پایین‌تر صنعت به آن نیازمند است به وجود آید، یعنی آن کارهایی که به هوشی بالاتر از سطح حیوان نیاز دارند، اما چنان خواستهای سطح پایینی را مطالبه می‌کنند که برای انواع بالاتر نوع بشر بردگی و اسارت واقعی تلقی می‌شوند.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق که مدتی در یورنشیا مستقر بود.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 69

سنن بدوی بشر

انسان در توانش برای قدردانی از مزاح، هنر، و مذهب، از نیاکان حیوانی خویش از نظر احساسی برتر است. انسان برتری خویش را بدین لحاظ که یک ابزارساز، یک برقرار کنندهٔ ارتباط، و یک سازندهٔ سنت است، به صورت اجتماعی به نمایش می‌گذارد.

هنگامی که موجودات بشری مدتها گروههای اجتماعی را حفظ می‌کنند، چنین تجمعاتی همیشه به آفرینش روندهای مشخص فعالیت که به شکل نهادینه سازی به اوج می‌رسد، منجر می‌شوند. اثبات شده که بیشتر رسوم انسان کاهندهٔ کار هستند، ضمن این که در همان حال به افزایش امنیت گروهی مقداری کمک می‌کنند.

انسان متمدن به کاراکتر، ثبات، و تداوم سنتهای تثبیت شدهٔ خویش بسیار افتخار می‌کند، اما تمامی سنن بشری صرفاً آداب و رسوم انباشته شدهٔ گذشته هستند که به وسیلهٔ تابوها حفظ گردیده و توسط مذهب ارج یافته‌اند. چنین میراثهایی به سنن تبدیل می‌شوند، و سنن نهایتاً به شکل عرفها دگردیس می‌شوند.

1- سنن بنیادین بشری

کلیهٔ سنن بشری پاسخگوی برخی نیازهای اجتماعی گذشته یا حال هستند. با این وجود توسعهٔ بیش از حد آنها، بدین لحاظ که شخصیت را تحت‌الشعاع قرار داده و از ابتکار می‌کاهند، به طور پیوسته ارزش فرد را کم جلوه می‌دهند. انسان به جای این که به خود اجازه دهد تحت سلطهٔ این آفرینشهای تمدن پیشرو قرار گیرد، باید سنن خویش را تحت کنترل درآورد.

سنن بشری شامل سه طبقهٔ کلی می‌باشند:

1- *سنن حفظ خود*. این سنن در بر گیرندهٔ آن رسومی می‌باشند که از گرسنگی برای خوراک و غرایض حفظ خودِ مربوط به آن سرچشمه گرفته‌اند. آنها شامل صنعت، دارایی، جنگ برای سودبری، و کلیهٔ ساختارهای منظم کنندهٔ جامعه می‌باشند. دیر یا زود غریزهٔ ترس، برقراری این سنن بقا را از طریق تابو، عرف، و تحریمهای مذهبی رواج می‌دهد.

اما ترس، نادانی، و خرافه نقش مهمی در منشأ آغازین و تکامل متعاقب کلیهٔ سنن بشری ایفا کرده‌اند.

2- *سنن تداوم بخشی خود*. اینها رسوم پابرجای جامعه هستند که از میل وافر به رابطهٔ جنسی، غریزهٔ مادرانه، و احساسات لطیف والاتر نژادها سرچشمه گرفته‌اند. آنها در بر گیرندهٔ حفاظهای اجتماعی خانه و مدرسه، زندگی خانوادگی، تحصیلات، اخلاقیات، و مذهب می‌باشند. آنها شامل رسوم ازدواج، جنگ تدافعی، و خانه‌سازی هستند.

3- *سنن رضای خاطر*. اینها اعمالی هستند که از گرایشات متکبرانه و احساسات غرورآمیز سرچشمه می‌یابند، و در بر گیرندهٔ رسوم پوشش و تزیین شخصی، عرفهای اجتماعی، جنگ برای عزت، رقص، سرگرمی، بازیها، و جنبه‌های دیگر ارضای نفس می‌باشند. اما تمدن هرگز سنن متمایز رضای خاطر را به وجود نیاورده است.

این سه گروه از عملکردهای اجتماعی اساساً به هم مربوطند و دقیقاً یکایک به هم وابسته‌اند. در یورنشیا آنها نمایانگر یک سازمان پیچیده‌اند که به صورت یک مکانیسم اجتماعی واحد عمل می‌کند.

2- پگاه صنعت

صنعت بدوی به صورت بیمه‌ای در برابر ترورهای قحطی به کندی رشد نمود. انسان در اوایل وجود خود از برخی حیوانات که در طول برداشت وفور محصول برای روزهای کمیابی غذا ذخیره می‌کردند شروع به یادگیری نمود.

پیش از آغاز صرفه‌جویی اولیه و صنعت بدوی، سرنوشت یک قبیلهٔ متوسط تهیدستی و رنج واقعی بود. انسان اولیه مجبور بود برای خوراک خویش با تمام دنیای حیوانی رقابت کند. جاذبهٔ رقابت پیوسته انسان را به سوی سطح حیوانی پایین می‌کشد؛ فقر وضعیت طبیعی و ظالمانهٔ او است. ثروت یک هدیهٔ طبیعی نیست؛ آن در اثر کار، دانش، و سازماندهی حاصل می‌شود.

انسان بدوی در شناخت فواید معاشرت کند نبود. معاشرت به سازماندهی انجامید، و اولین نتیجهٔ سازماندهی تقسیم کار بود، با صرفه‌جویی فوری آن در زمینهٔ وقت و مواد. این تخصصی شدن کارها در نتیجهٔ انطباق با فشار — با دنبال نمودن مسیرهای مقاومت کاهش یافته — به وجود آمد. انسانهای وحشی بدوی هرگز هیچ کار واقعی را از روی اشتیاق و میل انجام نمی‌دادند. با آنها، انطباق به سبب فشارِ ضرورت بود.

انسان بدوی از کار سخت خوشش نمی‌آمد، و عجله نمی‌کرد مگر این که با خطری مهلک روبرو بود. عنصر زمان در کار، ایدهٔ انجام یک کار مشخص در ظرف یک زمان محدود، کاملاً یک پندار امروزی است. انسانهای دوران باستان هرگز عجله نمی‌کردند. این مطالبات مضاعفِ تقلای

شدید برای وجود و استانداردهای پیوسته پیشروندهٔ زندگی بود که نژادهای طبعاً غیرفعال انسان اولیه را به داخل مسیرهای صنعتی راند.

کار، تلاشهای طرح‌ریزی، انسان را از حیوان که اعمالش عمدتاً غریضی است، متمایز می‌سازد. ضرورت برای کار، مهمترین برکت انسان است. پرسنل پرنس همگی کار می‌کردند. آنها برای ارجمند ساختن کار فیزیکی در یورنشیا کار زیادی انجام دادند. آدم یک باغبان بود؛ خدای عبرانیان کار می‌کرد — او آفریننده و حافظ همه چیز بود. عبرانیان اولین قبیله‌ای بودند که برای صنعت ارزش والا قائل شدند. آنها اولین مردمی بودند که مقرر داشتند "هر کس نمی‌خواهد کار کند حق ندارد بخورد"؛ اما بسیاری از مذاهب دنیا به ایده‌آل اولیهٔ بیکاری رجعت نمودند. ژوپیتر اهل عیش و عشرت بود، و بودا یک هواخواه اندیشمند رفاه و آسایش شد.

قبایل سنگیک هنگامی که دور از نواحی گرمسیری زندگی می‌کردند نسبتاً باپشتکار بودند. اما پیکاری بسیار طولانی بین هواخواهان تن‌پرور سحر و جادو و طرفداران کار — آنهایی که آینده‌نگری را به کار می‌بستند — وجود داشت.

اولین آینده‌نگری بشری به سوی حفظ آتش، آب، و خوراک معطوف گشت. اما انسان بدوی از بدو تولد طبعاً یک موجود ریسک پذیر بود. او همیشه می‌خواست در ازای هیچ چیز، چیزی به دست آورد، و روی هم رفته غالباً در طی این ایام اولیه، موفقیتی که از عمل صبورانه حاصل می‌گشت به سحر و جادو نسبت داده می‌شد. جادوگری به کندی به آینده‌نگری، ایثار، و پشتکار منتج گردید.

3- تخصصی شدن کار

تقسیمات کار در جامعهٔ بدوی، ابتدا توسط شرایط طبیعی و سپس اجتماعی تعیین می‌شدند. نوع اولیهٔ تخصص در کار چنین بود:

1- *تخصص بر مبنای جنسیت*. کار زن از وجود انتخابی بچه ناشی می‌شد؛ زنان طبعاً بیش از مردان نوزادان را دوست دارند. بدین ترتیب زن به کارکن روزانه تبدیل شد، در حالی که مرد شکارچی و جنگجو شد، و در دوره‌های مشخص کار و استراحت درگیر گشت.

طی اعصار پی در پی، تابوها اکیداً موجب نگاه داشتن زن در محدودهٔ خود بوده‌اند. مرد به خودپسندانه‌ترین نحو کار مناسبتر را برگزیده، و کار طاقت فرسای روزانه را برای زن واگذاشته است. مرد همیشه از انجام کار زن خجلت زده بوده است، اما زن هرگز هیچ اکراهی برای انجام کار مرد نشان نداده است. اما شگفت‌آور است که مردان و زنان هر دو در ساختن و فراهم نمودن اسباب و اثاثیهٔ منزل همیشه با هم کار کرده‌اند.

2- *تغییر به دنبال کهولت و بیماری*. این تفاوتها تقسیم بعدی کار را تعیین نمودند. مردان کهنسال و معلولین در دوران باستان به کار ساختن ابزار و سلاح گمارده می‌شدند. بعدها انجام کارهای آبیاری به آنان محول گردید.

3- *تمایز بر مبنای مذهب*. حکیمان قبیله اولین موجودات بشری بودند که از کار فیزیکی معاف گشتند؛ آنها طبقهٔ پیشتاز حرفه‌ای بودند. فلزکاران گروه کوچکی بودند که به عنوان جادوگر با حکیمان رقابت می‌کردند. تخصص آنان در کار با فلزات موجب می‌شد که مردم از آنها بترسند. "فلزکاران سفید" و "فلزکاران سیاه" موجب پیدایش اعتقادات اولیه به جادوی سفید و سیاه شد. و این اعتقاد بعدها درگیر خرافهٔ اشباح خوب و بد، و ارواح خوب و بد گردید.

فلزکاران اولین گروه غیرمذهبی بودند که از امتیازات مخصوص بهره‌مند گشتند. آنها در زمان جنگ بی‌طرف محسوب می‌شدند، و این امتیاز اضافه منجر به این گشت که آنان به عنوان یک طبقه، سیاستمداران جامعهٔ بدوی گردند. اما فلزکاران به واسطهٔ سوءِ استفادهٔ فاحش از این امتیازات، عموماً مورد نفرت واقع شدند، و جادوگران در برانگیختن نفرت برای رقبای خویش هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند. در این اولین مسابقهٔ بین علم و مذهب، مذهب (خرافه) پیروز شد. فلزکاران بعد از این که از دهکده‌ها بیرون رانده شدند، اولین مسافرخانه‌ها، مهمانسراهای عمومی، را در حول و حوش دهکده‌ها برقرار نمودند.

4- *ارباب و برده*. تفکیک بعدی کار از روابط فاتح با فتح شده سرچشمه گرفت، و این به معنی شروع بردگی بشر بود.

5- *تفکیک بر مبنای عطایای متنوع فیزیکی و ذهنی*. تقسیمات بیشتر کار از طریق تفاوتهای ذاتی در انسانها مورد طرفداری واقع می‌شد؛ تمامی موجودات بشری برابر به دنیا نیامده‌اند.

تراشکاران سنگ چخماق و سنگ‌کاران متخصصان اولیه در صنعت بودند؛ سپس فلزکاران آمدند. متعاقباً تخصص گروهی به وجود آمد. خانواده‌ها و قبایل، همگی خود را وقف انواع مشخص کار نمودند. علت شکلی‌یابی یکی از باستانی‌ترین طبقات ممتاز از کشیشان، سوا از جادوگران قبیله، ستایش خرافی یک خانواده از شمشیرسازان خبره بود.

صادر کنندگان سنگ نمک و سفالگران اولین متخصصان گروهی در صنعت بودند. زنان ظروف سفالی ساده و مردان ظروف پرنقش و نگار را می‌ساختند. در بین برخی قبایل خیاطی و نساجی توسط زنان انجام می‌شد، و در برخی دیگر توسط مردان.

بازرگانان اولیه زن بودند. آنها به عنوان جاسوس به کار گرفته می‌شدند، و تجارت را به عنوان یک حرفهٔ جانبی انجام می‌دادند. در مدتی کوتاه بازرگانی گسترش یافت و زنان به عنوان واسط — کارگزار — عمل می‌کردند. سپس طبقهٔ تاجر آمد، که برای خدمات خود یک کارمزد، سود،

مطالبه می‌کرد. رشد مبادلهٔ گروهی کالا به داد و ستد تکوین یافت؛ و به دنبال مبادلهٔ کالاها، مبادلهٔ کارگر ماهر آمد.

4- سرآغاز بازرگانی

همانطور که ازدواج به وسیلهٔ قرارداد از پی ازدواج به وسیلهٔ اسارت آمد، بازرگانی از طریق مبادلهٔ پایاپای نیز به دنبال مصادره از طریق شبیخون آمد. اما یک دورهٔ طولانی از سرقت بین رسوم اولیهٔ مبادلهٔ آرام کالا و بازرگانیِ دوران بعد از طریق روشهای امروزی مبادله، فاصله انداخت.

اولین مبادلهٔ پایاپای توسط بازرگانان مسلح که کالاهای خود را در یک مکان بی‌طرف می‌گذاشتند انجام پذیرفت. زنان اولین بازارها را راه انداختند؛ آنها قدیمی‌ترین تجار بودند، و این به این دلیل بود که آنها بار حمل می‌کردند؛ مردان جنگجو بودند. در همان اوایل پیشخوان تجارت به وجود آمد، دیواری آنقدر عریض که از تماس بازرگانان مسلح با یکدیگر ممانعت می‌کرد.

از یک بت‌واره استفاده می‌شد که از کالاهای به جا گذاشته شده برای مبادلهٔ آرام محافظت می‌کرد. چنین بازارهایی در برابر دزدی امن بودند. هیچ چیز برداشته نمی‌شد، مگر از طریق مبادلهٔ کالا یا خرید. با وجود بت‌واره‌ای که به صورت نگهبان عمل می‌کرد، کالاها همیشه امن بودند. بازرگانان اولیه در درون قبایل خویش به گونه‌ای بسیار دقیق صادق بودند، اما این را کاملاً درست می‌دانستند که از بیگانگان وابسته به جاهای دور کلاهبرداری کنند. حتی عبرانیان اولیه در معاملات خود با مردم غیریهودی عرف اخلاقی جداگانه‌ای را به رسمیت می‌شناختند.

برای مدتها پیش از آن که مردان دیدار کنند، بدون سلاح، در مکان مقدس بازار، مبادلهٔ آرام کالا ادامه یافت. همین میادین بازار به اولین پناهگاهها تبدیل شدند و در برخی کشورها بعدها به عنوان ”شهرهای پناهگاه“ شهرت یافتند. هر فرد فراری که به مکان بازار می‌رسید در برابر حمله امن و امان بود.

اولین وزنه‌ها دانه‌های گندم و سایر حبوبات بودند. اولین وسیلهٔ مبادله یک ماهی یا یک بز بود. بعدها گاو یک واحد داد و ستد گردید.

منشأ نوشتار امروز در اسناد اولیهٔ بازرگانی است. اولین ادبیات انسان یک مدرک مروج بازرگانی، یک تبلیغ نمک بود. بسیاری از جنگهای پیشین به خاطر ذخایر طبیعی، مثل سنگ چخماق، نمک، و فلزات به وقوع پیوستند. اولین قرارداد رسمی قبیله‌ای مربوط به استفادهٔ بین قبایل یک ذخیرهٔ نمک بود. این مکانهای قرارداد فرصتی برای رد و بدل دوستانه و مسالمت‌آمیز عقاید و معاشرت قبایل گوناگون فراهم می‌ساخت.

نوشتن تا مراحل ”ترکهٔ چوب حاوی پیام“، ریسمانهای گره زده شده، نوشتار تصویری، هیروگلیف، و کمربندهای وامپوم، و تا حروف اولیهٔ الفبای علائم پیش رفت. فرستادن پیام از

علامت دادن بدوی با دود، تا به وسیلهٔ دونده‌ها، حیوان سواران، خطوط راه‌آهن، و هواپیماها، و نیز تلگراف، تلفن، و ارتباط بیسیمی تکامل یافت.

ایده‌های جدید و روشهای بهتر از طریق بازرگانان باستان به دورتادور دنیای مسکونی منتقل شدند. تجارت در ارتباط با ماجراجویی به کاوشگری و اکتشاف انجامید. و این تماماً موجب تولد ترابری گردید. تجارت از طریق ترویج باروری فرهنگی، متمدن کنندهٔ بزرگی بوده است.

5- سرآغاز سرمایه

سرمایه استعمال نیروی کار به صورت چشم‌پوشی از زمان حال به نفع آینده است. اندوخته نمایانگر شکلی از بیمهٔ معاش و بقا است. ذخیرهٔ غذا موجب پیدایش کنترل خود گردید و اولین مشکلات سرمایه و کار را به وجود آورد. انسانی که خوراک داشت، به شرط آن که می‌توانست آن را از دست سارقان محفوظ نگاه دارد، از مزیت بارزی نسبت به انسانی که خوراک نداشت برخوردار بود.

بانکدار اولیه، انسان دلیر قبیله بود. او گنجینه‌های گروهی را به صورت سپرده نگاه می‌داشت، در حالی که تمام قبیله در صورت وقوع حمله از کلبهٔ او دفاع می‌کرد. بدین ترتیب انباشت سرمایهٔ فردی و ثروت گروهی فوراً به سازمان نظامی انجامید. در ابتدا چنین احتیاطهایی به منظور دفاع از دارایی در برابر مهاجمان خارجی طرح شدند، اما بعدها چنین مرسوم گشت که سازمان نظامی از طریق تهاجم به ملک و ثروت قبایل همسایه در حال تمرین نگاه داشته شود.

تمایلات اساسی که به انباشت سرمایه انجامیدند از این قرار بودند:

1- *گرسنگی در ارتباط با آینده‌نگری*. ذخیره و حفظ خوراک به معنی قدرت و آسایش برای آنهایی که از *آینده‌نگری* مکفی برخوردار بوده و لذا برای نیازهای آینده تدارک می‌دیدند بود. ذخیرهٔ غذا، بیمهٔ کافی در برابر قحطی و بلا بود. و مجموعهٔ آداب و رسوم بدوی به راستی چنین طرح شده بود که به انسان کمک کند حال را تابع آینده سازد.

2- *عشق به خانواده*. میل به تأمین خواسته‌های آنان. سرمایه نمایانگر اندوختن مال به رغم فشار خواسته‌های امروز به منظور اطمینان در برابر مطالبات فردا است. بخشی از این نیاز آینده ممکن است به نسلهای آیندهٔ یک فرد مربوط باشد.

3- *تکبر*. میل وافر به نمایش گذاشتن اندوخته‌های یک فرد. لباس اضافه یکی از اولین علائم تمایز بود. تکبر انباشته سازی در همان اوایل برای غرور انسان گیرایی داشت.

4- *مقام*. اشتیاق برای خرید پرستیژ اجتماعی و سیاسی. در ابتدا یک ناموری تجاری پدیدار گشت، که ورود به آن به انجام یک خدمت ویژه به مقام سلطنت بستگی داشت، یا این

که صراحتاً به سبب پرداخت پول اعطا می‌گشت.

5- *قدرت*. اشتیاق وافر برای ارباب شدن. قرض دادن چیز گرانبها به عنوان یک وسیلهٔ برده سازی انجام می‌یافت. نرخ وام این ایام باستان سالی صد در صد بود. وام دهندگان از طریق ایجاد ارتشی دائمی از مقروضان خود را پادشاه می‌کردند. افرادی که در ازای بدهی بیگاری می‌کردند جزو اولین اشکال دارایی بودند که گردآوری می‌شدند، و در روزگاران باستان بردگی به خاطر بدهی حتی تا حد کنترل بدن بعد از مرگ نیز امتداد می‌یافت.

6- *ترس از اشباح مردگان*. دستمزد کاهنان برای حفاظت. انسانها در ابتدا شروع کردند به کاهنان هدایای مرگ اهدا کنند، با این نگرش که با بهره‌بری از دارایی خود، پیشرفت خویش را طی زندگی بعد تسهیل می‌سازند. بدین ترتیب کاهنان بسیار ثروتمند شدند. در میان سرمایه‌داران باستان آنها سالار بودند.

7- *میل وافر به سکس*. میل به خریدن یک یا تعداد بیشتری همسر. اولین شکل داد و ستد انسان مبادلهٔ زن بود. این کار مدتها پیش از مبادلهٔ اسب انجام می‌شد. اما داد و ستد بردگان جنسی هیچگاه جامعه را به جلو سوق نداد. چنین داد و ستدی یک ننگ نژادی بوده و هست. زیرا روزگاری و به طور همزمان، مانع شکل‌یابی زندگی خانوادگی گردید و سلامت بیولوژیک مردمان برتر را آلوده ساخت.

8- *اشکال گوناگون ارضای خود*. برخی در صدد کسب ثروت برآمدند زیرا آن موجب به دست آوردن قدرت می‌شد. دیگران برای دارایی زحمت می‌کشیدند، زیرا آن به معنی آسایش بود. انسان دوران باستان (و برخی انسانهای دوران بعد) به هرز دادن منابع خود در تجمّلات تمایل داشت. مواد مستی‌آور و مواد مخدر نژادهای بدوی را هاج و واج می‌ساخت.

به تدریج که تمدن توسعه یافت، انسانها انگیزه‌های جدیدی برای اندوختن به دست آوردند. خواسته‌های جدید به سرعت به گرسنگی اولیه برای خوراک اضافه گشتند. فقر آن قدر مورد نفرت واقع شد که تصور می‌شد فقط ثروتمندان پس از مردن مستقیماً به بهشت می‌روند. دارایی آن قدر ارزشمند گردید که برگزاری یک ضیافت متظاهرانه موجب زدودن ننگ از نام فرد می‌شد.

اندوختن ثروت به زودی نشانگر تمایز اجتماعی گردید. افراد برخی قبایل برای سالها به انباشت دارایی می‌پرداختند تا از طریق سوزاندن آن در برخی روزهای تعطیل، یا از طریق پخش آزادانهٔ آن در بین افراد قبیلهٔ خویش دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. این کار، آنها را انسانهای بزرگی وانمود می‌ساخت. حتی مردمان امروزی با پخش سخاوتمندانهٔ هدایای کریسمس بسیار شادی می‌کنند، در حالی که انسانهای ثروتمند مؤسسات خیریه و آموزشی بزرگی وقف می‌کنند. تکنیک انسان متنوع است، اما طبع او کاملاً تغییر نیافته باقی می‌ماند.

لیکن منصفانه است ثبت شود که بسیاری از انسانهای ثروتمند دوران باستان بخش عمدهٔ ثروت خویش را به این علت پخش می‌کردند که می‌ترسیدند توسط آنهایی که چشم طمع به اندوخته‌های آنها دارند کشته شوند. انسانهای متموّل معمولاً برده‌های بسیاری را قربانی می‌کردند تا نشان دهند به ثروت با دیدهٔ تحقیر می‌نگرند.

اگر چه سرمایه تمایل به آزادسازی انسان داشته است، سازمان اجتماعی و صنعتی او را بسیار پیچیده ساخته است. سوءِ استفادهٔ از سرمایه توسط سرمایه‌داران غیرمنصف، این واقعیت را که سرمایه اساس جامعهٔ مدرن صنعتی است از بین نمی‌برد. نسل امروز از طریق سرمایه و اختراع نسبت به هر آنچه که پیش از آن در زمین وجود داشت از درجهٔ بالاتری از آزادی بهره می‌برد. این امر به صورت یک واقعیت ثبت شده است و نه به دلیل توجیه سوءِ استفاده‌های بسیار از سرمایه از طریق سرمایه‌داران بی‌فکر و خودخواه.

6- آتش در رابطه با تمدن

جامعهٔ بدوی با چهار بخش آن — صنعتی، قانونی، مذهبی، و نظامی — از طریق عامل آتش، حیوانات، بردگان، و دارایی پدیدار گردید.

ایجاد آتش، با یک سرحد تنها، برای همیشه انسان را از حیوان جدا نمود. آن اختراع یا اکتشاف اساسیِ بشر است. آتش انسان را قادر ساخت که در شب روی زمین بماند، چرا که کلیهٔ حیوانات از آن می‌ترسند. آتش مراودهٔ اجتماعی را در هنگام شب تشویق نمود. آن نه تنها در برابر سرما و حیوانات وحشی ایجاد ایمنی کرد، بلکه همچنین به عنوان امنیت در برابر اشباح به کار گرفته شد. آن در ابتدا بیشتر برای نور مورد استفاده قرار می‌گرفت تا گرما. بسیاری از قبایل عقب مانده از خوابیدن امتناع می‌کنند، مگر این که در سراسر شب شعله‌ای بسوزد.

آتش یک تمدن‌ساز بزرگ بود و برای انسان اولین وسیلهٔ وی را برای نوع دوستی بدون ضرر ایجاد نمود، بدین صورت که او را قادر ساخت زغال سنگ افروخته را بدون محروم ساختن خویش به یک همسایه بدهد. آتش خانگی که به وسیلهٔ مادر یا مسن‌ترین دختر مورد توجه قرار می‌گرفت، اولین آموزگار بود و نیاز به مراقبت و قابلیت اطمینان داشت. اولین خانه یک ساختمان نبود، بلکه خانواده حول آتش، آتشدان خانواده، گرد می‌آمد. هنگامی که یک پسر منزل جدیدی بنا می‌نهاد، یک ترکهٔ مشتعل از آتشگاه خانواده می‌برد.

اگر چه اندان، کاشف آتش، از برخورد با آن به صورت یک شیءِ پرستشی اجتناب کرد، بسیاری از نوادگان او شعلهٔ آتش را به صورت یک بت‌واره یا به صورت یک روح تلقی می‌کردند. آنها نتوانستند از فواید بهداشتی آتش بهره‌مند گردند زیرا زباله را نمی‌سوزاندند. انسان بدوی از آتش می‌ترسید و همیشه سعی می‌کرد آن را به اصطلاح آرام نگاه دارد و از این رو در آن بخور می‌پاشید. تحت هیچ شرایطی قدما در آتش تف نمی‌کردند و هیچگاه از بین یک فرد و یک آتش

مشتعل عبور نمی‌کردند. حتی سنگهای آهنی پیریت و سنگهای چخماق که در افروختن آتش مورد استفاده قرار می‌گرفتند توسط انسان اولیه مقدس شمرده می‌شدند.

خاموش کردن شعلهٔ آتش گناه بود. اگر یک کلبه آتش می‌گرفت، گذاشته می‌شد بسوزد. آتشهای معابد و زیارتگاهها مقدس بودند و هرگز اجازه داده نمی‌شد خاموش شوند، به استثنای این که رسم بود سالانه یا بعد از یک مصیبت، شعله‌های جدیدی افروخته شوند. زنان به عنوان کاهن انتخاب می‌شدند زیرا نگاه دارندهٔ آتش منازل بودند.

افسانه‌های باستان پیرامون این که چگونه از خدایان آتش فرو بارید، ناشی از مشاهدهٔ آتش است که به وسیلهٔ صاعقه ایجاد می‌شد. این عقایدی که منشأ ماوراءالطبیعه دارند مستقیماً به پرستش آتش انجامید، و پرستش آتش به رسم ''عبور از میان آتش'' منجر گردید، رسمی که تا ایام موسی ادامه یافت. و عقیدهٔ عبور از میان آتش پس از مرگ هنوز پابرجا است. افسانهٔ آتش عامل بزرگ نزدیکتر کردن مردم به یکدیگر در ایام پیشین بود و هنوز در نمادپردازی پارسیان پابرجا است.

آتش به پخت و پز انجامید، و ''خام خواران'' به یک عبارت تمسخرآمیز تبدیل گشت. و پختن، مصرف انرژی حیاتی را که برای هضم غذا ضروری بود کاهش داد و بدین ترتیب برای انسان اولیه توانی برای فرهنگ اجتماعی باقی گذارد، در حالی که پرورش حیوانات، از طریق کاهش کار لازم به منظور تأمین خوراک، موجب فراهم شدن وقت برای فعالیتهای اجتماعی گردید.

باید به یاد آورد که آتش درها را برای فلزکاری باز نمود و به کشف متعاقب نیروی بخار و استفاده‌های امروزی از الکتریسیته انجامید.

7- به کار بردن حیوانات

در ابتدا، تمام دنیای حیوانی دشمن انسان بود. موجودات بشری باید یاد می‌گرفتند که از خود در برابر حیوانات محافظت کنند. نخست انسان حیوانات را می‌خورد، اما بعدها یاد گرفت آنها را اهلی کرده و مجبور کند در خدمت او درآیند.

اهلی کردن حیوانات به طور تصادفی حاصل شد. کمابیش همانطور که سرخپوستان گاومیش وحشی را شکار می‌کردند، انسان وحشی گله‌ها را شکار می‌کرد. آنها از طریق محاصرهٔ گله می‌توانستند حیوانات را تحت کنترل درآورند و بدین ترتیب قادر می‌شدند آنها را آنطور که برای غذا مورد نیاز بودند بکشند. بعدها حصارها ساخته شدند، و از این طریق تمامی گله‌ها غافلگیر می‌شدند.

اهلی کردن برخی حیوانات آسان بود، اما بسیاری از آنها مثل فیل نمی‌توانستند در اسارت تولید مثل کنند. باز بعدها، کشف شد که برخی از انواع حیوانات به حضور انسان تن در می‌دهند، و این که در اسارت می‌توانند تولید مثل کنند. اهلی کردن حیوانات بدین ترتیب از طریق زاد و ولد انتخابی ترویج گردید، هنری که از روزگاران دلمیشیا پیشرفت زیادی کرده است.

سگ اولین حیوانی بود که اهلی گردید، و تجربهٔ دشوار اهلی کردن آن زمانی آغاز شد که یک سگ به خصوص پس از این که یک شکارچی را در سراسر طول روز دنبال نمود عملاً با او به خانه رفت. برای مدتها سگها به منظور غذا، شکار، حمل و نقل، و همدمی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در ابتدا سگها فقط زوزه می‌کشیدند، اما بعدها یاد گرفتند که پارس کنند. حس تیز بویایی سگ به این تصور راه برد که او می‌تواند ارواح را ببیند، و از این رو موجب پیدایش فرقه‌های پرستندهٔ سگ بت‌واره گردید. به کار گرفتن سگهای نگهبان بدواً این را برای تمامی قبیله میسر ساخت که در شب بخوابند. سپس مرسوم گشت که به منظور حفاظت از خانه در برابر ارواح و نیز دشمنان مادی سگهای نگهبان به کار گرفته شوند. هنگامی که سگ پارس می‌کرد، انسان یا حیوان نزدیک می‌شدند، اما وقتی که سگ زوزه می‌کشید، ارواح نزدیک بودند، حتی اکنون هنوز بسیاری باور دارند که زوزه کشیدن سگ در شب حاکی از وقوع مرگ است.

هنگامی که مرد یک شکارچی بود، نسبتاً با زن مهربان بود، اما بعد از اهلی کردن حیوانات، و نیز با اغتشاش کلیگسشیا، بسیاری از قبایل با زنان خویش به طرز خجلت‌آوری رفتار می‌کردند. در مجموع بیشتر همانطور با آنها رفتار می‌کردند که با حیوانات خود رفتار می‌کردند. رفتار وحشیانهٔ مرد با زن در بر گیرندهٔ یکی از تاریکترین فصول تاریخ بشر است.

8- بردگی به عنوان عاملی در تمدن

انسان بدوی هرگز در به بندگی درآوردن همنوع خود درنگ نکرد. زن اولین برده بود، یک بردهٔ خانوادگی. مردِ شبان زن را به عنوان شریک زیردست جنسی خود به بردگی درمی‌آورد. این نوع بردگی جنسی مستقیماً ناشی از وابستگی تقلیل یافتهٔ مرد به زن بود.

مدتی نه چندان پیش بردگی اقبال آن اسیران جنگی بود که از پذیرفتن مذهب نیروی فاتح امتناع می‌ورزیدند. در ایام پیش از آن اسیران را می‌خوردند، تا حد مرگ شکنجه می‌کردند، مجبور به جنگ با یکدیگر می‌کردند، برای ارواح قربانی می‌کردند، و یا به بردگی درمی‌آوردند. بردگی پیشرفت بزرگی نسبت به قتل عام و آدمخواری بود.

بردگی یک گام به جلو در رفتار بخشنده با اسیران جنگی بود. حملهٔ غافلگیرانه به عای با کشتار همگانی مردان، زنان، و کودکان، و فقط با حفظ جان پادشاه برای ارضای تکبر نیروی فاتح، تصویر دقیق کشتار وحشیانه‌ای است که حتی توسط مردمان به اصطلاح متمدن به کار بسته می‌شد. حملهٔ ناگهانی به عوج، پادشاه باشان، به همان اندازه وحشیانه و مؤثر بود. عبرانیان دشمنان خود را ”به کلی نابود می‌کردند“، و تمامی اموال آنان را به عنوان غنایم جنگی تصاحب می‌کردند. آنها کلیهٔ شهرها را با کیفر ”نابودی کلیهٔ مردان“ تحت پرداخت جزیه قرار می‌دادند. اما بسیاری از قبایل هم عصر، آنهایی که خودستایی قبیله‌ای کمتری داشتند، مدتها بود که رسم پذیرش اسرای برتر را شروع کرده بودند.

شکارچی، همانند انسان سرخ آمریکا، کسی را به بردگی نگرفت. او اسرای خود را یا در جمع خود پذیرفت و یا کشت. بردگی در میان مردمان شبان مرسوم نبود، زیرا آنها به کارکنان کمتری نیاز داشتند. در هنگام جنگ، گله‌داران کشتن کلیهٔ اسیران مرد و به بردگی گرفتن تنها زنان و کودکان را مرسوم ساختند. قوانین موسی شامل دستورات مشخصی برای همسرگیری این اسرای زن بود. اگر آنها مورد رضایت نبودند، می‌توانستند بیرون انداخته شوند، اما عبرانیان اجازه نداشتند چنین همسران مطرودی را به عنوان برده بفروشند — اقلاً این یک گام به جلو در تمدن بود. اگر چه شاخصهای اجتماعی عبرانیان ابتدایی بود، به مراتب بالاتر از استانداردهای قبایل اطراف بود.

گله‌داران اولین سرمایه‌داران بودند؛ گله‌های آنان نمایانگر سرمایه بود، و آنها روی بهره — افزایش طبیعی — زندگی می‌کردند. و آنها تمایل به سپردن این ثروت تحت سرپرستی بردگان یا زنان نداشتند. اما بعدها آنها اسیران مرد را گرفته و آنان را مجبور ساختند زمین را شخم بزنند. این منشأ اولیهٔ نظام ارباب و رعیتی است — انسانی که به زمین ملحق بود. آفریقاییها به آسانی می‌توانستند آموزش یابند که زمین را کشت کنند؛ از این رو آنها نژاد بزرگ برده شدند.

بردگی یک حلقهٔ اجتناب ناپذیر در زنجیر تمدن بشری بود. آن، پلی بود که جامعه از روی آن از هرج و مرج و رخوت به نظم و فعالیتهای متمدنانه عبور نمود. آن، مردمان عقب مانده و تنبل را مجبور ساخت کار کنند و بدین ترتیب موجب فراهم ساختن ثروت و آسایش برای پیشرفت اجتماعی مافوقان خود گردند.

سنت بردگی انسان را مجبور ساخت که مکانیسم قانونی جامعهٔ بدوی را اختراع کند. آن موجب پیدایش سرآغاز دولت گردید. بردگی طالب مقررات قوی است و در طول قرون وسطای اروپا عملاً از بین رفت، زیرا اربابان فئودال نتوانستند بردگان را کنترل کنند. قبایل عقب ماندهٔ دوران باستان، همانند استرالیاییهای بومی امروز، هرگز برده نداشتند.

درست است، بردگی ظالمانه بود، اما در مدارس ظلم و ستم بود که انسان صنعت را آموخت. سرانجام بردگان در برکات یک جامعهٔ والاتر که با بی‌میلی زیاد کمک به آفرینش آن نموده بودند سهیم گشتند. بردگی، سازمانی از فرهنگ و دستاورد اجتماعی به وجود می‌آوَرَد، اما به زودی به صورت مهلک‌ترین بیماری مخرب اجتماعی با نابکاری به درون جامعه یورش می‌بَرد.

اختراع مکانیکی امروزی موجب منسوخ شدن برده گردید. بردگی، همانند چند همسری دارد پشت سر گذارده می‌شود زیرا بازده ندارد. اما همیشه ثابت شده است که آزاد ساختن ناگهانی تعداد زیادی از بردگان فاجعه‌بار است. هنگامی که آنان به تدریج آزاد می‌شوند مشکلات کمتری روی می‌دهد.

امروزه انسانها بردهٔ اجتماعی نیستند، اما هزاران نفر اجازه می‌دهند جاه‌طلبی آنها را بردهٔ قرض سازد. بردگی غیرداوطلبانه به یک شکل جدید و بهبود یافتهٔ بندگی تعدیل یافتهٔ صنعتی راه برده است.

در حالی که آرمان جامعه آزادی همگانی است، عاطل و باطل بودن هرگز نباید تحمل گردد. کلیهٔ اشخاص توانمند باید ملزم گردند اقلاً به اندازهٔ تأمین خود کار کنند.

جامعهٔ امروزی رو به قهقرا می‌رود. بردگی تقریباً از بین رفته است. حیوانات اهلی پشت سر گذاشته می‌شوند. تمدن دارد برای قدرت به دورهٔ آتش — دنیای غیرآلی — بازگشت می‌کند. انسان از طریق آتش، حیوانات، و بردگی از دوران توحش ارتقا یافت؛ او امروزه به گذشته سیر می‌کند و کمک بردگان و یاری حیوانات را دور می‌ریزد، ضمن این که درصدد دستیابی اسرار و منابع جدید ثروت و قدرت از انبار عناصر طبیعت می‌باشد.

9- مالکیت خصوصی

در حالی که جامعهٔ بدوی عملاً اشتراکی بود، انسان بدوی پیرو دکترین امروزی کمونیسم نبود. کمونیسم این ایام پیشین، یک تئوری صرف یا دکترین اجتماعی نبود؛ آن یک تعدیل ساده و عملی اتوماتیک بود. کمونیسم از فقر و تنگدستی جلوگیری می‌کرد؛ گدایی و فحشا در میان این قبایل باستانی تقریباً ناشناخته بود.

کمونیسم بدوی خصوصاً سطح انسانها را پایین نمی‌آورد، و میان مایگی را نیز نمی‌ستود، اما برای عدم فعالیت و عاطل و باطل بودن بها قائل می‌شد، و موجب از بین بردن صنعت و نابودی بلندپروازی می‌گردید. کمونیسم در رشد جامعهٔ بدوی، چهارچوب ضروری بود، اما به تکامل یک نظم اجتماعی بالاتر راه برد، زیرا در مقابل چهار گرایش قوی بشری قرار گرفت:

1- *خانواده*. انسان نه تنها میل شدید به انباشت دارایی دارد، بلکه آرزومند است که اموال خود را برای نوادگان خود به ارث باقی گذارد. اما در جامعهٔ اشتراکی اولیه، سرمایهٔ یک فرد در هنگام مرگ وی یا فوراً نابود می‌شد و یا میان گروه تقسیم می‌شد. دارایی به ارث نمی‌رسید — مالیات بر ارث صد در صد بود. انباشت بعدی سرمایه و آداب و رسوم وراثت در رابطه با دارایی، یک پیشرفت بارز اجتماعی بود. و به رغم سوءِ استفاده‌های فاحش دوران بعد که مربوط به کاربرد غلط سرمایه بود، این امر صحت دارد.

2- *گرایشات مذهبی*. انسان بدوی همچنین خواهان این بود که برای شروع زندگی در وجود بعد، به صورت هستهٔ مرکزی، مال اندوزی کند. این انگیزه روشن می‌سازد که چرا مدتها رسم بر این بود که متعلقات شخصی یک فرد را با وی دفن سازند. قدیمی‌ها باور داشتند که فقط ثروتمندان با لذت فوری و حرمت از مرگ نجات می‌یابند. آموزگاران مذهب آشکار شده، بیشتر به ویژه آموزگاران مسیحی، اولینهایی بودند که اعلام داشتند که فقرا می‌توانند در شرایط یکسان با ثروتمندان از نجات برخوردار شوند.

3- *میل به آزادی و رفاه*. در روزهای نخستین تکامل اجتماعی، توزیع درآمدهای جداگانه در میان گروه عملاً یک شکلی از بردگی بود؛ کارگر بردهٔ آدم بیکاره می‌شد. این

ضعف انتحاری کمونیسم بود: آدم ولخرج از روی عادت از طریق آدم صرفه‌جو زندگی می‌کرد. حتی در دوران امروز، افراد ولخرج برای مراقبت از خویش به دولت (افراد مالیات دهندهٔ صرفه‌جو) اتکا دارند. آنهایی که هیچ سرمایه‌ای ندارند، هنوز انتظار دارند آنهایی که دارند به آنان غذا دهند.

4- *تمایل شدید برای امنیت و قدرت*. کمونیسم از طریق عملکردهای فریب‌آمیز افراد پیشرو و موفق که در تلاش برای فرار از بردگی به دست افراد تنبل بیکارهٔ قبایل خود دست به ترفندهای گوناگون می‌زدند سرانجام نابود گشت. اما در ابتدا اندوختن مال تماماً مخفیانه صورت می‌گرفت؛ عدم امنیت بدوی مانع از انباشت آشکار سرمایه می‌شد. حتی در یک دورهٔ بعد انباشت کلان ثروت بسیار خطرناک بود. پادشاه اطمینان حاصل می‌کرد که بتواند برای مصادرهٔ اموال یک مرد ثروتمند اتهامی ساختگی جعل نماید، و هنگامی که یک مرد ثروتمند می‌مرد، از مراسم کفن و دفن جلوگیری به عمل می‌آمد تا این که خانوادهٔ وی یک مبلغ زیاد به عنوان مالیات بر ارث برای رفاه عمومی یا به پادشاه اهدا می‌کرد.

در ایام بسیار دور پیشین، زنها اموال جامعه بودند، و مادر بر خانواده مسلط بود. رئیسان اولیه مالک تمامی زمینها و صاحب کلیهٔ زنها بودند؛ ازدواج به رضایت حاکم قبیله نیاز داشت. با سپری شدن کمونیسم، زنها به صورت انفرادی در اختیار گرفته شدند، و پدر به تدریج کنترل خانواده را به دست گرفت. از این رو خانواده آغاز گشت، و سنتهای غالب چند همسری به تدریج با تک همسری جایگزین شدند. (چند همسری بقای عنصر بردگی جنس مؤنث در ازدواج است. تک همسری ایده‌آلِ عاری از بردگیِ پیوند بی‌همتای یک مرد و یک زن در کار بدیع ساختن خانه، پرورش فرزندان، آموزش متقابل، و بهبود خویش می‌باشد.)

در ابتدا کلیهٔ اموال، از جمله ابزار و سلاحها، دارایی مشترک قبیله بودند. مالکیت خصوصی بدواً شامل کلیهٔ چیزهایی که شخصاً لمس می‌شد بود. اگر بیگانه‌ای از یک فنجان می‌نوشید، فنجان از آن پس متعلق به او بود. بعدها، هر مکانی که خون در آن ریخته می‌شد ملک شخص یا گروه زخمی می‌گشت.

از این رو مالکیت خصوصی در ابتدا مورد حرمت بود، زیرا گمان می‌رفت با بخشی از شخصیت مالک بارمند است. امانت بر مالکیت با ایمنی بر این نوع از خرافه استوار بود؛ برای حفاظت از متعلقات شخصی به پلیس نیاز نبود. در درون گروه هیچگونه دزدی وجود نداشت، گر چه انسانها برای تصاحب کالاهای قبایل دیگر درنگ نمی‌کردند. روابط مالکیت با مرگ خاتمه نمی‌یافت؛ در ابتدا اموال شخصی سوزانده می‌شدند، سپس با مرده دفن می‌شدند، و بعدها توسط خانوادهٔ به جا مانده یا توسط قبیله به ارث برده می‌شدند.

نوع زینتی اموال شخصی منشأ در آویختن اشیاءِ جادویی دارد. تکبر به علاوهٔ ترس از شبح موجب شد انسان اولیه در برابر کلیهٔ تلاشها برای رهایی وی از اشیاءِ مورد علاقهٔ جادویی وی مقاومت کند. ارزش چنین مالی بالاتر از کلیهٔ ملزومات تلقی می‌شد.

مکان خوابیدن یکی از اولین داراییهای انسان بود. بعدها، منزلگاهها توسط رئیسان قبیله که کلیهٔ املاک را به صورت امانت برای گروه نگاه می‌داشتند تعیین می‌شدند. پس از آن برقراری یک آتشکده موجب اهدای مالکیت می‌گشت؛ و باز بعد از آن، یک قبالهٔ به خوبی سندیت یافته برای سرزمین مجاور موجب چنین مالکیتی می‌شد.

سوراخهای آب و چاهها در زمرهٔ اولین متعلقات خصوصی بودند. بت‌واره‌ها تماماً در محافظت از سوراخهای آب، چاهها، درختان، محصولات کشاورزی، و عسل به کار گرفته می‌شدند. به دنبال از دست رفتن اعتقاد به بت‌واره، قوانینی به منظور پاسداری از متعلقات خصوصی به وجود آمدند. اما قوانین مربوط به حیوانات شکاری، حق شکار کردن، مدتها پیش از قوانین سرزمین وجود داشتند. انسان سرخ آمریکا هرگز مالکیت خصوصی زمین را نفهمید؛ او نمی‌توانست دیدگاه انسان سفید را درک کند.

مالکیت خصوصی در همان ابتدا با نشان خانوادگی مشخص می‌شد، و این منشأ اولیهٔ نشانهای خانوادگی است. ملک نیز می‌توانست تحت مراقبت ارواح قرار گیرد. کاهنان یک قطعه زمین را "تقدیس و تبرک می‌کردند" و در آن هنگام بود که آن تحت محافظت تابوهای جادویی که روی آن افراخته می‌شد قرار می‌گرفت. از آن رو گفته می‌شد که مالکان دارای "سند مالکیت کاهن" هستند. عبرانیان برای این نشانه‌های خانوادگی احترام زیادی قائل بودند: "لعنت بر کسی که نشانهٔ همسایهٔ خود را از جای بر می‌دارد." این نشانهای سنگی در بر گیرندهٔ حروف اول نام کاهن بودند. حتی درختان، هنگامی که حروف اول نامها روی آنان حک می‌گردید، اموال خصوصی می‌شدند.

در روزگاران نخستین فقط محصولات خصوصی بودند، اما محصولات متوالی موجب اهدای سند مالکیت می‌شدند. از این رو کشاورزی موجب پیدایش مالکیت خصوصی زمین شد. در ابتدا فقط در طول زندگی افراد به آنها مالکیت داده می‌شد؛ در هنگام مرگ زمین به قبیله باز می‌گشت. اولین سندهای مالکیت زمین که به وسیلهٔ قبایل به افراد اهدا می‌شد، برای قبر — زمین دفن خانوادگی — بود. در ایام بعد، زمین به کسانی تعلق داشت که دور آن حصار می‌کشیدند. اما شهرها همیشه برخی زمینها را مختص چراگاههای عمومی و استفاده در موقع محاصره قرار می‌دادند. این "چیزهای اشتراکی" نمایانگر بقای شکل پیشین مالکیت جمعی هستند.

عاقبت کشور به فرد ملک تخصیص داد، و حق مالیات را برای خود حفظ نمود. مالکان بعد از این که سند مالکیتشان را محفوظ داشتند، توانستند اجاره بها وصول کنند، و زمین به یک منبع درآمد — سرمایه — تبدیل گشت. سرانجام زمین در رابطه با فروش، انتقال، رهن، و بازستانی ملک رهنی به راستی قابل داد و ستد گردید.

مالکیت خصوصی آزادی فزاینده و ثبات زیاد آورد، اما تنها پس از این که کنترل و ادارهٔ اشتراکی به شکست انجامید، مالکیت خصوصی زمین پذیرش اجتماعی به دست آورد، و به زودی با تسلسلی از بردگان، سرفها، و طبقات فاقد زمین دنبال شد. اما ماشین‌آلات پیشرفته به تدریج انسانها را از رنج برده‌وار آزاد می‌سازند.

حق مالکیت مطلق نیست؛ آن کاملاً اجتماعی است. اما کل دولت، قانون، نظم، حقوق مدنی، آزادیهای اجتماعی، آداب و رسوم، آرامش، و شادی، آنطور که مردمِ امروز از آنها بهره‌مندند، حول مالکیت خصوصی مال رشد کرده‌اند.

نظم اجتماعی کنونی لزوماً درست — الهی یا مقدس — نیست، اما نوع بشر در حرکت کند خود برای ایجاد تغییرات، خوب عمل خواهد کرد. آنچه که شما دارید، بسیار بهتر از هر سیستمی است که برای نیاکان شما شناخته شده بود. اطمینان یابید هنگامی که نظم اجتماعی را تغییر می‌دهید، در جهت بهتر آن را تغییر دهید. بر آن نشوید که با فرمولهای دور ریخته شدهٔ نیاکانتان دست به آزمایش زنید. به پیش بروید، نه به عقب! بگذارید تکامل به جلو رود! به عقب گام برندارید.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 70

تکامل دولت بشری

انسان مدت زیادی از حل نیمه کارهٔ مشکل امرار معاش را نگذرانده بود که با کار تنظیم ارتباطات بشری مواجه گشت. توسعهٔ صنعت قانون، نظم، و تنظیم اجتماعی را مطالبه می‌نمود؛ مالکیت خصوصی به دولت نیاز داشت.

در یک کرهٔ تکاملی، ضدیتها طبیعی هستند؛ فقط از طریق نوعی سیستم نظم درآورندهٔ اجتماعی صلح به دست می‌آید. تنظیم مقررات اجتماعی از سازماندهی اجتماعی تفکیک ناپذیر است؛ ارتباط مستلزم یک مرجع کنترل کننده است. دولت هماهنگی آنتاگونیسمهای قبایل، طایفه‌ها، خانواده‌ها، و افراد را ایجاب می‌کند.

دولت یک پیدایش ناخودآگاه است؛ آن از طریق آزمایش و خطا به وجود می‌آید. آن از ارزش نجات برخوردار است؛ از این رو سنتی می‌شود. آنارشی بدبختی را افزایش داد؛ از این رو دولت، قانون و نظم نسبی، به آرامی پدیدار گردید، یا در حال پدیدار شدن است. مطالبات قهرآمیزِ تکاپو برای وجود عملاً نژاد بشری را در مسیر جادهٔ پیشروی به سوی تمدن سوق داد.

1- پیدایش جنگ

جنگ حالت و میراث طبیعیِ انسانِ در حال تکامل است؛ صلح مقیاس اجتماعی است که پیشرفت تمدن را اندازه‌گیری می‌کند. پیش از معاشرت جزئیِ نژادهای در حال پیشرفت، انسان به اندازهٔ وافر فردگرا، بسیار شکاک، و بی‌اندازه ستیزه‌جو بود. خشونت قانون طبیعت، و عداوت واکنش اتوماتیک فرزندان طبیعت است، در حالی که جنگ دقیقاً همین عملکردها است که به صورت جمعی انجام می‌پذیرد. و هر جا و هر گاه که تار و پود تمدن توسط عوارض پیشرفت جامعه تحت فشار قرار می‌گیرد، همیشه بازگشتی فوری و ویرانگر به این روشهای اولیهٔ تعدیل خشونت‌آمیز عوامل تحریک کنندهٔ ناشی از معاشرت انسانها صورت می‌پذیرد.

جنگ واکنشی حیوانی نسبت به سوءِ تفاهمات و آزردگیها است؛ صلح راه حل متمدنانهٔ کلیهٔ چنین مشکلات و دشواریها است. نژادهای سنگیک، به همراه نوادگان آدم و نودیهای انحطاط یافتهٔ دوران بعد، همگی جنگجو بودند. به اندانیها در همان اوایل اصل طلایی آموزش داده شد، و حتی

امروزه نوادگان اسکیموی آنها عمدتاً مطابق آن اصل زندگی می‌کنند؛ سنت در بین آنها قوی است، و آنها از آنتاگونیسمهای خشونت‌آمیز نسبتاً بری هستند.

اندان به فرزندان خود آموزش داد که مشاجرات خود را از طریق زدن یک ترکهٔ چوب به درخت، ضمن لعن و نفرین کردن درخت، حل و فصل نمایند؛ آن کس که ترکهٔ چوبش اول می‌شکست برنده بود. اندانیهای دوران بعد از طریق برگزاری یک نمایش عمومی که در آن طرفین مشاجره یکدیگر را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و تماشاچیان فرد برنده را از طریق کف زدن و هلهله تعیین می‌کردند، حل و فصل می‌نمودند.

اما پدیده‌ای نظیر جنگ نمی‌توانست وجود داشته باشد مگر این که جامعه آنقدر تکامل یافته بود که عملاً دوره‌هایی از صلح را تجربه نموده و عملکردهای ستیزه جویانه را مجاز می‌شمرد. حتی ایدهٔ جنگ خود مستلزم درجه‌ای از سازماندهی است.

با ظهور گروه‌بندیهای اجتماعی، آزردگیهای فردی شروع به تداخل در احساسات گروهی نمودند، و این امر آرامش درون قبیله‌ای را ترویج نمود، ولی به بهای صلح میان قبیله‌ای. از این رو در ابتدا از طریق گروه داخلی، یا قبیله، که همیشه از گروه خارجی، بیگانه‌ها، بدش می‌آمد و از آن نفرت داشت صلح مورد بهره‌وری قرار می‌گرفت. انسان اولیه ریختن خون بیگانه را امری ستوده می‌شمرد.

اما حتی این کار در ابتدا مؤثر واقع نشد. هنگامی که رئیسان اولیه سعی می‌کردند سوءِ تفاهمات را برطرف نمایند، اغلب این را ضروری می‌یافتند که حداقل سالی یک بار، نزاع با سنگ را در قبیله مجاز شمارند. قبیله به دو گروه تقسیم می‌شد و در سراسر روز درگیر نبرد می‌گشت. و این امر جز سرگرمی دلیل دیگری نداشت؛ آنها به راستی از جنگیدن لذت می‌بردند.

جنگ ادامه می‌یابد زیرا انسان بشر است. او از حیوان تکامل یافته است، و تمامی حیوانات ستیزه‌جو هستند. در زمرهٔ دلایل اولیهٔ جنگ اینها به چشم می‌خوردند:

1- *گرسنگی*، که به دستبرد به خوراک می‌انجامید. کمیابی زمین همیشه موجب جنگ گشته است، و در طی این پیکارها، قبایل صلح‌جوی اولیه عملاً از بین رفتند.

2- *قلت زن* — تلاش برای جبران کمبود کمک خانگی. ربودن زن همیشه موجب جنگ شده است.

3- *تکبر* — میل شدید به نمایش گذاردن دلاوری قبیله‌ای. گروههای برتر می‌جنگیدند تا شیوهٔ زندگی خویش را به مردمان پست‌تر تحمیل نمایند.

4- *بردگان* — احتیاج به جلب نیروهای تازه برای رسته‌های کاری.

5- هنگامی که یک قبیله باور داشت قبیلهٔ همسایه موجب مرگ یک هم قبیله‌ای گشته، *انتقام* انگیزهٔ جنگ بود. سوگواری ادامه می‌یافت تا این که یک سر به خانه آورده می‌شد. جنگ برای خونخواهی نسبتاً تا ایام اخیر به قوت خود باقی بود.

6- *تفریح و سرگرمی* — مردان جوان این ایام نخستین به جنگ به مثابه تفریح و سرگرمی می‌نگریستند. اگر دستاویزی خوب و کافی برای جنگ به وجود نمی‌آمد، هنگامی که صلح طاقت فرسا می‌گشت، قبایل همسایه عادت بر این داشتند که به عنوان تفریح ایام تعطیل با دست زدن به نبردی نیمه دوستانه درگیر تهاجم به یکدیگر شده تا از نبردی ساختگی لذت برند.

7- *مذهب* — میل شدید به تغییر کیش مردم و ملحق ساختن آنان به آن فرقه. مذاهب بدوی همگی جنگ را مجاز می‌شمردند. فقط در ایام اخیر مذهب شروع به ناپسند شمردن جنگ کرده است. کهانتهای اولیه متأسفانه معمولاً با قدرت نظامی همدست بودند. یکی از حرکات بزرگ صلح جویانهٔ اعصار تلاش برای جداسازی مذهب از دولت بوده است.

این قبایل دوران باستان همیشه به دستور خدایان خود، به فرمان رئیسان خود یا حکیمان قبیله، دست به جنگ می‌زدند. عبرانیان به چنین "خدای نبردها" اعتقاد داشتند؛ و روایت یورش آنان به مدیانیها شرح نمونه‌ای از بیرحمی ظالمانهٔ جنگهای باستانی قبیله‌ای است. این حملهٔ ناگهانی، با کشتار کلیهٔ مردان و کشتن بعدی کلیهٔ پسران و کلیهٔ زنان غیرباکره، برای آداب و رسوم رهبر یک قبیلهٔ متعلق به دویست هزار سال پیش مایهٔ افتخار بود. و این تماماً به "نام خداوند خدای اسرائیل" اجرا می‌شد.

این یک شرح تکامل جامعه است — حل طبیعی مشکلات نژادها — تعیین سرنوشت انسان در کرهٔ زمین توسط خودش. چنین قساوتهایی، به رغم تمایل انسان برای نهادن مسئولیت آنها بر دوش خدایان خود، توسط الوهیت برانگیخته نشده‌اند.

ترحم در جنگ به کندی به نوع بشر رسیده است. حتی هنگامی که یک زن، دبوره، بر عبرانیان حکومت می‌کرد، همان بی‌رحمی کامل ادامه یافت. ژنرال او در پیروزی خود در برابر غیریهودیان موجب شد "تمامی سپاه با شمشیر از پای درآیند؛ یک تن نیز زنده باقی نماند."

در اوایل تاریخ نژادها، سلاحهای زهرآگین مورد استفاده قرار می‌گرفتند. از کلیهٔ اشکال قطع اعضای بدن استفاده می‌شد. شائول در خواستن یکصد پوست ختنه‌گاه فلسطینیها به عنوان مهریه‌ای که داوود می‌بایست برای دخترش میکال می‌پرداخت درنگ ننمود.

جنگهای اولیه با کلیهٔ افراد قبیله میان قبایل صورت می‌گرفت، اما در ایام بعد، هنگامی که دو فرد در قبایل مختلف دعوا داشتند، به جای این که دو قبیله بجنگند، دو منازعه کننده دست به دوئل می‌زدند. همچنین رسم شد که دو ارتش همه چیز را روی نتیجهٔ مسابقه بین یک نمایندهٔ منتخب از هر سو به مخاطره اندازند، مثل نمونهٔ داوود و جُلیات.

اولین بهبود جنگ، گرفتن اسیران بود. سپس زنان از جنگیدن معاف شدند، و بعد به رسمیت شناختن افراد غیرجنگی آمد. به زودی کاستهای نظامی و ارتشهای دائمی به وجود آمدند تا با پیچیدگی فزایندهٔ نبرد همگامی ایجاد شود. چنین جنگجویانی از ابتدا از معاشرت با زنان منع شدند، و مدتها پیش از آن زنان از جنگیدن دست کشیدند، گر چه آنان همیشه سربازان را تغذیه و پرستاری کرده و از آنان مصرانه خواسته‌اند در نبرد شرکت کنند.

عمل اعلان جنگ نمایانگر پیشرفت بزرگی بود. این اعلام قصد و نیت برای جنگیدن نشانگر ورود یک حس انصاف بود، و این به دنبال پیدایش تدریجی قوانین جنگ ''متمدنانه'' آمد. در همان اوان رسم شد که نزدیک مکانهای مذهبی جنگ نشود، و باز هم بعد از آن، در روزهای مشخص مقدس جنگ نشود. بعد به رسمیت شناختن کلی حق پناهندگی آمد؛ فراریهای سیاسی مورد حمایت واقع شدند.

بدین ترتیب به تدریج جنگ از شکار بدوی انسان به سیستم نسبتاً منظم‌تر ملتهای ''متمدن'' دوران بعد تکامل یافت. اما شیوهٔ اجتماعی دوستی فقط به کندی جایگزین شیوهٔ خصومت می‌شود.

2- ارزش اجتماعی جنگ

در اعصار پیشین یک جنگ سخت موجب برقراری تغییرات اجتماعی و تسهیل پذیرش عقاید جدید می‌گشت، طوری که به طور طبیعی تا ده هزار سال هم اتفاق نمی‌افتاد. بهای سهمناکی که برای این برتریهای مشخص جنگی پرداخت می‌شد این بود که جامعه به طور موقت به بربریت پرتاب می‌گشت؛ منطق متمدنانه باید به کنار می‌رفت. جنگ دارویی قوی، بسیار گزاف، و بسیار خطرناک است. در حالی که اغلب جنگ علاج برخی اختلالات اجتماعی است، گاهی اوقات بیمار را می‌کشد، و جامعه را نابود می‌سازد.

ضرورت دائم برای دفاع ملی، بسیاری تعدیلات اجتماعی جدید و پیشرفته را ایجاد می‌کند. امروز جامعه از فواید یک لیست طولانی از اختراعات مفید که در ابتدا کاملاً نظامی بودند بهره می‌جوید، و حتی برای رقص که یکی از اشکال اولیهٔ آن یک تمرین نظامی بود، مقرون جنگ است.

برای تمدنهای گذشته جنگ یک ارزش اجتماعی داشته است، زیرا:

1- موجب نظم و ترتیب می‌شد، و همکاری را اعمال می‌کرد.

2- پایداری و شهامت را پربها می‌ساخت.

3- ناسیونالیسم را ترویج داده و تحکیم می‌نمود.

4- مردمان ضعیف و ناشایسته را نابود می‌ساخت.

5- توهم برابری بدوی را از بین می‌برد و جامعه را به طور انتخابی طبقه‌بندی می‌نمود.

جنگ یک ارزش مشخص تکاملی و انتخابی داشته است، اما همانند بردگی، به تدریج که تمدن به آرامی پیش می‌رود باید روزی کنار گذاشته شود. جنگهای دوران باستان سفر و مراودهٔ فرهنگی را ترویج می‌کردند؛ این پیامدها اکنون با روشهای امروزی حمل و نقل و ارتباطات به گونهٔ بهتری به انجام می‌رسند. جنگهای دوران باستان ملتها را تقویت می‌کردند، اما پیکارهای امروزی فرهنگ متمدن را مختل می‌سازند. جنگهای دیرین به کشتار مردمان پست‌تر می‌انجامیدند. نتیجهٔ نهایی تضادهای امروزی، نابودی انتخابی بهترین تیره‌های بشری است. جنگهای پیشین سازماندهی و راندمان را ترویج می‌کردند، اما اینها اکنون اهداف صنعت مدرن شده‌اند. در طول اعصار گذشته جنگ یک ناآرامی اجتماعی بود که تمدن را به جلو سوق می‌داد. اکنون از طریق سخت‌کوشی و اختراع این نتیجه به نحو بهتری به دست می‌آید. جنگهای باستان از ایدهٔ یک خدای نبردها طرفداری می‌کردند، اما به انسان امروز گفته شده است که خدا محبت است. در گذشته جنگ در خدمت مقاصد ارزشمند بسیاری بوده است. آن در ساختن تمدن یک داربست ضروری بوده است، اما از نظر فرهنگی به سرعت در حال ورشکستگی است — یعنی ناتوان از ایجاد پاداشهای آن نفع اجتماعی است که با ضررهای وحشتناکی که ملازم با توسل به آن است به هر طریق متناسب باشد.

زمانی پزشکان برای معالجهٔ بسیاری بیماریها معتقد به ریختن خون بودند، اما از آن هنگام درمانهای بهتری برای بیشتر این بیماریها کشف کرده‌اند. و از این رو خونریزی بین‌المللی جنگ باید قطعاً جای خود را به کشف روشهای بهتر برای معالجهٔ ناخوشیهای ملتها دهد.

ملتهای یورنشیا هم اکنون وارد پیکار عظیم بین میلیتاریسم ناسیونالیستی و صنعت‌گرایی شده‌اند، و از بسیاری جهات این تضاد با مبارزهٔ طولانی بین شکارچی - گله‌دار و کشاورز قابل مقایسه است. اما اگر بنا بر این است که صنعت‌گرایی بر میلیتاریسم پیروز شود، باید از خطراتی که آن را احاطه کرده دوری کند. خطرات صنعت در حال شکوفایی در یورنشیا از این قرارند:

1- حرکت قوی به سوی ماتریالیسم، کوری معنوی.

2- پرستش ثروت - قدرت، تحریف ارزش.

3- بدی تجمل، ناپختگی فرهنگی.

4- خطرات فزایندهٔ تن‌آسایی، فقدان حساسیت برای خدمت.

5- رشد ملایمت نامطلوب نژادی، تنزل بیولوژیک.

6- تهدید بردگی استاندارد شدهٔ صنعتی، راکد ماندن شخصیت. کار وارسته‌ساز است اما کار بیش از حد کرخت کننده است.

میلیتاریسم خودکامه و ظالمانه — سبعانه — است. آن سازماندهی اجتماعی را در میان فاتحان رواج می‌دهد اما شکست خورده را متلاشی می‌سازد. صنعت‌گرایی متمدنانه‌تر است و باید آنقدر ادامه یابد تا نوآوری را رواج دهد و فردگرایی را تشویق کند. جامعه باید از هر طریق ممکن اصالت را ترویج دهد.

به اشتباهِ تمجید از جنگ دست نزنید، بلکه تشخیص دهید برای جامعه چه کرده است، تا بتوانید با دقتی بیشتر مجسم کنید جانشینان آن چه باید فراهم کنند تا پیشرفت تمدن را تداوم بخشند. و اگر چنین جانشینان مکفی فراهم نشوند، در آن صورت باید اطمینان داشته باشید که جنگ برای مدتها ادامه خواهد یافت.

انسان هرگز صلح را به عنوان یک شیوهٔ طبیعی زندگی نخواهد پذیرفت، مگر این که کاملاً و مکرراً قانع شود که صلح برای رفاه مادی وی از همه چیز بهتر است، و مگر این که جامعه با خردمندی جانشینانی صلح طلب برای ارضای آن تمایل ذاتی فراهم نماید، تا گهگاه حرکتی جمعی را که به منظور رها ساختن آن احساسات و انرژیهای پیوسته انباشته شوندهٔ متعلق به واکنشهای حفظ خودِ نوع بشر طرح شده، آزاد گذارد.

اما جنگ حتی در حال گذار نیز باید به عنوان مدرسهٔ تجربه که یک نژاد از فردگرایان خودبین را مجبور ساخت خود را به مرجعیت بسیار تمرکز یافته — یک مدیر کل — تسلیم کنند، مورد احترام قرار گیرد. جنگ به شیوهٔ قدیم موجب انتخاب انسانهای ذاتاً بزرگ برای رهبری شد، اما جنگ امروزی دیگر این کار را انجام نمی‌دهد. جامعه اکنون برای کشف رهبران باید به دستاوردهای صلح، یعنی صنعت، علم، و پیشرفت اجتماعی، رو گرداند.

3- انجمنهای اولیهٔ بشری

در بدوی‌ترین جامعه، *ایل و تبار* همه چیز است؛ حتی فرزندان نیز دارایی مشترک آن هستند. خانوادهٔ در حال تکامل جای ایل و تبار را در پرورش فرزند گرفت، در حالی که قبایل و طایفه‌های در حال ظهور جای آن را به عنوان واحد اجتماعی گرفتند.

اشتیاق به سکس و عشق مادری خانواده را بنیاد می‌نهد. اما دولت واقعی ظاهر نمی‌شود تا این که گروههای فوق خانواده شروع به شکل‌گیری کنند. در روزگاران ماقبل خانوادهٔ ایل و تبار، رهبری از طریق افرادی که به طور غیررسمی انتخاب شده بودند فراهم می‌شد. بومیان بیابان نشین آفریقا هرگز فراتر از این مرحلهٔ بدوی جلو نرفته‌اند. آنها در ایل خود رئیس ندارند.

خانواده‌ها از طریق پیوندهای خونی در طایفه‌ها وصلت می‌کردند، تجمع خویشاوندان؛ و این متعاقباً به شکل قبایل تکامل یافت، جوامع سرزمینی. جنگ و فشار خارجی سازماندهی قبیله‌ای را به طایفه‌های خویشاوند تحمیل نمود، اما بازرگانی و داد و ستد بود که این گروههای اولیه و بدوی را با درجه‌ای از صلح درونی یکپارچه نگاه می‌داشت.

صلح در یورنشیا در مقایسه با کلیهٔ سفسطه‌های خیال‌انگیزِ برنامه‌ریزی رویایی برای صلح از طریق سازمانهای بین‌المللی بازرگانی به اندازهٔ بسیار بیشتری ترویج می‌شود. روابط بازرگانی از طریق توسعهٔ زبان و از طریق روشهای بهبود یافتهٔ ارتباطات، و نیز توسط حمل و نقل بهتر تسهیل شده‌اند.

فقدان یک زبان مشترک همیشه مانع رشد گروههای صلح‌جو شده است، اما پول زبان جهانی بازرگانی مدرن شده است. جامعهٔ مدرن عمدتاً از طریق بازار صنعتی یکپارچه نگاه داشته شده است. انگیزهٔ سود بردن هنگامی که به وسیلهٔ میل به خدمت تقویت شود، یک متمدن‌ساز نیرومند است.

در اعصار کهن هر قبیله با دایره‌های هم مرکز ترس و سوءِظن فزاینده محاصره شده بود؛ لذا روزگاری رسم بر این بود که کلیهٔ بیگانگان کشته شوند، و بعدها، به بردگی گرفته شوند. ایدهٔ قدیمی دوستی به مفهوم پذیرش در طایفه بود؛ و باور بر این بود که عضویت در طایفه موجب زنده ماندن می‌شود — یکی از کهن‌ترین مفاهیم حیات جاودانه.

آیین پذیرش شامل نوشیدن خون یکدیگر بود. در برخی گروهها آب دهان جای خود را با نوشیدن خون عوض کرد. این منشأ کهن عمل روبوسی است. و کلیهٔ آیین معاشرت، اعم از ازدواج یا پذیرش، همیشه با برگزاری جشن خاتمه می‌یافتند.

در ایام بعد، خون رقیق شده با شراب قرمز مورد استفاده قرار می‌گرفت، و نهایتاً شراب تنها نوشیده می‌شد تا مراسم پذیرش مورد تأیید واقع شود. این امر با لمس فنجانهای شراب مهم جلوه داده شده و با آشامیدن نوشیدنی به سرانجام می‌رسید. عبرانیان یک شکل تغییر یافته از این آیین پذیرش را به کار می‌بستند. نیاکان عرب آنان ضمن این که دست فرد کاندیدا روی اندام تناسلی فرد بومی قبیله قرار داشت سوگند می‌خوردند. عبرانیان با خارجیهای مورد پذیرش واقع شده با مهربانی و برادرانه رفتار می‌کردند. ”غریبه‌ای که در میان شما زندگی می‌کند باید مثل کسی باشد که در بین شما زاده شده است، و باید او را همانند خود دوست بدارید.“

”دوستی با مهمان“ یک رابطهٔ مهمان نوازی موقت بود. هنگامی که مهمانان دیدار کننده می‌رفتند، یک بشقاب به دو نیم شکسته می‌شد و یک نیمهٔ آن به دوست در حال رفتن داده می‌شد تا این به صورت یک مقدمهٔ مناسب برای یک گروه سوم که در یک دیدار بعد از راه می‌رسید به کار گرفته شود. برای میهمانان مرسوم بود که در پایان دیدار داستانهای سفرها و ماجراهای خود را بازگو نمایند. داستان‌گویان ایام پیشین آنقدر مشهور شدند که نهایتاً آداب و رسوم، کار آنها را در طی فصول شکار یا برداشت محصول قدغن ساخت.

اولین معاهده‌های صلح ”پیوندهای خونی“ بودند. فرستادگان صلح دو قبیلهٔ در حال جنگ ملاقات می‌کردند، عرض ادب می‌کردند، و سپس به سوراخ کردن پوست می‌پرداختند تا جایی که خون از آن جاری می‌شد. در آن هنگام آنها خون یکدیگر را مکیده و اعلان صلح می‌کردند.

قدیمی‌ترین مأموریتهای صلح شامل هیئتهای نمایندگی مردانی می‌شد که بهترین دختران خویش را برای ارضای جنسی دشمنان پیشین خویش می‌آوردند. اشتیاق جنسی در مقابله با میل وافر به جنگ به کار گرفته می‌شد. قبیله‌ای که چنین مفتخر می‌گشت با عرضهٔ دختران خویش دست به یک بازدید متقابل می‌زد، و در نتیجه صلح به گونه‌ای پایدار برقرار می‌گشت. و به زودی ازدواج بین خانواده‌های رئیسان مجاز شمرده شد.

4- قبایل و طایفه‌ها

اولین گروه صلح خانواده بود، سپس طایفه، قبیله، و بعدها ملت، که نهایتاً کشورِ دارای سرزمین امروز شد. این حقیقت که گروههای امروزی صلح از مدتها پیش فراتر از پیوندهای خونی گسترش یافتند تا ملتها را تشکیل دهند بسیار دلگرم کننده است، به رغم این واقعیت که ملتهای یورنشیا هنوز مبالغ هنگفتی برای آمادگیهای جنگی صرف می‌کنند.

طایفه‌ها گروههایی با پیوند خونی در درون قبیله بودند، و وجود خویش را مدیون برخی منافع مشترک بودند، نظیر:

1- ردیابی تبار خویش به یک نیای مشترک.

2- پیروی از یک نماد مشترک مذهبی.

3- صحبت کردن با لهجهٔ یکسان.

4- سهیم شدن در یک مکان سکونت مشترک.

5- ترس از دشمنان مشترک.

6- دارا بودن از یک تجربهٔ مشترک نظامی.

سران طایفه همیشه مطیع رئیس قبیله بودند. دولتهای اولیهٔ قبیله‌ای اتحادی ناپایدار از طایفه‌ها بودند. استرالیاییهای بومی هرگز یک شکل قبیله‌ای دولت را به وجود نیاوردند.

رئیسان صلح طایفه معمولاً از طریق تیرهٔ مادری حکومت می‌کردند. رئیسان جنگ قبیله تیرهٔ پدری را برقرار می‌ساختند. دادگاههای رئیسان قبیله و پادشاهان اولیه از سران طایفه‌ها تشکیل می‌شدند، و رسم بر این بود که آنها چند بار در سال به حضور پادشاه دعوت شوند. این کار وی را قادر می‌ساخت که مراقب آنها باشد و همکاری آنها را به نحو بهتری به دست آورد. طایفه‌ها در کار حکومت بر خودِ محلی به مقصود ارزشمندی به کار گرفته می‌شدند، اما آنها رشد ملتهای بزرگ و قوی را به اندازهٔ زیاد به تعویق انداختند.

5- شروع دولت

هر نهاد بشری دارای یک آغاز بود، و دولت مدنی محصول تکامل تدریجی است، درست همانقدر که ازدواج، صنعت، و مذهب می‌باشد. از طایفه‌های اولیه و قبایل بدوی به تدریج انواع پی در پی دولت بشری به وجود آمد. آنها درست تا پیدایش آن اشکال قوانین اجتماعی و مدنی که ثلث سوم قرن بیستم را تعیین ویژگی می‌کنند آمده و رفته‌اند.

با ظهور تدریجی واحدهای خانواده شالوده‌های دولت در سازمان طایفه، گروهبندی خانواده‌های هم تبار، بنا نهاده شد. اولین گروه واقعی دولتی *شورای بزرگان طایفه* بود. این گروه تنظیم کننده شامل مردان پیری بود که خود را به طریقه‌ای مؤثر ممتاز کرده بودند. خرد و تجربه حتی توسط انسان بربری نیز در همان اوان مورد قدردانی واقع می‌شد، و دوره‌ای طولانی از استیلای ریش سفیدان به دنبال آمد. این حکومت اُلیگارشیِ سِنی به تدریج جای خود را به ایدهٔ پدر سالاری داد.

در شورای اولیهٔ ریش سفیدان پتانسیل کلیهٔ کارکردهای دولتی نهفته بود: مجریه، مقننه، و قضاییه. هنگامی که شورا آداب و رسوم جاری را تفسیر می‌کرد، آن یک دادگاه بود. هنگامی که شیوه‌های جدید کاربرد اجتماعی را برقرار می‌ساخت، مجلس قانونگذاری بود. تا حدی که چنین احکام و لوایحی به مورد اجرا گذارده می‌شدند، آن مجریه بود. رئیس شورا یکی از پیش قراولان رئیس بعدی قبیله بود.

برخی قبایل شوراهای زنانه داشتند، و گهگاه بسیاری قبایل حکمرانان زن داشتند. برخی قبایل انسان سرخ تعالیم اُنامونالانتون را در پیروی از حکم هم رأی ”شورای هفت نفره“ حفظ نمودند.

برای نوع بشر مشکل بوده است یاد گیرد که صلح یا جنگ هیچکدام نمی‌توانند توسط یک جامعهٔ در حال منازعه پیش برده شوند. ”جر و بحثهای“ بدوی به ندرت مفید بودند. مردم در همان اوان یاد گرفتند که ارتشی که به وسیلهٔ گروهی از سران طایفه فرماندهی شود شانسی در برابر ارتش دارای فرماندهی قوی واحد ندارد. جنگ همیشه یک پادشاه ساز بوده است.

در ابتدا رئیسان جنگ فقط برای خدمت نظامی برگزیده می‌شدند، و طی ایام صلح، هنگامی که وظایف آنها بیشتر سرشتی اجتماعی داشت، آنها از بخشی از اتوریتهٔ خود چشم پوشی می‌کردند. اما آنها به تدریج شروع به تخطی به فواصل صلح نمودند، و از یک جنگ تا جنگ بعد متمایل به ادامهٔ حکومت گشتند. آنها اغلب اطمینان حاصل می‌کردند که زمان زیادی از یک جنگ تا جنگ بعد وقفه نیفتد. این سرداران اولیه مشتاق صلح نبودند.

در ایام بعد برخی رئیسان برای خدمت غیرنظامی برگزیده می‌شدند. آنها به دلیل جثهٔ غیرعادی یا تواناییهای خارق‌العادهٔ شخصی انتخاب می‌شدند. انسانهای سرخ اغلب دو دسته رئیس داشتند، سرقبیله‌ها یا رئیسان صلح، و رئیسان موروثی جنگ. حکمرانان صلح همچنین داور و معلم بودند.

بر برخی جوامع اولیه حکیمان جادوگر که اغلب به عنوان رئیس عمل می‌کردند حکومت می‌کردند. یک مرد به عنوان کاهن، پزشک، و رئیس اجرایی عمل می‌کرد. بیشتر اوقات نشانهای اولیهٔ سلطنتی بدواً علائم یا نمادهای جامهٔ کهانت بودند.

و به وسیلهٔ این مراحل بود که شاخهٔ اجرایی دولت به تدریج پا به عرصهٔ وجود گذارد. شوراهای طایفه‌ای و قبیله‌ای در یک مقام مشورتی و به عنوان پیشگامان شاخه‌های مقننه و قضایی که بعدها ظاهر شدند ادامه دادند. در آفریقا امروز کلیهٔ این اشکال دولت بدوی در میان قبایل گوناگون در واقع وجود دارند.

6- دولت پادشاهی

حکومت مؤثر دولتی فقط با ورود یک رئیس با اختیار کامل اجرایی آمد. انسان دریافت که دولت کارآمد فقط از طریق اعطای قدرت به یک شخصیت به دست می‌آید، نه از طریق اهدای یک ایده.

حکومت از ایدهٔ مرجعیت خانواده یا ثروت سرچشمه گرفت. هنگامی که یک پادشاه کوچک پدر سالار به یک پادشاه واقعی تبدیل گشت، گاهی اوقات "پدر مردم خویش" نامیده می‌شد. بعدها چنین تصور می‌شد که پادشاهان از قهرمانان برخاسته‌اند. و باز بعد از آن، به سبب اعتقاد به منشأ الهی پادشاهان، حکومت موروثی گردید.

پادشاهی موروثی از آنارشی اجتناب می‌کرد. سابقاً در فاصلهٔ بین مرگ یک پادشاه و انتخاب یک جانشین هرج و مرج ویرانگری رخ می‌داد. خانواده یک رهبر بیولوژیک و طایفه یک رهبر طبیعی منتخب داشت. قبیله و بعدها کشور از هیچ رهبر طبیعی برخوردار نبود، و این دلیلی دیگر برای موروثی ساختن ریاست - پادشاهی بود. ایدهٔ خانواده‌های سلطنتی و آریستوکراسی همچنین پایه در آداب و رسومِ "مالکیت نام" در طایفه‌ها داشت.

جانشینی پادشاهان سرانجام به صورت فوق طبیعی تلقی گردید. تصور می‌شد خون سلطنتی به ایام پرسنل مادیت یافتهٔ پرنس کلیگسشیا باز می‌گردد. از این رو پادشاهان شخصیتهایی بت‌واره شدند و بیش از حد مورد ترس واقع شدند، و یک شکل خاص از سخن‌گویی برای استفاده در دربار پذیرفته شد. حتی در ایام اخیر اعتقاد بر این بود که لمس پادشاهان بیماری را درمان می‌کند، و برخی از مردمان یورنشیا هنوز تصور می‌کنند که حکمرانانشان دارای منشأ الهی هستند.

پادشاه مورد پرستش اولیه اغلب در انزوا نگاه داشته می‌شد. تصور می‌شد که او بیش از آن مقدس است که مورد نظاره کردن واقع شود، به جز در روزهای جشن و روزهای مقدس. معمولاً نماینده‌ای انتخاب می‌شد تا نقش وی را بازی کند، و این منشأ نخست وزیران است. اولین فرد کابینه یک سرپرست خوراک بود؛ دیگران به فاصلهٔ کوتاهی از پی وی آمدند. حکمرانان به زودی نمایندگانی منصوب ساختند تا مسئول تجارت و مذهب باشند؛ و به وجود آمدن یک کابینه

گامی مستقیم به سوی تشخص‌زدایی از مسئول اجرایی بود. این دستیاران پادشاهان اولیه به اشرافیت مورد قبول تبدیل شدند، و همینطور که زنان به ارج و اعتبار بالاتری دست یافتند، همسر پادشاه به تدریج به شأن ملکه ارتقا یافت.

حکمرانان بی‌شرافت از طریق کشف زهر قدرت زیادی به دست آوردند. سحر اولیهٔ دربار، اهریمنانه بود. دشمنان پادشاه به زودی می‌مردند. اما حتی مستبدترین حاکم ظالم نیز تحت برخی محدودیتها قرار داشت. او حداقل با ترس همواره موجود از ترور باز داشته می‌شد. حکیمان جادوگر، پزشکان ساحره، و کاهنان همیشه یک عامل نیرومند بازدارنده در برابر پادشاهان بوده‌اند. متعاقباً مالکان زمین، آریستوکراسی، نفوذی بازدارنده اعمال می‌کردند. و گاه و بیگاه، طایفه‌ها و قبایل به سادگی قیام نموده و مستبدان و حاکمان ظالم خویش را سرنگون می‌کردند. هنگامی که حاکمان معزول به مرگ محکوم می‌شدند، اغلب به آنان حق انتخاب ارتکاب خودکشی داده می‌شد. این امر موجب پیدایش رسم اجتماعی رایج باستانی خودکشی در برخی شرایط شد.

7- کانونهای بدوی و انجمنهای سری

خویشاوندی خونی اولین گروههای اجتماعی را تعیین نمود. معاشرت طایفهٔ خویشاوند را بسط داد. ازدواج میان قبیله‌ای گام بعدی در بسط گروهی بود، و قبیلهٔ مختلط حاصله اولین گروه به راستی سیاسی بود. پیشرفت بعدی در توسعهٔ اجتماعی، تکامل فرقه‌های مذهبی و انجمنهای سیاسی بود. اینها در ابتدا به صورت انجمنهای مخفی ظاهر شدند و بدواً به طور کامل مذهبی بودند. آنها متعاقباً مقرراتی شدند. آنها در ابتدا کانونهای مردان بودند؛ سپس گروههای زنان ظاهر شدند. آنها در مدتی کم به دو طبقه تقسیم شدند: اجتماعی - سیاسی و مذهبی - عرفانی.

دلایل بسیاری برای سری بودن این انجمنها وجود داشت مثل:

1- ترس از موجب ناخشنودی شدن حاکمان به دلیل تخطی از برخی تابوها.

2- به منظور انجام آیین مذهبی اقلیت.

3- به مقصود حفظ "روح" ارزشمند یا اسرار تجارت.

4- برای برخورداری از یک سحر یا طلسم خاص.

صرف اختفای این انجمنها، به کلیهٔ اعضا نسبت به سایر افراد قبیله نیرویی اسرارآمیز اعطا می‌کرد. اختفا همچنین برای تکبر گیرا است. اعضای جدید، آریستوکراسی اجتماعی روزگار خود بودند. پسران بعد از پذیرش با مردان به شکار می‌رفتند، در حالی که آنها پیش از آن به همراه زنان به جمع‌آوری سبزیجات می‌پرداختند. و ناکامی در آزمونهای بلوغ یک خفت بزرگ و ننگ قبیله‌ای بود، و لذا موجب ماندن آنها در خارج اقامتگاه مردان در کنار زنان و کودکان می‌گشت،

و به آنان به صورت زن گونه نگریسته می‌شد. علاوه بر آن، آنهایی که مورد پذیرش واقع نمی‌شدند اجازهٔ ازدواج نمی‌یافتند.

مردم بدوی در همان اوان به نوجوانان خود کنترل جنسی می‌آموختند. جدا ساختن پسران از والدینشان از نوجوانی تا ازدواج امری مرسوم گشت. آموزش و تربیت آنها به انجمنهای مخفی مردان سپرده شد. و یکی از کارکردهای عمدهٔ این کانونها کنترل جوانان بالغ بود، تا از به وجود آمدن فرزندان نامشروع جلوگیری شود.

روسپیگری تجاری هنگامی آغاز گشت که این انجمنهای مردان برای استفاده از زنان قبایل دیگر پول پرداخت کردند. اما گروههای اولیه از بی‌بند و باری جنسی به گونه‌ای خارق‌العاده بری بودند.

مراسم پذیرش نوجوانی معمولاً طی یک دورهٔ پنج ساله ادامه می‌یافت. شکنجهٔ خودِ زیاد و بریدن دردناک به این مراسم وارد گشت. در ابتدا ختنه به عنوان مناسک پذیرش به داخل یکی از این انجمنهای مخفی به کار گرفته شد. علائم قبیله‌ای به عنوان بخشی از مراسم پذیرش نوجوانی روی بدن بریده می‌شدند. خالکوبی به عنوان چنین نشانی از عضویت آغاز گردید. این شکنجه، به همراه محرومیت بسیار طرح شده بود تا این جوانان را پرطاقت سازد و آنان را با واقعیات زندگی و سختیهای اجتناب ناپذیر آن آشنا سازد. این هدف از طریق بازیهای ورزشی و مسابقات فیزیکی که بعداً پدیدار شدند به نحو بهتری به انجام رسید.

اما انجمنهای مخفی توجه خویش را به بهبود اخلاقیات نوجوانی معطوف ساختند. یکی از مقاصد اصلی مراسم بلوغ این بود که به پسر حالی کند که باید کاری به کار همسران مردان دیگر نداشته باشد.

به دنبال این سالهای انضباط و آموزش شدید و درست پیش از ازدواج، مردان جوان معمولاً برای یک دورهٔ کوتاه فراغت و آزادی مرخص می‌شدند. بعد از آن، آنها برای ازدواج و تسلیم و تبعیت مادام‌العمر از تابوهای قبیله‌ای باز می‌گشتند. و این سنت باستانی به صورت تصور مضحک "کاشتن گیاهان وحشی" تا ایام امروز ادامه یافته است.

بسیاری از قبایل دوران بعد تشکیل کانونهای مخفی زنان را مجاز شمردند. هدف این کانونها این بود که دختران نوجوان را برای همسر و مادر شدن آماده سازند. دختران بعد از پذیرش برای ازدواج واجد شرایط بودند و به آنان اجازه داده می‌شد در "نمایش عروس"، میهمانیِ بیرون آمدنِ آن روزها، شرکت کنند. رسته‌های زنانی که بر علیه ازدواج عهد بسته بودند در همان اوان پا به عرصهٔ وجود گذاردند.

هنگامی که گروههایی از مردان مجرد و گروههایی از زنان ازدواج نکرده سازمانهای جداگانهٔ خویش را تشکیل دادند، فوراً کانونهای غیرمخفی پدیدار شدند. این انجمنها در واقع اولین مدارس بودند. و در حالی که انجمنهای مردان و زنان به کار اذیت و آزار یکدیگر می‌پرداختند، برخی از

آنها قبایل را به جلو سوق دادند، و بعد از تماس با آموزگاران دلمیشیا، با داشتن مدارسی برای هر دو جنس، آموزش پسران و دختران با هم را آزمودند.

انجمنهای مخفی عمدتاً به واسطهٔ ویژگی اسرارآمیز عضوگیری خویش به ساختن کاستهای اجتماعی کمک کردند. اعضای این انجمنها در ابتدا برای ترساندن و دور ساختن افراد کنجکاو از آیین نوحه خوانی خویش — پرستش نیاکان — نقاب به چهره می‌زدند. بعدها این آیین به جلسات ساختگی احضار ارواح، که شایع بود در آنها اشباح ظاهر می‌شوند، تبدیل شدند. انجمنهای باستانی "تولد نو" از علائم استفاده می‌کردند و یک زبان سری مخصوص را به کار می‌بردند. آنها همچنین از برخی خوراکها و آشامیدنیها استفاده نمی‌کردند. آنها به صورت پلیس شب عمل می‌کردند و سوا از آن در یک رشتهٔ گسترده از فعالیتهای اجتماعی کارکرد داشتند.

کلیهٔ انجمنهای مخفی سوگند خوردن را اجباری نموده، راز داری را الزامی کرده، و حفظ اسرار را آموزش می‌دادند. این دستورات موجب ترس و کنترل تودهٔ مردم می‌شد. آنها همچنین به صورت انجمنهای نگاهبان عمل می‌کردند، و لذا کشتن بدون محاکمه توسط شهروندان عادی را به اجرا در می‌آوردند. وقتی که قبایل در جنگ بودند، آنها اولین جاسوسان و در دوران صلح اولین پلیسهای مخفی بودند. بهتر از همه، آنها شاهان بی‌وجدان را مضطرب نگاه می‌داشتند. پادشاهان در مقابله با آنها پلیس مخفی خویش را به وجود می‌آوردند.

این انجمنها باعث به وجود آمدن اولین احزاب سیاسی شدند. اولین دولت حزبی، "قوی" در مقابل "ضعیف" بود. در ایام باستان تغییر دولت فقط موجب جنگ داخلی می‌گشت، گواهی فراوان بر این که ضعیف قوی شده بود.

این کانونها توسط تجار به منظور وصول بدهی و به وسیلهٔ حاکمان برای جمع‌آوری مالیات به کار گرفته می‌شدند. دریافت مالیات تقلایی طولانی بوده است، و یکی از اولین اشکال آن ده یک گرفتن بود، یک دهم شکار یا غنایم جنگی. مالیاتها در ابتدا اخذ می‌شدند تا مخارج منزل پادشاه تأمین گردد، اما پی برده شد که وقتی در پوشش هدیه برای تأمین مراسم مذهبی معبد جمع‌آوری گردند، وصول آنها آسانتر است.

به زودی این انجمنهای مخفی به شکل اولین سازمانهای خیریه در آمدند و بعدها به صورت اولین انجمنهای مذهبی — پیش قراولان کلیساها — تکوین یافتند. سرانجام برخی از این انجمنها، میان قبیله‌ای شدند، اولین انجمنهای بین‌المللی اخوت.

8- طبقات اجتماعی

نابرابری ذهنی و فیزیکی موجودات بشری، پدیداری طبقات اجتماعی را تضمین می‌نماید. تنها کرات فاقد طبقات اجتماعی، بدوی‌ترین و پیشرفته‌ترین آنها هستند. یک تمدن در حال ظهور هنوز تفکیک سطوح اجتماعی را آغاز نکرده است، در حالی که یک کرهٔ استقرار یافته در نور و حیات

این تقسیمات نوع بشر را که ویژگی کلیهٔ مراحل میانی تکاملی است، به اندازهٔ زیاد از بین برده است.

به تدریج که جامعه از سبعیت به سوی بربریت تکوین یافت، اجزای بشری آن به دلایل کلی زیرین تمایل به گروهبندی به شکل طبقات پیدا نمودند.

1- *طبیعی* — تماس، خویشاوندی، و ازدواج. اولین تمایزات اجتماعی بر مبنای جنسیت، سن، و خون — خویشاوندی با رئیس — بودند.

2- *شخصی* — شناخت توان، پایداری، مهارت، و شجاعت خلل ناپذیر، که به زودی با شناخت استادی در زبان، دانش، و هوش کلی دنبال گردید.

3- *شانس* — جنگ و مهاجرت به جدا شدن گروههای بشری انجامید. تکامل طبقاتی بسیار از کشورگشایی، رابطهٔ فاتح با شکست خورده، تأثیر پذیرفت؛ در حالی که بردگی اولین تقسیم‌بندی کلی جامعه را به شکل آزاد و برده به وجود آورد.

4- *اقتصادی* — غنی و فقیر. ثروت و داشتن بردگان مبنای ژنتیک برای یک طبقهٔ جامعه بود.

5- *جغرافیایی* — طبقات به دنبال استقرار در شهر و روستا به وجود آمدند. شهر و روستا به ترتیب به تفکیک گله‌دار - کشتگر و بازرگان - صنعتگر کمک نموده‌اند، با نقطه نظرات و واکنشهای متفاوتشان.

6- *اجتماعی* — طبقات مطابق برآورد مردمی ارزش اجتماعی گروههای متفاوت به تدریج شکل یافته‌اند. در بین اولین تقسیمات این نوع، مرزبندی بین آموزگاران کاهن، جنگجویان حاکم، بازرگانان سرمایه‌دار، کارگران عادی، و بردگان بود. برده هرگز نمی‌توانست سرمایه‌دار شود، گر چه گاهی اوقات مزد بگیر می‌توانست پیوستن به صفوف سرمایه‌داران را انتخاب نماید.

7- *شغلی* — به تدریج که مشاغل ازدیاد یافتند، به برقراری کاستها و اصناف متمایل شدند. کارگران به سه گروه تقسیم شدند: طبقات حرفه‌ای، شامل حکیمان جادوگر، سپس کارگران ماهر، و به دنبال آن کارگران غیرماهر.

8- *مذهبی* — انجمنهای فرقه‌ای اولیه طبقات خودشان را در درون طایفه‌ها و قبایل به وجود آوردند، و دینداری و عرفان کاهنان مدتها است که آنان را به صورت یک گروه اجتماعی جداگانه تداوم بخشیده است.

9- *نژادی* — وجود دو یا تعداد بیشتری از نژادها در درون یک ملت یا واحد ارضی مشخص معمولاً کاستهای رنگین را ایجاد می‌کند. سیستم اولیهٔ کاست هند بر مبنای رنگ بود، همانطور که در مورد مصر باستان چنین بود.

10- *سن* — جوانی و بلوغ. در میان قبایل تا زمانی که پدر زنده بود، پسر تحت سرپرستی پدر خویش باقی می‌ماند، در حالی که دختر تا زمان ازدواج تحت مراقبت مادر خود قرار داشت.

طبقات اجتماعی انعطاف پذیر و قابل دگرگونی برای یک تمدن در حال تکامل اجتناب ناپذیرند، اما هنگامی که *طبقه* به *کاست* تبدیل می‌شود، وقتی که سطوح اجتماعی دچار رکود می‌شوند، بهبود ثبات اجتماعی از طریق کاهش ابتکار شخصی حاصل می‌شود. کاست اجتماعی مشکل پیدا کردن جای فرد را در صنعت حل می‌کند، اما همچنین به طور جدی توسعهٔ فردی را کاهش می‌دهد و عملاً مانع همکاری اجتماعی می‌شود.

از آنجایی که طبقات به طور طبیعی در جامعه شکل یافته‌اند، تداوم خواهند یافت، تا این که انسان به طور تدریجی به امحاءِ تکاملی آنان از طریق تسلط هوشمندانه بر منابع بیولوژیک، عقلانی، و معنوی یک تمدن در حال پیشروی دست یابد، همانند:

1- بازسازی بیولوژیک تیره‌های نژادی — حذف انتخابی تیره‌های پست بشری. این کار به ریشه‌کن نمودن بسیاری از نابرابریهای انسانی خواهد انجامید.

2- تعلیم آموزشی نیروی افزایش یافتهٔ مغزی که از چنین بهبود بیولوژیک حاصل خواهد گشت.

3- برانگیختن مذهبی احساسات خویشاوندی و برادری انسانی.

اما این اقدامات فقط می‌توانند در هزاره‌های دور آینده ثمرات حقیقی خویش را به بار آورند، گر چه فوراً بهبود اجتماعی زیادی از تسلط هوشمندانه، خردمندانه، و *صبورانه* بر این عوامل شتاب پیشرفت فرهنگی حاصل خواهد گشت. مذهب اهرم نیرومندی است که تمدن را از هرج و مرج خارج می‌سازد، اما جدا از تکیه‌گاه ذهن معقول و نرمال که با استواری روی انتقال موروثی معقول و نرمال تکیه کرده است ناتوان است.

9- حقوق بشر

طبیعت هیچ حقوقی به انسان اعطا نمی‌دارد، بلکه فقط زندگی و دنیایی برای زندگی کردن. طبیعت حتی حق حیات را نیز اهدا نمی‌کند، به طوری که می‌توان از طریق ملاحظهٔ این امر که

برای یک انسان غیرمسلح در هنگام دیدار رو در رو با یک ببر گرسنه در جنگل بدوی احتمالاً چه رخ خواهد داد، آن را استنتاج نمود. هدیهٔ اصلی جامعه به انسان امنیت است.

جامعه به تدریج مدعی حقوق خود گردید، و در زمان حاضر آنها از این قرارند:

1- تضمین اندوختهٔ خوراک.

2- دفاع نظامی — امنیت از طریق آمادگی.

3- حفظ صلح داخلی — جلوگیری از خشونت شخصی و بی‌نظمی اجتماعی.

4- کنترل جنسی — ازدواج، نهاد خانواده.

5- دارایی — حق مالکیت.

6- ترویج رقابت فردی و گروهی.

7- تأمین تحصیل و آموزش جوانان.

8- ترویج بازرگانی و تجارت — توسعهٔ صنعتی.

9- بهبود شرایط کار و پاداشها.

10- تضمین آزادی کارهای مذهبی، تا آن حد که کلیهٔ این فعالیتهای دیگر اجتماعی بتوانند از طریق برانگیخته شدن معنوی ارج نهاده شوند.

هنگامی که حقوق آنقدر قدیمی هستند که مبدأ آنها ناشناخته است، اغلب *حقوق طبیعی* نامیده می‌شوند. اما حقوق بشر در واقع طبیعی نیستند؛ آنها کاملاً اجتماعی هستند. آنها نسبی و پیوسته تغییر پذیرند، و چیزی بیش از قوانین بازی نیستند، یعنی تعدیلات شناخته شدهٔ روابط که بر پدیده‌های همواره تغییر یابندهٔ رقابت بشری حاکمند.

آنچه که در یک عصر به صورت حق تلقی می‌شود، ممکن است در زمان دیگر چنین تلقی نشود. بقای تعداد زیادی از افراد معیوب و فاسد به این دلیل نیست که آنان از چنان حقوق طبیعی برخوردارند که باید بار آن را بر دوش تمدن قرن بیستم قرار دهند، بلکه صرفاً به این دلیل است که جامعهٔ عصر و سنتهای اجتماعی چنین مقرر می‌دارد.

حقوق بشرِ اندکی در اروپای قرون وسطی به رسمیت شناخته شده بود. در آن هنگام هر انسان به شخصی دیگر تعلق داشت، و حقوق فقط امتیازات یا الطافی بودند که توسط کشور یا کلیسا اعطا

می‌شدند. و سرپیچی از این خطا به همان اندازه اشتباه بود، زیرا به این اعتقاد انجامید که کلیهٔ انسانها برابر به دنیا آمده‌اند.

افراد ضعیف و پست همیشه برای حقوق برابر مبارزه کرده‌اند. آنها همیشه اصرار داشته‌اند که کشور باید افراد قوی و برتر را مجبور سازد که خواسته‌های آنان را تأمین نماید و در غیر این صورت آن نقصهایی را که همواره نتیجهٔ طبیعی بی‌تفاوتی و تن‌آسایی خودشان است برطرف نماید.

اما این ایده‌آل برابری، فرزند تمدن است؛ آن در طبیعت یافت نمی‌شود. حتی خود فرهنگ به طور قطعی نابرابری ذاتی انسانها را از طریق ظرفیت عینی نابرابرشان به نمایش می‌گذارد. تحقق ناگهانی و غیرتکاملیِ برابریِ به ظاهر طبیعی، انسان متمدن را سریعاً به سنتهای ابتدایی اعصار بدوی پرتاب می‌کند. جامعه نمی‌تواند حقوق مساوی به همه عرضه دارد، اما می‌تواند وعده دهد که حقوق متفاوت هر یک را با انصاف و برابری احقاق نماید. این کار و وظیفهٔ جامعه است که برای فرزند طبیعت موقعیتی منصفانه و مسالمت‌آمیز به منظور پیگیری حفظ خود و شرکت در بقای خود فراهم سازد، در حالی که در عین حال وی را از درجاتی از رضای خاطر، مجموع کلیهٔ این سه عنصر تشکیل دهندهٔ شادی بشری، برخوردار سازد.

10- تکامل عدالت

عدالت طبیعی یک تئوری ساختهٔ انسان است؛ آن یک واقعیت نیست. در طبیعت، عدالت تماماً تئوریک، کاملاً یک تخیل است. طبیعت فقط یک نوع عدالت را فراهم می‌سازد — انطباق اجتناب ناپذیر نتایج با علتها.

عدالت، آنطور که توسط انسان درک می‌شود، به معنی گرفتن حقوق یک فرد می‌باشد، و لذا موضوع تکامل تدریجی بوده است. مفهوم عدالت ممکن است برای یک ذهن معنویت یافته کاملاً اساسی باشد، اما در کرات فضا به طور تمام و کمال در عرصهٔ وجود پدیدار نمی‌شود.

انسان بدوی کلیهٔ پدیده‌ها را به یک شخص نسبت می‌داد. انسان بدوی در صورت مرگ نمی‌پرسید، *چه* او را کشت، بلکه *چه کسی*؟ از این رو مرگ تصادفی پذیرفته نمی‌شد، و در تنبیه جرم انگیزهٔ فرد مجرم به طور کامل نادیده انگاشته می‌شد؛ مطابق آسیبِ وارده قضاوت به عمل می‌آمد.

در کهن‌ترین جامعهٔ بدوی، نظر مردم مستقیماً به مورد اجرا گذارده می‌شد؛ نیازی به مأموران قانون نبود. در حیات بدوی زندگی خصوصی وجود نداشت. همسایگان یک مرد مسئول رفتار وی بودند؛ لذا حق خود می‌دانستند که در امور شخصی او کنجکاوی کنند. مقررات جامعه بر مبنای این تئوری تنظیم شده بود که عضویت گروهی باید در عملکرد هر فرد ذینفع باشد و درجاتی از کنترل را بر آن اعمال نماید.

در دوران باستان اعتقاد بر این بود که ارواح از طریق حکیمان جادوگر و کاهنان عدالت را به اجرا در می‌آورند. بر مبنای این ترتیبات اولین کاشفان جرم و مأموران قانون برگزیده شدند. روشهای اولیهٔ کشف جرم آنها شامل به اجرا در آوردن آزمونهای سخت زهر، آتش، و درد بود. این آزمونهای سخت وحشیانه چیزی بیش از تکنیکهای ابتدایی داوری نبودند. آنها لزوماً یک موضوع مورد مناقشه را به طور عادلانه حل و فصل نمی‌کردند. به عنوان مثال، هنگامی که زهر به کار گرفته می‌شد، اگر متهم استفراغ می‌کرد، بی‌گناه بود.

عهد عتیق یکی از این آزمونهای سخت را ثبت کرده است، یک تست گناه در ازدواج: اگر یک مرد نسبت به پاکدامنی همسر خویش مشکوک بود، وی را نزد یک کاهن می‌برد و بدگمانی خویش را بیان می‌کرد. به دنبال آن، کاهن آمیخته‌ای شامل آب مقدس و جاروبه‌های کف عبادتگاه را آماده می‌ساخت. بعد از آیین خاص، شامل لعن و نفرینهای تهدیدآمیز، همسر متهم مجبور می‌شد معجون کثیف را بنوشد. اگر او گناهکار بود، ”آبی که موجب لعنت می‌شود داخل او شده و تلخ شود، و شکمش متورم گردد، و رانهای او پوسیده شوند، و زن در میان قوم خود نفرین شود.“ اگر بر حسب تصادف، هر زنی می‌توانست این معجون کثیف را سر کشد و علائمی از بیماری فیزیکی نشان ندهد، از اتهاماتی که توسط شوهر حسودش عنوان شده بود تبرئه می‌شد.

این روشهای ظالمانهٔ کشف جرم تقریباً توسط کلیهٔ قبایل در حال تکامل در یک دوره یا دورهٔ دیگر به کار گرفته می‌شدند. دوئل کردن یک بقای امروزی محاکمه از طریق آزمون سخت می‌باشد.

جای شگفتی نیست که عبرانیان و سایر قبایل نیمه متمدن چنین تکنیکهای بدوی اجرای عدالت را سه هزار سال پیش به کار می‌بردند، اما بسیار حیرت‌آور است که انسانهای متفکر متعاقباً چنین یادگاری از بربریت را در درون صفحات مجموعه‌ای از نگارشات مقدس حفظ کرده‌اند. تفکر اندیشمندانه باید این را مشخص سازد که هیچ موجود الهی هرگز چنین تعالیم غیرعادلانه‌ای را در رابطه با کشف و صدور حکم برای سوءظن به خیانت در ازدواج نداده است.

جامعه به زودی شیوهٔ تسویه حساب از طریق انتقام‌گیری را پذیرفت: چشم به عوض چشم، جان به عوض جان. قبایل در حال تکامل همگی این حق انتقام خونی را به رسمیت می‌شناختند. انتقام هدف زندگی بدوی شد، اما از آن هنگام تا به حال مذهب این عملکردهای اولیهٔ قبیله‌ای را به قدر زیاد تغییر داده است. آموزگاران مذهب آشکار شده همیشه اعلام کرده‌اند ”خداوند می‌گوید: ’انتقام از آن من است.‘“ در روزگاران پیشین کشتن در کادر انتقام مجموعاً بی‌شباهت به قتلهای امروز، تحت بهانهٔ قانون نوشته نشده، نبود.

خودکشی یک شیوهٔ معمول انتقام بود. اگر یک نفر نمی‌توانست در دوران حیات انتقام خود را بگیرد، با این اعتقاد می‌مرد که می‌تواند به عنوان یک روح بازگردد و از دشمن خود تقاص گیرد. و چون این اعتقاد خیلی کلی بود، تهدید به خودکشی در پلهٔ جلوی در دشمن معمولاً برای مطیع ساختن وی کافی بود. انسان بدوی زندگی را خیلی عزیز نمی‌شمرد؛ خودکشی به خاطر یک امر ناقابل معمول بود. اما تعالیم دلمِیشیاییها این رویه را به اندازهٔ زیاد کاهش داد، در حالی که در

روزگاران جدیدتر آسایش، رفاه، مذهب، و فلسفه متحد شده‌اند تا زندگی را شیرین‌تر و مطلوب‌تر سازند. با این وجود، اعتصابات غذا، یک روش امروزی قابل قیاس با این شیوهٔ انتقام روزگار کهن است.

یکی از باستانی‌ترین قوانین مدون پیشرفتهٔ قبیله‌ای مربوط به تقبل عداوت خونی به عنوان یک امر قبیله‌ای بود. اما عجیب است که حتی در آن دوران نیز یک مرد می‌توانست همسر خود را بدون مجازات بکشد، مشروط به این که کاملاً بهای او را می‌پرداخت. با این وجود، اسکیموهای امروز حکم و اجرای کیفر یک جرم را، حتی برای قتل، به خانوادهٔ فردی که در حقش ناروا عمل شده واگذار می‌کنند.

پیشرفت دیگر بستن جریمه برای نقض تابوها، قید مجازاتها بود. این جرایم در بر گیرندهٔ اولین درآمد عمومی بودند. رسم پرداخت ”خون بها“ همچنین به عنوان جانشینی برای خونخواهی رایج گشت. چنین غرامتهایی معمولاً به صورت زنان یا چهارپایان پرداخت می‌شدند. مدتها طول کشید که جرایم واقعی، غرامت پولی، به عنوان مجازات جرم در نظر گرفته شود. و چون ایدهٔ مجازات اساساً غرامت بود، هر چیز، از جمله حیات بشری، سرانجام دارای بهایی گشت که می‌توانست به صورت غرامت پرداخت شود. عبرانیان اولین کسانی بودند که رسم پرداخت خون بها را ملغی ساختند. موسی آموزش می‌داد که آنان باید ”برای جان یک قاتل که مجرم به قتل است، هیچ فدیه‌ای نپذیرند؛ او قطعاً باید کشته شود.“

بدین ترتیب عدالت ابتدا به وسیلهٔ خانواده، سپس به وسیلهٔ طایفه، و بعدها به وسیلهٔ قبیله مقرر گردید. اجرای عدالت راستین به تاریخ انتقام‌گیری از گروههای خصوصی و خویشاوند باز می‌گردد که به دستان گروه اجتماعی، کشور، سپرده شد.

مجازات از طریق زنده زنده سوزاندن زمانی یک رسم متداول بود. این کار توسط بسیاری از فرمانروایان دوران باستان، از جمله حمورابی و موسی، مورد تأیید بود. موسی فرمان می‌داد که بسیاری از جرمها، به ویژه آنهایی که از طبیعت گران جنسی برخوردار بودند، باید از طریق سوزاندن روی چوبهٔ مرگ مورد مجازات واقع شوند. اگر ”دختر یک کاهن“ یا یک شهروند دیگر پیشوا به روسپیگری علنی دست می‌زد، این رسم عبرانی بود که ”وی را با آتش بسوزانند.“

خیانت — ”خود فروشی“ یا عهد شکنی نسبت به یاران قبیله‌ای — اولین جرم درخور اعدام بود. دزدیدن احشام عموماً از طریق مرگ فوری مورد مجازات قرار می‌گرفت، و حتی اخیراً دزدیدن اسب به گونه‌ای مشابه مورد مجازات واقع شده است. اما با گذشت زمان، کاشف به عمل آمد که شدت مجازات، آنقدر که قطعیت و فوریت آن یک عامل ارزشمند بازدارنده برای جرم بود، بازدارنده نبود.

هنگامی که جامعه نمی‌تواند مجرمان را مجازات کند، ناخشنودی گروهی، خود را به صورت قانون لینچ قطعیت می‌بخشد. دور اندیشی تحصن، یک وسیلهٔ گریز از این خشم ناگهانی گروهی

بود. لینچ کردن و دوئل کردن نمایانگر عدم تمایل فرد به واگذاری جبران شخصی امر به کشور است.

11- قوانین و دادگاهها

تمایز آشکار میان سنن اجتماعی و قوانین به همان اندازه دشوار است که نشان داده شود که دقیقاً چه وقت در هنگام سپیده‌دم شب جای خود را به روز می‌دهد. سنن اجتماعی قوانین و مقررات پلیسی در حال تدوین هستند. سنن تعریف نشدهٔ اجتماعی وقتی که زمانی طولانی از برقراریشان می‌گذرد، تمایل به تبلور یافتن به قوانین دقیق، مقررات محکم، و آداب و رسوم به خوبی تعریف شدهٔ اجتماعی دارند.

قانون همیشه در ابتدا منفی و منع کننده است. در تمدنهای در حال پیشرفت آن به طور فزاینده مثبت و راهنما می‌شود. جامعهٔ اولیه به طور منفی عمل می‌کرد، و از طریق تحمیل این فرمان بر سایرین، که "نباید قتل کنید"، به فرد حق زندگی عطا می‌کرد. هر اعطای حقوق یا آزادی به فرد مستلزم محدود ساختن آزادیهای کلیهٔ افراد دیگر می‌باشد، و این کار به وسیلهٔ تابو، قانون بدوی، انجام می‌شود. کل ایدهٔ تابو ذاتاً منفی است، و برای جامعهٔ بدوی در سازمان آن به طور کامل منفی بود، و اجرای اولیهٔ عدالت شامل اِعمال تابوها می‌شد. اما در ابتدا این قوانین فقط شامل حال هم قبیله‌ایها می‌شد، آنطور که به وسیلهٔ عبرانیان دوران بعد، که برای رفتار با اشخاص غیریهودی مبانی اخلاقی متفاوتی داشتند نمایانگر است.

سوگند خوردن در روزگاران دلمیشیا آغاز شد، به این منظور که شهادت دادن را حقیقی‌تر جلوه دهد. چنین سوگندهایی شامل لعنت کردن به خود بود. سابقاً هیچ فردی بر علیه گروه بومی خود شهادت نمی‌داد.

جرم یک تهاجم به آداب و رسوم قبیله‌ای بود، گناه تخطی از آن تابوهایی بود که از تأیید روحی برخوردار بودند. و به سبب عدم توانایی در جدا ساختن جرم و گناه یک سردرگمی طولانی وجود داشت.

نفع شخصی تابوی کشتن را ایجاد کرد، جامعه آن را به عنوان آداب و رسوم سنتی مورد تأیید قرار داد، در حالی که مذهب سنت را به عنوان قانون اخلاقی تقدیس نمود، و بدین ترتیب هر سه دست به دست هم دادند تا حیات بشری را امن‌تر و مقدس نمایند. اگر حقوق مورد پذیرش مذهب نبود، جامعه نمی‌توانست در طی ایام اولیه وحدت خود را حفظ نماید. خرافات، نیروی پلیسی اخلاقی و اجتماعی اعصار طولانی تکاملی بود. مردم باستان همگی ادعا می‌کردند که قوانین کهنشان، تابوها، توسط خدایان به نیاکانشان اعطا شده‌اند.

قانون، یک سند مدون تجربهٔ طولانی بشر، نظرِ شکل یافته و قانونی شدهٔ عموم است. آداب و رسوم، مادهٔ خام تجربهٔ انباشته شده بودند که از درون آن، افکار حاکم دوران بعد قوانین نوشته

شده را فرموله کردند. قاضی دوران باستان هیچ قوانینی نداشت. او هنگامی که تصمیمی را اعلام می‌کرد، صرفاً می‌گفت: ”رسم بر این است.“

ارجاع به سنت در تصمیمات دادگاه نمایانگر تلاش قضات برای انطباق قوانین نوشته شده با شرایط تغییر یابندهٔ جامعه است. این کار، انطباق پیشرونده را با شرایط در حال دگرگونی اجتماعی در ترکیب با تأثیر استمرار سنتی تأمین می‌سازد.

اختلافات بر سر دارایی به طرق بسیار حل و فصل می‌شدند، مثل:

1- از طریق نابود ساختن دارایی مورد مشاجره.

2- از طریق زور — رقیبان بر سر آن می‌جنگیدند.

3- از طریق داوری — یک طرف سوم تصمیم می‌گرفت.

4- از طریق درخواست از بزرگان — بعدها درخواست از دادگاهها.

اولین دادگاهها نزاع با مشت را تحت قاعده درآوردند؛ قضات صرفاً میانجی یا داور بودند. آنها اطمینان حاصل می‌کردند که دعوا مطابق قوانین تأیید شده انجام پذیرد. با ورود به نبرد دادگاهی، هر طرف ودیعه‌ای نزد قاضی باقی می‌گذاشت تا پس از این که یک نفر توسط دیگری شکست می‌خورد، برای هزینه‌ها و جریمهٔ آن پرداخت شود. ”قدرت هنوز حق بود.“ بعدها مشاجرات لفظی جانشین ضربات فیزیکی شدند.

هدف از ایدهٔ عدالت بدوی این نبود که انصاف برقرار شود، بلکه این که کشمکش حل و فصل شود و بدین ترتیب از بی‌نظمی عمومی و خشونت شخصی جلوگیری به عمل آید. اما انسان بدوی از آنچه که اکنون یک بی‌عدالتی تلقی می‌شود آنقدر بدش نمی‌آمد. این امر مسلم پنداشته می‌شد که آنهایی که قدرت دارند، به گونه‌ای خودپسندانه از آن استفاده می‌کنند. با این حال، وضعیت هر تمدن می‌تواند از طریق موشکافی و عدل دادگاههای آن و توسط صداقت قضات آن به طور بسیار دقیق تعیین شود.

12- تخصیص اتوریتهٔ مدنی

پیکار بزرگ در تکامل دولت به تمرکز قدرت مربوط می‌شود. سرپرستان جهان از روی تجربه آموخته‌اند که هنگامی که توازن صحیح قدرت بین شاخه‌های به خوبی هماهنگ شدهٔ مجریه، مقننه، و قضاییه حفظ می‌شود، مردمان تکاملی در کرات مسکونی از طریق نوع دولت مدنی نماینده به بهترین نحو تحت نظم در می‌آیند.

در حالی که اتوریتهٔ بدوی بر مبنای قدرت، نیروی فیزیکی، قرار داشت، دولت ایده‌آل سیستم نماینده است که در آن رهبری بر مبنای توانایی است، اما در روزگاران بربریت آنقدر جنگ زیاد بود که اجازه نمی‌داد دولت نماینده به طور مؤثر عمل نماید. در پیکار طولانی بین تقسیم قدرت و یگانگی فرماندهی، دیکتاتور پیروز می‌شد. نیروهای اولیه و پراکندهٔ شورای بدوی بزرگان به تدریج در شخص پادشاه مطلق متمرکز شدند. بعد از ورود پادشاهان واقعی گروههای بزرگان به صورت گروههای مشورتی نیمه مقننه - قضایی تداوم یافتند. بعدها، پارلمانهایی با منزلت همتراز پدیدار شدند، و سرانجام دادگاههای عالی قضایی جدا از پارلمانها تأسیس شدند.

پادشاه اجرا کنندهٔ آداب و رسوم، قانون اولیه یا نوشته نشده، بود. بعدها او لوایح قضایی، تبلور افکار عمومی، را به اجرا می‌گذاشت. یک مجلس مردمی به عنوان جلوه‌ای از افکار عمومی، گر چه ظهورش آهسته بود، نشانگر یک پیشرفت بزرگ اجتماعی بود.

پادشاهان اولیه به واسطهٔ آداب و رسوم — توسط سنت یا افکار عمومی — به اندازهٔ زیاد محدود بودند. در ایام اخیر برخی ملل یورنشیا این آداب و رسوم را به شکل اصول مستند برای دولت مدون کرده‌اند.

انسانهای یورنشیا حق دارند از آزادی برخوردار باشند. آنها باید سیستمهای دولتی خویش را ایجاد نمایند. آنها باید قوانین اساسی خود یا سایر منشورهای اتوریتهٔ مدنی و اسلوبهای حکومتی را انتخاب نمایند. و پس از انجام این کار باید شایسته‌ترین و ارزشمندترین مردم خویش را به عنوان رئیس جمهور برگزینند. برای نمایندگان شاخهٔ مقننه باید فقط آنهایی را که برای انجام چنین مسئولیتهای مقدس به لحاظ عقلانی و اخلاقی واجد صلاحیت هستند انتخاب نمایند. به عنوان قضات محکمه‌های بالا و عالی قضایی خویش فقط آنهایی باید برگزیده شوند که از موهبت توان طبیعی برخوردارند و از طریق تجربهٔ سرشار خردمند شده‌اند.

اگر انسانها آزادی خود را حفظ نمایند، باید بعد از انتخاب منشور آزادی خویش، تفسیر خردمندانه، هوشمند، و بی‌باکانهٔ آن را تدارک بینند، تا حدی که از مسائل زیرین پیشگیری شود:

1- غصب غیرمجاز قدرت توسط شاخه‌های مجریه یا قضاییه.

2- نابکاریهای آشوبگران نادان و خرافی.

3- کند شدن پیشرفت علمی.

4- بن‌بست تسلط بی‌خاصیتی.

5- سلطهٔ اقلیتهای خبیث.

6- کنترل توسط دیکتاتورهای بالقوه جاه‌طلب و زیرک.

7- اختلال مصیب‌بار سرآسیمگی.

8- بهره‌کشی توسط افراد بی‌وجدان.

9- مالیات‌بندی برده‌وار شهروندان توسط کشور.

10- فقدان عدل اجتماعی و اقتصادی.

11- یگانگی کلیسا و کشور.

12- از دست دادن آزادی شخصی.

اینها مقاصد و اهداف دادگاههایی هستند که بر مبنای قانون اساسی به عنوان کنترل کنندگان موتور دولت نماینده در یک کرهٔ تکاملی عمل می‌کنند.

پیکار نوع بشر برای کامل سازی دولت در یورنشیا به کامل سازی کانالهای حکومت، به انطباق آنها به نیازهای پیوسته تغییر یابندهٔ جاری، به بهبود تقسیم قدرت در درون دولت، و سپس به برگزیدن چنان رهبران حکومتی که به راستی خردمند باشند مربوط می‌باشد. در حالی که یک شکل الهی و ایده‌آل دولت وجود دارد، چنین دولتی نمی‌تواند به طور الهی برملا شود، بلکه باید توسط مردان و زنان هر سیاره در سراسر جهانهای زمان و مکان به آهستگی و با پرکاری کشف گردد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 71

پیدایش کشور

کشور تکامل مفید تمدن است؛ آن نمایانگر منفعت خالص جامعه از ویرانگریها و مصائب ناشی از جنگ است. حتی کشورداری صرفاً تکنیک انباشته شده برای تنظیم کشمکش رقابت‌آمیز نیرویی میان قبایل و ملتهای در حال مبارزه است.

کشور امروزین نهادی است که در پیکار طولانی برای قدرت گروهی بقا یافت. قدرت برتر نهایتاً غالب شد، و آفریده‌ای واقعی — کشور — به همراه این داستان خیالی اخلاقی که وظیفهٔ مطلق شهروند است که برای کشور زندگی کرده و بمیرد، را ایجاد نمود. اما کشور یک آفرینش الهی نیست؛ آن حتی به وسیلهٔ عمل ارادی هوشمندانهٔ بشر به وجود نیامده است. آن کاملاً یک نهاد تکاملی است و تماماً منشأ اتوماتیک داشت.

1- کشور آغازین

کشور یک سازمان تنظیم کنندهٔ اجتماعی ارضی است، و قویترین، مؤثرترین، و پایدارترین کشور متشکل از یک ملت واحد است که مردم آن از یک زبان، آداب و رسوم، و سنتهای مشترک برخوردار باشند.

کشورهای اولیه کوچک بودند و همگی نتیجهٔ کشورگشایی بودند. منشأ آنها اجتماعات داوطلبانه نبود. بسیاری از آنها توسط چادرنشینان استیلاگر که به منظور غلبه و برده سازی بر گله‌داران صلح طلب یا برزگران اسکان یافته یورش می‌بردند بنیاد نهاده شدند. چنین کشورهایی که از کشورگشایی ناشی شدند، الزاماً، طبقه‌بندی شدند. طبقات اجتناب ناپذیر بودند، و مبارزات طبقاتی همواره انتخابی بوده‌اند.

قبایل شمالی انسانهای سرخ آمریکا هرگز به صورت کشور واقعی درنیامدند. آنها هرگز فراتر از کنفدراسیون ناپایداری از قبایل، یک شکل بسیار ابتدایی کشور، پیش نرفتند. نزدیکترین دستیابی آنها فدراسیون ایرُکوا بود؛ اما این گروه متشکل از شش ملت هیچگاه کاملاً به صورت یک کشور عمل نکرد، و به دلیل فقدان برخی ضروریات حیات ملی امروزی نتوانست بقا یابد، و آنها عبارت بودند از:

1- کسب و میراث‌بری دارایی خصوصی.

2- شهرها به علاوهٔ کشاورزی و صنعت.

3- حیوانات اهلی سودمند.

4- سازمان عملی خانواده. این انسانهای سرخ به خانوادهٔ مادری و میراث برادرزاده و خواهرزاده چسبیدند.

5- سرزمین مشخص.

6- یک رهبر اجرایی قوی.

7- برده سازی اسرا — آنها اسرا را نه در میان خود پذیرفتند و نه قتل عام کردند.

8- کشورگشاییهای قاطع.

انسانهای سرخ بیش از حد دمکراتیک بودند. آنها یک دولت خوب داشتند، اما ناکام ماند. اگر آنها با تمدن پیشرفته‌تر انسان سفید که روشهای دولتی یونانیها و رومیها را دنبال می‌نمود به طور زودرس مواجه نمی‌شدند سرانجام یک کشور به وجود می‌آوردند.

کشور موفق روم بر این مبانی استوار بود:

1- خانوادهٔ پدری.

2- کشاورزی و اهلی کردن حیوانات.

3- تراکم جمعیت — شهرها.

4- مالکیت خصوصی و زمین.

5- بردگی — طبقات شهروندی.

6- استیلا و تجدید سازمان مردمان ضعیف و عقب مانده.

7- سرزمین مشخص با جاده‌ها.

8- فرمانروایان فردی و قوی.

ضعف بزرگ تمدن روم و عاملی در سقوط نهایی امپراتوری، شرط ظاهراً آزادیخواهانه و پیشرفته برای از قیومت خارج کردن پسر در سن بیست و یک سالگی و رهایی بی‌قید و شرط دختر بود، طوری که دختر آزاد بود با مرد انتخابی خود ازدواج نماید یا در سرزمین خود بیرون رود و دست به کار غیراخلاقی زند. زیان به جامعه شامل خود این رفرمها نبود بلکه بیشتر در شیوهٔ ناگهانی و گستردهٔ پذیرش آنها بود. سقوط روم نشانگر این است که هنگامی که یک کشور تحت بسط خیلی سریع و انحطاط داخلی قرار می‌گیرد چه می‌توان انتظار داشت.

کشور بدوی از طریق افول پیوند خونی به نفع پیوند سرزمینی میسر گشت، و چنین اتحادیه‌های قبیله‌ای معمولاً از طریق کشورگشایی به طور محکم پیوند می‌خوردند. در حالی که یک استقلال که فراتر از کلیهٔ پیکارهای کوچکتر و اختلافات گروهی است، ویژگی کشور راستین است. هنوز بسیاری طبقات و کاستها در سازمانهای بعدی کشوری به صورت بقایای طایفه‌ها و قبایل روزگاران پیشین تداوم دارند. کشورهای بعدی و بزرگترِ دارای قلمرو، پیکاری طولانی و تلخ با این گروههای کوچکتر هم تبار طایفه‌ای داشتند. دولت قبیله‌ای نشانگر انتقالی ارزشمند از اتوریتهٔ خانوادگی به کشوری بود. در طول ایام بعد بسیاری طایفه‌ها از داد و ستدها و سایر انجمنهای صنعتی خارج شدند.

ناتوانی ادغام کشوری به قهقرا به شرایط پیش کشوری تکنیکهای دولتی، همانند فئودالیسم قرون وسطی در اروپا، می‌انجامد. در طول این اعصار تاریک، کشور قلمرودار فرو پاشید و به گروههای کوچک قلعه‌دار، ظهور مجدد مراحل طایفه‌ای و قبیله‌ای توسعه، بازگشت شد. حتی اکنون نیمه کشورهای مشابه در آسیا و آفریقا وجود دارند، اما کلیهٔ آنها بازگشتهای تکاملی نیستند؛ بسیاری از آنها هسته‌های آغازین کشورهای آینده‌اند.

2- تکامل دولت نماینده

دمکراسی گر چه یک ایده‌آل است، محصولی از تمدن است، نه تکامل. آهسته حرکت کنید! با دقت انتخاب نمایید! زیرا خطرات دمکراسی عبارتند از:

1- تمجید از میان مایگی.

2- انتخاب حکمرانان پست و نادان.

3- عدم توانایی در شناخت واقعیتهای اساسی تکامل اجتماعی.

4- خطر حق رأی همگانی به دستان اکثریت تحصیل نکرده و تن‌آسا.

5- بردهٔ افکار عمومی بودن؛ اکثریت همیشه درست نمی‌گوید.

افکار عمومی، نظر عام، همیشه حرکت جامعه را کند کرده است؛ با این حال ارزشمند است، زیرا در حالی که تکامل اجتماعی را کند می‌کند، حافظ تمدن است. آموزش افکار عمومی تنها روش امن و راستین شتاب بخشیدن به تمدن است؛ زور فقط یک راه حل موقت است، و به تدریج که گلوله‌ها جای خود را به برگه‌های رأی می‌دهند، رشد فرهنگی به طور فزاینده شتاب می‌یابد. افکار عمومی، آداب و رسوم، انرژی اساسی و بنیادین در تکامل اجتماعی و توسعهٔ کشور هستند، اما اگر بخواهند برای کشور ارزشمند باشند، باید جلوهٔ خشونت‌آمیز نداشته باشند.

اندازه‌گیری پیشرفت جامعه توسط درجه‌ای که افکار عمومی بتواند رفتار شخصی و تنظیم مقررات کشور را از طریق بیان غیرخشونت‌آمیز کنترل کند، به طور مستقیم تعیین می‌شود. دولت به راستی متمدن زمانی فرا رسید که افکار عمومی با نیروهای امتیاز شخصی ملبّس گردید. انتخابات عمومی ممکن است همیشه کارها را به نحو صحیح تعیین تکلیف ننماید، اما حتی برای انجام یک کار نادرست نمایانگر شیوه‌ای درست است. تکامل به یکباره عالیترین کمال را ایجاد نمی‌نماید، بلکه تعدیل عملیِ نسبی و پیشرو.

ده گام یا مرحله برای تکامل یک شکل عملی و مؤثر دولت نماینده وجود دارد و آنها عبارتند از:

1- *آزادی شخص*. بردگی، نظام ارباب و رعیتی، و کلیهٔ اشکال اسارت بشری باید از بین بروند.

2- *آزادی فکر*. تا وقتی که مردمی آزاد آموزش نیافته‌اند — تعلیم نیافته‌اند که به گونه‌ای هوشمندانه فکر کنند و به نحوی خردمندانه برنامه‌ریزی کنند — آزادی معمولاً بیشتر آسیب زننده است تا مفید.

3- *حکومت قانون*. آزادی فقط زمانی می‌تواند مورد بهره‌وری قرار گیرد که خواسته‌ها و امیال حکمرانان بشری مطابق قوانین بنیادینِ پذیرفته شده با قوانین پارلمانی تعویض گردند.

4- *آزادی گفتار*. دولت نماینده بدون آزادی کلیهٔ اشکال بیان آرمانها و نظریات بشری غیرممکن است.

5- *امنیت مال*. دولتی که قادر نباشد حق برخورداری از دارایی شخصی را به نحوی تأمین نماید نمی‌تواند برای مدتی طولانی دوام آورد. انسان مشتاقانه طالب حق استفاده، کنترل، هدیه دادن، فروش، اجاره، و به ارث گذاشتن دارایی شخصی خویش است.

6- *حق دادخواست*. دولت نماینده حق شهروندان را برای استماع به عهده می‌گیرد. امتیازِ دادخواست سرشت شهروندیِ آزاد است.

7- *حق حکمرانی*. شنیده شدن کافی نیست؛ قدرت دادخواست باید تا حد واقعی مدیریت دولت پیش رود.

8- *حق رأی همگانی*. پیش فرض دولت نماینده رأی دهندگانی هوشمند، مؤثر، و همگانی است. ماهیت چنین دولتی همواره از طریق سیرت و میزان کارایی آنهایی که تشکیل دهندهٔ آنند تعیین می‌شود. به تدریج که تمدن پیش می‌رود، ضمن این که برای هر دو جنس حق رأی عمومی باقی می‌ماند، به طور مؤثر تعدیل خواهد یافت، از نو گروهبندی خواهد شد، و از جهات دیگر ناهمسان خواهد گشت.

9- *کنترل کارمندان دولت*. هیچ دولت مدنی قادر به خدمت و کارآمد نیست مگر این که شهروندان از تکنیکهای خردمندانهٔ هدایت و کنترل صاحب منصبان و کارمندان دولت برخوردار شوند و استفاده نمایند.

10- *نمایندگی هوشمند و آموزش یافته*. بقای دمکراسی به دولت موفق نماینده بستگی دارد؛ و آن مشروط به روال انتخاب تنها آن افرادی به مقامهای دولتی است که از نظر تکنیکی آموزش یافته، به لحاظ عقلانی شایسته، از نظر اجتماعی وفادار، و به لحاظ اخلاقی مناسب باشند. فقط از طریق چنین دوراندیشیهایی دولت مردم، توسط مردم، و برای مردم می‌تواند حفظ شود.

3- ایده‌آلهای تشکیل کشور

شکل سیاسی یا اداری یک دولت اهمیت اندکی دارد، مشروط به این که ملزومات پیشرفت مدنی — آزادی، امنیت، آموزش، و هماهنگی اجتماعی — را فراهم سازد. آنچه که مسیر تکامل اجتماعی را تعیین می‌کند این نیست که یک کشور چه است بلکه چه می‌کند. و روی هم رفته، هیچ کشوری نمی‌تواند از ارزشهای اخلاقی شهروندان خود فراتر رود، همانطور که در رهبران انتخابی آن نمایان است. نادانی و خودخواهی سقوط حتی بالاترین نوع دولت را تضمین می‌نماید.

خودستایی ملی گر چه بسیار مایهٔ تأسف است، برای بقای اجتماعی ضروری بوده است. دکترین مردم برگزیده یک عامل اساسی در پیوند قبیله‌ای و ساختن ملتها درست تا ایام معاصر بوده است. اما هیچ کشوری نمی‌تواند به سطوح ایده‌آل کارکرد دست یابد، تا این که هر شکل از عدم تحمل عقاید دیگران مهار گردد؛ آن به طور پیوسته مغایر با پیشرفت بشری است. و می‌توان از طریق هماهنگی علم، بازرگانی، سرگرمی، و مذهب، با عدم تحمل عقاید دیگران به بهترین نحو مبارزه کرد.

کشور ایده‌آل تحت نیروی محرکهٔ سه انگیزهٔ نیرومند و هماهنگ عمل می‌نماید:

1- وفاداری مهرآمیز که از تحقق برادری بشری ناشی می‌شود.

2- میهن دوستی هوشمند که روی ایده‌آلهای خردمندانه پایه ریزی شده است.

3- بصیرت کیهانی که به صورت واقعیات، نیازها، و اهداف سیاره‌ای تفسیر می‌شود.

تعداد قوانین کشور ایده‌آل اندک هستند، و از میان عصر منفی‌گرای تابو به داخل دورهٔ پیشرفت مثبت آزادی فردی به دنبال کنترل خودِ افزایش یافته عبور کرده‌اند. کشور والا نه فقط شهروندان خود را به کار ملزم می‌سازد بلکه همچنین آنها را به استفادهٔ سودمند و تعالی بخش از آسایش فزاینده که از رهایی از کار طاقت فرسا از طریق عصر در حال پیشرفت ماشین حاصل می‌شود، جلب می‌کند. آسایش باید همپای مصرف موجب تولید شود.

هیچ جامعه‌ای که بیکاری را مجاز می‌دارد یا فقر را روا می‌دارد، به قدر زیادی پیشرفت نکرده است. اما اگر افراد منحط و فاسد آزادانه مورد حمایت واقع شوند و بدون محدودیت اجازه یابند تولید مثل کنند، هرگز ممکن نیست فقر و وابستگی از بین برود.

یک جامعهٔ اخلاقی باید کوشش کند حرمت نفس شهروندانش را حفظ نماید و به هر فرد نرمال فرصت مکفی برای شکوفایی خود اعطا کند. چنین برنامه‌ای از کامیابی اجتماعی، والاترین نوع جامعهٔ فرهنگی را به بار می‌آورد. تکامل اجتماعی باید به وسیلهٔ سرپرستی دولتی که کمترین میزان کنترل مقرراتی را اعمال می‌کند ترغیب شود. آن دولتی از همه بهتر است که ضمن انجام بیشترین میزان هماهنگی، به کمترین اندازه حکومت می‌کند.

ایده‌آلهای شکل‌یابی کشور باید از طریق تکامل، به وسیلهٔ رشد آهستهٔ آگاهی مدنی، شناخت وظیفه، و امتیاز خدمت اجتماعی به دست آید. در ابتدا انسانها به دنبال پایان حکومت سیاستمداران قدرت طلب مسئولیتهای دولت را به عنوان یک وظیفه به عهده می‌گیرند، اما بعدها به عنوان یک امتیاز، به عنوان بالاترین افتخار، در صدد کسب این خدمت برمی‌آیند. مرتبت هر سطح تمدن از طریق میزان کارایی شهروندان آن که داوطلبانه مسئولیتهای کشوری را می‌پذیرند به طور دقیق به نمایش گذارده می‌شود.

در یک کشور فدرال واقعی، کار حکمرانی بر شهرها و استانها از طریق کارشناسان به انجام می‌رسد، و درست همانند کلیهٔ اشکال دیگر انجمنهای اقتصادی و تجاری مردم سرپرستی می‌شود.

در کشورهای پیشرفته خدمت سیاسی به صورت بالاترین جانفشانی شهروندی ارج نهاده می‌شود. بزرگترین بلندپروازیِ عاقل‌ترین و والامنش‌ترین شهروندان، دستیابی به سپاس مدنی و انتخاب شدن یا منصوب شدن به مقامهای مورد اعتماد دولتی است، و چنین دولتهایی بالاترین افتخارات قدردانی خود را برای خدمت به کارمندان دولت و خادمان اجتماعی اعطا می‌دارند. بعد از آن افتخارات به ترتیب نام به فیلسوفان، آموزگاران، دانشمندان، صنعتگران، و نظامیان اعطا می‌شوند. والدین به واسطهٔ پیشرفت فرزندان خود به طور شایسته پاداش می‌گیرند، و رهبران صرفاً مذهبی که سفیران پادشاهی معنوی هستند، پاداشهای واقعی خود را در دنیای دیگر دریافت می‌دارند.

4- تمدن پیشرو

اگر بنا بر این باشد که اقتصاد، جامعه، و دولت باقی بمانند، باید تکامل یابند. شرایط ایستا در یک کرهٔ تکاملی نشانگر اضمحلال است؛ فقط آن نهادهایی که با جریان تکاملی پیش می‌روند پابرجا می‌مانند.

برنامهٔ مترقی یک تمدن در حال توسعه عبارت است از:

1- حفظ آزادیهای فردی.

2- حفاظت از خانه و کاشانه.

3- ترویج امنیت اقتصادی.

4- پیشگیری از بیماریها.

5- تحصیل اجباری.

6- اشتغال اجباری.

7- استفادهٔ سودمندانه از وقت فراغت.

8- سرپرستی نگون بختان.

9- بهبود نژادی.

10- ترویج علم و هنر.

11- ترویج فلسفه — خرد.

12- رشد بصیرت کیهانی — معنویت.

و این پیشرفت در هنرهای تمدن مستقیماً به تحقق بالاترین اهداف بشری و الهیِ تلاش انسانی می‌انجامد، یعنی دستیابی اجتماعی به برادری انسان و منزلت شخصی خدا آگاهی که در میل وافر هر فرد به انجام خواست پدر آسمانی نمایان می‌شود.

پدیداری برادری راستین نشانگر این است که یک نظم اجتماعی فرا رسیده است، نظمی که در آن کلیهٔ انسانها از این که بار یکدیگر را به دوش کشند شادمان می‌شوند. آنها در واقع میل وافر دارند که اصل طلایی را به کار بندند. اما آنگاه که افراد ضعیف یا بد سرشت منتظرند که از آنهایی که

عمدتاً با انگیزهٔ وقف به خدمت راستین، زیبا، و نیک حرکت می‌کنند به طور غیرعادلانه و اهریمنی سوءِ استفاده نمایند، چنین جامعهٔ ایده‌آلی نمی‌تواند تحقق یابد. در چنین وضعیتی فقط یک مسیر عملی است: "حکمرانان طلایی" می‌توانند جامعه‌ای مترقی تأسیس کنند که در آن مطابق ایده‌آلهای خود زندگی کنند، ضمن این که یک دفاع مکفی در برابر همنوعان تاریک اندیش خود که ممکن است در صدد بهره‌جویی از تمایل صلح جویانهٔ آنها بر آمده یا تمدن در حال پیشروی آنها را نابود سازند حفظ نمایند.

اگر آرمان‌گرایان در هر نسل به خود اجازه دهند توسط رده‌های پایین‌تر بشریت نابود گردند، آرمان‌گرایی هرگز نمی‌تواند در یک سیارهٔ در حال تکامل بقا یابد. و آزمایش بزرگ آرمان‌گرایی این است: آیا یک جامعهٔ پیشرفته می‌تواند آن آمادگی نظامی را که موجب ایمنی آن از کلیهٔ حملات همسایگان جنگ طلبش می‌شود، بدون تن دادن به وسوسهٔ به کار بستن این قدرت نظامی در عملیات تهاجمی بر ضد سایر مردمان به مقاصد منفعت خودخواهانه یا افزودن نیرو و ثروت ملی، حفظ نماید؟ بقای ملی طالب آمادگی است، و آرمان‌گرایی مذهبی به تنهایی می‌تواند از تبدیل خود فروشانهٔ آمادگی به تجاوز پیشگیری کند. فقط محبت و برادری می‌تواند مانع سرکوب ضعیف به دست قوی گردد.

5- تکامل رقابت

رقابت برای پیشرفت اجتماعی ضروری است، اما رقابتی که تحت نظارت نیست، موجب خشونت می‌شود. در جامعهٔ کنونی رقابت به آرامی جایگزین جنگ می‌شود، بدین صورت که جای فرد را در صنعت تعیین می‌کند، و نیز بقای خود صنایع را مقرر می‌دارد. (مرتبت قتل و جنگ در برابر آداب و رسوم متفاوت است. از روزگاران آغازینِ جامعه قتل ممنوع بوده است، در حالی که در مجموع جنگ هرگز توسط نوع بشر ممنوع نگشته است.)

کشور ایده‌آل تنظیم مقررات رفتار اجتماعی را تا این اندازه به عهده می‌گیرد که خشونت را از رقابت فردی خارج سازد و مانع بی‌عدالتی در ابتکار شخصی گردد. در اینجا مشکل بزرگی در شکل‌یابی کشور وجود دارد: چطور می‌توان صلح و آرامش را در صنعت تضمین نمود، برای تأمین قدرت کشور مالیات پرداخت، و در همان حال از این که مالیات بندی موجب نارسایی صنعت شود پیشگیری نمود و کشور را از انگلی یا مستبد شدن باز داشت؟

در سراسر اعصار آغازین هر کره، رقابت برای تمدن پیشرو ضروری است. به تدریج که تکامل انسان پیش می‌رود، رقابت به طور فزاینده ثمربخش می‌شود. در تمدنهای پیشرفته همکاری مؤثرتر از رقابت است. انسان اولیه به وسیلهٔ رقابت برانگیخته می‌شود. تکامل اولیه به وسیلهٔ بقای موجودات به لحاظ بیولوژیکی مناسب تعیین ویژگی می‌شود، اما تمدنهای بعد بیشتر به وسیلهٔ همکاری هوشمندانه، اخوت فهیمانه، و برادری معنوی رواج می‌یابند.

حقیقت دارد، رقابت در صنعت به طور بی‌اندازه مایهٔ اتلاف و بسیار بی‌فایده است، اما اگر چنین تعدیلاتی مستلزم لغو هر یک از آزادیهای اساسی فرد حتی به کمترین حد آن باشد، هیچ تلاشی برای حذف این حرکت اتلاف کنندهٔ اقتصادی نباید پذیرفته شود.

6- انگیزهٔ سود

اقتصاد امروزی که انگیزهٔ آن سود است محکوم به فنا است، مگر این که بتوان انگیزه‌های منفعت را با انگیزه‌های خدمت ارتقا داد. رقابت بی‌رحمانه بر مبنای منفعت کوته فکرانهٔ شخصی نهایتاً نابود کنندهٔ حتی آن چیزهایی است که در پی حفظ آنها است. انگیزهٔ انحصاری و خودخواهانهٔ سودجویی با ایده‌آلهای مسیحی مغایرت دارد، و با تعالیم عیسی بسیار بیشتر ناسازگار است.

در اقتصاد، انگیزهٔ سودجویی نسبت به انگیزهٔ خدمت چیزی است که در مذهب، ترس نسبت به محبت است. اما انگیزهٔ منفعت نباید به طور ناگهانی از میان برداشته شود یا حذف گردد. این انگیزه بسیاری از انسانهای در غیر این صورت تن‌آسا را سخت به کار مشغول می‌دارد. با این وجود، لازم نیست که این عنصرِ اجتماعیِ برانگیزانندهٔ انرژی برای همیشه در اهدافش خودپسند باشد.

انگیزهٔ سودجویی در فعالیتهای اقتصادی در مجموع پست است و کلاً شایستهٔ یک جامعهٔ پیشرفته نیست؛ با این وجود در سراسر مراحل آغازینِ تمدن یک عامل ضروری است. انگیزهٔ منفعت نباید از انسانها گرفته شود، تا این که آنها قاطعانه خود را از انواع برتر انگیزه‌های غیر سود جویانه برای تلاش اقتصادی و خدمت اجتماعی — تمایلات فرازگرای خرد عالی، برادری خیره کننده، و برتری نیل معنوی — برخوردار سازند.

7- تحصیلات

کشور پایدار روی فرهنگ بنا می‌شود، تحت‌الشعاع آرمانها است، و به وسیلهٔ خدمت برانگیخته می‌شود. مقصود از تحصیلات باید کسب تخصص، پی‌گیری خرد، شکوفایی خود، و نیل به ارزشهای معنوی باشد.

در کشور ایده‌آل، تحصیلات در سراسر زندگی ادامه می‌یابد، و برخی اوقات فلسفه کار اصلی شهروندان آن می‌شود. شهروندان چنین کشوری، خرد را به عنوان افزایش بصیرت در اهمیت روابط بشری، معانی واقعیت، اصالت ارزشها، اهداف زندگی، و شکوه سرنوشت کیهانی دنبال می‌کنند.

مردم یورنشیا باید بینشی از یک جامعهٔ نوین و والاتر فرهنگی کسب کنند. با گذشت سیستم اقتصادی صرفاً برانگیخته از سود، تحصیلات به سطوح جدید ارزشمند جهش می‌یابد. تحصیلات

مدتها است که محلی، نظامی، ستایش کنندهٔ خودپرستی، و جویندهٔ موفقیت بوده است. آن باید سرانجام جهانی، آرمان‌گرا، شکوفا کنندهٔ فرد، و برخوردار از ادراک کیهانی شود.

آموزش و پرورش اخیراً از کنترل روحانیت خارج گشت و به مهار وکلا و بازرگانان درآمد. سرانجام آن باید تحت تسلط فلاسفه و دانشمندان درآید. آموزگاران باید موجودات آزادی باشند، رهبران واقعی، تا جایی که فلسفه، جستجو برای خرد، بتواند هدف اصلی آموزش و پرورش گردد.

تحصیل، کار زندگی است؛ آن باید در سراسر زندگی ادامه یابد، تا نوع بشر بتواند به تدریج سطوح بالا روندهٔ خرد انسانی را تجربه کند. این سطوح عبارتند از:

1- دانستن چیزها.

2- درک معانی.

3- قدردانی از ارزشها.

4- شرف کار — شغل.

5- انگیزهٔ اهداف — اصول اخلاقی.

6- عشق به خدمت — سیرت.

7- بینش کیهانی — درایت معنوی.

و سپس از طریق این دستاوردها بسیاری به غایت انسانی نیل فکری، خدا آگاهی، صعود خواهند کرد.

8- ویژگی کشور بودن

تنها جنبهٔ مقدس هر دولت بشری، تقسیم کشوری به سه حوزهٔ کارکردهای مجریه، مقننه، و قضاییه می‌باشد. جهان مطابق چنین طرحی از جدایی کارکردها و اختیارات اداره می‌شود. صرف نظر از این مفهوم الهیِ تنظیم مؤثر مقررات اجتماعی یا دولت مدنی، کم اهمیت است که مردم داشتن چه شکل از دولت را انتخاب نمایند، به شرط آن که شهروندان پیوسته به سوی هدف کنترل خودِ ازدیاد یافته و خدمت افزایش یافتهٔ اجتماعی پیش روند. تیزبینی عقلانی، خرد اقتصادی، هوشمندی اجتماعی، و استقامت اخلاقی یک مردم همگی دقیقاً در کشور انعکاس می‌یابد.

تکامل کشوری مستلزم پیشرفت مرحله به مرحله به صورت زیرین است:

1- پیدایش یک دولت سه‌گانه با شاخه‌های مجریه، مقننه، و قضاییه.

2- آزادی فعالیتهای اجتماعی، سیاسی، و مذهبی.

3- الغاءِ کلیهٔ اشکال بردگی و اسارت بشری.

4- توانایی شهروندان در کنترل وصول مالیاتها.

5- برقراری تحصیلات همگانی — یادگیری گسترده از گهواره تا گور.

6- تنظیم صحیح بین دولتهای محلی و ملی.

7- شکوفایی علم و غلبه بر بیماریها.

8- شناسایی رسمی مساوات جنسی و عملکرد هماهنگ مردان و زنان در خانه، مدرسه، و کلیسا، با خدمت تخصصی زنان در صنعت و دولت.

9- حذف بردگی طاقت‌فرسا از طریق اختراع ماشین‌آلات و چیره‌دستی متعاقب عصر ماشین.

10- چیرگی بر زبانهای محلی — استیلای یک زبان جهانی.

11- پایان جنگ — داوری بین‌المللی بر اختلافات ملی و نژادی توسط دادگاههای قاره‌ای ملتها که ریاست آنها به عهدهٔ یک دیوان عالی سیاره‌ای است که به طور اتوماتیک از میان رؤسای دادگاههای قاره‌ای که مرتباً بازنشسته می‌شوند، به خدمت گرفته می‌شوند.
دادگاههای قاره‌ای از مرجعیت برخوردارند؛ دادگاه جهانی، مشورتی — اخلاقی — است.

12- محبوبیت جهانی پی‌گیری خرد — تمجید از فلسفه. تکامل یک مذهب جهانی، که حاکی از ورود سیاره به مراحل اولیهٔ استقرار در نور و حیات می‌باشد.

اینها پیش نیازهای دولت مترقی و نشانگر شکل‌یابی کشور ایده‌آل می‌باشد. یورنشیا از تحقق این ایده‌آلهای متعالی بسیار دور است، اما نژادهای متمدن به آغاز راه دست یافته‌اند — نوع بشر به سوی فرجامهای والاتر تکاملی در حال پیشروی است.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک ملک صادق نبادان می‌باشد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 72

دولت در یک سیارهٔ همسایه

با اجازهٔ لانافورج و با تأیید والامرتبه‌های ایدنشیا، من اجازه دارم چیزی از زندگی اجتماعی، اخلاقی، و سیاسی پیشرفته‌ترین نژاد بشری را که در یک سیارهٔ نه چندان دوردست زندگی می‌کند و به سیستم سِتانیا تعلق دارد نقل کنم.

از میان کلیهٔ کرات سِتانیا که به علت شرکت در شورش لوسیفر منزوی شدند، این سیاره تاریخی بسیار شبیه تاریخ یورنشیا را تجربه کرده است. شباهت دو کره بدون شک روشن می‌سازد که به چه علت اجازهٔ انجام ارائهٔ این داستان خارق‌العاده داده شد. زیرا بسیار غیرعادی است که حکمرانان سیستم به توصیف امور یک سیاره برای سیارهٔ دیگر رضایت دهند.

این سیاره، نظیر یورنشیا، به واسطهٔ خیانت پرنس سیاره‌ای آن در رابطه با شورش لوسیفر به گمراهی کشانیده شد. مدت کوتاهی پس از ورود آدم به یورنشیا آن یک پسر ماتریال دریافت کرد، و این پسر نیز دچار خطا گردید و موجب انزوای سیاره شد، زیرا به نژادهای انسانی آن هرگز یک پسر مجیستریال اعطا نشده است.

1- ملت قاره‌ای

به رغم تمامی این نارساییهای سیاره‌ای، یک تمدن بسیار برتر در یک قارهٔ جدا افتاده حدوداً اندازهٔ استرالیا در حال تکامل است. جمعیت این کشور در حدود 140 میلیون نفر است. مردم آن یک نژاد مختلط، عمدتاً آبی و زرد هستند، و نسبت به نژاد موسوم به سفید یورنشیا قدر بیشتری از نژاد بنفش برخوردارند. این نژادهای گوناگون هنوز به طور کامل درنیامیخته‌اند، اما به گونه‌ای قابل قبول با هم روابطی دوستانه داشته و با یکدیگر معاشرت می‌کنند. طول متوسط حیات در این قاره اکنون نود سال است، پانزده در صد بالاتر از سایر مردم سیاره.

مکانیسم صنعتی این ملت از مزیت مشخص زیادی بهره‌مند است، که از توپوگرافی بی‌نظیر قاره ناشی می‌شود. کوههای مرتفع که هشت ماه در سال بر آنها بارانهای سنگینی می‌بارد، درست در مرکز کشور واقع شده‌اند. این ترتیب طبیعی، استفاده از نیروی آب را آسان می‌سازد و آبیاری ربع غربی بایرتر قاره را به اندازهٔ زیاد تسهیل می‌نماید.

این مردم خودکفا هستند، بدین معنی که بدون وارد کردن چیزی از ملتهای اطراف می‌توانند برای مدت نامحدود زندگی کنند. منابع طبیعی آنها سرشار است، و از طریق تکنیکهای علمی آموخته‌اند که چگونه کمبودهای خود را در زمینهٔ ضروریات زندگی جبران کنند. آنها از یک بازرگانی درون مرزی پر رونق بهره‌مند می‌باشند، اما به سبب خصومت جهانی همسایگان کمتر مترقی خویش از داد و ستد خارجی اندکی برخوردارند.

این ملت قاره‌ای به طور کلی روند تکاملی سیاره را بدین صورت دنبال کردند: توسعه از مرحلهٔ قبیله‌ای به ظهور حکمرانان و پادشاهان قدرتمند هزاران سال را در بر گرفت. انواع بسیار گوناگونی از دولتها جانشین پادشاهان مطلق شدند. جمهوریهای نافرجام، ایالات اشتراکی، و دیکتاتورها به تعداد بیشمار آمدند و رفتند. این رشد تا حدود پانصد سال پیش ادامه یافت، تا این که طی یک دورهٔ به لحاظ سیاسی ناآرام، یکی از سه زمامدار قدرتمند - دیکتاتور کشور، در قلب خود دچار دگرگونی شد. او داوطلب شد که به شرط کناره‌گیری یکی دیگر از حکمرانان مستبد، فرد پایین‌تر از دوتای باقیمانده، مسند دیکتاتوری خود را ترک کند. بدین ترتیب حاکمیت قاره در دستان یک حکمران قرار گرفت. کشور متحده برای بیش از یکصد سال تحت حکومت مقتدر پادشاهی پیش رفت، و در طی این دوره یک منشور آزادی چیره دستانه به وجود آمد.

گذار متعاقب از حکومت سلطنتی به یک شکل از دولت نماینده، تدریجی بود. پادشاهان به صورت مقامات صرفاً تشریفاتی اجتماعی یا عاطفی باقی ماندند، و هنگامی که تیرهٔ تبار مذکر به اتمام رسید، سرانجام ناپدید شدند. اکنون درست دویست سال است که از موجودیت جمهوری کنونی می‌گذرد. در طی این زمان پیشرفتی مداوم به سوی تکنیکهای دولتی، که نقل خواهد شد، به عمل آمده است. آخرین توسعه‌ها در حیطهٔ صنعتی و سیاسی، در ظرف دههٔ گذشته صورت گرفته است.

2- سازمان سیاسی

این ملت قاره‌ای اکنون یک دولت نماینده دارد، به همراه یک پایتخت ملی که در مرکز واقع شده است. دولت مرکزی شامل یک فدراسیون قوی متشکل از یکصد ایالت نسبتاً آزاد است. این ایالات، فرمانداران و قانونگذاران خود را برای ده سال انتخاب می‌کنند، و هیچیک برای انتخاب مجدد واجد شرایط نیستند. قضات ایالتها برای سراسر طول عمر توسط فرمانداران منصوب می‌شوند و توسط پارلمانهایشان که شامل یک نماینده برای هر یکصد هزار شهروند است تأیید می‌شوند.

پنج نوع متفاوت دولت کلان شهری منوط به اندازهٔ شهر وجود دارد، اما هیچ شهری اجازه ندارد بیش از یک میلیون سکنه داشته باشد. به طور کلی این طرحهای حکومتی شهری بسیار ساده، صریح، و اقتصادی هستند. والاترین انواع شهروندان مشتاقانه طالب مناصب اندک مدیریت شهری می‌شوند.

دولت فدرال شامل سه بخش همتراز می‌باشد: مجریه، مقننه، و قضاییه. رئیس اجرایی فدرال هر شش سال به وسیلهٔ آرای ارضی عمومی انتخاب می‌شود. او برای انتخاب مجدد واجد شرایط نیست، مگر بنا به درخواست حداقل هفتاد و پنج قانونگذار ایالتی و توافق فرمانداران ایالتی مربوطه، و آن هم فقط برای یک دوره. او با یک ابرکابینه شامل کلیهٔ رؤسای سابق اجراییِ در قید حیات مشورت می‌کند.

بخش قانونگذاری شامل سه مجلس می‌باشد:

1- *مجلس فوقانی* توسط گروههای صنعتی، حرفه‌ای، کشاورزی، و سایر گروههای کارگران که مطابق کارکرد اقتصادی رأی می‌دهند انتخاب می‌شود.

2- *مجلس تحتانی* توسط سازمانهای مشخص جامعه که در بر گیرندهٔ گروههای اجتماعی، سیاسی، و فلسفی می‌باشند و جزو صنایع یا حرفه‌ها نیستند انتخاب می‌شود. کلیهٔ شهروندانی که از سابقهٔ خوبی برخوردارند در انتخاب دو گروه از نمایندگان شرکت می‌کنند، اما منوط به این که انتخابات مربوط به مجلس فوقانی یا تحتانی باشد، آنها به طور متفاوت گروه‌بندی می‌شوند.

3- *مجلس سوم* — سیاستمداران ارشد — در بر گیرندهٔ افراد پر سابقهٔ خدمت مدنی می‌شود و شامل بسیاری از اشخاص برجسته که توسط رئیس اجرایی، توسط مدیران ارشد ناحیه‌ای (زیر فدرال)، توسط رئیس دیوان عالی، و توسط رؤسای هر یک از مجلسین دیگر قانونگذاری کاندیدا شده‌اند می‌باشد. این گروه محدود به یکصد نفر می‌باشد، و اعضای آن به وسیلهٔ عمل اکثریت خود سیاستمداران ارشد انتخاب می‌شوند. عضویت برای سراسر طول عمر است، و هنگامی که پست خالی به وجود می‌آید، شخصی که بیشترین تعداد رأی را در میان لیست کاندیداها به دست می‌آورد بدین طریق طبق مقررات انتخاب می‌شود. محدودهٔ کار این گروه صرفاً مشورتی است، اما یک تنظیم کنندهٔ قدرتمند افکار عمومی است و نفوذ بسیاری در کلیهٔ شاخه‌های دولت اعمال می‌کند.

بخش زیادی از کار اداری فدرال به وسیلهٔ ده مسئول ناحیه‌ای (زیر فدرال) به انجام می‌رسد، و هر یک شامل مشارکت ده ایالت می‌شود. این تقسیمات ناحیه‌ای کاملاً اجرایی و اداری می‌باشند، و از کارکردهای قانونگذارانه و قضایی برخوردار نیستند. ده مسئول اجرایی ناحیه‌ای، منصوبین شخصی رئیس اجرایی فدرال می‌باشند، و دورهٔ تصدی آنان مقارن با دورهٔ تصدی وی — شش سال — می‌باشد. دیوان عالی فدرال منصوب شدن این ده مسئول اجرایی ناحیه‌ای را تصویب می‌کند، و در حالی که آنان نمی‌توانند مجدداً انتصاب شوند، رئیس اجراییِ در حال بازنشستگی به طور اتوماتیک همیار و مشاور جانشین خود می‌شود. در غیر این صورت، این رؤسای ناحیه‌ای مقامات اداری کابینهٔ خود را خودشان انتخاب می‌کنند.

این ملت به وسیلهٔ دو سیستم عمدهٔ دادگاهی — دادگاههای حقوقی و دادگاههای اجتماعی - اقتصادی — مورد داوری واقع می‌شود. دادگاههای حقوقی در سه سطح زیرین عمل می‌نمایند:

1- *دادگاههای فرعی* مربوط به دادرسی شهری و محلی، که می‌توان تصمیمات آن را به محکمه‌های بالای ایالتی استیناف نمود.

2- *دادگاههای عالی ایالتی*، که تصمیمات آن در کلیهٔ اموری که به دولت فدرال یا در معرض مخاطره قرار گرفتن حقوق و آزادیهای شهروندان مربوط نیستند، نهایی هستند. مسئولین اجرایی ناحیه‌ای اختیار دارند که هر پرونده‌ای را به یکباره به دادگاه عالی فدرال ارائه دهند.

3- *دادگاه عالی فدرال* — محکمهٔ عالی برای قضاوت پیرامون مجادلات ملی و دعاوی استینافی که از دادگاههای ایالتی می‌آیند. این محکمهٔ عالی شامل دوازده مرد بالای چهل سال و زیر هفتاد و پنج سال است که دو سال یا بیشتر در برخی محکمه‌های ایالتی خدمت کرده‌اند، و با تصویب اکثریت اعضای ابرکابینه و سومین شاخهٔ مجلس قانونگذاری توسط رئیس اجرایی به این مقام بالا منصوب شده‌اند. کلیهٔ تصمیمات این هیئت عالی قضایی حداقل به وسیلهٔ دو سوم آرا اتخاذ می‌شوند.

دادگاههای اجتماعی - اقتصادی در سه بخش زیرین عمل می‌کنند:

1- *دادگاههای والدین*، که به بخشهای مقننه و اجرایی خانه و سیستم اجتماعی مربوطند.

2- *دادگاههای آموزشی* — گروههای قضایی که به سیستمهای آموزشی ایالتی و ناحیه‌ای مربوطند و به شاخه‌های اجرایی و قضاییِ مکانیسم اداری آموزشی وابسته‌اند.

3- *دادگاههای صنعتی* — محکمه‌های دادرسی که برای حل و فصل کلیهٔ اختلافات اقتصادی از اختیار کامل برخوردارند.

دادگاه عالی فدرال به دعاوی اجتماعی - اقتصادی رسیدگی نمی‌کند، مگر متعاقب آرای سه چهارم شاخهٔ سوم قانونگذاری دولت ملی، مجلس سیاستمداران ارشد. در غیر این صورت، کلیهٔ تصمیمات دادگاههای عالی والدین، آموزشی، و صنعتی نهایی هستند.

3- زندگی خانگی

در این قاره، زندگی کردن دو خانواده زیر یک سقف غیرقانونی است. و چون اقامتهای گروهی غیرقانونی شده است، بیشتر ساختمانهای آپارتمانی خراب شده‌اند. اما مجردها هنوز در کلوپها، هتلها، و سایر اقامتگاههای گروهی زندگی می‌کنند. کوچکترین منزلگاه مجاز باید پنجاه هزار فوت مربع زمین فراهم کند. کلیهٔ زمینها و سایر املاکی که برای مقاصد خانگی استفاده می‌شوند تا ده برابر حداقل سهمیهٔ منزلگاه از مالیات معاف می‌باشند.

زندگی خانگی این مردم در طول قرن گذشته به قدر زیاد بهبود یافته است. حضور والدین، پدران و مادران، هر دو، در مدارس والدین برای پرورش کودک اجباری است. حتی کشاورزان که در استقرارگاههای کوچک روستایی اقامت دارند، این کار را از طریق مکاتبه انجام می‌دهند. آنها هر ده روز یکبار — هر دو هفته، زیرا هفتهٔ آنان پنج روز است — برای آموزشی شفاهی به مراکزی نزدیک می‌روند.

تعداد متوسط فرزندان در هر خانواده پنج نفر است، و آنها تحت کنترل کامل والدین خویش می‌باشند، یا این که در صورت مرگِ یک یا هر دوی آنان، تحت کنترل سرپرستانی که دادگاههای والدین تعیین می‌کنند قرار می‌گیرند. این برای هر خانواده افتخار بزرگی محسوب می‌شود که سرپرستی یک یتیم کامل به آن اعطا گردد. آزمونهای رقابتی میان والدین برگزار می‌شود، و یتیم به خانهٔ آنهایی اهدا می‌گردد که بهترین کیفیتهای پدرانه و مادرانه را به نمایش گذارند.

این مردم خانه را به عنوان نهاد بنیادین تمدنشان تلقی می‌کنند. انتظار بر این است که ارزشمندترین بخش تحصیل و تربیت شخصیت یک کودک از والدین او و در خانه تأمین گردد، و پدران تقریباً همانقدر به پرورش کودک توجه مبذول می‌دارند که مادران می‌کنند.

آموزش جنسی تماماً توسط والدین یا به وسیلهٔ سرپرستان قانونی در خانه به اجرا در می‌آید. آموزش اخلاقی در طول دوران استراحت در کلاسهای حرفه‌ای توسط آموزگاران عرضه می‌شود، اما در رابطه با آموزش مذهبی چنین نیست؛ این امتیازِ ویژهٔ والدین است. به مذهب به عنوان یک بخش جدایی ناپذیر زندگی خانگی نگریسته می‌شود. آموزش صرفاً مذهبی به طور عمومی فقط در معابد فلسفه داده می‌شود. هیچ نهاد صرفاً مذهبی مثل کلیساهای یورنشیا در میان این مردم به وجود نیامده است. در فلسفهٔ آنان، مذهب تلاش برای شناخت خداوند و مهرورزی به همنوع از طریق خدمت به آنان است، اما وضعیت مذهبی ملتهای دیگر در این سیاره چنین نیست. در میان این مردم مذهب کاملاً امری خانوادگی است، به طوری که هیچ مکان عمومی به طور انحصاری به گردهمایی مذهبی اختصاص ندارد. به لحاظ سیاسی، همانطور که مردم یورنشیا عادت به گفتن آن دارند، مذهب و دولت به کلی از هم جدا هستند، اما مذهب و فلسفه تداخلی عجیب دارند.

تا بیست سال پیش، آموزگاران معنوی (که با کشیشان یورنشیا قابل مقایسه‌اند)، تحت سرپرستی دولت قرار داشتند. آنها از هر خانواده مرتباً دیدار می‌کنند و فرزندان را مورد بازبینی قرار می‌دهند تا اطمینان حاصل نمایند بچه‌ها به گونه‌ای صحیح توسط والدین خویش آموزش می‌یابند. این مشاوران و بازرسان معنوی اکنون تحت سرپرستی بنیاد پیشرفت معنوی که به تازگی ایجاد شده قرار دارند. این نهادی است که به وسیلهٔ کمکهای داوطلبانه حمایت می‌شود. احتمالاً این نهاد تا بعد از ورود یک پسر بهشتی مجیستریال بیشتر از آن تکامل نمی‌یابد.

کودکان از نظر قانونی تحت سرپرستی والدین خود باقی می‌مانند تا این که پانزده ساله شوند. در این هنگام اولین ورود به مسئولیت مدنی برگزار می‌گردد. بعد از آن، هر پنج سال برای پنج دورهٔ

متوالی تمرینات همگانی مشابه برای چنین گروههای سنی برگزار می‌شود، و در این هنگام با کاسته شدن تعهد آنان در قبال والدین، مسئولیتهای جدید مدنی و اجتماعی در قبال کشور به عهده گرفته می‌شود. حق رأی در سن بیست سالگی اعطا می‌گردد. حق ازدواج بدون رضایت پدر و مادر تا پیش از رسیدن به سن بیست و پنج سالگی اعطا نمی‌گردد، و فرزندان با رسیدن به سن سی سالگی باید خانه را ترک کنند.

قوانین ازدواج و طلاق در سراسر کشور یکسان هستند. ازدواج پیش از سن بیست سالگی — سن بهره‌مند شدن از حقوق مدنی — مجاز نیست. اجازه برای ازدواج فقط یک سال پس از اعلان قصد ازدواج اعطا می‌شود، و آن هم بعد از این که عروس و داماد هر دو گواهینامه‌هایی را که نشان دهندهٔ آموزش یافتن مناسب آنها در مدارس مربوط به والدین پیرامون مسئولیتهای زندگی زناشویی می‌باشد عرضه دارند.

مقررات طلاق تا اندازه‌ای آسان‌گیرانه است، اما فرامین جدایی، که توسط دادگاههای والدین صادر می‌شوند، تا یک سال پس از ثبت درخواستنامهٔ آن تحقق نمی‌یابند، و سال در این سیاره به طور قابل ملاحظه‌ای طولانی‌تر از سال در یورنشیا می‌باشد. به رغم قوانین آسان آنان در امر طلاق، میزان کنونی طلاقها فقط یک دهم میزان طلاق نژادهای متمدن یورنشیا است.

4- سیستم آموزش و پرورش

سیستم آموزش و پرورش این ملت اجباری است و مدارس پیش از کالج که دانش‌آموزان از سنین پنج تا هجده سالگی در آنها شرکت می‌کنند مختلط هستند. این مدارس به اندازهٔ زیاد با مدارس یورنشیا متفاوتند. هیچ کلاس درسی وجود ندارد، فقط مطالعهٔ یک درس در آن واحد دنبال می‌شود، و پس از سه سال اول کلیهٔ شاگردان کمک معلم می‌شوند، و آنهایی را که پایین‌تر از آنان هستند آموزش می‌دهند. کتابها فقط برای به دست آوردن اطلاعاتی که در حل مسائل پیش آمده در کلاسهای حرفه‌ای و مزارع آموزشی یاری دهنده است مورد استفاده قرار می‌گیرند. بخش عمدهٔ ابزار و آلاتی که در این قاره به کار گرفته می‌شوند و نیز بسیاری از دستگاههای مکانیکی در این کارگاهها تولید می‌شوند؛ این عصر بزرگ اختراع و مکانیزه کردن است. در مجاورت هر کارگاه یک کتابخانهٔ مربوط به کار قرار دارد و در آنجا دانشجو می‌تواند به کتابهای لازم ارجاعی مراجعه کند. همچنین کشاورزی و باغبانی در مزارع وسیعی که به هر مدرسهٔ محلی متصل است طی سراسر دورهٔ آموزشی تدریس می‌شود.

به افراد عقب افتاده فقط کشاورزی و پرورش حیوان آموزش داده می‌شود، و آنها در سراسر عمر به استقرارگاههای ویژهٔ تحت سرپرستی اختصاص می‌یابند. آنها در آنجا از جنس مخالف جدا می‌شوند تا از پدر و مادر شدنشان که برای کلیهٔ افراد زیر نرمال ممنوع است جلوگیری شود. این اقدامات محدود کننده برای هفتاد و پنج سال است که در جریان بوده است. این فرامین الزام‌آور توسط دادگاههای والدین صادر می‌شوند.

هر کس سالی یک ماه به مرخصی می‌رود. مدارس پیش از کالج برای نه ماه در سالِ ده ماهه باز هستند و ایام تعطیلات با والدین یا دوستان در سفر گذرانده می‌شود. این سفر بخشی از برنامهٔ آموزش بزرگسالان است و در سراسر زندگی ادامه می‌یابد. هزینهٔ چنین مخارجی از طریق همان روشهایی که در مورد بیمهٔ کهنسالی به کار بسته می‌شود جمع‌آوری می‌گردد.

یک چهارم وقت مدرسه وقف بازی — ورزش رقابتی — می‌شود. شاگردان در این مسابقات از سطح محلی تا ایالتی و ناحیه‌ای، و سپس تا آزمونهای ملی مهارت و چیره‌دستی پیش می‌روند. به همین ترتیب، مسابقات سخنوری و موسیقی، و همچنین مسابقات علمی و فلسفی، توجه دانش‌آموزان را از بخشهای پایین‌تر اجتماعی تا مسابقات کسب افتخار در سطح ملی مشغول می‌سازد.

مدیریت مدرسه عین دولت ملی است و از سه شاخهٔ مربوطه برخوردار است. پرسنل تدریس به صورت بخش سوم یا مشورتی قانونگذاری عمل می‌کنند. هدف عمدهٔ تحصیل در این قاره این است که هر شاگرد را به یک شهروند خودکفا تبدیل سازد.

هر بچه‌ای که در هجده سالگی از سیستم آموزشی پیش کالجی فارغ‌التحصیل می‌شود یک صنعتگر ماهر است. سپس مطالعهٔ کتابها و پیگیری دانش ویژه، در مدارس بزرگسالان یا در کالجها، آغاز می‌شود. هنگامی که یک دانش‌آموز با استعداد کار خود را پیش از برنامهٔ زمان‌بندی شده به پایان می‌رساند، به او یک جایزهٔ زمان و امکانات اهدا می‌شود که با آن می‌تواند برخی از پروژه‌های خانگی را که ابداع خود او است به اجرا درآورد. کل سیستم آموزشی طوری طراحی شده که به طور مکفی فرد را ورزیده سازد.

5- سازمان صنعتی

وضعیت صنعتی در میان این مردم از ایده‌آلهای آنها دور است. سرمایه و کار هنوز از مشکلات خود برخوردارند، اما هر دو مطابق طرح همکاریِ صمیمانه در حال تعدیل هستند. در این قارهٔ بی‌نظیر، کارگران در کلیهٔ شرکتهای صنعتی به طور فزاینده سهامدار می‌شوند. هر کارگر باهوش به کندی یک سرمایه‌دار کوچک می‌شود.

آنتاگونیسمهای اجتماعی کاهش می‌یابند، و نیکخواهی به سرعت در حال رشد است. هیچ مشکل مهم اقتصادی از الغای بردگی (بیش از یکصد سال پیش) پدیدار نگشته است، زیرا از طریق آزادی دو درصد در هر سال این تعدیل به طور تدریجی ایجاد گردید. به آن بردگانی که آزمونهای ذهنی، اخلاقی، و فیزیکی را به طور رضایتبخش گذراندند، تابعیت اعطا شد. بسیاری از این بردگان برتر اسرای جنگی یا فرزندان این اسیران بودند. در حدود پنجاه سال پیش، آنها آخرین بردگان پایین‌تر خود را اخراج کردند، و باز در ایام اخیرتر آنها کار کاهش تعداد دستجات منحط و شریر خود را در دستور کار خود قرار داده‌اند.

این مردم به تازگی تکنیکهای جدیدی برای تعدیل سوءِ تفاهمات صنعتی و برای تصحیح اجحافات اقتصادی به وجود آورده‌اند. این امر نشان دهندهٔ بهبودهای چشمگیری نسبت به روشهای قدیمی‌تر آنها برای حل چنین مشکلاتی است. خشونت به عنوان اسلوب تعدیل اختلافات شخصی یا صنعتی از اعتبار افتاده است. دستمزدها، سودها، و سایر مشکلات اقتصادی به طور سختگیرانه تحت قاعده در نیامده‌اند، اما به طور کلی به وسیلهٔ مجالس قانونگذاری صنعتی کنترل می‌شوند، ضمن این که کلیهٔ مناقشاتی که ناشی از صنعت می‌باشند، به وسیلهٔ دادگاههای صنعتی مورد داوری واقع می‌شوند.

فقط سی سال از عمر دادگاههای صنعتی می‌گذرد، اما آنها به گونه‌ای بسیار رضایتبخش عمل می‌کنند. جدیدترین رویداد تصریح می‌کند که از این پس دادگاههای صنعتی اجرت قانونی را که در سه بخش زیرین می‌گنجد باید به رسمیت بشناسند:

1- نرخهای قانونی بهره روی سرمایهٔ سرمایه‌گذاری شده.

2- حقوق مناسب برای تخصص به کار گرفته شده در کارهای صنعتی.

3- دستمزدهای عادلانه و منصفانه برای کار.

اینها در ابتدا باید مطابق قرارداد انجام پذیرند، یا در صورت کاهش درآمد آنان باید به طور متناسب در کاهش گذرای درآمد سهیم شوند. و از آن پس، کلیهٔ عوایدِ مازاد این مخارج ثابت باید به صورت سود سهام تلقی شده و برای تمامی سه بخش — سرمایه، تخصص، و کار — باید به نسبت تقسیم شود.

هر ده سال مدیران ارشد ناحیه‌ای ساعات قانونی کار مفید روزانه را تعدیل و مقرر می‌دارند. اکنون صنعت روی یک هفتهٔ پنج روزه عمل می‌کند، چهار روز کار و یک روز بازی. این مردم هر روزِ کاری شش ساعت و همانند دانش‌آموزان در سال ده ماهه، نه ماه کار می‌کنند. مرخصی معمولاً در سفر می‌گذرد، و با برخورداری از روشهای جدید ترابری که به تازگی به وجود آمده، تمام مردم کشور تمایل به سفر دارند. برای حدوداً هشت ماه در سال آب و هوا برای سفر مناسب است، و مردم حداکثر استفاده را از فرصتهای خویش به عمل می‌آورند.

دویست سال پیش انگیزهٔ سود کاملاً در صنعت غالب بود، اما امروزه آن دارد با نیروهای انگیزانندهٔ دیگر و والاتر به سرعت جایگزین می‌شود. رقابت در این قاره شدید است، اما بیشترِ آن از صنعت به بازی، مهارت، دستاورد علمی، و نیل عقلانی انتقال یافته است. این قاره در زمینهٔ خدمت اجتماعی و اخلاص دولتی از همه فعالتر است. در بین این مردم خدمت به جامعه به سرعت دارد به هدف اصلی بلند پروازی تبدیل می‌شود. ثروتمندترین انسان در قاره روزی شش ساعت در دفتر کارگاه ماشین‌سازی خود کار می‌کند و سپس به سوی شاخهٔ محلی مدرسهٔ کشورداری، جایی که درصدد کسب صلاحیت برای خدمت اجتماعی است، می‌شتابد.

در این قاره کار دارد پر ارج‌تر می‌شود، و کلیهٔ شهروندان تندرست بالای هجده سال یا در خانه و مزارع، در یک صنعت شناخته شده، در کارهای عمومی یعنی جایی که افراد موقتاً بیکار جذب می‌شوند، و یا در سپاه کار اجباری در معادن کار می‌کنند.

این مردم همچنین در حال ترویج یک شکل نوین از انزجار اجتماعی هستند — انزجار از بطالت و ثروت باد آورده، هر دو. آنها به آرامی اما با قطعیت در حال فتح ماشینهای خود هستند. روزگاری، آنها نیز برای آزادی سیاسی و متعاقباً برای آزادی اقتصادی تلاش می‌کردند. اکنون آنها در حال ورود به دوران بهره‌وری از هر دو می‌باشند، ضمن این که علاوه بر آن، شروع به قدردانی از آسایش استحقاق‌آمیز خویش، که می‌تواند وقف شکوفایی فزایندهٔ خود شود، کرده‌اند.

6- بیمهٔ سالمندی

این ملت در حال تلاش مصرانه برای جایگزینی نوع صدقهٔ نابود کنندهٔ حرمت نفس با تضمینهای بیمهٔ والای دولتیِ تأمین در دوران پیری است. این کشور برای هر کودک، یک تحصیل و برای هر انسان، یک شغل فراهم می‌کند. از این رو با موفقیت می‌تواند چنین طرح بیمه‌ای را برای محافظت از افراد علیل و سالخورده به انجام رساند.

در بین این مردم کلیهٔ اشخاص باید در سن شصت و پنج سالگی از کسب درآمد بازنشسته شوند، مگر این که از سرپرست کشوریِ کار اجازه کسب کنند. این اجازه آنها را مجاز می‌دارد که تا سن هفتاد سالگی در کار باقی بمانند. این محدودیت سنی شامل کارمندان دولت یا فیلسوفان نمی‌شود. آنهایی که به طور فیزیکی معلول هستند یا در فلج دائم هستند می‌توانند از طریق حکم دادگاه که توسط سرپرست حقوق بازنشستگیِ دولت ناحیه‌ای امضای دوم شده است، در هر سنی در لیست بازنشستگان قرار گیرند.

بودجهٔ حقوق بازنشستگی دوران پیری از چهار منبع تأمین می‌شود:

1- در هر ماه درآمد یک روز به این منظور توسط دولت فدرال مطالبه می‌شود، و در این کشور همه کار می‌کنند.

2- ارثیه‌ها — بسیاری از شهروندان ثروتمند برای این مقصود وجوهی کنار می‌گذارند.

3- درآمدهای کار اجباری در معادن دولتی. بعد از این که کارگران وظیفه هزینهٔ زندگی خود را تأمین کردند و پول بازنشستگی خود را کنار گذاشتند، کلیهٔ سودهای اضافهٔ کار آنها به این صندوق حقوق بازنشستگی واریز می‌شود.

4- درآمد از منابع طبیعی. کلیهٔ ثروتهای طبیعی در قاره توسط دولت فدرال به صورت یک سپردهٔ اجتماعی نگاه داشته می‌شوند، و درآمد آن به مقاصد اجتماعی نظیر پیشگیری از امراض، آموزش نوابغ، و هزینه‌های افراد دارای آتیهٔ ویژه در مدارس کشورداری، به کار

گرفته می‌شود. نیمی از درآمد منابع طبیعی به صندوق حقوق بازنشستگی برای دوران پیری می‌رود.

اگر چه بنیادهای آماری دولتی و ناحیه‌ای بسیاری از اشکال استحفاظی بیمه را تأمین می‌کنند، حقوقهای بازنشستگی دوران پیری صرفاً توسط دولت فدرال از طریق ده دپارتمان ناحیه‌ای پرداخت می‌شوند.

این صندوقهای دولتی مدتها است که به طور صادقانه اداره شده‌اند. بعد از خیانت و قتل، سنگین‌ترین مجازاتها که توسط دادگاهها مقرر گردیده، به خیانت به اعتماد عمومی وصل شده است. اکنون به خیانت اجتماعی و سیاسی به صورت زشت‌ترین جرایم نگریسته می‌شود.

7- مالیات گذاری

دولت فدرال فقط مسئول نظارت بر حقوق بازنشستگی دوران پیری و شکوفایی نوابغ و نوآوری خلاق است. دولتهای ایالتی قدری بیشتر درگیر تک تک شهروندان هستند، در حالی که دولتهای محلی، بسیار بیشتر پدرمدار یا سوسیالیستی هستند. شهر (یا بخشی از آن) خود را با اموری نظیر تندرستی، بهداشت، مقررات ساختمان سازی، زیباسازی، تأمین آب، نور رسانی، ایجاد گرما، تفریح، موسیقی، و ارتباطات درگیر می‌سازد.

در تمام صنایع در ابتدا توجه به تندرستی مبذول می‌شود. برخی مراحل سلامت فیزیکی به صورت امتیازات صنعتی و جامعه به شمار آورده می‌شود، اما مشکلات سلامتی فردی و خانوادگی صرفاً مربوط به امور شخصی هستند. در پزشکی، همانند سایر امور صرفاً شخصی، به طور فزاینده برنامهٔ دولت است که از مداخله اجتناب کند.

شهرها قدرت مالیات‌بندی ندارند، و مقروض هم نمی‌توانند بشوند. آنها از خزانهٔ ایالتی سهمیهٔ سرانه دریافت می‌کنند و باید چنین درآمدی را از عواید بنگاههای سوسیالیستی خود و از طریق اعطای امتیاز رسمی به فعالیتهای گوناگون تجاری تکمیل نمایند.

وسایل سریع ترابری، که وسعت بخشیدن سرحدات شهر را به قدر زیاد عملی می‌سازند، تحت کنترل شهرداری هستند. ادارهٔ آتش‌نشانی شهرها توسط بنیادهای پیشگیری آتش و بیمه حمایت می‌شوند، و کلیهٔ ساختمانها در شهر یا روستا ضد آتش هستند — بیش از هفتاد و پنج سال است که چنین بوده‌اند.

هیچ افسر شهربانی که به وسیلهٔ شهرداری منصوب شده باشد وجود ندارد. نیروهای پلیس توسط دولتهای ایالتی تأمین می‌شوند. این اداره تقریباً به طور کامل از مردان مجرد بین سنین بیست و پنج و پنجاه عضوگیری می‌کند. بیشتر ایالتها برای مجردها مالیاتی سنگین می‌بندند. این مالیات به کلیهٔ مردانی که به پلیس ایالتی بپیوندند بازپرداخت می‌گردد. در ایالت متوسط نیروی پلیس اکنون فقط یک دهم اندازه‌ای است که در پنجاه سال پیش بود.

در بین طرحهای مالیاتی یکصد ایالات نسبتاً آزاد و مستقل همسانی اندکی وجود دارد و یا این که وجود ندارد. زیرا اوضاع اقتصادی و سایر شرایط در بخشهای مختلف قاره به اندازهٔ زیاد متفاوت است. هر ایالت دارای ده مادهٔ پایه‌ای در قانون اساسی است که نمی‌توانند تغییر یابند مگر با اجازهٔ دادگاه عالی فدرال، و یکی از این بندها مانع مالیات‌بندی بیش از یک در صد در ارزش هر مایملک در هر یک سال می‌شود. منزلگاهها چه در شهر یا روستا مستثنی هستند.

دولت فدرال نمی‌تواند مقروض شود، و پیش از آن که هر ایالتی قرض کند به رفراندومی با سه چهارم آرا نیاز است، مگر به مقاصد جنگی. چون دولت فدرال نمی‌تواند مقروض شود، در صورت وقوع جنگ، شورای ملی دفاع اختیار دارد مطابق نیاز از ایالات درخواست پول، و نیز افراد و لوازم کند. اما هیچ قرضی نمی‌تواند بیش از بیست و پنج سال تداوم یابد.

درآمد دولت فدرال از پنج منبع زیرین تأمین می‌شود:

1- *مالیات بر واردات*. کلیهٔ واردات مشمول تعرفه هستند، که به منظور حمایت از شاخص زندگی در این قاره طراحی شده است، و بسیار فراتر از شاخص زندگی هر ملت دیگر در سیاره است. این تعرفه‌ها بعد از این که هر دو مجلس کنگرهٔ صنعتی پیشنهادات رئیس اجرایی امور اقتصادی را که منصوب شدهٔ مشترک این دو گروه قانونگذاری است تصویب کردند توسط بالاترین دادگاه صنعتی تعیین می‌شوند. مجلس بالایی صنعتی توسط کارگران و مجلس پایینی توسط سرمایه‌داران انتخاب می‌شود.

2- *حق امتیاز*. دولت فدرال اختراع و ابداعات تازه را در ده لابراتوار ناحیه‌ای تشویق می‌کند، و به کلیهٔ انواع نوابغ — هنرمندان، نویسندگان، و دانشمندان — کمک می‌کند و حق امتیاز آنها را مورد حمایت قرار می‌دهد. در عوض، دولت نیمی از سودهایی را که از کلیهٔ چنین اختراعات و ابداعاتی به دست آمده، اعم از آنچه که به ماشینها، کتابها، هنروری، گیاهان، یا حیوانات مربوط می‌شود برمی‌دارد.

3- *مالیات بر ارث*. دولت فدرال یک مالیات درجه‌بندی شده بر ارث را که از یک تا پنجاه درصد می‌باشد بنا به اندازهٔ دارایی و نیز شرایط دیگر وصول می‌کند.

4- *لوازم نظامی*. دولت مبلغ قابل توجهی از اجارهٔ لوازم نظامی و نیروی دریایی برای کاربرد تجاری و تفریحی به دست می‌آورد.

5- *منابع طبیعی*. درآمد از منابع طبیعی، هنگامی که به مقاصد مشخصی که در منشور کشور فدرال تعیین شده به طور کامل مورد نیاز نباشد، به خزانهٔ ملی واریز می‌شود.

تخصیصات فدرال، به غیر از بودجه‌های جنگ که توسط شورای ملی دفاع برآورد می‌شوند، در مجلس فوقانی قانونگذاری منشأ یافته، توسط مجلس تحتاتی تصویب شده، توسط رئیس اجرایی تأیید می‌شوند، و نهایتاً به وسیلهٔ کمیسیون یکصد نفرهٔ فدرال بودجه تصویب می‌شوند. اعضای این

کمیسیون توسط فرمانداران ایالتی کاندیدا شده و توسط مجالس قانونگذاری ایالتی انتخاب می‌شوند و برای بیست و چهار سال خدمت می‌کنند. یک چهارم آنها هر شش سال انتخاب می‌شوند. هر شش سال این گروه با سه چهارم آرا یکی از اعضای خود را به عنوان رئیس انتخاب می‌کند، و او بدین طریق سرپرست - حسابدار خزانهٔ فدرال می‌شود.

8- کالج‌های ویژه

علاوه بر برنامهٔ تحصیلی اجباری اولیه که از سنین پنج تا هجده سالگی ادامه می‌یابد، مدارس ویژه‌ای به صورت زیرین وجود دارند:

1- *مدارس کشورداری*. این مدارس از سه نوع هستند: ملی، ناحیه‌ای، و ایالتی. ادارات عمومی کشور در چهار بخش گروه‌بندی شده‌اند. اولین بخش از سرپرستی عمومی اساساً به نظارت ملی مربوط می‌شود، و کلیهٔ صاحب منصبان این گروه باید فارغ‌التحصیلان مدارس ناحیه‌ای و ملی کشورداری، هر دو، باشند. افراد می‌توانند به دنبال فارغ‌التحصیلی از هر یک از ده مدارس ناحیه‌ای کشورداری، منصبی سیاسی، انتخابی، یا انتصابی در دومین بخش قبول کنند. سرپرستی آنان به مسئولیتهایی در مدیریت ناحیه‌ای و دولتهای ایالتی مربوط می‌شود. بخش سوم شامل مسئولیتهای ایالتی می‌شود، و چنین مقاماتی فقط ملزم هستند درجات تحصیلی ایالتی کشورداری داشته باشند. چهارمین و آخرین بخش از صاحب منصبان ملزم به داشتن درجات تحصیلی کشورداری نیستند، چنین مناصبی کاملاً انتصابی هستند. آنها نمایانگر مقامهای جزئی معاونت، منشی‌گری، و مدیریتهای تکنیکی هستند که به وسیلهٔ حرفه‌های گوناگون اکتسابی که در سِمَتهای دولتی مدیریت عمل می‌کنند به انجام می‌رسند.

قضات دادگاههای فرعی و ایالتی دارای درجات تحصیلی از مدارس ایالتی کشورداری هستند. قضات محکمات دادرسی امور اجتماعی، تحصیلی، و صنعتی دارای درجات تحصیلی از مدارس ناحیه‌ای می‌باشند. قضات دادگاه عالی فدرال باید از کلیهٔ این مدارس کشورداری مدارک تحصیلی داشته باشند.

2- *مدارس فلسفه*. این مدارس به معابد فلسفه وابسته‌اند و کم و بیش به عنوان یک کارکرد عمومی به مذهب مربوطند.

3- *انستیتوهای علمی*. این مدارس تکنیکی به جای هماهنگی با سیستم تحصیلی با صنعت هماهنگ هستند و تحت پانزده بخش اداره می‌شوند.

4- *مدارس حرفه‌ای آموزشی*. این انستیتوهای ویژه برای حرفه‌های تخصصی گوناگون که دوازده عدد هستند آموزش تکنیکی فراهم می‌کنند.

5- *مدارس نظامی و نیروی دریایی*. در نزدیکی ستاد مرکزی ملی و در بیست و پنج مرکز ساحلی نظامی، آن مؤسساتی که به آموزش نظامی شهروندان داوطلب از سنین هجده تا سی سالگی تخصیص یافته قرار دارند. برای ورود به این مدارس پیش از بیست و پنج سالگی به رضایت والدین نیاز است.

9- طرح رأی دادن عمومی

اگر چه کاندیداها برای کلیهٔ مناصب عمومی به فارغ‌التحصیلان مدارس ایالتی، ناحیه‌ای، یا فدرال کشورداری محدود هستند، رهبران مترقی این ملت، ضعفی جدی در طرح رأی گیری همگانی خویش کشف کردند و در حدود پنجاه سال پیش تبصره‌ای به قانون اساسی اضافه کردند که طرح رأی گیری را تغییر داد. این طرح شامل مواد زیرین می‌شود:

1- هر مرد و زن بیست ساله یا مسن‌تر دارای یک رأی می‌باشد. به دنبال رسیدن به این سن، کلیهٔ شهروندان باید عضویت در دو گروه رأی دادن را بپذیرند: آنها مطابق کارکرد اقتصادی خویش — صنعتی، حرفه‌ای، کشاورزی، یا بازرگانی — به گروه اول خواهند پیوست. آنها مطابق تمایلات سیاسی، فلسفی، و اجتماعی خویش به گروه دوم وارد خواهند شد. کلیهٔ کارگران بدین ترتیب به یک گروه اقتصادی دارای حق رأی تعلق دارند، و این اصناف، مثل انجمنهای غیراقتصادی، همانطور که دولت ملی با سه بخش قوه‌های آن تحت قاعده قرار دارد، تحت نظارت هستند. ثبت نام در این گروهها برای دوازده سال قابل تغییر نیست.

2- به دنبال کاندیدا شدن توسط فرمانداران ایالتی یا به وسیلهٔ مسئولین اجرایی ناحیه‌ای و با حکم شوراهای عالی ناحیه‌ای، افرادی که به جامعه خدمت بزرگی کرده‌اند، یا در خدمت دولتی درایت خارق‌العاده از خود نشان داده‌اند ممکن است از آرای بیشتری برخوردار گردند که زودتر از هر پنج سال به آنان اعطا نمی‌شود و از نه عدد از چنین فوق حق رأی‌هایی فراتر نمی‌رود. حداکثر آرای هر رأی دهندهٔ چند باره ده عدد است. دانشمندان، مخترعان، آموزگاران، فلاسفه، و رهبران معنوی نیز بدین گونه با قدرت سیاسی افزایش یافته قدردانی شده و ارج نهاده می‌شوند. این امتیازات پیشرفتهٔ مدنی توسط شوراهای عالی ایالتی و ناحیه‌ای اعطا می‌گردند، عمدتاً همانطور که درجات تحصیلی توسط کالج‌های ویژه داده می‌شوند، و دریافت دارندگان مفتخرند که چنین سمبلهای قدردانی مدنی را به همراه درجات دیگر خود به لیستهای دستاوردهای شخصی خود اضافه کنند.

3- کلیهٔ افرادی که در معادن به کار اجباری محکوم می‌شوند و کلیهٔ خادمان دولتی که به وسیلهٔ وجوه مالیاتی تأمین می‌شوند، برای دوران چنین خدماتی، از حق رأی محروم می‌شوند. این امر شامل اشخاص سالخورده که در سن شصت و پنج سالگی با حقوق بازنشستگی بازنشسته می‌شوند نمی‌شود.

4- پنج گروه‌بندی حق رأی وجود دارد که منعکس کنندهٔ حد متوسط مالیاتهای سالانه‌ای است که برای هر دورهٔ پنج ساله پرداخت می‌شود. آنهایی که مالیاتهای سنگین می‌پردازند مجاز به آرای بیشتر تا پنج رأی می‌باشند. این عطیه مستقل از کلیهٔ قدردانیهای دیگر است، اما در هیچ حالتی شخص نمیتواند بیش از ده رأی به صندوق بریزد.

5- در هنگامی که این طرح حق رأی پذیرفته شد، از روش ارضی رأی دادن به نفع سیستم اقتصادی یا کارکردی صرف نظر شد. اکنون کلیهٔ شهروندان صرف نظر از محل سکونت خود به عنوان اعضای گروههای صنعتی، اجتماعی، یا حرفه‌ای رأی می‌دهند. بدین ترتیب رأی دهندگان شامل گروههای یکپارچه، متحد، و هوشمندند که فقط بهترین اعضای خود را برای مقامهای سرپرستی و مسئولیت دولتی انتخاب می‌کنند. در این طرح رأی دادن کارکردی یا گروهی یک استثنا وجود دارد: انتخاب یک رئیس اجرایی فدرال هر شش سال توسط انتخابات سراسری صورت می‌گیرد، و هیچ شهروندی بیش از یک رأی نمی‌ریزد.

بدین ترتیب به جز در امر انتخاب رئیس اجرایی، رأی دادن به وسیلهٔ گروه‌بندیهای اقتصادی، حرفه‌ای، عقلانی، و اجتماعی شهروندان انجام می‌شود. کشور ایده‌آل ارگانیک است، و هر گروه آزاد و هوشمند از شهروندان نمایانگر یک اندام حیاتی و کارکن در درون ارگانیسم بزرگتر دولتی است.

مدارس کشورداری از قدرت شروع اقدامات قانونی در دادگاههای ایالتی برخوردارند و می‌توانند هر فرد معیوب، بیکاره، بی‌تفاوت، یا جنایتکار را از حق رأی دادن محروم کنند. این مردم تشخیص می‌دهند که هنگامی که پنجاه درصد از یک ملت پست یا معیوب باشد و از حق رأی برخوردار باشد، چنین ملتی محکوم به فنا است. آنها معتقدند که استیلای میان مایگی به سقوط هر ملتی می‌انجامد. رأی دادن اجباری است. کلیهٔ کسانی که رأی نمی‌دهند به طور سنگین جریمه می‌شوند.

10- طرز برخورد با جرم

روشهای این مردم در برخورد با جرم، بی‌عقلی، و انحطاط، ضمن این که از برخی جهات خوشایند است، بدون شک از جهات دیگر برای بیشتر مردم یورنشیا شوکه کننده است. مجرمان معمولی و معیوبین از روی جنسیت در کُلُنیهای گوناگون کشاورزی قرار داده می‌شوند و بیش از حد خودکفا هستند. مجرمان جدی‌تر عادتی و بی‌عقلان علاج ناپذیر توسط دادگاهها در اتاقهای اعدام با گاز کشنده به مرگ محکوم می‌شوند. جرمهای بیشمار سوا از قتل، شامل خیانت به اعتماد دولتی نیز مجازات مرگ را به همراه می‌آورند، و اجرای عدالت قطعی و سریع است.

این مردم در حال گذار از عصر منفی به دوران مثبت قانون هستند. اخیراً آنان تا آنجا پیش رفته‌اند که از طریق محکوم کردن آنهایی که معتقدند قاتلان بالقوه و مجرمان عمده هستند به خدمت مادام‌العمر در کلنیهای زندان سعی در پیشگیری از جرم می‌کنند. اگر چنین محکومانی

متعاقباً نشان دهند که نرمال‌تر شده‌اند، ممکن است که به قید ضمانت آزاد شده یا بخشوده شوند. میزان آدمکشی در این قاره فقط یک در صد مقدار آن در میان سایر ملتها است.

تلاش برای ممانعت از تولید مثل جنایتکاران و معیوبین بیش از یکصد سال پیش آغاز گشت و تاکنون نتایج خشنود کننده‌ای به بار آورده است. برای دیوانگان هیچ زندان یا بیمارستانی وجود ندارد. یک دلیل آن این است که فقط در حدود ده درصد از این گروهها نسبت به آنچه که در یورنشیا یافت می‌شود وجود دارد.

11- آمادگی نظامی

فارغ‌التحصیل مدارس نظامی فدرال ممکن است به عنوان "نگاهبانان تمدن" در هفت رسته، مطابق توان و تجربه، توسط رئیس شورای ملی دفاع به خدمت گمارده شوند. این شورا شامل بیست و پنج عضو است، که توسط بالاترین دادگاههای والدین، تحصیلی، و صنعتی کاندیدا شده و به وسیلهٔ دادگاه عالی فدرال تأیید می‌شوند، و ریاست آن را رئیس ستاد امور هماهنگ شدهٔ نظامی به عهده دارد. چنین اعضایی تا سن هفتاد سالگی خدمت می‌کنند.

درسهایی که به وسیلهٔ این افسران کادر دنبال می‌شود، چهار سال طول می‌کشد و به گونه‌ای یکنواخت با تخصص در برخی کارها و حرفه‌ها مربوط است. آموزش نظامی هرگز بدون این تدریس مربوطهٔ صنعتی، علمی، یا حرفه‌ای داده نمی‌شود. هنگامی که آموزش نظامی پایان می‌یابد، فرد در طول درس چهار ساله‌اش نیمی از آموزشی را که در هر مدرسهٔ ویژه داده می‌شود و دروس آن نیز چهار سال طول دارد، دریافت کرده است. بدین ترتیب از طریق فراهم ساختن این فرصت برای یک تعداد زیاد از مردان که بتوانند ضمن کسب نیمهٔ اول یک آموزش تکنیکی یا حرفه‌ای خود را تأمین سازند، از ایجاد یک طبقهٔ حرفه‌ای نظامی اجتناب می‌شود.

خدمت نظامی در طول دوران صلح صرفاً داوطلبانه است، و ثبت نام در کلیهٔ شاخه‌های خدمت چهار سال است. در طی این مدت هر مرد علاوه بر فراگیری ماهرانهٔ تاکتیکهای نظامی، یک خط ویژهٔ یادگیری را دنبال می‌کند. آموزش در موسیقی یکی از پیگیریهای عمدهٔ مدارس مرکزی نظامی و بیست و پنج اردوی آموزشی است که در حول و حوش قاره پراکنده‌اند. در طول دوران رکود صنعتی هزاران فرد بیکار در ساختن استحکامات نظامی قاره در زمین و دریا و در هوا به طور اتوماتیک به کار گرفته می‌شوند.

اگر چه این مردم برای دفاع در برابر تهاجم مردمان متخاصم اطراف از تأسیسات نیرومند جنگی برخوردار هستند، می‌توان در تحسین از آنان ثبت کرد که بیش از یکصد سال است که این منابع نظامی را در یک جنگ تهاجمی به کار نگرفته‌اند. آنها تا آن نقطه متمدن شده‌اند که بدون گردن نهادن به وسوسهٔ به کار گرفتن نیروهای جنگی خود در تجاوز، می‌توانند به طور قدرتمندانه از تمدن دفاع کنند. از هنگام برقراری کشور متحدهٔ قاره‌ای، هیچ جنگ داخلی رخ نداده است، اما در طی دو قرن گذشته این مردم برای شرکت در نُه جنگ تدافعی بی‌امان که سه‌تای آن بر ضد

اتحادیه‌های نیرومند قدرتهای کره بوده است فرا خوانده شده‌اند. اگر چه این ملت در برابر تهاجم همسایگان متخاصم از دفاع مکفی برخوردار است، توجه بسیار بیشتری به آموزش سیاستمداران، دانشمندان، و فلاسفه مبذول می‌دارد.

در هنگامی که این ملت با دنیا در صلح به سر می‌برد، کلیهٔ مکانیسمهای تدافعی سیار نسبتاً به طور کامل در بازرگانی، تجارت، و تفریح به کار گرفته می‌شوند. هنگامی که جنگ اعلام می‌شود، تمامی ملت بسیج می‌شود. در سراسر دورهٔ مخاصمات، در کلیهٔ صنایع حقوق نظامی پرداخت می‌شود، و رؤسای کلیهٔ بخشهای نظامی اعضای کابینهٔ رئیس اجرایی می‌شوند.

12- ملتهای دیگر

اگر چه جامعه و دولت این مردم بی‌همتا از بسیاری جهات از جوامع و دولتهای ملتهای یورنشیا برترند، باید ذکر شود که در قاره‌های دیگر (یازده قاره در این سیاره وجود دارد) دولتها از ملتهای پیشرفته‌تر یورنشیا به طور آشکار پست‌ترند.

همین حالا این دولت برتر در حال طرح‌ریزی برای برقراری روابط به صورت سفیر با مردمان پست‌تر می‌باشد، و برای اولین بار یک رهبر بزرگ مذهبی برخاسته است که از فرستادن مبلغین مذهبی به این ملتهای اطراف حمایت می‌کند. ما نگران این هستیم که آنها همان اشتباهی را مرتکب شوند که بسیاری از دیگران، هنگامی که سعی در تحمیل یک فرهنگ و مذهب برتر به سایر نژادها کرده‌اند، مرتکب شده‌اند. چه کار شگفت‌انگیزی در این کره می‌توان انجام داد، اگر این ملت قاره‌ایِ دارای فرهنگ پیشرفته صرفاً به خارج رود و بهترینهای مردمان همسایه را نزد خود آورد، و بعد از آموزش دادن آنها، آنان را به عنوان فرستادگان فرهنگی نزد برادران تاریک اندیش خویش بازگرداند! البته اگر یک پسر مجیستریال به زودی نزد این ملت پیشرفته آید، ممکن است سریعاً کارهای بزرگی در این کره به وقوع پیوندد.

این شرح امور مربوط به یک سیارهٔ همسایه، از طریق اجازهٔ مخصوص با هدف پیش بردن تمدن و شتاب بخشیدن به تکامل دولتی در یورنشیا انجام پذیرفته است. مطالب بسیار بیشتری می‌توان نقل کرد که بدون شک موجب علاقهٔ مردم یورنشیا گشته و کنجکاوی آنان را بر خواهد انگیخت، اما این آشکارسازی محدودهٔ حکم مجاز ما را در بر می‌گیرد.

با این وجود یورنشیاییها باید توجه داشته باشند که کرهٔ همتای آنها در خانوادهٔ سِتانیا نه از مأموریتهای مجیستریال و نه اعطایی پسران بهشت بهره‌مند گشته است. همچنین مردمان گوناگون یورنشیا با چنین تفاوت فرهنگی، آنطور که ملت قاره‌ای را از همقطاران سیاره‌ای آن جدا می‌سازد، از یکدیگر منفک نیستند.

باریدن روح حقیقت، بنیاد معنوی را برای تحقق دستاوردهای بزرگ به نفع نژاد بشری دنیای اعطایی فراهم می‌سازد. از این رو یورنشیا برای تحقق فوری‌تر یک دولت سیاره‌ای با قوانین،

مکانیسمها، سمبلها، آداب و رسوم، و زبان آن به مراتب آماده‌تر است، و اینها تماماً می‌توانند به برقراری صلح جهانی تحت قانون به طور بسیار زیاد کمک کنند و می‌توانند به طلوع یک عصر واقعیِ تلاش معنوی در آینده راه برند؛ و چنین عصری آستان سیاره‌ای به اعصار اوتوپیایی نور و حیات می‌باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 73

باغ عدن

زوال فرهنگی و فقط معنوی که از سقوط کلیگسشیا و آشفتگی اجتماعی متعاقب آن ناشی می‌شد تأثیر اندکی در وضعیت فیزیکی یا بیولوژیک مردمان یورنشیا داشت. به رغم تنزل فرهنگی و اخلاقی که در پی خیانت کلیگسشیا و دَلیگسشیا به طور بسیار سریع حاصل شد، تکامل ارگانیک شتابان پیش می‌رفت. و در تاریخ سیاره‌ای، تقریباً چهل هزار سال پیش، زمانی فرا رسید که حاملین حیات که مشغول به کار بودند متوجه شدند، از نقطه نظر بیولوژیک صرف، پیشرفت تکاملی نژادهای یورنشیا به نقطهٔ اوج خود نزدیک می‌شود. پذیرشگران ملک صادق که با این عقیده موافق بودند فوراً موافقت کردند به حاملین حیات پیوسته و طی درخواستی از والامرتبه‌های ایدنشیا تقاضا کنند که یورنشیا با نظر صدور اجازه برای اعزام ارتقا دهندگان بیولوژیک، یک پسر و دختر ماتریال، بازدید شود.

این تقاضا خطاب به والامرتبه‌های ایدنشیا صورت گرفت، زیرا آنان از هنگام سقوط کلیگسشیا و تهی شدن موقت اتوریته در جروسم برای بسیاری از امور یورنشیا اعمال قدرت قضایی می‌کردند.

تابامَنشیا، سرپرست مسئول کرات سری دهگانه یا آزمایشی، آمد سیاره را بازدید کند و پس از بررسی پیشرفت نژادی، به طریقهٔ مقتضی توصیه نمود که فرزندان ماتریال به یورنشیا عطا گردند. اندکی کمتر از یکصد سال از زمان بازدید او، آدم و حوا، یک پسر و دختر ماتریال سیستم محلی، رسیدند و کار دشوار تلاش برای گره‌گشایی امور مغشوش سیاره‌ای را که به سبب عصیان و قرار گرفتن تحت تحریم انزوای معنوی از پیشرفت بازداشته شده بود شروع کردند.

1- نودیها و آمادانیها

در یک سیارهٔ نرمال، ورود پسر ماتریال معمولاً از نزدیک شدن یک عصر بزرگ اختراع، پیشرفت مادی، و روشنگری عقلانی خبر می‌دهد. دوران پس از آدم، عصر بزرگ علمی بیشتر کرات می‌باشد، ولی در یورنشیا چنین نبود. اگر چه سیاره از نژادهایی پر بود که به لحاظ فیزیکی مناسب بودند، قبایل در اعماق بربریت و رکود اخلاقی تحلیل رفته بودند.

ده هزار سال بعد از شورش عملاً تمامی دستاوردهای حکومت پرنس محو شده بود. اگر این پسر گمراه هرگز به یورنشیا نیامده بود نژادهای دنیا قدری در شرایط بهتری بودند. فقط بین نودیها و آمادانیها سنن دلمیشیا و فرهنگ پرنس سیاره‌ای تداوم یافته بود.

نودیها، نوادگان اعضای شورشی پرسنل پرنس بودند، و نام آنها از اولین رهبرشان، نود، که زمانی رئیس کمیسیون دلمیشیا در زمینهٔ صنعت و بازرگانی بود مشتق شده بود. *آمادانیها* نوادگان آن اَندانیهایی بودند که برگزیدند نسبت به وَن و آمادان وفادار باقی بمانند. ''آمادانی'' بیشتر یک لقب فرهنگی و مذهبی است تا یک اصطلاح نژادی. آمادانیها از نقطه نظر نژادی اساساً *اندانی* بودند. ''نودی'' هم یک اصطلاح فرهنگی و هم نژادی می‌باشد، زیرا نودیها خود هشتمین نژاد یورنشیا را تشکیل می‌دادند.

بین نودیها و آمادانیها یک عداوت سنتی وجود داشت. هر گاه که اولاد این دو گروه سعی می‌کردند به کار مشترکی دست زنند، این خصومت پیوسته نمودار می‌گردید. حتی بعدها، در امور عدن، برای آنان به طور فزاینده مشکل بود که با هم در صلح کار کنند.

مدت کوتاهی پس از ویرانی دلمیشیا، پیروان نود به سه گروه عمده تقسیم شدند. گروه مرکزی در مجاورت بلافصل خانهٔ اولیهٔ خود نزدیک دهانهٔ آبهای خلیج فارس باقی ماندند. گروه شرقی به نواحی کوهستانی ایلام درست در شرق درهٔ فرات کوچ کردند. گروه غربی در شمال شرقی سواحل سوری دریای مدیترانه و در سرزمین مجاور مستقر شدند.

این نودیها آزادانه با نژادهای سنگیک مزاوجت کرده و اولادی توانا از خود به جا گذاشته بودند. و برخی از نوادگان دلمیشیاییهای شورشی متعاقباً به ون و پیروان وفادارش در سرزمینهای شمال بین‌النهرین ملحق شدند. اینجا در نزدیکی دریاچهٔ وَن و ناحیهٔ جنوبی دریای خزر، نودیها با آمادانیها در هم آمیخته و اختلاط یافتند، و آنان در زمرهٔ ''مردان قدرتمند دوران باستان'' محسوب شدند.

پیش از ورود آدم و حوا این گروهها — نودیها و آمادانیها — پیشرفته‌ترین و با فرهنگ‌ترین نژادهای کرهٔ زمین بودند.

2- برنامه‌ریزی برای باغ

برای تقریباً یکصد سال پیش از بازدید تابامنشیا، وَن و یارانش از ستاد مرکزی کوهستانی‌شان در زمینهٔ اصول اخلاقیات و فرهنگ دنیا، پیرامون ورود یک پسر موعود خداوند، یک ارتقا دهندهٔ نژادی، یک آموزگار حقیقت، و جانشین شایستهٔ کلیگسشیای خیانتکار موعظه کرده بودند. اگر چه اکثریت ساکنان دنیا آن روزها نسبت به این پیشگویی کم علاقه بودند و یا اصلاً علاقه‌ای نشان نمی‌دادند، آنهایی که در تماس نزدیک با وَن و آمادان بودند چنین آموزشی را جدی گرفته و شروع کردند برای استقبال واقعی از پسر موعود برنامه‌ریزی کنند.

وَن داستان پسران ماتریال در جروسم، آنچه را که پیش از آمدن به یورنشیا دربارهٔ آنان می‌دانست، به نزدیکترین یاران خود گفت. او به خوبی می‌دانست که این فرزندان نوع آدم همیشه در منازل بوستانی ساده ولی مسحور کننده زندگی می‌کنند، و هشتاد و سه سال پیش از ورود آدم و حوا پیشنهاد کرد که آنان خود را به اعلان ورود آنها و به آماده سازی یک منزل بوستانی برای استقبال از آنها وقف کنند.

ون و آمادان از ستاد مرکزیشان در کوهستان و از شصت و یک آبادی پراکنده و دور از هم، گروهی بیش از سه هزار کارگر راغب و پرشور را عضوگیری کردند، که در اجتماعی رسمی خود را وقف این مأموریت آماده سازی برای پسر موعود، یا اقلاً مورد انتظار، نمودند.

ون داوطلبان خود را به گروههای یکصد نفره تقسیم نمود، با یک کاپیتان در رأس هر یک و یک معاون که در زمرهٔ پرسنل شخصیش به عنوان افسر رابط خدمت می‌کرد، و آمادان را به عنوان معاون خویش نگاه داشت. این کمیسیونها همگی کار مقدماتی خود را مشتاقانه شروع کردند، و کمیتهٔ یافتن جا برای باغ شتابان عازم جستجو برای مکان ایده‌آل گردید.

اگر چه کلیگسشیا و دلیگسشیا از بیشتر قدرت خود برای شرارت محروم گشته بودند، به هر کار ممکن دست زدند تا مانع کار آماده سازی باغ شده و آن را خنثی سازند. اما دسیسه‌های شرورانهٔ آنان با فعالیتهای صادقانهٔ تقریباً ده هزار مخلوق بینابینی وفادار که برای پیشبرد این امر خطیر به طور خستگی ناپذیر تلاش می‌کردند وسیعاً خنثی گردید.

3- مکان باغ

کمیتهٔ تعیین مکان برای تقریباً سه سال غایب بود. این کمیته در رابطه با سه مکان محتمل نظر مساعد داد: اولی یک جزیره در خلیج فارس بود؛ دومی، مکان یک رودخانه که متعاقباً به عنوان باغ دوم به اشغال درآمد؛ سومی، یک شبه جزیرهٔ طویل باریک — تقریباً یک جزیره — که از سواحل شرقی دریای مدیترانه به سمت غرب امتداد می‌یافت.

کمیته تقریباً به اتفاق آراء انتخاب سوم را مطلوب دانست. این مکان انتخاب گردید، و دو سال صرف انتقال مرکز فرهنگی دنیا، از جمله درخت حیات، به این شبه جزیرهٔ مدیترانه‌ای شد. هنگامی که وَن و همراهانش از راه رسیدند، به غیر از یک گروه، تمامی ساکنان شبه جزیره آنجا را به طور مسالمت‌آمیز تخلیه کردند.

این شبه جزیرهٔ مدیترانه‌ای آب و هوایی مساعد و دمایی ملایم داشت. این آب و هوای ثابت ناشی از کوههای دور تا دور و به خاطر این واقعیت بود که این منطقه در واقع یک جزیره در دریایی واقع در سرزمین داخل بود. در حالی که در کوهستانهای اطراف باران زیادی می‌بارید، به ندرت در داخل عدن باران می‌بارید. ولی هر شب، از شبکهٔ گستردهٔ کانالهای مصنوعی آبیاری، "یک مه بیرون می‌آمد" تا گیاهان باغ را طراوت دهد.

خط ساحلی این منطقهٔ وسیع زمین از ارتفاع قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و گردنهٔ آن که به سرزمین اصلی وصل بود در باریک‌ترین نقطه‌اش فقط بیست و هفت مایل پهنا داشت. رودخانهٔ بزرگی که باغ را آبیاری می‌کرد از سرزمینهای مرتفع‌تر شبه جزیره سرازیر شده و از طریق گردنهٔ شبه جزیره به سوی شرق به طرف سرزمین اصلی و از آنجا با عبور از سرزمینهای پست بین‌النهرین به دریایی دورتر روان می‌گشت. این رودخانه توسط چهار شاخهٔ فرعی که منشأ در تپه‌های ساحلی شبه جزیرهٔ عدن داشتند تغذیه می‌شد، و اینها آن "چهار شعبهٔ" روخانه‌ای هستند که "از عدن خارج می‌شدند" و بعدها با شاخه‌های رودخانه‌هایی که باغ دوم را احاطه می‌کردند اشتباه شدند.

کوههایی که باغ را احاطه می‌کردند مملو از سنگها و فلزات قیمتی بودند، گر چه اینها توجه بسیار کمی را جلب می‌کردند. ایدهٔ غالب تجلیل از باغبانی علمی و تمجید از کشاورزی بود.

مکانی که برای باغ انتخاب شد احتمالاً در نوع خود زیباترین نقطه در تمام کرهٔ زمین بود، و آب و هوا در آن هنگام ایده‌آل بود. در هیچ جای دیگر مکانی که بتواند خود را به گونه‌ای تمام عیار به چنین بهشتی از نمایش زندگی گیاهی تبدیل گرداند وجود نداشت. در این میعادگاه شیرهٔ تمدن یورنشیا در حال گرد آمدن بود. بدون آن و خارج از آن، دنیا در تاریکی، جهل، و توحش به سر می‌برد. عدن یک نقطهٔ درخشان در یورنشیا بود؛ آن طبعاً رویایی دلپذیر بود، و به زودی به شعری از چشم‌انداز پرتلألو، زیبا، و کامل تبدیل شد.

4- تأسیس باغ

هنگامی که فرزندان ماتریال، ارتقا دهندگان بیولوژیک، سفر موقت خود را در یک کرهٔ تکاملی آغاز می‌کنند، منزلگاه آنان اغلب باغ عدن نامیده می‌شود، زیرا آنجا با زیبایی گلستانی و شکوه زندگی گیاهی ایدنشیا، پایتخت کوکبه، تعیین ویژگی می‌شود. ون به خوبی از این رسوم مطلع بود و از این رو لازم دید که تمامی شبه جزیره به باغ تخصیص داده شود. برای سرزمین اصلی مجاور چراگاه و دامپروری طرح ریزی شده بود. از زندگی حیوانی، فقط پرندگان و انواع جانوران اهلی در پارک یافت می‌شدند. دستورات ون این بود که عدن باید یک باغ باشد، و فقط یک باغ. هیچ حیوانی هرگز در داخل محوطهٔ آن ذبح نشد. تمامی گوشتی که طی تمامی سالهای ساختمان سازی توسط کارگران باغ خورده می‌شد از گله‌هایی که در سرزمین اصلی تحت محافظت نگاهداری می‌شدند به داخل آورده می‌شد.

اولین کار، ساختن دیواری آجری در عرض گردنهٔ شبه جزیره بود. به دنبال تکمیل این دیوار، کار اصلی زیبا سازی نمای زمین و خانه سازی می‌توانست بدون وقفه پیش رود.

باغی مختص جانوران از طریق ساختن دیواری کوچکتر درست در خارج دیوار اصلی ساخته شد. فضای حائل، که با انواع حیوانات وحشی اشغال گردیده بود، به صورت یک دفاع مضاعف در برابر حملات خصمانه عمل می‌کرد. این جایگاه جانوران وحشی در دوازده بخش بزرگ

سازماندهی شده بود، و راههای محصور شده با دیوار از میان این گروهها به دوازده دروازهٔ باغ، رودخانه و مراتع مجاور آن که منطقهٔ مرکزی را اشغال می‌کرد راه می‌برد.

در آماده سازی باغ فقط کارگران داوطلب به کار گرفته شدند؛ هیچگاه از اجیران استفاده نشد. آنان برای امرار معاش در باغ کشتکاری و گله‌داری می‌کردند. کمکهای غذایی نیز از ایمانداران نزدیک دریافت می‌شد. و به رغم مشکلات موجود در وضعیت مغشوش دنیا طی این ایام طاقت فرسا این پروژهٔ بزرگ به نقطهٔ اتمام رسانده شد.

ولی این موجب نومیدی بزرگی بود آنگاه که ون که نمی‌دانست چه زمانی پسر و دختر مورد انتظار ممکن است بیایند، از آنجایی که ورود آنان ممکن بود به تأخیر بیفتد، پیشنهاد کرد نسل جوان‌تر نیز در کار ادامهٔ این امر خطیر آموزش داده شوند. این از جانب ون مثل اعتراف به فقدان ایمان به نظر می‌رسید و مشکل قابل ملاحظه‌ای به وجود آورد، موجب ترک خدمت بسیاری گردید؛ اما ون با طرح آماده سازی خود پیش رفت، و در این اثنا جای ترک کنندگان را با داوطلبان جوان‌تر پر نمود.

5- خانهٔ بوستانی

در مرکز شبه جزیرهٔ عدنی معبد زیبای سنگی پدر جهانی، پرستشگاه مقدس باغ، واقع شده بود. در سمت شمال مراکز اداری برپا شدند. در سمت جنوب خانه‌هایی برای کارگران و خانواده‌های آنان ساخته شدند. در سمت غرب قطعه زمینی برای مدارس پیشنهادی سیستم آموزشی پسر مورد انتظار فراهم شده بود، حال آن که در "شرق عدن" منازلی برای پسر موعود و اولاد بلافصل او ساخته شدند. طرحهای معماری برای عدن، منازل و زمین فراوانی برای یک میلیون موجود بشری فراهم می‌کرد.

در هنگام ورود آدم، گر چه فقط یک چهارم باغ به اتمام رسیده بود، هزاران مایل نهرهای آبیاری و بیش از دوازده هزار مایل جاده‌ها و راههای سنگفرش شده داشت. اندکی بیش از پنج هزار ساختمان آجری در بخشهای گوناگون وجود داشت، و تعداد درختان و گیاهان تقریباً فراتر از شمارش بود. بیشترین تعداد منازل که هر یک گروه را در پارک تشکیل می‌داد هفت عدد بود. و گر چه بناهای باغ ساده بودند، از همه هنرمندانه‌تر بودند. جاده‌ها و راهها خوب ساخته شده بودند، و منظر زمین بسیار زیبا بود.

تسهیلات بهداشتی باغ بسیار پیشرفته‌تر از هر چیزی بود که تا آن زمان در یورنشیا به آن مبادرت شده بود. آب آشامیدنی عدن با رعایت اکید مقررات بهداشتی که برای تمیز نگاه داشتن آن طرح‌ریزی شده بود، سالم نگاهداشته شده بود. در طی این ایام نخستین، در اثر نادیده انگاشتن این قوانین مشکلات زیادی حاصل شد، اما ون به تدریج اهمیت این را که اجازه داده نشود هیچ چیز در داخل منبع آب باغ ریخته شود به همکاران خود تفهیم نمود.

پیش از برقراری آتی یک سیستم انتقال فاضلاب، عدنیها دفن دقیق تمامی فضولات یا مواد تجزیه شدنی را به کار می‌بستند. بازرسان آمادان هر روزه در جستجوی علل محتمل بیماری گشت‌زنی می‌کردند. مردمان یورنشیا دیگر در رابطه با اهمیت پیشگیری بیماریهای بشری تا دوران بعد قرون نوزدهم و بیستم بیدار نشدند. پیش از تلاشی رژیم عدنی یک سیستم دفع کانالی آجری سرپوشیده ساخته شده بود که زیر دیوارها امتداد داشت و تقریباً یک مایل فراتر از دیوار بیرونی یا کوتاهتر باغ به داخل رودخانهٔ عدن تخلیه می‌شد.

تا هنگام ورود آدم بیشتر گیاهان آن بخش دنیا در عدن در حال روئیدن بودند. پیش از آن بسیاری از میوه‌جات، غلات، و تنقلات بسیار بهبود یافته بودند. بسیاری سبزیجات و غلات امروزی ابتدا در اینجا کشت شدند، اما گروهی از انواع گیاهان خوراکی متعاقباً در دنیا از بین رفتند.

در حدود پنج درصد از باغ تحت کشت مصنوعی وسیعی بود. پانزده درصد بخشاً کشت شده، و باقیماندهٔ آن در یک حالت کم و بیش طبیعی باقی مانده و موکول به ورود آدم شد، و تصور بر این بود که بهتر است پارک مطابق ایده‌های او به اتمام برسد.

و بدین ترتیب باغ عدن برای استقبال از آدم موعود و همسرش آماده گردید. و این باغ می‌توانست باعث افتخار دنیایی که تحت ادارهٔ کامل و کنترل معمول بود شود. آدم و حوا از طرح کلی عدن بسیار خشنود بودند، گر چه آنان در اثاثیهٔ مکان اقامت شخصی خود تغییرات زیادی انجام دادند.

اگر چه در هنگام ورود آدم کار تزیین به اتمام نرسیده بود، آنجا از پیش گوهری از زیبایی گیاهی بود؛ و طی روزهای نخستین اقامت موقتش در عدن، تمامی باغ شکل جدیدی پیدا کرده و ابعاد جدیدی از زیبایی و شکوه به خود گرفت. هرگز نه پیش از این زمان و نه بعد از آن یورنشیا چنین نمایشی زیبا و کامل از باغبانی و کشاورزی در خود جای نداده است.

6- درخت حیات

ون درخت حیات را که مدتها از آن محافظت شده بود و برگهای آن برای ”شفای ملتها“ بود و میوهٔ آن برای مدتی طولانی او را در زمین قوت داده بود در مرکز معبدِ باغ کاشت. ون به خوبی می‌دانست که آدم و حوا نیز بعد از این که یک زمانی به شکل مادی در یورنشیا ظاهر شدند به این هدیهٔ ایدنشیا برای بقای حیاتشان وابسته خواهند بود.

فرزندان ماتریال در پایتختهای سیستم به درخت حیات برای بقا نیاز ندارند. فقط در تجدید شخصیت سیاره‌ای آنها به این ضمیمهٔ فناناپذیری فیزیکی وابسته هستند.

”درخت شناخت نیک و بد“ ممکن است یک تشبیه لفظی، یک نامگذاری سمبلیک که در بر گیرندهٔ تجارب بیشمار بشری است باشد، اما ”درخت حیات“ یک افسانه نبود؛ آن واقعی بود و برای مدتی طولانی در یورنشیا موجود بود. وقتی که والامرتبه‌های ایدنشیا گماردن کلیگسشیا را به عنوان پرنس سیاره‌ای یورنشیا و آن یکصد شهروند جروسم را به عنوان پرسنل اداری او تأیید

کردند، نهالی از ایدنشیا را توسط ملک صادقها به سیاره فرستادند، و این گیاه رشد کرد و درخت حیات در یورنشیا شد. این شکل از حیات غیرهوشمند در کرات ستاد مرکزی کوکبه طبیعی می‌باشد، و همچنین در کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی و ابرجهانها و نیز کرات هاونا یافت می‌شود، ولی نه در پایتخت سیستمها.

این اَبَرگیاه انرژیهای فضایی مشخصی را که پادزهر عناصر ایجاد کنندهٔ کهولت در وجود حیوانی بودند ذخیره می‌کرد. میوهٔ درخت حیات همانند یک باطری ذخیره‌سازی فوق شیمیایی بود که وقتی خورده می‌شد نیروی افزایش حیات جهان را به گونه‌ای اسرارآمیز رها می‌ساخت. این شکل از تأمین بقا برای موجودات تکاملی عادی در یورنشیا کاملاً بی‌فایده بود، اما برای یکصد نفر اعضای مادیت یافتهٔ پرسنل کلیگسشیا و برای یکصد اندانی تغییر یافته ـــ که از پلاسمای حیاتی خود به افراد پرنس کمک داده، و متقابلاً مالکان آن مکمل زندگی شدند که برای آنان استفاده از میوهٔ درخت حیات را برای طولانی کردن نامحدود وجودِ در غیر این صورت فانی خود میسر ساخت ـــ مشخصاً سودمند بود.

در طی روزگاران حکومت پرنس، درخت در حیاط مرکزی و دایره‌ای شکل معبدِ پدر در حال رشد کردن از زمین بود. به محض وقوع شورش، در قسمت مرکزی توسط ون و یارانش در قرارگاه موقتشان مجدداً پرورانده شد. این نهال ایدنشیا متعاقباً به اقامتگاه کوهستانی آنان، جایی که برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال مورد استفادهٔ ون و آمادان هر دو بود برده شد.

هنگامی که ون و یارانش باغ را برای آدم و حوا آماده ساختند درخت ایدنشیا را در باغ عدن کاشتند، جایی که بار دیگر در یک حیاط مرکزی و دایره‌ای شکل از معبد دیگر متعلق به پدر رشد کرد. و آدم و حوا برای بقای شکل دوگانهٔ حیات فیزیکی خویش از میوهٔ آن مرتباً می‌خوردند.

وقتی که طرحهای پسر ماتریال به بیراهه کشیده شد، آدم و خانواده‌اش اجازه نیافتند بدنهٔ درخت را به خارج از باغ انتقال دهند. وقتی که نودیها به عدن تهاجم کردند، به آنان گفته شد که "اگر از میوهٔ درخت بخورند همانند خدایان" خواهند شد. آنان با شگفتی زیاد آن را بدون محافظ یافتند. آنها سالها آزادانه از میوه خوردند، ولی هیچ کاری برای آنان انجام نداد. آنها همگی انسانهای فانی مادی عالم بودند؛ آنها فاقد آن موهبتی بودند که برای میوهٔ درخت به صورت یک مکمل عمل می‌کرد. آنها به خاطر ناتوانی خود در بهره‌وری از درخت حیات به خشم آمدند، و در رابطه با یکی از جنگهای داخلی خود، معبد و درخت هر دو با آتش نابود شدند؛ فقط دیوار سنگی بر جای باقی ماند، تا این که باغ متعاقباً به زیر آب فرو رفت. این دومین معبدِ پدر بود که از بین رفت.

و حال باید تمامی انسانها در یورنشیا مسیر طبیعی زندگی و مرگ را طی کنند. آدم، حوا، فرزندانشان، و فرزندان فرزندانشان به همراه یارانشان همگی در طول زمان مردند، و بدینسان مشمول طرح صعود در جهان محلی شدند، جایی که بازگشت به حیات در کرهٔ قصر به دنبال مرگ مادی می‌آید.

7- سرنوشت عدن

پس از این که باغ اول توسط آدم تخلیه گردید، به طور متنوع توسط نودیها، کوتیها، و سونتیها اشغال گردید. آن بعدها مکان اقامت نودیهای شمالی که با همکاری با تبار آدم مخالفت می‌کردند شد. بعد از این که آدم باغ را ترک نمود، شبه جزیره برای تقریباً چهار هزار سال تحت اشغال این نودیهای دون پایه‌تر بود، و در آن هنگام در رابطه با فعالیت شدید کوههای آتشفشان اطراف و زیر آب فرو رفتن پل زمینی سیسیل به آفریقا، کف شرقی دریای مدیترانه نشست کرده و تمامی شبه جزیرهٔ عدن را به زیر آب فرو برد. به همراه این زیر آب رَوی گسترده، خط ساحلی شرق مدیترانه به اندازهٔ زیاد مرتفع گردید. و این پایان زیباترین آفرینش طبیعی بود که یورنشیا تاکنون در خود جای داده است. نشست کردن، ناگهانی نبود. چند صد سال لازم بود تا تمامی شبه جزیره کاملاً زیر آب فرو رود.

ما نمی‌توانیم این ناپدیدی باغ را به هیچ وجه نتیجهٔ عدم توفیق طرحهای الهی یا نتیجهٔ اشتباهات آدم و حوا بدانیم. ما زیر آب رفتن عدن را چیزی جز یک رویداد طبیعی تلقی نمی‌کنیم. اما برای ما این طور به نظر می‌رسد که فروکش کردن باغ طوری زمانبندی شده بود که حدوداً در هنگام گردآوری اندوخته‌های نژاد بنفش برای مبادرت کردن به کار توانبخشی مردمان کرهٔ زمین رخ دهد.

ملک صادقها به آدم توصیه کردند که برنامهٔ ارتقا و اختلاط نژادی را تا وقتی که تعداد خانوادهٔ خودش به نیم میلیون نفر رسد آغاز نکند. هرگز قصد آن نبود که باغ خانهٔ دائمی تبار آدم گردد. بنا بود آنان فرستادگان حیاتی نو برای تمامی دنیا شوند. بنا بود آنان برای اعطایی متواضعانه بر نژادهای نیازمند زمین بسیج شوند.

رهنمودهایی که توسط ملک صادقها به آدم داده شده بود چنین تفهیم می‌کرد که او می‌بایست مراکز نژادی، قاره‌ای، و منطقه‌ای را که مسئول پسران و دختران بلافصلش باشند دایر نماید، حال آن که او و حوا می‌بایست به عنوان مشاوران و هماهنگ کنندگان کارکرد ارتقا بیولوژیک، پیشرفت عقلانی، و توانبخشی اخلاقی در پهنهٔ دنیا اوقات خود را بین این پایتختهای گوناگون دنیا تقسیم کنند.

[عرضه شده توسط سُولُونیا، فرشتهٔ سراف "صدا در باغ".]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 74

آدم و حوا

37٫848 سال پیش از سال 1934 بعد از میلاد مسیح، آدم و حوا به یورنشیا وارد شدند. در اواسط فصل، هنگامی که باغ عدن در اوج شکوفایی بود آنان رسیدند. در وسط ظهر و به گونه‌ای اعلام نشده، دو فرشتهٔ انتقالی سراف که توسط پرسنل جروسم همراهی می‌شدند و مسئولیت انتقال ارتقا دهندگان بیولوژیک یورنشیا را به عهده داشتند به آرامی روی سطح سیارهٔ گردان در نزدیکی معبد پدر جهانی فرود آمدند. تمامی کار پدیدار سازی مجدد بدنهای آدم و حوا در داخل محوطهٔ این مکان مقدس نوساز انجام پذیرفت. و از زمان ورود آنان 10 روز گذشت، تا این که آنها در شکل دوگانهٔ بشری برای ارائه به عنوان فرمانروایان جدید کرهٔ زمین دوباره آفریده شدند. آنان به طور همزمان به هوش آمدند. فرزندان ماتریال پسر و دختر همیشه با هم خدمت می‌کنند. در تمامی لحظات و در تمامی مکانها جوهر خدمت آنان این است که هرگز از هم جدا نباشند. آنان طراحی شده‌اند که به صورت دوتایی کار کنند؛ آنها به ندرت به تنهایی عمل می‌کنند.

1- آدم و حوا در جروسم

آدم و حوای سیاره‌ای یورنشیا از اعضای گروه ارشد فرزندان ماتریال در جروسم و مشترکاً شمارهٔ 14/311 بودند. آنان به سری فیزیکی سوم تعلق داشتند و قدشان کمی بیش از هشت فوت بود.

در هنگامی که آدم برای آمدن به یورنشیا انتخاب گردید، با زوجه‌اش در لابراتوارهای فیزیکی تست و آزمایش در جروسم مشغول به کار بود. برای بیش از پانزده هزار سال آنها مدیران بخش انرژی آزمایشی، آنطور که به تغییر و تبدیل اشکال زنده به کار زده می‌شود، بودند. مدتها پیش از آن آنها در مدارس تابعیت برای تازه واردها در جروسم آموزگار بودند. و تمامی این ماجرا باید در رابطه با توصیف رفتار متعاقب آنان در یورنشیا به خاطر سپرده شود.

وقتی که بیانیهٔ دعوت از داوطلبان برای مبادرت به مأموریت ماجرای آدم در یورنشیا صادر گردید، تمامی گروه ارشد پسران و دختران ماتریال داوطلب شدند. آزمونگران ملک صادق، با تصویب لانافورج و والامرتبه‌های ایدنشیا نهایتاً آن آدم و حوایی را انتخاب کردند که متعاقباً برای کنش به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک یورنشیا آمدند.

آدم و حوا در جریان شورش لوسیفر به میکائیل وفادار باقی مانده بودند. با این حال، این زوج به منظور بررسی و راهنمایی به پیشگاه فرمانروای سیستم و تمامی اعضای کابینهٔ او فرا خوانده شدند. جزئیات امور یورنشیا به طور کامل عرضه گردید. آنان در رابطه با طرحهایی که در پذیرش مسئولیتهای حکمرانی در چنین دنیای گرفتار نزاع باید دنبال شود به طور جامع راهنمایی گردیدند. آنها در بیعت با والامرتبه‌های ایدنشیا و میکائیل سلوینگتون مشترکاً سوگند داده شدند. و بر حسب وظیفه به آنان توصیه گردید که خود را تحت فرمان گروه پذیرشگران ملک صادق تلقی کنند، تا این که آن دولت حاکم مقتضی بداند که از فرمانروایی در دنیای مأموریت آنان استعفا دهد.

این زوج جِروسِمی در پایتخت سِتانیا و جاهای دیگر یکصد اولاد — پنجاه پسر و پنجاه دختر — به جا گذاردند، مخلوقات خارق‌العاده‌ای که از دامهای پیشرفت گریخته و در هنگام خروج والدین خود به مقصد یورنشیا همگی به عنوان کارپردازان مؤمن اعتماد جهان مشغول به کار بودند. و آنان همگی در هنگام انجام خداحافظی که با آخرین مراسم پذیرش اعطایی ملازم است در معبد زیبای فرزندان ماتریال حاضر بودند. این فرزندان، والدینشان را به مراکز غیرمادی ساختن نوعشان همراهی کردند و آخرینهایی بودند که با آنان وداع کرده و برای آنان آرزوی سرعت الهی کردند، ضمن این که آنان در انقضای شخصیت هشیارشان که مقدم بر آمادگی برای انتقال سرافیمی است، به خواب فرو رفتند. فرزندان در میعادگاه خانوادگی قدری با هم وقت صرف کردند و از این که پدر و مادرشان به زودی مسئولین مرئی و در واقع یگانه فرمانروایان سیارهٔ 606 در سیستم سِتانیا می‌شوند شادمانی کردند.

و بدین ترتیب آدم و حوا جروسم را در حین تحسین و آرزوی خیر شهروندانش ترک کردند. آنان در حالی عازم مسئولیتهای جدیدشان شدند که در رابطه با هر تکلیف و خطری که احتمال مواجهه با آن در یورنشیا وجود داشت به قدر مکفی آمادگی یافته و کاملاً آموزش دیدند.

2- ورود آدم و حوا

آدم و حوا در جروسم به خواب رفته و هنگامی که در معبد پدر در یورنشیا در حضور جمعیت انبوهی که برای خوشامدگویی به آنها گرد آمده بودند بیدار شدند، با دو موجودی که بسیار دربارهٔ آنان شنیده بودند، ون و همکار باوفایش آمادان، رو به رو شدند. این دو قهرمان در امر جدایی طلبی کلیگسشیا اولین کسانی بودند که در منزل بوستانی جدیدشان به آنان خوشامد گفتند.

زبان عدن که توسط آمادان تکلم می‌شد یک زبان محلی اندانی بود. ون و آمادان با ایجاد یک حروف الفبای بیست و چهار حرفه این زبان را به نحو مؤثری اصلاح کرده بودند، و امیدوار بودند ببینند که با گسترش فرهنگ عدنی در سراسر دنیا زبان یورنشیا شود. آدم و حوا پیش از این که از جروسم عزیمت کنند کاملاً این زبان بشری را فرا گرفته بودند، و از این رو این پسر اندان شنید که فرمانروای سرفراز این دنیا او را به زبان خود مورد خطاب قرار داد.

و در آن روز در سراسر عدن هیجان و شادی بزرگی برقرار بود. در حالی که دونده‌ها شتابان به سوی محل تجمع کبوتران قاصد که از دور و نزدیک گرد آمده بودند می‌رفتند فریاد زدند: ”پرنده‌ها را رها کنید؛ بگذارید آنان خبر آمدن پسر موعود را پخش کنند.“ صدها ایماندار ساکن آنجا مؤمنانه سال به سال ذخیره‌ای از این کبوتران پرورش یافتهٔ خانگی را برای درست چنین موقعیتی نگاه‌داری کرده بودند.

با پخش خبر ورود آدم در بیرون، هزاران نفر از قبایل نزدیک تعالیم ون و آمادان را پذیرفتند، ضمن این که برای ماهها و ماهها زائران برای خوشامدگویی به آدم و حوا و بیعت با پدر نادیدنی آنان روانهٔ عدن شدند.

آدم و حوا به زودی بعد از بیداری به منظور استقبال رسمی به تپهٔ بزرگی در شمال معبد، بدرقه شدند. این تپهٔ طبیعی برای منصوب نمودن رهبران جدید کرهٔ زمین، بزرگ و آماده شده بود. اینجا هنگام ظهر کمیتهٔ استقبال یورنشیا به این پسر و دختر سیستم سِتانیا خوشامد گفت. آمادان رئیس این کمیته بود، که شامل دوازده عضو می‌شد و در بر گیرندهٔ یک نماینده از هر یک از شش نژاد سنگیک؛ مدیر موقت بینابینیها؛ آنان، یک دختر وفادار و سخنگوی نودیها؛ نوح، پسر معمار و سازندهٔ باغ عدن و مجری طرحهای پدر متوفی خویش؛ و دو حامل حیات ساکن محل می‌شد.

حرکت بعدی تحویل مسئولیت سرپرستی سیاره‌ای به آدم و حوا توسط ملک صادق ارشد، رئیس شورای پذیرش در یورنشیا بود. پسر و دختر ماتریال سوگند وفاداری به والامرتبه‌های نرلاشیادک و میکائیل نبادان یاد کردند و توسط ون فرمانروایان یورنشیا اعلام گردیدند. ون نیز به نوبهٔ خود به قدرت و عنوانش که برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال به واسطهٔ اقدام پذیرشگران ملک صادق حفظ کرده بود خاتمه داد.

و به این مناسبت به آدم و حوا در هنگام گمارده شدن رسمیشان به حکومت دنیا جامهٔ شاهانه پوشانیده شد. تمامی هنرهای دلمیشیا در دنیا از بین نرفته بود؛ بافندگی هنوز در ایام عدن انجام می‌شد.

سپس اعلان فرشتهٔ اعظم شنیده شد، و پخش صدای جبرئیل دومین حکم فراخوانی قضاوتی یورنشیا و برخاستن بقا یافتگان خفتهٔ دومین اعطای برکت و مرحمت بر سیارهٔ ششصد و شش سِتانیا را صادر کرد. اعطای پرنس سپری شده است؛ عصر آدم، سومین دورهٔ سیاره‌ای در میان صحنه‌های سادهٔ پرشکوه گشایش می‌یابد؛ و فرمانروایان جدید یورنشیا تحت شرایط به ظاهر مطلوب، به رغم وجود سردرگمی در سراسر دنیا که موجب آن عدم همکاری مسئول پیشین سیاره بود حکومت خود را آغاز می‌کنند.

3- آدم و حوا دربارهٔ سیاره آگاهی می‌یابند

و اکنون آدم و حوا بعد از استقرار رسمیشان به نحو دردناکی از انزوای سیاره‌ای خود مطلع شدند. پخشهای آشنا خاموش بودند، و هیچیک از مدارهای ارتباطی خارج سیاره‌ای موجود نبودند. یاران جروسمی آنان به کراتی رفته بودند که در طول تجربهٔ اولیه‌شان در چنین کراتی، با یک پرنس سیاره‌ای کاملاً تثبیت شده و پرسنلی مجرب و آماده برای پذیرش و شایستهٔ همکاری با آنان، به خوبی اداره می‌شدند. اما در یورنشیا شورش همه چیز را تغییر داده بود. در اینجا پرنس سیاره‌ای حضور بسیار زیادی داشت. و گر چه از بیشتر قدرتش برای مبادرت کردن به کار شرارت‌آمیز محروم بود، هنوز قادر بود که کار آدم و حوا را دشوار و تا حدی پر مخاطره سازد. پسر و دختر جروسم جدی و فارغ از اوهام در آن شب زیر درخشش قرص ماه در باغ حین قدم زدن پیرامون طرحشان برای روز بعد بحث می‌کردند.

بدین ترتیب اولین روز آدم و حوا در یورنشیای منزوی، سیارهٔ سر در گم خیانت کلیگسشیا پایان یافت؛ و آنان تا پاسی از شب قدم زده و صحبت کردند، اولین شب آنان در زمین — و شبی تنها و غریب بود.

روز دوم آدم در زمین در نشست با پذیرشگران سیاره‌ای و شورای مشورتی صرف شد. آدم و حوا از ملک صادقها و همکارانشان جزئیات بیشتری از شورش کلیگسشیا و نتیجهٔ آن تحول را بر پیشرفت دنیا آموختند. در مجموع، این توصیف طولانی سوءِ مدیریت امور دنیا داستان دلسرد کننده‌ای بود. آنان از تمامی واقعیتها پیرامون فروپاشی کامل طرح کلیگسشیا برای تسریع پروسهٔ تکامل اجتماعی آگاهی یافتند. آنها همچنین از نابخردی تلاش برای دستیابی به پیشرفت سیاره‌ای، مستقل از طرح الهی پیشرفت، کاملاً واقف شدند. و بدین گونه روزی اندوهناک ولی روشنگر — روز دوم آنها در یورنشیا — به پایان رسید.

روز سوم به بازدید باغ تخصیص یافت. از روی پرنده‌های مسافربر بزرگ — فاندُرها — در حالی که آدم و حوا روی آنان در هوا حمل می‌شدند به گستر پهناور باغ که زیباترین نقطهٔ زمین بود نظر می‌افکندند. به افتخار کلیهٔ کسانی که در آفرینش این باغ زیبایی و شکوه عدنی تلاش کرده بودند این روزِ بازرسی با یک ضیافت بزرگ پایان یافت. و مجدداً آدم و زوجه‌اش تا پاسی از شب سومین روزشان در باغ قدم زده و پیرامون بزرگی مشکلاتشان صحبت کردند.

در روز چهارم آدم و حوا اجتماع باغ را مخاطب قرار دادند. آنها در کوه افتتاحیه راجع به طرحشان برای توانبخشی دنیا با مردم صحبت کردند و به طور اجمالی به کارگیری روشهایی را برشمردند که بنا بود از طریق آنها در صدد نجات فرهنگ اجتماعی یورنشیا، از سطوح پایینی که در نتیجهٔ گناه و شورش به آن تنزل یافته بود، بر آیند. این یک روز بزرگ بود، و برای شورای مردان و زنانی که به منظور به عهده گرفتن مسئولیتهایی در ادارهٔ جدید امور دنیا انتخاب شده بودند با یک میهمانی خاتمه یافت. توجه کنید! زنان همانند مردان در این گروه وجود داشتند، و این نخستین باری بود که چنین کاری از روزگاران دلمیشیا در زمین رخ داده بود. این نوآوری شگفت‌آوری بود که حوا، یک زن، در سهیم شدن در افتخارات و مسئولیتهای امور دنیا با یک مرد نظاره شود. و بدین ترتیب روز چهارم در یورنشیا پایان یافت.

روز پنجم با سازماندهی دولت موقت، حکومتی که باید تا زمانی که پذیرشگران ملک صادق یورنشیا را ترک می‌کردند عمل می‌کرد.

روز ششم به بازرسی انواع بیشمار انسانها و حیوانات تخصیص داده شد. در امتداد دیوارها به سوی شرق عدن، آدم و حوا در تمام طول روز اسکورت می‌شدند، و در حالی که زندگی حیوانی سیاره را مشاهده می‌کردند برای برقراری نظم در میان اغتشاش دنیایی که با چنین تنوعی از مخلوقات زنده مسکونی است در این زمینه که چه باید انجام شود به درک بهتری دست می‌یافتند.

کسانی که آدم را در این گردش همراهی می‌کردند از مشاهدهٔ این که چگونه او طبیعت و عملکرد هزاران هزار حیوانی را که به او نشان داده می‌شد کاملاً می‌فهمید بسیار متعجب گردیدند. به محض این که او به حیوانی نظر می‌افکند، طبیعت و رفتار آن را بیان می‌کرد. آدم می‌توانست با نظری اجمالی نامهایی برگزیند که توصیف کنندهٔ منشأ، طبیعت، و عملکرد تمامی مخلوقات مادی باشد. کسانی که در این تور بازرسی او را هدایت می‌کردند نمی‌دانستند که فرمانروای جدید دنیا یکی از زبده‌ترین آناتومیستهای تمامی سِتانیا بود؛ و حوا به همان اندازه ماهر بود. آدم همراهانش را با توصیف انبوه موجودات زنده که به علت کوچکی زیاد با چشم انسان دیده نمی‌شوند مبهوت ساخت.

وقتی که روز ششم اقامتشان در زمین سر آمد، آدم و حوا برای اولین بار در خانهٔ جدیدشان در "شرق عدن" استراحت نمودند. شش روز اول در ماجرای یورنشیا بسیار پر مشغله بود، و آنان با لذت فراوان چشم انتظار یک روز کامل فارغ از تمامی فعالیتها بودند.

اما شرایط محیط خلاف آن را پیش آورد. تجربهٔ روز تازه سپری شده که آدم بسیار هوشمندانه و با طاقت فرسایی، زندگی حیوانی یورنشیا را مورد بحث قرار داده بود، به اضافهٔ خطابهٔ افتتاحیهٔ ماهرانه و رفتار مسحور کننده‌اش، آنقدر قلوب ساکنان باغ را تسخیر ساخته و بر فهم و ادراکشان غالب آمده بود که آنان نه تنها از صمیم دل مایل به پذیرش این پسر و دختر تازه از راه رسیدهٔ جروسم به عنوان فرمانروا بودند، بلکه اکثراً تقریباً آماده بودند که سجده کنند و آنان را به عنوان خدایان پرستش کنند.

4- اولین تحول

آن شب، شب بعد از روز ششم، در حالی که آدم و حوا خفته بودند، در نزدیکی معبد پدر در بخش مرکزی عدن چیزهای عجیبی در حال رخ دادن بود. آنجا در زیر انوار دلپذیر ماه صدها مرد و زن مشتاق و هیجان زده برای ساعتها به اظهارات انگیزانندهٔ رهبرشان گوش فرا می‌دادند. آنها نیت نیکی داشتند، اما حقیقتاً سادگی شیوهٔ برادرانه و دمکراتیک فرمانروایان جدید خود را نمی‌توانستند درک کنند. و مدتها پیش از سپیده‌دم مدیران جدید و موقت امور دنیا به اتفاق آرا عیناً به این نتیجه دست یافتند که آدم و زوجه‌اش در مجموع زیاده از حد متواضع و فروتن می‌باشند.

آنان به این قطعیت رسیدند که ربانیت به شکل جسمانی به زمین فرود آمده، و آدم و حوا در واقع خدایان می‌باشند یا این که آنقدر به چنین حالتی نزدیکند که سزاوار پرستشند.

رویدادهای شگفت‌آور شش روز اول آدم و حوا در زمین برای اذهان ناآمادهٔ حتی بهترین انسانهای دنیا نیز کاملاً زیاده بودند؛ سر آنها از حیرت گیج می‌رفت. آنان پیشنهاد آوردن این زوج برجسته به معبد پدر در هنگام ظهر را مشتاقانه پذیرا شدند تا هر کس در برابر آنها به نشانهٔ پرستش توأم با احترام تعظیم نموده و با اطاعتی فروتنانه سجده کند. و ساکنان باغ در تمامی این امر واقعاً نیت صادقانه‌ای داشتند.

ون اعتراض نمود. آمادان که مسئول گارد احترام بود و در طول شب نزد آدم و حوا باقی مانده بود حضور نداشت. اما اعتراض ون به کنار گذارده شد. به او گفتند که او نیز خیلی متواضع و بسیار بی‌تکلف می‌باشد؛ و این که زیاد از خدا بودن دور نیست، و گر نه چطور برای چنین زمانی طولانی در زمین زندگی کرده است، و چگونه موجب چنین رویداد بزرگی همچون ظهور آدم شده است؟ و همان طور که عدنی‌های به هیجان آمده نزدیک بود او را گرفته و برای پرستش به بالای کوه ببرند، ون راه خود را از میان ازدحام جمعیت گشوده و پس از این که توانست با بینابینیها ارتباط برقرار سازد، رهبرشان را با شتاب فراوان نزد آدم فرستاد.

نزدیک سپیده دم روز هفتم آنان در زمین بود که آدم و حوا اخبار حیرت‌انگیز پیشنهاد این انسانهای خوش نیت ولی گمراه را شنیدند؛ و در آن هنگام حتی در حالی که پرندگان مسافربر به سرعت بال می‌زدند تا آنان را به معبد بیاورند، بینابینیها که توان انجام چنین کارهایی را داشتند، آدم و حوا را به معبد پدر انتقال دادند. اوایل صبح این روز هفتم و از کوه استقبال اخیرشان بود که آدم سلسله مراتب فرزندی الهی را توضیحاً ارائه داد و برای این اذهان زمینی روشن ساخت که فقط پدر و آنهایی را که او مشخص می‌سازد می‌توان پرستش نمود. آدم مشخص کرد که هر ارج و حرمتی را می‌پذیرد و هر احترامی را پذیرا خواهد شد، اما پرستش هرگز!

روز خطیری بود، و درست پیش از هنگام ظهر، حدوداً در زمان ورود فرشتهٔ پیام‌آور سراف که خبر تأیید جروسم از انتصاب فرمانروایان دنیا، آدم و حوا، را آورده بود، در حالی که از جمعیت فاصله می‌گرفت به معبد پدر اشاره کرده و گفت: ”اکنون بروید به سوی نشان مادی حضور نامرئی پدر و با پرستش او که همگی ما را به وجود آورده و زنده نگاه می‌دارد سجده کنید. و بگذارید این عمل تعهدی صادقانه باشد که هرگز دیگر وسوسه نخواهید شد که هیچ کس جز خدا را پرستش کنید.“ همه آنطور که آدم فرمان داده بود عمل کردند. در حالی که مردم در برابر معبد سجده می‌کردند پسر و دختر ماتریال با سرهای به پایین خم شده به تنهایی روی کوه ایستاده بودند.

و این منشأ سنت روز سبت بود. همیشه در عدن روز هفتم به تجمع ظهر در معبد اختصاص داشت. مدتها مرسوم بود که این روز به پرورش خود تخصیص داده شود. پیش از ظهر به بهبود فیزیکی، هنگام ظهر به پرستش روحانی، و بعد از ظهر به پرورش فکری تخصیص داده می‌شد، در حالی که غروب در شادی دست جمعی صرف می‌شد. این امر هرگز در عدن قانون نبود، ولی تا زمانی که حکومت آدم در زمین نفوذ داشت مرسوم بود.

5- حکومت آدم

به مدت تقریباً هفت سال بعد از ورود آدم، پذیرشگران ملک صادق مشغول به خدمت باقی ماندند، اما سرانجام زمان آن رسید که مدیریت امور دنیا را به آدم باز گردانده و به جروسم مراجعت کردند.

تودیع پذیرشگران تمامی یک روز را اشغال کرد، و در طی غروب فرد فردِ ملک صادقها به آدم و حوا نصایح آخر و بهترین آرزوهای خود را تقدیم کردند. آدم چندین بار از مشاورانش تقاضا کرده بود که با او در زمین باقی بمانند، ولی این درخواستها همیشه رد شده بودند. زمان آن فرا رسیده بود که فرزندان ماتریال می‌بایست مسئولیت کامل هدایت امور دنیا را به عهده گیرند. و از این رو در نیمه شب فرشتگان انتقال سراف سِتانیا سیاره را به همراه چهارده موجود به مقصد جروسم ترک کردند. انتقال ون و آمادان به دنیای آن سو به طور همزمان با خروج دوازده ملک صادق به وقوع پیوست.

برای مدتی همه چیز در یورنشیا نسبتاً به خوبی پیش می‌رفت، و به نظر می‌رسید که آدم سرانجام قادر خواهد بود طرحی برای ترویج گسترش تدریجی تمدن عدنی تهیه سازد. به دنبال توصیهٔ ملک صادقها، او شروع کرد هنرهای سازندگی را با ایدهٔ توسعهٔ روابط بازرگانی با دنیای خارج پرورش دهد. تا هنگام فروپاشی عدن بیش از یکصد کارخانهٔ بدوی تولیدی مشغول به کار بودند، و روابط تجاری گسترده‌ای با قبایل مجاور برقرار گردیده بود.

برای مدتهای مدید آدم و حوا در زمینهٔ تکنیک بهبود آماده سازی یک کره به منظور کمکهای تخصصی‌شان به پیشرفت تمدن تکاملی آموزش داده شده بودند؛ اما اکنون با مشکلات خرد کننده‌ای، نظیر برقراری نظم و قانون در یک دنیای وحشیها، بربریها، و موجودات بشری نیمه متمدن رو به رو بودند. گذشته از بهترین بخش جمعیت کرهٔ زمین که در باغ گرد آمده بودند، فقط گروههای اندکی در اینجا و آنجا برای پذیرش فرهنگ آدمی آماده بودند.

آدم تلاشی قهرمانانه و مصمم را برای ایجاد یک دولت جهانی به عمل آورد، اما در هر گوشه با مقاومتی سرسختانه مواجه گردید. آدم سیستمی از کنترل گروهی را از پیش در سراسر عدن به کار انداخته بود و تمامی این گروهها را در اتحادیهٔ عدنی هم پیمان کرده بود. اما وقتی که به خارج از باغ رفت و سعی کرد این ایده‌ها را در مورد قبایل مجاور به کار بندد، مشکل، مشکلی جدی پدید آمد. درست در لحظه‌ای که همکاران آدم در خارج از باغ شروع به کار نمودند، با مقاومت صریح و کاملاً برنامه‌ریزی شدهٔ کلیگسشیا و دلیگسشیا مواجه گردیدند. پرنس ساقط شده از مقام فرمانروایی کرهٔ زمین عزل گردیده بود، ولی از سیاره بیرون رانده نشده بود. او هنوز در زمین حضور داشت و قادر بود، اقلاً به درجاتی، با تمامی طرحهای آدم برای بازسازی جامعهٔ بشری مقاومت به خرج دهد. آدم سعی کرد بر علیه کلیگسشیا به نژادها هشدار دهد، اما این کار بسیار دشوار بود زیرا که دشمن بزرگ او از چشمان انسانها نامرئی بود.

حتی در میان عدنیها اذهان مغشوشی وجود داشت که به سمت تعالیم کلیگسشیا مبنی بر آزادی لجام گسیختهٔ شخصی متمایل بود؛ و آنان باعث پایان مشکل آدم نمی‌شدند؛ آنها همیشه بهترین طرحها برای پیشرفت منظم و توسعهٔ اساسی را مختل می‌کردند. او سرانجام مجبور گردید از برنامه‌اش در زمینهٔ اجتماعی کردن فوری صرف نظر کند. او به روش سازماندهی ون یعنی تقسیم عدنیها به گروههای یکصد نفره و قرار دادن کاپیتانهایی بر هر یک و سرگروههایی که مسئول گروههای ده نفره بودند رو آورد.

آدم و حوا آمده بودند تا دولت نماینده را به جای دولت پادشاهی بنیاد نهند، اما در سراسر کرهٔ زمین هیچ دولتی را که ارزش این نام را داشته باشد پیدا نکردند. آدم موقتاً از تمامی تلاشها برای برقراری دولت نماینده صرف نظر نمود، و پیش از فروپاشی رژیم عدنی در تأسیس تقریباً یکصد مرکز تجاری و اجتماعی در اطراف و اکناف که در آنها افرادی مقتدر به نام او حکومت می‌کردند توفیق یافت. بیشتر این مراکز پیش از آن توسط ون و آمادان سازمان یافته بودند.

فرستادن سفیران از یک قبیله به قبیلهٔ دیگر به دوران آدم باز می‌گردد. این یک گام بزرگ به جلو در تکامل دولت بود.

6- زندگی خانگی آدم و حوا

زمینهای خانوادهٔ آدم کمی بیش از پنج مایل مربع را در بر می‌گرفت. در مجاورت محیط اطراف مکان این خانه، برای مراقبت از بیش از سیصد هزار نفر از اولاد تیرهٔ خالص او تسهیلاتی فراهم شده بود. اما فقط اولین واحد ساختمانهای طرح‌ریزی شده ساخته شد. پیش از آن که حجم خانوادهٔ آدم بزرگتر از این تسهیلات اولیه گردد، تمامی طرح عدنی مختل گردید و باغ تخلیه شد.

آدمسان اولین فرزند نژاد بنفش یورنشیا بود، و به دنبال او خواهرش و ایوسان، دومین پسر آدم و حوا متولد شدند. پیش از عزیمت ملک صادقها حوا مادر پنج فرزند شد — سه پسر و دو دختر. دوتای بعدی دوقلو بودند. پیش از خطا، او شصت و سه فرزند به دنیا آورد، سی و دو دختر و سی و یک پسر. وقتی آدم و حوا باغ را ترک کردند، خانواده‌شان متشکل از چهار نسل و بالغ بر 1647 اولاد تیرهٔ خالص می‌شد. بعد از ترک باغ آنها چهل و دو فرزند داشتند، به علاوهٔ دو اولادی که از والدینی مشترک با تیره‌های انسانی کرهٔ زمین بودند. و این شامل نسب آدم با نودیها و نژادهای تکاملی نمی‌شود.

فرزندان آدم وقتی که در یک سالگی تغذیه از شیر مادر را قطع می‌کردند از حیوانات شیر نمی‌گرفتند. حوا به شیرهٔ انواع زیادی از تنقلات و آبمیوه‌های بسیاری میوه‌جات دسترسی داشت و چون به خوبی از محتوای شیمیایی و انرژی این غذاها آگاه بود، آنها را تا ظاهر شدن دندانها برای تغذیهٔ فرزندانش به گونه‌ای مناسب در هم می‌آمیخت.

در حالی که پخت و پز به طور عمومی در خارج از بخش بلافصل متعلق به آدم در عدن به کار گرفته می‌شد، در خانوادهٔ آدم پخت و پزی وجود نداشت. آنها خوراکشان را ـــ میوه‌جات، تنقلات، و غلات ـــ حاضر و آماده به محض این که می‌رسید پیدا می‌کردند. آنها روزی یک بار مدت کمی بعد از ظهر غذا می‌خوردند. آدم و حوا همچنین "نور و انرژی" را مستقیماً از تشعشعات مشخص فضایی در رابطه با کارکرد درخت حیات دریافت می‌کردند.

بدنهای آدم و حوا نوری سوسو زننده از خود ساطع می‌کردند، اما آنان همیشه در همگونی با آداب و رسوم معاشران خود لباس می‌پوشیدند. اگر چه در طول روز خیلی کم می‌پوشیدند، در شامگاه از پوششهای شبانه استفاده می‌کردند. منشأ هالهٔ نور سنتی که دور سر انسانهای به اصطلاح پارسا و مقدس حلقه می‌زند به روزگاران آدم و حوا باز می‌گردد. از آنجا که فوران نور بدنهای آنها وسیعاً با لباسهایشان پوشیده نگاه داشته می‌شد، فقط تشعشع تابنده‌ای از سرهایشان قابل تشخیص بود. نوادگان آدمسان همیشه ایده‌شان را از افرادی که معتقد بودند در شکوفایی روحانی خارق‌العاده می‌باشند چنین تصویر می‌کردند.

آدم و حوا می‌توانستند با یکدیگر و با فرزندان بلافصلشان تا فاصلهٔ حدوداً پنجاه مایلی ارتباط برقرار سازند. این تبادل فکری متأثر از محفظه‌های گازی ظریفی بود که در نزدیکی ساختمان مغزشان واقع شده بود. آنها با این مکانیسم می‌توانستند نوسانات فکری را فرستاده و دریافت کنند. اما این نیرو به مجرد تسلیم ذهن به ناسازگاری و در هم گسیختگی شریرانه فوراً معلق گردید.

فرزندان آدم تا سن شانزده سالگی به مدارس خود می‌رفتند، و نفر جوانتر توسط نفر بزرگتر آموزش داده می‌شد. بچه‌های کوچک هر سی دقیقه، و بزرگترها هر یک ساعت فعالیتشان را عوض می‌کردند. و قطعاً این در یورنشیا منظرهٔ جدیدی بود که این فرزندان آدم و حوا مشغول بازی، بشاش، فعال، و با نشاط، فقط به خاطر تفریح محض، مشاهده شوند. بازی و مزاح نژادهای عصر حاضر عمدتاً از نسل آدم ناشی می‌باشد. نسل آدم همگی قدر و منزلت وافری برای موسیقی قائل بودند و نیز از شوخ طبعی زیادی برخوردار بودند.

حد متوسط سن نامزدی هجده سال بود، و سپس این جوانان به منظور آمادگی برای به عهده گرفتن مسئولیتهای زندگی زناشویی به یک دورهٔ آموزشی دو ساله وارد می‌شدند. در بیست سالگی آنان برای ازدواج واجد شرایط بودند؛ و بعد از ازدواج زندگی کاری خود را شروع کرده یا وارد آماده سازیهای ویژه‌ای برای آن می‌شدند.

عمل برخی از ملل بعدی مبنی بر اجازه به خانواده‌های سلطنتی، که به گمان آنان از خدایان نزول کرده بودند، برای ازدواج برادر با خواهر و زناشویی اجباری آنان با یکدیگر به سنن نوادگان آدم باز می‌گردد. مراسم ازدواج نسلهای اول و دوم باغ همیشه توسط آدم و حوا اجرا می‌گردید.

7- زندگی در باغ

فرزندان آدم، به غیر از چهار سال حضور در مدارس غربی، در "شرق عدن" زندگی و کار می‌کردند. تا سن شانزده سالگی مطابق روشهای مدارس جروسم در زمینهٔ عقلانی به آنها آموزش داده می‌شد. از شانزده سالگی تا بیست سالگی در مدارس یورنشیا در انتهای دیگر باغ به آنان آموزش داده می‌شد. همچنین آنها در آنجا در رتبه‌های پایین‌تر به عنوان آموزگار خدمت می‌کردند.

تمامی هدف سیستم مدارس غربی باغ *اجتماعی کردن* بود. اوقات استراحت در پیش از ظهر به باغبانی عملی و کشاورزی، و اوقات بعد از ظهر به بازی رقابتی اختصاص داشت. عصرها در اشتغال مراودات اجتماعی و ترویج دوستیهای شخصی بود. آموزش مذهبی و جنسی در حیطهٔ منزل و وظیفهٔ والدین محسوب می‌شد.

تعلیم در این مدارس شامل این آموزشها می‌شد:

1- بهداشت و مراقبت از بدن.

2- اصل طلایی، استاندارد مراودهٔ اجتماعی.

3- رابطهٔ حقوق فردی با حقوق گروهی و وظایف اجتماع.

4- تاریخ و فرهنگ نژادهای گوناگون کرهٔ زمین.

5- روشهای پیش بردن و بهبود بخشیدن تجارت جهانی.

6- هماهنگی وظایف و احساسات متضاد.

7- ترویج نمایش، فکاهی، و جانشینهای رقابت جویانه به جای جدال فیزیکی.

مدارس و در واقع هر فعالیت ساکنان باغ همیشه به روی دیدار کنندگان باز بود. نظاره‌گران غیرمسلح آزادانه برای دیدارهای کوتاه به عدن پذیرفته می‌شدند. یک یورنشیایی برای اقامت موقت در باغ باید "مورد پذیرش" واقع می‌شد. او در رابطه با طرح و مقصود اعطای آدم آموزش دریافت می‌کرد، منظورش را برای وفادار ماندن به این مأموریت می‌فهماند، و سپس به حکم اجتماعی آدم و حاکمیت روحانی پدر جهانی اعلام وفاداری می‌نمود.

قوانین باغ مبتنی بر قوانین کهنه‌تر دلمیشیا بودند و تحت هفت اصل اعلام می‌شدند:

1- قوانین سلامتی و بهداشت.

2- قوانین اجتماعی باغ.

3- قانون تجارت و بازرگانی.

4- قوانین بازی و رقابت عادلانه.

5- قوانین زندگی خانگی.

6- قواعد مدنی اصل طلایی.

7- هفت فرمان حکومت متعالی اخلاقی.

قانون اخلاقی عدن از هفت فرمان دلمیشیا کمی متفاوت بود. اما نوادگان آدم دلایل بسیار اضافه‌ای برای این فرامین آموزش می‌دادند؛ برای مثال، در رابطه با منع قتل، اقامت تنظیم کنندهٔ فکر به عنوان یک دلیل اضافه برای نابود نکردن زندگی بشری عرضه می‌شد. آنان آموزش می‌دادند که ''آن کس که خون انسانی را بریزد، خونش ریخته خواهد شد، چرا که انسان شبیه خداوند آفریده شده است.''

ساعت عمومی پرستش در عدن هنگام ظهر بود؛ غروب آفتاب وقت پرستش خانوادگی بود. آدم حداکثر تلاش خود را به عمل آورد که استفاده از نیایش زمانبندی شده را منع کند. او اینطور تعلیم می‌داد که نیایش مؤثر باید کاملاً فردی باشد، و باید ''خواستهٔ روان'' باشد؛ ولی عدنیها به استفاده از نیایش و اشکال آن، آنطور که از ایام دلمیشیا به آنان رسیده بود ادامه دادند. آدم همچنین تلاش کرد در مراسم مذهبی پیشکش میوهٔ زمین را به جای قربانیهای خونی جایگزین سازد، ولی پیش از فروپاشی باغ پیشرفت ناچیزی کرده بود.

آدم تلاش کرد برابری جنسی را به نژادها آموزش دهد. نحوهٔ کار حوا در کنار شوهرش تأثیر عمیقی روی تمامی ساکنان باغ می‌گذارد. آدم صریحاً به آنان تعلیم می‌داد که زن همپای مرد به آن عوامل زندگی که در شکل دادن به موجودی جدید به هم می‌پیوندند کمک می‌کند. از این رو نوع بشر استنباط کرده بود که تمام کار تولید مثل کردن ''بر گردهٔ پدر'' قرار دارد. آنها به مادر فقط به عنوان وسیله‌ای برای تغذیهٔ کودک به دنیا نیامده و پرستاری نوزاد نگاه می‌کردند.

آدم به هم عصرهای خود تمامی آنچه را که می‌توانستند درک کنند آموخت، ولی این در مقایسه خیلی زیاد نبود. با این حال نژادهای باهوش‌تر کرهٔ زمین مشتاقانه در انتظار زمانی بودند که به آنان اجازهٔ ازدواج با فرزندان برتر نژاد بنفش داده شود. و اگر این طرح بزرگ ارتقا نژادها به اجرا در می‌آمد یورنشیا چه دنیای متفاوتی می‌گردید. حتی به همان میزان نیز منفعت عظیمی از مقدار کم خون این نژاد وارداتی که مردمان تکاملی به طور ضمنی به دست آوردند حاصل گردید.

و بدینسان آدم برای سعادت و ارتقاءِ کرهٔ اقامت موقتش کار کرد. اما هدایت این مردمان دو رگه و مختلط به سمت بهتر کار مشکلی بود.

8- افسانهٔ آفرینش

داستان آفرینش یورنشیا در شش روز مبتنی بر این روایت بود که آدم و حوا فقط شش روز صرف بازرسی اولیه‌شان از باغ کرده بودند. این رویداد به مدت زمان هفته که بدواً توسط دلمیشیاییها عرضه شده بود تأیید رسمی تقریباً مقدسی می‌داد. شش روزی که آدم صرف بازرسی باغ و تدوین طرحهای مقدماتی برای سازماندهی نمود از پیش ترتیب داده نشده بود، بلکه روز به روز روی آن کار شده بود. انتخاب روز هفتم برای پرستش کاملاً تابع واقعیاتی بود که بدین وسیله توصیف گردید.

افسانهٔ ساختن دنیا ظرف شش روز یک فکر بعدی بود، در واقع بیش از سی هزار سال پس از آن. یک قسمت از داستان، پدیداری ناگهانی خورشید و ماه، ممکن است در روایات ظهور ناگهانی و یکبارهٔ دنیا از یک ابر فضایی متراکم از مادهٔ بسیار کوچک که مدتها خورشید و ماه هر دو را پوشانیده بود سرچشمه گرفته باشد.

داستان آفرینش حوا از دندهٔ آدم خلاصه‌ای است مغشوش از ورود آدم و جراحی آسمانی که به تعویض مواد زنده در رابطه با آمدن پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای بیش از چهار صد و پنجاه هزار سال پیش از آن مربوط می‌شد.

اکثر مردمان دنیا تحت تأثیر این روایت بودند که آدم و حوا اشکالی فیزیکی داشتند که به محض ورود آنان به یورنشیا برای آنها آفریده شده بود. این اعتقاد که انسان از گِل آفریده شده است تقریباً در نیمکرهٔ شرقی عالمگیر بود. این روایت می‌تواند از جزایر فیلیپین به دور دنیا تا آفریقا دنبال شود. و بسیاری از گروهها این داستان منشأ گلی انسان توسط نوعی از آفرینش ویژه به جای اعتقادات قدیمی‌تر به آفرینش تدریجی — تکامل — را پذیرفتند.

جدا از تأثیرات دلمیشیا و عدن، نوع بشر به سمت اعتقاد بر صعود تدریجی نژاد بشر متمایل بود. واقعیت تکامل یک اکتشاف امروزی نیست؛ مردم دوران باستان سیرت آهسته و تکاملی پیشرفت بشر را درک می‌کردند. یونانیهای اولیه به رغم نزدیکیشان به بین‌النهرین ایده‌های روشنی از این امر داشتند. اگر چه نژادهای گوناگون کرهٔ زمین در تصورشان از تکامل به گونهٔ اندوهناکی سر در گم شدند، با این حال بسیاری از قبایل بدوی معتقد به این بودند و اینطور آموزش می‌دادند که آنان برآمده از حیوانات گوناگون هستند. مردمان بدوی انتخاب "توتمها" را از بین حیواناتی که به گمان آنها از دودمانشان بودند متداول ساخته بودند. برخی از قبایل سرخپوست آمریکای شمالی اعتقاد داشتند که از سگهای آبی و گرگهای صحرایی منشأ یافته‌اند. برخی از قبایل آفریقایی اینطور آموزش می‌دهند که از کفتار، یک قبیلهٔ مالایا از میمون لمور، و یک گروه گینهٔ نو از طوطی بر آمده‌اند.

بابلیها به خاطر تماس بلافصل با بازماندگان تمدن نسل آدم، داستان آفرینش انسان را بسط و شاخ و برگ دادند. آنها اینطور آموزش می‌دادند که انسان مستقیماً از خدایان نزول کرده است. آنها برای نژادی که حتی با نظریهٔ آفرینش از گل ناسازگار بود یک منشأ اشرافی قائل بودند.

تاریخ توصیف آفرینش در عهد عتیق به مدتها بعد از زمان موسی باز می‌گردد. او هرگز چنین داستان تحریف شده‌ای را به عبرانیان آموزش نداد. ولی او حکایتی ساده و فشرده از آفرینش را به بنی‌اسرائیل عرضه نمود، به این امید که درخواستش را برای پرستش آفریننده، پدر جهانی، که او خداوند خدای اسرائیل می‌نامید تقویت گرداند.

موسی در تعالیم اولیه‌اش به گونه‌ای بسیار عاقلانه سعی نکرد به دوران پیش از آدم باز گردد. و چون موسی رهبر عالی عبرانیان بود، حکایات آدم اساساً به داستانهای آفرینش ربط داده شدند. این که روایات پیشین، تمدن پیش از آدم را به رسمیت می‌شناختند به وضوح در این واقعیت نشان داده می‌شود که ناشران بعدی که قصد نابودی تمامی اشارات به امور بشری پیش از روزگار آدم را داشتند، از برداشتن یک اشارهٔ برملا کننده به مهاجرت قائن به "سرزمین نود"، جایی که در آن او همسری برای خود برگزید، غفلت کردند.

عبرانیان برای مدتی طولانی تا بعد از رسیدن به فلسطین هیچ زبان نوشتاری برای استفادهٔ عموم نداشتند. آنها استفاده از یک حروف الفبا را از فلسطینی‌های مجاور که از پناهندگان سیاسی تمدن برتر کرِت بودند فرا گرفتند. عبرانیان حدوداً تا سال 900 پیش از میلاد مسیح دست به نگارش کمی زدند، و چون هیچ زبان نوشتاری تا چنین تاریخ اخیری نداشتند، چندین داستان متفاوت از آفرینش در گردش داشتند، اما بعد از اسارت در بابل بیشتر به سمت پذیرش یک نسخهٔ تغییر یافتهٔ بین‌النهرینی تمایل داشتند.

روایات دین یهود پیرامون موسی متبلور گردید، و چون او تلاش نمود اصل و نسب ابراهیم را به آدم ردیابی کند، یهودیان تصور کردند که آدم اولین فرد در میان تمامی نوع بشر است. یهوه آفریننده بود، و چون آدم بنا بود اولین انسان باشد، می‌بایستی دنیا را درست پیش از ساختن آدم آفریده باشد. و سپس روایت شش روز آدم در داستان بافته شد. با این نتیجه که تقریباً هزار سال بعد از اقامت موقت موسی در زمین روایت آفرینش در شش روز نوشته شده و متعاقباً به او منتسب گردید.

کاهنان یهودی تا پیش از بازگشت به اورشلیم نوشتن داستان خود را از شروع همه چیز تکمیل کرده بودند. آنان به زودی ادعا کردند که حکایت فوق، اکتشاف جدیدی از داستان آفرینش است که توسط موسی نگاشته شده است. اما عبرانیان هم عصر حدود 500 سال پیش از میلاد مسیح این نوشتجات را مکاشفات الهی نمی‌پنداشتند. آنها به این مطالب بیشتر همان طور که مردمان بعد به داستانهای افسانه‌ای می‌نگرند می‌نگریستند.

این مدرک جعلی که شهرت داشت از تعالیم موسی است نزد بطلمیوس پادشاه یونانی مصر برای ملاحظهٔ وی آورده شد، و او دستور داد آن را توسط کمیسیونی از هفتاد دانشور برای کتابخانهٔ جدیدش در اسکندریه به یونانی ترجمه کنند. و بدین ترتیب این حدیث جایش را در میان آن نوشتجاتی که متعاقباً بخشی از مجموعه‌های بعدی "متون مقدس" مذاهب عبرانی و مسیحی گردید پیدا نمود. و از طریق تعیین هویت با این سیستمهای فقهی، چنین مفاهیمی برای مدتی طولانی فلسفهٔ بسیاری از مردمان باختر را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد.

آموزگاران مسیحی اعتقاد به حکم آفرینش نژاد بشر را تداوم بخشیدند، و تمامی این امر مستقیماً به شکل یابی فرضیهٔ عصر طلایی پیشین سعادت اوتوپیایی و تئوری سقوط انسان یا ابرانسان که بیانگر شرایط غیرایده‌آل جامعه بود راه برد. این نگرشها به زندگی و مکان انسان در جهان در بهترین حالت می‌توانستند دلسرد کننده باشند چرا که مبتنی بر اعتقاد به قهقرا به عوض پیشرفت بودند، و همچنین اشاره به خداوندی انتقام‌جو داشتند که در تلافی اشتباهات برخی از مسئولین پیشین سیاره‌ای بر نژاد بشر خشم فرو باریده بود.

"عصر طلایی" یک افسانه است، ولی عدن یک واقعیت بود، و تمدن باغ در واقع منقرض گردید. آدم و حوا برای یکصد و هفده سال در باغ ادامه دادند، تا این که از طریق بی‌صبری حوا و اشتباهات قضاوت آدم، از مسیر مقرر شده منحرف گردیده، و به سرعت بر خود مصیبت آوردند و در پیشرفت و ترقی تمامی یورنشیا موجب یک کندی ویرانگر شدند.

[نقل شده توسط سُولُونیا، فرشتهٔ سراف "صدا در باغ".]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 75

خطای آدم و حوا

آدم به دنبال بیش از یکصد سال تلاش در یورنشیا، توانست پیشرفت بسیار اندکی در خارج از باغ مشاهده نماید. دنیا در کلیّت آن به نظر نمی‌رسید پیشرفت زیادی کرده باشد. به نظر می‌رسید تحقق بهبود نژادی در فاصلهٔ بسیار دوری قرار دارد، و وضعیت آنقدر مأیوس کننده به نظر می‌رسید که طلب چیزی را که در طرحهای اولیه گنجانیده نشده بود می‌نمود. اقلاً این چیزی است که اغلب به ذهن آدم خطور می‌کرد، و او بارها به حوا چنین اظهار نظر می‌نمود. آدم و ذوجه‌اش وفادار بودند، ولی از همنوعان خود جدا افتاده بودند، و به خاطر تنگنای اسف‌انگیز دنیای خویش به شدت اندوهناک بودند.

1- مشکل یورنشیا

مأموریت آدم در یورنشیای آزمایشی، عصیان زده، و منزوی، کار دشواری بود. و پسر و دختر ماتریال به زودی از سختی و پیچیدگی مأموریت سیاره‌ای خویش آگاهی یافتند. با این حال، آنان شجاعانه به کار حل مشکلات گوناگون خود پرداختند. ولی هنگامی که کار بسیار مهم حذف افراد معیوب و منحط را از میان تیره‌های بشری در دستور کار خود قرار دادند به کلی مأیوس گردیدند. آنها نمی‌توانستند هیچ راهی برای خروج از این تنگنا ببینند، و قادر نبودند با مسئولین مافوق خود در جروسم یا ایدنشیا مشورت نمایند. آنها اینجا در انزوا بودند، و روز به روز با گرهٔ جدید و پیچیده‌ای مواجه بودند، مشکلی که به نظر می‌رسید غیرقابل حل باشد.

تحت شرایط عادی اولین کار یک آدم و حوای سیاره‌ای هماهنگی و اختلاط نژادها است. اما در یورنشیا چنین پروژه‌ای تقریباً بی‌حاصل به نظر می‌رسید، چرا که در حالی که نژادها از نظر بیولوژیکی مناسب بودند، ولی هرگز از رگه‌های ناقص و عقب ماندهٔ خویش تطهیر نشده بودند.

آدم و حوا خود را در کره‌ای یافتند که برای اعلان برادری انسان کاملاً ناآماده بود، دنیایی که در تاریکی معنوی زشتی کورمال کورمال جلو می‌رفت و بدتر از آن با اغتشاش حاصل از عدم توفیق مأموریت دولت پیشین لعن و نفرین شده بود. ذهن و اخلاقیات در یک سطح پایینی بودند، و به جای شروع کار ایجاد یگانگی مذهبی، می‌بایست کار تغییر کیش دادن ساکنان کره را به ساده‌ترین اشکال اعتقاد مذهبی از نو آغاز می‌کردند. به جای یافتن یک زبان آماده برای پذیرش،

با سردرگمی وجود صدها و صدها زبان محلی در سراسر دنیا مواجه بودند. هیچ آدمی که در خدمت سیاره‌ای بود تاکنون در کرهٔ دشوارتری مستقر نشده بود. موانع فائق نیامدنی و مشکلات فراتر از چاره سازی مخلوق به نظر می‌رسیدند.

آنها در انزوا قرار داشتند، و احساس فاحش تنهایی که بر آنان سنگینی می‌کرد با خروج زود هنگام پذیرشگران ملک صادق بیشتر فزونی یافت. آنها فقط می‌توانستند توسط رسته‌هایی از فرشتگان با هر موجود خارج از سیاره به طور غیرمستقیم ارتباط برقرار کنند. به تدریج شجاعت آنان تضعیف گردید، روحشان سست شد، و گاهی اوقات نزدیک بود ایمانشان تزلزل یابد.

و این تصویری حقیقی از بهت و حیرت این دو روان برجسته است، آنگاه که به کارهایی که در پیش رو داشتند می‌اندیشیدند. آنها هر دو از کار عظیمی که مستلزم اجرای مأموریت سیاره‌ای آنان بود به گونه‌ای هوشمندانه آگاه بودند.

احتمالاً هیچیک از فرزندان ماتریال نبادان تاکنون با چنین کار مشکل و ظاهراً غیرممکنی آنطور که آدم و حوا در مخمصهٔ اسفناک یورنشیا با آن مواجه بودند رو به رو نبودند. اما اگر آنان دوراندیش‌تر و ***صبور*** بودند، روزی به موفقیت دست می‌یافتند. هر دوی آنان، مخصوصاً حوا، در مجموع بسیار بی‌صبر بودند. آنان مایل نبودند که آزمون بسیار طولانی شکیبایی را بگذرانند. آنها می‌خواستند نتایجی فوری مشاهده کنند، و کردند، اما نتایجی که بدین ترتیب حاصل شد برای هر دوی آنان و دنیایشان فاجعه‌بارترین نتیجه‌ای بود که محقق گردید.

2- توطئهٔ کلیگسشیا

کلیگسشیا دیدارهای مکرری از باغ انجام داد و با آدم و حوا گفتگوهای بسیاری صورت داد، ولی آنان نسبت به تمامی پیشنهادات او مبنی بر سازشکاری و ماجراجوییهای میان‌برانه مقاوم بودند. آنها چنان نتایجی از شورش پیش روی خود داشتند که در برابر تمامی چنین پیشنهادات حیله‌گرانه به قدر کافی مصونیت مؤثری ایجاد می‌کرد. حتی اولاد آدم هم تحت تأثیر طرحهای پیشنهادی دلیگسشیا قرار نمی‌گرفتند. و البته نه کلیگسشیا و نه همدست او قدرت نفوذ به هیچ فردی بر خلاف خواست او را نداشتند، تا چه رسد به این که فرزندان آدم را به انجام کار خطا وا دارند.

باید به خاطر داشت که کلیگسشیا هنوز دارای عنوان پرنس سیاره‌ای یورنشیا بود، یک پسر گمراه ولی با این حال بالای جهان محلی. او سرانجام تا پیش از ایام میکائیل مسیح در یورنشیا عزل نگردید.

ولی پرنس منحرف سرسخت و مصمم بود. او به زودی از کار کردن روی آدم دست کشیده و تصمیم گرفت به حمله‌ای فریبکارانه از جناح حوا دست زند. آن موجود شرور به این نتیجه رسید که تنها امید موفقیت، در به کارگیری ماهرانهٔ اشخاص مناسب متعلق به لایهٔ بالاتر گروه نودیها،

نوادگان دستیاران سابق پرسنل مادیش می‌باشد. و از این رو طرحهایی برای به دام انداختن مادر نژاد بنفش آماده گردید.

این بسیار دور از نیت حوا بود که هرگز کاری کند که با برنامه‌های آدم در ستیزه باشد و یا اعتماد سیاره‌ای آنان را به خطر اندازد. ملک صادقها، پیش از عزیمت، با اشراف به این که زن به جای برنامه‌ریزی دوراندیشانه برای اهداف دراز مدت تمایل به دیدن نتایج فوری دارد، خصوصاً به حوا پیرامون خطرات خاصی که موقعیت منزوی آنان را در سیاره احاطه می‌کرد سفارش کرده بودند، و به ویژه به او هشدار داده بودند که زوجهٔ خود را رها نسازد، یعنی که به هیچ روش شخصی یا مخفیانه‌ای برای پیشبرد تعهدات متقابلشان مبادرت نکند. حوا این راهنماییها را برای بیش از یکصد سال با احتیاط زیاد به اجرا گذارده بود، و به ذهن او خطور نکرد که دیدارهای فزایندهٔ خصوصی و محرمانهٔ او با یک رهبر نودی بنام سِراپاتِیشیا که وی از آن برخوردار بود می‌تواند موجب هیچ خطری گردد. تمامی این رابطه چنان به طور تدریجی و طبیعی جلو رفت که او را در غفلت فرو برد.

ساکنان باغ از روزگاران آغازین عدن با نودیها در تماس بودند. آنها از این نوادگان مختلط اعضای خطاکار پرسنل کلیگسشیا کمک و همکاریهای ارزشمند زیادی دریافت کرده بودند، و حال رژیم عدنی داشت از طریق آنان به فروپاشی کامل و سرنگونی نهایی دست می‌یافت.

3- وسوسهٔ حوا

آدم تازه یکصد سال اول خود را در زمین به اتمام رسانده بود که سراپاتِیشیا، به مجرد مرگ پدرش به رهبری کنفدراسیون غربی یا سوری قبایل نودیها رسید. سراپاتِیشیا یک مرد قهوه‌ای رنگ، یک نوادهٔ برجستهٔ رئیس سابق کمیسیون دَلَمِیشیا در زمینهٔ بهداشت بود که با یکی از زنان متفکر اصلی نژاد آبی آن روزگاران دور ازدواج کرده بود. طی اعصار متمادی این تیره قدرتش را حفظ کرده و نفوذ عمده‌ای بین قبایل نودی غربی اعمال کرده بود.

سراپاتیشیا چندین دیدار از باغ به عمل آورده و نسبت به درستی آرمان آدم عمیقاً متأثر شده بود. و او مدت کوتاهی پس از به عهده گرفتن رهبری نودیهای سوری قصد خود را برای برقراری پیوستگی با کار آدم و حوا در باغ اعلام نمود. اکثریت مردمِ او در این برنامه به وی ملحق شدند، و آدم با اطلاع از این که مقتدرترین و باهوش‌ترین فرد از بین کلیهٔ قبایل مجاور تقریباً عملاً برای حمایت از برنامهٔ پیشرفت دنیا روانهٔ آنجا گشته است بسیار خوشحال گردید؛ این قطعاً امیدبخش بود. و کمی پس از این رخداد بزرگ، سراپاتیشیا و یاران جدیدش توسط آدم و حوا در خانهٔ خودشان مورد پذیرایی قرار گرفتند.

سراپاتیشیا یکی از تواناترین و کارآمدترین دستیاران آدم شد. او در کلیهٔ فعالیتهایش کاملاً درستکار و تماماً صادق بود. او هرگز متوجه نبود، حتی بعدها، که به عنوان آلت دست ضمنی کلیگسشیای مکار مورد سوءِ استفاده واقع می‌شود.

سراپاتیشیا به زودی معاون رئیس کمیسیون عدنی در زمینهٔ روابط قبیله‌ای شد، و طرحهای بسیاری برای پیگیری جدی‌تر کار جذب قبایل دوردست برای آرمان باغ ریخته شدند.

او گفتگوهای بسیاری با آدم و حوا، به ویژه با حوا، صورت داد و آنان پیرامون طرحهای بسیاری برای بهبود شیوه‌های خود صحبت کردند. یک روز در طول صحبت با حوا به ذهن سراپاتیشیا خطور کرد که بسیار مفید خواهد بود که حین انتظار برای جذب افراد زیادی از نژاد بنفش می‌توان در این اثنا کاری فوری برای پیشرفت قبایل نیازمند در حال انتظار انجام داد. سراپاتیشیا تصریح کرد که اگر نودیها به عنوان مترقی‌ترین و همیارترین نژاد، بتوانند رهبری به دنیا آورند که بخشی از اصلیت آن در تیرهٔ بنفش باشد، رابطه‌ای قوی شکل خواهد گرفت که موجب پیوند صمیمی این مردمان با سکنهٔ باغ می‌شود. و تمامی این امر به طور خردمندانه و صادقانه تصور می‌شد برای خیر دنیا باشد، چرا که این بچه که می‌بایست در باغ پرورش یافته و تعلیم می‌یافت، می‌توانست نفوذ مثبت زیادی روی مردمان پدرش اعمال کند.

باز هم باید تأکید کرد که سراپاتیشیا در تمامی آنچه که پیشنهاد می‌کرد در مجموع صادق و کاملاً با خلوص بود. او هرگز یک بار هم گمان نکرد که بازیچهٔ دست کلیگسشیا و دلیگسشیا شده است. سراپاتیشیا نسبت به طرح ساختن اندوخته‌ای قوی از نژاد بنفش پیش از دست زدن به ارتقاءِ جهانی مردمان سردرگم یورنشیا کاملاً وفادار بود. ولی این امر به صدها سال نیاز داشت تا به سرانجام رسد، و او بی‌صبر بود؛ او می‌خواست نتایجی فوری مشاهده کند — چیزی در طول زندگانی خودش. او برای حوا روشن ساخت که آدم از کار اندکی که در جهت ارتقاءِ دنیا صورت گرفته بود غالب اوقات دلسرد می‌شد.

برای بیش از پنج سال این طرحها به طور مخفیانه تکمیل گردید. سرانجام آنها به نقطه‌ای رسیدند که حوا رضایت داد با قانو، برجسته‌ترین مغز و رهبر فعال کلنی مجاور نودیهای دوست، گفتگویی مخفیانه داشته باشد. قانو نسبت به حکومت آدم بسیار دلسوز بود. در واقع او رهبر صادق روحانی آن نودیهای همسایه بود که طرفدار روابطی دوستانه با سکنهٔ باغ بودند.

دیدار سرنوشت‌ساز طی ساعات تاریک روشن یک غروب پاییزی، نه چندان دور از خانهٔ آدم به وقوع پیوست. حوا هرگز قبلاً قانوی زیبا و پرشور را ندیده بود — و او یک نمونهٔ عالی از بقای ساختار جسمانی برتر و فراست ممتاز نیاکان دورش که جزو پرسنل پرنس بودند بود. و همچنین قانو به درستیِ پروژهٔ سراپاتیشیا کاملاً باور داشت. (خارج از باغ، چند همسری یک رسم متداول بود.)

حوا تأثیر یافته از اغوا، اشتیاق، و قدرت ترغیب شخصی بسیار، در آنجا و در آن وقت رضایت داد که به امر خطیری که بارها پیرامون آن صحبت شده بود دست زند، نقشهٔ کوچک خود را برای نجات دنیا به طرح بزرگتر و گسترده‌تر الهی اضافه کند. پیش از این که آنچه را که در شرف وقوع بود کاملاً دریابد، قدم مهلک برداشته شد. آن کار انجام شد.

4- درک خطا

زندگی آسمانی سیاره به هم ریخته بود. آدم متوجه شد که اشکالی پیش آمده، و از حوا خواست با او به کناری در باغ بیاید. و اکنون برای اولین بار، آدم تمامی داستان طرحی را که برای شتاب بخشیدن به بهبود دنیا با عمل همزمان در دو جهت، پیگیری طرح الهی و اجرای توأم امر خطیر سراپاتیشیا که مدتها روی آن کار شده بود، شنید.

و در حالی که پسر و دختر ماتریال در زیر نور مهتاب در باغ بدین گونه گفتگو می‌کردند، ”صدای در باغ“، آنان را به خاطر نافرمانی نکوهش کرد. و آن صدا چیزی جز اعلان خود من به زوج عدنی نبود که آنان از پیمان باغ تخطی کرده‌اند؛ که آنان از دستورات ملک صادقها سرپیچی نموده‌اند؛ که آنان در اجرای سوگند اعتماد خود به حکمران جهان قصور ورزیده‌اند.

حوا رضایت داده بود که در به کار بستن نیکی و شرارت شرکت کند. نیکی به اجرا گذاردن طرحهای الهی است؛ گناه سرپیچی تعمدی از خواست الهی است؛ شرارت عدم تطبیق طرحها و تنظیم غلط تکنیکهایی است که منجر به عدم توازن جهانی و سردرگمی سیاره‌ای می‌شود.

هر بار که زوجِ باغ میوهٔ درخت حیات را خورده بودند، فرشتهٔ اعظم نگهبان به آنان هشدار داده بود که از تن دادن به پیشنهادات کلیگسشیا مبنی بر در هم آمیختن نیکی و شرارت خودداری ورزند. آنها به این صورت اندرز داده شده بودند: ”در روزی که شما نیکی و شرارت را در هم آمیزید، قطعاً همانند انسانهای فانی عالم خواهید شد، و قطعاً خواهید مرد.“

حوا در مورد این اخطار مکرر پیرامون موقعیت سرنوشت‌ساز دیدار مخفیانه‌شان به قانو گفته بود، اما قانو که از قدر و اهمیت این اندرزها آگاه نبود به او اطمینان داد که مردان و زنانی که از انگیزه‌های نیک و نیات درست برخوردارند قادر به انجام شرارت نیستند؛ که او قطعاً نخواهد مرد بلکه در وجود اولاد آنان که بزرگ شده و دنیا را برکت و ثبات خواهند بخشید زندگی نوینی خواهد یافت.

اگر چه این پروژهٔ تغییر و تبدیل طرح الهی با خلوص کامل و فقط با بالاترین انگیزه‌ها برای سعادت دنیا پرورانده شده و به اجرا گذارده شده بود، زیان به بار آورد، زیرا که نمایانگر راهی خطا برای دستیابی به سرانجام نیکو بود، زیرا که از راه درست، طرح الهی، منحرف گردید.

درست است، قانو به چشمان حوا زیبا آمده بود، و او تمامی آنچه را که اغواگر او به عنوان ”دانش جدید و افزایش یافتهٔ امور بشری و فهم سریع طبیعت بشری به عنوان مکمل درک طبیعت آدم“ وعده داده بود درک می‌کرد.

من با پدر و مادر نژاد بنفش، آنطور که تحت آن شرایط تأسف‌آور وظیفهٔ من شد آن شب در باغ صحبت کردم. من به نقل تمامی آنچه که به خطای مادر حوا منتهی شد کاملاً گوش داده و به هر دوی آنان در رابطه با وضعیت موجود پند و اندرز دادم. آنان بعضی از این نصایح را دنبال کرده و برخی را نادیده گرفتند. این گفتگو در نگارشات شما بدین صورت که ”پروردگار خداوند آدم و حوا را در باغ صدا زده و پرسید: ’کجا هستید‘“ پدیدار می‌شود. در میان نسلهای بعد مرسوم بود

که هر چیز غیرمعمول و خارق‌العاده، اعم از طبیعی یا روحی مستقیماً به دخالت شخصی خدایان نسبت داده شود.

5- پیامدهای خطا

توهم زدایی حوا حقیقتاً رقت‌انگیز بود. آدم تمامی این وضعیت دشوار را درک می‌کرد و ضمن این که افسرده و دل شکسته بود، برای همسر خطاکار خود فقط احساس ترحم و دلسوزی می‌نمود.

در اثر یأس حاصل از درک خطا بود که آدم روز بعد از قدم اشتباه حوا به سراغ لائوتا، زن برجستهٔ نودی که سرپرست مدارس غربی باغ بود رفت و با نقشهٔ قبلی حماقت حوا را مرتکب شد. ولی اشتباه تعبیر نکنید؛ آدم فریب نخورده بود؛ او دقیقاً می‌دانست در صدد انجام چه کاری است؛ او تعمداً برگزید که در سرنوشت حوا شریک شود. او به همسرش با عاطفه‌ای فوق انسانی عشق می‌ورزید، و فکر احتمال بیداری شبانه در تنهایی بدون او در یورنشیا بیش از آن بود که بتواند تحمل کند.

وقتی که ساکنان بسیار خشمگین باغ دریافتند که برای حوا چه اتفاقی افتاده عنان از کف دادند. آنها به آبادی مجاور نودی اعلان جنگ دادند. آنها از دروازه‌های عدن تاخته و به این مردم ناآماده یورش بردند، و به کلی آنها را نابود کردند — هیچ مرد، زن، یا کودکی زنده گذاشته نشد، و قانو، پدر قائن، که هنوز به دنیا نیامده بود نیز هلاک گردید.

سراپاتیشیا به محض فهمیدن آنچه که اتفاق افتاده بود غرق در حیرت و با ترس و پشیمانی از خود بیخود گشت. روز بعد او خود را در رودخانهٔ بزرگ غرق نمود.

فرزندان آدم سعی کردند مادر پریشان حال خود را تسلی دهند، ضمن این که پدرشان برای سی روز در تنهایی پرسه می‌زد. در پایان آن مدت، بصیرت خود را قطعیت بخشید و آدم به خانهٔ خود بازگشت و برای مسیر عمل آیندهٔ آنها شروع به برنامه‌ریزی نمود.

نتایج نابخردیهای والدین گمراه اغلب توسط فرزندان بی‌گناه آنان قسمت می‌شود. پسران و دختران درستکار و نجیب آدم و حوا در اندوه وصف ناپذیر تراژدی باور نکردنی که بسیار ناگهانی و بسیار بی‌رحمانه به آنان وارد آمده بود غرق شده بودند. حتی تا پنجاه سال هم بزرگترین این فرزندان از اندوه و غم آن روزهای مصیبت‌بار التیام نیافتند، به خصوص از وحشت آن مدت سی روز که طی آن پدرشان از خانه غایب بود، ضمن این که مادر پریشان حالشان از سرنوشت و محل اقامت او در بی‌خبری کامل بود.

و همین سی روز برای حوا همانند سالهای دراز اندوه و رنج بودند. این روان آزاده هرگز از تأثیرات آن دورهٔ عذاب‌آور رنج فکری و اندوه روحی کاملاً التیام نیافت. هیچ قسمتی از محرومیتها و سختیهای مادی بعدی آنان در حافظهٔ حوا با آن روزهای وحشتناک و شبهای

هولناک تنهایی و بلاتکلیفی غیرقابل تحمل قابل مقایسه نبود. او در مورد عمل عجولانهٔ سراپاتیشیا آگاهی یافت و نمی‌دانست آیا همسرش در اثر اندوه، خود را نابود ساخته یا به خاطر مجازات قدم اشتباه او از کرهٔ زمین برداشته شده است. و هنگامی که آدم بازگشت، حوا رضایتی توأم با شادی و سپاس را تجربه نمود که هرگز زندگی مشترک طولانی و دشوار، و خدمت محنت‌بار آنان را تحت‌الشعاع قرار نداد.

زمان گذشت، اما آدم تا هفتاد روز بعد از خطای حوا، که پذیرشگران ملک صادق به یورنشیا بازگشته و مسئولیت امور کره را به عهده گرفتند، از طبیعت تقصیرشان مطمئن نبود. و در آن هنگام او دانست که آنان به خطا رفته‌اند.

ولی هنوز مشکلات بیشتری در پیش بودند: خبر نابودی آبادی نودیها در نزدیکی عدن به قبایل خانگی سراپاتیشیا در سمت شمال به کندی نرسید، و اکنون سپاه عظیمی گرد آمده بود تا به سوی باغ پیشروی کند. و این شروع جنگی طولانی و تلخ بین اولاد آدم و نودیها بود، زیرا این خصومتها تا مدتها پس از این که آدم و پیروانش به باغ دوم در درهٔ فرات مهاجرت کردند ادامه یافت. ”عداوتی“ شدید و دیرپا ”بین آن مرد و زن، بین اولاد آن مرد و آن زن وجود داشت.“

6- آدم و حوا باغ را ترک می‌کنند

وقتی آدم اطلاع یافت که نودیها در حال پیشروی هستند، از ملک صادقها طلب مشورت نمود. ولی آنان از اندرز دادن به او امتناع ورزیدند، و فقط به او گفتند که کاری را که صلاح می‌داند انجام دهد و به او قول همکاری دوستانه، تا جایی که میسر است و در هر مسیری که او تصمیم بگیرد، دادند. ملک صادقها از دخالت کردن در طرحهای شخصی آدم و حوا منع شده بودند.

آدم می‌دانست که او و حوا شکست خورده‌اند؛ حضور پذیرشگران ملک صادق این را به آنان می‌گفت، گر چه او هنوز چیزی در مورد وضعیت شخصی یا سرنوشت آینده‌شان نمی‌دانست. او با حدود هزار و دویست تن از پیروان وفادارش که خود را متعهد ساختند از رهبرشان پیروی کنند در طول شب در گفتگو بود، و روز بعد هنگام ظهر این مهاجرین در جستجوی خانه‌های جدید از عدن عزیمت کردند. آدم هیچ علاقه‌ای به جنگ نداشت و از این رو تصمیم گرفت باغ اول را بدون مقابله برای نودیها باقی گذارد.

کاروان عدنی در روز سوم خروج از باغ با رسیدن فرشتگان انتقال سراف از جروسم متوقف گردید. و برای اولین بار آدم و حوا از آنچه که بنا بود برای فرزندانشان اتفاق افتد آگاهی یافتند. در حالی که انتقال دهندگان منتظر بودند، حق انتخاب به آن فرزندانی که به سن انتخاب (بیست سالگی) رسیده بودند داده شد که با والدین خود در یورنشیا باقی بمانند یا این که تحت سرپرستی والامرتبه‌های نرلاشیادک قرار گیرند. دو سوم رفتن به ایدنشیا را برگزیدند؛ در حدود یک سوم ماندن با والدینشان را انتخاب نمودند. تمام فرزندان سن قبل از انتخاب به ایدنشیا برده شدند. هیچ کس قادر نبود که جدایی اندوهناک این پسر و دختر ماتریال و فرزندانشان را بدون درک این که

راه خطاکار سخت است نظاره کند. این اولاد آدم و حوا اکنون در ایدنشیا هستند؛ ما نمی‌دانیم که تقدیر آنان چه خواهد بود.

این یک کاروان بسیار غمگین بود که برای ادامهٔ سفر آماده می‌شد. آیا چیزی می‌توانست غم‌انگیزتر باشد! با چنین امیدهای بالایی به یک کره بیایند، با فرخندگی مورد استقبال قرار گیرند، و سپس با خفت از عدن خارج شده، و تازه بیش از سه چهارم فرزندانشان را حتی پیش از یافتن یک مکان سکونت جدید از دست بدهند!

7- تحقیر آدم و حوا

در حالی که کاروان عدنی متوقف شده بود، آدم و حوا از طبیعت خطاهای خود مطلع شده و از سرنوشتشان آگاهی یافتند. جبرئیل ظاهر شد تا حکم قضاوت را اعلام دارد. و این رأی قضاوت بود: آدم و حوای سیاره‌ای یورنشیا محکوم به خطا هستند؛ آنان پیمان امانت داری خویش را به عنوان فرمانروایان این کرهٔ مسکونی نقض کرده‌اند.

در حالی که آدم و حوا از احساس گناه محزون بودند، با اعلان این که قضات آنان در سلوینگتون آنها را از تمامی اتهامات مبنی بر "سرپیچی از مقررات دولت جهان" مبرا ساخته‌اند بسیار شادمان شدند. آنها محکوم به شورشگری نشده بودند.

زوج عدنی آگاهی یافتند که خود را به سطح انسانهای فانی عالم تنزل داده بودند، و این که از این پس آنها باید خود را به صورت مرد و زن یورنشیا پیش برده، و برای آیندهٔ خود به نژادهای دنیا نظر افکنند.

مدتها پیش از آن که آدم و حوا جروسم را ترک کنند، آموزگاران آنان عواقب هر انحراف اساسی را از طرحهای الهی به آنان کاملاً توضیح داده بودند. من شخصاً و مکرراً هم قبل و هم بعد از این که آنها به یورنشیا بیایند به آنان هشدار داده بودم که تنزل به سطح جسمانی انسان نتیجهٔ قطعی و سزای مسلمی است که بی‌تردید در اجرای مأموریت سیاره‌ای آنان پیامد خطا خواهد بود. اما درک وضعیت فناناپذیریِ رستهٔ ماتریال فرزندی برای فهم روشن نتایج حاصله از خطای آدم و حوا ضروری است.

1- آدم و حوا، همانند همقطاران خود در جروسم از طریق ارتباط عقلانی با مدار ذهنی - جاذبهٔ روح، وضعیت فناناپذیری را حفظ می‌کردند. هنگامی که این طریقهٔ اساسی ادامهٔ حیات از طریق انفصال ذهنی شکسته می‌شود، آن وقت صرف نظر از سطح معنوی وجود مخلوق، وضعیت فناناپذیر از بین می‌رود. وضعیت فناپذیر که مرگ فیزیکی را به دنبال داشت پیامد اجتناب ناپذیر خطای عقلانی آدم و حوا بود.

2- پسر و دختر ماتریال یورنشیا، که همچنین به شکل جسم فانی این دنیا تجسم یافته بودند، علاوه بر این، به حفظ یک سیستم گردش دوگانه متکی بودند، که یکی از طبیعت فیزیکی آنان و دیگری

از انرژی مافوقی که در میوهٔ درخت حیات ذخیره شده بود مشتق می‌شد. همیشه فرشتهٔ اعظم نگهبان به آدم و حوا تذکر داده بود که قصور از اعتماد به تنزل وضعیت منجر می‌شود، و به دنبال خطای آنان دسترسی به این منبع انرژی از آنان سلب گردید.

کلیگسشیا در به دام انداختن آدم و حوا موفق گردید، ولی در سوق دادن آنان به عصیان آشکار علیه دولت جهان به هدفش دست نیازید. آنچه آنها انجام داده بودند در واقع شرورانه بود، ولی آنها هرگز به زیر پا گذاشتن حقیقت مجرم شناخته نشدند، و در شورش علیه حکومت عادلانهٔ پدر جهانی و پسر آفرینشگرش نیز آگاهانه شرکت نکردند.

8- به اصطلاح سقوط انسان

آدم و حوا از رتبهٔ بالای فرزندی ماتریال خویش به مرتبت پایین انسان فانی سقوط کردند. ولی این سقوط انسان نبود. نژاد بشر به رغم عواقب بلافصل خطای آدم ارتقا یافته است. اگر چه طرح الهی اهدای نژاد بنفش به مردمان یورنشیا به جایی نرسید، نژادهای فانی انسانی از کمک محدودی که آدم و اولادش به نژادهای یورنشیا عرضه داشتند منفعت هنگفتی برده‌اند.

چیزی به نام ”سقوط انسان“ وجود نداشته است. تاریخ نژاد بشر یک تکامل پیش رونده است، و اعطای آدم مردمان دنیا را نسبت به شرایط بیولوژیکی پیشین به اندازهٔ زیاد بهبود بخشید. تیره‌های برتر یورنشیا اکنون دارای آن عوامل ارثی می‌باشند که از تعداد چهار منبع جداگانه مشتق شده‌اند: اندانی، سنگیک، نودی، و آدمی.

آدم نباید مسبب یک نفرین بر نژاد بشری تلقی گردد. اگر چه او در پیشبرد طرح الهی شکست خورد، گر چه او از پیمانش با الوهیت تخطی ورزید، گر چه او و همسرش قطعاً در مرتبت مخلوق تنزل یافتند، به رغم تمامی اینها، معاضدت آنها به نژاد بشر در پیشبرد تمدن در یورنشیا بسیار زیاد بود.

در ارزیابی نتایج مأموریت آدم در دنیای شما، عدالت حکم می‌کند که شرایط سیاره شناخته شود. آدم هنگامی که با همسر زیبای خود از جروسم به این سیارهٔ تاریک و سردرگم انتقال یافت با مسئولیت تقریباً نومید کننده‌ای مواجه شد. اما اگر آنان با تدبیر ملک صادقها و همکارانشان راهنمایی می‌شدند، و *اگر صبورتر بودند*، سرانجام از موفقیت برخوردار می‌گشتند. ولی حوا به تبلیغات حیله‌گرانهٔ آزادی شخصی و آزادی عمل سیاره‌ای گوش فرا داد. او به آزمایش روی پلاسمای حیاتِ رستهٔ ماتریال فرزندی سوق داده شد، بدین معنی که اجازه داد این ودیعهٔ حیات با عنصر حیات نوعِ در آن هنگام آمیختهٔ طرح اولیهٔ حاملین حیات به طور زودرس در هم آمیزد که سابقاً با عنصر حیات موجودات تولید مثل کننده‌ای که به پرسنل پرنس سیاره‌ای ملحق شده بودند در هم آمیخته شده بود.

شما در سراسر صعودتان به سوی بهشت، هیچگاه از طریق میانبر، ابداعات شخصی، یا شیوه‌های دیگر برای بهبود، در مسیر کمال، به سوی کمال، و برای کمال ابدی، با تلاش بی‌صبرانه برای پیشی گرفتن از برنامهٔ تثبیت شده و الهی، چیزی به دست نخواهید آورد.

در مجموع احتمالاً هیچگاه عدم کامیابی عقلانی دلسرد کننده‌تری در هیچ سیاره‌ای در تمام نبادان وجود نداشته است. ولی شگفت‌آور نیست که چنین خطاهایی در امور جهانهای در حال تکامل رخ دهد. ما بخشی از یک آفرینش عظیم هستیم، و عجیب نیست که همه چیز به نحو اکمل کار نکند؛ جهان ما در کمال آفریده نشده است. کمال هدف ابدی ما است، نه منشأ ما.

اگر این جهان مکانیستی بود، اگر اولین منبع و مرکز بزرگ فقط یک نیرو و نه همچنین یک شخصیت بود، اگر تمامی آفرینش انبوهی پهناور از مادهٔ فیزیکی بود که قوانین معینی با ویژگی فعل و انفعالات نامتغیر انرژی بر آن حکمفرما بود، در آن صورت حتی به رغم عدم تکمیل وضعیت جهانی، کمال در دسترس بود. مخالفتی وجود نداشت؛ تضادی وجود نداشت. اما در جهان در حال تکامل ما که کمال و نقصان نسبی است، ما خوشحالیم که عدم توافق و سوءِ تفاهم امکان‌پذیر است، چرا که این گواهی است بر واقعیت و عمل شخصیت در جهان. و اگر آفرینش ما موجودیتی است که شخصیت بر آن تسلط دارد، در این صورت شما می‌توانید از امکان بقای شخصیت، پیشرفت، و موفقیت مطمئن باشید؛ ما می‌توانیم نسبت به رشد شخصیت، تجربه، و ماجراجویی اطمینان داشته باشیم. چه جهان پرشکوهی است، که شخصی و پیش رونده است، نه صرفاً مکانیکی یا حتی به گونه‌ای غیرفعال کامل.

[عرضه شده توسط سُولُونیا، فرشتهٔ سراف "صدا در باغ".]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 76

باغ دوم

هنگامی که آدم برگزید باغ اول را بدون مقابله برای نودیها باقی گذارد، او و پیروانش نمی‌توانستند به غرب بروند، زیرا عدنیها قایقهایی که برای چنین سفر دریایی مناسب باشند نداشتند. آنها نمی‌توانستند به شمال بروند؛ نودیهای شمالی از پیش به سوی عدن در حال پیشروی بودند. آنها از رفتن به جنوب بیمناک بودند؛ تپه‌های آن منطقه مملو از قبایل متخاصم بودند. تنها راه باز به سوی شرق بود، و از این رو آنها به سمت مناطق خرم آن روز بین رودخانه‌های دجله و فرات به سوی شرق سفر کردند. و بسیاری از آنهایی که پشت سر باقی ماندند بعداً به سمت شرق سفر کردند تا به طایفهٔ آدم در خانهٔ دره‌ای جدیدشان بپیوندند.

پیش از آن که کاروان آدم به مقصد خود بین رودخانه‌ها در بین‌النهرین رسد قائن و سَنسا هر دو به دنیا آمدند. لائوتا، مادر سنسا، در لحظهٔ تولد دخترش جان سپرد. حوا بسیار عذاب کشید ولی به خاطر قدرت برتر زنده ماند. حوا، سنسا بچهٔ لائوتا را به آغوش خود گرفت، و او به همراه قائن پرورش یافت. سنسا بزرگ شده و زنی بسیار توانا گردید. او همسر سارگان، رئیس نژادهای آبی شمالی شد و در پیشرفت انسانهای آبی آن ایام سهم داشت.

1- عدنیها به بین‌النهرین وارد می‌شوند

تقریباً یک سال کامل وقت لازم بود که کاروان آدم به رودخانهٔ فرات برسد. آنها چون آن را در جزر و مد دیدند، تقریباً شش هفته پیش از آن که راه خود را به سوی سرزمین بین رودخانه‌ها که بنا بود باغ دوم شود بگشایند در دشتهای غرب رودخانه اردو زدند.

وقتی که به ساکنان سرزمین باغ دوم خبر رسید که پادشاه و کاهن والای باغ عدن به سمت آنان در حال پیشروی است، شتابان به طرف کوههای شرقی گریختند. آدم وقتی که آنجا رسید تمامی سرزمین مطلوب را تخلیه شده یافت. و اینجا در این مکان جدید آدم و یارانش شروع به کار کرده تا خانه‌های جدیدی بسازند و مرکز جدیدی از فرهنگ و مذهب دایر کنند.

این محل به عنوان یکی از سه گزینش اولیهٔ کمیته‌ای که برای انتخاب مکانهای محتمل برای باغ اختصاص داده شده و توسط وَن و آمادان پیشنهاد شده بود برای آدم شناخته شده بود. در آن

روزگاران این دو رودخانه خود یک دفاع طبیعی خوب بودند، و به فاصلهٔ کوتاهی در شمال باغ دوم، فرات و دجله طوری به هم نزدیک می‌شدند که یک دیوار تدافعی به درازای پنجاه و شش مایل برای حفاظت از سرزمین واقع در جنوب و بین دو رودخانه می‌توانست ساخته شود.

بعد از استقرار در عدن جدید، لازم شد روشهای ابتدایی زندگی اتخاذ گردد. کاملاً حقیقی به نظر می‌آمد که زمین نفرین شده است. بار دیگر طبیعت مسیر خود را طی می‌کرد. حال طایفهٔ آدم ناچار بودند از زمین آماده نشده امرار معاش کنند و در شرایط وجود خصومتهای طبیعی و ناسازگاریهای وجود انسانی با واقعیات زندگی دست به گریبان شوند. آنها باغ اول را بخشاً برای خود آماده یافتند، ولی دومی باید با زحمت دستان خودشان و با "عرق صورتشان" خلق می‌شد.

2- قائن و هابیل

کمتر از دو سال بعد از تولد قائن، هابیل متولد شد. او اولین فرزند آدم و حوا بود که در باغ دوم تولد یافت. هنگامی که هابیل به سن دوازده سالگی رسید، گله‌داری را برگزید؛ قائن پیشهٔ کشاورزی را انتخاب کرده بود.

حال در آن روزها مرسوم بود که از چیزهای در دسترس به کاهنان هدایایی داده شود. گله‌داران از گله‌های خود و کشاورزان از میوه‌های مزارع می‌آوردند. و قائن و هابیل نیز مطابق این رسم گاه به گاه به کاهنان هدایایی تقدیم می‌کردند. این دو پسر بارها در مورد ارزش نسبی حرفهٔ خود مشاجره کرده بودند، و هابیل به زودی دریافت که به قربانیهای حیوانی او ارجحیت نشان داده می‌شود. قائن نسبت به سنن عدن اول مبنی بر ترجیح پیشین میوه‌های مزارع به بیهودگی درخواست بازنگری نمود. ولی هابیل اجازهٔ این را نمی‌داد، و به برادر بزرگتر خود به خاطر شکستش طعنه می‌زد.

در روزهای عدن اول، آدم در واقع درصدد این برآمده بود که اهدای قربانی حیوانی را منع کند، از این رو قائن پیشینهٔ قابل توجیهی برای موضوع مجادلات خود داشت. با این وجود، سازمان دادن زندگی مذهبی عدن دوم دشوار بود. آدم بار مسئولیت هزار و یک جزئیات مربوط به کار ساختمانی، دفاع، و کشاورزی را بر دوش داشت. در حالی که او از نظر روحی بسیار افسرده بود، سازماندهی عبادت و تعلیم و تربیت را به آن نودی تبارهایی که در باغ اول در این مشاغل خدمت کرده بودند محول نمود؛ و حتی در چنین مدت کوتاهی کاهنان خادم نودی به استانداردها و احکام ایام پیش از آدم بازگشت می‌کردند.

این دو پسر هرگز با هم به خوبی سازگار نبودند، و این قضیهٔ قربانی کردنها، بیش از این به نفرت فزایندهٔ میان آنان کمک می‌نمود. هابیل می‌دانست که او پسر آدم و حوا هر دو است و از متأثر ساختن قائن که آدم پدر او نیست هیچگاه دریغ نورزید. قائن از نژاد بنفش خالص نبود چرا که پدرش از نژاد نودیهایی بود که بعدها با انسان آبی و سرخ و با تیرهٔ بومی اندانی در هم آمیخته

شد. و تمامی اینها، به اضافهٔ طبیعت ستیزه‌جوی ارثی قائن، موجب شد که او نفرتی پیوسته فزاینده نسبت به برادر کوچکترش پیدا کند.

پسرها به ترتیب هجده ساله و بیست ساله بودند که سرانجام تنش میان آنها به نتیجه رسید. یک روز، طعنه‌های هابیل برادر ستیزه جویش را چنان خشمگین نمود که قائن به گونه‌ای غضب‌آلود به وی حمله‌ور شده و او را به قتل رسانید.

مشاهدهٔ رفتار هابیل، ارزش محیط و تعلیم و تربیت را به عنوان عوامل تکامل شخصیت ثابت می‌کند. هابیل میراثی ایده‌آل داشت، و توارث در بن کل شخصیت قرار دارد؛ ولی تأثیر محیط پست‌تر عملاً این ارثیهٔ عالی را خنثی نمود. هابیل به ویژه در طول سالهای جوانیش بسیار تحت تأثیر محیط نامساعدش قرار گرفت. اگر او تا سن بیست و پنج یا سی سالگی زنده می‌ماند شخصی کاملاً متفاوت می‌شد؛ میراث عالی او در آن هنگام خود را نشان می‌داد. در حالی که یک محیط خوب نمی‌تواند در چیره شدن واقعی بر نقایص شخصیتی توارث پایه کمک زیادی کند، یک محیط بد، اقلاً طی سالهای جوانتر زندگی می‌تواند به طور خیلی مؤثری یک میراث عالی را ضایع گرداند. محیط اجتماعی خوب و تعلیم و تربیت صحیح، خاک و اتمسفری ضروری برای بیشترین دریافت از میراث خوب می‌باشند.

مرگ هابیل زمانی به والدینش آشکار گردید که سگهای او، گله‌ها را بدون صاحبشان به خانه آوردند. قائن برای آدم و حوا داشت به سرعت یادآور شوم خطایشان می‌شد، و آنان او را در تصمیمش برای ترک باغ تشویق نمودند.

زندگی قائن در بین‌النهرین چندان خوش نبود چرا که او به طرز خاصی سمبل خطا بود. این طور نبود که یاران او با وی نامهربان بودند، ولی او از انزجار ناخودآگاه آنان نسبت به وجود خود بی‌اطلاع نبود. اما قائن می‌دانست که چون هیچ نشان قبیله‌ای نداشت، توسط اولین افراد قبیلهٔ همسایه که بر حسب تصادف با او برخورد می‌کردند کشته می‌شد. ترس و قدری ندامت موجب شد که او توبه کند. قائن هیچگاه توسط یک تنظیم کننده مورد سکنی واقع نشده بود، و همیشه از مقررات خانوادگی سرپیچی می‌نمود، و نسبت به مذهب پدرش بی‌حرمت بود. اما اکنون او نزد حوا، مادرش، رفته و تقاضای کمک و هدایت روحی نمود، و هنگامی که صادقانه یاری الهی را طلب نمود، یک تنظیم کننده در او سکنی گزید. و این تنظیم کننده که در درون سکونت داشته و به بیرون می‌نگریست به قائن مزیت مشخصی از برتری می‌داد که او را در زمرهٔ قبیلهٔ آدم که بسیار از آن می‌ترسیدند طبقه‌بندی می‌نمود.

و بدین ترتیب قائن به سرزمین نود، شرق عدن دوم روانه شد. او در میان یک گروه از مردم پدرش رهبری بزرگ شد، و تا اندازه‌ای پیش‌بینی‌های سراپاتیشیا را تحقق بخشید، چرا که در سرتاسر عمرش بین این بخش از نودیها و طایفهٔ آدم مروج صلح بود. قائن با دختر عموی دور خود رِمُونا ازدواج کرد، و پسر اولشان خنوخ رهبر نودیهای ایلامی گردید. و برای صدها سال ایلامیها و طایفهٔ آدم در صلح به زندگی ادامه دادند.

3- زندگی در بین‌النهرین

با گذشت زمان در باغ دوم، پیامدهای خطا به طور فزاینده آشکار گردید. آدم و حوا برای منزل زیبا و آرامش بخش پیشین خود و نیز فرزندانشان که به ایدنشیا برده شده بودند بسیار دلتنگ بودند. به راستی مشاهدهٔ این زوج والا که به سطح انسان معمولی عالم تنزل یافته بودند رقت‌انگیز بود؛ ولی آنان وضعیت تقلیل یافتهٔ خویش را با متانت و بردباری تحمل کردند.

آدم بیشتر اوقات را به گونه‌ای خردمندانه صرف آموزش فرزندانش و یارانشان در زمینهٔ مدیریت مدنی، روشهای تعلیم و تربیتی، و عبادات مذهبی می‌نمود. اگر به خاطر دوراندیشیهای او نبود، به دنبال مرگش هرج و مرج حاکم می‌گشت. در آن شرایط مرگ آدم در پیشبرد امور مردمش تفاوت چندانی ایجاد نکرد. ولی مدتها پیش از درگذشت آدم و حوا، آنها دریافتند که فرزندان و پیروانشان به تدریج یاد گرفتند روزهای جلال خود را در عدن فراموش کنند. و برای اکثریت پیروانشان همان بهتر بود که شکوه عدن را فراموش کردند. آنها دیگر احتمالاً به خاطر محیط کمتر مساعدشان نارضایتی بی‌مورد را تجربه نمی‌کردند.

حکمرانان مدنی طایفهٔ آدم از نظر ارثی برآمده از پسران باغ اول بودند. پسر اول آدم، آدمسان (آدم ابن آدم) مرکز دومی از نژاد بنفش در شمال عدن دوم برپا نمود. پسر دوم آدم، ایوسان، رهبر و مدیری کارآمد گردید؛ او یاور بزرگ پدرش بود. ایوسان آنقدر به اندازهٔ آدم عمر نکرد، و بزرگترین پسرش جَنساد به عنوان رئیس قبایل طایفهٔ آدم جانشین آدم شد.

حکام مذهبی، یا کهانت، از شیث، بزرگترین پسر بازماندهٔ آدم و حوا که در باغ دوم به دنیا آمده بود منشأ یافت. او یکصد و بیست و نه سال بعد از ورود آدم به یورنشیا به دنیا آمد. شیث جذب کار بهبود وضعیت معنوی مردم پدرش گردید و رئیس کهانت جدید باغ دوم شد. پسر او انوش ترتیب جدید پرستش را بنیان نهاد، و نوهٔ او قینان خدمت بشارتی خارج را به قبایل اطراف دور و نزدیک پی افکند.

کهانت شیثی، مسئولیتی سه‌گانه بود که مذهب، بهداشت، و آموزش و پرورش را در بر می‌گرفت. به کاهنان این رسته آموزش داده شده بود که در مراسم مذهبی پیشوایی کنند، به عنوان پزشک و بازرسان بهداشت خدمت کنند، و در مدارس باغ به عنوان آموزگار عمل کنند.

کاروان آدم تخمها و جوانه‌های صدها گیاه و دانه‌های غلات باغ اول را با خود به سرزمین بین دو رودخانه حمل کرده بودند. آنها همچنین گله‌های بسیار و برخی از تمامی حیوانات اهلی را با خود آورده بودند. به این خاطر آنها نسبت به قبایل اطراف از مزایای زیادی برخوردار بودند. آنها از بسیاری از فواید فرهنگ پیشین باغ نخستین بهره‌مند بودند.

تا زمان ترک باغ اول، آدم و خانواده‌اش همیشه از میوه‌جات، دانه‌های غلات، و تنقلات امرار معاش می‌کردند. در مسیر رفتن به بین‌النهرین، آنان برای اولین بار از گیاهان و سبزیجات خوردند. خوردن گوشت در ابتدا در باغ دوم معمول گردید، اما آدم و حوا هرگز از گوشت به

عنوان بخشی از خوراک معمول خود استفاده نکردند. نه آدمسان، نه ایوسان، و نه فرزندان دیگر نسل اول باغ اول گوشتخوار نشدند.

طایفهٔ آدم به لحاظ دستاوردهای فرهنگی و پیشرفتهای عقلانی، مردمان اطراف را به اندازهٔ زیاد به جلو سوق دادند. آنها سومین حروف الفبا را به وجود آورده و از طرف دیگر بنیادهای بیشتر آنچه را که طلایه‌دار هنر مدرن، علوم، و ادبیات بود بنا نهادند. اینجا در سرزمینهای بین دجله و فرات، آنها هنرهای نویسندگی، فلزکاری، سفالگری، و بافندگی را ابقا نمودند، و نوعی معماری ایجاد کردند که تا هزاران سال بهتر از آن به وجود نیامد.

زندگی خانگی مردمان بنفش برای روزگار و عصر خودشان ایده‌آل بود. فرزندان در معرض دوره‌های آموزشی در کشاورزی، صنایع دستی، و دامپروری قرار می‌گرفتند، و یا این که تعلیم می‌یافتند وظایف سه‌گانهٔ یک شیئی را به انجام رسانند: کاهن، طبیب، و آموزگار باشند.

و هنگامی که به کهانت شیث فکر می‌کنید، آن معلمان اندیشمند و والامنش بهداشت و مذهب، آن آموزگاران راستین را با کهانتهای حقیر و تجاری قبایل دوران بعد و ملل اطراف اشتباه نگیرید. مفاهیم مذهبی آنان از الوهیت و جهان پیشرفته و کم و بیش دقیق بودند. تدارکات بهداشتی آنان برای زمان خودشان عالی بودند، و از روشهای تعلیم و تربیتشان هرگز تاکنون پیشی گرفته نشده است.

4- نژاد بنفش

آدم و حوا بنیانگذاران نژاد بنفش انسانها، نهمین نژاد بشری بودند که در یورنشیا پدیدار گردید. آدم و اولاد او چشمان آبی داشتند، و مردمان بنفش با رنگ چهرهٔ روشن و رنگ موی روشن — زرد، سرخ، و قهوه‌ای — مشخص می‌شدند.

حوا در هنگام زایمان متحمل درد نمی‌شد؛ و نژادهای تکاملی اولیه نیز همین طور. تنها نژادهای مختلط که از وصلت انسان تکاملی با نودیها و بعدها با طایفهٔ آدم به وجود آمده بودند از درد شدید زایمان رنج می‌بردند.

آدم و حوا مانند برادران خود در جروسم از تغذیهٔ دوگانه، ارتزاق از غذا و نور هر دو کسب انرژی می‌کردند، و این با برخی انرژیهای مافوق فیزیکی که در یورنشیا مکشوف نگردیده تکمیل می‌شد. اولاد آنها در یورنشیا از موهبت والدین که شامل جذب انرژی و گردش نور بود ارث نبردند. آنها یک سیستم گردش خون واحد، نوع بشریِ تغذیهٔ خونی، برخوردار بودند. آنها طرحاً انسان فانی بودند، گر چه عمری طولانی داشتند. با این وجود درازی عمر با گذشت هر نسل به سمت حد عادی بشری گرایش می‌یافت.

آدم و حوا و اولین نسل فرزندانشان برای خوراک از گوشت حیوانات استفاده نمی‌کردند. آنها تماماً از "میوهٔ درختان" ارتزاق می‌کردند. بعد از اولین نسل، تمامی اولاد آدم شروع به استفاده از

لبنیات کردند، ولی بسیاری از آنان استفاده از خوراک غیرگوشتی را ادامه دادند. بسیاری از قبایل جنوبی که بعدها با آنان متحد شدند نیز غیرگوشتخوار بودند. بعدها بسیاری از این قبایل گیاهخوار به سوی شرق مهاجرت کردند و حال که در مردمان هندوستان آمیخته شده بودند بقا یافتند.

هم دید فیزیکی و هم روحی آدم و حوا بسیار برتر از دید فیزیکی و روحی مردمان امروز بود. حواس ویژهٔ آنان بسیار حساس‌تر بود و آنها قادر بودند که بینابینیها و گروههای فرشتگان، ملک صادقها، و پرنس ساقط شده کلیگسشیا را که چندین بار آمد تا با جانشین برجستهٔ خود گفتگو کند ببینند. آنها توان دیدن این موجودات آسمانی را برای بیش از یکصد سال تا پس از خطا حفظ نمودند. این حواس ویژه در فرزندان آنها اینچنین حساس موجود نبود و با گذشت هر نسل گرایش به کاهش می‌یافت.

در فرزندان طایفهٔ آدم معمولاً تنظیم کننده ساکن بود زیرا که آنها همگی بدون شک دارای ظرفیت بقا بودند. این اولاد برتر نظیر فرزندان تکامل آنقدر در معرض ترس قرار نداشتند. ترس به مقدار زیاد در نژادهای امروزی یورنشیا پابرجا است زیرا که نیاکان شما به خاطر عدم توفیق طرحها برای ارتقای فیزیکی نژادی، مقدار بسیار اندکی از پلاسمای حیات آدم را دریافت نمودند.

سلولهای بدن فرزندان ماتریال و اولادشان نسبت به سلولهای بدن موجودات تکاملی بومی سیاره در برابر بیماری به مراتب مقاومتر هستند. سلولهای بدن نژادهای بومی همانند ارگانیسمهای زندهٔ میکروسکوپی و فوق میکروسکوپی بیماریزای عالم هستند. این حقایق روشن می‌سازد که چرا مردمان یورنشیا باید از طریق تلاش علمی، بسیار زیاد کار کنند تا در برابر این همه اختلالات فیزیکی ایستادگی کنند. اگر نژادهای شما قدر بیشتری از حیات نوع آدم را حمل می‌کرد، شما در برابر بیماری به مراتب مقاومتر بودید.

آدم پس از استقرار در باغ دوم در مجاورت فرات، این را برگزید که برای منفعت دنیا به هر اندازهٔ ممکن از پلاسمای حیاتش را پس از مرگش پشت سر باقی گذارد. از این رو، حوا به سرپرستی یک کمیسیون دوازده نفره در زمینهٔ بهبود نژادی منصوب گردید، و پیش از درگذشت آدم این کمیسیون 1682 نفر از والاترین نوع زنان در یورنشیا را انتخاب کرده بود، و این زنان با پلاسمای حیات نوع آدم بارور گشتند. فرزندان آنها به استثنای 112 نفر همگی تا سن بلوغ رشد کردند، و دنیا با افزایش 1570 نفر از مردان و زنان برتر بدین طریق سود برد. اگر چه این مادران کاندیدا از میان تمامی قبایل اطراف انتخاب گردیدند و بیشتر نژادها را در زمین نمایندگی می‌کردند، اکثریت از میان بالاترین رگه‌های نودیها انتخاب شده بودند، و آنها شروع اولیهٔ نژاد توانای آندی را تشکیل می‌دادند. این فرزندان در محیط قبیله‌ای مادران مربوطهٔ خود به دنیا آمده و پرورش یافتند.

5- مرگ آدم و حوا

مدتی نه چندان زیاد پس از برقراری عدن دوم، آدم و حوا به طریقی مناسب آگاهی یافتند که توبهٔ آنان قابل پذیرش بوده و این که، در حالی که محکوم به تحمل رنج سرنوشت انسانهای فانی دنیای خویش گردیده‌اند، یقیناً باید برای پذیرش به صفوف خفتگان بقا یافتهٔ یورنشیا واجد شرایط شوند. آنها به این بشارت قیام پس از مرگ و تجدید حیات که ملک صادقها به طور متأثر کننده به آنان اعلام نمودند به طور کامل ایمان داشتند. خطای آنان یک اشتباه در قضاوت بود و نه گناه شورش آگاهانه و تعمدی.

آدم و حوا به عنوان شهروندان جروسم دارای تنظیم کنندهٔ فکر نبودند، و همچنین وقتی که در یورنشیا در باغ اول مشغول به کار بودند، تنظیم کننده در آنها ساکن نبود. اما مدت کوتاهی پس از تنزل آنان به وضعیت فانی، از وجود جدیدی در درون خود آگاه شدند و با این ادراک بیدار شدند که وضعیت بشری، توأم با توبهٔ خالصانه، این را امکان پذیر کرده بود که تنظیم کننده‌ها در آنان سکنی گزینند. این آگاهی از سکنی گزیده شدن با تنظیم کننده بود که به آدم و حوا در باقی طول عمرشان بسیار دل و جرأت بخشید. آنها می‌دانستند که به عنوان فرزندان ماتریال سِتانیا دچار شکست شده‌اند، ولی همچنین می‌دانستند که مسیر زندگانی بهشتی به روی آنان به عنوان فرزندان فراز یابندهٔ جهان هنوز باز است.

آدم دربارهٔ رستاخیز اعطایی که به طور همزمان با ورود او به سیاره رخ داد آگاهی داشت و باور داشت که او و همدمش احتمالاً در رابطه با ورود رستهٔ بعدی فرزندی، تجدید شخصیت خواهند شد. او نمی‌دانست که میکائیل، حکمران این جهان، به زودی بنا بود در یورنشیا ظاهر شود. او انتظار داشت پسر بعدی که می‌رسید از رتبهٔ آونال باشد. با این وجود همیشه برای آدم و حوا تعمق روی تنها پیام شخصی که از میکائیل دریافت کردند تسلی دهنده و در عین حال چیزی بود که درکش برای آنان مشکل می‌نمود. این پیام، در میان سایر اظهارات دوستی و دلداری می‌گفت: ”من شرایط خطای شما را مورد ملاحظه قرار داده‌ام، من میل قلبی شما را که می‌خواهید به خواستهٔ پدر من وفادار بمانید به یاد آورده‌ام، و آنگاه که به یورنشیا می‌آیم، اگر پسران تحت فرمان قلمرو من پیش از آن هنگام کسی را برای شما اعزام ندارند، از آغوش خواب فانی فرا خوانده خواهید شد.“

و برای آدم و حوا این راز بزرگی بود. آنها می‌توانستند وعدهٔ پنهان از یک رستاخیز ویژهٔ محتمل را در این پیام درک کنند، و چنین احتمالی آنان را بسیار مسرور می‌ساخت، ولی آنها مفهوم این امر را نمی‌توانستند دریابند که ممکن بود تا هنگام یک رستاخیز مربوط به ظهور شخصی میکائیل در یورنشیا در خواب به سر برند. و از این رو این زوج عدنی همیشه علناً اظهار می‌داشتند که یک پسر خدا روزی می‌آید، و آنها این اعتقاد یا اقلاً امید و آرزوی وافر را با کسانی که دوست داشتند در میان می‌گذاشتند، و این که دنیای اشتباهات و غم و اندوه آنان احتمالاً عالمی خواهد بود که در آن فرمانروای این جهان چنین اختیار خواهد کرد که به عنوان پسر اعطایی بهشت عمل کند. این به نظر آنقدر خوب می‌آمد که باورش مشکل بود، اما آدم این فکر را در ذهن می‌پروراند که یورنشیای گسیخته از نزاع، با این همه ممکن است با سعادت‌ترین کره در سیستم سِتانیا باشد، سیاره‌ای که در تمام نبادان به آن رشک ورزیده می‌شود.

آدم به مدت 530 سال زندگی کرد. او از آنچه که می‌شود کهولت سنی نامید درگذشت. به عبارت ساده مکانیسم فیزیکی او فرسوده گردید؛ پروسهٔ اضمحلال به تدریج بر پروسهٔ ترمیم پیشی گرفت، و پایان اجتناب ناپذیر فرا رسید. حوا نوزده سال پیش از آن در اثر قلب ضعیف شده درگذشته بود. آنها هر دو در مرکز معبد خدمت الهی که مطابق طرحهایشان اندکی پس از تکمیل دیوار نوآباد ساخته شده بود دفن گردیدند. و این منشأ رسم دفن مردان و زنان برجسته و دیندار زیر زمینهای اماکن عبادت بود.

دولت فوق مادی یورنشیا، تحت رهبری ملک صادقها ادامه یافت، ولی تماس فیزیکی مستقیم با نژادهای تکاملی قطع گردید. از روزگاران دورِ ورود پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای تا ایام وَن و آمادان، و تا ورود آدم و حوا، نمایندگان فیزیکی دولت جهان در سیاره استقرار یافته بودند. ولی با خطای آدم این رژیم که به مدت بیش از چهار صد و پنجاه هزار سال استمرار یافت به پایان رسید. در قلمروهای روحی، فرشتگان مددکار در ارتباط با تنظیم کنندگان فکر به تلاش خود ادامه دادند، و هر دو برای نجات فرد قهرمانانه کار کردند؛ اما تا ورود ماکی‌ونتا ملک صادق در ایام ابراهیم، که با قدرت، شکیبایی، و اتوریتهٔ یک پسر خدا بنیادهای ارتقاءِ بیشتر و تجدید حیات معنوی یورنشیای بداقبال را پی‌ریزی نمود، هیچ طرح جامعی برای رفاه گستردهٔ دنیا به انسانهای کرهٔ زمین اعلام نگردید.

با این وجود، بداقبالی تقدیر یگانهٔ یورنشیا نبوده است. این سیاره در عین حال در جهان محلی نبادان سعادتمندترین بوده است. یورنشیاییها باید آن را تماماً دستاورد محسوب کنند که خطاهای نیاکانشان و اشتباهات فرمانروایان اولیهٔ دنیایشان سیاره را در چنان وضعیت یأس‌آوری از اغتشاش غوطه‌ور ساخت، و مضافاً با شرارت و گناه در ابهام فرو برد، که همین زمینهٔ تاریک میکائیل نبادان را بسیار جلب نمود و او این کره را به عنوان صحنهٔ آشکار ساختن شخصیت پرمهر پدر آسمانی انتخاب نمود. این طور نیست که یورنشیا برای نظم و ترتیب دادن به امور درهم و برهم خود به یک پسر آفریننده نیاز داشت؛ بلکه شرارت و گناه در یورنشیا برای پسر آفریننده زمینه‌ای چشمگیرتر فراهم نمود تا محبت بی‌همتا، رحمت، و شکیبایی پدر آسمانی را در آن آشکار سازد.

6- بقای آدم و حوا

آدم و حوا با این ایمان قوی نسبت به آنچه که توسط ملک صادقها به آنان وعده داده شده بود به خواب فانی خویش فرو رفتند که روزی از خواب مرگ بیدار خواهند شد و در کرات قصر زندگی را از سر خواهند گرفت، کراتی که همگی در روزهای پیش از مأموریتشان در جسم مادی نژاد بنفش در یورنشیا برای آنها بسیار آشنا بودند.

آنها مدت زیادی در فراموشی خواب ناخودآگاه فانیهای عالم به سر نبردند. در روز سوم پس از مرگ آدم، در لحظهٔ پس از دفن با تکریمش، فرامین لانافورج که توسط والامرتبهٔ کفیل ایدنشیا تأیید شده و توسط اتحاد ایامها در سلوینگتون که به جای میکائیل عمل می‌کرد تصویب شده بود

در دستان جبرئیل نهاده شد، و آن دستور فراخوانی ویژهٔ بقا یافتگان برجستهٔ خطای آدم در یورنشیا را صادر می‌نمود. و مطابق این حکمِ رستاخیز ویژهٔ شمارهٔ بیست و شش از سری یورنشیا، آدم و حوا به همراه 1316 تن از یارانشان در تجربهٔ باغ اول، در تالارهای تجدید حیات کرات قصر سِتانیا تجدید شخصیت گشته و از نو مونتاژ شدند. بسیاری از روانهای وفادار دیگر پیش از لحظهٔ ورود آدم که با اعطای حکم قضاوت برای خفتگان بقا یافته و فراز یابندگان زندهٔ واجد شرایط هر دو مصادف بود دوباره سازی شده بودند.

آدم و حوا به سرعت از کرات صعود پیش رونده عبور کردند تا این که به شهروندی در جروسم نائل شدند و بار دیگر ساکنان سیارهٔ منشأ خود گشتند، ولی این بار به عنوان اعضای یک رستهٔ متفاوت از شخصیتهای جهان. آنها جروسم را به عنوان شهروندان دائم — فرزندان خداوند — ترک کردند، و به عنوان شهروندان فراز یابنده — فرزندان انسان — بازگشتند. آنها فوراً در پایتخت سیستم به خدمت یورنشیا الحاق داده شدند، و بعداً به عضویت مشاوران بیست و چهار نفره که هیئت مشورتی کنترل کنونی یورنشیا را تشکیل می‌دهد گمارده شدند.

و بدینسان داستان آدم و حوای سیاره‌ای یورنشیا پایان می‌یابد، داستانی از آزمون، تراژدی، و پیروزی، اقلاً پیروزی شخصی برای پسر و دختر ماتریال خوش نیت ولی گمراه شما و بدون شک در پایان، داستانی از پیروزی غایی برای دنیایشان و ساکنان دستخوش شورش و از شرارت به ستوه آمدهٔ آن. در جمع‌بندی نهایی، آدم و حوا سهم عظیمی در تمدن سریع و پیشرفت شتابان بیولوژیک نژاد بشر داشتند. آنها فرهنگ بزرگی در زمین به جا گذاردند، اما امکان نداشت که چنین تمدن پیشرفته‌ای در شرایط رقیق شدگی زودرس و کاهش نهایی میراث نوع آدم بقا یابد. این مردم هستند که یک تمدن را می‌سازند؛ تمدن مردم را نمی‌سازد.

[عرضه شده توسط سُولُونیا، فرشتهٔ سراف "صدا در باغ".]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 77

مخلوقات بینابینی

بیشتر کرات مسکونی نبادان یک گروه یا گروههای بیشتری از موجوداتی بی‌نظیر را که در یک سطح از کارکرد حیات تقریباً در حد میانی بین انسانهای عالم و رسته‌های فرشتگان قرار دارند دارا می‌باشند، و از این رو آنها مخلوقات *بینابینی* نامیده می‌شوند. به نظر می‌رسد آنها اتفاق زمان باشند، ولی آنان چنان به طور گسترده به وجود می‌آیند و آنقدر به عنوان مددکار ارزشمند هستند که ما همگی مدتهاست آنها را به عنوان یکی از رسته‌های ضروری مجموعهٔ کارکرد سیاره‌ای خویش پذیرا شده‌ایم.

در یورنشیا دو نوع بارز از بینابینیها عمل می‌نمایند: گروه اولیه یا ارشد، که در گذشته در روزگاران دلمیشیا به وجود آمدند، و گروه ثانویه یا جوانتر، که مبدأ آن به ایام آدم باز می‌گردد.

1- بینابینیهای اولیه

پیدایش بینابینیهای اولیه در یک ارتباط متقابل بی‌نظیر مادی و روحی در یورنشیا صورت پذیرفت. ما از وجود مخلوقات مشابه در کرات دیگر و در سیستمهای دیگر مطلع هستیم، ولی آنان با تکنیکهای متفاوتی به وجود آمدند.

خوب است همیشه به خاطر داشته باشیم که اعطاهای پیاپی پسران خداوند در یک سیارهٔ در حال تکامل در ساختار روحی عالم تغییرات مشخصی ایجاد می‌کند و گاهی اوقات کارکردهای ارتباط متقابل نیروهای روحی و مادی را در یک سیاره چنان تغییر می‌دهد، که موجب به وجود آمدن شرایطی که به راستی فهم آن مشکل است می‌شود. وضعیت اعضای مادی یکصد نفرهٔ پرسنل پرنس کلیگسشیا درست نمایانگر این ارتباط متقابل بی‌نظیر می‌باشد: آنها به عنوان شهروندان فراز یابندهٔ مورانشیای جروسم مخلوقاتی فوق مادی و فاقد امتیازات تولید مثل بودند. آنها به عنوان خادمان فرود یابندهٔ سیاره‌ای در یورنشیا، مخلوقات مادی برخوردار از جنسیت و قادر به تولید مثل اولاد مادی بودند (همان طور که برخی از آنها بعدها چنین کردند). آنچه را که ما نمی‌توانیم به گونه‌ای رضایت‌بخش توضیح دهیم این است که چطور این یکصد نفر می‌توانستند در یک سطح فوق مادی در نقش پدر و مادر عمل نمایند، اما دقیقاً این چیزی است که اتفاق افتاد.

یک رابطهٔ فوق مادی (غیرجنسیِ) یک عضو مذکر و مؤنث پرسنل مادی به پدیدار شدن اولین متولدین بینابینیهای اولیه منجر گشت.

بلافاصله مکشوف گردید که مخلوقی از این نوع، حد میانی بین سطوح انسانی و فرشته می‌تواند در به انجام رسانیدن امور ستاد مرکزی پرنس، حاوی خدمات ارزنده‌ای باشد، و از این رو هر زوج پرسنل مادی اجازه یافت موجود مشابهی تولید نماید. این تلاش منجر به پیدایش اولین گروه پنجاه نفرهٔ مخلوقات بینابینی گردید.

پس از یک سال مشاهدهٔ کار این گروه بی‌نظیر، پرنس سیاره‌ای اجازهٔ تولید بینابینیها را بدون محدودیت صادر نمود. تا وقتی که قدرت خلق کردن تداوم داشت، این طرح به اجرا در می‌آمد، و بدین ترتیب گروه اولیهٔ 50/000 نفره به وجود آمد.

بین تولید هر بینابینی نیم سال فاصلهٔ زمانی وجود داشت، و هنگامی که یک هزار تن از این موجودات برای هر زوج متولد شدند، دیگر موجود بیشتری به وجود نیامد. و در رابطه با این که چرا به دنبال پدیدار شدن هزارمین فرزند این نیرو به اتمام رسید، هیچ توضیحی وجود ندارد. هیچ میزان از آزمایشات بعد هرگز به چیزی جز شکست منجر نشد.

این مخلوقات گروه اطلاعاتیِ حکومت پرنس را تشکیل می‌دادند. آنها تا دوردستها و در سطحی گسترده به گشت‌زنی پرداخته، نژادهای دنیا را مطالعه و مشاهده نموده، و خدمات گرانبهای دیگری به پرنس و پرسنل او در کار تأثیرگذاری روی جامعهٔ بشری در فاصله‌ای دور از ستاد مرکزی سیاره‌ای ارائه می‌دادند.

این رژیم تا روزهای مصیب‌بار شورش سیاره‌ای که کمی بیش از چهار پنجم بینابینیهای اولیه را به دام انداخت تداوم یافت. گروه وفادار به خدمت پذیرشگران ملک صادق درآمدند و تا روزگاران آدم تحت رهبری افتخاری ون عمل می‌کردند.

2- نژاد نودیها

در حالی که این داستان منشأ، طبیعت، و عملکرد مخلوقات بینابینی یورنشیا است، خویشاوندی بین دو نوع — اولیه و ثانویه — این را ضروری می‌سازد که داستان بینابینیهای اولیه را در این نقطه قطع کنیم تا اصل و نسب آنها را از اعضای شورشی پرسنل مادی پرنس کلیگسشیا از روزگاران شورش سیاره‌ای تا دوران آدم دنبال نمائیم. این تیرهٔ ارثی بود که در روزهای نخستین باغ دوم نیمی از نیاکان رستهٔ دوم مخلوقات بینابینی را فراهم نمود.

اعضای فیزیکی پرسنل پرنس به منظور شرکت در طرح تولید فرزندان، مخلوقاتی جنسی ساخته شده بودند. این اولاد در بر گیرندهٔ مجموعهٔ کیفیتهای رستهٔ ویژهٔ آنان بودند که با افراد تیرهٔ برگزیدهٔ قبایل اندان وصلت کردند، و تمامی این کار به خاطر پیش‌بینی ظهور متعاقب آدم صورت گرفت. حاملین حیات نوع جدیدی از انسان را که در بر گیرندهٔ وصلت اولاد مشترک پرسنل

پرنس و اولاد اولین نسل آدم و حوا بود طراحی کرده بودند. آنها بدین ترتیب طرحی را تهیه کرده بودند که نوع جدیدی از مخلوقات سیاره‌ای را که امیدوار بودند رهبران - آموزگاران جامعهٔ بشری گردند در نظر داشت. این موجودات برای حاکمیت اجتماعی طراحی شده بودند، نه حاکمیت مدنی. اما چون این پروژه تقریباً به طور کامل به انحراف کشانیده شد، ما هرگز نخواهیم دانست یورنشیا بدین ترتیب از چه آریستوکراسیِ رهبری سودمند و فرهنگ بی‌نظیری محروم گشت. زیرا هنگامی که بعدها پرسنل مادی تولید مثل نمودند، این امر بعد از شورش و بعد از این که آنان از ارتباط خویش با جریانات حیات سیستم محروم شدند، تحقق یافت.

عصر بعد از شورش در یورنشیا شاهد رخدادهای غیرعادی بسیاری بود. تمدنی بزرگ — فرهنگ دلمیشیا — داشت متلاشی می‌گشت. ”در آن روزگاران نِفیلیمها (نودیها) در زمین بودند، و وقتی که این پسران خدایان با دختران انسانها وصلت نمودند و از آنان صاحب فرزند شدند، فرزندانشان ’انسانهای توانای روزگاران کهن‘ بودند، ’انسانهای پرآوازه.‘“ در حالی که ”پسران خدایان“، پرسنل و نوادگان اولیهٔ آنان، به سختی توسط انسانهای تکاملی آن روزگاران دور چنین پنداشته می‌شدند؛ حتی قامت آنان توسط روایات بزرگ‌نمایی گردید. از این رو، این منشأ داستان قومیِ تقریباً جهانیِ خدایانی است که به زمین پایین آمدند و در آنجا با دختران انسانها نژادی باستانی از قهرمانان را به وجود آوردند. و تمامی این افسانه‌ها با اختلاطهای نژادی تبار آدم که بعدها در باغ دوم ظاهر شدند هر چه بیشتر مغشوش گردید.

چون اعضای یکصد نفرهٔ مادی پرسنل پرنس پلاسمای جرم تیره‌های اندانی بشری را حمل می‌نمودند، اگر به تولید مثل جنسی دست می‌زدند طبعاً انتظار می‌رفت اولاد آنان در مجموع شبیه فرزندان والدین دیگر اندانی باشند. اما هنگامی که شصت شورشی پرسنل، پیروان نود، عملاً به تولید مثل جنسی دست زدند، ثابت گردید فرزندان آنان تقریباً در هر زمینه از مردمان اندانی و سنگیک هر دو به مراتب برترند. این برتری غیرقابل انتظار نه فقط کیفیتهای فیزیکی و عقلانی بلکه همچنین ظرفیتهای روحی را در بر می‌گرفت.

این ویژگیهای جهشی که در اولین نسل نودیها ظاهر گشت، از برخی تغییرات مشخص ناشی می‌شد که همانند ساختار و عناصر تشکیل دهندهٔ شیمیاییِ متعلق به عوامل ارثی پلاسمای جرم اندانی شکل یافته بود. این تغییرات از طریق وجود مدارهای نیرومند حفظ حیات سیستم سِتانیا در بدنهای اعضای پرسنل ایجاد گشتند. این مدارهای حیات سبب می‌شدند که کروموزومهای الگوهای ویژهٔ یورنشیا بیشتر از روی الگوهای خاص استاندارد سِتانیا که به تجلی مقرر شدهٔ حیات نبادان تعلق دارند تجدید سازمان یابند. تکنیک این دگردیسی پلاسمای جرم از طریق عمل جریانات حیات سیستم، متفاوت از آن اسلوبهایی که مطابق آن دانشمندان یورنشیا پلاسمای جرمیِ گیاهان و حیوانات را با استفاده از اشعهٔ ایکس تغییر می‌دهند نیست.

بدین ترتیب مردمان نودی از درون تغییرات ویژه و غیرمنتظرهٔ مشخصی به وجود آمدند که در پلاسمای حیاتی که توسط جراحان آوالان از بدنهای مساعدت کنندگان اندانی به بدنهای اعضای پرسنل مادی انتقال یافته بود به وقوع پیوست.

به خاطر آورده خواهد شد که یکصد اندانی اهدا کنندهٔ پلاسمای جرم به نوبهٔ خود مالکان مکمل ارگانیک درخت حیات گشتند، تا بدین صورت جریانات حیات سِتانیا نیز به بدنهای آنان عطا گردد. چهل و چهار اندانی تغییر یافته که پرسنل را به ورطهٔ شورش دنبال نمودند نیز در میان خودشان آمیزش کرده و کمک بزرگی به رگه‌های بهتر مردم نودی نمودند.

این دو گروه 104 نفره که پلاسمای تغییر یافتهٔ جرمی اندانی را حمل می‌نمودند، نیاکان نودیها، هشتمین نژادی را که در یورنشیا پدیدار گشت تشکیل می‌دهند. و این مشخصهٔ جدید حیات بشری در یورنشیا نمایانگر فاز دیگری از به انجام رسانیدن طرح اولیهٔ به کار گیری این سیاره به صورت یک کرهٔ تعدیل حیات بود، به غیر از این که این امر یکی از رویدادهای غیرقابل پیش‌بینی بود.

تیرهٔ خالص نودیها نژاد برجسته‌ای بودند، اما آنان به تدریج با مردمان تکاملی زمین درآمیختند، و در مدتی نه چندان طولانی شدیداً زوال یافتند. آنها ده هزار سال پس از شورش آنقدر افول کرده بودند که طول متوسط حیاتشان تنها اندکی بیش از نژادهای تکاملی بود.

وقتی که باستان شناسان اسناد لوحه‌های سفالی نوادگان آتی سومریِ نودیها را حفاری می‌کنند، فهرست پادشاهان سومری را که متعلق به چندین هزار سال پیش می‌باشند کشف می‌کنند. و همین طور که این اسناد به گذشتهٔ دورتر باز می‌گردند، طول سلطنت هر پادشاه از حدود بیست و پنج یا سی سال به یکصد و پنجاه سال و بیشتر افزایش می‌یابد. این طولانی شدن سلطنت این پادشاهان قدیمی‌تر حاکی از این امر است که برخی از حاکمان پیشین نودی (نوادگان بلافصل پرسنل پرنس) از جانشینان آتی آنها طولانی‌تر می‌زیستند و همچنین نمایانگر تلاشی است که سلسلهٔ پادشاهان را تا دوران دلمیشیا امتداد دهد.

اسناد مربوط به این افراد کهنسال همچنین به سبب سردرگمی مربوط به ماهها و سالها به عنوان دوره‌های زمان است. این امر همچنین می‌تواند در شجره‌نامهٔ ابراهیم در کتاب مقدس و در نگارشات اولیهٔ چینی‌ها مشاهده گردد. سردرگمی ماه بیست و هشت روزه، یا فصل، به همراه سال بیش از سیصد و پنجاه روزه که بعدها عرضه گردید، سبب حکایات چنین عمرهای طولانی بشری است. نگارشاتی پیرامون یک مرد موجود است که نشان می‌دهد او بیش از نهصد ”سال“ زندگی کرد. این مدت نمایانگر کمتر از هفتاد سال است، و برای مدتها چنین طول عمرهایی بسیار طولانی محسوب می‌شدند و بعدها به چنین طول عمری عبارت ”شصت و ده سال“ تخصیص داده شد.

احتساب زمان به صورت ماه بیست و هشت روزه تا مدتها بعد از روزگاران آدم تداوم یافت. اما در حدود هفت هزار سال پیش، هنگامی که مصریان کار اصلاح تقویم را به عهده گرفتند، آن را با دقت فراوان انجام دادند و سال 365 روزه را عرضه نمودند.

3- برج بابل

پس از زیر آب رفتن دلمیشیا نودیها به سوی شمال و شرق حرکت کردند و به زودی شهر جدید دیلمون را به عنوان ستاد نژادی و فرهنگی خویش بنا نهادند. و در حدود پنجاه هزار سال بعد از مرگ نود، هنگامی که اولاد پرسنل پرنس آنقدر زیاد شده بودند که نمی‌توانستند در سرزمینهای مجاور شهر جدید خویش — دیلمون — ادامهٔ حیات دهند، و بعد از این که آنها در صدد این برآمدند که با قبایل اندانی و سنگیک که با مرزهای آنان همجوار بودند مزاوجت کنند، به ذهن رهبران آنان خطور کرد که باید برای حفظ اتحاد قبیله‌ای آنان کاری صورت گیرد. از این رو شورایی از قبایل فرا خوانده شد و پس از بحث و بررسی بسیار، طرح بابلُوت، یک نوادهٔ نود، مورد تأیید قرار گرفت.

بابلوت پیشنهاد کرد معبدی پرجلوه از ستایش نژادی در مرکز خطهٔ در آن هنگام اشغال شدهٔ آنان بنا شود. این معبد می‌بایست از برجی برخوردار می‌گشت که نظیر آن را دنیا هرگز ندیده بود. آن باید یک بنای یادبود برای عظمت در حال گذار آنان می‌بود. بسیاری بودند که آرزو داشتند این بنا در دیلمون برپا گردد، اما دیگران با به یاد آوردن احادیث زیر آب رفتن اولین پایتختشان، دلمیشیا، استدلال می‌کردند که چنین ساختمان باعظمتی باید در فاصلهٔ امنی از مخاطرات دریا قرار گیرد.

بابلوت طوری برنامه‌ریزی کرد که ساختمانهای جدید، هستهٔ مرکز آیندهٔ فرهنگ و تمدن نودی گردند. تدبیر وی سرانجام پذیرفته شد، و ساختن بنا مطابق طرحهای او آغاز گشت. قرار بود شهر جدید به افتخار آرشیتکت و سازندهٔ برج، *بابلوت* نامیده شود. این مکان بعدها به بابلود و سرانجام به بابل شهرت یافت.

اما نودیها در رابطه با طرحها و مقاصد این کار هنوز تا اندازه‌ای اختلاف عقیده داشتند. و رهبران آنان نیز در مجموع پیرامون طرحهای ساختمانی یا استفاده از بناها، پس از تکمیل آنان، توافق نداشتند. پس از چهار سال و نیم کار، مشاجرهٔ بزرگی راجع به منظور و انگیزهٔ برپا ساختن برج در گرفت. بحث و جدلها آنقدر تلخ گشت که کلیهٔ کارها متوقف شد. حمل کنندگان خوراک اخبار مناقشه را پخش کردند، و تعداد زیادی از قبایل شروع کردند در مکان ساختمان سازی اجتماع کنند. سه نقطه نظر متفاوت به عنوان علت ساختن برج مطرح گردید:

1- بزرگترین گروه، تقریباً نیمی از آنان، مایل بودند ببینند که برج به صورت یک بنای یادبودِ تاریخ و برتری نژادی نودیها ساخته شود. آنها تصور می‌کردند که این بنا باید عمارتی بزرگ و باشکوه باشد و موجب تحسین تمامی نسلهای آینده گردد.

2- بزرگترین فرقهٔ بعدی می‌خواست که برج برای گرامیداشت فرهنگ دیلمون طراحی شود. آنها پیش‌بینی می‌کردند که بابلوت یک مرکز بزرگ بازرگانی، هنر، و تولید می‌شود.

3- کوچکترین گروه و اقلیت، بر این عقیده بودند که برپا ساختن برج فرصتی برای تقدیم کفاره برای حماقت نیاکان آنان که در شورش کلیگسشیا شرکت کرده بودند فراهم می‌سازد. آنها معتقد بودند که برج باید به پرستش پدرِ همه تخصیص داده شود، و این که کل مقصود

از شهر جدید باید این باشد که جای دلمیشیا را بگیرد — به صورت مرکز فرهنگی و مذهبی برای بربریهای اطراف عمل کند.

به گروه مذهبی فوراً رأی منفی داده شد. اکثریت این آموزش را که نیاکان آنان از بابت شورش مقصر بودند رد کردند؛ آنها از چنین ننگ نژادی منزجر بودند. آنها پس از فیصله دادن به یکی از سه جنبهٔ مجادله و به دنبال شکست در تعیین تکلیف نمودن دوتای دیگر از طریق مباحثه، به جنگ روی آوردند. مذهبی‌ها، غیرجنگجویان، به خانه‌هایشان در جنوب گریختند، در حالی که همقطارانشان آنقدر جنگیدند تا این که تقریباً تار و مار شدند.

در حدود دوازده هزار سال پیش برای برپا ساختن برج بابل تلاش دومی صورت گرفت. نژادهای مختلط آندی (نودیها و آدمیها) کار برپا ساختن یک معبد جدید را روی ویرانه‌های بنای اول به عهده گرفتند، اما بنا از استحکام مکفی برخوردار نبود و روی وزن ظاهر فریبندهٔ خود واژگون گردید. این ناحیه برای مدتها به سرزمین بابل معروف بود.

4- مراکز نودی تمدن

پراکندگی نودیها نتیجهٔ بلافصل تضادی خانمانسوز به خاطر برج بابل بود. این جنگ داخلی تعداد نودیهای اصیل‌تر را به اندازهٔ زیاد کاهش داد و از بسیاری جهات مسبب شکست آنان در بنیاد نهادن تمدنی بزرگ پیش از دوران آدم بود. از این هنگام به بعد فرهنگ نودیها برای بیش از یکصد و بیست هزار سال افول یافت، تا این که با آمیختن تبار آدم ارتقا یافت. اما نودیها حتی در ایام آدم هنوز مردم توانایی بودند. بسیاری از نوادگان مختلط آنان در زمرهٔ سازندگان باغ بودند، و چندین تن از سرگروههای ون نودی بودند. برخی از تواناترین مغزهایی که در میان کارکنان آدم خدمت می‌کردند از این نژاد بودند.

از میان چهار مرکز بزرگ نودی سه تای آن بلافاصله پس از کشمکش بابلوت تأسیس گشتند:

1- *نودیهای غربی یا سوری*. بقایای خاطره نویسان ناسیونالیست یا نژادی به سوی شمال سفر کرده و با اتحاد با اندانیها مراکز آتی نودی را در شمال غربی بین‌النهرین بنیاد نهادند. این بزرگترین گروه نودیهای در حال تفرق بود، و آنان به پدیدار شدن آتی تیره‌های آشوری بسیار کمک نمودند.

2- *نودیهای شرقی یا ایلامی*. شمار زیادی از طرفداران فرهنگ و بازرگانی به سوی شرق به داخل ایلام کوچ کردند و در آنجا با قبایل مختلط سنگیک درآمیختند.
ایلامیهای سی تا چهل هزار سال پیش به قدر زیادی ماهیتاً سنگیک شده بودند، گر چه آنان به حفظ تمدنی برتر نسبت به بربریهای اطراف ادامه دادند.

پس از برقراری باغ دوم مرسوم بود که این اقامتگاهِ مجاور نودی به عنوان "سرزمین نود" مورد اشاره قرار گیرد؛ و در طول مدت طولانیِ آرامش نسبی بین این گروه نودی و تبار آدم، این دو نژاد به اندازهٔ زیادی در هم ادغام شدند، زیرا هر چه بیشتر برای پسران خدا (تبار آدم) معمول گردید که با دختران انسانها (نودیها) مزاوجت کنند.

3- *نودیهای مرکزی یا پیش سومری*. گروه کوچکی در دهانهٔ رودخانه‌های دجله و فرات، بخش عمدهٔ تمامیت نژادی خویش را حفظ نمودند. آنها برای هزاران سال به بقای خود ادامه دادند و سرانجام دودمان نودی را که با تبار آدم درآمیخت تا مردمان سومریِ ایامِ تاریخی را بنیاد نهد فراهم ساختند.

و این تماماً روشن می‌سازد که چگونه سومریها به طور ناگهانی و اسرارآمیز در صحنهٔ عمل در بین‌النهرین ظاهر گشتند. محققان هرگز قادر نخواهند بود این قبایل را به آغاز سومریها که منشأشان به دویست هزار سال گذشته پس از زیر آب رفتن دلمیشیا باز می‌گردد ردیابی و دنبال نمایند. بدون اثری از منشأ در نقاط دیگر دنیا، این قبایل دوران باستان با فرهنگی کاملاً رشد یافته و برتر که دارای معابد، فلزکاری، کشاورزی، حیوانات، سفالگری، نساجی، قانون تجاری، قوانین مدنی، آیین مذهبی، و یک سیستم قدیمی نوشتن بودند در افق تمدن به ناگاه پدیدار می‌شوند. آنها در آغاز عصر تاریخی مدتها بود که حروف الفبای دلمیشیا را از دست داده، و سیستم ویژهٔ نوشتن را که منشأ آن به دیلمون باز می‌گردد اختیار کرده بودند. زبان سومری با آن که عملاً در دنیا از بین رفت، سامی نبود؛ آن با زبانهای موسوم به آریایی وجوه مشترک زیادی داشت.

اسناد مبسوطی که از سومریها به جا مانده است، مکان یک قرارگاه قابل توجه را که در خلیج فارس در نزدیکی شهر باستانی دیلمون واقع شده بود توصیف می‌نماید. مصریان این شهر باشکوه باستانی را دیلمات می‌نامیدند، حال آن که سومریهای برآمده از نسل آتی آدم، دو شهر اول و دوم نودی را با دلمیشیا اشتباه گرفته و هر سه را دیلمون می‌نامیدند. و هم اکنون باستان شناسان این لوحه‌های باستانی سفالی سومری را که در رابطه با این بهشت زمینی سخن می‌گوید "جایی که نخست خدایان با نمونهٔ حیات متمدن و با فرهنگ، نوع بشر را برکت دادند" پیدا نموده‌اند. و این لوحه‌ها که توصیف کنندهٔ دیلمون، بهشت انسانها و خداوند، می‌باشد اکنون به گونه‌ای خاموش روی تاقچه‌های گرد گرفتهٔ بسیاری از موزه‌ها قرار دارند.

سومریها از عدنهای اول و دوم به خوبی مطلع بودند، اما به رغم ازدواجهای گستردهٔ بین نژادی با اولاد آدم، به ساکنان باغ در شمال به صورت نژادی بیگانه می‌نگریستند. غرور سومری در فرهنگ قدیمی‌تر نودی موجب گشت که آنها این دورنماهای شکوهمند بعدی را به نفع عظمت و سنتهای بهشتی شهر دیلمون نادیده انگارند.

4- *نودیهای شمالی و آمادانیها* — ونیها. این گروه پیش از کشمکش بابلوت به وجود آمد. این شمالی‌ترین نودیها، نوادگان آنهایی بودند که از رهبری نود و جانشینان وی

به نفع رهبری وَن و آمادان روی برتافته بودند.

برخی از یاران پیشین وَن متعاقباً در حوالی سواحل دریاچه‌ای که هنوز نام او را بر خود داراست استقرار یافتند، و روایات آنان پیرامون این محل شاخ و برگ پیدا کرد. آرارات کوه مقدس آنان گشت، و برای وَنیهای روزگاران بعد به اندازهٔ زیاد همان مفهومی را دارا بود که کوه سینا برای عبرانیان داشت. ده هزار سال پیش نیاکان ونیِ آشوریها تعلیم می‌دادند که قانون اخلاقی هفت فرمان آنان توسط خدایان روی کوه آرارات به ون داده شده است. آنها قاطعانه معتقد بودند که ون و همکار وی آمادان در حالی که در بالای کوه مشغول پرستش بودند به طور زنده از سیاره برداشته شدند.

کوه آرارات کوه مقدس بین‌النهرین شمالی بود، و چون بیشتر روایات شما پیرامون این ایام کهن در رابطه با داستان بابلیِ سیل به دست آمد، شگفت‌آور نیست که کوه آرارات و منطقهٔ آن در داستان آتی یهودی نوح و سیل جهانی بافته شد.

در حدود 35/000 سال پیش از میلاد مسیح، آدمسان از یکی از شرقی‌ترین اسکانگاههای قدیمی وَنی دیدار نمود تا مرکز تمدن خویش را بنیاد نهد.

5- آدمسان و راتا

پس از توصیف نیاکان نودیِ تبار بینابینیهای ثانویه، اکنون این نوشته باید نیمهٔ تبار آدمی نیاکان آنها را مورد ملاحظه قرار دهد، زیرا بینابینیهای ثانویه نیز از نوادگان آدمسان، اولین زادهٔ نژاد بنفش یورنشیا، می‌باشند.

آدمسان جزو آن گروه از فرزندان آدم و حوا بود که برگزیدند با پدر و مادرشان در زمین باقی بمانند. اکنون این بزرگترین پسر آدم اغلب داستان خانهٔ کوهستانی آنها را در شمال از ون و آمادان شنیده بود، و مدتی پس از برقراری باغ دوم مصمم شد به جستجوی این سرزمین رویاهای جوانی‌اش بپردازد.

آدمسان در این هنگام 120 سال سن داشت و پدر سی و دو تن از فرزندان تیرهٔ خالص باغ اول بود. او می‌خواست با والدین خود باقی بماند و آنها را در امر ساختن باغ دوم یاری دهد، اما به سبب از دست دادن زوجه و فرزندانشان بسیار مشوش گردید، چرا که آنها به همراه آن فرزندان دیگر آدم که برگزیدند نگهبانان والامرتبه‌ها گردند همگی تصمیم گرفته بودند به ایدنشیا بروند.

آدمسان مایل نبود والدین خود را در یورنشیا ترک نماید. او نسبت به گریز از سختی یا خطر بی‌میل بود، اما همنشینیهای باغ دوم را به هیچ وجه ارضا کننده نمی‌یافت. او برای پیشبرد فعالیتهای اولیهٔ دفاعی و ساختمان سازی کار زیادی انجام داد اما تصمیم گرفت در اولین فرصت عازم شمال شود. و اگر چه خروج او کاملاً خوشایند بود، آدم و حوا به سبب از دست دادن

بزرگترین فرزند خود بسیار محزون گشتند. آنها از این بیم داشتند که اگر بگذارند او رهسپار دنیایی غریب و متخاصم شود ممکن است دیگر باز نگردد.

یک گروه بیست و هفت نفره آدمسان را در جستجوی این مردمِ رویاهای کودکیش به سوی شمال دنبال نمودند. ظرف کمی بیش از سه سال گروه آدمسان در واقع به هدف سفر ماجراجویانهٔ خویش دست یافت، و او زنی شگفت‌انگیز و زیبا، بیست ساله، در بین این مردم کشف نمود که ادعا می‌کرد آخرین نوادهٔ تیرهٔ خالص پرسنل پرنس بود. این زن، راتا، گفت که نیاکان او همگی نوادگان دو تن از پرسنل گمراه پرنس بودند. او آخرین فرد از نژاد خود بود، و هیچ برادر یا خواهر در قید حیات نداشت. او تقریباً تصمیم گرفته بود که ازدواج نکند، و کمابیش تصمیمش را گرفته بود که بدون آخر و عاقبت بمیرد، اما آدمسانِ پرجاذبه دل او را ربود. و هنگامی که او داستان عدن را شنید، که چطور پیش‌بینیهای ون و آمادان به درستی به وقوع پیوسته بود، و همینطور که به شرح مبسوط خطای در باغ گوش فرا داد، تنها یک فکر او را احاطه نمود — با این پسر و وارث آدم ازدواج کند. و این ایده به سرعت در آدمسان بالیدن گرفت. ظرف کمی بیش از سه ماه آنها ازدواج کردند.

آدمسان و راتا خانواده‌ای متشکل از شصت و هفت فرزند داشتند. آنها منشأ تیرهٔ بزرگی از رهبری دنیا شدند، اما آنها کاری بیشتر انجام دادند. باید به خاطر آورد که هر دوی این موجودات در واقع ابرانسان بودند. هر فرزند چهارم که برای آنها به دنیا می‌آمد از نوع بی‌نظیری بود. او اغلب نامرئی بود. هرگز در تاریخ دنیا چنین چیزی رخ نداده بود. راتا بسیار پریشان گشت — حتی خرافاتی — اما آدمسان به خوبی از وجود بینابینیهای اولیه مطلع بود، و او به این نتیجه رسید که چیزی مشابه آن در برابر چشمانش داشت رخ می‌داد. وقتی که فرزند دوم که رفتاری غریب داشت متولد شد، او تصمیم گرفت آنها را با هم آمیزش دهد، زیرا یکی مذکر و دیگری مؤنث بود، و این مبدأ رستهٔ دوم بینابینیها است. ظرف یکصد سال، پیش از آن که این پدیده متوقف گردد، تقریباً دو هزار تن از آنان به وجود آمدند.

آدمسان 396 سال عمر کرد. او بارها برای دیدار پدر و مادرش مراجعت نمود. هر هفت سال او و راتا به سوی جنوب به باغ دوم سفر می‌کردند، و در این اثنا بینابینیها او را در رابطه با رفاه مردمش مطلع نگاه می‌داشتند. آنها در طول زندگی آدمسان خدمت بزرگی برای برپا ساختن یک مرکز نوین و مستقل در کرهٔ زمین برای حقیقت و پارسایی به انجام رساندند.

آدمسان و راتا بدین نحو این گروه مددکار اعجاب‌آور را که در طول حیات طولانی آنان در امر مساعدت در ترویج حقیقت پیشرفته و در گسترش استانداردهای بالاتر زندگی معنوی، عقلانی، و فیزیکی، با آنان دست به تلاش می‌زدند تحت فرمان خویش داشتند. و نتایج این کوشش برای بهتر ساختن دنیا هرگز به طور کامل تحت‌الشعاع مسیرهای قهقرایی متعاقب قرار نگرفت.

نسل آدمسان از ایام آدمسان و راتا برای تقریباً هفت هزار سال فرهنگ بالایی را حفظ نمودند. آنها بعدها با نودیها و اندانیهای همسایه درآمیخته و همچنین در زمرهٔ ”انسانهای توانمند دوران

باستان‘‘ به شمار آمدند. و برخی از پیشرفتهای آن عصر تداوم یافت تا بخش نهفته‌ای از پتانسیل فرهنگی شود که بعدها به شکل تمدن اروپایی شکوفا گردید.

این مرکز تمدن در ناحیه‌ای در شرق کرانهٔ جنوبی دریای خزر نزدیک کُپِت داغ واقع شده بود. در فاصلهٔ کوتاهی در بالای کوهپایه‌های ترکستان آثار آنچه که زمانی ستاد مرکزی نسل آدمسان از نژاد بنفش بود وجود دارد. در این مکانهای کوهستانی، واقع در نواره‌ای باریک و حاصلخیز باستانی که در کوهپایه‌های پایین‌تر رشتهٔ کُپِت قرار دارد، چهار فرهنگ مختلف به طور پیاپی در دورانهای گوناگون به وجود آمد و به ترتیب توسط چهار گروه متفاوت از نوادگان آدمسان شکوفا گشت. دومین این گروهها بود که به سمت غرب به یونان و جزایر مدیترانه مهاجرت نمود. باقیماندهٔ نوادگان آدمسان به همراه تیرهٔ مختلط آخرین موج آندی که از بین‌النهرین خارج می‌شدند برای ورود به اروپا به شمال و غرب مهاجرت نمودند، و آنها همچنین در زمرهٔ مهاجمان آندی - آریاییِ هند به شمار آمدند.

6- بینابینیهای ثانویه

در حالی که بینابینیهای اولیه یک منشأ تقریباً فوق بشری داشتند، رستهٔ دوم از اولاد تیرهٔ خالص آدم هستند که با اولادی انسانی شده از نیاکان مشترکی که والدینشان متعلق به گروه ارشد بودند وصلت کردند.

در بین فرزندان آدمسان فقط شانزده تن از اجداد ویژهٔ بینابینیهای ثانویه وجود داشتند. این فرزندان استثنایی در رابطه با جنسیت به طور مساوی تقسیم شده بودند، و هر زوجی قادر بود در هر هفتاد روز از طریق یک تکنیک توأم رابطهٔ جنسی و غیرجنسی یک بینابینی ثانویه تولید نماید. و چنین پدیده‌ای پیش از آن زمان در زمین هرگز ممکن نبود، و از آن هنگام نیز هرگز رخ نداده است.

این شانزده فرزند (سوا از خصوصیت یگانه‌شان) همانند انسانهای فانی عالم زندگی کرده و مردند، اما اولاد آنان که به طور الکتریکی انرژی دریافت می‌کنند برای همیشه زنده هستند و در معرض محدودیتهای جسم انسانی هر قرار ندارند.

هر یک از هشت زوج نهایتاً 248 بینابینی تولید کردند، و بدین ترتیب گروه اصلی ثانویه — 1984 نفر — به وجود آمدند. هشت گروه فرعی از بینابینیهای ثانویه موجودند. آنها A-B-C اولین، دومین، سومین، و غیره نام یافته‌اند. و سپس D-E-F اولین، دومین، و غیره می‌باشند.

پس از خطای آدم بینابینیهای اولیه به خدمت پذیرشگران ملک صادق بازگشتند، در حالی که گروه ثانویه تا هنگام مرگ آدمسان به مرکز او الحاق یافتند. سی و سه تن از این بینابینیهای ثانویه، رؤسای سازمان آنان در هنگام مرگ آدمسان، سعی کردند تمامی این نوع را به خدمت ملک صادقها درآورند، و بدین صورت رابطه‌ای با گروه اولیه ایجاد نمایند. اما آنان پس از ناکامی در

انجام این امر یاران خویش را تنها گذارده و به صورت گروهی به خدمت پذیرشگران سیاره‌ای درآمدند.

پس از مرگ آدمسان باقیماندهٔ بینابینیهای ثانویه تأثیری عجیب، سازمان نیافته، و مستقل در یورنشیا داشتند. از آن هنگام تا روزگاران ماکی ونتا ملک صادق آنان به صورت بی‌قاعده و سازمان نیافته به موجودیت خویش ادامه دادند. آنها بخشاً توسط این ملک صادق تحت کنترل درآمدند، اما هنوز تا روزگاران میکائیل مسیح مسبب آسیبهای بسیاری بودند. و در طول سفر موقت وی در یورنشیا آنها همگی در رابطه با سرنوشت آیندهٔ خود تصمیمات نهایی را اتخاذ نموده و در آن هنگام اکثریت وفادار تحت رهبری بینابینیهای اولیه درآمدند.

7- بینابینیهای یاغی

در هنگام شورش لوسیفر اکثر بینابینیهای اولیه به ورطهٔ گناه درغلتیدند. وقتی که تباهی شورش سیاره‌ای ارزیابی گردید، در بین زیانهای دیگر کشف گردید که از میان 50/000 نفرِ نخستین، 40/119 نفر به جدایی طلبی کلیگسشیا ملحق شده بودند.

تعداد اولیهٔ بینابینیهای ثانویه 1984 تن بود، و از این تعداد 873 تن نتوانستند خود را با حکومت میکائیل همتراز گردانند و در رابطه با صدور حکم قضاوت سیاره‌ای برای یورنشیا در روز پنطیکاست طبق مقررات زندانی شدند. هیچ کس نمی‌تواند آیندهٔ این مخلوقات گمراه را پیش‌بینی نماید.

هر دو گروه بینابینیهای یاغی اکنون در توقیف به سر می‌برند و منتظر صدور فتوی نهایی برای امور شورش سیستم هستند. اما آنان پیش از گشایش دورهٔ کنونی سیاره‌ای کارهای عجیب بسیاری در زمین انجام دادند.

این بینابینیهای بدپیمان قادر بودند تحت شرایط مشخصی خود را به چشمان انسان آشکار سازند، و خصوصاً این امر در رابطه با یاران بعلزبوب، رهبر بینابینیهای ثانویهٔ مرتد، صدق می‌کرد. اما این مخلوقات بی‌نظیر نباید با برخی از کروبیان و سرافیمهای یاغی که همچنین تا هنگام مرگ و زنده شدن مسیح در زمین بودند اشتباه گرفته شوند. برخی از نویسندگان قدیمی‌تر این مخلوقات بینابینی یاغی را به عنوان ارواح اهریمنی و دیوان، و سرافیمهای مرتد را به صورت فرشتگان اهریمنی مشخص می‌کردند.

در هیچ کره‌ای ارواح اهریمنی قادر نیستند هیچ ذهن انسانی را پس از زندگی یک پسر اعطایی بهشت تسخیر سازند. اما پیش از روزگاران میکائیل مسیح در یورنشیا — قبل از آمدن جهانی تنظیم کنندگان فکر و افشاندن روح استاد بر روی تمامی انسانها — این بینابینیهای یاغی در واقع قادر بودند بر اذهان برخی از انسانهای دون مایه نفوذ کرده و تا اندازه‌ای اعمال آنها را کنترل کنند. این امر کمابیش همانند کارکرد بینابینیهای وفادار صورت می‌گرفت، آنگاه که آنان در آن

لحظاتی که تنظیم کننده در هنگام تماس با موجودات هوشمند فوق بشری، عملاً از شخصیت فرد جدا می‌شود، به عنوان محافظان مؤثر ارتباطیِ اذهان بشریِ گروه ذخیرهٔ سرنوشت یورنشیا خدمت می‌نمایند.

این دیگر استعاره نیست، وقتی که نگارشات بیان می‌دارند: ”و آنها همه جور مردم بیمار را نزد او آوردند، آنهایی که توسط ارواح پلید تسخیر شده بودند و آنهایی که دیوانه بودند.“ عیسی تفاوت بین دیوانگی و تسخیر شدن توسط ارواح خبیث را دانسته و درک می‌کرد، اگر چه این حالات در اذهان آنهایی که در روزگار و نسل او می‌زیستند بسیار اشتباه گرفته شدند.

حتی پیش از پنطیکاست هیچ روح یاغی نمی‌توانست بر یک ذهن نرمال بشری چیره شود، و از آن روز حتی اذهان ضعیف انسانهای دون مایه نیز از چنین احتمالاتی فارغ هستند. امر فرضی خارج کردن ارواح خبیث از هنگام ورود روح حقیقت، به سبب در هم آمیختن اعتقاد به جن زدگی با هیستری، دیوانگی، و سستی ذهن صورت می‌گرفته است. اما صرفاً به این دلیل که اعطای میکائیل تمامی اذهان بشری را در یورنشیا از امکان تسخیر شدن توسط ارواح خبیث برای همیشه آزاد ساخته است، تصور نکنید که این امر در اعصار پیشین واقعیت نداشت.

در حال حاضر تمامی گروه بینابینیهای شورشی به دستور والامرتبه‌های ایدنشیا زندانی هستند. آنها دیگر هرگز برای فتنه‌گری در این دنیا پرسه نخواهند زد. صرف نظر از حضور تنظیم کنندگان فکر، افشاندن روح حقیقت بر روی تمامی انسانها برای ابد این را برای ارواح نابکار از هر قسم یا شکل غیرممکن ساخته است که حتی به ضعیفترین اذهان بشری تعرض کنند. از هنگام روز پنطیکاست چنین چیزی همچون تحت نفوذ ارواح خبیث قرار گرفتن هرگز دوباره نمی‌تواند وجود داشته باشد.

8- بینابینیهای متحد

در هنگام آخرین صدور حکم قضاوت برای این دنیا، وقتی که میکائیل بقا یافتگان خفتهٔ زمان را خارج نمود، مخلوقات بینابینی پشت سر باقی گذاشته شدند، به جا گذاشته شدند تا در کار روحی و نیمه روحی در سیاره مساعدت کنند. آنها اکنون به صورت یک گروه واحد عمل می‌کنند و هر دو رسته را در بر می‌گیرند، و تعداد آنان 10/992 تن می‌باشند. در حال حاضر *بینابینیهای متحد یورنشیا* به طور متناوب تحت سرپرستی عضو ارشد هر رسته قرار دارند. این نظام از هنگام ادغام آنها در یک گروه، مدت کوتاهی پس از پنطیکاست، برقرار بوده است.

اعضای رستهٔ قدیمی‌تر یا اولیه به طور کلی به صورت عددی شناخته می‌شوند. به آنان اغلب نامهایی نظیر 1-2-3 اولین، 4-5-6 اولین، و غیره داده می‌شود. در یورنشیا بینابینیهای تبار آدم برای این که از نامگذاری عددیِ بینابینیهای اولیه تفکیک گردند، به صورت حرفی مشخص می‌شوند.

هر دو نوع تا جایی که به تغذیه و دریافت انرژی مربوط می‌شود، موجودات غیرمادی هستند، اما در بسیاری از ویژگیهای بشری مشترکند و قادرند از فکاهی و همچنین نیایش شما لذت برده و آن را دنبال نمایند. آنها هنگامی که به انسانها الحاق داده می‌شوند، به روح کار، استراحت، و بازی بشری وارد می‌شوند. اما بینابینیها نمی‌خوابند و از نیروهای تولید مثل نیز برخوردار نیستند. از یک نظر مشخص، گروه ثانویه در امتداد خطوط مردانگی و زنانگی تفکیک می‌شوند، و اغلب از آنها با عناوین "مرد" و "زن" صحبت می‌شود. آنها اغلب به صورت چنین جفتهایی با هم کار می‌کنند.

بینابینیها انسان نیستند و فرشته هم نیستند، اما بینابینیهای ثانویه طبیعتاً به انسان نزدیکترند تا به فرشته. آنها از یک جهت از نژادهای شما هستند، و از این رو در تماسشان با موجودات بشری از درک و احساس همدردی زیادی برخوردارند. آنها در کار سرافیمها برای نژادهای گوناگون نوع بشر و با آنها بسیار ارزشمند هستند، و هر دو نوع برای سرافیمهایی که برای انسانها به صورت محافظان شخصی خدمت می‌کنند ضروری هستند.

بینابینیهای متحد یورنشیا برای خدمت با سرافیمهای سیاره‌ای بر طبق عطایای ذاتی و مهارتهای کسب شده در گروههای زیرین سازماندهی شده‌اند:

1- *پیام‌آوران بینابینی*. این گروه از نام برخوردارند. آنها یک گروه کوچک هستند و در سرویسِ ارتباط سریع و قابل اتکای شخصی در یک کرهٔ تکاملی بسیار یاری دهنده هستند.

2- *نگهبانان سیاره‌ای*. بینابینیها نگهداران و نگهبانان کرات فضا هستند. آنها وظایف مهم نظاره‌گران را برای تمامی پدیده‌های بیشمار و انواع ارتباطات که برای موجودات فوق طبیعی عالم مهم هستند انجام می‌دهند. آنها از عالم نامرئی روحی سیاره پاسداری می‌کنند.

3- *شخصیتهای ارتباطی*. در تماسهایی که با موجودات انسانی کرات مادی برقرار می‌شود، نظیر فردی که از طریق او این ارتباطات انتقال یافتند، همیشه مخلوقات بینابینی به کار گرفته می‌شوند. در این ارتباطات میان سطوح روحی و مادی آنها یک عامل ضروری می‌باشند.

4- *مددکاران پیشرفت*. اینها مخلوقات بینابینی روحی‌تر هستند، و در میان رسته‌های گوناگون سرافیمها که در گروههای مخصوص در سیاره کار می‌کنند به عنوان دستیار تقسیم شده‌اند.

بینابینیها در تواناییهای خویش برای ارتباط با سرافیمها در بالا و عموزاده‌های بشری خود در پایین بسیار فرق می‌کنند. به عنوان مثال، برای بینابینیهای اولیه به طور فزاینده‌ای مشکل است که با نیروهای مادی ارتباط مستقیم برقرار سازند. آنها به نوع موجود فرشته به طور قابل ملاحظه نزدیکترند و از این رو معمولاً مسئولیت کار با و خدمت به نیروهای روحی ساکن در سیاره به

آنان محول می‌شود. آنها برای دیدارگران آسمانی و اقامت کنندگان موقت دانشجو به صورت همراه و راهنما عمل می‌کنند، حال آن که مخلوقات ثانویه تقریباً منحصراً به خدمت موجودات مادی عالم الحاق یافته‌اند.

1111 بینابینی ثانویهٔ وفادار به مأموریتهای مهمی در زمین اشتغال دارند. آنها در مقایسه با همکاران اولیهٔ خویش به طور آشکار مادی هستند. آنها فقط خارج از حوزهٔ دید انسان قرار دارند و از چنان گسترهٔ انطباق کافی برخوردارند که می‌توانند بنا به میل خود با آنچه که انسانها ''چیزهای مادی'' می‌نامند تماس فیزیکی برقرار نمایند. این مخلوقات بی‌نظیر از نیروهای مشخص آشکاری روی چیزهای زمان و مکان برخوردارند، و جانداران عالم نیز از حیطهٔ آن مستثنی نیستند.

بسیاری از پدیده‌های واقعی‌تر که به فرشتگان منتسب شده‌اند توسط مخلوقات بینابینی ثانویه صورت گرفته‌اند. هنگامی که آموزگاران پیشین تعالیم عیسی توسط رهبران نادان مذهبی آن روزگار به زندان انداخته شدند، یک ''فرشتهٔ'' واقعی ''خداوند'' ''شبانه درهای زندان را باز نمود و آنها را بیرون آورد.'' اما در مورد آزادی پطرس، بعد از کشته شدن یعقوب به دستور هیرودیس، این یک بینابینی ثانویه بود که کاری را که به یک فرشته نسبت داده شده است به انجام رسانید.

امروزه کار اصلی آنان برقراری ارتباط شخصی میان همکاران نادیدنی آن مردان و زنانی که سپاه ذخیرهٔ سرنوشت سیاره‌ای را تشکیل می‌دهند می‌باشد. کار این گروه ثانویه به همراه مساعدت توانمند برخی از سپاه اولیه بود که هماهنگی شخصیتها و شرایط ویژه‌ای را در یورنشیا فراهم آورد و سرانجام سرپرستان آسمانی سیاره‌ای را بر آن داشت که آن درخواستهایی را به عمل آورند که منجر به صدور فرامینی گشت که ارائهٔ این سری از آشکار سازیهایی که این مطلب بخشی از آن است را میسر ساخت. اما باید روشن ساخت که مخلوقات بینابینی در آن اعمال رقت‌باری که تحت عنوان کلی ''احضار ارواح'' صورت می‌گیرد درگیر نیستند. بینابینیهایی که در حال حاضر در یورنشیا هستند، همگی از جایگاه افتخارآمیزی برخوردارند و به پدیدهٔ موسوم به ''احضار روح'' مربوط نیستند؛ و آنها معمولاً اجازه نمی‌دهند که انسانها فعالیتهای بعضاً لازم فیزیکی یا تماسهای دیگرشان را با دنیای مادی، آنطور که توسط حواس بشری دریافت می‌شود مشاهده کنند.

9- شهروندان دائم یورنشیا

بینابینیها در مقایسه با فراز یابندگان تکاملی نظیر مخلوقات انسانی و گروه کثیر فرشتگان می‌توانند به صورت اولین گروه ساکنان دائمی که در انواع گوناگون کرات در سراسر جهانها یافت می‌شوند ملاحظه گردند. این شهروندان دائم در طول صعود به بهشت در نقاط مختلف مورد مواجهه قرار می‌گیرند.

برخلاف رسته‌های گوناگون موجودات آسمانی که برای *انجام خدمت* به یک سیاره تخصیص یافته‌اند، بینابینیها در یک کرهٔ مسکونی *زندگی می‌کنند*. سرافیمها می‌آیند و می‌روند، اما مخلوقات بینابینی باقی می‌مانند و باقی خواهند ماند، هر چند که به هر حال آنها خادمان بومی سیاره هستند، و نظامی پایدار فراهم می‌سازند که مدیریتهای متغیر گروه کثیر فرشتگان سراف را هماهنگ نموده و به هم وصل می‌کند.

بینابینیها به عنوان شهروندان واقعی یورنشیا علاقه‌ای خویشاوندانه به سرنوشت این کره دارند. آنها انجمنی مصمم هستند که برای پیشرفت سیارهٔ بومی خویش سرسختانه کار می‌کنند. عزم آنها با شعار رستهٔ آنان نمودار است: "آنچه را که بینابینیهای متحد به عهده می‌گیرند، بینابینیهای متحد به انجام می‌رسانند."

اگر چه توان آنان برای پیمودن مدارهای انرژی، خروج از سیاره را برای هر بینابینی ممکن می‌سازد، آنها به طور فردی خود را متعهد ساخته‌اند که تا پیش از مرخص ساختن آنان در آینده توسط مسئولین جهان سیاره را ترک نکنند. بینابینیها تا اعصار استقرار یافتهٔ نور و حیات در یک سیاره پابرجا هستند. به استثنای 1-2-3 اولین، هیچیک از مخلوقات بینابینی وفادار هرگز از یورنشیا خارج نشده است.

1-2-3 اولین، کهنسال‌ترین فرد از رستهٔ اولیه، مدت کوتاهی پس از پنطیکاست از وظایف فوری سیاره‌ای مرخص گردید. این بینابینی برجسته در طول روزهای مصیب‌بار شورش سیاره‌ای با عزمی راسخ در کنار ون و آمادان ایستاد، و رهبری بی‌باکانهٔ وی در پایین آوردن تلفات رستهٔ او کارساز بود. او پس از این که از هنگام پنطیکاست تاکنون یک بار به عنوان فرماندار کل یورنشیا عمل نموده است، اکنون به عنوان عضوی از بیست و چهار مشاور در جروسم خدمت می‌کند.

بینابینیها مقید هستند که در سیاره بمانند، اما درست همان طور که انسانها با مسافرانی که از راه دور می‌آیند صحبت می‌کنند و بدین نحو پیرامون مکانهای دوردست در سیاره می‌آموزند، بینابینیها نیز با مسافران آسمانی گفتگو می‌کنند تا راجع به مکانهای دور جهان آگاهی یابند. آنها با این سیستم و جهان، حتی با اروانتان و آفرینشهای همتای آن بدینسان آشنا می‌شوند، و بدین نحو خود را برای شهروندی در سطوح بالاتر وجود آفریده شده آماده می‌سازند.

در حالی که بینابینیها کاملاً رشد یافته به عالم وجود گام نهادند، و هیچ دوره‌ای از رشد و نمو را از عدم بلوغ تجربه نکردند،رشد آنان به لحاظ عقلانی و تجربی هرگز متوقف نمی‌شود. آنها همانند انسانها مخلوقات تکاملی هستند، و دارای فرهنگی می‌باشند که یک نیل تکاملی صادقانه است. در میان سپاه بینابینیهای یورنشیا اذهان بزرگ و روحهای توانمند بسیاری وجود دارد.

در دیدگاه فراختر، تمدن یورنشیا محصول مشترک انسانهای یورنشیا و بینابینیهای یورنشیا است، و به رغم تفاوت کنونی میان دو سطح از فرهنگ، تفاوتی که پیش از اعصار نور و حیات جبران نخواهد شد، این امر حقیقت دارد.

فرهنگ بینابینی که محصول یک شهروندی فناناپذیر سیاره‌ای است، نسبت به آن فراز و نشیبهای گذرایی که گریبانگیر تمدن بشری است تا اندازه‌ای مصون می‌باشد. نسلهای انسان فراموش می‌کنند؛ سپاه بینابینیها به خاطر می‌سپارند، و آن حافظه، گنجینهٔ سنتهای کرهٔ مسکونی شماست. فرهنگ یک سیاره بدین گونه در آن سیاره برای همیشه باقی می‌ماند، و در شرایط مناسب چنین خاطره‌های پر ارج رخدادهای گذشته در دسترس قرار داده می‌شوند، حتی همچون داستان زندگی و تعالیم عیسی که توسط بینابینیهای یورنشیا به عموزاده‌های آنان در جسم اهدا گردیده است.

بینابینیها خادمانی چیره دست می‌باشند که آن شکاف بین امور مادی و روحی یورنشیا را که به دنبال مرگ آدم و حوا پدیدار گردید جبران می‌نمایند. آنها همچنین برادران بزرگتر شما هستند، یاران پیکار طولانی برای نیل به وضعیت پایدار نور و حیات در یورنشیا. بینابینیهای متحد یک گروه با شورش آزمایش شده‌اند، و نقش خود را در تکامل سیاره‌ای به طور مؤمنانه ایفا خواهند کرد، تا این که این کره به هدف اعصار دست یابد، تا آن روز دور که در واقع صلح در زمین حاکم می‌گردد و در حقیقت در قلوب انسانها حسن نیت جاری می‌شود.

به دلیل کار ارزشمندی که توسط این بینابینیها انجام می‌شود، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که آنها یک بخش به راستی حیاتی ساختار روحی قلمروها می‌باشند. و در جایی که شورش به امور یک سیاره آسیب نرسانده است، آنها باز حاوی کمک بزرگتری به سرافیمها می‌باشند.

تمامی سازمان ارواح بالا، گروه کثیر فرشتگان و یاران بینابینی، مشتاقانه به کار پیشبرد طرح بهشت برای صعود تدریجی و نیل انسانهای تکاملی به کمال، یکی از کارهای متعالی جهان، تخصیص یافته است — طرح با عظمت بقا برای آوردن خداوند نزد انسان، از طریق نوعی مشارکت والا، و حمل انسان نزد خداوند به بالا، و سپس به خدمت ابدی و نیل ربانی — به طور همسان برای انسان و بینابینی.

[عرضه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 78

نژاد بنفش بعد از روزگاران آدم

عدن دوم برای تقریباً سی هزار سال مهد تمدن بود. مردمان تبار آدم اینجا در بین‌النهرین استقرار یافتند و نوادگان خود را به اقصی نقاط زمین اعزام نمودند، و بعدها پس از درآمیختن با قبایل نودی و سنگیک، به عنوان آندیها شهرت یافتند. آن مردان و زنانی که فعالیتهای ایام تاریخی را آغاز نمودند و پیشرفت فرهنگی را به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد در یورنشیا شتاب بخشیدند از این ناحیه عزیمت کردند.

این مقاله تاریخ سیاره‌ای نژاد بنفش را که بلافاصله بعد از خطای آدم در حدود 35/000 سال پیش از میلاد مسیح آغاز گشت، و تا آمیختن آن با نژادهای نودی و سنگیک برای تشکیل مردمان آندی در حدود 15/000 سال پیش از میلاد مسیح امتداد یافت، و تا محو نهایی آن از سرزمینهای بین‌النهرین در حدود 2000 سال پیش از میلاد مسیح ادامه یافت توصیف می‌دارد.

1- پراکندگی نژادی و فرهنگی

اگر چه در هنگام ورود آدم اذهان و اخلاقیات نژادها در سطح پایینی بود، به سبب اوضاع اضطراری شورش کلیگسشیا تکامل فیزیکی کاملاً بدون تغییر پیش رفته بود. کمک آدم به وضعیت بیولوژیک نژادها، به رغم ناکامی جزئی در کار، مردم یورنشیا را به اندازهٔ فوق‌العاده‌ای ارتقا بخشید.

آدم و حوا همچنین به آنچه که برای پیشرفت اجتماعی، اخلاقی، و عقلانی نوع بشر ارزشمند بود کمک زیادی نمودند. از طریق حضور اولاد آنان تمدن به قدر عظیمی تسریع گردید. اما سی و پنج هزار سال پیش دنیا در تمامیتش از فرهنگ کمی برخوردار بود. در اینجا و آنجا برخی از مراکز تمدن وجود داشتند، اما بخش عمدهٔ یورنشیا در بربریت دست و پا می‌زد. توزیع نژادی و فرهنگی به صورت زیرین بود:

1- *نژاد بنفش* — آدمیها و آدمسانیها. مرکز اصلی فرهنگ تبار آدم در باغ دوم، واقع در مثلث رودخانه‌های دجله و فرات بود؛ این در واقع مهد تمدنهای باختر و هند بود. مرکز دوم یا شمالی نژاد بنفش، ستاد مرکزی آدمسانیها، واقع در شرق ساحل جنوبی دریای خزر

نزدیک کوههای کُپِت بود. فرهنگ و پلاسمای حیاتی که بی‌درنگ به تمامی نژادها جان تازه بخشید، از این دو مرکز عازم سرزمینهای اطراف گردید.

2- *پیش سومریان و نودیهای دیگر*. در بین‌النهرین، نزدیک دهانهٔ رودخانه‌ها، بقایای فرهنگ کهن روزگاران دلمیشیا نیز وجود داشت. با سپری شدن هزاره‌ها، این گروه تماماً با تبار آدم در شمال درآمیخت، اما هرگز سنن نودی خویش را به طور کامل از دست نداد. گروههای متنوع دیگر نودی که در خاور نزدیک اسکان یافته بودند، به طور کلی، توسط نژاد در حال گسترش آتی بنفش جذب شدند.

3- *اندانیها* پنج یا شش اسکانگاه نسبتاً نمونه را در شمال و شرق ستاد مرکزی آدمسان حفظ نمودند. آنها همچنین در سرتاسر ترکستان پراکنده بودند، حال آن که برخی از مراکز تجمع دور افتادهٔ آنان در سرتاسر اروپا - آسیا، به ویژه در مناطق کوهستانی تداوم یافت. این بومیان هنوز سرزمینهای شمالی قارهٔ اروپا - آسیا، به علاوهٔ ایسلند و گرینلند را در اختیار داشتند، اما آنها مدتها بود که توسط انسان آبی از دشتهای اروپا و توسط نژاد در حال گسترش زرد از دره رودهای آسیای دور بیرون رانده شده بودند.

4- *انسان سرخ* که بیش از پنجاه هزار سال پیش از ورود آدم از آسیا بیرون رانده شده بود، قارهٔ آمریکا را اشغال نمود.

5- *نژاد زرد*. آسیای شرقی به خوبی تحت سلطهٔ مردمان چینی قرار داشت. پیشرفته‌ترین اسکانگاههای آنان در شمال غربی چین معاصر در نواحی مرزی تبت واقع شده بودند.

6- *نژاد آبی*. انسانهای آبی در سراسر اروپا پراکنده بودند، اما مراکز بهتر فرهنگی آنان در دره‌های در آن هنگام حاصلخیز حوزهٔ مدیترانه و در شمال غربی اروپا واقع شده بودند. جذب شدن در انسان نئاندرتال به اندازهٔ زیادی موجب عقب ماندگی فرهنگ انسان آبی شده بود، اما سوا از آن، او بی‌باک‌ترین، ماجراجوترین، و کاوشگرترین تمام مردمان تکاملی اروپا - آسیا بود.

7- *پیش دراویدی‌های هند*. اختلاط پیچیدهٔ نژادها در هند — که هر نژاد، به ویژه سبز، نارنجی، و سیاه را در زمین در بر می‌گیرد — فرهنگی کمی بالاتر از نواحی اطراف حفظ نمود.

8- *تمدن صحرا*. پیشروترین اسکانگاههای عناصر برتر نژاد نیلی در آنچه که اکنون صحرای بزرگ آفریقا است قرار داشتند. این گروه نیلی - سیاه حامل رگه‌های گسترده‌ای از نژادهای از بین رفتهٔ نارنجی و سبز بود.

9- *حوزهٔ مدیترانه*. آمیخته‌ترین نژاد خارج از هند آنچه را که اکنون حوزهٔ مدیترانه است اشغال نمود. در اینجا انسانهای آبی از شمال و مردم صحرا از جنوب با نودیها و آدمیها از شرق آشنا شده و با آنان درآمیختند.

این تصویر دنیا پیش از شروع گسترش‌یابی عظیم نژاد بنفش، در حدود بیست و پنج هزار سال پیش بود. امید تمدن آینده در باغ دوم بین رودخانه‌های بین‌النهرین نهفته بود. اینجا در جنوب غربی آسیا پتانسیل تمدنی بزرگ وجود داشت، احتمال اشاعهٔ اندیشه‌ها و ایده‌آلهایی به دنیا که از روزگاران دلمیشیا و ایام عدن نجات یافته بودند.

آدم و حوا تعدادی محدود اما توانا اولاد پشت سر باقی گذارده بودند، و ناظران آسمانی در یورنشیا مشتاقانه منتظر بودند دریابند این نوادگان پسر و دختر ماتریال خطاکار چگونه رفتار می‌کنند.

2- نسل آدم در باغ دوم

برای هزاران سال پسران آدم در امتداد رودخانه‌های بین‌النهرین دست به تلاش زدند تا معضلات آبیاری و کنترل سیل خویش را در جنوب حل کنند، پدافند خود را در شمال تکمیل نمایند، و سعی کنند سنن پرشکوه خود را در رابطه با باغ اول حفظ کنند.

دلاوریهایی که در رهبری باغ دوم به نمایش گذارده شد در بر گیرندهٔ یکی از حماسه‌های شگفت‌انگیز و الهام بخش تاریخ یورنشیا است. این روانهای تابناک هیچگاه از هدف مأموریت آدم کاملاً نظر بر نگرفتند، و از این رو در حالی که با میل و رغبت بهترین پسران و دختران خود را به صورت یک جریان مداوم به عنوان سفیر نزد نژادهای زمین می‌فرستادند، به طور شجاعانه با تأثیرات قبایل اطراف و پست مبارزه کردند. گاهی اوقات این گسترش در برابر فرهنگ وطنی تحلیل برنده بود، اما این مردمان برتر همیشه خود را بازسازی می‌کردند.

تمدن، جامعه، و وضعیت فرهنگی نسل آدم بسیار بالاتر از سطح کلی نژادهای تکاملی یورنشیا بود. تنها در بین اسکانگاههای قدیمیِ ون و آمادان و آدمسانیها تمدنی به هر شکل قابل مقایسه وجود داشت. اما تمدن باغ دوم یک ساختار مصنوعی بود — *آن تکامل نیافته بود* — و از این رو محکوم به زوال بود، تا این که به یک سطح طبیعی تکاملی رسید.

آدم یک فرهنگ بزرگ عقلانی و معنوی را پشت سرش باقی گذارد، اما این فرهنگ در زمینهٔ وسایل مکانیکی پیشرفته نبود، زیرا هر تمدن به واسطهٔ منابع موجود طبیعی، نبوغ ذاتی، و مجال کافی برای تضمین بازدهی خلاق در محدودیت قرار دارد. تمدن نژاد بنفش روی حضور آدم و سنن عدن اول استوار بود. بعد از مرگ آدم و به تدریج که این سنن با گذشت هزاره‌ها تحلیل رفت، سطح فرهنگی نسل آدم به طور پیوسته رو به زوال گذارد تا این که با وضعیت مردمان اطراف و ظرفیتهای طبیعی فرهنگی در حال تکامل نژاد بنفش به یک حالت توازن متقابل رسید.

اما نسل آدم یک ملت واقعی بود، در حدود 19/000 سال پیش از میلاد مسیح، و تعداد آنان چهار و نیم میلیون نفر بود، و آنها تا آن هنگام میلیونها تن از نوادگان خود را به میان مردمان اطراف ریخته بودند.

3- گسترشهای اولیهٔ تبار آدم

نژاد بنفش برای هزاران سال سنن عدنی صلح جویی را حفظ نمود، که تأخیر طولانی آنان را در زمینهٔ کشورگشایی روشن می‌سازد. وقتی که آنان از فشار جمعیت دچار مشکل شدند، به جای مبادرت کردن به جنگ برای به دست آوردن زمین بیشتر، ساکنانِ مازاد خویش را به عنوان آموزگار نزد نژادهای دیگر اعزام کردند. تأثیر فرهنگی این مهاجرتهای پیشین پایدار نبود، اما جذب شدن آموزگاران، تجار، و سیاحان تبار آدم از نظر بیولوژیک برای مردمان اطراف نیرو بخش بود.

برخی از مردم تبار آدم در همان ابتدا به سوی غرب به درهٔ رود نیل سفر کردند؛ دیگران به سمت شرق به داخل آسیا رخنه کردند، اما اینها یک اقلیت بودند. حرکت کلان روزگاران بعد به طور گسترده به سوی شمال و از آنجا به سوی غرب بود. آن به طور عمده یک رانش تدریجی اما بی‌وقفه به سوی شمال بود. تعداد بیشتر آنان به سوی شمال پیشروی نموده و سپس دریای خزر را به سوی غرب دور زده و به داخل اروپا راه یافتند.

در حدود بیست و پنج هزار سال پیش بسیاری از عناصر اصیل‌تر نسل آدم به خوبی مشغول پیشروی به سوی شمال بودند، و همینطور که به سوی شمال رخنه کردند، اصالت آدمی آنان کمتر و کمتر گردید، تا این که تا زمان اشغال ترکستان توسط آنان، با نژادهای دیگر به ویژه نودیها به طور کامل درآمیختند. تعداد بسیار اندکی از مردمان تیرهٔ خالص بنفش توانستند تا دورها به داخل اروپا یا آسیا رخنه کنند.

از حدود 30/000 سال تا 10/000 سال پیش از میلاد مسیح اختلاطهای نژادی دوران سازی در سراسر جنوب غربی آسیا در حال رخ دادن بود. ساکنان مناطق کوهستانی ترکستان مردمی قوی و نیرومند بودند. در شمال غربی هند بخش عمدهٔ فرهنگ روزگاران ون تداوم یافت. و باز بهترینهای اندانیهای اولیه در شمال این اسکانگاهها محفوظ مانده بودند. و هر دوی این نژادهای برترِ فرهنگ و کاراکتر توسط آدمیهایی که به سوی شمال در حرکت بودند جذب شدند. این اختلاط به پذیرش بسیاری اندیشه‌های نوین راه برد. آن پیشرفت تمدن را تسهیل نموده و کلیهٔ مراحل هنر، علم، و فرهنگ اجتماعی را بسیار جلو برد.

در حدود 15/000 سال پیش از میلاد مسیح، به تدریج که دوران مهاجرتهای اولیهٔ نسل آدم به پایان رسید، در مقایسه با سایر نقاط دنیا، حتی بین‌النهرین، تعداد بیشتری از نوادگان آدم در اروپا و آسیای مرکزی از پیش مستقر بودند. نژادهای آبی اروپایی به اندازهٔ زیادی مورد رخنه واقع شده بودند. سرزمینهایی که اکنون روسیه و ترکستان نامیده می‌شوند در سرتاسر نواحی

جنوبی‌شان توسط ذخایر عظیمی از اولاد آدم که با نودیها، اندانیها، و سنگیکهای سرخ و زرد درآمیخته بودند اشغال شده بودند. اروپای جنوبی و حاشیهٔ مدیترانه توسط نژاد مختلطی از مردمان اندانی و سنگیک — نارنجی، سبز، و نیلی — به همراه مقدار کمی از تیرهٔ آدم اشغال شده بود. آسیای صغیر و سرزمینهای مرکزی شرقی اروپا تحت تسلط قبایلی بودند که به طور عمده اندانی بودند.

حدوداً در این هنگام، نژاد مختلطی از رنگها که با تازه واردهای بین‌النهرین به اندازهٔ زیاد تقویت شده بودند در مصر استقرار یافته و آماده شدند که جانشین فرهنگ در حال نابودی درهٔ فرات گردند. مردمان سیاه هر چه بیشتر به سوی جنوب در آفریقا در حال حرکت بودند، و همانند نژاد سرخ عملاً در انزوا قرار داشتند.

تمدن صحرا به واسطهٔ خشکسالی و تمدن حوزهٔ مدیترانه به دلیل سیل مختل شده بود. نژادهای آبی هنوز در به وجود آوردن یک فرهنگ پیشرفته ناکام بودند. اندانیها هنوز در مناطق اطراف قطب شمال و آسیای مرکزی پراکنده بودند. نژادهای سبز و نارنجی به همین ترتیب نابود شده بودند. نژاد نیلی به سمت جنوب در آفریقا در حال حرکت بود تا در آنجا زوال آهسته اما طولانی و مداوم نژادی خود را آغاز کند.

مردمان هند راکد مانده بودند، با تمدنی که از پیشرفت باز ایستاده بود. انسان زرد مشغول مستحکم ساختن جای پای خویش در آسیای مرکزی بود. انسان قهوه‌ای هنوز تمدن خویش را در جزایر نزدیک واقع در اقیانوس آرام آغاز نکرده بود.

این توذیعات نژادی به همراه تغییرات گستردهٔ جوی صحنهٔ جهانی را برای گشایش عصر آندیِ تمدن یورنشیا فراهم ساخت. این مهاجرتهای اولیه برای ده هزار سال، از 25/000 سال تا 15/000 سال پیش از میلاد مسیح، ادامه یافت. مهاجرتهای بعدی یا آندی از حدود 15/000 سال تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح به درازا کشید.

عبور به آسیا - اروپا آن قدر برای امواج پیشین تبار آدم طول کشید که فرهنگ آنان حین عبور به اندازهٔ زیاد از بین رفت. فقط آندیهای بعدی با سرعت مکفی حرکت نموده و توانستند فرهنگ عدنی را تا هر فاصلهٔ زیاد از بین‌النهرین محفوظ نگاه دارند.

4- آندیها

نژادهای آندی آمیختهٔ اولیهٔ نژاد تیرهٔ خالص بنفش و نودیها به علاوهٔ مردمان تکاملی بودند. به طور کلی آندیها باید به این صورت در نظر گرفته شوند که نسبت به نژادهای امروزی از درصد بسیار بیشتری از خون آدم برخوردارند. عمدتاً عبارت آندی برای مشخص نمودن آن مردمانی به کار می‌رود که میراث نژادی آنان از یک هشتم تا یک ششم بنفش بود. مردم امروزی یورنشیا، حتی نژادهای شمالی سفید، در مقایسه از درصد بسیار کمتری از خون آدم برخوردارند.

منشأ باقدمت‌ترین مردمان آندی به مناطقی در مجاورت بین‌النهرین، بیش از بیست و پنج هزار سال پیش باز می‌گردد و شامل اختلاطی از آدمیها و نودیها می‌شود. باغ دوم با دوایری هم مرکز از خون کاهش یابندهٔ بنفش احاطه شده بود، و در پیرامون این سرزمین چند نژاده بود که نژاد آندی تولد یافت. بعدها وقتی که نسل در حال مهاجرت آدم و نودیها به مناطقِ در آن هنگام حاصلخیز ترکستان وارد شدند، به زودی با ساکنان برتر آنجا درآمیخته و اختلاط نژادی حاصله موجب گسترش نوع آندی به سوی شمال گردید.

از روزگاران مردمان تیرهٔ خالص بنفش، روی هم رفته آندیها بهترین تیرهٔ بشری بودند که در یورنشیا پدیدار گشتند. آنها بیشترِ بالاترین انواع بقایای بقا یافتهٔ نژادهای آدمی و نودی، و بعدها برخی از بهترین رگه‌های انسانهای زرد، آبی، و سبز را در بر می‌گرفتند.

این آندیهای اولیه آریایی نبودند؛ آنها پیش آریایی بودند. آنها سفید نبودند؛ آنها پیش سفید بودند. آنها نه مردمی غربی و نه شرقی بودند. اما این میراث آندی است که به اختلاط چند زبانهٔ نژادهای موسوم به سفید آن تجانس کلی را می‌دهد که نژاد سفید نامیده شده است.

رگه‌های خالص‌تر نژاد بنفش سنت آدمیِ صلح‌جویی را حفظ کرده بودند، که روشن می‌سازد چرا حرکتهای پیشین‌تر نژادی بیشتر طبیعت مهاجرتهای صلح‌آمیز را داشتند. اما به تدریج که تبار آدم با تیره‌های نودی، که تا این هنگام نژادی ستیزه‌جو بودند، متحد شدند، نوادگان آندیِ آنها برای روزگار و عصر خویش، ماهرترین و داناترین نظامیانی شدند که تا آن هنگام در یورنشیا زیستند. از آن پس خصلت حرکتهای بین‌النهرینیها به طور فزاینده‌ای نظامی شده و بیشتر عملاً به کشورگشایی شباهت پیدا کرد.

این آندیها ماجراجو بودند؛ آنها طبعی پرسه‌جو داشتند. افزایش رگهٔ سنگیک یا اندانی آنها را به سمت ثبات سوق می‌داد. اما با این حال، نوادگان آتی آنان هرگز از پا نایستادند تا این که کرهٔ زمین را دور زده و آخرین قارهٔ دور را کشف نمودند.

5- مهاجرتهای آندیها

برای بیست هزار سال فرهنگ باغ دوم تداوم یافت، اما تا 15/000 سال پیش از میلاد مسیح که احیای کهانت شیث و رهبری آمُوساد موجب گشایش عصری تابناک گردید، افولی یکنواخت را تجربه نمود. امواج عظیم تمدن که بعدها در آسیا - اروپا اشاعه یافت به دنبال وصلت گستردهٔ نسل آدم با نودیهای مختلط اطراف، رنسانس بزرگ باغ را بی‌درنگ دنبال نموده و آندیها را به وجود آورد.

این آندیها پیشرفتهای نوینی را در سرتاسر آسیا - اروپا و شمال آفریقا آغاز نمودند. فرهنگ آندی از بین‌النهرین تا سراسر سین‌کیانگ مسلط بود، و مهاجرت بی‌وقفه به سوی اروپا به سبب ورود افراد جدید از بین‌النهرین مداوماً توازن می‌یافت. اما تا نزدیک به شروع مهاجرتهای نهایی اولاد

مختلط آدم، صحیح نیست که از آندیها به صورت نژادی در خود بین‌النهرین سخن گفته شود. تا این هنگام حتی نژادهای باغ دوم آنقدر اختلاط یافته بودند که دیگر نمی‌شد آنان را نسل آدم به حساب آورد.

تمدن ترکستان توسط تازه واردهای بین‌النهرین، به ویژه توسط سوارکاران بعدی آندی، دائماً احیا گشته و طراوت می‌یافت. زبان موسوم به مادری آریایی در کوهستانهای ترکستان در حال شکل‌یابی بود. آن مخلوطی از زبان محلی اندانیِ آن ناحیه با زبان آدمسانیها و آندیهای آتی بود. بسیاری از زبانهای امروزی از این سخنوریِ اولیهٔ این قبایل آسیای مرکزی که اروپا، هند، و کرانه‌های بالایی جلگه‌های بین‌النهرین را فتح کردند مشتق شده‌اند. این زبان باستانی، تمامی آن تشابهی را که آریایی نامیده می‌شود به زبانهای غربی اهدا نمود.

تا 12/000 سال پیش از میلاد مسیح سه چهارم تیرهٔ آندیِ دنیا ساکن اروپای شمالی و شرقی بودند، و هنگامی که خروج بعدی و نهایی از بین‌النهرین به وقوع پیوست، شصت و پنج درصد این آخرین امواج مهاجران وارد اروپا شدند.

آندیها نه تنها به اروپا بلکه به شمال چین و هند مهاجرت نمودند، ضمن این که گروههای متعدد به عنوان مبلغین مذهبی، آموزگاران، و بازرگانان به اقصی نقاط زمین رخنه کردند. آنها به گروههای شمالی مردمان سنگیک صحرا به قدر قابل ملاحظه‌ای معاضدت نمودند. اما تا آن هنگام تنها تعداد اندکی از آموزگاران و بازرگانان به نقاط دورتر جنوب در آفریقا فراتر از سرچشمهٔ رود نیل رخنه کردند. بعدها، آندیهای مختلط و مصری‌ها سواحل شرق و غرب آفریقا هر دو را کاملاً در زیر خط استوا به پایین دنبال نمودند، اما به ماداگاسکار نرسیدند.

این آندیها، مردم موسوم به دراویدی و فاتحان آریایی بعدی هند بودند؛ و حضور آنان در آسیای مرکزی نیاکان تورانیان را به قدر زیاد ارتقا بخشید. بسیاری از افراد این نژاد از طریق سین‌کیانگ و تبت هر دو به چین سفر نمودند و کیفیتهای مطلوبی به تیره‌های آتی چینی اضافه کردند. گهگاهی گروههای کوچک به داخل ژاپن، تایوان، جزایر شرق هند، و جنوب چین پیشروی می‌نمودند، گر چه تعداد بسیار اندکی از طریق مسیر ساحلی به جنوب چین وارد شدند.

یکصد و سی و دو تن از افراد این نژاد، از ژاپن سوار ناوگانی از قایقهای کوچک شده و سرانجام به آمریکای جنوبی رسیدند و از طریق ازدواج با بومیان آند، نیاکان حکمرانان آتی اینکاها را به وجود آوردند. آنها طی مراحل ساده با توقف در جزایر بسیاری که در طول راه پیدا می‌کردند از اقیانوس آرام عبور نمودند. جزایر گروه پُلی‌نزی در آن هنگام نسبت به حالا هم فراوان‌تر و هم بزرگتر بودند، و این دریانوردان آندی به همراه برخی که آنان را دنبال نمودند، گروههای بومی در حال عبور را به لحاظ بیولوژیک تغییر دادند. در نتیجهٔ رخنهٔ آندیها بسیاری از مراکز در حال شکوفایی تمدن در این سرزمینهای اکنون در زیر آب فرو رفته، رشد نمودند. جزیرهٔ ایستر مدتها یک مرکز مذهبی و اداری یکی از این گروههای گمشده بود. اما از بین آندیهایی که اقیانوس آرامِ مدتها قبل را طی کردند، تنها یک صد و سی و دو نفر توانستند به سرزمین اصلی قارهٔ آمریکا برسند.

کشورگشاییهای کوچگرانهٔ آندیها تا پراکندگیهای نهایی آنان، از 8000 سال تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح، ادامه یافت. به تدریج که آنان از بین‌النهرین به خارج روانه شدند، ضمن این که مردمان اطراف را به گونه‌ای آشکار تقویت نمودند، مداوماً ذخایر بیولوژیک سرزمینهای آبا و اجدادی خویش را تهی ساختند. و آنان به میان هر ملتی که سفر کردند، فکاهی، هنر، ماجراجویی، موسیقی، و ساختن را اهدا نمودند. آنها اهلی کنندگان چیره دست حیوانات و کشاورزانی خبره بودند. حداقل در آن زمان حضور آنان معمولاً اعتقادات مذهبی و عادات اخلاقی نژادهای قدیمی‌تر را بهبود بخشید. و بدین ترتیب فرهنگ بین‌النهرین به اروپا، هند، چین، شمال آفریقا، و جزایر اقیانوس آرام به آرامی گسترش یافت.

6- آخرین پراکندگیهای آندیها

سه موج آخر آندیها بین 8000 سال و 6000 سال پیش از میلاد مسیح از بین‌النهرین خارج شدند. این سه موج بزرگِ فرهنگ با فشار قبایل کوه نشین در شرق و آزار و اذیت دشت نشینهای غرب مجبور شدند از بین‌النهرین خارج شوند. ساکنان درهٔ فرات و ناحیهٔ مجاور در خروج نهایی خویش از چندین جهت به خارج عزیمت نمودند:

شصت و پنج درصد برای کشورگشایی و اختلاط با نژادهای نوظهور سفید — آمیزه‌ای از انسانهای آبی و آندیهای پیشین — از طریق مسیر دریای خزر وارد اروپا شدند.

ده درصد، شامل یک گروه بزرگ از کاهنان شیث از میان کوهستانهای ایلام به فلات ایران و ترکستان به سمت شرق حرکت کردند. بسیاری از نوادگان آنها بعدها به همراه برادران آریایی خویش از مناطقی در جهت شمال به داخل هند رانده شدند.

ده درصد بین‌النهرینیها در سفر شمالی خویش به سوی شرق چرخش کرده و وارد سین‌کیانگ شدند و در آنجا با ساکنان آندی زرد درآمیختند. اکثریت اولاد توانای این وصلت نژادی بعدها وارد چین گشته و به بهبود فوری بخش شمالی نژاد زرد بسیار کمک نمودند.

ده درصد این آندیهای در حال گریز راه خود را به آن سوی عربستان گشوده و وارد مصر شدند.

پنج درصد آندیها، همان فرهنگ برتر منطقهٔ ساحلی در حول و حوش دهانه‌های دجله و فرات که خود را از ازدواج با قبیله‌نشینان پست همسایه مبری نگاه داشته بودند، از ترک نمودن خانه‌های خویش امتناع ورزیدند. این گروه معرف بقای بسیاری از تیره‌های برتر نودی و تبار آدم بود.

آندیها تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح این منطقه را تقریباً به طور کامل تخلیه کرده بودند، گر چه نوادگان آنها که با نژادهای سنگیک اطراف و اندانیهای آسیای صغیر به مقدار زیاد

درآمیختند، در آنجا ماندند تا در تاریخ بسیار دیرتری با مهاجمان شمالی و شرقی به نبرد برخیزند.

عصر فرهنگی باغ دوم با رخنهٔ فزایندهٔ تیره‌های پست اطراف خاتمه یافت. تمدن به سوی غرب به سمت رود نیل و جزایر مدیترانه حرکت نمود، جایی که مدتها پس از زوال سرچشمهٔ آن در بین‌النهرین به شکوفایی و پیشرفت ادامه داد. و این هجوم بدون وقفهٔ مردمان پست راه را برای فتح آتی تمامی بین‌النهرین توسط بربریهای شمالی که نسلهای باقیماندهٔ توانمند را بیرون راندند هموار نمود. حتی در سالهای بعد، باقیماندهٔ مردم با فرهنگ هنوز از حضور این مهاجمان نادان و بی‌فرهنگ ناخشنود بودند.

7- سیلابهای بین‌النهرین

رودخانه نشینان به طغیان رودخانه‌ها در فصول مشخص خو گرفته بودند. این سیلهای متناوب در زندگانی آنان وقایعی سالانه بودند. اما در نتیجهٔ تغییرات تدریجی ژئولوژیک در شمال، خطرات جدیدی درهٔ بین‌النهرین را تهدید می‌نمود.

برای هزاران سال بعد از زیر آب رفتن عدن اول، کوههای حوالی ساحل شرقی مدیترانه و کوههای شمال غربی و شمال شرقی بین‌النهرین به بالارَوی ادامه دادند. این مرتفع شدن کوهستانها در حدود 5000 سال پیش از میلاد مسیح بسیار شتاب یافت، و این امر، به همراه ریزش زیاد برف در کوههای شمالی در هر بهار موجب سیلهای بی‌سابقه در سراسر درهٔ رود فرات می‌گشت. این سیلهای بهاری به طور فزاینده‌ای شدیدتر شدند، به طوری که سرانجام ساکنان نواحی رودخانه به کوهستانهای شرقی رانده شدند. برای تقریباً هزار سال به دلیل این سیلابهای مهیب و گسترده شهرهای زیادی عملاً تخلیه شدند.

تقریباً پنج هزار سال بعد وقتی که کاهنان عبرانی اسیر در بابل در صدد این برآمدند که رد قوم یهود را تا آدم دنبال نمایند، در سر هم نمودن داستان دچار مشکل بزرگی شدند؛ و لذا به ذهن یکی از آنان خطور نمود که از این تلاش دست بردارند، و بگذارند تمام دنیا در هنگام سیل نوح در شرارت خویش در زیر آب غرق شود، تا بدین ترتیب در دنبال نمودن رد ابراهیم به یکی از سه پسران نجات یافتهٔ نوح در موقعیت بهتری باشند.

حکایات زمانی که آب تمامی سطح زمین را پوشانید جهانی است. بسیاری از نژادها داستان یک سیل جهانی، زمانی در طول اعصار گذشته را در خود جای داده‌اند. داستان کتاب مقدس دربارهٔ نوح، کشتی، و سیل، ساختهٔ کاهنان عبرانی در هنگام اسارت در بابل است. از هنگامی که حیات در یورنشیا برقرار گردید، هرگز یک سیل جهانی رخ نداده است. تنها وقتی که سطح زمین کاملاً با آب پوشانیده گردید، در طول آن اعصار نخستین زمین شناسی پیش از شروع ظاهر شدن زمین بود.

اما نوح واقعاً زندگی می‌کرد. او یک شراب‌ساز آرام، اسکانگاهی در کنار رودخانه در نزدیکی اَرَک، بود. او روزهای طغیان رودخانه را سال به سال به صورت نوشتار ثبت می‌کرد. او سبب مضحکهٔ بسیاری برای خود گشت زیرا از بالا تا پایین دره رود قدم زده و چنین تبلیغ می‌کرد که تمامی خانه‌ها باید به شکل قایق از چوب ساخته شوند، و با نزدیک شدن فصل سیل هر شب حیوانات خانگی به داخل قایق آورده شوند. او هر ساله به اسکانگاههای رودخانه‌ایِ مجاور رفته و به آنان هشدار می‌داد که تا چند روز دیگر سیل خواهد آمد. سرانجام سالی آمد که به دلیل ریزش فوق‌العاده سنگین باران سیلابهای سالانه به اندازهٔ زیاد افزایش یافت، طوری که طغیان ناگهانی آبها تمامی دهکده را به کلی از بین برد؛ فقط نوح و خانوادهٔ نزدیک او در خانهٔ قایقی خود نجات یافتند.

این سیلابها اختلال در تمدن آندی را تکمیل نمودند. با پایان یافتن این دورهٔ سیلابهای بزرگ، باغ دوم دیگر وجود نداشت. تنها در جنوب و در میان سومریها نشانی از شکوه سابق باقی بود.

بقایای این، یکی از باستانی‌ترین تمدنها، در این مناطق بین‌النهرین و در شمال شرقی و شمال غربی آن یافت می‌شوند. اما هنوز آثار قدیمی‌تر روزگاران دلمیشیا در زیر آبهای خلیج فارس وجود دارند، و عدن اول در زیر پایانهٔ شرقی دریای مدیترانه در زیر آب نهفته است.

8- سومریها — آخرینِ آندیها

هنگامی که آخرین پراکندگی آندیها ستون فقرات بیولوژیک تمدن بین‌النهرین را شکست، اقلیتی کوچک از این نژاد برتر در سرزمین آبا و اجدادی خویش نزدیک دهانه‌های رودخانه‌ها باقی ماندند. اینها سومریها بودند، و تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح از نظر اصل و نسب به طور عمده آندی شده بودند، گر چه ماهیت فرهنگی آنان منحصراً نودی بود، و آنان به سنتهای باستانی دلمیشیا وفادار ماندند. با این حال، این سومریهای مناطق ساحلی آخرین آندیها در بین‌النهرین بودند. اما همانطور که در انواع جمجمه‌های یافت شده در گورهای این عصر مشخص است، نژادهای بین‌النهرین پیش از این تاریخ اخیر به کلی در هم آمیخته بودند.

در طول ایام سیل بود که شهر شوش به اندازهٔ بسیار زیادی رونق یافت. شهر اول و پایین‌تر دچار سیل زدگی گردید، به طوری که شهر دوم یا بالاتر به عنوان مرکز اصلی هنرهای دستی خاص آن روز جانشین شهر پایین‌تر شد. با کاهش بعدی این سیلها، شهر اور مرکز صنعت سفالگری گردید. در حدود هفت هزار سال پیش اور در خلیج فارس بود، و رسوبات رودخانه از آن هنگام این سرزمین را تا سرحدات کنونی آن بالا برده است. این استقرارگاهها به علت کارهای کنترل کنندهٔ بهتر و عریض‌تر شدن دهانه‌های رودخانه‌ها کمتر از سیل آسیب دیدند.

رویانندگان صلح‌جوی غلات در دره‌های دجله و فرات مدتها با حملات ناگهانی بربریهای ترکستان و فلات ایران مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. اما اکنون هجوم هماهنگ بر ضد درهٔ فرات موجب خشکسالی فزایندهٔ مراتع کوهستانی گردید. و این تهاجم بسیار جدی‌تر بود زیرا این

گله‌داران و شکارچیان اطراف دارای تعداد زیادی اسبهای رام بودند. داشتن اسبها بود که به آنها مزیت نظامی فوق‌العاده‌ای نسبت به همسایگان غنی آنان در جنوب می‌داد. آنها در مدتی کوتاه تمامی بین‌النهرین را زیر پا گذاشتند و آخرین امواج فرهنگ را که در سراسر اروپا، آسیای غربی، و شمال آفریقا گسترش یافت، به جلو سوق دادند.

این فاتحان بین‌النهرین بسیاری از تیره‌های بهتر آندیِ نژادهای مختلط شمالی ترکستان از جمله برخی از تیره‌های آدمسان را در صفوف خویش حمل می‌نمودند. این قبایلِ کمتر پیشرفته اما توانمندتر شمالی به سرعت و با میل و رغبت باقیماندهٔ تمدن بین‌النهرین را جذب نموده و در مدتی کم به صورت آن مردمان مختلطی درآمدند که در آغاز وقایع تاریخی در درهٔ فرات یافت می‌شوند. آنها به سرعت بسیاری از جوانب تمدن در حال گذار بین‌النهرین را احیا نمودند، و هنرهای قبایل دره و بیشترِ فرهنگ سومریها را پذیرا شدند. آنها حتی در صدد این برآمدند که برج سوم بابل را بنا نهند و بعدها این کلمه را به عنوان نام ملی خویش برگزیدند.

هنگامی که این سوارکاران بربری تمامی درهٔ فرات را از شمال شرقی مورد تاخت و تاز قرار دادند، بر بقایای آندیهایی که در حوالی دهانهٔ رودخانه در خلیج فارس زندگی می‌کردند استیلا نیافتند. این سومریها به علت هوش برتر، سلاحهای بهتر، و سیستم گستردهٔ کانالهای نظامی خویش که ضمیمه‌ای بر طرح آبیاری حوضچه‌های به هم پیوستهٔ آنان بود، قادر بودند از خود دفاع کنند. آنها مردمی متحد بودند زیرا یک مذهب گروهیِ یکسان داشتند. از این رو مدتها پس از این که همسایگان شمال غربی آنها به ممالک شهری منزوی و کوچک تجزیه شوند، قادر بودند تمامیت نژادی و ملی خویش را حفظ نمایند. هیچیک از این گروههای شهری نتوانستند بر سومریهای متحد چیره شوند.

و مهاجمان شمالی به زودی یاد گرفتند به این سومریهای صلح دوست اعتماد نموده و آنان را به عنوان آموزگاران و مدیران توانمند ارج نهند. آنها بسیار مورد احترام واقع شدند و تمامی مردمان در شمال و از مصر در غرب تا هند در شرق آنان را به عنوان آموزگاران هنر و صنعت، به عنوان مدیران بازرگانی، و به مثابه حکمرانان مدنی می‌طلبیدند.

بعد از فروپاشی اتحادیهٔ آغازین سومری، ممالک شهری دوران بعد توسط نوادگان مرتد کاهنان شیث مورد حکومت واقع شدند. تنها زمانی که این کاهنان شهرهای مجاور را تصرف کردند، خود را شاه نامیدند. پادشاهان شهری دوران بعد به علت حسادت به خدای یکدیگر نتوانستند پیش از روزگاران سارگُن اتحادیه‌های نیرومندی تشکیل دهند. هر شهر معتقد بود خدای شهر او از کلیهٔ خدایان دیگر برتر است، و از این رو آنها از فرمانبرداری از یک رهبر مشترک امتناع می‌ورزیدند.

پایان این مدت طولانیِ حکومت ضعیف کاهنان شهری با سارگُن، کاهن کیش، که خود را پادشاه اعلام نمود و شروع به تصرف تمامی بین‌النهرین و سرزمینهای مجاور کرد، خاتمه یافت. و برای آن دوران، این ممالک شهری و این که هر شهر تحت فرمانروایی و استیلای یک کاهن قرار داشته باشد و دارای خدای شهری و آیین و رسوم خویش باشد پایان یافت.

پس از تجزیهٔ این اتحادیهٔ کیش برای مدتی طولانی یک جنگ دائم میان این شهرهای دره‌ای بر سر حاکمیت حاصل گشت. و حکمرانی بین سومر، اَگَد، کیش، اِرِک، اور، و شوش به طور گوناگون در تغییر بود.

در حدود 2500 سال پیش از میلاد مسیح، سومریها به دست سوئیها و گوئیهای شمالی به شدت به قهقرا رفتند. لاگاش، پایتخت سومریها که برای مقابله با سیل در یک نقطهٔ مرتفع ساخته شده بود واژگون گردید. اِرِک پس از سقوط اَگَد برای سی سال دوام آورد. تا هنگام استقرار حکومت حَمورابی، سومریها به داخل صفوف سامیهای شمالی جذب شده بودند، و آندیهای بین‌النهرینی از صفحات تاریخ خارج شده بودند.

از 2500 سال تا 2000 سال پیش از میلاد مسیح، کوچگران از نواحی اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام در حال یکه تازی بودند. نِریها در بر گیرندهٔ آخرین فوران گروه خزری متعلق به نوادگان بین‌النهرینیِ نژادهای مختلط اندانی و آندی بودند. آنچه که بربریها نتوانستند در نابودی بین‌النهرین به اجرا گذارند، تغییرات متعاقب جوی با موفقیت آن را به انجام رساندند.

و این داستان نژاد بنفش پس از روزگاران آدم و سرنوشت سرزمین آنها بین دجله و فرات است. تمدن باستانی آنها به سبب مهاجرت مردمان برتر به خارج و مهاجرت همسایگان پست‌تر آنها به داخل سرانجام سقوط کرد. اما مدتها پیش از این که سوارکاران بربری دره را تصرف کنند، بیشتر فرهنگ باغ به آسیا، آفریقا، و اروپا گسترش یافت و در آنجا مخمرهایی را که به تمدن قرن بیستم یورنشیا منجر شده است ایجاد نمود.

[عرضه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 79

گسترش آندیها در خاور

آسیا سرزمین آبا و اجدادی نژاد بشری است. در یک شبه جزیرهٔ جنوبی این قاره بود که اندان و فانتا متولد شدند. در کوهسارهای آنچه که اکنون افغانستان می‌باشد، نوادهٔ آنان بَدُنان یک مرکز بدوی فرهنگی را که برای بیش از نیم میلیون سال تداوم یافت بنیان نهاد. اینجا در این کانون شرقی نژاد بشری، مردمان سنگیک از نسل اندانی متمایز بودند، و آسیا اولین خانهٔ آنان، اولین شکارگاه آنان، و اولین رزمگاه آنان بود. جنوب غربی آسیا شاهد تمدنهای پی در پی دلمیشیاییها، نودیها، آدمیها، و آندیها بود، و پتانسیلهای تمدن امروزی از این مناطق به دنیا گسترش یافت.

1- آندیهای ترکستان

برای بیش از بیست و پنج هزار سال، تا تقریباً 2000 سال پیش از میلاد مسیح، قلب آسیا - اروپا غالباً، گر چه به طور کاهش یابنده، آندی بود. در سرزمینهای پست ترکستان، آندیها به سوی غرب در اطراف دریاچه‌های درون مرزی به داخل اروپا گردش نمودند، ضمن این که از کوهسارهای این ناحیه به سوی شرق رخنه کردند. ترکستان شرقی (سین‌کیانگ) و تا حد کمتری تبت، دروازه‌های باستانی بودند که این مردمان بین‌النهرین از میان آنان به کوههای سرزمینهای شمالیِ انسانهای زرد نفوذ کردند. رخنهٔ آندیها به هند از کوهسارهای ترکستان به داخل پنجاب و از چراگاههای ایران از طریق بلوچستان پیش رفت. این مهاجرتهای پیشین به هیچ وجه کشورگشایی نبودند، بلکه حرکت مداوم قبایل آندی به داخل غرب هندوستان و چین بودند.

برای تقریباً پانزده هزار سال مراکز فرهنگ آمیختهٔ آندی در حوزهٔ رود تاریم در سین‌کیانگ و به سوی جنوب در نواحی کوهستانی تبت، یعنی جایی که آندیها و اندانیها به طور گسترده در هم آمیخته بودند، تداوم یافت. درهٔ تاریم، شرقی‌ترین پایگاه فرهنگ واقعی آندی بود. آنها در اینجا استقرارگاههای خود را ساختند و با چینی‌های مترقی در سمت شرق و با اندانیها در سمت شمال به روابط بازرگانی وارد شدند. در آن روزها ناحیهٔ تاریم یک سرزمین حاصلخیز بود؛ بارندگی فراوان بود. در سمت شرق، گُبی یک علفزار باز بود، جایی که در آن گله‌داران به تدریج به کشاورزی رو می‌آوردند. هنگامی که بادهای بارانی به سوی جنوب شرقی تغییر جهت دادند این تمدن از بین رفت، اما در روزگار خود، آن با خودِ بین‌النهرین هماوردی می‌کرد.

تا 8000 سال پیش از میلاد مسیح بی‌آب و علفیِ به کندی فزایندهٔ نواحی کوهستانی آسیای مرکزی شروع به راندن آندیها به نقاط تحتانی رودخانه و سواحل دریا نمود. این خشکی فزاینده نه فقط آنها را به دره‌های رودخانه‌های نیل، فرات، سند، و زرد راند، بلکه یک رویداد جدید در تمدن آندی ایجاد کرد. یک طبقهٔ جدید از انسانها، بازرگانان، به تعداد زیاد شروع به پدیدار شدن نمودند.

هنگامی که شرایط جوی شکار را برای آندیهای در حال مهاجرت غیرسودمند ساخت، آنها مسیر تکاملی نژادهای قدیمی‌تر را از طریق گله‌دار شدن دنبال ننمودند. بازرگانی و زندگی شهری پدیدار شد. از مصر تا بین‌النهرین و ترکستان، تا رودخانه‌های چین و هند، قبایل بسیار متمدن‌تر در شهرهای مختص تولید و بازرگانی شروع به اجتماع نمودند. آدونیا که در نزدیکی شهر کنونی عشق‌آباد واقع شده است، به متروپولیس تجاری آسیای مرکزی تبدیل شد. تجارت در سنگ، فلز، چوب، و سفالگری در زمین و آب، هر دو، شتاب یافت.

اما خشکسالی پیوسته فزاینده به تدریج موجب خروج عظیم آندیها از سرزمینهای جنوب و شرق دریای خزر گردید. اوج مهاجرت از سوی شمال به سوی جنوب شروع به تغییر جهت دادن نمود، و سوارکاران بابلی به داخل بین‌النهرین شروع به حرکت نمودند.

خشکسالی فزاینده در آسیای مرکزی بیشتر سبب کاهش جمعیت شد و باعث این شد که این مردمان کمتر جنگ طلب شوند. و هنگامی که بارندگی کاهش یابنده در سمت شمال موجب راندن اندانیهای بیابانگرد به سوی جنوب گردید، خروج عظیم آندیها از ترکستان صورت گرفت. این حرکت نهاییِ به اصطلاح آریاییها به داخل خاور نزدیک و هند است. آن موجب آن پراکندگی طولانی نوادگان مختلط آدم بود که در طی آن هر آسیایی و بیشتر مردمان جزایر اقیانوس آرام به وسیلهٔ این نژادهای برتر تا اندازه‌ای بهبود یافتند.

بدین ترتیب ضمن این که آندیها در سرتاسر نیم کرهٔ شرقی پراکنده شدند، از سرزمینهای آبا و اجدادی خود در بین‌النهرین و ترکستان محروم گشتند. زیرا این حرکت گستردهٔ اندانیها به سوی جنوب بود که تعداد آندیها در آسیای مرکزی را تا تقریباً نقطهٔ نابودی کاهش داد.

اما حتی در قرن بیستم بعد از مسیح همانطور که به وسیلهٔ انواع مردم مو بور که گاهی اوقات در این نواحی یافت می‌شوند مشاهده می‌شود، آثاری از خون آندی در میان مردمان توران و تبت وجود دارد. شرح وقایع اولیهٔ چینی وجود چادرنشینان مو قرمز را در شمال اسکانگاههای صلح‌جوی رودخانهٔ زرد ثبت می‌کند، و هنوز نقاشیهایی به جا مانده است که هم وجود آندیهای مو بور و هم انواع مغولی سبزه را در حوزهٔ رود تاریم در زمانهای بسیار دور پیشین به درستی ثبت می‌کند.

آخرین تجلی بزرگ نابغهٔ پیشین نظامی آندیهای آسیای مرکزی در سال 1200 پس از میلاد مسیح بود، یعنی هنگامی که مغولها تحت رهبری چنگیز خان شروع به تصرف قسمت بزرگتر قارهٔ آسیا نمودند. و مثل آندیهای قدیم، این جنگجویان وجود "یگانه خدای آسمان" را اعلام نمودند.

فروپاشی زودرس امپراتوری آنان تبادل فرهنگی بین باختر و خاور را برای مدتی طولانی به تأخیر انداخت و رشد مفهوم یکتاپرستی را در آسیا به اندازهٔ زیاد با کاستی مواجه نمود.

2- تسخیر هند توسط آندیها

هند تنها سرزمینی است که در آن تمامی نژادهای یورنشیا در هم ادغام شدند، و تهاجم آندیها آخرین نژاد را اضافه نمود. در کوهسارهای شمال غربی هند، نژادهای سنگیک به وجود آمدند، و بدون استثنا اعضای هر نژاد در روزهای نخستین خود به شبه جزیرهٔ هند رخنه نمودند، و ناهمگن‌ترن اختلاط نژادی را که تاکنون در یورنشیا وجود داشته است پشت سرشان باقی گذاردند. هند باستان برای نژادهای مهاجر به عنوان یک حوزهٔ دریافتی عمل می‌نمود. مبدأ شبه جزیره سابقاً تا اندازه‌ای باریکتر از زمان حال بود، و بیشتر بخش دلتای رودخانه‌های گنگ و سند کار پنجاه هزار سال اخیر است.

آغازین‌ترین اختلاطهای نژادی در هند آمیخته‌ای از نژادهای مهاجر سرخ و زرد با اندانیهای بومی بودند. این گروه بعدها از طریق جذب قسمت بیشتر مردمان منقرض شرقی سبز و نیز تعداد زیادی از نژاد نارنجی تضعیف شد، و از طریق آمیختگی محدود با انسان آبی اندکی بهبود یافت، اما از طریق جذب شمار زیادی از نژاد نیلی به طور فوق‌العاده متحمل زیان گشت. اما به اصطلاح بومیهای هند به سختی معرف این مردم اولیه هستند. آنها به بیان دقیق‌تر پست‌ترین اقلیت جنوبی و شرقی هستند که به وسیلهٔ آندیهای اولیه یا هم نژادان آریایی‌شان که بعدها ظاهر شدند هرگز به طور کامل جذب نشدند.

تا 20/000 سال پیش از میلاد مسیح جمعیت غرب هند با خون تبار آدم رنگ گرفته بود، و هرگز در تاریخ یورنشیا هیچ مردمی چندین نژاد متفاوت را چنین در نیامیخته بود. اما تأسف‌آور بود که تیره‌های ثانویهٔ سنگیک استیلا یافتند، و این یک مصیبت واقعی بود که انسان آبی و سرخ هر دو از این سرزمین اختلاط نژادی زمانهای دور پیشین به اندازهٔ بسیار زیاد مفقود بودند. بخش بیشتری از تیره‌های سنگیک اولیه می‌توانستند در جهت بهبود آنچه که می‌توانست حتی یک تمدن بزرگتر باشد به اندازهٔ زیاد کمک کنند. همانطور که اتفاق افتاد، انسان سرخ داشت خود را در قارهٔ آمریکا نابود می‌ساخت، انسان آبی در اروپا در شادی به سر می‌برد، و نوادگان اولیهٔ آدم (و بیشترِ انسانهای بعد) چه در هند، آفریقا، یا جاهای دیگر، تمایل اندکی برای اختلاط با مردمان تیره رنگ‌تر نشان می‌دادند.

در حدود 15/000 سال پیش از میلاد مسیح فشار فزایندهٔ جمعیت در سراسر ترکستان و ایران موجب اولین حرکت به راستی گستردهٔ آندیها به سوی هند گردید. برای بیش از پانزده قرن این مردمان برتر از طریق کوهسارهای بلوچستان روانه گردیدند و در سراسر دره‌های رودخانه‌های سند و گنگ و با حرکت آرام به سوی جنوب در داخل فلات دِکَن پراکنده گشتند. این فشار آندیها از شمال غربی بسیاری از انسانهای پست‌تر جنوبی و شرقی را به داخل برمه و جنوب چین راند، اما نه در حد کافی که بتواند مهاجمان را از نابودی نژادی نجات دهد.

شکست هند برای دستیابی به هژمونیِ آسیا - اروپا به اندازهٔ زیادی به ویژگیهای جغرافیایی مربوط بود. فشار جمعیت از شمال اکثریت مردم را فقط به سمت جنوب راند و در داخل منطقهٔ در حال تقلیل دِگَن که از همه سو توسط دریا احاطه شده بود ازدحام ایجاد نمود. اگر سرزمینهای مجاوری برای مهاجرت وجود می‌داشت، آنگاه انسانهای پست‌تر از همه سو با ازدحام مواجه می‌شدند، و تیره‌های برتر به تمدن بالاتری دست می‌یافتند.

آنطور که واقع شد، این کشورگشایان اولیهٔ آندی از طریق برقراری محدودیتهای سخت پیرامون ازدواج بین نژادی برای حفظ هویت خویش و ممانعت از افزایش احاطهٔ نژادی به تلاشی نومیدانه دست زدند. با این وجود، آندیها تا 10/000 سال پیش از میلاد مسیح دچار اختلاط شده بودند، اما تمامی تودهٔ مردم از طریق این جذب به گونه‌ای آشکار بهبود یافته بودند.

اختلاط نژادی همیشه سودمند است، به این جهت که به تنوع فرهنگی کمک می‌کند و شرایط را برای یک تمدن پیشرفته فراهم می‌سازد، اما اگر عناصر پست‌تر تیره‌های نژادی مسلط باشند عمر چنین دستاوردهایی کوتاه خواهد بود. یک فرهنگ چند زبانه فقط زمانی می‌تواند حفظ شود که تیره‌های برتر در حدی قابل اطمینان بیش از تیرهٔ پست‌تر در میان خود تولید مثل نمایند. ازدیاد مهار ناشدهٔ تیره‌های پست‌تر با تولید مثل کاهش یابندهٔ تیره‌های برتر به طور قطع برای یک تمدن فرهنگی انتحاری است.

اگر تعداد کشورگشایان آندی سه برابر آنچه که بودند می‌بود، یا اگر آنان یک سوم از نامطلوب‌ترین ساکنان در هم آمیختهٔ نارنجی - سبز - نیلی را بیرون رانده یا نابود می‌کردند، در آن صورت هند یکی از مراکز پیشگام تمدن فرهنگی دنیا می‌شد و بدون شک بخش بیشتری از امواج آتی بین‌النهرینیها را که به داخل ترکستان و از آن جا به سوی شمال به اروپا سرازیر شدند جذب می‌کرد.

3- هندوستان دراویدی

درآمیختن کشورگشایان آندی هند با تیرهٔ بومی نهایتاً به آن مردم آمیخته‌ای که دراویدی نامیده شده‌اند انجامید. دراویدیهای پیشین و خالص‌تر برای پیشرفت فرهنگی از ظرفیت زیادی برخوردار بودند، که با کاهش تدریجی میراث آندی آنها مداوماً تضعیف می‌گشت. و این چیزی است که تمدن در حال شکوفایی هند را تقریباً در دوازده هزار سال پیش نابود ساخت. اما تزریق حتی این قدر کم از خون آدم، در تکامل اجتماعی شتاب چشمگیری ایجاد نمود. این تیرهٔ مختلط متنوع‌ترین تمدنی را که در آن هنگام در زمین بودند فوراً ایجاد نمود.

مدتی نه چندان زیاد پس از فتح هند، آندیهای دراویدی ارتباط نژادی و فرهنگی خود را با بین‌النهرین از دست دادند، اما گشایش بعدی خطوط دریایی و مسیرهای کاروانی، این ارتباطات را مجدداً برقرار نمود. و هیچگاه ظرف ده هزار سال گذشته هند با بین‌النهرین در غرب و چین

در شرق به طور کامل بی‌ارتباط نبوده است، گر چه موانع کوهستانی مراودهٔ با غرب را به اندازهٔ زیاد تسهیل می‌ساخت.

تاریخ فرهنگ برتر و تمایلات مذهبی مردمان هند به ایام اولیهٔ سلطهٔ دراویدیها باز می‌گردد، و بخشاً به این علت است که بسیاری از کاهنان شیث در تهاجمات اولیهٔ آندیها و بعدیِ آریاییها، هر دو، وارد هند شدند. از این رو رشتهٔ یکتاپرستی که در تاریخ مذهبی هند جاری است از تعالیم آدمیها در باغ دوم ناشی می‌شود.

در حدود 16/000 سال پیش از میلاد مسیح یک گروه از یکصد کاهن شیثی به هند وارد شدند و تقریباً به استیلای مذهبی نیمهٔ غربی آن مردم چند زبانه دست یافتند. اما مذهب آنان دوام نیاورد. ظرف پنج هزار سال دکترین تثلیث بهشتی آنان به سمبل سه‌گانهٔ خدای آتش تنزل یافته بود.

اما برای بیش از هفت هزار سال، تا پایان دوران مهاجرتهای آندیها، وضعیت مذهبی ساکنان هند بسیار بالاتر از وضعیت مذهبی دنیا در کل بود. در طی این ایام هند توانست تمدن پیشگام فرهنگی، مذهبی، فلسفی، و تجاری دنیا را ایجاد نماید. و در شرایط فقدان انقیاد کامل آندیها به وسیلهٔ مردمان جنوب، این سرنوشت احتمالاً تحقق می‌یافت.

مراکز فرهنگی دراویدیها در دره رودها، عمدتاً رودخانه‌های سند و گنگ، و در دِکَن در امتداد سه رودخانهٔ بزرگی که از میان کوههای شرقی گات به دریا جاری است، واقع شده بودند. اسکانگاههای مجاور کرانه‌های کوههای غربی گات اهمیت خویش را مدیون روابط کرانه‌ای با سومر بودند.

دراویدیها در زمرهٔ باستانی‌ترین مردمانی بودند که به شهرسازی پرداخته و از طریق زمین و دریا، هر دو، درگیر یک کار گستردهٔ صادرات و واردات شدند. تا 7000 سال پیش از میلاد مسیح کاروانهای شتر سفرهای مرتبی به اقصی نقاط بین‌النهرین می‌کردند. سفرهای دریایی دراویدیها در امتداد ساحل به آن سوی دریای عربی، به شهرهای سومری خلیج فارس پیش می‌رفت و به آبهای خلیج بنگال تا شرق هند با مخاطره صورت می‌گرفت. یک حروف الفبا به همراه هنر نوشتن توسط این دریانوردان و تجار از سومر وارد شد.

این روابط تجاری به تنوع بخشیدن بیشتر یک فرهنگ جهان شهری به اندازهٔ زیاد مساعدت نمود، و به ظهور زودرس بسیاری از اصلاحات و حتی تجملات حیات شهری منجر شد. هنگامی که آریاییهای ظهور یافته در دوران بعد به هند وارد شدند، در میان دراویدیها، هم نژادان آندی خویش را که در نژادهای سنگیک آمیخته شده بودند نشناختند، اما یک تمدن بسیار پیشرفته یافتند. دراویدیها به رغم محدودیتهای بیولوژیک یک تمدن برتر بنیاد نهادند. این تمدن در سرتاسر تمامی هند به خوبی اشاعه یافته بود و تا دوران امروز در دِکَن بقا یافته است.

4- تهاجم آریاییها به هند

دومین رخنهٔ آندیها به هند، تهاجم آریاییها در طول یک دورهٔ تقریباً پانصد ساله در وسط هزارهٔ سوم پیش از مسیح بود. این مهاجرت خروج نهایی آندیها را از سرزمینهایشان در ترکستان نشان نمود.

مراکز اولیهٔ آریاییها در نیمهٔ شمالی هند، عمدتاً در شمال غرب، پراکنده بودند. این مهاجمان هرگز تسخیر کشور را تکمیل نکردند و متعاقباً در این کوتاهی دستخوش نیستی گشتند، زیرا تعداد کمتر آنان آنها را نسبت به جذب توسط دراویدیهای جنوب که متعاقباً تمامی شبه جزیره را به استثنای استانهای وابسته به کوههای هیمالیا درنوردیدند، آسیب‌پذیر نمود.

آریاییها به جز در استانهای شمالی تأثیر نژادی بسیار اندکی روی هند باقی گذاردند. در دکن تأثیر آنان بیش از نژادی، فرهنگی و مذهبی بود. تداوم بیشتر خون موسوم به آریایی در شمال هند نه فقط به سبب حضور آنان در این مناطق در ارقام بیشتر بود، بلکه همچنین به این علت بود که آنها به وسیلهٔ کشورگشایان، بازرگانان، و مبلغین مذهبی دوران بعد تقویت شدند. درست تا اولین قرن پیش از مسیح، رخنه‌ای مداوم از خون آریایی به داخل پنجاب صورت می‌گرفت. آخرین هجوم مربوط به لشگرکشیهای مردمان یونان باستان بود.

در دشتهای رود گنگ آریاییها و دراویدیها سرانجام درآمیختند و فرهنگی پیشرفته به وجود آوردند، و بعدها این مرکز با معاضدتهایی از شمال شرقی که از چین می‌آمد تقویت گردید.

در هند گهگاه بسیاری از انواع سازمانهای اجتماعی شکوفا می‌گردید، از سیستمهای نیمه دمکراتیک آریاییها گرفته تا اشکال مستبدانه و پادشاهی حکومتی. اما بیشترین ویژگی مشخص جامعه تداوم کاستهای بزرگ اجتماعی بود که در تلاش برای تداوم بخشیدن هویت نژادی به وسیلهٔ آریاییها ایجاد شده بود. این سیستم پر طول و تفصیل کاست تا زمان حال حفظ شده است.

از چهار کاست بزرگ، همگی به غیر از اولی در تلاشی بیهوده بنیاد نهاده شدند تا از اختلاط نژادی کشورگشایان آریایی با زیر فرمانان پست‌تر خویش ممانعت به عمل آورند. اما کاست اصلی، کاهنان آموزگار، از شیثیها برخاسته است. برهمن‌های قرن بیستم بعد از مسیح نوادگان بلافصل فرهنگی کاهنان باغ دوم هستند، گر چه تعالیم آنها از تعالیم نیاکان برجستهٔ آنان به اندازهٔ زیاد متفاوت است.

هنگامی که آریاییها به هند وارد شدند ایدهٔ خود را از الوهیت که در سنتهای دوام یافتهٔ مذهب باغ دوم حفظ شده بود با خود آوردند. اما کاهنان برهمن هرگز نتوانستند در برابر نیروی فزایندهٔ بت پرستان که به وسیلهٔ تماس ناگهانی با مذاهب پست‌تر دکن بعد از محو نژادی آریاییها به وجود آمده بود تاب بیاورند. از این رو اکثریت عظیم مردم در اسارت خرافات برده‌ساز مذاهب پست‌تر قرار گرفتند. و بدین ترتیب چنین شد که هند نتوانست تمدن بالایی را که در ایام پیشین سایه افکنده بود ایجاد نماید.

بیداری معنوی قرن ششم پیش از مسیح در هند دوام نیاورد، و حتی پیش از تهاجم محمدی‌ها از بین رفت. اما روزی یک گاوتامای بزرگتری ممکن است ظهور کند تا تمامی هند را در جستجو برای خدای زنده رهبری کند، و در آن هنگام دنیا ثمرهٔ استعداد فرهنگی یک مردم چند هنره را که مدتی طولانی است تحت نفوذ کرخت کنندهٔ یک بینش معنوی عقب برنده در بیهوشی شدید به سر می‌برند مشاهده خواهد کرد.

فرهنگ روی یک بنیان بیولوژیک بنا شده است، اما کاست به تنهایی نتوانست فرهنگ آریایی را تداوم بخشد، زیرا مذهب، مذهب راستین، منبع ضروری آن انرژی والاتر است که انسانها را وادار می‌سازد بر مبنای برادری بشری تمدنی برتر بنیاد نهند.

5- انسان سرخ و انسان زرد

در حالی که داستان هند داستان کشورگشایی آندیها و فرو رَوی نهایی در مردمان تکاملی باستانی‌تر است، روایت آسیای شرقی به طور صحیح‌تر روایت سنگیکهای اولیه، به ویژه انسان سرخ و انسان زرد است. این دو نژاد به طور عمده از اختلاط با تیرهٔ پست نئاندرتال که انسان آبی را در اروپا به اندازهٔ زیاد عقب راند و از این رو پتانسیل برتر نوع اولیهٔ سنگیک را حفظ نمود گریختند.

در حالی که انسانهای اولیهٔ نئاندرتال در سرتاسر پهنهٔ آسیا - اروپا گسترده بودند، بخش شرقی با تیره‌های پست حیوانی بیشتر آلوده شده بود. این انواع مادون بشری به وسیلهٔ پنجمین یخچال طبیعی به جنوب رانده شدند، همان ورقهٔ یخی که مهاجرت سنگیکها را به داخل شرق آسیا برای مدتهای طولانی مسدود نمود. و هنگامی که انسان سرخ به شمال شرقی در اطراف کوهسارهای هند تغییر مکان داد، شمال شرقی آسیا را خالی از این انواع مادون بشری یافت. سازمان قبیله‌ای نژادهای سرخ پیش‌تر از سازمان قبیله‌ای سایر مردمان شکل یافت، و آنها اولین‌هایی بودند که از کانون توجه سنگیکها به آسیای مرکزی دور شدند. تیره‌های پست نئاندرتال به وسیلهٔ قبایل مهاجر زرد دوران بعد نابود گشته و یا از سرزمین اصلی بیرون رانده شدند. اما انسان سرخ برای تقریباً یکصد هزار سال پیش از ورود قبایل زرد، در آسیای شرقی به طور کامل حکومت نموده بود.

بیش از سیصد هزار سال پیش بدنهٔ اصلی نژاد زرد به عنوان مهاجران ساحلی از جنوب به چین وارد شد. در هر هزاره آنها بیشتر و بیشتر به درون سرزمین رخنه کردند، اما تا ایام نسبتاً اخیر با برادران مهاجر تبتی خود تماس برقرار نکردند.

فشار جمعیت در حال رشد موجب شد نژاد زرد که به سوی شمال در حال حرکت بود به داخل زمینهای شکارِ انسان سرخ شروع به حرکت کند. این تخطی به همراه آنتاگونیسم طبیعی نژادی، به عداوتهای فزاینده منجر شد، و بدین صورت مبارزات حیاتی برای زمینهای حاصلخیز آسیای دورتر آغاز گردید.

داستان این ستیز طولانی بین نژادهای سرخ و زرد یک حماسهٔ تاریخ یورنشیا است. این دو نژاد برتر برای بیش از دویست هزار سال به جنگی شدید و بی‌وقفه دست زدند. انسانهای سرخ در پیکارهای اولیه به طور کلی موفق بودند و گروههای یورش برندهٔ آنها ویرانی عظیمی به اسکانگاههای زرد وارد می‌ساختند. اما انسان زرد در هنر جنگاوری شاگرد تیزهوشی بود و به زودی توانایی چشمگیری برای زندگی صلح‌آمیز با هم میهنان خود نشان داد. چینی‌ها اولینهایی بودند که یاد گرفتند قدرت در اتحاد است. قبایل سرخ به تضادهای ویرانگرانهٔ خود ادامه دادند، و در مدتی کم به دستان تاختگر چینی‌های سرسخت که به پیشروی بی‌امان خود به سوی شمال ادامه می‌دادند متحمل شکستهای مکرر شدند.

یکصد هزار سال پیش قبایل قلع و قمع شدهٔ نژاد سرخ ضمن این که پشت به یخ در حال عقب نشینیِ آخرین یخچال طبیعی داشتند، در حال جنگیدن بودند، و هنگامی که گذرگاه زمینی به سوی غرب، روی تنگهٔ برینگ قابل عبور گشت، این قبایل در رها کردن کرانه‌های نامساعد قارهٔ آسیا تعلل نورزیدند. از هنگامی که آخرین انسانهای سرخ خالص از آسیا خارج شدند هشتاد و پنج هزار سال می‌گذرد، اما تقلای طولانی، اثر ژنتیکی خود را روی نژاد پیروزمند زرد باقی گذارد. مردمان شمال چین به همراه مردم اندانی سیبری بخش عمدهٔ تیرهٔ سرخ را جذب کردند و به اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای از این راه سود بردند.

سرخ پوستان آمریکای شمالی که در حدود پنجاه هزار سال پیش از آمدن آدم از سرزمینهای آسیایی خود محروم گشته بودند، حتی با نوادگان آندی آدم و حوا هرگز تماس برقرار نکردند. در طول دوران مهاجرتهای آندیها تیره‌های خالص سرخ در سرتاسر آمریکای شمالی به صورت قبایل چادرنشین در حال گسترش بودند، شکارچیانی که به میزان کم به کشاورزی اشتغال داشتند. این نژادها و گروههای فرهنگی، از هنگام ورودشان به قارهٔ آمریکا تا پایان اولین هزارهٔ عصر مسیحیت، در هنگامی که به وسیلهٔ نژادهای سفید اروپا کشف شدند، از باقیماندهٔ دنیا تقریباً به طور کامل منزوی باقی ماندند. تا آن هنگام اسکیموها نزدیکترین انسانها به انسانهای سفید بودند که قبایل شمالی انسانهای سرخ تا آن زمان دیده بودند.

نژادهای سرخ و زرد تنها تیره‌های بشری هستند که جدا از نفوذهای آندیها تا آن هنگام به درجهٔ بالایی از تمدن دست یافتند. قدیمی‌ترین فرهنگ سرخپوستان آمریکایی، مرکز اُنامونالانتون در کالیفرنیا بود، اما تا 35/000 سال پیش از میلاد مسیح مدتها بود که این فرهنگ محو شده بود. در مکزیک، آمریکای مرکزی، و در کوههای آمریکای جنوبی تمدنهای بعد و پایدارتر توسط یک نژاد غالباً سرخ اما در بر گیرندهٔ یک ترکیب قابل ملاحظهٔ زرد، نارنجی، و آبی پی افکنده شدند.

این تمدنها با وجود این که آثاری از خون آندی به پرو رسید، محصولات تکاملی سنگیکها بودند. به استثنای اسکیموها در آمریکای شمالی و تعداد اندکی از آندیهای پلی‌نزیایی در آمریکای جنوبی، مردمان نیم کرهٔ غربی تا پایان اولین هزارهٔ بعد از مسیح ارتباطی با باقیماندهٔ دنیا نداشتند. در طرح اولیهٔ ملک صادق برای بهبود نژادهای یورنشیا تصریح شده بود که یک میلیون تن از نوادگان تیرهٔ خالص آدم باید بروند و انسانهای سرخ قارهٔ آمریکا را ارتقا دهند.

6- سرآغاز تمدن چین

مدتی بعد از راندن انسان سرخ به آن سو به آمریکای شمالی، چینی‌های در حال گسترش اندانیها را از دره رودهای آسیای شرقی تخلیه نموده و آنها را به سوی شمال به داخل سیبری و به سوی غرب به داخل ترکستان، جایی که به زودی در ارتباط با فرهنگ برتر آندیها قرار می‌گرفتند، راندند.

در برمه و شبه جزیرهٔ هندوچین فرهنگهای هندوستان و چین مخلوط شده و درآمیختند تا تمدنهای متعاقب آن نواحی را ایجاد کنند. در اینجا نژاد از میان رفتهٔ سبز بیش از هر نقطهٔ دیگر دنیا در ابعاد بزرگتری بقا یافته است.

بسیاری از نژادهای مختلف جزایر اقیانوس آرام را اشغال کردند. به طور کلی، جزایر جنوبی و در آن هنگام پهناورتر به وسیلهٔ مردمانی که درصد سنگینی از خون سبز و نیلی را حمل می‌کردند اشغال شدند. جزایر شمالی در اختیار اندانیها، و بعدها در اختیار نژادهایی که در بر گیرندهٔ ابعاد بزرگی از تیره‌های زرد و سرخ بودند قرار داشتند. نیاکان مردم ژاپن تا 12/000 سال پیش از میلاد مسیح از سرزمین اصلی رانده نشدند. در آن هنگام آنها به وسیلهٔ یک رانش نیرومند کرانه‌ای جنوبیِ قبایل شمالی چین بیرون رانده شدند. خروج نهایی آنها عمدتاً نه به سبب فشار جمعیت بلکه به علت ابتکار یک سرقبیله که آنان به او به صورت یک شخصیت الهی می‌نگریستند صورت گرفت.

قبایل پیروزمند انسان زرد همانند مردمان هند و خاور نزدیک، قدیمی‌ترین مراکز خود را در امتداد ساحل و در کنار رودخانه‌ها برقرار می‌کردند. در سالهای بعد به تدریج که سیلهای فزاینده و تغییر مسیر رودخانه‌ها شهرهای زمین گود را اشغال ناپذیر می‌ساخت، اسکانگاههای ساحلی نتوانستند با شرایط انطباق یابند.

بیست هزار سال پیش نیاکان چینی‌ها چندین مرکز قوی فرهنگ و دانش بدوی، به ویژه در امتداد رودخانهٔ زرد و یانگتز به وجود آورده بودند. و در آن هنگام این مراکز به وسیلهٔ ورود یک جریان مداوم برترِ در هم آمیخته از سین‌کیانگ و تبت شروع به تقویت شدن نمودند. مهاجرت از تبت به درهٔ یانگتز به اندازهٔ شمال گسترده نبود، و مراکز تبتی هم به اندازهٔ حوزهٔ رودخانهٔ تاریم زیاد پیشرفته نبودند. اما هر دو جنبش قدر مشخصی از خون آندی به سوی شرق به سمت اسکانگاههای رودخانه‌ای حمل کردند.

برتری نژاد باستانی زرد به سبب چهار عامل بزرگ بود:

1- *ژنتیک*. نژادهای سرخ و زرد هر دو برخلاف عموزاده‌های آبی خود در اروپا از آمیختن با تیره‌های پست بشری به اندازهٔ زیاد گریخته بودند. چینی‌های شمالی که تا آن هنگام به وسیلهٔ مقادیر کمی از تیره‌های برتر سرخ و اندانی تقویت شده بودند، بنا بود به زودی توسط تزریق قابل ملاحظه‌ای از خون آندی سود برند. چینی‌های جنوبی در این

رابطه زیاد سودی عایدشان نشد، و آنها برای مدتهای طولانی از طریق جذب نژاد سبز دچار مصیبت شده بودند، در حالی که بعدها به وسیلهٔ رخنهٔ انبوه مردمان پست‌تر که به وسیلهٔ تهاجم دراویدیها - آندیها به تعداد زیاد از هند بیرون رانده شدند، به طور بیشتر تضعیف گشتند. و امروزه در چین میان نژادهای شمالی و جنوبی تفاوتی آشکار وجود دارد.

2- *اجتماعی*. نژاد زرد به زودی ارزش صلح را در میان خود آموختند. صلح‌جویی داخلی آنها آنقدر به افزایش جمعیت کمک نمود که گسترش تمدن آنان را در میان میلیونها تن تضمین کرد. از 25/000 سال تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح بالاترین تمرکز تمدن در یورنشیا در مرکز و شمال چین صورت گرفت. انسان زرد اولین انسانی بود که به یک وحدت نژادی دست یابد — اولین انسانی که به یک میزان گسترده از تمدن فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی نائل گردد.

چینی‌های 15/000 سال پیش از میلاد مسیح جنگجویانی بی‌باک بودند. آنها به وسیلهٔ تکریم فراتر از حد گذشته تضعیف نگشته بودند، و آنها که تعدادشان به کمتر از دوازده میلیون نفر بالغ می‌شد، پیمانی منعقد نمودند که با یک زبان مشترک تکلم کنند. در طول این عصر آنها یک ملت واقعی که بسیار متحدتر و همگن‌تر از اتحادیه‌های سیاسی ایام تاریخی‌شان بود به وجود آوردند.

3- *معنوی*. در طول عصر مهاجرتهای آندیها، چینی‌ها در زمرهٔ مردمان معنوی‌تر زمین بودند. اعتقاد طولانی به پرستش یک حقیقت که توسط سینگلانگتون اعلام شده بود آنها را جلوتر از بیشتر نژادهای دیگر نگاه داشت. محرک یک مذهب مترقی و پیشرو اغلب یک عامل تعیین کننده در توسعهٔ فرهنگی است. به تدریج که هند دچار خمودگی گشت، چین تحت محرک جانبخش یک مذهب که در آن حقیقت به عنوان الوهیت متعالی ارج نهاده شده بود به پیش گام نهاد.

این پرستشِ حقیقت محرکِ پژوهش و اکتشاف بی‌پروای قوانین طبیعت و پتانسیلهای نوع بشر بود. چینی‌های حتی شش هزار سال پیش هنوز دانشجویان تیزبین و بی‌باک در پی‌گیری خویش برای حقیقت بودند.

4- *جغرافیایی*. چین به وسیلهٔ کوهها در غرب و اقیانوس آرام در شرق محافظت می‌شود. فقط در شمال راه برای تهاجم باز است، و از روزگاران انسان سرخ تا آمدن نوادگان بعدی آندیها، شمال توسط هیچ نژاد ستیزه‌جویی اشغال نشد.

و اما اگر به خاطر موانع کوهستانی و افول بعد در فرهنگ معنوی نبود، نژاد زرد بدون شک بخش بزرگتر مهاجرتهای آندی از ترکستان را به خود جذب می‌کرد و تمدن دنیا را بدون چون و چرا به سرعت تحت سیطرهٔ خود قرار می‌داد.

7- آندیها به چین وارد می‌شوند

در حدود پانزده هزار سال پیش آندیها داشتند به تعداد قابل ملاحظه از گذرگاه تی‌تاو عبور نموده و در سرتاسر درهٔ بالایی رودخانهٔ زرد در میان اسکانگاههای چینی گنسو پخش می‌شدند. آنها در مدتی کوتاه به سوی شرق به سمت هونَن، جایی که در آن پیشرفته‌ترین اسکانگاهها واقع شده بودند، رخنه کردند. این رخنهٔ از سوی غرب حدوداً نیمی اندانی و نیمی آندی بود.

مراکز فرهنگی شمالی در امتداد رودخانهٔ زرد همیشه پیشرفته‌تر از اسکانگاههای جنوبی در یانگتز بود. در ظرف چند هزار سال بعد از ورود حتی تعداد اندکی از این انسانهای برتر، اسکانگاههای مجاور رودخانهٔ زرد از دهکده‌های یانگتز جلوتر رفته و به موقعیتی پیشرفته‌تر از برادران آنها در جنوب دست یافته بود، که تاکنون حفظ شده است.

اینطور نبود که تعداد آندیها زیاد بود، یا این که فرهنگ آنها بسیار برتر بود، بلکه اختلاط با آنها یک تیرهٔ چند هنره‌تر به وجود آورد. چینی‌های شمالی آنقدر به حد مکفی از تیرهٔ آندی دریافت کردند که اذهان ذاتاً توانایشان در حد اعتدال تحرک یافت، اما نه آنقدر کافی که با کنجکاوی بی‌قرار و پژوهشگرانه که ویژگی نژادهای سفید شمالی بود، آنها را برانگیزاند. این تزریق محدودتر ویژگی ارثی آندی برای ثبات ذاتی نوع سنگیک کمتر اخلال برانگیز بود.

امواج بعدی آندیها برخی از پیشرفتهای فرهنگی بین‌النهرین را با خود آوردند؛ این به ویژه در مورد آخرین امواج مهاجرت از غرب صدق می‌کند. آنها کارکردهای اقتصادی و آموزشی چینی‌های شمالی را به اندازهٔ زیاد بهبود بخشیدند؛ و در حالی که نفوذ آنها روی فرهنگ مذهبی نژاد زرد کوتاه مدت بود، نسلهای بعدی آنها به یک بیداری متعاقب معنوی بسیار کمک ورزیدند. اما روایات آندیِ زیبایی عدن و دلمیشیا روایات چینی را تحت تأثیر قرار داد؛ افسانه‌های قدیمی چینی مکان "سرزمین خدایان" را در غرب قرار می‌دهند.

مردم چین به دنبال تغییرات جوی در ترکستان و ورود مهاجران بعدی آندی، تا بعد از 10/000 سال پیش از میلاد مسیح شروع به ساختن شهر و تولید کالا نکردند. تزریق این خون جدید آنقدر که به توسعهٔ بیشتر و سریع تمایلات نهفتهٔ تیره‌های برتر چینی انگیزه بخشید، به تمدن انسان زرد زیاد اضافه نکرد. از هونَن تا شِنسی پتانسیلهای یک تمدن پیشرفته داشتند ثمره به بار می‌آوردند. تاریخ فلزکاری و کلیهٔ هنرهای تولیدی به این دوران باز می‌گردد.

تشابهات بین برخی روشهای قدیمی چینی و بین‌النهرینی برای محاسبهٔ زمان، ستاره‌شناسی، و مدیریت دولتی به سبب روابط تجاری بین این دو مرکز بود که از هم فاصلهٔ زیاد داشتند. بازرگانان چینی حتی در روزگاران سومریها از طریق ترکستان با طی مسیرهای زمینی به بین‌النهرین سفر می‌کردند. این داد و ستد یک طرفه نیز نبود — درهٔ رود فرات بدین طریق به طور قابل ملاحظه‌ای سود برد، همانطور که مردمان دشتهای رودخانهٔ گنگ بدین نحو سود بردند. اما تغییرات جوی و تهاجمات چادرنشینان هزارهٔ سوم پیش از مسیح حجم داد و ستدی را که روی مسیرهای کاروانی آسیای مرکزی صورت می‌گرفت به اندازهٔ زیاد کاهش داد.

8- تمدن بعدی چین

در حالی که انسان سرخ از جنگ بیش از حد متحمل زیان گشت، در مجموع گفتن این اشتباه نیست که پیدایش کشور در میان چینی‌ها از طریق کارکرد تمام و کمال آنها در تسخیر آسیا به تعویق افتاد. آنها یک پتانسیل عظیم از همبستگی نژادی داشتند، اما این پتانسیل نتوانست به طور درخور رشد یابد، زیرا نیروی مداوم محرکهٔ خطرِ همواره موجودِ تجاوز خارجی وجود نداشت.

با تکمیل تسخیر آسیای شرقی، کشور باستانی نظامی به تدریج از هم پاشیده شد — جنگهای گذشته فراموش شدند. از مبارزات حماسی با نژاد سرخ فقط روایتی مبهم از یک پیکار باستانی با مردمان کمانگیر باقی ماند. چینی‌ها در همان اوان به کار و حرفهٔ کشاورزی رو آوردند، که به تمایلات صلح جویانهٔ آنها هر چه بیشتر کمک نمود، در حالی که جمعیتی کاملاً زیر نسبت زمین - انسان برای کشاورزی، باز هم بیشتر به صلح جویی در حال رشد کشور کمک نمود.

آگاهی از دستاوردهای گذشته (که تا اندازه‌ای در زمان حال کاهش یافته است)، محافظه‌کاری یک مردم بی‌اندازه کشاورز، و یک زندگی خانوادگی به خوبی توسعه یافته، معادل تولد احترام ستایشگرانهٔ نیاکان بود، و به رسم احترام به انسانهای گذشته تا مرز پرستش منجر شد. برای حدود پانصد سال بعد از تکه تکه شدن تمدن یونانی - رومی، برخوردی بسیار مشابه در میان نژادهای سفید اروپا غالب گشت.

اعتقاد به، و پرستش "حقیقت یگانه" که توسط سینگلانگتون آموزش داده شد هرگز به طور کامل نمرد؛ اما با گذشت زمان، جستجو برای حقیقت جدید و والاتر تحت‌الشعاع یک تمایل در حال رشد برای احترام گذاری به آنچه که از پیش برقرار شده بود قرار گرفت. نابغهٔ نژاد زرد به آرامی توجه خویش را از تعقیب ناشناخته به حفظ شناخته شده معطوف ساخت. و این دلیل راکد ماندن آنچه که سریع‌ترین تمدن در حال پیشرفت دنیا بود می‌باشد.

بین 4000 سال و 500 سال پیش از میلاد مسیح اتحاد مجدد سیاسی نژاد زرد به اوج رسید، اما اتحاد فرهنگی مراکز یانگتز و رودخانهٔ زرد تا آن هنگام صورت پذیرفته بود. این اتحاد مجدد سیاسیِ گروههای بعدیِ قبیله‌ای بدون تضاد نبود، اما عقیدهٔ جامعه به جنگ در سطح پایین باقی ماند. پرستش نیاکان، زبانهای محلی در حال ازدیاد، و سر ندادن ندا برای عمل نظامی برای هزاران هزار سال این مردم را فوق‌العاده صلح‌جو کرده بود.

نژاد زرد به رغم شکست در جامهٔ عمل پوشانیدن به وعدهٔ توسعهٔ یک کشور پیشرفته در کوتاه مدت، در محقق ساختن هنرهای تمدن، به ویژه در قلمرو کشاورزی و باغبانی، به طور تدریجی به جلو حرکت نمود. مشکلات آب - نیرویی که کشاورزان در شِنسی و هونن با آن مواجه بودند، همکاری گروهی را به عنوان راه حل طلب می‌نمود. این مشکلات آبیاری و حفظ خاک به مقدار نه چندان کم به ایجاد وابستگی متقابل کمک نمود و متعاقباً موجب ترویج صلح در میان گروههای کشاورز شد.

به زودی پیشرفت در نوشتن، به همراه ایجاد مدارس، به اشاعهٔ دانش به میزانی که پیش از آن وجود نداشت، کمک نمود. اما طبیعت دشوار سیستم نوشتن اندیشه نگار به رغم ظهور زود چاپ، تعداد طبقات دانشور را محدود ساخت. و فراتر از همهٔ چیزهای دیگر، پروسهٔ استانداردیزه کردن اجتماعی و خشک اندیشی مذهبی - فلسفی به سرعت ادامه یافت. توسعهٔ مذهبی احترام ستایشگرانه به نیاکان به وسیلهٔ سیلی از خرافات مربوط به پرستش طبیعت هر چه بیشتر پیچیده شد، اما بقایای تداوم یافتهٔ یک ایدهٔ واقعی از خداوند، در پرستش شاهانهٔ شَنگ-تی محفوظ باقی ماند.

ضعف بزرگ ستایش نیاکان این است که یک فلسفهٔ قهقرایی را ترویج می‌نماید. گردآوری دانش و حکمت از گذشته هر قدر هم که خردمندانه باشد، این یک نابخردی است که گذشته به عنوان منبع اختصاصی حقیقت در نظر گرفته شود. حقیقت نسبی و در حال بسط است؛ آن همیشه در زمان حال *زندگی می‌کند*، و در هر نسل از انسانها — حتی در زندگی هر انسان — به تجلی نوینی دست می‌یابد.

نیروی بزرگ در ستایش نیاکان ارزشی است که چنین برخوردی برای خانواده قائل می‌شود. ثبات و پایداری حیرت‌آور فرهنگ چینی، یک پیامد جایگاه والایی است که به خانواده داده می‌شود، زیرا تمدن به طور مستقیم به کارکرد مؤثر خانواده بستگی دارد؛ و در چین خانواده به یک اهمیت اجتماعی، حتی یک اهمیت مذهبی دست یافت که اندک مردمان دیگری به آن نزدیک شدند.

وقف پدر و فرزندی و مادر و فرزندی و وفاداری خانوادگی که به وسیلهٔ فرقهٔ در حال رشد پرستش نیاکان مورد مطالبه بود برقراری روابط برتر خانوادگی و گروههای پایدار خانوادگی را تضمین نمود، و این تماماً عوامل زیرین را در حفظ تمدن تسهیل نمود:

1- حفظ دارایی و ثروت.

2- ادغام تجربهٔ بیش از یک نسل.

3- آموزش مؤثر فرزندان در هنرها و علوم گذشته.

4- پیدایش یک حس قوی وظیفه شناسی، بهبود اخلاقیات، و افزایش حساسیت اخلاقی.

دورهٔ سازندهٔ تمدن چین، گشایش با آمدن آندیها، تا بیداری بزرگ نیک کردارانه، اخلاقی، و نیمه مذهبی قرن ششم پیش از مسیح ادامه می‌یابد. و روایات چینی تاریخچه‌ای مبهم از گذشتهٔ تکاملی را حفظ نموده است؛ گذار از خانوادهٔ مادر به پدر، برقراری کشاورزی، توسعهٔ معماری، آغاز صنعت — تمامی اینها به طور پی در پی نقل شده‌اند. و این داستان با دقت بیشتری از هر توصیف مشابه دیگر، تصویر صعود باشکوه یک مردم برتر را از سطوح بربریت عرضه می‌دارد. در طی این زمان آنها از یک جامعهٔ بدوی کشاورزی به یک سازمان بالاتر اجتماعی که

در بر گیرندهٔ شهرها، تولید صنعتی، فلزکاری، مبادلهٔ تجاری، دولت، نوشتن، ریاضیات، هنر، علم، و چاپ بود گذار نمودند.

و بدین ترتیب تمدن باستانی نژاد زرد در طول قرون دوام یافته است. تقریباً چهل هزار سال از اولین پیشرفتهای مهم در فرهنگ چین می‌گذرد، و گر چه پس رویهای بسیاری وجود داشته‌اند، تمدن پسران هان به عرضه نمودن یک تصویر کامل از پیشرفت مداوم که تا دوران قرن بیستم ادامه یافته از همه نزدیکتر است. پیشرفتهای مکانیکی و مذهبی نژادهای سفید از مرتبت بالایی بوده‌اند، اما در وفاداری خانوادگی، کردار نیک گروهی، یا اخلاقیات شخصی، آنها هرگز از چینی‌ها جلوتر نرفته‌اند.

این فرهنگ باستانی به شادی بشر به اندازهٔ زیاد معاضدت کرده است. میلیونها تن از موجودات بشری زندگی کرده و مرده‌اند، و از دستاوردهای آن برکت یافته‌اند. این تمدن بزرگ برای قرنها به سرفرازی گذشته متکی بوده است، اما حتی اکنون بیدار کننده است که اهداف متعالی وجود انسانی به شکلی نوین مجسم شود، و بار دیگر برای پیشرفت بی‌پایان به تلاشی بی‌وقفه دست زده شود.

[عرضه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 80

گسترش آندیها در باختر

اگر چه انسان آبی اروپایی به تنهایی به یک تمدن بزرگ با فرهنگ دست نیافت، آن بنیان بیولوژیکی را فراهم نمود که وقتی رگه‌های تبار آدمی آن با مهاجمان آندی آتی درآمیختند، یکی از تواناترین تیره‌ها را برای نیل به تمدنی پویا که از هنگام ایام نژاد بنفش و جانشینان آندی آنها در یورنشیا پدیدار شده بود به وجود آورد.

مردمان سفید امروزی، رگه‌های بقا یافتهٔ نسل آدم را که با نژادهای سنگیک مخلوط شدند و برخی سرخ و زرد، اما بیشتر به طور ویژه آبی بودند در بر می‌گیرند. در تمامی نژادهای سفید درصد قابل ملاحظه‌ای از تیرهٔ اولیهٔ اندانی و باز قدر بیشتری از رگه‌های اولیهٔ نودی وجود دارد.

1- آدمیان به اروپا وارد می‌شوند

پیش از بیرون رانده شدن آخرین آندیها از درهٔ رود فرات، بسیاری از برادران آنها به عنوان ماجراجو، آموزگار، بازرگان، و جنگجو به اروپا وارد شده بودند. در طول روزگاران پیشترِ نژاد بنفش باریکهٔ مدیترانه به وسیلهٔ تنگهٔ جبل‌الطارق و پل زمینی سیسیل محافظت می‌شد. برخی از تجارتهای دریایی بسیار پیشین انسان در این دریاچه‌های درون بومی برقرار شدند. در آنجا انسانهای آبی از شمال و مردم صحرا از جنوب با نودیها و آدمیان از شرق دیدار کردند.

در باریکهٔ شرقی مدیترانه نودیها یکی از فراگیرترین فرهنگهای خود را برقرار کرده و از این مراکز تا اندازه‌ای به داخل جنوب اروپا اما بیشتر به طور ویژه به داخل شمال آفریقا رخنه کرده بودند. سوریهای سرفراخِ نودی - اندانی در همان اوان در ارتباط با اسکانگاههای خویش در دلتای به آرامی در حال بالا آمدن رود نیل، سفالگری و کشاورزی را عرضه نمودند. آنها همچنین گوسفند، بز، گاو، و سایر حیوانات اهلی را وارد کردند و روشهای بسیار بهبود یافتهٔ فلزکاری را آوردند. سوریه در آن هنگام مرکز آن صنعت بود.

برای بیش از سی هزار سال مصر جریانی مداوم از مردم بین‌النهرین را که هنر و فرهنگ خویش را به همراه آورده و هنر و فرهنگ درهٔ رود نیل را غنی ساختند دریافت نمود. اما ورود

تعداد متنابهی از مردمان صحرا از کیفیت تمدن اولیهٔ مجاور رود نیل به اندازهٔ زیاد کاست، طوری که در حدود پانزده هزار سال پیش مصر به پایین‌ترین سطح فرهنگی خود رسید.

اما در طول ایام پیشین مانع کمی برای مهاجرت آدمیان به سوی غرب وجود داشت. صحرای آفریقا یک چراگاه باز بود که برای گله‌داران و کشاورزان در حد زیاد گسترده بود. این مردمان صحرا هرگز درگیر تولید نشدند، و شهرساز نیز نبودند. آنها یک گروه نیلی - سیاه رنگ بودند که رگه‌های وسیعی از نژادهای از بین رفتهٔ سبز و نارنجی را حمل می‌کردند. اما آنها پیش از این که بالا روی زمین و بادهای در حال تغییر جهتِ حاوی آب، بقایای این تمدن در رفاه و صلح‌جو را پراکنده سازد، مقدار بسیار محدودی از میراث بنفش دریافت کردند.

خون آدم با بیشتر نژادهای بشری قسمت شده است، اما برخی بیش از دیگران آن را کسب کردند. نژادهای مختلط هند و مردمان تیره‌تر آفریقا برای آدمیان جذاب نبودند. اگر انسان سرخ در قارهٔ آمریکا به فاصلهٔ زیاد جدا نمی‌افتاد، آدمیان آزادانه با وی درمی‌آمیختند. آنها به طور مهرآمیز پذیرای انسان زرد بودند، اما دسترسی به وی نیز در آسیای دور مشکل بود. از این رو هنگامی که آنها به وسیلهٔ ماجراجویی یا همنوع‌گرایی برانگیخته شدند، یا وقتی که از درهٔ رود فرات بیرون رانده شدند، به طور بسیار طبیعی وصلت با نژادهای آبی اروپا را برگزیدند.

انسانهای آبی که در آن هنگام در اروپا غالب بودند، آداب و رسومی مذهبی که برای آدمیان مهاجر پیشین دافعه داشته باشد نداشتند، و بین نژادهای بنفش و آبی جاذبهٔ جنسی زیادی وجود داشت. بهترین انسانهای آبی این را افتخار بزرگی می‌پنداشتند که مجاز به ازدواج با آدمیان شوند. هر انسان آبی این بلند پروازی را در سر می‌پروراند که آنقدر ماهر و هنرمند گردد که بتواند از یک زن تبار آدم دلربایی کند، و این بالاترین آرزوی یک زن برتر آبی بود که توجه یک مرد تبار آدم را جلب نماید.

این فرزندان مهاجر عدن به تدریج با انواع بالاتر نژاد آبی وصلت کرده و رسوم فرهنگی آنها را تقویت نمودند، ضمن این که رگه‌های باقیمانده از تیرهٔ نئاندرتال را با بی‌رحمی ریشه‌کن ساختند. این تکنیک آمیزش نژادی، در تلفیق با حذف رگه‌های پست‌تر یک دوجین یا بیشتر از گروههای نیرومندتر و پیشرفته‌تر از انسانهای برتر آبی که شما یکی از آنان را انسان کرومانیون نامگذاری کرده‌اید ایجاد نمود.

به این علت و دلایل دیگر که کمترین آنها مسیرهای مطلوب مهاجرت نبود، امواج اولیهٔ فرهنگ بین‌النهرینی تقریباً به طور منحصر به فرد به اروپا راه بردند. و چنین شرایطی بود که پیش‌آیند تمدن امروزی اروپا را تعیین نمود.

2- تغییرات جوی و ژئولوژیک

گسترش اولیهٔ نژاد بنفش به داخل اروپا به وسیلهٔ برخی تغییرات ناگهانی جوی و ژئولوژیک به پایان رسید. با عقب نشینی یخزارهای شمالی، بادهای حاوی آب از غرب به سوی شمال تغییر جهت دادند و به تدریج چراگاههای عظیم باز صحرای آفریقا را به یک صحرای لم یزرع تبدیل نمودند. این خشکسالی مردم کوتاه قامت‌تر سبزه، ساکنان چشم تیره اما سر کشیدهٔ فلات بزرگ صحرای آفریقا را پراکنده ساخت.

عناصر خالص‌تر نیلی به سوی جنوب به جنگلهای مرکز آفریقا، جایی که تا به امروز در آن باقی مانده‌اند، عزیمت کردند. گروههای مختلطتر در سه جهت پخش شدند: قبایل برتر غربی به اسپانیا و از آنجا به قسمتهای مجاور اروپا مهاجرت کردند، و هستهٔ نژادهای سبزهٔ سر کشیدهٔ مدیترانه‌ای دوران بعد را تشکیل دادند. بخش از همه کمتر پیشرو در شرق فلات صحرای آفریقا به عربستان و از آنجا از طریق شمال بین‌النهرین و هند به سریلانکای دور مهاجرت کرد. گروه مرکزی به شمال و شرق به درهٔ رود نیل و به داخل فلسطین عزیمت نمود.

این بنیاد سنگیک ثانویه است که از درجهٔ مشخصی خویشاوندی در میان مردمان امروزی که از فلات دکن تا ایران، بین‌النهرین، و در امتداد هر دو ساحل دریای مدیترانه پراکنده شدند حکایت می‌کند.

حدوداً در هنگام این تغییرات جوی در آفریقا، انگلستان از قاره جدا شد، و دانمارک از دریا بالا آمد، در حالی که تنگهٔ جبل‌الطارق که از حوزهٔ غربی دریای مدیترانه محافظت می‌کرد در نتیجهٔ یک زمین لرزه جدا شد و به سرعت این دریاچهٔ واقع در خشکی را به سطح اقیانوس اطلس بالا آورد. در مدتی کوتاه پل زمینی سیسیل در زیر آب فرو رفت و یک دریای منطقهٔ مدیترانه را ایجاد نموده و آن را به اقیانوس اطلس وصل کرد. این دگرگونی ناگهانی طبیعت چندین سکونتگاه بشری را دچار سیل زدگی کرده و موجب بزرگترین تلفات انسانی به وسیلهٔ سیل در تمامی تاریخ کرهٔ زمین گشت.

این احاطهٔ حوزهٔ مدیترانه فوراً حرکت به سوی غرب را برای آدمیان خاتمه داد، در حالی که هجوم عظیم مردم صحرای آفریقا موجب شد آنها درصدد یافتن راه خروج برای تعداد فزاینده‌شان به سوی شمال و شرق عدن برآیند. به تدریج که نوادگان آدم از دره‌های دجله و فرات به سوی شمال ره نوردیدند، با موانع کوهستانی و در آن هنگام دریای بسط یافتهٔ خزر مواجه شدند. و برای چندین نسل، آدمیان شکار کردند، گله‌داری کردند، و زمین اطراف سکونتگاههای خود را که در سرتاسر ترکستان پراکنده بود کشت کردند. این مردم والا قلمروی خود را به داخل اروپا به آرامی گسترش دادند. اما در این هنگام آدمیان از شرق به اروپا وارد می‌شوند و فرهنگ انسان آبی را هزاران سال عقب‌تر از فرهنگ آسیا می‌یابند، زیرا این ناحیه تقریباً به طور کامل خارج از دسترس بین‌النهرین قرار داشته است.

3- انسان آبی کرومانیون

مراکز باستانی فرهنگی انسان آبی در امتداد تمامی رودخانه‌های اروپا واقع شده بودند، اما اکنون فقط رود سُم در همان کانالی جریان دارد که در طول ایام پیش از یخرودی آن را دنبال می‌نمود.

در حالی که ما دربارهٔ انسان آبی به عنوان انسانی که بر قارهٔ اروپا مستولی بود سخن می‌گوییم، چندین نوع نژاد دیگر نیز وجود داشتند. حتی سی و پنج هزار سال پیش نژادهای آبی اروپایی از پیش مردمی بسیار در هم آمیخته بودند که هم رگه‌های سرخ و هم زرد را حمل می‌کردند، در حالی که در سواحل اقیانوس اطلس و در نواحی روسیهٔ امروزی مقدار قابل ملاحظه‌ای از خون اندانی را جذب کرده بودند و در سمت جنوب با مردمان صحرای آفریقا در تماس بودند. اما تلاش برای برشمردن گروههای متعدد نژادی بی‌ثمر است.

تمدن اروپایی این دورهٔ آغازین پس از آدم یک آمیزهٔ بی‌نظیر از توان و هنر انسانهای آبی با ابداع خلاق آدمیان بود. انسانهای آبی نژادی بسیار توانمند بودند، اما وضعیت فرهنگی و معنوی نسل آدم را به اندازهٔ فاحش تنزل دادند. این برای آدمیان بسیار مشکل بود که با مذهب خود روی انسانهای کرومانیون که بسیاری از آنان به فریب و از راه به در بردن دختران تمایل داشتند، تأثیر بگذارند. برای ده هزار سال مذهب در اروپا در مقایسه با پیشرفتهای هند و مصر در یک نقطهٔ پایین قرار داشت.

انسانهای آبی در تمامی معاملات خود کاملاً صادق بودند و از پلیدیهای جنسی آدمیان مختلط تماماً فارغ بودند. آنها به باکره‌گی دختران احترام می‌گذاشتند، و تنها هنگامی که جنگ موجب کمبود مردان می‌گشت به چند همسری دست می‌زدند.

این مردمان کرومانیون یک نژاد دلیر و دور اندیش بودند. آنها یک سیستم مؤثر پرورش کودک را حفظ کردند. پدر و مادر، هر دو، در این کارها شرکت می‌کردند، و خدمات فرزندان مسن‌تر به طور کامل به کار گرفته می‌شد. هر فرزند در مراقبت از غارها، در هنر، و در ساختن سنگ چخماق با دقت آموزش داده می‌شد. زنان در سن پایین در هنرهای خانگی و در کشاورزی ابتدایی به خوبی آزموده بودند، در حالی که مردان شکارچیانی ماهر و جنگجویانی دلاور بودند.

انسانهای آبی، شکارچی، ماهی‌گیر، و گرد آورندهٔ خوراک بودند؛ آنها قایق سازان ماهری بودند. آنها تبرهای سنگی می‌ساختند، درختان را قطع می‌کردند، کلبه‌هایی از الوار که بخشاً در زیر زمین قرار داشته و با پوست حیوانات سقف گذاری شده بودند، برپا می‌کردند. و در سیبری مردمانی وجود دارند که هنوز کلبه‌هایی مشابه می‌سازند. انسانهای جنوبی کرومانیون معمولاً در غارها و شکاف کوهها زندگی می‌کردند.

این برای نگهبانان آنان غیرعادی نبود که در طول سرمای شدید زمستان در مدخل غارها به پاسداری شبانه بایستند و منجمد شده و بمیرند. آنها شهامت داشتند، اما فراتر از همه، آنها هنرمند بودند؛ و اختلاط آدمیان نوآوری خلاق را به ناگهان شتاب بخشید. اوج هنر انسان آبی در حدود پانزده هزار سال پیش بود، قبل از روزهایی که نژادهای پوست تیره‌تر از آفریقا از طریق اسپانیا به شمال آمدند.

در حدود پانزده هزار سال پیش جنگلهای آلپ وسیعاً در حال گسترش بودند. شکارچیان اروپایی از طریق همان اجبار جّوی که سرزمینهای شادی برانگیز شکار کرهٔ زمین را به صحراهای خشک و بایر تبدیل ساخته بود، در حال رانده شدن به دره رودها و سواحل دریاها بودند. به تدریج که بادهای بارانی به سوی شمال تغییر جهت دادند، چراگاههای بازِ بزرگ اروپا از جنگلها پوشیده گردیدند. این تغییرات عظیم جّوی و نسبتاً ناگهانی نژادهای اروپا را ناچار ساخت از شکارچیان فضای باز به گلهداران، و تا اندازه‌ای به ماهیگیران و کشتگران زمین تبدیل شوند.

این تغییرات در حالی که به پیشرفتهای فرهنگی انجامید، برخی پس رَویهای بیولوژیک را ایجاد نمود. قبایل برتر در طول عصر پیشین شکار با انواع بالاتر اسیران جنگی ازدواج بین نژادی کرده بودند و آنهایی را که پست‌تر می‌پنداشتند بدون استثنا نابود کرده بودند. اما به تدریج که برقراری اسکانگاهها را آغاز کردند و درگیر کشاورزی و بازرگانی شدند، شروع به حفظ بسیاری از اسیران معمولی به عنوان برده نمودند. و زاد و رود این بردگان بودند که متعاقباً تمامی نوع کرومانیون را به اندازهٔ بسیار زیاد از کیفیت انداختند. این پس رَوی فرهنگی ادامه یافت تا این که یک نیروی محرکهٔ تازه از شرق دریافت کرد. در آن هنگام تهاجم نهایی و دسته جمعی بین‌النهرینیها سراسر اروپا را درنوردید، و به سرعت نوع و فرهنگ کرومانیون را جذب نموده و تمدن نژادهای سفید را بنیان نهاد.

4- تهاجمات آندیها به اروپا

در حالی که آندیها به شکل یک جریان مداوم به داخل اروپا هجوم آوردند، هفت تهاجم اصلی صورت پذیرفت، و آخرین ورودها بر پشت اسبها در سه موج عظیم به انجام رسید. برخی از طریق جزایر دریای اژه و بالای درهٔ رود دانوب به اروپا وارد شدند، اما اکثریت رگه‌های پیشتر و خالص‌تر از طریق مسیر شمالی در آن سوی چراگاههای ولگا و دون به شمال غربی اروپا مهاجرت کردند.

بین سومین و چهارمین تهاجم، انبوهی از اندانیها که از طریق رودخانه‌های روسیه و منطقهٔ بالتیک از سیبری می‌آمدند از شمال به اروپا وارد شدند. آنها به وسیلهٔ قبایل شمالی آندی فوراً جذب شدند.

گسترشهای اولیهٔ نژاد خالص‌تر بنفش بارها صلح جویانه‌تر از گسترشهای نوادگان آندی نیمه جنگجو و دوستدار کشورگشایی آنها بود. آدمیان صلح‌جو بودند؛ نودیها ستیزگرا بودند. وصلت این تیره‌ها، آنطور که بعدها با نژادهای سنگیک درآمیختند، آندیهای توانمند و بی‌باک را به وجود آورد که به کشورگشاییهای نظامی واقعی دست زدند.

اما اسب آن عامل تکاملی بود که استیلای آندیها را در باختر تعیین نمود. اسب به آندیهای پراکنده مزیت تا آن هنگام ناموجود تحرک را داد، و آخرین گروههای سوارکار آندی را قادر ساخت در اطراف دریای خزر به سرعت پیشروی نموده و سراسر اروپا را درنوردند. تمامی امواج پیشین

آندیها آنقدر به کندی حرکت کرده بودند که در هر فاصلهٔ زیاد از بین‌النهرین تمایل به تلاشی داشتند. اما این امواج دوران بعد آنقدر به سرعت حرکت کردند که به صورت گروههای منسجم به اروپا رسیدند و در عین حال قدر معینی از فرهنگ بالاتر را حفظ نمودند.

تمامی دنیای مسکونی، خارج از چین و ناحیهٔ رود فرات برای ده هزار سال پیشرفت فرهنگی بسیار محدودی کرده بود، تا این که اسب سواران سخت‌کوش آندی در هزارهٔ ششم و هفتم پیش از مسیح پدیدار شدند. همینطور که آنها به سوی غرب به آن سوی دشتهای روسیه حرکت می‌کردند، و بهترین‌های انسانهای آبی را جذب می‌کردند و بدترین‌ها را نابود می‌کردند، به شکل یک مردم در هم ادغام شدند. اینها نیاکان نژادهای موسوم به نوردیک، اجداد مردمان اسکاندیناوی، آلمانی، و انگلوساکسون بودند.

مدت زیادی طول نکشید که رگه‌های برتر آبی در سراسر شمال اروپا توسط آندیها به طور کامل جذب شدند. تنها در لاپلند (و تا حد مشخصی در بریتانی) اندانیهای قدیمی‌تر حتی شباهتی از هویت را حفظ کردند.

5- تسخیر شمال اروپا توسط آندیها

قبایل شمال اروپا با جریان مداوم مهاجران بین‌النهرین با عبور از مناطق روسی جنوب ترکستان به طور پیوسته تقویت شده و ارتقا داده می‌شدند، و هنگامی که آخرین امواج سوارکاران آندی اروپا را درنوردیدند، بیش از هر نقطهٔ دیگر دنیا انسانهای بیشتری با میراث آندی از پیش در آن ناحیه وجود داشتند.

برای سه هزار سال ستاد نظامی آندیهای شمالی در دانمارک بود. آنطور که قرون متمادی شاهد آمیزش نهایی کشورگشایان بین‌النهرینی با مردمان تحت سلطه بود، امواج متوالی کشورگشایی که به طور کاهش یابنده آندی و به طور فزاینده سفید می‌شدند از این نقطهٔ مرکزی عزیمت کردند.

در حالی که انسان آبی در شمال جذب شده بود و نهایتاً تسلیم سوارکاران سفید مهاجم که به جنوب رخنه کردند شد، قبایل در حال پیشرویِ نژاد مختلط سفید با مقاومت سرسختانه و طولانی انسانهای کرومانیون مواجه شدند، اما هوش برتر و ذخایر پیوسته فزایندهٔ بیولوژیک آنها را قادر ساخت نژاد قدیمی‌تر را از عرصهٔ وجود محو سازند.

مبارزات سرنوشت‌ساز بین انسان سفید و انسان آبی در درهٔ روم سُم جنگیده شدند. در اینجا، نخبه‌های نژاد آبی با آندیهای در حال حرکت به سمت جنوب با شدت دست به ستیزه زدند، و برای بیش از پانصد سال این انسانهای کرومانیون پیش از تسلیم شدن به استراتژی برتر نظامی مهاجمان سفید از سرزمینهای خود به طور موفقیت‌آمیز دفاع کردند. تُر، فرماندهٔ پیروزمند ارتشهای شمال در نبرد نهایی سُم، قهرمان قبایل شمالی سفید شد و بعدها توسط برخی از آنان به عنوان خدا مورد احترام و تقدیس قرار گرفت.

دژهای مستحکم انسان آبی که از همه بیشتر دوام آوردند در جنوب فرانسه قرار داشتند، اما آخرین مقاومت بزرگ نظامی در امتداد رود سُم مورد غلبه واقع شد. کشورگشایی بعدی به وسیلهٔ نفوذ تجاری، فشار جمعیت در امتداد رودخانه‌ها و به وسیلهٔ ازدواج مداوم بین نژادی با انسانهای برتر، به همراه نابودسازی بی‌رحمانهٔ انسانهای پست‌تر پیش رفت.

هنگامی که شورای قبیله‌ای بزرگان آندی حکمی مبنی بر عدم شایستگی یک اسیر پست‌تر صادر کرد، وی به وسیلهٔ یک مراسم مفصل به کاهنان شَمَن سپرده شد. آنها نیز او را به رودخانه اسکورت کردند و مراسم ورود به "سرزمینهای شاد شکار" — زیر آب بردن هلاک کننده — را اجرا کردند. مهاجمان سفید اروپا تمامی مردمان مورد رو در رویی را که به سرعت در صفوف خودشان جذب نمی‌شدند بدین طریق نابود می‌ساختند، و بدین ترتیب انسان آبی به پایان عاقبت خود رسید، و این کار به سرعت انجام یافت.

انسان آبی کرومانیون در بر گیرندهٔ بنیان بیولوژیک برای نژادهای امروزی اروپا بود، اما آنها تنها آنطور که به وسیلهٔ استیلاگران بعدی و قدرتمند سرزمینهای آبا و اجدادی خویش جذب شدند بقا یافته‌اند. رگهٔ آبی ویژگیهای پر دوام متعدد و نیروی فیزیکی زیادی به نژادهای سفید اروپا ارزانی داشته است، اما مزاح و قدرت تخیل مردمان در هم آمیختهٔ اروپایی از آندیها سرچشمه یافته است. این وصلت آندی - آبی که به نژادهای شمالی سفید انجامید، یک پس رَوی فوری، یک قهقرا با طبیعت زودگذر، برای تمدن آندی ایجاد نمود. سرانجام برتری پنهان این بربریهای شمالی خود را نمایان ساخت و به تمدن امروزی اروپا منجر شد.

تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح نژادهای در حال تکامل سفید در سرتاسر تمامی شمال اروپا، شامل شمال آلمان، شمال فرانسه، و جزایر بریتانیا چیره بودند. اروپای مرکزی برای مدتی به وسیلهٔ انسان آبی و اندانیهای سر گِرد کنترل می‌شد. دومی‌ها عمدتاً در درهٔ رود دانوب مستقر بودند و هرگز به وسیلهٔ آندیها به طور کامل جا به جا نشدند.

6- آندیهای کنار رود نیل

از ایام مهاجرتهای نهایی آندیها، فرهنگ در درهٔ رود فرات تنزل یافت، و مرکز بلافصل تمدن به درهٔ رود نیل تغییر مکان داد. مصر جانشین بین‌النهرین به عنوان مقر مرکزی پیشرفته‌ترین گروه در کرهٔ زمین شد.

درهٔ رود نیل مدت کوتاهی پیش از دره‌های بین‌النهرین در اثر سیلابها دستخوش آسیب گردید اما سرانجام بسیار بهتری داشت. این پس رَوی اولیه به وسیلهٔ جریان مداوم مهاجران آندی بیش از حد جبران گشت، طوری که فرهنگ مصر با آن که به راستی از ناحیهٔ رود فرات سرچشمه یافته بود، به نظر می‌رسید به سرعت پیش می‌رود. اما در 5000 سال پیش از میلاد مسیح در طول دورهٔ سیل در بین‌النهرین، هفت گروه بارز از موجودات بشری در مصر وجود داشتند، که همگی به استثنای یکی از بین‌النهرین آمدند.

هنگامی که آخرین خروج از درهٔ رود فرات صورت گرفت، مصر در دستیابی به بسیاری از ماهرترین هنرمندان و صنعتگران خوش اقبال بود. این صنعتگران آندی خود را کاملاً در میهن یافتند، بدین لحاظ که با زندگی رودخانه‌ای، سیلهای آن، آبیاریها، و فصول خشک تماماً آشنا بودند. آنها از موقعیت ایمن درهٔ رود نیل بهره‌مند می‌شدند؛ آنها در آنجا نسبت به کنار رود فرات بسیار کمتر در معرض یورشها و حملات خصمانه قرار داشتند. و آنها به هنر فلزکاری مصریان به اندازهٔ زیاد افزودند. آنها در اینجا با سنگ معدن آهن که به جای نواحی دریای سیاه از کوه سینا می‌آمد کار کردند.

مصریان در همان اوان خدایان شهری خویش را به شکل یک سیستم ملی پر طول و تفصیل از خدایان در هم ادغام نمودند. آنها یک الهیات جامع به وجود آوردند، و به همان نسبت یک کهانت جامع اما پرمسئولیت داشتند. چندین رهبر گوناگون درصدد احیای بقایای آموزشهای اولیهٔ مذهبی شیثیها برآمدند، اما عمر این تلاشها کوتاه بود. آندیها اولین ساختمانهای سنگی را در مصر ساختند. اولین و عالی‌ترین اهرام سنگی توسط ایمهوتِپ، یک نابغهٔ معماری آندی، که به عنوان نخست وزیر خدمت می‌کرد بنا شدند. ساختمانهای پیشین از آجر ساخته شده بودند، و در حالی که بسیاری از ساختمانهای سنگی در قسمتهای مختلف دنیا بنا شده بودند، این اولین در مصر بود. اما هنر ساختن از روزگاران این آرشیتکت بزرگ به طور پیوسته افول کرد.

عمر این عصر تابناک فرهنگی به واسطهٔ جنگ داخلی در امتداد رود نیل کوتاه گردید، و کشور آنطور که برای بین‌النهرین روی داد، توسط قبایل پست‌تر از عربستانِ نامهمان‌نواز و توسط سیاهان از جنوب به زودی مورد تاخت و تاز قرار گرفت. در نتیجه، پیشرفت اجتماعی برای بیش از پانصد سال به طور پیوسته افول کرد.

7- آندیهای جزایر مدیترانه

در طول افول فرهنگ در بین‌النهرین یک تمدن برتر در جزایر شرقی مدیترانه برای مدتی دوام آورد.

در حدود 12/000 سال پیش از میلاد مسیح یک قبیلهٔ باهوش و با استعداد آندی به کرِت مهاجرت کرد. این تنها جزیره‌ای بود که به وسیلهٔ چنین گروه برتری بسیار زود مورد اسکان واقع شد، و این امر تقریباً دو هزار سال پیش از این که نوادگان این دریانوردان در جزایر همسایه پخش شوند روی داد. این گروه، آندیهای سر باریک و کوچک قامت بودند که با بخش وَنیِ نودیهای شمالی ازدواج بین نژادی کرده بودند. آنها همگی زیر شش فوت قد داشتند و به وسیلهٔ همتاهای بزرگتر و پست‌تر خویش عملاً از سرزمین اصلی بیرون رانده شده بودند. این مهاجران به کرِت در نساجی، فلزات، سفالگری، لوله‌کشی، و استفاده از سنگ به عنوان مادهٔ ساختمانی بسیار مهارت داشتند. آنها درگیر نوشتن شدند، و به عنوان گله‌دار و کشاورز ادامهٔ زندگی دادند.

تقریباً دو هزار سال بعد از استقرار کرِت یک گروه از نوادگان بلند قد آدمسان راه خویش را با عبور از جزایر شمالی به یونان گشودند. آنها تقریباً به طور مستقیم از منزلگاه کوهستانی خویش در شمال بین‌النهرین می‌آمدند. این نیاکان یونانیها توسط ساتو، یک نوادهٔ مستقیم آدمسان و راتا، به سوی غرب هدایت شدند.

گروهی که سرانجام در یونان استقرار یافت، شامل سیصد و هفتاد و پنج تن از مردم برگزیده و برتر بود که در بر گیرندهٔ پایان دومین تمدن نسل آدمسان بود. این فرزندان آتی آدمسان ارزشمندترین رگه‌های نژادهای در حال پدیداری سفید آن زمان را حمل می‌کردند. آنها از یک رستهٔ بسیار روشنفکر بودند و از نظر فیزیکی زیباترین انسانها از روزگاران عدن اول محسوب می‌شدند.

به زودی یونان و جزایر ناحیهٔ دریای اژه جانشین بین‌النهرین و مصر به عنوان مرکز باختری بازرگانی، هنر، و فرهنگ شدند. اما چنان که در مصر واقع شد، به استثنای فرهنگِ نیاکان آدمسانیِ یونانیها عملاً بار دیگر تمامی هنر و علم دنیای اژه از بین‌النهرین سرچشمه یافت. تمامی هنر و نبوغ این مردم اخیرالذکر یک میراث مستقیم نسلهای آیندهٔ آدمسان، اولین پسر آدم و حوا، و همسر دوم خارق‌العادهٔ وی، دختری که برآمده از یک خط ناگسسته از پرسنل نودی خالص پرنس کلیگسشیا بود، می‌باشد. تعجبی ندارد که یونانیها حکایاتی اسطوره‌ای مبنی بر این که آنان مستقیماً از خدایان و موجودات فوق بشری برآمدند داشتند.

ناحیهٔ دریای اژه از پنج مرحلهٔ بارز فرهنگی عبور نمود، که هر یک از قبلی کمتر معنوی بود، و در مدتی نه چندان زیاد آخرین عصر شکوهمند هنر زیر وزن نسلهای آیندهٔ به سرعت در حال افزایش کم کیفیت بردگان دانوب که به وسیلهٔ نسلهای بعدی یونانیها وارد شده بودند محو گردید.

در طول این عصر در کرِت بود که *فرقهٔ مادر* که متعلق به نسلهای آیندهٔ قائن بود به بیشترین محبوبیت خود دست یافت. این فرقه در پرستش "مادرِ بزرگ" از حوا ستایش می‌کرد. تصاویر حوا در همه جا بود. هزاران زیارتگاه عمومی در سرتاسر کرِت و آسیای صغیر برپا شده بود. و این فرقهٔ مادر تا ایام مسیح تداوم یافت، و بعدها در مذهب اولیهٔ مسیحیت تحت پوشش ستایش و پرستش مریم، مادر زمینی عیسی، درآمیخت.

تا حدوداً 6500 سال پیش از میلاد مسیح در میراث معنوی آندیها افول بزرگی به وقوع پیوسته بود. نسلهای آیندهٔ آدم به طور گسترده پراکنده شده و در نژادهای باستانی‌تر و پرجمعیت‌تر بشری عملاً ادغام شده بودند. و این زوال تمدن آندی به همراه محو استانداردهای مذهبی آنها، نژادهای از نظر معنوی تحلیل رفتهٔ دنیا را در شرایط رقت‌باری قرار داد.

تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح سه خالص‌ترین رگهٔ نوادگان آدم در سومر، شمال اروپا، و یونان بودند. از کیفیت تمامی بین‌النهرین به وسیلهٔ جریان نژادهای مختلط و تیره‌تری که از عربستان داخل می‌شدند داشت به آرامی کاسته می‌شد. و آمدن این مردمان پست‌تر به پراکندگی باقیماندهٔ بیولوژیک و فرهنگی آندیها در خارج بیشتر کمک نمود. مردمان ماجراجوتر از سرتاسر

هلال حاصلخیز به سوی غرب به جزیره‌ها هجوم آوردند. این مهاجران غلات و سبزیجات هر دو را کشت کرده، و حیوانات اهلی را با خود آوردند.

در حدود 5000 سال پیش از میلاد مسیح یک گروه نیرومند از بین‌النهرینیهای پیشرو از درهٔ فرات خارج شده و در جزیرهٔ قبرس ساکن شدند. این تمدن در حدود دو هزار سال بعد توسط فوجی از بربریهای شمال نابود گردید.

کلنی بزرگ دیگر در منطقهٔ مدیترانه در نزدیکی مکان بعدی سرزمین کارتاژ استقرار یافت. و تعداد زیادی از آندیها از شمال آفریقا به اسپانیا وارد شدند و بعدها با برادرانشان که پیش از آن از جزایر دریای اژه به ایتالیا آمده بودند در سویس درآمیختند.

هنگامی که مصر در افول فرهنگی از بین‌النهرین دنباله‌روی نمود، بسیاری از خانواده‌های توانمندتر و پیشرفته‌تر به کرِت گریختند و بدین ترتیب این تمدن از پیش پیشرفته را به اندازهٔ زیاد ارتقا دادند. و هنگامی که ورود گروههای پست‌تر از مصر بعدها تمدن کرِت را در معرض تهدید قرار داد، خانواده‌های با فرهنگ‌تر به سوی غرب به یونان عزیمت کردند.

یونانیها نه فقط آموزگاران و هنرمندان بزرگی بودند، بلکه بزرگترین بازرگانان و کوچ نشینان دنیا بودند. آنها پیش از گردن نهادن به سیل پستی و حقارت که نهایتاً هنر و بازرگانی‌شان را احاطه نمود، چنان در ایجاد پایگاههای بسیار زیاد فرهنگی در سمت غرب موفق شدند که پیشرفتهای بسیار زیاد تمدن اولیهٔ یونان در مردمان آتی جنوب اروپا تداوم یافت، و بسیاری از نوادگان مختلط این آدمسانیها در قبایل سرزمینهای اصلی مجاور ادغام شدند.

8- اندانیهای دانوب

مردمان آندی درهٔ فرات به سوی شمال به اروپا مهاجرت کردند تا با انسانهای آبی درآمیزند و نیز به سوی غرب به داخل نواحی مدیترانه، تا با بقایای مردم در هم آمیختهٔ صحرا و انسانهای آبی جنوبی اختلاط یابند. و این دو شاخهٔ نژاد سفید به وسیلهٔ بقا یافتگان سر فراخ کوه نشین قبایل پیشین اندانی که در این نواحی مرکزی مدتها سکونت داشتند وسیعاً فاصله داشته و اکنون دارند.

این نوادگان اندان در بیشتر نواحی کوهستانی مرکزی و جنوب شرقی اروپا پراکنده بودند. آنها اغلب توسط مردمی که از آسیای صغیر آمده و آن ناحیه را با قدرت قابل ملاحظه اشغال کردند تقویت شده بودند. هیّتی‌های باستانی مستقیماً از تیرهٔ اندانی برآمدند؛ پوستهای کم رنگ و سرهای فراخ آنها ویژگی بارز آن نژاد بود. این رگه به اصل و نسب ابراهیم انتقال یافته بود و روی ویژگی ظاهر صورت نوادگان آتی یهودی او به اندازهٔ زیاد تأثیر گذاشت. این نوادگان ضمن این که از فرهنگ و مذهبی که از آندیها سرچشمه یافته بود برخوردار بودند، با یک زبان بسیار متفاوت صحبت می‌کردند. زبان آنها به طور بارز اندانی بود.

قبایلی که در خانه‌های بنا شده روی کپه‌ها یا ستونهایی از تنهٔ درختان روی دریاچه‌های ایتالیا، سویس، و جنوب اروپا زندگی می‌کردند، حاشیه‌های در حال گسترش مهاجرتهای آفریقایی، اژه‌ای، و بیشتر به ویژه دانوبی بودند.

دانوبیها اندانی بودند، کشاورزان و گله‌دارانی که از طریق شبه جزیرهٔ بالکان به اروپا وارد شده و از طریق درهٔ دانوب به آهستگی به سوی شمال در حال حرکت بودند. آنها ظروف سفالی می‌ساختند، زمین را کشت می‌کردند، و ترجیح می‌دادند در دره‌ها زندگی کنند. شمالی‌ترین سکونتگاه دانوبیها در لیِژ در بلژیک قرار داشت. این قبایل همینطور که از مرکز و منبع فرهنگ خود دور می‌شدند به سرعت کیفیت خود را از دست دادند. بهترین سفالگری محصول سکونتگاههای پیشین است.

دانوبیها در نتیجهٔ کار میسیونرهای کرِت مادر پرست شدند. این قبایل بعدها با گروههای دریانورد اندانی که به وسیلهٔ قایق از ساحل آسیای صغیر آمدند و آنها نیز مادر پرست بودند درآمیختند. بیشتر اروپای مرکزی به وسیلهٔ این انواع مختلط نژادهای سفید سر فراخ که مادر پرستی و آداب و رسوم مذهبی سوزاندن مردگان را اجرا می‌کردند در همان اوان بدین نحو مسکونی گردید. این رسم فرقه‌گرایان مادر بود که مردگان خود را در کلبه‌های سنگی بسوزانند.

9- سه نژاد سفید

در نزدیکی پایان دوران مهاجرتهای آندیها اختلاطهای نژادی در اروپا به صورت سه نژاد سفید به شکل زیرین عمومیت یافت:

1- *نژاد سفید شمالی*. این نژاد موسوم به نوردیک عمدتاً شامل انسان آبی به علاوهٔ آندی می‌شد، اما همچنین در بر گیرندهٔ مقدار قابل ملاحظه‌ای از خون اندانی به همراه مقادیر کمتری از سنگیکِ سرخ و زرد بود. از این رو نژاد شمالی سفید حاوی این چهار مطلوب‌ترین تیرهٔ بشری بود. اما بزرگترین میراث از انسان آبی بود. انسان نمادین اولیهٔ نوردیک، سر دراز، بلند قد، و مو طلایی بود. اما مدتها قبل این نژاد با تمامی شاخه‌های مردمان سفید به طور کامل مخلوط شد.

فرهنگ بدوی اروپا که مهاجمان نوردیک با آن مواجه شدند، یک فرهنگ دانوبیهای در حال قهقرا بود که با انسان آبی درآمیخته بودند. فرهنگهای نوردیک - دانمارکی و دانوبی - اندانی در ناحیهٔ رودخانهٔ راین با هم آشنا شده و درآمیختند، همانطور که امروزه به وسیلهٔ وجود دو گروه نژادی در آلمان مشاهده می‌شود.

نوردیکها تجارت عنبر را از ساحل بالتیک ادامه دادند و از طریق گذرگاه برِنِر با سر فراخهای درهٔ دانوب یک بازرگانی بزرگ ایجاد نمودند. این تماس گسترده با دانوبیها موجب شد این شمالی‌ها به مادر پرستی دست زنند، و برای چندین هزار سال تقریباً در

سراسر اسکاندیناوی سوزاندن مردگان رایج بود. این روشن می‌سازد که چرا بقایای نژادهای پیشین سفید به رغم این که در همه جای اروپا دفن هستند یافت نمی‌شوند، و فقط خاکستر آنها در بستوهای سنگی و سفالی قابل یافتن است. این انسانهای سفید همچنین دست به ساختن خانه زدند؛ آنها هرگز در غارها زندگی نکردند. و باز این روشن می‌سازد که چرا نشانه‌های بسیار اندکی از فرهنگ اولیهٔ انسان سفید وجود دارد، گر چه نوع پیشین کرومانیون در جایی که در غارها و شکاف کوهها در ایمنی مهر و موم شده، به خوبی حفظ شده است. چنان که رخ داد، یک روز در شمال اروپا یک فرهنگ بدوی از دانوبیهای در حال قهقرا و انسانی آبی وجود دارد، و روز بعد یک فرهنگ به ناگهان در حال ظهور و وسیعاً برتر انسان سفید.

2- *نژاد مرکزی سفید*. در حالی که این گروه در بر گیرندهٔ رگه‌هایی از آبی، زرد، و آندی می‌باشد، عمدتاً اندانی است. این مردمان سر فراخ، سیه چرده، و کوتاه و پهن هستند. آنها همانند یک شکل هرم مانند بین نژادهای نوردیک و مدیترانه‌ای هستند که ضلع پهن آن در آسیا قرار گرفته و رأس آن تا شرق فرانسه رسوخ می‌کند.

برای تقریباً بیست هزار سال اندانیها توسط آندیها بیشتر و بیشتر به سوی شمال آسیای مرکزی رانده شده بودند. تا 3000 سال پیش از میلاد مسیح خشکی فزاینده این اندانیها را به داخل ترکستان عقب می‌راند. این رانش اندانیها به سوی جنوب برای بیش از هزار سال ادامه یافت، و ضمن جدا شدن در اطراف دریاهای خزر و سیاه، از طریق کشورهای بالکان و اوکراین هر دو به اروپا رخنه کرد. این تهاجم شامل گروههای باقیماندهٔ نوادگان آدمسان بود، و در طول نیمهٔ دوم دورهٔ تهاجم تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان آندی و نیز بسیاری از نوادگان کاهنان شیث را با خود در بر می‌گرفت.

تا 2500 سال پیش از میلاد مسیح رانش اندانیها به سوی غرب به اروپا رسید. و این هجوم بربریهای تپه‌های ترکستان به سرتاسر بین‌النهرین، آسیای صغیر، و حوزهٔ دانوب، تشکیل دهندهٔ جدی‌ترین و پایدارترین عقب‌روی فرهنگی تا آن زمان بود. این مهاجمان به طور یقین سرشت نژادهای اروپای مرکزی را اندانی کردند، که از آن هنگام ویژگی آن آلپی باقی مانده است.

3- *نژاد جنوبی سفید*. این نژاد سبزهٔ مدیترانه‌ای شامل آمیزه‌ای از انسانهای آندی و آبی، با مقدار کمتری از رگهٔ اندانی نسبت به شمال، بود. این گروه همچنین مقدار قابل ملاحظه‌ای از خون سنگیک ثانویه از طریق مردمان صحرا جذب نمود. در ایام بعد عناصر قوی آندی از شرق مدیترانه به این بخش جنوبی نژاد سفید تزریق شد.

با این وجود، سرزمینهای کرانه‌ای مدیترانه تا ایام تهاجمات بزرگ بیابانگردان در 2500 سال پیش از میلاد مسیح، توسط آندیها مورد نفوذ واقع نشد. داد و ستد زمینی و بازرگانی در طول این قرون، هنگامی که بیابانگردان به مناطق شرقی مدیترانه تهاجم کردند، تقریباً متوقف شد. این اختلال در رفت و آمد زمینی موجب گسترش بزرگ داد و ستد و بازرگانی

دریایی گردید. بازرگانیِ تولد یافته در دریای مدیترانه در حدود چهار هزار و پانصد سال پیش به اوج خود رسید. و این پیدایش داد و ستد دریایی به گسترش ناگهانی نوادگان آندیها در سرتاسر تمامی ناحیهٔ ساحلی حوزهٔ مدیترانه منجر گشت.

این اختلاطهای نژادی شالوده‌های نژاد جنوبی اروپایی، آمیخته‌ترین نژادها، را پی افکند. و از این روزگاران این نژاد باز تحت اختلاط بیشتر، به طور مشخص با مردمان آبی - زرد - آندی عربستان، قرار گرفته است. این نژاد مدیترانه‌ای در واقع آنقدر با مردمان اطراف به طور آزادانه اختلاط یافته است که عملاً به عنوان یک نوع جداگانه غیرقابل تشخیص است، اما به طور کلی اعضای آن کوتاه، سر دراز، و سبزه هستند.

در شمال آندیها از طریق جنگ و ازدواج انسانهای آبی را از بین بردند، اما در جنوب آنها به تعداد بیشتری بقا یافتند. مردم باسک و مردم بِربِر نمایانگر بقای دو شاخهٔ این نژاد هستند، اما حتی این مردمان با مردم صحرا به طور کامل اختلاط یافته‌اند.

این تصویر اختلاط نژادی بود که در حدود 3000 سال پیش از میلاد مسیح در اروپای مرکزی بروز یافت. به رغم خطای جزئی آدم، انواع بالاتر درآمیختند.

این ایام عصر نوین حجر بود که با عصر در حال ظهور برنز تداخل می‌کرد. در اسکاندیناوی عصر برنز به مادر پرستی مربوط بود. در جنوب فرانسه و اسپانیا عصر نوین حجر با پرستش خورشید مربوط بود. این روزگار ساختن معابد خورشیدی گِرد و بدون سقف بود. نژادهای سفید اروپایی ساختمان‌سازانی پرانرژی بودند و از کار گذاشتن سنگهای بزرگ به عنوان پیشکش به خورشید شادمان می‌شدند، عمدتاً همانطور که نوادگان آتی آنان در اِستون هِنج چنین کردند. رواج پرستش خورشید نشان می‌دهد که این یک دورهٔ بزرگ کشاورزی در جنوب اروپا بود.

خرافات این عصر نسبتاً اخیرِ پرستش خورشید حتی اکنون در روش تفکر و عمل مردم بریتانی پابرجا است. این مردم بریتانی گر چه برای بیش از هزار و پانصد سال است که مسیحی شده‌اند، هنوز زیورآلات جادویی عصر نوین حجر را برای دور کردن چشم بد حفظ کرده‌اند. آنها هنوز سنگهای تندر را به منظور حفاظت در برابر رعد و برق در دودکش نگاه می‌دارند. مردم بریتانی هرگز با نوردیکهای اسکاندیناوی اختلاط نیافتند. آنها بقا یافتگان ساکنان اصلی اندانی اروپای غربی هستند که با تیرهٔ مدیترانه‌ای درآمیخته‌اند.

اما این یک اشتباه است که تصور شود مردمان سفید باید به صورت نوردیک، آلپی، و مدیترانه‌ای طبقه‌بندی شوند. در مجموع چنان اختلاط زیادی رخ داده است که نمی‌توان یک چنین گروهبندی را مجاز شمرد. در زمانی یک بخش نسبتاً مشخص از نژاد سفید در داخل چنین طبقاتی وجود داشت، اما از آن هنگام درآمیختگی گسترده‌ای به وقوع پیوسته است، و دیگر میسر نیست این تمایزات را با شفافیت تعیین نمود. حتی در 3000 سال پیش از میلاد مسیح گروههای باستانی اجتماعی همانقدر به یک نژاد مشخص تعلق داشتند که ساکنان کنونی آمریکای شمالی دارند.

این فرهنگ اروپایی برای پنج هزار سال به رشد و تا اندازه‌ای به آمیزش ادامه داد. اما مانع زبان از حرکت متقابل کامل ملل گوناگون باختر ممانعت کرد. در طول قرن گذشته این فرهنگ بهترین فرصت خود را برای درآمیختگی در جمعیت جهان شهری آمریکای شمالی تجربه کرده است؛ و آیندهٔ آن قاره به وسیلهٔ کیفیت عوامل نژادی که اجازه خواهند یافت در داخل جمعیتهای کنونی و آیندهٔ آن وارد شوند، و نیز توسط سطح فرهنگ اجتماعی که حفظ می‌شود تعیین خواهد شد.

[عرضه شده توسط یک فرشتهٔ اعظم نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 81

تکوین تمدن مدرن

به رغم فراز و نشیبهای ناشی از ناکامی در طرحهای بهبود دنیا که در مأموریتهای کلیگسشیا و آدم پیش بینی شده بودند، تکامل اساسی ارگانیکِ نوع بشر در مقیاس پیشرفت بشری و تکوین نژادی، نژادها را مداوماً به جلو سوق داد. تکامل می‌تواند به تأخیر افتد اما نمی‌تواند متوقف شود.

اگر چه نفوذ نژاد بنفش از نظر عددی کمتر از حد برنامه‌ریزی شده بود، چنان پیشرفتی در تمدن ایجاد نمود که از روزگاران آدم از پیشرفت نوع بشر در سرتاسر تمامی وجود پیشین تقریباً یک میلیون سالهٔ آن بسیار فراتر رفته است.

1- گهوارهٔ تمدن

برای تقریباً سی و پنج هزار سال بعد از روزگاران آدم، گهوارهٔ تمدن در جنوب غربی آسیا بود که از درهٔ رود نیل به سوی شرق و اندکی به سوی شمال در آن سوی شمال عربستان، از میان بین‌النهرین، و به داخل ترکستان امتداد می‌یافت. و عامل تعیین کننده در برقراری تمدن در آن ناحیه *آب و هوا* بود.

این تغییرات عظیم جوی و زمین شناسانه در شمال آفریقا و غرب آسیا بود که به مهاجرتهای اولیهٔ آدمیان خاتمه داد، و به وسیلهٔ دریای بسط یافتهٔ مدیترانه ورود آنها را به اروپا مسدود نمود و جریان مهاجرت را در شمال و شرق به داخل ترکستان تغییر مسیر داد. تا هنگام تکمیل این ارتفاع یافتنهای زمین و تغییرات جوی مربوطه، در حدود 15/000 سال پیش از میلاد مسیح، تمدن به یک بن‌بست جهانی رسیده بود، به غیر از مخمرهای فرهنگی و ذخایر بیولوژیک آندیها که هنوز به وسیلهٔ کوهها در سمت شرق در آسیا و به وسیلهٔ جنگلهای در حال گسترش در اروپا به سوی غرب احاطه شده بودند.

تکامل جوی در آن هنگام کاری را کرد که تمامی تلاشهای دیگر موفق به انجام آن نشدند، و آن این بود که انسان اروپایی - آسیایی را ناچار ساخت که به منظور دست زدن به کارهای پیشرفته‌ترِ گله‌داری و کشاورزی شکار را رها سازد. تکامل ممکن است کند باشد، اما بسیار مؤثر است.

چون بردگان به طور کلی به وسیلهٔ کشاورزان دوران پیشین به کار گرفته می‌شدند، سابقاً شکارچی و گله‌دار هر دو به دیدهٔ تحقیر به کشاورز می‌نگریستند. برای مدتهای طولانی کشت کردن زمین کاری پست محسوب می‌شد. این ایده که کار کشت زمین در اثر لعن و نفرین است از اینجا ناشی می‌شود، در حالی که این کار بزرگترین برکتها است. حتی در روزگاران قائن و هابیل، جانفشانیهای زندگی چوپانی با احترام بیشتری نسبت به هدایای کشاورزی مورد نگرش واقع می‌شد.

انسان به روال معمول با گذار از عصر گله‌بانی از یک شکارچی به یک کشاورز تکامل یافت، و این امر در رابطه با آندیها نیز صحت داشت، اما بیشتر اوقات اجبار تکاملیِ ضرورت شرایط جوی موجب می‌شود تمامی قبیله‌ها مستقیماً از شکارچیان به کشاورزان موفق گذار کنند. اما این پدیدهٔ گذار فوری از شکار به کشاورزی فقط در آن مناطقی که درجهٔ بالایی از اختلاط نژادی با تیرهٔ بنفش وجود داشت رخ داد.

مردمان تکاملی (به طور مشخص چینی‌ها) از طریق مشاهدهٔ روییدن تخمهایی که به طور تصادفی خیس شده بودند یا به عنوان خوراک برای مردگان در قبرها نهاده شده بودند، به زودی یاد گرفتند تخم بکارند و به کشت و زرع محصول بپردازند. اما در سرتاسر جنوب غربی آسیا، در امتداد کف حاصلخیز رودخانه‌ها و دشتهای مجاور، آندیها تکنیکهای بهبود یافتهٔ کشاورزی را که از نیاکان خود به ارث برده بودند به کار می‌بردند. نیاکان آندیها کشاورزی و باغبانی را فعالیت اصلی خود در محدودهٔ باغ دوم ساخته بودند.

برای هزاران سال نوادگان آدم گندم و جو را که در باغ بهبود داده شده بود در سراسر کوهسارهای مرز بالایی بین‌النهرین رویانیده بودند. نوادگان آدم و آدمسان در اینجا دیدار کرده، داد و ستد نموده، و با هم معاشرت می‌کردند.

این تغییرات تحمیلی در شرایط زندگی بود که موجب شد چنین بخش بزرگی از نژاد بشری در استفاده از مواد غذایی همه چیز خوار شود. و ترکیب مواد غذایی گندم، برنج، و سبزیجات با گوشت حیوانات گله نشانگر یک گام بزرگ به جلو در سلامت و بنیهٔ این مردمان باستانی بود.

2- ابزار تمدن

رشد فرهنگ مبتنی بر به وجود آوردن ابزار تمدن است. و ابزاری که انسان در عروج خود از بدویت به کار گرفت فقط تا آن اندازه مؤثر بودند که نیروی انسان را برای انجام کارهای بالاتر آزاد می‌ساختند.

شما که اکنون در بحبوحهٔ صحنه‌های اخیر فرهنگ در حال شکوفایی و آغاز پیشرفت در امور اجتماعی زندگی می‌کنید، شما که در واقع قدری وقت اضافه برای *فکر کردن* پیرامون جامعه و تمدن دارید نباید این واقعیت را نادیده انگارید که نیاکان اولیهٔ شما از هیچ وقت فراغتی که بتواند

به ژرف اندیشی و تفکر اجتماعی اختصاص داده شود برخوردار نبودند یا این که برای آن وقت اندکی داشتند.

چهار پیشرفت بزرگ اول در تمدن بشری عبارت بودند از:

1- مهار آتش.

2- اهلی کردن حیوانات.

3- برده سازی اسرا.

4- مالکیت خصوصی.

در حالی که آتش، اولین اکتشاف بزرگ، سرانجام درهای دنیای علم را گشود، در این رابطه برای انسان بدوی از ارزش اندکی برخوردار بود. او از پذیرش دلایل طبیعی به عنوان تفسیر پدیده‌های عادی امتناع می‌کرد.

هنگامی که از او پرسیده شد آتش از کجا آمد، داستان سادهٔ اندان و سنگ چخماق به زودی جایگزین این افسانه که چگونه پرومِتئوس آن را از آسمان دزدید گردید. مردم باستان برای کلیهٔ پدیده‌های طبیعی که در محدودهٔ درک شخصی آنان نبود در صدد یافتن یک توجیح فوق طبیعی بر می‌آمدند، و بسیاری از مردم امروزی نیز به انجام این کار ادامه می‌دهند. قائل نشدن شخصیت برای پدیده‌های به اصطلاح طبیعی به زمانهای طولانی نیاز داشته است، و هنوز نیز به اتمام نرسیده است. اما جستجوی بی‌پرده، صادقانه، و بدون ترس برای علل حقیقی به تولد علم امروزی انجامید: آن طالع بینی را به ستاره شناسی، کیمیاگری را به علم شیمی، و سحر و جادو را به پزشکی تبدیل نمود.

در عصر پیش از ماشین تنها راه انجام کار برای انسان، بدون این که خود آن را انجام دهد، استفاده از یک حیوان بود. اهلی کردن حیوانات ابزار زنده‌ای در دستان او قرار داد، و استفادهٔ هوشمندانهٔ آن راه را برای کشاورزی و حمل و نقل، هر دو، آماده ساخت. و بدون این حیوانات انسان نمی‌توانست از وضعیت بدوی خویش به سطوح تمدن متعاقب صعود کند.

بیشتر حیواناتی که برای اهلی کردن از همه مناسبتر بودند در آسیا پیدا شدند، به ویژه در نواحی مرکزی تا جنوب غربی. یک دلیل این امر که در آن ناحیه تمدن نسبت به قسمتهای دیگر دنیا سریعتر پیش رفت این بود. بسیاری از این حیوانات پیش از آن دو بار اهلی شده بودند، و در عصر آندیها بار دیگر مجدداً اهلی شدند. اما از هنگامی که سگ در زمانهای بسیار دور پیشین توسط انسان آبی پذیرفته شد با شکارچیان باقی مانده بود.

آندیهای ترکستان اولین مردمانی بودند که وسیعاً اسب را اهلی کردند، و این دلیل دیگری است که نشان می‌دهد به چه سبب فرهنگ آنها برای مدتی بسیار طولانی غالب بود. تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح کشاورزان بین‌النهرین، ترکستان، و چین شروع به پرورش گوسفندان، بزها، گاوها، شترها، مرغان، و فیلها نموده بودند. آنها گاو نر، شتر، اسب، و یاک را به عنوان چهارپای باربر به کار می‌بردند. انسان خود روزگاری یک جاندار باربر بود. یک فرمانروای نژاد آبی روزی دارای یکصد هزار مرد در مستعمرهٔ باربران خویش بود.

نهادهای بردگی و مالکیت خصوصی زمین با کشاورزی آمدند. بردگی استاندارد زندگی ارباب را افزایش داد و برای فرهنگ اجتماعی مجال بیشتری فراهم نمود.

انسان بدوی بردهٔ طبیعت است، اما تمدن علمی به آرامی به نوع بشر آزادی فزاینده اهدا می‌کند. از طریق حیوانات، آتش، باد، آب، برق، و دیگر منابع کشف ناشدهٔ انرژی، انسان خود را از ضرورت بی‌امان کار طاقت فرسا رها ساخته و مداوماً رها خواهد ساخت. صرف نظر از دشواری گذرا که در اثر اختراع پربار ماشین‌آلات ایجاد شد، آن فواید نهایی که از این اختراعات مکانیکی ناشی می‌شوند گرانبها هستند. تمدن هرگز نمی‌تواند شکوفا گردد، و حتی برقرار شود، مگر این که انسان از **فرصت** فکر کردن، برنامه‌ریزی، و پنداشت راههای جدید و بهترِ انجام کارها برخوردار باشد.

انسان در ابتدا صرفاً پناهگاهش را تصاحب می‌نمود. او در زیر ستیغهای سنگی زندگی کرده یا در غارها سکونت می‌کرد. سپس او مواد طبیعی همچون چوب و سنگ را برای ایجاد کلبه‌های خانوادگی تطبیق داد. در پایان، او وارد مرحلهٔ خلاق خانه‌سازی شد، و تولید آجر و سایر مواد ساختمانی را فرا گرفت.

مردمان کوهسارهای ترکستان اولین مردمان نژادهای امروزی‌تر بودند که خانه‌هایشان را از چوب می‌ساختند، منازلی که به هیچ وجه از آلونکهای چوبی کوچ‌نشینان پیشتاز آمریکایی متفاوت نبودند. در سرتاسر دشتها منازل بشری از آجر و بعدها از آجرهای سوخته ساخته شده بودند.

نژادهای قدیمی‌تر رودخانه نشین، کلبه‌های خود را با تیرهای بلندی که به صورت دایره‌ای شکل در زمین فرو می‌بردند می‌ساختند؛ سپس قسمتهای فوقانی از طریق وصل چهارچوب کلبه ساخته می‌شدند، و بعد این چهارچوب به طور عرضی با نِی به هم بافته می‌شد. تمامی این ابداع به یک سبد بزرگ وارونه شباهت داشت. این ساختمان سپس می‌توانست با خاک رس پوشیده شود، که بعد از خشک شدن در آفتاب یک سکونتگاه بسیار قابل استفادهٔ ضد آب به وجود می‌آورد.

از این کلبه‌های اولیه بود که ایدهٔ متعاقبِ همه گونه سبد بافی به طور مستقل سرچشمه یافت. در میان یک گروه از طریق مشاهدهٔ تأثیرات مالیدن خاک رس مرطوب بر این تیرکها ایدهٔ سفالگری به وجود آمد. روال سخت کردن ظروف سفالی از طریق پختن هنگامی کشف شد که یکی از این کلبه‌های بدوی پوشیده با خاک رس به طور تصادفی سوخت. هنرهای روزگاران کهن بارها از

رخدادهای اتفاقی مربوط به زندگی روزمرهٔ مردمان پیشین سرچشمه یافتند. حداقل این امر در رابطه با پیشرفت تکاملی نوع بشر تا هنگام آمدن آدم تقریباً به طور کامل صادق بود.

در حالی که در حدود نیم میلیون سال پیش سفالگری در ابتدا به وسیلهٔ پرسنل پرنس ارائه شده بود، ساختن ظروف سفالی برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال عملاً متوقف شده بود. تنها نودیهای پیش سومری ساحل خلیج به ساختن ظروف سفالی ادامه دادند. هنر ساختن ظروف سفالی در طول دوران آدم تجدید شد. اشاعهٔ این هنر مقارن با بسط مناطق بیابانی آفریقا، عربستان، و آسیای مرکزی بود، و با امواج متوالیِ تکنیک در حال بهبود از بین‌النهرین تا نیمکرهٔ شرقی گسترش یافت.

این تمدنهای عصر آندیها همیشه نمی‌توانند به وسیلهٔ مراحل سفالگری یا هنرهای دیگرشان ردیابی شوند. مسیر هموارِ تکامل بشری به وسیلهٔ رژیمهای دلمیشیا و عدن، هر دو، به اندازهٔ بسیار زیاد پیچیده گشت. اغلب اینطور به نظر می‌رسد که گلدانها و آلات دوران بعد، از محصولات پیشین مردمان خالص‌تر آندی پست‌تر هستند.

3- شهرها، تولید، و بازرگانی

نابودی جوّی علفزارهای باز حاصلخیز شکار و چراگاههای ترکستان که در حدود 12/000 سال پیش از میلاد مسیح آغاز گردید، انسانهای آن نواحی را ناچار ساخت که به اشکال جدید صنعت و تولید بدوی متوسل شوند. برخی به پرورش رمه‌های اهلی رو آوردند، دیگران کشاورز یا گرد آورندهٔ مواد خوراکی که در آب به وجود آمده بود شدند، اما نوع بالاتر خرد آندی درگیری در داد و ستد و تولید را برگزید. حتی این رسم تمامی قبایل شد که خود را وقف توسعهٔ یک صنعت تنها بنمایند. از درهٔ رود نیل تا کوشِ هند و از رودخانهٔ گنگ تا رودخانهٔ زرد، کار اصلی قبایل برتر کشت و زرع خاک، با بازرگانی به عنوان یک پیشهٔ جانبی گردید.

افزایش داد و ستد و تولید مواد خام به صورت اقلام متنوع بازرگانی در ایجاد آن جوامع اولیه و نیمه صلحجو که در گسترش فرهنگ و هنرهای تمدن بسیار مؤثر بودند مستقیماً تأثیر داشت. پیش از عصر داد و ستد گستردهٔ جهانی گروههای اجتماعی، قبیله‌ای — گروههای بسط یافتهٔ خانوادگی — بودند. داد و ستد، انواع مختلف موجودات بشری را همنشین ساخت، و بدین ترتیب به یک باروری سریع‌تر متقابل فرهنگی کمک نمود.

در حدود دوازده هزار سال پیش عصر شهرهای مستقل داشت آغاز می‌شد. و این شهرهای بدوی داد و ستد و تولید همیشه به وسیلهٔ مناطق کشاورزی و پرورش احشام احاطه شده بودند. در حالی که این حقیقت دارد که صنعت به وسیلهٔ ارتقاءِ استانداردهای زندگی رواج می‌یافت، شما نباید هیچ سوءِ تفاهمی پیرامون بهسازیهای زندگی اولیهٔ شهری داشته باشید. نژادهای اولیه بیش از حد پاکیزه و مرتب نبودند، و در نتیجهٔ انباشت صرف خاک و زباله سطح اجتماع متوسط اولیه هر بیست و پنج سال از یک تا دو فوت بالا می‌رفت. برخی از این شهرهای دوران باستان نیز بسیار

سریع بر فراز زمین پیرامون سر برآوردند، زیرا کلبه‌های گِلی نپختهٔ آنان عمر کوتاهی داشتند، و رسم بر این بود که اقامتگاههای جدید مستقیماً روی ویرانه‌های منازل قدیمی ساخته شوند.

استفادهٔ گسترده از فلزات یک ویژگی این عصرِ شهرهای اولیهٔ صنعتی و بازرگانی بود. شما پیش از این یک فرهنگ مفرغی در ترکستان پیدا نموده‌اید که تاریخ آن به قبل از 9000 سال پیش از میلاد مسیح باز می‌گردد. و آندیها در همان اوان یاد گرفتند که با آهن، طلا، و مس نیز کار کنند. اما دور از مراکز پیشرفته‌تر تمدن شرایط بسیار متفاوت بودند. دوره‌های جداگانه نظیر اعصار حجر، برنز، و آهن وجود نداشتند؛ تمامی سه دوره در یک زمان در سرزمینهای متفاوت وجود داشتند.

طلا اولین فلزی بود که انسان در پی یافتن آن برآمد. کار با آن آسان بود، و در ابتدا فقط به عنوان یک زیور مورد استفاده قرار می‌گرفت. سپس مس به کار گرفته شد، اما نه به طور گسترده، تا این که با قلع آمیخته گردید تا برنز سخت‌تر ساخته شود. کشف آمیختن مس و قلع برای ساختن برنز به وسیلهٔ یکی از آدمسانیهای ترکستان که بر حسب تصادف معدن مس وی در کوهستان در مجاورت یک لایهٔ رسوبی قلع واقع شده بود صورت گرفت.

با ظهور تولید ابتدایی و صنعت آغازین، به سرعت تجارت به نیرومندترین تأثیر در گسترش تمدن با فرهنگ تبدیل شد. گشایش کانالهای بازرگانی از راه زمین و دریا مسافرت و اختلاط فرهنگها و نیز در آمیختن تمدنها را به اندازهٔ زیاد تسهیل ساخت. تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح در سرتاسر سرزمینهای متمدن و نیمه متمدن اسب به طور کلی مورد استفاده بود. این نژادهای دوران بعد نه تنها از اسب اهلی شده بلکه همچنین از انواع گوناگون دلیجانها و ارابه‌ها برخوردار بودند. در اعصار قبل، از چرخ استفاده شده بود، اما اکنون وسایل نقلیه‌ای که بسیار مجهز بودند در بازرگانی و در جنگ هر دو به صورت عمومی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

بازرگان در حال سفر و کاوشگر سیار برای پیشبرد تمدن تاریخی بیش از تمام مجموعه تأثیرات دیگر کار انجام دادند. کشورگشاییهای نظامی، مستعمره سازی و کارهای تبلیغاتی مذهبی که به وسیلهٔ مذاهب دوران بعد رواج یافتند نیز عواملی در گسترش فرهنگ بودند؛ اما اینها همگی در برابر روابط بازرگانی که به وسیلهٔ هنرها و علوم به سرعت در حال توسعهٔ صنعتی به طور پیوسته شتاب داده می‌شدند، نقش ثانوی داشتند.

تزریق تیرهٔ آدم به داخل نژادهای بشری نه تنها سرعت پیشرفت تمدن را تسریع ساخت، بلکه همچنین گرایشات آنان را در جهت ماجراجویی و اکتشاف به اندازهٔ زیاد تشدید نمود، طوری که بیشتر آسیا - اروپا و شمال آفریقا توسط نوادگان به سرعت در حال ازدیادِ مختلط آندیها در مدتی کوتاه اشغال گردید.

4- نژادهای مختلط

همینطور که به آغاز ایام تاریخی نزدیک می‌شویم، تمامی آسیا - اروپا، شمال آفریقا، و جزایر اقیانوس آرام از نژادهای مختلط نوع بشر پوشیده می‌گردد. و این نژادهای امروزی از آمیختن و دوباره آمیختن پنج تیرهٔ بنیادین بشری یورنشیا منتج شده‌اند.

هر یک از نژادهای یورنشیا به وسیلهٔ برخی ویژگیهای معین فیزیکی شناخته می‌شد. آدمیان و نودیها سر دراز بودند؛ اندانیها سر پهن بودند. نژادهای سنگیک سر متوسط بودند، و انسانهای زرد و آبی به سر پهنی تمایل داشتند. نژادهای آبی، هنگامی که با تیرهٔ اندانی در می‌آمیختند، به طور آشکار سر پهن می‌شدند. سنگیکهای ثانویه سر متوسط تا سر دراز بودند.

اگر چه این ابعاد جمجمه در کشف مبدأ نژادی قابل استفاده هستند، اسکلت در مجموع بسیار بیشتر قابل اتکا می‌باشد. در پیدایش اولیهٔ نژادهای یورنشیا، در ابتدا پنج نوع بارز ساختمان اسکلت وجود داشت:

1- اندانی، بومیهای یورنشیا.

2- سنگیک اولیه، سرخ، زرد، و آبی.

3- سنگیک ثانویه، نارنجی، سبز، و نیلی.

4- نودیها، نوادگان دلمیشیاییها.

5- آدمیان، نژاد بنفش.

به تدریج که این پنج گروه بزرگ نژادی به طور گسترده در آمیختند، اختلاط مداوم به پوشانیدن نوع اندانی به وسیلهٔ چیرگی عامل ارثی سنگیک تمایل پیدا نمود. لاپها و اسکیموها ترکیبی از نژادهای اندانی و سنگیک - آبی هستند. ساختمانهای اسکلت آنها به حفظ نوع بومی اندانی از همه نزدیکتر است. اما آدمیان و نودیها آنقدر با نژادهای دیگر مخلوط شده‌اند که فقط می‌توانند به عنوان یک نوع کلی نژاد سفید پوست شناسایی شوند.

از این رو به طور کلی، به تدریج که بقایای بشری بیست هزار سال گذشته از زیر خاک بیرون آورده می‌شوند، غیرممکن خواهد بود که به طور آشکار پنج نوع اولیه از هم تفکیک گردند. مطالعهٔ این ساختمانهای استخوان‌بندی نشان خواهد داد که نوع بشر اکنون به تقریباً سه طبقه تقسیم شده است:

1- *سفید پوست*. آمیختهٔ آندیِ تیره‌های نودی و آدمی که علاوه بر آن به وسیلهٔ اختلاطهای اولیه و (قدری) ثانویهٔ سنگیک و به وسیلهٔ آمیزهٔ قابل ملاحظه‌ای اندانی تغییر یافتند. نژادهای سفید باختر، به همراه برخی مردمان هندی و تورانی در این گروه شامل هستند. عامل پیوند دهنده در این بخش نسبت بیشتر یا کمترِ میراث آندی است.

2- *مغولی*. نوع اولیهٔ سنگیک، شامل نژادهای اولیهٔ سرخ، زرد، و آبی. چینی‌ها و سرخ پوستان آمریکایی به این گروه تعلق دارند. در اروپا نوع مغولی به وسیلهٔ اختلاط سنگیکِ ثانویه و اندانی، و باز به طور بیشتر به وسیلهٔ تزریق آندی تغییر یافته است. مردم مالایا و سایر مردم اندونزی در این طبقه‌بندی قرار دارند، گر چه در صد بالایی از خون سنگیک ثانویه را دارا می‌باشند.

3- *سیاه پوست*. نوع سنگیک ثانویه، که در ابتدا شامل نژادهای نارنجی، سبز، و نیلی می‌شد. این نوعی است که به بهترین صورت به وسیلهٔ سیاه پوستان ترسیم می‌شود، و در آفریقا، هند، و اندونزی، هر جا که نژادهای سنگیک ثانویه استقرار دارند، یافت خواهد شد.

در شمال چین آمیزهٔ مشخصی از انواع سفید و مغولی وجود دارد. در خاور نزدیک سفید پوستان و سیاه پوستان در آمیخته‌اند. در هند، همچون آمریکای جنوبی، تمامی سه نوع حضور دارند. و ویژگی اسکلت سه نوعِ بقا یافته هنوز پا بر جا است و به شناسایی تبار آتی نژادهای امروزی بشری کمک می‌کند.

5- جامعهٔ با فرهنگ

تکامل بیولوژیک و تمدن با فرهنگ ضرورتاً لازم و ملزوم نیستند؛ تکامل ارگانیک در هر عصر ممکن است حتی عیناً در حین زوال فرهنگی بدون مانع پیش رود. اما هنگامی که ادوار طولانی تاریخ بشر مورد بررسی قرار می‌گیرند، مشاهده خواهد شد که سرانجام تکامل و فرهنگ به عنوان علت و معلول به هم مربوط می‌شوند. تکامل ممکن است در فقدان فرهنگ پیش رود، اما تمدن با فرهنگ بدون یک زمینهٔ مکفی از پیشرفت مقدم نژادی شکوفا نمی‌گردد. آدم و حوا هیچ هنری از تمدن را که برای پیشرفت جامعهٔ بشری بیگانه باشد ارائه نکردند، اما خون نسل آدم توان ذاتی نژادها را افزایش داد و سرعت توسعهٔ اقتصادی و پیشرفت صنعتی را شتاب بخشید. اعطای آدم نیروی مغزی نژادها را بهبود داد و بدین وسیله فرایندهای تکامل طبیعی را به اندازهٔ زیاد تسریع نمود.

نوع بشر از طریق کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، و معماریِ بهبود یافته، از بدترین شکل تقلای بی‌وقفه برای زندگی به تدریج گریخت و برای یافتن چیزی که روند زندگی را شیرین می‌سازد شروع به کاوش نمود؛ و این آغاز تلاش برای رسیدن به استانداردهای بالاتر و پیوسته والاتر رفاه مادی بود. انسان از طریق تولید و صنعت به تدریج محتوای مسرت بخش زندگی انسانی را افزایش می‌دهد.

اما جامعهٔ با فرهنگ یک کلوپ بزرگ و سودمندِ حاوی امتیاز به ارث رسیده که تمامی انسانها با عضویت مجانی و مساوات کامل در آن به دنیا آیند نیست، بلکه یک انجمن ستوده و پیوسته در حال پیشروی کارگران زمین است که فقط اصالت آن زحمتکشانی را در صفوف خود می‌پذیرد که تلاش می‌کنند جهان را مکانی بهتر سازند تا فرزندان و فرزندانِ فرزندان آنها بتوانند در

اعصار بعد در آن زندگی و پیشرفت کنند. و این انجمنِ تمدن ورودیهٔ سنگینی را می‌طلبد، مقررات اکید و شدیدی را برقرار می‌کند، جریمه‌های سنگینی برای تمامی دگراندیشان و ناسازگاران در نظر می‌گیرد، در حالی که آزادیهای عمل شخصی یا امتیازات اندکی اهدا می‌کند، به جز امتیازاتی که امنیت افزون در برابر خطرات عادی و مخاطرات نژادی ایجاد کنند.

مروادهٔ اجتماعی یک شکل از بیمهٔ بقا است که موجودات بشری یاد گرفته‌اند سودمند است؛ لذا بیشتر افراد مایلند آن بهای از خود گذشتگی و محدودیت آزادی شخصی را که جامعه به ازای این محافظت افزون گروهی از اعضای خود می‌طلبد بپردازند. به اختصار، مکانیسم اجتماعی کنونی، یک برنامهٔ بیمهٔ آزمایش و خطا است که چنین طراحی شده که درجه‌ای از اطمینان و حفاظت در برابر بازگشت به شرایط طاقت فرسا و ضد اجتماعی که تجارب اولیهٔ نژاد بشری را تعیین ویژگی می‌نمود اعطا کند.

بدین ترتیب جامعه به یک نظام تعاونی برای به دست آوردن آزادی مدنی از طریق نهادها، آزادی اقتصادی از طریق سرمایه و اختراع، آزادی اجتماعی از طریق فرهنگ، و رهایی از خشونت از طریق مقررات پلیسی تبدیل می‌شود.

قدرت درستی به وجود نمی‌آورد، اما حقوق عموماً به رسمیت شناخته شدهٔ هر نسل پیاپی را اعمال می‌کند. مأموریت اصلی دولت تعریف راستی و درستی، تنظیم درست و عادلانهٔ اختلافات طبقاتی، و اجرای برابریِ فرصت تحت حکومت قانون است. هر حق بشر به یک وظیفهٔ اجتماعی مربوط است؛ امتیاز گروهی یک مکانیسم بیمه است که به طور پیوسته طالب پرداخت کامل بهای مورد مطالبهٔ خدمت گروهی است. و حقوق گروهی و نیز حقوق فردی، که شامل نظارت بر گرایش جنسی نیز می‌شود، باید مورد محافظت قرار گیرد.

آزادیِ تابع مقررات گروهی، هدف مشروع تکامل اجتماعی است. آزادیِ بدون محدودیت، رویای پوچ و خیال پردازانهٔ اذهان بی‌ثبات و بوالهوس بشری است.

6- حفظ تمدن

در حالی که تکامل بیولوژیک پیوسته به سوی بالا پیش رفته است، بیشتر تکامل فرهنگی به صورت امواج از درهٔ رود فرات خارج می‌شد، که با گذشت زمان به طور متوالی تضعیف می‌گشت، تا این که سرانجام تمامی تیرهٔ خالص نوادگان آدم برای غنی ساختن تمدنهای آسیا و اروپا عزیمت کردند. نژادها به طور کامل در نیامیختند، اما تمدنهای آنها تا حد قابل ملاحظه‌ای اختلاط یافتند. فرهنگ در سرتاسر دنیا به کندی گسترش یافت. و این تمدن باید حفظ شود و شکوفا گردد، زیرا امروزه هیچ منبع نوین فرهنگی وجود ندارد، هیچ مردم آندی برای جانبخشی و برانگیختن پیشرفت آهستهٔ تکامل تمدن وجود ندارد.

تمدنی که اکنون در یورنشیا در حال تکامل است از عوامل زیرین سرچشمه یافته و به آنها مبتنی است:

1- *شرایط طبیعی*. طبیعت و دامنهٔ یک تمدن مادی به میزان زیاد به وسیلهٔ منابع طبیعی موجود تعیین می‌گردد. شرایط جوی، آب و هوا، و شرایط بیشمار فیزیکی، عواملی در تکامل فرهنگ هستند.

در آغاز عصر آندی، در تمامی کرهٔ زمین فقط دو منطقهٔ گسترده و حاصلخیز باز شکار وجود داشت. یکی در آمریکای شمالی بود و از سرخپوستان پوشیده بود؛ دیگری در شمال ترکستان قرار داشت و توسط یک نژاد اندانی - زرد بخشاً اشغال شده بود. عوامل تعیین کننده در تکامل یک فرهنگ برتر در جنوب غربی آسیا، نژاد و شرایط جوّی بودند. آندیها مردمی بزرگ بودند، اما عامل حیاتی در تعیین مسیر تمدن آنها خشکی فزایندهٔ ایران، ترکستان، و سین‌کیانگ بود، که آنان را *مجبور ساخت* روشهای نوین و پیشرفتهٔ دستیابی معیشت را از زمینهایی که حاصلخیزی آنها در حال کاهش بود اختراع و اتخاد کنند.

ترتیب قاره‌ها و سایر وضعیتهای آرایش زمین در تعیین صلح یا جنگ بسیار مؤثر هستند. مردم بسیار اندکی از یورنشیا چنین فرصت مطلوبی برای توسعهٔ مداوم و فارغ از مزاحمت، آنطور که مردمان آمریکای شمالی از آن بهره‌مند بوده‌اند، تاکنون داشته‌اند. مردمان آمریکای شمالی عملاً از همه سو به وسیلهٔ اقیانوسهای پهناور محافظت می‌شوند.

2- *کالای عمده*. فرهنگ هرگز تحت شرایط فقر توسعه نمی‌یابد؛ آسایش برای پیشرفت تمدن ضروری است. سیرت فردیِ حاوی ارزش اخلاقی و معنوی ممکن است در فقدان ثروت مادی کسب شود، اما یک تمدن با فرهنگ فقط از آن شرایط رفاه مادی که آسایش را در ترکیب با بلند پروازی رواج می‌دهد ناشی می‌شود.

در طول ادوار بدوی، زندگی در یورنشیا یک کار جدی و سنگین بود. و به منظور گریز از این تقلای بی‌وقفه و پایان ناپذیر بود که نوع بشر دائماً به حرکت به سوی آب و هوای تندرستی‌آور مناطق گرمسیری تمایل داشت. در حالی که این مناطق گرمترِ سکونت از تقلای شدید برای وجود یک گریزگاه فراهم می‌کردند، نژادها و قبایلی که بدین گونه در صدد آسایش بر می‌آمدند، آسودگی ناسزاوار خویش را برای پیشبرد تمدن به ندرت به کار می‌بردند. پیشرفت اجتماعی به گونه‌ای تغییر ناپذیر از اندیشه‌ها و طرحهای آن نژادهایی برآمده است که به وسیلهٔ ممارست هوشمندانهٔ خود یاد گرفته‌اند که چگونه با تلاش کمتر و روزهای کوتاه‌ترِ کار از زمین امرار معاش کنند و بدین ترتیب قادر بوده‌اند از یک حد آسایش به خوبی کسب شده و سودمند بهره‌مند گردند.

3- *شناخت علمی*. جنبه‌های مادی تمدن همیشه باید منتظر جمع‌آوری اطلاعات علمی باقی بمانند. مدتها بعد از کشف تیر و کمان و به کارگیری حیوانات به مقاصد نیرویی بود

که انسان آموخت چگونه باد و آب را مهار نماید، و بعد از آن بخار و برق به کار گرفته شدند. اما ابزار تمدن به آرامی بهبود یافتند. بافندگی، سفالگری، اهلی کردن حیوانات، و فلزکاری به دنبال یک دورهٔ نوشتن و چاپ آمدند.

دانش قدرت است. همیشه اختراع پیش از شتاب در توسعهٔ فرهنگی در یک مقیاس جهانی صورت می‌پذیرد. علم و اختراع بیش از همه از دستگاه چاپ سود برد، و کنش و واکنش تمامی این فعالیتهای فرهنگی و مبتکرانه میزان پیشرفت فرهنگی را به طور فوق‌العاده شتاب بخشیده است.

علم به انسان می‌آموزد با زبان جدید ریاضیات سخن گوید و افکار او را در امتداد خطوط دقیق موشکافانه پرورش می‌دهد. و همچنین دانش از طریق حذف اشتباه فلسفه را تثبیت می‌کند، ضمن این که مذهب را از طریق نابودی خرافات پالایش می‌دهد.

4- *منابع انسانی*. نیروی انسانی برای گسترش تمدن ضروری است. در شرایط مساوی، مردم بیشمار بر تمدن یک نژاد کوچکتر استیلا می‌یابند. از این رو شکست در افزایش تعداد تا یک نقطهٔ معین، از تحقق کامل فرجام ملی ممانعت می‌کند، اما در افزایش جمعیت نقطه‌ای فرا می‌رسد که رشد بیشتر انتحاری است. ازدیادِ تعداد فراتر از حد مطلوبِ نسبتِ نرمالِ انسان - زمین، یا به معنی کاهش استانداردهای زندگی یا گسترش فوری سرحدات زمینی به وسیلهٔ نفوذ صلح‌آمیز یا به وسیلهٔ تسخیر نظامی، اشغال به زور، می‌باشد.

شما گاهی اوقات از ویرانگریهای جنگ شوکه می‌شوید، اما باید ضرورت به وجود آوردن تعداد کثیری از انسانها به منظور دادن فرصت مکفی برای توسعهٔ اجتماعی و اخلاقی را بشناسید؛ با یک چنین زایش سیاره‌ای به زودی مشکل جدی ازدیاد جمعیت رخ می‌دهد. بیشتر کرات مسکونی کوچک هستند. یورنشیا متوسط است؛ شاید اندکی از اندازهٔ معمول کوچکتر است. مطلوب‌ترین حد ثبات جمعیت ملی فرهنگ را بالا می‌برد و از جنگ پیشگیری می‌کند. و یک ملت خردمند می‌داند چه وقت رشد را متوقف سازد.

اما قاره‌ای که در ذخایر طبیعی و پیشرفته‌ترین آلات مکانیکی از همه غنی‌تر است، اگر ذکاوت مردمش در حال افول باشد، پیشرفت اندکی خواهد نمود. دانش می‌تواند توسط آموزش کسب شود، اما خرد، که برای فرهنگ حقیقی ضروری است، فقط می‌تواند از طریق تجربه و توسط مردان و زنانی که ذاتاً باهوش هستند به دست آید. چنین مردمی قادرند از تجربه بیاموزند؛ آنها می‌توانند به راستی خردمند شوند.

5- *کارایی منابع مادی*. این عمدتاً به خردی که در کاربرد منابع طبیعی، شناخت علمی، کالاهای عمده، و پتانسیلهای بشری نمایان است بستگی دارد. عامل اصلی در تمدن اولیه *نیرویی* بود که توسط استادان خردمند اجتماعی به کار گرفته می‌شد. تمدن عملاً به

وسیلهٔ هم عصران برتر انسان بدوی به وی تحمیل شد. اقلیتهای به خوبی سازمان یافته و برتر عمدتاً بر این دنیا حکومت کرده‌اند.

قدرت نشانهٔ درستی نیست، اما قدرت سبب آنچه که در تاریخ هست و بوده است می‌باشد. فقط اخیراً یورنشیا به آن نقطه‌ای رسیده است که جامعه مایل است در مورد اخلاقیات قدرت و درستی مباحثه کند.

6- *کارایی زبان*. گسترش تمدن باید در انتظار زبان بماند. زبانهای زنده و در حال رشد گسترش اندیشه و برنامه‌ریزی متمدنانه را تضمین می‌کنند. در طول ادوار اولیه پیشرفتهای مهمی در زبان انجام پذیرفتند. امروزه نیاز زیادی برای توسعهٔ بیشتر زبان شناسی به منظور تسهیل بیان اندیشهٔ در حال تکامل وجود دارد.

زبان در جریان ارتباطات گروهی به وجود آمد. هر گروه محلی سیستم مبادلهٔ لغوی خود را به وجود آورد. زبان با عبور از ایما و اشاره، علائم، فریادها، صداهای تقلیدی، سرایش، و تأکید روی بیان حروف متعاقب الفبا تکامل یافت. زبان بزرگترین و مفیدترین ابزار فکری انسان می‌باشد، اما هرگز شکوفا نگردید تا این که گروههای اجتماعی قدری فراغت یافتند. تمایل به بازی با زبان موجب پیدایش لغات جدید — زبان خودمانی — می‌شود. اگر اکثریت زبان خودمانی را بپذیرند، در آن صورت کاربرد آن موجب گزینش آن به عنوان زبان می‌شود. منشأ لهجه‌ها به وسیلهٔ زیاده‌روی در "مکالمهٔ کودکانه" در یک گروه خانوادگی نشان داده می‌شود.

تفاوتهای زبانی همواره مانع اصلی برای ترویج صلح بوده‌اند. استیلا بر لهجه‌ها باید پیش از گسترش یک فرهنگ در میان یک نژاد، در یک قاره یا در تمامی یک کره صورت یابد. یک زبان جهانی موجب ترویج صلح، تضمین فرهنگ و افزایش شادی می‌شود. حتی هنگامی که زبانهای یک کره به تعداد اندکی کاهش می‌یابند، خبرگی در اینها به وسیلهٔ مردمان پیشروِ با فرهنگ در دستیابی به صلح و بهروزی در سطح دنیا به اندازهٔ زیاد تأثیر می‌گذارد.

در حالی که در جهت ایجاد یک زبان بین‌المللی در یورنشیا پیشرفت بسیار اندکی صورت گرفته است، از طریق برقراری مبادلهٔ بین‌المللی تجاری چیز زیادی به دست آمده است. و تمامی این روابط بین‌المللی، اعم از این که به زبان، بازرگانی، هنر، علم، بازی رقابتی، یا مذهب مربوط باشند، باید شکوفا گردند.

7- *کارایی دستگاههای مکانیکی*. پیشرفت تمدن مستقیماً به توسعه و در اختیار داشتن ابزار، ماشینها، و کانالهای توزیع بستگی دارد. ابزار بهبود یافته، ماشینهای نوع آورانه و کارآمد، بقای گروههای در حال هماوردی را در عرصهٔ تمدن در حال پیشروی تعیین می‌سازد.

در روزگاران نخستین، تنها نوع انرژی که در کشت و زرع زمین به کار گرفته می‌شد نیروی انسانی بود. این تقلای بزرگی بود که گاوان نر جانشین انسانها شوند زیرا این کار موجب بیکاری انسانها می‌گشت. اخیراً ماشینها شروع به جانشینی انسانها کرده‌اند، و هر چنین پیشرفتی به ترقی جامعه مستقیماً کمک می‌کند، زیرا نیروی انسانی را برای انجام کارهای ارزشمندتر آزاد می‌سازد.

علم هدایت شده به وسیلهٔ خرد می‌تواند رها کنندهٔ بزرگ اجتماعی انسان شود. یک عصر مکانیکی فقط برای ملتی که سطح عقلانی آن بسیار پایین‌تر از آن باشد که بتواند به دنبال اختراع بسیار سریع انواع جدید ماشین‌آلاتِ کاهندهٔ کار، به منظور تطبیق موفقیت‌آمیز با مشکلات گذرای ناشی از افت ناگهانی شغلی در ارقام بالا، آن روشهای خردمندانه و تکنیکهای درست را کشف کند، می‌تواند فاجعه‌بار باشد.

8- *سیرت مشعل‌داران*. میراث اجتماعی انسان را قادر می‌سازد که روی شانه‌های کلیهٔ کسانی که پیش از وی آمده‌اند و به جمع فرهنگ و دانش به هر میزانی کمک کرده‌اند بایستد. در این کارِ انتقال مشعل فرهنگی به نسل بعد، خانه همواره نهاد بنیادین خواهد بود. بعد از آن بازی و زندگی اجتماعی، و در آخر مدرسه که در یک جامعهٔ پیچیده و بسیار سازمان یافته به همان اندازه ضروری است می‌آید.

حشرات برای زندگی به طور کامل آموزش یافته و مجهز به دنیا می‌آیند. این در واقع یک وجود بسیار محدود و صرفاً غریزی است. کودک انسانی بدون آموزش به دنیا می‌آید؛ لذا انسان از این توانمندی برخوردار است که از طریق کنترل تعلیم و تربیت نسل جوانتر، مسیر تکاملی تمدن را به اندازهٔ زیاد تغییر دهد.

بزرگترین تأثیرات قرن بیستم که به پیشبرد تمدن و پیشرفت فرهنگ کمک نمودند، افزایش چشمگیر در مسافرت جهانی و بهبودهای بی‌سابقه در روشهای ارتباطات هستند. اما بهبود در آموزش با ساختارِ در حال گسترش اجتماعی هم گام نبوده است؛ قدردانی امروزه از اخلاقیات نیز در تطابق با رشد در امتداد خطوط خالص‌تر عقلانی و علمی توسعه نیافته است. و در زمینهٔ رشد معنوی و حراست از نهاد خانواده، تمدن مدرن در یک سکون قرار دارد.

9- *ایده‌آلهای نژادی*. ایده‌آلهای یک نسل کانالهای سرنوشت را برای نسلهای بلافصل آینده حکاکی می‌کنند. **کیفیت** مشعل‌داران جامعه پیشرفت یا عقب‌گرد تمدن را مشخص خواهد ساخت. منازل، کلیساها، و مدارس یک نسل، روند شخصیتی نسل بعد را از پیش تعیین می‌سازند. نیروی محرکهٔ اخلاقی و معنویِ یک نژاد یا یک ملت سرعت فرهنگی آن تمدن را به اندازهٔ زیاد تعیین می‌سازد.

ایده‌آلها منبع جریان اجتماعی را بالا می‌برند. و هیچ جریانی، صرف نظر از این که چه تکنیک فشار یا کنترل جهت‌دار به کار گرفته شود، از منبع خود بالاتر نمی‌رود. نیروی

محرکِ حتی مادی‌ترین جنبه‌های یک تمدن با فرهنگ در کمترین دستاوردهای مادی جامعه موجود است. هوشمندی ممکن است مکانیسم تمدن را کنترل کند، خردمندی ممکن است آن را هدایت نماید، اما آرمان‌گرایی معنوی آن انرژی است که به راستی فرهنگ بشری را از یک سطح دستیابی به سطح دیگر ارتقا داده و به جلو سوق می‌دهد.

در ابتدا زندگی یک تقلا برای وجود بود؛ اکنون برای یک شاخص زندگی است؛ در آینده برای کیفیت اندیشه که هدف آتیِ زمینیِ وجود بشری است خواهد بود.

10- *هماهنگی متخصصان*. تمدن به وسیلهٔ تقسیم اولیهٔ کار و به وسیلهٔ پیامد بعدی تخصصی آن به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد پیش رفته است. تمدن اکنون به هماهنگی مؤثر متخصصان وابسته است. به تدریج که جامعه گسترش می‌یابد، یک روش نزدیک ساختن متخصصان گوناگون به یکدیگر باید یافت شود.

متخصصان اجتماعی، هنری، تکنیکی، و صنعتی به افزایش ادامه خواهند داد و بر مهارت و چیره‌دستی آنها افزوده خواهد شد. و اگر شیوهٔ مؤثر هماهنگی و همکاری به وجود نیاید، این تنوع توانمندی و عدم تشابه شغلی سرانجام جامعهٔ بشری را تضعیف خواهد نمود و از هم فرو خواهد پاشید. اما هوشی که قادر به چنین نوع‌آوری و چنین تخصصی باشد باید کاملاً شایسته باشد که روشهای مکفی کنترل و تعدیل برای تمامی مشکلاتی را که از رشد سریع اختراع و سرعت شتاب یافتهٔ گسترش فرهنگی ناشی می‌شود ابداع نماید.

11- *تدابیر یافتن جا*. عصر بعدیِ توسعهٔ اجتماعی در یک همکاری بهتر و مؤثرتر و هماهنگی تخصصیِ پیوسته در حال افزایش و گسترش تجسم خواهد یافت. و به تدریج که کار بیشتر و بیشتر تنوع می‌یابد، تکنیکی برای هدایت افراد به کار مناسب باید ابداع شود. ماشین‌آلات تنها علت برای بیکاری در میان مردمان متمدن یورنشیا نیستند. پیچیدگی اقتصادی و افزایش مداوم تخصص‌گرایی صنعتی و حرفه‌ای به مشکلات کاریابی می‌افزاید.

آموزش انسانها برای کار کافی نیست؛ در یک جامعهٔ پیچیده همچنین باید روشهای مؤثر یافتن جا فراهم شود. پیش از آموزش شهروندان در تکنیکهای بسیار تخصصی امرار معاش، آنها باید در یک روش یا روشهای بیشتر کارهای عادی، حرفه‌ها یا مشاغلی که در هنگام بیکاری موقتی در رشتهٔ تخصصی‌شان می‌توانند به کار گرفته شوند آموزش داده شوند. هیچ تمدنی نمی‌تواند با پناه دادن طولانی مدت به طبقات بزرگ بیکار بقا یابد. در طول زمان، حتی بهترین شهروندان با پذیرش حمایت از خزانهٔ عمومی غیرعادی و درمانده می‌شوند. حتی اعانهٔ خصوصی هنگامی که برای مدتی طولانی به شهروندان توانمند داده می‌شود مخرب می‌شود.

چنین جامعهٔ بسیار متخصصی رسوم دیرین کمونی و فئودالی مردمان دوران باستان را با مهربانی پذیرا نمی‌شود. درست است، بسیاری از خدمات عادی می‌توانند به طور قابل قبول

و سودمند اجتماعی شوند، اما موجودات بشری بسیار آموزش یافته و فوق متخصص می‌توانند به بهترین نحو از طریق یک تکنیک همکاری هوشمندانه تحت مدیریت قرار گیرند. هماهنگیِ مدرن شده و نظارت برادرانه نسبت به روشهای کهنه‌تر و بدوی‌تر کمونیسم یا نهادهای استبدادیِ مقرراتیِ مبتنی بر زور همکاری طولانی مدت‌تری بار خواهند آورد.

12- *میل به همکاری*. یکی از موانع بزرگ پیشرفت جامعهٔ بشری، تضاد بین منافع و سعادت گروههای بزرگتر و اجتماعی‌تر بشری و اجتماعات کوچکتر و متفاوت اندیشِ غیراجتماعیِ نوع بشر، که باید افراد مجردِ ضد اجتماعی اندیش را نیز به آن اضافه نمود، می‌باشد.

هیچ تمدن ملی برای مدتی طولانی دوام نمی‌آورد مگر این که روشهای آموزشی و ایده‌آلهای مذهبی آن الهام بخش یک نوعِ والای میهن دوستی هوشمند و فداکاری ملی باشد. بدون این گونه از میهن دوستی هوشمند و همبستگی فرهنگی، تمامی ملتها در نتیجهٔ حسادتهای ولایتی و منافع شخصی محلی به تلاشی تمایل می‌یابند.

حفظ تمدن در سطح دنیا به موجودات بشری که یاد می‌گیرند چگونه در صلح و برادری با یکدیگر زندگی کنند بستگی دارد. بدون هماهنگی مؤثر، تمدن صنعتی به وسیلهٔ خطرات فوق تخصصی شدن، یعنی یکنواختی، تنگ نظری، و تمایل به پروردن بی‌اعتمادی و حسادت، در معرض مخاطره قرار می‌گیرد.

13- *رهبری کارا و خردمندانه*. در تمدن، چیز زیاد، بسیار زیاد، به یک روح پرشور و مؤثر مسئولیت‌پذیر بستگی دارد. در بلند کردن یک بار سنگین، ده انسان از ارزش کمتری نسبت به یک فرد برخوردارند، مگر این که همگی با هم به طور همزمان بار را بلند کنند. و چنین کار تیمی — همکاری اجتماعی — به رهبری بستگی دارد. تمدنهای با فرهنگ گذشته و حال مبتنی بر همکاری هوشمندانهٔ شهروندان با رهبران خردمند و مترقی بوده‌اند، و تا آن هنگام که انسان به سطوح بالاتر تکامل یابد، تمدن مداوماً به رهبری خردمند و قاطع متکی خواهد بود.

تمدنهای والا از ارتباط خردمندانهٔ ثروت مادی، بزرگی عقلانی، ارزش اخلاقی، زیرکی اجتماعی، و بینش کیهانی متولد شده‌اند.

14- *تغییرات اجتماعی*. جامعه یک نهاد الهی نیست؛ آن یک پدیدهٔ تکامل تدریجی است؛ و تمدن در حال پیشرفت هنگامی که رهبرانش در ایجاد آن تغییرات در سازمان اجتماعی که در همگامی با توسعه‌های علمی زمان ضروری هستند کند می‌باشند همیشه به تأخیر می‌افتد. در ازای تمامی اینها، چیزها نباید به صرف کهنه بودن مورد نفرت واقع شوند، و یک ایده نیز نباید به صرف نوظهور و جدید بودن بدون قید و شرط پذیرفته شود.

انسان باید از آزمودن مکانیسمهای جامعه هراس نداشته باشد. اما این ماجراها در تنظیم فرهنگی همیشه باید به وسیلهٔ آنهایی که به طور کامل با تاریخ تکامل اجتماعی آشنایی دارند کنترل شوند؛ و این نوآوران همیشه باید توسط خرد آنهایی که در حیطهٔ آزمایشِ مورد تفکر واقع شدهٔ اجتماعی یا اقتصادی تجربهٔ عملی داشته‌اند اندرز داده شوند. *نباید به هیچ تغییر عظیم اجتماعی یا اقتصادی به طور ناگهانی دست زد.* برای تمامی انواع تنظیمات بشری — فیزیکی، اجتماعی، یا اقتصادی — زمان ضروری است. فقط تنظیمات اخلاقی و معنوی می‌توانند با عجله صورت گیرند، و حتی اینها نیز برای به ثمر رسیدن کامل پیامدهای مادی و اجتماعی‌شان به گذشت زمان نیاز دارند. هنگامی که تمدن از یک سطح به سطح دیگر در حال گذار است، در طول ایام بحرانی، ایده‌آلهای نژادی پشتیبان اصلی و دلگرم کننده هستند.

15- *پیشگیری از فروپاشی دوران گذار.* جامعه نتیجهٔ آزمایش و خطا در طول اعصار پی در پی است. جامعه آن چیزی است که از تنظیمات و باز تنظیمات انتخابی در مراحل متوالی صعود طولانی مدت نوع بشر از سطوح حیوانی به سطوح بشریِ وضعیت سیاره‌ای بقا یافته است. خطر بزرگ برای هر تمدن — در هر لحظه — تهدید فروپاشی در طول زمان گذار از روشهای تثبیت شدهٔ گذشته به آن شیوه‌های نوین و بهتر، اما ناآزمودهٔ آینده می‌باشد.

رهبری برای پیشرفت حیاتی است. خرد، بینش، و آینده‌نگری برای تداوم ملتها ضروری هستند. تمدن در واقع هیچگاه مورد مخاطره قرار نمی‌گیرد مگر این که رهبریِ توانا شروع به زایل شدن کند. و کمیت چنین رهبری خردمند هرگز از یک درصد از جمعیت فراتر نرفته است.

و به وسیلهٔ این پله‌ها در نردبان تکاملی بود که تمدن به آن جایگاهی صعود کرد که آن تأثیرات نیرومند که در فرهنگ به سرعت در حال گسترش قرن بیستم به اوج رسیده است می‌توانست آغاز گردد. و انسان فقط به وسیلهٔ پیروی از این عوامل حیاتی می‌تواند امید داشته باشد تمدنهای امروزی خود را حفظ نماید، ضمن این که توسعهٔ مداوم و بقای قطعی آنها را تأمین می‌کند.

این چکیدهٔ تقلای طولانی مردمان کرهٔ زمین برای برقراری تمدن از هنگام روزگار آدم است. فرهنگ امروز نتیجهٔ نهایی این تکامل پرتکاپو است. پیش از کشف چاپ، پیشرفت نسبتاً کند بود، زیرا یک نسل نمی‌توانست از دستاوردهای پیشینیان خویش چنان به سرعت بهره‌مند گردد. اما اکنون جامعهٔ بشری تحت نیروی شتاب فزایندهٔ انباشته شدهٔ تمامی اعصاری که تمدن طی آنها تقلا کرده است، به سوی جلو حرکت می‌کند.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک فرشتهٔ اعظم نِبادان است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 82

تکامل ازدواج

ازدواج — زناشویی — ناشی از جنسیت دوگانه است. ازدواج تنظیم واکنشمند انسان نسبت به چنین جنسیت دوگانه است، در حالی که زندگی خانوادگی حاصل جمعی است که برآیند کلیهٔ این تنظیمات تکاملی و انطباقی است. ازدواج دیرپا است؛ آن ذاتیِ تکامل بیولوژیک نیست، اما بنیان کل تکامل اجتماعی است و لذا استمرار وجود آن به شکلی قطعی است. ازدواج به نوع بشر خانه و کاشانه داده است، و خانه تاج گل شکوه تمامی تقلای طولانی و طاقت فرسای تکاملی است.

در حالی که نهادهای مذهبی، اجتماعی، و آموزشی همگی برای بقای تمدن با فرهنگ ضروری هستند، *خانواده متمدن کنندهٔ اصلی است*. یک کودک بیشتر ضروریات زندگی را از خانواده و همسایگانش فرا می‌گیرد.

انسانهای روزگاران باستان از یک تمدن اجتماعی بسیار غنی برخوردار نبودند، اما آنچه را که داشتند صادقانه و به طور مؤثر به نسل بعد منتقل کردند. و شما باید تشخیص دهید که بیشترِ این تمدنهای گذشته با یک حداقل صرف از تأثیرات بنیادین دیگر به تکامل ادامه دادند، زیرا خانه به طور مؤثر عمل می‌کرد. امروزه نژادهای بشری از یک میراث اجتماعی و فرهنگی غنی برخوردار هستند، و آن باید به طور خردمندانه و مؤثر به نسلهای بعد انتقال یابد. خانواده به عنوان یک نهاد آموزشی باید حفظ گردد.

1- غریزهٔ زناشویی

به رغم شکاف عمیق شخصیتی بین مردها و زنها، تمایل شدید جنسی کافی است که به منظور تولید مثل همنوع نزدیکی آنها را به یکدیگر تضمین کند. این غریزه مدتها پیش از این که انسانها عمدهٔ آنچه را که بعدها عشق، مهرورزی، و وفاداری زناشویی نامیده شد تجربه کنند به طور مؤثر عمل می‌کرد. زناشویی یک گرایش ذاتی است، و ازدواج پیامد تکامل اجتماعی آن است.

میل و علاقهٔ جنسی، احساساتِ چیره در مردمان بدوی نبودند؛ آنها صرفاً این احساسات را عادی می‌پنداشتند. تمامی تجربهٔ تولید مثل فاقد آب و تاب خلاق بود. تمامی ولع سراسر جاذب جنسی مردمان بسیار متمدن‌تر عمدتاً به سبب اختلاطهای نژادی است، به ویژه در آنجا که طبیعت

تکاملی به وسیلهٔ قدرت مربوطهٔ خیال و قدردانی از زیبایی که نودیها و آدمیان داشتند برانگیخته شده است. اما این میراث آندی در چنان مقادیر محدودی به وسیلهٔ نژادهای تکاملی جذب شد که نتوانست برای شهوات حیوانی که بدین گونه به وسیلهٔ ودیعهٔ تیزتر آگاهی جنسی و تمایلات قوی‌تر زناشویی برانگیخته و تحریک شده بودند کنترل نفس مکفی فراهم سازد. در میان نژادهای تکاملی، انسان سرخ از بالاترین اخلاقیات جنسی برخوردار بود.

تنظیم سکس در رابطه با ازدواج نشان دهندهٔ موارد زیرین است:

1- پیشرفت نسبی تمدن. تمدن به طور فزاینده طلب نموده است که سکس در کانالهای مفید و مطابق رسوم اخلاقی ارضا شود.

2- مقدار تیرهٔ آندی در هر مردم. در میان این گروهها طبیعت سکس هم به بالاترین و هم پایین‌ترین ابراز فیزیکی و احساسی تبدیل شده است.

نژادهای سنگیک شهوت نرمال حیوانی داشتند، اما قوهٔ تخیل یا قدردانی اندکی نسبت به زیبایی و جذابیت فیزیکی جنس مخالف نشان می‌دادند. آنچه که جاذبهٔ جنسی نامیده می‌شود حتی در نژادهای بدوی امروزی عملاً غایب است. این مردمان غیرمختلط از یک غریزهٔ قطعی زناشویی برخوردارند اما جاذبهٔ کافی جنسی که مشکلات جدی ایجاد کند و نیازمند کنترل اجتماعی باشد ندارند.

غریزهٔ زناشویی یکی از نیروهای چیرهٔ محرک فیزیکی موجودات بشری است. این یگانه احساسی است که تحت ظاهر فریبندهٔ ارضای فردی انسان خودخواه را طوری به طور مؤثر فریب می‌دهد که مسئولانه سعادت و تداوم نژادی را بسیار فراتر از آسایش فردی و آزادی شخصی قرار دهد.

ازدواج، به عنوان یک نهاد، از شروع نخستین آن تا دوران امروز، تکامل اجتماعیِ گرایش بیولوژیک برای تداوم خود را به تصویر درمی‌آورد. تداوم نوع بشرِ در حال تکامل به وسیلهٔ وجود این میل نژادیِ زناشویی قطعی می‌شود، میل شدیدی که به طور سطحی جاذبهٔ جنسی نامیده می‌شود. این میل زیاد بیولوژیک برای همه قسم غریزه‌های مربوطه، احساسات، و کاربردها — فیزیکی، عقلانی، اخلاقی، و اجتماعی — کانون تحرک می‌شود.

اندوختهٔ خوراک برای انسان بدوی انگیزه‌ای سوق دهنده بود، اما هنگامی که تمدن خوراک فراوان را تضمین می‌کند، بسیاری اوقات میل شدید جنسی یک انگیزهٔ غالب می‌شود و لذا پیوسته نیازمند مقررات اجتماعی می‌شود. در حیوانات خصلت تناوبی غریزی میل به جفت‌گیری را مهار می‌کند، اما از آنجا که انسان به اندازهٔ زیاد یک موجود خود کنترل کننده است، میل به سکس در مجموع تناوبی نیست. از این رو برای جامعه ضروری است که کنترل نفس را به فرد تحمیل کند.

هیچ احساس یا وسوسهٔ بشری، هنگامی که مهار ناشده و زیاده‌روی شده باشد، نمی‌تواند به اندازهٔ این میل نیرومند جنسی موجب زیان و اندوه فراوان شود. تسلیم هوشمندانهٔ این وسوسه به مقررات جامعه، آزمون بزرگ واقعیت هر تمدن است. کنترل خود، کنترل خودِ بیشتر و بیشتر، مطالبهٔ پیوسته فزایندهٔ بشریتِ در حال پیشروی است. اختفا، عدم صداقت، و ریاکاری ممکن است مشکلات جنسی را بپوشاند، اما راه حل فراهم نمی‌کند، و اخلاقیات را نیز پیش نمی‌برد.

2- تابوهای محدود کننده

داستان تکامل ازدواج صرفاً تاریخ کنترل جنسی از طریق فشار محدودیتهای اجتماعی، مذهبی، و مدنی است. طبیعت به سختی افراد را به رسمیت می‌شناسد؛ و از به اصطلاح اخلاقیات نیز شناختی ندارد؛ آن فقط و به طور انحصاری به تولید مثل انواع علاقمند است. طبیعت به طور تحمیل کننده روی تولید مثل اصرار می‌ورزد اما به گونه‌ای بی‌تفاوت حل مشکلات ناشی شده را برای جامعه باقی می‌گذارد، و بدین ترتیب یک مشکل پیوسته موجود و عمده برای نوع بشر تکاملی ایجاد می‌کند. این تضاد اجتماعی عبارت است از جنگ بی‌پایان میان غرایز بنیادین و اخلاقیات در حال تکامل.

در میان نژادهای اولیه مقررات اندکی برای روابط جنسها وجود داشت، و یا این که هیچ مقرراتی وجود نداشت. به دلیل این جواز جنسی، هیچ فحشایی وجود نداشت. امروزه، پیگمیها و سایر گروههای عقب مانده از هیچ نهاد ازدواجی برخوردار نیستند. مطالعهٔ این مردمان رسوم سادهٔ زناشویی را که به وسیلهٔ نژادهای بدوی پیروی می‌شود آشکار می‌سازد. اما کلیهٔ مردمان دوران باستان همیشه باید در پرتو شاخصهای اخلاقی آداب و رسوم ایام خود مورد مطالعه و قضاوت قرار گیرند.

با این وجود، رابطهٔ آزاد عشقی هرگز موقعیتی بهتر از میزان بربریت محض نداشته است. درست در لحظه‌ای که گروههای اجتماعی شروع به شکل گرفتن کردند، آداب و رسوم ازدواج و محدودیتهای زناشویی شروع به پیدایش نمودند. بدین ترتیب زناشویی با عبور از تغییر و تحولات فراوان از یک وضعیت تقریباً جواز کامل برای سکس به استانداردهای قرن بیستمیِ محدودیت نسبتاً کامل جنسی پیشرفت کرده است.

در آغازین‌ترین مراحل توسعهٔ قبیله‌ای، آداب و رسوم و تابوهای محدود کننده بسیار بدوی بودند، اما جنسها را از هم دور نگاه می‌داشتند. این امر برای آرامش، نظم، و صنعت مطلوب بود؛ و تکامل طولانی ازدواج و خانه شروع شده بود. منشأ سنتهای جنسیِ لباس، زینت‌آلات، و رسوم مذهبی در این تابوهای اولیه است که دامنهٔ آزادیهای جنسی را تعریف نمود و بدین ترتیب سرانجام مفاهیم پلیدی، جرم، و گناه را به وجود آورد. اما مدتها رسم بر این بود که تمامی مقررات جنسی در اوج روزهای جشن و سرور، به ویژه در ایام بهار، به تعلیق درآیند.

زنان همیشه تحت تابوهای محدود کننده‌تری نسبت به مردان قرار داشته‌اند. آداب و رسوم اولیه همان درجه از آزادی جنسی را به زنان ازدواج نکرده می‌داد که به مردان، اما زنان همیشه ملزم بوده‌اند که به شوهران خود وفادار بمانند. ازدواج بدوی آزادیهای جنسی مرد را به اندازهٔ زیاد کاهش نداد، اما آزادی عمل جنسی را برای زن هر چه بیشتر منع کرد. زنان مزدوج همیشه دارای نشانهایی بوده‌اند که آنان را به عنوان یک طبقهٔ جداگانه تفکیک کرده است، نظیر آرایش مو، لباس، حجاب، انزوا، زیورآلات، و حلقه‌ها.

3- آداب و رسوم اولیهٔ ازدواج

ازدواج پاسخ نهادینهٔ ارگانیسم اجتماعی به کشش پیوسته موجود بیولوژیکیِ میل بی‌وقفهٔ انسان به تولید مثل — تکثیر خود — می‌باشد. زناشویی در همه جای دنیا طبیعی است، و به تدریج که جامعه از ساده به پیچیده تکامل یافت، آداب و رسوم زناشویی نیز مطابق آن تکامل پیدا نمود: پیدایش نهاد ازدواج. در هر جا که تکامل اجتماعی تا سطح پیدایش آداب و رسوم پیش رفته است، ازدواج به عنوان یک نهاد در حال تکامل یافت خواهد شد.

همیشه دو حیطهٔ بارز از ازدواج وجود داشته است و همواره وجود خواهد داشت: آداب و رسوم، قوانینی که جنبه‌های بیرونی زناشویی را تنظیم می‌کنند، و دیگری روابط سرّی و شخصی مردان و زنان. فرد همیشه در برابر مقررات جنسی که به وسیلهٔ جامعه تحمیل می‌شود سرکش بوده است؛ و این دلیل این مشکل طولانی جنسی است: حفظِ خود فردی است، اما به وسیلهٔ گروه به انجام می‌رسد؛ تداومِ خود اجتماعی است، اما به وسیلهٔ تحرک فردی به دست می‌آید.

هنگامی که آداب و رسوم مورد احترام واقع شوند، برای مهار و کنترل میل جنسی از نیروی مکفی برخوردارند، همانطور که در میان تمامی نژادها نشان داده شده است. استانداردهای ازدواج همیشه یک نشانگر حقیقیِ نیروی جاری آداب و رسوم و استحکام کارای دولت مدنی بوده‌اند. اما آداب و رسوم جنسی و زناشویی اولیه مجموعه‌ای از مقررات ناهماهنگ و بدوی بودند. پدر و مادر، فرزندان، خویشاوندان، و جامعه همگی در مقررات ازدواج منافع متضاد داشتند. اما به رغم تمامی اینها، آن نژادهایی که ازدواج را ستوده شمرده و به کار می‌بردند، طبیعتاً به سطوح بالاتر تکامل یافتند و در ارقام فزاینده بقا یافتند.

در دوران باستان ازدواج بهای موقعیت اجتماعی بود؛ داشتن یک همسر یک نشان تشخّص بود. انسان بدوی به روز عروسی خود به عنوان نشان ورودش به مسئولیت و مردانگی می‌نگریست. در روزگاری به ازدواج به عنوان یک وظیفهٔ اجتماعی نگاه می‌شد. در دورهٔ دیگر به عنوان یک تعهد مذهبی، و باز در دورهٔ دیگر به عنوان یک الزام سیاسی برای فراهم ساختن شهروندان برای کشور.

بسیاری از قبایل اولیه انجام شاهکارهای دزدی را به عنوان شرط ازدواج لازم می‌دانستند. مردمان دوران بعد مسابقات ورزشی و بازیهای رقابتی را جانشین این غارتهای غافلگیرانه

کردند. به برندگان این مسابقات اولین جایزه — گزینش عروسان فصل — داده می‌شد. در میان شکارچیان سر، یک فرد جوان نمی‌توانست ازدواج کند تا این که حداقل دارای یک سر شود، گر چه چنین جمجمه‌هایی گاهی اوقات قابل خرید بودند. به تدریج که خریدن همسران تقلیل یافت، آنها به مسابقات حل معما رو آوردند، رسمی که هنوز در میان بسیاری از گروههای انسان سیاه تداوم دارد.

با پیشرفت تمدن، برخی قبایل آزمونهای شدید پایداری مرد را برای ازدواج در دستان زنان قرار دادند. آنها بدین گونه قادر بودند مردان برگزیدهٔ خود را مورد التفات قرار دهند. این آزمونهای ازدواج شامل مهارت در شکار، جنگیدن، و توان فراهم کردن برای یک خانواده بودند. داماد مدتها ملزم بود که حداقل برای یک سال به خانوادهٔ عروس وارد شده و در آنجا زندگی و کار کند و ثابت نماید که لایق همسری است که به دنبال وی می‌باشد.

صلاحیتهای یک همسر، توان وی برای انجام کار سخت و زادن فرزندان بود. او ملزم بود یک مقدار مشخص از کار کشاورزی را در ظرف یک زمان معین به انجام رساند. و اگر پیش از ازدواج یک فرزند به دنیا می‌آورد، بسیار ارزشمندتر بود؛ توان بچه‌دار شدن او بدین گونه تضمین شده بود.

این واقعیت که مردمان دوران باستان عدم ازدواج را به عنوان مایهٔ ننگ یا حتی گناه می‌نگریستند، منشأ ازدواج کودکان را روشن می‌سازد، زیرا که فرد بایستی ازدواج کند، و هر چه زودتر بهتر. این همچنین یک اعتقاد کلی بود که اشخاص ازدواج نکرده نمی‌توانند به سرزمین ارواح وارد شوند، و این یک انگیزهٔ بیشتر برای ازدواج کودکان حتی در لحظهٔ تولد و گاهی اوقات پیش از تولد بود، که مشروط به سکس بود. مردم دوران باستان اعتقاد داشتند که حتی مردگان نیز باید مزدوج باشند. واسطه‌های اولیهٔ ازدواج به کار گرفته می‌شدند تا برای ازدواج افراد مرده مذاکره کنند. یک پدر یا مادر ترتیب این را می‌داد که این واسطه‌ها ازدواج یک پسر مرده را با یک دختر مردهٔ خانوادهٔ دیگر به مورد اجرا درآورد.

در میان مردمان دوران بعد، بلوغ، سن متداول ازدواج بود. اما این در نسبت مستقیم با پیشرفت تمدن پیش رفته است. در اوان تکامل اجتماعی احکام خاص و مجرد ماندن مردان و زنان، هر دو، به وجود آمدند. آنها به وسیلهٔ افرادی که کم و بیش فاقد میل نرمال جنسی بودند آغاز شده و حفظ شدند.

بسیاری از قبایل اجازه می‌دادند درست پیش از این که عروس به شوهرش داده شود اعضای گروه حاکم با او روابط جنسی داشته باشند. هر یک از این مردان به دختر هدیه‌ای می‌دادند، و این منشأ رسم هدیهٔ عروسی دادن بود. در میان برخی گروهها انتظار می‌رفت که یک زن جوان مهریهٔ خود را در اثر شایستگی به دست آورد، که عبارت بود از هدایایی که در پاداش سرویس جنسی او در سالن نمایش عروس دریافت شده بود.

برخی قبایل مردان جوان را به ازدواج زنان بیوه و زنان مسن‌تر در می‌آوردند و سپس هنگامی که متعاقباً خود بیوه می‌شدند، به آنان اجازه می‌دادند با دختران جوان ازدواج کنند، و بدین ترتیب به گفتهٔ خود اطمینان حاصل می‌کردند که پدر و مادر، هر دو، نادان نباشند. آنها تصور می‌کردند که در صورتی که دو جوان اجازه یابند ازدواج کنند چنین می‌شود. قبایل دیگر زناشویی را به گروههای سِنی مشابه محدود می‌کردند. محدودیت ازدواج برای گروههای سنی مشخص بود که در ابتدا منشأ ایده‌های زنای با محارم شد. (در هند حتی اکنون هیچ محدودیت سنی برای ازدواج وجود ندارد.)

تحت سنتهای اجتماعی مشخص بیوگی به اندازهٔ زیاد مورد ترس واقع می‌شد. بیوه‌ها یا کشته می‌شدند یا اجازه می‌یافتند در گورهای شوهران خود دست به خودکشی زنند، زیرا چنین پنداشته می‌شد که آنها به همراه همسران خود به سرزمین ارواح می‌روند. بیوهٔ به جا مانده تقریباً بدون استثنا برای مرگ شوهرش مورد ملامت قرار می‌گرفت. برخی قبایل آنها را زنده زنده می‌سوزاندند. اگر یک بیوه به زندگی ادامه می‌داد، زندگی او یک عزاداری مداوم و یک محدودیت غیرقابل تحمل اجتماعی بود، زیرا ازدواج مجدد به طور کلی مورد پذیرش نبود.

در روزگاران باستان انجام بسیاری از کارها که اکنون غیراخلاقی تلقی می‌شوند مورد تشویق قرار می‌گرفتند. همسران بدوی مکرراً به روابط نامشروع شوهران خود با زنان دیگر مباهات می‌کردند. نجابت برای دختران یک مانع بزرگ برای ازدواج بود. داشتن یک فرزند پیش از ازدواج مورد دلخواه بودن یک دختر را به عنوان یک همسر به اندازهٔ زیاد افزایش می‌داد، زیرا مرد از داشتن یک یار زایا اطمینان حاصل می‌کرد.

بسیاری از قبایل بدوی ازدواج آزمایشی را مجاز می‌شمردند تا این که زن حامله شود، آنگاه مراسم معمول ازدواج به انجام می‌رسید. در میان گروههای دیگر جشن ازدواج انجام نمی‌یافت تا این که فرزند اول متولد می‌شد. اگر یک زن نازا بود، می‌بایست به وسیلهٔ والدین خود بازخرید می‌شد، و ازدواج باطل می‌گشت. آداب و رسوم چنین می‌طلبید که هر زوجی صاحب فرزند شود.

این ازدواجهای بدوی آزمایشی از کلیهٔ اشکال رسمی بری بودند؛ آنها صرفاً آزمایشات صادقانهٔ باروری بودند. طرفین قرارداد ازدواج درست به محض تحقق باروری به طور دائم ازدواج می‌کردند. هنگامی که زوجهای امروزی با این زمینهٔ فکری دست به ازدواج می‌زنند که در صورت عدم رضایت کامل از زندگی زناشویی خود می‌توانند به آسانی طلاق گیرند، در واقع به یک شکل از ازدواج آزمایشی وارد می‌شوند و این ازدواجی است که بسیار پایین‌تر از وضعیت ماجراجوییهای صادقانهٔ نیاکان کمتر متمدن آنها می‌باشد.

4- ازدواج تحت آداب و رسوم مالکیت

ازدواج همیشه به طور تنگاتنگ با مالکیت و مذهب، هر دو، مرتبط بوده است. مالکیت، تثبیت کنندهٔ ازدواج و مذهب، اخلاقی کننده بوده است.

ازدواج بدوی یک سرمایه گذاری، یک معاملهٔ اقتصادی بود. آن بیشتر یک امر تجارتی بود تا یک کار عشوه‌گرانه. قدیمی‌ها برای منفعت و آسایش گروهی ازدواج می‌کردند؛ لذا ازدواجهای آنان به وسیلهٔ گروه، والدین آنها و بزرگترها، برنامه‌ریزی شده و ترتیب داده می‌شدند. و این که آداب و رسوم مالکیت در تثبیت نهاد ازدواج مؤثر بود به وسیلهٔ این واقعیت نشان داده می‌شود که ازدواج در میان قبایل اولیه نسبت به بسیاری مردمان امروزی بادوام‌تر بود.

به تدریج که تمدن پیش رفت و مالکیت خصوصی پذیرش بیشتری در آداب و رسوم به دست آورد، دزدی جرم بزرگی شد. زنا به عنوان یک شکلی از دزدی، زیر پا گذاشتن حقوق مالکیت شوهر، شناخته شد. از این رو آن به طور مشخص در مجموعه قوانین و آداب و رسوم پیشین ذکر نشده است. زن به عنوان دارایی پدرش که سند مالکیت وی را به شوهرش منتقل می‌نمود زندگی را آغاز می‌کرد، و تمامی روابط قانونی جنسی از این حقوقِ از پیش موجودِ مالکیت سرچشمه یافت. عهد عتیق به عنوان شکلی از دارایی با زنان برخورد می‌کند؛ قرآن حقیر بودن آنان را آموزش می‌دهد. مرد حق داشت همسر خویش را به یک دوست یا میهمان قرض دهد، و این رسم هنوز در میان برخی مردمان وجود دارد.

حسادت جنسیِ امروزی ذاتی نیست؛ آن محصولی از آداب و رسوم در حال تکامل است. انسان بدوی برای زن خویش غیور نبود؛ او صرفاً از دارایی خویش پاسداری می‌کرد. دلیل قرار دادن زن تحت حسابرسی جنسی شدیدتر نسبت به شوهر این بود که خیانت زناشویی وی پای ارث و میراث را به میان می‌کشانید. در اوایل پیشروی تمدن، فرزند نامشروع دچار بدنامی می‌شد. در ابتدا فقط زن برای زنا تنبیه می‌شد؛ بعدها، آداب و رسوم تنبیه شریک وی را نیز مقرر داشت، و برای ادوار طولانی شوهرِ مورد اهانت واقع شده یا پدر حامی برای کشتن مرد متجاوز از حق کامل برخوردار بود. مردمان امروزی این آداب و رسوم را که جرمهای موسوم به حفظ آبرو را تحت قانون نگاشته نشده مجاز می‌شمارند حفظ کرده‌اند.

چون منشأ تابوی نجابت در مرحله‌ای از آداب و رسومِ مالکیت بود، در ابتدا شامل حال زنان ازدواج کرده می‌شد، اما به دختران ازدواج نکرده صدق نمی‌کرد. در سالهای بعد، نجابت عمدتاً توسط پدر مطالبه می‌شد تا خواستگار. یک دختر باکره برای پدر یک سرمایهٔ تجاری بود — او بهای بالاتری می‌آورد. به تدریج که نجابت بیشتر مورد مطالبه قرار گرفت، مرسوم شد که به پدر مبلغی به عنوان بهای عروس در به رسمیت شناختن کار پرورش صحیح یک عروس پاکدامن برای شوهر آینده پرداخت شود. این ایدهٔ پاکدامنی دختر، هنگامی که به یکباره آغاز گردید، چنان در میان نژادها پا گرفت که عملاً مرسوم شد که دختران محبوس شوند، در واقع آنها را سالها زندانی می‌کردند که در بکارت آنها اطمینان حاصل شود. و بدین ترتیب شاخصها و آزمایشات جدیدتر بکارت به طور اتوماتیک منشأ پیدایش طبقات حرفه‌ای روسپیان گردید. آنها عروسان مردود شده بودند، آن زنانی که مادر دامادها به باکره نبودن آنان پی می‌بردند.

5- درون همسری و برون همسری

در همان اوان انسان بدوی مشاهده نمود که اختلاط نژادی کیفیت نسل بعد را بهبود می‌دهد. اینطور نبود که زاد و ولد با هم طبقهٔ خود همیشه بد بود، بلکه با خارج از طبقهٔ خود همیشه نسبتاً بهتر بود. از این رو آداب و رسوم به محدود ساختن روابط جنسی در میان خویشان نزدیک منجر شد. این امر مورد پذیرش واقع شده بود که زاد و ولد با خارج از طبقهٔ خود فرصت انتخابی را برای دگرگونی تکاملی و پیشرفت به اندازهٔ زیاد افزایش می‌دهد. افراد زاد و ولد کرده با خارج از طبقات خودی همه فن حریف‌تر بودند و در یک دنیای متخاصم توان بیشتری برای بقا داشتند. انسانهای زاد و ولد کرده با طبقات خودی، به همراه آداب و رسوم خود، به تدریج ناپدید شدند. این تماماً یک رخداد تدریجی بود؛ انسان بدوی پیرامون این مشکلات به طور آگاهانه استدلال نمی‌کرد. اما مردمان پیشرو دوران بعد چنین می‌کردند، و آنها همچنین مشاهده کردند که ضعف کلی گاهی اوقات از زاد و ولد بیش از حد با طبقات خودی ناشی می‌شود.

در حالی که زاد و ولد در درون تیرهٔ خوب گاهی اوقات به بنای قبایل قوی منجر می‌شد، موارد چشمگیرِ نتایج بدِ زاد و ولد در میان افراد ناقص ارثی اذهان انسانها را به طور قانع کننده تحت تأثیر قرار می‌داد، با این نتیجه که آداب و رسوم در حال پیشرفت تابوهایی را بر ضد تمامی ازدواجها در میان خویشان نزدیک به طور فزاینده ایجاد می‌کرد.

مذهب برای مدتی طولانی یک مانع مؤثر بر علیه ازدواج با خارجیها بوده است. بسیاری از آموزشهای مذهبی ازدواج با غیر همکیشان را ممنوع کرده‌اند. زن معمولاً به رسم ازدواجِ با خودیها با نظر موافق نگریسته است؛ مرد ازدواج با خارج از همطبقهٔ خود را مطلوب دانسته است. دارایی همیشه روی ازدواج تأثیر داشته است، و گاهی اوقات در تلاش برای حفظ دارایی در درون یک قبیله، آداب و رسوم به وجود آمده‌اند و زنان را ناچار ساخته‌اند شوهرانی در درون قبایل پدرانشان برگزینند. احکامی از این نوع به افزایش فراوان ازدواج با خویشاوندان منجر گشتند. ازدواج با نزدیکان همچنین در تلاش برای حفظ اسرار صنعتگری به کار گرفته می‌شد. صنعتگران ماهر سعی می‌کردند دانش صنعت خویش را در محدودهٔ خانواده نگاه دارند.

هنگامی که گروههای برتر در انزوا قرار می‌گرفتند همیشه به زناشویی با هم تباران خویش بازگشت می‌کردند. نودیها برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال یکی از گروههای بزرگ ازدواج کننده با نزدیکان بودند. آداب و رسوم ازدواج با نزدیکان در دوران بعد به اندازهٔ فوق‌العاده زیادی تحت تأثیر سنن نژاد بنفش قرار داشت، و به موجب آن در ابتدا ازدواج بین برادر و خواهر اجباری بود. و در دوران باستان در مصر، سوریه، بین‌النهرین، و در سرتاسر سرزمینهایی که روزی به وسیلهٔ آندیها اشغال شده بودند، ازدواج برادر و خواهر عادی بود. مصریان در تلاش برای حفظ خالص نگاه داشتن خون خاندان سلطنت مدتها ازدواج برادر و خواهر را انجام می‌دادند، رسمی که حتی برای مدتی طولانی‌تر در ایران تداوم داشت. در میان مردم بین‌النهرین، پیش از روزگاران ابراهیم، ازدواج با خویشاوندان نزدیک اجباری بود. پسر عموها و دختر عموها در قبال یکدیگر از حقوق ارجح ازدواج برخوردار بودند. ابراهیم خود با خواهر ناتنی خویش ازدواج نمود، اما این وصلتها تحت آداب و رسوم بعدی یهودیان جایز نبودند.

اولین حرکت برای خارج شدن از ازدواج برادر و خواهر تحت آداب و رسوم چند همسری انجام پذیرفت، زیرا خواهر - همسر با خود بزرگ بینی بر همسر یا همسران دیگر غالب می‌گشت. برخی آداب و رسوم قبیله‌ای ازدواج با بیوهٔ یک برادر فوت کرده را ممنوع ساختند اما برادر زنده را ملزم می‌داشتند که برای برادر رحلت کرده‌اش فرزند بیاورد. هیچ غریزهٔ بیولوژیک بر علیه هر درجه‌ای از ازدواج با خودیها وجود ندارد؛ چنین محدودیتهایی یک امر کاملاً تابو هستند.

ازدواج با غیر خودیها به این دلیل سرانجام غالب گشت که مطلوب مردان بود. گرفتن همسر در خارج تضمین کنندهٔ رهایی بیشتر از دست قوم و خویشان بود. آشنایی زیاد موجب کوچک پنداری می‌شود؛ لذا همانطور که عنصر انتخاب فردی به تدریج بر زناشویی چیره شد، چنین رسم شد که شریک زندگی از خارج از قبیله انتخاب گردد.

بسیاری قبایل در نهایت ازدواج در درون قبیله را قدغن ساختند؛ دیگران زناشویی را به ازدواج با کاستهای مشخص محدود ساختند. منع ازدواج با یک زن از قبیلهٔ خودی مشوق سنت دزدیدن زنان از قبایل همسایه گردید. بعدها ازدواجها بیشتر مطابق با موقعیت اقلیمی تنظیم می‌شدند تا با خویشاوندی. در تکامل ازدواج با خودیها به روال امروزیِ ازدواج با خارجیها مراحل بسیاری وجود داشتند. حتی بعد از این که ازدواج با خودیها برای مردم عادی منع گردید، خان سالاران و پادشاهان به منظور متمرکز ساختن و خالص نگاه داشتن خون سلطنتی اجازه یافتند با خویشاوندان نزدیک ازدواج کنند. آداب و رسوم معمولاً در امور جنسی برای حکمرانان مقتدر آزادی عمل مشخصی قائل شده است.

حضور مردمان آندیِ دوران بعد نقش مؤثری در افزایش تمایل نژادهای سنگیک برای ازدواج با افراد خارج از قبایلشان داشت. اما ازدواج با خارج از خودیها امکان رایج شدن نداشت تا این که گروههای همسایه یاد گرفتند با یکدیگر در صلح نسبی زندگی کنند.

ازدواج با خارجیها خود یک مروّج صلح بود. ازدواج بین قبایل خصومتها را کاهش داد. ازدواج با خارجیها به هماهنگی قبایل و ائتلافات نظامی انجامید. این امر غالب شد زیرا قدرت افزوده ایجاد می‌نمود؛ آن یک ملت ساز بود. همچنین با افزایش ارتباطات بازرگانی، ازدواج با خارجیها بسیار طرفدار پیدا نمود. ماجراجویی و اکتشاف به بسط مرزهای ازدواج کمک نمود و باروری فرهنگهای نژادی را به اندازهٔ زیاد تسهیل ساخت.

تناقضاتِ در غیر این صورت غیرقابل توضیحِ آداب و رسوم نژادیِ ازدواج عمدتاً به سبب این سنت ازدواج با خارجیها و با همسر دزدی همراه آن و خرید از قبایل خارجی می‌باشند، و تمامی اینها به درآمیختن آداب و رسوم جداگانهٔ قبیله‌ای انجامید. این امر که این تابوهای مربوط به ازدواج با خودیها جامعه شناسانه بودند، و نه بیولوژیک، به وسیلهٔ تابوهای مربوط به ازدواج با خویشاوندان به خوبی نشان داده می‌شود، و این امر بسیاری از درجات روابط با قوم و خویشان و مواردی که نمایانگر هیچ رابطهٔ خونی نبودند را در بر می‌گرفت.

6- اختلاطهای نژادی

امروزه هیچ نژاد خالصی در کرهٔ زمین وجود ندارد. مردمان رنگین پیشین و آغازین فقط دو نژاد نماینده دارند که هنوز در کرهٔ زمین باقی هستند، انسان زرد و انسان سیاه؛ و حتی این دو نژاد نیز کمابیش با مردمان منقرض رنگین درآمیخته‌اند. در حالی که نژاد موسوم به سفید عمدتاً از انسان باستانی آبی سرچشمه یافته است، کم و بیش با تمامی نژادهای دیگر درآمیخته است، تقریباً همانطور که انسان سرخ قارهٔ آمریکا درآمیخته است.

از میان شش نژاد رنگین سنگیک، سه تا اولیه و سه تا ثانویه بودند. اگر چه نژادهای اولیه — آبی، سرخ، و زرد — از بسیاری جهات از سه مردمان ثانویه برتر بودند، باید به خاطر داشت که این نژادهای ثانویه از بسیاری خصوصیات مطلوب برخوردار بودند که در صورت جذب تیره‌های بهترشان، مردمان اولیه را به طور قابل ملاحظه‌ای بهبود می‌داد.

دیدگاه متعصبانهٔ امروزی بر علیه "نیمه کاستها"، "دو رگه‌ها"، و "آمیخته تبارها" ناشی از آن است که اختلاطهای نژادی امروزه عمدتاً بین تیره‌های بسیار پست نژادهای مربوطه صورت می‌گیرد. همچنین هنگامی که تیره‌های منحط یک نژاد با یکدیگر ازدواج می‌کنند، شما به فرزندان نامطلوب دست می‌یابید.

اگر نژادهای امروزی یورنشیا بتوانند از مصیبت پست‌ترین لایه‌های نمونه‌های خراب، ضد اجتماعی، کودن، و مطرودشان رهایی یابند، مخالفت اندکی با یک اختلاط نژادی محدود وجود خواهد داشت. و اگر چنین آمیزشهای نژادی بتوانند میان بالاترین انواع چندین نژاد به وقوع پیوندند، باز مخالفت کمتری انجام می‌پذیرد.

اختلاط تیره‌های برتر و نامشابه، راز آفرینش تیره‌های نوین و برومندتر می‌باشد. و این امر در رابطه با گیاهان، حیوانات، و موجودات بشری صدق می‌کند. اختلاط نژادی موجب افزایش توان می‌شود و بر باروری می‌افزاید. آمیزشهای نژادیِ لایه‌های متوسط یا برترِ مردمان گوناگون پتانسیل *نوآوری* را به اندازهٔ زیاد افزایش می‌دهد، همانطور که در جمعیت کنونی ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی نمایان است. هنگامی که چنین آمیزشهایی بین لایه‌های پایین‌تر یا پست صورت می‌گیرد، خلاقیت کاهش می‌یابد، همانطور که توسط مردمان امروزی جنوب هند نمایان است.

آمیزش نژادی به ظهور ناگهانی خصوصیات *نوین* به اندازهٔ زیاد کمک می‌کند. و اگر این اختلاط دو نژاد، پیوند تیره‌های برتر باشد، آنگاه این ویژگیهای نوین نیز خصایص *برتر* خواهند بود.

تا وقتی که نژادهای امروزی بار سنگین رگه‌های پست و منحط را حمل می‌کنند، آمیزش نژادی در مقیاس بزرگ بسیار زیانبخش می‌باشد، اما بیشترِ مخالفتها به چنین آزمایشاتی به دلیل تعصبات اجتماعی و فرهنگی است تا ملاحظات بیولوژیک. حتی در بین تیره‌های پست، دو رگه‌ها اغلب نسبت به نیاکانشان یک بهبود هستند. اختلاط نژادی به علت نقش *ژنهای غالب* به بهبود انواع تمایل می‌یابد. آمیزش نژادی احتمال وجود تعداد بیشتری از ژنهای *چیرهٔ* مطلوب را در موجود دو رگه افزایش می‌دهد.

در یکصد سال گذشته اختلاط نژادی بیشتری نسبت به هزاران سال پیش از آن در یورنشیا رخ داده است. خطر ناموزونیهای عظیم در نتیجهٔ دو رگه کردن تیره‌های بشری به اندازهٔ زیادی مبالغه‌آمیز بوده است. مشکلات اصلی "دو رگه‌ها" به سبب تعصبات اجتماعی است.

آزمایش پیتکایرن در مورد اختلاط نژادهای سفید و پلی‌نزیایی نسبتاً خوب از آب درآمد، زیرا مردان سفید و زنان پلی‌نزیایی از تیره‌های نژادی نسبتاً خوبی بودند. اختلاط میان بالاترین انواع سفید، سرخ، و زرد فوراً موجب پیدایش بسیاری ویژگیهای نوین و از نظر بیولوژیک مؤثر می‌شود. این سه مردمان به نژادهای اولیهٔ سنگیک تعلق دارند. آمیزش نژادهای سفید و سیاه به طور فوری نتیجهٔ چنان مطلوبی به بار نمی‌آورد، و چنین اولاد سفید - سیاه نیز آنطور که تعصب اجتماعی و نژادی در پی ناخوشایند جلوه دادن آن است چنان نامطلوب نیستند. از نظر فیزیکی، چنین انسانهای دو رگهٔ سفید - سیاه، به رغم دون بودن اندکشان در برخی زمینه‌های دیگر، نمونه‌های عالی بشریت هستند.

هنگامی که یک نژاد اولیهٔ سنگیک با یک نژاد ثانویهٔ سنگیک درمی‌آمیزد، دومی به بهای هدر رفتن اولی به طور قابل ملاحظه‌ای بهبود می‌یابد. و به میزان کم — در طی ادوار طولانی زمان — به چنین مساعدت فداکارانه در بهتر ساختن گروههای ثانوی توسط نژادهای اولیه مخالفت جدی اندکی می‌تواند صورت گیرد. سنگیکهای ثانویه به لحاظ بیولوژیک از برخی جنبه‌ها از نژادهای اولیه برتر بودند.

در نهایت، خطر واقعی موجودات بشری را باید در ازدیاد مهار ناشدهٔ تیره‌های پست و منحط مردمان گوناگون متمدن جستجو نمود، تا در هر خطر ظاهری اختلاط نژادی.

[عرضه شده توسط رئیس سرافیمهای ساکن یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 83

نهاد ازدواج

این شرح دوران آغازین نهاد ازدواج است. ازدواج از آمیزشهای هرزه و بی‌بند و بار عوام آغاز شده و با عبور از بسیاری تغییرات و تعدیلات مداوماً پیشرفت کرده است، حتی تا ظهور آن شاخصهای ازدواج که نهایتاً به تحقق پیوند زوجها، پیوند یک مرد و یک زن انجامید، تا منزلگاهی با بالاترین مرتبت اجتماعی را بنا نهد.

ازدواج بارها مورد مخاطره قرار گرفته است، و آداب و رسوم ازدواج از مالکیت و مذهب، هر دو، کمک شایانی دریافت نموده است. اما تأثیر واقعی که برای همیشه از ازدواج و خانوادهٔ حاصله پاسداری می‌کند این واقعیت ساده و ذاتی بیولوژیکی است که مردان و زنان قطعاً بدون یکدیگر زندگی نخواهند کرد، چه آنها بدوی‌ترین انسانهای بربری باشند یا با فرهنگ‌ترین انسانها.

به دلیل تمایل شدید جنسی است که انسان خودخواه به سوی ساختن چیزی بهتر از خویش نسبت به یک حیوان کشانیده می‌شود. رابطهٔ خودخواهانه و خود ارضا کنندهٔ جنسی پیامدهای مشخصی از فداکاری را به دنبال دارد و پذیرش وظایف نوع دوستانه و مسئولیتهای بیشمار خانگی را که نژادها از آن نفع می‌برند تضمین می‌نماید. در اینجا سکس متمدن کنندهٔ مورد اذعان قرار نگرفته و غیرقابل تصور انسان بدوی بوده است؛ زیرا همین نیروی محرکهٔ سکس به طور اتوماتیک و به یقین *انسان را به فکر کردن وا می‌دارد* و سرانجام *او را به دوست داشتن هدایت می‌کند*.

1- ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی

ازدواج مکانیسم جامعه است که برای تنظیم و کنترل آن روابط متعدد بشری که از واقعیت فیزیکی دو جنسیت ناشی می‌شود طراحی شده است. به عنوان یک چنین نهادی، ازدواج در دو جهت عمل می‌کند:

1- در تنظیم روابط شخصی جنسی.

2- در تنظیم انتقال مالکیت، وراثت، جانشینی، و نظم اجتماعی، که این یکی کارکرد قدیمی‌تر و اولیهٔ آن می‌باشد.

خانواده، که از ازدواج سرچشمه می‌یابد، خود یک تثبیت کنندهٔ نهاد ازدواج و نیز آداب و رسوم مالکیت است. سایر عوامل مؤثر در تثبیت ازدواج، عزت نفس، غرور، جوانمردی، وظیفه شناسی، و اعتقادات راسخ مذهبی می‌باشند. اما ضمن این که ممکن است ازدواجها در ملکوت مورد تأیید یا عدم تأیید قرار گیرند، در بهشت انجام نمی‌شوند. خانوادهٔ بشری یک نهاد مشخصاً انسانی، یک رخداد تکاملی می‌باشد. ازدواج یک نهاد جامعه است، نه یک بخش از سازمان مذهبی. حقیقت دارد، مذهب باید به طور قدرتمند بر آن تأثیر بگذارد، اما نباید به طور انحصاری کنترل و تنظیم آن را به عهده گیرد.

ازدواج بدوی در درجهٔ اول صنعتی بود، و حتی در دوران امروز نیز اغلب یک امر اجتماعی یا تجارتی است. از طریق تأثیرِ درآمیختن تیرهٔ آندی و در نتیجهٔ آداب و رسوم تمدن پیشرو، ازدواج به کندی دارد دو طرفه، رمانتیک، پدرانه و مادرانه، شاعرانه، عاطفی، اخلاقی، و حتی ایده‌آل می‌شود. با این وجود، در زناشویی بدوی، انتخاب و به اصطلاح عشق رمانتیک در کمترین حد قرار داشت. در طول دوران باستان زن و شوهر زیاد با هم نبودند؛ آنها حتی اغلب اوقات غذا هم با همدیگر نمی‌خوردند. اما در میان مردم باستان، عاطفهٔ انسانی به اندازهٔ زیاد به جاذبهٔ جنسی مرتبط نبود؛ آنها بیشتر به دلیل زندگی و کار با هم نسبت به یکدیگر علاقمند می‌شدند.

2- خواستگاری و نامزدی

ازدواجهای بدوی همیشه به وسیلهٔ والدین پسر و دختر برنامه‌ریزی می‌شدند. مرحلهٔ گذار بین این رسم و دوران انتخاب آزاد به وسیلهٔ واسطهٔ ازدواج یا دلال حرفه‌ای اشغال شد. این دلالان ازدواج در ابتدا آرایشگران و بعدها کاهنان بودند. ازدواج بدواً یک امر گروهی و سپس یک قضیهٔ خانوادگی بود؛ فقط اخیراً آن یک ماجرای فردی شده است.

ازدواج بدوی از روی اجبار بود و نه جاذبه. در دوران باستان زن هیچ انزوای جنسی نداشت، فقط مطابق تلقینات آداب و رسوم از نظر جنسی پست بود. به تدریج که تجارت جای دستبرد زدن را گرفت، ازدواج از طریق قرارداد جای ازدواج از طریق اسارت را گرفت. برخی زنان در اسارت همدستی می‌کردند تا بدین وسیله از تسلط مردان پیرتر قبایل خود بگریزند. آنها ترجیح می‌دادند به دستان مردان هم سن خود از قبیلهٔ دیگر بیفتند. این فرار دروغین با دلدار، مرحلهٔ گذار بین اسارت از طریق زور و خواستگاری متعاقب از طریق دلربایی بود.

یک نوع اولیهٔ مراسم عروسی، فرار ساختگی، یک نوع از تمرین فرار با دلدار بود که روزگاری یک رسم رایج بود. بعدها، اسارت مضحکه‌آور بخشی از مراسم معمول عروسی گشت. تظاهر یک دختر امروزی به مقاومت در برابر ”اسارت“، خاموش بودن نسبت به

ازدواج، همگی آثار به جا مانده از رسوم پیشین است. حمل عروس به آن سوی درگاه یادآور تعدادی از رسوم باستانی است، که در زمرهٔ سایرین، مربوط به روزگاران ربودن همسر است.

زن برای مدتهای طولانی برای تعیین سرنوشت خویش در ازدواج از آزادی کامل محروم بود، اما زنان باهوش‌تر همیشه قادر بوده‌اند از طریق به کار بردن زیرکانهٔ ذکاوت خویش از این محدودیت احتراز کنند. مرد معمولاً در خواستگاری پیشگام بوده است، اما نه همیشه. زن گاهی اوقات به طور رسمی، و نیز به طور مخفیانه، در ازدواج پای پیش می‌نهد. و به تدریج با پیشرفت تمدن، زنان در کلیهٔ مراحل خواستگاری و ازدواج نقشی فزاینده داشته‌اند.

مهر فزاینده، رابطهٔ عشقی، و انتخاب شخصی در دوران پیش از ازدواج یک معاضدت آندی به نژادهای دنیا است. رابطهٔ بین جنسها به طور مطلوب در حال تکامل است؛ بسیاری از مردمان در حال پیشرفت به تدریج مفاهیم نسبتاً ایده‌آل جاذبهٔ جنسها را جانشین آن انگیزه‌های قدیمی‌تر فایده و مالکیت می‌کنند. نیروی محرکهٔ جنسی و احساسات عاطفی دارد جانشین محاسبات سرد در انتخاب شریک زندگی می‌شود.

نامزدی در ابتدا برابر با ازدواج بود؛ و در میان مردمان دوران باستان روابط جنسی در طول مدت نامزدی عادی بود. در ایام اخیر برای مدت زمان بین نامزدی و ازدواج، مذهب یک تابوی جنسی ایجاد کرده است.

3- خرید و مهریه

قدیمی‌ها به عشق و قول و قرار اعتماد نداشتند؛ آنها فکر می‌کردند که پیوندهای پایدار باید به وسیلهٔ یک تضمین قابل لمس، مالکیت، ضمانت شوند. به این دلیل، قیمت خرید یک همسر به صورت یک گرو یا وثیقه در نظر گرفته می‌شد که شوهر در صورت طلاق یا ترک همسر ملزم به پرداخت آن می‌شد. به محض این که قیمت خرید یک عروس پرداخته می‌شد، بسیاری قبایل اجازه می‌دادند که نشان همسر روی او داغ زده شود. آفریقاییها هنوز همسران خود را خریداری می‌کنند. آنها یک همسر عشقی، یا همسر یک مرد سفید پوست را با یک گربه مقایسه می‌کنند، زیرا او هیچ ارزشی ندارد.

نمایشات عروس فرصتی برای آراستن و پیراستن دختران برای نمایش عمومی بود، با این ایده که آنها قیمت بالاتری به عنوان همسر می‌آورند. اما آنها همچون حیوانات فروخته نمی‌شدند — در میان قبایل بعد چنین همسری قابل انتقال نبود. خرید وی نیز همیشه صرفاً یک معاملهٔ پولیِ بری از عطوفت نبود؛ در خرید یک همسر سرویس برابر با پول نقد بود. اگر یک مردِ سوا از آن مطلوب نمی‌توانست بهای همسر خویش را بپردازد، می‌توانست توسط پدر دختر به فرزند خواندگی پذیرفته شود و سپس می‌توانست ازدواج کند. و اگر یک مرد فقیر جویای همسر بود و نمی‌توانست بهایی را که توسط پدر مشتاق مطالبه می‌شد پرداخت کند، ریش سفیدان اغلب پدر را

تحت فشار قرار می‌دادند که به تعدیل مطالبات او منجر می‌شد، در غیر این صورت دختر با معشوق دست به فرار می‌زد.

با پیشرفت تمدن، پدران مایل نبودند به نظر آیند که دختران خود را می‌فروشند، و بدین ترتیب، ضمن ادامهٔ پذیرش بهای خرید عروس، رسم دادن هدایای گرانبها به زوج را که حدوداً برابر با پول خرید بود، آغاز نمودند. و به دنبال توقف بعدی پرداخت بهای عروس، این هدایا مهریهٔ عروس شدند.

ایدهٔ مهریه این بود که فکر استقلال عروس را القا نماید، دوری جستن از دوران همسران برده و یاران متعلقه را حکایت نماید. یک مرد نمی‌توانست یک زن مهریه‌دار را بدون پرداخت کامل مهریهٔ او طلاق دهد. در میان برخی قبایل نزد والدین عروس و داماد، هر دو، یک ودیعهٔ متقابل سپرده می‌شد، که اگر هر یک از طرفین دیگری را ترک می‌کرد باید پرداخت می‌شد، در واقع یک التزام به ازدواج. در طول دورهٔ گذار از خرید به مهریه، اگر زن خریداری می‌شد، فرزندان به پدر تعلق داشتند؛ در غیر این صورت به خانوادهٔ زن متعلق بودند.

4- مراسم عروسی

مراسم عروسی از این واقعیت سرچشمه یافت که ازدواج در ابتدا یک امر مربوط به جامعه بود، نه فقط اوج تصمیم دو فرد. زناشویی هم مربوط به گروه و هم یک عملکرد شخصی بود.

جادو، آیین مذهبی، و آداب و رسوم، تمامی زندگی مردم دوران باستان را احاطه کرده بود، و ازدواج نیز یک استثنا نبود. با پیشرفت تمدن، به تدریج که ازدواج به طور جدی‌تر مورد نگرش واقع شد، مراسم عروسی به طور فزاینده متظاهرانه گردید. ازدواج اولیه عاملی در منافع مالکیت بود، حتی همانطور که امروزه می‌باشد، و لذا نیازمند یک مراسم قانونی بود، ضمن این که وضعیت اجتماعی فرزندان آتی مستلزم گسترده‌ترین تبلیغ ممکن بود. انسان بدوی هیچ سند و مدرکی نداشت؛ از این رو اشخاص بسیاری باید شاهد مراسم ازدواج می‌بودند.

در ابتدا مراسم ازدواج بیشتر از نوع یک نامزدی بود، و فقط شامل مطلع ساختن مردم از قصد زندگی با یکدیگر بود؛ بعداً شامل خوردن با هم به طور رسمی بود. در میان برخی قبایل والدین صرفاً دختر خود را نزد شوهر می‌بردند؛ در موارد دیگر، تنها مراسم، تبادل رسمی هدایا بود، که بعد از آن پدر عروس وی را به داماد تقدیم می‌کرد. در میان بسیاری از مردمان خاور نزدیک رسم بر این بود که ازدواج با مراسم رسمی به اجرا درآید، و با روابط جنسی کامل گردد. انسان سرخ اولین انسانی بود که جشن عروسی مفصل‌تری را ابداع نمود.

بی‌فرزند بودن بسیار مورد ترس واقع می‌شد، و چون نازا بودن به دسیسهٔ ارواح نسبت داده می‌شد، تلاش برای تضمین باروری همچنین به مرتبط ساختن ازدواج به مراسم جادویی یا آیین مذهبی مشخص منجر شد. و در این تلاش برای تضمین یک ازدواج شادمان و بارور طلسم‌های

بسیاری به کار گرفته می‌شدند. حتی طالع بینان مورد مشورت قرار می‌گرفتند تا از ستاره‌های تولد طرفین قرارداد اطمینان حاصل شود. روزگاری قربانی انسانی یک جنبهٔ ثابت کلیهٔ عروسی‌ها در میان مردم ثروتمند بود.

روزهای خجسته دنبال می‌شدند، پنجشنبه از همه بیشتر مورد توجه بود، و تصور می‌شد عروسی‌هایی که در ماه کامل جشن گرفته شوند فوق‌العاده سعادتمند هستند. این رسم بسیاری از مردمان خاور نزدیک بود که روی تازه عروس و تازه داماد دانهٔ گندم بریزند. این یک آیین جادویی بود که می‌بایست باروری را تضمین نماید. برخی مردمان شرقی برای این مقصود از برنج استفاده می‌کردند.

آتش و آب همیشه به عنوان بهترین وسیلهٔ مقاومت در برابر اشباح و ارواح خبیث انگاشته می‌شدند. از این رو محرابهای آتش و شمعهای روشن، و نیز افشاندن آب مقدس برای غسل تعمید معمولاً در عروسی‌ها به چشم می‌خوردند. برای مدتی طولانی مرسوم بود که یک روز قلابی عروسی تعیین شود و سپس به طور ناگهانی مراسم به تعویق انداخته شود، طوری که اشباح و ارواح گمراه شوند.

دست انداختن تازه عروس و تازه داماد و شوخی با آنهایی که به ماه عسل می‌رفتند همگی یادگار آن روزگاران دوری است که تصور می‌شد بهتر است در نظر ارواح بدبخت و محنت‌زده به نظر رسید تا از برانگیختن حسادت آنها اجتناب شود. پوشیدن روبند عروسی یادگار ایامی است که تصور می‌شد لازم است عروس را با لباس مبدل پنهان نمود تا اشباح او را نشناسند و نیز این که زیبایی او از دید ارواح سوا از آن بدخواه و حسود مخفی بماند. پاهای عروس هرگز نباید درست پیش از مراسم زمین را لمس کنند. حتی در قرن بیستم هنوز تحت آداب و رسوم مسیحی مرسوم است که از پای پلکان کالسکه تا محراب کلیسا فرش گسترده شود.

یکی از قدیمی‌ترین اشکال مراسم عروسی این بود که یک کاهن تخت خواب عروسی را برکت دهد تا از باروری پیوند زناشویی اطمینان حاصل شود. این کار مدتها پیش از این که هر آیین رسمی عروسی بنا نهاده شود انجام می‌شد. در طول این دوره از تکامل آداب و رسوم ازدواج از میهمانان عروسی انتظار می‌رفت در هنگام شب از اتاق خواب گزارش تهیه کنند، و بدین ترتیب کامل شدن ازدواج را رسماً گواهی دهند.

عنصر شانس، این که به رغم تمامی آزمایشات پیش از ازدواج، برخی از ازدواجها بد از آب در می‌آمد، سبب شد انسان بدوی در برابر شکست ازدواج جویای بیمهٔ ایمنی شود؛ منجر شد که او به دنبال کاهنان و جادو برود. و این جنبش مستقیماً به عروسی‌های امروزی کلیسایی انجامید. اما برای مدتی طولانی ازدواج به طور کلی به عنوان آنچه که شامل تصمیمات والدین قرارداد — و بعد زوج — بود شناخته می‌شد، در حالی که برای پانصد سال گذشته نهاد مذهبی و دولت صلاحیت حقوقی آن را به عهده گرفته‌اند و اکنون حکم ازدواج را صادر می‌کنند.

5- ازدواجهای جمعی

در تاریخ اولیهٔ ازدواج زنان ازدواج نکرده به مردان قبیله تعلق داشتند. بعدها، یک زن در یک زمان فقط یک شوهر داشت. این رسمِ *یک مرد در یک زمان* اولین گام برای دور شدن از بی‌بند و باری جنسی عوام بود. در حالی که برای هر زن فقط یک مرد مجاز بود، شوهر وی می‌توانست این روابط موقت را مطابق میل خود قطع کند. اما این پیوندهایی که تحت قواعد سست قرار داشتند اولین گام به سوی زندگی دو نفره در تمایز با زندگی چند نفره بودند. در این مرحله از تکامل ازدواج فرزندان معمولاً به مادر تعلق داشتند.

گام بعدی در تکامل زناشویی *ازدواج گروهی* بود. این فاز اشتراکی ازدواج باید در ظهور زندگی خانوادگی به وقوع می‌پیوست زیرا آداب و رسوم ازدواج هنوز آنقدر مستحکم نبودند که پیوندهای دوتایی را دائمی سازند. ازدواج خواهران و برادران به این گروه تعلق داشت؛ پنج برادر از یک خانواده با پنج خواهر از یک خانوادهٔ دیگر ازدواج می‌کردند. در سراسر دنیا اشکال ناپایدارتر ازدواج اشتراکی به تدریج به انواع گوناگون ازدواج گروهی تکامل یافت. و این پیوندهای گروهی عمدتاً به وسیلهٔ آداب و رسوم قبیله‌ای تنظیم می‌شدند. زندگی خانوادگی به کندی و با قطعیت توسعه یافت، زیرا قواعد سکس و ازدواج از طریق تضمین بقای تعداد بیشتری از فرزندان به بقای خود قبیله کمک می‌نمود.

ازدواجهای گروهی پیش از رسوم در حال ظهور چند همسری — چند زنی و چند شوهری — در میان قبایل پیشرفته‌تر به تدریج از میان رفتند. اما چند شوهری هیچگاه عمومیت نیافت، و معمولاً به ملکه‌ها و زنان ثروتمند محدود می‌شد. علاوه بر آن، این کار معمولاً یک امر خانوادگی بود، یک زن برای چند برادر. محدودیت کاستها و محدودیتهای اقتصادی گاهی اوقات این را ضروری می‌ساخت که چند مرد خود را به یک زن قانع سازند. حتی در آن هنگام، زن فقط با یکی ازدواج می‌کرد، و دیگران به صورت "عموهای" مربوط به اعقاب مشترک به طور سطحی مورد مدارا قرار می‌گرفتند.

سنت یهودی که یک مرد را ملزم می‌ساخت به منظور "به وجود آوردن زاد و رود برای برادرش" با بیوهٔ برادر فوت کردهٔ خود ازدواج کند، رسم بیش از نیمی از دنیای باستان بود. این یادگارِ زمانی بود که ازدواج بیشتر یک امر خانوادگی بود تا این که یک پیوند فردی باشد.

سنت چند زنی در زمانهای گوناگون چهار نوع همسر را به رسمیت می‌شناخت:

1- همسران رسمی یا قانونی.

2- همسران متعلق به عاطفه و اجازه.

3- همسران صیغه‌ای، قراردادی.

4- همسران برده.

چند زنی حقیقی، که مطابق آن تمامی زنان از مرتبت یکسان برخوردار باشند، و تمامی فرزندان برابر باشند بسیار نادر بوده است. معمولاً حتی با ازدواجهای جمعی، زن اصلی، پرارج‌ترین یار، بر خانه حاکم بود. مراسم تشریفاتی عروسی فقط برای او برگزار می‌شد، و فقط فرزندان چنین همسرِ خریداری شده یا دارای مهریه‌ای می‌توانستند از ارث برخوردار شوند، مگر با قرار خاص با پرارج‌ترین همسر.

همسر پرارج لزوماً همسر محبوب نبود؛ در دوران باستان معمولاً نبود. همسر محبوب، یا معشوقه، تا پیش از پیشرفت قابل ملاحظهٔ نژادها پدیدار نگشت، به ویژه بعد از اختلاط قبایل تکاملی با نودیها و آدمیان.

همسر تابو — یک همسر برخودار از مرتبت قانونی — آداب و رسوم زن صیغه‌ای را به وجود آورد. تحت این آداب و رسوم یک مرد می‌توانست فقط یک زن داشته باشد، اما می‌توانست با هر تعداد از زنان صیغه‌ای روابط جنسی داشته باشد. صیغه سنگ پرش به سوی تک همسری، اولین حرکت برای دوری از چند زنی صادقانه بود. زنان صیغه‌ای یهودیان، رومی‌ها، و چینی‌ها اغلب کنیزان همسر بودند. بعدها، همانطور که میان یهودیان مرسوم بود، به همسر قانونی به صورت مادر کلیهٔ فرزندانی که برای شوهر متولد شده بودند نگاه می‌شد.

تابوهای قدیمی پیرامون روابط جنسی با یک همسر باردار یا شیرده به اندازهٔ زیاد موجب شکوفایی چند زنی شد. زنان بدوی به دلیل زایمان مکرر که با کار سخت توأم بود خیلی زود پیر می‌شدند. (این همسران گرانبار فقط به خاطر این واقعیت توانستند زنده بمانند که هنگامی که با بچه سنگین نبودند، ماهی یک هفته در انزوا گذاشته می‌شدند.) چنین همسری اغلب از زایمان خسته می‌شد و از شوهرش تقاضا می‌کرد همسر دوم و جوانتری بگیرد، همسری که بتواند در زایمان و کار خانگی یاری رساند. از این رو همسران جدید معمولاً با شادمانی مورد خوشامد همسران قدیمی‌تر واقع می‌شدند؛ هیچ چیز در ردیف حسادت جنسی وجود نداشت.

تعداد همسران فقط به واسطهٔ توان مرد در تأمین آنها محدود می‌شد. مردان ثروتمند و توانا تعداد کثیری فرزند می‌خواستند، و چون مرگ و میر نوزادان بسیار زیاد بود، به اجتماعی از همسران نیاز بود که یک خانوادهٔ بزرگ را تشکیل دهند. بسیاری از این همسران جمعی، کارگران صرف، همسران کنیز بودند.

رسوم بشری تکامل می‌یابد، اما خیلی کند. هدف از یک حرمسرا ساختنِ یک بدنهٔ قوی و بیشمار از هم تباران هم خون برای حمایت از تخت پادشاهی بود. یک رئیس روزی متقاعد گردید که نباید حرمسرا داشته باشد، و این که باید با یک همسر قانع باشد؛ لذا فوراً حرمسرای خود را مرخص کرد. همسران ناراضی به منازل خود رفتند، و خویشاوندان آزرده خاطر آنان با خشم به رئیس حمله‌ور شده و در همان لحظه و در همان جا او را از پای درآوردند.

6- تک همسری واقعی — ازدواج دو نفره

تک همسری انحصار است؛ آن برای کسانی که به این وضعیت پسندیده دست می‌یابند خوب است، لیکن برای کسانی که زیاد خوشبخت نیستند از نظر بیولوژیکی سختی می‌آورد. اما کاملاً صرف نظر از تأثیری که تک همسری روی فرد دارد، بی‌تردید برای فرزندان بهترین حالت است.

قدیمی‌ترین تک همسری به سبب تحمیل شرایط، فقر، بود. تک همسری فرهنگی و اجتماعی، مصنوعی و غیرطبیعی، یعنی غیرطبیعی برای انسان تکاملی است. آن برای نودیها و آدمیان خالص‌تر کاملاً طبیعی بود و برای تمامی نژادهای پیشرفته ارزش فرهنگی زیادی داشته است.

قبایل کلدانی حق یک زن را برای پیمان بستن پیش از ازدواج با همسرش در نگرفتن یک همسر دوم یا همسر صیغه‌ای به رسمیت می‌شناختند. یونانی‌ها و رومی‌ها هر دو خواستار ازدواج تک همسرانه بودند. پرستش نیاکان همیشه تک همسری را رواج داده است، همانند این اشتباه مسیحیت که به ازدواج به صورت یک آیین مذهبی نگریسته است. حتی ارتقاءِ شاخص زندگی به طور ثابت بر علیه همسران جمعی عمل کرده است. تا هنگام ظهور میکائیل در یورنشیا عملاً تمامی دنیای متمدن به سطح تک همسری تئوریک رسیده بود. اما این تک همسری منفعل به این معنی نبود که نوع بشر به کار ازدواج واقعی دو نفره عادت کرده بود.

ضمن دنبال کردن هدف تک همسرانهٔ ازدواج ایده‌آل دو نفره، که در مجموع چیزی از یک پیوند تک همسرانهٔ دو جنس است، جامعه نباید وضعیت غیر رشک‌انگیز آن مردان و زنان بداقبال را که نمی‌توانند مکانی در این نظم نوین و بهبود یافتهٔ اجتماعی بیابند نادیده انگارد، حتی آنگاه که آنها بیشترین تلاش خود را برای همکاری و ورود به ملزومات آن به عمل می‌آورند. شکست در به دست آوردن یار در عرصهٔ رقابت اجتماعی ممکن است به سبب مشکلات فائق نشدنی یا محدودیتهای فراوانی باشد که آداب و رسوم متداول تحمیل کرده‌اند. به راستی تک همسری برای آنهایی که دست به آن می‌زنند ایده‌آل است، اما برای آنهایی که در سردی وجود تنها ترک شده‌اند باید به طور اجتناب ناپذیر سختی زیادی ایجاد کند.

همیشه تعداد اندکی بداقبال باید رنج می‌بردند تا اکثریت بتوانند تحت آداب و رسوم در حال توسعهٔ تمدن در حال تکامل پیشرفت کنند؛ اما همیشه اکثریتِ مورد التفات باید به همنوعان کمتر خوش اقبال خود با مهربانی و ملاحظه بنگرند، همنوعانی که باید بهای شکست در دستیابی به عضویت در صفوف آن شراکتهای جنسی ایده‌آل که ارضای تمامی امیال بیولوژیک را تحت پذیرش بالاترین آداب و رسومِ تکامل اجتماعیِ در حال پیشرفت می‌دهد بپردازند.

تک همسری همیشه هدف ایده‌آل تکامل جنسی بشری بوده، اکنون هست، و تا ابد خواهد بود. این آرمان ازدواجِ واقعیِ دوتایی مستلزم از خود گذشتگی است، و از این رو اغلب فقط به این دلیل شکست می‌خورد، که یک یا هر دو طرف قرارداد در آن نقطهٔ اوج تمامی خوبیهای بشری، کنترل خودِ ناهموار، کمبود دارند.

تک همسری آن ملاکی است که پیشرفت تمدن اجتماعی را آنطور که از تکامل صرفاً بیولوژیک متمایز است اندازه می‌گیرد. تک همسری لزوماً بیولوژیک یا طبیعی نیست، اما برای حفظ فوری و توسعهٔ بیشتر تمدن اجتماعی ضروری است. آن به یک لطافت احساس، یک پالایش سیرت اخلاقی، و یک رشد معنوی که به کلی در چند همسری غیرممکن است کمک می‌کند. یک زن هنگامی که برای مهر و عاطفهٔ شوهر خود پیوسته مجبور است درگیر رقابت باشد هرگز نمی‌تواند یک مادر ایده‌آل شود.

ازدواج دوتایی به آن فهم صمیمانه و همکاری مؤثر که برای شادمانی پدر و مادر، رفاه فرزند، و کارایی اجتماعی بهترین است کمک می‌کند و آن را شکوفا می‌سازد. ازدواج که در اجبار عریان آغاز شد، دارد به تدریج به شکل یک نهاد شکوهمندی از تربیت خود، کنترل خود، ابراز خود، و تداوم خود تکامل می‌یابد.

7- انحلال پیوند زناشویی

در تکامل اولیهٔ آداب و رسوم زناشویی، ازدواج یک پیوند ناپایدار بود که می‌توانست در هر لحظه مطابق میل خاتمه یابد، و فرزندان همیشه مادر را دنبال می‌کردند. پیوند مادری - فرزندی ذاتی است و صرف نظر از مرحلهٔ توسعهٔ آداب و رسوم عمل کرده است.

در میان مردمان بدوی فقط در حدود نیمی از ازدواجها رضایت بخش بودند. مکررترین علت جدایی نازایی بود، که همیشه تقصیر آن به گردن زنان گذاشته می‌شد؛ و اعتقاد بر این بود که زنان بدون فرزند در دنیای روح مار می‌شوند. تحت آداب و رسوم بدوی‌تر، تنها مرد حق طلاق داشت، و این ملاکها تا قرن بیستم در میان برخی مردمان تداوم یافته‌اند.

به تدریج که آداب و رسوم تکامل یافتند، برخی قبایل دو شکل از ازدواج را به وجود آوردند: ازدواج معمولی، که طلاق را مجاز می‌شمرد، و ازدواج کهانتی که اجازهٔ جدایی نمی‌داد. آغاز دوران خرید همسر و مهریهٔ همسر، از طریق عرضهٔ یک مجازات مالی برای شکست در ازدواج، کار زیادی برای کاهش جدایی انجام داد. و به راستی بسیاری از پیوندهای امروزی از طریق این عامل باستانی مالی ثبات یافته‌اند.

فشار اجتماعیِ موقعیت اجتماعی و امتیازات مالی در حفظ تابوها و آداب و رسوم ازدواج همیشه قدرتمند بوده است. طی اعصار ازدواج پیشرفتی مداوم داشته است و در دنیای امروزی روی پایهٔ پیشرفته‌ای قرار دارد، هر چند که از طریق نارضایتی گسترده در میان آن مردمانی که انتخاب فردی — یک آزادی جدید — بسیار مورد باور است، به طور تهدیدآمیز مورد تهاجم قرار می‌گیرد. در حالی که این دگرگونیهای تطبیقی در نتیجهٔ تکاملِ به ناگهان شتاب یافتهٔ اجتماعی در میان نژادهای پیشرفته‌تر ظاهر می‌شود، در میان مردمان کمتر پیشرفته تحت هدایت آداب و رسوم قدیمی‌تر ازدواج به شکوفایی ادامه می‌دهد و به کندی بهبود می‌یابد.

جانشینی جدید و ناگهانیِ انگیزهٔ ایده‌آل‌تر اما بسیار فرد گرایانهٔ عشقی در ازدواج به جای انگیزهٔ قدیمی‌تر و ریشه‌دار مالی به طور اجتناب ناپذیر موجب شده است که نهاد ازدواج به طور موقت بی‌ثبات شود. انگیزه‌های مرد برای ازدواج همیشه از اخلاقیات واقعی ازدواج فراتر رفته است، و در قرون نوزدهم و بیستم ایده‌آل غربی ازدواج از انگیزه‌های جنسی خود محورانه اما بخشاً کنترل شدهٔ نژادها به طور ناگهانی بسیار پیشی گرفته است. وجود تعداد زیادی از اشخاص ازدواج نکرده در هر جامعه نشان دهندهٔ فروپاشی موقت یا تحول آداب و رسوم می‌باشد.

طی اعصار آزمون واقعی ازدواج آن صمیمیت مداوم بوده است که در تمام زندگی خانوادگی گریزناپذیر است. دو جوان ناز پرورده و نُنُر، که یاد گرفته‌اند هر گونه زیاده‌روی و ارضاءِ کامل غرور و خودخواهی را انتظار داشته باشند، به سختی می‌توانند در امر ازدواج و ساختن خانه و کاشانه — یک شراکت تمام عمر مبتنی بر فروتنی، مدارا، از خود گذشتگی، و وقف فداکارانه به تربیت فرزند — امید به کسب موفقیت زیادی داشته باشند.

درجهٔ بالای خیال پردازی و رابطهٔ خیالی عشقی که وارد دوران نامزدی شده است به اندازهٔ زیاد مسئول افزایش تمایل طلاق در میان مردمان امروزی غربی می‌باشد، و این تماماً به وسیلهٔ آزادی بیشتر شخصی زن و آزادی افزایش یافتهٔ اقتصادیِ او هر چه بیشتر پیچیده شده است. طلاق آسان، هنگامی که نتیجهٔ فقدان کنترل خود یا ناتوانی در تعدیل نرمال شخصیت باشد، فقط مستقیماً به آن عرصه‌های ابتدایی اجتماعی می‌انجامد که انسان در اثر اندوه بسیار زیاد شخصی و رنج نژادی به تازگی از آن بیرون آمده است.

اما درست تا زمانی که جامعه نتواند بچه‌ها و جوانان را به طور صحیح آموزش دهد، تا هنگامی که نظم اجتماعی قادر نباشد آموزش مکفی پیش از ازدواج را فراهم سازد، و تا زمانی که خیال پردازی نابخردانه و نارس دوران جوانی میانجی ورود به ازدواج باشد، درست به همان اندازه طلاق رایج باقی خواهد ماند. و تا جایی که گروه اجتماعی در فراهم نمودن آمادگی ازدواج برای جوانان کوتاهی نماید، به همان اندازه طلاق باید به عنوان یک سوپاپ اطمینان اجتماعی عمل نماید که در طول اعصار رشد سریع آداب و رسوم در حال تکامل باز از وضعیتهای بدتر جلوگیری می‌نماید.

به نظر می‌رسد که مردم دوران باستان تقریباً به اندازهٔ برخی مردم امروزه ازدواج را جدی تلقی می‌کردند. و به نظر نمی‌رسد که بسیاری از ازدواجهای عجولانه و ناموفق ایام اخیر نسبت به رسوم باستانیِ واجد شرایط دانستن مردان و زنان جوان برای زناشویی چندان پیشرفتی محسوب شوند. تناقض بزرگ جامعهٔ امروزه این است که عشق را می‌ستاید و ازدواج را ایده‌آل می‌شمرد، ضمن این که بررسی کامل هر دو را مردود می‌شناسد.

8- ایده‌آل کردن ازدواج

ازدواجی که به خانه و زندگی منجر می‌شود، به راستی ستوده‌ترین نهاد انسان است، اما آن اساساً بشری است؛ آن هرگز نباید یک رسم دینی نامیده می‌شده است. کاهنان شیثی ازدواج را یک آیین مذهبی ساختند؛ اما برای هزاران سال بعد از عدن، زناشویی به عنوان یک نهاد صرفاً اجتماعی و مدنی تداوم یافت.

همانند پنداشتن پیوندهای بشری با پیوندهای الهی بسیار تأسف‌آور است. پیوند شوهر و زن در رابطهٔ ازدواج - خانه یک کارکرد مادی انسانهای کرات تکاملی است. این حقیقت دارد، به دنبال تلاشهای خالصانهٔ بشری شوهر و زن برای پیشرفت، به راستی ممکن است پیشرفت معنوی زیادی حاصل شود، اما این به این معنی نیست که ازدواج لزوماً مقدس است. پیشرفت معنوی ملازم با کاربرد خالصانهٔ سایر مسیرهای تلاش بشری است.

ازدواج نیز به راستی نمی‌تواند با رابطهٔ تنظیم کننده با انسان و یا با برادری میکائیل مسیح و برادران بشری او مقایسه شود. چنین روابطی در هر نقطه به سختی با پیوند شوهر و همسر قابل مقایسه هستند. و این بسیار تأسف‌آور است که سوءِ فهم بشری از این روابط ابهام بسیار زیادی در رابطه با منزلت ازدواج به وجود آورده است.

این همچنین تأسف‌آور است که برداشت برخی از گروههای انسانی از ازدواج چنین است که آن به وسیلهٔ عمل الهی تکمیل می‌شود. این اعتقادات مستقیماً به مفهوم انحلال ناپذیری وضعیت ازدواج صرف نظر از شرایط یا خواسته‌های طرفین قرارداد می‌انجامد. اما صرف واقعیت انحلال ازدواج خود نمایانگر این است که برای چنین پیوندهایی الوهیت یک طرف وصل کننده نیست. اگر خداوند روزی هر دو چیز یا شخص را به هم پیوند داده است، آنها بدین صورتِ پیوند خورده با هم باقی خواهند ماند تا این که روزی خواست الهی جدایی آنها را مقرر دارد. اما در رابطه با ازدواج، که یک نهاد بشری است، چه کسی باید داوری را به عهده گیرد و بگوید چه ازدواجهایی، در مقایسه با آنهایی که طبیعت و منشأ صرفاً بشری دارند، پیوندهایی هستند که ممکن است به وسیلهٔ سرپرستان جهان مورد تأیید قرار گیرند؟

با این وجود، در کرات ملکوتی پنداری آرمان گرایانه از ازدواج وجود دارد. در پایتخت هر سیستم محلی پسران و دختران ماتریال خداوند اوج کمال مطلوب از پیوند مرد و زن در وصلتهای زناشویی و به مقصود تولید مثل و تربیت فرزند را به نمایش می‌گذارند. در کلام آخر، ازدواج ایده‌آل انسانی *از نظر بشری* مقدس است.

ازدواج همیشه بالاترین رویای آرمانی گذرای انسان بوده و هنوز می‌باشد. اگر چه این رویای زیبا به ندرت در تمامیتش تحقق می‌یابد، به عنوان یک ایده‌آل شکوهمند تداوم دارد، و نوع بشر در حال پیشرفت را برای شادی بشری پیوسته به تلاشهای بیشتر جلب می‌کند. اما به مردان و زنان جوان، پیش از آن که در مطالبات سنگین روابط متقابل زندگی خانوادگی غوطه‌ور شوند، باید تا اندازه‌ای از واقعیتهای ازدواج آموزش داده شود؛ آرمان گرایی جوانی باید با درجه‌ای از توهم زداییِ پیش از ازدواج استحکام یابد.

با این وجود از آرمان گرایی جوانی حول ازدواج نباید ممانعت شود؛ این رویاها تجسم هدف آیندهٔ زندگی خانوادگی هستند. این طرز برخورد هم انگیزاننده و هم کمک کننده است، به شرطی که نسبت به تحقق الزامات عملی و عادی ازدواج و زندگی متعاقب خانوادگی یک عدم حساسیت ایجاد نکند.

آرمانهای ازدواج در دوران اخیر پیشرفت زیادی داشته‌اند. در میان برخی مردمان زن عملاً از حقوق برابری با شوهر خود برخوردار است. حداقل در مفهوم، خانواده در حال تبدیل شدن به یک مشارکت وفادارانه برای به وجود آوردن فرزند است، که با پاکدامنی جنسی توأم است. اما حتی نیازی نیست که این نوع جدیدتر ازدواج به چنان حد افراطی چرخش کند که انحصار متقابل تمامی شخصیت و فردیت را اعطا کند. ازدواج فقط یک ایده‌آل فردی نیست؛ آن شراکت اجتماعی در حال تکامل یک مرد و یک زن است که تحت آداب و رسوم جاری وجود دارد و عمل می‌کند، توسط تابوها محدود می‌شود، و به وسیلهٔ قوانین و مقررات جامعه به مورد اجرا گذارده می‌شود.

ازدواجهای قرن بیستم در مقایسه با ازدواجهای اعصار گذشته در سطح بالایی قرار دارند، هر چند که نهاد خانه اکنون تحت یک آزمایش جدی قرار دارد. این امر به سبب مشکلاتی است که به واسطهٔ افزایش شتاب‌آمیز آزادیهای زن، حقوقی که در تکامل کند آداب و رسوم نسلهای گذشته برای مدتهای مدید از او دریغ شده بود، به طور ناگهانی به سازمان اجتماعی تحمیل شده است.

[عرضه شده توسط رئیس سرافیمهای ساکن یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 84

ازدواج و زندگی خانوادگی

ضرورت مادی ازدواج را پی افکند، میل جنسی آن را آراست، مذهب آن را پذیرا شده و ستود، دولت خواستار آن گردید و آن را تحت قاعده درآورد، در حالی که در ایام بعد عشق در حال تکامل شروع به توجیه و تمجید از ازدواج به عنوان نیا و آفرینندهٔ مفیدترین و والاترین نهاد تمدن، کانون خانواده، نموده است. و ساختن خانواده باید مرکز و اساس تمامی تلاشهای آموزشی باشد.

زناشویی صرفاً یک عمل خود تداوم بخش است که با درجات متغیر از خشنودی خاطر همراه است. ازدواج، ساختن کانون خانواده، عمدتاً یک امر خود نگهدارانه است، و به معنی تکامل جامعه است. جامعه خود ساختار جمعی واحدهای خانواده است. افراد به عنوان کارگزاران سیاره‌ای بسیار گذرا هستند — در تکامل اجتماعی فقط خانواده‌ها نیروهای ماندگار هستند. خانواده کانالی است که از طریق آن رودخانهٔ فرهنگ و دانش از یک نسل به نسل دیگر جریان می‌یابد.

خانه اساساً یک نهاد جامعه شناسانه است. ازدواج از همکاری در حفظ خود و شراکت در تداوم بخشیدن به خود، که در آن عنصر خشنودی خاطر عمدتاً فرعی است، سرچشمه یافت. با این وجود، خانه تمامی سه کارکرد اساسی وجود بشری را در بر می‌گیرد، در حالی که ترویج حیات، آن را نهاد بنیادین بشری می‌سازد، و سکس آن را از کلیهٔ فعالیتهای اجتماعی دیگر متمایز می‌سازد.

1- پیوندهای بدوی دوتایی

ازدواج روی روابط جنسی بنا نهاده نشد؛ روابط جنسی جزو آن بود. انسان بدوی به ازدواج نیاز نداشت. وی بدون گرفتار کردن خود با مسئولیتهای همسر، فرزندان، و خانه در ارضای ولع جنسی خود آزادانه افراط می‌کرد.

زن به دلیل دلبستگی فیزیکی و احساسی به فرزند خود، به همکاری با مرد وابسته است، و این او را به حفظ ایمن کنندهٔ ازدواج وادار می‌کند. اما هیچ میل مستقیم بیولوژیک انسان را به ازدواج

رهنمون نساخت — تا چه رسد که او را در آن نگاه دارد. عشق نبود که ازدواج را برای مرد جذاب نمود، بلکه گرسنگی غذایی که در ابتدا مرد بدوی را به زن و پناهگاه بدوی که با فرزندان وی قسمت می‌شد جذب نمود.

ازدواج حتی به وسیلهٔ درک آگاهانهٔ الزامات روابط جنسی انجام نپذیرفت. انسان بدوی هیچ ارتباطی میان زیاده‌روی در سکس و تولد متعاقب یک بچه نمی‌دید. زمانی در سراسر جهان اعتقاد بر این بود که یک باکره می‌تواند باردار شود. انسان بدوی در ابتدا چنین تصور می‌کرد که نوزادان در سرزمین روح ساخته می‌شوند. اعتقاد بر این بود که حاملگی نتیجهٔ ورود یک روح، یک شبح در حال شکل گیری، به زن می‌باشد. باور بر این بود که خوراک و چشم بد نیز می‌تواند در یک باکره یا زن ازدواج نکرده موجب حاملگی شود، در حالی که اعتقادات دوران بعد سرآغاز حیات را به نَفَس و به نور خورشید مربوط می‌ساخت.

بسیاری از مردمان دوران باستان اشباح را به دریا مربوط می‌ساختند؛ لذا باکره‌ها در کار حمام گرفتنشان به اندازهٔ زیاد محدود بودند. زنان جوان از حمام گرفتن در دریا در هنگام جزر و مد بارها ترسان‌تر بودند تا داشتن روابط جنسی. نوزادان ناقص یا نارس به عنوان بچهٔ حیواناتی تصور می‌شدند که در نتیجهٔ حمام گرفتن سهل انگارانه یا از طریق فعالیت نابکارانهٔ روحی به بدن زن راه یافته بودند. البته انسانهای بربری خفه کردن چنین نوزادانی را در لحظهٔ تولد چیز مهمی نمی‌پنداشتند.

اولین گام روشن بینانه با این اعتقاد آمد که روابط جنسی راه را برای شبح باردار کننده به منظور ورود به زن باز می‌کند. از آن هنگام انسان کشف نموده است که پدر و مادر هر دو در اهدای عوامل زندهٔ ارثی که موجب به وجود آمدن فرزند می‌شود به طور مساوی نقش دارند. اما حتی در قرن بیستم بسیاری از والدین هنوز تلاش می‌کنند که فرزندان خود را نسبت به منشأ حیات بشری کمابیش ناآگاه نگاه دارند.

یک خانوادهٔ ساده به واسطهٔ این واقعیت اطمینان می‌یافت که کارکرد تناسلی رابطهٔ مادر - فرزند را در پی دارد. مهر مادری ذاتی است؛ آن همانند ازدواج منشأ در آداب و رسوم نداشت. مهر مادری در پستانداران تماماً ودیعهٔ ذاتی ارواح یاور ذهنِ جهان محلی می‌باشد و در توان و فداکاری همیشه با طول مدت دوران ناتوانی نوزادی موجودات به طور مستقیم متناسب است.

رابطهٔ مادر و فرزند طبیعی، قوی، و ذاتی است، و از این رو زنان بدوی را ملزم می‌ساخت به بسیاری شرایط عجیب تن در دهند و سختیهای بیشماری را تحمل کنند. این عشق متأثر کنندهٔ مادری احساسِ در تنگنا قرار دهنده‌ای است که همیشه زن را در کلیهٔ درگیریهایش با مرد در چنان وضعیت شدیداً نامساعدی قرار داده است. حتی در آن، غریزهٔ مادرانه در نوع بشر غالب نیست؛ آن ممکن است به وسیلهٔ بلند پروازی، خودخواهی، و اعتقاد راسخ مذهبی خنثی شود.

در حالی که پیوند مادری - فرزندی نه زناشویی است و نه خانگی، هسته‌ای بود که هر دو اینها از آن سرچشمه گرفتند. پیشرفت بزرگ در تکامل ازدواج هنگامی آمد که این شراکتهای موقت

آنقدر دوام آوردند که بتوانند اولاد حاصله را به وجود آورند، و این ایجاد کانون خانواده بود.

صرف نظر از تضادهای این زوجهای دوران باستان، به رغم ناپایداری پیوند، شانس بقا به واسطهٔ این شراکت مردان و زنان به اندازهٔ زیاد بهبود یافت. یک مرد و یک زن که همکاری می‌کنند، حتی صرف نظر از خانواده و اولاد، از بسیاری جوانب نسبت به دو مرد یا دو زن به اندازهٔ بسیار زیاد برترند. این جفت شدن جنسها بقا را افزایش داد و درست آغاز جامعهٔ بشری بود. تقسیم کار از روی جنسیت همچنین آسایش و شادی افزوده به وجود آورد.

2- خانوادهٔ اولیهٔ مادر سالار

خون ریزی دوره‌ای زن و از دست دادن فراتر خون او در هنگام زایمان در ابتدا این تصور را به وجود آورد که خون خالق بچه (حتی جایگاه روان) می‌باشد و منشأ پیدایش ایدهٔ پیوند خونی روابط بشری گردید. در دوران باستان دودمان انسانها از تبار زن محسوب می‌شد. آن تنها بخش توارث بود که تماماً قطعی تلقی می‌گردید.

خانوادهٔ بدوی که از درون پیوند خونی غریضی بیولوژیکِ مادر و فرزند سرچشمه می‌یافت، به طور اجتناب ناپذیر یک خانوادهٔ مادر سالار بود؛ و بسیاری قبایل مدتها به این توافق وفادار باقی ماندند. خانوادهٔ مادر سالار تنها گذار ممکن از مرحلهٔ ازدواج گروهی در میان عوام به زندگی بعدی و بهبود یافتهٔ خانگی خانواده‌های چند همسره و تک همسرهٔ پدر سالار بود. خانوادهٔ مادر سالار طبیعی و بیولوژیک بود؛ خانوادهٔ پدر سالار اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی است. تداوم خانوادهٔ مادر سالار در میان سرخپوستان آمریکای شمالی یکی از دلایل اصلی است که نشان می‌دهد به چه سبب قبایل سوا از آن پیشرفتهٔ ایرکوا هرگز یک کشور واقعی نشدند.

تحت آداب و رسوم خانوادهٔ مادر سالار مادر زن عملاً در منزل از اتوریتهٔ کامل برخوردار بود؛ حتی برادران زن و پسرانشان در سرپرستی خانه از شوهر فعالتر بودند. پدران اغلب مطابق نام فرزندانشان از نو نامگذاری می‌شدند.

قدیمی‌ترین نژادها اعتبار اندکی برای پدر قائل می‌شدند، و به بچه به این صورت نگاه می‌کردند که در مجموع از تبار مادر است. آنها باور داشتند که بچه‌ها در اثر پیوند شبیه پدر هستند، و یا این که به این دلیل بدین گونه "نشان شده‌اند" که مادر خواستار این بود که شبیه پدر باشند. بعدها، هنگامی که تعویض از خانوادهٔ مادر سالار به خانوادهٔ پدر سالار انجام یافت، تعریف و تمجید به خاطر بچه تماماً نصیب پدر شد، و بسیاری از تابوهای اعمال شده بر زن حامله متعاقباً به شوهر وی نیز تعمیم یافتند. با نزدیک شدن زمان زایمان پدر آتی از کار دست می‌کشید، و در هنگام تولد بچه او به همراه همسر به تخت خواب می‌رفت، و برای سه تا هشت روز در استراحت باقی می‌ماند. زن ممکن بود روز بعد برخیزد و درگیر کار سخت شود، اما شوهر در تخت باقی می‌ماند تا مورد تهنیت واقع شود. این تماماً بخشی از آداب و رسوم اولیه بود که به منظور تثبیت حق پدر نسبت به فرزند طراحی شده بود.

در ابتدا رسم بود که مرد نزد کسان همسرش برود، اما در ایام بعد، پس از این که مرد بهای عروس را پرداخته یا روی آن به توافق رسیده بود، می‌توانست همسر و فرزندان خود را نزد مردم خود بازگرداند. گذار از خانوادهٔ مادر سالار به خانوادهٔ پدر سالار ممنوعیتهای غیر از آن بی‌معنی برخی از انواع ازدواجهای پسر عموها و دختر عموها را روشن می‌سازد، در حالی که ازدواجهای دیگر که از نظر خویشاوندی هم سطح آنها هستند مورد تأیید می‌باشند.

با سپری شدن دوران آداب و رسوم شکارچی، وقتی که گله‌داری به انسان کنترل ذخیرهٔ عمدهٔ خوراک را داد، دوران خانوادهٔ مادر سالار به سرعت خاتمه یافت. آن صرفاً به این دلیل شکست خورد که نتوانست با خانوادهٔ جدیدتر پدر سالار به طور موفقیت‌آمیز رقابت نماید. قدرت جای داده شده در خویشاوندان مردِ مادر نتوانست با قدرت متمرکز شده در شوهر - پدر رقابت نماید. زن با مجموعهٔ تکالیف زایمان و اِعمال اتوریتهٔ مداوم و قدرت فزایندهٔ خانگی متوازن نبود. فرا رسیدن ربودن همسر و خرید بعدی همسر، سپری شدن خانوادهٔ مادر سالار را تسریع کرد.

تغییر شگفت‌انگیز از خانوادهٔ مادر سالار به خانوادهٔ پدر سالار یکی از رادیکال‌ترین و کامل‌ترین تعدیلات دگرگون کننده‌ای است که تاکنون توسط نژاد بشری به انجام رسیده است. این تغییر به یکباره به جلوهٔ اجتماعی بیشتر و ماجراجویی فزایندهٔ خانوادگی انجامید.

3- خانواده تحت سلطهٔ پدر

ممکن است که غریزهٔ مادری زن را به سمت ازدواج رهنمون ساخته باشد، اما قدرت برتر مرد به همراه نفوذ آداب و رسوم بود که عملاً زن را مجبور ساخت در پیوند زناشویی باقی بماند. زندگی چوپانی به پیدایش سیستم نوینی از آداب و رسوم، نوع پدر سالارانهٔ زندگی خانوادگی، متمایل بود؛ و اساس وحدت خانوادگی تحت آداب و رسوم گله‌داران و کشاورزی اولیه، اتوریتهٔ بی‌چون و چرا و مطلق پدر بود. جامعه تماماً، چه در سطح ملی یا خانوادگی از میان مرحلهٔ اتوریتهٔ استبدادیِ یک نظام پدر سالاری عبور نمود.

احترام اندکی که در طی دوران عهد عتیق به جنس زن نثار می‌شد، یک انعکاس حقیقی آداب و رسوم گله‌داران است. پدر سالاران عبرانی تماماً گله‌دار بودند، همانطور که به وسیلهٔ این گفتار قابل مشاهده است: ”خداوند شبان من است.“

اما مرد نباید برای بی‌مقدار پنداشتن زن در طول اعصار گذشته بیش از خود زن مورد ملامت قرار گیرد. او نتوانست در طول دوران بدوی از پذیرش اجتماعی برخوردار شود زیرا به شکل اضطراری عمل نکرد؛ او یک قهرمان خارق‌العاده یا قهرمان در مواقع بحرانی نبود. حاملگی یک ناتوانی بارز در تقلا برای وجود بود؛ مهر مادری زنان را در دفاع از قبیله در محدودیت نگاه می‌داشت.

زنان بدوی همچنین از طریق تحسین و ستایش از ستیزه جویی و قدرت مرد به طور ناخواسته وابستگی خود را به مرد به وجود آوردند. این تمجید از جنگجو خودبینی مرد را بالا می‌برد، در حالی که به همان نسبت عزت نفس زن را کاهش می‌داد و او را وابسته‌تر می‌ساخت. یک اونیفورم نظامی هنوز احساسات زنانه را به شدت برمی‌انگیزد.

در میان نژادهای پیشرفته‌تر زنان به اندازهٔ مردان خیلی بزرگ یا خیلی قوی نیستند. زن از آنجا که موجود ضعیفتر بود، با تدبیرتر شد. او در همان اوان یاد گرفت که روی دلربایی جنسی خود معامله کند. او هوشیارتر و محافظه‌کارتر از مرد شد، گر چه با ژرفای اندکی کمتر. مرد در میدان جنگ و در شکار برتر از زن بود؛ اما در خانه زن معمولاً حتی از بدوی‌ترین مردها نیز بهتر فرماندهی کرده است.

گله‌دار برای بقا به رمهٔ خویش نظر داشت، اما در طول این اعصار شبانی زن هنوز باید خوراک گیاهی فراهم می‌کرد. انسان بدوی از خاک دوری می‌کرد؛ آن برای او در مجموع خیلی صلح‌آمیز و بسیار فاقد ماجراجویی بود. همچنین یک خرافهٔ قدیمی وجود داشت که زنان می‌توانند گیاهان بهتری برویانند؛ آنها مادر بودند. امروزه در بسیاری قبایل عقب مانده، مردان گوشت می‌پزند، زنان سبزیجات، و هنگامی که قبایل بدوی استرالیا در حال شکار حیوان هستند، زنان هرگز به شکار تهاجم نمی‌کنند، ضمن این که یک مرد برای درآوردن ریشهٔ گیاه خم نمی‌شود.

زن همیشه باید کار می‌کرده است؛ حداقل تا ایام امروز زن یک تولید کنندهٔ واقعی بوده است. مرد معمولاً راه آسانتر را انتخاب کرده است، و این نابرابری در سراسر تمامی تاریخ نژاد بشر وجود داشته است. زن همیشه باربر بوده است؛ او اموال خانواده را حمل می‌کرد و مراقب بچه‌ها بود، و بدین ترتیب دستان مرد را برای جنگیدن یا شکار آزاد می‌گذاشت.

اولین آزادی زن هنگامی فرا رسید که مرد رضایت داد خاک را کشت کند، رضایت داد آنچه را انجام دهد که تا آن هنگام کار زن تلقی می‌شد. این یک گام بزرگ به جلو بود هنگامی که اسیران مرد دیگر کشته نمی‌شدند بلکه به عنوان برزگر به بردگی گرفته می‌شدند. این رهایی زن را به همراه آورد، طوری که وی بتواند وقت بیشتری به خانه داری و آموزش و پرورش بچه اختصاص دهد.

تهیهٔ شیر برای بچه به از شیر گرفتن زودرس نوزادان انجامید، و لذا به آوردن بچه‌های بیشتر به وسیلهٔ مادرانی که بدین گونه از نازایی موقت سابق خود رهایی می‌یافتند منجر می‌گشت، حال آن که استفاده از شیر گاو و شیر بز مرگ و میر نوزادان را به اندازهٔ زیاد کاهش داد. پیش از مرحلهٔ گله‌داریِ جامعه، مادران کودکانشان را تا سن چهار و پنج سالگی شیر می‌دادند.

کاهش جنگ و ستیزهای بدوی نابرابری بین بخشهای کار بر مبنی جنسیت را به اندازهٔ زیاد تقلیل داد. اما زنان هنوز می‌بایست کار واقعی می‌کردند، در حالی که مردان وظیفهٔ کشیک دادن را انجام می‌دادند. هیچ اردوگاه یا دهکده‌ای نمی‌توانست طی روز یا شب بی‌نگهبان باقی بماند، اما حتی این کار نیز از طریق اهلی کردن سگ کاهش یافت. در کل، آمدن کشاورزی اعتبار و

موقعیت اجتماعی زن را افزایش داده است؛ حداقل این امر تا زمانی که مرد خودش به یک کشاورز تبدیل شد صحت داشت. و به محض این که مرد کشت زمین را مورد توجه قرار داد، فوراً بهبود زیادی در روشهای کشاورزی حاصل گشت، و تا نسلهای پیاپی ادامه یافت. مرد طی شکار و جنگ ارزش سازماندهی را فرا گرفته بود، و این تکنیکها را به صنعت عرضه نمود، و بعدها هنگامی که بخش عمدهٔ کار زن را به عهده گرفت، روشهای سطحی کاری او را به اندازهٔ زیاد بهبود بخشید.

4- موقعیت زن در جامعهٔ اولیه

در یک گفتار کلی، در طول هر عصر موقعیت زن یک ملاک نسبتاً خوب برای پیشرفت تکاملی ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی است، ضمن این که پیشرفت ازدواج خود یک معیار نسبتاً دقیق است که پیشرفتهای تمدن بشری را ثبت می‌کند.

موقعیت زن همیشه یک پارادکس اجتماعی بوده است. او همیشه یک مدیر زیرک مردان بوده است. او همیشه روی میل قویتر جنسی مرد برای منافع خود و برای پیشرفت خود سرمایه‌گذاری کرده است. او از طریق مبادلهٔ محیلانه روی دلربایی جنسی خود، اغلب قادر بوده است نیروی چیره‌ای روی مرد اعمال کند، حتی هنگامی که توسط او در بردگی رقت انگیز نگاه داشته می‌شده است.

زن اولیه برای مرد یک دوست، یار، معشوقه، و شریک نبود، بلکه یک تکه مال، خدمتکار یا برده بود، و بعدها یک شریک اقتصادی، بازیچه، و بچه‌آور بود. با این وجود، روابط صحیح و رضایت بخش جنسی همیشه عنصر انتخاب و همکاری را توسط زن به همراه داشته است، و این پیوسته به زنان باهوش نفوذ قابل ملاحظه‌ای فراتر از موقعیت بلافصل و شخصی‌شان، صرف نظر از وضعیت اجتماعی‌شان به عنوان یک جنس، داده است. اما این واقعیت که زنان همواره مجبور بودند در تلاش برای کاهش بردگی خود به زیرکی متوسل شوند، به عدم اعتماد و بدگمانی مرد کمک نمی‌کرد.

جنسها در فهم یکدیگر دشواری بزرگی داشته‌اند. مرد درک زن را مشکل می‌یافت، و به او با ترکیب عجیبی از بی‌اعتمادی جاهلانه و شیفتگی هراسان، اگر نه با بدگمانی و تحقیر، می‌نگریست. بسیاری از سنن قبیله‌ای و نژادی گرفتاری را متوجه حوا، پاندُرا، یا نمایندهٔ دیگری از نوع زن می‌دانند. این روایات همیشه طوری تحریف می‌شدند که چنین به نظر رسانند که زن موجب مصیبت مرد شد؛ و این تماماً بی‌اعتمادی جهانی نسبت به زن را در گذشته نشان می‌دهد. در میان دلایلی که در حمایت از یک کهانت بی‌زن ذکر شده است، دلیل اصلی پستی زن بود. این واقعیت که بیشترِ به اصطلاح جادوگران زنان بوده‌اند، شهرت باستانی این جنس را بهبود نبخشید.

مردان مدتها زنان را به عنوان موجوداتی عجیب و حتی غیرطبیعی به شمار آورده‌اند. آنها حتی باور داشته‌اند که زنان روح ندارند؛ از این رو آنها از داشتن نام محروم می‌شدند. در طول دوران

باستان از اولین رابطهٔ جنسی با یک زن ترس بزرگی وجود داشت؛ لذا رسم شد که آمیزش جنسی اولیه با یک دختر باکره را یک کاهن انجام دهد. حتی تصور می‌شد که سایهٔ یک زن نیز خطرناک می‌باشد.

روزگاری چنین پنداشته می‌شد که زایمان عموماً زن را خطرناک و ناپاک می‌سازد. و بسیاری از آداب و رسوم قبیله‌ای مقرر می‌داشتند که یک مادر باید به دنبال تولد یک بچه تحت آیین مفصل پاک سازی قرار گیرد. به جز در میان آن گروههایی که شوهر در دراز کشیدن زایمان شرکت می‌کرد، مادر آبستن مورد احتراز واقع می‌شد، و به حال خود رها می‌گشت. مردم دوران باستان حتی از به دنیا آوردن بچه در خانه اجتناب می‌کردند. سرانجام زنان پیر اجازه یافتند در طول زایمان از مادر پرستاری کنند، و این کار منشأ حرفهٔ مامایی گشت. در طول وضع حمل، در تلاش برای تسهیل زایمان چیزهای مضحک زیادی گفته و به آن عمل می‌شد. رسم بود برای ممانعت از مداخلهٔ روح روی نوزاد آب مقدس پاشیده شود.

در میان قبایل غیرمختلط، زایمان نسبتاً آسان بود، و تنها دو یا سه ساعت را اشغال می‌کرد؛ این در میان نژادهای مختلط به ندرت بسیار آسان است. اگر یک زن در هنگام زایمان می‌مرد، به ویژه در طول زایمان دوقلوها، باور می‌رفت که وی گناهکار به زنای با روح است. بعدها، قبایل بالاتر به مرگ در زایمان به صورت خواست الهی نگاه می‌کردند. به چنین مادرانی اینطور نگریسته می‌شد که برای یک هدف والا جان باخته‌اند.

به اصطلاح حجب و حیای زنان، در رابطه با پوشش آنها و در معرض دید قرار گرفتن شخص ناشی از ترس مفرط از دیده شدن در هنگام عادت ماهانه بود. شناسایی شدن بدین گونه یک گناه فاحش، تخطی از یک تابو بود. تحت آداب و رسوم دوران باستان، هر زن، از هنگام بلوغ تا پایان دورهٔ بچه‌آوری هر ماه برای یک هفتهٔ تمام تحت قرنطیهٔ کامل خانوادگی و اجتماعی قرار می‌گرفت. هر چیزی را که او لمس می‌کرد، روی آن می‌نشست، یا روی آن دراز می‌کشید ”ناپاک“ بود. مدتها مرسوم بود که یک دختر را بعد از هر عادت ماهانه، در تلاش برای خارج ساختن روح خبیث از بدنش، به طور وحشیانه کتک زنند. اما هنگامی که یک زن سن بچه آوری را پشت سر می‌گذاشت، معمولاً به طور باملاحظه‌تری با او رفتار می‌شد، و حقوق و امتیازات بیشتری به او داده می‌شد. با در نظر گرفتن تمامی اینها عجیب نبود که به زنان با دیدهٔ تحقیر نگریسته می‌شد. حتی یونانیها زنان قاعده شده را یکی از سه دلایل بزرگ ناپاکی می‌پنداشتند، دوتای دیگر گوشت خوک و پیاز سیر بودند.

این تصورات دوران باستان هر چند نابخردانه بودند، قدری هم موجب کار نیک شدند، زیرا به زنان فزون کار، حداقل هنگامی که جوان بودند، برای استراحتِ مغتنم و تعمق سودمند، هر ماه یک هفته فرصت می‌دادند. بدین ترتیب آنها می‌توانستند هوش و ذکاوت خود را برای بده و بستان با یاران مرد خود برای باقی اوقات تیز کنند. این قرنطینهٔ زنان همچنین مردان را از زیاده روی جنسی حفظ می‌کرد، و بدین طریق به محدود ساختن جمعیت و به افزایش کنترل خود به طور غیرمستقیم مساعدت می‌کرد.

آنگاه که یک مرد حق کشتن همسرش را مطابق میلش از دست داد پیشرفت بزرگی به انجام رسید. به همین ترتیب، هنگامی که یک زن توانست مالک هدایای عروسی شود یک گام به جلو برداشته شد. بعدها، او حق قانونی را برای مالکیت، کنترل، و حتی تعیین تکلیف مال به دست آورد، اما او از حق داشتن مقام و منصب در کلیسا یا دولت مدتها محروم بود. تا قرن بیستم میلادی و نیز طی آن قرن، با زن همیشه کم و بیش به صورت یک متعلقه رفتار شده است. او هنوز تحت کنترل مرد در سراسر کرهٔ زمین از انزوا رهایی نیافته است. حتی در میان مردمان پیشرفته، تلاش مرد برای حمایت از زن همیشه یک تصریح تلویحی برتری بوده است.

اما زنان بدوی، آنطور که خواهران اخیراً رهایی یافته‌شان عادت به دلسوزی برای خود دارند، برای خود دلسوزی نمی‌کردند. آنها در مجموع نسبتاً شاد و راضی بودند؛ آنها جرأت نداشتند شیوهٔ بهتر یا متفاوتی از وجود را تجسم کنند.

5- زن تحت آداب و رسوم در حال تحول

زن در تداوم بخشیدن به خود با مرد برابر است، اما در شراکت در حفظ خود، در یک وضعیت آشکار نامساعدی دست به تلاش می‌زند، و این محدودیت حاملگی تحمیلی فقط به وسیلهٔ آداب و رسوم روشن تمدن پیشرو و به وسیلهٔ حس فزایندهٔ دادمندیِ کسب شدهٔ انسان می‌تواند جبران شود.

همینطور که جامعه تکامل یافت، استانداردهای جنسی در میان زنان بالاتر رفت زیرا آنها از پیامدهای تخطی از آداب و رسوم جنسی بیشتر رنج می‌بردند. استانداردهای جنسی مرد صرفاً به کندی بهبود می‌یابند، و آن در نتیجهٔ حس محض آن انصافی است که تمدن مطالبه می‌کند. طبیعت از انصاف هیچ چیز نمی‌داند و زن را ناچار می‌سازد به تنهایی دردهای شدید زایمان را متحمل شود.

ایدهٔ امروزی برابری جنسی زیباست و شایستهٔ یک تمدن در حال گسترش است، اما در طبیعت یافت نمی‌شود. هنگامی که زور رویهٔ کار است، مرد بر زن سروری می‌کند. هنگامی که عدالت، صلح، و انصافِ بیشتر حکمفرما است، زن به تدریج از بردگی و تاریکی بیرون می‌آید. موقعیت اجتماعی زن به طور کلی با درجهٔ نظامی‌گری در هر ملت یا عصر به طور معکوس تغییر کرده است.

اما مرد به طور آگاهانه یا عمدی حقوق زن را غصب نکرد که بعد به تدریج و با بی‌میلی به او پس دهد؛ این تماماً یک رخداد ناخودآگاه و برنامه‌ریزی نشدهٔ تکامل اجتماعی بود. هنگامی که زمان برای زن به راستی فرا رسید که از حقوق اضافه شدهٔ خود لذت ببرد، او آنها را به دست آورد، و این تماماً به رغم رویکرد آگاهانهٔ مرد بود. آداب و رسوم به کندی اما با قطعیت تغییر می‌یابند، طوری که آن تعدیلات اجتماعی را که بخشی از تکامل مستمر تمدن هستند فراهم سازند. آداب و رسوم پیشرو به کندی رفتار فزایندهٔ بهتری نسبت به زنان فراهم کردند؛ آن قبایلی که نسبت به آنها در قساوت باقی ماندند بقا نیافتند.

آدمیان و نودیها زنان را مورد شناسایی فزاینده قرار دادند، و آن گروههایی که تحت تأثیر آندیهای مهاجر قرار گرفتند در رابطه با جای زن در جامعه به تأثیریابی از تعالیم عدنی متمایل بودند.

چینی‌ها و یونانیهای دوران باستان بهتر از بیشتر مردمان اطراف با زنان رفتار می‌کردند. اما عبرانیان نسبت به آنها به طور فزاینده بی‌اعتماد بودند. در غرب تحت دکترین پولس که به مسیحیت وصل گردید، زن پیشرفتی دشوار داشته است، گر چه مسیحیت از طریق قرار دادن الزامات جنسی شدیدتر روی مرد آداب و رسوم را پیش برد. وضعیت زن تحت خوارسازی عجیب و غریبی که در اسلام به او وصل می‌شود اندکی کمتر از ناامیدانه است، و تحت تعالیم چندین مذهب شرقی دیگر او حتی وضعیتی بدتر دارد.

علم، نه مذهب، به راستی به زن رهایی بخشید؛ کارخانهٔ مدرن بود که او را عمدتاً از محدودهٔ خانه آزاد ساخت. تواناییهای فیزیکی مرد دیگر یک الزام حیاتی در مکانیسم جدید حفظ خود نبود. علم طوری شرایط زندگی را تغییر داد که دیگر نیروی مرد آنقدر برتر از نیروی زن نبود.

این تغییرات از بردگی خانگی به سمت رهایی زن متمایل بوده‌اند و چنان موجب تغییر وضعیت او شده‌اند که او اکنون از درجه‌ای از آزادی شخصی و ارادهٔ جنسی که عملاً با آزادی شخصی و ارادهٔ جنسی مرد برابر است برخوردار است. روزگاری ارزش یک زن در بر گیرندهٔ توانایی او در تولید خوراک بود، اما اختراع و ثروت او را قادر ساخته است دنیای جدیدی خلق کند که بتواند در آن کارکرد داشته باشد — دنیای طنّازی و دلربایی. بدین ترتیب صنعت در مبارزهٔ ناخودآگاه و ناخواستهٔ خود برای رهایی اجتماعی و اقتصادی زن پیروز شده است. و دوباره تکامل در انجام آنچه که حتی آشکارسازی آسمانی نتوانست انجام دهد موفق شده است.

واکنش مردمان روشن ضمیر نسبت به آداب و رسوم غیرعادلانه‌ای که بر موقعیت زن در جامعه حاکم است به راستی همانند حرکت پاندول در حد افراطی آن بوده است. در میان نژادهای صنعتی زن تقریباً تمامی حقوق را دریافت کرده است و از بسیاری وظایف، نظیر خدمت نظامی، معاف است. هر آسان سازی تقلا برای وجود، بر رهایی زن افزوده است، و او از هر پیشرفتی به سوی تک همسری مستقیماً سود برده است. در هر تعدیل آداب و رسوم در تکامل تدریجی جامعه، فرد ضعیفتر همیشه منافع نامتناسب به دست می‌آورد.

در ایده‌آلهای ازدواج دو نفره زن سرانجام شناسایی، حرمت، استقلال، برابری، و تحصیل کسب کرده است؛ اما آیا ثابت خواهد کرد که لایق تمامی این دستاوردهای نوین و بی‌سابقه می‌باشد؟ آیا زن امروزی به این دستاورد بزرگ رهایی اجتماعی با عاطل و باطل بودن، بی‌تفاوتی، تهی بودن، و خیانت به همسر پاسخ خواهد گفت؟ امروزه، در قرن بیستم، زن تحت آزمون حیاتی وجود طولانی خود در دنیا قرار دارد!

زن شریک برابر مرد در تولید مثل نژادی است، لذا به همین اندازه در پدیداری تکامل نژادی مهم است؛ به همین ترتیب تکامل در جهت تحقق حقوق زنان به طور فزاینده کار کرده است. اما

حقوق زنان به هیچ وجه حقوق مردان نیست. زن نمی‌تواند بنا بر حقوق مرد کامیاب شود، همانطور که مرد نمی‌تواند بنا بر حقوق زن موفق شود.

هر جنس گسترهٔ مشخص وجودی خود را دارد، به همراه حقوق خود در حیطهٔ آن گستره. اگر زن عملاً آرزوی برخورداری از تمامی حقوق مرد را داشته باشد، آنگاه دیر یا زود، رقابت بی‌امان و بی‌احساس قطعاً جای آن عیاری و ملاحظهٔ خاص را که بسیاری از زنان اکنون از آن بهره‌مند هستند، و به تازگی از مردان کسب کرده‌اند، خواهد گرفت.

تمدن هرگز نمی‌تواند فاصلهٔ رفتاری بین جنسها را محو سازد. آداب و رسوم دوره به دوره تغییر می‌کنند، اما غریزه هرگز. عاطفهٔ ذاتی مادری هرگز اجازه نخواهد داد زنِ رهایی یافته رقیب جدی مرد در صنعت شود. هر جنس برای همیشه در قلمرو خود بالاتر باقی خواهد ماند، قلمروهایی که به وسیلهٔ ناهمسانی بیولوژیک و به وسیلهٔ عدم تشابه ذهنی تعیین می‌شوند.

هر جنس همیشه گسترهٔ خاص خود را خواهد داشت، گر چه گهگاه دو گسترده در هم تداخل خواهند نمود. فقط در زمینهٔ اجتماعی مردان و زنان در شرایط برابر رقابت خواهند کرد.

6- شراکت مرد و زن

میل شدید به تولید مثل مردان و زنان را برای بقای خود به طور پیوسته نزد هم می‌آورد، اما به تنهایی، باقی ماندن آنها را با یکدیگر در چهارچوب همکاری متقابل، که بنیان خانواده است، تضمین نمی‌کند.

هر نهاد موفق بشری آنتاگونیسمهای مربوط به منفعت شخصی را که در جهت هماهنگی عملی کاری تنظیم شده‌اند در بر می‌گیرد، و خانه‌داری نیز استثنا نیست. ازدواج، اساس ساختن کانون خانواده، بالاترین تبلور آن همکاری آنتاگونیستی است که اغلب تماسهای طبیعت و جامعه را تعیین ویژگی می‌نماید. تضاد اجتناب ناپذیر است. زوج‌یابی فطری و طبیعی است. اما ازدواج بیولوژیک نیست؛ اجتماعی است. شهوت نزد هم آمدن مرد و زن را تضمین می‌کند، اما غریزهٔ ضعیفتر پدرانه و مادرانه و آداب و رسوم اجتماعی آنها را با هم نگاه می‌دارد.

مرد و زن عملاً دو نوع ناهمسان همان نوع محسوب می‌شوند که در پیوند نزدیک و صمیمانه زندگی می‌کنند. دیدگاهها و تمامی واکنشهای زندگی آنان اساساً متفاوت است؛ آنها از درک کامل و واقعی یکدیگر کاملاً عاجزند. فهم کامل بین جنسها دست یافتنی نیست.

به نظر می‌رسد زنان از درون نگری بیشتری نسبت به مردان برخوردارند، اما همچنین به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای کمتر منطقی هستند. با این همه زن همیشه حامل شاخص اخلاقی و رهبر معنوی نوع بشر بوده است. دستی که گهواره را می‌جنباند هنوز با سرنوشت دوستی برقرار می‌کند.

تفاوتهای طبیعت، واکنش، دیدگاه، و اندیشه بین مردان و زنان، دور از نگرانی سببی، هم به طور فردی و هم به طور جمعی، باید برای نوع بشر بسیار سودمند تلقی شوند. بسیاری از انواع مخلوقات جهان در حالات دوگانهٔ تجلی شخصیت آفریده شده‌اند. در میان انسانها، فرزندان ماتریال و میدسونایتیها، این تفاوت به صورت مرد و زن توصیف شده است. در میان سرافیمها، کروبیان، و یاران مورانشیا، آن مثبت یا فعال و منفی یا منفعل نامگذاری شده است. چنین پیوندهای دوگانه به اندازهٔ زیادی بر تنوع می‌افزاید و بر محدودیتهای ذاتی چیره می‌شود، حتی همانطور که برخی پیوندهای سه‌گانه در سیستم بهشت - هاؤنا چنین می‌کنند.

مردان و زنان در دوران زندگانی مورانشیایی و معنوی، و نیز انسانی خویش به یکدیگر نیاز دارند. تفاوتهای دیدگاهی میان مرد و زن ادامه می‌یابد، حتی فراتر از زندگانی اول و در سراسر صعودهای جهان محلی و ابرجهان. و حتی در هاونا، رهنوردانی که روزگاری مرد و زن بودند هنوز در صعود بهشتی به یکدیگر کمک خواهند کرد. حتی در سپاه ابدیت، مخلوق هرگز تا آن حد دگرگون نخواهد شد که روندهای شخصیتی را که انسانها مرد و زن می‌نامند محو سازد؛ همیشه این دو تنوع اساسی نوع بشر به مسحور کردن، برانگیختن، تشویق، و کمک کردن به یکدیگر ادامه خواهند داد. آنها در حل مشکلات بغرنج جهان و در فائق آمدن بر دشواریهای پیچیدهٔ کیهانی همیشه به همکاری متقابل وابسته خواهند بود.

در حالی که جنسها هرگز نمی‌توانند کاملاً به درک یکدیگر امید داشته باشند، آنها به طور مؤثر تکمیل کنندهٔ یکدیگر هستند، و گر چه همکاری خود اغلب کم و بیش شخصاً آنتاگونیستی است، قادر است جامعه را حفظ کند و در آن باز تولید ایجاد نماید. ازدواج نهادی است که برای حل و فصل تفاوتهای جنسی طراحی شده است، و در این اثنا موجب تداوم تمدن شده و تولید مثل انسان را تضمین می‌نماید.

ازدواج مادر تمامی نهادهای بشری است، زیرا مستقیماً به بنیان نهادن خانواده و حفظ خانواده، که اساس ساختاری جامعه است، می‌انجامد. خانواده به گونه‌ای حیاتی به مکانیسم حفظ خود متصل است. آن تنها امید تداوم نژادی تحت آداب و رسوم تمدن می‌باشد، ضمن این که در عین حال به مؤثرترین وجه برخی از اشکال بسیار رضایت بخش رضای خاطر را فراهم می‌سازد. خانواده بزرگترین دستاورد خالص بشری است که تکامل روابط بیولوژیک مرد و زن را با روابط اجتماعی شوهر و زن ترکیب می‌نماید.

7- ایده‌آلهای زندگی خانوادگی

آمیزش جنسها غریزی است و فرزندان حاصل طبیعی آن هستند، و بدین ترتیب خانواده به طور اتوماتیک پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. همچون خانواده‌های نژاد یا ملت، جامعهٔ آن نیز به وجود می‌آید. اگر خانواده‌ها خوب باشند، جامعه نیز به همین ترتیب خوب است. ثبات بزرگ فرهنگی مردمان یهودی و چینی در استحکام گروههای خانوادگی آنان نهفته است.

غریزهٔ زن برای دوست داشتن و مراقبت از فرزندان موجب شد او طرف علاقمند به ترویج ازدواج و زندگی بدوی خانوادگی شود. مرد فقط از طریق فشار آداب و رسوم آتی و سنن اجتماعی ناچار به ساختن خانواده شد. او به این دلیل در علاقمند شدن به برقراری ازدواج و خانواده کند بود که عمل جنسی هیچ پیامد بیولوژیکی به او تحمیل نمی‌کند.

ارتباط جنسی طبیعی است، اما ازدواج اجتماعی است و همیشه به وسیلهٔ آداب و رسوم تحت قاعده در آمده است. آداب و رسوم (مذهبی، اخلاقی، و نیک کرداری) به همراه مالکیت، غرور، و آیین جوانمردی نهادهای ازدواج و خانواده را تثبیت می‌کنند. هر گاه آداب و رسوم دستخوش تغییر شوند، ثبات نهاد کانون خانواده - ازدواج نیز دچار نوسان می‌شود. اکنون ازدواج در حال گذار از مرحلهٔ مالکیت و ورود به دورهٔ شخصی است. سابقاً مرد به این علت از زن محافظت می‌کرد که زن جزو اموال او بود، و زن به همین دلیل از او اطاعت می‌نمود. این سیستم صرف نظر از خوب یا بد بودن آن ثبات فراهم می‌کرد. اکنون، زن دیگر به صورت مال تلقی نمی‌شود، و آداب و رسوم جدیدی در حال ظهور هستند که برای تثبیت نهاد ازدواج - خانواده طراحی شده‌اند:

1- نقش جدید مذهب — این آموزش که تجربهٔ پدرانه و مادرانه ضروری است، ایدهٔ به وجود آوردن شهروندان کیهانی، فهم بسیط امتیاز زاد و ولد کردن — دادن فرزند به پدر.

2- نقش جدید دانش — تولید مثل دارد بیشتر و بیشتر داوطلبانه و منوط به کنترل انسان می‌شود. در دوران باستان فقدان فهم، پدیداری فرزندان را در غیاب تمایل کامل به داشتن آنها تضمین می‌کرد.

3- عملکرد جدید گیرایی لذت — این یک عامل جدید را به بقای نژادی وارد می‌کند؛ انسان باستان فرزندان ناخواسته را رها می‌کرد تا بمیرند؛ انسانهای امروز از داشتن آنها امتناع می‌ورزند.

4- بهبود غریزهٔ پدرانه و مادرانه — اکنون هر نسل تمایل به حذف آن افرادی از جریان تولید مثل نژادی را دارد که در آنها غریزهٔ پدرانه و مادرانه آنقدر قوی نیست که تولید مثل فرزندان، والدین آتی نسل بعد، را تضمین نماید.

اما تاریخ خانواده به عنوان یک نهاد، یک شراکت بین یک مرد و یک زن، به طور مشخص به روزگاران دلمیشیا، در حدود نیم میلیون سال پیش، باز می‌گردد. رسوم تک همسرانهٔ اندان و نوادگان بلافصل او مدتها پیش از آن ترک شده بودند. با این وجود، پیش از روزگاران نودیها و آدمیانِ دوران بعد، زندگی خانوادگی چیزی نبود که بتوان به آن مباهات کرد. آدم و حوا روی تمامی نوع بشر نفوذی پایدار اعمال کردند. برای اولین بار در تاریخ کرهٔ زمین مشاهده شد مردان و زنان در کنار هم در باغ کار می‌کنند. ایده‌آلهای عدنی، تمامی افراد خانواده به عنوان باغبان، یک ایدهٔ جدید در یورنشیا بود.

خانوادهٔ اولیه یک گروه همبستهٔ کاری را که شامل بردگان نیز می‌شد در بر می‌گرفت، که همگی در یک اقامتگاه زندگی می‌کردند. ازدواج و زندگی خانوادگی همیشه همسان نبوده‌اند، اما به علت ضرورت به طور تنگاتنگ به هم وابسته بوده‌اند. زن همیشه خانوادهٔ مختص به خود را می‌خواست، و سرانجام نیز به خواستهٔ خود دست یافت.

عشق به فرزند تقریباً جهانی است و برای بقا ارزش ویژه‌ای دارد. مردمان دوران باستان همیشه منافع مادر را فدای بهروزی فرزند می‌کردند. یک مادر اسکیمو حتی هنوز نوزادش را به جای شستن می‌لیسد. اما مادران بدوی فقط هنگامی که فرزندانشان خیلی جوان بودند به آنها خوراک می‌دادند و از آنها مراقبت می‌کردند. آنها همانند حیوانات به محض این که فرزندانشان بزرگ می‌شدند، آنها را بیرون می‌کردند. پیوندهای پایدار و مداوم بشری هرگز روی عاطفهٔ بیولوژیک صرف بنا نشده‌اند. حیوانات فرزندان خود را دوست دارند؛ انسان — انسان متمدن — فرزندان بچه‌های خود را دوست دارد. هر چه تمدن والاتر باشد، شادی والدین در پیشرفت و موفقیت بچه‌ها بیشتر است؛ و بدین ترتیب درک نوین و والاتر غرور *نام*پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد.

خانواده‌های بزرگ در میان مردمان دوران باستان لزوماً پرعاطفه نبودند. فرزندان زیادی طلب می‌شدند، زیرا:

1- آنها به عنوان کارگر ارزشمند بودند.

2- آنها تضمین دوران کهنسالی بودند.

3- دختران فروختنی بودند.

4- غرور خانوادگی مستلزم بسط نام بود.

5- پسران موجب ایمنی و دفاع می‌شدند.

6- ترس از شبح موجب هراس از تنهایی می‌شد.

7- برخی مذاهب داشتن فرزند را لازم می‌دانستند.

پرستشگران نیاکان ناکامی در داشتن پسران را بالاترین مصیبت برای تمام عمر و ابدیت می‌پندارند. آنها بالاتر از همهٔ چیزهای دیگر به این علت مایلند پسر داشته باشند که پسران در جشنهای پس از مرگ وظایف صاحب منصبان را به انجام رسانند و قربانیهای لازم را برای پیشرفت روح در سرزمین ارواح اهدا کنند.

در میان انسانهای بدوی دوران باستان، انضباط فرزندان بسیار زود آغاز شد؛ و بچه به زودی دریافت که نافرمانی به معنی ناکامی یا حتی مرگ می‌باشد، همانطور که برای حیوانات چنین

بود. حمایتی که تمدن از بچه در قبال پیامدهای طبیعی رفتار ابلهانه به عمل می‌آورد به نافرمانی امروزی بسیار زیاد کمک می‌کند.

بچه‌های اسکیموها صرفاً به این دلیل با انضباط و اصلاح آنچنان اندکی کامیاب می‌شوند که به طور طبیعی حیوانات کوچک مطیعی هستند. بچه‌های انسانهای سرخ و زرد، هر دو، تقریباً به طور برابر مطیع هستند. اما در نژادهایی که میراث آندی دارند، بچه‌ها خیلی سر به راه نیستند؛ این جوانان پرتخیل‌تر و جسورتر به آموزش و انضباط بیشتری نیاز دارند. مشکلات امروزی آموزش و پرورش بچه به جهات زیر به طور فزاینده دشوار هستند:

1- درجهٔ زیاد آمیختگی نژادی.

2- تحصیلات تصنعی و سطحی.

3- ناتوانی بچه در کسب آموزش از طریق تقلید از والدین — والدین بیشتر اوقات از صحنهٔ خانواده غایب هستند.

ایده‌های قدیمی انضباط خانواده بیولوژیک بودند، و ناشی از این ادراک بودند که والدین به وجود آورندهٔ هستی بچه هستند. آرمانهای پیشرو زندگی خانوادگی به این مفهوم راه می‌برند که آوردن یک بچه به دنیا، به جای اعطای برخی حقوق پدرانه و مادرانه، مستلزم بالاترین مسئولیت وجود بشری است.

تمدن تمامی مسئولیتها را به عهدهٔ والدین می‌گذارد، و تمامی حقوق را به فرزند می‌دهد. احترام فرزند به پدر و مادرش ناشی از آگاهی به وظیفهٔ والدین در بچه آوردن نیست، بلکه به طور طبیعی در نتیجهٔ توجه، آموزش، و بذل عطوفتی به وجود می‌آید که در یاری رسانیدن به بچه برای پیروزی در نبرد زندگی با مهربانی به نمایش در می‌آید. پدر و مادر واقعی درگیر یک خدمت روحانی مداوم هستند که فرزند عاقل از آن قدردانی و سپاسگزاری می‌کند.

در عصر صنعتی و شهری کنونی نهاد ازدواج در امتداد خطوط نوین اقتصادی در حال تکامل است. زندگی خانوادگی بیشتر و بیشتر پرهزینه شده است، در حالی که فرزندان، که در سابق یک سرمایه بودند، مسئولیتهای اقتصادی شده‌اند. اما امنیت تمدن خود هنوز متکی به تمایل در حال رشد یک نسل برای سرمایه گذاری در رفاه نسل بعد و نسلهای آینده می‌باشد. و هر تلاشی برای انتقال مسئولیت والدین به دولت یا سازمان مذهبی برای بهروزی و پیشرفت تمدن انتحاری خواهد بود.

ازدواج، به همراه بچه‌ها و زندگی متعاقب خانوادگی، برانگیزانندهٔ بالاترین پتانسیلها در طبیعت بشر است و به طور همزمان مسیر ایده‌آل را برای ابراز این ویژگیهای برانگیخته شدهٔ شخصیت انسانی فراهم می‌سازد. خانواده تداوم بیولوژیک نوع بشر را تأمین می‌کند. خانه صحنهٔ طبیعی اجتماعی است که در آن اخلاقیاتِ برادری خونی می‌تواند به وسیلهٔ فرزندان در حال رشد کسب

شود. خانواده واحد بنیادین برادری است که در آن والدین و فرزندان آن دروس شکیبایی، نوع دوستی، مدارا، و گذشت را که برای تحقق برادری در میان تمامی انسانها بسیار ضروری هستند فرا می‌گیرند.

اگر نژادهای متمدن بیشتر به طور کلی به کارکردهای مشورتیِ خانوادگی آندیها بازگشت کنند، جامعهٔ بشری به اندازهٔ زیادی بهبود می‌یابد. آنها شکل پدر سالارانه یا استبدادی سرپرستی خانوادگی را حفظ نکردند. آنها خیلی برادرانه و همیارانه بودند، و به طور آزادانه و صریح هر پیشنهاد و مقررات مربوط به خانواده را مورد بحث قرار می‌دادند. برخورد آنها در کلیهٔ امور مربوط به سرپرستی خانواده‌شان به طور ایده‌آل برادرانه بود. در یک خانوادهٔ ایده‌آل عاطفهٔ فرزندی و پدر - مادری، هر دو، از طریق فداکاری برادرانه قوی‌تر می‌شود.

زندگی خانوادگی نیای اخلاقیات حقیقی، تبار خودآگاهی وفاداری به وظیفه می‌باشد. پیوندهای تحمیلیِ زندگی خانوادگی از طریق اجبار در تطبیق ضروری نسبت به شخصیتهای دیگر و متنوع، شخصیت را ثبات می‌دهد و رشد آن را برمی‌انگیزد. اما حتی علاوه بر آن، یک خانوادهٔ واقعی — یک خانوادهٔ خوب — رویکرد آفریننده را نسبت به فرزندانش به تولید مثل کنندگان پدر و مادر آشکار می‌سازد، ضمن این که در همان حال چنین والدین واقعی اولین آشکارسازی از یک سلسلهٔ طولانی از آشکار سازیهای بالا رونده را پیرامون مهر پدر بهشتی تمامی فرزندان جهان به فرزندانشان به نمایش می‌گذارند.

8- مخاطرات خشنودی خاطر

تهدید بزرگ بر علیه زندگی خانوادگی موج بالا روندهٔ بیم آفرین خشنودی خاطر، شیدایی امروزی لذت است. انگیزهٔ اصلی برای ازدواج اقتصادی بود؛ جاذبهٔ جنسی نقش ثانویه داشت. ازدواج که بر حفظ خود بنا شده است، به تداوم خود انجامید و به طور همزمان یکی از مطلوبترین اشکال خشنودی خاطر را فراهم ساخت. آن تنها نهاد جامعهٔ بشری است که تمامی سه انگیزهٔ بزرگ را برای زندگی در بر می‌گیرد.

در ابتدا، مالکیت نهاد بنیادین حفظ خود بود، در حالی که ازدواج به عنوان نهاد بی‌نظیر تداوم خود عمل می‌کرد. اگر چه ارضای با خوراک، بازی و مزاح، به همراه زیاده‌روی گهگاه جنسی ابزار خشنودی خاطر بودند، این یک واقعیت است که آداب و رسوم در حال تکامل نتوانسته‌اند هیچ نهاد بارز خشنودی خاطر را به وجود آورند. و به سبب این ناکامی در ساختن تکنیکهای ویژهٔ مسرت بخش لذت بردن است که کلیهٔ نهادهای بشری کاملاً آکنده از این لذت طلبی هستند. انباشت مال دارد ابزاری برای افزایش تمامی اشکال خشنودی خاطر می‌شود، در حالی که به ازدواج اغلب فقط به عنوان وسیله‌ای برای کسب لذت نگریسته می‌شود. و این فزون طلبی، این شیفتگی نسبت به لذت همه جا گستر، اکنون در بر گیرندهٔ بزرگترین تهدیدی است که تاکنون نهاد تکاملی اجتماعی زندگی خانوادگی، خانه، را مورد تهاجم قرار داده است.

نژاد بنفش یک ویژگی نوین و صرفاً به طور ناقص تحقق یافته را به تجربهٔ نوع بشر عرضه نمود — غریزهٔ بازی کردن به همراه حس مزاح. این غریزه تا اندازه‌ای در سنگیکها و اندانیها وجود داشت، اما تیرهٔ آدمی این گرایش بدوی را به شکل *پتانسیل لذت*، یک شکل نوین و ستایش شدهٔ خشنودی خاطر، ارتقا داد. نوع اساسی خشنودی خاطر، جدا از فرو نشاندن گرسنگی، ارضای جنسی است، و این شکل از لذت جسمانی از طریق آمیختگی سنگیکها و آندیها به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد به اوج رسید.

در ترکیب بی‌قراری، کنجکاوی، ماجراجویی، و ویژگی لذت طلبی - بی‌خیالی در نژادهای بعد از آندی خطری واقعی وجود دارد. میل وافر روح نمی‌تواند با لذتهای فیزیکی ارضا شود. عشق به خانواده و فرزندان از طریق پیگرد نابخردانهٔ لذت افزایش نمی‌یابد. هر چند شما منابع هنر، رنگ، صدا، ریتم، موسیقی، و زینت دادن شخص را کاملاً به مصرف رسانید، نمی‌توانید امیدوار باشید از طریق آنها روان را تعالی بخشید یا روح را تغذیه کنید. فیس و مد نمی‌توانند در خدمت ساختن خانواده و آموزش و پرورش فرزند درآیند. غرور و چشم و همچشمی در بهبود کیفیتهای بقای نسلهای آینده ناتوان هستند.

موجودات در حال پیشرفت آسمانی همگی از استراحت و خدمت مدیران بازگشت بهره‌مند هستند. تمامی تلاشها برای فراهم آوردن تفریح سالم و درگیری در بازی تعالی بخش درست هستند. خواب روح‌انگیز، استراحت، تفریح، و تمامی سرگرمیهایی که از ملالت یکنواختی پیشگیری می‌کنند سودمند هستند. بازیهای رقابتی، داستان سرایی، و حتی طعم غذای خوب ممکن است به عنوان اشکال خشنودی خاطر به کار گرفته شوند. (هنگامی که شما برای طعم دادن به خوراک از نمک استفاده می‌کنید، درنگ کنید و در نظر داشته باشید که برای تقریباً یک میلیون سال انسان فقط از طریق فرو کردن غذای خود در خاکستر می‌توانست نمک به دست آورد.)

بگذارید انسان از وجود خود لذت ببرد. بگذارید نژاد بشری از هزار و یک راه لذت را بیابد. بگذارید نوع بشرِ تکاملی کلیهٔ اشکال مشروع خشنودی خاطر، میوه‌های تقلای طولانی رو به بالای بیولوژیک، را کاوش کند. انسان برخی از شادیها و لذتهای امروزی خود را کاملاً در اثر تلاش کسب کرده است. اما به هدف مقصد نهایی به خوبی بنگرید! اگر لذتها در نابودی مالکیت، که به نهاد حفظ خود تبدیل شده است، موفق شوند، به راستی انتحاری هستند؛ و اگر خشنودی خاطر موجب فروپاشی ازدواج، زوال زندگی خانوادگی و نابودی خانه، که دستاورد عالی تکاملی انسان و تنها امید بقای تمدن می‌باشد، بشود، به راستی یک بهای مرگبار را هزینه کرده است.

[عرضه شده توسط رئیس سرافیمهای ساکن یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 85

منشأ پرستش

مذهب بدوی جدا از پیوندهای اخلاقی و سوا از کلیهٔ تأثیرات روحی، یک منشأ بیولوژیک، یک توسعهٔ طبیعی تکاملی داشت. حیوانات بالاتر ترس دارند اما توهم ندارند، و از این رو هیچ مذهبی ندارند. انسان مذاهب بدوی خود را به دلیل ترسهایش و از طریق توهماتش به وجود می‌آوَرَد.

در تکامل نوع بشر، مدتها پیش از آن که ذهن انسان قادر به تدوین مفاهیم پیچیده‌تر زندگی، اکنون و در آینده، باشد که درخور مذهب نامیده شدن باشند، پرستش در تجلیهای بدوی آن ظاهر می‌شود. طبیعت مذهب اولیه کاملاً عقلانی بود و تماماً مبتنی بر شرایط همنشینانه بود. چیزهای پرستشی مجموعاً الهامگرانه بودند. آنها شامل چیزهای مربوط به طبیعت می‌شدند که قابل دسترسی بودند، و یا در تجربهٔ عادی یورنشیاییهای ساده ذهن بدوی بزرگ جلوه می‌نمودند.

هنگامی که به یکباره مذهب فراتر از پرستش طبیعت تکامل یافت، ریشه‌هایی از مبدأ روحی به دست آورد، اما با این وجود همیشه تحت تأثیر محیط اجتماعی قرار می‌گرفت. همینطور که پرستش طبیعت توسعه یافت، انسان تصور نمود که بخشی از کار در دنیای فوق فانی انجام می‌شود؛ برای دریاچه‌ها، درختان، آبشارها، باران، و صدها پدیدهٔ عادی زمینی دیگر روحهای طبیعت وجود داشتند.

طی دورانهای گوناگون انسان فانی هر چیز را در روی زمین پرستش کرده است، حتی خودش. او همچنین تقریباً هر چیز قابل تصور را در آسمان و زیر سطح زمین پرستیده است. انسان بدوی از تمامی نمودهای قدرت می‌ترسید؛ او هر پدیدهٔ طبیعی را که نمی‌توانست بفهمد می‌پرستید. مشاهدهٔ نیروهای پرتوان طبیعی نظیر طوفانها، سیلها، زمین لرزه‌ها، ریزش کوهها، آتشفشانها، آتش، حرارت، و سرما ذهن در حال توسعهٔ انسان را به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر قرار می‌داد. چیزهای غیرقابل توضیح زندگی هنوز ”اعمال خداوند“ و ”مشیت اسرارآمیز الهی“ نامیده می‌شوند.

1- پرستش سنگها و تپه‌ها

اولین چیزی که توسط انسان در حال تکامل مورد پرستش قرار گرفت یک سنگ بود. امروزه مردم کاتریِ جنوب هند هنوز یک سنگ را می‌پرستند، همانطور که قبایل متعدد در شمال هند چنین می‌کنند. یعقوب روی یک سنگ خوابید زیرا آن را مقدس می‌پنداشت؛ او حتی آن را مسح کرد. راحیل تعدادی از سنگهای مقدس را در چادر خویش پنهان نمود.

در ابتدا سنگها به واسطهٔ طریقی که روی سطح یک کشتزار یا چراگاه به طور بسیار ناگهانی ظاهر می‌شدند انسان اولیه را به صورت یک چیز غیرطبیعی متأثر می‌ساختند. انسانها نتوانستند فرسایش یا نتایج وارونه شدن خاک را به حساب آورند. سنگها همچنین به دلیل شباهت مکررشان به حیوانات مردمان اولیه را به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر قرار می‌دادند. توجه انسان متمدن به اشکال متعدد سنگی در کوههایی که به صورت حیوانات و حتی انسانها شباهت بسیار زیاد دارند جلب می‌شود. اما ژرف‌ترین تأثیر از طریق شهاب سنگهایی اعمال می‌شدند که انسانهای بدوی مشاهده می‌کردند با شعله‌ای مهیب از میان اتمسفر شتابان حرکت می‌کنند. شهاب برای انسان اولیه اعجاب‌انگیز بود، و او به آسانی باور می‌داشت که این انوار فروزان نشانگر عبور یک روح در مسیر حرکتش به زمین است. عجیب نیست که انسانها به پرستش چنین پدیده‌هایی کشانیده می‌شدند، به ویژه هنگامی که متعاقباً شهابها را کشف نمودند. و این به تقدیس بیشتر برای تمامی سنگهای دیگر راه برد. در بنگال بسیاری شهاب سنگی را می‌پرستند که در سال 1880 بعد از میلاد مسیح به زمین سقوط کرد.

تمامی قبایل و طایفه‌های دوران باستان سنگهای مقدس خویش را داشتند، و بیشتر مردمان امروزی برای انواع مشخص سنگها — جواهراتشان — درجه‌ای از ستایش را نشان می‌دهند. گروهی متشکل از پنج سنگ در هند مورد تکریم واقع می‌شدند؛ این در یونان خوشه‌ای از سی سنگ بود؛ در میان انسانهای سرخ این معمولاً دایره‌ای از سنگها بود. رومیها هنگامی که به ژوپیتر متوسل می‌شدند همیشه سنگی را به هوا پرتاب می‌کردند. در هند حتی تا امروز یک سنگ می‌تواند به عنوان شاهد مورد استفاده قرار گیرد. در برخی سرزمینها یک سنگ ممکن است به عنوان یک نیروی جادویی قانون به کار گرفته شود و به واسطهٔ اعتبارش یک متخلف می‌تواند با زور به دادگاه برده شود. اما انسانهای ساده همیشه الوهیت را با یک شی مراسم پرستشی تعیین هویت نمی‌کنند. چنین بت‌واره‌هایی بسیاری از اوقات سمبلهای صرفِ چیز واقعی پرستشی هستند.

انسانهای دوران باستان توجه ویژه‌ای به سوراخ سنگها داشتند. پنداشته می‌شد که چنین سنگهای روزنه‌داری در درمان بیماریها فوق‌العاده مؤثرند. گوشها را برای حمل سنگ سوراخ نمی‌کردند، بلکه در آنها سنگ گذارده می‌شد تا سوراخ گوشها را باز نگاه دارند. حتی در ایام امروز اشخاص خرافی سکه‌ها را سوراخ می‌کنند. در آفریقا بومیان به خاطر بتهای سنگی خود هیاهوی زیادی راه می‌اندازند. در واقع در میان تمامی قبایل و مردمان عقب افتاده سنگها هنوز به طور خرافی مقدس شمرده می‌شوند. پرستش سنگ حتی اکنون در دنیا رایج است. سنگ قبر یک سمبل به جا مانده از تصاویر و بتهایی است که در ارتباط با اعتقاد به اشباح و ارواح همنوعان فوت کرده در سنگ حکاکی می‌شدند.

پرستش تپه به دنبال پرستش سنگ آمد، و اولین تپه‌هایی که مورد تقدیس قرار گرفتند اشکال سنگی بزرگ بودند. به زودی این اعتقاد مرسوم گشت که خدایان ساکن کوهها هستند، لذا زمینهای مرتفع به این دلیل اضافه پرستیده می‌شدند. با گذشت زمان برخی کوهها به برخی خدایان مربوط شدند و از این رو مقدس شمرده می‌شدند. بومیان نادان و خرافی باور داشتند که غارها، به سرزمین مردگان راه می‌برند، با ارواح شرور و دیوهایش، و به عکس کوهها با مفاهیم بعداً تکوین یافتهٔ ارواح خوب و خدایان تعیین هویت می‌شدند.

2- پرستش گیاهان و درختان

گیاهان به دلیل شهدهای مخدری که از آنها گرفته می‌شد در ابتدا مورد ترس و سپس مورد پرستش واقع شدند. انسان بدوی باور داشت که تخدیر کردن فرد را الهی می‌سازد. اینطور پنداشته می‌شد که چیزی غیرعادی و مقدس پیرامون چنین تجربه‌ای وجود دارد. حتی در دوران امروز الکل همچون ''ارواح'' شناخته می‌شود.

انسان اولیه به دانهٔ سبز شده با ترس و هراس خرافی می‌نگریست. پولس رسول اولین فردی نبود که از دانهٔ سبز شده درسهای عمیق معنوی بگیرد و اعتقادات مذهبی را مبتنی بر آن سازد.

فرقه‌های درخت پرست در زمرهٔ قدیمی‌ترین گروههای مذهبی هستند. تمامی ازدواجهای اولیه زیر درختان برگزار می‌شدند، و هنگامی که زنان بچه می‌خواستند، گاهی اوقات در حالی که با عاطفهٔ زیاد یک درخت تنومند بلوط را در جنگل در آغوش گرفته بودند پیدا می‌شدند. بسیاری از گیاهان و درختان به دلیل نیروهای واقعی یا متصور دارویی‌شان مورد حرمت واقع می‌شدند. انسان بدوی باور داشت که تمامی تأثیرات شیمیایی به سبب فعالیت مستقیم نیروهای فوق طبیعی می‌باشند.

ایده‌های مربوط به ارواح درخت در میان قبایل و نژادهای مختلف به اندازهٔ زیاد فرق می‌کردند. برخی درختان توسط ارواح مهربان مورد سکونت واقع می‌شدند؛ درختان دیگر ارواح فریبکار و بی‌رحم را منزل می‌دادند. فنلاندیها اعتقاد داشتند که بیشتر درختان توسط ارواح مهربان اشغال شده‌اند. مردم سوئیس مدتها به درختان اعتماد نداشتند و اعتقاد داشتند که آنها در بر گیرندهٔ ارواح مکار می‌باشند. ساکنان هند و شرق روسیه ارواح درختان را بی‌رحم می‌پندارند. مردم پاتاگونیا هنوز درختان را می‌پرستند، همانطور که سامیهای اولیه چنین می‌کردند. مدتها بعد از این که عبرانیان از پرستش درختان دست کشیدند، به ستایش خدایان گوناگون خود در بیشه‌زارها ادامه دادند. روزگاری فرقهٔ *درخت حیات* به جز در چین در سرتاسر دنیا وجود داشت.

این اعتقاد که آب یا فلزات گرانبهای زیر سطح زمین می‌توانند توسط یک تیر چوبی آب یاب و فلز یاب کشف شوند، یادگاری از فرقه‌های باستانی درخت می‌باشد. تیرِ مِی، درخت کریسمس، و کار خرافی ضربه زدن به چوب، برخی از رسوم باستانی پرستش درخت و فرقه‌های درخت دوران بعد را تداوم می‌بخشند.

بسیاری از این آغازین‌ترین اشکال تقدیس طبیعت با تکنیکهای در حال تکامل آتی پرستش درآمیختند، اما آغازین‌ترین انواع پرستش که با یاری ذهن فعال می‌شوند، مدتها پیش از آن که طبیعتِ مذهبیِ به تازگی در حال بیداریِ نوع بشر نسبت به محرک تأثیرات معنوی به طور کامل واکنش نشان دهد، عمل می‌کردند.

3- پرستش حیوانات

انسان بدوی یک احساس ویژه و همیارانه برای حیوانات بالاتر داشت. نیاکان او با آنها زندگی و حتی جفت‌گیری کرده بودند. در جنوب آسیا در ابتدا باور بر این بود که ارواح انسانها به شکل حیوان به زمین باز می‌گردند. این اعتقاد بقای روال باز هم قدیمی‌تر پرستش حیوانات بود.

انسانهای اولیه به حیوانات به دلیل قدرت و مهارتشان تکریم می‌کردند. آنها تصور می‌کردند که بویایی تیز و چشمان تیزبین برخی از مخلوقات نشانگر هدایت روحی آنها است. طی دوران مختلف تمام حیوانات توسط نژادهای گوناگون پرستیده شده‌اند. در میان چیزهای پرستشی مخلوقاتی وجود داشتند که نیمه انسان و نیمه حیوان به شمار آورده می‌شدند، مثل سِنتار و پری دریایی.

عبرانیان تا روزگاران شاه حزقیا مار می‌پرستیدند، و هندوها هنوز روابط دوستانه‌ای با مارهای خانگی خود دارند. پرستش اژدها توسط چینی‌ها یک بقای فرقه‌های مار می‌باشد. خرد مار سمبلی از طب یونانی بود و به عنوان یک نشان توسط پزشکان امروزی هنوز به کار گرفته می‌شود. هنر افسون مار از روزگاران جادوگران زن *فرقهٔ مار دوست* به امروز رسیده است. آنها در نتیجهٔ مار گزیدگی‌های روزانه مصون شدند، و در واقع نسبت به زهر معتادان واقعی شدند و بدون این سم نمی‌توانستند با هم سازگاری داشته باشند.

پرستش حشرات و سایر حیوانات به وسیلهٔ تفهیم اشتباه اصل طلایی در دوران بعد — با دیگران (هر شکل از حیات) همان کار را بکنید که با شما می‌شود — رواج یافت. مردم دوران باستان زمانی اعتقاد داشتند که تمامی بادها به وسیلهٔ بالهای پرندگان ایجاد می‌شوند و از این رو، هم از تمامی مخلوقات بالدار می‌ترسیدند و هم آنها را می‌پرستیدند. مردم اولیهٔ اسکاندیناوی تصور می‌کردند که خسوف و کسوف به وسیلهٔ گرگی که قسمتی از خورشید یا ماه را بلعیده است موجب می‌شود. هندوها اغلب ویشنو را با یک سر اسب نشان می‌دهند. بسیاری اوقات یک سمبل حیوانی نمایانگر یک خدای فراموش شده و یا یک فرقهٔ از میان رفته می‌باشد. از همان اوایل در مذهب تکاملی بره حیوان نمادین قربانی و کبوتر سمبل صلح و عشق گردید.

در مذهب، نمادگرایی ممکن است خوب یا بد باشد، درست تا حدی که سمبل جایگزین ایدهٔ اولیهٔ پرستشی شود یا نشود. و نمادگرایی نباید با بت پرستیِ مستقیم که در آن شی مادی به طور مستقیم و در عمل پرستش می‌شود، اشتباه شود.

4- پرستش عناصر

نوع بشر زمین، هوا، آب، و آتش را پرستش کرده است. نژادهای بدوی چشمه‌ها را تقدیس نموده و رودخانه‌ها را می‌پرستیدند. حتی اکنون در مغولستان یک فرقهٔ با نفوذ رودخانه در حال رشد و شکوفایی است. در بابل غسل تعمید یک مراسم مذهبی شد، و یونانیها آیین حمام سالانه را انجام می‌دادند. این برای مردم باستان آسان بود که تصور کنند ارواح در چشمه‌های فوار، آبفشانهای جوشان، رودخانه‌های جاری، و سیلابهای خروشان زندگی می‌کنند. آبهای در حال حرکت این اذهان ساده را با اعتقادات جان بخشی روحی و نیروی فوق طبیعی به طور آشکار تحت تأثیر قرار می‌دادند. گاهی اوقات از یاری رسانیدن به یک انسان در حال غرق شدن، به دلیل ترس از ناخشنود ساختن یک خدای رودخانه، امتناع می‌شد.

بسیاری چیزها و رویدادهای متعدد برای مردمان گوناگون در اعصار مختلف به صورت محرک مذهبی عمل کرده‌اند. هنوز رنگین کمان توسط بسیاری از قبایل تپه‌های هندوستان پرستش می‌شود. در هندوستان و آفریقا، هر دو، تصور می‌شود که رنگین کمان یک مار غول‌آسای آسمانی است. عبرانیان و مسیحیان به آن به صورت "رنگین کمان موعود" می‌نگرند. به همین ترتیب، تأثیراتی که در قسمتی از دنیا سودمند تلقی می‌شوند ممکن است در سرزمینهای دیگر شرورانه به شمار آورده شوند. در آمریکای جنوبی باد شرق یک خدا می‌باشد، زیرا باران می‌آورد؛ آن در هند یک اهریمن است، زیرا گرد و خاک می‌آورد و موجب خشکسالی می‌شود. صحراگردان دوران باستان باور داشتند که گردبادهای شنی را یک روح طبیعت ایجاد می‌کند، و حتی در ایام موسی اعتقاد به ارواح طبیعت آنقدر قوی بود که تداوم آنها را در الهیات عبرانی به صورت فرشتگان آتش، آب، و هوا تضمین نمود.

ابرها، باران، و تگرگ همگی توسط قبایل بدوی متعدد و توسط بسیاری از فرقه‌های اولیهٔ طبیعت پرست مورد ترس و پرستش واقع شده‌اند. تندبادها با رعد و برق انسان اولیه را سخت مرعوب می‌ساختند. او آنقدر تحت تأثیر این اختلالات عنصری قرار می‌گرفت که رعد را صدای یک خدای خشمگین می‌پنداشت. پرستش آتش و ترس از آذرخش به هم مربوط بودند و در میان بسیاری از گروههای اولیه رایج بودند.

در اذهان انسانهای بدوی وحشت زده آتش با سحر و جادو درآمیخته بود. یک هواخواه شعبده بازی یک نتیجهٔ تصادفی مثبت را در کاربرد فرمولهای جادویی خود به روشنی به خاطر می‌آورد، در حالی که چندین مورد از نتایج منفی، شکستهای آشکار، را با بی‌اعتنایی فراموش می‌کند. در ایران تقدیس آتش به اوج خود رسید و در آنجا برای مدتی طولانی دوام داشت. برخی قبایل آتش را به عنوان خود الوهیت می‌پرستیدند؛ دیگران آن را به عنوان سمبل شعله‌ور روح تزکیه کننده و منزه‌ساز خدایان مقدس خود تکریم می‌کردند. دختران باکرهٔ وستا مسئول مراقبت از آتشهای مقدس بودند، و در قرن بیستم شمعها هنوز به عنوان بخشی از آیین بسیاری از مراسم مذهبی می‌سوزند.

5- پرستش اجرام آسمانی

پرستش تخته سنگها، تپه‌ها، درختان، و حیوانات از طریق تقدیس هراسناک عناصر به طور طبیعی به خداسازی خورشید، ماه، و ستارگان تکامل یافت. در هندوستان و جاهای دیگر ستارگان به صورت روانهای جلال یافتهٔ انسانهای بزرگی به شمار آورده می‌شدند که از زندگی در جسم عزیمت کرده بودند. فرقه‌گرایان کلدانیِ ستاره پرست خود را فرزندان آسمانِ پدر و زمینِ مادر می‌انگاشتند.

پرستش ماه پیش از پرستش خورشید انجام شد. تقدیس ماه در طول عصر شکار در اوج خود بود، در حالی که پرستش خورشید مراسم اصلی مذهبی اعصار متعاقب کشاورزی گردید. پرستش خورشید در ابتدا ریشهٔ گسترده‌ای در هند گرفت، و در آنجا برای طولانی‌ترین مدت دوام آورد. در ایران تقدیس خورشید موجب ظهور فرقهٔ بعدی میترا پرستی گردید. در میان بسیاری از مردمان خورشید به صورت نیای پادشاهان آنها تلقی می‌شد. کلدانیها خورشید را در مرکز ”هفت دایرهٔ جهان“ قرار دادند. تمدنهای بعدی از طریق دادن نام خورشید به اولین روز هفته آن را ارج نهادند.

چنین پنداشته می‌شد که خدای خورشید پدر اسرارآمیز پسرانِ از باکره به دنیا آمدهٔ سرنوشت است که به تصور آنها گهگاه به عنوان ناجی بر نژادهای برگزیده اعطا می‌شوند. این نوزادان فوق طبیعی همیشه روی یک رودخانهٔ مقدس به حالت شناور رها می‌شدند تا به طریقه‌ای خارق‌العاده نجات داده شوند، و بعد از آن بزرگ می‌شدند تا شخصیتهای معجزه‌گر و نجات دهندهٔ مردمان خود شوند.

6- پرستش انسان

بعد از پرستش هر چیز دیگر روی سطح زمین و در آسمان بالا، انسان در ارج نهادن به خود با چنین عشق آمیخته با احترامی درنگ نکرده است. انسان بدویِ ساده ذهن هیچ تمایز روشنی بین چهارپایان، انسانها، و خدایان قائل نمی‌شود.

انسان اولیه تمامی اشخاص غیرعادی را به صورت ابرانسان تلقی می‌کرد، و آنقدر از چنین موجوداتی می‌ترسید که به آنها با ترس توأم با تقدیس می‌نگریست. او تا درجه‌ای عملاً آنها را پرستش می‌کرد. حتی داشتن دوقلوها به صورت خوشبختی زیاد و یا بداقبالی زیاد تلقی می‌شد. آدمهای مجنون، مبتلایان به صرع، و عقب افتاده‌ها توسط همنوعانشان که دارای ذهن نرمال بودند و باور داشتند خدایان در درون این موجودات غیرعادی زندگی می‌کنند، اغلب پرستش می‌شدند. کاهنان، پادشاهان، و پیامبران پرستش می‌شدند؛ انسانهای مقدس دوران باستان به صورت کسانی که توسط خدایان الهام یافته‌اند مورد نگرش واقع می‌شدند.

رئیسان قبایل می‌مردند و *در زمرهٔ خدایان شمرده می‌شدند*. بعدها، روانهای برجسته‌ای که فوت می‌کردند *مقدس تلقی می‌شدند*. تکامل یاری نشده هرگز موجب به وجود آمدن خدایانی که بالاتر از ارواح جلال یافته، ستوده، و تکامل یافتهٔ انسانهای مرده باشند نشد. در تکامل اولیه مذهب خدایان خود را به وجود می‌آوَرَد. در جریان آشکارسازی الهی خدایان مذهب را فرموله می‌کنند. مذهب تکاملی خدایان خود را شبیه و همانند انسان فانی خلق می‌کند. مذهب آشکار شدهٔ الهی در صدد تکامل و دگرگونی انسان فانی به شباهت و همانندی خداوند است.

خدایان روحی، که تصور می‌شود از منشأ بشری هستند، باید از خدایان طبیعت تمیز داده شوند، زیرا پرستش طبیعت خدایان گوناگونی به وجود آورد — ارواح طبیعت به موقعیت خدایان ارتقا داده شدند. فرقه‌های طبیعت پرست در کنار فرقه‌های روح پرست که بعدها ظهور یافتند به رشد خود ادامه دادند، و هر کدام روی دیگری تأثیر گذاشتند. بسیاری از سیستمهای مذهبی یک برداشت دوگانه را از الوهیت پذیرا شدند، خدایان مربوط به طبیعت و خدایان روحی. در برخی الهیات این مفاهیم به صورت سردرگم کننده‌ای در هم گره خورده‌اند، چنان که به وسیلهٔ ثُر، یک قهرمان روحی که ایجاد کنندهٔ آذرخش نیز بود، تصویر می‌شود.

اما پرستش انسان توسط انسان هنگامی به اوج خود رسید که حکمرانان دنیوی چنین تقدیسی را به زیر سلطه‌گان خود فرمان دادند، و برای تحقق بخشیدن چنین حکمی ادعا کردند که از الوهیت نزول کرده‌اند.

7- یاوران پرستش و خرد

ممکن است به نظر رسد که پرستش طبیعت به طور طبیعی و خود انگیخته در اذهان مردان و زنان بدوی به وجود آمده است، و چنین است؛ اما در همین اذهان بدوی، ششمین روح یاور، که به عنوان یک تأثیر هدایت کنندهٔ این مرحله از تکامل بشر به این مردمان اعطا شده بود، در تمامی این دوران عمل می‌کرد. و این روح میل پرستش را در نوع بشر، صرف نظر از آن که اولین تجلیهای آن چقدر بدوی می‌بودند، به طور مداوم برمی‌انگیخت. روح پرستش، به رغم این که ترس حیوانی موجب برانگیختن ابراز پرستشگرانه می‌گردید، و این که کاربرد اولیهٔ آن روی اشیاءِ مربوط به طبیعت متمرکز بود، قطعاً موجب پیدایش میل بشری به پرستش شد.

شما باید به خاطر داشته باشید که در کل توسعهٔ تکاملی احساس، نه اندیشه، تأثیر هدایت کننده و کنترل کننده بود. برای ذهن بدوی تفاوت اندکی میان ترسیدن، اجتناب کردن، ارج نهادن، و پرستیدن وجود دارد.

هنگامی که میل به پرستش از طریق خرد — تفکر ژرف اندیشانه و تجربی — پند داده شده و مورد رهنمون واقع شود، در آن هنگام شروع به متحول شدن به سوی پدیدهٔ مذهب واقعی می‌کند. هنگامی که هفتمین روح یاور، روح خرد، به خدمت مؤثر روحانی دست می‌یابد، در آن هنگام

انسان در پرستش شروع به رویگردانی از طبیعت و چیزهای طبیعی و رو آوردن به خدای طبیعت و آفرینندهٔ جاودان تمامی چیزهای طبیعی می‌کند.

[عرضه شده توسط یک ستارهٔ تابناک عصر نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 86

تکامل اولیهٔ مذهب

تکامل مذهب از میل پیشین و بدوی به پرستش به آشکارسازی الهی وابسته نیست. کارکرد نرمال ذهن بشر تحت نفوذ هدایت کنندهٔ ششمین و هفتمین یاور ذهنیِ اعطای جهانی روحی کاملاً کافی است که چنین تکوینی را تضمین نماید.

به تدریج که طبیعت در ضمیر خودآگاه بشر شخصی، روحی، و نهایتاً الهی شد، آغازین‌ترین ترس پیش مذهب انسان از نیروهای طبیعت به تدریج مذهبی گشت. لذا نوع بدوی مذهب یک پیامد طبیعی بیولوژیک تحرک روانی اذهان در حال تکامل حیوانی، بعد از این که چنین اذهانی به یکباره مفاهیم ماوراءالطبیعه را در سر پرورانده بودند، بود.

1- شانس: خوش اقبالی و بد اقبالی

جدا از میل طبیعی به پرستش، ریشه‌های اولیهٔ مذهب آغازینِ تکاملی در تجارب بشری پیرامون شانس — به اصطلاح اقبال، رخدادهای عادی — بودند. انسان بدوی یک شکارچی خوراک بود. نتایج شکار باید پیوسته متفاوت باشد، و این امر قطعاً موجب آن تجاربی می‌شود که انسان به عنوان *خوش اقبالی* و *بد اقبالی* تعبیر می‌کند. بدبیاری عامل بزرگی در زندگی مردان و زنانی بود که مداوماً در لبهٔ ناهموار یک وجود پرمخاطره و به ستوه آمده زندگی می‌کردند.

افق محدود عقلانیِ انسان بدوی چنان توجه را روی شانس متمرکز می‌کند که در زندگی او خوش اقبالی یک عامل پابرجا می‌شود. مردم بدوی یورنشیا برای بودن تقلا می‌کردند، نه برای سطح زندگی. آنها زندگی مخاطره‌آمیزی داشتند که در آن شانس نقش مهمی بازی می‌کرد. ترس دائم از ناشناخته‌ها و بلایای نادیدنی به صورت یک ابر نومیدی برفراز این انسانهای بدوی معلق بود، و هر لذتی را به طور مؤثر تحت‌الشعاع قرار می‌داد. آنها از انجام کاری که بد اقبالی بیاورد در دلهرهٔ دائم زندگی می‌کردند. انسانهای خرافی بدوی همیشه از وقوع یک خوش اقبالی واهمه داشتند. آنها به این نیک بختی به صورت یک پیش درآمد قطعی بلا می‌نگریستند.

این ترس پیوسته موجود از بد اقبالی فلج کننده بود. وقتی که آدم می‌تواند بی‌هدف حرکت کند و با خوش اقبالی مواجه شود — چیزی برای هیچ چیز — چرا باید سخت کار کرد و بد اقبالی آورد

— هیچ چیز برای چیزی؟ انسانهای بی‌فکر خوش اقبالی را فراموش می‌کنند — قدر آن را ندارند — اما بد اقبالی را به طور دردآور به خاطر می‌سپارند.

انسان اولیه در عدم اطمینان و در ترس دائم از شانس — بد اقبالی — زندگی می‌کرد. زندگی یک بازی هیجان انگیز وابسته به شانس بود؛ هستی یک قمار بود. جای تعجب نیست که مردم بخشاً متمدن هنوز به شانس باور دارند و نسبت به قمار تمایل مداوم نشان می‌دهند. انسان بدوی بین دو دلبستگی قوی متناوباً جا عوض می‌کرد: اشتیاق وافر به کسب چیزی در ازای هیچ چیز و ترس از کسب هیچ چیز در ازای چیزی. و این قمارِ وجود، علاقهٔ اصلی و بالاترین شیفتگی ذهن بدوی اولیه بود.

گله‌داران دوران بعد همان دیدگاههای شانس و اقبال را داشتند، در حالی که کشاورزان دوران باز هم بعد به طور فزاینده آگاه بودند که محصولات کشاورزی از بسیاری چیزها که انسان کنترل کمی روی آنها داشت و یا اصلاً نداشت فوراً تأثیر می‌پذیرفتند. کشاورز خود را قربانی خشکسالی، سیل، تگرگ، طوفان، آفت، و بیماریهای گیاهی، و نیز گرما و سرما می‌یافت. و چون تمامی این تأثیرات طبیعی بر بهروزی فردی تأثیر می‌گذاشتند، به آنها به صورت خوش اقبالی یا بد اقبالی نگریسته می‌شد.

این تصور شانس و اقبال بر فلسفهٔ تمامی مردمان دوران باستان شدیداً سایه افکنده بود. حتی در ایام اخیر پیرامون خرد سلیمان گفته شده است: ”من بازگشتم و دیدم که همیشه سریع‌ترین دونده برنده نمی‌شود، و قویترین سرباز در جنگ پیروز نمی‌شود. اشخاص دانا همیشه شکمشان سیر نمی‌شود، و عاقلان همیشه به ثروت و نعمت نمی‌رسند، و افراد ماهر همیشه مورد عنایت قرار نمی‌گیرند؛ بلکه همه چیز به قسمت و شانس بستگی دارد. زیرا انسان تقدیر خود را نمی‌داند. همانطور که ماهیان در یک تور بلا گرفتار می‌شوند، و پرندگان به دام می‌افتند، فرزندان انسان نیز وقتی که انتظارش را ندارند در دام بلا گرفتار می‌گردند.“

2- تجلی یافتن شانس

اضطراب یک وضعیت طبیعی ذهن انسان بدوی بود. هنگامی که مردان و زنان قربانی اضطراب زیاده از حد می‌شوند، آنها صرفاً به وضعیت طبیعی نیاکان بسیار دور خود بازگشت می‌کنند؛ و هنگامی که اضطراب در واقع دردناک می‌شود، مانع فعالیت می‌شود و به طور پیوسته موجب تغییرات تکاملی و سازگاریهای بیولوژیکی می‌شود. درد و رنج برای تکامل تدریجی ضروری است.

تقلا برای زندگی آنقدر دردناک است که برخی قبایل عقب افتاده حتی به خاطر هر طلوع جدید خورشید هنوز می‌نالند و زاری می‌کنند. انسان بدوی مداوماً می‌پرسید: ”چه کسی مرا شکنجه می‌دهد؟“ او چون یک منبع مادی برای درد و رنج خود نمی‌یافت، به یک توضیح روحی اکتفا می‌کرد. و بدین ترتیب به واسطهٔ ترس از چیزهای اسرارآمیز، وحشت از نادیدنیها، و هراس از

ناشناخته‌ها مذهب متولد گشت. از این رو ترس از طبیعت عاملی در تقلا برای وجود گشت، ابتدا به دلیل شانس و سپس به دلیل چیزهای اسرارآمیز.

ذهن بدوی منطقی بود اما برای همنشینی هوشمند از ایده‌های اندکی برخوردار بود. ذهن انسان بدوی آموزش ندیده و کاملاً فاقد پیچیدگی بود. اگر حادثه‌ای به دنبال دیگری می‌آمد، انسان بدوی آنها را علت و معلول می‌پنداشت. آنچه که انسان متمدن خرافه می‌انگارد، در انسان بدوی فقط نادانی محض بود. نوع بشر به کندی فرا گرفته است که لزوماً هیچ رابطه‌ای میان مقاصد و نتایج وجود ندارد. موجودات بشری فقط به تازگی شروع به درک این امر کرده‌اند که واکنشهای وجود بین اعمال و پیامدهای آنها پدیدار می‌شوند. انسان بدوی تلاش می‌کند هر چیز غیرملموس و انتزاعی را جسمیت بخشد، و بدین ترتیب طبیعت و شانس هر دو به شکل اشباح — ارواح — و بعدها به صورت خدایان شخصیت می‌یابند.

انسان به طور طبیعی متمایل است آن چیزی را باور کند که برای خود بهترین می‌پندارد، آن چیزی را که فوراً یا در آینده به نفع خود می‌داند؛ نفع شخصی منطق را به اندازهٔ زیاد تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. تفاوت میان اذهان انسانهای بدوی و انسانهای متمدن بیشتر در محتوی است تا طبیعت، و در درجه است تا کیفیت.

اما نسبت دادن مداوم چیزهایی که درک آنها دشوار است به علل فوق طبیعی، چیزی کمتر از یک راه تنبلانه و راحتِ اجتناب از کلیهٔ اشکال کار سخت عقلانی نیست. خوش اقبالی صرفاً واژه‌ای است که برای پوشش چیز غیرقابل توضیح در هر عصر از وجود بشری ابداع شده است، و به آن پدیده‌هایی تخصیص داده می‌شود که انسانها قادر یا مایل به فهم آن نیستند. شانس واژه‌ای است که نشانگر این است که انسان نادان‌تر یا تن‌آساتر از آن است که علتها را مشخص سازد. انسانها یک رخداد طبیعی را فقط هنگامی به صورت یک حادثه یا به عنوان یک بد اقبالی به شمار می‌آورند که فاقد کنجکاوی و تخیل هستند، هنگامی که نژادها فاقد پیشقدمی و ماجراجویی می‌باشند. اکتشاف پدیده‌های زندگی دیر یا زود اعتقاد انسان را به شانس، خوش اقبالی، و به اصطلاح حوادث از میان می‌برد، و جای آن را یک جهان قانونمند و منظم که در آن علتهای معین بر تمامی معلولها مقدم واقع می‌شوند می‌گیرد. بدین ترتیب ترس از وجود جای خود را به لذت زندگی می‌دهد.

انسان بدوی تمامی طبیعت را زنده، طوری که گویا تحت نفوذ چیزی قرار دارد، می‌انگاشت. انسان متمدن هنوز به آن اشیاءِ بی‌جان که سد راهش قرار می‌گیرند و به او برخورد می‌کنند لگد می‌زند و لعن و نفرین می‌کند. انسان بدوی هرگز هیچ چیز را تصادفی تلقی نمی‌کرد؛ همیشه همه چیز عمدی بود. برای انسان بدوی حیطهٔ تقدیر، عملکرد خوش اقبالی، دنیای روح، درست به اندازهٔ جامعهٔ بدوی سازمان نیافته و اتفاقی بود. به خوش اقبالی به سان واکنش هوس‌آلود و دمدمی دنیای روح، و بعدها به صورت مزاح خدایان نگریسته می‌شد.

اما تمامی مذاهب از روح باوری به وجود نیامدند. سایر برداشتهای ماوراءالطبیعه مقارن با روح باوری بودند، و این باورها همچنین به پرستش راه بردند. طبیعت باوری یک مذهب نیست؛ آن

برآمده از مذهب است.

3- مرگ — چیز غیرقابل توضیح

مرگ شوک بزرگی برای انسان در حال تکامل بود، مبهوت کننده‌ترین ترکیب شانس و راز. نه تقدیس حیات بلکه شوک مرگ سبب ترس شد و بدین ترتیب به طور مؤثر موجب باروری مذهب گشت. در میان مردمان بدوی معمولاً علت مرگ خشونت بود، لذا مرگ بدون خشونت به طور فزاینده اسرارآمیز گشت. مرگ به عنوان یک پایان طبیعی و قابل انتظارِ حیات برای ذهن مردم بدوی آشکار نبود، و نیاز به اعصار پیاپی بوده است تا انسان اجتناب ناپذیر بودن آن را دریابد.

انسان بدوی زندگی را به عنوان یک واقعیت پذیرفت، در حالی که مرگ را به عنوان نوعی بلای آسمانی می‌پنداشت. تمامی نژادها افسانه‌هایی از انسانهایشان را دارند که نمی‌مردند، روایات بازمانده از برخورد اولیه نسبت به مرگ. در ذهن بشر برداشتی مبهم از یک دنیای نامعین و سازمان نیافتهٔ روحی از پیش وجود داشت، حیطه‌ای که تمامی چیزهای غیرقابل توضیح در زندگی بشری از آنجا می‌آمد، و مرگ به این فهرست طولانی پدیده‌های غیرقابل توضیح اضافه گشت.

در ابتدا باور بر این بود که علت تمامی بیماریهای بشری و مرگ طبیعی نفوذ ارواح می‌باشد. حتی در زمان حاضر برخی نژادهای متمدن سبب ایجاد بیماری را "دشمن" می‌دانند و شفا یافتن را منوط به انجام مراسم مذهبی می‌دانند. سیستمهای پیچیده‌تر و آتی فقهی هنوز سبب مرگ را به عمل دنیای روحی نسبت می‌دهند، و تمامی اینها به اعتقاداتی نظیر گناه اولیه و سقوط انسان انجامیده است.

درک ناتوانی در برابر نیروهای قدرتمند طبیعت، به همراه شناخت ضعف بشری در رابطه با بروز بیماری و مرگ بود که انسان بدوی را وادار نمود که از دنیای فوق مادی، که وی آن را با ابهام به عنوان منبع این فراز و نشیبهای اسرارآمیز زندگی تجسم می‌کرد، طلب کمک نماید.

4- مفهوم بقا پس از مرگ

ایدهٔ یک مرحلهٔ فوق مادی شخصیت انسانی ناشی از ارتباط ناخودآگاه و صرفاً تصادفیِ رخدادهای روزمرهٔ زندگی به اضافهٔ رویای شبح بود. خواب دیدن همزمان پیرامون یک رئیس متوفی توسط چندین عضو قبیلهٔ او به نظر می‌رسید در بر گیرندهٔ نشانهٔ قانع کننده‌ای بود که به راستی رئیس پیر به شکلی بازگشته است. این برای انسان بدوی که از چنین رویاهایی با بوی تند عرق، لرزش، و فریاد از خواب بیدار می‌گشت تماماً بسیار واقعی بود.

منشأ رویاییِ اعتقاد به یک وجود آینده تمایل پیوستهٔ تصور چیزهای نادیدنی در چهارچوب چیزهای دیدنی را مشخص می‌سازد. و در آن هنگام این مفهوم جدید رویا - شبح - حیاتِ آینده

شروع کرد ترس از مرگ را که به غریزهٔ بیولوژیک حفظ خود مربوط بود به طور مؤثر علاج نماید.

انسان اولیه همچنین به اندازهٔ زیاد نگران بخار دهانش بود، به ویژه در آب و هوای سرد که در هنگام بیرون دمیدن به شکل یک ابر ظاهر می‌شد. *نفس حیات* به شکل پدیده‌ای تصور می‌شد که زنده را از مرده متمایز می‌ساخت. او می‌دانست که نفس می‌تواند بدن را ترک کند، و انجام انواع و اقسام چیزهای عجیب و غریب در خواب او را متقاعد ساخت که چیزی غیرمادی پیرامون یک موجود بشری وجود دارد. بدوی‌ترین ایده پیرامون روان بشری، شبح، از سیستم اعتقادی تنفس - رویا سرچشمه گرفت.

سرانجام انسان بدوی خود را به صورت دوتایی — بدن و نفس — تصور نمود. نفس منهای بدن برابر با یک روح، یک شبح بود. اشباح یا ارواح ضمن این که یک منشأ بسیار قطعی بشری داشتند، به صورت ابرانسان تلقی می‌شدند. و این اعتقاد به وجود ارواحِ از جسم رها شده به نظر می‌رسید که وقوع چیز غیرمعمول، خارق‌العاده، غیرمکرر و غیرقابل توضیح را روشن سازد.

دکترین بدوی بقای بعد از مرگ لزوماً یک اعتقاد به جاودانگی نبود. موجوداتی که فراتر از عدد بیست را نمی‌توانستند بشمارند، به سختی می‌توانستند از بیکرانی و ابدیت تصوری داشته باشند؛ در عوض آنها به تناسخهای مکرر فکر می‌کردند.

نژاد نارنجی خصوصاً به تناسخ و تجسد اعتقاد داشت. این ایدهٔ تناسخ از مشاهدهٔ شباهت ارثی و خصیصه‌ایِ اولاد به نیاکان ناشی می‌شد. رسم نامیدن فرزندان مطابق اسم پدر بزرگها و مادر بزرگها و سایر نیاکان به سبب اعتقاد به تناسخ بود. برخی از نژادهای دوران بعد باور داشتند که انسان از سه تا هفت بار می‌میرد. این اعتقاد (باقیمانده از تعالیم آدم پیرامون کرات قصر)، و بسیاری از بقایای دیگر مذهب آشکار شده، می‌تواند در میان اعتقادات سوا از آن پوچ بربریهای قرن بیستم یافت شود.

انسان اولیه به جهنم یا تنبیه آینده باور نداشت. انسان بدوی به زندگی آینده درست مثل این زندگی، منهای تمامی بد اقبالیها، می‌نگریست. بعدها سرنوشتی جداگانه برای ارواح خوب و ارواح بد — بهشت و جهنم — متصور گردید. اما چون بسیاری از نژادهای بدوی باور داشتند که انسان درست به محض ترک این زندگی به زندگی بعدی وارد می‌شود، ایدهٔ پیر و فرتوت شدن را دوست نداشتند. پیرها بیشتر ترجیح می‌دادند پیش از آن که زیاد رنجور شوند کشته شوند.

تقریباً هر گروهی ایدهٔ متفاوتی پیرامون سرنوشت روان شبح گونه داشت. یونانیها باور داشتند که انسانهای ضعیف باید روانهای ضعیفی داشته باشند؛ لذا دوزخ را به عنوان مکانی مناسب برای پذیرش این روانهای ناپویا اختراع کردند. این اشخاص ضعیف همچنین بنا بود سایه‌های کوتاه‌تری داشته باشند. آندیهای اولیه تصور می‌کردند که ارواح آنها به سرزمینهای آبا و اجدادی باز می‌گردند. چینی‌ها و مصری‌ها روزگاری اعتقاد داشتند که روان و بدن با هم باقی می‌مانند. در میان مصریان این باور به ساختن دقیق قبر و تلاش برای حفظ بدن راه برد. حتی مردمان

امروزی در صدد ممانعت از زوال مرده برمی‌آیند. عبرانیان تصور می‌کردند که یک نمونهٔ همانند روحی فرد به عالم اسفل می‌رود؛ آن نمی‌توانست به سرزمین زندگان باز گردد. آنها به آن پیشرفت مهم در دکترین تکامل روان رسیدند.

5- مفهوم روان شبح گونه

بخش غیرمادی انسان به طرق گوناگون شبح، روح، سایه، وهم، خیال، و بعدها ***روان*** نامیده شده است. روان جفت رویایی انسان اولیه بود؛ آن از جنبه‌های مختلف دقیقاً شبیه خود انسان بود، به جز این که نسبت به لمس کردن واکنش نشان نمی‌داد. اعتقاد به همتاهای رویایی مستقیماً به این تصور انجامید که تمامی چیزهای جاندار و بی‌جان و نیز انسانها از روان برخوردار هستند. این مفهوم مدتها تمایل به دائمی ساختن اعتقاد به روح طبیعت داشت. اسکیموها هنوز تصور می‌کنند که در طبیعت هر چیز یک روح دارد.

روان شبح گونه می‌توانست شنیده و دیده شود، اما نمی‌توانست لمس شود. به تدریج زندگی مبتنی بر رویای انسانها آنقدر فعالیتهای این دنیای روحی در حال تکامل را توسعه و بسط داد که نهایتاً مرگ به صورت "رها ساختن روح" تلقی گردید. کلیهٔ قبایل بدوی، به جز آنهایی که اندکی بالاتر از حیوانات بودند، برداشتهایی از روان را به وجود آورده‌اند. به تدریج که تمدن پیش می‌رود، این برداشت خرافی از روان از بین می‌رود، و انسان برای برداشت جدیدش از روان به عنوان آفرینش مشترک ذهن انسان خداشناس و روح الهی ساکن در آن، تنظیم کنندهٔ فکر، به طور کامل به آشکارسازی الهی و تجربهٔ شخصی مذهبی وابسته می‌شود.

انسانهای اولیه معمولاً نمی‌توانستند مفاهیم یک روح سکنی‌گزین و یک روان حاوی طبیعت تکاملی را از هم تمیز دهند. انسان بدوی بسیار از این سردرگم بود که آیا روانِ شبح گونه ذاتی بدن است یا نیرویی خارجی در تعلق بدن. فقدان اندیشهٔ با استدلال در شرایط وجود ابهام، تناقضات فاحش نگرش انسان بدوی را نسبت به روانها، اشباح، و ارواح روشن می‌سازد.

ارتباط روان با بدن همانند رابطهٔ عطر با گل تصور می‌شد. مردم دوران باستان باور داشتند که روان می‌تواند بدن را به طرق گوناگون ترک کند، مثل:

1- غش کردن معمولی و زودگذر.

2- خوابیدن، خواب دیدن طبیعی.

3- اغما و بیهوشی مربوط به بیماری و سوانح.

4- مرگ، عزیمت دائم.

انسان بدوی به عطسه کردن به صورت یک تلاش ناموفق روان برای فرار از بدن می‌نگریست. بدن با بیدار و مراقب بودن قادر بود تلاش روان را برای فرار خنثی سازد. بعدها، عطسه کردن همیشه با یک عبارت مذهبی همانند ”خداوند به شما برکت دهد“ همراه شد!

در اوان تکامل به خوابیدن به صورت اثبات این امر که روان شبه گونه می‌تواند از بدن غایب باشد نگریسته می‌شد، و باور می‌رفت که با صحبت کردن یا فرد خواب رفته را با فریاد صدا زدن روان می‌تواند فرا خوانده شود. در اشکال دیگر بیهوشی تصور می‌رفت روان دورتر است، و چه بسا تلاش برای فرار دائم دارد — مرگ غریب‌الوقوع. به رویاها به صورت تجارب روان در طول خواب ضمن این که موقتاً از بدن غایب است نگاه می‌شد. انسان بدوی باور دارد که رویاهایش درست به اندازهٔ هر بخشی از تجربهٔ بیداریش واقعی هستند. مردم باستان عادت داشتند که خواب رفته‌ها را به تدریج بیدار کنند تا روان وقت بازگشت به داخل بدن را داشته باشد.

در سراسر اعصار انسانها از آمدن اشباح در هنگام شب در بیم و بهت بوده‌اند، و عبرانیان نیز از این امر مستثنی نبودند. آنها به رغم حکم موسی بر علیه این عقیده، به راستی باور داشتند که خداوند در رویا با آنها حرف می‌زند. و موسی حق داشت، زیرا رویاهای معمولی روشهایی نیستند که توسط شخصیتهای دنیای روحی، هنگامی که در صدد تماس با موجودات مادی برمی‌آیند، به کار گرفته شوند.

مردم باستان باور داشتند که روانها می‌توانند وارد حیوانات یا حتی اشیاءِ بی‌جان شوند. در تعیین هویت حیوان این باور به ایدهٔ گرگ مرد منجر شد. یک شخص می‌توانست در طول روز یک شهروند تابع قانون باشد، اما هنگامی که به خواب می‌رفت روانش می‌توانست وارد یک گرگ یا حیوانی دیگر شده و شبانگاه برای ویرانگری به پرسه‌زنی بپردازد.

انسانهای بدوی تصور می‌کردند که روان با نفس ارتباط دارد، و این که ویژگیهای آن از طریق تنفس می‌تواند به دیگری داده شده یا منتقل شود. رئیس شجاع روی نوزاد می‌دمید و بدین گونه به او شجاعت می‌داد. در میان مسیحی‌های اولیه مراسم عطای روح‌القدس با دمیدن روی کاندیداها همراه بود. سرایندهٔ مزامیر گفت: ”به فرمان خداوند افلاک به وجود آمد و گروه عظیم آنها با نفس دهانش.“ مدتها مرسوم بود که پسر ارشد سعی کند آخرین نفس پدر در حال فوت خود را بگیرد.

بعدها سایه به همان اندازهٔ نفس مورد ترس و حرمت واقع می‌شد. به انعکاس فرد در آب نیز گاهی اوقات به صورت دلیل وجود بدل فرد نگریسته می‌شد، و به آینه‌ها با ترسی خرافی و آمیخته با احترام نگاه می‌شد. حتی اکنون بسیاری از اشخاص متمدن در صورت وقوع مرگ آینه را به سوی دیوار می‌چرخانند. برخی از قبایل عقب مانده هنوز معتقدند که درست کردن تصاویر، نقاشیها، مدلها، یا تندیسها، تمامی یا بخشی از روان را از بدن خارج می‌سازد؛ بدین لحاظ اینها ممنوع هستند.

به طور کلی تصور می‌رفت که روان با نفس تعیین هویت می‌شود، اما آن همچنین به وسیلهٔ مردمان گوناگون در سر، مو، قلب، جگر، خون، و چربی تعیین مکان می‌شد. ”فریاد برآوردن

خون هابیل از زمین‘‘ نمایانگر اعتقاد پیشین به وجود شبح در خون است. سامیها چنین آموزش می‌دادند که روان در چربی بدن اقامت می‌گزیند، و در میان بسیاری خوردن چربی حیوان حرام بود. شکار سر روشی برای به دست آوردن روان یک دشمن بود، همانطور که کندن پوست سر چنین بود. در دوران اخیر چشمان به صورت پنجرهٔ روان تلقی شده‌اند.

آنهایی که به دکترین سه یا چهار روان باور داشتند، اعتقاد داشتند که از دست دادن یک روان به معنی ناراحتی، دو تا به معنی بیماری، و سه تا به معنی مرگ بود. یک روان در نفس زندگی می‌کرد، یکی در سر، یکی در مو، و یکی در قلب. به بیماران توصیه می‌شد در هوای آزاد پرسه زنند با این امید که بتوانند روانهای سرگردان خود را دوباره به دست آورند. بزرگترین حکیمان قبیله بنا بود روان بیمار یک شخص بیمار را با یک روان جدید تعویض نمایند، ’’تولد نوین‘‘.

فرزندان بَدونان معتقد به دو روان شدند، نَفَس و سایه. نژادهای اولیهٔ نودی تصور می‌کردند که انسان شامل دو شخص می‌باشد، روان و بدن. این فلسفهٔ وجود بشری بعدها در دیدگاه یونانی منعکس شد. یونانیها خود به سه روان اعتقاد داشتند؛ روان گیاهی در شکم، روان حیوانی در قلب، و روان عقلانی در سر اقامت داشت. اسکیموها معتقدند که انسان سه بخش دارد: بدن، روان، و نام.

6- محیط روح شبح گونه

انسان یک محیط طبیعی را به ارث برد، یک محیط اجتماعی را به دست آورد، و یک محیط شبحی را تصور نمود. دولت واکنش انسان به محیط طبیعی او، خانه به محیط اجتماعی او، و کلیسا به محیط خیالی شبحی او است.

در اوایل تاریخ نوع بشر واقعیتهای دنیای تخیلی اشباح و ارواح در سطح جهان مورد باور واقع شدند، و این دنیای جدید خیالی روحی در جامعهٔ بدوی به یک نیرو تبدیل شد. زندگی ذهنی و اخلاقی تمامی نوع بشر با پدیداری این عامل جدید در اندیشه و عملکرد بشر برای همیشه دگرگون گشت.

در این خیال باطل و نادانی، ترس بشر تمامی خرافات و مذهب متعاقب مردمان بدوی را انباشته است. تا ایام آشکارسازی الهی این تنها مذهب انسان بود، و امروزه بسیاری از نژادهای دنیا فقط این مذهب بدوی تکاملی را دارا می‌باشند.

به تدریج که تکامل پیش رفت، خوش اقبالی با ارواح خوب و بد اقبالی با ارواح بد مربوط شد. دردسر انطباق تحمیلی با یک محیط در حال تغییر به صورت بد اقبالی تلقی می‌شد، ناخشنودی اشباح روحی. انسان بدوی مذهب را از میان میل ذاتیش به پرستش و سوءِ تعبیرش از شانس به کندی به وجود آورد. انسان متمدن برای استیلا بر این رخدادهای شانسی طرحهای بیمه فراهم

می‌سازد. دانش مدرن به جای ارواح موهوم و خدایان بلهوس یک آمارگری با محاسبات بسیار دقیق و حساب شده قرار می‌دهد.

هر نسل در حال گذار به خرافات نابخردانهٔ نیاکانش لبخند می‌زند، ضمن این که با ادامهٔ آن اشتباهات اندیشه و پرستش موجب لبخند آتی نسل روشن آینده می‌شود.

اما سرانجام ذهن انسان بدوی با افکاری که برتر از تمامی امیال غریضی بیولوژیک او بود مشغول گشت. سرانجام انسان داشت یک هنر زندگی به وجود می‌آورد که مبتنی بر چیزی بیش از پاسخ به انگیزهٔ مادی بود. سرآغاز یک سیاست بدوی فلسفیِ حیات در حال پدیدار شدن بود. یک شاخص فوق طبیعی زندگی در حال به وجود آمدن بود، چرا که اگر روح شبح گونه در خشم بد اقبالی و در شادی خوش اقبالی می‌آوَرَد، پس رفتار بشری باید مطابق آن تنظیم شود. مفهوم درست و غلط سرانجام شکل یافته بود؛ و این تماماً مدتها پیش از ایام هر آشکارسازی الهی در زمین صورت پذیرفته بود.

با ظهور این مفاهیم، تقلای طولانی و بی‌حاصل برای استمالت از ارواح پیوسته ناخشنود، اسارت برده‌وار نسبت به ترس تکاملی مذهبی، آن اتلاف طولانی تلاش بشری روی قبرها، معابد، قربانی کردنها، و کهانتها آغاز گردید. این یک بهای سخت و هولناک برای پرداختن بود، اما ارزش کل هزینهٔ آن را داشت، زیرا انسان در آنجا یک آگاهی طبیعی از درست و غلط نسبی به دست آورد؛ اخلاقیات بشری تولد یافت!

7- عملکرد مذهب بدوی

انسان بدوی نیاز به بیمه را احساس نمود، و از این رو بهای سنگینش را برای ترس، خرافه، دلهره، و هدایایی به کاهنان در جهت سیاستش پیرامون بیمهٔ سحرآمیز در برابر بد اقبالی از روی میل پرداخت نمود. مذهب بدوی صرفاً وجه پرداخت بهای بیمه در برابر مخاطرات جنگلها بود. انسان متمدن در برابر سوانح صنعتی و الزامات حیاتی شیوه‌های امروزی زندگی بهای مادی می‌پردازد.

جامعهٔ امروزی در حال جدا ساختن کار بیمه از محدودهٔ کاهنان و مذهب، و قرار دادن آن در قلمرو اقتصاد است. مذهب دارد به طور فزاینده خود را با بیمهٔ حیات در ورای گور درگیر می‌سازد. انسانهای امروزی، حداقل آنهایی که فکر می‌کنند، دیگر بهایی بی‌حاصل برای کنترل اقبال نمی‌پردازند. مذهب در مقایسه با عملکرد پیشینش به عنوان یک طرح بیمه در برابر بد اقبالی دارد به کندی به سطوح بالاتر فلسفی فراز می‌یابد.

اما این پنداشتهای باستانی مذهب مانع از آن شد که انسانها به قضا و قدر تن داده و نومیدانه بدبین شوند. آنها باور داشتند که حداقل می‌توانند کاری انجام دهند که روی سرنوشت تأثیر بگذارد.

مذهب ترس از اشباح روی انسانها این تأثیر را گذاشت که باید *مراقب رفتار خود باشند*، و این که دنیایی فوق مادی وجود دارد که سرنوشت بشر را در کنترل خویش دارد.

نژادهای متمدن امروزی تازه در حال بیرون آمدن از ترس از شبح به عنوان تفسیر اقبال و نابرابریهای معمول وجود هستند. نوع بشر در حال دستیابی به رهایی از اسارت تفسیر روح - شبحِ بد اقبالی می‌باشد. اما ضمن این که انسانها در حال ترک دکترین غلطِ انگاشتن دلیل روحی برای فراز و نشیبهای زندگی هستند، تمایل شگفت‌انگیزی در پذیرش یک آموزش تقریباً یکسان خطا آمیز که تمامی نابرابریهای بشری را به عدم انطباق سیاسی، بی‌عدالتی اجتماعی، و رقابت صنعتی نسبت می‌دهد به نمایش می‌گذارند. اما وضع قوانین جدید، بشر دوستی فزاینده، و تجدید سازمان بیشتر صنعتی، گر چه به خودی خود خوب است، واقعیتهای پیدایش و حوادث زندگی را درمان نخواهد کرد. فقط درک واقعیتها و تسلط مدبرانه در محدودهٔ قوانین طبیعت انسان را قادر می‌سازد آنچه را می‌خواهد به دست آورد و از آنچه که نمی‌خواهد اجتناب کند. شناخت علمی که به عمل علمی منجر شود تنها علاج برای به اصطلاح بدبیاریهای غیرمترقبه است.

صنعت، جنگ، بردگی، و دولت مدنی در واکنش به تکامل اجتماعی انسان در محیط طبیعی‌اش به وجود آمد. مذهب به طور مشابه در واکنش او نسبت به محیط واهیِ دنیای خیالی شبحی به وجود آمد. مذهب یک توسعهٔ تکاملی حفظ خود بود، و به رغم این که در ابتدا مفهومش اشتباه و به کلی غیرمنطقی بود، نتیجه بخش بوده است.

مذهب بدوی از طریق نیروی قدرتمند و پر ابهت ترس کاذب خاک ذهن بشری را برای اعطای یک نیروی روحی با حسن نیت که منشأ ماوراءالطبیعه دارد، تنظیم کنندهٔ فکر، آماده ساخت. و تنظیم کنندگان الهی از آن هنگام به طور پیوسته تلاش کرده‌اند ترس از خداوند را به عشق به خداوند دگرگون سازند. تکامل ممکن است کند باشد، اما به گونه‌ای خطاناپذیر مؤثر است.

[عرضه شده توسط یک ستارهٔ عصر نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 87

آیین‌های نیایشی شبح

آیین نیایشی شبح به عنوان موازنه‌ای نسبت به مخاطرات بد اقبالی به وجود آمد؛ رسوم بدوی مذهبی آن حاصل اضطراب از بد اقبالی و ترس بیش از حد از مردگان بود. هیچیک از این مذاهب اولیه ربط زیادی به شناخت الوهیت یا احترام به موجودات فوق بشری نداشتند؛ آیین‌های آنها بیشتر منفی و برای احتراز، بیرون راندن، یا سرکوب اشباح طراحی شده بودند. کیش شبح چیزی بیشتر یا کمتر از بیمه در مقابل بلا نبود؛ آن هیچ ربطی به سرمایه‌گذاری برای بازدهی بالاتر و آینده نداشت.

انسان تلاشی طولانی و شدید پیرامون کیش شبح داشته است. هیچ چیز در تاریخ بشر ابداع نشده که تأسف‌بارتر از این تصویر بردگی رقت‌انگیز انسان نسبت به ترس از شبح - روح باشد. با تولد همین ترس نوع بشر سیری صعودی را در مسیر تکامل مذهبی شروع نمود. تخیل بشری از سواحل خودی پرتاب شد و دیگر لنگری نمی‌یابد تا این که به مفهوم یک الوهیت راستین، یک خدای واقعی، برسد.

1- ترس از شبح

مرگ مورد ترس واقع می‌شد زیرا مرگ به معنی رهایی یک شبح دیگر از بدن فیزیکی آن بود. مردم باستان حداکثر تلاش خود را به عمل می‌آوردند که مانع مرگ شوند، و از مشکل ستیزه کردن با یک شبح جدید اجتناب ورزند. آنها همیشه مشتاق بودند شبح را وادار سازند که صحنهٔ مرگ را ترک کند، و عازم سفر به سرزمین مردگان شود. شبح بیش از همه در هنگام به اصطلاح دورهٔ انتقالی بین ظهورش در لحظهٔ مرگ و عزیمت بعدش به منزلگاه اشباح، مفهومی مبهم و بدوی از بهشت خیالی، مورد ترس بود.

اگر چه انسان بدوی اشباح را دارای نیروهای فوق طبیعی می‌دانست، آنها را دارای هوشمندی فوق طبیعی تلقی نمی‌کرد. بسیاری ترفندها و شگردها به کار گرفته می‌شدند تا اشباح را فریب داده و گول زنند. انسان متمدن هنوز به این باور بسیار امید می‌بندد که یک تظاهر صوری به پارسامنشی حتی یک الوهیت عالم بر همه چیز را به نحوی فریب خواهد داد.

انسانهای بدوی از بیماری می‌ترسیدند زیرا مشاهده می‌کردند که بیماری اغلب پیش درآمد مرگ است. اگر حکیم قبیله نمی‌توانست یک فرد مبتلا را شفا دهد، بیمار معمولاً از کلبهٔ خانوادگی جدا می‌گشت و به کلبهٔ کوچکتری برده می‌شد و یا در هوای آزاد رها می‌گشت تا در تنهایی بمیرد. خانه‌ای که مرگ در آن رخ داده بود معمولاً نابود می‌گشت؛ در غیر این صورت، همیشه از آن دوری می‌شد. و این ترس مانع این می‌شد که انسان اولیه مساکن عمده‌ای بسازد. این همچنین بر علیه ایجاد دهکده‌ها و شهرهای دائم عمل می‌کرد.

هنگامی که عضوی از قبیله می‌مرد انسانهای بدوی در تمامی طول شب بیدار می‌نشستند و حرف می‌زدند. آنها می‌ترسیدند که اگر در نزدیکی یک جسد خواب روند آنها نیز خواهند مرد. ترس از مرده به دلیل واگیر گرفتن از جسد بود، و طی زمانهای گوناگون تمامی مردمان مراسم پاک سازی مفصلی را که برای تزکیهٔ یک فرد بعد از تماس با مرده طراحی شده بود به کار گرفته‌اند. مردم باستان باور داشتند که برای یک جسد باید نور فراهم شود؛ هرگز اجازه داده نمی‌شد که جسد یک مرده در تاریکی باقی بماند. در قرن بیستم هنوز شمعها در تالار مردگان روشن هستند، و هنوز انسانها با مردگان در بیداری می‌نشینند. انسان به اصطلاح متمدن هنوز ترس از اجساد مردگان را از فلسفهٔ زندگانیش به طور کامل حذف نکرده است.

اما به رغم این همه ترس، انسانها هنوز در صدد گول زدن اشباح برمی‌آمدند. اگر کلبهٔ مرگ نابود نمی‌شد، جسد از طریق یک سوراخ در دیوار، و نه هرگز از طریق در، خارج می‌شد. این اقدامات برای سردرگم کردن شبح انجام می‌شدند، تا از ماندن آن در محل ممانعت شود، و از عدم بازگشت آن اطمینان حاصل شود. عزاداران همچنین از طریق مسیر دیگری از یک مراسم ختم بازمی‌گشتند تا مبادا شبح آنها را دنبال کند. برای اطمینان از این که شبح از گور بازنگردد، بازگشت از مسیر پیموده شده و بسیاری تاکتیکهای دیگر به کار گرفته می‌شدند. زنان و مردان اغلب لباسهایشان را با هم عوض می‌کردند تا شبح را فریب دهند. لباسهای عزاداری طراحی می‌شدند تا بازماندگان را تغییر چهره دهند؛ و بعدها، برای مرده احترام نشان دهند و بدین ترتیب اشباح را خشنود سازند.

2- دلجویی از شبح

در مذهب برنامهٔ منفی دلجویی از شبح مدتها پیش از برنامهٔ مثبت مجبور ساختن روح و استغاثه از او آمد. اولین اعمال پرستش بشری پدیده‌های دفاعی بودند، نه حرمتی. انسان امروزی این را عاقلانه می‌پندارد که در برابر آتش خود را بیمه سازد. به همین ترتیب انسان بدوی این را خردمندانه‌تر می‌دید که در برابر شبحِ بد اقبالی بیمه فراهم سازد. تلاش برای کسب این ایمنی تکنیکها و رسوم کیش شبح را تشکیل می‌داد.

روزگاری تصور می‌شد که آرزوی بزرگ یک شبح این است که به سرعت "به خاک سپرده شود" تا بتواند بدون اختلال به سرزمین مردگان پیش رود. هر اشتباهی در انجام یا حذف کارها توسط فرد زنده در آیین به خاک سپردن شبح پیشرفت آن را به سرزمین اشباح قطعاً به تأخیر

می‌انداخت. باور می‌رفت که این برای شبح ناخشنود کننده است، و یک شبح خشمگین ظاهراً یک منبع بلا، بد اقبالی، و بدبختی بود.

سرچشمهٔ مراسم ختم از تلاش انسان برای مجبور ساختن روان - روح به رهسپاری به منزل آینده‌اش بود، و موعظهٔ مراسم ختم در ابتدا برای آموزش شبح جدید در نحوهٔ رسیدن به آنجا طراحی شده بود. رسم بود که برای سفر شبح خوراک و پوشاک فراهم شود. این اقلام در قبر یا در نزدیکی آن قرار داده می‌شدند. انسان بدوی باور داشت که از سه روز تا یک سال وقت لازم است که "شبح خوابانده شود"، یعنی از مجاورت قبر دور رانده شود. اسکیموها هنوز اعتقاد دارند که روان سه روز با بدن می‌ماند.

بعد از وقوع یک مرگ مراسم سکوت یا سوگواری به جا آورده می‌شد تا شبح برای بازگشت به خانه جلب نشود. شکنجهٔ خود — زخمی کردن — یک شکل عادی عزاداری بود. بسیاری از آموزگاران پیشرفته سعی کردند این کار را متوقف کنند، اما نتوانستند. تصور می‌رفت که روزه گرفتن و سایر اشکال محروم سازیِ خود برای اشباح، که در طول دورهٔ گذارِ پنهان ماندن پیش از عزیمت واقعی‌شان به دنیای مردگان نسبت به ناراحتی زنده‌ها در مسرت بودند، خشنود کننده است.

ادوار طولانی و مکرر فقدان فعالیت در طول عزاداری یکی از موانع بزرگ برای پیشرفت تمدن بود. هفته‌ها و حتی ماههای هر سال در این عزاداری بی‌حاصل و بیهوده عملاً تلف می‌شدند. این واقعیت که عزاداران حرفه‌ای برای مواقع عزاداری استخدام می‌شدند نشان دهندهٔ این است که عزاداری یک آیین بود، نه یک علامت اندوه. انسانهای امروزی ممکن است به دلیل احترام و به واسطهٔ سوگواری برای مردگان عزاداری کنند، اما مردم دوران باستان به دلیل ***ترس*** این کار را انجام می‌دادند.

نام مردگان هرگز به لب آورده نمی‌شد. در واقع آنها حتی اغلب از زبان حذف می‌شدند. این نامها تابو می‌شدند، و بدین ترتیب زبانها مداوماً تحلیل برده می‌شدند. این امر سرانجام شمار زیادی از گفتار سمبلیک و اصطلاحات تمثیلی را به وجود آورد، مثل "نام و روزی که کسی هرگز ذکر نمی‌کند."

مردمان دوران باستان آنقدر مشتاق خلاصی از دست یک شبح بودند که هر چیزی را که طی دوران زندگی قابل آرزو کردن بود به او تقدیم می‌کردند. اشباح همسر و خدمه می‌خواستند. یک انسان بدوی دارا انتظار داشت که در هنگام مرگش حداقل یک همسر برده زنده دفن شود. بعدها رسم شد که یک زن بیوه روی گور شوهرش خودکشی کند. هنگامی که کودکی می‌مرد، مادر، عمه، یا مادر بزرگ را اغلب خفه می‌کردند تا یک شبح بزرگسال بتواند شبح کودک را همراهی و مراقبت کند. و آنهایی که بدین گونه زندگی خود را فدا می‌کردند معمولاً با رضایت این کار را انجام می‌دادند. به راستی اگر آنها بر خلاف رسوم به زندگی ادامه می‌دادند، ترس آنها از خشمِ شبح زندگی را از این لذتهای اندکی که انسانهای بدوی از آن بهره‌مند بودند تهی می‌ساخت.

رسم بود که تعداد کثیری از زیردستان فرستاده شوند تا یک رئیس مرده را همراهی کنند. بردگان هنگامی که اربابشان می‌مرد کشته می‌شدند تا در سرزمین اشباح به او خدمت کنند. مردم بُرنئو هنوز یک همراه قاصد را تدارک می‌بینند. یک برده با نیزه کشته می‌شود تا با ارباب مرده‌اش دست به سفر روحی زند. اعتقاد بر این بود که اشباح اشخاص به قتل رسیده از این که اشباح قاتلانشان را به عنوان برده داشته باشند شادمانند. این اعتقاد انسانها را به شکار سر ترغیب نمود.

اشباح ظاهراً از بوی غذا لذت می‌بردند. خیرات خوراکی در ضیافتهای سوگواری زمانی همگانی بود. روش بدوی شکرگویی این بود که به منظور خشنود ساختن ارواح، پیش از خوردن، ضمن به لب آوردن یک فرمول جادویی قدری غذا به داخل آتش انداخته شود.

بنا بود که مردگان از اشباحِ ابزار و جنگ افزارهایی که طی دوران حیات به آنها تعلق داشتند استفاده کنند. شکستن یک کالا برای "کشتن آن" بود تا بدین طریق شبح آن رها شود و رهسپار خدمت در سرزمین اشباح گردد. قربانیهای کالایی نیز به وسیلهٔ سوزاندن یا دفن کردن انجام می‌شدند. اتلافات سوگواری در دوران باستان عظیم بودند. نژادهای دوران بعد مدلهای کاغذی درست می‌کردند و در این قربانیهای مرگ تصاویر را جانشین اشیا و اشخاص واقعی می‌کردند. پیشرفت بزرگی در تمدن حاصل شد هنگامی که توارث خویشاوندی جانشین سوزاندن و دفن کردن دارایی شد. سرخپوستان ایرکوا اصلاحات بسیاری در اتلاف سوگواری انجام دادند. و این حفظِ دارایی آنها را قادر ساخت که در میان انسانهای شمالی سرخ از همه قدرتمندتر شوند. انسان امروزی بنا نیست که از اشباح بترسد، اما رسم قوی است، و هنوز ثروت دنیوی زیادی در آیین‌های سوگواری و مراسم مرگ مصرف می‌شود.

3- پرستش نیاکان

کیش در حال پیشرفت شبح پرستش نیاکان را اجتناب ناپذیر ساخت زیرا حلقهٔ ارتباطی بین اشباح معمولی و ارواح بالاتر، خدایان در حال تکامل، گردید. خدایان اولیه صرفاً انسانهای جلال یافتهٔ فوت کرده بودند.

پرستش نیاکان در ابتدا بیشتر به دلیل ترس بود تا پرستش، اما چنین اعتقاداتی قطعاً به اشاعهٔ بیشتر ترس از شبح و پرستش آن کمک نمود. هواخواهان آیین‌های اولیهٔ نیایشی اشباح نیاکان حتی از خمیازه کشیدن می‌ترسیدند، مبادا این که در چنین وقتی یک شبح شرور وارد بدنهای آنان شود.

رسم به فرزند خواندگی پذیرفتن به دلیل کسب اطمینان از این بابت بود که کسی بعد از مرگ برای آرامش و پیشرفت روان خیرات بدهد. انسان بدوی در ترس از اشباح همنوعانش زندگی می‌کرد، و وقت اضافهٔ خود را صرف برنامه‌ریزی برای عملکرد امن شبح خودش بعد از مرگ می‌کرد.

بیشتر قبایل حداقل سالی یک بار جشنی برای تمامی روانها اجرا می‌کردند. رومی‌ها هر ساله دوازده جشن شبح و مراسم مربوط به آن را داشتند. نصف روزهای سال وقف نوعی مراسم که به این آیین‌های نیایشی باستانی مربوط بود می‌شدند. یک امپراتور رومی سعی کرد از طریق کاستن تعداد روزهای جشن به سالی 135 بار این رسوم را اصلاح نماید.

کیش شبح در تکامل مداوم بود. همانطور که انگاشته می‌شد اشباح از مرحلهٔ ناکامل به مرحلهٔ بالاتر وجود عبور می‌کنند، آیین نیایشی نیز سرانجام به پرستش ارواح، و حتی خدایان گام برداشتند. اما صرف نظر از اعتقادات متنوع به ارواح پیشرفته‌تر، تمامی قبایل و نژادها روزگاری به اشباح اعتقاد داشتند.

4- اشباح روحی خوب و بد

ترس از شبح سرچشمهٔ تمامی مذاهب دنیا بود؛ و برای مدتها بسیاری از قبایل به اعتقاد کهنِ یک طبقه از اشباح باور داشتند. آنها چنین آموزش می‌دادند که هنگامی که شبح خشنود باشد انسان از خوش اقبالی برخوردار می‌شود، و هنگامی که خشمگین باشد بد اقبالی می‌آورد.

به تدریج که آیین نیایشی ترس از شبح گسترش یافت، انواع بالاتر ارواح مورد شناسایی واقع شدند، ارواحی که قطعاً با هیچ فرد بشری قابل تعیین هویت شدن نبودند. آنها اشباح فرهیخته یا جلال یافته‌ای بودند که فراسوی حوزهٔ سرزمین اشباح به قلمروهای بالاتر سرزمین روح پیشروی کرده بودند.

تصور دو نوع شبح روحی پیشرفتی کند ولی قطعی در سرتاسر دنیا داشت. این روحگرایی جدید دوگانه لازم نبود از قبیله به قبیله اشاعه یابد؛ آن به طور مستقل در سرتاسر دنیا پدیدار گشت. قدرت یک عقیده، در تأثیرگذاری روی ذهنِ در حال توسعهٔ تکاملی، در واقعی بودن یا منطقی بودن آن نیست، بلکه در ***روشن بودن*** آن و عمومیتِ کاربرد آماده و سادهٔ آن است.

باز بعدها تخیل انسان مفهوم نیروهای فوق طبیعی خوب و بد، هر دو را، تجسم نمود؛ برخی از اشباح هرگز به سطح ارواح خوب تکامل نیافتند. تک روحگراییِ اولیهٔ ترس از شبح به تدریج داشت به روحگرایی دوگانه تکامل می‌یافت، یک ایدهٔ نوین کنترلِ نادیدنی امور زمینی. سرانجام چنین تصور شد که خوش اقبالی و بد اقبالی کنترل کنندگان مربوطهٔ خودشان را دارند. و باور می‌رفت که از میان دو طبقه، گروهی که بد اقبالی می‌آورد، فعال‌تر و بی‌شمارتر است.

هنگامی که سرانجام دکترین ارواح خوب و بد به حد کمال رسید، به رایج‌ترین و پایدارترین اعتقاد از میان تمامی اعتقادات مذهبی تبدیل گشت. این دوگرایی نشانگر یک پیشرفت بزرگ مذهبی – فلسفی بود، زیرا انسان را قادر ساخت که هم خوش اقبالی و هم بد اقبالی را به حساب آورد، ضمن این که در همان حال به موجوداتی فوق انسانی باور بیاورد که تا اندازه‌ای در رفتارشان یکجور هستند. ارواح می‌توانستند خوب و یا بد محسوب شوند. تصور نمی‌شد که آنها

آنطور که اشباح اولیهٔ تک روح‌گراییِ بدوی‌ترین مذاهب تجسم شده بودند کاملاً تندخو باشند. انسان سرانجام قادر شد نیروهایی فوق انسانی را تجسم کند که رفتارشان یکجور است، و این یکی از مهم‌ترین اکتشافات حقیقت در سراسر تاریخ تکامل مذهب و در توسعهٔ فلسفهٔ بشری بود.

با این وجود مذهب تکاملی بهای گزافی برای مفهوم روح‌گرایی دوگانه پرداخته است. فلسفهٔ اولیهٔ انسان قادر بود ثبات روحی را با بی‌ثباتی اقبال زودگذر فقط از طریق پنداشت دو نوع روح، یکی خوب و دیگری بد، آشتی دهد. و ضمن این که این اعتقاد انسان را قادر ساخت که دگرسانیهای شانس را با برداشتی از نیروهای تغییرناپذیر فوق انسانی آشتی دهد، این دکترین از آن هنگام تاکنون آن را برای مذهب‌گرایان مشکل ساخته است که به وحدت کیهانی بیاندیشند. به طور کلی خدایان مذهب تکاملی توسط نیروهای تاریکی مورد مقابله واقع شده‌اند.

تراژدی تمامی این امر در این واقعیت نهفته است که هنگامی که این ایده‌ها در ذهن بدوی انسان ریشه می‌دوانیده‌اند، به راستی هیچ روح بد یا ناسازگاری در تمامی دنیا وجود نداشت. چنین وضعیت ناخجسته‌ای تا بعد از شورش کلیگسشیا به وجود نیامد و آن هم فقط تا پنطیکاست دوام آورد. ایدهٔ نیکی و شرارت به عنوان همترازهای کیهانی، حتی در قرن بیستم در فلسفهٔ بشری بسیار زیاد زنده است. بیشتر مذاهب دنیا هنوز این نشان تولد فرهنگی متعلق به روزگاران دیرین سپری شدهٔ فرقه‌های پدیدار گشتهٔ شبح را با خود حمل می‌کنند.

5- کیش در حال پیشرفت شبح

انسان بدوی به ارواح و اشباح به این شکل نگاه می‌کرد که حقوقی تقریباً نامحدود دارند ولی هیچ وظیفه‌ای ندارند. تصور می‌شد که ارواح به انسان چنین می‌نگرند که وظایف چندگانه‌ای دارد اما هیچ حقوقی ندارد. باور می‌رفت که ارواح به انسان به دیدهٔ حقارت می‌نگرند زیرا وی دائماً در انجام وظایف معنوی خود کوتاهی می‌کند. اعتقاد کلی نوع بشر این بود که اشباح به عنوان بهای عدم مداخله در امور بشری یک خدمت مداوم را باج خواهی می‌کنند، و کمترین بدبیاری به فعالیتهای اشباح نسبت داده می‌شد. انسانهای اولیه آنقدر از نادیده انگاشتن احترامی که سزاوار خدایان است می‌ترسیدند که بعد از قربانی کردن برای تمامی ارواح شناخته شده، به قربانی کردن برای ”خدایان ناشناخته“ می‌پرداختند تا کاملاً مصون باشند.

و اکنون کیش سادهٔ شبح با رسوم پیشرفته‌تر و نسبتاً پیچیدهٔ کیش روح – شبح، خدمت و پرستش ارواح بالاتر، آنطور که آنان در تخیل بدوی انسان تکامل یافته‌اند، دنبال شده است. آیین مذهبی باید پا به پای تکامل و پیشرفت روحی جلو رود. آیین نیایشی بسط یافته چیزی جز هنر حفظ خود نبود که در رابطه با اعتقاد به موجودات فوق طبیعی، تطبیق خود با محیط روحی، به کار بسته می‌شد. سازمانهای صنعتی و نظامی انطباق با محیطهای طبیعی و اجتماعی بودند. و به تدریج که ازدواج برای پاسخگویی به مطالبات دو جنسیتی به وجود آمد، سازمان مذهبی نیز در پاسخ به اعتقاد به نیروهای بالاتر روحی و موجودات روحی تکامل یافت. مذهب نشانگر انطباق انسان با

توهماتش نسبت به راز شانس می‌باشد. ترس از روح و پرستش متعاقب به عنوان بیمه در برابر بد اقبالی، به عنوان تدابیر نیکبختی، پذیرفته شدند.

انسان بدوی تصور می‌کند که ارواح خوب دنبال کار خودشان هستند، و چیز اندکی از موجودات بشری می‌خواهند. این اشباح و ارواح بد هستند که باید در منش خوب نگاه داشته شوند. از این رو، مردمان بدوی بیشتر به اشباح بد سیرتشان توجه نمودند تا به ارواح خوش طینتشان.

بهروزی بشری بنا بود خصوصاً برای حس حسادت ارواح شرور تحریک کننده باشد، و روش انتقامی آنها این بود که از طریق یک نیروی بشری و از طریق تکنیک *چشم بد* به ضربهٔ تلافی جویانه دست زنند. آن جنبهٔ آیین نیایشی که به اجتناب روحی مربوط بود بسیار درگیر نابکاریهای چشم بد بود. ترس از آن تقریباً جهانی گشت. زنان زیبا نقاب به چهره می‌زدند تا خود را از چشم بد مصون نگاه دارند. متعاقباً بسیاری از زنان که مایل بودند زیبا تلقی شوند این شیوهٔ عمل را پذیرفتند. به دلیل این ترس از ارواح بد، کودکان به ندرت اجازه می‌یافتند بعد از تاریکی بیرون روند، و دعاهای اولیه همیشه شامل این درخواست می‌شد: ”ما را از چشم بد نجات بده.“

قرآن شامل یک فصل کامل است که به چشم بد و افسونهای جادویی تخصیص یافته است، و یهودیان کاملاً به آنها اعتقاد داشتند. تمامی آیین نیایشی وابسته به آلت تناسلی مرد به عنوان دفاعی بر ضد چشم بد به وجود آمد. تصور می‌شد که ارگانهای تولید مثل تنها جادویی هستند که می‌توانند آن را بی‌اثر سازند. چشم بد موجب پیدایش اولین خرافات پیرامون علامات پیش از زایمان کودکان، نشانهای مادری، بود و این آیین نیایشی روزگاری تقریباً عالمگیر بود.

حسادت یک ویژگی سابقه‌دار بشری است؛ از این رو انسان بدوی آن را به خدایان آغازین خود نسبت می‌داد. و چون روزگاری انسان دست به کار فریب اشباح زده بود، به زودی شروع به فریب ارواح نمود. او گفت: ”اگر ارواح به زیبایی و رفاه ما حسادت ورزند، خود را از شکل خواهیم انداخت و پیرامون موفقیتمان اندک سخن خواهیم گفت.“ از این رو فروتنی اولیه خوار شمردن خودپسندی نبود، بلکه در عوض تلاشی برای گمراه کردن و فریفتن ارواح حسود بود.

روشی که برای باز داشتن ارواح از حسادت ورزی نسبت به رفاه بشری پذیرفته شده بود این بود که به یک چیز یا شخص خوش اقبال یا بسیار دوست داشتنی فحاشی شدید می‌شد. منشأ رسم کم کردن تعریف و تمجید از یک فرد یا خانواده این بود، و نهایتاً به فروتنی، خویشتنداری، و نزاکت متمدنانه تکامل یافت. در راستای این انگیزه، زشت شدن مد شد. زیبایی حسادت ارواح را برمی‌انگیخت؛ آن نشانگر غرور گناه آلود بشری بود. انسان بدوی دنبال یک نام زشت می‌گشت. این جنبهٔ آیین نیایشی مانع بزرگی برای پیشرفت هنر بود، و مدتها دنیا را تیره و زشت نگاه داشت.

تحت کیش روح، زندگی در بهترین شکلش یک قمار بود، نتیجهٔ کنترل روحی. آیندهٔ یک نفر حاصل تلاش، پشتکار، یا استعداد نبود، مگر این که اینها برای نفوذ روی ارواح به کار گرفته می‌شدند. آیین خشنود ساختن ارواح در بر گیرندهٔ باری سنگین بود، که زندگی را خسته کننده و

عملاً غیرقابل تحمل می‌ساخت. از دوره به دوره و از نسل تا نسل، نژاد بعد از نژاد در پی بهبود این دکترین فوق شبح برآمده، اما هیچ نسلی تاکنون جرأت رد کامل آن را نکرده است.

قصد و خواستهٔ ارواح از طریق فالگیری، پیشگویی، و علامات مورد مطالعه قرار می‌گرفت. و این پیامهای روحی از طریق غیب‌گویی، پیشگویی، جادو، گناه آزمون، و طالع بینی تفسیر می‌شدند. آیین نیایشی تماماً تدبیری بود که برای دلجویی، خرسند ساختن، و خریدن ارواح از طریق این رشوهٔ پنهان طراحی شده بود.

و بدین ترتیب یک فلسفهٔ نوین و گسترش یافتهٔ جهانی به وجود آمد که شامل اینها می‌شد:

1- *وظیفه* — آن کارهایی که برای همسو ساختن یا حداقل بی‌طرف نمودن ارواح باید انجام شوند.

2- *درست* — رفتار و مراسم درست که ارواح را در جهت منافع یک فرد به طور فعال به کار گیرد.

3- *حقیقت* — فهم و طرز برخورد درست نسبت به ارواح و لذا نسبت به زندگی و مرگ.

صرفاً به دلیل کنجکاوی نبود که مردم باستان در پی دانستن آینده بودند؛ آنها می‌خواستند از بد اقبالی احتراز کنند. غیب‌گویی صرفاً تلاشی برای اجتناب از گرفتاری بود. در طول این ایام به رویاها به صورت پیشگویی نگریسته می‌شد، ضمن این که هر چیز غیرمعمول یک طالع تلقی می‌شد. و حتی امروزه نژادهای متمدن با اعتقاد به علامات، نشانه‌ها، و سایر بقایای خرافی متعلق به کیش در حال پیشرفتِ شبح دوران باستان نفرین شده‌اند. انسان آن روشهایی را که از طریق آن به تدریج و به طور دردآور از نردبان تکاملی حیات صعود کرد، به کندی، بسیار کند، ترک می‌کند.

6- اجبار و جن‌گیری

هنگامی که انسانها فقط به اشباح اعتقاد داشتند، آیین مذهبی بیشتر شخصی و کمتر سازمان یافته بود. اما شناخت ارواح بالاتر به کارگیری "روشهای بالاتر روحی" را در برخورد با آنها ضروری می‌ساخت. این تلاش برای بهبود دادن، یا تدوین تکنیک خشنود ساختن روح مستقیماً به ایجاد مکانیسمهای دفاعی در برابر ارواح انجامید. انسان به راستی در برابر نیروهای غیرقابل مهار که در حیات دنیوی عمل می‌کردند احساس درماندگی می‌کرد، و احساس خود کوچک بینی او وی را ناچار ساخت تلاش کند تعدیل جبران کننده‌ای بیابد، تکنیکی برای مساوی ساختن نابرابریها در تقلای یک جانبهٔ انسان در مقابل کیهان.

در روزهای نخستین آیین نیایشی، تلاشهای انسان برای تأثیرگذاری روی عملکرد شبح به دلجویی محدود می‌شد، تلاشهایی از طریق رشوه برای خنثی کردن بد اقبالی. به تدریج که تکامل آیین نیایشی شبح به سمت مفهوم ارواح خوب و نیز بد پیش رفت، این مراسم به سوی تلاشهایی با طبیعت مثبت‌تر چرخش نمود، کوششهایی برای کسب خوش اقبالی. مذهب انسان دیگر به طور کامل منفی‌گرا نبود، همچنین با تلاش برای کسب خوش اقبالی نیز متوقف نگردید. او به زودی شروع به ابداع تدابیری نمود که از طریق آن بتواند ارواح را به همکاری مجبور سازد.
مذهب‌گرا دیگر در برابر مطالبات بی‌وقفهٔ توهمات روحیِ خود ساخته بی‌دفاع نمی‌ماند. انسان بدوی شروع به اختراع سلاحهایی می‌کند که با آنها بتواند روح را به عمل وا دارد و به یاری ناچار سازد.

اولین تلاشهای تدافعی انسان متوجه اشباح شد. با گذشت اعصار زنده‌ها شروع به ابداع روشهایی برای مقاومت در برابر مردگان نمودند. تکنیکهای زیادی برای ترساندن اشباح و دور ساختن آنها به وجود آورده شدند، که در میان آنها می‌توان تکنیکهای زیر را ذکر نمود:

1- قطع کردن سر و بستن بدن در گور.

2- سنگسار کردن خانهٔ مرگ.

3- اخته کردن یا شکستن پاهای جسد.

4- مدفون ساختن زیر سنگها، یک منشأ سنگ قبر امروزی.

5- سوزاندن جسد، یک اختراع دوران بعد برای پیشگیری از مزاحمت شبح.

6- پرتاب بدن به درون دریا.

7- در معرض دید قرار دادن بدن تا توسط حیوانات وحشی خورده شود.

اشباح بنا بود با سر و صدا آشفته شده و بترسند؛ فریاد زدن، زنگها، و طبلها آنها را از زندگان فراری می‌دادند؛ و این روشهای دوران باستان هنوز در "مکانهای سوگواری" برای مردگان رایج هستند. ترکیبات متعفن به کار گرفته می‌شدند تا ارواح ناخواسته را دور سازند. تصاویر کریه ارواح ساخته می‌شدند تا آنها هنگام مشاهدهٔ خود با شتاب فرار کنند. باور می‌رفت که سگها می‌توانند به نزدیک شدن اشباح پی ببرند، و این که از طریق زوزه کشیدن اخطار می‌دهند؛ و دیگر این که هنگامی که آنها نزدیک هستند خروسان صدای قوقولی قو سر می‌دهند. استفادهٔ از یک خروس به عنوان یک بادنما در تداوم این خرافه است.

تصور می‌شد که آب بهترین حفاظ در برابر اشباح است. آب مقدس از تمامی اشکال دیگر برتر بود، آبی که کاهنان پاهایشان را در آن شسته بودند. باور می‌رفت که آتش و آب هر دو برای

اشباح موانعی غیرقابل عبور هستند. رومی‌ها سه بار آب را به دور جسد می‌گرداندند. در قرن بیستم آب مقدس به بدن پاشیده می‌شود، و شستن دست در قبرستان هنوز یک آیین یهودی است. غسل تعمید جنبه‌ای از مراسم آب مربوط به دوران بعد بود؛ حمام کردن بدوی یک مراسم مذهبی بود. فقط در ایام اخیر حمام کردن یک کار بهداشتی شده است.

اما انسان با مجبور ساختن شبح متوقف نگردید. او به زودی از طریق آیین مذهبی و رسوم دیگر سعی نمود روح را مجبور به عمل سازد. جن‌گیری به کارگیری یک روح برای کنترل یا دور ساختن روح دیگر بود، و این تاکتیکها همچنین برای ترساندن اشباح و ارواح به کار گرفته می‌شدند. مفهوم روح‌گرایی دوگانهٔ نیروهای خوب و بد به انسان فرصت مکفی داد تا یک نیرو را بر ضد نیروی دیگر به کار گیرد، زیرا اگر یک انسان نیرومند بتواند یک فرد ضعیفتر را شکست دهد، قطعاً یک روح قوی می‌تواند بر یک شبح پست‌تر فائق شود. لعن و نفرین بدوی یک کارکرد سرکوب‌گرانه بود که برای مرعوب ساختن ارواح دون‌تر طراحی شده بود. بعدها این رسم به لعن و نفرین کردن دشمنان تعمیم یافت.

مدتها باور می‌رفت که با رجعت به کاربردهای آداب و رسوم کهن‌تر می‌توان ارواح و خدایان کوچک را به عملکرد مطلوب وادار نمود. انسان امروز مقصر به همان طرز عمل است. شما یکدیگر را با زبان معمول و روزمره مخاطب قرار می‌دهید، اما هنگامی که مشغول دعا می‌شوید، به شیوهٔ کهن‌تر نسل دیگر، سبک به اصطلاح شرعی، متوسل می‌شوید.

این دکترین همچنین بسیاری از رجعتهای مذهبی - آیینی با یک طبیعت جنسی، مثل فحشای در معبد را روشن می‌سازد. این بازگشت به رسوم بدوی سپرهای ایمنی محکمی در برابر بسیاری از بلاها محسوب می‌شدند. و با این مردمان ساده ذهن تمامی این عملکردها کاملاً عاری از آنچه که انسان امروزی بی‌بند و باری جنسی می‌نامد بودند.

سپس کارکرد عهدهای آیینی آمد که به زودی با پیمانهای مذهبی و سوگندهای مقدس دنبال شد. بیشتر این سوگندها با شکنجهٔ خود و ناقص کردن خود و بعدها با روزه گرفتن و دعا همراه بودند. پس از آن دریغ کردن از خود به شکل یک سرکوب مطمئن مورد نگرش واقع می‌شد. این امر به ویژه در مورد خودداری جنسی صدق می‌کرد. و بدین ترتیب انسان بدوی به زودی یک سختگیری راسخ در رسوم مذهبی خود به وجود آورد، اعتقادی به تأثیر شکنجهٔ خود و دریغ کردن از خود به عنوان آیین‌هایی که قادرند ارواح ناخواهان را مجبور سازند نسبت به تمامی این رنجها و محروم سازیها عکس‌العمل مطلوب نشان دهند.

انسان امروزی دیگر به طور آشکار تلاش نمی‌کند ارواح را مجبور سازد، گر چه هنوز گرایشی به چانه زدن با الوهیت بروز می‌دهد. و او هنوز سوگند می‌خورد، روی تخته می‌کوبد، انگشتانش را به صورت متقاطع روی هم قرار می‌دهد، و آب دهان را با یک عبارت مبتذل که روزگاری یک فرمول جادویی بود دنبال می‌کند.

7- طبیعت فرقه‌گرایی

نوع فرقه‌ای سازمان اجتماعی تداوم یافت زیرا برای حفظ و برانگیختن گرایشات اخلاقی و وفاداریهای مذهبی یک نمادگرایی فراهم نمود. فرقه از سنن "خانواده‌های قدیمی" سرچشمه گرفت و به عنوان یک نهاد تثبیت شده تداوم یافت. تمامی خانواده‌ها نوعی فرقه دارند. هر آرمان الهام بخش به دنبال یک سمبولیسم تداوم بخش است — در جستجوی تکنیکی برای تجلی فرهنگی که بقا را تضمین نماید و ادراک را افزایش دهد می‌باشد — و فرقه از طریق برانگیختن و ارضا کردن احساس به این سرانجام دست می‌یابد.

از پگاه تمدن هر جنبش جذاب در فرهنگ اجتماعی یا پیشرفت مذهبی یک آیین، یک مراسم نمادین به وجود آورده است. هر چه بیشتر این آیین یک رشد ناآگاهانه بوده است، هواخواهان خود را به طور قویتر در کنترل نگاه داشته است. فرقه عقیده را حفظ نمود و احساس را ارضا کرد، اما برای بازسازی اجتماعی و پیشرفت معنوی همیشه بزرگترین مانع بوده است.

به رغم این که فرقه پیشرفت اجتماعی را همواره کند کرده است، تأسف‌آور است که بسیاری از باورمندان امروزی شاخصهای اخلاقی و ایده‌آلهای معنوی هیچ نمادگرایی مکفی — هیچ فرقهٔ حمایت متقابل — هیچ چیزی که به آن *تعلق* داشته باشند، ندارند. اما یک فرقهٔ مذهبی نمی‌تواند ساخته شود؛ آن باید رشد کند. و هیچ فرقه‌ای از دو گروه یکسان نخواهند بود مگر این که آیین‌های آنها به طور دلخواه از طریق اتوریته همگون گردد.

آیین نیایشی مسیحی اولیه مؤثرترین، جذاب‌ترین، و پایدارترین آیینی بود که تا آن هنگام در فکر پرورده یا ابداع شده بود؛ اما در یک عصر علمی بیشتر ارزش آن از طریق نابودی بسیاری از اصول بنیادین اولیهٔ آن از بین رفته است. آیین پرستشی مسیحی از طریق از دست رفتن بسیاری از عقاید اساسی از شور و طراوت افتاده است.

در گذشته هنگامی که آیین نیایشی انعطاف پذیر و نمادگرایی گسترش‌گرا بوده است حقیقت به سرعت رشد کرده و آزادانه بسط یافته است. حقیقت سرشار و یک آیین نیایشی تطبیق‌گرا به سرعت پیشرفت اجتماعی کمک کرده است. هنگامی که یک آیین نیایشی بی‌معنی سعی در جایگزینی فلسفه و برده ساختن استدلال می‌کند، مذهب را بی‌اعتبار می‌سازد و یک فرقهٔ واقعی به وجود می‌آید.

صرف نظر از کاستیها و نارساییها، هر آشکارسازی نوین حقیقت موجب پدیداری یک فرقهٔ جدید شده است، و حتی بیان دوبارهٔ مذهب عیسی باید یک نمادگرایی نوین و مناسب به وجود آورد. انسان امروزی باید یک نمادگرایی کافی برای عقاید جدیدِ در حال گسترش، ایده‌آلها و وفاداریهایش بیابد. این سمبل بهبود یافته باید از درون زندگی مذهبی و تجربهٔ معنوی سرچشمه یابد. و این سمبولیسم بالاتر یک تمدن والاتر باید مبتنی بر مفهوم پدر بودن خداوند و مملو از ایده‌آل نیرومند برادری انسان باشد.

آیین‌های نیایشی کهن بسیار خود محور بین بودند؛ جدیدها باید حاصل محبت عملی باشند. آیین نیایشی جدید، همانند نوع کهن، باید عاطفه را بپروراند، احساس را خشنود سازد، و وفاداری را

رواج دهد؛ اما باید بیشتر انجام دهد: باید پیشرفت معنوی را تسهیل نماید، معانی کیهانی را افزایش دهد، ارزشهای اخلاقی را بالا برد، توسعهٔ اجتماعی را تشویق کند، و یک نوع والای زندگی شخصی مذهبی را برانگیزد. آیین نیایشی نوین باید اهداف عالی زندگی را که هم گذرا و هم جاودانه است — اجتماعی و معنوی — فراهم سازد.

هیچ آیین نیایشی نمی‌تواند تداوم یابد و به پیشرفت تمدن اجتماعی و نیل معنوی فردی یاری رساند، مگر این که مبتنی بر مفهوم بیولوژیک، جامعه شناسانه، و مذهبی *خانه* باشد. یک آیین نیایشی بقا یابنده باید آنچه را که در شرایط وجود تغییر بدون وقفه دائمی است نمادین کند؛ باید آنچه را که جریان دائماً در حال تغییر دگرگونی اجتماعی یگانه می‌سازد جلال دهد. باید معانی حقیقی را بشناسد، روابط زیبا را بستاید، و ارزشهای نیک عظمت واقعی را جلال دهد.

اما مشکل بزرگ یافتن یک نمادگرایی نوین و رضایتبخش این است که انسانهای امروزی، به صورت یک گروه، به روش علمی اعتقاد دارند، از خرافات احتراز می‌کنند، و از نادانی منزجرند، در حالی که به طور فردی همگی مشتاق چیزهای اسرارآمیز هستند و ناشناخته‌ها را محترم می‌شمارند. هیچ آیین نیایشی بقا نمی‌یابد مگر این که نمایانگر یک راز ماهرانه باشد و یک چیز دست نیافتنی با ارزش را پنهان سازد. باز، نمادگرایی جدید نه تنها برای گروه باید مهم باشد بلکه همچنین باید برای فرد با معنی باشد. اشکال هر نمادگرایی مفید باید آنهایی باشد که فرد بتواند با پیشقدمی خود آن را به انجام رساند، و همچنین بتواند با همنوعانش از آن لذت برد. اگر آیین نیایشی جدید فقط بتواند به جای ساکن دینامیک باشد، شاید به راستی بتواند چیزی ارزنده، هم دنیوی و هم معنوی، به پیشرفت نوع بشر ارزانی دارد.

اما اگر یک آیین نیایشی — یک نماد گرایی از آیین‌های پرستشی، شعارها، یا اهداف — بسیار پیچیده باشد کار نخواهد کرد. و برای نیایش باید تقاضا باشد، پاسخ وفاداری. هر مذهب مؤثر به گونه‌ای خطاناپذیر یک نمادگرایی ارزنده پدید می‌آورد، و هواداران آن کاری نیک می‌کنند که از متبلور شدن چنین آیینی به یک مراسم محدود کننده، بد شکل، و خفه کنندهٔ کلیشه‌ای که فقط می‌تواند تمامی پیشرفت اجتماعی، اخلاقی، و معنوی را محدود ساخته و به تأخیر اندازد جلوگیری کنند. هیچ آیین نیایشی که رشد اخلاقی را به تأخیر اندازد و نتواند پیشرفت معنوی را شکوفا سازد نمی‌تواند بقا یابد. آیین نیایشی چارچوب ساختمانی است که بدنهٔ زنده و دینامیک تجربهٔ شخصی معنوی — مذهب راستین — حول آن رشد می‌کند.

[عرضه شده توسط یک ستارهٔ تابناک عصر نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 88

بت‌واره‌ها، طلسم‌ها، و جادو

ایدهٔ ورود یک روح به داخل یک شی بی‌جان، یک حیوان، و یا یک موجود بشری، یک اعتقاد بسیار باستانی و قابل احترام است که از آغاز تکامل مذهب رواج داشته است. این دکترین تسخیر روحی چیزی بیشتر یا کمتر از *اعتقاد به بت‌واره گرایی* نیست. انسان بدوی لزوماً بت‌واره را پرستش نمی‌کند؛ او به طور بسیار منطقی روحی را که در درون آن ساکن است پرستش کرده و محترم می‌شمرد.

در ابتدا باور بر این بود که روح یک بت‌واره شبح یک انسان مرده است؛ بعدها گمان می‌رفت که ارواح بالاتر در بت‌واره‌ها ساکن هستند. و از این رو فرقهٔ بت‌واره سرانجام تمامی ایده‌های بدوی اشباح، روانها، ارواح، و جن‌زدگی را در هم ادغام نمود.

1- اعتقاد به بت‌واره‌ها

انسان بدوی همیشه می‌خواست هر چیز فوق‌العاده را به بت‌واره تبدیل کند؛ لذا باور به شانس چنین موقعیتی را برای وی فراهم نمود. شخصی بیمار است، چیزی اتفاق می‌افتد، و حالش خوب می‌شود. همین چیز در مورد شهرت بسیاری از داروها و روشهای شانسی درمان بیماری صدق می‌کند. اشیائی که در خواب دیده می‌شدند احتمال داشت که به بت‌واره تبدیل شوند. آتشفشانها، اما نه کوهها، بت‌واره شدند؛ همینطور ستارگان دنباله‌دار، اما نه ستارگان. انسان اولیه تصور می‌کرد که ستارگانِ جهنده و شهابها نمایانگر ورود ارواح ویژهٔ دیدارگر به زمین هستند.

اولین بت‌واره‌ها سنگریزه‌هایی بودند که به طور خاص علامت‌گذاری شده بودند، و انسان پیوسته در جستجوی "سنگهای مقدس" بوده است. یک رشته دانهٔ تسبیح روزگاری مجموعه‌ای از سنگهای مقدس بود، یک دسته از اشیاءِ جادویی. بسیاری از قبایل سنگهای بت‌واره‌ای داشتند، اما تعداد اندکی از آنها بقا یافته‌اند، مثل کعبه و سنگ اِسکُن. آتش و آب نیز در زمرهٔ بت‌واره‌های اولیه بودند، و پرستش آتش، به همراه اعتقاد به آب مقدس هنوز ادامه دارد.

بت‌واره‌های درختی یک رخداد دوران بعد بودند، اما در میان برخی قبایل استمرار پرستش طبیعت به اعتقاد به اشیاءِ جادویی که نوعی روح طبیعت در آنها ساکن است انجامید. هنگامی که

گیاهان و میوه‌ها بت‌واره شدند، خوردن آنها حرام شد. سیب در زمرهٔ اولین میوه‌هایی بود که در این دسته‌بندی قرار گرفت؛ آن هرگز توسط مردمان خاور نزدیک خورده نشد.

اگر حیوانی گوشت انسان را می‌خورد، بت‌واره می‌شد. سگ بدین طریق حیوان مقدس پارسیان گشت. اگر بت‌واره یک حیوان باشد و شبح به طور دائم در آن ساکن شود، در آن صورت ممکن است بت‌واره گرایی به تناسخ گرایش یابد. انسانهای بدوی به طرق بسیار نسبت به حیوانات حسادت می‌ورزیدند. آنها نسبت به آنان احساس برتری نمی‌کردند و اغلب از روی حیوانات محبوبشان نامگذاری می‌شدند.

هنگامی که حیوانات بت‌واره شدند، تابوهایی حول خوردن گوشت حیوان بت‌واره به وجود آمدند. میمونها و میمونهای انسان نما به دلیل شباهت به انسان به زودی حیوانات بت‌واره‌ای گشتند. بعدها مارها، پرندگان، و گرازها نیز به همین نحو تلقی شدند. روزگاری گاو یک بت‌واره و شیرش تابو بود، در حالی که فضولات بدنش بسیار محترم شمرده می‌شد. مار در فلسطین مورد تکریم بود، به ویژه توسط فینیقی‌ها که به همراه یهودیان آن را به عنوان سخنگوی ارواح خبیث تلقی می‌کردند. حتی بسیاری از انسانهای امروزی به نیروهای سحرانگیز خزندگان باور دارند. از عربستان تا هند تا رقص مار قبیلهٔ مُکوی سرخپوستان، مار تقدیس شده است.

برخی از روزهای هفته جادویی بودند. برای مدتها جمعه روزی نحس و عدد سیزده عددی بدشگون تلقی شده است. اعداد خوش یمن سه و هفت ناشی از آشکارسازیهای دوران بعد بودند. چهار شمارهٔ خوش یمن انسان بدوی بود و منتج از شناخت اولیهٔ چهار نقطهٔ قطب‌نما بود. شمارش چهارپایان یا داراییهای دیگر بدشگون تلقی می‌شد؛ مردم دوران باستان همیشه مخالف سرشماری، "شمارش مردم"، بودند.

انسان بدوی از سکس یک نیروی بیجای جادویی نساخت؛ کارکرد تولید مثل فقط مقدار محدودی توجه دریافت نمود. انسان بدوی ذهنی طبیعی داشت، نه زشت یا شهوانی.

آب دهان یک جادوی قدرتمند بود. با تف کردن روی یک شخص ارواح پلید می‌توانستند بیرون رانده شوند. تف کردن یک شخص بزرگتر یا والامقام روی یک فرد بالاترین تحسین بود. به برخی از قسمتهای بدن انسان به صورت بت‌واره‌های بالقوه نگریسته می‌شد، به ویژه مو و ناخن‌ها. ناخنهای بلند رئیسان قبیله بسیار گرامی شمرده می‌شدند، و ناخنهای چیده شدهٔ آنها بت‌وارهٔ نیرومندی بودند. اعتقاد به بت‌واره‌های جمجمه‌ای علت اصلی شکار سر را در دوران بعد روشن می‌سازد. طناب ناف یک بت‌وارهٔ بسیار ارزشمند بود؛ حتی امروزه در آفریقا به آن چنین می‌نگرند. اولین اسباب بازی نوع بشر یک طناب ناف حفظ شده بود. آن در حالی که با مروارید آراسته شده بود، آنطور که اغلب انجام می‌شد، اولین گردنبند انسان بود.

بچه‌های قوزدار و معلول به صورت بت‌واره تلقی می‌شدند. باور می‌رفت که سفیهان مجنون هستند. انسان بدوی نمی‌توانست بین نبوغ و دیوانگی تمایز قائل شود. آدمهای ابله را یا تا حد مرگ کتک می‌زدند و یا به عنوان شخصیتهای جادویی تکریم می‌کردند. هیستری به طور فزاینده

موجب صحه گذاردن بر اعتقاد همگانی به سحر و جادو گردید. مبتلایان به صرع اغلب کاهن و حکیم قبیله بودند. به مستی به عنوان شکلی از تسخیر روحی نگریسته می‌شد. هنگامی که یک انسان بدوی دست به سر و صدا و پایکوبی می‌زد، یک برگ توی موهایش قرار می‌داد تا در برابر اعمالش از مسئولیت شانه خالی کند. زهرها و مواد تخدیر کننده نیروهایی جاودیی شدند؛ تصور می‌رفت آنها در تسخیر روحی هستند.

بسیاری از مردم به نابغه‌ها به عنوان شخصیتهای جادویی که توسط یک روح خردمند تسخیر شده‌اند می‌نگریستند. و این انسانهای با استعداد به زودی یاد گرفتند که برای پیشبرد منافع خودخواهانهٔ خویش به فریبکاری و حیله متوسل شوند. پنداشته می‌شد که انسانی با قدرت جادویی فراتر از بشر است؛ او الهی و حتی بری از خطا بود. بدین ترتیب رئیسان قبیله، پادشاهان، کاهنان، پیامبران، و حکمرانان کلیسا سرانجام قدرت زیادی به دست آورده و اتوریتهٔ بی‌حد و حصری اعمال کردند.

2- تکامل جادوگری

تصور می‌شد اشباح ترجیح می‌دهند در اشیائی سکونت کنند که طی دوران زندگی در جسم به آنان تعلق داشت. این اعتقاد تأثیر بسیاری از یادگارهای امروزی را روشن می‌سازد. مردم دوران باستان همیشه استخوانهای رهبرانشان را تکریم می‌کردند، و هنوز بسیاری از انسانها بقایای اسکلت آدمهای مقدس و قهرمانان را با آمیزه‌ای خرافی از ترس و احترام می‌نگرند. حتی امروزه قبرهای انسانهای بزرگ زیارت می‌شوند.

اعتقاد به اشیاءِ به جا مانده از گذشته حاصل آیین باستانی بت‌واره است. یادگارهای مذاهب امروزه نمایانگر تلاش برای منطقی جلوه دادن نیروهای جادویی انسان بدوی و بدین گونه ارتقاءِ آن به جایگاه شکوه و حرمت در سیستمهای مذهبی امروز می‌باشند. باور به بت‌واره‌ها و جادوگری کفرآمیز است اما ظاهراً پذیرش یادگارها و معجزات کاملاً صحیح هستند.

آتشدان — بخاری — کم و بیش یک بت‌واره شد، یک مکان مقدس. مراقد و معابد در ابتدا مکانهایی جادویی بودند زیرا مردگان در آنجا مدفون بودند. موسی کلبهٔ جادویی عبرانیان را به مکانی که جایگاه یک اَبَر بت‌واره، مفهومی که در آن هنگام قانون خداوند تلقی می‌شد، ارتقا داد. اما قوم بنی‌اسرائیل اعتقاد عجیب کنعانی به محراب سنگی را هرگز ترک نکردند: ”و این سنگی را که من به عنوان یک محراب بنا کرده‌ام خانهٔ خداوند خواهد بود.“ آنها به راستی باور داشتند که روح خدایشان در چنین محرابهای سنگی، که در واقع بت‌واره بودند، ساکن است.

آغازین‌ترین مجسمه‌ها برای حفظ چهره و خاطرهٔ مردگان نامی ساخته شدند؛ آنها در واقع بنای یادبود بودند. بتها یک اعتقاد پالایش شده به طلسم و جادو بودند. انسانهای بدوی اعتقاد داشتند که یک مراسم تقدیس و تبرک موجب می‌شود که روح به داخل مجسمه وارد شود. به همین منوال، هنگامی که اشیاءِ مشخص برکت داده می‌شدند، طلسم می‌شدند.

موسی با اضافه نمودن دومین فرمان به قوانین اخلاقی باستانی دلمیشیا، سعی نمود پرستش بت‌واره را در میان عبرانیان کنترل کند. او به دقت رهنمون داد که آنان نباید هیچ گونه مجسمه‌ای را که ممکن است به عنوان یک بت‌واره تقدیس و تبرک شود بسازند. او صریحاً گفت: ”هیچ تندیس کنده‌کاری شده یا شبیه هر چیزی را که در آسمان بالا، یا در زمین پایین، یا در آبهای زمین است نسازید.“ در حالی که این فرمان تأثیر زیادی در کند کردن کار هنری در میان یهودیان داشت، پرستش بت‌واره را کاهش داد. اما موسی خردمندتر از آن بود که تلاش کند بت‌واره‌های باستانی را به طور ناگهانی کنار بگذارد، و لذا رضایت داد برخی از باورهای باستانی را در ترکیبی از محراب جنگی و ضریح مذهبی که صندوق بود در کنار قانون قرار دهد.

نهایتاً عبارات دارای نیروی جادویی شدند، به ویژه بیشتر آنهایی که کلامهای خداوند تلقی می‌شدند. بدین ترتیب کتابهای مقدس بسیاری مذاهب زندانهایی جادویی شده‌اند که تخیل معنوی انسان را حبس می‌کنند. تلاش موسی بر ضد بت‌واره‌ها خود یک بت‌وارهٔ عالی گردید. بعدها فرمان او به کار گرفته شد تا هنر پوچ جلوه داده شده و لذت بردن و تحسین چیزهای زیبا عقب رانده شود.

در ایام باستان لغت جادویی اتوریته یک *دکترین* ترس برانگیز بود، مخوف‌ترین مستبدی که انسانها را برده می‌سازد. بت‌واره‌ای که ناشی از اصول اعتقادی باشد انسان را در خیانت به خود به داخل چنگالهای تعصب، فناتیسم، خرافه، عدم تحمل دیگران، و ظالمانه‌ترین قساوتهای بربری هدایت خواهد کرد. احترام امروزه برای خرد و حقیقت، چیزی جز گریزی تازه از تمایل به بت‌واره سازی به سطوح بالاتر اندیشه ورزی و استدلال نیست. در رابطه با نوشتجات گردآوری شدهٔ بت‌واره‌ای که مذهب گرایان گوناگون به عنوان *کتب مقدس* دارا می‌باشند، نه تنها باور می‌رود که آنچه که در کتاب است حقیقت دارد، بلکه این که هر حقیقتی در کتاب گنجانیده شده است. اگر یکی از این کتب مقدس از قضا بگوید زمین مسطح است، آنگاه برای نسلهای طولانی مردان و زنانی که از جهات دیگر عاقلند از پذیرش نشانهٔ بی‌چون و چرای گرد بودن سیاره امتناع خواهند ورزید.

عملکرد باز کردن یکی از این کتب مقدس برای این که تصادفاً چشم به یک سطر بیفتد، تا به دنبال آن تصمیمات یا پروژه‌های مهم زندگی تعیین شوند، چیزی بیشتر یا کمتر از اعتقاد به طلسم و جادوی محض نیست. سوگند خوردن به یک ”کتاب مقدس“ یا قسم خوردن به چیزی که حرمت والا دارد یک شکلی از بت‌واره گرایی ناب است.

اما پیشروی نمودن از ترس بت‌واره‌ای نسبت به ناخنهای چیده شدهٔ دست یک رئیس قبیلهٔ بدوی به پرستش مجموعه‌ای عالی از نامه‌ها، قوانین، افسانه‌ها، تمثیلها، داستانهای خیالی، اشعار، و رویدادها که در نهایت منعکس کنندهٔ خرد اخلاقیِ حلاجی شدهٔ قرون بسیار می‌باشد، حداقل تا هنگامی که به عنوان یک ”کتاب مقدس“ گردآوری شده‌اند، نمایانگر پیشرفت واقعی تکاملی است.

کلمات برای این که بت‌واره شوند باید الهام یافته تلقی می‌شدند، و توسل به نوشتارهای به اصطلاح الهام یافتهٔ الهی مستقیماً به برقراری **مرجعیت** کلیسا انجامید، در حالی که تکامل اشکال مدنی به پیدایش **مرجعیت** دولت منجر شد.

3- توتم گرایی

بت‌واره گرایی از میان تمامی آیین‌های بدوی پرستشی عبور نمود، از باستانی‌ترین اعتقاد به سنگهای مقدس، تا بت پرستی، آدم خواری، و پرستش طبیعت، تا توتم‌گرایی.

توتم‌گرایی مجموعه‌ای از رسوم اجتماعی و مذهبی است. در ابتدا تصور می‌شد که احترام به حیوان توتم که ظاهراً از منشأ بیولوژیک برخوردار است اندوختهٔ خوراک را تضمین می‌کند. توتمها روزگاری سمبلهای گروه و در عین حال خدای آنها بودند. چنین خدایی قبیلهٔ شخصیت یافته بود. توتم‌گرایی یک مرحلهٔ سعی در اجتماعی شدنِ سوا از آن مذهب شخصی بود. توتم سرانجام به پرچم، یا سمبل ملی مردمان گوناگون امروز تکامل یافت.

یک کیف جادویی، یک کیف پزشکی، کیسه‌ای حاوی مجموعه‌ای مشهور از اقلامِ با شبح آغشته بود، و جادوگر قبیلهٔ دوران باستان هرگز اجازه نمی‌داد که کیفش، که سمبل قدرتش بود، زمین را لمس کند. مردمان متمدن در قرن بیستم مراقبند که پرچمهایشان، نماد بصیرت ملی‌شان، به همین نحو هرگز زمین را لمس نکند.

نشانهای مسند کاهنانه و شاهانه سرانجام به صورت بت‌واره تلقی شدند، و بت‌وارهٔ مرجعیت عالی از میان بسیاری مراحل توسعه عبور نموده است، از ایلها تا قبیله‌ها، از ارباب فئودال تا استقلال، از توتمها تا پرچمها. پادشاهان بت‌واره از طریق "حق الهی" حکومت کرده‌اند، و بسیاری از اشکال دیگر دولتی وجود داشته‌اند. انسانها همچنین از دموکراسی یک بت‌واره ساخته‌اند، تمجید و پرستش عقاید عادی انسان هنگامی که به صورت جمعی "نظر عامه" نامیده می‌شود. نظر یک انسان، هنگامی که به تنهایی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، تصور نمی‌شود ارزش چندانی داشته باشد، اما هنگامی که چندین نفر به طور جمعی به صورت یک دموکراسی عمل می‌کنند، همین قضاوت پیش پا افتاده حکم عدالت و شاخص حق انگاشته می‌شود.

4- سحر و جادو

انسان متمدن از طریق دانش خویش به مشکلات یک محیط واقعی تهاجم می‌کند. انسان بدوی تلاش می‌کرد که مشکلات واقعیِ یک محیط خیالیِ روحی را از طریق سحر و جادو حل کند. جادو تکنیک تحت کنترل در آوردن محیط مورد گمان روحی بود که نابکاریهایش کارهای غیرقابل توضیح را به طور پایان ناپذیر روشن می‌ساخت. آن هنر کسب همکاری داوطلبانهٔ روحی و ملزم ساختن غیرداوطلبانهٔ کمک روحی از طریق استفاده از بت‌واره‌ها یا ارواح دیگر و قدرتمندتر بود.

منظور از افسون، جادوگری، و آینده بینی از طریق ارتباط ادعایی با مردگان دو چیز بود:

1- اطلاع یافتن از وقایع آینده.

2- تأثیرگذاری مطلوب روی محیط.

اهداف دانش با اهداف سحر و جادو یکسان است. نوع بشر از سحر و جادو به سوی علم پیش می‌رود، نه از طریق ژرف اندیشی عرفانی و استدلال، بلکه از طریق تجربهٔ طولانی، به تدریج و به طور دردآور. انسان به تدریج به سوی حقیقت گام برمی‌دارد، در اشتباه شروع می‌کند، در اشتباه پیشرفت می‌کند، و سرانجام به آستان حقیقت دست می‌یابد. او فقط با ورود روش علمی به پیش رو کرده است. اما انسان بدوی یا باید دست به آزمایش می‌زد یا هلاک می‌گشت.

شیفتگی نسبت به خرافهٔ اولیه مادر کنجکاوی علمی بعد بود. در این خرافات بدوی احساس پیش روندهٔ دینامیک — ترس به علاوهٔ کنجکاوی — وجود داشت. در سحر و جادوی دوران باستان نیروی محرک پیش رونده وجود داشت. این خرافات نمایانگر پیدایش تمایل بشری به دانستن و کنترل محیط سیاره‌ای بودند.

سحر و جادو روی انسان بدوی پنجه‌ای نیرومند انداخته بود زیرا وی نمی‌توانست مفهوم مرگ طبیعی را درک کند. ایدهٔ بعدی گناه اولیه کار زیادی در تضعیف تسلط سحر و جادو روی انسان انجام داد، بدین گونه که مرگ طبیعی را به حساب آورد. روزگاری به هیچ وجه غیرعادی نبود که ده آدم بی‌گناه را به دلیل مسئولیت خیالی برای مرگ طبیعی یک نفر بکشند. این امر یک دلیل عدم رشد سریعتر جمعیت در دوران باستان بود، و هنوز در رابطه با برخی قبایل آفریقا صدق می‌کند. فرد متهم معمولاً به گناه اعتراف می‌کرد، حتی هنگامی که با مرگ مواجه بود.

سحر و جادو برای یک انسان بدوی طبیعی است. او باور دارد که در واقع می‌توان یک دشمن را از طریق کاربرد سحر و جادو روی موهای چتری یا ناخنهای چیده شده‌اش کشت. مهلک بودن نیش مار به جادوی جادوگر نسبت داده می‌شد. دشواری جنگیدن با سحر و جادو از این واقعیت ناشی می‌شود که ترس می‌تواند موجب مرگ شود. مردمان بدوی آنقدر از سحر و جادو می‌ترسیدند که در واقع ترس آنها را می‌کشت، و چنین نتایجی کافی بودند که این اعتقاد خطا را اثبات کنند. اگر چنین نمی‌شد، همیشه یک توجیه محتمل وجود داشت؛ علاج جادوی ناقص جادوی بیشتر بود.

5- افسون سحرآمیز

از آنجا که هر چیز مرتبط به بدن می‌توانست یک بت‌واره شود، قدیمی‌ترین جادو به مو و ناخنها مربوط بود. پنهان کاری در نابودی بدن از این ترس ناشی می‌شد که دشمنی ممکن بود چیزی را که از بدن مشتق شده بود تصاحب کند و در جادویی زیان‌آور به کار گیرد. از این رو تمامی فضولات بدن به دقت دفن می‌شدند. از تف کردن در انظار عموم اجتناب می‌شد، زیرا بیم آن

می‌رفت که آب دهان در جادویی آسیب‌آور مورد استفاده قرار گیرد. تف همیشه پوشانیده می‌شد. حتی پس ماندهٔ غذا، پوشاک، و زیورآلات می‌توانستند ابزار جادو شوند. انسان بدوی پس ماندهٔ غذای خود را هیچگاه روی میز باقی نمی‌گذاشت. و تمامی این کارها به دلیل این ترس انجام می‌شد که دشمنان یک فرد ممکن بود این چیزها را در یک آیین جادویی به کار گیرند، نه به دلیل قدردانی از ارزش بهداشتی چنین عاداتی.

طلسمهای جادویی از چیزهای متنوع زیاد ساخته می‌شدند: گوشت بدن انسان، چنگالهای ببر، دندانهای تمساح، تخم گیاهان سمی، زهر مار، و موی انسان. استخوانهای مردگان بسیار سحرآمیز بودند. حتی گرد و خاک ردپا می‌توانست در جادو مورد استفاده قرار گیرد. مردم باستان به طلسمهای عشقی بسیار باور داشتند. خون و سایر اشکال تراوشات بدن قادر بودند تأثیر جادویی عشق را تضمین نمایند.

تصور می‌شد مجسمه‌ها می‌توانند در جادو مؤثر باشند. آدمکهایی ساخته می‌شدند، و هنگامی که به شکل بیمار یا سالم درآورده می‌شدند، باور می‌رفت که همان تأثیرات روی شخص واقعی رخ می‌دهند. اشخاص خرافی در هنگام خرید قدری چوب سخت را می‌جویدند تا دل فروشنده را نرم سازند.

شیر یک گاو سیاه بسیار جادویی بود؛ گربه‌های سیاه نیز چنین بودند. عصا یا چوبدستی جادویی بود؛ طبلها، زنگها، و گِره‌ها نیز همینطور. تمامی اشیاءِ باستانی طلسمهای جادویی بودند. به رسوم یک تمدن جدید یا بالاتر به دلیل طبیعت به اصطلاح جادویی اهریمنی آن با دیدهٔ ناپسند نگریسته می‌شد. مدتها نوشتار، نقش و نگار، و تصاویر چنین تلقی می‌شدند.

انسان بدوی باور داشت که با نامها باید با احترام برخورد کرد، به ویژه نامهای خدایان. نام به عنوان یک موجودیت تلقی می‌شد، تأثیری متمایز از شخصیت فیزیکی؛ آن به اندازهٔ روان و سایه حرمت داشت. نامها وثیقهٔ وام می‌شدند؛ یک فرد نمی‌توانست از نام خود استفاده کند تا این که از طریق پرداخت وام بازخرید می‌شد. امروزه فرد نام خود را در یک یادداشت امضا می‌کند. به زودی نام یک فرد در جادو مهم گشت. انسان بدوی دو نام داشت؛ نام مهم وی مقدس‌تر از آن تلقی می‌شد که در مواقع عادی استفاده شود. از این رو نام دوم یا روزمره — نام خودمانی — مورد استفاده قرار می‌گرفت. او هرگز نام واقعی خود را به بیگانگان نمی‌گفت. هر تجربهٔ غیرعادی موجب می‌شد که او نام خود را تغییر دهد. گاهی اوقات این تلاشی برای درمان بیماری یا متوقف کردن بداقبالی بود. انسان بدوی می‌توانست نام جدیدی از طریق خریدن آن از رئیس قبیله به دست آورد. انسانها هنوز در القاب و درجه‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. اما در میان بدوی‌ترین قبایل، مثل بومیهای بیابان نشین آفریقا، نامهای منفرد وجود ندارند.

6- کاربرد جادو

جادو از طریق استفاده از چوبدستی‌ها، آیین "معجون"، و ورد خوانی‌ها به کار گرفته می‌شد. و رسم بود که شفاگر به طور عریان کار کند. در میان جادوگران بدوی تعداد زنان از مردان بیشتر بود. در سحر و جادو، "معجون" به معنی چیز اسرارآمیز است، نه مداوا. انسان بدوی هیچگاه برای خود طبابت نمی‌کرد. او هرگز از داروها استفاده نمی‌کرد، مگر به توصیهٔ متخصصان جادو. و دکترهای وودو در قرن بیستم نمونهٔ جادوگران دوران باستان هستند.

یک مرحلهٔ عمومی و نیز یک مرحلهٔ خصوصی برای جادو وجود داشت. آنچه توسط جادوگر قبیله، شَمَن، یا کاهن انجام می‌یافت، بنا بود برای سعادت کل قبیله باشد. جادوگران، ساحره‌ها، و افسونگران یک جادوی خصوصی، جادویی شخصی و خودخواهانه که به عنوان روشی سرکوب‌گرانه برای آوردن فلاکت به دشمنان فرد به کار گرفته می‌شد اجرا می‌کردند. ایدهٔ روح‌گرایی دوگانه، ارواح خوب و بد، موجب پدید آمدن اعتقادات بعدی به جادوی سفید و سیاه گردید. و به تدریج که مذهب تکامل یافت، جادو عبارتی بود که به کارکردهای روحی در خارج از آیین نیایشیِ خود فرد اطلاق می‌شد، و همچنین به اعتقادات قدیمی‌تر به شبح اشاره داشت.

ترکیبات لغوی، آیین سرود خوانی و وردخوانی، بسیار سحرآمیز بودند. برخی از وردخوانیهای اولیه سرانجام به دعا تکامل یافتند. بعد از آن جادوی تقلیدی به کار گرفته شد؛ مناجات به نمایش درآورده شد. رقصهای جادویی چیزی جز دعاهای نمایشی نبودند. دعا به عنوان همپای قربانی به تدریج جانشین جادو گردید.

ایما و اشاره، که قدیمی‌تر از سخن‌گویی بود، مقدس‌تر و سحرآمیزتر بود، و باور می‌رفت که ادا درآوردن قدرت جادویی زیادی دارد. انسانهای سرخ اغلب یک رقص بوفالو را به نمایش درمی‌آوردند که طی آن یکی از آنان نقش بوفالو را بازی می‌کرد، و با گیر افتادن، موفقیت شکاری را که در پیش بود تضمین می‌کرد. جشنهای جنسی بهار صرفاً جادوی تقلیدی بودند، یک گیرایی تلقینی نسبت به احساسات جنسی دنیای گیاهی. در ابتدا عروسک به عنوان یک طلسم جادویی توسط همسر نازا به کار گرفته شد.

جادو شاخهٔ انشعابی درخت تکاملی مذهب بود که سرانجام میوهٔ یک عصر علمی را بار آورد. اعتقاد به طالع بینی به پیدایش ستاره شناسی انجامید. اعتقاد به سنگ یک فیلسوف به استادی در فلزات منجر شد، در حالی که اعتقاد به اعداد جادویی دانش ریاضیات را بنیان نهاد.

اما دنیایی پر از سحر و جادو تأثیر زیادی در نابودی تمامی بلند پروازیهای شخصی و نوآوری داشت. میوه‌های حاصل کار یا پشتکارِ بیشتر جادویی تلقی می‌شدند. اگر انسانی در مزرعه‌اش بیش از همسایهٔ خود دانه داشت، ممکن بود به زور نزد رئیس قبیله برده شود و به فریب دادن این دانهٔ بیشتر از مزرعهٔ همسایهٔ تن‌آسا متهم شود. به راستی در روزگاران بربریت آگاهیِ بسیار زیاد خطرناک بود؛ همیشه احتمال اعدام شدن به جرم یک هنرمند خبیث بودن وجود داشت.

به تدریج دانش عنصر قمار را از زندگی می‌زداید. اما اگر روشهای امروزی آموزش و پرورش شکست بخورند، تقریباً یک بازگشت فوری به اعتقادات بدوی به سحر و جادو به وجود خواهد

آمد. این خرافات هنوز در اذهان بسیاری از مردم به اصطلاح متمدن به جا مانده است. زبان شامل فسیلهای بسیاری است که گواهی می‌دهند انسان مدتها غرقه در خرافات جادویی بوده است. عباراتی نظیر افسون شده، بد اقبال، جن زدگی، الهام، جا به جایی روحی، نبوغ، مسحور کننده، هاج و واج، و بهت زده، نمونه‌های آن هستند. و موجودات باهوش بشری هنوز به خوش اقبالی، چشم بد، و طالع بینی باور دارند.

جادوی دوران باستان پیلهٔ دانش امروزی بود که در زمان خود اجتناب ناپذیر بود اما اکنون دیگر مفید نیست. و بدین ترتیب وهم و خیالاتِ خرافهٔ جاهلانه اذهان بدوی انسانها را تحریک نمود، تا این که مفاهیم علمی توانستند متولد شوند. امروزه یورنشیا در پگاه این تکامل عقلانی است. نیمی از دنیا مشتاقانه به دنبال نور حقیقت و واقعیات اکتشاف علمی می‌باشد، در حالی که نیمهٔ دیگر در بازوان خرافات دوران باستان و لیکن سحر و جادوی اندک پنهان شده پژمرده شده است.

[عرضه شده توسط یک ستارهٔ تابناک عصر نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 89

گناه، قربانی، و کفاره

انسان بدوی خود را مدیون ارواح تلقی می‌کرد، طوری که گویا محتاج بازخرید است. آنطور که انسانهای بدوی به آن می‌نگریستند، ممکن بود ارواح با اجرای عدالت بداقبالی بسیار بیشتری به آنان عارض نمایند. با گذشت زمان این برداشت به دکترین گناه و نجات تکامل یافت. تصور می‌شد که روان تحت تاوان — گناه اولیه — به دنیا وارد می‌شود. باید روان بهای نجات را بپردازد؛ باید یک سپر بلا فراهم شود. شکارچی سر علاوه بر اجرای رسوم آیین جمجمه پرستی، قادر بود جانشینی برای جان خود، یک سپر بلای انسانی، فراهم سازد.

انسان بدوی در اوایل به این پندار باور داشت که ارواح از دیدن فلاکت، رنج، و تحقیر انسان بسیار خشنود می‌شوند. در ابتدا انسان فقط نگران گناهان ارتکابی بود، اما بعدها نگران گناه قصور ورزی گردید. و سیستم متعاقب قربانی کردن تماماً حول و حوش این دو پنداشت رشد نمود. این آیین جدید به برگزاری مراسم استمالتی قربانی مربوط بود. انسان بدوی باور داشت چیزی ویژه باید انجام یابد تا نظر لطف خدایان جلب شود. فقط تمدن پیشرفته خدایی با خلق و خوی پیوسته متعادل و نیکخواه را می‌پذیرد. دلجویی بیمه‌ای در مقابل بداقبالی فوری به جای سرمایه‌گذاری در سعادت آینده بود. و آیینهای پرهیز، جن‌گیری، ناگزیرسازی، و دلجویی همگی در یکدیگر آمیخته می‌شوند.

1- تابو

دلیل مراعات یک تابو تلاش انسان برای احتراز از بداقبالی بود، پرهیز از ناخشنود ساختن اشباح روحی از طریق دوری از چیزی بود. تابوها در ابتدا غیرمذهبی بودند، اما به زودی تأیید شبحی یا روحی به دست آوردند، و هنگامی که بدین گونه تقویت شدند، قانون ساز و نهاد ساز شدند. تابو منبع شاخصهای آیینی و تبار کنترل خودِ بدوی است. آن قدیمی‌ترین شکل نظم دهی اجتماعی و برای مدتهای طولانی تنها شکل آن بود؛ آن هنوز یک واحد بنیادین ساختار تنظیم کنندهٔ اجتماعی است.

احترامی که این ممنوعیتها در ذهن انسان بدوی به آن فرمان می‌دادند با ترس او از نیروهایی که بنا بود آنها را اجرا کنند دقیقاً برابر بود. تابوها در ابتدا به دلیل تجربهٔ تصادفی بداقبالی به وجود

آمدند. آنها بعدها توسط رئیسان و شمن‌ها — انسانهای بت‌واره‌ای که به آنان القا می‌شد به وسیلهٔ یک شبح روحی، حتی توسط یک خدا هدایت می‌شوند — پیشنهاد شدند. ترس از انتقام روح آنقدر در ذهن یک انسان بدوی زیاد است که او پس از نقض یک تابو گاهی اوقات از شدت ترس می‌میرد، و این رخداد دراماتیک تداوم تابو را در اذهان بازماندگان به طور فوق‌العاده تقویت می‌کند.

محدودیت روی تصاحب زنان و سایر داراییها در زمرهٔ آغازین‌ترین ممنوعیتها بود. به تدریج که مذهب شروع به ایفای نقش بزرگتری در تکامل تابو نمود، چیز ممنوع ناپاک و متعاقباً نامقدس محسوب گردید. نوشته‌های عبرانیان مملو از اشاره به چیزهای پاک و ناپاک، مقدس و نامقدس است، اما اعتقادات آنان در امتداد این خطوط از دشواری و تفصیل بسیار کمتری نسبت به اعتقادات بسیاری مردمان دیگر برخوردار بود.

هفت فرمان دلمیشیا و عدن، و نیز ده فرمان عبرانیان، تابوهایی قطعی بودند، و همگی به همان شکل منفیِ بیشتر ممنوعیتهای دوران باستان بیان شده بودند. اما این مجموعهٔ جدید قوانین به راستی رهایی بخش بودند، بدین لحاظ که جای هزاران تابوی از پیش موجود را گرفتند. و بیشتر از این، این فرامین بعد در ازای فرمان برداری به طور حتم به چیزی وعده می‌دادند.

خوراکیهای منع شدهٔ اولیه منشأ در بت‌واره گرایی و توتم گرایی داشتند. خوک برای فینیقی‌ها مقدس بود، و گاو برای هندوها. تابوی مصری در رابطه با گوشت خوک به وسیلهٔ اعتقادات عبرانی و اسلامی تداوم یافته است. شکلی از تابوی خوراکی این باور بود که یک زن حامله می‌توانست آنقدر به یک غذای مشخص فکر کند که بچه، هنگامی که به دنیا می‌آمد، انعکاس آن غذا بود. چنین غذاهایی برای بچه تابو بودند.

روشهای خوردن به زودی تابو شدند، و بدین ترتیب مبادی آداب باستانی و امروزی خوردن روی میز به وجود آمد. سیستمهای کاست و سطوح اجتماعی، آثار باقیمانده از ممنوعیتهای دوران باستان هستند. تابوها در سازمان دادن جامعه بسیار مؤثر بودند، اما به طور وحشتناک مزاحم بودند. سیستم منفی ممنوعیت نه فقط مقرراتی مفید و سازنده را حفظ نمود بلکه همچنین تابوهای منسوخ، فرسوده، و بی‌فایده را.

با این وجود هیچ جامعهٔ متمدنی وجود ندارد که به انسان بدوی انتقاد کند، به جز به سبب این تابوهای پراکنده و متنوع، و تابو هیچگاه تداوم نمی‌یافت مگر به سبب تأییدهای مداوم مذهب بدوی. بسیاری از عوامل بنیادین در تکامل انسان بسیار گران بوده‌اند، و در تلاش، جانفشانی، و از خود گذشتگی بهای گزافی را موجب شده‌اند. اما این دستاوردهای از خود گذشتگی پله‌هایی واقعی بودند که انسان از طریق آنها از نردبان فرازگرایانهٔ تمدن بالا رفته است.

2- مفهوم گناه

ترس از شانس و هراس از بداقبالی به راستی انسان را به سوی اختراع مذهب بدوی به عنوان بیمهٔ فرضی در برابر این بلایا راند. مذهب از جادو و اشباح شروع نموده و با عبور از ارواح و بت‌واره‌ها به تابوها تکامل یافت. هر قبیلهٔ بدوی درخت میوهٔ ممنوعهٔ خود را داشت، به طور مشخص سیب، اما به طور تمثیلی در بر گیرندهٔ هزار شاخه‌ای بود که انواع و اقسام تابوهای سنگین از آن آویزان بودند. و درخت ممنوعه همیشه می‌گفت: ”این کار را نکنید.“

به تدریج که ذهن بدوی به نقطه‌ای تکامل یافت که هم ارواح خوب و هم ارواح بد را در نظر گرفت، و هنگامی که تابو تأیید شرعی مذهب در حال تکامل را دریافت نمود، عرصه برای ظهور برداشت جدید از *گناه* تماماً آماده گردید. پیش از آن که مذهب آشکار شده پا به عرصهٔ وجود بگذارد ایدهٔ گناه در همه جای دنیا تثبیت شده بود. فقط به واسطهٔ مفهوم گناه بود که مرگ طبیعی برای ذهن بدوی منطقی گردید. گناه تخطی از تابو بود، و مرگ مجازات گناه بود.

گناه وابسته به رسوم بود، نه یک چیز عقلانی؛ یک کنش، نه یک اندیشه. و تمامی این مفهوم گناه به وسیلهٔ روایات باقیمانده از شهر دیلمون و روزگاران یک بهشت کوچک در زمین رواج یافت. روایت آدم و باغ عدن نیز به رویای ”عصر طلایی“ پیشینِ سرآغاز نژادها ماده بخشید. و این تماماً اعتقادات بیان شدهٔ دوران بعد به این باور را که منشأ انسان در یک آفرینش ویژه بود، و این که دوران زندگیش را در کمال آغاز نمود، و این که تخطی از تابوها — گناه — موجب سقوط او به گرفتاری تأسف‌بار بعدیش گردید، تأیید نمود.

نقض عادت‌وار یک تابو کاری زشت گردید؛ قانون بدوی کار زشت را جرم دانست؛ مذهب آن را یک گناه محسوب نمود. در میان قبایل اولیه تخطی از یک تابو ترکیبی از جرم و گناه بود. بلای وارده به جامعه همیشه تنبیهی برای گناه قبیله تلقی می‌شد. برای آنهایی که باور داشتند سعادت و درستکاری لازم و ملزوم یکدیگرند، سعادت ظاهری آدم نابکار آنقدر موجب نگرانی زیاد شد که ضروری بود برای تنبیه تخطی کنندگان از تابو جهنم‌ها اختراع شوند؛ تعداد این مکانهای تنبیه آینده از یک تا پنج تغییر کرده است.

ایدهٔ اعتراف و بخشش در ابتدا در مذهب بدوی پدیدار گشت. انسانها برای گناهانی که در هفتهٔ بعد قصد ارتکاب آن را داشتند در یک گردهمایی عمومی تقاضای بخشش می‌کردند. اعتراف صرفاً یک آیین بخشش بود، همچنین یک آگهداد عمومی پیرامون نجاست، مراسم فریاد برآوردن ”ناپاک، ناپاک“! سپس تمامی تدابیر آیینیِ پاکسازی به دنبال آن آمدند. تمامی مردمان دوران باستان این مراسم بی‌معنی را اجرا می‌کردند. بسیاری از رسوم به ظاهر بهداشتی قبایل اولیه عمدتاً تشریفاتی بودند.

3- چشم‌پوشی و تحقیر

چشم‌پوشی به عنوان مرحلهٔ بعدی در تکامل مذهبی آمد. روزه گرفتن یک عمل رایج بود. به زودی رسم شد که از بسیاری اشکال لذت فیزیکی، به ویژه از نوع جنسی آن، صرف نظر شود.

آیین روزه گرفتن ریشهٔ عمیقی در بسیاری از مذاهب باستانی داشت و عملاً به تمامی سیستمهای امروزی فکری فقهی انتقال یافته است.

حدوداً هنگامی که انسان بربری داشت از عملکرد اسراف‌کارانهٔ سوزاندن و دفن کردن دارایی با مردگان رهایی می‌یافت، درست هنگامی که ساختار اقتصادی نژادها شروع به شکل‌گیری می‌کرد، این دکترین جدید مذهبی چشم‌پوشی پدیدار گشت، و دهها هزار روان کوشا و صمیمی شروع به طلب فقر نمودند. دارایی به عنوان یک مانع معنوی تلقی گردید. این تصورات پیرامون مخاطرات معنویِ دارایی مادی در ایام فیلون و پولس به طور گسترده مورد باور بودند، و از آن هنگام فلسفهٔ اروپا را به گونه‌ای چشمگیر تحت تأثیر قرار داده‌اند.

فقر فقط بخشی از آیین ریاضت جسم بود که متأسفانه در نوشته‌ها و آموزشهای بسیاری از مذاهب، به ویژه مسیحیت، ادغام گردید. مراسم اقرار به گناه و توبه شکل منفی این آیین اغلب ابلهانهٔ چشم‌پوشی است. اما تمامی اینها به انسان بدوی *کنترل نفس* را یاد داد، و آن یک پیشرفت ارزشمند در تکامل اجتماعی بود. خویشتن‌داری و کنترل نفس دو تا از بزرگترین دستاوردهای اجتماعی مذهب تکاملی اولیه بودند. کنترل نفس یک فلسفهٔ نوین زندگی به انسان اعطا نمود. آن هنر افزایش عدد کسری زندگی را از طریق کاهش مخرج مطالبات شخصی به جای تلاش دائم در افزودن صورت ارضای خودخواهانه به او آموزش داد.

این عقاید باستانیِ انضباط نفس، تازیانه زدن و انواع و اقسام شکنجهٔ فیزیکی را مشتاقانه پذیرا گردید. کاهنان فرقهٔ مادر به طور خاص در آموزش حسن رنج فیزیکی فعال بودند. آنها از طریق گردن نهادن به اخته شدن سرمشق دیگران می‌شدند. عبرانیان، هندوها، و بوداییها هواخواهان جدی و ساعی این دکترین تحقیر فیزیکی بودند.

در سراسر دوران باستان انسانها از طریق ایثار در صدد کسب اعتبار اضافه در دفتر حساب خدایان خویش برمی‌آمدند. روزگاری رسم بود که در هنگام تحت فشار عاطفی بودن، پیمان ایثار و شکنجهٔ خود بسته شود. با گذشت زمان این عهد و پیمانها شکل قرارداد با خدایان را به خود گرفتند، و بدین لحاظ نمایانگر پیشرفت راستین تکاملی بودند، چرا که خدایان موظف بودند در ازای این شکنجهٔ خود و ریاضت جسمانی کاری مشخص انجام دهند. عهد و پیمانها هم منفی و هم مثبت بودند. پیمانهایی با این طبیعت آسیب‌آور و افراط‌آمیز امروزه به بهترین وجه در میان برخی قبایل هندوستان مشاهده می‌شوند.

این کاملاً طبیعی بود که فرقهٔ چشم‌پوشی و تحقیر به ارضای جنسی توجه کند. فرقهٔ پرهیز از سکس به عنوان یک آیین در میان سربازان پیش از درگیری در نبرد به وجود آمد. در روزگاران بعد این عملکرد ”آدمهای مقدس“ گردید. این فرقه ازدواج را فقط به عنوان کاری اهریمنی که کمتر از زنا است جایز شمرد. بسیاری از مذاهب بزرگ دنیا به گونه‌ای منفی از این فرقهٔ باستانی تأثیر پذیرفته‌اند، اما هیچکدام به گونه‌ای چشمگیرتر از مسیحیت از آن تأثیر نپذیرفته‌اند. پولس رسول یک هواخواه این فرقه بود، و دیدگاههای شخصی او در آموزشهایی که وی به الهیات مسیحی وصل کرد منعکس است: ”برای یک مرد خوب است که به زنی دست نزند.“ ”کاش همهٔ

مردان مثل من مجرد بودند‘‘ ’’پس به آنهایی که هنوز ازدواج نکرده‌اند و به بیوه زنان می‌گویم که برایشان خوب است مثل من مجرد بمانند.‘‘ پولس به خوبی می‌دانست که این آموزشها بخشی از تعالیم عیسی نیستند، و اذعان او در رابطه با این امر به وسیلهٔ این گفته نشان داده می‌شود: ’’من این را با اجازه می‌گویم نه به واسطهٔ فرمان.‘‘ اما این فرقه موجب شد که پولس به زنان با دیدهٔ تحقیر بنگرد. و جای تأسف است که دیدگاههای شخصی او مدتهاست که روی آموزشهای یک مذهب بزرگ دنیا تأثیر گذاشته است. اگر اندرزهای آن آموزگار چادرساز عملاً و به طور همگانی مورد اطاعت قرار می‌گرفتند، در آن صورت نژاد بشری با پایانی ناگهانی و افتضاح‌آمیز مواجه می‌شد. علاوه بر این، درگیری یک مذهب با فرقهٔ باستانیِ خودداری مستقیماً به جنگ بر علیه ازدواج و تشکیل خانواده، بنیان راستین جامعه و نهاد پایه‌ای پیشرفت بشری، راه می‌بَرد. و جای شگفتی نیست که تمامی چنین اعتقاداتی شکل‌یابی کهانتهای مجرد را در بسیاری مذاهب مردمان گوناگون ترویج نمود.

روزی انسان باید یاد گیرد که چگونه از آزادی بدون مجوز، تغذیه بدون پرخوری، و لذت بدون شهوترانی بهره‌مند گردد. کنترل نفس یک سیاست بشری بهتر تنظیم رفتار نسبت به خویشتن‌داری مفرط می‌باشد. عیسی نیز هیچگاه این دیدگاههای نامعقول را به پیروان خود آموزش نداد.

4- منشأ قربانی

قربانی به عنوان بخشی از انجام مراسم مذهبی، همانند بسیاری از آیینهای نیایشی دیگر، یک منشأ ساده و یگانه نداشت. تمایل به تعظیم در برابر قدرت و سجدهٔ فرد در پرستش نیایشی در شرایط وجود راز، حکایت از دم تکان دادن سگ در برابر صاحبش می‌کند. این کار از میل به پرستش تا عمل قربانی کردن تنها یک گام فاصله دارد. انسان بدوی ارزش قربانی خود را از طریق دردی که متحمل می‌شد می‌سنجید. هنگامی که ایدهٔ قربانی در ابتدا خود را به مراسم مذهبی وصل نمود، هیچ هدیه‌ای که دردآور نبود در نظر گرفته نمی‌شد. اولین قربانیها اعمالی نظیر کندن مو، بریدن گوشت بدن، قطع عضو بدن، با ضربه دندانها را از جا درآوردن، و بریدن انگشتان دست بودند. با پیشرفت تمدن، این مفاهیم بدوی قربانی کردن به سطح آیین حرام کردن بر خود، ریاضت کشی، روزه گرفتن، محرومیت، و دکترین بعدی مسیحی تطهیر از طریق ندبه، تحمل رنج، و خوارسازی جسم ارتقا یافتند.

در ابتدای تکامل مذهب دو مفهوم قربانی وجود داشت: ایدهٔ قربانی اهدایی، که در بر گیرندهٔ نحوهٔ شکرگزاری بود، و قربانی قرضی، که شامل ایدهٔ نجات بود. بعدها برداشت جانشین سازی به وجود آمد.

باز انسان بعدها تصور نمود که قربانی او از هر نوعی که باشد می‌تواند به عنوان پیام رسانی به خدایان عمل کند؛ آن می‌تواند در سوراخ بینی خداوند همانند بویی خوش باشد. این بخور و سایر اشکال هنری آیین قربانی کردن را آورد که به جشنهای قربانی توسعه یافت، و با گذشت زمان به طور فزاینده مفصل و پرآذین گشت.

به تدریج که مذهب تکامل یافت، مراسم قربانی کردن به منظور استمالت و خشنود سازی، جایگزین روشهای قدیمی‌تر پرهیز، دلجویی، و جن‌گیری گردید.

قدیمی‌ترین ایدهٔ قربانی ایدهٔ برآورد بی‌طرفی بود که توسط ارواح نیاکان مطالبه می‌شد. تنها بعدها بود که ایدهٔ کفاره به وجود آمد. به تدریج که انسان از اعتقاد به منشأ تکاملی نژادی فاصله گرفت، به تدریج که حکایات روزگاران پرنس سیاره‌ای و اقامت موقت آدم از میان فیلتر زمان عبور نمود، مفهوم گناه و منشأ گناه همه جا گیر شد، طوری که قربانی برای جبران گناهِ تصادفی و شخصی به شکل دکترین قربانی برای جبران گناه انسانها تکامل یافت. کفارهٔ قربانی یک تدبیر همه جانبهٔ بیمه بود که حتی ناخشنودی و حسادت یک خدای ناشناخته را نیز تحت پوشش قرار می‌داد.

انسان بدوی که با بسیاری ارواح حساس و خدایان حریص محاصره شده بود، با چنان گروه بزرگی از الوهیتهای بستانکار رو در رو بود که به تمامی کاهنان، آیین، و قربانیها در سرتاسر تمامی طول عمر نیاز بود که او از دِین معنوی بیرون برده شود. دکترین گناه اولیه، یا معصیت انسانی، شروع هر شخص را در بدهکاری جدی به نیروهای روحی قرار داد.

هدایا و رشوه‌ها به انسانها داده می‌شوند؛ اما هنگامی که به خدایان تقدیم می‌شوند، به عنوان چیزهای وقفی و تقدیس یافته توصیف می‌شوند، و یا قربانی نامیده می‌شوند. انصراف شکل منفی استمالت بود؛ قربانی شکل مثبت گردید. عمل استمالت شامل ستایش، تمجید، چاپلوسی، و حتی سرگرم کردن بود. و بقایای این کارکردهای مثبت فرقهٔ استمالت دوران باستان است که اشکال امروزی پرستش الهی را تشکیل می‌دهد. اشکال امروزی پرستش صرفاً به آیین تبدیل نمودن این تکنیکهای باستانی قربانیِ متعلق به استمالتِ مثبت می‌باشند.

قربانی کردن حیوان بسیار بیشتر از آنچه که بتواند برای انسانهای امروزی معنی داشته باشد برای انسان بدوی معنی‌دار بود. این انسانهای بربری حیوانات را به عنوان خویشان واقعی و نزدیک خود تلقی می‌کردند. با گذشت زمان، انسان در کار قربانی کردن خود زیرک شد. او از قربانی کردن حیوانات کاری خود دست کشید. او در ابتدا *بهترین* هر چیز را قربانی می‌کرد، که حیوانات اهلیش نیز شامل آن بودند.

این یک لاف زنی تو خالی نبود که یک حکمران مشخص مصری به عمل آورد هنگامی که گفت 113٫433 برده، 493٫386 رأس حیوان چهارپا، 88 قایق، 2756 مجسمهٔ طلایی، 331٫702 بستو عسل و روغن، 228٫380 خمرهٔ شراب، 680٫714 غاز، 6٫744٫428 قرص نان، و 5٫740٫352 کیسه ذرت قربانی کرده است. و برای انجام این کار او الزاماً بایستی شهروندان رنجبر خود را به شدت مالیات بسته باشد.

احتیاج محض سرانجام این انسانهای نیمه بدوی را مجبور ساخت که قسمت مادی قربانیهای خود را بخورند. خدایان از قسمت روحی آن بهره‌مند می‌شدند. و به بهانهٔ خوردن خوراک مقدس باستانی این رسم توجیه پیدا نمود، یک خدمت اشتراکی مطابق استفادهٔ امروزی آن.

5- قربانیها و آدمخواری

ایده‌های امروزی در رابطه با آدمخواری اولیه کاملاً اشتباه هستند. این کار بخشی از آداب و رسوم جامعهٔ اولیه بود. در حالی که آدمخواری به طور سنتی برای تمدن امروزی وحشتناک است، آن بخشی از ساختار اجتماعی و مذهبی جامعهٔ بدوی بود. منافع گروهی عمل آدمخواری را حکم می‌کرد. این کار از طریق مطالبهٔ شدید ضرورت رشد نمود و به دلیل بردگی خرافات و نادانی تداوم یافت. این کار یک رسم اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، و نظامی بود.

انسان اولیه یک آدمخوار بود؛ او از خوردن گوشت انسان لذت می‌برد، و از این رو آن را به عنوان یک هدیهٔ خوراکی به ارواح و خدایان بدوی خویش عرضه می‌کرد. از آنجا که ارواح شبح گونه صرفاً انسانهای تغییر یافته بودند، و چون خوراک بزرگترین نیاز انسان بود، پس به همین ترتیب باید خوراک بزرگترین نیاز یک روح باشد.

روزگاری در میان نژادهای در حال تکامل آدمخواری تقریباً عمومیت داشت. سنگیکها همگی آدمخوار بودند، اما در ابتدا اندانیها نبودند، و نودیها و آدمیان نیز نبودند. آندیها نیز تا بعد از این که با نژادهای تکاملی به طور چشمگیر مخلوط شدند چنین نبودند.

ذائقه برای خوردن گوشت انسانی رشد می‌کند. خوردن گوشت انسان بعد از عبور از گرسنگی، دوستی، انتقام، یا آیین مذهبی، به آدمخواری عادت‌وار می‌رسد. آدمخواری از کمبود خوراک ناشی شده است، گر چه این به ندرت دلیل اصلی بوده است. با این وجود اسکیموها و اندانیهای اولیه به ندرت آدمخوار بودند، مگر در دوران قحطی. سرخپوستان به ویژه در آمریکای مرکزی آدمخوار بودند. روزگاری این یک عملکرد عام برای مادران بدوی بود که فرزندان خودشان را بکشند و بخورند تا نیرویی را که در هنگام زایمان از دست داده بودند باز یابند، و در کوینزلند اولین بچه هنوز مکرراً بدین نحو کشته و با ولع خورده می‌شود. در ایام اخیر بسیاری از قبایل آفریقایی به عنوان یک اقدام جنگی، برای انداختن نوعی ترس و وحشت در دل همسایگان، عمداً به آدمخواری دست می‌زنند.

برخی از آدمخواریها ناشی از انحطاط تیره‌هایی بود که روزی برتر بودند، اما آن بیشتر در میان نژادهای تکاملی رایج بود. آدمخواری در زمانی که انسانها احساساتی شدید و تلخ را در رابطه با دشمنانشان تجربه می‌کردند انجام می‌شد. خوردن گوشت انسان بخشی از مراسم شرعی انتقام گردید. باور می‌رفت که شبح یک دشمن بدین گونه می‌توانست نابود شود، یا با روح شخص خورنده پیوند یابد. روزگاری این یک اعتقاد رایج بود که جادوگران از طریق خوردن گوشت انسان به نیروهای خود دست می‌یافتند.

گروههای مشخصی از آدمخواران فقط اعضای قبایل خود را می‌خوردند، یک آمیزش کاذب روحانی که ظاهراً بنا بود همبستگی قبیله‌ای را تشدید سازد. اما آنها همچنین با ایدهٔ افزودن قدرت خود دشمنان را به منظور انتقام می‌خوردند. این برای روان یک دوست یا هم قبیله‌ای یک افتخار

محسوب می‌شد که بدنش خورده شود، در حالی که برای یک دشمن تنها چیزی بیشتر از تنبیه نبود که بدین گونه با ولع خورده شود. ذهن بدوی هیچگاه تظاهر به انسجام نمی‌کرد.

در میان برخی قبایل والدین کهنسال درخواست می‌کردند توسط فرزندانشان خورده شوند. در میان برخی دیگر رسم بود که از خوردن خویشاوندان نزدیک خودداری شود؛ بدنهای آنها فروخته می‌شدند یا با بدنهای بیگانگان معاوضه می‌شدند. داد و ستد قابل ملاحظه‌ای برای زنان و کودکانی که به منظور سلاخی فربه شده بودند وجود داشت. هنگامی که بیماری یا جنگ نمی‌توانست ازدیاد جمعیت را کنترل کند، مازاد جمعیت بدون تشریفات خورده می‌شد.

آدمخواری به دلیل تأثیرات زیرین به تدریج در حال از میان رفتن بوده است:

1- گاهی اوقات این کار یک مراسم جمعی گردید، به عهده گرفتن مسئولیت جمعی برای وارد نمودن مجازات مرگ به یک هم قبیله‌ای. گناه خونریزی هنگامی که توسط همگی، توسط جامعه، مورد مشارکت قرار گیرد، دیگر یک جرم محسوب نمی‌شود. آخرین آدمخواری در آسیا خوردن مجرمان اعدام شده بود.

2- در همان اوان این کار یک آیین مذهبی گردید، اما افزایش ترس از شبح همیشه موجب کاهش آدمخواری نمی‌شد.

3- سرانجام این کار به نقطه‌ای رسید که تنها برخی از قسمتها یا اعضای بدن خورده می‌شدند، آن قسمتهایی که به ظاهر در بر گیرندهٔ روان یا قسمتهایی از روح بودند. نوشیدن خون متداول گردید، و مخلوط کردن قسمتهای "خوردنی" بدن با داروها مرسوم شد.

4- این کار محدود به مردان می‌شد؛ خوردن گوشت انسان برای زنان ممنوع بود.

5- این کار بعد به رئیسان قبایل، کاهنان، و شمن‌ها محدود شد.

6- سپس این کار در میان قبایل بالاتر تابو گشت. ممنوعیت آدمخواری در دلمیشیا آغاز گردید و به کندی به سراسر دنیا گسترش یافت. نودیها به منظور مقابله با آدمخواری سوزاندن اجساد را تشویق می‌کردند، زیرا روزگاری در آوردن اجساد از زیر زمین و خوردن آنها یک عملکرد عادی بود.

7- قربانی کردن انسان ناقوس مرگ آدمخواری را به صدا درآورد. گوشت انسان که خوراک انسانهای برتر، رئیسان قبایل، شده بود سرانجام برای ارواح باز هم برتر محفوظ گردید؛ و بدین ترتیب عرضه نمودن قربانیهای بشری به طور مؤثر به آدمخواری خاتمه داد، به جز در میان پست‌ترین قبایل. هنگامی که قربانی کردن انسان به طور کامل برقرار گردید، آدمخواری تابو گشت؛ گوشت انسان فقط خوراک خدایان بود؛ انسان فقط می‌توانست یک خرده نان تشریفاتی و آیینی، نان عشای ربانی را بخورد.

سرانجام جانشینهای حیوانی به مقصود قربانی کردن وارد استفادهٔ عمومی شدند، و حتی در میان قبایل عقب ماندهتر سگخواری به اندازهٔ زیاد آدمخواری را کاهش داد. سگ اولین حیوان اهلی بود و هم به این منظور و هم به منظور خوراک گرامی داشته میشد.

6- تکامل قربانی بشری

قربانی بشری یک نتیجهٔ غیرمستقیم آدمخواری و نیز درمان آن بود. فراهم نمودن اسکورت روحی به دنیای روح نیز موجب کاهش آدمخواری گردید، زیرا خوردن این قربانیهای مرگ هرگز رسم نبود. هیچ نژادی از انجام کار قربانی ساختن انسان که به شکلی و در زمانی رخ داده به طور کامل عاری نبوده است، گرچه اندانیها، نودیها، و آدمیان در کمترین حد به آدمخواری اعتیاد داشتند.

قربانی کردن انسان کمابیش عالمگیر بوده است. این کار در رسوم مذهبی چینیها، هندوها، مصریان، عبرانیان، بینالنهرینیها، یونانیان، رومیان، و بسیاری مردمان دیگر ادامه یافت، حتی تا ایام اخیر در میان قبایل عقب ماندهٔ آفریقایی و استرالیایی. سرخپوستان دوران بعد تمدنی داشتند که از آدمخواری به وجود آمده بود، و از این رو، در قربانی کردن انسان غرق شده بود، به ویژه در آمریکای مرکزی و جنوبی. کلدانیان در زمرهٔ اولین مردمانی بودند که قربانی کردن انسانها برای مواقع عادی را ترک کردند، و قربانی کردن حیوانات را جایگزین آن نمودند. در حدود دو هزار سال پیش یک امپراتور رئوف ژاپنی مجسمههای سفالی را برای جایگزینی قربانیهای انسانی عرضه نمود، اما کمتر از هزار سال پیش بود که این قربانیها در شمال اروپا منسوخ شدند. در میان برخی قبایل عقب مانده هنوز قربانی کردن انسان به وسیلهٔ داوطلبان صورت میگیرد. این کار یک نوع خودکشی مذهبی یا آیینی است. یک شمن روزی دستور داد یک مرد کهنسال متعلق به یک قبیلهٔ مشخص که بسیار مورد احترام بود قربانی شود. مردم شورش کردند و از انجام این کار سرپیچی نمودند. در نتیجه مرد کهنسال پسر خودش را وادار نمود او را بکشد. مردم دوران باستان به راستی به این رسم باور داشتند.

در تاریخ ثبت شده هیچ تجربهای غمانگیزتر و تأثرآورتر از روایت عبرانی یفتاح و یگانه دخترش وجود ندارد. این تجربه نمایشگر ستیزهای دلخراش دهنده بین سنتهای باستانی و ریشهدار مذهبی و مطالبات مغایرِ تمدن پیشرو میباشد. مطابق رسوم معمول، این مرد خوش نیت یک نذر ابلهانه کرده بود. او با "خدای نبردها" قرار گذاشته بود که در ازای پیروزی در برابر دشمنانش بهای مشخصی بپردازد. و این بها این بود که هنگامی که به خانهاش بازگشت از اولین کسی که برای دیدار او از منزلش خارج شد یک قربانی بسازد. یفتاح تصور میکرد که یکی از بردگان مورد اعتمادش که در آن نزدیکی بود به پیشواز او میرود، اما بر حسب اتفاق دختر و تنها فرزندش خارج شد تا به او خوشامد بگوید. و بدین ترتیب، حتی در آن تاریخ اخیر و در میان مردم به ظاهر متمدن، این دختر زیبا بعد از دو ماه گریه و زاری برای فرجامش توسط پدرش و با تأیید مردم قبیلهاش به عنوان یک قربانی انسانی در واقع قربانی گردید. و این کار تماماً با وجود فرامین قاطع موسی بر علیه عرضهٔ قربانی انسانی انجام یافت. اما مردان و زنان به انجام

نذرهای ابلهانه و غیرضروری معتاد هستند، و انسانهای پیشین چنین پیمانهایی را بسیار مقدس به شمار می‌آوردند.

در ایام باستان هنگامی که بنای یک ساختمان جدید هر اندازه مهم شروع می‌شد، مرسوم بود که یک موجود بشری را به عنوان "قربانی پی‌ریزی ساختمانی" بکشند. این کار یک شبح روحی را فراهم می‌کرد که مراقب و محافظ ساختمان باشد. هنگامی که چینی‌ها برای قالب ریزی یک ناقوس آماده می‌شدند، سنت حکم می‌کرد که به منظور بهبود صدای ناقوس حداقل یک دختر جوان قربانی شود. دختری که انتخاب می‌شد به طور زنده به داخل فلز مذاب پرتاب می‌گردید.

مدتها برای بسیاری از گروهها رسم بود که بردگان را زنده در داخل دیوارهای مهم جاسازی کنند. در ایام بعد قبایل شمال اروپا دیوارسازی پیرامون سایهٔ یک رهگذر را جانشین این رسم قرار دادن اشخاص زنده در دیوارهای ساختمانهای جدید نمودند. چینی‌ها آن کارگرانی را که حین ساختن یک دیوار می‌مردند در دیوار دفن می‌کردند.

یک پادشاه کم اهمیت در فلسطین در هنگام ساختن دیوارهای اریحا، "پی‌ریزی آن را با بدن ابیرام، اولین فرزندش، انجام داد، و دروازه‌های آن را با بدن جوان‌ترین پسرش سجوب بنا نهاد." در آن تاریخ اخیر، نه تنها این پدر دو تن از فرزندان خود را زنده در سوراخهای پی‌ریزی دروازه‌های شهر قرار داد، بلکه عمل او نیز "مطابق کلام خداوند" ثبت شده است. موسی این کار قربانی کردن برای پی‌ریزی ساختمان را قدغن کرده بود، اما مردم اسرائیل مدت کوتاهی بعد از مرگ او این کار را از سر گرفتند. مراسم قرن بیستمیِ نهادن زیورآلات ارزان و چیزهای یادگاری در سنگ بنای یک ساختمان جدید یادآور قربانی کردنهای بدوی پی‌ریزی ساختمان می‌باشد.

مدتها برای بسیاری از مردمان رسم بود که اولین میوه‌هایشان را وقف ارواح کنند. و این رسوم که اکنون کم و بیش سمبلیک هستند تماماً آثار به جا مانده از رسوم اولیه‌ای می‌باشند که به قربانی انسانی مربوط بودند. ایدهٔ تقدیم کردن اولین فرزند به عنوان یک قربانی در میان مردم دوران باستان رایج بود، به ویژه در میان فینیقی‌ها که آخرین کسانی بودند که آن را ترک کردند. در هنگام قربانی کردن گفته می‌شد، "زندگی برای زندگی". اکنون شما در هنگام مرگ می‌گویید: "خاک به خاک."

منظرهٔ رقت‌بار الزام ابراهیم به قربانی کردن پسرش اسحاق، در حالی که برای احساسات متمدن شوکه کننده است، برای انسانهای آن روزگاران یک ایدهٔ جدید یا عجیب نبود. مدتها این یک رسم رایج بود که پدران در مواقع فشار احساسی زیاد پسران ارشد خود را قربانی کنند. بسیاری از مردمان روایتی دارند که با این داستان قابل مقایسه است، زیرا روزگاری اعتقادی جهانی و عمیق وجود داشت که هنگام وقوع هر چیز خارق‌العاده یا غیرمعمول تقدیم یک قربانی انسانی ضروری است.

7- اصلاحات در قربانی ساختن انسان

موسی تلاش کرد از طریق شروع جایگزینی فدیه قربانیهای انسانی را پایان دهد. او یک برنامه‌ریزی منظم ایجاد نمود که مردمش را قادر ساخت از بدترین پیامدهای نذرهای شتابزده و ابلهانهٔ خویش بگریزند. زمینها، داراییها، و فرزندان می‌توانستند بر طبق قیمتهای تثبیت شده‌ای که به کاهنان قابل پرداخت بودند بازخرید شوند. آن گروههایی که قربانی کردن اولین فرزندانشان را متوقف کردند نسبت به همسایگان کمتر پیشرفته که به این اعمال ظالمانه ادامه می‌دادند از مزیت بیشتری برخوردار بودند. بسیاری از این قبایل عقب مانده نه تنها با از دست دادن پسرانشان به اندازهٔ زیاد تضعیف شدند، بلکه حتی سلسلهٔ رهبریشان اغلب شکسته شد.

یک پیامد عمل رو به سپری قربانی کردن فرزند رسم مالیدن خون روی چهارچوب در ورودی خانه برای محافظت از فرزندان ارشد بود. این کار اغلب در رابطه با یکی از جشنهای مقدس سال انجام می‌شد، و این مراسم روزگاری در بیشتر نقاط جهان از مکزیک تا مصر رایج بود.

حتی بعد از این که بیشتر گروهها به کشتار آیینی کودکان پایان داده بودند، رسم شد نوزاد را در بیابان و یا در یک قایق کوچک روی آب به حال خود رها سازند. اگر کودک نجات می‌یافت، تصور می‌شد که خدایان برای حفاظت از کودک مداخله نموده‌اند، همانند روایات سَرگن، موسی، کوروش، و رمولس. سپس رسم وقف پسران ارشد به عنوان مقدس یا قربانی آمد، تا اجازه یابند به جای مردن بزرگ شده و سپس تبعید شوند؛ این منشأ کوچ نشینی بود. رومی‌ها در طرح کوچ نشینی خود به این رسم وفادار ماندند.

منشأ بسیاری از پیوندهای ویژهٔ بی‌بند و باری جنسی با پرستش بدوی در ارتباط با قربانی کردن انسان بود. در ایام باستان، اگر زنی شکارچیان سر را می‌دید می‌توانست جان خود را از طریق تسلیم جنسی نجات دهد. بعدها، دختر جوانی که به عنوان قربانی وقف خدایان شده بود می‌توانست از طریق اهدای مادام‌العمر بدن خود به خدمت مقدس جنسی در معبد جان خود را بازخرید نماید. او بدین گونه می‌توانست پول بازخرید خود را به دست آورد. مردم دوران باستان داشتن روابط جنسی با زنی را که بدین گونه درگیر نجات جان خویش شده بود بسیار تعالی بخش تلقی می‌کردند. همراهی کردن با این دختران مقدس یک آداب و رسوم مذهبی بود، و علاوه بر آن، تمام این آیین یک عذر موجه برای ارضای معمول جنسی فراهم می‌کرد. این یک نوع زیرکی خود فریبانه بود که هم دختران و هم معاشران آنها از انجام آن بسیار خشنود می‌شدند. در پیشرفت تکاملی تمدن همیشه رسوم اخلاقی به کندی در عقب حرکت می‌کنند، و بدین ترتیب برای اعمال جنسی آغازین‌تر و بدوی‌تر نژادهای در حال تکامل پذیرش فراهم می‌سازند.

روسپیگری در معبد سرانجام در سراسر جنوب اروپا و آسیا گسترش یافت. پولی که توسط روسپیان معبد کسب می‌شد در میان تمامی مردمان مقدس محسوب می‌گشت — یک هدیهٔ والا برای تقدیم به خدایان. بالاترین انواع زنان بازارهای جنسی معبد را از جمعیت پر می‌کردند و درآمد خود را وقف انواع و اقسام خدمات و کارهای مقدس عام‌المنفعه می‌نمودند. بسیاری از اقشار بالای زنان مهریهٔ خود را از طریق خدمت موقت جنسی در معابد جمع می‌کردند، و بیشتر مردان چنین زنانی را به عنوان همسر ترجیح می‌دادند.

8- رستگاری و میثاق

بازخرید از طریق قربانی و روسپیگری در معبد در واقع جرح و تعدیل در قربانی کردن انسان بود. بعد از آن قربانی کردن کاذب دختران آمد. این مراسم شامل خونریزی، و نیز وقف به بکارت مادام‌العمر می‌شد، و یک واکنش اخلاقی به روسپیگری قدیمی‌تر معبد بود. در ایام اخیرتر باکره‌ها خود را وقف خدمت مراقبت از آتشهای مقدس معبد نمودند.

انسانها سرانجام به این پنداشت رسیدند که تقدیم یک قسمت از بدن می‌تواند جای قربانی قدیمی‌تر و کامل انسانی را بگیرد. قطع فیزیکی یک عضو بدن نیز به عنوان یک جانشین قابل قبول تلقی می‌گشت. مو، ناخنها، خون، و حتی انگشتان دست و پا قربانی می‌شدند. رسم باستانی بعدی و تقریباً جهانی ختنه نتیجهٔ فرقهٔ قربانی ناقص بود. این کار تماماً یک امر قربانی کردن بود، هیچ فکر بهداشتی به آن وصل نبود. مردان ختنه می‌شدند؛ زنان گوشهایشان را سوراخ می‌کردند.

متعاقباً رسم شد که به جای قطع انگشتان، آنها به هم گره زده شوند. تراشیدن سر و کوتاه کردن مو نیز اشکال وقف مذهبی بودند. اخته کردن در ابتدا یک تعدیل ایدهٔ قربانی انسانی بود. سوراخ کردن بینی و لب هنوز در آفریقا انجام می‌شود، و خال‌کوبی یک تکامل هنری زخمی کردن بدوی بدن در دوران پیشین می‌باشد.

رسم قربانی کردن، در نتیجهٔ آموزشهای رو به پیشرفت، عاقبت به ایدهٔ پیمان مذهبی مربوط شد. سرانجام تصور شد که خدایان به داخل توافقهای واقعی با انسان وارد شده‌اند؛ و این یک گام عمده در تثبیت مذهب بود. قانون، یک پیمان، جای خوش اقبالی، ترس، و خرافه را می‌گیرد.

انسان حتی هرگز خواب این را هم نمی‌توانست ببیند که به داخل یک قرارداد با الوهیت وارد شود، تا این که درک او از خداوند به سطحی رسید که بر حسب آن کنترل کنندگان جهان قابل اعتماد پنداشته شدند. و برداشت اولیهٔ انسان از خداوند آنقدر انسان انگارانه بود که وی قادر نبود به الوهیتی قابل اعتماد باور داشته باشد، تا این که او خود نسبتاً قابل اعتماد، اخلاقی، و نیک کردار گردید.

اما اندیشهٔ پیمان بستن با خدایان نهایتاً فرا رسید. *انسان تکاملی سرانجام به چنان شایستگی اخلاقی دست یافت که جرأت یافت با خدایان خود چانه زند.* و بدین ترتیب کار تقدیم قربانی به تدریج به بازی چانه زدن فلسفیِ انسان با خداوند تکامل یافت. و تمام این کار نمایانگر یک تدبیر جدید برای بیمه کردن در مقابل بداقبالی یا، به جای آن، یک تکنیک بهبود یافته برای خرید حتمی‌تر نیکبختی بود. این ایدهٔ اشتباه را نپذیرید که این قربانیهای اولیه یک هدیهٔ مجانی به خدایان، یک عطای خود انگیختهٔ سپاس یا شکرگزاری بودند؛ آنها نشانگر پرستش حقیقی نبودند.

اَشکال بدوی دعا چیزی بیشتر یا کمتر از چانه زدن با ارواح، جدل با خدایان، نبودند. این نوعی مبادلهٔ پایاپای بود که در آن التماس و متقاعد سازی جانشین چیزی ملموس‌تر و گرانبهاتر شده

بود. بازرگانی در حال توسعهٔ نژادها روح داد و ستد را پرورش داده و زیرکی مبادلهٔ پایاپای را به وجود آورده بود؛ و اکنون این ویژگیها شروع به پدیدار شدن در روشهای پرستشی انسان نمودند. و همانطور که برخی از انسانها نسبت به سایرین بازرگانان بهتری بودند، به همان ترتیب برخی نسبت به دیگران نیایشگران بهتری محسوب می‌شدند. دعای یک انسان درستکار از حرمت بالا برخوردار بود. یک انسان درستکار کسی بود که تمامی حسابهای خود را با ارواح تسویه نموده، و هر وظیفهٔ آیینی خود را نسبت به خدایان به طور کامل به جا آورده بود.

دعای اولیه به سختی پرستش بود؛ آن یک درخواست توأم با چانه زدن برای سلامتی، ثروت، و زندگی بود. و از بسیاری جهات دعاها با گذشت اعصار تغییر زیادی نکرده‌اند. آنها هنوز از کتابها خوانده می‌شوند، به طور رسمی قرائت می‌گردند، و برای قرار دادن روی چرخها و برای آویزان کردن از درختان نوشته می‌شوند، جایی که وزش بادها انسان را از دردسر صرف انرژی برای نجوا کردن رها خواهد ساخت.

9- قربانیها و خوراکهای مذهبی

قربانی انسانی، در طول مسیر تکامل آیینهای مردم یورنشیا، از عمل خونین آدمخواری به سطوح بالاتر و سمبلیک‌تر پیش رفته است. آیینهای اولیهٔ قربانی کردن مراسم بعدی خوردن خوراک مذهبی را ایجاد نمودند. در ایام اخیرتر فقط کشیش قدری از قربانی آدمخوارانه یا یک قطره از خون انسان را می‌خورد، و سپس همگی جانشین حیوانی را می‌خورند. این ایده‌های اولیهٔ فدیه، بازخرید، و میثاقها به سرویسهای خوراک عشای ربانی در دوران بعد تکامل یافته‌اند. و تمامی این تکامل آیینی یک تأثیر نیرومند اجتماعی سازی اعمال نموده است.

در رابطه با فرقهٔ مادر خداوند، در مکزیک و جاهای دیگر، یک خوراک ربانی کیک و شراب سرانجام به جای گوشت و خون متعلق به قربانیهای قدیمی‌تر بشری به کار گرفته شد. عبرانیان مدتها این آیین را به عنوان قسمتی از مراسم عید پسح خود اجرا می‌کردند، و از این آیین بود که نوع بعدی مسیحی نان عشای ربانی به وجود آمد.

بنیاد برادریهای اجتماعی دوران باستان روی آیین نوشیدن خون بنا شده بود. برادری اولیهٔ یهودی یک امر قربانی خونی بود. پولس ساختن یک آیین جدید مسیحی را روی "خون عهد و پیمان جاودان" آغاز نمود. و در حالی که او ممکن است به گونه‌ای غیرضروری با آموزشهایی پیرامون خون و قربانی سد راه مسیحیت شده باشد، یک بار و برای همیشه به دکترینهای نجات از طریق قربانیهای بشری یا حیوانی پایان داد. سازشهای فقهی او نشان می‌دهد که حتی آشکارسازی آسمانی نیز باید به کنترل تدریجی تکامل تن در دهد. به گفتهٔ پولس، مسیح آخرین و کامل‌ترین قربانی بشری گردید. داور آسمانی اکنون به طور کامل و برای همیشه راضی است.

و بدین ترتیب، بعد از اعصار طولانی آیین قربانی به آیین نان عشای ربانی تکامل یافته است. از این رو نانهای عشای ربانی مذاهب امروزی جانشینان مشروع آن مراسم شوکه کنندهٔ پیشین

قربانی بشری و باز آیینهای باستانی‌تر آدمخواری می‌باشند. بسیاری هنوز برای نجات به خون متکی هستند، اما حداقل این کار تمثیلی، سمبلیک، و اسرارآمیز شده است.

10- بخشش گناه

در ذهن انسان دوران باستان فقط از طریق قربانی لطف خداوند به دست می‌آمد. انسان امروزی باید تکنیکهای جدید دستیابی به خود آگاهی نسبت به نجات را به وجود آورد. آگاهی نسبت به گناه در ذهن انسان پابرجا است، اما الگوهای فکری او پیرامون رستگاری فرسوده و کهنه شده‌اند. واقعیتِ نیاز معنوی پابرجا است، اما پیشرفت عقلانی راههای کهن کسب آرامش و تسلی برای ذهن و روان را نابود ساخته است.

گناه باید به صورت بدپیمانی عمدی نسبت به الوهیت از نو تعریف شود. درجاتی از بدپیمانی وجود دارد: وفاداری ناقص دودلی؛ وفاداری تقسیم شدهٔ متضاد؛ وفاداری میرای بی‌تفاوتی؛ و مرگ وفاداری که در وقف به ایده‌آلهای بی‌خدایی به نمایش گذارده می‌شود.

حس یا احساس گناه، آگاهی نسبت به نقض سنتهای اجتماعی است؛ آن لزوماً گناه نیست. در فقدان بدعهدی آگاهانه نسبت به الوهیت هیچ گناه واقعی وجود ندارد.

امکان شناخت حس گناه نشان تمایز متعال برای نوع بشر است. آن انسان را به صورت موجودی بی‌ارزش نشان نمی‌کند، بلکه او را به عنوان مخلوقی دارای بزرگی بالقوه و سرفرازی دائماً بالا رونده متمایز می‌سازد. این حس بی‌ارزشی محرک اولیه‌ای است که باید به سرعت و با اطمینان به آن گشایشهای ایمانی رهنمون شود که ذهن انسان را به سطوح شکوهمند بزرگ منشی اخلاقی، بصیرت کیهانی، و زندگی معنوی دگرگون می‌سازد. تمامی معانی وجود بشری بدین طریق از گذرا به جاودانه تغییر می‌کنند، و تمامی ارزشها از بشری به الهی ارتقا می‌یابند.

اعتراف به گناه باطل شمردن شجاعانهٔ بدعهدی است، اما پیامدهای این بدعهدی را در زمان و مکان به هیچ وجه تخفیف نمی‌دهد. اما اعتراف — شناخت صادقانهٔ سرشت گناه — برای رشد مذهبی و پیشرفت معنوی ضروری است.

بخشش گناه توسط الوهیت بازسازی روابط وفادارانه به دنبال یک دورهٔ آگاهی بشری از وقفه افتادن در این روابط به عنوان پیامد شورش آگاهانه است. نباید به دنبال بخشش رفت، بلکه به عنوان آگاهی از برقراری مجدد روابط وفادارانه میان آفریده و آفریدگار فقط باید آن را دریافت نمود. و تمامی فرزندان وفادار خداوند در مسیر صعود به بهشت شاد، دوستدار خدمت، و پیوسته در حال پیشرفت می‌باشند.

[عرضه شده توسط یک ستارهٔ تابناک عصر نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 90

شمن‌گرایی — حکیمان قبایل و کاهنان

تکامل رسوم مذهبی از دلجویی، پرهیز، جن‌گیری، مجبور سازی، مصالحه، و استمالت به قربانی، کفاره، و نجات پیش رفت. تکنیک رسوم مذهبی از اشکال آیین بدوی نیایشی به بت‌واره‌ها و سپس به جادو و معجزات عبور نمود؛ و به تدریج که آیین در پاسخ به برداشت به طور فزاینده پیچیدهٔ انسان از قلمروهای فوق مادی پیچیده‌تر گردید، به طور اجتناب ناپذیر تحت سلطهٔ حکیمان قبایل، شمن‌ها، و کاهنان قرار گرفت.

در برداشتهای در حال پیشرفت انسان بدوی سرانجام دنیای روحی نسبت به انسان معمولی واکنش ناپذیر تلقی گردید. در میان انسانها فقط آدمهای استثنایی می‌توانستند توجه خدایان را جلب کنند؛ ارواح فقط به مرد یا زن خارق‌العاده گوش فرا می‌دادند. بدین ترتیب مذهب وارد یک مرحلهٔ جدید می‌شود، مرحله‌ای که طی آن به تدریج دست دوم می‌شود. همیشه یک حکیم قبیله، یک شمن، یا یک کاهن بین مذهب‌گرا و چیز مورد پرستش مداخله می‌کند. و امروزه بیشتر سیستمهای سازمان یافتهٔ اعتقادی مذهبی یورنشیا در حال عبور از این سطح از توسعهٔ تکاملی هستند.

مذهب تکاملی از یک ترس ساده و بسیار قدرتمند به وجود می‌آید، ترسی که هنگام رو در رویی با ناشناخته‌ها، چیزهای غیرقابل توضیح و غیرقابل فهم در ذهن انسان موج می‌زند. مذهب نهایتاً به درک عمیقاً سادهٔ یک عشق بسیار نیرومند دست می‌یابد، عشقی که هنگام وقوف به مهر بی‌حد و حصر پدر جهانی به فرزندان جهان روان انسان را به گونه‌ای غیرقابل مقاومت فرا می‌گیرد. اما بین آغاز و تکمیل تکامل مذهبی، اعصار طولانی شمن‌ها قرار دارد که به خود اجازه می‌دهند بین انسان و خداوند به عنوان رابط، مفسر، و میانجی قرار گیرند.

1- اولین شمن‌ها — حکیمان قبایل

شمن حکیمِ صاحب رتبهٔ قبیله، انسان بت‌واره‌ای تشریفاتی، و شخصیت کانونی برای تمامی کارکردهای مذهب تکاملی بود. در بسیاری از گروهها رتبهٔ شمن از رتبهٔ رئیس جنگ بالاتر بود، و این امر نشانگر آغاز سلطهٔ کلیسا بر دولت بود. شمن گاهی اوقات به عنوان یک کاهن و حتی به عنوان یک پادشاه کاهن عمل می‌کرد. برخی از قبایل آتی هم از حکیمان پیشین شمن

(غیب‌گویان) و هم از کاهنان شمن که بعدها ظاهر شدند برخوردار بودند. و در بسیاری موارد منصب شمن‌ها موروثی گردید.

از آنجا که در ایام باستان هر چیز غیرعادی به تسخیر روحی نسبت داده می‌شد، هر چیز غیرطبیعیِ ذهنی یا فیزیکی قابل توجه نشان دهندهٔ برخورداری از شایستگی برای منصب حکیم قبیله بود. بسیاری از این مردان مبتلا به صرع و بسیاری از زنان مبتلا به هیستری بودند، و این دو نوع بخش عمده‌ای از الهام‌های دوران باستان و نیز تسخیر روحی یا شیطانی را تشکیل می‌دادند. تعداد قابل توجهی از این آغازین‌ترین کاهنان به طبقه‌ای تعلق داشتند که از آن هنگام پارانویایی نام یافته‌اند.

اکثریت عظیم شمن‌ها ضمن این که ممکن بود در موارد جزیی دست به فریب زنند به واقعیت تسخیر روحی خود اعتقاد داشتند. زنانی که قادر بودند خود را به یک خلسه یا یک تشنج کاتالپتیک فرو ببرند به شمن‌های قدرتمندی تبدیل شدند. بعدها چنین زنانی پیامبر و واسطهٔ روحی شدند. خلسه‌های کاتالپتیک آنان معمولاً در بر گیرندهٔ ادعای ارتباط با اشباح مردگان بود. بسیاری از شمن‌های زن رقاصه‌هایی حرفه‌ای نیز بودند.

اما همگی شمن‌ها خود فریفته نبودند؛ بسیاری حیله‌گران زیرک و توانایی بودند. به تدریج که این حرفه توسعه یافت، یک تازه‌کار الزام داشت برای ده سال با سختی و جانفشانی شاگردی کند تا به عنوان یک حکیم قبیله صلاحیت یابد. شمن‌ها یک سبک لباس حرفه‌ای به وجود آوردند و تظاهر به رفتاری اسرارآمیز می‌نمودند. آنها مکرراً با به کار گرفتن مواد مخدر حالتهای مشخص فیزیکی ایجاد می‌کردند که مردم قبیله را تحت تأثیر قرار داده و مبهوت می‌ساخت. مردم عادی چشم بندیهای ماهرانه را ماوراءالطبیعه تلقی می‌کردند، و گفتار بطنی برای اولین بار توسط کاهنان حیله‌گر مورد استفاده قرار گرفت. بسیاری از شمن‌های دوران باستان به گونه‌ای غیرعمدی هیپنوتیزم را به کار می‌گرفتند؛ دیگران از طریق خیره شدن طولانی به نافشان خود را هیپنوتیزم می‌کردند.

با این همه در حالی که بسیاری به این نیرنگها و فریبها متوسل می‌شدند، به دلیل موفقیت ظاهری به عنوان یک طبقه به شهرت دست می‌یافتند. هنگامی که یک شمن در کارهای خود شکست می‌خورد، اگر نمی‌توانست عذری باور کردنی را ارائه دهد، تنزل مقام می‌یافت و یا کشته می‌شد. بدین ترتیب شمن‌های صادق در همان اوایل هلاک می‌شدند؛ فقط بازیگران حیله‌گر جان به در می‌بردند.

شمن‌گرایی بود که سمت و سوی انحصاری امور قبیله را از دستان پیران و قدرتمندان خارج ساخته و آن را در دستان افراد حیله‌گر، زیرک، و دوراندیش قرار داد.

2- کارکردهای شمن‌گرایانه

احضار روح از طریق جادو یک شیوهٔ خیلی دقیق و بسیار پیچیده بود که با آیینهای امروزی کلیسایی که با یک زبان باستانی اجرا می‌شود قابل مقایسه است. نژاد بشر از همان اوان به طور آشکار به دنبال یاری فوق بشری، *آشکارسازی الهی* بود؛ و انسانها باور داشتند که شمن‌ها در واقع چنین آشکارسازیهایی را دریافت می‌کنند. در حالی که شمن‌ها نیروی عظیم تلقین را در کارشان به کار می‌گرفتند، این کار تقریباً به طور تغییرناپذیر تلقین منفی بود. تنها در دوران بسیار اخیر تکنیک تلقین مثبت به کار گرفته شده است. شمن‌ها در ابتدای به وجود آمدن حرفه‌شان در مشاغلی همچون باران سازی، شفای بیماری، و کشف جرم شروع به خبره شدن نمودند. با این وجود کارکرد اصلی یک حکیم شمنیِ قبیله شفای بیماریها نبود، بلکه دانستن و کنترل مخاطرات زندگی بود.

هنگامی که هنر سیاه باستان، مذهبی و سکولار، هر دو، توسط کاهنان، پیشگویان، شمن‌ها، یا حکیمان قبایل به کار گرفته می‌شد هنر سفید نامیده می‌شد. کاروران هنر سیاه ساحر، شعبده‌باز، طلسم‌گر، جادوگر، افسونگر، آینده‌بین، چشم‌بند، و طالع‌بین نامیده شده‌اند. با گذشت زمان، تمامی این ارتباطات ادعایی با ماوراءالطبیعه به صورت جادوگری و یا ترفند شمن‌ها طبقه‌بندی شده است.

جادوگری در بر گیرندهٔ *سحر و جادویی* بود که توسط ارواح پیشین بی‌قاعده و ناشناخته انجام می‌شد. ترفند شمن‌ها شامل *معجزاتی* بود که توسط ارواح باقاعده و شناخته شدهٔ خدایان قبیله انجام می‌یافت. در ایام بعد جادوگر به اهریمن ربط داده شد، و بدین ترتیب صحنه برای بسیاری نمایشات نسبتاً اخیر تعصب مذهبی چیده شد. برای بسیاری از قبایل بدوی جادوگری یک مذهب بود.

شمن‌ها به کارکرد شانس به عنوان آشکار کنندهٔ خواست ارواح عمیقاً اعتقاد داشتند؛ آنها مکرراً برای تصمیم‌گیری قرعه‌کشی می‌کردند. بقای امروزی این گرایش به قرعه‌کشی نه تنها در بسیاری از بازیهای شانسی، بلکه همچنین در قافیه‌های مشهور ”شمارش“ نمایان است. روزگاری شخصی که در شمارش خارج می‌افتاد باید می‌مرد. اکنون وی در یک بازی کودکانه فقط *او* شده است. آنچه که برای انسان بدوی کار جدی بود به عنوان سرگرمی کودک امروزی باقی مانده است.

حکیمان قبایل به علامت و فال بسیار اعتقاد داشتند، مثل ”هنگامی که صدای خش خش را در نوک درختان توت شنیدی، آن وقت به سرعت حرکت کن.“ در ابتدای تاریخ بشر شمن‌ها توجه خود را متوجه ستارگان نمودند. طالع بینی بدوی یک باور و عرف جهانی بود؛ تعبیر خواب نیز رواج یافت. به زودی تمامی اینها با ظهور آن شمن‌های تند مزاج زن که ادعا می‌کردند قادرند با ارواح مردگان ارتباط برقرار کنند دنبال گردید.

باران سازان یا شمن‌های آب و هوا گر چه منشأ باستانی داشتند، کاملاً طی اعصار بقا یافته‌اند. یک خشکسالی شدید به معنی مرگ کشاورزان اولیه بود. کنترل آب و هوا هدف بسیاری از

جادوهای دوران باستان بود. آب و هوا هنوز موضوع معمول گفتگوی انسان متمدن است. مردمان دوران باستان همگی به قدرت شمن به عنوان یک باران‌ساز باور داشتند. اما هنگامی که وی در کارش موفق نمی‌شد مرسوم بود او را بکشند، مگر این که او می‌توانست یک عذر باور کردنی برای عدم موفقیت خود ارائه دهد.

قیصرها بارها طالع بینها را تبعید نمودند، اما آنها همواره به دلیل اعتقاد عمومی به قدرتشان باز می‌گشتند. آنها نمی‌توانستند بیرون رانده شوند، و حتی در قرن شانزدهم بعد از مسیح مدیران کلیساها و دولتهای غربی حامی طالع بینی بودند. هزاران مردم به ظاهر باهوش هنوز اعتقاد دارند که فرد ممکن است تحت سلطهٔ یک ستارهٔ خوشبختی یا بدبختی به دنیا بیاید؛ و این که قرار گرفتن اجرام سماوی در کنار هم فرجام ماجراهای گوناگون این دنیا را تعیین می‌سازد. انسانهای ساده لوح هنوز مشتری دائمی فالگیران هستند.

یونانی‌ها به تأثیر پندِ وحی گونه اعتقاد داشتند. چینی‌ها از سحر و جادو برای محافظت در مقابل دیوها استفاده می‌کردند. شمن‌گرایی در هندوستان شکوفا گردید، و هنوز به طور آشکار در آسیای مرکزی تداوم دارد. این کار تنها به تازگی در بیشتر نقاط دنیا ترک شده است.

گاه به گاه، پیامبران و آموزگارانی راستین بر می‌خواستند تا شمن‌گرایی را مردود شمرده و افشا سازند. حتی انسان سرخ که در حال ناپدیدی است در طول صد سال گذشته چنین پیامبری داشته است، شانی تِنسک واتاوا، که کسوف خورشید را در سال 1806 پیشگویی کرد و پلیدیهای انسان سفید را محکوم نمود. در طول اعصار طولانی تاریخِ تکامل بسیاری آموزگاران راستین در میان قبایل و نژادهای گوناگون ظهور کرده‌اند. و آنان همواره به ظهور ادامه خواهند داد تا شمن‌ها یا کاهنان هر عصری را که مخالف تحصیل عمومی هستند و برای خنثی کردن پیشرفت علمی تلاش می‌کنند به چالش بطلبند.

شمن‌های دوران باستان به طرق بسیار و با روشهای حیله‌گرانه به عنوان صداهای خداوند و نگاه دارندگان مشیت الهی شهرت خویش را تثبیت نمودند. آنها آب به روی نوزادان می‌پاشیدند و به آنان نام اهدا می‌کردند. آنها پسران را ختنه می‌کردند. آنها سرپرستی تمامی مراسم دفن را به عهده داشتند و ورود امن مردگان را به سرزمین ارواح اعلام می‌کردند.

کاهنان شمن و حکیمان قبایل از طریق انباشت دستمزدهای گوناگونشان که به ظاهر تقدیم ارواح می‌شد اغلب بسیار ثروتمند می‌شدند. بسیاری اوقات یک شمن عملاً تمامی ثروت مادی قبیلهٔ خود را جمع‌آوری می‌کرد. به دنبال مرگ یک آدم ثروتمند مرسوم بود که دارایی او به طور مساوی میان شمن و یک بنگاه عمومی یا خیریه تقسیم شود. این رسم در برخی قسمتهای تبت هنوز پابرجا است. در آنجا نیمی از جمعیت مردان به این طبقهٔ غیرمولد تعلق دارد.

شمن‌ها به خوبی لباس می‌پوشیدند و معمولاً چندین همسر داشتند. آنها طبقهٔ اشرافیت اولیه بودند، و از تمامی محدودیتهای قبیله‌ای معاف بودند. آنها اغلب از ذهن و اخلاقیات درجهٔ پایین برخوردار بودند. آنها از طریق جادوگر یا ساحر نامیدن رقبای خود آنها را سرکوب می‌کردند و

به کرّات به چنان موقعیتی از نفوذ و قدرت ترقی می‌کردند که قادر بودند رئیسان قبیله یا پادشاهان را تحت سلطهٔ خود قرار دهند.

انسان بدوی شمن را یک وجود اهریمنی ضروری تلقی می‌کرد. او از وی می‌ترسید اما او را دوست نداشت. انسان اولیه به دانش احترام می‌گذاشت؛ او خرد را محترم می‌شمرد و برای آن پاداش می‌داد. شمن عمدتاً فریبکار بود، اما احترام به شمن‌گرایی به خوبی نمایانگر ارجی است که خرد در تکامل بشر داشته است.

3- تئوری شمن‌گرایانهٔ بیماری و مرگ

از آنجا که انسان باستان خود و محیط مادی خود را نسبت به هوا و هوسهای اشباح و تصورات ارواح مستقیماً پاسخگو تلقی می‌کرد، عجیب نیست که مذهب او می‌بایست به طور بسیار انحصاری درگیر امور مادی می‌بود. انسان امروزی به طور مستقیم به مشکلات مادی خود تهاجم می‌کند. او تصدیق می‌کند که ماده نسبت به کنترل هوشمند ذهن پاسخگو است. انسان بدوی به همین ترتیب مایل بود زندگی و انرژیهای قلمرو فیزیکی را تغییر داده و حتی کنترل کند؛ و چون درک محدود او از کیهان او را به این باور رهنمون می‌ساخت که اشباح، ارواح، و خدایان شخصاً و به طور بلافصل درگیر کنترل جزئیات زندگی و ماده هستند، منطقاً تلاشهای خود را به جلب لطف و حمایت این نیروهای فوق بشری معطوف می‌نمود.

با این نگرش بیشتر چیزهای غیرقابل توضیح و نامعقول در فرقه‌های دوران باستان قابل فهم هستند. آداب و رسوم فرقه تلاش انسان بدوی برای کنترل دنیای مادی بود که او خود را در آن می‌یافت. و بسیاری از تلاشهای او به هدف طولانی کردن زندگی و تضمین سلامتی معطوف می‌شدند. از آنجا که تمامی بیماریها و خود مرگ در ابتدا پدیده‌های روحی تلقی می‌شدند، اجتناب ناپذیر بود که شمن‌ها با وجود آن که به عنوان حکیم قبیله و کاهن عمل می‌کردند، به عنوان پزشک و جراح نیز کار کنند.

ذهن بدوی ممکن است به واسطهٔ فقدان واقعیتها درمانده باشد، اما با این همه منطقی است. هنگامی که انسانهای اندیشمند بیماری و مرگ را مشاهده می‌کنند، در صدد یافتن علل این بلایا بر می‌آیند، و شمن‌ها و دانشمندان مطابق فهم خود تئوریهای زیرین را برای این مصائب ارائه داده‌اند:

1- *اشباح* — تأثیرات مستقیم روحی. قدیمی‌ترین فرضیه‌ای که در توضیح بیماری و مرگ ارائه گردید این بود که ارواح از طریق فریب دادن روان را از بدن خارج ساخته و موجب بیماری می‌شوند. اگر روان نمی‌توانست به بدن بازگردد، مرگ عارض می‌شد. مردم باستان آنقدر از عمل بدخواهانهٔ اشباح بیماری‌ساز می‌ترسیدند که افراد ناخوش اغلب حتی بدون خوراک یا آب به حال خود رها می‌شدند. صرف نظر از مبنای خطاگونهٔ این

اعتقادات، این کارها افراد مبتلا را به طور مؤثر در قرنطینه نگاه می‌داشت و مانع گسترش بیماریهای واگیردار می‌شد.

2- *خشونت* — علل بدیهی. تعیین علل برخی از سوانح و مرگها آنقدر آسان بود که در همان ابتدا این علل از طبقه‌بندی عملکرد اشباح خارج شدند. تلفات و زخمهایی که در نتیجهٔ جنگ عارض می‌شدند، ستیز با حیوانات، و سایر عوامل فوراً قابل تشخیص به عنوان رخدادهای طبیعی تلقی شدند. اما مدتها باور بر این بود که ارواح هنوز مسئول تأخیر التیام یا عفونت زخمهای حتی به طور "طبیعی" ایجاد شده هستند. اگر هیچ عامل طبیعی قابل مشاهده نمی‌توانست کشف شود، اشباح روحی هنوز مسئول بیماری و مرگ محسوب می‌شدند.

امروزه در آفریقا و جاهای دیگر ممکن است مردمانی بدوی یافت شوند که با وقوع هر مرگ غیرخشونت‌آمیز کسی را بکشند. حکیمان قبایل آنها طرفهای مجرم را مشخص می‌کنند. اگر مادری در هنگام زایمان بمیرد، بچه بلافاصله خفه می‌شود — جان برای جان.

3- *سحر و جادو* — تأثیر دشمنان. تصور می‌شد علت عمدهٔ بیماریها سحر و جادو، عمل چشم بد زدن، و کمان اشاره‌گر جادویی است. روزگاری با انگشت به کسی اشاره کردن به راستی خطرناک بود؛ و هنوز اشاره کردن با انگشت بی‌ادبی محسوب می‌شود. در موارد بیماری و مرگِ مشکوک مردم باستان یک رسیدگی رسمی به عمل می‌آوردند، کالبد شکافی می‌کردند، و روی یک یافته به عنوان علت مرگ به توافق می‌رسیدند؛ در غیر این صورت جادو مسبب مرگ معرفی می‌شد، و لذا اعدام جادوگری را که مسئول آن بود ضروری می‌ساخت. این تحقیقات باستانی برای یافتن علت مرگ مشکوک جان بسیاری از جادوگران را نجات داد. در میان برخی باور می‌رفت که عضو یک قبیله می‌توانست در نتیجهٔ جادوگری خود بمیرد، که در این صورت هیچکس متهم نمی‌شد.

4- *گناه* — تنبیه تخطی از تابو. در ایام نسبتاً اخیر باور بر این بوده است که بیماری تنبیهی برای گناه شخصی یا نژادی است. در میان مردمانی که این سطح از تکامل را طی کرده‌اند تئوری غالب این است که هیچکس نمی‌تواند دچار ابتلا شود مگر این که یک تابو را نقض کرده باشد. تلقی کردن بیماری و رنج به عنوان "تیرهای قادر مطلق در بدنشان" نمونهٔ چنین اعتقاداتی است. چینی‌ها و بین‌النهرینی‌ها مدتها بیماری را نتیجهٔ عمل دیوهای خبیث تلقی می‌کردند، گر چه کلدانیها نیز به ستارگان به عنوان علت ابتلا می‌نگریستند. این تئوری بیماری به عنوان پیامد خشم الهی هنوز در میان بسیاری از گروههای به ظاهر متمدن مردم یورنشیا رایج است.

5- *علت طبیعی*. نوع بشر در فرا گرفتن رازهای مادیِ رابطهٔ متقابل علت و معلول در قلمروهای فیزیکی انرژی، ماده، و حیات بسیار کند بوده است. یونانیهای باستان که روایات

آموزشهای آدمسان را حفظ کرده بودند در زمرهٔ اولین کسانی بودند که تشخیص دهند تمامی بیماریها نتیجهٔ علل طبیعی هستند. گشایش یک عصر علمی به کندی و با حتمیت در حال نابود ساختن تئوریهای کهنهٔ انسان پیرامون بیماری و مرگ است. تب یکی از اولین بیماریهای بشری بود که از طبقه‌بندی اختلالات فوق طبیعی خارج شد، و تدریجاً عصر علم غل و زنجیرهای نادانی را که برای مدتهای طولانی ذهن بشر را حبس نمود شکسته است. فهمِ کهولت سن و سرایت ناخوشی تدریجاً در حال زدودن ترس انسان از اشباح، ارواح، و خدایان به عنوان عاملین شخصی بدبختی بشری و رنج انسانی می‌باشد.

بی‌تردید تکامل به مقصود خود دست می‌یابد: آن ترس خرافی از ناشناخته‌ها و وحشت از نادیدنیها را که چوب بست برداشت از خداوند است به انسان القا می‌کند. و همین تکنیک تکامل پس از این که از طریق عمل هماهنگ آشکارسازی الهی به تولد یک درک پیشرفته از الوهیت گواهی داد، بی‌تردید آن نیروهای فکری را به حرکت درمی‌آورد که چوب بستهایی را که به مقصودش خدمت کرده‌اند به طور بی‌امان محو می‌سازد.

4- پزشکی زیر نظر شمن‌ها

سراسر زندگی انسانهای باستان مانع بروز بیماری بود. مذهب آنها به طور محسوس تکنیکی برای پیشگیری از بیماری بود. و آنها صرف نظر از تئوریهای اشتباهشان، در به کار بستن آن صادق بودند. آنها نسبت به روشهای درمانی خود ایمانی بیکران داشتند، و این امر به واسطهٔ خود یک علاج نیرومند است.

با این همه، ایمان لازم برای بهبودی تحت خدمات ابلهانهٔ یکی از این شمن‌های باستان به طور مادی متفاوت از ایمان لازم برای تجربه نمودن شفا به دستان برخی از جانشینان دوران بعد او که درگیر درمان غیرعلمی بیماری می‌شوند نیست.

قبایل بدوی‌تر به اندازهٔ زیاد از بیماران می‌ترسیدند، و آنها برای اعصار طولانی به دقت مورد احتراز واقع می‌شدند و به طور خجلت‌آوری مورد غفلت قرار می‌گرفتند. این یک پیشرفت بزرگ در نوع‌دوستی بود هنگامی که تکاملِ ترفند شمن‌ها کاهنان و حکیمانی را به وجود آورد که رضایت دادند بیماری را درمان کنند. سپس مرسوم شد که تمامی قبیله در اتاق بیمار تجمع کنند تا شمن را در بیرون راندن اشباح بیماری با نعره کشیدن یاری کنند. این غیرعادی نبود که یک زن، شمنِ تشخیص دهندهٔ بیماری باشد، ضمن این که یک مرد بر معالجه نظارت داشته باشد. روش معمول تشخیص بیماری معاینهٔ دل و رودهٔ یک حیوان بود.

بیماری از طریق شعار دادن، زوزه کشیدن، دست روی فرد گذاشتن، نفس کشیدن روی بیمار، و بسیاری تکنیکهای دیگر درمان می‌شد. در ایام بعد توسل به خوابیدن در معبد، که طی آن به ظاهر شفایابی رخ می‌داد، رایج گردید. حکیمان قبایل سرانجام در ارتباط با خوابیدن در معبد به جراحی واقعی مبادرت ورزیدند. در زمرهٔ اولین عملها سوراخ کردن جمجمه بود تا روح سر درد

اجازه یابد بگریزد. شمن‌های مرد یاد گرفتند شکستگی‌ها و جا به جایی‌های استخوان را درمان کنند، کورکها و دملها را باز کنند؛ و شمن‌های زن در قابلگی مهارت یافتند.

این یک روش معمول درمان بود که چیزی جادویی روی نقطهٔ عفونی یا آسیب دیده روی بدن مالیده شود، طلسم دور ریخته شود، و به ظاهر یک درمان تجربه شود. اگر کسی بر حسب تصادف طلسم دور ریخته شده را برمی‌داشت، باور می‌رفت که فوراً دچار عفونت یا آسیب می‌شد. مدتها طول کشید تا گیاهان دارویی یا داروهای واقعی دیگر ارائه گردیدند. ماساژ در ارتباط با جادو، مالیدن بدن برای خروج روح، ایجاد گردید. پیش از آن تلاش می‌شد دارو روی بدن مالیده شود، همانطور که امروزیها تلاش می‌کنند روی بدن روغن مالی کنند. تصور می‌شد بادکشی و مکیدن قسمتهای آسیب دیده به همراه خون‌گیری به منظور خلاصی از دست یک روح بیماری‌ساز ارزشمند است.

از آنجا که آب یک طلسم نیرومند بود، در درمان بسیاری از بیماریها به کار گرفته می‌شد. مدتها باور می‌رفت که از طریق عرق‌ریزی می‌توان روحی را که سبب بیماری می‌شود از بین برد. حمامهای بخار بسیار مورد توجه بودند؛ چشمه‌های داغ طبیعی به زودی به عنوان چارهٔ بدوی سلامتی رونق پیدا نمودند. انسان اولیه کشف کرد که حرارت موجب فرو نشاندن درد می‌شود؛ او از نور آفتاب، اعضای تازهٔ بدن حیوان، گِل داغ، و سنگهای داغ استفاده می‌کرد، و بسیاری از این روشها هنوز به کار گرفته می‌شوند. در تلاش برای تأثیر گذاری روی ارواح آهنگ موزون نواخته می‌شد؛ طبل زدن یک کار جهانی بود.

در میان برخی مردم تصور می‌شد بیماری نتیجهٔ یک همدستی شرورانه بین ارواح و حیوانات است. این امر موجب این اعتقاد شد که برای هر بیماریِ حیوان ساخته یک علاج مفید گیاهی وجود دارد. سرخپوستان به ویژه به تئوری علاج گیاهی برای همه چیز عمیقاً اعتقاد داشتند. آنها همیشه در سوراخی که با از جا کندن گیاه از ریشه بر جا می‌ماند یک قطره خون می‌انداختند.

روزه، رژیم غذایی، و ضد محرکها اغلب به عنوان تدابیر درمانی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. تراوشات انسانی، که قطعاً سحرانگیز بودند، بسیار مورد توجه واقع می‌شدند. از این رو خون و ادرار در زمرهٔ قدیمی‌ترین داروها بودند و به زودی با ریشه‌ها و نمکهای گوناگون تقویت گردیدند. شمن‌ها باور داشتند که ارواح بیماری را می‌توان از طریق داروهای بدبو و بدمزه از بدن بیرون راند. در همان اوان پاکسازی یک درمان عادی گردید، و ارزشهای کاکائوی خام و گنه گنه در زمرهٔ آغازین‌ترین اکتشافات دارویی بود.

یونانیها اولین کسانی بودند که روشهای به راستی منطقی درمان بیماری را به وجود آوردند. یونانیها و مصریها هر دو دانش پزشکی خود را از درهٔ رودخانهٔ فرات کسب کردند. روغن و شراب یک داروی بسیار قدیمی برای درمان زخمها بودند. روغن کرچک و تریاک توسط سومریها مورد استفاده قرار می‌گرفتند. بسیاری از این درمانهای اسرارآمیز باستانی و مؤثر هنگامی که شناخته شدند نیروی خود را از دست دادند. در کاربرد موفقیت‌آمیز فریبکاری و

خرافه همیشه نهانکاری ضروری بوده است. فقط واقعیتها و حقایق خواستار نور کامل ادراک هستند و برای روشنگری و ارشاد ناشی از پژوهش علمی شادی می‌کنند.

5- کاهنان و آیین‌ها

جوهر آیین به کمال رسانیدن اجرای آن است. آن باید در میان انسانهای بدوی با دقت کامل به انجام رسد. فقط هنگامی که آیین به طور صحیح اجرا شود مراسم از نیرویی گیرا روی ارواح برخوردار می‌شود. اگر آیین ناقص باشد، تنها موجب خشم و رنجش خدایان می‌شود. از این رو از آنجا که ذهن به کندی در حال تکامل انسان درک کرد که *تکنیک آیین* عاملی سرنوشت‌ساز در تأثیر آن است، اجتناب ناپذیر بود که شمن‌های اولیه دیر یا زود به کهانتی که در هدایت اجرای بسیار دقیق آیین آموزش یافته بود تکامل یابند. و بنابراین برای دهها هزار سال آیین‌های بی‌پایان در جامعه اختلال ایجاد نموده، مصیبتی برای تمدن شده، و برای هر عمل زندگی و هر تعهد انسانی باری تحمل ناپذیر بوده‌اند.

آیین تکنیکِ تقدیسِ رسوم است. آیین اساطیر را می‌آفریند و آنها را تداوم می‌بخشد، و نیز به حفظ رسوم اجتماعی و مذهبی کمک می‌کند. باز، خود آیین توسط اساطیر بنا نهاده شده است. آیین‌ها اغلب در ابتدا اجتماعی هستند، بعدها اقتصادی می‌شوند و سرانجام تقدس و حرمت مراسم مذهبی را به دست می‌آورند. اجرای آیین ممکن است فردی یا گروهی — یا هر دو — باشد، همانطور که توسط دعا کردن، رقصیدن، و نمایش نشان داده می‌شود.

کلمات بخشی از آیین می‌شوند، نظیر استفاده از عباراتی همچون آمین و متبارک باد. عادت سوگند خوردن و ناسزاگویی نمایانگر بی‌مقدار سازیِ تکرارِ آیینیِ سابقِ نامهای مقدس است. زیارت حرمهای مقدس یک آیین بسیار باستانی است. آیین سپس به مراسم مفصل تطهیر، پاکسازی، و تقدیس رشد یافت. مراسم عضویت در جوامع مخفی قبیله‌ای بدوی در واقع یک آداب مذهبی ابتدایی بود. تکنیک پرستشی فرقه‌های مرموز دوران باستان تنها یک اجرای طولانی آیین گردآوری شدهٔ مذهبی بود. آیین سرانجام به شکل انواع امروزی مراسم اجتماعی و پرستش مذهبی، خدمات در بر گیرندهٔ دعا، آواز، خواندن مشتاقانه، و سایر دعاهای معنوی فردی و گروهی توسعه یافت.

کاهنان از شمن‌ها تا غیب‌گویان، فالگیران، آواز خوانان، رقاصان، تغییر دهندگان آب و هوا، نگاهبانان آثار مذهبی، سرپرستان معبد، و پیشگویان رخدادها، به منزلت هدایت کنندگان واقعی پرستش مذهبی تکامل یافتند. سرانجام این مقام ارثی گردید؛ یک کاست مداوم کهانتی به وجود آمد.

به تدریج که مذهب تکامل یافت، کاهنان مطابق استعدادهای فطری یا تمایلات ذاتی ویژه شروع به تخصص یابی نمودند. برخی آواز خوان، دیگران دعاگو، و باز سایرین قربانی‌گر شدند. بعدها

سخن پردازان — واعظان — آمدند. و هنگامی که مذهب نهادینه شد، این کاهنان ادعا به "در دست داشتن کلیدهای بهشت" نمودند.

کاهنان همیشه در صدد تأثیر گذاری و در حیرت نگاه داشتن مردم عادی برآمده‌اند. آنها این کار را از طریق انجام آیین مذهبی به یک زبان باستانی و به وسیلهٔ فتواهای سحرانگیز گوناگون طوری که پرستشگران را حیران نموده و پارسا منشی و اقتدار خودشان را افزایش دهد انجام می‌دادند. خطر بزرگ در تمامی اینها این است که آیین به جانشینی برای مذهب تبدیل شود.

کهانتها در به تأخیر انداختن توسعهٔ علمی و ممانعت از پیشرفت معنوی کار زیادی کرده‌اند، اما به تثبیت تمدن و بالا بردن انواع مشخصی از فرهنگ کمک نموده‌اند. لیکن بسیاری از کاهنان امروزی دیگر به عنوان هدایت کنندگان آیین پرستش خداوند عمل نمی‌کنند. آنها توجه خود را به سوی الهیات — تلاش برای تعریف خداوند — معطوف ساخته‌اند.

در این انکاری نیست که کاهنان بار سنگینی روی دوش انسانها بوده‌اند، اما رهبران راستین مذهبی در نشان دادن راه به سوی واقعیتهای والاتر و بهتر فوق‌العاده گرانبها بوده‌اند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 91

تکامل دعا

دعا، به عنوان یک کارکرد مذهب، از بیانات یک نفره و دو نفرهٔ غیرمذهبی پیشین تکامل یافت. با نیل به خود آگاهی توسط انسان بدوی، پیامد اجتناب ناپذیر دیگر – آگاهی، پتانسیل دوگانهٔ پاسخ اجتماعی و شناخت خداوند، به وقوع پیوست.

آغازین‌ترین اشکال دعا خطاب به الوهیت صورت نمی‌گرفتند. این بیانات بسیار شبیه آنچه که شما هنگام دست زدن به یک کار مهم به یک دوست می‌گویید بودند، مثل "برای من آرزوی موفقیت کن." انسان بدوی بردهٔ جادو بود؛ اقبال، خوب و بد، به تمامی امور زندگی وارد می‌شد. در ابتدا، این درخواستهای اقبال صحبتهای یک نفره بودند — فقط یک نوع به زبان آوردن فکر توسط خادم جادویی. سپس این معتقدان به اقبال از دوستان و خانواده‌هایشان درخواست حمایت نمود، و به زودی شکلی از مراسم اجرا شد که در بر گیرندهٔ تمامی طایفه یا قبیله می‌شد.

هنگامی که مفاهیم اشباح و ارواح تکامل یافت، این درخواستها خطاب به موجودات فوق بشری صورت گرفتند، و با آگاهی از خدایان، این بیانات به سطوح دعای راستین رسیدند. به عنوان مثال، در میان برخی قبایل استرالیایی تاریخ دعاهای بدوی مذهبی به پیش از اعتقاد آنها به ارواح و شخصیتهای فوق بشری برمی‌گردد.

قبیلهٔ تودا در هندوستان اکنون این رسم دعاگویی را نسبت به هیچ فرد خاصی به جا نمی‌آورد، درست همانطور که مردمان اولیه پیش از دوران آگاهی مذهبی چنین می‌کردند. فقط در میان تودایی‌ها این نمایانگر یک عقب‌گرد از مذهب رو به انحطاط آنان به این سطح بدوی می‌باشد. آیین‌های امروزی کاهنان لبنیات فروش تودایی نمایانگر یک مراسم مذهبی نیستند زیرا این دعاهای غیرشخصی چیزی به حفظ یا افزایش هر گونه ارزش اجتماعی، اخلاقی، یا معنوی کمک نمی‌کند.

دعاهای پیش مذهب، بخشی از رسوم مانایِ مردم مِلانزی، عقاید اوداِی پیگمی‌های آفریقا، و خرافات مانیتویِ سرخپوستان آمریکای شمالی بودند. قبایل باگاندا در آفریقا تنها به تازگی از سطح مانای دعا بیرون آمده‌اند. انسانها در این سردرگمی اولیهٔ تکاملی به خدایانِ محلی و ملی، به بت‌واره‌ها، طلسم‌ها، اشباح، فرمانروایان، و به مردم عادی دعا می‌کنند.

1- دعای بدوی

کارکرد مذهب اولیهٔ تکاملی حفظ و تقویت آن ارزشهای اساسی اجتماعی، اخلاقی، و معنوی است که به کندی در حال شکل گرفتن می‌باشند. این رسالت مذهب توسط نوع بشر به طور آگاهانه مشاهده نمی‌شود، اما عمدتاً از طریق کارکرد دعا ایجاد می‌گردد. انجام دعا نمایانگر تلاش غیرعمدی، اما با این وجود شخصی و جمعی هر گروه برای نیل به (عملی ساختن) این حفظ ارزشهای والاتر می‌باشد. اما برای پاسداری از دعا، تمامی روزهای مقدس به سرعت به وضعیت تعطیلات محض باز می‌گردند.

مذهب و کارکردهای آن، که عمده‌ترین آنها دعا است، فقط با آن ارزشهایی هم پیمان هستند که از شناسایی عمومی اجتماعی، تأیید گروهی، برخوردارند. از این رو هنگامی که انسان بدوی تلاش نمود احساسات پست‌تر خود را ارضا نماید یا به بلندپروازیهای تمام عیار خودخواهانهٔ خود دست یابد، از تسلی مذهب و یاری دعا محروم گردید. اگر فرد درصدد انجام هر کار ضداجتماعی برمی‌آمد، مجبور بود به دنبال یاری سحر و جادوی غیرمذهبی برود، به ساحران متوسل شود، و بدین ترتیب از مساعدت دعا محروم گردد. از این رو دعا در همان اوایل یک ترویج کنندهٔ نیرومند تکامل اجتماعی، پیشرفت اخلاقی، و نیل معنوی گردید.

اما ذهن بدوی نه منطقی بود و نه یکدست. انسانهای اولیه درک نمی‌کردند که چیزهای مادی در قلمرو دعا نیستند. این روانهای ساده ذهن چنین استدلال می‌کردند که خوراک، پناهگاه، باران، جانور شکاری، و سایر کالاهای مادی موجب افزایش رفاه اجتماعی می‌شوند، و از این رو برای این برکتهای فیزیکی شروع به دعا نمودند. هر چند که این کار دعا را به انحراف می‌کشانید، مشوق تلاش برای تحقق این اهداف مادی از طریق اعمال اجتماعی و اخلاقی بود. چنین بی‌مقدار سازی دعا، ضمن این که ارزشهای معنوی یک مردم را پایین می‌آورد، با این حال آداب و رسوم اقتصادی، اجتماعی، و اخلاقی آنها را به طور مستقیم بالا می‌بُرد.

دعا فقط در بدوی‌ترین نوع ذهن تک‌گو است. آن به زودی یک دیالوگ می‌شود، و به سرعت به سطح پرستش گروهی بسط می‌یابد. دعا حاکی از این است که افسونهای پیش جادوییِ مذهب بدوی به آن سطحی تکامل یافته‌اند که ذهن انسان واقعیت نیروها یا موجودات نیکوکاری را که قادرند ارزشهای اجتماعی را افزایش داده و ایده‌آلهای اخلاقی را تقویت نمایند می‌شناسد، و علاوه بر آن، این تأثیرات فوق بشرند و از خودپسندیِ انسانِ خود آگاه و همنوعان انسانی او مجزا هستند. از این رو دعای راستین پدیدار نمی‌گردد تا این که نیروی خدمت مذهبی به صورت شخصی تجسم یابد.

دعا به اندازهٔ اندکی به روح‌گرایی مربوط است، اما چنین اعتقاداتی ممکن است در کنار گرایشات نوظهور مذهبی وجود داشته باشند. بارها مذهب و روح‌گرایی مبدأ کاملاً جداگانه‌ای داشته‌اند.

با آن انسانهایی که از اسارت بدوی ترس رهایی نیافته‌اند، خطری واقعی وجود دارد که ممکن است تمامی دعاها به یک احساس بد گناه، یقین بیجا نسبت به تقصیر، واقعی یا خیالی، راه ببرد. اما امروزه محتمل نیست که بسیاری آنقدر وقت صرف دعا کنند که به این اندیشهٔ زیان بخش بی‌ارزش بودن یا گناهکار بودنشان برسند. خطرات تحریف و انحراف دعا شامل نادانی، خرافات، تغییرناپذیری، کاهش شور و طراوت، ماتریالیسم، و فناتیزم می‌باشد.

2- دعای در حال تکامل

اولین دعاها صرفاً آرزوهای به زبان آورده شده، بیان تمایلات صادقانه بودند. دعا سپس یک تکنیک دستیابی به همکاری روحی گردید. و سپس به عملکرد بالاتر یاری رسانیدن به مذهب در حفظ تمامی ارزشهای ارزنده رسید.

دعا و جادو هر دو در نتیجهٔ واکنشهای انطباق پذیر انسان نسبت به محیط یورنشیایی به وجود آمدند. اما آنها صرف نظر از این رابطهٔ کلی وجه مشترک اندکی دارند. دعا همیشه نشانگر عمل مثبت توسط خویشتن دعا کن بوده است؛ آن همیشه روانی و گاهی اوقات معنوی بوده است. جادو معمولاً نمایانگر یک تلاش برای کنترل واقعیت بدون تأثیرگذاری روی ضمیر کنترل کننده، کاروَر جادو، بوده است. جادو و دعا به رغم منشأ مستقلشان اغلب در مراحل بعدی توسعهٔ خود به هم مرتبط بوده‌اند. جادو گاهی اوقات از طریق ارتقاءِ هدف از فرمولها با عبور از آیین‌ها و طلسم‌ها به آستانهٔ دعای راستین فراز یافته است. دعا گاهی اوقات آنقدر مادی شده است که به سطح تکنیک کاذب جادوییِ اجتناب از هزینهٔ آن تلاشی که برای حل مشکلات یورنشیایی ضروری است سقوط کرده است.

هنگامی که انسان یاد گرفت دعا نمی‌تواند خدایان را ناگزیر سازد، آنگاه بیشتر به یک درخواست، طلب لطف، تبدیل شد. اما حقیقی‌ترین دعا در واقع یک مشارکت روحانی میان انسان و آفرینندهٔ او است.

ظهور عقیدهٔ قربانی در هر مذهبی به طور حتم از تأثیر بالاتر دعای حقیقی می‌کاهد، بدین لحاظ که انسانها به دنبال تعویض نمودن تقدیم داراییهای مادی با تقدیم خواست تقدیس شدهٔ خود به انجام خواست خداوند می‌روند.

هنگامی که مذهب از یک خدای شخصی محروم می‌گردد، دعاهای آن به سطوح الهیات و فلسفه تغییر شکل می‌یابند. هنگامی که بالاترین برداشت یک مذهب از خداوند یک الوهیت غیرشخصی است، همانند آنچه که در ایده‌آلیسمِ همه خداگرایانه است، گر چه پایهٔ برخی اشکال مشارکت اسرارآمیز روحانی را به وجود می‌آورد، برای توانمندی دعای حقیقی که همواره نشانگر مشارکت روحانی انسان با یک موجود شخصی و مافوق می‌باشد مهلک است.

در طول ایام پیشینِ تکامل نژادی و حتی در زمان حاضر، در تجربهٔ روزانهٔ انسان عادی، دعا عمدتاً یک پدیدهٔ رابطهٔ انسان با ضمیر نیمه خودآگاه خودش می‌باشد. اما همچنین یک قلمرو دعا وجود دارد که در آن فردِ به لحاظ عقلانی هوشیار و از نظر معنوی پیشرو به ارتباطی بیشتر یا کمتر با سطوح فوق آگاه ذهن بشری، قلمرو تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در فرد، دست می‌یابد. علاوه بر آن، یک مرحلهٔ حتمی معنوی دعای حقیقی وجود دارد که دریافت و شناخت خود را به نیروهای روحی جهان مربوط می‌سازد، و از تمام ارتباطات بشری و عقلانی کاملاً مجزا است.

دعا به توسعهٔ تمایل مذهبی یک ذهن در حال تکامل بشری به اندازهٔ زیاد کمک می‌کند. آن یک تأثیر نیرومند است که برای پیشگیری از انزوای شخصیت کار می‌کند.

دعا نمایانگر تکنیکی است که به مذاهب طبیعی تکامل نژادی مربوط است که همچنین بخشی از ارزشهای تجربی مذاهب والاتر تعالی اخلاقی، مذاهب آشکار شدهٔ الهی را شکل می‌دهد.

3- دعا و خود دیگر

کودکان هنگامی که در ابتدا استفاده از زبان را فرا می‌گیرند به این تمایل دارند که اندیشهٔ خود را به زبان آورند، به این که افکار خود را با کلمات بیان کنند، حتی اگر هیچکس برای شنیدن آنها حاضر نباشد. آنها با آغاز تخیل خلاق به محاوره با یاران تخیلی تمایل نشان می‌دهند. بدین طریق یک خودِ در حال شکل‌گیری در صدد ارتباط با یک **خود دیگر** خیالی بر می‌آید. کودک از طریق این تکنیک در ابتدا یاد می‌گیرد که مکالمات یک نفرهٔ خود را به گفتگوی ساختگی دو نفره‌ای که در آن خودِ دیگر او به فکر لفظی و بیان خواستهٔ او پاسخ می‌دهد تبدیل سازد. بخش عمدهٔ فکر کردن یک فرد بزرگسال به شکل محاورهٔ ذهنی انجام می‌شود.

شکل اولیه و بدوی دعا بسیار شبیه از بر خوانیِ نیمه جادوییِ قبیلهٔ امروزی تودا بود، دعاهایی که خطاب به هیچ کس خاصی انجام نمی‌شد. اما این تکنیکهای دعا کردن به سوی نوع گفتگوی دو نفرهٔ ارتباطی از طریق پدیداری ایدهٔ خود دیگر تمایل به تکامل دارند. مفهوم خودِ دیگر به موقع خود به یک وضعیت برتر حرمت الهی ارتقا می‌یابد، و دعا به عنوان یک کارکرد مذهب پدیدار می‌گردد. این نوع بدوی دعا کردن پیش از رسیدن به سطح هوشمند و به راستی اخلاقی دعا با عبور از مراحل بسیار و طی اعصار طولانی تکامل یافتن را در تقدیر دارد.

خود دیگر، آنطور که توسط نسلهای متوالی از انسانهای دعا کننده مشاهده می‌شود، با عبور از اشباح، بت‌واره‌ها، و ارواح به خدایان چندگانه راه برده و سرانجام به خدای یگانه تکامل می‌یابد، موجودی الهی که در بر گیرندهٔ والاترین ایده‌آلها و بلندمرتبه‌ترین آرزوهای ضمیر دعا کننده است. و بدین ترتیب دعا به صورت نیرومندترین کارکرد مذهب در حفظ والاترین ارزشها و ایده‌آلهای آنهایی که دعا می‌کنند عمل می‌کند. از لحظهٔ پیدایش یک خود دیگر تا ظهور مفهوم یک پدر الهی و آسمانی دعا همیشه یک کنش اجتماعی کننده، اخلاقی کننده، و معنوی کننده است.

دعای سادهٔ مبتنی بر ایمان گواه یک تکامل نیرومند در تجربهٔ بشری است که به وسیلهٔ آن گفتگوهای باستانی با سمبل موهوم خود دیگرِ مذهب بدوی به سطح مشارکت روحانی با روح بیکران و شناخت راستین واقعیت خدای جاودان و پدر آسمانی تمامی آفرینش هوشمند تعالی یافته است.

سوا از تمامی آنچه که در تجربهٔ دعا کردن فراتر از خود است، باید به خاطر سپرد که دعای اخلاقی یک طریقهٔ باشکوه برای ارتقای ضمیر فرد و تقویت خود برای زندگی بهتر و فضیلت بالاتر می‌باشد. دعا ضمیر بشری را مجبور می‌سازد برای کمک به هر دو سو بنگرد: برای مساعدت مادی به مخزن نیمه خود آگاه تجربهٔ انسانی، و برای الهام و هدایت به مرزهای فوق آگاه ارتباط چیز مادی با معنوی، با ناصح اسرارآمیز.

دعا همواره یک تجربهٔ دوگانهٔ بشری بوده و پیوسته خواهد بود: یک رویهٔ روانشناسانه که به یک تکنیک روحانی مربوط است. و این دو عملکرد دعا هرگز نمی‌توانند به طور کامل از هم جدا شوند.

دعای روشندلانه نه تنها باید یک خدای بیرونی و شخصی را بشناسد بلکه همچنین یک الوهیت درونی و غیرشخصی، تنظیم کنندهٔ ساکن در فرد. روی هم رفته مناسب است که انسان، هنگامی که دعا می‌کند، تلاش کند مفهوم پدر جهانی در بهشت را بفهمد؛ اما تکنیک مؤثرتر در عملی‌ترین شکل آن این خواهد بود که به مفهوم در دسترس خود دیگر رجوع شود، همانطور که ذهن بدوی عادت به انجام آن داشت، و سپس تشخیص داده شود که ایدهٔ این خود دیگر با حضور واقعی تنظیم کننده از یک افسانهٔ صرف به حقیقت سکونت خداوند در انسان فانی تکامل یافته است، طوری که انسان عملاً بتواند با یک خود دیگرِ واقعی و راستین و الهی که در او سکونت دارد و عین حضور و جوهر خدای زنده، پدر جهانی است، به طور رو در رو صحبت کند.

4- دعا کردن اخلاقی

هنگامی که درخواست کننده در صدد کسب برتری خودخواهانه نسبت به همنوعانش برمی‌آید هیچ دعایی نمی‌تواند اخلاقی باشد. دعای خودخواهانه و مادی گرایانه با مذاهب اخلاقی که مبتنی بر مهری عاری از خودخواهی و الهی هستند ناسازگار است. چنین دعای غیراخلاقی تماماً به سطوح بدوی جادوی کاذب بازمی‌گردد و درخور تمدنهای در حال پیشرفت و مذاهب روشن‌بین نیست. دعای خودخواهانه از روح تمامی اخلاقیاتی که روی عدالت مهرآمیز بنا شده است تخطی می‌کند.

دعا هرگز نباید آنقدر بی‌مقدار شود که جانشینی برای عمل گردد. دعاهای اخلاقی تماماً محرکی برای عمل و راهنمایی برای کوشش پیشرونده برای اهداف آرمان گرایانهٔ دستیابی به فوق خود است.

در تمامی دعاهای خود *منصف* باشید؛ انتظار نداشته باشید خداوند جانبداری نشان دهد، شما را بیشتر از فرزندان دیگرش، دوستان، همسایگان، و حتی دشمنان شما دوست بدارد. اما دعای مذاهب طبیعی یا تکامل یافته، آنطور که در مذاهب آشکار شدهٔ الهی دوران بعد هست، در ابتدا اخلاقی نیست. تمامی دعاها چه فردی یا جمعی ممکن است خودخواهانه یا نوع دوستانه باشند. بدین معنی که دعا ممکن است حول خود یا حول دیگران متمرکز باشد. هنگامی که دعا به دنبال چیزی برای دعا کننده یا برای همنوعان او نیست، در آن صورت این رویکردهای روان به سطوح پرستش راستین متمایل می‌شوند. دعاهای خودخواهانه در بر گیرندهٔ اعترافات و درخواستها هستند و اغلب شامل تقاضا برای الطاف مادی می‌شوند. دعا هنگامی که به بخشش می‌پردازد و به دنبال خرد برای کنترل خودِ فزاینده است تا اندازه‌ای اخلاقی‌تر است.

در حالی که نوع غیر خودخواهانهٔ دعا نیروبخش و تسلی دهنده است، به تدریج که اکتشافات در حال پیشرفت علمی نشان می‌دهند که انسان در یک جهان فیزیکی قانونمند و منظم زندگی می‌کند، دعای مادی سرانجام موجب ناامیدی و دلسردی می‌شود. دوران کودکی یک فرد یا یک نژاد با دعا کردن بدوی، خودخواهانه، و مادی تعیین ویژگی می‌شود. و تا حد مشخصی، تمامی چنین درخواستهایی ثمربخش می‌باشند، بدین لحاظ که به طور تغییرناپذیر به آن تلاشها و تقلاهایی راه می‌برند که به دستیابی به پاسخهای چنین دعاهایی کمک کننده هستند. دعای واقعیِ مبتنی بر ایمان همیشه به تقویت تکنیک زندگی کردن کمک می‌کند، حتی اگر چنین درخواستهایی سزاوار شناسایی معنوی نباشند. اما شخصِ از نظر معنوی پیشرفته در تلاش برای دلسرد کردن ذهن بدوی یا نابالغ پیرامون چنین دعاهایی باید احتیاط زیادی به خرج دهد.

به خاطر داشته باشید، حتی اگر دعا خداوند را تغییر ندهد، بیشتر اوقات تغییرات بزرگ و پایداری در کسی که با ایمان و انتظار مطمئن دعا می‌کند به وجود می‌آورد. دعا به طور زیاد نیای آسودگی خاطر، سرزندگی، آرامش، شجاعت، تسلط بر نفس، و انصاف در مردان و زنان نژادهای در حال تکامل بوده است.

5- اثرات اجتماعی دعا

در پرستش نیا، دعا به پرورش آرمانهای نیاکان راه می‌برد. اما دعا، به عنوان جنبه‌ای از پرستش الوهیت، از تمامی چنین کارکردهای دیگر فراتر می‌رود زیرا به پرورش آرمانهای الهی راه می‌برد. به تدریج که مفهوم خود دیگرِ دعا متعالی و الهی می‌شود، ایده‌آلهای انسان نیز مطابق آن از سطح انسانی صرف به سوی سطوح آسمانی و الهی ارتقا می‌یابند، و نتیجهٔ تمامی چنین دعاهایی تقویت کاراکتر انسانی و یگانگی ژرف شخصیت بشری است.

اما لزومی ندارد که دعا همیشه فردی باشد. دعای گروهی یا دسته جمعی بسیار مؤثر است، بدین لحاظ که اثرات آن بسیار اجتماعی کننده است. هنگامی که یک گروه برای تقویت اخلاقی و ارتقای معنوی به دعای جمعی می‌پردازد، چنین نیایشهایی روی افرادی که تشکیل دهندهٔ گروه می‌باشند تأثیر می‌گذارند؛ آنها همگی به دلیل مشارکت بهتر می‌شوند. حتی تمامی یک شهر یا تمام

یک ملت می‌توانند از طریق چنین دعاهای نیایشی مورد مساعدت واقع شوند. اعتراف، توبه، و دعا افراد، شهرها، ملتها، و تمامی نژادها را به تلاشهای نیرومند اصلاحات و اعمال شجاعانهٔ موفقیت متهورانه رهنمون شده‌اند.

اگر شما به راستی مایلید بر عادت انتقاد کردن به دوستی فائق شوید، سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه دستیابی به چنین تغییر طرز برخوردی این است که عادت کنید هر روز از زندگیتان برای آن شخص دعا کنید. اما اثرات اجتماعی چنین دعاهایی به طور عمده به دو شرط بستگی دارند:

1- شخصی که برایش دعا می‌شود باید بداند که برای او دعا می‌شود.

2- شخصی که دعا می‌کند باید در تماس صمیمانهٔ اجتماعی با شخصی که برایش دعا می‌کند باشد.

دعا تکنیکی است که به وسیلهٔ آن، دیر یا زود، هر مذهبی نهادینه می‌شود. و به موقع خود، دعا به عوامل بیشمار ثانویه مربوط می‌شود، که برخی مفید و برخی دیگر به مقدار زیاد زیانبخش هستند، نظیر کاهنان، کتابهای مقدس، آیین‌های پرستشی، و مراسم.

اما اذهانی که از نظر معنوی روشن‌ترند باید نسبت به آن خردهای کم بهره‌تری که برای تحرک بخشیدن به بینش ضعیف معنوی خود خواهان سمبلیزم هستند صبور و مدارا باشند. قوی نباید با دیدهٔ تحقیر به ضعیف بنگرد. آن کسانی که بدون سمبلیزم خداشناس هستند نباید خدمت زیبندهٔ سمبل را از آن کسانی که پرستش الوهیت و احترام گذاردن به حقیقت، زیبایی، و نیکی بدون شکل و آیین برایشان مشکل است دریغ دارند. در پرستش توأم با دعا، بیشتر انسانها سمبلی از مقصود و هدفِ نیایشات خود را تجسم می‌کنند.

6- قلمرو دعا

دعا اگر در ارتباط با خواست و اعمال نیروهای شخصی روحی و مدیران مادی یک گستره نباشد، نمی‌تواند هیچ تأثیر مستقیمی روی محیط فیزیکی فرد داشته باشد. در حالی که محدودیت بسیار مشخصی در قلمرو درخواستهای دعا وجود دارد، چنین محدودیتهایی به طور مساوی شامل *ایمان* آنهایی که دعا می‌کنند نمی‌شود.

دعا تکنیکی برای درمان بیماریهای واقعی و ارگانیک نیست، اما به برخوردار شدن از سلامتی زیاد و به درمان ناخوشیهای بیشمار روانی، احساسی، و عصبی فوق‌العاده کمک نموده است. و حتی در بیماریهای واقعی میکربی، دعا بارها به تأثیر روشهای درمانی دیگر اضافه نموده است. دعا بسیاری از انسانهای تندخو و شاکی رنجور را به سرمشقی از بردباری تغییر داده و آنها را به الهامی برای تمامی رنجبران دیگر بشری تبدیل نموده است.

صرف نظر از این که چقدر آشتی دادن شکهای علمی پیرامون تأثیر دعا با میل پیوسته موجود برای طلبیدن کمک و هدایت از منابع الهی مشکل باشد، هرگز فراموش نکنید که دعای صادقانهٔ مبتنی بر ایمان نیروی عظیمی برای ترویج شادی شخصی، کنترل خود فردی، توازن اجتماعی، پیشرفت اخلاقی، و نیل معنوی است.

دعا، حتی به عنوان یک کارکرد محض بشری، گفتگویی با خودِ دیگرِ فرد، در بر گیرندهٔ مؤثرترین تکنیک نزدیکی به تحقق آن نیروهای ذخیرهٔ طبیعت بشری است که در گسترهٔ غیر خودآگاه ذهن بشری ذخیره و حفظ شده‌اند. دعا گذشته از پیامدهای مذهبی آن و اهمیت معنوی آن، یک تمرین مطمئن روانشناسانه است. دعا واقعیتی از تجربهٔ بشری است که بیشتر اشخاص، اگر به قدر مکفی تحت فشار قرار گیرند، به منبعی از کمک به طریقی دعا خواهند کرد.

در درخواست از خداوند برای حل مشکلاتتان آنقدر سست نباشید، اما ضمن این که خود با عزمی راسخ و با شهامت به مشکلات موجود تهاجم می‌کنید هرگز درنگ نکنید که برای هدایت و پایداری از او تقاضای خرد و نیروی معنوی کنید.

دعا یک عامل ضروری در پیشرفت و حفظ تمدن مذهبی بوده است، و در بهسازی و معنویت بخشیدن بیشتر جامعه هنوز مساعدتهای نیرومندی می‌تواند بنماید، مشروط بر این که آنهایی که دعا می‌کنند فقط در پرتو واقعیتهای علمی، خرد فلسفی، صداقت روشنفکرانه، و ایمان معنوی دعا کنند. آنطور که عیسی به حواریون خود آموزش داد دعا کنید — صادقانه، بدون خودخواهی، منصفانه، و بدون تردید کردن.

اما تأثیر دعا در تجربهٔ شخصیِ معنویِ کسی که دعا می‌کند به هیچ وجه به فهم عقلانی، تیزهوشی فلسفی، سطح اجتماعی، مرتبت فرهنگی، یا سایر فضیلتهای انسانی چنین نیایشگری وابسته نیست. ضمیمه‌های روانی و معنوی دعای مبتنی بر ایمان، فوری، شخصی، و تجربی هستند. هیچ تکنیک دیگری وجود ندارد که از طریق آن هر انسانی، صرف نظر از تمامی دستاوردهای دیگر انسانی، بتواند به طور بسیار مؤثر و فوری به آستان آن عالمی نزدیک شود که در آن بتواند با آفریننده‌اش گفتگو کند، جایی که مخلوق با واقعیت آفریننده، با تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در فرد ارتباط برقرار می‌کند.

7- عرفان، خلسه، و الهام

عرفان به عنوان تکنیک پرورش آگاهی از حضور خداوند، در مجموع قابل ستایش است، اما هنگامی که چنین کارکردهایی به انزوای اجتماعی می‌انجامند و به فناتیزم مذهبی منجر می‌شوند، تماماً سزاوار سرزنش هستند. روی هم رفته اغلب اوقات آنچه که عارف هیجان زده به عنوان الهام الهی برآورد می‌کند برخاسته از ذهن ژرف خود او است. تماس ذهن انسانی با تنظیم کنندهٔ ساکن در آن، ضمن این که اغلب از طریق ژرف اندیشیِ وقف شده تسهیل می‌شود، بیشتر اوقات

از طریق خدمت با جان و دل و مهرآمیز در معاضدت غیر خودخواهانهٔ روحانی به مخلوقات همنوع گشایش می‌یابد.

آموزگاران بزرگ مذهبی و پیامبران اعصار گذشته بیش از حد عرفان‌گرا نبودند. آنها مردان و زنان خداشناسی بودند که به بهترین وجه از طریق خدمت غیر خودخواهانه به همنوعان انسانی خود به خدایشان خدمت می‌کردند. عیسی اغلب حواریون خود را برای اوقات کوتاه با خود به کناری می‌برد تا به ژرف اندیشی و دعا بپردازند، اما او عمدتاً آنها را در تماس خادمانه با توده‌ها نگاه می‌داشت. روان انسان به تمرین معنوی و نیز تغذیهٔ معنوی نیاز دارد.

خلسهٔ مذهبی هنگامی مجاز است که از پیشینهٔ خردمندانه ناشی شود، اما این تمرینات بیش از آن که جلوه‌ای از کاراکتر عمیق معنوی باشند اغلب اوقات نتیجهٔ تأثیرات محض احساسی هستند. اشخاص مذهبی نباید هر پیش‌آگاهی آشکار روانی و هر تجربهٔ شدید احساسی را به عنوان یک آشکارسازی الهی یا یک ارتباط روحی تلقی کنند. خلسهٔ راستین معنوی معمولاً به آرامش زیاد بیرونی و کنترل تقریباً کامل احساسی مربوط است. اما دید حقیقی پیشگویانه یک پیش آگاهی فوق روانی است. چنین دیدهایی توهمات کاذب نیستند، و حالات خلسه‌گونه نیز نیستند.

ذهن بشری ممکن است در واکنش به آنچه که الهام نامیده می‌شود، هنگامی که نسبت به خیزشهای ضمیر نیمه خودآگاه یا تحریک ضمیر فوق آگاه حساس است، نقش ایفا کند. در هر حالت برای فرد به نظر می‌رسد که چنین تقویتهای محتوای ضمیر خودآگاه کمابیش خارجی هستند. اشتیاق رازگونهٔ مهار ناشده و خلسهٔ بی‌حد و حصر مذهبی سندیت الهام، به اصطلاح اعتبارنامهٔ الهی، نیستند.

آزمون عملی تمامی این تجارب عجیب مذهبی عرفان گونه، خلسه، و الهام این است که مشاهده شود آیا این پدیده‌ها موجب می‌شوند فرد:

1- از سلامت فیزیکی بهتر و کامل‌تری بهره‌مند گردد.

2- به طور مؤثرتر و عملی‌تر در زندگی ذهنی خود عمل کند.

3- به طور کامل‌تر و مسرت بخش‌تر تجربهٔ مذهبی خود را در اجتماع به کار بندد.

4- به طور کامل‌تر زندگی روزانهٔ خود را معنویت بخشد، ضمن این که وظایف معمول وجود عادی انسانی خود را به طور صادقانه به انجام می‌رساند.

5- مهر و قدردانی خود را برای حقیقت، زیبایی، و نیکی افزایش دهد.

6- ارزشهای شناخته شدهٔ اجتماعی، وجدانی، اخلاقی، و معنوی جاری را حفظ نماید.

7- بینش معنوی — خداشناسی — خود را افزایش دهد.

اما دعا هیچ ارتباط واقعی با این تجارب استثنایی مذهبی ندارد. هنگامی که دعا زیاده از حد زیبا پرست می‌شود، هنگامی که تقریباً به طور انحصاری منوط به تعمق زیبا و شادمان پیرامون الوهیت بهشتی می‌شود بخش عمدهٔ تأثیر اجتماعی کنندهٔ خود را از دست می‌دهد و به سوی عرفان و انزوای هواخواهان خود متمایل می‌شود. دعای خصوصی زیاده از حد قطعاً خطرناک است، و می‌تواند از طریق دعای گروهی، نیایش جمعی، تصحیح شده و از آن جلوگیری شود.

8- دعا کردن به عنوان یک تجربهٔ شخصی

دعا جنبه‌ای به راستی خود انگیخته دارد، چرا که انسان بدوی مدتها پیش از آن که برداشتی روشن از یک خدا داشته باشد خود را در حال دعا کردن یافت. انسان اولیه در دو وضعیت متفاوت به دعا کردن خو گرفت: او در هنگام نیاز مبرم، انگیزهٔ جستجو برای کمک را تجربه می‌کرد؛ و در هنگام شادی وافر، در اظهار مسرت ناگهانی زیاده‌روی می‌کرد.

دعا یک تکامل جادو نیست؛ هر یک از آنها به طور مستقل به وجود آمدند. جادو تلاشی برای منطبق ساختن الوهیت با شرایط بود. دعا کوششی برای منطبق ساختن شخصیت با خواست الوهیت است. دعای حقیقی هم اخلاقی و هم مذهبی است؛ جادو هیچکدام نیست.

دعا ممکن است یک رسم تثبیت شده شود؛ بسیاری دعا می‌کنند زیرا دیگران چنین می‌کنند. باز دیگران دعا می‌کنند زیرا می‌ترسند که اگر مرتباً دست به استغاثه نزنند چیزی هولناک ممکن است رخ دهد.

برای برخی افراد دعا ابراز آرام سپاس است؛ برای دیگران، یک بیان گروهی ستایش، نیایشهای اجتماعی است. گاهی اوقات آن تقلید مذهب کس دیگر است، در حالی که در دعا کردن حقیقی آن ارتباط صادقانه و مطمئن طبیعت معنوی مخلوق با وجود همه جا حاضر روح آفریننده است.

دعا ممکن است یک ابراز خود انگیختهٔ خداشناسانه یا یک ذکر بی‌معنی فرمولهای مربوط به الهیات باشد. آن ممکن است ستایش شورانگیز یک روان خداشناس یا کرنش بردهوار یک انسان گرفتار ترس باشد. آن گاهی اوقات بیان رقت‌انگیز اشتیاق روحانی است و برخی اوقات فریاد گوشخراشانهٔ عبارات زاهدانه است. دعا ممکن است ستایش شادی بخش یا یک تقاضای متواضعانه برای بخشش باشد.

دعا ممکن است تقاضای کودکانه برای چیزی غیرممکن یا استدعای کامل برای رشد اخلاقی و نیروی معنوی باشد. یک درخواست ممکن است برای نان روزانه یا در بر گیرندهٔ یک آرزوی قلبی برای یافتن خداوند و انجام خواست او باشد. آن ممکن است یک تقاضای کاملاً خودخواهانه یا یک ایما و اشارهٔ حقیقی و شکوهمند به سوی تحقق برادری عاری از خودخواهی باشد.

دعا ممکن است یک فریاد خشمناک برای انتقام یا یک وساطت بخشنده برای دشمنان فرد باشد. آن ممکن است ابراز امید به تغییر خداوند یا تکنیک نیرومند تغییر خود فرد باشد. آن ممکن است

تقاضای خود خوار کنندهٔ یک گناهکار منحرف در پیشگاه یک به اصطلاح قاضی سخت‌گیر یا بیان سرور انگیز یک فرزند رهایی یافتهٔ پدر زنده و بخشندهٔ آسمانی باشد.

انسان امروزی از فکر صحبت کردن راجع به چیزها با خداوند به یک طرز صرفاً شخصی مبهوت است. بسیاری دعا کردن به طور مرتب را ترک کرده‌اند. آنها فقط هنگامی که تحت فشار غیرعادی هستند دعا می‌کنند — در مواقع اضطراری. انسان نباید از حرف زدن با خداوند بترسد، اما تنها یک فرزند روحانی کار متقاعد کردن یا فرض تغییر دادن خداوند را به عهده می‌گیرد.

اما دعا کردن واقعی حتماً به واقعیت دست می‌یابد. حتی هنگامی که جریانات هوا بالا می‌روند، هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند اوج گیرد مگر با بالهای گسترده. دعا انسان را فراز می‌دهد زیرا آن یک تکنیک پیشرفت از طریق به کارگیری جریانات بالا روندهٔ معنوی جهان است.

دعای راستین به رشد معنوی می‌افزاید، رفتارها را اصلاح می‌کند، و موجب آن رضایتی می‌شود که از مشارکت روحانی با ربانیت می‌آید. آن یک فوران خود انگیختهٔ خداشناسانه است.

خداوند از طریق اعطای یک آشکارسازی افزایش یافتهٔ حقیقت، یک قدردانی زیاد زیبایی، و یک برداشت تقویت شدهٔ نیکی به انسان به دعای او پاسخ می‌دهد. دعا یک اشارهٔ ذهنی است، اما با واقعیتهای نیرومند عینی در سطوح معنوی تجربهٔ بشری ارتباط دارد؛ آن یک تلاش معنی‌دار بشر برای دستیابی به ارزشهای فوق بشری است. آن قوی‌ترین محرک رشد معنوی است.

کلمات ربطی به دعا ندارند؛ آنها صرفاً کانالی عقلانی هستند که رودخانهٔ استغاثهٔ معنوی شانس جاری شدن در آن را می‌تواند بیابد. ارزش کلامی یک دعا در نیایشهای خصوصی کاملاً خود - الهام پذیر و در نیایشهای گروهی اجتماعی - الهام پذیر است. خداوند به گرایش روان پاسخ می‌دهد، نه به کلمات.

دعا یک تکنیک گریز از تضاد نیست، بلکه محرکی برای رشد در عین شرایط وجود تضاد است. تنها برای ارزشها دعا کنید، نه برای چیزها؛ برای رشد، نه برای رضای خاطر.

9- شرایط دعای مؤثر

اگر شما به دعای مؤثر می‌پردازید، باید قوانین درخواستهای متداول را به خاطر داشته باشید:

1- شما باید از طریق رویارویی صادقانه و دلیرانه با مشکلات جهان واقعی صلاحیت یک دعا کنندهٔ قوی را کسب کنید. شما باید از استقامت کیهانی برخوردار باشید.

2- شما باید به طور صادقانه ظرفیت بشری برای تطبیق انسانی را تا به آخر مصرف کرده باشید. شما باید کوشا بوده باشید.

3- شما باید هر آرزوی ذهن و هر اشتیاق روان را به احاطهٔ دگرگون کنندهٔ رشد معنوی تسلیم کنید. شما باید یک تقویت معانی و یک ارتقای ارزشها را تجربه کرده باشید.

4- شما باید خواست الهی را با جان و دل انتخاب نمایید. شما باید مرکز مردهٔ بی‌تصمیمی را محو نمایید.

5- نه تنها شما خواست پدر را تشخیص می‌دهید و انجام آن را انتخاب می‌کنید، بلکه یک وقف کامل و یک تخصیص پویا به انجام واقعی خواست پدر را به انجام رسانده‌اید.

6- دعای شما باید به طور انحصاری معطوف خرد الهی برای حل مشکلات ویژهٔ بشری که در صعود بهشتی با آنها مواجه می‌شوید شود — نیل به کمال الهی.

7- و شما باید ایمان داشته باشید — ایمان زنده.

[ارائه شده توسط رئیس بینابینیهای یورنشیا.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 92

تکامل بعدی مذهب

مدتها پیش از آن که هر گونه آشکارسازی سیستماتیک الهی در یورنشیا انجام شود انسان به عنوان بخشی از تجربهٔ تکاملی خود از مذهبی با منشأ طبیعی برخوردار بود. اما این مذهبِ دارای منشأ *طبیعی* خود محصول عطایای فوق حیوانی انسان بود. مذهب تکاملی طی هزاره‌های دوران تجربیِ نوع بشر از طریق کارکرد تأثیرات زیرین که در درون انسان بدوی، بربری، و متمدن عمل می‌کردند و روی او نفوذ داشتند به کندی به وجود آمد:

1- *یاور پرستش* — ظهور پتانسیلهای فوق حیوانی در ضمیر آگاه حیوانی برای درک واقعیت. این می‌تواند غریزهٔ نخستین بشری برای الوهیت نامیده شود.

2- *یاور خرد* — بروز تمایل در ذهن پرستش‌گرا به جهت دادن نیایشات آن در کانالهای بالاتر ابراز و به سوی برداشتهای پیوسته گسترش یابنده از واقعیت الوهیت.

3- *روح‌القدس* — این اعطای آغازین فوق ذهن است، و به طور پیوسته در تمامی شخصیتهای با حسن نیت بشری پدیدار می‌شود. این خدمت روحی به یک ذهن مشتاق پرستش و طالب خرد ظرفیت درک اصل بقای بشری را، هم در مفهوم الهیات و هم به عنوان یک تجربهٔ واقعی و عینی شخصیتی، ایجاد می‌کند.

کارکرد هماهنگ این سه خدمت الهی برای آغاز نمودن و تحقق بخشیدن رشد مذهب تکاملی کاملاً کافی است. این تأثیرات بعدها از طریق تنظیم کنندگان فکر، سرافیمها، و روح حقیقت، که تماماً میزان توسعهٔ مذهبی را شتاب می‌بخشند تقویت می‌شوند. این نیروها مدتها در یورنشیا عمل کرده‌اند، و تا زمانی که این سیاره یک کرهٔ مسکونی باقی بماند به کار خود در اینجا ادامه خواهند داد. بخش عمدهٔ پتانسیل این نیروهای الهی هنوز هیچ فرصتی برای تجلی نداشته‌اند. به تدریج که مذهب انسانی، سطح به سطح، به سوی بلندیهای آسمانی ارزش مورانشیا و حقیقت روحی فراز می‌یابد آنها عمدتاً در اعصار آینده آشکار خواهند شد.

1- طبیعت تکاملی مذهب

تکامل مذهب از ترس اولیه و اشباح تا بسیاری مراحل پی در پی تکاملی که در ابتدا شامل آن تلاشهای اولیه برای ناگزیرسازی و سپس استمالت از ارواح می‌شد ردیابی شده است.
بت‌واره‌های قبیله‌ای به توتمها و خدایان قبیله‌ای رشد نمودند. فرمولهای جادویی دعاهای امروزی شدند. ختنه که در ابتدا یک قربانی بود یک روش بهداشتی گردید.

مذهب در طی دوران بدوی کودکی نژادها از طبیعت پرستی تا پرستش شبح و تا بت‌واره گرایی پیش رفت. با آغاز تمدن نژاد بشر عقاید راز گونه‌تر و سمبلیک‌تر را پذیرا گردید، در حالی که اکنون، با نزدیک شدن دوران عقل و درایت، نوع بشر در حال رسیدن به قدردانی از مذهب واقعی، و حتی آغازی از آشکارسازی خود حقیقت است.

مذهب به صورت یک واکنش بیولوژیک ذهن نسبت به عقاید معنوی و محیط به وجود می‌آید؛ آن آخرین چیزی است که در یک نژاد نابود می‌شود یا تغییر می‌یابد. مذهب، در هر عصری، تنظیم جامعه نسبت به آن چیزی است که اسرارآمیز است. آن به عنوان یک نهاد اجتماعی در بر گیرندهٔ رسوم، سمبلها، آیینها، متون مقدس، محرابها، زیارتگاهها، و معابد است. آب مقدس، آثار وابسته به مقدسان، بت‌واره‌ها، طلسمها، لباس رسمی کاهنان، زنگها، طبلها، و کهانتها در میان تمامی مذاهب مشترکند. و کاملاً غیرممکن است که مذهب صرفاً تکامل یافته را از سحر و جادو یا افسونگری جدا نمود.

چیزهای اسرارآمیز و قدرت همیشه موجب برانگیختن احساسات مذهبی و ترس شده‌اند، در حالی که احساسات پیوسته به عنوان یک عامل نیرومند شرطی در توسعهٔ آنها عمل کرده‌اند. ترس همیشه محرک بنیادین مذهبی بوده است. ترس خدایانِ مذهب تکاملی را می‌سازد و آیین مذهبی ایمانداران بدوی را بر می‌انگیزد. با پیشرفت تمدن، ترس به تکریم، تحسین، احترام، و همدلی تغییر شکل می‌دهد و سپس با پشیمانی و توبه بیشتر تعدیل می‌یابد.

یک مردم آسیا آموزش می‌دادند که "خداوند یک ترس بزرگ است." این حاصل مذهب تکاملی محض است. عیسی، تبلور بالاترین نوع زندگانی مذهبی، اعلام نمود که "خداوند محبت است."

2- مذهب و آداب و رسوم

مذهب سختگیرترین و انعطاف ناپذیرترین نهاد بشری است، اما نسبت به جامعهٔ در حال تغییر به کندی انطباق می‌یابد. مذهب تکاملی سرانجام منعکس کنندهٔ آداب و رسوم در حال تغییر می‌شود، و آن به نوبه خود ممکن است از مذهب آشکار شدهٔ الهی تأثیر پذیرفته باشد. مذهب (پرستش) به کندی، با اطمینان، اما با اکراه، در نتیجهٔ خرد — دانشی که توسط استدلال تجربی هدایت می‌شود و از طریق آشکارسازی الهی روشنایی می‌یابد — به دنبال می‌آید.

مذهب به آداب و رسوم می‌چسبد؛ آن چیزی که **بود**، باستانی و به اصطلاح مقدس است. به این دلیل و نه دلیل دیگر، افزار سنگی مدتها طی عصر مفرغ و آهن باقی ماندند. این یک گفته از

نگارشات تاریخی است: ”و اگر می‌خواهی برای من یک محراب سنگی بسازی، نباید آن را از سنگ بریده بسازی، زیرا اگر در ساختن آن از ابزارت استفاده کنی، آن را آلوده کرده‌ای.“ حتی امروزه، هندوها آتش محراب خود را از طریق استفاده از یک متهٔ بدویِ آتش روشن می‌کنند. در مسیر حرکت مذهب تکاملی نوظهوری همیشه توهین به مقدسات تلقی شده است. خوراک مذهبی می‌بایست نه خوراک جدید و ساخته شده بلکه شامل بدوی‌ترین خوراکها باشد: ”گوشت بریان شده روی آتش و نان فطیر که با گیاهان ادویه‌ای تلخ سرو شود.“ انواع کاربرد اجتماعی و حتی روشهای قانونی تماماً به اشکال قدیمی وفادار می‌مانند.

هنگامی که انسان امروزی به خاطر ارائهٔ چیزهای زیاد در متون مقدس مذاهب گوناگون که ممکن است زشت تلقی شوند شگفت زده می‌شود، باید درنگ کند و این را در نظر گیرد که نسلهای متمادی از حذف آنچه که نیاکانشان مقدس و درخور تکریم می‌پنداشتند بیم داشته‌اند. مقدار زیادی از آنچه که یک نسل ممکن است زشت پندارد، نسلهای پیشین به عنوان بخشی از آداب و رسوم پذیرفته شدهٔ خود، و حتی به عنوان آیینهای مورد تأیید مذهبی تلقی کرده‌اند. میزان قابل ملاحظه‌ای از جر و بحثهای مذهبی با تلاشهای بی‌پایان آشتی دادن اعمال کهن ولی ناپسند با استدلالات پیشرفتهٔ اخیر همراه بوده است، تا تئوریهای محتملی در توجیه تداوم عقیدتی سنتهای باستانی و کهنه پیدا شوند.

اما تلاش در شتاب دادن به رشد بسیار ناگهانی مذهبی فقط نابخردی است. یک نژاد یا ملت فقط آن چیزی از هر مذهب پیشرفته را می‌تواند جذب کند که با وضعیت تکاملی کنونی آن نسبتاً سازگار و همسان باشد، و علاوه بر آن برای تطبیق مستعد باشد. شرایط اجتماعی، آب و هوایی، سیاسی، و اقتصادی تماماً در تعیین مسیر و پیشرفت تکامل مذهبی تأثیرگذار هستند. اخلاقیات اجتماعی توسط مذهب، یعنی توسط مذهب تکاملی، تعیین نمی‌شوند؛ بلکه اَشکال مذهب توسط اخلاقیات نژادی دیکته می‌شوند.

نژادهای انسانها فقط به طور سطحی یک مذهب عجیب و جدید را می‌پذیرند. آنها در واقع آن را مطابق آداب و رسوم و شیوه‌های قدیمی باور خود تعدیل می‌کنند. این امر به خوبی به وسیلهٔ نمونهٔ قبیلهٔ مشخصی از زلاند نو روشن می‌شود. کاهنان این قبیله بعد از پذیرش ظاهری مسیحیت ادعا نمودند که آشکارسازیهای مستقیمی از جبرئیل دریافت نموده‌اند. بدین صورت که به واسطهٔ آن عیناً همین قبیله مردم برگزیدهٔ خدا شده‌اند و این که بنا بر این رهنمود اجازه یافته‌اند به طور آزادانه به روابط بی‌بند و بار و زیاده از حد جنسی و سایر رسوم بیشمار پیشین و ناپسند خود دست زنند. و بلافاصله تمامی اشخاص به تازگی مسیحی شده به این برداشت جدید و کمتر سختگیرانهٔ مسیحیت رو آوردند.

مذهب در زمانهای گوناگون انواع و اقسام رفتارهای مغایر و ناسازگار را مجاز شمرده است، و زمانی عملاً تمامی آنچه را که اکنون غیراخلاقی یا گناهکارانه محسوب می‌شود مورد تأیید قرار داده است. ضمیر باطن، اگر از تجربه درس نگرفته باشد و از استدلال کمک نگرفته باشد، هرگز یک راهنمای امن و خطاناپذیر برای رفتار بشری نبوده و نمی‌تواند باشد. ضمیر باطن یک صدای الهی نیست که با روان انسان صحبت کند. آن صرفاً جمع کل محتوای اخلاقی و وجدانی آداب و

رسوم هر مرحلهٔ جاری وجود می‌باشد. آن فقط نمایانگر ایده‌آلهای پندار شدهٔ واکنشمند بشری در هر مجموعه شرایط است.

3- طبیعت مذهب تکاملی

مطالعهٔ مذهب بشری بررسی لایه‌های اجتماعی حاوی فسیل اعصار گذشته است. آداب و رسومِ خدایانِ شبیه انسان انعکاس صادقانهٔ اخلاقیات انسانهایی است که در ابتدا چنین الوهیتهایی را در فکر پروراندند. مذاهب باستانی و افسانهٔ اساطیر به طور معتبر اعتقادات و سنن مردمانی را به تصویر در می‌آورند که از آن هنگام مدتهاست که در گمنامی محو گشته‌اند. این رسوم فرقه‌ای کهن در امتداد رسوم جدیدتر اقتصادی و تکاملهای اجتماعی ادامه می‌یابند، و البته به اندازهٔ زیاد متناقض به نظر می‌رسند. بقایای فرقه تصویری حقیقی از مذاهب نژادی گذشته عرضه می‌دارند. همیشه به خاطر داشته باشید که فرقه‌ها نه برای کشف حقیقت، بلکه برای ترویج عقایدشان شکل می‌یابند.

مذهب همیشه عمدتاً امری حول شعائر، آیینها، رسوم، مراسم، و تعصبات بوده است. آن معمولاً با آن خطای مداوماً فتنه‌انگیز، توهم مردم برگزیده، ملوث شده است. عقاید اساسی مذهبی پیرامون ورد، الهام، وحی، استمالت، توبه، کفاره، وساطت، قربانی، دعا، اعتراف، پرستش، بقای بعد از مرگ، نان عشای ربانی، آیین، فدیه، نجات، باز خرید، پیمان، ناپاکی، تطهیر، پیشگویی، گناه اولیه — همگی به ایام اولیهٔ ترس از شبح باز می‌گردند.

مذهب بدوی هیچ چیز بیشتر یا کمتر از تقلا برای وجود مادی نیست که برای در بر گرفتن وجود فراتر از گور امتداد یافته است. رسوم چنین اعتقادی نمایانگر تداوم تقلای حفظ خود به داخل قلمرو یک دنیای تخیلیِ شبحی - روحی است. اما هنگامی که وسوسه می‌شوید از مذهب تکاملی انتقاد کنید، مراقب باشید. به خاطر داشته باشید، این *آن چیزی است که به وقوع پیوست*؛ این یک واقعیت تاریخی است. و علاوه بر آن به یاد آورید که نیروی هر عقیده‌ای نه در حتمیت یا حقیقت آن، بلکه در روشنی جاذبهٔ بشری آن نهفته است.

مذهب تکاملی هیچ تدارکی برای تغییر یا بازنگری نمی‌بیند. برعکسِ دانش، آن برای تصحیح تدریجی خود تدارک نمی‌بیند. مذهب تکامل یافته دستور احترام می‌دهد زیرا پیروان آن باور دارند که آن **حقیقت** است. "اعتقاد هنگامی که به مقدسان تحویل داده می‌شود"، در تئوری باید هم نهایی و هم خطاناپذیر باشد. فرقه در برابر توسعه مقاومت می‌کند زیرا پیشرفت واقعی قطعاً خود فرقه را تغییر داده یا نابود خواهد ساخت؛ لذا همیشه باید تجدید نظر به آن تحمیل شود.

فقط دو تأثیر می‌تواند تعصبات مذهب طبیعی را تغییر داده و ارتقا بخشد: فشار آداب و رسومِ به کندی در حال پیشرفت و روشنگری متناوب آشکارسازی دوره‌ای. و این عجیب نیست که پیشرفت کند بود. در روزگاران باستان پیشرو یا مبتکر بودن به معنی کشته شدن ساحر بود. فرقه در دوره‌های نسلها و سیکلهای طولانی مدت به کندی پیش می‌رود. اما قطعاً پیش می‌رود. اعتقاد

تکاملی به اشباح بنیاد فلسفهٔ مذهب آشکار شده را پی افکند، و این سرانجام منشأ خرافی آن را نابود خواهد ساخت.

مذهب به طرق بسیار مانع توسعهٔ اجتماعی شده است، اما بدون مذهب هیچ اخلاقیات یا نیک کرداری پایدار و هیچ تمدن باارزشی وجود نمی‌داشت. مذهب مادر فرهنگهای غیرمذهبی زیادی بود: منشأ مجسمه‌سازی در بت‌سازی، معماری در معبدسازی، شعر در ورد خوانی، موسیقی در سرود خوانی پرستشی، نمایش در ایفای نقش برای هدایت روحی، و رقصیدن در جشنواره‌های موسمی پرستشی بود.

اما ضمن جلب توجه به این واقعیت که مذهب برای توسعه و حفظ تمدن ضروری بود، باید نگاشته شود که مذهب طبیعی همچنین برای فلج کردن و دچار نارسایی کردن همان تمدنی که سوا از این آن را شکوفا و حفظ نمود کار زیادی انجام داده است. مذهب فعالیتهای صنعتی و توسعهٔ اقتصادی را مختل کرده است؛ آن کار را به هرز داده و سرمایه را هدر داده است؛ آن همیشه برای خانواده سودمند نبوده است؛ آن به قدر مکفی موجب شکوفایی صلح و خیرخواهی نشده است؛ آن گاهی اوقات از آموزش و پرورش غفلت ورزیده و علم را به عقب انداخته است؛ آن بی‌جهت زندگی را برای غنی ساختن ظاهری مرگ تحلیل برده است. مذهب تکاملی، مذهب بشری، به راستی برای تمامی اینها و بسیاری خطاهای بیشتر، لغزشها، و اشتباهات بزرگ مقصر بوده است؛ با این حال اخلاقیات فرهنگی، نیک کرداری متمدن، و به هم پیوستگی اجتماعی را حفظ نمود، و این را میسر ساخت که مذهب آشکار شدهٔ الهی دوران بعد جبران بسیاری از این کاستیهای تکاملی را بنماید.

مذهب تکاملی گران‌ترین اما به طور غیرقابل مقایسه مؤثرترین نهاد انسان بوده است. مذهب بشری فقط با در نظر گرفتن تمدن تکاملی می‌تواند قابل توجیه باشد. اگر انسان محصول فراز یابندهٔ تکامل حیوان نبود، در آن صورت چنین مسیر توسعهٔ مذهبی بدون توجیه می‌ماند.

مذهب انباشت سرمایه را تسهیل نمود؛ برخی کارها را رواج داد؛ فراغت کاهنان صرف ترویج هنر و دانش شد. بشر در پایان در نتیجهٔ تمامی این اشتباهات اولیه در تکنیک اخلاقی چیز زیادی به دست آورد. شمن‌ها، صادق و ناصادق، بی‌اندازه گران بودند، اما ارزش تمامی بهای آن را داشتند. حرفه‌های آموخته شده و خود علم از کهانتهای انگل‌وار به وجود آمدند. مذهب تمدن را ترویج نمود و موجب انسجام اجتماعی گردید؛ آن نیروی اخلاقی پلیسی تمامی دوران بوده است. مذهب آن انضباط بشری و کنترل خودی را که **خرد** را ممکن ساخت فراهم نمود. مذهب تازیانهٔ مؤثر تکامل است که بشریت سست و رنجبر را از وضعیت طبیعی سکون عقلانی آن به جلو و به بالا به سطوح بالاتر استدلال و خرد با بی‌رحمی می‌راند.

و این میراث مقدس صعود حیوانی، مذهب تکاملی، باید همواره از طریق سانسور مداوم مذهب آشکار شدهٔ الهی و از طریق تنور آتشین دانش راستین به تهذیب و منزه شدن ادامه دهد.

4- هدیهٔ آشکارسازی الهی

آشکارسازی الهی، تکاملی، اما همیشه تدریجی است. طی اعصار تاریخ یک کره، آشکارسازیهای مذهب پیوسته گسترش یابنده و به طور پی در پی روشنگرانه‌ترند. مأموریت آشکارسازی الهی این است که مذاهب متوالی تکامل را دسته‌بندی و مهار نماید. اما اگر بناست آشکارسازی الهی مذاهب تکامل را بالا برده و ارتقا دهد، پس باید این دیدارهای الهی نمایانگر آموزشهایی باشند که از اندیشه و واکنشهای عصری که در آن ارائه می‌شوند زیاد دور نباشند. بدین ترتیب آشکارسازی الهی همیشه باید با تکامل همگام بوده و می‌باشد. مذهب مبتنی بر آشکارسازی الهی باید همیشه به واسطهٔ ظرفیت پذیرش انسان محدود باشد.

اما مذاهب مبتنی بر آشکارسازی الهی صرف نظر از ارتباط آشکار یا اشتقاق همیشه از طریق اعتقاد به الوهیتی دارای ارزش نهایی و برداشتی از بقای هویت شخصیت بعد از مرگ تعیین ویژگی می‌شوند.

مذهب تکاملی احساساتی است، نه منطقی. آن واکنش انسان نسبت به اعتقاد به یک دنیای فرضی شبحی - روحی است، واکنش اعتقادی بشری که با درک و ترس از ناشناخته‌ها برانگیخته می‌شود. مذهب آشکار شدهٔ الهی از طریق دنیای واقعی روحی مطرح می‌شود؛ آن پاسخ کیهان فوق عقلانی به اشتیاق انسان به اعتقاد و وابستگی به الوهیتهای جهانی است. مذهب تکاملی نمایانگر جستجوی پر پیچ و خم بشریت برای حقیقت است. مذهب مبتنی بر آشکارسازی همان حقیقت *است*.

آشکارسازیهای الهی مذهبی بسیاری به وقوع پیوسته‌اند، اما فقط پنج تا از اهمیت تاریخی برخوردار بودند. اینها عبارت بودند از:

1- *تعالیم دلمیشیا*. برداشت حقیقی از اولین منبع و مرکز در ابتدا توسط یکصد عضو مادی پرسنل پرنس کلیگسشیا در یورنشیا ترویج شد. این آشکارسازیِ گسترش یابندهٔ الوهیت برای بیش از سیصد هزار سال پیش رفت تا این که با جدایی طلبی سیاره‌ای و مختل شدن نظام آموزشی به طور ناگهانی خاتمه یافت. به جز در مورد کار وَن، تأثیر آشکارسازی دلمیشیایی عملاً در تمامی دنیا از دست رفت. حتی نودیها تا زمان ورود آدم این حقیقت را فراموش کرده بودند. در میان تمامی کسانی که آموزشهای یکصد نفر را دریافت کردند، انسانهای سرخ برای طولانی‌ترین مدت آنها را حفظ نمودند، اما ایدهٔ روح بزرگ در مذهب سرخپوستان آمریکایی چیزی جز یک برداشت مبهم نبود، تا این که تماس با مسیحیت به قدر زیاد آن را روشن ساخته و قوت بخشید.

2- *تعالیم باغ عدن*. آدم و حوا بار دیگر مفهوم پدر همه را برای مردمان تکاملی توصیف نمودند. اختلال در باغ عدن اول مسیر آشکارسازی آدم را پیش از آن که به طور کامل آغاز شود متوقف نمود. اما آموزشهای متوقف شدهٔ آدم توسط کاهنان شیثی ادامه

یافتند، و برخی از این حقایق هرگز به طور کامل در دنیا از دست نرفته‌اند. روند کامل تکامل مذهبی خاور نزدیک از طریق آموزشهای شیثی‌ها اصلاح گردید. اما نوع بشر تا 2500 سال پیش از میلاد مسیح آشکارسازیهایی را که در روزگاران عدن ارائه شدند عمدتاً فراموش کرده بود.

3- *ملک صادق سالیم*. این پسر اضطراری نبادان سومین آشکارسازی حقیقت را در یورنشیا افتتاح نمود. احکام اصلی آموزشهای او *اطمینان* و *ایمان* بودند. او اطمینان به بخشش مطلق خداوند را آموزش داد و اعلام نمود که ایمان کارکردی است که انسانها لطف خداوند را به واسطهٔ آن به دست می‌آورند. آموزشهای او به تدریج با عقاید و رسوم مذاهب گوناگون تکاملی درآمیختند و سرانجام به شکل آن سیستمهای خداشناسانه که در آغاز اولین هزارهٔ بعد از مسیح در یورنشیا موجود بودند توسعه یافتند.

4- *عیسی ناصری*. میکائیل مسیح برای چهارمین بار مفهوم خداوند به عنوان پدر جهانی را به یورنشیا ارائه نمود، و آموزشهای او به طور کلی از آن هنگام باقی مانده‌اند. جوهر آموزش او **محبت** و **خدمت** بود، پرستش عاشقانه‌ای که یک فرزند مخلوق در شناسایی و پاسخ به خدمت مهرآمیز پدرش، خداوند، به طور داوطلبانه اهدا می‌کند، خدمت داوطلبانه‌ای که چنین فرزندان مخلوقی به برادران خود، با این درک سرورآمیز که آنها نیز با این خدمت به خداوند پدر خدمت می‌کنند، ارزانی می‌دارند.

5- *مقالات یورنشیا*. مقالاتی که این یکی از آنهاست، در بر گیرندهٔ تازه‌ترین ارائهٔ حقیقت به انسانهای یورنشیا است. این مقالات از تمامی آشکارسازیهای پیشین متفاوتند، زیرا آنها کار یک شخصیت واحد جهان نیستند، بلکه یک ارائهٔ مرکب توسط موجودات بسیار می‌باشند. اما هیچ آشکارسازی که کمتر از دستیابی به پدر جهانی باشد هیچگاه نمی‌تواند کامل باشد. تمامی خدمات آسمانی دیگر چیزی بیش از جزئی و گذرا نیستند، و عملاً با شرایط محلی در زمان و مکان انطباق یافته‌اند. در حالی که چنین اعترافاتی ممکن است احتمالاً از توان و مرجعیت بلافصل تمامی آشکارسازیها بکاهند، زمان آن در یورنشیا فرا رسیده است که بنا به مصلحت چنین اظهارات صریحی ابراز شوند، حتی با پذیرش ریسک تضعیف نمودن تأثیر آینده و مرجعیت این جدیدترین آشکارسازی حقیقت به نژادهای انسانی یورنشیا.

5- رهبران بزرگ مذهبی

در مذهب تکاملی، تصور می‌شود که خدایان شبیه انسان هستند؛ در مذهب آشکار شدهٔ الهی، به انسانها آموزش داده می‌شود که آنها فرزندان خداوند هستند — حتی به شکل متناهی ربانیت ساخته شده‌اند. در اعتقادات ترکیبی که از در هم آمیختن آموزشهای آشکارسازی الهی و محصولات تکامل به وجود آمده‌اند، مفهوم خداوند ترکیبی است از:

1- عقاید از پیش موجود فرقه‌های تکاملی.

2- آرمانهای والای مذهب آشکار شدهٔ الهی.

3- دیدگاههای شخصی رهبران بزرگ مذهبی، پیامبران و آموزگاران نوع بشر.

بیشتر ادوار بزرگ مذهبی توسط زندگی و آموزشهای شخصیتهای برجسته آغاز شده‌اند. رهبران اکثریت جنبشهای ارزشمند اخلاقی تاریخ را آغاز کرده‌اند. و انسانها همیشه متمایل به تکریم و احترام رهبر بوده‌اند، حتی به بهای چشم‌پوشی از آموزشهای او. آنها شخصیت او را ستایش می‌کنند، حتی با از نظر دور نگاه داشتن حقایقی که وی اعلام نمود. و این بدون دلیل نیست؛ در قلب انسان تکاملی یک اشتیاق ذاتی برای دریافت کمک از بالا و ماورای آن وجود دارد. این اشتیاق برای پیش‌بینی ظهور پرنس سیاره‌ای و فرزندان ماتریال دوران بعد در کرهٔ زمین طراحی شده است. در یورنشیا انسان از این رهبران و فرمانروایان فوق بشری محروم بوده است، و از این رو او دائماً به دنبال این است که این فقدان را از طریق نسبت دادن افسانه‌های اسطوره‌ای به رهبران بشری خود در رابطه با مبدأ فوق طبیعی و دوران زندگی معجزه‌آسای آنها جبران کند.

بسیاری از نژادها رهبرانشان را زائیده شده از دختران باکره تصور کرده‌اند. دوران زندگی آنها با بسیاری از رویدادهای معجزه‌آسا آمیخته است، و گروههای مربوط به آنان همیشه در انتظار بازگشت آنها هستند. در آسیای مرکزی قبیله نشینان هنوز در انتظار بازگشت چنگیزخان هستند؛ در تبت، چین، و هند وی بودا می‌باشد؛ در اسلام او محمد است؛ در میان سرخپوستان او جِسونانین اُنامونالانتون بود. در رابطه با عبرانیان، او به طور کلی بازگشت آدم به عنوان یک فرمانروای مادی بود. در بابل مردوکِ خدا یک تداوم اسطورهٔ آدم بود، ایدهٔ پسر خداوند، حلقهٔ اتصال دهنده بین انسان و خداوند. به دنبال ظهور آدم در کرهٔ زمین، به اصطلاح پسران خداوند در میان نژادهای دنیا رایج بودند.

اما صرف نظر از ترس آمیخته با احترامی خرافی که اغلب نسبت به آنان وجود داشت، این یک واقعیت باقی می‌ماند که این آموزگاران شاهین‌های موقت شخصیتی ترازوهایی بودند که اهرمهای حقیقت آشکار شده برای پیشرفت اخلاقیات، فلسفه، و مذهب نوع بشر به آنان وابسته بودند.

صدها و صدها رهبر مذهبی در یک میلیون سال تاریخ بشری یورنشیا از اُناگار تا مرشد هندی ناناک وجود داشته‌اند. در طول این دوران جزر و مدهای بسیاری در امواج حقیقت مذهبی و ایمان معنوی وجود داشته است، و هر رنسانس مذهب یورنشیایی در گذشته با زندگی و آموزشهای یک رهبر مذهبی شناخته شده است. در بررسی آموزگاران ایام اخیر، ممکن است سودمند باشد که آنها به هفت دورهٔ اصلی مذهبی عصر بعد از آدم در یورنشیا گروهبندی شوند:

1- *دورهٔ شیثی‌ها*. کاهنان شیثی، آنطور که تحت رهبری آموساد احیا شدند، آموزگاران بزرگ بعد از دوران آدم گشتند. آنها در سرتاسر سرزمینهای آندیها عمل می‌کردند، و تأثیر آنها در میان یونانیها، سومریها، و هندوها از همه بیشتر دوام آورد. در میان گروه آخر آنها

به عنوان برهمن‌های کیش هندو تا زمان حاضر تداوم داشته‌اند. شیئی‌ها و پیروان آنها مفهوم تثلیث را که توسط آدم آشکار شد هرگز به طور کامل از دست ندادند.

2- *عصر میسیونرهای ملک صادق*. مذهب یورنشیا به قدر زیاد از طریق تلاشهای آن آموزگارانی که توسط ماکی‌ونتا ملک صادق به کار گمارده شدند، هنگامی که او تقریباً دو هزار سال پیش از مسیح در سالیم زندگی کرده و آموزش می‌داد، احیا گردید. این میسیونرها ایمان را به عنوان بهای لطف خداوند اعلام نمودند، و آموزشهایشان گرچه برای هر مذهبی که فوراً ظاهر شد بی‌حاصل بود، با این حال بنیادهایی را شکل داد که آموزگاران آتی حقیقت روی آنها مذاهب یورنشیا را ساختند.

3- *عصر بعد از ملک صادق*. اگر چه آمنموپ و ایخناتون هر دو در این دوره آموزش می‌دادند، نابغهٔ برجستهٔ مذهبی عصر بعد از ملک صادق رهبر یک گروه از بیابان نشینان خاور نزدیک و بنیانگذار مذهب عبرانی، موسی، بود. موسی یکتاپرستی را آموزش داد. او گفت: ”ای اسرائیل بشنو، خداوند خدای ما خدای واحد است.“ ”خداوند، او خداست. هیچکس غیر از او وجود ندارد.“ او با سرسختی در صدد ریشه‌کن ساختن بقایای آیین نیایشی شبح در میان مردم خود برآمد، و حتی برای کسانی که به آن عمل می‌کردند مجازات مرگ تعیین نمود. یکتاپرستی موسی توسط جانشینان او مورد دستکاری قرار گرفت، اما در ایام بعد آنها به بسیاری از آموزشهای او بازگشت نمودند. بزرگی موسی در خرد و ذکاوت او نهفته است. انسانهای دیگر برداشتهای بزرگتری از خداوند داشته‌اند، اما هیچ انسانی هیچگاه در وا داشتن تعداد زیادی از مردم برای پذیرش چنین اعتقادات پیشرفته‌ای آنطور موفق نبود.

4- *قرن ششم پیش از مسیح*. انسانهای بسیاری برخاستند تا حقیقت را در این قرن، که تا آن هنگام یکی از بزرگترین قرون بیداری مذهبی مورد مشاهده در یورنشیا بود، اعلام دارند. در میان اینها گوتاما، کنفوسیوس، لائوتسه، زرتشت، و آموزگاران جین‌گرا باید نگاشته شوند. آموزشهای گوتاما در آسیا رایج شده‌اند، و او توسط میلیونها تن به عنوان بودا مورد احترام است. برای اخلاقیات چینی کنفوسیوس چیزی بود که افلاطون برای فلسفهٔ یونانی بود، و در حالی که برای آموزشهای هر دو پیامدهای مذهبی وجود داشت، با گویش دقیق، هیچکدام یک آموزگار مذهبی نبودند. لائوتسه در مقایسه با کنفوسیوس که خداوند را در انسانیت، و افلاطون که خداوند را در ایده‌آلیسم تصور می‌کرد، بیشتر خداوند را در تائو مجسم می‌نمود. زرتشت ضمن این که بسیار تحت تأثیر برداشت رایج روح‌گرایی دوگانه، نیک و بد بود، در همان حال به طور یقین ایدهٔ یک الوهیت جاودان و پیروزی غایی نور بر تاریکی را ستایش نمود.

5- *قرن اول بعد از مسیح*. عیسی ناصری به عنوان یک آموزگار مذهبی با فرقه‌ای که توسط یحیی تعمید دهنده برقرار شده بود شروع نمود، و با فاصله گرفتن از روزه و اَشکال تا جایی که توانست پیش رفت. جدا از عیسی، پولس طرسوس و فیلون اسکندرانی

بزرگترین آموزگاران این عصر بودند. برداشتهای آنها از مذهب نقش بارزی در تکامل آن کیشی که نام مسیح را با خود حمل می‌کند بازی کرده است.

6- *قرن ششم بعد از مسیح*. محمد مذهبی را بنیان نهاد که از بسیاری اعتقادات زمانش برتر بود. مذهب او اعتراضی بر علیه مطالبات اجتماعیِ اعتقادات بیگانگان و بر علیه عدم انسجام زندگی مذهبی مردم خودش بود.

7- *قرن پانزدهم بعد از مسیح*. این دوره شاهد دو جنبش مذهبی بود: اختلال در وحدت مسیحیت در باختر و پیدایش یک مذهب جدید در خاور. در اروپا مسیحیت نهادینه شده و به آن درجه از انعطاف ناپذیری دست یافته بود که رشد بیشتر آن را با وحدت ناسازگار ساخته بود. در خاور مجموع آموزشهای اسلام، هندوایسم، و بودائیسم توسط ناناک و پیروان او به آیین سیک، یکی از پیشرفته‌ترین مذاهب آسیا، تبدیل شدند.

آیندهٔ یورنشیا بدون شک با ظهور آموزگاران حقیقت مذهبی — پدر بودن خداوند و برادری تمامی مخلوقات — تعیین ویژگی خواهد شد. اما امید بر این است که تلاشهای مستمر و صادقانهٔ این پیامبران آینده کمتر به تقویت موانع بین مذاهب و بیشتر به افزایش برادری مذهبیِ حاوی پرستش معنوی در میان بسیاری از پیروان الهیات گوناگون عقلانی که یورنشیای سِتانیا را چنان تعیین ویژگی می‌کند معطوف شوند.

6- مذاهب ترکیبی

مذاهب قرن بیستمی یورنشیا مطالعهٔ جالبی از تکامل اجتماعیِ محرک پرستشی انسان را ارائه می‌دهند. بسیاری از ادیان از روزگاران آیین نیایشی شبح پیشرفت بسیار اندکی کرده‌اند. نژادهای کوتاه قامت آفریقا به عنوان یک طبقه هیچ واکنش مذهبی ندارند، گر چه برخی از آنان به یک محیط روحی اندکی باور دارند. آنها امروزه درست در جایی هستند که انسان بدوی در هنگام آغاز تکامل مذهب قرار داشت. اعتقاد بنیادین مذهب بدوی نجات بعد از مرگ بود. ایدهٔ پرستش یک خدای شخصی نشان دهندهٔ توسعهٔ پیشرفتهٔ تکاملی، حتی اولین مرحلهٔ آشکارسازی الهی است. دایَکها فقط بدوی‌ترین رسوم مذهبی را تکامل داده‌اند. اسکیموها و سرخپوستانِ دوران نسبتاً اخیر برداشتهای بسیار ناچیزی از خداوند داشتند. آنها به اشباح اعتقاد داشتند و یک ایدهٔ نامشخص از نوعی بقای بعد از مرگ داشتند. استرالیایی‌های بومی امروزی فقط یک ترس از شبح، وحشت از تاریکی، و یک احترام ستایش‌آمیز ابتدایی نسبت به نیاکان دارند. زولوها تازه در حال به وجود آوردن یک مذهب ترس از شبح و قربانی هستند. بسیاری از قبایل آفریقایی، به جز از طریق کار بشارتی مسیحیان و مسلمانان، هنوز از مرحلهٔ بت‌واره‌ای تکامل مذهبی فراتر نرفته‌اند. اما برخی از گروهها مدتها به عقیدهٔ یکتاپرستی وفادار مانده‌اند، مثل تراسیهای روزگار قدیم که همچنین به نامیرایی اعتقاد داشتند.

در یورنشیا، مذهب تکاملی و مذهب آشکار شدهٔ الهی پهلو به پهلو پیش می‌روند، ضمن این که به شکل سیستمهای گوناگون خداشناسانهٔ موجود در دنیا، در هنگام تحریر این مقالات، در هم آمیخته و ادغام می‌شوند.این مذاهب، مذاهب قرن بیستم یورنشیا را، می‌توان به صورت زیرین برشمرد:

1- هندوئیسم — باستانی‌ترین.

2- مذهب عبرانی.

3- بودائیسم.

4- تعالیم کنفوسیوس.

5- عقاید تائوئیسم.

6- دین زرتشت.

7- شینتو.

8- جین‌گرایی.

9- مسیحیت.

10- اسلام.

11- آیین سیک — جدیدترین.

پیشرفته‌ترین مذاهب دوران باستان یهودیت و هندوئیسم بودند، و هر یک به ترتیب روی روند توسعهٔ مذهبی در خاور و باختر به اندازهٔ زیاد تأثیر گذاشته‌اند. هندوها و عبرانیان هر دو باور داشتند که مذاهب آنها الهام یافته و به طور الهی آشکار شده‌اند، و نیز باور داشتند که سایرین همگی اشکال رو به انحطاط یگانه دین حقیقی هستند.

هندوستان در میان هندوها، سیکها، مسلمانان، و جینی‌ها تقسیم شده است، و هر یک خداوند، انسان، و جهان را آنطور که اینها به اشکال گوناگون درک می‌شوند ترسیم می‌نماید. چین از تعالیم تائوئیست و کنفوسیوس پیروی می‌کند. شینتو در ژاپن مورد احترام و ستایش است.

ادیان بزرگِ بین‌المللی و بین نژادی عبرانی، بودایی، مسیحی، و اسلامی هستند. بودائیسم از سیلان و برمه تا تبت و چین و تا ژاپن امتداد می‌یابد. آن نسبت به آداب و رسوم بسیاری مردمان انطباقی نشان داده است که فقط مسیحیت با آن برابری کرده است.

مذهب عبرانی گذار فلسفی از چند خدایی تا یکتاپرستی را در بر می‌گیرد. آن یک حلقهٔ تکاملی بین مذاهب تکامل و مذاهب آشکار شدهٔ الهی است. عبرانیان تنها مردم غربی بودند که خدایان اولیهٔ تکاملی خود را مستقیماً تا خدای آشکار شدهٔ الهی دنبال نمودند. اما این حقیقت تا روزگاران اشعیا هرگز به طور گسترده پذیرفته نشد. اشعیا بار دیگر ایدهٔ در هم آمیختهٔ یک الوهیت نژادی را با یک آفرینندهٔ جهانی ترکیب نمود. ”ای خدای مردمان، خدای اسرائیل، تو خداوندی، حتی تو به تنهایی. تو آسمان و زمین را آفریده‌ای.“ روزگاری امید بقای تمدن باختر در مفاهیم متعالی عبرانی نیکی و مفاهیم پیشرفتهٔ یونانی پیرامون زیبایی نهفته بود.

مذهب مسیحی مذهبی دربارهٔ زندگی و آموزشهای مسیح است که روی الهیات یهودیت پایه‌ریزی شده، از طریق جذب برخی آموزشهای زرتشتی و فلسفهٔ یونان بیشتر تغییر یافته، و اساساً توسط سه تن، فیلون، پطرس، و پولس فرمول‌بندی شده است. آن از زمان پولس از میان مراحل تکاملی بسیاری عبور نموده است و آنقدر به طور کامل غربی شده است که بسیاری از مردمان غیر اروپایی به طور بسیار طبیعی به مسیحیت به عنوان یک آشکارسازی عجیب از یک خدای عجیب و برای مردمی عجیب می‌نگرند.

اسلام رابط مذهبی - فرهنگی شمال آفریقا، خاور نزدیک، و جنوب شرقی آسیا است. الهیات یهودی در ارتباط با آموزشهای بعدی مسیحی بود که اسلام را یکتاپرستانه ساخت. پیروان محمد در برابر آموزشهای پیشرفتهٔ تثلیث هاج و واج می‌ماندند. آنها نمی‌توانستند دکترین سه شخصیت الهی و یک الوهیت را درک کنند. همیشه مشکل است اذهان تکاملی را وا داشت که *به طور ناگهانی* حقیقت پیشرفتهٔ آشکار شدهٔ الهی را بپذیرند. انسان یک مخلوق تکاملی است و اساساً باید مذهب خود را از طریق تکنیکهای تکاملی به دست آورد.

روزگاری پرستش نیاکان در بر گیرندهٔ یک پیشرفت قطعی در تکامل مذهبی بود، اما این هم حیرت‌انگیز و هم تأسف‌آور است که این مفهوم بدوی در چین، ژاپن، و هند در میان بسیاری از مذاهب همچون بودائیسم و هندوئیسم که نسبتاً پیشرفته‌ترند تداوم دارد. در باختر، پرستش نیاکان به شکل ستایش خدایان ملی و احترام برای قهرمانان نژادی درآمد. در قرن بیستم این مذهب ملیِ ستایش قهرمان در سکولاریسمهای گوناگون نژادی و ملی که بسیاری از نژادها و ملتهای باختر را تعیین ویژگی می‌نماید پدیدار می‌شود. همین طرز برخورد همچنین به طور زیاد در دانشگاههای بزرگ و اجتماعات بزرگتر صنعتی مردمان انگلیسی زبان یافت می‌شود. ایده‌ای نه خیلی متفاوت‌تر از این مفاهیم این است که مذهب فقط ”یک جستجوی اشتراکی برای زندگی نیک“ می‌باشد. ”مذاهب ملی“ چیزی بیشتر از یک بازگشت به پرستش اولیهٔ امپراتور روم و به شینتو — پرستش کشور که در خانوادهٔ سلطنتی تجسم می‌یابد — نیستند.

7- تکامل بیشتر مذهب

مذهب هرگز نمی‌تواند یک واقعیت علمی شود. فلسفه به راستی ممکن است روی یک پایهٔ علمی قرار گرفته باشد، اما مذهب برای همیشه تکاملی یا به طور الهی آشکار شده، یا ترکیب محتملی

از هر دو باقی خواهد ماند، آنطور که امروزه در دنیا چنین است.

مذاهب جدید نمی‌توانند اختراع شوند. آنها یا تکامل می‌یابند، و یا *ناگهان به طور الهی آشکار می‌شوند*. تمامی مذاهب جدید تکاملی صرفاً بیانات در حال پیشرفت عقاید کهنه، انطباقات، و تعدیلات جدید هستند. کهنه از بین نمی‌رود. آن صرفاً با جدید ادغام می‌شود، حتی آنطور که آیین سیک از خاک و اشکال هندوئیسم، بودائیسم، اسلام، و سایر کیش‌های معاصر جوانه زده و شکوفه کرد. مذهب بدوی بسیار دمکراتیک بود. انسان بدوی در قرض گرفتن یا قرض دادن سریع بود. خودبینی مستبدانه و متعصب وابسته به خداشناسی فقط با مذهب آشکار شدهٔ الهی پدیدار گشت.

مذاهب متعدد یورنشیا همگی تا آن حد خوب هستند که انسان را به سوی خدا سوق داده و درک پدر را به انسان ارائه دهند. برای هر گروه از مذهب‌گرایان این اشتباه است که دین خود را *حقیقت محض* بداند. چنین طرز برخوردهایی بیشتر حاکی از خودبینی در الهیات است تا یقین در دین. در یورنشیا هیچ مذهبی وجود ندارد که نتواند بهترین‌های حقایقی را که در هر دین دیگری شامل است به طور سودمند مطالعه و جذب نماید، زیرا آنها همگی در بر گیرندهٔ حقیقت هستند. مذهب‌گرایان اگر به جای محکوم کردن بدترین‌های موجود در خرافات به جا مانده و آیینهای کهنهٔ همسایگانشان بهترین‌های موجود در کیش زندهٔ معنوی آنها را قرض نمایند بهتر عمل خواهند کرد.

تمامی این مذاهب در نتیجهٔ پاسخ متغیر عقلانی انسان به راهنمای معنوی یکسان او به وجود آمده‌اند. آنها هرگز نمی‌توانند امید داشته باشند که در اعتقادات، تعصبات، و آیینها به یک یگانگی دست یابند — اینها عقلانی هستند؛ اما آنها می‌توانند و روزی خواهند توانست در پرستش حقیقی پدر همگی به یگانگی برسند، زیرا این معنوی است، و این تا ابد حقیقت دارد که تمامی انسانها در روح برابرند.

مذهب بدوی عمدتاً یک خودآگاهی از ارزش مادی بود، اما تمدن ارزشهای مذهبی را ارتقا می‌دهد، چرا که مذهب راستین فرد را وقف کار ارزشهای پرمعنی و متعالی می‌کند. با تکامل مذهب، اخلاقیات به فلسفهٔ نیک کرداری تبدیل می‌شود، و نیک کرداری از طریق شاخصهای والاترین معانی و ارزشهای متعالی — ایده‌آلهای الهی و معنوی — به دستورالعمل فرد تبدیل می‌شود. و بدین ترتیب مذهب یک وقف خود انگیخته و بدیع، تجربهٔ زندهٔ وفاداری محبت، می‌شود.

کیفیت یک مذهب به طرق زیر نمایان می‌شود:

1- سطح ارزشها — وفاداریها.

2- عمق معانی — حساس ساختن فرد به قدردانی ایده‌آل از این والاترین ارزشها.

3- شدت وقف — درجهٔ وقف به این ارزشهای الهی.

4- پیشرفتِ بدون محدودیتِ شخصیت در این مسیر کیهانیِ زندگی آرمانی معنوی، درک فرزندی نسبت به خداوند و شهروندی تدریجی بی‌پایان در جهان.

هنگامی که کودک ایده‌های خود را پیرامون قدرت مطلق از والدین خود به خداوند انتقال می‌دهد معانی مذهبی در خودآگاهی پیشرفت می‌کنند. و تمامی تجربهٔ مذهبی چنین کودکی به اندازهٔ زیاد به این بستگی دارد که آیا ترس یا محبت بر رابطهٔ والده – فرزندی حکمفرما شده است. بردگان همیشه در جایگزینی ترسشان از ارباب با مفاهیم محبت خداوند دشواری بزرگی را تجربه کرده‌اند. تمدن، دانش، و مذاهب پیشرفته باید نوع بشر را از آن ترسهایی که ناشی از وحشت از پدیده‌های طبیعی هستند رهایی بخشند. و به همین ترتیب روشنگریِ بیشتر باید انسانهای آموزش یافته را از تمامی وابستگی‌ها به واسطه‌ها در ارتباط معنوی با الوهیت رها سازد.

این مراحل بینابینی درنگ بت‌پرستانه در انتقال ستایش از بشر و موجود دیدنی به موجود الهی و نادیدنی اجتناب ناپذیر هستند، اما از طریق آگاهی نسبت به خدمت معنوی تسهیل کنندهٔ روح الهی ساکن در انسان باید کوتاه شوند. با این وجود، انسان نه فقط به واسطهٔ برداشتهایش از الوهیت به گونه‌ای ژرف تحت تأثیر قرار گرفته است، بلکه همچنین توسط سیرت قهرمانانی که برای محترم شمردنشان برگزیده است. بسیار تأسف‌آور است که آنهایی که مسیح الهی و برخاسته از مرگ را ستایش می‌کنند از مرد دلاور و قهرمان شجاع — یوشع فرزند یوسف — چشم‌پوشی کرده‌اند.

انسان امروزی به طور مکفی نسبت به مذهب خودآگاه است، اما رسوم پرستشی او مغشوش هستند و از طریق دگرگونی شتاب زدهٔ اجتماعی و پیشرفتهای بی‌سابقهٔ علمی او بی‌اعتبار شده‌اند. مردان و زنان اندیشمند خواهان تعریف دوبارهٔ مذهب هستند، و این درخواست مذهب را مجبور خواهد ساخت که خود را از نو ارزیابی کند.

انسان امروزی در یک نسل با وظیفهٔ انجام تعدیلات بیشتر در ارزشهای بشری نسبت به آنچه در دو هزار سال انجام شده مواجه است. و این تماماً روی نحوهٔ برخورد اجتماعی نسبت به مذهب تأثیر می‌گذارد، زیرا مذهب یک طریقهٔ زندگی کردن و نیز یک تکنیک فکر کردن است.

مذهب راستین باید همواره، در هر زمان، بنیان ابدی و ستارهٔ راهنمای تمامی تمدنهای پایدار باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 93

ماکی‌ونتا ملک صادق

ملک صادقها عموماً به پسران اضطراری معروفند، زیرا که در یک رشته از فعالیتهای شگفت‌انگیز در کرات یک جهان محلی درگیر می‌شوند. هر گاه که مشکل خارق‌العاده‌ای پیش می‌آید، یا وقتی که بناست به چیزی غیرعادی مبادرت شود، غالباً یک ملک صادق است که این مأموریت را به عهده می‌گیرد. توانایی پسران ملک صادق برای عمل در مواقع اضطراری و در سطوح بسیار متنوع جهان، حتی در سطح فیزیکی نمایان ساختن شخصیت، ویژهٔ رستهٔ آنها است. فقط حاملین حیات به درجاتی در این رشتهٔ دگرگون پذیر از کارکرد شخصیتی سهیم هستند.

رستهٔ ملک صادق فرزندی جهان به حد زیاد در یورنشیا فعال بوده است. یک هیئت دوازده نفرهٔ آنان در رابطه با حاملین حیات خدمت کردند. یک گروه دوازده نفرهٔ بعدی کمی بعد از جدا رَوی کلیگسشیا سرپرستان کرهٔ شما شدند و تا زمان آدم و حوا در موضع قدرت باقی ماندند. این دوازده ملک صادق به دنبال خطای آدم و حوا به یورنشیا بازگشتند، و از آن پس تا روزی که عیسی ناصری به عنوان فرزند انسان صاحب عنوان پرنس سیاره‌ای یورنشیا گردید به عنوان سرپرستان سیاره‌ای ادامهٔ مسئولیت دادند.

1- ظهور ماکی‌ونتا

در طول هزاره‌های بعد از عدم توفیق مأموریت آدم در یورنشیا، حقیقت آشکار شده در خطر نابودی قرار گرفت. اگر چه نژادهای بشری به لحاظ عقلانی داشتند پیشرفت می‌کردند، از نظر معنوی تدریجاً در حال افول بودند. در حدود 3000 سال پیش از میلاد مسیح مفهوم خداوند در اذهان انسانها بسیار مبهم شده بود.

دوازده سرپرست ملک صادق از اعطای قریب‌الوقوع میکائیل در سیاره‌شان اطلاع داشتند ولی نمی‌دانستند چه هنگام رخ می‌دهد. از این رو به صورت رسمی تشکیل جلسه داده و از والامرتبه‌های ایدنشیا درخواست نمودند که برای حفظ نور حقیقت در یورنشیا ترتیباتی داده شود. این درخواست با این حکم که "هدایت امور در ششصد و ششِ سِتانیا کاملاً در دستان سرپرستان ملک صادق قرار دارد" رد شد. سرپرستان سپس برای کمک به پدر ملک صادق متوسل شدند اما فقط این پیام را دریافت نمودند که باید "تا زمان رسیدن یک پسر اعطایی که عناوین سیاره‌ای را

از هدر یافتن و عدم اطمینان نجات خواهد داد“ به طریقهٔ انتخابی خودشان به حفظ حقیقت ادامه دهند.

و در نتیجهٔ افکنده شدن کامل به منابع خودشان بود که ماکی‌ونتا ملک صادق، یکی از دوازده سرپرست سیاره‌ای، داوطلب شد تا آنچه را که در تمامی تاریخ نبادان فقط شش بار انجام شده بود انجام دهد: در کرهٔ زمین به صورت یک انسان موقت هستی ظهور یافته، و خود را به صورت یک پسر اضطراری برای خدمت معنوی در دنیا اعطا نماید. برای این ماجرا از طرف مسئولین سلوینگتون اجازه صادر شد، و ظهور واقعی ماکی‌ونتا ملک صادق نزدیک آنچه بنا بود شهر سالیم در فلسطین شود تحقق یافت. تمامی عمل پدیدارسازی این پسر ملک صادق توسط سرپرستان سیاره‌ای با همکاری حاملین حیات، برخی از کنترلگران استاد فیزیکی، و شخصیتهای آسمانی دیگر ساکن یورنشیا کامل گردید.

2- حکیم سالیم

1973 سال پیش از تولد عیسی بود که ماکی‌ونتا به نژادهای بشری یورنشیا اعطا گردید. آمدن او نمایشی نبود. پدیدار شدن او توسط چشمان انسان دیده نشد. او آنگاه که به چادر اَمدان، یک گله‌دار کلدانی با اصل و نسب سومری، داخل شد برای اولین بار توسط انسان فانی در آن روز پرحادثه مشاهده گردید. و اعلان مأموریت او در یک گفتهٔ ساده که او به این چوپان اظهار داشت گنجیده بود: ”من ملک صادق هستم، کاهن اِل‌الیون، والامرتبه، تنها خدای یکتا و یگانه.“

وقتی که گله‌دار از شگفتی به خود آمد و پس از این که این فرد غریبه را با پرسشهای بسیار سؤال پیچ نمود از ملک صادق درخواست کرد تا شام را با او صرف کند. و در طول زندگانی طولانی جهانیش این اولین باری بود که ماکی‌ونتا غذای مادی می‌خورد، خوراکی که بنا بود او را در طی زندگی نود و چهار ساله‌اش به عنوان یک موجود مادی قوت دهد.

و آن شب، در حالی که در زیر ستارگان صحبت می‌کردند، ملک صادق مأموریت خود مبنی بر آشکارسازی حقیقت واقعیت خداوند را آغاز کرد، آنگاه که با حرکت بازویش به اَمدان رو کرده و گفت: ”ال‌الیون، والامرتبه، آفرینندهٔ الهی ستارگان آسمان و حتی همین زمین که ما روی آن زندگی می‌کنیم می‌باشد، و همچنین او خدای متعالی بهشت است.“

ظرف چند سال ملک صادق یک گروه از شاگردان، حواریون، و ایماندارانی را که هستهٔ اجتماع آیندهٔ سالیم را شکل دادند به دور خود گرد آورد. او به زودی در سرتاسر فلسطین به عنوان کاهن ال‌الیون، والامرتبه، و حکیم سالیم شناخته شد. در میان برخی از قبایل اطراف او گاهی به عنوان شیخ یا پادشاه سالیم مورد اشاره قرار می‌گرفت. سالیم مکانی بود که بعد از ناپدید شدن ملک صادق شهر جبوس، و بعد از آن اورشلیم نامیده می‌شد.

در سیمای شخصی، ملک صادق به مردمان در آن هنگام آمیختهٔ نودی و سومری شباهت داشت، با قد تقریباً شش فوتی و دارای یک جذبهٔ فرماندهوار. او به زبان کلدانی و نیم دوجین زبانهای دیگر تکلم می‌کرد. او بیشتر همانند کاهنان کنعانی لباس می‌پوشید، به جز این که روی سینه‌اش یک نشانی از سه دایرهٔ هم مرکز، نشان تثلیث بهشتیِ سِتانیا را نصب می‌کرد. در طول خدمت روحانیش این علامت سه دایرهٔ هم مرکز توسط پیروان او آنقدر مقدس شمرده می‌شد که هرگز جرأت استفاده از آن را پیدا نکردند، و به زودی با سپری شدن چند نسل فراموش گردید.

اگر چه ماکی‌ونتا مطابق رسوم انسانهای آن دوران زندگی می‌کرد، نه تنها هرگز ازدواج نکرد بلکه نمی‌توانست از خود اولادی در زمین به جا بگذارد. بدن فیزیکی او در حالی که به بدن انسان مذکر شباهت داشت در واقع از نوع آن بدنهای ساخته شدهٔ مخصوصی بود که توسط اعضای پرسنل یکصد نفرهٔ پدیدار شدهٔ پرنس کلیگسشیا استفاده می‌شد، به جز این که پلاسمای حیاتِ هیچیک از نژادهای بشری را به همراه نداشت. درخت حیات هم در یورنشیا موجود نبود. اگر ماکی‌ونتا برای هر دورهٔ طولانی در زمین باقی می‌ماند، مکانیسم فیزیکی او به تدریج رو به زوال می‌گذارد. در آن شرایط موجود، او مأموریت اعطایی خود را مدت طویلی پیش از این که بدن مادی او شروع به تلاشی نماید در نود و چهار سال به پایان رسانید.

این ملک صادق ظهور یافته یک تنظیم کنندهٔ فکر دریافت نمود، که به عنوان ناظر زمان و ناصح جسم در شخصیت فوق بشریش اقامت می‌گزید، تا آن تجربه و ورود عملی به مشکلات یورنشیایی و تکنیک اقامت گزیدن در یک پسر ظهور یافته را به دست آورد، و این کار این روحِ پدر را قادر می‌ساخت که با شجاعت بسیار در ذهن بشری پسر آتی خداوند، میکائیل، آنگاه که همانند جسم فانی در زمین پدیدار گردید عمل کند. و این تنها تنظیم کنندهٔ فکر است که تا آن هنگام در دو ذهن در یورنشیا عمل نمود، اما هر دو ذهن هم الهی و هم بشری بودند.

در طول اقامت در جسم، ماکی‌ونتا با گروه یازده نفرهٔ سرپرستان سیاره‌ای همیار خود در تماس کامل بود، اما او با رسته‌های دیگر شخصیتهای آسمانی نمی‌توانست ارتباط برقرار کند. به جز سرپرستان ملک صادق، او نظیر یک موجود بشری با موجودات هوشمند فوق بشری هیچ تماسی نداشت.

3- تعالیم ملک صادق

با گذشت یک دهه، ملک صادق مدارس خود را در سالیم سازمان داد و آنها را از روی سیستم پیشین که توسط کاهنان اولیهٔ شیثیِ عدن دوم به وجود آورده شده بود الگوبرداری نمود. حتی ایدهٔ سیستم ده - یک دادن که توسط تغییر کیش دادهٔ آتی او، ابراهیم، مرسوم گردید نیز از سنتهای با تأخیر متداول شدهٔ روشهای شیثی‌های دوران باستان مشتق شده بود.

ملک صادق مفهوم خدای یکتا، یک الوهیت جهانی را آموزش داد، اما گذاشت که مردم این آموزش را با پدر کوکبهٔ نرلاشیادک که او الیون — والامرتبه — می‌نامید مرتبط سازند. ملک

صادق در مورد وضعیت لوسیفر و اوضاع امور در جروسم کاملاً سکوت اختیار کرد. لانافورج، فرمانروای سیستم تا بعد از اتمام اعطای میکائیل قدر اندکی با یورنشیا سر و کار داشت. برای اکثریت دانشجویان سالیم، ایدنشیا بهشت بود و والامرتبه خدا بود.

اکثریت مردم، سمبل سه دایرهٔ هم مرکز را که ملک صادق به عنوان نشان اعطای خود پذیرفته بود به سه پادشاهی انسانها، فرشتگان، و خداوند تفسیر می‌کردند. و گذاشته شد که آنان به این اعتقاد ادامه دهند. تعداد بسیار اندکی از پیروان او می‌دانستند که این سه دایره نشانی از بیکرانی، جاودانگی، و جهانی بودن تثلیث بهشتیِ بقای الهی و هدایت هستند. حتی ابراهیم این سمبل را به مثابه سه والامرتبهٔ ایدنشیا می‌پنداشت، چنان که به او آموزش داده شده بود که سه والامرتبه به صورت یکی عمل می‌کنند. تا حدی که ملک صادق مفهوم تثلیث را که در نشانش سمبلیزه می‌شد آموزش می‌داد، معمولاً آن را به سه فرمانروای وُرانِدادکِ کوکبهٔ نرلاشیادک ربط می‌داد.

او سعی نکرد به پیروان عامه‌اش آموزشی فراتر از واقعیت حاکمیت والامرتبه‌های ایدنشیا — خدایان یورنشیا — را عرضه کند. اما ملک صادق به برخی حقیقت پیشرفته را آموخت، که شامل کارکرد و سازمان جهان محلی می‌شد، در حالی که به مرید نابغه‌اش نوردان کنعانی و گروه دانشجویان مشتاقش حقایق ابرجهان و حتی هاوُنا را آموخت.

اعضای خانوادهٔ کاترو که ملک صادق با آنان بیش از سی سال زندگی کرد بسیاری از این حقایق بالاتر را می‌دانستند و برای مدتهای مدید آنها را در خانوادهٔ خود تداوم بخشیدند، حتی تا روزگاران نوادهٔ نامی‌شان موسی، که روایتی بلامنازع از روزگاران ملک صادق پیرامون این امر از سمت پدری او و همچنین از طریق منابع دیگر از سمت مادری او بدین سان به دستش رسیده بود.

ملک صادق به پیروانش تا جایی که ظرفیت دریافت و پذیرش داشتند آموزش می‌داد. حتی بسیاری از ایده‌های مذهبی مدرن دربارهٔ بهشت و زمین، انسان، خدا، و فرشتگان، از این تعلیمات ملک صادق چندان دور نیستند. اما این آموزگار بزرگ همه چیز را تابع دکترین خدای یکتا، یک الوهیت جهانی، یک آفریدگار آسمانی، و یک پدر الهی درآورد. روی این آموزش به این منظور تأکید شد که برای نیایش انسان جذاب باشد و راه را برای ظهور متعاقب میکائیل به عنوان پسر همان پدر جهانی آماده سازد.

ملک صادق می‌آموخت که زمانی در آینده یک پسر دیگر خداوند آنطور که او آمده بود، در جسم خواهد آمد. اما این که او از یک زن به دنیا خواهد آمد؛ و به این خاطر است که بسیاری از آموزگاران آتی بر این عقیده بودند که عیسی یک کاهن یا خادم روحانی "برای همیشه هم رتبهٔ ملک صادق" است.

و بدین ترتیب ملک صادق راه را مهیا ساخت و عرصهٔ یکتاپرستانهٔ گرایش دنیا را برای اعطای یک پسر واقعی بهشتی خداوند یگانه فراهم ساخت، خداوندی که او به عنوان پدر همه به وضوح تصویر نمود و به عنوان خدایی که انسان را به شرط سادهٔ ایمان شخصی می‌پذیرد به ابراهیم

عرضه داشت. و هنگامی که میکائیل در زمین ظاهر گردید، تمامی آنچه را که ملک صادق در رابطه با پدر بهشتی آموزش داده بود تأیید کرد.

4- مذهب سالیم

آیین پرستشی سالیم بسیار ساده بودند. هر کس که طومارهای لوحهٔ سفالی کلیسای ملک صادق را امضا یا علامت‌گذاری می‌کرد، این اعتقاد را به خاطر می‌سپرد و بر آن صحه می‌گذارد:

1- من به ال‌الیون، خدای والامرتبه، یگانه پدر جهانی و آفرینندهٔ همهٔ چیزها ایمان دارم.

2- من پیمان ملک صادق را با والامرتبه که لطف خداوند را به سبب ایمانم عطا می‌دارد، نه به سبب قربانیها و هدایای سوختنی، می‌پذیرم.

3- من عهد می‌کنم که از هفت فرمان ملک صادق اطاعت کنم و مژدهٔ این پیمان با والامرتبه را به همهٔ انسانها بدهم.

و این تمامی کیش نوآباد سالیم بود. اما حتی چنین ابراز کوتاه و سادهٔ ایمان برای انسانهای آن روزگاران مجموعاً زیاده از حد و بسیار پیشرفته بود. به عبارت ساده آنان ایدهٔ دریافت لطف الهی در ازای هیچ چیز — فقط ایمان — را نمی‌توانستند درک کنند. آنان عمیقاً به این دیدگاه اعتقاد داشتند که انسان تحت پرداخت تاوان به خدایان به دنیا آمده است. برای مدتهای طولانی و با اشتیاق زیاد آنقدر به کار قربانی کردن و تقدیم هدایا به کاهنان مشغول بودند که از درک این بشارت که نجات، لطف الهی، یک هدیهٔ رایگان به تمامی کسانی بود که به پیمان ملک صادق ایمان می‌آوردند ناتوان بودند. اما ابراهیم با دودلی ایمان آورد، و حتی این "به عنوان دینداری او محسوب گردید."

هفت فرمانی که توسط ملک صادق اعلام گردید در امتداد خطوط قانون عالی باستانی دلمیشیایی الگوبرداری شده بود و بسیار زیاد شبیه هفت فرمانی بود که در عدن اول و دوم آموزش داده می‌شد. این هفت فرمان مذهب سالیم از این قرار بودند:

1- هیچ خدایی را به غیر از آفرینندهٔ والامرتبهٔ بهشت و زمین خدمت نکنید.

2- تردید نداشته باشید که ایمان تنها شرط برای نجات ابدی می‌باشد.

3- شهادت دروغ ندهید.

4- قتل نکنید.

5- دزدی نکنید.

6- زنا نکنید.

7- به والدین و بزرگترانتان بی‌احترامی نکنید.

در حالی که در داخل نوآباد قربانی کردن مجاز نبود، ملک صادق به خوبی می‌دانست که منسوخ کردن ناگهانی سنتهای دیرین چقدر مشکل می‌باشد و از این رو به گونه‌ای عاقلانه جانشینی آیین دینی نان و شراب را به جای قربانی کردن قدیمی‌تر جسم و خون عرضه نمود. در نگارشات آمده است که "ملک صادق پادشاه سالیم نان و شراب آورد." اما حتی این نوآوری محتاطانه مجموعاً موفقیت‌آمیز نبود؛ قبایل گوناگون همگی مراکز معینی را در حومهٔ سالیم که در آن قربانی و هدایای سوختنی تقدیم می‌کردند حفظ نمودند. حتی ابراهیم بعد از پیروزیش بر کِدُرلاعمر به این رسم بربری روی آورد. به عبارت ساده او تا وقتی که یک قربانی مرسوم را تقدیم نکرده بود کاملاً آسوده خاطر نبود. و ملک صادق در ریشه‌کن کردن کامل این تمایل نادرست به قربانی کردن از رسوم مذهبی پیروانش، حتی ابراهیم، هرگز به موفقیت دست نیافت.

ملک صادق همانند عیسی اکیداً به انجام رسانیدن مأموریت اعطایی خود را مورد توجه قرار داد. او به ایجاد رفرم در آداب و رسوم، تغییر در عادات دنیا، و حتی ترویج روشهای پیشرفتهٔ بهداشتی یا حقایق علمی مبادرت نورزید. او آمد تا دو وظیفه را به انجام رساند: حقیقت خدای یکتا را روی زمین زنده نگاه دارد و راه را برای اعطای متعاقب انسانی یک پسر بهشتی همان پدر جهانی هموار سازد.

ملک صادق حقیقت آشکار شدهٔ ابتدایی را در سالیم برای نود و چهار سال تدریس نمود و طی این مدت ابراهیم سه بار مختلف در مدرسهٔ سالیم حضور یافت. او سرانجام به تعالیم سالیم تغییر کیش داده و یکی از برجسته‌ترین شاگردان و حامیان اصلی ملک صادق گردید.

5- گزینش ابراهیم

اگر چه ممکن است صحبت از "مردم برگزیده" نادرست باشد، اشتباه نیست که ابراهیم به عنوان یک فرد برگزیده مورد اشاره قرار گیرد. ملک صادق مسئولیت زنده نگاه داشتن حقیقت خدای یکتا را آنطور که از اعتقاد رایج به خدایان جمعی تمیز داده می‌شد به عهدهٔ ابراهیم گذارد.

انتخاب فلسطین به عنوان مکان فعالیتهای ماکی‌ونتا بخشاً مبتنی به تمایل به برقراری رابطه با خانواده‌ای بشری بود که از پتانسیلهای رهبری برخوردار باشد. در زمان ظهور ملک صادق خانواده‌های بسیاری در زمین بودند که درست به اندازهٔ خانوادهٔ ابراهیم برای دریافت اصول عقاید سالیم آماده بودند. به همان تعداد خانواده‌های مستعد بین انسانهای سرخ، انسانهای زرد، و نسلهای آتی آندیها به سوی غرب و شمال موجود بودند. اما مجدداً هیچیک از این مناطق همچون ساحل شرقی دریای مدیترانه برای ظهور متعاقب میکائیل در زمین به گونه‌ای چنان مطلوب واقع نشده بودند. مأموریت ملک صادق در فلسطین و ظهور متعاقب میکائیل در میان مردم عبرانی به

هیچ وجه توسط جغرافیا تعیین نشده بود، بلکه مبتنی بر این واقعیت بود که فلسطین در رابطه با بازرگانی ، سفر، و تمدن موجود آن روز جهان به صورتی مرکزی واقع شده بود.

برای مدتی سرپرستان ملک صادق اجداد ابراهیم را نظاره کرده بودند، و با خاطر جمعی انتظار داشتند که اولاد آنان در نسل معینی با صفات ویژهٔ هوش، ابتکار، فراست، و خلوص مشخص شوند. فرزندان تارح، پدر ابراهیم، در تمامی زمینه‌ها با این انتظارات تطابق داشتند. علت عمدهٔ ظهور ماکی‌ونتا در سالیم به جای مصر، چین، هند، یا در میان قبایل شمالی، به خاطر این احتمال تماس با این فرزندان مستعد تارح بود.

تارح و تمامی خانوادهٔ او ایمان آورندگان دو دلی به مذهب سالیم بودند که در کلده موعظه شده بود. آنان از طریق موعظهٔ اُوید، یک آموزگار فینیقی که اصول عقاید سالیم را در اور ندا می‌داد دربارهٔ ملک صادق مطلع شدند. آنان اور را ترک کردند و قصد داشتند از آنجا مستقیماً به سالیم بروند، اما ناحور برادر ابراهیم، که ملک صادق را ندیده بود، کم علاقه بود و آنان را قانع کرد تا موقتاً در حَران بمانند. و مدتی طولانی بعد از ورود به فلسطین بود که آنان میل به نابود کردن *تمامی* خدایان خانگی را که با خود آورده بودند نشان دادند. آنان در ترک بسیاری از خدایان بین‌النهرین به خاطر یگانه خدای سالیم تعلل می‌ورزیدند.

چند هفته بعد از مرگ پدر ابراهیم، تارح، ملک صادق یکی از شاگردانش، جَرام حَیَتی را فرستاد تا این دعوت را از ابراهیم و ناحور هر دو به عمل آورد: "به سالیم بیایید، جایی که تعلیمات ما دربارهٔ حقیقت آفرینندهٔ جاودان را خواهید شنید و از طریق اولاد آگاه شما دو برادر تمامی دنیا برکت خواهد یافت." حال ناحور کاملاً بشارت ملک صادق را نپذیرفته بود، او عقب باقی ماند و یک شهر - مایملک استوار که به نام خودش نامگذاری شده بود ساخت؛ اما لوط، برادرزادهٔ ابراهیم، تصمیم گرفت با عموی خود به سالیم برود.

به محض رسیدن به سالیم، ابراهیم و لوط یک قلعهٔ کوهستانی را در نزدیکی شهر که بتوانند از آنجا در مقابل بسیاری از حملات غافلگیر کنندهٔ مهاجمان شمالی از خود دفاع کنند انتخاب کردند. در این زمان حَیَتی‌ها، آشوریها، فلسطینی‌ها، و گروههای دیگر دائماً به قبایل مرکزی و جنوبی فلسطین حمله می‌کردند. ابراهیم و لوط از سنگرشان در تپه‌ها سفرهای زیارتی مکرری به سالیم انجام دادند.

مدتی نه چندان زیاد پس از این که ابراهیم و لوط خود را نزدیک سالیم مستقر کردند، چون در فلسطین خشکسالی بود برای تهیهٔ مواد غذایی به درهٔ رود نیل سفر کردند. ابراهیم در طول اقامت کوتاهش در مصر یک خویشاوند دور را در دستگاه سلطنتی مصر پیدا نمود و به عنوان فرماندهٔ دو تا از لشکریان اعزامی بسیار موفق به این پادشاه خدمت کرد. طی اواخر دوران اقامت موقتش در کنار رود نیل، او و همسرش سارا در کاخ سلطنتی زندگی می‌کردند، و هنگام ترک مصر سهمی از غنایم جنگی عملیات نظامیش به او داده شد.

به عزمی راسخ نیاز بود تا ابراهیم به جاه و مقام دربار سلطنت مصر پشت کرده و به کار روحانی‌تری که توسط ماکی‌ونتا برپا شده بود باز گردد. اما ملک صادق حتی در مصر مورد احترام بود، و هنگامی که داستان کامل برای فرعون مطرح گردید، او به ابراهیم قویاً اصرار نمود که به انجام عهد و پیمان خود برای اهداف سالیم بازگردد.

ابراهیم بلندپروازیهای شاهانه داشت و در راه بازگشت از مصر طرح خود برای استیلا بر تمامی کنعان و آوردن مردمش تحت فرمانروایی سالیم را برای لوط مطرح ساخت. لوط بیشتر به تجارت تمایل داشت؛ لذا به دنبال یک اختلاف بعدی به سدوم رفت تا به داد و ستد و دامپروری بپردازد. لوط نه از یک زندگی نظامی خوشش می‌آمد و نه چوپانی.

ابراهیم به محض بازگشت به همراه خانواده‌اش به سالیم، شروع به تکمیل پروژه‌های نظامیش نمود. او به زودی به عنوان حکمران مدنی سرزمین سالیم به رسمیت شناخته شد و هفت قبیلهٔ مجاور را تحت رهبری خود متحد ساخت. در واقع با دشواری بسیار بود که ملک صادق جلوی ابراهیم را که از شور پیشروی و گردآوری قبایل همسایه به ضرب شمشیر افروخته شده بود ـــ تا بلکه آنان سریع‌تر از حقایق سالیم مطلع شوند ـــ گرفت.

ملک صادق روابط مسالمت‌آمیزی با تمامی قبایل اطراف حفظ نمود. او جنگجو نبود و توسط هیچیک از ارتشها هنگامی که تهاجم و عقب‌نشینی می‌کردند هرگز مورد حمله واقع نشد. او کاملاً خواهان این بود که ابراهیم برای سالیم یک سیاست تدافعی تدوین کند، آن چنان که متعاقباً این طور به اجرا درآمد، اما او طرحهای بلند پروازانهٔ شاگردش را برای کشورگشایی تأیید نمی‌کرد؛ لذا یک اختلاف دوستانه در رابطهٔ آنان پدید آمده و ابراهیم برای برقراری پایتخت نظامیش به حبرون رفت.

ابراهیم به خاطر رابطهٔ نزدیکش با ملک صادق نامی از مزیت زیادی نسبت به شاهان کم قدرت اطراف برخوردار بود. آنها همگی به ملک صادق احترام می‌گذاشتند و از ابراهیم بیش از حد می‌ترسیدند. ابراهیم از این ترس مطلع بود و فقط منتظر فرصت مناسبی بود تا به همسایگان خود حمله کند، و این بهانه زمانی به دست آمد که برخی از این حکام به خود جرأت دادند به مِلک برادرزاده‌اش لوط که در سَدوم اقامت داشت تهاجم کنند. به محض شنیدن این موضوع ابراهیم در رأس هفت قبیلهٔ متفقش به دشمن یورش برد. محافظان 318 نفری او فرماندهی ارتشی را که تعدادشان بیش از 4000 نفر بود به عهده گرفته و در این هنگام حمله کردند.

وقتی که ملک صادق خبر اعلان جنگ ابراهیم را شنید روانه گشت تا او را منصرف سازد اما فقط وقتی به شاگرد اسبق خود رسید که او پیروزمندانه از نبرد باز می‌گشت. ابراهیم اصرار داشت که خدای سالیم به او در برابر دشمنانش پیروزی داده است و در دادن یک دهم غنایم جنگیش به خزانهٔ سالیم پافشاری نمود. او نود درصد بقیه را به پایتخت خود در حَبرون انتقال داد.

بعد از این نبرد سدّیم، ابراهیم رهبر یک ائتلاف دومی از یازده قبیله شد و نه فقط ده ـ یک به ملک صادق پرداخت کرد بلکه ترتیبی داد تا کلیهٔ کسان دیگر در آن حومه نیز همان کار را انجام

دهند. برخوردهای دیپلماتیک او با پادشاه سَدوم به همراه ترسی که نسبت به او کلاً موجود بود موجب شد که پادشاه سَدوم و دیگران به ائتلاف نظامی حَبرون ملحق شوند. ابراهیم کاملاً در راه تأسیس یک کشور نیرومند در فلسطین قرار داشت.

6- پیمان ملک صادق با ابراهیم

ابراهیم فتح تمامی کنعان را در نظر داشت. عزم او فقط به خاطر این واقعیت تضعیف گردید که ملک صادق این کار را تأیید نمی‌کرد. اما ابراهیم تقریباً تصمیم به مبادرت به این امر خطیر گرفته بود که این فکر شروع به نگران ساختن او نمود که او پسری ندارد که به عنوان فرمانروای این پادشاهی مورد نظر جانشین او گردد. او گفتگوی دیگری را با ملک صادق ترتیب داد؛ و در طول این مصاحبه بود که کاهن سالیم، پسر مرئی خداوند، ابراهیم را متقاعد ساخت که طرحش برای فتح مادی و فرمانروایی گذرا را به نفع مفهوم روحانی پادشاهی آسمانی رها سازد.

ملک صادق بی‌فایدگی ستیزه با ائتلاف اموری‌ها را برای ابراهیم توضیح داد. اما به همان اندازه روشن ساخت که این قبایل عقب مانده با اعمال احمقانهٔ خود قطعاً دست به خودکشی می‌زنند، به طوری که به فاصلهٔ چند نسل آن قدر تضعیف شده که نواده‌های ابراهیم که در این اثنا بسیار بر تعدادشان افزوده شده بود به آسانی می‌توانند بر آنان غلبه نمایند.

و ملک صادق یک پیمان رسمی با ابراهیم در سالیم منعقد نمود. او به ابراهیم گفت: ”اکنون به آسمان بنگر و اگر می‌توانی ستارگان را بشمار؛ اولاد تو نیز چنین بیشمار خواهند بود.“ و ابراهیم ملک صادق را باور نمود، ”و این به عنوان دینداری او محسوب گردید.“ و سپس ملک صادق داستان اشغال آیندهٔ کنعان توسط اولاد او بعد از اقامت موقتشان در مصر را به ابراهیم گفت.

این پیمان ملک صادق با ابراهیم نمایانگر توافق بزرگ یورنشیایی میان ربانیت و بشریت می‌باشد که خداوند به انجام *هر چیز* موافقت می‌کند، و انسان فقط موافقت می‌کند که به وعده‌های خداوند *ایمان آورد* و از دستورات او پیروی نماید. پیش از این اعتقاد بر این بود که نجات فقط توسط اعمال — قربانیها و هدایا — تأمین می‌شود؛ اکنون ملک صادق دوباره این بشارت را به یورنشیا آورد که نجات، لطف خداوند، از طریق *ایمان* به دست می‌آید. اما این بشارت ایمان ساده به خداوند بسیار پیشرفته بود. قبیله نشینان سامی متعاقباً ترجیح دادند به قربانیهای پیشین و دادن کفاره برای گناه از طریق ریختن خون بازگشت کنند.

مدتی نه چندان زیاد پس از برقراری این پیمان بود که مطابق وعدهٔ ملک صادق، اسحاق پسر ابراهیم به دنیا آمد. بعد از تولد اسحاق، ابراهیم در رابطه با پیمانش با ملک صادق رویه‌ای بسیار جدی اتخاذ نمود، و به سالیم رفته و آن را به صورت نوشته بیان کرد. در این پذیرش علنی و رسمی پیمان بود که او نامش را از ابرام به ابراهیم تغییر داد.

بیشتر ایمانداران سالیم ختنه را انجام داده بودند، گر چه این کار هرگز توسط ملک صادق اجباری نشده بود. حال همیشه ابراهیم آنقدر با ختنه مخالفت ورزیده بود که در این فرصت تصمیم گرفت از طریق پذیرش رسمی این آیین به نشان انعقاد پیمان سالیم به این رویداد رسمیت بخشد.

به دنبال این صرف نظر واقعی و علنی بلندپروازیهای شخصیش به خاطر طرحهای بزرگتر ملک صادق بود که سه موجود آسمانی در دشتهای مَمری در برابر او ظاهر شدند. به رغم مربوط ساختن این واقعه با حکایات ساختگی آتی در رابطه با خرابی طبیعی سَدوم و عَموره، این یک ظهور واقعی بود. و این افسانه‌های رخدادهای آن روزگاران نشان دهندهٔ این است که اصول اخلاقی و کردارگان حتی چنین دوران اخیری چقدر عقب افتاده بوده است.

به محض تکمیل پیمان رسمی، آشتی بین ابراهیم و ملک صادق کامل گردید. ابراهیم مجدداً رهبری مدنی و نظامی نوآباد سالیم را که در نقطهٔ اوجش حاوی بیش از یکصد هزار ده - یک دهندهٔ منظم در طومارهای برادری ملک صادق بود به عهده گرفت. ابراهیم معبد سالیم را بسیار بهبود داد و برای تمامی مدرسه چادرهای نو فراهم نمود. او نه تنها سیستم ده - یک دادن را توسعه داد بلکه همچنین بسیاری از روشهای پیشرفتهٔ ادارهٔ امور مدرسه را بنا نهاد، و علاوه بر آن به ادارهٔ بهتر دپارتمان تبلیغات بشارت دهندگان کمک شایانی نمود. او همچنین برای بهبودی گله‌ها و از نو سازمان دادن پروژه‌های لبنیات سازی سالیم کار زیادی انجام داد. ابراهیم یک بازرگان باهوش و کارآمد، و برای روزگار خودش یک مرد ثروتمند بود. او زیاده از حد زاهد نبود، اما کاملاً صادق بود، و به راستی به ماکی‌ونتا ملک صادق ایمان داشت.

7- میسیونرهای ملک صادق

ملک صادق برای چند سال تعلیم شاگردانش و آموزش میسیونرهای سالیم را که به تمامی قبایل اطراف خصوصاً به مصر، بین‌النهرین، و آسیای صغیر رخنه کرده بودند ادامه داد. و با گذشت دهها سال این آموزگاران به دورتر و دورتر از سالیم سفر کرده و بشارت ماکی‌ونتا مبنی بر اعتقاد و ایمان به خداوند را با خود حمل کردند.

نوادگان آدمسان که دور تا دور سواحل دریاچهٔ وَن حلقه زده بودند شنوندگان خواهانی برای آموزگاران حَیَتی کیش سالیم بودند. از این نقطه که روزگاری مرکز آندیها بود آموزگارانی به مناطق دوردست اروپا و آسیا هر دو اعزام شدند. میسیونرهای سالیم به تمامی اروپا حتی به جزایر انگلستان رخنه کردند. یک گروه از طریق جزیرهٔ فارو نزد اندانیهای ایسلند رفت، در حالی که دیگری با عبور از چین به ژاپنی‌های جزایر شرقی رسید. زندگی و تجارب مردان و زنانی که به منظور آگاهی دادن به قبایل نیم کرهٔ شرقی اقدام به سفری مخاطره‌آمیز از سالیم، بین‌النهرین، و دریاچهٔ وَن نمودند فصلی قهرمانانه را در تاریخچهٔ نژاد بشر عرضه می‌دارد.

ولی کار آنقدر زیاد و قبایل آنقدر عقب افتاده بودند که نتایج مبهم و نامعلوم بودند. از یک نسل تا دیگری بشارت سالیم اینجا و آنجا منزلگاهی می‌یافت، اما به جز در فلسطین، هرگز ایدهٔ خدای

یکتا نتوانست تبعیت مداوم یک قبیله یا نژاد کامل را به دست آورد. مدتها پیش از آمدن عیسی، تعلیمات میسیونرهای اولیهٔ سالیم عموماً در عقاید و خرافات قدیمی‌تر و کلی‌تر پنهان شده بودند. بشارت اولیهٔ ملک صادق تقریباً به طور کامل در اعتقاد به مادر کبیر، خورشید، و آیین نیایشی باستانی دیگر جذب شده بود.

شما که امروزه از فواید هنر چاپ برخوردار هستید کمی می‌فهمید که ترویج حقیقت طی این ایام پیشین چقدر مشکل بود؛ و فراموش کردن یک دکترین جدید از یک نسل تا دیگری چه آسان بود. همیشه این تمایل وجود داشت که دکترین جدید به داخل مجموعه تعلیمات مذهبی قدیمی‌تر و کاربرد سحر و جادو جذب شود. یک آشکارسازی جدید همیشه توسط اعتقادات تکاملی قدیمی‌تر آلوده می‌گردد.

8- عزیمت ملک صادق

مدت کوتاهی بعد از خرابی سدوم و عموره بود که ماکی‌ونتا تصمیم گرفت اعطای اضطراری خویش را به یورنشیا پایان دهد. تصمیم ماکی‌ونتا برای پایان دادن سفر موقتش در جسم متأثر از شرایط متعددی بود که مهمترین آن تمایل در حال رشد قبایل اطراف و حتی دستیاران نزدیک خودش به نگریستن به او به عنوان موجودی نیمه خدا - نیمه انسان، نگاه کردن به او به صورت موجودی مافوق طبیعی، که در واقع بود می‌بود؛ ولی آنان شروع کردند بی‌جهت او را تکریم کنند و آن هم با ترسی بسیار خرافی. علاوه بر این دلایل، ملک صادق می‌خواست مدت زمانی کافی پیش از مرگ ابراهیم صحنهٔ فعالیتهای زمینی خود را ترک کند تا از تثبیت مؤثر حقیقت خدای یکتا و یگانه در اذهان پیروانش اطمینان حاصل کند. از این رو ماکی‌ونتا یک شب پس از خداحافظی از یاران انسانیش در چادر خود در سالیم کناره گرفت، و آنگاه که در هنگام بامداد آنان برای صدا زدن او رفتند، او آنجا نبود، چرا که همیارانش او را برده بودند.

9- بعد از عزیمت ملک صادق

وقتی که ملک صادق به طور بسیار ناگهانی ناپدید شد آزمون بزرگی برای ابراهیم به وجود آمد. اگر چه او پیروانش را کاملاً آگاه ساخته بود که همانطور که آمده باید زمانی برود، آنان از فقدان رهبر شگفت‌انگیز خود راضی نبودند. سازمان بزرگی که در سالیم ساخته شده بود تقریباً ناپدید گردید، گر چه سنن این روزگاران بود که موسی روی آن بنا نهاد و بردگان عبرانی را به خارج از مصر هدایت کرد.

فقدان ملک صادق در قلب ابراهیم غمی ایجاد کرد که هرگز بر آن کاملاً غلبه نیافت. او آنگاه که بلندپروازیهای ساختن یک پادشاهی مادی را رها نمود حَبرون را ترک کرده بود؛ و اکنون به دنبال از دست دادن شریک خود در ساختن پادشاهی معنوی، از سالیم عزیمت نموده، برای زندگی در جای مورد علاقه‌اش به جنوب در جِرار رفت.

ابراهیم بلافاصله بعد از ناپدیدی ملک صادق ترسان و بیمناک گردید. او به دنبال رسیدن به جِرار از برملا ساختن هویتش خودداری ورزید، طوری که ابیمِلِک همسر او را برای خود برداشت. (مدت کوتاهی بعد از ازدواجش با سارا، یک شب ابراهیم توطئهٔ کشتن خود و گرفتن همسر برجسته‌اش را شنیده بود. این بیم به ترس زیادی برای رهبر سوا از آن دلیر و با شهامت تبدیل شد. او در تمامی زندگیش از این بیم داشت که کسی برای دستیابی به سارا او را به طور مخفیانه به قتل رساند. و این روشن می‌سازد که چرا در سه موقعیت جداگانه این مرد دلیر از خود بزدلی واقعی نشان داد.)

اما ابراهیم در مأموریتش به عنوان جانشین ملک صادق مدت زیادی باز نایستاد. او به زودی در میان فلسطینی‌ها و مردم ابیمِلِک تازه ایماندارانی به وجود آورد، با آنان قرارداد انعقاد کرد، و به نوبهٔ خود به بسیاری از خرافات آنان به ویژه رسم آنان مبنی بر قربانی کردن اولین فرزندان پسر آلوده گردید. بدین ترتیب ابراهیم مجدداً به رهبری بزرگ در فلسطین تبدیل شد. او توسط تمامی گروهها مورد حرمت بود و توسط تمامی پادشاهان محترم شمرده می‌شد. او رهبر روحانی تمامی قبایل اطراف بود، و نفوذ او تا مدتی بعد از مرگش ادامه یافت. در طول سالهای پایانی عمرش او بار دیگر به حَبرون، صحنهٔ فعالیتهای پیشینش و مکانی که در ارتباط با ملک صادق کار کرده بود مراجعت نمود. آخرین کار ابراهیم فرستادن خادمان مورد اعتماد به شهر برادرش ناحور، در مرز بین‌النهرین، به منظور گرفتن زنی به عنوان همسر از بین مردم خود برای پسرش اسحاق بود. مدتها بین مردم ابراهیم رسم بود که با عموزاده‌های خود ازدواج کنند. و ابراهیم با اطمینان از آن ایمان به خداوند که او در مدارس ناپدید شدهٔ سالیم از ملک صادق آموخته بود درگذشت.

برای نسل بعد درک داستان ملک صادق مشکل بود. ظرف پانصد سال بسیاری تمامی روایت را یک افسانه پنداشتند. اسحاق در تعلیمات پدرش نسبتاً خوب پایدار ماند و بشارت نوآباد سالیم را تقویت نمود، اما برای یعقوب درک اهمیت این روایات مشکل‌تر بود. یوسف به ملک صادق ایمان راسخ داشت و بیشتر به این خاطر بود که توسط برادرانش به عنوان یک خواب بین پنداشته می‌شد. عزت یوسف در مصر عمدتاً به دلیل خاطرهٔ پدرجدش ابراهیم بود. به یوسف فرماندهی نظامی ارتشهای مصر پیشنهاد شد، اما او به خاطر ایمان راسخش به روایات ملک صادق و تعلیمات بعدی ابراهیم و اسحاق، بر مبنای این اعتقاد که برای پیشرفت پادشاهی آسمانی بدین نحو بهتر می‌تواند تلاش کند، خدمت به عنوان یک سرپرست مدنی را برگزید.

آموزش ملک صادق کامل و سرشار بود، اما رخدادهای نگاشته شدهٔ این روزگاران برای کاهنان آتی عبرانی به نظر غیرممکن و خیالی می‌رسیدند، گر چه بسیاری اقلاً تا دوران تحریف کلی نگارشات عهد عتیق در بابل، قدری این رخدادها را درک می‌کردند.

آنچه که نگارشات عهد عتیق به عنوان محاورات بین ابراهیم و خداوند توصیف می‌کنند در واقع گفتگوهای میان ابراهیم و ملک صادق بودند. نگارندگان آتی نسخه‌های خطی تورات عبارت ملک صادق را مترادف با خداوند به حساب آوردند. ثبت بسیاری از ملاقاتهای ابراهیم و سارا با "فرشتهٔ خداوند" به دیدارهای فراوان آنان با ملک صادق اشاره دارد.

حکایات عبرانی اسحاق، یعقوب، و یوسف بسیار معتبرتر از آن حکایات دربارهٔ ابراهیم می‌باشند، گر چه آنان نیز بسیاری از تحریفات حقایق، تغییراتی که در زمان تألیف این نگارشات توسط کاهنان عبرانی در طول اسارت در بابل به طور عمدی و غیرعمدی صورت گرفته را نیز شامل می‌شوند. قطوره یک همسر ابراهیم نبود؛ او نیز همانند هاجر صرفاً یک زن صیغه‌ای بود. تمامی دارایی ابراهیم به اسحاق، پسر سارا، همسر رسمی تعلق یافت. ابراهیم آنطور که نگارش وقایع نشان می‌دهد زیاد کهنسال نبود، و همسرش بسیار جوان‌تر بود. این سنین تعمداً تغییر داده شدند تا تولد به ظاهر معجزه‌آسای متعاقب اسحاق را نشان دهند.

ضمیر ملی یهودیان با اسارت در بابل به شدت پریشان گردید. آنان در عکس‌العملشان در مقابل حقارت ملی به افراط دیگر خودستایی ملی و نژادی چرخش کردند که در آن روایاتشان را با دیدگاه برتر پنداشتن خودشان نسبت به تمامی نژادها به عنوان مردم برگزیدهٔ خداوند تحریف نموده و واژگونه جلوه دادند؛ و از این رو آنان به منظور بالا بردن ابراهیم و سایر رهبران ملی‌شان فراتر از تمامی کسان دیگر بدون مستثنی ساختن خود ملک صادق تمامی تاریخچه‌شان را به دقت تغییر دادند. بدین ترتیب نگارندگان عبرانی هر شرح وقایع این ایام با اهمیت را که توانستند بیابند نابود کردند، و فقط روایت دیدار ابراهیم و ملک صادق بعد از نبرد سدّیم را که پنداشتند افتخاری بزرگ را برای ابراهیم منعکس می‌سازد حفظ نمودند.

و بدینسان آنان با فراموشی ملک صادق، آموزش این پسر اضطراری پیرامون مأموریت معنویِ پسر موعود اعطایی را نیز فراموش کردند، و از طبیعت این مأموریت آنقدر تماماً و کاملاً چشم برگرفتند که تعداد بسیار اندکی از اولادشان قادر بودند یا مایل بودند که میکائیل را هنگامی که مطابق پیشگویی ماکی‌ونتا در زمین و در جسم ظاهر گردید شناخته و بپذیرند.

اما یکی از نویسندگان کتاب عبرانیان مأموریت ملک صادق را درک کرد، چرا که چنین نوشته شده است: ”این ملک صادق، کاهن والامرتبه، همچنین پادشاهی صلح‌جو بود؛ بدون پدر، بدون مادر، بدون دودمان، که زمانی برای شروع روزها یا پایان زندگیش وجود نداشت بلکه شبیه یک پسر خداوند آفریده شد، و کاهنی همیشگی باقی می‌ماند.“ این نویسنده ملک صادق را به مثابه نوعی از اعطای آتی میکائیل معین نموده و تصریح می‌کند که عیسی ”کاهنی همیشگی همپایهٔ ملک صادق“ بود. در حالی که این مقایسه مجموعاً خوب نبود، دقیقاً حقیقت داشت که مسیح ”مطابق دستورات دوازده سرپرست ملک صادق“ که در زمان اعطای جهانیش مسئول بودند عنوان موقت در یورنشیا را دریافت نمود.

10- وضعیت کنونی ماکی‌ونتا ملک صادق

در طول سالهای ظهور ماکی‌ونتا، سرپرستان ملک صادق یورنشیا به صورت یازده نفره عمل می‌کردند. هنگامی که ماکی‌ونتا پنداشت که مأموریتش به عنوان یک پسر اضطراری پایان یافته، این واقعیت را به یازده همکارش علامت داد، و آنان بلافاصله تکنیکی را که از طریق آن او باید از جسم رها شده و به موقعیت ملک صادق آغازینش به سلامت بازگردانده شود فراهم ساختند. و

او در روز سوم پس از ناپدید شدنش از سالیم، در میان یازده همیارش که به مأموریت یورنشیا گمارده شده بودند ظاهر گشت و سیر وقفه یافتهٔ کارش را به عنوان یکی از سرپرستان سیاره‌ای ششصد و ششِ سِتانیا از سر گرفت.

ماکی‌ونتا اعطایش را به عنوان یک مخلوق جسم و خون درست با همان فوریت و فقدان تشریفات که آغاز کرده بود خاتمه داد. ظهور و عزیمت او هیچکدام با اعلام یا نمایشی غیرعادی همراه نبود. نه فراخوان رستاخیزی و نه پایان دادن اعطای سیاره‌ای ظهور او را در یورنشیا نشان نکرد؛ اعطای او یک اعطای اضطراری بود. اما ماکی‌ونتا سفر موقت خود را در جسم موجودات بشری پایان نداد تا این که چنان که باید و شاید توسط پدر ملک صادق مرخص گردید و اطلاع یافت که اعطای اضطراری او موافقت جبرئیل سلوینگتون، رئیس اجرایی نبادان را دریافت کرده است.

ماکی‌ونتا ملک صادق با علاقهٔ بسیاری امور اولاد آن انسانهایی را که به تعلیماتش در هنگام در جسم بودن او ایمان آورده بودند دنبال نمود. اما اولاد ابراهیم از طریق اسحاق آنطور که با قینی‌ها ازدواج کرده بودند تنها تیره‌ای بودند که مدتها به تقویت هر مفهوم روشنی از تعلیمات سالیم ادامه دادند.

همین ملک صادق در سراسر نوزده قرن بعد به تشریک مساعی با بسیاری از پیامبران و پیشگویان ادامه داد و بدین ترتیب در زنده نگاه داشتن حقایق سالیم تا تکمیل موعد ظهور میکائیل در زمین تلاش نمود.

ماکی‌ونتا تا ایام پیروزی میکائیل در یورنشیا به عنوان یک سرپرست سیاره‌ای ادامه داد. متعاقباً او به عنوان یکی از مدیران بیست و چهار نفره به خدمت یورنشیا در جروسم ملحق گردید. لیکن او صرفاً به تازگی به مقام سفیر شخصی پسر آفریننده در جروسم تحت عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا ارتقا یافته است. اعتقاد ما بر این است که تا زمانی که یورنشیا سیاره‌ای مسکونی باقی بماند، ماکی‌ونتا ملک صادق کاملاً به وظایف رستهٔ فرزندی خود باز نخواهد گشت بلکه به عبارت زمانی برای همیشه یک خادم سیاره‌ای و نمایندهٔ میکائیل مسیح باقی خواهد ماند.

آنطور که این یک اعطای اضطراری در یورنشیا بود، از روی تاریخچهٔ امر مشخص نیست که آیندهٔ ماکی‌ونتا چه باشد. شاید چنین پیش آید که هیئت ملک صادق نبادان از دست دادن دائمی یکی از نفرات خود را متحمل گردد. احکام اخیری که از طرف والامرتبه‌های ایدنشیا صادر گردیده و بعداً توسط قدمای ایامهای یوورسا تأیید شده، قویاً بر این اشاره دارد که سرنوشت این ملک صادق اعطایی این است که جای پرنس سیاره‌ای ساقط شده، کلیگستیا، را بگیرد. اگر حدسیات ما در این رابطه درست باشند، روی هم رفته ممکن است که ماکی‌ونتا ملک صادق دوباره در یورنشیا به صورت شخص ظاهر شود و به طریقهٔ تعدیل یافته‌ای نقش پرنس سیاره‌ای معزول را به عهده گیرد، یا این که روی زمین ظاهر شود تا به عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای به نمایندگی میکائیل مسیح که اکنون در واقع عنوان پرنس سیاره‌ای یورنشیا را دارا می‌باشد عمل کند. در حالی که

برای ما به هیچ وجه مشخص نیست که سرنوشت ماکی‌ونتا چه خواهد بود، با این وجود، وقایعی که اخیراً رخ داده قویاً بر این دلالت دارد که حدسیات پیش گفته احتمالاً دور از حقیقت نیستند.

ما به خوبی درک می‌کنیم که چطور میکائیل با پیروزیش در یورنشیا جانشین کلیگسشیا و آدم هر دو گردید؛ چطور پرنس سیاره‌ای صلح و آدم دوم شد. و اکنون ما واگذاری عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا را به این ملک صادق نظاره می‌کنیم. آیا او به قائم مقامی پسر ماتریال یورنشیا نیز منصوب خواهد گردید؟ یا این که احتمال دارد رخدادی غیرمنتظره و بی‌سابقه، بازگشت به سیارهٔ آدم و حوا یا اولاد خاصی از آنان به عنوان نمایندگان میکائیل با عناوین قائم مقامان آدم دوم یورنشیا در آینده، به وقوع پیوندد؟

و تمامی این فرضیات مربوط به قطعیت ظهور آیندهٔ پسران مجیستریال و آموزگار تثلیث در ارتباط با وعدهٔ روشن پسر آفریننده که زمانی باز خواهد گشت یورنشیا را سیاره‌ای با آینده‌ای نامعلوم و یکی از جالب‌ترین و شگفت‌آورترین کرات در تمامی جهان نبادان می‌سازد. روی هم رفته ممکن است که در یک عصر آینده آنگاه که یورنشیا به عصر نور و حیات نزدیک می‌شود، بعد از این که حکم نهایی در رابطه با امور مربوط به شورش لوسیفر و تجزیه طلبی کلیگسشیا صادر گردید ما شاهد حضور همزمان ماکی‌ونتا، آدم، حوا، و میکائیل مسیح، و نیز یک پسر مجیستریال، و یا حتی پسران آموزگار تثلیث در یورنشیا باشیم.

مدتها عقیدهٔ رستهٔ ما این بوده است که حضور ماکی‌ونتا در هیئت مدیران یورنشیا در جروسم، بیست و چهار مشاور، گواه کافی برای صحه گذاردن بر این اعتقاد است که تقدیر وی دنبال نمودن انسانهای فانی یورنشیا از طریق طرح جهانی پیشرفت و صعود حتی به سپاه نهایت بهشت است. ما می‌دانیم که آدم و حوا از این رو سرنوشتشان همراهی یاران زمینی خود در ماجرای بهشت، آنگاه که یورنشیا در نور و حیات استقرار یافته است می‌باشد.

کمتر از یکهزار سال پیش همین ماکی‌ونتا ملک صادق، که زمانی حکیم سالیم بود، برای مدت یکصد سال به طور نامرئی در یورنشیا حضور داشت و به عنوان فرماندار کل مقیم سیاره عمل می‌کرد؛ و اگر سیستم کنونی پیشبرد امور سیاره‌ای ادامه یابد، او در همان مقام کمی بیش از یکهزار سال دیگر باز خواهد گشت.

این روایت ماکی‌ونتا ملک صادق است، یکی از بی‌نظیرترین شخصیتها که تاکنون به تاریخ یورنشیا وصل شده و شخصیتی که ممکن است تقدیرش ایفای نقشی مهم در تجربهٔ آیندهٔ دنیای بی‌قاعده و غیرمعمول شما باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 94

تعالیم ملک صادق در خاور

آموزگاران اولیهٔ مذهب سالیم به دوردست‌ترین قبایل آفریقا و آسیا - اروپا رخنه کردند، و همواره بشارت ماکی‌ونتا مبنی بر ایمان و اعتقاد انسان به یگانه خدای جهانی به عنوان تنها بهای کسب لطف الهی را موعظه کردند. پیمان ملک صادق با ابراهیم الگویی برای تمامی تبلیغات اولیه‌ای بود که از سالیم و مراکز دیگر به خارج رفت. یورنشیا میسیونرهایی مشتاق‌تر و بی‌باکتر از هر مذهبی نسبت به این مردان و زنان والا که تعالیم ملک صادق را به سراسر نیمکرهٔ شرقی بردند هرگز نداشته است. این میسیونرها از بسیاری مردمان و نژادها عضوگیری شدند، و آموزشهای خود را عمدتاً از طریق نوکیشان بومی پخش کردند. آنها در قسمتهای مختلف دنیا مراکز آموزشی تأسیس نمودند و در آنجا مذهب سالیم را به بومیان آموزش دادند، و سپس به این شاگردان مأموریت دادند که در میان مردم خودشان به صورت آموزگار عمل کنند.

1- تعالیم سالیم در هند ودایی

در روزگاران ملک صادق، هند یک کشور بین‌المللی بود که به تازگی تحت استیلای سیاسی و مذهبی مهاجمان آریایی - آندی از شمال و غرب قرار گرفته بود. در این هنگام تنها قسمتهای شمالی و غربی شبه جزیره توسط آریاییها به طور گسترده مورد رخنه واقع شده بود. این تازه واردهای ودایی خدایان متعدد قبیله‌ای خویش را به همراه خود آورده بودند. اشکال مذهبی پرستشی آنان شیوه‌های مرسوم نیاکان پیشین آندی آنها را از نزدیک دنبال می‌نمود، بدین لحاظ که پدر هنوز به عنوان کاهن مرد و مادر به عنوان کاهن زن عمل می‌کرد، و آتشکدهٔ خانوادگی هنوز به عنوان یک محراب مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در آن روزگار فرقهٔ ودایی تحت هدایت کاست برهمنی کاهنان آموزگار، که به تدریج کنترل روی آیین در حال گسترش پرستش را در دست می‌گرفتند، در حال رشد و دگرگونی بود. اختلاط سی و سه الوهیت پیشین آریایی به خوبی پیش می‌رفت که میسیونرهای سالیم به شمال هند رخنه کردند.

چند خدا پرستی این آریاییها نمایانگر انحطاط یکتا پرستی پیشین آنها بود که به سبب گسستگی آنها به صورت واحدهای قبیله‌ای که طی آن هر قبیله خدای مورد حرمت خود را داشت انجام یافت. این عقب گرایی از یکتاپرستی آغازین و تثلیث بین‌النهرین آندی در قرون آغازین هزارهٔ دوم پیش

از مسیح در حال شکل یابی مجدد بود. خدایان بسیار به صورت یک خدای جمعی بدین شکل سازمان یافتند: تحت رهبری سه‌گانهٔ دیوس پیتار، خدای آسمان؛ ایندرا، خدای خروشان اتمسفر؛ و آگنی، خدای سه سر آتش، خدای زمین و سمبلی باقیمانده از یک برداشت پیشین از تثلیث.

رخدادهای مشخص مربوط به پرستش یکی از خدایان متعدد راه را برای یک یکتاپرستی تکامل یافته هموار می‌کرد. آگنی، باستانی‌ترین الوهیت، اغلب به عنوان سرور کلیهٔ خدایان مورد ستایش واقع می‌شد. اصل الوهیت پدرانه که برخی اوقات پراجاپاتی نامیده می‌شد، و گاهی برهما نام می‌گرفت، در نبردی خدا شناسانه غوطه‌ور می‌شد که طی آن کاهنان برهمن بعدها با آموزگاران سالیم می‌جنگیدند. **برهمن** به صورت آن اصل الوهیت انرژی مورد پندار واقع می‌شد که تمامی خدایان ودایی را فعال می‌کرد.

میسیونرهای سالیم خدای یگانهٔ ملک صادق، والامرتبهٔ آسمان را موعظه می‌کردند. این توصیف در مجموع با مفهوم در حال پدیداری برهمای پدر به عنوان منبع کلیهٔ خدایان ناسازگار نبود، اما دکترین سالیم فاقد آیین و تشریفات بود و از این رو با نظریات متعصبانه، سنتها، و تعالیم کهانت برهمن مستقیماً در تقابل قرار گرفت. کاهنان برهمن آموزش سالیم پیرامون نجات از طریق ایمان، مورد لطف خدواند واقع شدن جدا از برگزاری مراسم تشریفاتی و آیینهای قربانی را هرگز نمی‌پذیرفتند.

رد بشارت ملک صادق مبنی بر اعتماد به خداوند و نجات از طریق ایمان نشانگر یک نقطهٔ عطف حیاتی برای هند بود. میسیونرهای سالیم به از دست دادن ایمان نسبت به تمامی خدایان باستانی ودایی کمک شایانی کرده بودند، اما رهبران، کاهنان ودا گرایی، از پذیرش آموزش ملک صادق پیرامون خدای یگانه و یک ایمان ساده امتناع می‌ورزیدند.

برهمنها در تلاش برای مبارزه با آموزگاران سالیم متون مقدس روزگار خود را دستچین کردند، و این گردآوری، آنطور که بعدها مورد بازنویسی قرار گرفت، به عنوان ریگ ودا، یکی از باستانی‌ترین کتابهای مقدس، به دوران اخیر انتقال یافته است. و همینطور که برهمنها در صدد برآمدند که آیین پرستش و قربانی خود را شکل دهند، رسمیت بخشند، و بر مردمان آن روزگاران مقرر کنند، وداهای دوم، سوم، و چهارم به دنبال آن آمدند. این نوشتجات در بهترین حالت با هر مجموعهٔ دیگری که از سرشت مشابه برخوردار باشد در زیباییِ مفهوم و حقیقتِ ژرف نگری برابر هستند. اما همینطور که این مذهب برتر با هزاران هزار خرافات، فرقه‌ها، و آیینهای نیایشی جنوب هند آلوده گردید، به تدریج به شکل متنوع‌ترین سیستم یزدان شناسی که تاکنون توسط انسان فانی به وجود آمده دگرگون گشت. بررسی وداها برخی از والاترین و برخی از پست‌ترین مفاهیم را از الوهیت که تاکنون مورد پندار واقع شده آشکار خواهد ساخت.

2- برهمنیسم

به تدریج که میسیونرهای سالیم به سوی جنوب به داخل فلات دراویدی دکن رخنه کردند، با یک سیستم فزایندهٔ کاست مواجه شدند. این طرح آریاییها برای ممانعت از افت هویت نژادی در شرایط سر بر افراشتن موج شکوفایی مردمان ثانویهٔ سنگیک بود. از آنجا که کاست کهانت برهمن عیناً جوهر این سیستم بود، این نظم اجتماعی پیشرفت آموزگاران سالیم را به اندازهٔ زیاد کند نمود. این سیستم کاست نتوانست نژاد آریایی را نجات دهد، اما در تداوم بخشیدن برهمنها که به نوبهٔ خود هژمونی مذهبی خویش را تا زمان حال در هند حفظ نموده‌اند موفق شد.

و اکنون با تضعیف ودا گرایی، کیش آریاییها از طریق رد حقیقت بالاتر در معرض یورشهای فزاینده از دکن قرار گرفت. در یک تلاش مذبوحانه برای ممانعت از موج انقراض نژادی و نابودی مذهبی، کاست برهمن در صدد برآمد که خود را والاتر از همه انگارد. آنها آموزش می‌دادند که قربانی دادن برای الوهیت خود به تنهایی تماماً ثمر بخش است، و این که توانمندی این کار بسیار تأثیر بخش است. آنها ادعا می‌کردند که از میان دو تا از اصول بنیادین الهی جهان، یکی الوهیت برهمن و دیگری کهانت برهمن است. در میان هیچیک از مردمان دیگر یورنشیا کاهنان خود را حتی بالاتر از خدایان خویش نپنداشتند؛ آنها حرمتی را برای خود قائل بودند که درخور خدایانشان بود. اما آنها با این ادعاهای گستاخانه تا آن حد مضحک پیش رفتند که تمامی سیستم متزلزل در برابر فرقه‌های پستی که از تمدنهای اطراف و کمتر پیشرفته سرازیر می‌شدند فرو ریخت. کهانت عظیم ودایی خود دچار نابسامانی گشت و زیر سیل سیاه رخوت و بدبینی که جسارت خودخواهانه و نابخردانه‌اش بر سر تمامی هند آورده بود فرو رفت.

تمرکز نامناسب روی خود قطعاً به یک ترس از تداوم بخشیِ غیرتکاملیِ خود در یک دور بی‌پایان از تناسخهای پیاپی به شکل انسان، جانور، یا علف هرزه انجامید. و از میان تمامی اعتقادات آلوده کننده‌ای که می‌توانستند به آن چیزی وصل شوند که ممکن بود یک یکتاپرستی در حال ظهور باشد، هیچیک احمقانه‌تر از این اعتقاد به تناسخ — دکترین ظهور ارواح در جسم — که از دراویدیهای فلات دکن آمد نبود. این اعتقاد به دور خسته کننده و یکنواخت از تناسخهای مکرر، انسانهای در حال تکاپو را از امید گرانمایهٔ طولانی‌شان به یافتن آن رهایی و پیشرفت معنوی در مرگ که بخشی از اعتقاد پیشین ودایی بود محروم می‌ساخت.

این آموزش زبون کنندهٔ فلسفی، به زودی با اختراع دکترین گریز ابدی از خود به وسیلهٔ غوطه‌وری در آرامش و آسایش جهانیِ یگانگی مطلق با برهمن، ابر روح تمامی آفرینش، دنبال شد. اشتیاق انسانی و بلند پروازی بشری به گونه‌ای مؤثر در ربوده شد و عملاً نابود گشت. برای بیش از دو هزار سال اذهان بهتر هند در پی این برآمده‌اند که از تمامی امیال بگریزند، و لذا برای ورود آن فرقه‌ها و آموزشهای آتی که عملاً روانهای بسیاری از مردمان هندو را در زنجیرهای ناامیدی معنوی نگاه داشته‌اند در کاملاً گشوده شد. از میان تمامی تمدنها، آریاییهای ودایی سخت‌ترین بها را برای رد بشارت سالیم پرداختند.

کاست به تنهایی نتوانست سیستم مذهبی - فرهنگی آریایی را تداوم بخشد، و به تدریج که مذاهب دون پایهٔ فلات دکن به شمال رخنه نمودند، عصری از یأس و نومیدی به وجود آمد. در طول این روزگاران تاریک بود که فرقهٔ از بین نبردن حیات به وجود آمد، و تا این هنگام دوام آورده است.

در واقع بسیاری از فرقه‌های جدید آتئیست بودند، و ادعا می‌کردند که چنین نجاتی، آنطور که قابل دستیابی بود، فقط به واسطهٔ تلاشهای یاری نشدهٔ خود انسان تحقق می‌یابد. اما در طول بخش عمده‌ای از تمامی این فلسفهٔ نگون بخت، بقایای تحریف شدهٔ تعالیم ملک صادق و حتی آدم می‌توانند ردیابی شوند.

اینها ایام گردآوری متون آتی کیش هندو، براهمنه‌ها، و اوپانیشادها بودند. کهانت برهمنی به دنبال رد آموزشهای مذهب شخصی از طریق تجربهٔ شخصی اعتقاد به خدای یگانه، و به دنبال آلوده شدن با سیلی از فرقه‌ها و کیشهای خوار کننده و زبون کننده از فلات دکن، با آنتروپومورفیزمها و تناسخهایشان، واکنشی شدید بر علیه این عقاید گمراه کننده را تجربه نمود؛ تلاشی قطعی برای جستجو و یافتن *واقعیت راستین* وجود داشت. برهمنها در صدد برآمدند تا در برداشت هندی از الوهیت ویژگیهای انسانی برای الوهیت قائل نشوند، اما آنها در انجام این کار به ورطهٔ خطای فاحش غیرشخصی کردن مفهوم خداوند در غلتیدند، و آنها نه با یک پندار والا و معنوی از پدر بهشتی، بلکه با یک ایدهٔ دور و متافیزیکی از یک مطلقِ تماماً در بر گیرنده بیرون آمدند.

برهمنها در تلاشهایشان برای حفظ خود خدای یکتای ملک صادق را نپذیرفته بودند، و اکنون خودشان را با فرضیهٔ برهمن همدل یافتند، آن خود نامشخص و خیالی فلسفی، آن **موجود** غیرشخصی و ناتوان که از آن روزگار بداقبال تا قرن بیستم حیات معنوی هند را درمانده و ذلیل نگاه داشته است.

در طول ایام نوشتن اوپانیشادها بود که بودائیسم در هند سر برافراشت. اما به رغم موفقیتهای یک هزار ساله‌اش، نتوانست با هندوئیسم دوران بعد رقابت کند. به رغم یک اخلاقیات بالاتر، تصویر اولیهٔ آن از خدا حتی از تصویر هندوئیسم از خدا که الوهیتهای کوچکتر و شخصی را فراهم می‌کرد کمتر واضح بود. سرانجام بودائیسم در شمال هند در برابر یورش یک اسلام رزمنده با برداشت روشن و صریحش از الله به عنوان خدای متعال جهان تسلیم گردید.

3- فلسفهٔ برهمنی

در حالی که بالاترین فاز برهمنیسم به سختی یک مذهب بود، به راستی یکی از والاترین تلاشهای ذهن انسانی برای دسترسی به قلمروهای فلسفه و متافیزیک بود. ذهن هندی به دنبال آغاز نمودن کشف واقعیت نهایی توقف نکرد تا این که پیرامون تقریباً هر فاز از الهیات گمان پردازی نمود، به جز مفهوم اساسی دوگانهٔ مذهب: وجود پدر جهانیِ کلیهٔ مخلوقات جهان و واقعیتِ تجربهٔ فرازگرایانه در جهانِ همین مخلوقات، آنطور که در پی دستیابی به پدر جاودان برمی‌آیند، پدری که به آنان فرمان داده است کامل باشند، حتی آنطور که او کامل است.

در برداشت برهمنی، اذهان آن روزگاران به راستی ایدهٔ یک مطلق تماماً فراگیر را درک می‌نمودند، چرا که این فرضیه در همان حال به صورت انرژی خلاق و واکنش کیهانی مشخص می‌گردید. تصور می‌شد که برهمن فراتر از تمامی تعریفات می‌باشد، و فقط به وسیلهٔ نفی متعاقب

کلیهٔ کیفیتهای متناهی می‌تواند درک شود. این قطعاً یک اعتقاد به یک مطلق، حتی یک موجود نامتناهی بود، اما این برداشت به اندازهٔ زیاد فاقد ویژگیهای شخصیتی بود و لذا توسط فرد فرد مذهب گرایان قابل تجربه نبود.

برهمن - نارایانا به صورت مطلق تصور می‌شود، به صورت او بوده و هستِ بیکران، توانمندی آغازین آفرینشگرِ کیهانِ بالقوه، یک وجودِ خود - وجودگرای جهانی که به صورت ساکن و بالقوه در سرتاسر ابدیت وجود دارد. اگر فیلسوفان آن روزگاران قادر بودند در پنداشت الوهیت پیشروی بعدی را صورت دهند، اگر قادر می‌شدند برهمن را به صورت مرتبط و خلاق، به صورت شخصیتی که توسط موجوداتِ آفریده شده و در حال تکامل قابل دسترسی است در نظر گیرند، در آن صورت ممکن بود چنین آموزشی پیشرفته‌ترین تصویر سازی از الوهیت در یورنشیا شود، زیرا آن در بر گیرندهٔ پنج سطح اول کل کارکرد الوهیت می‌شد و احتمالاً ممکن بود دوتای باقیمانده را نیز در نظر گیرد.

در برخی جنبه‌ها مفهوم یگانه ابر روح جهانی به عنوان تمامیت حاصل جمع تمامی وجود مخلوقات، فیلسوفان هندی را به حقیقت ایزد متعال بسیار نزدیک ساخت، اما این حقیقت برای آنان هیچ فایده‌ای نداشت زیرا آنها نتوانستند هیچ شیوهٔ شخصی منطقی یا عقلانی را در دستیابی هدف تئوریک یکتاپرستانهٔ خویش به برهمن - نارایانا شکل دهند.

مجدداً، اصل کارمای تداوم علیت، به حقیقتِ پیامدِ سنتزِ کلیهٔ اعمال زمان و فضا در حضور ربانی متعال بسیار نزدیک است؛ اما این فرضیه برای دستیابیِ هماهنگِ شخصیِ الوهیت توسط فرد مذهب گرا هرگز تدارک ندید، بلکه فقط برای احاطهٔ غائیِ تمامی شخصیتها توسط ابر روح جهانی.

فلسفهٔ برهمنیسم همچنین به درک سکونت تنظیم کنندهٔ فکر در فرد بسیار نزدیک گشت، تا این که از طریق درک غلط حقیقت به گمراهی کشیده شد. اگر این مفهوم به واسطهٔ این اعتقاد که جدا از این سکونتِ موجود یکتای جهانی در انسان هیچ فردیت بشری وجود ندارد به طور کامل دچار گمراهی نمی‌شد، این آموزش که روان مکان اقامت برهمن است راه را برای یک مذهب پیشرفته هموار می‌کرد.

در دکترین ادغام روان فرد در ابر روح، استادان الهیات هند نتوانستند بقای چیزی که بشری باشد را در نظر گیرند، چیزی جدید و بی‌نظیر، چیزی که ناشی از پیوند خواست انسان و خواست خداوند است. این آموزش بازگشت روان به برهمن به حقیقت بازگشت تنظیم کننده به آغوش پدر جهانی بسیار نزدیک است، اما چیزی بارز از تنظیم کننده وجود دارد که همچنین بقا می‌یابد، همتای مورانشیایی شخصیت انسانی. و این مفهوم حیاتی از فلسفهٔ برهمنی به گونه‌ای مهلک غایب بود.

فلسفهٔ برهمنی به بسیاری از واقعیات جهان و به حقایق بیشمار کیهانی نزدیک شده است، اما اغلب قربانی این خطا شده است که نتوانسته میان چندین سطح از واقعیت، مثل مطلق، متعالی، و

متناهی، تمایز قائل شود. آن نتوانسته است این امر را به حساب آورد که آنچه که ممکن است در سطح مطلق متناهی - خیالی باشد ممکن است در سطح متناهی مطلقاً واقعی باشد. و همچنین شخصیت بنیادین پدر جهانی را، که در کلیهٔ سطوح از تجربهٔ محدود مخلوق تکاملی در رابطه با خداوند تا تجربهٔ نامحدود پسر جاودان در رابطه با پدر بهشتی شخصاً قابل تماس است، در نظر نگرفته است.

4- مذهب هندو

با گذشت قرنها در هند، همگان به آیینهای باستانی وداها، آنطور که از طریق تعالیم میسیونرهای ملک صادق تغییر یافته و توسط کهانت آتی برهمنی شکل یافته بودند، تا اندازه‌ای بازگشت نمودند. این مذهب که باستانی‌ترین و جهانی‌ترین مذهب دنیا است در واکنش به بودائیسم و جین گرایی و تأثیرات ظهور یافتهٔ آتی اسلام و مسیحیت دستخوش تغییرات بیشتری شده است. اما تا هنگام از راه رسیدن تعالیم عیسی، از پیش آنقدر غربی شده بود که یک "مذهب انسان سفید" شده بود، و لذا برای ذهن هندو غریب و بیگانه بود.

در حال حاضر الهیات هندو چهار سطح فرود یابندهٔ الوهیت و ربانیت را به نمایش می‌گذارد:

1- *برهمن*، موجود مطلق و بیکران، او بوده و هست.

2- *تریمورتی*، تثلیث متعالی هندوئیسم. در این ارتباط، چنین پنداشته می‌شود که *برهما*، عضو اول، از میان برهمن— بیکرانی — به واسطهٔ خود آفریده شده است. اگر به خاطر تعیین هویت نزدیک با یکتای بیکرانِ چند خدا گرایانه نبود، برهما می‌توانست بنیاد یک برداشت از پدر جهانی را در بر گیرد. برهما همچنین با سرنوشت تعیین ویژگی می‌شود.

پرستش عضو دوم و سوم، سیوا و ویشنو، در هزارهٔ اول بعد از مسیح به وجود آمد. *سیوا* ایزد حیات و مرگ، خدای باروری، و سرور نابودی است. *ویشنو* به سبب این اعتقاد که گهگاه در شکل انسانی در جسم ظاهر می‌شود شدیداً محبوب است. ویشنو بدین طریق در تصورات هندیها واقعی و زنده می‌شود. سیوا و ویشنو هر یک توسط برخی برتر از همه به شمار آورده می‌شوند.

3- *الوهیتهای ودایی و پس ودایی*. بسیاری از خدایان باستانی آریاییها، همچون آگنی، ایندرا، سوما، بعد از سه عضو تریمورتی به صورت ثانوی به وجود خود ادامه داده‌اند. از روزگاران باستانی هندِ ودایی خدایان بیشمار دیگری برخاسته‌اند، و اینها نیز در خدایان چندگانهٔ هندو ادغام شده‌اند.

4- *نیمه خدایان*: ابر مردان، نیمه خدایان، قهرمانان افسانه‌ای، دیوها، اشباح، ارواح اهریمنی، پریان، غولها، آلها، و مقدسان فرقه‌های روزگار بعد.

در حالی که هندوئیسم مدتهاست که نتوانسته است مردم هند را احیا نماید، در همان حال معمولاً یک مذهب بردبار بوده است. نقطهٔ بزرگ قوت آن در این واقعیت نهفته است که اثبات نموده است انطباق پذیرترین و بی‌شکل‌ترین مذهبی بوده است که در یورنشیا پدیدار گشته است. آن تقریباً قادر به تغییر نامحدود است و از رشته‌ای غیرعادی از تعدیلات انعطاف پذیر برخوردار است، از گمان پردازیهای والا و نیمه یکتا پرستانهٔ برهمنهای روشنفکر تا بت‌واره گرایی محض و رسوم بدوی فرقه‌ای طبقات دون مایه و ضعیف از باورمندان نادان.

هندوئیسم به این دلیل بقا یافته است که اساساً بخشی جدایی ناپذیر از ساختار بنیادین اجتماعی هند است. آن هیچ سلسله مراتب بزرگی که بتواند مختل شود یا نابود گردد ندارد؛ آن در الگوی زندگی مردم درآمیخته است. آن نسبت به شرایط در حال تغییر از یک انطباق پذیری برخوردار است که از کلیهٔ کیشهای دیگر برتر است، و نسبت به بسیاری از مذاهب دیگر یک رویکرد پر مدارای پذیرشگرانه را به نمایش می‌گذارد، طوری که ادعا می‌کند گوتاما بودا و حتی خود مسیح ظهور ویشنو در جسم می‌باشند.

امروزه در هند، نیاز بزرگ برای توصیف بشارت عیسی گونه، پدر بودن خداوند و فرزندی و برادری متعاقب کلیهٔ انسانها است، که در خدمت مهرآمیز و سرویس اجتماعی شخصاً تحقق می‌یابد. در هند چهارچوب فلسفی موجود است، فرهنگ نیایشی حضور دارد؛ تنها چیزی که لازم است جرقهٔ حیات بخش مهر دینامیکی است که در بشارت اولیهٔ فرزند انسان به تصویر درآمد، و از تعصبات غربی و دکترینهایی که اعطای حیات میکائیل را مذهب یک انسان سفید نشان داده‌اند تهی است.

5- تقلا برای حقیقت در چین

همینطور که میسیونرهای سالیم از میان آسیا عبور نموده، و دکترین خدای والامرتبه و نجات از طریق ایمان را گسترش می‌دادند، بخش عمدهٔ فلسفه و اندیشهٔ مذهبی کشورهای گوناگونی را که از آنها عبور می‌کردند جذب نمودند. اما آموزگارانی که توسط ملک صادق و جانشینان او مأموریت می‌یافتند در امانتشان خطا نکردند؛ آنها به کلیهٔ مردمان قارهٔ اروپا - آسیا رخنه کردند، و در وسط هزارهٔ دوم پیش از مسیح بود که آنها به چین وارد شدند. سالیمی‌ها برای بیش از یکصد سال ستاد مرکزی خود را در سی فاچ حفظ نمودند، و در آنجا آموزگاران چینی را آموزش دادند و آنها نیز در سرتاسر تمامی قلمروهای نژاد زرد دست به آموزش زدند.

در نتیجهٔ مستقیم این آموزش بود که آغازین‌ترین شکل تائوئیسم در چین به وجود آمد، مذهبی بسیار متفاوت از مذهبی که اکنون حامل این نام می‌باشد. تائوئیسم آغازین یا نخست ترکیبی از عوامل زیرین بود:

1- تعالیم به جا مانده از سینگلانگتون، که در مفهوم شانگ تی، خدای آسمان، بقا یافت. در ایام سینگلانگتون مردم چین عملاً یکتا پرست شدند؛ آنها پرستش خود را روی حقیقت

یگانه متمرکز کردند، که بعدها به عنوان روح آسمان، فرمانروای جهان، شناخته شد. و نژاد زرد این برداشت آغازین از الوهیت را هرگز به طور کامل از دست نداد، گر چه در قرون بعد بسیاری از خدایان و ارواح دون پایه به طور نیرنگ آمیز به داخل این مذهب خزیدند.

2- مذهب سالیمِ یک الوهیت والامرتبهٔ آفریننده که در پاسخ به ایمان انسان نوع بشر را مورد لطف خود قرار می‌دهد. اما این امر تماماً بسیار حقیقت دارد که تا وقتی که میسیونرهای ملک صادق به سرزمینهای نژاد زرد رخنه کرده بودند، پیام آغازینشان از معتقدات سادهٔ سالیم در روزگاران ماکی ونتا به طور قابل ملاحظه تغییر یافته بود.

3- برداشت برهمن - مطلق فیلسوفان هندی، در پیوند با اشتیاق به گریز از تمامی شرارتها. شاید بزرگترین تأثیر بیرونی در گسترش شرقی مذهب سالیم از طریق آموزگاران هندی کیش ودایی که پنداشت خود را از برهمن — مطلق — در اندیشهٔ نجات گرایانهٔ سالیمی‌ها درآمیختند اعمال گردید.

این اعتقاد مختلط در سرتاسر سرزمینهای نژادهای زرد و قهوه‌ای به عنوان یک تأثیر بنیادین در اندیشهٔ مذهبی - فلسفی گسترش یافت. در ژاپن این تائوئیسم آغازین به عنوان شینتو شناخته شد، و در این کشور، که بسیار از سالیمِ فلسطین دور است، مردمان از ظهور ماکی ونتا ملک صادق در جسم، که در زمین زندگی نمود تا نام خداوند توسط نوع بشر فراموش نشود، مطلع شدند.

در چین تمامی این اعتقادات بعدها با فرقهٔ پیوسته در حال رشد پرستش نیاکان مغشوش شده و درآمیختند. اما از هنگام سینگلانگتون چینی‌ها هرگز به دامان بردگی زبونِ کهانت گرایی نیفتاده‌اند. نژاد زرد اولین نژادی بود که از اسارت بربری بیرون آمده و به تمدن منظم راه یافت، زیرا اولین نژادی بود که در رابطه با ترس رقت انگیز از خدایان، و نه حتی ترس از اشباح مردگان آنطور که نژادهای دیگر از آنها می‌ترسیدند، به قدری آزادی دست یافت. چین با شکست خود مواجه شد زیرا نتوانست فراتر از رهایی آغازینش از کاهنان پیش رود؛ او به ورطهٔ یک خطای تقریباً برابر اسف انگیز، پرستش نیاکان، سقوط کرد.

اما تلاش سالیمی‌ها بیهوده نبود. روی بنیادهای بشارت آنها بود که فیلسوفان بزرگ چینِ قرن ششم تعالیم خود را بنا نهادند. اتمسفر اخلاقی و گرایشات معنوی ایام لائوتسه و کنفوسیوس ناشی از آموزشهای میسیونرهای سالیمِ یک عصر پیشین بود.

6- لائوتسه و کنفوسیوس

در حدود ششصد سال پیش از ورود میکائیل، برای ملک صادق، مدتها پس از آن که از جسم عزیمت کرده بود، چنین به نظر آمد که خلوص آموزشهایش در زمین از طریق جذب کلی به عقاید قدیمی‌تر یورنشیا داشت بیش از حد مورد مخاطره قرار می‌گرفت. مدتی به نظر می‌رسید

که مأموریت او به عنوان یک پیش قراول میکائیل ممکن است در خطر شکست قرار گیرد. و در قرن ششم پیش از مسیح، از طریق یک هماهنگی غیرمعمول نیروهای روحی، که تمامی آنها حتی توسط سرپرستان سیاره‌ای نیز فهم نمی‌شوند، یورنشیا شاهد غیرعادی‌ترین عرضهٔ حقیقت چندگانهٔ مذهبی گردید. از طریق فعالیت چندین آموزگار بشری بشارت سالیم بازگویی شده و احیا گردید، و آنطور که در آن هنگام عرضه شد، بخش عمدهٔ آن تا ایام این نوشته دوام یافته است.

این قرن بی‌نظیر پیشرفت معنوی با آموزگاران بزرگ مذهبی، اخلاقی، و فلسفی در سرتاسر دنیای متمدن تعیین ویژگی گردید. در چین، دو آموزگار برجسته لائوتسه و کنفوسیوس بودند.

لائوتسه مستقیماً روی مفاهیم سنتهای سالیم بنا نهاد آنگاه که اعلام نمود تائو یگانه علت نخست تمامی آفرینش می‌باشد. لائو مردی با نگرش بزرگ معنوی بود. او آموزش می‌داد که سرنوشت جاودانهٔ انسان ”یگانگی ابدی با تائو، خدای متعال و پادشاه جهانی“ می‌باشد. درک او از علیت غائی بسیار فهیمانه بود، زیرا نوشت: ”یگانگی ناشی از تائوی مطلق است، و دوگانگی کیهانی از یگانگی پدیدار می‌شود، و از چنین دوگانگی، تثلیث پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد، و تثلیث منبع آغازین تمامی واقعیت است.“ ”تمامی واقعیت میان پتانسیلها و واقعیتهای کیهان به طور پیوسته متوازن است، و اینها توسط روح ربانیت برای ابد هماهنگ می‌شوند.“

لائوتسه همچنین یکی از آغازین‌ترین اصول عقاید پاسخ دادن بدی با نیکی را عرضه نمود: ”نیکی موجب نیکی می‌شود، اما برای کسی که به راستی خوب است، بدی نیز باعث نیکی می‌شود.“

او بازگشت مخلوق به آفریننده را آموزش داد و زندگی را به صورت پدیداری یک شخصیت از پتانسیلهای کیهانی تصویر نمود، در حالی که مرگ همانند بازگشت این شخصیت آفریده شده به خانه بود. برداشت او از ایمان راستین غیرمعمول بود، و او نیز آن را به ”رویکرد یک کودک کوچک“ تشبیه نمود.

فهم او از مقصود جاودانهٔ خداوند روشن بود، زیرا که گفت: ”الوهیت مطلق تقلا نمی‌کند بلکه همیشه پیروزمند است؛ او نوع بشر را مجبور نمی‌سازد بلکه همیشه آماده است به امیال حقیقی آنان پاسخ دهد؛ خواست خداوند در شکیبایی، جاودانه و در اجتناب ناپذیریِ ابراز آن، ابدی است.“ و در بیان این حقیقت که فرخنده‌تر است که بدهید تا دریافت کنید، در رابطه با مذهب‌گرای راستین گفت: ”انسان خوب به دنبال این نیست که حقیقت را برای خود نگاه دارد بلکه تلاش می‌کند این ثروتها را به همنوعان خود هدیه کند، زیرا این تحقق حقیقت است. خواست خداوندِ مطلق همیشه سودمند است، هرگز نابود نمی‌سازد؛ هدف ایماندار راستین همیشه این است که عمل کند ولی هرگز مجبور نمی‌سازد.“

آموزش لائو در رابطه با عدم مقاومت و تمایزی که او بین *عمل* و *مجبور سازی* قائل شد بعدها به صورت عقاید ”ندیدن، انجام ندادن، و پندار نکردن“ تحریف شد. اما لائو هرگز چنین

خطایی را آموزش نداد، گر چه این آموزش او در رابطه با عدم مقاومت عاملی در توسعهٔ بیشتر تمایل ذاتی منفعل مردمان چین بوده است.

اما تائوگرایی رایج قرن بیستم یورنشیا با احساسات والا و برداشتهای کیهانی فیلسوف کهن که حقیقت را بنا به درک خود آموزش می‌داد وجه مشترک بسیار اندکی دارد. آموزش او این بود که ایمان به خدای مطلق منبع آن انرژی الهی است که دنیا را بازسازی خواهد کرد، و انسان از طریق آن به پیوند معنوی با تائو، الوهیت جاودان و آفریدگار مطلق جهانها، فراز می‌یابد.

کنفوسیوس (کانگ فو- تسه) یک هم عصر جوانتر لائو در چین قرن ششم بود. کنفوسیوس اصول عقاید خود را روی روایات بهتر اخلاقی تاریخ طولانی نژاد زرد بنا نهاد، و او نیز تا اندازه‌ای تحت تأثیر روایات بقا یافتهٔ میسیونرهای سالیم قرار گرفت. کار عمدهٔ او شامل گردآوری گفتارهای حکیمانهٔ فیلسوفان دوران باستان بود. او در طول حیات خود یک آموزگار مورد قبول نبود، اما نوشتجات و آموزشهای او به طور پیوسته یک تأثیر بزرگ در چین و ژاپن اعمال نموده است. کنفوسیوس برای حرکت شمن‌ها آهنگ نوینی تعیین نمود، بدین لحاظ که او اخلاقیات را به جای سحر و جادو قرار داد. اما او بنایی بسیار خوب ساخت؛ او از *نظم* یک بت‌وارهٔ جدید ساخت و برای رویکرد نیاکان حرمتی برقرار نمود که در هنگام این نوشته هنوز توسط چینی‌ها مورد ستایش است.

موعظهٔ کنفوسیوس پیرامون اخلاقیات مبتنی بر این تئوری بود که راه دنیوی سایهٔ تحریف شدهٔ راه آسمانی است؛ که الگوی راستین تمدن گذرا بازتاب آینه‌وار نظم جاودانهٔ بهشت است. در کنفوسیوس‌گرایی برداشت بالقوه از خداوند تقریباً به طور کامل تحت استیلای تأکیدی بود که روی راه آسمانی، الگوی کیهانی، انجام می‌شد.

به جز برای تعدادی اندک در شرق آموزشهای لائو برای همگی از دست رفته‌اند، اما نوشتجات کنفوسیوس از آن هنگام در بر گیرندهٔ اساس تار و پود اخلاقی فرهنگ تقریباً یک سوم مردم یورنشیا بوده است. این اصول کنفوسیوسی، ضمن این که بهترینهای گذشته را تداوم بخشیدند، تا اندازه‌ای عیناً مغایر با روح چینیِ پژوهشی بودند که آن دستاوردهایی را که بسیار مورد تقدیس بودند به وجود آورده بود. نفوذ این عقاید از طریق تلاشهای سلطنتی چین شی هوان تی و از طریق آموزشهای مو تی، هر دو، که یک برادریِ نه مبتنی بر وظیفهٔ اخلاقی بلکه مبتنی بر مهر خداوند را اعلام می‌کردند، به گونه‌ای ناموفق مورد مقابله واقع شد. او در صدد برآمد که جستجوی باستانی برای حقیقت جدید را از نو برافروزد، اما آموزشهای او در برابر مخالفت نیرومند پیروان کنفوسیوس به شکست انجامید.

در آن اعصار تاریک معنوی چین که در فاصلهٔ میان افول و تحریف کیش تائوئیست و آمدن میسیونرهای بودایی از هند برقرار شد، مثل بسیاری از آموزگاران معنوی و اخلاقی دیگر، کنفوسیوس و لائوتسه هر دو سرانجام توسط پیروانشان در زمرهٔ خدایان شمرده شدند. در طول این قرون منحط معنوی مذهب نژاد زرد به الهیاتی رقت انگیز تنزل نمود که در آن انبوهی از اهریمنان، شیاطین، و ارواح شرور پدیدار گشتند، و همگی نشانگر بازگشت ترسهای ذهن ناآگاه

انسانی بودند. و چین، که روزگاری به دلیل داشتن یک مذهب پیشرفته در تارک جامعهٔ بشری بود، به دلیل ناکامی موقت در پیشروی در مسیر راستین توسعهٔ آن خدا آگاهی که برای پیشرفت حقیقی، نه فقط فرد انسانی ضروری است، بلکه همچنین تمدنهای بغرنج و پیچیده‌ای که پیشرفت فرهنگ و جامعه را در یک سیارهٔ تکاملی زمان و فضا تعیین ویژگی می‌کنند، در آن دوران عقب افتاد.

7- گوتاما سیدارتا

یک آموزگار بزرگ دیگر حقیقت که در چین هم عصر لائوتسه و کنفوسیوس بود در هند پدیدار گشت. گوتاما سیدارتا در قرن ششم پیش از مسیح در استان نپال در شمال هند به دنیا آمد. پیروان او بعدها چنان وانمود کردند که او پسر یک فرمانروای فوق‌العاده ثروتمند بود، اما در حقیقت، او وارث ظاهری تاج و تخت یک سرقبیلهٔ دون پایه بود که در یک درهٔ کوچک و دور افتادهٔ کوه در جنوب کوههای هیمالیا با اجازهٔ حاکمان حکومت می‌کرد.

گوتاما آن تئوریهایی را تدوین نمود که بعد از شش سال کاربرد بیهودهٔ یوگا به فلسفهٔ بودائیسم تبدیل شدند. سیدارتا پیکاری مصمم اما بی‌حاصل بر علیه سیستم در حال رشد کاست صورت داد. صداقتی والا و یک فداکاری بی‌نظیر پیرامون این شاهزادهٔ جوان پیامبر وجود داشت که برای انسانهای آن روزگاران به اندازهٔ زیاد گیرا بود. او جلوهٔ رسم جستجو برای نجات فردی از طریق رنج فیزیکی و درد شخصی را کاهش داد. و او پیروان خود را تشویق و ترغیب نمود که بشارت او را به تمامی دنیا ببرند.

در بحبوحهٔ سردرگمی و رسوم افراطی فرقه‌ای هند، آموزشهای خردمندانه‌تر و معتدل‌تر گوتاما به صورت یک تسکین طراوت بخش به نظر می‌رسیدند. او خدایان، کاهنان، و قربانیهای آنان را مردود شمرد، اما او نیز نتوانست *شخصیت* یکتای جهانی را درک کند. البته گوتاما با ناباوری به وجود روانهای فردی بشری بر علیه اعتقاد به تناسخ روح که زمانی مورد حرمت بود به طور دلاورانه مبارزه نمود. او تلاشی والامنشانه صورت داد تا انسانها را از ترس رهایی دهد، و موجب شود آنها در جهان بزرگ احساس راحتی کنند و احساس کنند در خانه و کاشانهٔ خود هستند، اما او نتوانست مسیر رسیدن به آن منزلگاه واقعی و آسمانی انسانهای فراز یابنده — بهشت — و خدمت بسط یابندهٔ وجود جاودانه را به آنها نشان دهد.

گوتاما یک پیامبر واقعی بود، و اگر به آموزش گُدادِ گوشه‌گیر اعتنا می‌کرد، ممکن بود از طریق الهامِ احیای بشارت سالیم مبنی بر نجات از طریق ایمان موجب برانگیختن تمامی هند شود. گُداد از خانواده‌ای برآمد که هرگز روایات میسیونرهای ملک صادق را از دست نداده بود.

گوتاما مدرسهٔ خود را در بِنارس تأسیس نمود، و در طول سال دوم آن بود که یک شاگرد به نام بوتان روایات میسیونرهای سالیم را پیرامون پیمان ملک صادق با ابراهیم به آموزگار خود داد؛ و در حالی که سیدارتا یک برداشت بسیار روشن از پدر جهانی نداشت، در رابطه با نجات از

طریق ایمان — اعتقاد ساده — موضعی پیشرفته اتخاذ نمود. بدین ترتیب او دیدگاههای خود را به پیروانش اعلام نمود و شروع به فرستادن دانشجویانش در گروههای شصت نفره به خارج نمود تا "خبر خشنود کنندهٔ نجات مجانی" را به مردم هند اعلام کنند؛ و این که "کلیهٔ انسانها، والا و دون پایه، می‌توانند از طریق ایمان به درستکاری و عدالت به سعادت جاودان دست یابند."

همسر گوتاما به بشارت شوهرش باور داشت و بنیانگذار یک رسته از راهبه‌ها بود. پسر او جانشین او شد و این کیش را به اندازهٔ زیاد بسط داد؛ او ایدهٔ جدید نجات از طریق ایمان را درک نمود اما در سالهای آتی زندگیِ خود در رابطه با بشارت سالیم پیرامون لطف الهی از طریق ایمانِ تنها به تردید افتاد، و در کهنسالی کلام او در هنگام مرگ این بود: "نجات خود را با دست خود تحقق بخش."

بشارت گوتاما پیرامون نجات جهانی، عاری از قربانی، شکنجه، آیین، و کاهنان، هنگامی که در بهترین حالتش اعلام گردید، برای روزگار خود یک دکترین انقلابی و حیرت انگیز بود، و به احیا نمودن بشارت سالیم به گونه‌ای شگفت انگیز نزدیک گردید. آن برای میلیونها روان محنت زده یاری بخش بود، و به رغم تحریف عجیب و غریب آن در طول قرون بعد هنوز به صورت امید میلیونها موجود بشری تداوم دارد.

سیدارتا حقایقی بارها فراتر از آنچه را که در فرقه‌های امروزی حاوی نام او بقا یافته است آموزش داد. بودائیسم امروزی همانقدر آموزشهای گوتاما سیدارتا است که مسیحیت تعالیم عیسی ناصری است.

8- کیش بودایی

برای بودایی شدن، فرد صرفاً از طریق ذکر پناه بردن به طور علنی اقرار به ایمان می‌کرد: "من به بودا پناه می‌آورم؛ من به این عقاید پناه می‌آورم؛ من به برادری پناه می‌برم."

منشأ بودائیسم در یک شخص تاریخی بود، نه در یک افسانه. پیروان گوتاما او را ساستا می‌نامیدند، که به معنی استاد یا آموزگار است. در حالی که او برای خودش یا آموزشهایش هیچ ادعای فوق بشری ننمود، مریدان او در همان آغاز شروع کردند او را ***روشن ضمیر***، بودا، بنامند؛ و بعدها، ساکیامونی بودا.

بشارت آغازین گوتاما مبتنی بر چهار حقیقت والا بود:

1- حقایق والای رنجبری.

2- منشأ رنجبری.

3- نابودی رنجبری.

4- راه نابودی رنجبری.

فلسفهٔ راه هشت‌گانه به دکترین رنج بردن و گریز از آن از نزدیک مرتبط بود: دیدگاههای درست، آرمانها، گفتار، کردار، وسیلهٔ امرار معاش، تلاش، در اندیشه داشتن، و ژرف اندیشی. منظور گوتاما این نبود که در گریز از رنج سعی شود تمامی تلاشها، امیال، و آرزوها از بین بروند؛ بلکه آموزشهای او چنین طرح شده بود که بیهودگی قرار دادن تمامی امیدها و آرزوها را تماماً روی اهداف گذرا و مقاصد مادی به انسان فانی نشان دهد. زیاد اینطور نبود که باید از مهر ورزی نسبت به همنوعان اجتناب شود بلکه این که ایماندار راستین باید در فراسوی معاشرتهای این دنیای مادی به سوی واقعیات آیندهٔ جاودان نیز نظر افکند.

تعداد فرامین اخلاقی موعظهٔ گوتاما پنج عدد بود:

1- قتل نکنید.

2- دزدی نکنید.

3- نانجیب نباشید.

4- دروغ نگویید.

5- نوشابه‌های مست کننده ننوشید.

چندین فرمان اضافه یا ثانوی نیز وجود داشتند که رعایت آنها توسط ایمانداران اختیاری بود.

سیدارتا به سختی به جاودانگی شخصیت بشری اعتقاد داشت؛ فلسفهٔ او فقط یک نوع تداوم کنشگرانه را فراهم می‌کرد. او هرگز به طور روشن تعریف نکرد که در دکترین نیروانا چه می‌خواست بگنجاند. این واقعیت که آن در طول وجود انسانی می‌توانست به طور تئوریک تجربه شود نشان می‌داد که این نگرش به صورت یک حالت نابودی کامل مورد نظر نبود. آن به معنی یک حالت آگاهی متعال و سعادت آسمانی بود که در آن کلیهٔ قل و زنجیرهایی که انسان را به دنیای مادی وصل می‌کردند شکسته شده بودند؛ رهایی از امیال حیات انسانی و خلاصی از کلیهٔ مخاطراتِ تجربه نمودن تناسخ مجدد وجود داشت.

بر طبق آموزشهای اولیهٔ گوتاما، نجات از طریق تلاش بشری، جدا از کمک الهی به دست می‌آید؛ هیچ جایی برای ایمان نجات دهنده یا دعا به نیروهای فوق بشری وجود ندارد. گوتاما در تلاشش برای به حداقل رسانیدن خرافات هند، کوشش نمود انسانها را از ادعاهای آشکار نجات سحرآمیز دور سازد. و او در انجام این تلاش، در را برای جانشینانش کاملاً باز گذارد تا آموزش او را سوء تعبیر کنند و اعلام کنند که کلیهٔ تلاشهای بشری برای پیشرفت ناگوار و دردناک هستند. پیروان او از این واقعیت چشم پوشی نمودند که بالاترین شادمانی به پیگیری هوشمندانه و پرشور

اهداف ارزشمند مرتبط است، و این که چنین دستاوردهایی در بر گیرندهٔ پیشرفت حقیقی در خود شکوفایی کیهانی می‌باشند.

حقیقت بزرگ آموزش سیدارتا اعلام او مبنی بر یک جهان حاوی عدالت مطلق بود. او بهترین فلسفهٔ بی‌خدا را که تاکنون توسط انسان فانی اختراع شده است آموزش داد؛ این یک اومانیسم ایده‌آل بود و تمامی زمینه‌ها برای خرافات، آیین جادویی، و ترس از اشباح یا اهریمنان را به مؤثرترین نحو از بین برد.

ضعف بزرگ در بشارت اولیهٔ بودائیسم این بود که یک مذهب عاری از خودخواهی که در تعلق خدمت اجتماعی باشد ایجاد نکرد. برادری بودایی برای مدتی طولانی یک برادری ایمانداران نبود بلکه یک اجتماعی از آموزگاران دانشجو بود. گوتاما دریافت پول را برای آنها قدغن نمود و از این طریق در صدد برآمد که مانع رشد تمایلات ایجاد سلسله مراتب گردد. گوتاما خود بسیار اجتماعی بود؛ زندگی او به راستی بسیار بزرگتر از موعظه‌اش بود.

9- گسترش بودائیسم

بودائیسم شکوفان گردید زیرا از طریق باور به بودای روشن ضمیر، نجات را عرضه نمود. آن بیشتر نمایانگر حقایق ملک صادق بود تا هر سیستم مذهبی دیگری که ممکن است در سرتاسر آسیای شرقی یافت شود. اما بودائیسم به عنوان یک مذهب گسترش نیافت تا این که توسط پادشاه متعلق به کاست دون پایه، آشوکا، که در کنار ایخناتون در مصر یکی از خارق‌العاده‌ترین فرمانروایان مدنی بین دورهٔ ملک صادق و میکائیل بود، به منظور حفظ خودش مورد پشتیبانی واقع شد. آشوکا از طریق تبلیغات میسیونرهای بودایی خود یک امپراتوری بزرگ هندی را بنا نهاد. او در طول یک دورهٔ بیست و پنج ساله بیش از هفده هزار میسیونر را آموزش داده و به دورترین سرحدات تمامی دنیای شناخته شده اعزام نمود. او در یک نسل بودائیسم را مذهب غالب نیمی از دنیا ساخت. آن به زودی در تبت، کشمیر، سیلان، برمه، جاوه، سیام، کره، چین، و ژاپن تثبیت گردید. و با گویشی کلی، آن مذهبی بود که به اندازهٔ بسیار زیاد برتر از آنهایی بود که جانشینشان گردید یا آنها را ارتقا داد.

گسترش بودائیسم از منزلگاهش در هند به تمامی آسیا یکی از داستانهای هیجان انگیز وقف معنوی و استقامت میسیونری مذهب گرایان صادق است. آموزگاران بشارت گوتاما نه تنها با مخاطرات مسیرهای زمینی کاروانها مقابله می‌کردند بلکه همینطور که روی قارهٔ آسیا مأموریت خویش را دنبال می‌نمودند و پیام کیش خود را به تمامی مردمان می‌آوردند با خطرات دریاهای چین رو به رو می‌شدند. اما این بودائیسم دیگر هیچگاه دکترین سادهٔ گوتاما نبود؛ آن بشارت معجزه آسایی بود که او را یک خدا ساخت. و هر چه بیشتر بودائیسم از منزلگاه کوهستانی خود در هند گسترش یافت، بیشتر مغایر با آموزشهای گوتاما گردید، و بیشتر به صورت مذاهبی که جانشینشان می‌شد دگرگون گشت.

بعدها بودائیسم توسط تائوئیسم در چین، شینتو در ژاپن، و مسیحیت در تبت بسیار تحت تأثیر قرار گرفت. بعد از هزار سال بودائیسم به سادگی در هند پژمرده شده و خاتمه یافت. آن برهمنی شد و بعدها به گونه‌ای رقت انگیز به اسلام تسلیم گردید، در حالی که در سرتاسر بخش عمدهٔ باقیماندهٔ خاور به صورت آیینی تنزل یافت که گوتاما سیدارتا هرگز به رسمیت نمی‌شناخت.

در جنوب آموزشهای کلیشه‌ای بنیادگرایانهٔ سیدارتا در سیلان، برمه، و شبه جزیرهٔ هندوچین تداوم یافت. این بخش هینایاناییِ بودائیسم است که به دکترین آغازین یا غیراجتماعی وفادار مانده است.

اما حتی پیش از سقوط در هند، گروههای پیرو گوتاما در چین و شمال هند به وجود آوردن آموزش ماهایانایی ”جادهٔ بزرگ“ به سوی نجات را در تضاد با بنیادگرایان جنوب که به هینایانا یا ”جادهٔ کوچکتر“ اعتقاد داشتند شروع کرده بودند. و این ماهایانیستها از محدودیتهای اجتماعی ذاتی دکترین بودایی نظر بر افکندند، و از آن هنگام این بخش شمالی بودائیسم در چین و ژاپن به تکامل ادامه داده است.

امروزه بودائیسم یک مذهب زنده و در حال رشد است زیرا در حفظ بسیاری از بالاترین ارزشهای اخلاقی پیروانش موفق است. آن متانت و کنترل نفس را ترویج می‌کند، بر آرامش و شادی می‌افزاید، و برای ممانعت از اندوه و سوگواری کار زیادی انجام می‌دهد. آنهایی که به این فلسفه باور دارند از بسیاری از آن آنهایی که ندارند بهتر زندگی می‌کنند.

10- مذهب در تبت

عجیب‌ترین ارتباط تعالیم ملک صادق در ترکیب با بودائیسم، هندوئیسم، تائوئیسم، و مسیحیت می‌توانند در تبت یافت شوند. هنگامی که میسیونرهای بودایی به تبت وارد شدند، با یک وضعیت بربریت بدوی مواجه شدند که با وضعیتی که میسیونرهای اولیهٔ مسیحی در میان قبایل شمالی اروپا یافتند بسیار مشابه بود.

این تبتی‌های ساده ذهن سحر و جادوی باستانی خویش را به طور کامل رها نمی‌کردند. بررسی مراسم مذهبی آیین امروزی تبتی‌ها یک برادری بیش از حد رشد یافتهٔ کاهنان با سرهای تراشیده را آشکار می‌سازد که آیین مفصلی را که در بر گیرندهٔ زنگها، سرایشها، بخور، حرکتهای جمعی، تسبیحها، تندیسها، طلسمها، تصاویر، آب مقدس، جامه‌های زیبا، و گروههای کر پر زرق و برق می‌باشد انجام می‌دهند. آنها اصول جزمی خشک و اعتقادات شکل یافته، مراسم عارفانه و روزه‌های ویژه دارند. سلسله مراتب آنها شامل راهبان، راهبه‌ها، سران صومعه، و لامای بزرگ می‌باشد. آنها به فرشتگان، قدوسین، یک مادر مقدس، و خدایان دعا می‌کنند. آنها اعتراف به گناهان را به کار می‌بندند و به دوزخ اعتقاد دارند. صومعه‌های آنها پهناور و عبادتگاههای بزرگ آنها مجلل است. آنها تکرار بی‌پایانی از آیینهای مقدس را به جا می‌آورند و باور دارند که این مراسم موجب عطای نجات می‌شود. دعاها به یک چرخ نصب می‌شوند، و آنها با چرخاندن آن باور دارند که درخواستها مؤثر واقع می‌شوند. در میان هیچ مردم دیگری از دوران امروز

انجام چنین آیین پر طول و تفصیلی از مذاهب بسیار یافت نمی‌شود؛ و این امر اجتناب ناپذیر است که چنین آیین نیایشی مرکب به طور بیش از حد دست و پا گیر و به گونه‌ای توان فرسا شاق شود.

تبتی‌ها از کلیهٔ مذاهب عمدهٔ دنیا چیزی دارند به جز تعالیم سادهٔ بشارت عیسی گونه: فرزندی با خداوند، برادری با انسان، و شهروندی پیوسته فراز یابنده در جهان جاودان.

11- فلسفهٔ بودایی

بودائیسم در هزارهٔ اول بعد از مسیح به چین وارد شد، و در رسوم مذهبی نژاد زرد به خوبی جای گرفت. آنها در پرستش نیاکان مدتها به مردگان دعا کرده بودند؛ اکنون آنها همچنین می‌توانستند برای آنان دعا کنند. بودائیسم به زودی با رسوم به جا ماندهٔ آیینیِ تائوئیسمِ در حال تلاشی درآمیخت. این مذهب جدید ترکیبی با معابد پرستشی و آداب و رسوم مشخص مذهبیش به زودی عقاید به طور کلی پذیرفته شدهٔ نیایشی مردمان چین، کره، و ژاپن گردید.

در حالی که از برخی جنبه‌ها مایهٔ تأسف است که بودائیسم در دنیا رواج نیافت تا این که پیروان گوتاما روایات و آموزشهای فرقه را چنان تحریف نمودند که او را به یک موجود الهی تبدیل کردند، با این وجود این افسانهٔ زندگی بشری او که در آن شکلش با انجام چندین معجزه آب و تاب یافت، برای شنوندگان بشارت شمالی یا ماهایانای بودائیسم بسیار جذاب بود.

برخی از پیروان آتی او تعلیم می‌دادند که روح ساکیامونی بودا به صورت یک بودای زنده مرتباً به زمین باز می‌گردد، و بدین ترتیب راه را برای یک تداوم غیرمشخص تندیسهای بودا، معابد، آیین نیایشی، و "بوداهای زندهٔ" قلابی باز می‌کردند. بدین ترتیب مذهب معترض بزرگ هندی سرانجام خود را در غل و زنجیر همان آداب و رسوم و آیین ورد خوانی می‌یابد که او با بی‌باکی زیاد بر علیه آنها جنگید، و با شجاعت بسیار آنها را مردود شمرد.

پیشرفت بزرگ در فلسفهٔ بودایی شامل درک آن از نسبیت تمامی حقایق است. از طریق مکانیسم این فرضیه بودایی‌ها قادر بوده‌اند دگرسانیهای درونی متون مذهبی خودشان و نیز تفاوتهای میان خودشان و بسیاری از دیگران را برطرف نموده و آنها را با هم همبسته سازند. چنین آموزش داده می‌شد که حقیقت کوچک برای اذهان کوچک و حقیقت بزرگ برای اذهان بزرگ است.

این فلسفه همچنین بر این عقیده بود که طبیعت (الهیِ) بودا در تمامی انسانها ساکن است؛ و این که انسان از طریق تلاشهای خودش می‌تواند به درک این ربانیت درون دست یابد. و این آموزش یکی از روشن‌ترین عرضه‌های حقیقت تنظیم کنندگان سکنی گزین است که تاکنون توسط یک مذهب یورنشیایی انجام یافته است.

اما یک محدودیت بزرگ در بشارت اولیهٔ سیدارتا، آنطور که توسط پیروانش تفسیر می‌شد، این بود که از طریق تکنیک منزوی ساختن فرد از واقعیت عینی به رهایی کامل نفس بشری از کلیهٔ محدودیتهای طبیعت انسانی مبادرت ورزید. خود شکوفایی راستین کیهانی ناشی از تعیین هویت

با واقعیت کیهانی و با کیهان متناهی انرژی، ذهن، و روح است که توسط فضا محدود شده و توسط زمان تعدیل می‌گردد.

اما گرچه مراسم و آیینهای نمایانِ بودائیسم با آیینهای سرزمینهایی که به آن سفر کرد به اندازهٔ فاحش آلوده گردید، این انحطاط در مجموع در حیات فلسفی اندیشمندان بزرگی که گهگاه این سیستم فکری و اعتقادی را پذیرا شدند صدق نمی‌کرد. طی بیش از دو هزار سال، بسیاری از بهترین اذهان آسیا روی مشکل اثبات نمودن حقیقت مطلق و واقعیت مطلق تمرکز نموده‌اند.

تکامل یک برداشت والا از مطلق از طریق بسیاری از کانالهای اندیشه و به وسیلهٔ مسیرهای نادرست استدلال به دست آمد. صعود رو به بالای این دکترینِ بیکرانی همچون تکامل مفهوم خدا در الهیات عبرانی آنقدر به طور واضح تعریف نشده بود. با این وجود سطوح گستردهٔ مشخصی وجود داشتند که اذهان بودایی‌ها به آنها دست یافتند، در آنها ماندند، و در مسیرشان به تجسم منبع آغازین جهانها از آنها عبور نمودند:

1- *افسانهٔ گوتاما*. در پایهٔ این برداشت واقعیت تاریخی زندگی و تعالیم سیدارتا، شاهزادهٔ پیامبر هند، قرار داشت. طی قرون و با حرکت به آن سوی سرزمینهای فراخ آسیا بر اسطوره پردازی این افسانه افزوده گشت تا این که از وضعیت ایدهٔ گوتاما به عنوان فرد روشن ضمیر فراتر رفت و شروع به کسب ویژگیهای اضافه نمود.

2- *بوداهای بسیار*. چنین استدلال می‌شد که اگر گوتاما نزد مردمان هند آمده بود، پس در گذشتهٔ دور و در آیندهٔ دور، نژادهای نوع بشر باید از سایر آموزگاران حقیقت نیز برکت می‌یافتند و بدون شک می‌یابند. این امر موجب این آموزش شد که بوداهای بسیار وجود داشتند، یک تعداد نامحدود و بی‌نهایت، حتی این که هر کس می‌تواند آرزو کند که یک بودا شود — به ربانیت یک بودا دست یابد.

3- *بودای مطلق*. تا هنگامی که تعداد بوداها در حال نزدیکی به بی‌نهایت بود، برای اذهان آن روزگاران ضروری گشت که این برداشت دست و پا گیر را از نو یگانه سازند. از این رو این آموزش شروع شد که کلیهٔ بوداها چیزی جز تجلی یک جوهر والاتر نیستند، یک وجود یکتای جاودان بیکران و کامل، یک منبع مطلق تمامی واقعیتها. از اینجا به بعد، مفهوم ربانی بودائیسم، در بالاترین شکلش، از شخص بشری گوتاما سیدارتا جدا می‌شود و از محدودیتهای آنتروپومورفیکی که آن را مهار کرده است دوری می‌گزیند. این پنداشت نهایی از بودای جاودانه می‌تواند به عنوان مطلق، حتی گاهی اوقات به صورت من هستِ بیکران، به خوبی مشخص شود.

در حالی که این ایدهٔ الوهیت مطلق هرگز زیاد مورد پسند مردمان آسیا قرار نگرفت، قطعاً روشنفکران این سرزمینها را قادر ساخت که فلسفهٔ خویش را یگانه سازند و کیهان شناسی خود را توازن بخشند. مفهوم بودای مطلق گهگاه نیمه شخصی، و گاهی اوقات کاملاً غیرشخصی — حتی یک نیروی بیکران خلاق — است. چنین مفاهیمی، گر چه برای فلسفه سودمند هستند، برای

توسعهٔ مذهبی حیاتی نیستند. حتی یک یهوهِ آنتروپوموفیک نسبت به یک مطلق بی‌نهایت دور بودائیسم یا برهمنیسم از ارزش مذهبی بیشتری برخوردار است.

گاهی اوقات مطلق حتی به صورت موجودی که در من هستمِ بیکران محصور است مورد تصور واقع می‌شد. اما این گمان پردازیها برای توده‌های گرسنه‌ای که مشتاق شنیدن وعده‌های گفتاری، شنیدن بشارت سادهٔ سالیم بودند، که ایمان به خداوند تضمین کنندهٔ لطف الهی و بقای جاودانه است، تسکینی لرزان بودند.

12- برداشت بودائیسم از خداوند

ضعف بزرگ در کیهان شناسی بودائیسم دوگانه بود: آلودگی آن با بسیاری از خرافات هند و چین، و متعالی ساختن گوتاما، در ابتدا به عنوان فرد روشن ضمیر، و سپس به عنوان بودای جاودانه. درست همانطور که مسیحیت از طریق جذب بسیاری از فلسفه‌های خطا آمیز بشری دستخوش تغییر شده است، بودائیسم نیز نشان تولد بشری خود را دارا می‌باشد. اما تعالیم گوتاما در طول دو و نیم هزارهٔ گذشته مداوماً در حال تکامل بوده است. برای یک بودایی روشن ضمیر مفهوم بودا همانقدر با شخصیت بشری گوتاما برابر است که برای یک مسیحی روشن ضمیر مفهوم یهوه با روح اهریمنی کوه حوریب برابر است. قلّت واژگان، به همراه حفظ عاطفی اسامی باستانی، اغلب موجب ناتوانی در فهم اهمیت راستین تکامل مفاهیم مذهبی است.

به تدریج مفهوم خداوند، در مقایسه با مطلق، شروع به پدیدار شدن در بودائیسم نمود. منابع آن به روزگاران اولیهٔ این تفکیک پیروان مسیر کوچکتر و مسیر بزرگتر باز می‌گردند. در میان بخش واپسینِ بودائیسم بود که درک دوگانه از خداوند و مطلق سرانجام به بلوغ رسید. مفهوم خداوند گام به گام و قرن به قرن تکامل یافته است، تا این که با تعالیم ریونین، هونِن شونین، و شینران در ژاپن، این مفهوم سرانجام با اعتقاد به آمیدا بودا به نتیجه رسید.

در میان این باورمندان چنین آموزش داده می‌شود که روان به دنبال تجربه نمودن مرگ ممکن است پیش از ورود به نیروانا، غایت وجود، بهره‌مندی از اقامت موقت در بهشت را برگزیند. اینطور اعلام شده است که این نجات جدید از طریق ایمان به بخششهای الهی و توجه مهرآمیز آمیدا، خدای بهشت در غرب، به دست می‌آید. آمیدا گرایان در فلسفهٔ خویش به یک واقعیت بیکران اعتقاد دارند که فراتر از تمامی درک متناهی بشری است. آنها در مذهبشان به ایمان به آمیدای تماماً بخشنده‌ای باور دارند که آنقدر دنیا را دوست دارد که اجازه نمی‌دهد حتی یک انسان که با ایمان راستین و یک قلب پاک نام او را ندا در دهد در دستیابی به شادی آسمانی بهشت ناکام گردد.

نقطهٔ قوت بزرگ بودائیسم این است که پیروانش آزادند حقایق کلیهٔ مذاهب را انتخاب نمایند. این آزادی انتخاب به ندرت یک کیش یورنشیا را تعیین ویژگی نموده است. از این جهت فرقهٔ شین از ژاپن یکی از مترقی‌ترین گروههای مذهبی در دنیا شده است. آن روح باستانی میسیونری پیروان

گوتاما را احیا نموده است و شروع کرده است آموزگارانی به سایر مردمان اعزام نماید. این تمایل به کسب حقیقت از هر منبع و تمامی منابع به راستی یک گرایش قابل ستایش است که در طول نیمهٔ اول قرن بیستم بعد از مسیح در میان باورمندان مذهبی پدیدار گشته است.

بودائیسم خود دارد دستخوش یک رنسانس قرن بیستمی می‌شود، از طریق تماس با مسیحیت، جنبه‌های اجتماعی بودائیسم به اندازهٔ زیاد تقویت شده‌اند. در قلوب کاهنان راهبِ برادری اشتیاق به یادگیری از نو افروخته شده است، و در سرتاسر این کیش گسترش آموزش قطعاً انگیزهٔ پیشرفتهای جدید در تکامل مذهبی خواهد بود.

در هنگام نگارش این متن، بخش عمدهٔ آسیا به بودائیسم امید بسته است. آیا این کیش والا که طی اعصار تاریک گذشته با شجاعت بسیار به بقای خود ادامه داده است، بار دیگر حقیقت واقعیات بسط یافتهٔ کیهانی را، حتی آنطور که مریدان آن آموزگار بزرگ در هند روزگاری به اعلان او در زمینهٔ حقیقت نوین گوش می‌دادند، دریافت خواهد کرد؟ آیا این کیش باستانی بار دیگر به محرک جانبخش عرضهٔ مفاهیم جدید پیرامون خداوند و مطلق که برای مدتهای مدید در جستجوی آن بوده است پاسخ خواهد داد؟

تمامی یورنشیا در انتظار اعلان پیام وارسته کنندهٔ میکائیل است، که از طریق دکترینها و تعصبات انباشته شدهٔ نوزده قرن تماس با مذاهب حاوی منشأ تکاملی مختل نشده است. ساعت عرضهٔ واقعیت زنده و معنوی بشارت عیسی، نه بشارتی دربارهٔ عیسی، به بودائیسم، به مسیحیت، به هندوئیسم، و حتی به مردمان کلیهٔ اعتقادات فرا رسیده است.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 95

تعالیم ملک صادق در خاور نزدیک

همانطور که هند سرچشمهٔ بسیاری از مذاهب و فلسفه‌های آسیای شرقی بود، خاور نزدیک نیز منزلگاه اعتقادات دنیای باختری بود. میسیونرهای سالیم از طریق فلسطین، بین‌النهرین، مصر، ایران، و عربستان در سرتاسر جنوب غربی آسیا پخش شدند و در همه جا مژدهٔ بشارت ماکی‌ونتا ملک صادق را اعلام نمودند. در برخی از این سرزمینها آموزشهای آنان ثمره داشت؛ در برخی دیگر آنها با موفقیت متغیر مواجه گشتند. برخی اوقات شکستهای آنان به علت فقدان درایت و گاهی به سبب شرایط خارج از کنترل آنان صورت می‌گرفت.

1- مذهب سالیم در بین‌النهرین

تا 2000 سال پیش از میلاد مسیح مذاهب بین‌النهرین تقریباً تعالیم شیثی‌ها را از دست داده و عمدتاً تحت تأثیر عقاید بدوی دو گروه از مهاجمان قرار داشتند: سامیهای صحراگرد که از بیابان غربی داخل شده بودند و سوارکاران بربری که از شمال به پایین آمده بودند.

اما رسم مردمان اولیهٔ تبار آدم در گرامیداشت هفتمین روز هفته هرگز در بین‌النهرین به طور کامل محو نگردید. فقط در دوران ملک صادق روز هفتم به صورت بدیمن‌ترین روز محسوب می‌شد، و به آن به صورت حرام نگریسته می‌شد. به سفر رفتن، غذا پختن، یا برافروختن آتش در روز اهریمنیِ هفتم غیرقانونی بود. یهودیان بسیاری از تابوهای بین‌النهرینی را که در رعایت بابلی روز هفتم، شاباتوم، یافته بودند با خود به فلسطین بردند.

اگر چه آموزگاران سالیم برای پالایش و ارتقاءِ مذاهب بین‌النهرین کار زیادی انجام دادند، در رهنمون ساختن مردمان گوناگون به شناخت دائمی خدای یکتا کامیاب نشدند. چنین تعلیمی برای بیش از یکصد و پنجاه سال رایج بود و سپس به تدریج تحت سیطرهٔ اعتقاد پیشین به تعدد خدایان قرار گرفت.

آموزگاران سالیم تعداد خدایان بین‌النهرین را به اندازهٔ زیاد کاهش دادند، و زمانی تعداد خدایان اصلی را به هفت عدد تنزل دادند: بِل، شَمَش، نَبو، اَنو، اِیا، مَردوک، و سین. در اوج آموزش جدید، آنها سه تا از این خدایان را برتر از کلیهٔ خدایان دیگر قرار دادند، خدایان سه‌گانهٔ بابلیِ بِل،

اِیا، و اَنو، خدایان زمین، دریا، و آسمان. باز هم خدایان سه‌گانهٔ دیگر در سرزمینهای مختلف سر برآوردند، که همگی یادآور تعالیم تثلیث آندیها و سومریها بوده و مبتنی بر اعتقاد سالیمی‌ها به نشان سه دایرهٔ ملک صادق بودند.

آموزگاران سالیم هرگز بر محبوبیت اشتار، مادر خدایان و روح باروری جنسی، به طور کامل فائق نیامدند. آنها برای بسیار تلاش کردند که پرستش این الهه را اصلاح نمایند، اما بابلیها و همسایگان آنان بر اَشکال تغییر یافتهٔ پرستش جنسیت خویش هرگز به طور کامل چیره نشده بودند. در سراسر بین‌النهرین برای همهٔ زنان این یک رسم همگانی شده بود که اقلاً یک بار در اوایل زندگی به رفتن در آغوش بیگانگان تن در دهند. چنین تصور می‌شد که این کار یک از خود گذشتگی است که اشتار آن را الزام‌آور ساخته است، و اعتقاد بر این بود که زایندگی به میزان زیادی به این ایثار جنسی بستگی دارد.

پیشرفت اولیهٔ آموزش ملک صادق بسیار رضایتبخش بود تا این که نَبوداد، رهبر مدرسهٔ واقع در کیش تصمیم گرفت بر علیه رسوم رایج روسپیگری در معبد دست به یک یورش هماهنگ بزند. اما میسیونرهای سالیم در تلاش خویش برای ایجاد این رفرم اجتماعی شکست خوردند، و در تباهی حاصل از این شکست کلیهٔ تعالیم مهمتر معنوی و فلسفی آنان با ناکامی روبرو گردید.

این شکست آموزشهای عقیدتی سالیم رشد شدید آیین نیایشی اشتار را فوراً به دنبال داشت، آئینی که پیش از آن فلسطین را تحت عنوان عشتاروت، مصر را تحت عنوان آیسیس، یونان را با نام آفرودیت، و قبایل شمالی را با عنوان اَستارت مورد تهاجم قرار داده بود. و در رابطه با این احیای پرستش اشتار بود که کاهنان بابلی از نو به ستاره نگری روی آوردند؛ طالع بینی آخرین تجدید حیات بزرگ بین‌النهرینیِ خود را تجربه نمود، فالگیری رواج یافت، و برای قرنها کهانت به طور فزاینده رو به وخامت گذارد.

ملک صادق به پیروان خود هشدار داده بود که راجع به خدای یگانه، پدر و آفرینندهٔ همه، آموزش دهند و فقط بشارت لطف الهی از طریق ایمان تنها را موعظه کنند. اما اشتباه آموزگاران حقیقت جدید اغلب این بوده است که دست به تلاش بیش از حد زنند و سعی کنند که انقلاب ناگهانی را جانشین تکامل آهسته کنند. میسیونرهای ملک صادق در بین‌النهرین استانداردی اخلاقی به وجود آوردند که برای مردم بیش از حد بالا بود. آنها به تلاشی بیش از حد دست زدند و آرمان والای آنان به شکست انجامید. آنها مأموریت یافته بودند که یک بشارت معین را موعظه کنند، حقیقتِ واقعیت پدر جهانی را اعلام نمایند، اما در آرمانِ ظاهراً ارزشمند ایجاد رفرم در سنن اجتماعی گرفتار شدند، و بدین ترتیب مأموریت بزرگ آنان به بیراهه رفت و عملاً در درماندگی و فراموشی از بین رفت.

در یک نسل مقر مرکزی سالیم در کیش نابود گشت، و تبلیغ اعتقاد به خدای یکتا عملاً در سراسر بین‌النهرین متوقف گردید. اما بقایای مدارس سالیم پا برجا باقی ماندند. گروههای کوچکی که در اینجا و آنجا پراکنده بودند به اعتقاد خود به آفرینندهٔ یکتا ادامه دادند و بر علیه بت پرستی و فساد اخلاقی کاهنان بین‌النهرینی دست به مبارزه زدند.

این میسیونرهای سالیمِ دورهٔ بعد از رد تعالیم آنان بودند که بسیاری از مزامیر عهد عتیق را نوشته و آنها را روی سنگ حکاکی کردند، جایی که کاهنان عبرانی دوران بعد آنها را در طول اسارت یافته و متعاقباً در مجموعهٔ سرودهای نیایشی که تألیف آن به یهودیان منتسب گردیده ادغام نمودند. این مزامیر زیبا از بابل در معابد بِل – مَردوک نوشته نشدند. آنها کار نوادگان میسیونرهای پیشین سالیم بودند، و در مقایسه با معجون جادویی کاهنان بابل از کیفیت چشمگیری برخوردارند. کتاب ایوب انعکاس نسبتاً خوبی از تعالیم مدرسهٔ سالیم در کیش و در سراسر بین‌النهرین می‌باشد.

بیشتر فرهنگ مذهبی بین‌النهرین از طریق کار آمِنِموپ و ایخناتون از راه مصر به ادبیات و آیین نیایشی عبرانیان راه یافت. مصریان تعالیم تعهد اجتماعی را به طور قابل ملاحظه‌ای حفظ نمودند. این آموزشها از بین‌النهرینی‌های پیشین آندی سرچشمه گرفته بودند و توسط بابلیهای ایام بعد که درهٔ رود فرات را اشغال کردند به طور گسترده از دست رفتند.

2- مذهب اولیهٔ مصری

آموزشهای اولیهٔ ملک صادق در واقع عمیق‌ترین ریشهٔ خود را در مصر دوانیدند و از آنجا متعاقباً به اروپا گسترش یافتند. مذهب تکاملی درهٔ رود نیل از طریق ورود تیره‌های برتر نودی، تبار آدم، و مردمان بعدی آندیِ متعلق به درهٔ رود فرات مرتباً ارتقا می‌یافت. هر چند گاه یکبار، بسیاری از سرپرستان مدنی مصر سومری بودند. همانطور که هند در این روزگاران در بر گیرندهٔ بالاترین اختلاط نژادهای دنیا بود، مصر نیز پرورش دهندهٔ کامل‌ترین نمونهٔ در هم آمیختهٔ فلسفهٔ مذهبی بود که در یورنشیا یافت می‌شد، و از درهٔ رود نیل به بسیاری از نقاط دنیا پخش گردید. یهودیان بخش عمدهٔ ایدهٔ خود پیرامون آفرینش دنیا را از بابلیها دریافت کردند، اما برداشت خود دربارهٔ مشیت الهی را از مصریان گرفتند.

تمایلات سیاسی و اخلاقی، نه فلسفی یا مذهبی، موجب شد که برای تعالیم سالیم مصر از بین‌النهرین مناسبتر باشد. رهبر هر قبیله در مصر بعد از جنگ و ستیز و راه یابی به تاج و تخت، با اعلام این که خدای قبیلهٔ او خدای اولیه و آفرینندهٔ کلیهٔ خدایان دیگر است، در صدد این برمی‌آمد که سلسلهٔ خود را تداوم بخشد. بدین ترتیب مصریان به تدریج به ایدهٔ یک خدای مافوق خو گرفتند، یک سکوی پرش به سوی تعالیم بعدی یک خدای جهانی آفریننده. ایدهٔ یکتاپرستی برای قرنهای بسیار در مصر به پس و پیش در نوسان بود، و اعتقاد به خدای یکتا همیشه پیشرفت می‌کرد ولی هیچگاه بر مفاهیم در حال تکامل پرستش خدایان متعدد کاملاً مستولی نمی‌گشت.

مردمان مصر برای مدتهای مدید به پرستش خدایان طبیعت تن داده بودند، خصوصاً هر یک از چهل قبیلهٔ جداگانه از یک خدای ویژهٔ گروهی برخوردار بودند، یکی گاو نر را می‌پرستید، دیگری شیر، سومی قوچ، و غیره. باز پیشتر از آن قبایل توتم بودند، بسیار زیاد شبیه سرخپوستان.

به مرور زمان مصریان مشاهده کردند که بدنهای مرده که در گورهای بدون آجر گذارده می‌شوند، با عمل شن آغشته با کربنات سدیم از فاسد شدن محفوظ می‌مانند — مومیایی می‌شوند — حال آن که آنهایی که در مقبره‌های آجری دفن می‌شوند از بین می‌روند. این مشاهدات به آن آزمایشاتی منجر شد که بعدها به عمل مومیایی کردن مردگان انجامید. مصریان معتقد بودند که حفظ بدن، عبور فرد را به زندگی آینده تسهیل می‌کند. آنها برای این که یک شخص در آیندهٔ دور بعد از متلاشی شدن بدنش به درستی شناسایی شود، یک مجسمهٔ تدفینی را در کنار جسد در گور قرار می‌دادند و تصویر فرد را روی تابوت حکاکی می‌کردند. ساختن این مجسمه‌های تدفینی منجر به پیشرفت بزرگی در هنر مصریان گردید.

برای قرنها مصریان ایمان خود را به مقبره‌ها به عنوان نگاهبانان بدن و به نجات متعاقب مسرت بخش بعد از مرگ بسته بودند. تکامل بعدی کارهای جادوگرانه، در حالی که از گهواره تا گور برای زندگی گرانبار بود، به مؤثرترین نحو آنها را از مذهب مقبره‌ها نجات داد. کاهنان روی تابوتها متونی جادویی حک می‌کردند که بنا بر اعتقاد آنان "فرد را از این که قلبش در دنیای تحتانی از او جدا شود" حفاظت می‌نمود. بعد از مدت کوتاهی کلکسیونی از این متون جادویی جمع‌آوری شده و به صورت کتاب مردگان محفوظ گردید. اما در درهٔ رود نیل به زودی آیین جادوگری با حیطهٔ شعور و کاراکتر درگیر گردید، که اغلب با آیین آن روزگاران تا درجه‌ای قابل دستیابی نبود. و متعاقباً به جای مقبره‌های پرنقش و نگار، به این ایده‌آلهای اخلاقی و کرداری برای نجات اتکا ورزیده شد.

خرافات این ایام با اعتقاد کلی به تأثیر آب دهان به عنوان یک عامل شفا دهنده به خوبی نشان داده می‌شود، عقیده‌ای که منشأ آن در مصر بود و از آنجا به عربستان و بین‌النهرین اشاعه یافت. در نبرد افسانه‌ای هُروس با سِت، خدای جوان چشمش را از دست داد، اما بعد از این که سِت شکست خورد، چشم او توسط خدای خرد، تات، که بر زخم تف کرده و آن را شفا داد، به حالت نخست درآمد.

مصریان مدتها اعتقاد داشتند که ستارگانی که در آسمان شب چشمک می‌زنند نمایانگر نجات روانهای مردگان شایسته هستند. آنها تصور می‌کردند که سایر بقا یافتگان جذب خورشید شده‌اند. در طی یک دورهٔ مشخص، ستایش خورشید به یک نوع پرستش نیاکان تبدیل گشت. معبر ورودی شیب‌دار هرم بزرگ مصر مستقیماً به سمت ستارهٔ قطبی جهت‌گیری شده بود، تا روان پادشاه بتواند هنگام بیرون آمدن از گور مستقیماً به سوی کواکب ایستا و استقرار یافتهٔ ستارگان ثابت، مکان فرضی پادشاهان برود.

وقتی که انوار مورب خورشید از میان روزنه‌ای در ابرها در حال رخنه به زمین مشاهده می‌شدند، اعتقاد بر این بود که آنها گواه فرود آمدن یک پلکان آسمانی‌اند که پادشاه و روانهای پارسای دیگر بتوانند از روی آن بالا روند. "شاه پِپی تابش خود را به صورت یک پلکان زیر پای خویش پایین گذارده است تا از روی آن نزد مادرش صعود کند."

هنگامی که ملک صادق در جسم ظاهر گشت، مصریان دارای مذهبی بودند که از مذهب مردمان اطراف بسیار برتر بود. آنها معتقد بودند که اگر یک روان رها شده از جسم به طور صحیحی به فرمولهای جادویی مجهز شود می‌تواند از دست ارواح اهریمنیِ مداخله‌جو گریخته و راه خود را به سوی تالار قضاوت اوزیریس بگشاید، و اگر در آنجا از ”قتل، راهزنی، دروغ، زنا، دزدی، و خودخواهی“ بری از گناه باشد، به قلمروهای سعادت جاوید پذیرفته می‌شود. اگر این روان در میزان سنجیده شده و مقصر شناخته شود، به جهنم، به کام نابود کننده، تسلیم خواهد شد. و این در مقایسه با اعتقادات بسیاری از مردمان اطراف، نسبتاً یک مفهوم پیشرفته از یک زندگی آینده بود.

مفهوم داوری الهی در آخرت برای گناهان زندگی یک فرد هنگام بودن در جسم در زمین، از مصر به داخل الهیات عبرانی راه یافت. در تمامی کتاب عبرانی مزامیر واژهٔ داوری الهی تنها یکبار ظاهر می‌شود، و آن مزمور خاص توسط یک مصری نوشته شده است.

3- تکامل مفاهیم اخلاقی

اگر چه فرهنگ و مذهب مصر عمدتاً از بین‌النهرینِ آندی مشتق شده بود و به اندازهٔ زیاد از طریق عبرانیان و یونانیان به تمدنهای متعاقب انتقال یافت، بیشترِ، قدر بسیار بیشترِ آرمان‌گرایی اجتماعی و اخلاقی مصریان به صورت یک رویداد صرفاً تکاملی در درهٔ رود نیل به وجود آمد. پیش از اعطای میکائیل، به رغم ورود بخش عمدهٔ حقیقت و فرهنگ آندی منشأ، در مصر بیشتر یک فرهنگ اخلاقی به صورت یک رویداد صرفاً بشری، در مقایسه با تکنیکهای طبیعی مشابه که در هر ناحیهٔ محدود دیگر پدیدار گشت، به وجود آمد.

تکامل اخلاقی کاملاً به آشکارسازی الهی وابسته نیست. مفاهیم والای اخلاقی می‌توانند از تجربهٔ خود انسان سرچشمه یابند. انسان حتی می‌تواند از زندگانیِ شخصیِ تجربیِ خویش ارزشهای معنوی را به وجود آورد و به بینش کیهانی دست یابد، زیرا یک روح الهی در او ساکن است. چنین تکاملهای طبیعیِ سیرت و ضمیر باطن همچنین با ورود دوره‌ای آموزگاران حقیقت تقویت می‌شدند، در دوران باستان از عدن دوم، و بعدها از مقر مرکزی ملک صادق در سالیم.

هزاران سال پیش از این که تعلیمات سالیم در مصر رخنه کنند، رهبران اخلاقی آن، عدالت، انصاف، و اجتناب از طمعکاری را آموزش می‌دادند. سه هزار سال پیش از نوشته شدن متون مقدس عبرانی، شعار مصریان این بود: ”انسانی که معیار او درستکاری است و مطابق طریقت آن حرکت می‌کند، پابرجا است.“ آنها تواضع، اعتدال، و بصیرت را آموزش می‌دادند. پیام یکی از آموزگاران بزرگ این دوره چنین بود: ”درستکار باشید و با همه با عدالت رفتار کنید.“ شعار سه‌گانهٔ مصری این عصر این بود: حقیقت - عدالت - درستکاری. از میان کلیهٔ مذاهب صرفاً بشریِ یورنشیا هرگز هیچیک از آنها از ایده‌آلهای اجتماعی و عظمت اخلاقی این اومانیسم پیشین درهٔ رود نیل پیشی نگرفتند.

در خاکِ این عقاید نیک کردارانه و ایده‌آلهای اخلاقی در حال تکامل، تعالیم بقا یافتهٔ مذهب سالیم شکوفا شدند. مفاهیم خوب و بد در قلوب مردمی که اعتقاد داشتند "حیات به صلح‌جو و مرگ به گناهکار اهدا خواهد شد"، "صلح‌جو کسی است که آنچه را دوست داشتنی است انجام می‌دهد؛ گناهکار کسی است که آنچه را که نفرت‌انگیز است به انجام می‌رساند"، پاسخی آماده یافتند. ساکنان درهٔ رود نیل پیش از این که مفاهیم بعدی درست و غلط، و خوب و بد را در سر بپرورانند برای قرنها با این معیارهای در حال ظهور اخلاقی و اجتماعی زندگی کرده بودند.

مصر روشنفکر و اخلاقی بود اما بیش از حد معنوی نبود. در عرض شش هزار سال تنها چهار پیامبر بزرگ در میان مصریان برخاست. آنها برای مدتی از آمِنِموپ پیروی نمودند؛ اُخبان را به قتل رساندند؛ ایخناتون را پذیرفتند اما با دو دلی و برای یک نسل کوتاه؛ موسی را نپذیرفتند. مجدداً، این شرایطِ سیاسی بود نه مذهبی، که برای ابراهیم و بعدها برای یوسف این امر را آسان ساخت که از سوی تعالیم سالیم مبنی بر وجود خدای یکتا نفوذ زیادی را در سراسر مصر اعمال گردانند. اما هنگامی که میسیونرهای سالیم در ابتدا وارد مصر شدند، با این فرهنگ بسیار اخلاقی تکاملی که با معیارهای تعدیل یافتهٔ اخلاقی مهاجران بین‌النهرینی مخلوط شده بود مواجه شدند. این آموزگاران اولیهٔ درهٔ رود نیل اولین کسانی بودند که ضمیر باطن را به عنوان فرمان خدا، صدای پروردگار، اعلام نمودند.

4- تعالیم آمنموپ

در موعد مناسب در مصر آموزگاری برخاست که توسط بسیاری "فرزند انسان" و توسط دیگران آمنموپ نامیده می‌شد. این پیامبر ضمیر باطن را تا نقطهٔ اوج داوری بین درست و غلط تعالی بخشید، مجازات برای گناه را تعلیم داد، و نجات از طریق فرا خواندن الههٔ خورشید را اعلام نمود.

آمنموپ آموزش می‌داد که دارایی و ثروت هدیهٔ خداوند است، و این مفهوم فلسفهٔ عبرانی را که بعدها پدیدار گردید کاملاً تحت تأثیر قرار داد. این آموزگار والامنش باور داشت که خدا آگاهی عامل تعیین کننده در کلیهٔ اعمال است؛ و این که هر لحظهٔ زندگی باید با درکِ بودن در حضور خداوند و احساس مسئولیت در برابر او سپری شود. تعالیم این حکیم متعاقباً به زبان عبرانی ترجمه شدند و مدتها پیش از این که عهد عتیق به شکل نوشته در آید، کتاب مقدسِ آن مردم شدند. موعظهٔ عمدهٔ این انسان نیک به آموزش پسرش پیرامون درستکاری و صداقت در مشاغل مسئول دولتی مربوط می‌شد. و این عقاید اصیلِ مدتها پیش مایهٔ افتخار هر دولتمرد امروزی است.

این مرد دانای رود نیل می‌آموخت که "ثروت برای خود بال در می‌آورد و به دورها پرواز می‌کند" — یعنی این که تمامی چیزهای دنیوی ناپایدارند. دعای بزرگ او برای "رهایی از ترس" بود. او همه را ترغیب می‌کرد که از "سخنان انسانها" دوری گزینند و به "اعمال خداوند" روی آورند. در محتوا او چنین آموزش می‌داد: انسان پیشنهاد می‌کند اما خداوند حل و فصل می‌کند. تعالیم او هنگامی که به زبان عبرانی ترجمه شدند، فلسفهٔ کتاب امثال سلیمانِ عهد عتیق را

تعیین نمودند. آنها هنگامی که به زبان یونانی ترجمه شدند، تمامی فلسفهٔ مذهبی بعدی یونان را تحت تأثیر قرار دادند. فیلسوف اسکندریه، فیلون، در دوران بعد نسخه‌ای از کتاب خرد را در اختیار داشت.

آمنموپ اخلاقیات تکامل و اصول اخلاقی آشکارسازی الهی را حفظ نمود و در نوشتجات خود آنها را به عبرانیان و به یونانیان هر دو انتقال داد. او از میان آموزگاران مذهبی این عصر بزرگترین آنها نبود، اما پرنفوذترین آنها بود، بدین لحاظ که اندیشهٔ متعاقب دو حلقهٔ حیاتی در رشد تمدن باختر را تحت تأثیر قرار داد — عبرانیان، که نقطهٔ اوج ایمان مذهبی باختر در میان آنان تکوین یافت، و یونانیان، که اندیشهٔ فلسفی خالصی را تا بزرگترین نقاط بالای اروپایی آن توسعه دادند.

در کتاب عبرانیِ امثال سلیمان، فصلهای پانزده، هفده، بیست، و فصل بیست و دو، آیهٔ هفده، تا فصل بیست و چهار، آیهٔ بیست و دو، تقریباً کلمه به کلمه از کتاب خرد آمنموپ گرفته شده‌اند. اولین زبورِ کتاب عبرانی مزامیر توسط آمنموپ نوشته شد و لُب تعالیم ایخناتون می‌باشد.

5- ایخناتون خارق‌العاده

آموزشهای آمنموپ به تدریج داشتند تأثیر خود را در ذهن مصریان از دست می‌دادند که از طریق نفوذ یک پزشک اهل سالیم، یک زنی از خانوادهٔ سلطنتی به طرفداری از تعالیم ملک صادق برخاست. این زن پسر خود، ایخناتون، فرعون مصر، را قانع کرد که این تعالیم مربوط به خدای یگانه را بپذیرد.

از هنگام ناپدید شدن ملک صادق در جسم، هیچ موجود بشری همچون ایخناتون تا آن زمان از چنین برداشت مبهوت کنندهٔ واضحی از مذهب آشکار شدهٔ سالیم برخوردار نبود. از برخی جهات این پادشاه جوان مصری یکی از خارق‌العاده‌ترین اشخاص در تاریخ بشر است. در طول این دورهٔ رکود فزایندهٔ معنوی در بین‌النهرین، او اعتقاد به اِل‌اِلیون، خدای یگانه، را در مصر زنده نگاه داشت، و بدین ترتیب کانال فلسفی یکتاپرستی را که برای زمینهٔ مذهبیِ در آن هنگام اعطای آیندهٔ میکائیل حیاتی بود، حفظ نمود. و در رابطه با شناخت این دستاورد در زمرهٔ دلایل دیگر بود که عیسی در کودکی به مصر برده شد، جایی که برخی از جانشینان روحانی ایخناتون او را دیده و برخی از جوانب مأموریت الهی او را در یورنشیا به درجاتی درک کردند.

موسی، بزرگترین شخصیت بین ملک صادق و عیسی، هدیهٔ مشترکی به دنیای نژاد عبرانی و خانوادهٔ سلطنتی مصر بود؛ و اگر ایخناتون از استعداد چندگانه و توان موسی برخوردار می‌بود، و اگر از خود نبوغ سیاسی همانند رهبری شگرف مذهبیش نشان می‌داد، آنگاه مصر ملت یکتاپرست بزرگ آن عصر می‌شد؛ و اگر این امر رخ داده بود، این احتمال اندک وجود داشت که عیسی بخش بزرگتر حیات انسانی خویش را در مصر زندگی می‌کرد.

در تمام تاریخ هرگز هیچ پادشاهی مثل این ایخناتون استثنایی به گونه‌ای چنین متدیک کل یک ملت را از آیین چند خدایی به یکتاپرستی چرخش نداده است. این حاکم جوان با مبهوت کننده‌ترین عزمی راسخ پیوندش را با گذشته گسست، نامش را تغییر داد، پایتخت خود را ترک نمود، یک شهر کاملاً نو ساخت، و برای تمامی یک ملت هنر و ادبیاتی نوین به وجود آورد. اما او خیلی سریع عمل کرد؛ او خیلی زیاد ساخت، بیش از آنی که بتواند پس از رفتن او دوام آورد. دوباره، او نتوانست ثبات مادی و رفاه مردم خویش را تأمین نماید؛ و هنگامی که سیلابهای متعاقب مشقت و ستم مصریان را فرا گرفت، تمامی اینها به گونه‌ای نامساعد بر ضد تعالیم مذهبی او عمل نمودند.

اگر این انسان شگرفِ روشن‌بین و فوق‌العاده مصمم از فراست سیاسی موسی برخوردار بود، تمامی تاریخ تکامل مذهب و آشکارسازی حقیقت را در دنیای باختر تغییر می‌داد. او توانست در طول زندگیش فعالیتهای کاهنانی را که معمولاً بی‌اعتبار می‌ساخت تحت کنترل درآورد، اما آنها فرقه‌های خویش را در اختفا حفظ نموده و به مجرد این که پادشاه جوان از قدرت کنار رفت در صحنهٔ عمل پدیدار شدند؛ و آنان در مرتبط ساختن تمامی مشکلات بعدی مصر با برقراری یکتاپرستی در طول حکومت او درنگ نورزیدند.

ایخناتون به گونه‌ای بسیار خردمندانه در لفافهٔ خدای خورشید درصدد برقراری یکتاپرستی برآمد. این تصمیم برای پیشنهاد پرستش پدر جهانی از طریق جذب و ادغام کلیهٔ خدایان در پرستش خورشید به دلیل رهنمود پزشک سالیم بود. ایخناتون تعالیم کلیِ در آن هنگام موجودِ کیش آتون را در رابطه با پدر بودن و مادر بودن الوهیت گرفت و مذهبی ایجاد نمود که یک رابطهٔ صمیمانهٔ پرستشی میان انسان و خدا را به رسمیت می‌شناخت.

ایخناتون ضمن این که معاشران خود را در نمای پرستش خدای یگانه، آفریدگار آتون و پدر متعالی همه، هدایت می‌کرد پرستش ظاهری آتون، خدای خورشید، را به گونه‌ای خردمندانه حفظ نمود. این آموزگار - پادشاه جوان نویسنده‌ای پربار بود. او مؤلف یک شرح تفصیلی با عنوان ”خدای یگانه“ یک کتاب سی و یک فصلی، بود که کاهنان پس از بازگشت به قدرت به کلی آن را نابود کردند. ایخناتون همچنین یکصد و سی و هفت سرود نیایشی نوشت، که نگارش دوازده عدد از آنان که اکنون در کتاب امثال سلیمانِ عهد عتیق حفظ شده‌اند، به نویسندگان عبرانی نسبت داده شده است.

سخن متعالی مذهب ایخناتون در زندگی روزمره ”درستکاری“ بود، و او ایدهٔ درستکاری را به سرعت بسط داد تا اخلاقیات بین‌المللی و نیز ملی را در بر گیرد. این نسلی با پارسامنشی مبهوت کنندهٔ شخصی بود و در میان مردان و زنان هوشمندتر با یک آرزوی حقیقی برای یافتن و شناخت خداوند تعیین ویژگی می‌شد. در آن روزگاران موقعیت اجتماعی یا ثروت، هیچ فرد مصری را از دیدهٔ قانون برتر نمی‌ساخت. زندگی خانوادگی مصر برای محفوظ نگاه داشتن و ارتقاءِ فرهنگ اخلاقی کار زیادی انجام داد و بعدها برای زندگی عالی خانوادگی یهودیان در فلسطین الهام‌بخش بود.

ضعف مهلک عقاید ایخناتون بزرگترین حقیقت آن بود، این تعلیم که آتون نه تنها آفرینندهٔ مصر بلکه "تمام دنیا، انسان و حیوانات، و تمامی سرزمینهای بیگانه، حتی سوریه و کوش، علاوه بر این سرزمین مصر" بود. "او همه چیز را در جای خود قرار می‌دهد و نیازمندیهای همه را برطرف می‌سازد." این مفاهیم الوهیت والا و ستوده بودند، اما ملی گرایانه نبودند. این تمایلات جهان گرایانه در مذهب نتوانستند روحیهٔ ارتش مصر را در میدان نبرد ارتقا دهند، در حالی که حربه‌های مؤثری برای استفادهٔ کاهنان بر علیه پادشاه جوان و مذهب جدید او فراهم نمودند. او ایده‌ای از الوهیت داشت که از برداشت عبرانیان آتی بسیار برتر بود، اما آن برای خدمت به اهداف یک فردِ ملت ساز زیاده از حد پیشرفته بود.

اگر چه آرمان یکتاپرستی با درگذشت ایخناتون دستخوش رکود شد، ایدهٔ خدای یکتا در اذهان بسیاری از گروهها دوام یافت. داماد ایخناتون با کاهنان همراه شد، به پرستش خدایان پیشین بازگشت نمود، و نامش را به توتان خامِن تغییر داد. پایتخت به تیبِز بازگشت و کاهنان در این سرزمین بسیار متمول گشتند، و سرانجام یک هفتم تمام مصر را تصاحب کرده و در مدتی کم یکی از همین رسته از کاهنان جسورانه تاج سلطنتی را به زور به دست آورد.

اما کاهنان نتوانستند به طور کامل بر موج یکتاپرستی چیره شوند. آنها به طور فزاینده ناگزیر شدند خدایان خویش را تلفیق نموده و به هم پیوند دهند؛ خانوادهٔ خدایان هر چه بیشتر در هم ادغام شدند. ایخناتون قرص شعله‌ور افلاک را به خدای آفریننده مربوط ساخته بود، و مدتها پس از فوت اصلاح طلب جوان، این ایده در قلوب انسانها، حتی کاهنان، پیوسته شعله‌ور بود. مفهوم یکتاپرستی هرگز در قلوب انسانها در مصر و در دنیا از بین نرفت. آن حتی تا زمان ورود پسر آفرینندهٔ همان پدر الهی تداوم یافت، خدای واحدی که ایخناتون برای پرستش تمامی مصر به طور بسیار غیورانه اعلام نموده بود.

ضعف دکترین ایخناتون در این واقعیت نهفته بود که او چنان مذهب پیشرفته‌ای پیشنهاد نمود که فقط مصریان تحصیل کرده می‌توانستند آموزشهای او را به طور کامل درک کنند. طبقهٔ عامهٔ برزگران عقیدهٔ او را هرگز به درستی درک نکردند، و از این رو آماده بودند به همراه کاهنان به پرستش پیشین آیسیس و زوجهٔ او اوزیریس که ظاهراً به گونه‌ای معجزه‌آسا به دنبال مرگی بی‌رحمانه به دستان سِت، خدای تاریکی و شرارت، زنده شد بازگشت نمایند.

تعلیم فناناپذیری تمامی انسانها برای مصریان بسیار پیشرفته بود. فقط به پادشاهان و ثروتمندان وعدهٔ برخاستن از مرگ داده شده بود. از این رو آنها در آمادگی برای روز داوری الهی بدنهای خویش را در مقبره‌ها با دقت زیاد مومیایی و حفظ می‌نمودند. اما دمکراسیِ نجات و رستاخیز، آنطور که توسط ایخناتون آموزش داده می‌شد سرانجام فائق آمد، حتی تا آن حد که مصریان بعدها به نجات حیوانات بی‌شعور نیز اعتقاد پیدا کردند.

اگر چه به نظر می‌رسید تلاش این فرمانروای مصری برای قبولاندن پرستش خدای یکتا به مردمش به شکست انجامید، باید نگاشته شود که پیامدهای کار او برای قرنها هم در فلسطین و هم

در یونان پابرجا باقی ماند، و این که بدین ترتیب مصر عامل انتقال مجموع فرهنگ تکاملی رود نیل و مذهب آشکار شدهٔ رود فرات به تمامی مردمان بعدی باختر گردید.

حدوداً هنگامی که زندگی ملی عبرانیان در حال شروع بود، شکوه این عصر بزرگِ پیشرفت اخلاقی و رشد معنوی در درهٔ رود نیل به سرعت داشت سپری می‌شد، و این صحرا نشینان به دنبال سفر موقت خود به مصر بیشتر این تعالیم را با خود بردند و بسیاری از تعالیم ایخناتون را در مذهب نژادی خود تداوم بخشیدند.

6- تعالیم سالیم در ایران

برخی از میسیونرهای ملک صادق از فلسطین با عبور از بین‌النهرین به فلات بزرگ ایران رفتند. برای بیش از پانصد سال آموزگاران سالیم در ایران پیشرفت می‌کردند، و تمامی ملت داشت به مذهب ملک صادق چرخش می‌کرد که به ناگاه تغییر حکمرانان به سرعت موجب اذیت و آزاری تلخ شد که عملاً آموزشهای یکتاپرستانهٔ مکتب سالیم را پایان بخشید. اصول میثاق ابراهیم عملاً در ایران منسوخ گشته بود که در آن قرن بزرگ رنسانس اخلاقی، قرن ششم پیش از میلاد مسیح، زرتشت ظهور کرد و اخگر نیمه‌سوز بشارت سالیم را احیا نمود.

این بنیانگذار مذهب جدید جوانی توانا و بی‌باک بود، که در سفر زیارتی اولش به اور در بین‌النهرین علاوه بر بسیاری روایات از روایات کلیگسشیا و شورش لوسیفر اطلاع یافته بود، و تمامی اینها برای طبیعت مذهبی وی جاذبه‌ای قوی به وجود آورده بود. از این رو، در حالی که در اور بود در نتیجهٔ یک رویا تصمیم گرفت به خانهٔ شمالی خود بازگشته و بازسازی مذهب مردمش را به عهده گیرد. او ایدهٔ عبرانی یک خدای عادل، برداشت موسی از ربانیت را جذب کرده بود. ایدهٔ یک خدای متعال در ذهن او روشن بود، و او کلیهٔ خدایان دیگر را در زمرهٔ اهریمنان شمرده و آنان را در صفوف ارواح خبیث که در بین‌النهرین راجع به آنان شنیده بود قرار داد. او از داستان هفت روح استاد، آنطور که روایت آن در اور تداوم یافت، مطلع شده بود، و از این رو کهکشانی از هفت خدای متعال که اهورا مزدا در رأس آن بود پدید آورد. او این خدایان پایین‌تر را به ایده‌آل سازی قانون درست، پندار نیک، دولت اعلا، سیرت مقدس، سلامتی، و جاودانگی مربوط ساخت.

و این مذهب جدید یک مذهب عمل بود — کار — نه دعا و آیین نیایشی. خدای آن موجودی با خرد مافوق و حامی تمدن بود. آن یک فلسفهٔ رزمندهٔ مذهبی بود که متهورانه با اهریمن، بی‌عملی، و قهقرا پیکار می‌نمود.

زرتشت پرستش آتش را آموزش نداد، اما درصدد این برآمد که شعلهٔ آتش را به عنوان سمبل روحی پاک و خردمند که از استیلای جهانی و عالی برخوردار است به کار بندد. (این نیز تماماً حقیقت دارد که پیروان او بعدها این آتش سمبلیک را هم تقدیس و هم پرستش می‌نمودند.) سرانجام

به دنبال تغییر دین یک شاهزادهٔ ایرانی، این مذهب جدید با زور شمشیر گسترش یافت. و زرتشت برای آنچه که بنا بر اعتقادش ”حقیقت خدای نور“ بود قهرمانانه در نبرد جان باخت.

دین زرتشت تنها کیش یورنشیایی است که تعالیم دلمیشیا و عدن را دربارهٔ هفت روح استاد تداوم می‌بخشد. این دین در حالی که در شکفتن مفهوم تثلیث ناکام ماند، از جهتی به مفهوم خدای هفتگانه نزدیک گردید. دین اولیهٔ زرتشتی یک دوگانگی صرف نبود. اگر چه تعالیم اولیهٔ آن اهریمن را به صورت همتراز زمانی نیکی تصویر می‌نمود، آن قطعاً ابدیتِ نهفته در واقعیتِ غائیِ نیکی بود. تنها در ایام بعد این اعتقاد که نیکی و بدی تحت شرایط یکسان در ستیزند اعتبار یافت.

روایات یهودی بهشت و جهنم و اعتقاد به اهریمنان، آنطور که در متون مقدس عبرانی نگاشته شده است، حین این که روی روایات به جا مانده پیرامون لوسیفر و کلیگسشیا بنیاد نهاده شده است، در طول دورانی که یهودیان تحت سیطرهٔ سیاسی و فرهنگی ایرانیان بودند اساساً از زرتشتیان گرفته شده است. زرتشت، همانند مصریان ”روز داوری خداوند“ را آموزش داد، اما او این واقعه را به پایان دنیا مربوط ساخت.

حتی مذهبی که در ایران جانشین دین زرتشت گردید، به طور قابل ملاحظه از آن تأثیر پذیرفت. وقتی که کاهنان ایرانی درصدد برانداختن تعالیم زرتشت برآمدند، پرستش باستانی میترا را احیا نمودند. و میترا پرستی در سرتاسر خاور نزدیک و مناطق مدیترانه گسترش یافت و برای دورانی با یهودیت و مسیحیت هر دو هم عصر بود. بدین ترتیب تعالیم زرتشت سه مذهب بزرگ را به طور پی در پی تحت تأثیر قرار داد: یهودیت، مسیحیت، و از طریق آنها، اسلام.

اما تعالیم متعالی و سرایشهای نیایشی والای زرتشت بسیار دور از تحریفات بشارت وی بودند که در دوران اخیر توسط پارسیان به انجام رسید. این تحریفات با ترس زیاد آنان از مردگان و اعتقاد به سفسطه توأم بود که زرتشت هرگز تسلیم آن نشد و بر آن صحه نگذارد.

این مرد بزرگ یکی از انسانهای آن گروه بی‌نظیر بود که در قرن ششم پیش از میلاد مسیح ظهور کرد تا مانع خاموشی کامل و نهایی آن نور سالیم گردد، نوری که با کم سویی می‌سوخت تا در دنیای تاریک انسان مسیر نور را که به زندگی جاوید راه می‌برد به او نشان دهد.

7- تعالیم سالیم در عربستان

تعالیم ملک صادق پیرامون خدای یکتا در تاریخ نسبتاً اخیری در صحرای عربی تثبیت شدند. میسیونرهای سالیم به دلیل عدم فهمشان از رهنمودهای ملک صادق در رابطه با سازماندهی بیش از حد، همچون در یونان، در عربستان ناکام ماندند. اما آنها با تعبیرشان از اندرز وی مبنی بر مخالفت با کلیهٔ تلاشها برای پیشبرد این آرمان از طریق نیروی نظامی یا فشار مدنی بدین گونه از حرکت باز داشته نشدند.

حتی در چین و روم نیز تعالیم ملک صادق بیشتر از این ناحیهٔ صحرایی که خود بسیار نزدیک سالیم بود به طور کامل به شکست منتهی نشدند. مدتها پس از این که اکثریت مردمان شرق و غرب به ترتیب بودایی و مسیحی شده بودند، صحرای عربی برای هزاران سال به روال گذشته همچنان ادامه داد. هر قبیله بت قدیمی خویش را می‌پرستید، و بسیاری از تک تک خانواده‌ها خدایان خانگی خود را داشتند. برای مدتها بین اشتار بابلی، یهوه عبرانی، اهورای ایرانی، و پدر مسیحیِ خداوندگار عیسی مسیح مبارزه ادامه یافت. هرگز یک مفهوم نتوانست به طور کامل جانشین مفاهیم دیگر گردد.

اینجا و آنجا در سراسر عربستان خانواده‌ها و قبایلی بودند که ایدهٔ مبهم خدای یکتا را حفظ نمودند. این گروهها روایات ملک صادق، ابراهیم، موسی، و زرتشت را گرامی شمردند. مراکز متعددی بودند که ممکن بود نسبت به بشارت مربوط به عیسی واکنش مثبت نشان دهند، اما میسیونرهای مسیحی سرزمینهای صحرا در مقایسه با مداراگران و نوآورانی که در کشورهای مدیترانه به عنوان میسیونر عمل می‌نمودند یک گروه سختگیر و غیرقابل انعطاف بودند. اگر پیروان عیسی فرمان او را که گفت: ”به سراسر دنیا بروید و انجیل را موعظه کنید“ بیشتر جدی می‌گرفتند، و اگر آنها در موعظه‌های خویش بیشتر متین بوده و در الزامات اجتماعی جانبی که ساختهٔ خودشان بود کمتر سختگیر بودند، آنگاه بسیاری از سرزمینها بشارت سادهٔ پسر نجار را با خرسندی می‌پذیرفتند و عربستان هم در زمرهٔ آنان می‌بود.

به رغم این واقعیت که یکتاپرستی‌های بزرگ خاور نزدیک نتوانستند در عربستان ریشه دوانند، این سرزمین صحرایی قادر بود مذهبی ایجاد کند که گر چه در الزامات اجتماعی آن از مطالبهٔ کمتری برخوردار بود، با این وجود یکتاپرستانه بود.

تنها یک عامل که از طبیعت قبیله‌ای، نژادی، یا ملی برخوردار بود پیرامون عقاید بدوی و غیرسازمان یافتهٔ صحرا وجود داشت، و آن احترامی خاص و کلی بود که تقریباً تمامی قبایل عربی مایل بودند به یک بت مشخص سنگی سیاه رنگ در یک پرستشگاه مشخص در مکه معطوف دارند. این نقطهٔ تماس و تقدیس مشترک متعاقباً به برقراری مذهب اسلام منتهی شد. آنچه که یهوه، روح آتشفشان، برای سامیهای یهودی بود، سنگ کعبه برای هم نژادیهای عرب آنها شد.

نقطهٔ قوت اسلام، عرضهٔ روشن و واضح الله به عنوان خدای یکتا و یگانه بوده است. نقطهٔ ضعف آن، مربوط ساختن نیروی نظامی به ترویج آن و نیز تحقیر زن می‌باشد. اما اسلام به عرضهٔ یگانه خدای جهانیِ همه که ”از دیدنی و نادیدنی آگاه است“ با ثابت قدمی پایدار مانده است. ”او بخشنده و مهربان است.“ ”به راستی خداوند نسبت به همهٔ انسانها سرشار از خوبی است.“ ”و هنگامی که من بیمار هستم، اوست که مرا شفا می‌دهد.“ ”زیرا هرگاه سه نفر با هم صحبت می‌کنند، خداوند به صورت چهارمی حاضر است“، زیرا آیا او ”اولین و آخرین، و نیز دیدنی و پنهان“ نیست؟

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 96

یهوه— خدای عبرانیان

انسان در پنداشت الوهیت ابتدا کلیهٔ خدایان را به شمار می‌آورد، سپس تمامی خدایان بیگانه را تحت سیطرهٔ خدای قبیله‌ای خود قرار می‌دهد، و نهایتاً همه را به غیر از یک خدا که از ارزش غایی و عالی برخوردار است طرد می‌کند. یهودیان تمامی خدایان را در مفهوم والاتر خویش از پروردگار، خدای اسرائیل ادغام کردند. هندوها نیز خدایان متعدد خود را در "یک معنویت خدایان" که در ریگ - وِدا توصیف شده تلفیق نمودند، حال آن که بین‌النهرینیها خدایان خود را به سطح برداشت متمرکزترِ بِل - مردوک تقلیل دادند. مدتی نه چندان طولانی پس از ظهور ماکی‌ونتا ملک صادق در سالیم در فلسطین، این ایده‌های یکتاپرستی در همه جای دنیا به حد بلوغ رسید. اما برداشت ملک صادق از الوهیت شباهتی به فلسفهٔ تکاملیِ شمارش، سیطره، و طرد نداشت؛ آن منحصراً روی پایهٔ *قدرت خلاق بنا* نهاده شده بود و به زودی بر بالاترین مفاهیم الوهیت در بین‌النهرین، هند، و مصر تأثیر گذاشت.

مذهب سالیم توسط قینی‌ها و چندین قبیلهٔ کنعانی دیگر به صورت یک سنت مورد احترام بود. و این یکی از اهداف ظهور ملک صادق در جسم بود: که یک مذهب تک خدایی آن چنان رواج یابد که راه را برای اعطای زمینی یک پسر همان خدای یکتا مهیا سازد. میکائیل به سختی می‌توانست به یورنشیا بیاید مگر این که مردمی معتقد به پدر جهانی که او می‌توانست در میان آنان ظاهر شود وجود می‌داشتند.

مذهب سالیم به صورت کیش قینی‌ها در فلسطین تداوم یافت، و این مذهب آنطور که بعدها توسط عبرانیان پذیرفته شد، در ابتدا توسط تعالیم اخلاقی مصریان، سپس به وسیلهٔ اندیشهٔ یزدان شناسانهٔ بابلیها، و سرانجام توسط مفاهیم ایرانی نیکو و اهریمنی تحت تأثیر قرار گرفت. مذهب عبرانی از نقطه نظر عینی مبتنی بر پیمان ابراهیم با ماکی‌ونتا ملک صادق است؛ از نظر تکاملی آن حاصل بسیاری شرایط بی‌نظیر محیطی است؛ اما از نظر فرهنگی آن از مذهب، اخلاقیات، و فلسفهٔ تمامی خاور نزدیک آزادانه به عاریت گرفته است. از طریق مذهب عبرانی است که بخش عمدهٔ اخلاقیات و اندیشهٔ مذهبی مصر، بین‌النهرین، و ایران به مردمان باختر انتقال یافت.

1- مفاهیم الوهیت در بین سامیها

سامیهای اولیه تصور می‌کردند که در هر چیز یک روح ساکن است. ارواح دنیاهای حیوانی و گیاهی وجود داشتند؛ ارواح سالانه، خدای بارداری؛ ارواح آتش، آب، و هوا؛ مجموعه‌ای واقعی از ارواحی که مورد ترس بودند و پرستیده می‌شدند. و آموزش ملک صادق در رابطه با یک آفریدگار جهانی اعتقاد به این ارواح دون پایه یا خدایان طبیعت را هیچگاه به طور کامل از بین نبرد.

پیشرفت عبرانیان از چند خدا پرستی با گذار از پرستش یک خدا بدون انکار وجود خدایان دیگر به یکتاپرستی، یک رشد نظریِ بی‌وقفه و مداوم نبود. آنها در تکامل برداشتهای خویش از الوهیت قهقراهای بسیاری را تجربه نمودند، ضمن این که در طول هر دوره در میان گروههای مختلف ایمانداران سامی ایده‌های متغیری دربارهٔ خداوند وجود داشتند. هر چند گاه یکبار عبارات متعددی به برداشتهای آنان از خداوند اطلاق می‌شد؛ و برای جلوگیری از سردرگمی، این عناوین گوناگون الوهیت تا جایی که به تکامل خداشناسی یهودیان مربوط می‌شود، تعریف خواهند شد.

1- *یَهُوَه* خدای قبایل جنوبی فلسطین بود، که این برداشت از خداوند را به کوه حوریب، کوه آتشفشان سینا، مربوط می‌ساختند. یهوه صرفاً یکی از صدها و هزاران خدایان طبیعت بود که توجه قبایل و مردمان سامی را جلب نموده و پرستش وی را از آن خود ساخته بود.

2- *اِل‌اِلیون*. برای قرنها بعد از اقامت موقت ملک صادق در سالیم، دکترین او پیرامون الوهیت به اشکال گوناگون دوام آورد اما به طور کلی با عبارت ال‌الیون، خدای والامرتبهٔ آسمان، مورد اشاره قرار می‌گرفت. بسیاری از سامیها، از جمله نوادگان بلافصل ابراهیم، در دوران مختلف یهوه و ال‌الیون هر دو را پرستش می‌کردند.

3- *اِل‌شَدای*. مشکل است توضیح داد که ال‌شدای چه چیز را نمایندگی می‌کرد. این ایده از خداوند ترکیبی از عقاید بود که از تعالیم کتاب خرد آمنموپ سرچشمه یافته، توسط دکترین ایخناتون پیرامون آتون تغییر و تبدیل یافته، و به قدر بیشتر از تعالیم ملک صادق که در مفهوم ال‌الیون گنجیده شده بود تأثیر پذیرفته بود. اما به تدریج که مفهوم ال‌شدای بر ذهن مردم عبرانی نفوذ کرد، به طور کامل از عقاید صحرانشینان دربارهٔ یهوه متأثر گردید.

یکی از ایده‌های غالب مذهب این عصر، مفهوم مصریِ تقدیر الهی بود، این تعلیم که رفاه مادی پاداشی برای خدمت به ال‌شدای می‌باشد.

4- *اِل*. در بحبوحهٔ تمامی این سردرگمی واژه شناسانه و ابهام مفهوم، بسیاری از ایمانداران پارسامنش صادقانه تلاش می‌کردند که تمامی این ایده‌های در حال تکامل ربانیت را پرستش کنند، و در آنجا رسم اشاره به این الوهیت مرکب به عنوان اِل رشد نمود. و این عبارت باز هم سایر خدایان طبیعت صحرانشینان را در بر می‌گرفت.

5- *اِلوهیم*. در کیش و اور گروههای سومری - کلدانی که مفهوم خدای سه - در - یک را آموزش می‌دادند مدتها دوام آوردند. این مفهوم روی روایات روزگاران آدم و ملک صادق بنا شده بود. این عقاید به مصر انتقال داده شد، جایی که این تثلیث تحت نام اِلوهیم یا به صورت مفرد، اِلوآ، پرستیده می‌شد. محافل فلسفی مصر و آموزگاران بعدی اسکندریه که از تبار عبری بودند این یگانگی خدایان جمعی را آموزش می‌دادند، و بسیاری از مشاوران موسی در هنگام خروج قوم یهود از مصر به این تثلیث اعتقاد داشتند. اما تا بعد از این که آنها تحت نفوذ سیاسی بابلیها قرار گرفتند مفهوم الوهیمِ سه‌گانه هیچگاه بخشی واقعی از الهیات عبرانی نشد.

6- *نامهای متفرقه*. سامیها دوست نداشتند نام الوهیت خویش را به زبان آورند، و از این رو گاه به گاه به نامهای گوناگون نظیر روح خداوند، پروردگار، فرشتهٔ خداوند، قادر مطلق، قدّوس، والامرتبه، آدونای، قدیم‌الایامها، پروردگار خدای اسرائیل، آفرینندهٔ آسمان و زمین، کایریوس، یَه، خدای لشکریان، و پدر آسمانی روی می‌آوردند.

جِهُوا عبارتی است که در ایام اخیر به کار گرفته شده است تا مفهوم کامل یَهُوَه را که نهایتاً در تجربهٔ طولانی عبرانیان تکوین یافت تعیین سازد. اما نام جِهُوا تا هزار و پانصد سال بعد از ایام عیسی مورد استفاده قرار نگرفت.

تا حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح کوه سینا به طور متناوب به صورت یک آتشفشان فعال بود، و تا زمان اقامت موقت قوم اسرائیل گهگاهی فورانهای آتشفشانی در این ناحیه رخ می‌دادند. آتش و دود، به همراه انفجارات رعدآسایی که به فورانهای این کوه آتشفشانی مربوط بودند، تماماً صحرانشینان مناطق اطراف را متأثر ساخته و موجب ترس و شگفتی آنان می‌شدند و سبب آن بودند که از یهوه بسیار بترسند. این روحِ کوه حوریب بعدها خدای سامیهای عبرانی گردید، و آنها سرانجام اعتقاد یافتند که او از کلیهٔ خدایان دیگر برتر است.

کنعانی‌ها برای مدتها یهوه را مورد تکریم و تقدیس قرار داده بودند، و گر چه بسیاری از قینی‌ها به اِل‌اِلیون، ابرخدای مذهب سالیم، کم و بیش ایمان داشتند، اکثریت کنعانی‌ها به پرستش خدایان قبیله‌ای پیشین به طور ناپایدار ادامه دادند. آنها به سختی مایل بودند که خدایان ملی خویش را به نفع یک خدای بین‌المللی ترک کنند، چه رسد به یک خدای میان سیاره‌ای. آنها یک نگرش جهانی نسبت به الوهیت نداشتند، و از این رو این قبایل علاوه بر یهوه و گوساله‌های نقره‌ای و طلایی که مظهر برداشت گله‌بانهای صحرانشین از روح کوه آتشفشان سینا بود، به پرستش خدایان قبیله‌ای خویش ادامه دادند.

سوریها در حالی که خدایان خویش را می‌پرستیدند، همچنین به یهوهٔ عبرانیان اعتقاد داشتند. به این دلیل بود که پیامبران آنها به پادشاه سوریه گفتند: "خدایان آنان خدایان تپه‌ها هستند؛ از این رو آنها از ما قویتر بودند؛ لیکن بگذارید روی دشت بر علیه آنها بجنگیم، و قطعاً ما از آنها نیرومندتر خواهیم بود."

به تدریج که فرهنگ انسان پیشرفت می‌کند، خدایان کوچکتر مقهور یک خدای متعالی می‌شوند؛ ژوپیتر بزرگ فقط به منظور ابراز شگفتی تداوم می‌یابد. یکتاپرستان خدایان دون پایهٔ خود را در سطح ارواح، دیوان، الهه‌های تقدیر، پریان، اجنه، جنهای قهوه‌ای، آدمچه‌ها، بَنشی‌ها، و چشم بد نگه می‌دارند. عبرانیان از میان اعتقاد به یک خدا، بدون انکار وجود خدایان دیگر، عبور کردند و برای مدتها به وجود خدایان دیگر سوا از یهوه باور داشتند، اما به طور فزاینده بر این باور بودند که این خدایان بیگانه از یهوه پایین‌ترند. آنها به واقعیت گموش، خدای اموریان، اذعان داشتند ولی معتقد بودند که او از یهوه پایین‌تر است.

ایدهٔ یهوه دستخوش بیشترین تکوین از میان کلیهٔ تئوریهای انسانی پیرامون خداوند شده است. تکامل تدریجی آن تنها می‌تواند با دگرگونی مفهوم بودا در آسیا مقایسه گردد، که در پایان به مفهوم مطلق جهانی، حتی همینطور که مفهوم یهوه نهایتاً به ایدهٔ پدر جهانی راه برد، رهنمون گردید. اما به عنوان یک واقعیت تاریخی باید فهم شود که در حالی که یهودیان دیدگاههای خود را راجع به الوهیت از خدای قبیله‌ای کوه حوریب به پدر آفرینندهٔ با محبت و بخشندهٔ دوران بعد بدین نحو تغییر دادند، نام او را تغییر ندادند. آنها طی این ایام این مفهوم در حال تکامل الوهیت را همواره یهوه نامیده‌اند.

2- مردمان سامی

سامیهای خاور سوارکاران به خوبی سازمان یافته و به خوبی رهبری شده‌ای بودند که نواحی شرقی هلال حاصلخیز را مورد تهاجم قرار دادند و در آنجا با بابلیها وصلت کردند. کلدانیهای نزدیک به اور در زمرهٔ پیشرفته‌ترین سامیهای شرقی بودند. فینیقی‌ها یک گروه برتر و به خوبی سازمان یافتهٔ سامیهای مختلط بودند که بخش غربی فلسطین در امتداد ساحل مدیترانه را در اختیار داشتند. از نظر نژادی، سامیها در زمرهٔ آمیخته‌ترین مردمان یورنشیا بودند، و حاوی عوامل ارثی تقریباً تمامی نُه نژاد دنیا بودند.

سامیهای عرب بارها و بارها از طریق جنگ راه خود را به سوی سرزمین موعود شمالی گشودند، سرزمینی که در آن "شیر و عسل جاری بود"، اما آنها درست به همان اندازه توسط سامی‌ها و حیتی‌های شمالیِ بهتر سازمان یافته و بسیار متمدن‌تر بیرون رانده شدند. بعدها، طی یک قحطی فوق‌العاده شدید، تعداد کثیری از این صحراگردان پرسه‌زن برای کارهای عمومی مصر به عنوان کارگران قراردادی وارد مصر شدند، لیکن دستخوش تجربهٔ تلخ بردگی در کار سخت و طاقت‌فرسای روزانهٔ کارگران عامی و ستمدیدهٔ درهٔ رود نیل شدند.

تنها بعد از روزگاران ماکی‌ونتا ملک صادق و ابراهیم بود که برخی از قبایل سامی، به علت اعتقادات ویژهٔ مذهبی خود، فرزندان اسرائیل و بعدها عبرانیان، یهودیان، و "مردم برگزیده" نامیده شدند. ابراهیم پدر نژادی تمامی عبرانیان نبود. او حتی جد تمامی سامیان صحرانشین که در مصر در اسارت نگاه داشته شده بودند نیز نبود. درست است، نوادگان او که از مصر خارج شدند، هستهٔ قوم آتی یهود را تشکیل دادند، اما اکثریت عظیم مردان و زنانی که در قبایل اسرائیل

ادغام شدند هرگز در مصر اقامت نکرده بودند. آنها صرفاً چادرنشینان همتایی بودند که همینطور که فرزندان ابراهیم و یاران سامی آنها از مصر از راه شمال عربستان سفر می‌کردند، دنبال نمودن رهبری موسی را برگزیدند.

آموزش ملک صادق در رابطه با ال‌الیون، والامرتبه، و میثاق لطف الهی از طریق ایمان، تا زمان بردگی مردمان سامی در مصر که در زمان کوتاهی ملت عبرانی را تشکیل دادند، به اندازهٔ زیادی فراموش شده بود. اما در طی این دورهٔ اسارت، این صحرانشینان عرب یک اعتقاد سنتی مداوم به یهوه به عنوان الوهیت نژادی خویش را حفظ نمودند.

یهوه توسط بیش از یکصد قبیلهٔ جداگانهٔ عرب پرستش می‌شد، و به جز اثر خفیف مفهوم ملک صادق پیرامون ال‌الیون که در بین طبقات تحصیل کرده‌تر مصر، به علاوهٔ تیره‌های مختلط عبرانی و مصری، دوام یافت، مذهب طبقهٔ عامهٔ بردگان اسیر عبرانی یک برداشت تغییر یافته از آیین پیشین جادو و قربانی برای یهوه بود.

3- موسی بی‌همتا

تاریخ آغاز تکامل مفاهیم و ایده‌آلهای عبرانی از یک آفرینندهٔ متعال به دوران خروج سامی‌ها از مصر تحت رهبری آن رهبر، آموزگار، و سازمانده بزرگ، موسی، باز می‌گردد. مادر او از خانوادهٔ سلطنتی مصر بود؛ پدر او یک افسر رابط سامی بین دولت و اسرای صحرانشین بود. موسی بدین ترتیب از کیفیتهایی برخوردار بود که از منابع برتر نژادی سرچشمه می‌یافت. اصل و نسب او چنان زیاد در هم آمیخته بود که غیرممکن است او را در هر یک گروه نژادی طبقه‌بندی نمود. اگر او از این نوع آمیخته نبود، هرگز آن استعداد چندگانه و قابلیت خارق‌العادهٔ انطباق پذیری که او را قادر ساخت از عهدهٔ آن تودهٔ گوناگون برآید را آشکار نمی‌ساخت، توده‌ای که سرانجام با آن سامیهای صحرانشین که تحت رهبری او از مصر به صحرای عربی گریختند مربوط شدند.

به رغم وسوسه‌های فرهنگ پادشاهی رود نیل، موسی چنین برگزید که بخت خود را با مردم پدرش بیازماید. در زمانی که این سازمانده بزرگ طرحهای خود را برای آزاد ساختن نهایی مردم پدرش تدوین می‌کرد، اسرای صحرانشین به سختی از مذهبی برخوردار بودند که ارزش نام آن را داشته باشد؛ آنها عملاً فاقد یک برداشت راستین از خداوند بوده و امیدی در دنیا نداشتند.

هرگز هیچ رهبری مسئولیت اصلاح و ارتقاءِ گروهی درمانده‌تر، محزون‌تر، مأیوس‌تر، و نادان‌تر از موجودات بشری را به عهده نگرفته بود. اما این بردگان امکاناتی نهفته از پیشرفت را در رگه‌های ارثی خود حمل می‌کردند، و تعدادی مکفی از رهبران آموزش یافته که یک گروه از سازمان دهندگان کارآمد را تشکیل می‌دادند وجود داشتند، و آنها به منظور آمادگی برای روز طغیان و یورش برای آزادی توسط موسی تعلیم یافته بودند. این انسانهای برتر به عنوان

سرپرستان بومی مردمشان به کار گرفته شده بودند. آنها به علت نفوذ موسی در میان حکمرانان مصر تا اندازه‌ای آموزش یافته بودند.

موسی تلاش کرد برای آزادی سامیهای همتای خود به طور دیپلماتیک مذاکره کند. او و برادرش وارد یک معاهده با پادشاه مصر شدند، که به موجب آن آنها اجازه یافتند درهٔ رود نیل را به مقصد صحرای عربی به طور مسالمت‌آمیز ترک کنند. آنها بنا بود به نشانهٔ خدمت طولانی خویش در مصر یک مبلغ ناچیز از پول و کالا دریافت کنند. عبرانیان به سهم خود موافقت کردند که روابط دوستانه‌ای با فرعونها حفظ نموده و به هیچ ائتلافی بر علیه مصر ملحق نشوند. اما پادشاه بعداً صلاح دید که این پیمان را ملغی سازد، و به عنوان دلیل چنین بهانه آورد که جاسوسانش در میان اسرای صحرانشین کشف خیانت کرده‌اند. او ادعا کرد که آنها به این منظور درصدد آزادی هستند که به صحرا بروند تا چادرنشینان را بر ضد مصر سازمان دهند.

اما موسی دلسرد نشد؛ او منتظر فرصت بود، و ظرف کمتر از یک سال هنگامی که نیروهای نظامی مصر به طور کامل سرگرم مقاومت در برابر حملهٔ همزمان یک پیشروی قوی لیبیایی از سوی جنوب و یک تهاجم دریایی یونانی از طرف شمال بودند، این سازمانده جسور هموطنان خود را در یک فرار خارق‌العادهٔ شبانه به خارج از مصر هدایت کرد. این حرکت شتابان برای آزادی به دقت طراحی شده و با مهارت به اجرا گذاشته شد. و آنها به رغم این که توسط فرعون و یک گروه کوچک از مصریان به گونه‌ای برآشفته مورد تعقیب قرار گرفتند به موفقیت دست یافتند. مصریان همگی در برابر خط دفاعی فراریان شکست خوردند و غنایم جنگی زیادی از خود به جا گذاشتند، و این غنیمت‌گیری تماماً توسط غارت لشکر در حال پیشروی اسرای فراری در حالی که به سوی سرزمین بیابانی نیاکان خود پیش می‌رفتند شدت یافت.

4- اعلان یهوه

تکامل و ارتقاءِ آموزش موسی تقریباً بر نیمی از تمامی دنیا تأثیر گذاشته است، و حتی در قرن بیستم هنوز چنین است. در حالی که موسی فلسفهٔ مذهبیِ پیشرفته‌تر مصر را درک می‌کرد، بردگان صحرانشین از چنین تعلیماتی اطلاع کمی داشتند، اما آنها خدای کوه حوریب را که نیاکان آنان یهوه نامیده بودند هیچگاه به طور کامل فراموش نکرده بودند.

موسی از پدر و مادرش هر دو راجع به تعالیم ماکی‌ونتا ملک صادق شنیده بود. وجه اشتراک اعتقاد مذهبی آنان مبیّن وصلت غیرمعمول بین یک زن از خون شاهانه و یک مرد از یک نژاد اسیر بود. پدر زن موسی یک پرستشگر قینیِ ال‌الیون بود، اما والدین نجات دهنده به ال‌شدای اعتقاد داشتند. بدین ترتیب موسی به صورت یک ال‌شدیست تعلیم یافت؛ از طریق نفوذ پدر زن خود او یک ال‌الیونیست شد؛ و تا زمان استقرار عبرانیان در حول و حوش کوه سینا بعد از فرار از مصر، او ایده‌ای جدید و مبسوط از الوهیت (که از تمامی اعتقادات گذشته‌اش سرچشمه می‌گرفت) تدوین کرده بود، و به طریقه‌ای خردمندانه تصمیم گرفت آن را به صورت یک مفهوم بسط یافته از خدای باستانی قبیله‌ای آنها، یهوه، به مردم خود اعلام نماید.

موسی تلاش کرده بود که ایدهٔ ال‌الیون را به این صحرانشینان تعلیم دهد، اما پیش از ترک مصر قانع شده بود که آنها هرگز به طور کامل این دکترین را درک نخواهند کرد. از این رو او تعمداً راه حلی سازشکارانه را پذیرا شده و خدای صحرای قبیله‌ای آنان را به عنوان خدای واحد و یگانهٔ پیروانش تعیین نمود. موسی به طور مشخص آموزش نداد که ممکن نیست مردمان و ملتهای دیگر خدایان دیگری داشته باشند، اما مصممانه بر این باور ایستادگی کرد که یهوه بالاتر و برتر از کلیهٔ خدایان دیگر است، به ویژه برای عبرانیان. اما او در تلاشش برای عرضه ساختن ایدهٔ جدید و والاتر خود از الوهیت به این بردگان نادان تحت پوشش عبارت باستانی یهوه، که همیشه با سمبل گوسالهٔ طلایی قبایل صحرانشین مشخص می‌شد، همیشه گرفتار یک تنگنای ناجور بود.

این واقعیت که یهوه خدای عبرانیانِ در حال گریز بود روشن می‌سازد که چرا آنان برای چنین مدت طولانی در مقابل کوه مقدس سینا در انتظار به سر بردند، و چرا ده فرمان را که موسی به نام یهوه، خدای حوریب، اعلام نمود در آنجا دریافت کردند. در طول این اقامت طولانی در مقابل کوه سینا آیینهای مذهبیِ به تازگی در حال تکاملِ پرستش عبرانی بیشتر تکمیل شدند.

به نظر نمی‌رسد که اگر به خاطر فوران شدید کوه حوریب در طی هفتهٔ سوم اقامت پرستشی آنان در پایهٔ آن نبود، موسی در برقراری آیین نسبتاً پیشرفتهٔ نیایشی خویش و در حفظ بی کم و کاست پیروان خویش برای یک ربع قرن تا آن هنگام به موفقیت دست می‌یافت. ”کوه یهوه در آتش می‌سوخت، و دود همچون دود یک کوره بالا می‌رفت، و تمام کوه به شدت می‌لرزید.“ نظر به این دگرگونی ناگهانی سطح زمین، شگفت‌آور نیست که موسی توانست به برادران خود این آموزش را القا کند که خدای آنان ”پرتوان، مخوف، یک آتش نابود کننده، ترسناک، و تماماً نیرومند“ است.

موسی اعلام نمود که یهوه پروردگار، خدای اسرائیل است و عبرانیان را به عنوان مردم برگزیدهٔ خود انتخاب کرده است. او در حال ساختن یک قوم جدید بود، و به طرزی عاقلانه تعالیم مذهبی خود را ملی کرد، و به پیروان خود گفت که یهوه یک کارفرمای سختگیر و یک ”خدای غیور“ است. اما با این وجود او درصدد این برآمد که برداشت آنان را از الوهیت بسط دهد، هنگامی که به آنان تعلیم داد که یهوه ”خدای ارواح تمامی انسانهاست“، و آنگاه که گفت: ”خدای جاودان پناهگاه شماست، و در زیر شما بازوان ابدی قرار دارند.“ موسی تعلیم می‌داد که یهوه یک خدای خوش عهد است؛ این که او شما را فراموش نخواهد کرد، شما را نابود نخواهد کرد، میثاق پدران شما را از خاطر نخواهد برد، زیرا خداوند شما را دوست دارد و سوگندی را که برای پدران شما خورد از یاد نخواهد برد.“

موسی تلاشی قهرمانانه به عمل آورد تا یهوه را به سطح حرمت یک خدای متعالی ارتقا دهد، آنگاه که او را به صورت ”خدای حقیقت و فاقد بی‌عدالتی، و در تمامی شیوه‌هایش عادل و نیکو“ عرضه نمود. و با این حال به رغم این تعلیم والا، فهم محدود پیروانش این را لازم ساخت که از خدا به صورت موجودی که شبیه انسان است و در معرض حملات عصبی، خشم، و تندی می‌باشد، و حتی این که او انتقامگیر است و به آسانی تحت تأثیر رفتار انسان قرار می‌گیرد، سخن گوید.

تحت تعالیم موسی این خدای قبیله‌ایِ طبیعت، یهوه، خداوند خدای اسرائیل گردید؛ خدایی که آنها را در بیابان برهوت و حتی توی تبعید دنبال می‌نمود، جایی که در مدتی کم به صورت خدای تمامی مردمان پنداشته شد. اسارت بعدی که یهودیان را در بابل به بردگی درآورد سرانجام مفهوم در حال تکامل یهوه را آزاد ساخت تا نقش یکتاپرستانهٔ خدای تمامی ملتها را به عهده گیرد.

بی‌نظیرترین و شگفت‌انگیزترین مشخصهٔ تاریخ مذهبی عبرانیان به این تکامل مداوم مفهوم الوهیت از خدای بدوی کوه حوریب به تعالیم رهبران معنوی پیاپی آنان و سپس به سطح بالای پیشرفت که در اصول عقاید الوهیت اشعیاها هویدا است مربوط می‌شود که آن مفهوم شکوهمند پدر با محبت و بخشندهٔ آفریننده را اعلام نمودند.

5- تعالیم موسی

موسی یک ترکیب خارق‌العادهٔ رهبر نظامی، سازمانده اجتماعی، و آموزگار مذهبی بود. او مهمترین آموزگار و رهبر بی‌همتای دنیا بین ایام ماکی‌ونتا و عیسی بود. موسی سعی کرد رفرمهای بسیاری در اسرائیل عرضه کند که هیچ سندی از آنها باقی نیست. در مدت حیات یک انسان، او انبوه مردم چند زبانهٔ موسوم به عبرانی را از بردگی و پرسه‌زنی غیرمتمدنانه خارج ساخت، ضمن این که تولد متعاقب یک ملت و تداوم بخشیدن به یک نژاد را پی‌ریزی نمود.

از کار بزرگ موسی نوشتهٔ بسیار کمی باقی است، زیرا عبرانیان در هنگام خروج از مصر هیچ زبان نوشتاری نداشتند. نگارش ایام و کارهای موسی از روایاتی که بیش از یک هزار سال پس از مرگ آن رهبر بزرگ موجود بود برآمده است.

بسیاری از پیشرفتهایی که موسی فراتر و بالاتر از مذهب مصریان و قبایل اطراف خاور نزدیک به آنها دست یازید به سبب روایات قینی‌ها از دوران ملک صادق بودند. بدون تعلیم ماکی‌ونتا به ابراهیم و هم عصران وی، عبرانیان در تاریکی نومیدانه از مصر خارج می‌شدند. موسی و پدر زن او، یَترون، باقیماندهٔ روایات روزگاران ملک صادق را جمع‌آوری نموده، و این تعلیمات به اضافهٔ آموزش مصریان، موسی را در آفرینش مذهب و آیین بهبود یافتهٔ قوم اسرائیل راهنمایی نمود. موسی یک سازمانده بود؛ او بهترینهای مذهب و آداب و رسوم مصر و فلسطین را انتخاب نمود و این اعمال را با روایات تعالیم ملک صادق مربوط ساخت و سیستم آیین پرستش عبرانی را سازمان داد.

موسی به تقدیر اعتقاد داشت. او در رابطه با کنترل فوق طبیعی رود نیل و عناصر دیگر طبیعت به طور کامل از تعلیمات مصر تأثیر پذیرفته بود. او بینش فوق‌العاده‌ای از خداوند داشت، اما او کاملاً صادق بود، آنگاه که به عبرانیان تعلیم می‌داد که اگر آنها از خداوند اطاعت کنند، ”او شما را دوست خواهد داشت، به شما برکت خواهد داد، و بر تعداد شما خواهد افزود. او نسل شما و ثمرهٔ سرزمین شما — ذرت، شراب، روغن، و گله‌های شما — را زیاد خواهد کرد. شما فراتر از همهٔ مردم سعادتمند خواهید شد، و پروردگار خدای شما تمامی بیماریها را از شما دور خواهد

کرد و هیچیک از امراض اهریمنی مصر را بر شما وارد نخواهد کرد.“ او حتی گفت: ”پروردگار، خدایتان را به خاطر داشته باشید، زیرا اوست که به شما قوّت می‌دهد تا صاحب دارایی شوید.“ ”شما به بسیاری ملل قرض خواهید داد، اما قرض نخواهید کرد. شما بر بسیاری ملل حکومت خواهید کرد، اما آنها بر شما حکومت نخواهند کرد.“

اما این به راستی رقت‌انگیز بود که این اندیشهٔ بزرگ موسی را که سعی داشت مفهوم والای خود از ال‌الیون، والامرتبه، را به سطح فهم عبرانیان نادان و بی‌سواد انطباق دهد نظاره کرد. او در جمع رهبران خویش غرش‌کنان گفت: ”پروردگار، خدای شما خدای واحد است، هیچکس غیر از او نیست“؛ در حالی که به تودهٔ مختلط مردم اعلام نمود: ”در میان تمامی خدایان چه کسی همانند خدای شماست؟“ موسی موضعی شجاعانه و بخشاً موفقیت‌آمیز در برابر بتها و بت‌پرستی اتخاذ نمود و چنین اعلام کرد: ”شما نظیر آن روز را که خدای شما در کوه حوریب از میان آتش با شما صحبت می‌کرد ندیده‌اید.“ او همچنین ساختن هر گونه مجسمه را ممنوع کرد.

موسی می‌ترسید که بخشایش یهوه را اعلام کند. او ترجیح می‌داد مردم خود را با بیم از عدالت خداوند دچار پروا و احترام نماید. او می‌گفت: ”پروردگار خدای شما، خدای خدایان و سرور سروران است، خدایی بزرگ، خدایی پرتوان و مهیب، که طرف کسی را نمی‌گیرد.“ مجدداً او درصدد این برآمد که قبایل سرکش را تحت کنترل درآورد، آنگاه که اعلام نمود: ”خدای شما وقتی که از او نافرمانی کنید، نابود می‌سازد؛ هنگامی که از او اطاعت کنید، شفا می‌دهد و حیات عطا می‌کند.“ اما موسی به این قبایل آموزش می‌داد که آنان فقط به شرطی که ”تمامی فرامین او را به جا آورند و از قوانین او اطاعت کنند“ مردم برگزیدهٔ خداوند می‌شوند.

در این ایامِ نخستین قدر اندکی از بخشندگی خداوند به عبرانیان آموزش داده شد. آنها خداوند را به صورت ”قادر مطلق“ می‌شناختند؛ و این که ”خداوند یک انسان جنگی است، خدای نبردها، دارای قدرت شگرف، که دشمنانش را متلاشی می‌سازد.“ ”پروردگار خدای شما در میان اردوگاه راه می‌رود تا شما را نجات دهد.“ قوم اسرائیل خدایشان را به صورت کسی می‌پنداشتند که آنها را دوست دارد، ولی همچنین ”دل فرعون را سخت می‌سازد“ و ”دشمنانشان را نفرین می‌کند.“

در حالی که موسی تصاویری اجمالی و گذرا از یک الوهیت جهانی و بخشنده به فرزندان اسرائیل عرضه می‌کرد، برداشت روزمرهٔ آنها از یهوه در مجموع به صورت خدایی بود که نسبت به خدایان قبیله‌ای مردمان اطراف تنها اندکی بهتر بود. درک آنها از خداوند ابتدایی، خام، و انسان انگارانه بود. وقتی موسی درگذشت، این قبایل صحرانشین به سرعت به برداشتهای نیمه بدوی خویش از خدایان باستانی حوریب و صحرا بازگشت نمودند. بینش بسیط و متعالی‌تر از خداوند که موسی هر چند گاهی به رهبران خود عرضه می‌نمود به زودی از نظر محو گردید، ضمن این که بیشتر مردم به پرستش بتهای گوساله‌ای طلایی خویش، سمبل شبان فلسطینی از یهوه، روی آوردند.

پیش از آن که موسی فرماندهی عبرانیان را به یوشع بسپارد، او هزاران تن از هم نیاکان ابراهیم، ناحور، لوط، و سایر قبایل خویشاوند را گردآوری نموده و سریعاً آنها را به صورت ملتی از

جنگجویان شبان خودکفا و بخشاً خود مختار تبدیل نموده بود.

6- برداشت از خداوند پس از درگذشت موسی

به دنبال درگذشت موسی، ایدهٔ والای او از یهوه به سرعت رو به زوال گذاشت. یوشع و رهبران اسرائیل روایات وابسته به موسی مبنی بر خدای تماماً دانا، بخشاینده، و قدرتمند را تداوم بخشیدند، اما مردم عامی سریعاً به ایدهٔ پیشین صحرا از یهوه بازگشت نمودند. و این حرکت قهقرایی از مفهوم الوهیت تحت حاکمیت پی در پی شیخهای گوناگون قبیله‌ای موسوم به داوران به طور فزاینده ادامه یافت.

جاذبهٔ شخصیت خارق‌العادهٔ موسی القاءِ یک مفهوم به طور فزاینده بسیط از خداوند را در قلوب پیروانش زنده نگاه داشته بود؛ اما هنگامی که آنها به یکباره به سرزمینهای حاصلخیز فلسطین رسیدند، به سرعت از شبانان بیابانگرد به کشاورزان سر و سامان یافته و تا اندازه‌ای موقر تکامل پیدا کردند. و این تکامل شیوه‌های زندگی و تغییر دیدگاه مذهبی، کم و بیش تغییر کاملی در ماهیت ادراک آنان از طبیعت خدایشان، یهوه، را طلب می‌نمود. در طول ایام شروع دگردیسی خدای خشک، خشن، سختگیر، و رعدآسای صحرای سینا به برداشت یک خدای مهربان، عادل، و بخشنده که بعدها پدیدار گردید، عبرانیان تقریباً از تعالیم والای موسی نظر برگرفتند. آنها به از دست دادن کامل مفهوم یکتاپرستی نزدیک شدند؛ آنها نزدیک بود فرصت خود را برای تبدیل شدن به مردمی که می‌بایست به عنوان یک حلقهٔ حیاتی در تکامل معنوی یورنشیا خدمت کنند از دست بدهند، گروهی که می‌بایست آموزش ملک صادق را پیرامون خدای یکتا تا ایام ظهور یک پسر اعطایی همان پدرِ همه محفوظ نگاه می‌داشت.

یوشع با بی‌تابی درصدد این برآمد که مفهوم یک یهوهٔ متعال را در اذهان قبیله‌نشینان حفظ نماید، و موجب شد ندا داده شود: ”همانطور که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود؛ من تو را ناکام نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد.“ یوشع لازم دید آرمانی سختگیرانه به مردم ناباور خود موعظه کند، مردمی که کلاً بسیار مایل بودند مذهب قدیمی و بومی خود را باور نمایند اما برای پیشروی در مذهب ایمان و پارسامنشی رغبتی نداشتند. بار تعلیم یوشع در این بود: ”یهوه یک خدای مقدس است؛ او یک خدای غیور است؛ او عصیان و گناهان شما را نخواهد بخشید.“ بالاترین مفهوم این عصر یهوه را به صورت یک ”خدای قدرت، قضاوت، و عدالت“ تصویر می‌نمود.

اما حتی در این عصر تاریک، هر چند گاهی یک آموزگار منفرد برخاسته و برداشتی موسی‌گونه از ربانیت را اعلام می‌نمود: ”شما فرزندان شرارت نمی‌توانید به خداوند خدمت نمایید، زیرا او یک خدای مقدس است“ ”آیا انسان فانی از خداوند عادل‌تر است؟ آیا انسان از آفریننده‌اش پاک‌تر است؟“ ”آیا با جستجو می‌توانید خداوند را بیابید؟ آیا می‌توانید تا حد کامل به قادر مطلق پی ببرید؟ هان، خداوند بزرگ است و ما او را نمی‌شناسیم. قادر مطلق را لمس کرده، او را درنمی‌یابیم.“

7- مزامیر و کتاب ایوب

عبرانیان تحت رهبری شیوخ و کاهنانشان به طور ناپایدار در فلسطین مستقر شدند. اما آنها به زودی در عقاید جاهلانهٔ صحرا به قهقرا رفته و به رسوم مذهبیِ کمتر پیشرفتهٔ کنعانی آلوده شدند. آنها بت‌پرست و بی‌بند و بار شدند، و برداشت آنان دربارهٔ الوهیت به سطحی بسیار پایین‌تر از مفاهیم مصری و بین‌النهرینیِ خداوند که توسط برخی گروههای بقا یافتهٔ سالیم حفظ شده بود و در برخی از مزامیر و در کتاب موسوم به ایوب ثبت شده است، تنزل نمود.

مزامیر کار حدود بیست نویسنده است. بسیاری از آنها توسط آموزگاران مصری و بین‌النهرینی نوشته شدند. در طول این ایام هنگامی که خاور نزدیک خدایان طبیعت را می‌پرستید، هنوز تعداد کثیری بودند که به برتری ال‌الیون، والامرتبه، اعتقاد داشتند.

هیچ مجموعه‌ای از نوشتجات مذهبی همچون کتاب مزامیر بیانگر چنین نیایش غنی و عقاید الهام‌بخش پیرامون خداوند نمی‌باشد. و بسیار مفید خواهد بود اگر در مرور این مجموعهٔ شگفت‌انگیز ادبیات نیایشی، مأخذ و گاهشماری هر سرود جداگانهٔ نیایشی و پرستشی مورد ملاحظه قرار گیرد، و باید به خاطر داشت که هیچ مجموعهٔ منفرد دیگر چنین دورهٔ بزرگ زمانی را نمی‌پوشاند. این کتاب مزامیر نشانگر مفاهیم متغیر خداوند است که ایمانداران به مذهب سالیم در سراسر خاور نزدیک در سر می‌پروراندند و کل دوران آمنموپ تا اشعیا را در بر می‌گیرد. در مزامیر، خداوند در کلیهٔ مراحلِ پنداشت به نمایش درآمده است، از ایدهٔ ابتدایی یک خدای قبیله‌ای تا ایده‌آل بسیار بسط یافتهٔ عبرانیان دوران بعد که در آن یهوه به صورت یک حکمران با محبت و پدر بخشنده به تصویر درآمده است.

و هنگامی که این گروه از مزامیر بدین گونه مد نظر قرار گیرند، ارزشمندترین و مفیدترین مجموعهٔ عواطف نیایشی را که تا ایام قرن بیستم توسط انسان گردآوری شده است در بر می‌گیرند. روح پرستشی این مجموعهٔ سرودهای نیایشی فراتر از روح پرستشی کلیهٔ کتب مقدس دیگر دنیا می‌باشد.

تصویر متنوع الوهیت که در کتاب ایوب عرضه شده است محصول کار بیش از بیست تن از آموزگاران مذهبی بین‌النهرین بود که فاصلهٔ زمانی تقریباً بیش از سیصد سال را در بر می‌گرفت. و هنگامی که شما مفهوم والای ربانیت را که در این منظومهٔ عقاید بین‌النهرینی یافت می‌شود می‌خوانید، تشخیص خواهید داد که در همسایگی اورِ کلده بود که ایدهٔ یک خدای واقعی در روزگاران تاریک در فلسطین به بهترین نحو محفوظ ماند.

در فلسطین خرد و فراگیری کامل خداوند اغلب درک می‌شد ولی محبت و بخشندگی او به ندرت قابل فهم بود. یهوهٔ این ایام "ارواح خبیث می‌فرستد تا بر روانهای دشمنانش چیره شوند." او آنهایی را که از آن او هستند و فرزندان مطیع خود را سعادتمند می‌سازد، در حالی که کلیهٔ سایرین را نفرین می‌کند و مورد مجازات سهمگین قرار می‌دهد. "او ترفندهای مکاران را با شکست مواجه می‌کند. او فریبکاران را در فریب خودشان غافلگیر می‌سازد."

فقط در اور ندایی برخاست تا بخشندگی خداوند را اعلام نماید: ”او نزد خداوند دعا خواهد کرد و مورد لطف او واقع خواهد شد، و روی او را با شادی خواهد دید، زیرا خداوند به انسان عدالتی الهی عطا خواهد کرد.“ بدین ترتیب از اور نجات، لطف الهی از طریق ایمان، موعظه می‌شود: ”او نسبت به فرد توبه‌کار مهربان است و می‌گوید: ’او را از رفتن به قعر دوزخ نجات ده، زیرا من فدیه‌ای یافته‌ام.‘ اگر کسی بگوید: ’من گناه کرده‌ام و آنچه را نیکو است به تباهی کشانده‌ام، و این کار برای من سودی نداشت‘، خداوند روان او را از رفتن به درون دوزخ نجات خواهد داد، و او نور را خواهد دید.“ از ایام ملک صادق، دنیای خاور نزدیک چنین پیام طنین افکن و شادی بخشی از نجات بشری همچون این آموزش خارق‌العادهٔ الیهو، پیامبر اور و کاهن ایمانداران سالیم، یعنی باقیماندهٔ استقرارگاه سابق ملک صادق در بین‌النهرین را نشنیده بود.

و بدین ترتیب بقایای بشارت دهندگان سالیم در بین‌النهرین نور حقیقت را در طول دوران عدم سازمان یافتگی مردمان عبرانی حفظ نمودند، تا این که اولین فرد از آن سلسلهٔ طولانی آموزگاران اسرائیل ظهور نمود، آموزگارانی که ضمن ساختن مفاهیم مختلف هرگز دست از کار نکشیدند، تا این که به نقطهٔ اوج تکامل مفهوم یهوه یعنی درک آرمان پدر جهانی و آفرینندهٔ همه دست یازیدند.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 97

تکامل مفهوم خداوند در میان عبرانیان

رهبران معنوی عبرانیان کاری را انجام دادند که تا آن هنگام هیچکس پیش از آنها در انجامش موفق نشده بود— آنها ویژگیهای انسانی را در برداشتشان از خدا حذف کردند، بدون آن که آن را به یک الوهیت انتزاعی که فقط برای فیلسوفان قابل فهم باشد تبدیل کنند. حتی مردم عادی نیز قادر بودند که برداشت تکامل یافته از یهوه به عنوان یک پدر را مورد ملاحظه قرار دهند، اگر نه در رابطه با فرد، حداقل در رابطه با نژاد.

در حالی که در روزگاران ملک صادق مفهوم شخصیت خداوند به روشنی در سالیم تدریس می‌شد، در هنگام فرار از مصر مبهم و گنگ بود، و در پاسخ به آموزش رهبران معنوی، در ذهن عبرانی از نسل به نسل فقط به تدریج تکامل یافت. استنباط از شخصیت یهوه در تکامل تدریجی‌اش نسبت به بسیاری از ویژگیهای دیگر الوهیت بسیار بیشتر تداوم داشت. از موسی تا مَلاکی یک رشد تقریباً بی‌وقفهٔ اندیشه‌پردازانه از شخصیت خداوند در ذهن عبرانی به وقوع پیوست، و این مفهوم سرانجام از طریق آموزشهای عیسی پیرامون پدر آسمانی اوج گرفت و جلال یافت.

سموئیل – نخستین پیامبر عبرانی

فشار خصمانهٔ مردمان اطراف در فلسطین به زودی به شیخهای عبرانی آموخت که نمی‌توانند امید به بقا داشته باشند مگر این که سازمانهای قبیله‌ای خود را به صورت یک دولت مرکزیت یافته متحد سازند. و این مرکزیت بخشیدن به مرجعیت حکومتی فرصت بهتری برای سموئیل فراهم کرد که به صورت یک آموزگار و اصلاح طلب کار کند.

سموئیل از یک تیرهٔ طولانی از آموزگاران سالیم برخاسته بود که به حفظ حقایق ملک صادق به عنوان بخشی از اشکال پرستشی خود اصرار داشتند. این آموزگار یک مرد قدرتمند و مصمم بود. فقط جانفشانی بزرگ او به همراه ثبات عزم خارق‌العاده‌اش وی را قادر ساخت که هنگامی که تلاش کرد تمامی اسرائیل را به پرستش یهوهِ متعال روزگاران موسی بازگرداند در رویارویی با مخالفت تقریباً سراسری ایستادگی کند. و حتی در آن هنگام نیز فقط بخشاً موفق بود؛ او فقط

نیمهٔ باهوش‌تر عبرانیان را به خدمت مفهوم بالاتر یهوه جلب نمود؛ و نیمهٔ دیگر به پرستش خدایان قبیله‌ای سرزمین و به استنباط دون‌تر یهوه ادامه دادند.

سموئیل یک نوع مرد سرسخت و آماده بود، یک اصلاح طلب عملی که می‌توانست در یک روز با دستیارانش بیرون رود و چندین عدد از مکانهای بعل را سرنگون سازد. پیشرفتی که به دست آورد از طریق نیروی زور محض بود؛ او موعظهٔ اندکی کرد و کمتر آموزش داد، اما عمل کرد. یک روز کاهن بعل را استهزا می‌کرد، روز بعد یک پادشاه اسیر را تکه تکه می‌کرد. او صادقانه به خدای یگانه باور داشت، و او یک برداشت روشنی از خدای یگانه به عنوان آفرینندهٔ آسمان و زمین داشت: ”ستونهای زمین متعلق به خداوند هستند، و او دنیا را روی آن بنا نموده است.“

اما کمک بزرگی که سموئیل به توسعهٔ مفهوم الوهیت کرد این اعلام طنین‌انداز او بود که یهوه *تغییرناپذیر* است، و برای ابد همان تجسم کمال خطاناپذیر و ربانیت است. در این روزگاران یهوه به صورت یک خدای دمدمی مزاج حسود و هوسباز تصور می‌شد، که همیشه از این که این کار و آن کار را انجام داده بود پشیمان می‌گشت؛ اما اکنون برای نخستین بار از هنگامی که عبرانیان به ناگهان از مصر خارج شدند، این عبارات تکان دهنده را شنیدند: ”قدرت اسرائیل دروغ نخواهد گفت و توبه نیز نخواهد کرد، زیرا او یک انسان نیست که توبه کند.“ ثبات در برخورد با ربانیت اعلام گردید. سموئیل پیمان ملک صادق را با ابراهیم تکرار نمود و اعلام کرد که خداوند خدای اسرائیل منبع تمامی حقیقت، ثبات، و تداوم است. عبرانیان همیشه به خدای خود به صورت یک مرد، یک ابرمرد، یک روح جلال یافتهٔ دارای منشأ ناشناخته می‌نگریستند؛ اما اکنون آنها شنیدند که روح روزگار پیشین کوه حوریب به صورت یک خدای تغییرناپذیر آفرینندهٔ کمال جلال یافته است. سموئیل کمک می‌کرد که برداشت خدای در حال تکامل به قللی برفراز حالت تغییرپذیر اذهان انسانها و بی‌ثباتیهای وجود انسانی فراز یابد. تحت آموزش او، خدای عبرانیان فراز یافتن از یک ایده در رستهٔ خدایان قبیله‌ای را به پندار یک آفرینندهٔ تماماً قدرتمند و تغییرناپذیر و *سرپرست* تمامی آفرینش آغاز نمود.

و او داستان صمیمیت خداوند، قابل اطمینان بودنِ پیمان نگاهداریِ او را از نو موعظه کرد. سموئیل گفت: ”خداوند مردمش را فراموش نخواهد کرد.“ ”او پیمانی جاودانه با ما بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است.“ و بدین ترتیب، در سرتاسر فلسطین فراخوان مجدد برای پرستش یهوهِ متعال اعلام گردید. این آموزگارِ با انرژی همواره اعلام می‌کرد. ”ای پروردگار خداوند، تو بزرگی، چرا که هیچکس مانند تو نیست، و به غیر از تو هیچ خدایی نیست.“

عبرانیان تا آن هنگام لطف یهوه را عمدتاً به صورت رفاه مادی در نظر گرفته بودند. این برای اسرائیل یک شوک بزرگ بود، و تقریباً به قیمت جان سموئیل تمام شد، آنگاه که جرأت کرد اعلام کند: ”خداوند غنی می‌کند و فقیر می‌سازد؛ او حقیر می‌کند و تعالی می‌بخشد. فقیر را از خاك برمی‌افرازد و مسکینان را ارتقا می‌دهد تا ایشان را با امیران بنشاند و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند.“ از زمان موسی چنین وعده‌های آرامش دهنده‌ای برای افراد بی‌نوا و کمتر خوش

اقبال اعلام نشده بود، و هزاران نومید در میان فقرا شروع به امیدواری نمودند که می‌توانند وضعیت معنوی خود را بهبود بخشند.

اما سموئیل فراتر از برداشت یک خدای قبیله‌ای خیلی پیش نرفت. او یهوه‌ای را اعلام نمود که تمامی انسانها را به وجود آورده ولی عمدتاً با عبرانیان، مردم برگزیدهٔ خود، مشغول بود. حتی بدین گونه نیز همچون روزگاران موسی، یک بار دیگر مفهوم خداوند الوهیتی را تصویر نمود که مقدس و درستکار است. ”هیچکس همچون خداوند مقدس نیست. چه کسی می‌تواند با این خداوند خدای مقدس مقایسه شود؟“

با گذشت سالها، رهبر کهنسال مو سفید در فهم خدا پیشرفت نمود، زیرا اعلام کرد: ”خداوند یک خدای دانا است، و اعمال توسط او سنجیده می‌شود. خداوند بر کرانه‌های زمین داوری خواهد کرد. او به بخشنده‌ها بخشش نشان خواهد داد، و با مرد درستکار نیز نیک‌منش خواهد بود.“ حتی اینجا نیز پگاهِ بخشش است، گرچه به آنهایی که بخشنده‌اند محدود است. بعدها او یک گام فراتر رفت، آنگاه که به مردمش در هنگام مشقاتشان اندرز داد: ”بگذارید اکنون به دستان خدا بیفتیم، زیرا رحمتهایش بس عظیم است.“ ”برای خداوند هیچ مانعی در نجات دادن افراد کثیر یا قلیل وجود ندارد.“

و این توسعهٔ تدریجیِ مفهوم شخصیت یهوه تحت خدمت روحانی جانشینان سموئیل ادامه یافت. آنها تلاش کردند یهوه را به صورت خدایی پیمان نگاه دار ارائه کنند اما آهنگ حرکتی را که توسط سموئیل تعیین شده بود به سختی حفظ نمودند. آنها نتوانستند ایدهٔ بخشش خداوند را بدان گونه که سموئیل بعدها آن را تکوین داد توسعه دهند. به رغم حفظ این نگرش که یهوه بالاتر از همه است، یک عقبگرد مداوم به سوی شناسایی خدایان دیگر به وجود آمد. ”ای خداوند پادشاهی از آنِ توست، و تو بر همگان چون سر متعال هستی.“

موضوع کلیدی این دوره نیروی الهی بود؛ پیامبران این عصر مذهبی را موعظه می‌کردند که برای نشاندن پادشاه بر روی تخت سلطنتی عبرانی طراحی شده بود. ”ای خداوند، عظمت و قدرت و جلال و پیروزی و پادشاهی از آنِ توست. قدرت و توانایی در دست توست، و تو قادری همه را بزرگ سازی و به همه قدرت بخشی.“ و این وضعیت مفهوم خدا در طول روزگار سموئیل و جانشینان بلافصل او بود.

2- ایلیا و الیشع

در قرن دهم پیش از میلاد مسیح ملت عبرانی به دو پادشاهی تقسیم شد. در هر دوی این بخشهای سیاسی بسیاری آموزگاران حقیقت تلاش کردند که موج واپسگرایانهٔ انحطاط معنوی را که ایجاد شده بود، و بعد از جنگ جدایی به گونه‌ای فاجعه‌بار ادامه یافت مهار کنند. اما این تلاشها برای پیشبرد مذهب عبرانی به موفقیت نیانجامید تا این که آن جنگجوی مصمم و بی‌باک برای درستکاری، ایلیا، آموزش دادن خود را آغاز نمود. ایلیا برداشتی از خداوند را به پادشاهی شمالی

بازگرداند که با آن که در روزگاران سموئیل مورد اعتقاد بود قابل مقایسه است. ایلیا فرصت اندکی برای ارائهٔ یک برداشت پیشرفته از خدا داشت؛ او خود را با سرنگون ساختن محرابهای بعل و منهدم کردن بتهای خدایان دروغین مشغول نگاه داشت، همانطور که سموئیل پیش از او چنین کرده بود. و او اصلاحات خود را در شرایط مخالفت یک پادشاه بت پرست پیش برد؛ کار او حتی عظیم‌تر و دشوارتر از آن بود که سموئیل با آن روبرو گشت.

پس از این که ایلیا به سوی دیگر فرا خوانده شد، الیشع، همکار وفادار او، کارش را به عهده گرفت، و با یاری پرارزش میکایا که اندکی شناخته شده بود، نور حقیقت را در فلسطین زنده نگاه داشت.

اما اینها روزگاران پیشرفت در برداشت الوهیت نبودند. عبرانیان حتی به آرمان موسی نیز هنوز فراز نیافته بودند. عصر ایلیا و الیشع با طبقات بهتری که به پرستش یهوه متعال باز می‌گشتند پایان یافت و شاهد ترمیم ایدهٔ آفرینندهٔ جهانی، به تقریباً آن مکانی که سموئیل آن را باقی گذاشت، بود.

3- یهوه و بعل

مباحثهٔ طولانی میان باورمندان به یهوه و پیروان بعل بیش از آن که یک تفاوت در اعتقادات مذهبی باشد یک برخورد جامعه شناسانه و اقتصادی میان ایدئولوژیها بود.

ساکنان فلسطین در رویکردشان نسبت به مالکیت خصوصی زمین تفاوت داشتند. قبایل جنوبی یا سرگردان عربی (طرفداران یهوه) به زمین به صورت یک حق سلب نشدنی — به عنوان یک هدیهٔ الوهیت به قبیله — می‌نگریستند. آنها بر این عقیده بودند که زمین نمی‌تواند فروخته یا رهن داده شود. ”یهوه سخن گفت، او گفت: ’زمین نباید فروخته شود، زیرا زمین متعلق به من است.‘“

کنعانیان شمالی و بیشتر تثبیت شده (طرفداران بعل) زمینهای خود را آزادانه می‌خریدند، می‌فروختند، و رهن می‌دادند. لغت بعل به معنی مالک می‌باشد. فرقهٔ بعل بر مبنای دو دکترین اصلی بنیاد نهاده شد: اول، تأیید مبادلهٔ ملک، قراردادها، و پیمانها — حق خرید و فروش زمین. دوم، بعل موظف بود باران بفرستد — او یک خدای باروری خاک بود. محصولات خوب به لطف بعل بستگی داشتند. این فرقه عمدتاً درگیر **زمین**، مالکیت آن و باروری بود.

در کل، طرفداران بعل مالک منازل، زمینها، و بردگان بودند. آنها زمین‌داران آریستوکرات بودند و در شهرها زندگی می‌کردند. هر بعل یک مکان مقدس، یک کهانت، و ”زنان مقدس“، روسپیان آیینی، داشت.

از درون این تفاوت بنیادین در توجه به زمین، آن آنتاگونیسمهای تلخ اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، و رویکردهای مذهبی به وجود آمد که توسط کنعانیان و عبرانیان به نمایش گذاشته

می‌شد. این مناقشهٔ اجتماعی – اقتصادی تا روزگاران ایلیا یک مسئلهٔ قطعی مذهبی نشد. از روزگاران این پیامبر بی‌باک، موضوع بیشتر روی خطوط منحصراً مذهبی — یهوه در برابر بعل — مورد پیکار قرار می‌گرفت، و آن با پیروزی یهوه و پیشروی متعاقب به سوی یکتاپرستی پایان یافت.

ایلیا مباحثهٔ یهوه – بعل را از موضوع زمین به جنبهٔ مذهبیِ ایدئولوژیهای عبرانی و کنعانی تغییر جهت داد. هنگامی که اَخاب نابوتها را طی دسیسه‌ای به قتل رساند تا زمینشان را تصاحب کند، ایلیا از آداب و رسوم باستانی زمین یک مسئلهٔ اخلاقی درست کرد و پیکار شدیدش بر علیه طرفداران بعل را آغاز نمود. این همچنین یک جنگ مردم برون شهر برضد استیلای مردم شهرها بود. عمدتاً تحت رهبری ایلیا بود که یهوه به الوهیم تبدیل شد. این پیامبر به عنوان یک اصلاح طلب ارضی آغاز کرد و با ستودن الوهیت پایان داد. بعلها بسیار بودند، یهوه یکی بود — یکتاپرستی در جنگ با چندخدا پرستی پیروز شد.

4- عاموس و هوشع

یک گام بزرگ در گذار از خدای قبیله‌ای — خدایی که برای مدتی طولانی با قربانیها و آداب و رسوم مورد خدمت واقع شده بود، یهوهِ عبرانیان پیشین — به خدایی که جرم و لغزش اخلاقی را حتی در میان مردم خودش تنبیه می‌کرد، توسط عاموس برداشته شد. او از میان تپه‌های جنوبی پدیدار گشت تا تبهکاری، مستی، ستمگری، و لغزش اخلاقی قبایل شمالی را محکوم کند. از هنگام روزگاران موسی چنین حقایق طنین‌اندازی در فلسطین اعلام نشده بود.

عاموس صرفاً یک ترمیم کننده یا اصلاح طلب نبود؛ او یک کاشف مفاهیم نوین الوهیت بود. او چیزهای زیادی را دربارهٔ خدا اعلام کرد که توسط پیشینیان او اعلام شده بود و به باورمندی به یک موجود الهی که گناه در میان مردم به اصطلاح برگزیدهٔ خود را تأیید می‌کند با شهامت حمله کرد. برای نخستین بار از روزگاران ملک صادق گوشهای انسان نکوهش استاندارد دوگانهٔ داوری ملی و اصول اخلاقی را شنید. گوش عبرانیان برای نخستین بار در تاریخشان شنید که خدای خودشان، یهوه، دیگر جرم و گناه را در زندگیشان همچون در میان هر مردم دیگر تحمل نمی‌کند. عاموس خدای سختگیر و عادل سموئیل و ایلیا را در ذهن تجسم نمود، اما همچنین خدایی را دید که در رابطه با تنبیه خطاکاری عبرانیان را متفاوت از هر ملت دیگر نمی‌دانست. این یک حملهٔ مستقیم به دکترین خود خواهانهٔ ”مردم برگزیده“ بود، و بسیاری از عبرانیان آن روزگاران از آن شدیداً آزرده خاطر بودند.

عاموس گفت: ”آن کس که کوهها را شکل داد و باد را آفرید، که هفت ستاره و شکارچی را شکل داد، و آن کس که سایهٔ مرگ را به بامداد تبدیل می‌سازد و روز را همچون شب تاریک می‌کند، به او پناه بجویید.“ و او در نکوهش هموطنان نیمه مذهبی، فرصت طلب، و گاهی اوقات غیراخلاقی خود در صدد این برآمد که عدالت بیرحمانهٔ یک یهوهِ تغییرناپذیر را توصیف کند، آنگاه که در رابطه با شرارتکاران گفت: ”حتی اگر به دوزخ فرو شوند، آنها را از آنجا بیرون خواهم کشید؛

حتی اگر به آسمان صعود کنند، از آنجا آنها را به زیر خواهم آورد.“ ”و حتی اگر نزد دشمنانشان به اسارت روند، آنجا به شمشیر عدالت فرمان خواهم داد، و ایشان را خواهد کشت.“ عاموس شنوندگان خود را بیشتر متحیر ساخت، آنگاه که انگشت ملامت و اتهام را به سوی آنان نشانه گرفت و به نام یهوه اعلام کرد: ”یقیناً هیچیک از کارهای شما را هرگز فراموش نخواهم کرد.“ ”و خاندان اسرائیل را در میان همهٔ ملتها اَلَک خواهم کرد، چنان که غله در غربال اَلَک شود.“

عاموس یهوه را ”خدای تمامی ملتها“ اعلام کرد و به قوم اسرائیل هشدار داد که آیین مذهبی نباید جای درستکاری را بگیرد. و پیش از آن که این آموزگارِ با شهامت سنگسار و کشته شود، آنقدر خمیر مایهٔ حقیقت را پخش نمود که دکترین یهوه متعال را نجات داد؛ او تکامل بیشترِ آشکارسازی ملک صادق را تضمین نموده بود.

هوشَع، عاموس و دکترین او مبنی بر یک خدای جهانی عادل را از طریق زنده ساختن برداشت موسی‌گونهٔ یک خدای با محبت دنبال نمود. هوشع بخشش از طریق توبه را موعظه کرد، نه از طریق قربانی. او یک بشارت مهربانی مهرآمیز و بخشش الهی را اعلام کرد و گفت: ”تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت؛ آری، تو را در درستکاری و عدالت و در محبت مهرآمیز و در رحمت نامزد خود خواهم ساخت. تو را حتی در وفاداری نامزد خود خواهم ساخت.“ ”من ایشان را به رایگان دوست خواهم داشت، زیرا غضب من برگشته است.“

هوشع هشدارهای اخلاقی عاموس را وفادارانه ادامه داد، و در رابطه با خدا گفت: ”خواست من این است که آنها را تنبیه کنم.“ اما قوم اسرائیل این سخن او را سنگدلی و در مرز خیانت به شمار آوردند، آنگاه که وی گفت: ”من به آنهایی که مردم من نبودند خواهم گفت، ’شما مردم من هستید‘؛ و آنها خواهند گفت، ’تو خدای ما هستی.‘“ او به موعظهٔ توبه و بخشش ادامه داد، و گفت: ”من ارتداد ایشان را شفا خواهم داد؛ من ایشان را به رایگان دوست خواهم داشت، زیرا خشم من از ایشان برگشته است.“ هوشع همیشه امید و بخشش را اعلام نمود. موضوع اصلی پیام او همواره این بود: ”من برای مردم خود بخشش خواهم داشت. آنها به غیر از من خدایی را نخواهند دانست، زیرا به جز من هیچ نجات دهنده‌ای وجود ندارد.“

عاموس وجدان ملی عبرانیان را به این شناخت برانگیخت که یهوه از لغزش و گناه در میان آنها چشم‌پوشی نمی‌کند، زیرا ایشان ظاهراً مردم برگزیده‌اند، در حالی که هوشع صداهای آغازین در تارهای آتی بخشایندهٔ رحم الهی و محبت مهرآمیز که توسط اشعیا و دستیارانش به گونه‌ای بدیع خوانده شد را نواخت.

5- اشعیای اول

اینها روزگارانی بودند که برخی تهدیدات تنبیه بر ضد گناهان شخصی و لغزش ملی را در میان قبایل شمالی اعلام می‌کردند، در حالی که دیگران بلا در مجازات برای تخطی‌های پادشاهی

جنوبی را پیش‌بینی می‌کردند. در نتیجهٔ این برانگیختگی وجدان و خودآگاهی در ملتهای عبرانی بود که اولین اشعیا ظهورش را به انجام رسانید.

اشعیا طبیعت جاودان خداوند، خرد بیکران او، و کمال تغییرناپذیرِ قابلیت اطمینان او را موعظه کرد. او با این گفتار خدای اسرائیل را نمایندگی کرد: ”من همچنین انصاف را ریسمان اندازه‌گیری و عدالت را شاقول آن خواهم ساخت.“ ”خداوند تو را از اندوه تو و از ترس تو و از بندگی طاقت‌فرسا که انسان در آن قرار گرفته رهایی خواهد بخشید.“ ”و گوشهای تو از پشت سرت آوازی خواهند شنید، که می‌گوید ’راه این است، در آن گام بردار.‘“ ”بنگر خداوند نجات دهندهٔ من است؛ بر او توکل کرده و نخواهم ترسید، زیرا خداوند قدرت من و آواز من است.“ ”خداوند می‌فرماید، ’اکنون بیا و بگذار با هم استدلال کنیم. اگر چه گناهان شما چون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد؛ گر چه همچون قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.‘“

این پیامبر به عبرانیانِ بیمناک و تشنهٔ روح رو کرد و گفت: ”برخیز و بدرخش، زیرا نور تو آمده است، و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است.“ ”روح خداوند بر من است، زیرا او من مرا مسح کرده است تا فروتنان را بشارت دهم؛ او مرا فرستاده تا دلشکستگان را التیام بخشم، و آزادی را به اسیران و رهایی از زندان را به آنهایی که محبوسند اعلام کنم.“ ”در خداوند شادی بسیار خواهم کرد، و جان من در خدایم شادمان خواهد بود، زیرا او مرا به جامهٔ نجات ملبس ساخته و ردای پارسایی خود را به من پوشانیده است.“ ”در تمامی رنجهای ایشان، او نیز رنج کشید، و فرشتهٔ حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و گذشت خویش فدیهٔ ایشان را پرداخت نمود.“

میکاه و عوبدیا بعد از این اشعیا آمدند. آنها بشارت روح افزای او را تأیید نمودند و بر آن افزودند. و این دو پیامبر شجاع آیین عبرانیان را که زیر سلطهٔ کاهنان بود به گونه‌ای بی‌باک مردود شمردند و به تمامی سیستم قربانی کردن با بی‌پروایی یورش بردند.

میکاه ”حکمرانانی را که برای پاداش داوری می‌کنند و کاهنانی را که برای مزد آموزش می‌دهند و پیامبرانی را که برای پول پیشگویی می‌کنند“ نکوهش کرد. او یک روزِ رهایی از خرافات و کهانت‌گری را آموزش داد و گفت: ”اما هر کس زیر تاک خود خواهد نشست، و هیچ کس او را نخواهد ترساند، زیرا همهٔ قومها زندگی خواهند کرد، هر یک مطابق فهم خویش از خدا.“

موضوع اصلی پیام میکاه همواره این بود: ”آیا با قربانیهای سوختنی به حضور خداوند بیایم؟ آیا خداوند با یک هزار قوچ خشنود خواهد شد یا با ده هزار نهر روغن؟ آیا نخست‌زاده‌ام را به جهت گناهم بدهم، ثمرهٔ بدن خویش را برای گناه جانم؟ ای مرد، او آنچه را نیکوست به من نشان داده است؛ و خداوند از تو چه می‌طلبد، جز آنکه انصاف را به جا آری و محبت را دوست بداری و با فروتنی با خدایت گام برداری؟“ و این یک عصر بزرگ بود؛ اینها به راستی روزگاران هیجان‌انگیزی بودند، که انسان فانی بیش از دو هزار و پانصد سال پیش چنین پیامهای رهایی بخشی شنید، و برخی حتی آنها را باور کردند. و اگر به خاطر مقاومت لجوجانهٔ کاهنان نبود، این آموزگاران تمامی آیین خونین رسوم عبرانی پرستش را واژگون می‌کردند.

6- ارمیای بی‌باک

در حالی که چندین آموزگار به تفسیر بشارت اشعیا ادامه دادند، این کار برای ارمیا باقی ماند که گام شجاعانهٔ بعد را در بین‌المللی ساختن یهوه، خدای عبرانیان، بردارد.

ارمیا با بی‌باکی اعلام کرد که یهوه در پیکارهای نظامی عبرانیان با ملتهای دیگر در سوی آنها نیست. او تأکید کرد که یهوه خدای تمامی زمین، تمامی ملتها و تمامی مردمان است. آموزشهای ارمیا نقطهٔ اوج موج بالاروندهٔ بین‌المللی ساختن خدای اسرائیل بود؛ سرانجام و برای همیشه این سخنور جسور اعلام کرد که یهوه خدای تمامی ملتهاست، و این که اوسیریس برای مصریان، بِل برای بابلیها، آشور برای آشوریها، یا داگان برای فلسطینیان نیست. و بدین ترتیب مذهب عبرانیان در آن رنسانس یکتاپرستی در سرتاسر دنیا، حدوداً در این هنگام و به دنبال آن، سهیم گردید؛ سرانجام مفهوم یهوه به سطح یک الوهیت سیاره‌ای و حتی حرمت کیهانی فراز یافته بود. اما بسیاری از همکاران ارمیا این را مشکل یافتند که یهوه را جدا از ملت عبرانی تصور کنند.

ارمیا همچنین در رابطه با خدای عادل و با محبت که اشعیا توصیف کرده بود موعظه نمود. او اعلام کرد: ”آری، با مهری جاودانه به تو مهر ورزیده‌ام؛ از این رو تو را با محبتی مهرآمیز جذب کرده‌ام.“ ”زیرا او مایل نیست فرزندان انسانها را به مصیبت و اندوه دچار سازد.“

این پیامبر بی‌باک گفت: ”خدای ما درستکار است، او در تدبیر بزرگ و در کار توانمند است. چشمانش روی تمامی راههای تمامی فرزندان انسانها باز است. او به هر کس مطابق راههایش و بنا بر میوهٔ اعمالش عطا می‌کند.“ اما این یک خیانت کفرآمیز تلقی می‌شد، آنگاه که در طول محاصرهٔ اورشلیم گفت: ”و اکنون این سرزمینها را به دست خدمتگزار خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل سپرده‌ام.“ و هنگامی که ارمیا تسلیم شدن شهر را توصیه کرد، کاهنان و حکمرانان مدنی او را به داخل گودال گل‌آلودِ یک دخمهٔ تاریک انداختند.

7- اشعیاءِ دوم

اگر به خاطر کنش مصمم کهانت ملت عبرانی نبود، نابودی و اسارت آنها در بین‌النهرین برای الهیات در حال گسترش آنها بسیار سودمند می‌بود. ملت آنها در برابر ارتشهای بابل سقوط کرده بود، و یهوهِ ملی‌گرای آنها از موعظه‌های بین‌المللی رهبران روحانی آسیب دیده بود. ناخشنودی نسبت به از دست دادن خدای ملی آنها بود که موجب شد کاهنان یهودی در تلاش برای بازگرداندن یهودیان به مرتبت مردم برگزیدهٔ حتی ایدهٔ جدید و بسط یافتهٔ یک خدای بین‌المللی شدهٔ تمامی ملتها، در ابداع افسانه‌ها و ازدیاد رخدادهای ظاهراً معجزه‌آسا در تاریخ عبرانی از هیچ اقدامی فروگذار نکنند.

یهودیان در طول اسارت بسیار تحت تأثیر روایات و افسانه‌های بابلی قرار گرفتند، گر چه باید نگاشته شود که آنها نوای اخلاقی و اهمیت روحانی داستانهای کلدانی را که پذیرفتند به طور

بی‌دریغ بهبود دادند، با این وجود آنها به طور یکنواخت این افسانه‌ها را تحریف کردند تا برای نیاکان و تاریخ اسرائیل افتخار و جلال نشان دهند.

این کاهنان و نویسندگان عبرانی در اذهان خود تنها یک ایده داشتند، و آن بازسازی ملت یهودی، تمجید از روایات عبرانی، و والاسازی تاریخ نژادی آنها بود. اگر این واقعیت که این کاهنان ایده‌های خطاگونهٔ خود را به چنین بخش بزرگی از دنیای باختر وصل کردند موجب ناخشنودی است، باید به خاطر آورده شود که آنها عمداً این کار را نکردند؛ آنها ادعا نکردند که از طریق الهام می‌نویسند؛ آنها ادعا نکردند که یک کتاب مقدس نگاشته‌اند. آنها صرفاً در حال آماده کردن کتابی بودند که برای تقویت روحیهٔ کاهش یافتهٔ همنوعانشان در اسارت طراحی شده بود. آنها به طور قطع بهبود روحیهٔ ملی و روحیهٔ هموطنانشان را هدف قرار داده بودند. این کار برای انسانهای روزگاران بعد باقی ماند که این نوشته‌ها و نوشتجات دیگر را به صورت یک کتاب راهنمای آموزشهای به اصلاح خطاناپذیر گردآوری کنند.

کهانت یهودی بعد از اسارت از این نوشتجات به طور وافر استفاده کرد، اما آنها به واسطهٔ حضور یک پیامبر جوان و سلطه ناپذیر، اشعیاءِ دوم، که به خدای عادل، با محبت، درستکار، و بخشندهٔ اشعیاءِ ارشد به طور کامل تغییر کیش داده بود در اعمال نفوذ روی اسیران همنوع خود به اندازهٔ زیاد باز داشته شدند. او همچنین به همراه ارمیا باور داشت که یهوه خدای تمامی ملتها شده بود. او این تئوریهای طبیعت خداوند را با چنان تأثیر گویایی موعظه نمود که به همان اندازه در میان یهودیان و اسیر کنندگان آنها نوکیشانی به وجود آورد. و این موعظه‌گر جوان آموزشهای خود را طوری نگاشت که کاهنان مخاصم و بی‌گذشت در صدد برآمدند که تمامی ارتباطات خود را با او قطع کنند، گر چه احترام محض برای زیبایی و شکوه آنها به ضمیمه کردن آنها به نوشتجات اشعیاءِ پیشین منجر گشت. و از این رو می‌توان نوشتجات این اشعیاءِ دوم را در کتابی با آن نام که شامل فصلهای چهل تا پنجاه و پنج می‌باشد پیدا نمود.

هیچ پیامبر یا آموزگار مذهبی از ماکی‌ونتا تا روزگار عیسی به درک والای خدایی که اشعیاءِ دوم در طول این روزگاران اسارت اعلام نمود دست نیافت. خدایی که این رهبر روحانی اعلام نمود کوچک، انسان‌گونه، و ساخت انسان نبود. ”بنگر او جزیره‌ها را همچون یک گرد برمی‌گیرد.“ ”و همانطور که آسمانها از زمین بلندترند، راههای من نیز از راههای شما بلندتر و اندیشه‌های من از افکار شما بلندتر است.“

سرانجام ماکی‌ونتا ملک صادق آموزگارانی بشری را نظاره کرد که یک خدای واقعی را به انسان فانی نشان می‌دادند. این رهبر همچون اشعیاءِ اول یک خدای آفرینش و حامی جهان را موعظه نمود. ”من زمین را ساخته‌ام و انسان را روی آن نهاده‌ام. من آن را بیهوده نیافریده‌ام؛ من آن را شکل دادم تا از سکنه پر گردد.“ ”من اول و آخرم؛ هیچ خدایی جز من وجود ندارد.“ این پیامبر جدید از سوی خداوند خدای اسرائیل چنین سخن گفت: ”ممکن است آسمانها ناپدید شوند و زمین کهنه شود، اما درستکاری من تا ابد و نجات من از نسل تا نسل پایدار خواهد بود.“ ”ترسان مباش، زیرا من با تو هستم؛ هراسان مباش، زیرا من خدای تو هستم.“ ”خدایی جز من وجود ندارد — خدایی عادل و یک نجات دهنده.“

و شنیدن این سخنان اسرای یهودی را تسلی می‌داد، همانطور که از آن هنگام هزاران هزار تن را آرامش بخشیده است: ”خداوند می‌فرماید: ’من تو را آفریده‌ام، من فدیهٔ تو را داده‌ام، تو را با نامت خوانده‌ام؛ تو متعلق به من هستی.‘“ ”هنگامی که از آبها بگذری، با تو خواهم بود، زیرا تو در دیدهٔ من گرانبها هستی.“ ”آیا یک زن می‌تواند کودک شیرخوار خود را فراموش کند و برای پسرش دلسوزی نکند؟ آری، ممکن است فراموش کند، ولی من فرزندانم را فراموش نخواهم کرد، پس بنگر من آنها را بر کف دستانم نقش کرده‌ام. من حتی آنها را با سایهٔ دستان خویش پوشانده‌ام.“ ”بگذار شریر راههای خود را ترک گوید و شخص بدکار افکار خویش را، و بگذار به سوی خداوند بازگردد، و او به وی رحم خواهد کرد، و به سوی خدایمان بیاید، زیرا او به فراوانی عفو خواهد کرد.“

بار دیگر به بشارت این آشکارسازی جدیدِ خدای سالیم گوش فرا دهید: ”او همچون یک شبان گوسفندانش را خواهد چرانید؛ او بره‌ها را در بازوانش گرد خواهد آورد و آنها را در آغوش خود حمل خواهد کرد. او ضعیفان را نیرو می‌بخشد، و به آنهایی که هیچ قدرتی ندارند قوت بیشتر عطا می‌کند. آنهایی که برای خداوند انتظار می‌کشند نیروی تازه خواهند یافت؛ آنها با بالهایی همچون عقابها اوج خواهند گرفت؛ آنها خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ آنها راه خواهند رفت و از حال نخواهند رفت.“

این اشعیا به تبلیغات گسترده‌ای پیرامون عقیدهٔ مفهوم بسیط یک یهوه متعال دست زد. او در توصیف شیوای خداوند خدای اسرائیل به عنوان آفرینندهٔ جهانی با موسی رقابت نمود. او در توصیف خود از ویژگیهای بیکران پدر جهانی شاعرانه بود. از آن هنگام تاکنون هیچ بیان زیبایی پیرامون پدر آسمانی انجام نشده است. نوشته‌های اشعیا همانند مزامیر، در زمرهٔ والاترین و حقیقی‌ترین توصیفات پیرامون درک معنوی از خداوند هستند که تا پیش از ورود میکائیل به یورنشیا به گوشهای انسان فانی رسیده‌اند. به توصیف او از الوهیت گوش دهید: ”من آن متعال و والامرتبه هستم که در ابدیت ساکن است.“ ”من اول و آخرم. هیچ خدای دیگری جز من وجود ندارد.“ ”و دست خداوند کوتاه نیست که نتواند نجات دهد، و گوش او نیز سنگین نیست که نتواند بشنود.“ و این یک دکترین نوین در یهودیت بود آنگاه که این پیامبر مهربان ولی فرمانده‌وار به موعظهٔ ثبات الهی، وفاداری خداوند، اصرار ورزید. او اعلام کرد که ”خداوند فراموش نمی‌کند، ترک نمی‌کند.“

این آموزگار پر جرأت اعلام نمود که انسان به گونه‌ای بسیار تنگاتنگ به خداوند وابسته است. او گفت: ”هر کس را که به نام من خوانده می‌شود برای جلال خویش آفریده‌ام، و آنها ستایش مرا به جا خواهند آورد. من، آری من، آن هستم که تخطیهای آنها را به خاطر خویشتن محو می‌سازم و گناهان آنها را به خاطر نخواهم آورد.“

بشنوید که این عبرانی بزرگ برداشت یک خدای ملی را از میان می‌برد، در حالی که ربانیت پدر جهانی را در جلال اعلام می‌دارد و پیرامون او می‌گوید: ”آسمانها تخت پادشاهی من است، و زمین کرسیِ زیر پایم.“ و با این وجود خدای اشعیا مقدس، با عظمت، عادل، و غیرقابل جستجو بود. مفهوم یهوهِ خشمگین، انتقام‌جو، و حسودِ چادرنشینان بیابانی تقریباً از میان رفته است.“ یک

درک جدید از یهوهِ متعال و جهانی در ذهن انسان فانی پدیدار گشته است که هرگز در نگرش بشری از دست نمی‌رود. درک عدالت الهی نابودی سحر و جادوی بدوی و ترس بیولوژیک را آغاز کرده است. سرانجام انسان به یک جهان قانونمند و منظم و به یک خدای جهانی با ویژگیهای قابل اطمینان و نهایی معرفی می‌شود.

و این موعظه‌گرِ یک خدای آسمانی برای اعلام این *خدای محبت* هرگز متوقف نشد. ”من در مکان رفیع و مقدس ساکنم، و نیز با آن که یک روح توبه‌کار و فروتن دارد.“ و این آموزگار بزرگ با هم عصرهای خود باز سخنان آرامش دهندهٔ بیشتری گفت: ”و خداوند پیوسته شما را هدایت خواهد کرد و روان شما را خشنود خواهد ساخت. شما همانند باغی سیراب خواهید بود و همانند چشمه‌ای که آبهای آن کم نمی‌شود. و اگر دشمن مثل یک سیل بیاید، روح خداوند در مقابل او یک دیوار تدافعی برخواهد افراشت.“ و بار دیگر کلام ترس - نابود کنندهٔ ملک صادق و مذهب اطمینان بخش سالیم برای برکت دادن نوع بشر درخشید.

اشعیای آینده‌نگر و دلیر از طریق توصیف متعالیش از عظمت و قدرت مطلق جهانیِ یهوهِ متعال، خدای محبت، فرمانروای جهان، و پدر پرعطوفت تمامی نوع بشر، یهوهِ ملی‌گرا را به گونه‌ای مؤثر تحت‌الشعاع قرار داد. از هنگام آن روزگاران پررویداد بالاترین برداشت خداوند در باختر، عدالت جهانی، بخشش الهی، و درستکاری جاودانه را پذیرفته است. این آموزگار بزرگ با زبان عالی و با زیبایی بی‌مانند آفریدگار تماماً قدرتمند را به عنوان پدر تماماً با محبت توصیف نمود.

این پیامبرِ دوران اسارت به مردمش و به آنهایی که از ملتهای گوناگون بودند در حالی که در کنار رودخانه در بابل گوش می‌دادند موعظه نمود. و این اشعیای دوم برای خنثی کردن بسیاری مفاهیم نادرست و از نظر نژادی خودپرستانه پیرامون مأموریت مسیح موعود کار زیادی انجام داد. اما او در این تلاش به طور کامل موفق نبود. اگر کاهنان خود را وقف کار ساختن یک ملی‌گراییِ نادرست نمی‌کردند، آموزشهای دو اشعیا راه را برای شناخت و پذیرش مسیح موعود آماده می‌ساخت.

8- تاریخ مقدس و غیرمذهبی

رسم نگرش به تاریخچهٔ تجارب عبرانیان به عنوان تاریخ مقدس و نگرش به رخدادهای باقیماندهٔ دنیا به عنوان تاریخ غیرمذهبی، مسئول بخش عمدهٔ سردرگمی موجود در ذهن بشری پیرامون تفسیر تاریخ است. و این دشواری به این سبب است که هیچ تاریخ سکولار پیرامون یهودیان وجود ندارد. بعد از این که کاهنان تبعید شده در بابل نگاشته‌های جدید خود پیرامون برخوردهای ظاهراً معجزه‌آسای خداوند با عبرانیان، یعنی تاریخ مقدس اسرائیل آنطور که در عهد عتیق توصیف شده را آماده کردند، نگاشته‌های موجود پیرامون امور عبرانیان — مثل کتابهای ”کارهای پادشاهان اسرائیل“ و ”کارهای پادشاهان یهودا“ به همراه چندین اسناد کمابیش دقیق دیگر تاریخ عبرانی را با دقت و به طور کامل نابود کردند.

برای فهم این که چگونه فشار ویران کننده و اجبار غیرقابل گریز تاریخ سکولار چنان یهودیان اسیر و توسط بیگانه حکمرانی شده را وحشتزده ساخت که آنها به بازنویسی کامل و شکل دادن مجدد تاریخ خود مبادرت کردند، باید تاریخچهٔ تجربهٔ مبهوت کنندهٔ ملی آنها را به طور خلاصه مرور کنیم. باید به خاطر آورده شود که یهودیان نتوانستند یک فلسفهٔ کافی غیرمذهبی پیرامون زندگی را شکل دهند. آنها با برداشت آغازین و مصری خود از پاداشهای الهی برای درستکاری به علاوهٔ تنبیه‌های سهمگین برای گناه تقلا کردند. ماجرای ایوب اعتراضی بر ضد این فلسفهٔ خطاآمیز بود. بدبینیِ آشکار کتاب جامعه یک واکنش دنیاگرایانهٔ خردمندانه به این اعتقادات بیش از حد خوشبینانه به مشیت الهی بود.

اما پانصد سال حاکمیت حکمرانان بیگانه حتی برای یهودیان شکیبا و بردبار خیلی زیاد بود. پیامبران و کاهنان شروع به فریاد کشیدن کردند: ”تا کی، ای خداوند، تا کی؟“ همینطور که یهودی صادق متون مقدس را جستجو می‌کرد، سردرگمی او بدتر می‌شد. یک پیامبر عهد عتیق وعده داد که خدا از آنها محافظت می‌کند و ”مردم برگزیده‌اش“ را نجات می‌دهد. عاموس تهدید کرده بود که خدا اسرائیل را ترک می‌کند مگر این که آنها شاخصهای خود برای درستکاری ملی را از نو بنا نهند. نویسندهٔ کتاب تثنیه انتخاب بزرگ را چیزی بین خوب و بد، برکت و لعنت، تصویر کرده بود. اشعیاءِ اول یک پادشاه نجات دهندهٔ نیکوکار را موعظه کرده بود. ارمیا یک عصر درستکاری درونی — پیمانی را که روی لوحه‌های قلب نوشته شده بود — اعلام کرده بود. اشعیای دوم پیرامون نجات از طریق قربانی و فدیه صحبت کرده بود. حزقیال نجات از طریق خدمت فداکارانه را اعلام کرده بود، و عزرا بهروزی از طریق پیروی از قانون را وعده داده بود. اما به رغم تمامی اینها آنها در اسارت باقی ماندند، و نجات به تعویق افتاد. سپس دانیال نمایش”بحرانِ“ در شرف وقوع —در هم کوبیدن بت بزرگ و برقراری فوری حکومت جاودانهٔ درستکاری، پادشاهی مسیح‌گونه — را ارائه نمود.

و تمامی این امید کاذب به چنان درجه‌ای از ناامیدی و استیصال نژادی منجر گشت که رهبران یهودیان چنان سردرگم شدند که نتوانستند مأموریت و خدمت روحانی یک پسر الهی بهشت را هنگامی که در شکل جسم انسانی به زودی نزد آنها آمد — به صورت فرزند انسان ظهور یافت — بشناسند و آن را بپذیرند.

تمامی مذاهب امروزی در تلاش برای تفسیر معجزه‌آسا برای برخی از ادوار تاریخ بشری به طور جدی مرتکب خطا شده‌اند. در حالی که این امر حقیقت دارد که خداوند یک دست پدرانهٔ مداخلهٔ الهی را بارها به جریان امور بشری وارد کرده است، این خطاست که اصول عقاید جزمی و خرافات مذهبی را به عنوان رسوبی فوق طبیعی که در این جویبار تاریخ بشری با عمل معجزه‌آسا پدیدار گشته تلقی نمود. این واقعیت که ”والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها حکومت می‌کنند“ تاریخ سکولار را به تاریخ به اصطلاح مقدس تغییر نمی‌دهد.

نویسندگان عهد جدید و نویسندگان مسیحی دوران بعد از طریق تلاشهای صادقانهٔ خود برای متعال ساختن پیامبران یهودی تحریف تاریخ عبرانی را بیشتر پیچیده کردند. بدین ترتیب تاریخ عبرانی توسط نویسندگان یهودی و مسیحی، هر دو، به گونه‌ای فاجعه‌بار مورد سوء استفاده واقع

شده است. تاریخ سکولار عبرانی به طور کامل دگماتیزه شده است. آن به یک افسانهٔ تاریخ مقدس تبدیل شده و با مفاهیم اخلاقی و آموزشهای مذهبیِ به اصطلاح ملتهای مسیحی به گونه‌ای سردرگم آمیخته شده است.

یک بازگویی کوتاه نقاط رفیع در تاریخ عبرانی روشن خواهد ساخت که چگونه واقعیات تاریخی چنان توسط کاهنان یهودی در بابل تغییر داده شدند که تاریخ روزمرهٔ سکولار مردمشان را به صورت یک تاریخ موهوم و مقدس تبدیل سازند.

9- تاریخ عبرانی

قوم اسرائیل هیچگاه دوازده قبیله نبودند — فقط سه یا چهار قبیله در فلسطین ساکن شدند. ملت عبرانی در نتیجهٔ اتحاد به اصطلاح قوم اسرائیل و کنعانیان به وجود آمد. ”و فرزندان اسرائیل در میان کنعانیان ساکن شدند. و دختران آنها را به همسری گرفتند و دخترانشان را به پسران کنعانیان دادند.“ عبرانیان هرگز کنعانیان را از فلسطین بیرون نراندند، اگر چه نوشته‌های کاهنان پیرامون این چیزها بلادرنگ اعلام کردند که آنها چنین کردند.

آگاهی اسرائیلی منشأ در سرزمین تپه‌ای افرایم داشت؛ آگاهی دوران بعد یهودی در قبیلهٔ جنوبی یهودا منشأ یافت. یهودیان (یهودایی‌ها) همیشه به دنبال این بودند که تاریخچهٔ اسرائیلی‌های شمالی (افرایمی‌ها) را بدنام کنند و سیاه جلوه دهند.

تاریخ متظاهرانهٔ عبرانی با گردآوری قشون توسط شائول از میان قبایل شمالی برای ایستادگی در برابر یک حملهٔ عمونیان برعلیه هم قبیله‌ایهای خود، جلعادیان — شرق اردن — آغاز می‌شود. او با ارتشی اندکی بیش از سه هزار تن دشمن را شکست داد، و این دستاورد بود که موجب شد قبایل تپه او را پادشاه کنند. هنگامی که کاهنان تبعید شده این داستان را بازنویسی کردند، تعداد نفرات ارتش شائول را به 330/000 نفر افزایش دادند و ”یهودا“ را به فهرست قبایلی که در نبرد شرکت کردند افزودند.

بلافاصله بعد از شکست عمونیان، شائول از طریق انتخابات عمومی توسط سربازانش پادشاه شد. هیچ کاهن یا پیامبری در این امر شرکت نکرد. اما کاهنان بعدها در نگاشته‌ها ثبت کردند که پیامبر سموئیل مطابق رهنمودهای الهی تاج پادشاهی بر سر شائول نهاده است. آنها به این علت این کار را انجام دادند که برای پادشاهی یهودایِ داوود یک ”خط الهی تباری“ ایجاد کنند.

بزرگترین تحریف تاریخ یهودی در رابطه با داوود انجام یافته است. بعد از پیروزی شائول در برابر عمونیان (که او به یهوه نسبت داد) فلسطینیان احساس خطر کردند و حملات به قبایل شمالی را آغاز نمودند. داوود و شائول هرگز نمی‌توانستند به توافق برسند. داوود با ششصد مرد وارد یک اتحاد با فلسطینیان شد و در امتداد ساحل به سوی یزرعیل پیشروی نمود. فلسطینیان در جَت به داوود دستور دادند از منطقه خارج شود؛ آنها می‌ترسیدند که ممکن است او به شائول بپیوندد.

داوود عقب نشینی کرد؛ فلسطینیان حمله کردند و شائول را شکست دادند. اگر داوود به اسرائیل وفادار مانده بود آنها نمی‌توانستند این کار را انجام دهند. ارتش داوود یک طبقه‌بندی آمیخته از ناراضیان بود، که عمدتاً از افراد ناجور و فراریان از عدالت تشکیل شده بود.

شکست سوگبار شائول در جلبوع توسط فلسطینیان یهوه را در میان خدایان در چشمان کنعانیان اطراف به یک نقطهٔ پایین آورد. بر حسب معمول شکست شائول باید به ارتداد از سوی یهوه نسبت داده می‌شد، اما این بار ویرایشگران یهودایی آن را به خطاهای آیینی نسبت دادند. آنها به روایت شائول و سموئیل به عنوان زمینه‌ای برای پادشاهی داوود نیاز داشتند.

داوود با ارتش کوچکش ستاد مرکزی خود را در شهر غیرعبرانی حبرون برقرار ساخت. هم وطنان او فوراً او را پادشاه پادشاهی جدید یهودا اعلام کردند. یهودا عمدتاً از عناصر غیرعبرانی — قینیان، کالیبیان، یبوسیان، و سایر کنعانیان تشکیل شده بود. آنها چادرنشین — شبان — بودند، و از این رو وقف ایدهٔ عبرانی مالکیت زمین بودند. آنها ایدئولوژیهای قبایل بیابانی را داشتند.

تفاوت میان تاریخ مقدس و غیرمذهبی از طریق دو داستان متفاوت در رابطه با پادشاه کردن داوود آنطور که در عهد عتیق یافت می‌شود به خوبی توصیف شده است. بخشی از داستان سکولار از این که چگونه پیروان بلافصل او (ارتش او) او را پادشاه کردند توسط کاهنانی که متعاقباً روایت طولانی و به نثر در آمدهٔ تاریخ مقدس را آماده کردند به گونه‌ای غیرعمدی در نگاشته‌ها باقی گذاشته شد. در این داستان شرح داده شده که چگونه پیامبر سموئیل با رهنمود الهی داوود را از میان برادرانش انتخاب کرد و او را به طور رسمی و با آیین مفصل و شرعی به عنوان پادشاه عبرانیان مسح نمود، و سپس او را جانشین شائول اعلام کرد.

کاهنان بعد از آماده ساختن حکایات ساختگی خود پیرامون برخوردهای معجزه‌آسای خداوند با اسرائیل بارها نتوانستند گفته‌های آشکار و مستندی را که از پیش در نگاشته‌ها بود به طور کامل حذف کنند.

داوود به دنبال این بود که ابتدا از طریق ازدواج با دختر شائول، سپس بیوهٔ نابال، اَدومیِ ثروتمند، و سپس دختر تلمای، پادشاه جِشور، خود را به لحاظ سیاسی ارتقا دهد. او از میان زنان یِبوس شش همسر گرفت. همچنین باید به بَتشِبَع، همسر مرد حیتی نیز اشاره کرد.

و از طریق چنین روشها و از میان چنین مردمی بود که داوود افسانهٔ یک پادشاهی الهی یهودا را به عنوان جانشین میراث و سنتهای پادشاهی در حال ناپدید شدن شمالیِ اسرائیلِ افرایمی به وجود آورد. قبیلهٔ جهان شهریِ یهودای داوود بیشتر غیریهودی بود تا یهودی؛ با این وجود بزرگان ستمدیدهٔ افرایم آمدند و او را "به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردند." آنگاه بعد از یک تهدید نظامی، داوود با یبوسیان یک پیمان بست و پایتخت پادشاهی متحدهٔ خود را در یبوس (اورشلیم) برقرار کرد. یبوس شهری با دیوارهای مستحکم در نیمهٔ راه میان یهودا و اسرائیل بود. فلسطینیان

تحریک شدند و فوراً به داوود حمله کردند. آنها بعد از یک نبرد شدید شکست خوردند، و بار دیگر یهوه به عنوان ”خداوند خدای لشکرها“ تثبیت شد.

اما یهوه الزاماً باید بخشی از این جلال را با خدایان کنعانی قسمت می‌کرد، زیرا بخش عمدهٔ ارتش داوود غیرعبرانی بودند. و از این رو در نگاشته‌های شما این بیانیهٔ برملا کننده (که توسط ویرایشگران یهودایی نادیده گرفته شده) پدیدار می‌شود: ”یهوه پیش روی من دشمنانم را در هم شکسته است. از این رو او نام آن مکان را بَعَل فِراصیم نامید.“ و آنها به این علت این کار را انجام دادند که هشتاد درصد از سربازان داوود از هواخواهان بَعَل بودند.

داوود شکست شائول در جلبوع را از طریق اشاره به این امر توضیح داد که شائول به یک شهر کنعانی، جبعون، که مردمش با افرایمیها قرارداد صلح داشتند حمله کرده بود. به این دلیل یهوه او را ترک کرد. داوود حتی در زمان شائول از شهر کنعانی قعیله در برابر فلسطینیان دفاع کرده بود، و سپس پایتخت خود را در یک شهر کنعانی برقرار کرده بود. داوود در حفظ سیاست سازش با کنعانیان هفت تن از نوادگان شائول را به جبعونیان داد تا به دار آویخته شوند.

داوود بعد از شکست فلسطینیان مالکیت ”صندوق یهوه“ را به دست آورد، آن را به اورشلیم آورد، و پرستش یهوه را برای پادشاهی خود رسمی نمود. سپس او به قبایل همسایه — اَدومیان، موآبیان، عمونیان، و سوریها — مالیات سنگین بست.

ماشین فاسد سیاسی داوود در تخطی از آداب و رسوم عبرانی شروع به تصاحب شخصی زمین در شمال نمود و فوراً کنترل تعرفهٔ کاروانهایی را که سابقاً توسط فلسطینیان جمع‌آوری می‌شد به دست گرفت. و سپس یک سری از قساوتها که با قتل اوریا به اوج رسید به وقوع پیوست. تمامی استینافهای قضایی در اورشلیم تحت داوری قرار می‌گرفتند؛ دیگر ”بزرگان“ نمی‌توانستند عدالت را به جا آورند. شگفت‌آور نیست که شورش رخ داد. امروز ممکن است ابشالوم یک عوام فریب نامیده شود؛ مادر او یک کنعانی بود. برای تخت پادشاهی علاوه بر پسر بتشبع — سلیمان — نیم دوجین حریف وجود داشتند.

سلیمان بعد از مرگ داوود ماشین سیاسی را از تمامی نفوذهای شمالی تصفیه کرد اما به تمام بیدادگری و مالیات بستن رژیم پدرش ادامه داد. سلیمان به واسطهٔ بارگاه ولخرج خود و به دلیل برنامهٔ ساختمان سازی مفصلش ملت را ورشکسته کرد. تالار لبنان، قصر دختر فرعون، معبد یهوه، قصر پادشاه، و بازسازی دیوارهای بسیاری از شهرها در زمرهٔ آنها بودند. سلیمان یک نیروی دریایی عظیم عبرانی به وجود آورد که توسط دریانوردان سوری به کار گرفته می‌شد و با تمامی دنیا در داد و ستد بود. تعداد زنان حرمسرای او تقریباً به هزار تن بالغ می‌شد.

تا این هنگام معبد یهوه در شیلوه بی‌اعتبار شده بود، و تمامی پرستش ملت در یبوس در نیایشگاه مجلل سلطنتی متمرکز شده بود. پادشاهی شمالی بیشتر به پرستش اِلوهیم بازگشت نمود. آنها از لطف فرعونها برخوردار بودند، که بعدها یهودا را به بردگی کشاندند، و پادشاهی جنوبی را تحت مالیات قرار دادند.

فراز و نشیبهایی وجود داشتند — جنگهایی میان اسرائیل و یهودا. بعد از چهار سال جنگ داخلی و سه سلسله، اسرائیل تحت حکمروایی حاکمان مستبد شهری قرار گرفت که شروع به داد و ستد در سرزمین کردند. حتی شاه عُمری تلاش کرد که زمین سامَر را بخرد. اما هنگامی که شَلمناسَر سوم تصمیم گرفت که ساحل مدیترانه را کنترل کند، به سرعت پایان کار فرا رسید. شاه اَخابِ افرایم ده گروه دیگر را گرد آورد و در گرگر مقاومت نمود؛ نبرد مساوی بود. طرف آشوری متوقف شد اما متحدان متحمل تلفات سنگینی شدند. این جنگ بزرگ در کتب عهد عتیق حتی ذکر نیز نشده است.

هنگامی که شاه اَخاب تلاش نمود از نابوت زمین بخرد، گرفتاری جدیدی آغاز گشت. همسر فینیقی او نام اَخاب را روی کاغذهایی جعل نمود که فرمان می‌داد زمین نابوت مصادره شود، به این علت که او به نامهای ''الوهیم و پادشاه'' بی‌احترامی کرده است. او و پسرانش فوراً اعدام شدند. ایلیا قاطعانه در صحنه ظاهر گشت و اَخاب را برای قتل نابوت‌ها محکوم کرد. بدین ترتیب ایلیا، یکی از بزرگترین پیامبران، آموزش خود را به عنوان یک مدافع آداب و رسوم قدیمی زمین، برضد رویکرد زمین فروشی طرفداران بعل ، و برضد تلاش شهرها برای تسلط بر کشور، آغاز کرد. اما رفرم موفق نبود، تا این که زمین‌دار کشوری، اییهو، نیروهایش را با سرقبیلهٔ چادرنشینان، یهوناداب، متحد ساخت تا پیامبرانِ بعل (کارگزاران زمین) را در سامره نابود کنند.

به تدریج که یهوآخاز و پسرش یرُبعام اسرائیل را از دست دشمنانش نجات دادند زندگی نوینی پدیدار گشت. اما تا این هنگام یک دستهٔ تبهکار برجسته که چپاولشان با چپاول دودمان داوودی روزگاران کهن برابری می‌کرد در سامره حکومت می‌کردند. تلاش برای سرکوب آزادی بیان ایلیا، عاموس، و هوشع را برآن داشت که نگارش مخفیانهٔ خود را آغاز کنند، و این شروع واقعی کتابهای مقدس یهودی و مسیحی بود.

اما پادشاهی شمالی از تاریخ محو نگشت تا این که پادشاه اسرائیل با پادشاه مصر تبانی کرد و از پرداختن مالیات بیشتر به آشور امتناع ورزید. سپس محاصرهٔ سه ساله آغاز شد و پراکندگی کامل پادشاهی شمالی از پی آن آمد. بدین ترتیب افرایم (اسرائیل) محو گردید. یهودا — یهودیان، ''باقیماندهٔ اسرائیل'' — شروع به تمرکز زمین در دستان تعداد اندکی نمودند، و آنطور که اشعیا گفت: ''خانه به خانه و مزرعه به مزرعه بر آن افزودند.'' در آن هنگام یک معبد بعل در کنار معبد یهوه در اورشلیم وجود داشت. این حکومت ترور با یک شورش یکتاپرستانه که توسط یوآش، پادشاهِ پسر رهبری می‌شد پایان یافت. او سی و پنج سال برای یهوه مجاهدت کرد.

پادشاه بعد، اَمَصیا، با اَدومیانِ مالیات دهندهٔ شورشگر و همسایگان آنها مشکل داشت. بعد از یک پیروزی چشمگیر او بازگشت تا به همسایگان شمالی خود حمله کند و به گونه‌ای همانقدر چشمگیر شکست خورد. سپس روستانشینان شورش کردند. آنها پادشاه را به قتل رساندند و پسر شانزده سالهٔ او را بر تخت سلطنت نشاندند. این عَزَریا بود که اشعیا او را عُزیا نامید. بعد از عُزیا چیزها از بد به بدتر تبدیل شدند، و یهودا از طریق پرداختن مالیات به پادشاهان آشور برای

یکصد سال دوام آورد. اشعیای اول به آنها گفت که اورشلیم، که شهر یهوه بود، هرگز سقوط نمی‌کند. اما ارمیا در اعلام سقوط آن درنگ نکرد.

نابودی واقعی یهودا از طریق یک حلقهٔ فاسد و ثروتمند از سیاستمدارانی که تحت فرمانروایی یک پادشاهِ پسر، منسی، عمل می‌کردند به انجام رسید. اقتصادِ در حال تغییر، بازگشتِ پرستش بعل را که معاملات خصوصی زمین آن برضد ایدئولوژی یهوه بود تسهیل نمود. سقوط آشور و سلطهٔ مصر برای مدتی برای یهودا رهایی آورد، و مردم روستا حکومت را به دست گرفتند. آنها تحت حکومت یوشیا حلقهٔ سیاستمداران فاسد اورشلیم را نابود کردند.

اما آنگاه که یوشیا جسارت نمود تا بیرون رود و با ارتش قدرتمند نکوه که برای کمک به آشور بر علیه بابل در امتداد ساحل از مصر حرکت می‌کرد رو در رویی کند این عصر به گونه‌ای فاجعه‌آور پایان یافت. او تار و مار شد، و یهودا تحت مالیات مصر قرار گرفت. حزب سیاسی بعل در اورشلیم به قدرت بازگشت، و بدین ترتیب اسارت ***واقعی*** مصری آغاز گردید. سپس دوره‌ای به دنبال آمد که طی آن سیاستمداران طرفدار بعل هم دادگاهها و هم کهانت را کنترل کردند. پرستش بعل یک سیستم اقتصادی و اجتماعی بود که به حقوق مالکیت و نیز باروری زمین مربوط بود.

با سرنگونی نکوه توسط نبوکدنصر، یهودا تحت حکمروایی بابل قرار گرفت و ده سال از پرداخت مالیات معاف شد، اما به زودی شورش کرد. هنگامی که نبوکدنصر بر علیه آنها وارد عمل شد، یهودایی‌ها اصلاحات اجتماعی، همچون آزاد کردن بردگان به منظور نفوذ روی یهوه را آغاز کردند. هنگامی که ارتش بابل به طور موقت عقب نشینی کرد، عبرانیان شادی کردند و چنین پنداشتند که سحر و جادوی رفرمِ آنها آنان را نجات داده است. در طول این دوره بود که ارمیا در رابطه با سرنوشت شومی که در شرف وقوع بود با آنان سخن گفت، و فوراً نبوکدنصر بازگشت.

و بدین ترتیب پایان یهودا به طور ناگهانی فرا رسید. شهر نابود شد، و مردم به بابل منتقل شدند. کشمکش یهوه – بعل با اسارت پایان یافت. و اسارت باقیماندهٔ اسرائیل را شوکه نمود و به یکتاپرستی وارد ساخت.

یهودیان در بابل به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند به صورت یک گروه کوچک در فلسطین وجود داشته باشند، رسوم ویژهٔ اجتماعی و اقتصادی خود را داشته باشند، و این که برای پابرجاییِ ایدئولوژی خود باید غیریهودیان را تغییر کیش دهند. بدین ترتیب برداشت جدید آنان از سرنوشت آغاز گشت — این ایده که یهودیان باید خادمان برگزیدهٔ یهوه شوند. مذهب یهودی عهد عتیق به راستی طی اسارت در بابل تکامل یافت.

دکترین فناناپذیری نیز در بابل شکل یافت. یهودیان تصور می‌کردند که ایدهٔ زندگی آینده تأکید روی بشارت آنان پیرامون عدالت اجتماعی را کاهش می‌دهد. حال برای نخستین بار الهیات

جایگزین جامعه‌شناسی و اقتصاد شد. مذهب به عنوان یک سیستم پنداشت و رویکرد بشری داشت شکل می‌گرفت تا بیشتر و بیشتر از سیاست، جامعه‌شناسی، و اقتصاد فاصله گیرد.

و بدین ترتیب حقیقت پیرامون مردم یهودی نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از آنچه که به صورت تاریخ مقدس پنداشته شده است فقط اندکی بیش از رویداد نگاری تاریخ معمول غیرمذهبی است. یهودیت خاکی بود که مسیحیت از آن روییدِ، اما یهودیان مردمی معجزه‌آسا نبودند.

10- مذهب عبرانی

رهبران آنان به قوم اسرائیل آموزش داده بودند که آنها مردمی برگزیده هستند، نه برای امتیاز ویژه و انحصار لطف الهی، بلکه برای خدمت ویژهٔ رساندن حقیقت خدای یگانهٔ همگان به هر ملتی. و آنها به یهودیان وعده داده بودند که آنها این سرنوشت را به تحقق خواهند رساند، آنها رهبران معنوی تمامی مردمان خواهند شد، و این که مسیح آتی بر آنها و تمام دنیا به عنوان شاهزادهٔ صلح حکومت خواهد کرد.

پس از این که یهودیان توسط پارسیان آزاد شدند، به فلسطین بازگشتند و سرانجام به اسارت عرف قوانین، قربانیها، و آیین کاهن زدهٔ خودشان درآمدند. و به همان گونه که قبایل عبرانی داستان شگفت‌آور خداوند را که در گفتار خداحافظی موسی برای آداب و رسوم قربانی و کفاره ارائه شده بود رد کردند، این بقایای ملت عبرانی نیز برداشت شکوهمند اشعیای دوم برای قوانین، مقررات، و آیین کهانت در حال رشد خود را رد نمودند.

خودستایی ملی، ایمان کاذب به یک مسیح موعودِ سوءِ تعبیر شده، و اسارت و استبداد فزایندهٔ کهانت برای همیشه صداهای رهبران معنوی (به جز دانیال، حزقیال، حجّی، و مَلاکی) را خاموش ساخت؛ و از آن روزگار تا هنگام یحیی تعمید دهنده تمامی اسرائیل یک عقب‌گرد فزایندهٔ معنوی را تجربه نمود. اما یهودیان هرگز مفهوم پدر جهانی را از دست ندادند؛ حتی تا قرن بیستم بعد از مسیح، آنها به دنبال نمودن این برداشت الوهیت ادامه داده‌اند.

از موسی تا یحیی تعمید دهنده یک خط ممتد از آموزگاران وفادار که مشعل یکتاپرستی نور را از یک نسل به دیگری منتقل کردند امتداد یافت، ضمن این که آنها حکمرانان بی‌وجدان را به طور بی‌وقفه نکوهش نمودند، کاهنان سودجو را محکوم کردند، و پیوسته مردم را ترغیب نمودند که به پرستش یهوه متعال، خداوند خدای اسرائیل، وفادار بمانند.

یهودیان به عنوان یک ملت سرانجام هویت سیاسی خود را از دست دادند، اما مذهب عبرانیِ باورمندی صادقانه به خدای یگانه و جهانی در قلوب تبعیدیان پراکنده شده به زندگی ادامه می‌دهد. و این مذهب بقا می‌یابد زیرا به گونه‌ای مؤثر عمل کرده است تا والاترین ارزشهای پیروانش را حفظ نماید. مذهب یهودی ایده‌آلهای یک مردم را حفظ نمود، اما نتوانست پیشرفت را شکوفا سازد و اکتشاف فلسفی خلاق را در قلمروهای حقیقت تشویق نماید. مذهب یهودی نقایص بسیاری داشت

— در فلسفه کمبود داشت و تقریباً فاقد کیفیتهای هنر و زیبایی بود — اما ارزشهای اخلاقی را حفظ نمود؛ از این رو تداوم یافت. یهوه متعال، بدان گونه که با برداشتهای دیگر الوهیت مقایسه می‌شود، روشن، واضح، شخصی، و اخلاقی بود.

یهودیان عاشق عدالت، خرد، حقیقت، و درستکاری بودند، همان گونه که مردمان اندکی چنین بودند، اما آنها کمتر از تمامی مردمان به درک عقلانی و به فهم معنوی این کیفیتهای الهی کمک نمودند. اگر چه الهیات عبرانی از گسترش امتناع کرد، سهم مهمی در توسعهٔ دو مذهب دیگر دنیا، مسیحیت و اسلام، ایفا نمود.

مذهب یهودی همچنین به علت نهادهای خود تداوم یافت. برای مذهب دشوار است که به عنوان کنش خصوصی افراد منزوی بقا یابد. این همواره خطای رهبران مذهبی بوده است: آنها با دیدن شرارتهای مذهب نهادینه شده، به دنبال نابودی تکنیک عملکرد گروهی هستند. آنها اگر به جای نابودی تمامی آیینها، آن را اصلاح کنند بهتر عمل می‌کنند. در این رابطه، حزقیال خردمندتر از هم‌عصرهای خود بود؛ اگر چه او در اصرار ورزیدن روی مسئولیت شخصی اخلاقی به آنها پیوست، برای تثبیت برگزاری صادقانهٔ یک آیین برتر و خالص شده نیز اقدام نمود.

و بدین ترتیب آموزگاران پی در پی اسرائیل بزرگترین کاری را در تکامل مذهبی که تاکنون در یورنشیا به وجود آمده به انجام رساندند: دگرگونی تدریجی اما مداوم برداشت بربریِ یهوهِ وحشیِ اهریمنی، خدای روحیِ حسود و سنگدل آتشفشان خروشان سینا، به برداشت بعدی والا و آسمانیِ یهوهِ متعال، آفرینندهٔ تمامی چیزها و پدر با محبت و بخشندهٔ تمامی نوع بشر. و این برداشت عبرانی از خداوند بالاترین تجسم بشری از پدر جهانی تا آن هنگام، آنگاه که توسط آموزشهای شخصی و نمونهٔ زندگی پسرش، میکائیل نبادان، بیشتر توضیح داده شد و به گونه‌ای بسیار بدیع بسط داده شد بود.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نِبادان[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 98

تعالیم ملک صادق در باختر

آموزشهای ملک صادق در امتداد راههای بسیاری به اروپا وارد شدند، اما آنها عمدتاً از راه مصر آمدند و بعد از این که به طور کامل هلنی شدند و بعدها مسیحی شدند، در فلسفهٔ غربی گنجانده شدند. آرمانهای دنیای غرب اساساً سقراطی بودند، و فلسفهٔ مذهبی بعدی آن فلسفهٔ عیسی شد، بدان گونه که از طریق تماس با فلسفه و مذهبِ در حال تکامل غربی تغییر یافت و مورد توافق قرار گرفت، و تمامی آن در کلیسای مسیحی به اوج رسید.

میسیونرهای سالیم برای مدتی طولانی به فعالیتهای خود در اروپا ادامه دادند، و به تدریج جذب بسیاری از فرقه‌ها و گروههای آیینی که گهگاه به وجود می‌آمدند شدند. در میان آنهایی که آموزشهای سالیم را در خالص‌ترین شکل حفظ نمودند باید از کلبیون نام برد. این موعظه‌گرانِ ایمان و اطمینان به خداوند هنوز در قرن اول بعد از میلاد مسیح در اروپای رومی کار می‌کردند، و بعدها در مذهبِ به تازگی در حال شکل گیری مسیحی ادغام شدند.

بخش عمدهٔ دکترین سالیم از طریق سربازان مزدبگیر یهودی که در بسیاری از پیکارهای نظامی غربی جنگیدند در اروپا گسترش یافت. در روزگاران باستان یهودیان همانقدر برای رشادتهای نظامی شهرت داشتند که برای ویژگیهای دانش الهیات داشتند.

دکترینهای بنیادین فلسفهٔ یونانی، الهیات یهودی، و اخلاقیات مسیحی اساساً پیامدهای آموزشهای پیشین ملک صادق بودند.

مذهب سالیم در میان یونانیان

اگر به خاطر تفسیر سختگیرانهٔ سوگند منصوب شدن میسیونرهای سالیم نبود ممکن بود آنها یک ساختار بزرگ مذهبی در میان یونانیان بسازند. پیمانی که توسط ماکی‌وِنتا تحمیل شده بود سازماندهی گردهماییهای انحصاری پرستشی را ممنوع می‌ساخت، و هر آموزگار را مستلزم می‌نمود که هرگز به عنوان یک کاهن عمل نکند، و هرگز برای خدمت مذهبی دستمزد دریافت ندارد، بلکه فقط خوراک، پوشاک، و پناهگاه. هنگامی که آموزشگران ملک صادق به یونانِ پیش هلنی نفوذ کردند، مردمی را پیدا کردند که هنوز سنتهای آدمسان و روزگاران آندیها را ترویج

می‌کردند، اما این آموزشها با پنداشتها و باورهای انبوه بردگان پست که در تعداد فزاینده به سواحل یونان آورده شده بودند به اندازهٔ زیاد دستکاری شده بودند. این دستکاریها بازگشت به یک روحگرایی بدوی با مراسمی خونین را ایجاد نمود، و طبقات پایین‌تر حتی از اعدام جنایتکاران محکوم شده مراسم به وجود می‌آوردند.

نفوذ آغازین آموزگاران سالیم از طریق به اصطلاح تهاجم آریاییها از اروپای جنوبی و شرق تقریباً نابود شد. این مهاجمان هلنی برداشتهای انسان انگارانه‌ای از خداوند را با خود آوردند که مشابه آنهایی بود که همنوعان آریایی‌شان به هند برده بودند. این واردسازی سرآغاز تکامل خانوادهٔ یونانی خدایان و الهه‌ها بود. این مذهب جدید بخشاً مبتنی بر فرقه‌های در حال آمدنِ بربریهای هلنی بود، اما همچنین در افسانه‌های ساکنان قدیمی‌تر یونان سهیم بود.

یونانیان هلنی دنیایی مدیترانه‌ای را یافتند که عمدتاً تحت استیلای فرقهٔ مادر بود، و آنها خدای مرد خود، دیاس زئوس را بر این مردمان تحمیل کردند، خدایی که همانند یهوه در میان سامیهای هنوتئیستی، از پیش سالار تمامی خدایان دون مرتبهٔ یونانی شده بود. و یونانیان در برداشت از زئوس، به جز در حفظ کنترل فراگیر سرنوشت، سرانجام می‌توانستند به یک یکتاپرستی راستین دست یابند. یک خدای حاوی ارزش نهایی باید خود حاکم فرجام و آفرینندهٔ سرنوشت باشد.

در نتیجهٔ این عوامل در تکامل مذهبی، به زودی یک اعتقاد همگانی به خدایان شاد و خوش اقبالِ کوه اُلیمپوس به وجود آمد، خدایانی که بیشتر انسانی بودند تا الهی، و خدایانی که یونانیان باهوش هرگز خیلی جدی نمی‌گرفتند. آنها این الوهیتهای ساختهٔ خودشان را نه زیاد دوست داشتند و نه از آنها زیاد می‌ترسیدند. آنها یک احساس وطن پرستانه و نژادی برای زئوس و خانوادهٔ نیمه انسانی و نیمه خدایی او داشتند، اما به سختی به آنها احترام می‌گذاشتند یا آنها را می‌پرستیدند.

هلنی‌ها آنقدر با دکترینهای ضد کهانت‌گرای آموزگاران پیشین سالیم آغشته شده بودند که هرگز هیچ کهانت با اهمیتی در یونان به وجود نیامد. حتی ساختن مجسمه‌ها برای خدایان بیشتر یک کار هنری شد تا یک امر پرستشی.

خدایان اُلمپیایی انسان انگاری معمول بشر برای الوهیت را نشان می‌دهند. اما اسطورهٔ یونانی بیشتر هنری بود تا اخلاقی. مذهب یونانی بدین لحاظ سودمند بود که جهانی را که توسط یک گروه از خدایان حکمرانی می‌شد به نمایش در می‌آورد. اما اخلاقیات، کردار شناسی، و فلسفهٔ یونانی، در مدتی کوتاه به مراتب فراتر از مفهوم خداوند پیش رفت، و این عدم توازن میان رشد عقلانی و معنوی همانقدر برای یونان خطرناک بود که اثبات شده در هند بوده است.

اندیشهٔ فلسفی یونانی

مذهبی که به قدر اندک مورد احترام باشد و سطحی باشد نمی‌تواند دوام آورد، به ویژه هنگامی که کهانتی برای ترویج اشکال آن و برای پر کردن قلوب هواخواهان از ترس و حیرت نداشته باشد.

مذهب اُلمپیایی وعدهٔ نجات نداد، و تشنگی معنوی باورمندانش را نیز فرو ننشاند؛ از این رو محکوم به فنا بود. آن ظرف یک هزاره از آغازش تقریباً از بین رفته بود، و یونانیان فاقد یک مذهب ملی بودند. خدایان اُلیمپوس کنترل خود را روی اذهان بهتر از دست دادند.

وضعیت بدین گونه بود که در طول قرن ششم پیش از میلاد مسیح، مشرق و خاور نزدیک یک احیای آگاهی روحانی و یک بیداری نوین نسبت به شناخت یکتاپرستی را تجربه نمود. اما باختر در این رخداد جدید سهیم نگردید؛ اروپا و شمال آفریقا نیز در این رنسانس مذهبی به طور وسیع شرکت نکردند. با این وجود یونانیان درگیر یک پیشرفت شکوهمند عقلانی شدند. آنها شروع به تسلط بر ترس نموده بودند و دیگر به عنوان یک نوشداروی آن به دنبال مذهب نرفتند، اما آنها درک نکردند که مذهب راستین علاج گرسنگی روان، تشویق روحی، و دلسردی اخلاقی است. آنها در ژرفای اندیشه — فلسفه و متافیزیک — به دنبال تسکین روان بودند. آنها از تعمق روی حفظ خویش — نجات — به خود شکوفایی و فهم خویشتن چرخش کردند.

یونانیان از طریق اندیشهٔ موشکافانه تلاش کردند به آن آگاهی از امنیت که به عنوان جانشینی برای باور به بقا عمل می‌کرد دست یابند، اما به کلی شکست خوردند. تنها باهوش‌ترها در میان طبقات بالاتر مردمان هلنی توانستند این آموزش جدید را درک کنند؛ مردم عادیِ نوادگان بردگان نسلهای پیشین هیچ ظرفیتی برای پذیرش این جانشین جدید مذهب نداشتند.

فیلسوفان به رغم این که عملاً همگی پیشینه‌ای از باور به دکترین سالیم مبنی بر ”هوشمندی جهان“، ”ایدهٔ خداوند“، و ”منبع بزرگ“ را به گونه‌ای سطحی حفظ نمودند، به کلیهٔ اشکال پرستش با دیدهٔ تحقیر می‌نگریستند. تا جایی که فیلسوفان یونانی موجود الهی و ابرمتناهی را به رسمیت می‌شناختند، صادقانه یکتاپرست بودند؛ آنها تمامی کهکشان خدایان و الهه‌های المپیایی را به میزان اندک به رسمیت می‌شناختند.

شاعران یونانیِ قرون پنجم و ششم، و به گونه‌ای چشمگیر پیندار، برای اصلاح مذهب یونانی دست به تلاش زدند. آنها آرمانهای آن را ارتقا دادند، اما آنها بیشتر هنرمند بودند تا مذهب‌گرا. آنها نتوانستند تکنیکی برای شکوفایی و حفظ ارزشهای متعالی به وجود آورند.

زنوفان خدای یگانه را آموزش داد، اما برداشت الوهیت او بیش از آن پانتئیستی بود که بتواند برای انسان فانی یک پدرِ شخصی باشد. آناگزاگورا یک مکانیست بود، به جز این که یک علت آغازین، یک ذهن اولیه را به رسمیت می‌شناخت. سقراط و جانشینان او، افلاطون و ارسطو، آموزش دادند که فضیلت دانش است؛ نیکی سلامت روان است؛ و این که بهتر است فرد از بی‌عدالتی رنج ببرد تا این که به آن گناهکار باشد، و این که پاسخ شرارت را با شرارت دادن خطاست، و این که خدایان خردمند و نیک هستند. فضیلتهای بنیادین آنها اینها بودند: خرد، شهامت، اعتدال، و عدالت.

تکامل فلسفهٔ مذهبی در میان مردمان هلنی و عبرانی یک تصویر مقایسه‌ای از کارکرد کلیسا به عنوان یک نهاد در شکل دادن به پیشرفت فرهنگی می‌دهد. در فلسطین اندیشهٔ بشری چنان تحت

کنترل کاهنان بود و با متون مقدس هدایت می‌شد که فلسفه و زیباشناسی کاملاً در مذهب و اخلاقیات غوطه‌ور شدند. در یونان، تقریباً فقدان کامل کاهنان و "متون مقدس" ذهن بشری را آزاد و خارج از غل و زنجیر نگاه داشت، و به یک رخداد شگفت‌انگیز در ژرفای اندیشه منجر گشت. اما مذهب به عنوان یک تجربهٔ شخصی نتوانست با کاوشهای عقلانی در طبیعت و واقعیتِ کیهان همگام بماند.

در یونان، ایمان آوردن تحت استیلای اندیشه قرار گرفت؛ در فلسطین، فکر کردن منوط به ایمان آوردن نگاه داشته شد. بخش عمدهٔ قدرت مسیحیت به سبب قرض کردن سنگین آن از اخلاقیات عبرانی و اندیشهٔ یونانی هر دو است.

در فلسطین، دگم مذهبی چنان شکل گرفت که رشد بیشتر آن را به خطر انداخت. در یونان، اندیشهٔ بشری آنقدر انتزاعی شد که مفهوم خداوند به یک بخار مه‌آلود از حدس و گمان پانتئیستی که به هیچ وجه متفاوت از بیکرانیِ غیرشخصیِ فیلسوفان برهمن نبود تبدیل شد.

اما انسانهای معمولی این روزگاران نتوانستند فلسفهٔ یونانیِ خود شکوفایی و یک الوهیت انتزاعی را درک کنند، و به آن زیاد علاقه هم نداشتند؛ در عوض آنها مشتاق وعده‌های نجات و نیز یک خدای شخصی که می‌توانست دعاهای آنها را بشنود بودند. آنها فیلسوفان را تبعید کردند، بقایای فرقهٔ سالیم را اذیت و آزار نمودند، و هر دو دکترین بسیار در هم آمیخته شدند، و برای آن غوطه‌وریِ وحشتناکِ سرمستانه در نابخردیهای فرقه‌های اسرارآمیزی آماده شدند که در آن هنگام در سرزمینهای مدیترانه‌ای گسترش می‌یافتند. اسرار الوسیس در حیطهٔ خدایان متعدد المپیایی، یک برداشت یونانیِ پرستش باروری، رشد کرد؛ پرستش دیونیزوسِ طبیعت به اوج رسید؛ بهترین فرقه برادریِ ارفئوس بود که موعظه‌های اخلاقی و وعده‌های نجات آن برای بسیاری جاذبهٔ زیادی داشت.

تمامی یونان درگیر این روشهای جدید نیل به نجات، این مراسم احساسی و آتشین گردید. هیچ ملتی هیچگاه به چنین قله‌هایی از فلسفهٔ هنری در چنین مدت کوتاهی دست نیافت؛ هیچکس هرگز چنین سیستم پیشرفته‌ای از اخلاقیات را نیافرید، عملاً بدون الوهیت و کاملاً فاقد وعدهٔ نجات بشری؛ هیچ ملتی همچون این مردمان یونانی، آنگاه که خود را به گرداب نابخردانهٔ فرقه‌های اسرارآمیز افکندند، هرگز با این سرعت، عمیقاً، و شدیداً به این اعماق رکود عقلانی، انحراف اخلاقی، و فقر معنوی فرو نرفت.

مذاهب بدون حمایت فلسفی مدتهای طولانی دوام آورده‌اند، اما فلسفه‌های اندکی، همچون اینها، بدون نوعی تعیین هویت با مذهب مدتهای طولانی بقا یافته‌اند. فلسفه برای مذهب مثل پنداشت برای عمل است. اما وضعیت ایده‌آل بشری آن است که فلسفه، مذهب، و دانش از طریق عمل توامِ خرد، ایمان، و تجربه، به صورت یک وحدت پرمعنی در آن جوش می‌خورند.

3- آموزشهای ملک صادق در روم

مذهب بعدی لاتینها پس از این که از اشکال پیشین مذهبیِ پرستش خانوادهٔ خدایان خارج شد و به تقدیس قبیله‌ای برای مریخ، خدای جنگ وارد شد، طبیعی بود که نسبت به سیستمهای عقلانیِ یونانیان و برهمنها یا مذاهب معنویِ چندین مردمان دیگر، بیشتر یک رسم سیاسی شود.

در رنسانس بزرگ یکتاپرستانهٔ آموزشهای ملک صادق در طول قرن ششم پیش از میلاد مسیح، تعداد بسیار اندکی از میسیونرهای سالیم به ایتالیا رخنه کردند، و آنهایی که کردند نتوانستند بر تأثیر کهانت به سرعت در حال گسترشِ اِتروسکان با کهکشان جدید خدایان و معابد آن، که همگی در مذهب حکومتی روم سازمان یافتند، چیره شوند. این مذهبِ قبایل لاتین همچون مذهب یونانیان ناچیز و تطمیع شدنی نبود، و همچون مذهب عبرانیان نیز سختگیر و ظالمانه نبود؛ آن عمدتاً در بر گیرندهٔ رسوم اشکال محض، پیمانها، و تابوها بود.

مذهب روم به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر واردات گستردهٔ فرهنگی از یونان بود. سرانجام بیشتر خدایان المپیایی در خدایان متعدد لاتین پیوند یافته و در آنها ادغام شدند. یونانیان مدتها آتشِ آتشدان خانوادگی را پرستش می‌کردند. هِستیا الههٔ باکرهٔ آتشدان بود؛ وِستا الههٔ رومیِ خانه بود. زئوس مشتری شد؛ آفرودیت، زهره گردید؛ و به همین ترتیب تا بسیاری خدایان المپیایی.

مراسم عضویت مذهبی جوانان رومی فرصت مراسم تقدیس صمیمانه به خدمت حکومت بود. سوگند و پذیرش به شهروندی در واقع مراسم مذهبی بودند. مردمان لاتین دارای معابد، محرابها، و زیارتگاهها بودند، و در هنگام یک بحران با پیشگویان مشورت می‌کردند. آنها استخوانهای قهرمانان و بعدها استخوانهای آدمهای مقدس مسیحی را حفظ می‌کردند.

این شکل رسمی و غیراحساسی از وطن پرستیِ شبه مذهبی محکوم به فروپاشی بود، و حتی آنطور که پرستش بسیار عقلانی و هنرمندانهٔ یونانیان پیش از پرستش پرحرارت و عمیقاً احساسی فرقه‌های اسرارآمیز سقوط کنند. بزرگترینِ این فرقه‌های ویران کننده مذهب اسرارآمیزِ فرقهٔ مادر خدا بود، که مرکز آن در آن روزگاران در مکان دقیق کلیسای کنونی سن پطرس در روم بود.

کشور در حال ظهورِ روم به طور سیاسی فتح کرد اما به نوبهٔ خود توسط فرقه‌ها، آیین، گروههای سری، و برداشتهای مصر، یونان، و خاور نزدیک از خداوند مورد استیلا واقع شد. این فرقه‌های وارداتی تا زمان آگوستوس در سرتاسر کشور روم به شکوفایی ادامه دادند. آگوستوس صرفاً به دلایل سیاسی و مدنی تلاشی قهرمانانه و قدری موفق صورت داد تا گروههای سری را نابود سازد و مذهب قدیمی‌تر سیاسی را احیا کند.

یکی از کاهنان مذهب دولتی در رابطه با تلاشهای پیشین آموزگاران سالیم برای گسترش دکترین خدای یگانه، یک الوهیت نهایی که سرپرستی تمامی موجودات فوق طبیعی را به عهده دارد، با آگوستوس صحبت کرد؛ و این ایده چنان به طور جدی روی امپراتور تأثیر گذاشت که وی معابد بسیاری ساخت، آنها را از مجسمه‌های زیبا کاملاً پر کرد، کهانت دولتی را تجدید سازمان نمود، مذهب دولتی را از نو برقرار کرد، خود را به عنوان کفیل کاهن اعظمِ همه منصوب نمود، و به عنوان امپراتور درنگ نکرد که خود را خدای متعال اعلام کند.

این مذهب جدیدِ پرستشِ اگوستوس رونق یافت و طی دوران حیاتش در سرتاسر امپراتوری به جز در فلسطین، منزلگاه یهودیان، مورد پیروی واقع شد. و این عصر خدایان بشری ادامه یافت تا این که فرقهٔ رسمی رومی فهرستی بالغ بر بیش از چهل الوهیت خود - ارتقا یافتهٔ بشری داشت، که همگی ادعای تولد معجزه‌آسا و سایر ویژگیهای فوق بشری را می‌کردند.

آخرین ایستادگی گروه رو به کاهش ایمانداران سالیم توسط یک گروه کوشا از موعظه‌گران، کلبیون، صورت گرفت که رومیان را ترغیب کردند آیین بدوی و بی‌معنی مذهبی خود را ترک کنند و به یک شکل از پرستش که نمایانگر آموزشهای ملک صادق بود بازگردند، پرستشی که از طریق تماس با فلسفهٔ یونانیان تغییر یافته و آلوده شده بود. اما بیشتر مردم کلبیون را نپذیرفتند؛ آنها ترجیح دادند که در آیین گروههای اسرارآمیز غوطه‌ور شوند. این آیین نه تنها امید به نجات شخصی را ارائه می‌دادند بلکه اشتیاق به سرگرمی، هیجان، و تفریح را ارضا می‌کردند.

4- فرقه‌های اسرارآمیز

اکثر مردم در دنیای یونانی – رومی که مذاهب بدوی خانوادگی و دولتی خود را از دست داده بودند و قادر یا مایل نبودند معنی فلسفهٔ یونانی را درک کنند، توجه خود را به فرقه‌های اسرارآمیز تماشایی و احساسی از مصر و خاور نزدیک معطوف نمودند. مردم عادی مشتاق وعده‌های نجات بودند ـــ تسلی مذهبی برای امروز و اطمینان به امید برای فناناپذیری بعد از مرگ.

سه فرقهٔ اسرارآمیز که از همه بیشتر پرطرفدار شدند اینها بودند:

1- فرقهٔ سیبلی و پسرش آتیس از فریجیه.

2- فرقهٔ مصری اوزیریس و مادرش آیسیس.

فرقهٔ ایرانیِ پرستش میترا به عنوان نجات دهنده و رستگار کنندهٔ نوع بشر گناهکار.

گروههای اسرارآمیز فریجیه و مصر آموزش می‌دادند که پسر الهی (به ترتیب آتیس و اوزیریس) مرگ را تجربه کرده بودند و از طریق نیروی الهی زنده شده بودند، و علاوه بر آن تمامی آنهایی که به طور صحیح عضو گروه اسرارآمیز شده و سالروز مرگ و زنده شدن خدا را با احترام جشن می‌گرفتند از آن طریق در طبیعت الهی و فناناپذیری او سهیم می‌شوند.

مراسم فریجیه باشکوه ولی تحقیر کننده بودند؛ جشنواره‌های خونین آنها نشان می‌دهد که این گروههای اسرارآمیز خاور نزدیک چقدر گمراه و بدوی شده بودند. مقدس‌ترین روز جمعهٔ سیاه بود، "روز خون"، بزرگداشت مرگ خود ایجاد کنندهٔ آتیس. بعد از سه روز جشنِ قربانی و مرگِ آتیس به افتخار زنده شدن او فستیوال به شادی تبدیل می‌شد.

آیین پرستش آیسیس و اوزیریس از مراسم پرستش فرقهٔ فریجیه دقیق‌تر و شکوهمندتر بود. این آیین مصری حول افسانهٔ خدای نیلِ روزگار باستان ساخته شده بود، خدایی که مرد و زنده شد. این مفهوم ناشی از مشاهدهٔ توقف رشد گیاهان بود که به طور سالانه رخ می‌داد و با بازگشت بهاریِ تمامی گیاهان زنده به حیات دنبال می‌شد. شوریدگی مشاهدهٔ این فرقه‌های اسرارآمیز و بی‌بند و باری مراسم آنها که بنا بود به "شور و شوق" درک ربانیت راه ببرد، گاهی اوقات بسیار منزجر کننده بود.

فرقهٔ میترا

گروههای اسرارآمیز فریجیه و مصر سرانجام به بزرگترین فرقهٔ اسرارآمیز، پرستش میترا، راه بردند. فرقهٔ میترا برای طیف گسترده‌ای از طبیعت بشری جذاب بود و به تدریج جایگزین هر دو نیای آن شد. میترائیسم از طریق تبلیغ لشگریان روم که در خاور نزدیک عضوگیری شده بودند در امپراتوری روم گسترش یافت. این مذهب در خاور نزدیک محبوبیت داشت، زیرا آنها هر جا که می‌رفتند این عقیده را با خود می‌بردند. و این آیین جدید مذهبی یک بهبود بزرگ نسبت به فرقه‌های اسرارآمیز پیشین بود.

فرقهٔ میترا در ایران به وجود آمد و به رغم مخالفت ستیزه جویانهٔ پیروان زرتشت مدتی طولانی در منزلگاهش دوام آورد. اما تا هنگامی که میترائیسم به روم رسید، از طریق جذب بسیاری از آموزشهای زرتشت به اندازهٔ زیاد بهبود یافته بود. عمدتاً از طریق فرقهٔ میترا بود که مذهب زرتشت روی مسیحیت که بعدها پدیدار گشت تأثیر گذاشت.

فرقهٔ میترا یک خدای ستیزه‌جو را تصویر نمود که در یک صخرهٔ بزرگ منشأ داشت، و درگیر بهره‌برداریهای شجاعانه بود، و موجب می‌شد که از صخره‌ای که با تیرهایش مورد اصابت واقع شده بود آب بیرون جهد. سیلی رخ داد و مردی در یک قایق ویژهٔ ساخته شده از آن فرار نمود، و شام آخری وجود داشت که میترا پیش از آن که به آسمانها صعود کند با خدای خورشید آن را جشن گرفت. این خدای خورشید یا خورشید شکست ناپذیر یک تنزل مفهوم الوهیت اهورا مزدا از دین زرتشت بود. میترا به صورت قهرمان بقا یافتهٔ خدای خورشید در مبارزه‌اش با خدای تاریکی تصور می‌شد. و در قدردانی از کشتن گاو اسطوره‌ای مقدس به دست او، میترا فناناپذیر شد، و در میان خدایان والامرتبه به مرتبهٔ میانجی برای نژاد بشر تعالی یافت.

پیروان این فرقه در غارها و مکانهای سرّی دیگر پرستش می‌کردند، سرودهای نیایشی می‌خواندند، سحر و جادو زمزمه می‌کردند، گوشت حیوانات قربانی را می‌خوردند، و خون می‌نوشیدند. آنها روزی سه بار پرستش می‌کردند، با مراسم ویژهٔ هفتگی در روز خدای خورشید و با مفصل‌ترین مراسم در جشن سالانهٔ میترا در بیست و پنج دسامبر. اعتقاد بر این بود که خوردن نان مقدس زندگی جاودان را تضمین می‌کرد، و پس از مرگ عبور فوری به آغوش میترا را عملی می‌ساخت، و تا روز داوری در آنجا در شادکامی در انتظار به سر برده می‌شد. در روز داوری کلیدهای میترایی بهشت قفل دروازه‌های بهشت را برای پذیرش ایمانداران باز می‌نمود، و

در آن هنگام تمامی زندگان و مردگان غسل تعمید نشده به دنبال بازگشت میترا به زمین نابود می‌شدند. آموزش داده می‌شد که هنگامی که یک مرد می‌مرد برای داوری به پیشگاه میترا می‌رفت، و این که در پایان دنیا میترا تمامی مردگان را از قبرهایشان فرا می‌خواند تا مورد آخرین داوری قرار گیرند. شریران با آتش نابود می‌شوند، و درستکاران تا ابد با میترا حکومت می‌کنند.

در ابتدا این مذهبی فقط برای مردان بود، و هفت رتبهٔ گوناگون وجود داشت که ایمانداران می‌توانستند متعاقباً در آن پذیرفته شوند. بعدها همسران و دختران ایمانداران به معابد مادرِ بزرگ که به معابد میترا متصل بودند پذیرفته شدند. فرقهٔ زنان مخلوطی از آیین میترایی و مراسم فرقهٔ سیبلیِ فریجیه، مادرِ آتیس، بود.

6- میترائیسم و مسیحیت

پیش از آمدن فرقه‌های اسرارآمیز و مسیحیت، مذهب شخصی در سرزمینهای متمدن شمال آفریقا و اروپا به سختی به صورت یک نهاد مستقل به وجود آمد؛ آن بیشتر یک امر خانوادگی، شهری – کشوری، سیاسی، و سلطنتی بود. یونانیان هلنی هرگز یک سیستم متمرکز پرستش را به وجود نیاوردند. آیین نیایشی محلی بود؛ آنها هیچ کهانت و "کتاب مقدسی" نداشتند. نهادهای مذهبی آنها بیشتر همانند رومیها فاقد یک نیروی قدرتمند محرک برای حفظ ارزشهای والاتر اخلاقی و معنوی بودند. در حالی که حقیقت دارد که نهادینه شدن مذهب معمولاً از کیفیت معنوی آن کاسته است، همچنین این یک واقعیت است که هیچ مذهبی تاکنون بدون کمک درجه‌ای بیشتر یا کمتر از سازمان بنیادین در بقایش موفق نبوده است.

از این رو مذهب غربی تا روزگاران شک اندیشان، کلبیون، اپیکوریان، و رواقیون ضعیف گردید، اما از همه مهمتر، تا روزگاران رقابت بزرگ میان میترائیسم و مذهب جدید مسیحیت پولس.

در طول قرن سوم بعد از میلاد مسیح، کلیساهای میترایی و مسیحی هم در ظاهر و هم در سرشت آئین نیایشی خود بسیار شبیه هم بودند. اکثر این مکانهای پرستشی زیرزمینی بودند، و هر دو شامل محرابهایی بودند که دورنماهای آن درد و رنج نجات دهنده‌ای را که برای نژاد به گناه لعن شدهٔ بشری نجات آورده بود به طور گوناگون به نمایش می‌گذاشتند.

همیشه شیوهٔ پرستشگران میترایی در ورود به معبد این بود که انگشتان خود را در آب مقدس فرو برند. و چون در برخی نواحی کسانی وجود داشتند که روزگاری به هر دو مذهب تعلق داشتند، این رسم را به اکثر کلیساهای مسیحی در نزدیکی روم عرضه کردند. هر دو مذهب غسل تعمید را به کار می‌گرفتند و نان و شراب آیینی را می‌خوردند. یک تفاوت بزرگ میان میترائیسم و مسیحیت، جدا از کاراکتر میترا و عیسی، این بود که یکی مشوق میلیتاریسم بود، در حالی که دیگری به حد زیاد صلح‌جو بود. بردباری میترائیسم برای مذاهب دیگر (به جز مسیحیت دوران

بعد) به نابودی نهایی آن انجامید. اما عامل تعیین کننده در مبارزه میان آن دو پذیرش زنان به داخل همیاری کامل روحانی اعتقاد مسیحی بود.

در پایان اعتقاد ظاهری مسیحی بر باختر مسلط گشت. فلسفهٔ یونانی مفاهیم ارزش اخلاقی را تأمین نمود؛ میترائیسم آیین برگزاری پرستش را به وجود آورد؛ و مسیحیت، بدین گونه، تکنیک حفظ ارزشهای اخلاقی و اجتماعی را فراهم ساخت.

7- مذهب مسیحی

یک پسر آفریننده در شکل جسم انسانی پدیدار نگشت و خود را به بشریت یورنشیا اعطا ننمود که سبب آشتی با یک خدای خشمگین شود، بلکه به این علت که تمامی نوع بشر را به شناخت مهر پدر و درک فرزندی با خداوند جلب کند. روی هم رفته، حتی طرفدار بزرگ دکترین کفاره چیزی از این حقیقت را درک کرد، زیرا اعلام کرد که "خداوند در مسیح بود تا دنیا را با خود آشتی دهد."

در حیطهٔ این مقاله نیست که به منشأ و اشاعهٔ مذهب مسیحی بپردازد. کافی است بگوییم که آن پیرامون شخص عیسی ناصری ساخته شده است، انسان در جسم ظهور یافته، پسر نوع میکائیل از نبادان، که برای یورنشیا به عنوان مسیح، مسح شده، شناخته شده است. مسیحیت از طریق پیروان این جلیلی در سرتاسر خاور نزدیک و باختر گسترش یافت، و اشتیاق بشارت گرایانهٔ آنها با اشتیاق نیاکان نامی آنها، شیثیها و سالیمی‌ها، و نیز اشتیاق معاصران مصمم آنها، آموزگاران بودایی، برابری می‌کرد.

مذهب مسیحی، به عنوان یک سیستم اعتقادی یورنشیایی، از طریق ترکیب آموزشها، تأثیرات، باورها، فرقه‌ها، و نگرشهای شخصی فردی زیرین به وجود آمد:

1- آموزشهای ملک صادق، که در کلیهٔ مذاهب غرب و شرق یک عامل بنیادین هستند که در چهار هزار سال گذشته به وجود آمده‌اند.

2- سیستم عبرانی نیک کرداری، اخلاقیات، الهیات، و اعتقاد به مشیت الهی و یهوه متعال، هر دو.

3- پنداشت زرتشتی از مبارزه میان نیکی و شرارت کیهانی، که از پیش تأثیر خود را روی یهودیت و میترائیسم هر دو به جا گذاشته بود. دکترینهای پیامبر ایرانی از طریق تماس طولانی مدت که روی مبارزات میان میترائیسم و مسیحیت وجود داشت یک عامل قدرتمند در تعیین اثر الهیات و فلسفه و ساختار عقاید، اصول، و کیهان شناسیِ برداشتهای هلنی شده و لاتین شدهٔ آموزشهای عیسی گردید.

4- فرقه‌های اسرارآمیز، به ویژه میترائیسم اما همچنین پرستش مادرِ بزرگ در فرقهٔ فریجیه. حتی افسانه‌های تولد عیسی در یورنشیا با برداشت رومیِ تولد معجزه‌آسای نجات دهنده و قهرمان ایرانی، میترا، رنگ گرفت، که بنا بود تولدش در زمین فقط توسط تعداد معدودی از شبانان حامل هدیه که توسط فرشتگان از این رخداد قریب‌الوقوع مطلع شده بودند مشاهده شود.

5- واقعیت تاریخیِ زندگی بشری یوشع فرزند یوسف، واقعیت عیسی ناصری به عنوان مسیح جلال یافته، پسر خداوند.

6- دیدگاه شخصی پولس طرسوس. و باید نگاشته شود که در طول نوجوانی او میترائیسم مذهب حاکمِ طرسوس بود. پولس خواب آن را هم نمی‌دید که نامه‌های با حسن نیت او به نوکیشانش روزگاری توسط مسیحیان دوران بعد به عنوان "کلام خداوند" تلقی شود. چنین آموزگاران نیک خواه نباید برای استفادهٔ نوشتجات آنها توسط جانشینان روزگاران بعد مسئول پنداشته شوند.

7- اندیشهٔ فلسفیِ مردمان هلنی، از اسکندریه و انطاکیه تا یونان و سیراکوز و روم. فلسفهٔ یونانیان نسبت به هر سیستم جاری مذهبی دیگر با برداشت پولس از مسیحیت بیشتر هماهنگی داشت و عامل مهمی در موفقیت مسیحیت در باختر شد. فلسفهٔ یونانی به همراه الهیات پولس هنوز اساس اخلاقیات اروپایی را تشکیل می‌دهد.

به تدریج که آموزشهای آغازین عیسی در غرب رخنه کردند، غربی شدند و همینطور که غربی شدند، شروع به از دست دادن جاذبهٔ بالقوه جهانیشان برای تمامی نژادها و انواع انسانها نمودند. امروزه مسیحیت مذهبی شده است که نسبت به آداب و رسوم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی نژادهای سفید به خوبی انطباق یافته است. آن مدتهاست که دیگر مذهب عیسی نیست، گر چه هنوز برای چنین افرادی که صادقانه درصدد دنبال کردن مسیر آموزشهای آن هستند یک مذهب زیبا دربارهٔ عیسی را شجاعانه به تصویر می‌کشد. آن عیسی را به عنوان مسیح، مسح شدهٔ نجات دهنده از سوی خداوند، جلال داده است، اما آموزشهای شخصی استاد را به اندازهٔ زیاد فراموش کرده است: پدر بودن خداوند و برادری جهانی کلیهٔ انسانها.

و این داستان طولانی آموزشهای ماکی‌ونتا ملک صادق در یورنشیا است. تقریباً چهار هزار سال است که این فرزند اضطراری نبادان خود را به یورنشیا عطا نمود، و در این مدت آموزشهای "کاهن اِل‌اِلیون، خدای والامرتبه" به تمامی نژادها و مردمان رخنه کرده‌اند. و ماکی‌ونتا در دستیابی به هدف اعطای غیرمعمولش موفق بود. هنگامی که میکائیل برای ظهور در یورنشیا آماده شد، مفهوم خداوند در قلوب مردان و زنان وجود داشت، همان مفهوم خدایی که هنوز در تجربهٔ زندهٔ معنوی فرزندان متعدد پدر جهانی که زندگانی مسحور کنندهٔ موقت خود را در سیارات چرخان فضا زندگی می‌کنند بار دیگر شعله‌ور شده است.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 99

مشکلات اجتماعی مذهب

مذهب آنگاه که کمترین ارتباط را با نهادهای سکولار جامعه دارد به بالاترین خدمت اجتماعیش دست می‌یابد. در اعصار گذشته، از هنگامی که اصلاحات اجتماعی به اندازهٔ زیاد به قلمرو اخلاقی محدود شد، نیاز نبود که مذهب رویکرد خود را با تغییرات گسترده در سیستمهای اقتصادی و سیاسی تنظیم نماید. مشکل اصلی مذهب تلاش برای جایگزین ساختن نیکی به جای شرارت در حیطهٔ نظم موجود اجتماعیِ فرهنگ سیاسی و اقتصادی بود. از این رو مذهب به طور غیرمستقیم به تداوم نظم تثبیت شدهٔ جامعه برای بار آوردن حفظ نوع موجود تمدن متمایل بود.

اما مذهب نباید با ایجاد نظم نوین اجتماعی یا با حفظ نظم کهن به طور مستقیم درگیر باشد. مذهب راستین به عنوان یک تکنیک تکامل اجتماعی قطعاً با خشونت مخالف است، اما با تلاشهای هوشمندانهٔ جامعه برای انطباق کاربردهایش و تنظیم نهادهایش با شرایط جدید اقتصادی و ملزومات فرهنگی مخالف نیست.

مذهب اصلاحات گاه به گاه اجتماعیِ قرون گذشته را قطعاً تأیید نمود، اما ضروری است که در قرن بیستم نسبت به بازسازی گسترده و مداوم تعدیل صورت گیرد. شرایط زندگی چنان سریع تغییر می‌یابد که تغییرات بنیادین باید به اندازهٔ زیاد شتاب یابد، و مذهب باید انطباقش با این نظم نوین و پیوسته در حال تغییر اجتماعی را متناسب با آن تسریع کند.

1- مذهب و بازسازی اجتماعی

اختراعات مکانیکی و اشاعهٔ دانش در حال تغییرِ تمدن هستند؛ برای اجتناب از فاجعهٔ فرهنگی برخی تنظیمات اقتصادی و تغییرات اجتماعی ضروری است. این نظم نوین و آتی اجتماعی برای یک هزاره به گونه‌ای خودپسندانه حل و فصل نخواهد شد. نژاد بشری باید نسبت به سلسله تغییرات، تنظیمات، و بازتنظیمات تطبیق یابد. نوع بشر به سوی یک سرنوشت نوین و آشکار نشدهٔ سیاره‌ای در حال حرکت است.

مذهب باید یک تأثیر نیرومند برای ثبات اخلاقی و پیشرفت معنوی شود که در بحبوحهٔ این شرایط پیوسته تغییر یابنده و تنظیمات بی‌پایان اقتصادی به طور دینامیک عمل می‌کند.

جامعهٔ یورنشیا هرگز نمی‌تواند همچون اعصار گذشته امید به ثبات داشته باشد. کشتی اجتماعی از خلیج امن سنتهای تثبیت شده خارج شده است و سفر خود را روی دریاهای بلند سرنوشت تکاملی آغاز کرده است؛ و روان انسان، بدان گونه که هرگز در تاریخ دنیا نبوده است، نیاز دارد نقشه‌های اخلاقی خود را با دقت موشکافی کند و قطب‌نمای هدایت مذهبی را با تلاش زیاد مشاهده نماید. مهمترین مأموریت مذهب به عنوان یک تأثیر اجتماعی این است که در طول این روزگاران خطرناک گذار از یک فاز تمدن به دیگری، از یک سطح فرهنگ به دیگری، آرمانهای نوع بشر را تثبیت کند.

مذهب هیچ وظایف جدیدی برای انجام دادن ندارد، اما مصرانه از آن خواسته شده است که در کلیهٔ این وضعیتهای جدید و به سرعت در حال تغییر بشری به عنوان یک راهنمای خردمند و مشاور باتجربه عمل نماید. جامعه دارد بیشتر مکانیکی، بیشتر متراکم، بیشتر پیچیده، و بیشتر به گونه‌ای حیاتی به طور متقابل وابسته می‌شود. مذهب باید دست به عمل بزند تا از قهقرا رفتن یا حتی تخریب متقابل این وابستگیهای جدید و صمیمانه پیشگیری کند. مذهب باید به صورت آن نمک کیهانی عمل کند که از نابود ساختن طعم فرهنگیِ تمدن به دست مخمرهای پیشرفت پیشگیری می‌کند. این روابط جدید اجتماعی و دگرگونیهای اقتصادی تنها از طریق کارکرد مذهب می‌توانند به برادری پایدار بیانجامند.

یک انسان دوستیِ بی‌خدا، به لحاظ بشری، یک حرکت والامنشانه است، اما مذهب راستین تنها قدرتی است که می‌تواند واکنشمندیِ یک گروه اجتماعی را نسبت به نیازها و رنجهای گروههای دیگر به گونه‌ای پایدار افزایش دهد. در گذشته، مذهب نهادین می‌توانست منفعل باقی بماند در حالی که اقشار فوقانی جامعه نسبت به رنجها و ستمدیدگی اقشار تحتانی درمانده بی‌تفاوت بودند، اما در روزگاران امروز این طبقات پایین‌تر اجتماعی دیگر چنان به طور حقیرانه نادان نیستند و به لحاظ سیاسی چنان درمانده نیستند.

مذهب نباید به طور ارگانیک درگیر کار سکولار بازسازی اجتماعی و تجدید سازمان اقتصادی شود. اما باید از طریق تکرار واضح و قاطعانهٔ فرامین اخلاقی و اصول معنوی خود، فلسفهٔ مترقی خود را پیرامون زندگی بشری و بقای فرازگرایانه، با کلیهٔ این پیشرفتهای تمدن به گونه‌ای فعال همگام نگاه دارد. روح مذهب جاودانه است، اما هر بار که فرهنگ لغت زبان بشری بازبینی می‌شود شکل بیان آن باید تکرار گردد.

2- ضعف مذهب نهادین

مذهب نهادین نمی‌تواند در این بازسازی قریب‌الوقوع اجتماعی جهانی و تجدید سازمان اقتصادی الهام بخش باشد و رهبری فراهم کند زیرا متأسفانه کم و بیش یک بخش ارگانیک از نظم اجتماعی

و سیستم اقتصادی شده است که سرنوشتش بازسازی است. فقط مذهب واقعی که حاوی تجربهٔ شخصی معنوی است می‌تواند در بحران کنونی تمدن به گونه‌ای سودمند و خلاق عمل نماید.

مذهب نهادین اکنون در بن‌بست یک دور جانفرسا گرفتار شده است. آن بدون این که ابتدا خود را بازسازی کند نمی‌تواند جامعه را بازسازی کند؛ و چون عمدتاً بخشی جدایی ناپذیر از نظم تثبیت شده است، نمی‌تواند خود را بازسازی کند تا این که جامعه به گونه‌ای ریشه‌ای بازسازی شده باشد.

مذهب‌گرایان باید در جامعه، در صنعت، و در سیاست به صورت فردی عمل کنند، نه به صورت گروهها، احزاب، یا نهادها. یک گروه مذهبی که به خود اجازه می‌دهد بدین صورت عمل کند، جدا از فعالیتهای مذهبی، فوراً یک حزب سیاسی، یک سازمان اقتصادی، یا یک نهاد اجتماعی می‌شود. جمع‌گرایی مذهبی باید تلاشهای خود را به پیشبرد آرمانهای مذهبی محدود سازد.

مذهب‌گرایان در کارهای بازسازی اجتماعی نسبت به غیرمذهبی‌ها ارزش بیشتری ندارند، به جز تا آن جا که مذهب آنان به آنها آینده‌نگری افزایش یافتهٔ کیهانی داده است و به آنها آن خرد برتر اجتماعی را عطا کرده است که ناشی از اشتیاق صادقانه برای دوست داشتن وافر خداوند و مهر ورزیدن به هر انسان به عنوان یک برادر در ملکوت آسمانی است. یک نظم اجتماعی ایده‌آل آن است که هر انسان همسایهٔ خود را به همان گونه که خودش را دوست دارد دوست بدارد.

ممکن است به نظر رسد که در گذشته کلیسای نهادینه شده از طریق تمجید کردن نظامهای سیاسی و اقتصادی تثبیت شده به جامعه خدمت کرده است، اما آن اگر می‌خواهد بقا یابد باید فوراً دست از چنین کنشی بردارد. تنها رویکرد صحیح آن در بر گیرندهٔ آموزش عدم خشونت، دکترین تکامل صلح‌آمیز به جای انقلاب خشونت‌آمیز است — صلح در زمین و خواست نیک در میان تمامی انسانها.

مذهب امروزی فقط بدین دلیل این را دشوار می‌یابد که رویکرد خود را نسبت به تغییرات به سرعت در حال دگرگونیِ اجتماعی تنظیم کند، که به خود اجازه داده است کاملاً سنتی، خشک اندیش، و نهادینه شود. مذهبِ تجربهٔ زنده هیچ مشکلی در جلو ماندن از تمامی این رخدادهای اجتماعی و دگرگونیهای اقتصادی نمی‌یابد، حین این که پیوسته به عنوان یک تثبیت کنندهٔ اخلاقی، راهنمای اجتماعی، و پیشگام معنوی عمل می‌کند. مذهب راستین فرهنگ ارزشمند و آن خردی را که ناشی از تجربهٔ شناخت خداوند و تلاش برای همانند او بودن است از یک عصر به عصر دیگر منتقل می‌کند.

3- مذهب و مذهب‌گرا

مسیحیتِ آغازین کاملاً فارغ از تمامی گرفتاریهای مدنی، تعهدات اجتماعی، و پیمانهای اقتصادی بود. فقط بعدها مسیحیتِ نهادینه شده یک بخش ارگانیک از ساختار سیاسی و اجتماعیِ تمدن

غربی گردید.

ملکوت آسمانی نه یک نظم اجتماعی است و نه اقتصادی؛ آن یک برادری منحصراً معنوی افراد خداشناس است. این حقیقت دارد، چنین برادری به واسطهٔ خود یک پدیدهٔ نوین و شگفت‌آور اجتماعی است که با پیامدهای مبهوت کنندهٔ سیاسی و اقتصادی توأم است.

مذهب‌گرا نسبت به درد و رنج اجتماعی فاقد دلسوزی نیست، نسبت به بی‌عدالتی مدنی بی‌اعتنا نیست، از اندیشهٔ اقتصادی منزوی نیست، و نسبت به استبداد سیاسی نیز بی‌تفاوت نیست. مذهب بر بازسازی اجتماعی مستقیماً تأثیر می‌گذارد زیرا فرد شهروند را معنویت می‌بخشد و آرمان‌گرا می‌سازد. به تدریج که این افراد مذهب‌گرا اعضای فعال و بانفوذ گروههای گوناگون اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، و سیاسی می‌شوند تمدن فرهنگی به طور غیرمستقیم توسط رویکرد آنها تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

دستیابی به یک تمدن بالای فرهنگی ابتدا نوع ایده‌آل شهروند، و سپس مکانیسمهای ایده‌آل و مکفی اجتماعی را مطالبه می‌کند که چنین شهروندانی با آن می‌توانند نهادهای اقتصادی و سیاسیِ چنین جامعهٔ پیشرفتهٔ بشری را کنترل کنند.

کلیسا به دلیل احساس مفرط کاذب، به افراد کم امتیاز و بد اقبال مدتها خدمت کرده است، و این تماماً خوب بوده است، اما همین احساس به تداوم ناخردمندانهٔ تیره‌های از نظر نژادی منحط انجامیده است که پیشرفت تمدن را به اندازهٔ بسیار زیاد به عقب برده‌اند.

بسیاری از افراد نوسامان‌گرای اجتماعی ضمن این که مذهب نهادینه شده را شدیداً مردود شمرده‌اند، روی هم رفته، در ترویج اصلاحات اجتماعی‌شان به گونه‌ای متعصبانه مذهبی هستند. و بدین گونه است که انگیزهٔ مذهبی، شخصی و کم و بیش به رسمیت شناخته نشده، در برنامهٔ امروزیِ بازسازی اجتماعی نقش بزرگی ایفا می‌کند.

ضعف بزرگ تمامی این نوعِ به رسمیت شناخته نشده و ناآگاهانهٔ فعالیت مذهبی این است که قادر نیست از انتقاد آشکار مذهبی سود برد و از طریق آن به سطوح سودمند تصحیح خود دست یابد. این یک واقعیت است که مذهب رشد نمی‌کند تا این که از طریق انتقاد سازنده انضباط یابد، از طریق فلسفه تقویت گردد، از طریق دانش خالص شود، و از طریق مشارکت وفادارانه پرورش یابد.

همیشه این خطر بزرگ وجود دارد که مذهب با پیگیری اهداف نادرست تحریف و منحرف شود، همانطور که در روزگاران جنگ هر ملتِ در حال جنگ مذهبش را با تبلیغات نظامی پست و بی‌ارزش می‌سازد. تعصب بی‌مهر همیشه برای مذهب مضر است، در حالی که اذیت و آزار فعالیتهای مذهب را به دستیابی نوعی پیکار جامعه‌شناسانه یا الهیات منحرف می‌سازد.

مذهب فقط از راههای زیر می‌تواند عاری از ائتلافات نامقدس سکولار نگاه داشته شود:

1- یک فلسفهٔ جداً تصحیح کننده.

2- رهایی از کلیهٔ ائتلافات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی.

3- مشارکتهای خلاق، تسکین دهنده، و بسط دهندهٔ مهر.

4- افزایش تدریجی بینش معنوی و قدردانی از ارزشهای کیهانی.

5- پیشگیری از افراطی‌گری از طریق پاداشهای رویکرد علمی ذهنی.

مذهب‌گرایان، به عنوان یک گروه، هرگز نباید به هیچ چیز به غیر از **مذهب** توجه داشته باشند، گر چه هر یک از این مذهب‌گرایان، به عنوان یک شهروند جداگانه، می‌تواند رهبر برجستهٔ یک جنبش بازسازی اجتماعی، اقتصادی، یا سیاسی شود.

کار مذهب آفرینش، حفظ، و الهام بخشیدن به چنان وفاداری کیهانی در هر شهروند است که او را به دستیابی به موفقیت در پیشبرد تمامی این خدمات دشوار اما مطلوب اجتماعی هدایت کند.

4- دشواریهای گذار

مذهب راستین مذهب‌گرا را از نظر اجتماعی معطر می‌سازد و در همدمی بشری بصیرت ایجاد می‌کند. اما رسمیت یافتن گروههای مذهبی همان ارزشهایی را که برای ترویج آنها گروه برایشان سازمان یافت بارها نابود می‌سازد. دوستی بشری و مذهب الهی به طور متقابل سودمند هستند و به گونه‌ای چشمگیر روشنگرند، مشروط به این که رشد در هر یک برابر و موزون شود. مذهب معانی جدیدی را به کلیهٔ پیوندهای گروهی — خانواده‌ها، مدارس، و کلوپها — می‌دهد. مذهب ارزشهای نوینی به سرگرمی می‌دهد و تمامی مزاح راستین را می‌ستاید.

رهبری اجتماعی از طریق بینش معنوی دگرگون می‌شود؛ مذهب مانع می‌شود که تمامی جنبشهای جمعی از اهداف راستینشان نظر برافکنند. همراه با فرزندان، مذهب متحد کنندهٔ بزرگ زندگی خانوادگی است، مشروط به این که یک ایمان زنده و در حال رشد باشد. زندگی خانوادگی نمی‌تواند بدون فرزندان وجود داشته باشد؛ آن می‌تواند بدون مذهب زندگی شود، اما چنین محدودیتی دشواریهای این رابطهٔ صمیمانهٔ بشری را به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد افزایش می‌دهد. در طول دهه‌های آغازین قرن بیستم، زندگی خانوادگی، بعد از تجربهٔ شخصی مذهبی، بیش از همه از انحطاطی که پیامد گذار از وفاداریهای کهن مذهبی به معانی و ارزشهای در حال پدیداری نوین است رنج می‌برد.

مذهب راستین یک راه پرمعنی زندگیِ رو در رویِ دینامیک با واقعیات معمول زندگی روزمره است. اما اگر بناست که مذهب تکاملِ جداگانهٔ سرشت را برانگیزد و یکپارچگی شخصیت را افزایش دهد، نباید استاندارد شود. اگر بناست که ارزشیابی تجربه را برانگیزد و به صورت اغوا

کنندهٔ ارزش عمل نماید، نباید کلیشه‌ای باشد. اگر بناست که مذهب وفاداریهای عالی را ترویج کند، نباید رسمی شود.

صرف نظر از این که چه دگرگونیهایی با رشد اجتماعی و اقتصادیِ تمدن توأم باشد، مذهبی راستین و ارزشمند است که تجربه‌ای را که حاکمیت حقیقت، زیبایی و نیکی در آن استیلا می‌یابد در فرد شکوفا می‌سازد، زیرا مفهوم راستین معنویِ واقعیتِ متعالی چنین است. و از طریق عشق و پرستش این به صورت همیاری روحانی با انسان و فرزندی با خداوند پرمعنی می‌شود.

در نهایت، این ایمان فرد است و نه دانستن که رویکرد را تعیین می‌سازد و کارکردهای شخصی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. دانشِ صرفاً واقعی تأثیر بسیار اندکی روی انسان معمولی دارد مگر این که به گونه‌ای احساسی فعال گردد. اما فعال شدن مذهب امری فوق احساسی است که تمامی تجربهٔ بشری را از طریق تماس با انرژیهای معنوی و رها ساختن آنها در سطوح متعال در زندگی انسان یگانه می‌سازد.

در طول روزگارانِ بی‌ثباتیِ روانیِ قرن بیستم، در بحبوحهٔ دگرگونیهای اقتصادی، ناسازگاریهای اخلاقی، و امواج شکافندهٔ اجتماعیِ تحولات توفندهٔ یک عصر علمی، هزاران هزار مرد و زن از نظر بشری مختل شده‌اند؛ آنها مضطرب، بی‌قرار، بیمناک، نامطمئن، و بی‌ثباتند؛ آنها به گونه‌ای که هرگز پیش از آن در تاریخ دنیا وجود نداشته است به تسلی و ثبات مذهب راستین نیاز دارند. در شرایط دستاوردهای بی‌سابقهٔ علمی و پیشرفتهای مکانیکی، رکود معنوی و هرج و مرج فلسفی وجود دارد.

هیچ خطری در این که مذهب بیشتر و بیشتر یک امر خصوصی — یک تجربهٔ شخصی — شود وجود ندارد، مشروط به این که انگیزهٔ خود را برای خدمت فداکارانه و مهرآمیز اجتماعی از دست ندهد. مذهب از بسیاری تأثیرات ثانویه رنج برده است: آمیختگی ناگهانی فرهنگها، اختلاط اعتقادات، کاهش اتوریتهٔ کلیسا، تغییر زندگی خانوادگی، به همراه شهری شدن و مکانیزه شدن.

بزرگترین خطر معنوی انسان شامل پیشرفت جزئی، تنگنای رشد ناتمام است: ترک کردن مذاهب تکاملیِ ترس بدون درک فوری مذهب مکاشفه‌ایِ عشق. دانش امروزی، به ویژه روانشناسی، فقط آن مذاهبی را ضعیف کرده است که به اندازهٔ بسیار زیاد به ترس، خرافات، و احساسات وابسته‌اند.

گذار همیشه با سردرگمی توأم است، و آرامش اندکی در دنیای مذهبی وجود خواهد داشت، تا این که مبارزات بزرگ میان سه فلسفهٔ در حال ستیزِ مذهب پایان یابد:

1- اعتقاد روحی (به یک الوهیت الهیِ) مذاهب متعدد.

2- اعتقاد بشری و آرمان‌گرایانهٔ فلسفه‌های بسیار.

3- بینشهای مکانیستی و طبیعت‌گرایانهٔ علوم بسیار.

و این سه دستیابی جزئی به واقعیت کیهان باید سرانجام با ارائهٔ آشکارسازی الهی مذهب، فلسفه، و کیهان شناسی هماهنگ شود. این آشکارسازی وجود سه‌گانهٔ روح، ذهن، و انرژی را که از تثلیث بهشت پیش می‌رود و به یگانگیِ زمان و فضا در حیطهٔ الوهیت متعال دست می‌یابد به تصویر در می‌آورد.

5- جنبه‌های اجتماعی مذهب

در حالی که مذهب منحصراً یک تجربهٔ شخصی معنوی است ـــ دانستن خداوند به عنوان یک پدر ـــ پیامد منطقی این تجربه ـــ دانستن انسان به عنوان یک برادر ـــ مستلزم تنظیم خود با خودهای دیگر است، و آن جنبهٔ اجتماعی یا گروهیِ زندگی مذهبی را در بردارد. مذهب ابتدا یک تنظیم درونی یا شخصی است، و سپس یک امر خدمت اجتماعی یا تنظیم گروهی می‌شود. واقعیتِ اجبارِ اجتماعیِ انسان آن گروههای مذهبی را تعیین می‌سازد که به وجود خواهند آمد. آنچه که برای این گروههای مذهبی رخ می‌دهد به اندازهٔ زیاد به رهبری هوشمند بستگی دارد. در جامعهٔ بدوی گروه مذهبی همیشه از گروههای اقتصادی یا سیاسی بسیار متفاوت نیست. مذهب همیشه یک حافظ اخلاقیات و یک ثبات دهندهٔ جامعه بوده است. و به رغم آموزش مغایر بسیاری از سوسیالیستها و اومانیستهای امروزی، این هنوز حقیقت دارد.

همیشه این را به خاطر داشته باشید: مذهب راستین شناخت خداوند به عنوان پدر شما و شناخت انسان به عنوان برادر شماست. مذهب یک باور برده‌وار به تهدیدات تنبیه یا وعده‌های سحرانگیز پاداشهای عرفانی آینده نیست.

مذهب عیسی پویاترین تأثیری است که نژاد بشری را تاکنون فعال کرده است. عیسی سنت را متلاشی کرد، تعصب را نابود ساخت، و نوع بشر را به نیل به والاترین آرمانهایش در زمان و ابدیت فرا خواند: کامل بودن، حتی بدان گونه که پدر در بهشت کامل است.

مذهب شانس اندکی برای کنش دارد، مگر این که گروه مذهبی از کلیهٔ گروههای دیگر جدا شود ـــ پیوند اجتماعیِ عضویتِ روحانیِ ملکوت آسمانی.

دکترین انحراف کامل انسان بخش عمدهٔ پتانسیل مذهب برای ایجاد پیامدهای اجتماعی که حاوی یک طبیعت ارتقا دهنده و ارزش الهام‌بخش باشد را نابود ساخت. عیسی در صدد باز گرداندن حرمت انسان برآمد، آنگاه که اعلام نمود تمامی انسانها فرزندان خداوند هستند.

هر اعتقاد مذهبی که در معنوی ساختن ایماندار مؤثر باشد قطعاً در زندگی اجتماعی چنین فرد مذهب‌گرا اثرات قدرتمندی خواهد داشت. تجربهٔ مذهبی در زندگی روزانهٔ انسانِ با روح هدایت شده به گونه‌ای پایدار "میوه‌های روحی" به بار می‌آورد.

درست با همان قطعیت که انسانها اعتقادات مذهبی خود را در میان می‌گذارند، نوعی گروه مذهبی ایجاد می‌کنند که سرانجام اهداف مشترک به وجود می‌آورد. روزی مذهب‌گرایان گرد هم فرا خواهند آمد و به جای این که تلاش کنند بر مبنای دیدگاههای روانی و اعتقادات فقهی دست به همکاری زنند در واقع بر مبنای وحدت آرمانها و اهداف چنین خواهند کرد. به جای اعتقادات، اهداف باید مذهب‌گرایان را متحد سازد. از آنجا که مذهب راستین یک امر تجربهٔ شخصی روحانی است، اجتناب‌ناپذیر است که هر فرد مذهب‌گرا باید تفسیر شخصی خود را از درک آن تجربهٔ روحانی داشته باشد. اجازه دهید به جای فرمولبندی اعتقادی که برخی از گروههای انسانها قادر شده‌اند به عنوان یک رویکرد مشترک مذهبی روی آن توافق کنند عبارت ''ایمان'' برای رابطهٔ فرد با خداوند قرار گیرد. ''آیا ایمان دارید؟ پس برای خودتان داشته باشید.''

این که ایمان فقط به درک ارزشهای آرمان‌گرایانه مربوط است توسط این تعریف عهد جدید نشان داده شده است که اعلام می‌دارد ایمان مادهٔ چیزهایی است که به آن امید وجود دارد و شواهد چیزهایی است که دیدنی نیستند.

انسان بدوی تلاش اندکی به عمل می‌آورد که اعتقادات راسخ مذهبی خود را به زبان آورد. مذهب او به جای این که مورد اندیشه قرار گیرد با رقص نشان داده می‌شد. انسانهای امروزی به باورهای بسیاری اندیشه کرده‌اند و آزمونهای بسیاری از ایمان مذهبی به وجود آورده‌اند. مذهب‌گرایان آینده باید مطابق مذهب خود زندگی کنند، خود را با جان و دل وقف خدمت به برادری انسان کنند. زمان آن فرا رسیده است که انسان چنان تجربهٔ مذهبی داشته باشد که چنان شخصی و متعالی باشد که فقط از طریق ''احساساتی که عمیق تر از آن است که بیان شود'' بتواند تحقق یابد.

عیسی پیروان خود را ملزم نداشت که باید مرتباً گرد آیند و شکلی از عبارات را که نشانهٔ اعتقادات مشترکشان باشد بازگو کنند. او فقط مقرر داشت که باید دور هم جمع شوند و در واقع *کاری انجام دهند* — یعنی در شام مشترکی که یادآور حیات اعطایی او در یورنشیا بود سهیم شوند.

برای مسیحیان چه اشتباهی است که در ارائهٔ مسیح به عنوان آرمان متعالی رهبری روحانی جرأت کنند از مردان و زنان خداشناس بخواهند که رهبری تاریخی مردان خداشناسی را که به روشن‌بینی خاص ملی یا نژادی آنها در طول اعصار گذشته مساعدت کرده‌اند رد کنند.

6- مذهب نهادین

فرقه‌گرایی یک بیماری مذهب نهادین است، و دگماتیسم بردگیِ سرشت معنوی است. به مراتب بهتر است که مذهبی بدون یک کلیسا داشته باشید تا کلیسایی بدون مذهب. آشفتگی مذهبی قرن بیستم به خودی خود گواه انحطاط معنوی نیست. سردرگمی پیش از رشد می‌آید و نیز پیش از نابودی.

در اجتماعی ساختن مذهب یک هدف واقعی وجود دارد. هدف فعالیتهای گروهی مذهبی این است که وفاداری نسبت به مذهب را به نمایش بگذارد؛ گیراییِ حقیقت، زیبایی، و نیکی را بزرگ نماید؛ جاذبه‌های ارزشهای متعالی را ترویج کند؛ خدمت همدمیِ عاری از خودخواهی را افزایش دهد؛ از پتانسیلهای زندگی خانوادگی تمجید کند؛ آموزش مذهبی را ترویج کند؛ رهنمود خردمندانه و هدایت معنوی را فراهم سازد؛ و پرستش گروهی را تشویق نماید. و کلیهٔ مذاهب زنده دوستی بشری را تشویق می‌کنند، اخلاقیات را حفظ می‌کنند، رفاه محله را ترویج می‌کنند، و گسترش کلام ضروری پیامهای مربوطه‌شان پیرامون بقای جاودانه را تسهیل می‌سازند.

اما به تدریج که مذهب نهادینه می‌شود، از قدرت آن برای نیکی کاسته می‌شود، ضمن این که احتمالات آن برای شرارت به اندازهٔ زیاد افزایش می‌یابد. خطرات مذهب رسمی شده اینها هستند: تثبیت باورها و متبلور شدن احساسات؛ انباشته شدن منافع شخصی با افزایش سکولار شدن؛ تمایل به استاندارد کردن و متحجر ساختن حقیقت؛ انحراف مذهب از خدمت کردن به خداوند به خدمت کردن به کلیسا؛ تمایل رهبران به مدیر شدن به جای خادم شدن؛ تمایل به شکل دادن فرقه‌ها و تقسیمات رقابت‌جویانه؛ استقرار مرجعیت ستمگرانهٔ کلیسایی؛ ایجاد رویکرد اشرافیِ "مردم برگزیده"؛ ترویج عقاید نادرست و اغراق‌آمیز تقدس؛ روزمره کردن مذهب و متحجر ساختن پرستش؛ تمایل به ستودن و احترام گذاشتن به گذشته ضمن نادیده گرفتن مطالبات امروزه؛ شکست در ایجاد تفاسیر امروزی مذهب؛ گرفتار شدن در کارکردهای نهادهای سکولار؛ این کار تبعیضات شرارت‌آمیز کاستهای مذهبی ایجاد می‌کند؛ این یک قاضی نابردبار در درست آیینی می‌شود؛ آن نمی‌تواند منفعت جوانان ماجراجو را حفظ کند و پیام نجات بخش کلام پیرامون بقای جاودانه را به تدریج از دست می‌دهد.

مذهب رسمی به جای این که انسانها را از خدمت رفیع به عنوان سازندگان ملکوت خداوند رها سازد، آنها را از فعالیتهای شخصی معنویشان باز می‌دارد.

7- کمک مذهب

اگر چه کلیساها و کلیهٔ گروههای مذهبی دیگر باید از تمامی فعالیتهای سکولار کناره گیرند، در همان حال مذهب نباید کاری انجام دهد که هماهنگی اجتماعی نهادهای بشری را باز دارد و یا کند سازد. زندگی باید به رشد در هدفمند بودن ادامه دهد؛ انسان باید به اصلاح فلسفه‌اش و پالایش مذهبش ادامه دهد.

دانش سیاسی باید از طریق تکنیکهایی که از علوم اجتماعی می‌آموزد و از طریق بینشها و انگیزه‌هایی که از طریق زندگی مذهبی فراهم می‌شود موجب بازسازی اقتصاد و صنعت شود. در تمامی بازسازیهای اجتماعی مذهب برای یک هدف والا یک وفاداری ثبات دهنده و یک هدف استوار کننده فراتر و برفراز هدف فوری و گذرا فراهم می‌سازد. انسان فانی در بحبوحهٔ سردرگمی‌های یک محیط به سرعت در حال تغییر به نگهداری یک دورنمای گستردهٔ کیهانی نیاز دارد.

مذهب به انسان الهام می‌دهد که با شهامت و با شادی روی زمین زندگی کند؛ آن شکیبایی را به شور و اشتیاق، بینش را به غیرت، دلسوزی را به قدرت، و آرمانها را به انرژی پیوند می‌دهد.

انسان هرگز نمی‌تواند پیرامون مسائل گذرا به گونه‌ای خردمندانه تصمیم بگیرد و یا از خودخواهیهای منافع شخصی فراتر رود، مگر این که در حضور حاکمیت خداوند ژرف اندیشی کند و واقعیات معانی الهی و ارزشهای معنوی را به حساب آورد.

وابستگی متقابل اقتصادی و اخوت اجتماعی در نهایت به برادری منجر خواهد شد. انسان به طور طبیعی یک رویاپرداز است، اما دانش دارد به گونه‌ای او را سر عقل می‌آورد که مذهب بتواند با خطر بسیار کمتر در زمینهٔ واکنشهای فوراً سقوط دهندهٔ فناتیک او را فوراً فعال سازد. نیازهای اقتصادی انسان را به واقعیت قفل می‌کند، و تجربهٔ شخصی مذهبی همین انسان را با واقعیات جاودان یک شهروندی دائماً گسترش یابنده و پیش روندهٔ کیهانی رو به رو می‌سازد.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 100

مذهب در تجربهٔ بشری

تجربهٔ زندگی پویای مذهبی فرد میان مایه را به شخصیتی با نیرویی آرمان‌گرا دگرگون می‌سازد. مذهب از طریق شکوفایی پیشرفت هر فرد به پیشرفت همه کمک می‌کند، و پیشرفت هر فرد از طریق پیشرفت همه افزایش می‌یابد.

رشد معنوی از طریق همنشینی صمیمانه با مذهب‌گرایان دیگر به طور متقابل برانگیخته می‌شود. محبت برای رشد مذهبی خاک را فراهم می‌سازد — یک گیراییِ عینی به جای رضامندیِ ذهنی — و با این حال موجب خوشنودی عالی ذهنی می‌شود. و مذهب برای رنج بریِ معمول زندگی روزانه حرمت قائل می‌شود.

1- رشد مذهبی

در حالی که مذهب رشد معانی و ارتقاء ارزشها را ایجاد می‌کند، هنگامی که ارزیابیهای صرفاً شخصی به سطوح مطلق بالا می‌روند همیشه شرارت ایجاد می‌شود. یک کودک مطابق محتوای لذت تجربه را ارزشیابی می‌کند؛ عقل و درایت با جایگزینیِ معانی والاتر به جای لذت شخصی متناسب است، حتی وفاداری به بالاترین مفاهیمِ وضعیتهای گوناگون زندگی و روابط کیهانی.

برخی از اشخاص بیش از آن خود را مشغول ساخته‌اند که بتوانند رشد کنند و از این رو در معرض خطر جدی توقف رشد معنوی قرار دارند. برای رشد مفاهیم در سنین مختلف، در فرهنگهای متوالی، و در مراحل در حال گذار تمدن پیشرو باید ترتیبی اتخاذ شود. موانع اصلی رشد تعصب و نادانی هستند.

به هر کودک در حال رشد فرصت دهید که تجربهٔ مذهبی خودش را به وجود آورد؛ یک تجربهٔ حاضر و آمادهٔ بزرگسالانه را به او تحمیل نکنید. به خاطر داشته باشید که پیشرفتِ سال به سال از طریق یک نظام تثبیت شدهٔ آموزشی لزوماً به معنی پیشرفت عقلانی نیست، تا چه رسد رشد معنوی. گسترش فرهنگ لغت نشانگر رشد کاراکتر نیست. رشد به راستی از طریق ثمرات صرف نشان داده نمی‌شود، بلکه از طریق پیشرفت. رشد واقعی آموزشی از طریق بالا رفتن

ایده‌آلها، قدردانی افزایش یافته از ارزشها، معانی نوین ارزشها، و وفاداری افزایش یافته نسبت به ارزشهای متعالی نشان داده می‌شود.

کودکان فقط از طریق وفاداری معاشران بزرگسالشان به طور دائم تحت تأثیر واقع می‌شوند. اندرز یا حتی نمونه به گونه‌ای پایدار مؤثر نیست. اشخاص وفادار اشخاص در حال رشد هستند، و رشد یک واقعیت تحسین‌انگیز و الهام بخش است. امروز را با وفاداری زندگی کنید — رشد کنید — و فردا از خود مراقبت خواهد کرد. سریعترین راه برای این که یک بچه وزغ به یک قورباغه تبدیل شود این است که هر لحظه را با وفاداری به صورت یک بچه وزغ زندگی کند.

خاک ضروری برای رشد مذهبی پیش فرض یک زندگی تدریجیِ خود شکوفایی، هماهنگی گرایشات طبیعی، به کار بردن کنجکاوی و لذت بردن از ماجراجویی منطقی، تجربه نمودن احساسات خرسندی، کارکرد محرک ترس برای توجه و هشیاری، گیراییِ در شگفتی بودن، و یک خودآگاهی نرمال نسبت به کوچکی، فروتنی، است. رشد همچنین مبتنی بر کشف خود است که با انتقاد از خود — خود آگاهی — همراه است، زیرا خود آگاهی به راستی انتقاد از خود توسط عادات ارزشمندانهٔ خود فرد، آرمانهای شخصی، می‌باشد.

تجربهٔ مذهبی توسط سلامت فیزیکی، خلق و خوی ارثی، و محیط اجتماعی به گونه‌ای چشمگیر تحت تأثیر واقع می‌شود. اما این شرایط موقت از طریق روانی که وقف انجام خواست پدر آسمانی است مانع پیشرفت معنوی درونی نمی‌شود. در کلیهٔ انسانهای فانی نرمال انگیزه‌های ذاتی مشخصی در جهت رشد و خود شکوفایی وجود دارند که اگر به طور مشخص بازداری نشوند کار می‌کنند. تکنیک مشخص شکوفا ساختن این عطیهٔ بنیادینِ پتانسیل رشد معنوی این است که یک رویکردِ وقف با جان و دل به ارزشهای متعالی حفظ گردد.

مذهب نمی‌تواند عطا گردد، دریافت شود، قرض داده شود، فرا گرفته شود، یا از دست برود. این یک تجربهٔ شخصی است که متناسب با جستجوی در حال رشد برای ارزشهای نهایی رشد می‌کند. از این رو رشد کیهانی با انباشت معانی و ارتقاء پیوسته در حال گسترش ارزشها توأم است. اما خود نیک منشی همیشه یک رشد ناخودآگاه است.

عادات مذهبیِ اندیشه کردن و عمل کردن به کارکرد رشد معنوی کمک می‌کنند. در یک فرد ممکن است تمایلات مذهبی در جهت واکنش مطلوب نسبت به محرکهای معنوی به وجود آید، گونه‌ای واکنش مشروط معنوی. عاداتی که رشد مذهبی را تسهیل می‌سازند در بر گیرندهٔ اینها هستند: حساسیتِ پرورده شده نسبت به ارزشهای الهی، قدردانی از زندگی مذهبی در دیگران، تعمق اندیشمندانه روی معانی کیهانی، حل مسئله با پرستش، قسمت کردن زندگی معنوی با همیاران فرد، اجتناب از خودخواهی، امتناع از محرز پنداشتن بخشش الهی، زندگی کردن به گونه‌ای که گویا در حضور خداوند هستید. عوامل رشد مذهبی ممکن است عمدی باشند، اما خود رشد به گونه‌ای پایدار ناخودآگاه است.

با این وجود، طبیعت ناخودآگاه رشد مذهبی نشانگر این نیست که فعالیتی است که در قلمروهای به اصطلاح نیمه خود آگاه خرد بشری کار می‌کند؛ بلکه نشانگر فعالیتهای خلاق در سطوح فوق هشیار ذهن انسان فانی است. تجربهٔ درک واقعیتِ رشد ناخودآگاه مذهبی یک دلیل قطعیِ وجود کنش گرایانهٔ فوق آگاهی است.

2- رشد معنوی

رشد معنوی اول به حفظ یک ارتباط زندهٔ معنوی با نیروهای راستین معنوی بستگی دارد؛ و دوم، به ثمره دادن مداوم میوهٔ روحی: ارائهٔ خدمت به همنوعان فرد که از نیکوکاران معنوی فرد دریافت شده است. پیشرفت معنوی مبتنی بر شناخت عقلانی از فقر روحی به علاوهٔ خود آگاهیِ اشتیاق برای کمال، اشتیاق برای شناخت خداوند و همانند او شدن است، تصمیم با جان و دل برای انجام خواست پدر آسمانی.

رشد معنوی اول یک بیداری برای نیازها است، سپس یک تشخیص معانی، و بعد یک کشف ارزشها. گواه رشد راستین معنوی شامل به نمایش گذاردن یک شخصیت بشری است که با مهرورزی برانگیخته شده است، با خدمتِ عاری از خودخواهی فعال شده است، و تحت استیلای پرستش با جان و دلِ ایده‌آلهای کمال ربانی قرار گرفته است. و تمامی این تجربه در بر گیرندهٔ واقعیت مذهب است که تفاوتش با اعتقادات الهی صرف نشان داده می‌شود.

مذهب می‌تواند به آن سطح از تجربه پیشرفت کند که به واسطهٔ آن یک تکنیک روشن بینانه و خردمندانه از واکنش معنوی نسبت به جهان شود. چنین مذهب جلال یافته‌ای می‌تواند در سه سطح از شخصیت بشری عمل کند: عقلانی، مورانشیایی، و معنوی؛ در ذهن، در روان در حال تکامل، و با روح ساکن در فرد.

معنویت به یک باره نشان نزدیکی فرد به خداوند و مقیاس مفید بودن فرد برای موجودات همنوع می‌شود. معنویت توان کشف زیبایی در چیزها را افزایش می‌دهد، حقیقت را در معانی می‌شناسد، و نیکی در ارزشها را کشف می‌کند. رشد معنوی از طریق ظرفیت برای آن تعیین می‌شود و با حذف کیفیتهای خودخواهانهٔ محبت مستقیماً متناسب است.

وضعیت واقعی معنوی، مقیاس دستیابی به الوهیت، هماهنگی با تنظیم کننده است. دستیابی به نهایت معنویت برابر با دستیابی به حداکثر واقعیت، حداکثر خداگونگی است. حیات جاودان جستجوی بی‌پایان برای ارزشهای بیکران است.

هدف خود شکوفایی انسان باید معنوی باشد، نه مادی. تنها واقعیتهایی که ارزش تکاپو دارند الهی، معنوی، و جاودانه هستند. انسان فانی حق بهره‌مندی از لذتهای فیزیکی و ارضای عطوفتهای بشری را دارد؛ او از وفاداری نسبت به پیوندهای بشری و نهادهای گذرا سود برده است؛ اما اینها بنیادهای جاودانه‌ای نیستند که شخصیت فناناپذیری که باید از فضا فراتر رود، بر

زمان استیلا یابد، و به سرنوشت جاودان کمال الهی و خدمت پایان دهنده دست یابد روی آن بنا می‌شود.

عیسی اطمینان ژرف انسان خداشناس را تصویر نمود، آنگاه که گفت: ”برای یک انسان خداشناسِ باورمند به ملکوت خداوند، چه اهمیتی دارد اگر تمامی چیزهای دنیوی فروپاشند؟“ امنیتهای گذرا آسیب‌پذیر هستند، اما اطمینانهای معنوی آسیب ناپذیرند. هنگامی که امواج سیل فجایع بشری، خودخواهی، ظلم، نفرت، کینه توزی، و حسادت بر روان بشری غلبه می‌یابد، می‌توانید مطمئن باشید که یک دژ درونی، قلعهٔ روح، وجود دارد که مطلقاً یورش ناپذیر است؛ حداقل این امر در رابطه با هر موجود بشری صحت دارد که پیروی روان خود را وقف روح خدای جاودانه که در او ساکن است کرده است.

بعد از این نیل معنوی، چه از طریق رشد تدریجی به دست آمده باشد و یا بحران مشخص، یک جهت‌گیریِ جدید شخصیتی و نیز به وجود آمدن یک شاخص نوین از ارزشها به وقوع می‌پیوندد. این افراد از روح زاده شده چنان در زندگی از نو برانگیخته می‌شوند که در حالی که گرانقدرترین بلندپروازیهای آنها از بین می‌روند و عالی‌ترین امیدهای آنها فرو می‌پاشند می‌توانند به آرامی در کنار بایستند. آنها با قطعیت می‌دانند که این فجایع فقط جهت‌یابیهای جدید رویدادهای ویرانگری هستند که آفرینشهای موقتِ یک فرد را پیش از به وقوع پیوستن واقعیتهای متعالی‌تر و پایدارتر از یک سطح نوین و والاتر پیشرفت جهانی از بین می‌برند.

3- مفاهیم حاوی ارزش متعالی

مذهب تکنیکی برای نیل به یک آرامش ساکن و شادمان ذهن نیست؛ آن انگیزه‌ای برای سازماندهی روان برای خدمت دینامیک است. آن بهره گرفتن از جمع فردیت در خدمت وفادارانهٔ خدای پرمهر و خدمت به انسان است. مذهب هر بهای ضروری برای نیل به هدف متعالی، پاداش جاودان، را می‌پردازد. یک کامل بودن تقدیس شده در وفاداری مذهبی وجود دارد که فوق‌العاده والا است. و این وفاداریها از نظر اجتماعی مؤثرند و از نظر معنوی مترقی هستند.

برای مذهب‌گرا لغت خداوند سمبلی می‌شود که نشانگر نزدیکی به واقعیت متعالی و شناخت ارزش الهی است. دوست داشتنها و دوست نداشتنهای انسان نیکی و شرارت را تعیین نمی‌کند؛ ارزشهای اخلاقی ناشی از تحقق آرزوها یا ناکامی احساسی نیستند.

در ژرف اندیشی پیرامون ارزشها باید میان آنچه که ارزش ***هست*** و آنچه که ارزش ***دارد*** تمایز قائل شوید. شما باید رابطه میان فعالیتهای لذت بخش و تلفیق پرمعنی آنها و درک افزایش یافته در سطوح پیوسته پیشرونده و بالاتر تجربهٔ بشری را بشناسید.

معنی چیزی است که تجربه به ارزش می‌افزاید؛ این آگاهی قدرشناسانه نسبت به ارزشها است. یک لذت منفرد و صرفاً خودخواهانه ممکن است به معنی یک کاهش واقعی ارزشها، یک لذت

بی‌معنی که در مرز شرارت نسبی است باشد. هنگامی که واقعیتها پرمعنی باشند و به طور ذهنی به هم مربوط باشند، آنگاه که این روابط توسط ذهن شناخته شده و مورد قدردانی واقع می‌شوند، ارزشها تجربی می‌شوند.

ارزشها هرگز نمی‌توانند ساکن باشند؛ واقعیت نشانگر تغییر و رشد است. تغییر بدون رشد، بسط معنی و ستایش از ارزش، بی‌ارزش است — شرارت بالقوه است. هرچه کیفیت انطباق کیهانی بزرگتر باشد، هر تجربه‌ای از معنی بیشتری برخوردار می‌شود. ارزشها توهم ذهنی نیستند؛ آنها واقعی هستند، اما همیشه به واقعیت روابط بستگی دارند. ارزشها همیشه هم واقعی و هم بالقوه هستند — نه آنچه که بود، بلکه آنچه که هست و باید باشد.

پیوند واقعیتها و چیزهای بالقوه برابر با رشد است، درک تجربی ارزشها. اما رشد پیشرفت صرف نیست. پیشرفت همیشه پرمعنی است، اما بدون رشد نسبتاً بی‌ارزش است. ارزش عالی زندگی بشر شامل رشد ارزشها، پیشرفت در معانی، و درک رابطهٔ متقابل کیهانیِ هر دو این تجارب است. و چنین تجربه‌ای با خدا آگاهی برابر است. چنین انسانی، ضمن این که فوق طبیعی نیست، به راستی ابربشر می‌شود؛ یک روان جاودان در حال شکل‌گیری است.

انسان نمی‌تواند موجب رشد شود، اما می‌تواند شرایط مطلوب را فراهم سازد. رشد همیشه ناخودآگاه است، چه فیزیکی باشد، چه عقلانی، یا معنوی. از این رو عشق رشد می‌کند؛ آن نمی‌تواند ایجاد شود، ساخته شود، یا خریداری گردد؛ آن باید رشد کند. تکامل یک تکنیک کیهانی رشد است. رشد اجتماعی نمی‌تواند از طریق قانونگذاری به دست آید، و رشد اخلاقی از طریق مدیریت بهبود یافته به دست نمی‌آید. انسان می‌تواند یک ماشین را بسازد، اما ارزش واقعی آن باید از فرهنگ بشری و قدردانی شخصی مشتق شود. تنها کمک انسان به رشد بسیج تمامی نیروهای شخصیت او — ایمان زنده — است.

4- دشواریهای رشد

زندگی مذهبی زندگی وقف شده است، و زندگی وقف شده زندگی خلاق است، آغازین و خودانگیخته. بینشهای مذهبی نوین ناشی از تضادهایی هستند که انتخاب عادات واکنشی جدید و بهتر به جای الگوهای واکنشی کهنه‌تر و پست‌تر را آغاز می‌کنند. معانی جدید فقط در بحبوحهٔ تضاد پدیدار می‌شوند؛ و تضاد فقط در شرایط امتناع از پذیرش ارزشهای بالاتر دوام می‌یابد که در معانی برتر گنجانده شده است.

سردرگمیهای مذهبی اجتناب ناپذیرند، بدون تضاد روانی و آشفتگی روحی نمی‌تواند رشدی وجود داشته باشد. سازماندهیِ یک شاخصِ فلسفیِ زندگی مستلزم آشوب قابل ملاحظه در قلمروهای فلسفی ذهن است. وفاداریها از سوی یک چیز بزرگ، نیک، راستین، و متعالی بدون یک تقلا اعمال نمی‌شوند. تلاش ملازم روشن ساختن بینش معنوی و افزایش بینش کیهانی است. و خرد

بشری بر علیه ترکِ زیستن بر مبنای انرژیهای غیرمعنویِ وجود گذرا اعتراض می‌کند. ذهن تنبل حیوانی در برابر تلاش لازم برای مبارزه با حل مشکلات کیهانی شورش می‌کند.

اما مشکل بزرگ زندگی مذهبی شامل کار متحد ساختن نیروهای روانِ شخصیت از طریق استیلای عشق است. سلامتی، کارایی ذهنی، و شادمانی ناشی از پیوند سیستمهای فیزیکی، سیستمهای ذهنی، و سیستمهای روحی است. انسان چیز زیادی پیرامون بهداشت و سلامت روان می‌فهمد، اما در رابطه با خوشحالی به راستی قدر بسیار اندکی درک کرده است. بالاترین شادمانی به گونه‌ای پایدار به پیشرفت معنوی مربوط است. رشد معنوی شادمانی همیشگی به بار می‌آورد، آرامشی که فراتر از تمامی فهم‌ها است.

در زندگی فیزیکی حسها از وجود چیزها سخن می‌گویند؛ ذهن واقعیت معانی را کشف می‌کند؛ اما تجربهٔ معنوی ارزشهای راستین زندگی را برای فرد آشکار می‌سازد. این سطوح بالای زندگی بشری در عشق متعالی خداوند و در عشق عاری از خودخواهی انسان به دست می‌آید. اگر شما همنوعان خود را دوست دارید، حتماً ارزشهای آنها را کشف کرده‌اید. عیسی انسانها را بسیار زیاد دوست داشت، زیرا برای آنها ارزش بالایی قائل بود. شما می‌توانید از طریق کشف انگیزه‌های همیاران خود به بهترین صورت ارزشهای آنها را کشف کنید. اگر کسی شما را آزرده می‌سازد، و احساسات رنجش در شما ایجاد می‌کند، باید به گونه‌ای دلسوزانه درصدد فهم نقطه نظر او و دلایل او برای چنین رفتار ناخوشایند برآیید. اگر شما به یکباره همسایهٔ خود را بفهمید، شکیبا خواهید شد، و این شکیبایی به دوستی رشد خواهد کرد و به صورت عشق به بار خواهد نشست.

در چشم ذهن، تصویری از یکی از نیاکان بدوی‌تان متعلق به روزگاران غارنشینی را به ذهن بیاورید، یک انسان کوتاه قامت، از شکل افتاده، کثیف، ژولیده، یغور، در حال ایستادن، با پاهای باز، چماق برافراشته، که همینطور که بی‌امان درست به جلو می‌نگرد، با نفرت و خصومت نفس می‌کشد. چنین تصویری به سختی حرمت الهی انسان را آشکار می‌سازد. اما به ما اجازه دهید تصویر را بزرگ کنیم. در جلوی این انسانِ به تصویر در آمده یک ببر شمشیر دندانِ خود را جمع کرده و آمادهٔ پرش شده است. پشت مرد، یک زن و دو کودک قرار دارند. فوراً شما تشخیص می‌دهید که چنین تصویری نمایانگر آغاز چیز زیادی است که در نژاد بشری خوب و شکوهمند است. اما این مرد در هر دو عکس یکی است. فقط در تصویر دوم فهم شما با یک افق گسترده‌تر تسهیل شده است. شما انگیزهٔ این انسان در حال تکامل را در آنجا تشخیص می‌دهید. رویکرد او قابل ستایش می‌شود، زیرا او را می‌فهمید. اگر فقط می‌توانستید انگیزه‌های معاشران خود را درک کنید، چقدر بهتر آنها را می‌فهمیدید. اگر می‌توانستید فقط همنوعان خود را بشناسید، سرانجام عاشق آنها می‌شدید.

شما به راستی نمی‌توانید از طریق یک عمل صرف ارادی همنوعان خود را دوست بدارید. مهرورزی فقط از طریق فهم کامل انگیزه‌ها و احساسات همسایهٔ شما به وجود می‌آید. آنقدر چنان مهم نیست که تمامی انسانها را امروز دوست بدارید بلکه این که هر روز یاد بگیرید یک موجود بشری بیشتر را دوست بدارید. اگر هر روز یا هر هفته شما به درک یک همنوع بیشتر خود دست

یابید، و اگر این حد توانایی شما باشد، پس قطعاً شما شخصیت خود را اجتماعی و به راستی معنوی می‌کنید. مهرورزی واگیردار است، و هنگامی که مهرورزی بشری هوشمندانه و خردمندانه باشد، عشق بیش از تنفر گیرا می‌شود. اما فقط عشق راستین و عاری از خودخواهی به راستی واگیردار است. اگر هر انسان فقط می‌توانست یک کانون عطوفت پویا شود، این ویروس ملایم مهرورزی به زودی به چنان حدی بر جریان عاطفی احساسی بشریت چیره می‌گشت که تمامی تمدنها با مهرورزی احاطه می‌شدند، و این تحقق برادری انسانها می‌شد.

5- تغییر کیش و عرفان

دنیا مملو از روانهای سردرگم است، سردرگم نه به مفهوم تئولوژیک آن، بلکه سردرگم به معنیِ جهت‌دار، که در میان ایسمها و فرقه‌های یک عصر درماندهٔ فلسفی در سردرگمی سرگردانند. تعداد اندکی یاد گرفته‌اند که چگونه یک فلسفهٔ زندگی را به جای اتوریتهٔ مذهبی قرار دهند. (نمادهای مذهبِ اجتماعی شده نباید به عنوان کانالهای رشد مورد نفرت واقع شوند، گو این که بستر رودخانه، رودخانه نیست.)

پیشرفت رشد مذهبی از طریق تضاد از سکون به هماهنگی، از عدم امنیت به ایمان تزلزل ناپذیر، از سردرگمیِ آگاهی کیهانی به یگانگی شخصیتی، از هدف گذرا به جاودان، از اسارت ترس به آزادی فرزندیِ الهی راه می‌برد.

باید روشن شود که اعترافات وفاداری به آرمانهای متعالی — آگاهیِ روانی، احساسی، و معنوی نسبت به خدا آگاهی — ممکن است یک رشد طبیعی و تدریجی باشد یا گاهی اوقات در مقاطع زمانی مشخص تجربه شود، مثلاً در هنگام یک بحران. پولس رسول در آن روز پررویداد در جادهٔ دمشق، درست چنین دگرگونی ناگهانی و شکوهمندی را تجربه نمود. گوتاما سیدارتا در شبی که تنها نشست و در صدد برآمد که به راز حقیقت غایی رخنه کند تجربهٔ مشابهی داشت. بسیاری از دیگران تجارب همسانی داشته‌اند، و بسیاری از باورمندان حقیقت بدون دگرگونی ناگهانی در روح پیشرفت کرده‌اند.

بخش عمدهٔ پدیده‌های فوق‌العاده که به دگرگونیهای به اصطلاح مذهبی مربوطند کاملاً طبیعت روانشناسانه دارند، اما گهگاه تجاربی رخ می‌دهند که همچنین منشأ معنوی دارند. هنگامی که تحرک ذهنی در هر سطح از دستیابی روانی به سوی نیل روحی مطلقاً کامل باشد، هنگامی که انگیزهٔ بشری در وفاداری به آرمان الهی کامل باشد، در آن هنگام اغلب یک درک ناگهانی از روح سکنی گزین رخ می‌دهد که با مقصود تمرکز یافته و تقدیس شدهٔ ذهن فوق آگاهِ انسان باورمند هماهنگ می‌شود. و چنین تجاربی از پدیده‌های یگانه شدهٔ عقلانی و معنوی است که دگرگونی را به وجود می‌آورد، که شامل عواملی فراتر و بالاتر از درگیری صرفاً روانشناسانه هستند.

اما احساس به تنهایی یک دگرگونی کاذب است؛ فرد باید ایمان و نیز احساس داشته باشد. تا حدی که این تحرک روانی قسمی باشد، و تا اندازه‌ای که این انگیزهٔ وفاداری بشری ناکامل باشد، تا آن حد، تجربهٔ دگرگونی یک واقعیت آمیختهٔ عقلانی، احساسی، و معنوی خواهد بود.

اگر فرد به این تمایل داشته باشد که یک ذهن فرضیِ نیمه خود آگاه را در زندگیِ سوا از آن یگانه شدهٔ عقلانی به عنوان یک فرضیهٔ عملی کارآمد به رسمیت بشناسد، پس برای این که منسجم باشد، فرد باید یک قلمرو مشابه و همخوان از فعالیت فرازگرایانهٔ عقلانی را به عنوان سطح فوق آگاه، ناحیهٔ تماس فوری با وجود سکنی‌گزین روحی، تنظیم کنندهٔ فکر، بدیهی پندارد. خطر بزرگ در تمامی این گمان پردازیهای ماورای طبیعی این است که رویاها و تجارب به اصطلاح عرفانی دیگر، به همراه رویاهای خارق‌العاده، ممکن است به عنوان ارتباطات الهی با ذهن بشری تلقی شوند. در روزگاران گذشته موجودات الهی خود را به برخی اشخاص خدا شناس آشکار ساخته‌اند، نه به دلیل خلسه‌های عرفانی یا رویاهای سهمگین آنها، بلکه به رغم تمامی این پدیده‌ها.

در مقایسه با دگرگونی طلبی، رویکرد بهتر نسبت به ناحیه‌های مورانشیاییِ تماس محتمل با تنظیم کنندهٔ فکر از طریق ایمان زنده و پرستش صادقانه، دعای با جان و دل و عاری از خودخواهی، می‌باشد. در مجموع بخش عمدهٔ موج خاطرات سطوح ناخودآگاه ذهن بشری با آشکارسازیهای الهی و راهبریهای روحی اشتباه گرفته شده است.

خطر بزرگی در رابطه با کنش همیشگیِ رویاپردازی مذهبی وجود دارد؛ ممکن است عرفان‌گرایی یک تکنیک اجتناب از واقعیت شود، گرچه گاهی اوقات آن ابزاری از همدمی راستین معنوی بوده است. ممکن است دوران کوتاهی از کناره‌گیری از صحنه‌های پرمشغلهٔ زندگی به گونه‌ای جدی خطرناک نباشد، اما انزوای طولانی شخصیت بسیار نامطلوب است. تحت هیچ شرایطی حالت خلسه‌گونهٔ هشیاری رویا بینانه نباید به عنوان یک تجربهٔ مذهبی پرورده شود.

ویژگیهای حالت عرفانی اشاعهٔ خودآگاهی با انبوه‌های آشکار توجه کانونی هستند که در یک خرد نسبتاً منفعل عمل می‌کنند. تمامی این کار به جای این که خودآگاهی را به سمت ناحیهٔ تماس روحی، فوق آگاه، گرایش دهد آن را به سمت نیمه خودآگاه گرایش می‌دهد. بسیاری از عرفان‌گرایان گسستگی ذهنی خویش را به سطح تجلیهای غیرنرمال ذهنی پیش برده‌اند.

رویکرد سالمترِ ژرف اندیشی معنوی باید در پرستش اندیشمندانه و در دعای شکرگزاری یافت شود. همدمی مستقیم معنوی با تنظیم کنندهٔ فکری فرد، بدان گونه که در سالهای بعدی زندگی عیسی در جسم رخ داد، نباید با این تجارب به اصلاح عرفانی اشتباه گرفته شود. عواملی که به آغاز نمودن همدمی عرفانی کمک می‌کنند نشانگر خطر این حالات روانی هستند. وضعیت عرفانی با این چیزها تسهیل می‌شود: خستگی فیزیکی، روزه، گسستگی روانی، تجارب عمیق هنری، وسوسه‌های آشکار جنسی، ترس، اضطراب، خشم شدید، و رقص هیجان‌آمیز. بخش عمدهٔ مطلبی که از چنین آمادگی مقدماتی ناشی می‌شود منشأ در ذهن نیمه خودآگاه دارد.

هر قدر شرایط برای پدیده‌های عرفانی مطلوب بوده باشند، باید کاملاً فهم شود که عیسی ناصری هرگز به این روشهای مشارکت ربانی با پدر بهشتی دست نزد. عیسی هیچ توهم نیمه خودآگاه یا پندار پوچ فوق آگاه نداشت.

6- نشانه‌های زندگی مذهبی

مذاهب تکاملی و مذاهب آشکار شدهٔ الهی ممکن است در روش به گونه‌ای چشمگیر متفاوت باشند، اما در انگیزه شباهت زیادی وجود دارد. مذهب یک کارکرد مشخص زندگی نیست؛ بلکه یک شیوهٔ زندگی کردن است. مذهب راستین وقف با جان و دل به واقعیتی است که مذهب‌گرا برای خود و تمامی نوع بشر ارزش متعالی می‌پندارد. و ویژگیهای برجستهٔ تمامی مذاهب اینها هستند: وفاداری بی‌چون و چرا و وقف با جان و دل به ارزشهای متعال. این وقف مذهبی به ارزشهای متعال در رابطهٔ به اصطلاح مادر غیرمذهبی با فرزندش و در وفاداری پراشتیاقِ غیرمذهب‌گرایان به یک آرمان مورد طرفداری نشان داده می‌شود.

ارزش پذیرفته شدهٔ متعالیِ مذهب‌گرا ممکن است پست یا حتی دروغین باشد، اما با این وجود مذهبی است. یک مذهب درست تا حدی راستین است که ارزشی که متعال نگریسته می‌شود به راستی یک واقعیت کیهانی و حاوی ارزش راستین معنوی باشد.

نشانه‌های واکنش بشری به انگیزهٔ مذهبی شامل کیفیتهای بزرگ منشی و نجابت است.
مذهب‌گرای صادق نسبت به شهروندی جهان آگاه است و از ایجاد تماس با منابع نیروی فوق بشری باخبر است. او با اطمینان از تعلق داشتن به یک همدمی برتر و والا با فرزندان خداوند هیجان زده و پرانرژی است. خودآگاهی نسبت به ارزش خویشتن از طریق محرک جستجو برای والاترین اهداف جهان — اهداف متعالی — تقویت شده است.

خویشتن به محرکِ انگیزندهٔ یک انگیزهٔ تماماً در بر گیرنده تسلیم شده است که انضباط تشدید شده بر خود را تحمیل می‌دارد، تضاد احساسی را کاهش می‌دهد، و موجب می‌شود که حیات انسانی به راستی ارزش زندگی کردن را داشته باشد. شناخت سهمگین محدودیتهای بشری به آگاهی طبیعی از کاستیهای انسانی تغییر می‌یابد، و به عزم راسخ اخلاقی و آرمان معنوی برای رسیدن به بالاترین اهداف جهان و ابرجهان مربوط است. و این تلاش شدید برای دستیابی به ایده‌آلهای فوق بشری همیشه از طریق شکیبایی فزاینده، گذشت، پایداری سرسختانه، و طاقت تعیین ویژگی می‌شود.

اما مذهب راستین یک عشق زنده و یک زندگی حاوی خدمت است. جدا شدگی مذهب‌گرا از عمدهٔ آنچه که صرفاً گذرا و ناچیز است هرگز به انزوای اجتماعی راه نمی‌برد، و این نباید حس مزاح را نابود سازد. مذهب راستین هیچ چیز را از وجود بشری جدا نمی‌سازد، بلکه قطعاً معانی جدیدی به تمامی زندگی اضافه می‌کند؛ آن انواع جدیدی از شور و شوق، اشتیاق، و شهامت ایجاد

می‌کند. آن حتی ممکن است روح مبارز به وجود آورد، که اگر با بینش معنوی و جانفشانی وفادارانه به وظایف معمول اجتماعیِ وفاداریهای بشری کنترل نشود بسیار خطرناک است.

یکی از شگفت‌انگیزین نشانه‌های زندگی مذهبی آن آرامش پویا و متعالی است، آن آرامشی که از تمامی فهم بشری فراتر می‌رود، آن آرامش کیهانی که نشانهٔ فقدان تمامی تردیدها و آشفتگی‌ها است. چنین سطوحی از ثبات معنوی نسبت به ناامیدی مصون هستند. این مذهب‌گرایان مثل پولس رسول هستند، که گفت: ”یقین می‌دانم که نه مرگ، نه حیات، نه فرشتگان، نه امیران، نه قدرتها، نه چیزهای حال، نه چیزهای آینده، نه بلندی، نه ژرفا، و نه هیچ چیز دیگر نخواهد توانست که ما را از محبت خداوند جدا سازد.“

در ضمیر خودآگاه مذهب‌گرا که واقعیت متعال را درک کرده است، و هدف غائی را دنبال می‌کند، یک حس امنیت وجود دارد، که با درک شکوهمند پیروزی توام است.

حتی مذهب تکاملی در وفاداری و شکوه، تمامی اینهاست زیرا یک تجربهٔ راستین است. اما مذهب آشکار شدهٔ الهی، *عالی* و نیز راستین است. وفاداریهای نوین که حاوی نگرش معنوی بسط یافته هستند سطوح جدیدی از مهر و جانفشانی، خدمت و مشارکت روحانی می‌آفرینند؛ و تمامی این چشم‌اندازِ بهبود یافتهٔ اجتماعی یک آگاهی بسط یافته از پدر بودن خداوند و برادری انسانها ایجاد می‌کند.

تفاوت مشخص میان مذهب تکاملی و مذهب آشکار شدهٔ الهی یک کیفیت نوین از خرد الهی است که به خرد صرفاً تجربی بشری اضافه می‌شود. اما این تجربه در مذاهب بشری و با آنها است که ظرفیت برای پذیرش متعاقب از اعطاهای افزایش یافتهٔ خرد الهی و بینش کیهانی را به وجود می‌آورد.

7- اوج زندگی مذهبی

اگر چه انسان معمولی یورنشیا نمی‌تواند امید داشته باشد که به کمال بالای کاراکتری که عیسی ناصری ضمن اقامت موقت در جسم به دست آورد برسد، در مجموع برای هر انسان ایماندار میسر است که یک شخصیت قوی و یگانه شده در امتداد خطوط کامل شدهٔ شخصیت عیسی به وجود آورد. جنبهٔ بی‌نظیر شخصیت استاد آنقدر کمال آن نبود، بلکه تناسب آن، یکپارچگی بدیع و متوازن آن. مؤثرترین معرفی عیسی شامل نمونهٔ زیرین از کسی بود که حین اشاره به استاد که در مقابل متهم کنندگانش ایستاده بود گفت: ”به این مرد بنگرید!“

مهربانی بی‌دریغ عیسی قلب انسانها را لمس می‌کرد، اما قدرت دلیرانهٔ شخصیت او پیروانش را شگفت زده می‌ساخت. او به راستی صادق بود؛ هیچگونه ریاکاری در او وجود نداشت. او عاری از تظاهر بود. او همیشه به گونه‌ای بسیار طراوت بخش اصیل بود. او هرگز به خودستایی سر فرود نیاورد، و هرگز به فریبکاری متوسل نشد. او مطابق حقیقت زندگی کرد، حتی بدان گونه که

آن را آموزش می‌داد. او خود حقیقت بود. او ملزم بود که حقیقت نجات بخش را به نسل خود اعلام دارد، گر چه این صداقت گاهی اوقات موجب درد می‌شد. او بدون چون و چرا به تمامی حقیقت وفادار بود.

اما استاد بسیار منطقی و بسیار دست یافتنی بود. او در تمامی کارکردهایش واقع‌بین بود، ضمن این که تمامی طرحهای او با چنین خرد مقدسی تعیین ویژگی می‌شد. او کاملاً عاری از تمامی تمایلات هوسبازانه، بی‌هدف، و غیرعادی بود. او هرگز دمدمی مزاج، بلهوس، یا دچار هیستری نبود. در تمامی آموزشهای او و در هر چه که انجام می‌داد همیشه یک نکته سنجی بدیع وجود داشت که با یک حس خارق‌العادهٔ ادب و نزاکت همراه بود.

فرزند انسان همیشه یک شخصیت کاملاً متعادل بود. حتی دشمنانش برای او یک احترام کامل داشتند؛ آنها حتی از حضور او می‌ترسیدند. عیسی بیمناک نبود. او سرشار از شور و شوق الهی بود، اما او هرگز متعصب نشد. او به لحاظ احساسی فعال بود اما هرگز دمدمی نبود. او دارای قوهٔ خلاقیت بود اما همیشه واقع بین بود. او با واقعیتهای زندگی صریحاً روبرو می‌شد، اما هرگز عاری از احساس یا عاری از تخیل نبود. او با شهامت بود اما هرگز بی‌ملاحظه نبود؛ او با احتیاط بود اما هرگز بزدل نبود. او دلسوز بود اما احساساتی نبود؛ او بی‌همتا بود اما نامتعارف نبود. او پارسا بود اما مقدس‌نما نبود. و او کاملاً با متانت بود زیرا به طور کامل یگانه بود.

اصالت عیسی خاموش نکردنی بود. او مقید به سنت نبود و به واسطهٔ بردگی به عرف تنگ نظرانه نیز در محدودیت قرار نداشت. او با اطمینان بی‌تردید سخن می‌گفت و با اتوریتهٔ مطلق آموزش می‌داد. اما اصالت شکوهمند او موجب نمی‌شد که از گوهرهای حقیقت در آموزشهای پیشینیان و هم عصران خود چشم‌پوشی کند. و اصیل‌ترین آموزش او تأکید روی مهر و بخشش به جای ترس و قربانی بود.

نگرش عیسی بسیار گسترده بود. او پیروان خود را ترغیب می‌کرد که بشارت خداوند را به همگی مردمان موعظه کنند. او عاری از تمامی کوته فکریها بود. قلب دلسوز او تمامی نوع بشر را در بر می‌گرفت، حتی یک جهان. دعوت او همیشه این بود: "بگذارید هر کس که مایل است بیاید."

در رابطه با عیسی به راستی گفته شد: "او به خدا اعتماد داشت." به عنوان یک انسان در میان انسانها، او به والاترین نحو به پدر آسمانی اعتماد داشت. او به همان گونه که یک کودک کوچک به پدر و مادر زمینی خود اعتماد دارد به پدرش اعتماد داشت. ایمان او کامل بود اما هرگز گمان‌پردازانه نبود. صرف نظر از این که طبیعت ممکن است چقدر بی‌رحم به نظر رسد یا نسبت به بهروزی انسان در زمین چقدر بی‌تفاوت باشد، عیسی هرگز در ایمانش تزلزل نشان نداد. او نسبت به ناامیدی مصون بود و نسبت به اذیت و آزار مقاوم بود. او به واسطهٔ شکست ظاهری آسیب ناپذیر بود.

او انسانها را همچون برادر دوست داشت، و در همان حال تشخیص می‌داد که چقدر آنها در عطایای ذاتی و کیفیتهای اکتسابی متفاوتند. ”او به دنبال انجام عمل نیک می‌رفت.“

عیسی شخصی بیش از اندازه بشاش بود، لیکن او یک خوشبین کور و بی منطق نبود. کلام دائم پندآمیز او این بود: ”همواره شادمان باشید.“ او به دلیل اطمینان تزلزل ناپذیرش به خداوند و به دلیل اعتماد دگرگون ناپذیرش به انسانها می‌توانست این رویکرد مطمئن را حفظ کند. او همیشه به گونه‌ای متأثر کننده نسبت به تمامی انسانها باملاحظه بود، زیرا آنها را دوست داشت و به آنها باور داشت. با این وجود او همیشه نسبت به اعتقاداتش ایمانی راسخ داشت و نسبت به وفاداری پایدارش به انجام خواست پدرش به گونه‌ای شکوهمند پایدار بود.

استاد همیشه سخاوتمند بود. او هرگز از گفتن این خسته نمی‌شد: ”دادن از دریافت کردن پربرکت‌تر است.“ او گفت: ”به رایگان یافته‌اید، به رایگان هم بدهید.“ و با این وجود، با تمامی سخاوتمندی بی حد و حصرش، او هرگز اسرافکار یا ولخرج نبود. او آموزش می‌داد که باید ایمان داشته باشید تا نجات را دریافت دارید. ”زیرا هر کس که طلب کند دریافت خواهد کرد.“

او رک بود، اما همیشه مهربان بود. او گفت: ”اگر چنین نبود، به شما می‌گفتم.“ او صریح بود، اما همیشه دوستانه بود. او در مهرش برای گناهکاران و در تنفرش برای گناه بی‌پرده بود. اما در سرتاسر تمامی این صراحت شگفت‌آور او به گونه‌ای خطاناپذیر با انصاف بود.

عیسی به طور مداوم بشاش بود، با این وجود او گاهی از فنجان اندوه بشری به گونه‌ای عمیق می‌نوشید. او با بی‌باکی با واقعیتهای وجود روبرو می‌گشت، با این وجود او برای بشارت پادشاهی خداوند سرشار از اشتیاق بود. اما او اشتیاق خود را کنترل می‌کرد. این اشتیاق هرگز او را کنترل نکرد. او با بی‌پروایی وقف ”کار پدر“ بود. این اشتیاق الهی موجب می‌گشت که برادران غیرروحانی او فکر کنند او آشفته است، اما جهانِ ناظر او را به عنوان مدل سلامت روانی و الگوی جانفشانی متعال اخلاقی به شاخصهای والای زندگی معنوی ارزیابی می‌کرد. و اشتیاق کنترل شدهٔ او واگیردار بود. دستیاران او ملزم بودند که دیگران را از خوش‌بینی الهی او بهره‌مند سازند.

این مرد جلیل یک مرد محزون نبود؛ او یک روان شادمان بود. او همیشه می‌گفت: ”شاد باشید و بیش از اندازه مسرور باشید.“ اما هنگامی که وظیفه ایجاب می‌نمود، او راضی بود که با شهامت در ”درهٔ سایهٔ مرگ“ گام بردارد. او بشاش بود اما در همان حال فروتن بود.

شهامت او فقط با شکیبایی او برابری می‌کرد. هنگامی که او تحت فشار قرار می‌گرفت که به طور زودرس عمل کند، فقط پاسخ می‌داد: ”وقت من هنوز فرا نرسیده است.“ او هرگز عجله نداشت؛ خویشتن‌داری او والا بود. اما او اغلب در برابر شرارت برآشفته می‌شد و تحمل گناه را نداشت. او اغلب در برابر آنچه که مغایر بهروزی فرزندانش در زمین بود به گونه‌ای قدرتمند مقاومت می‌کرد.

شهامت او شکوهمند بود، اما او هرگز بی‌فکر نبود. شعار او این بود: ”نترسید.“ دلیری او رفیع و شهامت او اغلب قهرمانانه بود. اما شهامت او با درایت توام بود و با منطق کنترل می‌شد. این شهامتی بود که ناشی از ایمان بود، نه بی‌پروایی جسارت کورکورانه. او به راستی دلیر بود اما هرگز بی‌ملاحظه نبود.

استاد الگویی از تواضع بود. حتی دعای جوانی او چنین آغاز می‌شد: ”ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.“ او حتی به پرستش خطاآمیز همنوعانش احترام می‌گذاشت. اما این امر او را از تهاجم به سنتهای مذهبی یا خطاهای شدید اعتقادات بشری باز نمی‌داشت. او نسبت به تقدس راستین متواضع بود، و با این وجود می‌توانست به درستی از همنوعانش پژوهش خواهی کند، و بگوید: ”در میان شما چه کسی مرا مجرم به گناه می‌شناسد؟“

عیسی بزرگ بود زیرا نیک بود، و با این وجود با کودکان کوچک دوستی می‌کرد. او مهربان بود و در زندگی شخصیش فروتن بود، و با این وجود او انسان کامل شدهٔ یک جهان بود. معاشرانش او را استادِ ناخواسته می‌نامیدند.

عیسی شخصیت کاملاً یگانه شدهٔ بشری بود. و امروز، همچون در جلیل، او به یگانه ساختن تجربهٔ انسان فانی و هماهنگی تلاشهای بشری ادامه می‌دهد. او زندگی را یگانه می‌سازد، شخصیت را تعالی می‌بخشد، و تجربه را ساده می‌کند. او به ذهن بشری وارد می‌شود تا آن را ارتقا دهد، دگرگون سازد، و تغییر شکل دهد. این عملاً حقیقت دارد: ”اگر در درون هر انسانی عیسی مسیح وجود داشته باشد، آفریدهٔ تازه‌ای است. چیزهای کهنه سپری می‌شوند؛ بنگرید، همه چیز نو می‌شود.“

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 101

طبیعت واقعی مذهب

مذهب به عنوان یک تجربهٔ بشری دامنه‌ای از بردگیِ ترس بدویِ انسان وحشیِ در حال تکامل تا آزادیِ ایمان متعالی و شکوهمند آن انسانهای متمدنی را که نسبت به فرزندی خدای جاودانه به گونه‌ای عالی آگاهی دارند در بر می‌گیرد.

مذهب نیای نیک کرداری و اخلاقیات پیشرفتهٔ تکامل تدریجی اجتماعی است. اما مذهب، بدین گونه، صرفاً یک جنبش اخلاقی نیست، گر چه تجلیهای بیرونی و اجتماعی مذهب به گونه‌ای نیرومند تحت تأثیر شتاب اخلاقی و نیک منشانهٔ جامعهٔ بشری قرار دارد. مذهب همیشه الهام سرشت در حال تکامل انسان است، اما راز آن تکامل نیست.

مذهب، اعتقاد – ایمان شخصیت، همیشه می‌تواند بر منطق متناقض سطحیِ نومیدی که در ذهن بی‌ایمان مادی به وجود می‌آید پیروز شود. به راستی یک صدای حقیقی و راستین درونی وجود دارد، آن "نور حقیقی که هر انسانی را که به دنیا می‌آید نورانی می‌سازد." و این راهبری روحی از برانگیختگی اخلاقی خود آگاهی بشری متمایز است. احساس اطمینان مذهبی بیش از یک احساس عاطفی است. اطمینان مذهب از قدرت استدلال ذهن فراتر می‌رود، حتی از منطق فلسفه. مذهب *همان* ایمان، اعتماد، و اطمینان است.

1- مذهب راستین

مذهب راستین یک سیستم اعتقاد فلسفی که بتواند مورد استدلال واقع شود و از طریق دلایل طبیعی اثبات گردد نیست، و نیز یک تجربهٔ سحرآمیز و جادویی از احساسات توصیف ناپذیر سرمستانه که بتواند فقط توسط هواخواهان رمانتیک عرفان‌گرایی مورد بهره‌وری واقع شود هم نیست. مذهب محصول استدلال نیست، اما اگر از درون مورد نگرش واقع شود مجموعاً قابل استدلال است. مذهب از منطق فلسفهٔ بشری ناشی نشده است، اما به عنوان یک تجربهٔ انسانی مجموعاً منطقی است. مذهب تجربه نمودن ربانیت در خود آگاهیِ یک موجود اخلاقی است که منشأ تکاملی دارد؛ آن نمایاگر تجربهٔ راستین با واقعیتهای جاودانه در زمان است، تحقق خرسندیهای معنوی، ضمن بودن در جسم.

تنظیم کنندهٔ فکر مکانیسم ویژه‌ای ندارد که از طریق آن به ابراز خود دست یابد؛ هیچ حس سحرآمیز مذهبی برای دریافت یا ابراز احساسات مذهبی وجود ندارد. این تجارب از طریق مکانیسم ذهن فانی که به طور طبیعی نصیب می‌شود فراهم می‌شوند. و در آنجا یک توضیح دشواری تنظیم کننده در برقراری تماس مستقیم با ذهن مادیِ فردی که دائماً در آن سکنی می‌گزیند نهفته است.

روح الهی نه از طریق احساسات یا شور و هیجان، بلکه در حیطهٔ والاترین و معنویت یافته‌ترین اندیشه‌پردازی با انسان فانی تماس برقرار می‌کند. این *اندیشه‌های* شما است، نه احساسات شما، که شما را به سوی خداوند هدایت می‌کند. طبیعت الهی فقط با چشمان ذهن می‌تواند مشاهده گردد. اما ذهنی که به راستی خداوند را تشخیص می‌دهد و تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین را می‌شنود، ذهن خالص است. ”بدون مقدس بودن هیچ انسانی نمی‌تواند خداوند را ببیند.“ تمامی این همدمی‌های درونی و روحانی بینش معنوی نامیده می‌شود. چنین تجارب مذهبی ناشی از تأثیری است که توسط مجموعهٔ کارکردهای تنظیم کننده و روح حقیقت که در بحبوحه و روی ایده‌ها، آرمانها، بینشها، و تلاشهای روحیِ فرزندان در حال تکامل خداوند کار می‌کنند روی ذهن انسان گذاشته می‌شود.

از این رو مذهب نه از طریق نگرش و احساس، بلکه از طریق ایمان و بصیرت زنده است و شکوفان می‌شود. آن منوط به کشف واقعیات جدید یا یافتن یک تجربهٔ بی‌همتا نیست، بلکه کشف *معانی* نوین و معنوی در واقعیاتی که از پیش برای نوع بشر به خوبی شناخته شده است. والاترین تجربهٔ مذهبی به اعمال پیشینِ اعتقاد، سنت، و اتوریته وابسته نیست؛ و مذهب زادهٔ احساسات متعالی و شورمندیهای صرفاً عرفانی نیز نیست، بلکه یک تجربهٔ بسیار ژرف و واقعی از همدمی معنوی با تأثیرات روحی است که در درون ذهن بشری ساکنند، و تا جایی که چنین تجربه‌ای از لحاظ روانشناسی قابل تعریف باشد، صرفاً تجربهٔ تجربه نمودنِ واقعیتِ ایمان به خداوند به عنوان واقعیتِ چنین تجربهٔ صرفاً شخصی است.

در حالی که مذهب محصول تصورات منطقی یک کیهان شناسی مادی نیست، با این وجود، آفرینشِ یک بصیرت کاملاً منطقی است که در تجربهٔ ذهن انسان سرچشمه دارد. مذهب نه ناشی از خلسه‌های عرفانی است و نه ژرف اندیشی‌های منزوی. با این همه کم یا بیش پیوسته اسرارآمیز است و از نظر استدلالِ صرفاً عقلانی و منطقِ فلسفی همیشه غیرقابل تعریف و غیرقابل توضیح است. سرچشمهٔ سرآغازهای مذهب راستین در قلمرو خود آگاهی اخلاقی انسان می‌باشد، و آنها در رشد بینش معنوی انسان آشکار می‌شوند، آن حس شخصیت بشری که در نتیجهٔ حضور تنظیم کنندهٔ فکریِ آشکار کنندهٔ خداوند در ذهن خدا – تشنهٔ انسان فانی حاصل می‌شود.

ایمان بینش اخلاقی را با تشخیص موشکافانهٔ ارزشها پیوند می‌دهد، و حس از پیش موجودِ تکاملیِ وظیفه نیای مذهب راستین را کامل می‌سازد. تجربهٔ مذهب سرانجام به خود آگاهی قطعی نسبت به خداوند و به اطمینان بی‌تردید نسبت به بقای شخصیت ایماندار منجر می‌شود.

از این رو ممکن است که دیده شود اشتیاقهای شدید مذهبی و تمایلات شدید معنوی حاوی طبیعتی نیستند که صرفاً انسانها را به *خواست* ایمان به خداوند رهنمون شوند، بلکه از چنان طبیعت و نیرویی برخوردارند که انسانها عمیقاً تحت تأثیر این اعتقاد راسخ قرار می‌گیرند که *باید* به خدا ایمان داشته باشند. حس وظیفهٔ تکاملی و وظایفی که به دنبال نور آشکارسازی الهی می‌آید چنان تأثیر عمیقی روی طبیعت اخلاقی انسان می‌گذارد که سرانجام به آن موقعیت ذهنی و آن رویکرد روان می‌رسد که نتیجه می‌گیرد او *هیچ حقی ندارد که به خدا باور نداشته باشد*. خرد بالاتر و فوق فلسفی چنین افراد روشن و با انضباط سرانجام به آنها می‌آموزد که شک کردن به خداوند یا باور نداشتن به نیکی او اثبات نمودنِ غیرواقعی بودن نسبت به *واقعی‌ترین* و *عمیق‌ترین* چیز در ذهن و روان بشری — تنظیم کنندهٔ الهی — است.

2- واقعیت مذهب

واقعیت مذهب به طور کامل شامل تجربهٔ مذهبیِ موجودات بشری منطقی و عادی است. و این تنها مفهومی است که مذهب می‌تواند در آن همواره علمی یا حتی روانشناسانه تلقی گردد. اثبات این که آشکارسازی مکاشفه است همین واقعیت تجربهٔ بشری است: این واقعیت که آشکارسازی ظاهراً علوم ناهمگون طبیعت و الهیات مذهب را به شکل یک فلسفهٔ منسجم و منطقیِ جهان هم نهاد می‌کند، یک توضیح هماهنگ شده و مداوم از دانش و مذهب، هر دو، و بدین ترتیب یک توازن ذهن و خشنودی روح را ایجاد می‌کند که در تجربهٔ بشری به آن پرسشهای ذهن انسان فانی پاسخ می‌دهد که شدیداً مشتاق است بداند *چگونه* بیکران خواست و طرحهای خود را در ماده، با اذهان، و در روح به انجام می‌رساند.

استدلال روش دانش است؛ ایمان روش مذهب است؛ منطق تکنیک مورد مبادرت واقع شدهٔ فلسفه است. آشکارسازی از طریق فراهم ساختن یک تکنیک برای دستیابی به یگانگی در درک واقعیت و روابط ماده و روح از طریق میانجیگریِ ذهن فقدان دیدگاه مورانشیایی را جبران می‌سازد. و آشکارسازی راستین هرگز دانش را غیرطبیعی، مذهب را نامعقول، یا فلسفه را غیرمنطقی جلوه نمی‌دهد.

از طریق مطالعهٔ دانش، ممکن است استدلال از راه طبیعت به یک علت آغازین راه ببرد، اما به ایمان مذهبی نیاز است تا علت آغازین دانش به یک خدای نجات دهنده تغییر شکل یابد؛ و برای تأیید چنین ایمان و چنین بصیرت معنوی باز بیشتر به آشکارسازی الهی نیاز است.

برای باور داشتن به خداوندی که نجات بشری را به بار می‌آورد دو دلیل بنیادین وجود دارد.

1- تجربهٔ بشری، اطمینان شخصی، امید و اعتمادی که به گونه‌ای ثبت شده و توسط تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در فرد آغاز می‌شود.

2- آشکارسازی حقیقت، چه از طریق کارکرد مستقیم شخصی روح حقیقت، چه به وسیلهٔ اعطای فرزندان الهی به کرات، یا از طریق آشکارسازیهای گفتار نگاشته شده.

دانش جستجوی استدلالی خود را در فرضیهٔ یک علت آغازین به پایان می‌رساند. مذهب در پرواز ایمانش متوقف نمی‌شود تا این که به یک خدای نجات دهنده اطمینان یابد. مطالعهٔ موشکافانهٔ دانش به طور منطقی واقعیت و وجود یک مطلق را ایجاب می‌کند. مذهب به وجود و واقعیت خدایی که نجات شخصیت را به بار می‌آورد رک و بی‌پروا باور دارد. آنچه که متافیزیک به کلی در انجامش ناتوان است، و آنچه که حتی فلسفه بخشاً در انجامش ناتوان است، آشکارسازی الهی به انجام می‌رساند؛ بدین معنی که تأیید می‌کند این علت آغازین دانش و خدای نجات دهندهٔ مذهب همان *الوهیت یگانه و یکسان* است.

استدلال دلیل دانش است، ایمان گواه مذهب است، منطق دلیل فلسفه است، اما آشکارسازی الهی فقط توسط *تجربهٔ* بشری اثبات می‌شود. دانش موجب شناخت می‌شود؛ مذهب موجب شادمانی می‌شود؛ فلسفه موجب وحدت می‌شود؛ آشکارسازی الهی توازن تجربی این برخورد سه‌گانه با واقعیت جهانی را تأیید می‌کند.

ژرف اندیشی پیرامون طبیعت فقط می‌تواند یک خدای طبیعت، یک خدای حرکت را آشکار سازد. طبیعت فقط ماده، حرکت، و زیست ـــ حیات ـــ را به نمایش می‌گذارد. ماده به علاوهٔ انرژی، تحت شرایط مشخص، به صورت اشکال زنده تجلی می‌یابد، اما در حالی که زندگی طبیعی به صورت یک پدیده بدین گونه نسبتاً مداوم است، برای فردیتها کاملاً گذرا است. طبیعت زمینه‌ای برای اعتقاد منطقی به بقای شخصیت بشری فراهم نمی‌سازد. انسانِ مذهبی که خدا را در طبیعت پیدا می‌کند از پیش و در ابتدا همین خدای شخصی را در روان خودش یافته است.

ایمان خداوند را در روان آشکار می‌سازد. آشکارسازی الهی، جانشینی برای بصیرت مورانشیا در یک کرهٔ تکاملی، انسان را قادر می‌سازد که همین خدا را در طبیعتی ببیند که ایمان در روان او به نمایش می‌گذارد. از این رو آشکارسازی الهی شکاف میان مادی و معنوی را به طور موفقیت‌آمیز پر می‌کند، حتی میان آفریده و آفریننده، میان انسان و خدا.

ژرف اندیشی پیرامون طبیعت قطعاً به گونه‌ای منطقی حاکی از هدایت هوشمند، حتی سرپرستی زنده می‌باشد، اما به هیچ طریقهٔ رضایت بخش یک خدای شخصی را آشکار نمی‌سازد. از سوی دیگر، طبیعت هیچ چیز را نشان نمی‌دهد که مانع نگریسته شدن جهان به صورت کار خدای مذهب شود. خداوند نمی‌تواند فقط از طریق طبیعت یافت شود، اما از جهت دیگر پس از این که انسان او را پیدا کرد، مطالعهٔ طبیعت با یک تفسیر بالاتر و روحانی‌تر از جهان کاملاً سازگار می‌شود.

آشکارسازی الهی به عنوان یک پدیدهٔ دوره‌ای، متناوب است؛ به عنوان یک تجربهٔ شخصی بشری، مداوم است. ربانیت به عنوان هدیهٔ تنظیم کنندهٔ پدر، به عنوان روح حقیقتِ پسر، و به

عنوان روح‌القدسِ روح جهان، در شخصیت انسانی کار می‌کند، در حالی که این سه عطیهٔ فوق انسانی در تکامل تجربی بشر به عنوان کارکرد متعال یگانه هستند.

مذهب راستین بینشی در واقعیت است، فرزند ایماندارِ دارای خود آگاهی اخلاقی، و نه یک توافق عقلانی صرف نسبت به هر مجموعه‌ای از دکترینهای تعصب‌گرا. مذهب راستین شامل تجربه‌ای است که "خود روح با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداوند هستیم." مذهب شامل پیشنهادات تئولوژیک نیست، بلکه بینش معنوی و ارجمندیِ اعتماد روان است.

عمیق‌ترین سرشت شما — تنظیم کنندهٔ الهی — در درون شما یک گرسنگی و تشنگی برای درستکاری ایجاد می‌کند، یک اشتیاق قطعی برای کمال الهی. مذهب کنش مؤمنانهٔ شناخت این میل شدید درونی برای کمال الهی است؛ و بدین ترتیب آن اعتماد و اطمینان روان که شما به عنوان راه نجات نسبت به آن آگاه می‌شوید حاصل می‌شود، تکنیک بقای شخصیت و کلیهٔ آن ارزشهایی که شما به صورت چیزهای حقیقی و نیک پنداشته‌اید.

درک مذهب به یادگیری زیاد یا منطق ماهرانه هرگز وابسته نبوده و هیچگاه نخواهد بود. این بینشِ معنوی است، و درست دلیل آن است که چرا برخی از بزرگترین آموزگاران مذهبی دنیا، حتی پیامبران، گاهی اوقات از قدر بسیار اندکی از خرد دنیا برخوردار بودند. برای افراد دانش آموخته و نیاموخته ایمان مذهبی به گونه‌ای یکسان موجود است.

مذهب باید همواره منتقد و داور خود باشد؛ آن هرگز نمی‌تواند از بیرون مورد پژوهش قرار گیرد، تا چه رسد به این که مورد فهم واقع شود. تنها اطمینان شما در رابطه با یک خدای شخصی در بر گیرندهٔ بینش خودتان پیرامون اعتقادتان، و تجربه‌تان حول چیزهای معنوی می‌باشد. برای تمامی همیاران شما که تجربه‌ای مشابه داشته‌اند، هیچ استدلالی پیرامون شخصیت یا واقعیت خداوند ضروری نیست، حال آن که برای کلیهٔ انسانهای دیگر که بدین گونه در رابطه با خداوند مطمئن نیستند هیچ استدلال ممکنی هرگز نمی‌تواند به راستی قانع کننده باشد.

در واقع ممکن است روانشناسی به مطالعهٔ پدیده‌های واکنشهای مذهبی نسبت به محیط اجتماعی مبادرت ورزد، اما هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد که به انگیزه‌ها و کارکردهای واقعی و درونی مذهب رخنه کند. فقط تئولوژی، حیطهٔ ایمان و تکنیک آشکارسازی الهی می‌تواند هر گونه شناخت هوشمندانهٔ طبیعت و محتوای تجربهٔ مذهبی را ارائه دهد.

3- ویژگیهای مذهب

مذهب آنقدر حیاتی است که در فقدان یادگیری تداوم می‌یابد. آن به رغم آلودگیش با کیهان شناسیهای خطاآمیز و فلسفه‌های دروغین دوام می‌آورد؛ آن حتی از سردرگمی متافیزیک نیز بقا می‌یابد. طی تمامی بی‌ثباتیهای تاریخیِ مذهب آنچه که برای پیشرفت و بقای بشر ضروری است پیوسته بقا می‌یابد، یعنی: خودآگاهی اخلاقی و ضمیر نیک کرداری.

ایمان – بینش، یا درون بینی معنوی، عطیهٔ ذهن کیهانی در ارتباط با تنظیم کنندهٔ فکر است که هدیهٔ پدر به انسان می‌باشد. استدلال معنوی، هوشمندی روان، عطیهٔ روح‌القدس، هدیهٔ روح آفرینشگر به انسان است. فلسفهٔ معنوی، خردمندیِ واقعیات روحی، عطیهٔ روح حقیقت، مجموعه هدیهٔ پسران اعطایی به فرزندان انسانها است. و هماهنگی و ارتباط متقابل این عطایای روحی برای انسان در بر گیرندهٔ یک شخصیت روحی در سرنوشت بالقوه است.

همین شخصیت روحی در شکل بدوی و آغازین، داراییِ تنظیم کننده است که از مرگ طبیعی در جسم بقا می‌یابد. این وجود ترکیبی که دارای منشأ روحی است در ارتباط با تجربهٔ بشری قادر است از طریق راه زنده که توسط پسران الهی فراهم شده است از زوال خودِ مادی ذهن و ماده (که در نگاهداری تنظیم کننده است) بقا یابد. این امر در آن لحظه رخ می‌دهد که این شراکت گذرای مادی و روحی از طریق توقف حرکت حیاتی پایان می‌یابد.

روان انسان از طریق ایمان مذهبی خود را آشکار می‌سازد و پتانسیل ربانیتِ طبیعتِ در حال پدیدار شدن خود را از طریق شیوهٔ ویژه‌ای که شخصیت انسان فانی را وا می‌دارد که به وضعیتهای مشخص آزمون‌گرایانهٔ عقلانی و آزمایشیِ اجتماعی واکنش نشان دهد نشان می‌دهد. ایمان راستین معنوی (خود آگاهی راستین اخلاقی) بدین گونه آشکار می‌شود که:

1- موجب می‌شود اخلاقیات و نیک کرداریها به رغم تمایلات ذاتی و مغایر حیوانی پیشرفت کند.

2- حتی در شرایط ناامیدی و شکست خرد کننده یک اعتماد متعالی به نیکی خداوند ایجاد می‌کند.

3- به رغم ناملایمات طبیعی و فلاکت فیزیکی، شهامت و اعتماد به نفس عمیق ایجاد می‌کند.

4- به رغم بیماریهای مختل کننده و حتی درد و رنج حاد فیزیکی، توازن غیرقابل توضیح و آرامش پایدار به نمایش می‌گذارد.

5- در شرایط بدرفتاری و بی‌عدالتی محض، یک تعادل اسرارآمیز و یک خویشتن‌داری شخصیت را حفظ می‌کند.

6- به رغم ستمکاریهای سرنوشت ظاهراً پنهان و بی‌تفاوتی ظاهریِ کاملِ نیروهای طبیعی نسبت به بهروزی بشری یک اعتماد الهی به پیروزی غائی را حفظ می‌کند.

7- به رغم تمامی نشانهای مغایر منطق، به اعتقاد تغییرناپذیر به خداوند اصرار می‌ورزد و در برابر تمامی استدلالات فریب‌آمیز دیگر عقلانی به طور موفقیت‌آمیز ایستادگی می‌کند.

8- بدون در نظر گرفتن آموزشهای فریبندهٔ دانش دروغین و توهمات قانع کنندهٔ فلسفهٔ نادرست به نمایش بی‌پروای ایمان به بقای روح ادامه می‌دهد.

9- بدون در نظر گرفتن گرانباریِ خرد کنندهٔ تمدنهای پیچیده و جزئیِ روزگاران نوین زندگی می‌کند و پیروز می‌شود.

10- به رغم خودپرستی بشری، آنتاگونیسمهای اجتماعی، طمع‌های صنعتی، و ناسازگاریهای سیاسی، به بقای مداوم نوع دوستی مساعدت می‌کند.

11- بدون در نظر گرفتن حضور مبهوت کنندهٔ شرارت و گناه، به اعتقاد والا به یگانگی جهان و هدایت الهی با ثابت قدمی اعتقاد دارد.

12- به رغم هر چیز و همه چیز یک راست به پرستش خداوند می‌پردازد. با جرأت اعلام می‌کند: "حتی اگر مرا بکشد، به او خدمت خواهم کرد."

از این رو ما به واسطهٔ سه پدیده می‌دانیم که انسان دارای یک روح الهی یا ارواحی است که در درون او زندگی می‌کنند: اول، از طریق تجربهٔ شخصی — ایمان مذهبی؛ دوم، از طریق آشکارسازی الهی — شخصی و قومی؛ و سوم، از طریق نمایش شگفت‌آور این واکنشهای خارق‌العاده و غیرطبیعی به محیط مادیش بدان گونه که توسط شرح ذکر شدهٔ دوازده کارکرد روح مانند در حضور وضعیتهای واقعی و آزمایش برانگیزِ تجربهٔ واقعی بشری نشان داده شده است. و باز کارکردهای دیگری وجود دارند.

و درست چنین کارکرد حیاتی و نیرومندی از ایمان در قلمرو مذهب است که انسان فانی را محق می‌سازد که دارایی شخصی و واقعیت روحیِ آن عطیهٔ والای طبیعت بشری، تجربهٔ مذهبی را تأیید کند.

4- محدودیتهای آشکار سازی الهی

از آنجا که کرهٔ شما نسبت به سرآغازها، حتی سرآغازهای فیزیکی عموماً ناآگاه است، به نظر خردمندانه رسیده است که گاه به گاه رهنمودی در کیهان شناسی فراهم شود. و همیشه این امر برای آینده مشکل سازی کرده است. قوانین آشکارسازی به واسطهٔ این ممنوعیتِ دادنِ دانش کسب نشده یا زودرس به اندازهٔ زیاد برای ما مانع ایجاد می‌کنند. هر گونه کیهان شناسی که به عنوان بخشی از مذهب آشکار شدهٔ الهی ارائه شود سرانجامش این است که طی مدتی بسیار کوتاه کهنه شود. از این رو دانشجویان آیندهٔ چنین آشکارسازی وسوسه خواهند شد که هر عنصری از حقیقت راستین مذهبی را که ممکن است در آن گنجانده شده باشد دور بریزند زیرا آنها در نمای کیهان شناسیهای مربوطه که در آن عرضه می‌شود خطاهایی کشف خواهند کرد.

نوع بشر باید بفهمد که ما که در آشکارسازی حقیقت شرکت می کنیم به واسطهٔ رهنمودهای مافوقان خود به گونه‌ای بسیار شدید در محدودیت قرار داریم. ما آزاد نیستیم که کشفیات علمی یک هزار سال را پیش از موعد آن آشکار کنیم. آشکار کنندگان الهی باید مطابق رهنمودهایی که بخشی از فرمان آشکارسازی را شکل می دهد عمل کنند. ما هیچ راهی برای فائق آمدن بر این مشکل نمی بینیم، چه در حال حاضر و یا هر زمان در آینده. ما کاملاً می‌دانیم که در حالی که واقعیتهای تاریخی و حقایق مذهبی این سری از مطالب ارائه شدهٔ الهی در نگارشات اعصار آینده به قوهٔ خود پایدار باقی خواهد ماند، ظرف چند سال کوتاه، در نتیجهٔ پیشرفتهای علمی اضافه و اکتشافات جدید بسیاری از گفته‌های ما پیرامون علوم فیزیکی نیاز به بازنگری خواهند داشت. ما حتی اکنون این پیشرفتهای جدید را پیش‌بینی می کنیم، اما برای ما قدغن است که این واقعیتهایی را که توسط انسانها کشف نشده‌اند در نگارشات آشکار شدهٔ الهی بگنجانیم. اجازه دهید روشن شود که آشکارسازیها لزوماً الهام یافته نیستند. کیهان شناسی این آشکارسازیها *الهام یافته نیست*. آن به واسطهٔ اجازهٔ ما برای هماهنگی و طبقه‌بندی دانش امروزی در محدودیت قرار دارد. در حالی که بینش الهی یا معنوی یک هدیه است، *خرد بشری باید تکامل یابد*.

حقیقت همیشه یک آشکارسازی الهی است: آشکارسازیِ خود به خود، هنگامی که در نتیجهٔ کار تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین پدیدار می‌شود؛ آشکارسازی ادواری، هنگامی که به واسطهٔ کارکرد نیرو، گروه، یا شخصیت آسمانی دیگر ارائه می‌شود.

در تحلیل نهایی، مذهب باید به واسطهٔ میوه‌هایش مورد داوری قرار گیرد، مطابق شیوه و گستره‌ای که کمال ذاتی و الهی خودش را به نمایش می‌گذارد.

حقیقت ممکن است تا اندازه‌ای الهام یافته باشد، گر چه آشکارسازی به گونه‌ای ثابت یک پدیدهٔ معنوی است. در حالی که گفتارها در رابطه با کیهان شناسی هرگز الهام یافته نیستند، این گونه آشکارسازیها از ارزش عظیمی برخوردارند، بدین لحاظ که حداقل دانش را به طور گذرا به واسطهٔ موارد زیرین روشن می‌سازند:

1- کاهش سردرگمی از طریق حذف تصدیق شدهٔ اشتباه.

2- هماهنگی واقعیتها و مشاهدات شناخته شده یا در آستانهٔ شناخته شدن.

3- ترمیم مقادیر مهم دانش گم شده پیرامون وقایع دوره‌ای در گذشتهٔ دور.

4- فراهم ساختن اطلاعاتی که شکافهای حیاتی مفقود شده در دانشِ از جهات دیگر کسب شده را پر خواهد ساخت.

5- ارائه نمودن اطلاعات کیهانی به گونه‌ای که آموزشهای معنوی را که در آشکارسازیِ همراه شامل است فروزان سازد.

5- مذهب بسط یافته از طریق آشکارسازی

آشکارسازی تکنیکی است که از طریق آن اعصار پی در پی زمان در کار ضروری تفکیک کردن و غربال نمودن خطاهای تکامل از حقایق نیل روحی رهایی می‌یابند.

علم با *واقعیت‌ها* سر و کار دارد؛ مذهب فقط به *ارزشها* می‌پردازد. ذهن از طریق فلسفهٔ روشنگر تلاش در یگانه ساختن معانیِ هم واقعیتها و هم ارزشها دارد، و بدین طریق به برداشت *واقعیت* کامل می‌رسد. به خاطر داشته باشید که دانش قلمرو شناخت، فلسفه قلمرو خرد، و مذهب گسترهٔ تجربهٔ ایمان است. اما با این وجود، مذهب دو فاز از تجلی را ارائه می‌دارد:

1- مذهب تکاملی. تجربهٔ پرستش بدوی، مذهبی که از یک ذهن مشتق شده است.

2- مذهب آشکار شدهٔ الهی. رویکرد جهان که یک فرآمدهٔ روحی است؛ اطمینان و اعتقاد به حفظ واقعیتهای جاودانه، بقای شخصیت، و دستیابی نهایی به الوهیت کیهانی، که مقصودش تمامی اینها را ممکن ساخته است. این بخشی از طرح جهان است که دیر یا زود، مذهب تکاملی سرانجامش دریافت بسط روحیِ آشکارسازی الهی است.

علم و مذهب هر دو با پنداشت برخی بنیادهای عموماً پذیرفته شده برای برداشتهای منطقی آغاز می‌کنند. از این رو فلسفه نیز باید دوران خود را با پنداشت واقعیت سه چیز آغاز کند:

1- بدن مادی.

2- فاز فوق مادی موجود بشری، روان یا حتی روح سکنی‌گزین.

3- ذهن بشری، مکانیسم ارتباط متقابل و پیوند متقابل میان روح و ماده، میان مادی و روحی.

دانشمندان واقعیات را جمع‌آوری می‌کنند، فیلسوفان ایده‌ها را هماهنگی می‌کنند، در حالی که پیامبران آرمانها را تعالی می‌بخشند. احساس و عاطفه همراهان تغییرناپذیر مذهب هستند، اما مذهب نیستند. مذهب ممکن است احساس تجربه باشد، اما به سختی تجربهٔ احساس است. نه منطق (توجیه منطقی) نه عاطفه (احساس) ضرورتاً بخشی از تجربهٔ مذهبی نیستند، گر چه هر دو ممکن است در پیشبرد بصیرت معنوی به سوی واقعیت، تماماً مطابق وضعیت و تمایل سرشت ذهن فرد به طور گوناگون با به کارگیریِ ایمان مربوط باشند.

مذهب تکاملی حاصل عطیهٔ یاور ذهن جهان محلی است که مسئولیت آفرینش و شکوفایی ویژگی پرستش در انسان در حال تکامل را به عهده دارد. این مذاهب بدوی مستقیماً درگیر اخلاقیات و نیک کرداری، حس *وظیفهٔ* بشری، هستند. این مذاهب مبتنی بر اطمینان از وجدان هستند و به ثبات تمدنهای نسبتاً اخلاقی منجر می‌شوند.

مذاهب شخصاً آشکار شده توسط ارواح اعطایی که سه شخص تثلیث بهشت را نمایندگی می‌کنند برپا شده‌اند و به طور خاص درگیر بسط **حقیقت** می‌باشند. مذهب تکاملی ایدهٔ وظیفهٔ شخصی را به فرد می‌رساند؛ مذهب آشکار شدهٔ الهی تأکید فزاینده روی مهرورزی، قاعدهٔ طلایی، دارد.

مذهب تکامل یافته کاملاً روی ایمان بنا شده است. آشکارسازی الهی اطمینان اضافهٔ عرضهٔ بسط یافتهٔ آن پیرامون حقایقِ ربانیت و واقعیت و باز شهادت ارزشمندتر تجربهٔ واقعی را دارد که به دنبال پیوند عملی کنش‌گرایانهٔ ایمانِ تکاملی و حقیقت آشکارسازی الهی انباشه می‌شود. چنین پیوند کاریِ ایمان بشری و حقیقت الهی در بر گیرندهٔ دارا بودن کاراکتری است که کاملاً در مسیر نیل به یک شخصیت مورانشیایی قرار گرفته است.

مذهب تکاملی فقط دلگرمیِ ایمان و تأیید وجدان را فراهم می‌دارد؛ مذهب آشکار شدهٔ الهی دلگرمیِ ایمان به علاوهٔ حقیقتِ یک تجربهٔ زنده در واقعیات آشکارسازی الهی را فراهم می‌سازد. سومین گام در مذهب، یا سومین فاز از تجربهٔ مذهب به وضعیت مورانشیا، درک راسخ‌تر موتا مربوط است. حقایق مذهب آشکار شدهٔ الهی به طور فزاینده در پیشرفت مورانشیا بسط داده شده‌اند. شما بیشتر و بیشتر حقیقت ارزشهای متعالی، نیکی‌های الهی، روابط جهانی، واقعیات جاودانه، و سرنوشتهای غائی را خواهید شناخت.

در سرتاسر پیشرفت مورانشیا دلگرمی حقیقت به طور فزاینده جایگزین دلگرمی ایمان می‌شود. هنگامی که شما سرانجام به دنیای واقعی روحی فرا خوانده می‌شوید، آنگاه دلگرمیهای بصیرت خالص روحی به جای ایمان و حقیقت، یا به عبارت دیگر، در تلفیق و انطباق با این تکنیکهای پیشین دلگرمی شخصیتی عمل خواهند کرد.

6- تجربهٔ پیشروندهٔ مذهبی

فاز مورانشیاییِ مذهب آشکار شدهٔ الهی به *تجربهٔ بقا* مربوط است، و اشتیاق بزرگ آن نیل به کمال روحی است. همچنین اشتیاق والاتر پرستش وجود دارد که به یک فراخوانی انگیزاننده به خدمت افزایش یافتهٔ اخلاقی مربوط است. بینش مورانشیا مستلزم یک خودآگاهی پیوسته بسط یابندهٔ هفتگانه، متعال، و حتی غائی است.

در سرتاسر تجربهٔ مذهبی، از آغازین‌ترین پیدایش آن در سطح مادی تا وقت نیل به مرتبت کامل روحی، تنظیم کننده راز درک شخصی از واقعیت وجود متعال است؛ و همین تنظیم کننده همچنین اسرار ایمان شما را در دستیابی فرازگرایانه به غائی نگه می‌دارد. شخصیت تجربیِ انسان در حال تکامل، که با ذات تنظیم کنندهٔ خدای وجودگرا یگانه شده است، در بر گیرندهٔ تکمیل بالقوهٔ وجود متعال است و ذاتاً اساس منتج شدهٔ ابرمتناهیِ شخصیت فرازگرا است.

خواست اخلاقی شامل تصمیماتی است که مبتنی بر دانش استدلال شده است، که توسط خرد تقویت شده و توسط ایمان مذهبی تأیید شده است. چنین انتخابهایی کنشهای طبیعت اخلاقی هستند و

نشانگر وجود شخصیت اخلاقی، پیشگام شخصیت مورانشیا و سرانجام مرتبت راستین روحی می‌باشند.

نوع تکاملیِ دانش چیزی جز انباشت مادهٔ پروتوپلاسمیِ حافظه نیست؛ این بدوی‌ترین شکل خودآگاهی مخلوق است. خرد شامل ایده‌هایی است که از حافظهٔ پروتوپلاسمی که در پروسهٔ ارتباط و ترکیب مجدد قرار دارد فرمولبندی شده است، و چنین پدیده‌هایی ذهن بشر را از ذهن صرفاً حیوانی متمایز می‌سازد. حیوانات شناخت دارند، اما فقط انسان از ظرفیت خرد برخوردار است. حقیقت برای فردِ خرد - اهدا شده از طریق اعطای ارواح پدر و پسران، تنظیم کنندهٔ فکر و روح حقیقت، به چنین ذهنی قابل دسترسی می‌شود.

هنگامی که میکائیل مسیح به یورنشیا اعطا شد تا زمان غسل تعمیدش تحت حاکمیت مذهب تکاملی زندگی کرد. از آن لحظه تا هنگام رخداد مصلوب شدنش، و طی آن، کار خود را از طریق مجموع هدایت مذهب تکاملی و مذهب آشکار شده پیش برد. او از بامداد رستاخیزش تا معراجش، فازهای چندگانهٔ حیات مورانشیایی گذار انسانی از کرهٔ ماده به کرهٔ روح را پیمود. میکائیل بعد از معراجش استاد تجربهٔ تعالیت، درک متعال، گردید؛ و از آنجا که تنها شخصی در نبادان بود که از ظرفیت نامحدود برای تجربه نمودن واقعیت متعال برخوردار بود، فوراً به وضعیت حاکمیت تعالیت در جهان محلیش و برای آن دست یافت.

با انسان، پیوند نهایی و یگانگی حاصله با تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در فرد — ترکیب شخصیت انسان و جوهر خداوند — او را به طور بالقوه بخشی زنده از متعال می‌سازد، و حقوق حقهٔ جاودانِ دنبال نمودن بی‌پایانِ نهایتِ خدمتِ جهانی برای متعال و با او را برای چنین موجودی که روزگاری فانی بود تضمین می‌کند.

آشکارسازی الهی به انسان فانی آموزش می‌دهد که برای این که چنین ماجرای شکوهمند و خیره کننده‌ای را در میان فضا و از طریق پیشرفت زمان آغاز نماید، باید از طریق سازمان دادن آگاهی به شکل تصمیمات تدبیری آغاز کند؛ سپس، مقرر دارد که خرد در کار متعالیش در دگرگون ساختن آرمانهای شخصی به آرمانهای به طور فزاینده عملی اما با این حال متعالی به گونه‌ای پیگیرانه تلاش کند، حتی آن مفاهیمی که به عنوان ایده‌ها چنان معقول هستند و به عنوان ایده‌آلها چنان منطقی هستند که تنظیم کننده جرأت کند آنها را طوری ترکیب کند و روحی سازد، که آنها را برای چنین پیوندی در ذهن متناهی فراهم سازد، به گونه‌ای که آنها را مکمل واقعی انسانی بسازد که بدین نحو برای عمل روح حقیقتِ پسران، تجلیهای زمان و فضای حقیقت بهشت — حقیقت جهانی — آماده شوند. هماهنگی تصمیمات تدبیری، ایده‌آلهای منطقی، و حقیقت الهی، برخوردار شدن از یک کاراکتر درستکار، پیش شرط پذیرش انسان فانی به واقعیات پیوسته بسط یابنده و به طور فزاینده معنوی کرات مورانشیا را تشکیل می‌دهد.

آموزشهای عیسی در بر گیرندهٔ اولین مذهب یورنشیایی بود که چنان یک هماهنگی متوازن از دانش، خرد، ایمان، حقیقت، و عشق را به طور کامل در بر گرفت که آرامش گذرا، ایمان، اطمینان عقلانی، روشنگری اخلاقی، ثبات فلسفی، حساسیت اخلاقی، خدا آگاهی، و اطمینان

قطعی از بقای شخصی را فراهم سازد. ایمان عیسی مسیر را به سوی سرانجام نجات بشری، به سوی غایت نیل اخلاقی جهانی نشان داد، زیرا موارد زیرین را تأمین نمود:

1- نجات از غل و زنجیرهای مادی در درک شخصی از فرزندی با خداوند که روح است.

2- نجات از اسارت عقلانی: انسان حقیقت را خواهد دانست، و حقیقت او را آزاد خواهد ساخت.

3- نجات از نابینایی معنوی، درک بشری از برادری موجودات انسانی و آگاهی مورانشیایی از برادری تمامی مخلوقات جهان؛ خدمت اکتشافی واقعیت معنوی و کارکرد آشکارسازی نیکیِ ارزشهای روحی.

4- نجات از ناکاملیِ خود از طریق نیل به سطوح روحیِ جهان و از طریق درک نهایی توازن هاونا و کمال بهشت.

5- نجات از خود، رهایی از محدودیتهای خود آگاهی از طریق نیل به سطوح کیهانیِ ذهن متعال و از طریق هماهنگی با فضایل تمامی موجودات خود آگاه دیگر.

6- نجات از زمان، دستیابی به یک حیات جاودان که حاوی پیشرفت بی‌پایان در شناخت خداوند و خدمت به خداوند است.

7- نجات از متناهی بودن، یگانگی کمال یافته با الوهیت در متعال و از طریق او که به واسطهٔ آن مخلوق به اکتشاف فرازگرایانهٔ غائی در سطوح بعد از پایان دهندهٔ ابسونایت مبادرت می‌ورزد.

چنین نجات هفتگانه برابر با تکمیل و کمال درک تجربهٔ غائیِ پدر جهانی است. و تمامی این امر به طور بالقوه در درون واقعیت ایمانِ تجربهٔ بشریِ مذهب نهفته است. و این می‌تواند چنین نهفته شود زیرا ایمان عیسی حتی از طریق واقعیاتی فراتر از غائی پرورش یافت و آشکار کنندهٔ آن بود؛ ایمان عیسی به مرتبت یک مطلق جهان، تا آنجا که تجلی آن در کیهانِ در حال تکاملِ زمان و فضا میسر باشد، نزدیک گشت.

انسان فانی می‌تواند از طریق برخوردار شدن از ایمان عیسی واقعیات ابدیت را در زمان پیش مزه کند. عیسی پدر نهایی را در تجربهٔ بشری کشف نمود و برادران او در جسمِ حیات فانی می‌توانند در امتداد همین تجربهٔ کشف پدر او را دنبال نمایند. آنها حتی می‌توانند به همان گونه که هستند همان رضایت در این تجربهٔ با پدر را به همان گونه که عیسی، همانطور که بود، کسب کرد، کسب کنند. به دنبال اعطای نهایی میکائیل پتانسیلهای جدید در جهان نبادان واقعیت یافتند، و یکی از اینها روشن شدن نوین مسیر ابدیت بود که به پدر همه راه می‌یابد، و حتی می‌تواند از طریق انسانهای فانی حاوی جسم و خون مادی در حیات آغازین در سیارات فضا پیموده شود.

عیسی راه جدید و زنده‌ای بود و هست که از طریق آن انسان می‌تواند به ارثیهٔ الهی برسد که پدر مقرر داشته است فقط از طریق درخواست کردن متعلق به او خواهد بود. در عیسی هم آغازها و هم پایانهای تجربهٔ ایمان بشریت، حتی ایمان بشریت الهی به طور وافر نشان داده می‌شود.

7- یک فلسفهٔ شخصی مذهب

یک ایده فقط یک طرح تئوریک برای عمل است، در حالی که یک تصمیم قطعی یک طرح تأیید شدهٔ عمل است. یک کلیشه یک طرح عمل است که بدون تأیید شدن پذیرفته شده است. مطالبی که از درون آن یک فلسفهٔ شخصیِ مذهب ساخته می‌شود از تجربهٔ درونی و محیطی فرد هر دو سرچشمه می‌یابد. مرتبت اجتماعی، شرایط اقتصادی، فرصتهای آموزشی، گرایشات اخلاقی، تأثیرات نهادین، رخدادهای سیاسی، تمایلات نژادی، و آموزشهای مذهبیِ زمان و مکان فرد همگی عواملی در تدوین یک فلسفهٔ شخصی مذهب می‌شوند. حتی خلق و خوی ذاتی و گرایش عقلانی الگوی فلسفهٔ مذهبی را به گونه‌ای چشمگیر تعیین می‌سازد. حرفه، ازدواج، و خویشاوندان همگی روی تکامل شاخصهای شخصی زندگی فرد تأثیر می‌گذارند.

یک فلسفهٔ مذهب از درون یک رشد بنیادین ایده‌ها به علاوهٔ زندگی تجربی، بدان گونه که هر دو از طریق تمایل به تقلید معاشران تغییر می‌یابند، شکل می‌یابد. درستی نتایج فلسفی به اندیشه کردن مشتاقانه، صادقانه، و موشکافانه در ارتباط با حساسیت نسبت به معانی و درستی ارزیابیهابستگی دارد. بزدلان اخلاقی هرگز به سطوح بالای اندیشهٔ فلسفی دست نمی‌یابند؛ برای تهاجم به سطوح نوین تجربه و تلاش برای اکتشاف قلمروهای ناشناختهٔ زندگی عقلانی به شهامت نیاز است.

در حال حاضر سیستمهای نوین ارزشها پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند؛ فرمولبندیهای جدیدی از اصول و شاخصها به دست می‌آیند؛ عادات و آرمانهایی دوباره شکل می‌گیرند؛ ایده‌ای از یک خدای شخصی به دست می‌آید، که با مفاهیم گسترش یابنده‌ای از روابط آن دنبال می‌شود.

تفاوت بزرگ میان یک فلسفهٔ مذهبی و غیرمذهبی زندگی شامل سرشت و سطح ارزشهای شناخته شده و در هدف وفاداریها است. در تکامل فلسفهٔ مذهبی چهار فاز وجود دارد: چنین تجربه‌ای ممکن است صرفاً انطباقی شود، که به تسلیم به سنت و مرجعیت واگذار شده باشد. یا ممکن است با دستیابیهای اندک خشنود باشد، آنقدر مکفی که زندگی روزانه را ثبات دهد، و بدین ترتیب در همان اوان در چنین سطح اتفاقی متوقف گردد. چنین انسانهایی باور دارند که باید چیزها را به همان گونه که هستند باقی گذارند. یک گروه سوم تا سطح عقلانیت منطقی پیش می‌رود، اما در نتیجهٔ اسارت فرهنگی در آنجا راکد می‌ماند. نظاره کردن انسانهای بزرگ خردمند که در حیطهٔ چنگال ظالمانهٔ اسارت فرهنگی چنان مستحکم نگاه داشته شده‌اند به راستی رقت‌بار است. مشاهدهٔ آنهایی که اسارت فرهنگی خود را با غل و زنجیرهای مادیِ یک علم که به خطا چنین نامیده شده مبادله می‌کنند به همین اندازه تأثر انگیز است. سطح چهارم فلسفه به رهایی از کلیهٔ محدودیتهای

متعارف و سنتی دست می‌یابد و جرأت می‌کند اندیشه کند، عمل کند، و با صداقت، با وفاداری، با بی‌پروایی، و درستکاری زندگی کند.

تست اسیدی برای هر فلسفهٔ مذهبی شامل این است که آیا میان واقعیات دنیاهای مادی و روحی فرق می‌گذارد یا نه، در حالی که در همان لحظه یگانگی آنها را در تلاش عقلانی و در خدمت اجتماعی به رسمیت می‌شناسد. یک فلسفهٔ درست مذهبی چیزهای مربوط به خداوند را با چیزهای مربوط به قیصر در هم نمی‌آمیزد، و فرقهٔ هنر و زیباییِ شگفتی محض را نیز به عنوان جانشینی برای مذهب به رسمیت نمی‌شناسد.

فلسفه آن مذهب بدوی را که عمدتاً یک افسانهٔ دروغین از وجدان بود به شکل یک تجربهٔ زنده در ارزشهای فرازگرایانهٔ واقعیت کیهانی دگرگون می‌سازد.

8- ایمان و اعتقاد

اعتقاد هنگامی به سطح ایمان دست یافته است که به زندگی انگیزه می‌دهد و شیوهٔ زندگانی را شکل می‌دهد. پذیرش یک آموزش به عنوان حقیقت ایمان نیست؛ آن اعتقاد صرف است. اطمینان یا اعتقاد راسخ نیز ایمان نیست. یک حالت ذهنی تنها هنگامی به سطوح ایمان دست می‌یابد که در واقع بر شیوهٔ زندگانی مسلط می‌شود. ایمان یک ویژگی زندهٔ حاوی تجربهٔ راستین شخصی مذهبی است. فرد به حقیقت باور دارد، زیبایی را ستایش می‌کند، و به نیکی احترام می‌گذارد، اما آنها را پرستش نمی‌کند؛ چنین رویکردی از ایمانِ نجات دهنده تنها روی خداوند متمرکز است، که تجسم تمامی اینها و بی‌نهایت بیشتر است.

اعتقاد همیشه محدود کننده و مقید کننده است؛ ایمان بسط دهنده و رها کننده است. اعتقاد ایستایی ایجاد می‌کند، ایمان رها می‌سازد. اما ایمان زندهٔ مذهبی بیش از رابطهٔ اعتقادات متعالی است؛ آن بیش از یک سیستم ستایش شدهٔ فلسفی است؛ آن یک تجربهٔ زنده است که به معانی معنوی، آرمانهای الهی، و ارزشهای متعالی مربوط است؛ آن خدا شناس و خادم انسان است. اعتقادات ممکن است متعلقات گروهی شوند، اما ایمان باید شخصی باشد. اعتقادات تئولوژیک می‌توانند به یک گروه پیشنهاد شوند، اما ایمان فقط در قلب فرد مذهب‌گرا می‌تواند دمیده شود.

هنگامی که ایمان به خود اجازه می‌دهد واقعیات را انکار کند و به هواخواهانش دانش فرض شده اعطا دارد اعتمادش را مخدوش کرده است. هنگامی که ایمان خیانت‌ورزی نسبت به حرمت عقلانی را ترویج می‌کند و وفاداری نسبت به ارزشهای متعال و آرمانهای الهی را کوچک می‌پندارد یک خائن است. ایمان از وظیفهٔ حل مشکلات زندگانی انسانی هرگز احتراز نمی‌کند. ایمان زنده تعصب، اذیت و آزار، یا نابردباری را ترویج نمی‌کند.

ایمان تخیل خلاق را در غل و زنجیر نگاه نمی‌دارد، و نسبت به اکتشافات تحقیق علمی نیز یک تعصب غیرمنطقی ندارد. ایمان به مذهب حیات می‌بخشد و مذهب‌گرا را ملزم می‌دارد که به طور

قهرمانانه مطابق قاعدهٔ طلایی زندگی کند. غیرت ایمان مطابق شناخت است، و تلاشهای آن پیش درآمد آرامش متعالی است.

9- مذهب و اخلاقیات

هیچ آشکارسازی اذعان شدهٔ مذهب نمی‌تواند معتبر تلقی شود اگر نتواند مطالبات وظیفه‌ایِ تعهد اخلاقی را که توسط مذهب تکاملی پیشین ایجاد شده و ترویج شده‌اند به رسمیت بشناسد.
آشکارسازی الهی افق اخلاقی مذهب تکامل یافته را به طور بی‌دریغ توسعه می‌دهد، ضمن این که به طور همزمان و به گونه‌ای بی‌دریغ تعهدات اخلاقی کلیهٔ آشکارسازیهای پیشین را بسط می‌دهد.

هنگامی که شما به خود اجازه می‌دهید که پیرامون مذهب بدوی انسان (یا پیرامون مذهب انسان بدوی) به قضاوت جدی بنشینید، باید به یاد داشته باشید که چنین انسانهای بدوی را مطابق آگاهی و وضعیت وجدانی آنها داوری کنید و تجربهٔ مذهبی آنها را ارزیابی نمایید. مرتکب این خطا نشوید که به واسطهٔ شاخصهای شناخت و حقیقت خودتان مذهب شخص دیگر را مورد قضاوت قرار دهید.

مذهب راستین آن اعتقاد راسخ متعالی و ژرف در درون روان است که به گونه‌ای گیرا به انسان هشدار می‌دهد که برای او خطاست که به آن واقعیات مورانشیایی که در بر گیرندهٔ والاترین مفاهیم اخلاقی و وجدانی او و والاترین تفسیر او از بزرگترین ارزشهای زندگی و عمیق‌ترین واقعیات جهان هستند باور نداشته باشد. و چنین مذهبی صرفاً تجربهٔ به بار آوردن وفاداری عقلانی نسبت به والاترین فرامین ضمیر معنوی است.

جستجو برای زیبایی تنها تا جایی بخشی از مذهب است که اخلاقی باشد و تا حدی که مفهوم اخلاقیات را غنی می‌سازد. هنر فقط هنگامی مذهبی است که با هدفی که ناشی از انگیزهٔ والای معنوی است پخش می‌شود.

ضمیر روشن شدهٔ معنوی انسان متمدن با یک اعتقاد خاص عقلانی یا با هر شیوهٔ خاص زندگی چندان درگیر نیست، بلکه با کشف حقیقت زندگی، تکنیک خوب و درست واکنش به وضعیتهای پیوسته تکراری وجود انسانی. خودآگاهی اخلاقی فقط یک نام است که به شناخت و آگاهی بشری از آن ارزشهای اخلاقی و در حال پدیداری مورانشیایی اطلاق می‌شود که وظیفه مطالبه می‌دارد که انسان در کنترل و هدایت روزانهٔ رفتار نسبت به آنها پایدار بماند.

اگر چه باید اذعان نمود که مذهب ناکامل است، حداقل دو تجلی عملی از سرشت و کارکرد آن وجود دارد:

1- اشتیاق معنوی و فشار فلسفی مذهب به این تمایل دارد که موجب شود انسان نظرش را پیرامون ارزشهای اخلاقی مستقیماً به سوی بیرون به امور همنوعانش فرا افکند ـــ واکنش اخلاقی مذهب.

2- مذهب برای ذهن بشری یک ضمیر معنویت یافته از واقعیت الهی می‌آفریند که مبتنی بر مفاهیم پیشین ارزشهای اخلاقی است و از طریق ایمان از آن ناشی شده است، و با مفاهیم افزوده شدهٔ ارزشهای معنوی هماهنگ شده است. مذهب بدین طریق یک مهار کنندهٔ امور انسانی می‌شود، شکلی از اعتماد جلال یافتهٔ اخلاقی و اطمینان به واقعیت، واقعیتهای بهبود یافتهٔ زمان و واقعیات پایدارتر ابدیت.

ایمان رابطهٔ میان خودآگاهی اخلاقی و مفهوم معنویِ واقعیت پایدار می‌شود. مذهب از طریق تکنیک نجات، دگرگونی تدریجی مورانشیایی، مسیر گریز انسان از محدودیتهای مادی دنیای گذرا و طبیعی به واقعیات متعالی دنیای جاودانه و معنوی می‌شود.

10- مذهب به عنوان آزاد کنندهٔ انسان

انسان باهوش می‌داند که یک فرزند طبیعت است، بخشی از جهان مادی؛ او به همین ترتیب هیچ بقای شخصیت فرد را در حرکتها و تنشهای سطح دقیق و حساب شدهٔ جهانِ انرژی تشخیص نمی‌دهد. و انسان نیز هیچگاه نمی‌تواند واقعیت معنوی را از طریق بررسی علل و تأثیرات فیزیکی تشخیص دهد.

یک موجود بشری همچنین آگاه است که بخشی از کیهان اندیشه‌پرداز است، اما گرچه ممکن است مفهوم فراتر از طول حیات یک انسان دوام آورد، هیچ چیز ذاتی در مفهوم وجود ندارد که بقای شخصیِ شخصیت اندیشمند را نشان دهد. به اتمام رساندن احتمالات منطق و استدلال نیز هیچگاه حقیقت جاودانِ بقای شخصیت را برای فرد منطق‌دان یا برای فرد استدلالگر آشکار نمی‌سازد.

سطح مادی قانون برای علیت تداوم فراهم می‌سازد، واکنش پایان ناپذیرِ معلول نسبت به عمل پیشین؛ سطح ذهنی نشانگر جاودانگیِ تداوم اندیشه پردازی است، جریان پایان ناپذیر بالقوگی مفهومی از پنداشتهای از پیش موجود. اما هیچیک از این سطوح جهان برای انسانِ پژوهشگر از ناکامل بودنِ مرتبت و از تعلیق تحمل‌ناپذیرِ یک واقعیت گذرا بودن در جهان، مسیری از گزیر را فاش نمی‌سازد، یک شخصیت گذرا که به دنبال به اتمام رساندن انرژیهای محدود حیات محکوم به نابودی است.

فقط از طریق مسیر مورانشیایی که به بینش معنوی راه می‌برد است که انسان همواره می‌تواند غل و زنجیرهایی را که ذاتی وضعیت انسانیش در جهان هستند بشکند. انرژی و ذهن قطعاً به بهشت و الوهیت راه می‌برند، اما نه عطیهٔ انرژی و نه عطیهٔ ذهنی انسان مستقیماً از چنین الوهیت بهشت پیش نمی‌روند. انسان فقط از نظر معنوی یک فرزند خداوند است. و این حقیقت دارد زیرا فقط از نظر معنوی است که انسان در حال حاضر از طریق پدر بهشتی مورد اعطا و سکنی واقع شده است. نوع بشر هرگز نمی‌تواند ربانیت را کشف کند، به جز از طریق مسیر تجربهٔ مذهبی و از طریق کاربرد ایمان راستین. پذیرش حقیقتِ خداوند از روی ایمان انسان را قادر می‌سازد که از محدودیتهای مرزبندی شدهٔ محدودیتهای مادی بگریزد و به او یک امید

منطقیِ دستیابی به گذار امن از قلمرو مادی که در آن مرگ است به قلمرو روحی که در آن زندگی جاودانه است بدهد.

مقصود مذهب ارضای کنجکاوی پیرامون خداوند نیست، بلکه دادن ثبات عقلانی و امنیت فلسفی به منظور استحکام بخشیدن و غنی ساختن زندگی انسان از طریق در آمیختن انسانی با الهی، ناکامل با کامل، انسان با خدا است. از طریق تجربهٔ مذهبی است که برداشتهای انسان پیرامون آرمانگرایی از واقعیت بهره‌مند می‌شوند.

دلایل علمی یا منطقی پیرامون ربانیت هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. استدلال به تنهایی هرگز نمی‌تواند ارزشها و نیکیِ تجربهٔ مذهبی را اثبات سازد. اما این همیشه حقیقت خواهد داشت: هر کس که مایل باشد خواست خداوند را انجام دهد درستیِ ارزشهای معنوی را درک خواهد کرد. این نزدیکترین برخورد است که می‌تواند در سطح انسانی نسبت به ارائهٔ دلیل برای واقعیت تجربهٔ مذهبی صورت یابد. چنین ایمانی تنها گریز از چنگال مکانیکی دنیای مادی و از تحریف خطای ناکامل بودن دنیای عقلانی را ارائه می‌دارد؛ این تنها راه حل کشف شده برای بن‌بست در اندیشهٔ انسانی در رابطه با بقای مداوم شخصیت فرد است. این تنها مشگل گشا برای تکمیل واقعیت و برای جاودانگی حیات در یک آفرینش جهانی عشق، قانون، یگانگی، و نیل تدریجی به الوهیت است.

مذهب حس انزوای آرمان‌گرایانه یا تنهایی معنوی انسان را به گونه‌ای مؤثر درمان می‌کند. مذهب ایماندار را به عنوان یک فرزند خداوند، یک شهروند یک جهان نوین و هدفمند بهره‌مند می‌سازد. مذهب به انسان اطمینان می‌دهد که در دنبال نمودن تابش درستکاری که در روانش قابل تشخیص است، بدین طریق خود را با طرح بیکران و مقصود جاودان تعیین هویت می‌کند. چنین روان آزاده شده‌ای در این جهان نوین، جهان او، فوراً شروع می‌کند احساس کند در منزل خودش است.

هنگامی که شما چنین دگرگونی ایمان را تجربه می‌کنید، دیگر بخشی برده‌وار از کیهان دقیق و حساب شده نیستید، بلکه یک فرزند صاحب ارادهٔ رها شدهٔ پدر جهانی. دیگر چنین فرزند رها شده‌ای بر علیه سرنوشت بی‌رحم خاتمهٔ وجود گذرا به تنهایی نمی‌جنگند؛ او در حالی که شرایط به گونه‌ای نومیدانه بر علیه او هستند دیگر با تمامی طبیعت نبرد نمی‌کند؛ او به واسطهٔ این ترس فلج کننده که شاید به یک توهم نومید کننده اعتماد ورزیده است یا به یک خطای خیال پردازانه ایمان بسته است دیگر سراسیمه نمی‌شود.

اکنون، به بیان دقیق‌تر، فرزندان خداوند در جنگیدن نبرد پیروزی واقعیت بر سایه‌های ناکامل وجود با هم ثبت نام کرده‌اند. سرانجام تمامی مخلوقات از این واقعیت آگاه می‌شوند که در تقلای متعالی برای دستیابی به جاودانگیِ حیات و ربانیتِ مرتبت، خداوند و کلیهٔ گروههای انبوه الهیِ یک جهان تقریباً نامحدود در سمت آنان هستند. چنین فرزندان ایماندار رها شده‌ای در تقلاهای زمان قطعاً در سمت نیروهای متعال و شخصیتهای الهیِ ابدیت ثبت نام کرده‌اند؛ حتی ستارگان در مسیر حرکتشان هم اکنون برای آنها نبرد می‌کنند؛ سرانجام آنها از درون، از دیدگاه خداوند، به جهان چشم می‌دوزند، و همه چیز از تردیدهای انزوای مادی به قطعیتهای پیشرفت جاودانهٔ

معنوی دگرگون می‌شود. حتی خود زمان صرفاً سایه‌ای از ابدیت می‌شود که توسط واقعیات بهشت بر پوشش در حال حرکت فضا افکنده شده است.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 102

بنیادهای اعتقاد مذهبی

برای ماتریالیست بی‌ایمان، انسان صرفاً یک رخداد تکاملی است. امیدهای او برای بقا روی توهمی از یک تخیل انسانی آویخته شده است؛ ترسها، عشقها، اشتیاقها، و اعتقادات او چیزی جز واکنش نسبت به قرار گرفتن اتفاقی برخی اتمهای بی‌جان ماده در کنار هم نیستند. هیچ نمایش انرژی یا ابراز اعتماد نمی‌تواند او را فراتر از گور حمل کند. کارهای جانفشانه و نبوغ الهام‌برانگیز بهترین انسانها به واسطهٔ مرگ، شبِ طولانی و دلتنگی‌آورِ فراموشی ابدی و نابودی روان، محکوم به خاموشی هستند. نومیدیِ غیر قابل توصیف تنها پاداش انسان برای زندگی و تلاش زیر خورشید موقت وجود انسانی است. هر روز از زندگی به آرامی و با قطعیت چنگال یک فنای بی‌رحم را محکم می‌کند که یک جهان متخاصم و بی‌قرار ماده مقرر داشته اوج توهین به هر چیز در اشتیاق بشری باشد که زیبا، ارجمند، والا، و نیک است.

اما این پایان و سرنوشت جاودان انسان نیست؛ چنین نگرشی چیزی جز فریاد نومیدی نیست که توسط یک روان سرگردان که در تاریکی معنوی گم شده است بانگ برآورده می‌شود، و در شرایط وجود سفسطه‌های مکانیستیِ یک فلسفهٔ مادی که با سردرگمی و تحریفِ یک یادگیری بغرنج کور شده است با شجاعت به تقلا ادامه می‌دهد. و تمامی این نیستیِ تاریکی و تمامی این سرنوشت نومیدانه توسط یک گسترهٔ شجاعانهٔ ایمان از سوی فروتن‌ترین و دانش نیاموخته‌ترین فرزندان خداوند در زمین برای همیشه زایل می‌شود.

این ایمان نجات دهنده هنگامی در قلب انسان متولد می‌شود که ضمیر اخلاقی انسان درک می‌کند ارزشهای بشری می‌توانند در تجربهٔ انسانی از مادی به معنوی، از انسانی به الهی، و از زمان به ابدیت تبدیل شوند.

1- اطمینانهای ایمان

کار تنظیم کنندهٔ فکر در بر گیرندهٔ توضیح تبدیل حس بدوی و تکاملی وظیفه به ایمان بالاتر و قطعی‌تر در واقعیات جاودانهٔ آشکارسازی الهی است. در قلب انسان باید اشتیاق کمال وجود داشته باشد تا ظرفیت فهم مسیرهای ایمان به کمال متعالی را تضمین نماید. اگر هر انسانی برگزیند که خواست خداوند را انجام دهد، راه حقیقت را خواهد دانست. این عملاً حقیقت دارد: ”چیزهای

بشری باید شناخته شوند تا مورد مهر واقع شوند، اما چیزهای الهی باید مورد مهر واقع شوند تا شناخته شوند.“ اما شکهای صادقانه و پرسشهای صمیمانه گناه نیستند؛ چنین رویکردهایی صرفاً در سفر پیشرونده به سوی نیل به کمال تأخیر ایجاد می‌کنند. اعتماد کودکانه ورود انسان به ملکوت فراز بهشتی را تضمین می‌کند، اما پیشرفت به طور کامل به کاربرد قاطعانهٔ ایمان قوی و مطمئن انسان کاملاً بالغ بستگی دارد.

استدلال علم مبتنی بر واقعیات قابل مشاهدهٔ زمان است؛ ایمانِ مذهب از برنامهٔ روحیِ ابدیت استدلال می‌کند. آنچه که دانش و استدلال نمی‌توانند برای ما انجام دهند، خرد راستین به ما اندرز می‌دهد اجازه دهیم ایمان از طریق بصیرت مذهبی و دگرگونی معنوی به انجام رساند.

به دلیل انزوای ناشی از شورش، آشکارسازی حقیقت در یورنشیا تماماً اغلب با بیانات کیهان شناسیهای جزئی و گذرا مخلوط شده است. حقیقت نسل به نسل تغییر نیافته باقی می‌ماند، اما آموزشهای مربوطه دربارهٔ دنیای فیزیکی روز به روز و سال به سال تغییر می‌کنند. حقیقت جاودان نباید ناچیز پنداشته شود زیرا بر حسب اتفاق در همراهی با ایده‌های منسوخ پیرامون دنیای مادی یافت می‌شود. شما هر چه از علم بیشتر آگاهی داشته باشید، کمتر می‌توانید مطمئن باشید؛ هر چه بیشتر از مذهب *دارا* باشید، مطمئن‌تر هستید.

قطعیتهای علم کاملاً از خرد پیش می‌روند؛ یقینهای مذهب ناشی از همان بنیادهای *تمام شخصیت* هستند. علم برای فهم ذهن گیرایی دارد؛ مذهب برای وفاداری و وقف بدن، ذهن، و روح، حتی برای تمام شخصیت گیرایی دارد.

خداوند آنقدر تماماً واقعی و مطلق است که هیچ نشان مادیِ اثبات یا نمایش به اصطلاح معجزه نمی‌تواند در شهادت واقعیت او ارائه شود. ما همیشه او را خواهیم شناخت زیرا به او اعتماد داریم، و اعتقاد ما به او کاملاً مبتنی بر شرکت شخصی ما در تجلی الهی واقعیت بیکران او است.

تنظیم کنندهٔ فکری سکنی‌گزین یک اشتیاق راستین و جستجوگرانه برای کمال و نیز یک کنجکاوی ژرف به گونه‌ای بی‌دریغ در روان انسان ایجاد می‌کند که تنها می‌تواند از طریق همدمی روحانی با خداوند، منبع الهی آن تنظیم کننده، به قدر مکفی ارضا شود. روان گرسنهٔ انسان از خشنودی نسبت به چیزی کمتر از درک شخصی از خدای زنده امتناع می‌ورزد. هر چه خداوند از یک شخصیت والا و کامل اخلاقی بیشتر باشد، نمی‌تواند در درک گرسنه و متناهی ما چیزی کمتر باشد.

2- مذهب و واقعیت

اذهان مشاهده‌گر و روانهای موشکاف هنگامی مذهب را می‌شناسند که آن را در زندگی همنوعانشان می‌یابند. مذهب به هیچ تعریفی نیاز ندارد؛ ما همگی میوه‌های اجتماعی، عقلانی، اخلاقی، و معنوی آن را می‌شناسیم. و این تماماً ناشی از این واقعیت است که مذهب دارایی نژاد

بشری است؛ آن یک فرزند فرهنگ نیست. درست است، درک فرد از مذهب هنوز بشری است و از این رو در معرض اسارت نادانی، بردگی خرافات، فریبکاریهای سفسطه، و توهمات فلسفهٔ دروغین است.

یکی از ویژگیهای مشخص اطمینان راستین مذهبی این است که به رغم مطلق بودن تأکیدات آن و استوار بودن رویکرد آن، روح بیان آن چنان متوازن و متعادل است که هرگز کمترین نشانی از ابراز وجود یا ستایش خودپرستانه را نمی‌رساند. خردِ تجربهٔ مذهبی چیزی مثل یک پارادوکس است، بدین لحاظ که هم از نظر انسانی آغازین و هم مشتق شده از تنظیم کننده است. نیروی مذهبی محصول امتیازات شخصی فرد نیست اما در عوض، حاصل شرکت متعالی انسان و منبع جاودان تمامی خردها است. از این رو کلمات و کنشهای مذهب راستین و آلوده نشده برای تمامی انسانهای روشن ضمیر به گونه‌ای گیرا قابل اطمینان می‌شود.

مشکل است که عوامل یک تجربهٔ مذهبی را مشخص و تجزیه و تحلیل نمود، اما مشکل نیست که مشاهده نماییم چنین کاروران مذهبی به گونه‌ای زندگی می‌کنند و ادامه می‌دهند که گویا از پیش در حضور جاودان قرار دارند. ایمانداران به گونه‌ای به این حیات گذرا واکنش نشان می‌دهند که گویا از پیش جاودانگی در حیطهٔ دسترسی آنان بوده است. در زندگی این انسانها یک اصالت معتبر و یک بیان خود انگیخته وجود دارد که برای همیشه آنها را از آن همنوعانشان که فقط خرد دنیا را دریافت کرده‌اند جدا می‌سازد. به نظر می‌رسد که مذهب‌گرایان در رهایی مؤثر از شتابزدگیِ ستوه آورنده و استرس دردآورِ بی‌ثباتیهای ذاتی جریانات گذرای زمان زندگی می‌کنند؛ آنها یک ثبات شخصیت و یک آرامش کاراکتر را که با قوانین فیزیولوژی، روانشناسی، و جامعه شناسی توضیح داده نمی‌شود به نمایش می‌گذارند.

زمان یک عنصر تغییرناپذیر در دستیابی به دانش است؛ مذهب عطایای خود را فوراً فراهم می‌سازد، گرچه عامل مهم رشد در نیک رفتاری، پیشرفت قطعی در کلیهٔ فازهای تجربهٔ مذهبی است. دانش یک جستجوی ابدی است؛ شما همیشه در حال یادگیری هستید، اما شما هرگز نمی‌توانید به آگاهی کامل از حقیقت مطلق دست یابید. در دانش به تنهایی، هرگز قطعیت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد، فقط احتمال فزایندهٔ تقریب وجود دارد؛ اما روان مذهبیِ حاوی آگاهی معنوی *می‌داند*، و *اکنون* می‌داند. و با این وجود این یقین ژرف و قطعی، چنین مذهب‌گرای منطقی را به جایی رهنمون نمی‌شود که در فراز و نشیبهای پیشرفت خرد بشری که در هدف مادی خود با پیشرفتهای دانشِ کندرو در محدودیت قرار دارد علاقهٔ کمتری نشان دهد.

حتی کشفیات دانش در ضمیر تجربهٔ بشری به راستی *واقعی* نیستند تا این که گره‌گشایی شوند و به هم مرتبط گردند، تا این که واقعیات مربوطهٔ آنها در واقع از طریق قرار گرفتن در جریانات فکری ذهن به *معنی* تبدیل شوند. انسان فانی حتی به محیط فیزیکی خود از سطح ذهنی، از دیدگاه ثبت روانشناسانهٔ آن، می‌نگرد. از این رو عجیب نیست که انسان یک تفسیر بسیار یگانه شده نسبت به جهان بسازد و سپس در صدد برآید که این یگانگی انرژی را از دانش خود با یگانگی روحیِ تجربهٔ مذهبیش تعیین هویت کند. ذهن یگانگی است؛ ضمیر انسانی در سطح ذهن

زندگی می‌کند و واقعیات جهانی را از طریق چشمان عطیهٔ ذهن مشاهده می‌کند. نگرش ذهن وحدت وجودگرایانهٔ منبع واقعیت، اولین منبع و مرکز، را نشان نخواهد داد، اما می‌تواند ترکیب تجربی انرژی، ذهن، و روح را در ایزد متعال و به عنوان او برای انسان به تصویر درآورد و گاهی چنین خواهد کرد. اما ذهن هرگز نمی‌تواند در این یگانگیِ تنوعِ واقعیت موفق شود مگر این که چنین ذهنی از چیزهای مادی، معانی عقلانی، و ارزشهای معنوی به گونه‌ای استوار آگاه شود؛ فقط در توازنِ سه‌گانگیِ واقعیتِ کنش‌گرا یگانگی وجود دارد، و فقط در یگانگی است که نسبت به درک ثبات و سازگاریِ کیهانی ارضاء شخصیت وجود دارد.

یگانگی به بهترین شکل در تجربهٔ بشری از طریق فلسفه یافت می‌شود. و در حالی که جمع اندیشهٔ فلسفی باید به طور پیوسته روی واقعیات مادی بنا شده باشد، سرشت و انرژیِ پویاییِ راستین فلسفی، بینش معنوی انسانی است.

انسان تکاملی به طور طبیعی کار سخت را دوست ندارد. در تجربهٔ زندگی او همگام شدن با مطالبات وادار کننده و تمایلات شدید ناگزیر کنندهٔ یک تجربهٔ در حال رشد مذهبی به معنی فعالیت بی‌وقفه در رشد معنوی، بسط عقلانی، توسعهٔ واقعی، و خدمت اجتماعی است. جدا از یک شخصیت بسیار فعال هیچ مذهب واقعی وجود ندارد. از این رو انسانهای تن‌آساتر اغلب توسط گونه‌ای از نوآوران خود فریب از طریق توسل جستن به یک خلوت جویی در یک پناهگاه دروغین دکترینها و تعصبات کلیشه‌ای مذهبی در صدد گریز از سختیهای فعالیتهای راستین مذهبی برمی‌آیند. اما مذهب راستین زنده است. شکل‌یابیِ عقلانیِ مفاهیم مذهبی برابر با مرگ معنوی است. شما نمی‌توانید مذهب را بدون ایده‌ها در نظر بگیرید، اما هنگامی که مذهب به یکباره فقط به یک *ایده* تنزل می‌یابد، دیگر مذهب نیست؛ آن صرفاً یک نوع از فلسفهٔ بشری شده است.

باز انواع دیگری از روانهای بی‌ثبات و به قدر ناکافی منضبط وجود دارند که از ایده‌های عاطفیِ مذهب به صورت یک مسیر گریز از مطالبات آزار دهندهٔ زندگی استفاده می‌کنند. هنگامی که برخی انسانهای مردد و ترسو تلاش می‌کنند از فشار بی‌وقفهٔ زندگی تکاملی بگریزند، مذهب، بدان گونه که آنها آن را درک می‌کنند، به نظر می‌رسد نزدیکترین پناهگاه، بهترین راه گریز را عرضه می‌دارد. اما مأموریت مذهب این است که انسان را برای مواجهه با فراز و نشیبهای زندگی با شجاعت، حتی به گونه‌ای قهرمانانه، آماده سازد. مذهب عطیهٔ متعالی انسان تکاملی است، تنها چیزی که او را قادر می‌سازد که ادامه دهد و "به گونه‌ای پایداری کند، که گویا او را که نادیدنی است می‌بیند." با این وجود، عرفان‌گرایی اغلب گونه‌ای گریز از زندگی توسط آن انسانهایی است که از فعالیتهای دشوارترِ زیستنِ یک زندگی مذهبی در عرصه‌های باز جامعه و روابط بشری لذت نمی‌برند. مذهب راستین باید *عمل کند*. رفتار هنگامی نتیجهٔ مذهب خواهد بود که انسان در واقع آن را دارا می‌باشد، یا به بیان دقیق‌تر هنگامی که مذهب به راستی اجازه می‌یابد که بر انسان مستولی شود. مذهب هرگز با اندیشهٔ صرف یا احساس بدون کنش خرسند نخواهد بود.

ما این واقعیت را نادیده نمی‌گیریم که مذهب اغلب نابخردانه، حتی غیرمذهبیعمل می‌کند، اما *عمل می‌کند*. انحرافات اعتقاد مذهبی به اذیت و آزارهای خونین راه برده است، اما مذهب همیشه و پیوسته کاری انجام می‌دهد؛ آن دینامیک است!

3- دانش، خرد، و بصیرت

کمبود عقلانی یا فقر آموزشی نیل بالاتر مذهبی را به گونه‌ای اجتناب ناپذیر دچار نارسایی می‌کند، زیرا چنین محیط فقر زدهٔ سرشت معنوی، مذهب را از کانال اصلی تماس فلسفی آن با دنیای شناخت علمی محروم می‌سازد. معیارهای عقلانی مذهب مهم هستند، اما توسعهٔ بیش از حد آنها نیز گاهی اوقات بسیار نارسا کننده و خجلت‌آور است. مذهب باید تحت یک ضرورت متناقض مداوماً تلاش کند: ضرورتِ استفادهٔ مؤثر از اندیشه ضمن این که در همان حال مفید بودنِ معنویِ همه گونه اندیشه پردازی مورد باور قرار نگیرد.

گمان پردازی مذهبی اجتناب ناپذیر است اما همیشه زیانبخش است؛ گمان پردازی به گونه‌ای تغییر ناپذیر مقصود خود را مخدوش می‌سازد. گمان پردازی به این تمایل دارد که مذهب را به چیزی مادی یا انسان‌گرایانه تبدیل سازد، و از این رو در حالی که در شفافیتِ اندیشهٔ منطقی به طور مستقیم مداخله می‌کند، به طور غیرمستقیم موجب می‌شود که مذهب به صورت یک کارکرد دنیای گذرا به نظر رسد، همان دنیایی که باید به گونه‌ای ابدی مغایر آن باشد. از این رو مذهب همیشه با پارادوکسها تعیین ویژگی خواهد شد، پارادوکسهایی که ناشی از فقدان ارتباط تجربی میان سطوح مادی و روحی جهان هستند — موتای مورانشیا، حساسیت فوق فلسفی برای شناخت حقیقت و درک یگانگی.

احساسات مادی، عواطف بشری، مستقیماً به کارکردهای مادی، کنشهای خودخواهانه راه می‌برند. بینشهای مذهبی، انگیزه‌های معنوی، مستقیماً به کارکردهای مذهبی، کنشهای غیرخودخواهانهٔ خدمت اجتماعی و نیک خواهی نوع دوستانه راه می‌برند.

میل مذهبی، اشتیاق پژوهش برای واقعیت الهی است. تجربهٔ مذهبی درک آگاهی از یافتن خداوند است. و هنگامی که یک موجود بشری قطعاً خدا را پیدا می‌کند، در روان آن موجود چنان بی‌قراری توصیف ناپذیری از پیروزی در اکتشاف تجربه می‌شود که او وادار می‌شود درصدد تماس خادمانهٔ مهرآمیز با همنوعان کمتر آگاه خود برآید، نه برای این که فاش سازد خدا را پیدا کرده است، بلکه بدین منظور که اجازه دهد طغیان فوران نیکی جاودان در درون روان خودش همنوعانش را طراوت بخشد و متعالی سازد. مذهب واقعی به خدمت افزایش یافتهٔ اجتماعی راه می‌برد.

دانش، شناخت، به آگاهی از *واقعیت* راه می‌برد؛ مذهب، تجربه، به آگاهی از *ارزش* راه می‌برد؛ فلسفه، خرد، به *هماهنگی* آگاهی راه می‌برد، آشکارسازی الهی (جانشین موتای مورانشیا) به آگاهی از *واقعیت راستین* راه می‌برد؛ در حالی که هماهنگی آگاهی از واقعیت،

ارزش، و واقعیت راستین در بر گیرندهٔ آگاهی از واقعیت شخصیت، حداکثرِ بودن، و نیز اعتقاد به احتمال بقای همان شخصیت، می‌باشد.

دانش به قرار دادن انسانها در طبقات اجتماعی و کاستهای آغازین راه می‌برد. مذهب به خدمت کردن به انسانها رهنمون می‌شود، و از این رو اخلاقیات و نوع دوستی را ایجاد می‌کند. خرد به مشارکت والاتر و بهتر ایده‌ها و همنوعان فرد هر دو راه می‌برد. آشکارسازی الهی انسانها را رها می‌سازد و آنها را به پیمایش ماجرای جاودانه رهنمون می‌سازد.

دانش انسانها را طبقه‌بندی می‌کند؛ مذهب به انسانها مهر می‌ورزد، حتی همچون خودتان؛ خرد برای انسانهای گوناگون عدالت را به اجرا می‌گذارد؛ اما آشکارسازی الهی انسانها را جلال می‌دهد و ظرفیت او برای همکاری با خداوند را آشکار می‌سازد.

دانش به گونه‌ای بیهوده تلاش می‌کند که برادری فرهنگ را ایجاد کند؛ مذهب برادری روح را به وجود می‌آورد. فلسفه برای برادری خرد تلاش می‌کند؛ آشکارسازی الهی برادری جاودانه، سپاه بهشتی نهایت را توصیف می‌کند.

شناخت در واقعیت شخصیت موجب غرور می‌شود؛ خرد آگاهی از معنی شخصیت است؛ مذهب تجربهٔ شناخت از ارزش شخصیت است؛ آشکارسازی الهی اطمینان از بقای شخصیت است.

دانش در جستجوی تعیین هویت، تجزیه و تحلیل، و طبقه‌بندی قطعات تقسیم شدهٔ کیهانِ نامحدود است. مذهب ایدهٔ کل، تمامی کیهان را درک می‌کند. فلسفه تلاش در تعیین هویت اجزای مادیِ دانش با مفهوم بینش معنوی کل دارد. جایی که فلسفه در این تلاش ناکام است، آشکارسازی الهی موفق است، و تأیید می‌کند که دایرهٔ کیهانی، جهانی، جاودانه، مطلق، و بیکران است. از این رو این کیهانِ من هستمِ بیکران، بی‌پایان، نامحدود، و تمام شمول — بدون زمان، بدون مکان، و کامل — است. و ما شهادت می‌دهیم که من هستمِ بیکران همچنین پدر میکائیل نبادان و خدای نجات بشری است.

دانش الوهیت را به عنوان یک ***واقعیت*** نشان می‌دهد؛ فلسفه ***ایدهٔ*** یک مطلق را ارائه می‌کند؛ مذهب خدا را به صورت یک ***شخصیت روحی*** بامحبت تجسم می‌کند. آشکارسازی الهی ***یگانگیِ*** واقعیت الوهیت، ایدهٔ مطلق، و شخصیت معنوی خداوند را تأیید می‌کند، و علاوه بر آن، این مفهومَ را به صورت پدر ما — واقعیت جهانیِ وجود، ایدهٔ جاودانهٔ ذهن، و روح بیکران زندگی — عرضه می‌کند.

دنبال نمودن شناخت در بر گیرندهٔ دانش است؛ جستجو برای خرد فلسفه است؛ عشق برای خداوند مذهب است؛ اشتیاق برای حقیقت ***قطعاً*** یک آشکارسازی الهی است. اما این تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین فکری است که احساس واقعیت نسبت به بینش معنوی انسان را به کیهان وصل می‌کند.

در دانش، ایده مقدم بر ابراز درک آن است؛ در مذهب، تجربهٔ درک مقدم بر ابراز ایده است. میان ارادهٔ تکاملی برای باور داشتن و حاصل استدلال روشن ضمیر، بینش مذهبی، و آشکارسازی الهی — *اراده‌ای که باور می‌کند* — تفاوت عظیمی وجود دارد.

در تکامل، مذهب اغلب به ایجاد برداشتهای انسان از خداوند راه می‌برد؛ آشکارسازی الهی پدیدهٔ خودِ انسانِ در حال تکاملِ خدا را به نمایش در می‌آورد، در حالی که در زندگی زمینی میکائیل مسیح ما نظاره‌گر پدیدهٔ آشکارسازی خود خداوند به انسان هستیم. تکامل به این تمایل دارد که خداوند را شبیه به انسان بسازد؛ آشکارسازی الهی به این تمایل دارد که انسان را خداگونه سازد.

دانش فقط با اولین علتها، مذهب با شخصیت متعالی، و فلسفه با وحدت خشنود می‌گردد. آشکارسازی الهی تأیید می‌کند که این سه یکی هستند، و این که همگی نیک هستند. *واقعیِ جاودان* نیکیِ جهان است و نه توهمات زمانیِ شرارت مکان. در تجربهٔ معنویِ تمامی شخصیتها، همیشه این حقیقت دارد که واقعی نیک است و نیک واقعی است.

4- واقعیت تجربه

به دلیل حضور تنظیم کنندهٔ فکر در اذهان شما، این دیگر برای شما یک راز نیست که ذهن خداوند را بیش از اطمینان یافتن از آگاهی از شناخت هر ذهن دیگر، بشری، یا فوق بشری، بشناسید. مذهب و آگاهی اجتماعی در این مشترک هستند: آنها مبتنی بر آگاهی از ذهنیتهای دیگر هستند. تکنیکی که به واسطهٔ آن بتوانید عقیدهٔ فرد دیگری را به عنوان عقیدهٔ خود بپذیرید همان است که از طریق آن می‌توانید "بگذارید ذهنی که در مسیح بود همچنین در شما باشد."

تجربهٔ بشری چیست؟ آن به بیان ساده هر تأثیر متقابل میان یک خودِ فعال و پرسشگر و هر واقعیت فعال و خارجی دیگر است. انباشت تجربه توسط عمق مفهوم به علاوهٔ جمع شناخت واقعیت خارج تعیین می‌شود. حرکت تجربه برابر با نیروی تخیلِ چشم انتظار به علاوهٔ اشتیاق اکتشاف حسیِ کیفیتهای خارجیِ واقعیتِ تماس گرفته شده است. واقعیت تجربه در خود آگاهی به علاوهٔ وجودهای دیگر — چیز بودنِ دیگر، ذهنیت دیگر، و روح بودن دیگر — یافت می‌شود.

انسان در همان اوان آگاهی می‌یابد که در کره یا در جهان تنها نیست. در محیطِ فردیت یک خود آگاهی طبیعی خود انگیخته از ذهنیت دیگر به وجود می‌آید. ایمان این تجربهٔ طبیعی را به مذهب، شناخت خداوند به عنوان واقعیت — منبع، سرشت، و سرنوشت **ذهنیت دیگر** — تبدیل می‌کند. اما چنین شناختی از خداوند همواره و همیشه یک واقعیت تجربهٔ شخصی است. اگر خداوند یک شخصیت نبود، نمی‌توانست یک بخش زنده از تجربهٔ واقعی مذهبی یک شخصیت بشری شود.

عنصر خطا که در تجربهٔ مذهبی بشری موجود است با محتوای ماتریالیسمی که برداشت روحی از پدر جهانی را آلوده می‌سازد مستقیماً متناسب است. پیشرفت پیش روحیِ انسان در جهان شامل تجربهٔ تهی ساختنش از این ایده‌های خطاآمیز پیرامون طبیعت خداوند و واقعیت روح خالص و

راستین است. الوهیت بیش از روح است، اما برخورد روحی تنها رویکرد ممکن برای انسان فرازگرا است.

دعا به راستی بخشی از تجربهٔ مذهبی است، اما توسط مذاهب امروزی به گونه‌ای خطا مورد تأکید واقع شده است، عمدتاً به بهای غفلت ورزیدن از همدمی روحانی ضروری‌ترِ پرستش. نیروهای اندیشمند ذهن از طریق پرستش ژرفا و گسترش می‌یابند. دعا ممکن است زندگی را غنی سازد، اما پرستش سرنوشت را روشن می‌سازد.

مذهب آشکار شدهٔ الهی عنصر یگانه کنندهٔ وجود بشری است. آشکارسازی الهی تاریخ را یگانه می‌سازد، و زمین شناسی، ستاره شناسی، فیزیک، شیمی، بیولوژی، جامعه شناسی، و روانشناسی را هماهنگ می‌کند. تجربهٔ معنوی روانِ واقعیِ کیهانِ انسان است.

5- برتری پتانسیل هدفمند

اگر چه برقراریِ واقعیتِ اعتقاد با برقراریِ واقعیتِ آنچه که مورد باور است برابر نیست، با این وجود، پیشرفت تکاملیِ زندگی ساده به مرتبت شخصیت، واقعیتِ وجودِ بالقوگیِ شخصیت را از آغاز به نمایش می‌گذارد. و در جهانهای زمان، بالقوگی همیشه بر واقعیت برتری دارد. در کیهان در حال تکامل بالقوگی آن است که خواهد بود، و آنچه که خواهد بود آشکار شدنِ فرامین هدفمند الوهیت است.

همین برتری هدفمند در تکامل اندیشه‌پردازیِ ذهن نشان داده می‌شود، آنگاه که ترس بدوی حیوان به تقدیس مداوماً عمیق شونده برای خداوند و به شگفتی فزاینده نسبت به جهان تبدیل می‌شود. انسان بدوی بیشتر ترس مذهبی داشت تا ایمان، و برتری پتانسیلهای روحی نسبت به واقعیتهای ذهن آنگاه نشان داده می‌شود که این ترس بزدلانه به ایمان زنده در واقعیتهای معنوی تبدیل می‌شود.

شما می‌توانید مذهب تکاملی را تجزیه و تحلیل روانی کنید اما نه مذهبِ تجربهٔ شخصی را که منشأ معنوی دارد. اخلاقیات بشری ممکن است ارزشها را بشناسد، اما فقط مذهب می‌تواند این ارزشها را حفظ کند، بالا برد، و معنویت بخشد. اما به رغم این کنشها، مذهب چیزی بیش از اخلاقیات احساسات‌آمیز شده است. مذهب برای اخلاقیات به همان گونه است که عشق نسبت به وظیفه می‌باشد، به همان گونه که فرزندی نسبت به خدمت اجباری می‌باشد، و همان گونه که جوهر نسبت به ماده است. اخلاقیات یک کنترل کنندهٔ قدرتمند را آشکار می‌سازد، یک الوهیت که باید مورد خدمت واقع شود؛ مذهب یک پدر تماماً پرمحبت را آشکار می‌سازد، خدایی که باید مورد پرستش و مهرورزی واقع شود. و باز، این بدین دلیل است که بالقوگیِ معنویِ مذهب بر واقعیت وظیفهٔ اخلاقیات تکامل استیلا دارد.

6- قطعیت ایمان مذهبی

حذف فلسفیِ ترس مذهبی و پیشرفت بی‌وقفهٔ دانش به فناپذیریِ خدایان دروغین به اندازهٔ زیاد می‌افزاید؛ و گر چه ممکن است این تلفات الوهیتهای انسان ساخته در یک دم بینش معنوی را مبهم سازند، آن نادانی و خرافاتی را که برای مدتهای طولانی خدای زندهٔ مهر جاودانه را پنهان ساخته بود سرانجام نابود می‌سازند. رابطه میان آفریده و آفریننده یک تجربهٔ زنده است، یک ایمان دینامیک مذهبی، که در معرض تعریف دقیق قرار ندارد. منزوی ساختنِ بخشی از زندگی و مذهب نامیدن آن، متلاشی ساختن زندگی و منحرف ساختن مذهب است. و درست به این علت است که خدای پرستش خواستار عهد کامل است و یا هیچ چیز.

خدایان انسانهای بدوی ممکن است چیزی بیش از سایه‌های خودشان نبوده باشند؛ خدای زنده نور الهی است که قطع شدنهای آن در بر گیرندهٔ سایه‌های آفرینش تمامی فضا می‌باشد.

مذهب‌گرای نیل فلسفی به یک خدای شخصیِ نجات شخصی ایمان دارد، چیزی بیش از یک واقعیت، یک ارزش، یک سطح از دستیابی، یک پروسهٔ متعالی، یک دگردیسی، غایت زمان و فضا، یک اندیشه پردازی، شخصیت‌یابیِ انرژی، وجود جاذبه، یک تصویر بشری، آرمان‌گراییِ خویشتن، فرازکِشی طبیعت، تمایل به نیکی، حرکت پیشروِ تکامل، یا یک فرضیهٔ متعالی. مذهب‌گرا به یک خدای با محبت ایمان دارد. مهرورزی جوهر مذهب و سرچشمهٔ تمدن برتر است.

ایمان خدای فلسفی احتمالات را به خدای نجات دهندهٔ قطعیت در تجربهٔ شخصی مذهبی تبدیل می‌کند. شک‌گرایی ممکن است تئوریهای الهیات را به چالش گیرد، اما اطمینان به قابل اتکا بودن تجربهٔ شخصی، حقیقتِ آن اعتقاد را که به ایمان رشد کرده است تأیید می‌کند.

ممکن است از طریق استدلال خردمندانه اعتقادات راسخ در رابطه با خداوند به دست آیند، اما فرد فقط از طریق ایمان، از طریق تجربهٔ شخصی، خداشناس می‌شود. در بیشترِ آنچه که به زندگی مربوط است، احتمالات باید به حساب آورده شوند، اما هنگام رسیدن به واقعیت کیهانی، ممکن است هنگامی قطعیت تجربه شود که این معانی و ارزشها از طریق ایمان زنده به دست آیند. روان خداشناس جرأت دارد که بگوید: ”من می‌دانم“، حتی هنگامی که این آگاهی از خداوند توسط فرد بی‌ایمانی که این قطعیت را انکار می‌کند مورد پرسش واقع می‌شود، زیرا آن کاملاً توسط منطق عقلانی تأیید نمی‌شود. ایماندار به هر چنین شک کننده‌ای فقط پاسخ می‌دهد: ”چطور می‌دانی که من نمی‌دانم؟“

اگر چه استدلال همیشه می‌تواند ایمان را مورد پرسش قرار دهد، ایمان همیشه می‌تواند مکمل استدلال و منطق هر دو باشد. استدلال احتمالی را ایجاد می‌کند که ایمان می‌تواند به قطعیت اخلاقی، حتی یک تجربهٔ معنوی تبدیل سازد. خداوند نخستین حقیقت و آخرین واقعیت است؛ از این رو تمامی حقایق منشأ در او دارند، ضمن این که تمامی واقعیات در رابطه با او وجود دارند. خداوند حقیقت مطلق است. فرد ممکن است خداوند را به صورت حقیقت بشناسد، اما برای فهم و توصیف خداوند، فرد باید واقعیت جهان جهانها را کاوش کند. فاصلهٔ عظیم میان تجربهٔ حقیقت

خداوند و عدم آگاهی از واقعیت خداوند فقط می‌تواند به وسیلهٔ ایمان زنده پر شود. استدلال به تنهایی نمی‌تواند میان حقیقت بیکران و واقعیت جهانی توازن ایجاد کند.

اعتقاد ممکن است نتواند در برابر شک مقاومت کند و در برابر ترس ایستادگی کند، اما ایمان همیشه بر شک پیروز است، زیرا ایمان هم مثبت و هم زنده است. مثبت همیشه بر منفی برتری دارد، و همینطور حقیقت بر خطا، تجربه بر تئوری، واقعیات معنوی بر واقعیات منفرد زمان و فضا. شواهد متقاعد کنندهٔ این قطعیت معنوی شامل میوه‌های اجتماعی روحی هستند که این باورمندان، ایمانداران، در نتیجهٔ این تجربهٔ راستین معنوی ثمر می‌دهند. عیسی گفت: ”اگر همنوعان خود را بدان گونه که من شما را دوست داشته‌ام دوست بدارید، همهٔ انسانها خواهند دانست که شاگردان من هستید.“

خداوند برای علم یک امکان است، برای روانشناسی یک خواست دلخواه است، برای فلسفه یک احتمال است، برای مذهب یک قطعیت، یک واقعیتِ تجربهٔ مذهبی است. استدلال خواستار این است که فلسفه‌ای که نمی‌تواند خدای احتمالات را پیدا کند باید به آن ایمان مذهبی که می‌تواند خدای قطعیت را بیابد و می‌یابد، بسیار احترام بگذارد. علم نیز نباید تجربهٔ مذهبی را بر اساس خوش باوری غیرمحتمل بشمرد، نه تا هنگامی که به این تصور اصرار می‌ورزد که هر چه بیشتر به گذشته بازگشت شود مشخص می‌شود که عطایای عقلانی و فلسفی انسان از هوشمندیهای به طور فزاینده کمتر پدیدار شدند، و در نهایت از حیاتی بدوی سرچشمه یافتند که به کلی فاقد هر گونه اندیشه و احساس بود.

واقعیات تکامل نباید بر ضد حقیقتِ واقعیتِ قطعیتِ تجربهٔ معنویِ زندگیِ مذهبیِ انسان خداشناس صف‌آرایی کنند. انسانهای باهوش باید استدلال کردن مثل کودکان را متوقف کنند و باید تلاش کنند از منطق یکپارچهٔ بزرگسالی استفاده کنند، منطقی که برداشت حقیقت در امتداد مشاهدهٔ واقعیت را جایز می‌شمارد. ماتریالیسم علمی هنگامی ورشکسته شده است که در شرایط هر پدیدهٔ تکرار شوندهٔ جهان از طریق مربوط ساختنِ آنچه که به اعتراف آن بالاتر است به آنچه که به اعتراف آن پایین‌تر است به بازپرداخت مخالفتهای کنونی خود اصرار می‌ورزد. انسجام در استدلال، به رسمیت شناختنِ فعالیتهای یک آفرینندهٔ هدفمند را مطالبه می‌کند.

تکامل ارگانیک یک واقعیت است؛ تکامل هدفمند یا تدریجی حقیقتی است که پدیده‌های از جهت دیگر متناقضِ دستاوردهای پیوسته فراز یابندهٔ تکامل را منسجم می‌سازد. هر چه یک دانشمند در دانش انتخابی خود بیشتر پیشرفت کند، تئوریهای واقعیت ماتریالیسی را به نفع حقیقت کیهانیِ استیلای ذهن متعال بیشتر ترک خواهد کرد. ماتریالیسم زندگی بشری را خوار و خفیف می‌سازد؛ بشارت عیسی هر انسان را به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد بالا می‌برد و به گونه‌ای آسمانی تعالی می‌بخشد. وجود بشری باید بدین گونه مجسم شود که شامل تجربهٔ انگیزنده و مجذوب کنندهٔ درک واقعیتِ تلاقیِ دسترسیِ رو به بالای بشری و دسترسیِ رو به پایینِ الهی و نجات بخش است.

7- قطعیت الهی

از آنجا که پدر جهانی خود- موجود است، همچنین خود- توصیف کننده است؛ او در واقع در هر موجود منطقی بشری زندگی می‌کند. اما شما نمی‌توانید در رابطه با خداوند اطمینان داشته باشید مگر این که او را بشناسید؛ فرزندی تنها تجربه‌ای است که پدر بودن را قطعی می‌سازد. جهان در همه جا دستخوش تغییر است. یک جهان در حال تغییر یک جهان وابسته است؛ چنین آفرینشی نمی‌تواند نهایی یا مطلق باشد. یک جهان متناهی کاملاً به غائی و مطلق وابسته است. جهان و خداوند یکسان نیستند، یکی علت است، و دیگری معلول. علت، مطلق، بیکران، جاودان، و تغییرناپذیر است؛ معلول، زمان – فضا و فرازگرا اما پیوسته در حال تغییر، و همیشه در حال رشد است.

خداوند، یگانه و تنها واقعیت خود- معلول در جهان است. او راز نظم، طراحی، و هدف تمامی آفرینشِ چیزها و موجودات است. جهانِ همه جا تغییرپذیر از طریق قوانین مطلقاً تغییرناپذیر، عادات یک خدای تغییرناپذیر، نظم و ثبات می‌یابد. واقعیت خداوند، قانون الهی، تغییرناپذیر است؛ حقیقت خداوند، رابطهٔ او با جهان، یک آشکارسازی نسبی است که پیوسته با جهان دائماً در حال تکامل قابل انطباق است.

آنهایی که مذهبی بدون خدا اختراع می‌کنند همانند آنهایی هستند که میوهٔ بدون درخت جمع‌آوری می‌کنند، و فرزندان بدون والدین دارند. شما نمی‌توانید معلول بدون علت داشته باشید؛ فقط من هستم بدون علت است. واقعیت تجربهٔ مذهبی دلالت بر وجود خداوند دارد، و چنین خدای تجربهٔ شخصی باید یک الوهیت شخصی باشد. شما نمی‌توانید به یک فرمول شیمیایی دعا کنید، به یک معادلهٔ ریاضی استغاثه کنید، یک فرضیه را بپرستید، با یک حکم گفتگوی محرمانه کنید، با یک پروسه همدمی معنوی کنید، به یک انتزاع خدمت کنید، یا با یک قانون مشارکت مهرآمیز داشته باشید.

درست است، بسیاری از ویژگیهای ظاهراً مذهبی می‌توانند ناشی از ریشه‌های غیرمذهبی باشند. انسان می‌تواند به لحاظ عقلانی منکر خداوند شود، و با این وجود از نظر اخلاقی نیک، وفادار، دارای رابطهٔ پدر – مادری و فرزندی، صادق، و حتی آرمان‌گرا باشد. انسان ممکن است بسیاری شاخه‌های صرفاً انسان‌گرایانه را به طبیعت بنیادین معنوی خویش پیوند زند و بدین ترتیب بحثهای خود را از جانب یک مذهب بی‌خدا ظاهراً اثبات نماید، اما چنین تجربه‌ای فاقد ارزشهای بقا، خداشناسی و فراز به سوی خدا است. در چنین تجربهٔ انسانی فقط میوه‌های اجتماعی ثمره می‌یابند، نه معنوی. پیوند، طبیعت میوه را تعیین می‌کند، گرچه تغذیهٔ زنده ناشی از ریشه‌های عطیهٔ آغازین الهیِ ذهن و روح هر دو است.

مشخصهٔ عقلانیِ مذهب اطمینان است؛ ویژگی فلسفی آن انسجام است؛ میوه‌های اجتماعی آن عشق و خدمت هستند.

فرد خداشناس کسی نیست که نسبت به دشواریها نابینا باشد یا نسبت به موانعی که در پیچ راهِ خرافه، سنت، و تمایلات مادی روزگاران امروز در مسیر یافتن خداوند قرار می‌گیرند بی‌توجه باشد. او با تمامی این بازدارنده‌ها روبرو شده است و بر آنها پیروز شده است، با ایمان زنده بر

آنها چیره شده است، و به رغم آنها به قله‌های تجربهٔ معنوی دست یافته است. اما این حقیقت دارد که بسیاری که از درون به خدا اطمینان دارند به دلیل کثرت و زیرکی آنهایی که به ایمان به خداوند اعتراض می‌کنند و دشواریهای آن را بزرگ جلوه می‌دهند، از اعلام این احساسات اطمینان واهمه دارند. به ژرفای عقلانی زیادی نیاز نیست که نقایص نشان داده شوند، پرسشها پرسیده شوند، یا ابراز مخالفت انجام شود. اما به یک ذهن ماهر نیاز است تا به این پرسشها پاسخ داده شود و این دشواریها حل شوند؛ ایمان قطعاً بزرگترین تکنیک برای برخورد با تمامی این بحثهای سطحی است.

اگر دانش، فلسفه، یا جامعه شناسی جرأت کند که در مباحثه با پیامبران مذهب راستین دگماتیک شود، پس انسانهای خداشناس باید به این دگماتیسمهای ناموجه با آن دگماتیسم آیندهٔ نگرانه‌ترِ قطعیتِ تجربهٔ شخصی معنوی پاسخ دهند، "من می‌دانم چه تجربه کرده‌ام زیرا من یک فرزند من هستم می‌باشم." اگر تجربهٔ شخصیِ یک ایماندار از طریق تعصب مورد چالش واقع شود، پس این فرزندِ در ایمان تولد یافتهٔ پدرِ تجربه کردنی ممکن است با آن تعصب چالش ناپذیر، بیانیهٔ فرزندی واقعی او با پدر جهانی، پاسخ دهد.

فقط یک واقعیت کامل، یک مطلق، می‌تواند جرأت کند به گونه‌ای پی‌گیر دگماتیک باشد. آنهایی که می‌پندارند دگماتیک هستند، اگر پی‌گیر هستند، باید دیر یا زود به بازوان مطلقِ انرژی، حقیقت جهانی، و محبت بیکران رانده شوند.

اگر برخوردهای غیرمذهبی نسبت به واقعیت کیهانی به خود اجازه دهند بر اساس وضعیت اثبات نشدهٔ آن قطعیت ایمان را به چالش بطلبند، پس تجربه کنندگان روحی نیز می‌توانند به همین گونه به چالش دگماتیکِ واقعیات دانش و اعتقادات فلسفه بر این اساس که آنها نیز اثبات نشده هستند متوسل شوند؛ آنها نیز تجاربی در ضمیر خودآگاه دانشمند یا فیلسوف هستند.

در رابطه با خداوند باید گفت، او گریزناپذیرترینِ تمامی وجودها، واقعی‌ترینِ تمامی واقعیتها، زنده‌ترین تمامی حقیقتها، بامحبت‌ترین تمامی دوستها، و الهی‌ترین تمامی ارزشها است. ما حق داریم که از میان تمامی تجارب جهان نسبت به این تجربه بالاترین اطمینان را داشته باشیم.

8- شواهد مذهب

بالاترین گواه واقعیت و تأثیر مذهب شامل ***واقعیت تجربهٔ بشری*** است؛ به عبارت دیگر، از آنجا که انسان به طور طبیعی ترسان و شکاک است، و به طور ذاتی از عطیهٔ یک غریزهٔ قدرتمند حفظ خود و اشتیاق برای بقا بعد از مرگ برخوردار است، مایل است که عمیق‌ترین منافع حال و آیندهٔ خویش را به نگاهداری و هدایت آن نیرو و شخصی که توسط ایمانش خداوند نام یافته است به طور کامل بسپارد. این یگانه حقیقت مرکزی تمامی مذاهب است. در رابطه با این که آن نیرو یا شخص در پاداش این مراقبت و نجات نهایی از انسان چه می‌طلبد، هیچ دو مذهبی با هم توافق ندارند؛ در واقع آنها کم یا بیش با هم مخالفند.

در رابطه با وضعیت هر مذهب در مقیاس تکاملی، آن به بهترین نحو می‌تواند از طریق داوریهای اخلاقی و شاخصهای نیک کردارانهٔ آن مورد قضاوت قرار گیرد. هر چه نوع هر مذهب بالاتر باشد، به واسطهٔ یک اخلاقیات اجتماعی و فرهنگ نیک کردارانهٔ دائما در حال بهبود بیشتر تشویق می‌کند و مورد تشویق واقع می‌شود. ما نمی‌توانیم مذهب را از طریق وضعیت تمدن همراه آن مورد قضاوت قرار دهیم؛ ما از طریق خلوص و اصالت مذهبِ یک تمدن تخمین بهتری از طبیعت واقعی آن به دست می‌آوریم. بسیاری از برجسته‌ترین آموزگاران مذهبی دنیا عملاً فاقد دانش بوده‌اند. برای به کار بستن ایمان نجات دهنده در واقعیات جاودانه، خردمندی دنیا ضروری نیست.

تفاوت در مذاهب اعصار گوناگون کاملاً به تفاوت در درک انسان از واقعیت و شناخت متفاوت او از ارزشهای اخلاقی، روابط نیک کردارانه، و واقعیات روحی بستگی دارد.

اخلاقیات آینهٔ بیرونیِ اجتماعی یا نژادی است که پیشرفتِ از جهت دیگر غیرقابل مشاهدهٔ رویدادهای داخلی معنوی و مذهبی را به طور وفادارانه منعکس می‌سازد. انسان همیشه خداوند را به بهترین صورتی که می‌دانسته است، به شکل ژرف‌ترین ایده‌ها و والاترین آرمانهایش تصور کرده است. حتی مذهب تاریخی همیشه پنداشتهای خود پیرامون خداوند را از میان والاترین ارزشهای شناخته شدهٔ خود آفریده است. هر مخلوق هوشمند نام خداوند را به بهترین و والاترین چیزی که می‌داند می‌دهد.

مذهب، هنگامی که به عبارات استدلالی و بیانات عقلانی تنزل می‌یابد، همیشه جرأت کرده است که از تمدن و پیشرفت تکاملی، بدان گونه که با شاخصهای فرهنگ نیک کردارانه و پیشرفت اخلاقی خودش مورد داوری واقع می‌شود، انتقاد ورزد.

در حالی که مذهب شخصی پیش از تکامل اخلاقیات بشری به وجود آمده است، متأسفانه چنین نگاشته شده است که مذهب نهادین به طور ثابت عقب‌تر از سنتهای به آرامی در حال تغییر نژادهای بشری حرکت کرده است. مذهب سازمان یافته اثبات کرده است که به گونه‌ای محافظه‌کارانه کند بوده است. پیامبران معمولاً مردم را در تکامل مذهبی هدایت کرده‌اند؛ عالمان الهیات معمولاً آنها را عقب نگاه داشته‌اند. از آنجا که مذهب یک امر تجربهٔ درونی یا شخصی است، هرگز نمی‌تواند خیلی جلوتر از تکامل عقلانیِ نژادها توسعه یابد.

اما مذهب هرگز از طریق توسل به آنچه که معجزه نام یافته ارتقا نمی‌یابد. جستجو برای معجزات یک بازگشت به مذاهب بدوی سحر و جادو است. مذهب راستین هیچ ربطی به معجزات ادعایی ندارد، و مذهب آشکار شدهٔ الهی نیز هرگز برای اثبات مرجعیت خود به معجزات اشاره نمی‌کند. مذهب به طور پیوسته و همیشه ریشه و بنیاد در تجربهٔ شخصی دارد. و والاترین مذهب شما، زندگی عیسی، درست چنین تجربهٔ شخصی بود: انسان، انسان فانی، که در جستجوی خدا بود و او را طی یک زندگی کوتاه در جسم به طور کامل پیدا نمود، ضمن این که در همان تجربهٔ بشری، خداوند پدیدار گشت تا به جستجوی انسان بپردازد و او را با ارضاء کامل روان تمام عیارِ

تعالیت بیکران پیدا نماید. و آن مذهب است، حتی بالاترین نوعی که تاکنون در جهان نِبادان آشکار شده است — زندگی زمینیِ عیسی ناصری.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 103

واقعیت تجربهٔ مذهبی

کلیهٔ واکنشهای به راستی مذهبی انسان توسط کارکرد آغازین یاور پرستش ارائه می‌شود و توسط یاور خرد مهار می‌گردد. نخستین عطیهٔ ابرذهن انسان، عطیهٔ قرار گرفتن شخصیت او در گسترهٔ روح مقدسِ روح آفرینشگر جهان است؛ و مدتها پیش از اعطای پسران الهی یا اعطای جهانی تنظیم کنندگان، این تأثیر برای گسترش دادنِ دیدگاه انسان پیرامون اخلاقیات، مذهب، و معنویت کار می‌کند. به دنبال اعطای پسران بهشت، روح آزاد شدهٔ حقیقت برای گسترش ظرفیت بشری در درک حقایق مذهبی کمکهای نیرومندی به انجام می‌رساند. به تدریج که تکامل در یک کرهٔ مسکونی پیش می‌رود، تنظیم کنندگان فکر در توسعهٔ انواع بالاتر بینش مذهبی انسان به طور فزاینده شرکت می‌کنند. تنظیم کنندهٔ فکر پنجرهٔ کیهانی است که از طریق آن مخلوق متناهی از روی ایمان می‌تواند به قطعیتها و نیروهای الهیِ الوهیتِ بی‌پایان، پدر جهانی، نگاهی اجمالی بیفکند.

تمایلات مذهبی نژادهای بشری ذاتی هستند؛ آنها در همه جا تجلی می‌یابند و یک منشأ ظاهراً طبیعی دارند؛ پیدایش مذاهب بدوی همیشه تکاملی است. به تدریج که تجربهٔ طبیعی مذهبی پیش می‌رود، آشکارسازیهای دوره‌ایِ حقیقت مسیر حرکتِ تکامل سیاره‌ای را که از جهت دیگر کند است مورد تأکید قرار می‌دهد.

امروزه در یورنشیا چهار نوع مذهب وجود دارد:

1- مذهب طبیعی یا تکاملی.

2- مذهب فوق طبیعی یا آشکار شدهٔ الهی.

3- مذهب عملی یا جاری، درجات متغیرِ آمیخته‌ای از مذاهب طبیعی و فوق طبیعی.

4- مذاهب فلسفی، دکترینهای تئولوژیکِ انسان ساخته یا به گونه‌ای فلسفی اندیشه شده و مذاهب ساختگی استدلالی.

1- فلسفهٔ مذهب

یگانگیِ تجربهٔ مذهبی در میان یک گروه اجتماعی یا نژادی ناشی از طبیعت یکسان قطعهٔ خداوند است که در فرد ساکن است. این نیروی الهی در انسان است که موجب علاقهٔ غیرخودخواهانهٔ او به بهروزی انسانهای دیگر می‌شود. اما از آنجا که شخصیت بی‌همتا است — هیچ دو انسانی یکسان نیستند — نتیجهٔ اجتناب ناپذیر آن این است که هیچ دو موجود بشری نمی‌توانند راهبریها و اشتیاقات روح ربانیت را که در ذهن آنها زندگی می‌کند به طور مشابه تفسیر نمایند. یک گروه از انسانها می‌توانند یگانگیِ معنوی را تجربه کنند، اما هرگز نمی‌توانند به تشابه فلسفی دست یابند. و این تنوع تفسیر اندیشه و تجربهٔ مذهبی از طریق این واقعیت نشان داده می‌شود که عالمان الهیات و فیلسوفان قرن بیستم بیش از پانصد تعریف مختلف از مذهب تدوین نموده‌اند. در واقع، هر موجود بشری مذهب را به صورت تفسیر تجربی خودش از انگیزه‌های الهی تعریف می‌کند که از روح خداوند که در او ساکن است سرچشمه می‌یابد، و از این رو چنین تفسیری باید بی‌نظیر و کاملاً متفاوت از فلسفهٔ مذهبی تمامی موجودات بشری دیگر باشد.

هنگامی که یک انسان در توافق کامل با فلسفهٔ مذهبی یک انسان همنوع است، آن پدیده نشان می‌دهد که این دو موجود یک *تجربهٔ مذهبی* مشابه داشته‌اند که روی موضوعات مربوطه در تشابه تفسیر فلسفی مذهبیشان اثر گذاشته است.

در حالی که مذهب شما یک امر تجربهٔ شخصی است، بسیار مهم است که شما در معرض آگاهی از یک تعداد عظیمی از تجارب مذهبی دیگر (تفاسیر متنوع انسانهای دیگر و گوناگون) قرار بگیرید، تا آن حدی که مانع آن شوید که زندگی مذهبی شما خود محور — محدود، خودخواه، و غیراجتماعی — شود.

خردگرایی آنگاه خطا است که تصور می‌کند مذهب در ابتدا یک اعتقاد بدوی به چیزی است که بعد با پیگیری ارزشها دنبال می‌شود. مذهب بدواً یک پیگیری ارزشها است، و بعد سیستمی از اعتقادات تفسیری را تدوین می‌کند. برای انسانها به مراتب آسانتر است که روی ارزشهای مذهبی — اهداف — بعد روی اعتقادات — تفاسیر — توافق کنند. و این روشن می‌سازد که چگونه مذهب می‌تواند روی ارزشها و اهداف توافق داشته باشد، ضمن این که پدیدهٔ سردرگم کنندهٔ حفظ اعتقاد به صدها اعتقاد متضاد — آرمانها — را به نمایش بگذارد. این همچنین روشن می‌سازد که چرا یک شخص مشخص می‌تواند در شرایط ترک یا تغییر بسیاری از اعتقادات مذهبیش تجربهٔ مذهبی خویش را حفظ کند. مذهب به رغم تغییرات انقلابی در اعتقادات مذهبی تدوام می‌یابد. الهیات مذهب را به وجود نمی‌آورد؛ این مذهب است که فلسفهٔ تئولوژیک را به وجود می‌آورد.

این که مذهب‌گرایان به چیزهای بسیار زیادی که خطا بوده‌اند باور داشته‌اند مذهب را بی‌اعتبار نمی‌سازد، زیرا مذهب مبتنی بر شناخت ارزشها است و با ایمانِ حاویِ تجربهٔ شخصیِ مذهبی اعتبار می‌یابد. از این رو مذهب مبتنی بر تجربه و اندیشهٔ مذهبی است؛ الهیات، فلسفهٔ مذهب، یک تلاش صادقانه برای تفسیر آن تجربه است. چنین اعتقادات تفسیری ممکن است درست یا خطا، یا مخلوطی از حقیقت و خطا باشند.

درک شناخت ارزشهای معنوی تجربه‌ای است که فوق اندیشه‌پرداز است. هیچ لغتی در هیچ زبان بشری وجود ندارد که بتواند برای مشخص نمودن این ”حس، ”احساس“، ”درون‌بینی“، یا ”تجربه“ که ما برگزیده‌ایم خدا-آگاهی بنامیم به کار گرفته شود. روح خداوند که در انسان زندگی می‌کند شخصی نیست — تنظیم کننده، پیش شخصی است — اما این ناصح ارزشی را عرضه می‌دارد، و رایحه‌ای از الوهیت را می‌تراود، که از بالاترین نظر و از نظر بیکرانی، شخصی است. اگر خداوند حداقل شخصی نبود، نمی‌توانست آگاه باشد، و اگر آگاه نبود، پس مادون بشری می‌بود.

2- مذهب و فرد

مذهب در ذهن بشر کنش‌گرا است و پیش از ظهورش در ضمیر بشری به گونه‌ای تجربی تحقق یافته است. یک کودک پیش از آن که *تولد* را تجربه کند حدود نه ماه از وجودش می‌گذرد. اما ”تولدِ“ مذهب ناگهانی نیست، بلکه یک پدیداری تدریجی است. با این وجود، دیر یا زود یک ”تولد“ رخ می‌دهد. شما به ملکوت آسمانی وارد نمی‌شوید، مگر این که ”از نو تولد یافته باشید“ — تولدی از روح. بسیاری از تولدهای معنوی با دلتنگی زیاد روحی و اختلالات چشمگیر روانی همراه هستند، همان گونه که بسیاری از تولدهای فیزیکی با یک ”زایمان طوفانی“ و چیزهای غیرعادی دیگرِ ”زایمان“ تعیین ویژگی می‌شوند. سایر تولدهای معنوی یک رشد طبیعی و نرمالِ شناختِ ارزشهای متعالی به همراه یک افزایش تجربهٔ معنوی هستند، گرچه هیچ پیشرفت مذهبی بدون تلاش آگاهانه و عزم راسخ و فردی به وقوع نمی‌پیوندد. مذهب هیچگاه یک تجربهٔ منفعل و یک رویکرد منفی نیست. آنچه که ”تولد مذهب“ نام یافته است مستقیماً به تجارب موسوم به تغییر کیش مربوط نیست. این تجارب معمولاً رخدادهای مذهبی را که بعدها در نتیجهٔ تضاد ذهنی، سرکوب احساسی، و دگرگونیهای مربوط به خلق و خو در زندگی رخ می‌دهند تعیین ویژگی می‌کند.

اما آن اشخاصی که توسط والدین خود به گونه‌ای پرورش یافتند که نسبت به فرزندی از یک پدر با محبت آسمانی در آگاهی رشد کردند، نباید به انسانهای همنوع خود که فقط می‌توانند از طریق یک بحران روانشناسانه، یک دگرگونی احساسی، به چنین آگاهی از همیاری روحانی با خداوند دست یابند، با سوءظن بنگرند.

خاک تکاملی در ذهن انسان که تخم مذهب آشکار شدهٔ الهی در آن جوانه می‌زند طبیعت اخلاقی است که در همان اوان موجب یک آگاهی اجتماعی می‌شود. نخستین انگیزشهای سرشت اخلاقی یک کودک به جنسیت، گناه، یا غرور شخصی ربط ندارند، بلکه به انگیزه‌های عدالت، انصاف، و اشتیاق به مهربانی — خدمت سودمند به همنوعان فرد. و هنگامی که چنین بیداریهای آغازین اخلاقی پرورش می‌یابند، یک تکامل تدریجی از حیات مذهبی رخ می‌دهد که نسبتاً فارغ از تضادها، دگرگونیها، و بحرانها است.

هر موجود بشری در همان اوان چیزی از یک تضاد میان انگیزه‌های خود بینانه و نوع دوستانه‌اش را تجربه می‌کند، و بسیاری اوقات در نتیجهٔ جستجو برای کمک فوق بشری در کار حل این تضادهای اخلاقی ممکن است اولین تجربهٔ خدا آگاهی به دست آید.

روانشناسی یک کودک طبعاً مثبت است، نه منفی. انسانهای زیادی منفی هستند زیرا اینطور آموزش یافته‌اند. هنگامی که گفته می‌شود کودک مثبت است، به انگیزه‌های اخلاقی او اشاره می‌شود، آن نیروهای ذهنی که پدیداریشان ورود تنظیم کنندهٔ فکر را نشان می‌دهد.

در فقدان آموزش خطا، ذهن کودک نرمال در پدیداری آگاهی مذهبی به سوی درستکاری اخلاقی و خدمت اجتماعی به گونه‌ای مثبت حرکت می‌کند، نه منفی، به دور از خطا و گناه. در به وجود آمدن تجربهٔ مذهبی ممکن است تضاد وجود داشته باشد یا نداشته باشد، اما تصمیمات اجتناب ناپذیر، تلاش، و کارکرد ارادهٔ بشری همیشه وجود دارند.

انتخاب اخلاقی معمولاً با تضاد اخلاقیِ کم یا بیش توأم است. و همین نخستین تضاد در ذهن کودک بین میل شدید خود پرستی و انگیزشهای نوع دوستی قرار دارد. تنظیم کنندهٔ فکر ارزشهای شخصیتیِ انگیزهٔ خودخواهانه را نادیده نمی‌گیرد، اما قطعاً عمل می‌کند تا ترجیح اندکی روی انگیزش نوع دوستانه که به هدف شادی بشری و به شادمانیهای ملکوت آسمانی راه می‌برد صورت دهد.

هنگامی که یک شخص اخلاقی برمی‌گزیند که در هنگام روبرویی با میل شدید برای خود خواه بودن، عاری از خودخواهی باشد، این تجربهٔ بدویِ مذهبی است. هیچ حیوانی نمی‌تواند چنین انتخابی انجام دهد؛ چنین تصمیمی هم بشری و هم مذهبی است. این در بر گیرندهٔ واقعیت خدا آگاهی است و انگیزش خدمت اجتماعی، مبنای برادری انسان را به نمایش می‌گذارد. هنگامی که ذهن یک داوری صحیح اخلاقی را از طریق یک عمل داوطلبانه انتخاب می‌کند، چنین تصمیمی در بر گیرندهٔ یک تجربهٔ مذهبی است.

اما پیش از آن که یک کودک به قدر مکفی رشد کند تا ظرفیت اخلاقی کسب کند و بدین ترتیب قادر شود خدمت نوع دوستانه را انتخاب نماید، از پیش یک طبیعت قوی و کاملاً یکدستِ خودپرستانه را در خود به وجود آورده است. و این وضعیتِ واقعی است که موجب پیدایش تئوری مبارزه میان سرشتهای ”بالاتر“ و ”پایین‌تر“، میان ”انسان گناهکار پیشین“ و ”طبیعتِ نوینِ“ زیبنده می‌شود. در همان اوانِ زندگی، کودک نرمال شروع می‌کند یاد بگیرد که ”دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.“

انسان به این تمایل دارد که اشتیاق به خدمت به خود را با غرورش — خودش — تعیین هویت نماید. در مقایسه، او به این تمایل دارد که خواستش با نوع دوستی، با تأثیری خارج از خودش — خداوند — تعیین هویت شود. و به راستی چنین قضاوتی درست است، زیرا تمامی چنین تمایلات غیرخودخواهانه در واقع منشأ در راهبریهای تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در فرد دارند، و این تنظیم کننده قطعه‌ای از خداوند است. انگیزش ناصح روحی به صورت اشتیاق برای نوع دوستی،

متوجه مخلوق همنوع بودن، در آگاهی بشری درک می‌شود. حداقل این تجربهٔ آغازین و بنیادین ذهن کودک است. هنگامی که کودک در حال رشد در یگانه ساختن شخصیت شکست می‌خورد، ممکن است میل نوع دوستی چنان بیش از حد توسعه یابد که به بهروزی فرد آسیب جدی زند. یک ضمیر گمراه شده می‌تواند مسئول عمدهٔ تضادها، نگرانیها، اندوه‌ها، و عدم پایان ناخشنودی بشری باشد.

3- مذهب و نژاد بشری

در حالی که باور داشتن به ارواح، رویاها، و خرافات گوناگون دیگر همگی در منشأ تکاملی مذاهب بدوی نقش بازی کردند، شما نباید تأثیر روح همبستگی طایفه یا قبیله را نادیده انگارید. در رابطهٔ گروهی آن وضعیت دقیق اجتماعی عرضه شد که در طبیعت اخلاقیِ ذهن آغازین بشری برای تضاد خود پرستانه – نوع دوستانه چالش فراهم نمود. استرالیاییهای بدوی، به رغم اعتقادشان به ارواح، هنوز مذهبشان را روی قبیله متمرکز می‌کنند. به مرور زمان، چنین مفاهیم مذهبی به این تمایل دارند که ابتدا به صورت حیوانات و سپس به صورت یک ابرانسان یا به صورت یک خدا تجسم یابند. حتی این نژادهای دون پایه همچون بیابان نشینان آفریقایی، که حتی در اعتقاداتشان توتم‌گرا نیستند، تفاوت میان نفع خود و نفع گروه، یک تمایز بدوی میان ارزشهای سکولار و مقدس را تشخیص می‌دهند. اما گروه اجتماعی منبع تجربهٔ مذهبی نیست. صرف نظر از تأثیر تمامی این مساعدتهای بدوی به مذهب آغازین انسان، این واقعیت باقی می‌ماند که منشأ انگیزهٔ راستین مذهبی در وجودهای حقیقی روحی است که اراده را به عاری از خودخواهی بودن فعال می‌سازند.

مذهب بعد از پیش تحت تأثیر اعتقاد بدوی به شگفتیها و رازهای طبیعی، منّ غیرشخصی، قرار دارد. اما دیر یا زود مذهب در حال تکامل لازم می‌دارد که فرد برای خیر گروه اجتماعی خود نوعی قربانی شخصی انجام دهد، و باید کاری انجام دهد تا سایر مردم را خوشحال‌تر و بهتر کند. در نهایت، سرنوشت مذهب این است که خادم به خداوند و انسان شود.

مذهب برای تغییر محیط انسان طراحی شده است، اما عمدهٔ مذاهبی که امروزه در میان انسانها یافت می‌شوند برای انجام این کار درمانده بوده‌اند. محیط بیشتر اوقات بر مذهب تسلط داشته است.

به خاطر داشته باشید که در مذهبِ تمامی اعصار تجربه‌ای که از همه مهمتر است احساس در رابطه با ارزشهای اخلاقی و معانی اجتماعی است، نه اندیشه کردن پیرامون تعصبات تئولوژیک یا تئوریهای فلسفی. به تدریج که مفهوم اخلاقیات جانشین عنصر سحر و جادو می‌شود، مذهب به گونه‌ای مطلوب تکامل می‌یابد.

انسان با طی نمودن خرافاتِ منّ، سحر و جادو، پرستش طبیعت، ترس از روح، و پرستش حیوان تا رسیدن به آیین گوناگونی که از طریق آن رویکرد مذهبی فرد واکنشهای گروهیِ قبیله شد تکامل یافت. و بعد این آداب و رسوم به صورت اعتقادات قبیله‌ای تمرکز کانونی یافت و شکل

پیدا نمود، و سرانجام این ترسها و عقاید به شکل خدایان تجسم یافتند. اما در تمامی این تکامل مذهبی عنصر اخلاقی هرگز به طور کامل غایب نبود. انگیزهٔ خدا در درون انسان همیشه قدرتمند بود. و این تأثیرات نیرومند — یکی انسانی و دیگری الهی — در سرتاسر فراز و نشیبهای اعصار بقای مذهب را تضمین نمود، گر چه اغلب با یک هزار تمایل ویرانگرانه و آنتاگونیسمهای متخاصم در معرض خطر نابودی قرار گرفت.

4- همدمی روحانی

تفاوت بارز میان یک وقت به خصوص اجتماعی و یک گردهمایی مذهبی این است که در مقایسه با سکولار، اتمسفر *همدمی روحانی* بر مذهبی سایه افکنده است. معاشرت بشری بدین طریق یک احساس همیاری با الهی ایجاد می‌کند، و این آغاز پرستش گروهی است. سهیم شدن در خوردن یک وعدهٔ معمول غذایی آغازین‌ترین نوع همدمی اجتماعی بود، و مذاهب آغازین نیز این امکان را فراهم کردند که برخی از قسمتهای قربانی آیینی باید توسط پرستشگران خورده شود. حتی در مسیحیت، شام خداوند این شیوهٔ همدمی روحانی را حفظ می‌کند. اتمسفر همدمی روحانی یک دورهٔ طراوت بخش و آرامش دهندهٔ آشتی در تضاد خودپرستیِ خودبینانه با اشتیاق نوع دوستانهٔ ناصح روحیِ ساکن در فرد را تأمین می‌کند. و این پیش درآمدِ پرستش راستین است — کنش حضور خداوند که به پدیداری برادری انسان منجر می‌شود.

هنگامی که انسان بدوی احساس کرد که همدمی روحانی او با خداوند مختل شده است، در تلاش برای پرداخت کفاره به نوعی قربانی کردن متوسل شد تا رابطهٔ دوستانه را بازگرداند. گرسنگی و تشنگی برای درستکاری به کشف حقیقت راه می‌برد، و حقیقت بر ایده‌آلها می‌افزاید، و این امر برای تک تک مذهب‌گرایان مشکلات جدیدی ایجاد می‌کند، زیرا آرمانهای ما به این تمایل دارند که با پیشرفت هندسی رشد کنند، در حالی که توان ما برای زندگی کردن مطابق آنها فقط از طریق پیشرفت حسابی بالا می‌رود.

حس گناه (نه آگاهی از گناه) یا از همدمی روحانی مختل شده می‌آید یا از پایین آوردن آرمانهای اخلاقی فرد. رهایی از چنین تنگنایی فقط می‌تواند از طریق این درک حاصل شود که والاترین آرمانهای اخلاقی فرد لزوماً مترادف با خواست خداوند نیستند. انسان نمی‌تواند امید داشته باشد که مطابق والاترین آرمانهایش زندگی کند، اما می‌تواند نسبت به هدفش پیرامون یافتن خداوند و بیشتر و بیشتر مانند او شدن ثابت قدم باشد.

عیسی تمامی آیین قربانی و کفاره را از میان برد. او بنیاد تمامی این گناه موهوم و حس انزوا در جهان را از طریق این اعلام که انسان یک فرزند خداوند است نابود ساخت؛ رابطهٔ آفریده – آفریننده روی یک بنیاد فرزند – والده قرار داده شد. خداوند یک پدر با محبت برای پسران و دختران انسانیش می‌شود. تمامی آیینی که یک بخش مشروع چنین رابطهٔ صمیمی خانوادگی نبود برای همیشه ملغی شده است.

خدای پدر با انسان، فرزندش، نه بر مبنای فضیلت یا شایستگی، بلکه در تشخیص انگیزهٔ فرزند برخورد می‌کند — هدف و مقصود مخلوق. رابطه یک رابطهٔ پیوندِ والده – کودک است و با مهر الهی به حرکت درمی‌آید.

5- منشأ آرمانها

ذهن آغازین تکاملی منشأ یک احساس وظیفهٔ اجتماعی و الزام اخلاقی می‌شود که عمدتاً ناشی از ترس احساسی است. اشتیاق مثبت‌تر خدمت اجتماعی و آرمانگرایی نوع‌دوستانه از انگیزش مستقیم روح الهی که در ذهن بشر ساکن است سرچشمه گرفته است.

این ایده و آرمان نیکی کردن به دیگران — انگیزش از خود راندن خودخواهی برای منفعت همسایهٔ فرد — در ابتدا بسیار محدود است. انسان بدوی فقط آنهایی را که بسیار به او نزدیک هستند به عنوان همسایه تلقی می‌کند، آنهایی که به سان همسایه با او رفتار می‌کنند؛ به تدریج که تمدن مذهبی پیش می‌رود، مفهوم همسایهٔ یک فرد بسط می‌یابد و شامل قبیله، طایفه، و ملت می‌شود. و سپس عیسی گسترهٔ همسایه را گسترش داد تا شامل تمامی بشریت شود، حتی بدان گونه که باید دشمنان خود را دوست بداریم. و چیزی در درون هر موجود بشری نرمال وجود دارد که به او می‌گوید این آموزش، اخلاقی — درست — است. حتی آنهایی که این آرمان را به کمترین میزان به کار می‌بندند، اعتراف می‌کنند که آن در تئوری درست است.

تمامی انسانها جنبهٔ اخلاقی این اشتیاق جهانی بشری به عاری از خودخواهی و نوع‌دوست بودن را تشخیص می‌دهند. فرد انسان‌گرا منشأ این اشتیاق وافر را به کارکرد طبیعی ذهن مادی نسبت می‌دهد؛ فرد مذهب‌گرا به گونه‌ای صحیح‌تر تشخیص می‌دهد که انگیزهٔ به راستی عاری از خودخواهیِ ذهن انسان در واکنش به راهبریهای درونی روحیِ تنظیم کنندهٔ فکر است.

اما تفسیر انسان از این تضادهای آغازین میان خواست خودخواه و چیزی غیر از خواستِ خود همیشه قابل اتکا نیست. فقط یک شخصیت نسبتاً به خوبی یگانه شده می‌تواند میان ستیزهای چندگانهٔ امیال شدید خودخواهی و آگاهی شکوفای اجتماعی داوری کند. خویشتن به اندازهٔ همسایگان فرد از حقوق برخوردار است. هیچیک مطالبات منحصر به فرد نسبت به توجه و خدمت فرد ندارد. ناکامی در حل نمودن این مشکل موجب آغازین‌ترین نوع احساسات گناه بشری می‌شود.

شادمانی بشری فقط آنگاه به دست می‌آید که اشتیاق خودخواهیِ خویشتن و میل شدید نوع دوستیِ خویشتنِ بالاتر (روح الهی) از طریق خواست متحد شخصیتِ یکپارچه کننده و سرپرستی کننده هماهنگ و سازگار می‌شوند. ذهن انسان تکاملی همواره با مشکل بغرنج داوریِ مسابقه میان بسط طبیعیِ واکنشهای احساسی و رشد اخلاقیِ اشتیاقهای عاری از خودخواهی که مبتنی بر بینش معنوی است — اندیشهٔ راستین مذهبی — روبرو است.

تلاش برای به دست آوردن چیزِ همان اندازه خوب برای خویشتن و برای بیشترین تعداد از خویشتن‌های دیگر مشکلی را عرضه می‌دارد که همیشه نمی‌تواند در یک چارچوب زمان و فضا به گونه‌ای رضایت‌بخش حل شود. در چارچوب یک زندگی جاودان، چنین آنتاگونیسمهایی می‌توانند حل و فصل شوند، اما در یک زندگی کوتاه بشری آنها قادر به حل شدن نیستند. عیسی به چنین پارادوکسی اشاره نمود آنگاه که گفت: "کسی که جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد، اما هر کس که به خاطر ملکوت خداوند آن را از دست بدهد، آن را خواهد یافت."

پیگیری آرمانها — تکاپو برای خداگونه شدن — یک تلاش مداوم پیش و پس از مرگ است. زندگی پس از مرگ اساساً با وجود انسانی متفاوت نیست. هر کار نیکی را که ما در این زندگی به آن دست می‌زنیم مستقیماً به بهبودی حیات آینده کمک می‌کند. مذهب واقعی تن‌آسایی اخلاقی و تنبلی معنوی را از طریق تشویق نمودن امید بیهوده به داشتن تمامی فضیلتهای یک سرشت متعالی که در نتیجهٔ عبور از دروازه‌های مرگ طبیعی به یک فرد اعطا می‌شود ترویج نمی‌کند. مذهب راستین در طول عمر موقت انسانی تلاشهای انسان را برای پیشرفت ناچیز نمی‌شمارد. هر دستاورد انسانی یک کمک مستقیم به غنی شدن نخستین مراحل تجربهٔ جاودان بقا است.

این برای آرمانگرایی انسان مرگبار است آنگاه که به او آموزش داده می‌شود که تمامی انگیزه‌های نوع دوستانهٔ او صرفاً تکامل غریزه‌های طبیعی عامی او هستند. اما او آنگاه که یاد می‌گیرد این تمایلات شدید بالاتر روان او از نیروهای روحی‌ای سرچشمه می‌یابند که در ذهن انسانی او سکنی می‌گزینند، وارسته می‌شود و به گونه‌ای قدرتمند انرژی می‌یابد.

این امر انسان را به خارج از خودش و فراتر از خودش بالا می‌برد آنگاه که به یکباره به طور کامل درک می‌کند که در درون او چیزی زندگی و تلاش می‌کند که جاودان و الهی است. و بدین سبب است که یک ایمان زنده در منشأ فوق بشریِ آرمانهای ما این اعتقادمان را تأیید می‌کند که ما فرزندان خداوند هستیم و اعتقادات راسخ نوع دوستانهٔ ما، احساسات برادری انسان را واقعی می‌سازد.

انسان در قلمرو معنویش قطعاً از یک ارادهٔ آزاد برخوردار است. انسان فانی نه یک بردهٔ ناتوان حاکمیت غیر قابل انعطاف یک خدای تماماً قدرتمند است و نه قربانی هلاکت نومیدانهٔ یک جبر مکانیستی کیهانی. انسان به طور یقین سازندهٔ سرنوشت جاودان خودش است.

اما انسان با فشار نجات نمی‌یابد یا متعالی نمی‌گردد. رشد روحی از درون روان در حال تکامل سرچشمه می‌یابد. فشار ممکن است شخصیت را تغییر شکل دهد، اما هرگز موجب برانگیختن رشد نمی‌شود. حتی فشار آموزشی فقط به گونه‌ای منفی مؤثر است، بدین لحاظ که ممکن است به پیشگیری تجارب فاجعه‌بار کمک کند. رشد معنوی در جایی از همه بیشتر است که تمامی فشارهای بیرونی در یک حداقل هستند. "هر جا روح خداوند باشد، آنجا آزادی است." انسان هنگامی به بهترین نحو رشد می‌کند که فشارهای خانه، اجتماع، کلیسا، و دولت حداقل هستند. اما این نباید بدین معنی تلقی شود که در یک جامعهٔ پیشرو هیچ جایی برای منزل، نهادهای اجتماعی، کلیسا، و دولت وجود ندارد.

هنگامی که عضوی از یک گروه اجتماعی مذهبی از الزامات چنین گروهی اطاعت کرده است، باید تشویق شود که در ابراز کامل تفسیر شخصی خودش از حقایق اعتقاد مذهبی و واقعیات تجربهٔ مذهبی از آزادی مذهبی بهره‌مند گردد. امنیت یک گروه مذهبی به وحدت معنوی بستگی دارد، نه به همسانیِ تئولوژیک. یک گروه مذهبی باید قادر باشد بدون این که ''آزاد اندیش'' شود از آزادیِ آزاد اندیشی بهره‌مند گردد. برای هر کلیسایی که خدای زنده را پرستش می‌کند، برادری انسان را تأیید می‌کند، و جرأت می‌کند تمامی فشارهای اعتقادی را از روی اعضایش بردارد امید زیادی وجود دارد.

6- هماهنگی فلسفی

الهیات مطالعهٔ کنشها و واکنشهای روح بشر است؛ آن هرگز نمی‌تواند یک علم شود زیرا در ابراز شخصیش همیشه باید کم و بیش با روانشناسی و در توصیف سیستماتیکش با فلسفه ترکیب شود. الهیات همیشه مطالعهٔ مذهب *شما* است؛ مطالعهٔ مذهب دیگری روانشناسی است.

هنگامی که انسان به مطالعه و بررسی جهانش از *بیرون* نزدیک می‌شود، علوم فیزیکی گوناگون را به وجود می‌آورد؛ هنگامی که او به پژوهش خودش و جهان از *درون* نزدیک می‌شود، موجب پیدایش الهیات و متافیزیک می‌شود. در تلاش برای موزون ساختن بسیاری از تناقضات که در ابتدا بین یافته‌ها و آموزشهای این دو مسیر کاملاً مخالفِ برخورد به جهانِ چیزها و موجودات قطعاً پدیدار می‌شوند هنر بعدی فلسفه به وجود می‌آید.

مذهب با نگرش معنوی، آگاهی از *درونی بودن* تجربهٔ بشری، سر و کار دارد. طبیعت معنوی انسان به او این فرصت را می‌دهد که جهان خارج را به درون وارونه سازد. از این رو درست است که طبیعت تمامی آفرینش اگر به طور منحصر به فرد از درونی بودنِ تجربهٔ شخصیت نگریسته شود، به نظر می‌رسد معنوی است.

هنگامی که انسان از طریق عطایای مادیِ حسهای فیزیکی خود و درک مربوطهٔ ذهنی به گونه‌ای تحلیلی جهان را بررسی می‌کند، به نظر می‌رسد کیهان، مکانیکی و انرژی – مادی است. چنین تکنیک مطالعهٔ واقعیت شامل وارونه ساختن جهان از داخل به خارج است.

یک برداشت منطقی و منسجم فلسفی جهان نمی‌تواند روی فرضیات ماتریالیسم یا روحگرایی ساخته شود، زیرا هر دوی این سیستمهای اندیشه کردن، هنگامی که به طور عمومی به کار برده می‌شوند، مجبورند کیهان را در تحریف بنگرند، اولی با جهانی تماس برقرار می‌کند که از درون به بیرون وارونه شده، و دومی طبیعت جهانی را درک می‌کند که از بیرون به درون وارونه شده است. از این رو دانش یا مذهب به واسطهٔ خود، به تنهایی، هرگز نمی‌تواند بدون هدایت فلسفهٔ بشری و روشنگری آشکارسازی الهی به یک فهم مکفی از حقایق و روابط جهانی امید داشته باشد.

روح درونی انسان همیشه باید برای ابراز و خود شکوفایی‌اش به مکانیسم و تکنیک ذهن متکی باشد. تجربهٔ بیرونی انسان پیرامون واقعیت مادی نیز باید مبتنی بر آگاهی ذهنی از تجربه نمودن شخصیت باشد. از این رو تجارب معنوی و مادی، درونی و بیرونیِ بشری همیشه با کارکرد ذهن مربوط هستند، و درک آگاه آنها مشروط به فعالیت ذهن است. انسان ماده را در ذهنش تجربه می‌کند؛ او واقعیت معنوی را در روان تجربه می‌کند، اما در ذهنش نسبت به این تجربه آگاه می‌شود. نیروی عقلانی، توازن دهنده و مشروط کنندهٔ همواره حاضر و تعدیل کنندهٔ جمع کل تجربهٔ بشری است. چیزهای انرژی و ارزشهای روحی، هر دو، از طریق مکانیسم ذهنیِ آگاهی با تفسیرشان رنگ می‌گیرند.

دشواری شما در رسیدن به یک هماهنگی متوازن‌تر میان علم و مذهب به سبب ناآگاهی محض شما از قلمرو میانیِ دنیای مورانشیاییِ چیزها و موجودات است. جهان محلی شامل سه درجه، یا مرحله از تجلی واقعیت است: ماده، مورانشیا، و روح. زاویهٔ برخورد مورانشیا تمامی اختلافات میان یافته‌های علوم فیزیکی و کارکرد روح مذهب را محو می‌سازد. تکنیک فهم علوم، استدلال است؛ تکنیک بینش مذهب، ایمان است؛ تکنیک سطح مورانشیا، موتا است. موتا یک حساسیت فوق مادی واقعیت است که شروع به جبران رشد ناکامل می‌کند، و برای محتوایش دانش – استدلال، و برای جوهرش ایمان – بصیرت دارد. موتا یک تطبیق فوق فلسفیِ درک متفاوت واقعیت است که توسط شخصیتهای مادی غیر قابل دسترسی است؛ این بخشاً مبتنی بر تجربهٔ بقا یافتن از زندگی مادی در جسم است. اما بسیاری از انسانها مطلوب بودنِ داشتنِ نوعی روش آشتی دادنِ تأثیر متقابل قلمروهای وسیعاً جدا شدهٔ دانش و مذهب را تشخیص داده‌اند؛ و متافیزیک نتیجهٔ تلاش بی‌فایدهٔ انسان برای پر کردن فاصلهٔ این شکافِ کاملاً شناخته شده است. اما متافیزیک بشری ثابت کرده است که بیشتر سردرگم کننده است تا روشنگرانه. متافیزیک نشان دهندهٔ تلاش خوش نیت اما بیهودهٔ انسان برای جبران فقدان موتای مورانشیا است.

متافیزیک اثبات کرده است که یک ناکامی است؛ انسان نمی‌تواند موتا را درک کند. آشکارسازی الهی تنها تکنیکی است که می‌تواند فقدان حساسیت حقیقت نسبت به موتا در یک کرهٔ مادی را جبران کند. آشکارسازی الهی آشفتگیِ متافیزیکِ با استدلال به وجود آمده در یک کرهٔ تکاملی را به گونه‌ای توانمند روشن می‌سازد.

دانش مطالعهٔ کوشندهٔ انسان پیرامون محیط فیزیکیش، دنیای انرژی – ماده، می‌باشد؛ مذهب تجربهٔ انسان در رابطه با کیهانِ ارزشهای روحی است؛ فلسفه توسط تلاش ذهنی انسان به وجود آمده است تا یافته‌های این مفاهیمِ به طور گسترده تفکیک شده را به چیزی مثل یک رویکرد منطقی و یکپارچه نسبت به کیهان سازمان دهد و به هم مربوط سازد. هنگامی که فلسفه توسط آشکارسازی الهی روشن می‌شود، در فقدان موتا و در فقدان فروپاشی و ناکامیِ جانشین استدلال انسان برای موتا، یعنی متافیزیک، به گونه‌ای قابل قبول عمل می‌کند.

انسان اولیه بین سطح انرژی و سطح روحی تفاوت قائل نمی‌شد. این نژاد بنفش و جانشینان آندی آنها بودند که ابتدا تلاش کردند شکل حساب شده را از شکل ارادی جدا سازند. انسان متمدن جای پای یونانیها و سومریهای آغازین را که میان بی‌جان و جاندار فرق می‌گذاشتند به طور فزاینده

دنبال نموده است. و به تدریج که تمدن پیشرفت می‌کند، باید فواصل پیوسته عریض شونده میان مفهوم روحی و مفهوم انرژی را فلسفه پر کند. اما در زمانِ فضا این تفاوتها در متعال یگانه هستند.

دانش همیشه باید مبتنی بر استدلال باشد، گرچه تخیل و حدس در بسط مرزهای آن سودمند هستند. مذهب برای ابد به ایمان وابسته است، گرچه استدلال یک تأثیر ثبات دهنده و یک همراهِ کمک کننده است. و همیشه تفاسیر گمراه کننده از پدیده‌های دنیاهای طبیعی و روحی، هر دو، وجود داشته و همواره وجود خواهد داشت، علوم و مذاهبی که به طور خطا چنین نامیده شده‌اند.

انسان به سبب فهم ناکاملش از علم، مهار اندکش روی مذهب، و تلاشهای ناموفقش در متافیزیک، تلاش کرده است که فرمولبندیهای خود را پیرامون فلسفه بسازد. و اگر به خاطر فروپاشی ارتباط تماماً مهم و ضروری متافیزیکی میان دنیاهای ماده و روح، ناکامی متافیزیک برای پر کردن فاصلهٔ مورانشیایی میان فیزیکی و روحی نبود، به راستی انسان امروزی یک فلسفهٔ ارزشمند و جذاب از خودش و جهانش می‌ساخت. انسان فانی فاقد درک ذهن و مادهٔ مورانشیا است؛ و *آشکارسازی الهی* تنها تکنیک برای جبران این نقصان در یافته‌های بینشی است که انسان به منظور ساختن یک فلسفهٔ منطقی از جهان و برای رسیدن به یک فهم ارضا کننده از مکان قطعی و با ثباتش در آن جهان به طور بسیار مبرم به آن نیاز دارد.

آشکارسازی الهی تنها امید انسان تکاملی برای پر کردن فاصلهٔ مورانشیا است. ایمان و استدلال، که توسط موتا یاری نشده‌اند نمی‌توانند یک جهان منطقی را درک نموده و بسازند. بدون بینش موتا، انسان فانی نمی‌تواند نیکی، عشق، و حقیقت را در پدیده‌های دنیای مادی تمیز دهد.

هنگامی که فلسفهٔ انسان به شدت به سوی دنیای ماده متمایل می‌شود، خردگرا یا *طبیعت‌گرا* می‌شود. هنگامی که فلسفه به طور مشخص به سوی سطح معنوی تمایل می‌یابد، *آرمان‌گرا* یا حتی عرفان‌گرا می‌شود. هنگامی که فلسفه آنقدر بداقبال می‌شود که به متافیزیک گرایش می‌یابد، به طور بی‌دریغ *شک‌گرا* و سردرگم می‌شود. در اعصار گذشته، بیشترِ دانش و ارزیابیهای عقلانی انسان در یکی از این سه تحریفات ادراک قرار داشته‌اند. فلسفه جرأت نمی‌کند تفسیرهای خود از واقعیت را به شکل خطیِ منطق بیان کند؛ آن هرگز نباید در به حساب آوردن توازن بیضویِ واقعیت و با انحنای ضروری تمامی مفاهیم رابطه‌ای ناکام باشد.

بالاترین فلسفهٔ قابل دستیابی انسان فانی باید منطقاً مبتنی بر استدلال علم، ایمان مذهب، و بینش حقیقت باشد که از طریق آشکارسازی الهی داده شده است. انسان با این پیوند می‌تواند ناکامی خود در شکل دادن به یک متافیزیک مکفی و عدم توانایی خود برای فهم موتای مورانشیا را تا حدی جبران کند.

7- علم و مذهب

علم با استدلال حفظ می‌شود، و مذهب با ایمان. اگر چه ایمان مبتنی بر استدلال نیست، خردمندانه است؛ گرچه از منطق مستقل است، با این حال با منطق قوی تشویق می‌شود. ایمان حتی با یک فلسفهٔ ایده‌آل نمی‌تواند پرورش یابد؛ به راستی این کار علم است، درست همان منبع چنین فلسفه‌ای. ایمان، بینش مذهبی بشری، فقط با آشکارسازی الهی می‌تواند با قطعیت رهنمود داده شود، و فقط از طریق تجربهٔ شخصی انسان با حضور روحانی تنظیم کنندهٔ خداوند که روح است می‌تواند با اطمینان ارتقا یابد.

نجات راستین، تکنیک تکامل الهیِ ذهن انسانی از تعیین هویت با ماده از طریق قلمروهای رابطهٔ مورانشیا تا مرتبت والای جهانیِ ارتباط روحی است. و همانطور که غریزهٔ مادیِ درون بینانه مقدم بر پدیداریِ دانش استدلال شده در تکامل دنیوی است، تجلی بینشِ روحیِ درون بینانه نیز حاکی از پدیداری آتیِ استدلال مورانشیا و روحی و تجربه در برنامهٔ متعالیِ تکامل آسمانی، کار دگرگون ساختن پتانسیلهای انسان موقت به واقعیت و ربانیتِ انسان جاودانه، یک پایان دهندهٔ بهشتی، می‌باشد.

اما همینطور که انسان فرازگرا برای تجربهٔ خداوند به سوی درون و به سوی بهشت حرکت می‌کند، به همین منوال برای یک فهم انرژیِ کیهان مادی به سوی برون و به سوی فضا گام برخواهد داشت. پیشرفت علم به زندگی دنیوی انسان محدود نیست؛ تجربهٔ فرازگرایانهٔ جهانی و ابرجهانی او به هیچ میزان اندکی مطالعهٔ دگرگونی انرژی و دگردیسی ماده نخواهد بود. خداوند روح است، اما الوهیت یگانگی است، و یگانگیِ الوهیت نه تنها در بر گیرندهٔ ارزشهای معنوی پدر جهانی و پسر جاودان است، بلکه همچنین آگاهی از واقعیات انرژیِ کنترلگر جهانی و جزیرهٔ بهشت می‌باشد، ضمن این که این دو فاز از واقعیت جهانی در روابط ذهنی عامل مشترک به طور کامل همبسته هستند و در سطح متناهی در الوهیتِ در حال پدیداریِ ایزد متعال یکپارچه شده‌اند.

پیوند رویکرد علمی و بینش مذهبی از طریق میانجیگری فلسفهٔ تجربی بخشی از تجربهٔ طولانیِ فرازگرایانهٔ بهشتیِ انسان می‌باشد. تقریبهای ریاضیات و قطعیتهای بینش همیشه به کارکرد موزون کنندهٔ منطق ذهن در کلیهٔ سطوح تجربه کمتر از حداکثرِ دستیابی به متعال نیاز خواهند داشت.

اما منطق هرگز نمی‌تواند در موزون ساختن یافته‌های علم و بینشهای مذهب موفق شود، مگر این که جنبه‌های علمی و مذهبیِ یک شخصیت، هر دو، تحت‌الشعاع حقیقت قرار گیرند، و به طور صادقانه خواهان دنبال نمودن حقیقت، هر جا که رهنمون شود باشند، صرف نظر از نتایجی که ممکن است به دست آید.

منطق تکنیک فلسفه، روشِ ابراز آن است. در حیطهٔ دانش راستین، استدلال همیشه پاسخگوی منطق راستین است؛ در حیطهٔ مذهب حقیقی، ایمان همیشه از مبنای یک دیدگاه درونی، منطقی است، گر چه چنین ایمانی از دیدگاه نظاره‌گرانهٔ برخورد علمی ممکن است کاملاً بی‌پایه به نظر رسد. اگر از برون به درون نگریسته شود، جهان ممکن است مادی به نظر رسد؛ اگر از درون

به برون نگریسته شود، همان جهان ممکن است کاملاً روحی به نظر رسد. استدلال ناشی از آگاهی مادی است، ایمان ناشی از آگاهی روحی است. اما از طریق میانجیگریِ یک فلسفه که از طریق آشکارسازی الهی تقویت شده است، منطق ممکن است نگرش درونی و بیرونی، هر دو را تأیید کند، و بدین طریق روی ثبات علم و مذهب، هر دو تأثیر بگذارد. بدین ترتیب، از طریق تماس مشترک با منطقِ فلسفه، ممکن است علم و مذهب به طور فزاینده نسبت به یکدیگر شکیبا و کمتر و کمتر شک‌گرا شوند.

آنچه که علم و مذهب در حال پیشرفت، هر دو نیاز دارند، جستجوی بیشتر و انتقاد از خودِ بی‌باکانه، یک آگاهی بیشتر از ناکامل بودن در مرتبت تکاملی می‌باشد. آموزگاران علم و مذهب، هر دو، در مجموع اغلب بیش از حد دارای اعتماد به نفس و دگماتیک هستند. علم و مذهب فقط می‌توانند نسبت به *واقعیات* خودشان از خود منتقد باشند. درست در لحظه‌ای که از مرحلهٔ واقعیات عدول شود، استدلال به کنار گذارده می‌شود، و یا به شکل یک شریک منطق دروغین به سرعت دچار انحطاط می‌گردد.

حقیقت — یک فهم روابط کیهانی، واقعیات جهان، و ارزشهای معنوی — به بهترین نحو می‌تواند از طریق کارکرد روح حقیقت به دست آید، و به بهترین نحو می‌تواند از طریق *آشکارسازی الهی* مورد انتقاد واقع شود. اما آشکارسازی الهی نه سرچشمهٔ یک علم است و نه یک مذهب؛ کارکرد آن این است که هم علم و هم مذهب را با حقیقتِ واقعیت هماهنگ سازد. همیشه در فقدان آشکارسازی الهی یا در ناکامی در پذیرش یا فهم آن، انسان فانی به نشان بیهودهٔ متافیزیکش متوسل شده است. این تنها جانشین بشری برای آشکارسازی حقیقت یا برای موتای شخصیت مورانشیا است.

علمِ دنیای مادی انسان را قادر می‌سازد که محیط فیزیکیش را کنترل کند، و تا اندازه‌ای بر آن تسلط یابد. مذهبِ تجربهٔ معنوی منبع انگیزندهٔ برادری است که انسانها را قادر می‌سازد در وضعیتهای پیچیدهٔ تمدن یک عصر علمی با هم زندگی کنند. متافیزیک، اما با اطمینان بیشتر آشکارسازی الهی، یک زمینهٔ مشترک برخورد برای اکتشافات هم علم و هم مذهب می‌دهد و تلاش بشری را برای مرتبط ساختنِ منطقی این قلمروهای فکریِ جدا اما وابسته به هم به شکل یک فلسفهٔ کاملاً متوازنِ ثبات علمی و اطمینان مذهبی میسر می‌سازد.

در وضعیت فانی، هیچ چیز نمی‌تواند به طور مطلق اثبات گردد؛ علم و مذهب هر دو مبتنی بر پنداشتها هستند. در سطح مورانشیا، فرضیات علم و مذهب هر دو از طریق منطقِ موتا قادر به اثبات جزئی هستند. در وضعیتِ حداکثرِ سطح روحی، پیش از تجربهٔ عملیِ واقعیت، نیاز برای اثبات متناهی به تدریج محو می‌شود؛ اما حتی در آن هنگام چیز زیادی فراتر از متناهی وجود دارد که اثبات نشده باقی می‌ماند.

تمامی بخشهای اندیشهٔ بشری مبتنی بر پنداشتهای مشخصی هستند که از طریق حساسیت بنیادینِ واقعیتِ عطیهٔ ذهن انسان پذیرفته شده‌اند، گر چه اثبات نشده‌اند. علم دوران لاف و گزاف گوییِ

استدلال کردن خود را از طریق *فرض نمودن* واقعیت سه چیز آغاز می‌کند: ماده، حرکت، و حیات. مذهب با فرض معتبر بودن سه چیز آغاز می‌کند: ذهن، روح، و جهان — ایزد متعال.

علم قلمرو فکری ریاضیات، انرژی و مادهٔ زمان در فضا می‌شود. مذهب نه فقط پرداختن به روح متناهی و گذرا را به عهده دارد، بلکه همچنین به روح جاودانگی و تعالیت. فقط از طریق یک تجربهٔ طولانی در موتا این دو حد غاییِ درک جهان می‌توانند انجام شوند تا تفاسیر قابل مقایسه از سرآغازها، کارکردها، روابط، واقعیات، و فرجامها را به بار آورند. حداکثرِ موزون ساختن واگراییِ انرژی – روح در قرار گرفتن در دامنهٔ هفت روح استاد می‌باشد؛ نخستین یگانگی آن، در الوهیتِ متعال؛ نهایتِ یگانگیِ آن، در بیکرانیِ اولین منبع و مرکز، من هستم، می‌باشد.

استدلال، کنش تشخیص نتایج آگاهی در رابطه با تجربه در دنیای فیزیکیِ انرژی و ماده و با آن می‌باشد. *ایمان*، کنش تشخیص اعتبار آگاهی روحی است — چیزی که قادر به اثبات انسانیِ دیگر نیست. *منطق*، پیشرفت حقیقت جویانهٔ ساختگیِ یگانگی ایمان و استدلال است و مبتنی بر عطایای بنیادین ذهن موجودات انسانی، شناخت ذاتی چیزها، معانی، و ارزشها است.

یک اثبات واقعی از واقعیت روحی در حضور تنظیم کنندهٔ فکر وجود دارد، اما اعتبار این حضور برای دنیای برون قابل اثبات نیست، بلکه فقط برای کسی که سکنی گزینیِ خداوند را بدین گونه تجربه می‌کند. آگاهی از تنظیم کننده مبتنی بر درک عقلانی حقیقت، درک فوق ذهنیِ نیکی، و انگیزهٔ شخصیت برای مهر ورزیدن است.

علم دنیای مادی را کشف می‌کند، مذهب آن را ارزیابی می‌کند، و فلسفه تلاش می‌کند معانی آن را تفسیر کند، در حالی که دیدگاه علمیِ مادی را با مفهوم مذهبی روحی هماهنگ می‌سازد. اما تاریخ قلمرویی است که ممکن است علم و مذهب هرگز در آن به طور کامل به توافق نرسند.

8- فلسفه و مذهب

اگر چه ممکن است علم و فلسفه هر دو از طریق استدلال و منطقِ خود احتمال خداوند را فرض کنند، فقط تجربهٔ شخصی مذهبی یک انسان با روح هدایت شده می‌تواند قطعیت چنین الوهیت متعال و شخصی را تأیید کند. از طریق تکنیک چنین مظهر حقیقت زنده، فرضیهٔ فلسفیِ احتمال خداوند یک واقعیت مذهبی می‌شود.

سردرگمی پیرامون تجربهٔ قطعیتِ خداوند ناشی از تفاسیر ناهمسان و روابط آن تجربه توسط افراد مختلف و توسط نژادهای مختلف انسانها می‌باشد. تجربه نمودن خداوند ممکن است کاملاً معتبر باشد، اما از آنجا که گفتار *دربارهٔ* خداوند، روشنفکرانه و فلسفی است، ناهمگون و اغلب اوقات به گونه‌ای سردرگم کننده خطا است.

یک مرد نیک و والامنش ممکن است به گونه‌ای تمام عیار عاشق همسر خود باشد اما کاملاً نتواند در یک آزمون نوشته شده پیرامون روانشناسیِ عشق زناشویی به گونه‌ای رضایت بخش قبول شود. مرد دیگری که عشق اندکی برای همسر خود دارد، و یا هیچ عشقی ندارد، ممکن است به پسندیده‌ترین نحو در چنین امتحانی قبول شود. عدم کمالِ بصیرت عاشق در شناخت سرشت راستینِ معشوق حتی به کمترین میزان، واقعیت یا خلوص عشق او را بی‌اعتبار نمی‌سازد.

اگر شما به راستی به خداوند ایمان دارید — از روی ایمان او را می‌شناسید و به او مهر می‌ورزید — اجازه ندهید که از طریق کنایه‌های تردیدآمیز علم، خرده‌گیریهای منطق، فرضیات فلسفه، یا نظرات زیرکانهٔ روانهای خوش نیت که یک مذهب بدون خدا می‌سازند، از واقعیت چنین تجربه‌ای به هیچ وجه کاسته شود یا آن کم جلوه داده شود.

اطمینان فرد مذهب‌گرای خداشناس نباید از طریق عدم اطمینان ماتریالیست شک‌گرا از بین برود؛ بلکه عدم اطمینان فرد بی‌ایمان باید از طریق ایمان ژرف و اطمینان تزلزل ناپذیرِ فرد ایماندار تجربی به گونه‌ای قدرتمند مورد چالش واقع شود.

برای این که فلسفه حاوی بزرگترین خدمت به علم و مذهب، هر دو باشد، باید از افراطهای ماتریالیسم و پانتئیسم هر دو اجتناب ورزد. فقط یک فلسفه که واقعیت شخصیت — ثبات در شرایط وجود تغییر — را تشخیص می‌دهد، می‌تواند برای انسان حاوی ارزش اخلاقی باشد، و می‌تواند میان تئوریهای دانش مادی و مذهب معنوی به عنوان رابط خدمت کند. آشکارسازی الهی جبرانِ ضعفهای فلسفهٔ در حال تکامل است.

9- جوهر مذهب

الهیات با محتوای اندیشمندانهٔ مذهب سر و کار دارد، و متافیزیک (آشکارسازی الهی) با جنبه‌های فلسفی. تجربهٔ مذهبی *همان* محتوای معنویِ مذهب است. به رغم خیال‌پردازیهای اسطوره‌ای و توهمات روانشناسانهٔ محتوای عقلانیِ مذهب، تصورات متافیزیکیِ خطاآمیز و تکنیکهای خود فریبانه، تحریفات سیاسی و انحرافات اجتماعی – اقتصادیِ محتوای فلسفی مذهب، تجربهٔ معنوی مذهب شخصی، حقیقی و معتبر باقی می‌ماند.

مذهب به احساس، کنش، و زندگی می‌پردازد، نه صرفاً به اندیشه کردن. اندیشه کردن، بیشتر به طور تنگاتنگ به حیات مادی مربوط است، و باید به طور عمده، نه تماماً، تحت‌الشعاع استدلال و واقعیات علم باشد، و در دستیابیهای غیرمادی خود به واسطهٔ حقیقت تحت سیطرهٔ قلمروهای روحی باشد. صرف نظر از این که الهیات یک فرد چقدر خیالی و خطاآمیز باشد، مذهب یک فرد ممکن است کاملاً راستین و برای ابد حقیقت باشد.

بودائیسم در شکل آغازین خود یکی از بهترین مذاهب بدون خدا است که طی تمامی تاریخ تکاملی یورنشیا به وجود آمده است، گر چه با توسعهٔ تدریجی این دین، بدون خدا باقی نماند. مذهب بدون ایمان یک تناقض است؛ بدون خدا، یک تضاد فلسفی و یک عقیدهٔ پوچ عقلانی است.

تبار سحرآمیز و اسطوره‌ایِ مذهب طبیعی، واقعیت و حقیقت مذاهب آشکار شدهٔ الهی بعد و بشارت کامل نجات دهندهٔ مذهب عیسی را بی‌اعتبار نمی‌سازد. زندگی و آموزشهای عیسی مذهب خرافات سحر و جادو، توهمات اسطوره‌ای، و اسارت دگماتیسم سنتی را سرانجام خلع کسوت نمود. اما این سحر و جادو و اسطورهٔ آغازین از طریق فرض نمودن وجود و واقعیت ارزشها و موجودات فوق مادی، راه را برای مذهب بعد و برتر به گونه‌ای بسیار مؤثر آماده ساخت.

اگر چه تجربهٔ مذهبی یک پدیدهٔ صرفاً ذهنی معنوی است، چنین تجربه‌ای در بر گیرندهٔ یک رویکرد ایمان مثبت و زنده به سوی بالاترین قلمروهای واقعیت عینی جهان است. آرمان فلسفهٔ مذهبی چنان ایمان و اعتمادی است که انسان را به طور کامل به سوی وابستگی به عشق مطلق پدر بیکران جهان جهانها رهنمون می‌شود. چنین تجربهٔ راستین مذهبی به مراتب فراتر از به عینیت درآمدنِ فلسفیِ تمایل آرمان‌گرایانه است؛ آن در واقع نجات را مسلم می‌پندارد و خود را فقط با یادگیری و انجام خواست پدر بهشتی مشغول می‌دارد. نشانهای چنین مذهبی اینها هستند: ایمان به یک الوهیت متعال، امید به نجات جاودان، و عشق، به ویژه به همنوعان فرد.

هنگامی که الهیات بر مذهب چیره می‌شود، مذهب می‌میرد؛ آن به جای یک زندگی، یک دکترین می‌شود. مأموریت الهیات صرفاً تسهیل ساختن خود آگاهیِ تجربهٔ شخصی معنوی است. الهیات در بر گیرندهٔ تلاش مذهبی برای تعریف کردن، روشن ساختن، تفسیر کردن، و توجیه کردن ادعاهای تجربی مذهب است که در تحلیل نهایی فقط می‌تواند از طریق ایمان زنده اثبات گردد. در فلسفهٔ بالاتر جهان، خرد، همانند استدلال با ایمان متحد می‌شود. استدلال، خرد، و ایمان بالاترین دستیابیهای بشری انسان هستند. استدلال انسان را با دنیای واقعیات، با چیزها، آشنا می‌سازد؛ خرد او را به دنیای حقیقت، با روابط آشنا می‌سازد؛ ایمان او را به دنیای ربانیت، تجربهٔ معنوی، وارد می‌کند.

ایمان با مشتاقانه‌ترین شکل استدلال را تا جایی که می‌تواند برود، پیش می‌برد و سپس با خرد به حد کامل فلسفی پیش می‌رود؛ و سپس جرأت می‌کند که با همراهی یگانهٔ حقیقت سفر نامحدود و پایان ناپذیر جهان را آغاز کند.

علم (دانش) مبتنی بر این پنداشت ذاتی (روح یاور) است که استدلال معتبر است، و این که جهان می‌تواند مورد فهم واقع شود. فلسفه (درک هماهنگ) مبتنی بر این پنداشت ذاتی (روح خرد) است که خرد معتبر است، و این که جهان مادی می‌تواند با روحی هماهنگ شود. مذهب (حقیقت تجربهٔ شخصی معنوی) مبتنی بر این پنداشت ذاتی (تنظیم کنندهٔ فکر) است که ایمان معتبر است، و این که خداوند می‌تواند شناخته شود و مورد دستیابی واقع شود.

درک کامل واقعیت حیات انسانی در بر گیرندهٔ یک اشتیاق تدریجی به باور کردن این پنداشتهای استدلال، خرد، و ایمان است. این حیاتی است که با حقیقت انگیزه می‌یابد و تحت سیطرهٔ عشق است؛ و اینها ایده‌آلهای واقعیت عینی کیهانی هستند که وجودشان نمی‌تواند به طور مادی نشان داده شود.

هنگامی که استدلال به یکباره درست و خطا را تشخیص می‌دهد، خرد را به نمایش می‌گذارد؛ هنگامی که خرد بین درست و خطا، حقیقت و لغزش، انتخاب می‌کند، راهبری روح را نشان می‌دهد. و بدین ترتیب کارکردهای ذهن، روان، و روح به طور تنگاتنگ همواره متحد هستند و به طور کارکردی ارتباط متقابل دارند. استدلال با شناخت واقعی سر و کار دارد؛ خرد، با فلسفه و آشکارسازی الهی؛ ایمان، با تجربهٔ زندهٔ معنوی. انسان از طریق حقیقت به زیبایی دست می‌یابد و از طریق عشق معنوی به نیکی فراز می‌یابد.

ایمان به شناخت خداوند راه می‌برد، نه صرفاً به یک احساس عرفانیِ حضور الهی. ایمان نباید بیش از حد تحت تأثیر پیامدهای احساسی آن قرار گیرد. مذهب راستین یک تجربهٔ باور کردن و شناختن و نیز یک احساس خرسندی است.

در تجربهٔ مذهبی یک واقعیت وجود دارد که با محتوای معنوی متناسب است، و چنین واقعیتی فراتر از استدلال، علم، فلسفه، خرد، و تمامی دستاوردهای دیگر بشری است. اعتقادات راسخِ چنین تجربه‌ای غیرقابل انکار هستند؛ منطقِ زندگی مذهبی انکار ناپذیر است؛ قطعیت چنین شناختی فوق بشری است؛ خرسندیها به گونه‌ای عالی الهی هستند، شجاعت شکست ناپذیر است، دلبستگیها بی‌چون و چرا هستند، وفاداریها متعال هستند، و سرنوشتها نهایی — جاودانه، غائی، و جهانی — هستند.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 104

رشد مفهوم تثلیث

مفهوم تثلیثِ مذهب آشکار شدهٔ الهی نباید با باورهای سه‌گانهٔ مذاهب تکاملی اشتباه گرفته شود. ایده‌های سه‌گانه‌ها ناشی از بسیاری روابط ایجاب کننده بودند، اما عمدتاً به دلیل سه بندهای انگشتان بودند، زیرا سه پایه کمترین تعدادی بود که می‌توانست یک صندلی را ثبات دهد، زیرا سه نقطهٔ اتکا می‌توانست یک چادر را برپا نگاه دارد؛ علاوه بر اینها، انسان بدوی، برای مدتی طولانی نمی‌توانست فراتر از سه بشمارد.

صرف نظر از برخی جفتهای طبیعی، مثل گذشته و حال، روز و شب، گرم و سرد، و مذکر و مؤنث، انسان به طور کلی به این تمایل دارد که به صورت سه‌گانه فکر کند: دیروز، امروز، و فردا؛ طلوع خورشید، ظهر، و غروب خورشید؛ پدر، مادر، و فرزند. به برنده سه بار هورا گفته می‌شود. مردگان در روز سوم دفن می‌شوند، و روح با سه غسل آب مورد دلجویی واقع می‌شود.

در نتیجهٔ این روابط طبیعی در تجربهٔ بشری، سه‌گانگی در مذهب پدیدار گشت، و این مدتها پیش از آن بود که تثلیث بهشتیِ الوهیتها، یا حتی هر یک از نمایندگان آنها به نوع بشر آشکار شوند. بعدها پارسیان، هندوها، یونانیان، مصریان، بابلیها، رومیان، و مردم اسکاندیناوی همگی خدایان سه‌گانه داشتند، اما اینها هنوز تثلیثهای راستین نبودند. الوهیتهای سه‌گانه همگی یک منشأ طبیعی داشتند و در روزگاری یا روزگار دیگر در میان بیشتر مردمان باهوش یورنشیا ظاهر شده‌اند. گاهی اوقات مفهوم یک سه‌گانگی تکاملی با مفهوم یک تثلیث آشکار شدهٔ الهی مخلوط شده است؛ در این موارد اغلب غیرممکن است که یکی را از دیگری تمیز داد.

1- مفاهیم یورنشیاییِ تثلیث

نخستین آشکارسازی الهیِ یورنشیایی که به درک تثلیث بهشت راه برد حدود نیم میلیون سال پیش توسط پرسنل پرنس کلیگستیا انجام شد. این آغازین‌ترین مفهوم تثلیث در روزگاران بی‌ثباتی به دنبال شورش سیاره‌ای در دنیا از دست رفت.

دومین ارائهٔ تثلیث توسط آدم و حوا در باغهای اول و دوم انجام یافت. این آموزشها حتی در روزگاران ماکی‌ونتا ملک صادق، در حدود سی و پنج هزار سال بعد از آن، هنوز به طور کامل

محو نشده بودند، زیرا که مفهوم تثلیثِ شیثی‌ها در بین‌النهرین و مصر هر دو دوام یافت، اما بیشتر به طور ویژه در هند، یعنی جایی که در آگنی، خدای ودایی سه سرِ آتش برای مدتی طولانی تداوم یافت.

سومین ارائهٔ تثلیث توسط ماکی‌ونتا ملک صادق انجام یافت، و این دکترین توسط سه دایرهٔ هم مرکز که خردمند سالیم آن را روی صفحهٔ فلزی سینه‌اش قرار داده بود نمادین بود. اما ماکی‌ونتا این را بسیار دشوار می‌یافت که در رابطه با پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران به فلسطینیان چادرنشین آموزش دهد. بیشتر پیروان او تصور می‌کردند که تثلیث شامل سه والامرتبهٔ نُرلاشیادِک است؛ تعداد اندکی تثلیث را به صورت حکمران سیستم، پدر کوکبه، و الوهیت آفرینندهٔ جهان محلی می‌پنداشتند؛ باز تعداد کمتری ایدهٔ همیاری بهشتیِ پدر، پسر، و روح را به میزان حتی کمتر درک می‌کردند.

آموزشهای ملک صادق در رابطه با تثلیث از طریق فعالیتهای میسیونرهای سالیم به تدریج در سرتاسر بخش عمدهٔ اروپا – آسیا و شمال آفریقا گسترش یافت. اغلب دشوار است که میان سه‌گانگی‌ها و تثلیثها در اعصار بعدی آندی و بعد از ملک صادق تمیز داده شود، در حالی که هر دو مفهوم تا اندازهٔ مشخصی در آمیخته و در هم ادغام شدند.

مفهوم تثلیث در میان هندوها به صورت وجود، هوشمندی، و شادی ریشه گرفت. (یک پنداشت بعدی هندی، برهما، سیوا، و ویشنو بود.) در حالی که توصیفات پیشین‌ترِ تثلیث توسط کاهنان شیثی به هند آورده شدند، ایده‌های بعدی تثلیث توسط میسیونرهای سالیم وارد شدند و توسط خردمندان بومی هند از طریق آمیختن این دکترینها با پنداشتهای تکاملی سه‌گانه توسعه یافتند.

کیش بودایی دو دکترین به وجود آورد که یک سرشت تثلیثی داشت: اولی آموزگار، قانون، و برادری بود؛ این آموزشی بود که توسط گوتاما سیدارتا ارائه شد. پنداشت بعد در میان شاخهٔ شمالی پیروان بودا به وجود آمد، و شامل خدای متعال، روح‌القدس، و نجات دهندهٔ در جسم ظهور یافته می‌شد.

و این ایده‌های هندوها و بوداییها پنداشتهای واقعی تثلیث بودند، یعنی ایدهٔ یک تجلی سه‌گانه از یک خدای یگانه. یک پنداشت حقیقیِ تثلیث فقط یک گروهبندی سه خدای جداگانه با هم نیست.

عبرانیان در رابطه با تثلیث از روایات کنعانیِ روزگاران ملک صادق اطلاع داشتند، اما غیرت یکتاپرستانهٔ آنها برای خدای واحد، یهوه، چنان تمامی این آموزشها را تحت‌الشعاع قرار داده بود که تا زمان ظهور عیسی دکترین الوهیم عملاً از الهیات یهودی ریشه کن شده بود. ذهن عبرانی نمی‌توانست مفهوم تثلیث را با اعتقاد یکتاپرستانه به خدای یگانه، خدای اسرائیل، آشتی دهد.

پیروان دین اسلام نیز نتوانستند ایدهٔ تثلیث را درک کنند. برای یک یکتاپرستی در حال ظهور همیشه دشوار است که در هنگام روبرویی با چند خداپرستی، سه‌گانه پرستی را تحمل کند. ایدهٔ تثلیث بهترینهای آن مذاهبی را نگاه می‌دارد که یک سنت پایدار یکتاپرستانه به علاوهٔ انعطاف

پذیری اعتقادی دارند. یکتاپرستان بزرگ، عبرانیان و محمدی‌ها، این را دشوار یافتند که میان پرستش سه خدا، چند خدا پرستی، و سه‌گانه پرستی، یعنی پرستش یک خدا که در یک تجلی سه‌گانه از ربانیت و شخصیت وجود دارد فرق بگذارند.

عیسی حقیقت پیرامون اشخاص تثلیث بهشت را به حواریونش آموزش داد، اما آنها فکر می‌کردند که او به گونه‌ای تمثیلی و سمبلیک سخن می‌گوید. آنها که در یکتاپرستی عبرانی آموزش یافته بودند، این را دشوار یافتند که اعتقادی را باور کنند که به نظر می‌رسید با برداشت مسلط آنها پیرامون یهوه در تضاد باشد. و مسیحیان آغازین تعصب عبرانی بر علیه مفهوم تثلیث را به ارث بردند.

نخستین تثلیث مسیحیت در انطاکیه اعلام گردید و شامل خداوند، کلام او، و خرد او بود. پولس پیرامون تثلیث بهشتیِ پدر، پسر، و روح آگاهی داشت، اما به ندرت در رابطه با آن موعظه می‌کرد و تنها در تعداد اندکی از نامه‌هایش به کلیساهای به تازگی شکل گرفته به آن اشاره کرد. پولس حتی در آن هنگام نیز همچون حواریون همتای خود، پسر آفرینندهٔ جهان محلی را با دومین شخص الوهیت، پسر جاودان بهشت، اشتباه گرفت.

برداشت مسیحی تثلیث، که نزدیک به پایان اولین قرن بعد از مسیح شروع به کسب شناسایی نمود، شامل پدر جهانی، پسر آفرینندهٔ نِبادان، و خادم الهی سَلوینگتون — روح مادر جهان محلی و یار آفرینشگر پسر آفریننده — بود.

از روزگاران عیسی تاکنون هویت واقعی تثلیث بهشت در یورنشیا شناخته شده نبود (به جز توسط تعداد اندکی از افراد که این امر به طور ویژه برایشان آشکار گردید)، تا این که در این فاش سازیهای آشکار کننده ارائه گردید. اما گرچه برداشت مسیحی از تثلیث در واقع اشتباه بود، در رابطه با روابط روحانی عملاً حقیقت داشت. این برداشت فقط در پیامدهای فلسفی و نتایج کیهانیش دچار شرمندگی شد: برای بسیاری از کسانی که از ذهنیت کیهانی برخوردارند دشوار بوده است که باور کنند دومین شخص الوهیت، دومین عضو یک تثلیث بیکران، روزگاری در یورنشیا سکنی گزید؛ و در حالی که به لحاظ روحی این امر حقیقت دارد، عملاً، این یک واقعیت نیست. آفرینندگان رستهٔ میکائیل ربانیت پسر جاودان را به طور کامل در بر می‌گیرند، اما آنها شخصیت مطلق نیستند.

2- یگانگی تثلیث و تعدد الوهیت

یکتاپرستی به عنوان یک اعتراض فلسفی بر ضد عدم انسجام پلیتئیسم به وجود آمد. آن ابتدا از طریق سازمانهای خدایان گوناگون با تقسیم‌بندیهای فعالیتهای فوق طبیعی، سپس از طریق تمجید هنوتئیستیِ یک خدا بیش از خدایان بسیار، و سرانجام از طریق طرد همگی خدایان به جز خدای یگانه که ارزش نهایی دارد توسعه یافت.

تثلیث‌گرایی ناشی از اعتراض تجربی بر ضد غیرممکن بودنِ تصور یگانگیِ یک الوهیت یکه و تنهای غیرانسانی انگاشته شده‌ای است که از نظر اهمیت جهانی بی‌ربط است. با گذشت زمان کافی، فلسفه به این تمایل می‌یابد که کیفیتهای شخصی را از مفهوم الوهیتِ یکتاپرستی خالص جدا سازد، و بدین ترتیب این ایدهٔ یک خدای بی‌ربط را به مرتبت یک مطلق پانتئیستی کاهش می‌دهد. همیشه دشوار بوده است که طبیعت شخصی خدایی را که هیچ روابط برابر شخصی با موجودات شخصی دیگر و هم‌رتبه ندارد فهمید. شخصیت در الوهیت طلب می‌کند که چنین الوهیتی در رابطه با الوهیت دیگر و برابر شخصی وجود داشته باشد.

از طریق شناخت مفهوم تثلیث ذهن انسان می‌تواند امید داشته باشد که چیزی از روابط متقابل عشق و قانون را در آفرینشهای زمان و فضا درک کند. انسان از طریق ایمان معنوی نسبت به مهر خداوند بینش به دست می‌آورد اما به زودی کشف می‌کند که این ایمان معنوی هیچ تأثیری روی قوانین مقرر شدهٔ جهان مادی ندارد. صرف نظر از راسخ بودن اعتقاد انسان به خداوند به عنوان پدر بهشتی وی، افقهای در حال گسترش کیهانی طلب می‌کنند که او همچنین واقعیت الوهیت بهشت به عنوان قانون جهانی را به رسمیت بشناسد، که او حاکمیت تثلیث را که از بهشت به سوی بیرون گسترش می‌یابد و حتی بر جهانهای محلیِ در حال تکاملِ پسران آفریننده و دختران آفرینشگرِ سه شخص جاودان سایه افکنده است تشخیص دهد. اتحاد الوهیت این سه شخص *قطعاً* واقعیت و حقیقت و تقسیم ناپذیریِ جاودان تثلیث بهشت است.

و همین تثلیث بهشت یک وجود واقعی است — نه یک شخصیت، بلکه به هر حال یک واقعیت راستین و مطلق؛ نه یک شخصیت، بلکه به هر حال سازگار با شخصیتهای همزیست — شخصیتهای پدر، پسر، و روح. تثلیث یک واقعیتِ الوهیتِ ابرجمعی است که از پیوند سه الوهیت بهشت منتج شده است. کیفیتها، ویژگیها، و کارکردهای تثلیث جمع سادهٔ ویژگیهای سه الوهیت بهشت نیستند؛ کارکردهای تثلیث چیزی بی‌همتا و آغازین هستند، و از تحلیل ویژگیهای پدر، پسر، و روح به طور کامل قابل پیش بینی نیستند.

برای مثال: استاد هنگامی که در زمین بود، به پیروانش اندرز داد که عدالت هرگز یک کنش *شخصی* نیست؛ آن همیشه یک کارکرد *گروهی* است. خدایان نیز شخصاً عدالت را اجرا نمی‌کنند. بلکه آنها عیناً این کارکرد را به صورت کامل جمعی، به صورت تثلیث بهشت، اجرا می‌کنند.

درک مفهومی رابطهٔ تثلیثِ پدر، پسر، و روح، ذهن بشری را برای عرضهٔ بیشتر روابط مشخص سه‌گانهٔ دیگر آماده می‌سازد. ممکن است دلیل تئولوژیک از طریق مفهوم تثلیث بهشت به طور کامل بسنده باشد، اما دلیل فلسفی و کیهانی، شناخت سایر ارتباطات سه‌گانهٔ اولین منبع و مرکز را طلب می‌کند، آن وحدتهای سه‌گانه که بیکران در ظرفیتهای گوناگونِ غیرپدرانه که تجلی جهانی دارند در آنها کار می‌کند — روابط خداوندِ نیرو، انرژی، توانمندی، علیّت، واکنش، بالقوگی، واقعیت، گرانش، تنش، الگو، اصل، و وحدت.

3- تثلیثها و وحدتهای سه‌گانه

در حالی که نوع بشر گاهی اوقات فهم تثلیثِ سه شخص الوهیت را درک نموده است، انسجام طلب می‌کند که هوشمندی بشری درک کند که روابط مشخصی میان تمامی هفت مطلق وجود دارد. اما تمامی آنچه که پیرامون تثلیث بهشت صحت دارد لزوماً در رابطه با یک ***وحدت سه‌گانه*** حقیقت ندارد، زیرا یک وحدت سه‌گانه چیزی غیر از یک تثلیث است. یک وحدت سه‌گانه در برخی جنبه‌های کنش‌گرایانه ممکن است با یک تثلیث قابل مقایسه باشد، اما در سرشت هرگز همانند یک تثلیث نیست.

انسان فانی در حال عبور کردن از میان یک عصر بزرگ افقهای در حال گسترش و مفاهیم در حال توسعه در یورنشیا است، و تکامل فلسفهٔ کیهانی او باید شتاب یابد تا با بسط صحنهٔ عقلانیِ اندیشهٔ بشری هماهنگ شود. به تدریج که آگاهی کیهانی انسان فانی بسط می‌یابد، او ارتباط متقابل همه چیز را که در دانش مادی، فلسفهٔ عقلانی، و بینش معنوی خود می‌یابد مشاهده می‌کند. باز با تمامی این اعتقاد به وحدت کیهان، انسان تنوع تمامی وجود را مشاهده می‌کند. به رغم تمامی برداشتها پیرامون تغییرناپذیری الوهیت، انسان مشاهده می‌کند که در جهانی زندگی می‌کند که حاوی تغییر مداوم و رشد تجربی است. صرف نظر از درک بقای ارزشهای معنوی، انسان باید به طور پیوسته ریاضیات و پیش ریاضیاتِ نیرو، انرژی، و توان را به حساب آورد.

آکندگی جاودانِ بیکرانی باید به طریقی با رشد زمانیِ جهانهای در حال تکامل و با عدم کمال ساکنان تجربی آن سازگار باشد. پنداشت بیکرانیِ کامل باید به طریقی چنان تقسیم شود و تعدیل گردد که خرد انسان و روان مورانشیایی بتواند این مفهوم ارزش نهایی و اهمیت معنوی کننده را درک کند.

در حالی که استدلال یک یگانگی یکتاپرستانهٔ واقعیت کیهانی را طلب می‌کند، تجربهٔ متناهی اصل مطلقهای جمعی و هماهنگی آنها در روابط کیهانی را لازم می‌دارد. بدون وجودهای همتراز هیچ احتمالی برای پدیداری تنوع روابط مطلق، هیچ شانسی برای کارکرد ناهمسانیها، تغییرپذیرها، متعادل کننده‌ها، کاهش دهندگان نیرو، تعدیل کنندگان، یا تقلیل دهندگان وجود ندارد.

در این مقالات جمع واقعیت (بیکرانی) بدان صورت که وجود دارد در هفت مطلق عرضه شده است:

1- پدر جهانی.

2- پسر جاودان.

3- روح بیکران.

4- جزیرهٔ بهشت.

5- مطلق الوهیت.

6- مطلق جهانی.

7- مطلق کامل.

اولین منبع و مرکز، که برای پسر جاودان پدر است، برای جزیرهٔ بهشت نیز الگو می‌باشد. او شخصیتی است که در پسر کامل است، اما شخصیتی که در مطلق کامل بالقوه شده است. پدر انرژی است که در بهشت – هاونا آشکار شده است و در همان حال انرژی است که در مطلق کامل پنهان گشته است. بیکران به طور پیوسته در کنشهای بی‌وقفهٔ عامل مشترک آشکار شده است، در حالی که در فعالیتهای جبران کننده اما پوشش یافتهٔ مطلق جهانی برای ابد کار می‌کند. پدر بدین گونه با شش مطلقِ همتراز مرتبط است، و تمامی هفت تا، بدین گونه دایرهٔ بیکرانی را در سرتاسر چرخه‌های بی‌پایان ابدیت در بر می‌گیرند.

به نظر می‌رسد که وحدت سه‌گانهٔ روابط مطلق اجتناب ناپذیر است. شخصیت در جستجوی سایر روابط شخصیتی در سطح مطلق و نیز در تمامی سطوح دیگر جاودانه می‌شود. و رابطهٔ سه شخصیت بهشت نخستین وحدت سه‌گانه، پیوند شخصیتی پدر، پسر، و روح را جاودانه می‌سازد. زیرا هنگامی که این سه شخص، *به عنوان اشخاص*، برای کنش متحد به هم می‌پیوندند، از طریق آن شامل یک وحدت سه‌گانهٔ حاوی وحدت کنش‌گرایانه، نه یک تثلیث، می‌شوند — یک وجود ارگانیک — اما با این وجود یک وحدت سه‌گانه، یک هم آراییِ جمعیِ سه‌گانهٔ کنش‌گرایانه.

تثلیث بهشت یک وحدت سه‌گانه نیست؛ این یک هم آراییِ کنش‌گرایانه نیست؛ بلکه این الوهیت تقسیم ناشده و غیرقابل تقسیم است. پدر، پسر، و روح (به عنوان اشخاص) می‌توانند با تثلیث بهشت یک رابطه را حفظ کنند، زیرا تثلیث، *قطعاً* الوهیتِ تقسیم ناشدهٔ آنها است. پدر، پسر، و روح چنین رابطه‌ای شخصی با اولین وحدت سه‌گانه حفظ نمی‌کنند، زیرا این *دقیقاً* پیوند کنش‌گرایانهٔ آنها به عنوان سه شخص است. آنها فقط به صورت تثلیث — به صورت الوهیت تقسیم ناشده — به طور جمعی یک رابطهٔ بیرونی با وحدت سه‌گانهٔ جمع شخصی‌شان را حفظ می‌کنند.

بدین ترتیب تثلیث بهشت در میان روابط مطلق جایی بی‌همتا دارد؛ چندین وحدت سه‌گانهٔ وجودگرایانه وجود دارد، اما فقط یک تثلیث وجودگرایانه. یک وحدت سه‌گانه یک وجود *نیست*. آن بیش از آن که ارگانیک باشد کنش‌گرایانه است. اعضای آن بیش از آن که رابطهٔ شراکتی داشته باشند شریک هستند. اجزای وحدت سه‌گانه ممکن است وجودهایی باشند، اما یک وحدت سه‌گانه خود یک مشارکت است.

با این وجود، یک نقطهٔ تشابه میان تثلیث و وحدت سه‌گانه وجود دارد: هر دو به کارکردهایی منجر می‌شوند که چیزی غیر از جمع قابل تشخیص ویژگیهای اجزای عضو هستند. اما در حالی

که آنها از یک نقطه نظر کنش‌گرایانه بدین گونه شبیه هستند، سوا از آن هیچ رابطهٔ گروهی به نمایش نمی‌گذارند. آنها به صورت رابطهٔ کارکرد با ساختار کمابیش مربوط هستند. اما کارکرد مشارکت وحدت سه‌گانه کارکرد ساختار تثلیث یا وجود نیست.

با این وجود وحدتهای سه‌گانه واقعی هستند؛ آنها بسیار واقعی هستند. در آنها کل واقعیت کنش می‌یابد، و پدر جهانی از طریق آنها کنترل فوری و شخصی روی کارکردهای اصلی بیکرانی اِعمال می‌کند.

4- هفت وحدت سه‌گانه

در تلاش برای توصیف هفت وحدت سه‌گانه، توجه به این واقعیت معطوف می‌گردد که پدر جهانی عضو آغازین هر یک است. او نخستین منبع پدرانهٔ جهانی، مرکز مطلق، علت آغازین، کنترل کنندهٔ جهانی، انرژی دهندهٔ نامحدود، وحدت آغازین، نگاهدارندهٔ کامل، اولین شخص الوهیت، الگوی آغازین کیهانی، و جوهر بیکرانی هست، بوده، و همواره خواهد بود. پدر جهانی علت شخصیِ مطلقها است؛ او مطلقِ مطلقها است.

می‌توان طبیعت و معنی هفت وحدت سه‌گانه را به صورت زیر نشان داد:

اولین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ شخصی – هدفمند. این گروهبندیِ سه شخصیت الوهیت است:

1- پدر جهانی.

2- پسر جاودان.

3- روح بیکران.

این پیوند سه‌گانهٔ مهر، بخشش، و خدمت است — مشارکت هدفمند و شخصی سه شخصیت جاودان بهشت. این مشارکت الهیِ برادرانه، دوستدار مخلوق، کنش کنندهٔ پدرانه، و ترویج دهندهٔ فراز است. شخصیتهای الهیِ این نخستین وحدت سه‌گانه، خدایان عطا کنندهٔ شخصیت، اعطا کنندهٔ روح، و اعطا کنندهٔ ذهن هستند.

این وحدت سه‌گانهٔ حاوی ارادهٔ بیکران است؛ آن در سرتاسر زمان حالِ جاودان و در تمامی جریان زمان در گذشته – حال – آینده عمل می‌کند. این رابطه بیکرانیِ اراده را به بار می‌آورد و مکانیسمهایی را فراهم می‌کند که از طریق آن الوهیت شخصی برای مخلوقاتِ کیهانِ در حال تکامل، خود - آشکار کننده می‌شود.

دومین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ نیرو – الگو. چه این یک آلتیمتانِ ریز باشد، یک ستارهٔ سوزان، یا یک سحابی در حال چرخش، حتی جهان مرکزی یا ابرجهانها، از کوچکترین تا بزرگترین سازمانیابیهای مادی، همیشه الگوی فیزیکی — پیکربندی کیهانی — از کارکرد این وحدت سه‌گانه سرچشمه گرفته است. این پیوند شامل اینها است:

1- پدر – پسر.

2- جزیرهٔ بهشت.

3- عامل مشترک.

انرژی توسط عوامل کیهانیِ سومین منبع و مرکز سازمان می‌یابد؛ انرژی از روی الگوی بهشت، مادیت‌یابیِ مطلق، شکل می‌یابد؛ اما پشت تمامی این مهار بی‌وقفه، حضور پدر – پسر وجود دارد که پیوندشان الگوی بهشت را در پدیداریِ هاونا همزمان با تولد روح بیکران، عامل مشترک، در ابتدا به کار انداخت.

در تجربهٔ مذهبی، مخلوقات با خدایی که محبت است تماس برقرار می‌کنند، اما این بینش معنوی هرگز نباید شناخت هوشمندانهٔ واقعیت جهانیِ الگویی را که بهشت است تحت‌الشعاع قرار دهد. شخصیتهای بهشت از طریق نیروی گیرای مهر الهی پرستش آزادانهٔ کلیهٔ مخلوقات را جلب می‌کنند و تمامی این شخصیتهای با روح تولد یافته را به شادمانیهای آسمانیِ خدمت بی‌پایان فرزندان پایان دهندهٔ خداوند رهنمون می‌شوند. دومین وحدت سه‌گانه آرشیتکت عرصهٔ فضا است که این رخدادها در آن آشکار می‌شوند؛ آن الگوهای آرایش کیهانی را مشخص می‌سازد.

مهر ممکن است ربانیتِ اولین وحدت سه‌گانه را تعیین ویژگی نماید، اما الگو تجلیِ کهکشانیِ دومین وحدت سه‌گانه است. آنچه که اولین وحدت سه‌گانه برای شخصیتهای در حال تکامل است، دومین وحدت سه‌گانه برای جهانهای در حال تکامل می‌باشد. الگو و شخصیت دو تجلی بزرگ کنشهای اولین منبع و مرکز هستند؛ و صرف نظر از این که چقدر ممکن است فهم آن دشوار باشد، با این وجود این حقیقت دارد که نیرو – الگو و شخصِ با محبت همان واقعیت جهانی هستند؛ جزیرهٔ بهشت و پسر جاودان آشکارسازیهای هماهنگ اما متقابلِ طبیعت غیرقابل درک پدر – نیروی جهانی هستند.

سومین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ روحی – تکاملی. آغاز و پایان تمامیت تجلی روحی در این رابطه نهفته است که شامل اینها است:

1- پدر جهانی.

2- پسر – روح.

3- مطلق الوهیت.

از توانمندی روحی تا روح بهشت، روح تماماً در این مشارکت سه‌گانهٔ جوهر خالص روحِ پدر، ارزشهای فعال روحِ پسر – روح، و پتانسیلهای نامحدود روحیِ مطلقِ الوهیت ابراز واقعی می‌یابد. پیدایشِ آغازینِ ارزشهای وجودگرایانه، تجلی کامل، و سرنوشت نهاییِ روح، در این سه‌گانگی قرار دارد.

پدر پیش از روح وجود دارد؛ پسر – روح به صورت روح فعالِ آفرینشگر عمل می‌کند؛ مطلق الوهیت به صورت روح تماماً فراگیر، حتی ماورای روح، وجود دارد.

چهارمین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ بیکرانیِ انرژی. در حیطهٔ این وحدت سه‌گانه آغازها و پایانهای تمامی واقعیت انرژی جاودانه می‌شود، از توانمندی فضا تا مونوتا. این گروهبندی اینها را در بر می‌گیرد:

1- پدر – روح.

2- جزیرهٔ بهشت.

3- مطلق کامل.

بهشت مرکز فعل و انفعالاتِ نیرو – انرژیِ کیهان است — مکان جهانیِ اولین منبع و مرکز، نقطهٔ کانونیِ کیهانیِ مطلق کامل، و منبع تمامی انرژی. در حیطهٔ این وحدت سه‌گانه پتانسیل انرژیِ کیهان بیکران نهفته است که به گونه‌ای وجودگرایانه در آن موجود است، و جهان بزرگ و جهان بنیادین تنها بخشی از تجلیهای آن هستند.

چهارمین وحدت سه‌گانه واحدهای بنیادینِ انرژی کیهانی را به طول مطلق کنترل می‌کند و آنها را به نسبت مستقیمِ نمود در الوهیتهای تجربیِ حاویِ ظرفیت زیر مطلق برای کنترل کردن و ثبات بخشیدن به کیهانِ در حال دگرگونی، از دسترسی مطلق کامل رها می‌سازد.

این وحدت سه‌گانه *همان* نیرو و انرژی است. امکانات بی‌پایانِ مطلق کامل حول ابسولوتمِ جزیرهٔ بهشت که فعالیتهای غیرقابل تصور سکونِ سوا از آن ایستای کامل از آنجا سرچشمه می‌یابد متمرکز شده است. و تپش پایان ناپذیر قلب مادیِ بهشتیِ کیهان بیکران در هماهنگی با الگوی غیرقابل درک و طرح غیرقابل جستجوی انرژی دهندهٔ بیکران، اولین منبع و مرکز، می‌تپد.

پنجمین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ بیکرانیِ واکنش‌گر. این پیوند شامل اینها است:

1- پدر جهانی.

2- مطلق جهانی.

3- مطلق کامل.

این گروهبندی، جاودانگیِ تحققِ کنش‌گرایانهٔ بیکرانیِ هر آنچه را که در حیطهٔ قلمروهای واقعیتِ غیرالوهیت قابل واقعیت یافتن است به بار می‌آورد. این وحدت سه‌گانه ظرفیت نامحدود واکنش‌گر را نسبت به کنشهای ارادی، سببی، تنشی، و الگویی و وجودهای سایر وحدتهای سه‌گانه جلوه‌گر می‌سازد.

ششمین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ الوهیتِ مربوط به کیهان. این گروهبندی شامل اینها است:

1- پدر جهانی.

2- مطلق الوهیت.

3- مطلق جهانی.

این رابطهٔ الوهیت در کیهان، همه جا حضوریِ الوهیت در پیوند با تعالیتِ الوهیت است. این آخرین معاضدت ربانیت در سطوح بیکرانی به سوی آن واقعیاتی است که خارج از قلمرو واقعیت الوهیت یافته نهفته است.

هفتمین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانهٔ حاوی یگانگیِ بیکران. این وحدت بیکرانی است که به طور کنش‌گرایانه در زمان و ابدیت تجلی یافته است، یگانه شدنِ هماهنگ واقعیتها و بالقوگی‌ها. این گروه شامل اینها است:

1- پدر جهانی.

2- عامل مشترک.

3- مطلق جهانی.

عامل مشترک جنبه‌های متنوع کنش‌گرایانهٔ تمامی واقعیتِ تحقق یافته، از متناهی‌ها تا تعالی‌گرایان و تا مطلقها را در تمامی سطوح تجلی به طور سرتاسری یکپارچه می‌سازد. مطلق جهانی ناهمسانیهای ذاتی در جنبه‌های گوناگونِ تمامی واقعیت ناکامل، از بالقوگیهای نامحدودِ واقعیتِ الوهیتِ فعال ارادی و سببی تا امکانات بیکرانِ واقعیت غیرالوهیتِ ساکن و واکنشمند در قلمروهای غیرقابل درکِ مطلق کامل را به طور کامل جبران می‌سازد.

همینطور که عامل مشترک و مطلق جهانی در این وحدت سه‌گانه دست به کنش می‌زنند، نسبت به حضور الوهیت و غیرالوهیت نیز به طور همسان واکنشمند هستند، همانطور که اولین منبع و مرکز نیز که در این رابطه از نظر کلیهٔ مقاصد و اهداف به لحاظ نظری از من هستم غیرقابل تمیز دادن است چنین می‌باشد.

این برآوردهای تقریبی برای روشن ساختن مفهوم وحدتهای سه‌گانه کافی هستند. اگر شما سطح غائی وحدتهای سه‌گانه را نشناسید، نمی‌توانید هفتای اول را به طور کامل بفهمید. در حالی که ما عاقلانه نمی‌پنداریم که برای شرح مبسوط بیشتر دست به تلاش زنیم، می‌توانیم بگوییم که پانزده پیوند سه‌گانهٔ اولین منبع و مرکز وجود دارد که در این مقالات هشت عدد از آنها آشکار ناشده هستند. این پیوندهای آشکار ناشده به واقعیتها، فعلیتها، و بالقوگیهایی مربوط هستند که در ورای سطح تجربی تعالیت هستند.

وحدتهای سه‌گانه چرخ توازنِ کنش‌گرایانهٔ بیکرانی، وحدت بی‌همتا بودنِ هفت مطلق بیکران هستند. حضور وجودگرایانهٔ وحدتهای سه‌گانه است که من هستمِ پدر را قادر می‌سازد به رغم تنوع بیکرانی به صورت هفت مطلق، وحدت کنش‌گرایانهٔ بیکرانی را تجربه کند. اولین منبع و مرکز، عضو یگانه‌سازِ تمامی وحدتهای سه‌گانه می‌باشد؛ در او تمامی چیزها آغازهای کامل، وجودهای جاودان، و سرنوشتهای بیکران خود را دارا می‌باشند — " در او همه چیز قوام دارد."

اگرچه این پیوندها نمی‌توانند بیکرانیِ من هستمِ پدر را افزایش دهند، به نظر می‌رسد آنها تجلیهای زیربیکران و زیرمطلقِ واقعیت او را میسر می‌سازند. هفت وحدت سه‌گانه، کاربرد متنوع را چند برابر می‌سازد، ژرفاهای نوینی را جاودان می‌سازد، ارزشهای جدیدی را الوهیت می‌بخشد، بالقوگیهای نوینی را نشان می‌دهد، معانی نوینی را آشکار می‌سازد؛ و تمامی این تجلیهای تنوع یافته در زمان و فضا و در کیهان جاودان در سکون فرضیِ بیکرانی آغازینِ من هستم وجود دارند.

5- سه‌گانگی‌ها

روابط مشخص سه‌گانهٔ دیگری وجود دارند که ساختارشان غیرپدرانه است، اما آنها وحدتهای سه‌گانهٔ واقعی نیستند، و همیشه از وحدتهای سه‌گانهٔ پدر تمیز داده می‌شوند. آنها به طور گوناگون وحدتهای سه‌گانهٔ همیار، وحدتهای سه‌گانهٔ همتراز، و *سه‌گانگی‌ها* نامیده می‌شوند. آنها پیامد وجود وحدتهای سه‌گانه هستند. دوتا از این پیوندها شامل پیوندهای زیرین هستند:

سه‌گانگی واقعیت. این سه‌گانگی شامل روابط متقابل این سه واقعیت مطلق هستند:

1- پسر جاودان.

2- جزیرهٔ بهشت.

3- عامل مشترک.

پسر جاودان، واقعیت روحیِ مطلق است، شخصیت مطلق. جزیرهٔ بهشت، واقعیت کیهانی مطلق است، الگوی مطلق. عامل مشترک، واقعیت ذهنی مطلق است، همتراز واقعیت مطلق روحی، و ترکیب وجودگرایانهٔ الوهیتِ شخصیت و توان. این پیوند سه‌گانه به هماهنگی جمع کل واقعیت تحقق یافتهٔ روحی، کیهانی، یا ذهنی منجر می‌شود. آن در واقعیت کامل است.

سه‌گانگی بالقوگی. این سه‌گانگی شامل پیوند سه مطلق بالقوگی می‌باشد:

1- مطلق الوهیت.

2- مطلق جهانی.

3- مطلق کامل.

ذخایر بیکرانیِ تمامی واقعیت پنهانِ انرژی — روحی، ذهنی، یا کیهانی — بدین گونه متقابلاً به هم مرتبط هستند. این پیوند تلفیقِ تمامی واقعیت پنهان انرژی را به بار می‌آورد. پتانسیلِ آن بیکران است.

همانطور که وحدتهای سه‌گانه عمدتاً درگیر یگانه‌سازیِ کنش‌گرایانهٔ بیکرانی هستند، سه‌گانگی‌ها نیز درگیر پدیداریِ کیهانیِ الوهیتهای تجربی می‌باشند. وحدتهای سه‌گانه به طور غیرمستقیم درگیر هستند، اما سه‌گانگی‌ها به طور مستقیم درگیر می‌باشند، در الوهیتهای تجربی — متعال، غائی، و مطلق. آنها در ترکیب در حال پدیداریِ توانمندی- شخصیتیِ ایزد متعال پدیدار می‌شوند. و ایزد متعال برای مخلوقات زمانِ فضا، یک آشکارسازی یگانگیِ من هستم می‌باشد.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 105

الوهیت و واقعیت

حتی برای رسته‌های بالای موجودات هوشمند جهان، بیکرانی فقط بخشاً قابل درک است، و نهایت واقعیت فقط به طور نسبی قابل فهم است. ذهن بشر، همینطور که در صدد بر می‌آید به راز جاودانگیِ منشأ و سرنوشت تمامی آنچه که *واقعی* نامیده می‌شود رخنه کند، می‌تواند به طور سودمند بدین گونه به مسئله برخورد کند که ابدیت – بیکرانی را به صورت یک بیضی تقریباً نامحدود تصور کند که توسط یک علت مطلق به وجود آمده است، و در سرتاسر این دایرهٔ جهانیِ تنوع بی‌پایان کار می‌کند، و به طور پیوسته به دنبال یک پتانسیل مطلق و بیکرانِ سرنوشت است.

هنگامی که خرد انسانی تلاش می‌کند مفهوم تمامیت واقعیت را درک کند، چنین ذهن متناهی با واقعیت نامتناهی رو به رو می‌شود؛ تمام واقعیت *قطعاً* نامتناهی است و از این رو هرگز نمی‌تواند از طریق هر ذهنی که در ظرفیت برداشت زیرنامتناهی است به طور کامل درک شود.

ذهن بشر به سختی می‌تواند یک برداشت مکفی از وجودهای ابدیت شکل دهد، و بدون چنین درکی غیرممکن است که حتی برداشتهای خودمان را از تمامیت واقعیت توصیف کنیم. با این وجود، ما می‌توانیم برای ارائهٔ چنین مطلبی تلاش کنیم، گر چه ما به طور کامل آگاهیم که برداشتهای ما باید در پروسهٔ تغییر و تبدیلِ ترجمه برای سطح فهم ذهن انسان در معرض تحریف عمیقی قرار گیرند.

1- مفهوم فلسفیِ من هستم

فیلسوفان جهانها علیت مطلق آغازین در بیکرانی را به پدر جهانی نسبت می‌دهند که به عنوان بیکران، جاودان، و من هستمِ مطلق عمل می‌کند.

عناصر خطرناک بسیاری در رابطه با ارائهٔ این ایدهٔ یک من هستمِ بیکران به خرد انسانی وجود دارد، زیرا این ایده چنان از فهم تجربیِ بشری دور است که مستلزم تحریف جدیِ معانی و سوء فهم ارزشها است. با این وجود، مفهوم فلسفیِ من هستم برای یک برخورد مبادرت شده نسبت به درک ناکامل از آغازهای مطلق و سرنوشتهای بیکران، قطعاً به موجودات متناهی یک مقیاس می‌دهد. اما در تمامی تلاشهایمان برای توضیح پیدایش و ثمره دهیِ واقعیت، اجازه دهید روشن

شود که این مفهوم من هستم، در تمامی معانی و ارزشهای شخصیت مترادف با اولین شخص الوهیت، پدر جهانیِ تمامی شخصیتها است. اما این اصل من هستم در قلمروهای الوهیت نیافتهٔ واقعیت جهانی آنقدر به وضوح قابل تشخیص نیست.

من هستم بیکران است؛ من هستم همچنین بیکرانی است. از نقطه نظر ترتیب زمانی، تمامی واقعیت منشأ در من هستم بیکران دارد، که وجود تنهایش در ابدیتِ بیکران گذشته باید عالی‌ترین اصل فلسفیِ یک مخلوقِ متناهی باشد. مفهوم من هستم بر *بیکرانی کامل* دلالت دارد، واقعیت همسانِ تمامی آنچه که همواره بتواند در تمامی یک ابدیت جاودان وجود داشته باشد.

من هستم به عنوان یک مفهوم وجودگرایانه نه الوهیت یافته است و نه الوهیت نیافته، نه واقعی و نه بالقوه، نه شخصی و نه غیرشخصی، نه استاتیک و نه دینامیک. هیچ قید و شرطی نمی‌تواند به بیکران اطلاق شود، به جز این که گفته شود من هستم هست. اصل فلسفیِ من هستم مفهوم یگانهٔ جهان است که درکش تا اندازه‌ای از درک مطلق کامل دشوارتر است.

برای ذهن متناهی باید صرفاً آغازی وجود داشته باشد، و گر چه برای واقعیت هرگز آغازی واقعی وجود نداشت، باز روابط سرچشمه‌ای مشخصی وجود دارد که واقعیت به بیکرانی جلوه می‌نماید. می‌توان وضعیت پیش واقعی، آغازین، و جاودانگی را چیزی شبیه به این پنداشت: در یک لحظهٔ بی‌نهایت دور، فرضی، بعد از ابدیت، می‌توان من هستم را به صورت چیز و هیچ چیز، هر دو، تصور نمود، به صورت علت و معلول هر دو، به صورت خواست و پاسخ، هر دو. در این لحظهٔ فرضیِ ابدیت هیچ گونه ناهمسانی در سرتاسر تمامی بیکرانی وجود ندارد. بیکرانی با بیکران پر شده است؛ بیکران بیکرانی را احاطه می‌کند. این لحظهٔ فرضیِ ایستای ابدیت است؛ واقعی‌ها هنوز در حیطهٔ پتانسیلهای خود محصور هستند، و پتانسیلها هنوز در حیطهٔ بیکرانیِ من هستم پدیدار نگشته‌اند. اما حتی در این وضعیت حدسی ما باید وجود امکان ارادهٔ نفس را تصور کنیم.

همواره به یاد داشته باشید که درک انسان از پدر جهانی یک تجربهٔ شخصی است. خداوند به عنوان پدر روحانی شما برای شما و برای تمامی انسانهای دیگر قابل درک است؛ اما *برداشت تجربیِ پرستش‌آمیز شما از پدر جهانی همیشه باید کمتر از فرض فلسفیِ شما از بیکرانیِ اولین منبع و مرکز، من هستم، باشد.* هنگامی که ما از پدر صحبت می‌کنیم، منظور ما خداوند بدان گونه که توسط مخلوقاتش، بالا و پایین هر دو، قابل فهم است می‌باشد، اما چیز بسیار بیشتری از الوهیت وجود دارد که برای مخلوقات جهان قابل فهم نیست. خداوند، پدر شما، و پدر من، آن فاز از بیکران است که ما در شخصیتهایمان به عنوان یک واقعیتِ حقیقیِ تجربی می‌بینیم، اما من هستم از تمامی آنچه که احساس می‌کنیم از اولین منبع و مرکز غیرقابل شناخت است همواره به عنوان فرضیهٔ ما باقی می‌ماند. و حتی آن فرضیه احتمالاً بسیار کمتر از بیکرانیِ درک ناشده از واقعیت آغازین می‌باشد.

جهان جهانها با گروههای بیشمار شخصیتهای ساکنش یک ارگانیسم عظیم و پیچیده است، اما اولین منبع و مرکز بی‌نهایت پیچیده‌تر از جهانها و شخصیتهایی است که در پاسخ به فرامین ارادی او واقعیت یافته‌اند. هنگامی که شما به واسطهٔ عظمت جهان بنیادین در حیرت فرو می‌روید، درنگ کنید و این را مورد ملاحظه قرار دهید که حتی این آفرینش غیرقابل تصور نمی‌تواند بیش از یک آشکارسازی جزئی از بیکران باشد.

به راستی بیکرانی دور از سطح تجربهٔ درک انسان است، اما حتی در این عصر در یورنشیا برداشتهای شما از بیکرانی در حال رشد هستند، و آنها در سرتاسر دوران بی‌پایان زندگانی شما تا ابدیت آینده به رشد ادامه خواهند داد. بیکرانی کامل برای مخلوق متناهی بی‌معنی است، اما بیکرانی قادر به خود - محدودیت است و برای تمامی سطوح وجودهای جهان آمادهٔ بیان واقعیت است. و صورتی که بیکران به سوی تمامی شخصیتهای جهان می‌چرخاند صورت یک پدر، پدر جهانی با محبت است.

2- من هستم به عنوان سه‌گانه و به عنوان هفتگانه

در بررسی پیدایش واقعیت، همواره به خاطر داشته باشید که تمامی واقعیت مطلق از ابدیت است و بدون آغازِ وجود است. ما به واسطهٔ واقعیت مطلق به سه شخص وجودگرای الوهیت، جزیرهٔ بهشت، و سه مطلق اشاره می‌کنیم. این هفت واقعیت به گونه‌ای همتراز جاودانه هستند، با این وجود ما در ارائهٔ سرآغازهای ترتیبی آنها به موجودات بشری به زبان زمان – فضا متوسل می‌شویم.

در دنبال نمودن توصیف رویداد نگارانهٔ سرآغازهای واقعیت، باید یک لحظهٔ تئوریک فرض شده از ”نخستین“ ابراز ارادی و ”نخستین“ واکنش پیامدی در حیطهٔ من هستم وجود داشته باشد. در تلاشهایمان برای توصیف پیدایش و ایجاد واقعیت، این مرحله را می‌توان به صورت تفکیکِ خودِ *بیکران* از *بیکرانی* تصور نمود، اما پنداشت این رابطهٔ دوگانه همیشه باید به یک درک سه‌گانه از طریق شناختِ زنجیرهٔ جاودان *بیکرانی*، من هستم، بسط داده شود.

این خود دگردیسیِ من هستم به تفکیک چندگانهٔ واقعیت الوهیت یافته و واقعیت الوهیت نیافته، واقعیت بالقوه و واقعی، و واقعیتهای مشخص دیگر که به سختی می‌توانند بدین گونه طبقه‌بندی شوند منجر می‌شود. این تفکیکهای یکتاگرایانهٔ تئوریکِ من هستم از طریق روابط همزمانی که از درون همان من هستم برآمده‌اند برای ابد یکپارچه شده‌اند — پیش واقعیتِ پیش بالقوه، پیش واقعی، پیش شخصی، یگانه، که از طریق بیکران در حضور اولین منبع و مرکز و به عنوان شخصیت در مهر نامحدود پدر جهانی به عنوان مطلق آشکار شده است.

از طریق این دگرگونیهای درونی، من هستم مبنایی برای یک خود – رابطهٔ هفتگانه را تثبیت می‌سازد. مفهوم فلسفی (زمانیِ) من هستمِ تنها و مفهوم گذرا (زمانیِ) من هستم به صورت سه‌گانه اکنون می‌تواند بسط داده شود تا من هستم را به صورت هفتگانه در بر گیرد. این طبیعت هفتگانه

— یا هفت مرحله‌ای — می‌تواند به بهترین شکل در رابطه با هفت مطلق بیکرانی نشان داده شود:

1- *پدر جهانی*. من هستم پدرِ پسر جاودان. این رابطهٔ آغازینِ شخصیتیِ واقعیتها است. شخصیت مطلق پسر واقعیت پدر بودن خداوند را مطلق می‌سازد و فرزندی بالقوهٔ تمامی شخصیتها را تثبیت می‌کند. این رابطه شخصیت بیکران را تثبیت می‌کند و آشکارسازی روحی آن را در شخصیت پسر آغازین به اوج می‌رساند. این فاز من هستم حتی توسط انسانهادر سطوح روحی به طور جزئی قابل تجربه کردن است، آنهایی که ضمن این که در جسم هستند، می‌توانند پدر ما را پرستش کنند.

2- *کنترل کنندهٔ جهانی*. من هستم علت بهشت جاودان. این رابطهٔ آغازینِ غیرشخصی از واقعیتها، رابطهٔ آغازین غیرروحی است. پدر جهانی، خداوند به عنوان محبت است؛ کنترل کنندهٔ جهانی، خداوند به عنوان الگو است. این رابطه پتانسیلِ شکل — نما — را تثبیت می‌کند، و الگوی اصلی رابطهٔ غیرشخصی و غیرروحی را تعیین می‌سازد — الگوی اصلی که تمامی کپی‌ها از آن ساخته شده‌اند.

3- *آفرینندهٔ جهانی*. من هستمِ یگانه با پسر جاودان. این پیوند پدر و پسر (در حضور بهشت) چرخهٔ خلاق را که در پدیداریِ شخصیت مشترک و جهان جاودان به اوج می‌رسد آغاز می‌کند. از دیدگاه انسان متناهی، سرآغازهای راستینِ واقعیت در پدیداری آفرینش هاونا در گسترهٔ ابدیت نهفته است. این عمل خلاق الوهیت توسطِ و از طریقِ خدای عمل صورت می‌گیرد. او اساساً وحدت پدر – پسر است که در تمامی سطوح واقعی و برای آن تجلی یافته است. از این رو خلاقیت الهی به گونه‌ای پایدار از طریق وحدت تعیین ویژگی می‌شود، و این وحدت انعکاس بیرونیِ یگانگی مطلقِ دوگانگی پدر – پسر و سه‌گانگی پدر – پسر – روح است.

4- *نگاهدارندهٔ بیکران*. من هستمِ خود وابسته. این رابطهٔ آغازینِ استاتیکها و پتانسیلهای واقعیت است. در این رابطه، تمامی ناکاملها و کاملها جبران می‌شوند. این فاز من هستم به بهترین نحو به عنوان مطلق جهانی فهمیده می‌شود — متحد کنندهٔ مطلقهای الوهیت و کامل.

5- *پتانسیل بیکران*. من هستمِ خود مشروط. این نشان بیکرانی است که گواه جاودان نسبت به خود – محدود سازیِ ارادیِ من هستم را که ابرازِ خود و خود آشکارسازی سه‌گانه به واسطهٔ آن به دست آمد را با خود حمل می‌کند. این فاز من هستم معمولاً به عنوان مطلق الوهیت فهم می‌شود.

6- *ظرفیت بیکران*. من هستمِ استاتیک – واکنشمند. این سرچشمهٔ بی‌پایان، امکان برای تمامی بسط کیهانی آینده است. این فاز من هستم شاید به بهترین نحو به صورت حضور اَبَرجاذبهٔ مطلق کامل درک شود.

7- *یکتای جهانی بیکران*. من هستم به عنوان من هستم. این سکون یا خود – رابطهٔ بیکرانی است، واقعیَت جاودانِ بیکرانی – واقعیت و حقیقت جهانیِ واقعیت – بیکرانی. تا جایی که این رابطه به صورت شخصیت قابل تشخیص است، در پدر الهیِ تمامی شخصیتها، حتی شخصیتهای مطلق، به جهانها آشکار شده است. تا جایی که این رابطه به گونه‌ای غیرشخصی قابل ابراز است، به صورت انسجام مطلقِ انرژی خالص و روح خالص در پیشگاه پدر جهانی به وسیلهٔ جهان مورد تماس واقع می‌شود. تا جایی که این رابطه به صورت یک مطلق قابل درک است، در آغازین بودن اولین منبع و مرکز آشکار شده است؛ ما همگی در او زندگی می‌کنیم و حرکت می‌کنیم و موجودیت خود را دارا می‌باشیم، از مخلوقات فضا تا شهروندان بهشت؛ و این امر درست به همان اندازه که در رابطه با جهان بنیادین صادق است به آلتیمتانِ بسیار کوچک نیز صدق می‌کند، و درست در رابطه با آنچه که خواهد بود، آنچه که هست، و آنچه که بوده است حقیقت دارد.

3- هفت مطلق بیکرانی

هفت رابطهٔ آغازین در حیطهٔ من هستم به صورت هفت مطلق بیکرانی جاودانه می‌شوند. اما گر چه ما می‌توانیم سرآغازهای واقعیت و تمایز بیکرانی را به صورت یک داستانِ ترتیب‌وار توصیف نماییم، در واقع تمامی هفت مطلق به طور کامل و همتراز جاودان هستند. ممکن است برای اذهان انسانی ضروری باشد که سرآغازهای خود را در نظر بگیرند، اما این پنداشت همیشه باید تحت‌الشعاع این درک قرار گیرد که هفت مطلق هیچ آغازی نداشتند؛ آنها جاودان هستند و همیشه بدین گونه بوده‌اند. هفت مطلق پیش‌آوردِ واقعیت هستند. آنها در این مقالات به صورت زیرین توصیف شده‌اند:

1- *اولین منبع و مرکز*. اولین شخص الوهیت و الگوی آغازین غیرالوهیت، خداوند، پدر جهانی، آفریننده، کنترل کننده، و نگاهدارنده؛ محبت جهانی، روح جاودان، و انرژی بیکران؛ پتانسیل تمامی پتانسیلها و منبع تمامی واقعیات؛ ثبات تمامی استاتیکها و دینامیسم تمامی تغییرات؛ منبع الگو و پدر اشخاص. تمامی هفت مطلق به طور جمعی با بیکرانی برابرند، اما پدر جهانی خودش در واقع بیکران است.

2- *دومین منبع و مرکز*. دومین شخص الوهیت، پسر جاودان و آغازین؛ واقعیتهای مطلق شخصیتِ من هستم و مبنایی برای درک – آشکارسازیِ "شخصیت من هستم." هیچ شخصیتی نمی‌تواند امید داشته باشد که به پدر جهانی دست یابد مگر از طریق پسر جاودان او؛ و شخصیت نیز جدا از کنش و یاری این الگوی مطلق برای تمامی شخصیتها نمی‌تواند به سطوح روحیِ وجود دست یابد. در دومین منبع و مرکز، روح کامل است در حالی که شخصیت مطلق است.

3- *منبع و مرکز بهشت*. دومین الگوی غیرالوهیت، جزیرهٔ جاودان بهشت؛ مبنایی برای درک – آشکارسازی "نیروی من هستم" و بنیادی برای تثبیت کنترل جاذبه در

سرتاسر جهانها. در رابطه با تمامی واقعیت تحقق یافته، غیرروحی، غیرشخصی، و غیرارادی، بهشت مطلقِ الگوها است. درست همانطور که انرژی روحی از طریق شخصیت مطلقِ مادر – پسر به پدر جهانی مربوط است، تمامی انرژی کیهانی نیز از طریق الگوی مطلق جزیرهٔ بهشت در چنگال کنترل جاذبهٔ اولین منبع و مرکز است. بهشت در فضا قرار ندارد؛ فضا در وابستگی با بهشت وجود دارد، و تداوم حرکت از طریق رابطهٔ بهشت تعیین می‌شود. جزیرهٔ جاودان به طور مطلق در سکون است؛ تمامی انرژیهای سازمان یافته و در حال سازمانیابیِ دیگر در حرکت جاودان هستند؛ در تمامی فضا، فقط حضور مطلق کامل در سکون است، و کامل با بهشت هماهنگ است. بهشت در کانون فضا قرار دارد، کامل بر آن سایه افکنده است، و تمامی وجود نسبی در حیطهٔ این قلمرو وجود دارد.

4- *سومین منبع و مرکز*. سومین شخص الوهیت، عامل مشترک؛ یکپارچه کنندهٔ بیکران انرژیهای کیهانی بهشت با انرژیهای روحی پسر جاودان؛ هماهنگ کنندهٔ کامل انگیزه‌های اراده و مکانیک نیرو؛ متحد کنندهٔ تمامی واقعیت عملی و در حال تحقق. روح بیکران از طریق خدمات فرزندان بیشمارش بخشش پسر جاودان را آشکار می‌سازد، ضمن این که در همان حال به عنوان کنترل کنندهٔ بیکران عمل می‌کند، و الگوی بهشت را به شکل انرژیهای فضا برای ابد در هم می‌آمیزد. همین عامل مشترک، این خدای عمل، بیانگر کامل طرحها و مقاصد نامحدود پدر – پسر است، ضمن این که خودش برای مخلوقات یک کیهان پهناور به عنوان منبع ذهن و اعطا کنندهٔ خرد عمل می‌کند.

5- *مطلق الوهیت*. امکانات علیتی، بالقوه شخصیِ واقعیت جهانی، جمع تمامی پتانسیل الوهیت. مطلق الوهیت متعادل کنندهٔ هدفمندِ واقعیات کامل، مطلق، و غیرالوهیت است. مطلق الوهیت مشروط کنندهٔ مطلق و مطلق کنندهٔ مشروط شده، به عهده گیرندهٔ سرنوشت است.

6- *مطلق کامل*. استاتیک، واکنشمند، و موقتاً غیرفعال. بیکرانیِ آشکار ناشدهٔ کیهانیِ من هستم؛ جمع واقعیت الوهیت نیافته و نهایت تمامی پتانسیل غیرشخصی. فضا کارکرد کامل را محدود می‌سازد، اما حضور کامل بدون حد و مرز و بیکران است. برای جهان بنیادین یک محدودهٔ فرایافتی وجود دارد، اما حضور کامل بدون حد و مرز است؛ حتی بیکرانی نمی‌تواند سکون نامحدود این مطلق غیرالوهیت را به اتمام رساند.

7- *مطلق جهانی*. یگانه کنندهٔ الوهیت یافته و الوهیت نیافته؛ مرتبط کنندهٔ مطلق و نسبی. مطلق جهانی (از آنجا که استاتیک، بالقوه، و مرتبط است) تنش میان پیوسته موجود و کامل ناشده را جبران می‌سازد.

هفت مطلق بیکرانی در بر گیرندهٔ سرآغازهای واقعیت هستند. بدان گونه که اذهان انسانی آن را در نظر می‌گیرند، به نظر می‌رسد اولین منبع و مرکز مقدم بر تمامی مطلقها باشد. اما گر چه

چنین فرضیه‌ای کمک کننده است، به واسطهٔ بیکرانیِ همزیستیِ جاودان پسر، روح، سه مطلق، و جزیرهٔ بهشت باطل می‌گردد.

این یک *حقیقت* است که مطلقها تجلیهای من هستمِ اولین منبع و مرکز هستند؛ این یک *واقعیت* است که این مطلقها هرگز یک آغاز نداشته‌اند اما جاودانه‌های همتراز با اولین منبع و مرکز هستند. روابط مطلقها در ابدیت همیشه نمی‌تواند بدون درگیر کردن پارادوکسها در زبانِ زمان و در الگوهای مفهومیِ فضا عرضه شوند. اما صرف نظر از هر سردرگمی پیرامون منشأ هفت مطلقِ بیکرانی، این هم واقعیت و هم حقیقت است که تمامی واقعیت مبتنی بر وجود جاودان آنها و روابط ابدی آنها است.

4- یگانگی، دوگانگی، و سه‌گانگی

فیلسوفان جهان وجود من هستم در عرصهٔ ابدیت را به عنوان منبع آغازین تمامی واقعیت می‌پندارند. و آنها به همراه آن، خود – تقسیم شدن من هستم به روابط خودیِ آغازین — هفت فاز بیکرانی — را بدیهی می‌پندارند. و همزمان با این پنداشت سومین اصل قرار دارد: پدیداری هفت مطلق بیکرانی و جاودانه شدن پیوند دوگانهٔ هفت فاز من هستم و این هفت مطلق در عرصهٔ ابدیت.

خود – آشکارسازی من هستم بدین گونه از سکونِ خود از طریق خود – تقسیم شدن و خود – رابطه به روابط مطلق، روابط با مطلقهای خود - ناشی شده، پیش می‌رود. بدین ترتیب دوگانگی در پیوند ابدی هفت مطلق بیکرانی با بیکرانیِ هفتگانهٔ فازهای خود تقسیم شدهٔ خود آشکار کنندهٔ من هستم موجودیت می‌یابد. این روابط دوگانه، که برای جهانها به صورت هفت مطلق جاودانه می‌شوند، بنیادهای اساسی برای تمامی واقعیت جهان را جاودان می‌سازند.

گاهی اوقات گفته شده است که یگانگی موجب دوگانگی می‌شود، که دوگانگی موجب سه‌گانگی می‌شود، و این که سه‌گانگی نیای جاودان همه چیز است. در واقع سه طبقهٔ بزرگ از روابط آغازین وجود دارد، و آنها از این قرارند:

1- *روابط یگانگی*. روابطی که در درون من هستم وجود دارند، به همان گونه که یگانگیِ آن به صورت یک تمایزِ خودِ سه‌گانه و سپس هفتگانه تصور می‌شود.

2- *روابط دوگانگی*. روابطی که میان من هستم به صورت هفتگانه و هفت مطلق بیکرانی وجود دارند.

3- *روابط سه*گانگی. اینها پیوندهای کنشمندِ هفت مطلق بیکرانی هستند.

روابط سه‌گانگی به دلیل اجتناب ناپذیریِ روابط متقابل مطلق ناشی از بنیادهای دوگانگی هستند. چنین روابط سه‌گانگی پتانسیل تمامی واقعیت را جاودانه می‌سازند؛ آنها در بر گیرندهٔ واقعیت الوهیت یافته و الوهیت نیافته هر دو هستند.

من هستم به صورت *یگانگی*، بیکرانیِ کامل است. دوگانگی‌ها *بنیادهای* واقعیت را جاودانه می‌سازند. سه‌گانگی‌ها به تحقق بیکرانی به صورت *کنش* جهانی می‌انجامند.

پیش‌وجودها در هفت مطلق، وجودها می‌شوند، و وجودها در سه‌گانگی‌ها، ارتباط بنیادینِ مطلقها، کنشمند می‌شوند. و همزمان با جاودانه شدنِ سه‌گانگی‌ها صحنهٔ جهان آراسته می‌شود. پتانسیلها وجود می‌شوند و واقعی‌ها حاضرند. و تمامیت ابدیت شاهد متنوع شدن انرژی کیهانی، گسترش روح بهشت، و اعطای ذهن به همراه اعطای شخصیت می‌شود، و به واسطهٔ آنها تمامی این فرآمدهای الوهیت و بهشت در سطح مخلوق و به وسیلهٔ تکنیکهای دیگر در سطح فوق مخلوق در تجربه یگانه می‌شوند.

5- اشاعهٔ واقعیت متناهی

درست همانطور که تنوع یافتنِ آغازینِ من هستم باید به ارادهٔ ذاتی و خود شامل شده نسبت داده شود، اشاعهٔ واقعیت متناهی نیز باید به کنشهای ارادیِ الوهیت بهشت و به تنظیمات پیامدیِ سه‌گانگی‌های کنشمندانه نسبت داده شود.

پیش از الوهیت یافتن متناهی، به نظر می‌رسد که تمامی تنوع یافتنِ واقعیت در سطوح مطلق به وقوع پیوست؛ اما عمل ارادی که واقعیت متناهی را اشاعه می‌دهد نشانگر یک ویژگیِ مطلق بودن است و بر پدیداریِ نسبیت‌ها دلالت دارد.

در حالی که ما این داستان را به ترتیب ارائه می‌کنیم و پدیداریِ تاریخیِ متناهی را به عنوان یک فرآمد مستقیمِ مطلق توصیف می‌کنیم، باید در نظر گرفته شود که فرازگرایان هم مقدم بر همه چیز که متناهی است واقع شدند و هم در آن موفق شدند. غایتهای فرازگرا در رابطه با متناهی، هم سببی و هم کمال‌گرا هستند.

امکانِ متناهی ذاتیِ بیکران است، اما دگردیسیِ امکان به احتمال و اجتناب ناپذیری باید به خواست آزادِ خود – موجودِ اولین منبع و مرکز نسبت داده شود، که تمامی روابط سه‌گانگی را فعال می‌سازد. فقط بیکرانیِ خواست پدر پیوسته چنان می‌توانست سطح مطلق وجود را تعدیل سازد که به یک غایی بی‌انجامد یا یک متناهی را خلق کند.

با پدیداری واقعیت نسبی و مشروط یک دور جدیدی از واقعیت پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد — دور رشد — یک حرکت رو به پایین شکوهمند از قله‌های بیکرانی به قلمرو متناهی، که برای

همیشه به سوی بهشت و الوهیت نوسان می‌کند، و همیشه در جستجوی آن سرنوشتهای والایی برمی‌آید که با یک منبع بیکرانی متناسب است.

این کارهای غیرقابل تصور آغاز تاریخ جهان را نشان می‌کنند، و به وجود آمدنِ خودِ زمان را نشان می‌کنند. برای یک مخلوق، سرآغاز متناهی *قطعاً* پیدایش واقعیت است؛ بدان گونه که توسط ذهن مخلوق نگریسته می‌شود، هیچ واقعیت قابل تصوری پیش از متناهی وجود ندارد. این واقعیتِ متناهیِ به تازگی پدیدار شده در دو فاز آغازین وجود دارد:

1- *حداکثرهای اولیه*، واقعیت محض کامل، نوع هاونایِ جهان و مخلوق.

2- *حداکثرهای ثانویه*، واقعیت محض کامل شده، نوع ابرجهانیِ مخلوق و آفرینش.

بنابراین، اینها دو تجلی آغازین هستند: اساساً کامل، و به طور تکاملی کامل شده. این دو در روابط ابدی همتراز هستند، اما آنها در سرحدات زمان ظاهراً متفاوتند. یک عامل زمان برای آنچه که رشد می‌کند به معنی رشد است؛ متناهی‌های ثانویه رشد می‌کنند؛ از این رو آنهایی که در حال رشد هستند باید در زمان به صورت ناکامل پدیدار شوند. اما این تفاوتها که در این سوی بهشت بسیار مهم هستند در ابدیت وجود ندارند.

ما در رابطه با کامل و کامل شده به صورت حداکثرهای اولیه و ثانویه صحبت می‌کنیم، اما باز نوع دیگری وجود دارد: روابط در حال سه‌گانگی و روابط دیگر میان اولیه‌ها و ثانویه‌ها به پدیداری *حداکثرهای ثالث* — چیزها، معانی، و ارزشهایی که نه کامل و نه کامل شده هستند، با این وجود با هر دو عامل نیایی همتراز می‌باشند.

6- پیامدهای واقعیت متناهی

تمامی اشاعهٔ وجودهای متناهی نمایانگر یک جابجایی از پتانسیلها به واقعیتها در محدودهٔ پیوندهای مطلقِ بیکرانی کنشمند می‌باشد. از میان بسیاری پیامدها نسبت به واقعیت یافتنِ خلاقِ متناهی، اینها می‌توانند ذکر شوند:

1- *واکنش الوهیت*، پدیداری سه سطح تعالیت تجربی: واقعیتِ تعالیت شخصی – روحی در هاونا، پتانسیل برای تعالیت شخصی – نیرومند در جهان بزرگِ آینده، و ظرفیت برای یک کارکرد ناشناختهٔ ذهن تجربی که در جهان بنیادین آینده در یک سطح تعالیت عمل می‌کند.

2- *واکنش جهان* شامل فعال ساختن طرحهای ساختمانی برای سطح ابرجهانیِ فضا بود، و این تکامل در سرتاسر سازمان فیزیکیِ هفت ابرجهان هنوز پیش می‌رود.

3- *واکنش مخلوق* نسبت به ترویج واقعیت متناهی به پدیداری موجودات کامل در ردیف ساکنان جاودان هاونا و فرازگرایان کامل شدهٔ تکاملی از هفت ابرجهان انجامید. اما برای دستیابی به کمال به صورت یک تجربهٔ تکاملی (زمان – خلاق) به معنی چیزی به غیر از کمال به عنوان یک نقطهٔ عزیمت است. از این رو عدم کمال در آفرینشهای تکاملی به وجود می‌آید. و این منشأ شرارت بالقوه است. عدم انطباق، ناهمگونی، و تضاد، تمامی این چیزها ذاتی رشد تکاملی هستند، از جهانهای فیزیکی تا مخلوقات شخصی.

4- *واکنش الوهیت* به عدم کمال که ذاتی تأخیر زمانی تکامل است در حضور جبران کنندهٔ خدای هفتگانه نشان داده می‌شود که از طریق فعالیتهای آن آنچه که در حال کامل شدن است در کامل و کامل شده هر دو ادغام شده است. این تأخیر زمانی از تکامل، که خلاقیت در زمان است، جدایی ناپذیر است. به این دلیل، و نیز دلایل دیگر، قدرت عظیم متعال مبتنی بر موفقیتهای ربانیت خدای هفتگانه می‌باشد. این تأخیر زمان از طریق رخصت دادن به شخصیتهای آفریده شده به شریک شدن با الوهیت در دستیابی به توسعهٔ حداکثر، شرکت مخلوق در آفرینش الهی را میسر می‌سازد. حتی ذهن مادیِ مخلوق انسانی در دوگانه شدنِ روان فناناپذیر با تنظیم کنندهٔ الهی بدین گونه شریک می‌شود. خدای هفتگانه همچنین تکنیکهای جبرانِ محدودیتهای تجربیِ کمال ذاتی و نیز جبران محدودیتهای پیش فرازیابیِ عدم کمال را فراهم می‌سازد.

7- منتج شدن تعالی‌گرایان

تعالی‌گرایان زیرنامتناهی و زیر مطلق، اما ابرمتناهی و ابرمخلوق هستند. تعالی‌گرایان به صورت یک سطح یکپارچه کننده منتج می‌شوند که ابرارزشهای مطلقها را با ارزشهای حداکثرِ متناهی‌ها به هم مربوط می‌سازند. از دیدگاه مخلوق، آنچه که فرازگرا است به نظر می‌رسد در نتیجهٔ متناهی منتج شده است؛ از دیدگاه ابدیت، در پیش‌بینیِ متناهی؛ و آنهایی وجود دارند که این را به صورت یک "پیش پژواک" متناهی تلقی می‌کنند.

آنچه که تعالی‌گرا است لزوماً ناپیشرفت‌گرا نیست، اما از نظر متناهی ابرتکاملی است؛ و غیرتجربی هم نیست، اما آنطور که این برای مخلوقات پرمعنی است ابرتجربه است. شاید بهترین توصیف چنین پارادوکسی جهان مرکزیِ کمال باشد: این به سختی مطلق است — فقط جزیرهٔ بهشت از نظر "مادیت یافتگی" به راستی مطلق است. این همچون هفت ابرجهان یک آفرینش متناهی تکاملی نیز نیست. هاونا جاودان است اما بدین صورت که جهانی فاقد رشد باشد، تغییرناپذیر نیست. آن توسط مخلوقاتی مورد سکنی واقع شده است (بومیان هاونا) که در واقع هیچگاه آفریده نشدند، زیرا برای ابد وجود دارند. از این رو هاونا چیزی را ترسیم می‌کند که دقیقاً متناهی یا هنوز مطلق نیست. علاوه بر آن هاونا به صورت یک حایل میان بهشت مطلق و آفرینشهای متناهی عمل می‌کند، و باز بیش از آن کارکرد تعالی‌گرایان را نشان می‌دهد. اما خود هاونا یک فرازگرا نیست — آن هاونا است.

همانطور که متعال به متناهی‌ها مربوط است، غائی نیز با تعالی‌گرایان تعیین هویت می‌شود. اما گر چه ما متعال و غائی را بدین گونه مقایسه می‌کنیم، آنها با چیزی بیش از درجه تفاوت دارند؛ تفاوت همچنین یک امر کیفیت است. غائی چیزی بیش از یک ابرمتعال است که در سطح تعالی‌گرا بیان می‌شود. غائی تمامی اینها، اما بیشتر است: غائی یک منتج شدنِ واقعیات جدید الوهیت است، تعدیل فازهای جدید که پیش از آن کامل بودند.

در میان آن واقعیات که با سطح تعالی‌گرا مربوط هستند اینها وجود دارند:

1- حضور الوهیتِ غائی.

2- مفهوم جهان بنیادین.

3- آرشیتکتهای جهان بنیادین.

4- دو رسته از سازمان دهندگان نیروی بهشت.

5- تغییر و تبدیلات مشخص در توانمندی فضا.

6- ارزشهای مشخصِ روحی.

7- معانی مشخصِ ذهنی.

8- کیفیتها و واقعیات ابسونایت.

9- قدرت مطلق، دانش مطلق، و حضور مطلق.

10- فضا

جهانی را که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم می‌توان بدین گونه تصور نمود که در سطوح متناهی، فرازگرا، و مطلق وجود دارد. این عرصهٔ کیهانی است که درام بی‌پایان کارکرد شخصیت و دگردیسی انرژی در آن اجرا می‌شود.

و تمامی این واقعیتهای چندگانه *به گونه‌ای مطلق* توسط چندین سه‌گانگی، *به گونه‌ای کنشمند* توسط آرشیتکهای جهان بنیادن، و *به گونه‌ای نسبی* توسط هفت روح استاد، هماهنگ کنندگان زیرمتعالِ ربانیتِ خدای هفتگانهیگانه می‌شوند.

خدای هفتگانه نمایانگر آشکارسازی شخصیت و ربانیتِ پدر جهانی برای مخلوقات حاوی مرتبت حداکثر و زیرحداکثر هر دو می‌باشد، اما روابط هفتگانهٔ دیگری پیرامون اولین منبع و مرکز وجود دارند که به تجلی خدمت الهی معنویِ خداوند که روح است مربوط نیستند.

در ابدیتِ گذشته، نیروهای مطلقها، ارواح الوهیتها، و شخصیتهای خدایان در واکنش به خواست خودِ آغازینِ خود موجودِ خواستِ خود به حرکت در آمدند. در این عصر جهان ما همگی نظاره‌گر پیامدهای حیرت‌انگیز چشم‌انداز پهناور کیهانیِ تجلیهای زیرمطلقِ پتانسیلهای نامحدودِ تمامی این واقعیتها هستیم. و در مجموع ممکن است که تنوع یافتنِ مداومِ واقعیتِ آغازینِ اولین منبع و مرکز در سرتاسر اعصار گوناگون، به گونه‌ای ممتد، به سوی ادوار دور دست و غیرقابل درک بیکرانیِ مطلق به جلو و به سوی بیرون پیش رود.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 106

سطوح واقعیت جهان

این کافی نیست که انسان فراز یابنده باید چیزی از روابط الوهیت با پیدایش و تجلیهای واقعیت کیهانی بداند؛ او همچنین باید چیزی از روابطی که میان خودش و سطوح بیشمار واقعیات موجود و تجربی، واقعیات بالقوه و واقعی، وجود دارند بفهمد. جهت‌گیری دنیوی انسان، بینش کیهانی او، و جهت‌یابی معنوی او همگی به واسطهٔ یک درک بهتر از واقعیات جهان و تکنیکهای آنها در زمینهٔ روابط متقابل، یکپارچگی، و یگانگی افزایش می‌یابد.

جهان بزرگ کنونی و جهان بنیادین که در حال پدیداری است از بسیاری از اشکال و فازهای واقعیت تشکیل شده‌اند، که به نوبهٔ خود در چندین سطوح فعالیت کنشمندانه وجود دارند. این وجودهای چندگانه و پنهان از پیش در این مقالات نشان داده شده‌اند، و اکنون برای سهولتِ فهم در رسته‌های زیرین گروهبندی شده‌اند:

1- *متناهیهای ناکامل*. این وضعیت کنونی مخلوقات فراز یابندهٔ جهان بزرگ، مرتبت کنونی انسانهای یورنشیا است. این سطح در بر گیرندهٔ وجود مخلوق از انسان سیاره‌ای تا مرزِ، اما نه شاملِ دست یابندگان سرنوشت است. این به جهانها مربوط می شود، از سرآغازهای فیزیکی اولیه تا مرزِ، اما نه شاملِ استقرار در نور و حیات. این سطح تشکیل دهندهٔ حاشیهٔ کنونی فعالیت خلاق در زمان و فضا می‌باشد. به نظر می‌رسد که طی پایان یافتن عصر کنونی جهان، آن از بهشت به سوی بیرون حرکت می‌کند، و این شاهد دستیابی جهان بزرگ به نور و حیات خواهد بود، و همچنین قطعاً شاهد پدیداری یک نوع جدیدی از رشد تکاملی در اولین سطح فضای بیرونی خواهد بود.

2- *متناهیهای حداکثر*. این وضعیت کنونی تمامی مخلوقات تجربی است که به سرنوشت دست یافته‌اند — سرنوشت بدان گونه که در محدودهٔ عصر کنونی جهان آشکار شده است. حتی جهانها می‌توانند به حداکثر مرتبت دست یابند، به لحاظ روحی و فیزیکی، هر دو. اما عبارت "حداکثر" خود یک عبارت نسبی است — حداکثر نسبت به چه؟ و آنچه که در عصر کنونی جهان، حداکثر و ظاهراً نهایی است، ممکن است در اعصار آینده چیزی بیش از یک آغاز واقعی نباشد. به نظر می‌رسد برخی از فازهای هاونا در ردیف حداکثر باشند.

3- *تعالی‌گرایان*. این سطح ابرمتناهی (از نظر ترتیب زمان) به دنبال پیشرفت متناهی می‌آید. این به معنی پیدایش پیش متناهیِ سرآغازهای متناهی و اهمیت پس متناهیِ تمامی پایانها یا سرنوشتهای ظاهراً متناهی است. به نظر می‌رسد بخش عمدهٔ بهشت – هاونا در ردیف تعالی‌گرا باشد.

4- *غائیها*. این سطح در بر گیرندهٔ آن چیزی است که برای جهان بنیادین اهمیت دارد و به مرز سطح سرنوشتِ جهان کامل شدهٔ بنیادین می‌رسد. بهشت – هاونا (به ویژه گسترهٔ کرات پدر) از بسیاری جنبه‌ها از اهمیت غائی برخوردار است.

5- *هم*مطلقها. این سطح بر افکندنِ تجربی‌ها به یک میدان ابرجهان بنیادینِ حاویِ ابراز خلاق دلالت دارد.

6- *مطلقها*. این سطح بر حضور هفت مطلق وجودگرا در عرصهٔ ابدیت دلالت دارد. این ممکن است همچنین در بر گیرندهٔ درجاتی از نیل تجربی ارتباطی باشد، اما اگر چنین باشد، ما نمی‌فهمیم چطور، شاید از طریق پتانسیل تماس شخصیت.

7- *بیکرانی*. این سطح پیش‌وجودگرا و پس‌تجربی می‌باشد. وحدت کامل بیکرانی پیش از تمامی سرآغازها و بعد از تمامی فرجامها یک واقعیت فرضی است.

این سطوح واقعیت نمادپردازیهای آسانِ مورد توافقِ عصر کنونی جهان و با در نظر گرفتنِ دیدگاه انسانی هستند. در نگرش به واقعیت چندین راه دیگر به جز نگرش انسانی و از دیدگاه اعصار دیگر جهان وجود دارد. از این رو باید تشخیص داده شود که مفاهیمی که بدین طریق عرضه می‌شوند کاملاً نسبی هستند، نسبی از این نظر که مشروط و محدود به اینها می‌باشند:

1- محدودیتهای زبان انسانی.

2- محدودیتهای ذهن انسانی.

3- توسعهٔ محدود هفت ابرجهان.

4- ناآگاهی شما پیرامون شش مقصود اصلیِ توسعهٔ ابرجهان که به فراز انسان به بهشت مربوط نیست.

5- ناتوانی شما در فهم حتی یک دیدگاه جزئی ابدیت.

6- غیرممکن بودنِ شرح تکامل و سرنوشت کیهانی در رابطه با تمامی اعصار جهان، نه فقط در رابطه با عصر کنونیِ پیشرفت تکاملی هفت ابرجهان.

7- ناتوانی هر مخلوق در فهم این امر که به راستی منظور از پیش وجودگراها یا پس‌تجربی‌ها چیست — آنچه که پیش از سرآغازها و پس از فرجامها قرار دارد.

رشد واقعیت مشروط به شرایط اعصار پیاپی جهان است. جهان مرکزی دستخوش هیچ تغییر تکاملی در عصر هاونا نشد، اما در ادوار کنونیِ عصر ابرجهان دارد دستخوش تغییرات مشخص تدریجی می‌شود که از طریق هماهنگی با ابرجهانهای تکاملی به وجود آمده است. هفت ابرجهان که اکنون در حال تکامل هستند، روزگاری به مرتبت تثبیت شدهٔ نور و حیات دست خواهند یافت، و به بیشترین حد رشد برای عصر کنونی جهان خواهند رسید. اما بدون شک، عصر بعد، عصر اولین سطح فضای بیرونی، ابرجهانها را از محدودیتهای فرجام عصر کنونی رها خواهد ساخت. به دنبال تکمیل شدن، آکندگی مداوماً در حال افزوده شدن است.

اینها برخی از محدودیتهایی هستند که ما در تلاش برای ارائهٔ یک مفهوم یکپارچهٔ رشد کیهانیِ چیزها، معانی، و ارزشها و ترکیبات آنها در سطوح پیوسته در حال فرازِ واقعیت با آنها مواجه می‌شویم.

1- پیوند اولیهٔ کنشمندان متناهی

فازهای آغازین یا روح – منشأِ واقعیت متناهی در سطوح مخلوق به صورت شخصیتهای کامل و در سطوح جهان به صورت آفرینش کامل هاونا فوراً نمایان می‌شوند. حتی الوهیت تجربی در شخصِ روحیِ خدای متعال در هاونا بدین گونه نمایان می‌شود. اما فازهای متناهیِ ثانوی، تکاملی، محدود در زمان و ماده فقط در نتیجهٔ رشد و پیشرفت به طور کیهانی یکپارچه می‌شوند. سرانجام تمامی متناهیهای ثانوی یا در حال کمال به سطحی دست خواهند یافت که با سطح کمال آغازین برابر است، اما این سرنوشت در معرض یک تأخیر زمانی قرار دارد، یک کیفیت اساسیِ ابرجهانی که به طور نهادین در آفرینش مرکزی یافت نمی‌شود. (ما از وجود متناهیهای سوم آگاهی داریم، اما تکنیک یکپارچه شدن آنها هنوز آشکار نشده است.)

این تأخیر زمانیِ ابرجهان، این مانع دستیابی به کمال، برای شرکت مخلوق در رشد تکاملی تدارک می‌بیند. از این رو برای مخلوق این را ممکن می‌سازد که در تکامل همان مخلوق به شراکت با آفریننده وارد شود. و در طول این روزگارانِ رشدِ در حال توسعه، از طریق خدمت خدای هفتگانه، ناکامل با کامل همبسته می‌شود.

خدای هفتگانه نشانگر به رسمیت شناختنِ موانع زمان در جهانهای تکاملی فضا توسط الوهیت بهشت است. صرف نظر از این که منشأ یک شخصیت بقا یابندهٔ مادی چقدر از بهشت دور باشد، و چقدر در عمق فضا باشد، خدای هفتگانه در آنجا یافت خواهد شد تا برای چنین مخلوق ناکامل، در حال تقلا، و تکاملی، حاضر و مشغول خدمت مهرآمیز و بخشندهٔ حقیقت، زیبایی، و نیکی باشد. خدمت ربانیِ هفتگانه از طریق پسر جاودان به سوی داخل به پدر بهشتی و از طریق قدمای ایامها به سوی بیرون به پدران جهان — پسران آفریننده — می‌رسد.

از آنجا که انسان شخصی و فراز یابنده است، از طریق پیشرفت معنوی، ربانیت شخصی و روحیِ الوهیت هفتگانه را می‌یابد؛ اما فازهای دیگری از هفتگانه وجود دارند که به پیشرفت شخصیت مربوط نیستند. جنبه‌های ربانی این گروهبندی الوهیت در حال حاضر در رابطهٔ میان هفت روح استاد و عامل مشترک تلفیق شده‌اند، اما سرنوشت آنها این است که در شخصیتِ در حال پدیداریِ ایزد متعال برای ابد یگانه شوند. فازهای دیگر الوهیت هفتگانه به طرق گوناگون در عصر کنونی جهان یکپارچه شده‌اند، اما سرنوشت همگی آنها نیز این است که در متعال یگانه شوند. هفتگانه، در تمامی فازها، منبع یگانگی نسبیِ واقعیتِ کنشمندِ جهان بزرگ کنونی می‌باشد.

2- یکپارچگی ثانویِ عالیِ متناهی

همانطور که خدای هفتگانه تکامل متناهی را به گونه‌ای کنشمند هماهنگی می‌کند، ایزد متعال نیز سرانجام نیل به سرنوشت را به وجود می‌آورد. ایزد متعال اوج ربانیِ تکامل جهان بزرگ است — تکامل فیزیکی به دور یک هستهٔ روحی و استیلای نهاییِ هستهٔ روحی بر قلمروهای در حال گردش و چرخشِ تکامل فیزیکی. و تمامی اینها مطابق فرامین شخصیت به وقوع می‌پیوندد: شخصیت بهشت از بالاترین نظر، شخصیت آفریننده از نظر جهان، شخصیت انسان فانی از نظر بشری، شخصیت متعال از جهت کمال یافتگی یا تجربیِ محض.

مفهوم متعال باید شناخت متفاوتِ شخص روحی، نیروی تکاملی، و ترکیب نیرو – شخصیت را فراهم سازد — یگانگیِ نیروی تکاملی با شخصیت روحی و استیلای آن از طریق شخصیت روحی.

در تحلیل نهایی، روح از طریق هاونا از بهشت می‌آید. انرژی – ماده ظاهراً در اعماق فضا تکامل می‌یابد و از طریق فرزندان روح بیکران در ارتباط با پسران آفرینشگر خداوند به صورت نیرو سازمان می‌یابد. و تمامی این امر تجربی است؛ این یک کارکرد در زمان و فضا است که رشتهٔ وسیعی از موجودات زنده از جمله حتی الوهیتهای آفریننده و مخلوقات تکاملی را شامل می‌شود. چیرگی نیروی الوهیتهای آفریننده در جهان بزرگ به آرامی بسط می‌یابد تا استقرار تکاملی و تثبیت آفرینشهای زمان - فضا را در بر گیرد، و این شکوفایی نیروی تجربی خدای هفتگانه است. آن تمامی دامنهٔ نیل ربانی در زمان و فضا از اعطاهای تنظیم کنندهٔ پدر جهانی تا اعطاهای حیاتِ پسران بهشت را در بر می‌گیرد. این قدرتِ به دست آمده است، نیروی به نمایش در آمده، نیروی تجربی؛ آن در مقایسه با نیروی ابدیت، نیروی غیرقابل تصور، قدرت وجودگرایانهٔ الوهیتهای بهشت قرار دارد.

این قدرت تجربی که ناشی از دستاوردهای ربانی خدای هفتگانه است، خود کیفیتهای منسجم ربانیت را از طریق ادغام — یکپارچه نمودن — به صورت نیروی عظیمِ خبرگیِ به دست آمدهٔ تجربیِ آفرینشهای در حال تکامل جلوه‌گر می‌سازد. و این قدرت عظیم به نوبهٔ خود انسجام روحی – شخصیتی را در کرهٔ راهبرِ کمربند بیرونیِ کرات هاونا در پیوند با شخصیت روحی حضور خدای متعال در هاونا می‌یابد. از این رو الوهیت تجربی از طریق اعطای حضور روحی و

شخصیت الهی که در آفرینش مرکزی ساکن است به ثمرهٔ نیروی زمان و فضا، تقلای طولانی تکاملی را به کمال می‌رساند.

بدین ترتیب ایزد متعال سرانجام به در بر گرفتنِ تمامیِ هر آنچه که در زمان و فضا تکامل یافته است دست می‌یابد، ضمن این که به این کیفیتها شخصیت روحی اعطا می‌کند. از آنجا که مخلوقات، حتی انسانها، شخصیتهای شرکت کننده در این کار شکوهمند هستند، به همین ترتیب قطعاً به ظرفیت شناخت متعال و درک متعال به عنوان فرزندان راستین این الوهیت تکاملی دست می‌یابند.

میکائیل نبادان همانند پدر بهشتی است، زیرا در کمال بهشتی او سهیم است؛ انسانهای تکاملی نیز روزگاری به خویشاوندی با متعالِ تجربی دست خواهند یافت، زیرا آنها به راستی در کمال تکاملی او سهیم خواهند شد.

خدای متعال تجربی است؛ از این رو کاملاً قابل تجربه کردن است. واقعیات وجودگرایانهٔ هفت مطلق توسط تکنیک تجربه قابل درک نیستند؛ فقط *واقعیات شخصیتیِ* پدر، پسر، و روح می‌توانند از طریق شخصیتِ مخلوق متناهی در رویکرد دعا – پرستش درک شوند.

در حیطهٔ شکل یابیِ تکمیل شدهٔ نیرو – شخصیتیِ ایزد متعال، تمامی مطلق بودنِ چندین سه‌گانگی که بتوانند بدین گونه به هم مرتبط شوند، به هم مرتبط خواهند شد، و این شخصیت شکوهمند تکامل توسط تمامی شخصیتهای متناهی به طور تجربی قابل دستیابی و قابل فهم خواهد بود. هنگامی که فرازگرایان به هفتمین مرحلهٔ پنداشته شدهٔ وجود روحی دست می‌یابند، در آنجا درک یک معنی – ارزش نوین از مطلق بودن و بیکرانیِ سه‌گانگی‌هایی را تجربه خواهند کرد که در سطوح زیرمطلق در ایزد متعال، که قابل تجربه کردن است، بدین گونه آشکار شده است. اما دستیابی به این مراحل از توسعهٔ حداکثر احتمالاً در انتظار استقرار هماهنگ تمامی جهان بزرگ در نور و حیات به سر خواهد برد.

3- سومین پیوند تعالی‌گرایانهٔ واقعیت

آرشیتکتهای ابسونایت طرح را به سرانجام می‌رسانند؛ آفرینندگان متعال آن را به وجود می‌آورند؛ ایزد متعال تمامیت آن را بدان گونه که آفرینندگان متعال در زمان آفریدند، و بدان گونه که توسط آرشیتکتهای استاد در فضا مورد پیش‌بینی واقع شد، به اوج خواهد رساند.

در طول عصر کنونی جهان هماهنگی اداریِ جهان بنیادین کارکرد آرشیتکتهای جهان بنیادین است. اما پدیداریِ قادر متعال در خاتمهٔ عصر کنونی جهان نشانگر این خواهد بود که متناهیِ تکاملی به اولین مرحله از سرنوشت تجربی دست یافته است. این رخداد قطعاً به کارکرد تکمیل شدهٔ اولین تثلیث تجربی راه خواهد برد — پیوند آفرینندگان متعال، ایزد متعال، و آرشیتکتهای

جهان بنیادین. سرنوشت این تثلیث این است که یکپارچگیِ بیشترِ تکاملی آفرینش بنیادین را به وجود آورد.

تثلیث بهشت به راستی یک تثلیث بیکران است، و هیچ تثلیثی که این تثلیث آغازین را شامل نشود به هیچ وجه نمی‌تواند بیکران باشد. اما تثلیث آغازین یک پیامد پیوند ویژهٔ الوهیتهای مطلق است؛ موجودات زیرمطلق هیچ ربطی به این پیوند آغازین ندارند. تثلیثهایی که متعاقباً پدیدار می‌شوند و تثلیثهای تجربی مساعدتهای حتی شخصیتهای آفریده شده را شامل می‌شوند. این قطعاً در رابطه با تثلیث غایی صحت دارد، جایی که خودِ حضور پسران استاد آفریننده در میان اعضای متعال آفرینندهٔ آن نشانگر حضور همزمان تجربهٔ واقعی و با حسن نیت مخلوق در ***درون*** این پیوند تثلیث می‌باشد.

نخستین تثلیث تجربی، نیل گروهیِ پیامدهای غائی را فراهم می‌سازد. ارتباطات گروهی قادرند ظرفیتهای فردی را پیش‌بینی کنند، و حتی از آن فراتر روند؛ و این امر حتی در فراسوی سطح متناهی صحت دارد. در اعصار آینده، بعد از این که هفت ابرجهان در نور و حیات استقرار یافتند، بدون شک سپاه نهایت مقاصد الوهیتهای بهشت را، بدان گونه که توسط غائیِ تثلیث فرمان داده می‌شوند، و بدان گونه که در ایزد متعال یگانگیِ نیرویی – شخصیتی می‌یابند، برملا خواهد کرد.

در سرتاسر تمامی رویدادهای عظیم جهان در ابدیت گذشته و آینده، ما بسط عناصر قابل درک پدر جهانی را کشف می‌کنیم. ما رخنهٔ او را در کل ابدیت به صورت من هستم به لحاظ فلسفی بدیهی می‌پنداریم، اما هیچ مخلوقی قادر نیست به طور تجربی دارای چنین پنداشتی شود. به تدریج که جهانها بسط می‌یابند، و به تدریج که جاذبه و عشق به داخل فضای در حال سازمانیابی طی زمان گسترش می‌یابد، ما قادر می‌شویم اولین منبع و مرکز را بیشتر و بیشتر بفهمیم. ما عمل جاذبه را که به حضور مطلق کامل در فضا رخنه می‌کند مشاهده می‌کنیم، و مخلوقات روحی را که در حیطهٔ حضور ربانی مطلق الوهیت تکامل و بسط می‌یابند کشف می‌کنیم. در این میان، تکامل کیهانی و روحی هر دو از طریق ذهن و تجربه در سطوح متناهی الوهیت به صورت ایزد متعال یگانه می‌شوند و در سطوح تعالی‌گرا به صورت غائیِ تثلیث هماهنگ می‌شوند.

4- یکپارچگی چهارتایی غائی

تثلیث بهشت از جهت غائی قطعاً هماهنگی می‌کند، اما از این نظر به صورت یک مطلق خود محدود کننده عمل می‌کند؛ تثلیث تجربیِ غائی تعالی‌گرا را به صورت یک تعالی‌گرا هماهنگ می‌کند. در آیندهٔ جاودان این تثلیث تجربی از طریق یگانگیِ در حال افزایش، حضور در حال رخ دادنِ الوهیت غائی را بیشتر فعال خواهد کرد.

در حالی که سرنوشت غائیِ تثلیث این است که آفرینش بنیادین را هماهنگ کند، خدای غائی نیرو – شخصیت‌یابیِ تعالی‌گرایانهٔ جهت‌یابیِ تمامی جهان بنیادین است. منجر شدنِ کامل شدهٔ غائی به

معنی تکمیل شدنِ آفرینش بنیادین است و بر پدیداریِ کامل این الوهیت تعالی‌گرا دلالت دارد.

ما نمی‌دانیم چه تغییراتی از طریق پدیداری کامل غائی آغاز خواهد شد. اما همانطور که متعال به لحاظ روحی و شخصی اکنون در هاونا حاضر است، غائی نیز در آنجا حضور دارد، اما از نظر ابسونایت و فوق شخصی. و به شما پیرامون وجود قائم مقامان شایستهٔ غائی آگاهی داده شده است، گر چه به شما پیرامون مکان یا کارکرد کنونی آنها آگاهی داده نشده است.

اما صرف نظر از پیامدهای اجرایی ملازم با پدیداری الوهیت غائی، ارزشهای شخصی ربانیت تعالی‌گرایانهٔ او توسط کلیهٔ شخصیتهایی که در واقعیت یافتن این سطح الوهیت شرکت داشته‌اند قابل تجربه خواهد بود. فراتر رفتن از متناهی فقط می‌تواند به دستیابی به غائی راه یابد. خدای غائی در فراتر رفتن از زمان و فضا وجود دارد اما با این حال به رغم ظرفیت ذاتی برای پیوند کنشمندانه با مطلقها زیرمطلق است.

5- پیوند هم‌مطلق یا فاز پنجم

غائی اوج واقعیت تعالی‌گرایانه است، حتی بدان گونه که متعال نهایتِ واقعیت تکاملی – تجربی است. و پدیداریِ واقعیِ این دو الوهیت تجربی دومین تثلیث تجربی را بنا می‌نهد. این مطلقِ تثلیث است، پیوند خدای متعال، خدای غائی، و به اوج رسانندهٔ آشکار ناشدهٔ سرنوشت جهان. و این تثلیث برای فعال ساختن مطلقهای بالقوگی — الوهیت، جهانی، و کامل — دارای ظرفیت تئوریک می‌باشد. اما شکل‌یابیِ تکمیل شدهٔ این مطلقِ تثلیث فقط بعد از تکامل تکمیل شدهٔ سرتاسر جهان بنیادین، از هاونا تا چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضا می‌تواند به وقوع پیوندد.

باید روشن شود که این تثلیثهای تجربی همبسته هستند، نه فقط از کیفیتهای شخصیتیِ ربانیت تجربی، بلکه همچنین از تمامی کیفیتهای غیر از شخصی که یگانگیِ دست یافتهٔ الوهیت آنها را تعیین ویژگی می‌کند. در حالی که این مطلب عمدتاً به فازهای شخصیِ یگانگیِ کیهان می‌پردازد، با این حال این حقیقت دارد که سرنوشت جنبه‌های غیرشخصیِ جهان جهانها به همین منوال این است که در معرض یگانگی قرار گیرد، بدان گونه که توسط ترکیب نیرویی – شخصیتی که اکنون در ارتباط با تکامل ایزد متعال در جریان است نشان داده می‌شود. کیفیتهای روحی – شخصیِ متعال از امتیازات نیرویی قادر متعال جدایی ناپذیر است، و هر دو به وسیلهٔ پتانسیل ناشناختهٔ ذهن متعال کامل می‌شوند. خدای غائی نیز نمی‌تواند به صورت یک شخص از جنبه‌های غیر از شخصیِ الوهیت غائی جدا تصور شود. و در سطح مطلق، مطلقهای الوهیت و کامل در حضور مطلق جهانی جدایی ناپذیر و تمیز ناپذیر هستند.

تثلیثها به واسطهٔ خود شخصی نیستند، اما با شخصیت مغایر نیز نیستند. در عوض، آنها آن را در بر می‌گیرند و با آن همبسته هستند، از یک نظر جمعی، با کارکردهای غیرشخصی. از این رو تثلیثها همیشه واقعیت *الوهیت* هستند اما هرگز واقعیت *شخصیت* نیستند. جنبه‌های شخصیتیِ یک تثلیث ذاتیِ تک تک اعضای آن هستند، و به عنوان اشخاص جداگانه، آنها آن تثلیث

نیستند. آنها فقط به عنوان یک جمعی تثلیث هستند؛ این تثلیث *می‌باشد*. اما تثلیث همیشه در بر گیرندهٔ تمامی الوهیتِ در بر گرفته شده است؛ تثلیث وحدت الوهیت است.

سه مطلق — الوهیت، جهانی، و کامل — تثلیث نیستند، زیرا همگی الوهیت نیستند. فقط الوهیت یافته می‌تواند تثلیث شود، کلیهٔ پیوندهای دیگر وحدتهای سه‌گانه یا سه‌گانگی‌ها هستند.

6- یکپارچگی مطلق یا فاز ششم

پتانسیل کنونی جهان بنیادین به سختی مطلق است، گر چه کاملاً می‌تواند نزدیک به غائی باشد، و ما این را غیرممکن می‌پنداریم که در گسترهٔ یک کیهان زیرمطلق به آشکارسازی کامل معنی – ارزشهای مطلق دست یابیم. از این رو ما در تلاش برای پنداشت یک بیان کاملِ امکانات نامحدودِ سه مطلق یا حتی در تلاش برای تجسم شخصیت‌یابیِ تجربیِ خدای مطلق در سطح اکنون غیرشخصیِ مطلق الوهیت با دشواری فراوان مواجه می‌شویم.

به نظر می‌رسد که صحنهٔ فضای جهان بنیادین برای واقعیت یافتنِ ایزد متعال، برای شکل‌یابی و کنش کاملِ غائیِ تثلیث، برای منجر شدنِ خدای غائی، و حتی برای زایش مطلق تثلیث کافی باشد. اما به نظر می‌رسد که برداشتهای ما در رابطه با کارکرد کامل این دومین تثلیث تجربی به معنی چیزی فراتر از حتی جهان بنیادینِ در حال گسترش باشد.

اگر ما یک جهان بیکران را در نظر بگیریم — یک کیهان محدود نشدنی در فراسوی جهان بنیادین — و اگر چنین پنداریم که تکامل نهایی تثلیث مطلق در یک چنین صحنهٔ ابرغائیِ عمل به وقوع خواهد پیوست، پس ممکن می‌شود حدس بزنیم که کارکرد تکمیل شدهٔ مطلق تثلیث در آفرینشهای بیکران تجلی نهایی خواهد یافت و واقعیت‌یابیِ مطلق *تمامی* پتانسیلها را به اوج خواهد رساند. ادغام و پیوند بخشهای پیوسته در حال گسترش واقعیت، متناسب با شمول تمامی واقعیت در درون بخشهایی که بدین گونه مربوطند به مطلق بودنِ مرتبت نزدیک خواهد شد.

با گویشی دیگر: مطلق تثلیث، همانطور که از نامش بر می‌آید، در تمامیت کارکردش به راستی مطلق است. ما نمی‌دانیم که یک کنش مطلق چگونه می‌تواند بر یک مبنای ناکامل، محدود، یا سوا از آن کنترل شده، به ابراز کامل دست یابد. از این رو ما باید چنین پنداریم که هر چنین کنش کلیتی (به طور بالقوه) نامشروط خواهد بود. همچنین اینطور به نظر می‌رسد که نامشروط نامحدود نیز می‌باشد، حداقل از یک نقطه نظر کیفی، گر چه ما در رابطه با روابط کمی آنقدر مطمئن نیستیم.

با این وجود، از این مطمئن هستیم: در حالی که تثلیث وجودگرایانهٔ بهشت بیکران است، و در حالی که غائیِ تجربیِ تثلیث زیرمتناهی است، طبقه‌بندی کردن مطلق تثلیث آنقدر آسان نیست. اگر چه آن در پیدایش و ساختار، تجربی است، قطعاً به مرز مطلقهای تجربیِ بالقوگی می‌رسد.

در حالی که برای ذهن انسان به سختی سودمند است که در صدد فهم این مفاهیم دور و فوق بشری برآید، ما پیشنهاد می‌کنیم عمل جاودان مطلق تثلیث به صورت اوج رسیدن در نوعی از تجربه نمودن مطلقهای بالقوگی تصور شود. به نظر می‌رسد که این یک نتیجهٔ منطقی در رابطه با مطلق جهانی، اگر نه مطلق کامل باشد؛ حداقل ما می‌دانیم که مطلق جهانی نه فقط استاتیک و بالقوه است بلکه همچنین از نظر کلِ الوهیتِ آن لغات مرتبط است. اما در رابطه با ارزشهای قابل مشاهدهٔ ربانیت و شخصیت، این رخدادهای حدسی به معنی شخصیت یافتنِ مطلق الوهیت و پدیداریِ آن ارزشهای فوق شخصی و آن معانی ماورای شخصی است که ذاتی تکمیل شخصیتِ خدای مطلق — سومین و آخرین الوهیت تجربی — می‌باشد.

7- نهایت سرنوشت

برخی از دشواریها در شکل دادن مفاهیم یکپارچگیِ واقعیت بیکران در این واقعیت نهفته است که تمامی این ایده‌ها در بر گیرندهٔ نوعی سرانجامِ رخداد جهانی، نوعی تحقق تجربی تمامی آنچه که می‌توانسته تاکنون باشد است. و این غیرقابل تصور است که بیکرانیِ کمّی پیوسته بتواند به طور کامل در نهایت تحقق یابد. در سه مطلق بالقوه که هیچ کمیت رخداد تجربی هیچگاه نمی‌تواند به پایان رساند، احتمالات کاوش نشده همیشه باید باقی بماند. خود ابدیت، گر چه مطلق است، بیش از مطلق نیست.

حتی یک مفهوم احتمالیِ یکپارچگیِ نهایی از ثمراتِ ابدیتِ کامل جدایی‌ناپذیر است، و از این رو در هر زمان قابل تصور آینده عملاً تحقق ناپذیر است.

سرنوشت از طریق کنش ارادی الوهیتها که تثلیث بهشت را تشکیل می‌دهند بنا نهاده می‌شود؛ سرنوشت در عظمت سه پتانسیل بزرگ که مطلق بودن آنها احتمالات تمامی رخدادهای آینده را در بر می‌گیرد پی افکنده می‌شود؛ سرنوشت احتمالاً از طریق کنش به اوج رسانندهٔ سرنوشت جهان به اوج می‌رسد، و این کنش احتمالاً به متعال و غائی در مطلق تثلیث مربوط است. هر سرنوشت تجربی می‌تواند توسط مخلوقات در حال کسبِ تجربه حداقل بخشاً فهم شود؛ اما سرنوشتی که به مرز وجودگراییهای بیکران می‌رسد به سختی قابل درک است. سرنوشت ابدیت یک نیل وجودگرایانه – تجربی است که به نظر می‌رسد به مطلق الوهیت مربوط است. اما مطلق الوهیت به واسطهٔ مطلق جهانی با مطلق کامل در رابطهٔ ابدی قرار دارد. و این سه مطلق، که در امکان تجربی هستند، در واقع وجودگرا و بیشتر هستند. آنها نامحدود، فاقد زمان، فاقد فضا، بی‌حد و مرز، و بی‌اندازه — به راستی بیکران — می‌باشند.

با این وجود، غیرمحتمل بودنِ دستیابی به هدف، از تئوری‌پردازی فلسفی پیرامون چنین سرنوشتهای فرضی پیشگیری نمی‌کند. درک واقعیت یافتن مطلق الوهیت به عنوان یک خدای مطلقِ قابل دستیابی ممکن است عملاً غیرممکن باشد؛ با این وجود، چنین پیامد نهایی یک امکان تئوریک باقی می‌ماند. درگیری مطلق کامل در یک کیهان بیکرانِ غیرقابل تصور ممکن است در آیندهٔ ابدیت بی‌پایان بی‌اندازه دور باشد، اما با این وجود چنین فرضی معتبر است. انسانها،

مورانشیاییها، ارواح، پایان دهندگان، تعالی‌گرایان، و دیگران به همراه خودِ جهانها و کلیهٔ فازهای دیگر واقعیت، قطعاً از یک *سرنوشت بالقوه نهایی برخوردارند که ارزشش مطلق است*؛ اما ما شک داریم که هر موجود یا جهان هیچگاه بتواند به کلیهٔ جنبه‌های چنین سرنوشتی به طور کامل دست یابد.

صرف نظر از این که شما چقدر بتوانید در درک پدر رشد کنید، ذهن شما به واسطهٔ بیکرانیِ آشکار نشدهٔ من هستمِ پدر همیشه در بهت و حیرت خواهد بود، عظمت کاوش ناشده‌ای که در سرتاسر ادوار ابدیت همیشه غیرقابل درک و غیرقابل فهم باقی خواهد ماند. صرف نظر از این که شما به چه میزان از خداوند بتوانید دست یابید، همیشه بخش بسیار بیشتری از او باقی خواهد ماند که به وجودش حتی گمان نخواهید برد. و ما باور داریم که در سطوح تعالی‌گرایانه این درست همانقدر حقیقت دارد، که در قلمروهای وجود متناهی صحت دارد. جستجو برای خداوند بی‌پایان است!

در یک دیدگاه نهایی، این ناتوانی در دستیابی به خداوند به هیچ وجه نباید مخلوقات جهان را نومید کند؛ در واقع، شما می‌توانید به سطوح الوهیتِ هفتگانه، متعال، و غائی دست یابید و چنین می‌کنید. این برای شما به همان معنی است که درک بیکران خدای پدر برای پسر جاودان و برای عامل مشترک در مرتبت مطلق وجود جاودان آنها معنی می‌دهد. بیکرانی خداوند، به دور از به ستوه آوردن مخلوق، باید این اطمینان عالی باشد که یک شخصیت فرازگرا در سرتاسر تمامی آیندهٔ بی‌پایان امکانات رشد شخصیت و ارتباط با الوهیت را در برابر خود خواهد داشت، که حتی ابدیت نیز نه به اتمام خواهد رساند و نه پایان خواهد داد.

برای مخلوقات متناهی جهان بزرگ، مفهوم جهان بنیادین به نظر می‌رسد تقریباً نامتناهی باشد، اما بی‌شک آرشیتکتهای ابسونایتِ آن ارتباط آن را با آینده و رویدادهای غیرقابل تصور در حیطهٔ من هستمِ بی‌پایان مشاهده می‌کنند. حتی خود فضا چیزی جز یک وضعیت غائی نیست، یک وضعیت ویژه *در حیطهٔ* مطلق بودن نسبیِ ناحیه‌های آرام فضای میانی.

در لحظهٔ غیرقابل تصور آیندهٔ دور ابدیِ تکمیل نهاییِ سرتاسر جهان بنیادین، بی‌شک ما همگی به سرتاسر تاریخ آن فقط به عنوان سرآغاز خواهیم نگریست، صرفاً آفرینش بنیادهای مشخص متناهی و تعالی‌گرا برای حتی دگرگونیهای بزرگتر و مسحور کننده‌تر در بیکرانیِ ناشناخته. در چنین لحظهٔ ابدیت آینده، جهان بنیادین هنوز جوان به نظر خواهد رسید؛ به راستی، در شرایط امکانات نامحدودِ ابدیت پایان ناپذیر، آن همیشه جوان خواهد بود.

غیرمتحمل بودن نیل به سرنوشت بیکران، حتی در کمترین حد آن مانعِ در سر پروراندنِ ایده‌هایی پیرامون چنین سرنوشتی نمی‌شود، و ما درنگ نمی‌کنیم که بگوییم اگر سه پتانسیل مطلق همواره بتوانند به طور کامل تحقق یابند، ممکن خواهد بود که یکپارچگی نهاییِ تمامیت واقعیت درک شود. تحقق این رخداد مبتنی بر واقعیت یافتن تکمیل شدهٔ مطلقهای کامل، جهانی، و الوهیت

می‌باشد، سه بالقوگیهایی که پیوند آنها در بر گیرندهٔ نهان بودن من هستم، واقعیات به تعویق افتادهٔ ابدیت، امکانات تعلیق یافتهٔ تمام آینده، و بیشتر می‌باشد.

همین قدر بگوییم که چنین پیامدهایی بسیار دور هستند؛ با این حال، در مکانیسمها، شخصیتها، و پیوندهای سه تثلیث، ما باور داریم که امکان تئوریک پیوند مجدد هفت فاز مطلق من هستمِ پدر را شناسایی می‌کنیم. و این ما را با مفهوم تثلیث سه‌گانه رو به رو می‌سازد که در بر گیرندهٔ تثلیث بهشت است که مرتبت وجودگرا دارد و دو تثلیث دیگر که سرشت و منشأ تجربی دارند و متعاقباً پدیدار خواهند شد.

8- تثلیث تثلیثها

توصیف سرشت تثلیث تثلیثها برای ذهن انسان دشوار است؛ این حاصل جمع واقعیِ تمامیت بیکرانیِ تجربی، بدان گونه که آن در یک بیکرانیِ تئوریکِ تحققِ ابدیت تجلی یافته است می‌باشد. در تثلیث تثلیثها بیکرانِ تجربی با بیکرانِ وجودگرا به هویت دست می‌یابد، و هر دو در من هستمِ پیش تجربی و پیش وجودگرا همچون یکی هستند. تثلیث تثلیثها ابراز نهایی تمامی چیزهایی است که در پانزده وحدت سه‌گانه و سه‌گانگی‌های مربوطه معنی یافته است. برای موجودات نسبی درک نهایت‌ها دشوار است، چه آنها وجودگرا باشند یا تجربی؛ از این رو آنها همیشه باید به صورت نسبیتها ارائه شوند.

تثلیث تثلیثها در چندین فاز وجود دارد. آن شامل امکانات، احتمالات، و اجتناب ناپذیریهایی است که تخیلات موجودات را به مراتب فراتر از سطح بشری تحت تأثیر قرار می‌دهد. آن پیامدهایی دارد که احتمالاً توسط فیلسوفان آسمانی مورد گمان واقع نشده‌اند، زیرا پیامدهای آن در وحدتهای سه‌گانه هستند، و در تحلیل نهایی، وحدتهای سه‌گانه غیرقابل فهم هستند.

راههای متعددی وجود دارند که تثلیث تثلیثها می‌توانند توسط آنها توصیف شوند. ما برگزیده‌ایم که مفهوم سه سطح را که به صورت زیرین است ارائه دهیم:

1- سطح سه تثلیث.

2- سطح الوهیت تجربی.

3- سطح من هستم.

اینها سطوح یگانگی فزاینده هستند. در واقع تثلیث تثلیثها سطح اول است، در حالی که سطح دوم و سوم یگانگی - فرآمده‌های اولی هستند.

سطح اول: در این سطح آغازینِ پیوند، باور بر این است که سه تثلیث به طور کاملاً هماهنگ، گر چه بارز از گروهبندیهای شخصیتهای الوهیت عمل می‌کنند.

1- *تثلیث بهشت*، پیوند سه الوهیت بهشت — پدر، پسر، و روح. باید به خاطر سپرد که تثلیث بهشت به معنی یک کارکرد سه‌گانه — یک کارکرد مطلق، یک کارکرد تعالی‌گرا (تثلیث غائیت)، و یک کارکرد متناهی (تثلیث تعالیت) می‌باشد. تثلیث بهشت هر یک و تمامی اینها در هر لحظه و تمامی لحظات است.

2- *تثلیث غائی*. این پیوند الوهیت آفرینندگان متعال، خدای متعال، و آرشیتکتهای جهان بنیادین می‌باشد. در حالی که این یک ارائهٔ کافی از جنبه‌های ربانیت این تثلیث است، باید ثبت شود که فازهای دیگری از این تثلیث وجود دارند، که با این وجود به نظر می‌رسد به طور کامل با جنبه‌های ربانیت در حال هماهنگی هستند.

3- *تثلیث مطلق*. این گروهبندی خدای متعال، خدای غائی، و به اوج رسانندهٔ سرنوشت جهان در رابطه با تمامی ارزشهای ربانیت است. برخی از فازهای دیگر این گروهبندی سه‌گانه به ارزشهای غیر از ربانیت در کیهان در حال گسترش مربوط هستند. اما درست همانطور که نیرو و جنبه‌های شخصیتیِ الوهیتهای تجربی اکنون در حال ترکیب تجربی می‌باشند، اینها با فازهای ربانیت در حال یگانگی هستند.

پیوند این سه تثلیث در تثلیث تثلیثها یکپارچگی ممکنِ نامحدودِ واقعیت را فراهم می‌سازد. این گروهبندی شامل علتها، میانه‌ها، و نهایتها می‌باشد؛ آغاز کنندگان، تحقق یابندگان، و به اوج رسانندگان؛ سرآغازها، وجودها، و سرنوشتها. شراکت پدر – پسر، به شراکت پسر – روح و سپس روح – متعال تبدیل شده است، و تا متعال – غائی و غائی – مطلق، حتی تا مطلق و پدر – بیکران ادامه یافته است — تکمیل چرخهٔ واقعیت. به همین ترتیب، در فازهای دیگر که چنان فوراً به ربانیت و شخصیت مربوط نیستند، اولین منبع و مرکز بزرگ، نامحدود بودن واقعیت پیرامون دایرهٔ ابدیت را از مطلق بودنِ وجودِ خود، از طریق بی‌پایانیِ خود آشکارسازی، تا نهایت درک خود به واسطهٔ خود درک می‌کند — از مطلق وجودها تا نهایت تجربی‌ها.

سطح دوم: هماهنگی سه تثلیث به گونه‌ای اجتناب ناپذیر شامل پیوند همخوان‌گرای الوهیتهای تجربی است، که به گونه‌ای نهادین با این تثلیثها مربوط هستند. طبیعت این سطح دوم گاهی اوقات به صورت زیرین ارائه شده است:

1- *متعال*. این پیامد ربانیِ وحدت تثلیث بهشت در رابطهٔ تجربی با فرزندان آفریننده – آفرینشگر الوهیتهای بهشت می‌باشد. متعال مظهر ربانیِ تکمیل اولین مرحلهٔ تکامل متناهی می‌باشد.

2- *غائی*. این پیامد ربانی وحدت منجر شدهٔ دومین تثلیث، تجلی تعالی‌گرا و ابسونایتِ ربانیت است. غائی در بر گیرندهٔ یک وحدت متغیر مهم است که از کیفیتهای بسیار برخوردار است، و سزاوار است که پنداشت بشری دربارهٔ آن حداقل آن فازهای غائی را شامل شوند که رهنمون کنندهٔ کنترل، شخصاً قابل تجربه، و از نظر تنشی یگانه‌ساز

می‌باشند، اما بسیاری جنبه‌های آشکار نشدهٔ دیگر از الوهیت منجر شده وجود دارند. در حالی که غائی و متعال قابل مقایسه هستند، آنها یکسان نیستند، و غائی نیز صرفاً یک بسط متعال نیست.

3- *مطلق*. تئوریهای بسیاری در رابطه با سرشت سومین عضو سطح دوم تثلیث تثلیثها وجود دارد. بدون شک خدای مطلق به عنوان پیامد شخصیتیِ کارکرد نهاییِ مطلق تثلیث در این پیوند درگیر است، با این وجود مطلق الوهیت یک واقعیت وجودگرا و حاوی مرتبت ابدی است.

دشواریِ برداشت در رابطه با این عضو سوم، ذاتی این واقعیت است که پیش فرض چنین عضویتی به راستی به معنی فقط یک مطلق است. از نظر تئوریک، اگر چنین رخدادی بتواند به وقوع پیوندد، ما باید نظاره‌گر یگانگیِ *تجربیِ* سه مطلق به صورت یکی باشیم. و به ما آموزش داده شده که در بیکرانی و *به طور وجود گرایانه* یک مطلق وجود دارد. در حالی که در کمترین حد روشن است که این عضو سوم چه کسی می‌تواند باشد، اغلب چنین پنداشته شده است که این ممکن است به شکلی از ارتباط غیرقابل تصور و تجلی کیهانی شامل مطلقهای الوهیت، جهانی، و کامل باشد. قطعاً، تثلیث تثلیثها به سختی می‌توانند به کارکرد کاملی کمتر از یگانگی کامل سه مطلق دست یابند، و سه مطلق به سختی می‌توانند کمتر از تحقق کامل تمامی پتانسیلهای بیکران یگانه باشند.

احتمالاً این نشانگر حداقل تحریف حقیقت خواهد بود اگر سومین عضو تثلیث تثلیثها به صورت مطلق جهانی تصور شود، به این شرط که این پنداشت، جهانی را نه تنها به صورت استاتیک و بالقوه بلکه همچنین به صورت همیارانه در نظر بگیرد. اما ما هنوز رابطه با جنبه‌های آفرینشگرانه و تکاملی کارکرد جمع الوهیت را درک نمی‌کنیم.

اگر چه شکل دادن به یک برداشت کامل تثلیث تثلیثها دشوار است، یک برداشت محدود آنقدر دشوار نیست. اگر دومین سطح تثلیث تثلیثها به صورت اساساً شخصی تصور شود، کاملاً ممکن می‌شود که پیوند خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق به صورت پیامد شخصیِ پیوند تثلیثهایی شخصی که نیای این الوهیتهای تجربی هستند پنداشته شود. ما بر این عقیده هستیم که این سه الوهیت تجربی به عنوان پیامد مستقیم یگانگیِ در حال رشدِ تثلیثهای نیایی و سببی آنها که اولین سطح را شکل می‌دهند قطعاً در دومین سطح یگانه خواهند شد.

اولین سطح شامل سه تثلیث است؛ دومین سطح به صورت پیوند شخصیتیِ شخصیتهایِ ربانیِ تجربی – تکامل یافته، تجربی – منجر شده، و تجربی – وجودگرایانه وجود دارد. و صرف نظر از هر دشواریِ ذهنی در فهم تثلیث کاملِ تثلیثها، پیوند شخصیِ این سه الوهیت در دومین سطح در پدیدهٔ الوهیت یافتنِ مجستان به عصر جهان خودمان جلوه‌گر شده است. مجستان توسط مطلق الوهیت که از طریق غائی و در پاسخ به فرمان آغازین آفرینشگرانهٔ ایزد متعال عمل می‌کرد در این سطح دوم واقعیت یافت.

سطح سوم: در یک فرضیهٔ کامل پیرامون دومین سطح تثلیث تثلیثها، ارتباط هر فاز از هر نوع از واقعیت که در تمامیت ابدیت هست، یا بود، یا می‌تواند وجود داشته باشد، در بر گرفته شده است. ایزد متعال نه تنها روح است بلکه همچنین ذهن و نیرو و تجربه است. غائی تمامی اینها و بسیار بیشتر است، در حالی که در برداشت توام از یگانگیِ مطلقهای الوهیت، جهانی، و کامل، نهایت مطلقِ تمامی تحقق واقعیت در بر گرفته شده است.

در پیوند متعال، غائی، و تمامیت مطلق، تجدید مونتاژ کنشمندانهٔ آن جنبه‌های بیکرانی می‌تواند رخ دهد که بدواً توسط من هستم به قطعات تقسیم شده بود، و به پدیداریِ هفت مطلق بیکرانی انجامید. اگر چه فیلسوفان جهان این را یک احتمال بسیار دور می‌پندارند، باز ما اغلب این پرسش را می‌پرسیم: اگر دومین سطح تثلیث تثلیثها همواره بتواند به وحدت تثلیث دست یابد، آنگاه در نتیجهٔ این وحدت الوهیت چه رخ خواهد داد؟ ما نمی‌دانیم، اما ما اطمینان داریم که این مستقیماً به تحقق من هستم به عنوان یک دستیابیِ قابل تجربه راه خواهد برد. از نقطه نظر موجودات شخصی، این می‌تواند به این معنی باشد که من هستمِ غیرقابل شناخت به صورت پدر – بیکران قابل تجربه شدن گردیده است. آنچه که این فرجامهای مطلق از یک دیدگاه غیرشخصی ممکن است معنی دهند یک موضوع دیگر است و چیزی است که احتمالاً فقط ابدیت می‌تواند روشن سازد. اما به تدریج که ما این سرانجامهای دور را به صورت مخلوقات شخصی نظاره می‌کنیم، چنین استنتاج می‌کنیم که سرنوشت نهایی تمامی شخصیتها شناخت نهایی پدر جهانیِ همین شخصیتها است.

همینطور که ما من هستم را در ابدیت گذشته به گونه‌ای فلسفی تصور می‌کنیم، او تنها است، هیچکس غیر از او وجود ندارد. با نگرش به سوی ابدیت آینده، ما نمی‌بینیم که من هستم به هر طریق ممکن بتواند به صورت یک وجودگرا تغییر یابد، اما ما به این تمایل داریم که یک تفاوت عظیم تجربی را پیش‌بینی کنیم. چنین مفهومی از من هستم به معنی ادراک کامل خود است — این شامل آن کهکشان نامحدود شخصیتهایی است که شرکت کنندگان ارادی در خود – آشکارسازیِ من هستم شده‌اند، و به صورت اجزای مطلق ارادیِ کلیتِ بیکرانی، آخرین فرزندان پدر مطلق، برای ابد باقی خواهند ماند.

9- یگانگی وجودگرایانهٔ بیکران

در مفهوم تثلیث تثلیثها، ما یگانگیِ ممکنِ تجربیِ واقعیتِ بیکران را بدیهی می‌پنداریم، و گاهی چنین تئوری پردازی می‌کنیم که ممکن است تمامی این امر در دوریِ محضِ ابدیت بسیار دور دست رخ دهد. اما با این وجود یک یگانگیِ واقعی و حاضر از بیکرانی در همین عصر همچون کلیهٔ اعصار گذشته و آیندهٔ جهان وجود دارد؛ این یگانگی در تثلیث بهشت وجود دارد. یگانگیِ بیکرانی به عنوان یک واقعیت تجربی به گونه‌ای غیرقابل تصور دور است، اما اکنون یک یگانگیِ کاملِ بیکرانی بر لحظهٔ کنونیِ وجود جهان حاکم است و دوگانگی‌های تمامی واقعیت را با یک شکوه موجود که *مطلق* است متحد می‌سازد.

هنگامی که مخلوقات متناهی تلاش می‌کنند یگانگیِ بیکران را در سطوح نهایتِ ابدیتِ کامل بفهمند، با محدودیتهای عقلانی که ذاتی وجود متناهی آنها است رو به رو می‌شوند. زمان، فضا، و تجربه در بر گیرندهٔ موانعی برای برداشت مخلوق است؛ و با این وجود، بدون زمان، جدا از فضا، و به جز از طریق تجربه، هیچ مخلوقی نمی‌تواند به حتی یک درک محدود از واقعیت جهان دست یابد. بدون حساسیت زمانی، ممکن نیست هیچ مخلوق تکاملی بتواند روابط زنجیره‌ای را درک کند. بدون فهم فضا، هیچ مخلوقی نمی‌تواند روابط همزمان را درک کند. بدون تجربه، هیچ مخلوق تکاملی حتی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ فقط هفت مطلق بیکرانی به راستی از تجربه فراتر می‌روند، و حتی ممکن است اینها در برخی فازها تجربی باشند.

زمان، فضا، و تجربه بزرگترین مددکاران انسان برای درک نسبی واقعیت و با این وجود سخت‌ترین موانع او برای درک کامل واقعیت هستند. انسانها و بسیاری از مخلوقات دیگر جهان این را ضروری می‌یابند که پتانسیلها را به صورت واقعیت یافته در فضا، و در حال ثمر یافتن در زمان پندارند، اما تمامی این روند یک پدیدهٔ زمان – فضا است که در واقع در بهشت و در ابدیت رخ نمی‌دهد. در سطح مطلق نه زمان وجود دارد و نه فضا؛ در آنجا تمامی پتانسیلها را می‌توان به صورت واقعیتها پنداشت.

مفهوم یگانگی تمامی واقعیت، چه در این عصر جهان باشد یا در هر عصر دیگر، اساساً دوگانه است: وجودگرا و تجربی. چنین وحدتی در تثلیث تثلیثها در حال تحقق تجربی است، اما درجهٔ واقعیت‌یابیِ ظاهری این تثلیث سه‌گانه با ناپدید شدن محدودیتها و نواقص واقعیت در کیهان به طور مستقیم متناسب است. اما جمع یکپارچگی واقعیت به گونه‌ای کامل و ابدی و وجودگرایانه در تثلیث بهشت وجود دارد که در درونش، در همین لحظهٔ جهان، واقعیتِ بیکران مطلقاً یگانه است.

پارادوکسی که توسط دیدگاههای تجربی و وجودگرا آفریده شده است اجتناب ناپذیر است و بخشاً مبتنی بر این واقعیت است که تثلیث بهشت و تثلیث تثلیثها هر کدام یک رابطهٔ ابدی هستند که انسانها فقط می‌توانند به صورت یک نسبیت زمان – فضا درک کنند. برداشت انسان پیرامون تحقق تدریجیِ تجربیِ تثلیث تثلیثها — دیدگاه زمان — باید از طریق این فرضِ اضافه که این از پیش یک تحقق‌یابی *می‌باشد* — دیدگاه ابدیت — کامل گردد. اما این دو دیدگاه چگونه می‌توانند به سازش دست یابند؟ ما پذیرش این حقیقت را که تثلیث بهشت، یگانگیِ وجودگرایانهٔ بیکرانی است برای انسانهای متناهی پیشنهاد می‌کنیم، و این که ناتوانی در یافتن حضور واقعی و تجلی تکمیل شدهٔ تثلیث تجربیِ تثلیثها بخشاً به سبب تحریف متقابل و به دلایل زیر است:

1- دیدگاه محدود بشری، ناتوانی در فهم مفهوم ابدیت کامل.

2- وضعیت ناکامل بشری، دوری از سطح مطلق تجربیها.

3- منظور از وجود بشری، این واقعیت که نوع بشر طوری طراحی شده که از طریق تکنیک تجربه تکامل یابد، و از این رو باید به گونه‌ای ذاتی و ساختاری به تجربه متکی

باشد. فقط یک مطلق می‌تواند هم وجودگرا و هم تجربی باشد.

پدر جهانی در تثلیث بهشت، من هستمِ تثلیث تثلیثها است، و ناتوانی در تجربه نمودن پدر به عنوان بیکران به سبب محدودیتهای متناهی است. مفهومِ من هستمِ *وجودگرا*، تنها، پیش – تثلیثِ غیرقابل دستیابی و اصل من هستمِ پس – تثلیثِ تثلیثهای *تجربی* و قابل دستیابی یکی و همان فرضیه هستند؛ هیچ تغییر واقعی در بیکران رخ نداده است؛ تمامی رخدادهای ظاهری به سبب ظرفیتهای افزایش یافته برای درک واقعیت و شناخت کیهانی هستند.

در تحلیل نهایی، من هستم، باید *پیش از* تمامی وجودگرایان و *بعد از* تمامی تجربیها وجود داشته باشد. در حالی که ممکن است این ایده‌ها پارادوکسهای ابدیت و بیکرانی را در ذهن بشر روشن نسازند، باید حداقل این خردهای متناهی را برانگیزانند که با این مشکلات پایان ناپذیر به طریقی نوین مقابله کنند، مشکلاتی که در سلوینگتون و بعدها به عنوان پایان دهندگان و به دنبال آن در سرتاسر آیندهٔ پایان ناپذیر دوران زندگانی جاودان شما در جهانهای در حال گسترش به مبهوت ساختن شما ادامه خواهند داد.

دیر یا زود تمامی شخصیتهای جهان شروع به درک این امر می‌کنند که جستجوی نهاییِ ابدیت، پژوهش بی‌پایان بیکرانی، سفر پایان ناپذیر اکتشافی، به مطلق بودنِ اولین منبع و مرکز است. دیر یا زود ما همگی آگاه می‌شویم که تمامی رشد مخلوق متناسب با تعیین هویت با پدر است. ما به این درک می‌رسیم که زندگی کردن مطابق خواست خداوند، گذرنامهٔ جاودان برای امکانِ پایان ناپذیرِ خودِ بیکرانی است. روزی انسانها درک خواهند کرد که موفقیت در جستجو برای بیکران با دستیابی به پدر گونه شدن مستقیماً متناسب است، و این که در این عصر جهان واقعیات پدر در حیطهٔ کیفیتهای ربانیت آشکار می‌شوند. و این کیفیتهای ربانیت، در تجربهٔ الهی زندگی کردن، توسط مخلوقات جهان شخصاً به دست می‌آیند، و الهی زندگی کردن در واقع به معنی زندگی کردن مطابق خواست خداوند است.

برای مخلوقات مادی، تکاملی، و متناهی، حیاتی که مبتنی بر زندگی کردن مطابق خواست پدر باشد مستقیماً به نیل به تعالیت روحی در عرصهٔ شخصیت راه خواهد برد، و این مخلوقات را به درک پدر - بیکران یک گام نزدیکتر می‌کند. این زندگی پدر گونه مبتنی بر حقیقت است، نسبت به زیبایی حساس است، و تحت سلطهٔ نیکی قرار دارد. چنین شخص خداشناس از درون با پرستش روشنایی یافته است و از برون وقف خدمت با جان و دل به برادری جهانیِ تمامی شخصیتها شده است، یک کار خدماتی که با بخشش پر شده است و با مهرورزی انگیزه یافته است، در حالی که تمامی این کیفیتهای زندگی در سطوح پیوسته در حال فراز خرد کیهانی، خود شکوفایی، یافتن خداوند، و پرستش پدر، در شخصیت در حال تکامل یگانه شده‌اند.

]عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 107

منشأ و طبیعت تنظیم کنندگان فکر

اگر چه پدر جهانی شخصاً در بهشت، درست در مرکز جهانها، سکونت دارد، در واقع در کرات فضا در اذهان فرزندان بیشمار زمانش نیز حضور دارد، چرا که به صورت ناصحان اسرارآمیز در آنها ساکن است. پدر جاودان در همان حال که از فرزندان انسانی سیاره‌ای خود بسیار فاصله دارد در ارتباطی تنگاتنگ با آنان قرار دارد.

تنظیم کنندگان واقعیت مهر پدر هستند که در روان انسانها عینیت یافته‌اند. آنها وعدهٔ حتمی دوران زندگانی جاودانهٔ انسان هستند که در درون ذهن انسان محبوس می‌باشند؛ آنها جوهر شخصیت کمال یافتهٔ انسان پایان دهنده هستند که او می‌تواند در زمان پیش مزه کند. انسان از طریق صعود جهان به جهان تدریجاً در تکنیک الهیِ زندگی مطابق خواست پدر گام به گام خبره می‌شود، تا این که در واقع به حضور الهی پدر بهشتیِ خود دست می‌یابد.

خداوند پس از این که به انسان فرمان داد کامل باشد، حتی آنطور که او کامل است، به صورت تنظیم کننده فرود آمده است تا در دستیابی به سرنوشت آسمانی که بدین گونه مقرر گشته شریک تجربی انسان شود. قطعهٔ خداوند که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند خاطر جمعی مطلق و کاملی است که انسان می‌تواند در پیوند با این تنظیم کنندهٔ الهی، که از خداوند آمد تا انسان را بیابد و حتی در روزهای بودن در جسم او را به فرزندی برساند، پدر جهانی را پیدا کند.

هر انسانی که یک پسر آفریننده را دیده است پدر جهانی را دیده است، و آن کس که در او یک تنظیم کنندهٔ الهی سکونت دارد پدر بهشتی در او ساکن است. هر انسانی که به طور هشیارانه یا غیرهشیارانه از راهبری تنظیم کنندهٔ ساکن در خود اطاعت می‌کند مطابق خواست خداوند زندگی می‌کند. آگاهی از حضور تنظیم کننده آگاهی از حضور خداوند است. پیوند ابدی تنظیم کننده به عنوان یک همیار جهانی الوهیت با روان تکاملی انسان تجربهٔ راستین پیوند ابدی با خداوند است.

این تنظیم کننده است که در درون انسان آن اشتیاق خاموشی ناپذیر و آرزوی بی‌وقفه برای خداگونه شدن، برای دستیابی به بهشت، و در آنجا در پیشگاه شخص واقعیِ الوهیت پرستش منبع بیکران هدیهٔ الهی را ایجاد می‌کند. تنظیم کننده حضور زنده‌ای است که در واقع فرزند فانی را با پدر بهشتی‌اش پیوند می‌دهد و او را به پدر نزدیکتر و نزدیکتر می‌سازد. تنظیم کننده برابرساز

جبران کنندهٔ ما پیرامون تنش عظیم جهانی است که با فاصلهٔ جدایی انسان از خداوند و با درجهٔ جزئی بودن او در مقایسه با جهانی بودن پدر جاودان ایجاد می‌شود.

تنظیم کننده جوهر مطلق یک موجود بیکران است که در درون ذهن یک مخلوق متناهی محبوس است، که بسته به انتخاب چنین انسانی می‌تواند این پیوند موقت خداوند و انسان را سرانجام به اوج رساند و در واقع پیدایش موجودی جدید را برای خدمت بی‌پایان در جهان به فعل درآورد. تنظیم کننده آن واقعیت الهی جهان است که این حقیقت را که خداوند پدر انسان است واقعیت می‌بخشد. تنظیم کننده قطب‌نمای خطاناپذیر کیهانی انسان است که روان را همیشه و بدون لغزش به سوی خداوند رهنمون می‌شود.

در کرات تکاملی مخلوقات صاحب اراده سه مرحلهٔ کلی رشد و نمو وجود را می‌پیمایند: از هنگام ورود تنظیم کننده تا رشد نسبتاً کامل، در حدود سن بیست سالگی در یورنشیا، ناصحان گاهی اوقات تغییر دهندگان فکر نامیده می‌شوند. از این هنگام تا رسیدن به سن بصیرت، در حدود چهل سالگی، ناصحان اسرارآمیز تنظیم کنندگان فکر نامیده می‌شوند. از رسیدن به سن بصیرت تا هنگام رهایی از جسم، آنها اغلب به صورت کنترل کنندگان فکر مورد اشاره قرار می‌گیرند. این سه مرحلهٔ حیات انسانی هیچ ربطی به سه مرحلهٔ پیشرفت تنظیم کننده در نسخه‌برداری ذهن و تکامل روان ندارد.

1- منشأ تنظیم کنندگان فکر

از آنجا که تنظیم کنندگان فکر از جوهر الوهیت اولیه هستند، هیچ کس نمی‌تواند پیرامون طبیعت و منشأ آنان با اطمینان سخن بگوید؛ من فقط می‌توانم روایات سلوینگتون و باورهای یوورسا را بازگو کنم؛ من فقط می‌توانم توضیح دهم که ما این ناصحان اسرارآمیز و موجودات مرتبط به آنان در سرتاسر جهان بزرگ را چگونه تلقی می‌کنیم.

اگر چه در رابطه با نحوهٔ اعطای تنظیم کنندگان فکر نظرات گوناگونی وجود دارد، در مورد منشأ آنان چنین تفاوتهایی وجود ندارد. همگی توافق دارند که آنان مستقیماً از نزد پدر جهانی، اولین منبع و مرکز، می‌آیند. آنها موجودات آفریده شده نیستند؛ آنها موجوداتی به اجزا تقسیم شده هستند که در بر گیرندهٔ حضور واقعی خدای بیکران می‌باشند. تنظیم کنندگان به همراه بسیاری از همیاران آشکار ناشده‌شان، ربانیت رقیق نشده و مخلوط نشده، اجزای کامل و کاهش نیافتهٔ الوهیت هستند؛ آنها از خدا هستند، و تا جایی که ما قادریم تشخیص دهیم، *آنها خدا هستند*.

ما زمان آغاز وجود جداگانهٔ آنها، گذشته از مطلق بودن اولین منبع و مرکز، را نمی‌دانیم؛ ما تعداد آنها را نیز نمی‌دانیم. ما قدر بسیار اندکی پیرامون دوران زندگانی آنها می‌دانیم، تا این که آنها در سیارات زمان وارد شوند که در اذهان بشری سکنی گزینند، اما از آن زمان به بعد ما با پیشروی کیهانی آنها تا زمان به سرانجام رسیدن سرنوشت سه‌گانهٔ آنها کمابیش آشنا هستیم: نیل به

شخصیت از طریق پیوند با یک فراز یابندهٔ انسانی، نیل به شخصیت از طریق فرمان پدر جهانی، یا رهایی از تکالیف شناخته شدهٔ تنظیم کنندگان فکر.

اگر چه ما نمی‌دانیم، چنین می‌پنداریم که با گسترش جهان، و به تدریج که تعداد کاندیداهای پیوند با تنظیم کننده افزایش می‌یابد، تنظیم کنندگان دائماً فردیت می‌یابند. اما به همین اندازه ممکن است که ما در تلاش برای تعیین یک کمیت عددی برای تنظیم کنندگان در خطا باشیم. همچون خود خداوند، این قطعاتی که از طبیعت غیرقابل درک او برخوردارند ممکن است به طور وجودگرایانه بیکران باشند.

تکنیک منشأ تنظیم کنندگان فکر یکی از کارکردهای آشکار ناشدهٔ پدر جهانی است. ما دلایل بسیاری داریم باور داشته باشیم که هیچیک از همیاران مطلق دیگر اولین منبع و مرکز در تولید اجزای پدر دست ندارند. تنظیم کنندگان صرفاً و برای ابد هدایای الهی هستند؛ آنها متعلق به خدا و از خدا هستند، و همانند خداوند هستند.

آنها در رابطه‌شان با مخلوقاتِ پیوندی مهری آسمانی و خدمتی معنوی را آشکار می‌سازند که عمیقاً تأیید کنندهٔ این اعلان می‌باشد که خداوند روح است. اما علاوه بر این خدمت متعالی کار زیادی صورت می‌گیرد که هرگز برای انسانهای یورنشیا آشکار نشده است. همچنین ما به طور کامل نمی‌فهمیم که هنگامی که پدر جهانی از خود موجودی را اهدا می‌کند تا بخشی از شخصیت یک مخلوق زمان باشد، به راستی دقیقاً چه رخ می‌دهد. پیشرفت فرازگرایانهٔ پایان دهندگان بهشت نیز هنوز احتمالات کاملی را که ذاتی این شراکت آسمانی انسان و خداوند است آشکار نساخته است. در تحلیل نهایی، اجزای پدر باید هدیهٔ خدای مطلق به آن مخلوقاتی باشد که سرنوشتشان در بر گیرندهٔ امکان نیل به خداوند به صورت مطلق است.

همانطور که پدر جهانی الوهیت پیش شخصی خود را به اجزای مختلف تقسیم می‌کند، روح بیکران نیز قسمتهایی از روح پیش ذهن خود را فردیت می‌دهد تا در روانهای تکاملی انسانهای در حال بقای سریِ پیوندِ روح ساکن شوند و در واقع با آنها پیوند یابند. اما طبیعت پسر جاودان بدین نحو به قطعات گوناگون قابل تقسیم نیست؛ روح پسر اولیه یا پراکنده است و یا به طور مجزا شخصی است. مخلوقاتِ با پسر پیوند یافته با عطایای انفرادی روح پسران آفرینندهٔ پسر جاودان یگانه می‌شوند.

2- طبقه‌بندی تنظیم کنندگان

تنظیم کنندگان به صورت موجوداتی باکره فردیت می‌یابند، و سرنوشت همگی‌شان این است که ناصحانی رهایی یافته، پیوند یافته، و یا شخصیت یافته شوند. ما چنین می‌پنداریم که هفت رستهٔ تنظیم کنندهٔ فکر وجود دارد، گر چه ما در مجموع این تقسیمات را نمی‌فهمیم. ما اغلب به صورت زیرین به رسته‌های مختلف اشاره می‌کنیم:

1- *تنظیم کنندگان باکره*، آنهایی که در مأموریتهای اولیهٔ خود در اذهان کاندیداهای تکاملی برای بقای جاودانه خدمت می‌کنند. طبیعت الهی ناصحان اسرارآمیز برای ابد ثابت است. همچنین طبیعت تجربی آنها همینطور که در ابتدا از دیوینینگتون رهسپار می‌شوند ثابت است؛ تفاوت متعاقب تجربی نتیجهٔ تجربهٔ واقعی در خدمت در جهان است.

2- *تنظیم کنندگان پیشرفته*، آنهایی که یک دوره یا دوره‌های بیشتر به همراه مخلوقات صاحب اراده در کراتی خدمت کرده‌اند که در آنها پیوند نهایی میان هویت مخلوق زمان و یک بخش منحصر به فردِ روح سومین منبع و مرکز که در جهان محلی تجلی یافته رخ می‌دهد.

3- *تنظیم کنندگان متعال*، آن ناصحانی که در ماجرای زمان در کرات تکاملی خدمت کرده‌اند، اما شرکای بشری آنها به دلیلی بقای جاودانه را نپذیرفتند، و آنهایی که متعاقباً به ماجراهای دیگر در انسانهای دیگر در کرات دیگر در حال تکامل تخصیص یافته‌اند. یک تنظیم کنندهٔ متعال گر چه بیش از یک ناصح باکره الهی نیست، از تجربهٔ بیشتری برخوردار گشته است، و در ذهن بشری کارهای بیشتری می‌تواند انجام دهد که یک تنظیم کنندهٔ کم تجربه‌تر نمی‌تواند انجام دهد.

4- *تنظیم کنندگان ناپدید شده*. در اینجا در تلاشهای ما برای دنبال نمودن دوران زندگانی ناصحان اسرارآمیز وقفه‌ای رخ می‌دهد. یک مرحلهٔ چهارمی از خدمت وجود دارد که ما دربارهٔ آن اطمینان نداریم. ملک صادقها آموزش می‌دهند که تنظیم کنندگان مرحلهٔ چهارم در مأموریت جداگانه هستند. آنها در حال گشت و گذار در جهان جهانها هستند. پیام‌آوران منفرد به این باور تمایل دارند که آنها با اولین منبع و مرکز یگانه هستند. آنها در حال بهره‌وری از دوره‌ای از معاشرت طراوت بخش با خود پدر هستند. و کاملاً ممکن است که یک تنظیم کننده بتواند در حال گشت زنی در جهان بنیادین باشد و به طور همزمان با پدر همه جا حاضر یگانه باشد.

5- *تنظیم کنندگان رهایی یافته*، آن ناصحان اسرارآمیزی که برای ابد از خدمت زمان برای انسانهای کرات درحال تکامل رهایی یافته‌اند. ما نمی‌دانیم که کارکرد آنها چیست.

6- *تنظیم کنندگان پیوند یافته* — پایان دهندگان — آنهایی که با مخلوقات در حال فراز ابرجهانها، یاران ابدیتِ فرازگرایان زمانِ سپاه بهشتیِ نهایت یگانه شده‌اند. تنظیم کنندگان فکر معمولاً با انسانهای در حال فراز زمان پیوند می‌یابند، و در داخل و خارج از اَسندینگتون با چنین انسانهای در حال بقا ثبت نام می‌شوند. آنها مسیر موجودات فرازگرا را دنبال می‌کنند. به نظر می‌رسد که تنظیم کننده به دنبال پیوند با روان در حال فراز تکاملی از سطح مطلق وجودگرایانهٔ جهان به سطح متناهی تجربیِ همیاری عملی با یک شخصیت در حال فراز تبدیل می‌شود. یک تنظیم کنندهٔ پیوند یافته، در حالی که تمامی کاراکتر

طبیعت وجودگرای الهی را حفظ می‌کند، با دوران زندگانی در حال فراز یک انسان در حال بقا به طور ناگسستنی وصل می‌شود.

7- *تنظیم کنندگان شخصیت یافته*، آنهایی که با پسران بهشتیِ در جسم ظهور یافته، به همراه بسیاری که در طول اقامت انسانی به تمایز غیرمعمول دست یافته‌اند، خدمت کرده‌اند، اما تابعین آنها بقا را نپذیرفتند. ما دلایلی داریم که باور کنیم چنین تنظیم کنندگانی بر مبنای توصیه‌های قدمای ایامهای ابرجهانِ مأموریتشان شخصیت یافته‌اند.

راههای بسیاری وجود دارد که این اجزای اسرارآمیز پدر می‌توانند به واسطهٔ آنها طبقه‌بندی شوند: مطابق مأموریت جهانی، از طریق اندازه‌گیری موفقیت در سکنی گزینی در یک فرد انسان، یا حتی توسط تبار نژادیِ کاندیدای انسانی برای پیوند.

3- منزل تنظیم کنندگان در دیوینینگتون

کلیهٔ فعالیتهای جهان که به اعزام، مدیریت، رهنمود، و بازگشت ناصحان اسرارآمیز از خدمت در تمامی هفت ابرجهان مربوط است به نظر می‌رسد که در کرهٔ مقدس دیوینینگتون متمرکز باشد. تا جایی که من می‌دانم، هیچکس به غیر از تنظیم کنندگان و سایر موجودات پدر در آن کره نبوده است. احتمال دارد که موجودات پیش شخصی آشکار ناشدهٔ بیشمار دیوینینگتون را به عنوان یک کرهٔ پایگاه با تنظیم کنندگان قسمت می‌کنند. ما حدس می‌زنیم که این وجودهای همیار به طریقی با خدمت کنونی و آیندهٔ ناصحان اسرارآمیز مربوط باشند. اما ما واقعاً نمی‌دانیم.

هنگامی که تنظیم کنندگان فکر به پدر باز می‌گردند، به قلمرو منشأ فرضی، دیوینینگتون، برمی‌گردند؛ و احتمالاً به عنوان بخشی از این تجربه، تماسی واقعی با شخصیت بهشتی پدر و نیز با تجلی ویژهٔ ربانیت پدر که گزارش شده در این کرهٔ اسرارآمیز واقع شده، صورت می‌گیرد.

اگر چه ما تا اندازه‌ای پیرامون تمامی هفت کرات اسرارآمیز بهشت می‌دانیم، پیرامون دیوینینگتون کمتر از سایرین می‌دانیم. موجوداتی که از مرتبت بالای معنوی هستند فقط سه فرمان الهی دریافت می‌کنند، و آنها از این قرارند:

1- همیشه احترام کافی برای تجربه و عطایای ارشدها و مافوقان خود نشان دهند.

2- همیشه نسبت به محدودیتها و بی‌تجربگی کوچکترها و زیردستانشان باملاحظه باشند.

3- هرگز سعی در فرود آمدن در سواحل دیوینینگتون نکنند.

من اغلب فکر کرده‌ام که برای من کاملاً بی‌فایده است که به دیوینینگتون بروم؛ من احتمالاً قادر نخواهم بود هیچیک از موجودات مقیم آنجا به جز کسانی نظیر تنظیم کنندگان شخصیت یافته را ببینم، و من آنها را در جاهای دیگر دیده‌ام. من بسیار مطمئنم که هیچ چیز واقعاً ارزشمند یا

سودمند برای من، هیچ چیز ضروری برای رشد و تکامل من، در دیوینینگتون وجود ندارد. در غیر اینصورت رفتن من به آنجا قدغن نمی‌شد.

از آنجا که نمی‌توانیم پیرامون طبیعت و منشأ تنظیم کنندگانِ دیوینینگتون چیزی بیاموزیم، و یا قدر اندکی می‌توانیم بیاموزیم، ناچاریم از هزار و یک منبع مختلف اطلاعات جمع‌آوری کنیم، و لازم است این اطلاعات انباشته شده را گردآوری نموده، به هم پیوند داده، و مرتبط سازیم تا چنین دانشی آموزنده باشد.

بی‌باکی و خردی که توسط تنظیم کنندگان فکر به نمایش گذارده می‌شود نشان می‌دهد که آنها تحت یک آموزش فوق‌العاده گسترده و دامنه‌دار قرار گرفته‌اند. از آنجا که آنها شخصیت نیستند، این آموزش باید در مؤسسات آموزشی دیوینینگتون صورت گیرد. بدون شک تنظیم کنندگان بی‌نظیر شخصیت یافته پرسنل مدارس آموزشی تنظیم کنندگان دیوینینگتون را تشکیل می‌دهند. و ما می‌دانیم که ریاست این گروه مرکزی و سرپرست را تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ کنونیِ اولین پسر بهشتیِ رستهٔ میکائیل، در تکمیل اعطای هفتگانه‌اش به نژادها و مردمان قلمرو جهانش، به عهده دارد.

ما در واقع قدر بسیار اندکی دربارهٔ تنظیم کنندگان شخصیت نیافته می‌دانیم؛ ما فقط با انواع شخصیت یافته تماس گرفته و ارتباط برقرار می‌کنیم. اینها در دیوینینگتون نامگذاری شده‌اند و همیشه با نام شناخته می‌شوند و نه با شماره. تنظیم کنندگان شخصیت یافته به طور دائم در دیوینینگتون اقامت می‌کنند؛ آن کرهٔ مقدس منزلگاه آنان است. آنها تنها با خواست پدر جهانی از آن مکان خارج می‌شوند. تعداد بسیار اندکی در حوزه‌های جهانهای محلی یافت می‌شوند، اما تعداد بیشتری در جهان مرکزی حضور دارند.

4- طبیعت و حضور تنظیم کنندگان

گفتن این که یک تنظیم کنندهٔ فکر الهی است صرفاً به رسمیت شناختن طبیعت منشأ است. بسیار محتمل است که چنین خلوص ربانیت در بر گیرندهٔ جوهر پتانسیل تمامی ویژگیهای الوهیت باشد که می‌تواند در درون چنین قطعه‌ای از جوهر مطلقِ حضور جهانیِ پدر بهشتی جاودان و بیکران محصور شود.

منبع واقعی تنظیم کننده باید بیکران باشد، و پیش از پیوند با روان فناناپذیر یک انسان در حال تکامل، واقعیت تنظیم کننده باید در مرز مطلق بودن باشد. تنظیم کنندگان در کلیت، از نظر الوهیت، مطلق نیستند، اما در محدودهٔ پتانسیلهای طبیعت به اجزا تقسیم شدهٔ خود احتمالاً مطلقهای حقیقی هستند. آنها از نظر جهانی بودن واجد شرایط هستند، اما نه از نظر طبیعت. آنها از نظر گستردگی محدود هستند، اما در شدت معنی، ارزش و واقعیت *مطلق هستند*. به این دلیل ما گاهی اوقات هدایای الهی را به عنوان قطعات واجد شرایط مطلق پدر می‌نامیم.

هیچ تنظیم کننده‌ای تاکنون به پدر بهشتی بی‌وفا نبوده است. رسته‌های پایین‌تر مخلوقات شخصی ممکن است گاهی اوقات با همنوعان بی‌وفا به ستیز برخیزند، اما تنظیم کنندگان هرگز؛ آنها در گسترهٔ آسمانی خود برای خدمت به مخلوق و کارکرد جهانی متعال و خطاناپذیر هستند.

تنظیم کنندگان شخصیت نیافته فقط برای تنظیم کنندگان شخصیت یافته قابل رویت هستند. رستهٔ من، پیام‌آوران منفرد، به همراه ارواح الهام یافتهٔ تثلیث، می‌توانند از طریق پدیده‌های واکنشی روحی به حضور تنظیم کنندگان پی ببرند؛ و حتی سرافیمها گاهی اوقات می‌توانند درخشش روحیِ همیاری فرضی با حضور تنظیم کنندگان را در اذهان مادی انسانها تشخیص دهند؛ اما در واقع هیچیک از ما قادر نیستیم حضور واقعی تنظیم کنندگان را تشخیص دهیم، مگر این که آنها شخصیت یافته باشند، گر چه طبیعت آنها در پیوند با شخصیتهای پیوند یافتهٔ انسانهای در حال فرازِ کرات تکاملی قابل مشاهده است. نامرئی بودن عمومیِ تنظیم کنندگان قویاً حاکی از منشأ و طبیعت الهی والا و منحصر به فرد آنان است.

یک نور ذاتی، یک درخشش روحی وجود دارد که با این حضور الهی همراه است، و به طور کلی با تنظیم کنندگان فکر تداعی شده است. در جهان نبادان این درخشش بهشتی به طور گسترده به عنوان ”نور هدایت“ شناخته شده است؛ در یوورسا آن به نام ”نور حیات“ نامیده می‌شود. در یورنشیا این پدیده گاهی اوقات به عنوان آن ”نور حقیقی که هر انسانی را که به دنیا می‌آید منور می‌سازد“ مورد اشاره واقع شده است.

برای کلیهٔ موجوداتی که به پدر جهانی دست یافته‌اند، تنظیم کنندگان شخصیت یافتهٔ فکر مرئی هستند. تنظیم کنندگان متعلق به کلیهٔ مراحل، به همراه تمامی موجودات، وجودها، روحها، شخصیتها، و مظاهر روحی دیگر توسط آن شخصیتهای متعالی آفریننده که منشأ در الوهیتهای بهشت دارند، و مسئولیت دولتهای عمدهٔ جهان بزرگ را به عهده دارند همیشه قابل تشخیص هستند.

آیا به راستی می‌توانید اهمیت حقیقی سکنی گزینیِ تنظیم کننده را درک کنید؟ آیا واقعاً عمیقاً درک می‌کنید این که یک قطعهٔ مطلق از الوهیت مطلق و بیکران، پدر جهانی، در شما سکنی می‌گزیند و با طبیعت متناهی انسانی شما پیوند می‌یابد به چه معنی است؟ هنگامی که انسان فانی با یک قطعهٔ واقعی از علت وجودگرایانهٔ کل جهان هستی پیوند می‌یابد، هرگز نمی‌توان هیچ حد و مرزی برای سرنوشت چنین مشارکت بی‌سابقه و غیرقابل تصور قرار داد. در ابدیت، نه تنها انسان بیکرانیِ الوهیت عینی را کشف خواهد کرد، بلکه همچنین پتانسیل پایان ناپذیر قطعهٔ عینی همین خداوند را. تنظیم کننده همیشه شگفتی خداوند را به شخصیت انسانی آشکار خواهد ساخت، و هیچگاه این آشکارسازی آسمانی نمی‌تواند به پایان رسد، زیرا تنظیم کننده از خدا است و برای انسان فانی مثل خدا است.

5- ذهنیت تنظیم کننده

انسانهای تکاملی تمایل دارند که به ذهن به عنوان یک میانجیگری کیهانی میان روح و ماده بنگرند، چرا که این، آنطور که برای شما قابل تشخیص است، به راستی کارکرد اصلی ذهن است. از این رو برای انسانها کاملاً دشوار است تصور کنند که تنظیم کنندگان فکر دارای ذهن هستند، چرا که تنظیم کنندگان قطعات خداوند در یک سطح مطلق واقعیت هستند که نه تنها پیش شخصی است بلکه همچنین بر تمامی واگراییهای انرژی و روح مقدم است. در یک سطح یکتاگرایانه که مقدم بر تفکیک انرژی و روح است ذهن هیچ کارکرد میانجی‌گرایانه ندارد، زیرا تباینی وجود ندارد که نیاز به میانجیگری داشته باشد.

از آنجا که تنظیم کنندگان می‌توانند برنامه‌ریزی کنند، کار کنند، و مهر بورزند، باید از نیروهای فردی برخوردار باشند که متناسب با ذهن است. آنها از توان نامحدود برای ارتباط با یکدیگر برخوردارند، یعنی کلیهٔ اشکال ناصحانی که بالاتر از گروههای اول یا باکره هستند. در رابطه با طبیعت و مقصود ارتباطات متقابلشان، ما می‌توانیم قدر بسیار اندکی را آشکار سازیم، زیرا نمی‌دانیم. و علاوه بر آن ما می‌دانیم که آنها باید به طریقی از ذهن برخوردار باشند، در غیر اینصورت هرگز نمی‌توانند شخصی شوند.

ذهنیت تنظیم کنندهٔ فکر همانند *ذهنیت* پدر جهانی و پسر جاودان است — آنچه که نیای *اذهان* عامل پیوند است.

نوع ذهن که در یک تنظیم کننده تصور می‌شود باید مشابه عطیهٔ ذهنی انواع بیشمار دیگر موجودات پیش شخصی باشد که ظاهراً به همین ترتیب منشأ در اولین منبع و مرکز دارند. اگر چه بسیاری از این رسته‌ها در یورنشیا آشکار نشده‌اند، همگی آنها کیفیتهایی ذهنی از خود آشکار می‌سازند. همچنین برای این فردیتهای الوهیت اولیه ممکن است که با انواع بیشمار در حال تکامل موجودات غیرانسانی و حتی با یک تعداد محدود از موجودات غیرتکاملی که ظرفیت پیوند با چنین قطعات الوهیت را در خود به وجود آورده‌اند یگانه شوند.

هنگامی که یک تنظیم کننده با روان فناناپذیر در حال تکامل مورانشیاییِ انسان بقا یافته پیوند می‌یابد، ذهن تنظیم کننده فقط می‌تواند به صورت وجودی که جدا از ذهن مخلوق ادامه می‌دهد تعیین هویت شود، تا این که انسان در حال صعود به سطوح روحی پیشرفت جهان دست یابد.

این ارواح مرحلهٔ ششم، پس از دستیابی به سطوح پایان دهندهٔ تجربهٔ فرازگرا، به نظر می‌رسد برخی عوامل ذهنی را که نمایانگر یک پیوند فازهای مشخص اذهان انسانی و تنظیم کننده هستند و سابقاً به عنوان رابط میان فازهای الهی و بشریِ چنین شخصیتهای فرازگرا عمل کرده‌اند، دگردیس می‌کنند. این کیفیت تجربی ذهنی احتمالاً عطیهٔ تجربیِ الوهیت تکاملی — ایزد متعال — را "تعالی می‌بخشد" و متعاقباً افزایش می‌دهد.

6- تنظیم کنندگان به صورت ارواح خالص

همانطور که تنظیم کنندگان فکر در تجربهٔ مخلوق مورد مواجهه واقع می‌شوند، حضور و هدایت یک نفوذ روحی را آشکار می‌سازند. تنظیم کننده در واقع یک روح است، روح خالص، اما بیش از روح. ما هرگز قادر نبوده‌ایم که ناصحان اسرارآمیز را به گونه‌ای رضایت بخش طبقه‌بندی کنیم؛ تمامی آنچه که می‌توان با قطعیت در مورد آنها گفت این است که آنها به راستی خداگونه هستند.

تنظیم کننده امکان جاودانگی انسان است؛ انسان امکان شخصیتیِ تنظیم کننده است. تنظیم کنندگان منحصر به فرد شما کار می‌کنند تا به امید جاودانه ساختن هویت موقتتان شما را روحی سازند. تنظیم کنندگان مملو از مهر زیبا و خود - ارزانی کنندهٔ پدر روحها هستند. آنها به راستی و به طور الهی شما را دوست دارند؛ آنها زندانیان امید روح هستند که در اذهان انسانها محبوس می‌باشند. آنها شدیداً مشتاق دستیابی اذهان انسانی شما به ربانیت هستند تا تنهایی‌شان پایان یابد، تا به همراه شما از محدودیتهای جامهٔ مادی و پوشاک زمان رهایی یابند.

مسیر شما به بهشت مسیر دستیابی به روح است، و طبیعت تنظیم کننده آشکارسازی طبیعت روحی پدر جهانی را به طور وفادارانه برملا می‌سازد. تنظیم کننده ممکن است فراتر از صعود بهشتی و در مراحل پس پایان دهندهٔ دوران زندگانی جاودان با شریک بشری روزگار پیشین در غیر از خدمت روحی تماس گیرد؛ اما صعود بهشت و دوران زندگانی پایان دهنده شراکت میان انسان خداشناس در حال معنویت‌یابی و خدمت روحانی تنظیم کنندهٔ آشکار کنندهٔ خداوند است.

ما می‌دانیم که تنظیم کنندگان فکر روح هستند، ارواح خالص، ظاهراً ارواح مطلق. اما تنظیم کننده همچنین باید چیزی بیش از واقعیت منحصر به فرد روحی باشد. علاوه بر ذهنیت مورد حدس، عوامل انرژی خالص نیز وجود دارند. اگر به خاطر داشته باشید که خداوند منبع انرژی خالص و روح خالص است، زیاد مشکل نخواهد بود که اجزای او به صورت هر دو در نظر گرفته شوند. این یک واقعیت است که تنظیم کنندگان فضا را روی مدارهای آنی و جهانی جاذبهٔ جزیرهٔ بهشت می‌پیمایند.

این که ناصحان اسرارآمیز با مدارهای مادی جهان جهانها بدین شکل مرتبطند به راستی حیرت‌آور است. اما این یک واقعیت باقی می‌ماند که آنها در سرتاسر کل جهان بزرگ روی مدارهای مادی - جاذبه به طور برق‌آسا حرکت می‌کنند. کاملاً ممکن است که آنها حتی در سطوح فضای بیرونی رخنه کنند. آنها قطعاً می‌توانند حضور جاذبهٔ بهشت را به داخل این نواحی دنبال کنند، و گر چه نوع شخصیت من می‌تواند مدارهای ذهنی عامل پیوند را همچنین فراتر از مرزهای جهان بزرگ بپیماید، ما هرگز نسبت به کشف حضور تنظیم کنندگان در نواحی ناشناختهٔ فضای بیرونی مطمئن نبوده‌ایم.

و با این وجود، در حالی که تنظیم کنندگان مدارهای مادی - جاذبه را به کار می‌گیرند، همانند آفرینش مادی تحت تسلط آن نیستند. تنظیم کنندگان اجزای نیای جاذبه هستند، نه پیامدهای جاذبه؛ آنها در یک سطح جهانی وجود که فرضاً مقدم بر ظهور جاذبه است به اجزای مختلف تقسیم شده‌اند.

تنظیم کنندگان از زمان اعطای خود تا روز رهایی‌شان برای رهسپاری به دیوینینگتون، به دنبال مرگ طبیعیِ تابعان انسانی‌شان، هیچ استراحتی ندارند. و آنهایی که تابعانشان از دروازه‌های مرگ طبیعی عبور نمی‌کنند حتی این فراغت موقت را نیز تجربه نمی‌کنند. تنظیم کنندگان فکر نیازی به دریافت انرژی ندارند؛ آنها انرژی هستند، از بالاترین و الهی‌ترین نوع انرژی.

7- تنظیم کنندگان و شخصیت

تنظیم کنندگان فکر شخصیت نیستند، اما وجودهای واقعی هستند؛ آنها به راستی و به طور کامل فردیت یافته‌اند، گر چه در حالی که در انسانها سکنی می‌گزینند، در واقع هرگز شخصیت نمی‌یابند. تنظیم کنندگان شخصیتهای حقیقی نیستند؛ آنها *واقعیتهای حقیقی* هستند، خالص‌ترین نوع واقعیت که در جهان جهانها شناخته شده است — آنها حضور الهی هستند. این قطعات شگفت‌انگیز پدر گر چه شخصی نیستند، معمولاً به عنوان موجودات و گاهی اوقات، به خاطر فازهای معنوی خدمت کنونی‌شان به انسانها، به عنوان وجودهای روحی مورد اشاره قرار می‌گیرند.

اگر تنظیم کنندگان فکر شخصیتهایی نیستند که از امتیازات اراده و قدرت انتخاب برخوردار باشند، پس چگونه می‌توانند افراد انسانی را انتخاب نمایند و داوطلب سکنی گزیدن در این مخلوقات کرات تکاملی شوند؟ این یک سؤال آسان برای پرسیدن است، اما احتمالاً تاکنون هیچ موجودی در جهان جهانها پاسخ دقیق آن را نیافته است. حتی رستهٔ شخصیت من، پیام‌آوران منفرد، اعطای اراده، انتخاب، و عشق در آن وجودهایی را که شخصی نیستند به طور کامل نمی‌فهمد.

ما اغلب پنداشته‌ایم که تنظیم کنندگان فکر باید در کلیهٔ سطوح *پیش شخصی* انتخاب از اراده برخوردار باشند. آنها داوطلب سکنی گزیدن در موجودات بشری می‌شوند. آنها برای دوران زندگانی جاودان انسان طرح‌ریزی می‌کنند. آنها مطابق شرایط انطباق می‌یابند، تغییر و تبدیل، و جایگزین می‌شوند، و این فعالیتها دلالت بر ارادهٔ راستین دارد. آنها به انسانها عطوفت دارند. آنها در بحرانهای جهان دست به عمل می‌زنند. آنها همیشه منتظرند تا مطابق انتخاب بشری قاطعانه عمل نمایند، و اینها تماماً واکنشهای بسیار ارادی هستند. در کلیهٔ وضعیتهایی که به حوزهٔ ارادهٔ بشری مربوط نیست، آنها بدون شک رفتاری را به نمایش می‌گذارند که بر اعمال قدرتی که از هر نظر معادل اراده، حداکثر تصمیم‌گیری است، دلالت دارد.

پس چرا اگر تنظیم کنندگان فکر از اراده برخوردارند، تابع خواست بشری هستند؟ ما باور داریم که دلیل آن این است که ارادهٔ تنظیم کننده، گر چه طبیعتش مطلق است، تجلی پیش شخصی دارد. خواست بشری در سطح شخصیتیِ واقعیت جهان عمل می‌کند، و در سراسر کیهان چیز غیرشخصی — ناشخصی، زیرشخصی، و پیش شخصی — همواره نسبت به خواست و اَعمال شخصیتِ موجود واکنشمند است.

در سراسر یک جهانِ موجودات آفریده شده و انرژیهای ناشخصی ما مشاهده نمی‌کنیم که خواست، اراده، انتخاب، و عشق جدا از شخصیت تجلی یابد. به جز در تنظیم کنندگان و سایر وجودهای مشابه ما شاهد کارکرد این ویژگیهای شخصیت در ارتباط با واقعیتهای غیرشخصی نیستیم. این درست نیست که یک تنظیم کننده زیرشخصی نامیده شود. همچنین صحیح نیست که چنین وجودی به صورت فوق شخصی مورد اشاره قرار گیرد، اما کاملاً جایز است که چنین موجودی پیش شخصی نامگذاری شود.

برای موجودی از نوع ما این اجزای الوهیت به عنوان هدایای الهی شناخته می‌شوند. ما تصدیق می‌کنیم که منشأ تنظیم کنندگان الهی است، و این که آنها در بر گیرندهٔ گواه و نمایش محتملِ حفظ امکان ارتباط مستقیم و نامحدود توسط پدر جهانی با هر یک و کلیهٔ مخلوقات مادی در سراسر قلمروهای عملاً نامحدود او می‌باشند، و تمام این امر کاملاً جدا از حضور او در شخصیتهای پسران بهشتی او یا از طریق خدمات روحانی غیرمستقیم در شخصیتهای روح بیکران می‌باشد.

هیچ موجود آفریده شده‌ای وجود ندارد که از میزبانی برای ناصحان اسرارآمیز شادمان نشود، اما هیچ رسته‌ای از موجودات به جز مخلوقات تکاملی صاحب اراده که از سرنوشت پایان دهنده برخوردارند بدین شکل مورد سکنی واقع نمی‌شود.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اُروانتان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 108

مأموریت و خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر

مأموریت تنظیم کنندگان فکر برای نژادهای بشری این است که برای مخلوقات فانی زمان و فضا پدر جهانی را نمایندگی کنند، و به مثابه او باشند؛ این کار بنیادین هدایای الهی است. مأموریت آنان همچنین حاوی ارتقاءِ اذهان انسانی و دگرگونی روانهای فناناپذیر انسانها تا مرز فرازهای الهی و سطوح معنویِ کمال بهشتی است. و بدین ترتیب در تجربهٔ دگرسان نمودن طبیعت بشریِ مخلوق دنیوی به طبیعت الهیِ پایان دهندهٔ جاودان، تنظیم کنندگان یک نوع بی‌نظیر موجود را به وجود می‌آورند، موجودی که در بر گیرندهٔ یگانگی جاودانهٔ تنظیم کنندهٔ کامل و مخلوق کمال یافته، که نسخه برداری از آن با هر تکنیک دیگر جهان غیرممکن است، می‌باشد.

هیچ چیز در تمامی جهان نمی‌تواند جانشین واقعیت تجربه در سطوح غیروجودگرایانه باشد. خدای بیکران، همچون همیشه سرشار و کامل است، و به طور بی‌نهایت شامل تمامی چیزها به جز شرارت و تجربهٔ مخلوق است. خداوند نمی‌تواند کار خطا انجام دهد؛ او خطاناپذیر است. خداوند نمی‌تواند آنچه را که شخصاً هرگز تجربه نکرده است به طور تجربی بداند؛ پیش آگاهی خداوند وجود گرایانه است. از این رو روح پدر از بهشت فرود می‌آید تا به همراه انسانهای متناهی در هر تجربهٔ با حسن نیت دوران فرازگرایانهٔ زندگی شرکت کند؛ تنها با چنین روشی است که خدای وجودگرا به طور حقیقی و در واقع می‌تواند پدر تجربی انسان شود. بیکرانیِ خدای جاودانه شامل پتانسیل تجربهٔ متناهی است که در خدمت روحانی اجزای تنظیم کننده که در واقع در تجارب فراز و نشیب زندگی موجودات بشری سهیم هستند به راستی واقعی می‌شود.

1- انتخاب و مأموریت

هنگامی که تنظیم کنندگان برای خدمت به انسان از دیوینینگتون اعزام می‌شوند، در عطیهٔ ربانیت وجودگرا یکسان هستند، اما متناسب با تماس پیشین با مخلوقات تکاملی در کیفیتهای تجربی تفاوت دارند. ما نمی‌توانیم مبنای مأموریت تنظیم کننده را توضیح دهیم، اما حدس می‌زنیم که این هدایای الهی مطابق یک سیاست خردمندانه و مؤثرِ شایستگی جاودانِ انطباق برای شخصیتِ مورد سکنی واقع شده عطا می‌شوند. ما مشاهده می‌کنیم که تنظیم کنندهٔ باتجربه‌تر اغلب در نوع والاترِ ذهن بشری ساکن است؛ از این رو میراث بشری باید یک عامل قابل ملاحظه در تعیین انتخاب و مأموریت باشد.

اگر چه ما به طور قطع نمی‌دانیم، قویاً باور داریم که تمامی تنظیم کنندگان فکر داوطلب هستند. اما آنها همواره پیش از داوطلب شدن، اطلاعات کامل پیرامون کاندیدای سکونت را در اختیار دارند. پیش‌نویس سرافیِ نیاکان و الگوهای پیش‌بینی شدهٔ نحوهٔ زندگی از طریق تکنیک بازتاب که از پایتختهای جهانهای محلی به ستادهای مرکزی ابرجهانها به سوی داخل امتداد می‌یابد از راه بهشت به سپاه ذخیرهٔ تنظیم کنندگان در دیوینینگتون انتقال می‌یابد. این پیش‌بینی نه تنها سوابق ارثی کاندیدای انسانی بلکه همچنین تخمین عطیهٔ محتمل عقلانی و ظرفیت معنوی را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب تنظیم کنندگان داوطلب سکونت در اذهانی می‌شوند که از طبیعت درونی آنها به طور کامل آگاهی یافته‌اند.

تنظیم کنندهٔ داوطلب به طور ویژه به سه کیفیت کاندیدای بشری علاقمند است:

1- *ظرفیت عقلانی*. آیا ذهن نرمال است؟ پتانسیل عقلانی، ظرفیت هوشمندی، چیست؟ آیا فرد می‌تواند به یک مخلوق ارادی با حسن نیت تکامل یابد؟ آیا خرد فرصت کارکرد می‌یابد؟

2- *بینش معنوی*. چشم‌اندازهای تکاملی در حرمت گذاردن، تولد و رشد طبیعت مذهبی. پتانسیل روان، ظرفیت محتمل پذیرش معنوی، چیست؟

3- *ترکیب توانمندیهای عقلانی و معنوی*. درجه‌ای که به واسطهٔ آن این دو عطیه احتمالاً بتوانند مرتبط و ترکیب شوند، طوری که توانمندی کاراکتر بشری را ایجاد نمایند و به تکامل مشخص یک روان فناناپذیر که از ارزش بقا برخوردار باشد کمک کنند.

اعتقاد ما بر این است که ناصحان، با این واقعیتهای پیش رو، آزادانه برای مأموریت داوطلب می‌شوند. احتمالاً بیش از یک تنظیم کننده داوطلب می‌شود؛ شاید رسته‌های سرپرست شخصیت یافته از میان این گروه از تنظیم کنندگان داوطلب بهترین فردی را که برای کار معنویت بخشی و جاودانه ساختن شخصیت کاندیدای انسانی مناسب است انتخاب می‌نمایند. (جنسیت مخلوق در انتساب و خدمت تنظیم کنندگان مورد ملاحظه واقع نمی‌شود.)

گمان می‌رود که زمان کوتاه بین داوطلب شدن و اعزام واقعی تنظیم کننده در مدارس ناصحان شخصیت یافته در دیوینینگتون صرف می‌شود. در آنجا یک الگوی کاری از ذهنِ در حال انتظار بشری برای آموزش تنظیم کنندهٔ مأمور در مؤثرترین طرحها برای نزدیکی به شخصیت و معنویت سازی ذهن به کار گرفته می‌شود. این مدل ذهنی از طریق ترکیبی از اطلاعاتی که به وسیلهٔ سرویس بازتاب ابرجهان فراهم شده فرمولبندی می‌شود. حداقل این درک ماست، اعتقادی که ما در نتیجهٔ سر هم کردن اطلاعاتی که به وسیلهٔ تماس با بسیاری از تنظیم کنندگان شخصیت یافته طی دوران طولانی کاریِ پیام آوران منفرد در جهان به دست آمده است به آن رسیده‌ایم.

در واقع هنگامی که تنظیم کنندگان به یکباره از دیوینینگتون اعزام می‌شوند، عملاً هیچ زمانی بین آن لحظه و ساعت ظهورشان در اذهان افراد انتخابی‌شان نمی‌گذرد. مدت زمان متوسط عبور یک

تنظیم کننده از دیوینینگتون تا یورنشیا 117 ساعت، 42 دقیقه، و 7 ثانیه است. عملاً تمامی این زمان با ثبت نام در یوورسا اشغال می‌شود.

2- پیش شرطهای سکونت تنظیم کننده

اگر چه به محض رله شدن پیش‌بینیهای شخصیتی به دیوینینگتون تنظیم کنندگان برای خدمت داوطلب می‌شوند، در واقع آنها به کار گمارده نمی‌شوند تا این که افراد بشری اولین تصمیم اخلاقی شخصیتی خود را بگیرند. اولین انتخاب اخلاقی فرزند بشری به طور اتوماتیک به یاور هفتم ذهن خاطر نشان می‌شود و از طریق روح آفرینشگر جهان محلی، روی مدار جهانی جاذبهٔ ذهنی عامل مشترک در حضور روح استاد حوزهٔ اختیار ابرجهان مربوطه که بلافاصله این خبر را به دیوینینگتون مخابره می‌کند فوراً ثبت می‌شود. تنظیم کنندگان به طور متوسط درست پیش از ششمین روز تولد به افراد بشری خود در یورنشیا می‌رسند. در نسل کنونی این زمان به پنج سال، ده ماه، و چهار روز بالغ می‌شود؛ یعنی در دو هزار و صد و سی و چهارمین روز حیات زمینی.

تنظیم کنندگان نمی‌توانند به ذهن بشری تهاجم کنند تا این که آن به روال معمول توسط خدمت سکنی‌گزینِ ارواح یاور ذهن آماده شده و در مدار روح‌القدس قرار گیرد. و این کار نیازمند کارکرد هماهنگ کلیهٔ هفت یاور می‌باشد که بدین ترتیب شایستگی ذهن بشری را برای دریافت یک تنظیم کننده تأیید کنند. ذهن مخلوق باید از طریق نمایش توان انتخاب میان ارزشهای در حال ظهور نیک و شریرانه — انتخاب اخلاقی — میل به پرستش را به نمایش گذارد و کارکرد خرد را نشان دهد.

بدین ترتیب صحنه برای ذهن بشری به منظور دریافت تنظیم کنندگان فراهم می‌شود، اما به عنوان یک قاعدهٔ کلی آنها برای اقامت در چنین اذهانی فوراً ظاهر نمی‌شوند، به جز در آن کراتی که روح حقیقت به عنوان یک هماهنگ کنندهٔ روحانیِ این خدمات گوناگون روحی عمل می‌کند. اگر این روح پسران اعطایی حاضر باشد، در لحظه‌ای که هفتمین روح یاور ذهن شروع به کار می‌کند و به روح مادر جهانی علامت می‌دهد که به طور بالقوه به هماهنگی با شش یاور مربوطهٔ خدمت روحانی پیشین برای چنین خرد انسانی دست یافته است، تنظیم کنندگان بلادرنگ می‌آیند. از این رو تنظیم کنندگان الهی به کلیهٔ اذهان نرمال حاوی وضعیت اخلاقی در یورنشیا از روز پنطیکاست به طور سراسری اعطا شده‌اند.

تنظیم کنندگان حتی با ذهنی که از عطیهٔ روح حقیقت برخوردار است نمی‌توانند پیش از پدیداری تصمیم اخلاقی به طور اختیاری به خرد انسانی تهاجم کنند. اما هنگامی که چنین تصمیم اخلاقی گرفته شد، این کمک کنندهٔ روحی مستقیماً از دیوینینگتون مسئولیت را به عهده می‌گیرد. هیچ واسطه یا مرجع مداخله کننده دیگر یا قدرتی که بین تنظیم کنندگان الهی و تابعین بشری آنها عمل کند وجود ندارد؛ خداوند و انسان به طور مستقیم به هم مرتبطند.

پیش از ایام ریختن روح حقیقت روی ساکنان یک کرهٔ تکاملی، به نظر می‌رسد اعطای تنظیم کنندگان با بسیاری تأثیرات روحی و برخوردهای شخصیتی تعیین می‌شود. ما قوانین حاکم بر چنین اعطاهایی را به طور کامل درک نمی‌کنیم؛ ما نمی‌فهمیم رها ساختنِ تنظیم کنندگانی را که برای سکونت در چنین اذهان در حال تکامل داوطلب شده‌اند دقیقاً چه چیز تعیین می‌کند. اما ما تأثیرات و شرایط بیشماری را مشاهده می‌کنیم که به نظر می‌رسد با ورود تنظیم کنندگان در چنین اذهانی پیش از اعطای روح حقیقت مربوط هستند، و آنها عبارتند از:

1- گماردن فرشتگان سراف محافظ شخصی. اگر یک انسان سابقاً توسط یک تنظیم کننده مورد سکنی واقع نشده است، گماردن یک محافظ شخصی تنظیم کننده را فوراً به ارمغان می‌آورد. میان کارکرد تنظیم کنندگان و کارکرد فرشتگان سراف محافظ شخصی یک رابطهٔ بسیار قطعی اما ناشناخته وجود دارد.

2- دستیابی به سومین دایرهٔ پیشرفت عقلانی و کمال معنوی. من مشاهده کرده‌ام که به دنبال فتح سومین دایره حتی پیش از آن که چنین دستاوردی بتواند به آگاهی شخصیتهای جهان محلی که درگیر چنین اموری هستند برسد، تنظیم کنندگان به اذهان انسانی وارد می‌شوند.

3- به دنبال یک تصمیم‌گیری عالیِ حاوی اهمیت غیرمعمول معنوی. چنین رفتار بشری در یک بحران شخصی سیاره‌ای معمولاً ورود فوری تنظیم کنندهٔ در حال انتظار را به همراه دارد.

4- روح برادری. صرف نظر از دستیابی به دایره‌های روانی و انتساب محافظان شخصی — در شرایط فقدان هر چیزی که به یک تصمیم در بحران مشابهت داشته باشد — هنگامی که یک انسان در حال تکامل لبریز از دوست داشتن همنوعان خود می‌شود و وقف خدمت غیرخودخواهانه به برادران خود در جسم می‌گردد، تنظیم کنندهٔ در حال انتظار به طور حتم فرود می‌آید تا در ذهن چنین خادم انسانی سکنی گزیند.

5- اعلام قصد انجام دادن خواست خداوند. ما مشاهده می‌کنیم که بسیاری از انسانها در کرات فضا ممکن است ظاهراً برای دریافت تنظیم کنندگان آماده باشند، و با این وجود ناصحان ظاهر نمی‌شوند. همینطور که این مخلوقات به زندگی روزمرهٔ خویش مشغولند ما به تماشای آنها ادامه می‌دهیم، و آنها به زودی به آرامی، تقریباً به طور ناخودآگاه، تصمیم می‌گیرند پیگیری انجام خواست پدر آسمانی را آغاز کنند. و سپس ما اعزام فوری تنظیم کنندگان فکر را مشاهده می‌کنیم.

6- تأثیر ایزد متعال. در کراتی که تنظیم کنندگان با روانهای در حال تکامل ساکنان انسانی پیوند نمی‌یابند، ما مشاهده می‌کنیم که تنظیم کنندگان گاهی اوقات در پاسخ به تأثیراتی که به کلی فراتر از درک ماست اعطا می‌شوند. ما حدس می‌زنیم که چنین اعطاهایی به وسیلهٔ یک عمل واکنشیِ کیهانی که منشأ در ایزد متعال دارد تعیین می‌شوند. ما علت این را که

چرا این تنظیم کنندگان نمی‌توانند با این انواع مشخص اذهان در حال تکامل انسانی پیوند یابند یا چنین نمی‌کنند، نمی‌دانیم. چنین کارکردهایی هرگز برای ما آشکار نشده‌اند.

3- سازماندهی و مدیریت

تا جایی که ما می‌دانیم، تنظیم کنندگان به صورت یک واحد کاری مستقل در جهان جهانها سازماندهی شده‌اند و ظاهراً به طور مستقیم از دیوینینگتون تحت سرپرستی قرار دارند. آنها در سرتاسر هفت ابرجهان یکنواخت هستند، و تمامی جهانهای محلی توسط انواع یکسانِ ناصحان اسرارآمیز مورد خدمت واقع می‌شوند. ما بر مبنای مشاهده می‌دانیم که زنجیرهٔ بیشماری از تنظیم کنندگان وجود دارند که درگیر یک سازمان ترتیبی که به نژادها، طی اعطاها، و به کرات، سیستمها، و جهانها تعمیم می‌یابد می‌شوند. با این وجود دنبال نمودن این هدایای الهی بسیار دشوار است زیرا آنها در سرتاسر جهان بزرگ به صورت تناوبی عمل می‌کنند.

آمار تنظیم کنندگان (خارج از دیوینینگتون) تنها در ستاد مرکزی هفت ابرجهان کامل است. تعداد و رستهٔ هر تنظیم کننده که در هر مخلوق در حال صعود ساکن است توسط مسئولین بهشت به ستاد مرکزی ابرجهان گزارش می‌شود، و از آنجا به اطلاع ستاد مرکزی جهان محلی مربوطه می‌رسد و به سیارهٔ مشخص دست اندر کار منتقل می‌شود. اما اسناد جهان محلی تعداد کامل تنظیم کنندگان فکر را فاش نمی‌سازند. اسناد نبادان تنها شامل شمارهٔ مأموریت جهان محلی، آنطور که توسط نمایندگان قدمای ایامها تعیین شده‌اند، می‌شوند. اهمیت واقعی شمارهٔ کامل تنظیم کننده فقط در دیوینینگتون شناخته شده است.

افراد بشری اغلب توسط شماره‌های تنظیم کنندگانشان شناخته می‌شوند. انسانها تا بعد از پیوند با تنظیم کننده نامهای واقعی جهانی دریافت نمی‌کنند، پیوندی که از طریق اعطای نام جدید به مخلوق جدید توسط محافظ سرنوشت اعلام می‌شود.

اگر چه ما آمار تنظیم کنندگان فکر را در اُروانتان داریم، و گر چه مطلقاً هیچ مرجعیتی روی آنها یا هیچ ارتباط اداری با آنها نداریم، قویاً باور داریم که یک ارتباط اداری بسیار نزدیک میان تک تک کرات جهانهای محلی و منزلگاه مرکزی هدایای الهی در دیوینینگتون وجود دارد. ما می‌دانیم که به دنبال ظهور یک پسر اعطایی بهشت، به یک کرهٔ تکاملی یک تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته به عنوان سرپرست سیاره‌ای تنظیم کنندگان تخصیص می‌یابد.

جالب است خاطر نشان شود که بازرسان جهان محلی، هنگامی که یک بازرسی سیاره‌ای را انجام می‌دهند، درست در هنگام تحویل مسئولیت به رئیسان سرافیمها و به رهبران رسته‌های دیگری از موجودات که به دولت یک کرهٔ در حال تکامل وصل هستند، همیشه رئیس سیاره‌ایِ تنظیم کنندگان فکر را مخاطب قرار می‌دهند. زمانی نه چندان دور، یورنشیا توسط تابامنشیا، سرپرست عالی مقام کلیهٔ سیارات حیات آزمایشی در جهان نبادان، تحت چنین بازرسی دوره‌ای قرار گرفت. و اسناد نشان می‌دهند که علاوه بر اندرزها و ادعانامه‌های او که به رئیسان گوناگون

شخصیتهای فوق بشری تحویل داده شد، او همچنین آنطور که در زیر آمده از رئیس تنظیم کنندگان تقدیر نمود. ما به طور یقین نمی‌دانیم که آیا این تنظیم کننده در سیاره استقرار داشت، یا در سلوینگتون، یوورسا، و یا دیوینینگتون، اما او گفت:

”اکنون من به عنوان کسی که در موضع مسئولیت موقت سری آزمایشی سیاره‌ای قرار گرفته است نزد شما عالی مقامان می‌آیم که بسیار از من بالاترید؛ و من می‌آیم تا قدردانی و احترام عمیق خود را برای این گروه ارجمندِ خادمان آسمانی، ناصحان اسرارآمیز، که برای خدمت در این کرهٔ غیرطبیعی داوطلب شده‌اند، ابراز دارم. صرف نظر از این که بحرانها چقدر طاقت‌فرسا باشند، شما هرگز دچار تزلزل نمی‌شوید. در اسناد نبادان یا در پیشگاه کمیسیونهای اُروانتان هرگز کیفر خواستی برای یک تنظیم کنندهٔ الهی عرضه نشده است. شما نسبت به اعتمادی که به شما صورت گرفته صادق بوده‌اید؛ شما به گونه‌ای الهی وفادار بوده‌اید. شما کمک کرده‌اید که اشتباهات رفع شوند و کاستیهای کلیهٔ کسانی که در این سیارهٔ سردرگم زحمت می‌کشند جبران شوند. شما موجودات شگفت‌انگیزی هستید، محافظان نیکیها در روانهای این قلمرو عقب مانده. من به شما ادای احترام می‌کنم، حتی در حالی که شما به عنوان خادمان داوطلب ظاهراً در حوزهٔ مسئولیت من قرار دارید. من با فروتنی به پاس جانفشانی بدیع شما، خدمت خردمندانهٔ شما، و از خود گذشتگی بی‌طرفانهٔ شما، در برابرتان سر تعظیم فرود می‌آورم. شما شایستهٔ نام خادمان خداگونهٔ ساکنان انسانیِ این کرهٔ دچار نزاع، محزون، و مبتلا به بیماری هستید. من شما را گرامی می‌دارم! من شما را ستایش می‌کنم.“

در نتیجهٔ بسیاری خطوط مطرح شده در شواهد و مدارک، ما باور داریم که تنظیم کنندگان کاملاً سازمان یافته‌اند، و این که یک مدیریت عمیقاً هوشمند و مؤثر هدایت کننده از این هدایای الهی از یک منبع بسیار دور و مرکزی، احتمالاً دیوینینگتون، وجود دارد. ما می‌دانیم که آنها از دیوینینگتون به کرات می‌آیند، و بدون شک پس از مرگ افراد تابعشان به آنجا باز می‌گردند.

کشف مکانیسمهای مدیریت در میان رسته‌های بالاتر روحی به حد فزاینده دشوار است. شخصیتهای رستهٔ من، ضمن این که درگیر اجرای وظایف مشخص ما هستند، بدون شک به طور ناخودآگاه با گروههای بیشمار شخصی و غیرشخصی دیگر زیر الوهیت که متحداً به عنوان مرتبطین جهان پهناور عمل می‌کنند مشارکت دارند. ما گمان می‌کنیم که ما بدین گونه خدمت می‌کنیم زیرا ما تنها گروه مخلوقات شخصیت یافته (جدا از تنظیم کنندگان شخصیت یافته) هستیم که به طور یکنواخت از حضور رسته‌های بیشمار موجودات پیش شخصی آگاه هستیم.

ما از حضور تنظیم کنندگان که قطعات الوهیت پیش شخصیِ اولین منبع و مرکز هستند آگاه هستیم. ما حضور ارواح الهام یافتهٔ تثلیث را که جلوه‌های فوق شخصی تثلیث بهشت هستند حس می‌کنیم. ما به همین ترتیب حضور روحی برخی رسته‌های آشکار نشده‌ای را که از پسر جاودان و روح بیکران سرچشمه یافته‌اند یقیناً شناسایی می‌کنیم. و باز ما نسبت به موجودات دیگری که برای شما آشکار نشده است به طور کامل فاقد واکنش نیستیم.

ملک صادقهای نبادان آموزش می‌دهند که پیام‌آوران منفرد، همینطور که در الوهیت در حال بسط ایزد متعالِ تکاملی ثبت می‌شوند، هماهنگ کنندگان شخصیتی این تأثیرات گوناگون هستند. بسیار محتمل است که ما در یگانگی تجربی بسیاری از پدیده‌های توضیح داده نشدهٔ زمان شرکت داشته باشیم، اما ما به طور آگاهانه از چنین کارکردی مطمئن نیستیم.

4- رابطه با تأثیرات روحی دیگر

تنظیم کنندگان گذشته از هماهنگی ممکن با قطعات دیگر الوهیت، در گسترهٔ فعالیتشان در ذهن انسانی کاملاً تنها هستند. ناصحان اسرارآمیز با بیانی شیوا از این واقعیت سخن می‌گویند که گر چه پدر ظاهراً ممکن است از اِعمال تمامی قدرت و اتوریتهٔ مستقیم شخصی در سراسر جهان بزرگ چشم پوشی کرده باشد، به رغم این عملِ چشم پوشی از سوی فرزندان متعالی آفرینشگر الوهیتهای بهشت، پدر قطعاً حق چالش ناپذیر حضور در اذهان و روانهای مخلوقات در حال تکاملش را، تا حدی که بتواند با چنین عملی تمامی مخلوقات آفرینش را با هماهنگی با جاذبهٔ روحی پسران بهشت به سوی خود جلب کند، برای خود حفظ کرده است. پسر اعطایی بهشتی شما هنگامی که هنوز در یورنشیا بود گفت: ”اگر من به آسمان عروج کنم، تمامی انسانها را به سوی خود جلب خواهم کرد.“ ما این قدرت روحی کششی پسران بهشت و همیاران آفرینشگر آنها را می‌شناسیم و می‌فهمیم، اما ما روشهای کارکرد پدر تماماً خردمند را در و از طریق این ناصحان اسرارآمیز که چنان دلیرانه در درون ذهن بشر زندگی و کار می‌کنند به طور کامل درک نمی‌کنیم.

این وجودهای اسرارآمیز در حالی که تابع، هماهنگ با، یا ظاهراً مربوط به کار جهان جهانها نیستند، و در حالی که در اذهان فرزندان انسانها به طور مستقل عمل می‌کنند، از مخلوقاتی که در آنها ساکنند به طور وقفه‌ناپذیر مصرانه می‌خواهند که به سوی ایده‌الهای الهی گام بردارند، و همیشه آنها را به سمت بالا، به سوی مقاصد و اهداف یک آینده و زندگی بهتر ترغیب می‌کنند. این ناصحان اسرارآمیز مداوماً به برقراری گسترهٔ معنوی میکائیل در سراسر جهان نبادان کمک می‌کنند، ضمن این که به گونه‌ای اسرارآمیز به تثبیت حاکمیت قدمای ایامها در اُروانتان یاری می‌رسانند. تنظیم کنندگان خواست خداوند *هستند*، و از آنجا که فرزندان آفرینشگر متعالی خداوند همچنین شخصاً تجسم همان خواست هستند، وابستگی متقابلِ اعمال تنظیم کنندگان و حاکمیت حکمرانان جهان اجتناب ناپذیر است. حضور پدرانهٔ تنظیم کنندگان و حاکمیت پدرانهٔ میکائیل نبادان، گر چه ظاهراً به هم مربوط نیست، باید جلوه‌های گوناگون همان الوهیت باشد.

به نظر می‌رسد تنظیم کنندگان فکر کاملاً مستقل از هر یک و تمامی وجودهای روحی دیگر می‌آیند و می‌روند؛ به نظر می‌رسد آنها مطابق قوانین جهان، کاملاً جدا از آنهایی که بر اعمال کلیهٔ تأثیرات روحی دیگر حاکم است و آنها را کنترل می‌کند، عمل می‌کنند. اما صرف نظر از چنین استقلال ظاهری، بدون شک مشاهدهٔ دراز مدت آشکار می‌سازد که آنها با همگامی و هماهنگی کامل با کلیهٔ خدمات روحی دیگر، از جمله ارواح یاور ذهن، روح‌القدس، روح حقیقت، و سایر تأثیرات در ذهن انسان عمل می‌کنند.

هنگامی که یک کره از طریق شورش منزوی می‌شود، هنگامی که تمامی ارتباطات مداریِ بیرونی یک سیاره قطع می‌شود، آنطور که پس از تحول کلیگسشیا در یورنشیا چنین شد، جدا از پیام‌آوران شخصی فقط یک امکان ارتباط مستقیم بین سیاره‌ای یا جهانی باقی می‌ماند، و آن از طریق ارتباط تنظیم کنندگان کرات است. صرف نظر از این که در یک کره یا در یک جهان چه رخ دهد، تنظیم کنندگان هرگز به طور مستقیم درگیر نیستند. انزوای یک سیاره به هیچ طریق روی تنظیم کنندگان و توانایی آنان برای برقراری ارتباط با هر بخش از جهان محلی، ابرجهان، یا جهان مرکزی تأثیر نمی‌گذارد. و به این دلیل است که با تنظیم کنندگان متعال و خودکار سپاه ذخیرهٔ سرنوشت در کرات قرنطینه شده به طور مکرر تماس برقرار می‌شود. توسل به چنین تکنیکی به عنوان وسیله‌ای برای دور زدن محدودیتهای انزوای سیاره‌ای صورت می‌گیرد. در سالهای اخیر مدار فرشتگان اعظم در یورنشیا عمل کرده است، اما آن شیوهٔ ارتباطات عمدتاً فقط به کارکردهای سپاه فرشتگان اعظم محدود شده است.

ما از بسیاری پدیده‌های روحی در جهان گسترده که از فهم کامل آنها ناتوانیم آگاهیم. ما هنوز در تمامی آنچه که پیرامون ما به وقوع می‌پیوندد استاد نیستیم؛ و من معتقدم که بسیاری از این کارهای غیرقابل درک توسط پیام آوران جاذبه و برخی از انواع ناصحان اسرارآمیز انجام می‌گیرد. من باور ندارم که تنظیم کنندگان صرفاً وقف کار بازسازی اذهان انسانی هستند. من متقاعد شده‌ام که ناصحانِ شخصیت یافته و سایر رسته‌های روحهای آشکار نشدهٔ پیش شخصی نمایندهٔ تماس مستقیم و ناشناختهٔ پدر جهانی با مخلوقات عالم وجود هستند.

5- مأموریت تنظیم کننده

تنظیم کنندگان هنگامی که داوطلب سکونت در موجوداتی مختلط همچون آنهایی که در یورنشیا زندگی می‌کنند می‌شوند، مأموریت دشواری را می‌پذیرند. اما آنها کارِ بودن در اذهان شما را به عهده گرفته‌اند. آنها در آنجا اندرزهای موجودات روحی عالم وجود را دریافت می‌کنند و سپس این پیامهای روحی را به ذهن مادی از نو ندا داده یا انتقال می‌دهند؛ آنها برای صعود بهشتی ضروری هستند.

آنچه را که تنظیم کنندهٔ فکر نمی‌تواند در زندگی کنونی شما مورد استفاده قرار دهد، آن حقایقی را که او نمی‌تواند به انسان نامزد خود به طور موفقیت‌آمیز انتقال دهد، برای استفاده در مرحلهٔ بعدی وجود با وفاداری حفظ خواهد کرد، درست همانطور که اکنون آن مواردی را که به دلیل ناتوانی یا شکست مخلوق در به عمل آوردن یک درجهٔ مکفی همکاری نمی‌تواند در تجربهٔ فرد انسانی ثبت کند، از دایره به دایره حمل می‌کند.

شما می‌توانید به یک چیز اطمینان داشته باشید: تنظیم کنندگان هرگز چیزی را که به آنها سپرده شده از دست نمی‌دهند. هرگز ما ندیده‌ایم که از این یاوران روحی خطایی سر زند. فرشتگان و سایر انواع بالاتر موجودات روحی، که نوع فرزندان جهان محلی استثنا نیستند، ممکن است گهگاه شرارت را پذیرا شوند، و ممکن است گاهی اوقات از راه الهی منحرف شوند، اما تنظیم

کنندگان هرگز دچار تزلزل نمی‌شوند. آنها مطلقاً قابل اتکا هستند، و این به همان اندازه در مورد تمامی هفت گروه صدق می‌کند.

تنظیم کنندهٔ شما پتانسیل نوع جدید و بعدی وجود شما، اعطای فرزندی جاودانهٔ شما با خداوند از پیش است. تنظیم کننده از طریق و با رضایت خواست شما از این قدرت برخوردار است که روندهای ذهن مادی مخلوق را تحت سلطهٔ اعمال دگرگون کنندهٔ انگیزه‌ها و مقاصد روان در حال ظهور مورانشیایی قرار دهد.

ناصحان اسرارآمیز یاوران فکر نیستند؛ آنها تنظیم کنندگان فکر هستند. آنها، از طریق تنظیم و معنویت سازی، به منظور ساختن ذهنی جدید برای کرات جدید و نام جدیدِ دوران زندگانی آیندهٔ شما با ذهن مادی تلاش می‌کنند. مأموریت آنها عمدتاً به زندگی آینده مربوط است، نه این زندگی. آنها یاران آسمانی نامیده شده‌اند، نه یاران زمینی. آنها علاقه‌ای به آسان ساختن دوران زندگانی انسان ندارند؛ بلکه آنها تا حدی منطقی به دشوار و ناهموار ساختن زندگی شما علاقمند هستند، تا بدین ترتیب تصمیمات برانگیخته و افزوده شوند. حضور یک تنظیم کنندهٔ فکری بزرگ موجب سهولت زندگی و رهایی از تفکر طاقت فرسا نمی‌شود، بلکه چنین هدیهٔ الهی موجب راحتی فوق‌العادهٔ خیال و یک آرامش عالی روح می‌شود.

احساسات گذرا و پیوسته در حال تغییر شادی و غم شما در واکنش اصلی کاملاً انسانی و مادی به وضعیت داخلی روانی شما و محیط بیرونی مادی شما است. از این رو، برای تسلی خودخواهانه و راحتی انسانی به تنظیم کننده نگاه نکنید. کار تنظیم کننده آماده سازی شما برای ماجرای جاودانه، برای اطمینان از بقای شما است. مأموریت ناصح اسرارآمیز این نیست که بر احساسات رنجیدهٔ شما مرهم نهد یا غرور خدشه‌دار شدهٔ شما را درمان کند. آماده سازی روان شما برای دوران طولانی فرازگرایانه است که توجه تنظیم کننده را جلب می‌کند و وقت او را اشغال می‌سازد.

من شک دارم بتوانم برای شما توضیح دهم که تنظیم کنندگان در اذهان شما و برای روانهای شما دقیقاً چه می‌کنند. من نمی‌دانم که از آنچه که به راستی در ارتباط کیهانی یک ناصح الهی و یک ذهن بشری رخ می‌دهد به طور کامل آگاه باشم. این تماماً تا اندازه‌ای برای ما اسرارآمیز است، نه در رابطه با طرح و مقصود بلکه در رابطه با شیوهٔ واقعی دستاورد. و درست به همین دلیل است که ما در یافتن یک نام مناسب برای این هدایای آسمانی به انسانهای فانی با چنین مشکلی مواجه هستیم.

تنظیم کنندگان فکر مایلند که احساسات شما را از ترس به مهر و اعتماد به نفسِ یقین تبدیل سازند؛ اما آنها نمی‌توانند به طور مکانیکی و دلخواهانه این چنین کارهایی را انجام دهند؛ این کار وظیفهٔ شماست. در اجرای آن تصمیماتی که شما را از قید و بندهای ترس رها می‌سازد، شما عملاً آن تکیه گاه روانی را فراهم می‌سازید که تنظیم کننده متعاقباً می‌تواند یک اهرم معنوی ارتقا و روشنگری پیشرونده را روی آن به کار برد.

هنگامی که به تضادهای تیز و آشکار میان گرایشات بالاتر و پایین‌تر نژادها می‌رسد، بین آن چیزی که *به راستی* درست یا غلط است (نه صرفاً آنچه را که شما ممکن است درست و غلط بنامید)، شما می‌توانید به این دلگرم باشید که تنظیم کننده همیشه به طریقی قطعی و فعال در چنین تجاربی شرکت می‌کند. صرف این واقعیت که این فعالیت تنظیم کننده ممکن است برای شریک بشری ناآشکار باشد به کمترین حدی از ارزش و واقعیت آن نمی‌کاهد.

اگر شما با داشتن یک محافظ شخصی سرنوشت در بقا شکست بخورید، آن فرشتهٔ محافظ به منظور اثبات حقانیت در اجرای وفادارانهٔ امانت سپرده شده به خود باید مورد داوری واقع شود. اما تنظیم کنندگان هنگامی که افراد تحت قیومیتشان در بقا شکست می‌خورند بدین گونه مورد رسیدگی واقع نمی‌شوند. ما همگی می‌دانیم که در حالی که ممکن است خدمت روحانی یک فرشته کامل نباشد، تنظیم کنندگان فکر به طریق کمال بهشتی کار می‌کنند؛ خدمت روحانی آنها با یک تکنیک بی‌نقص که فراتر از امکان انتقاد توسط هر موجود خارج از دیوینینگتون است تعیین ویژگی می‌شود.

6- خداوند در انسان

این به راستی یک شگفتی لطف الهی است که تنظیم کنندگان والا و کامل خود را برای وجود واقعی در اذهان مخلوقات مادی نظیر انسانهای یورنشیا عطا می‌کنند، و به راستی یک وحدت مشروط با موجودات حیوان منشأ کرهٔ زمین را به انجام می‌رسانند.

صرف نظر از این که وضعیت پیشینِ ساکنان یک کره چه باشد، به دنبال اعطای یک پسر الهی و پس از اعطای روح حقیقت به تمامی انسانها، فوج تنظیم کنندگان به چنین کره‌ای می‌آیند تا در اذهان تمامی مخلوقات نرمال صاحب اراده سکنی گزینند. به دنبال تکمیل مأموریت یک پسر اعطایی بهشت، این ناصحان به راستی "پادشاهی آسمان در درون شما" می‌شوند. پدر از طریق اعطای هدایای الهی تنگاتنگ‌ترین نزدیکی ممکن را با گناه و شرارت به عمل می‌آورد، چرا که این عملاً صحت دارد که تنظیم کننده حتی درست در بحبوحهٔ عدم درستکاری بشری باید در ذهن انسان همزیستی کند. تنظیم کنندگان ساکن در انسان به ویژه به واسطهٔ آن افکاری که کاملاً پست و خودخواهانه هستند رنج می‌برند؛ آنها از بی‌حرمتی برای آنچه که زیبا و الهی است پریشان می‌شوند، و بسیاری از ترسهای ابلهانهٔ حیوانی و اضطرابات کودکانهٔ انسان عملاً موجب ممانعت کار آنها می‌شود.

ناصحان اسرارآمیز بدون شک عطیهٔ پدر جهانی و انعکاس تصویر خداوند در گسترهٔ جهان هستند. یک آموزگار بزرگ روزگاری به انسانها اندرز می‌داد که باید در روح اندیشه‌های خود احیا شوند؛ که انسانهای نوینی شوند، که آنان همچون خداوند، در درستکاری و در تکمیل حقیقت آفریده شده‌اند. تنظیم کننده نشان ربانیت، و حضور خداوند است. "تصویر خداوند" نه به شباهت فیزیکی یا به محدودیتهای مشخص عطیهٔ مادی مخلوق، بلکه به هدیهٔ حضور روحی پدر جهانی در اعطای آسمانی تنظیم کنندگان فکر به مخلوقات دون مرتبهٔ جهانها اشاره دارد.

تنظیم کننده سرچشمهٔ نیل معنوی و امید به دستیابی به کاراکتر الهی در درون شما است. او توانمندی، امتیاز، و امکان بقا است، که شما را از مخلوقات صرف حیوانی به طور کامل و برای همیشه متمایز می‌سازد. او محرک بالاتر و به راستی درونی معنوی اندیشه در مقایسه با محرک بیرونی و فیزیکی است که روی مکانیسم عصبی - انرژی بدن مادی به ذهن می‌رسد.

این پاسداران وفادار دوران زندگانی آینده از هر آفرینش ذهنی به گونه‌ای استوار یک قرینهٔ روحی می‌سازند. آنها بدین ترتیب به آرامی و با قطعیت شما را آنطور که به راستی هستید (فقط به طور معنوی) برای تجدید حیات در کرات بقا بازسازی می‌کنند. و تمامی این بازسازیهای بدیع روحی در واقعیتِ در حال پدیداریِ روان در حال تکامل و فناناپذیر شما، وجود مورانشیایی شما، حفظ می‌شوند. این واقعیتها به رغم این که تنظیم کننده به ندرت قادر است این آفرینشهای قرینه‌سازی شده را آنقدر جلال دهد که به نور خود آگاهی نمایش داده شوند، در واقع آنجا هستند.

و همانطور که شما پدر و مادر بشری هستید، تنظیم کننده نیز پدر و مادر الهی شمای واقعی، خودِ بالاتر و در حال پیشرفت شما، خودِ بهتر مورانشیایی و آیندهٔ روحی شما است. و این روان در حال تکامل مورانشیایی است که قضات و بازرسان، هنگامی که بقای شما را مقرر می‌دارند و شما را به سوی بالا به کرات جدید و وجود بی‌پایان در ارتباط جاودان با همکار باوفای شما — خداوند، تنظیم کننده — اعزام می‌دارند، تمیز می‌دهند.

تنظیم کنندگان نیاکان جاودان، نسخه‌های اصلیِ الهیِ روانهای در حال تکاملِ فناناپذیر هستند. آنها آن اشتیاق وقفه‌ناپذیر هستند که انسان را به تلاش در تسلط بر وجود مادی و کنونی در نور دوران زندگانی معنوی و آینده هدایت می‌کند. ناصحان زندانیان امید نامیرا، سرچشمهٔ پیشرفت ابدی هستند. و چقدر آنها از برقراری ارتباط با افراد تابع خود در کانالهایی کم و بیش مستقیم لذت می‌برند! چقدر آنها مسرور می‌شوند، هنگامی که می‌توانند با علامات و سایر روشهای غیرمستقیم دست به کار زنند و پیامهای خود را مستقیماً به خرد همکاران بشری خود انتقال دهند!

شما انسانها آشکار شدنِ بی‌پایانی از یک چشم‌انداز تقریباً بیکران، یک گسترش نامحدود از عرصه‌های بی‌پایان و پیوسته در حال توسعهٔ فرصت برای خدمت وجدآور، ماجراجویی بی‌مانند، عدم اطمینان والا، و پیشرفت بی‌حد و حصر را آغاز کرده‌اید. هنگامی که ابرها در آسمان گرد می‌آیند، ایمان شما باید واقعیت حضور تنظیم کنندهٔ ساکن را بپذیرد، و بدین ترتیب شما باید قادر باشید که فراتر از غبارهای عدم اطمینان انسانی به درخشش روشن خورشید پارسامنشیِ جاودان در ارتفاعات جلب کنندهٔ کرات قصر سِتانیا نظر افکنید.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اُروانتان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 109

رابطهٔ تنظیم کنندگان با مخلوقات جهان

تنظیم کنندگان فکر فرزندان دوران زندگانی جهان هستند، و به راستی ضمن این که مخلوقات انسانی رشد و تکامل می‌یابند، تنظیم کنندگان باکره باید تجربه کسب کنند. همانطور که شخصیت کودک بشری برای تقلاهای وجود تکاملی توسعه می‌یابد، تنظیم کننده نیز در تمرینات مرحلهٔ بعدی حیات فرازگرایانه ارتقا می‌یابد. همانطور که کودک از طریق حیات اجتماعی و تفریحی دوران اولیهٔ کودکی برای فعالیتهای بزرگسالی خود به مهارت انطباق پذیر چند جانبه دست می‌یابد، تنظیم کنندهٔ ساکن در فرد نیز برای مرحلهٔ بعدی حیات کیهانی از طریق برنامه‌ریزی مقدماتی انسانی و تمرین آن فعالیتهایی که به دوران زندگانی مورانشیا مربوط هستند مهارت کسب می‌کند. وجود بشری در بر گیرندهٔ دوره‌ای از تمرین است که توسط تنظیم کننده در آمادگی برای مسئولیتهای افزایش یافته و موقعیتهای بزرگتر یک زندگی آینده به طور مؤثر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما تلاشهای تنظیم کننده، ضمن این که در درون شما زندگی می‌کند، زیاد درگیر امور زندگی گذرا و وجود سیاره‌ای نیست. امروز تنظیم کنندگان فکر واقعیتهای دوران زندگانی جهان را، آنطور که هستند، در اذهان در حال تکامل موجودات بشری تمرین می‌کنند.

1- رشد و نمو تنظیم کنندگان

برای آموزش و رشد و نمو تنظیم کنندگان باکره، پیش از اعزام آنها از دیوینینگتون، باید طرحی جامع و مبسوط وجود داشته باشد، اما در واقع ما چیز زیادی دربارهٔ آن نمی‌دانیم. همچنین برای آموزش مجدد تنظیم کنندگان حاوی تجربهٔ اقامت در فرد، پیش از آن که به مأموریتهای جدید معاشرت انسانی مبادرت کنند، بدون شک باید سیستم گسترده‌ای وجود داشته باشد، ولی در واقع باز ما نمی‌دانیم.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته به من گفته‌اند که هر بار یک انسان با ناصح مورد سکنی واقع شده در بقا شکست می‌خورد، هنگامی که تنظیم کننده به دیوینینگتون باز می‌گردد، در معرض درس آموزشی گسترده‌ای قرار می‌گیرد. این آموزش اضافه از طریق تجربهٔ اقامت در یک موجود بشری میسر می‌شود، و این همیشه پیش از بازگشت تنظیم کننده به کرات تکاملی زمان صورت می‌گیرد.

تجربهٔ واقعی زندگی هیچ جانشین کیهانی ندارد. کمال ربانیت یک تنظیم کنندهٔ فکریِ به تازگی شکل یافته به هیچ ترتیب به این ناصح اسرارآمیز توان تجربی خدماتی عطا نمی‌کند. تجربه از یک وجود زنده جدایی ناپذیر است؛ آن تنها چیزی است که هیچ مقدار از عطیهٔ الهی نمی‌تواند شما را از ضرورت کسب آن از طریق *زندگانی واقعی* آزاد سازد. از این رو تنظیم کنندگان فکر در اشتراک با کلیهٔ موجوداتی که در گسترهٔ کنونیِ متعال زندگی و عمل می‌کنند، باید تجربه کسب کنند؛ آنان باید از گروههای پایین‌تر و بی‌تجربه به گروههای بالاتر و باتجربه‌تر تکامل یابند.

تنظیم کنندگان یک دوران قطعی رشد و نمو در ذهن انسانی را طی می‌کنند؛ آنها به یک مهارت واقعی دست می‌یابندکه برای ابد متعلق به آنان است. آنها صرف نظر از بقا یا عدم بقای افراد مشخص انسانی تابع خود در نتیجهٔ هر تماس با نژادهای مادی به طور تدریجی از مهارت و توانمندیِ تنظیم کننده برخوردار می‌شوند. آنها همچنین شرکای برابرِ ذهن بشری در شکوفاییِ تکامل روان فناناپذیر هستند که از ظرفیت بقا برخوردار است.

اولین مرحلهٔ تکامل تنظیم کننده در یگانگی با روان بقا یابندهٔ یک موجود انسانی به دست می‌آید. از این رو، در حالی که شما طبیعتاً به سوی درون و به سمت بالا از انسان به خدا تکامل می‌یابید، تنظیم کنندگان طبیعتاً به سوی بیرون و به سمت پایین از خدا به انسان تکامل می‌یابند؛ و بدین ترتیب محصول نهایی این یگانگی ربانیت و بشریت برای ابد فرزند انسان و فرزند خداوند خواهد بود.

2- تنظیم کنندگان خودکار

شما پیرامون طبقه‌بندی تنظیم کنندگان در رابطه با تجربه اطلاع یافته‌اید: باکره، پیشرفته، و متعالی. شما همچنین باید یک طبقه‌بندی مشخص کارکردی — تنظیم کنندگان خودکار — را بشناسید. یک تنظیم کنندهٔ خودکار کسی است که:

1- تجربهٔ مشخص لازم در حیات در حال تکامل یک مخلوق دارای اراده را به عنوان یک ساکن موقت در یک نوع کره‌ای که تنظیم کنندگان به افراد انسانی فقط قرض داده شده‌اند، یا در یک سیارهٔ واقعیِ یگانگی که انسان در بقا شکست خورده است، دارا می‌باشد. چنین ناصحی یک تنظیم کنندهٔ پیشرفته و یا متعالی است.

2- در انسانی که به سومین دایرهٔ روانی رسیده و یک فرشتهٔ محافظ شخصی سراف به او تخصیص یافته، در توانمندی معنوی به توازن دست یافته است.

3- انسانِ تابعی دارد که تصمیم عالی را گرفته است، و به نامزدی صمیمانه و صادقانه با تنظیم کننده وارد شده است. تنظیم کننده از پیش به زمان یگانگی واقعی می‌نگرد و یگانگی را به صورت یک رخداد واقعی محسوب می‌دارد.

4- انسانِ تابعی دارد که به یکی از سپاههای ذخیرهٔ سرنوشت در یک کرهٔ تکاملی صعود انسانی فراخوانده شده است.

5- زمانی در طول خوابیدن انسان، از ذهن انسانی که در آن محبوس بوده موقتاً جدا شده است تا به کار ارتباطی، تماس، ثبت نام مجدد، یا خدمت فوق بشری دیگری که به مدیریت روحیِ کرهٔ مأموریتش مربوط است دست زند.

6- در هنگام بحران در تجربهٔ یک موجود بشری خدمت کرده است که مکمل مادی یک شخصیت روحی بوده، شخصیتی که اجرای یک دستاورد کیهانی که برای کارکرد روحی سیاره ضروری بوده به او سپرده شده است.

به نظر می‌رسد تنظیم کنندگانِ خودکار، چنان که با مشغله‌های بیشمارشان هم در درون و هم در خارج از افراد انسانی متصل نشان داده می‌شود، از یک درجهٔ قابل ملاحظهٔ اراده در تمامی اموری که شخصیتهای بشریِ مورد اقامتِ بلافصلشان را درگیر نمی‌سازد برخوردارند. چنین تنظیم کنندگانی در فعالیتهای بیشمار عالم شرکت می‌کنند، اما آنها بیشتر مکرراً به صورت اقامتگران ناآشکار منزلگاههای زمینیِ انتخابی خودشان عمل می‌کنند.

بدون شک این انواع بالاتر و باتجربه‌تر تنظیم کنندگان می‌توانند با آنهایی که در قلمروهای دیگر هستند ارتباط برقرار کنند. اما در حالی که تنظیم کنندگانِ خودکار بدین نحو ارتباط متقابل دارند، فقط در سطوح کار متقابلشان و به منظور حفظ اطلاعات سپرده شده که برای خدمت روحانیِ تنظیم کنندگان در قلمروهای اقامتیشان ضروری است چنین می‌کنند، گر چه در مواقعی دانسته شده که آنها در طی ایام بحران در امور بین سیاره‌ای عمل کرده‌اند.

تنظیم کنندگان متعال و خودکار می‌توانند بدن انسان را مطابق خواستشان ترک کنند. اقامتگران یک بخش ارگانیک یا بیولوژیک حیات انسانی نیستند؛ آنها سوار شوندگان الهی هستند که روی آن قرار گرفته‌اند. در طرحهای آغازین حیات برای آنها تدارک دیده شد، اما آنها برای وجود مادی ضروری نیستند. با این وجود باید ذکر شود که آنها منزلگاه انسانی خود را پس از این که در آن سکنی گزیدند، حتی به طور موقت، به ندرت ترک می‌کنند.

تنظیم کنندگان فوق عمل کننده آنهایی هستند که به استیلا بر وظایف محولهٔ خود دست یافته‌اند و فقط منتظر زوال وسیلهٔ حیات مادی یا انتقال روان فناناپذیر به دنیای آن سو هستند.

3- رابطهٔ تنظیم کنندگان با انواع انسانی

سرشت کار مفصل ناصحان اسرارآمیز بنا بر طبیعت تکالیفشان فرق می‌کند، و این که تنظیم کنندگان *رابط* یا *پیوند* باشند. برخی از تنظیم کنندگان صرفاً برای طول عمر موقت افراد تابع خود قرض داده می‌شوند؛ دیگران، اگر افراد تابعشان بقا یابند، به عنوان کاندیداهای شخصیتی

برای پیوند ابدی با اجازه اعطا می‌شوند. همچنین در کار آنها در میان انواع متفاوت سیاره‌ای و نیز سیستمها و جهانهای گوناگون یک تنوع اندک وجود دارد. اما در مجموع تلاشهای آنها، بیشتر از کارکردهای هر یک از رسته‌های آفریده شدهٔ موجودات آسمانی، به گونه‌ای چشمگیر یکنواخت است.

در برخی کرات بدوی (گروه سری یک) تنظیم کننده به صورت یک آموزش تجربی، عمدتاً برای فرهیختگی و توسعهٔ تدریجی خود، در ذهن مخلوق سکنی می‌گزیند. تنظیم کنندگان باکره معمولاً در طول ایام آغازین، هنگامی که انسانهای بدوی به درهٔ تصمیم نزدیک می‌شوند، به چنین کراتی اعزام می‌گردند؛ اما هنگامی که تعداد نسبتاً اندکی صعود از بلندیهای اخلاقی فراتر از تپه‌های استیلا بر نفس و دستیابی به کاراکتر برای رسیدن به سطوح بالاتر معنویت در حال پدیداری را انتخاب می‌کنند. (با این وجود بسیاری که از آنهایی که قادر به پیوند با تنظیم کننده نمی‌شوند به عنوان یک فراز یابندهٔ با روح پیوند یافته بقا می‌یابند.) تنظیم کنندگان در معاشرت گذرا با اذهان بدوی آموزش ارزشمندی دریافت می‌کنند و تجربهٔ شگفت‌انگیزی به دست می‌آورند، و متعاقباً قادر می‌شوند این تجربه را به نفع موجودات برتر در سایر کرات مورد استفاده قرار دهند. *هرگز چیزی که حاوی ارزش بقا باشد در تمامی جهان پهناور از دست نمی‌رود.*

در نوع دیگری از کرات (گروه سری دوم) تنظیم کنندگان صرفاً به موجودات بشری قرض داده می‌شوند. در اینجا ناصحان از طریق چنین اقامتی هرگز به پیوند شخصیتی دست نمی‌یابند، اما در طول عمر انسان به افراد بشری تابع خود کمک زیادی می‌کنند، بسیار بیشتر از آنچه که قادرند به انسانهای یورنشیا بدهند. تنظیم کنندگان در اینجا به عنوان الگویی برای نیل بالاتر معنوی آنان فقط برای یک طول عمر به مخلوقات بشری قرض داده می‌شوند. آنها در کار کنجکاوی برانگیز کامل ساختن یک کاراکتر بقا یابنده یاوران موقت هستند. تنظیم کنندگان بعد از مرگ طبیعی بازنمی‌گردند. این انسانهای در حال بقا از طریق پیوند با روح به حیات جاودانه دست می‌یابند.

در کراتی نظیر یورنشیا (گروه سری سه) یک نامزدی واقعی با هدایای الهی وجود دارد، یک نامزدی حیات و مرگ. اگر شما بقا یابید، یک یگانگی جاودان، یک پیوند ابدی، تبدیل انسان و تنظیم کننده به یک موجود، به وجود خواهد آمد.

در انسانهای سه مغزهٔ این سری از کرات، تنظیم کنندگان قادرند در طول حیات موقت نسبت به نوع یک مغزه و دو مغزه تماس عملی بسیار بیشتری با افراد تابع خود به دست آورند. اما در دوران زندگی پس از مرگ، نوع سه مغزه درست مثل مردمان نوع یک و دو مغزه — نژادهای یورنشیا — پیش می‌روند.

در کرات دو مغزه، به دنبال اقامت موقت یک پسر اعطایی بهشت، تنظیم کنندگان باکره به ندرت به اشخاصی که از ظرفیت محرز برای بقا برخوردارند تخصیص داده می‌شوند. اعتقاد ما بر این است که در چنین کراتی عملاً تمامی تنظیم کنندگانی که در مردان و زنان هوشمندِ برخوردار از ظرفیت بقا ساکنند به نوع پیشرفته یا متعال تعلق دارند.

در بسیاری از نژادهای اولیهٔ تکاملی یورنشیا سه گروه از موجودات وجود داشتند. کسانی بودند که آنقدر حیوانی بودند که به کلی فاقد ظرفیت تنظیم کننده بودند. آنهایی بودند که ظرفیت بی‌چون و چرا برای تنظیم کنندگان را به نمایش می‌گذاشتند و هنگامی که سن مسئولیت اخلاقی فرا می‌رسید فوراً آنها را دریافت می‌کردند؛ یک طبقهٔ سومی وجود داشت که یک موقعیت بینابینی را اشغال می‌کرد؛ آنها از ظرفیت دریافت تنظیم کننده برخوردار بودند، اما ناصحان فقط می‌توانستند به دنبال درخواست شخصی فرد در ذهن سکنی گزینند.

اما در رابطه با آن موجوداتی که به واسطهٔ محرومیت ارثی از طریق عامل نیاکان نامناسب و پست عملاً شایستهٔ بقا نیستند، یک تنظیم کنندهٔ باکره در تماس با ذهن تکاملی یک تجربهٔ مقدماتی با ارزش به دست آورده است و بدین ترتیب برای انجام یک مأموریت متعاقب در یک نوع بالاتر ذهن در یک کرهٔ دیگر بهتر واجد شرایط شده است.

4- تنظیم کنندگان و شخصیت بشری

اشکال بالاتر ارتباط هوشمند میان موجودات بشری به وسیلهٔ تنظیم کنندگان ساکن به اندازهٔ زیاد مورد کمک واقع شده است. حیوانات برای همنوعان خود از احساسات برخوردارند، اما آنها مفاهیم را به یکدیگر انتقال نمی‌دهند؛ آنها می‌توانند ابراز احساسات کنند اما نمی‌توانند ایده‌ها و ایده‌آلها را بیان کنند. انسانهای دارای تجربهٔ منشأ حیوانی نیز یک نوع بالای مبادلهٔ عقلانی یا همدمی معنوی با همنوعان خویش را تجربه نمی‌کنند تا این که تنظیم کنندگان فکر اعطا شوند، گر چه هنگامی که چنین مخلوقات تکاملی دارای قدرت تکلم می‌شوند، در راستای دریافت تنظیم کنندگان قرار می‌گیرند.

حیوانات به یک طریقهٔ بدوی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، اما در چنین تماس بدوی هیچ *شخصیتی* وجود ندارد یا این که اندک وجود دارد. تنظیم کنندگان شخصیت نیستند؛ آنها موجودات پیش شخصی هستند. اما آنها از منبع شخصیت می‌آیند، و حضور آنها جلوه‌های کیفی شخصیت بشری را ارتقا می‌دهد؛ این امر به ویژه اگر تنظیم کننده از تجربهٔ پیشین برخوردار باشد صدق می‌کند.

نوع تنظیم کننده در پتانسیل ابراز شخصیت بشری نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. طی اعصار، بسیاری از رهبران بزرگ فکری و معنوی یورنشیا عمدتاً به دلیل تجربهٔ برتر و پیشین تنظیم کنندگان ساکن در آنها تأثیر خود را اعمال کرده‌اند.

تنظیم کنندگان سکنی‌گزین در دگرگونی و انسانی ساختن نواده‌های انسانهای بدوی اعصار کهن با تأثیرات دیگر روحی به اندازهٔ زیاد همکاری کردند. اگر تنظیم کنندگانی که در اذهان ساکنان یورنشیا اقامت دارند از کار کناره گیرند، دنیا به بسیاری از صحنه‌ها و کارکردهای انسانهای روزگاران اولیه به آرامی بازمی‌گردد؛ ناصحان الهی یکی از پتانسیلهای واقعی تمدن پیشرو هستند.

من یک تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در یک ذهن در یورنشیا را مشاهده کرده‌ام که مطابق اسناد یوورسا پیش از آن در پانزده ذهن در اُروانتان اقامت گزیده است. ما نمی‌دانیم که آیا این ناصح از تجارب مشابه در ابرجهانهای دیگر برخوردار بوده است یا نه، اما من گمان می‌برم چنین بوده است. این یک تنظیم کنندهٔ شگفت‌انگیز و یکی از مفیدترین و قدرتمندترین نیروها در یورنشیا در طول این عصر حاضر است. آنچه دیگران از دست داده‌اند، این که بقا را نفی کردند، این موجود بشری (و تمامی کرهٔ شما) اکنون به دست می‌آورد. از او که کیفیتهای بقا ندارد حتی آن تنظیم کنندهٔ باتجربه که اکنون دارد گرفته خواهد شد، در حالی که از او که از چشم‌انداز بقا برخوردار است حتی یک تنظیم کنندهٔ از پیش با تجربهٔ یک فراری تنبل داده خواهد شد.

از یک نظر ممکن است که تنظیم کنندگان در حال شکوفا ساختن یک درجهٔ مشخص از باروری سیاره‌ای در قلمروهای حقیقت، زیبایی، و نیکی باشند. اما به ندرت دو تجربهٔ سکنی گزینی در همان سیاره به آنها داده می‌شود. اکنون هیچ تنظیم کننده‌ای در یورنشیا خدمت نمی‌کند که سابقاً در این کره بوده باشد. من می‌دانم دربارهٔ چه سخن می‌گویم زیرا ما تعداد و سوابق آنها را در بایگانی یوورسا داریم.

5- محدودیتهای مادی در سکنی گزینی تنظیم کننده

تنظیم کنندگان متعال و خودکار اغلب قادرند عواملی را که از اهمیت معنوی برخوردارند به ذهن بشری، هنگامی که آزادانه در کانالهای رهایی یافته ولی کنترل شدهٔ تصور خلاق جریان دارد، اهدا کنند. در چنین ایامی، و گاهی اوقات در طول خواب، تنظیم کننده قادر است جریانات ذهنی را تحت کنترل درآورد، روند را متوقف سازد، و سپس حرکت ایده را تغییر جهت دهد. و این تماماً به این منظور انجام می‌شود که در نهانگاههای بالاتر فرا آگاهی موجب دگرگونیهای عمیق شود. بدین ترتیب نیروها و انرژیهای ذهنی به طریقهٔ کاملتری با نوای نغمه‌های ارتباطیِ سطح روحیِ حال و آینده تنظیم می‌شوند.

گاهی اوقات میسر است که ذهن را روشن ساخت، و صدای الهی را که مداوماً از درون شما سخن می‌گوید شنید، تا شما نسبت به خرد، حقیقت، نیکی، و زیباییِ شخصیت بالقوه‌ای که به طور ثابت در شما سکنی دارد بخشاً آگاه شوید.

اما حالات بی‌ثبات و به سرعت تغییر یابندهٔ ذهنی شما اغلب به خنثی نمودن طرحها و مختل ساختن کار تنظیم کنندگان منجر می‌شود. کار آنها نه تنها به واسطهٔ طبیعت ذاتی نژادهای انسانی مختل می‌شود، بلکه این کارکرد خدماتی همچنین به وسیلهٔ دیدگاههای پیش پنداشته شده، ایده‌های جا افتاده، و تعصبات پابرجای خود شما به اندازهٔ زیاد کند می‌شود. به دلیل این محدودیتها، بارها فقط آفرینشهای ناتمام آنها در خودآگاهی پدیدار می‌شود، و سردرگمی در برداشت اجتناب ناپذیر است. از این رو، در بررسی وضعیتهای ذهنی، احتیاط فقط در شناخت فوریِ هر اندیشه و تجربه فقط برای آنچه که در واقع و به طور بنیادین هست نهفته است، و این که آنچه که می‌توانست باشد کاملاً نادیده انگاشته شود.

مشکل بزرگ زندگی تنظیم تمایلات اجدادیِ زیستن مطابق مطالبات خواسته‌های معنوی است که با حضور الهی ناصح اسرارآمیز آغاز شده است. در حالی که در دوران زندگانی در جهان و ابرجهان هیچ انسانی نمی‌تواند در خدمت دو ارباب باشد، در حیاتی که اکنون در یورنشیا دارید هر انسان باید به ناچار در خدمت دو ارباب باشد. او ضمن این که فقط با یک ارباب بیعت معنوی می‌کند، باید در هنر یک سازش مداوم گذرای بشری مهارت یابد؛ و به این دلیل است که بسیاری دچار تزلزل می‌شوند و شکست می‌خورند، خسته می‌شوند و تسلیم فشارهای ناشی از تقلای تکاملی می‌شوند.

در حالی که میراث آبا و اجدادیِ عطیهٔ فکری و فوق کنترل الکتروشیمیایی هر دو عمل می‌کنند تا حد و مرز گسترهٔ فعالیت مؤثر تنظیم کننده را تعیین نمایند، هیچ محدودیت ارثی (در اذهان نرمال) هرگز مانع دستیابی نهایی معنوی نمی‌شود. وراثت ممکن است در میزان استیلای شخصیتی اختلال ایجاد کند، اما مانع فرجام نهایی ماجرای فرازیابی نمی‌شود. اگر شما با تنظیم کنندهٔ خود همکاری کنید، هدیهٔ الهی، دیر یا زود، روان فناناپذیر مورانشیایی را تکامل خواهد بخشید، و به دنبال پیوند با او، مخلوق جدید را به پسر عالی مقام استاد جهان محلی و سرانجام به پدر تنظیم کنندگان در بهشت ارائه خواهد نمود.

6- تداوم ارزشهای راستین

تنظیم کنندگان هرگز شکست نمی‌خورند؛ چیزی که ارزش بقا داشته باشد هیچگاه از بین نمی‌رود؛ بقای هر ارزش پرمعنی در هر مخلوق صاحب اراده، صرف نظر از بقا یا عدم بقای شخصیت کاشف معنی یا ارزشیاب، قطعی است. و چنین است که گر چه یک مخلوق انسانی ممکن است بقا را نپذیرد؛ تجربهٔ حیات تلف نمی‌شود؛ تنظیم کنندهٔ جاودان جنبه‌های ارزشمند چنین حیات ظاهراً ناکام را به دنیای دیگر حمل می‌کند و این معانی و ارزشهای بقا یافته را به یک نوع بالاتر ذهن انسانی، نوعی که از ظرفیت بقا برخوردار باشد، عطا می‌کند. هیچ تجربهٔ ارزشمند به بیهودگی اتفاق نمی‌افتد؛ هیچ معنی راستین یا ارزش واقعی هرگز از میان نمی‌رود.

آنطور که به کاندیداهای پیوند ربط دارد، اگر یک ناصح اسرارآمیز توسط معاشر انسانی ترک شود، اگر شریک بشری از دنبال نمودن دوران زندگی فرازگرایانه خودداری کند، هنگامی که توسط مرگ طبیعی (یا پیش از آن) رها می‌شود، تنظیم کننده هر چیز حاوی ارزش بقا را که در ذهن آن مخلوق بقا نیافته تکامل یافته است با خود می‌برد. اگر یک تنظیم کننده به دلیل عدم بقای افراد پیاپی تابع بشری مکرراً از دستیابی به شخصیت پیوندی ناکام بماند، و اگر این ناصح متعاقباً شخصیت یابد، تمامی تجربهٔ کسب شدهٔ سکنی گزیدن و استادی در تمامی این اذهان انسانی داراییِ واقعیِ چنین تنظیم کنندهٔ به تازگی شخصیت یافته می‌شود، عطیه‌ای که در سرتاسر تمامی اعصار آینده از آن بهره‌مند شده و مورد استفاده قرار می‌دهد. یک تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ متعلق به این رسته یک مونتاژ مرکب تمامی ویژگیهای بقای تمامی مخلوقات میزبان پیشین خود است.

هنگامی که تنظیم کنندگان برخوردار از تجربهٔ طولانی جهانی داوطلب می‌شوند طی مأموریتهای اعطایی در پسران الهی سکنی گزینند، به خوبی می‌دانند از طریق این خدمت نیل به شخصیت هرگز نمی‌تواند به دست آید. اما اغلب پدر ارواح به این داوطلبان شخصیت عطا می‌کند و آنها را به عنوان مدیران نوع خود تثبیت می‌کند. اینها شخصیتهایی هستند که از افتخارِ داشتنِ مسئولیت در دیوینینگتون برخوردار شده‌اند. و طبیعت بی‌نظیر آنان آمیزهٔ بشریِ تجارب چندگانهٔ اقامت در انسان و همچنین نسخهٔ روحیِ ربانیت بشریِ پسر اعطاییِ بهشت از تجربهٔ نهایی سکنی گزینی است.

فعالیتهای تنظیم کنندگان در جهان محلی شما توسط تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ میکائیل نبادان هدایت می‌شود. او همان ناصحی است که میکائیل را در هنگام زندگی بشریش در جسم یوشع بن یوسف گام به گام راهنمایی می‌کرد. این تنظیم کنندهٔ خارق‌العاده به امانت خود وفادار بود، و این ناصح شجاع طبیعت بشری پسر بهشت را هدایت نمود، و پیوسته ذهن انسانیِ وی را در انتخاب مسیر خواست کامل خداوند با خردمندی راهنمایی نمود. این تنظیم کننده سابقاً در روزگار ابراهیم با ماکی ونتا ملک صادق خدمت نموده بود و در بهره‌وریهای شگرف، هم پیش از این سکنی گزینی، و هم بینابین این تجارب اعطایی درگیر بود.

این تنظیم کننده به راستی در ذهن بشری عیسی پیروز شد، آن ذهنی که در هر یک از وضعیتهای تکراری زندگی یک وقف تقدیس شده به خواست پدر را حفظ می‌نمود، و می‌گفت: "نه خواست من، بلکه خواست تو تحقق یابد." چنین از خود گذشتگی مصممانه گذرنامهٔ حقیقی از محدودیتهای طبیعت بشری به فرجام نیل الهی را تشکیل می‌دهد.

همین تنظیم کننده اکنون در طبیعت اسرارآمیز شخصیت توانمند او بشریت پیش غسل تعمید داده شدهٔ یوشع بن یوسف را منعکس می‌سازد، نسخهٔ جاودان و زندهٔ ارزشهای جاودان و زنده‌ای که بزرگترین انسان یورنشیا از میان شرایط حقیرانهٔ یک زندگی معمولی، آنطور که تا مصرف کامل ارزشهای معنویِ قابل دستیابی در تجربهٔ انسانی زیست شد، آفرید.

بقای جاودان هر چیز حاوی ارزش دائمی که به یک تنظیم کننده سپرده شود تضمین شده است. ناصح در موارد مشخص این داراییها را برای اعطا به یک ذهن انسانی متعلق به سکنی گزینی آینده نگاه می‌دارد. در موارد دیگر، و به دنبال شخصیت‌یابی، این واقعیات بقا یافته و حفظ شده برای استفاده در آینده در خدمت آرشیتکتهای جهان بنیادین حفظ می‌شوند.

7- سرنوشت تنظیم کنندگان شخصیت یافته

ما نمی‌توانیم بگوییم که آیا قطعات غیر تنظیم کنندهٔ پدر قابل شخصیت‌یابی هستند یا نه، اما شما آگاهی یافته‌اید که شخصیت عطیهٔ مستقل داوطلبانهٔ پدر جهانی است. تا جایی که ما می‌دانیم، نوع تنظیم کنندهٔ قطعهٔ پدر تنها با نیل به ویژگیهای شخصی از طریق خدمت روحانی به یک موجود شخصی به شخصیت دست می‌یابد. این تنظیم کنندگانِ شخصیت یافته در دیوینینگتون در

منزلگاهشان هستند، جایی که به دستیاران پیش شخصی خویش آموزش می‌دهند و آنها را راهنمایی می‌کنند.

تنظیم کنندگان فکریِ شخصیت یافته ثبات دهندگان و جبران کنندگانِ فاقد محدودیت، مأموریت نیافته، و مستقل جهان جهانهای پهناور هستند. آنها تجربهٔ خالق و مخلوق — وجودگرا و تجربی — را تلفیق می‌کنند. آنها موجودات به هم پیوستهٔ زمان و ابدیت هستند. آنها پیش شخصی و شخصی را در ادارهٔ جهان به هم پیوند می‌دهند.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته مدیران تماماً خردمند و قدرتمند آرشیتکتهای جهان بنیادین هستند. آنها عوامل شخصی خدمت کامل پدر جهانی — شخصی، پیش شخصی، و فوق شخصی — هستند. آنها خادمان شخصی کارکردهای خارق‌العاده، غیرعادی، و غیرمنتظره در سراسر تمامی قلمروهای کرات متعالی اَبسونایتِ حوزهٔ خدای غائی، حتی تا سطوح خدای مطلق می‌باشند.

آنها موجودات منحصر به فرد جهانهایی هستند که در محدودهٔ وجودشان تمامی روابط شناخته شدهٔ شخصیتی را در بر دارند. آنها چندشخصی هستند — آنها پیش از شخصیت هستند، شخصیت هستند، و بعد از شخصیت هستند. آنها شخصیت پدر جهانی را همچون در گذشتهٔ جاودان، زمان حاضر جاودان، و آیندهٔ جاودان نمایندگی می‌کنند.

پدر شخصیت وجودگرا در ردهٔ بیکران و مطلق را به پسر جاودان عطا نمود، اما چنین برگزید که شخصیت تجربیِ نوع تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته را که به تنظیم کنندهٔ وجودگرای پیش شخصی اعطا شده است برای خدمت روحانی خود حفظ نماید. و از این رو سرنوشت هر دو آنها برخورداری از فوق شخصیتِ آیندهٔ جاودانِ خدمت متعالیِ قلمروهای اَبسونایتِ غایی، متعال - غائی، و حتی تا سطوح غائی - مطلق است.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته به ندرت در جهانها در حال فراغت دیده می‌شوند. آنها گهگاه با قدمای ایامها مشورت می‌کنند، و گاهی اوقات تنظیم کنندگان شخصیت یافتهٔ پسران آفرینندهٔ هفتگانه به کرات ستاد مرکزی کواکب می‌آیند تا با حکمرانان وُرانداِک مشورت نمایند.

هنگامی که وُرانداِکِ سیاره‌ایِ ناظر یورنشیا — والامرتبهٔ سرپرست که از مدتی نه چندان زیاد در گذشته نیابت اضطراری کرهٔ شما را به عهده گرفت — اتوریتهٔ خویش را در حضور فرماندار کل مقیم اعمال نمود، سرپرستی اضطراری یورنشیا را با یک کادر کامل برگزیدهٔ خویش آغاز نمود. او بلافاصله به تمامی همکاران و دستیارانش وظایف سیاره‌ای‌شان را مقرر نمود. اما او سه تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته‌ای را که در لحظهٔ به عهده گرفتن نیابت در حضورش ظاهر شدند انتخاب نکرد. او حتی نمی‌دانست که آنها بدین گونه ظاهر می‌شوند، زیرا آنها حضور الهی خویش را در هنگام یک نیابت پیشین آشکار نساختند. و والامرتبهٔ نایب برای این تنظیم کنندگان داوطلب شخصیت یافته خدمتی مقرر نکرد یا وظایفی تعیین نکرد. با این وجود، این سه موجود چندشخصی در زمرهٔ فعالترین رسته‌های بیشمار موجودات آسمانی بودند که در آن هنگام در یورنشیا خدمت کردند.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته یک رشتهٔ گسترده از خدمات را برای رسته‌های بیشمار شخصیتهای جهان انجام می‌دهند، اما ما اجازه نداریم این خدمات را با مخلوقات تکاملی که تنظیم کننده در آنان ساکن است در میان بگذاریم. این ربانیتهای خارق‌العادهٔ بشری در زمرهٔ فوق‌العاده‌ترین شخصیتهای تمامی جهان بزرگ هستند، و هیچکس جرأت ندارد پیش بینی کند که مأموریتهای آیندهٔ آنان چه می‌تواند باشد.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اُروانتان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 110

رابطهٔ تنظیم کنندگان با افراد انسانی

اعطای موجودات ناکاملی که از آزادی برخوردار باشند تراژدی اجتناب ناپذیری را در پی دارد، و طبیعت الوهیت کاملِ نیایی چنین است که به طور عمومی و با عطوفت با همیاری مهرآمیز در این رنجها سهیم باشد.

تا جایی که من با امور یک جهان آشنایی دارم، من به مهر و جانفشانی یک تنظیم کنندهٔ فکر به عنوان حقیقی‌ترین عطوفت الهی در تمامی آفرینش می‌نگرم. مهر پسران در خدمتشان به نژادها فوق‌العاده است، اما وقف یک تنظیم کننده به فرد به گونه‌ای متأثر کننده متعالی، و به طوری الهی پدرگونه است. پدر بهشتی ظاهراً این شکل از تماس شخصی با تک تک مخلوقاتش را به عنوان یک امتیاز منحصر به فرد آفریدگار حفظ کرده است. و در تمامی جهان جهانها هیچ چیز وجود ندارد که با خدمت شگفت‌انگیز این موجودات غیرشخصی که به گونه‌ای بسیار سحرانگیز در فرزندان سیارات تکاملی ساکنند دقیقاً قابل مقایسه باشد.

1- سکنی گزینی در ذهن انسانی

نباید تنظیم کنندگان را به صورت موجوداتی که در مغز مادی موجودات بشری زندگی می‌کنند در نظر گرفت. آنها اجزای ارگانیک مخلوقات فیزیکی عالم نیستند. می‌توان تنظیم کنندهٔ فکر را به طور صحیح‌تر به این صورت تجسم نمود که در ذهن فانی انسان سکنی می‌گزیند، نه این که در محدودهٔ یک ارگان فیزیکی تنها وجود داشته باشد. و تنظیم کننده به طور غیرمستقیم و ناشناخته دائماً با فرد بشری ارتباط برقرار می‌کند، به ویژه در طول آن تجارب والای تماس نیایش‌آمیز ذهن با روح در فوق آگاهی.

ای کاش برای من ممکن بود که به انسانهای در حال تکامل کمک کنم به درک بهتر و قدردانی کاملتری از کار فداکارانه و پرعظمت تنظیم کنندگانی که در درونشان زندگی می‌کنند دست یابند، تنظیم کنندگانی که به طور صمیمانه به کار شکوفایی سعادت معنوی انسان وفادارند. این ناصحان برای فازهای بالاتر اذهان انسانها خادمان مؤثری هستند؛ آنها کنترلگران خردمند و باتجربهٔ پتانسیل معنوی نیروی عقلانی بشری هستند. این یاوران آسمانی وقف کار عظیم هدایت امن شما به سوی درون و بالا به سمت پناهگاه آسمانیِ شادمانی می‌باشند. این زحمتکشان خستگی ناپذیر

برای ابد وقف ظهور آیندهٔ پیروزی حقیقت الهی در زندگانی شما هستند. آنها کارکنان مراقبی هستند که ضمن این که ذهن خدا آگاه بشری را از مخاطرات پنهان شرارت دور می‌سازند، روان در حال تکامل انسان را به سوی لنگرگاههای الهی کمال در سواحل دوردست و جاودانه با مهارت هدایت می‌کنند. تنظیم کنندگان رهبران با محبت، راهنمایان امن و مطمئن شما در میان پیچ راههای تاریک و نامطمئن دوران کوتاه زندگی زمینی شما هستند؛ آنها آموزگاران صبوری هستند که دائماً افراد تابع خود را در مسیرهای کمال تدریجی به طور پیوسته مصرانه به پیش هدایت می‌کنند. آنها نگاهدارندگان مراقب ارزشهای متعالی کاراکتر مخلوق هستند. ای کاش که شما می‌توانستید آنها را بیشتر دوست داشته باشید، به طور کاملتر با آنها همکاری کنید، و آنها را با عطوفت بیشتری گرامی بدارید.

اگر چه سکنی گزینان الهی عمدتاً درگیر آمادگی معنوی شما برای مرحلهٔ بعدی وجود پایان ناپذیر هستند، همچنین به بهروزی گذرای شما و دستاوردهای واقعی شما در زمین عمیقاً علاقمند هستند. آنها از مساعدت کردن به سلامتی، شادی، و سعادت حقیقی شما بسیار شادمان می‌شوند. آنها نسبت به موفقیت شما در کلیهٔ امور پیشرفت سیاره‌ای که مغایر با حیات آیندهٔ پیشرفت جاودانهٔ شما نیست بی‌تفاوت نیستند.

تنظیم کنندگان به کارهای روزانهٔ شما و جزئیات چندگانهٔ زندگی شما درست تا آن حد که در تعیین گزینشهای با اهمیت گذرا و تصمیمات حیاتی معنوی شما مؤثرند، و لذا در حل مشکل بقای روان و پیشرفت جاودانهٔ شما نقش دارند، علاقمند و در آن درگیر هستند. تنظیم کننده، در حالی که در رابطه با بهروزی صرفاً گذرا غیرفعال است، پیرامون کلیهٔ امور آیندهٔ جاودان شما به گونه‌ای الهی فعال است.

تنظیم کننده در تمامی مصائب و طی هر بیماری که ذهنیت را به طور کامل نابود نسازد با شما باقی می‌ماند. اما ناپاک ساختن آگاهانه یا آلوده کردن عمدی بدن فیزیکی که باید به عنوان منزلگاه زمینی این هدیهٔ شگفت‌انگیز خداوند خدمت کند چقدر نامهربانانه است. تمامی سموم فیزیکی تلاشهای تنظیم کننده را برای تعالی بخشیدن به ذهن مادی به اندازهٔ زیاد کند می‌کنند، ضمن این که سموم ذهنی ترس، خشم، رشک، حسادت، سوءظن، و عدم بردباری به همین ترتیب پیشرفت معنوی روان در حال تکامل را به اندازهٔ فاحش مختل می‌سازند.

شما امروز دورهٔ آشنایی با تنظیم کنندهٔ خود را طی می‌کنید؛ و فقط اگر وفاداری‌تان را نسبت به اعتمادی که روح الهی که در یگانگی جاودانه به دنبال ذهن و روان شماست به شما ورزیده اثبات کنید، سرانجام آن یگانگی مورانشیا، آن توازن آسمانی، آن همکاری کیهانی، آن هماهنگی الهی، آن پیوند آسمانی، آن آمیزش پایان ناپذیر هویت، آن یگانگی وجود که آنقدر کامل و نهایی است، که حتی باتجربه‌ترین شخصیتها هرگز نمی‌توانند شرکای پیوند — انسان فانی و تنظیم کنندهٔ الهی — را به عنوان هویتهای جداگانه جداسازی نموده یا تشخیص دهند، به وقوع خواهد پیوست.

2- تنظیم کنندگان و ارادهٔ بشری

هنگامی که تنظیم کنندگان فکر در اذهان بشری سکنی می‌گزینند، مدلهای دوران زندگانی، حیاتهای ایده‌آل را، آنطور که توسط خودشان و تنظیم کنندگان شخصیت یافتهٔ دیوینینگتون تعیین شده و از پیش مقرر گشته است، و توسط تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ یورنشیا تأیید شده است، با خود می‌آورند. بدین ترتیب آنها با یک طرح قطعی و از پیش تعیین شده برای توسعهٔ عقلانی و معنوی افراد بشری تابع خویش شروع به کار می‌کنند، اما برای هیچ موجود بشری واجب نیست که این طرح را بپذیرد. شما همگی در معرض سرنوشت از پیش تعیین شده قرار دارید، اما برای شما از پیش مقرر نگشته که این پیش سرنوشت الهی را باید بپذیرید؛ شما آزادی کامل دارید که هر بخش یا تمامی برنامهٔ تنظیم کنندگان فکر را رد کنید. مأموریت آنها این است که موجب چنان تغییرات ذهنی شوند و چنان تنظیمات معنوی را انجام دهند که شما مشتاقانه و با هوشمندی به آنان اجازه دهید نفوذ بیشتری روی جهت‌گیری شخصیتی به دست آورند؛ اما این ناصحان الهی تحت هیچ شرایطی از شما سوءِ استفاده نمی‌کنند، یا به هیچ وجه به طور اختیاری در انتخابها و تصمیمات شما اعمال نفوذ نمی‌کنند. تنظیم کنندگان به استقلال شخصیت شما احترام می‌گذارند؛ *آنها همیشه مطیع خواست شما هستند.*

آنها در روشهای کارشان پایدار، با ابتکار، و کامل هستند، اما به خویشتنِ ارادی میزبانانشان هرگز آسیب نمی‌رسانند. هیچ موجود بشری بر خلاف خواستش توسط یک ناصح الهی هرگز معنوی نخواهد شد؛ بقا یک هدیهٔ خدایان است که باید توسط مخلوقات زمان آرزو شود. در تحلیل نهایی، اسناد نشان خواهند داد که هر چه تنظیم کننده در انجامش برای شما موفق شده، دگرگونی با رضایت همیارانهٔ شما صورت گرفته است؛ شما در دستیابی به هر گام از دگرگونی عظیم دوران زندگانی فرازگرایانه یک شریک مشتاق تنظیم کننده بوده‌اید.

تنظیم کننده سعی نمی‌کند اندیشهٔ شما را بدین نحو کنترل کند، بلکه آن را معنوی و جاودانه می‌سازد. نه فرشتگان و نه تنظیم کنندگان مستقیماً وقف تأثیرگذاری روی اندیشهٔ بشری نیستند؛ این امتیاز منحصر به فرد شخصیتی شماست. تنظیم کنندگان وقف بهبود، تعدیل، تنظیم، و هماهنگی روندهای فکری شما هستند؛ اما به طور ویژه‌تر و مشخص‌تر آنها وقف کار ایجاد همتاهای روحی دوران زندگانی شما، نسخه‌های مورانشیایی نفس حقیقی در حال پیشرفت شما برای مقاصد بقا هستند.

تنظیم کنندگان در گسترهٔ سطوح بالاتر ذهن بشری کار می‌کنند، و به طور بی‌وقفه در صدد ایجاد همتاهای مورانشیاییِ هر مفهوم خرد انسانی هستند. از این رو دو واقعیت وجود دارد که به مدارهای ذهن بشری خطور کرده و روی آن متمرکز است: یکی یک نفس بشری است که از طرحهای آغازین حاملین حیات تکامل یافته است، دیگری، یک وجود فناناپذیر از کرات بالاتر دیوینینگتون، یک هدیهٔ سکنی گزین از جانب خداوند است. اما نفس بشری نیز یک خودِ شخصی است؛ آن شخصیت دارد.

شما به عنوان یک مخلوق شخصی از ذهن و اراده برخوردار هستید. تنظیم کننده به عنوان یک مخلوق پیش شخصی از پیش ذهن و پیش اراده برخوردار است. اگر شما چنان به طور کامل با ذهن تنظیم کننده همسان شوید که در توافق کامل با آن باشید، آنگاه اذهان شما یگانه می‌شوند، و

شما نیروی تقویتی ذهن تنظیم کننده را دریافت می‌کنید. متعاقباً اگر ارادهٔ شما فرمان به اجرای تصمیمات این ذهن جدید یا ترکیبی دهد و آن را تقویت کند، ارادهٔ پیش شخصی تنظیم کننده از طریق تصمیم شما به تجلی شخصیت دست می‌یابد، و تا جایی که به آن پروژهٔ خاص مربوط است، شما و تنظیم کننده یکی هستید. ذهن شما به هماهنگی ربانی دست یافته است، و ارادهٔ تنظیم کننده به تجلی شخصیت دست یافته است.

تا حدی که این هویت تحقق یافته است، از نظر ذهنی شما به نوع مورانشیایی وجود نزدیک می‌شوید. ذهن مورانشیا واژه‌ای است که نشانگر جوهر و جمع کل اذهان همکاری کننده‌ای است که از سرشت مادی و روحی گوناگون برخوردارند. از این رو خرد مورانشیا دلالت بر یک ذهن دوگانه در جهان محلی دارد که توسط یک اراده مورد استیلا واقع شده است. و در رابطه با انسانها این اراده‌ای است که منشأ آن بشری است، و از طریق تعیین هویت ذهن بشری انسان با ذهنیت خداوند در حال الهی شدن است.

3- همکاری با تنظیم کننده

تنظیم کنندگان مشغول به بازی مقدس و پرعظمت اعصار هستند؛ آنها درگیر یکی از ماجراهای متعالی زمان در فضا هستند. و چقدر شادمان هستند، هنگامی که همکاری شما به آنان اجازه می‌دهد که همینطور که به انجام کارهای بزرگترشان در ابدیت ادامه می‌دهند، به تقلاهای کوتاه شما که متعلق به زمان است یاری رسانند. اما معمولاً هنگامی که تنظیم کنندهٔ شما سعی می‌کند با شما ارتباط برقرار کند، در مسیرهای مادیِ جریانات انرژیِ ذهن بشری پیام گم می‌شود؛ فقط گهگاه شما یک پژواک، یک پژواک ضعیف و دور صدای الهی را می‌گیرید.

موفقیت تنظیم کنندهٔ شما در کار هدایت شما طی حیات مادی و موجب بقای شما شدن آن چنان زیاد به تئوریهای اعتقادی شما بستگی ندارد که تصمیمات، عزم، و *ایمان* راسخ شما دارد. تمامی این حرکتهای رشد شخصیت تأثیرات نیرومندی می‌شوند که به پیشرفت شما کمک می‌کنند، زیرا آنها به شما کمک می‌کنند که با تنظیم کننده همکاری کنید؛ آنها به شما کمک می‌کنند که از مقاومت دست بکشید. تنظیم کنندگان فکر تا آن حد در مسئولیتهای زمینی خود موفق می‌شوند یا ظاهراً شکست می‌خورند که انسانها در همکاری با طرحی که از طریق آن می‌توانند در امتداد مسیر فرازگرایانهٔ دستیابی به کمال پیش روند، موفق شوند یا شکست بخورند. راز بقا در نهایت میل انسان به خداگونه شدن و در تمایل مربوطه به انجام هر چیز و تمامی چیزهایی که برای نیل نهایی به آن اشتیاق وافر ضروری هستند نهفته است.

هنگامی که ما از موفقیت یا شکست یک تنظیم کننده صحبت می‌کنیم، منظورمان بقای بشری است. *تنظیم کنندگان هرگز شکست نمی‌خورند*؛ جوهر وجودی آنان الهی است، و آنها همیشه در هر یک از تعهدات خویش پیروزمند بیرون می‌آیند.

من اغلب مشاهده می‌کنم که بسیاری از شما وقت و فکر خیلی زیادی را صرف امور صرفاً جزئی زندگی می‌کنید، در حالی که واقعیات اساسی‌تری را که اهمیت ابدی دارند تقریباً کاملاً نادیده می‌انگارید، همان دستاوردهایی را که به پیدایش یک توافق کاریِ موزون‌تر میان شما و تنظیم کنندگان شما مربوط هستند. هدف بزرگ وجود بشری این است که با ربانیت تنظیم کنندهٔ سکنی گزین هماهنگ شود؛ دستاورد بزرگ حیات انسانی نیل به یک وقف حقیقی و با درایت به اهداف جاودانهٔ روحی الهی که در درون ذهن شما منتظر است و کار می‌کند می‌باشد. اما یک تلاش وقف شده و مصمم برای واقعیت بخشیدن به سرنوشت جاودان با یک حیات سرخوش و شادمان و با یک دوران زندگانی موفق و شرافتمند در زمین به طور کامل سازگار است.
همکاری با تنظیم کنندهٔ فکر مستلزم شکنجهٔ خود، پرهیزکاری مسخره، یا تحقیر خودِ ریاکارانه و متظاهرانه نیست. زندگی ایده‌آل به جای وجود یک دلهرهٔ هراس‌انگیز، در بر گیرندهٔ خدمت مهرآمیز است.

سردرگمی، متحیر بودن، حتی گاهی اوقات مأیوس و پریشان خاطر بودن، لزوماً نشانگر مقاومت در برابر راهبریهای تنظیم کنندهٔ ساکن نیست. چنین برخوردهایی ممکن است گاهی اوقات به معنی فقدان همکاری فعال با ناصح الهی باشد و از این رو ممکن است پیشرفت معنوی را تا اندازه‌ای به تأخیر اندازد، اما چنین دشواریهای عقلانیِ احساسی در بقای قطعی روان خداشناس به کمترین وجه اختلال ایجاد نمی‌کنند. نادانی به تنهایی هرگز نمی‌تواند مانع بقا شود؛ تردید ناشی از سردرگمی یا شک ناشی از ترس نیز نمی‌تواند چنین کند. فقط مقاومت آگاهانه نسبت به راهبری تنظیم کننده می‌تواند مانع بقای روان فناناپذیر در حال تکامل شود.

شما نباید همکاری با تنظیم کنندهٔ خود را به صورت یک روند ویژهٔ خود آگاه تلقی کنید، زیرا چنین نیست؛ اما انگیزه‌های شما و تصمیمات شما، عزم راسخ و اشتیاق کامل شما، در بر گیرندهٔ همکاری واقعی و مؤثر هستند. شما می‌توانید به طرق زیر به طور آگاهانه هماهنگی با تنظیم کننده را افزایش دهید:

1- گزینش پاسخ گویی به راهبری الهی؛ بنا نهادن صادقانهٔ زندگی بشری روی والاترین آگاهی از حقیقت، زیبایی، و نیکی، و سپس هماهنگی این کیفیتهای ربانیت از طریق خرد، پرستش، ایمان، و مهر ورزیدن.

2- دوست داشتن خداوند و اشتیاق داشتن به مانند او بودن — شناخت راستینِ پدر بودن الهی و پرستش مهرآمیز والدهٔ آسمانی.

3- مهر ورزیدن به انسان و اشتیاق صادقانه به خدمت به او — شناخت صمیمانهٔ برادری انسان به علاوهٔ یک عطوفت هوشمندانه و خردمندانه برای هر یک از همنوعان بشری شما.

4- پذیرش مسرورانهٔ شهروندی کیهانی — شناخت صادقانهٔ تعهدات تدریجی شما نسبت به ایزد متعال، آگاهی از وابستگی متقابل انسان تکاملی و الوهیت در حال تکامل. این تولد

اخلاقیات کیهانی و درک در حال ظهور وظیفهٔ جهانی است.

4- کار تنظیم کننده در ذهن

تنظیم کنندگان قادرند جریان مداوم اطلاعات کیهانی را که روی مدارهای اصلی زمان و فضا می‌آید دریافت کنند؛ آنها با هوشمندی روحی و انرژی جهانها در تماس کامل هستند. اما این سکنی گزینان نیرومند قادر نیستند چیز زیادی از این غنای خرد و حقیقت را به دلیل فقدان اشتراک طبیعت و عدم شناخت واکنشمند به اذهان افراد انسانی تابع خود منتقل نمایند.

تنظیم کنندهٔ فکر درگیر یک تلاش مداوم برای معنوی ساختن ذهن شماست، طوری که روان مورانشیایی شما را تکامل بخشد؛ اما شما خود عمدتاً از این خدمت روحانی درونی ناآگاهید. شما از تمیز دادن محصول خرد مادی خودتان از آنی که متعلق به فعالیتهای مشترک روان شما و تنظیم کننده است کاملاً ناتوان هستید.

برخی ارائه‌های ناگهانی افکار، نتیجه‌گیریها، و تصاویر دیگر ذهنی گاهی اوقات کار مستقیم یا غیرمستقیم تنظیم کننده است؛ اما بیشتر اوقات آنها پدیداری ناگهانی در داخل ایده‌های خود آگاه هستند که خود را در سطوح پنهان ذهنی گروه‌بندی ساخته‌اند، رویدادهای طبیعی و روزمرهٔ کارکرد نرمال و معمول روانی که ذاتی مدارهای ذهن در حال تکامل حیوانی هستند. (در مقایسه با این برون تابیهای نیمه خودآگاه، آشکار سازیهای تنظیم کننده از طریق قلمروهای فوق آگاهی پدیدار می‌شوند.)

تمامی امور ذهنی را که فراتر از سطح مردهٔ خود آگاهی هستند به تنظیم کنندگان بسپارید. آنها در موعد مناسب، اگر نه در این دنیا، در کرات قصر نسبت به مسئولیتی که به آنان محول شده به خوبی حساب پس خواهند داد، و سرانجام آن معانی و ارزشهایی را که به توجه و مراقبت آنان سپرده شده به بار خواهند آورد. اگر شما بقا یابید آنها هر گنجینهٔ ارزشمند ذهن انسانی را احیا خواهند کرد.

میان موجود بشری و الهی، بین انسان و خداوند، یک خلیج پهناور وجود دارد. نژادهای یورنشیا چنان به مقدار زیاد به طور الکتریکی و شیمیایی کنترل می‌شوند، چنان در رفتار مشترکشان بسیار همانند حیوان هستند، چنان در واکنشهای معمولی خود احساسی هستند، که برای ناصحان به حد فزاینده دشوار است که آنها را راهنمایی و هدایت کنند. شما چنان فاقد تصمیمات شجاعانه و همکاری وقف شده هستید که تنظیم کنندگان ساکن در شما این را تقریباً غیرممکن می‌یابند که با ذهن بشری به طور مستقیم ارتباط برقرار نمایند. حتی هنگامی که این را ممکن می‌یابند که درخشش نور ضعیفی از حقیقت جدید را به روان در حال تکامل انسان نشان دهند، این آشکارسازی معنوی اغلب چنان مخلوق را کور می‌کند که موجب آشوبی از فناتیزم می‌شود، یا دگرگونی عقلانی دیگری را آغاز می‌کند که نتیجه‌ای فاجعه‌بار به بار می‌آورد. بسیاری مذاهب

جدید و ''ایسم'' های عجیب ناشی از ارتباطات ناتمام، ناکامل، غلط تفهیم شده، و تحریف شدهٔ تنظیم کنندگان فکر می‌باشد.

برای هزاران سال، آنطور که اسناد جروسم نشان می‌دهد، در هر نسل موجودات کمتر و کمتری زندگی کرده‌اند که توانسته‌اند با تنظیم کنندگان خودکار با ایمنی عمل کنند. این یک تصویر نگران کننده است، و شخصیتهای سرپرست سِتانیا به پیشنهادات برخی از سرپرستان نزدیکتر سیاره‌ای شما که طرفدار دست زدن به اقدامات طراحی شده برای شکوفایی و حفظ انواع بالاتر معنوی نژادهای یورنشیا هستند، با نظر موافق می‌نگرند.

5- برداشتهای اشتباه از هدایت تنظیم کننده

مأموریت و تأثیر تنظیم کننده را با آنچه که معمولاً خودآگاهی نامیده می‌شود اشتباه نگیرید و در هم نیامیزید؛ آنها به طور مستقیم به هم مربوط نیستند. خودآگاهی یک واکنش بشری و صرفاً روانی است. آن نباید مورد نفرت واقع شود، اما آن به سختی صدای خداوند به روان است، که در واقع تنظیم کنندگان می‌باشند، اگر چنین صدایی را بتوان شنید. خودآگاهی، به درستی، به شما اندرز می‌دهد که کار درست را انجام دهید؛ اما تنظیم کننده، علاوه بر آن، تلاش می‌کند به شما بگوید درست حقیقتاً چیست، یعنی هنگامی که و همینطور که شما قادرید هدایت ناصح را درک کنید.

تجارب خواب دیدن انسان، آن رژهٔ نامنظم و بی‌ربط ذهن هماهنگ ناشدهٔ در حال خواب، دلیل مکفی شکست تنظیم کنندگان را برای هماهنگ ساختن و مربوط ساختن عوامل ناهمگون ذهن انسان عرضه می‌دارد. به عبارت ساده تنظیم کنندگان نمی‌توانند فقط طی یک دورهٔ زندگی به طور اختیاری دو نوع این چنین نامشابه و متنوع از اندیشه همچون بشری و الهی را هماهنگ و همگام کنند. هنگامی که آنها این کار را می‌کنند، آنطور که گاهی اوقات کرده‌اند، چنین روانهایی بدون ضرورت عبور از تجربهٔ مرگ مستقیماً به کرات قصر انتقال می‌یابند.

در هنگام خواب، تنظیم کننده تلاش می‌کند فقط به آن چیزی دست یابد که خواست شخصیت مورد سکنی واقع شده از طریق تصمیمات و گزینشهایی که در طول لحظات هشیاری کاملاً بیدار انجام شده، و بدین طریق در قلمروهای فوق ذهن، حوزهٔ ارتباطی رابطهٔ متقابل بشری و الهی، جای گرفته، از پیش به طور کامل تأیید کرده است.

تنظیم کنندگان ضمن این که میزبانان انسانی‌شان در خواب هستند سعی می‌کنند آفرینشهای خود را در سطوح بالاتر ذهن مادی ثبت نمایند، و برخی از رویاهای عجیب و غریب شما نشانگر شکست آنها در برقراری تماس مؤثر است. پوچ بودن حیات رویایی نه تنها گواه فشار احساسات ابراز نشده است بلکه همچنین نشانهٔ تحریف وحشتناک ارائهٔ مفاهیم معنوی است که توسط تنظیم کنندگان عرضه می‌شود. شورمندیها، اشتیاقها، و سایر تمایلات ذاتی شما خود را به صورت

تصویر نشان می‌دهند و تمایلات ابراز ناشدهٔ خود را جانشین پیامهای الهی که سکنی گزینان در طول خواب ناهشیار تلاش می‌کنند در نگارشات روانی بگذارند می‌کنند.

این بی‌نهایت خطرناک است که محتوای حیات رویایی به تنظیم کننده نسبت داده شود. تنظیم کنندگان در طول خواب کار می‌کنند، اما تجارب معمول رویایی شما صرفاً پدیده‌های فیزیولوژیک و روانشناسانه هستند. به همین ترتیب، این مخاطره‌آمیز است که سعی در متمایز ساختن ثبت مفهوم تنظیم کنندگان از دریافت کم و بیش مداوم و هشیارانهٔ فرامین خود آگاهی انسانی شود. اینها مشکلاتی هستند که باید از طریق تشخیص فردی و تصمیم شخصی حل شوند. اما یک موجود بشری کار بهتری انجام خواهد داد اگر از طریق باور به این امر که گویش تنظیم کننده یک تجربهٔ صرفاً بشری است با رد آن دست به خطا زند تا این که با بالا بردن یک واکنش ذهن بشری به گسترهٔ حرمت الهی مرتکب اشتباهی بزرگ شود. به یاد داشته باشید، تأثیر یک تنظیم کنندهٔ فکر عمدتاً، گر چه نه به طور کامل، یک تجربهٔ فوق آگاهانه است.

همینطور که شما از دایره‌های روانی صعود می‌کنید، به درجات گوناگون و به طور فزاینده، گاهی اوقات به طور مستقیم، اما غالباً به طور غیرمستقیم، با تنظیم کنندگان خود ارتباط برقرار می‌کنید. اما در سر پروراندن این ایده خطرناک است که هر مفهوم جدیدی که منشأ در ذهن بشری دارد توسط تنظیم کننده دیکته می‌شود. غالباً در موجودات نوع شما، آنچه را که شما به عنوان صدای تنظیم کننده می‌پذیرید در واقع برون‌تابی عقلانی خود شماست. این میدان خطرناکی است، و هر موجود بشری باید این مشکلات را مطابق خرد طبیعی بشری و بینش فوق بشری خود برای خود حل کند.

تنظیم کنندهٔ موجود بشری که از طریق او این ارتباط دارد صورت می‌گیرد عمدتاً به دلیل بی‌تفاوتی تقریباً کامل این انسان نسبت به هر تجلی نمایانِ حضور درونی تنظیم کننده از چنین گسترهٔ پهناوری از فعالیت برخوردار است؛ به راستی جای خوشوقتی است که او در رابطه با کل روند به گونه‌ای هشیار کاملاً خونسرد باقی می‌ماند. او یکی از باتجربه‌ترین تنظیم کنندگان این روزگار و نسل را دارد، و با این وجود واکنش منفعل و نگرانی غیرفعال او نسبت به پدیده‌هایی که به حضور این تنظیم کنندهٔ ماهر در ذهن او مربوط است بنا به اعلان فرشتهٔ نگاهبان سرنوشت یک واکنش نادر و نیکبختانه است. و این تماماً در بر گیرندهٔ یک هماهنگی مطلوب تأثیرات، که هم برای تنظیم کننده در گسترهٔ بالاتر عمل و هم برای شریک انسانی از نقطه نظر سلامتی، راندمان، و آرامش مطلوب است، می‌باشد.

6- هفت دایرهٔ روانی

جمع کل تحقق یافتن شخصیت در یک کرهٔ مادی در محدودهٔ فتح پیاپی هفت دایرهٔ روانیِ استعداد انسانی محصور می‌باشد. ورود به هفتمین دایره نشانگر آغاز کارکرد حقیقی شخصیت بشری است. به پایان رساندن اولین دایره حاکی از بلوغ نسبی موجود انسانی است. اگر چه پیمودن هفت

دایرهٔ رشد کیهانی برابر با یگانگی با تنظیم کننده نیست، استیلا بر این دایره‌ها نشانگر دستیابی به آن مراحلی است که مقدمهٔ یگانگی با تنظیم کننده هستند.

تنظیم کننده شریک برابر شما در دستیابی به هفت دایره — نیل به بلوغ نسبی انسانی — است. تنظیم کننده به همراه شما دایره‌ها را از هفتم به اول طی می‌کند. اما کاملاً مستقل از همکاری فعال ذهن بشری به وضعیت تعالیت و خود - فعالیت پیش می‌رود.

دایره‌های روانی منحصراً عقلانی نیستند، و کاملاً مورانشیایی نیز نیستند؛ آنها به وضعیت شخصیت، کمال ذهنی، رشد روان، و هماهنگی با تنظیم کننده ربط دارند. پیمایش موفقیت‌آمیز این سطوح کارکرد موزون *تمامی شخصیت* را مطالبه می‌کند، نه صرفاً یک فاز از آن. رشد اجزا با بلوغ حقیقی کل برابر نیست؛ اجزا در واقع در تناسب با بسط تمامی خود — کل خود — مادی، عقلانی، و روحی رشد می‌کنند.

هنگامی که توسعهٔ طبیعت عقلانی سریعتر از رشد معنوی پیش می‌رود، چنین وضعیتی ارتباط با تنظیم کنندهٔ فکر را هم دشوار و هم خطرناک می‌سازد. به همین منوال، رشد بیش از حد معنوی به ایجاد یک تفسیر فناتیک و انحرافی از راهبریهای روحیِ سکنی گزینِ الهی تمایل دارد. فقدان ظرفیت معنوی این را بسیار دشوار می‌سازد که به چنین خرد مادی حقایق معنوی را که در فوق آگاهی بالاتر ساکن است منتقل نمود. برای ذهنی که از توازن کامل برخوردار است، و در بدنی از عادات پاکیزه، انرژیهای ثبات یافتهٔ عصبی، و کارکرد متوازن شیمیایی جای دارد — هنگامی که نیروهای فیزیکی، ذهنی، و روحی در توازن سه‌گانهٔ رشد قرار دارند — حداکثر نور و حقیقت با حداقل خطر گذرا یا ریسک نسبت به بهروزی واقعی چنین موجودی می‌تواند داده شود. انسان از طریق چنین رشد متوازنی دایره‌های پیشرفت سیاره‌ای را، یک به یک، از هفتمین تا اولی، درمی‌نوردد.

تنظیم کنندگان همیشه نزدیک شما هستند و از شما هستند، اما به ندرت می‌توانند به عنوان یک موجود دیگر به طور مستقیم با شما صحبت کنند. تصمیمات عقلانی، گزینشهای اخلاقی، و رشد معنوی شما دایره به دایره به توان تنظیم کنندگان برای کار در ذهن شما می‌افزاید. شما بدین طریق دایره به دایره از مراحل پایین‌تر ارتباط با تنظیم کننده و هماهنگی ذهنی صعود می‌کنید، طوری که تنظیم کننده به طور فزاینده قادر می‌شود تصاویرش را از سرنوشت با وضوح و یقین بیشتر در خود آگاهیِ در حال تکامل این ذهن - روان جویندهٔ خداوند ثبت نماید.

هر تصمیمی که شما می‌گیرید یا مانع کارکرد تنظیم کننده می‌شود و یا آن را تسهیل می‌نماید. به همین ترتیب همین تصمیمات ترقی شما را در دایره‌های پیشرفت بشری تعیین می‌نمایند. این حقیقت دارد که برتر بودن یک تصمیم، رابطهٔ بحرانی آن، به مقدار زیاد به تأثیر دایره‌ساز آن بستگی دارد. با این وجود، تعداد تصمیمات، تکرارهای مکرر، تکرارهای مصرانه، نیز برای قطعیتِ شکل دهندهٔ عادتِ چنین واکنشهایی ضروری هستند.

تعریف دقیق هفت سطح پیشرفت بشر دشوار است، زیرا این سطوح شخصی هستند؛ آنها برای هر فرد فرق می‌کنند و ظاهراً توسط ظرفیت رشد هر موجود بشری تعیین می‌شوند. فتح این سطوح تکامل کیهانی از سه طریق نمایان می‌شود:

1- *هماهنگی با تنظیم کننده*. ذهن روحی شونده متناسب با دستیابی به دایره به حضور تنظیم کننده نزدیک می‌شود.

2- *تکامل روان*. پدیداری روان مورانشیا نشانگر گستره و عمق استیلا بر دایره است.

3- *واقعیت شخصیت*. درجهٔ واقعیت فردی مستقیماً از طریق فتح دایره تعیین می‌شود. اشخاص همینطور که از هفتمین سطح وجود انسانی به اولین سطح صعود می‌کنند واقعی‌تر می‌شوند.

همینطور که دایره‌ها پیموده می‌شوند، فرزند تکامل مادی به بشری بالغ با پتانسیل فناناپذیری رشد می‌کند. واقعیت واهیِ طبیعت جنینیِ یک پیمایشگر دایرهٔ هفتم راه را برای تجلی آشکارتر طبیعت در حال ظهور مورانشیاییِ یک شهروند جهان محلی باز می‌کند.

در حالی که تعریف دقیق هفت سطح، یا دایره‌های روانی رشد بشری غیرممکن است، مجاز است که حدود حداقل و حداکثر این مراحلِ واقعیت‌یابی بلوغ پیشنهاد شود:

دایرهٔ هفتم. هنگامی که در موجودات بشری قدرت انتخاب شخصی، تصمیم فردی، مسئولیت اخلاقی، و ظرفیت دستیابی به فردیت روحی به وجود می‌آید، ورود به این سطح حاصل می‌شود. این نشانگر کارکرد متحد هفت روح یاور ذهن تحت سرپرستی روح خرد، قرار گرفتن مخلوق انسانی تحت نفوذ روح‌القدس، و در یورنشیا اولین کارکرد روح حقیقت، به همراه دریافت یک تنظیم کنندهٔ فکر در ذهن انسانی می‌باشد. ورود به دایرهٔ هفتم مخلوق انسانی را یک شهروند به راستی بالقوهٔ جهان محلی می‌سازد.

دایرهٔ سوم. بعد از این که صعود کنندهٔ بشری به سومین دایره دست می‌یابد و یک فرشتهٔ نگاهبان شخصی سرنوشت دریافت می‌دارد کار تنظیم کننده بسیار مؤثرتر می‌شود. در حالی که ظاهراً هیچ تلاش هماهنگ میان تنظیم کننده و فرشتهٔ نگاهبان سراف وجود ندارد، با این وجود یک بهبود خطاناپذیر در تمامی فازهای پیشرفت کیهانی و توسعهٔ معنوی به دنبال تخصیص فرشتهٔ سراف شخصی همراه مشاهده می‌شود. پس از دستیابی به سومین دایره، تنظیم کننده تلاش می‌کند ذهن انسان را در طول باقیماندهٔ حیات انسانی مورانشیایی سازد، به دایره‌های باقیمانده دست یابد، و پیش از آن که مرگ طبیعی شراکت بی‌نظیر را منحل کند مرحلهٔ نهایی ارتباط الهی - بشری را به انجام رساند.

اولین دایره. تنظیم کننده بر حسب معمول نمی‌تواند به طور مستقیم و بلافصل با شما صحبت کند تا این که شما به دایرهٔ اول و نهایی پیشرفت تدریجی انسانی دست یابید. این سطح نشانگر

بالاترین تحقق ممکنِ رابطهٔ ذهن با تنظیم کننده در تجربهٔ بشری پیش از رهایی روان در حال تکامل مورانشیایی از پوشاکهای بدن مادی می‌باشد. در رابطه با ذهن، احساسات، و بینش کیهانی، این نیل به اولین دایرهٔ روانی نزدیکترین تقرب ممکن ذهن مادی و تنظیم کنندهٔ روحی در تجربهٔ بشری می‌باشد.

شاید بهتر باشد این دایره‌های روانیِ پیشرفت انسانی *سطوح کیهانی* نامیده شوند — درک واقعی معنی و فهم ارزش نزدیکی تدریجی به آگاهی مورانشیایی از رابطهٔ اولیهٔ روان تکاملی با ایزد متعال در حال پدیداری. و همین رابطه است که این را برای ابد غیرممکن می‌سازد که اهمیت دایره‌های کیهانی را به ذهن مادی به طور کامل توضیح داد. دستیابی به این دایره‌ها فقط به طور نسبی به خدا آگاهی مربوط است. یک رهنورد دایرهٔ هفتم یا ششم می‌تواند تقریباً به اندازهٔ یک رهنورد دایرهٔ دوم یا اول به راستی خداشناس — از فرزند بودن آگاه — باشد، اما این موجودات دایره‌های پایین‌تر نسبت به رابطهٔ تجربی با ایزد متعال، شهروندی جهان، به مراتب کمتر خود آگاه هستند. اگر فرازگرایان پیش از مرگ طبیعی در این دستیابی شکست بخورند دستیابی به این دایره‌های کیهانی بخشی از تجربهٔ آنها در کرات قصر خواهد شد.

انگیزهٔ ایمان درک کامل فرزند خداوند بودن انسان را تجربی می‌نماید، اما *عمل*، انجام تصمیمات، برای دستیابی تکاملی به آگاهی از نزدیکی تدریجی به *واقعیت کیهانی* ایزد متعال ضروری است. ایمان در دنیای روحی پتانسیلها را به واقعیات دگردیس می‌سازد، اما در قلمروهای متناهیِ متعال فقط توسط و به واسطهٔ تحقق تجربهٔ انتخاب پتانسیلها به واقعیات تبدیل می‌شوند. اما گزینش انجام خواست خداوند ایمان معنوی را به تصمیمات مادی در عمل شخصیت وصل می‌کند و بدین ترتیب یک نقطهٔ اتکاءِ الهی و معنوی برای کارکرد مؤثرتر اهرم بشری و مادیِ تشنگی برای خداوند فراهم می‌سازد. چنین هماهنگی خردمندانهٔ نیروهای مادی و معنوی هم واقعیت‌یابی کیهانی متعال و هم فهم مورانشیاییِ الوهیتهای بهشت را به اندازهٔ زیاد افزایش می‌دهد.

استیلا بر دایره‌های کیهانی به رشد کمی روان مورانشیا، درک معانی متعالی، مربوط است. اما وضعیت کیفی این روان فناناپذیر *کاملاً* به برخورداری ایمان زنده از این واقعیت - ارزشِ پتانسیل بهشتی بستگی دارد که انسان فانی یک فرزند خدای جاودانه است. از این رو یک رهنورد دایرهٔ هفتم به کرات قصر عزیمت می‌کند تا به درک بیشتر کمیِ رشد کیهانی دست یابد، درست همانطور که یک رهنورد دایرهٔ دوم یا حتی دایرهٔ اول چنین می‌کنند.

میان دستیابی به دایرهٔ کیهانی و تجربهٔ واقعی معنوی مذهبی فقط یک رابطهٔ غیرمستقیم وجود دارد؛ چنین دستیابیهایی دو جانبه می‌باشند، و از این رو متقابلاً سودمند هستند. پیشرفت صرفاً معنوی ممکن است ارتباط اندکی با سعادت مادی سیاره‌ای داشته باشد، اما دستیابی به دایره همیشه پتانسیل موفقیت بشری و پیشرفت انسانی را افزایش می‌دهد.

از هفتمین تا سومین دایره عمل افزایش یافته و متحد هفت روح یاور ذهن در کار باز داشتن ذهن انسانی از وابستگیش به واقعیات مکانیسمهای مادی حیات در آمادگی برای عرضهٔ افزایش یافتهٔ سطوح مورانشیایی تجربه به وقوع می‌پیوندد. از سومین دایره به بعد نفوذ یاور به طور تدریجی کاهش می‌یابد.

هفت دایره در بر گیرندهٔ تجربهٔ انسانی هستند که از بالاترین سطح صرفاً حیوانی تا پایین‌ترین سطح تماس مورانشیاییِ خود آگاهی به عنوان یک تجربهٔ شخصیت امتداد می‌یابند. استیلا بر اولین دایرهٔ کیهانی نشانگر دستیابی به بلوغ پیش مورانشیایی انسانی است و خاتمهٔ خدمت مشترک ارواح یاور ذهن به عنوان یک نفوذ منحصر به فرد عمل ذهن در شخصیت بشری را مشخص می‌کند. فراتر از اولین دایره، ذهن به طور فزاینده همانند هوشمندی سطح مورانشیایی تکامل، خدمت مشترک ذهن کیهانی و عطیهٔ ابریاور روح آفرینشگر یک جهان محلی می‌شود.

روزهای بزرگ در دوران خاص زندگانی تنظیم کنندگان از این قرارند: اول، هنگامی که فرد بشری به سومین دایرهٔ روانی وارد می‌شود، و بدین ترتیب فعالیت فردیِ ناصح و دامنهٔ افزایش یافتهٔ کارکرد را تضمین می‌نماید (به این شرط که سکنی گزین از پیش به تنهایی دست به عمل دست نزده باشد)؛ سپس، هنگامی که شریک بشری به اولین دایرهٔ روانی دست می‌یابد، و آنها بدین طریق قادر می‌شوند حداقل تا درجاتی با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار نمایند؛ و آخر، هنگامی که آنها سرانجام و برای ابد به یگانگی می‌رسند.

7- دستیابی به فناناپذیری

دستیابی به هفت دایرهٔ کیهانی به منزلهٔ پیوند با تنظیم کننده نیست. انسانهای بسیاری در یورنشیا زندگی می‌کنند که به دایره‌های خویش دست یافته‌اند؛ اما باز پیوند به پیشرفتهای معنوی بزرگتر و متعالی‌تر دیگر، به دستیابی به هماهنگی نهایی و کامل خواست انسان با خواست خداوند، آنطور که در تنظیم کنندهٔ فکر ساکن است، بستگی دارد.

هنگامی که یک موجود بشری دایره‌های پیشرفت کیهانی را تکمیل کرد، و علاوه بر آن، هنگامی که انتخاب نهاییِ خواست انسان به تنظیم کننده اجازه می‌دهد که مرتبط ساختن هویت بشری با روان مورانشیایی را در طول زندگی تکاملی و فیزیکی تکمیل سازد، آنگاه این ارتباطات تمام عیار روان و تنظیم کننده تا کرات قصر به طور مستقل ادامه می‌یابند، و فرمانی از یوورسا صادر می‌شود که پیوند فوری تنظیم کننده و روان مورانشیایی را فراهم می‌سازد. این پیوند در طول زندگی فیزیکی بی‌درنگ بدن مادی را مشتعل می‌سازد. موجودات بشری که ممکن است شاهد چنین منظره‌ای باشند فقط مشاهده می‌کنند که انسان در حال انتقال به دنیای بعد در ”ارابه‌های آتش“ ناپدید می‌گردد.

بیشتر تنظیم کنندگانی که افراد تابع خود را بدون مرگ از یورنشیا به دنیای بعد انتقال داده‌اند بسیار باتجربه و بنا به اسناد سکنی گزینان انسانهای بیشمار در کرات دیگر بودند. به خاطر داشته

باشید که تنظیم کنندگان در سیاراتی که به آنها قرض داده شده‌اند تجربهٔ ارزشمند سکنی گزینی به دست می‌آورند. نمی‌توان چنین تصور کرد که تنظیم کنندگان فقط برای کار پیشرفته در آن افراد بشری که بقا نمی‌یابند تجربه به دست می‌آورند.

تنظیم کنندگان به دنبال پیوند انسانی در سرنوشت و تجربهٔ شما سهیم می‌شوند؛ *آنها شما می‌شوند*. بعد از پیوندِ روان فناناپذیر مورانشیا و تنظیم کنندهٔ مربوطه، تمامی تجربه و سرانجام تمامی ارزشهای یکی دارایی دیگری می‌شود، طوری که آن دو در واقع یک وجود می‌شوند. از یک نظر مشخص، این موجود جدید از گذشتهٔ جاودان و نیز متعلق به آیندهٔ جاودان است. تمامی آنچه که در روان در حال بقا روزگاری بشری بود، و تمامی آنچه که در تنظیم کننده به طور تجربی الهی است اکنون دارایی واقعی شخصیت جدید و پیوسته فراز یابندهٔ جهان می‌شود. اما تنظیم کننده در هر سطح جهان می‌تواند به مخلوق جدید فقط آن ویژگیهایی را عطا کند که در آن سطح پرمعنی و ارزشمند باشند. یک *یگانگی* مطلق با ناصح الهی، یک مصرف کامل عطیهٔ یک تنظیم کننده، فقط می‌تواند به دنبال دستیابی نهایی به پدر جهانی، پدر ارواح، منبع همیشگی این هدایای الهی، در ابدیت به دست آید.

هنگامی که روان در حال تکامل و تنظیم کنندهٔ الهی سرانجام و برای ابد به یگانگی دست می‌یابند، هر یک تمامی کیفیتهای قابل تجربه شدن دیگری را به دست می‌آورد. این شخصیت هماهنگ تمامی خاطرهٔ تجربیِ بقا را که توسط ذهن نیایی انسانی نگاه داشته شده بود و سپس در روان مورانشیایی ساکن بود دارا می‌باشد، و علاوه بر آن این پایان دهندهٔ بالقوه در بر گیرندهٔ تمامی خاطرهٔ تجربی تنظیم کننده در تمامی مدت سکنی گزینی در انسان می‌باشد. اما برای یک تنظیم کننده به ابدیت آینده نیاز خواهد بود که شراکت شخصیتی با معانی و ارزشهایی را که ناصح الهی از ابدیت گذشته به جلو حمل می‌کند پیوسته به طور کامل اعطا نماید.

اما در رابطه با اکثریت عظیم مردم یورنشیا تنظیم کننده باید برای فرا رسیدن رهایی از طریق مرگ صبورانه منتظر بماند. او باید برای آزادیِ روانِ در حال پدیداری از استیلای تقریباً کامل الگوهای انرژی و نیروهای شیمیایی که ذاتی نوع مادی وجود شما می‌باشد منتظر بماند. دشواری اصلی که شما در برقراری تماس با تنظیم کنندگان خود تجربه می‌کنید در همین طبیعت ذاتی مادی است. تعداد بسیار اندکی از انسانها اندیشمندان واقعی هستند. شما تا نقطهٔ ارتباط مطلوب با تنظیم کنندگان الهی از نظر معنوی رشد نمی‌کنید و اذهان خود را از انضباط برخوردار نمی‌سازید. گوش ذهن بشر به روی درخواستهای معنوی که تنظیم کننده از میان پیامهای چندگانهٔ بخشهای مهرآمیز جهانیِ فرستاده شده از سوی پدر بخششها ترجمه می‌کند تقریباً کر است. تنظیم کننده تقریباً این را غیرممکن می‌یابد که این رهنمودهای الهام بخش روحی را در یک ذهن حیوانی که کاملاً تحت سیطرهٔ نیروهای شیمیایی و الکتریکی، که ذاتی طبیعت فیزیکی شما است، قرار دارد ثبت نماید.

تنظیم کنندگان از برقراری تماس با ذهن انسانی شادی می‌کنند؛ اما طی سالهای طولانیِ اقامت موقتِ خاموش که قادر نیستند در طول آن بر مقاومت حیوانی فائق شده و مستقیما با شما ارتباط

برقرار نمایند باید صبور باشند. تنظیم کنندگان فکر هر چه در مقیاس خدمت بالاتر روند، مؤثرتر می‌شوند. اما همچون هنگامی که در کرات قصر به طور ذهن به ذهن آنها را تشخیص می‌دهید، هرگز نمی‌توانند با همان عاطفهٔ کامل، دلسوزانه، و نمایان به شما در جسم خوشامد بگویند.

در طول حیات انسانی بدن و ذهن مادی شما را از تنظیم کننده‌تان جدا می‌سازد و مانع ارتباط آزادانه می‌شود؛ به دنبال مرگ، بعد از پیوند ابدی، شما و تنظیم کننده یکی هستید — شما به عنوان موجودات جداگانه قابل تشخیص نیستید — و از این رو هیچ نیازی به ارتباط، آنطور که شما آن را می‌فهمید، نیست.

در حالی که صدای تنظیم کننده همواره در درون شماست، بیشترِ شما در طول دوران حیات به ندرت آن را خواهید شنید. موجودات بشریِ پایین‌تر از دایرهٔ سوم و دومِ پیشرفت به ندرت صدای مستقیم تنظیم کننده را می‌شنوند، به جز در لحظات اشتیاق وافر، در یک وضعیت فوق‌العاده، و به دنبال یک تصمیم عالی.

در طول برقراری و گسستن یک تماس میان ذهن انسانیِ کسی که برای سرنوشت محفوظ مانده و سرپرستان سیاره‌ای، گاهی اوقات تنظیم کنندهٔ ساکن در وضعیتی قرار می‌گیرد که ممکن می‌شود پیامی به شریک انسانی فرستاده شود. مدتی نه چندان پیش در یورنشیا چنین پیامی توسط یک تنظیم کنندهٔ خودکار به همدم بشری، عضوی از سپاه ذخیرهٔ سرنوشت، فرستاده شد. این پیام با این حرفها ارائه گردید: ”و اکنون بدون آسیب رساندن یا مورد مخاطره قرار دادن فردِ تحت وقف مشتاقانهٔ من، و بدون قصد سرزنش بیش از حد یا ایجاد نومیدی، درخواست من از او را برای من یادداشت کن.“ سپس یک اندرز زیبای متأثر کننده و گیرا به دنبال آمد. تنظیم کننده در زمرهٔ سایر چیزها درخواست کرد ”که او با وفاداری بیشتری صمیمانه با من همکاری کند، با سرزندگی بیشتری در انجام کارهای محولهٔ من پایداری کند، با وفاداری بیشتری برنامه‌ای را که من ترتیب داده‌ام اجرا کند، با شکیبایی بیشتری آزمونهای انتخابی من را به انجام رساند، با استقامت و سرزندگی بیشتری در مسیر انتخابی من گام بردارد، با فروتنی بیشتری اعتباری را دریافت کند که در نتیجهٔ تلاشهای بی‌وقفهٔ من حاصل شده است — لذا اندرز من را به انسانی که در او سکنی گزیده‌ام برسان. من به او عشق و علاقهٔ عالی و عطوفت یک روح الهی را عطا می‌کنم. و علاوه بر آن به فرد مورد مهر من بگو که من تا آخر کار با خردمندی و قدرت کار خواهم کرد، تا وقتی که آخرین تقلای زمینی به پایان رسد؛ من به امانتداری از شخصیت خود وفادار خواهم بود. من او را برای بقا، برای این که مرا نومید نسازد، و مرا از پاداش تقلای صبورانه و شدید خود محروم نسازد، تشویق و ترغیب می‌کنم. دستیابی ما به شخصیت به ارادهٔ انسانی بستگی دارد. من دایره به دایره صبورانه موجب فراز این ذهن انسانی شده‌ام، و من شاهد دارم که رضایت رئیس نوع خود را دریافت می‌دارم. من دایره به دایره به داوری می‌رسم. من با خشنودی و بدون تشویش منتظر فراخوانی سرنوشت می‌مانم. من برای ارائهٔ همه چیز به دادگاههای قدمای ایامها آماده‌ام.“

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اُروانتان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 111

تنظیم کننده و روان

حضور تنظیم کنندهٔ الهی در ذهن بشر این را برای علم یا فلسفه برای ابد غیرممکن می‌سازد که به درکی رضایت بخش از روان در حال تکامل شخصیت بشری دست یابد. روان مورانشیا فرزند جهان است و در واقع فقط از طریق بینش کیهانی و اکتشاف معنوی ممکن است شناخته شود.

مفهوم یک روان و یک روح سکنی‌گزین برای یورنشیا تازه نیست؛ آن در سیستمهای گوناگون اعتقادات سیاره‌ای مکرراً ظاهر شده است. بسیاری از باورهای شرقی و نیز برخی از باورهای غربی پی برده‌اند که انسان میراث الهی و نیز میراث بشری دارد. احساس حضور درونی علاوه بر همه جا حضوری بیرونی الوهیت مدتها بخشی از بسیاری مذاهب یورنشیایی را شکل داده است. انسانها مدتها بر این باور بوده‌اند که چیزی در درون طبیعت بشری در حال رشد است، چیزی حیاتی که مقدر است فراتر از دوران کوتاه حیات گذرا دوام بیاورد.

پیش از آن که انسان درک کند یک روح الهی پدرِ روانِ در حال تکامل او است چنین تصور می‌رفت که آن در اندامهای گوناگون فیزیکی — چشم، جگر، کلیه، قلب، و بعدها مغز — ساکن است. انسان بدوی روان را به خون، نَفَس، سایه‌ها و به انعکاسات خودش در آب مربوط می‌ساخت.

آموزگاران هندو در پنداشت *روح روحها* در واقع یک قدردانی تقریبی از سرشت و حضور تنظیم کننده را نشان می‌دادند، اما آنها نتوانستند که حضور مشترک روان در حال تکامل و بالقوه فناناپذیر را تمیز دهند. با این وجود چینی‌ها دو جنبهٔ یک موجود بشری، *یانگ* و *یین*، روان و روح، را شناختند. مصریان و بسیاری قبایل آفریقایی نیز به دو عامل، *کا* و *با*، باور داشتند. معمولاً باور می‌رفت که روان از پیش وجود ندارد، فقط روح چنین است.

ساکنان درهٔ رود نیل باور داشتند که به هر فردِ مورد لطف واقع شده در لحظهٔ تولد، یا به زودی پس از آن، یک روح محافظ که کا می‌نامیدند اعطا می‌شود. آنها آموزش می‌دادند که این روح محافظ در سراسر حیات با فرد انسانی باقی می‌ماند و پیش از او رهسپار سرزمین آینده می‌شد. در دیوارهای یک معبد در لاکسور، جایی که تولد آمِن هوتِپ سوم به تصویر درآمده است، عکس شاهزادهٔ کوچک روی بازوی خدای نیل دیده می‌شود، و در نزدیکی او کودک دیگری هست که

درست شبیه شاهزاده است. او سمبل آن موجودی است که مصریان کا می‌نامیدند. این مجسمه پانزده قرن پیش از میلاد مسیح تکمیل گردید.

چنین آموزش داده می‌شد که کا یک روح محافظ برتر است که مایل است روان یار انسانی را به مسیرهای بهتر زندگانی گذرا هدایت کند اما به طور مشخص‌تر روی سرنوشت فرد بشری در دنیای بعد تأثیر بگذارد. هنگامی که یک فرد مصری این دوره درگذشت، انتظار می‌رفت که کای او در سمت دیگر رودخانهٔ بزرگ منتظر او باشد. در ابتدا گمان می‌رفت که فقط پادشاهان کا دارند، اما به زودی این باور به وجود آمد که تمامی انسانهای پرهیزکار از آنها برخوردارند. یک فرمانروای مصری، که پیرامون کای درون دل خود صحبت نمود گفت: ”من سخن او را نادیده نگرفتم؛ من بیم داشتم که از هدایت او تخطی کنم. من بدین طریق به اندازهٔ زیاد سعادتمند شدم؛ از این رو به واسطهٔ آنچه که موجب می‌گشت من انجام دهم موفق بودم؛ من به واسطهٔ هدایت او ممتاز بودم.“ بسیاری باور داشتند که کا ”الهامی از طرف خداوند در هر کس“ بود. بسیاری باور داشتند که آنها باید ”به خاطر لطف خدایی که در شماست ابدیت را در شادی دل بگذرانند.“

هر نژاد از انسانهای در حال تکامل یورنشیا کلامی برابر با مفهوم روان دارد. بسیاری از مردمان بدوی باور داشتند که روان از طریق چشمان بشری به دنیا می‌نگرد؛ از این رو آنها با بزدلی زیاد از بدخواهی چشم بد می‌ترسیدند. آنها مدتها باور داشته‌اند که ”روح انسان چراغ خداوند است.“ ریگ ودا می‌گوید: ”ذهن من با قلب من سخن می‌گوید.“

1- عرصهٔ ذهنی انتخاب

اگر چه سرشت کار تنظیم کنندگان معنوی است، آنها باید به ناچار کار خود را بر یک مبنای عقلانی انجام دهند. ذهن خاک بشری است که ناصح روحی باید با همکاری شخصیت مورد سکنی واقع شده روان مورانشیا را از آنجا تکامل دهد.

در سطوح متعدد ذهنی جهان جهانها یک وحدت کیهانی وجود دارد. منشأ خویشتنهای عقلانی در ذهن کیهانی است، عمدتاً همانطور که منشأ سحابیها در انرژیهای کیهانی فضای جهان است. در سطح بشری (لذا شخصیِ) خویشتنهای عقلانی، با توافق ذهن انسانی، به دلیل عطایای معنوی شخصیت بشری، به همراه حضور خلاق یک نقطهٔ وجود حاوی ارزش مطلق در چنین خویشتنهای بشری، پتانسیل تکامل روح مستولی می‌شود. اما چنین استیلای روحیِ ذهن مادی مشروط به دو تجربه است: این ذهن باید از طریق خدمت هفت روح یاور ذهن تکامل یافته باشد، و خویشتن مادی (شخصی) در آفرینش و شکوفایی خویشتن مورانشیایی، روان تکاملی و بالقوه فناناپذیر، باید همکاری با تنظیم کنندهٔ ساکن را برگزینند.

ذهن مادی عرصه‌ای است که شخصیتهای بشری در آن زندگی می‌کنند، خود آگاه هستند، تصمیم می‌گیرند، خداوند را انتخاب می‌کنند یا او را ترک می‌کنند، خود را جاودانه می‌سازند یا نابود می‌کنند.

تکامل مادی برای شما یک ماشین حیات، بدن شما، را فراهم ساخته است؛ پدر خودش خالص‌ترین واقعیت روحی شناخته شده در جهان، تنظیم کنندهٔ فکری شما، را به شما عطا کرده است. اما به دستان شما ذهنی داده شده است که تحت امر تصمیمات خودتان است، و به واسطهٔ ذهن است که شما زندگی می‌کنید یا می‌میرید. در حیطهٔ این ذهن و با این ذهن است که شما آن تصمیمات اخلاقی را می‌گیرید که شما را قادر می‌سازد به همسانی با تنظیم کننده دست یابید، و این خداگونگی است.

ذهن انسانی یک سیستم عقلانی موقت است که برای استفاده در طول مدت یک حیات مادی به موجودات بشری قرض داده شده است، و همینطور که آنها از این ذهن استفاده می‌کنند، پتانسیل وجود جاودانه را می‌پذیرند و یا آن را رد می‌کنند. هویت ذهن تماماً چیزی است که از واقعیت جهان دارید که تابع ارادهٔ شماست، و روان — خویشتن مورانشیایی — حاصل تصمیمات گذرا را که خویشتن انسانی می‌گیرد با وفاداری به تصویر در خواهد آورد. خود آگاهی بشری روی مکانیسم الکترو - شیمیایی در پایین با ملایمت قرار گرفته است و سیستم انرژی روحی - مورانشیایی را در بالا با ظرافت لمس می‌کند. موجود بشری در طول زندگی انسانی خویش از هیچیک از این دو سیستم هیچگاه به طور کامل آگاه نیست. این زیاد اهمیت ندارد که ذهن چه درک می‌کند، بلکه این که ذهن تمایل به درک چه دارد است که بقا را تضمین می‌کند. این زیاد اهمیت ندارد که ذهن شبیه چه است، بلکه این که ذهن برای شبیه شدن به چه تلاش می‌کند است که هویت روحی را تشکیل می‌دهد. این زیاد اهمیت ندارد که انسان نسبت به وجود خداوند آگاه باشد، بلکه این که انسان مشتاق خداوند باشد است که به فراز در جهان منجر می‌شود. آنچه که شما امروز هستید زیاد مهم نیست، بلکه این که روز به روز و در ابدیت چه می‌شوید.

ذهن ساز کیهانی است که ارادهٔ بشری می‌تواند آوای گوش خراش نابودی را با آن بنوازد، و یا همین ارادهٔ بشری می‌تواند ملودیهای زیبای تعیین هویت شدن با خداوند و بقای متعاقب جاودانه را به واسطهٔ آن موجب شود. در تحلیل نهایی، تنظیم کننده‌ای که به انسان اعطا شده است نسبت به شرارت رسوخ ناپذیر و ناتوان از گناه است، اما ذهن انسان در واقع می‌تواند توسط نابکاریهای گناهکارانهٔ یک ارادهٔ گمراه و خود پرست بشری به انحراف کشیده شود، دچار ضلالت شود، و به شرارت و زشتی تسلیم شود. به همین ترتیب این ذهن می‌تواند مطابق با ارادهٔ با روح نورانی شدهٔ یک موجود بشری خداشناس والامنش، زیبا، راستین، و نیک — در واقع بزرگ — شود.

ذهن تکاملی فقط هنگامی که خود را در دو نقطهٔ انتهاییِ اندیشمندی کیهانی — کاملاً مکانیزه شده و تماماً معنویت یافته — جلوه‌گر می‌سازد، به طور کامل باثبات و قابل اتکا است. میان سرحدات عقلانیِ کنترل صرفاً مکانیکی و طبیعت راستین روحی، آن گروه عظیم اذهان در حال تکامل و فرازگرا قرار دارند که ثبات و آرامش آنان به طور کامل به انتخاب شخصیت و تعیین هویت روحی بستگی دارد.

اما انسان به طور غیرفعال و برده‌وار ارادهٔ خود را به تنظیم کننده تسلیم نمی‌کند، بلکه او هنگامی که و آنطور که راهبری تنظیم کننده به طور آگاهانه از تمایلات و انگیزه‌های ذهن طبیعی انسان متفاوت می‌شود، به گونه‌ای فعال، قاطعانه، و همیارانه دنباله‌روی از راهبری او را برمی‌گزیند.

تنظیم کنندگان ذهن انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند اما هرگز بر خلاف خواستش بر آن استیلا نمی‌یابند. برای تنظیم کنندگان ارادهٔ بشری مافوق است. و آنها ضمن این که در عرصهٔ تقریباً نامحدود قوهٔ عقلانی در حال تکامل بشر سعی در دستیابی به اهداف معنویِ تنظیم فکر و دگرگونی کاراکتر می‌کنند، آن را چنین ملاحظه می‌کنند و به آن احترام می‌گذارند.

ذهن کشتی شما است، تنظیم کننده سکاندار شماست، و ارادهٔ بشری ناخدا است. ناخدای کشتی انسانی باید از این خرد برخوردار باشد که به سکاندار الهی اعتماد ورزد که روان در حال فراز را به لنگرگاههای مورانشیایی بقای جاودانه هدایت کند. ارادهٔ انسانی فقط با خود خواهی، تن‌آسایی، و گناهکاری می‌تواند هدایت چنین سکاندار با مهری را رد کند و سرانجام دوران زندگانی انسانی را در آبراههای شرارت آمیز بخششِ رد شده و صخره‌های گناهِ پذیرا شده ویران سازد. این سکاندار باوفا با رضایت شما، شما را به آن سوی موانع زمان و محدودیتهای فضا، به خود منبع ذهن الهی و فراتر از آن، حتی به پدر بهشتی تنظیم کنندگان با ایمنی خواهد رسانید.

2- طبیعت روان

طی کارکردهای ذهنیِ هوشمندی کیهانی، کلیت ذهن بر اجزای کارکرد عقلانی مسلط است. ذهن، در جوهر آن، وحدت کارا می‌باشد؛ از این رو ذهن در جلوه‌گر ساختن این وحدت بنیادین هرگز ناتوان نیست، حتی هنگامی که به واسطهٔ اعمال و گزینشهای نابخردانهٔ یک خویشتن گمراه مختل شده و مورد بازداری واقع شود. و این وحدت ذهنی به گونه‌ای تغییرناپذیر در تمامی سطوح ارتباطش با خویشتنهای برخوردار از حرمت اراده و امتیازات فراز در صدد هماهنگی روحی بر می‌آید.

ذهن مادی انسان فانی ماشین بافندگی کیهانی است که پارچه‌های مورانشیا را که تنظیم کنندهٔ فکری ساکن الگوهای روحی یک کاراکتر جهانی حاوی ارزشهای پایدار و معانی الهی — یک روان بقا یابندهٔ برخوردار از سرنوشت غائی و دوران زندگانی بی‌پایان، یک پایان دهندهٔ بالقوه — را در آنها نخ می‌کشد حمل می‌کند.

شخصیت بشری با ذهن و روح، که از طریق حیات در یک بدن مادی در رابطه‌ای کارا به هم وصل هستند، تعیین هویت می‌شود. این رابطهٔ کاریِ چنین ذهن و روحی به ترکیبی از کیفیتها یا ویژگیهای ذهن و روح منجر نمی‌شود، بلکه به یک ارزش کاملاً جدید، آغازین، و بی‌نظیر جهانی که پایداری بالقوه جاودانه دارد، ***روان***، می‌انجامد.

سه عامل، نه دو عامل، در آفرینش تکاملی چنین روان فناناپذیری وجود دارد. این سه پیش آیندِ روان مورانشیایی بشر اینها هستند:

1- ***ذهن بشر*** و تمامی تأثیرات کیهانی مقدم بر آن و مماس بر آن.

2- *روح الهی* ساکن در این ذهن بشر و تمامی پتانسیلهایی که ذاتی چنین قطعهٔ معنویت مطلق است، به همراه تمامی تأثیرات و عوامل روحی مربوطه در زندگی بشر.

3- *رابطهٔ میان ذهن مادی و روح الهی*، که به معنی یک ارزش است و مفهومی را حمل می‌کند که در هیچیک از عوامل کمک کننده به چنین ارتباطی یافت نمی‌شود. واقعیت این رابطهٔ بی‌نظیر نه مادی و نه روحی، بلکه مورانشیایی است. آن روان است.

مخلوقات بینابینی مدتهاست که این روان در حال تکامل انسان را در تمایز با ذهن پایین‌تر یا مادی و ذهن والاتر یا کیهانی، ذهن میانی نامگذاری کرده‌اند. این ذهن میانی در واقع یک پدیدهٔ مورانشیایی است، زیرا در قلمرو بین مادی و روحی وجود دارد. پتانسیل چنین تکامل مورانشیایی ذاتی دو اشتیاق جهانی ذهن است: میل ذهن متناهی مخلوق برای شناخت خداوند و دستیابی به ربانیت آفریننده، و میل ذهن بیکران آفریننده برای شناخت انسان و دستیابی به *تجربهٔ* مخلوق.

این کارکرد آسمانیِ روانِ فناناپذیرِ در حال تکامل به این دلیل امکان پذیر می‌شود که ذهن انسانی اول شخصی است و ثانیاً در تماس با واقعیات فوق حیوانی است. آن دارای یک عطیهٔ فوق مادی کارکرد کیهانی است که تکامل یک سرشت اخلاقی را که قادر به گرفتن تصمیمات اخلاقی است تضمین می‌نماید، و بدین طریق یک تماس خلاق با حسن نیت با خدمات مربوطهٔ روحی و با تنظیم کنندهٔ فکری ساکن را موجب می‌شود.

نتیجهٔ غیرقابل اجتناب چنین معنویت یابی قابل تماسِ ذهن بشری، تولد تدریجی یک روان می‌باشد. این روان، اولاد مشترک یک یاور ذهن است که توسط یک ارادهٔ بشری که مشتاق شناخت خداوند است مورد استیلا واقع شده است، و در ارتباط با نیروهای روحی جهان که تحت کنترل مافوق یک قطعهٔ واقعی از همان خدای تمامی آفرینش — ناصح اسرارآمیز — می‌باشد کار می‌کند. و از این رو واقعیت مادی و انسانیِ خویشتن فراتر از محدودیتهای گذرای ماشین حیات فیزیکی می‌رود و به یک تجلی جدید و یک هویت جدید در وسیلهٔ در حال تکامل برای تداوم خویشتن، روان مورانشیا و فناناپذیر، دست می‌یابد.

3- روان در حال تکامل

اشتباهات ذهن انسان و خطاهای رفتار بشری ممکن است به گونه‌ای چشمگیر تکامل روان را به تأخیر اندازند، با این وجود نمی‌توانند مانع چنین پدیدهٔ مورانشیایی، پس از این که با رضایت خواست مخلوق توسط تنظیم کنندهٔ ساکن آغاز شد، بشوند. اما در هر زمان پیش از مرگ انسانی همین ارادهٔ مادی و بشری اختیار دارد که چنین انتخابی را ملغی سازد و بقا را نپذیرد. حتی بعد از بقا انسان در حال صعود هنوز این امتیاز انتخاب رد حیات جاودان را حفظ می‌کند. مخلوق در حال تکامل و در حال فراز در هر زمان پیش از پیوند با تنظیم کننده می‌تواند رو برتافتن از

خواست پدر بهشتی را انتخاب کند. پیوند با تنظیم کننده نشانگر این واقعیت است که انسان در حال فراز برای ابد و به گونه‌ای بی‌دریغ انجام خواست خداوند را برگزیده است.

روان در حال تکامل در طول حیات در جسم قادر است تصمیمات فوق مادی ذهن انسانی را تقویت کند. روان، از آنجا که فوق مادی است، در سطح مادی تجربهٔ بشری به واسطهٔ خود کار نمی‌کند. همچنین این روان زیر روحی نمی‌تواند بدون تشریک مساعی با روحی از الوهیت، مثل تنظیم کننده، بالاتر از سطح مورانشیا عمل نماید. همچنین روان تا هنگامی که مرگ یا انتقال به دنیای آن سو بدون مرگ آن را از ارتباط مادی با ذهن انسانی جدا سازد تصمیمات نهایی اتخاد نمی‌کند، به جز هنگامی که و آنطور که این ذهن مادی چنین اختیاری را به طور آزادانه و از روی میل به چنین روان مورانشیاییِ کارکرد مربوطه تفویض نماید. ارادهٔ انسانی، نیروی شخصیتیِ تصمیم - انتخاب، در طول حیات در مدارهای ذهن مادی ساکن است. به تدریج که رشد زمینی انسان پیش می‌رود، این خویشتن، با نیروهای گرانبهای انتخابش، به طور فزاینده با وجود در حال ظهور روان مورانشیایی تعیین هویت می‌شود. شخصیت بشری، بعد از مرگ و به دنبال تجدید حیات در کرات قصر، به طور کامل با خویشتن مورانشیا تعیین هویت می‌شود. از این رو روان، جنینِ وسیلهٔ آیندهٔ مورانشیاییِ هویت شخصیت می‌باشد.

طبیعت این روان فناناپذیر در ابتدا کاملاً مورانشیایی است، اما آن دارای چنان ظرفیتی برای رشد است که به گونه‌ای تغییرناپذیر به سطوح راستینِ روحیِ حاوی ارزش پیوند با روحهای الوهیت فراز می‌یابد، معمولاً با همان روح پدر جهانی که چنین پدیده‌ای خلاق را در ذهن مخلوق به وجود آورد.

ذهن بشری و تنظیم کنندهٔ الهی هر دو نسبت به حضور و طبیعت ناهمسان روان در حال تکامل آگاه هستند — تنظیم کننده به طور کامل، و ذهن بخشاً. روان متناسب با رشد تکاملی خود نسبت به ذهن و تنظیم کننده، هر دو، به عنوان هویتهای مربوط به هم به طور فزاینده آگاه می‌شود. روان کیفیتهای ذهن بشری و روح الهی، هر دو، را دارا می‌باشد، اما به طور پیوسته به سوی افزایش کنترل روح و استیلای الهی از طریق پرورش یک کارکرد ذهنی که خواسته‌های آن در صدد هماهنگی با ارزش راستین روحی می‌باشند تکامل می‌یابد.

دوران زندگانی انسانی، تکامل روان، بیشتر یک آموزش است تا یک دورهٔ آزمایشی. جوهر مذهب ایمان به بقای ارزشهای متعالی است. تجربهٔ راستین مذهبی شامل پیوند ارزشهای متعالی و معانی کیهانی به عنوان یک تحقق واقعیت جهانی است.

ذهن کمیت، واقعیت، و معانی را می‌شناسد. اما کیفیت — ارزشها — *احساس* می‌شود. آنچه که احساس می‌شود، آفرینش متقابل ذهن، که می‌شناسد، و روح مربوطه، که واقعیت را درک می‌کند، می‌باشد.

تا میزانی که روان در حال تکامل مورانشیایی انسان به صورت ارزش و تحقق خدا آگاهی تحت نفوذ حقیقت، زیبایی، و نیکی قرار گیرد، چنین موجود حاصله نابود نشدنی می‌شود. اگر در روان

در حال تکامل انسان ارزشهای جاودانه بقا نیابند، در آن صورت وجود انسانی بدون معنی، و خود زندگی یک توهم سوگ بار می‌باشد. اما این برای ابد حقیقت دارد: آنچه را که شما در زمان آغاز می‌کنید، قطعاً در ابدیت به پایان خواهید رساند — اگر ارزش به پایان رساندن را داشته باشد.

4- حیات درون

شناخت پروسهٔ عقلانیِ جای دادن برداشتهای حسی دریافت شده از دنیای بیرون در داخل طرحهای حافظهٔ فرد می‌باشد. فهم به این معنی است که این برداشتهای شناخته شدهٔ حسی و طرحهای حافظهٔ مربوط به آنها در یک شبکهٔ دینامیکی از اصولها یکپارچه شده یا سازمان یافته‌اند.

معانی از ترکیبی از شناخت و فهم ناشی می‌شوند. در یک دنیای کاملاً حسی یا مادی معانی وجود ندارند. معانی و ارزشها فقط در گستره‌های درونی یا فوق مادی تجربهٔ بشری درک می‌شوند.

پیشرفتهای تمدن راستین تماماً در این دنیای درونی نوع بشر متولد می‌شوند. فقط زندگی درونی است که به راستی خلاق است. هنگامی که اکثریت جوانان هر نسل دلبستگیها و انرژیهای خود را به پیگیریهای مادیِ دنیای حسی یا بیرونی تخصیص می‌دهند تمدن به سختی می‌تواند پیشرفت کند.

دنیاهای درونی و بیرونی مجموعهٔ متفاوتی از ارزشها را دارا می‌باشند. هر تمدن، هنگامی که سه چهارم جوانانش به حرفه‌های مادی وارد می‌شوند و خود را وقف پیگیری فعالیتهای حسی دنیای بیرونی می‌کنند، در مخاطره است. هنگامی که جوانان در علاقمند ساختن خویش به اخلاقیات، جامعه شناسی، علم اصلاح نژادها، فلسفه، هنرهای زیبا، مذهب، و کیهان شناسی غفلت می‌کنند تمدن در خطر قرار می‌گیرد.

تنها در سطوح بالاتر ذهن فوق آگاه، آنطور که روی قلمرو روحی تجربهٔ بشری تأثیر می‌گذارد، شما می‌توانید آن مفاهیم والاتر را در ارتباط با الگوهای مؤثر اصلی که به ساختن یک تمدن بهتر و پایدارتر کمک خواهد کرد پیدا کنید. شخصیت ذاتاً خلاق است، اما آن فقط در حیات درونی فرد بدین گونه عمل می‌کند.

شکل کریستالهای برف همیشه شش ضلعی است، اما هیچگاه دوتا از آنها نیز مثل هم نیستند. کودکان انواع گوناگون دارند، اما هیچکدام از دوتا دقیقاً همانند نیستند، حتی در مورد دوقلوها. شخصیت انواع را دنبال می‌کند اما همیشه منحصر به فرد است.

منشأ خوشحالی و شادی در حیات درونی است. شما نمی‌توانید به تنهایی شادی واقعی را تجربه کنید. یک زندگی یکه و تنها برای خوشحالی مهلک است. حتی خانواده‌ها و ملتها اگر زندگی را با دیگران قسمت کنند از آن بیشتر لذت خواهند برد.

شما نمی‌توانید دنیای بیرون — محیط — را به طور کامل کنترل کنید. این خلاقیت دنیای درون است که از همه بیشتر تحت امر شماست، زیرا شخصیت شما در آنجا از قید و بندهای قوانین علیت پیشین به اندازهٔ زیاد رهایی یافته است. یک استقلال محدود اراده به شخصیت مربوط است.

از آنجا که این حیات درونی انسان به راستی خلاق است، روی دوش هر شخص مسئولیت این انتخاب که آیا این خلاقیت خود به خود و کاملاً اتفاقی یا کنترل شده، هدایت شده، و سازنده خواهد بود، قرار دارد. چطور یک تصور خلاق می‌تواند فرزندان ارزشمند به وجود آورد هنگامی که صحنه‌ای که روی آن عمل می‌کند از پیش با تعصب، نفرت، ترس، رنجش، انتقام، و عدم تحمل عقاید دیگران مشغول است؟

منشأ ایده‌ها ممکن است در انگیزه‌های دنیای بیرون باشد، اما ایده‌آلها فقط در قلمروهای خلاق دنیای درون به وجود می‌آیند. امروزه ملتهای دنیا توسط انسانهایی رهبری می‌شوند که از ایده‌های فوق وافر برخوردارند، اما در ایده‌آلها دچار فقر هستند. این امر فقر، طلاق، جنگ، و نفرتهای نژادی را روشن می‌سازد.

مشکل این است: اگر انسان آزاد از عطیهٔ قدرتهای خلاقیت در انسان درون برخوردار باشد، پس ما باید این را به رسمیت بشناسیم که خلاقیتِ از روی میل از پتانسیل تخریب از روی میل برخوردار است. و هنگامی که خلاقیت به تخریب تبدیل می‌شود، شما با تباهی شرارت و گناه — ستم، جنگ، و ویرانی — رو در رو می‌شوید. شرارت جانبداری از خلاقیت است که به سوی فروپاشی و تخریب نهایی متمایل است. تضاد تماماً شرارت‌آمیز است، از این رو که مانع کارکرد خلاق حیات درون می‌شود — آن یک نوع جنگ داخلی در شخصیت است.

خلاقیت درون از طریق یکپارچگی شخصیت و یگانگی خویشتن به والامنش ساختن کاراکتر کمک می‌کند. این برای ابد حقیقت دارد: گذشته غیرقابل تغییر است؛ فقط می‌توان آینده را از طریق کارکرد خلاقیت کنونیِ خویشتنِ درون تغییر داد.

5- وقف انتخاب

انجام خواست خداوند هیچ چیز بیشتر یا کمتر از یک نمایش تمایل مخلوق به قسمت کردن حیات درون با خداوند نیست — با همان خداوندی که چنین حیات مخلوقِ برخوردار از معنی و ارزش درون را میسر ساخته است. قسمت کردن، کاری خداگونه — الهی — است. خداوند همه چیز را با پسر جاودان و روح بیکران قسمت می‌کند، ضمن این که آنها، به نوبهٔ خود، همه چیز را با پسران الهی و دختران روحی جهانها قسمت می‌کنند.

پیروی از خداوند کلید کمال است؛ انجام خواست او راز بقا و راز کمال در بقا است.

انسانها در خداوند زندگی می‌کنند، و خداوند نیز اراده کرده است که در انسانها زندگی کند. همینطور که انسانها خود را به او می‌سپارند، او نیز چنین می‌کند — و ابتدا — بخشی از خود را

به بودن با انسانها سپرده است؛ رضایت داده است که در انسانها زندگی کند و در انسانهایی سکنی گزیند که تحت فرمان ارادهٔ بشری قرار دارند.

آرامش در این زندگی، بقا در مرگ، کمال در حیات بعد، خدمت در ابدیت — تمامی اینها (به لحاظ روحی) *اکنون* به دست می‌آیند، آنگاه که شخصیت مخلوق رضایت می‌دهد — برمی‌گزیند — که خواست مخلوق را تابع خواست پدر نماید. و پدر از پیش چنین برگزیده است که قطعه‌ای از خود را تابع خواست شخصیت مخلوق سازد.

این انتخاب مخلوق تسلیم اراده نیست. آن وقف اراده، بسط اراده، جلال دادن اراده، و کامل ساختن اراده است؛ و چنین انتخابی ارادهٔ مخلوق را از سطح اهمیت موقت به آن مرتبت والاتر ارتقا می‌دهد که در آن شخصیت فرزند مخلوق با شخصیتِ پدرِ روح به راز و نیاز می‌پردازد.

این انتخاب خواست پدر پیدا نمودنِ معنویِ پدر روحی توسط انسان فانی است، گر چه پیش از آن که فرزند مخلوق در واقع بتواند در پیشگاه واقعی خداوند در بهشت بایستد باید یک عصر پشت سر گذاشته شود. این انتخاب آنقدر که به تأکید قطعی مخلوق بستگی دارد: "خواست *من* این است که خواست *تو* به انجام رسد"، به نفی خواست مخلوق وابسته نیست: "نه خواست من، بلکه خواست تو به انجام رسد". و اگر این انتخاب صورت پذیرد، دیر یا زود فرزند خداوند که خواست او را برگزیده با قطعهٔ سکنی گزین خداوند به یگانگی درونی (پیوند) دست خواهد یافت، در حالی که همین فرزندِ در حال کمال با انجام همدلیِ پرستشیِ شخصیت انسان و شخصیت سازندهٔ او به نهایت رضایت شخصیت دست خواهد یافت، دو شخصیتی که ویژگیهای خلاق آنها برای ابد به صورت تجلی متقابل داوطلبانه به هم پیوسته‌اند — تولد شراکت ابدی دیگرِ خواست انسان و خواست خداوند.

6- پارادوکس بشری

بسیاری از دشواریهای گذرای انسان فانی ناشی از رابطهٔ دوگانهٔ او با کیهان است. انسان بخشی از طبیعت است — او در طبیعت وجود دارد — و باز او قادر است از طبیعت فراتر رود. انسان متناهی است، اما توسط ذره‌ای از بی‌نهایت مورد سکنی واقع شده است. چنین وضعیت دوگانه‌ای نه تنها پتانسیلی برای شرارت فراهم می‌سازد بلکه همچنین موجب بسیاری وضعیتهای اجتماعی و اخلاقی که مملو از عدم قطعیت زیاد، و نه اندکی اضطراب، هستند می‌شود.

شهامت مورد لزوم برای استیلا بر طبیعت و برای فراتر رفتن از نفس فرد، شهامتی است که ممکن است تسلیم وسوسه‌های غرور نفس شود. انسانی که بتواند بر نفس فائق شود ممکن است به این وسوسه گردن نهد که خود آگاهی خویش را به رتبهٔ خدایی رساند. معمای انسانی در بر گیرندهٔ این حقیقت دوگانه است که انسان بردهٔ طبیعت است، در حالی که در همان حال از یک آزادی منحصر به فرد برخوردار است — آزادی انتخاب و عمل معنوی. انسان در سطوح مادی خود را تحت انقیاد طبیعت می‌یابد، در حالی که در سطوح روحی او بر طبیعت و بر تمامی چیزهای گذرا

و متناهی چیره است. چنین پارادوکسی از وسوسه، شرارت بالقوه، و خطاهای تصمیمی جدا ناشدنی است، و هنگامی که خویشتن مغرور و خود بین می‌شود، ممکن است گناه شکل گیرد.

در دنیای متناهی مشکل گناه به خودی خود وجود ندارد. واقعیتِ متناهی بودن شرارت‌آمیز یا گناهکارانه نیست. دنیای متناهی توسط یک آفریدگار نامتناهی به وجود آمد — آن کار پسران الهی او است — و از این رو باید **خوب** باشد. سوءِ استفاده، تحریف، و انحرافِ متناهی است که سرمنشأ شرارت و گناه است.

روح می‌تواند بر ذهن فائق آید؛ ذهن نیز می‌تواند انرژی را کنترل کند. اما ذهن فقط از طریق سیطرهٔ هوشمند پتانسیلهای دگرگون کنندهٔ خودش که ذاتی سطح دقیق و حساب شدهٔ علتها و معلولهای قلمروهای فیزیکی است می‌تواند انرژی را کنترل کند. ذهن مخلوق ذاتاً انرژی را کنترل نمی‌کند؛ این یک امتیاز الوهیت است. اما ذهن مخلوق درست تا حدی که بر اسرار انرژی جهان فیزیکی استیلا یافته می‌تواند انرژی را تحت سیطرهٔ خود قرار دهد و این کار را انجام می‌دهد.

هنگامی که انسان آرزو می‌کند واقعیت فیزیکی را تغییر دهد، چه خودش باشد یا محیطش، به میزانی موفقیت می‌یابد که راهها و ابزار کنترل ماده و هدایت انرژی را کشف کرده باشد. ذهن یاری نشده برای تأثیر گذاری روی هر چیز مادی ناتوان است، به جز مکانیسم فیزیکی خودش، که به گونه‌ای گریز ناپذیر به آن مرتبط است. اما ذهن از طریق استفادهٔ هوشمند از مکانیسم بدن می‌تواند مکانیسمهای دیگری خلق کند، حتی روابط انرژی و روابط زنده، که این ذهن از طریق به کار گرفتن آن می‌تواند سطح فیزیکی خود را در جهان به طور فزاینده کنترل کرده و حتی بر آن استیلا یابد.

علم منبع واقعیات است، و ذهن نمی‌تواند بدون واقعیات عمل نماید. آنها قطعات ساختمانی در ساختن خرد هستند که از طریق تجربهٔ زندگی به هم چسبانده شده‌اند. انسان می‌تواند بدون واقعیات مهر خداوند را پیدا کند، و انسان می‌تواند بدون مهر قوانین خداوند را کشف کند، اما انسان هرگز نمی‌تواند شروع به قدردانی از تقارن بیکران، توازن آسمانی، آکندگیِ بدیعِ طبیعت تماماً فراگیر اولین منبع و مرکز کند تا این که قانون الهی و مهر الهی را بیابد و اینها را در فلسفهٔ در حال تکامل کیهانی خود به گونه‌ای تجربی یگانه سازد.

بسط دانش مادی قدردانی عقلانی بیشتری از معانی ایده‌ها و ارزشهای ایده‌آلها را میسر می‌سازد. یک موجود بشری می‌تواند در تجربهٔ درونی خویش حقیقت را بیابد، اما او به شناخت روشنی از واقعیات نیاز دارد تا بتواند کشف شخصی خود از حقیقت را در مطالبات بی‌رحمانهٔ عملیِ زندگی روزمره به کار بندد.

این کاملاً طبیعی است که انسان فانی که خود را به گونه‌ای لاینحل در قید و بند طبیعت می‌بیند با احساسات عدم ایمنی به ستوه آید، در حالی که او از قدرتهای معنوی که به کلی فراتر از تمامی

چیزهای گذرا و متناهی هستند برخوردار است. فقط اطمینان مذهبی — ایمان زنده — می‌تواند در بحبوحهٔ چنین معضلات سخت و مبهوت کننده انسان را حفظ کند.

از میان تمامی خطراتی که سرشت فانی انسان را احاطه نموده و تمامیت معنوی او را مورد مخاطره قرار می‌دهند، غرور از همه بزرگتر است. شهامت دلیرانه است، اما خود ستایی متکبرانه و انتحاری است. اطمینان به خودِ منطقی نباید مردود دانسته شود. توانایی انسان برای تعالی جویی چیزی است که او را از نوع حیوان متمایز می‌سازد.

غرور چه در یک فرد، یک گروه، یک نژاد، یا یک ملت یافت شود، فریب‌آمیز، مسموم کننده، و گناه پرور است. این عملاً حقیقت دارد، ''غرور به سقوط می‌انجامد.''

7- مشکل تنظیم کننده

عدم اطمینان با امنیت اساس ماجرای بهشت است — عدم اطمینان در زمان و در ذهن، عدم اطمینان در رابطه با رخدادهای در حال وقوعِ صعود بهشتی؛ امنیت در روح و در ابدیت، امنیت در اطمینان مطلق فرزند مخلوق به ترحم الهی و مهر بیکران پدر جهانی؛ عدم اطمینان به عنوان یک شهروند بی‌تجربهٔ جهان؛ امنیت به عنوان یک فرزند فرازگرا در قصرهای جهانیِ یک پدر تماماً قدرتمند، تماماً خردمند، و تماماً با محبت.

آیا می‌شود به شما اندرز دهم که به پژواک دور ندای وفادارانهٔ تنظیم کننده به روان خود گوش فرا دهید؟ تنظیم کنندهٔ سکنی گزین نمی‌تواند تقلای دوران زندگانی شما را که مربوط به زمان است متوقف کند یا حتی به گونه‌ای مادی تغییر دهد. تنظیم کننده نمی‌تواند سختیهای زندگی را همینطور که شما در این دنیای مشقت سیر می‌کنید کاهش دهد. ضمن این که شما طی زندگی در سیاره‌تان درگیر نبرد حیات هستید، سکنی گزین الهی فقط می‌تواند صبورانه بردباری به خرج دهد. اما همینطور که شما کار می‌کنید و نگران هستید، همینطور که می‌جنگید و زحمت می‌کشید، می‌توانید، اگر فقط بخواهید، به تنظیم کنندهٔ دلاور اجازه دهید به همراه شما و برای شما بجنگد. شما می‌توانید بسیار تسکین و الهام یابید، بسیار مسحور و شیفته شوید، اگر فقط به تنظیم کننده اجازه دهید که دائماً تصاویر انگیزهٔ واقعی، هدف نهایی، و مقصود جاودانهٔ تمامی این تقلای دشوار و سربالا را با مشکلات معمول دنیای کنونی مادی شما نشان دهد.

چرا به تنظیم کننده یاری نمی‌رسانید تا قرینهٔ معنوی تمامی این تلاشهای طاقت فرسای مادی را به شما نشان دهد؟ چرا ضمن این که با مشکلات گذرای وجود مخلوق دست و پنجه نرم می‌کنید اجازه نمی‌دهید که تنظیم کننده با حقایق معنویِ قدرت کیهانی شما را قوت بخشد؟ چرا یاری کنندهٔ آسمانی را تشویق نمی‌کنید که ضمن این که با بهت به مشکلات ساعت در حال گذار چشم می‌دوزید شما را با بینش روشن چشم‌انداز جاودانهٔ حیات جهانی مسرور سازد؟ چرا ضمن این که در بحبوحهٔ محدودیتهای زمان زحمت می‌کشید و در پیچ راه تردیدها که سفر حیات انسانی شما را احاطه نموده‌اند تقلا می‌کنید از روشن بینی و الهام‌یابی توسط نگرش جهانی امتناع می‌کنید؟ گر

چه پاهای شما باید در مسیرهای مادی تلاش زمینی گام بردارند چرا نباید اجازه دهید که تنظیم کننده اندیشهٔ شما را معنوی سازد؟

نژادهای بشری بالاتر یورنشیا به طور پیچیده در هم آمیخته‌اند. آنها آمیزه‌ای از بسیاری نژادها و تیره‌های متعلق به منشأ گوناگون هستند. این طبیعت مرکب این را برای ناصحان به طور فزاینده دشوار می‌سازد که در طول زندگی به گونه‌ای مؤثر کار کنند، و این قطعاً به مشکلات تنظیم کننده و سرافیم نگاهبان، هر دو، بعد از مرگ می‌افزاید. مدتی نه چندان پیش من در سلوینگتون حاضر بودم و شنیدم که یک نگاهبان سرنوشت در تخفیف دشواریهای خدمت به فرد انسانی خود یک بیانیهٔ رسمی عرضه نمود. این سرافیم گفت:

"عمدهٔ دشواری من به سبب تضاد پایان ناپذیر میان دو سرشت فرد انسانی من بود: اشتیاق به بلند پروازی که توسط تن‌آسایی حیوانی مورد رو در رویی واقع شده بود؛ ایده‌آلهای یک مردم برتر که با غرایز یک نژاد پست‌تر درآمیخته بود؛ مقاصد والای یک ذهن بزرگ که توسط اشتیاق یک میراث بدوی مورد ضدیت واقع شده بود. نگرش دوربرد یک ناصح دورنگر که توسط نزدیک بینی یک مخلوق زمان مورد مقابله واقع می‌شد؛ طرحهای مترقی یک موجود در حال فراز که توسط امیال و آرزوهای یک سرشت مادی تعدیل شده بود؛ درخششهای هوشمندی جهان که توسط فرامین شیمیایی - انرژی نژاد در حال تکامل لغو شده بود؛ اشتیاق فرشتگان که توسط احساسات یک حیوان مورد مخالفت واقع شده بود؛ آموزش یک خرد که توسط تمایلات غریزی خنثی شده بود؛ تجربهٔ فرد که توسط گرایشات انباشته شدهٔ نژادی مورد مخالفت واقع شده بود؛ اهداف بهترینها که گرایش بدترینها بر آن سایه افکنده بود؛ بلند پروازی نبوغ که توسط جاذبهٔ میان مایگی خنثی شده بود؛ پیشرفت نیکی که توسط رخوت بدی دچار عقب ماندگی شده بود؛ هنر زیبا که با حضور شرارت لجن مال شده بود؛ سرزندگی سلامتی که توسط ناتوانی بیماری خنثی شده بود؛ چشمه‌سار ایمان که با زهرهای ترس آلوده شده بود؛ بهار شادی که با آبهای اندوه تلخ کام شده بود؛ شعف پیشنگری که با تلخی واقعیت از آن توهم زدایی شده بود؛ شادیهای زندگی که با غمهای مرگ به طور پیوسته مورد تهدید واقع شده بود. چنین حیاتی در چنین سیاره‌ای! و باز، به دلیل یاری و اشتیاق پیوسته موجود تنظیم کنندهٔ فکر، این روان به درجهٔ نسبتاً خوبی از شادی و موفقیت دست یافت و حتی اکنون به تالارهای قضاوت منسونیا صعود کرده است."

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اُروانتان.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 112

بقای شخصیت

سیارات تکاملی، کراتِ حاویِ منشأ انسانی هستند، کرات آغازینِ دوران زندگانیِ انسان فراز یابنده. یورنشیا نقطهٔ شروع شما است؛ در اینجا شما و تنظیم کنندهٔ الهیِ فکریِ شما در پیوندی موقت به هم وصل می‌شوید. به شما یک راهنمای کامل اعطا شده است؛ از این رو، اگر مسابقهٔ زمان را صادقانه طی کنید و به هدف نهاییِ ایمان دست یابید، پاداش اعصار متعلق به شما خواهد بود؛ شما با تنظیم کنندهٔ ساکنتان برای ابد یگانه خواهید شد. سپس زندگی واقعی شما آغاز خواهد شد، زندگی فرازگرایانه‌ای که وضعیت کنونی انسانی شما در مقایسه با آن چیزی جز یک گذرگاه نیست. سپس مأموریت جلال یافته و پیشرو شما به عنوان پایان دهندگان در ابدیتی که در برابر شما گسترده است آغاز خواهد شد. و در سرتاسر تمامی این اعصار پیاپی و عرصه‌های رشد تکاملی، یک بخش از شما وجود دارد که مطلقاً تغییر نیافته باقی می‌ماند، و آن شخصیت است — پایندگی در شرایط وجود تغییر.

در حالی که تلاش برای تعریف نمودن شخصیت کاری جسورانه می‌باشد، ممکن است توصیف برخی از چیزهایی که در رابطه با شخصیت شناخته شده‌اند کمک کننده باشد:

1- شخصیت آن کیفیت در واقعیت است که توسط خود پدر جهانی یا توسط عامل مشترک، که به جای پدر عمل می‌کند، عطا شده است.

2- ممکن است به هر سیستم زندهٔ انرژی که شامل ذهن یا روح است عطا گردد.

3- تحت سیطرهٔ قید و بندهای علیتِ پیشین به طور کامل قرار ندارد. نسبتاً خلاق یا همخلاق است.

4- هنگامی که به مخلوقات تکاملی مادی اعطا می‌شود، موجب می‌شود روح برای چیرگی بر انرژی – ماده از طریق میانجی‌گری ذهن تلاش کند.

5- شخصیت، در حالی که فاقد هویت است، می‌تواند هویت هر سیستم زندهٔ انرژی را یگانه سازد.

6- فقط واکنش کیفی را نسبت به گسترهٔ شخصیت در تمایز متقابل با سه انرژی که هم واکنش کیفی و هم کمی را نسبت به جاذبه نشان می‌دهند آشکار می‌سازد.

7- شخصیت در شرایط وجود تغییر تغییرناپذیر است.

8- می‌تواند به خداوند هدیه دهد — ارادهٔ آزاد را وقف انجام خواست خداوند کردن.

9- با اخلاقیات تعیین ویژگی می‌شود — آگاهی از نسبیتِ رابطه با اشخاص دیگر. سطوح رویکرد را تمیز می‌دهد و از روی انتخاب میان آنها فرق می‌گذارد.

10- شخصیت بی‌همتا است، مطلقاً بی‌همتا: در زمان و فضا بی‌همتا است؛ در ابدیت و در بهشت بی‌همتا است؛ هنگامی که اعطا می‌شود بی‌همتا است — هیچ نسخهٔ همسانی از آن وجود ندارد؛ در طول هر لحظه از وجود بی‌همتا است؛ در رابطه با خداوند بی‌همتا است — تحت تأثیر موقعیت اشخاص قرار نمی‌گیرد، اما آنها را با هم جمع نیز نمی‌کند، زیرا آنها جمع کردنی نیستند — آنها قابل ارتباط هستند اما جمع زدنی نیستند.

11- شخصیت به حضور شخصیتهای دیگر مستقیماً واکنش نشان می‌دهد.

12- این یگانه چیزی است که می‌تواند به روح اضافه شود، و بدین گونه آغازین بودنِ پدر را در رابطه با پسر نشان دهد. (نیازی نیست ذهن به روح اضافه شود.)

13- ممکن است به دنبال مرگ انسانی شخصیت در روان بقا یابنده با هویت بقا یابد. تنظیم کننده و شخصیت تغییرناپذیرند؛ رابطه میان آنها (در روان) چیزی جز تغییر نیست، تکاملِ مداوم؛ و اگر این تغییر (رشد) متوقف شود، روان پایان می‌یابد.

14- شخصیت نسبت به زمان به گونه‌ای بی‌نظیر آگاه است، و این چیزی غیر از درک ذهن یا روح از زمان می‌باشد.

1- شخصیت و واقعیت

شخصیت به عنوان یک عطیهٔ بالقوه جاودان توسط پدر جهانی به مخلوقاتش اعطا می‌شود. این هدیهٔ الهی طوری طراحی شده است که در سطوح بیشمار و در وضعیتهای پیاپیِ جهان که از متناهیِ دون پایه تا والاترین اَبسونایت، حتی تا مرزهای مطلق دامنه دارد کار کند. از این رو شخصیت در سه سطح کیهانی یا در سه فاز جهان عمل می‌کند:

1- *مرتبت جایگاه*. شخصیت در جهان محلی، در ابرجهان، و در جهان مرکزی به گونه‌ای یکسان و کارآمد عمل می‌کند.

2- *مرتبت معنی*. شخصیت در سطوح متناهی، ابسونایت، و حتی تا مرز مطلق به گونه‌ای مؤثر عمل می‌کند.

3- *مرتبت ارزش*. شخصیت می‌تواند در قلمروهای پیشروندهٔ مادی، مورانشیایی، و روحی به طور تجربی تحقق یابد.

شخصیت دامنهٔ کامل شده‌ای از کارکرد بعدیِ کیهانی دارد. ابعاد شخصیتِ متناهی سه تا هستند، و آنها به طور تقریبی به صورت زیرین عمل می‌کنند:

1- *طول* نمایانگر جهت و سرشت پیشرفت است — حرکت در میان فضا و بنا بر زمان — تکامل.

2- *ژرفای عمودی*، انگیزه‌ها و رویکردهای ارگانیسم، سطوح متنوع خود شکوفایی و پدیدهٔ کلیِ واکنش به محیط را در بر می‌گیرد.

3- *عرض* در بر گیرندهٔ سازماندهیِ قلمرو هماهنگی، ارتباط، و فردیت است.

نوع شخصیت که به انسانهای یورنشیا اعطا شده است یک پتانسیل هفت بُعدی از ابراز وجود یاشکوفاییِ شخص دارد. این پدیده‌های بُعدی به صورت سه تا در سطح متناهی، سه تا در سطح ابسونایت، و یکی در سطح مطلق قابل تحقق هستند. در سطوح زیرمطلق این بُعد هفتم یا کلیت به صورت *واقعیتِ* شخصیت قابل تجربه کردن است. این بُعد متعالی یک مطلقِ قابل ارتباط است، و در حالی که نامتناهی نیست، به طور بُعدی برای رخنهٔ زیرنامتناهیِ مطلق از پتانسیل برخوردار است.

ابعاد متناهیِ شخصیت به طول، ژرفا، و عرض کیهانی مربوط هستند. طول بر معنی دلالت دارد؛ ژرفا نشانگر ارزش است؛ عرض در بر گیرندهٔ بینش است — ظرفیت برای تجربه نمودنِ آگاهیِ غیرقابل چالش از واقعیت کیهانی.

در سطح مورانشیا تمامیِ این ابعاد متناهیِ سطح مادی به اندازهٔ زیاد بالا رفته‌اند، و ارزشهای مشخص جدید بُعدی قابل درک هستند. تمامی این تجارب بسط یافتهٔ بُعدیِ سطح مورانشیا از طریق تأثیر موتا و همچنین به دلیل مساعدت ریاضیات مورانشیا به گونه‌ای شگفت‌آور با بُعد متعالی یا شخصیتی مرتبط شده‌اند.

اگر مخلوق متناهی به یاد آوَرَد که سطوح بُعدی و سطوح روحی در درک تجربی شخصیت هماهنگ نیستند، از دشواریهایی زیادی که توسط انسانها در مطالعهٔ شخصیت بشری تجربه می‌شود می‌توان اجتناب نمود.

زندگی به راستی روندی است که میان ارگانیسم (خویشتن) و محیط آن رخ می‌دهد. شخصیت، ارزش هویت و معانی متداوم را به این ارتباط ارگانیسمی و محیطی عطا می‌دارد. از این رو تشخیص داده خواهد شد که پدیدهٔ انگیزه - واکنش یک روند صرف مکانیکی نیست زیرا شخصیت در کلِ وضعیت به صورت یک عامل عمل می‌کند. این همواره حقیقت دارد که مکانیسمها به طور ذاتی غیرفعال هستند؛ ارگانیسمها به طور ذاتی فعال هستند.

زندگی فیزیکی روندی است که آنقدر در درون ارگانیسم رخ نمی‌دهد بلکه *میان* ارگانیسم و محیط. و هر چنین روندی به این تمایل دارد که الگوهای ارگانیسمیِ واکنشمند را برای چنین محیطی ایجاد کند و تثبیت سازد. و کلیهٔ این *الگوهای جهت دهنده* در انتخاب هدف بسیار مؤثرند.

از طریق وساطت ذهن است که فرد و محیط تماسی پرمعنی را برقرار می‌کنند. توانایی و تمایل ارگانیسم برای ایجاد این تماسهای مهم با محیط (واکنش به یک تمایل) نمایانگر *رویکرد* تمامی شخصیت است.

شخصیت نمی‌تواند در انزوا بسیار خوب عمل نماید. انسان به گونه‌ای ذاتی یک مخلوق اجتماعی است. او تحت سیطرهٔ اشتیاق تعلق داشتن قرار دارد. این عملاً حقیقت دارد، ”هیچ انسانی برای خود زندگی نمی‌کند.“

اما مفهوم شخصیت به صورت معنیِ تمامی مخلوق زنده و کنشمند بسیار بیش از یکپارچگی روابط معنی می‌دهد؛ آن نشانگر *یگانگیِ* تمامی عوامل واقعیت و نیز هماهنگی روابط است. روابط میان دو شیء وجود دارند، اما سه شیء یا بیشتر به یک *سیستم* منجر می‌شوند، و چنین سیستمی بسیار بیش از فقط یک رابطهٔ بسط یافته یا پیچیده است. این تمایز حیاتی است، زیرا در یک سیستم کیهانی تک تک اعضا به یکدیگر مربوط نیستند به جز در رابطه با کل و از طریق فردیت کل.

در ارگانیسم بشری جمع اجزای آن در بر گیرندهٔ خویشتن — فردیت — است، اما چنین روندی مطلقاً هیچ ربطی به شخصیت ندارد. شخصیت متحد کنندهٔ تمامی این عوامل، بدان گونه که به واقعیات کیهانی مربوطند می‌باشد.

در تمجع‌ها، اجزاء اضافه می‌شوند؛ در سیستمها اجزاء *مرتب می‌شوند*. سیستمها به دلیل سازمانیابی — ارزشهای موقعیتی — مهم هستند. در یک سیستم خوب تمامی عوامل در موقعیت کیهانی قرار دارند. در یک سیستم بد یا چیزی مفقود است و یا جا به جا شده است — به هم ریخته شده است. در سیستم بشری این شخصیت است که تمامی فعالیتها را یگانه می‌سازد و به نوبهٔ خود کیفیتهای هویت و خلاقیت می‌دهد.

2- خویشتن

در مطالعهٔ خویشتن کمک کننده خواهد بود به یاد آوریم:

1- که سیستمهای فیزیکی تابع هستند.

2- که سیستمهای عقلانی همتراز هستند.

3- که شخصیت سرآمد است.

4- که نیروی سکنی‌گزینِ روحی به طور بالقوه هدایت کننده است.

در کلیهٔ مفاهیمِ فردیت باید تشخیص داده شود که نخست واقعیتِ زندگی می‌آید و بعد ارزشیابی یا تفسیر آن. کودک انسانی ابتدا *زندگی می‌کند* و بعد پیرامون زندگیش *اندیشه می‌کند*. در نظام کیهانی درون‌بینی پیش از آینده‌نگری می‌آید.

این واقعیت جهان که خداوند انسان می‌شود برای همیشه تمامی معانی را دگرگون ساخته است و کلیهٔ ارزشهای شخصیت بشری را تغییر داده است. عشق، به معنی راستینِ کلمه، به معنی احترام متقابل شخصیتهای کامل است، چه بشری یا الهی یا بشری **و** الهی. اجزای خویشتن ممکن است به طرق بیشمار عمل کنند — اندیشه کردن، احساس کردن، آرزو داشتن — اما فقط ویژگیهای هماهنگ شدهٔ شخصیت کامل در کنش هوشمندانه متمرکزند؛ و آنگاه که یک موجود بشری به گونه‌ای صادقانه و عاری از خودخواهی یک موجود دیگر، بشری یا الهی را دوست می‌دارد، تمامی این نیروها به عطیهٔ معنویِ ذهن بشری مربوط می‌شوند.

کلیهٔ برداشتهای انسانی از واقعیت مبتنی بر فرضِ واقعیتِ شخصیت بشری هستند؛ تمامی مفاهیمِ واقعیاتِ فوق بشری مبتنی بر تجربهٔ شخصیت بشری با واقعیات کیهانیِ وجودهای مشخص مربوطهٔ روحی و شخصیتهای الهی و در آنها هستند. هر چیز غیرمعنوی در تجربهٔ بشری، به جز شخصیت، ابزاری برای یک هدف است. هر رابطهٔ راستینِ انسان فانی با اشخاص دیگر — بشری یا الهی — در خودش یک هدف است. و چنین همیاری روحانی با شخصیتِ الوهیت هدف جاودانِ فراز در جهان است.

دارا بودن شخصیت، انسان را به عنوان یک موجود روحی تعیین هویت می‌کند، زیرا وحدت خویشتن و خود آگاهیِ شخصیت عطایای دنیای فوق مادی هستند. صرف این واقعیت که یک ماتریالیست انسانی می‌تواند وجود واقعیات فوق مادی را انکار کند خود نشانگر وجود سنتز روحی و آگاهی کیهانی در ذهن بشری او است و کارکرد آنها را نشان می‌دهد.

میان ماده و اندیشه یک فاصلهٔ عظیم کیهانی وجود دارد، و این فاصله میان ذهن مادی و عشق معنوی بی‌اندازه بزرگتر است. آگاهی، و بسیار کمتر از آن، خودآگاهی، نمی‌تواند به وسیلهٔ هر تئوریِ رابطهٔ مکانیستیِ الکترونیکی یا پدیده‌های ماتریالیستی انرژی توضیح داده شود.

به تدریج که ذهن واقعیت را تا تحلیل غائی آن دنبال می‌کند، ماده برای حسهای مادی ناپدید می‌شود، اما ممکن است هنوز برای ذهن، واقعی باقی بماند. هنگامی که بینش معنوی آن واقعیتی را دنبال می‌کند که بعد از ناپدیدیِ ماده باقی می‌ماند، و آن را تا دستیابی به یک تحلیل غائی دنبال می‌کند، برای ذهن ناپدید می‌شود، اما بینش روح هنوز می‌تواند واقعیات کیهانی و ارزشهای متعالی را که سرشتی معنوی دارند مشاهده کند. در نتیجه دانش به فلسفه راه می‌برد، در حالی که فلسفه باید به نتایجی که ذاتی تجربهٔ راستین معنوی هستند تسلیم شود. اندیشه کردن به خرد تسلیم می‌شود، و خرد در پرستشِ روشن ضمیر و اندیشمندانه گم می‌شود.

در دانش، خویشتنِ انسانی دنیای مادی را مشاهده می‌کند؛ فلسفه مشاهدهٔ این مشاهده کردنِ دنیای مادی است؛ مذهب، تجربهٔ راستین معنوی، درک تجربیِ واقعیت کیهانیِ مشاهدهٔ مشاهده کردنِ تمامی این سنتز نسبیِ موادِ انرژیِ زمان و فضا است. ساختنِ یک فلسفهٔ جهان در یک ماتریالیسم منحصر به فرد، چشم پوشی کردن از این واقعیت است که در تجربهٔ آگاهیِ بشری، تمامی چیزهای مادی بدواً به صورت واقعی درک می‌شوند. مشاهده کننده نمی‌تواند چیز مشاهده شده باشد؛ ارزیابی، درجاتی از فراتر رفتن از چیزی را که مورد ارزیابی واقع شده است طلب می‌کند.

به مرور زمان، اندیشه کردن به خرد راه می‌برد و خرد به پرستش می‌انجامد؛ در ابدیت، پرستش به خرد راه می‌برد، و خرد به نهایت اندیشه منجر می‌شود.

امکانِ یگانه شدنِ خویشتنِ در حال تکامل ذاتیِ کیفیتهای عوامل تشکیل دهندهٔ آن است: انرژیهای بنیادین، بافتهای اصلی، کنترل فراگیر بنیادین شیمیایی، ایده‌های متعالی، انگیزه‌های متعالی، اهداف متعالی، و روح الهیِ اعطای بهشت — راز خود آگاهیِ سرشت معنوی انسان.

هدف تکامل کیهانی دستیابی به یگانگیِ شخصیت از طریق استیلای فزایندهٔ روحی، پاسخ ارادی به آموزش و راهبریِ تنظیم کنندهٔ فکر می‌باشد. شخصیت، بشری و فوق بشری هر دو، از طریق یک کیفیت ذاتیِ کیهانی تعیین ویژگی می‌شود، که می‌توان "تکامل استیلا" نامید، بسط کنترل خودِ آن و محیط آن، هر دو.

یک شخصیتِ فرازگرای پیشینِ بشری از میان دو فاز بزرگِ استیلای فزایندهٔ ارادی بر خویشتن و در جهان عبور می‌کند:

1- تجربهٔ پیش پایان دهنده یا خدا جویندهٔ افزایش دادنِ خود شکوفایی از طریق یک تکنیک بسط هویت و واقعیت یافتن به همراه حل مشکل کیهانی و خبرگی متعاقب در جهان.

2- تجربهٔ پس پایان دهنده یا خدا آشکار کنندهٔ بسط خلاقِ خود شکوفایی از طریق آشکار کردن ایزد متعالِ تجربی به موجودات هوشمندِ خدا جوینده‌ای که هنوز به سطوح الهیِ خداگونگی دست نیافته‌اند.

شخصیتهای فرود یابنده همینطور که در صدد کسب ظرفیت بسط یافته برای محرز کردن و اجرا کردنِ خواستهای الهیِ الوهیتهای متعال، غائی، و مطلق برمی‌آیند، از طریق ماجراجوییهای متنوعشان در جهان به تجارب قابل مقایسه‌ای دست می‌یابند.

در طول زندگی فیزیکی، خویشتنِ مادی، وجود خود خواهانهٔ هویت بشری، به کارکرد مداوم وسیلهٔ مادی حیات وابسته است، به وجود مداوم موازنهٔ نامتعادل انرژیها و خردی که در یورنشیا نام *حیات* به آن داده شده است. اما خویشتنی که ارزش بقا دارد، خویشتنی که می‌تواند از تجربهٔ مرگ فراتر رود، فقط از طریق برقراری یک انتقال بالقوهٔ جایگاه هویتِ شخصیتِ در حال تکامل از وسیلهٔ حیات گذرا — بدن مادی — به سرشت بادوام‌تر و جاودانِ روان مورانشیا و فراتر از آن به آن سطوحی تکامل می‌یابد که واقعیت روحی در آن دمیده می‌شود، و سرانجام به مرتبت آن دست می‌یابد. این انتقال واقعی از پیوند مادی به هویت مورانشیایی از طریق صداقت، پایداری، و استقامتِ تصمیمات خدا جویانهٔ مخلوق بشری انجام می‌شود.

3- پدیدهٔ مرگ

مردم یورنشیا معمولاً فقط یک نوع مرگ را تشخیص می‌دهند، توقف فیزیکیِ انرژیهای حیات؛ اما در رابطه با بقای شخصیت در واقع سه نوع وجود دارد:

1- *مرگ روحی (روان)*. اگر و هنگامی که انسان فانی سرانجام بقا را نفی کرد، هنگامی که او به نظر مشترک تنظیم کننده و سرافیمِ به جا مانده، به لحاظ معنوی ورشکسته و به لحاظ مورانشیایی مفلس اعلام شد، هنگامی که چنین نظر هماهنگ در یوورسا ثبت گردید، و بعد از این که بازرسان و همکاران بازتابگر آنها این یافته‌ها را تصدیق کردند، بلافاصله حکمرانان اُروانتان فرمان رهایی فوریِ ناصح سکنی‌گزین را صادر می‌کنند. اما این رهایی تنظیم کننده به هیچ وجه روی وظایف سرافیم شخصی یا گروهیِ درگیر آن فرد که تنظیم کننده او را ترک کرده تأثیر نمی‌گذارد. این نوع از مرگ صرف نظر از تداوم موقت انرژیهای زندهٔ مکانیسمهای فیزیکی و ذهنی، در اهمیتش نهایی است. از نقطه نظر کیهانی، آن انسان فانی از پیش مرده است؛ حیاتِ دوام یافته صرفاً نشانگر استمرار گشتاورِ مادی انرژیهای کیهانی است.

2- *مرگ عقلانی (ذهنی)*. هنگامی که مدارهای حیاتیِ خدمت بالاتر کمکی از طریق انحرافات عقلانی یا به دلیل نابودی جزئی مکانیسم مغز مختل شدند، و اگر این شرایط از یک نقطهٔ مشخص بحرانی ترمیم ناپذیر عبور کنند، تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین برای عزیمت به مقصد دیوینینگتون فوراً رها می‌شود. در اسناد جهان، هر گاه که مدارهای حیاتیِ ذهنیِ اراده – کنش بشری نابود شدند، یک شخصیت انسانی، مرده تلقی می‌شود. و باز، این مرگ است، صرف نظر از کارکرد در حال ادامهٔ مکانیسم زندهٔ بدن فیزیکی. بدن منهای ذهن ارادی دیگر بشر نیست، اما بنا بر انتخاب پیشینِ خواست بشری، روان چنین فردی ممکن است بقا یابد.

3- *مرگ فیزیکی (بدن و ذهن)*. هنگامی که مرگ یک موجود بشری را در کام می‌کشد، تنظیم کننده در دژ ذهن باقی می‌ماند، تا این که به عنوان یک مکانیسم عقلانی از کنش باز ایستد، حدوداً در هنگامی که انرژیهای قابل اندازه‌گیریِ مغز تپشهای آهنگین حیاتی‌شان را متوقف سازند. به دنبال این فروپاشی، تنظیم کننده ذهن در حال زایل شدن را ترک می‌کند، درست به همان گونه بی‌تشریفات که سالها پیش از آن، ورودش انجام شد، و از راه یوورسا به دیوینینگتون عزیمت می‌کند.

بعد از مرگ، بدن مادی به کرهٔ آغازین که از آن سرچشمه گرفت باز می‌گردد، اما دو عامل غیرمادیِ شخصیت در حال بقا تداوم می‌یابد: تنظیم کنندهٔ فکریِ از پیش موجود، با نسخه برداریِ حافظهٔ دوران زندگانی انسانی به دیوینینگتون عزیمت می‌کند؛ و همچنین روان فناناپذیر مورانشیاییِ انسان مرده تحت نگاهداری نگاهبان سرنوشت باقی می‌ماند. این فازها و اشکال روان، این فرمولهای پویای گذشته اما اکنون ساکنِ هویت برای تجدید شخصیت‌یابی در کرات مورانشیا ضروری هستند؛ و این پیوند مجدد تنظیم کننده و روان است که شخصیت در حال بقا را از نو مونتاژ می‌کند، و این که به شما در هنگام بیدار شدن مورانشیا از نو هشیاری می‌دهد.

برای آنهایی که نگاهبانان شخصی سراف ندارند، نگاهبانان گروهی به گونه‌ای وفادارانه و مؤثر همان سرویس امانت‌داریِ هویت و رستاخیر شخصیت را انجام می‌دهند. سرافیمها برای از نو مونتاژ ساختن شخصیت ضروری هستند.

تنظیم کنندهٔ فکر به دنبال مرگ موقتاً شخصیت را از دست می‌دهد، اما هویت را نه؛ فرد تابع انسانی موقتاً هویت را از دست می‌دهد، اما شخصیت را نه؛ در کرات قصر هر دو در تجلی جاودانه از نو پیوند می‌یابند. یک تنظیم کنندهٔ فکریِ رهسپار شده هرگز به صورت موجود سکنی‌گزین پیشین به زمین باز نمی‌گردد؛ شخصیت هرگز بدون ارادهٔ بشری تجلی نمی‌یابد؛ و یک موجود بشری که تنظیم کننده‌اش را از دست داده است هرگز بعد از مرگ هویت فعال جلوه‌گر نمی‌سازد و یا به هیچ طریقی با موجودات زندهٔ زمین ارتباط برقرار نمی‌کند. این روانهای تنظیم کننده از دست داده در طول خواب طولانی یا کوتاه مرگ کاملاً و مطلقاً بیهوش هستند. هیچ نمایشی از هر گونه شخصیت یا توانایی در برقراری ارتباط با شخصیتهای دیگر تا بعد از تکمیل بقا نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنهایی که به کرات قصر می‌روند اجازه ندارند به عزیزانشان پیام بفرستند. در سرتاسر جهانها خط مشی این است که در طول یک دوران اعطاییِ جاری چنین ارتباطاتی قدغن است.

4- تنظیم کنندگان بعد از مرگ

هنگامی که مرگی با سرشت مادی، عقلانی، یا معنوی رخ می‌دهد، تنظیم کننده با میزبان انسانی خداحافظی می‌کند و رهسپار دیوینینگتون می‌شود. از ستاد مرکزی جهان محلی و ابرجهان با سرپرستان هر دو دولت یک تماس بازتابگرانه انجام می‌شود و خروج ناصح با همان شماره‌ای که ورودش به قلمروهای زمان ثبت شد ثبت می‌شود.

به طریقی که به طور کامل فهم نمی‌شود، بازرسان جهانی قادرند چکیده‌ای از زندگی بشری را بدان گونه که در نسخهٔ کپیه‌برداری شدهٔ ارزشهای معنوی و معانی مورانشیاییِ ذهن مورد سکنی واقع شده نمایان است و در تعلق تنظیم کننده است به تملک درآورند. بازرسان قادرند نسخهٔ تنظیم کننده از سرشت بقا و کیفیتهای معنویِ انسان فوت کرده را تصاحب کنند، و تمامی این اطلاعات، به همراه اسناد فرشتگان سراف، در هنگام مورد داوری قرار گرفتن فرد مربوطه برای ارائه کردن موجود است. این اطلاعات همچنین برای تأیید آن فرامین ابرجهان مورد استفاده قرار می‌گیرد که برای برخی از فراز یابندگان این را میسر می‌سازد که به دنبال مرگ انسانی فوراً دوران زندگانی مورانشیایی خود را آغاز کنند و پیش از خاتمهٔ رسمیِ یک دوران سیاره‌ای به کرات قصر عزیمت کنند.

به دنبال مرگ فیزیکی، به جز در رابطه با افرادی که از میان زنده‌ها به دنیای بعد عزیمت کرده‌اند، تنظیم کنندهٔ مرخص شده فوراً به کرهٔ منزلگاه دیوینینگتون عزیمت می‌کند. جزئیات آنچه که در طول زمان انتظار برای پدیداری مجدد واقعیِ انسان بقا یافته در آن کره به وقوع می‌پیوندد عمدتاً به این بستگی دارد که آیا موجود بشری بنا بر حق فردی خودش به کرات قصر فراز می‌یابد یا این که در انتظار یک دوران فراخوانی اعطایی بقا یافتگان خفتهٔ یک عصر سیاره‌ای باقی می‌ماند.

اگر همدم انسانی به گروهی تعلق داشته باشد که در پایان یک دوران اعطایی به شکل شخص از نو پدیدار خواهد شد، تنظیم کننده فوراً به کرهٔ قصر سیستمِ پیشین خدمت باز نخواهد گشت، بلکه بنا بر انتخاب، به یکی از مأموریتهای موقت زیرین وارد خواهد شد:

1- به صفوف ناصحان ناپدید شده برای خدمت آشکار نشده فراخوانده می‌شود.

2- برای دوره‌ای به مشاهدهٔ نظام بهشت گمارده می‌شود.

3- در یکی از مدارس متعدد آموزشی دیوینینگتون ثبت نام می‌شود.

4- در یکی از شش کرات مقدس دیگر که گسترهٔ کرات بهشتی پدر را تشکیل می‌دهند برای مدتی به عنوان یک دانشجوی ناظر استقرار می‌یابد.

5- به سرویس پیام‌رسانیِ تنظیم کنندگان شخصیت یافته گمارده می‌شود.

6- در آن مدارس دیوینینگتون که به آموزش ناصحانِ متعلق به گروه باکره تخصیص یافته‌اند یک آموزگار دستیار می‌شود.

7- در صورتی که دلیلی منطقی برای این باور وجود داشته باشد که ممکن است شریک بشری بقا را نپذیرفته باشد، به انتخاب یک گروه از کرات محتمل گمارده می‌شود که در آنها خدمت نماید.

هنگامی که مرگ بر شما چیره می‌شود، اگر به سومین دایره یا یک قلمرو بالاتر دست یافته باشید و بدین ترتیب یک نگاهبان شخصیِ سرنوشت به شما تخصیص یافته باشد، و اگر نسخهٔ نهاییِ خلاصهٔ سرشت بقا که توسط تنظیم کننده ارائه شده است بدون قید و شرط توسط نگاهبان سرنوشت مورد تأیید قرار گیرد — اگر سرافیم و تنظیم کننده هر دو در هر مورد اسناد زندگیشان و توصیه‌هایشان اساساً توافق کنند — اگر بازرسان جهانی و همکاران بازتابگر آنها در یوورسا این اطلاعات را تأیید کنند، و این کار را بدون مبهم‌گویی یا تردید انجام دهند، در آن صورت قدمای ایامها فرمان مرتبت پیشرفته را برای روان بقا یافته که بدین گونه رها شده است، روی مدارهای ارتباطی با سلوینگتون اعلام می‌کنند، و دادگاههای فرمانروای نبادان عبور فوری وی را به تالارهای رستاخیز کرات قصر مقرر خواهند داشت.

اگر فرد بشری بدون درنگ بقا یابد، تنظیم کننده، آنطور که به من اطلاع داده شده، در دیوینینگتون ثبت نام می‌کند، به حضور بهشتی پدر جهانی پیش می‌رود، فوراً باز می‌گردد و توسط تنظیم کنندگان شخصیت یافتهٔ ابرجهان و جهان محلیِ مأموریت پذیرفته می‌شود، توسط ناصح شخصیت یافتهٔ اصلی دیوینینگتون به رسمیت شناخته می‌شود، و سپس به یکباره به "درک گذار هویت" عبور می‌کند، و در دورهٔ سوم و در کرهٔ قصر در شکل واقعی شخصیت که برای پذیرش روان بقا یافتهٔ انسان زمین آماده شده است و بدان گونه که آن شکل توسط نگاهبان سرنوشت طرح‌ریزی شده است، از آنجا مورد فراخوانی قرار می‌گیرد.

5- بقای خویشتنِ بشری

فردیت یک واقعیت کیهانی است، چه مادی باشد، یا مورانشیایی، یا روحی. واقعیتِ *شخصی* عطیهٔ پدر جهانی است که به واسطهٔ خودش یا از طریق عوامل گوناگون جهانیش عمل می‌کند. گفتن این که یک موجود شخصی است، به رسمیت شناختن فردیت نسبیِ چنین موجودی در درون ارگانیسم کیهانی است. کیهان زنده چیزی جز تجمع بی‌نهایت یکپارچه شدهٔ واحدهای واقعی نیست که همگی نسبتاً تابع سرنوشت جمع هستند. اما به آنهایی که شخصی هستند عطیهٔ انتخاب واقعی پذیرش سرنوشت یا رد سرنوشت داده شده است.

آنچه که از پدر می‌آید مثل پدر جاودان است، و در رابطه با شخصیت که خداوند با انتخاب آزادانهٔ خودش اعطا می‌کند این درست همانقدر حقیقت دارد. در رابطه با تنظیم کنندهٔ الهی فکر که یک قطعهٔ واقعی خداوند است نیز همینطور است. شخصیت انسان جاودان است اما در رابطه با هویت یک واقعیت مشروط جاودان است. شخصیت که در پاسخ به خواست پدر پدیدار گشته است، به سرنوشت الوهیت دست خواهد یافت، اما انسان باید انتخاب کند که آیا در دستیابی به چنین سرنوشتی حاضر خواهد بود یا خیر. در فقدان چنین انتخابی، شخصیت مستقیماً به الوهیت تجربی دست می‌یابد، و بخشی از ایزد متعال می‌شود. چرخه از پیش مقدر شده است، اما شرکت انسان در آن انتخابی، شخصی، و تجربی است.

هویت انسان یک شرط گذرای دوران زندگی در جهان است؛ این فقط تا آنجا واقعی است که شخصیت برگزیند یک پدیدهٔ ادامه‌دارِ جهان شود. این تفاوت عمده میان انسان و یک سیستم انرژی است: سیستم انرژی باید تداوم یابد، آن چاره‌ای ندارد؛ اما انسان در تعیین سرنوشت خودش کاملاً نقش دارد. تنظیم کننده به راستی راه به بهشت است، اما انسان باید خودش از طریق تصمیم خود، انتخاب آزادانهٔ خود، آن راه را دنبال کند.

موجودات بشری فقط از نظر مادی از هویت برخوردارند. این کیفیتهای ضمیر از طریق ذهن مادی که در سیستم انرژی عقلانی عمل می‌کند جلوه‌گر می‌شوند. هنگامی که گفته می‌شود انسان هویت دارد، این امر به رسمیت شناخته می‌شود که او صاحب یک گسترهٔ ذهنی است که تحت سیطرهٔ کنشها و انتخاب خواست شخصیت بشری قرار داده شده است. اما این یک تجلی مادی و صرفاً موقت است، درست همانطور که جنین بشری یک مرحلهٔ گذار انگلی از زندگی بشری است. موجودات بشری، از یک دیدگاه کیهانی، در یک لحظهٔ نسبی زمان به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، و می‌میرند؛ آنها پایدار نیستند. اما شخصیت انسان، از طریق انتخاب خودش از قدرت انتقال دادن جایگاه هویتش از سیستم در حال گذار مادی – عقلانی به سیستم بالاتر مورانشیا - روان برخوردار است، و در همیاری با تنظیم کنندهٔ فکر به صورت یک ابزار نوین برای تجلی شخصیت آفریده شده است.

و همین قدرت انتخاب، نشان جهانی ارادهٔ مخلوق بودن است که بزرگترین فرصت انسان و مسئولیت عالی کیهانی او را تشکیل می‌دهد. سرنوشت جاودان پایان دهندهٔ آینده به درستیِ ارادهٔ بشری وابسته است؛ تنظیم کنندهٔ الهی برای شخصیت جاودان به صداقت خواست آزاد انسانی متکی است؛ برای پدیدار شدن یک فرزند جدید فراز یابنده، پدر جهانی به وفاداریِ انتخاب انسانی متکی است؛ برای واقعیتِ تکاملِ تجربی، ایزد متعال به عزم راسخ و خردِ تصمیم – کنشها متکی است.

اگر چه دایره‌های کیهانیِ رشدِ شخصیت باید سرانجام مورد دستیابی واقع شوند، اگر سوانح زمان و محدودیتهای وجود مادی، بدون این که تقصیر شما باشد، مانع این شوند که شما در سیارهٔ بومی‌تان بر این سطوح استیلا یابید، اگر مقاصد و تمایلات شما ارزش بقا داشته باشد، فرامین تمدید دورهٔ آزمایشی شما صادر می‌شوند. به شما وقت اضافه داده خواهد شد که طی آن خود را در بوتهٔ آزمایش قرار دهید.

اگر در رابطه با عاقلانه بودنِ پیشروی یک هویت انسانی به کرات قصر هرگز شکی وجود داشته باشد، دولتهای جهان به طور ثابت در جهت منافع شخصی آن فرد حکم صادر می‌کنند؛ آنها بی‌درنگ چنین روانی را به مرتبت یک موجود دوران گذار پیش می‌برند، ضمن این که پیرامون هدف مورانشیا و مقصود معنوی در حال پدیداری به مشاهدات خود ادامه می‌دهند. بدین ترتیب تحقق عدالت الهی قطعی می‌شود، و به بخشش الهی فرصت بیشتری داده می‌شود تا کارکردش وسعت یابد.

دولتهای اُروانتان و نبادان برای کارکرد دقیق طرح جهانیِ شخصیت‌یابیِ مجدد انسان ادعای کمال مطلق نمی‌کنند، اما ادعا می‌کنند که شکیبایی، تحمل، فهم، و دلسوزیِ بخشنده را متجلی سازند، و در واقع چنین می‌کنند. ما بیشتر ترجیح می‌دهیم ریسکِ شورش یک سیستم را پذیرا شویم تا این که خواستار مخاطرات محروم ساختن یک انسان در حال تقلا از هر کرهٔ تکاملی که شادمانی جاودانِ دوران زندگانیِ فرازگرایانه را تعقیب می‌کند شویم.

این بدین معنی نیست که موجودات بشری در شرایط رد بهره‌مندی از اولین فرصت باید از یک فرصت دوم بهره‌مند شوند، به هیچ وجه. اما این نشانگر آن است که کلیهٔ مخلوقات ارادی باید یک فرصت راستین برای انجام یک انتخاب بی‌تردید، خود آگاه، و نهایی را تجربه کنند. قضات عالی رتبهٔ جهانها هیچ موجودی را که در نهایت و به طور کامل دست به انتخاب ابدی نزده است از مرتبت شخصیت محروم نمی‌کنند؛ به روان انسان باید فرصت کامل و مکفی داده شود تا نیت راستین و مقصود واقعی خود را آشکار سازد و چنین خواهد شد.

هنگامی که انسانهای معنوی‌تر و از نظر کیهانی پیشرفته‌تر می‌میرند، فوراً به کرات قصر پیش می‌روند؛ به طور کلی، این برنامه‌ریزی برای آنهایی کار می‌کند که نگاهبانان شخصی سراف به آنها تخصیص یافته است. انسانهای دیگر ممکن است تا زمان تکمیل داوری امورات آنها در انتظار نگاه داشته شوند، و بعد از آن می‌توانند به کرات قصر پیش روند، یا این که ممکن است به صفوف بقا یافتگان خفته تخصیص یابند و در پایان دوران اعطاییِ جاریِ سیاره‌ای به طور دسته جمعی به صورت شخص ظاهر شوند.

دو مشکل وجود دارد که در تلاشهای من برای توضیح این که در هنگام مرگ برای *شما* درست چه رخ می‌دهد اختلال ایجاد می‌کند، یعنی *شمای* در حال بقا که از تنظیم کنندهٔ در حال عزیمت متمایز هستید. یکی از این دشواریها شامل غیرممکن بودنِ رساندنِ یک توصیف مکفی از یک کارکرد که در مرز قلمروهای فیزیکی و مورانشیا می‌باشد به سطح درک شما است. دیگری به واسطهٔ محدودیتهایی است که به حوزهٔ اختیارات من به عنوان یک آشکار کنندهٔ حقیقت توسط مسئولان آسمانی حاکم یورنشیا قرار داده شده است. جزئیات جالب بسیاری وجود دارند که می‌توان عرضه نمود، اما من به دلیل توصیهٔ سرپرستان بلافصل سیاره‌ای شما از گفتن آنها خودداری می‌کنم. اما در محدودهٔ اجازهٔ من، می‌توانم اینقدر بگویم:

چیزی واقعی وجود دارد، چیزی از تکامل بشر، چیزی اضافه بر ناصح اسرارآمیز که از مرگ بقا می‌یابد. این وجودِ به تازگی در حال ظهور، روان است، و آن از مرگ بدن فیزیکی شما و ذهن مادی شما هر دو بقا می‌یابد. این وجود فرزند مشترک حیات و تلاشهای آمیختهٔ شمای انسان در ارتباط با شمای الهی، تنظیم کننده، می‌باشد. این فرزند که از پدر بشری و الهی است در بر گیرندهٔ عنصر بقا یابندهٔ منشأ زمینی است؛ این فردیتِ مورانشیا، روان فناناپذیر است.

این فرزند که حاوی معنی پایدار و ارزش بقا یابنده است از زمان مرگ تا تجدید شخصیت کاملاً ناهشیار است، و در سرتاسر این دورهٔ انتظار تحت حراست نگاهبان سراف سرنوشت می‌باشد.

شما به دنبال مرگ به صورت یک موجود هشیار عمل نخواهید کرد، تا این که در کرات قصر ستانیا به هشیاری نوینِ مورانشیا دست یابید.

در هنگام مرگ، هویت کنشمندانه که به شخصیت بشری مربوط است از طریق توقف حرکت حیاتی مختل می‌شود. شخصیت بشری، ضمن این که از اجزای تشکیل دهنده‌اش برتر است، برای هویت کنشمندانه به آنها وابسته است. توقف حیات، الگوهای فیزیکیِ مغز را برای اعطای ذهن نابود می‌سازد، و اختلال ذهن هشیاری انسانی را خاتمه می‌دهد. هشیاری آن مخلوق نمی‌تواند متعاقباً از نو پدیدار شود تا این که یک وضعیت کیهانی ترتیب داده شود که اجازه دهد همان شخصیت بشری مجدداً در رابطه با انرژی زنده کنشمند شود.

در طول گذارِ انسانهای در حال بقا از کرهٔ منشأ به کرات قصر، چه آنها مونتاژ جدید شخصیت را در دورهٔ سوم تجربه کنند یا در هنگام یک رستاخیز گروهی فراز یابند، تاریخچهٔ ساختار شخصیت توسط فرشتگان اعظم در کرات فعالیتهای ویژهٔ آنها به گونه‌ای وفادارانه حفظ می‌شود. این موجودات نگاهدارندگان شخصیت نیستند (بدان گونه که سرافیمهای نگاهبان نگاهدارندگان روان هستند)، اما با این وجود این حقیقت دارد که هر عامل قابل شناخت شخصیت به گونه‌ای مؤثر تحت حفاظت این سرپرستان قابل اتکای بقای انسانی قرار داده می‌شود. در رابطه با مکان دقیق شخصیت انسانی در طول زمانِ میان مرگ و بقا، ما اطلاعی نداریم.

وضعیتی که تجدید شخصیت را میسر می‌سازد در تالارهای رستاخیز سیارات پذیرش مورانشیای یک جهان محلی به وجود می‌آید. اینجا در این تالارهای مونتاژ حیات، مسئولان سرپرست آن رابطهٔ انرژی جهان — مورانشیایی، ذهنی، و روحی — را فراهم می‌سازند که از نو هشیار شدنِ بقا یافتهٔ خفته را میسر می‌سازد. از نو مونتاژ شدنِ اجزای تشکیل دهندهٔ یک شخصیت که روزگاری مادی بود شامل اینها است:

1- ساختن یک شکل مناسب، یک الگوی مورانشیاییِ انرژی، که بقا یافتهٔ جدید در آن بتواند با واقعیت غیرروحی تماس برقرار کند، و شکل مورانشیاییِ ذهن کیهانی در آن بتواند در گسترهٔ کیهانی قرار گیرد.

2- بازگشت تنظیم کننده به مخلوق در حال انتظار مورانشیا. تنظیم کننده نگاهدارندهٔ جاودان هویت فراز یابندهٔ شما است؛ ناصح شما اطمینان مطلق است که خود شما و نه دیگری، شکل مورانشیایی را که برای بیداری شخصیت شما آفریده شده است اشغال خواهید کرد. و تنظیم کننده در تجدید مونتاژ شخصیت شما حاضر خواهد بود تا بار دیگر نقش راهنمای بهشت را برای خویشتنِ بقا یابندهٔ شما ایفا کند.

3- هنگامی که این پیش شرطهای تجدید شخصیت فراهم شدند، سرپرست سرافیِ بالقوگیهای روان خفتهٔ فناناپذیر، با کمک شخصیتهای بیشمار کیهانی این وجود مورانشیا را به شکل در حال انتظارِ ذهن – بدنِ مورانشیا عطا می‌کند، ضمن این که این فرزند تکاملیِ

متعال را به رابطهٔ جاودان با تنظیم کنندهٔ در حال انتظار می‌سپارد. و این کار، تجدید شخصیت، مونتاژ مجددِ حافظه، بینش، و آگاهی — هویت — را تکمیل می‌کند.

واقعیتِ تجدید شخصیت شامل تصرف فاز در گسترهٔ کیهانی قرار گرفتهٔ مورانشیاییِ ذهن به تازگی مجزا شدهٔ کیهانی توسط خودِ انسانِ در حال بیداری می‌باشد. پدیدهٔ شخصیت به پایداریِ هویتِ واکنشِ فردیت به محیط جهان وابسته است؛ و این تنها می‌تواند از طریق وسیلهٔ ذهن به وجود آید. فردیت به رغم یک تغییر مداوم در تمامی اجزای عامل فرد تداوم می‌یابد؛ در زندگی فیزیکی تغییر تدریجی است؛ در هنگام مرگ و به دنبال تجدید شخصیت تغییر ناگهانی است. واقعیت راستینِ تمامی فردیتها (شخصیت) قادر است به واسطهٔ تغییر توقف ناپذیرِ اجزای تشکیل دهندهٔ آن نسبت به شرایط جهان به گونه‌ای کنشمند کار کند؛ ایستایی در مرگِ اجتناب ناپذیر خاتمه می‌یابد. زندگی بشری یک تغییر بی‌پایانِ عوامل حیات است که از طریق ثبات شخصیت تغییرناپذیر یگانه شده‌اند.

و هنگامی که شما بدین گونه در کرات قصر جروسم بیدار می‌شوید، آنقدر تغییر خواهید یافت، و دگرگونی روحی آنقدر زیاد خواهد بود، که اگر به خاطر تنظیم کنندهٔ فکری شما و نگاهبان سرنوشت نبود، در ابتدا در مرتبط ساختنِ خودآگاهی جدید مورانشیا به حافظهٔ احیا شدهٔ هویت پیشینتان دچار مشکل می‌شدید. تنظیم کنندهٔ فکر و نگاهبان سرنوشت، زندگی جدید شما را در کرات جدید با زندگی قدیمی‌تان در اولین کره به طور کامل به هم مرتبط می‌سازند. به رغم تداوم فردیتِ شخصی، در ابتدا بخش عمدهٔ زندگی انسانی یک رویای گنگ و مبهم به نظر می‌رسد. اما زمان بسیاری از ارتباطات انسانی را روشن خواهد ساخت.

تنظیم کنندهٔ فکر فقط آن خاطرات و تجاربی را به یاد شما خواهد آورد و برای شما بازگویی خواهد کرد که بخشی از دوران زندگانی جهانی شما هستند و برای آن ضروری می‌باشند. اگر تنظیم کننده در تکامل آنچه که در ذهن انسانی است یک شریک بوده است، پس این تجارب ارزشمند در خودآگاهیِ جاودان تنظیم کننده بقا خواهند یافت. اما بخش عمدهٔ زندگی گذشتهٔ شما و خاطرات مربوط به آن که نه معنی معنوی دارند و نه ارزش مورانشیایی، با مغز مادی از بین خواهند رفت؛ بخش عمدهٔ تجربهٔ مادی به عنوان چوب بست روزگار پیشین پشت سر گذاشته خواهد شد. این تجارب که شما را به سطح مورانشیا وصل کرده‌اند دیگر در جهان به کار نمی‌آیند. اما شخصیت و روابط میان شخصیتها هرگز چوب بست نیستند؛ خاطرهٔ انسان از روابط شخصیتها ارزش کیهانی دارد و بقا خواهد یافت. در کرات قصر شما خواهید شناخت و مورد شناخت واقع خواهید شد، و بیشتر، به یاد خواهید آورد، و توسط یاران پیشین خود در زندگی کوتاه اما جالبتان در یورنشیا به یاد آورده خواهید شد.

6- فردیت مورانشیا

درست همانطور که یک پروانه از مرحلهٔ کرم ابریشم بیرون می‌آید، شخصیت راستین موجودات بشری نیز جدا از پوشش روزگار پیشین آنها در جسم مادی، برای اولین بار در کرات قصر

پدیدار خواهد شد. دوران زندگانی مورانشیا در جهان محلی به ارتقاءِ مداوم مکانیسم شخصیت از سطح آغازین مورانشیایِ وجود روان تا سطح نهایی مورانشیایِ معنویت تدریجی مربوط است.

دشوار است که در رابطه با اشکال مورانشیاییِ شخصیتِ شما برای دوران زندگانی جهان محلی به شما آموزش داده شود. به شما الگوهای مورانشیاییِ تجلی شخصیت اهدا خواهد شد، و اینها پوششهایی هستند که در تحلیل نهایی فراتر از درک شما می‌باشند. چنین اشکالی، در حالی که کاملاً واقعی هستند، الگوهای انرژیِ نوع مادی که اکنون شما می‌فهمید نیستند. با این وجود، آنها به همان منظور در کرات جهان محلی به کار گرفته می‌شوند که بدنهای مادی شما در سیارات زادگاه بشری شما به کار گرفته می‌شوند.

ظاهر شکل بدن مادی تا یک حد معین، نسبت به سرشت هویت شخصیت واکنشمند است؛ بدن فیزیکی، تا یک درجهٔ محدود، چیزی از طبیعت ذاتی شخصیت را منعکس می‌کند. شکل مورانشیایی باز بیشتر چنین می‌کند. در زندگی فیزیکی، ممکن است انسانها به لحاظ ظاهری زیبا باشند، گر چه به لحاظ درونی دوست داشتنی نباشند؛ در زندگی مورانشیا، و به طور فزاینده در سطوح بالاتر آن، شکل شخصیت مطابق سرشت درون شخص مستقیماً تغییر خواهد کرد. در سطح روحی، هویت کامل شکل ظاهری و سرشت درونی شروع به شبیه شدن می‌کند، و این هویت در سطوح بالاتر و بالاتر روحی بیشتر و بیشتر کامل می‌شود.

در شکل مورانشیا، تغییر نبادانیِ عطیهٔ ذهن کیهانیِ روح استاد اُروانتان به انسان فراز یابنده اعطا شده است. خرد انسانی، بدین گونه، از بین رفته است، و وجود آن به عنوان یک وجود تمرکز یافتهٔ جهان، جدا از مدارهای ذهنیِ همسان شدهٔ روح آفرینشگر متوقف شده است. اما معانی و ارزشهای ذهن انسان از میان نرفته‌اند. برخی از فازهای ذهن در روان بقا یافته ادامه می‌یابند؛ برخی ارزشهای تجربیِ ذهن پیشین انسان توسط تنظیم کننده نگاه داشته می‌شوند؛ و تاریخچهٔ زندگی بشری بدان گونه که در جسم زندگی شد در جهان محلی باقی می‌ماند. برخی از نگاشته‌های زنده در موجودات بیشماری که درگیر ارزشیابی نهایی انسان فراز یابنده هستند نیز باقی می‌مانند، موجوداتی که دامنهٔ آنها از سرافیم تا بازرسان جهانی و احتمالاً فراتر از آن تا متعال امتداد می‌یابد.

ارادهٔ مخلوق بدون ذهن نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما به رغم از دست دادن خرد مادی قطعاً بقا می‌یابد. در طول ایام بلافصل بعد از بقا، شخصیت فراز یابنده توسط الگوهای کاراکتر که از زندگی بشری به ارث رسیده و توسط کنش به تازگی در حال پدیداریِ موتای مورانشیا به اندازهٔ زیاد هدایت می‌شود. و این راهنمایان به رفتار منسونیا در مراحل آغازین زندگی مورانشیا و پیش از پدیداری ارادهٔ مورانشیا به عنوان یک جلوهٔ تمام عیارِ ارادیِ شخصیت فراز یابنده به گونه‌ای قابل قبول کار می‌کنند.

در دوران زندگانی جهان محلی هیچ تأثیری که با هفت روح یاور ذهنِ وجود بشری قابل مقایسه باشد وجود ندارد. ذهن مورانشیا باید از طریق تماس مستقیم با ذهن کیهانی، بدان گونه که این

ذهن کیهانی توسط منبع خلاق خرد جهان محلی — خادم الهی — تغییر داشته شده و دگرگون شده است، تکامل یابد.

ذهن انسانی، پیش از مرگ، به گونه‌ای خودآگاه از حضور تنظیم کننده مستقل است؛ ذهن یاور برای این که قادر شود کار کند فقط به الگوی مربوطهٔ مادی - انرژی نیاز دارد. اما روان مورانشیا که ابریاور است، هنگامی که از مکانیسم ذهن مادی محروم است، بدون تنظیم کننده خود آگاهی را حفظ نمی‌کند. با این وجود، این روان در حال تکامل دارای یک سرشت ادامه دهنده است که از تصمیمات ذهن یاور پیشین مربوطهٔ خود محروم است، و این سرشت هنگامی که الگوهای آن توسط تنظیم کنندهٔ بازگشته انرژی می‌یابند حافظهٔ فعال می‌شود.

استمرار حافظه گواه حفظ هویت خویشتن آغازین است؛آن برای تکمیل نمودن خود آگاهیِ تداوم و بسط شخصیت ضروری است. آن انسانهایی که بدون تنظیم کنندگان فراز می‌یابند برای بازسازی حافظهٔ بشری به آموزش همیاران سرافی متکی هستند؛ در غیر اینصورت روانهای مورانشیایی انسانهای با روح پیوند یافته محدود نیستند. الگوی حافظه در روان باقی می‌ماند، اما این الگو برای این که به صورت حافظهٔ مداوم ***فوراً*** به واسطهٔ خود درک شود نیازمند حضور تنظیم کنندهٔ پیشین است. بدون تنظیم کننده، برای این که بقا یابندهٔ انسانی آگاهی حافظه از معانی و ارزشهای یک وجود پیشین را از نو کاوش کند، از نو یاد گیرد، و از نو در خاطر زنده کند، نیازمند زمان زیاد است.

روانِ دارای ارزش بقا کنشها و انگیزه‌های کیفی و کمی خرد مادی، هر دو، جایگاه پیشین هویت فردیت را به گونه‌ای وفادارانه منعکس می‌کند. در انتخاب حقیقت، زیبایی، و نیکی، ذهن انسانی تحت سرپرستی هفت روح یاور ذهن که تحت هدایت روح خرد متحد شده‌اند به دوران زندگانیِ جهانیِ پیش مورانشیای خود وارد می‌شود. متعاقباً، به دنبال تکمیل هفت دایرهٔ نیل پیش مورانشیا، افزودنِ اعطای ذهن مورانشیا به ذهن یاور، دوران زندگانیِ پیش روحی یا مورانشیایی پیشرفت جهان محلی را آغاز می‌کند.

هنگامی که یک مخلوق سیارهٔ بومی خویش را ترک می‌کند، خدمت یاور را پشت سر باقی می‌گذارد و تنها به خرد مورانشیا متکی می‌شود. هنگامی که یک فراز یابنده جهان محلی را ترک می‌کند، پس از عبور از ورای سطح مورانشیا به سطح روحی وجود دست یافته است. سپس این وجود روحی به تازگی پدیدار شده با خدمت مستقیم ذهن کیهانی اُروانتان هماهنگ می‌شود.

7- پیوند یافتن با تنظیم کننده

پیوند یافتن با تنظیم کنندهٔ فکر به شخصیتی که سابقاً فقط بالقوه بود واقعیتهای جاودان را عطا می‌دارد. در زمرهٔ این عطایای جدید می‌توان اینها را ذکر نمود: تثبیت کیفیت ربانیت، تجربه و حافظهٔ پس جاودانگی، فناناپذیری، و یک مرحله از مطلق بودنِ محدود بالقوه.

هنگامی که مسیر زمینی شما در شکل موقت طی گردید، در سواحل یک دنیای بهتر بیدار خواهید شد، و سرانجام با تنظیم کنندهٔ وفادارتان در یک پیوند جاودان یگانه خواهید شد. و این یگانگی در بر گیرندهٔ راز یکی ساختنِ خداوند و انسان است، راز تکامل مخلوق متناهی، اما این برای ابد حقیقت دارد. یگانگی راز کرهٔ مقدس اَسندینگتون می‌باشد، و هنگامی که هویت یک مخلوق زمان با روح الوهیت بهشت برای ابد یگانه می‌شود، هیچ مخلوقی به جز آنهایی که یگانگی با روح الوهیت را تجربه کرده‌اند، نمی‌تواند معنی راستین ارزشهای واقعی را که پیوند خورده‌اند بفهمد.

معمولاً در حالی که فراز یابنده ساکن سیستم محلی خویش است پیوند یافتن با تنظیم کننده انجام می‌شود. این ممکن است به صورت فراسوی مرگ طبیعی رفتن در سیارهٔ زادگاه رخ دهد؛ ممکن است آن در هر یک از کرات قصر یا در ستاد مرکزی سیستم به وقوع پیوندد؛ حتی ممکن است آن تا زمان اقامت موقت در کوکبه به تأخیر افتد؛ یا در موارد خاص، ممکن است به سرانجام نرسد تا این که فراز یابنده در پایتخت جهان محلی حضور یابد.

هنگامی که پیوند یافتن با تنظیم کننده انجام می‌شود، برای دوران زندگانی جاودان چنین شخصیتی هیچ خطری در آینده نمی‌تواند وجود داشته باشد. موجودات آسمانی در سرتاسر یک تجربهٔ طولانی مورد آزمایش قرار می‌گیرند، اما انسانها در کرات تکاملی و مورانشیا از میان یک آزمون نسبتاً کوتاه و شدید عبور می‌کنند.

پیوند یافتن با تنظیم کننده هرگز رخ نمی‌دهد تا این که فرامین ابرجهان اعلام کنند که طبیعت بشری یک انتخاب نهایی و بازگشت ناپذیر برای دوران زندگانی جاودان انجام داده است. این مجوز یگانگی است، که پس از صادر شدن، در بر گیرندهٔ اتوریتهٔ اجازه برای شخصیت پیوند یافته است که سرانجام سرحدات جهان محلی را ترک کند و روزی به ستاد مرکزی ابرجهان پیش رود. رهنورد زمان از این نقطه در آیندهٔ دور برای پرواز طولانی به جهان مرکزی هاونا و ماجرای الوهیت در پوشش سکنافیمی قرار خواهد گرفت.

در کرات تکاملی فردیت مادی است؛ این چیزی در جهان است و بدین گونه تابع قوانین وجود مادی است. این یک واقعیت در زمان است و نسبت به فراز و نشیبهای آن واکنشمند است. *تصمیمات بقا باید در اینجا تدوین شوند.* در وضعیت مورانشیا خویشتن یک واقعیت نوین و پایدارتر جهان است، و رشد مداوم آن مبتنی بر هماهنگی فزایندهٔ آن با مدارهای ذهنی و روحی جهانها می‌باشد. *تصمیمات بقا اکنون تأیید می‌شوند.* هنگامی که فرد به سطح روحی دست می‌یابد در جهان یک ارزش امن شده است، و این ارزش نوین مبتنی بر این واقعیت است که *تصمیمات بقا گرفته شده‌اند*، و واقعیت آن از طریق پیوند جاودان با تنظیم کنندهٔ فکر تصدیق شده است. و مخلوق به دنبال دستیابی به مرتبت یک ارزش راستین جهان برای جستجوی والاترین ارزش جهان — خداوند — به طور بالقوه رها می‌شود.

چنین موجودات پیوند یافته‌ای در واکنشهای جهانی‌شان دوگانه هستند: آنها افراد مجزای مورانشیایی هستند که در مجموع بی‌شباهت به سرافیمها نیستند، و آنها همچنین موجوداتی هستند

که به طور بالقوه در ردیف پایان دهندگان بهشت می‌باشند.

اما فرد پیوند یافته به راستی یک شخصیت است، یک موجود، که یگانگی آن تمامی تلاشهای تحلیل‌گرانه توسط هر موجود هوشمند جهانها را به چالش می‌گیرد. و بدین ترتیب، شما پس از موفقیت در هیئتهای داوری جهان محلی، از پایین‌ترین تا بالاترین، که هیچیک قادر نشده‌اند انسان یا تنظیم کننده را از یکدیگر جدا پندارند، سرانجام نزد فرمانروای مطلق نبادان، پدر جهان محلی‌تان، برده خواهید شد. و در آنجا، به دست همان موجودی که پدر بودنِ خلاق او در این جهانِ زمان واقعیت زندگی شما را ممکن ساخته است، به شما آن اعتبارنامه‌هایی اهدا خواهد شد که این حق را به شما می‌دهد که سرانجام در جستجوی پدر جهانی به دوران زندگانی ابرجهانی خود وارد شوید.

آیا تنظیم کنندهٔ پیروزمند از طریق خدمت شکوهمند به بشریتاز شخصیت برخوردار گشته است، یا این که انسان سرسخت از طریق تلاشهای صادقانه برای دستیابی به همانند تنظیم کننده شدن به فناناپذیری دست یافته است؟ هیچکدام؛ اما آنها با هم به تکامل عضوی از یکی از رسته‌های بی‌نظیر از شخصیتهای فرازگرای متعال دست یافته‌اند، آن که همواره خادم، وفادار، و کارآمد یافته خواهد شد، کاندیدایی برای رشد و تکامل بیشتر، که پیوسته فراز می‌یابد و هرگز صعود آسمانی را متوقف نمی‌کند تا این که هفت مدار هاونا پیموده شوند و روان روزگار پیشین که منشأ زمینی داشت در جایگاه ستایش پرستش‌آمیزِ شخصیت واقعیِ پدر که در بهشت است قرار گیرد.

در سرتاسر تمامی این صعود شکوهمند، تنظیم کنندهٔ فکر وثیقهٔ الهیِ ثبات آینده و کامل معنویِ انسان فراز یابنده است. در این اثنا، حضور ارادهٔ آزاد انسانی یک کانال جاودان برای رهاییِ طبیعت الهی و بیکران به تنظیم کننده عطا می‌دارد. اکنون این دو هویت یگانه شده‌اند؛ هیچ رخداد زمان یا ابدیت هرگز نمی‌تواند انسان و تنظیم کننده را جدا سازد؛ آنها جدایی‌ناپذیر هستند، و برای ابد پیوند یافته‌اند.

در کراتِ پیوند با تنظیم کننده، سرنوشت ناصح اسرارآمیز با سرنوشت انسان فراز یابنده یکسان است ـــ سپاه نهایت بهشت. و نه تنظیم کننده یا انسان نمی‌تواند بدون همکاری کامل و کمک وفادارانهٔ دیگری به آن هدف بی‌همتا دست یابد. این شراکت خارق‌العاده یکی از جذاب‌ترین و شگفت‌آورترین پدیده‌های کیهانی این عصر جهان است.

از زمان پیوند با تنظیم کننده وضعیت فراز یابنده وضعیت مخلوق تکاملی است. عضو بشری اولین فردی بود که از شخصیت برخوردار گردید، و از این رو در کلیهٔ امور مربوط به شناخت شخصیت نسبت به تنظیم کننده در رتبهٔ بالاتری قرار می‌گیرد. ستاد مرکزی بهشتیِ این موجود پیوند یافته آسندینگتون است، نه دیوینینگتون، و این ترکیب بی‌نظیر خداوند و انسان در تمامی مسیر تا رسیدن به سپاه نهایت به صورت یک انسان فراز یابنده ارزیابی می‌شود.

هنگامی که به یکباره یک تنظیم کننده با یک انسان فراز یابنده پیوند می‌یابد، شمارهٔ آن تنظیم کننده از اسناد ابرجهان خط می‌خورد. این که در اسناد دیوینینگتون چه رخ می‌دهد، من نمی‌دانم، اما

حدس می‌زنم که ثبت نام آن تنظیم کننده به دایره‌های سِرّی بارگاههای داخلی گرندفاندا، سرپرست موقت سپاه نهایت، انتقال می‌یابد.

با پیوند تنظیم کننده، پدر جهانی وعدهٔ خود پیرامون هدیهٔ خویش به مخلوقات مادیش را تکمیل کرده است؛ او به این وعده عمل کرده است، و طرح اعطای جاودان ربانیت به بشریت را به انجام رسانده است. اکنون تلاش بشری برای درک و واقعیت بخشیدن به امکانات نامحدود که ذاتی شراکت آسمانی با خداوند است، که بدین گونه واقعیت یافته است، آغاز می‌شود.

سرنوشت شناخته شدهٔ کنونی انسانهای بقا یافته سپاه بهشتیِ نهایت است؛ این همچنین هدف سرنوشت برای تمامی تنظیم کنندگان فکر است که در پیوندی جاودان با یاران انسانی‌شان یگانه می‌شوند. در حال حاضر پایان دهندگان بهشت در بسیاری مسئولیتها در سرتاسر جهان بزرگ کار می‌کنند، اما ما همگی حدس می‌زنیم که در آیندهٔ دور بعد از این که هفت ابرجهان در نور و حیات استقرار یافتند، و هنگامی که سرانجام خدای متناهی از رازی که اکنون این الوهیت متعال را احاطه کرده بیرون آمد، آنها کارهای دیگر و حتی آسمانی‌تری برای انجام دادن خواهند داشت.

در رابطه با سازماندهی و پرسنل جهان مرکزی، ابرجهانها، و جهانهای محلی تا حد مشخصی به شما آموزش داده شده است؛ در رابطه با کاراکتر و منشأ برخی از شخصیتهای گوناگونی که اکنون بر این آفرینشهای پهناور حکومت می‌کنند قدری به شما گفته شده است. همچنین شما آگاهی یافته‌اید که کهکشانهای عظیمی از جهانها در آن دورها در ورای حاشیهٔ جهان بزرگ، در اولین سطح بیرونی فضا در حال سازمانیابی هستند. همچنین طی این نوشته‌ها فهمانده شده است که ایزد متعال سومین کارکرد آشکار ناشدهٔ خویش را در این ناحیه‌های اکنون ناشناختهٔ فضای بیرونی آشکار خواهد کرد؛ و همچنین به شما گفته شده است که پایان دهندگانِ سپاه بهشت فرزندان تجربی متعال هستند.

ما باور داریم که سرنوشت انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته، به همراه دستیاران پایان دهندهٔ آنها، این است که به طریقی در ادارهٔ جهانهای اولین سطح فضای بیرونی کارکرد داشته باشند. ما کمترین شکی نداریم که این کهکشانهای غول‌آسا در زمان مناسب جهانهای مسکونی خواهند شد. و ما به همان اندازه متقاعد شده‌ایم که در زمرهٔ سرپرستان آن، پایان دهندگان بهشت که سرشتشان پیامد کیهانیِ آمیختنِ آفریده و آفریننده است، یافت خواهند شد.

چه ماجرایی! چه رمان عاشقانه‌ای! یک آفرینش غول‌آسا که توسط فرزندان متعال سرپرستی خواهد شد، این تنظیم کنندگان شخصیت یافته و انسانی شده، این انسانهای تنظیم کننده شده و جاودان شده، این ترکیبات اسرارآمیز و رابطه‌های جاودان که بالاترین تجلی شناخته شدهٔ جوهر اولین منبع و مرکز و پایین‌ترین شکل حیات هوشمند که قادر به درک و دستیابی به پدر جهانی هستند. ما می‌پنداریم که این موجودات در هم آمیخته، این شراکتهای آفریننده و آفریده، فرمانروایانی عالی، سرپرستانی بی‌همتا، و مدیرانی فهیم و دلسوز برای تک تک و کلیهٔ اشکال حیات هوشمند خواهند شد که ممکن است در سرتاسر این جهانهای آیندهٔ اولین سطح فضای بیرونی به وجود آیند.

این حقیقت دارد، که شما انسانها منشأ زمینی و حیوانی دارید؛ به راستی ساختار شما گرد و غبار است. اما اگر واقعاً بخواهید، اگر به راستی آرزو داشته باشید، قطعاً میراث اعصار متعلق به شما است، و روزی شما در سرشت راستینتان — فرزندان خدای متعالِ تجربه و فرزندان الهیِ پدر بهشتیِ کلیهٔ شخصیتها —در سرتاسر جهانها خدمت خواهید کرد.

]عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اُروانتان.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 113

فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت

پس از ارائهٔ روایات ارواح خادم زمان و سپاهیان پیام‌آور فضا، ما به بررسی فرشتگان نگاهبان می‌پردازیم. آنها سرافیمهایی هستند که وقف خدمت به تک تک انسانهایی شده‌اند که تمامی طرح عظیم بقای پیشرفت معنوی برای ارتقا و کامل شدن آنها فراهم شده است. در اعصار گذشته در یورنشیا، این نگاهبانانِ سرنوشت تقریباً تنها گروه از فرشتگان بودند که مورد قدردانی واقع شدند. سرافیمهای سیاره‌ای در واقع ارواح خادمی هستند که برای خدمت به آنهایی که بقا خواهند یافت فرستاده شده‌اند. این سرافیمهای همراه در تمامی رخدادهای بزرگ گذشته و حال به عنوان یاوران معنوی انسان فانی عمل کرده‌اند. در بسیاری از مکاشفات الهی "سخن توسط فرشتگان گفته شده است"؛ بسیاری از فرامین بهشت توسط "خدمت فرشتگان دریافت شده‌اند."

سرافیمها فرشتگان سنتی بهشت هستند. آنها ارواح خادمی هستند که بسیار نزدیک شما زندگی می‌کنند و کارهای بسیار زیادی برای شما انجام می‌دهند. آنها از روزگاران آغازین هوشمندی بشری در یورنشیا کار کرده‌اند.

1- فرشتگان نگاهبان

آموزش در رابطه با فرشتگان نگاهبان یک افسانه نیست. برخی از گروههای موجودات بشری در واقع از فرشتگان شخصی برخوردارند. در تأیید این امر بود که عیسی در گفتمان پیرامون کودکان پادشاهی آسمانی گفت: "مراقب باشید که حتی یک تن از این بچه‌های کوچک را تحقیر نکنید، زیرا به شما می‌گویم که فرشتگان آنها همیشه حضور روح پدر من را مد نظر دارند."

سرافیمها در ابتدا قطعاً به نژادهای جداگانهٔ یورنشیا تخصیص یافته بودند. اما از هنگام اعطای میکائیل، آنها بر طبق هوشمندی بشری، معنویت، و سرنوشت گمارده می‌شوند. از نظر عقلانی، نوع بشر به سه طبقه تقسیم می‌شود:

1- دارندگان ذهن زیر نرمال — آنهایی که توان نرمال ارادی را اعمال نمی‌کنند؛ آنهایی که تصمیمات معمول را نمی‌گیرند. این طبقه شامل آنهایی می‌شود که نمی‌توانند خداوند را درک کنند؛ آنها فاقد ظرفیت پرستش هوشمندانهٔ الوهیت هستند. موجودات زیر نرمال

یورنشیا از یک گروه از سرافیمها، یک گروهان، با یک گردان از فرشتگان کروب برخوردار هستند. آنها به آنان تخصیص یافته‌اند تا به آنها خدمت کنند و گواه باشند که در تقلاهای زندگی کره، عدالت و بخشش به آنان تعمیم می‌یابد.

2- نوع معمول و نرمال ذهن بشری. از دیدگاه خدمت فرشتگان سراف، بیشتر مردان و زنان بر طبق مرتبتشان در پیمایش دایره‌های پیشرفت بشری و تکامل معنوی در هفت طبقه گروهبندی شده‌اند.

3- دارندگان ذهن فوق نرمال — آنهایی که از توان تصمیم‌گیری زیاد و پتانسیل بی‌چون و چرای نیل معنوی برخوردارند؛ مردان و زنانی که کمابیش از توان تماس با تنظیم کنندگان ساکن در خود برخوردارند؛ اعضای گروههای ذخیرهٔ گوناگون سرنوشت. صرف نظر از این که یک انسان بر حسب اتفاق در چه دایره‌ای باشد، اگر چنین فردی به عضویت هر یک از چندین سپاه ذخیرهٔ سرنوشت در آید، درست در آن هنگام و در آنجا، سرافیمهای شخصی به او گمارده می‌شوند، و از آن هنگام تا وقتی که دوران زندگانی زمینی او پایان یابد، آن انسان از خدمت مداوم و مراقبت بی‌وقفهٔ یک فرشتهٔ نگاهبان برخوردار خواهد گشت. همچنین، وقتی که هر موجود بشری *آن* تصمیم عالی را بگیرد، هنگامی که یک نامزدی واقعی با تنظیم کننده صورت گیرد، فوراً یک نگاهبان شخصی به آن روان گمارده می‌شود.

در خدمت به موجودات به اصطلاح نرمال، گماردن فرشتگان سراف بر طبق نیل بشری به دایره‌های عقلانیت و معنویت انجام می‌شود. شما در ذهنِ پوشش بشریتان در دایرهٔ هفتم آغاز می‌کنید، و در کار ادراک خود، استیلا بر خود، و خبرگی فردی به سوی درون سفر می‌کنید؛ و (اگر مرگ طبیعی دوران زندگی شما را خاتمه ندهد، و تقلاهای شما را به کرات قصر انتقال ندهد) دایره به دایره پیش می‌روید، تا این که به اولین دایره یا دایرهٔ درونیِ تماس نسبی و پیوند با تنظیم کنندهٔ ساکن در خود برسید.

موجودات بشری در دایرهٔ آغازین یا هفتم از یک فرشتهٔ نگاهبان به همراه یک گروهان از فرشتگان یاری دهندهٔ کروب برخوردار می‌باشند، که به مراقبت و سرپرستی یک هزار انسان گمارده شده‌اند. در ششمین دایره، یک زوج سرافی به همراه یک گروهان از فرشتگان کروب برای هدایت این انسانهای فراز یابنده در گروههای پانصد نفره تخصیص می‌یابد. هنگامی که پنجمین دایره به دست می‌آید، موجودات بشری در گروهانهای تقریباً یکصد نفره گروهبندی می‌شوند، و یک زوج از فرشتگان نگاهبان سرافیم به همراه یک گروه از فرشتگان کروب در موضع سرپرستی آنها قرار می‌گیرند. به دنبال دستیابی به چهارمین دایره، موجودات بشری در گروههای ده نفره گرد آورده می‌شوند، و باز سرپرستی به عهدهٔ یک زوج از سرافیمها، که توسط یک گروهان از فرشتگان کروب یاری می‌شوند قرار داده می‌شود.

هنگامی که یک ذهن انسانی رخوتِ میراث حیوانی را در هم می‌شکند و به سومین دایرهٔ عقلانیت بشری و معنویتِ کسب شده دست می‌یابد، از آن پس یک فرشتهٔ شخصی (در واقع دو تا) به طور

کامل و به طور منحصر به فرد به این انسان فراز یابنده تخصیص خواهد یافت. و بدین ترتیب این روانهای بشری، علاوه بر تنظیم کنندگان فکریِ سکنی گزینِ پیوسته حاضر و به طور فزاینده مؤثر، یاری تقسیم نشدهٔ این نگاهبانان شخصی سرنوشت را در کلیهٔ تلاشهای خود دریافت می‌دارند تا سومین دایره را به اتمام رسانند، دومی را بپیمایند، و به اولی دست یابند.

2- نگاهبانان سرنوشت

سرافیمها به عنوان نگاهبانان سرنوشت شناخته نمی‌شوند تا این که به معاشرت با یک روان بشری که به یک یا تعداد بیشتری از این سه دستاورد دست یافته است گمارده شوند: تصمیم نهایی را برای خداگونه شدن اتخاذ کرده است، به سومین دایره وارد شده است، یا به داخل یکی از گروههای ذخیرهٔ سرنوشت وارد شده است.

در تکامل نژادها، یک نگاهبان سرنوشت به دقیقاً نخستین موجودی که به دایرهٔ لازم پیروزی دست می‌یابد تخصیص داده می‌شود. در یورنشیا اولین انسانی که به یک نگاهبان شخصی دست یافت، رانتُواک، یک انسان خردمند از نژاد سرخ متعلق به زمانهای دور پیشین بود.

تمامی مأموریتهای فرشتگان توسط یک گروه از سرافیمهای داوطلب به انجام می‌رسند، و این انتصابها همیشه مطابق نیازهای بشری و با توجه به مرتبت زوج فرشته — نظر به تجربه، مهارت، و خرد فرشته — می‌باشند. فقط سرافیمهایی که خدمت طولانی داشته‌اند، آنهایی که با تجربه‌تر هستند و بیشتر مورد آزمون واقع شده‌اند به عنوان نگاهبانان سرنوشت گمارده می‌شوند. بسیاری از نگاهبانان تجارب ارزشمند بسیاری در آن کراتی که جزو سری عدم پیوند با تنظیم کننده هستند به دست آورده‌اند. سرافیمها، مثل تنظیم کنندگان، برای یک طول عمر تنها همراه این موجودات هستند، و سپس برای مأموریت جدید آزاد می‌شوند. بسیاری از نگاهبانان در یورنشیا این تجربهٔ پیشین عملی را در کرات دیگر داشته‌اند.

هنگامی که موجودات بشری نمی‌توانند بقا یابند، ممکن است نگاهبانان شخصی یا گروهیِ آنها بارها در ظرفیتهای مشابه در همان سیاره خدمت کنند. در سرافیمها برای تک تک کرات یک نگرش عاطفی به وجود می‌آید و آنها برای برخی از نژادها و انواع مخلوقات انسانی که به گونه‌ای بسیار نزدیک و عاطفی با آنان در ارتباط بوده‌اند یک علاقهٔ ویژه احساس می‌کنند.

فرشتگان برای همدمان بشریشان یک عاطفهٔ ابدی پیدا می‌کنند؛ و فقط اگر شما می‌توانستید سرافیمها را ببینید، شما نیز یک عاطفهٔ گرم نسبت به آنها پیدا می‌کردید. شما بعد از ترک بدنهای مادی و یافتن اشکال روحی در بسیاری ویژگیهای شخصیتی به فرشتگان بسیار نزدیک می‌شوید. آنها در بیشتر احساسات شما سهیم هستند و برخی احساسات اضافه‌تر را تجربه می‌کنند. تنها احساسی که شما را برمی‌انگیزد و درک آن تا اندازه‌ای برای آنها دشوار است، میراث ترس حیوانی است که در زندگی ذهنیِ ساکنان معمول یورنشیا به قدر بسیار زیاد جای می‌گیرد. فرشتگان به راستی درک این امر را دشوار می‌یابند که چرا شما چنان مصرانه اجازه می‌دهید که

نیروهای بالاتر عقلانی شما، حتی اعتقاد مذهبی شما، چنان تحت استیلای ترس قرار داشته باشد، و چنان به طور کامل به واسطهٔ هراس بی‌فکرانه از دلهره و اضطراب تضعیف گردد.

کلیهٔ سرافیمها نامهای منحصر به فرد دارند، اما در اسناد مأموریت برای خدمت در کرات، آنها اغلب با شماره‌های سیاره‌ای‌شان نامیده می‌شوند. در ستاد مرکزی جهان، آنها با نام و شماره ثبت شده‌اند. نگاهبان سرنوشتِ سوژهٔ بشری که در این ارتباط تماسی مورد استفاده قرار گرفته است، شمارهٔ 3 از گروه 17، از گروهان 126، از گردان 4، از واحد 384، از لشکر 6، از سپاه 37، از ارتش سرافی 182/314 از نبادان می‌باشد. شمارهٔ کنونیِ مأموریت سیاره‌ایِ این سرافیم در یورنشیا و به این سوژهٔ بشری 3/641/852 می‌باشد.

در خدمت نگاهبانیِ شخصی، تخصیص فرشتگان به عنوان نگاهبانان سرنوشت، سرافیمها همیشه برای خدمات خود داوطلب می‌شوند. در شهر این دیدار، یک انسان مشخص به سپاه ذخیرهٔ سرنوشت به تازگی پذیرفته شد، و چون تمامی چنین انسانهایی شخصاً توسط فرشتگان نگاهبان همراهی می‌شوند، بیش از یکصد سرافیمِ واجد شرایط جویای این مأموریت شدند. مدیر سیاره‌ای دوازده تن از افراد باتجربه‌تر را انتخاب نمود و متعاقباً سرافیمی را منصوب نمود که آنها به عنوان مناسبترین فرد برگزیدند تا این موجود بشری را در طول سفر زندگیش هدایت کند. بدین معنی که آنها یک زوج مشخص از سرافیمهایی را که به طور یکسان شایسته‌اند انتخاب نمودند؛ یکی از این زوج سرافی همیشه مشغول به کار خواهد بود.

کارهای سرافی ممکن است بی‌وقفه باشند، اما هر یک از زوج سرافی می‌تواند تمامی مسئولیتهای خدماتی را خاتمه دهد. سرافیمها، مثل کروبیان، معمولاً به صورت دوتایی خدمت می‌کنند، اما سرافیمها برخلاف همکاران کمتر پیشرفتهٔ خود، گاهی اوقات به تنهایی کار می‌کنند. آنها عملاً در تمامی تماسهایشان با موجودات بشری می‌توانند به صورت فردی عمل کنند. هر دو فرشته فقط در مدارهای بالاتر جهانها برای ارتباط و خدمت مورد نیاز هستند.

هنگامی که یک زوج سرافی مأموریت نگاهبانی را می‌پذیرند، آنها برای باقیماندهٔ حیات آن موجود بشری خدمت می‌کنند. موجود مکمل (یکی از دو فرشته) ثبت کنندهٔ مسئولیت می‌شود. این سرافیمهای مکمل، فرشتگان ثبت کنندهٔ انسانهای کرات تکاملی هستند. اسناد توسط زوج کروبی (یک فرشتهٔ کروب و یک فرشتهٔ سنوب) حفظ می‌شود. آنها همیشه با نگاهبانان سرافی مرتبط هستند، اما این اسناد همیشه توسط یکی از سرافیمها فراهم می‌شود.

به منظور استراحت و تجدید نیرو با انرژی حیاتِ مدارهای جهان، نگاهبان به طور مرتب توسط مکملش یاری می‌شود، و در طول غیب او، فرشتهٔ کروب همکار به عنوان ثبت کننده عمل می‌کند، و هنگامی که سرافیم مکمل به صورت مشابه غایب است نیز بدین گونه است.

3- رابطه با تأثیرات روحی دیگر

یکی از مهمترین چیزها که یک نگاهبان سرنوشت برای سوژهٔ انسانی خویش انجام می‌دهد به انجام رسانیدن یک هماهنگی شخصی از تأثیرات بیشمار غیرشخصی روحی است که در ذهن و روان مخلوق در حال تکامل مادی سکنی دارند، او را احاطه کرده‌اند، و با او تماس دارند. موجودات بشری شخصیت هستند، و برای ارواح غیرشخصی و وجودهای پیش شخصی بیش از حد دشوار است که با چنین اذهان بسیار مادی و ناهمبستهٔ شخصی تماس مستقیم برقرار کنند. در کار فرشتهٔ نگاهبان تمامی این تأثیرات کم و بیش یگانه‌اند و از طریق طبیعت توسعه یابندهٔ اخلاقیِ شخصیت در حال تکامل بشری تقریباً بیشتر مورد قدردانی واقع می‌شوند.

این نگاهبان سرافی به طور ویژه‌تر می‌تواند عوامل متعدد و تأثیرات روح بیکران را مرتبط سازد و چنین می‌کند. این تأثیرات در بر گیرندهٔ قلمروهای کنترلگران فیزیکی و ارواح یاور ذهن تا روح مقدسِ خادم الهی و تا تأثیر همه جا حاضر روحیِ سومین منبع و مرکز بهشت می‌باشند. پس از این که سرافیم این خدمات عظیم روح بیکران را بدین گونه یگانه ساخت و بیشتر شخصی نمود، مرتبط ساختن این نفوذ یکپارچهٔ عامل مشترک را با وجودهای روحی پدر و پسر به عهده می‌گیرد.

تنظیم کننده، حضور پدر است؛ روحِ حقیقت، حضور پسران است. این عطایای الهی در سطوح پایین‌تر تجربهٔ معنوی بشری از طریق خدمت سرافیم نگاهبان یگانه و هماهنگ می‌شوند. فرشتگان خادم در ترکیب ساختن مهر پدر و بخشش پسر در خدمتشان به مخلوقات انسانی از استعداد برخوردارند.

و در اینجا دلیل این امر آشکار می‌شود که چرا در طول آن فاصلهٔ میان مرگ فیزیکی و رستاخیز مورانشیا نگاهبان سرافی سرانجام سرپرست شخصی الگوهای ذهنی، فرمولهای حافظه، و واقعیات روانیِ انسان بقایابنده می‌شود. هیچکس جز فرزندان خادم روح بیکران نمی‌تواند در طول این فاز گذار از یک سطح جهان به سطح دیگر و سطح بالاتر از جانب مخلوق بشری بدین گونه عمل نماید. حتی هنگامی که شما در خواب پایانی انتقالتان درگیر می‌شوید، هنگامی که شما از زمان به ابدیت عبور می‌کنید، یک سوپرنافیم بالا به عنوان سرپرست هویت مخلوق و تضمین تمامیت شخصی به همین ترتیب با شما در انتقال سهیم می‌شود.

در سطح معنوی، سرافیمها بسیاری از خدمات در غیر این صورت غیرشخصی و پیش شخصیِ جهان را شخصی می‌سازند؛ آنها هماهنگ کننده هستند. در سطح عقلانی آنها همبسته کنندگان ذهن و مورانشیا هستند؛ آنها مفسر هستند. و در سطح فیزیکی آنها محیط زمینی را از طریق ارتباطشان با کنترلگران استاد فیزیکی و از طریق کارکرد همیارانهٔ مخلوقات بینابینی تحت کنترل درمی‌آورند.

این یک شرح کارکرد چندگانه و بغرنج یک سرافیم همراه است؛ اما چگونه چنین شخصیتِ فرشته مانندِ تحت فرمان که تنها اندکی بالاتر از سطح جهانی بشریت آفریده شده است چنین کارهای دشوار و پیچیده را انجام می‌دهد؟ ما به راستی نمی‌دانیم، اما حدس می‌زنیم که این کارکرد خارق‌العاده از طریق کار ناشناخته و آشکار ناشدهٔ ایزد متعال، الوهیت در حال واقعیت

یافتن جهانهای در حال تکامل زمان و فضا، به یک طریقهٔ آشکار ناشده تسهیل می‌شود. سرافیمها در سرتاسر تمامی قلمرو بقای پیش رونده از طریق ایزد متعال، یک بخش اساسی پیشرفت مداوم انسانی هستند.

4- قلمروهای عمل فرشتگان

سرافیمهای نگاهبان ذهن نیستند، گر چه آنها از همان منبع به وجود می‌آیند که همچنین سرچشمهٔ ذهن انسانی است: روح آفرینشگر. سرافیمها تحریک کنندگان ذهن هستند؛ آنها به طور مداوم به دنبال ترویج تصمیمات دایره ساز در ذهن بشر هستند. آنها این کار را آنطور که تنظیم کننده با عمل از درون و از طریق روان انجام می‌دهد، انجام نمی‌دهند، بلکه از بیرون به سوی درون، و با کار کردن از طریق محیط اجتماعی، اخلاقی، و وجدانی موجودات بشری. سرافیمها گیراییِ تنظیم کنندهٔ الهیِ پدر جهانی نیستند، بلکه آنها به عنوان عامل شخصیِ خدماتیِ روح بیکران عمل می‌کنند.

انسان فانی ضمن این که تحت راهبری تنظیم کننده قرار دارد، تحت نفوذ هدایت فرشتگان سراف نیز می‌باشد. تنظیم کننده اساس طبیعت جاودانهٔ انسان است؛ سرافیم آموزگار طبیعت در حال تکامل انسان است — در این زندگی، ذهن انسانی، و در زندگی بعد، روان مورانشیا. شما در کرات قصر نسبت به آموزگاران سرافی هشیار و آگاه خواهید بود، اما انسانها در اولین حیات معمولاً نسبت به آنها بی‌اطلاع هستند.

سرافیمها از طریق هدایت گامهای شخصیت بشری به مسیرهای تجارب جدید و پیش رونده به عنوان آموزگاران انسانها عمل می‌کنند. پذیرش هدایت یک سرافیم به ندرت به معنی دستیابی به یک زندگی آسوده است. شما در دنبال نمودن این راهبری قطعاً با شیبهای ناهموار انتخاب اخلاقی و پیشرفت معنوی مواجه خواهید شد، و اگر شهامت داشته باشید آن را خواهید پیمود.

میل پرستش به اندازهٔ زیاد در انگیزشهای روحی یاوران بالاتر ذهن منشأ دارد، و از طریق راهبریهای تنظیم کننده تقویت می‌شود. اما اشتیاق به دعا که اغلب توسط انسانهای خداشناس تجربه می‌شود بیشتر اوقات در نتیجهٔ نفوذ فرشتگان سراف به وجود می‌آید. سرافیم نگاهبان دائماً محیط انسانی را دستکاری می‌کند، بدین منظور که بینش کیهانی انسان فراز یابنده تقویت شود، تا حدی که چنین کاندیدای بقا بتواند درک افزایش یافتهٔ حضور تنظیم کنندهٔ سکنی گزین را به دست آورد و بدین طریق قادر باشد همکاری افزایش یافته با مأموریت روحیِ وجود الهی را به بار آورد.

در حالی که میان تنظیم کنندگانِ سکنی‌گزین و سرافیمِ احاطه کننده ظاهراً هیچ تماسی وجود ندارد، به نظر می‌رسد که آنها همیشه در هماهنگی کامل و همسازی عالی کار می‌کنند. در آن لحظاتی که تنظیم کنندگان در کمترین میزان فعالیت هستند نگاهبانان از همیشه فعالترند، اما

خدمت آنها به طریقی به گونه‌ای عجیب همبسته است. چنین همکاری عالی به سختی می‌تواند تصادفی یا اتفاقی باشد.

شخصیت خادمانهٔ سرافیم نگاهبان، حضور خداگونهٔ تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین، کنش احاطه‌گر روح‌القدس، و پسر – آگاهی روح حقیقت، همگی به صورت یک وحدت پرمعنیِ خدمت روحانی به یک شخصیت انسانی به گونه‌ای الهی همبسته‌اند. این تأثیرات آسمانی، گرچه از منابع متفاوت و سطوح مختلف می‌آیند، همگی در حضور احاطه کننده و در حال تکامل ایزد متعال یکپارچه می‌شوند.

5- خدمت فرشتگان به انسانها

فرشتگان حریم ذهن بشر را مورد تاخت و تاز قرار نمی‌دهند؛ آنها ارادهٔ انسانها را کنترل نمی‌کنند. آنها با تنظیم کنندگان سکنی‌گزین نیز به طور مستقیم تماس برقرار نمی‌کنند. نگاهبان سرنوشت به هر طریق ممکن که با حرمت شخصیت شما همساز باشد روی شما تأثیر می‌گذارد؛ این فرشتگان تحت هیچ شرایطی در کنش آزاد ارادهٔ بشری مداخله نمی‌کنند. فرشتگان یا هیچ رستهٔ دیگری از شخصیتهای جهان نیز از قدرت یا اختیار محدود ساختن یا کاستن امتیازات انتخاب بشری برخوردار نیستند.

فرشتگان آنقدر به شما نزدیکند و چنان با احساس شما را دوست دارند، که با توصیفی تمثیلی "به خاطر عدم شکیبایی و سرسختی عمدی شماگریه می‌کنند." سرافیمها اشک فیزیکی نمی‌ریزند؛ آنها بدنهای فیزیکی ندارند؛ همچنین از بال نیز برخوردار نیستند. اما احساسات معنوی دارند، و احساسات و عواطفی را که از یک طبیعت معنوی برخوردار است و از برخی جهات با احساسات بشری قابل مقایسه است تجربه می‌کنند.

سرافیمها کاملاً مستقل از درخواستهای مستقیم شما از جانب شما عمل می‌کنند؛ آنها فرامین مافوقان خود را اجرا می‌کنند، و لذا بدون توجه به هوسهای گذرا یا حالات تغییرپذیر شما عمل می‌کنند. این بدین معنی نیست که شما نمی‌توانید کارهای آنها را آسانتر یا دشوارتر سازید، بلکه این که فرشتگان به طور مستقیم درگیر درخواستهای شما یا دعاهای شما نیستند.

در زندگی جسمانی، هوشمندی فرشتگان به طور مستقیم برای انسانهای فانی فراهم نیست. آنها خدایگان یا مدیر نیستند؛ آنها صرفاً نگاهبان هستند. سرافیمها از شما *نگاهبانی* می‌کنند. آنها به دنبال این نیستند که به طور مستقیم شما را تحت نفوذ درآورند؛ شما باید مسیر خودتان را ترسیم کنید، اما این فرشتگان آنگاه وارد عمل می‌شوند تا از مسیری که برگزیده‌اید بهترین استفادهٔ ممکن را صورت دهند. آنها (معمولاً) به طور اختیاری در امور روزمرهٔ زندگی بشر مداخله نمی‌کنند. اما هنگامی که برای انجام یک کار غیرمعمول از مافوقان خود رهنمود دریافت می‌کنند، می‌توانید مطمئن باشید که این نگاهبانان شیوه‌ای برای انجام این فرامین پیدا خواهند کرد. از این رو آنها به تصویر درام بشری به طور ناخوانده وارد نمی‌شوند، به جز در وضعیتهای اضطراری و آنگاه

معمولاً با دستورات مستقیم مافوقان خود. آنها موجوداتی هستند که برای اعصار بسیار شما را دنبال خواهند کرد، و لذا آنها پیش درآمدی برای کار آینده‌شان و همدمیِ شخصیتی‌شان دریافت می‌کنند.

سرافیمها قادرند تحت شرایط مشخصی به عنوان کنشگران مادی برای موجودات بشری عمل نمایند، اما کنش آنها در این ظرفیت بسیار نادر است. آنها قادرند با کمک مخلوقات بینابینی و کنترلگران فیزیکی در یک رشتهٔ گسترده از فعالیتها از جانب موجودات بشری عمل نمایند، حتی با نوع بشر تماس واقعی بگیرند، اما چنین رخدادهایی بسیار غیرعادی هستند. در بیشتر موارد شرایط قلمرو مادی به واسطهٔ عمل فرشتگان سراف به گونه‌ای تغییر نیافته پیش می‌رود، گرچه مواقعی پیش آمده است که به واسطهٔ تحت مخاطره قرار گرفتن حلقه‌های حیاتی در زنجیرهٔ تکامل بشری، نگاهبانان سرافی با ابتکار خودشان، و به گونه‌ای صحیح، عمل نموده‌اند.

6- فرشتگان نگاهبان بعد از مرگ

حال که من قدری پیرامون کارکرد سرافیمها در طول حیات طبیعی به شما گفتم، تلاش خواهم کرد که پیرامون طرز عمل نگاهبانان سرنوشت در هنگام زوال انسانیِ همدمان بشری آنها به شما آگاهی دهم. به دنبال مرگ شما، تاریخچهٔ شما، ویژگیهای هویت، و وجود مورانشیاییِ روان بشری — که توسط کارکرد ذهن انسانی و تنظیم کنندهٔ الهی به طور مشترک تکامل یافته است — به همراه کلیهٔ ارزشهای دیگری که به وجود آیندهٔ شما مربوط است توسط نگاهبان سرنوشت به گونه‌ای وفادارانه حفظ می‌شود. این شامل هر چیزی است که تشکیل دهندهٔ شما است، شمای واقعی، به جز هویت وجود در حال تداوم که توسط تنظیم کنندهٔ در حال خروج و واقعیتِ شخصیت نمایندگی می‌شود.

درست در لحظه‌ای که نور هدایت کننده در ذهن بشری ناپدید می‌شود، یعنی آن درخشش روحی که سرافیمها با حضور تنظیم کننده مربوط می‌سازند، فرشتهٔ همراه به فرشتگان فرماندهٔ گروه، گروهان، گردان، واحد، لشگر، و سپاه به طور پی در پی شخصاً گزارش می‌دهد؛ و چنین فرشته‌ای، بعد از این که برای ماجرای نهایی زمان و فضا به روال معمول ثبت نام شد، برای گزارش دادن به ستارهٔ عصر (یا معاون دیگر جبرئیل) که فرماندهی ارتش سرافی این کاندیدا را برای صعود در جهان به عهده دارد توسط رئیس سیاره‌ایِ سرافیمها گواهی دریافت می‌دارد. و بعد از این که از فرماندهٔ این بالاترین واحد سازمانی اجازه دریافت نمود، این نگاهبان سرنوشت رهسپار اولین کرهٔ قصر می‌شود و در آنجا برای به هوش آمدن فرد تحت سرپرستیش که سابقاً در جسم بود منتظر باقی می‌ماند.

در صورتی که روان بشری بعد از دریافت تخصیص یک فرشتهٔ شخصی نتواند بقا یابد، سرافیم همراه باید رهسپار ستاد مرکزی جهان محلی شود و در آنجا نظاره‌گر تاریخچهٔ کامل فرد مکمل خود، آنطور که از پیش گزارش شد، شود. او سپس به پیشگاه دادگاههای فرشتگان اعظم می‌رود، تا در موضوع شکست بقای فرد تحت سرپرستی خود از ملامت تبرئه گردد؛ و سپس به کرات

باز می‌گردد، تا مجدداً به انسان دیگری که از پتانسیل فرازگرا برخوردار است یا به بخش دیگری از خدمت سرافی گمارده شود.

اما فرشتگان علاوه بر خدمات نگاهبانی شخصی و گروهی از چندین طریق به مخلوقات تکاملی خدمت می‌کنند. نگاهبانان شخصی که افراد تحت سرپرستی‌شان فوراً به کرات قصر نمی‌روند در آنجا بیکار نمی‌نشینند تا منتظر فراخوانی برای قضاوت ادواری شوند؛ آنها به مأموریتهای بیشمار خادمانه در سرتاسر جهان از نو گمارده می‌شوند.

سرافیم نگاهبان سرپرست امانتدار ارزشهای بقا یابندهٔ روان خفتهٔ انسان فانی است، همانطور که تنظیم کنندهٔ غایب هویتِ چنین موجود فناناپذیر جهان *می‌باشد*. هنگامی که این دو در تالارهای رستاخیز منسونیا در پیوند با شکل به تازگی ساخته شدهٔ مورانشیایی تشریک مساعی می‌کنند، تجدید مونتاژ عوامل تشکیل دهندهٔ شخصیت انسان فراز یابنده به وقوع می‌پیوندد.

تنظیم کننده شما را تعیین هویت خواهد کرد؛ سرافیم نگاهبان شما را تجدید شخصیت خواهد کرد و سپس شما را برای ناصح وفادار روزگاران زمینی شما نمایندگی خواهد کرد.

و حتی هنگامی که یک عصر سیاره‌ای پایان می‌یابد، آنگاه که آنهایی که در دوایر پایین‌تر پیشرفت انسانی قرار دارند گردهم می‌آیند، نگاهبانان گروهیِ آنان هستند که آنها را در تالارهای رستاخیز کرات قصر از نو مونتاژ می‌کنند، حتی به آن گونه که نگارشات شما می‌گوید: ”و او فرشتگانش را با یک صدای بلند خواهد فرستاد و برگزیدگانش را از یک سوی عالم تا سوی دیگر گرد خواهد آورد.“

تکنیک عدالت طلب می‌کند که نگاهبانان شخصی یا گروهی به فراخوانی دوره‌ای از جانب تمامی شخصیتهای بقا نیابنده پاسخ دهند. تنظیم کنندگان چنین بقا نیافته‌هایی باز نمی‌گردند، و هنگامی که فراخوانیها انجام می‌شوند، سرافیمها پاسخ می‌دهند، اما تنظیم کنندگان جوابی نمی‌دهند. این در برگیرندهٔ ”رستاخیز ناعادلان“ است، در واقع شناخت رسمی توقف وجود مخلوق. این فراخوانی عدالت همیشه فوراً به دنبال فراخوانی بخشش، رستاخیز بقا یافتگان خفته می‌آید. اما اینها موضوعاتی هستند که به هیچکس جز قضات عالی و تماماً دانای ارزشهای بقا مربوط نمی‌شوند. این مشکلات داوری به راستی به ما مربوط نیستند.

نگاهبانان گروهی ممکن است طی اعصار متوالی در یک سیاره خدمت کنند و سرانجام سرپرستان روانهای خفتهٔ هزاران هزار بقایافتهٔ خفته شوند. آنها می‌توانند در یک سیستم مشخص در بسیاری کرات گوناگون بدین گونه خدمت کنند، زیرا واکنش به رستاخیز در کرات قصر رخ می‌دهد.

تمامی نگاهبانان شخصی و گروهی در سیستم سِتانیا که در شورش لوسیفر به گمراهی کشانیده شدند، هر چند که بسیاری از آنها از نابخردی خود صادقانه توبه کردند، تا هنگام داوری نهایی شورش در جروسم زندانی خواهند ماند. بازرسان جهانی از پیش به طور اختیاری اختیار کلیهٔ

جنبه‌های روانهای امانتی‌شان را از این نگاهبانان نافرمان و ناصادق گرفته‌اند و این واقعیتهای مورانشیا را تحت سرپرستی سکنافیمهای داوطلب برای حفاظت قرار داده‌اند.

7- سرافیمها و دوران فراز یابندهٔ زندگی

در دوران زندگانی یک انسان فراز یابنده، این اولین بیدار شدن در سواحل کرهٔ قصر، به راستی یک عصر نوین است؛ این که در واقع برای نخستین بار یاران فرشتهٔ روزگاران زمینی خود را که مدتها شما را دوست داشته‌اند و پیوسته حاضر بوده‌اند در آنجا ببینید؛ و همچنین این که در آنجا نسبت به هویت و حضور ناصح الهی که مدتها در ذهن شما در کرهٔ زمین سکنی گزید به راستی آگاه شوید. چنین تجربه‌ای در بر گیرندهٔ یک بیداری شکوهمند، یک رستاخیز واقعی است.

در کرات مورانشیا سرافیمهای همراه یاران آشکار شما هستند (آنان دو تن می‌باشند). همینطور که شما از میان دوران زندگانی کرات دوران گذار پیش می‌روید، این فرشتگان نه تنها همراه شما هستند، و به هر طریق ممکن شما را در دستیابی به وضعیت مورانشیا و روحی یاری می‌دهند، بلکه همچنین از طریق مطالعه در مدارس ضمیمه برای سرافیمهای تکاملی که در کرات قصر حفظ می‌شوند از فرصت پیشروی بهره می‌برند.

نژاد بشری فقط اندکی پایین‌تر از انواع ساده‌تر رسته‌های فرشتگان آفریده شده است. از این رو به دنبال رهایی شما از قید و بند جسم، اولین مأموریت شما طی حیات مورانشیا در کار بلافصلی که در هنگام دستیابی شما به آگاهی شخصیت در انتظار شما است، به عنوان دستیاران سرافیمها خواهد بود.

پیش از ترک کرات قصر، کلیهٔ انسانها از فرشتگان دائم همدم سراف یا نگاهبان برخوردار خواهند شد. و همینطور که شما از کرات مورانشیا فراز می‌یابید، سرانجام نگاهبانان سراف هستند که شاهد فرامین پیوند جاودانهٔ شما با تنظیم کنندگان فکر هستند و بر آن گواهی می‌دهند. آنها با هم هویت شخصیت شما را به عنوان فرزندان جسم از کرات زمان تثبیت نموده‌اند. سپس با دستیابی شما به وضعیت تکامل یافتهٔ مورانشیایی، آنها شما را طی عبور از جروسم و کرات مربوطهٔ پیشرفت و فرهنگ سیستم همراهی می‌کنند. بعد از آن آنها با شما به ایدنشیا و هفتاد کرات معاشرت پیشرفتهٔ آن می‌روند، و متعاقباً شما را به ملک صادقها رهنمون خواهند شد و شما را طی دوران زندگانی عالی کرات ستاد مرکزی جهان دنبال خواهند نمود. و هنگامی که شما خرد و فرهنگ ملک صادقها را فرا گرفتید، شما را به سلوینگتون خواهند برد، و در آنجا شما در پیشگاه فرمانروای مطلق تمامی نبادان به طور رو در رو خواهید ایستاد. و باز این راهنمایان سرافی شما را از میان ناحیه‌های فرعی و اصلی ابرجهان و تا کرات پذیرش یوورسا دنبال خواهند کرد، و با شما باقی خواهند ماند تا این که سرانجام به مقصد پرواز طولانی هاونا در پوشش سکنافیمی قرار گیرید.

برخی از نگاهبانان الحاقی سرنوشت در طول زندگانی انسانی مسیر رهنوردان فراز یابنده را از میان هاونا دنبال می‌کنند. دیگران با معاشران طولانی مدت انسانی خود موقتاً خداحافظی می‌کنند، و سپس، در حالی که این انسانها دوایر جهان مرکزی را می‌پیمایند، این نگاهبانان سرنوشت به دوایر سرافینگتون دست می‌یابند. و آنها در سواحل بهشت منتظر خواهند ماند تا این که معاشران انسانی آنها از آخرین خواب گذار زمان بیدار شوند تا به سوی تجارب جدید ابدیت پیش روند. این سرافیمهای فراز یابنده متعاقباً به خدمات گوناگون در سپاه پایان دهندگان و به سپاه سرافی کمال وارد می‌شوند.

انسان و فرشته ممکن است در خدمت جاودانه از نو به هم وصل شوند یا نشوند، اما هر جا که مأموریت سرافی آنها را ببرد، سرافیمها همیشه با افراد تحت سرپرستی پیشینشان در کرات تکاملی، انسانهای فراز یابندهٔ زمان، در ارتباط هستند. معاشرتهای صمیمانه و وصلتهای عاطفیِ قلمروهای منشأ بشری هرگز فراموش نمی‌شوند و هرگز به طور کامل نیز قطع نمی‌شوند. در اعصار جاودانه انسانها و فرشتگان در خدمت الهی همکاری خواهند کرد، همانطور که در دوران زندگانی زمان می‌کردند.

برای سرافیمها مطمئن‌ترین راه برای دستیابی به الوهیتهای بهشت، هدایت موفقیت‌آمیز یک روان حاوی منشأ تکاملی به دروازه‌های بهشت است. از این رو مأموریت نگاهبان سرنوشت بالاترین پاداش وظیفهٔ سرافی است.

فقط نگاهبانان سرنوشت به داخل سپاه اولیه یا انسانی نهایت گرد می‌آیند، و این زوج درگیر ماجرای متعالی هویت در یگانگی می‌شوند؛ دو موجود پیش از پذیرش آنها به داخل سپاه نهایت به یگانگی دوتایی معنوی دست یافته‌اند. در این تجربه دو طبیعت فرشته گونه، که در تمامی کارکردهای جهان بدین گونه مکملند به یگانگی غائی روحی دو در یک دست می‌یابند، و به یک ظرفیت جدید برای پذیرش و پیوند با یک ذرهٔ غیرتنظیم کننده از پدر بهشتی می‌رسند. و بدین ترتیب برخی از همیارانِ با محبت سرافی شما سرانجام همچنین همیاران پایان دهندهٔ شما در ابدیت، فرزندان متعال و فرزندان کامل شدهٔ پدر بهشتی می‌شوند.

]ارائه شده توسط رئیس سرافیمها که در یورنشیا ساکن است.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 114

دولت سیاره‌ای فرشتگان سراف

والامرتبه‌ها از طریق نیروها و عوامل آسمانی متعدد اما عمدتاً از طریق خدمت سرافیمها در پادشاهیهای انسانها حکومت می‌کنند.

امروز در هنگام ظهر، در لحظهٔ حضور و غیاب فرشتگانِ سیاره‌ای، نگاهبانان، و دیگران، 501/234/619 جفت از سرافیمها در یورنشیا حضور داشتند. دویست سپاه از فرشتگان سراف شامل 597/196/800 جفت از سرافیمها یا 1/194/393/600 فرشتهٔ تنها تحت فرماندهی من قرار داشتند. با این وجود دفتر ثبت 1/002/469/238 فرد را نشان می‌دهد. از این رو به دنبال آن درج شده که 191/924/362 فرشته به دلیل کار انتقال، پیام رسانی، و مرگ از این کره غایب بودند. (در یورنشیا تقریباً به همان تعداد از سرافیمها فرشتگان کروب وجود دارند، و آنها به نحوی مشابه سازمان یافته‌اند.)

سرافیمها و کروبیان همکار آنها در رابطه با جزئیات دولت فوق بشری یک سیاره کار زیادی انجام می‌دهند، به ویژه در رابطه با کراتی که به واسطهٔ شورش در انزوا بوده‌اند. فرشتگان که توسط بینابینیها به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند، به عنوان خادمان فوق مادی واقعی که فرامین فرماندار کل مقیم و کلیهٔ همکاران و زیردستان او را اجرا می‌کنند در یورنشیا عمل می‌کنند. سرافیمها به عنوان یک طبقه با بسیاری تکالیف به غیر از تکالیف شخصی و سرپرستی گروهی مشغول هستند.

یورنشیا فاقد سرپرستی صحیح و مؤثر از حکمرانان سیستم، کوکبه، و جهان نیست. اما دولت سیاره‌ای از دولت هر کرهٔ دیگر در سیستم سِتانیا، و حتی در سرتاسر نبادان متفاوت است. این بی‌همتایی در طرح سرپرستی شما به سبب تعدادی شرایط غیرعادی است:

1- وضعیت تغییر و تبدیل حیات یورنشیا.

2- وضع اضطراری شورش لوسیفر.

3- اختلالات مربوط به خطای آدم.

4- بی‌قاعدگیهای ناشی از این واقعیت که یورنشیا یکی از کرات اعطایی حکمران جهان است. میکائیل نبادان پرنس سیاره‌ای یورنشیا است.

5- کارکرد ویژهٔ بیست و چهار مدیر سیاره‌ای.

6- مکان در سیارهٔ مدار یک فرشتهٔ اعظم.

7- گمارش اخیرتر ماکی‌ونتا ملک صادق که روزگاری در جسم ظاهر شد به عنوان معاون پرنس سیاره‌ای.

1- حاکمیت یورنشیا

حاکمیت آغازین یورنشیا توسط فرمانروای سیستم سِتانیا به امانت حفظ گردید. آن ابتدا توسط او به یک کمیسیون مشترک ملک صادقها و حاملین حیات سپرده شد، و این گروه تا هنگام ورود معمول یک پرنس سیاره‌ایِ برگزیده در یورنشیا عمل نمود. به دنبال سقوط پرنس کلیگستیا، در هنگام شورش لوسیفر، یورنشیا هیچ رابطهٔ مطمئن و تثبیت شده‌ای با جهان محلی و بخشهای اداری آن نداشت، تا این که اعطای میکائیل در جسم تکمیل گردید، و سپس او توسط اتحاد ایامها، پرنس سیاره‌ای یورنشیا اعلام شد. چنین اعلامی با اطمینان و در اصول برای همیشه وضعیت کرهٔ شما را تثبیت نمود، اما عملاً پسر آفرینندهٔ حکمران هیچ نشانی از سرپرستی شخصی سیاره نشان نداد، به جز برقراری کمیسیون جروسم متشکل از بیست و چهار یورنشیایی پیشین که او را در دولت یورنشیا و تمامی سیارات قرنطینه شدهٔ دیگر در سیستم با اختیار نمایندگی کنند. یکی از اعضای این شورا اکنون همیشه به عنوان فرماندار کل مقیم در یورنشیا ساکن است.

اتوریتهٔ قائم مقامی برای عمل کردن از جانب میکائیل به عنوان پرنس سیاره‌ای اخیراً به ماکی‌ونتا ملک صادق داده شده است، اما این پسر جهان محلی کوچکترین حرکتی در جهت تغییر نظام کنونی سیاره‌ایِ دولتهای پیاپی فرمانداران کل مقیم انجام نداده است.

احتمال اندکی وجود دارد که در طول دوران حاکمیت کنونی تغییر قابل توجهی در دولت یورنشیا انجام شود، مگر این که قائم مقام پرنس سیاره‌ای برای به عهده گرفتن این مسئولیتهای افتخاری وارد شود. برای برخی از همکاران ما به نظر می‌رسد که در زمانی در آیندهٔ نزدیک طرح اعزام یکی از بیست و چهار مشاور به یورنشیا که به عنوان فرماندار کل عمل کند با ورود رسمی ماکی‌ونتا ملک صادق با فرمان قائم مقامی حاکمیت یورنشیا مورد جایگزینی واقع شود. او به عنوان پرنس سیاره‌ای موقت تا هنگام صدور حکم نهایی برای شورش لوسیفر و احتمالاً طی برقراری نور و حیات در سیاره در آیندهٔ دور بدون شک به سرپرستی سیاره ادامه خواهد داد.

برخی باور دارند که ماکی‌ونتا خواهد آمد تا سرپرستی شخصی امور یورنشیا را تا پایان دوران حاکمیت کنونی به عهده گیرد. دیگران بر این باورند که پرنس قائم مقام ممکن است بدین گونه نیاید، تا این که میکائیل روزگاری به یورنشیا بازگردد، همانطور که در هنگامی که هنوز در

جسم بود وعده داد. باز سایرین، از جمله این گوینده در انتظار ظهور ملک صادق در هر روز یا ساعت هستند.

2- هیئت سرپرستان سیاره‌ای

از هنگام روزگاران اعطای میکائیل به کرهٔ شما سرپرستی عمومی یورنشیا به یک گروه ویژه در جروسم متشکل از بیست و چهار تنی که روزگاری مردم یورنشیا بودند سپرده شده است. شایستگی برای عضویت در این کمیسیون برای ما ناشناخته است، اما ما مشاهده کرده‌ایم که آنهایی که بدین گونه مأموریت یافته‌اند همگی به حاکمیت در حال گسترش متعال در سیستم سِتانیا کمک کرده‌اند. آنها بنا بر سرشتشان هنگامی که در یورنشیا عمل می‌کردند همگی رهبران واقعی بودند، و (به جز ماکی‌ونتا ملک صادق) این کیفیتهای رهبری به واسطهٔ تجربهٔ کرات قصر تقویت شده و به واسطهٔ آموزش در شهروندی جروسم اضافه شده است. اعضا از طریق کابینهٔ لانافورج برای گروه بیست و چهار نفره کاندید می‌شوند، توسط والامرتبه‌های ایدنشیا تأیید می‌شوند، توسط نگاهبان تخصیص یافتهٔ جروسم تصویب می‌شوند، و توسط جبرئیل سلوینگتون مطابق فرمان میکائیل گمارده می‌شوند. منصوب شدگان موقت درست همانند اعضای دائمِ این کمیسیون سرپرستان ویژه به طور کامل عمل می‌کنند.

این هیئت از مدیران سیاره‌ای به ویژه درگیر سرپرستی آن فعالیتها در این کره است که ناشی از این واقعیت است که میکائیل اعطای نهایی خود را در اینجا تجربه کرد. آنها از طریق فعالیتهای ارتباطی یک ستارهٔ تابناک عصر، همان موجودی که در سرتاسر اعطای انسانی مراقب عیسی بود، در تماس نزدیک و فوری با میکائیل نگاه داشته می‌شوند.

در حال حاضر فردی به نام یحیی، که برای شما به نام "تعمید دهنده" شناخته شده است، رئیس این شورا، آنگاه که در جروسم در جلسه است، می‌باشد. اما سرپرست این شورا به واسطهٔ سِمتش نگاهبان سِتانیا، نمایندهٔ مستقیم و شخصیِ بازرس دستیار در سلوینگتون و رئیس عالی اجرائی اُروانتان می‌باشد.

اعضای همین کمیسیون یورنشیاییهای پیشین نیز به عنوان سرپرستان مشورتی سی و شش کرات دیگر سیستم عمل می‌کنند که به واسطهٔ شورش در انزوا قرار گرفته‌اند. آنها یک خدمت بسیار ارزشمند در نگاه داشتن لانافورج، حکمران سیستم، در تماس نزدیک و دلسوزانه با امور این سیارات که هنوز کمابیش تحت کنترل فراگیر پدران کوکبهٔ نُرلاشیادک باقی هستند به انجام می‌رسانند. این بیست و چهار مشاور به هر یک از سیارات قرنطینه شده، به ویژه به یورنشیا، سفرهای مکرر انجام می‌دهند.

هر یک از کرات منزوی دیگر توسط کمیسیونهای مشابه که اندازهٔ متغیر دارند و در بر گیرندهٔ ساکنان روزگاران پیشین آن کرات هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند، اما این کمیسیونهای دیگر تحت فرمان گروه یورنشیاییِ بیست و چهار نفره قرار دارند. در حالی که اعضای کمیسیون

ذکر شده بدین ترتیب به هر فاز از پیشرفت بشری در هر کرهٔ قرنطینه شده در سِتانیا به گونه‌ای فعال علاقمند هستند، به ویژه و به طور فوق‌العاده درگیر رفاه و پیشرفت نژادهای انسانی یورنشیا می‌باشند، زیرا آنها فوراً و به طور مستقیم امور هیچیک از سیارات به جز یورنشیا را سرپرستی نمی‌کنند، و حتی در اینجا اختیار آنها به جز در قلمروهای مشخصی که به بقای انسانی مربوطند کامل نیست.

هیچکس نمی‌داند این بیست و چهار مشاور یورنشیا، جدا از برنامهٔ معمول فعالیتهای جهان، تا کی در موقعیت کنونی خود ادامه خواهند داد. بدون شک آنها تا وقتی که در وضعیت سیاره‌ای تغییراتی رخ دهد در ظرفیتهای کنونی خود به خدمت ادامه خواهند داد. در زمرهٔ این تغییرات، پایان یک دوره، به عهده‌گیری اتوریتهٔ کامل توسط ماکی‌ونتا ملک صادق، داوری نهایی پیرامون شورش لوسیفر، یا ظهور مجدد میکائیل در کرهٔ اعطای نهایی او می‌باشد. به نظر می‌رسد فرماندار کل کنونی ساکن یورنشیا بر این عقیده است که در لحظه‌ای که سیستم سِتانیا به مدارهای کوکبه بازگردد، همگی به جز ماکی‌ونتا ممکن است برای صعود به بهشت آزاد شوند. اما دیدگاههای دیگری نیز وجود دارند.

3- فرماندار کل مقیم

هر یکصدسال به وقت یورنشیا، گروه جروسمیِ بیست و چهار سرپرست سیاره‌ای یکی از افراد خود را برای اقامت در کرهٔ شما تعیین می‌کند تا به عنوان نمایندهٔ اجرایی‌شان، به عنوان فرماندار کل مقیم، عمل نماید. در طول ایام آمادگیِ این نوشته‌ها این افسر اجرایی تغییر کرد. او نوزدهمین فردی بود که بدین گونه خدمت کرد و فرد بیستم جانشین او گردید. نام سرپرست کنونی سیاره‌ای فقط به این دلیل از شما پنهان نگاه داشته شده است، که انسان فانی به این تمایل دارد که هموطنان خارق‌العاده و مافوقان فوق بشری خود را مورد تقدیس و احترام قرار دهد، و حتی در زمرهٔ خدایان بشمارد.

فرماندار کل مقیم هیچ اتوریتهٔ واقعی شخصی در مدیریت امور کره ندارد، به جز به عنوان نمایندهٔ بیست و چهار مشاور جروسم. او به عنوان هماهنگ کنندهٔ دولت فوق بشری عمل می‌کند و رئیس مورد احترام و رهبر عموماً به رسمیت شناخته شدهٔ موجودات آسمانی است که در یورنشیا عمل می‌کنند. تمامی رسته‌های گروههای فرشتگان او را به عنوان مدیر هماهنگ کنندهٔ خود تلقی می‌کنند، در حالی که بینابینیهای متحد، از هنگام عزیمت 1-2-3 اولین که یکی از بیست و چهار مشاور گشت، به راستی به فرمانداران کل پیاپی به عنوان پدران سیاره‌ای خود می‌نگرند.

اگر چه فرماندار کل اتوریتهٔ واقعی و شخصی در سیاره ندارد، هر روزه فرامین و تصمیمات متعددی صادر می‌کند که توسط کلیهٔ شخصیتهای مربوطه به عنوان کلام آخر پذیرفته می‌شود. او عمدتاً بیشتر به عنوان یک مشاور پدرانه است تا یک حکمران تکنیکی. از برخی جهات او همچون یک پرنس سیاره‌ای عمل می‌کند، اما دولت او بسیار بیشتر به دولت فرزندان ماتریال شباهت نزدیک دارد.

دولت یورنشیا مطابق ترتیبی که به واسطهٔ آن فرماندار کلِ بازگشته به عنوان یک عضو موقت کابینهٔ حکمران سیستم که در برگیرندهٔ پرنسهای سیاره‌ای است در شوراهای جروسم نمایندگی می‌شود. هنگامی که ماکی‌ونتا به عنوان قائم مقام پرنس تعیین شد، انتظار می‌رفت که او جای خود را در شورای پرنسهای سیاره‌ای سِتانیا فوراً به عهده گیرد، اما تاکنون او در این جهت چیزی نشان نداده است.

دولت فوق مادی یورنشیا یک رابطهٔ بسیار نزدیک ارگانیک با واحدهای بالاتر جهان محلی ندارد. از جهتی فرماندار کل مقیم، سلوینگتون و نیز جروسم را نمایندگی می‌کند، زیرا او از سوی بیست و چهار مشاور که مستقیماً نمایندهٔ میکائیل و جبرئیل هستند عمل می‌نماید. و فرماندار سیاره‌ای که شهروند جروسم است، می‌تواند برای حکمران سیستم به عنوان یک سخنگو عمل نماید. مسئولان کوکبه از طریق یک پسر ورانادک، ناظر ایدنشیا، مستقیماً نمایندگی می‌شوند.

4- ناظر والامرتبه

حاکمیت یورنشیا به واسطهٔ تصاحب اختیاری اتوریتهٔ سیاره‌ای که مدت کوتاهی پس از شورش سیاره‌ای توسط دولت نرلاشیادک در گذشته صورت گرفت بیشتر پیچیده شده است. هنوز در یورنشیا یک پسر وُرانادک ساکن است. او یک ناظر والامرتبه‌های ایدنشیا است و در غیاب عمل مستقیم میکائیل، امانتدار حاکمیت سیاره‌ای است. ناظر کنونی والامرتبه (و زمانی نایب حکمران) بیست و سومین نفری است که بدین گونه در یورنشیا خدمت می‌کند.

گروههای مشخصی از مشکلات سیاره‌ای وجود دارند که هنوز تحت کنترل والامرتبه‌های ایدنشیا هستند، و در هنگام شورش لوسیفر تحت حوزهٔ اختیارات آنها قرار گرفتند. اتوریته در این امور توسط یک پسر وُرانادک اِعمال می‌شود. او یک ناظر نرلاشیادک است که روابط مشورتی بسیار نزدیکی با سرپرستان سیاره‌ای دارد. سرپرستان نژادی در یورنشیا بسیار فعال هستند، و رئیسان گوناگون گروهی آنها به ناظر وُرانادکِ مقیم که به عنوان مدیر مشورتی آنها عمل می‌کند به طور غیررسمی وصل هستند.

در هنگام یک بحران سرپرست واقعی و عالیِ دولت، به جز در برخی امور صرفاً روحی، این پسر وُرانادِکِ ایدنشیا می‌باشد که اکنون مشغول به کار نظارت است. (در این مشکلات منحصر به فرد روحی و در برخی امور صرفاً شخصی به نظر می‌رسد اتوریتهٔ عالی به فرشتهٔ اعظم فرمانده که به ستاد فرماندهی ناحیه‌ای آن رسته وصل است و به تازگی در یورنشیا برقرار شده محول شده است.)

یک ناظر والامرتبه از این قدرت برخوردار است که بنا به صلاحدید خود دولت سیاره‌ای را در لحظات بحرانهای جدی سیاره‌ای تصرف کند، و نگاشته شده است که در تاریخ یورنشیا این امر سی و سه بار رخ داده است. در چنین اوقاتی ناظر والامرتبه به عنوان قائم مقام والامرتبه عمل

می‌کند، و روی تمامی سرپرستان و مدیران مقیم سیاره به جز سازمان ناحیه‌ای فرشتگان اعظم اتوریتهٔ بی‌چون و چرا اعمال می‌کند.

قائم مقامیهای وُراندادک برای سیارات با شورش در انزوا قرار گرفته چیز عجیب و غریبی نیستند، زیرا ممکن است والامرتبه‌ها در هر زمان در امور کرات مسکونی مداخله کنند، و خرد برتر فرمانروایان کوکبه را در امور پادشاهیهای انسانها دخالت دهند.

5- دولت سیاره‌ای

توصیف دولت واقعی یورنشیا به راستی دشوار است. در راستای خطوط سازماندهی جهان، همچون بخش مقننه، مجریه، و قضاییِ جداگانه، هیچ دولت رسمی وجود ندارد. بیست و چهار مشاور به شاخهٔ مقننهٔ دولت سیاره‌ای شدن بسیار نزدیک هستند. فرماندار کل یک رئیس اجرایی موقت و مشورتی با قدرت وتو است که ناظر والامرتبه از آن برخوردار است. و مطلقاً هیچ قدرت مرجع قضایی عامل در سیاره وجود ندارد — بلکه فقط کمیسیونهای میانجی‌گر.

اکثر مشکلاتی که به سرافیمها و بینابینیها مربوط می‌شود با رضایت متقابل توسط فرماندار کل مورد داوری قرار می‌گیرد. اما تمامی احکام او، به جز هنگامی که فرامین بیست و چهار مشاور را اعلام می‌دارد، در معرض استیناف کمیسیونهای میانجیگر، مسئولین محلی که برای کارکرد سیاره‌ای منصوب شده‌اند، و یا حتی حکمران سیستم سِتانیا قرار دارند.

فقدان پرسنل مادیِ یک پرنس سیاره‌ای و نظام مادی یک پسر و دختر نوع آدم به واسطهٔ کارکرد ویژهٔ سرافیمها و به خاطر خدمات غیرعادی مخلوقات بینابینی بخشاً جبران می‌شود. فقدان پرنس سیاره‌ای توسط حضور سه‌گانهٔ فرشتگان اعظم، ناظر والامرتبه، و فرماندار کل به گونه‌ای مؤثر جبران می‌شود.

این دولت سیاره‌ایِ نسبتاً سازمان یافتهٔ ناپایدار و تا اندازه‌ای شخصاً مورد سرپرستی واقع شده به دلیل یاریِ زمان اندوز فرشتگان اعظم و مدار پیوسته آمادهٔ آنها که به طور بسیار مکرر در وضعیتهای اضطراری سیاره‌ای و دشواریهای اداری مورد استفاده قرار می‌گیرد بیش از حد انتظار مؤثر است. به لحاظ تکنیکی سیاره هنوز از نظر روحی در مدارهای نرلاشیادک در انزوا قرار دارد، اما در یک وضعیت اضطراری این نارسایی اکنون می‌تواند از طریق کاربرد مدار فرشتگان اعظم مورد احتراز قرار گیرد. البته از هنگام ریخته شدن روح حقیقت بر روی تمامی انسانها در هزار و نهصد سال پیش، انزوای سیاره‌ای به تک تک انسانها ربط اندکی دارد.

هر روز اداری در یورنشیابا یک گفتگوی مشورتی آغاز می شود که در آن فرماندار کل، رئیس سیاره‌ایِ فرشتگان اعظم، ناظر والامرتبه، سوپرنافیم سرپرست، رئیس حاملین حیات مقیم سیاره، و میهمانان دعوت شده از میان فرزندان والامرتبهٔ جهان، یا از میان برخی از دانشجویان دیدارگر که ممکن است بر حسب اتفاق در سیاره اقامت داشته باشند شرکت دارند.

کابینهٔ مستقیم اداری فرماندار کل شامل دوازده سرافیم است. آنها رئیسان اجرایی دوازده گروه از فرشتگان ویژه هستند که به عنوان مدیران بلافصل فوق بشریِ پیشرفت و ثبات سیاره‌ای عمل می کنند.

6- سرافیم ارشد سرپرستی سیاره‌ای

هنگامی که نخستین فرماندار کل به یورنشیا وارد شد، همزمان با ریختن روح حقیقت، او با دوازده گروه از سرافیمهای ویژه همراهی می‌شد. آنها فارغ‌التحصیلان سرافینگتون بودند که فوراً به برخی خدمات ویژهٔ سیاره‌ای گمارده شده بودند. این فرشتگان والا به عنوان سرافیم ارشد سرپرستی سیاره شناخته شده‌اند، و جدا از کنترل فراگیر ناظر والامرتبهٔ سیاره‌ای، تحت سرپرستی بلافصل فرماندار کل مقیم هستند.

این دوازده گروه از فرشتگان، در حالی که تحت سرپرستی عمومی فرماندار کل مقیم عمل می‌کنند، فوراً توسط شورای فرشتگان دوازده نفرهٔ سراف، رئیسان عامل هر گروه، سرپرستی می‌شوند. این شورا همچنین به عنوان کابینهٔ داوطلب فرماندار کل مقیم خدمت می‌کند.

من به عنوان رئیس سیاره‌ایِ سرافیمها سرپرستی این شورای رئیسان فرشتگان سراف را به عهده دارم، و من یک سوپرنافیم داوطلب از رستهٔ اولیه هستم که به عنوان جانشین رئیس پیشین گروههای فرشتگان سیاره که در هنگام جدایی کلیگسشیا خطا کرد در یورنشیا خدمت می‌کنم.

دوازده گروه از سرافیمهای ارشدِ سرپرستی سیاره‌ای به صورت زیر در یورنشیا عمل می‌کنند:

1- *فرشتگان ادواری*. اینها فرشتگان عصر حاضر، گروه دوره‌ای هستند. سرپرستی و مدیریت امور هر نسل که متناسب با موزائیک عصری که در آن رخ می‌دهند طراحی شده‌اند، به این خادمان آسمانی سپرده شده است. گروه کنونی فرشتگان ادواری که در یورنشیا خدمت می‌کنند سومین گروهی است که در طول دورهٔ حاضر به سیاره گمارده شده است.

2- *فرشتگان پیشرفت*. کار آغاز نمودنِ پیشرفت تکاملیِ اعصار متوالی اجتماعی به این سرافیمها محول شده است. آنها توسعهٔ روند ذاتی پیشرفت مخلوقات تکاملی را شکوفا می‌سازند. آنها به گونه‌ای وقفه ناپذیر تلاش می‌کنند تا چیزها را آنچه که باید باشند بسازند. گروهی که اکنون مشغول به کار است دومین گروهی است که به سیاره تخصیص یافته است.

3- *نگاهبانان مذهبی*. اینها "فرشتگان کلیساها" هستند، کوشاترین نگاهدارندگان آنچه که هست و بوده است. آنها تلاش می‌کنند که ایده‌آلهای آنچه را که به خاطر گذار امن ارزشهای اخلاقی از یک دوره به دورهٔ دیگر بقا یافته است حفظ کنند. آنها کیش و مات

فرشتگان پیشرفت هستند، و در همان حال به دنبال انتقال ارزشهای جاودان اشکال کهن و در حال گذار به الگوهای نوین و لذا کمتر ثبات یافتهٔ اندیشه و رفتار از یک نسل به دیگری می‌باشند. این فرشتگان برای اشکال معنوی مبارزه می‌کنند، اما آنها منبع فوق فرقه‌گرایی و بخشهای بی‌معنی جنجالیِ مذهب‌گرایان متظاهر نیستند. گروهی که اکنون در یورنشیا عمل می‌نماید پنجمین گروهی است که بدین گونه عمل می‌کند.

4- *فرشتگان زندگی ملت*. اینها "فرشتگان شیپورها" هستند، مدیران کارکردهای سیاسیِ زندگی ملی یورنشیا. گروهی که اکنون در کنترل فراگیر روابط بین‌المللی عمل می‌کند چهارمین گروهی است که در سیاره خدمت می‌نماید. به ویژه از طریق خدمت این بخش از فرشتگان سراف است که "والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها" حکومت می‌کنند.

5- *فرشتگان نژادها*. آنهایی که برای حفظ نژادهای تکاملی زمان کار می‌کنند، صرف نظر از درگیریهای سیاسی و گروهبندیهای مذهبی آنها. در یورنشیا بقایای نُه نژاد بشری وجود دارند که با مردم روزگاران امروز درآمیخته و ترکیب شده‌اند. این سرافیمها به طور نزدیک به خدمت سرپرستان نژادی مربوط هستند، و گروهی که اکنون در یورنشیا است، گروه آغازینی است که به زودی بعد از روز پنطیکاست به سیاره تخصیص یافت.

6- *فرشتگان آینده*. اینها فرشتگان پیش‌بینی هستند که یک عصر و طرح آینده را برای تحقق چیزهای بهتر یک دورهٔ جدید و در حال پیشرفت پیش‌بینی می‌کنند؛ آنها آرشیتکتهای اعصار پیاپی هستند. گروهی که اکنون در سیاره است از آغاز دورهٔ کنونی در سیاره بدین گونه عمل کرده است.

7- *فرشتگان روشنگری*. یورنشیا اکنون کمک سومین گروه از سرافیمها را که وقف شکوفایی آموزش سیاره‌ای هستند دریافت می‌دارد. این فرشتگان به کار آموزش ذهنی و اخلاقی، بدان گونه که به افراد، خانواده‌ها، گروهها، مدارس، اجتماعات، ملتها، و تمامی نژادها مربوط است، مشغول هستند.

8- *فرشتگان سلامتی*. اینها خادمان سرافی هستند که به یاری آن عوامل انسانی که وقف ترویج سلامتی و پیشگیری از بیماری هستند تخصیص یافته‌اند. گروه کنونی ششمین گروهی است که در طول این دوره خدمت می‌نماید.

9- *سرافیمهای خانه*. یورنشیا اکنون از خدمات پنجمین گروه از خادمان فرشته که وقف حفظ و پیشرفت خانه، نهاد بنیادین تمدن بشری، می‌باشد بهره‌مند است.

10- *فرشتگان صنعت*. این گروه از فرشتگان سراف درگیر ترویج توسعهٔ صنعتی و بهبود شرایط اقتصادی در میان مردمان یورنشیا می‌باشد. این گروه از هنگام اعطای میکائیل هفت بار تغییر یافته است.

11- *فرشتگان تفریح*. اینها سرافیمهایی هستند که ارزشهای تفریح، مزاح، و استراحت را ترویج می‌کنند. آنها همواره درصدد ارتقاء سرگرمیهای تفریحی انسان هستند و بدین ترتیب ترویج بهره‌وری سودمندتر از فراغت بشری را ترویج می‌کنند. گروه کنونی سومین گروه از آن رسته است که در یورنشیا خدمت می‌کند.

12- *فرشتگان خدمت فوق بشری*. اینها فرشتگانِ فرشتگان هستند، آن سرافیمهایی که به خدمت در کلیهٔ زندگیهای دیگر فوق بشری در سیاره، موقت یا دائم، تخصیص یافته‌اند. این گروه از هنگام آغاز دورهٔ کنونی خدمت کرده است.

هنگامی که این گروههای سرافیمهای ارشد در امور سیاست یا شیوهٔ سیاره‌ای توافق ندارند، اختلافات آنها معمولاً توسط فرماندار کل حل و فصل می‌شود، اما تمامی احکام او بنا بر طبیعت و سنگینیِ موارد مورد اختلاف در معرض استیناف قرار دارند.

هیچیک از این گروههای فرشتگان کنترل مستقیم یا اختیاری روی قلمروهای مأموریت خویش اعمال نمی‌دارند. آنها نمی‌توانند امور قلمرو عمل مربوط به خود را به طور کامل کنترل نمایند، اما می‌توانند چنان شرایط سیاره‌ای را تحت کنترل درآورند و طوری شرایط را به هم مرتبط سازند که بتوانند به گونه‌ای مطلوب روی گستره‌های فعالیت بشری که به آن وصل هستند تأثیر بگذارند و آنها چنین می‌کنند.

سرافیمهای ارشدِ سرپرستیِ سیاره‌ای نیروهای بسیاری را برای اجرای مأموریتهای خود به کار می‌گیرند. آنها به صورت ادارات مرکزی اندیشه پرداز، متمرکز کنندگان کانون ذهنی، و ترویج دهندگان پروژه عمل می‌کنند. آنها ضمن این که قادر نیستند مفاهیم جدید و بالاتری را به اذهان بشری وارد کنند، اغلب برای شدت بخشیدن به برخی ایده‌آلهای بالاتر که در درون یک خرد بشری از پیش پدیدار شده است عمل می‌کنند.

اما جدا از این ابزار گوناگون عمل مثبت، سرافیمهای ارشد پیشرفت سیاره‌ای را در برابر مخاطرات حیاتی از طریق بسیج، آموزش، و حفظ گروه ذخیرهٔ سرنوشت بیمه می‌کنند. کارکرد اصلی این نیروهای ذخیره تضمین در برابر فروپاشی پیشرفت تکاملی است. آنها دور اندیشیهایی هستند که نیروهای آسمانی در مقابل غافلگیری ایجاد کرده‌اند؛ آنها تضمین در برابر فاجعه هستند.

7- گروه ذخیرهٔ سرنوشت

گروه ذخیرهٔ سرنوشت شامل مردان و زنان زنده‌ای است که به خدمت ویژهٔ دولت فوق بشری امور کره پذیرفته شده‌اند. این گروه در بر گیرندهٔ مردان و زنان هر نسل است که توسط سرپرستان روحی عالم انتخاب شده‌اند تا به اجرای کارکرد بخشش و خرد به فرزندان زمان در کرات تکاملی یاری رسانند. در اجرای امور طرحهای فراز، این شیوهٔ کلی است که این به کار گرفتنِ مرتبطِ مخلوقات ارادی انسانی را بعد از این که آنها برای به عهده گرفتن این مسئولیتها

شایستگی و اعتماد را کسب کردند آغاز کنند. از این رو، به محض این که مردان و زنان با ظرفیت کافی ذهنی، مرتبت کافی اخلاقی، و معنویت لازم در صحنهٔ عمل گذرا پدیدار شدند، به سرعت به گروه آسمانی مناسبِ شخصیتهای سیاره‌ای به عنوان انسانهای رابط، یاوران انسانی، گمارده شوند.

هنگامی که موجودات بشری به عنوان پاسداران سرنوشت سیاره‌ای برگزیده می‌شوند، هنگامی که آنها در طرحهایی که سرپرستان دنیا اجرا می‌کنند افراد محوری می‌شوند، در آن هنگام رئیس سیاره‌ای سرافیمها پیوند گذرای آنها را به گروه سرافی تأیید می‌کند و نگاهبانان شخصی سرنوشت را منصوب می‌کند تا به همراه این نیروهای ذخیرهٔ انسانی خدمت کنند. کلیهٔ نیروهای ذخیره از تنظیم کنندگان خود-آگاه برخوردارند، و بیشتر آنها در دایره‌های بالاتر کیهانیِ پیشرفت عقلانی و دستیابی روحی عمل می‌کنند.

انسانهای عالم به دلایل زیرین برای خدمت در گروه ذخیرهٔ سرنوشت در کرات مسکونی برگزیده می‌شوند:

1- ظرفیت ویژه برای تمرین مخفیانه برای مأموریتهای بیشمار محتمل اضطراری در اجرای فعالیتهای گوناگون امور کره.

2- وقف با جان و دل به یک آرمان ویژهٔ اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، معنوی، یا دیگر، به همراه اشتیاق به خدمت بدون قدردانی و پاداش بشری.

3- برخورداری از یک تنظیم کنندهٔ فکر که در پاسخگویی به دشواریهای سیاره‌ای و مقابله با وضعیتهای قریب‌الوقوع اضطراری کره استعداد خارق‌العاده و تجربهٔ احتمالی پیش-یورنشیا دارد.

هر بخش از خدمت آسمانی سیاره‌ای مشمول یک گروه ارتباطی از این انسانهای رتبهٔ سرنوشت می‌باشد. هر کرهٔ متوسط مسکونی هفتاد گروه جداگانهٔ سرنوشت را که از نزدیک به راهبرد فوق بشری کنونیِ امور کره وصل هستند به کار می‌گیرد. در یورنشیا دوازده گروه ذخیرهٔ سرنوشت وجود دارد، یکی برای هر یک از گروههای سیاره‌ایِ دارای سرپرستی سرافی.

دوازده گروه نیروهای ذخیرهٔ سرنوشت یورنشیا شامل ساکنان انسانیِ کره‌ای هستند که برای کارهای بیشمار حیاتی در زمین تمرین داده شده‌اند و برای عمل کردن در وضعیتهای محتمل سیاره‌ای در آمادگی به سر می‌برند. مجموعهٔ این گروه اکنون شامل 962 شخص است. تعداد نفرات کوچکترین گروه 41 تن و بزرگترین آنها 172 تن می‌باشد. به جز کمتر از بیست تن از شخصیتهای ارتباطی، اعضای این گروه بی‌همتا نسبت به آمادگیشان برای کارکرد محتمل در برخی بحرانهای سیاره‌ای کاملاً بی‌اطلاع هستند. این نیروهای ذخیرهٔ انسانی توسط گروهی که به ترتیب به آنها وصل هستند برگزیده می‌شوند و به همین ترتیب توسط تکنیک ترکیبیِ تنظیم کنندهٔ فکر و کارکرد فرشتهٔ نگاهبان سراف در اعماق ذهن آموزش و تمرین داده می‌شوند. شخصیتهای

بیشمار آسمانی دیگر بارها در این آموزش ناخودآگاه شرکت می‌کنند، و در تمامی این آمادگی ویژه بینابینیها خدمات ارزشمند و ضروری را انجام می‌دهند.

در بسیاری کرات مخلوقات بینابینی ثانویه که بهتر انطباق یافته‌اند قادرند به درجات متغیری از تماس با تنظیم کنندگان فکری برخی انسانهای مطلوب برگزیده از طریق تأثیر ماهرانه روی اذهان ذکر شدهٔ مورد اقامت دست یابند. (و درست از طریق چنین ترکیب نیک بختانهٔ تنظیمات کیهانی بود که این آشکارسازیها به زبان انگلیسی در یورنشیا پدیدار گشتند.) این انسانهای مورد تماس بالقوهٔ کرات تکاملی در گروههای بیشمار ذخیره بسیج می‌شوند، و تا حد مشخصی، از طریق این گروههای کوچکِ شخصیتهای آینده‌نگر است که تمدن معنوی پیش می‌رود و والامرتبه‌ها قادر می‌شوند در پادشاهیهای انسانها حکومت کنند. مردان و زنان این گروههای ذخیرهٔ سرنوشت از طریق کارکرد مداخله کنندهٔ مخلوقات بینابینی بدین گونه درجات گوناگونی از تماس را با تنظیم کنندگان خود دارا می‌باشند؛ اما همین انسانها برای همنوعان خود به قدر اندکی شناخته شده‌اند، به جز در آن وضعیتهای نادر اضطراری اجتماعی و حالات فوق‌العادهٔ روحی که این شخصیتهای ذخیره برای پیشگیری از تلاشی فرهنگ تکاملی یا نابودی نور حقیقت زنده در آن عمل می‌کنند. در یورنشیا این نیروهای ذخیرهٔ سرنوشت به ندرت در صفحات تاریخ بشری جلوه‌گر شده‌اند.

افراد ذخیره به گونه‌ای ناخودآگاه به عنوان نگهدارندگان اطلاعات ضروری سیاره‌ای عمل می‌کنند. بارها به دنبال مرگ یک فرد ذخیره، از طریق ارتباط دو تنظیم کنندهٔ فکر، انتقال برخی اطلاعات حیاتی از ذهن فرد ذخیرهٔ در حال مردن به یک جانشین جوانتر انجام می‌شود. تنظیم کنندگان بدون شک از طریق بسیاری راههای دیگر که برای ما ناشناخته است در ارتباط با این گروه ذخیره عمل می‌کنند.

در یورنشیا گروه ذخیرهٔ سرنوشت، گر چه هیچ سرپرست دائمی ندارد، از شوراهای دائمی خود برخوردار است که سازمان اداره کنندهٔ آن را تشکیل می‌دهند. اینها شامل شورای قضایی، شورای اصالت تاریخی، شورای حاکمیت سیاسی، و بسیاری دیگر می‌شوند. گاه به گاه مطابق سازماندهی گروه، سرپرستان افتخاری (انسانی) کل گروه ذخیره توسط این شوراهای دائم برای کارکرد مشخص مأموریت یافته‌اند. طول مدت دوران تصدی این رئیسان ذخیره معمولاً چند ساعت است که به انجام یک کار مشخص محدود است.

گروه ذخیرهٔ یورنشیا بزرگترین عضویت خود را در روزگاران آدمیها و آندیها داشت، و با رقیق شدن خون بنفش به طور بی‌وقفه کاهش یافت و در حدود زمان پنطیکاست به نقطهٔ پایین خود رسید، و از آن هنگام عضویت گروه ذخیره به طور پیوسته افزایش یافته است.

(اکنون تعداد نفرات گروه ذخیرهٔ کیهانیِ شهروندان جهان – آگاه در یورنشیا بیش از هزار انسان است که بینش شهروندی کیهانی آنها به مراتب فراتر از گسترهٔ منزلگاه زمینی آنها است، اما برای من قدغن است که طبیعت واقعی کارکرد این گروه بی‌نظیر از موجودات زندهٔ بشری را آشکار سازم.)

انسانهای یورنشیا نباید اجازه دهند انزوای نسبی روحیِ کره‌شان از برخی مدارهای جهان محلی یک احساس ترک شدگی کیهانی یا یتیم بودن سیاره‌ای را ایجاد کند. در سیاره یک سرپرستی بسیار قطعی و مؤثر فوق بشری از امور کره و سرنوشتهای بشری عمل می‌کند.

اما این حقیقت دارد که شما در بهترین حالت فقط می‌توانید یک ایدهٔ ناکافی از یک دولت ایده‌آل سیاره‌ای داشته باشید. از هنگام روزگاران آغازین پرنس سیاره‌ای، یورنشیا از ناکامیِ طرح الهیِ رشد کره و توسعهٔ نژادی رنج برده است. کرات مسکونی وفادار سِتانیا همانند یورنشیا حکمرانی نمی‌شوند. با این وجود، دولتهای سیاره‌ایِ شما در مقایسه با سایر کرات منزوی آنقدر دون پایه نبوده‌اند؛ فقط می‌توان گفت یک یا دو کره ممکن است بدتر باشند، و یک تعداد اندکی ممکن است قدری بهتر باشند، اما اکثریت در یک سطح برابری با شما قرار دارند.

به نظر نمی‌رسد کسی در جهان محلی بداند چه وقت وضعیت نامشخص دولت سیاره‌ای پایان خواهد یافت. ملک صادقهای نبادان به این نظر تمایل دارند که تا هنگام ورود دوم شخصی میکائیل به یورنشیا تغییر اندکی در دولت و سرپرستی سیاره‌ای رخ خواهد داد. بدون شک در این هنگام، اگر نه از پیش، تغییرات گسترده‌ای در مدیریت سیاره‌ای به مورد اجرا در خواهد آمد. اما در رابطه با طبیعت این تغییراتِ سرپرستی کره به نظر نمی‌رسد کسی قادر باشد حتی حدس بزند. در تمامی تاریخ کرات مسکونی جهان نبادان هیچ پیشینه‌ای برای چنین رخدادی وجود ندارد. در میان بسیاری چیزها در رابطه با دولت آیندهٔ یورنشیا که فهم آن دشوار است، یک چیز چشمگیر مکان یک مدار و ستاد مرکزی ناحیه‌ایِ فرشتگان اعظم در سیاره است.

کرهٔ منزوی شما در رایزنیهای جهان فراموش نشده است. یورنشیا یک یتیم کیهانی نیست که با گناه بدنام شده باشد و به سبب شورش از مراقبت الهی کنار گذاشته شده باشد. از یوورسا تا سلوینگتون و تا جروسم، حتی در هاونا و در بهشت، آنها همگی می‌دانند ما اینجا هستیم؛ و شما انسانها که اکنون در یورنشیا اقامت دارید درست همانقدر به گونه‌ای مهرآمیز عزیز شمرده می‌شوید و درست همانقدر به گونه‌ای وفادارانه مورد مراقبت هستید که گویا کره هرگز توسط یک پرنس سیاره‌ای عهد شکن مورد خیانت واقع نشده بود، و حتی بیشتر اینطور است. این برای ابد حقیقت دارد، "خود پدر شما را دوست دارد."

[ارائه شده توسط رئیس سرافیمها که مقیم یورنشیا است.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 115

ایزد متعال

با خدای پدر، فرزندی رابطه‌ای بزرگ است. با ایزد متعال، دستاورد پیش درآمد مرتبت است — فرد باید کاری انجام دهد و نیز چیزی باشد.

1- نسبیت چارچوبهای مفهوم

اگر به خاطر توانایی ذاتی تمامی اذهان بالا یا پایین برای شکل دادن یک *چارچوب جهانی* نبود که بتوانند در آن فکر کنند، هوشمندیهای جزئی، ناکامل، و در حال تکامل در جهان بنیادین ناتوان می‌بودند و قادر نبودند نخستین الگوی منطقی فکری را شکل دهند. اگر ذهن نتواند نتایج را درک کند، اگر نتواند در منشأهای راستین رخنه کند، پس چنین ذهنی به گونه‌ای قطعی نتایجی را بدیهی خواهد پنداشت و منشأهایی را ابداع خواهد کرد که ممکن است ابزاری برای اندیشهٔ منطقی در درون چارچوب این فرضیات ذهن ساخته داشته باشد. و در حالی که این چارچوبهای جهانی برای اندیشهٔ مخلوق برای کنشهای منطقی عقلانی ضروری هستند، بدون استثنا، آنها به درجات بیشتر یا کمتر خطا می‌باشند.

چارچوبهای بینشی جهان فقط به طور نسبی حقیقی هستند؛ آنها چوب بستهای قابل استفاده‌ای هستند که باید سرانجام در برابر بسط در حال افزایش درک کیهانی راه باز کنند. فهم حقیقت، زیبایی، و نیکی، اخلاقیات، نیک کرداری، وظیفه، عشق، ربانیت، منشأ، وجود، مقصود، سرنوشت، زمان، فضا، حتی الوهیت، فقط به طور نسبی حقیقی هستند. خداوند بسیار بسیار بیشتر از یک پدر است، اما پدر والاترین برداشت انسان از خداوند است؛ با این وجود، پدر و فرزند توصیف نمودن رابطهٔ آفریننده – آفریده از طریق آن برداشتهای فوق انسانی از الوهیت که در اروانتان، در هاونا، و در بهشت به دست خواهند آمد افزایش خواهد یافت. انسان باید در یک چارچوب جهانی انسانی فکر کند، اما این بدین معنی نیست که او نمی‌تواند چارچوبهای دیگر و بالاتری را تصور کند که در آن اندیشه می‌تواند به وقوع پیوندد.

به منظور تسهیل درک انسانی از جهان جهانها، سطوح متنوع واقعیت کیهانی به صورت متناهی، ابسونایت، و مطلق نام یافته‌اند. از میان اینها فقط مطلق به طور کامل جاودانه و به راستی

وجودگرا است. ابسونایتها و متناهیها مشتقها، تغییرات، قید و شرطها، و کاهشهای واقعیتِ مطلقِ منشأ و آغازینِ بیکرانی هستند.

قلمروهای متناهی به واسطهٔ مقصود جاودان خداوند وجود دارند. مخلوقات متناهی، بالا و پایین، ممکن است تئوریهایی را پیشنهاد کنند، و در رابطه با ضرورت متناهی در نظام کیهانی، چنین کرده‌اند، اما در تحلیل نهایی به این دلیل وجود دارند که خداوند چنین خواسته است. جهان نمی‌تواند توضیح داده شود، و یک مخلوق متناهی نیز نمی‌تواند بدون رجوع به کارکردهای پیشین و خواست پیش موجود موجودات نیایی، آفرینندگان یا به وجود آورندگان، یک دلیل منطقی برای وجود شخص خودش ارائه کند.

2- مبنای مطلق برای تعالیت

از دیدگاه وجودگرایانه، هیچ چیز جدید نمی‌تواند در سرتاسر کهکشانها رخ دهد، زیرا تکمیلِ بیکرانیِ ذاتیِ در من هستم برای ابد در هفت مطلق موجود است، به طور کارکردی با سه‌گانگی مربوط است، و به گونه‌ای قابل انتقال با الوهیت سه‌گانه مرتبط است. اما این واقعیت که بیکرانی بدین گونه به طریقی وجودگرایانه در این ارتباطات مطلق حضور دارد به هیچ وجه این را غیرممکن نمی‌سازد که تجارب نوین کیهانی تحقق یابند. از دیدگاه یک مخلوق متناهی، بیکرانی شامل بسیاری چیزها است که بالقوه هستند، چیزهای زیادی که در ردهٔ یک احتمال آینده هستند، به جای این که یک واقعیت کنونی باشند.

ارزش، یک عنصر بی‌همتا در واقعیت جهان است. ما نمی‌فهمیم چطور ارزش هر چیز بیکران و الهی می‌تواند احتمالاً افزایش یابد. اما ما کشف می‌کنیم که حتی در روابط الوهیت بیکران، *معانی* اگر افزایش نیابند، می‌توانند تغییر یابند. برای جهانهای تجربی حتی ارزشهای الهی از طریق درک افزایش یافتهٔ معانیِ واقعیت به صورت واقعیات افزایش می‌یابند.

تمامی طرح آفرینش و تکامل جهانی در کلیهٔ سطوح تجربی ظاهراً یک امر تبدیل چیزهای بالقوه به واقعیات است؛ و این دگردیسی به همان اندازه به قلمروهای توانمندی فضا، توانمندی ذهن، و توانمندی روح مربوط است.

روش ظاهری که از طریق آن احتمالات کیهان به وجود واقعی آورده می‌شوند از سطح تا سطح فرق می‌کند. این تکامل تجربی در متناهی و منتج شدن تجربی در ابسونایت است. بیکرانی وجودگرایانه به راستی در تمامی شمولِ خود کامل است، و این شمولِ کامل خود لزوماً باید حتی احتمال تجربهٔ تکاملی متناهی را در بر گیرد. و احتمال برای این رشد تجربی از طریق روابط الوهیت سه‌گانه که روی متعال تأثیر می‌گذارد یک واقعیت جهان می‌شود.

3- آغازین، واقعی، و بالقوه

کیهان مطلق به طور نظری بدون حد و مرز است. تعریف کردن گستره و طبیعت این واقعیت آغازین، قید و شرط قائل شدن برای بیکرانی و کاهش دادن مفهوم خالص جاودانگی است. ایدهٔ بیکران – جاودانه، جاودانه – بیکران، کامل در گستره و مطلق در واقعیت است. در گذشته، حال، یا آیندهٔ یورنشیا هیچ زبانی وجود ندارد که برای بیان واقعیت بیکرانی یا بیکرانی واقعیت کافی باشد. انسان، که یک مخلوق متناهی در یک کیهان نامتناهی است، باید خود را با اندیشه‌های تحریف شده و پنداشتهای کاهش یافتهٔ آن وجود نامحدود، لایتناهی، بدون آغاز، و بدون پایانی که فهمش به راستی فراتر از توانش است قانع سازد.

ذهن هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد که ابتدا بدون تلاش برای شکستن یگانگی چنین واقعیتی مفهوم یک مطلق را درک کند. ذهن یگانه کنندهٔ تمامی واگراییها است، اما در شرایط فقدان این واگراییها، ذهن هیچ مبنایی برای تلاش در تدوین مفاهیم قابل فهم نمی‌یابد.

ایستاییِ آغازینِ بیکرانی پیش از تلاشهای انسان برای فهم این امر تقسیم کردن به اجزا را لازم می‌دارد. در بیکرانی یک یگانگی وجود دارد که در این مقالات به عنوان من هستم بیان شده است — نخستین پنداشت ذهن مخلوق. اما یک مخلوق هیچگاه نمی‌تواند بفهمد چگونه است که این یگانگی به دوگانگی، سه‌گانگی، و تنوع تبدیل می‌شود، در حالی که با این حال به عنوان یگانگی کامل باقی می‌ماند. انسان با یک مشکل مشابه مواجه می‌شود، آنگاه که درنگ می‌کند تا الوهیت تقسیم ناشدهٔ تثلیث را در کنار شخصیت‌یابی جمعی خداوند مورد تعمق قرار دهد.

فقط فاصلهٔ انسان از بیکرانی است که موجب می‌شود این مفهوم به صورت یک لغت بیان شود. در حالی که بیکرانی از یک نظر یگانگی است، از سوی دیگر آن تنوع بدون پایان یا حد و مرز است. بیکرانی، آنطور که توسط موجودات هوشمند متناهی مشاهده می‌شود، حداکثرِ پارادوکس فلسفهٔ مخلوق و متافیزیکِ متناهی است. اگر چه طبیعت معنوی انسان در تجربهٔ نیایش به پدر که بیکران است می‌رسد، ظرفیت درک عقلانی انسان به واسطهٔ درک حداکثر ایزد متعال به پایان می‌رسد. فراتر از متعال، مفاهیم به طور فزاینده نامها هستند؛ آنها کمتر و کمتر القاب راستین واقعیت هستند؛ آنها بیشتر و بیشتر برآورد مخلوق از فهم متناهی به سوی فوق متناهی هستند.

یک مفهوم بنیادین سطح مطلق شامل پنداشتی است که سه فاز دارد:

1- *آغازین*. مفهوم کامل اولین منبع و مرکز، آن تجلی منبع من هستم که تمامی واقعیت منشأ در آن دارد.

2- واقعی. وحدت سه مطلق واقعیت، منابع و مراکز دوم، سوم، و بهشت. این الوهیت سه‌گانهٔ پسر جاودان، روح بیکران، و جزیرهٔ بهشت در بر گیرندهٔ آشکارسازی واقعیِ آغازین بودن اولین منبع و مرکز است.

3- *بالقوه*. یگانگیِ سه مطلقِ بالقوگی، مطلقهای الوهیت، کامل، و جهانی. این الوهیت سه‌گانهٔ بالقوگیِ وجودگرا در بر گیرندهٔ آشکارسازی بالقوهٔ آغازین بودن اولین منبع و

مرکز است.

رابطهٔ متقابل آغازین، واقعی، و بالقوه موجب تنش در محدودهٔ بیکرانی می‌شود که به احتمال رشد تمامی جهان می‌انجامد؛ و رشد، سرشت هفتگانه، متعال، و غائی است.

در ارتباط مطلقهای الوهیت، جهانی، و کامل، بالقوگی مطلق است، در حالی که واقعیت در حال پدیداری است؛ در ارتباط منابع و مراکز دوم، سوم، و بهشت، واقعیت مطلق است، در حالی که بالقوگی در حال پدیداری است؛ در آغازین بودن اولین منبع و مرکز، ما نمی‌توانیم بگوییم که واقعیت یا بالقوگی موجود یا در حال پدیداری است — **پدر** هست.

از دیدگاه زمان، واقعی آن است که بوده و هست؛ بالقوه آن است که دارد می‌شود و خواهد بود؛ آغازین بودن آن است که هست. از دیدگاه ابدیت، تفاوتهای میان آغازین، واقعی، و بالقوه بدین گونه نمایان نیستند. این کیفیتهای سه‌گانه در سطوح بهشت – ابدیت چنان قابل تمیز دادن نیستند. در ابدیت همه چیز هست — فقط همه چیز هنوز در زمان و فضا آشکار نشده است.

از دیدگاه یک مخلوق، واقعیت ماده است، بالقوگی ظرفیت است. واقعیت در مرکزی‌ترین نقطه وجود دارد و از آنجا به بیکرانی پیرامون گسترش می‌یابد؛ بالقوگی از پیرامون بیکرانی به سوی درون می‌آید و در مرکز تمامی چیزها تلاقی می‌کند. آغازین بودن آن است که ابتدا موجب حرکات دوگانهٔ چرخهٔ دگردیسی واقعیت از بالقوگیها به واقعیات و بالقوه ساختنِ واقعیات موجود می‌شود و سپس آنها را متعادل می‌سازد.

سه مطلقِ بالقوگی در سطح کاملاً جاودان کیهان عمل می‌کنند، از این رو هرگز در سطوح زیرمطلق بدین گونه عمل نمی‌کنند. الوهیت سه‌گانهٔ بالقوگی در سطوح فرود یابندهٔ واقعیت با غائی و در متعال تجلی می‌یابد. بالقوه ممکن است نتواند در رابطه با یک بخش در یک سطح زیرمطلق در زمان واقعیت یابد، اما هرگز در جمع چنین نیست. خواست خداوند در نهایت حاکم می‌شود، نه همیشه در رابطه با فرد اما به گونه‌ای تغییرناپذیر در رابطه با جمع.

در سه‌گانگیِ واقعیت است که وجودهای کیهان مرکز خویش را دارا می‌باشند؛ چه روح، ذهن، یا انرژی باشد، همگی در این ارتباط پسر، روح، و بهشت متمرکزند. شخصیت پسرِ روحی الگوی اصلی برای تمامی شخصیتها در سرتاسر تمامی جهانها است. جوهر جزیرهٔ بهشت آن الگوی بنیادین است که هاونا یک آشکارسازی کامل، و ابرجهانها یک آشکارسازی در حال کمال آن هستند. عامل مشترک در همان حال فعال سازی ذهنی انرژی کیهانی، آفریدن مفهوم هدف روحی، و تلفیق علتها و معلولهای دقیقاً حساب شدهٔ سطوح مادی با مقاصد و انگیزه‌های ارادیِ سطح معنوی است. در یک جهان متناهی و برای آن پسر، روح، و بهشت در غائی و بنا بر او، آنطور که او در متعال مشروط می‌شود و در او شایستگی می‌یابد، عمل می‌کنند.

واقعیتِ (الوهیت) آن است که انسان در صعود به بهشت در جستجوی آن است. بالقوگیِ (ربانیت بشری) آن است که انسان در آن جستجو تکامل می‌یابد. آغازین آن است که وجود مشترک و

ادغام انسان واقعی، انسان بالقوه، و انسان جاودانه را میسر می‌سازد.

پویایی نهایی کیهان به انتقال مداوم واقعیت از بالقوگی به فعلیت مربوط است. در تئوری، ممکن است برای این دگردیسی پایانی وجود داشته باشد، اما در واقع، این غیرممکن است، زیرا بالقوه و واقعی هر دو در گسترهٔ آغازین (من هستم) هستند، و این تعیین هویت برای همیشه این را غیرممکن می‌سازد که حدی برای پیشرفت تکاملی جهان قائل شد. هر چه که با من هستم تعیین هویت شود هرگز نمی‌تواند پایانی برای پیشرفت بیابد زیرا واقعیت پتانسیلهای من هستم مطلق است، و بالقوگیِ واقعیات من هستم نیز مطلق است. همیشه واقعیتها راههای جدیدی از درک بالقوگیهایی که تا این هنگام غیرممکن بودند خواهند گشود — هر تصمیم بشری نه تنها یک واقعیت نو در تجربهٔ بشری تحقق می‌بخشد بلکه همچنین یک ظرفیت نوینی برای رشد بشر می‌گشاید. انسان در هر کودکی زندگی می‌کند، و پیشگام مورانشیا در انسان خداشناس بالغ سکونت دارد.

سکون در رشد هرگز نمی‌تواند در تمام کیهان پدیدار شود، زیرا مبنای رشد — واقعیات مطلق — کامل است، و زیرا احتمالات رشد — پتانسیلهای مطلق — نامحدود هستند. از یک نقطه نظر عملی فیلسوفان جهان به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ چیز به نام *پایان* وجود ندارد.

از یک دیدگاه محدود، در واقع پایانهای بسیاری وجود دارند، پایانهای بسیاری از فعالیتها، اما از یک نقطه نظر بزرگتر در یک سطح بالاتر جهان، هیچ پایانی وجود ندارد، صرفاً گذار از یک فاز از رخدادها به دیگری. رویدارنگاری عمدهٔ جهان بنیادین درگیر چندین عصر جهان است، اعصار هاونا، ابرجهان، و جهان بیرونی. اما حتی این بخشهای پایه‌ایِ تسلسل روابط نمی‌تواند بیش از نشانه‌های نسبی در شاهراه بی‌پایان ابدیت باشد.

رخنهٔ نهایی حقیقت، زیبایی، و نیکیِ ایزد متعال فقط می‌تواند آن کیفیتهای ابسونایتی حاوی ربانیت غائی را برای مخلوق در حال پیشرفت بگشاید که ورای سطوح برداشت حقیقت، زیبایی، و نیکی هستند.

4- منابع واقعیت متعال

هر بررسی *منشأهای* خدای متعال باید با تثلیث بهشت آغاز شود، زیرا تثلیث الوهیت آغازین است، در حالی که متعال الوهیت منتج شده است. هر بررسی *رشد* متعال باید الوهیت سه‌گانهٔ وجودگرا را مورد ملاحظه قرار دهد، زیرا آنها تمامی واقعیت مطلق و تمامی بالقوگی نامتناهی را (در تلفیق با اولین منبع و مرکز) در بر می‌گیرند. و متعالِ تکاملی کانون ارادی در حال اوج و شخصیِ دگردیسی — دگرگونیِ — پتانسیلها به واقعیات در سطح متناهی وجود می‌باشد. دو الوهیت سه‌گانه، واقعی و بالقوه، تمامیت روابط متقابل رشد را در جهانها در بر می‌گیرند.

منبع متعال در تثلیث بهشت — الوهیت جاودانه، واقعی، و تقسیم ناشده — می‌باشد. متعال در ابتدای همه یک شخص روحی است، و این شخص روحی از تثلیث می‌آید. اما ثانیاً متعال یک الوهیت رشد — رشد تکاملی — است، و این رشد از دو الوهیت سه‌گانه، واقعی و بالقوه، ناشی می‌شود.

اگر درک این امر مشکل باشد که الوهیتهای سه‌گانهٔ نامتناهی می‌توانند در سطح متناهی عمل کنند، درنگ کنید و این امر را مورد ملاحظه قرار دهید که خودِ بی‌نهایت بودن آنها باید در خود بالقوگیِ متناهی را دارا باشد؛ بیکرانی تمامی چیزها را در بر می‌گیرد و از پایین‌ترین و شایسته‌ترین وجود متناهی تا بالاترین واقعیات و مطلق تمام عیار امتداد می‌یابد.

درک این امر آنقدر دشوار نیست که نامتناهی در بر گیرندهٔ متناهی است، همان گونه که فهم آن دشوار نیست که این نامتناهی درست چگونه به متناهی آشکار می‌شود. اما تنظیم کنندگان فکر که در انسان فانی سکونت دارند یکی از دلایل جاودانه‌ای هستند که حتی خداوند مطلق (به عنوان مطلق) در واقع می‌تواند با حتی دون‌ترین و ناچیزترین مخلوقات ارادی جهان تماس مستقیم برقرار سازد و چنین می‌کند.

الوهیتهای سه‌گانه که به طور جمعی واقعی و بالقوه را در بر می‌گیرند در پیوند با ایزد متعال در سطح متناهی آشکار می‌شوند. تکنیک این آشکار شدن هم مستقیم و هم غیرمستقیم است: مستقیم تا آنجا که روابط الوهیت سه‌گانه به طور مستقیم در متعال نتیجه می‌یابند و غیرمستقیم تا آنجا که از طریق سطح منتج شدهٔ ابسونایت مشتق شده‌اند.

واقعیت متعال، که تمامیت واقعیت متناهی است، در جریان رشد دینامیک میان پتانسیلهای کاملِ فضای بیرونی و واقعیتهای کامل در مرکز تمامی چیزها است. از این رو قلمرو متناهی از طریق همکاری عوامل ابسونایتِ بهشت و شخصیتهای آفرینندهٔ متعال زمان تحقق می‌یابد. عمل به سرانجام رساندن احتمالات ناکاملِ سه مطلق بزرگ بالقوه کارکرد ابسونایتِ آرشیتکتهای جهان بنیادین و همکاران تعالی‌گرای آنها است. و هنگامی که این سرانجامها به یک نقطهٔ مشخص بلوغ دست یافتند، شخصیتهای متعال آفریننده از بهشت خارج می‌شوند تا درگیر کار طولانی مدت آوردن جهانهای در حال تکامل به صورت وجود واقعی شوند.

رشد تعالیت از الوهیتهای سه‌گانه سرچشمه می‌یابد؛ شخص روحیِ متعال، از تثلیث؛ اما امتیازات قدرت قادر متعال مبتنی بر موفقیتهای ربانی خدای هفتگانه است، در حالی که پیوند امتیازات قدرت قادر متعال با شخص روحی خدای متعال از طریق خدمت عامل مشترک که ذهن متعال را به عنوان عامل پیوند در این الوهیت تکاملی عطا نمود رخ می‌دهد.

5- رابطهٔ متعال با تثلیث بهشت

ایزد متعال برای واقعیت طبیعت شخصی و روحی خود مطلقاً به وجود و عمل تثلیث بهشت وابسته است. در حالی که رشد متعال یک امر رابطهٔ الوهیت سه‌گانه است، شخصیت روحی خدای متعال به تثلیث بهشت وابسته است و از آن ناشی شده است. تثلیث بهشت به عنوان مرکز و منبع مطلق ثبات کامل و بیکران که رشد تکاملی متعال به طور تدریجی حول آن آشکار می‌شود همواره باقی می‌ماند.

کارکرد تثلیث به کارکرد متعال مربوط است، زیرا تثلیث در تمام (جمعِ) سطوح، از جمله سطح کارکرد تعالیت، کارکرد دارد. اما همانطور که عصر هاونا به عصر ابرجهانها راه می‌برد، کنش قابل تشخیص تثلیث نیز به عنوان آفرینندهٔ بلافصل به کنشهای خلاق فرزندان الوهیتهای بهشت راه می‌برد.

6- رابطهٔ متعال با الوهیتهای سه‌گانه

الوهیت سه‌گانهٔ واقعیت به کنش در ادوار بعد از هاونا به طور مستقیم ادامه می‌دهد؛ جاذبهٔ بهشت واحدهای بنیادین وجود مادی را در دست دارد. جاذبهٔ روحی پسر جاودان روی ارزشهای بنیادین وجود روحی به طور مستقیم عمل می‌کند، و جاذبهٔ ذهنی عامل مشترک تمامی معانی حیاتی وجود عقلانی را به گونه‌ای خطاناپذیر در چنگال دارد.

اما همینطور که هر مرحلهٔ فعالیت خلاق از میان فضای نقشه برداری نشده پیش می‌رود، دورتر و دورتر جدا از عمل مستقیم توسط نیروهای خلاق و شخصیتهای الهیِ مکان استقرار مرکزی — جزیرهٔ مطلق بهشت و الوهیتهای بیکران که در آن اقامت دارند — عمل می‌کند و وجود دارد. از این رو این سطوح متوالیِ وجود کیهانی به رخدادهای حیطهٔ سه بالقوگی مطلق بیکرانی به طور فزاینده وابسته می‌شوند.

ایزد متعال در بر گیرندهٔ احتمالات خدمت کیهانی است که ظاهراً در پسر جاودان، روح بیکران، یا واقعیتهای غیرشخصیِ جزیرهٔ بهشت تجلی نیافته‌اند. این بیانیه با ملاحظهٔ درخور برای مطلق بودن این سه واقعیت بنیادین گفته شده است، اما رشد متعال نه تنها مبتنی بر این واقعیتهای الوهیت و بهشت است بلکه همچنین شامل رخدادهایی است که در حیطهٔ مطلقهای الوهیت، جهانی، و کامل می‌باشند.

همینطور که آفرینندگان و مخلوقات جهانهای در حال تکامل به خداگونگی دست می‌یابند، نه تنها متعال رشد می‌کند، بلکه در نتیجهٔ چیره‌دستی آفریده و آفریننده در زمینهٔ احتمالات متناهی جهان بزرگ این الوهیت متناهی نیز رشد را تجربه می‌کند. حرکت متعال دوگانه است: به شدت به سوی بهشت و الوهیت، و به طور گسترده به سوی بیکرانیِ مطلقهای بالقوه.

در عصر کنونی جهان این حرکت دوگانه در شخصیتهای فرود یابنده و فراز یابندهٔ جهان بزرگ آشکار می‌شود. شخصیتهای متعالی آفریننده و کلیهٔ همکاران الهی آنها منعکس کنندهٔ حرکت

بیرونی و ناهمگرای متعال هستند، در حالی که رهنوردان فراز یابنده از هفت ابرجهان نشانگر گرایش درون‌گرا و همگرای تعالیت هستند.

الوهیت متناهی همیشه در جستجوی همبستگی دوگانه است، درونگرا به سوی بهشت و الوهیتهای آن و برونگرا به سوی بی‌نهایت و مطلقهای آن. فوران قدرتمند ربانیت بهشت – خلاق که در پسران آفریننده شخصیت می‌یابد و در کنترلگران نیرو قدرت می‌یابد، نشانگر برون ریزی عظیم تعالیت به داخل قلمروهای بالقوگی است، در حالی که حرکت بی‌پایان مخلوقات فرازگرای جهان بزرگ شاهد درون ریزیِ قدرتمند تعالیت به سوی یگانگی با الوهیت بهشت است.

موجودات بشری یاد گرفته‌اند که حرکت چیز نامرئی ممکن است گاهی اوقات از طریق مشاهدهٔ تأثیرات آن روی چیز مرئی قابل تشخیص باشد؛ و ما در جهانها مدتها است که یاد گرفته‌ایم به حرکات و گرایشات تعالیت از طریق مشاهدهٔ پیامدهای این تکاملها در شخصیتها و الگوهای جهان بزرگ پی ببریم.

اگر چه ما مطمئن نیستیم، باور داریم که به عنوان یک انعکاس متناهیِ الوهیت بهشت، متعال درگیر یک پیشرفت جاودانه به داخل فضای بیرونی است؛ اما این ایزد متعال به عنوان یک ویژگی سه بالقوهٔ مطلق فضای بیرونی برای ابد در صدد انسجام بهشتی است. و به نظر می‌رسد که این حرکات دوگانه توجیه کنندهٔ بیشتر فعالیتهای بنیادین در جهانهای سازمان یافتهٔ کنونی باشند.

7- طبیعت متعال

در الوهیت متعال، من هستمِ پدر به رهایی نسبتاً کامل از محدودیتهای ذاتی در بیکرانی مرتبت، بیکرانی وجود، و مطلق بودن طبیعت دست یافته است. اما خدای متعال فقط از طریق قرار گرفتن در معرض ویژگیهای تجربیِ کارکرد جهانی از کلیهٔ محدودیتهای موجود رهایی یافته است. خدای متناهی، در دستیابی به ظرفیت تجربه، همچنین تابع ضرورت آن می‌شود؛ قادر متعال، در دستیابی به رهایی از بیکرانی، با موانع زمان رو به رو می‌شود؛ و متعال به عنوان یک پیامد ناکامل بودنِ وجود و ناکامل بودنِ طبیعت، نامطلق بودنِ وجود، فقط می‌تواند رشد و تکامل را بشناسد.

تمامی این امر باید مطابق طرح پدر باشد، که پیشرفت متناهی را بر تلاش، موفقیت مخلوق را بر پشتکار، و رشد شخصیت را بر ایمان مبتنی ساخته است. پدر بدین گونه از طریق مقدر ساختن تجربه و تکامل متعال برای مخلوقات متناهی این را ممکن ساخته است که در جهانها وجود داشته باشند، و از طریق پیشرفت تجربی، روزگاری به ربانیت تعالیت دست یابند.

تمامی واقعیت، از جمله متعال، و حتی غائی، به جز ارزشهای کامل هفت مطلق، نسبی است. واقعیت تعالیت مبتنی بر نیروی بهشت، شخصیت پسر، و عمل مشترک است، اما رشد متعال در

بر گیرندهٔ مطلق الوهیت، مطلق کامل، و مطلق جهانی است. و این الوهیتِ ترکیب کننده و یگانه‌ساز — خدای متعال — تجلی سایهٔ متناهی است که از طریق یگانگیِ بینهایتِ طبیعت غیرقابل جستجوی پدر بهشتی، اولین منبع و مرکز، بر سرتاسر جهان بزرگ افکنده شده است.

تا حدی که الوهیتهای سه‌گانه مستقیماً در سطح متناهی عمل می‌کنند، روی متعال که کانون متمرکز الوهیت و حاصل جمع کیهانیِ کیفیتهای متناهیِ طبیعتهای مطلق واقعی و مطلق بالقوه می‌باشد، تأثیر می‌گذارند.

تثلیث بهشت اجتناب ناپذیری مطلق محسوب می‌شود؛ هفت روح استاد ظاهراً اجتناب ناپذیریهای تثلیث هستند؛ واقعیت‌یابیِ نیرویی – ذهنی – روحی – شخصیتیِ متعال باید اجتناب ناپذیریِ تکاملی باشد.

به نظر نمی‌رسد خدای متعال در بیکرانی کامل اجتناب ناپذیر باشد، اما به نظر می‌رسد او در تمامی سطوحِ نسبیت باشد. او متمرکز کنندهٔ کانونی، خلاصه کننده، و در برگیرندهٔ اجتناب ناپذیر تجربهٔ تکاملی است، و نتایج این شیوهٔ درک واقعیت در طبیعتِ الوهیتش را به گونه‌ای مؤثر یگانه می‌سازد. و به نظر می‌رسد او تمامی این کار را به مقصود کمک به پدیداریِ *نتیجهٔ اجتناب ناپذیر*، تجلی فوق تجربه و فوق متناهیِ خدای غائی انجام دهد.

ایزد متعال نمی‌تواند بدون ملاحظهٔ منبع، کارکرد، و سرنوشت به طور کامل مورد قدردانی واقع شود: رابطه با تثلیث آغازین، جهانِ فعالیت، و غایت تثلیثِ سرنوشت بلافصل.

متعال از طریق روند جمعبندی تجربهٔ تکاملی متناهی را به ابسونایت وصل می‌کند، حتی به آن گونه که ذهن عامل مشترک معنویت الهی پسر شخصی را با انرژیهای تغییرناپذیر الگوی بهشت در هم می‌آمیزد، و همانطور که حضور مطلق جهانی کنش الوهیت را با واکنش کامل یگانه می‌سازد. و این یگانگی باید یک آشکارسازی کارکرد کشف ناشدهٔ یگانگیِ آغازینِ اولین پدرِ علت و منبع الگوی تمامی چیزها و تمامی موجودات باشد.

[مسئولیت این مقاله به عهدهٔ یک پیام‌آور توانمند است که موقتاً در یورنشیا اقامت دارد.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 116

قادر متعال

اگر انسان تشخیص می‌داد که آفرینندگانش — سرپرستان بلافصل او — ضمن این که الهی هستند متناهی نیز می‌باشند، و این که خدای زمان و فضا یک الوهیت در حال تکامل و نامطلق است، در آن صورت ناهمسازیهای نابرابریهای گذرا دیگر پارادوکسهای ژرف مذهبی نمی‌شدند. دیگر ایمان مذهبی با ترویج ظاهر آراستهٔ اجتماعی در میان نیکبختان بی‌مقدار نمی‌شد، ضمن این که کاربردش در میان قربانیان نگون‌بختِ محرومیت اجتماعی فقط تشویق بی‌توجهی نسبت به لذّات دنیوی باشد.

هنگام نظارهٔ کرات بدیعاً کامل هاونا، هم خردمندانه و هم منطقی است که باور کنیم توسط یک آفرینندهٔ کامل، بیکران، و مطلق ساخته شده‌اند. اما همان خرد و منطق در هنگام نظارهٔ آشوب، عدم کمال، و بی‌عدالتی‌های یورنشیا، هر موجود صادق را وا می‌دارد نتیجه‌گیری کند که دنیای شما توسط آفرینندگانی که زیرمطلق، پیش‌بیکران، و غیر از کاملند ساخته شده و اداره می‌شود.

رشد تجربی بر شراکت آفریده - آفریننده دلالت دارد — شراکت خداوند و انسان. رشد ویژگی الوهیت تجربی است: هاونا رشد نکرد؛ هاونا هست و همیشه بوده است. هاونا مثل خدایان جاودان که منبع آن می‌باشند وجودگرا است. اما رشد ویژگی جهان بزرگ است.

قادر متعال یک الوهیت زنده و در حال تکامل توانمندی و شخصیت است؛ قلمرو کنونی او، جهان بزرگ، همچنین یک قلمرو در حال رشدِ توانمندی و شخصیت است. سرنوشت او کمال است، اما تجربهٔ کنونی او در بر گیرندهٔ عناصر رشد و مرتبت ناکامل است.

ایزد متعال در جهان مرکزی بدواً به صورت یک شخصیت روحی عمل می‌کند؛ ثانیاً در جهان بزرگ به صورت خدای قادر، یک شخصیت توانمند. کارکرد سوم متعال در جهان بنیادین اکنون پنهان است، و فقط به صورت یک پتانسیل ناشناختهٔ ذهنی وجود دارد. هیچکس نمی‌داند که این رشد سوم ایزد متعال دقیقاً چه را آشکار خواهد کرد. برخی باور دارند که وقتی ابرجهانها در نور و حیات استقرار یافتند، متعال از یوورسا به صورت حکمران قادر و تجربیِ جهان بزرگ عمل خواهد کرد، ضمن این که قدرت او به عنوان ابرقادرِ جهانهای بیرونی بسط خواهد یافت. دیگران گمان می‌کنند که سومین مرحلهٔ تعالیت در بر گیرندهٔ سومین سطح تجلی الوهیت خواهد بود. اما هیچیک از ما به راستی نمی‌دانیم.

1- ذهن متعال

تجربهٔ هر شخصیت آفریدهٔ در حال تکامل یک فاز از تجربهٔ قادر متعال می‌باشد. استیلای هوشمندانه بر هر بخش فیزیکی از ابرجهانها بخشی از کنترل در حال رشد قادر متعال می‌باشد. سنتز خلاقِ قدرت و شخصیت بخشی از اشتیاق خلاق ذهن متعال است و عیناً اساس رشد تکاملیِ یگانگی در ایزد متعال می‌باشد.

پیوندِ ویژگیهای قدرت و شخصیتِ تعالیت کارکرد ذهن متعال است؛ و تکامل تکمیل شدهٔ قادر متعال به یک الوهیت یگانه شده و شخصی خواهد انجامید — نه در هر پیوند هماهنگ شدهٔ ناپایدار ویژگیهای الهی. از دیدگاه گسترده‌تر، جدا از متعال هیچ قادری، و جدا از قادر هیچ متعالی وجود نخواهد داشت.

در سرتاسر اعصار تکاملی، پتانسیل فیزیکی قدرت متعال به هفت مدیر عالی نیرو داده شده است، و پتانسیل ذهن در هفت روح استاد نهفته است. ذهن بیکران کارکرد روح بیکران می‌باشد؛ ذهن کیهانی، کارکرد هفت روح استاد است؛ ذهن متعال در هماهنگی جهان بزرگ و در پیوند کنشمندانه با آشکارسازی و دستیابی به خدای هفتگانه در حال پدیدار شدن است.

ذهنِ زمان – فضا، ذهن کیهانی، به گونه‌ای ناهمسان در هفت ابرجهان در حال کار کردن است، اما از طریق یک تکنیک ناشناختهٔ همیارانه در ایزد متعال هماهنگی می‌شود. کنترل فراگیر قادر بر جهان بزرگ به گونه‌ای بی‌همتا فیزیکی و روحی نیست. در هفت ابر جهان، این بدواً مادی و روحی است، اما پدیده‌های متعال که هم عقلانی و هم روحی هستند نیز وجود دارند.

ما در مقایسه با هر جنبهٔ دیگر این الوهیت در حال تکامل، به راستی کمتر دربارهٔ ذهن تعالیت می‌دانیم. این ذهن به طور بی چون و چرا در سرتاسر جهان بزرگ فعال است و باور می‌رود که یک سرنوشت بالقوه با کارکرد جهان بنیادین داشته باشد که گستره‌ای وسیع دارد. اما ما این را می‌دانیم: در حالی که ممکن است بدن به رشد کامل دست یابد، و در حالی که روح ممکن است به رشد کامل برسد، پیشرفت ذهن هیچگاه متوقف نمی‌شود — این تکنیکی تجربی با پیشرفت بی‌پایان است. متعال یک الوهیت تجربی است و از این رو هیچگاه به کمال پیشرفت ذهنی دست نمی‌یابد.

2- قادر و خدای هفتگانه

ظهور قدرتمند قادر در جهان با پدیداری آفرینندگان و کنترلگران والای ابرجهانهای تکاملی در عرصهٔ کنش کیهانی همزمان است.

خدای متعال ویژگیهای روح و شخصیتش را از تثلیث بهشت می‌گیرد، اما او در کنشهای پسران آفریننده، قدمای ایامها، و ارواح استاد که کنشهای جمعی‌شان منبع قدرت در حال رشد او به

عنوان حکمران توانمند برای هفت ابرجهان و در آنها می‌باشد در حال پدیداری قدرتمند است.

الوهیت کامل بهشت برای مخلوقات در حال تکامل زمان و فضا غیرقابل درک است. ابدیت و بیکرانی در بر گیرندهٔ یک سطح از واقعیت الوهیت است که مخلوقات زمان - فضا قادر به درک آن نیستند. بیکرانیِ الوهیت و مطلق بودنِ حاکمیت، ذاتی تثلیث بهشت است، و تثلیث یک واقعیت است که تا اندازه‌ای فراتر از فهم انسان فانی است. مخلوقات زمان - فضا باید دارای منشأ، نسبیت، و سرنوشت باشند تا بتوانند روابط جهانی را درک کنند و ارزشهای معنی ربانیت را بفهمند. از این رو تثلیث بهشت تجلیهای برون بهشتیِ ربانیت را رقیق می‌کند و سوا از آن محدود می‌کند، و بدین ترتیب آفرینندگان متعال و دستیاران آنها را که به طور پیوسته نور حیات را دورتر و دورتر از منبع بهشتی آن حمل می‌کنند به وجود می‌آورد، تا این که دورترین و زیباترین تجلی آن را در زندگی زمینیِ پسران اعطایی در کرات تکاملی بیابد.

و این منشأ خدای هفتگانه‌ای است که سطوح پیاپی آن توسط انسان فانی به ترتیب زیر مورد مواجهه واقع می‌شود:

1- پسران آفریننده (و ارواح آفرینشگر).

2- قدمای ایامها.

3- هفت روح استاد.

4- ایزد متعال.

5- عامل مشترک.

6- پسر جاودان.

7- پدر جهانی.

سه سطح اول آفرینندگانِ متعال هستند؛ سه سطح آخر الوهیتهای بهشت می‌باشند. متعال به عنوان تجسم روحیِ تجربیِ تثلیث بهشت و به عنوان تمرکز کانونیِ تجربیِ قدرتِ توانمندِ تکاملیِ فرزندان آفرینندهٔ الوهیتهای بهشت به طور پیوسته مداخله می‌کند. ایزد متعال آشکارسازی حداکثرِ الوهیت برای هفت ابرجهان و برای عصر کنونی جهان می‌باشد.

از طریق تکنیک منطق انسانی می‌توان استنتاج نمود که پیوند مجدد تجربیِ کنشهای جمعیِ سه سطح اولِ خدای هفتگانه با سطح الوهیت بهشت برابر است، اما چنین نیست. الوهیت بهشت الوهیت *وجودگرا* است. آفرینندگان متعال در وحدت الهی قدرت و شخصیتشان، در بر گیرنده و نشانگر یک پتانسیل توانمندیِ نوینِ الوهیت *تجربی* هستند. و این پتانسیلِ توانمندی که منشأ

تجربی دارد با الوهیت تجربی که منشأ در تثلیث دارد — ایزد متعال — پیوندی اجتناب ناپذیر و گریزناپذیر می‌یابد.

خدای متعال تثلیث بهشت نیست. او هر یک یا تمامی آن آفرینندگان ابرجهان که فعالیتهای کنشمندانه‌شان در واقع ایجاد کنندهٔ قدرت در حال تکامل توانمند او می‌باشد نیز نیست. خدای متعال، ضمن این که منشأ در تثلیث دارد، فقط از طریق کنشهای هماهنگ شدهٔ سه سطح اول خدای هفتگانه به صورت یک شخصیت دارای قدرت به مخلوقات تکاملی متجلی می‌شود. قادر متعال اکنون از طریق فعالیتهای شخصیتهای متعال آفریننده در زمان و فضا در حال واقعیت‌یابی است، حتی همانطور که در ابدیت عامل مشترک از طریق خواست پدر جهانی و پسر جاودان به عرصهٔ وجود گام نهاد. این موجوداتِ سه سطح اولِ خدای هفتگانه همان سرشت و منبع قدرت قادر متعال هستند؛ از این رو آنها باید به طور پیوسته با کنشهای اداری او همراهی نموده و آنها را حفظ کنند.

3- قادر و الوهیت بهشت

الوهیتهای بهشت نه فقط در مدارهای جاذبه‌شان در سرتاسر جهان بزرگ به طور مستقیم عمل می‌کنند، بلکه همچنین از طریق عوامل گوناگون خود و سایر تجلیها کار می‌کنند، مثل:

1- *تمرکزهای کانونی ذهنی سومین منبع و مرکز.* قلمروهای متناهی انرژی و روح عملاً توسط وجودهای ذهنی عامل مشترک حفظ می‌شوند. این امر از روح آفرینشگر در یک جهان محلی از طریق ارواح بازتابگر یک ابرجهان تا ارواح استاد در جهان بزرگ حقیقت دارد. مدارهای ذهنی که از این کانونهای هوشمندیِ گوناگون سرچشمه می‌گیرند نشانگر عرصهٔ کیهانیِ انتخاب مخلوق هستند. ذهن واقعیتی است انعطاف‌پذیر که آفریده‌ها و آفرینندگان می‌توانند فوراً تحت سیطرهٔ خود در آورند؛ ذهن حلقهٔ حیاتی است که ماده و روح را به هم وصل می‌کند. اعطای ذهنیِ سومین منبع و مرکز، شخص روحیِ خدای متعال را با نیروی تجربی قادر تکاملی یگانه می‌سازد.

2- *آشکارسازیهای شخصیتیِ دومین منبع و مرکز.* وجودهای ذهنی عامل مشترک روح ربانیت را با الگوی انرژی یگانه می‌سازد. پدیداریهای اعطاییِ پسر جاودان و پسران بهشتی او سرشت الهی یک آفریننده را با سرشت در حال تکامل یک مخلوق یگانه می‌سازد، و در واقع جوش می‌دهد. متعال هم آفریده است و هم آفریننده؛ امکان این گونه بودنِ او در کنشهای اعطاییِ پسر جاودان و پسران همتراز و تحت فرمان او آشکار شده است. رسته‌های اعطاییِ فرزندی، میکائیلها و آوُنالها، سرشت الهی خود را با سرشت مخلوقاتِ با حسن نیتی که از طریق زندگی کردن در شکل حیات واقعی مخلوق در کرات تکاملی متعلق به آنها شده‌اند، در واقع بالا می‌برند. هنگامی که ربانیت همانند بشریت می‌شود، در ذات این رابطه این امکان به وجود می‌آید که بشریت بتواند الهی شود.

3- *وجودهای سکنی‌گزین اولین منبع و مرکز*. ذهن علیّتهای روح را با واکنشهای انرژی یگانه می‌سازد؛ کارکرد اعطایی، فرودهای ربانیت را با فرازهای مخلوق یگانه می‌سازد؛ و قطعات سکنی‌گزین پدر جهانی مخلوقات در حال تکامل را با خداوند در بهشت در واقع یگانه می‌سازد. حضورهای این چنینیِ متعددی از پدر وجود دارد که در رسته‌های بیشمار شخصیتها سکنی می‌گزینند، و در انسان فانی این قطعات الهیِ پدر، تنظیم کنندگان فکر هستند. ناصحان اسرارآمیز برای موجودات بشری چیزی هستند که تثلیث بهشت برای ایزد متعال می‌باشد. تنظیم کنندگان بنیادهای مطلق هستند، و انتخاب آزادانه می‌تواند موجب شود واقعیت الهیِ سرشت یک موجود جاودان بر بنیادهای مطلق تکامل یابد. این امر در مورد انسان سرشت یک پایان دهنده، و در خدای متعال سرشت الوهیت است.

پدیداریِ اعطاییِ رسته‌های فرزندی بهشت به شکل مخلوق این پسران الهی را قادر می‌سازد از طریق دستیابی به سرشت واقعیِ مخلوقات جهان شخصیت خود را غنا بخشند، ضمن این که این پدیداریهای اعطایی راه بهشتیِ نیل به ربانیت را به خود مخلوقات به گونه‌ای استوار آشکار می‌سازد. اعطاهای پدر جهانی به صورت تنظیم کنندگان او را قادر می‌سازد که شخصیت مخلوقات دارایِ اراده را به خود جذب کند. و در سرتاسر تمامی این روابط در جهانهای متناهی عامل مشترک منبع پیوسته حاضر کارکرد ذهن است که به واسطهٔ آن این فعالیتها رخ می‌دهند.

الوهیتهای بهشت از طریق این راهها و بسیاری راههای دیگر در تکاملهای زمان، که در سیارات چرخندهٔ فضا آشکار می‌شوند، و در پدیداریِ شخصیت متعالِ نتیجهٔ تمامی تکامل به اوج می‌رسند، شرکت می‌کنند.

4- آفرینندگان قادر و متعال

یگانگیِ تمامیتِ متعال به یگانگی تدریجی اجزای متناهی وابسته است؛ واقعیت یافتنِ متعال ناشی از همین یگانگی‌های عوامل تعالیت — آفرینندگان، مخلوقات، موجودات هوشمند، و انرژیهای جهانها — است و ایجاد کنندهٔ آنها می‌باشد.

در طول آن اعصاری که طی آن حاکمیتِ تعالیت تحت توسعهٔ زمانی آن قرار گرفته است، قدرت توانمندانهٔ متعال به کنشهای ربانی خدای هفتگانه وابسته است، ضمن این که به نظر می‌رسد یک رابطهٔ خاص نزدیک میان ایزد متعال و عامل مشترک به همراه شخصیتهای اصلی او، هفت روح استاد، وجود داشته باشد. روح بیکران به عنوان عامل مشترک به طرق بسیاری که عدم کمال الوهیت تکاملی را جبران می‌کند عمل می‌کند و روابط بسیار نزدیکی با متعال حفظ می‌کند. این نزدیکی رابطه تا اندازه‌ای توسط تمامی ارواح استاد قسمت می‌شود، اما به طور ویژه توسط روح استاد شمارهٔ هفت که برای متعال به عنوان سخنگو عمل می‌کند. این روح استاد متعال را می‌شناسد — با او در تماس شخصی است.

در اوان برنامه‌ریزی برای طرح ابرجهانیِ آفرینش، ارواح استاد در آفرینش مشترک چهل و نه ارواح بازتابگر به تثلیث نیایی پیوستند، و به طور همزمان ایزد متعال به عنوان به اوج رسانندهٔ کنشهای توامِ تثلیث بهشت و فرزندان آفرینشگر الوهیت بهشت به گونه‌ای خلاق عمل نمود. مجستان پدیدار گردید و از آن هنگام حضور کیهانی ذهن متعال را متمرکز ساخته است، در حالی که ارواح استاد به صورت مراکز مبدأ برای کارکرد گستردهٔ ذهن کیهانی ادامه می‌دهند.

اما ارواح استاد به سرپرستی ارواح بازتابگر ادامه می‌دهند. هفتمین روح استاد (در سرپرستی کلی خود بر اُروانتان که از جهان مرکزی انجام می‌دهد) در تماس شخصی با هفت روح بازتابگر که در یوورسا واقع شده‌اند می‌باشد و کنترل فراگیرِ آنها را به عهده دارد. او در کنترلها و مدیریتهای خود بر درون ابرجهانها و بین ابرجهانها در تماس بازتابگرانه با ارواح بازتابگر از نوع خودش که در پایتخت هر ابرجهان واقع شده‌اند قرار دارد.

این ارواح استاد نه تنها پشتیبانان و ارتقا دهندگان حاکمیتِ تعالیت هستند، بلکه به نوبهٔ خود تحت تأثیر مقاصد خلاق متعال قرار می‌گیرند. به طور معمول، آفرینشهای جمعی ارواح استاد از نوع نیمه مادی هستند (مدیران نیرو، و غیره)، در حالی که آفرینشهای منفرد آنها از نوع روحی می‌باشند (سوپرنافیم، و غیره). اما هنگامی که ارواح استاد در پاسخ به خواست و مقصود ایزد متعال، هفت روح مدار را *به طور جمعی* آفریدند، باید توجه شود که فرزندان این کنش خلاق روحی هستند، نه مادی یا نیمه مادی.

و به همان گونه که در رابطه با ارواح استادِ ابرجهانها است، در رابطه با حکمرانان سه‌گانهٔ این ابرآفرینشها — قدمای ایامها — نیز می‌باشد. این تجلیهای قضاوت – داوریِ تثلیث در زمان و فضا تکیه‌گاههای ناحیه‌ای برای قدرت در حال بسیج توانمند متعال می‌باشند، که به صورت نقاط هفتگانهٔ کانونی برای تکامل حاکمیت سه‌گانه در قلمروهای زمان و فضا خدمت می‌کنند. این حکمرانان تثلیث منشأ، از جایگاه خود در موقعیت میانی بین بهشت و کرات در حال تکامل، هر دو راه را می‌بینند، از هر دو راه آگاهند، و هر دو راه را هماهنگی می‌کنند.

اما جهانهای محلی آزمایشگاههایی واقعی هستند که تجارب ذهنی، ماجراجوییهای کهکشانی، آشکارسازیهای ربانیت، و پیشرفتهای شخصیت در آنها انجام می‌شوند، و هنگامی که در گسترهٔ کیهان جمع زده شدند، در بر گیرندهٔ بنیادهایی واقعی می‌شوند که متعال از طریق تجربه بر مبنای آنها به تکامل الوهیت دست می‌یابد.

در جهانهای محلی حتی آفرینندگان تکامل می‌یابند: حضور عامل مشترک از یک نقطهٔ کانونی زندهٔ قدرتمند به مرتبت شخصیت الهیِ یک روح مادر جهان تکامل می‌یابد؛ پسر آفریننده از سرشت ربانیت وجودگرایانهٔ بهشت به سرشت تجربی حاکمیت متعال تکامل می‌یابد. جهانهای محلی نقاط شروع تکامل راستین هستند، زایشگاههای شخصیتهای با حسن نیتِ ناکامل که از عطیهٔ انتخاب آزادِ ارادیِ آفرینندگان مشترکِ خود شدن، بدان گونه که خواهند بود، برخوردار گشته‌اند.

پسران مجیستریال در اعطاهای خود به کرات تکاملی سرانجام سرشتی را به دست می‌آورند که جلوه‌گر ربانیت بهشت در یگانگی تجربی با بالاترین ارزشهای معنوی سرشت مادی انسان است. و از طریق این اعطاها و سایر اعطاها، آفرینندگان نوع میکائیل به همین ترتیب به سرشت و دیدگاههای کیهانی فرزندان واقعی جهان محلی خود دست می‌یابند. این پسران آفرینندهٔ استاد به تکمیل تجربهٔ زیرمتعالی نزدیک می‌شوند؛ و هنگامی که حاکمیت جهان محلی آنها بسط می‌یابد تا در بر گیرندهٔ ارواح آفرینشگر مربوطه شود، می‌شود گفت که به سرحدات تعالیت در محدودهٔ پتانسیلهای کنونی جهان تکاملی بزرگ نزدیک می‌شود.

هنگامی که پسران اعطایی راههای جدیدی را برای یافتن خداوند به انسان آشکار می‌کنند، این راههای دستیابی به ربانیت را نمی‌آفرینند، بلکه شاهراههای ابدی پیشرفت را که از طریق حضور متعال به شخص پدر بهشتی راه می‌برد روشن می‌سازند.

جهان محلی نقطهٔ شروع برای آن شخصیتهایی است که بیشترین فاصله را از خداوند دارند، و از این رو می‌توانند بیشترین میزان فراز معنوی را در جهان تجربه کنند، و می‌توانند به حداکثر شرکت تجربی در آفرینش مشترک خودشان دست یابند. همین جهانهای محلی به همین ترتیب بیشترین عمق ممکن تجربه را برای شخصیتهای فرود یابنده فراهم می‌کنند. این شخصیتها از این طریق به چیزی دست می‌یابند که برایشان درست به اندازهٔ فراز بهشت برای یک مخلوق در حال تکامل پرمعنی است.

به نظر می‌رسد که انسان فانی برای کارکرد کامل خدای هفتگانه، بدان گونه که این گروهبندیِ ربانیت در واقعیت یافتن متعال به اوج می‌رسد، ضروری است. رسته‌های متعدد دیگری از شخصیتهای جهان وجود دارند که برای تکامل توان قدرتمند متعال به همان اندازه ضروری هستند. اما این توصیف به منظور تعالی فکریِ موجودات بشری عرضه شده است، و لذا تا اندازهٔ زیاد به آن عواملی محدود است که در تکامل خدای هفتگانه که به انسان فانی مربوط می‌باشند عمل می‌کنند.

5- کنترلگران قدرتمند و هفتگانه

به شما پیرامون رابطهٔ خدای هفتگانه با ایزد متعال آموزش داده شده است، و شما اکنون باید تشخیص دهید که هفتگانه شامل کنترلگران و نیز آفرینندگان جهان بزرگ می‌شود. این کنترلگران هفتگانهٔ جهان بزرگ در بر گیرندهٔ اینها هستند:

1- کنترلگران استاد فیزیکی.

2- مراکز عالی نیرو.

3- مدیران عالی نیرو.

4- قادر متعال.

5- خدای عمل — روح بیکران.

6- جزیرهٔ بهشت.

7- منبع بهشت — پدر جهانی.

این هفت گروه به لحاظ کارکردی از خدای هفتگانه جدایی ناپذیرند و سطح کنترل فیزیکیِ این رابطهٔ الوهیت را تشکیل می‌دهند.

دو شاخگیِ انرژی و روح (که ناشی از حضور توام پسر جاودان و جزیرهٔ بهشت است) از نظر ابرجهان هنگامی نمادین گردید که هفت روح استاد به طور متحد درگیر اولین کنش خود در آفرینش جمعی شدند. این رخداد شاهد پدیداری هفت مدیر عالی نیرو گردید. همزمان با آن مدارهای روحی ارواح استاد به گونه‌ای قابل مقایسه از فعالیتهای فیزیکیِ سرپرستیِ مدیران نیرو متمایز گشتند، و ذهن کیهانی به صورت یک عامل جدید که ماده و روح را هماهنگ می‌کند فوراً پدیدار گشت.

قادر متعال به صورت کنترلگر فراگیرِ نیروی فیزیکیِ جهان بزرگ در حال تکامل است. در عصر کنونی جهان این پتانسیل نیروی فیزیکی به نظر می‌رسد در هفت مدیر عالی نیرو که از طریق مکانهای ثابتِ مراکز نیرو و از طریق حضور متحرک کنترلگران فیزیکی عمل می‌کنند متمرکز شده باشد.

جهانهای زمان کامل نیستند؛ کمال سرنوشت آنان است. تقلا برای کمال نه تنها به سطوح عقلانی و روحی مربوط است، بلکه همچنین به سطح فیزیکیِ انرژی و جرم. استقرار هفت ابرجهان در نور و حیات پیش فرض دستیابی آنها به ثبات فیزیکی می‌باشد. و حدس زده می‌شود که دستیابی نهایی توازن ماده نشانگر تکامل تکمیل شدهٔ کنترل فیزیکیِ قادر خواهد بود.

در روزهای آغازین ساخت جهان حتی آفرینندگان بهشت بدواً درگیر موازنهٔ ماده هستند. الگوی یک جهان محلی نه تنها در نتیجهٔ فعالیتهای مراکز نیرو شکل می‌یابد، بلکه همچنین به دلیل حضور روح آفرینشگر در فضا. و در سرتاسر این ادوار آغازینِ جهان محلی، پسر آفرینشگر یک ویژگیِ اندک فهم شدهٔ کنترل ماده را به نمایش می‌گذارد، و او سیارهٔ پایتخت خویش را ترک نمی‌کند تا این که توازن کلی جهان محلی تثبیت شده باشد.

در تحلیل نهایی، تمامی انرژیها به ذهن واکنش نشان می‌دهند، و کنترلگران فیزیکی فرزندان خدای ذهن که فعال‌سازِ الگوی بهشت است می‌باشند. هوشمندی مدیران نیرو به طور پیگیرانه وقف کار ایجاد کنترل ماده است. تقلای آنها برای استیلای فیزیکی بر روابط انرژی و حرکتهای

جرم هرگز متوقف نمی‌شود تا این که آنها به پیروزی متناهی بر انرژیها و اجرامی که قلمروهای دائمی فعالیت آنها را شامل می‌شوند دست می‌یابند.

تقلاهای روح در زمان و فضا به تکامل استیلای روح بر ماده از طریق وساطت ذهنِ (شخصی) مربوط است؛ تکامل (غیرشخصیِ) فیزیکیِ جهانها به هماهنگ ساختن انرژی کیهانی با مفاهیم موازنهٔ ذهن که تابع کنترل فراگیرِ روح است مربوط است. جمع تکامل سرتاسر جهان بزرگ یک امر یگانگی شخصیتیِ ذهن کنترل کنندهٔ انرژی با هوشمندی هماهنگ شده با روح می‌باشد و در پدیداری کاملِ قدرت توانمند متعال آشکار خواهد شد.

دشواری در رسیدن به یک وضعیت موازنهٔ دینامیک، ذاتیِ واقعیتِ کیهان در حال رشد است. مدارهای تثبیت شدهٔ آفرینش فیزیکی از طریق پدیداریِ انرژی جدید و جرم جدید مداوماً مورد مخاطره قرار می‌گیرند. یک جهان در حال رشد یک جهان تثبیت نشده است؛ از این رو هیچ بخش از کلیت کیهانی نمی‌تواند ثبات واقعی یابد تا این که تمامیت زمان شاهد تکمیل مادی هفت ابرجهان گردد.

در جهانهای تثبیت شدهٔ نور و حیات هیچ رخداد غیرمنتظرهٔ فیزیکی که اهمیت عمده داشته باشد وجود ندارد. کنترل نسبتاً کامل روی آفرینش مادی به دست آمده است؛ هنوز دشواریهای رابطهٔ جهانهای تثبیت شده با جهانهای در حال تکامل مهارت مدیران نیروی جهان را مداوماً به چالش می‌طلبد. اما به تدریج که جهان بزرگ به اوج تجلی تکاملی نزدیک می‌شود این مشکلات با کاهش فعالیت جدید خلاق به تدریج از میان خواهند رفت.

6- استیلای روح

در ابرجهانهای تکاملی انرژی – ماده مسلط است، به جز در شخصیت، جایی که روح از طریق وساطت ذهن برای چیرگی تقلا می‌کند. هدف جهانهای تکاملی استیلا بر انرژی – ماده از طریق ذهن و هماهنگی ذهن با روح است، و تمامی این کار به واسطهٔ حضور خلاق و یگانه‌ساز شخصیت صورت می‌یابد. از این رو، در رابطه با شخصیت، سیستمهای فیزیکی تحت سلطه در می‌آیند؛ سیستمهای ذهنی هماهنگ می‌شوند، و سیستمهای روحی هدایت کننده می‌شوند.

این پیوند نیرو و شخصیت در متعال و به عنوان متعال در سطوح الوهیت تجلی می‌یابد. اما تکامل واقعی استیلای روح رشدی است که مبتنی بر کنشهای داوطلبانهٔ آفرینندگان و مخلوقات جهان بزرگ می‌باشد.

در سطوح مطلق، انرژی و روح یگانه‌اند. اما در لحظه‌ای که از این سطوح مطلق خروج به عمل آید، تفاوت ظاهر می‌شود، و همینطور که انرژی و روح از بهشت به سوی فضا حرکت می‌کنند، فاصلهٔ میان آنها افزایش می‌یابد، تا این که در جهانهای محلی آنها کاملاً واگرا می‌شوند. آنها دیگر همسان نیستند. آنها مشابه نیز نیستند، و ذهن باید مداخله کند تا آنها را متقابلاً به هم مربوط سازد.

این که انرژی می‌تواند از طریق کنش شخصیتهای کنترلگر جهت یابد، واکنشمندیِ انرژی را نسبت به کنش ذهن آشکار می‌سازد. این که جرم می‌تواند از طریق کنش همین وجودهای کنترل کننده ثبات یابد واکنشمندی جرم را نسبت به حضور سامان دهندهٔ ذهن نشان می‌دهد. و این که خود روح در شخصیت ارادی می‌تواند برای چیرگی بر انرژی – ماده از طریق ذهن تکاپو کند، یگانگی بالقوهٔ تمامی آفرینش متناهی را آشکار می‌سازد.

یک وابستگی متقابل میان تمامی نیروها و شخصیتها در سرتاسر جهان جهانها وجود دارد. پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر به کارکرد همیارانهٔ مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی در سازماندهی جهانها متکی هستند. مدیران عالی نیرو بدون کنترل فراگیر ارواح آفرینشگر ناکاملند. در یک موجود بشری مکانیسم حیات فیزیکی نسبت به فرامین ذهنِ (شخصی) بخشاً واکنشمند است. همین ذهن ممکن است به نوبهٔ خود تحت استیلای راهبریهای روح هدفمند قرار گیرد، و نتیجهٔ این توسعهٔ تکاملی به وجود آمدن یک فرزند جدید متعال، یک یگانگی جدید شخصیِ چندین نوع از واقعیت کیهانی، می‌باشد.

و همینطور که در رابطه با اجزا هست، در رابطه با کل نیز چنین است؛ شخص روحیِ تعالیت برای دستیابی به تکمیل الوهیت و نیل به سرنوشتِ پیوستگیِ تثلیث به نیروی تکاملی قادر نیازمند است. تلاش توسط شخصیتهای زمان و فضا صورت می‌گیرد، اما به اوج رسیدن و اجرا شدن این تلاش کنش قادر متعال می‌باشد. و از این رو در حالی که رشد کل یک جمع شدن رشد جمعی اجزا است، به همین گونه استدلال می‌شود که تکامل اجزا یک انعکاس قسمی از رشد هدفمند کل می‌باشد.

در بهشت، مونوتا و روح همچون یکی هستند. آنها به جز در رابطه با نامشان غیرقابل تمیز دادن هستند. در هاونا، ماده و روح، در حالی که به گونه‌ای قابل تشخیص متفاوتند، در همان حال به گونه‌ای ذاتی هماهنگ هستند. با این وجود در هفت ابرجهان، یک واگرایی بزرگ وجود دارد؛ میان انرژی کیهانی و روح الهی یک فاصلهٔ زیاد وجود دارد؛ از این رو برای کنش ذهن در متوازن ساختن و سرانجام یگانه ساختنِ الگوی فیزیکی با مقاصد روحی یک پتانسیل تجربی بزرگتری وجود دارد. در جهانهای فضا که طی زمان تکامل می‌یابند کاهش بیشتری از ربانیت وجود دارد، مشکلات سخت‌تری که باید حل شوند، و فرصت بیشتری برای کسب تجربه در حل آنها وجود دارد. و تمامی این وضعیت ابرجهان یک عرصهٔ بزرگتری از وجود تکاملی را که در آن امکان تجربهٔ کیهانی برای آفریده و آفریننده — حتی برای الوهیت متعال — به طور یکسان فراهم می‌شود به وجود می‌آورد.

استیلای روح، که در سطوح مطلق، وجودگرایانه است در سطوح متناهی و در هفت ابرجهان یک تجربهٔ تکاملی می‌شود. و این تجربه توسط همه، از انسان فانی تا ایزد متعال به طور همسان قسمت می‌شود. همگی برای پیشرفت تلاش می‌کنند، شخصاً تلاش می‌کنند؛ همگی در سرنوشت شرکت می‌کنند، شخصاً شرکت می‌کنند.

7-ارگانیسم زندهٔ جهان بزرگ

جهان بزرگ نه تنها یک آفرینش مادی با عظمت فیزیکی، فرازمندی روحی، و بزرگی عقلانی است، بلکه همچنین یک ارگانیسم شکوهمند و واکنشمند زنده است. حیاتی واقعی وجود دارد که در سرتاسر مکانیسم آفرینش پهناور کیهانِ سرزنده در حال تپش است. واقعیتِ فیزیکیِ جهانها نماد واقعیت قابل مشاهدهٔ قادر متعال می‌باشد؛ و این ارگانیسم مادی و زنده توسط مدارهای هوشمند مورد رخنه واقع شده است، حتی بدان گونه که بدن انسان توسط شبکه‌ای از باریک راههای حس عصبی در نوردیده می‌شود. این جهان فیزیکی توسط خطوط انرژی که آفرینش مادی را به گونه‌ای مؤثر فعال می‌سازد مورد رسوخ واقع شده است، حتی بدان گونه که بدن انسان توسط توزیع گردشیِ محصولات انرژی قابل جذب غذایی تغذیه می‌شود و انرژی می‌یابد. جهان پهناور بدون این مراکز هماهنگ کنندهٔ کنترل فراگیر شکوهمند که ممکن است با سیستم ظریف کنترل شیمیاییِ مکانیسم بشری مقایسه شوند نیست. اما اگر شما فقط چیزی دربارهٔ پیکر یک مرکز نیرو می‌دانستید، می‌توانستیم از طریق قیاس چیز بسیار بیشتری راجع به جهان فیزیکی به شما بگوییم.

کمابیش همانقدر که انسانها برای حفظ حیات به انرژی خورشیدی نظر می‌افکنند، جهان بزرگ نیز برای حفظ فعالیتهای مادی و حرکتهای کیهانی فضا به انرژیهای بی‌پایانی که از بهشت تحتانی سرچشمه می‌یابند متکی است.

به انسانها ذهن داده شده است که با آن بتوانند نسبت به هویت و شخصیت خود - آگاه شوند؛ و ذهن — حتی یک ذهن متعال — به تمامیت متناهی اعطا شده است و روح این شخصیت در حال ظهورِ کیهان از طریق آن برای چیرگی بر انرژی – ماده به طور پیوسته تلاش می‌کند.

انسان فانی به هدایت روحی واکنشمند است، حتی بدان گونه که جهان بزرگ به دسترسیِ گستردهٔ جاذبهٔ روحیِ پسر جاودان، انسجام جهانیِ فوق مادیِ ارزشهای جاودان روحیِ تمامی آفرینشهای کیهان متناهیِ زمان و فضا، واکنشمند است.

موجودات بشری قادرند یک خود - شناساییِ ابدی با واقعیت کل و غیرقابل نابودی جهان —پیوند با تنظیم کنندهٔ فکری سکنی‌گزین — صورت دهند. به همین ترتیب متعال به ثبات مطلق الوهیت آغازین، تثلیث بهشت، برای ابد متکی است.

اشتیاق انسان برای کمال بهشتی، تلاش او برای دستیابی به خداوند، یک تنش راستین ربانی در کیهان زنده ایجاد می‌کند که فقط می‌تواند از طریق تکامل یک روان فناناپذیر حل شود؛ این چیزی است که در تجربهٔ یک مخلوق یگانهٔ فانی رخ می‌دهد. اما هنگامی که تمامی مخلوقات و تمامی آفرینندگان در جهان بزرگ به همین ترتیب برای دستیابی به خداوند و کمال الهی تلاش می‌کنند، یک تنش ژرف کیهانی ایجاد می‌شود که فقط می‌تواند در سنتز متعالیِ قدرت توانمند با شخص روحیِ خدای در حال تکامل تمامی مخلوقات، ایزد متعال، راه حل بیابد.

]ضمانت شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً در یورنشیا اقامت دارد.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 117

خدای متعال

تا حدی که ما خواست خداوند را در هر ایستگاه جهان که ممکن است وجود ما در آن باشد انجام دهیم، تا آن اندازه پتانسیل قدرتمند متعال یک گام واقعی‌تر می‌شود. خواست خداوند مقصود اولین منبع و مرکز است که در سه مطلق بالقوه می‌شود، در پسر جاودان شخصیت می‌یابد، برای کنش جهان در روح بیکران به هم پیوسته می‌شود، و در الگوهای ابدی بهشت جاودان می‌گردد. و خدای متعال در حال تبدیل شدن به بالاترین تجلی متناهی تمامی خواست خداوند است.

اگر تمامی ساکنان جهان بزرگ به طور نسبی کاملاً مطابق خواست خداوند زندگی کنند، در آن صورت آفرینشهای زمان – فضا در نور و حیات استقرار می‌یابند، و سپس قادر، پتانسیل ربانی تعالیت، در پدیداریِ شخصیت الهیِ خدای متعال عملی می‌شود.

هنگامی که یک ذهن در حال تکامل با مدارهای ذهن کیهانی هماهنگ می‌شود، هنگامی که یک جهان در حال تکامل مطابق الگوی جهان مرکزی ثبات می‌یابد، هنگامی که یک روح در حال پیشرفت با کارکرد متحد ارواح استاد تماس می‌گیرد، هنگامی که یک شخصیت در حال فرازِ انسانی سرانجام با راهبری الهیِ تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین هماهنگ می‌شود، آنگاه واقعیتِ متعال تا یک درجهٔ دیگر در جهانها واقعی می‌شود؛ آنگاه ربانیتِ تعالیت یک گام دیگر به سوی تحقق کیهانی پیش می‌رود.

اجزا و افراد جهان بزرگ به صورت یک بازتابِتکامل کامل متعال تکامل می‌یابند، در حالی که متعال به نوبهٔ خود جمع ترکیبیِ انباشتی از تمامی تکامل جهان بزرگ می‌باشد. از دیدگاه انسانی هر دو تکاملی و تجربیِ دو جانبه هستند.

1- طبیعت ایزد متعال

متعال زیباییِ توازن فیزیکی، حقیقتِ معنی عقلانی، و نیکیِ ارزش معنوی است. او شیرینیِ موفقیت راستین و شادمانیِ پیشرفت ابدی است. او ابر روح جهان بزرگ، خود آگاهیِ کیهان متناهی، تکمیل واقعیتِ متناهی، و تجسم تجربهٔ آفریننده - آفریده است. خدای متعال در سرتاسر تمامی ابدیت آینده، واقعیتِ تجربهٔ ارادی را در روابط تثلیثِ الوهیت ندا خواهد داد.

در شخص آفرینندگان متعال، خدایان از بهشت به قلمروهای زمان و فضا فرود آمده‌اند تا در آنجا مخلوقاتی با ظرفیت نیل به بهشت بیافرینند و تکامل دهند که می‌توانند در جستجوی پدر به آنجا فراز یابند. این حرکت جهانیِ آفرینندگانِ فرود یابنده‌ای که خداوند را آشکار می‌کنند و مخلوقات فراز یابنده‌ای که در جستجوی خداوند هستند آشکار کنندهٔ تکامل الوهیتِ متعال است که در او فرود یابندگان و فراز یابندگان هر دو به دو طرفه بودنِ فهم، کشف برادری جاودان و جهانی دست می‌یابند. ایزد متعال بدین ترتیب ترکیب متناهیِ تجربهٔ علتِ آفرینندهٔ کامل و پاسخِ مخلوقِ در حال کامل شدن می‌شود.

جهان بزرگ در بر گیرندهٔ امکانِ یگانگی کامل است و به طور پیوسته در جستجوی آن می‌باشد، و این ناشی از این واقعیت است که این تجربهٔ کیهانی یک پیامد کنشهای خلاق و فرامین قدرت تثلیث بهشت است که یگانگی کامل می‌باشد. همین یگانگیِ سه‌گانه در کیهان متناهی در متعال تجلی می‌یابد، و به تدریج که جهانها به حداکثر رتبهٔ تعیین هویت با تثلیث دست می‌یابند واقعیت متعال به طور فزاینده آشکار می‌شود.

خواست آفریننده و خواست مخلوق به طور کیفی متفاوتند، اما همچنین از نظر تجربی یکسان هستند، زیرا آفریده و آفریننده می‌توانند در دستیابی جهان به کمال تشریک مساعی کنند. انسان می‌تواند در ارتباط با خداوند کار کند و از این طریق یک پایان دهندهٔ جاودان را به طور مشترک خلق کند. خداوند می‌تواند در ظهور فرزندانش در جسم حتی به صورت بشریت کار کند. این فرزندان از این طریق به تعالیتِ تجربهٔ مخلوق دست می‌یابند.

در ایزد متعال، آفریننده و آفریده در یک الوهیت که خواستش جلوه‌گر یک شخصیت الهی است متحد هستند. و این خواست متعال چیزی بیش از خواست آفریده یا آفریننده است، حتی بدان گونه که خواست عالیِ پسر استاد نبادان اکنون چیزی بیش از یک ترکیب خواست ربانیت و بشریت است. پیوند کمال بهشتی و تجربهٔ زمان – فضا یک ارزش نوین معنی در سطوح الوهیتِ واقعیت را به بار می‌آورد.

سرشت در حال تکاملِ الهیِ متعال در حال تبدیل شدن به یک تصویر وفادارانهٔ تجربهٔ بی‌همتای کلیهٔ مخلوقات و کلیهٔ آفرینندگان در جهان بزرگ است. در متعال، آفرینندگی و آفریدگی یگانه هستند؛ آنها از طریق آن تجربه که ناشی از فراز و نشیبهای مربوط به راه حل مشکلات متعددی که گریبانگیر تمامی آفرینش متناهی است برای ابد یگانه هستند، آفرینشی که در جستجوی کمال و رهایی از قید و بندهای عدم کمال راه جاودان را دنبال می‌کند.

حقیقت، زیبایی، و نیکی در خدمت روح، شکوه بهشت، بخشش پسر، و تجربهٔ متعال لازم و ملزوم هستند. خدای متعال *قطعاً* حقیقت، زیبایی، و نیکی است، زیرا این مفاهیمِ ربانیت نمایانگر حداکثرهای متناهیِ تجربهٔ اندیشه پردازانه هستند. منابع جاودان این کیفیتهای سه‌گانهٔ ربانیت در سطوح ابرمتناهی هستند، اما یک مخلوق فقط می‌تواند این منابع را به صورت ابرحقیقت، ابرزیبایی، و ابرنیکی تصور کند.

میکائیل، که یک آفریننده است، مهر الهی پدر آفریننده را برای فرزندان زمینی‌اش آشکار ساخت. و انسانها به دنبال کشف و دریافت این مهر الهی می‌توانند آرزو داشته باشند که این مهر را برای برادرانشان در جسم آشکار سازند. این عطوفت مخلوق یک بازتاب راستین مهر متعال است.

متعال به گونه‌ای متقارن در بر گیرنده است. اولین منبع و مرکز در سه مطلق بزرگ بالقوه است، در بهشت، در پسر، و در روح واقعی است؛ اما متعال هم واقعی و هم بالقوه است. او یک وجود تعالیت شخصی و قدرت توانمند است، و به طور همسان نسبت به تلاش مخلوق و مقصود آفریننده واکنشمند است؛ او در جهان خود - کنشمند و نسبت به جمع کل جهان خود - واکنشمند است؛ و در همان حال آفرینندهٔ متعال و مخلوق متعال است. از این رو الوهیتِ تعالیت بیانگر جمع کل تمامی متناهی است.

2- منبع رشد تکاملی

متعال خدا در زمان است؛ راز رشد مخلوق در زمان متعلق به او است. استیلا بر زمان حالِ ناکامل و به اوج رسیدنِ آیندهٔ در حال کمال نیز از آن او است. و میوه‌های نهاییِ تمامی رشد متناهی اینها هستند: قدرتی که از طریق ذهن، توسط روح، به واسطهٔ حضور متحد کننده و خلاق شخصیت کنترل می‌شود. پیامد به اوج رسانندهٔ تمامی این رشد، ایزد متعال است.

برای انسان فانی، وجود برابر با رشد است. و به راستی به نظر می‌رسد چنین باشد، حتی در نگرش بزرگترِ جهان، زیرا به نظر می‌رسد وجودِ با روح هدایت شده به رشد تجربی — افزایش مرتبت — منجر می‌شود. با این حال ما مدتها بر این باور بوده‌ایم که رشد کنونی که وجود مخلوق را در عصر کنونی جهان تعیین ویژگی می‌کند یک کارکرد متعال است. ما به همان اندازه بر این باوریم که این نوع رشد مختص عصر رشدِ متعال می‌باشد، و این که با تکمیل شدنِ رشد متعال پایان خواهد یافت.

وضعیت فرزندانِ مخلوق - تثلیث یافته را مورد ملاحظه قرار دهید: آنها در عصر کنونی جهان به دنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند؛ آنها دارای شخصیت و نیز عطایای ذهنی و روحی هستند. آنها دارای تجربه و خاطرهٔ آن هستند، اما همانند فرازگرایان ***رشد*** نمی‌کنند. باور و فهم ما این است که این فرزندان مخلوق – تثلیث یافته، ضمن این که **در** عصر کنونی جهان هستند، در واقع ***متعلق به*** عصر بعدی جهان می‌باشند — عصری که به دنبال تکمیل شدنِ رشد متعال می‌آید. از این رو آنها به صورت وضعیت کنونی عدم کمال و رشد متعاقب متعال **در** او نیستند. در نتیجه آنها در رشد تجربیِ عصر کنونی جهان شرکت نمی‌کنند، و برای عصر بعدی جهان ذخیره نگاه داشته شده‌اند.

رستهٔ خود من، پیام‌آوران توانمند، از آنجا که با تثلیث احاطه شده‌اند، در رشد عصر کنونی جهان شرکت نمی‌کنند. از یک نظر وضعیت ما مربوط به عصر پیشینِ جهان است، در واقع به همان

گونه که فرزندان ثابت تثلیث می‌باشند. یک چیز قطعی است: وضعیت ما به واسطهٔ احاطه شدن با تثلیث ثابت است، و تجربه دیگر به رشد منجر نمی‌شود.

این امر در رابطه با پایان دهندگان یا هر یک از سایر رسته‌های تکاملی و تجربی که در روند رشد متعال شرکت دارند صحت ندارد. شما انسانها که اکنون در یورنشیا زندگی می‌کنید و ممکن است آرزوی نیل به بهشت و مرتبت پایان دهنده را داشته باشید باید بفهمید که چنین سرنوشتی فقط به این علت قابل تحقق است که شما در متعال و متعلق به او هستید، و از این رو در چرخهٔ رشد متعال شرکت دارید.

رشد متعال روزگاری پایان خواهد یافت؛ او (از نقطه نظر انرژی - روحی) به مرتبت کمال دست خواهد یافت. این خاتمهٔ تکامل متعال همچنین شاهد پایان یافتنِ تکامل مخلوق به عنوان بخشی از تعالیت خواهد بود. این که جهانهای فضای بیرونی با چه نوع رشدی ممکن است تعیین ویژگی شوند، ما نمی‌دانیم. اما بسیار مطمئن هستیم که چیزی خواهد بود بسیار متفاوت از هر آنچه که در عصر کنونی تکامل هفت ابرجهان دیده شده است. بدون شک این کارکرد شهروندان تکاملی جهان بزرگ خواهد بود که این فقدان رشد تعالیت را برای ساکنان فضای بیرونی جبران کنند.

ایزد متعال که در پایان عصر کنونی جهان موجودیت خواهد یافت، در جهان بزرگ به صورت حکمران تجربی عمل خواهد کرد. ساکنان فضای بیرونی —شهروندان عصر بعدی جهان — یک رشد بالقوهٔ پس ابرجهانی خواهند داشت، ظرفیتی برای نیل تکاملی که حاکمیت قادر متعال را پیش فرض دارد، و از این رو شرکت مخلوق را در ترکیبِ قدرت – شخصیتِ عصر کنونی جهان حذف می‌کند.

بدین ترتیب عدم کمال متعال ممکن است به صورت یک حسن تلقی شود زیرا رشد تکاملیِ مخلوق– آفرینشِ جهانهای کنونی را ممکن می‌سازد. تهی بودن از حسن خود برخوردار است، زیرا ممکن است به طور تجربی پر شود.

یکی از کنجکاوی برانگیزترین پرسشها در فلسفهٔ متناهی این است: آیا ایزد متعال در واکنش به تکامل جهان بزرگ واقعیت می‌یابد؟ یا این که این کیهان متناهی در واکنش به واقعیت یافتنِ تدریجیِ متعال به طور تدریجی تکامل می‌یابد؟ یا این که ممکن است آنها به طور متقابل برای رشدشان به هم وابسته باشند؟ این که آنها به طور دو جانبه تکاملی هستند، و هر یک موجب رشد دیگری می‌شود؟ ما در رابطه با این امر مطمئن هستیم: مخلوقات و جهانها، بالا و پایین، در درون متعال در حال تکاملند، و همینطور که آنها تکامل می‌یابند، حاصل جمع یگانه شدهٔ تمامی فعالیت متناهیِ این عصر جهان پدیدار می‌شود. و این پدیداریِ ایزد متعال است، برای تمامی شخصیتها، تکامل توان قدرتمندِ خدای متعال.

3- اهمیت متعال برای مخلوقات جهان

واقعیت کیهانی که به گونه‌ای متنوع ایزد متعال، خدای متعال، و قادر متعال نامیده شده است، ترکیب پیچیده و جهانیِ فازهای در حال پدیداریِ تمامی واقعیات متناهی است. تنوع بخشیدنِ گستردهٔ انرژی جاودان، روح الهی، و ذهن جهانی در تکامل متعال به اوج متناهی دست می‌یابد. او جمع کل تمامی رشد متناهی است که در سطوح ربانیِ حداکثرِ کمالِ متناهی به واسطهٔ خود تحقق یافته است.

متعال کانال الهی است که بیکرانیِ خلاقِ سه‌گانگی‌ها که در چشم انداز کهکشانیِ فضا متبلور می‌شود از طریق او جریان می‌یابد. در برابر دورنمای فضا این نمایشِ شکوهمندِ شخصیتِ زمان به وقوع می‌پیوندد: فتح روحیِ انرژی – ماده از طریق وساطت ذهن.

عیسی گفت: ”من راه زنده هستم“، و بدین ترتیب او راه زنده از سطح مادیِ خود - آگاهی به سطح روحیِ خدا - آگاهی است. و حتی به همین گونه که او این راه زندهٔ فراز از خود به خدا است، متعال نیز راه زنده از آگاهیِ متناهی به فرازیابیِ آگاهی، حتی به بینشِ اَبسونیتی است.

پسر آفرینندهٔ شما در واقع می‌تواند چنین کانال زنده‌ای از بشریت به ربانیت باشد، زیرا او تمامیت پیمایش این راه جهانیِ پیشرفت از بشریتِ راستینِ یوشع بن یوسف، پسر انسان، به ربانیتِ بهشتیِ میکائیل نبادان، پسر خدای بیکران را شخصاً تجربه کرده است. ایزد متعال نیز به گونه‌ای مشابه می‌تواند به صورت رویکرد جهان با فرازیابیِ محدودیتهای متناهی عمل کند، زیرا او تجسم واقعی و مظهر شخصیِ تمامی تکامل، پیشرفت، و معنویت‌یابیِ مخلوق می‌باشد. حتی تجارب شخصیتهای فرود یابنده از بهشت در جهان بزرگ آن بخش از تجربهٔ او هستند که مکمل حاصل جمع تجارب فرازگرایانهٔ رهنوردان زمان است.

انسان فانی بیش از توصیفی تمثیلی به شکل خدا آفریده شده است. از یک دیدگاه فیزیکی این گفته حقیقت ندارد، اما در رابطه با برخی بالقوگیهای جهان این یک واقعیت حقیقی است. در نژاد بشری، چیزی از همان نمایشِ نیل تکاملی در یک مقیاس بسیار بزرگتر در جهان جهانها که در حال وقوع است در حال آشکار شدن می‌باشد. انسان، یک شخصیت ارادی، در رابطه با یک تنظیم کننده، یک وجود غیرشخصی، در شرایط وجود بالقوگیهای متناهیِ متعال خلاق می‌شود، و نتیجهٔ آن شکوفاییِ یک روان فناناپذیر است. در جهانها، شخصیتهای آفرینندهٔ زمان و فضا در رابطه با روح غیرشخصیِ تثلیث بهشت کار می‌کنند و از طریق آن آفرینشگر یک پتانسیل جدید نیروی واقعیت الوهیت می‌شوند.

انسان فانی که یک مخلوق است، دقیقاً همانند ایزد متعال که الوهیت است، نیست، اما تکامل انسان به طرقی شبیه به رشد متعال است. انسان از طریق قدرت، توانمندی، و پایداری در تصمیمات خودش به طور آگاهانه از مادی به روحی رشد میکند؛ همچنین به تدریج که تنظیم کنندهٔ فکری او برای تماس با او از سطوح روحی به روان مورانشیایی تکنیکهای نوینی به وجود می‌آورد او رشد می‌کند؛ و آنگاه که روان به وجود می‌آید، در خود و به واسطهٔ خود شروع به رشد می‌کند.

این تا اندازه‌ای شبیه به راهی است که ایزد متعال در آن بسط می‌یابد. حاکمیت او ناشی از کنشها و دستاوردهای شخصیتهای متعال آفریننده است؛ این تکاملِ عظمت قدرت او به عنوان حکمران جهان بزرگ است. سرشت الوهیت او نیز به یگانگیِ از پیش موجود تثلیث بهشت وابسته است. اما باز جنبهٔ دیگری از تکامل خدای متعال وجود دارد: خدای متعال خودش یک شرکت کنندهٔ ارادی و خلاق در تحقق یافتن الوهیت خودش می‌باشد. روان مورانشیاییِ بشری نیز یک شریک ارادی و هم-آفرینشگر در جاودانه شدنِ خودش است.

پدر در تغییر و تبدیل انرژیهای بهشت و در واکنشمند ساختن اینها نسبت به متعال با عامل مشترک تشریک مساعی می‌کند. پدر در به وجود آوردن شخصیتهای آفریننده که کنشهایشان روزگاری در حاکمیت متعال به اوج می‌رسد با پسر جاودان تشریک مساعی می‌کند. پدر تا آن زمان که تکامل کامل شدهٔ متعال، او را برای به عهده گرفتن آن حاکمیت شایسته سازد در آفرینش شخصیتهای تثلیث برای کنش به عنوان حکمرانان جهان بزرگ با پسر و روح هر دو تشریک مساعی می‌کند. پدر از این راه و بسیاری راههای دیگر در پیشبرد تکامل تعالیت با همترازان الهی و غیرالهیش همکاری می‌کند، اما در این امور تنها نیز عمل می‌کند. و کارکرد تنهای او در خدمت تنظیم کنندگان فکر و وجودهای مربوط به آنها احتمالاً به بهترین نحو آشکار می‌شود.

الوهیت یگانگی است، که در تثلیث وجودگرا، در متعال تجربی، و در انسانها در پیوند با تنظیم کننده مخلوق – تحقق یافته است. حضور تنظیم کنندگان فکر در انسان فانی یگانگی بنیادینِ جهان را آشکار می‌سازد، زیرا انسان که پایین‌ترین نوع ممکنِ شخصیت جهان است در درونش یک قطعهٔ واقعی از بالاترین واقعیت جاودان، حتی پدر آغازینِ تمامی شخصیتها را دارا می‌باشد.

ایزد متعال به واسطهٔ ارتباطش با تثلیث بهشت و در نتیجهٔ موفقیتهای الهیِ فرزندان آفریننده و مدیرِ آن تثلیث تکامل می‌یابد. روان فناناپذیر انسان از طریق ارتباط با حضور الهیِ پدر بهشتی و مطابق تصمیمات شخصیتیِ ذهن بشر سرنوشت جاودان خود را شکل می‌دهد. آنچه که تثلیث برای خدای متعال می‌باشد، تنظیم کننده برای انسان در حال تکامل است.

در طول عصر کنونی جهان ظاهراً ایزد متعال قادر نیست مستقیماً به صورت یک آفریننده عمل کند، به جز در آن مواردی که امکانات متناهیِ کنش از طریق نیروهای آفرینشگر زمان و فضا به اتمام رسیده‌اند. تاکنون در تاریخ جهان این فقط یک بار رخ داده است؛ هنگامی که امکانات کنش متناهی در رابطه با بازتاب جهان به اتمام رسید، آنگاه متعال به صورت به اوج رسانندهٔ خلاقِ تمامی کنشهای نیاییِ آفریننده عمل نمود. و ما باور داریم که هرگاه آفرینندگیِ نیایی یک چرخهٔ مناسب از فعالیت خلاق را تکمیل کند او دوباره به صورت یک به اوج رساننده در اعصار آینده عمل خواهد کرد.

ایزد متعال انسان را نیافرید، اما انسان عملاً از بالقوگی متعال آفریده شد، و زندگی او عیناً از او سرچشمه یافت. او انسان را تکامل نیز نمی‌بخشد؛ با این وجود خود متعال همان جوهر تکامل است. از نقطه نظر متناهی، ما در واقع در درون ذات متعال زندگی می‌کنیم، حرکت می‌کنیم، و از وجود خود برخورداریم.

متعال ظاهراً نمی‌تواند علیت آغازین را آغاز کند، اما به نظر می‌رسد کاتالیزور تمامی رشد جهان باشد و تا جایی که به سرنوشت تمامی موجودات تجربی – تکاملی مربوط است ظاهراً سرنوشتش فراهم ساختنِ کمال برای جمع می‌باشد. پدر سرچشمهٔ مفهوم یک کیهان متناهی است؛ پسران آفریننده با رضایت و همکاری ارواح آفرینشگر این ایده را در زمان و فضا تحقق می‌بخشند؛ متعال جمع متناهی را به اوج کمال می‌رساند و رابطه‌اش را با سرنوشت ابسونایت تثبیت می‌سازد.

4- خدای متناهی

همینطور که ما تقلاهای بی‌وقفهٔ آفرینش مخلوق را برای به کمال رسانیدن مرتبت و ربانیتِ وجود نظاره می‌کنیم، چاره‌ای نداریم جز این که باور کنیم این تلاشهای بی‌پایان نشانگر تقلای بی‌وقفهٔ متعال برای خود شکوفایی الهی است. خدای متعال الوهیت متناهی است، و باید بر مشکلات متناهی به مفهوم کامل آن لغت چیره شود. تقلاهای ما در رابطه با فراز و نشیبهای زمان در روند تکاملی فضا بازتابهای تلاشهای او برای نیل به واقعیت خویشتن و تکمیل حاکمیت در محدودهٔ قلمرو عمل هستند که طبیعت در حال تکامل او تا دورترین سرحدات امکان در حال بسط دادن است.

در سرتاسر جهان بزرگ متعال برای تجلی تقلا می‌کند. تکامل الهی او بخشاً مبتنی بر خرد – کنشِ هر شخصیت در وجود است. هنگامی که یک موجود بشری بقای جاودان را انتخاب می‌کند، او سرنوشت را مشترکاً خلق می‌کند؛ و در زندگی این انسان فراز یابنده خدای متناهی به یک میزان افزایش یافته از خود شکوفاییِ شخصیت و یک گسترش حاکمیت تجربی دست می‌یابد. اما اگر یک مخلوق دوران زندگانی جاودان را رد کند، آن بخش از متعال که به این انتخاب مخلوق متکی بود تأخیری گریزناپذیر را تجربه می‌کند؛ محرومیتی که باید از طریق تجربهٔ جایگزین یا موازی جبران شود؛ در رابطه با شخصیت فرد بقا نیافته، آن جذب ابر روحِ آفرینش می‌شود، و بخشی از الوهیت متعال می‌گردد.

خداوند آنقدر اعتماد کننده و آنقدر پرمحبت است، که بخشی از سرشت الهی خود را برای امانت‌داری و خود شکوفایی به دستان حتی موجودات بشری می‌سپارد. سرشت پدر، حضور تنظیم کننده، صرف نظر از انتخاب موجود بشری، نابود نشدنی است. فرزند متعال، فرد در حال تکامل، به رغم این که شخصیتِ بالقوه در حال یگانگیِ چنین فرد گمراهی به عنوان یک عامل الوهیتِ تعالیت بقا خواهد یافت، می‌تواند نابود شود.

شخصیت بشری به راستی می‌تواند فردیتِ مخلوق بودن را نابود سازد، و گر چه تمامی آنچه که در زندگی چنین خودکشی کیهانی ارزشمند بود بقا خواهد یافت، *این کیفیتها به عنوان یک مخلوق تنها بقا نخواهند یافت*. متعال در مخلوقات جهانها دوباره تجلی خواهد یافت اما دیگر هرگز به عنوان آن شخص خاص تجلی نخواهد یافت؛ همانطور که یک قطرهٔ آب به دریا باز می‌گردد، شخصیت بی‌همتای یک فراز نیابنده به متعال باز می‌گردد.

هر کنشِ منزویِ اجزای شخصیِ متناهی نسبت به ظهور نهاییِ کلِ متعال نسبتاً بی‌ربط است، اما با این وجود، کل به جمع کنشهای اجزای متعدد متکی است. شخصیت فرد انسانی در برابر جمع تعالیت بی‌اهمیت است، اما شخصیت هر موجود بشری نمایانگر یک معنی – ارزشِ جایگزین ناپذیر در متناهی است؛ پس از این که شخصیت تجلی یافت، دیگر هرگز ابراز یکسان نمی‌یابد به جز در وجود مداوم آن شخصیت زنده.

و بدین ترتیب، همینطور که ما برای ابراز وجود تلاش می‌کنیم، متعال در ما، و با ما، برای ابراز الوهیت تلاش می‌کند. همینطور که ما پدر را می‌یابیم، متعال نیز دوباره آفرینندهٔ بهشتیِ تمامی چیزها را یافته است. همینطور که ما بر مشکلات شکوفایی خود چیره می‌شویم، خدای تجربه نیز در جهانهای زمان و فضا به توانمندی تعالیت دست می‌یابد.

نوع بشر بدون تلاش در جهان فراز نمی‌یابد. متعال نیز بدون کنش هدفمند و هوشمندانه تکامل نمی‌یابد. مخلوقات از طریق بی‌کنشی صرف به کمال دست نمی‌یابند. روح تعالیت نیز نمی‌تواند بدون کنش بی‌وقفهٔ خدماتی به آفرینش متناهی، قدرت قادر را واقعیت دهد.

رابطهٔ موقت انسان با متعال بنیاد اخلاقیات کیهانی است، حساسیت جهانی نسبت به *وظیفه* و پذیرش آن. این اخلاقیاتی است که از حس گذرای درست و غلط نسبی فراتر می‌رود؛ این اخلاقیاتی است که مستقیماً مبتنی بر قدردانی خود – آگاهانهٔ مخلوق از وظیفهٔ تجربی نسبت به الوهیت تجربی است. انسان فانی و کلیهٔ مخلوقات متناهی دیگر از پتانسیل زندهٔ انرژی، ذهن، و روح که در متعال وجود دارد آفریده شده‌اند. بر بنیاد متعال است که فرازگرای تنظیم کننده – انسان، کاراکتر فناناپذیر و الهیِ یک پایان دهنده را به وجود می‌آورد. در نتیجهٔ همین واقعیت متعال است که تنظیم کننده، با رضایت خواست بشری، الگوهای طبیعت جاودان یک فرزند فرازیابندهٔ خداوند را می‌بافد.

تکامل پیشرفت تنظیم کننده در معنویت بخشیدن و جاودان ساختنِ یک شخصیت بشری مستقیماً حاصل یک بسط حاکمیت متعال است. چنین دستاوردهایی در تکامل بشری در همان حال دستاوردهایی در واقعیت بخشیدن تکاملیِ متعال هستند. در حالی که این حقیقت دارد که مخلوقات نمی‌توانند بدون متعال تکامل یابند، این نیز احتمالاً حقیقت دارد که تکامل متعال هرگز نمی‌تواند مستقل از تکامل تکمیل شدهٔ کلیهٔ مخلوقات به طور کامل به دست آید. در اینجا این مسئولیت بزرگ کیهانیِ شخصیتهای خود آگاه نهفته است: که الوهیت متعال از یک جهت مشخص به انتخاب ارادهٔ انسانی متکی است. و پیشرفت متقابل تکامل مخلوق و تکامل متعال روی مکانیسمهای اسرارآمیز بازتاب جهان به گونه‌ای وفادارانه و کامل به قدمای ایامها نشان داده می‌شود.

چالش بزرگی که به انسان فانی داده شده است این است: آیا تصمیم خواهی گرفت که معانیِ قابل تجربهٔ ارزشِ کیهان را به شکل خویشتن در حال تکاملِ خود شخصی کنی؟ یا این که با رد بقا اجازه خواهی داد که این اسرار تعالیت غیرفعال بمانند، و در انتظار کنش مخلوقی دیگر در

زمانی دیگر به سر برند که از راه *خودش* به مساعدت مخلوق به تکامل خدای متناهی مبادرت کند؟ اما این کمک او به متعال خواهد بود، نه کمک شما.

تقلای بزرگ این عصر جهان بین بالقوه و واقعی است — جستجو برای واقعیت بخشیدن توسط تمامی آنچه که هنوز تجلی نیافته است. اگر انسان فانی به ماجرای بهشت بپردازد، او حرکتهای زمان را دنبال می‌کند، که به صورت جریاناتی که در درون جویبار ابدیت هستند جاری می‌شوند؛ اگر انسان فانی دوران زندگانی جاودان را رد کند، او در خلاف جهت جویبار رخدادها در جهانهای متناهی حرکت می‌کند. آفرینش مکانیکی مطابق مقصودِ در حال برملا شدنِ پدر بهشتی به گونه‌ای بی‌امان پیش می‌رود، اما آفرینش ارادی از انتخاب پذیرش یا رد نقش شرکت شخصیت در ماجرای ابدیت برخوردار است. انسان فانی نمی‌تواند ارزشهای متعالی وجود بشری را نابود سازد، اما قطعاً می‌تواند از تکامل این ارزشها در تجربهٔ شخصی خودش پیشگیری کند. تا حدی که خویشتنِ بشری از شرکت کردن در فراز بهشت بدین نحو خودداری می‌کند، درست تا همان حد، متعال در دستیابی به ابراز ربانیت در جهان بزرگ تأخیر می‌کند.

نه فقط حضور تنظیم کنندهٔ پدر بهشتی تحت حراست انسان فانی قرار داده شده، بلکه همچنین کنترل سرنوشت ذره‌ای بسیار کوچک از آیندهٔ متعال. زیرا همینطور که انسان به سرنوشت بشری دست می‌یابد، متعال نیز در سطوح الوهیت به سرنوشت دست می‌یابد.

و بدین ترتیب این تصمیم در انتظار هر یک از شما است، همانطور که روزگاری در انتظار هر یک از ما بود: آیا شما خدای زمان را که به تصمیمات ذهن متناهی بسیار متکی است ناکام خواهید گذاشت؟ آیا شما از طریق تن‌آساییِ قهقراییِ حیوانی موجب شکست شخصیت متعالِ جهانها می‌شوید؟ آیا شما برادر بزرگ تمامی مخلوقات را که به هر مخلوق بسیار متکی است ناکام خواهید گذاشت؟ آیا وقتی که چشم‌انداز مسحور کنندهٔ دوران زندگانی جهان— کشف الهیِ پدر بهشتی و شرکت الهی در جستجو برای خدای تعالیت و تکامل او — در پیش روی شما قرار دارد می‌توانید به خود اجازه دهید که از قلمرو تحقق نیافته گذر کنید؟

هدایای خداوند — اعطای واقعیت توسط او — جدایی‌های از او نیستند؛ او آفرینش را نسبت به خود بیگانه نمی‌سازد، اما او در آفرینشهایی که به دور بهشت در گردشند کششهایی ایجاد کرده است. خداوند ابتدا انسان را دوست دارد و پتانسیل فناناپذیری — واقعیت جاودان — را به او اعطا می‌دارد. و همینطور که انسان خداوند را دوست می‌دارد، انسان بدینسان در واقعیت جاودانه می‌شود. و راز اینجا است: هر قدر انسان از طریق دوست داشتن به طور تنگاتنگ بیشتر به خداوند نزدیک می‌شود، واقعیت آن انسان — بودنِ او — بیشتر می‌شود. هر چه انسان از خداوند بیشتر کناره می‌گیرد، به طور تنگاتنگ به عدم واقعیت — توقف وجود — بیشتر نزدیک می‌شود. هنگامی که انسان خواست خود را وقف انجام خواست پدر می‌کند، هنگامی که انسان تمامی آنچه را که *دارد* به خداوند می‌دهد، آنگاه خداوند آن انسان را به بیش از آنچه که هست تبدیل می‌سازد.

5- ابر روح آفرینش

متعالِ بزرگ ابر روح کیهانیِ جهان بزرگ است. کیفیتها و کمیتهای کیهان قطعاً بازتاب الوهیتشان را در او می‌یابند؛ سرشت الوهیت او ترکیب موزائیک جمع عظمت تمامی سرشت آفریده – آفریننده در سرتاسر جهانهای در حال تکامل است. و متعال همچنین یک الوهیت در حال واقعیت‌یابی است و نمایانگر یک خواست خلاق است که یک مقصود در حال تکامل جهان را در بر می‌گیرد.

ضمیرهای عقلانی و بالقوه شخصیِ متناهی از سومین منبع و مرکز به وجود می‌آیند و در متعال به ترکیب متناهیِ الوهیتِ زمان – فضا دست می‌یابند. هنگامی که مخلوق به خواست آفریننده تسلیم می‌شود، شخصیت خود را منکوب یا تسلیم نمی‌سازد. تک تک شخصیتهای شرکت کننده در واقعیت یافتن خدای متناهی از طریق این گونه کنش کردن خویشتن ارادی خود را از دست نمی‌دهند. در عوض، این شخصیتها از طریق شرکت در این ماجرای بزرگ الوهیت به طور تدریجی ارتقا می‌یابند؛ انسان از طریق این یگانگی با ربانیت ضمیر در حال تکامل خویش را تا خود آستانهٔ تعالیت بالا می‌برد، غنی می‌سازد، معنویت می‌بخشد، و یگانه می‌کند.

روان در حال تکامل فناناپذیر انسان، آفرینش مشترک ذهن مادی و تنظیم کننده، بدین سان به بهشت فراز می‌یابد و به دنبال آن، بعد از این که به سپاه نهایت فرا خوانده شد، از طریق یک تکنیک تجربی که به *فرازیابی پایان دهنده* شهرت دارد به طریقی جدید با گسترهٔ روحی – جاذبهٔ پسر جاودان پیوند می‌یابد. از این رو این پایان دهندگان برای شناخت تجربی به عنوان شخصیتهای خدای متعال کاندیداهای قابل پذیرشی می‌شوند. و هنگامی که این خردهای انسانی در تکالیف آشکار ناشدهٔ آیندهٔ سپاه نهایت به هفتمین مرحلهٔ وجود روحی دست یافتند، این اذهان دوگانه سه‌گانه خواهند شد. این دو ذهن هماهنگ شده، بشری و الهی، در پیوند با ذهن تجربیِ ایزد متعال که در آن هنگام واقعیت یافته است جلال خواهند یافت.

در آیندهٔ جاودان، خدای متعال در ذهن معنویت یافته و روان فناناپذیر انسان فراز یابنده واقعیت خواهد یافت — به گونه‌ای خلاق تجلی خواهد یافت و به طور روحی ظاهر خواهد گشت — حتی بدان گونه که پدر جهانی بدین شکل در زندگی زمینیِ عیسی آشکار گردید.

انسان با متعال یگانه نمی‌شود و هویت شخصی خود را منکوب نمی‌سازد، اما پیامدهای جهانی تجربهٔ کلیهٔ انسانها یک بخش از تجربهٔ الهی متعال را بدین گونه شکل می‌دهند. "کنش متعلق به ما است، پیامدها از آن خداوند هستند."

به تدریج که شخصیت در حال پیشروی از میان سطوح در حال فراز جهانها عبور می‌کند، دنباله‌ای از واقعیت تحقق یافته را پشت سر باقی می‌گذارد. چه آنها ذهن، روح، یا انرژی باشند، آفرینشهای در حال رشد زمان و فضا از طریق پیشرفت شخصیت در قلمروهایشان تغییر و تبدیل

می‌شوند. هنگامی که انسان عمل می‌کند، متعال واکنش نشان می‌دهد، و این کارکرد در بر گیرندهٔ واقعیت پیشرفت است.

گستره‌های بزرگ انرژی، ذهن، و روح هرگز دارایی‌های دائم شخصیت در حال فراز نیستند؛ این کارکردها برای ابد بخشی از تعالیت باقی می‌مانند. در تجربهٔ انسانی، خرد بشری در تپشهای موزون ارواح یاور ذهن ساکن است و در حیطهٔ عرصه‌ای که توسط قرار گرفتن در گسترهٔ این کارکرد ایجاد می‌شود بر تصمیمات آن تأثیر می‌گذارد. به دنبال مرگ انسانی، خویشتن بشری برای همیشه از گسترهٔ یاور جدا می‌شود. در حالی که هرگز به نظر نمی‌رسد این یاوران از یک شخصیت به دیگری تجربه را منتقل کنند، آنها می‌توانند پیامدهای غیرشخصیِ تصمیم – کنش را از طریق خدای هفتگانه به خدای متعال منتقل کنند، و آنها چنین می‌کنند. (حداقل این در مورد یاوران پرستش و خرد صدق می‌کند.)

و در رابطه با گستره‌های روحی چنین است: انسان اینها را در فراز خود در جهانها به کار می‌گیرد، اما او به عنوان بخشی از شخصیت جاودانش هرگز مالک آنها نمی‌شود. اما این گستره‌های خدمت روحانی، چه روح حقیقت باشد، یا روح‌القدس، و یا وجودهای روحی ابرجهان، نسبت به ارزشهای در حال پدیداری در شخصیت در حال فراز، دریافت کننده و واکنشمند هستند، و این ارزشها به گونه‌ای وفادارانه از طریق هفتگانه به متعال انتقال می‌یابند.

در حالی که این تأثیرات روحی همچون روح‌القدس و روح حقیقت خدمات جهان محلی هستند، هدایت آنها به طور کامل منحصر به محدودیتهای جغرافیاییِ یک آفرینش محلیِ مشخص نیست. همینطور که انسان فراز یابنده به ورای سرحدات جهان محلی منشأ خود گذر می‌کند، به طور کامل از خدمت روح حقیقت محروم نمی‌شود. روح حقیقت مداوماً به او آموزش می‌دهد و او را از میان پیچ راههای فلسفی کرات مادی و مورانشیایی هدایت می‌کند، و در هر بحرانِ فراز به گونه‌ای بی‌دریغ رهنورد بهشت را راهنمایی می‌کند و پیوسته می‌گوید: ”راه این است.“ هنگامی که شما قلمروهای جهان محلی را ترک می‌کنید، از طریق کارکرد روح در حال پدیداریِ ایزد متعال و از طریق تسهیلات بازتاب ابرجهان، هنوز در فراز بهشتی‌تان از طریق روح تسکین دهندهٔ هدایت کنندهٔ پسران اعطایی بهشتی خداوند راهنمایی خواهید شد.

چگونه این قلمروهای چندگانهٔ خدمت کیهانی معانی، ارزشها، و واقعیات تجربهٔ تکاملی را در متعال ثبت می‌کنند؟ ما کاملاً مطمئن نیستیم، اما باور داریم که این ثبت از طریق اشخاص آفرینندگانِ متعالی که منشأ بهشتی دارند و اعطا کنندگانِ بلافصل این قلمروهای زمان و فضا هستند صورت می‌گیرد. انباشتهای ذهنی – تجربیِ هفت روح یاور ذهن، در خدمتشان به سطح فیزیکیِ خرد، بخشی از تجربهٔ جهان محلیِ خادم الهی هستند، و از طریق این روح آفرینشگر احتمالاً در ذهن تعالیت ثبت می‌شوند. به همین ترتیب تجارب انسانی با روح حقیقت و روح‌القدس احتمالاً از طریق تکنیکهای مشابه در شخص تعالیت ثبت می‌شوند.

حتی تجربهٔ انسان و تنظیم کننده باید در ربانیت خدای متعال پژواک یابد، زیرا همانطور که تنظیم کنندگان تجربه کسب می‌کنند، همانند متعال هستند، و روان در حال تکامل انسان فانی از امکان

پیش موجود برای چنین تجربه‌ای از درون متعال به وجود می‌آید.

تجارب چندگانهٔ تمامی آفرینش بدین طریق بخشی از تکامل تعالیت می‌شوند. مخلوقات همینطور که به سوی پدر فراز می‌یابند صرفاً کیفیتها و کمیتهای متناهی را به کار می‌گیرند؛ پیامدهای غیرشخصیِ چنین به کار گیری برای ابد بخشی از کیهان زنده، شخص متعال، باقی می‌ماند.

آنچه که انسان خود به عنوان یک دارایی شخصیت با خود می‌برد پیامدهای کاراکترِ تجربهٔ استفاده کردن از قلمروهای ذهنی و روحیِ جهان بزرگ در فراز بهشتیش می‌باشد. هنگامی که انسان تصمیم می‌گیرد، و هنگامی که این تصمیم را در عمل به اوج می‌رساند، انسان تجربه می‌کند، و معانی و ارزشهای این تجربه برای ابد بخشی از سرشت جاودان او در کلیهٔ سطوح، از متناهی تا نهایی، می‌باشند. سرشتِ از نظر کیهانی اخلاقی و به طور الهی معنوی نمایانگر انباشت سرمایه‌ایِ تصمیمات شخصیِ مخلوق هستند که از طریق پرستش صادقانه نورانی شده‌اند، از طریق مهرورزیِ هوشمندانه جلال یافته‌اند، و در خدمت برادرانه به اوج رسیده‌اند.

متعالِ در حال تکامل عدم توانایی مخلوقات متناهی در دستیابی به بیش از تماس محدود تجربی با جهان جهانها را سرانجام جبران خواهد نمود. مخلوقات می‌توانند به پدر بهشتی دست یابند، اما از آنجا که اذهان تکاملی آنها متناهی است، به راستی قادر نیستند پدر نامتناهی و مطلق را درک کنند. اما از آنجا که تمامی تجربهٔ مخلوق در متعال ثبت می‌شود و بخشی از او است، هنگامی که تمامی مخلوقات به سطح نهایی وجود متناهی دست می‌یابند، و بعد از این که مجموع توسعهٔ جهان دستیابی آنها به خدای متعال را به عنوان یک وجود واقعیِ ربانی ممکن می‌سازد، آنگاه سرشتِ واقعیت چنین تماسی، تماس با جمع تجربه است. متناهیِ زمان در درونش هسته‌های ابدیت را دارا می‌باشد؛ و به ما آموزش داده شده که هنگامی که تمامیت تکامل نظاره‌گرِ مصرف کامل ظرفیت برای رشد کیهانی گردید، تمامیت متناهی، فازهای ابسونایتِ دوران زندگانی جاودان را در جستجوی پدر به عنوان غائی آغاز خواهد کرد.

6- جستجو برای متعال

ما در جستجوی متعال در جهانها هستیم، اما او را نمی‌یابیم. ”او در درون و در بیرون تمامی چیزها و موجوداتِ در حال حرکت و ساکن است. او در رازش غیرقابل شناخت است، و گرچه دور است، با این حال نزدیک است.“ قادر متعال ”شکلِ شکل نیافته، الگوی فعلاً آفریده نشده است.“ متعال منزلگاه جهانی شما است، و هنگامی که او را می‌یابید، همانند بازگشت به خانه خواهد بود. او والدهٔ تجربی شما است، و حتی همچون در تجربهٔ موجودات بشری، او در تجربهٔ پدرانه و مادرانهٔ الهی رشد کرده است. او شما را می‌شناسد زیرا همانند آفریده و نیز همانند آفریننده است.

اگر شما بهراستی مشتاق یافتن خداوند هستید، چاره‌ای ندارید جز این که در ذهنتان آگاهی از متعال را در نظر بگیرید. همانطور که خداوند پدر الهی شما است، متعال نیز مادر الهی شما

است، و شما در سرتاسر زندگی‌تان به عنوان مخلوقات جهان در او پرورش می‌یابید. ”چقدر متعال جهانی است — او در همه سو هست! چیزهای نامحدود آفرینش به حضور او برای زندگی متکی هستند، و هیچیک جواب رد نمی‌گیرند.“

آنچه که میکائیل برای نبادان است، متعال برای کیهان متناهی است؛ الوهیت او راه بزرگی است که مهر پدر از طریق آن به سوی بیرون به تمامی آفرینش جاری می‌شود، و او راه بزرگی است که مخلوقات متناهی از طریق او در جستجویشان برای پدر که عشق است به سوی درون عبور می‌کنند. حتی تنظیم کنندگان فکر به او مربوط هستند؛ آنها در سرشتِ آغازین و ربانیت همانند پدر هستند، اما هنگامی که کارکردهای زمان را در جهانهای فضا تجربه می‌کنند، همانند متعال می‌شوند.

کنشِ انتخاب مخلوق برای انجام دادن خواست آفریننده یک ارزش کیهانی است و یک معنی جهانی دارد که توسط یک نیروی آشکار نشده اما همه جا حاضرِ هماهنگ کننده، احتمالاً کارکرد کنش پیوسته بسط یابندهٔ ایزد متعال، فوراً مورد واکنش واقع می‌شود.

روان مورانشیاییِ یک انسان در حال تکامل به راستی فرزند کنش تنظیم کنندهٔ پدر جهانی و فرزند واکنش کیهانیِ ایزد متعال، مادر جهانی، می‌باشد. تأثیر مادر در سرتاسر دوران کودکیِ جهان محلیِ روان در حال رشد، شخصیت بشری را تحت سلطه قرار می‌دهد. تأثیر والدین ربانی بعد از پیوند با تنظیم کننده و در طول دوران زندگانی ابرجهان بیشتر برابر می‌شود، اما هنگامی که مخلوقات زمان پیمایش جهان مرکزیِ ابدیت را آغاز می‌کنند، طبیعت پدر به طور فزاینده تجلی می‌یابد، و به دنبال شناخت پدر جهانی و پذیرش به سپاه نهایت به اوج تجلی متناهی خود دست می‌یابد.

در تجربهٔ نیل به پایان دهنده و طی آن، کیفیتهای تجربیِ مادرانهٔ فرد در حال فراز از طریق تماس و پیوند با حضور روحیِ پسر جاودان و حضور ذهنی روح بیکران به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر قرار می‌گیرد. سپس در سرتاسر قلمروهای فعالیت پایان دهنده در جهان بزرگ، یک بیداری نوین از پتانسیل پنهان مادرانهٔ متعال پدیدار می‌شود، یک درک نوین از معانی تجربی، یک ترکیب جدید از ارزشهای تجربیِ سرتاسر دوران فراز. به نظر می‌رسد که این شکوفایی فرد در دوران زندگانی جهانی پایان دهندگان مرحلهٔ ششم ادامه خواهد یافت تا این که میراث مادرانهٔ متعال به همگامیِ متناهی با میراث تنظیم کنندهٔ پدر دست یابد. این دورهٔ کنجکاوی برانگیزِ کارکرد جهان بزرگ نمایانگر دوران مداوم زندگانیِ بزرگسالانهٔ انسان فراز یابنده و کامل شده می‌باشد.

به دنبال تکمیل مرحلهٔ ششمِ وجود و ورود به مرحلهٔ هفتم و نهاییِ مرتبت روحی، احتمالاً اعصار در حال پیشرویِ تجربهٔ سرشار، خرد کامل، و درک ربانیت به دنبال می‌آید. در سرشت پایان دهنده این با نیل تکمیل شدهٔ تقلای ذهنی برای شکوفایی روح، تکمیل هماهنگی سرشت انسان فراز یابنده با سرشت تنظیم کنندهٔ الهی در محدودهٔ سرحدات امکانات متناهی احتمالاً برابر است. چنین فرد والامرتبهٔ جهان بدین ترتیب فرزند پایان دهندهٔ جاودانِ پدر بهشتی و نیز فرزند جاودان

جهانی متعالِ مادر می‌شود، یک فرد جهان که شایسته است پدر و مادر جهانها هر دو و شخصیتهایی که در هر فعالیت یا کاری که مربوط به ادارهٔ متناهیِ چیزها و موجودات آفریده شده، آفریننده، یا در حال تکامل می‌باشد را نمایندگی کند.

تمامی انسانهایی که روانشان در حال تکامل است عملاً فرزندان تکاملیِ خدای پدر و خدای مادر، ایزد متعال، می‌باشند. اما تا زمانی که انسان فانی نسبت به میراث الهیش روان - آگاه شود، این اطمینان از خویشاوندی ربانی باید از طریق ایمان درک شود. تجربهٔ بشریِ زندگی پیلهٔ کیهانی است که عطایای جهانیِ ایزد متعال و حضور پدر جهانی در جهان (که هیچیک از آنها شخصیت نیستند) روان مورانشیاییِ زمان و سرشت بشری – الهیِ پایان دهنده را که از سرنوشت جهانی و خدمت جاودان برخوردار است تکامل می‌بخشند.

انسانها همگی اغلب فراموش می‌کنند که خداوند بزرگترین تجربه در وجود بشری است. سایر تجربه‌ها در سرشت و محتوایشان محدود هستند، اما تجربه کردن خداوند هیچ حدی ندارد، به جز آن تجاربی که از ظرفیت درک مخلوق برخوردارند، و همین تجربه خود بسط دهندهٔ ظرفیت است. هنگامی که انسانها خداوند را جستجو می‌کنند، آنها در جستجوی همه چیز هستند. هنگامی که آنها خداوند را پیدا می‌کنند، همه چیز را پیدا کرده‌اند. جستجو برای خداوند اعطای نامحدود عشق است که توام با اکتشافات حیرت‌آورِ جدید و عشق بیشتر است که اعطا می‌شود.

تمامی عشق راستین از خداوند است، و انسان همینطور که خود این عشق را به همنوعانش عطا می‌کند مهر الهی را دریافت می‌دارد. عشق پویا است. آن هرگز نمی‌تواند تسخیر شود؛ عشق زنده، آزاد، شعف‌انگیز، و همیشه احساس برانگیز است. انسان هرگز نمی‌تواند مهر پدر را بگیرد و آن را در درون قلبش محبوس سازد. مهر پدر تنها وقتی می‌تواند برای انسان فانی واقعی گردد که از میان شخصیت آن انسان عبور کند، وقتی که او به نوبهٔ خود این عشق را به همنوعانش عطا می‌دارد. مدار بزرگ عشق از پدر، از طریق پسران به برادران، و لذا به متعال است. عشق پدر از طریق کارکرد تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین در شخصیت انسانی پدیدار می‌شود. چنین فرزند خداشناسی این عشق را به برادران جهانی خود آشکار می‌سازد، و این عطوفت برادرانه جوهر عشق متعال است.

هیچ راهی برای دستیابی به متعال وجود ندارد به جز از طریق تجربه، و در ادوار کنونیِ آفرینش فقط سه راه دستیابی به تعالیت برای مخلوق وجود دارد:

1- شهروندان بهشت از طریق هاونا از جزیرهٔ جاودان فرود می‌آیند. آنها در آنجا از طریق مشاهدهٔ تفاوت واقعیت بهشت – هاونا و از طریق کشف آزمایشیِ فعالیتهای چندگانهٔ شخصیتهای متعال آفریننده، که از ارواح استاد تا پسران آفریننده دامنه دارند ظرفیت درک تعالیت را کسب می‌کنند.

2- فراز یابندگان زمان – فضا که از جهانهای تکاملیِ آفرینندگان متعال بالا می‌آیند در پیمایش هاونا به عنوان یک مرحلهٔ مقدماتی برای قدردانیِ فزاینده از وحدت تثلیث بهشت به

متعال برخورد نزدیک انجام می‌دهند.

3- بومیان هاونا از طریق تماس با رهنوردان فرود یابنده از بهشت و رهنوردان فراز یابنده از هفت ابرجهان یک درک از متعال را به دست می‌آورند. بومیان هاونا ذاتاً در موقعیتی هستند که دیدگاههای اساساً متفاوت شهروندان جزیرهٔ جاودان و شهروندان جهانهای تکاملی را هماهنگ سازند.

برای مخلوقات تکاملی هفت راه بزرگ دستیابی به پدر جهانی وجود دارد، و هر یک از این فرازهای بهشت از میان ربانیتِ یکی از هفت روح استاد عبور می‌کند؛ و به دنبال خدمت مخلوق در ابرجهانی که منعکس کنندهٔ سرشت آن روح استاد است از طریق گسترش دریافت تجربه هر یک از این دستیابی‌ها میسر می‌شود. جمع کل این هفت تجربه در بر گیرندهٔ سرحدات شناخته شدهٔ کنونیِ آگاهی یک مخلوق از حقیقت و واقعیت خدای متعال می‌باشد.

فقط محدودیتهای خود انسان نیست که مانع یافتن خدای متناهی توسط انسان می‌شود؛ بلکه ناکامل بودن جهان نیز هست؛ حتی ناکامل بودن تمامی مخلوقات — گذشته، حال، و آینده — متعال را غیرقابل دسترسی می‌سازد. خدای پدر می‌تواند توسط هر فردی که به سطح الهیِ خداگونگی دست یافته است یافت شود، اما خدای متعال تا آن زمان بسیار دور آینده که *کلیهٔ* مخلوقات از طریق نیل جهانی به کمال، به طور همزمان او را خواهند یافت هرگز شخصاً توسط هر **یک** مخلوق کشف نخواهد شد.

به رغم این واقعیت که شما در این عصر جهان بدان گونه که پدر، پسر، و روح را می‌توانید بیابید و خواهید یافت، نمی‌توانید شخصاً او را بیابید، با این حال، فراز بهشت و دوران زندگانی متعاقب جهانی در ضمیر شما شناخت از حضور جهانی و کنش کیهانیِ خدای تمامی تجربه را به تدریج ایجاد خواهد کرد. میوه‌های روح، جوهر متعال بدان گونه که او در تجربهٔ بشری قابل درک است، می‌باشند.

نیل انسان به متعال در روزگار آینده به دنبال یگانگیِ او با روحِ الوهیت بهشت حاصل می‌شود. در رابطه با مردم یورنشیا این روح، حضور تنظیم کنندهٔ پدر جهانی می‌باشد؛ و گرچه ناصح اسرارآمیز از پدر و همانند پدر است، ما شک داریم که حتی چنین هدیهٔ الهی بتواند به کار غیرممکنِ آشکار ساختن سرشتِ خدای بیکران به یک مخلوق متناهی دست یابد. ما گمان می‌کنیم که آنچه که تنظیم کنندگان به پایان دهندگان مرحلهٔ هفتم آینده آشکار خواهند ساخت، ربانیت و سرشت خدای متعال خواهد بود. و این آشکارسازی برای یک مخلوق متناهی چیزی خواهد بود که آشکارسازیِ بیکران برای یک موجود مطلق می‌باشد.

متعال بیکران نیست، اما احتمالاً او تمامی بیکرانی را که یک مخلوق متناهی پیوسته بتواند به راستی درک کند در بر می‌گیرد. بیش از متعال فهمیدن، بیش از متناهی بودن است!

تمامی آفرینشهای تجربی در درکشان از سرنوشت به هم وابستگی متقابل دارند. فقط واقعیت وجودگرایانه خود شامل و خود موجود است. هاونا و هفت ابرجهان برای دستیابی به حداکثر نیل متناهی به یکدیگر نیاز دارند؛ به همین منوال آنها در آینده برای فراتر رفتن از متناهی به جهانهای آیندهٔ فضای بیرونی متکی خواهند بود.

یک فراز یابندهٔ بشری می‌تواند پدر را بیابد؛ صرف نظر از وضعیت تجربه در کل جهان، خداوند وجودگرایانه و از این رو واقعی است. اما هیچ فراز یابندهٔ واحدی هرگز متعال را نخواهد یافت تا این که تمامی فرازگرایان به آن حداکثر بلوغ جهان که آنها را برای شرکت در این اکتشاف به طور همزمان واجد شرایط می‌کند دست یابند.

پدر از هیچکس جانبداری نمی‌کند؛ او با هر یک از فرزندان فراز یابندهٔ خویش به صورت افراد کیهانی رفتار می‌کند. به همین منوال متعال نیز از هیچ شخصی جانبداری نمی‌کند؛ او با فرزندان تجربی خویش به صورت یک جمع واحد کیهانی رفتار می‌کند.

انسان می‌تواند پدر را در قلبش کشف کند، اما باید در قلب تمامی انسانهای دیگر به جستجوی متعال بپردازد؛ و هنگامی که تمامی مخلوقات مهر متعال را به طور کامل آشکار ساختند، آنگاه او برای تمامی مخلوقات یک واقعیت جهان خواهد شد. و این درست یک طرز دیگر گفتن این حرف است که جهانها در نور و حیات استقرار خواهند یافت.

دستیابی به خود شکوفایی کمال یافته توسط تمامی شخصیتها به علاوهٔ نیل به توازن کامل شده در سرتاسر جهانها با نیل به متعال برابر است و گواه رهایی تمامی واقعیت متناهی از محدودیتهای وجود ناکامل است. این مصرف کاملِ تمامی پتانسیلهای متناهی، نیل تکمیل شدهٔ متعال را به بار می‌آورد و ممکن است از جهات دیگر به صورت واقعیت یافتنِ کامل شدهٔ تکاملیِ خود ایزد متعال تعریف شود.

انسانها آنطور که یک زمین لرزه در درون صخره‌ها شکافهای عمیق ایجاد می‌کند متعال را به طور ناگهانی و تماشایی نمی‌یابند، اما همانطور که یک رودخانه خاک زیرش را به آرامی دچار ساییدگی می‌کند او را به کندی و صبورانه می‌یابند.

هنگامی که شما پدر را پیدا می‌کنید، علت بزرگ فراز معنوی خود را در جهانها خواهید یافت؛ هنگامی که متعال را پیدا می‌کنید، نتیجهٔ بزرگ دوران پیشرفت بهشتی خود را کشف خواهید کرد.

اما هیچ انسان خداشناسی هرگز نمی‌تواند در سفرش در کیهان تنها باشد، زیرا او می‌داند که پدر در هر مرحلهٔ راه در کنار او گام برمی‌دارد، ضمن این که همان راهی را که می‌پیماید حضور متعال است.

7- آیندهٔ متعال

تحقق کامل شدهٔ تمامی پتانسیلهای متناهی با تکمیل تحقق تمامی تجربهٔ تکاملی برابر است. این نشانگر پدیداری نهاییِ متعال به عنوان یک حضور توانمند الوهیت در جهانها می‌باشد. ما باور داریم که متعال در این مرحله از پدیداری همانطور به طور مجزا شخصی خواهد بود که پسر جاودان می‌باشد، به همان اندازه به طور عینی قدرت می‌یابد که جزیرهٔ بهشت می‌باشد، به همان اندازه به طور کامل یگانه است که عامل مشترک می‌باشد، و تمامی این در حیطهٔ محدودیتهای امکانات متناهیِ تعالیت در اوج عصر کنونی جهان صورت می‌یابد.

در حالی که این یک مفهوم تماماً صحیح از آیندهٔ متعال است، ما توجه شما را به برخی مشکلات که ذاتی این مفهوم هستند جلب می‌کنیم:

1- سرپرستان کاملِ متعال در هر مرحله پیش از تکامل تکمیل شدهٔ او به سختیمی‌توانند الوهیت یابند، و با این وجود همین سرپرستان در رابطه با جهانهایی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند حتی اکنون به گونه‌ای محدود حاکمیت تعالیت را اعمال می‌کنند.

2- متعال به سختی می‌تواند در غائیِ تثلیث عمل کند، تا این که به واقعیتِ کاملِ مرتبت جهان دست یابد، و با این وجود غائیِ تثلیث حتی اکنون یک واقعیت ناکامل است، و شما از وجود قائم مقامان ناکامل غائی اطلاع یافته‌اید.

3- متعال برای مخلوقات جهان کاملاً واقعی نیست، اما دلایل بسیاری برای این استنتاج وجود دارد که او برای الوهیت هفتگانه که از پدر جهانی در بهشت تا پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر جهانهای محلی امتداد می‌یابد کاملاً واقعی است.

ممکن است اینطور باشد که در سرحدات فوقانی متناهی، جایی که زمان به فراسوی زمان ملحق می‌شود، گونه‌ای ابهام و آمیختگیِ ترتیب وجود داشته باشد. ممکن است اینطور باشد که متعال قادر باشد حضور خود را در جهان به سوی این سطوح ابرزمان پیش‌بینی کند و سپس تکامل آینده را از طریق منعکس ساختن این پیش‌بینیِ آینده به روی سطوح آفریده شده به عنوان حلولِ ناکاملِ پیش‌بینی شده تا یک درجهٔ محدود پیش‌نگری کند. چنین پدیده‌ای ممکن است هر جا که متناهی با ابرمتناهی تماس برقرار می‌کند مشاهده شود، همچون در تجارب موجودات بشری که توسط تنظیم کنندگان فکر مورد سکنی واقع شده‌اند. آنها پیش‌بینیهای واقعیِ دستیابیهای آیندهٔ انسان در جهان در سرتاسر تمامی ابدیت هستند.

هنگامی که فراز یابندگان انسانی به سپاه پایان دهندگان بهشت پذیرفته می‌شوند، در پیشگاه تثلیث بهشت سوگند می‌خورند، و در انجام این سوگند وفاداری، بدین طریق با خدای متعال که مطابق فهم تمامی شخصیتهای آفریده شدهٔ متناهی *همان* تثلیث است پیمان جاودان می‌بندند. متعاقباً، به تدریج که گروههای پایان دهنده در سرتاسر جهانهای در حال تکامل عمل می‌کنند، تا روزگاران پررویدادِ استقرار جهانهای محلی در نور و حیات، فقط به فرامینی که منشأ بهشتی دارند پاسخگو هستند. به تدریج که سازمانهای جدیدِ دولتیِ این آفرینشهای کامل شده شروع می‌کنند منعکس کنندهٔ حاکمیت در حال پدیداریِ متعال باشند، ما مشاهده می‌کنیم که در آن هنگام گروههای دور افتادهٔ

پایان دهنده صلاحیت قضاییِ چنین دولتهای جدید را تصدیق می‌کنند. به نظر می‌رسد که خدای متعال به عنوان متحد کنندهٔ سپاه تکاملیِ نهایت در حال تکامل است، اما بسیار محتمل است که سرنوشت جاودان این هفت سپاه توسط متعال به عنوان عضوی از تثلیث غائی رهبری شود.

ایزد متعال در بر گیرندهٔ سه امکان ابرمتناهی برای تجلی جهانی است:

1- تشریک مساعی ابسونایت در نخستین تثلیث تجربی.

2- رابطهٔ مطلق مشترک در دومین تثلیث تجربی.

3- شرکت بیکرانِ مشترک در تثلیث تثلیثها، اما ما هیچ برداشت قانع کننده‌ای در رابطه با این که به راستی این به چه معنی است نداریم.

این یکی از فرضیه‌های عموماً پذیرفته شدهٔ آیندهٔ متعال است، اما همچنین گمان‌پردازیهای بسیاری پیرامون روابط او با جهان بزرگ کنونی به دنبال دستیابی آن به مرتبت نور و حیات وجود دارد.

هدف کنونی ابرجهانها این است که بدان گونه که هستند و در محدودهٔ پتانسیلهای آنها، کامل شوند، حتی بدان گونه که هاونا کامل است. این کامل شدن به کمال فیزیکی و معنوی مربوط می‌شود، حتی به توسعهٔ اداری، دولتی، و برادرانه. باور می‌رود که در اعصار آینده، امکانات عدم توازن، ناسازگاری، و عدم انطباق در ابرجهانها سرانجام از میان برود. گستره‌های انرژی در توازن کامل و تحت سیطرهٔ کامل ذهن قرار خواهند گرفت، در حالی که روح، در شرایط وجود شخصیت، به استیلا بر ذهن دست خواهد یافت.

حدس زده می‌شود که در این زمان بسیار دور، شخص روحیِ متعال و نیروی کسب شدهٔ قادر به توسعهٔ هماهنگ دست یابند، و این که هر دو، بدان گونه که در ذهن متعال و توسط آن یگانه شده‌اند، به صورت ایزد متعال واقعیت یابند، یک واقعیت کامل شده در جهانها — واقعیتی که توسط تمامی مخلوقات هوشمند قابل مشاهده خواهد بود، توسط تمامی انرژیهای آفریده شده مورد واکنش واقع خواهد شد، در تمامی وجودهای روحی هماهنگ خواهد شد، و توسط تمامی شخصیتهای جهان تجربه خواهد شد.

این مفهوم به معنی حاکمیت واقعیِ متعال در جهان بزرگ می‌باشد. در مجموع محتمل است که سرپرستان کنونی تثلیث به صورت قائم مقامان او ادامه دهند، اما ما باور داریم که مرزبندیهای کنونی میان هفت ابرجهان به تدریج ناپدید خواهد شد، و این که تمامی جهان بزرگ به صورت یک تمامیت کامل شده عمل خواهد کرد.

ممکن است که در آن هنگام متعال شخصاً در یوورسا، ستاد مرکزی اُروانتان، ساکن شود، و از آنجا ادارهٔ آفرینشهای زمان را رهبری کند، اما واقعاً این فقط یک حدس است. با این حال قطعاً شخصیت ایزد متعال به طور یقین در یک جایگاه مشخص قابل تماس خواهد بود، گر چه حضور

همزمان وجود الوهیت او احتمالاً به رسوخ در جهان جهانها ادامه خواهد داد. این که رابطهٔ شهروندان ابرجهان آن عصر با متعال چه خواهد بود، ما نمی‌دانیم، اما ممکن است چیزی همانند رابطهٔ کنونی میان بومیان هاونا و تثلیث بهشت باشد.

جهانِ بزرگِ کامل شدهٔ آن روزگاران آینده از آنچه که در حال حاضر است به اندازهٔ بسیار زیاد متفاوت خواهد بود. ماجراهای شعف‌انگیزِ سازماندهیِ کهکشانهای فضا، کاشتن حیات در کرات بی‌ثبات زمان، و تکامل توازن از میان هرج و مرج، زیبایی از میان پتانسیلها، حقیقت از میان معانی، و نیکی از میان ارزشها سپری خواهند شد. جهانهای زمان به تحقق سرنوشت متناهی دست یافته‌اند! و شاید برای مدتی استراحت باشد، آسودگی از تقلاهای طولانی مدت برای دستیابی به کمال تکاملی. اما نه برای مدتی طولانی! قطعاً، به طور یقین، و به طور بی‌امان معمای الوهیتِ در حال پدیداریِ خدای غائی این شهروندان کامل شدهٔ جهانهای تثبیت شده را به چالش خواهد گرفت، درست همانطور که نیاکان در حال تقلای تکاملی آنها روزگاری به واسطهٔ جستجو برای خدای متعال به چالش کشیده شدند. پردهٔ سرنوشت کیهانی عقب کشیده خواهد شد تا شکوه فرازگرایانهٔ جستجوی مجذوب کنندهٔ ابسونایت برای دستیابی به پدر جهانی در آن سطوح نوین و بالاتر در غایت تجربهٔ مخلوق آشکار گردد.

]ضمانت شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً در یورنشیا اقامت دارد.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 118

متعال و غائی – زمان و فضا

در رابطه با چندین سرشت الوهیت می‌توان گفت:

1- پدر خویشتنِ خود - موجود است.

2- پسر خویشتنِ هم - زیست است.

3- روح خویشتنِ توام - موجود است.

4- متعال خویشتنِ تکاملی - تجربی است.

5- هفتگانه ربانیتِ خود - توزیع کننده است.

6- غائی خویشتنِ فرازگرا - تجربی است.

7- مطلق خویشتنِ وجودگرا - تجربی است.

در حالی که خدای هفتگانه برای کمال تکاملیِ متعال ضروری است، متعال نیز برای پدیداری نهاییِ غائی ضروری است. و حضور دوگانهٔ متعال و غائی در بر گیرندهٔ ارتباط بنیادینِ الوهیت زیرمطلق و مشتق شده می‌باشد، زیرا آنها با اتکای متقابل در دستیابی به سرنوشت مکمل هم هستند. آنها با هم در بر گیرندهٔ پلی تجربی هستند که سرآغازها و فرجامهای تمامی رشد خلاق در جهان بنیادین را به هم وصل می‌کند.

رشد خلاق، پایان ناپذیر اما همواره خشنود کننده و بی‌پایان در گستره است، اما همیشه توسط آن لحظات خشنود کنندهٔ شخصیت که حاوی نیل به هدف گذرا هستند نشان می‌شود که به عنوان پیش درآمدهای حرکت به سوی ماجراهای جدید در رشد کیهانی، اکتشاف جهان، و نیل به الوهیت به گونه‌ای بسیار مؤثر عمل می‌کنند.

در حالی که قلمرو ریاضیات با محدودیتهای کیفی احاطه شده است، قطعاً برای ذهن متناهی یک مبنای نظری در رابطه با ژرف اندیشی پیرامون بیکرانی فراهم می‌کند. هیچ محدودیت کمّی برای

اعداد وجود ندارد، حتی در ادراک ذهن متناهی. صرف نظر از این که عدد مورد تصور چقدر بزرگ باشد، همیشه می‌توانید اضافه کردن یک شمارهٔ بیشتر به آن را در نظر بگیرید. و همچنین می‌توانید درک کنید که این از بی‌نهایت کوچکتر است، زیرا صرف نظر از این که چند بار این افزودن به شماره را تکرار کنید، همیشه هنوز یکی بیشتر می‌توان به آن اضافه نمود.

در همان حال، سری بینهایت در هر نقطهٔ مشخص می‌تواند جمع زده شود، و این جمع (به طور صحیح‌تر، یک زیرجمع) تمامیتِ شیرین بودنِ نیل به هدف را برای یک شخص مشخص در یک زمان و مرتبت مشخص فراهم می‌دارد. اما دیر یا زود، همین شخص شروع می‌کند که مشتاق اهداف جدید و بزرگتر شود و آرزوی آنها را داشته باشد، و چنین ماجراهایی در رشد در تمامیت زمان و ادوار ابدیت برای همیشه قریب‌الوقوع خواهند بود.

هر عصر پیاپی جهان پیش دورهٔ عصر متعاقب رشد کیهانی است، و هر دورهٔ جهان سرنوشت بلافصل برای تمامی مراحل پیشین را فراهم می‌سازد. هاونا، به واسطهٔ خود، یک آفرینش کامل اما محدود به کمال می‌باشد؛ کمال هاونا، که به سوی ابرجهانهای تکاملی بسط می‌یابد، نه فقط سرنوشت کیهانی را پیدا می‌کند بلکه همچنین رهایی از محدودیتهای وجود پیش تکاملی را.

1- زمان و ابدیت

برای آشناییِ کیهانیِ انسان مفید است که وی به درکی تماماً ممکن از رابطهٔ الوهیت با کیهان دست یابد. در حالی که طبیعتِ الوهیتِ مطلق جاودان است، خدایان به صورت یک تجربه در ابدیت به زمان مربوط هستند. در جهانهای تکاملی، ابدیت پایداری موقت است — پایداری *کنونی*.

شخصیت مخلوق انسانی می‌تواند از طریق تعیین هویت خویشتن با روح سکنی‌گزین به وسیلهٔ تکنیکِ گزینشِ انجام خواست پدر جاودانه شود. چنین وقف خواست به منزلهٔ تحقق هدفِ ابدیت - واقعیت است. این بدین معنی است که مقصود مخلوق در رابطه با تسلسل لحظات پایدار شده است. به عبارت دیگر، تسلسل لحظات در مقصود مخلوق گواه هیچ تغییری نخواهد بود. یک میلیون یا یک میلیارد لحظه هیچ فرقی نمی‌کند. عدد در رابطه با مقصود مخلوق دیگر معنی ندارد. از این رو انتخاب مخلوق به علاوهٔ انتخاب خداوند به واقعیات جاودان پیوند پایان ناپذیر روح خداوند و طبیعت انسان در خدمت ابدیِ فرزندان خداوند و پدر بهشتی آنها منجر می‌شود.

در هر خرد مشخص میان درایت و واحد آگاهی از زمان یک رابطهٔ مستقیم وجود دارد. واحد زمان ممکن است یک روز، یک سال، یا یک دورهٔ طولانی‌تر باشد، اما آن به گونه‌ای اجتناب ناپذیر معیاری است که به واسطهٔ آن خویشتنِ آگاه شرایط زندگی را مورد سنجش قرار می‌دهد، و خرد اندیشمند به واسطهٔ آن، واقعیات وجود موقت را اندازه‌گیری و ارزیابی می‌کند.

تجربه، خرد، و داوری، ملازمهای طولانی کردنِ واحد زمان در تجربهٔ انسانی هستند. همانطور که ذهن بشری به گذشته سیر می‌کند تا چیزی را مورد ارزیابی قرار دهد، به تجربهٔ گذشته با هدف تعمیم آن به یک وضعیت کنونی می‌نگرد. همینطور که ذهن به سوی آینده سیر می‌کند، تلاش می‌کند که اهمیت آیندهٔ عمل محتمل را ارزیابی کند. و ارادهٔ انسانی پس از احتساب تجربه و خرد، هر دو، داوری و تصمیم را در زمان حال به کار می‌گیرد، و طرح عمل که بدین گونه از گذشته ناشی می‌شود، در آینده پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد.

در بلوغ فرد در حال تکامل، گذشته و آینده نزد هم آورده می‌شوند تا معنی راستینِ زمان حال را روشن سازند. همینطور که فرد خرد کسب می‌کند، برای تجربه بیشتر و بیشتر به گذشته رجوع می‌کند، ضمن این که پیش‌بینیهای خردمندانهٔ آن در صدد بر می‌آیند به آیندهٔ ناشناخته عمیق‌تر و عمیق‌تر رخنه کنند. و همینطور که فرد اندیشمند این دستیابی را هر چه بیشتر به سوی گذشته و آینده هر دو گسترش می‌دهد، داوری نیز کمتر و کمتر به زمان حالِ گذرا متکی می‌شود. تصمیم و کنش بدین طریق شروع به گریز از قید و بندهای زمان حالِ در حال حرکت می‌کند، ضمن این که شروع می‌کند جنبه‌های مهم گذشته - آینده را به چالش بکشد.

شکیبایی توسط آن انسانهایی به کار گرفته می‌شود که واحدهای زمانشان کوتاه هستند؛ بلوغ راستین به وسیلهٔ یک بردباری که ناشی از فهم واقعی است از شکیبایی فراتر می‌رود.

خردمند شدن، شدیدتر در زمان حال زندگی کردن است، و در همان حال گریختن از محدودیتهای زمان حال است. طرحهای خردمندانه که روی تجربهٔ گذشته بنیاد نهاده شده‌اند، به گونه‌ای در زمان حال به وجود می‌آیند که ارزشهای آینده را تقویت کنند.

واحدِ زمانِ بی‌خردی معنی - ارزش را در لحظهٔ حال متمرکز می‌کند، به گونه‌ای که حال را از رابطهٔ راستینش نه با حال، بلکه گذشته - آینده جدا سازد. واحد زمانِ خردمندی چنان تناسب بندی شده که رابطهٔ هماهنگِ گذشته - حال - آینده را که فرد شروع به آگاهیِ درون بینانه از تمامیت رخدادها می‌کند آشکار سازد. او شروع می‌کند به دورنمای زمان از دیدگاهِ پانورامیکِ افقهای گسترده بنگرد، شاید شروع می‌کند استمرار جاودانِ بدون آغاز و بی‌پایان، که اجزایش زمان نامیده می‌شوند را محتمل شمرد.

در سطوح بیکران و مطلق لحظهٔ حال در بر گیرندهٔ تمامی گذشته و نیز تمامی آینده است. من هستم همچنین نشانگر من بودم و من خواهم بود است. و این نشانگر بهترین برداشت ما از ابدیت و جاودانگی است.

در سطح مطلق و جاودان، واقعیت بالقوه درست به اندازهٔ واقعیت بالفعل پرمعنی است. فقط در سطح متناهی و برای مخلوقات محدود در زمان به نظر می‌رسد چنین تفاوت عظیمی وجود داشته باشد. برای خداوند، به عنوان مطلق، یک انسان فراز یابنده که تصمیم ابدی را گرفته است، از پیش یک پایان دهندهٔ بهشت است. اما پدر جهانی بدین ترتیب، از طریق تنظیم کنندهٔ فکریِ سکنی‌گزین، در آگاهی محدود نیست، اما همچنین می‌تواند از هر تقلای گذرای مربوط به

مشکلات فراز مخلوق از سطوح حیوان‌گونگی تا خداگونگیِ وجود آگاهی یابد و در آن شرکت کند.

2- حضور همه جانبه و حضور همزمان در همه جا

همه جا حضوریِ همزمانِ الوهیت نباید با غائیتِ حضور همه جانبهٔ الهی اشتباه گرفته شود. خواست پدر جهانی این است که متعال، غائی، و مطلق همه جا حضوریِ همزمانِ او را در زمان و فضا و حضور همهٔ جانبهٔ فراتر از زمان و فضا رفتهٔ او را با حضور مطلق و جهانیِ بدون زمان و بدون فضای او جبران کنند، هماهنگ کنند، و یگانه سازند. و شما باید به خاطر داشته باشید که در حالی که همه جا حضوری الوهیت ممکن است اغلب اوقات به فضا مربوط گردد، آن لزوماً مشروط به زمان نیست.

شما به عنوان فراز یابندگان انسانی و مورانشیایی از طریق کارکرد خدای هفتگانه به طور تدریجی خداوند را تشخیص خواهید داد. شما از طریق هاوُنا خدای متعال را کشف می‌کنید. شما در بهشت او را به عنوان یک شخص می‌یابید، و سپس به عنوان پایان دهندگان فوراً تلاش خواهید کرد او را به عنوان غائی بشناسید. بعد از رسیدن به مرتبت پایان دهنده، به نظر می‌رسد فقط یک مسیر پیمایش بعد از دستیابی به غائی وجود داشته باشد، و آن آغاز نمودنِ جستجو برای مطلق است. هیچ پایان دهنده‌ای به واسطهٔ عدم اطمینان در دستیابی به مطلق الوهیت پریشان نمی‌شود، زیرا در پایانِ فرازیابیهای متعال و غائی او با خدای پدر روبرو شده است. این پایان دهندگان بدون شک باور خواهند داشت که حتی اگر در یافتن خدای مطلق موفق شوند، فقط همان خدا را کشف خواهند کرد، یعنی پدر بهشتی که خود را در سطوح تقریباً بیکران و جهانی آشکار می‌سازد. بدون شک دستیابی خداوند در مطلق، نیای آغازینِ جهانها و نیز پدر نهاییِ شخصیتها را آشکار می‌سازد.

ممکن است خدای متعال یک نمایش حضور همه جانبهٔ الوهیت در زمان و فضا نباشد، اما او عملاً یک تجلی همه جا حضوریِ همزمانِ الهی است. بین حضور روحیِ آفریدگار و تجلیهای مادی آفرینش یک قلمرو عظیم از همه جا حاضر *شدن* — پدیداریِ الوهیت تکاملی در جهان — وجود دارد.

اگر خدای متعال کنترل مستقیمِ جهانهای زمان و فضا را زمانی به عهده گیرد، ما اطمینان داریم که چنین دولت الوهیتی تحت کنترل فراگیر غائی عمل خواهد نمود. در چنین رخدادی خدای غائی شروع خواهد کرد به جهانهای زمان به صورت قادر تعالی‌گرا (قادر مطلق) جلوه‌گر شود و کنترل فراگیر ابرزمان و فضای فراتر رفته را در رابطه با کارکردهای اداریِ قادر متعال اعمال کند.

ذهن انسانی ممکن است حتی مثل ما این را بپرسد: اگر تکامل خدای متعال به سوی اتوریتهٔ اداری در جهان بزرگ با تجلیهای افزایش یافتهٔ خدای غائی همراه است، آیا پدیداریِ مشابهِ خدای

غائی در جهانهای فرضیِ فضای بیرونی با آشکارسازیهای مشابه و افزایش یافتهٔ خدای مطلق همراه خواهد بود؟ اما ما به راستی نمی‌دانیم.

3- روابط زمان – فضا

الوهیت فقط از طریق همه جا حضوریِ همزمان می‌تواند تجلیهای زمان – فضا را با برداشت متناهی یگانه سازد، زیرا زمان یک تسلسلِ لحظه‌ها است، در حالی که فضا سیستمی از نقاط مربوط به هم است. شما در نهایت زمان را از طریق تجزیه و تحلیل و فضا را از طریق سنتز مشاهده می‌کنید. شما این دو پنداشت نامشابه را از طریق یکپارچه ساختنِ درون بینیِ شخصیت هماهنگ می‌سازید و به هم مربوط می‌کنید. در میان تمامی دنیای حیوانی فقط انسان از این قابلیت ادراک زمان – فضا برخوردار است. برای یک حیوان حرکت دارای یک معنی است، اما حرکت فقط برای یک مخلوقِ دارای مرتبتِ شخصیت ارزش به نمایش می‌گذارد.

چیزها مشروط به زمان هستند، اما حقیقت فاقد زمان است. هر چه شما حقیقت بیشتری را بدانید، حقیقت بیشتری *هستید*، میزان بیشتری از گذشته را می‌توانید بفهمید و قدر بیشتری از آینده را می‌توانید درک کنید.

حقیقت آسیب‌ناپذیر است — از تمامی فراز و نشیبهای گذرا برای ابد مستثنی است، گر چه هیچگاه مرده و رسمی نیست، همیشه زنده و انعطاف‌پذیر است — به گونه‌ای تابناک زنده. اما هنگامی که حقیقت با واقعیت مرتبط می‌گردد، آنگاه زمان و فضا هر دو معانی آن را تعدیل می‌سازند و ارزشهای آن را به هم مربوط می‌کنند. چنین واقعیاتی که حاوی حقیقت تلفیق شده با واقعیت هستند به مفاهیم تبدیل می‌شوند و متناسب با آن به قلمرو واقعیات نسبی کیهانی سپرده می‌شوند.

مرتبط ساختن حقیقت مطلق و جاودانِ آفریننده با تجربهٔ واقعیِ مخلوقِ متناهی و موقت به ارزش نوین و در حال پدیداری متعال منجر می‌شود. مفهوم متعال برای هماهنگی فرازدنیای الهی و تغییرناپذیر با زیردنیای متناهی و پیوسته در حال تغییر ضروری است.

از میان تمامی چیزهای غیرمطلق، فضا به مطلق بودن از همه نزدیکتر است. ظاهراً فضا مطلقاً غائی است. دشواری واقعی که ما در فهم فضا در سطح مادی داریم به سبب این واقعیت است که ضمن این که اجرام مادی در فضا وجود دارند، در همین اجرام مادی نیز فضا وجود دارد. در حالی که بسی چیزها در رابطه با فضا وجود دارد که مطلق است، این بدین معنی نیست که فضا مطلق است.

ممکن است در فهم روابط فضا سودمند باشد اگر شما این را در نظر بگیرید که با گویشی نسبی، فضا در نهایت یک ویژگیِ کلیهٔ اجرام مادی است. از این رو، هنگامی که یک جرم در میان فضا

حرکت می‌کند، تمامی ویژگیهایش را نیز با خود می‌برد، حتی فضایی که در درون و یا متعلق به چنین جرم در حال حرکت است.

تمامی الگوهای واقعیت در سطوح مادی فضا را اشغال می‌کنند، اما الگوهای روحی فقط در رابطه با فضا وجود دارند؛ آنها فضا را اشغال یا جا به جا نمی‌کنند، و آن را در بر نیز نمی‌گیرند. اما برای ما معمای اصلی فضا به الگوی یک ایده مربوط می‌شود. هنگامی که ما وارد حوزهٔ ذهنی می‌شویم، با معماهای بسیاری رو به رو می‌شویم. آیا الگو — واقعیتِ — یک ایده فضا را اشغال می‌کند؟ ما به راستی نمی‌دانیم، گر چه مطمئن هستیم که الگوی یک ایده در بر گیرندهٔ فضا نمی‌شود. اما به سختی احتیاط‌آمیز است حدس بزنیم که غیرمادی همیشه فاقد فضا است.

4- علیت اولیه و ثانویه

بسیاری از دشواریهای تئولوژیک و معماهای متافیزیکیِ انسان فانی به سبب جا به جا ساختن نادرستِ شخصیت الوهیت توسط انسان و تخصیص متعاقب ویژگیهای بیکران و مطلق به ربانیتِ تابع و الوهیت تکاملی می‌باشد. شما نباید فراموش کنید که ضمن این که به راستی یک علت راستین آغازین وجود دارد، گروهی از علتهای همتراز و تابع، علتهای شریک و ثانویه، هر دو، نیز وجود دارند.

تمایز اصلی میان علتهای اولیه و علتهای ثانویه این است که علتهای اولیه تأثیرات آغازین ایجاد می‌کنند که از میراث هر عاملِ مشتق شده از هر علیت پیشین فارغ هستند. علتهای ثانویه تأثیراتی به بار می‌آورند که میراثی از علیت دیگر و پیشین را به گونه‌ای تغییرناپذیر به نمایش می‌گذارند.

پتانسیلهای صرفاً استاتیک که ذاتیِ مطلق کامل هستند نسبت به آن علیتهای مطلق الوهیت که توسط کنشهای تثلیث بهشت ایجاد شده‌اند واکنشمند هستند. در حضور مطلق جهانی این پتانسیلهای سببی – بارور شدهٔ استاتیک نسبت به نفوذ عوامل تعالی‌گرایانهٔ مشخصی که کنشهایشان به دگردیسیِ این پتانسیلهای فعال شده به سوی موقعیت احتمالات راستین جهان برای تکامل، ظرفیتهای تحقق یافته برای رشد، منجر می‌شود فوراً فعال و کنشمند می‌شوند. بر روی چنین پتانسیلهای کمال یافته است که آفرینندگان و کنترلگرانِ جهان بزرگ نمایش پایان ناپذیرِ تکامل کیهانی را اجرا می‌کنند.

علیت، صرف نظر از وجودگرایانه‌ها، در ساختار بنیادینش سه‌گانه است. همینطور که آن در این عصر جهان و در رابطه با سطح متناهیِ هفت ابرجهان عمل می‌کند می‌تواند به صورت زیرین تصور شود:

1- *فعال شدن پتانسیلهای استاتیک*. تثبیت سرنوشت در مطلق جهانی از طریق کنشهای مطلق الوهیت، که در مطلق کامل و مبتنی بر او و به دنبال فرامین ارادیِ تثلیث بهشت عمل می‌کند.

2- *منتج شدنِ ظرفیتهای جهان*. این شامل دگرگونی پتانسیلهای همسان به طرحهای تفکیک شده و تعریف شده است. این کنشِ تعالیت الوهیت و عوامل چندگانهٔ سطح تعالی‌گرا است. چنین کنشهایی در پیش‌بینیِ کامل نیازهای آیندهٔ تمامیِ جهان بنیادین هستند. در رابطه با تفکیک پتانسیلها است که آرشیتکتهای جهان بنیادین به صورت مظاهر راستین برداشت الوهیت از جهانها وجود دارند. به نظر می‌رسد که گسترهٔ طرحهای آنها به واسطهٔ حد برداشت جهان بنیادین در فضا نهایتاً محدود باشد، اما آنها غیر از آن *به عنوان طرح* به زمان یا فضا مشروط نیستند.

3- *آفرینش و تکامل واقعیتهای جهان*. به واسطهٔ یک کیهانِ بارور شده از طریق حضورِ ظرفیت - ایجاد کنندهٔ غائیتِ الوهیت است که آفرینندگان متعال دست به عمل می‌زنند تا طی زمان روی دگرگون ساختنِ پتانسیلهای کمال یافته به واقعیتهای تجربی تأثیر بگذارند. در محدودهٔ جهان بنیادین تمامی تحقق‌یابیِ واقعیت بالقوه به واسطهٔ ظرفیت غائی برای توسعه محدود است و در مراحل نهاییِ پدیداری به زمان و فضا مشروط است. پسران آفریننده که از بهشت اعزام می‌شوند، از نظر کیهانی در واقع آفرینندگان *دگرگون کننده* می‌باشند. اما این امر برداشت انسان از آنها را به عنوان آفرینندگان به هیچ وجه بی‌اعتبار نمی‌سازد؛ از دیدگاه متناهی آنها قطعاً می‌توانند بیافرینند و چنین می‌کنند.

5- قدرت مطلق و امکان توام

قدرت مطلق الوهیت به معنی توان انجام دادن کار نشدنی نیست. در چهارچوب زمان – فضا و از نقطهٔ مرجع عقلانیِ درک انسانی، حتی خدای بیکران نمی‌تواند دایره‌های مربع شکل بیافریند یا شرارتی به وجود آورد که ذاتاً نیک است. خداوند نمی‌تواند کار غیرخداگونه انجام دهد. چنین تناقض عبارات فلسفی با عدم وجود برابر است و بدین معنی است که بدین ترتیب هیچ آفریده می‌شود. یک ویژگی شخصیتی در آن واحد نمی‌تواند خداگونه و غیرخداگونه باشد. امکان توام، ذاتیِ قدرت الهی است. و تمامی این ناشی از این واقعیت است که قدرت مطلق نه فقط چیزها را با یک سرشت می‌آفریند بلکه همچنین به سرشتِ تمامی چیزها و موجودات منشأ می‌دهد.

در آغاز پدر همهٔ کارها را انجام می‌دهد، اما به تدریج که چشم‌انداز ابدیت در پاسخ به خواست و فرامین بیکران برملا می‌گردد، به طور فزاینده آشکار می‌شود که مخلوقات، حتی انسانها، باید در تحققِ نهایتِ سرنوشت شریک خداوند شوند. و این صحت دارد حتی در زندگی در جسم؛ هنگامی که انسان و خداوند وارد شراکت می‌شوند، هیچ محدودیتی نمی‌تواند روی احتمالات آیندهٔ چنین شراکتی قرار داده شود. هنگامی که انسان درک می‌کند که پدر جهانی شریک او در پیشرفت جاودان است، هنگامی که او با وجود سکنی‌گزینِ پدر پیوند می‌خورد، او در روح، قید و بندهای زمان را شکسته است و در جستجو برای پدر جهانی از پیش وارد پیشرفتهای ابدیت شده است.

خودآگاهی انسانی از واقعیت، به معنی، و سپس به ارزش پیش می‌رود. خودآگاهی آفریننده از اندیشه – ارزش از طریق واژه - معنی به واقعیتِ کنش پیش می‌رود. خداوند همیشه باید عمل کند

تا بن‌بست وحدت کامل را که ذاتی بیکرانیِ وجودگرایانه است بشکند. الوهیت همیشه باید جهانِ الگو، شخصیتهای کامل، حقیقت آغازین، زیبایی، و نیکی را که کلیهٔ آفرینشهای زیرالوهیت برای آن تلاش می‌کنند فراهم کند. همیشه خداوند ابتدا باید انسان را پیدا کند تا بعد انسان بتواند خداوند را پیدا کند. همیشه پیش از آن که فرزندیِ جهانی و برادریِ متعاقب جهانی وجود داشته باشد باید یک پدر جهانی وجود داشته باشد.

6- قدرت مطلق و آفرینندگی نامحدود

خداوند به راستی قادر مطلق است، اما او آفرینندگی نامحدود ندارد ـــ او همه کاری را که انجام می‌شود شخصاً انجام نمی‌دهد. قدرت مطلق در بر گیرندهٔ قدرت – پتانسیلِ قادر متعال و ایزد متعال است، اما کنشهای ارادیِ خدای متعال کارکردهای شخصیِ خدای بیکران نیستند.

جانبداری کردن از آفرینندگیِ نامحدودِ الوهیتِ آغازین با محروم کردنِ تقریباً یک میلیون فرزندان آفرینندهٔ بهشت برابر است، و تازه از گروههای بیشمار رسته‌های گوناگونِ دیگرِ یاوران دستیار آفرینشگر سخن به میان آورده نشده است. تنها یک علتِ بی‌علت در تمامی جهان وجود دارد. کلیهٔ علتهای دیگر مشتقهای این یک منبع و مرکز نخستین هستند. و این فلسفه به هیچ وجه به ارادهٔ آزادِ هزاران فرزند الوهیت که در سرتاسر یک جهان عظیم پراکنده هستند آسیب نمی‌رساند.

در حیطهٔ یک چهارچوب محلی، ممکن است به نظر رسد اراده به صورت یک علت بی‌علت عمل می‌کند، اما آن به گونه‌ای استوار آن عوامل ارثی را به نمایش می‌گذارد که رابطه با علتهای بی‌همتا، آغازین، و مطلقِ نخست را تثبیت می‌سازند.

اختیار تماماً نسبی است. در دیدگاه آغازین، فقط من هستمِ پدر از نهایت اختیار برخوردار است؛ از نظر مطلق، فقط پدر، پسر، و روح امتیازات ارادی را که مشروط به زمان نیستند و در فضا نامحدود هستند به نمایش می‌گذارند. انسان فانی از عطیهٔ آزادی اراده، قدرت انتخاب برخوردار است، و گر چه این انتخاب مطلق نیست، با این وجود، در سطح متناهی و در رابطه با سرنوشتِ انتخاب شخصیت به طور نسبی نهایی است.

اراده در هر سطحِ کمتر از مطلق با محدودیتهایی مواجه می‌شود که در همان شخصیتی که قدرت انتخاب را اعمال می‌کند اساسی هستند. انسان نمی‌تواند فراتر از گسترهٔ آنچه که قابل انتخاب است انتخاب نماید. به عنوان مثال او نمی‌تواند برگزیند که چیزی غیر از یک موجود بشری باشد، به جز این که می‌تواند برگزیند بیش از یک انسان شود؛ او می‌تواند برگزیند که به سفر فراز در جهان مبادرت ورزد، اما این امر به این دلیل است که انتخاب بشری و خواست الهی اتفاقاً روی این نقطه منطبق هستند. و آنچه که یک پسر می‌طلبد و پدر می‌خواهد قطعاً به وقوع خواهد پیوست.

در زندگی انسانی، مسیرهای رفتار ناهمسان مداوماً باز و بسته می‌شوند، و در طول اوقاتی که انتخاب ممکن است، شخصیت بشری دائماً میان این مسیرهای متعددِ کنش تصمیم می‌گیرد. خواست گذرا به زمان مرتبط است، و باید منتظر گذشت زمان بماند تا فرصتِ ابراز یابد. خواست معنوی به دنبال دستیابی به گریز جزئی از توالی زمان، شروع کرده است رهایی از قید و بندهای زمان را تجربه کند، و دلیل آن این است که خواست معنوی با خواست خداوند تعیین هویت می‌شود.

اراده، عمل انتخاب، باید در چهارچوب جهان که در پاسخ به انتخاب بالاتر و مهمتر تحقق یافته عمل کند. تمامی گسترهٔ خواست بشری صرفاً متناهی – محدود است، به جز در یک مورد خاص: هنگامی که انسان برمی‌گزیند خداوند را بیابد و همانند او باشد، چنین انتخابی فوق‌متناهی است؛ فقط ابدیت می‌تواند آشکار سازد که آیا این انتخاب همچنین فوق‌ابسونایت است یا نه.

پذیرش قدرت مطلق الوهیت به معنی بهره‌مندی از امنیت در تجربهٔ خودتان در زمینهٔ شهروندی کیهانی و اطمینان داشتن از امنیت در سفر طولانی به بهشت است. اما پذیرفتن خطای آفرینندگی نامحدود به معنی پذیرش اشتباه عظیم پانتئیسم است.

7- دانش مطلق و تعیین سرنوشت از پیش

کارکرد خواست آفریننده و خواست مخلوق، در جهان بزرگ، در محدوده‌ها و مطابق امکاناتی که توسط آرشیتکتهای استاد تثبیت شده عمل می‌کند. این از پیش تعیین شدگیِ این محدوده‌های حداکثر حتی در کمترین حد حاکمیت خواست مخلوق را در درون این سرحدات کم نمی‌کند. پیش‌آگاهیِ غائی — اجازه دادن کامل برای تمامی انتخاب متناهی — نیز در برگیرندهٔ یک کاستن ارادهٔ متناهی نیست. یک موجود بشری خردمند و آینده‌نگر ممکن است قادر باشد تصمیم یک همکار جوانتر را با بیشترین دقت پیش‌بینی کند، اما این پیش‌آگاهی هیچ چیز را از آزادی و اصالت خود تصمیم کسر نمی‌کند. خدایان دامنهٔ کنشِ ارادهٔ ناکامل را به گونه‌ای خردمندانه محدود کرده‌اند، اما با این حال، در محدودهٔ این سرحدات مشخص، این ارادهٔ راستین است.

حتی مرتبط ساختن عالیِ تمامی انتخاب گذشته، حال، و آینده اصالتِ این انتخابها را بی‌اعتبار نمی‌سازد. این در عوض نشان دهندهٔ روند از پیش تعیین شدهٔ کیهان است و پیش‌آگاهیِ آن موجودات ارادی را نشان می‌دهد که ممکن است برگزینند اجزای مساعدت کنندهٔ تحقق تجربیِ تمامی واقعیت باشند و یا ممکن است چنین برنگزینند.

خطا در انتخاب متناهی محصور در زمان و محدود به زمان است. آن فقط می‌تواند در زمان و **در محدودهٔ** وجودِ در حال تکامل ایزد متعال وجود داشته باشد. این انتخاب خطا در زمان ممکن است و (علاوه بر ناکامل بودنِ متعال) نشانگر آن دامنهٔ قطعی انتخاب است که باید به مخلوقات ناکامل به منظور بهره‌مندی از پیشرفت در جهان از طریق انجام تماس داوطلبانه با واقعیت عطا گردد.

گناه در فضای مشروط به زمان، آزادی موقت — حتی جوازِ — خواست متناهی را به طور آشکار به اثبات می‌رساند. گناه ناکامل بودنی را به نمایش می‌گذارد که با آزادیِ ارادهٔ نسبتاً خود مختارِ شخصیت سرگشته شده است، در حالی که در مشاهدهٔ وظایف عالی و وظایف شهروندی کیهانی ناکام مانده است.

شرارت در قلمروهای متناهی واقعیتِ گذرای تمامی فردیتِ با خدا تعیین هویت نشده را آشکار می‌سازد. فقط هنگامی که یک مخلوق با خداوند تعیین هویت می‌شود، در جهانها به راستی واقعی می‌شود. شخصیتِ متناهی خود – آفریده نیست، بلکه در عرصهٔ ابرجهانیِ انتخاب، سرنوشت را توسط خود تعیین می‌کند.

اعطای حیات سیستمهای مادی – انرژی را ارائه می‌کند که قادر به تداوم بخشیدن به خود، تکثیر خود، و انطباق خود هستند. اعطای شخصیت به ارگانیسمهای زنده امتیازات بیشتر خود مختاری، تکامل خود، و تعیین هویت خود را با یک روح پیوند الوهیت اعطا می‌دارد.

چیزهای زیرشخصیِ زنده نشان دهندهٔ انرژی – مادهٔ فعال کنندهٔ ذهن هستند، نخست به صورت کنترلگران فیزیکی، و سپس به صورت ارواح یاور ذهن. اعطای شخصیت از پدر می‌آید و امتیازات بی‌همتای انتخاب را به سیستم زنده اهدا می‌کند. اما اگر شخصیت از امتیاز اعمال کردنِ انتخاب ارادیِ تعیین هویت با واقعیت برخوردار است، و اگر این یک انتخاب راستین و آزاد است، پس شخصیت در حال تکامل نیز باید از انتخاب ممکنِ خود – گمراه کننده، خود – مختل کننده، و خود – نابود کننده شدن برخوردار باشد. اگر بناست که شخصیت در حال تکامل به راستی در اِعمالِ ارادهٔ متناهی آزاد باشد، از احتمال خود – نابود سازیِ کیهانی نمی‌توان اجتناب نمود.

از این رو در محدود ساختن سرحدات انتخاب شخصیت در سرتاسر سطوح پایین‌ترِ وجود امنیت افزایش یافته وجود دارد. به تدریج که جهانها مورد فراز واقع می‌شوند، انتخاب به طور فزاینده آزاد می‌شود؛ هنگامی که شخصیت در حال فراز به ربانیتِ مرتبت، تعالیتِ وقفِ به مقاصد جهان، تکمیلِ نیل به خرد کیهانی، و نهایتِ تعیین هویت مخلوق با خواست و راه خداوند دست می‌یابد، سرانجام انتخاب به آزادی الهی نزدیک می‌شود.

8- کنترل و فراسوی کنترل

در آفرینشهای زمان – فضا، آزادی انتخاب با موانع، با محدودیتهایی احاطه شده است. تکامل حیات مادی ابتدا مکانیکی است، سپس با ذهن فعال می‌شود، و (بعد از اعطای شخصیت) ممکن است با روح هدایت شود. تکامل ارگانیک در کرات مسکونی با پتانسیلهای کاشتهای آغازینِ حیات فیزیکیِ حاملین حیات به لحاظ فیزیکی محدود است.

انسان فانی یک ماشین، یک مکانیسم زنده است؛ ریشه‌های او به راستی در دنیای فیزیکیِ انرژی نهفته‌اند. سرشت بسیاری از واکنشهای بشری مکانیکی است. بخش عمده‌ای از زندگی همانند ماشین است. اما انسان، یک مکانیسم، بسیار بیش از یک ماشین است؛ به او ذهن اعطا شده است و روح در او اقامت گزیده است؛ و گرچه او در سرتاسر زندگی مادیش هرگز نمی‌تواند از مکانیکِ شیمیایی و الکتریکیِ وجودش بگریزد، به طور فزاینده می‌تواند یاد بگیرد که از طریق روند وقف ذهن بشری به اجرای تمایلات شدیدِ روحیِ تنظیم کنندهٔ فکریِ سکنی‌گزین، چگونه این ماشین حیات فیزیکی را تحت سلطهٔ خرد هدایت کنندهٔ تجربه قرار دهد.

روح کارکرد اراده را آزاد می‌سازد، و مکانیسم محدود می‌سازد. انتخاب ناکامل، که توسط مکانیسم کنترل نشده است، و توسط روح تعیین هویت نشده است، خطرناک و بی‌ثبات است. استیلای مکانیکی، ثبات را به بهای پیشرفت تضمین می‌کند؛ همبستگی روحی انتخاب را از سطح فیزیکی آزاد می‌سازد و در همان حال ثبات الهی را که از طریق بینش تقویت شدهٔ جهان و درک افزایش یافتهٔ کیهانی ایجاد می‌شود تضمین می‌کند.

خطر بزرگی که گریبانگیر مخلوق می‌شود این است که در دستیابی به رهایی از قید و بندهای مکانیسم حیات، او از طریق ایجاد یک رابطهٔ موزون کارآمد با روح در جبران نمودن این از دست دادن ثبات ناکام خواهد ماند. انتخاب مخلوق، هنگامی که به طور نسبی از ثبات مکانیکی نسبتاً رهایی می‌یابد، ممکن است مستقل از تعیین هویت بیشتر با روح به رهاییِ خودِ بیشتری مبادرت ورزد.

تمامی اصل تکامل بیولوژیک این را برای انسان بدوی میسر می‌سازد که با هر عطیهٔ بزرگی از خود - محدودیت در کرات مسکونی پدیدار شود. از این رو همان طراحی خلاق که تکامل را هدفمند ساخت به همین گونه آن محدودیتهای بیرونیِ زمان و فضا، گرسنگی و ترس را فراهم می‌سازد که دامنهٔ زیرمعنویِ انتخابِ چنین مخلوقات بدون فرهنگ را به گونه‌ای مؤثر محدود می‌کند. همانطور که ذهن انسان از موانعِ به طور فزاینده دشوار با موفقیت پیشی می‌گیرد، همین طرح خلاق انباشت آهستهٔ میراث نژادیِ خردِ با مشقت به دست آمدهٔ تجربی را فراهم ساخته است — به عبارت دیگر، برای حفظ یک توازن میان محدودیتهای کاهش یابندهٔ بیرونی و محدودیتهای فزایندهٔ درونی.

آهسته بودنِ تکامل، کندیِ پیشرفتِ فرهنگی بشر، به مؤثر بودنِ آن ترمز — اینرسیِ مادی — که برای کند ساختنِ سرعتهای خطرناک پیشرفت به گونه‌ای مؤثر عمل می‌کند گواهی می‌دهد. از این رو خودِ زمان نتایج سوا از آن مهلکِ گریزِ زودهنگام از موانعِ احاطه کنندهٔ آینده را برای کنش بشری کاهش می‌دهد و پراکنده می‌سازد. زیرا هنگامی که فرهنگ با سرعت بیش از حد پیش می‌رود، هنگامی که پیشرفت مادی از تکاملِ پرستش – خرد پیشی می‌گیرد، آنگاه تمدن در محدودهٔ خودش بذرهای سیر قهقرایی را در بر می‌گیرد؛ و اگر چنین جوامع بشری با افزایش سریع خرد تجربی تقویت نشوند، از سطوح بالا ولی زودهنگام پیشرفت عقب خواهند رفت، و ”اعصار تاریکِ“ تعلیق خرد به بازگشت بی‌امان عدم توازن میان آزادیِ خود و کنترلِ خود شهادت خواهند داد.

شرارت کلیگسشیا نادیده انگاشتنِ عامل تعیین کنندهٔ زمان در مسیر رهایی تدریجی بشری، نابودیِ بیجای موانع بازدارنده بود، موانعی که اذهان فانیِ آن روزگاران به طور تجربی از روی آنها رد نشده بودند.

آن ذهنی که می‌تواند یک محدودیت جزئی زمان و فضا را ایجاد کند، با همین کنش ثابت می‌کند که دارای دانه‌های عقلانی است که می‌تواند به جای مانع عالی بازدارنده به طور مؤثر عمل کند.

لوسیفر به گونه‌ای مشابه در صدد برآمد که عامل تعیین کنندهٔ زمان را که در پیشگیریِ دستیابی زودهنگام به آزادیهای مشخص در سیستم محلی عمل می‌کرد مختل سازد. یک سیستم محلی که در نور و حیات استقرار یافته است به طور تجربی به آن دیدگاهها و بینشهایی دست یافته است که کارکرد بسیاری تکنیکهایی را که در اعصار پیش تثبیت شدهٔ همان قلمرو مختل کننده و نابود کننده هستند میسر می‌سازد.

به تدریج که انسان خود را از غل و زنجیرهای ترس خلاص می‌کند، به تدریج که او قاره‌ها و اقیانوسها را با ماشینهای خود و نسلها و قرنها را با نگارشات تاریخی خود به هم وصل می‌کند، باید یک بازدارندگیِ نوین و به طور داوطلبانه پذیرفته شده را مطابق فرامین اخلاقیِ خرد در حال بسطِ بشری جایگزین هر بازدارندگی عالی سازد. این بازدارندگیهای خود تحمیل شده به یکباره قدرتمندترین و لطیف‌ترین عامل در میان کلیهٔ عوامل تمدن بشری — مفاهیمِ عدالت و ایده‌آلهای برادری — هستند. انسان حتی هنگامی خود را برای جامه‌های باز دارندهٔ بخشش شایسته می‌سازد، که جرأت می‌کند همنوعان خود را دوست بدارد، ضمن این که به سرآغازهای برادری معنوی دست می‌یابد، آنگاه که برمی‌گزیند برای آنها آن رفتاری را مقرر دارد که با خودش انجام می‌شود، حتی آن رفتاری که تصور می‌کند خداوند با آنها خواهد داشت.

یک واکنشِ اتوماتیکِ جهان باثبات است، و به شکلی در کیهان تداوم دارد. شخصیتی که خداوند را می‌شناسد و اشتیاق دارد خواست او را انجام دهد، شخصیتی که بینش روحی دارد، به طور الهی باثبات است و برای ابد وجود دارد. ماجرای بزرگ انسان در جهان شامل عبور ذهن فانی او از ثباتِ استاتیک مکانیکی به ربانیتِ دینامیک روحی است، و او از طریق نیرو و ثباتِ تصمیمات شخصیتیِ خودش به این دگرگونی دست می‌یابد. او در هر یک از وضعیتهای زندگی اعلام می‌دارد: ”خواست من این است که خواست تو انجام شود.“

9- مکانیسمهای جهان

زمان و فضا یک مکانیسم به هم پیوستهٔ جهان بنیادین هستند. آنها ابزاری هستند که از طریق آنها مخلوقات متناهی می‌توانند در کیهان با بیکران همزیستی کنند. مخلوقات متناهی از طریق زمان و فضا از سطوح مطلق به طور مؤثر عایق سازی شده‌اند. اما این وسیله‌های عایق کننده که بدون آنها هیچ انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد، برای محدود کردن رشتهٔ کنش متناهی به طور

مستقیم عمل می‌کنند. بدون آنها هیچ مخلوقی نمی‌تواند عمل کند، اما به واسطهٔ آنها کنشهای هر مخلوق به طور قطعی محدود هستند.

مکانیسمهایی که توسط اذهان بالاتر ایجاد می‌شوند دست به عمل می‌زنند تا منابع خلاقشان را رها سازند، اما تا درجاتی کنش تمامی موجودات هوشمندِ تابع را به گونه‌ای ثابت محدود می‌سازند. برای مخلوقات جهانها این محدودیت به صورت مکانیسم جهانها آشکار می‌شود. انسان از ارادهٔ آزادِ بدون قید و شرط برخوردار نیست؛ برای گسترهٔ انتخابهای او محدودیتهایی وجود دارد، اما در حیطهٔ شعاع این انتخاب خواست او به طور نسبی مستقل است.

مکانیسم حیاتِ شخصیت انسانی، بدن انسان، محصول طراحیِ ابرفانیِ خلاق است؛ از این رو هرگز نمی‌تواند توسط خود انسان به طور کامل کنترل شود. فقط هنگامی که انسان فرازیابنده در ارتباط با تنظیم کنندهٔ پیوند یافته، برای تجلی شخصیت، مکانیسم را خود می‌آفریند، به کنترل کامل شدهٔ آن دست خواهد یافت.

جهان بزرگ مکانیسم و نیز ارگانیسم است، مکانیکی و زنده — یک مکانیسم زنده که توسط یک ذهن متعال فعال شده است، و با یک روح متعال هماهنگی می‌شود، و در سطوح حداکثرِ یگانگی نیرو و شخصیت به صورت ایزد متعال تجلی می‌یابد. اما انکار نمودنِ مکانیسم آفرینش متناهی، انکار نمودن واقعیت و نادیده گرفتن حقیقت است.

مکانیسمها فراورده‌های ذهن هستند، ذهن خلاق که روی پتانسیلهای کیهانی و در آنها عمل می‌کند. مکانیسمها تبلورهای ثابت اندیشهٔ آفریننده هستند، و آنها به سوی آن مفهوم ارادی که به آنها منشأ داد به طور پیوسته به درستی عمل می‌کنند. اما هدفمندیِ هر مکانیسم در منشأ آن است، نه در کارکرد آن.

این مکانیسمها نباید به صورت محدود کنندگان کنش الوهیت در نظر گرفته شوند؛ بلکه این حقیقت دارد که در همین مکانیک، الوهیت به یک فاز از تجلی جاودان دست یافته است. مکانیسمهای بنیادین جهان در پاسخ به خواست مطلق اولین منبع و مرکز به وجود آمده‌اند، و از این رو آنها در توازن کامل با طرح بیکران برای ابد کار خواهند کرد؛ آنها به راستی الگوهای غیرارادی همان طرح هستند.

ما تا اندازه‌ای می‌فهمیم که چگونه مکانیسم بهشت با شخصیت پسر جاودان لازم و ملزوم است؛ این کارکرد عامل مشترک است. و ما تئوریهایی در رابطه با عملکردهای مطلق جهانی دربارهٔ مکانیسمهای تئوریکِ کامل و شخص بالقوهٔ مطلق الوهیت داریم. اما در الوهیتهای در حال تکاملِ متعال و غائی، ما مشاهده می‌کنیم که فازهای مشخص غیرشخصی با همتاهای ارادیشان در واقع در حال متحد شدن هستند، و لذا یک رابطهٔ جدید میان الگو و شخص در حال تکامل یافتن است.

در ابدیتِ گذشته پدر و پسر در یگانگیِ تجلیِ روح بیکران یگانگی یافتند. اگر در ابدیت آینده، پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر جهانهای محلیِ زمان و فضا در قملروهای فضای بیرونی به

پیوند خلاق دست یابند، یگانگی آنها به عنوان مجموع تجلیِ سرشت الهی آنها چه ایجاد خواهد کرد؟ ممکن است کاملاً چنین باشد که ما شاهد یک تجلیِ تاکنون آشکار نشدهٔ الوهیت غائی بشویم، یک نوع جدید فوق سرپرست. چنین موجوداتی که پیوند آفرینندهٔ شخصی، روح غیرشخصیِ آفرینشگر، تجربهٔ فانی – مخلوق، و شخصیت‌یابی تدریجیِ خادم الهی می‌باشند، امتیازات بی‌همتایی از شخصیت را در بر می‌گیرند. چنین موجوداتی می‌توانند بدین لحاظ غائی باشند که واقعیتِ شخصی و غیرشخصی را در بر می‌گیرند، ضمن این که تجارب آفریننده و آفریده را تلفیق می‌کنند. ویژگیهای چنین اشخاص سومی از این تثلیثهای مفروض کنشمندانهٔ آفرینشهای فضای بیرونی هر چه که باشد، آنها چیزی از همان رابطه‌ای را با پدران آفرینندهشان و مادران آفرینشگرشان حفظ خواهند کرد که روح بیکران با پدر جهانی و پسر جاودان حفظ می‌کند.

خدای متعال تجلی تمامی تجربهٔ جهان، تمرکز کانونیِ تمامی تکامل متناهی، بالاترین سطح تمامی واقعیت مخلوق، به اوج رسیدن خرد کیهانی، تجسم زیباییهای متوازن کهکشانهای زمان، حقیقت معانی کیهانی ذهن، و نیکیِ ارزشهای متعال روحی است. و خدای متعال در آیندهٔ جاودان این تنوعات چندگانهٔ متناهی را به صورت یک تمامیتِ تجربیِ پرمعنی یکپارچه خواهد کرد، حتی به همان گونه که اکنون در سطوح مطلق در تثلیث بهشت به طور وجودگرایانه یگانه شده‌اند.

10- کارکردهای مشیت الهی

مشیت الهی بدین معنی نیست که خداوند همه چیز را برای ما و از پیش تعیین کرده است. خداوند بیش از آن ما را دوست دارد که چنین کند، چرا که این کار چیزی کمتر از استبداد کیهانی نیست. انسان از نیروهای نسبی انتخاب برخوردار است. مهر الهی نیز آن عطوفت کوته بینانه که فرزندان انسانها را ناز پرورده و لوس سازد نیست.

پدر، پسر، و روح — به عنوان تثلیث — قادر متعال نیستند، اما تعالیتِ قادر هرگز نمی‌تواند بدون آنها جلوه‌گر شود. *رشد* قادر روی مطلقهای واقعیت تمرکز یافته است و مبتنی بر مطلقهای بالقوگی است. اما کارکردهای قادر متعال به *کارکردهای* تثلیث بهشت مربوط هستند.

به نظر می‌رسد که در ایزد متعال، کلیهٔ فازهای فعالیت جهان به واسطهٔ شخصیت این الوهیت تجربی بخشاً از نو در حال یگانه شدن هستند. از این رو هنگامی که ما تمایل می‌یابیم تثلیث را به صورت یک خدا ببینیم، و اگر ما این مفهوم را به جهان شناخته شده و سازمان یافتهٔ کنونی محدود کنیم، ما کشف می‌کنیم که ایزد متعالِ در حال تکامل تصویر جزئی تثلیث بهشت است. و علاوه بر آن ما درمی‌یابیم که این الوهیت متعال به صورت ترکیب شخصیتیِ ماده، ذهن، و روح متناهی در جهان بزرگ در حال تکامل است.

خدایان از ویژگیها برخوردارند اما تثلیث دارای کارکردها می‌باشد، و مثل تثلیث، مشیت الهی *قطعاً* یک کارکرد است، ترکیب کنترل فراگیرِ غیر از شخصیِ جهان جهانها، که از سطوح

تکاملیِ هفتگانه که در نیروی قادر تا قلمروهای تعالی‌گرایانهٔ غائیتِ الوهیت ترکیب شده است امتداد می‌یابد.

خداوند هر مخلوق را به صورت یک فرزند دوست دارد، و آن دوست داشتن در سرتاسر تمامی زمان و ابدیت بر هر مخلوق سایه می‌افکند. مشیت الهی در رابطه با جمع کار می‌کند و بدان گونه که این کارکرد به جمع مربوط است با کارکرد هر مخلوق سر و کار دارد. مداخلهٔ مشیت الهی در رابطه با هر موجود نشان دهندهٔ اهمیت ***کارکرد*** آن موجود بدان گونه که به رشد تکاملیِ مقداری از جمع مربوط است می‌باشد؛ این جمع ممکن است جمع نژاد، جمع ملت، جمع سیاره، یا حتی یک جمع بالاتر باشد. اهمیت کارکرد مخلوق است که موجب مداخلهٔ مشیت الهی می‌شود، نه اهمیت مخلوق به عنوان یک شخص.

با این حال، پدر به عنوان یک شخص ممکن است در هر زمان در جریان رخدادهای کیهانی تماماً مطابق خواست خداوند و در هماهنگی با خرد خداوند و بدان گونه که توسط مهر خداوند برانگیخته می‌شود یک دست پدرانه را به کار گیرد.

اما آنچه را که انسان مشیت الهی می‌نامد اغلب اوقات تماماً حاصل تخیل خودش، قرار گرفتنِ تصادفی شرایط اتفاقی است. با این وجود یک مشیت واقعی و در حال پدیداریِ الهی در قلمرو متناهیِ وجود جهان وجود دارد، یک ارتباط متقابل راستین و در حال وقوعِ انرژیهای فضا، حرکات زمان، پندارهای عقلانی، ایده‌آلهای کاراکتر، تمایلاتی با سرشت معنوی، و کنشهای هدفمند ارادیِ شخصیتهای در حال تکامل. شرایط قلمروهای مادی در وجودهای به هم پیوستهٔ متعال و غائی، یکپارچگی نهاییِ متناهی می‌یابند.

به تدریج که مکانیسمهای جهان بزرگ از طریق کنترل فراگیر ذهن تا یک نقطهٔ دقت نهایی کامل می‌شوند، و به تدریج که ذهن مخلوق از طریق یکپارچگیِ کامل شده با روح به کمالِ نیل به ربانیت فراز می‌یابد، و به تدریج که متعال به عنوان یک یگانه کنندهٔ ***واقعی*** تمامی این پدیده‌های جهان متعاقباً پدیدار می‌شود، مشیت الهی نیز به طور فزاینده قابل تشخیص می‌شود.

برخی از شرایطِ به طور حیرت‌آور تصادفی که گهگاه در کرات تکاملی غالب می‌شود ممکن است به سبب حضور به تدریج در حال پدیداریِ متعال باشد، پیش درآمدِ فعالیتهای آیندهٔ او در جهان. بیشترِ آنچه که یک انسان مشیت الهی می‌نامد مشیت الهی نیست؛ داوری او پیرامون چنین اموری به واسطهٔ فقدان نگرش دوراندیشانه در جهت معانی راستینِ شرایط زندگی دچار نارسایی بسیار شده است. بیشترِ آنچه را که یک انسان خوش شانسی می‌نامد ممکن است در واقع بد شانسی باشد؛ لبخند اقبال که آسایش باد آورده و ثروت ناسزاوار را اعطا می‌دارد ممکن است بزرگ‌ترین مصائب بشری باشند؛ بی‌رحمیِ ظاهریِ یک سرنوشت ناگوار که موجب انباشت محنت برای یک انسان رنج دیده می‌شود ممکن است در واقع آتش استوار کننده‌ای باشد که آهن نرمِ شخصیتِ ناکامل را به شکل فولاد آبدیده با کاراکتری اصیل تبدیل می‌کند.

در جهانهای در حال تکامل یک مشیت الهی وجود دارد، و آن می‌تواند توسط مخلوقات درست تا حدی که آنها به ظرفیت درک مقصود جهانهای در حال تکامل دست یافته‌اند کشف شود. ظرفیت کامل برای تشخیص مقاصد جهان با تکمیل تکاملیِ مخلوق برابر است و سوا از آن ممکن است به صورت دستیابی به متعال در محدوده‌های وضعیت کنونی جهانهای ناکامل ابراز شود.

مهر پدر، مستقل از کنشها یا واکنشهای تمامی افراد دیگر، مستقیماً در قلب فرد عمل می‌کند؛ این رابطه شخصی است — انسان و خداوند. حضور غیرشخصیِ الوهیت (قادر متعال و تثلیث بهشت) کل را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، نه جزء. مشیت کنترل فراگیر تعالیت به صورت اجزای پیاپیِ پیشرفت جهان در دستیابی به فرجامهای متناهی به طور فزاینده پدیدار می‌شود. به تدریج که سیستمها، کواکب، جهانها، و ابرجهانها در نور و حیات استقرار می‌یابند، متعال به عنوان ارتباط دهندهٔ پرمعنیِ تمامی آنچه که در حال رخ دادن است به طور فزاینده پدیدار می‌شود، در حالی که غائی به عنوان یگانه‌سازِ تعالی‌گرای تمامی چیزها به تدریج پدیدار می‌شود.

در سرآغازها در یک کرهٔ تکاملی رخدادهای طبیعیِ نظم مادی و تمایلات شخصیِ موجودات بشری اغلب به نظر می‌رسد آنتاگونیستی باشند. درک بخش عمدهٔ آنچه که در یک کرهٔ در حال تکامل رخ می‌دهد برای انسان فانی دشوار است — قانون طبیعی نسبت به تمامی آنچه که در درک بشری راستین، زیبا، و نیک است اغلب اوقات ظاهراً ظالمانه، سنگدلانه، و بی‌تفاوت است. اما به تدریج که بشریت در توسعهٔ سیاره‌ای پیشرفت می‌کند، ما مشاهده می‌کنیم که این دیدگاه به واسطهٔ عوامل زیرین تغییر می‌یابد:

1- *بینش فزایندهٔ انسان* — فهم افزایش یافتهٔ او از دنیایی که در آن زندگی می‌کند؛ ظرفیت بسط یابندهٔ او برای درک واقعیتهای مادی زمان، ایده‌های پرمعنی اندیشه، و آرمانهای ارزشمند بینش معنوی. تا هنگامی که انسانها فقط با معیار چیزهای حاوی طبیعت فیزیکی می‌سنجند، هرگز نمی‌توانند امید به پیدا کردن یگانگی در زمان و فضا داشته باشند.

2- *کنترل فزایندهٔ انسان* — انباشت تدریجی دانشِ قوانین دنیای مادی، اهداف وجود معنوی، و احتمالات هماهنگی فلسفی این دو واقعیت. انسان بدوی، در برابر حملات بی‌امان نیروهای طبیعی درمانده بود. او پیش از تسلط مشقت‌بار بر ترسهای درونی خودش همانند برده بود. انسان نیمه متمدن شروع به باز کردن قفل مخزن اسرار قلمروهای طبیعی نموده است، و دانش او به کندی اما به گونه‌ای مؤثر در حال نابود کردن خرافات او است، ضمن این که در همان حال یک مبنای نوین و بسط یافتهٔ واقعی برای درک معانی فلسفه و ارزشهای تجربهٔ راستین معنوی فراهم می‌سازد. انسان متمدن روزگاری به تسلط نسبی بر نیروهای فیزیکی سیارهٔ خود دست خواهد یافت؛ مهر خداوند در قلبش به صورت مهر به همنوعانش به طور مؤثر فوران خواهد کرد، ضمن این که ارزشهای وجود بشری به سرحدات ظرفیت انسانی نزدیک خواهند شد.

3- *ادغام انسان در جهان* — افزایش بینش بشری به علاوهٔ افزایش دستاوردهای تجربی بشر او را به هماهنگی نزدیک‌تر با حضور یگانه‌ساز تعالیت — تثلیث بهشت و ایزد متعال — می‌رساند. و این همان چیزی است که حاکمیت متعال را در کراتی که مدتهای طولانی در نور و حیات استقرار یافته‌اند تثبیت می‌کند. چنین سیارات پیشرفته‌ای به راستی اشعار توازن هستند، تصاویر زیباییِ نیکیِ کسب شده که از طریق دنبال نمودن حقیقت کیهانی به دست آمده‌اند. و اگر چنین چیزهایی می‌تواند برای یک سیاره رخ دهد، به تدریج که یک سیستم و واحدهای بزرگتر جهان بزرگ به ثباتی که نشان دهندهٔ به پایان رسیدن پتانسیلهای رشد متناهی می‌باشد دست می‌یابند، حتی چیزهای بزرگتری می‌تواند برای آنها رخ دهد.

در یک سیاره از این نوع پیشرفته، مشیت الهی به یک واقعیت تبدیل شده است، شرایط زندگی لازم و ملزوم شده‌اند، اما این تنها به این دلیل نیست که انسان به تسلط بر مشکلات مادی دنیای خود دست یافته است؛ بلکه همچنین به این دلیل است که او شروع کرده است مطابق روال جهانها زندگی کند؛ او مسیر تعالیت را برای دستیابی به پدر جهانی دنبال می‌کند.

ملکوت خداوند در قلوب انسانها است، و هنگامی که این ملکوت در قلب هر فرد در یک کره واقعی می‌شود، آنگاه فرمانروایی خداوند در آن سیاره واقعی شده است؛ و این حاکمیت دست یافتهٔ ایزد متعال است.

برای درک مشیت الهی در زمان، انسان باید کار دستیابی به کمال را به انجام رساند. اما همینطور که انسان پیرامون این واقعیت جهان ژرف اندیشی می‌کند که همه چیز، خوب یا بد، برای پیشرفت انسانهای خداشناس در جستجویشان برای رسیدن به پدر همه، با هم کار می‌کند، می‌تواند این مشیت الهی را در معانی ابدی آن حتی اکنون پیش مزه کند.

به تدریج که انسانها به سوی بالا از مادی به معنوی می‌رسند مشیت الهی به طور فزاینده قابل تشخیص می‌شود. دستیابی به بینش کامل معنوی شخصیت فراز یابنده را قادر می‌سازد در آنچه که پیش از آن هرج و مرج بود توازن کشف کند. حتی موتای مورانشیا نمایانگر یک پیشرفت واقعی در این جهت است.

مشیت الهی بخشاً کنترل فراگیر متعالِ ناکامل است که در جهانهای ناکامل تجلی یافته است، و از این رو باید همواره اینها باشد:

1. *ناکامل* — به سبب ناکامل بودنِ واقعیت یافتنِ ایزد متعال، و:

2. *غیرقابل پیش‌بینی* — به سبب نوسانات در رویکرد مخلوق، که از سطح به سطح همواره تغییر می‌یابد، و لذا موجب واکنش متقابل ظاهراً متغیر در متعال می‌شود.

هنگامی که انسانها برای مداخلهٔ خواست الهی در شرایط زندگی دعا می‌کنند، بسیاری اوقات پاسخ به دعاهایشان نگرش تغییر یافتهٔ خودشان به زندگی است. اما مشیت الهی بلهوسانه نیست، و تخیلی و جادویی نیز نیست. آن پدیداریِ آرام و مطمئنِ حکمرانِ قدرتمند جهانهای متناهی است که مخلوقات در حال تکامل در پیشرفتشان در جهان به حضور شکوهمند او گهگاه پی می‌برند. مشیت الهی رژهٔ مطمئن و قطعیِ کهکشانهای فضا و شخصیتهای زمان به سوی اهداف ابدیت است، نخست در متعال، سپس در غائی، و شاید در مطلق. و ما باور داریم که همان مشیت الهی در بیکرانی وجود دارد، و این خواست، کنشها، و مقصود تثلیث بهشت است که بدین ترتیب چشم‌انداز کیهانیِ جهانهای گوناگون را برمی‌انگیزد.

]ضمانت شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً در یورنشیا اقامت دارد.[

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 119

اعطاهای میکائیل مسیح

جبرئیل مأموریت آشکارسازی داستان هفت اعطای فرمانروای جهان، میکائیل نبادان را در یورنشیا به من، رئیس ستارگان عصر نبادان، محول کرده است، و نام من گاوالیا می‌باشد. در ارائهٔ این مطالب من اکیداً به محدودیتهایی که توسط حکم من ایجاد گردیده ملزم خواهم بود.

خصیصهٔ اعطا شدن ذاتی پسران بهشتی پدر جهانی می‌باشد. رسته‌های گوناگون پسران بهشت، در خواسته‌شان برای نزدیک شدن به تجربیات زندگی مخلوقات زندهٔ پایین‌تر طبیعت الهی والدین بهشتی خود را منعکس می‌سازند. پسر جاودان تثلیث بهشت پس از این که در طی ایام صعود گرندفاندا و اولین رهنوردان زمان و مکان خود را هفت بار بر هفت مدار هاونا اعطا کرد در این کنش راهگشایی نمود. و پسر جاودان به اعطای خود بر جهانهای محلی فضا در اشخاص نمایندگانش، پسران رستهٔ میکائیل و آوُنال ادامه می‌دهد.

هنگامی که پسر جاودان یک پسر آفریننده را بر یک جهان محلی پیش بینی شده اعطا می‌نماید، آن پسر آفریننده مسئولیت کامل اتمام، کنترل، و ساختن آن جهان جدید را به عهده می‌گیرد و رسماً در پیشگاه تثلیث جاودان سوگند یاد می‌کند که تا زمان تکمیل موفقیت‌آمیز هفت اعطای خویش در پوش مخلوق و تأیید رسمی آن توسط قدمای ایامهای حوزهٔ قضایی ابرجهان مربوطه، حاکمیت کامل بر آفرینش جدید را به دست نگیرد. این الزام توسط هر پسر رستهٔ میکائیل که برای تقبل سازماندهی و آفرینش جهان داوطلب اعزام از بهشت می‌گردد، به عهده گرفته می‌شود.

مقصود از این ظهور یافتنها به صورت مخلوق این است که چنین آفرینندگانی را قادر سازد که فرمانروایانی خردمند، دلسوز، عادل، و با درایت گردند. این پسران الهی ذاتاً عادل هستند، ولی آنان در نتیجهٔ این تجارب پی در پی اعطایی به گونه‌ای فهیمانه بخشنده می‌گردند. آنان طبعاً با شفقت هستند، اما این تجارب به طرقی جدید و اضافی آنان را بخشنده می‌سازد. این اعطاها آخرین مراحل در تعلیم و آموزش آنان برای کارهای والای حکمروایی بر جهانهای محلی در چهارچوب درستکاری الهی و از طریق قضاوت عادلانه می‌باشد.

اگر چه منافع جانبی بیشماری عاید کرات، سیستمها، و کواکب گوناگون، و نیز رسته‌های مختلف موجودات هوشمند گیتی که از این اعطاها تأثیر پذیرفته و منفعت می‌برند می‌شود، با این وجود آنها اساساً برای تکمیل آموزش شخصی و تعلیم جهانی خودِ یک پسر آفریننده طراحی شده‌اند. این

اعطاها برای مدیریت خردمندانه، عادلانه، و مؤثر یک جهان محلی ضروری نیستند، اما برای یک ادارهٔ عادلانه، رحمت‌آمیز، و قابل فهم چنین آفرینشی که مملو از اَشکال گوناگون زندگی و هزاران مخلوق هوشمند ولی ناکامل آن می‌باشد مطلقاً ضروری می‌باشند.

پسران رستهٔ میکائیل کار خود را برای سازماندهی جهان با احساس دلسوزی کامل و عادلانه برای رسته‌های گوناگون موجوداتی که خلق کرده‌اند آغاز می‌کنند. آنها از ترحم بسیار زیاد برای تمامی این مخلوقات متفاوت ، حتی دلسوزی برای آنهایی که در باتلاق خودخواهانهٔ محصول کار خود خطا می‌کنند و دست و پا می‌زنند، برخوردارند. اما به تخمین قدمای ایامها چنین عطایای عادلانه و خیراندیشانه کفایت نخواهد کرد. این حکمرانان سه‌گانهٔ ابرجهانها هرگز یک پسر آفریننده را به عنوان فرمانروای جهان تصدیق نخواهند کرد تا این که او خودش به راستی به نقطه نظر مخلوقات خودش از طریق تجربهٔ عملی در محیط وجودشان و به صورت خود همین مخلوقات دست یافته باشد. این پسران بدین طریق حکمرانانی هوشمند و با ادراک می‌شوند. آنها از گروههای گوناگونی که بر آنها حکومت می‌کنند و اتوریتهٔ جهانی اعمال می‌کنند *شناخت کسب می‌کنند*. آنها از طریق تجربهٔ زنده خود را از دلسوزی عملی، قضاوت عادلانه، و شکیبایی که ناشی از وجود تجربی مخلوق است برخوردار می‌سازند.

جهان محلی نبادان اکنون توسط یک پسر آفریننده که خدمت اعطایی خود را تکمیل کرده است فرمانروایی می‌شود؛ او با عدالت و بخشندگی مافوق در تمامی قلمروهای پهناور جهان در حال تکامل و در حال کمال خود حکومت می‌کند. میکائیل نبادان ششصد و یازده هزار و صد و بیست یکمین عطیهٔ پسر جاودان به جهانهای زمان و فضا می‌باشد، و او در حدود چهارصد میلیارد سال پیش سازماندهی جهان محلی شما را آغاز نمود. یک میلیارد سال پیش، حدوداً زمانی که یورنشیا به شکل کنونی خود دست می‌یافت، میکائیل برای اولین ماجرای اعطایی خویش آماده گشت. اعطاهای او با فاصلهٔ حدوداً صد و پنجاه میلیون سال از هم رخ داده‌اند، که آخرین آنها هزار و نهصد سال پیش در یورنشیا به وقوع پیوست. اکنون من به آشکارسازی طبیعت و سرشت این اعطاها تا حدی که مأموریت من اجازه می‌دهد می‌پردازم.

1- اولین اعطا

تقریباً یک میلیارد سال پیش در سلوینگتون رخداد خطیری به وقوع پیوست هنگامی که مدیران و رئیسان گرد آمدهٔ جهان نبادان این اعلان میکائیل را شنیدند که عمانوئیل، برادر بزرگتر او، طی غیبت او (میکائیل) برای انجام یک مأموریت نامعلوم، فوراً مسئولیت امور را در نبادان به عهده می‌گیرد. هیچ اعلان دیگری دربارهٔ این کار صورت نگرفت به جز این که اعلام خداحافظی، در میان رهنمودهای دیگر، به پدران کوکبه گفت: ”و برای این مدت، ضمن این که من برای انجام کار پدر بهشتی‌ام می‌روم، شما را تحت مراقبت و نگاهداری عمانوئیل قرار می‌دهم.“

میکائیل بعد از ارسال این پیام خداحافظی در میدان اعزام سلوینگتون ظاهر شد، درست مثل بسیاری موقعیتهای پیشین که برای عزیمت به یوورسا یا بهشت آماده می‌گشت، به جز این که او

به تنهایی آمد. او بیانیهٔ عزیمت خود را با این کلمات به پایان رسانید: ”من شما را برای یک دوران کوتاه ترک می‌کنم. من می‌دانم که بسیاری از شما مایلید با من بروید، اما شما نمی‌توانید به جایی که من می‌روم بیایید. آنچه را که من در آستانهٔ انجامش هستم شما نمی‌توانید انجام دهید. من می‌روم تا خواست الوهیتهای بهشت را به انجام رسانم، و هنگامی که مأموریت خود را به پایان رسانیدم و این تجربه را کسب کردم، به جای خود در میان شما باز خواهم گشت.“ و میکائیل نبادان به دنبال این سخنان از دید تمامی آنهایی که گرد آمده بودند ناپدید گشت و تا بیست سال استاندارد مجدداً ظاهر نشد. در تمامی سلوینگتون فقط خادم الهی و عمانوئیل می‌دانستند چه داشت رخ می‌داد، و اتحاد ایامها راز خود را فقط با رئیس اجرایی جهان، جبرئیل، ستارهٔ تابان و بامداد، در میان گذاشت.

تمامی ساکنان سلوینگتون و آنهایی که در کرات ستاد مرکزی کوکبه و سیستم اقامت داشتند در اطراف ایستگاههای دریافتی مربوطهٔ خود برای اطلاعات جهان گرد آمدند، به این امید که در رابطه با مأموریت و مکان پسر آفریننده اطلاعی کسب کنند. تا سومین روز بعد از عزیمت میکائیل هیچ پیام احتمالی مهمی دریافت نشد. در این روز از کرهٔ ملک صادق، ستاد مرکزی آن رسته در نبادان، که صرفاً این کار خارق‌العاده و هرگز از پیش نشنیده را ثبت نمود، این مخابره در سلوینگتون ثبت شد: ”امروز در هنگام ظهر در میدان دریافت این کره یک پسر عجیب ملک صادق، که جزو نفرات ما نبود اما کاملاً شبیه رستهٔ ما بود ظاهر گشت. او توسط یک آمنیافیمِ منفرد که اعتبارنامه‌هایی از یوورسا با خود حمل می‌کرد همراهی می‌شد و دستوراتی را که مخاطب آن رئیس ما بود ارائه نمود. این دستورات که از قدمای ایامها صادر شده و توسط عمانوئیل سلوینگتون مورد تأیید قرار گرفته بود فرمان می‌داد که این پسر جدید ملک صادق به داخل رستهٔ ما پذیرفته شود و به کار خدمت اضطراری ملک صادقهای نبادان گمارده شود. و دستور داده شده چنین شود؛ این کار انجام یافته است.“

و تقریباً تمامی آنچه که در رابطه با اولین اعطای میکائیل در نگارشات سلوینگتون پدیدار می‌شود همین است. هیچ چیز بیشتری تا یکصد سال بعد به وقت یورنشیا، یعنی هنگامی که واقعیت بازگشت میکائیل و از سر گیری اعلام نشدهٔ هدایت امور جهان ثبت شد، پدیدار نمی‌شود. اما در کرهٔ ملک صادق یک نگارش عجیب پیدا می‌شود، یک بازگویی خدمت این پسر بی‌نظیر ملک صادقِ متعلق به سپاه اضطراری آن عصر. این یادداشت در یک معبد ساده که اکنون جلوی منزلگاه پدر ملک صادق را اشغال می‌کند حفظ شده است، و در بر گیرندهٔ روایت خدمت این پسر موقت ملک صادق در ارتباط با گمارده شدن او به بیست و چهار مأموریت اضطراری جهان می‌باشد. و این یادداشت را که به تازگی من مرور کرده‌ام چنین پایان می‌پذیرد:

”و این پسر دیدارگر رستهٔ ما در هنگام ظهر در این روز، بدون اعلام قبلی، در حالی که تنها سه تن از برادران ما شاهد بودند، و در حالی که توسط یک آمنیافیم منفرد همراهی می‌شد، همانطور که آمد از کرهٔ ما ناپدید گشت؛ و این نگارش اکنون با تصدیق این امر به پایان می‌رسد که این دیدارگر به عنوان یک ملک صادق زندگی کرد، به شکل یک ملک صادق و به صورت یک ملک صادق کار کرد، و تمامی تکالیف خود را به عنوان یک پسر اضطراری رستهٔ ما وفادارانه

به انجام رسانید. او پس از این که به واسطهٔ خرد بی‌همتا، محبت عالی، و وقف خارق‌العاده‌اش به انجام وظیفه مهر و ستایش ما را کسب نمود، با رضایت عمومی رئیس ملک صادقها شده است. او به ما محبت نمود، ما را درک کرد، و به همراه ما خدمت کرد، و ما برای ابد ملک صادقهای وفادار و وقف شدهٔ همیار او می‌باشیم، چرا که این غریبه اکنون در کرهٔ ما برای ابد یک خادم جهانی از سرشت ملک صادق شده است.“

و این تمامی چیزی است که من اجازه دارم پیرامون اولین اعطای میکائیل به شما بگویم. البته ما کاملاً می‌فهمیم که این ملک صادق عجیب که یک میلیارد سال پیش به گونه‌ای بسیار اسرارآمیز با ملک صادقها خدمت نمود کسی جز میکائیل که طی مأموریت اولین اعطایش ظاهر شده بود نبود. نگارشات به طور مشخص ذکر نمی‌کنند که این ملک صادق بی‌نظیر و مؤثر میکائیل بود، اما عموماً باور می‌رود که او بود. احتمالاً بیان حقیقی آن واقعیت خارج از نگارشات سونارینگتون نمی‌تواند پیدا شود، و اسناد آن کرهٔ اسرارآمیز برای ما گشوده نیست. فقط در این کرهٔ مقدسِ پسران الهی اسرار ظهور در جسم و اعطا به طور کامل شناخته شده است. ما همگی از واقعیتهای اعطاهای میکائیل اطلاع داریم، اما نمی‌فهمیم چگونه صورت می‌یابند. ما نمی‌دانیم که چگونه فرمانروای یک جهان، آفرینندهٔ ملک صادقها، می‌تواند به طور چنان ناگهانی و اسرارآمیز یکی از نفرات آنها شود، به صورت یکی از آنها در میان آنها زندگی کند و برای یکصد سال به عنوان یک پسر ملک صادق کار کند. اما این امر بدین صورت اتفاق افتاد.

2- دومین اعطا

برای تقریباً یکصد و پنجاه میلیون سال بعد از اعطای میکائیل به شکل ملک صادق، همه چیز در جهان نبادان به خوبی پیش می‌رفت، تا این که در سیستم 11 از کوکبهٔ 37 آشوبی شروع به تکوین نمود. این آشوب به یک سوءِ تفاهم توسط یک پسر لانونداک، یک حکمران سیستم، مربوط می‌شد که توسط پدران کوکبه مورد صدور فتوی واقع شده و توسط مؤمن ایامها، مشاور بهشتی برای آن کوکبه، تأیید شده بود، اما حکم صادره به طور کامل مورد پذیرش حکمران معترض سیستم قرار نگرفته بود. او پس از بیش از یکصد سال نارضایتی همکاران خود را در یکی از گسترده‌ترین و فاجعه‌آمیزترین شورشها که تا آن زمان بر علیه حاکمیت پسر آفریننده در جهان نبادان برانگیخته شده بود رهبری نمود، شورشی که مدتها قبل با عمل قدمای ایامها در یوورسا مورد داوری واقع شد و به پایان رسید.

این حکمران یاغی سیستم، لوتِنشیا، برای بیش از بیست سال زمان استاندارد نبادان در سیارهٔ ستاد مرکزی خود با اقتدار حکومت می‌کرد، تا این که والامرتبه با دریافت تأیید از یوورسا فرمان جدایی او را صادر نمود و از حکمرانان سلوینگتون درخواست کرد که یک حکمران جدید سیستم برای به دست گرفتن هدایت آن سیستمِ با نزاع از هم گسیخته و سردرگمِ کرات مسکونی تخصیص دهند.

به طور همزمان با دریافت این تقاضا در سلوینگتون، میکائیل دومین اعلان خارق‌العادهٔ قصد غیبت از ستاد مرکزی جهان به منظور ”انجام دستور پدر بهشتی‌ام“ را صورت داد، و وعده داد ”در موعد مناسب باز می‌گردم“ و تمامی اختیارات را در دستان برادر بهشتی خود، عمانوئیل، اتحاد ایامها، متمرکز نمود.

و سپس میکائیل با همان تکنیکی که در هنگام عزیمتش در رابطه با اعطا به شکل ملک صادق مشاهده شد کرهٔ ستاد مرکزی خود را ترک نمود. سه روز پس از این عزیمت نامشخص یک عضو جدید و ناشناخته در میان سپاه ذخیرهٔ پسران لانونداندک اولیهٔ نبادان ظاهر گشت. این پسر جدید، بدون اعلام قبلی و در حالی که توسط یک تِرشیافیم تنها همراهی می‌شد در هنگام ظهر ظاهر شد. این ترشیافیم اعتبارنامه‌هایی از قدمای ایامهای یوورسا، که توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده بود، با خود حمل می‌کرد، که فرمان می‌داد این پسر جدید تا هنگام انتصاب یک حکمران جدید به عنوان جانشین لوتنشیای برکنار شده و با اتوریتهٔ کامل به عنوان حکمران موقت سیستم به سیستم 11 از کوکبهٔ 37 گمارده شود.

برای بیش از هفده سال به وقت جهان این حکمران موقت عجیب و ناشناخته امور این سیستم محلی سردرگم و درمانده را سرپرستی نمود و به طور خردمندانه دشواریهای آن را مورد داوری قرار داد. هیچ حکمران سیستمی تا آن هنگام به طور آتشین‌تر مورد مهر واقع نشده بود یا به طور گسترده‌تر مورد تجلیل و احترام واقع نگشته بود. این حکمران جدید با عدالت و بخشندگی به سیستم متلاطم نظم بخشید، ضمن این که با جدیت به کلیهٔ افراد تحت فرمانش خدمت نمود. او حتی به مسئول شورشگر پیشین خود امتیاز سهیم شدن در تخت قدرت سیستم را پیشنهاد کرد، فقط با این شرط که او به خاطر بی‌مبالاتی خود از عمانوئیل معذرت بخواهد. اما لوتِنشیا این پیشنهاد ترحم‌آمیز را نپذیرفت. او به خوبی می‌دانست که این حکمران جدید و عجیب سیستم کسی جز میکائیل نبود، همان فرمانروای جهان که او به تازگی با او رو در رویی نموده بود. اما میلیونها تن از پیروان منحرف و فریب خوردهٔ او بخشش این حکمران جدید، که در آن روزگار به عنوان حکمران نجات دهندهٔ سیستم پالُنیا شناخته شده بود، را پذیرفتند.

و سپس آن روز پرماجرافرا رسید. در آن روز حکمران به تازگی منصوب شدهٔ سیستم که توسط مسئولین جهان به عنوان جانشین دائم لوتنشیای بر کنار شده تعیین شده بود وارد گشت، و تمامی پالُنیا به دلیل عزیمت والامنش‌ترین و مهربان‌ترین حکمران سیستم که نبادان تا آن هنگام شناخته بود در غم فرو رفت. تمامی سیستم به او مهر می‌ورزید و همیاران او که متعلق به تمامی گروههای پسران لانونداندک بودند او را در حد پرستش دوست داشتند. عزیمت او بی‌تشریفات نبود؛ هنگامی که او ستاد مرکزی سیستم را ترک نمود یک جشن بزرگ ترتیب داده شد. حتی مسئول خطاکار پیشین این پیام را فرستاد: ”تو در تمامی راههای خود عادل و درستکار هستی. در حالی که من به عدم پذیرش حکمرانی بهشت ادامه می‌دهم، ناچارم اعتراف کنم که تو یک مدیر عادل و بخشنده هستی.“

و سپس این حکمران موقت یک سیستم شورشگر سیارهٔ اقامت کوتاه تحت مدیریت خود را ترک نمود، در حالی که در روز سوم بعد از آن میکائیل در سلوینگتون ظاهر گشت و سرپرستی جهان

نبادان را از سر گرفت. به زودی سومین اعلان یوورسا که حاوی قلمرو پیش روندهٔ حاکمیت و اتوریتهٔ میکائیل بود به دنبال آمد. اولین اعلان در هنگام ورود او به نبادان صورت گرفت، دومین اعلان بلافاصله بعد از تکمیل اعطای او به شکل ملک صادق انجام یافت، و اکنون سومی به دنبال خاتمهٔ دومین مأموریت یا مأموریت لانوناندکی صورت می‌یابد.

3- سومین اعطا

شورای عالی در سلوینگتون بررسی درخواست حاملین حیات در سیارهٔ 217 در سیستم 87 در کوکبهٔ 61 را برای اعزام یک پسر ماتریال برای کمک به آنان تازه به پایان رسانیده بود. حال این سیاره در یک سیستم کرات مسکونی که حکمران سیستم دیگری در آن به گمراهی کشانیده شده بود واقع شده بود. این دومین شورش از این نوع در تمامی نبادان تا آن هنگام بود.

به دنبال درخواست میکائیل، اقدام پیرامون تقاضای حاملین حیات این سیاره تا بررسی آن توسط عمانوئیل و گزارش او در این رابطه به تعویق افتاده بود. این یک روال غیرعادی بود، و من به خوبی به خاطر می‌آورم که ما چطور همگی چیزی غیرمعمول را پیش‌بینی می‌کردیم، و ما مدتی طولانی در انتظار به سر نبردیم. میکائیل سرپرستی جهان را در دستان عمانوئیل قرار داد، ضمن این که فرماندهی نیروهای آسمانی را به جبرئیل سپرد، و بدین ترتیب پس از حل و فصل مسئولیتهای اداری خود، روح مادر جهان را ترک نمود و از میدان اعزام سلوینگتون ناپدید گشت، دقیقاً همانطور که در دو رویداد پیشین چنین کرده بود.

و آنطور که ممکن بود انتظار برود، در سومین روز بعد از آن یک پسر ماتریال عجیب که توسط یک سکنافیم تنها همراهی می‌شد، و از قدمای ایامهای یوورسا اعتبارنامه دریافت نموده و توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده بود، در کرهٔ ستاد مرکزی سیستم 87 در کوکبهٔ 61 بدون اعلام قبلی ظاهر گشت. حکمران موقت سیستم فوراً این پسر ماتریال جدید و اسرارآمیز را به عنوان پرنس سیاره‌ای موقت کرهٔ 217 منصوب نمود، و این گزینش فوراً توسط والامرتبهٔ کوکبهٔ 61 تأیید شد.

بدین ترتیب این پسر ماتریال بی‌نظیر دوران دشوار کاریِ خود را در یک کرهٔ قرنطینه شدهٔ جدایی طلب و شورشی که در یک سیستم محاصره شده واقع شده بود بدون هر گونه ارتباط مستقیم با جهان خارج آغاز نمود، و برای یک نسل کامل به وقت سیاره‌ای به تنهایی کار کرد. این پسر ماتریال اضطراری موجب توبه و بازیابی پرنس سیاره‌ای خطاکار و تمامی پرسنل او گردید و شاهد بازگشت سیاره به خدمت وفادارانهٔ حکمرانی بهشت آنطور که در جهانهای محلی تثبیت شده بود گردید. در موعد مناسب یک پسر و دختر ماتریال به این کرهٔ طراوت یافته و نجات یافته وارد شدند، و هنگامی که به طور معمول به عنوان حکمرانان مرئی سیاره‌ای منصوب شدند پرنس سیاره‌ای موقت یا اضطراری رسماً آنجا را ترک نمود و یک روز در هنگام ظهر ناپدید گشت. در سومین روز بعد از آن میکائیل در مکان معمول خود در سلوینگتون ظاهر گشت، و

سیستمهای پخش خبر ابرجهان خیلی زود چهارمین اعلان قدمای ایامها را رسانید و پیشروی بیشتر حاکمیت میکائیل را در نبادان اعلام نمود.

متأسفم که اجازه ندارم شکیبایی، شجاعت خلل ناپذیر، و مهارتی را که به واسطهٔ آن این پسر ماتریال با آن وضعیتهای طاقت فرسا در این سیارهٔ سردرگم مواجه گردید توصیف کنم. احیای این کرهٔ منزوی یکی از متأثر کننده‌ترین فصول زیبا در رویداد نگاری نجات در سرتاسر نبادان می‌باشد. تا پایان این مأموریت برای تمامی نبادان آشکار شده بود که چرا فرمانروای محبوب آنها درگیری در این اعطاهای تکراری در شکل یک رستهٔ تحت فرمان از موجودات هوشمند را برگزید.

اعطاهای میکائیل به عنوان یک پسر ملک صادق، سپس به صورت یک پسر لانونداک، و بعد به عنوان یک پسر ماتریال همگی به طور یکسان اسرارآمیز و فراتر از توضیح می‌باشند. در هر مورد او *به طور ناگهانی* و به صورت یک فرد کاملاً رشد یافتهٔ آن گروه اعطایی ظاهر شد. راز چنین ظهور یافتنهایی در جسم هرگز دانسته نخواهد شد به جز برای آنهایی که به دایرهٔ درونی اسناد در کرهٔ مقدس سونارینگتون دسترسی دارند.

از هنگام این اعطای شگفت‌انگیز به عنوان یک پرنس سیاره‌ایِ کره‌ای که در انزوا و شورش است هرگز هیچیک از پسران و دختران ماتریال در نبادان وسوسه نشده‌اند که پیرامون مأموریتهای خویش شکایت کنند یا در رابطه با دشواریهای مأموریتهای سیاره‌ای خویش نقصی بیابند. پسران ماتریال در تمامی لحظات می‌دانند که آنان در پسر آفریننده جهان فرمانروایی با درایت و دوستی دلسوز دارند، کسی که در "تمامی موارد تحت آزمایش و آزمون قرار گرفته است"، حتی آنطور که آنان باید مورد آزمایش و آزمون قرار گیرند.

هر یک از این مأموریتها به دنبال یک عصر خدمت و وفاداری فزاینده در میان تمامی موجودات هوشمند آسمانی که منشأ در جهان داشتند آمد، در حالی که هر عصر متعاقب اعطایی با پیشرفت و بهبود در کلیهٔ روشهای ادارهٔ جهان و در تمامی تکنیکهای دولتی تعیین ویژگی می‌شد. از هنگام این اعطا هیچ پسر یا دختر ماتریال تاکنون به طور آگاهانه بر ضد میکائیل به شورش نپیوسته است. آنها آنقدر او را با جان فشانی زیاد دوست دارند و گرامی می‌دارند که هیچگاه او را به طور آگاهانه طرد نخواهند کرد. فقط آدمهای روزگاران اخیر از طریق نیرنگ و استدلال فریب‌آمیز توسط انواع بالاتر شخصیتهای شورشی به گمراهی کشانیده شده‌اند.

4- چهارمین اعطا

در پایان یکی از فراخوانیهای دوره‌ای هزاره‌ایِ یوورسا بود که میکائیل دولت نبادان را در دستان عمانوئیل و جبرئیل قرار داد؛ و البته ما با به خاطر آوردن آنچه که در روزگاران پس از چنین عملی رخ داده بود همگی آماده شدیم شاهد ناپدید شدن میکائیل در چهارمین مأموریت اعطایی او

باشیم، و ما مدتی طولانی در انتظار به سر نبردیم، زیرا او پس از مدتی کوتاه رهسپار میدان اعزام شد و از دید ما محو گردید.

در سومین روز بعد از این ناپدیدی اعطایی، ما از ستاد مرکزی فرشتگان سراف نبادان این مطلب مهم خبری را در سیستم پخش خبر جهان به یوورسا مشاهده کردیم: ”گزارش ورود اعلام ناشدهٔ یک سرافیم ناشناخته که توسط یک سوپرنافیم منفرد و جبرئیل سلوینگتون همراهی می‌شد. این سرافیم ثبت نشده از مشخصات رستهٔ متعلق به نبادان برخوردار است و اعتبارنامه‌هایی از قدمای ایامهای یوورسا را با خود حمل می‌کند که توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده است. این سرافیم به رستهٔ عالی فرشتگان یک جهان محلی تعلق دارد و از پیش به سپاه مشاوران آموزشگر گمارده شده است.“

میکائیل در طول این اعطای سرافی برای یک دورهٔ بیش از چهل سالهٔ استاندارد جهان از سلوینگتون غایب بود. در طول این مدت او به عنوان یک مشاور سرافی آموزگار، چیزی که شما ممکن است یک منشی خصوصی بنامید، به بیست و شش آموزگار استاد مختلف که در بیست و دو کرهٔ مختلف کار می‌کردند ملحق بود. آخرین مأموریت یا مأموریت پایانی او به عنوان مشاور و یاری دهنده بود که به مأموریت اعطایی یک پسر آموزگار تثلیث در کرهٔ 462 در سیستم 84 از کوکبهٔ 3 در جهان نبادان وصل بود.

این پسر آموزگار تثلیث در سراسر هفت سال این مأموریت هرگز پیرامون هویت همکار سرافی خود به طور کامل متقاعد نشد. درست است، در طول آن عصر به تمامی سرافیمها با علاقه و ژرف نگری خاص نگریسته می‌شد. ما همگی به خوبی می‌دانستیم که فرمانروای محبوب ما به صورت یک سرافیم در جهان خارج تغییر چهره داده است، اما هرگز نمی‌توانستیم نسبت به هویت او مطمئن باشیم. او تا زمان الحاقش به مأموریت اعطاییِ پسر آموزگار تثلیث هرگز به طور قطعی تعیین هویت نشد. اما در سراسر این دوران همیشه به سرافیمهای عالی با نگرانی خاص نگاه می‌شد، تا مبادا هیچیک از ما دریابیم که ناآگاهانه میزبان فرمانروای جهان در یک مأموریت اعطای مخلوق بوده‌ایم. و از این رو در رابطه با فرشتگان برای ابد این امر حقیقت داشته است که آفریننده و فرمانروای آنها ”به شکل شخص فرشتگان سراف در تمامی موارد تحت آزمون و آزمایش قرار گرفته است.“

به تدریج که این اعطاهای پیاپی به طور فزاینده طبیعت اشکال پایین‌تر حیات جهان را به خود گرفت، جبرئیل بیشتر و بیشتر در این ماجراهای ظهور در جسم درگیر شد، و به عنوان رابط جهانی میان میکائیلِ اعطا شده و فرمانروای موقت جهان، عمانوئیل، عمل نمود.

حال میکائیل تجربهٔ اعطایی این سه رستهٔ پسران آفریده شدهٔ جهان خود را پشت سر گذاشته است: ملک صادقها، لانونداکها، و پسران ماتریال. سپس او پیش از آن که توجه خود را به فازهای گوناگون دوران زندگی فراز یابندهٔ پایین‌ترین شکل از مخلوقات صاحب اراده، انسانهای تکاملی زمان و فضا مبذول کند، نزول می‌کند تا به شکل حیات نوع فرشته به عنوان یک سرافیم عالی شخصیت یابد.

5- پنجمین اعطا

آنطور که زمان در یورنشیا محاسبه می‌شود، اندکی بیش از سیصد میلیون سال پیش، ما شاهد یکی دیگر از آن انتقالهای مسئولیت جهان به عمانوئیل بودیم و آماده سازیهای میکائیل را برای عزیمت مشاهده کردیم. این رخداد از رویدادهای پیشین متفاوت بود، بدین لحاظ که او اعلام نمود مقصدش یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان اُروانتان، است. فرمانروای ما در زمان مناسب عزیمت نمود، اما سیستمهای پخش خبر ابرجهان هرگز ورود میکائیل را به بارگاه قدمای ایامها ذکر نکردند. مدت کوتاهی پس از عزیمت او از سلوینگتون این بیانیهٔ مهم در سیستمهای پخش خبر یوورسا پدیدار گردید: ”امروز یک رهنورد فرازگرای بی‌شماره که منشأ انسانی از جهان نبادان داشت بدون اعلام قبلی و در حالی که توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده و توسط جبرئیل نبادان همراهی می‌شد وارد گشت. این موجود ناشناخته نمایانگر وضعیت یک روح راستین است و به انجمن ما پذیرفته شده است.“

اگر شما امروز از یوورسا دیدن کنید، بازگویی روزگارانی را که ایونتاد در آنجا موقتاً اقامت داشت خواهید شنید. این رهنورد ویژه و ناشناختهٔ زمان و فضا در یوورسا به این نام شهرت داشت. و این انسان فرازگرا، حداقل یک شخصیت خارق‌العاده که دقیقاً شبیه مرحلهٔ روحی انسانهای فرازگرا بود، برای مدت یازده سال به وقت استاندارد اروانتان در یوورسا زندگی و کار کرد. این موجود تکالیفش را دریافت می‌نمود و وظایف مشترک یک انسان روحی و همقطارانش را که از جهانهای محلی گوناگون اروانتان می‌آمدند انجام می‌داد. ”او در تمامی موارد ، حتی همچون همنوعانش، تحت آزمون و آزمایش قرار گرفت“، و در تمامی مواقع اثبات نمود که لایق اعتماد و اطمینان مافوقهای خود می‌باشد، ضمن این که به گونه‌ای پایدار از احترام و تحسین وفادارانهٔ روحهای همتای خود برخوردار بود.

در سلوینگتون ما دوران زندگانی این رهنورد روحی را با علاقهٔ کامل دنبال می‌کردیم، و به واسطهٔ حضور جبرئیل به خوبی می‌دانستیم که این روحِ ناپنداشته و بی‌شمارهٔ رهنورد کسی جز فرمانروای اعطا شدهٔ جهان محلی ما نبود. این اولین ظهور میکائیل که در نقش یک مرحله از تکامل انسانی ظاهر شده بود رویدادی بود که تمامی نبادان را هیجان زده و مسحور کرده بود. ما پیرامون چنین چیزهایی شنیده بودیم ولی اکنون نظاره‌گر آن بودیم. او به صورت یک انسان روحی کاملاً رشد یافته و تماماً آموزش یافته در یوورسا ظاهر شد، و دوران زندگانی خود را تا هنگام پیشروی یک گروه از انسانهای فرازگرا به هاونا بدین نحو ادامه داد. او در آنجا با قدمای ایامها به گفتگو نشست و بلافاصله در حضور جبرئیل به طور ناگهانی و بدون تشریفات یوورسا را ترک نمود، و مدتی کوتاه بعد از آن در مکان معمول خود در سلوینگتون ظاهر گشت.

در پایان این اعطا بود که سرانجام ما پی بردیم که میکائیل احتمالاً دارد به شکل رسته‌های گوناگون شخصیتهای جهان خود ظاهر می‌شود، از بالاترین ملک صادقها گرفته تا انسانهای حاوی جسم و خون در کرات تکاملی زمان و فضا. حدوداً در این هنگام کالجهای ملک صادق شروع به آموزش احتمال ظهور آیندهٔ میکائیل به صورت یک انسان حاوی جسم نمودند، و گمان

پردازی زیادی در رابطه با تکنیک احتمالی چنین اعطای غیرقابل توضیح صورت گرفت. این که میکائیل شخصاً در نقش یک انسان فرازگرا ظاهر شده بود موجب علاقهٔ جدید و اضافه‌ای به طرح کلی پیشرفت مخلوق تماماً طی گذار از جهان محلی و ابرجهان، هر دو، شده بود.

تکنیک این اعطاهای پی در پی هنوز یک راز باقی ماند. حتی جبرئیل اعتراف می‌کند که روشی را که به واسطهٔ آن این پسر بهشت و آفرینندهٔ جهان می‌توانست به طور دلخواه به شکل شخصیت یکی از مخلوقات تحت فرمانش ظاهر شود و زندگی او را تجربه کند نمی‌فهمد.

6- اعطای ششم

حال که تمامی سلوینگتون با مقدمات یک اعطای در شرف وقوع آشنا شد، میکائیل اقامتگران را در سیارهٔ ستاد مرکزی فرا خواند و برای اولین بار باقیماندهٔ طرح ظهور در جسم را آشکار ساخت. او اعلام نمود که به منظور تجربه نمودن دوران زندگانی یک انسان مورانشیا در بارگاه پدران والامرتبه در سیارهٔ ستاد مرکزی کوکبهٔ پنجم به زودی سلوینگتون را ترک می‌کند. و سپس برای اولین بار این اعلام را شنیدیم که اعطای هفتمی یا نهایی او در یک کرهٔ تکاملی در شکل جسم انسانی انجام خواهد یافت.

میکائیل پیش از ترک سلوینگتون به منظور اعطای ششم ساکنان گرد آمدهٔ کره را مخاطب قرار داد و در حالی که توسط یک سرافیم تنها و ستارهٔ تابان و بامداد نبادان همراهی می‌شد جلوی دیدگان کامل همه عزیمت نمود. در حالی که بار دیگر سرپرستی جهان به عمانوئیل سپرده شده بود، مسئولیتهای اداری به طور گسترده‌تر تقسیم گردید.

میکائیل به صورت یک انسان کاملاً بالغ مورانشیایی که از وضعیت فرازگرا برخوردار بود در ستاد مرکزی کوکبهٔ پنج ظاهر گشت. من متأسفم که مجاز نیستم جزئیات این دوران زندگانی انسان مورانشیایی بی‌شماره را آشکار سازم، چرا که آن یکی از خارق‌العاده‌ترین و شگفت‌انگیزترین ادوار در تجربهٔ اعطایی میکائیل بود، و این حتی اقامت پرماجرا و سوگبار او را در یورنشیا مستثنی نمی‌سازد. اما در میان بسیاری محدودیتهایی که در پذیرش این مأموریت بر من اعمال شد، ممنوعیت در فاش ساختن جزئیات این دوران شگفت‌انگیز زندگانی میکائیل به عنوان انسان مورانشیاییِ اِندَنتوم می‌باشد.

هنگامی که میکائیل از این اعطای مورانشیایی بازگشت، برای تمامی ما آشکار بود که آفرینندهٔ ما یک مخلوق همتا شده بود، و این که فرمانروای جهان همچنین دوست و یاور دلسوز حتی پایین‌ترین شکل از موجودات هوشمندِ آفریده شده در عالمش بود. ما این اکتساب تدریجی دیدگاه مخلوق در ادارهٔ جهان را پیش از این امر ملاحظه کرده بودیم، چرا که به تدریج پدیدار شده بود، اما بعد از تکمیل اعطای مورانشیاییِ انسانی بیشتر آشکار گردید، حتی بعد از بازگشت او از دوران زندگانی پسر نجار در یورنشیا باز هم بیشتر چنین شد.

ما توسط جبرئیل پیرامون زمان رهایی میکائیل از اعطای مورانشیا از پیش اطلاع داشتیم، و از این رو ضیافتی مناسب در سلوینگتون ترتیب دادیم. میلیونها میلیون موجود از کرات ستاد مرکزی کواکب نبادان گرد آمدند و اکثریت اقامتگران در کرات مجاور سلوینگتون گرد هم آمدند تا او را به فرمانروایی جهانش خوشامد گویند. در پاسخ به خوشامدگوییهای متعدد ما و اظهار قدردانی از یک فرمانروایی که به گونه‌ای پرشور به مخلوقاتش علاقمند است، او تنها پاسخ داد: ”من صرفاً مشغول به انجام کار پدرم بوده‌ام. من فقط کار مسرت بخش پسران بهشت را انجام می‌دهم که مخلوقاتشان را دوست دارند و مشتاق درک آنها هستند.“

اما از آن روز تا ساعتی که میکائیل به عنوان پسر انسان به ماجرای خویش در یورنشیا مبادرت ورزید، تمامی نبادان به بحث پیرامون بسیاری دستاوردهای فرمانروای عالی مقامشان، آنطور که به عنوان ظهور اعطایی یک انسان مورانشیاییِ صعود تکاملی در اِندَنتوم عمل نمود، ادامه داد. او در آنجا همچون تمامی همیارانش که از کرات مادی تمامی کوکبهٔ اقامتش گرد آمده بودند در تمامی موارد مورد آزمون قرار گرفت.

7- اعطای هفتم و نهایی

برای دهها هزار سال ما همگی چشم انتظار اعطای هفتم و نهایی میکائیل بودیم. جبرئیل به ما آموزش داده بود که این اعطای نهایی در شکل جسم انسانی انجام می‌شود، اما ما از زمان، مکان، و شیوهٔ این ماجرای نهایی به طور کامل بی‌خبر بودیم.

مدتی کوتاه پس از این که ما از خطای آدم و حوا مطلع شدیم این اعلام عمومی که میکائیل یورنشیا را به عنوان صحنهٔ اعطای نهایی خویش برگزیده بود صورت گرفت. و بدین ترتیب برای بیش از سی و پنج هزار سال کرهٔ شما یک مکان بسیار نمایان در همایشهای تمامی جهان را اشغال نمود. هیچگونه نهانکاری (سوا از راز ظهور یافتن در جسم) در رابطه با هر مرحله از اعطای یورنشیا در کار نبود. از اولین تا آخرین، تا بازگشت نهایی و پیروزمندانهٔ میکائیل به سلوینگتون به عنوان فرمانروای عالی جهان، کاملترین علنی‌سازی جهانی پیرامون تمامی آنچه که در کرهٔ کوچک اما بسیار سربلند شما به وقوع پیوست صورت گرفت.

در حالی که ما باور داشتیم روش کار چنین است، تا زمان فرا رسیدن خود رخداد که میکائیل به عنوان یک نوزاد ناتوان عالم در زمین پدیدار گردید، هرگز اطلاع نداشتیم. پیش از آن زمان او همیشه به صورت یک فرد کاملاً رشد یافتهٔ گروه شخصیتی گزینش اعطایی ظاهر شده بود، و این یک اعلام شورانگیز بود که از سلوینگتون پخش گردید که گفته شد نوزاد بیت‌لحم در یورنشیا متولد شده است.

در آن هنگام نه تنها ما پی بردیم که آفریننده و دوست ما مخاطره‌آمیزترین گام را در تمامی دوران زندگانی خویش داشت برمی‌داشت، و ظاهراً موقعیت و اتوریتهٔ خویش را در این اعطا به صورت یک نوزاد ناتوان به خطر می‌انداخت، بلکه همچنین فهمیدیم که تجربهٔ او در این اعطای

نهایی و انسانی او را به عنوان فرمانروای بدون چون و چرا و عالی جهان نبادان برای ابد بر اریکهٔ قدرت می‌نشاند. برای یک سوم قرن به وقت زمین تمامی چشمها در تمامی بخشهای این جهان محلی به یورنشیا دوخته شده بود. تمامی موجودات هوشمند درک می‌کردند که آخرین اعطا در جریان بود، و همانطور که ما مدتها از شورش لوسیفر در سِتانیا و معاندت کلیگسشیا در یورنشیا آگاهی داشتیم، شدت تقلایی را که پس از فرود آمدن و پدیداری فرمانروای ما در یورنشیا در شکل و شباهت فروتنانهٔ جسم انسانی به دنبال می‌آمد به خوبی درک می‌کردیم.

یوشع فرزند یوسف، نوزاد یهودی، درست همانند تمامی نوزادان دیگرِ پیش از او و از آن هنگام تا به حال، نطفه‌اش بسته شد و در این دنیا متولد گشت، *به جز* این که این نوزاد ویژه ظهور میکائیل نبادان، یک پسر الهی بهشت و آفرینندهٔ تمامی این جهان محلیِ چیزها و موجودات بود. و این راز ظهور الوهیت به شکل بشری عیسی، که سوا از آن دارای منشأ طبیعی در دنیا بود، برای ابد حل ناشده باقی خواهد ماند. شما حتی در ابدیت هرگز از تکنیک و روش ظهور آفریننده در شکل و شباهت مخلوقاتش اطلاع نخواهید یافت. این راز سونارینگتون می‌باشد، و این اسرار دارایی منحصر به فرد آن پسران الهی است که تجربهٔ اعطایی را پشت سر گذاشته‌اند.

برخی از مردان خردمند زمین از ورود در شرف وقوع میکائیل اطلاع داشتند. این مردان خردمند که دارای بینش معنوی بودند از طریق تماسهای یک کره با کرهٔ دیگر از اعطای قریب‌الوقوع میکائیل در یورنشیا اطلاع یافتند. و سرافیمها از طریق مخلوقات بینابینی به یک گروه از کاهنان کلدانی که رهبرشان اَردنان بود این امر را اعلام کردند. این مردان خدا از کودک نوزاد در آخور دیدار کردند. تنها رخداد فوق طبیعیِ مربوط به تولد عیسی این اعلام به اَردنان و دستیاران او از طریق سرافیمی که سابقاً به آدم و حوا در اولین باغ وصل بود می‌بود.

والدین بشری عیسی مردم حد متوسط روزگار و نسل خود بودند، و این پسر در جسم ظهور یافتهٔ خداوند بدین نحو از زن متولد شد و به شیوهٔ معمول کودکان آن نژاد و عصر پرورش یافت.

داستان اقامت موقت میکائیل در یورنشیا، روایت اعطای انسانی پسر آفریننده در کرهٔ شما، موضوعی است که فراتر از محدوده و مقصود این روایت است.

8- وضعیت پس اعطایی میکائیل

بعد از اعطای نهایی و موفقیت‌آمیز میکائیل در یورنشیا نه تنها او به عنوان فرمانروای خود مختار نبادان توسط قدمای ایامها مورد پذیرش واقع شد، بلکه همچنین به عنوان مدیر تثبیت شدهٔ جهان محلی آفرینش خودش توسط پدر جهانی به رسمیت شناخته شد. این میکائیل، پسر انسان و پسر خدا، به دنبال بازگشتش به سلوینگتون به عنوان حکمران تثبیت شدهٔ نبادان اعلام گردید. هشتمین اعلام حاکمیت میکائیل از یوورسا آمد، در حالی که اعلان مشترک پدر جهانی و پسر جاودان از بهشت آمد، که این پیوند خداوند و انسان را یگانه سرپرست جهان مقرر داشت و به اتحاد ایامهایی که در سلوینگتون ساکن بود رهنمون داد که قصد خود را برای کناره‌گیری و

عزیمت به بهشت اعلام دارد. به مؤمنان ایامها در ستاد مرکزی کوکبه نیز رهنمود داده شد که از شوراهای والامرتبه‌ها کناره گیرند. اما میکائیل به خاتمهٔ مشاوره و همکاری پسران تثلیث رضایت نداد. او آنها را در سلوینگتون گرد آورد و شخصاً از آنها تقاضا نمود که برای همیشه برای ادامهٔ کار در نبادان باقی بمانند. آنها به مدیران خود در بهشت ابراز تمایل کردند که از این تقاضا اطاعت می‌کنند، و مدت کوتاهی بعد آن فرامین جدایی از بهشت که برای ابد این پسران جهان مرکزی را به بارگاه میکائیل نبادان وصل می‌ساخت صادر گردید.

به تقریباً یک میلیارد سال به وقت یورنشیا زمان لازم بود که دوران اعطایی میکائیل تکمیل گردد و تثبیت نهایی اتوریتهٔ عالی او در جهان آفرینش خودش انجام شود. میکائیل یک آفریننده به دنیا آمد، به صورت یک اداره کننده آموزش یافت، به صورت یک مدیر اجرایی تعلیم دید، اما لازم بود که حاکمیت خویش را از طریق تجربه به دست آورد. و بدین ترتیب کرهٔ کوچک شما به عنوان عرصه‌ای که میکائیل تجربه‌اش را تکمیل نمود در سراسر نبادان شناخته شده است، تجربه‌ای که برای هر پسر آفرینندهٔ بهشتی پیش از این که کنترل نامحدود و سرپرستی جهان ساخت خودش به او داده شود لازم است. به تدریج که شما در جهان محلی صعود می‌کنید، پیرامون ایده‌آلهای شخصیتهایی که درگیر اعطاهای پیشین میکائیل بودند بیشتر خواهید آموخت.

میکائیل در تکمیل اعطاهایش به شکل مخلوق نه تنها حاکمیت خودش را تثبیت می‌نمود بلکه همچنین حاکمیت در حال تکامل خدای متعال را نیز افزایش می‌داد. پسر آفریننده در جریان این اعطاها نه تنها در یک پژوهش فرود آینده از سرشتهای گوناگون شخصیت مخلوق درگیر شد، بلکه به آشکارسازی خواستهای متعدد و گوناگون الوهیتهای بهشت که یگانگی ترکیبی آنها، آنطور که توسط آفرینندگان متعالی آشکار می‌شود، آشکار کنندهٔ خواست ایزد متعال است، نیز دست یافت.

این جنبه‌های گوناگون خواست الوهیتها برای ابد در سرشت متفاوت هفت روح استاد تجسم یافته است، و هر یک از اعطاهای میکائیل به طور ویژه آشکار کنندهٔ یکی از این جلوه‌های ربانیت بود. او در اعطای خود به شکل ملک صادق خواست متحد پدر، پسر، و روح را متجلی ساخت؛ در اعطا به شکل لانونداک، خواست پدر و پسر؛ در اعطای آدمی، خواست پدر و روح را آشکار نمود؛ در اعطا به شکل فرشتهٔ سراف، خواست پسر و روح؛ در اعطا به شکل انسان یوورسا او خواست عامل پیوند را به نمایش گذارد؛ در اعطا به شکل انسان مورانشیا، خواست پسر جاودان؛ و در اعطای مادی در یورنشیا، مطابق خواست پدر جهانی زندگی نمود، حتی به عنوان یک انسان دارای جسم و خون.

تکمیل این هفت اعطا به تحقق حاکمیت عالی میکائیل و همچنین به پیدایش احتمال حاکمیت متعال در نبادان انجامید. میکائیل در هیچیک از اعطاهایش خدای متعال را آشکار نساخت، اما جمع کل تمامی هفت اعطا یک آشکارسازی جدید ایزد متعال در نبادان است.

میکائیل در تجربهٔ فرود از خداوند به انسان، صعود از ناکامل بودن قابلیت تجلی به تعالیت عمل نامتناهی و نهایت رهاییِ پتانسیل خود برای کارکرد آبسونایت را به طور همزمان تجربه می‌کرد.

میکائیل، یک پسر آفریننده، یک آفرینندهٔ زمان و مکان است، اما میکائیل، یک پسر استاد هفتگانه، عضوی از یکی از گروههای الهی است که غایت تثلیث را تشکیل می‌دهند.

پسر آفریننده در عبور از میان تجربهٔ آشکارسازی خواستهای هفت روح استاد تثلیث، از میان تجربهٔ آشکار ساختن خواست متعال عبور کرده است. میکائیل در کارکرد به عنوان آشکار کنندهٔ خواست تعالیت، به همراه کلیهٔ پسران استاد دیگر، خود را برای ابد با متعال تعیین هویت کرده است. او در این عصر جهان متعال را آشکار می‌سازد و در واقعیت بخشیدن به حاکمیت تعالیت شرکت می‌کند. اما ما باور داریم که در عصر بعدی جهان او در اولین تثلیث تجربی برای جهانهای فضای بیرونی و در آنها با ایزد متعال تشریک مساعی خواهد کرد.

یورنشیا معبد احساس برانگیز تمامی نبادان، سرور ده میلیون کرهٔ مسکونی، منزلگاه انسانی میکائیل مسیح، فرمانروای تمامی نبادان، یک خادم ملک صادق برای قلمروها، یک نجات دهندهٔ سیستم، یک نجات دهنده از نوع آدم، یک همیار سرافی، یک دستیار روحهای فرازگرا، یک پیشروندهٔ مورانشیا، یک پسر انسان در شکل جسم انسانی، و پرنس سیاره‌ای یورنشیا است. و نگارشات شما حقیقت را می‌گوید آنگاه که می‌گوید همین عیسی وعده داده است که روزی به کرهٔ اعطای نهایی خویش، کرهٔ صلیب، بازگردد.

[این مقاله که هفت اعطای میکائیل مسیح را وصف می‌کند شصت و سومین مقاله از یک سری از ارائهٔ مطالبی است که مسئولیتش به عهدهٔ شخصیتهای گوناگون است، و تاریخ یورنشیا را تا زمان ظهور میکائیل در زمین در شکل جسم انسانی نقل می‌کند. این مقالات توسط یک کمیسیون نبادانیِ دوازده نفره که تحت سرپرستی منتوشیا ملک صادق عمل می‌کردند اجازهٔ نگارش یافته است. ما این روایات را نگاشته‌ایم و آنها را از طریق تکنیکی که توسط مسئولین ما در سال 1935 بعد از میلاد مسیح به وقت یورنشیا مجاز گردیده به زبان انگلیسی درآوردیم.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 120

اعطای میکائیل به یورنشیا

کار سرپرستی بازگویی زندگی میکائیل، هنگامی که در شکل جسم انسانی در یورنشیا بود، توسط جبرئیل به من، مدیر ملک صادق کمیسیون آشکارسازی، محول گردیده است. من اجازه دارم این داستان رخدادهای مشخصی را که بلافاصله پیش از ورود پسر آفریننده به یورنشیا در فاز نهایی تجربهٔ اعطای او به جهان به وقوع پیوست عرضه کنم. زندگی کردن به شکل حیات یکسان آنطور که او بر موجودات هوشمند آفرینش خود ملزوم می‌دارد، و اعطای خود به شکل انواع گوناگون موجودات آفریدهٔ خود بدین نحو، بخشی از قیمتی است که هر پسر آفریننده باید برای حاکمیت کامل و عالی جهان ساخت خودش که حاوی چیزها و موجودات است بپردازد.

پیش از رخدادهایی که اکنون شرح خواهم داد، میکائیل نبادان خود را شش بار به شکل شش رستهٔ متفاوت از آفرینش متنوع موجودات هوشمند خویش اعطا نمود. سپس او آماده گشت که به شکل جسم انسانی، پایین‌ترین رسته از مخلوقات هوشمندش که از اراده برخوردارند، در یورنشیا فرود آید، و به عنوان چنین انسان قلمرو مادی، عمل نهایی در درام نیل به حاکمیت جهان را مطابق فرامین فرمانروایان الهی بهشتی جهان جهانها به اجرا در آورد.

میکائیل در جریان هر یک از این اعطاهای پیشین نه تنها تجربهٔ متناهی یک گروه از موجودات آفریده شدهٔ خود را به دست آورد، بلکه همچنین در همکاری با بهشت به یک تجربهٔ ضروری دست یافت که به واسطهٔ خود به منصوب نمودن او به عنوان فرمانروای جهان ساختهٔ خویش بیشتر کمک می‌نمود. میکائیل می‌توانست در هر لحظه از اوقات سپری شده به وقت جهان محلی به عنوان یک پسر آفریننده حاکمیت شخصی خویش را اعمال کند و به عنوان یک پسر آفریننده می‌توانست به شیوهٔ انتخابی خودش بر جهانش حکومت کند. در چنین حالتی، عمانوئیل و پسران بهشتی مربوطه جهان را ترک می‌کردند. اما میکائیل مایل نبود که صرفاً به واسطهٔ حق جداگانهٔ خویش به عنوان یک پسر آفریننده بر نبادان حکومت کند. او آرزو می‌کرد که با فرمانبرداری همیارانه از تثلیث بهشت از طریق تجربهٔ عملی به آن جایگاه والا در مرتبت جهان فراز یابد، جایی که با آن کمال بینش و خرد اجرایی که در آینده ویژگی فرمانروایی والای ایزد متعال خواهد بود از صلاحیت حکومت بر جهانش و ادارهٔ امور آن برخوردار می‌گشت. آرزوی او نه کمال در حکومت به عنوان یک پسر آفریننده بلکه مدیریت متعالی به عنوان مظهر خرد جهان و تجربهٔ الهی ایزد متعال بود.

از این رو میکائیل در انجام این هفت اعطا به رسته‌های گوناگون مخلوقات جهانش یک مقصود دوگانه داشت: نخست، او تجربهٔ لازم در فهم مخلوق را تکمیل می‌نمود، که از کلیهٔ پسران آفریننده پیش از آن که حاکمیت کامل را به عهده گیرند مطالبه می‌شود. یک پسر آفریننده می‌تواند در هر زمان مطابق حق خودش بر جهانش حکومت کند، اما او تنها پس از عبور از هفت اعطا به شکل مخلوقات جهان می‌تواند به عنوان نمایندهٔ عالی تثلیث بهشت حکومت کند. دوم، او آرزوی داشتن افتخار نمایندگی حداکثر اتوریتهٔ تثلیث بهشت را که می‌تواند در ادارهٔ مستقیم و شخصی یک جهان محلی اعمال گردد داشت. از این رو میکائیل در طول تجربهٔ هر یک از اعطاهای جهانی خود به طور موفقیت‌آمیز و قابل قبول خود را به طور داوطلبانه مطیع خواستهای در بر گرفته شدهٔ گوناگون ارتباطهای متنوع اشخاص تثلیث بهشت ساخت. به این معنی که در اولین اعطا او مطیع جمع خواست پدر، پسر، و روح بود؛ در دومین اعطا خواست پدر و پسر؛ در سومین اعطا خواست پدر و روح؛ در چهارمین اعطا خواست پسر و روح؛ در پنجمین اعطا خواست روح بیکران؛ در ششمین اعطا خواست پسر جاودان؛ و در طول اعطای هفتم و آخر، در یورنشیا، خواست پدر جهانی.

از این رو میکائیل خواست الهیِ فازهای هفتگانهٔ آفرینندگان جهانی را با تجربهٔ فهیمانهٔ مخلوقات جهان محلی خویش در حاکمیت شخصیش ترکیب می‌کند. بدین ترتیب دولت او نمایندهٔ بزرگترین قدرت و اتوریتهٔ ممکن شده است، گر چه از تمامی پنداشتهای اختیاری تهی گشته است. قدرت او نامحدود است زیرا ناشی از ارتباط تجربی با الوهیتهای بهشت است. اتوریتهٔ او بی چون و چرا است زیرا از طریق تجربهٔ واقعی در شکل مخلوقات جهان به دست آمد. حاکمیت او عالی است زیرا در آن واحد شامل دیدگاه هفتگانهٔ الوهیت بهشت و دیدگاه مخلوق زمان و فضا می‌باشد.

میکائیل پس از تعیین زمان اعطای نهایی خویش و پس از انتخاب سیاره‌ای که بنا بود این رویداد خارق‌العاده در آن به وقوع بپیوندد، به رایزنی پیش اعطایی معمول با جبرئیل پرداخت و سپس نزد برادر بزرگتر و مشاور بهشتیش عمانوئیل رفت. میکائیل تمامی قدرتهای دولت جهان را که سابقاً به جبرئیل اعطا نشده بود اکنون به عمانوئیل سپرد. و درست پیش از عزیمت میکائیل برای ظهور در یورنشیا، عمانوئیل در قبول نگاهداری از جهان در طول زمان اعطای یورنشیا اقدام به رهنمود دادن پیرامون اعطا نمود. هنگامی که میکائیل به عنوان یک انسان عالم در یورنشیا بزرگ می‌شد این رهنمودها به عنوان راهنمای ظهور در جسم برای او عمل می‌کردند.

در این رابطه باید به خاطر داشت که میکائیل چنین برگزیده بود که این اعطا به شکل جسم انسانی را مطابق خواست پدر بهشتی اجرا کند. پسر آفریننده برای اجرای این ظهور در جسم که تنها به منظور دستیابی به حاکمیت جهان بود نیاز به رهنمود هیچ کس نداشت، اما او به یک برنامهٔ آشکارسازی متعال مبادرت ورزیده بود، که در بر گیرندهٔ کارکرد همیارانه با خواستهای گوناگون الوهیتهای بهشت بود. بدین ترتیب حاکمیت او، هنگامی که سرانجام و شخصاً به دست آمد، در واقع تماماً در بر گیرندهٔ خواست هفتگانهٔ الوهیت، آنطور که در متعال به اوج می‌رسد، بود. از این رو او سابقاً شش بار توسط نمایندگان شخصی الوهیتهای گوناگون بهشت و دستیاران

آنها رهنمود دریافت کرده بود؛ و اکنون او توسط اتحاد ایامها، سفیر تثلیث بهشت برای جهان محلی نبادان، که از جانب پدر جهانی عمل می‌کرد، راهنمایی می‌شد.

فواید فوری و پاداشهای فوق‌العاده‌ای از تمایل این پسر توانمند آفریننده که بار دیگر خود را به طور داوطلبانه تابع خواست الوهیتهای بهشت، این بار خواست پدر جهانی، می‌ساخت حاصل می‌شد. میکائیل از طریق این تصمیم برای اجرای چنین فرمانبرداری مرتبطی نه تنها طبیعت انسان فانی بلکه همچنین خواست پدر بهشتی همه را در این ظهور در جسم تجربه می‌نمود. و علاوه بر آن او می‌توانست با این اطمینان کامل به این اعطای بی‌نظیر وارد شود که نه تنها در طول غیبتش در اعطای یورنشیا عمانوئیل اتوریتهٔ کامل پدر بهشتی را در ادارهٔ جهانش اعمال می‌کرد، بلکه همچنین با این اطلاع تسکین دهنده که قدمای ایامهای ابرجهان امنیت قلمرو او را در طی تمامی دوران اعطایی مقرر داشته بودند.

و این زمینهٔ آن رویداد بسیار مهم بود آنگاه که عمانوئیل هفتمین مأموریت اعطایی را عرضه نمود. و من اجازه دارم که از این رهنمودهای پیش اعطایی عمانوئیل به حکمران جهان که متعاقباً در یورنشیا عیسی ناصری (میکائیل مسیح) شد، گزیده‌های زیرین را عرضه کنم:

1- هفتمین مأموریت اعطایی

"برادر آفرینشگر من، من در آستانهٔ مشاهدهٔ هفتمین و آخرین اعطای تو به جهان هستم. تو با وفاداری کامل و به طور تمام و کمال شش مأموریت پیشین را به اجرا در آوردی، و من مطمئنم که تو به همان اندازه در این اعطای نهایی حاکمیت خود پیروزمند خواهی بود. پیش از این تو به صورت یک موجود کاملاً بالغ رستهٔ انتخابی خود در کرات اعطایی خویش ظاهر شده‌ای. اکنون تو در آستانهٔ ظهور در یورنشیا، سیارهٔ نابسامان و اختلال یافتهٔ انتخابی خود هستی، نه به صورت یک انسان کاملاً بالغ، بلکه به صورت یک نوزاد ناتوان. ای رفیق من، این برای تو یک تجربهٔ جدید و آزمون نشده خواهد بود. تو به زودی بهای کامل اعطا را خواهی پرداخت و روشن‌بینی کامل ظهور یک آفریننده به شکل یک مخلوق را تجربه خواهی نمود.

"تو طی هر یک از اعطاهای پیشینت به طور داوطلبانه برگزیده‌ای که خود را تابع خواست سه الوهیت بهشت و معاشران الهی آنها سازی. تو در اعطاهای پیشینت از میان هفت فاز خواست متعال در معرض همه قرار گرفته‌ای، به جز خواست شخصی پدر بهشتیت. اکنون که انتخاب نموده‌ای که طی هفتمین اعطایت کاملاً تابع خواست پدرت باشی، من، به عنوان نمایندهٔ شخصی پدرمان، مسئولیت کامل جهان تو را برای مدت ظهورت در جسم به عهده می‌گیرم.

"تو در ورود به اعطای یورنشیا خود را از کلیهٔ حمایتهای خارج سیاره‌ای و کمک ویژه از قبیل آنچه که ممکن است توسط هر مخلوق آفریدهٔ خودت ارائه شود، به طور داوطلبانه محروم ساخته‌ای. همانطور که فرزندان آفریدهٔ تو در نبادان برای اجرای امن امور طی دوران زندگانیشان در جهان کاملاً به تو وابسته‌اند، تو نیز اکنون برای اجرای امن امور طی تحولات

آشکار نشدهٔ دوران زندگانی بعدی انسانی خویش باید کاملاً و به طور بی‌دریغ به پدر بهشتی خود وابسته شوی. و هنگامی که این تجربهٔ اعطایی را به پایان رساندی، معنی کامل و اهمیت سرشار آن ایمان و اعتمادی را که به طور تغییرناپذیر از کلیهٔ مخلوقاتت انتظار داری به عنوان بخشی از رابطهٔ صمیمانه‌شان با تو به عنوان آفریدگار و پدر جهان محلی‌شان در آن مهارت یابند به گونه‌ای کاملاً حقیقی خواهی دانست.

"در سرتاسر اعطای تو در یورنشیا فقط باید به یک چیز توجه کنی، ارتباط ناگسستهٔ روحانی میان تو و پدر بهشتیت، و با کامل شدن چنین رابطه‌ای خواهد بود که کرهٔ اعطایی تو، حتی تمامی جهان آفریدهٔ تو، نظاره‌گر یک آشکارسازی جدید و قابل فهم‌تر از پدر تو و پدر من، پدر جهانی همه، خواهد بود. از این رو، توجه تو فقط باید به زندگی شخصی تو در یورنشیا مبذول شود. از لحظهٔ ترک داوطلبانهٔ قدرت توسط تو تا زمانی که به عنوان فرمانروای جهان نزد ما بازگردی من به طور کامل و مؤثر مسئول امنیت و ادارهٔ مداوم جهان تو خواهم بود. آنگاه تو توسط بهشت مورد تأیید واقع خواهی گشت و از دستان من، نه اختیار قائم مقامی را که اکنون به من تحویل می‌دهی، بلکه قدرت عالی و اختیار جهانت را باز پس خواهی گرفت.

"و برای این که با اطمینان خاطر بدانی که از قدرت انجام تمامی آنچه را که اکنون وعده می‌دهم برخوردارم (با آگاهی کامل از این که من مورد اعتماد تمامی بهشت برای انجام وفادارانهٔ پیمانم هستم)، به تو اعلام می‌دارم که هم اکنون فرمانی از قدمای ایامها در یوورسا به من رسانده شده که در سراسر دوران اعطای داوطلبانهٔ تو از تمامی مخاطرات روحی در نبادان ممانعت به عمل می‌آورد. از لحظه‌ای که با آغاز پدیداری در جسم انسانی آگاهی را تسلیم می‌کنی، تا زمانی که به عنوان فرمانروای عالی و بی‌چون و چرای این جهانِ آفریده و سازمان داده شدهٔ خودت نزد ما بازگردی، هیچ چیز که از اهمیت جدی برخوردار باشد نمی‌تواند در تمامی نبادان رخ دهد. در اثنای ظهور تو در جسم، در حالی که در این اعطا غایب هستی، من نگاهدارندهٔ فرامین قدمای ایامها هستم که به طور قاطع دستور به نابودی آنی و اتوماتیک هر موجودی که در جهان نبادان مقصر به شورش باشد یا تصور رود تحریک به شورش می‌کند می‌دهد. برادر من، نظر به اتوریتهٔ بهشت که اساس حضور من است و توسط فرمان قضایی یوورسا قوت می‌یابد، جهان تو و تمامی مخلوقات وفادار آن در طول اعطای تو ایمن خواهند بود. تو می‌توانی با یک اندیشهٔ تنها عازم مأموریت خود شوی: آشکارسازی افزایش یافتهٔ پدر ما برای موجودات هوشمند جهان تو.

"همچون هر یک از اعطاهای پیشینت، به تو یادآوری می‌کنم که من دریافت کنندهٔ اختیار جهان تو به عنوان برادری امانتدار می‌باشم. من به نام تو اتوریتهٔ کامل را به کار می‌گیرم و قدرت کامل را اعمال می‌کنم. من همچون پدر بهشتیمان و مطابق تقاضای صریح تو که به جای تو بدین گونه عمل کنم کار می‌کنم. و این امر از واقعیت برخوردار است که تمامی این قدرت تفویض شده متعلق به تو است که مجدداً به کار بندی و در هر لحظه که مناسب می‌بینی می‌توانی بازگشت آن را درخواست کنی. اعطای تو، در سراسر آن، کاملاً داوطلبانه است. تو به عنوان یک انسان ظهور یافته در دنیا فاقد عطایای آسمانی هستی، اما هر زمان که انتخاب کنی خود را از اتوریتهٔ جهانی برخوردار سازی تمامی قدرت واگذار شده‌ات را می‌توانی به دست آوری. اگر انتخاب کنی

که قدرت و اتوریتهٔ خود را از نو برقرار سازی، به خاطر داشته باش، کاملا به دلایل *شخصی* خواهد بود، زیرا من پیمان زنده و عالی هستم که حضور و وعده‌اش ادارهٔ امن جهان تو را مطابق خواست پدرت تضمین می‌کند. شورش، نظیر آنچه که سه بار در نبادان رخ داد، نمی‌تواند در طول غیبت تو از سلوینگتون در این اعطا به وقوع پیوندد. برای دورهٔ اعطا در یورنشیا قدمای ایامها مقرر داشته‌اند که شورش در نبادان با دانهٔ اتوماتیکِ نابودی خودش آراسته خواهد گشت.

"تا وقتی که تو در این اعطای نهایی و خارق‌العاده غایب هستی، من (با همکاری جبرئیل) قول می‌دهم جهان تو را به گونه‌ای وفادارانه اداره کنم؛ و همینطور که سفارش می‌کنم تو این خدمت آشکارسازی الهی را به عهده گیری و به این تجربهٔ کامل شدهٔ فهم بشری تن در دهی، من از جانب پدرم و پدر تو عمل می‌کنم و رهنمودهای زیرین را به تو پیشنهاد می‌کنم، که به تدریج که در رابطه با مأموریت الهیِ اقامت مداومت خود آگاه می‌شوی باید تو را در زیست نمودن این حیات زمینی تو در جسم هدایت کند.

2- محدودیتهای اعطا

"1- مطابق سنتها و در تطابق با تکنیک سونارینگتون — در اطاعت از فرامین پسر جاودان بهشت — من در هماهنگی با طرحهایی که توسط تو تدوین شده و توسط جبرئیل به من سپرده شده، برای ورود فوری تو به این اعطای انسانی به هر طریق تدارک دیده‌ام. تو در حالی که تماماً تابع خواست پدر بهشتیت هستی به عنوان یک فرزند عالم در یورنشیا بزرگ خواهی شد، آموزشهای بشری خود را تکمیل خواهی نمود، آنطور که مشخص کرده‌ای زندگیت را در یورنشیا خواهی زیست، اقامت موقت سیاره‌ای خویش را خاتمه خواهی داد، و برای صعود نزد پدرت آماده خواهی شد تا حاکمیت عالی جهانت را از او دریافت داری.

"2- گذشته از مأموریت زمینی تو و آشکارسازی جهانیت، اما لازم برای هر دو، من رهنمود می‌دهم که بعد از این که از هویت الهی خویش به قدر مکفی خود آگاه شدی، کار اضافهٔ خاتمهٔ تکنیکی شورش لوسیفر را در سیستم سِتانیا به عهده گیری، و این که تمامی این کار را به عنوان *پسر انسان* انجام دهی؛ و بدین ترتیب، به عنوان یک مخلوق انسانی عالم که با تسلیم وفادارانه به خواست پدرت در ضعف قدرتمند شدی، من توصیه می‌کنم که تمامی آنچه را که در هنگام آغاز این شورش گناهکارانه و غیرقابل توجیه مکرراً از روی میل از انجامش خودداری کرده‌ای، در حالی که از توان آن برخوردار بودی، با قدرت و توانمندی به طور بزرگ منشانه به انجام رسانی. من این را به عنوان نقطهٔ اوج شایستهٔ اعطای انسانی تو تلقی می‌کنم که به عنوان پسر انسان، پرنس سیاره‌ای یورنشیا، و نیز پسر خداوند، فرمانروای عالی جهانت، نزد ما بازگردی. به عنوان یک انسان فانی، دون رتبه‌ترین نوع مخلوق هوشمند در نبادان، با دعاوی کفرآمیز کلیگسشیا و لوسیفر مواجه شو و آن را مورد قضاوت قرار ده، و در وضعیت مورد پیش‌بینی فروتنانهٔ خود، برای همیشه به جلوه‌های دروغین خجالت‌آور این فرزندان گمراه شدهٔ نور پایان ده. تو پس از این که از طریق اِعمال امتیازات آفرینندگیت با عزم راسخ از بی‌اعتبار ساختن این شورشیان خودداری ورزیدی، اکنون شایسته است که به شکل دون مرتبه‌ترینِ مخلوقات

آفرینشت حاکمیت را از دستان این پسران گمراه شده خارج سازی؛ و بدین ترتیب تمامی جهان محلی تو با دادگری تمام به طور روشن و برای همیشه عدالت کار تو را در نقش جسم انسانی تصدیق کند، آن کارهایی که بخشندگی تو را از طریق نیروی اتوریتهٔ مستبدانه از انجام آن برحذر می‌داشت. و تو پس از این که از طریق اعطای خودت احتمال حاکمیت متعال را در نبادان بدین گونه تثبیت نمودی، امور مورد داوری واقع نشدهٔ کلیهٔ شورشهای پیشین را در واقع پایان خواهی بخشید، گر چه در تحقق این دستاورد یک تأخیر زمانی بیشتر یا کمتر وجود خواهد داشت. مناقشات بلاتکلیف جهان تو با این عمل در کل از بین خواهد رفت. و با اعطای متعاقب حاکمیت عالی روی جهان تو، چالشهای مشابه برای اتوریتهٔ تو در هیچ بخش از آفرینش بزرگ شخصی تو هرگز نمی‌تواند دوباره پدیدار شود.

"3- هنگامی که در خاتمه بخشیدن به جدایی یورنشیا موفق شدی، همانطور که بدون شک انجام خواهی داد، من به تو رهنمود می‌دهم که اعطای عنوان 'پرنس سیاره‌ای یورنشیا' را به عنوان سپاس جاودانه توسط جهان تجربهٔ نهایی اعطایی خویش از جبرئیل بپذیری؛ و این که علاوه بر آن تمامی کارها را در سازگاری با مقصود اعطای خود انجام دهی، و اندوه و سردرگمی را که به واسطهٔ خیانت کلیگستیا و خطای متعاقب آدم دچار یورنشیا شد جبران کنی.

"4- جبرئیل و کلیهٔ افراد مربوطه در هنگام ابراز تمایل تو برای پایان بخشیدن به اعطای یورنشیا مطابق تقاضای تو با تو همکاری خواهند نمود. در آن هنگام یک قضاوت الهی دنیا که با پایان یک عصر، برخاستن بقا یافتگان خفتهٔ انسانی از مرگ، و برقراری خواست الهیِ روح اعطا شدهٔ حقیقت همراه خواهد بود اعلام خواهد شد.

"5- آنطور که به سیارهٔ اعطای تو و نسلی بلافصل از انسانها که در هنگام اقامت موقت انسانی تو در آن زندگی می‌کنند مربوط می‌شود، من به تو توصیه می‌کنم که عمدتاً در نقش یک آموزگار عمل کنی. نخست به رهایی و الهام بخشیِ طبیعت معنوی انسان توجه کن. سپس، خرد تیره شدهٔ بشری را روشنایی ده، روانهای انسانها را شفا ده، و اذهان آنها را از ترسهای دیرین رها ساز. و آنگاه، مطابق خرد انسانی خود به سلامت فیزیکی و آسایش مادی برادرانت در جسم بپرداز. برای الهام و تزکیهٔ تمامی جهانت یک زندگی ایده‌آل مذهبی داشته باش.

"6- در سیارهٔ اعطایی خود، انسانِ با شورش جدا شده را از نظر معنوی آزاد کن. در یورنشیا، کمک بیشتری به حاکمیت متعال کن، و بدین ترتیب تثبیت این حاکمیت را در سرتاسر قلمروهای پهناور آفرینش شخصی خود وسعت ده. در این اعطای مادیِ تو به شکل جسم، تو در آستانهٔ تجربه نمودن روشن‌بینی نهایی یک آفرینندهٔ زمان و فضا هستی، تجربهٔ دوگانهٔ کار کردن در حیطهٔ طبیعت انسان با خواست پدر بهشتیت. در حیات موقتِ تو خواست مخلوق متناهی و خواست آفرینندهٔ نامتناهی باید یکی شوند، حتی آنطور که در الوهیت در حال تکامل ایزد متعال نیز در حال یگانه شدن هستند. روح حقیقت را روی سیارهٔ اعطایی خود جاری کن و بدین ترتیب خدمت حضور جداگانهٔ پدر بهشتیمان، تنظیم کنندگان فکری دنیا را، برای تمامی انسانهای نرمال در آن کرهٔ منزوی فوراً و به طور کامل قابل دسترس کن.

”7- در کلیهٔ کارهایی که ممکن است در کرهٔ اعطایی خود انجام دهی، پیوسته به خاطر داشته باش که تو برای آموزش و تزکیهٔ تمامی جهانت زندگی می‌کنی. تو این زندگی پدیدار شده در جسم انسانی را به یورنشیا *اعطا می‌کنی*، اما برای الهام بخشی معنویِ هر موجود هوشمند بشری و فوق بشری که در هر کرهٔ مسکونی زندگی کرده است، اکنون وجود دارد، یا ممکن است در آینده زندگی کند باید این چنین *زندگی کنی*، کراتی که بخشی از کهکشان پهناور حوزهٔ اداری تو را شکل داده است، اکنون شکل می‌دهد، یا در آینده شکل خواهد داد. زندگی زمینی تو در شکل جسم انسانی نباید طوری زیست شود که در روزهای اقامت موقت زمینی تو برای انسانهای یورنشیا یا برای هر نسل متعاقب از موجودات بشری در یورنشیا یا در هر کرهٔ دیگر به مثابه یک *نمونه* باشد. بلکه زندگانی تو در جسم در یورنشیا باید *الهامی* برای تمامی زندگیها در کرات نبادان در سراسر تمامی نسلهای اعصار آینده باشد.

”8- مأموریت بزرگ تو که باید با ظهور در جسم انسانی تحقق یابد و تجربه شود در بر گیرندهٔ تصمیم تو برای زندگی نمودن به شکل حیاتی است که برای انجام خواست پدر بهشتی تو، و لذا *آشکارسازی خداوند*، پدر تو، در جسم و به ویژه به مخلوقات برخوردار از جسم، با جان و دل انگیزه یافته است. در همان حال تو همچنین با یک بهسازی جدید پدرمان را برای موجودات فوق انسانی تمامی نبادان *تفسیر* خواهی نمود. به طور یکسان با این کارکرد آشکارسازی جدید و تفسیر افزایش یافتهٔ پدر بهشتی به نوع بشری و فوق بشری ذهن، تو همچنین طوری عمل خواهی کرد که یک آشکارسازی جدیدی از انسان به خداوند صورت دهی. در زندگی کوتاه یگانهٔ خود در جسم امکانات متعالی را که در طول دوران کوتاه وجود انسانی توسط یک انسان خداشناس قابل دستیابی است طوری به نمایش در آور که پیش از آن هرگز در تمامی نبادان دیده نشده باشد، و برای تمامی موجودات هوشمند فوق بشری تمامی نبادان و برای تمامی اعصار یک *تفسیر* جدید و روشنگر از انسان و فراز و نشیبهای حیات سیاره‌ای او به عمل آور. تو باید به شکل جسم انسانی در یورنشیا فرود آیی، و در روزگار و نسل خود به عنوان یک مرد زندگی کنی. تو باید طوری عمل کنی که بتوانی آرمان تکنیک کامل شده در درگیری عالیِ امور آفرینش پهناورت را به تمامی جهانت نشان دهی: دستاورد خدایی که در جستجوی انسان است و او را می‌یابد، و پدیدهٔ انسانی که در جستجوی خداوند است و او را می‌یابد؛ و تمامی این کارها را با رضایت متقابل انجام دهی و آن را طی یک زندگانی کوتاه در جسم به انجام رسانی.

”9- من به تو هشدار می‌دهم همواره به خاطر داشته باشی که در واقع ضمن این که باید یک انسان معمولی دنیا شوی، به طور بالقوه یک پسر آفرینندهٔ پدر بهشتی باقی خواهی ماند. تو در طول این ظهور در جسم، اگر چه به صورت یک پسر انسان زندگی خواهی کرد و عمل خواهی نمود، ویژگیهای آفرینشگرانهٔ ربانیت شخصی تو از سلوینگتون به یورنشیا تو را دنبال خواهند نمود. به دنبال ورود تنظیم کنندهٔ فکریِ تو همواره در حیطهٔ قدرت ارادهٔ تو خواهد بود که در هر لحظه پدیداری در جسم را خاتمه دهی. من پیش از ورود و پذیرش تنظیم کننده حرمت شخصیت تو را تضمین خواهم نمود. اما تو به دنبال ورود تنظیم کنندهٔ خود و همزمان با شناخت تدریجی طبیعت و مفهوم مأموریت اعطایی خود، نظر به این واقعیت که امتیازات آفرینندگی تو با شخصیت انسانی تو مرتبط باقی خواهد ماند، به دلیل جدایی ناپذیری این ویژگیها از حضور

شخصی تو، باید از تدوین هر دستیابی ارادی، دستاورد، یا قدرت فوق بشری خودداری کنی. اما جدا از خواست پدر بهشتی هیچ واکنش فوق بشری با دوران زندگانی زمینی تو همراه نخواهد بود، مگر این که با یک عمل ارادهٔ آگاه و عمدی به یک تصمیم کامل دست زنی که انتخاب کامل شخصیت تو را خاتمه خواهد داد.

3- پند و اندرز بیشتر

"و اکنون برادر من، حین ترک تو همینطور که برای عزیمت به یورنشیا آماده می‌شوی، و بعد از رهنمود دادن به تو در رابطه با مشی کلی اعطای تو، به من اجازه بده که برخی از اندرزهایی را که در مشورت با جبرئیل به آن دست یافته‌ایم و به فازهای جزئی زندگانی انسانی تو مربوط می‌شود ارائه دهم. ما علاوه بر آن توصیه می‌کنیم که:

"1- در تعقیب آرمان حیات زمینی انسانی تو، باید همچنین در تحقق بخشیدن و سرمشق ساختن برخی چیزهای عملی و فوراً سودمند برای همنوعان انسانی خود قدری توجه کنی.

"2- تا جایی که به روابط خانوادگی مربوط می‌شود، به سنتهای پذیرفته شدهٔ زندگی خانوادگی آنطور که آنها را در روزگار و نسل اعطایی خود تثبیت شده می‌یابی اولویت بده. زندگی خانوادگی و اجتماعی خود را مطابق آداب و رسوم مردمی که برگزیده‌ای در میانشان ظاهر شوی زیست کن.

"3- در روابط خود با نظم اجتماعی ما توصیه می‌کنیم که تلاشهای خود را عمدتاً به احیای معنوی و رهایی عقلانی محدود سازی. از کلیهٔ درگیریها با ساختار اقتصادی و تعهدات سیاسی روزگار خود پرهیز کن. به طور ویژه‌تر خود را به زندگی کردن مطابق حیات ایده‌آل مذهبی در یورنشیا وقف کن.

"4- تحت هیچ شرایط و نه حتی در کمترین حد نباید در تکامل تدریجی نرمال و منظم نژادهای یورنشیا مداخله کنی. اما این ممانعت نباید به عنوان محدود ساختن تلاشهای تو در به جا گذاشتن یک سیستم پایدار و بهبود یافته از *اخلاقیات مثبت مذهبی* تعبیر شود. به تو به عنوان یک پسر اعطایی دوران امتیازات مشخصی در رابطه با پیشبرد وضعیت *معنوی* و *مذهبی* مردمان دنیا داده شده است.

"5- آنطور که شایسته می‌بینی، باید خود را با جنبشهای موجود مذهبی و معنوی آنطور که ممکن است در یورنشیا یافت شوند تعیین هویت کنی، اما به هر طریق ممکن از برقراری رسمی یک فرقهٔ سازمان یافته، یک مذهب شکل گرفته، یا یک گروهبندی جدا شدهٔ اخلاقی از موجودات انسانی احتراز کن. زندگی و آموزشهای تو باید میراث مشترک کلیهٔ مذاهب و تمامی مردمان بشود.

”6- برای این که به ایجاد سیستمهای متعاقب کلیشه‌ایِ اعتقادات مذهبی یورنشیا یا انواع دیگر باورهای غیرمترقی مذهبی به گونه‌ای غیرضروری مساعدت نکنی، علاوه بر این باز به تو توصیه می‌کنیم که هیچ نوشته‌ای از خودت در سیاره به جا نگذاری. از هر گونه نوشتن روی مواد ماندگار خودداری کن. همیاران خود را از ساختن تصاویر یا سایر اشکال جسمانی خودت منع کن. مراقب باش که در لحظهٔ عزیمت تو هیچ چیز بالقوه بت پرستانه در سیاره به جا گذاشته نشود.

”7- در حالی که در سیاره یک زندگی نرمال و معمول اجتماعی خواهی داشت، و یک فرد نرمال از جنس مذکر خواهی بود، احتمالاً وارد رابطهٔ ازدواج نخواهی شد. اگر چه این رابطه کاملاً شرافتمندانه و با اعطای تو سازگار می‌باشد؛ ولی باید به تو یادآوری کنم که یکی از فرامین سونارینگتون پیرامون ظهور در جسم به جا گذاشتن فرزند انسانی را در هر سیاره توسط یک پسر اعطایی که منشأ بهشتی دارد قدغن می‌سازد.

”8- در کلیهٔ جزئیات دیگر اعطای در حال وقوع تو، ما تو را به راهبری تنظیم کنندهٔ ساکن، آموزش روح الهی همواره حاضر برای هدایت بشر، و استدلال - داوری ذهن بشری در حال توسعهٔ تو که از عطیهٔ ارثی برخوردار است می‌سپاریم. چنین ارتباطی از ویژگیهای مخلوق و خالق تو را قادر خواهد ساخت که در گستره‌های سیاره‌ای برای ما زندگی کامل انسانی داشته باشی، نه لزوماً کامل آنطور که توسط هر یک انسان، در هر یک نسل، در هر یک کره تلقی می‌شود (تا چه رسد در یورنشیا) بلکه کاملاً و در حد عالی سرشار آنطور که در کرات بسیار کمال یافته‌تر و در حال کمال جهان پهناور تو ارزشیابی می‌شود.

”و اکنون باشد که پدر تو و پدر من، که همواره ما را در کلیهٔ عملکردهای گذشته حفظ کرده است، تو را از لحظه‌ای که ما را ترک می‌کنی و به تسلیم خودآگاهی شخصیت خود دست می‌یابی، طی بازگشت تدریجی تو به شناخت هویت الهیت که در شکل بشری ظهور یافته، و سپس طی تمامی تجربهٔ اعطایی تو در یورنشیا تا رهایی تو از جسم و صعود تو به حاکمیت در دست راست پدرمان، هدایت و حفظ کند، و با تو باشد. هنگامی که دوباره تو را در سلوینگتون خواهم دید، بازگشت تو را نزد ما به عنوان فرمانروای عالی و بی‌چون و چرای این جهان آفریده شده، مورد خدمت واقع شده، و کاملاً فهم شدهٔ خودت خوشامد خواهیم گفت.

”من اکنون به جای تو حکومت می‌کنم. من در طول دورهٔ موقت اعطای هفتم و انسانی تو در یورنشیا اختیار تمامی نبادان را به عنوان فرمانروای موقت به عهده می‌گیرم. و جبرئیل، من حفاظت از پسر انسان را که در آستانهٔ تحقق است تا هنگامی که به عنوان پسر انسان و پسر خداوند به زودی و با قدرت و شکوه نزد من بازگردد به تو می‌سپارم. و جبرئیل، تا هنگامی که میکائیل بدین گونه بازگردد من فرمانروای تو هستم.“

~ ~ ~ ~ ~

سپس، در پیشگاه تمامی اجتماع سلوینگتون، میکائیل فوراً از میان ما عزیمت نمود، و تا بازگشت او به عنوان فرمانروای عالی و شخصی جهان، به دنبال تکمیل دوران زندگانی اعطایی او در یورنشیا، دیگر او را در مکان معمولش ندیدیم.

4- پدیداری در جسم - یگانه ساختن دو تن

و بدین ترتیب برخی از فرزندان ناشایستهٔ میکائیل که آفریننده و پدر خود را به کوشش برای فرمانروایی خودخواهانه متهم کرده بودند و با زیاده‌روی با کنایه می‌گفتند که پسر آفریننده به واسطهٔ وفاداری نامعقول یک جهان فریب خورده از مخلوقات مطیع به گونه‌ای خودکامه و استبدادی در قدرت نگاه داشته شده است، برای همیشه خاموش و مبهوت می‌شدند و به خاطر حیات حاوی خدمت فداکارانه‌ای که اکنون پسر خداوند به عنوان پسر انسان به آن وارد می‌شد — ضمن این که همواره تابع "خواست پدر بهشتی" بود — از آنها توهم زدایی می‌شد.

اما اشتباه نکنید؛ در حالی که میکائیل مسیح به راستی موجودی با منشأ دوگانه بود، یک شخصیت دوگانه نبود. او خداوند در ارتباط *با انسان نبود، بلکه خداوند پدیدار شده* در انسان بود. و او همیشه فقط آن موجود ترکیبی بود. تنها عامل تدریجی در چنین رابطهٔ غیرقابل فهم، درک و شناخت تدریجی خودآگاهانه (توسط ذهن بشری) از این واقعیتِ خدا و انسان بودن بود.

میکائیل مسیح به طور تدریجی خدا نشد. خدا در یک لحظهٔ حیاتی در حیات زمینی عیسی انسان نشد. عیسی خدا **و** انسان بود — همیشه و حتی تا ابد. و این خدا و این انسان **یکی** بودند و اکنون هستند، حتی آنطور که تثلیث بهشتیِ سه موجود در واقع **یک** الوهیت است.

هرگز این واقعیت را فراموش نکنید که مقصود عالی معنوی اعطای میکائیل افزایش *آشکارسازی خداوند* بود.

انسانهای یورنشیا برداشتهای متفاوتی از چیزهای معجزه‌آسا دارند، اما برای ما که به عنوان شهروندان جهان محلی زندگی می‌کنیم معجزات اندکی وجود دارد، و جالب‌ترین اینها به میزان زیاد اعطاهای پسران بهشت به صورت پدیداری در جسم می‌باشد. ما ظهور یک پسر الهی به صورت روندهای ظاهراً طبیعی را در کرهٔ شما یک معجزه تلقی می‌کنیم — عملکرد قوانین جهانی فراتر از فهم ما. عیسی ناصری یک شخص معجزه‌آسا بود.

در تمامی این تجربهٔ خارق‌العاده و طی آن، خدای پدر برگزید که خود را *به طریقهٔ معمول* متجلی سازد، آنطور که همیشه انجام می‌دهد — به طریقهٔ نرمال، طبیعی، و قابل اتکای عمل الهی.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 121

ایام اعطای میکائیل

من تحت سرپرستی کمیسیونی متشکل از دوازده عضو برادری متحد بینابینهای یورنشیا، که مسئولیت آن توسط سرپرست مسئول رستهٔ ما و ملک صادقِ مسئول ثبت مشترکاً به عهده گرفته شده است، عمل می‌کنم. من آن بینابینی ثانویه هستم که سابقاً به آندریاس رسول وصل بودم، و اجازه دارم روایت کارکردهای زندگی عیسی ناصری را آنطور که توسط مخلوقات زمینی رستهٔ من مشاهده شدند، و متعاقباً توسط فرد بشری تحت سرپرستی موقت من بخشاً ثبت شدند به نگارش درآورم. با اطلاع از این که استاد او چگونه با دقت زیاد از به جا گذاشتن اسناد نوشته شده احتراز می‌کرد، آندریاس از تکثیر نسخه‌های روایت نوشته شدهٔ خویش با عزمی راسخ خودداری ورزید. رویکردی مشابه از جانب رسولان دیگر عیسی نوشتن انجیلها را به اندازهٔ زیاد به تأخیر انداخت.

1- باختر در قرن اول بعد از مسیح

عیسی در طول یک عصر انحطاط معنوی به این دنیا نیامد. در زمان تولد او یورنشیا چنان تجدید حیاتی از اندیشهٔ معنوی و زندگی مذهبی را تجربه می‌کرد که در تمامی تاریخ پیشین خود بعد از آدم ندیده بود و در هیچ عصری نیز از آن هنگام آن را تجربه نکرده است. هنگامی که میکائیل در یورنشیا ظاهر شد، دنیا مطلوب‌ترین شرایطی را که برای اعطای پسر آفریننده تا آن هنگام حاکم بود یا تاکنون حکمفرما بوده است عرضه نمود. درست در قرنهای پیش از این ایام فرهنگ یونانی و زبان یونانی در سراسر باختر و نزدیکی خاور گسترش یافته بود، و یهودیان که یک نژاد خاور نزدیک بودند، و طبیعتی بخشاً غربی و بخشاً شرقی داشتند به گونه‌ای چشمگیر شایسته بودند که از چنین زمینه‌های فرهنگی و زبانی برای گسترش مؤثر یک مذهب جدید به شرق و غرب هر دو بهره گیرند. این شرایط بسیار مطلوب از طریق فرمانروایی مدارای سیاسی دنیای مدیترانه توسط رومیها بیشتر بهبود یافت.

ترکیب کامل تأثیرات دنیا با فعالیتهای پولس که در فرهنگ مذهبی یک عبرانی عبرانیان بود کاملاً روشن است. او بشارت یک مسیح یهودی را به زبان یونانی اعلام نمود، در حالی که خود یک شهروند رومی بود.

هیچ چیز همانند تمدن ایام عیسی پیش از آن روزگاران یا از آن هنگام تاکنون در باختر دیده نشده است. تمدن اروپا تحت یک تأثیر خارق‌العادهٔ سه‌گانه متحد و هماهنگ گردید:

1- سیستمهای سیاسی و اجتماعی روم.

2- زبان و فرهنگ یونانی، و تا اندازهٔ مشخص فلسفهٔ آن.

3- نفوذ به سرعت در حال گسترش آموزشهای مذهبی و اخلاقی یهودی.

هنگامی که عیسی به دنیا آمد، تمامی دنیای مدیترانه یک امپراتوری متحد بود. برای اولین بار در تاریخ دنیا جاده‌های خوب مراکز اصلی بسیاری را به هم وصل می‌کردند. دریاها از دزدان دریایی تهی شده بودند، و یک عصر بزرگ از بازرگانی و سفر به سرعت در حال پیشروی بود. اروپا تا قرن نوزدهم بعد از مسیح دوباره از چنین دورهٔ دیگری از سفر و بازرگانی بهره‌مند نشد.

به رغم آرامش درونی و رفاه سطحی دنیای یونانی - رومی، اکثریت ساکنان امپراتوری در فلاکت و فقر پژمرده شده بودند. طبقهٔ کوچک فوقانی غنی بود؛ عامهٔ بشریت را یک طبقهٔ نگون بخت و فقیر تحتانی تشکیل می‌داد. در آن روزها هیچ طبقهٔ متوسط شاد و مرفه وجود نداشت؛ آن تازه داشت در جامعهٔ روم پدیدار می‌گشت.

اولین کشمکشها میان کشورهای در حال گسترش روم و پارت در گذشتهٔ اخیر آن دوران پایان یافته بود، و سوریه را در دستان رومیها باقی گذاشته بود. در ایام عیسی، فلسطین و سوریه از یک دورهٔ رفاه، صلح نسبی، و مبادلهٔ گستردهٔ تجاری با سرزمینهای سوی شرق و غرب، هر دو، بهره می‌بردند.

2- مردم یهود

یهودیان بخشی از نژاد قدیمی‌تر سامی بودند که همچنین شامل بابلیها، فینیقیها، و دشمنان اخیرتر روم، کارتاژیها می‌شد. در طول بخش آغازین اولین قرن بعد از مسیح، یهودیان با نفوذترین گروه مردمان سامی بودند، و اتفاقاً آنها یک مکان ویژهٔ استراتژیک جغرافیایی را، آنطور که در آن هنگام برای بازرگانی بر آن حکومت می‌شد و سازمان یافته بود، در دنیا اشغال کرده بودند.

بسیاری از شاهراههای بزرگ که ملتهای دوران باستان را به هم وصل می‌کردند از میان فلسطین عبور می‌کردند، که بدین ترتیب مکان دیدار، یا مکان تقاطع سه قاره می‌شد. سفر، بازرگانی، و ارتشهای بابل، آشور، مصر، سوریه، یونان، پارت، و روم به طور موفقیت‌آمیز فلسطین را درنوردیدند. از روزگار دیرین، بسیاری از مسیرهای کاروانهای شرق از میان بخشی از این ناحیه به سوی اندک بنادر خوب پایانهٔ شرقی دریای مدیترانه می‌گذشتند، و کشتیها از آنجا محموله‌های آنها را به تمامی سواحل غرب حمل می‌کردند. و بیش از نیمی از این ترافیکِ کاروانها از میان شهر کوچک ناصره در جلیل یا در نزدیکی آن عبور می‌کرد.

اگر چه فلسطین منزلگاه فرهنگ مذهبی یهود و زادگاه مسیحیت بود، یهودیان در دنیا پراکنده بودند، و در میان بسیاری از ملتها زندگی می‌کردند و در هر استانِ کشورهای روم و پارت داد و ستد می‌کردند.

یونان یک زبان و یک فرهنگ را فراهم کرد، روم جاده‌ها را ساخت و یک امپراتوری را متحد نمود، اما پراکندگی یهودیان، با بیش از دویست کنیسه و اجتماعات بسیار سازمان یافتهٔ مذهبیشان که در نقاط مختلف در سرتاسر دنیای روم پراکنده بودند آن مراکز فرهنگی را فراهم نمودند که در آنها بشارت جدید پادشاهی آسمانی پذیرش اولیه را دریافت نمود، و متعاقباً از آنجا به بخشهای دور افتادهٔ دنیا گسترش یافت.

هر کنیسهٔ یهودی اقلیتی از ایمانداران غیریهودی، مردان "پارسا" یا "خدا ترس" را تحمل می‌کرد، و در میان این اقلیت تازه ایمان آورده بود که پولس اکثر گروندگان اولیهٔ خود به مسیحیت را به وجود آورد. حتی آستان مزین معبد اورشلیم از غیریهودیان تشکیل شده بود. میان فرهنگ، بازرگانی، و پرستش اورشلیم و انطاکیه رابطهٔ بسیار نزدیکی وجود داشت. پیروان پولس در انطاکیه در ابتدا "مسیحی" نامیده می‌شدند.

تمرکز پرستش یهودیان در معبد اورشلیم به همان اندازه راز بقای یکتا پرستی آنان و وعدهٔ پرورش و فرستادن یک مفهوم جدید و بسیط از آن خدای واحد تمامی ملتها و پدر تمامی انسانها را به دنیا تشکیل می‌داد. با وجود زوال تسلسلی از خدایگان ملی غیریهودی و ستمگران نژادی، سرویس معبد در اورشلیم نمایانگر بقای یک مفهوم فرهنگی مذهبی بود.

اگر چه مردم یهودی این زمان تحت سلطهٔ روم بودند، از درجهٔ قابل ملاحظه‌ای از حکومت بر خود بهره‌مند بودند، و با به یاد آوردن تنها دستاوردهای جدید قهرمانانهٔ رهایی بخش آن زمان که توسط یهودای مکابی و جانشینان بلافصل وی به انجام رسید، با انتظار ظهور فوری یک نجات دهندهٔ باز هم بزرگتر، مسیحی که مدتها انتظارش می‌رفت، سرزنده بودند.

راز بقای فلسطین، پادشاهی یهودیان، به عنوان یک کشور نیمه مستقل در سیاست خارجی دولت روم نهفته بود که مایل بود کنترل شاهراه فلسطینی رفت و آمد میان سوریه و مصر و نیز ترمینالهای غربی مسیرهای کاروانی میان شرق و غرب را حفظ نماید. روم آرزوی برخاستن هیچ قدرتی را در شرق که بسط آتی او را در این مناطق محدود سازد نداشت. سیاست دسیسته که هدفش به مقابله کشانیدن سوریهٔ سلوکی و مصر بطلمیوسی با یکدیگر بود شکوفایی فلسطین را به عنوان یک کشور جداگانه و مستقل ضروری می‌ساخت. سیاست روم، زوال مصر، و تضعیف تدریجی سلوکیان در برابر قدرت در حال افزایش پارتها، روشن می‌سازد که چرا برای چندین نسل یک گروه کوچک و ناتوان از یهودیان قادر بود استقلالش را در برابر سلوکیان به سوی شمال و بطلمیوسیها به سوی جنوب حفظ نماید. یهودیان این آزادی نیکبختانه و استقلال از حکومت سیاسی مردمان اطراف و قدرتمندتر را به این واقعیت نسبت می‌دادند که آنها با مداخلهٔ مستقیم یهوه "مردم برگزیده" بودند. چنین رویکرد برتری نژادی این را تماماً برای آنها دشوارتر می‌ساخت که سلطهٔ روم را هنگامی که سرانجام بر سرزمینشان حاکم شد تحمل کنند. اما حتی در

آن ساعت غم‌انگیز یهودیان از یادگیری این امر که مأموریتشان در دنیا معنوی بود، نه سیاسی، خودداری می‌ورزیدند.

یهودیان در طول ایام عیسی به گونه‌ای غیرمعمول بیمناک و شکاک بودند زیرا در آن هنگام توسط یک خارجی، هیرودیس ادومی، که از طریق عزیز کردن زیرکانهٔ خویش نزد فرمانروایان رومی سلطهٔ بر یهودیه را به دست آورد مورد حکمرانی واقع می‌شدند. و گر چه هیرودیس به آداب و رسوم عبرانی ابراز وفاداری می‌کرد، برای بسیاری از خدایان عجیب اقدام به ساختن معابد نمود.

روابط دوستانهٔ هیرودیس با حکمرانان رومی دنیا را برای سفر یهودیان امن ساخت و بدین ترتیب راه را برای نفوذ افزایش یافتهٔ یهودیان حتی در بخشهای دوردست امپراتوری روم و ملل خارجی که با آنان معاهده داشت با بشارت جدید پادشاهی آسمانی باز کرد. حکومت هیرودیس همچنین به آمیختگی بیشتر فلسفه‌های عبرانی و یونانی کمک زیادی نمود.

هیرودیس بندر قیصریه را ساخت، و این امر به تبدیل شدن فلسطین به کانون دنیای متمدن کمک بیشتری نمود. او در سال 4 پیش از میلاد مسیح مرد، و پسرش هیرودیس آنتی پاس در طول دوران جوانی و خدمت روحانی عیسی تا سال 39 پس از میلاد مسیح بر جلیل و پریا حکومت کرد. آنتی پاس همانند پدرش یک سازندهٔ بزرگ بود. او بسیاری از شهرهای جلیل از جمله مرکز مهم بازرگانی سفوریس را بازسازی کرد.

رهبران مذهبی اورشلیم و آموزگاران شرعیات یهود به جلیلیها کاملاً با نظر موافق نمی‌نگریستند. هنگامی که عیسی به دنیا آمد جلیل بیشتر غیریهودی بود تا یهودی.

3- در میان غیریهودیان

اگر چه شرایط اجتماعی و اقتصادی کشور روم در بالاترین سطح نبود، صلح و بهروزی گستردهٔ داخلی برای اعطای میکائیل مطلوب بود. در قرن اول بعد از مسیح جامعهٔ دنیای مدیترانه شامل پنج قشر به خوبی تعریف شده بود:

1- *آریستوکراسی*: طبقات فوقانی با پول و قدرت رسمی، گروههای صاحب امتیاز و حاکم.

2- *گروههای تجاری*. شاهزاده‌های تاجر و بانکداران، بازرگانان — وارد کنندگان و صادر کنندگان بزرگ — تاجران بین‌المللی.

3- *طبقهٔ متوسط کوچک*. اگر چه این گروه به راستی کوچک بود، بسیار بانفوذ بود و ستون اصلی اخلاقی کلیسای اولیهٔ مسیحی را، که این گروهها را تشویق می‌کرد به صنایع

دستی و داد و ستدهای گوناگون خود ادامه دهند، فراهم کرد. در میان یهودیان بسیاری از فریسیها به این طبقه از تجار تعلق داشتند.

4- *پرولتاریای آزاد*. این گروه از مرتبت اجتماعی اندکی برخوردار بود و یا این که از هیچ مرتبت اجتماعی برخوردار نبود. آنها گر چه به آزادی خود مغرور بودند، در وضعیت بسیار نامساعدی قرار داشتند زیرا مجبور بودند با کارگران برده رقابت کنند. طبقات فوقانی به آنان با دیدهٔ تحقیر می‌نگریستند، و چنین استنتاج می‌کردند که آنها به جز ''مقاصد زاد و ولد'' بی‌خاصیت هستند.

5- *بردگان*. نیمی از جمعیت کشور روم برده بود. بسیاری افراد برتری بودند و به سرعت راه خود را در میان پرولتاریای آزاد و حتی در زمرهٔ بازرگانان گشودند. اکثریت متوسط و یا بسیار سطح پایین بودند.

بردگی، حتی برای مردمان برتر، جنبه‌ای از استیلای نظامی روم بود. قدرت ارباب روی برده‌اش بی‌چون و چرا بود. کلیسای اولیهٔ مسیحی عمدتاً شامل طبقات پایین‌تر و این بردگان بود.

بردگان برتر اغلب مزد دریافت می‌کردند و قادر می‌شدند با پس‌انداز درآمدهای خود آزادی خویش را بخرند. بسیاری از این بردگانِ رهایی یافته در کشور، کلیسا، و دنیای تجارت به مقامهای بالایی ارتقا یافتند. و درست چنین امکاناتی بود که کلیسای اولیهٔ مسیحی را نسبت به این شکل تعدیل یافتهٔ بردگی بسیار مدارا ساخت.

در قرن اول بعد از مسیح هیچ مشکل اجتماعی گسترده‌ای در امپراتوری روم وجود نداشت. بخش عمدهٔ مردم خود را متعلق به آن گروهی که بر حسب اتفاق در آن به دنیا آمده بودند می‌دانستند. همیشه درِ گشوده‌ای وجود داشت که افراد با استعداد و توانا می‌توانستند از طریق آن از طبقات پایین‌تر به بالاتر جامعهٔ روم صعود کنند، اما مردم عموماً از مرتبت اجتماعی خود خرسند بودند. آنها آگاهی طبقاتی نداشتند، و نسبت به این تمایزات طبقاتی نیز به صورت بی‌عدالتی یا چیز ناروا نگاه نمی‌کردند. مسیحیت به هیچ وجه یک جنبش اقتصادی که هدفش بهبود مصائب طبقات فقیر باشد نبود.

اگر چه زن در سراسر امپراتوری روم نسبت به موقعیت محدودش در فلسطین از آزادی بیشتری برخوردار بود، دلبستگی خانوادگی و عطوفت طبیعی یهودیان بسیار فراتر از مهرورزی دنیای غیریهود بود.

4- فلسفهٔ غیریهودی

غیریهودیان از نقطه نظر اخلاقی تا اندازه‌ای نسبت به یهودیان پایین‌تر بودند، اما در قلوب غیریهودیان والامنش‌تر خاک وافری از نیکی طبیعی و عطوفت بالقوهٔ بشری وجود داشت که جوانه زدن دانهٔ مسیحیت و بار آوردن خرمن فراوان سرشت اخلاقی و دستاورد معنوی در آن میسر بود. دنیای غیریهودی در آن هنگام تحت سیطرهٔ چهار فلسفهٔ بزرگ قرار داشت که همگی کم و بیش از افلاطون گرایی پیشین یونانیها سرچشمه گرفته بودند. این مکاتب فلسفی عبارت بودند از:

1- *اِپیکوریها*. این مکتب فکری وقف دنبال نمودن شادمانی بود. اِپیکوریهای بهتر تسلیم زیاده‌رویهای نفسانی نشدند. حداقل این دکترین به رهایی رومیها از یک شکل مرگبارتر اعتقاد به قضا و قدر کمک نمود. آن آموزش داد که انسانها می‌توانند کاری انجام دهند که وضعیت دنیوی خویش را بهبود بخشند. آن به گونه‌ای مؤثر با خرافات جاهلانه پیکار نمود.

2- *رواقیون*. رواق گرایی فلسفهٔ برتر طبقات بالاتر بود. رواقیون باور داشتند که یک خرد و تقدیر کننده بر تمامی طبیعت حاکم است. آنها آموزش می‌دادند که روانِ انسان الهی است؛ و این که در بدنی اهریمنی که طبیعتی فیزیکی دارد زندانی است. روان انسان از طریق زندگی هماهنگ با طبیعت، با خداوند، به آزادی دست می‌یابد؛ لذا پرهیزکاری به پاداش خود منجر می‌شود. رواق گرایی به یک اخلاقیات عالی فراز یافت. از آن هنگام هرگز هیچ سیستم صرفاً بشریِ فلسفی از این آرمان گرایی فراتر نرفته است. در حالی که رواقیون اذعان داشتند که ''اولاد خداوند'' هستند، نتوانستند او را بشناسند و بدین ترتیب نتوانستند او را بیابند. رواق گرایی یک فلسفه باقی ماند؛ آن هرگز یک مذهب نشد. پیروان آن در صدد این برآمدند که اذهان خود را با آوای ذهن جهانی هماهنگ سازند، اما نتوانستند خود را به عنوان فرزندان یک پدر مهربان تجسم کنند. پولس به شدت به رواق گرایی گرایش داشت، آنگاه که نوشت: ''آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قانع باشم.''

3- *کلبیون*. اگر چه کلبیون فلسفهٔ خویش را به دیوژنِ آتن ردیابی می‌کردند، بخش عمدهٔ دکترین خود را از بقایای تعالیم ماکی ونتا ملک صادق گرفتند. کلبی‌گرایی سابقاً بیشتر یک مذهب بود تا یک فلسفه. اقلاً کلبیون فلسفهٔ مذهبی خویش را دمکراتیک ساختند. آنها در مزارع و در بازارها مداوماً این دکترین خود را موعظه می‌کردند که ''اگر انسان بخواهد می‌تواند خود را نجات دهد.'' آنها سادگی و پرهیزکاری را موعظه می‌کردند و به انسانها اصرار می‌ورزیدند که با بی‌پروایی با مرگ مواجه شوند. این موعظه‌گران سرگردان کلبی کار زیادی انجام دادند تا مردم تشنهٔ معنویت را برای میسیونرهای آتی مسیحی آماده سازند. طرح موعظهٔ مردمی آنان عمدتاً از روی الگو، و مطابق سبک رساله‌های پولس بود.

4- *شک‌گرایان*. شک‌گرایی تأکید داشت که دانش مغلطه‌آمیز است، و این که اعتقاد راسخ و اطمینان غیرممکن است. آن یک رویکرد کاملاً منفی بود و هرگز گسترش نیافت.

این فلسفه‌ها نیمه مذهبی بودند؛ آنها اغلب قوت دهنده، اخلاقی، و وارسته کننده بودند اما معمولاً بالاتر از مردم عادی بودند. به استثنای محتمل کلبی گرایی، آنها فلسفه‌هایی برای قدرتمندان و خردمندان بودند، نه مذاهب نجات برای حتی فقیران و ضعیفان.

5- مذاهب غیریهودی

در سراسر اعصار پیشین مذهب عمدتاً یک امر مربوط به قبیله یا ملت بود؛ آن اغلب یک امر مورد علاقه برای فرد نبود. خدایان قبیله‌ای یا ملی بودند، نه شخصی. چنین سیستمهای مذهبی برای آرزوهای فردیِ معنویِ شخصِ معمولی خشنودی اندکی فراهم می‌کردند.

در ایام عیسی مذاهب باختر شامل اینها بودند:

1- *فرقه‌های بت پرست*. اینها ترکیبی از اسطوره پردازی یونانی و لاتین، وطن پرستی، و سنت بودند.

2- *پرستش امپراتورها*. این خدا سازی انسان به عنوان سمبل کشور برای یهودیان و مسیحیان اولیه به طور بسیار جدی ناخوشایند بود و مستقیماً به اذیت و آزار تلخ هر دو کلیسا توسط دولت روم انجامید.

3- *طالع بینی*. این دانش دروغین بابل در سراسر امپراتوری یونانی - رومی به شکل یک مذهب توسعه یافت. حتی در قرن بیستم انسان از این اعتقاد خرافی به طور کامل رهایی نیافته است.

4- *مذاهب اسرارآمیز*. سیلابی از فرقه‌های اسرارآمیز بر چنین دنیای تشنهٔ معنویت سرازیر شده بود، مذاهب جدید و عجیب از خاور نزدیک، که مردم عادی را شیفتهٔ خود نموده و به آنها وعدهٔ نجات **فردی** داده بود. این مذاهب به سرعت اعتقاد مورد پذیرش طبقات پایینی دنیای یونانی - رومی گردیدند. و آنها کار زیادی برای آماده سازی مسیر برای گسترش سریع آموزشهای بسیار برتر مسیحی که یک برداشت شکوهمند از الوهیت ارائه می‌نمودند و با یک الهیات کنجکاوی برانگیز برای هوشمندان و یک پیشنهاد عمیق نجات برای همه، از جمله انسان عادی نادان اما تشنهٔ معنویت آن روزگاران همراه بود، انجام دادند.

مذاهب اسرارآمیز موجب پایان اعتقادات ملی شدند و به تولد فرقه‌های بیشمار شخصی منجر گشتند. رازها بسیار بودند اما همگی با اینها تعیین ویژگی می‌شدند:

1- یک افسانهٔ اسطوره‌ای، یک چیز اسرارآمیز، که نامش را از آن گرفته بود. به عنوان یک قاعده این راز به داستان زندگی و مرگ و بازگشت به حیات یک خدا مربوط می‌شد،

همانطور که با تعالیم میترائیسم مشخص است، که برای مدتی با یک رقیب، فرقهٔ در حال ظهور مسیحیت پولس، همزمان بود.

2- فرقه‌های سرّی غیرملی و میان نژادی بودند. آنها شخصی و برادرانه بودند، و موجب پدیداری برادریهای مذهبی و جوامع بیشمار فرقه‌ای شدند.

3- آنها در جلسات خود با مراسم مفصل عضویت و آیین تحسین برانگیز پرستشی تعیین ویژگی می‌شدند. مراسم و تشریفات مخفی آنها گاهی اوقات هولناک و منزجر کننده بود.

4- اما صرف نظر از این که طبیعت مراسم آنها یا درجهٔ زیاده رویهای آنها چه بود، این فرقه‌های سرّی به طور ثابت به پیروان خود *نجات*، "رهایی از بدبختی، بقا بعد از مرگ، و حیات جاودان در قلمروهای شادمان در آن سوی دنیای محنت و بردگی" را وعده می‌دادند.

اما مرتکب این خطا نشوید که تعالیم عیسی را با فرقه‌های سرّی اشتباه گیرید. محبوبیت فرقه‌های سرّی تجسس انسان را برای بقا آشکار می‌سازد، و لذا یک گرسنگی و تشنگی واقعی برای مذهب شخصی و تقوای فردی را به نمایش می‌گذارد. اگر چه فرقه‌های سرّی نتوانستند این اشتیاق را به قدر مکفی ارضا کنند، راه را برای ظهور متعاقب عیسی، که به راستی نان و آب حیات را به این دنیا آورد آماده ساختند.

پولس در تلاش برای این که تبعیت گسترده نسبت به انواع بهتر مذاهب اسرارآمیز را مورد استفاده قرار دهد، تعالیم عیسی را طوری جرح و تعدیل نمود که آنها را برای تعداد بیشتری از نوکیشان آتی بیشتر قابل پذیرش سازد. اما حتی عدول پولس از تعالیم عیسی (مسیحیت) از بهترین فرقه‌های اسرارآمیز برتر بود، بدین لحاظ که:

1- پولس یک رستگاری اخلاقی، یک نجات نیکخویانه را آموزش داد. مسیحیت یک حیات نوین را مژده داد و یک آرمان نو را اعلام نمود. پولس آیین سحرآمیز و افسونگریهای مرسوم را رها نمود.

2- مسیحیت مذهبی را ارائه نمود که با راه حلهای نهایی برای معضلات بشری دست به گریبان بود، زیرا نه تنها رهایی از اندوه و حتی از مرگ را ارزانی می‌داشت، بلکه همچنین رهایی از گناه را وعده می‌داد که با اعطای یک سیرت پرهیزکار که از کیفیتهای جاودانهٔ بقا برخوردار است دنبال می‌شد.

3- فرقه‌های اسرارآمیز روی اسطوره‌ها بنا شده بودند. مسیحیت، آنطور که پولس آن را موعظه می‌کرد، روی یک واقعیت تاریخی بنیاد نهاده شده بود: اعطای میکائیل، پسر خداوند، به نوع بشر.

اخلاقیات در میان غیریهودیان لزوماً به فلسفه یا مذهب مربوط نبود. خارج از فلسطین همیشه به ذهن مردم خطور نمی‌کرد که کاهن یک مذهب می‌بایست در یک زندگی اخلاقی پیشگام باشد. مذهب یهودی و متعاقباً تعالیم عیسی و بعدها مسیحیتِ در حال تکاملِ پولس اولین مذاهب اروپایی بودند که یک دست را روی اخلاقیات و دیگری را روی کردار نیک می‌گذاشتند، و اصرار می‌ورزیدند که مذهب گرایان به هر دو قدری توجه کنند.

عیسی در میان چنین نسلی از انسانها، که تحت استیلای چنین سیستمهای ناکامل فلسفی قرار داشتند و با چنین فرقه‌های پیچیدهٔ مذهبی حیران بودند، در فلسطین به دنیا آمد. و او متعاقباً بشارت مذهب شخصی خویش — فرزندی با خداوند — را به همین نسل ارائه نمود.

6- مذهب عبرانی

تا پایان قرن اول پیش از مسیح اندیشهٔ مذهبی اورشلیم به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر تعالیم فرهنگی یونانی و حتی فلسفهٔ یونانی قرار گرفته و تا اندازه‌ای توسط آن تعدیل یافت. در رقابت طولانی میان نظرات مکاتب شرقی و غربیِ فکریِ عبرانی، اورشلیم و باقیماندهٔ باختر و خاور به طور کلی دیدگاه غربی یهودی یا تعدیل یافتهٔ یونانی را پذیرفتند.

در روزگاران عیسی سه زبان در فلسطین رایج بود: مردم عادی با لهجه‌ای از زبان آرامی صحبت می‌کردند؛ کاهنان و استادان شرعیات به زبان عبرانی تکلم می‌کردند؛ طبقات تحصیل کرده و لایه‌های بالایی یهودیان به طور کلی یونانی صحبت می‌کردند. ترجمهٔ اولیهٔ متون مقدس عبرانی به یونانی در اسکندریه به اندازهٔ زیاد مسئول استیلای متعاقب بخش یونانی فرهنگ و الهیات یهودی بود. و نوشته‌های آموزگاران مسیحی به زودی در همان زبان ظاهر گشت. تاریخ رنسانس یهودیت به ترجمهٔ یونانی متون مقدس عبرانی باز می‌گردد. این یک تأثیر حیاتی بود که بعدها گرایش فرقهٔ مسیحی پولس را به سوی غرب به جای شرق تعیین نمود.

اگر چه اعتقادات یونانی شدهٔ یهودی به قدر بسیار اندکی از تعالیم اِپیکوریها تأثیر پذیرفت، به طور مادی متأثر از فلسفهٔ افلاطون و دکترین ایثارگرانهٔ رواقیون بود. یورش بزرگ رواق گرایی از طریق کتاب چهارم مکابیون به نمایش در می‌آید. نفوذ فلسفهٔ افلاطونی و دکترین رواقیون هر دو در خردمندی سلیمان نشان داده می‌شود. یهودیان یونانی شده به متون مقدس عبرانی چنان تفسیر نمادینی آوردند که در منطبق ساختن الهیات عبرانی با فلسفهٔ مورد تقدیس ارسطویی خویش مشکلی نیافتند. اما این تماماً به سردرگمی فاجعه باری انجامید تا این که این مشکلات توسط فیلون اسکندرانی به دست گرفته شدند. او به سازگار کردن و همساز کردن فلسفهٔ یونانی و الهیات عبرانی اقدام نمود و آنها را به صورت سیستمی فشرده و نسبتاً منسجم از باورها و رسوم مذهبی درآورد. و این آموزش بعدیِ ترکیب فلسفهٔ یونانی و الهیات عبرانی بود که در هنگام زندگی و تدریس عیسی در فلسطین رایج بود، و پولس آن را به عنوان مبنایی که فرقهٔ پیشرفته‌تر و روشنگر مسیحیت خویش را روی آن بنا نهاد به کار گرفت.

فیلون یک آموزگار بزرگ بود؛ از هنگام روزگار موسی انسانی زندگی نکرده بود که چنین تأثیر عمیقی بر افکار اخلاقی و مذهبی دنیای باختر اعمال کند. در زمینهٔ ترکیب عناصر بهتر در سیستمهای معاصرِ تعالیم اخلاقی و مذهبی، هفت آموزگار برجستهٔ بشری وجود داشته‌اند: ستارد، موسی، زرتشت، لائوتسه، بودا، فیلون، و پولس.

پولس، بسیاری، ولی نه تمامی تناقضات فیلون را که ناشی از تلاش برای ادغام فلسفهٔ عرفانی یونانی و دکترین رواق گرایانهٔ رومی با الهیات شریعت عبرانیان بود شناخت و آنها را از الهیات بنیادین پیش مسیحی خویش با خردمندی حذف نمود. فیلون راه را برای پولس آماده ساخت تا مفهوم تثلیث بهشت را که برای مدتها در الهیات یهودی خاموش بود به طور کاملتر ترمیم سازد. تنها در یک مورد پولس نتوانست با فیلون همگام باشد یا از تعالیم این یهودی ثروتمند و تحصیل کردهٔ اسکندریه پیشی گیرد، و آن دکترین کفاره بود. فیلون رهایی از دکترین بخشش فقط از طریق ریختن خون را آموزش می‌داد. او همچنین احتمالاً به واقعیت و حضور تنظیم کنندگان فکر روشنتر از پولس نگاهی اجمالی نمود. اما منشأ تئوری پولس در زمینهٔ گناه آغازین، دکترین گناه ارثی و شرارت ذاتی و رستگاری از آن، بخشاً میترایی بود، و با الهیات عبرانی، فلسفهٔ فیلون، یا تعالیم عیسی وجه مشترک اندکی داشت. برخی از جنبه‌های تعالیم پولس در رابطه با گناه آغازین و کفاره منشأ در خود او داشت.

انجیل یوحنا، آخرین روایات حیات زمینی عیسی، خطاب به مردمان غربی صورت گرفت و داستان خود را عمدتاً با در نظر گرفتن دیدگاه مسیحیان آتی اسکندرانی، که همچنین پیروان تعالیم فیلون بودند، ارائه می‌نماید.

حدوداً در زمان مسیح یک برگشت عجیب احساسی نسبت به یهودیان در اسکندریه به وقوع پیوست، و از این پایگاه سابق یهودی یک موج خصمانهٔ اذیت و آزار پیش رفت که حتی تا روم وسعت یافت، و هزاران نفر از آنجا تبعید شدند. اما این تلاش برای غلط جلوه دادن مدت کوتاهی دوام آورد. دولت سلطنتی فوراً آزادیهای محدود شدهٔ یهودیان را در سرتاسر امپراتوری به طور کامل بازگرداند.

در سرتاسر تمامی دنیای پهناور، صرف نظر از این که یهودیان به واسطهٔ تجارت یا ستم کجا خود را پراکنده یافتند، همگی قلوب خود را با یک پیمان به سوی معبد مقدس در اورشلیم متمرکز نگاه داشتند. الهیات یهودی آنطور که در اورشلیم تفسیر شده و به کار بسته می‌شد بقا یافت. با این همه آن چندین بار با دخالت به موقع برخی آموزگاران بابلی از فراموشی نجات یافت.

تا دو و نیم میلیون نفر از این یهودیانِ پراکنده شده برای برگزاری جشن فستیوالهای ملی مذهبی خویش به اورشلیم می‌آمدند. و صرف نظر از این که تفاوتهای فقهی یا فلسفی یهودیان شرقی (بابلیها) و غربی (یونانیها) چه بود، آنها همگی در این که اورشلیم مرکز پرستشی آنان باشد در توافق بودند و پیوسته چشم انتظار آمدن مسیح بودند.

7- یهودیان و غیریهودیان

تا ایام عیسی یهودیان به برداشت تثبیت شده‌ای از منشأ، تاریخ، و سرنوشت خویش رسیده بودند. آنها میان خود و دنیای غیریهودی یک دیوار سخت جدایی ساخته بودند؛ آنها به تمامی راههای غیریهودی با دیدهٔ تحقیر محض می‌نگریستند. آنها کلام شریعت را پرستش می‌کردند و بر مبنای غرور تباریِ کاذب در شکلی از پارسانمایی افراط می‌کردند. آنها تصورات پیش پندار شده‌ای پیرامون مسیح موعود شکل داده بودند، و بیشترِ این انتظارات مسیحی را مجسم می‌کرد که می‌بایست به عنوان بخشی از تاریخ ملی و نژادی آنها بیاید. برای عبرانیانِ آن روزها الهیات یهودی به طور قطعی تثبیت شده و برای ابد ثابت بود.

آموزشها و اعمال عیسی پیرامون بردباری و مهربانی بر خلاف رویکرد مستمر یهودیان نسبت به مردمان دیگر که آنها آنان را لامذهب می‌دانستند بود. یهودیان برای نسلها رویکردی را نسبت به دنیای خارج پرورانده بودند که این را برای آنان غیرممکن می‌ساخت که تعالیم استاد را پیرامون برادری معنوی انسان بپذیرند. آنها مایل نبودند که تحت شرایط یکسان یهوه را با غیریهودیان قسمت کنند و به همین ترتیب مایل نبودند که پسر خداوند را به عنوان کسی که چنین دکترین جدید و عجیبی را آموزش می‌داد بپذیرند.

کاتبان، فریسیان، و کاهنان یهودیان را در یک اسارت شدید از آداب پرستی و شریعت گرایی نگاه داشتند، اسارتی که از اسارت تحت حکومت سیاسی روم بسیار بیشتر واقعی بود. یهودیان روزگار عیسی نه تنها زیر یوغ *شریعت* نگاه داشته شده بودند بلکه به واسطهٔ مطالبات برده‌وار *سنتها*، که هر زمینه از زندگی شخصی و اجتماعی را در بر می‌گرفت و به آن تهاجم می‌کرد، به همان اندازه گرفتار بودند. این مقررات ریزِ مربوط به کردار، هر یهودی وفادار را دنبال می‌کرد و بر او حاکم بود، و عجیب نیست که آنها یکی از افراد خویش را که جسورانه سنتهای مقدس آنان را نادیده می‌انگاشت و جرأت می‌نمود که مقررات دیرین گرامی نگاه داشته شدهٔ آنان را پیرامون رفتار اجتماعی مورد تمسخر قرار دهد فوراً طرد کردند. آنها به سختی می‌توانستند با تعالیم کسی که در برخورد با خشک اندیشیهایی که آنان تصور می‌کردند توسط خود ابراهیمِ پدر مقرر شده درنگ نمی‌کرد با نظر موافق بنگرند. موسی شریعتشان را به آنان داده بود و آنها به سازش تمایل نداشتند.

تا هنگام قرن اول بعد از مسیح، تفسیر گفته شدهٔ شریعت توسط آموزگاران شناخته شده، کاتبان، به مرجعیتی بالاتر از خودِ شریعتِ نگاشته شده تبدیل شده بود. و تمامی این امر این را برای برخی از رهبران مذهبی یهودیان آسانتر ساخت که موجب صف آرایی مردم بر ضد پذیرش یک بشارت جدید شوند.

این شرایط این را برای یهودیان غیرممکن می‌ساخت که سرنوشت الهی خویش را به عنوان قاصدان بشارت جدیدِ آزادی مذهبی و رهایی معنوی تحقق بخشند. آنها نمی‌توانستند غل و زنجیرهای سنت را بشکنند. ارمیا چنین گفته بود که "باید شریعت در قلوب انسانها نوشته شود". حزقیال در رابطه با "روحی جدید که باید در روان انسان زندگی کند" سخن گفته بود، و نویسندهٔ مزامیر دعا کرده بود که خداوند "دلی پاک در درون بیافریند و روحی راست از نو عطا کند."

اما هنگامی که مذهب یهودیِ کارهای نیک و بردگی نسبت به شریعت قربانیِ رکودِ رخوتِ سنت گرایان گشت، حرکت تکامل مذهبی به سمت غرب به سوی مردمان اروپا گذار نمود.

و بدین ترتیب مردمی متفاوت فرا خوانده شدند تا یک الهیات در حال پیشروی را به دنیا حمل کنند، سیستمی از آموزش که نمایانگر فلسفهٔ یونانیها، شریعت رومیها، اخلاقیات عبرانیان، و بشارت حرمت شخصیت و رهایی معنوی را که توسط پولس تدوین شده بود و مبنی بر تعالیم عیسی بود می‌بود.

فرقهٔ مسیحیت پولس اخلاقیاتش را به صورت یک نشان تولد یهودی به نمایش درآورد. یهودیان به تاریخ به عنوان مشیت خداوند — کار یهوه — می‌نگریستند. یونانیان برداشتهای روشنتری از حیات جاودان به آموزش جدید آوردند. دکترین پولس در الهیات و فلسفه نه تنها از تعالیم عیسی بلکه همچنین از افلاطون و فیلون تأثیر پذیرفت. او در اخلاقیات نه تنها از مسیح بلکه همچنین از رواق گرایان الهام یافت.

بشارت عیسی، آنطور که در فرقهٔ مسیحیت انطاکیهٔ پولس نمایان بود، با آموزشهای زیرین آمیخته شد:

1- استدلال فلسفی نوکیشان یونانی به یهودیت، از جمله برخی از برداشتهای آنان پیرامون حیات جاودان.

2- تعالیم جذاب فرقه‌های رایج اسرارآمیز، به ویژه دکترین میترایی رستگاری، کفاره، و نجات از طریق قربانی که توسط خدایی صورت گرفته بود.

3- اخلاقیات قدرتمند مذهب تثبیت شدهٔ یهودی.

امپراتوری مدیترانه‌ای روم، پادشاهی پارتها، و مردمان مجاور روزگار عیسی همگی ایده‌هایی خام و بدوی پیرامون جغرافیای دنیا، ستاره شناسی، بهداشت، و بیماری داشتند؛ و طبعاً به واسطهٔ گفته‌های جدید و تکان دهندهٔ نجار ناصره شگفت زده شدند. عقاید جن زدگی، خوب و بد، نه فقط توسط موجودات بشری مورد باور بودند، بلکه بسیاری تصور می‌کردند که هر تخته سنگ و درخت جن زده است. این یک عصر طلسم و جادو بود، و هر کس به معجزات به عنوان رخدادهای عادی اعتقاد داشت.

8- اسناد نگاشته شدهٔ پیشین

ما در انطباق با حکم خود، تا جایی که ممکن است تلاش کرده‌ایم که اسناد موجودی را که به زندگی عیسی در یورنشیا مربوط است به کار بریم و تا اندازه‌ای هماهنگ سازیم. اگر چه ما از دسترسی به نوشتهٔ مفقود شدهٔ آندریاس رسول بهره‌مند گشته‌ایم و از تشریک مساعی با گروه عظیمی از موجودات آسمانی که در طول روزگاران اعطای میکائیل (به ویژهٔ تنظیم کنندهٔ اکنون

شخصی شدهٔ او) در کرهٔ زمین بودند سود برده‌ایم، هدف ما همچنین این بوده است که از انجیلهای موسوم به متی، مرقس، لوقا، و یوحنا استفاده کنیم.

منشأ این نگارشات عهد جدید در جزئیات زیرین بود:

1- *انجیل مرقس*. یوحنای مرقس قدیمی‌ترین (به جز نوشته‌های آندریاس)، خلاصه‌ترین، و ساده‌ترین نگارش را پیرامون زندگی عیسی نوشت. او استاد را به عنوان یک خادم، به عنوان انسان در میان انسانها ارائه نمود. اگر چه مرقس مرد جوانی بود که روی بسیاری از صحنه‌هایی که توصیف می‌کند مکث نمود، نگاشتهٔ او در واقع انجیل به روایت شمعون پطرس می‌باشد. او در آغاز با پطرس و بعد با پولس معاشر بود. مرقس این نگاشته را با تشویق پطرس و با درخواست صمیمانهٔ کلیسای روم نوشت. مرقس با آگاهی از این که استاد هنگامی که در زمین و در جسم بود چطور مداوماً از نوشتن تعالیمش خودداری می‌کرد، مثل رسولان و سایر حواریون پیشگام در نوشتن آنها مردد بود. اما پطرس احساس کرد که کلیسای روم به کمک چنین روایت نوشته شده‌ای نیاز دارد، و مرقس رضایت داد که آماده سازی آن را به عهده گیرد. او پیش از این که پطرس در سال 67 بعد از میلاد مسیح بمیرد یادداشتهای بسیاری نوشت، و مطابق متن خلاصه‌ای که توسط پطرس و برای کلیسای روم تأیید شد، فوراً بعد از مرگ پطرس نوشتن خود را آغاز نمود. انجیل نزدیک به پایان سال 68 بعد از میلاد مسیح تکمیل گردید. مرقس کاملاً از روی حافظهٔ خودش و حافظهٔ پطرس نوشت. از آن هنگام نوشته به قدر قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته است. مطالب متعددی حذف شده‌اند و متون بعدی در پایان اضافه شده‌اند تا جانشین یک پنجمِ پایانیِ انجیل اولیه شوند که پیش از این که رونوشت برداری شود از اولین نسخهٔ خطی از دست رفت. این نوشتهٔ مرقس، به همراه نگارشات آندریاس و متی، مبنای نوشته شدهٔ کلیهٔ روایات متعاقب انجیلی بود که در صدد توصیف زندگی و تعالیم عیسی برآمد.

2- *انجیل متی*. به اصطلاح انجیل به روایت متی تاریخچهٔ زندگی استاد است که برای آموزش معنوی مسیحیان یهودی نوشته شد. نویسندهٔ این نوشته مداوماً به دنبال این است که در زندگی عیسی کارهایی را که او کرد نشان دهد، که "مطابق آنچه که پیامبر گفت تحقق یافت." انجیل متی عیسی را به عنوان پسر داوود توصیف می‌کند، و او را به عنوان فردی که احترام زیادی برای شریعت و پیامبران قائل است تصویر می‌کند.

متی رسول این انجیل را ننوشت. آن توسط ایسادور، یکی از شاگردان او نوشته شد، که در کارش به عنوان یک کمک نه فقط از خاطرهٔ شخصی متی پیرامون این رخدادها، بلکه همچنین از نگاشتهٔ مشخصی که پیرامون گفته‌های عیسی مستقیماً بعد از مصلوب شدن او به رشتهٔ تحریر در آورده بود برخوردار بود. ایسادور این نوشته را که توسط متی به زبان آرامی نوشته شده بود به یونانی نوشت. قصد این نبود که با نسبت دادن نوشته به متی

فریبکاری شود. در آن روزها رسم بر این بود که شاگردان آموزگاران خود را بدین نحو ارج نهند.

نوشتهٔ اولیهٔ متی، درست پیش از آن که او اورشلیم را به منظور انجام موعظه‌های بشارتی ترک کند، در سال 40 بعد از میلاد مسیح اصلاح گردید و بر آن افزوده گشت. این یک نوشتهٔ خصوصی بود. آخرین نسخه در سوزاندن یک صومعهٔ سوری در سال 416 بعد از میلاد مسیح نابود شده بود.

ایسادور در سال 70 بعد از میلاد مسیح بعد از محاصرهٔ شهر توسط ارتشهای تیتوس از اورشلیم گریخت، و نسخه‌ای از یادداشتهای متی را با خود به پلا برد. ایسادور در سال 71، در حالی که در پلا زندگی می‌کرد انجیل به روایت متی را نوشت. او همچنین چهار پنجم اول نوشتهٔ مرقس را با خود همراه داشت.

3- *انجیل لوقا*. لوقا، پزشک انطاکیه در پیسیدیا، یک نوکیش غیریهودی پولس بود، و داستان کاملاً متفاوتی از زندگی استاد نوشت. او شروع به دنبال کردن پولس نمود و در سال 47 بعد از میلاد مسیح پیرامون زندگی و تعالیم عیسی از او آموخت. لوقا بخش عمدهٔ ”فیض خداوند عیسی مسیح“ را همینطور که این وقایع را از پولس و دیگران جمع آوری نمود در نوشتهٔ خود حفظ می‌کند. لوقا استاد را به عنوان ”دوست مالیات گیران و گناهکاران“ ارائه می‌کند. او یادداشتهای زیاد خود را تا بعد از مرگ پولس به صورت انجیل تدوین ننمود. لوقا در سال 82 در آخا دست به نوشتن زد. او برنامه داشت سه کتاب پیرامون تاریخ مسیح و مسیحیت بنویسد اما درست پیش از آن که دومین این آثار، ”اعمال رسولان“، را تمام کند در سال 90 بعد از میلاد مسیح مرد.

لوقا برای گردآوری مطلب این انجیل ابتدا به داستان زندگی عیسی، آنطور که پولس آن را برای او نقل کرده بود، اتکا کرد. از این رو انجیل لوقا از جهاتی انجیل به روایت پولس است. اما لوقا منابع اطلاعاتی دیگری داشت. او نه تنها با شاهدان زیادی پیرامون رخدادهای بیشمار زندگی عیسی که ثبت می‌نماید مصاحبه نمود، بلکه او یک نسخه از انجیل مرقس، یعنی چهار پنجم اول، نوشتهٔ ایسادور، و یک نوشتهٔ خلاصه که در سال 78 بعد از میلاد مسیح توسط یک ایماندار به نام سِدِس در انطاکیه نگاشته شد را نیز با خود داشت. لوقا همچنین یک نسخهٔ ناقص و بسیار اصلاح شده از برخی یادداشتهایی را که ظاهراً آندریاس رسول نوشته بود داشت.

4- *انجیل یوحنا*. انجیل به روایت یوحنا بخش عمدهٔ کار عیسی در یهودیه و اطراف اورشلیم را نقل می‌کند که در نوشته‌های دیگر موجود نیست. این به اصطلاح انجیل به روایت یوحنا، پسر زِبدی است، و گر چه یوحنا آن را ننوشت، او موجب الهام آن گشت. آن از زمان نگارش اولش چندین بار اصلاح شده است که چنین به نظر رساند که توسط خود یوحنا نوشته شده است. هنگامی که این نوشته به رشتهٔ تحریر درآمد، یوحنا انجیلهای دیگر را داشت، و دید که مطالب زیادی از آنها حذف شده است. از این رو او در سال 101 بعد

از میلاد مسیح همکار خود ناتان، یک یهودی یونانی از قیصریه، را تشویق کرد که نوشتن را آغاز کند. یوحنا مطلبش را از طریق حافظه و از طریق رجوع به سه نوشته‌ای که از پیش موجود بود فراهم نمود. او هیچ نگارش نوشته شده‌ای از خود نداشت. رساله‌ای که به ”اول یوحنا“ شهرت دارد به عنوان یک نامهٔ رو برای اثری که ناتان تحت هدایت او به وجود آورد توسط خود یوحنا نوشته شد.

کلیهٔ این نویسندگان تصاویر صادقانه‌ای از عیسی عرضه نمودند، آنطور که دیدند، به خاطر داشتند، یا از او آموخته بودند، و آنطور که برداشتهای آنان از این رخدادهای دور به وسیلهٔ طرفداری متعاقب آنان از الهیات مسیحیت پولس تأثیر پذیرفت. و این نگارشات، گر چه ناقص هستند، برای تغییر مسیر تاریخ یورنشیا برای تقریباً دو هزار سال کافی بوده‌اند.

[*اعلانیه*: من در اجرای مأموریتم برای ذکر مجدد تعالیم و بازگویی کارهای عیسی ناصری به طور آزادانه از کلیهٔ منابع نگارشی و اطلاعات سیاره‌ای مطلب درآورده‌ام. انگیزهٔ غالب من آماده سازی نگاشته‌ای بوده است که نه تنها برای نسل انسانهایی که اکنون زندگی می‌کنند روشنگر خواهد بود، بلکه همچنین ممکن است برای تمامی نسلهای آینده یاری کننده باشد. از اندوختهٔ عظیم اطلاعات که برای من فراهم شده است، من آن را که برای تحقق این هدف از همه مناسب‌تر است انتخاب نموده‌ام. تا جایی که ممکن است من اطلاعات خود را از منابع کاملاً بشری به دست آورده‌ام. فقط هنگامی که چنین منابعی بسنده نبودند، من به آن اسنادی که فوق بشری هستند متوسل شده‌ام. هنگامی که عقاید و برداشتها پیرامون زندگی و تعالیم عیسی توسط یک ذهن بشری به گونه‌ای قابل قبول ابراز شدند، من به گونه‌ای تغییرناپذیر تقدم را به این الگوهای فکری ظاهراً بشری دادم. اگر چه من در پی این بوده‌ام که توصیف لغوی را تنظیم کنم تا با برداشتمان از معنی واقعی و مفهوم حقیقی زندگی و تعالیم استاد بهتر مطابقت داشته باشم، تا جایی که ممکن است، در کلیهٔ روایتهای خود به برداشت واقعی و الگوی فکری بشری وفادار مانده‌ام. من به خوبی می‌دانم که آن مفاهیمی که منشأ در ذهن بشری داشته‌اند برای کلیهٔ اذهان دیگر بشری قابل قبول‌تر و یاری کننده‌تر خواهند بود. من هنگامی که نتوانستم برداشتهای ضروری را در نگارشات بشری یا در توصیفات بشری بیابم، آنگاه به منابع حافظه‌ای مخلوقات زمینی رستهٔ خودم، بینابینیها، متوسل شده‌ام. و هنگامی که آن منبع ثانوی اطلاعاتی ناکافی بود، بی‌درنگ به منابع فوق سیاره‌ای اطلاعاتی متوسل شده‌ام.

یادداشتهایی را که من جمع‌آوری کرده‌ام، و این روایت زندگی و تعالیم عیسی را از آنها آماده ساخته‌ام — جدا از حافظهٔ مربوط به نگاشتهٔ آندریاس رسول — در بر گیرندهٔ گوهرهای فکری و مفاهیم برتر پیرامون تعالیم عیسی است که از بیش از دو هزار موجود بشری گردآوری شده است که از روزگاران عیسی تا زمان نگارش این آشکارسازیها، و به عبارت صحیح‌تر بازگویی آنها، در کرهٔ زمین زندگی کرده‌اند. تنها هنگامی اجازهٔ مکاشفه‌ای به کار گرفته شده است که نگارشات بشری و برداشتهای بشری نتوانسته‌اند یک الگوی مکفی فکری فراهم سازند. کمیسیون مکاشفه‌ای من مرا منع نمود که به منابع فوق بشری اطلاعاتی یا توصیفی توسل جویم، مگر این

که بتوانم شهادت دهم در تلاشهایم برای یافتن توصیف مورد نیازِ نظری در منابع صرفاً بشری ناکام بوده‌ام.

هر چند که من با تشریک مساعی با یازده بینابینی همتا و همیار خود و تحت سرپرستی ملک صادقِ مسئول ثبت، این روایت را مطابق برداشت خود از ترتیب مؤثر آن و در پاسخ به گزینش خود برای بیان فوری به تصویر درآورده‌ام، با این وجود، اکثر ایده‌ها و حتی برخی از توصیفات مؤثری که بدین گونه به کار گرفته‌ام منشأ در اذهان انسانهای بسیاری از نژادهایی دارد که در طول نسلهای بینابین، درست تا عصر آنهایی که در هنگام نگارش این روایات هنوز زنده هستند، در زمین زندگی کرده‌اند. از بسیاری جهات من بیشتر به عنوان یک گردآورنده و اصلاح کننده خدمت کرده‌ام تا یک نقل کنندهٔ آغازین. من بی‌درنگ آن ایده‌ها و برداشتهای ترجیحاً بشری را که مرا قادر می‌سازد مؤثرترین تصویر از زندگی عیسی را بیافرینم، و مرا واجد شرایط می‌سازد که تعالیم بی‌نظیر او را به گونه‌ای چشمگیر با یاری کننده‌ترین و برای همه الهام بخش‌ترین عبارت پردازی بازگویی کنم برگزیده‌ام. من از جانبِ برادریِ بینابینیهای متحدِ یورنشیا، با سپاس فراوان مدیون بودن خودمان را نسبت به تمامی منابع نگارشی و مفهومی که در بازگویی مبسوطتر ما از زندگی عیسی در زمین در بخشهای بعد مورد استفاده قرار گرفته‌اند اذعان می‌دارم.]

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 122

تولد و کودکی عیسی

به سختی ممکن خواهد بود که بسیاری از دلایلی را که به انتخاب فلسطین به عنوان سرزمین اعطای میکائیل انجامید به طور کامل توضیح داد، و به ویژه این که دقیقاً چرا باید خانوادهٔ یوسف و مریم به عنوان صحنهٔ بلافصل ظهور این پسر خداوند در یورنشیا انتخاب می‌شدند.

میکائیل بعد از مطالعهٔ گزارش ویژه پیرامون وضعیت کرات جدا شده که توسط ملک صادقها تهیه شده بود، در مشورت با جبرئیل سرانجام یورنشیا را به عنوان سیاره‌ای که اعطای نهایی خویش را در آن به اجرا در می‌آورد انتخاب نمود. به دنبال این تصمیم جبرئیل یک دیدار شخصی از یورنشیا انجام داد، و در نتیجهٔ مطالعهٔ گروههای بشری و بررسی جنبه‌های معنوی، عقلانی، نژادی، و جغرافیایی کره و مردمان آن، به این نتیجه رسید که عبرانیان از آن مزیتهای نسبی برخوردارند که گزینش آنها را به عنوان نژاد اعطایی مجاز می‌شمارد. به دنبال تأیید این تصمیم توسط میکائیل، جبرئیل کمیسیون دوازده نفرهٔ خانواده را که از میان رده‌های بالاتر شخصیتهای جهان انتخاب شده بود و عهده‌دار کار تحقیق پیرامون زندگی خانوادگی یهودیان بود برگزید و به یورنشیا اعزام نمود. هنگامی که این کمیسیون به تلاشهای خود خاتمه داد، جبرئیل در یورنشیا حاضر بود و گزارشی را دریافت کرد که سه پیوند زناشویی محتمل را که به عقیدهٔ کمیسیون به عنوان خانواده‌های اعطایی برای ظهور پیش بینی شدهٔ میکائیل به طور یکسان مطلوب بودند نامزد می‌نمود.

از میان سه زوجی که نامزد شده بودند، جبرئیل شخصاً یوسف و مریم را انتخاب نمود، و متعاقباً خود را شخصاً به مریم ظاهر ساخت، و آنگاه این خبر مسرت بخش را به وی داد که او انتخاب شده است که مادر زمینی کودک اعطایی باشد.

1- یوسف و مریم

یوسف، پدر بشری عیسی (یوشع بن یوسف)، یک عبرانیِ عبرانی بود، هر چند که او تیره‌های نژادی غیریهودی بسیاری را که گاه به گاه از طریق خطوط مؤنث نیاکانش به شجرهٔ آبا و اجدادیش اضافه شده بودند حمل می‌کرد. اصل و نسب پدر عیسی به روزگاران ابراهیم باز می‌گشت، و از طریق این سردودمان ارجمند به خطوط پیشین توارث به سومریها و نودیها، و از

طریق قبایل جنوبیِ انسان باستانی آبی به اندان و فانتا راه می‌برد. داوود و سلیمان در خط مستقیم نیایی یوسف نبودند، و دودمان یوسف نیز به طور مستقیم به آدم باز نمی‌گشت. نیاکان بلافصل یوسف مکانیک — معمار، نجار، بنا، و فلزکار — بودند. یوسف خود یک نجار و بعدها یک پیمانکار بود. خانوادهٔ او به یک خط طولانی و برجسته از اصالت مردم عادی تعلق داشت که گاه به گاه با ظهور افراد فوق‌العاده که خود را در رابطه با تکامل مذهب در یورنشیا متمایز ساخته بودند برجسته شده بود.

مریم، مادر زمینی عیسی، نواده‌ای از یک خط طولانی از نیاکان بی‌نظیر بود که بسیاری از فوق‌العاده‌ترین زنان در تاریخ نژادی یورنشیا را در بر می‌گرفت. اگر چه مریم یک زن عادی روزگار و نسل خود بود و از طبع نسبتاً نرمالی برخوردار بود، در زمرهٔ نیاکانش، زنانی مشهور همچون اَنان، تامار، روت، بتشبع، اَنسی، کلوآ، حوا، اِنتا، و راتا به شمار می‌رفت. هیچ زن یهودی آن روزگار اصل و نسب برجسته‌تری از پیشینیان مشترک یا اصل و نسبی که به سرآغاز فرخنده‌تری امتداد یابد نداشت. اصل و نسب مریم، مثل دودمان یوسف، با استیلای افراد قوی اما معمولی تعیین ویژگی می‌شد که گهگاه در رژهٔ تمدن و تکامل تدریجی مذهب با شخصیتهای برجستهٔ بیشمار مورد یاری واقع می‌شد. از نقطه نظر نژادی به سختی صحیح است که مریم را یک یهودی پنداشت. او در فرهنگ و عقیده یک یهودی بود، اما در عطیهٔ ارثی بیشتر ترکیبی از تیره‌های سوری، هیّتی، فینیقی، یونانی، و مصری بود، و توارث نژادی او از توارث نژادی یوسف فراگیرتر بود.

از میان کلیهٔ زوجهایی که حدوداً در هنگام اعطای پیش بینی شدهٔ میکائیل در فلسطین زندگی می‌کردند، یوسف و مریم از ایده‌آل‌ترین ترکیب روابط گستردهٔ نژادی و از حد متوسط بالای عطایای معمول شخصیتی برخوردار بودند. طرح میکائیل این بود که به عنوان یک مرد *معمولی* در زمین ظاهر شود، تا عامهٔ مردم بتوانند او را بفهمند و بپذیرند؛ از این رو جبرئیل فقط اشخاصی همچون یوسف و مریم را انتخاب نمود که والدین اعطایی شوند.

2- جبرئیل به الیزابت ظاهر می‌شود

زندگی کاری عیسی در یورنشیا در واقع با یحیی تعمید دهنده آغاز گشت. زکریا، پدر یحیی، به کهانت یهود تعلق داشت، در حالی که مادرش، الیزابت، عضوی از شاخهٔ مرفه‌تر همان گروه بزرگ خانوادگی بود که مریم مادر عیسی نیز به آن تعلق داشت. با این که زکریا و الیزابت سالهای زیادی مزدوج بودند، بی‌فرزند بودند.

در اواخر ماه ژوئن، سال 8 پیش از میلاد مسیح، در حدود سه ماه بعد از ازدواج یوسف و مریم بود که جبرئیل یک روز در هنگام ظهر به الیزابت ظاهر شد، درست همانطور که بعداً حضورش را به مریم آشکار نمود. جبرئیل گفت:

”در حالی که شوهر تو، زکریا، در برابر محراب در اورشلیم می‌ایستد، و در حالی که مردم گرد آمده برای آمدن یک نجات دهنده دعا می‌کنند، من، جبرئیل، آمده‌ام که اعلام کنم به زودی تو پسری خواهی آورد که پیش قراول این آموزگار الهی خواهد بود، و تو پسرت را یحیی خواهی نامید. او بزرگ خواهد شد و وقف خداوند خدای تو خواهد شد، و هنگامی که به بزرگسالی رسید، دل تو را خشنود خواهد ساخت زیرا بسیاری از روانها را به سوی خداوند چرخش خواهد داد، و همچنین آمدن شفا دهندهٔ روان مردم تو و رها کنندهٔ روح تمامی نوع بشر را اعلام خواهد نمود. خویشاوند تو مریم مادر این کودک موعود خواهد بود، و من به او نیز ظاهر خواهم شد.“

این رویا الیزابت را به اندازهٔ زیاد ترساند. بعد از عزیمت جبرئیل او در ذهن خود این تجربه را بازنگری کرد، و پیرامون سخنان دیدار کنندهٔ باعظمت برای مدتی طولانی تعمق کرد، اما تا دیدار متعاقبش با مریم در اوایل فوریهٔ سال بعد در رابطه با این آشکارسازی به غیر از شوهرش با هیچکس صحبت نکرد.

با این وجود الیزابت برای پنج ماه رازش را حتی از شوهرش پنهان نگاه داشت. پس از این که او داستان دیدار جبرئیل را برملا ساخت، زکریا بسیار مردد بود و برای هفته‌ها به تمامی تجربه شک داشت، و فقط هنگامی که دیگر نمی‌توانست باردار شدن او را زیر سئوال ببرد با دو دلی رضایت داد که دیدار جبرئیل از همسرش را باور کند. زکریا در رابطه با مادر شدن احتمالی الیزابت بسیار زیاد مبهوت بود، اما به رغم کهولت سنی خود به درستکاری همسرش شک نداشت. در حدود شش هفته پیش از تولد یحیی، در نتیجهٔ یک رویای متأثر کننده بود که زکریا کاملاً متقاعد گشت که الیزابت مادر یک پسر سرنوشت می‌شود، کسی که بنا بود راه را برای آمدن مسیح آماده سازد.

جبرئیل حدوداً در اواسط نوامبر سال 8 پیش از میلاد مسیح، در حالی که مریم در منزلش در ناصره مشغول به کار بود، به او ظاهر گشت. بعدها، پس از این که مریم بی‌تردید می‌دانست که مادر می‌شود، یوسف را متقاعد نمود که اجازه دهد وی به شهر یهودیه، چهار مایل غرب اورشلیم، در تپه‌ها سفر کند و الیزابت را ملاقات کند. جبرئیل هر یک از این مادران آینده را در رابطه با ظهورش به دیگری مطلع ساخته بود. آنها طبعاً مشتاق بودند گرد هم آیند، تجاربشان را مقایسه کنند، و پیرامون آیندهٔ محتمل پسرانشان با هم صحبت کنند. مریم برای سه هفته نزد دختر عموی دور خود باقی ماند. الیزابت کار زیادی انجام داد که ایمان مریم را در رابطه با رویای جبرئیل تقویت کند، طوری که او به خانه بازگشت و به طور کاملتری وقف ندای مادری کردن برای کودک سرنوشت شد، کودکی که او بنا بود به صورت یک نوزاد ناتوان، یک طفل معمولی و نرمال آن سرزمین به زودی به دنیا عرضه کند.

یحیی در 25 مارس سال 7 پیش از میلاد مسیح در شهر یهودیه به دنیا آمد. زکریا و الیزابت با فهم این که بنا به وعدهٔ جبرئیل صاحب پسری شده بودند به اندازهٔ زیاد شادمان شدند، و هنگامی که در روز هشتم کودک را برای ختنه عرضه کردند، همانطور که از پیش راهنمایی شده بودند، او را رسماً یحیی نام نهادند. یک برادرزادهٔ زکریا از پیش عازم ناصره شده بود، و پیام الیزابت را به مریم رساند و اعلام نمود که او پسری به دنیا آورده و این که بناست نامش یحیی باشد.

یحیی از دوران آغازین نوزادی خود به طرزی مدبّرانه تحت تأثیر این ایدهٔ والدینش قرار داشت که باید بزرگ شود و یک رهبر معنوی و آموزگار مذهبی گردد. و خاک دل یحیی نسبت به کاشتن این تخمهای القا کننده به طور پیوسته واکنشمند بود. حتی او در هنگام کودکی در طول دوران خدمت پدرش مکرراً در معبد یافت می‌شد، و به اندازهٔ بسیار زیاد تحت تأثیر اهمیت تمامی آنچه که می‌دید قرار می‌گرفت.

3- اعلان جبرئیل به مریم

یک روز عصر حدوداً در هنگام غروب آفتاب، پیش از آن که یوسف به خانه بازگردد، جبرئیل در کنار یک میز سنگی کوتاه به مریم ظاهر شد، و بعد از این که او به خود آمد، گفت: ”من به دستور کسی که سرور من است و تو او را دوست خواهی داشت و بزرگ خواهی کرد می‌آیم. مریم من برای تو خبری خشنود کننده می‌آورم آنگاه که اعلام می‌کنم جنینی که در درون توست توسط بهشت مقدر گشته است، و این که در موعد مقرر تو مادر یک پسر خواهی شد؛ تو او را یوشع خواهی نامید، و او پادشاهی آسمان را در زمین و در میان انسانها افتتاح خواهد کرد. در رابطه با این امر با کسی صحبت نکن به جز با یوسف و با الیزابت، خویشاوندت، که به او نیز ظاهر شده‌ام، و او نیز به زودی پسری به دنیا خواهد آورد که نامش یحیی خواهد بود، که راه را برای پیام رهایی آماده خواهد ساخت، پیامی که پسر تو با قدرت زیاد و اعتقاد عمیق برای انسانها اعلام خواهد کرد. و مریم، به سخن من شک نداشته باش، زیرا این خانه به عنوان منزلگاه انسانی کودک سرنوشت برگزیده شده است. دعای خیر من با تو همراه است، قدرت والامرتبه‌ها تو را قوت خواهد بخشید، و خدای سراسر زمین بر تو سایه افکنده است.“

مریم پیش از آن که جرأت کند این رخدادهای غیرعادی را برای شوهرش فاش سازد برای هفته‌های بسیار پیرامون این دیدار در دلش به طور مخفیانه تعمق نمود، تا این که اطمینان یافت که دارای کودکی است. هنگامی که یوسف همه چیز را در این رابطه شنید، گر چه اعتماد زیادی به مریم داشت، بسیار نگران شد و شبهای زیادی نتوانست بخوابد. در ابتدا یوسف دربارهٔ دیدار جبرئیل تردید داشت. سپس هنگامی که تقریباً متقاعد گشت که مریم به راستی صدای پیام‌آور الهی را شنیده و شکل او را دیده است، ذهنش مشوش گردید، زیرا به فکر فرو رفت که چگونه چنین چیزهایی میسرند. چطور فرزند موجودات بشری می‌تواند کودکی با سرنوشت الهی باشد؟ یوسف هرگز نتوانست این ایده‌های متضاد را پذیرا شود، تا این که بعد از چندین هفته فکر کردن، او و مریم هر دو به این نتیجه رسیدند که آنها برگزیده شده‌اند که والدین مسیح شوند، گر چه این یک پنداشت یهودی نبود که نجات دهندهٔ مورد انتظار باید از سرشت الهی برخوردار باشد. مریم به دنبال رسیدن به این نتیجهٔ بسیار مهم شتابان عازم دیدار از الیزابت شد.

مریم به دنبال بازگشتش رفت از پدر و مادرش یوآخیم و حنا دیدار کند. دو برادر و دو خواهرش، و نیز والدینش همیشه پیرامون مأموریت الهی عیسی بسیار تردید داشتند، گر چه البته در این هنگام آنها هیچ چیز پیرامون دیدار جبرئیل نمی‌دانستند. اما مریم این راز را با خواهرش سالومه در میان گذاشت که تصور می‌کرد سرنوشت پسرش این است که یک آموزگار بزرگ شود.

اعلام جبرئیل به مریم در روز بعد از بسته شدن نطفهٔ عیسی صورت گرفت و تنها رخداد فوق طبیعی بود که به تمامی تجربهٔ او پیرامون بارداری و به دنیا آوردن کودک موعود مربوط بود.

4- رویای یوسف

یوسف این ایده را که مریم بناست مادر یک کودک خارق‌العاده شود تا بعد از این که یک رویای بسیار متأثر کننده را تجربه نمود پذیرا نشد. در این رویا یک پیام‌آور برجستهٔ آسمانی به او ظاهر گشت، و در میان چیزهای دیگر گفت: "یوسف، من به فرمان آن که اکنون در آسمان حکومت می‌کند ظاهر می‌شوم، و به من دستور داده شده که در رابطه با پسری که مریم خواهد زائید، و نوری بزرگ در دنیا خواهد شد به تو رهنمود دهم. در او حیات خواهد بود، و زندگی او نور نوع بشر خواهد شد. او در ابتدا نزد مردم خود خواهد آمد، اما آنها او را نخواهند پذیرفت؛ اما به آن تعدادی که او را بپذیرند، او برای آنها آشکار خواهد کرد که فرزندان خداوند هستند." بعد از این تجربه یوسف دیگر هرگز به داستان دیدار جبرئیل از مریم و این وعده که کودک متولد نشده برای دنیا یک پیام‌آور الهی خواهد شد به طور کامل شک نکرد.

در کلیهٔ این دیدارها هیچ چیز پیرامون خاندان داوود گفته نشد. هیچگاه اعلام نشد که عیسی یک "نجات دهندهٔ یهودیان" خواهد شد، و نه حتی این که او بناست مسیحی باشد که مدتها انتظار آن می‌رفت. عیسی چنان مسیحی نبود که یهودیان پیش بینی کرده بودند، اما او *نجات دهندهٔ دنیا* بود. مأموریت او برای تمامی نژادها و مردمان بود، نه برای گروهی یگانه.

یوسف از تبار داوود پادشاه نبود. مریم نسبت به یوسف قدر بیشتری از تیرهٔ نیاییِ داوود را داشت. درست است که یوسف به شهر داوود، بیت‌لحم، رفت تا به منظور آمارگیری رومیها ثبت نام شود، اما آن به این دلیل بود که شش نسل پیش از آن، نیای پدری یوسف که متعلق به آن نسل بود یتیمی بود که توسط فردی به نام زیداک که یک نوادهٔ مستقیم داوود بود به فرزند خواندگی پذیرفته شده بود؛ از این رو یوسف نیز از "خاندان داوود" به شمار می‌رفت.

بیشترِ به اصطلاح پیشگوییهای عهد عتیق پیرامون مسیح مدتها پس از آن که زندگی عیسی در زمین به پایان رسید ساخته شدند تا به او اطلاق گردند. برای قرنها پیامبران عبرانی آمدن یک نجات دهنده را اعلام کرده بودند، و نسلهای متوالی این وعده‌ها را چنین تعبیر کرده بودند که به یک فرمانروای جدید یهودی اشاره دارد که در تخت سلطنت داوود می‌نشیند، و با روشهای گفته شدهٔ معجزه‌آسای موسی، یهودیان را به عنوان ملتی قدرتمند در فلسطین تثبیت، و تماماً از سلطهٔ خارجی آزاد می‌کند. مجدداً، بسیاری از مطالب تمثیلی که در سراسر متون مقدس عبرانی یافت می‌شود متعاقباً به گونه‌ای نادرست به مأموریت زندگی عیسی اطلاق گردیدند. بسیاری از گفتارهای عهد عتیق آنقدر تحریف شدند که چنین جلوه دهند رخدادی از زندگی زمینی استاد را به نمایش می‌گذارند. عیسی خود یکبار هر رابطه‌ای را با خاندان سلطنتی داوود به طور علنی انکار نمود. حتی عبارت "دختر جوان پسری خواهد زائید" را به این شکل تغییر دادند: "یک باکره پسری خواهد زائید". این امر همچنین در مورد بسیاری از شجره‌نامه‌های یوسف و مریم هر دو

که پس از دوران زندگی میکائیل در زمین ساخته شدند صادق است. بسیاری از این اصل و نسبها شامل بخش عمدهٔ اجداد استاد می‌باشند، اما در مجموع آنها موثق نیستند و نباید به صورت مطلب واقعی مورد اتکا واقع شوند. پیروان اولیهٔ عیسی همگی اغلب به این وسوسه گردن می‌نهادند که کلیهٔ گفتارهای پیشگویانهٔ پیشین را چنین جلوه دهند که در زندگی خداوند و استادشان تحقق یافته است.

5- والدین زمینی عیسی

یوسف مردی متین، فوق‌العاده درستکار، و از هر جهت به آداب و رسوم و آیین مذهبی مردم خویش وفادار بود. او اندک حرف می‌زد اما زیاد فکر می‌کرد. گرفتاری اسف‌انگیز مردم یهود برای یوسف موجب اندوه فراوان بود. او به عنوان یک جوان، در میان هشت برادر و خواهر خود، شادابتر بود، اما در سالهای آغازین زندگی زناشویی (در طول دوران کودکی عیسی) در معرض دوره‌هایی از دلسردی خفیف معنوی قرار داشت. این جلوه‌های مزاجی درست پیش از مرگ نابهنگام او و بعد از این که به واسطهٔ پیشرفت او از رستهٔ نجار به نقش یک پیمانکار متموّل، شرایط اقتصادی خانواده‌اش بهتر شد، به اندازهٔ زیاد بهبود یافتند.

خلق و خوی مریم کاملاً مخالف مزاج شوهرش بود. او معمولاً بشاش بود، بسیار به ندرت محزون بود، و از یک منش پیوسته شاداب برخوردار بود. مریم به وفور به ابراز آزادانه و مکرر احساسات عاطفی خود می‌پرداخت و تا بعد از مرگ ناگهانی یوسف هیچگاه مشاهده نشد غمگین باشد. و او به سختی آرامش خود را از این ضربهٔ روحی باز یافته بود که اضطرابها و پرسشهایی که به سبب مسیر خارق‌العادهٔ زندگانی پسر ارشدش ایجاد شده بود به او تحمیل شدند؛ مسیری که در برابر نگاه شگفت زده‌اش به سرعت آشکار می‌گشت. اما طی تمامی این تجربهٔ غیرمعمول مریم در رابطه‌اش با اولین پسر عجیب و کم فهم شده و برادران و خواهران باز ماندهٔ او آرام، شجاع، و نسبتاً خردمند بود.

عیسی بیشترِ تواضع غیرمعمول و فهم دلسوزانهٔ شگفت‌انگیز خود را پیرامون طبیعت بشری از پدرش گرفت. او عطیهٔ خود را به عنوان یک آموزگار بزرگ و ظرفیت عظیم خود را برای خشم پارسا منشانه از مادرش به ارث برد. عیسی در واکنشهای احساسی نسبت به محیط زندگی بزرگسالی خود روزی همانند پدرش، ژرف اندیش و نیایش‌گرا بود، و گاهی اوقات با اندوه آشکار تعیین ویژگی می‌شد؛ اما او بیشتر اوقات مطابق طبع خوش بینانه و مصمم مادرش پیش می‌رفت. روی هم رفته، طبع مریم به این متمایل بود که بر مسیر زندگانی پسر الهی، همینطور که او بزرگ می‌شد و به گامهای بسیار مهم زندگی بزرگسالی خود وارد می‌شد، سلطه یابد. در برخی موارد خاص عیسی آمیخته‌ای از ویژگیهای والدینش بود؛ در برخی جنبه‌های دیگر او ویژگیهای یکی را در مقایسه با ویژگیهای دیگری به نمایش می‌گذارد.

عیسی آموزش مشخص خود در کاربرد آیین‌های یهودی و آشنایی غیرمعمول خود با متون مقدس عبرانی را از یوسف کسب کرد. او یک دیدگاه جامع‌تر از زندگی مذهبی و یک برداشت لیبرال‌تر

از آزادی شخصی معنوی را از مریم گرفت.

خانواده‌های یوسف و مریم هر دو برای زمان خود بسیار تحصیل کرده بودند. یوسف و مریم بسیار فراتر از حد متوسط روزگار و موقعیت خویش در زندگی آموزش یافته بودند. یوسف یک اندیشمند بود؛ مریم یک برنامه‌ریز، متخصص در انطباق، و در اجرای فوری واقع بین بود. یوسف دارای چشمان مشکی، سبزه و مو خرمایی بود؛ مریم یک نمونهٔ چشم قهوه‌ای و تقریباً مو طلایی بود.

اگر یوسف ادامهٔ حیات داده بود، بدون شک به مأموریت الهی پسر ارشدش به گونه‌ای راسخ ایمان می‌آورد. مریم به طور تناوبی میان باور و تردید تغییر موضع می‌داد، و به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر موضعی که توسط فرزندان دیگرش و توسط دوستان و خویشاوندانش اتخاد می‌شد قرار داشت، اما به واسطهٔ خاطرهٔ ظهور جبرئیل به او، بلافاصله بعد از این که کودک نطفه‌اش بسته شد، همیشه در رویکرد نهایی‌اش راسخ عزم بود.

مریم یک بافندهٔ خبره بود و در بیشتر هنرهای خانگی آن روزگار بیش از حد متوسط مهارت داشت؛ او یک خانه‌دار خوب و یک کدبانوی فوق‌العاده بود. یوسف و مریم هر دو آموزگاران خوبی بودند، و سعی می‌کردند اطمینان یابند که فرزندانشان همگی در دانش آن روزگار آزموده باشند.

هنگامی که یوسف مردی جوان بود، توسط پدر مریم در کار ساختن یک قطعهٔ الحاقی به منزلش استخدام شد، و طی وقت ناهار در هنگام آوردن یک فنجان آب برای یوسف بود که دوران نامزدی این زوج که سرنوشتشان پدر و مادر شدن عیسی بود به راستی آغاز گردید.

یوسف و مریم مطابق آداب و رسوم یهودی در منزل مریم در حومهٔ ناصره هنگامی که یوسف بیست و یک ساله بود ازدواج کردند. این ازدواج به دنبال یک دوران معمول نامزدی تقریباً دو ساله صورت گرفت. مدت کوتاهی بعد از آن آنها به منزل جدیدشان در ناصره که توسط یوسف و با یاری دو تن از برادرانش ساخته شده بود نقل مکان کردند. منزل در نزدیکی پایهٔ سرزمین مرتفع مجاوری که به گونه‌ای دلپذیر بر دشت اطراف اشراف داشت واقع شده بود. در این خانه، که به طور خاص آماده شده بود، این والدین جوان و منتظر در اندیشهٔ خوشامدگویی به کودک موعود بودند، و از این امر درک اندکی داشتند که بنا بود این رخداد بسیار مهم یک جهان در حالی که آنان از خانهٔ خود در بیت‌لحم یهودیه غایب بودند روی دهد.

بخش بزرگتر خانوادهٔ یوسف به تعالیم عیسی ایمان آوردند، اما تعداد بسیار اندکی از مردم مریم، بعد از این که او از این دنیا عزیمت نمود، به او ایمان آوردند. یوسف بیشتر به سمت برداشت معنوی از مسیح مورد انتظار متمایل بود، اما مریم و خانواده‌اش، به ویژه پدرش، به ایدهٔ مسیح به عنوان یک نجات دهندهٔ موقت و فرمانروای سیاسی وفادار باقی ماندند. نیاکان مریم به گونه‌ای چشمگیر با فعالیتهای مکابیان آن دوران اخیر تعیین هویت می‌شدند.

یوسف به طور سرسختانه به دیدگاههای شرقی یا بابلی مذهب یهود باور داشت؛ مریم به طور راسخ به سمت تفسیر لیبرال‌تر و جامع‌تر غربی یا یونانی از شریعت و پیامبران تمایل داشت.

6- منزل در ناصره

منزل عیسی از تپهٔ مرتفع در قسمت شمالی ناصره، که از چشمهٔ دهکده قدری فاصله داشت، دور نبود؛ چشمه در بخش شرقی شهرک واقع شده بود. خانوادهٔ عیسی در حاشیهٔ شهر ساکن بود، و این امر این را برای او بسیار آسانتر می‌ساخت که متعاقباً از قدم زدن‌های مکرر در دشت اطراف لذت ببرد و به بالای این کوهستان مجاور، مرتفع‌ترین تپهٔ جنوب جلیل، به استثنای رشته کوه تابور در شرق و تپهٔ نائین که حدوداً ارتفاع یکسانی داشت، برود. منزل آنها اندکی به سوی جنوب و شرقِ برآمدگی جنوبی این تپه و حدوداً وسط پایهٔ این ارتفاع و جاده‌ای که از ناصره به سوی قانا راه می‌برد واقع شده بود. صرف نظر از بالا رفتن از تپه، پیاده‌روی مورد علاقهٔ عیسی دنبال نمودن یک ردهٔ باریک بود که به دور پایهٔ تپه در یک جهت شمال شرقی به سوی نقطه‌ای که به جاده‌ای به سوی سفوریس وصل می‌شد پیچ می‌خورد.

منزل یوسف و مریم یک ساختمان سنگی یک اتاقه با یک سقف صاف و یک ساختمان چسبیده به آن برای جا دادن حیوانات بود. مبلمان شامل یک میز سنگی کوتاه، ظروف سفالین، ظروف سنگی و دیگهای سنگی، یک دستگاه بافندگی، یک میز چراغ، چندین چهار پایهٔ کوچک، و زیراندازها برای خوابیدن روی کف سنگی اتاق بود. در حیاط پشت در نزدیکی جایگاه الحاقی حیوانات، سرپناهی وجود داشت که اجاق و آسیاب برای آسیاب کردن گندم را می‌پوشانید. برای به کار انداختن این نوع آسیاب به دو شخص نیاز بود، یکی برای آسیاب کردن و دیگری برای ریختن گندم در دستگاه. عیسی به عنوان یک پسر کوچک اغلب توی این آسیاب گندم می‌ریخت، در حالی که مادرش دستگاه آسیاب را می‌چرخاند.

در سالهای بعد، به تدریج که اندازهٔ خانواده بزرگ شد، آنها همگی به دور میز سنگیِ بزرگ شده جمع می‌شدند تا از غذاهای خود لذت برند. آنها از یک بشقاب یا دیگ مشترک غذا استفاده می‌کردند. در طول زمستان، در هنگام وعدهٔ غذای عصر، میز با یک چراغ کوچک مسطح سفالی که با روغن زیتون پر شده بود نورانی می‌شد. بعد از تولد مارتا، یوسف یک بخش الحاقی به این منزل ساخت، یک اتاق بزرگ که در طول روز به عنوان یک کارگاه نجاری و در هنگام شب به عنوان یک اتاق خواب استفاده می‌شد.

7- سفر به بیت‌لحم

در ماه مارس سال 8 پیش از میلاد مسیح (در ماهی که یوسف و مریم ازدواج کردند)، آگوستوس قیصر مقرر داشت که کلیهٔ ساکنان امپراتوری روم باید شمارش شوند، که باید یک سرشماری صورت گیرد که در اجرای مالیات بندی بهتر بتواند مورد استفاده قرار گیرد. یهودیان همیشه در برابر هر تلاشی برای "شمارش مردم" به اندازهٔ زیاد نظر منفی داشتند، و این امر در رابطه با

دشواریهای جدی محلی هیرودیس، پادشاه یهودیه، برای یک سال موجب به تعویق افتادن انجام این سرشماری در سرزمین یهودی شده بود. این سرشماری در سرتاسر امپراتوری روم در سال 8 پیش از میلاد مسیح ثبت گردید، به جز در پادشاهی فلسطینی هیرودیس، که یک سال بعد در سال 7 پیش از میلاد مسیح انجام شد.

لازم نبود که مریم برای ثبت نام به بیت‌لحم برود — یوسف اجازه داشت که به جای خانواده‌اش ثبت نام نماید — اما مریم که یک شخص ماجراجو و پرتحرک بود، اصرار داشت که او را همراهی نماید. او بیم داشت که در حالی که یوسف در سفر بود تنها بماند و کودک به دنیا بیاید، و باز، از آنجا که بیت‌لحم زیاد از شهر یهودیه دور نبود، مریم احتمال یک دیدار لذت بخش با خویشاوندش الیزابت را از پیش می‌دید.

یوسف عملاً همراهی کردن مریم را با خود قدغن نمود، اما این کار فایده‌ای نداشت. هنگامی که خوراک برای یک سفر سه یا چهار روزه بسته بندی شد، مریم سهمیه‌ای دو چندان آماده ساخت و برای سفر آماده گشت. اما پیش از آن که آنها در واقع عازم سفر شوند، یوسف با همراهی مریم موافقت نمود، و آنها در هنگام سپیده دم با شادی از ناصره عزیمت نمودند.

یوسف و مریم فقیر بودند، و چون فقط یک حیوان باربر داشتند، مریم به دلیل باردار بودن به همراه آذوقه‌ها سوار بر حیوان شد، در حالی که یوسف پیاده راه می‌رفت و حیوان را هدایت می‌کرد. ساختن یک خانه و پر کردن آن با اسباب و اثاثیه انرژی زیادی از یوسف گرفت، زیرا او همچنین باید به تأمین والدینش کمک می‌نمود، چرا که پدرش به تازگی ناتوان شده بود. و بدین ترتیب این زوج یهودی زود هنگام در بامداد 18 اوت سال 7 پیش از میلاد مسیح از منزل محقر خویش عازم سفر به بیت‌لحم شدند.

روز اول سفرشان آنها را به اطراف پایهٔ کوه جلبوع رساند. آنها در آنجا برای طول شب در کنار رودخانهٔ اردن اردو زدند و درگیر گمانه زنیهای بسیاری شدند که صاحب چه نوع پسری خواهند شد. یوسف به این ایده باور داشت که او یک آموزگار روحانی خواهد شد و مریم به این پنداشت اعتقاد داشت که او یک نجات دهندهٔ یهودی، یک ناجی ملت عبرانی خواهد شد.

یوسف و مریم صبح زود 19 اوت دوباره راه افتادند. آنها در هنگام ظهر در پایهٔ کوه سارتابا که به درهٔ اردن مشرف بود ناهار خود را خوردند، و به سفرشان ادامه دادند. آنها در شب هنگام به اریحا رسیدند، و در آنجا در مسافرخانه‌ای که در جاده اصلی در حومهٔ شهر واقع شده بود توقف کردند. مسافران ناصره، به دنبال وعدهٔ غذای عصر و بعد از بحث زیاد پیرامون ظالمانه بودن حکومت روم، هیرودیس، ثبت نام برای سرشماری، و نفوذ نسبی اورشلیم و اسکندریه به عنوان مراکز آموزش و فرهنگ یهود، به استراحت شبانه پرداختند. صبح زود 20 اوت آنها به سفر خود ادامه دادند و پیش از ظهر به اورشلیم رسیدند، از معبد دیدار کردند، و عازم مقصد خویش شدند، و در نیمهٔ بعد از ظهر به بیت‌لحم رسیدند.

مسافرخانه بیش از حد شلوغ بود، و از این رو یوسف در صدد برآمد با بستگان دور خویش هم مسکن شود، اما در بیت‌لحم هر اتاق بیش از اندازه پر بود. پس از بازگشت به حیاط مسافرخانه، او اطلاع یافت که اصطبلهای کاروان که از پهلوی تخته سنگی بریده شده و درست زیر مسافرخانه واقع شده بودند، از حیوانات تخلیه شده و برای پذیرش مسافران پاکیزه شده بودند. یوسف پس از گذاشتن خر در حیاط، کیف لباسها و لوازمشان را روی دوش حمل نمود و به همراه مریم از پله‌های سنگی به سوی اقامتگاهشان پایین رفت. آنها جای خود را در آنچه که یک انبار غله در جلوی اصطبلها و آخورها بود یافتند. پرده‌های چادر آویزان شده بودند، و آنها خود را خوش اقبال محسوب می‌کردند که چنین جایگاه راحتی دارند.

یوسف فکر کرد که به یکباره برود و ثبت نام کند، اما مریم خسته بود؛ او بسیار فرسوده بود و از یوسف استدعا کرد که در کنار او باقی بماند، و او نیز چنین کرد.

8- تولد عیسی

مریم تمامی آن شب بی‌قرار بود، لذا هیچیک از آنها زیاد نخوابیدند. تا هنگام سپیده دم دردهای شدید ناشی از زایمان به خوبی نمایان بود، و در هنگام ظهر، 21 اوت، سال 7 پیش از میلاد مسیح، با کمک و معاضدت مهرآمیز هم مسافریهای زن، مریم یک کودک پسر به دنیا آورد. عیسی ناصری به دنیا آمد، در لباسهایی که مریم به منظور این رویداد محتمل آورده بود پیچیده شد، و در یک آخور مجاور قرار داده شد.

کودک موعود درست به همان طریقی که کلیهٔ نوزادان پیش از آن روز و تا امروز به دنیا آمده‌اند به دنیا آمد؛ و در روز هشتم مطابق آداب و رسوم یهودی ختنه شد و رسماً یوشع (عیسی) نامیده شد.

روز بعد پس از تولد عیسی، یوسف او را ثبت نام نمود. یوسف پس از دیدار از مردی که دو شب پیش در اریحا با او صحبت کرده بودند، توسط او نزد یک دوست ثروتمند که در مسافرخانه اتاقی داشت برده شد، و گفت با خرسندی با زوج ناصری جا عوض می‌کند. آنها آن روز بعد از ظهر به مسافرخانه نقل مکان کردند، و برای تقریباً سه هفته در آنجا زندگی کردند تا این که در منزل یک خویشاوند دور یوسف منزلگاهی یافتند.

روز دوم بعد از تولد عیسی، مریم برای الیزابت پیام فرستاد که کودک او به دنیا آمده است و متقابلاً پیامی دریافت کرد که یوسف به اورشلیم دعوت شده تا پیرامون تمامی امورشان با زکریا صحبت کنند. هفتهٔ بعد یوسف به اورشلیم رفت تا با زکریا تبادل نظر کند. زکریا و الیزابت هر دو صادقانه تحت تأثیر این اعتقاد راسخ قرار داشتند که به راستی عیسی نجات دهندهٔ یهودی، مسیح، می‌شود، و این که پسرشان یحیی رئیس دستیاران او، مرد سرنوشت و دست راست او خواهد شد. و چون مریم همین عقاید را داشت، دشوار نبود که یوسف را متقاعد سازد که در بیت‌لحم، شهر داوود، باقی بماند، طوری که عیسی بتواند بزرگ شود و جانشین داوود در پادشاهی تمامی

اسرائیل شود. از این رو آنها بیش از یک سال در بیت‌لحم باقی ماندند، و در این اثنا یوسف در حرفهٔ نجاریش قدری کار کرد.

در هنگام تولد عیسی در هنگام ظهر سرافیمهای یورنشیا که تحت سرپرستی مدیرانشان گرد آمده بودند، بر فراز آخور بیت‌لحم سرودهای ستایش‌آمیز سر دادند، اما این گفته‌های نیایشی توسط گوشهای بشری شنیده نشدند. تا روز ورود برخی کاهنان اور که توسط زکریا از اورشلیم به آنجا فرستاده شدند هیچ چوپان یا مخلوق انسانی دیگری برای ادای احترام نزد نوزاد بیت‌لحم نیامد.

مدتی پیش یک آموزگار مذهبی عجیب از کشور این کاهنان بین‌النهرین به آنان گفته بود که او رویایی داشت که در آن آگاهی یافته بود که "نور حیات" به صورت یک نوزاد در میان یهودیان در آستانهٔ ظهور در زمین است. و این سه آموزگار در جستجوی این "نور حیات" به آنجا رفتند. بعد از هفته‌های بسیار از جستجوی بیهوده در اورشلیم، آنها در آستانهٔ بازگشت به اور بودند که زکریا با آنها ملاقات کرد و این اعتقادش را فاش ساخت که عیسی هدف جستجوی آنها است و آنها را به بیت‌لحم فرستاد. آنها در آنجا نوزاد را پیدا کردند و هدایای خود را نزد مریم، مادر زمینی او، باقی گذاشتند. در هنگام دیدار آنها نوزاد تقریباً سه هفته سن داشت.

این مردان عاقل هیچ ستاره‌ای که آنها را به بیت‌لحم هدایت کند ندیدند. منشأ داستان زیبای ستارهٔ بیت‌لحم از این قرار بود: عیسی در 21 اوت سال 7 پیش از میلاد مسیح در هنگام ظهر به دنیا آمد. در 29 مه سال 7 پیش از میلاد مسیح در صورت فلکی حوت، مشتری و زحل در یک تقارن خارق‌العاده قرار گرفتند. و این یک واقعیت استثنایی نجومی است که در 29 سپتامبر و 5 دسامبر همان سال تقارنهای مشابهی به وقوع پیوستند. بر مبنای این رخدادهای خارق‌العاده ولی کاملاً طبیعی، متعصبان خوش نیت نسل بعد افسانهٔ پرجاذبهٔ ستارهٔ بیت‌لحم را ساختند و بدین طریق مجوسیان شیفته به آخور راه یافتند، جایی که در آن نوزاد تازه به دنیا آمده را نگریسته و پرستش کردند. اذهان شرقی و نزدیک به شرقی از داستانهای تخیلی لذت می‌برند، و آنها مداوماً چنین افسانه‌های زیبایی پیرامون زندگی رهبران مذهبی و قهرمانان سیاسی خویش به هم می‌بافند. در فقدان چاپ، هنگامی که بیشتر دانش بشری از یک نسل به نسل دیگر دهان به دهان انتقال می‌یافت، بسیار آسان بود که افسانه‌ها به روایات تبدیل شوند و روایات در نهایت به صورت واقعیات پذیرفته شوند.

9- عرضه در معبد

موسی به یهودیان آموزش داده بود که هر پسر نخست زاده به خداوند تعلق دارد، و این که به جای قربانی کردن او، آنطور که در میان ملتهای غیریهودی مرسوم بود، چنین پسری می‌تواند زنده بماند به این شرط که والدین او از طریق پرداخت پنج شِکِل به هر کاهن مجاز او را باز خرید نمایند. همچنین قانونی از موسی وجود داشت که فرمان می‌داد یک مادر، بعد از گذشت یک مدت زمان مشخص، باید خود را برای پاک سازی در معبد عرضه کند، یا این که بگذارد کسی قربانی مناسب را به جای او انجام دهد. مرسوم بود که هر دو این مراسم در آن واحد صورت

گیرند. از این رو، یوسف و مریم شخصاً به معبد در اورشلیم رفتند تا عیسی را به کاهنان عرضه دارند و باز خرید او را به اجرا در آورند و همچنین قربانی مناسب را انجام دهند تا از تطهیرسازی تشریفاتی مریم از به اصطلاح ناپاکی ناشی از زایمان اطمینان حاصل نمایند.

دو شخصیت خارق‌العاده دائماً حول و حوش محوطهٔ حیاطهای معبد پرسه می‌زدند، یک خواننده به نام شمعون و یک شاعره به نام آنا. شمعون از یهودیه بود، اما آنا از جلیل بود. این زوج مکرراً با هم همراه بودند، و هر دو از دوستان صمیمی زکریای کاهن بودند که راز یحیی و عیسی را با آنها در میان گذاشته بود. شمعون و آنا هر دو آرزوی آمدن مسیح را داشتند، و اعتماد آنها به زکریا آنها را به این باور رهنمون ساخت که عیسی نجات دهندهٔ مورد انتظار مردم یهود است.

زکریا از روزی که انتظار می‌رفت یوسف و مریم با عیسی در معبد ظاهر شوند مطلع بود، و او با شمعون و آنا از قبل ترتیب داده بود که با ادای احترام از طریق دست افراشته‌اش نشان دهد که در صف کودکان نخست زاده کدام یک عیسی است.

آنا برای این رویداد شعری نوشته بود که شمعون با شگفتی فراوانِ یوسف، مریم، و کلیهٔ کسانی که در حیاطهای معبد گرد آمده بودند شروع به خواندن آن نمود. و این سرود نیایشی آنان پیرامون باز خرید پسر نخست زاده بود:

متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل،

چرا که او از ما دیدار کرده است و اقدام به رستگاری مردمش نموده است؛

در منزل خادمش داوود

او نمادی از رستگاری برای تمامی ما بر افراشته است.

حتی در حالی که با دهان پیامبران مقدسش سخن می‌گفت —

رهایی از دشمنانمان و از دست کلیهٔ کسانی که از ما نفرت دارند؛

تا به پدرانمان بخشش نشان دهد، و پیمان مقدسش را به خاطر آورد —

سوگندی که برای ابراهیم پدر ما خورد،

او دعای ما را مستجاب می‌سازد، ما که در حال رهایی یافتن از دست دشمنانمان هستیم،

باید بدون ترس او را خدمت کنیم،

در تقدس و پرهیزکاری در پیشگاه او در تمامی روزهایمان.

آری، و تو، ای کودک موعود، پیامبر والامرتبه نامیده خواهی شد؛

چرا که تو به پیشگاه خداوند خواهی رفت تا پادشاهی او را برقرار سازی؛

تا در بخشش گناهانشان

مردم او را از رستگاری آگاه سازی.

در بخشش مهرآمیز خداوندمان شادی کنید زیرا اکنون سپیده دم از آسمان از ما دیدار کرده است

تا بر آنهایی که در تاریکی و سایهٔ مرگ می‌نشینند نور افشانی کند؛

پاهای ما را به داخل راههای صلح و آرامش هدایت کند.

و اکنون ای خداوند بگذار خادم تو بنا به کلامت در آرامش رهسپار شود،

زیرا چشمان من رستگاری تو را دیده‌اند،

که تو در پیش روی تمامی مردمان؛

نوری حتی برای آشکارسازی به غیریهودیان

و جلال مردم تو اسرائیل آماده ساخته‌ای.

یوسف و مریم در مسیر بازگشت به بیت‌لحم خاموش — سردرگم و سخت متحیر — بودند. مریم به واسطهٔ خداحافظی احترام‌آمیز آنا، شاعرهٔ سالخورده، بسیار مشوش گردید، و یوسف با این تلاش زود هنگام برای این که عیسی، مسیحِ مورد انتظار مردم یهود نشان داده شود همدل نبود.

10- اعمال هیرودیس

اما دیده‌بانان هیرودیس غیرفعال نبودند. هنگامی که آنها دیدار کاهنان اور از بیت‌لحم را به او گزارش دادند، هیرودیس این کلدانیها را احضار نمود تا در پیشگاه او ظاهر شوند. او با پیگیری پیرامون "پادشاه" جدید "یهودیان" از این مردان عاقل پرس و جو نمود، اما آنها قدر اندکی او را خرسند ساختند، و توضیح دادند که نوزاد از زنی متولد شده که به همراه شوهرش به منظور ثبت نام در سرشماری از بیت‌لحم به آنجا آمده است. هیرودیس که از این پاسخ راضی نشده بود آنها را

با یک کیف پول به آنجا فرستاد و به آنان دستور داد که کودک را پیدا کنند تا او نیز بیاید و کودک را پرستش کند، چرا که آنها اعلام کرده بودند که بناست پادشاهی او معنوی باشد، نه گذرا. اما هنگامی که مردان عاقل باز نگشتند، هیرودیس مشکوک شد. همینطور که او این چیزها را در ذهنش مورد بررسی قرار می‌داد، جاسوسان او بازگشتند و گزارش کاملی از رخدادهای اخیر در معبد تهیه کردند، و نسخه‌ای از قسمتهایی از شعر شمعون را که در مراسم باز خرید عیسی خوانده شده بود برای او آوردند. اما آنها نتوانسته بودند یوسف و مریم را دنبال کنند، و هنگامی که آنها نتوانستند به او بگویند که آن زوج نوزاد را کجا برده‌اند هیرودیس از دست آنها بسیار خشمگین شد. سپس او جستجوگرانی را اعزام نمود تا مکان یوسف و مریم را پیدا کنند. از آنجا که زکریا و الیزابت می‌دانستند که هیرودیس در تعقیب خانوادهٔ ناصری است، از بیت‌لحم دور ماندند. نوزاد پسر مخفیانه نزد خویشان یوسف باقی ماند.

یوسف می‌ترسید به دنبال کار برود، و پس‌انداز اندک آنها به سرعت داشت ناپدید می‌شد. حتی در هنگام مراسم تطهیرسازی در معبد، یوسف آنقدر خود را فقیر می‌پنداشت که هدیهٔ خود را برای مریم، دو کبوتر جوان، آنطور که موسی برای تطهیر مادران در میان فقرا مقرر کرده بود، توجیه نماید.

آنگاه که پس از بیش از یک سال جستجو، جاسوسان هیرودیس مکان عیسی را پیدا نکردند، و به دلیل این سوءظن که نوزاد هنوز در بیت‌لحم پنهان شده است، او فرمانی آماده ساخت که مقرر می‌داشت یک جستجوی سیستماتیک از هر خانه در بیت‌لحم انجام گیرد، و این که تمامی نوزادان پسر زیر دو سال باید کشته شوند. هیرودیس بدین طریق امید داشت که اطمینان یابد این کودک که بنا بود "پادشاه یهودیان" شود نابود می‌شود. و بدین ترتیب در یک روز شانزده نوزاد پسر در بیت‌لحم یهودیه به هلاکت رسیدند. اما در بارگاه هیرودیس، و حتی در خانوادهٔ بلافصل خودش، دسیسه و قتل رخدادهایی معمول بودند.

قتل عام این نوزادان در حدود نیمهٔ اکتبر سال 6 پیش از میلاد مسیح، هنگامی که عیسی اندکی بیش از یکسال داشت، به وقوع پیوست. اما حتی در میان مقامات رسمی بارگاه هیرودیس ایماندارانی به مسیح آتی وجود داشتند، و یکی از اینها که از فرمان کشتار نوزادان پسر بیت‌لحم آگاهی یافته بود، با زکریا ارتباط برقرار کرد، و او نیز به نوبهٔ خود قاصدی نزد یوسف فرستاد؛ و یوسف و مریم شب پیش از قتل عام به همراه نوزاد به مقصد اسکندریه در مصر از بیت‌لحم خارج شدند. آنها به منظور اجتناب از جلب توجه به همراه عیسی به تنهایی به مصر سفر کردند. آنها با پولی که توسط زکریا فراهم شده بود به اسکندریه رفتند، و ضمن این که مریم و عیسی در منزل خویشاوندان ثروتمند خانوادهٔ یوسف سکنی گزیدند، یوسف در حرفهٔ خود در آنجا کار می‌کرد. آنها دو سال کامل در اسکندریه موقتاً اقامت نمودند، و تا بعد از مرگ هیرودیس به بیت‌لحم باز نگشتند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 123

اوان کودکی عیسی

به دلیل تردیدها و اضطرابهای سفرشان در بیت‌لحم، مریم نوزاد را از شیر نگرفت تا این که آنها صحیح و سالم به اسکندریه رسیدند، جایی که خانوادهٔ آنها توانست برای یک زندگی نرمال مستقر شود. آنها با خویشاوندان زندگی کردند، و یوسف مدت کوتاهی بعد از ورودشان به محض کسب شغل به خوبی توانست خانواده‌اش را تأمین کند. او به عنوان یک نجار برای چندین ماه استخدام شد و سپس به رتبهٔ سرگروه یک گروه بزرگ از صنعتگران که در یکی از ساختمانهای عمومیِ در آن هنگام در حال ساخته شدن کار می‌کردند ارتقا یافت. این تجربهٔ جدید به او ایدهٔ یک پیمانکار و ساختمان‌ساز شدن را بعد از بازگشت آنها به ناصره داد.

طی تمامی این سالهای آغازینِ ناتوانیِ نوزادیِ عیسی، مریم یک شب زنده‌داریِ طولانی و مداوم را حفظ نمود، تا مبادا حادثه‌ای که ممکن است سلامتی کودکش را مورد مخاطره قرار دهد برای او رخ دهد، و یا به هر طریق مأموریت آیندهٔ او را در زمین مختل سازد؛ هیچ مادری تا آن هنگام بیش از او برای فرزندش فداکاری نکرده بود. در خانه‌ای که عیسی بر حسب اتفاق در آن بود دو کودک دیگر در حدود سن و سال او وجود داشتند، و در میان همسایگان نزدیک شش کودک دیگر بودند و سن آنها آنقدر به سن خودش نزدیک بود که بتوانند هم بازیهای قابل قبولی باشند. در ابتدا مریم مایل بود عیسی را نزدیک به خود نگاه دارد. او بیم داشت که اگر عیسی اجازه یابد با کودکان دیگر در باغ بازی کند ممکن است برای او حادثه‌ای رخ دهد؛ اما یوسف، با کمک خویشاوندانش توانست او را متقاعد سازد که این نحوهٔ کار عیسی را از تجربهٔ سودمندِ یاد گرفتنِ چگونگیِ تنظیم رابطه با کودکان هم سنش محروم می‌سازد. و مریم با درک این امر که چنین برنامهٔ پناه دادنِ نامناسب و حفاظتِ غیرعادی او را خجالتی و تا اندازه‌ای خود محور می‌سازد، سرانجام به این طرح رضایت داد که اجازه دهد کودک موعود درست مانند هر کودک دیگر بزرگ شود؛ و گرچه مریم مطیع این تصمیم بود، این کار را وظیفهٔ خود به حساب آورد که ضمن این که بچه‌ها حول و حوش منزل یا در باغ مشغول بازی بودند، همیشه مراقب باشد. فقط یک مادر پرعاطفه می‌تواند این بار مسئولیت را که مریم در طول این سالهای نوزادی و اوان کودکی او برای امنیت پسرش در قلبش حمل می‌کرد تشخیص دهد.

در طول دو سال اقامت موقت آنها در اسکندریه، عیسی از سلامتی خوب بهره‌مند بود و به رشد طبیعی ادامه داد. گذشته از یک تعداد اندک از دوستان و خویشاوندان، در رابطه با این که عیسی یک "کودک موعود" است به هیچ کس چیزی گفته نشد. یکی از بستگان یوسف این را به تعداد

اندکی از دوستان در ممفیس، نوادگان ایخناتون از گذشته‌های دور، برملا ساخت، و آنها به همراه گروه کوچکی از ایمانداران اسکندریه مدت کوتاهی پیش از بازگشت به فلسطین به منظور آرزوی خیر برای خانوادهٔ ناصری و ادای احترام به کودک در منزل کاخ مانندِ خویشاوندِ نیکوکار یوسف گرد آمدند. در این فرصت، دوستان گرد آمده یک نسخهٔ کامل از ترجمهٔ یونانیِ متون مقدس عبرانی را به عیسی عرضه کردند. اما این نسخه از نوشتجات مقدس یهودی در دستان یوسف قرار داده نشد تا این که او و مریم هر دو سرانجام دعوت دوستان ممفیس و اسکندریه‌ایِ آنها را برای ماندن در مصر رد کردند. این ایمانداران اصرار داشتند که کودک سرنوشت قادر خواهد بود به عنوان یک ساکن اسکندریه در مقایسه با هر مکان مشخص دیگر در فلسطین تأثیر بسیار بیشتری داشته باشد. بعد از این که آنها خبر مرگ هیرودیس را دریافت کردند، این متقاعد ساختنها عزیمت آنها را به مقصد فلسطین برای مدتی به تأخیر انداخت.

یوسف و مریم سرانجام اسکندریه را با قایقی که به دوستشان عزرائون تعلق داشت و عازم جافا بود ترک کردند. آنها در اواخر اوت سال 4 پیش از میلاد مسیح به آن بندر رسیدند. آنها مستقیماً به بیت‌لحم رفتند و تمامی ماه سپتامبر را در رابطه با این که آیا باید در آنجا بمانند یا به ناصره بازگردند در مشورت با دوستان و بستگانشان در آنجا گذراندند.

مریم از این ایده که عیسی باید در بیت‌لحم، شهر داوود، رشد کند هرگز به طور کامل دست نکشیده بود. یوسف در واقع باور نمی‌کرد که پسرشان یک نجات دهندهٔ شاهانهٔ اسرائیل بشود. علاوه بر این، او می‌دانست که او خودش در واقع یک نوادهٔ داوود نیست؛ و علت این که او در زمرهٔ نوادگان داوود محسوب می‌شد به خاطر به فرزند خواندگی پذیرفته شدن یکی از نیاکان او به داخل خط تباریِ داوود بود. البته مریم فکر می‌کرد که شهر داوود مناسب‌ترین مکانی است که کاندیدای جدید برای تخت پادشاهی داوود می‌تواند در آن پرورش یابد، اما یوسف ترجیح داد بخت خود را با هیرودیس آنتیپاس بیازماید تا با برادرش آرچلوس. او برای امنیت کودک در بیت‌لحم یا در هر شهر دیگر در یهودیه بیم بسیاری داشت و حدس می‌زد که بیشتر احتمال دارد آرچلوس سیاستهای تهدیدآمیز پدرش هیرودیس را دنبال کند، تا آنتیپاس در جلیل. و علاوه بر تمامی این دلایل، یوسف در ترجیحش برای جلیل به عنوان یک مکان بهتر برای پرورش و آموزش کودک صریح و بی‌پرده بود، اما به سه هفته وقت نیاز بود تا بر مخالفتهای مریم فائق شود.

تا اول اکتبر یوسف مریم و تمامی دوستانشان را متقاعد کرد که برای آنها بهتر است به ناصره بازگردند. از این رو، در اوایل اکتبر در سال 4 پیش از میلاد مسیح، آنها از راه لاد و اسکیتوپولیس از بیت‌لحم به ناصره عزیمت کردند. در پگاه یک صبح یکشنبه آنها سفر خود را آغاز کردند. مریم و کودک سوار بر حیوان باربرِ به تازگی به دست آمدهٔ خود بودند، در حالی که یوسف و پنج تن از خویشاوندان همراهشان پیاده حرکت کردند. خویشاوندان یوسف به آنها اجازه ندادند که به تنهایی به ناصره سفر کنند. آنها می‌ترسیدند که از راه اورشلیم و درهٔ اردن به جلیل بروند، و برای دو مسافر تنها با یک کودک کم سن و سال مسیرهای غربی در مجموع امن نبودند.

1- در ناصره

در چهارمین روز سفر، گروه سلامت به مقصدش رسید. آنها بدون اعلام قبلی به منزلگاه ناصره که توسط یکی از برادران مزدوج یوسف برای بیش از سه سال اشغال شده بود رسیدند. او به راستی از دیدن آنها شگفت‌زده شد؛ آنها چنان بی سر و صدا به دنبال کار خود رفته بودند که نه خانوادهٔ یوسف و نه خانوادهٔ مریم نمی‌دانستند که آنها حتی اسکندریه را ترک کرده‌اند. روز بعد برادر یوسف خانوادهٔ خود را تغییر مکان داد، و مریم برای اولین بار از هنگام تولد عیسی با خانوادهٔ کوچک خود در آنجا استقرار یافت تا از زندگی در منزل خودشان لذت ببرند. در کمتر از یک هفته یوسف به عنوان یک نجار کار به دست آورد، و آنها به قدر فراوان خوشحال بودند.

عیسی در هنگام بازگشتشان به ناصره در حدود سه سال و دو ماه داشت. او در تمامی این سفرها بسیار خوب تاب آورده بود و در سلامت عالی بود و به خاطر داشتن مکانهای خودش برای بازی و لذت بردن، سرشار از شور و هیجان کودکانه بود. اما او به سبب از دست دادن ارتباط با همبازیهایش در اسکندریه به اندازهٔ زیاد دلتنگ بود.

یوسف در مسیر رفتن به ناصره مریم را متقاعد کرد که پخش این خبر در میان دوستان و بستگان جلیلی آنها که عیسی کودک موعود است نابخردانه است. آنها توافق کردند که از ذکر کامل این مسائل به هر کسی خودداری کنند. و آنها هر دو در حفظ این قول بسیار وفادار بودند.

تمامی چهارمین سال عیسی یک دورهٔ رشد طبیعی فیزیکی و فعالیت غیرمعمول ذهنی بود. در این اثنا او یک پیوند بسیار نزدیک با یک پسر همسایهٔ تقریباً هم سنش به نام یعقوب شکل داد. عیسی و یعقوب همیشه در بازیهایشان خوشحال بودند، و آنها بزرگ شدند و دوستان خوب و همنشینان وفاداری شدند.

رخداد مهم بعدی در زندگی این خانوادهٔ ناصری تولد دومین کودک، یعقوب، در ساعات آغازین بامداد دوم آوریل سال 3 پیش از میلاد مسیح بود. عیسی به واسطهٔ فکرِ داشتن یک برادر نوزاد ذوق زده بود، و او ساعت به ساعت در آن حول و حوش می‌ایستاد تا فقط فعالیتهای آغازین نوزاد را مشاهده کند.

نیمهٔ تابستان همین سال بود که یوسف یک کارگاه کوچک نزدیک به چشمهٔ دهکده و نزدیک به مکان توقف کاروان ساخت. بعد از این او کار نجاری بسیار اندکی در طول روز انجام می‌داد. او دو تن از برادرانش و چندین تن از صنعتگران دیگر را به عنوان دستیار داشت. او ضمن این که برای ساختن یوغ و گاوآهن و انجام کارهای چوبی دیگر در کارگاه باقی می‌ماند، آنها را به کار می‌فرستاد. او همچنین کارهایی با چرم و با طناب و کرباس انجام می‌داد. و عیسی، همینطور که بزرگ می‌شد، هنگامی که در مدرسه نبود، وقت خود را تقریباً به طور مساوی میان کمک کردن به مادرش حول کارهای خانه و نظارهٔ کار کردن پدرش در کارگاه صرف می‌کرد، و در عین حال به گفتگو و خبرچینیِ رهبران کاروان و مسافران از چهار گوشهٔ زمین گوش می‌داد.

در ژوئیهٔ همین سال، یک ماه پیش از آن که عیسی چهار ساله شود، از طریق تماس با مسافران کاروان یک شیوع بیماری مهلک روده در سرتاسر ناصره گسترش یافت. مریم چنان با خطر قرار گرفتن عیسی در معرض این بیماری واگیردار بیمناک شد که هر دو کودک خود را بقچه‌بندی کرد و به منزل روستاییِ برادرش، در چند مایلیِ جنوب ناصره در جادهٔ مَجِدُّو نزدیک به سارید گریخت. آنها برای بیش از دو ماه به ناصره باز نگشتند؛ عیسی از این نخستین تجربهٔ خود در یک مزرعه به اندازهٔ زیاد لذت برد.

2- سال پنجم (سال 2 پیش از میلاد مسیح)

در چیزی بیش از یک سال بعد از بازگشت به ناصره، عیسیِ پسر به سن نخستین تصمیم شخصی و کامل اخلاقیش رسید؛ و یک تنظیم کنندهٔ فکر، یک هدیهٔ الهیِ پدر بهشتی که پیش از آن با ماکی‌ونتا ملک صادق خدمت کرده بود، آمد تا با او بماند تا بدین طریق تجربهٔ کار کردن در رابطه با پدیداریِ یک موجود ابرفانی را که در شکل جسم انسانی زندگی کرد به دست آورد. این رویداد در 11 فوریه سال 2 پیش از میلاد مسیح رخ داد، و عیسی بیش از میلیونها میلیون تن از فرزندان دیگر که پیش از آن و از آن هنگام به همین نحو این تنظیم کنندگان فکری را برای اقامت در ذهنشان و کار کردن برای معنویت بخشیدن غائیِ این اذهان و نجات ابدیِ روانهای در حال تکاملِ فناناپذیرشان دریافت کرده‌اند، از آمدن ناصح الهی آگاه نبود.

در این روز در فوریه، نظارتِ مستقیم و شخصیِ فرمانروایان جهان، بدان گونه که به ظهور بدون نقصِ کودک‌وار میکائیل در جسم مربوط بود خاتمه یافت. از آن زمان به بعد در سرتاسر آشکار شدنِ ظهور، سرپرستیِ عیسی به دستان این تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین و محافظان مربوطهٔ سرافی سپرده شد، و کارهای آنها گاه به گاه با کارکرد مخلوقات بینابینی که مطابق رهنمود سرپرستان سیاره‌ای‌شان انجام برخی وظایف قطعی به آنها سپرده شده بود تکمیل می‌شد.

در اوت همین سال عیسی پنج سال داشت، و از این رو، ما به این امر به عنوان پنجمین سال (تقویمیِ) زندگی او اشاره خواهیم کرد. در این سال، سال 2 پیش از میلاد مسیح، اندکی بیش از یک ماه پیش از پنجمین سالروز تولد او، عیسی به واسطهٔ آمدنِ خواهرش مریم که در شب 11 ژوئیه به دنیا آمد بسیار خوشحال شد. در طول عصر روز بعد عیسی در رابطه با شیوه‌ای که گروههای گوناگون چیزهای زنده به صورت موجودات جداگانه به دنیا می‌آیند یک گفتگوی طولانی با پدرش داشت. ارزشمندترین قسمت آموزش اولیهٔ عیسی از پدر و مادرش در پاسخ به پرسشهای اندیشمندانه و جستجوگرایانهٔ او به دست آمد. یوسف هرگز از انجام وظیفهٔ کاملش در پاسخ دادن به پرسشهای بیشمار پسر با صبر و حوصله و صرف وقت فروگذار نکرد. از هنگامی که عیسی پنج ساله بود تا وقتی که به سن ده سالگی رسید، او یک علامت سؤال مداوم بود. در حالی که یوسف و مریم همیشه نمی‌توانستند به پرسشهای او پاسخ دهند، هرگز از بحث کامل پیرامون پرسشهای او و به هر طریق ممکنِ دیگر برای یاری رسانیدن به او در تلاشهایش برای رسیدن به یک راه حل رضایت‌بخش برای مشکلی که به ذهن هوشیار او رسیده بود فروگذار نمی‌کردند.

از هنگام بازگشت به ناصره، خانوادهٔ آنها یک خانوادهٔ پرمشغله بود، و یوسف به گونه‌ای غیرمعمول مشغول به ساختن کارگاه جدیدش و راه انداختنِ مجددِ کسب و کارش بود. او آنقدر به طور کامل مشغول بود که وقتی برای ساختن یک گهواره برای یعقوب پیدا نکرده بود، اما این مدتها پیش از آمدنِ مریم تصحیح شد، طوری که او یک گهوارهٔ بسیار راحتی داشت. او در آن می‌آرمید ضمن این که خانواده او را تحسین می‌کردند. و عیسیِ کودک به تمامی این تجارب طبیعی و نرمال خانه با اشتیاق وارد شد. او از برادر کوچکش و خواهر نوزادش به اندازهٔ زیاد لذت می‌برد و در مراقبت از آنها کمک بزرگی برای مریم بود.

در دنیای غیریهودیِ آن روزگاران خانه‌های اندکی بودند که می‌توانستند آموزش عقلانی، اخلاقی، و مذهبی بهتری نسبت به منازل یهودیِ جلیل به یک کودک بدهند. این یهودیان برای پرورش و آموزش کودکانشان یک برنامهٔ سیستماتیک داشتند. آنها زندگی یک کودک را به هفت مرحله تقسیم می‌کردند:

1- کودک نوزاد، روز اول تا هشتم.

2- کودک شیرخوار.

3- کودک از شیر گرفته شده.

4- دورهٔ وابستگی به مادر، که تا پایان سال پنجم دوام می‌یافت.

5- آغاز استقلال کودک، و پدر با پسران مسئولیت آموزش آنها را به عهده می‌گرفت.

6- پسران و دختران نوجوان.

7- مردان جوان و زنان جوان.

رسم یهودیان جلیلی این بود که مادر مسئولیت آموزش یک کودک را تا پنجمین زادروز به عهده گیرد، و سپس، اگر کودک یک پسر بود، از آن هنگام به بعد پدر برای آموزش پسر مسئول شمرده می‌شد. از این رو، در این سال عیسی به پنجمین مرحلهٔ دوران زندگی یک کودک یهودی جلیلی وارد شد، و در نتیجه مریم در 21 اوت سال 2 پیش از میلاد مسیح رسماً او را برای آموزشهای بیشتر به یوسف تحویل داد.

اگر چه اکنون یوسف مسئولیت مستقیم برای آموزش عقلانی و مذهبی عیسی را به عهده گرفته بود، مادرش هنوز به آموزش او در منزلش علاقمند بود. او به عیسی شناخت و مراقبت از تاکها و گلهایی را که در مجاورت دیوارهای باغ رشد کرده و محوطهٔ خانه را کاملاً احاطه کرده بودند یاد می‌داد. او همچنین روی پشت بام خانه (اتاق خواب تابستانی) جعبه‌های کم عمقی از شن فراهم کرد که عیسی در آن نقشه درست می‌کرد و بخش عمدهٔ تمرین آغازین خود را در زمینهٔ نوشتن

زبان آرامی، یونانی، و بعدها عبرانی در آن انجام می‌داد. او به مرور زمان یاد گرفت که هر سه زبان را به طور سلیس بخواند، بنویسد، و صحبت کند.

به نظر می‌رسید عیسی از نظر فیزیکی یک کودک تقریباً کامل باشد و او از نظر ذهنی و احساسی به پیشرفت طبیعی ادامه داد. او در بخش بعدیِ این، پنجمین سال (تقویمیِ) خود، یک ناراحتی خفیف گوارشی، نخستین بیماری جزئی‌اش را تجربه کرد.

اگر چه یوسف و مریم اغلب دربارهٔ آیندهٔ فرزند ارشد خود صحبت می‌کردند، اگر شما آنجا بودید، فقط رشد یک کودک نرمال، تندرست، آسوده خاطر، اما بسیار کنجکاو آن زمان و مکان را مشاهده می‌کردید.

3- رخدادهای سال ششم (سال 1 پیش از میلاد مسیح)

عیسی با کمک مادرش از پیش بر لهجهٔ جلیلیِ زبان آرامی تسلط یافته بود؛ و اکنون پدرش شروع کرد به او یونانی یاد دهد. مریم قدر اندکی یونانی صحبت می‌کرد، اما یوسف یک سخنگوی مسلط زبان آرامی و یونانی هر دو بود. کتاب درسی برای مطالعهٔ زبان یونانی کپی متون مقدس عبری — یک نسخهٔ کامل قانون و پیامبران، از جمله مزامیر — بود که در هنگام ترک مصر به آنها اهدا شده بود. فقط دو نسخهٔ کامل از کتاب مقدس به یونانی در تمام ناصره وجود داشت، و داشتن یکی از آنها توسط خانوادهٔ نجار، منزل یوسف را به یک مکان بسیار خواستنی تبدیل ساخت و عیسی را همینطور که بزرگ می‌شد قادر نمود با یک گروه تقریباً بی‌پایان از دانشجویان باپشتکار و جویندگان صادقِ حقیقت دیدار داشته باشد. پیش از این که این سال به پایان رسد، عیسی حراست از این نسخهٔ گرانبها را به عهده گرفت. در ششمین زادروز او به او گفته شده بود که کتاب مقدس توسط دوستان و بستگان اسکندریه‌ای به او اهدا شده است. و او در یک مدت زمان بسیار کوتاه توانست به آسانی آن را بخواند.

اولین شوکِ بزرگ زندگی جوانیِ عیسی هنگامی رخ داد که او کاملاً شش سال نداشت. به نظر کودک رسیده بود که پدرش — حداقل پدر و مادرش با هم — همه چیز را می‌دانند. از این رو، شگفتیِ این کودک کنجکاو را تصور کنید، هنگامی که از پدرش علت یک زمین لرزهٔ خفیف را که به تازگی رخ داده بود پرسید، او شنید یوسف گفت: ”پسرم، من به راستی نمی‌دانم.“ بدین ترتیب آن توهم زداییِ طولانی و گیج کننده که در طول آن عیسی دریافت که والدین زمینی او تماماً خردمند و تماماً دانا نیستند آغاز شد.

نخستین اندیشهٔ یوسف این بود که به عیسی بگوید زمین لرزه توسط خدا به وجود آمده است، اما فکرِ لحظه‌ای به او هشدار داد که چنین پاسخی فوراً موجب پرسشهای بیشتر و باز خجلت‌آورتری خواهد شد. حتی در یک سن آغازین پاسخ دادن به پرسشهای عیسی پیرامون پدیده‌های فیزیکی یا اجتماعی با گفتنِ بی‌فکرانه به او که خداوند یا شیطان مسئول هستند بسیار دشوار بود. در هماهنگی با اعتقاد غالب مردم یهودی، عیسی مدتها مایل بود که دکترین ارواح خوب و ارواح

شرور را به عنوان توضیح محتملِ پدیده‌های ذهنی و روحی بپذیرد، اما او در همان اوان شک داشت که این تأثیرات نادیدنی مسئول رخدادهای فیزیکیِ دنیای طبیعی هستند.

پیش از آن که عیسی شش ساله شود، در اوایل تابستان سال 1 پیش از میلاد مسیح، ذکریا و الیزابت و پسرشان یحیی به دیدار خانوادهٔ ناصری رفتند. عیسی و یحیی در طول این دیدار لحظات خوشی داشتند. این اولین دیدار آنها در خاطراتشان بود. اگر چه دیدارگران فقط برای چند روز می‌توانستند بمانند، والدین در رابطه با بسیاری چیزها، از جمله طرحهای آینده برای پسرانشان صحبت کردند. در حالی که آنها بدین گونه مشغول بودند فرزندانشان با بلوکهایی در شن در بالای منزل بازی می‌کردند و به طرق بسیار دیگر به شیوهٔ واقعاً پسرانه از خود لذت می‌بردند.

عیسی پس از دیدار با یحیی که از نزدیک اورشلیم آمده بود، شروع به نشان دادن علاقهٔ غیرمعمول به تاریخ اسرائیل نمود و در رابطه با معنی مراسم سبت، موعظه‌های کنیسه، و جشنهای تکرارِی یادبود با جزئیات زیاد پرس و جو کرد. پدرش معنی تمامی این ایام را به او توضیح داد. اول جشن روشنایی در نیمهٔ زمستان بود که هشت روز طول می‌کشید، و با یک شمع در شب اول آغاز می‌شد و هر شب بعد یک شمع به آن اضافه می‌گشت. این کار به دنبال از سرگیریِ خدمات آیین موسی توسط یهودای مکابی یادبودِ وقف معبد را به جا می‌آورد. به دنبال آن جشن پوریم در اوایل بهار، جشن استر و رهایی اسرائیل از طریق او می‌آمد. سپس عید مذهبی فصح به دنبال آن می‌آمد که هر گاه ممکن بود بزرگسالان در اورشلیم جشن می‌گرفتند، ضمن آن که کودکان در خانه به خاطر می‌آوردند که برای تمام هفته هیچ نان دارای خمیر ترش نباید بخورند. بعد جشن اولین میوه‌ها می‌آمد، برداشت محصول؛ و در آخر مهم‌تر از همه، جشن سال نو، روز کفاره. در حالی که فهم برخی از این جشنها و مراسم برای ذهن جوان عیسی دشوار بود، او به طور جدی در مورد آنها ژرف اندیشی می‌کرد و سپس به طور کامل در شادیِ جشن خیمه‌ها وارد می‌شد. این فصل تعطیلات سالانه برای تمام مردم یهود بود، هنگامی که آنها در خیمه‌های برگ‌دار کمپ می‌کردند و تسلیم خنده و شادی و لذت می‌شدند.

در طول این سال یوسف و مریم با عیسی در رابطه با دعاهایش مشکل داشتند. او اصرار می‌ورزید که با پدر آسمانیش صحبت کند، بیشتر همانطور که با یوسف، پدر زمینی‌اش صحبت می‌کرد. این خروج از شیوه‌های شرعی‌تر و احترام‌آمیزترِ ارتباط با الوهیت برای والدینش، به ویژه برای مادرش قدری پریشان کننده بود، اما برای تغییر او کاری برای متقاعد ساختنش انجام نمی‌شد؛ او درست همانطور که آموزش یافته بود دعاهایش را می‌گفت، و بعد از آن اصرار می‌ورزید که می‌خواهم ”فقط قدری با پدر آسمانی‌ام حرف بزنم.“

در ژوئن این سال یوسف کارگاهِ ناصره را به برادرانش واگذار کرد و رسماً به کارش به عنوان یک سازنده وارد شد. پیش از آن که سال به پایان برسد، درآمد خانواده بیش از سه برابر شد. دیگر هیچگاه تا بعد از مرگ یوسف خانوادهٔ ناصری فشار فقر را حس نکرد. خانواده بزرگتر و بزرگتر شد، و آنها پول زیادی برای آموزش و مسافرتِ بیشتر خرج می‌کردند، اما همیشه درآمد روز افزون یوسف با هزینه‌های رو به رشد همگام بود.

چند سال بعد یوسف کار قابل توجهی در قانا، بیت‌لحم (از جلیل)، مَجدل، نائین، سفوریس، کفرناحوم، وعِین‌دور و نیز کار ساختمانی زیادی در ناصره و در نزدیکی آن انجام داد. به تدریج که یعقوب به قدر کافی بزرگ شد که بتواند در رابطه با کارهای خانه و مراقبت از فرزندان جوانتر به مادرش کمک کند، عیسی سفرهای مکرری دور از خانه با پدرش به این شهرها و دهکده‌های اطراف انجام داد. عیسی یک ناظر مشتاق بود و از این سفرهای دور از خانه دانش عملی زیادی کسب کرد؛ او در رابطه با انسان و روال زندگی او در زمین با پشتکار به اندوختن دانش مشغول بود.

این سال عیسی در تنظیم احساسات قوی و انگیزه‌های شدیدش نسبت به مطالبات همکاری خانواده و انضباط خانه پیشرفت زیادی کرد. مریم یک مادر پرمهر اما یک شخص با انضباط نسبتاً سخت‌گیر بود. با این وجود یوسف به طرق بسیار کنترل بیشتری روی عیسی اعمال می‌کرد، و شیوهٔ او این بود که با پسرش بنشیند و دلایل واقعی و اصلی برای ضرورت محدود ساختنِ منضبطِ خواسته‌های شخصی در ملاحظهٔ رفاه و آرامش کل خانواده را به طور کامل شرح دهد. وقتی که وضعیت به عیسی توضیح داده می‌شد، او همیشه به گونه‌ای هوشمندانه و رضایتمندانه با خواسته‌های والدین و مقررات خانواده همکاری می‌کرد.

بخش عمدهٔ اوقات فراغت او — وقتی که مادرش به کمکش در رابطه با خانه نیاز نداشت — صرف مطالعهٔ گلها و گیاهان در طول روز و ستارگان در طول شب می‌شد. او یک میل وافر مشکل‌آفرین به این نشان می‌داد که در این خانوادهٔ کاملاً با انضباطِ ناصری مدتی طولانی بعد از وقت معمول خوابش روی پشتش دراز بکشد و با شگفتی به آسمان پرستاره چشم بدوزد.

4- سال هفتم (سال 1 بعد از میلاد مسیح)

این به راستی یک سال پررویداد در زندگی عیسی بود. در اوایل ژانویه یک طوفان بزرگ برف در جلیل رخ داد. به عمق دو فوت برف بارید؛ این سنگین‌ترین ریزش برف بود که عیسی در طول زندگیش دید، و یکی از شدیدترین ریزشهای برف طی یکصد سال در ناصره بود.

زندگی بازی کودکان یهودی در روزگاران عیسی واقعاً محدود بود؛ اغلب اوقات بچه‌ها بازیهای جدی‌تری را که آنها مشاهده می‌کردند بزرگترهایشان انجام می‌دهند انجام می‌دادند. آنها عمدتاً در عروسیها و مراسم سوگواری بازی می‌کردند، مراسمی که مکرراً می‌دیدند و بسیار تماشایی بودند. آنها می‌رقصیدند و آواز می‌خواندند اما بازیهای سازمان یافتهٔ اندکی، آنطور که کودکان روزگاران بعد بسیار زیاد از آنها لذت می‌بردند داشتند.

عیسی در همراهی با یک پسر همسایه و بعدها برادرش یعقوب، از بازی کردن در گوشهٔ دور کارگاه خانوادگی نجاری شادمان می‌شد. آنها در آنجا با تراشه‌ها و بلوکهای چوبی سرگرمی خوبی داشتند. درک زیان برخی بازیهای خاص که در روز سبت قدغن بودند همیشه برای عیسی دشوار بود، اما او هیچگاه از پیروی کردن از خواسته‌های والدین خود کوتاهی نکرد. او برای مزاح و

شوخی که در محیط روزگار و نسل او فرصت اندکی برای ابراز به آن داده می‌شد ظرفیت داشت، اما تا سن چهارده سالگی بیشتر اوقات بشاش و شاد بود.

مریم در بالای حیوان‌خانه که به منزل وصل بود یک کبوترخانه داشت، و آنها از سود فروش کبوتران به عنوان یک صندوق خیریهٔ ویژه استفاده می‌کردند که عیسی بعد از کسر ده یک از آن و دادن آن به متصدی کنیسه بر آن نظارت داشت.

تنها حادثهٔ واقعی که عیسی تا این هنگام داشت سقوط از پله‌های سنگیِ حیاط پشت بود که به اتاق خوابِ سقف-پارچه‌ای منتهی می‌شد. این رخداد در طول یک طوفان غیرمنتظرهٔ شن از شرق در ماه ژوئیه اتفاق افتاد. بادهای داغ که جریانات شدید شن ریز را با خود حمل می‌کردند معمولاً در طول فصل باران به ویژه در ماه مارس و آوریل می‌وزیدند. رخ دادن چنین طوفانی در ماه ژوئیه خارق‌العاده بود. هنگامی که طوفان آمد، عیسی در شیروانیِ منزل در حال بازی کردن بود. این برای او یک عادت بود، زیرا در طول بخش عمدهٔ فصل خشک این اتاق بازی معمول او بود. او در هنگام پایین آمدن از پله‌ها بینایی خود را از طریق شنها از دست داد و افتاد. بعد از این حادثه یوسف در هر دو سمت پلکان یک نرده ساخت.

هیچ راهی برای پیشگیری از این حادثه وجود نداشت. محافظان موقف بینابینی را نمی‌شد به غفلت‌ورزی متهم نمود. یک بینابینیِ اولیه و یک ثانویه، به مراقبت از پسر گمارده شده بودند؛ فرشتهٔ محافظ سرافیم نیز قابل اتهام نبود. به بیان ساده، این رخداد قابل اجتناب نبود. اما این حادثهٔ ناچیز که ضمن غیب یوسف به علت بودن او در عِین‌دور رخ داد، موجب به وجود آمدن چنان اضطراب زیادی در ذهن مریم شد که او به گونه‌ای نابخردانه تلاش کرد عیسی را برای چندین ماه کاملاً نزدیک خود نگاه دارد.

شخصیتهای آسمانی در حوادث مادی، رخدادهای معمول که طبیعت فیزیکی دارند، به طور اختیاری مداخله نمی‌کنند. تحت شرایط معمولی فقط مخلوقات بینابینی می‌توانند برای محافظت از اشخاص مرد و زن سرنوشت در شرایط مادی مداخله کنند، و حتی در وضعیتهای ویژه این موجودات فقط در اطاعت از فرامین مشخص مافوقان خود می‌تواند بدین گونه عمل کنند.

و این تنها یکی از چندین حادثهٔ جزئی از این قبیل بود که متعاقباً برای این جوان کنجکاو و ماجراجو رخ داد. اگر شما دوران معمول کودکی و جوانی یک پسر بی‌باک را تجسم کنید، ایدهٔ نسبتاً خوبی از دوران جوانی عیسی خواهید داشت، و قادر خواهید بود تصور کنید که او کم و بیش چقدر موجب اضطراب والدین خود، به ویژه مادرش گردید.

چهارمین عضو خانوادهٔ ناصری، یوسف، چهارشنبه صبح در 16 مارس سال 1 بعد از میلاد مسیح به دنیا آمد.

5- روزهای مدرسه در ناصره

اکنون عیسی هفت ساله بود، سنی که کودکان یهودی موظف بودند آموزشهای رسمی خود را در مدارس کنیسه آغاز کنند. بر این اساس، در اوت این سال او به زندگی پررویداد آموزشی خود در ناصره وارد شد. این پسر از پیش یک خواننده، نویسنده، و سخنگوی سلیس دو زبان، آرامی و یونانی بود. او اکنون باید خود را با کار یادگیریِ خواندن، نوشتن، و صحبت کردن با زبان عبری آشنا می‌کرد. و او برای زندگی نوین مدرسه که در برابر او قرار داشت به راستی مشتاق بود.

او برای سه سال — تا وقتی که ده ساله شد — در مدرسهٔ ابتدایی کنیسهٔ ناصره شرکت کرد. او برای این سه سال مبادی اولیهٔ کتاب قانون را که به زبان عبری نگاشته شده بود مطالعه کرد. برای سه سال بعد او در مدرسهٔ پیشرفته درس خواند، و از طریق روش تکرار با صدای بلند، آموزشهای عمیق‌تر قانون مقدس را حفظ کرد. او در طول سیزدهمین سالش از این مدرسهٔ کنیسه فارغ‌التحصیل شد و توسط حکمرانان کنیسه به عنوان یک "پسر" آموزش یافتهٔ "فرمان موسی" و از این پس به عنوان یک شهروند مسئول کشور اسرائیل، که تماماً مستلزم شرکت او در اعیاد فصح در اورشلیم بود، به والدینش تحویل داده شد؛ از این رو، او در آن سال در نخستین عید فصحِ خود به همراه پدر و مادرش شرکت کرد.

در ناصره شاگردان به صورت یک نیم دایره روی زمین می‌نشستند، در حالی که آموزگارشان، حذان، یک مسئول کنیسه، رو در روی آنها می‌نشست. آنها با کتاب لاویان شروع می‌کردند و سپس به مطالعهٔ سایر کتابهای قانون می‌پرداختند، و به دنبال آن پیامبران و مزامیر را مطالعه می‌کردند. کنیسهٔ ناصره از یک نسخهٔ کامل کتاب مقدس به زبان عبری برخوردار بود. پیش از سال دوازدهم هیچ چیز جز کتاب مقدس مطالعه نمی‌شد. در ماههای تابستان ساعات مدرسه به اندازهٔ زیاد کوتاه می‌شدند.

عیسی به زودی یک استاد زبان عبری شد، و هنگامی که هیچ بازدید کنندهٔ برجسته‌ای بر حسب اتفاق در ناصره موقتاً اقامت نداشت، اغلب از او به عنوان یک مرد جوان درخواست می‌شد که برای ایماندارانی که در سرویسهای معمول سبت در کنیسه گرد آمده بودند متون مقدس عبرانی را بخواند.

البته این مدارس کنیسه، هیچ کتاب درسی نداشتند. حذان یک گفته را به زبان می‌آورد ضمن این که شاگردان آن را بعد از او با هم تکرار می‌کردند. هنگامی که دانشجو به کتب نگاشته شدهٔ قانون دسترسی داشت، درسش را از طریق خواندن با صدای بلند و از طریق تکرار دائم یاد می‌گرفت.

بعد عیسی علاوه بر یادگیری رسمی‌تر خود، همینطور که انسانها از بسیاری سرزمینها به کارگاه تعمیرات پدرش داخل و از آن خارج می‌شدند، شروع به برقراری ارتباط با طبیعت بشری از چهار سوی زمین کرد. هنگامی که او بزرگتر شد، با کاروانهایی که برای استراحت و صرف غذا در نزدیکی چشمه توقف می‌کردند آزادانه نشست و برخاست می‌کرد. از آنجا که او به طور سلیس به زبان یونانی صحبت می‌کرد، در گفتگو با اکثر مسافران و گردانندگان کاروان مشکلی نداشت.

ناصره یک ایستگاه کاروانی و راه اتصال سفر بود و جمعیتش عمدتاً غیریهودی بود؛ آن در همان حال وسیعاً به عنوان یک مرکز تفسیر لیبرال قوانین سنتی یهودی شناخته شده بود. در جلیل یهودیان در مقایسه با یهودیه بیش از آن قدر که رسمشان بود آزادانه‌تر با غیریهودیان در می‌آمیختند. و از میان تمامی شهرهای جلیل، یهودیان ناصره در تفسیرشان از محدودیتهای اجتماعی که مبتنی بر ترس از آلودگی در نتیجهٔ تماس با غیریهودیان بود از همه لیبرال‌تر بودند. و این شرایط موجب پیدایش این گفتهٔ عامیانه در اورشلیم شد: ”آیا هیچ چیز خوبی می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟“

عیسی آموزش اخلاقی و فرهنگ معنوی خود را عمدتاً در منزل خودش دریافت کرد. او بخش عمدهٔ آموزش عقلانی و تئولوژیک خود را از حذان به دست آورد. اما آموزش واقعی او — آن ابزار ذهنی و قلبی برای آزمون واقعی پیکار با مشکلات دشوار زندگی — را از طریق در آمیختن با همنوعانش به دست آورد. این ارتباط نزدیک با همنوعانش، پیر و جوان، یهودی و غیریهودی بود که به او فرصت شناخت نژاد بشر را داد. عیسی از این نظر بسیار آموزش یافته بود که انسانها را به طور کامل درک می‌کرد و به گونه‌ای عاطفی آنها را دوست داشت.

او در سرتاسر سالهایش در کنیسه یک دانشجوی با استعداد بود، و از مزیت زیادی برخوردار بود زیرا با سه زبان آشنا بود. حذانِ ناصره به مناسبت اتمام درس عیسی در مدرسه‌اش به یوسف گفت که او نگران این است که بیش از آن که ”بتواند به پسر آموزش دهد، از پرسشهای موشکافانهٔ عیسی یاد گرفته است.“

عیسی در طول دورهٔ آموزشی‌اش بسیار یاد گرفت و از خطبه‌های روزمرهٔ سبت در کنیسه الهام زیادی دریافت کرد. رسم بود که از دیدارگران برجسته که برای سبت در ناصره توقف می‌کردند درخواست شود که در کنیسه سخنرانی کنند. به تدریج که عیسی بزرگ شد، شرح دیدگاههای بسیاری اندیشمندان بزرگ تمامی دنیای یهود و همچنین بسیاری از یهودیان غیرارتدکس را شنید، زیرا کنیسهٔ ناصره یک مرکز پیشرفته و لیبرالِ اندیشه و فرهنگ عبرانی بود.

در هنگام ورود به مدرسه در هفت سالگی برای شاگردان مرسوم بود که ”متن تولد“ خود را انتخاب کنند (در این سن یهودیان تازه یک قانون اجباریِ آموزش را شروع کرده بودند). این یک گونه قاعدهٔ طلایی برای هدایت آنها در سرتاسر آموزشهایشان بود که اغلب در فارغ‌التحصیلی‌شان در هنگام سیزده سالگی روی آن بحث می‌کردند. متنی که عیسی انتخاب کرد از اشعیای پیامبر بود: ”روح خداوند متعال بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است؛ او مرا فرستاده است تا به فروتنان مژده دهم، دلشکستگان را شفا بخشم، آزادی را به اسیران اعلام کنم، و اسیران روحی را آزاد سازم.“

ناصره یکی از بیست و چهار مراکز کهانتِ ملت عبرانی بود. اما کهانت جلیلی در تفسیر قوانین سنتی لیبرال‌تر از کاتبان و آموزگاران شرع یهود بود. و در ناصره در رابطه با رعایت سبت آنها همچنین لیبرال‌تر بودند. از این رو روال کار یوسف این بود که در بعد از ظهرهای سبت عیسی را برای پیاده‌روی بیرون ببرد، و یکی از گردشهای مورد علاقهٔ آنها این بود که از تپهٔ بلند

نزدیک منزلشان بالا بروند. آنها از آنجا می‌توانستند به یک منظرهٔ پانورامیک از سرتاسر جلیل دست یابند. به سوی شمال غربی، در روزهای روشن آنها می‌توانستند ستیغ طویل کوه گرمَل را که تا دریا امتداد می‌یافت ببینند؛ و عیسی بارها بازگوییِ داستان ایلیا را از پدرش شنید. او یکی از نخستین پیامبران از زنجیرهٔ طولانی پیامبران عبرانی بود که آهاب را ملامت می‌کرد و کاهنان بعل را افشا می‌نمود. کوه حرمون در سمت شمال، قلهٔ برفی خود را با شکوهی باعظمت برافراشته بود و تقریباً 3000 فوت از دامنه‌های بالایی که با برف دائم درخششی سفید داشت خط افق را در انحصار خود درآورده بود. در آن دورها در سمت شرق، آنها می‌توانستند درهٔ اردن و در ماورای آن تا دورها، تپه‌های صخره‌ای موآب را تشخیص دهند. همچنین به سوی جنوب و شرق، هنگامی که خورشید روی دیوارهای مرمری آن می‌درخشید، آنها می‌توانستند شهرهای یونانی – رومی دکاپولیس با آمفی‌تئاترها و معابد پرزرق و برق آنها را ببینند. و هنگامی که آنها به پایین رفتن خورشید نظر می‌افکندند، به سمت غرب می‌توانستند کشتیهای در حال حرکت در دریای مدیترانه را از فاصلهٔ دور ببینند.

عیسی از چهار جهت می‌توانست دنباله‌های کاروان را که در مسیرشان به ناصره سفر می‌کردند و از آن خارج می‌شدند مشاهده کند، و او می‌توانست به سوی جنوب، دشت پهناور و حاصلخیز اِسدرالون را که به سوی کوه جلبوع و سامره امتداد می‌یافت ببیند.

آنها هنگامی که برای دیدن مناظر دور از ارتفاعات بالا نمی‌رفتند، در دشت و صحرا گشت می‌زدند و طبیعت را در حالتهای مختلفش مطابق با فصول مطالعه می‌کردند. آغازین‌ترین آموزش عیسی، صرف نظر از آموزش خانگی، به تماس احترام‌آمیز و دلسوزانه با طبیعت مربوط می‌شد.

او پیش از آن که 8 ساله شود، برای تمامی مادران و زنان جوانِ ناصره که در چشمه با او دیدار و صحبت کرده بودند شناخته شده بود. این چشمه زیاد از منزل او دور نبود، و یکی از مراکز اجتماعیِ تماس و خبرچینی برای تمامی شهر بود. این سال عیسی یاد گرفت که از گاو خانواده شیر بدوشد و از سایر حیوانات مراقبت کند. او همچنین در طول این سال و سال بعد درست کردن پنیر و بافندگی را یاد گرفت. هنگامی که او ده ساله بود یک کارور متخصص دستگاه بافندگی بود. حدوداً در این هنگام بود که عیسی و پسر همسایه، یعقوب، دوستان خوب یک سفالگر که در نزدیکی چشمهٔ جاری کار می‌کرد شدند؛ و همینطور که آنها شکل دادن گِل رس را روی چرخ سفالگری توسط انگشتان ماهر ناتان نظاره می‌کردند بارها هر دو آنها تصمیم گرفتند وقتی که بزرگ شدند سفالگر شوند. ناتان به پسرها بسیار علاقمند بود و اغلب به آنها گل رس می‌داد تا با آن بازی کنند. او به دنبال این بود که از طریق برانگیختن تلاشهای رقابتی در ساختن اشیاء و حیوانات گوناگون تخیلات خلاق آنها را برانگیزد.

6- هشتمین سال او (سال 2 بعد از میلاد مسیح)

این یک سال جالب در مدرسه بود. اگر چه عیسی یک دانش‌آموز غیرعادی نبود، او یک شاگرد کوشا بود و به یک سومِ پیشرفته‌ترِ کلاس تعلق داشت. او کارش را چنان خوب انجام می‌داد که هر ماه به مدت یک هفته از حضور در کلاس مرخص می‌شد. این هفته او وقت خود را معمولاً یا با عموی ماهیگیرش در سواحل دریای جلیل در نزدیکی مجدله و یا در مزرعهٔ دائی‌اش (برادر مادرش) که در پنج مایلی جنوب ناصره بود می‌گذراند.

اگر چه مادرش بیش از حد نگران سلامتی و ایمنی او شده بود، به تدریج نسبت به این سفرهای دور از خانه رضایت داد. عموها و عمه‌های عیسی همگی بسیار شیفتهٔ او بودند، و برای به دست آوردن همدمی با او برای این دیدارهای ماهانه در سرتاسر این سال و سالهای بلافصل بعد یک رقابت پر جنب و جوش در میان آنها به وجود آمد؛ نخستین هفتهٔ اقامت او (از هنگام نوزادی) در مزرعهٔ دائی‌اش در ژانویهٔ این سال بود؛ تجربهٔ ماهیگیریِ هفتهٔ اول در دریای جلیل در ماه مه رخ داد.

حدوداً در این هنگام عیسی یک آموزگار ریاضیات از دمشق را ملاقات کرد، و او با یادگیری برخی تکنیکهای جدید اعداد برای چندین سال وقت زیادی روی ریاضیات صرف کرد. در او یک حس مشتاقانه برای اعداد، مسافتها، و تناسبها به وجود آمد.

عیسی به حد بسیار زیاد شروع به لذت بردن از برادرش یعقوب کرد و تا پایان این سال شروع به آموزش الفبا به او نمود.

این سال عیسی ترتیباتی برای مبادلهٔ محصولات لبنیاتی با گرفتن درس روی نواختن چنگ داد. او به هر چیز آهنگین علاقهٔ خاصی داشت. بعدها او برای ترویج علاقه به موسیقیِ صوتی در میان معاشران جوانش کار زیادی انجام داد. تا پیش از رسیدن به سن یازده سالگی او یک نوازندهٔ ماهر چنگ بود و با اجراهای خارق‌العاده و ساختهای آنی توانمند خود از سرگرم کردن خانواده و دوستان، هر دو، به اندازهٔ زیاد لذت می‌برد.

در حالی که عیسی به پیشرفتی رشک‌برانگیز در مدرسه ادامه می‌داد، برای والدین یا آموزگاران همه چیز به گونه‌ای دلخواه پیش نمی‌رفت. او به پرسیدن بسیاری پرسشهای خجلت‌آور در رابطه با علم و مذهب هر دو ادامه داد، به ویژه در رابطه با جغرافیا و ستاره شناسی. او به خصوص اصرار داشت بفهمد چرا در فلسطین یک فصل خشک و یک فصل بارانی وجود دارد. او مکرراً به دنبال یافتن توضیحی برای تفاوت زیاد میان درجه حرارت ناصره و درهٔ اردن بود. به بیان ساده، او از پرسیدن چنین پرسشهای هوشمندانه اما مبهوت کننده هرگز دست نمی‌کشید.

سومین برادر او، شمعون، در عصر جمعه، 14 آوریل همین سال، سال 2 بعد از میلاد مسیح به دنیا آمد.

در فوریه، ناحور، یکی از آموزگاران در یک آکادمی آموزگاران شرع یهود در اورشلیم، که به یک مأموریت مشابه به منزل زکریا در نزدیکی اورشلیم رفته بود، به ناصره آمد تا عیسی را

مشاهده کند. او به تشویق پدر یحیی به ناصره آمد. در حالی که او در ابتدا به واسطهٔ رک‌گویی عیسی و شیوهٔ غیرمتعارف مربوط ساختنش به چیزهای مذهبی قدری شگفت‌زده شده بود، این را به دور بودن جلیل از مراکز یادگیری و فرهنگ عبرانی نسبت داد و به یوسف و مریم توصیه کرد به او اجازه دهند عیسی را با خود به اورشلیم ببرد، جایی که او می‌توانست از مزایای آموزش و یادگیری در مرکز فرهنگ یهودی در آن برخوردار گردد. مریم نیمه متقاعد شد که رضایت دهد؛ او باور داشت که بزرگترین پسرش مسیح، نجات دهندهٔ یهودی خواهد شد؛ یوسف تردید داشت؛ او به همان اندازه متقاعد شده بود که عیسی باید بزرگ شود و یک مرد سرنوشت شود، اما این که آن سرنوشت چه خواهد بود، او عمیقاً نامطمئن بود. اما او واقعاً هرگز شک نداشت که پسرش یک مأموریت بزرگ را در زمین به انجام خواهد رساند. هر چه بیشتر او دربارهٔ توصیهٔ ناحور فکر می‌کرد، بیشتر حکمت اقامت مورد پیشنهاد در اورشلیم را زیر سؤال می‌برد.

به دلیل این اختلاف نظر میان یوسف و مریم، ناحور درخواست کرد که تمامی موضوع را با عیسی مطرح کند. عیسی با دقت گوش داد، با یوسف، مریم و یک همسایه، یعقوبِ سنگ‌کار، که پسرش همبازی مورد علاقهٔ او بود صحبت کرد، و سپس دو روز بعد گزارش داد که چون میان والدین و مشاورانش چنین اختلاف نظری وجود دارد، و چون او احساس می‌کرد برای به عهده گرفتن مسئولیت برای چنین تصمیمی صلاحیت ندارد، و به یک سو یا سوی دیگر احساسی قوی ندارد، نظر به وضعیت کلی، سرانجام بدین گونه تصمیم گرفت که باید با "پدرم که در بهشت است صحبت کنم"؛ و در حالی که کاملاً در رابطه با پاسخ مطمئن نبود، احساس کرد که باید "با پدر و مادرم" در خانه بمانم، و اینطور اضافه کرد که "آنهایی که مرا بسیار زیاد دوست دارند نسبت به غریبه‌ها که فقط می‌توانند بدن من را ببینند و ذهن مرا مشاهده کنند اما به راستی نمی‌توانند مرا بشناسند باید بتوانند برایم بیشتر کار انجام دهند و مرا امن‌تر راهنمایی کنند." آنها همگی شگفت‌زده شدند، و ناحور به راه خود به اورشلیم بازگشت. و سالها طول کشید تا موضوع رفتن عیسی از خانه دوباره برای بررسی مطرح شود.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 124

دوران بعدی کودکی عیسی

اگر چه ممکن بود عیسی در اسکندریه از فرصت بهتری برای آموزش نسبت به جلیل برخوردار شود، نمی‌توانست چنین محیط باشکوهی با حداقلی از هدایت آموزشی برای حل مشکلات زندگی خودش داشته باشد، و در همان حال از مزیت بزرگ تماس دائم با چنین تعداد زیادی از کلیهٔ طبقات مردان و زنان که از هر بخش از دنیای متمدن می‌آمدند برخوردار گردد. اگر او در اسکندریه می‌ماند، آموزش او توسط یهودیان و منحصراً در راستای خطوط یهودی هدایت می‌شد. او در ناصره تعلیم یافت و آموزشی کسب کرد که او را به گونه‌ای قابل قبول‌تر برای فهم غیریهودیان آماده می‌ساخت، و به او یک ایدهٔ بهتر و متوازن‌تر از ارزشهای نسبیِ دیدگاههای شرقی یا بابلی، و غربی یا هِلِنی در زمینهٔ الهیات عبرانی می‌داد.

1- نهمین سال عیسی (سال سوم پس از میلاد مسیح)

اگر چه می‌توان گفت که عیسی هیچگاه به طور جدی بیمار نشد، او به همراه برادران و خواهر نوزادش برخی از بیماریهای جزئی دوران کودکی را در این سال داشت.

مدرسه ادامه یافت و او همچنان یک شاگرد مورد علاقه بود، و هر ماه یک هفته آزاد بود، و او همچنان وقت خود را میان سفر به شهرهای مجاور با پدرش، اقامت موقت در مزرعهٔ عمویش در جنوب ناصره، و سفرهای تفریحی برای ماهیگیری در خارج از مجدله تقریباً به طور مساوی تقسیم می‌کرد.

جدی‌ترین مشکلی که تا این زمان در اواخر زمستان در مدرسه رخ داد هنگامی بود که عیسی جرأت کرد دررابطه با این آموزش که طبیعت تمامی مجسمه‌ها، تصاویر، و نقاشیها بت پرستانه است، حذان را به چالش بکشد. عیسی از نقاشی کردن مناظر و نیز در ساختن انواع زیادی از اشیاءِ سفالی لذت می‌بُرد. هر کاری از این نوع بر طبق قوانین یهود کاملاً ممنوع بود، اما تا این هنگام او توانسته بود اعتراض والدین خود را خنثی سازد، تا حدی که آنها به او اجازه داده بودند به این فعالیتها ادامه دهد.

اما وقتی که در مدرسه یکی از شاگردان واپسگراتر متوجه شد عیسی دارد تصویر معلم را در کف کلاس درس با زغال نقاشی می‌کند باز مشکل تشدید شد. نقاشی به روشنی روز نمایان بود، و بسیاری از بزرگان پیش از آن که کمیته به دیدار یوسف برود و از او بخواهد برای متوقف کردن بی‌قانونی پسر ارشدش کاری انجام شود آن را دیدند. و گرچه این نخستین باری نبود که نزد یوسف و مریم پیرامون کنشهای فرزند چند هنره و بی‌باک آنها شکایت می‌شد، این جدی‌ترین اتهامی بود که تاکنون به او زده شده بود. عیسی در حالی که روی یک تخته سنگ بزرگ درست بیرونِ درِ پشتی نشسته بود به اتهامی که بر علیه تلاشهای هنریش زده شده بود برای مدتی گوش داد. او از سرزنش کردنِ پدرش به خاطر جرائمی که به ادعای آنها مرتکب شده بود آزرده شد؛ لذا به سوی متهم کنندگانش پیش رفت و با شجاعت با آنها رو برو شد. بزرگان به سردرگمی افکنده شدند. برخی تمایل داشتند که ماجرا را طنزآمیز ببینند، در حالی که به نظر می‌رسید یک یا دو تن تصور می‌کردند کار این پسر حتی اگر کفرآمیز نباشد بی‌حرمتی به مقدسات است. یوسف بهت‌زده بود، مریم برآشفته بود، اما عیسی اصرار داشت که به او گوش کنند. او حرفش را زد، با شهامت از دیدگاهش دفاع کرد، و با خویشتنداری کامل اعلام کرد که در این مورد، همچون کلیهٔ موارد بحث‌انگیز دیگر از تصمیم پدرش اطاعت می‌کند. و کمیتهٔ بزرگان در سکوت از آنجا خارج شد.

مریم تلاش کرد یوسف را متقاعد سازد به عیسی اجازه دهد در منزل اشیاءِ سفالی بسازد، به این شرط که او قول دهد هیچیک از این فعالیتهای سؤال برانگیز را در مدرسه ادامه ندهد، اما یوسف احساس کرد مجبور است بدین گونه حکم دهد که تفسیر نگرش آموزگاران شرع یهود از دومین فرمان موسی باید اجرا شود. و لذا از آن روز تا وقتی که عیسی در منزل پدرش زندگی می‌کرد هیچ تصویری را که شبیه به چیزی باشد نقاشی نکرد و مدل آن را نساخت. اما او نسبت به خطا بودن آنچه که انجام داده بود متقاعد نشد، و دست کشیدن از چنین سرگرمی مورد علاقه‌اش یکی از سختیهای بزرگ زندگی جوانی او بود.

در آخرین بخش ژوئن، برای اولین بار عیسی به همراه پدرش تا قلهٔ کوه تابور بالا رفت. این یک روز روشن بود و منظره عالی بود. برای این پسر نه ساله به نظر می‌رسید که به راستی به تمام دنیا به جز هند، آفریقا، و روم می‌نگرد.

دومین خواهر عیسی، مارتا، پنجشنبه شب، 13 سپتامبر به دنیا آمد. سه هفته بعد از آمدن مارتا، یوسف که برای مدتی در خانه بود شروع به ساختن یک بخش الحاقی به منزلشان نمود، ترکیب یک کارگاه و اتاق خواب. یک میز کار کوچک برای عیسی ساخته شد، و برای نخستین بار او ابزار خودش را داشت. او گهگاه برای سالهای بسیار روی این میز کاری کار می‌کرد و در ساختن یوغ بسیار ماهر شد.

این زمستان و زمستان بعد سردترین زمستانهای ناصره طی چندین دهه بودند. عیسی در کوهها برف دیده بود، و چندین بار در ناصره برف باریده بود، و فقط برای مدت کوتاهی روی زمین مانده بود؛ اما او تا این زمستان یخ ندیده بود. این واقعیت که آب می‌تواند به صورت جامد، مایع، و بخار وجود داشته باشد، موجب شده بود که پسر دربارهٔ دنیای فیزیکی و ساختار آن به اندازهٔ

زیاد ژرف اندیشی کند. (او مدتها راجع به خارج شدن بخار از ظروف در حال جوشش فکر کرده بود؛ و با این وجود، شخصیتی که در این جوان در حال رشد تجسم یافته بود در تمام این مدت آفرینندهٔ واقعی و سازمانده تمامی این چیزها در سرتاسر یک جهان پهناور بود.

آب و هوای ناصره جانفرسا نبود. ژانویه سردترین ماه بود، و میانگین دما در حدود 50 درجهٔ فارنهایت بود. در طول ژوئیه و اوت، گرمترین ماهها، دما بین 75 تا 90 درجهٔ فارنهایت تغییر می‌کرد. از کوهها تا اردن و درهٔ بحرالمیت دامنهٔ آب و هوای فلسطین از بسیار سرد تا گرم و سوزان تغییر می‌کرد. و لذا از جهتی، یهودیان آماده بودند تا تقریباً در هر گونه و تمامی آب و هواهای متغیر دنیا زندگی کنند.

حتی در طول گرمترین ماههای تابستان معمولاً از ساعت 10 بامداد تا حدود ساعت 10 شب یک نسیم خنک دریایی از سمت غرب می‌وزید. اما گهگاه بادهای شدید گرم از صحرای شرقی به سرتاسر فلسطین می‌وزید. این وزشهای شدید گرم معمولاً نزدیک به پایان فصل باران در فوریه و مارس می‌آمد. در آن روزها رگبارهای طراوت بخشی از نوامبر تا آوریل می‌بارید، اما بارندگی مداوم نبود. در فلسطین فقط دو فصل وجود داشت، تابستان و زمستان، فصلهای خشک و بارانی. در ژانویه گلها شروع به شکفتن می‌کردند، و تا پایان آوریل تمامی سرزمین یک باغ پهناور گل بود.

در ماه مه این سال، عیسی برای نخستین بار در مزرعهٔ عمویش در برداشت غلات کمک کرد. پیش از آن که او سیزده ساله شود، توانسته بود عملاً در رابطه با هر کاری، به جز فلزکاری، که مردان و زنان در ناصره انجام می‌دادند چیزی یاد بگیرد، و او وقتی که بزرگتر شد، پس از مرگ پدرش چندین ماه را در یک کارگاه آهنگری گذراند.

هنگامی که کار و سفر با کاروان کساد می‌شد، عیسی سفرهای بسیاری با پدرش برای تفریح یا کار به قانا،عِین‌دور، و نائین که نزدیک بودند انجام می‌داد. او حتی به عنوان یک نوجوان مکرراً از سفوریس که فقط اندکی بیش از سه مایل در سمت شمال غربی ناصره بود، و از سال 4 پیش از میلاد مسیح تا حدود سال 25 بعد از میلاد مسیح پایتخت جلیل و یکی از اقامتگاههای هیرودیس آنتیپاس بود دیدار کرد.

عیسی به رشد فیزیکی، عقلانی، اجتماعی، و معنوی ادامه داد. سفرهای او به دور از خانه برای دادن درک بهتر و پربارتر از خانوادهٔ خودش روی او تأثیر زیادی داشت، و تا این هنگام حتی والدینش در حین آموختن به او شروع به یادگرفتن از او کرده بودند. عیسی حتی در هنگام جوانیش یک اندیشمند اصیل و یک آموزگار ماهر بود. او با به اصطلاح "قوانین شفاهی" مداوماً برخورد داشت، اما همیشه تلاش می‌کرد خود را با رسوم خانواده‌اش تطبیق دهد. او با بچه‌های هم سن و سالش نسبتاً جور بود، اما اغلب به واسطهٔ اذهان کند - کنشگر آنها دلسرد می‌شد. او پیش از آن که ده ساله شود رهبر یک گروه هفت نفره از پسرانی شده بود که برای ترویج فراگیریهای مردانگی — فیزیکی، عقلانی، و مذهبی — خود را به صورت یک انجمن شکل داده بودند.

عیسی موفق شد که چندین بازی جدید و روشهای گوناگون بهبود یافتهٔ تفریح فیزیکی را به این پسران عرضه کند.

2- سال دهم (سال 4 بعد از میلاد مسیح)

پنجم ژوئیه، نخستین سَبَت ماه بود که عیسی حین قدم زدن با پدرش در دشت و صحرا برای نخستین بار احساسات و ایده‌هایی را ابراز نمود که نشان می‌داد نسبت به طبیعت غیرمعمول مأموریتش در زندگی در حال خود آگاه شدن است. یوسف به سخنان بسیار مهم پسرش با دقت گوش داد اما اظهار نظر اندکی نمود؛ او برای دادن هیچ اطلاعاتی داوطلب نشد. روز بعد عیسی گفتگوی مشابه ولی طولانی‌تری با مادرش داشت. مریم نیز به همین ترتیب به اظهارات پسر گوش داد، اما او نیز داوطلبِ دادنِ هیچ اطلاعاتی نشد. تقریباً دو سال سپری شد پیش از آن که عیسی در رابطه با این الهام فزاینده در درون ضمیر خود آگاهش پیرامون طبیعت شخصیتش و سرشت مأموریتش در زمین بار دیگر با پدر و مادرش صحبت کند.

او در ماه اوت به مدرسهٔ پیشرفتهٔ کنیسه وارد شد. او در مدرسه با سؤالاتی که به پرسیدن آنها اصرار می‌ورزید دائماً مشکل ایجاد می‌کرد. او کم و بیش در سرتاسر ناصره به طور فزاینده جار و جنجال به پا می‌کرد. پدر و مادر او مایل نبودند که او را از پرسیدن این پرسشهای نگران کننده منع کنند، و معلم اصلی او به واسطهٔ کنجکاوی، بینش، و اشتیاق وافر پسر به دانش به اندازهٔ زیاد شگفت زده شده بود.

همبازیهای عیسی هیچ چیز ماوراءطبیعی در رفتار او نمی‌دیدند. در بیشتر موارد او مجموعاً شبیه خودشان بود. علاقهٔ او به مطالعه قدری بالاتر از حد میانگین بود اما کاملاً غیرعادی نبود. او در مدرسه در کلاسش نسبت به بقیه سؤالات بیشتری می‌پرسید.

شاید غیرمعمول‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی او عدم تمایلش به جنگیدن برای حقوق خود بود. از آنجایی که او نسبت به سنش یک پسر کاملاً رشد یافته بود، برای همبازیهایش عجیب به نظر می‌رسید که او تمایلی به دفاع از خودش نداشت، حتی نسبت به بی‌عدالتی یا هنگامی که شخصاً مورد بدرفتاری قرار می‌گرفت. بدان گونه که رخ داد، او به دلیل دوستی با یعقوب، یک پسر همسایه که یک سال از او بزرگتر بود، به خاطر این ویژگی رنج زیادی نبرد. یعقوب پسر یک سنگ کار بود که یک همکار یوسف بود. او یک ستایشگر بزرگ عیسی بود و این را وظیفهٔ خود تلقی می‌کرد که اجازه ندهد کسی به خاطر بیزاری عیسی از درگیری فیزیکی به او زور بگوید. چندین بار جوانان بزرگتر و قلدر با اتکا به شهرت عیسی به متین بودن، به او حمله کردند، اما آنها همیشه به دستان قهرمان خود - منصوب شده و مدافع همواره آمادهٔ او، یعقوب پسر سنگ کار، به سرعت و با قطعیت مجازات می‌شدند.

عیسی رهبر عموماً پذیرفته شدهٔ آن پسران ناصری بود که روی آرمانهای والاتر روزگار و نسلشان ایستادگی می‌کردند. معاشران جوانش او را به راستی دوست داشتند، نه تنها به این دلیل

که او خوش سیما بود، بلکه همچنین به این خاطر که او از یک دلسوزی نادر و فهیمانه‌ای برخوردار بود که نشانگر عشق بود و با همدردی باملاحظه‌ای همراه بود.

در این سال او شروع به نشان دادن ترجیح آشکار به مصاحبت با اشخاص بزرگتر نمود. او از صحبت کردن دربارهٔ موضوعات فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و مذهبی با اذهان بزرگتر لذت می‌برد، و عمق استدلال و اشتیاق او برای مشاهده، چنان معاشران بزرگسال او را مسحور می‌ساخت که همیشه بیش از اندازه خواهان دیدار او بودند. تا وقتی که او مسئول حمایت خانواده‌اش شد، پدر و مادرش همواره تلاش می‌کردند او را ترغیب کنند که به جای معاشرت با افراد مسن‌تر و مطلع‌تر، که او به وضوح ترجیح می‌داد، با هم سن و سالهای خودش، یا نزدیکتر به سنش معاشرت کند.

در اواخر این سال، او با عمویش به مدت دو ماه یک تجربهٔ ماهیگیری در دریای جلیل داشت، و او بسیار موفق بود. او پیش از رسیدن به بزرگسالی یک ماهیگیر خبره شده بود.

رشد فیزیکی او ادامه یافت؛ او یک شاگرد پیشرفته و ممتاز در مدرسه بود؛ او در خانه با برادران و خواهران جوانترش سازگاری نسبتاً خوبی داشت. او از این مزیت برخوردار بود که از بزرگترین فرزندان دیگر سه سال و نیم بزرگتر بود. در ناصره نسبت به او نظر خوبی داشتند، به جز از سوی والدین برخی از بچه‌های کودن که اغلب دربارهٔ عیسی می‌گفتند او بیش از حد جسور است، و فاقد فروتنی مناسب و متانت جوانی است. او برای هدایت فعالیتهای تفریحی معاشران جوانش به سوی کانالهای جدی‌تر و اندیشمندانه‌تر تمایل فزاینده‌ای را نشان می‌داد. او یک آموزگار به دنیا آمده بود و به سادگی نمی‌توانست از چنین کنشی خودداری ورزد، حتی هنگامی که ظاهراً درگیر بازی بود.

یوسف در همان ابتدا شروع کرد شیوه‌های گوناگون گذران زندگی را به عیسی آموزش دهد، و مزایای کشاورزی نسبت به صنعت و تجارت را به او توضیح داد. جلیل نسبت به یهودیه یک ناحیهٔ زیباتر و آبادتر بود، و هزینهٔ زندگی در آنجا فقط یک چهارم اورشلیم و یهودیه بود. جلیل استانی با دهکده‌های کشاورزی و شهرهای پررونق صنعتی بود که شامل بیش از دویست شهرک با بیش از پنج هزار سکنه و سی شهرک با جمعیت بالای پانزده هزار نفر بود.

عیسی در نخستین سفری که با پدرش به دیدن صنعت ماهیگیری در دریای جلیل رفت، کم و بیش تصمیم گرفت که یک ماهیگیر شود؛ اما بعدها ارتباط نزدیک با حرفهٔ پدرش، او را بر آن داشت که یک نجار شود، در حالی که باز بعدها ترکیبی از تأثیرات او را به سوی انتخاب نهاییِ یک آموزگار مذهبی از یک رستهٔ نوین شدن هدایت نمود.

3- یازدهمین سال (سال پنجم بعد از میلاد مسیح)

در سرتاسر این سال پسر به انجام سفر به خارج از خانه با پدرش ادامه داد، اما همچنین به طور مکرر از مزرعهٔ عمویش دیدن می‌نمود و گهگاه با عمویش که مرکز کاری خود را نزدیک به آن شهر قرار داده بود به مجدل می‌رفت تا مشغول به ماهیگیری شود.

یوسف و مریم اغلب وسوسه می‌شدند که نسبت به عیسی قدری جانبداری ویژه نشان دهند و یا از جهات دیگر آگاهی خود را از این که او کودک موعود و پسر سرنوشت است فاش سازند. اما هر دو والدین او در تمامی این امور به طرز فوق‌العاده‌ای خردمند و دانا بودند. چند باری که آنها در برخی موارد حتی به کمترین میزان نسبت به او فرق قائل شدند، پسر به سرعت تمامی چنین ملاحظات ویژه را رد کرد.

عیسی وقت قابل ملاحظه‌ای در دکان لوازم کاروان صرف کرد، و از طریق گفتگو کردن با مسافران از تمامی نقاط دنیا، اطلاعات فراوانی پیرامون امور بین‌المللی کسب نمود که با در نظر گرفتن سن او حیرت‌آور بود. این آخرین سالی بود که او از تفریح آزادانه و شادی جوانی به قدر زیاد لذت می‌برد. از این هنگام به بعد دشواریها و مسئولیتها در زندگی این جوان به سرعت افزایش یافت.

در عصر چهارشنبه، 24 ژوئن، سال 5 بعد از میلاد مسیح، یهودا به دنیا آمد. تولد این کودک هفتم با دشواریهایی همراه بود. مریم برای چندین هفته چنان شدیداً بیمار بود که یوسف در خانه باقی ماند. عیسی بسیار درگیر کارهای پدرش و وظایف متعددی که به واسطهٔ بیماری جدی مادرش پیش آمده بود گردید. این جوان دیگر هرگز این را ممکن نیافت که به رویکرد کودکانهٔ سالهای آغازینش بازگردد. او از هنگام بیماری مادرش — درست پیش از آن که یازده ساله شود — مجبور شد مسئولیتهای پسر ارشد را به عهده گیرد، و تمامی این کارها را یک یا دو سال کامل پیش از آن که باید این مسئولیتها به طور طبیعی بر دوش او می‌افتاد انجام می‌داد.

حذان هر هفته یک روز عصر را با عیسی می‌گذراند، و به او کمک می‌کرد تا متون مقدس عبرانی را یاد بگیرد. او به پیشرفت شاگرد آینده‌دارش به اندازهٔ زیاد علاقمند بود؛ از این رو مایل بود به طرق بسیار به او کمک کند. این آموزگار یهودی روی این ذهن در حال رشد تأثیر زیادی گذاشت، اما هرگز قادر نبود بفهمد چرا عیسی نسبت به تمامی پیشنهادات او در رابطه با چشم‌اندازهای رفتن به اورشلیم برای ادامهٔ آموزشهایش زیر نظر آموزگاران شرعیات یهود چنان بی‌تفاوت است.

در حدود اواسط ماه مه، پسر پدرش را در یک سفر تجاری به اسکیتوپولیس، شهر اصلی یونانیِ دِکاپولیس، شهر باستانی عبرانی بیت‌شئان، همراهی نمود. در طی مسیر یوسف بخش زیادی از تاریخ باستانی شاه شائول، فلسطینی‌ها، و رخدادهای متعاقب تاریخ پرآشوب اسرائیل را بازگویی نمود. عیسی فوق‌العاده تحت تأثیر ظاهر پاکیزه و نظم و ترتیب این شهر به اصطلاح کفرآلود قرار گرفت. او از دیدن تئاتر رو باز آنجا شگفت‌زده شد و معبد مرمرین زیبایی را که به پرستش خدایان ”غیریهودی“ تخصیص یافته بود تحسین نمود. یوسف از اشتیاق پسرش بسیار نگران شده بود و تلاش کرد از طریق ستودن زیبایی و شکوه معبد یهودی در اورشلیم با این احساسات موافق

مقابله کند. عیسی اغلب از تپهٔ ناصره به این شهر شکوهمند یونانی با کنجکاوی چشم دوخته بود، و دربارهٔ آثار فراوان عمومی و ساختمانهای مزین آن بارها پرس و جو کرده بود، اما پدرش همیشه تلاش کرده بود از پاسخ دادن به این پرسشها اجتناب کند. آنها اکنون با زیباییهای این شهر غیریهودی رو در رو شده بودند، و یوسف دیگر نمی‌توانست پرسشهای عیسی را مؤدبانه نادیده انگارد.

چنین پیش آمد که درست در همین هنگام بازیهای سالانهٔ رقابتی و نمایشات عمومیِ دلاوریهای فیزیکی بین شهرهای یونانی دکاپولیس در آمفی تئاتر اسکیتوپولیس در جریان بود، و عیسی اصرار داشت که پدرش او را برای دیدن بازیها ببرد، و او چنان اصرار ورزید که یوسف نتوانست از پذیرش درخواست او امتناع کند. پسر از دیدن بازیها هیجان زده شده بود و به روح نمایشات توسعهٔ فیزیکی و مهارت ورزشی با اشتیاق وافر وارد شد. یوسف از مشاهدهٔ اشتیاق پسرش که این نمایشات غرورآمیز ''غیریهودی'' را نظاره می‌کرد به گونه‌ای وصف ناپذیر شوکه شد. بعد از این که بازیها به پایان رسید، یوسف کاملاً شگفت‌زده شد، از این که شنید عیسی تأیید خود را نسبت به آنها ابراز داشت و گفت خوب است مردان جوان ناصره هم بتوانند بدین گونه از فعالیتهای سلامت بخش فیزیکی در هوای آزاد بهره‌مند شوند. یوسف دربارهٔ ماهیت شیطانی چنین تمریناتی به طور جدی و به مدت طولانی با عیسی صحبت کرد، اما او به خوبی می‌دانست که پسرش قانع نشده است.

تنها وقتی که عیسی دید پدرش نسبت به او خشمگین شده است، آن شب در اتاقشان در مهمانسرا بود. در آن هنگام در جریان بحثهایشان، پسر چنان گرایشات اندیشهٔ یهودی را فراموش کرد که پیشنهاد کرد به خانه بازگردند و برای ساختن یک آمفی تئاتر در ناصره کار کنند. هنگامی که یوسف شنید پسر ارشدش چنین احساسات غیریهودی را ابراز می‌دارد رفتار آرام معمولش را فراموش کرد، شانهٔ عیسی را گرفت، و با عصبانیت گفت: ''پسرم، تا وقتی که زنده‌ای دیگر هیچگاه نمی‌خواهم بیان چنین افکار شیطانی را از سوی تو بشنوم.'' عیسی از این نمایش احساسات پدرش یکه خورد؛ پیش از این او هرگز سوزش شخصی خشم پدرش را حس نکرده بود و فراتر از توصیف شگفت‌زده و شوکه شد. او فقط پاسخ داد: ''بسیار خوب پدرم، همینطور خواهد بود.'' و پسر تا وقتی که پدرش زنده بود دیگر هیچگاه حتی در کمترین حد به بازیها و سایر فعالیتهای ورزشی یونانیان اشاره‌ای نکرد.

بعدها عیسی آمفی تئاتر یونانی در اورشلیم را دید و پی برد که چقدر این چیزها از دیدگاه یهودی نفرت انگیزند. با این وجود، او در سرتاسر زندگیش تلاش کرد ایدهٔ تفریحات سلامت بخش را تا جایی که رسوم یهودی اجازه می‌داد، در طرحهای شخصیش و در برنامهٔ آتیِ فعالیتهای منظم برای دوازده حواریش بگنجاند.

عیسی در پایان این سال یازدهم جوانی نیرومند، کاملاً رشد یافته، نسبتاً شوخ طبع، و تا اندازه‌ای شاداب بود، اما از این سال به بعد بیشتر و بیشتر وقف اوقات ویژهٔ ژرف اندیشی و درون نگری جدی شد. او عمدتاً به این فکر مشغول می‌شد که چگونه تعهداتش را نسبت به خانواده‌اش به انجام

رساند و در همان حال نسبت به ندایی که او را به مأموریتش در این دنیا فرا می‌خواند فرمانبردار باشد؛ او از پیش دریافته بود که کارکرد او به بهبود بخشیدن مردم یهود محدود نمی‌شد.

4- سال دوازدهم (سال 6 بعد از میلاد مسیح)

این یک سال پررویداد در زندگی عیسی بود. او به پیشرفت در مدرسه ادامه داد و در مطالعه‌اش پیرامون طبیعت خستگی‌ناپذیر بود، در حالی که مطالعهٔ روشهایی را که به واسطهٔ آن انسانها امرار معاش می‌کنند به طور فزاینده دنبال می‌نمود. او شروع به انجام کارهای معمول در دکان نجاری منزل نمود و اجازه یافت کسب درآمد خودش را مدیریت کند، ترتیبی که در یک خانوادهٔ یهودی بسیار غیرمعمول بود. در این سال او همچنین خردِ مخفی نگاه داشتن چنین اموری را در خانواده یاد گرفت. او در رابطه با شیوه‌ای که به واسطهٔ آن در دهکده مشکل‌سازی کرده بود آگاهی می‌یافت، و از این پس در پنهان نگاه داشتن هر چیزی که ممکن بود موجب شود نسبت به همیارانش متفاوت به شمار آید به طور فزاینده محتاط گردید.

در طول این سال او دورانهای متعددی از عدم اطمینان، اگر نه شک واقعی را، در رابطه با طبیعت مأموریتش تجربه کرد. ذهن طبعاً در حال تکامل بشری او هنوز واقعیت طبیعت دوگانه‌اش را به طور کامل درک نمی‌کرد. این واقعیت که او یک شخصیت یگانه داشت برای ضمیر او این را دشوار می‌ساخت که منشأ دوگانهٔ آن عواملی که تشکیل دهندهٔ طبیعت مربوط به همان شخصیت بودند را بشناسد.

از این زمان به بعد او در کنار آمدن با برادران و خواهرانش موفق‌تر شد. او به طور فزاینده با تدبیر بود، و همیشه نسبت به بهروزی و شادی آنها دلسوز و باملاحظه بود، و تا زمان شروع خدمت روحانی همگانی خود روابط خوبی با آنها داشت. اگر روشن‌تر بگوییم: او با یعقوب، مریم، و دو فرزند جوانتر، عاموس و روت (که هنوز به دنیا نیامده بودند)، به بهترین نحو سازگاری داشت. او همیشه با مارتا به گونه‌ای نسبتاً خوب سازگاری داشت. مشکلی که در خانه داشت عمدتاً ناشی از ناسازگاری با یوسف و یهودا بود، به ویژه دومی.

برای یوسف و مریم این یک تجربهٔ دشوار بود که پرورش این ترکیب بی‌سابقهٔ ربانیت و بشریت را به عهده گیرند، و آنها برای این که چنین وفادارانه و موفق مسئولیتهای پدرانه و مادرانهٔ خود را به انجام رساندند سزاوار تحسین فراوانی هستند. والدین عیسی به طور روزافزون متوجه می‌شدند که چیزی فوق بشری در این پسر ارشد وجود دارد، اما هرگز حتی در کمترین حد تصور این را نیز نمی‌کردند که این پسر موعود در واقع و در حقیقت آفرینندهٔ واقعیِ هر چیز و هر کس در این جهان محلی است. یوسف و مریم زندگی کردند و از دنیا رفتند بدون آن که هرگز بدانند پسرشان عیسی در واقع آفرینندهٔ جهان بود که در جسم انسانی ظهور یافته بود.

در این سال عیسی بیش از پیش به موسیقی توجه نشان داد، و او به آموزش برادران و خواهرانش در مدرسهٔ خانگی ادامه داد. حدوداً در این هنگام بود که پسر از تفاوت میان دیدگاههای یوسف و

مریم پیرامون طبیعت مأموریتش به طور مشتاقانه آگاه شد. او پیرامون دیدگاههای متفاوت والدینش بسیار تعمق کرد، و هنگامی که آنها فکر می‌کردند او به خواب عمیق فرو رفته است، اغلب بحثهای آنها را می‌شنید. او بیشتر و بیشتر به دیدگاه پدرش متمایل بود، لذا مادرش با این درک که پسرش رهنمودهای او را در امور مربوط به زندگی حرفه‌ای خود به تدریج رد می‌کند مقدر به آزرده خاطر شدن شده بود. و به تدریج با گذشت سالیان، این نقض ادراک وسعت یافت. مریم مفهوم مأموریت عیسی را کمتر و کمتر درک می‌کرد، و این مادر خوب با ناکامی پسر مورد علاقه‌اش در برآورده ساختن انتظارات بیش از حد او به طور روز افزون آزرده خاطر می‌گشت.

یوسف اعتقادی روز افزون به طبیعت معنویِ مأموریت عیسی پیدا می‌کرد. و اما به دلایل دیگر و مهمتر تأسف‌انگیز به نظر می‌رسد که او نتوانست آنقدر زنده بماند که تحقق برداشتش از اعطای عیسی به زمین را ببیند.

عیسی در طول آخرین سالش در مدرسه، هنگامی که دوازده ساله بود، در رابطه با رسم یهودیِ لمس کردنِ بخشی از کاغذ پوستی که بالای چارچوب در میخکوب شده بود، و این که هر بار پس از ورود یا خروج از خانه، انگشتی را که کاغذ پوستی را لمس می‌کرد می‌بوسیدند، پدرش را نکوهش کرد. به عنوان بخشی از این آیین، رسم بود که بگویند: ”خداوند ما را در خروج و ورود، از این لحظه به بعد و حتی تا ابد محافظت نماید.“ یوسف و مریم دلایل نساختن مجسمه یا نقاشی نکردن را به طور مکرر به عیسی آموزش داده بودند، و توضیح داده بودند که ممکن است چنین کارهایی به مقاصد بت پرستانه به کار گرفته شوند. اگر چه عیسی نتوانست ممنوعیت آنها را در رابطه با تندیسها و تصاویر به طور کامل بفهمد، درک بسیار منسجمی داشت و از این رو سرشت اساساً بت‌پرستانهٔ این تعظیم و تکریم عادت‌وار به کاغذ پوستیِ چارچوب در را به پدرش خاطر نشان کرد. و یوسف پس از این که عیسی بدین گونه او را نکوهش کرد، کاغذ پوستی را برداشت.

با گذشت زمان، عیسی تلاش زیادی به خرج داد تا رسم اشکال مذهبی آنها را اصلاح سازد، از جمله دعاهای خانوادگی و رسوم دیگر. و انجام بسیاری از این کارها در ناصره امکان‌پذیر بود، زیرا کنیسهٔ آن تحت نفوذ یک مدرسهٔ لیبرال از آموزگاران یهودی بود که نمونهٔ آن آموزگار معروف ناصره، یوسف بود.

عیسی در طول این سال و دو سال بعد در نتیجهٔ تلاش دائمش برای تطبیق دادن دیدگاههای شخصیش در زمینهٔ رسوم مذهبی و تسهیلات اجتماعی با اعتقادات تثبیت شدهٔ پدر و مادرش دچار رنج ذهنی زیادی شد. او به واسطهٔ تضاد میان اشتیاق برای وفاداری به اعتقادات خودش و هشدار ضمیر درون برای تسلیم وظیفه شناسانه به پدر و مادرش پریشان بود. تعارض اصلی او میان دو فرمان بزرگ بود که در ذهن جوان او از همه برجسته‌تر بودند. یکی این بود: ”به اصول بالاترین اعتقادات خود پیرامون حقیقت و درستی وفادار باش.“ و دیگری این بود: ”به پدر و مادرت احترام بگذار، زیرا آنها به تو زندگی بخشیده‌اند و تو را پرورده‌اند.“ با این وجود او از زیر بار مسئولیتِ انجام تنظیمات ضروری روزانه میان این قلمروهای وفاداری با اعتقادات

شخصی فردی و وظیفه در قبال خانواده‌اش هرگز شانه خالی نکرد، و او به رضایت ایجاد یک در هم آمیختنِ فزایندهٔ موزونِ اعتقادات شخصی و وظایف خانوادگی به یک مفهوم استادانه از همبستگی گروهی بر اساس وفاداری، عدالت، بردباری، و عشق دست یافت.

5- سیزدهمین سال او (سال 7 بعد از میلاد مسیح)

در این سال این پسر اهل ناصره از دوران نوجوانی به آغاز اوان مردانگی عبور کرد؛ صدای او شروع به تغییر کرد، و سایر ویژگیهای ذهنی و جسمی شاهد فرا رسیدن وضعیت مردانگی بود.

در یکشنبه شب، 9 ژانویه، سال 7 بعد از میلاد مسیح، برادر نوزادش، عاموس، به دنیا آمد. یهودا هنوز دو سال نداشت، و خواهر نوزاد، روت، هنوز به دنیا نیامده بود؛ از این رو می‌توان دید که عیسی یک خانوادهٔ بزرگ از بچه‌های کوچک داشت که وقتی پدرش سال بعد در اثر یک حادثه از دنیا رفت، تحت مراقبت او قرار گرفتند.

حدوداً در اواسط فوریه بود که عیسی از نظر انسانی اطمینان یافت که سرنوشتش انجام یک مأموریت در زمین برای روشنگری انسانها و آشکار کردن خداوند است. تصمیمات بسیار مهم، به همراه طرحهای فراگیر در ذهن این جوان که در ظاهر یک پسر یهودی معمولی اهل ناصره بود در حال شکل گرفتن بودند. به تدریج که تمامی اینها در اندیشه و کنش پسر نجارِ تازه بالغ شروع به پدیدار شدن کرد، حیات هوشمند تمامی نبادان با شیفتگی و شگفتی در حال نظاره بودند.

در اولین روز هفته، 20 مارس، سال 7 بعد از میلاد مسیح، عیسی از دورهٔ آموزشی در مدرسهٔ محلی که به کنیسهٔ ناصره مربوط بود فارغ‌التحصیل شد. این یک روز بزرگ در زندگی هر خانوادهٔ بلند پرواز یهودی بود، روزی که نخستین پسر زاده شده یک "پسر فرمان خدا" و نخستین زاده شدهٔ فدیه شده به خداوند خدای اسرائیل، یک "فرزند خدای والا مرتبه" و خادم خدای تمامی زمین اعلام می‌شد.

جمعهٔ هفتهٔ قبل، یوسف برای حضور در این مناسبت شاد از سفوریس آمده بود، جایی که او مسئول کار روی یک ساختمان عمومی جدید بود. آموزگار عیسی با اطمینان باور داشت که سرنوشت شاگرد هشیار و کوشایش این است که کاری برجسته و مأموریتی ممتاز داشته باشد. بزرگان، به رغم تمامی مشکلاتشان با تمایلات خلاف عرف عیسی بسیار به پسر مباهات می‌کردند و از پیش شروع به آماده ساختن طرحهایی کرده بودند که او را قادر می‌ساخت به اورشلیم برود و تحصیلات خود را در آکادمیهای معروف عبرانی ادامه دهد.

همینطور که عیسی گاه به گاه گفتگو پیرامون این طرحها را می‌شنید، به طور فزاینده اطمینان می‌یافت که برای مطالعه نزد آموزگاران یهودی هرگز به اورشلیم نخواهد رفت. اما او این تراژدی را که در شرف وقوع بود در خواب هم نمی‌دید. این رخداد ترک تمامی این طرحها را تضمین نمود، چرا که او را مجبور ساخت مسئولیت حمایت و هدایت یک خانوادهٔ بزرگ که در

آن هنگام شامل پنج برادر و سه خواهر و نیز مادرش و خودش بود را به عهده گیرد. عیسی در مقایسه با یوسف، پدرش، تجربه‌ای بیشتر و طولانی‌تر در پرورش این خانواده داشت؛ و او از عهدهٔ انجام شاخصی که او متعاقباً برای خودش قرار داد برآمد: این که آموزگاری خردمند، شکیبا، فهیم، و مؤثر و برادر بزرگتر برای این خانواده — خانوادهٔ خودش — شود، که به طور بسیار ناگهانی غم زده و به گونه‌ای بسیار غیرمنتظره سوگوار گشت.

6- سفر به اورشلیم

عیسی که اکنون به آستانهٔ مردانگیِ جوان رسیده بود و رسماً از مدارس کنیسه فارغ‌التحصیل شده بود، از این شایستگی برخودار بود که برای شرکت در جشن نخستین عید فصح خود به همراه والدینش به اورشلیم برود. عید فصح این سال به شنبه، 9 آوریل، سال 7 بعد از میلاد مسیح افتاده بود. سحرگاه صبح دوشنبه، 4 آوریل، یک گروه قابل توجه (103 نفره) آمادهٔ رفتن از ناصره به اورشلیم شدند. آنها به سمت جنوب به سوی سامره سفر کردند، اما به محض رسیدن به یزرعیل، به سمت شرق تغییر جهت دادند، و کوه جَلبوع را به سوی درهٔ اردن دور زدند تا از عبور از طریق سامره اجتناب کنند. یوسف و خانواده‌اش می‌توانستند با رفتن به سامره از طریق مسیر چاه یعقوب و بِتِل لذت ببرند، اما چون یهودیان دوست نداشتند با سامریها برخورد کنند، تصمیم گرفتند از راه درهٔ اردن با همسایگان خود بروند.

آرچلوس که بسیار مورد ترس بود عزل شده بود، و آنها دیگر ترسی از بردن عیسی به اورشلیم نداشتند. از زمانی که هیرودیس اول در صدد نابود کردن نوزاد بیت‌لحم برآمد دوازده سال گذشته بود، و اکنون دیگر هیچکس به مربوط ساختن آن قضیه به این پسر گمنام ناصری فکر نمی‌کرد.

پیش از رسیدن به تقاطع یزرعیل، و همینطور که آنها به سفر خود ادامه می‌دادند، به زودی در سمت چپ از دهکدهٔ باستانی شونِم عبور کردند، و عیسی بار دیگر دربارهٔ زیباترین دوشیزهٔ تمام اسرائیل که روزگاری در آنجا زندگی می‌کرد و نیز دربارهٔ کارهای شگفت‌آوری که الیشع در آنجا اجرا می‌کرد شنید. والدین عیسی حین عبور از طریق یزرعیل کارهای آهاب و ایزابل و کارهای چشمگیر یهو را بازگویی کردند. در هنگام دور زدنِ کوه جَلبوع، آنها در رابطه با شائول که در دامنه‌های این کوه به زندگی خود خاتمه داد، و داوود پادشاه و اجتماعات این مکان تاریخی بسیار صحبت کردند.

این زائران در هنگام دور زدن پایهٔ کوه جَلبوع می‌توانستند شهر یونانی اسکیتوپولیس را در سمت راست ببینند. آنها از دور به ساختمانهای مرمری چشم می‌دوختند اما به شهر غیریهودی نزدیک نمی‌شدند تا مبادا خود را بدین طریق آلوده سازند و نتوانند در مراسم مذهبی و مقدس عید فصح که در اورشلیم پیش رو بود شرکت کنند. مریم نمی‌توانست بفهمد که چرا یوسف یا عیسی هیچکدام از اسکیتوپولیس صحبت نمی‌کنند. او از مشاجرهٔ سال گذشتهٔ آنها اطلاعی نداشت، زیرا هیچگاه این رخداد را برایش تعریف نکرده بودند.

اکنون جاده مستقیماً به درهٔ گرمسیری اردن به پایین راه می‌برد، و به زودی اردنِ پر پیچ و خم با آبهای درخشان و موج‌دارش که به سمت بحرالمیت سرازیر می‌شدند در معرض دید شگفت‌زدهٔ عیسی قرار می‌گرفت. در حالی که آنها در این درهٔ گرمسیری به سوی جنوب سفر می‌کردند لباسهای بیرونی خود را کنار گذاشتند، و از مزارع مجلل غلات و خرزهره‌های زیبا که مملو از گلهای صورتی بود لذت بردند، در حالی که کوه عظیم و پوشیده از برف حِرمون در آن دورها در سمت شمال با شکوه ایستاده بود، و به این درهٔ تاریخی به سوی پایین می‌نگریست. آنها با اندکی بیش از سه ساعت حرکت از اسکیتوپولیس که در سوی مقابل بود به یک چشمهٔ جوشان رسیدند، و شبانه زیر آسمان پرستاره در اینجا چادر زدند.

آنها در روز دوم سفرشان از جایی که رود زرقا از شرق به داخل اردن جاری می‌شود گذشتند، و با نگریستن به سمت شرق این دره رود، از روزگاران جدعون یاد کردند، زمانی که مِدیانیان برای تصرف این سرزمین به سوی آن هجوم آوردند. نزدیک به پایان دومین روز سفر، آنها در نزدیکی پایهٔ کوه سارتابا، بلندترین کوهی که به درهٔ اردن مشرف بود، چادر زدند. دژ اسکندریه در قلهٔ این کوه قرار دارد، جایی که هیرودیس یکی از همسران خود را در آن زندانی کرده و دو پسرش را پس از خفه کردن آنها در آن دفن کرده بود.

در روز سوم آنها از کنار دو دهکده که به تازگی توسط هیرودیس ساخته شده بود عبور کردند و معماری برتر آنها و باغهای زیبای نخل آنها را مشاهده کردند. آنها تا شب هنگام به اریحا رسیدند و تا روز بعد در آنجا ماندند. عصر آن روز یوسف، مریم، و عیسی تا مکان باستانی اریحا یک و نیم مایل راه رفتند، جایی که بنا بر روایات یهودی یوشع که عیسی به اسم او نامگذاری شده بود شاهکارهای معروف خود را اجرا کرده بود.

تا چهارمین و آخرین روز سفر، یک حرکت مداوم از زائران در جاده جریان داشت. آنها اکنون شروع به بالاروی از تپه‌هایی که به اورشلیم راه می‌برد کردند. همینطور که آنها به بالای تپه نزدیک می‌شدند، می‌توانستند به آن سوی اردن، به کوههایی که در ماورا و جنوب آبهای آرام بحرالمیت قرار داشتند، بنگرند. در حدود نیمهٔ راه به سمت اورشلیم، عیسی برای نخستین بار کوه زیتون (ناحیه‌ای که بخش عمده‌ای از زندگی آینده‌اش می‌شد) را دید، و یوسف به او اشاره کرد که شهر مقدس درست در آن سوی تیغهٔ این کوه قرار دارد، و قلب پسر از این پیش بینی شادی بخش که به زودی شهر و منزلگاه پدر آسمانیش را نظاره خواهد کرد به تندی به تپش درآمد.

آنها در دامنه‌های شرقی کوه زیتون در مرزهای دهکدهٔ کوچکی که بتانی نام داشت برای استراحت توقف کردند. روستائیان مهمان‌نواز برای خدمت به این زائران به آنجا سرازیر شدند، و چنین پیش آمد که یوسف و خانواده‌اش در نزدیکی خانهٔ فردی به نام شمعون که دارای سه فرزند حدوداً هم سن عیسی — مریم، مارتا، و ایلعازر — بود توقف کردند. آنها این خانوادهٔ ناصری را برای صرف غذا به منزلشان دعوت کردند، و یک دوستی دیرپا میان این دو خانواده شکل گرفت. بعد از آن، عیسی بارها در طول زندگی پررویداد خود در این خانه توقف کرد.

آنها به راه خود ادامه دادند، و به زودی در لبهٔ کوه زیتون ایستادند، و عیسی برای نخستین بار (در خاطرهٔ خود) شهر مقدس، کاخهای پر زرق و برق، و معبد الهام‌بخش پدرش را دید. عیسی در طول زندگیش هیچگاه چنین شور و شعف ناب بشری را تجربه نکرده بود، طوری که در این لحظه، در این بعدازظهر آوریل در هنگام ایستادن در کوه زیتون، برای نخستین بار با شیفتگی تمام محو تماشای اورشلیم گردید. و او سالها بعد، در همین نقطه ایستاد و به خاطر شهری که در آستانهٔ نفی پیامبری دیگر بود، یعنی آخرین و بزرگترین آموزگار آسمانیش، گریست.

اما آنها شتابان به سوی اورشلیم رفتند. اکنون بعد از ظهر روز پنجشنبه بود. آنها پس از رسیدن به شهر از معبد عبور کردند، و عیسی هیچگاه چنین جمعیت انبوهی از موجودات بشری را ندیده بود. او در رابطه با این که چگونه این یهودیان از دورترین نقاط دنیای شناخته شده در اینجا گرد آمده بودند عمیقاً اندیشه کرد.

آنها به زودی به مکانی رسیدند که برای اقامت آنها در طول هفتهٔ عید فصح از پیش ترتیب داده شده بود. این منزل بزرگ متعلق به یک خویشاوند ثروتمند مریم بود، کسی که از طریق زکریا دربارهٔ تاریخ آغازین یحیی و عیسی هر دو چیزهایی شنیده بود. روز بعد، روز آمادگی، آنها برای برگزاری شایستهٔ جشن سبتِ عید فصح آماده شدند.

در حالی که تمامی اورشلیم در آمادگی برای عید فصح در تکاپو بود، یوسف فرصتی پیدا کرد تا پسرش را به دیدن دانشکده‌ای ببرد که به محض رسیدن او به سن مورد نیازِ پانزده سالگی برای ادامهٔ تحصیل او برای دو سال بعد در نظر گرفته شده بود. هنگامی که یوسف دید عیسی نسبت به تمامی این طرحهای به دقت برنامه‌ریزی شده چه علاقهٔ اندکی نشان می‌دهد به راستی متحیر شد.

عیسی عمیقاً تحت تأثیر معبد و تمامی خدمات مربوطه و فعالیتهای دیگر قرار گرفته بود. برای نخستین بار از هنگامی که چهار ساله بود، او چنان با ژرف اندیشی‌های خود مشغول بود که نمی‌توانست سؤالات زیادی بپرسد. با این وجود او (همچون دفعات قبل) چندین سؤال خجلت‌آور از پدرش پرسید، مثلاً این که چرا پدر آسمانی نیازمند ریختن خون این همه حیوان بی‌گناه و بی‌دفاع است. و پدرش از حالت چهرهٔ پسر به خوبی می‌دانست که پاسخها و تلاشهای او برای توضیح، برای پسر ژرف اندیش و سخت استدلال‌گر او قانع کننده نبود.

در روز پیش از سبتِ عید فصح، امواج سیلابی از روشنایی روحانی ذهن انسانی عیسی را فرا گرفت و قلب بشری او را از دلسوزی محبت‌آمیز برای جمعیت انبوهِ از نظر معنوی کور و از نظر اخلاقی نادان که برای جشن بزرگداشت عید باستانی فصح گرد آمده بودند لبریز ساخت. این یکی از خارق‌العاده‌ترین روزهایی بود که پسر خداوند در جسم گذراند؛ و در طول آن شب، برای نخستین بار در دوران زندگانی زمینی‌اش یک پیام‌آور تخصیص یافته از سلوینگتون که توسط عمانوئیل به مأموریت فرستاده شده بود در برابر او ظاهر گشت، که گفت: ”ساعت آن فرا رسیده است. وقت آن است که انجام کار پدرت را آغاز کنی.“

و بدین ترتیب، حتی پیش از آن که مسئولیتهای سنگین خانوادهٔ ناصری بر دوشهای جوان او فرود آیند، اکنون پیام‌آور آسمانی از راه رسید تا به این پسر که هنوز به طور کامل سیزده سال نداشت یادآوری کند که ساعت آن فرا رسیده است که از سرگیریِ مسئولیتهای یک جهان را آغاز کند. این نخستین رویداد از یک زنجیرهٔ طولانی از رخدادهایی بود که سرانجام به تکمیل اعطای پسر در یورنشیا و جایگزینیِ "دولت یک جهان بر شانه‌های بشری – الهی او" انجامید.

با گذشت زمان، راز پدیداری عیسی در جسم، برای همگی ما بیشتر و بیشتر غیرقابل فهم می‌شد. ما به سختی می‌توانستیم درک کنیم که این پسر ناصری آفرینندهٔ تمامی نبادان بود. حتی امروزه نیز نمی‌فهمیم چگونه روح همین پسر آفریننده و روح پدر بهشتی او با روانهای انسانها ارتباط دارند. با گذشت زمان، ما می‌توانستیم ببینیم که ذهن بشری او به طور فزاینده می‌فهمید که در حالی که زندگیش را در جسم زندگی می‌کرد، در روح، مسئولیت یک جهان روی دوشهای او استوار بود.

بدین ترتیب دوران زندگانی پسر ناصری به پایان می‌رسد، و داستان آن جوان بالغ — انسانِ به طور فزاینده خود آگاه الهی — آغاز می‌گردد که اکنون ضمن تلاش برای تلفیق مقصود در حال گسترش زندگیش با آرزوهای والدینش و وظایفش در قبال خانواده‌اش و جامعهٔ روزگار و عصرش، تعمق پیرامون دوران زندگانیش را در زمین آغاز می‌کند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 125

عیسی در اورشلیم

هیچ رخدادی در تمام دوران پررویداد زندگی زمینی عیسی مشغول کننده‌تر و از جنبهٔ انسانی هیجان‌انگیزتر از این نخستین دیدار به یاد ماندنی او به اورشلیم نبود. او به ویژه تحت تأثیر تجربهٔ بحثهای معبد که به تنهایی در آن شرکت داشت قرار گرفته بود، و این به عنوان رویداد بزرگ دوران بعدی کودکی و نوجوانی او تا مدتها در خاطرش باقی ماند. این نخستین فرصت او برای لذت بردن از چند روز زندگی مستقل، و شور و شعف آمد و رفت بدون کنترل و محدودیت بود. این دورهٔ کوتاه زندگیِ هدایت نشده، در طول هفتهٔ بعد از عید فصح، نخستین رهایی کامل از مسئولیتهایی بود که او تا آن هنگام از آن بهره‌مند شده بود. و پس از آن سالها طول کشید تا بار دیگر بتواند یک دورهٔ رهایی مثل آن از هر حس مسئولیت، حتی برای مدتی کوتاه، داشته باشد.

زنان به ندرت برای جشن عید فصح به اورشلیم می‌رفتند؛ حضور آنها اجباری نبود. با این وجود عیسی عملاً از رفتن امتناع می‌کرد، مگر این که مادرش آنها را همراهی می‌کرد. و هنگامی که مادرش تصمیم گرفت برود، بسیاری از زنان دیگر ناصره برای رفتن به این سفر ترغیب شدند. از این رو گروه عید فصح در بر گیرندهٔ بیشترین تعداد زنان نسبت به مردان بود، که همیشه از ناصره عازم عید فصح می‌شدند. آنها گهگاه در طول مسیر رفتن به اورشلیم مزمور یکصد و سی را به صورت آواز می‌خواندند.

از هنگامی که آنها ناصره را ترک کردند تا وقتی که به قلهٔ کوه زیتون رسیدند، عیسی یک انتظار قابل پیش بینی و طاقت فرسای طولانی را تجربه کرد. او در سرتاسر دوران شاد کودکی شنیده بود که از اورشلیم و معبدش به گونه‌ای احترام‌آمیز یاد می‌شود؛ و اکنون بنا بود به زودی در واقعیت آنها را مشاهده کند. معبد از کوه زیتون و از بیرون، از فاصلهٔ نزدیکتر تماماً بیش از چیزی بود که عیسی انتظار داشت؛ اما هنگامی که به یک باره از دروازه‌های مقدس آن داخل شد، سرخوردگی بزرگش آغاز گشت.

عیسی همراه با پدر و مادرش از میان محوطهٔ معبد عبور کرد تا به آن گروه از پسران جدید قانون بپیوندد که قرار بود به عنوان شهروندان اسرائیل متبرک اعلام شوند. او از نحوهٔ رفتار کلی جمعیت معبد قدری ناامید شد، اما اولین شوک بزرگِ روز وقتی به او وارد شد که مادرش در مسیر رفتنش به سالن زنان، آنها را ترک کرد. هیچگاه به ذهن عیسی خطور نکرده بود که مادرش برای رفتن به مراسم تبرک او را همراهی نخواهد کرد، و او از این که مادرش مجبور

شده بود چنین تبعیض غیرعادلانه‌ای را متحمل شود کاملاً برآشفته بود. در حالی که او به شدت از این موضوع آزرده شده بود، به جز چند اظهار نظر اعتراض‌آمیز به پدرش، چیزی نگفت. اما او فکر کرد، و عمیقاً فکر کرد، چنان که یک هفته بعد پرسشهای او از کاتبان و آموزگاران این را آشکار ساخت.

او مراسم تبرک را پشت سر گذاشت، اما به خاطر سَرسَری بودن و سرشت عادی آن مأیوس شد. او برای آن علاقهٔ شخصی که مراسم کنیسهٔ ناصره را تعیین ویژگی می‌کرد دلتنگ شده بود. سپس او بازگشت و به مادرش خوشامد گفت و آماده شد تا پدرش را در اولین سفرش به حول و حوش معبد و حیاطها، سالنها، و راهروهای گوناگون آن همراهی کند. محوطهٔ معبد می‌توانست در آن واحد بیش از دویست هزار تن نیایشگر را در خود جای دهد، و گر چه عظمت این ساختمانها — در مقایسه با هر ساختمان دیگر که او تا آن هنگام دیده بود — به اندازهٔ زیاد روی ذهنش تأثیر گذاشت، او بیشتر با تعمق روی اهمیت معنویِ مراسم معبد و پرستش مربوط به آنها کنجکاو شده بود.

اگر چه بسیاری از آیینهای معبد در رابطه با آنچه که زیبا و نمادین است روی احساس او به گونه‌ای عمیق تأثیر می‌گذاشت، او از توضیح معانی واقعی این مراسم که پدر و مادرش در پاسخ به بسیاری از پرسشهای جستجوگرایانهٔ او ارائه می‌کردند همیشه ناامید می‌شد. عیسی آن تفاسیر پرستش و نیایش مذهبی را که در بر گیرندهٔ اعتقاد به خشم خداوند یا غضب قادر متعال باشد به هیچ وجه نمی‌پذیرفت. پس از پایان دیدار از معبد، در بحثهای بیشتر پیرامون این پرسشها، هنگامی که پدرش با ملایمت اصرار ورزید که او پذیرش اعتقادات اُرتدکس یهودی را تصدیق کند، عیسی به ناگاه به پدر و مادرش رو کرد، و با نگاهی ملتمسانه به چشمان پدرش گفت: ”پدرم، این نمی‌تواند حقیقت داشته باشد — پدر آسمانی نمی‌تواند به فرزندان خطاکارش در زمین بدین گونه بنگرد. پدر آسمانی نمی‌تواند کمتر از آنی که تو مرا دوست داری فرزندانش را دوست بدارد. و من خوب می‌دانم، صرف نظر از این که چه کار نابخردانه‌ای انجام دهم، تو هرگز بر من خشمگین و غضبناک نمی‌شوی. اگر تو، پدر زمینی من، از چنین بازتابی انسانی از خصوصیات الهی برخورداری، پس پدر آسمانی چه اندازه بیشتر می‌باید آکنده از نیکی و سرشار از بخشندگی باشد. من این عقیده را نمی‌پذیرم که پدر آسمانیم کمتر از پدر زمینیم مرا دوست دارد.“

هنگامی که یوسف و مریم این سخنان پسر ارشد خود را شنیدند، آرامش خود را حفظ کردند، و دیگر هیچگاه تلاش نکردند که نظر او را دربارهٔ مهر خداوند و بخشایندگی پدر آسمانی تغییر دهند.

1- دیدار عیسی از معبد

در سرتاسر حیاطهای معبد، عیسی به هر جا که می‌رفت، از مشاهدهٔ روح بی‌حرمتی شوکه و ناراحت می‌شد. او رفتار جمعیت در معبد را با حضورشان در ”منزل پدرش“ ناسازگار

می‌پنداشت. اما هنگامی که پدرش او را به داخل محوطهٔ غیریهودیان برد، او شوک دوران زندگی جوانیش را دریافت کرد. در آنجا سر و صدای زبانهای نامفهوم، صحبت کردن با صدای بلند و دشنام دادن که با بع بع گوسفندان به گونه‌ای آشفته در آمیخته بود، و صداهای بی‌معنی که نشانگر حضور صرافان و فروشندگان حیوانات قربانی و کالاهای گوناگون تجاری دیگر بود شنیده می‌شد.

اما بیش از همه، حس نزاکت او بود که به واسطهٔ دیدن روسپیان سبک سری که تقریباً در داخل این محوطهٔ معبد جولان می‌دادند برآشفته شده بود، درست شبیه چنین زنان آرایش کرده‌ای که در هنگام دیدار از سفوریس به تازگی دیده بود. این بی‌حرمتی معبد تمام خشم جوانی او را به طور کامل برانگیخت، و او از در میان گذاشتن آزادانهٔ احساس خود با یوسف درنگ نکرد.

عیسی احساسات و خدمت در معبد را تحسین می‌کرد، اما از دیدن زشتیِ معنوی در چهرهٔ بسیاری از نیایشگران بی‌فکر شوکه شده بود.

آنها اکنون به حیاط کاهنان در زیر تاقچهٔ سنگی در روبروی معبد رسیدند که محراب در آنجا قرار داشت، تا کشتن گله‌هایی از حیوانات و شستن خون از دستان کاهنان عهده‌دار سلاخی در فوارهٔ برنزی را مشاهده کنند. سنگفرش خون آلود، دستان خونین کاهنان، و صدای حیوانات در حال مرگ، بیش از آنی بود که این پسر عاشق طبیعت بتواند تحمل کند. آن صحنهٔ وحشتناک این پسر ناصری را ناراحت می‌کرد؛ او بازوی پدرش را محکم گرفت و التماس کرد از آنجا بروند. آنها از میان حیاط غیریهودیان بازگشتند، و حتی خنده‌های ناهنجار و شوخی‌های زننده که او در آنجا شنید تسکین دهنده‌تر از صحنه‌هایی بودند که او به تازگی دیده بود.

یوسف که دید چگونه تماشای آیین معبد حال پسرش را دگرگون کرده، به طور عاقلانه او را برای دیدن "دروازهٔ زیبا" به آنجا هدایت کرد، دروازه‌ای که به طور هنرمندانه از برنز قُرِنتی ساخته شده بود. اما همین مقدار برای نخستین دیدار عیسی از معبد کافی بود. آنها به حیاط بالایی نزد مریم بازگشتند و دور از جمعیت به مدت یک ساعت در هوای آزاد قدم زدند. آنها از خانهٔ مجلل هیرودیس، قصر حَشمونی، و برج نگهبانان رومی دیدن کردند. در طی این گردش یوسف به عیسی توضیح داد که فقط ساکنان اورشلیم اجازه دارند شاهد قربانیهای روزانه در معبد باشند، و این که ساکنان جلیل فقط سه بار در سال برای شرکت در نیایش معبد به آنجا می‌آیند: در هنگام عید فصح، در وقت جشن پنطیکاست (هفت هفته بعد از عید فصح)، و در هنگام عید خیمه‌ها در اکتبر. این جشنها توسط موسی بنیاد نهاده شدند. سپس آنها پیرامون دو عید وقف و پوریم که بعدها برقرار شدند صحبت کردند. پس از آن آنها به محل سکونتشان رفتند و برای جشن عید فصح آماده شدند.

2- عیسی و عید فصح

در جشن عید فصح پنج خانوادهٔ ناصری از میهمانان، یا بستگان خانوادهٔ شمعونِ بتانی بودند، و شمعون برای گروه برهٔ عید فصح خریده بود. سلاخی کردن این بره‌ها در چنین تعداد انبوه بود که عیسی را در هنگام دیدارش از معبد بسیار متأثر ساخت. قرار بود که شام عید فصح با خویشاوندان مریم صرف شود، اما عیسی پدر و مادرش را متقاعد نمود که دعوت برای رفتن به بتانی را بپذیرند.

آن شب آنها برای مراسم عید فصح گرد هم آمدند و گوشت بریان شده با نان فطیر و سبزیهای تلخ خوردند. از آنجا که عیسی پسری تازه پیمان بسته بود، از او خواسته شد تا منشأ عید فصح را شرح دهد، و او به خوبی این کار را انجام داد، اما او به واسطهٔ چیزهایی که به تازگی دیده و شنیده بود، با اضافه کردن اظهار نظرهای بیشمار که کمی منعکس کنندهٔ احساسات روی ذهن جوان ولی اندیشمندش بود پدر و مادرش را تا اندازه‌ای دستپاچه ساخت. این آغاز مراسم هفت روزهٔ جشن عید فصح بود.

حتی در این وقت زود هنگام، گر چه عیسی دربارهٔ این موضوعات به پدر و مادرش چیزی نگفت، شروع به بررسی ژرف اندیشانهٔ این امر در ذهنش نمود که شایسته است جشن عید فصح بدون برهٔ قربانی برگزار شود. او در ذهن خودش احساس اطمینان می‌نمود که پدر آسمانی از این صحنهٔ هدایای قربانی خشنود نیست، و با گذشت سالها، او به طور فزاینده مصمم می‌گشت که روزی جشن یک عید فصح بدون خونریزی را برقرار کند.

عیسی در آن شب بسیار کم خوابید. استراحت او با خوابهای پریشان کننده در رابطه با کشتار و رنج به اندازهٔ زیاد مختل گشت. ذهن او به واسطهٔ تناقضات و بیهودگیِ الهیاتِ کل سیستم آیینیِ یهودی آشفته بود و قلبش جریحه‌دار شده بود. پدر و مادر او نیز کم خوابیدند. آنها به سبب رخدادهای روزی که تازه پایان یافته بود به اندازهٔ زیاد به هم ریخته بودند. آنها به خاطر رفتار پسر که از دید آنان عجیب و مصمم به نظر می‌رسید در قلبشان کاملاً رنجیده بودند. مریم در طول بخش آغازین شب به گونه‌ای بی‌قرار مضطرب بود، اما یوسف آرام باقی ماند، گر چه به همان اندازه سردرگم بود. هر دو آنها از این که در رابطه با این مسائل صادقانه با پسر صحبت کنند بیم داشتند، با این حال اگر آنها جرأت می‌کردند که او را تشویق کنند عیسی با خرسندی با پدر و مادرش صحبت می‌کرد.

خدمات روحانی روز بعد در معبد برای عیسی قابل قبول‌تر بود، و برای تسکین خاطرات ناخوشایند روز قبل مؤثر بود. بامداد روز بعد ایلعازرِ جوان راهنمایی عیسی را به عهده گرفت، و آنها شروع به سیر و سیاحت سیستماتیک اورشلیم و حومهٔ آن نمودند. پیش از آن که روز به پایان رسد، عیسی مکانهای گوناگون در اطراف معبد که آموزش و جلسات پرسش و پاسخ در آنها جریان داشتند را کشف نمود؛ و به غیر از چند دیدار از مکان قدس‌الاقداس که با شگفتی به آن خیره شده بود تا بفهمد در پشت پردهٔ جدا کننده به راستی چه قرار دارد، بیشتر وقتش را در حول و حوش معبد در این جلسات آموزشی گذراند.

در سرتاسر هفتهٔ عید فصح، عیسی جایگاه خود را در میان پسران جدید فرمان خدا حفظ نمود، و این بدین معنی بود که او می‌بایست در خارج از نرده‌ای می‌نشست که کلیهٔ افرادی را که شهروندانِ کامل اسرائیل نبودند جدا می‌ساخت. او که بدین ترتیب نسبت به جوانیش آگاه بود از پرسیدن بسیاری پرسشها که در ذهنش همچون موجی خروشان در تلاطم بودند خودداری می‌کرد؛ حداقل او تا پایان جشن عید فصح و رفع این محدودیتها برای جوانانِ به تازگی وقف شده خودداری نمود.

در چهارشنبهٔ هفتهٔ عید فصح، عیسی اجازه یافت به منزل ایلعازر برود و شب را در بتانی بگذراند. در عصر این روز ایلعازر، مارتا، و مریم صحبتهای عیسی را دربارهٔ موضوعات گذرا و جاودان، بشری و الهی شنیدند، و از آن شب به بعد هر سه آنها چنان او را دوست داشتند که گویا او برادر خودشان است.

تا پایان هفته، عیسی کمتر ایلعازر را دید، زیرا او حتی برای پذیرش به دایرهٔ بیرونیِ بحثهای معبد واجد شرایط نبود، هر چند که در برخی از مباحث عمومی که در حیاطهای بیرونی برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. ایلعازر هم سن عیسی بود، اما در اورشلیم جوانان به ندرت برای وقف به عنوان پسران قانون پذیرفته می‌شدند، مگر این که به طور کامل سیزده ساله بودند.

در طول هفتهٔ عید فصح، پدر و مادرش بارها عیسی را در حالی که به تنهایی نشسته و سر جوانش را در میان دستانش گرفته و عمیقاً فکر می‌کرد می‌یافتند. آنها هرگز چنین رفتاری را از او ندیده بودند، و از آنجا که نمی‌دانستند با تجربه‌ای که از سر می‌گذراند چه اندازه ذهنش سر در گم و روحش آزرده است، به شدت گیج شده بودند؛ آنها نمی‌دانستند چه کنند. آنها از گذشت روزهای هفتهٔ عید فصح استقبال می‌کردند و دلشان می‌خواست پسرشان را که رفتاری عجیب داشت امن و امان به ناصره بازگردانند.

عیسی هر روز دربارهٔ مشکلاتش فکر می‌کرد. تا پایان هفته او تنظیمات زیادی به انجام رساند؛ اما هنگامی که وقت بازگشت به ناصره فرا رسید، ذهن جوانش هنوز با انبوه سردرگمی‌ها رو به رو بود و با مجموعه‌ای از پرسشهای پاسخ نیافته و مشکلات حل نشده احاطه شده بود.

پیش از آن که یوسف و مریم اورشلیم را ترک کنند، به همراه آموزگار عیسی از ناصره ترتیباتی قطعی دادند که عیسی پس از رسیدن به سن پانزده سالگی بازگردد و دورهٔ طولانی تحصیلی خود را در یکی از معروف‌ترین آکادمیهای شرعیات یهود آغاز کند. عیسی والدین و آموزگارش را در دیدارهایشان به مدرسه همراهی نمود، اما آنها از مشاهدهٔ این که او نسبت به هر آنچه آنها می‌گفتند و انجام می‌دادند آنقدر بی‌تفاوت به نظر می‌رسید همگی ناراحت بودند. مریم از واکنشهای او نسبت به دیدار اورشلیم عمیقاً آزرده بود، و یوسف از اظهارات عجیب و رفتار غیرمعمول پسر کاملاً حیرت‌زده شده بود.

با این همه، هفتهٔ عید فصح یک رویداد بزرگ در زندگی عیسی بود. او از فرصت ملاقات با تعداد زیادی از پسران هم سن خود، کاندیداهای همتا برای وقف، لذت برد، و این تماسها را به

منظور آگاه شدن از نحوهٔ زندگی مردم در بین‌النهرین، ترکستان، و پارت، و نیز استانهای دوردست غربی روم به کار گرفت. او با نحوهٔ رشد جوانان مصر و سایر مناطق نزدیک فلسطین تا اندازه‌ای از پیش آشنا بود. در این هنگام هزاران جوان در اورشلیم حضور داشتند و پسر ناصری با بیش از یکصد و پنجاه تن از آنها شخصاً ملاقات نموده، و کم و بیش مفصلاً گفتگو کرد. او به ویژه به آنهایی که از کشورهای شرقی دور و کشورهای دور افتادهٔ غربی می‌آمدند علاقمند بود. در نتیجهٔ این تماسها به منظور آگاهی یافتن از این که گروههای گوناگون انسانهای همنوعش برای گذران زندگیشان چگونه زحمت می‌کشند میل به سفر به دور دنیا در پسر ایجاد شد.

3- عزیمت یوسف و مریم

قرار بر این بود که گروه ناصری در نخستین روز هفته پس از پایان جشن عید فصح در نیمهٔ پیش از ظهر در ناحیه‌ای از معبد جمع شوند. آنها این کار را انجام دادند و سفر بازگشت به ناصره را آغاز کردند. در حالی که پدر و مادر عیسی منتظر گرد آمدن همسفرانشان بودند او برای گوش دادن به بحثها به داخل معبد رفت. به زودی گروه آمادهٔ حرکت شد. به همان گونه که طی رفت و آمد به جشنهای اورشلیم برای آنان رسم بود، مردان در یک گروه و زنان در گروهی دیگر رفتند. عیسی به همراه مادرش و گروه زنان به اورشلیم رفته بود. او که اکنون یک مرد جوانِ وقف شده بود، بنا بود به همراه پدرش و گروه مردان به ناصره بازگردد. اما در حالی که گروه ناصری به سوی بتانی حرکت می‌کرد، عیسی در معبد کاملاً مجذوب بحث فرشتگان شده بود، و از گذشت زمان برای عزیمت والدین خود کاملاً غافل مانده بود. و او تا وقت تعطیل موقت گفتگوهای معبد در هنگام ظهر متوجه نشد که پشت سر باقی مانده است.

مسافران ناصره متوجه نبودن عیسی نشدند زیرا مریم گمان می‌کرد که او با گروه مردان سفر کرده است، در حالی که یوسف فکر می‌کرد او با گروه زنان رهسپار شده است، زیرا عیسی با گروه زنان، در حالی که الاغ مریم را هدایت می‌کرد، به اورشلیم رفته بود. آنها متوجه غیبت او نشدند تا این که به اریحا رسیدند و آمادهٔ اقامت شبانه شدند. آنها پس از پرس و جو از آخرین گروهی که به اریحا رسیده بود و اطلاع از این که هیچیک از آنها پسرشان را ندیده بود، شبی بدون خواب را گذراندند. آنها بسیاری از واکنشهای غیرمعمول او را نسبت به رخدادهای هفتهٔ عید فصح و این که چه اتفاقی ممکن است برای او افتاده باشد در ذهنشان برشمردند، و برای این که پیش از ترک اورشلیم اطمینان نیافتند او در گروه است، یکدیگر را به آرامی سرزنش کردند.

4- روزهای اول و دوم در معبد

در این اثنا، عیسی در طول بعد از ظهر در معبد باقی مانده بود، و به دنبال ناپدید شدنِ کم و بیشِ جمعیت انبوه هفتهٔ عید فصح، به بحثها گوش می‌کرد و از جوّ آرامتر و با نزاکت‌تر آنجا لذت می‌برد. عیسی در پایان بحثهای بعد از ظهر، که در هیچیک از آنها شرکت نکرد، به بتانی رفت، و درست وقتی که خانوادهٔ شمعون برای صرف شامشان آماده می‌شدند از راه رسید. سه جوان از

دیدن عیسی بسیار خوشحال شدند و به او خوشامد گفتند، و او شب در منزل شمعون ماند. او در طول عصر دیدار بسیار کمی انجام داد، و بخش عمدهٔ وقتش را در تنهایی در باغ به ژرف اندیشی گذراند.

سحرگاه روز بعد عیسی بیدار شد و روانهٔ معبد گردید. او در بالای کوه زیتون توقف کرد و از دیدن منظره‌ای که با چشمانش می‌دید گریست — مردمی با فقر معنوی، در قید و بند سنت که تحت نظارت سپاهیان روم زندگی می‌کردند. او کمی پیش از ظهر خود را در معبد یافت، و تصمیمش را گرفته بود که در بحثها شرکت کند. در این اثنا، یوسف و مریم نیز صبح زود از خواب برخاسته و از همان راه به اورشلیم بازگشتند. ابتدا آنها شتابان به منزل خویشاوندان خود رفتند، جایی که در طول هفتهٔ عید فصح به صورت یک خانواده در آن اقامت داشتند، اما پرس و جو این واقعیت را آشکار ساخت که هیچکس عیسی را ندیده است. پس از آن که تمام روز را گشتند و هیچ اثری از او نیافتند، برای شب نزد خویشاوندان خود بازگشتند.

در دومین گردهمایی عیسی شهامت به خرج داد و سؤالات خود را مطرح کرد. او به شیوه‌ای بسیار شگفت‌انگیز اما همیشه به طریقی سازگار با جوانیش در بحثهای معبد شرکت کرد. گاهی اوقات پرسشهای صریح او برای آموزگاران عالِم قانون یهود تا اندازه‌ای خجلت‌آور بودند، اما او چنان روحیه‌ای متواضع و خوش برخورد توأم با اشتیاق آشکار برای یادگیری از خود نشان می‌داد که اکثر آموزگاران معبد مایل بودند با ملاحظهٔ کامل با او رفتار کنند. اما هنگامی که او جسارت به خرج داد که عدالتِ کشتنِ یک غیریهودی مست را که در خارج از حیاط غیریهودیان پرسه می‌زد و به طور غیرعمدی به محوطهٔ ممنوع و معروف به مقدس معبد وارد شده است زیر سؤال ببرد، یکی از آموزگاران متعصب‌تر صبرش از انتقادهای تلویحی پسر لبریز شد، و با نگاهی خشمگینانه به او رو کرد و پرسید چند سال دارد. عیسی پاسخ داد: ”اندکی بیش از چهار ماه کمتر از سیزده سال.“ آموزگار که اکنون عصبانی شده بود در پاسخ گفت: ”پس چرا تو اینجا هستی؟ تو که به سن یک پسر قانون نرسیده‌ای.“ و هنگامی که عیسی توضیح داد در طول مراسم عید فصح مراسم تقدیس و تبرک را به انجام رسانده، و این که یک شاگرد فارغ‌التحصیل از مدارس ناصره است، آموزگاران یکصدا به گونه‌ای تمسخرآمیز پاسخ دادند: ”باید می‌دانستیم که او اهل ناصره است.“ اما رهبر آنها اصرار ورزید که اگر حکمرانان کنیسه در ناصره در واقع او را در سن دوازده سالگی به جای سیزده سالگی فارغ‌التحصیل کرده‌اند، عیسی نباید سرزنش شود؛ و به رغم این که چندین تن از بدگویان او از جا برخاستند و آنجا را ترک کردند، حکم بر این شد که پسر می‌تواند بدون مزاحمت به عنوان یک شاگردِ بحثهای معبد ادامه دهد.

هنگامی که این، دومین روز او در معبد پایان یافت، او باز برای شب به بتانی رفت. و باز به باغ رفت تا ژرف اندیشی و دعا کند. آشکار بود که ذهن او درگیر تعمق و تفکر پیرامون مشکلاتی سنگین است.

5- سومین روز در معبد

سومین روز عیسی با کاتبان و آموزگاران در معبد شاهد گردهمایی بسیاری از تماشاگرانی بود که دربارهٔ این پسر جوان از جلیل شنیده بودند، و آمده بودند که از تجربهٔ دیدن یک پسر جوان که مردان دانای قانون را خجلت‌زده می‌سازد لذت ببرند. شمعون نیز از بتانی آمده بود تا ببیند پسر مشغول چه کاری است. در سرتاسر این روز یوسف و مریم به جستجوی پراضطراب خود برای عیسی ادامه دادند، حتی چندین بار به داخل معبد رفتند، اما هرگز به فکرشان نرسید که چندین گروه مباحثه را به دقت بررسی کنند، گر چه یک بار تقریباً به فاصلهٔ شنیدنِ صدای مسحور کنندهٔ او رسیدند.

پیش از آن که روز به پایان برسد، تمامی توجه گروه اصلی مباحثهٔ معبد روی پرسشهایی که توسط عیسی پرسیده می‌شد متمرکز شده بود. در زمرهٔ بسیاری از پرسشهای او اینها بودند:

1- در قدس‌الاقداس، در پشت پرده، به راستی چه چیزی وجود دارد؟

2- چرا در اسرائیل مادران باید از پرستشگران مرد معبد جدا شوند؟

3- اگر خداوند پدری است که به فرزندانش عشق می‌ورزد، چرا برای جلب لطف الهی این همه حیوان کشتار می‌شود؟ آیا آموزشهای موسی غلط فهم شده است؟

4- از آنجایی که معبد وقف پرستش پدر آسمانی است، آیا این امر با مجاز دانستن حضور آنهایی که مشغول داد و ستد و تجارت دنیوی هستند جور در می‌آید؟

5- آیا مسیح مورد انتظار یک شاهزادهٔ دنیوی خواهد شد که بر تخت داوود خواهد نشست، یا این که به عنوان نور حیات در برقرار ساختن یک پادشاهی معنوی عمل خواهد کرد؟

و در تمام طول روز، کسانی که گوش دادند از این پرسشها شگفت‌زده شدند، و هیچیک بیش از شمعون متحیر نشد. برای بیش از چهار ساعت این جوان ناصری این آموزگاران یهودی را با پرسشهای فکر برانگیز و دل جستجوگر سؤال‌پیچ نمود. او در پاسخ به گفته‌های بزرگانش اظهار نظر اندکی نمود. او از طریق سؤالاتی که می‌پرسید آموزشهایش را بیان می‌کرد. او از طریق بیان ماهرانه و زیرکانهٔ یک پرسش در همان حال تعالیم آنها را به چالش می‌گرفت و آموزشهای خود را پیشنهاد می‌کرد. در نحوهٔ پرسیدن سؤالِ او ترکیبی جذاب از دانایی و شوخ طبعی وجود داشت که او را حتی برای آنهایی که جوانیش کم و بیش برایشان خوشایند نبود محبوب می‌ساخت. او همیشه در پرسیدن این سؤالات هوشمندانه به گونه‌ای چشمگیر منصف و با ملاحظه بود. در این بعد از ظهر پررویداد در معبد او همان اکراهی را نسبت به بهره‌گیریِ غیرعادلانه از یک مخالف به نمایش گذارد که بعدها تمامی خدمت روحانی عمومیش را تعیین ویژگی نمود. او به عنوان یک جوان، و بعدها به عنوان یک مرد به نظر می‌رسید از تمامی تمایلات خودپرستانه برای برنده شدن در یک مباحثه، صرفاً به خاطر کسب پیروزی منطقی بر همنوعانش، به کلی رها است. او تنها به یک چیز فوق‌العاده علاقه داشت: اعلام حقیقت ابدی و بدین ترتیب انجام یک آشکارسازی کاملتر از خدای جاودان.

هنگامی که روز به پایان رسید، شمعون و عیسی رهسپار بتانی شدند. مرد و پسر هر دو برای بیشتر مسیر ساکت بودند. عیسی باز در نوک کوه زیتون توقف کرد، اما هنگامی که به شهر و معبدش می‌نگریست، گریه نکرد؛ او تنها در سکوت به نشانهٔ احترام سرش را خم نمود.

او بعد از صرف شام در بتانی بار دیگر از پیوستن به آن جمع پرنشاط امتناع کرد، اما در عوض به باغ رفت، و تا پاسی از شب در آنجا ماند و بدون کامیابی تلاش کرد طرحی مشخص برای برخورد با مشکلات کار عمدهٔ زندگیش پیدا کند و تصمیم بگیرد چگونه می‌تواند به بهترین نحو تلاش کند تا برداشت زیباتری از پدر آسمانی را برای هموطنانش که از نظر معنوی نابینا بودند آشکار سازد و آنها را از قید و بند وحشتناکشان به قانون، آیین، رسوم، و سنتهای پوسیده رها سازد. اما راه حل روشنی به ذهن این پسر جویای حقیقت خطور نمی‌کرد.

6- چهارمین روز در معبد

عیسی به طرز عجیبی از پدر و مادر زمینی خود غافل مانده بود؛ حتی در وقت صبحانه، هنگامی که مادر ایلعازر به او یادآوری کرد که والدینش تا آن هنگام کم و بیش باید به خانه رسیده باشند، به نظر نمی‌رسید که عیسی می‌فهمید از این که او پشت سر باقی مانده است آنها می‌باید تا اندازه‌ای نگران باشند.

باز او راهی معبد شد، اما برای ژرف اندیشی بر فراز کوه زیتون توقف نکرد. در طول بحثهای صبح وقت زیادی به قانون و پیامبران تخصیص یافت، و آموزگاران از این که عیسی با کتاب مقدس به زبانهای عبری و نیز یونانی آشنایی بسیار داشت مبهوت گشتند. اما آنها نه آنقدر از دانش او پیرامون حقیقت، بلکه از جوانیش شگفت‌زده شده بودند.

آنها در گردهمایی بعد از ظهر به سختی شروع به پاسخ دادن به پرسش او در رابطه با مقصود از دعا کرده بودند، که رهبرشان از پسر دعوت کرد به جلو بیاید و در کنار او بنشیند، و از او درخواست کرد نظرات خودش را در رابطه با دعا و پرستش بیان کند.

عصر روز قبل، والدین عیسی دربارهٔ این نوجوان عجیب که با تفسیر کنندگان قانون با مهارت زیاد بحث می‌کرد شنیده بودند، اما به ذهنشان خطور نکرد که این نوجوان پسر خودشان است. آنها تقریباً تصمیم گرفته بودند که به خانهٔ زکریا بروند، زیرا فکر می‌کردند ممکن است عیسی برای دیدن الیزابت و یحیی به آنجا رفته باشد. با این فکر که ممکن است زکریا در معبد باشد، در مسیرشان به سوی شهر یهودیه در آنجا توقف کردند. همینطور که در حیاطهای معبد گشت می‌زدند، غافلگیری و شگفتی آنها را تصور کنید، آنگاه که صدای پسر گمشده را تشخیص دادند و او را دیدند که در میان آموزگاران معبد نشسته است.

یوسف زبانش بند آمده بود، اما مریم ترس و اضطراب طولانی مدتِ سرکوب شده‌اش را بیرون ریخت، به سوی پسر که اکنون برای سلام گفتن به پدر و مادر حیرت زده‌اش ایستاده بود دوید و

گفت: ”فرزندم، چرا با ما اینطور رفتار کردی؟ اکنون بیش از سه روز است که پدرت و من با اندوه به دنبالت می‌گردیم. چه چیزی تو را تحت تأثیر قرار داد که ما را ترک کردی؟“ لحظهٔ پرتنشی بود. چشمها همگی به عیسی دوخته شده بود که ببینند او چه می‌گوید. پدرش به گونه‌ای سرزنش‌آمیز به او نگاه کرد اما چیزی نگفت.

باید به خاطر داشت که عیسی یک مرد جوان پنداشته می‌شد. او دورهٔ عادی مدرسهٔ یک کودک را به پایان رسانده بود، به عنوان یک پسر قانون شناخته شده بود، و به عنوان یک شهروند اسرائیل تبرک یافته بود. و با این وجود مادرش در برابر تمامی کسانی که جمع شده بودند او را بیش از حد اندک سرزنش نمود، درست در وسط جدی‌ترین و عالی‌ترین تلاش زندگی جوانش، و بدین ترتیب یکی از بزرگترین فرصتهایی را که تا آن هنگام به او عطا شده بود تا به عنوان یک آموزگار حقیقت، یک موعظه کنندهٔ عدالت، یک آشکار کنندهٔ سرشت مهرآمیز پدر آسمانیش عمل کند، به پایانی غیرشکوهمند رساند.

اما پسر از عهدهٔ پاسخگویی برآمد. اگر شما همهٔ عواملی را که در ایجاد این موقعیت در هم آمیختند مورد ملاحظهٔ عادلانه قرار دهید، بهتر آماده خواهید بود که خرد پاسخ پسر به سرزنش ناخواستهٔ مادرش را درک کنید. عیسی پس از لحظه‌ای تفکر به مادرش پاسخ داد. او گفت: ”چرا برای چنین مدتی طولانی به جستجوی من پرداختید؟ حال که زمان آن فرا رسیده به کار پدرم بپردازم، آیا انتظار نداشتید که من را در منزل پدرم بیابید؟“

همه از طرز صحبت کردن پسر مبهوت شده بودند. آنها همگی در سکوت به کنار رفتند و او را با پدر و مادرش تنها گذاشتند. مرد جوان به زودی هر سه را از شرمندگی رها ساخت، آنگاه که به آرامی گفت: ”بیایید والدین من، هیچکس به هیچ وجه کاری نکرده است، مگر او که بهتر از همه می‌اندیشد. این کارها توسط پدر آسمانی ما مقدر گشته است؛ بگذارید عازم خانه شویم.“

آنها در سکوت به راه افتادند، و شب به اریحا رسیدند. آنها تنها یک بار توقف کردند، و آن در نوک کوه زیتون بود، وقتی که پسر چوبدستی خود را بالا برد و در حالی که از سر تا پا زیر موجی از احساسات شدید می‌لرزید، گفت: ”ای اورشلیم، اورشلیم، و مردمانش، چه بردگانی هستید — زیر یوغ اسارت روم و قربانی سنتهای خودتان — اما من باز خواهم گشت تا معبد آنجا را پاکسازی کنم و مردمم را از این اسارت رها سازم!“

در سفر سه روزه به ناصره عیسی قدر اندکی سخن گفت؛ و پدر و مادرش هم در حضور او چیز زیادی نگفتند. آنها به راستی از فهم رفتار پسر ارشدشان درمانده شده بودند، اما گفته‌های او را در قلبشان گرامی داشتند، هر چند نمی‌توانستند معانی آنها را به طور کامل درک کنند.

پس از رسیدن به خانه، عیسی سخنان کوتاهی به پدر و مادرش اظهار داشت، و آنان را از مهرش نسبت به آنها مطمئن ساخت و به طور ضمنی به آنها فهماند که نباید از این بترسند که او بار دیگر به دلیل رفتارش موجب رنج و اضطراب آنها می‌شود. او این بیان بسیار مهم را با این گفته

به پایان رساند: ”من در همان حال که باید خواست پدر آسمانیم را انجام دهم، مطیع پدرم در زمین نیز خواهم بود. من منتظر وقتم خواهم ماند.“

اگر چه عیسی در ذهنش بارها از ***پذیرش*** تلاشهای با حسن نیت اما گمراه کنندهٔ والدینش در زمینهٔ دیکته کردن مسیر فکر کردنش یا برنامه‌ریزی برای کارش در زمین امتناع نمود، باز به هر طریقی که با تعهدش به انجام خواست پدر بهشتی‌اش سازگار بود، با زیبنده‌ترین نحو از خواستهای پدر زمینی‌اش و رسوم خانواده‌اش در جسم ***پیروی نمود***. حتی هنگامی که نمی‌توانست رضایت دهد، هر کار ممکن را انجام می‌داد که خود را با آن وفق دهد. او در زمینهٔ تنظیم تعهدش به وظیفه و وظایفش در رابطه با وفاداری خانوادگی و خدمت اجتماعی یک هنرمند بود.

یوسف سردرگم بود، اما مریم که روی این تجارب تعمق کرده بود، سرانجام با نگرش بیانات او در کوه زیتون به عنوان پیشگوییِ رسالت مسیح گونهٔ پسرش به عنوان منجی اسرائیل خاطرش آسوده گشت. او با نیرویی احیا شده برای شکل دادن به اندیشه‌هایش به کانالهای وطن پرستانه و ناسیونالیستی به کار پرداخت و تلاشهای برادرش، دائی محبوب عیسی را جلب نمود؛ و مادر عیسی در پی آن بود که به هر طریق دیگر پسر ارشدش را برای به عهده گرفتن رهبریِ آنهایی آماده سازد که خواهان بازگرداندن تخت پادشاهی داوود و برای همیشه به دور انداختن یوغ بندگی سیاسی غیریهودیان بودند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 126

دو سال حیاتی

از میان تمام تجارب حیات زمینیِ عیسی، سالهای چهاردهم و پانزدهم از همه بیشتر حیاتی بودند. این دو سال، پس از این که او نسبت به الوهیت و سرنوشت شروع به خود آگاهی نماید، و پیش از آن که به ارتباط گسترده با تنظیم کنندهٔ ساکن در خود دست یابد، پرآزمون‌ترین سالهای زندگی پررویداد او در یورنشیا بودند. این دورهٔ دو ساله است که باید آزمون بزرگ، وسوسهٔ واقعی نامیده شود. تا آن هنگام هیچ انسان جوانی در گذار از سردرگمی‌های اولیه و تنظیم مشکلات بلوغ، آزمون حیاتی‌تری را بیشتر از عیسی که طی گذار از دوران کودکی به مردانگیِ جوان از میان آن عبور کرد تجربه نکرده بود.

این دورهٔ مهم در سیر تکاملیِ دوران جوانی عیسی با پایان دیدار از اورشلیم و بازگشت او به ناصره آغاز گشت. در ابتدا مریم با این فکر که بار دیگر پسرش را باز یافته است خوشحال بود، از این که عیسی به خانه بازگشته است که یک پسر فرمانبردار باشد — نه این که او تا آن هنگام چیز دیگری بود — و این که او از این پس بیشتر پذیرای طرحهای وی برای زندگی آینده‌اش باشد. اما او در این آفتاب توهم مادرانه و غرور به رسمیت شناخته نشدهٔ خانوادگی برای مدتی طولانی نیاسود؛ او خیلی زود به طور کامل از توهم در آمد. پسر بیشتر و بیشتر با پدرش همنشین بود؛ او کمتر و کمتر با مشکلاتش نزد مادرش می‌رفت، ضمن این که هر دو آنها به طور فزاینده نتوانستند تناوب مکرر او میان امور این دنیا و تعمق پیرامون رابطهٔ او با کار پدرش را بفهمند. صادقانه بگوییم، آنها او را درک نکردند، اما به راستی او را دوست داشتند.

به تدریج که او بزرگتر می‌شد، دلسوزی و عشق عیسی برای مردم یهودی عمیق‌تر می‌گشت، اما با گذشت سالیان، یک حس در حال رشد ناخشنودیِ به حق نسبت به حضور کاهنان در معبد پدر که به گونه‌ای سیاسی منصوب شده بودند در ذهن او به وجود آمد. عیسی احترام زیادی برای فریسیان صادق و کاتبان درستکار داشت، اما به فریسیان ریاکار و عالمان ناصادقِ الهیات با نگاهی بسیار تحقیرآمیز می‌نگریست. او به همهٔ آن رهبران مذهبی که صادق نبودند با دیدهٔ بیزاری نگاه می‌کرد. هنگامی که او رهبری اسرائیل را مورد بررسی قرار می‌داد گاهی وسوسه می‌شد نسبت به این احتمال که نجات دهندهٔ مورد انتظار یهودیان شود با نظر موافق بنگرد، اما او هرگز به چنین وسوسه‌ای تن نداد.

داستان کارهای چشمگیر او در میان انسانهای خردمند معبد در اورشلیم برای تمام ناصره خشنود کننده بود، به ویژه برای آموزگاران پیشین او در مدرسهٔ کنیسه. برای مدتی ستایش او بر روی لبان همه کس بود. تمام دهکده خرد دوران کودکی و رفتار ستودنی او را بازگو نمود و پیش‌بینی کرد که تقدیر او این است که در اسرائیل یک رهبر بزرگ شود؛ سرانجام یک آموزگار به راستی بزرگ از ناصره در جلیل در آستانهٔ ظهور بود. و آنها همگی چشم انتظار زمانی بودند که او پانزده ساله شود، تا شاید اجازه یابد در روز سبت به طور مرتب کتاب مقدس را در کنیسه بخواند.

1- چهاردهمین سال او (سال 8 بعد از میلاد مسیح)

این سال تقویمیِ چهاردهمین زادروز او است. او یک یوغ ساز خوب شده بود و با کرباس و چرم هر دو به خوبی کار می‌کرد. او همچنین به سرعت به یک نجار و کابینت‌ساز ماهر تبدیل می‌گشت. این تابستان او سفرهای مکرری به نوک تپه به سوی شمال غربی ناصره برای دعا و ژرف اندیشی انجام داد. او نسبت به سرشت اعطای خود در زمین به تدریج خود آگاه‌تر می‌شد.

این تپه، اندکی بیش از یکصد سال پیش از آن، "مکان بلند بعل" بود، و اکنون محل مقبرهٔ شمعون بود، کسی که گفته شده یک مرد مقدس اسرائیل بود. عیسی از نوک این تپهٔ شمعون به ناصره و دشت پیرامون آن نظر افکند. او به مَجِدُّو چشم دوخت و داستان نخستین پیروزی بزرگ ارتش مصر در آسیا را به یاد آورد؛ و این که چگونه بعدها ارتشی دیگری مثل آن شاه یوشیای یهودیه را شکست داد. نه چندان دورتر از آن، او می‌توانست به تَعْنَاك‌نگاه کند، جایی که دبوره و باراق سیسِرا را شکست دادند. از فاصلهٔ دور او می‌توانست تپه‌های دوتان را نظاره کند، جایی که به او آموزش داده شده بود برادران یوسف او را به بردگی مصریان فروختند. او سپس نگاههای خود را به عیبال و جَرِزّیم تغییر جهت داد و روایات ابراهیم، یعقوب، و اَبیمَلِک را برای خود برشمرد. و بدین ترتیب او رخدادهای تاریخی و سنتیِ مردمِ پدرش یوسف را به یاد آورد و آنها را در ذهنش بررسی نمود.

او درسهای پیشرفتهٔ مطالعاتش را زیر نظر آموزگاران کنیسه دنبال نمود، و همچنین تدریس خانگی برادران و خواهرانش را که بزرگ می‌شدند و به سنین مناسب می‌رسیدند ادامه داد.

در اوایل این سال یوسف ترتیبی داد تا درآمد دارایی‌اش در ناصره و کفرناحوم را کنار بگذارد تا خرج مسیر طولانی تحصیل عیسی در اورشلیم را بپردازد. این طور برنامه‌ریزی شده بود که در ماه اوت سال بعد وقتی او پانزده ساله شد به اورشلیم برود.

تا اوایل این سال یوسف و مریم هر دو دربارهٔ سرنوشت فرزند ارشدشان بارها به شک افتادند. او به راستی یک کودک با استعداد و دوست داشتنی بود، اما درک کردن او بسیار دشوار بود، به سختی زیاد می‌شد او را فهمید، و باز، هیچ چیز خارق‌العاده یا معجزه‌آسایی هیچگاه رخ نداد. مادر سرافراز او بارها با اشتیاق فراوان در انتظار نشست. او انتظار داشت ببیند پسرش در نوعی کارکرد فوق بشری یا معجزه‌آسا درگیر شود، اما همیشه امیدهای او با ناامیدی دردآور از بین

رفتند. و تمامی این امر دلسرد کننده و حتی مأیوس کننده بود. مردم پارسای آن روزگاران به راستی باور داشتند که پیامبران و مردان موعود همیشه از طریق انجام معجزات و دست زدن به کارهای شگفت‌آور رسالت خود را نشان می‌دهند و قدرت الهی خود را ثابت می‌کنند. اما عیسی هیچیک از این کارها را انجام نداد؛ از این رو همینطور که پدر و مادرش به آیندهٔ او فکر می‌کردند سردرگمی آنها به طور پیوسته افزایش می‌یافت.

شرایط بهبود یافتهٔ اقتصادی خانوادهٔ ناصری از بسیاری جهات در حول و حوش خانه آشکار بود، و به ویژه در افزایش تعداد تخته‌های صاف سفید که به عنوان لوحه‌های سنگی نوشتن مورد استفاده قرار می‌گرفت، و نوشتن روی آنها با زغال انجام می‌شد. عیسی همچنین اجازه یافت دروس موسیقی خود را ادامه دهد؛ او بسیار مشتاق نواختن چنگ بود.

در واقع می‌توان گفت که در طول این سال ”محبوبیت عیسی نزد مردم و خدا افزایش می‌یافت.“ آتیهٔ خانواده خوب به نظر می‌رسید؛ آینده روشن بود.

2- مرگ یوسف

همه چیز به خوبی پیش می‌رفت تا این که در آن روز سرنوشت‌ساز سه‌شنبه 25 سپتامبر، دونده‌ای از سفوریس این خبر مصیبت‌بار را برای این خانوادهٔ ناصری آورد که در حالی که یوسف در منزل فرماندار مشغول به کار بود با سقوط از یک بالابر به شدت مجروح شده است. پیام‌آور از سفوریس در مسیر رفتن به منزل یوسف در کارگاه توقف کرده و عیسی را از سانحهٔ پدرش مطلع ساخته بود، و آنها با هم به خانه رفتند تا خبر غم‌انگیز را به مریم بدهند. عیسی مایل بود که فوراً نزد پدرش برود، اما مریم به هیچ چیز گوش نمی‌داد به جز این که باید نزد شوهرش بشتابد. او فرمان داد که یعقوب که در آن هنگام ده سال داشت باید او را به سفوریس همراهی کند، ضمن این که عیسی تا وقت بازگشت او نزد کودکان کوچکتر در منزل باقی ماند، و او نمی‌دانست که با چه شدتی یوسف مجروح شده است. اما یوسف پیش از رسیدن مریم از جراحاتش جان سپرد. آنها او را به ناصره آوردند، و در روز بعد او را نزد پدرانش دفن کردند.

درست در زمانی که چشم‌اندازها خوب بودند و آینده روشن به نظر می‌رسید، یک دست ظاهراً بی‌رحم سرپرست این خانوادهٔ ناصری را از پای درآورد، امور این خانه مختل گشت، و هر طرحی برای عیسی و تحصیلات آینده‌اش نابود شد. این نجار نوجوان، که اکنون بیش از چهارده سال سن داشت بر این واقعیت چشم گشود که نه تنها می‌بایست مأموریت پدر آسمانیش برای آشکار ساختن سرشت الهی در زمین و در جسم را به انجام برساند، بلکه سرشت جوان بشری او می‌بایست مسئولیت مراقبت از مادر بیوه و هفت برادر و خواهرش و یکی دیگر را که هنوز به دنیا نیامده بود نیز به عهده گیرد. این نوجوان ناصری اکنون تنها حامی و تسلی دهندهٔ این خانوادهٔ به ناگاه ماتم زده شد. بدین ترتیب آن رخدادهایی که حاوی نظمی طبیعی در یورنشیا بودند اجازهٔ وقوع یافتند، و این مرد جوانِ سرنوشت را ناچار ساختند که به طور زود هنگام این مسئولیتهای سنگین اما بسیار آموزشی و انضباطی که ملازم با سرپرست یک خانوادهٔ بشری شدن است را به

عهده گیرد، مسئولیت پدر شدن برای برادران و خواهران خودش، و حمایت و نگهداری از مادرش، و عمل کردن به صورت سرپرست خانهٔ پدرش، تنها خانه‌ای که او می‌بایست ضمن زندگی در این دنیا از آن شناخت پیدا می‌کرد.

عیسی مسئولیتهایی را که به طور بسیار ناگهانی به او تحمیل شده بودند با شادی و سرزندگی پذیرفت، و او آنها را با فداکاری تا پایان بر دوش کشید. حداقل یک مشکل بزرگ و دشواری قابل پیش‌بینی در زندگی او به گونه‌ای سوزناک حل شده بود — اکنون دیگر از او انتظار نمی‌رفت به اورشلیم برود و زیر نظر آموزگاران شرعیات یهود تحصیل کند. این گفته همیشه حقیقت باقی ماند که عیسی "در پای هیچ انسانی ننشست." او همواره مایل بود که حتی از ساده‌ترین کودکان کوچک یاد بگیرد، اما هرگز اختیار نداشت از منابع بشری حقیقت را آموزش دهد.

او هنوز از دیدار جبرئیل از مادرش پیش از تولدش هیچ چیز نمی‌دانست؛ او تنها در روز غسل تعمیدش، در آغاز خدمت عمومی روحانیش از طریق یوحنا پیرامون این امر آگاهی یافت.

با گذشت سالها، این نجار جوان ناصری هر نهاد جامعه و هر کاربرد مذهب را از طریق این آزمون ثابت به طور فزاینده می‌سنجید: برای روان بشری چه کاری انجام می‌دهد؟ آیا خدا را به سوی انسان می‌آورد؟ آیا انسان را به سوی خدا می‌آورد؟ در حالی که این جوان جنبه‌های تفریحی و اجتماعی زندگی را به طور کامل نادیده نگرفت، بیشتر و بیشتر وقت و انرژیهای خود را صرفاً به دو هدف اختصاص داد: مراقبت از خانواده‌اش و آمادگی برای انجام خواست پدر آسمانیش در زمین.

این سال برای همسایگان عادت شد که در طول شبهای زمستان به منزل عیسی بروند تا نواختن چنگ توسط او را بشنوند، به داستانهای او گوش دهند (زیرا این نوجوان یک قصه‌گوی استاد بود)، و به خواندن متون مقدس یونانی توسط او گوش فرا دهند.

امور اقتصادی خانواده همچنان نسبتاً به خوبی پیش می‌رفت، زیرا در هنگام مرگ یوسف تا اندازه‌ای پول جمع شده بود. عیسی در همان اوان نشان داد که از قضاوت عالی تجاری و داناییِ مالی برخوردار است. او سخاوتمند اما صرفه‌جو بود؛ او هزینه اندیش اما گشاده دست بود. او اثبات کرد که در رابطه با داراییِ پدرش یک مدیر خردمند و کارآمد است.

اما به رغم تمام کارهایی که عیسی و همسایگان ناصری برای آوردن شادی به خانه می‌توانستند انجام دهند، غم بر مریم و حتی کودکان سایه افکنده بود. یوسف رفته بود. یوسف یک شوهر و پدر غیرمعمول بود، و آنها همگی دلشان برای او تنگ شده بود. و فکر کردن به این رخداد حتی جانسوزتر به نظر می‌رسید که پیش از آن که آنها بتوانند با او صحبت کنند یا دعای خیرِ خداحافظی او را بشنوند او از دنیا رفت.

3- سال پانزدهم (سال 9 بعد از میلاد مسیح)

تا اواسط این سال پانزدهم — و ما مطابق تقویم قرن بیستم زمان را به حساب می‌آوریم، نه مطابق سال یهودی — عیسی مدیریت خانواده‌اش را به خوبی به دست گرفته بود. پیش از سپری شدن این سال، اندوختهٔ آنها تقریباً ناپدید شده بود، و آنها با ضرورت خلاص شدن از یکی از منازل ناصره که یوسف و همسایه‌اش یعقوب به طور شریکی داشتند مواجه شدند.

در عصر چهارشنبه، 17 آوریل، سال 9 بعد از میلاد مسیح، روت، نوزاد خانواده به دنیا آمد، و عیسی در بهترین حد توانش تلاش کرد در طول این آزمون سخت و غیرعادی غم‌انگیز جای پدرش را در تسلی دادن و خدمت کردن به مادرش بگیرد. برای تقریباً بیست سال (تا وقتی که خدمت همگانی خود را آغاز کرد) هیچ پدری نمی‌توانست بیش از آن حد که عیسی از روت کوچک مراقبت می‌کرد دخترش را با عاطفه‌ای بیشتر و با فداکاری بیشتر دوست بدارد و به پرورش او بپردازد. و او برای تمامی اعضای دیگر خانواده‌اش به همان اندازه یک پدر خوب بود.

در طول این سال عیسی ابتدا دعایی را تدوین کرد که متعاقباً به حواریونش آموزش داد، و برای بسیاری به عنوان "دعای ربانی" شناخته شد. این دعا از جهتی تکامل محراب خانواده بود؛ آنها اشکال متعددی از نیایش و چندین دعای رسمی داشتند. عیسی پس از مرگ پدرش تلاش کرد به فرزندان بزرگتر آموزش دهد که خواستهٔ خود را به طور فردی در دعا ابراز دارند — عمدتاً همانطور که او از انجامش بسیار لذت می‌برد — اما آنها نمی‌توانستند افکار او را بفهمند و به طور تغییرناپذیر به اشکال دعاهای حفظ شدهٔ خود بازمی‌گشتند. در این تلاش برای برانگیختنِ برادران و خواهران بزرگترش در گفتنِ دعاهای فردی بود که عیسی تلاش می‌کرد آنها را با عبارات الهام بخش راهنمایی کند، و به زودی، بدون آن که او قصد آن را داشته باشد، جریان بدین گونه پیش رفت که آنها همگی شکلی از دعا را استفاده می‌کردند که عمدتاً روی این خطوط الهام بخش که عیسی به آنها آموزش داده بود بنا شده بود.

سرانجام عیسی از این ایده که هر عضو خانواده دعاهای خودانگیخته را فرموله کند صرف نظر کرد، و یک روز عصر در اکتبر او در کنار یک چراغ کوچک کوتاه که روی میز سنگی کوتاهی قرار داشت نشست، و روی یک تکه از تختهٔ صاف چوب سدر که در حدود هجده اینچ مربع بود با یک تکه زغال دعایی را نوشت که از آن هنگام به بعد درخواست استاندارد خانوادگی شد.

این سال عیسی از سردرگمی فکری دچار دشواری زیادی گردید. مسئولیت خانواده هر فکری را در رابطه با اجرای فوریِ طرح پاسخ دادن به دیدار اورشلیم که به او رهنمود می‌داد "به دنبال کار پدر برود" تا اندازه‌ای به طور مؤثر زدوده بود. عیسی به درستی این گونه استدلال می‌کرد که مسئولیت مراقبت از خانوادهٔ زمینیِ پدرش باید مقدم بر کلیهٔ وظایف او باشد، و این که حمایت از خانواده‌اش باید نخستین وظیفهٔ او شود.

در طول این سال عیسی متنی را در کتاب موسوم به خنوخ پیدا کرد که در انتخاب آتیِ عبارت "فرزند انسان" به عنوان یک نامگذاری برای مأموریت اعطاییِ او در یورشیا روی او تأثیر

گذاشت. او ایدهٔ نجات دهندهٔ یهودی را کاملاً مورد ملاحظه قرار داده بود و قاطعانه متقاعد شده بود که او آن نجات دهنده نخواهد بود. او آرزو داشت که به مردم پدرش کمک کند، اما هرگز انتظار نداشت که ارتشهای یهودی را در براندازی استیلای بیگانگان بر فلسطین رهبری کند. او می‌دانست که هرگز بر تخت داوود در اورشلیم نخواهد نشست. و نیز باور نداشت که مأموریتش مأموریت یک نجات دهندهٔ معنوی یا آموزگار اخلاقی فقط برای مردمان یهودی باشد. از این رو مأموریت زندگی او به هیچ وجه نمی‌توانست تحقق آرزوهای پرشور و به اصطلاح پیشگوییهای مسیح گونهٔ متون مقدس عبرانی باشد؛ حداقل نه به آن صورت که یهودیان این پیش بینیهای پیامبران را می‌فهمیدند. به همین ترتیب او مطمئن بود که هرگز به عنوان فرزند انسان که توسط دانیال نبی توصیف شده بود ظاهر نخواهد شد.

اما هنگامی که وقت آن فرا رسید که به عنوان یک آموزگار دنیا پیش برود، خود را چه باید می‌نامید؟ در رابطه با مأموریتش چه ادعایی باید می‌کرد؟ مردمی که به آموزشهای او باور می‌کردند با چه نامی باید او را صدا می‌کردند؟

در حالی که تمامی این مشکلات را در ذهنش بررسی می‌کرد، در کتابخانهٔ کنیسهٔ ناصره در میان کتابهای مکاشفه‌ای که در حال مطالعهٔ آنها بود، این کتاب دست نوشته را که "کتاب خنوخ" نام داشت پیدا نمود؛ و گر چه مطمئن بود که این کتاب توسط خنوخِ روزگاران کهن نوشته نشده بود، برایش بسیار جالب به نظر می‌رسید، و او بارها آن را خواند. قطعه‌ای وجود داشت که به طور خاص او را تحت تأثیر قرار داد، قطعه‌ای که این عبارت "فرزند انسان" در آن پدیدار گشت. نویسندهٔ این به اصطلاح کتاب خنوخ دربارهٔ این فرزند انسان سخن گفته بود، و کارهایی را که بنا بود او در زمین انجام دهد توصیف کرده بود، و توضیح داده بود که این فرزند انسان پیش از فرود آمدن به این زمین و آوردن رستگاری برای نوع بشر در بارگاههای شکوه آسمانی با پدرش، پدر همه، راه رفته بود؛ و این که او به تمامی این شکوه و جلال پشت کرده بود تا به زمین فرود آید و برای انسانهای نیازمند نجات را اعلام دارد. همینطور که عیسی این متون را می‌خواند (و با فهم کامل این امر که بخش عمدهٔ تصوف شرقی که با این آموزشها مخلوط شده بود خطا بود)، در قلبش واکنش نشان داد و در ذهنش این را به رسمیت شناخت که از میان تمامی پیشگوییهای مسیح گونهٔ متون مقدس عبرانی و از میان تمامی تئوریها پیرامون نجات دهندهٔ یهودی هیچیک مثل این داستان که در این کتاب فقط بخشاً معتبر خنوخ نهفته است به حقیقت نزدیک نیستند؛ و سپس او در آن هنگام و در آنجا تصمیم گرفت که به عنوان لقب آغازینِ خود عنوان "فرزند انسان" را انتخاب کند. و او بعد از آغاز نمودن کار همگانی خود این کار را انجام داد. عیسی یک توانایی خطاناپذیر برای شناخت حقیقت داشت، و او هرگز از پذیرش حقیقت درنگ نکرد، صرف نظر از این که از چه منبعی به نظر می‌رسید سرچشمه می‌یابد.

تا این هنگام او تکلیف بسیاری چیزها را در رابطه با کار آینده‌اش برای دنیا به طور کامل روشن ساخته بود، اما او دربارهٔ این موضوعات هیچ چیز به مادرش نگفت. مادر او هنوز به این ایده که او نجات دهندهٔ یهودیان است به گونه‌ای استوار باور داشت.

اکنون سردرگمی بزرگ روزهای جوانتر عیسی پدیدار گشت. او پس از این که قدری سرشت مأموریتش در زمین را روشن ساخت، یعنی "رفتن به دنبال کار پدرش" — نشان دادن سرشت مهرآمیز پدرش به تمامی نوع بشر — از نو شروع به فکر کردن به بسیاری از گفته‌های کتاب مقدس نمود که به آمدن یک نجات دهندهٔ ملی، یک آموزگار یهودی یا پادشاه اشاره داشت. این پیشگوییها به چه رخدادی اشاره می‌کردند؟ آیا او یک یهودی نبود؟ یا این که بود؟ آیا او از دودمان داوود بود یا نبود؟ مادرش با یقین می‌گفت که او بود؛ پدرش حکم کرده بود که نبود. او داوری کرد که نبود. اما آیا پیامبران در رابطه با سرشت و مأموریت نجات دهنده سردرگم بودند؟

روی هم رفته، آیا امکان دارد که حق با مادرش بود؟ در بیشتر موارد، وقتی که در گذشته اختلاف نظر به وجود آمده بود، او درست گفته بود. اگر عیسی یک آموزگار جدید بود و مسیح *نبود*، پس اگر در طول مدت مأموریتش در زمین چنین شخصی در اورشلیم ظاهر می‌شد، چطور می‌توانست نجات دهندهٔ یهودی را تشخیص دهد؟ و علاوه بر آن، رابطهٔ او با این نجات دهندهٔ یهودی چه باید می‌بود؟ و بعد از آغاز کردن مأموریت زندگیش، رابطه‌اش با خانواده‌اش چه باید می‌بود؟ با ملت یهود و مذهب چطور؟ با امپراتوری روم چطور؟ با غیریهودیان و مذاهب آنها چطور؟ این جوان جلیلی به بررسی هر یک از این مشکلات بسیار مهم در ذهنش پرداخت و به طور جدی پیرامون آنها اندیشه کرد، ضمن آن که در کنار میز نجاری به کار ادامه داد و با سخت‌کوشی مخارج خودش، مادرش، و هشت دهان گرسنهٔ دیگر را تأمین نمود.

پیش از پایان این سال مریم نظاره‌گر کاهش صندوق خانوادگی بود. او فروش کبوتران را به یعقوب محول کرد. آنها در مدتی کوتاه یک گاو دوم خریدند، و با کمک مریم شروع به فروش شیر به همسایگان ناصری خود کردند.

دوره‌های عمیق ژرف‌اندیشی او، سفرهای مکرر او به نوک تپه برای دعا، و بسیاری ایده‌های عجیب که عیسی گاه به گاه پیش می‌برد، مادرش را به طور کامل مضطرب می‌ساخت. گاهی اوقات او فکر می‌کرد که پسرش آشفته است. و سپس با به خاطر آوردن این که او در نهایت یک کودک موعود است و به طریقی از جوانان دیگر متفاوت است، بر ترسش چیره می‌گشت.

اما عیسی داشت یاد می‌گرفت که از تمام افکارش سخن نگوید، و تمام ایده‌هایش را به دنیا ارائه نکند، نه حتی به مادر خودش. از این سال به بعد، فاش‌سازیهای عیسی دربارهٔ این که در ذهنش چه می‌گذرد مداوماً کاهش می‌یافت؛ بدین معنی که او دربارهٔ آن چیزهایی که یک شخص عادی نمی‌توانست بفهمد، و به این امر راه می‌برد که او به صورت عجیب و غریب یا متفاوت از آدمهای معمولی مورد نگرش واقع شود کمتر صحبت می‌کرد. او در ظاهر عادی و متعارف شد، گر چه شدیداً مشتاق کسی بود که بتواند مشکلات او را بفهمد. او از ته دل خواستار یک دوست قابل اعتماد و محرم بود، اما مشکلات او بسیار پیچیده‌تر از آن بودند که معاشران بشریش بتوانند بفهمند. بی‌همتا بودن وضعیت غیرمعمولِ او وی را ناچار می‌ساخت که بارهای خود را به تنهایی حمل کند.

4- نخستین موعظه در کنیسه

عیسی با فرا رسیدن پانزدهمین زادروزش توانست در روز سبت منبر کنیسه را به طور رسمی اشغال کند. بارها پیش از آن، در غیاب سخنگویان، از عیسی خواسته شده بود کتاب مقدس را بخواند، اما اکنون آن روز که او مطابق قانون می‌توانست سرویس را برگزار نماید فرا رسیده بود. از این رو در اولین سبت بعد از پانزدهمین تولدش حذان ترتیبی داد تا عیسی سرویس بامدادی کنیسه را برگزار نماید. و هنگامی که تمامی ایمانداران ناصره گرد آمدند، مرد جوان متنی را از کتاب مقدس انتخاب نمود، ایستاد و شروع به خواندن کرد:

"روح خدای متعال بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است؛ او مرا فرستاده تا فروتنان را بشارت دهم، دل شکستگان را التیام بخشم، آزادی را به اسیران اعلام کنم، و محبوسان معنوی را رها سازم؛ سال لطف خداوند و روز رسیدگی خداوندمان را اعلام کنم؛ تا همهٔ سوگواران را تسلی بخشم، زیبایی به عوض خاکستر، روغن شادمانی به جای سوگواری، نغمهٔ ستایش به جای روح اندوه به آنها دهم، تا آنها درختان پارسایی، نهالهای خداوند خوانده شوند، تا با آن او جلال یابد.

"در پی نیکی باشید و نه شرارت، تا زنده بمانید، و بدین گونه خداوند، خدای لشکرها با شما خواهد بود. از شرارت بیزار باشید و نیکی را دوست بدارید؛ در محکمه عدالت را برقرار سازید. شاید لطف خداوند متعال شامل حال باقیماندگان یوسف شود.

"خویشتن را بشویید، خود را پاک سازید؛ بدی اعمال خود را از نظرم دور کنید؛ از شرارت دست بردارید و نیکوکاری را بیاموزید؛ انصاف را بجویید، ستمدیدگان را رهایی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و به دفاع از حق بیوه‌زنان برخیزید.

"با چه چیز به حضور خداوند بیایم، و در پیشگاه خدای تمام زمین خم شوم؟ آیا با قربانیهای سوختنی و با گوساله‌های یک ساله به پیشگاه او بروم؟ آیا خداوند با هزاران قوچ، دهها هزار گوسفند خشنود خواهد شد، یا با نهرهای روغن؟ آیا نخست‌زاده‌ام را به عوض عصیانم بدهم، و ثمرهٔ بدنم را برای گناه جانم؟ نه! ای مردان، زیرا خداوند آنچه را که نیکوست به ما نشان داده است. و خداوند از تو چه می‌طلبد، جز آن که انصاف را به جا آوری و مهرورزی را دوست بداری، و با فروتنی با خدایت گام برداری؟

"پس خدا را به که تشبیه می‌کنید؟ اوست که بر دایرهٔ زمین نشسته است. چشمان خود را برافرازید و بنگرید. کیست که تمامی این کرات را آفریده است؟ کیست که لشکر آنها را به شماره بیرون می‌آورد و آنها را جملگی با نامشان می‌خواند؟ او همهٔ این کارها را با عظمت قدرتش انجام می‌دهد، و به سبب عظمت توانمندی وی هیچیک از آنها گم نمی‌شود. او ضعیفان را قوت می‌بخشد، و به آنهایی که خسته‌اند نیروی بیشتر عطا می‌کند. نترس، زیرا که من با تو هستم؛ نگران نباش، زیرا من خدای تو هستم. من تو را تقویت خواهم کرد و یاری خواهم داد؛ آری، من با دست راست عدالت خویش از تو حمایت خواهم نمود، زیرا من خداوند خدای تو هستم. و من دست راست تو را خواهم گرفت، و به تو خواهم گفت، نترس، زیرا من تو را یاری خواهم کرد.

”و خداوند می‌فرماید، شما شاهدان و خادمان من هستید. شما را برگزیده‌ام تا همگی مرا بشناسید و به من ایمان آورید و دریابید که من جاودان هستم. من، آری من، خداوند هستم، و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست.“

و هنگامی که او متون را بدین گونه خواند، نشست، و مردم به خانه‌هایشان رفتند و پیرامون کلماتی که او با متانت زیاد برایشان خوانده بود فکر کردند. هیچگاه شهروندانش او را با چنان صمیمیت شکوهمندی ندیده بودند؛ هیچگاه آنها صدای او را چنان صمیمانه و صادقانه نشنیده بودند؛ هیچگاه آنها او را چنان مردانه و مصمم، و چنان مقتدر مشاهده نکرده بودند.

این بعد از ظهر سبت، عیسی با یعقوب از تپهٔ ناصره بالا رفت، و هنگامی که به خانه بازگشتند، روی دو تختهٔ صاف چوبی ده فرمان را با زغال به یونانی نوشت. به دنبال آن، مارتا این تخته‌ها را رنگ آمیزی و تزیین کرد، و آنها برای مدتی طولانی برفراز میز کوچک کاریِ یعقوب روی دیوار آویزان بودند.

5- تقلای مالی

عیسی و خانواده‌اش به تدریج به زندگی سادهٔ سالهای پیشین خود بازگشتند. لباسهای آنها و حتی خوراک آنها ساده‌تر شد. آنها مقدار زیادی شیر، کره، و پنیر داشتند. آنها از محصولات فصلی باغشان بهره‌مند می‌شدند، اما گذشت هر ماه انجام صرفه‌جویی بیشتری را ضروری می‌ساخت. صبحانه‌های آنها بسیار ساده بودند؛ آنها بهترین غذای خود را برای وعدهٔ غذای عصر ذخیره می‌کردند. با این وجود، در میان این یهودیان فقدان ثروت به معنی دون پایگی اجتماعی نبود.

این جوان به درک این امر که انسانها در روزگارش چگونه زندگی می‌کردند از پیش تقریباً دست یافته بود. و این که او در خانه، بیرون خانه و کارگاه چقدر خوب زندگی را می‌فهمید با آموزشهای متعاقب او نشان داده می‌شود، آموزشهایی که تماس نزدیک او را با کلیهٔ فازهای وجود بشری به طور کامل آشکار می‌سازد.

حذان ناصره به پایبندی به این باور ادامه داد که عیسی یک آموزگار بزرگ، و احتمالاً جانشین غمالائیلِ معروف در اورشلیم می‌شود.

ظاهراً کلیهٔ طرحهای عیسی برای یک دوران حرفه‌ای بی‌نتیجه ماند. بدان گونه که اکنون امور پیش می‌رفتند آینده درخشان به نظر نمی‌رسید. اما او تزلزل نشان نداد؛ او دلسرد نشد. او روز به روز به زندگی ادامه می‌داد، وظیفهٔ زمان حال را به خوبی به انجام می‌رساند و مسئولیتهای *فوریِ* مرحله‌ای زندگیش را وفادارانه انجام می‌داد. زندگی عیسی آرامش ابدیِ تمامی آرمان‌گرایان ناامید است.

دستمزد یک نجار معمولی روز مزد به آرامی در حال کاهش بود. تا پایان این سال عیسی از طریق کار کردن از سحرگاه تا دیر وقت تنها می‌توانست معادل حدوداً بیست و پنج سنت در روز درآمد کسب کند. تا سال بعد آنها پرداخت مالیاتهای کشوری را دشوار یافتند، تا چه رسد به مالیاتهای کنیسه و مالیات معبد که نیم شِکِل بود. در طول این سال مالیات‌گیر تلاش کرد از عیسی درآمد مالیاتی بیشتری بگیرد، و حتی تهدید کرد که ساز چنگ او را از او بگیرد.

عیسی با ترس از این که ممکن است رونوشت متون مقدس یونانی توسط مالیات‌گیران کشف و ضبط شود، در پانزدهمین زاد روز خود آن را به عنوان هدیهٔ بلوغش به خداوند به کتابخانهٔ کنیسهٔ ناصره داد.

شوک بزرگ پانزدهمین سال او هنگامی آمد که عیسی به سفوریس رفت تا تصمیم هیرودیس در رابطه با درخواست تجدید نظری را که در اختلاف پیرامون مقدار پول قابل پرداخت به یوسف در هنگام مرگ تصادفی او نزد وی برده شده بود دریافت کند. عیسی و مریم امید داشتند که مقدار قابل توجهی پول دریافت کنند، ولی خزانه‌دار در سفوریس مقدار ناچیزی به آنان پیشنهاد کرده بود. برادران یوسف یک درخواست تجدید نظر را نزد خود هیرودیس برده بودند، و اکنون عیسی در قصر ایستاد و این حکم هیرودیس را شنید که در هنگام مرگ پدرش هیچ چیز به او قابل پرداخت نبود. و به دلیل این تصمیم ناعادلانه عیسی دیگر هرگز به هیرودیس آنتیپاس اعتماد نکرد. تعجب‌آور نیست که او یک بار به هیرودیس به عنوان ”آن روباه“ اشاره کرد.

کار نزدیک در کنار میز کاریِ نجاری در طول این سال و سالهای بعد عیسی را از فرصت درآمیختن با مسافران کاروان محروم ساخت. فروشگاه خانوادگی توسط عموی او از پیش تصاحب شده بود، و عیسی تماماً در کارگاه خانگی کار می‌کرد، تا در آنجا نزدیک مریم باشد تا بتواند در رابطه با خانواده به او کمک کند. حدوداً در این زمان او شروع کرد یعقوب را به جایگاه شتران بفرستد تا دربارهٔ رخدادهای دنیا اطلاعات جمع‌آوری کند، و بدین طریق او تلاش کرد در رابطه با اخبار روزگار خود مطلع بماند.

همینطور که او به سن مردانگی رشد می‌کرد، از میان تمامی آن تضادها و سردرگمی‌هایی که جوانان عادی روزگاران پیشین و بعد دستخوش آن شده‌اند عبور می‌نمود. و تجربهٔ سخت تأمین هزینهٔ زندگی خانواده‌اش یک تضمین مطمئن در برابر داشتن وقت بیش از حد برای تفکر بیهوده یا زیاده‌روی در تمایلات عارفانه برای او بود.

این سالی بود که عیسی یک قطعه زمین بزرگ را که به عنوان یک قطعه باغ خانوادگی تقسیم شده بود درست در شمال منزلشان اجاره نمود. هر یک از فرزندان بزرگتر یک باغ جداگانه داشتند، و آنها در تلاشهای کشاورزیشان به رقابتی شدید وارد شدند. در طول فصل کشت سبزیجات بزرگترین برادر آنها هر روز در باغ با آنها قدری وقت می‌گذراند. همینطور که عیسی با برادران و خواهران کوچکترش در باغ کار می‌کرد، بارها این آرزو را در ذهن پروراند که همگی در یک مزرعه در روستایی مستقر شوند که بتوانند از آزادی و رهایی ناشی از یک زندگی بدون سر و صدا لذت ببرند. اما آنها خود را در روستایی که در آن بزرگ شوند نیافتند؛ و

عیسی که یک جوان کاملاً واقع‌بین و نیز آرمانگرا بود، با هوشمندی و جدیت به مشکلاتش همینطور که آنها را می‌یافت تهاجم می‌کرد، و هر کاری را که در توانش بود انجام می‌داد تا خود و خانواده‌اش را با واقعیات وضعیتشان تنظیم کند و شرایطشان را به بالاترین رضایت ممکن نسبت به آرزوهای فردی و جمعی‌شان تطبیق دهد.

یک بار عیسی به قدری اندک امیدوار بود که اگر آنها بتوانند به دلیل کار پدرش در قصر هیرودیس مقدار قابل ملاحظه‌ای پول دریافت کنند ممکن است بتواند با جمع‌آوری پول مکفی خریدن یک مزرعهٔ کوچک را تضمین نماید. او واقعاً به این طرح انتقال خانواده‌اش به روستا به طور جدی فکر کرده بود. اما هنگامی که هیرودیس از دادن پولی که باید به خاطر یوسف به آنها پرداخت می‌شد امتناع کرد، آنها از بلند پروازیِ داشتن یک خانه در روستا صرف نظر کردند. تحت آن شرایط، آنها طرحی ریختند که به واسطهٔ آن بتوانند از بخش عمدهٔ تجربهٔ زندگی در مزرعه لذت ببرند، به گونه‌ای که آنها اکنون علاوه بر کبوتران، دارای سه گاو، چهار گوسفند، یک دسته مرغ و خروس، یک خر، و یک سگ بودند. در طرحِ به خوبی تنظیم شدهٔ مدیریت که زندگی خانگی این خانوادهٔ ناصری را تعیین ویژگی می‌کرد، حتی کودکان نیز وظایف معمول خود را داشتند که باید انجام می‌دادند.

عیسی با پایان یافتن پانزدهمین سالش، پیمایش آن دورهٔ خطرناک و دشوار را در وجود بشری تکمیل نمود، آن زمانِ گذار از سالهای آسوده‌تر کودکی به خودآگاهی نسبت به نزدیک شدن مردانگی، با مسئولیتها و فرصتهای افزایش یافته برای به دست آوردن تجربهٔ پیشرفته در به وجود آمدن یک کاراکتر متعالی. دورهٔ رشد برای ذهن و بدن به پایان رسیده بود، و اکنون دوران واقعی زندگی این مرد جوان ناصری آغاز گردید.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 127

سالهای دوران بلوغ

به تدریج که عیسی به سالهای دوران بلوغش وارد شد، خود را سرپرست و تنها حامی یک خانوادهٔ بزرگ یافت. ظرف چند سال بعد از مرگ پدرش تمامی دارایی آنها از بین رفته بود. با گذشت زمان او به طور فزاینده از پیش-وجودش آگاه شد؛ در همان حال او شروع کرد به طور کاملتر بفهمد که او فقط به منظور مشخصِ آشکار ساختن پدر بهشتیش به فرزندان انسانها در زمین و در جسم حضور دارد.

هیچ جوان بالغی که در این کره و یا در هر کرهٔ دیگری زندگی کرده و یا در آینده زندگی خواهد کرد مشکلات سنگین‌تری برای حل کردن و یا دشواریهای پیچیده‌تری برای گره‌گشایی کردن نداشته و یا در آینده نخواهد داشت. هیچ جوان یورنشیا هرگز فرا خوانده نخواهد شد تا از میان تضادهای آموزن برانگیزتر یا وضعیتهای دشوارتر، بیش از آن حد که خود عیسی در طول آن سالهای طاقت فرسا از پانزده تا بیست سالگی تحمل کرد، عبور کند.

بدین ترتیب فرزند انسان پس از آزمودنِ تجربهٔ واقعی زندگی این سالهای نوجوانی در کره‌ای که با شرارت احاطه شده بود و با گناه آشفته گشته بود، پیرامون تجربهٔ زندگیِ جوانان سرتاسر قلمروهای نبادان از آگاهی کامل برخوردار شد، و بدین ترتیب برای نوجوانان پریشان و سردرگم تمامی اعصار و در کلیهٔ کرات در سرتاسر جهان محلی برای همیشه پناهگاهی با درایت گشت.

این پسر الهی، به آرامی، اما با قطعیت و از طریق تجربهٔ واقعی، *در حال به دست آوردنِ* این حق است که فرمانروای جهانش، حکمران بی‌چون و چرا و عالی تمام موجودات هوشمندِ آفریده شده در کلیهٔ کرات جهان محلی، پناهگاه با درایت موجودات کلیهٔ اعصار و کلیهٔ درجات عطیه و تجربهٔ شخصی شود.

1- شانزدهمین سال (سال 10 بعد از میلاد مسیح)

پسرِ در جسم ظهور یافته از میان نوزادی عبور کرد و یک کودکیِ عاری از رویدادهای مهم را تجربه نمود. سپس او از آن مرحلهٔ گذار آزمون برانگیز و طاقت‌فرسا بین کودکی و مردانگیِ جوان بیرون آمد — او عیسیِ نوجوان گردید.

او در این سال به رشد کامل فیزیکی خود دست یافت. او یک جوان مردآسا و خوش منظر بود. او به طور فزاینده متین و جدی شد، اما مهربان و دلسوز بود. چشم او مهرآمیز اما جستجوگر بود؛ لبخند او همیشه جذاب و دلگرم کننده بود. صدای او آهنگین اما دارای اقتدار بود؛ سلام او مؤدبانه اما صاف و صادق بود. همیشه حتی در عادی‌ترین تماسهای او، لمس یک طبیعت دوگانه، بشری و الهی، مشهود به نظر می‌رسید. او این ترکیب دوست دلسوز و آموزگار مقتدر را همواره به نمایش می‌گذاشت. و این ویژگیهای شخصیتی در همان اوان، حتی در این سالهای نوجوانی، شروع به تجلی نمودند.

این جوانِ از نظر فیزیکی قوی و نیرومند همچنین به رشد کامل خرد بشری خود دست یافت، نه تجربهٔ کامل اندیشهٔ بشری بلکه تمامیت ظرفیت برای چنین رشد عقلانی. او از یک بدن سالم و کاملاً متناسب، یک ذهن با استعداد و تحلیلگر، یک منش مهربان و دلسوز، یک روحیهٔ نسبتاً در حال نوسان اما بی‌باک برخوردار بود، و تمامی این ویژگیها به صورت یک شخصیت قوی، چشمگیر، و جذاب در حال سازمان یافتن بودند.

با گذشت زمان، درک او برای مادرش و برادران و خواهرانش دشوارتر می‌گشت؛ آنها از گفتارهای او هاج و واج بودند و از کنشهای او برداشت اشتباه داشتند. آنها برای فهم زندگی برادر ارشد خود همگی فاقد صلاحیت بودند، زیرا مادر آنها این درک را به آنان انتقال داده بود که سرنوشت او این است که نجات دهندهٔ مردم یهودی شود. پس از این که آنها این اشارات را به عنوان اسرار خانوادگی از مریم دریافت کردند، سردرگمی آنها را تصور کنید، آنگاه که عیسی تمامی این ایده‌ها و مقاصد را صریحاً انکار کرد.

در این سال شمعون شروع به تحصیل نمود، و آنها مجبور شدند که یک خانهٔ دیگر را بفروشند. یعقوب اکنون مسئولیت آموزش سه خواهرش را به عهده گرفت، و دو تن از آنان آنقدر بزرگ بودند که بتوانند مطالعهٔ جدی را آغاز کنند. به محض این که روت بزرگ شد، مریم و مارتا مسئولیت او را به عهده گرفتند. بر حسب معمول دخترانِ خانواده‌های یهودی آموزش اندکی دریافت می‌کردند، اما عیسی بر این عقیده بود که دختران باید مثل پسران به مدرسه بروند (و مادر او موافقت کرد)، و چون مدرسهٔ کنیسه آنها را نمی‌پذیرفت، کاری نمی‌شد کرد جز این که یک مدرسهٔ خانگی به طور خاص برای آنها ترتیب داده می‌شد.

در سرتاسر این سال عیسی از نزدیک به میز کار محصور بود. خوشبختانه او کار زیادی داشت؛ صرف نظر از این که کار در آن ناحیه چقدر کساد بود، کار او از چنان کیفیت برتری برخوردار بود که او هرگز بیکار نبود. گاهی اوقات او آنقدر کارش زیاد بود که یعقوب به او کمک می‌کرد.

تا پایان این سال او تقریباً تصمیمش را گرفته بود که بعد از سر و سامان دادن به وضعیت خانواده‌اش و به دنبال ازدواج آنها، به عنوان یک آموزگار حقیقت و به عنوان یک آشکار کنندهٔ پدر آسمانی به دنیا، به کار همگانی خود وارد شود. او می‌دانست که نجات دهندهٔ مورد انتظارِ یهودی نخواهد شد، و به این نتیجه رسید که بحث کردن پیرامون این موضوعات با مادرش تقریباً بی‌فایده است؛ او تصمیم گرفت بگذارد مادرش هر ایده‌ای را که ممکن بود انتخاب کند در ذهنش

بپروراند، زیرا تمامی آنچه را که در گذشته گفته بود روی مادرش تأثیر اندکی گذاشته بود و یا این که هیچ تأثیری نگذاشته بود، و او به یاد می‌آورد که پدرش هیچگاه قادر نشده بود چیزی بگوید که تصمیم مادرش را عوض کند. از این سال به بعد او کمتر و کمتر با مادرش، یا هر کس دیگر، پیرامون این مشکلات صحبت کرد. مأموریت او چنان ویژه بود که هیچکس که در زمین زندگی می‌کرد نمی‌توانست در رابطه با اجرای آن به او مشاوره دهد.

او یک پدر واقعی اما جوان برای خانواده بود؛ او هر ساعت ممکن را با کودکان می‌گذراند، و آنها به راستی او را دوست داشتند. مادرش از دیدن زیاد سخت کار کردن او اندوهگین می‌شد؛ او از این که عیسی مطابق برنامه‌ریزی آرزومندانهٔ آنها، به جای بودن در اورشلیم و دنبال نمودن درس تحت نظر آموزگاران شرعیات یهود برای تأمین مخارج خانواده هر روز در کنار میز نجاری سخت کار می‌کرد غمگین بود. در حالی که مریم چیزهای زیادی را در رابطه با پسرش نمی‌توانست بفهمد، او را قطعاً دوست داشت، و از شیوهٔ مشتاقانه‌ای که به واسطهٔ آن مسئولیتهای خانه را به عهده می‌گرفت به طور کامل قدردانی می‌کرد.

2- هفدهمین سال (سال 11 بعد از میلاد مسیح)

حدوداً در این هنگام آشوب زیادی، به ویژه در اورشلیم و در یهودیه، در طرفداری از شورش بر علیه پرداخت مالیات به روم به وجود آمد. یک گروه ناسیونالیستیِ قوی در حال به وجود آمدن بود که در مدتی کوتاه زیلوتها نامیده شد. زیلوتها برخلاف فریسیان مایل نبودند که منتظر آمدن مسیح شوند. آنها در نظر داشتند که از طریق شورش سیاسی کارها را به سرانجام برسانند.

یک گروه از سازمان دهندگانِ اورشلیم به جلیل وارد شدند و به خوبی در حال پیشروی بودند تا این که به ناصره رسیدند. هنگامی که آنان برای دیدن عیسی آمدند، او به دقت به سخنان آنها گوش داد و سؤالات بسیاری پرسید اما از پیوستن به گروه امتناع کرد. او از فاش ساختن دلایل خود برای ملحق نشدن به آنها به طور کامل خودداری نمود، و امتناع کردن او روی وارد نشدن بسیاری از همیاران جوانش در ناصره تأثیر داشت.

مریم حداکثر تلاش خود را به عمل آورد تا او را وادار سازد که به گروه بپیوندد، اما نتوانست رضایت او را به دست آورد. او حتی تا آن حد پیش رفت که به عیسی بفهماند امتناع او از حمایت از این آرمان ملی‌گرایانه نافرمانی از درخواست او و نقض پیمان او است که به دنبال بازگشت آنها از اورشلیم بسته شده بود. او قول داده بود که مطیع پدر و مادرش باشد؛ اما او در پاسخ به این اشاره فقط دستش را با مهربانی روی شانهٔ مریم گذاشت و با نگاه کردن به صورتش گفت: ”مادرم، چطور می‌توانی؟“ و مریم حرفش را پس گرفت.

یکی از دایی‌های عیسی (برادر مریم، شمعون) از پیش به این گروه پیوسته بود، و متعاقباً در بخش جلیل یک افسر شده بود. و برای چندین سال بین عیسی و دائی‌اش نوعی کدورت وجود داشت.

اما در ناصره مشکل شروع به تکوین نمود. رویکرد عیسی در این قضایا به ایجاد یک اختلاف در میان جوانان یهودی شهر منجر شده بود. در حدود نیمی از آنها به سازمان ناسیونالیست پیوسته بودند، و نیمهٔ دیگر شروع به تشکیل یک گروه مخالف از وطن پرستان معتدل‌تر نمودند، و انتظار داشتند که عیسی رهبری آن را به عهده گیرد. هنگامی که او افتخاری را که به او پیشنهاد شده بود رد کرد آنها شگفت‌زده شدند. او مسئولیتهای سنگین خانوادگی خود را به عنوان یک عذر ذکر کرد، و همگی آنها آن را پذیرفتند. اما وضعیت باز هم پیچیده‌تر بود، آنگاه که یک یهودی ثروتمند، اسحاق، که یک وام دهنده به غیریهودیان بود، فوراً گام به جلو نهاد و موافقت کرد که اگر عیسی ابزارش را زمین بگذارد و رهبری این وطن پرستان ناصره را به عهده گیرد، مخارج خانوادهٔ عیسی را تأمین خواهد کرد.

عیسی که در آن هنگام به سختی هفده سال داشت، با یکی از حساس‌ترین و دشوارترین وضعیتهای زندگی آغازینش مواجه شد. مسائل میهن‌پرستانه، به ویژه هنگامی که از طریق ستمگران مالیات جمع‌کن بیگانه پیچیده می‌شود، همیشه درک آن برای رهبران معنوی دشوار است، و در این مورد دو برابر دشوارتر بود، زیرا مذهب یهودی درگیر تمامی این آشوبها بر علیه روم بود.

موقعیت عیسی دشوارتر گشت زیرا مادر و عمویش، و حتی برادر کوچکترش یعقوب، همگی به او اصرار می‌ورزیدند که به این آرمان ناسیونالیستی بپیوندد. همهٔ یهودیان بهترِ ناصره به آنها پیوسته بودند، و اگر عیسی تصمیمش را عوض می‌کرد آن مردان جوانی که به جنبش نپیوسته بودند همگی به آن می‌پیوستند. او تنها یک مشاور خردمند در سرتاسر ناصره داشت، آموزگار قدیمی او، حذان. هنگامی که کمیتهٔ شهروندان ناصره آمدند تا پاسخ او را به درخواست همگان که از او به عمل آمده بود جویا شوند، حذان به او رهنمود داد. در تمامی زندگی جوان عیسی این دقیقاً نخستین بار بود که او آگاهانه به استراتژی علنی متوسل می‌شد. تا آن هنگام، او برای روشن ساختن وضعیت، همیشه به یک بیانیهٔ صریح حقیقت اتکا داشت، اما او اکنون نمی‌توانست حقیقت کامل را بیان کند. او نمی‌توانست اعلام کند که بیش از یک انسان است؛ او نمی‌توانست نظرش را در رابطه با مأموریتی که در انتظار نیل او به یک مردانگی پخته‌تر بود فاش سازد. به رغم این محدودیتها پایبندی مذهبی و وفاداری ملی او به طور مستقیم مورد چالش قرار گرفت. خانوادهٔ او در یک آشفتگی، دوستان جوان او در اختلاف، و تمامی گروه یهودیِ شهر در یک در هم و برهمی به سر می‌بردند. و عجیب است که تصور می‌شد برای تمامی اینها او باید مورد سرزنش قرار گیرد! و او از هر قصدی برای هر گونه ایجاد مشکل بسیار بی‌تقصیر بود، تا چه رسد به یک آشوب از این نوع.

باید کاری انجام می‌شد. او باید موضع خود را بیان می‌کرد، و او این کار را مطابق رضایت بسیاری، اما نه همه، به طور شجاعانه و به گونه‌ای دیپلماتیک انجام داد. او به کلمات اظهارات اولیهٔ خود پایبند بود، و معتقد بود که نخستین وظیفه‌اش در قبال خانواده‌اش است، و این که یک مادر بیوه و هشت برادر و خواهر به چیزی بیش از آنچه پولِ صرف می‌توانست بخرد — ضروریات فیزیکی زندگی — نیاز دارند، و این که آنها مستحق مراقبت و هدایت یک پدر

هستند، و این که او از روی ضمیر روشن نمی‌توانست خودش را از وظایفی که یک سانحهٔ ظالمانه به او تحمیل کرده بود رها سازد. او مادر و بزرگترین برادرش را برای این که حاضر بودند او را از قید و بند رها سازند مورد تحسین قرار داد، اما مجدداً تأکید کرد که وفاداری به یک پدرِ مرده او را از ترک خانواده باز داشته است، صرف نظر از این که برای حمایت مادی آنها چقدر پول فراهم می‌گشت. او این گفتهٔ فراموشی ناپذیرش را بیان کرد که: ”پول نمی‌تواند عشق بیافریند.“ در طول این خطابه، عیسی چندین اشارهٔ مبهم به ”مأموریت زندگیش“ نمود، اما توضیح داد که صرف نظر از این که ممکن است آن با ایدهٔ نظامی ناسازگار باشد یا نباشد، به همراه هر چیز دیگر در زندگیش رها شده است تا او بتواند مسئولیتش را در قبال خانواده‌اش به طور وفادارانه به انجام رساند. هر کس در ناصره به خوبی می‌دانست که او یک پدر خوب برای خانواده‌اش است، و این موضوعی بود که آنچنان به قلب هر یهودی والامنش نزدیک بود که اظهارات عیسی در قلوب بسیاری از شنوندگانش پاسخی قدرشناسانه دریافت می‌کرد؛ و برخی از آنهایی که بدین گونه فکر نمی‌کردند با یک سخنرانی که توسط یعقوب انجام شد نظرشان عوض شد. سخنرانی یعقوب ضمن آن که جزو برنامه نبود، در این هنگام ایراد گردید. در همان روز حذان یعقوب را در انجام سخنرانیش تمرین داده بود، اما این راز آنها بود.

یعقوب گفت که مطمئن است اگر او (یعقوب) فقط آنقدر از سن مکفی برخوردار بود که می‌توانست مسئولیت خانواده را به عهده گیرد عیسی کمک می‌کرد تا مردمش آزاد شوند، و این که اگر آنها فقط رضایت دهند که عیسی ”با ما بماند، تا پدر و آموزگار ما باشد، آنگاه شما نه فقط یک رهبر از خانوادهٔ یوسف، بلکه در مدتی کوتاه پنج ناسیونالیست وفادار خواهید داشت، زیرا آیا ما پنج پسر نیستیم که بزرگ خواهیم شد و از طریق هدایت برادر – پدرمان گام به پیش خواهیم نهاد و به ملتمان خدمت خواهیم کرد؟“ و بدین ترتیب این نوجوان یک وضعیت بسیار پرتنش و تهدیدآمیز را به یک پایان نسبتاً شاد رساند.

بحران در حال حاضر خاتمه یافته بود، اما این رخداد هرگز در ناصره فراموش نشد. آشوب تداوم یافت؛ عیسی دیگر محبوب همگان نبود؛ اختلاف احساسات هرگز به طور کامل مورد غلبه واقع نشد. و این رخداد، که با رخدادهای دیگر و متعاقب فزونی یافت، یکی از دلایل اصلی برای نقل مکان او به کفرناحوم در سالهای بعد بود. از این پس ناصره یک اختلاف احساسی را در رابطه با فرزند انسان حفظ نمود.

یعقوب در این سال از مدرسه فارغ‌التحصیل شد و در کارگاه نجاری در منزل کار تمام وقت را آغاز نمود. او در کار با ابزار یک کارگر باهوش شده بود و اکنون کار ساختن یوغ و وسیلهٔ شخم زدن را به عهده گرفت، ضمن آن که عیسی بیشتر شروع به انجام کارهای نهایی خانه سازی و کابینت سازی ماهرانه نمود.

در این سال عیسی در سازماندهی ذهنش پیشرفت زیادی انجام داد. او به تدریج سرشت الهی و بشری خود را پیوند زد، و او تمامی این سازماندهی عقلانی را از طریق نیروی *تصمیمات* خودش و فقط با کمک ناصح سکنی‌گزین خود به انجام رساند. کلیهٔ انسانهای نرمال در کلیهٔ کراتی که پسران اعطایی در آنها ظاهر شده‌اند درست از چنین ناصحی در اذهانشان برخوردارند.

تا این هنگام هیچ چیز ماوراءطبیعی در دوران زندگانی این مرد جوان رخ نداده بود، به جز دیدار یک پیام‌آور، که توسط برادر بزرگترش عمانوئیل که یک بار در طول شب در اورشلیم به او ظاهر شد اعزام شده بود.

3- هجدهمین سال (سال 12 بعد از میلاد مسیح)

در طول این سال تمامی دارایی خانواده، به جز خانه و باغ فروخته شد. آخرین قطعهٔ ملک کفرناحوم (به جز ارزش خالص یکی دیگر)، که از پیش رهن گذاشته شده بود فروخته شد. درآمد حاصله برای پرداخت مالیات، برای خریدن برخی ابزار جدید برای یعقوب، و برای پرداخت هزینهٔ انبار قدیمی خانوادگی و کارگاه تعمیرات در نزدیکی زمین کاروان مورد استفاده قرار گرفت. عیسی اکنون پیشنهاد کرد که این کارگاه بازخرید شود، زیرا یعقوب از سن کافی برای کار کردن در کارگاه خانه و کمک کردن به مریم در حول و حوش خانه برخوردار بود. با کاهش یافتن فشار مالی برای زمان حاضر، عیسی تصمیم گرفت یعقوب را به عید فصح ببرد. آنها یک روز زودتر به اورشلیم رفتند تا تنها باشند. آنها از راه سامره رفتند. آنها قدم زدند، و عیسی دربارهٔ مکانهای تاریخی در مسیر رفتن با یعقوب صحبت کرد، همانطور که پدرش در یک سفر مشابه پنج سال پیش از آن به او آموزش داده بود.

آنها حین عبور از سامره مناظر عجیب زیادی را دیدند. آنها در این سفر راجع به بسیاری از مشکلاتشان، شخصی، خانوادگی، و ملی، صحبت کردند. یعقوب یک نوجوان بسیار مذهبی بود، و در حالی که او در رابطه با طرحهایی که پیرامون کار عمدهٔ زندگی عیسی، به همان میزان اندک که دربارهٔ آن می‌دانست، کاملاً با مادرش موافق نبود، چشم انتظار وقتی بود که بتواند مسئولیت خانواده را به عهده گیرد، طوری که عیسی بتواند مأموریتش را آغاز نماید. او از این که عیسی او را به عید فصح برد بسیار قدردان بود، و آنها بیش از همیشه دربارهٔ آینده به طور کاملتر صحبت کردند.

همینطور که آنها از سامره عبور می‌کردند، به ویژه در بِتِل، و هنگامی که از چاه یعقوب می‌نوشیدند، عیسی بسیار اندیشید. او و برادرش در رابطه با روایات ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بحث کردند. او برای آماده ساختن یعقوب برای آنچه که در اورشلیم در آستانهٔ دیدن آن بود کار زیادی انجام داد، و بدین ترتیب تلاش کرد که شوکه شدن او را بدان گونه که خودش در اولین دیدارش از معبد تجربه کرده بود کاهش دهد. اما یعقوب نسبت به برخی از این مناظر زیاد حساس نبود. او در رابطه با شیوه‌ای که برخی از کاهنان وظایف خود را با بی‌میلی و بدون اشتیاق انجام می‌دادند اظهار نظر کرد اما در مجموع از سفرش در اورشلیم بسیار لذت برد.

عیسی برای شام عید فصح یعقوب را به بتانی برد. شمعون در کنار پدرانش دفن شده بود، و عیسی پس از آوردن برهٔ عید فصح از معبد سرپرستی عید فصح را برای این خانواده به عهده گرفت.

بعد از شام عید فصح مریم نشست تا با یعقوب صحبت کند، ضمن این که مارتا، ایلعازر، و عیسی تا پاسی از شب با یکدیگر به گفتگو پرداختند. روز بعد آنها در مراسم معبد شرکت کردند، و یعقوب به شهروندیِ کشور اسرائیل پذیرفته شد. در آن بامداد، همینطور که آنها برای دیدن معبد در نوک کوه زیتون توقف کردند، در حالی که یعقوب با شگفتی صحبت می‌کرد، عیسی در سکوت به اورشلیم چشم دوخت. یعقوب نمی‌توانست طرز رفتار برادرش را بفهمد. آن شب آنها مجدداً به بتانی بازگشتند و بنا بود روز بعد از آنجا به مقصد خانه عزیمت کنند، اما یعقوب اصرار ورزید که برای دیدن معبد بازگردند، و توضیح داد که می‌خواهد حرفهای آموزگاران را بشنود. و در حالی که این امر حقیقت داشت، او به طور پنهانی در قلبش می‌خواست با شرکت عیسی در بحثها حرفهای او را بشنود، زیرا از مادرش راجع به آن شنیده بود. از این رو آنها به معبد رفتند و بحثها را شنیدند، اما عیسی هیچ سؤالی نپرسید. برای این ذهن در حال بیداریِ انسان و خدا همه چیز بسیار کودکانه و بی‌اهمیت به نظر می‌رسید — او فقط می‌توانست نسبت به آنها احساس دلسوزی کند. یعقوب از این که عیسی چیزی نگفت ناامید شد. در پاسخ به پرسشهای او، عیسی فقط گفت: ”وقت من هنوز فرا نرسیده است.“

روز بعد آنها از طریق اریحا و درهٔ اردن به خانه رفتند، و عیسی در طول مسیر بسیاری چیزها را شرح داد، از جمله سفر پیشین خود از طریق این جاده هنگامی که سیزده ساله بود.

به دنبال بازگشت به ناصره، عیسی در کارگاه تعمیرات قدیمی خانوادگی شروع به کار نمود و از این که توانست هر روز تعداد زیادی از مردم تمام نقاط کشور و نواحی اطراف را ببیند به اندازهٔ زیاد شادمان شد. عیسی به راستی مردم را دوست داشت — همین مردم عادی. او هر ماه قسط کارگاه را پرداخت می‌کرد، و با کمک یعقوب، به تأمین مخارج خانواده ادامه می‌داد.

چندین بار در سال، هنگامی که دیدارگران حضور نداشتند تا بدین گونه عمل کنند، عیسی به خواندن متون مقدس سبت در کنیسه ادامه داد و بارها در رابطه با درس نظراتش را عرضه نمود، اما معمولاً طوری متون را انتخاب می‌کرد که نیازی به تفسیر نباشد. او ماهر بود، و طوری ترتیب خواندن متون گوناگون را تنظیم می‌کرد که یک متن، متن دیگر را روشن می‌ساخت. اگر هوا اجازه می‌داد، او همیشه در بعد از ظهر سبت برادران و خواهرانش را برای پیاده‌روی در دامان طبیعت بیرون می‌برد.

حدوداً در این هنگام حذان برای بحثهای فلسفی یک کلوپ جوانان را افتتاح نمود که در منازل اعضای مختلف و اغلب در منزل خودش دیدار داشتند، و عیسی یک عضو برجستهٔ این گروه شد. او از این طریق توانست قدری از اعتبار محلی را که در هنگام مباحثات ناسیونالیستیِ اخیر از دست داده بود از نو به دست آورد.

زندگی اجتماعی او، در حالی که محدود بود، به طور کامل نادیده انگاشته نشد. او در میان مردان جوان و زنان جوان ناصره هر دو بسیاری دوستان گرم و ستایشگران وفادار داشت.

در سپتامبر، الیزابت و یحیی آمدند تا از خانوادهٔ ناصری دیدن کنند. یحیی که پدرش را از دست داده بود، قصد داشت برای پرداختن به کار کشاورزی و گوسفند پروری به تپه‌های یهودیه بازگردد، مگر این که عیسی به او توصیه می‌کرد که در ناصره بماند تا به نجاری یا یک رشتهٔ دیگر کاری بپردازد. آنها نمی‌دانستند که خانوادهٔ ناصری عملاً بی‌پول است. هر چه بیشتر مریم و الیزابت دربارهٔ پسرانشان گفتگو می‌کردند، بیشتر متقاعد می‌شدند که برای این دو مرد جوان خوب است که با هم کار کنند و بیشتر یکدیگر را ببینند.

عیسی و یحیی گفتگوهای بسیاری با هم داشتند؛ و آنها دربارهٔ برخی موضوعات بسیار محرمانه و شخصی صحبت کردند. وقتی آنها این دیدار را به پایان رساندند، تصمیم گرفتند مجدداً یکدیگر را نبینند تا این که می‌بایست در خدمت روحانی همگانیشان بعد از این که "پدر آسمانی، آنها را به کارشان فرا خواند" دیدار داشته باشند. یحیی به واسطهٔ آنچه که در ناصره دید چنان به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر قرار گرفت که تصمیم گرفت به خانه بازگردد و برای تأمین مخارج مادرش کار کند. او متقاعد شد که باید بخشی از مأموریت زندگی عیسی شود، اما او دید که عیسی می‌بایست سالهای زیادی را صرف حمایت از خانواده‌اش می‌کرد؛ لذا او بسیار بیشتر راضی بود که به خانه‌اش بازگردد و به مراقبت از مزرعهٔ کوچکشان و برآورده ساختن نیازهای مادرش بپردازد. و دیگر هیچگاه یحیی و عیسی تا آن روز در کنار رود اردن، هنگامی که فرزند انسان خود را برای غسل تعمید عرضه کرد، یکدیگر را ندیدند.

در بعد از ظهر شنبه، 3 دسامبر همین سال، مرگ برای دومین بار به این خانوادهٔ ناصری ضربه زد. عاموس کوچک، برادر نوزاد آنها بعد از یک هفته بیماری با یک تب بالا مرد. مریم، بعد از عبور از این زمان اندوه با پسر ارشدش به عنوان تنها حامی‌اش، سرانجام و به کاملترین نحو، عیسی را به عنوان سرپرست واقعی خانواده به رسمیت شناخت؛ و او به راستی یک سرپرست شایسته بود.

برای چهار سال، استاندارد زندگی آنها به طور مداوم کاهش یافته بود؛ آنها تنگنای فقر فزاینده را سال به سال حس می‌کردند. تا پایان این سال، آنها با یکی از دشوارترین تجارب تمامی تقلاهای سختشان رو به رو شدند. یعقوب هنوز شروع به کسب درآمد زیاد نکرده بود، و هزینه‌های یک کفن و دفن علاوه بر هر چیز دیگر اوضاع آنها را به هم ریخت. اما عیسی به مادر مضطرب و سوگوارش فقط می‌گفت: "مادر مریم، غم و اندوه به ما کمک نخواهد کرد؛ همهٔ ما تمام تلاش خود را به کار می‌گیریم، و از قضا، لبخند مادر، حتی ممکن است به ما الهام بخشد تا بهتر عمل کنیم. ما به واسطهٔ امیدمان برای روزهای بهترِ آینده برای انجام این کارها روز به روز قوت می‌یابیم." خوش‌بینی محکم و عملی او به راستی واگیردار بود؛ تمامی بچه‌ها در یک اتمسفر پیش‌بینیِ اوقات بهتر و چیزهای بهتر زندگی می‌کردند. و به رغم اندوه‌بار بودن فقرشان، این روحیهٔ امیدوارانه به پیدایش کاراکترهای قوی و متعالی به گونه‌ای قدرتمند کمک می‌کرد.

عیسی از این توان برخوردار بود که تمامی قدرتهای ذهنی، روحی و بدنی خود را برای انجام کاری که فوراً در دست بود به طور مؤثر بسیج نماید. او می‌توانست ذهن ژرف اندیش خود را حول یک مشکل که مایل بود حل کند متمرکز نماید، و این، در رابطه با *شکیبایی* خستگی

ناپذیرش، او را قادر می‌ساخت مصائب یک وجود دشوار انسانی را با متانت تحمل نَماید، و به گونه‌ای زندگی کند که گویا ”او را که نادیدنی است می‌بیند.“

4- نوزدهمین سال (سال 13 بعد از میلاد مسیح)

تا این زمان، عیسی و مریم بسیار بهتر می‌توانستند با یکدیگر همساز باشند. مریم کمتر عیسی را به صورت یک فرزند می‌دید؛ عیسی برای مریم بیشتر همانند یک پدر برای فرزندانش شده بود. هر روز زندگی پر از دشواریهای عملی و فوری بود. آنها کمتر از زندگیِ کاری او صحبت می‌کردند، زیرا با گذشت زمان، تمامی اندیشه‌های آنها به طور متقابل وقف حمایت و پرورش خانواده‌شان بود که متشکل از چهار پسر و سه دختر بود.

تا آغاز این سال عیسی مادرش را کاملاً متقاعد ساخته بود که روشهای او را در زمینهٔ پرورش کودک بپذیرد — فرمان مثبت انجام کار نیک به جای روش قدیمی‌تر یهودیِ ممنوعیت انجام کار بد. عیسی در منزلش و در سرتاسر دوران تدریس همگانیش به طور ثابت شکل **مثبت** اندرز را به کار گرفت. او همیشه و همه جا می‌گفت: ”شما این کار را انجام خواهید داد. شما باید آن کار را انجام دهید.“ او هرگز شیوهٔ منفی آموزش را که از تابوهای باستان سرچشمه می‌گرفت به کار نگرفت. او از طریق قدغن ساختن کار شرورانه از تأکید کردن روی آن خودداری می‌ورزید، ضمن آن که از طریق فرمان دادن به انجام کار نیک، آن را مورد ستایش قرار می‌داد. وقت دعا کردن در این خانواده، فرصتی بود برای بحث کردن در رابطه با هر چیز و همه چیز که به بهروزی خانواده مربوط می‌شد.

عیسی انضباطی خردمندانه را بر برادران و خواهرانش در چنان سن کمی آغاز کرد که برای به دست آوردن اطاعت فوری و قلبی آنها هیچگاه نیازی به تنبیه نبود و یا این که نیاز اندکی بود. تنها استثنا یهودا بود. عیسی در مواقع متعدد آن را ضروری یافت که به خاطر سرپیچی او از قوانین خانه، او را تنبیه کند. در سه رویداد هنگامی که خردمندانه به نظر رسید که یهودا به خاطر نقض خود - اذعان شده و عمدیِ قوانین خانواده در زمینهٔ رفتار تنبیه شود، تنبیه او از طریق حکم متفق‌القول فرزندان بزرگتر تعیین شد و پیش از آن که اجرا شود توسط خود یهودا مورد موافقت قرار گرفت.

در حالی که عیسی در هر کاری که انجام می‌داد بسیار روشمند و سیستماتیک بود، در همهٔ فرامین اجرایی‌اش نیز یک انعطاف‌پذیری طراوت بخش از تفسیر و یک فردیتِ انطباقی وجود داشت که تمامی بچه‌ها را با روح عدالتی که پدر – برادرشان را به حرکت در می‌آورد به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر قرار می‌داد. او هرگز به طور مستبدانه برادران و خواهرانش را تنبیه نکرد، و این انصاف یکنواخت و ملاحظهٔ شخصی عیسی را برای تمامی خانواده‌اش به اندازهٔ زیاد عزیز می‌ساخت.

یعقوب و شمعون بزرگ شدند و سعی کردند طرح دلجویی عیسی از همبازیهای ستیزه‌جو و گاهی اوقات خشمگین خود از طریق متقاعد ساختن و عدم مقاومت را دنبال کنند، و آنها نسبتاً موفق بودند؛ اما یوسف و یهودا، در حالی که نسبت به چنین آموزشهایی در خانه موافق بودند، هنگامی که توسط رفقای خود مورد حمله قرار می‌گرفتند در دفاع از خود شتاب به خرج می‌دادند؛ به ویژه یهودا در نقض روح این آموزشها گناهکار بود. اما عدم مقاومت یک ***قانون*** خانواده نبود. هیچ مجازاتی به نقض آموزشهای شخصی وصل نبود.

به طور کلی، تمامی بچه‌ها، به ویژه دخترها، در مورد مشکلات کودکی خود با عیسی مشورت می‌کردند و درست همانطور که به یک پدر پرعاطفه اعتماد می‌کردند به او اعتماد می‌ورزیدند.

یعقوب داشت بزرگ می‌شد تا یک جوان کاملاً متوازن و متین شود، اما بدان گونه که عیسی معنوی بود، آنطور به معنویت تمایل نداشت. او یک دانش‌آموز بسیار بهتر از یوسف بود. یوسف در حالی که یک کارکن باایمان بود، حتی از معنویت کمتری برخوردار بود. یوسف یک زحمت‌کش بود و در سطح عقلانی فرزندان دیگر نبود. شمعون یک پسر با حسن نیت بود اما بیش از حد رویاپرداز بود. او در سامان بخشیدن به زندگیش کند بود و برای عیسی و مریم باعث اضطراب قابل ملاحظه بود. اما او همیشه یک نوجوان نیک و خوش نیت بود. یهودا یک آتش افروز بود. او بالاترین آرمانها را داشت، اما در خلق و خو ناپایدار بود. او تمامی عزم و اراده و بی‌باکیِ مادرش و بیش از آن را داشت، اما عمداً فاقد تناسب و درایت او بود.

مریم یک دختر کاملاً متوازن و متعادل و دارای یک حس قدردانی شدید از چیزهای اصیل و معنوی بود. مارتا در اندیشه و عمل کند بود، اما فرزندی بسیار قابل اعتماد و کارآمد بود. روتِ کودک، مایهٔ شادی خانه بود؛ گر چه او نسبت به حرفهایش بی‌توجه بود، بسیار صمیمی و صادق بود. او برادر بزرگ و پدرش را تقریباً تا حد پرستش دوست داشت. اما آنها او را لوس بار نیاوردند. او یک بچهٔ زیبا بود اما مثل مریم چنان ملیح نبود. مریم سوگلی خانواده و حتی شهر بود.

با گذشت زمان، عیسی کارهای زیادی انجام داد که آموزشهای خانواده و رسوم مربوط به رعایت سبت و بسیاری از جنبه‌های دیگر مذهب را لیبرال سازد و تعدیل کند، و مریم برای تمامی این تغییرات رضایت قلبی داد. تا این هنگام، عیسی سرپرست بی‌چون و چرای خانه شده بود.

در این سال یهودا شروع به تحصیل نمود، و برای عیسی لازم بود که چنگ خود را بفروشد تا این هزینه‌ها را پرداخت نماید. بدین ترتیب آخرین لذت تفریحی او ناپدید گشت. هنگامی که او در ذهن و در بدن خسته می‌شد، بسیار دوست داشت چنگ بنوازد، اما او خود را با این اندیشه تسلی می‌داد که حداقل چنگ از مصادره توسط مالیات‌گیر محفوظ مانده است.

5- ربکا، دختر عزرا

اگر چه عیسی فقیر بود، منزلت اجتماعی او در ناصره به هیچ وجه تضعیف نشده بود. او یکی از سرشناس‌ترین مردان جوان شهر بود و توسط بیشتر زنان جوان به اندازهٔ بسیار زیاد مورد احترام بود. از آنجا که عیسی یک نمونهٔ تحسین‌انگیز از مردانگیِ قوی و روشنفکرانه بود، و با در نظر گرفتن شهرت او به عنوان یک رهبر معنوی، عجیب نبود که رِبکا، بزرگترین دختر عزرا، یک تاجر ثروتمند و بازرگانِ ناصره، پی ببرد که به آرامی دارد عاشق این پسر یوسف می‌شود. او ابتدا مهرش را با مریم، خواهر عیسی به طور خصوصی در میان گذاشت، و مریم به نوبهٔ خود در رابطه با تمامی این جریان با مادرش صحبت نمود. مریم به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر قرار گرفت. آیا او در آستانهٔ از دست دادن پسرش بود که اکنون سرپرست کنار نگذاشتنی خانواده شده بود؟ آیا مشکلات هرگز متوقف نمی‌شوند؟ بعد چه اتفاقی می‌تواند بیافتد؟ و سپس او درنگ کرد تا به این فکر کند که ازدواج چه تأثیری روی آیندهٔ دوران زندگی عیسی خواهد داشت؛ نه اغلب، اما حداقل گاهی اوقات، او این واقعیت را به یاد می‌آورد که عیسی یک ”فرزند موعود“ بود. بعد از این که او و مریم دربارهٔ این موضوع صحبت کردند، تصمیم گرفتند که پیش از آن که عیسی از آن آگاهی یابد تلاش کنند آن را متوقف سازند، و از طریق رفتن نزد ربکا به طور مستقیم، تمام داستان را در برابر او قرار دهند، و در رابطه با این اعتقادشان صادقانه به او بگویند که عیسی یک پسر سرنوشت است؛ و این که او یک رهبر بزرگ مذهبی، و شاید مسیح خواهد شد.

ربکا به طور جدی گوش داد؛ او از شنیدن ماجرا سرشار از شور و شعف شد و بیش از پیش مصمم گشت که بختش را با این مرد انتخابیش بیازماید و در زندگیِ رهبری او سهیم شود. او (پیش خود) استدلال می‌کرد که چنین مردی هر چه بیشتر نیازمند یک همسر وفادار و کارآمد است. او تلاشهای مریم را برای منصرف ساختن او به عنوان یک واکنش طبیعی نسبت به ترس از دست دادن سرپرست و تنها حامی خانواده‌اش تعبیر می‌کرد؛ اما با آگاهی از این که پدرش مهر و عاطفهٔ او را برای پسر نجار تأیید می‌کند، به درستی می‌پنداشت که او با خشنودی درآمد مکفی برای خانواده تأمین خواهد کرد تا فقدان درآمد عیسی را به طور کامل جبران نماید. هنگامی که پدرش با چنین طرحی موافقت کرد، ربکا گفتگوهای بیشتری با مریم مادر عیسی و مریم خواهر عیسی داشت، و هنگامی که او نتوانست حمایت آنها را به دست آورد، شجاعانه مستقیماً نزد عیسی رفت. او این کار را با همکاری پدرش انجام داد. پدرش عیسی را برای برگزاری جشن هفدهمین زادروز ربکا به منزلشان دعوت کرد.

عیسی با توجه کامل و به طور دلسوزانه به بازگویی این سخنان گوش داد، ابتدا به سخنان پدر، سپس به حرفهای خود ربکا. او با مهربانی با این مضمون پاسخ داد که هیچ مقدار پولی نمی‌تواند جای انجام وظیفه‌اش در سرپرستی خانوادهٔ پدرش را شخصاً بگیرد، زیرا این کار ”به انجام رسانیدن مقدس‌ترین اعتماد از میان کلیهٔ اعتمادهای بشری است ـــ وفاداری نسبت به جسم و خون متعلق به فرد.“ پدر ربکا عمیقاً تحت تأثیر سخنان عیسی پیرامون جانفشانی برای خانواده قرار گرفت و از گفتگو کناره گرفت. تنها پاسخ او به مریم، همسرش، این بود: ”ما نمی‌توانیم او را به عنوان یک فرزند داشته باشیم؛ او برای ما فراتر از والامنش است.“

سپس آن گفتگوی مهم با ربکا آغاز شد. عیسی تا این روز در زندگیش تمایز اندکی در ارتباطش با پسران و دختران، با مردان جوان و زنان جوان قائل شده بود. ذهن او در مجموع بیش از آن با مشکلات مبرم امور واقعیِ زمینی و تعمقِ انگیزنده پیرامون دوران متعاقب زندگانیش ”دربارهٔ کار پدرش“ مشغول بود که بتواند توجه جدی به انجام عشق شخصی در ازدواج بشری مبذول نماید. اما اکنون او با یکی دیگر از آن مشکلاتی که هر موجود معمولی بشری باید با آن مواجه شود و تصمیم بگیرد رو به رو بود. به راستی او ”به همان گونه که شما مورد آزمون واقع می‌شوید در کلیهٔ نقاط مورد آزمون واقع شد.“

او بعد از این که با دقت به سخنان ربکا گوش داد، به خاطر ابراز تحسین او به طور صمیمانه از او سپاسگزاری کرد، و افزود: ”این سخنان در تمامی روزهای زندگی من مرا شاد خواهد ساخت و به من آرامش خواهد داد.“ او توضیح داد که آزاد نیست به رابطه با هر زنی وارد شود، به جز یک رابطهٔ سادهٔ برادرانه و دوستی صرف. او روشن نمود که نخستین و مهمترین وظیفهٔ او سرپرستی خانوادهٔ پدرش است، و این که نمی‌تواند ازدواج را در نظر گیرد تا این که این وظیفه به انجام برسد؛ و سپس اضافه کرد: ”اگر من یک پسر سرنوشت هستم، تا زمانی که سرنوشت من آشکار شود نباید تعهدی را به عهده گیرم که یک عمر به طول می‌کشد.“

ربکا دل شکسته شد. او حاضر نشد تسلی داده شود، و پدرش را تحت فشار قرار داد تا ناصره را ترک کنند، تا این که او سرانجام رضایت داد به سفوریس نقل مکان کنند. در سالهای بعد، برای بسیاری از مردان که برای ازدواج از او خواستگاری کردند، ربکا فقط یک پاسخ داشت. او تنها برای یک هدف زندگی می‌کرد — منتظر لحظه‌ای بماند که این مرد، برای او بزرگترین مردی که تا آن هنگام زندگی کرده بود، دوران کارش را به عنوان یک آموزگار حقیقت زنده آغاز کند. و او عیسی را در طول سالهای پررویداد کار همگانیش به طور وفادارانه دنبال نمود، و آن روز (بدون این که توسط عیسی دیده شود) هنگامی که او با پیروزمندی سواره به اورشلیم وارد شد حضور داشت؛ و او در آن بعد از ظهر سرنوشت ساز و غم‌انگیز هنگامی که فرزند انسان روی صلیب آویخته شد ”در میان سایر زنان“ در کنار مریم ایستاد. برای او، و نیز برای کرات بیشمار بالا، عیسی ”مردی کاملاً دوست داشتنی و بزرگترین مرد در میان ده هزار تن“ بود.

6- بیستمین سال او (سال 14 بعد از میلاد مسیح)

داستان عشق ربکا برای عیسی در حول و حوش ناصره و بعدها در کفرناحوم زمزمه شد. در سالهای بعد بسیاری از زنان حتی بدان گونه که مردان او را دوست داشتند، به عیسی عشق می‌ورزیدند، لذا دیگر نیاز نبود که او ابراز وفاداریِ شخصیِ نیک زن دیگری را رد کند. از این زمان به بعد ابراز عاطفهٔ بشری نسبت به عیسی بیشتر سرشت پرستش‌آمیز و احترام تحسین‌آمیز داشت. مردان و زنان هر دو به طور وفادارانه، و برای آنچه که او بود، او را دوست داشتند، نه با هر نشان رضایت از خود یا تمایل برای تصاحب عاطفی. اما برای سالهای بسیار، هر گاه که داستان شخصیت بشری عیسی توصیف می‌شد، مهرورزی ربکا نیز بازگو می‌شد.

مریم، با آگاهی کامل از موضوع ربکا و آگاهی از این که برادرش حتی عشق یک زن جوان زیبا را فراموش کرده بود (بدون درک عامل دوران آیندهٔ سرنوشت او) به عیسی به گونه‌ای آرمان‌گرایانه می‌نگریست و او را همچون یک پدر و نیز یک برادر با مهری متأثر کننده و عمیق دوست داشت.

اگر چه آنها به سختی می‌توانستند از عهدهٔ مخارج آن برآیند، عیسی یک اشتیاق عجیب برای رفتن به اورشلیم به مناسبت عید فصح داشت. مادرش با آگاهی از تجربهٔ اخیر او با ربکا، به گونه‌ای عاقلانه به او اصرار کرد که به این سفر دست زند. عیسی به طور چشمگیر از آن آگاه نبود، اما آنچه که از همه بیشتر می‌خواست فرصتی برای صحبت کردن با ایلعازر و دیدار مارتا و مریم بود. او بعد از خانوادهٔ خودش این سه را از همه بیشتر دوست داشت.

او در انجام این سفر به اورشلیم، از راه مَجِدُّو، آنتیپاتریس، و لُدَّه رفت، و بخشاً همان مسیری را طی کرد که هنگام بازگشت از مصر و آوردن او به ناصره پیموده شده بود. او برای رفتن به عید فصح چهار روز وقت صرف کرد و دربارهٔ رخدادهای گذشته که در مَجِدُّو، رزمگاه بین‌المللی فلسطین، و حول و حوش آن اتفاق افتاده بود بسیار فکر کرد.

عیسی از میان اورشلیم عبور کرد، و فقط توقف کرد تا معبد و جمعیت گرد آمدهٔ بازدید کننده را نظاره کند. او نسبت به این معبد که توسط هیرودیس ساخته شده بود و کهانت آن که به گونه‌ای سیاسی منصوب شده بود یک حس بیزاری عجیب و فزاینده داشت. او بیش از هر چیز می‌خواست که ایلعازر، مارتا، و مریم را ببیند. ایلعازر هم سن عیسی و اکنون سرپرست خانه بود؛ تا هنگام این دیدار، مادر ایلعازر نیز در آرامگاه نهاده شده بود. مارتا اندکی بیش از یک سال از عیسی بزرگتر بود، در حالی که مریم دو سال جوانتر بود. و عیسی ایده‌آلِ بسیار مورد تحسینِ هر سه تای آنها بود.

در این دیدار، یکی از آن وقایع دوره‌ای شورش بر ضد سنت به وقوع پیوست ـــ ابراز نفرت برای آن رسوم تشریفاتی که عیسی آن را جلوهٔ غلط پدر آسمانیش می‌پنداشت. ایلعازر با عدم اطلاع از آمدن عیسی، ترتیبی داده بود تا عید فصح در یک دهکدهٔ مجاور در پایین جادهٔ اریحا با دوستان جشن گرفته شود. عیسی اکنون پیشنهاد کرد که آنها عید را در همان جا که هستند، در منزل ایلعازر جشن بگیرند. ایلعازر گفت: ”ولی ما هیچ برهٔ قربانی نداریم.“ و سپس عیسی وارد یک بحث طولانی جدی و قانع کننده با این مضمون شد که پدر آسمانی به راستی به چنین آیین کودکانه و بی‌معنی علاقمند نیست. آنها بعد از یک دعای صادقانه و پرحرارت از جا برخاستند، و عیسی گفت: ”بگذارید اذهان کودکانه و تیرهٔ مردم من به همان گونه که موسی فرمان داد به خدایشان خدمت کنند؛ بهتر است که آنها چنین کنند، اما بگذارید ما که نور حیات را دیده‌ایم دیگر هیچگاه با تاریکی مرگ به پدرمان نزدیک نشویم. بگذارید ما با آگاهی از حقیقت مهر جاودان پدرمان آزاد باشیم.“

در آن عصر در حدود شامگاه این چهار تن نشستند و شام عید فصح را صرف کردند. تا آن هنگام، این نخستین عید فصح بود که بدون برهٔ قربانی توسط یهودیان مؤمن جشن گرفته می‌شد.

نان فطیر و شراب برای این عید فصح آماده شده بود، و این نمادها را که عیسی ”نان حیات“ و ”آب حیات“ می‌نامید، به یارانش سِرو کرد، و آنها در همنوایی صادقانه با آموزشهایی که تازه ارائه شده بود خوردند. روال کار او این بود که بعدها هر گاه که از بتانی دیدار می‌کرد این شعائر آیینی را به جا می‌آورد. هنگامی که او به خانه بازگشت، تمامی این رخدادها را به مادرش گفت. او در ابتدا شوکه شد، اما به تدریج نقطه نظر عیسی را پذیرفت؛ با این وجود، هنگامی که عیسی به او اطمینان داد که قصد ندارد این ایدهٔ جدید از عید فصح را در خانواده‌شان عرضه کند به اندازهٔ زیاد آرام شد. در خانه با بچه‌ها، او هر ساله به خوردن عید فصح ”مطابق قانون موسی“ ادامه داد.

در طول این سال بود که مریم در رابطه با ازدواج یک گفتگوی طولانی با عیسی داشت. مریم به طور صریح از او پرسید که اگر از مسئولیتهای خانوادگیش رها بود آیا ازدواج می‌کرد؟ عیسی به او توضیح داد که چون وظایف فوری مانع ازدواج او شده است، او قدر اندکی به این موضوع فکر کرده است. او بدین گونه اظهار نظر کرد که شک دارد هیچگاه به مرحلهٔ ازدواج برسد؛ او گفت که تمامی این گونه کارها باید برای ”ساعت من“ منتظر بمانند، زمانی که ”کار پدرم باید آغاز شود.“ او از پیش با روشن ساختن این امر در ذهنش که نباید پدر فرزندانی در جسم شود، قدر بسیار اندکی به موضوع ازدواج بشری فکر نمود.

در این سال او کارِ بیشتر در هم آمیختنِ سرشت انسانی و الهی خود را به یک **فردیت** ساده و مؤثر بشری از نو آغاز نمود. و او همچنان به رشد در مرتبت اخلاقی و درک معنوی ادامه داد.

اگر چه تمام دارایی آنها در ناصره (به جز منزلشان) از دست رفته بود، در این سال آنها از فروش یک سهم در یک قطعه ملک در کفرناحوم کمک مالی اندکی دریافت کردند. این آخرین بخش از تمامی دارایی یوسف بود. این فروش ملک در کفرناحوم با یک قایق‌ساز به نام زبدی انجام گرفت.

یوسف در این سال از مدرسهٔ کنیسه فارغ‌التحصیل شد و آماده شد تا در کنار میز کوچکی در کارگاه نجاری خانه شروع به کار کند. اگر چه دارایی پدرشان اکنون به اتمام رسیده بود، چشم‌اندازهایی وجود داشت که آنها را قادر می‌ساخت با موفقیت با فقر مقابله کنند، زیرا اکنون سه تای آنها به طور مرتب کار می‌کردند.

عیسی به سرعت در حال تبدیل شدن به یک مرد است، نه فقط یک مرد جوان، بلکه یک بزرگسال. او به خوبی یاد گرفته است که مسئولیت را به عهده گیرد. او می‌داند چگونه در شرایط ناامیدی به زندگی ادامه دهد. هنگامی که طرحهای او بی‌نتیجه می‌مانند و اهداف او موقتاً شکست می‌خورند، او با شجاعت روحیهٔ خود را حفظ می‌کند. او یاد گرفته است که حتی در شرایط بی‌عدالتی چگونه منصف و عادل باشد. او دارد یاد می‌گیرد که چگونه آرمانهایش را در زمینهٔ زندگی معنوی با مطالبات عملی وجود زمینی تنظیم کند. او دارد یاد می‌گیرد که در حالی که برای دستیابی به یک هدف نزدیکتر و فوریِ ضرورت با جدیت تلاش می‌کند چگونه برای رسیدن به یک هدف والاتر و دوردست آرمان‌گرایانه برنامه‌ریزی کند. او مداوماً در حال به دست آوردن

هنر تنظیم کردن آرزوهایش با مطالبات معمول کار و زندگی بشری است. او در تکنیک به کار گرفتن انرژیِ انگیزهٔ معنوی برای به حرکت در آوردن مکانیسم پیشرفت مادی تقریباً استاد شده است. او به آرامی دارد یاد می‌گیرد که در حالی که به وجود زمینی ادامه می‌دهد چگونه مطابق زندگی آسمانی زندگی کند. او در حالی که نقش پدرانهٔ هدایت و رهبری فرزندان خانوادهٔ زمینی‌اش را به عهده می‌گیرد بیشتر و بیشتر به هدایت غائی پدر آسمانیش وابسته می‌شود. او در بیرون کشیدن ماهرانهٔ پیروزی از کام شکست دارد باتجربه می‌شود؛ او دارد یاد می‌گیرد که چگونه دشواریهای زمان را به پیروزیهای ابدیت تبدیل سازد.

و بدین ترتیب، با گذشت سالها، این مرد جوان ناصره به تجربه نمودن زندگی بدان گونه که در کرات زمان و فضا در جسم انسانی زندگی می‌شود ادامه می‌دهد. او یک حیات کامل، نمونه، و سرشار را در یورنشیا زندگی می‌کند. او این کره را با تجربهٔ کاملی که مخلوقاتش در طول سالهای کوتاه و پرتقلای نخستین زندگیشان، زندگی در جسم، از میان آن عبور می‌کنند، ترک نمود. و تمامی این تجربهٔ بشری یک داراییِ جاودانِ فرمانروای جهان است. او برادر با درایت، دوست دلسوز، فرمانروای باتجربه، و پدر بخشندهٔ ما است.

او به عنوان یک کودک مقدار بسیار زیادی دانش اندوخت؛ او به عنوان یک جوان این اطلاعات را دسته‌بندی و طبقه‌بندی نمود، و به هم مرتبط ساخت؛ و اکنون به عنوان یک انسان گسترهٔ جهان، او شروع می‌کند این دارایی‌های ذهنی را در آمادگی برای به کار بستن آن در آموزش، خدمت روحانی، و کار متعاقب خود به سود انسانهای هم نوع خود در این کره و در کلیهٔ کرات مسکونی دیگر در سرتاسر جهان نبادان سازماندهی کند.

او به صورت یک نوزاد گسترهٔ جهان به دنیا آمده است، حیات دوران کودکی خود را زندگی کرده است و از میان مراحل متوالی نوجوانی و مردانگی جوان عبور کرده است؛ او اکنون در آستانهٔ مردانگی کامل قرار گرفته است، غنی در تجربهٔ زندگی بشری، سرشار در فهم طبیعت بشری، و آکنده از دلسوزی برای ضعفهای سرشت بشری. او در هنر الهیِ آشکار ساختن پدر بهشتیش به تمام اعصار و مراحل مخلوقات انسانی دارد خبره می‌شود.

و اکنون به عنوان یک انسان کاملاً بالغ — یک بزرگسال گسترهٔ جهان — آماده می‌شود تا مأموریت عالی خود را پیرامون آشکار ساختن خداوند به انسانها و هدایت انسانها به سوی خداوند ادامه دهد.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 128

دوران آغازین مردانگی عیسی

تا هنگام ورود عیسی ناصری به سالهای آغازین زندگی بزرگسالش، او یک زندگی نرمال و معمولی از حیات بشری را در زمین زندگی کرده و همچنان بدان گونه به زندگی ادامه داده بود. عیسی درست به همان صورت که کودکان دیگر به دنیا می‌آیند به این دنیا آمد؛ او در انتخاب والدین خود هیچ نقشی نداشت. او این کرهٔ مشخص را به عنوان سیاره‌ای که هفتمین و آخرین اعطای خود، که ظهورش در شکل جسم انسانی را باید در آن انجام می‌داد انتخاب نمود، اما به جز این، او به یک شیوهٔ طبیعی به دنیا وارد شد، و به صورت یک کودکِ گسترهٔ جهان رشد کرد و درست همانند انسانهای فانی دیگر در این کره و کرات مشابه با فراز و نشیبهای محیطش دست به گریبان شد.

همیشه هدف دوگانهٔ اعطای میکائیل در یورنشیا را در نظر داشته باشید:

1- استاد شدن در تجربهٔ زندگی کردن به روال حیات کامل یک مخلوق بشری در جسم انسانی، تکمیل حاکمیتش در نِبادان.

2- آشکار ساختن پدر جهانی به اقامت کنندگان بشری در کرات زمان و فضا و هدایت مؤثرتر همین انسانها به یک فهم بهتر از پدر جهانی.

تمام منافع مخلوقات و فواید دیگر برای جهان نسبت به این مقاصد اصلی اعطای انسانی، فرعی و ثانوی بودند.

1- سال بیست و یکم (سال 15 بعد از میلاد مسیح)

عیسی با رسیدن به سالهای بزرگسالی کار تکمیل ساختن تجربهٔ استاد شدن در شناخت زندگی پایین‌ترین شکل مخلوقات هوشمندش را با جدیت و با خودآگاهی کامل آغاز نمود، و از این طریق حق فرمانروایی کامل بر جهان خود ساخته‌اش را سرانجام و به طور کامل به دست آورد. او با درک کاملِ طبیعت دوگانه‌اش به این کار شگفت‌آور وارد شد. اما او این دو سرشت را در یکی — عیسی ناصری — از پیش به طور مؤثر درآمیخته بود.

یوشع فرزند یوسف کاملاً می‌دانست که یک انسان است، یک انسان فانی، که از یک زن زاده شده است. این امر در انتخاب نخستین عنوان او، *فرزند انسان*، نشان داده شده است. او به راستی دارای جسم و خون بود، و حتی اکنون در حالی که مسئولیت سرنوشت یک جهان را با اقتدار مطلق به عهده دارد، هنوز در میان عناوین بی‌شماری که به گونه‌ای درخور کسب کرده، عنوان فرزند انسان را دارا می‌باشد. این عملاً حقیقت دارد که کلامِ هستی بخشِ پدر جهانی — پسر آفریننده — "تبدیل به جسم شد و به صورت یک انسان گسترهٔ جهان در یورنشیا سکنی گزید." او کار کرد، خسته شد، استراحت کرد، و خوابید. او گرسنه شد و این میل شدید را با خوراک برطرف نمود؛ او تشنه شد و تشنگی خود را با آب فرو نشاند. او دامنهٔ کامل احساسات و عواطف بشری را تجربه نمود؛ او "در همه چیز مورد آزمون واقع شد، حتی بدان گونه که شما می‌شوید،" و او رنج کشید و مرد.

او دانش کسب کرد، تجربه به دست آورد، و اینها را با خرد تلفیق نمود، درست به همان گونه که سایر انسانهای گسترهٔ عالم انجام می‌دهند. او تا بعد از این غسل تعمیدش خود را از هیچ قدرت فوق طبیعی بهره‌مند نساخت. او به عنوان پسر یوسف و مریم هیچ نیرویی را که بخشی از زندگی بشریش باشد به کار نگرفت.

در رابطه با ویژگیهای وجود پیش بشریش، او خود را تهی ساخت. پیش از شروع کار همگانیش، آگاهی او از انسانها و رخدادها کاملاً خود – محدود شده بود. او یک انسان راستین در میان انسانها بود.

این برای ابد و به گونه‌ای شکوهمند حقیقت دارد: "ما فرمانروایی والامقام داریم که می‌تواند با حس ضعفهای ما متأثر شود. ما حکمرانی داریم که در همهٔ نقاط مورد آزمایش قرار گرفت و همچون ما وسوسه شد، با این حال عاری از گناه بود." و چون او خودش رنج برده است، و مورد آزمایش و امتحان واقع شده است، به حد وافر قادر است آنهایی را که سردرگم و درمانده هستند درک کند و به آنها کمک کند.

نجار ناصره کاری را که در برابر او قرار داشت اکنون به طور کامل می‌فهمید، اما او برگزید که زندگی بشری خود را در کانال جریان طبیعیش بگذراند. و او در برخی از این موارد برای مخلوقات انسانی خویش به راستی یک نمونه است، حتی بدان گونه که نگاشته شده است:
"بگذارید این اندیشه در شما باشد که نیز در مسیح عیسی بود. او که با خدا هم سرشت بود، گر چه برابر بودن با خدا عجیب نیست. اما او خود را کم اهمیت ساخت، و شکل یک مخلوق را به خود گرفت، و شبیه به نوع بشر به دنیا آمد. و پس از این که به صورت یک انسان شکل یافت، خود را خوار ساخت و مطیع مرگ گردید، حتی مرگ بر روی صلیب."

او زندگی انسانی خویش را درست همانطور که کلیهٔ افراد دیگر خانوادهٔ بشری ممکن است زندگی کنند زیست. "او که در روزهای زندگی در جسم مکرراً به او که قادر است از تمامی شرارتها نجات دهد دعا و استغاثه کرد، حتی با احساسات قوی و اشک، و دعاهای او مؤثر بودند

زیرا او ایمان داشت.“ از این رو برای او لازم بود که *از هر جهت* همانند برادرانش شود تا بتواند برای آنها یک فرمانروای مؤثر بخشنده و با ادراک گردد.

او در رابطه با طبیعت بشری خویش هرگز شک نکرد؛ این امر در ضمیر او خود-آشکار و همیشه موجود بود. اما در رابطه با سرشت الهی او همیشه جای شک و گمان وجود داشت، حداقل این امر درست تا هنگام رویداد غسل تعمیدش صحت داشت. درک خویشتن از الوهیت یک آشکارسازی کند، و از دیدگاه بشری یک آشکارسازی طبیعی تکاملی بود. این آشکارسازی و درک خویشتن از الوهیت در اورشلیم آغاز شد، آنگاه که او در هنگام نخستین رخداد فوق طبیعیِ وجود بشریش هنوز کاملاً سیزده ساله نبود؛ و این تجربهٔ انجام درک خویشتن از سرشت الهیش در هنگام دومین تجربهٔ فوق طبیعی او در حالی که در جسم بود تکمیل گردید، رخدادی که مربوط به غسل تعمید او توسط یحیی در رود اردن بود. این رویداد نشانگر آغاز دوران خدمت روحانی عمومی و تدریس او بود.

بین این دو دیدار آسمانی، یکی در سیزده سالگی او و دیگری در هنگام غسل تعمیدش، هیچ چیز فوق طبیعی یا فوق بشری در زندگی این پسر در جسم ظاهر شدهٔ آفریننده به وقوع نپیوست. به رغم این امر، نوزاد بیت‌لحم، نوجوان، جوان، و مرد ناصره در واقع آفرینندهٔ در جسم پدیدار شدهٔ یک جهان بود؛ اما او هرگز از این قدرت یک بار هم استفاده نکرد، و در زیستنِ حیات بشریش تا روز غسل تعمیدش توسط یحیی، هدایت شخصیتهای آسمانی، به جز سرافیم نگاهبانش را نیز به کار نگرفت. و ما که بدین گونه شهادت می‌دهیم می‌دانیم از کجا سخن می‌گوییم.

و با این وجود، او در سرتاسر تمامی این سالهای زندگیش در جسم به راستی الهی بود. او در واقع یک پسر آفرینندهٔ پدر بهشتی بود. هنگامی که او به یکباره دوران زندگی همگانی خود را آغاز کرد، به دنبال تکمیل تکنیکیِ تجربهٔ صرفاً انسانیِ نیل به حاکمیتش، درنگ نکرد تا به طور علنی اعتراف کند که پسر خداوند است. او درنگ نکرد اعلام کند: ”من آلفا و اُمگا هستم، آغاز و پایان، اول و آخر.“ او در سالهای بعد، آنگاه که به این نامها نامیده شد، هیچ اعتراضی نکرد: خدای جلال، فرمانروای یک جهان، خداوند خدای تمامی آفرینش، قدوس اسرائیل، خدای همه، سرور ما و خدای ما، خدا با ما، دارای نامی بالاتر از هر نام و در تمامی کرات، قدرت مطلق یک جهان، ذهن جهانیِ این آفرینش، آن که تمامی گنجینه‌های خرد و دانش در او نهفته است، تمامیتِ او که تمامی چیزها را پر می‌کند، کلام ابدی خدای جاودان، آن که پیش از همه چیز بود و همه چیز مبتنی بر او است، آفرینندهٔ آسمان و زمین، نگاه دارندهٔ یک جهان، قاضی تمامی زمین، اعطا کنندهٔ حیات جاودان، شبان راستین، نجات دهندهٔ کرات، و سالار رهایی ما.

او به دنبال بیرون آمدن از حیات صرفاً بشری خود و ورود به سالهای آتیِ خودآگاهیش پیرامون کارکرد ربانیت در بشریت، و برای بشریت، و نسبت به بشریت در این کره و برای تمام کرات دیگر، به هیچیک از این عناوین که برای او به کار گرفته می‌شد هرگز اعتراض نکرد. عیسی فقط به یک عنوان که برای او به کار گرفته شد اعتراض کرد: هنگامی که یک بار عمانوئیل نامیده شد، صرفاً پاسخ داد: ”من نه، او برادر بزرگتر من است.“

همیشه، حتی بعد از پدیداریِ او به زندگی فراگیرتر در زمین، عیسی به گونه‌ای رضامندانه مطیع خواست پدر آسمانی بود.

او بعد از غسل تعمیدش اشکالی در این نمی‌دید که به باورمندان صادق و پیروان قدرشناسش اجازه دهد او را پرستش کنند. او حتی در حالی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کرد و برای تأمین ضروریات زندگی برای خانواده‌اش با دستانش زحمت می‌کشید، آگاهیش از این که یک فرزند خداوند است در حال افزایش بود؛ او می‌دانست که آفرینندهٔ آسمانها و همین زمین است که اکنون در وجود بشریش روی آن زندگی می‌کرد. و گروههای عظیم موجودات آسمانی در سرتاسر جهان بزرگ و ناظر نیز می‌دانستند که این مرد ناصره فرمانروای محبوب و آفریننده و پدر آنها است. در سرتاسر این سالها یک انتظار عمیق بر جهان نبادان سایه افکنده بود؛ تمامی چشمان آسمانی مداوماً روی یورنشیا — روی فلسطین — متمرکز شده بودند.

عیسی در این سال برای برگزاری جشن عید فصح با یوسف به اورشلیم رفت. پس از این که او یعقوب را برای مراسم تبرک به معبد برد، این را وظیفهٔ خود پنداشت که یوسف را ببرد. عیسی در برخورد با خانواده‌اش هرگز هیچ درجه از جانبداری نشان نداد. او از طریق مسیر معمول درهٔ رود اردن با یوسف به اورشلیم رفت، اما از طریق راه شرق اردن که از آماتوس می‌گذشت به ناصره بازگشت. عیسی طی عبور از اردن تاریخ یهود را برای یوسف نقل کرد و در سفر بازگشت دربارهٔ تجارب قبایل مشهور رئوبین، جاد، و جَلعید که به طور سنتی در این مناطق در شرق رودخانه زندگی می‌کردند به او گفت.

یوسف از عیسی سؤالات عمدهٔ بسیاری در رابطه با مأموریت زندگیش پرسید، اما عیسی در پاسخ به بیشتر این پرسشها فقط می‌گفت: "ساعت من هنوز فرا نرسیده است." با این وجود، در این بحثهای خصوصی کلمات بسیاری گفته شدند که یوسف در طول رخدادهای پرکنش سالهای بعد به خاطر آورد. عیسی همانطور که عادتش بود در هنگام بودن در اورشلیم و شرکت در این بزرگداشتهای عید، به همراه یوسف این عید فصح را با سه دوستش در بتانی گذراند.

2- بیست و دومین سال (سال 16 بعد از میلاد مسیح)

این یکی از چندین سالی بود که در طول آن برادران و خواهران عیسی با مصائب و محنتهای ویژه‌ای که مختص مشکلات و تنظیمات مجدد بزرگسالی بود رو به رو بودند. عیسی اکنون برادران و خواهرانی داشت که سنشان از هفت تا هجده سال بود، و او با کمک کردن به آنها خود را مشغول می‌داشت تا بتوانند خود را نسبت به بیداریهای جدید زندگی عقلانی و احساسی‌شان تنظیم کنند. او بدین ترتیب می‌بایست با مشکلات بزرگسالی که در زندگی برادران و خواهران جوانترش پدیدار می‌شدند مقابله می‌کرد.

در این سال شمعون از مدرسه فارغ‌التحصیل شد و با همبازی قدیمی کودکی و مدافع همیشه آمادهٔ عیسی، یعقوبِ سنگ‌کار، شروع به کار کرد. در نتیجهٔ چندین گفتگوی خانوادگی تصمیم گرفته

شد که این خردمندانه نیست که همهٔ پسران شغل نجاری را در پیش گیرند. تصور می‌شد که آنها از طریق متنوع ساختن حرفه‌شان آماده خواهند شد قراردادهایی برای بنا کردن سرتاسر ساختمانها را بگیرند. باز، آنها همگی مشغول نبودند زیرا سه تن از آنها به عنوان نجاران تمام وقت مشغول به کار بودند.

عیسی در این سال به کارهای پایانیِ خانه سازی و کابینت سازی ادامه داد اما بیشتر وقتش را در کارگاه تعمیرات کاروان سپری می‌کرد. یعقوب شروع کرد به طور نوبتی با او در کارگاه حضور یابد. بخش آخر این سال، هنگامی که کار نجاری در حول و حوش ناصره کساد بود، عیسی یعقوب را مسئول کارگاه تعمیرات ساخت و یوسف را به کار در کنار میز کار در منزل گمارد، ضمن این که خود به سفوریس رفت تا با یک فلزکار کار کند. او شش ماه با فلزات کار کرد و مهارت قابل ملاحظه‌ای در کار با سندان به دست آورد.

عیسی پیش از گرفتن کار جدیدش در سفوریس یکی از گفتگوهای دوره‌ای خانوادگیش را برگزار کرد و یعقوب را که در آن هنگام تازه سنش از هجده سالگی گذشته بود رسماً به عنوان سرپرست موقت خانواده منصوب کرد. او به برادرش وعدهٔ حمایت با جان و دل و همکاری کامل را داد و هر یک از اعضای خانواده را مستلزم کرد که به یعقوب قول دهند رسماً از او اطاعت خواهند کرد. از این روز یعقوب مسئولیت کامل مالی خانواده را به عهده گرفت، و عیسی به طور هفتگی به برادرش پول پرداخت می‌کرد. دیگر هیچگاه عیسی زمام امور را از دستان یعقوب خارج نکرد. او در حالی که در سفوریس کار می‌کرد اگر ضرورت داشت می‌توانست قدم زنان هر شب به خانه بیاید، اما او عمداً از آنجا دور ماند. او آب و هوا و دلایل دیگر را به عنوان دلیل ذکر کرد، اما انگیزهٔ اصلی او این بود که یعقوب و یوسف را در پذیرش مسئولیت خانوادگی آموزش دهد. او روند کند ترک خانواده‌اش را آغاز کرده بود. عیسی در هر سبت و گاهی اوقات در طول هفته هنگامی که فرصتی ملزوم می‌داشت که کارکرد طرح جدید را مشاهده کند و اندرز دهد و پیشنهادات سودمندی ارائه دهد به ناصره باز می‌گشت.

گذراندنِ بخش عمدهٔ اوقات در سفوریس برای شش ماه به عیسی فرصت جدیدی داد که با دیدگاه غیریهودیِ زندگی به نحو بهتری آشنا شود. او با غیریهودیان کار کرد، با غیریهودیان زندگی کرد، و به هر شیوهٔ ممکن یک مطالعهٔ نزدیک و دقیق از عادات زندگی آنان و ذهن غیریهودی به عمل آورد.

استانداردهای اخلاقی این شهرِ منزلگاه هیرودیس آنتیپاس چنان زیر استانداردهای اخلاقی حتی شهر کاروانیِ ناصره بود که عیسی بعد از شش ماه اقامت در سفوریس برای یافتن بهانه‌ای برای بازگشت به ناصره بی‌میل نبود. گروهی که او برای آن کار می‌کرد بنا بود در سفوریس و شهر جدید طبریه هر دو درگیر کار عمومی شود، و عیسی به انجام هیچ گونه کار تحت سرپرستی هیرودیس آنتیپاس تمایلی نداشت. و از نظر عیسی باز دلایل دیگری وجود داشتند که بازگشت او را به ناصره خردمندانه می‌ساختند. هنگامی که او به کارگاه تعمیرات بازگشت، دیگر هدایت شخصیِ امور خانواده را به عهده نگرفت. او در ارتباط با یعقوب در کارگاه کار می‌کرد و تا

جایی که ممکن بود به او اجازه داد به سرپرستی خانه ادامه دهد. مدیریت یعقوب بر هزینه‌های خانواده و مدیریت او بر بودجهٔ خانواده دست نخورده باقی ماند.

درست با چنین برنامه‌ریزی خردمندانه و اندیشمندانه‌ای بود که عیسی راه را برای دست کشیدن متعاقبش از شرکت فعال در امور خانواده‌اش آماده ساخت. هنگامی که یعقوب به عنوان سرپرست موقت خانواده دو سال تجربه داشت — و دو سال کامل پیش از این که او (یعقوب) ازدواج کند — مسئولیت صندوق مالی خانواده به یوسف محول گردید و مدیریت کلی خانه به او واگذار شد.

3- بیست و سومین سال (سال 17 بعد از میلاد مسیح)

در این سال از فشار مالی اندکی کاسته شد زیرا چهار تن کار می‌کردند. مریم از طریق فروش شیر و کره پول قابل توجهی به دست آورد؛ مارتا یک بافندهٔ خبره شده بود. بیش از یک سوم بهای خرید کارگاه تعمیرات پرداخت شده بود. وضعیت طوری بود که عیسی سه هفته کار را متوقف کرد تا شمعون را برای عید فصح به اورشلیم ببرد، و این طولانی‌ترین دوره به دور از تلاشهای روزانه بود که او از هنگام مرگ پدرش از آن بهره‌مند شده بود.

آنها از راه دکاپولیس، و از طریق پِلا، جِراسا، فیلادلفیه، حشبُون، و اِریحا به اورشلیم سفر کردند. آنها از طریق مسیر ساحلی که با لاد، جافا، و قیصریه مماس می‌شد، و از آنجا با گردش به دور کوه گرمَل به پتولامیس و ناصره می‌رسید به ناصره بازگشتند. این سفر عیسی را با تمام فلسطین در شمال ناحیهٔ اورشلیم به طور نسبتاً خوب آشنا کرد.

در فیلادلفیه، عیسی و شمعون با بازرگانی از دمشق آشنا شدند که به این دو فرد ناصری علاقهٔ زیادی پیدا کرد، طوری که اصرار کرد آنها به همراه او در منزلگاهش در اورشلیم توقف کنند. در حالی که شمعون در معبد حضور یافت، عیسی بخش زیادی از وقتش را در گفتگو با این مرد کاملاً تحصیل کرده و بسیار دنیا دیده گذراند. این بازرگان مالک بیش از چهار هزار شتر کاروانی بود؛ او منافعی در سرتاسر دنیای روم داشت و اکنون در حال رفتن به روم بود. او پیشنهاد کرد که عیسی به دمشق برود تا به کار تجارت واردات شرقی او وارد شود، اما عیسی توضیح داد که این را موجه احساس نمی‌کند که درست در آن هنگام از خانواده‌اش آنقدر دور شود. اما او در راه بازگشت به خانه دربارهٔ این شهرهای دور و حتی کشورهای دورافتاده‌ترِ باختر دور و خاور دور به اندازهٔ زیاد فکر کرد، کشورهایی که او اغلب شنیده بود مسافران و هدایت کنندگان کاروان دربارهٔ آنها صحبت می‌کنند.

شمعون از دیدارش از اورشلیم به اندازهٔ زیاد لذت برد. او در جریان عید فصح در مراسم تبرک پسران جدید فرمان خدا به روال معمول به شهروندی کشور اسرائیل پذیرفته شد. در حالی که شمعون در مراسم عید فصح حضور داشت، عیسی با جمعیت دیدار کننده در آمیخت و مشغول بسیاری گفتگوهای جالب شخصی با شمار زیادی از نوکیشان غیریهودی شد.

شاید قابل توجه‌ترین تمامی این تماسها با یک یونانی‌گرای جوان به نام استیفان بود. این مرد جوان در حال انجام نخستین دیدارش از اورشلیم بود و بر حسب اتفاق در بعد از ظهر پنجشنبهٔ هفتهٔ عید فصح با عیسی ملاقات کرد. در حالی که آنها هر دو قدم زنان در حال نظارهٔ قصر حَشمونی بودند، عیسی یک گفتگوی خودمانی را آغاز کرد که منجر به علاقمند شدن آنها به یکدیگر گردید، و به یک بحث چهار ساعته پیرامون شیوهٔ زندگی و خدای راستین و پرستش او راه برد. استیفان به شدت تحت تأثیر آنچه که عیسی گفت قرار گرفت؛ او هرگز سخنان عیسی را فراموش نکرد.

و این همان استیفان بود که متعاقباً یک باورمند به آموزشهای عیسی گردید، و شجاعت او در موعظه کردن این بشارت آغازین منجر به سنگسار شدن و مرگ او توسط یهودیان خشمگین گردید. قدری از جسارت خارق‌العادهٔ استیفان در اعلام دیدگاهش پیرامون بشارت جدید نتیجهٔ مستقیم این مصاحبهٔ پیشین با عیسی بود. اما استیفان حتی در کمترین حد حدس نمی‌زد که این مرد جلیلی که حدود پانزده سال پیش از آن با او صحبت کرده بود همان شخصی است که بعدها او اعلام کرد نجات دهندهٔ دنیا است، و بنا بود او به زودی برایش بمیرد، و بدین ترتیب او نخستین شهید کیش به تازگی در حال پیدایش مسیحی شد. هنگامی که استیفان جانش را به عنوان بهای حمله‌اش به معبد یهودی و رسوم سنتی آن داد، فردی به نام پولس که یک شهروند طرسوس بود در کنارش ایستاده بود. و هنگامی که پولس دید چگونه این یونانی می‌توانست برای ایمانش بمیرد، در قلبش چنان احساساتی شعله‌ور شد که سرانجام موجب شد او آرمانی را که استیفان برای آن مُرد بپذیرد؛ بعدها او پولس بی‌باک و تزلزل‌ناپذیر، فیلسوف، اگر نه یگانه بنیانگذار مذهب مسیحی گردید.

در یکشنبه بعد از هفتهٔ عید فصح، شمعون و عیسی بازگشتشان به ناصره را آغاز کردند. شمعون آنچه را که عیسی در این سفر به او یاد داد هرگز فراموش نکرد. او همیشه عاشق عیسی بود، اما اکنون احساس کرد که شروع به شناختن پدر – برادرش کرده است. آنها همینطور که از میان دشت و صحرا سفر می‌کردند و خوراکشان را در کنار جاده آماده می‌کردند گفتگوهای صمیمانهٔ بسیاری داشتند. آنها در ظهر پنجشنبه به خانه رسیدند، و شمعون در آن شب خانواده را تا دیر وقت بیدار نگاه داشت تا تجاربش را نقل کند.

مریم از شنیدن گزارش شمعون که عیسی در هنگام بودن در اورشلیم، بیشتر وقتش را در "دیدار با غریبه‌ها، به ویژه آنهایی که از کشورهای دور بودند" گذرانده است بسیار ناراحت شد. خانوادهٔ عیسی هرگز نتوانست علاقهٔ زیاد او را به مردم، اشتیاق او را برای ملاقات آنها، و آگاهی یافتن از شیوهٔ زندگی آنها، و پی بردن به این که به چه فکر می‌کنند بفهمد.

توجه خانوادهٔ ناصری بیشتر و بیشتر جلب مشکلات بلافصل و بشریشان گردید؛ اغلب به مأموریت آیندهٔ عیسی اشاره‌ای نمی‌شد، و او نیز خود به ندرت پیرامون دوران زندگی آیندهٔ خویش سخن می‌گفت. مادر او به این که فرزندش یک فرزند موعود است به ندرت فکر می‌کرد. او به تدریج از این ایده که عیسی هر گونه مأموریت الهی را در زمین به انجام خواهد رساند داشت

چشم‌پوشی می‌کرد، با این وجود گاهی اوقات وقتی که درنگ می‌کرد تا دیدار جبرئیل را پیش از تولد کودک به یاد آوَرَد ایمانش احیا می‌شد.

4- رخداد دمشق

عیسی چهار ماه آخر این سال را به عنوان میهمان تاجری که در راه رفتن به اورشلیم در ابتدا در فیلادلفیه ملاقات کرد در دمشق گذراند. یک نمایندهٔ این تاجر هنگامی که در حال عبور از ناصره بود برای یافتن عیسی به جستجو پرداخته بود و بعد او را تا دمشق همراهی نمود. این تاجر نیمه یهودی پیشنهاد کرد که یک مبلغ فوق‌العادهٔ پول را برای تأسیس یک مدرسهٔ فلسفهٔ مذهبی در دمشق اختصاص دهد. او قصد داشت یک مرکز یادگیری ایجاد کند که رقیب اسکندریه باشد. و او پیشنهاد کرد که عیسی باید در تدارک برای سرپرستی این پروژهٔ جدید یک تور طولانی از مراکز آموزشی دنیا را فوراً آغاز کند. این یکی از بزرگترین وسوسه‌هایی بود که عیسی تا آن هنگام در مسیر دوران زندگانی صرفاً بشری خود با آن روبرو گشت.

در آن هنگام این تاجر یک گروه از دوازده تاجر و بانکدار را که موافقت کردند از این مدرسهٔ پیشنهادی جدید حمایت کنند نزد عیسی آورد. عیسی علاقهٔ عمیقی به مدرسهٔ پیشنهاد شده نشان داد و به آنها کمک کرد برای سازماندهی آن برنامه‌ریزی کنند، اما همیشه ابراز نگرانی می‌کرد که تعهدات دیگر و گفته نشده اما مهمترِ او مانع می‌شود که او هدایت چنین کار ظاهراً باشکوهی را بپذیرد. خیرخواهِ بالقوهٔ او مُصِر بود، و او عیسی را برای انجام یک کار ترجمه به گونه‌ای سودمند در منزلش استخدام نمود، ضمن این که او، همسرش، و پسران و دخترانش تلاش کردند عیسی را قانع سازند که این افتخار پیشنهادی را بپذیرد. اما او رضایت نمی‌داد. او به خوبی می‌دانست که مأموریتش در زمین از طریق نهادهای آموزشی مورد یاری واقع نخواهد شد؛ او می‌دانست که نباید خود را در کمترین حد ملزم دارد که با "مشاوره‌های انسانها" هدایت شود، صرف نظر از این که چقدر آنها حسن نیت داشته باشند.

او که توسط رهبران مذهبی اورشلیم پذیرفته نشده بود، حتی بعد از این که رهبری خود را به نمایش گذاشته بود، به عنوان یک آموزگار استاد توسط تاجران و بانکداران دمشق به رسمیت شناخته شده و مورد استقبال واقع شده بود، و تمامی اینها هنگامی رخ داد که او یک نجار گمنام و ناشناختهٔ ناصره بود.

او هرگز دربارهٔ این پیشنهاد با خانواده‌اش صحبت نکرد، و در پایان این سال به ناصره بازگشت و مشغول انجام وظایف روزانهٔ خود گشت، درست گویا که او با پیشنهادات دلنواز دوستان دمشق خود هرگز وسوسه نشده بود. این مردان دمشق نیز شهروند آتی کفرناحوم را که رویکرد تمامی یهودیان را نسبت به نجار پیشین ناصره دگرگون نمود هرگز با او مرتبط نساختند، یعنی نسبت به کسی که جرأت کرده بود افتخاری را که جمع ثروت آنها می‌توانست تأمین کند رد کند.

عیسی به گونه‌ای بسیار هوشمندانه و عمداً بدین شکل طرح‌ریزی کرد که رخدادهای گوناگون زندگیش را از هم جدا سازد، طوری که در چشمان دنیا هرگز به صورت کارکردهای یک فرد تنها به هم مرتبط نشوند. او در سالهای بعد بارها به بازگویی همین داستانِ فرد جلیلیِ عجیب که فرصت بنیانگذاری یک مدرسه در دمشق برای رقابت با اسکندریه را نپذیرفت گوش داد.

یک هدف که عیسی در ذهن داشت، هنگامی که به دنبال جدا ساختن برخی ویژگیها از تجربهٔ زمینی خود بود، این بود که از ایجاد چنان دوران زندگانی چند هنره و تماشایی که موجب شود نسلهای بعد به جای اطاعت از حقیقتی که او مطابق آن زندگی کرد و آن را آموزش داد آموزگار را ستایش کنند پیشگیری کند. عیسی نمی‌خواست چنان پیشینه‌ای از دستاورد بشری بسازد که به جای آموزشهایش جلب توجه کند. در همان اوان او تشخیص داد که ممکن است پیروانش وسوسه شوند مذهبی *دربارهٔ او* تدوین کنند که رقیب بشارت پادشاهی خداوند که او قصد داشت به دنیا اعلام کند شود. از این رو، او مداوماً به دنبال این بود که در طول زندگی پررویدادش هر چیزی را که فکر می‌کرد ممکن است در خدمت این تمایل طبیعی بشری درآید که به جای تبلیغ آموزشهایش، آموزگار مورد ستایش قرار گیرد موقوف سازد.

همین انگیزه نیز روشن می‌سازد که چرا او به خود اجازه می‌داد در طول دوره‌های گوناگون زندگی متنوعش در زمین با عناوین مختلف شناخته شود. مجدداً، او نمی‌خواست هیچ نفوذ پیش از موعدی به خانواده‌اش یا دیگران تحمیل سازد که موجب شود آنها بر خلاف اعتقادات صادقانهٔ خود به او ایمان آورند. او همیشه از سوء استفادهٔ بیجا یا ناعادلانه از ذهن بشری امتناع می‌کرد. او نمی‌خواست انسانها به او ایمان آورند مگر این که قلبهای آنها نسبت به واقعیات معنوی که در آموزشهای او آشکار شده بود واکنشمند باشند.

تا پایان این سال امور منزلگاه ناصره نسبتاً به خوبی پیش می‌رفت. کودکان داشتند بزرگ می‌شدند، و مریم به دور بودن عیسی از خانه داشت عادت می‌کرد. او به دادن درآمدهای خود به یعقوب برای حمایت از خانواده ادامه داد، و فقط بخش کوچکی را برای هزینه‌های فوری شخصی خود نگاه می‌داشت.

با گذشت سالها، فهم این امر دشوارتر می‌گشت که این مرد یک فرزند خدا در زمین است. به نظر می‌رسید او درست مثل یک فرد دنیا باشد، درست انسانی دیگر در میان انسانها. و توسط پدر آسمانی اینطور مقرر گشته بود که اعطای او باید به همین گونه آشکار شود.

5- سال بیست و چهارم (سال 18 بعد از میلاد مسیح)

این نخستین سال رهایی نسبی عیسی از مسئولیتهای خانوادگی بود. یعقوب با کمک مشورتی و مالی عیسی در مدیریت خانه بسیار موفق بود.

هفتهٔ بعد از عید فصحِ این سال یک مرد جوان از اسکندریه به ناصره آمد تا در اواخر سال در نقطه‌ای در ساحل فلسطین ملاقاتی میان عیسی و یک گروه از یهودیان اسکندریه ترتیب دهد. این گفتگو برای اواسط ژوئن ترتیب داده شد، و عیسی به قیصریه رفت تا با پنج یهودی برجستهٔ اسکندریه دیدار کند. آنها از او تقاضا کردند که خود را به عنوان یک آموزگار مذهبی در شهر آنان تثبیت کند. آنها برای شروع کار به عنوان یک مشوق مقام دستیار حذان در کنیسهٔ اصلیشان را به او پیشنهاد کردند.

سخنگوی این کمیته به عیسی توضیح داد که اسکندریه در آینده ستاد مرکزی فرهنگ یهود برای تمامی دنیا خواهد شد؛ و این که روند یونانیِ امور یهودی در واقع از مکتب بابلی پیشی گرفته است. آنها غرشهای بد شگون شورش در اورشلیم و در سرتاسر فلسطین را به عیسی یادآوری کردند و به او اطمینان دادند که هر قیام یهودیان فلسطینی معادل خودکشی ملی خواهد بود، و این که دست آهنین روم شورش را ظرف سه ماه در هم خواهد کوبید، و این که اورشلیم نابود می‌شود و معبد تخریب می‌گردد، و این که هیچ سنگی روی سنگ دیگر به جا نخواهد ماند.

عیسی به تمامی آنچه که آنها برای گفتن داشتند گوش داد، از آنها برای اعتمادشان سپاسگزاری کرد، و با عدم پذیرشِ رفتن به اسکندریه در محتوا گفت: ”وقت من هنوز فرا نرسیده است.“ آنها به خاطر بی‌تفاوتی ظاهری او نسبت به افتخاری که می‌خواستند به او اهدا کنند حیرت زده شدند. آنها پیش از ترک عیسی به نشان احترام دوستان اسکندریه‌ایِ او و در جبران وقت و هزینهٔ آمدن به قیصریه برای مشورت با آنها یک کیف پول به او اهدا کردند. اما او به همین ترتیب از پذیرش پول امتناع کرد، و گفت: ”خانوادهٔ یوسف هیچگاه صدقه دریافت نکرده است، و تا وقتی که من بازوان قوی دارم و برادرانم می‌توانند کار کنند ما نمی‌توانیم نان کس دیگری را بخوریم.“

دوستان مصری او عازم خانه شدند، و در سالهای بعد هنگامی که شایعاتی را از قایق‌سازِ کفرناحوم که چنین بلوایی را داشت در فلسطین ایجاد می‌کرد شنیدند، تعداد اندکی از آنها حدس زدند که او همان نوزاد بیت‌لحم می‌باشد که بزرگ شده است و همان جلیلی است که با رفتاری عجیب به گونه‌ای بسیار بی‌تعارف دعوت به یک آموزگار بزرگ شدن در اسکندریه را نپذیرفت.

عیسی به ناصره بازگشت. باقیماندهٔ این سال بی‌رویدادترین شش ماه تمام دوران زندگی او بود. او از این وقفهٔ موقت در برنامهٔ معمولِ مشکلاتی که باید حل می‌شدند و دشواریهایی که او باید بر آنها چیره می‌گشت لذت برد. او با پدر آسمانیش بسیار راز و نیاز می‌کرد و در زمینهٔ تسلط بر ذهن بشری خود پیشرفت خارق‌العاده‌ای کرد.

اما امور بشری در کرات زمان و فضا مدتها به خوبی پیش نمی‌رود. یعقوب در دسامبر یک گفتگوی خصوصی با عیسی انجام داد، و به او توضیح داد که شدیداً عاشق اِستا، یک زن جوان از ناصره شده است، و این که اگر بشود ترتیب آن داده شود آنها مایلند در آینده با هم ازدواج کنند. او به این واقعیت اشاره کرد که یوسف به زودی هجده ساله خواهد شد، و این که برای او تجربهٔ خوبی خواهد بود که مجال یابد به عنوان سرپرست موقت خانواده خدمت کند. عیسی دو سال بعد

به ازدواج یعقوب رضایت داد، بدین شرط که او در طول این مدت یوسف را برای به عهده گرفتن سرپرستی خانه به گونه‌ای صحیح آموزش دهد.

و اکنون اتفاقاتی شروع به رخ دادن کردند — ازدواج بلاتکلیف بود. موفقیت یعقوب در به دست آوردن موافقت عیسی نسبت به ازدواجش به مریم جرأت داد که برای طرحهای خودش به برادر – پدرش مراجعه کند. یعقوب، سنگ‌کار جوانتر، که روزگاری قهرمان خود منصوب شدهٔ عیسی، و اکنون دستیار کاریِ یعقوب (برادر عیسی) و یوسف بود مدتها به دنبال این بود که از مریم برای ازدواج خواستگاری کند. بعد از این که مریم طرحهای خود را در برابر عیسی قرار داد، عیسی رهنمود داد که یعقوب باید نزد او آید و رسماً برای مریم از او تقاضا کند و وعده داد که به محض این که مریم حس کرد مارتا برای به عهده گرفتن وظایفش به عنوان دختر ارشد از صلاحیت برخوردار گشته، ازدواج را برکت خواهد داد.

هنگامی که او در خانه بود، سه بار در هفته به تدریس در مدرسهٔ شبانه ادامه داد، و اغلب در کنیسه در سَبَت کتاب مقدس را می‌خواند، از مادرش دیدار می‌کرد، به بچه‌ها آموزش می‌داد، و به طور کلی به عنوان یک شهروند ارزشمند و مورد احترام ناصره در کشور اسرائیل عمل می‌کرد.

6- بیست و پنجمین سال (سال 19 بعد از میلاد مسیح)

این سال با سلامتی کلیهٔ اعضای خانوادهٔ ناصری آغاز شد و شاهد پایان یافتن مدرسهٔ معمول کلیهٔ بچه‌ها به جز برخی کارها که مارتا باید برای روت انجام می‌داد بود.

عیسی یکی از نیرومندترین و منزه‌ترین نمونه‌های مردانگی بود که از روزگاران آدم در زمین پدیدار گشت. رشد فیزیکی او عالی بود. ذهن او در مقایسه با ذهنیت معمول انسانهای هم عصرش فعال، تیز، و نافذ بود، و به اندازهٔ فوق‌العاده زیادی رشد کرده بود، و روح او به راستی به گونه‌ای بشری الهی بود.

امور مالی خانواده از هنگام ناپدید شدن دارایی یوسف در بهترین شرایط قرار داشت. پرداختهای نهایی برای کارگاه تعمیرات کاروان انجام شده بود؛ آنها به هیچکس بدهی نداشتند و برای نخستین بار طی سالها اندوخته‌ای پس‌انداز کرده بودند. از آنجا که این امر حقیقت داشت، و چون عیسی برادران دیگرش را برای نخستین مراسم عید فصحِ آنها به اورشلیم برده بود، تصمیم گرفت یهودا را (که به تازگی از مدرسهٔ کنیسه فارغ‌التحصیل شده بود) در نخستین دیدارش از معبد همراهی کند.

آنها به اورشلیم رفتند و از طریق همان مسیر، درهٔ رود اردن، بازگشتند، زیرا عیسی بیم داشت که اگر برادر جوانش را از طریق سامره ببرد ممکن است مشکلی رخ دهد. یهودا به دلیل طبع عجولانه‌اش، و نیز احساسات شدید میهن‌پرستانه‌اش چندین بار در گذشته در ناصره اندکی دچار مشکل شده بود.

آنها در وقت مقرر به اورشلیم رسیدند و برای یک دیدار اول راهی معبد شدند. دیدن معبد، خود تا اعماق روان یهودا را زیر و رو کرده و به شور و هیجان آورد. در آن هنگام آنها فرصتی یافتند تا از ایلعازرِ بتانی دیدار کنند. در حالی که عیسی با ایلعازر گفتگو می‌کرد و به دنبال ترتیب دادن جشن مشترکشان برای عید فصح بود، یهودا برای همگی آنها مشکلی واقعی ایجاد کرد. در نزدیکی آنها یک نگهبان رومی ایستاده بود که در رابطه با یک دختر یهودی که از آنجا عبور می‌کرد سخنانی ناشایست گفت. یهودا در اثر خشم برافروخته شد و در ابراز انزجارش از این عمل زشت که مستقیماً در حیطهٔ شنود سرباز بود کند نبود. حال، سربازان لژیونهای رومی نسبت به هر چیزی که از سوی یهودیان در مرز بی‌احترامی بود بسیار حساس بودند؛ لذا نگهبان فوراً یهودا را دستگیر نمود. این کار برای میهن پرست جوان گران تمام شد، و پیش از آن که عیسی بتواند با یک نگاه اخطار دهنده به او هشدار دهد او با سخنانی نکوهش کننده که آکنده از احساسات فرو خوردهٔ ضد رومی بود خود را گرفتار نمود، و این تماماً فقط یک امر بد را بدتر ساخت. یهودا در حالی که عیسی در کنارش بود به یکباره به زندان نظامی برده شد.

عیسی تلاش کرد تا برای یهودا یا یک جلسهٔ فوری رسیدگی به دست آوَرَد و یا این که رهایی به موقعِ او را برای جشن عید فصح در همان شب کسب کند، اما او در این تلاشها ناکام ماند. از آنجا که روز بعد یک "گردهمایی مقدس" در اورشلیم بود، حتی رومیها نیز به خود اجازه نمی‌دادند که به اتهامات علیه یک یهودی رسیدگی کنند. از این رو یهودا تا بامداد روز دوم بعد از دستگیری خود در حبس باقی ماند، و عیسی در زندان با او ماند. آنها در هنگام مراسم پذیرش پسران قانون به شهروندی کامل اسرائیل در معبد حضور نداشتند. یهودا تا چندین سال این مراسم رسمی را به جا نیاورد، تا این که بعدها در ارتباط با کار تبلیغاتیش از جانب زیلوتها، سازمان میهن پرستی که به آن تعلق داشت و در آن بسیار فعال بود، در عید فصح به اورشلیم رفت.

بامداد بعد از دومین روزشان در زندان، عیسی از جانب یهودا در برابر قاضی نظامی ظاهر شد. عیسی از طریق عذرخواهی برای جوانیِ برادرش و از طریق یک گفتار توضیحیِ بیشتر اما عاقلانه با اشاره به سرشت تحریک کنندهٔ رخدادی که به دستگیری برادرش منجر شد، طوری پرونده را مدیریت کرد که قاضی دادگاه اظهار نظر کرد که ممکن است یهودیِ جوان عذر محتملی برای خشم شدید خود داشته باشد. بعد از اخطار دادن به یهودا که دیگر به خود اجازه ندهد متهم به چنین رفتار ناسنجیده شود، با مرخص کردن آنها به عیسی گفت: "بهتر است که تو مراقب این پسر جوان باشی؛ او مستعد است که برای همگی شما مشکلات زیادی ایجاد کند." و قاضی رومی حقیقت را می‌گفت. یهودا مشکلات قابل ملاحظه‌ای برای عیسی ایجاد می‌کرد، و نوع مشکل همیشه همین بود — برخورد با مقامات کشوری به خاطر خشم بی‌فکرانه و نابخردانهٔ میهن پرستانه‌اش.

عیسی و یهودا برای شب به بتانی رفتند، و توضیح دادند که چرا نتوانستند قرار قبلی خود را برای شام عید فصح حفظ کنند، و روز بعد عازم ناصره شدند. عیسی دربارهٔ دستگیری برادر جوانش در اورشلیم به خانواده چیزی نگفت، اما در حدود سه هفته بعد از بازگشتشان دربارهٔ این رخداد یک صحبت طولانی با یهودا داشت. یهودا بعد از این گفتگو با عیسی خودش ماجرا را به

خانواده گفت. او شکیبایی و گذشت برادر – پدرش را که در تمامی این تجربهٔ دشوار جلوه‌گر بود هرگز فراموش نکرد.

این آخرین عید فصح بود که عیسی با هر عضو خانوادهٔ خودش در آن شرکت کرد. فرزند انسان از رابطهٔ نزدیک با جسم و خون خودش به طور فزاینده داشت جدا می‌شد.

در این سال اوقات ژرف اندیشی عمیق او اغلب توسط روت و همبازیهایش مختل می‌گشت. و عیسی همیشه آماده بود تعمق روی کار آینده‌اش را برای دنیا و جهان به تعویق اندازد، تا بتواند در شادی کودکی و شادمانی نوجوانیِ این نوجوانان که از گوش دادن به عیسی در نقل تجارب سفرهای گوناگونش به اورشلیم هرگز خسته نمی‌شدند سهیم شود. آنها همچنین از داستانهای او دربارهٔ حیوانات و طبیعت بسیار لذت می‌بردند.

بچه‌ها همیشه در کارگاه تعمیرات مورد خوشامد واقع می‌شدند. عیسی شن، بلوک، و سنگ را در کنار کارگاه فراهم می‌کرد، و گروهی از نوجوانان در آنجا تجمع می‌کردند تا خودشان را سرگرم سازند. هنگامی که آنها از بازیشان خسته می‌شدند، جسورترها به داخل کارگاه سرک می‌کشیدند، و اگر صاحب آن مشغول نبود، شجاعانه داخل می‌شدند و می‌گفتند: ”عمو یوشع، بیا بیرون و یک داستان بزرگ برای ما بگو.“ سپس دستانش را می‌کشیدند و او را به بیرون هدایت می‌کردند تا این که او روی سنگ مورد علاقه در گوشهٔ کارگاه می‌نشست، و بچه‌ها به صورت یک نیم دایره مقابل او روی زمین می‌نشستند. و چقدر کودکان از عمو یوشعِ خود لذت می‌بردند. آنها داشتند یاد می‌گرفتند بخندند، و از ته دل بخندند. روال کار این بود که یک یا دو تن از کوچکترین بچه‌ها روی زانوهای او بالا روند و در آنجا بنشینند، و همینطور که او داستانهای خود را می‌گفت، با شگفتی به سیمای بیانگر او به بالا نگاه می‌کردند. بچه‌ها عاشق عیسی بودند، و عیسی عاشق بچه‌ها بود.

برای دوستان او دشوار بود که دامنهٔ فعالیتهای عقلانی او را درک کنند، این که چگونه می‌توانست به طور ناگهانی و به طور کامل از بحث عمیق سیاست، فلسفه، یا مذهب به بازی شاد و مسرت‌بخش این کودکان که از پنج تا ده سال سن داشتند نوسان کند. به تدریج که برادران و خواهران خودش بزرگ می‌شدند، به تدریج که وقت فراغت بیشتری به دست می‌آورد، و پیش از آن که نوه‌ها از راه برسند، او توجه زیادی به این کودکان به عمل آورد. اما او آنقدر در زمین زندگی نکرد که از نوه‌ها به اندازهٔ بسیار زیاد لذت ببرد.

7- بیست و ششمین سال (سال 20 بعد از میلاد مسیح)

با آغاز این سال، عیسیِ ناصری از این که دامنهٔ گسترده‌ای از قدرتهای بالقوه دارد قویاً آگاه گشت. اما همچنین به طور کامل معتقد بود که این قدرت نباید توسط شخصیتش به عنوان فرزند انسان به کار گرفته شود، حداقل نه تا هنگامی که باید وقتش فرا برسد.

او در این هنگام دربارهٔ رابطهٔ خودش با پدر آسمانیش زیاد فکر می‌کرد اما اندک می‌گفت. و نتیجهٔ تمامی این فکر کردن یک بار در دعایش در روی تپه بیان شد، آنگاه که گفت: ”صرف نظر از این که چه کسی هستم و چه نیرویی ممکن است داشته باشم یا نداشته باشم، همیشه مطیع خواست پدر بهشتی‌ام بوده‌ام و همیشه خواهم بود.“ و با این وجود، همینطور که این مرد در حوالی ناصره سر کارش می‌رفت و از آن بازمی‌گشت، تا جایی که به یک جهان پهناور مربوط بود، عملاً این حقیقت داشت: ”تمامی گنجینه‌های خرد و دانش در او نهفته بودند.“

در تمام طول این سال امور خانواده، به جز برای یهودا، به خوبی پیش می‌رفت. یعقوب سالها با جوانترین برادرش مشکل داشت، زیرا او تمایل به کار کردن نداشت و برای سهم خویش از مخارج خانه نیز قابل اتکا نبود. در حالی که او در خانه زندگی می‌کرد دربارهٔ انجام سهم خویش از کارهای خانواده احساس مسئولیت نمی‌کرد.

عیسی یک مرد صلح‌جو بود، و گهگاه به خاطر کارهای ستیزه‌جویانه و فوران خشم میهن پرستانهٔ بیشمار یهودا شرمنده می‌شد. یعقوب و یوسف خواستار بیرون انداختن او بودند، اما عیسی رضایت نمی‌داد. هنگامی که شکیبایی آنها شدیداً مورد آزمون واقع می‌شد، عیسی فقط اندرز می‌داد: ”شکیبا باشید. در رهنمود خود خردمند باشید و در زندگی خود خوش بیان باشید، تا برادر جوان شما بتواند از ابتدا راه بهتر را بشناسد و سپس ملزم شود شما را در آن دنبال کند.“ اندرز خردمندانه و مهرآمیز عیسی از یک شکاف در خانواده پیشگیری کرد؛ آنها با هم ماندند. اما یهودا تا بعد از ازدواجش هرگز رفتارش ملایم نشد.

مریم به ندرت از مأموریت آیندهٔ عیسی سخن می‌گفت. هرگاه این موضوع مورد اشاره قرار می‌گرفت، عیسی فقط پاسخ می‌داد: ”وقت من هنوز فرا نرسیده است.“ عیسی کار دشوار برگرفتن خانواده‌اش از وابستگی به حضور فوری شخصیت خویش را تقریباً تکمیل نموده بود. او به سرعت در حال آماده شدن برای روزی بود که بتواند این منزلگاه ناصره را به گونه‌ای استوار ترک کند تا مقدمهٔ فعالتر خدمت واقعی روحانی خویش را برای انسانها آغاز نماید.

هرگز از این واقعیت نظر برنیافکنید که مأموریت اصلی عیسی در هفتمین اعطایش به دست آوردن تجربهٔ مخلوق و نیل به حاکمیت نبادان بود. و او طی کسب همین تجربه آشکارسازیِ عالیِ پدر بهشتی به یورنشیا و به سرتاسر جهان محلیش را به انجام رسانید. او به همراه این اهداف همچنین گره‌گشایی از امور پیچیدهٔ این سیاره را بدان گونه که به شورش لوسیفر مربوط بودند به عهده گرفت.

در این سال عیسی بیش از حد معمول از اوقات فراغت برخوردار گردید، و وقت بسیار زیادی به آموزش یعقوب در مدیریت کارگاه تعمیرات و در هدایت امور خانه به یوسف تخصیص داد. مریم احساس کرد که او در حال آماده شدن برای ترک آنها است. آنها را ترک کند که کجا برود؟ و به چه کاری بپردازد؟ او از این فکر که عیسی نجات دهنده است تقریباً دست کشیده بود. او نمی‌توانست عیسی را درک کند؛ او به سادگی نمی‌توانست پسر ارشد خود را بفهمد.

در این سال عیسی زمان بسیار زیادی با تک تک اعضای خانواده‌اش گذراند. او آنها را برای پیاده‌رویهای طولانی و مکرر به بالای تپه و از میان دشت و صحرا می‌برد. او پیش از برداشت محصول یهودا را نزد عموی کشاورز در جنوب ناصره برد، اما یهودا بعد از برداشت محصول مدت زیادی در آنجا نماند. او فرار کرد، و شمعون بعدها او را نزد ماهیگیران در کنار دریاچه پیدا کرد. هنگامی که شمعون او را به خانه بازگرداند، عیسی در رابطه با مسائل مختلف با نوجوان فراری صحبت کرد، و از آنجا که او می‌خواست یک ماهیگیر شود، با او به مجدل رفت و او را تحت سرپرستی یک خویشاوند، یک ماهیگیر، قرار داد؛ و یهودا از آن هنگام به بعد تا زمان ازدواجش نسبتاً به خوبی و مرتب کار کرد، و بعد از ازدواجش به عنوان یک ماهیگیر به کار ادامه داد.

سرانجام آن روز فرا رسیده بود که همهٔ برادران عیسی زندگی کاریِ خویش را انتخاب نموده و در آن تثبیت شده بودند. صحنه برای عزیمت عیسی از منزل داشت فراهم می‌شد.

در نوامبر یک عروسی دوتایی به وقوع پیوست. یعقوب (James) و اِستا، و مریم و یعقوب (Jacob) ازدواج کردند. به راستی این یک رویداد مسرت‌بخش بود. حتی مریم (مادر عیسی) نیز یک بار دیگر خوشحال بود، به جز این که گهگاه متوجه می‌شد که عیسی داشت برای ترک آنها آماده می‌شد. او تحت فشار این عدم اطمینان زیاد رنج می‌برد: اگر عیسی فقط می‌نشست و پیرامون همه چیز آزادانه با او صحبت می‌کرد، به همان گونه که در کودکیش چنین کرد، اما او مداوماً ساکت بود؛ او دربارهٔ آینده عمیقاً در سکوت بود.

یعقوب و عروسش، اِستا، به یک خانهٔ آراستهٔ کوچک در سمت غرب شهر که هدیهٔ پدر اِستا بود نقل مکان کردند. در حالی که یعقوب به حمایتش از منزل مادرش ادامه داد، به دلیل ازدواجش نیمی از سهمیهٔ او کاسته شد، و عیسی رسماً یوسف را به عنوان سرپرست خانواده منصوب کرد. اکنون یهودا سهم نقدی خود را به گونه‌ای بسیار وفادارانه هر ماه به خانه ارسال می‌کرد. دو عروسی یعقوب و مریم تأثیر بسیار سودمندی روی یهودا داشتند، و هنگامی که او به مقصد مکان ماهیگیری آنجا را ترک نمود، روز بعد از دو عروسی، او به یوسف اطمینان داد که وی می‌تواند "برای انجام وظیفهٔ کاملش، و حتی بیش از آن اگر لازم باشد" به او متکی باشد. و او وعدهٔ خود را حفظ کرد.

مریم (خواهر عیسی) در خانهٔ مجاور منزل مریم (مادر عیسی)، در خانهٔ یعقوب (Jacob) زندگی کرد. یعقوبِ سالمند نزد پدرانش در آرامگاه نهاده شده بود. مارتا جای مریم را در خانه گرفت، و سازمان جدید پیش از آن که سال به پایان رسد به خوبی کار می‌کرد.

روز بعد از این عروسی دوگانه عیسی یک گفتگوی مهم با یعقوب (James) داشت. او به طور محرمانه به یعقوب گفت که در حال آمادگی برای ترک خانه است. او سند مالکیت کامل کارگاه تعمیرات را به یعقوب ارائه کرد، و از سرپرستی منزل یوسف به طور رسمی و صادقانه کناره‌گیری نمود، و به عاطفی‌ترین شکل برادرش یعقوب را به عنوان "سرپرست و حافظ منزل پدرش" منصوب نمود. او یک پیمان سرّی که هر دو امضا کردند نوشت. در این نوشته تصریح

شده بود که در عوض هدیهٔ کارگاه تعمیرات، یعقوب از آن پس مسئولیت کامل مالی خانواده را به عهده خواهد گرفت، و بدین ترتیب عیسی را از کلیهٔ تعهدات بیشتر در این امور رها خواهد ساخت. بعد از این که پیمان امضا شد، بعد از این که بودجه به گونه‌ای ترتیب داده شد که هزینه‌های واقعی خانواده بدون هر کمک عیسی تأمین خواهد شد، عیسی به یعقوب گفت: ”اما فرزندم، من همچنان هر ماه برای تو قدری پول خواهم فرستاد تا این که وقت من فرا برسد، اما آنچه که من می‌فرستم بدان گونه که موقعیت مطالبه کند باید توسط تو مورد استفاده قرار گیرد. پولهای مرا بدان گون که شایسته می‌بینی صرف نیازهای خانواده یا تفریح کن. آنها را در هنگام بیماری استفاده کن و یا آنها را برای رفع شرایط اضطراری غیرمنتظره که ممکن است برای هر یک از اعضای خانواده رخ دهد به کار ببر.“

و بدین ترتیب عیسی آمادهٔ ورود به مرحلهٔ دوم و جدا از منزلِ زندگیِ بزرگسالِ خویش، پیش از ورود عمومی به کار پدرش گشت.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 129

زندگی بعدی بزرگسالی عیسی

عیسی سرانجام خود را از مدیریت امور خانگیِ خانوادهٔ ناصری و سرپرستی فوری افراد آن به طور کامل جدا ساخت. او درست تا هنگام رخداد غسل تعمیدش به کمک کردن به امور مالی خانواده و داشتن یک علاقهٔ مشتاقانهٔ شخصی به بهروزی معنوی هر یک از برادران و خواهرانش ادامه داد. و او همیشه آماده بود تا هر کاری را که از نظر بشری ممکن بود برای رفاه و شادی مادر بیوهٔ خود انجام دهد.

اکنون فرزند انسان هر گونه آمادهسازی را برای جدا ساختن دائمی خود از خانهٔ ناصره انجام داده بود؛ و انجام این کار برای او آسان نبود. عیسی طبعاً مردمش را دوست داشت؛ او خانوادهاش را دوست داشت، و این عاطفهٔ طبیعی از طریق فداکاری فوقالعادهاش برای آنها به اندازهٔ بسیار زیاد افزایش یافته بود. هر چه ما به طور کاملتر خود را وقف همنوعانمان کنیم، بیشتر آنها را دوست خواهیم داشت؛ و چون عیسی خود را به طور کامل وقف خانوادهاش کرده بود، آنها را با یک مهر زیاد و عمیق دوست داشت.

تمامی خانواده به آرامی به این درک چشم گشوده بود که عیسی در حال آمادگی برای ترک آنان بود. اندوهناک بودنِ جداییِ پیشبینی شده فقط از طریق این روش آماده سازی تدریجیِ آنها برای اعلام عزیمت در نظر گرفته شدهٔ او تعدیل میگشت. بیش از چهار سال بود که آنها پی برده بودند که او در حال برنامهریزی برای این جدایی نهایی است.

1- سال بیست و هفتم (سال 21 بعد از میلاد مسیح)

در ژانویهٔ این سال، سال 21 بعد از میلاد مسیح، در یک بامداد بارانیِ یکشنبه، عیسی به طور غیررسمی خانوادهاش را ترک کرد. او فقط توضیح داد که دارد به طبریه و سپس به دیدن شهرهای دیگر در اطراف دریای جلیل میرود. و او بدین ترتیب آنها را ترک نمود، و دیگر هیچگاه یک عضو ثابت آن خانواده نبود.

او یک هفته را در طبریه گذراند. طبریه شهر جدیدی بود که به زودی به عنوان پایتخت جلیل جانشین سفوریس میشد؛ و چون او نتوانست چیزی بیابد که علاقهاش را جلب کند، متعاقباً از

طریق مجدل و بیت‌صیدا به کفرناحوم رفت و در آنجا توقف کرد تا از دوست پدرش، زِبِدی، دیدن کند. پسران زبدی ماهیگیر بودند؛ او خودش یک قایق‌ساز بود. عیسی ناصری در طراحی و در ساختن، هر دو، ماهر بود؛ او در کار کردن با چوب استاد بود؛ و زبدی مدتها بود که از مهارت صنعتگر ناصره آگاهی داشت. برای مدتی طولانی زبدی در فکر ساختن قایقهای بهتر بود؛ او اکنون طرحهای خود را در برابر عیسی قرار داد و از نجار دیدارگر دعوت کرد تا در این کار به او بپیوندد، و عیسی فوراً موافقت کرد.

عیسی فقط اندکی بیش از یک سال با زبدی کار کرد، اما در طول آن مدت یک مدل جدید قایق درست کرد و روشهای کاملاً جدید قایق سازی را ابداع نمود. عیسی و زبدی از طریق تکنیک برتر و روشهای کاملاً بهبود یافتهٔ بخار دادن تخته‌ها شروع به ساختن قایقهایی از یک نوع بسیار برتر کردند، قایقهایی که نسبت به نوع‌های قدیمی‌تر برای قایقرانی در دریاچه بسیار امن‌تر بودند. زبدی برای چندین سال این قایقهای مدل جدید را تولید می‌کرد و بیش از آن میزان کار داشت که مغازهٔ کوچک او بتواند از عهدهٔ انجام آن برآید؛ در ظرف کمتر از پنج سال عملاً تمامی قایقهای روی دریاچه در کارگاه زبدی در کفرناحوم ساخته شده بودند. عیسی به عنوان طراح قایقهای جدید برای ماهیگیران جلیل به خوبی شناخته شد.

زبدی یک مرد نسبتاً ثروتمند بود؛ کارگاههای قایق‌سازی او در جنوب کفرناحوم در کنار دریاچه قرار داشتند، و منزل او در پایین ساحل دریاچه نزدیک به مرکز ماهیگیری بیت‌صیدا واقع شده بود. عیسی در طول سال در منزل زبدی زندگی می‌کرد و بیشتر در کفرناحوم می‌ماند. او مدتها به تنهایی در دنیا کار کرده بود، یعنی بدون یک پدر، و از این دوره از کار کردن با یک همکار پدر به اندازهٔ زیاد لذت برد.

همسر زبدی، سالومه، یک خویشاوند حنّا بود. حنّا روزگاری در اورشلیم کاهن اعظم بود و هنوز بانفوذترین فرد از طایفهٔ صدوقیان بود، و فقط هشت سال پیش از آن تبعید شده بود. سالومه یک ستایشگر بزرگ عیسی شد. او عیسی را درست به اندازهٔ پسران خودش، یعقوب، یوحنا، و داوود دوست داشت، ضمن این که چهار دخترش به عیسی به عنوان برادر بزرگشان نگاه می‌کردند. عیسی اغلب با یعقوب، یوحنا، و داوود به ماهیگیری می‌رفت، و آنها آگاهی یافتند که او یک ماهیگیر باتجربه و نیز یک قایق‌ساز ماهر است.

در تمام طول این سال عیسی هر ماه برای یعقوب پول می‌فرستاد. او در ماه اکتبر به ناصره بازگشت تا در عروسی مارتا شرکت کند، و دیگر تا بیش از دو سال در ناصره نبود، تا این که مدت کوتاهی پیش از عروسی دوگانهٔ شمعون و یهودا بازگشت.

در سرتاسر این سال عیسی قایق ساخت و به مشاهدهٔ نحوهٔ زندگی انسانها در زمین ادامه داد. او اغلب اوقات برای دیدار به ایستگاه کاروان می‌رفت. کَفَرناحوم در مسیر مستقیم سفر از دمشق به جنوب بود. کفرناحوم یک قرارگاه قدرتمند نظامی رومی بود، و افسر فرماندهٔ قرارگاه یک باورمند غیریهودی به یهوه بود، و بدان گونه که یهودیان عادت به توصیف چنین نوکیشانی داشتند، او "یک مرد پارسا" بود. این افسر به یک خانوادهٔ ثروتمند رومی تعلق داشت، و او این

کار را به عهده گرفت که یک کنیسهٔ زیبا در کفرناحوم بسازد. مدت کوتاهی پیش از آن که عیسی بیاید و با خانوادهٔ زبدی زندگی کند او آن را به یهودیان اهدا کرده بود. عیسی بیش از نیمی از اوقات در این سال مراسم مذهبی را در این کنیسهٔ جدید رهبری کرد، و برخی از مردم کاروان که بر حسب اتفاق در آن شرکت کردند او را به عنوان نجار ناصره به یاد داشتند.

هنگامی که وقت پرداخت مالیاتها شد، عیسی خود را به عنوان یک "صنعتگر ماهر کفرناحوم" ثبت نام کرد. او از این روز به بعد تا پایان حیات زمینی خود به عنوان یک ساکن کفرناحوم شناخته می‌شد. او هرگز مدعی منزلگاه قانونی دیگری نبود، گر چه به دلایل گوناگون به دیگران اجازه داد که اقامتگاه او را دمشق، بتانی، ناصره، و حتی اسکندریه قلمداد کنند.

او در کنیسهٔ کفرناحوم بسیاری کتابهای جدید را در قفسه‌های کتابخانه پیدا کرد، و حداقل پنج عصر در هفته به مطالعهٔ شدید پرداخت. او یک عصر را به زندگی اجتماعی با مردم مسن‌تر اختصاص داد، و یک عصر را با جوانان گذراند. چیزی زیبنده و الهام‌بخش پیرامون شخصیت عیسی وجود داشت که به طور ثابت جوانان را جذب می‌کرد. او همیشه موجب می‌شد آنها در حضورش احساس راحتی کنند. شاید راز بزرگ او در سازگاری با آنها در بر گیرندهٔ این واقعیت دوگانه بود که او همیشه به آنچه آنها انجام می‌دادند علاقمند بود، ضمن این که به ندرت به آنها اندرز می‌داد، مگر این که آنها درخواست آن را می‌کردند.

خانوادهٔ زِبِدی تقریباً عیسی را پرستش می‌کردند، و آنها شرکت در جلسات پرسش و پاسخ را که او هر عصر بعد از شام پیش از رفتن به کنیسه برای مطالعه برگزار می‌کرد هرگز از دست نمی‌دادند. همسایگان جوان نیز برای شرکت در این جلساتِ بعد از شام مکرراً می‌آمدند. عیسی برای این گردهماییهای کوچک نیز آموزشهای متنوع و پیشرفته ارائه می‌داد، درست در آن حد پیشرفته که آنها بتوانند بفهمند. او کاملاً آزادانه با آنها صحبت می‌کرد، و نظرات و آرمانهایش را پیرامون سیاست، جامعه‌شناسی، دانش، و فلسفه اظهار می‌کرد، اما هرگز به خود اجازه نمی‌داد که با اطمینان قاطع صحبت کند، به جز هنگامی که در رابطه با مذهب — رابطهٔ انسان با خداوند — بحث می‌کرد.

عیسی یک بار در هفته با تمام افراد خانواده، کارگاه، و کمک کنندگانِ در ساحل یک جلسه برگزار می‌کرد، زیرا زبدی کارمندان بسیاری داشت. و در میان این کارگران بود که در ابتدا عیسی "استاد" نامیده شد. آنها همگی او را دوست داشتند. او از کار کردن با زبدی در کفرناحوم لذت می‌برد، اما دلش برای بچه‌هایی که در کنار کارگاه نجاری ناصره بازی می‌کردند تنگ می‌شد.

از میان پسران زبدی، یعقوب از همه بیشتر به عیسی به عنوان یک آموزگار و به عنوان یک فیلسوف علاقمند بود. یوحنا بیشتر به آموزشها و نظرات مذهبی او علاقه داشت. داوود به او به عنوان یک مکانیک احترام می‌گذاشت اما به دیدگاههای مذهبی و آموزشهای فلسفی او اهمیت اندکی می‌داد.

یهودا مکرراً در روز سبت به آنجا می‌آمد تا به سخنان عیسی در کنیسه گوش دهد و می‌ماند تا با او ملاقات کند. و هر چه بیشتر یهودا بزرگترین برادر خود را می‌دید، بیشتر معتقد می‌شد که عیسی به راستی مرد بزرگی است.

در این سال عیسی در تسلط فرازگرایانه بر ذهن بشری خود پیشرفت زیادی کرد و به سطوح جدید و بالای تماس هشیارانه با تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در خود دست یافت.

این آخرین سال زندگی تثبیت شدهٔ او بود. عیسی دیگر هیچگاه تمامی یک سال را در یک مکان یا در یک کار سپری نکرد. روزهای سفرهای زمینی او به سرعت نزدیک می‌شدند. دوره‌های فعالیت شدید او در آیندهٔ دور نبودند، اما اکنون بین زندگی ساده اما شدیداً فعال گذشتهٔ او و کار همگانیِ باز شدیدتر و پرتکاپوتر او، چند سال اندک فاصله وجود داشت که شامل سفر زیاد و فعالیت بسیار متنوع شخصی می‌شد. پیش از آن که او بتواند به عنوان خدا – انسانِ کامل شدهٔ مراحل الهی و بعد از بشریِ اعطای خود به یورنشیا به دوران زندگانی تدریس و موعظهٔ خود وارد شود، آموزش او به عنوان یک انسان گسترهٔ عالم باید تکمیل می‌شد.

2- بیست و هشتمین سال (سال 22 بعد از میلاد مسیح)

در ماه مارس، سال 22 بعد از میلاد مسیح، عیسی زبدی و کفرناحوم را ترک کرد. او برای پرداخت هزینه‌های سفرش به اورشلیم درخواست مقدار اندکی پول کرد. او در حالی که با زبدی کار می‌کرد فقط مقادیر اندکی پول برداشت می‌کرد، و هر ماه این پول را برای خانواده‌اش در ناصره می‌فرستاد. یک ماه یوسف برای پول به کفرناحوم می‌آمد؛ ماه بعد یهودا به کفرناحوم می‌آمد، پول را از عیسی می‌گرفت و آن را به ناصره می‌برد. مقر مرکزی ماهیگیری یهودا فقط در چند مایلی جنوب کفرناحوم قرار داشت.

هنگامی که عیسی خانوادهٔ زبدی را ترک کرد، موافقت کرد که تا وقت عید فصح در اورشلیم بماند، و آنها همگی قول دادند برای آن رویداد حاضر باشند. آنها حتی ترتیبی دادند که شام عید فصح را با هم جشن بگیرند. هنگامی که عیسی آنها را ترک کرد، آنان همگی غمگین شدند، به ویژه دختران زبدی.

عیسی پیش از ترک کفرناحوم یک گفتگوی طولانی با دوست به تازگی یافته و یار نزدیکش یوحنا زبدی داشت. او به یوحنا گفت که در فکر این است که به طور گسترده سفر کند، تا این که ”وقت من فرا برسد“، و از یوحنا درخواست کرد هر ماه در امر فرستادن قدری پول به خانواده‌اش در ناصره به جای او عمل کند، تا این که پولهایی که باید به او پرداخت شود به اتمام برسد. و یوحنا این قول را به او داد: ”آموزگار من، برو و به کارت برس، کارت را در دنیا انجام بده؛ در این امر یا هر مورد دیگر، من به جای تو عمل خواهم کرد، و من مراقب خانوادهٔ تو خواهم بود، حتی بدان گونه که از مادر خودم نگهداری می‌کنم و از برادران و خواهران خودم مراقبت می‌کنم. من پولهای تو را که پدرم نگه می‌دارد به گونه‌ای که تو رهنمود دادی و بدان

گونه که ممکن است مورد نیاز باشد، پرداخت خواهم کرد، و هنگامی که پول تو به اتمام رسید، اگر پول بیشتری از تو دریافت نکنم، و اگر مادر تو نیازمند باشد، درآمدهای خودم را با او تقسیم خواهم کرد. در آرامش به راه خود برو. من در تمام این امور به جای تو عمل خواهم کرد.‘‘

از این رو، بعد از عزیمت عیسی به مقصد اورشلیم، یوحنا در رابطه با پولی که می‌بایست به عیسی پرداخت می‌شد با پدرش زبدی مشورت کرد، و او از این که این مبلغ آنقدر زیاد است تعجب کرد. از آنجا که عیسی این قضیه را به طور کامل به دستان آنها سپرده بود، آنها موافقت کردند که بهتر است این پولها در یک ملک سرمایه‌گذاری شود و درآمد آن برای کمک به خانوادهٔ ناصری مورد استفاده قرار گیرد؛ و چون زبدی از وجود یک خانهٔ کوچک در کفرناحوم که با خود وام داشت و برای فروش بود اطلاع داشت، به یوحنا رهنمود داد که با پول عیسی این خانه را بخرد و سند مالکیت را برای دوستش به امانت نگه دارد. و یوحنا همانطور که پدرش به او توصیه کرده بود عمل کرد. برای دو سال اجارهٔ این خانه برای پرداخت وام آن به کار برده شد، و این، به علاوهٔ مقدار زیادی پول که عیسی در مدتی کوتاه برای تأمین نیازهای خانواده‌اش برای یوحنا فرستاد تقریباً با میزان این بدهی وام برابر بود؛ و زبدی نیز مابه‌التفاوت آن را پرداخت کرد، و بدین ترتیب یوحنا باقیماندهٔ وام را در هنگامی که موعد پرداخت آن فرا رسید پرداخت نمود، و از این طریق سند مالکیت کامل این خانهٔ دو اتاقه را به دست آورد. عیسی از این راه مالک یک خانه در کفرناحوم گشت، اما چیزی دربارهٔ آن به او گفته نشد.

هنگامی که خانوادهٔ ناصری خبر عزیمت عیسی را از کفرناحوم شنید، با فقدان آگاهی از این برنامه‌ریزی مالی با یوحنا، به این باور رسید که زمان آن فرا رسیده که بدون هر گونه کمک بیشتر از سوی عیسی روی پای خود بایستد. یعقوب قراردادش با عیسی را به خاطر آورد، و با کمک برادرانش فوراً مسئولیت کامل مراقبت از خانواده را به عهده گرفت.

اما بگذارید به عقب برویم تا عیسی را در اورشلیم مشاهده کنیم. او برای تقریباً دو ماه بخش عمدهٔ وقتش را صرف گوش دادن به بحثهای معبد و دیدارهای گاه به گاه از مدارس مختلف آموزگاران شرعیات یهود کرد. او بیشتر روزهای سبت را در بتانی سپری کرد.

عیسی نامه‌ای از سالومه، همسر زبدی را با خود به اورشلیم برده بود که وی را به عنوان ’’کسی که همچون پسر خودم هست‘‘ به کاهن اعظم پیشین، حَنّا، معرفی می‌کرد. حَنّا وقت زیادی با او گذراند، و شخصاً او را به دیدن بسیاری آکادمیهای آموزگاران مذهبی اورشلیم برد. اگر چه عیسی از این مدارس به طور کامل بازدید نمود و روشهای آموزشی آنها را با دقت مشاهده کرد، هیچگاه در انظار عموم پرسشی مطرح نکرد. اگر چه حنّا به عیسی به عنوان یک مرد بزرگ می‌نگریست، از این که چگونه به او اندرز دهد سردرگم بود. او تصدیق می‌کرد که این پیشنهاد به او که به عنوان یک دانشجو به هر یک از مدارس اورشلیم وارد شود کاری نابخردانه است، و با این وجود به خوبی می‌دانست که چون عیسی هرگز در این مدارس آموزش ندیده است هیچگاه رتبهٔ یک آموزگار معمولی به او داده نخواهد شد.

زمان عید فصح به زودی نزدیک می‌شد، و زبدی و تمامی اعضای خانواده‌اش به همراه جمعیتی که از هر سو می‌آمدند از کفرناحوم به اورشلیم رسیدند. آنها همگی در منزل بزرگ حنّا توقف کردند، و به عنوان یک خانوادهٔ خوشحال عید فصح را در آنجا جشن گرفتند.

پیش از پایان این هفتهٔ عید فصح، عیسی ظاهراً بر حسب اتفاق یک مسافر ثروتمند و پسرش، مردی جوان را که سنش در حدود هفده سال بود، ملاقات کرد. این مسافران از هند آمده بودند، و در مسیرشان برای دیدار از روم و نقاط گوناگون دیگر در سواحل مدیترانه ترتیبی داده بودند که در طول عید فصح به اورشلیم وارد شوند. آنها امیدوار بودند که کسی را پیدا کنند که بتوانند به عنوان مترجم برای هر دو و به عنوان معلم خصوصی برای پسر به کار گیرند. پدر اصرار داشت که عیسی رضایت دهد با آنها سفر کند. عیسی دربارهٔ خانواده‌اش به آنها گفت و این که عادلانه نیست برای تقریباً دو سال به سفر برود، زیرا در طول این مدت ممکن است آنها به او نیاز پیدا کنند. از این رو، این مسافر شرقی پیشنهاد کرد که مزد یک سال را از پیش به عیسی بدهد، تا او بتواند این پولها را برای تأمین نیازهای خانواده‌اش نزد دوستانش به امانت بگذارد. و عیسی موافقت کرد که دست به این سفر بزند.

عیسی این مبلغ زیاد پول را به یوحنا پسر زبدی داد. و به شما گفته شد که چگونه یوحنا این پول را در جهت پرداخت کامل وامِ ملک کفرناحوم به کار برد. عیسی در رابطه با این سفر به دریای مدیترانه به طور کاملاً محرمانه زبدی را در جریان قرار داد، اما به او حکم کرد که به هیچکس حتی به فرزندان خودش نیز چیزی نگوید، و زبدی آگاهی خود از محل سکونت عیسی در طول این مدت زمان طولانی را که تقریباً دو سال بود هرگز فاش نساخت. پیش از بازگشت عیسی از این سفر، خانوادهٔ ناصری تقریباً او را مرده پنداشته بود. فقط دلگرمیهای زبدی که در چندین فرصت به همراه پسرش یوحنا به ناصره رفت، امید را در قلب مریم زنده نگاه می‌داشت.

در طول این مدت خانوادهٔ ناصری به خوبی اموراتش می‌گذشت؛ یهودا سهم خود را به میزان قابل توجهی افزایش داده بود و تا هنگامی که ازدواج کرد به انجام این کمک اضافی ادامه داد. با وجود این که آنها به کمک اندکی نیاز داشتند، روال کار یوحنا زبدی این بود که مطابق رهنمود عیسی به او هر ماه هدایایی را برای مریم و روت ببرد.

3- سال بیست و نهم (سال 23 بعد از میلاد مسیح)

تمامی بیست و نهمین سال عیسی صرف تکمیل نمودن سفر به دنیای مدیترانه شد. رخدادهای اصلی، تا جایی که ما اجازه داریم این تجارب را آشکار سازیم، شامل موضوعات روایاتی است که فوراً به دنبال این مقاله خواهد آمد.

در سرتاسر این سفر به دنیای روم، به بسیاری دلایل، عیسی با نام *کاتب دمشق* شناخته می‌شد. با این وجود در سفر بازگشتش در قُرِنتُس و مکانهای دیگرِ توقف به عنوان *آموزگار خصوصی یهودی* شناخته می‌شد.

این یک دورهٔ پررویداد در زندگی عیسی بود. در حالی که او در این سفر تماسهای بسیاری با همنوعان خود برقرار کرد، اما این تجربه یک مرحله از زندگی او است که او به هیچیک از اعضای خانواده‌اش یا هیچیک از حواریون هرگز فاش نساخت. عیسی حیاتش را در جسم زندگی کرد و بدون این که کسی (به جز زبدی از بیت صیدا) بداند که او به این سفر گسترده دست زده است از این دنیا عزیمت کرد. برخی از دوستانش فکر کردند که او به دمشق بازگشته است؛ دیگران فکر کردند که او به هند رفته است. خانوادهٔ خودش به این باور تمایل داشتند که او در اسکندریه است، زیرا آنها می‌دانستند که او یکبار به این دلیل دعوت شده بود به آنجا برود که یک دستیار حذان شود.

هنگامی که عیسی به فلسطین بازگشت، برای تغییر دیدگاه خانواده‌اش مبنی بر این که از اورشلیم به اسکندریه رفته است هیچ کاری انجام نداد؛ او به آنها اجازه داد به این باور ادامه دهند که تمامی اوقاتی را که در فلسطین نبوده است در آن شهرِ یادگیری و فرهنگ گذرانده است. فقط زبدی، قایق‌سازِ بیت صیدا واقعیتها را دربارهٔ این امور می‌دانست، و زبدی به هیچکس چیزی نگفت.

در کلیهٔ تلاشهایتان برای رازگشایی از معنی زندگی عیسی در یورنشیا، باید انگیزهٔ اعطای میکائیل را به خاطر داشته باشید. اگر شما معنی بسیاری از کارهای ظاهراً عجیب او را بفهمید، باید بتوانید منظور اقامت موقت او در کره‌تان را تشخیص دهید. او مداوماً مراقب بود که یک دوران زندگی شخصیِ بیش از حد جذاب و توجه‌انگیز را بنا نکند. او نمی‌خواست هیچ جاذبهٔ غیرمعمول یا بیش از حد قدرتمند برای همنوعان خود بسازد. او وقف کار آشکار ساختن پدر آسمانی به همنوعان بشری خود شده بود و در همان حال خود را وقف کار والای زندگی انسانی زمینی خود کرده بود، ضمن آن که تماماً مطیع خواست همان پدر بهشتی بود.

همچنین در فهم زندگی عیسی در زمین همیشه کمک کننده خواهد بود اگر تمامی دانشجویان بشریِ این اعطای الهی به خاطر داشته باشند که گرچه او این زندگی ظهور در جسم را **در** یورنشیا زیست، او ***برای*** تمامی جهانش آن را زندگی کرد. چیزی ویژه و الهام بخش وجود داشت که با حیاتی که او در جسمِ حاوی سرشت بشری برای تک تک کرات مسکونی در سرتاسر جهان نِبادان زندگی کرد مربوط بود. همین امر نیز در مورد کلیهٔ آن کراتی که از هنگام این روزگاران پررویدادِ اقامت موقت او در یورنشیا مسکونی شده‌اند صدق می‌کند. و همچنین به همان اندازه برای کلیهٔ کراتی که ممکن است توسط مخلوقات صاحب اراده در تمامی تاریخ آیندهٔ این جهان محلی مسکونی شوند صادق خواهد بود.

فرزند انسان، در طول زمان و از طریق تجارب این سفر به دنیای روم، عملاً تماس-آموزشِ تعلیمیِ خود را با مردمان گوناگون دنیای روزگار و نسلش تکمیل ساخت. او تا زمان بازگشتش به ناصره، از طریق این سفر آموزشی تقریباً آموخته بود که انسان چگونه زندگی می‌کند و وجودش را در یورنشیا شکل می‌دهد.

مقصود واقعی سفر او به دور ساحل دریای مدیترانه *شناختن انسانها* بود. او در این سفر به صدها انسان بسیار نزدیک شد. او با انواع و اقسام انسانها، غنی و فقیر، والا و دون مرتبه، سیاه و سفید، تحصیل کرده و بی‌سواد، بافرهنگ و بی‌فرهنگ، حیوانی و معنوی، مذهبی و غیرمذهبی، اخلاقی و غیراخلاقی آشنا شد و به آنها مهر ورزید.

عیسی در این سفر به دریای مدیترانه در کار بشری خود در زمینهٔ استیلا بر ذهن مادی و انسانی پیشرفت زیادی کرد و تنظیم کنندهٔ ساکن در او در ارتقا بخشیدن و فتح معنوی همین خرد بشری بسیار پیشرفت کرد. عیسی تا پایان این سفر، با قطعیت کامل بشری، عملاً می‌دانست که یک فرزند خداوند، یک پسر آفرینشگر پدر جهانی است. تنظیم کننده بیشتر و بیشتر توانست در ذهن فرزند انسان خاطراتی مبهم از تجربهٔ بهشتی او را در رابطه با پدر الهیش که او پیش از آن آمده بود تا این جهان محلی نبادان را سازماندهی و مدیریت کند بیاورد. بدین ترتیب تنظیم کننده اندک اندک آن خاطرات ضروری از وجود پیشین و الهی عیسی را در ادوار گوناگون گذشتهٔ تقریباً جاودان به ضمیر بشری او آورد. آخرین رخدادِ وجود پیش بشری او که توسط تنظیم کننده به خاطر او آورده شد گفتگوی خداحافظی او با عمانوئیل سلوینگتون، درست پیش از تسلیم شخصیت هشیارش به منظور مبادرت ورزیدن به ظهور در جسم در یورنشیا بود. و این تصویر نهاییِ حافظهٔ وجود پیش بشری دقیقاً در روز غسل تعمیدش توسط یحیی در رود اردن در ضمیر عیسی آشکار گردید.

4- عیسی بشر

برای موجودات هوشمند آسمانیِ ناظر جهان محلی، این سفر به دریای مدیترانه از میان تمامی تجارب زمینی عیسی از همه مسحور کننده‌تر بود، حداقل از میان تمامی دوران زندگانی او تا زمان رخداد مصلوب شدن و مرگ بشری او. این دورهٔ مجذوب کنندهٔ *خدمت روحانی شخصی* او در مقایسه با دورهٔ خدمت روحانی همگانی او بود که به زودی به دنبال آن تحقق یافت. این رخداد بی‌نظیر بسیار جذابتر بود زیرا او در این هنگام هنوز نجار ناصره، قایق‌ساز کفرناحوم، و کاتب دمشق بود؛ او هنوز فرزند انسان بود. او هنوز به استیلای کامل بر ذهن بشری خود دست نیافته بود؛ تنظیم کننده بر هویت انسانی به طور کامل تسلط نیافته بود و از آن نسخه‌برداری نکرده نبود. او هنوز انسانی در میان انسانها بود.

تجربهٔ مذهبی صرفاً بشری، رشد شخصی معنویِ فرزند انسان، در طول این سال بیستم و نهم به اوج کمال رسید. این تجربهٔ رشد معنوی از لحظهٔ ورود تنظیم کنندهٔ فکری او تا روز تکمیل و تأیید آن رابطهٔ طبیعی و نرمال بشری میان ذهن مادی انسان و اعطای ذهن روحی یک رشد تدریجی مداوم بود — پدیدهٔ یگانه ساختن این دو ذهن، تجربه‌ای که فرزند انسان به عنوان یک انسان در جسم ظهور یافتهٔ گسترهٔ عالم، در روز غسل تعمیدش در رود اردن به طور کامل و نهایی به آن دست یافت.

در طول این سالها، در حالی که به نظر نمی‌رسید او در بسیاری از ادوارِ ارتباط رسمی روحانی با پدر آسمانیش مشغول باشد، او روشهای مؤثر ارتباط شخصی با حضور روح پدر بهشتی را که در او ساکن بود به طور فزاینده به کمال رسانید. او یک زندگی واقعی، یک زندگی کامل، و یک زندگی به راستی نرمال، طبیعی، و معمولی را در جسم زیست. او از طریق تجربهٔ شخصی، معادلِ واقعیتِ جمع کل و محتوای زندگی کردن مطابق زندگی موجودات بشری در کرات مادیِ زمان و فضا را می‌داند.

فرزند انسان آن طیف گسترده از احساسات بشری که از شادمانی وافر تا اندوه عمیق را در بر می‌گیرد تجربه کرد. او یک کودک شاد و موجودی با شوخ طبعی نادر بود؛ او همچنین یک "مرد غمها بود و با اندوه آشنا بود". از یک نقطه نظر معنوی، او تجربهٔ زندگی انسانی از پایین تا بالا و از آغاز تا پایان را از سر گذراند. از یک دیدگاه مادی، ممکن است به نظر رسد که او از تجربهٔ زندگی در هر دو نقطهٔ مفرط اجتماعیِ وجود بشری گریخته است، اما از نظر عقلانی او با تجربهٔ یکپارچه و کامل نوع بشر به طور کامل آشنا گردید.

عیسی دربارهٔ اندیشه‌ها و احساسات، امیال و هوسهای انسانهای تکاملی و فرازگرای گسترهٔ عالم، از تولد تا مرگ، می‌داند. او زندگی بشری را از آغازهای فردیتِ فیزیکی، عقلانی، و معنوی تا نوزادی، کودکی، جوانی، و بزرگسالی — حتی تا تجربهٔ بشریِ مرگ — زیسته است. او نه تنها از میان این دوره‌های معمول و آشنای بشریِ پیشرفت عقلانی و معنوی عبور نمود، بلکه **همچنین** آن فازهای بالاتر و پیشرفته‌تر انطباق انسان و تنظیم کننده را که تعداد بسیار اندکی از انسانهای یورنشیا به آن دست می‌یابند به طور کامل تجربه کرد. و از این رو او حیات کامل انسان فانی را تجربه نمود، نه فقط بدان گونه که در کرهٔ شما زیسته می‌شود، بلکه همچنین بدان گونه که در کلیهٔ کرات تکاملی دیگر زمان و فضا، حتی در بالاترین و پیشرفته‌ترین کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند، زندگی می‌شود.

اگر چه ممکن است این حیات کامل را که او در شکل جسم انسانی زندگی کرد، تأیید کامل و یکسرهٔ همنوعان انسانی او را، آنهایی که بر حسب اتفاق هم عصران او در زمین بودند، دریافت نکرده باشد، با این حال، حیاتی که عیسی ناصری در جسم و در یورنشیا زندگی کرد، پذیرش کامل و بی‌چون و چرای پدر جهانی را دریافت نمود. این کار در همان حال، در بر گیرندهٔ یک و همان شخصیتِ حیات، و تمامیت آشکارسازی خدای جاودان به انسان فانی و ارائهٔ شخصیت کامل شدهٔ انسانی و مطابق رضایت آفرینندهٔ بیکران بود.

و این هدف راستین و متعالی او بود. او پایین نیامد که به صورت نمونهٔ کامل و مفصل برای هر کودک یا بزرگسال، هر مرد یا زن، در آن عصر یا هر عصر دیگر در یورنشیا زندگی کند. به راستی این حقیقت دارد، که ما همگی می‌توانیم در زندگیِ کامل، سرشار، زیبا، و متعالی او، چیزهای زیادی را که به گونه‌ای بدیع نمونه، و به گونه‌ای الهی الهام‌بخش است بیابیم، اما آن به این دلیل است که او یک زندگی راستین و اصیل بشری را زیست. عیسی در زمین زندگی نکرد که برای نسخه‌برداری کلیهٔ موجودات بشری دیگر یک نمونه باشد. او با همان کارکرد دلسوزانه‌ای که شما همگی می‌توانید در زمین زندگی کنید در جسم زندگی کرد؛ و او زندگی

انسانی خود را در روزگارش و *همانطور که بود* زیست، و بدین ترتیب نمونه‌ای برای همگی ما ایجاد کرد که در روزگارمان و *همانطور که هستیم* بدان گونه زندگی کنیم. ممکن است شما آرزو نداشته باشید که مثل او زندگی کنید، اما می‌توانید اراده کنید که حتی بدان گونه که او زیست و به همان شیوه *زندگی کنید*. ممکن است عیسی برای تمامی انسانهای کلیهٔ اعصار در تمامی قلمروهای این جهان محلی نمونهٔ تکنیکی و مو به مو نباشد، اما او برای ابد الهام و راهنمای تمامی رهنوردان بهشت از کرات فراز آغازین تا جهان جهانها و بعد از آن از هاونا تا بهشت می‌باشد. عیسی *راه نو و زنده* از انسان تا خدا، از ناکامل تا کامل، از زمینی تا آسمانی، و از زمان تا ابدیت است.

عیسی ناصری تا پایان بیست و نهمین سال عملاً زندگی کردن بدان گونه که برای انسانها به عنوان اقامت کنندگان موقت در جسم لازم است را به پایان رسانده بود. او به صورت تمامیت خدایی که به انسان آشکار می‌شود به زمین آمد؛ او اکنون تقریباً انسان کاملی شده بود که در انتظار فرصت آشکار شدن به خداوند است. و او تمامی این کارها را پیش از آن که سی ساله شود به انجام رسانید.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 130

در راه رفتن به روم

سفر به دنیای روم بخش عمدهٔ بیست و هشت سالگی و تمام بیست و نه سالگی زندگی عیسی در زمین را به خود اختصاص داد. عیسی و دو بومی از هند — گُناد و پسرش گَنید — در یک بامداد یکشنبه، در 26 آوریل سال 22 بعد از میلاد مسیح اورشلیم را ترک کردند. آنها مطابق برنامه سفرشان را به انجام رساندند، و عیسی در دهمین روز دسامبر سال بعد، سال 23 بعد از میلاد مسیح، در شهر خاراکس در خلیج فارس به پدر و پسر بدرود گفت.

آنها از اورشلیم از راه جافا به قیصریه رفتند. در قیصریه قایقی به مقصد اسکندریه گرفتند، و از اسکندریه با قایق به مقصد لِسائیّه در کرِت رفتند. آنها از کرِت به مقصد کارتاژ قایقرانی کردند و به مرز قیروان رسیدند. در کارتاژ یک قایق به مقصد ناپل گرفتند، و طی مسیر در مالت، سیراکوز، و مِسینا توقف کردند. آنها از ناپل به کاپوآ رفتند، و از آنجا از طریق جادهٔ آپیا به روم سفر کردند

آنها بعد از ماندنشان در روم از راه خشکی به تارانتو رفتند و از آنجا به مقصد آتن در یونان قایقرانی کردند، و طی مسیر در نیکوپولیس و قُرِنْتُس توقف کردند. آنها از آتن از راه تروآس به اَفَسُس رفتند، و سپس از اَفَسُس به مقصد قبرس قایقرانی کردند و در طول مسیر به رودِس رفتند. آنها وقت زیادی برای دیدار و استراحت در قبرس صرف کردند، و سپس به مقصد اَنطاکیّه در سوریه قایقرانی کردند. آنها از انطاکیه به سمت جنوب به صیدون سفر کردند و سپس به دمشق رفتند. آنها به وسیلهٔ کاروان از آنجا به بین‌النهرین سفر کردند، و از تاپساکوس و لاریسا عبور کردند. آنها قدری در بابل وقت گذراندند، از اور و مکانهای دیگر دیدن کردند، و سپس به شوش رفتند. آنها از شوش به خاراکس سفر کردند، و از آن مکان گُناد و گَنید عازم هند شدند.

طی چهار ماه کار کردن در دمشق بود که عیسی مبادی اولیهٔ زبانی را که توسط گناد و گَنید صحبت می‌شد آموخت. او در حالی که آنجا بود بیشتر اوقات با ترجمه کردن زبان یونانی به یکی از زبانهای هندی مشغول به کار بود، و توسط یک بومیِ زادگاه گناد یاری می‌شد.

عیسی در این سفر به دریای مدیترانه در حدود نیمی از هر روز را صرف تدریس به گَنید می‌کرد و در طول گفتگوهای تجاری و تماسهای اجتماعیِ گناد به عنوان مترجم عمل می‌کرد. او باقیماندهٔ هر روز را که آزاد بود به انجام آن تماسهای نزدیک شخصی با همنوعانش، آن

ارتباطات صمیمانه با انسانهای دنیا، اختصاص می‌داد. این تماسها فعالیتهای او را درست در طول این سالهای پیش از خدمت روحانی عمومی او تعیین ویژگی می‌کردند.

عیسی از طریق مشاهدات دست اول و تماس واقعی، خود را با تمدن بالاتر مادی و عقلانی باختر و خاور آشنا ساخت؛ او از گناد و پسر با استعدادش چیزهای زیادی دربارهٔ تمدن و فرهنگ هند و چین یاد گرفت، زیرا گناد که خود یک شهروند هند بود به سه سفر گسترده به امپراتوری نژاد زرد دست زده بود.

مرد جوان، گنید، در طول این ارتباط طولانی و صمیمانه از عیسی بسیار آموخت. در آنها احساس عاطفی زیادی نسبت به هم به وجود آمد، و پدر مرد جوان بارها تلاش کرد عیسی را متقاعد سازد به همراه آنها به هند بازگردد، اما عیسی همیشه این درخواست را رد می‌کرد، و ضرورت بازگشت به خانواده‌اش در فلسطین را به عنوان دلیل آن ذکر می‌کرد.

1- در یافا — بحث پیرامون یونس

در طور اقامتشان در یافا، عیسی با گادیاه آشنا شد. او یک مترجم فلسطینی بود که برای یک دبّاغ به نام شمعون کار می‌کرد. کارگزاران گناد در بین‌النهرین با این شمعون کار تجاری زیادی انجام داده بودند؛ از این رو گناد و پسرش مایل بودند در مسیرشان به قیصریه از او دیدار کنند. در حالی که آنها در یافا ماندند، عیسی و گادیاه دوستانی صمیمی شدند. این فلسطینی جوان یک جویندهٔ حقیقت بود. عیسی یک عرضه کنندهٔ حقیقت بود؛ او برای آن نسل در یورنشیا خودِ حقیقت بود. هنگامی که یک جویندهٔ بزرگ حقیقت و یک عرضه کنندهٔ بزرگ حقیقت ملاقات می‌کنند، نتیجه یک روشنگری بزرگ و رهایی‌بخش است که از تجربهٔ حقیقت نو ناشی می‌شود.

یک روز بعد از غذای عصرانه، عیسی و فلسطینیِ جوان در کنار دریا قدم می‌زدند، و گادیاه که نمی‌دانست این "کاتب دمشق" به روایات عبرانی کاملاً آگاهی دارد، داستان پهلو گرفتن یک کشتی را که گفته شده یونس در سفر بدفرجامش به تَرشیش سوار آن شد به عیسی خاطر نشان کرد. و هنگامی که اظهاراتش را به پایان رسانید این سؤال را از عیسی پرسید: "اما آیا فکر می‌کنی که به راستی ماهی بزرگ یونس را بلعید؟" عیسی متوجه شد که زندگی این مرد جوان به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد از این روایت تأثیر پذیرفته است، و این که فکر به آن حماقتِ تلاش برای گریز از وظیفه را در خاطر او ثبت کرده است؛ از این رو عیسی چیزی نگفت که بنیادهای انگیزهٔ کنونی گادیاه را برای یک زندگی مفید به طور ناگهانی از بین ببرد. عیسی در پاسخ به این سؤال گفت: "دوست من، ما همگی یونسهایی هستیم که باید مطابق خواست خدا زندگی کنیم، و در تمامی لحظات هنگامی که ما درصدد برمی‌آییم که با فرار به سوی وسوسه‌های دوردست از وظایف کنونی بگریزیم، از آن طریق خود را در کنترل بلافصل آن تأثیراتی قرار می‌دهیم که با قدرتهای حقیقت و نیروهای درستکاری هدایت نشده‌اند. گریز از وظیفه، قربانی کردن حقیقت است. فرار از خدمتِ نور و حیات فقط می‌تواند به آن تضادهای دردسر دهنده با نهنگهای دشوار خودخواهی منجر شود که سرانجام به تاریکی و مرگ راه می‌برد، مگر این که این یونسهای

روی برتافته از خدا حتی در هنگام بودن در اعماق ناامیدی قلبشان را در جهت جستجو برای خدا و نیکی او بگردانند. و هنگامی که این روانهای مأیوس صادقانه به دنبال خدا — اشتیاق برای حقیقت و تشنگی برای درستکاری — بروند، دیگر هیچ چیز وجود ندارد که بتواند آنها را در اسارت بیشتر نگاه دارد. صرف نظر از این که آنها در چه اعماق زیادی سقوط کرده باشند، هنگامی که با تمامی قلبشان جویای نور شوند، روح خداوند خدای آسمان، آنها را از اسارتشان نجات خواهد داد؛ شرایط بد زندگی، آنها را به روی سرزمین خشکِ فرصتهای تازه برای خدمت نو و زندگی خردمندانه‌تر بیرون خواهد افکند.“

گادیاه به گونه‌ای قدرتمند تحت تأثیر این آموزش عیسی قرار گرفت، و آنها تا پاسی از شب در کنار دریا گفتگو کردند، و پیش از این که به خانه‌هایشان بروند با هم و برای هم دعا کردند. این همان گادیاه بود که به موعظهٔ بعدیِ پطرس گوش داد، یک باورمند عمیق به عیسی ناصری گردید، و در عصر یک روز در منزل دورکاس یک بحث فراموش نشدنی با پطرس داشت. و گادیاه در تصمیم نهایی شمعون، تاجر ثروتمند چرم، برای پذیرش مسیحیت نقش به سزایی داشت.

(در این توصیف کارهای شخصی عیسی با انسانهای همنوعش، در این سفر به دریای مدیترانه، ما بنا بر اجازه‌مان، سخنان او را به طور آزادانه به روش نگارش امروزی که در هنگام ارائهٔ این مطلب در یورنشیا متداول است ترجمه خواهیم کرد.)

در آخرین دیدارِ عیسی با گادیاه به بحثی پیرامون نیک و شر پرداخته شد. این فلسطینی جوان به واسطهٔ یک حس بی‌عدالتی به دلیل وجود شرارت در کنار نیکی در دنیا بسیار آشفته بود. او گفت: ”اگر خداوند بی‌نهایت نیک است، چطور می‌تواند بگذارد ما از غم و اندوه ناشی از شرارت رنج ببریم؛ در نهایت، چه کسی شرارت را می‌آفریند؟“ در آن روزگاران هنوز بسیاری باور داشتند که خداوند نیک و شر، هر دو را می‌آفریند، اما عیسی هرگز چنین خطایی را آموزش نداد. عیسی در پاسخ به این پرسش گفت: ”برادر من، خدا محبت است؛ از این رو باید نیک باشد، و خوبی او آنقدر زیاد و واقعی است که نمی‌تواند در بر گیرندهٔ چیزهای کوچک و غیرواقعیِ شرورانه باشد. خداوند چنان به گونه‌ای مثبت نیک است که در او مطلقاً هیچ جایی برای شرارت منفی وجود ندارد. شرارت انتخاب ناپخته و گام بی‌فکرانهٔ خطاآمیز آنهایی است که نسبت به نیکی مقاوم، نسبت به زیبایی ناپذیرا، و نسبت به حقیقت بی‌وفا هستند. شرارت فقط عدم انطباق ناپختگی یا تأثیر مختل کننده و تحریف کنندهٔ نادانی است. شرارت تاریکی اجتناب‌ناپذیری است که روی پاشنه‌های رد نابخردانهٔ نور می‌آید. شرارت آن چیزی است که تاریک و دروغین است، و هنگامی که به طور آگاهانه پذیرفته شود و عمداً تأیید شود، به گناه تبدیل می‌شود.

”پدر آسمانی تو، با دادن قدرت انتخاب میان حقیقت و خطا به تو، منفی بالقوهٔ راه مثبت نور و حیات را ایجاد کرد؛ اما این خطاهای شرورانه در واقع ناموجود هستند، مگر این که یک مخلوق هوشمند از طریق عدم انتخابِ راه حیات خواهان وجود داشتن آنها شود. و سپس این شرارتها از طریق انتخاب آگاهانه و تعمدیِ چنین مخلوق صاحب اراده و شورشگر بعدها به گناه ارتقا می‌یابند. به این دلیل است که پدر آسمانی ما اجازه می‌دهد که نیکی و شرارت تا پایان زندگی ادامه یابند، درست همانطور که طبیعت اجازه می‌دهد گندم و گیاه زهرآگین تا وقت برداشت

محصول در کنار هم برویند.“ گادیاه بعد از این که بحث متعاقبش با عیسی معنی واقعیِ این بیانات بسیار مهم را در ذهنش روشن ساخت از پاسخ او به پرسش خود به طور کامل راضی شد.

2- در قیصریه

عیسی و دوستانش فراتر از زمانِ مورد انتظار در قیصریه ماندند، زیرا اکتشاف به عمل آمد که یکی از پاروهای بسیار بزرگ رانش کشتی که آنها قصد داشتند سوار آن شوند در خطر دو نیم شدن قرار گرفته است. کاپیتان کشتی تصمیم گرفت که حین ساخته شدن یک پاروی جدید در لنگرگاه بماند. برای این کار یک کمبود نجاران ماهر وجود داشت، لذا عیسی داوطلب شد که کمک کند. در طول عصرها عیسی و دوستانش در حول و حوش دیوار زیبایی که دور تا دور لنگرگاه به عنوان یک گردشگاه عمل می‌کرد پیاده‌روی می‌کردند. گنید از توضیحات عیسی در رابطه با سیستم آب شهر و تکنیکی که از طریق آن امواج آب برای شستن خیابانها و فاضلابهای شهر به کار گرفته می‌شدند به اندازهٔ زیاد لذت برد. این جوان هندی بسیار تحت تأثیر معبد آگوستوس قرار گرفت. این معبد در یک ارتفاع واقع شده بود و یک مجسمهٔ غول‌آسای امپراتور روم برفراز آن قرار داشت. در دومین بعد از ظهر اقامتشان، هر سه نفر آنها در نمایشی در یک آمفی‌تئاتر عظیم که می‌توانست بیست هزار نفر را در خود جای دهد شرکت کردند، و در آن شب آنها به یک نمایش یونانی در تئاتر رفتند. اینها نخستین نمایشها از این گونه بودند که گنید تا آن هنگام دیده بود، و او پرسشهای زیادی دربارهٔ آنها از عیسی پرسید. در بامداد سومین روز آنها یک دیدار رسمی از قصر فرماندار به عمل آوردند، زیرا قیصریه پایتخت فلسطین و مکان اقامت فرماندار روم بود.

در مسافرخانهٔ آنها همچنین تاجری از مغولستان اقامت داشت، و چون این ساکن خاور دور زبان یونانی را نسبتاً خوب صحبت می‌کرد، عیسی چندین دیدار طولانی با او داشت. این مرد بسیار تحت تأثیر نگرش عیسی پیرامون فلسفهٔ زندگی قرار گرفته بود، و هرگز سخنان خردمندانهٔ او در رابطه با ”داشتن یک زندگی آسمانی طی دوران زندگی در زمین از طریق اطاعت روزانه از خواست پدر آسمانی“ را فراموش نکرد. این تاجر یک تائوئیست بود، و از آن طریق یک باورمند قوی به دکترین یک الوهیت جهانی شده بود. او پس از بازگشت به مغولستان شروع به تدریس این حقایق پیشرفته به همسایگانش و همکاران تجاریش نمود، و در نتیجهٔ مستقیم این فعالیتها، بزرگترین پسر او تصمیم گرفت یک کاهن تائوئیست شود. این مرد جوان تأثیر زیادی را در جانبداری از حقیقت پیشرفته در طول عمرش اعمال کرد، و به دنبال او یک پسر و یک نوه‌اش راه او را دنبال نمودند و آنها نیز به دکترین خدای یگانه ـــ فرمانروای متعال بهشت ـــ با جان و دل وفادار ماندند.

در حالی که شاخهٔ شرقیِ کلیسای اولیهٔ مسیحی که مقر مرکزی آن در فیلادلفیه بود، نسبت به برادرانشان در اورشلیم بیشتر به آموزشهای عیسی وفادار ماند، تأسف‌آور بود که هیچکس مثل پطرس وجود نداشت که به چین برود، و یا مثل پولس به هند وارد شود، جایی که در آن هنگام خاک معنویت برای کاشتن بذر بشارت جدید پادشاهی خداوند بسیار مناسب بود. همین آموزشهای

عیسی، بدان گونه که توسط مردم فیلادلفیه مورد باور بودند، می‌توانستند برای اذهان مردمان آسیا که از نظر معنوی مشتاق بودند جاذبه‌ای فوری و مؤثر ایجاد کنند، درست همانقدر که موعظه‌های پطرس و پولس در غرب جاذبه داشتند.

یکی از مردان جوانی که یک روز روی پاروی رانش کشتی با عیسی کار می‌کرد به سخنانی که او هنگام کار کردنِ آنها در کارخانهٔ کشتی‌سازی ساعت به ساعت بیان می‌کرد بسیار علاقمند شد. وقتی که عیسی اظهار داشت پدر آسمانی به بهروزی فرزندانش در زمین علاقمند است، این جوان یونانی که نامش آناکساند بود، گفت: ”اگر خدایان به من علاقمند هستند، پس چرا سرکارگر ظالم و ستمگر این کارگاه را از اینجا برنمی‌دارند؟“ او از این پاسخ عیسی یکه خورد: ”از آنجا که تو راههای مهربانی را می‌شناسی و ارزش عدالت را می‌دانی، شاید خدایان این مرد خطاکار را نزدیک تو آورده‌اند که تو بتوانی او را به این راه بهتر هدایت کنی. شاید تو نمکی هستی که باید این برادر را برای همهٔ انسانهای دیگر خوشایندتر سازد؛ یعنی اگر طعم خود را از دست نداده باشی. در شرایط فعلی، این مرد بر تو تسلط دارد، از این نظر که راههای شرارت‌آمیز او به گونه‌ای نامطلوب روی تو تأثیر می‌گذارد. چرا از طریق قدرت نیکی، تسلط خود را بر شرارت اعمال نمی‌کنی، و بدین ترتیب بر کلیهٔ روابط میان هر شما دو تا استیلا نمی‌یابی؟ من پیش‌بینی می‌کنم که اگر به این کار یک فرصت عادلانه و زنده بدهی، نیکی موجود در تو می‌تواند بر شرارت موجود در او چیره شود. طی زندگی انسانی هیچ ماجرایی مسحور کننده‌تر از این نیست که از شور و شعفِ شراکت زندگی مادی با انرژی معنوی و حقیقت الهی در یکی از پیکارهای پیروزمندانه‌شان با خطا و شرارت لذت ببری. این یک تجربهٔ شگفت‌انگیز و دگرگون کننده است که برای انسانی که در تاریکی معنوی به سر می‌برد به کانال زندهٔ نور معنوی تبدیل شوی. اگر تو به واسطهٔ برخورداری از حقیقت از این مرد برکت یافته‌تری، نیاز او باید تو را به چالش بکشد. یقیناً تو آن انسان ترسویی نیستی که بتواند در کنار ساحل بایستاد و نظاره‌گر هلاکت یک همنوع که نمی‌تواند شنا کند باشد! روان این انسان که در تاریکی دست و پا می‌زند در مقایسه با بدنش که در حال غرق شدن در آب است بسیار ارزشمندتر است!“

آناکساند به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر سخنان عیسی قرار گرفت. او آنچه را که عیسی گفته بود فوراً به مافوقش گفت، و آن شب آنها هر دو از عیسی درخواست کردند که برای بهروزی روحشان به آنها اندرز دهد. و بعدها، بعد از این که پیام مسیحی در قیصریه اعلام گردید، این مردان، هر دو، که یکی یونانی و دیگری رومی بود، به موعظهٔ فیلیپ ایمان آوردند و از اعضای برجستهٔ کلیسایی شدند که او بنیان نهاد. بعدها این جوان یونانی مسئول کُرنِلیوس گردید. کُرنِلیوس یک افسر فرماندهٔ یک گروه صد نفرهٔ رومی بود که از طریق کار بشارتی پطرس یک ایماندار گردید. آناکساند تا روزگاران زندانی شدن پولس در قیصریه به کار خادمانهٔ افشاندن نور به آنهایی که در تاریکی به سر می‌بردند ادامه داد، تا این که در کشتار بزرگ بیست هزار یهودی، در حالی که به رنج کشیده‌ها و آنهایی که در حال مردن بودند خدمت می‌کرد، به طور تصادفی جان خود را از دست داد.

گنید تا این هنگام شروع به آگاهی از این امر کرده بود که آموزگار او چگونه وقت فراغت خود را در این کار خدمت غیرمعمول شخصی به همنوعانش صرف می‌کند، و این هندی جوان تصمیم گرفت به انگیزهٔ عیسی برای این فعالیتهای بی‌وقفه پی ببرد. او پرسید: ”چرا تو به طور چنان مداوم با این دیدار از غریبه‌ها خود را مشغول می‌داری؟“ و عیسی پاسخ داد: ”گنید، هیچ انسانی برای کسی که خدا را می‌شناسد غریبه نیست. در تجربهٔ یافتنِ پدر آسمانی، تو متوجه می‌شوی که تمامی انسانها برادران تو هستند، و آیا این عجیب به نظر می‌رسد که کسی از شور و شعف دیدار با یک برادر به تازگی کشف شده لذت می‌برد؟ آشنایی با برادران و خواهران یک فرد، شناخت از مشکلات آنها و یاد گرفتن دوست داشتن آنها، تجربهٔ متعالی زندگی است.“

این گفتگویی بود که کاملاً تا پاسی از شب ادامه یافت، و طی آن مرد جوان از عیسی درخواست کرد که تفاوت میان خواست خداوند و آن کنش انتخاب ذهن انسان را که آن نیز خواست نامیده می‌شود به او بگوید. عیسی در محتوا گفت: خواست خدا راه خدا است، همکاری در انتخاب خداوند در شرایط وجود هر گزینهٔ بالقوه. از این رو، انجام خواست خداوند تجربهٔ تدریجیِ بیشتر و بیشتر خداگونه شدن است، و خداوند سرچشمه و فرجام تمامی هر آنچه که نیک و زیبا و حقیقت است می‌باشد. خواست انسان راه انسان است، مجموعه و جوهر آنچه که انسان برمی‌گزیند باشد و انجام دهد. خواست، انتخاب عمدیِ یک موجود خود آگاه است که به تصمیم و رفتار بر مبنای تعمق هوشمندانه راه می‌برد.

آن بعد از ظهر عیسی و گنید هر دو از بازی با یک سگ چوپانِ بسیار باهوش لذت برده بودند، و گنید می‌خواست بداند که آیا این سگ روح دارد، آیا دارای اراده است، و عیسی در پاسخ به پرسشهای او گفت: ”سگ یک ذهن دارد که می‌تواند انسان مادی، صاحبش، را بشناسد، اما نمی‌تواند خدا را که روح است بشناسد؛ از این رو سگ از یک سرشت روحی برخوردار نیست و نمی‌تواند از یک تجربهٔ معنوی بهره‌مند شود. سگ ممکن است از یک اراده که ناشی از طبیعت است و با آموزش تقویت شده است برخوردار باشد، اما این نیروی ذهنی یک نیروی معنوی نیست، و با ارادهٔ بشری نیز قابل مقایسه نیست، چون اندیشمندانه نیست — نتیجهٔ معانی متمایز کنندهٔ والاتر و اخلاقی یا انتخاب معنوی و ارزشهای جاودان نیست. داشتنِ چنین نیروهایی از تمایز معنوی و انتخاب حقیقت است که انسان فانی را یک موجود اخلاقی می‌سازد، مخلوقی که از عطیهٔ ویژگیهای مسئولیت معنوی و پتانسیل بقای جاودان برخوردار است.“ عیسی در ادامه توضیح داد که فقدان چنین قدرتهای ذهنی در حیوان است که برای ابد این را برای دنیای حیوانی غیرممکن می‌سازد که در زمان زبان به وجود آورد یا هر چیزی را که معادل بقای شخصیت در ابدیت است تجربه کند. در نتیجهٔ آموزش این روز، گنید دیگر هرگز به تناسخ روح انسان به بدن حیوانات اعتقاد نداشت.

روز بعد گنید در رابطه با تمام این حرفها با پدرش صحبت کرد، و در پاسخ به پرسش گناد بود که عیسی توضیح داد که ”خواستهای انسانی که به طور کامل به اتخاذ تصمیمات صرفاً موقتِ مربوط به مشکلات مادیِ وجود حیوانی مشغول هستند، در زمان نابود خواهند شد. آنهایی که تصمیمات قلبی اخلاقی می‌گیرند و به انتخابهای کامل معنوی دست می‌زنند بدین گونه به طور

تدریجی با روح سکنی‌گزین و الهی تعیین هویت می‌شوند، و از این طریق به ارزشهای حاوی بقای جاودان — پیشرفت پایان‌ناپذیرِ خدمت الهی — به طور فزاینده دگرگون می‌شوند.‘‘

در همین روز بود که ما نخست آن حقیقت بسیار مهم را شنیدیم، که اگر به عبارات امروزی بیان شود بدین گونه معنی می‌دهد: ’’اراده آن تجلی ذهن بشری است که ضمیر خودآگاه فرد را قادر می‌سازد خود را به طور عینی ابراز دارد و پدیدهٔ آرزوی خداگونه شدن را تجربه کند.‘‘ و به همین جهت است که هر موجود بشری اندیشمند و دارای ذهن معنوی می‌تواند *خلاق* بشود.

3- در اسکندریه

این یک دیدار پررویداد در قیصریه بود، و هنگامی که قایق حاضر شد، یک روز در هنگام ظهر عیسی و دو دوستش عازم اسکندریه در مصر شدند.

هر سه تن از یک سفر بسیار دلپذیر به اسکندریه لذت بردند. گنید از این سفر بسیار شادمان گردید، و عیسی را با پاسخ دادن به پرسشهایش مشغول نگاه داشت. همینطور که آنها به بندر شهر نزدیک می‌شدند، مرد جوان از دیدن فانوس دریایی بزرگِ فراس که در جزیره واقع شده بود هیجان‌زده شد. اسکندر این جزیره را از طریق یک بندرگاه موج شکن‌دار به سرزمین اصلی وصل کرده بود، و بدین ترتیب دو بندر باشکوه ایجاد شده بود که از این طریق اسکندریه به مکان وصل دریاییِ تجاریِ آفریقا، آسیا، و اروپا تبدیل شده بود. این فانوس بزرگ دریایی یکی از هفت شگفتی دنیا بود و پیش‌قراول همهٔ فانوسهای دریایی بعد بود. آنها صبح زود بیدار شدند تا این ابزار باشکوه نجات‌بخش انسان را ببینند، و در بحبوحهٔ ابراز شگفتیِ گنید، عیسی گفت: ’’و تو فرزندم، وقتی به هند بازگردی مثل این فانوس دریایی خواهی بود، حتی بعد از این که پدرت از دنیا رفت؛ تو مثل نور حیات برای آنهایی خواهی شد که در اطراف تو در تاریکی به سر می‌برند، و تو راه امن رسیدن به بندر نجات را به آنهایی که مایلند نشان خواهی داد.‘‘ و همینطور که گنید دست عیسی را می‌فشرد گفت: ’’من چنین خواهم کرد.‘‘

و باز می‌گوییم که وقتی آموزگاران آغازین مذهب مسیحی توجه خود را منحصراً به تمدن غربیِ دنیای روم معطوف داشتند اشتباه بزرگی مرتکب شدند. آموزشهای عیسی، بدان گونه که توسط ایمانداران بین‌النهرینیِ قرن اول مورد باور بودند، می‌توانستند توسط گروههای گوناگون مذهب‌گرایان آسیا فوراً پذیرفته شوند.

تا ساعت چهارم بعد از رسیدن به ساحل، آنها در نزدیکی انتهای شرقی مسیر طولانی و فراخ که یکصد فوت عرض و 5 مایل طول داشت، و تا سرحدات غربی این شهر یک میلیون نفره امتداد می‌یافت استقرار یافتند. بعد از نخستین بررسی دیدنیهای اصلی شهر — دانشگاه (موزه)، کتابخانه، آرامگاه سلطنتی اسکندر، قصر، معبد نپتون، تئاتر، ورزشگاه — گناد خود را به کار مشغول کرد، ضمن این که عیسی و گنید به کتابخانه که بزرگترین در دنیا بود رفتند. در اینجا نزدیک به یک میلیون کتاب دست نوشته از سرتاسر دنیای متمدن گردآوری شده بود: یونان،

روم، فلسطین، پارت، هند، چین، و حتی ژاپن. گنید در این کتابخانه بزرگترین کلکسیون ادبیات هندی تمامیِ دنیا را دید؛ و آنها در طول اقامتشان در اسکندریه هر روز قدری در اینجا وقت صرف کردند. عیسی دربارهٔ ترجمهٔ متون عبرانی به یونانی در این مکان به گنید توضیح داد. و آنها دربارهٔ کلیهٔ مذاهب دنیا بارها بحث کردند، و عیسی تلاش کرد حقایق نهفته در هر یک را به این ذهن جوان نشان دهد. او همیشه اضافه می‌کرد: ”اما یهوه خدایی است که از آشکارسازیهای ملک صادق و پیمان ابراهیم به وجود آمده است. یهودیان اولاد ابراهیم بودند و متعاقباً همان سرزمینی را اشغال کردند که ملک صادق در آن زندگی کرده و آموزش داده بود، و آموزگارانی را از آنجا به سرتاسر دنیا فرستاده بود؛ و مذهب آنها نسبت به هر مذهب دیگر دنیا شناخت روشن‌تری را از خداوند خدای اسرائیل به عنوان پدر جهانی آسمانی سرانجام نشان داد.“

تحت هدایت عیسی، گنید مجموعه‌ای از آموزشهای همهٔ آن مذاهب دنیا که یک الوهیت جهانی را به رسمیت می‌شناختند گردآوری نمود، گرچه ممکن بود آنها از الوهیتهای زیردست نیز شناسایی بیشتر یا کمتری صورت دهند. عیسی و گنید بعد از بحثهای زیاد به این نتیجه رسیدند که رومیها در مذهبشان هیچ خدای واقعی نداشتند، و این که مذهب آنها بیش از پرستش امپراتور نبود. آنها اینطور نتیجه‌گیری کردند که یونانیها یک فلسفه داشتند، اما یک مذهب با یک خدای شخصی نداشتند. آنها فرقه‌های اسرارآمیز را به دلیل سردرگمیِ کثرتشان دور انداختند، و به این دلیل که به نظر می‌رسید برداشتهای گوناگون آنها از الوهیت از مذاهب دیگر و قدیمی‌تر سرچشمه گرفته است.

اگر چه این ترجمه‌ها در اسکندریه انجام شده بودند، با نزدیک شدن به پایان اقامت موقتشان در روم بود که سرانجام گنید این انتخابها را طبقه‌بندی نموده و نتیجه‌گیریهای شخصی خودش را به آنها اضافه کرد. او از این کشف بسیار شگفت‌زده شد که بهترین نویسندگان نوشتجات مقدس دنیا همگی کم یا بیش وجود یک خدای جاودان را به روشنی به رسمیت می‌شناختند و در رابطه با سرشت او و رابطهٔ او با انسان فانی در توافق بودند.

عیسی و گنید در طول اقامتشان در اسکندریه وقت زیادی در موزه صرف کردند. این موزه مجموعه‌ای از اشیاء نادر نبود اما در عوض دانشگاهی از هنرهای زیبا، دانش، و ادبیات بود. استادان دانش آموخته در اینجا سخنرانیهای روزانه ارائه می‌دادند، و در آن ایام اینجا مرکز روشنفکرانهٔ دنیای باختر بود. عیسی سخنرانیها را به طور روزانه برای گنید ترجمه می‌کرد؛ یک روز در طول هفتهٔ دوم مرد جوان بانگ زد: ”آموزگار یوشع، تو بیش از این استادان می‌دانی؛ تو باید از جا بلند شوی و چیزهای بزرگی را که به من گفته‌ای به آنها بگویی؛ آنها با فکر زیاد سردرگم شده‌اند. من با پدرم صحبت خواهم کرد و از او می‌خواهم که ترتیب آن را بدهد.“ عیسی لبخند زد، و گفت: ”تو یک شاگرد قابل تحسین هستی، اما این آموزگاران اهمیت نمی‌دهند که تو و من به آنها آموزش دهیم. در تجربهٔ بشری، غرورِ یادگیریِ معنویت نیافته یک چیز فریب‌آمیز است. آموزگار راستین از طریق یادگیریِ مداوم حرمت عقلانی خود را حفظ می‌کند.“

اسکندریه شهر فرهنگ در هم آمیختهٔ غرب بود و بعد از روم بزرگترین و باشکوهترین شهر در دنیا بود. بزرگترین کنیسهٔ یهودیِ دنیا، مسند دولت شورای عالی یهود اسکندریه، هفتاد حکمران ارشد، در اینجا واقع شده بود.

در میان بسیاری از مردان که گناد با آنها تجارت می‌کرد، یک بانکدار به خصوص یهودی به نام اسکندر وجود داشت که برادرش، فیلون، یک فیلسوف معروف مذهبی آن روزگار بود. فیلون درگیر کار ستودنی اما فوق‌العاده دشوار هماهنگ ساختن فلسفهٔ یونانی و الهیات عبرانی بود. گنید و عیسی دربارهٔ آموزشهای فیلون بسیار صحبت کردند و انتظار داشتند که در برخی از سخنرانیهای او شرکت کنند، اما در طول اقامتشان در اسکندریه این یهودی معروف هلنی در بستر بیماری قرار گرفت.

عیسی بسیاری از چیزهایی را که در فلسفهٔ یونانی و دکترین رواقیون بود در برابر گنید مورد تأیید قرار داد، اما این حقیقت را به این نوجوان خاطر نشان کرد که این سیستمهای اعتقادی، مثل آموزشهای مبهمِ برخی از مردم خودش فقط از این جهت مذهب پنداشته می‌شدند که انسانها را به یافتن خداوند و لذت بردن از یک تجربهٔ زنده در شناخت خدای جاودان هدایت می‌کردند.

4- بحث پیرامون واقعیت

گنید و عیسی شبِ پیش از ترک اسکندریه با یکی از استادان دولتی که پیرامون آموزشهای افلاطون سخنرانی می‌کرد یک دیدار طولانی در دانشگاه داشتند. عیسی برای آموزگار دانش آموختهٔ یونانی فلسفهٔ یونانی را تفسیر کرد اما در رد آن هیچ آموزشی از خودش را به آن اضافه نکرد. گناد در آن شب برای یک کار تجاری بیرون رفته بود؛ از این رو، بعد از این که استاد رفت، آموزگار و شاگردانش یک گفتگوی طولانی و صمیمانه دربارهٔ دکترینهای افلاطون داشتند. در حالی که عیسی برخی از آموزشهای یونانی را به طور مشروط تأیید می‌کرد، در صدد بر آمد که یک بنیاد قابل اعتمادتر برای تعمق این نوجوان بنا نهد. این آموزشهای یونانی به این تئوری مربوط بودند که چیزهای مادی دنیا انعکاسات سایه‌وار نادیدنی اما واقعیات ارزشمندتر معنوی هستند. لذا عیسی یک بحث طولانی را در رابطه با سرشت واقعیت در جهان آغاز نمود. در محتوا و به سبک گفتار امروزی عیسی به گنید گفت:

بیکران سرچشمهٔ واقعیت جهان است. چیزهای مادیِ آفرینشِ متناهی پیامدهای زمان – فضای الگوی بهشت و ذهن جهانیِ خدای جاودان هستند. علیت در دنیای فیزیکی، خود آگاهی در دنیای عقلانی، و فردیت پیشرونده در دنیای روح — آنگاه که این واقعیات در یک مقیاس جهانی نشان داده شوند، در ارتباط جاودان در هم آمیزند، و با کیفیت کامل و ارزش ربانیت تجربه شوند — در بر گیرندهٔ ***واقعیت متعال*** می‌باشند. اما در یک جهان پیوسته در حال تغییر، شخصیتِ آغازینِ علیت، هوشمندی، و تجربهٔ روحی، تغییرناپذیر و مطلق است. کلیهٔ چیزها، حتی در یک جهان جاودان که حاوی ارزشهای نامحدود و کیفیتهای الهی هستند، ممکن است تغییر یابند و

اغلب تغییر می‌یابند، به جز مطلقها و آنچه که به مرتبت فیزیکی، احاطهٔ عقلانی، یا هویت معنوی که مطلق است دست یافته است.

بالاترین سطحی که یک مخلوق متناهی می‌تواند به آن پیشرفت کند، شناخت پدر جهانی و شناخت متعال است. و حتی در آن هنگام این موجوداتی که به نهایت سرنوشت رسیده‌اند در حرکتهای دنیای فیزیکی و در پدیده‌های مادی آن همچنان تغییر را تجربه می‌کنند. آنها به همین ترتیب از پیشرفت فردی در فرازیابیِ مداومشان در جهان روحی و از آگاهی در حال رشد در قدرشناسی عمیق شوندهٔ خود از کیهان عقلانی و واکنش به آن، آگاه باقی می‌مانند. آفریده فقط در کمال، توازن، و یکدلیِ اراده می‌تواند با آفریننده یگانه شود؛ و آفریده فقط از طریق ادامه دادن به زندگی در زمان و ابدیت و از طریق انطباقِ مداومِ خواستِ شخصیِ متناهیِ خود با خواستِ الهیِ آفریننده به این مرتبت ربانیت دست می‌یابد و آن را حفظ می‌کند. در روان یک فرزند فرازیابندهٔ خداوند اشتیاق به انجام خواست پدر باید همیشه در حد عالی باشد و این اشتیاق بر ذهن او مسلط باشد.

یک شخص یک چشم هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد که ژرفای یک منظره را تجسم کند. دانشمندان مادی‌گرای تک چشم یا عارفان معنوی و تمثیل نویسان تک چشم نیز نمی‌توانند اعماق حقیقی واقعیت جهان را به گونه‌ای صحیح تجسم کنند و به قدر مکفی آن را بفهمند. تمامی ارزشهای راستین تجربهٔ مخلوق در عمق شناخت نهفته است.

علیتِ فاقد ذهن نمی‌تواند خالص و پیچیده را از خام و ساده تکامل بخشد، و تجربهٔ بی‌روح نیز نمی‌تواند کاراکترهای الهی را که بقای جاودان دارند از اذهان مادی انسانهای زمان تکامل بخشد. یگانه خصیصهٔ جهان که به طور بسیار منحصر به فرد الوهیت بیکران را تعیین ویژگی می‌کند، این اعطای بی‌پایان خلاق شخصیت است که می‌تواند در دستیابی تدریجی به الوهیت بقا یابد.

شخصیت آن عطیهٔ کیهانی، آن فاز واقعیت جهان است که می‌تواند با تغییر نامحدود همزیستی کند و در همان حال در شرایط وجود کلیهٔ این تغییرات، و برای ابد بعد از آن، هویت خود را حفظ نماید.

زندگی یک انطباق علیت آغازین کیهانی نسبت به مطالبات و احتمالات وضعیتهای جهان است، و از طریق عمل ذهن جهانی و فعال شدنِ جرقهٔ روحیِ خداوند که روح است به وجود می‌آید. معنی زندگی قابلیت انطباق آن است؛ ارزش زندگی قابلیت پیشرفت آن است ـــ حتی به قله‌های خدا – آگاهی.

عدم انطباقِ زندگیِ خود آگاه با جهان به عدم توازن کیهانی منجر می‌شود. واگراییِ نهاییِ خواستِ شخصیت از روندهای جهانها به انزوی عقلانی و جدا شدنِ شخصیت می‌انجامد. از دست دادن هدایت روح سکنی‌گزین به توقف روحیِ وجود می‌انجامد. آنگاه زندگی هوشمند و پیشرونده به واسطهٔ خود، یک اثباتِ بی‌چون و چرای وجود یک جهان هدفمند می‌شود که خواست یک آفرینندهٔ الهی را نشان می‌دهد. و این زندگی، در مجموع، به سوی ارزشهای بالاتری تلاش می‌کند که هدف نهایی آن پدر جهانی است.

انسان صرف نظر از کارکردهای بالاتر و نیمه روحیِ عقلانی فقط تا درجه‌ای دارای ذهنی بالاتر از سطح حیوانی است. از این رو حیوانات (که پرستش نمی‌کنند و خرد ندارند) نمی‌توانند اَبَر هشیاری، آگاهیِ آگاهی را تجربه کنند. ذهن حیوانی فقط از جهان عینی آگاه است.

دانش، قلمرو ذهن مادی یا تشخیص دهندهٔ واقعیت است. حقیقت، حیطهٔ خردِ برخوردار از عطیهٔ معنوی است که نسبت به شناخت خداوند هشیار است. دانش قابل اثبات است؛ حقیقت تجربه می‌شود. دانش یک دارایی ذهن است؛ حقیقت یک تجربهٔ روان است، فردیتِ در حال پیشرفت. دانش یک کارکرد سطح غیرمعنوی است؛ حقیقت یک فاز از سطح ذهنی – روحیِ جهانها است. چشم ذهن مادی یک دنیای حاوی دانش واقعی را مشاهده می‌کند؛ چشمِ خردِ معنویت یافته دنیایی از ارزشهای راستین را تمیز می‌دهد. این دو نگرش که هماهنگ و متوازن شوند، دنیای واقعیت را که در آن خرد، پدیده‌های جهان را به صورت تجربهٔ تدریجی شخصی تفسیر می‌کند آشکار می‌سازند.

خطا (شرارت) کیفر عدم کمال است. کیفیتهای عدم کمال یا واقعیاتِ عدم انطباق در سطح مادی از طریق مشاهدهٔ نکته‌سنجانه و از طریق تحلیل علمی، و در سطح اخلاقی از طریق تجربهٔ بشری آشکار می‌شوند. وجود شرارت در بر گیرندهٔ اثبات لغزشهای ذهن و ناکامل بودنِ فرد در حال تکامل است. از این رو، شرارت، همچنین یک مقیاس عدم کمال در تفسیر جهان است. احتمال اشتباه کردن ذاتیِ کسب خرد است، طرح پیشرفت از جزئی و گذرا به کامل و جاودان، از نسبی و ناکامل به نهایی و کامل شده. خطا سایهٔ ناکامل بودنِ نسبی است که به دلیل ضرورت باید در مسیر در حال فرازِ جهان به سوی کمال بهشت به وقوع پیوندد. خطا (شرارت) یک کیفیت واقعی جهان نیست، بلکه صرفاً مشاهدهٔ یک نسبیت در مربوط بودنِ عدم کمالِ متناهیِ ناکامل با سطوح فراز یابندهٔ متعال و غائی است.

اگر چه عیسی تمامی اینها را با زبانی که به بهترین نحو برای درک این نوجوان مناسب بود گفت، در پایان بحث، گنید چشمانش سنگین شد و زود به خوب فرو رفت. آنها روز بعد صبح زود برخاستند تا سوار قایقی شوند که عازم لِسائیّه در جزیرهٔ کرِت بود. اما پیش از آن که سوار قایق شوند، پسر جوان هنوز پرسشهای بیشتری در رابطه با شرارت داشت، که عیسی بدین گونه به آنها پاسخ داد:

شرارت یک مفهوم نسبیت است. این ناشی از مشاهدهٔ عدم کمالاتی است که در سایهٔ افکنده شده توسط یک جهان متناهی که در بر گیرندهٔ چیزها و موجودات است پدیدار می‌شود، به همان صورت که یک کیهان، نور زندهٔ تجلی جهانیِ واقعیات جاودانِ خدای بیکرانِ یکتا را تاریک می‌سازد.

شرارت بالقوه ذاتیِ ناکامل بودنِ ضروریِ آشکارسازی خداوند به عنوان یک تجلی زمان – فضای محدودِ بیکرانی و ابدیت است. واقعیتِ جزئی در حضور کامل در بر گیرندهٔ نسبیتِ واقعیت است، برای انتخاب عقلانی ضرورت ایجاد می‌کند، و سطوح ارزشیِ شناخت و واکنش روح را برقرار می‌سازد. مفهوم ناکامل و متناهیِ بیکران که توسط ذهن گذرا و محدودِ مخلوق

حفظ می‌شود، به واسطهٔ خود، *شرارت بالقوه* است. اما خطای فزایندهٔ نقص غیرموجه در اصلاح منطقیِ معنویِ این ناموزونیهای بدواً ذاتیِ عقلانی و نارساییهای معنوی، با تحقق *شرارت واقعی* برابر است.

تمامی مفاهیم استاتیک و مرده به طور بالقوه اهریمنی هستند. سایهٔ متناهیِ حقیقت نسبی و زنده مداوماً در حال حرکت است. مفاهیم استاتیک به طور تغییرناپذیر دانش، سیاست، جامعه، و مذهب را عقب نگاه می‌دارند. مفاهیم استاتیک ممکن است یک دانش مشخص را ارائه کنند، اما آنها در خرد کمبود دارند و فاقد حقیقت هستند. اما اجازه نده که مفهوم نسبیت چنان تو را گمراه سازد که نتوانی هماهنگی جهان تحت هدایت ذهن کیهانی و کنترل تثبیت شدهٔ آن توسط انرژی و روح متعال را تشخیص دهی.

5- در جزیرهٔ کرِت

مسافران در رفتن به کرِت فقط یک هدف داشتند، و آن این بود که تفریح کنند، و در جزیره پیاده‌روی و کوهنوردی کنند. مردم کرِت در آن روزگار در میان مردمان اطراف از یک شهرت رشک‌برانگیز برخوردار نبودند. با این وجود، عیسی و گنید روانهای بسیاری را به سطوح بالاتر اندیشه و زندگی جلب کردند و بدین ترتیب برای پذیرش سریع آموزشهای بعدی بشارت مسیحی پایه‌ریزی نمودند، و در آن هنگام بود که نخستین موعظه‌گران از اورشلیم وارد شدند. عیسی این مردم کرِت را دوست داشت، گر چه پولس آنگاه که برای تجدید سازمان کلیساهای آنان متعاقباً تیطوس را به جزیره فرستاد سخنان تندی در رابطه با آنها گفت.

عیسی در کنار کوه در کرِت نخستین گفتگوی طولانی خود در رابطه با مذهب را با گناد داشت. و پدر بسیار تحت تأثیر قرار گرفت، و گفت: ”شگفت‌آور نیست که پسر هر چه را که به او می‌گویی باور می‌کند، اما من هرگز نمی‌دانستم که آنها حتی در اورشلیم چنین مذهبی داشتند، تا چه رسد در دمشق.“ در طول اقامت در جزیره بود که گناد ابتدا به عیسی پیشنهاد کرد با آنها به هند بازگردد، و گنید از این فکر شادمان شد که شاید عیسی به چنین قراری رضایت دهد.

یک روز هنگامی که گنید از عیسی پرسید چرا خود را وقف کار یک آموزگار همگانی نکرده است، او گفت: ”پسرم، هر چیز باید منتظر فرا رسیدن وقت خود شود. تو در این دنیا متولد شده‌ای، اما هیچ میزان از اضطراب و هیچ جلوه‌ای از بی‌صبری به رشد تو کمک نخواهد کرد. تو باید در تمامی این امور منتظر زمان باشی. فقط زمان موجب رسیدن میوهٔ سبز بر روی درخت خواهد شد. فقط با گذشت زمان فصل به دنبال فصل و غروب خورشید به دنبال طلوع خورشید می‌آید. اکنون من به همراه تو و پدرت عازم روم هستیم، و این برای امروز کافی است. فردای من کاملاً در دستان پدر آسمانی من است.“ و سپس او داستان موسی و چهل سال انتظار هشیارانه و آماده‌سازی مداوم را به گنید گفت.

در جریان یک دیدار به بندرهای نیک چیزی اتفاق افتاد که گنید هرگز فراموش نکرد؛ خاطرهٔ این رخداد همیشه موجب می‌شد که او آرزو کند بتواند کاری انجام دهد که سیستم کاست را در سرزمین مادریش هند تغییر دهد. در بزرگراه عمومی یک آدم فاسد و مست داشت به یک دختر برده حمله می‌کرد. هنگامی که عیسی گرفتاری دختر را دید به پیش شتافت و دختر را از یورش مرد دیوانه دور کرد. در حالی که بچهٔ وحشت زده به او چسبیده بود، او مرد خشمگین را با بازوی راست قدرتمند دراز شدهٔ خود در یک فاصلهٔ امن نگاه داشت، تا این که آدم بیچاره با کوبیدن ضربات خشمگین خود به هوا خود را خسته کرد. گنید قویاً حس کرد که برای مهار قضیه باید به عیسی کمک کند، اما پدرش مانع شد. اگر چه آنها نمی‌توانستند با زبان دختر صحبت کنند، او توانست عمل ترحم‌آمیز آنها را بفهمد و در حالی که هر سه تای آنها او را تا منزلش همراهی می‌کردند از آنها صمیمانه قدردانی کرد. این احتمالاً نزدیکترین برخورد شخصی عیسی با همنوعانش در سرتاسر زندگیش در جسم بود. اما او در آن شب کار دشواری داشت، و آن این بود که تلاش کرد به گنید توضیح دهد چرا مرد مست را نکوبید. گنید تصور می‌کرد که این مرد حداقل به همان دفعات که دختر را زده بود باید کوبیده می‌شد.

6- مرد جوانی که می‌ترسید

در حالی که آنها در بالای کوهها بودند، عیسی یک گفتگوی طولانی با یک مرد جوان که ترسیده و غمگین بود داشت. این جوان چون نتوانسته بود از معاشرت با همنوعانش آرامش و قوت قلب پیدا کند، به انزوا در تپه‌ها پناه برده بود؛ او با یک حس درماندگی و حقارت بزرگ شده بود. این تمایلات طبیعی با شرایط دشوار بیشمار که این نوجوان در حین رشد با آنها مواجه شده بود تقویت شده بود، به خصوص از دست دادن پدرش، وقتی که دوازده ساله بود. بعد از این که آنها با هم آشنا شدند، عیسی گفت: ”درودها، دوست من! چرا در چنین روز زیبایی اینقدر غمگین هستی؟ اگر چیزی رخ داده که موجب اندوه تو شده، شاید من بتوانم به طریقی به تو کمک کنم. به هر حال موجب خشنودی واقعی من است که خدماتم را به تو ارزانی دارم.“

مرد جوان تمایلی به گفتگو نداشت، و لذا عیسی برای دومین بار به روان او نزدیک شد و گفت: ”من می‌فهمم که تو به بالای این تپه‌ها می‌روی تا از مردم دور شوی؛ از این رو البته نمی‌خواهی با من صحبت کنی، اما من مایلم بدانم که آیا تو با این تپه‌ها آشنا هستی؛ آیا تو جهت این راههای باریک را می‌دانی؟ و بر حسب اتفاق، آیا می‌توانی بهترین مسیر رفتن به فِنیکس را به من نشان دهی؟“ حال، این جوان با این کوهها بسیار آشنا بود، و او واقعاً بسیار علاقمند شد که راه رفتن به فِنیکس را به عیسی بگوید، آنقدر زیاد علاقمند شد که تمامی راهها را روی زمین ترسیم کرد و همهٔ جزئیات را به طور کامل توضیح داد. اما او حیرت زده و کنجکاو شد، وقتی که عیسی بعد از خداحافظی و وانمود کردن به ترک آنجا، به ناگاه به او رو کرد و گفت: ”من به خوبی می‌دانم که تو مایلی در اندوه خود تنها گذاشته شوی؛ اما برای من نه مهربانانه و نه عادلانه است که برای یافتنِ بهترین راه رفتن به فِنیکس چنین کمک سخاوتمندانه‌ای را از تو دریافت دارم و سپس با بی‌فکری تو را ترک کنم، بدون این که کمترین تلاشی به عمل آورم که به تقاضای التماس‌آمیز تو برای کمک و هدایت در رابطه با بهترین راه برای رفتن به سوی هدف سرنوشت، که تو ضمن

بودن در اینجا در کنار کوه در قلبت به دنبالش هستی پاسخ دهم. همانطور که تو به علت سفرهای متعدد به فِنیکس راههای رفتن به آن را به خوبی می‌دانی، من نیز راه رفتن به شهر امیدهای ناکام مانده و آرزوهای تحقق نیافتهٔ تو را به خوبی می‌دانم. و چون تو از من تقاضای کمک کرده‌ای، تو را ناامید نخواهم ساخت.'' جوان تقریباً تحت تأثیر قرار گرفت، اما با لکنت زبان پاسخ داد: ''ولی من هیچ چیز از تو نخواستم.'' و عیسی که با مهربانی دست روی شانهٔ او گذاشته بود گفت: ''نه فرزندم، نه با کلمات، بلکه با نگاههای مشتاقانه از قلبم درخواست کردی. پسرم، برای کسی که همنوعانش را دوست دارد، یک درخواست گویای کمک در سیمای تو که نومیدی و یأس در آن موج می‌زند وجود دارد. کنار من بنشین تا من دربارهٔ راههای خدمت و شاهراههای شادی که از غمهای فردی به شادیهای فعالیتهای مهرآمیز در برادری انسانها و در خدمت خدای آسمان راه می‌برد به تو بگویم.''

مرد جوان تا این هنگام اشتیاق بسیار زیادی به گفتگو با عیسی پیدا کرده بود، و او جلوی پای عیسی زانو زد و به او التماس کرد که به او کمک کند، و راه گریز از دنیای اندوه شخصی و شکست او را به او نشان دهد. عیسی گفت: ''دوست من، برخیز! مثل یک مرد به پا خیز! ممکن است تو با دشمنان کوچک احاطه شده باشی و با موانع بسیار از پیشرفت عقب مانده باشی، اما چیزهای بزرگ و چیزهای واقعی این دنیا و کائنات پشتیبان تو هستند. خورشید هر روز صبح طلوع می‌کند تا به تو خوشامد گوید، درست همانطور که برای قدرتمندترین و موفق‌ترین انسان در زمین چنین می‌کند. بنگر، تو یک بدن قوی و عضلات قدرتمند داری. دستگاه فیزیکی تو از حد معمول بهتر است. البته، این تقریباً بی‌فایده است که در اینجا در کنار کوه بنشینی و به خاطر شوربختیهای خود، واقعی یا تخیلی، محزون شوی. اما اگر تو شتابان به جایی بروی که کارهای بزرگ منتظر انجام هستند، می‌توانی با بدن خود کارهای بزرگی انجام دهی. تو داری سعی می‌کنی از خویشتنِ غمگین خود بگریزی، اما این کار نمی‌تواند انجام شود. تو و مشکلات زندگی تو واقعی هستند؛ تا زمانی که زنده‌ای نمی‌توانی از آنها بگریزی. اما باز بنگر، ذهن تو روشن و قادر است. بدن قوی تو یک ذهن باهوش برای هدایت آن دارد. ذهنت را به کار ببند تا مشکلاتش را حل کند؛ به خرد خود آموزش بده که برایت کار کند؛ دیگر اجازه نده که مثل یک حیوان بی‌فکر ترس بر تو غلبه یابد. به جای این که به روال گذشته بردهٔ سرافکندهٔ ترس و خادم اسیر افسردگی و شکست ذهن خود باشی، باید ذهنت در حل مشکلات زندگی تو متحدِ شجاعِ تو باشد. اما ارزشمندتر از همه، پتانسیل تو برای پیشرفت واقعی، روحی است که در درون تو زندگی می‌کند، و ذهن تو را برای کنترل آن و فعال ساختن بدن برمی‌انگیزد و الهام می‌بخشد، به شرطی که آن را از غل و زنجیرهای ترس رها سازی و بدین ترتیب سرشت معنوی خود را قادر سازی که از طریق حضور نیرومند ایمان زنده رهایی تو را از شرارتهای بی‌عملی آغاز کند. و سپس این ایمان از طریق حضور گیرای آن عشق نوین و تماماً مسلط برای همنوعان تو فوراً ترس از انسانها را مغلوب خواهد کرد، و این به زودی روان تو را به گونه‌ای سرشار پر خواهد کرد، زیرا بصیرتی که در قلب تو زاده شده به تو نشان می‌دهد که تو یک فرزند خداوند هستی.

''پسرم، در این روز، تو باید به خاطر خدا از نو متولد شوی، و به عنوان یک انسان ایماندار، شجاع، و وقف شده به خدمت به انسانها، از نو استوار شوی. و هنگامی که در درون خودت

نسبت به زندگی بدین گونه از نو تنظیم شوی، به همین ترتیب نسبت به جهان از نو تنظیم می‌شوی؛ تو از نو زاده شده‌ای — زاده شده از روح — و از این پس تمامی زندگی تو در بر گیرندهٔ دستاوردهای پیروزمندانه خواهد بود. دشواری به تو نیرو خواهد بخشید؛ نومیدی به تو انگیزه خواهد داد؛ مشکلات تو را به چالش خواهد طلبید؛ و موانع تو را برخواهد انگیخت. مرد جوان، برخیز! با زندگی خفت‌بار ترس‌آلود و بزدلیِ گریزان وداع کن. شتابان به انجام خدمت بازگرد و به عنوان یک فرزند خداوند زندگی خود را در جسم پیش ببر، به عنوان انسانی که وقف خدمت شرافتمندانهٔ انسان در زمین شده و به خدمت شکوهمند و جاودان خداوند در ابدیت تخصیص داده شده است.“

و این جوان، اقبال، متعاقباً رهبر مسیحیان در کرِت و همکار نزدیک تیطوس در تلاشهای او برای ارتقاء روحیهٔ ایمانداران کرِت گردید.

پس از این که مسافران به راستی استراحت کرده و تجدید قوا شدند یک روز در حدود ظهر آماده شدند تا به مقصد کارتاژ در شمال آفریقا قایقرانی کنند، و دو روز در قیروان توقف کردند. در اینجا بود که عیسی و گنید به نوجوانی به نام روفُس که با فروپاشیِ یک گاری پر از بار آسیب دیده بود کمکهای اولیه رساندند. آنها او را به منزل نزد مادرش بردند، و پدرش شمعون خواب آن را هم نمی‌دید که بعدها مردی که به فرمان یک سرباز رومی صلیبش را برایش حمل کرد همان غریبه‌ای بود که روزگاری دوست پسرش بود.

7- در کارتاژ — بحث پیرامون زمان و فضا

عیسی در مسیر رفتن به کارتاژ بیشتر اوقات دربارهٔ مسائل اجتماعی، سیاسی، و تجاری با هم سفریهای خود صحبت می‌کرد؛ به سختی حتی یک لغت دربارهٔ مذهب گفته شد. برای اولین بار گناد و گنید پی بردند که عیسی یک داستانگوی خوب است، و آنها او را با گفتن داستانهایی دربارهٔ زندگی آغازینش در جلیل مشغول نگاه داشتند. آنها همچنین آگاهی یافتند که او در جلیل بزرگ شده و نه در اورشلیم یا دمشق.

گنید که متوجه شده بود اکثر اشخاصی که آنها بر حسب اتفاق ملاقات کرده‌اند مجذوب عیسی شده بودند، پرسید انسان برای پیدا کردن دوست چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ آموزگار او گفت: ”به همنوعان خود علاقمند بشو؛ یاد بگیر چگونه آنها را دوست داشته باشی و منتظر موقعیتی باش که برای آنها کاری انجام دهی که مطمئن هستی آنها می‌خواهند انجام شود“، و سپس او این ضرب‌المثل قدیمی یهودی را نقل قول کرد: ”کسی که می‌خواهد دوست پیدا کند باید رفتار دوستانه از خود نشان دهد.“

عیسی در کارتاژ یک گفتگوی طولانی و به یاد ماندنی با یک کاهن میترایی دربارهٔ جاودانگی، و دربارهٔ زمان و ابدیت داشت. این فرد ایرانی در اسکندریه آموزش یافته بود، و او به راستی مایل

بود از عیسی یاد بگیرد. عیسی در پاسخ به پرسشهای متعدد او به کلام امروز و در محتوا چنین گفت:

زمان جریان رخدادهای جاریِ گذرا است که توسط ضمیر مخلوق مشاهده می‌شود. زمان نامی است که به ترتیب توالی داده می‌شود، که از طریق آن رخدادها تشخیص داده شده و از هم تفکیک می‌شوند. جهانِ فضا یک پدیدهٔ مرتبط با زمان است که از هر موقعیت داخلی در خارج از محدودهٔ ثابت بهشت مورد نگرش واقع می‌شود. حرکت زمان فقط در رابطه با چیزی که به عنوان یک پدیدهٔ زمانی در فضا حرکت نمی‌کند آشکار می‌شود. در جهان جهانها، بهشت و الوهیتهای آن فراتر از زمان و فضا هر دو هستند. در کرات مسکونی، شخصیت بشری (که توسط روح پدر بهشتی مورد سکنی واقع شده و تنظیم می‌شود) تنها واقعیت مربوطهٔ فیزیکی است که می‌تواند از توالی مادیِ رخدادهای گذرا فراتر رود.

حیوانات مثل انسان زمان را حس نمی‌کنند، و حتی برای انسان، زمان به علت نگرش قسمی و محدودش به سان یک توالی رخدادها به نظر می‌رسد؛ اما به تدریج که انسان فراز می‌یابد، و همینطور که به سوی درون پیش می‌رود، نگرش بسط یابندهٔ این حرکتِ رویدادی چنان است که بیشتر و بیشتر در تمامیتش تشخیص داده می‌شود. آنچه که سابقاً به عنوان یک توالی رخدادها به نظر می‌رسید در آن هنگام به صورت یک چرخهٔ تمام و کاملاً مرتبط دیده خواهد شد؛ همزمانیِ دایره‌ای شکل بدین طریق جای ضمیرِ پیشینِ توالی خطی رخدادها را به طور فزاینده خواهد گرفت.

هفت پنداشت متفاوت از فضا، بدان گونه که مشروط به زمان می‌باشد، وجود دارد. فضا به وسیلهٔ زمان اندازه‌گیری می‌شود، نه زمان به وسیلهٔ فضا. سردرگمی دانشمند ناشی از ناتوانی در شناخت واقعیت فضا است. فضا صرفاً یک برداشت عقلانی از تنوع در مرتبط بودنِ اشیاء جهان نیست. فضا تهی نیست، و تنها چیزی که انسان می‌داند که حتی می‌تواند بخشاً از فضا فراتر رَوَد ذهن است. ذهن می‌تواند مستقل از مفهوم ارتباط فضاییِ اشیاء مادی عمل کند. فضا برای کلیهٔ موجوداتی که از مرتبت مخلوق برخوردارند تا اندازه‌ایِ و نسبتاً متناهی است. هر چه خودآگاهی به آگاهیِ هفت بعد کیهانی نزدیکتر شود، مفهوم فضای بالقوه به غائیت بیشتر نزدیک می‌شود. اما پتانسیل فضا فقط در سطح مطلق به راستی غائی است.

باید مشخص باشد که واقعیت جهان در سطوح فراز یابنده و کامل شوندهٔ کیهان یک معنی بسط یابنده و همیشه نسبی دارد. در نهایت، انسانهای بقا یابنده در یک جهان هفت بعدی به هویت دست می‌یابند.

به تدریج که شخصیت آگاه و اندیشمند در سطوح جهانها فراز می‌یابد، فرجام مفهوم زمان – فضا در ذهنی که منشأ مادی دارد این می‌شود که دستخوش توسعه‌های پیاپی شود. هنگامی که انسان به ذهنی میان سطوح مادی و معنوی وجود دست می‌یابد، برداشتهای او از زمان – فضا در زمینهٔ کیفیت ادراک و کمیت تجربه، هر دو، به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد بسط خواهد یافت. پنداشتهای بسط یابندهٔ کیهانیِ یک شخصیت روحیِ پیشرو به سبب افزایش عمق بینش و گسترهٔ آگاهی، هر دو

است. و همینطور که شخصیت به بالا و درون، به سطوح متعالیِ الوهیت-گونه می‌رسد، برداشت زمان - فضا به طور فزاینده به برداشتهای فاقد زمان و فاقد فضای مطلقها نزدیک خواهد شد. به طور نسبی، و مطابق نیل تعالی‌گرایانه، این برداشتهای سطح مطلق توسط فرزندان فرجام غائی تجسم می‌شوند.

8- در راه رفتن به ناپل و روم

نخستین توقف در مسیر رفتن به ایتالیا در جزیرهٔ مالت بود. عیسی در اینجا یک گفتگوی طولانی با یک مرد جوان افسرده و ناامید به نام کلادوس داشت. این فرد در نظر داشت که به زندگی خود خاتمه دهد، اما هنگامی که گفتگو با کاتب دمشق را به پایان رساند، گفت: ”من مثل یک مرد با زندگی روبرو خواهم شد؛ من دیگر نقش یک آدم ترسو را بازی نخواهم کرد. من نزد مردم خود باز خواهم گشت و کاملاً از نو شروع خواهم کرد.“ او مدتی کوتاه بعد از آن یک موعظه‌گر مشتاق کلیون گشت، و باز بعد از آن در اعلام مسیحیت در روم و ناپل به پطرس پیوست، و بعد از مرگ پطرس به اسپانیا رفت و بشارت مسیح را موعظه کرد. اما او هرگز آگاهی نیافت که مردی که در مالت به او الهام بخشید همان عیسی بود که او متعاقباً وی را به عنوان نجات دهندهٔ دنیا اعلام نمود.

آنها یک هفتهٔ کامل را در سیراکوز گذراندند. رخداد درخور توجهِ توقف آنها در اینجا بازآموزی عِزرا، یک یهودی لغزش کرده، بود. او از مسافرخانه‌ای که عیسی و همراهانش در آن توقف کرده بودند نگاهداری می‌کرد. عِزرا مسحور طرز برخورد عیسی شده بود و از او درخواست کرد به او کمک کند به ایمان اسرائیل بازگردد. او با این گفتار ناامیدی خود را ابراز داشت: ”من می‌خواهم یک فرزند راستین ابراهیم باشم، اما نمی‌توانم خدا را بیابم.“ عیسی گفت: ”اگر تو به راستی می‌خواهی خدا را پیدا کنی، این میل شدید به واسطهٔ خود گواه این است که او را از پیش پیدا کرده‌ای. دشواری تو این نیست که نمی‌توانی خدا را پیدا کنی، زیرا پدر از پیش تو را پیدا کرده است. مشکل تو صرفاً این است که خدا را نمی‌شناسی. آیا در کتاب ارمیای نبی نخوانده‌ای: ’به دنبال من خواهی گشت و آنگاه که با تمامی قلب خود مرا بجویی مرا خواهی یافت.‘ و باز همین پیامبر می‌گوید: ’و به تو قلبی خواهم داد که مرا بشناسی، که من خداوند هستم، و تو به مردم من تعلق خواهی داشت، و من خدای تو خواهم بود.‘ و آیا همچنین در کتاب مقدس نخوانده‌ای که می‌گوید: ’او به انسانها می‌نگرد، و اگر کسی بگوید: من گناه کرده‌ام و حق را مخدوش ساخته‌ام، و مرا سودی نبخشید، سپس خداوند روان آن انسان را از تاریکی نجات خواهد داد، و او نور را خواهد دید.“ و عزرا خدا را پیدا کرد و مطابق رضایت روانش. بعدها این یهودی، به همراه یک نوکیش ثروتمند یونانی، نخستین کلیسای مسیحی را در سیراکوز ساخت.

آنها تنها برای یک روز در مِسینا توقف کردند، اما طول مدت آن آنقدر کافی بود تا زندگی یک پسر کوچک که یک دستفروش میوه بود را عوض کند. عیسی از او میوه خرید و در عوض او را با نان حیات تغذیه کرد. پسر کلمات عیسی و نگاه مهربانانه‌ای را که با آن توأم بود هرگز فراموش نکرد. عیسی در حالی که دستش را روی شانهٔ پسر گذاشته بود گفت: ”بدرود پسرم،

همینطور که از کودکی به مردانگی رشد می‌کنی شجاع باش، و بعد از این که بدن را تغذیه کردی، یاد بگیر که چگونه روان را نیز تغذیه کنی. و پدر آسمانی من با تو خواهد بود و پیش از تو خواهد رفت.“ آن پسر یک هواخواه مذهب میترایی شد و بعدها به اعتقاد مسیحی گروید.

آنها سرانجام به ناپل رسیدند و احساس کردند که از مقصدشان، روم، دور نیستند. گناد در ناپل کار تجاری زیادی داشت، و سوا از وقتی که عیسی به عنوان یک مترجم مورد نیاز بود، او و گنید وقت فراغت خود را در دیدار و کاوش شهر صرف کردند. گنید در یافتن آنهایی که به نظر می‌رسید نیازمند هستند داشت خبره می‌شد. آنها در این شهر فقر زیادی پیدا کردند و خیرات زیادی تقسیم کردند. اما گنید معنی کلمات عیسی را هرگز نفهمید، آنگاه که او بعد از دادن یک سکه به یک گدای خیابانی از درنگ کردن و صحبت کردن به گونه‌ای تسلی دهنده با آن مرد امتناع کرد. عیسی گفت: ”چرا برای کسی که نمی‌تواند معنی آنچه را که می‌گویی درک کند کلمات را هدر دهی؟ روح پدر نمی‌تواند به کسی که هیچ ظرفیتی برای فرزندی ندارد آموزش دهد و او را نجات دهد.“ منظور عیسی این بود که این مرد ذهن نرمال نداشت؛ و این که او فاقد توان واکنش نسبت به هدایت روح بود.

در ناپل هیچ تجربهٔ مهمی وجود نداشت؛ عیسی و مرد جوان شهر را کاملاً کاوش کردند و با لبخند زدنهای بسیار به صدها مرد، زن، و کودک، شادی و سرور پخش کردند.

آنها از اینجا از راه کاپوآ به روم رفتند، و برای سه روز در کاپوآ توقف کردند. آنها از طریق جادهٔ آپیان در کنار حیوانات باربر خود به سوی روم به سفر ادامه دادند، و هر سه مشتاق بودند این نماد امپراتوری و بزرگترین شهر در سرتاسر دنیا را ببینند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 131

مذاهب دنیا

در طول اقامت موقت عیسی، گُناد، و گنید در اسکندریه، مرد جوان بخش عمدهٔ وقتش و مقداری از پول پدرش را که کم هم نبود صرف گردآوری آموزشهای مذاهب دنیا دربارهٔ خداوند و روابط او با انسان فانی نمود. گنید بیش از شصت مترجم دانش آموخته را در ساختن این تلخیص دکترینهای مذهبیِ دنیا در رابطه با الوهیتها استخدام کرد. و باید در این نوشته به روشنی توضیح داده شود که کلیهٔ این آموزشها که یکتاپرستی را توصیف می‌کردند به طور مستقیم یا غیرمستقیم عمدتاً از موعظه‌های میسیونرهای ماکیِونتا ملک صادق مشتق شده بودند. آنها از مقر مرکزیشان در سالیم اعزام گشتند تا دکترین خدای یگانه — والامرتبه — را در اقصی نقاط زمین پخش کنند.

در اینجا خلاصه‌ای از دست‌نوشتهٔ گنید که او در اسکندریه و روم آماده ساخت ارائه می‌شود. این دست‌نویس تا صدها سال بعد از مرگ او در هند حفظ شده بود. او این مطالب را تحت ده عنوان به صورت زیرین گردآوری نمود:

1- فلسفهٔ کلبی

باقیماندهٔ آموزشهای حواریون ملک صادق، به غیر از آنهایی که در مذهب یهودی دوام یافتند به بهترین نحو در دکترینهای کلبیون حفظ شدند. انتخاب گنید در بر گیرندهٔ مطالب زیرین بود:

"خداوند متعال است؛ او خدای والامرتبهٔ آسمان و زمین است. خداوند دایرهٔ کامل ابدیت است، و بر جهان جهانها فرمانروایی می‌کند. او یگانه سازندهٔ آسمانها و زمین است. وقتی او چیزی را مقرر می‌دارد، آن چیز به وقوع می‌پیوندد. خدای ما خدای یگانه است، و او بخشنده و مهربان است. هر چیز که والا، مقدس، راستین، و زیبا است مثل خدای ماست. خدای والامرتبه نور آسمان و زمین است؛ او خدای شرق، غرب، شمال، و جنوب است.

"حتی اگر زمین از بین برود، صورت درخشان متعال در شکوه و جلال پابرجا خواهد ماند. خدای والامرتبه اولین و آخرین، آغاز و پایان هر چیز است. تنها همین یک خدا وجود دارد، و نام او حقیقت است. خداوند خود - موجود است، و او فاقد هر گونه خشم و خصومت است؛ او جاودان

و بیکران است. خدای ما قادر مطلق و پرسخاوت است. در حالی که او تجلیهای بسیاری دارد، ما فقط خود خدا را می‌پرستیم. خداوند از همه چیز — اسرار ما و اعلانات ما — آگاهی دارد؛ او همچنین می‌داند که هر یک از ما سزاوار چه هستیم. قدرت او با همه چیز برابر است.

"خداوند یک آرامش دهنده و یک محافظ باوفای کلیهٔ کسانی است که از او می‌ترسند و به او اعتماد می‌ورزند. او به کلیهٔ کسانی که به او خدمت می‌کنند نجات را اهدا می‌کند. تمامی آفرینش در قدرت خدای والامرتبه وجود دارد. سرچشمهٔ مهر الهی او تقدس قدرت او است، و عطوفت او ناشی از قدرت بزرگی او است. خدای والامرتبه پیوند بدن و روان را مقرر داشته است و روح خودش را به انسان اعطا نموده است. آنچه که انسان انجام می‌دهد باید به پایان رسد، اما آنچه که آفریننده انجام می‌دهد برای ابد ادامه می‌یابد. ما از تجربهٔ انسان دانش کسب می‌کنیم، اما از طریق ژرف اندیشی به خدای والامرتبه خرد به دست می‌آوریم.

"خداوند بر زمین باران می‌بارد، او موجب تابش آفتاب بر دانهٔ در حال جوانه زدن است، و او محصولات فراوانی از چیزهای خوب این زندگی و نجات جاودان در دنیای آینده را عطا می‌دارد. خدای ما از مرجعیت بزرگی بهره‌مند است؛ نام او عالی است و سرشت او غیرقابل درک است. هنگامی که مریض هستید، خدای والامرتبه است که شما را شفا می‌دهد. خداوند نسبت به تمامی انسانها سرشار از خوبی است؛ ما هیچ دوستی مثل خدای والامرتبه نداریم. بخشش او تمامی مکانها را پر می‌کند و نیکی او تمامی روانها را در بر می‌گیرد. خدای والامرتبه تغییرناپذیر است؛ و در هر لحظهٔ نیاز، او یاور ماست. به هر سو که برای دعا کردن رو می‌کنید، صورت خدای والامرتبه و گوش باز خدای ما آنجاست. شاید شما خود را از انسانها پنهان کنید، اما نه از خداوند. خداوند فاصلهٔ زیادی با ما ندارد؛ او همه جا حاضر است. خداوند تمامی مکانها را پر می‌کند و در قلب انسانی که از نام مقدس او می‌ترسد زندگی می‌کند. آفرینش در آفریننده است و آفریننده در آفرینش او. ما به دنبال خدای والامرتبه می‌گردیم و سپس او را در قلبهایمان پیدا می‌کنیم. شما به دنبال یک دوست عزیز می‌گردید، و سپس او را در روان خود کشف می‌کنید.

"انسانی که خدا را می‌شناسد همهٔ انسانها را برابر می‌بیند؛ آنها برادران او هستند. آنهایی که خودخواه هستند، آنهایی که برادران خود در جسم را نادیده می‌انگارند، پاداششان فقط فرسودگی است. آنهایی که به همنوعان خود مهر می‌ورزند و آنهایی که قلبی پاک دارند خداوند را خواهند دید. خداوند هرگز صداقت را فراموش نمی‌کند. او پاکدلان را به سوی حقیقت هدایت خواهد کرد، زیرا خداوند حقیقت است.

"در زندگی خود خطا را واژگون سازید و از طریق عشق به حقیقت زنده بر شرارت چیره شوید. در تمامی روابط خود با انسانها پاسخ شرارت را با نیکی دهید. خداوند متعال باگذشت و بامحبت است؛ او بخشنده است. بگذارید خدا را دوست بداریم، زیرا او در ابتدا به ما مهر ورزید. از طریق مهر خداوند و از طریق بخشش او ما نجات خواهیم یافت. انسانهای فقیر و انسانهای غنی برادرند. خداوند پدر آنها است. شرارتی را که به خود روا نمی‌داری به دیگران روا مدار.

”در تمامی لحظات نام او را بخوان، و همینطور که به نام او ایمان می‌آوری، دعای تو شنیده خواهد شد. چه افتخار بزرگی است که خدای والامرتبه را پرستش کنیم! تمامی کرات و جهانها خدای والامرتبه را پرستش می‌کنند. و با تمامی دعاهایت سپاسگزاری کن — به پرستش برخیز. پرستشِ نیایش‌آمیز از شرارت احتراز می‌کند و گناه را قدغن می‌سازد. در تمامی لحظات بگذارید نام خدای والامرتبه را ستایش کنیم. انسانی که به خدای والامرتبه پناه می‌جوید نقایصش را از جهان پنهان می‌سازد. هنگامی که با یک قلب پاک در پیشگاه خداوند می‌ایستید، نسبت به تمامی آفرینش بی‌باک می‌شوید. خدای والامرتبه مثل یک پدر و مادرِ با محبت است؛ او به راستی ما فرزندانش در زمین را دوست دارد. خدای ما، ما را خواهد بخشید و قدمهای ما را به راههای نجات هدایت خواهد کرد. او دست ما را خواهد گرفت و ما را به سوی خود هدایت خواهد نمود. خداوند آنهایی را که به او اعتماد دارند نجات می‌دهد؛ او انسان را مجبور نمی‌سازد که به نام او خدمت کند.

”اگر ایمان به خدای والامرتبه به قلب شما وارد شده است، پس در سرتاسر روزهای زندگیتان از ترس رها خواهید بود. خود را به دلیل رفاه خدانشناسان ناراحت نکنید؛ از آنهایی که نقشهٔ شرورانه می‌کشند نترسید؛ بگذارید روان از گناه دوری گزیند و اعتماد کامل خود را به خدای نجات قرار دهید. روان خستهٔ انسانِ سرگردان در بازوان خدای والامرتبه آرامش ابدی می‌یابد؛ انسان خردمند مشتاق آغوش الهی است؛ زمینِ فرزند مشتاق امنیت بازوان پدر جهانی است. انسان والامنش به دنبال آن مرتبت والایی است که روان انسان در آن با روح متعال در می‌آمیزد. خداوند عادل است: آن میوه‌ای را که از کاشتهای خود در این دنیا دریافت نکنیم، در دنیای بعد دریافت خواهیم کرد.“

2- یهودیت

قینیانِ فلسطین بخش عمدهٔ آموزشهای ملک صادق را حفظ کردند، و از این نگاشته‌ها، بدان گونه که توسط یهودیان حفظ شد و تغییر یافت، عیسی و گنید بخشهای زیر را انتخاب کردند:

”در آغاز خدا آسمانها و زمین و تمامی چیزهایی را که در آن هستند آفرید. و بنگرید، تمامی آنچه را که آفرید بسیار نیکو بود. پروردگار، او خداوند است؛ غیر از او هیچ چیز در آسمان در بالا و زمین در پایین وجود ندارد. از این رو خداوند خدای خود را با تمام قلبتان و با تمام وجودتان و با تمام توانتان دوست بدارید. همانطور که آبها دریا را می‌پوشانند زمین از شناخت خداوند پر خواهد شد. آسمانها جلال خداوند را اعلام می‌دارند، و فلک کار دست او را نشان می‌دهد. روز بعد از روز سخن می‌گوید؛ شب بعد از شب شناخت نشان می‌دهد. هیچ سخن یا زبانی وجود ندارد که صدای آنها در آنجا شنیده نشود. کار خداوند بزرگ است، و او همه چیز را با خرد آفریده است؛ بزرگی خداوند اکتشاف‌ناپذیر است. او تعداد ستارگان را می‌داند؛ او همگی آنها را با نامشان صدا می‌زند.

”قدرت خداوند عظیم است، و فهم او بی‌نهایت است. خداوند می‌فرماید: ’همانطور که آسمانها از زمین بالاترند، راههای من نیز از راههای شما و افکار من از افکار شما بالاترند.‘ خداوند چیزهای ژرف و نهان را آشکار می‌سازد، زیرا در او نور ساکن است. خداوند بخشنده و دلسوز است؛ او بسیار بردبار و سرشار از نیکی و حقیقت است. خداوند خوب و درستکار است؛ او فروتنان را با درایت هدایت خواهد کرد. بچشید و ببینید که خداوند خوب است! پربرکت است انسانی که به خداوند اعتماد می‌کند. خداوند پناهگاه و قوت ماست، یک یاور کاملاً حاضر در هنگام دشواری.

”بخشش خداوند برای آنهایی که از او و درستکاری او می‌ترسند، حتی برای فرزندانِ فرزندان ما، از جاودان تا جاودان است. خداوند دلسوز و سرشار از شفقت است. خداوند نسبت به همه خوب است، و بخششهای مهرآمیز او تمام آفرینش او را در بر می‌گیرد؛ او دل شکستگان را شفا می‌دهد و زخمهای آنان را می‌بندد. از روح خداوند به کجا بروم؟ از حضور الهی به کجا بگریزم؟ خدای متعال و والا که در ابدیت ساکن است، و اسمش مقدس است می‌فرماید: ’من در مکان بالا و مقدس و نیز نزد آن که یک قلب توبه‌کار و یک روح فروتن دارد اقامت دارم!‘ هیچکس نمی‌تواند خود را از خدای ما پنهان سازد، زیرا او آسمان و زمین را پر می‌کند. بگذارید فلک خوشحال باشد و بگذارید زمین شادی کند. بگذارید تمام ملتها بگویند: خداوند سلطنت می‌کند! خداوند را سپاس گویید، زیرا بخشش او تا ابد پا بر جاست.

”فلک درستکاری خداوند را اعلام می‌دارد، و تمام مردم جلال او را دیده‌اند. خداوند است که ما را آفریده است، و نه خود ما؛ ما مردم او هستیم، گوسفندِ چراگاه او. بخشش او ابدی است، و حقیقت او برای تمام نسلها پا بر جاست. خدای ما در میان ملتها فرمانروا است. بگذارید زمین از جلال او پر شود! وه که انسانها خدا را برای نیکی او و برای هدایای شگفت‌آور او به فرزندان انسانها ستایش می‌کنند!

”خداوند انسان را اندکی کمتر از الهی ساخته است و او را با عشق و بخشش مزین نموده است. خداوند راه درستکار را می‌داند، اما راه فرد خدانشناس تباه خواهد شد. ترس از خدا آغاز خرد است؛ شناخت متعال فهم است. خدای قادر می‌فرماید: ’پیش روی من گام بردار و کامل باش.‘ فراموش نکن که غرور پیش از نابودی و یک روحیهٔ مغرور پیش از سقوط می‌آید. آن که بر نفس خود مسلط باشد از آن که یک شهر را تسخیر می‌کند قدرتمندتر است. خداوند خدای مقدس می‌فرماید: ’در بازگشت به آرامش معنویِ خود نجات خواهی یافت؛ قدرت تو در سکوت و اعتماد خواهد بود.‘ آنهایی که منتظر خدا می‌مانند قدرت خود را احیا خواهند کرد. آنها با بالهایی همچون عقابها فراز خواهند یافت. آنها خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ آنها قدم خواهند زد و دچار ضعف نخواهند شد. خداوند در برابر ترسِ تو به تو آرامش خواهد داد. خداوند می‌فرماید: ’نترس، زیرا من با تو هستم. بیمناک نباش، زیرا من خدای تو هستم. من به تو قوت خواهم بخشید؛ من به تو کمک خواهم کرد؛ آری، من تو را با دست راست عدالتم حفظ خواهم کرد.‘

”خداوند پدر ماست؛ خداوند رستگار کنندهٔ ماست. خداوند فرشتگان جهان را آفریده است، و او همهٔ آنها را حفظ می‌کند. عدالت او مثل کوهها و داوری او مثل ژرفای عظیم است. او موجب

می‌شود که ما از نهرِ لذتهای او بنوشیم، و ما در نور او نور را خواهیم دید. خوب است که از خدا سپاسگزاری کنیم و برای خدای والامرتبه سرود نیایش بخوانیم؛ در بامداد مهربانیِ مهرآمیز و هر شب وفاداری الهی نشان دهیم. پادشاهی خداوند یک پادشاهی جاودان است، و سلطنت او در تمام نسلها پایدار است. خداوند شبان من است؛ محتاج نخواهم بود. او در چراگاههای سرسبز مرا می‌خواباند؛ نزد آبهای آرامبخش مرا هدایت می‌کند. جان مرا تازه می‌سازد. به راههای درست هدایتم می‌کند. آری، حتی اگر در وادی تاریک مرگ گام بردارم، از شرارت نخواهم ترسید، زیرا خدا با من است. همانا در تمام روزهای زندگیم نیکی و رحمت مرا دنبال خواهد نمود، و در خانهٔ خداوند برای ابد ساکن خواهم بود.

"یهوه خدای نجات من است؛ از این رو اعتماد خود را در نام الهی خواهم گذاشت. من با تمام قلبم به خدا اعتماد خواهم ورزید؛ به فهم خودم متکی نخواهم بود. در تمام راههای خود از او قدردانی خواهم کرد، و او راههای مرا هدایت خواهد نمود. خدا وفادار است؛ او برای آنهایی که به او خدمت می‌کنند پیمانش را حفظ می‌کند؛ درستکار با ایمانش زندگی خواهد کرد. اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی بدین خاطر است که گناه بر در به کمین نشسته؛ انسانها شرارتی را که کشت می‌کنند و گناهی را که می‌کارند درو می‌کنند. به سبب شریران خویشتن را مشوش مساز. اگر در قلبت شرارت راه دهی، خداوند صدای تو را نخواهد شنید؛ اگر بر ضد خداوند گناه ورزی، به روان خودت نیز زیان می‌رسانی. خدا کار هر انسان با هر کار نهان را مورد داوری قرار خواهد داد، چه نیک باشد یا شریرانه. انسان بدان گونه است که در قلبش می‌اندیشد.

"خداوند به همهٔ آنان که با صداقت و در راستی او را می‌خوانند نزدیک است. ممکن است یک شب به گریه بگذرد، اما در بامداد شادمانی می‌آید. دل شادمان داروی شفابخش است. خداوند هیچ چیز نیکو را از آنان که در راستی گام برمی‌دارند دریغ نخواهد داشت. از خدا بترس و فرامین او را نگاه دار، زیرا این تمام وظیفهٔ انسان است. خداوند که آسمانها را آفرید و زمین را شکل داد می‌فرماید: 'غیر از من خدایی وجود ندارد، خدایی عادل و یک نجات دهنده. ای تمام کرانه‌های زمین، رو به سوی من آرید و نجات یابید. اگر مرا بجویی، مرا خواهی یافت، اگر با تمام قلبت مرا بجویی.' فروتنان وارث زمین خواهند شد و از وفور آرامش لذت خواهند برد. هر کس شرارت بکارد بلا درو خواهد کرد؛ آنهایی که باد می‌کارند گردباد درو خواهند کرد.

"خداوند می‌فرماید: 'اکنون بیا، بگذار با هم استدلال کنیم، گر چه گناهانت همچون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد. و گر چه همچون قرمز، سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.' اما برای شرور هیچ آرامشی وجود ندارد؛ گناهان خودتان است که چیزهای خوب را از شما باز داشته است. خداوند سلامتی رخسار من و شادی روان من است. خدای جاودان قوت من است؛ او منزلگاه ماست، و زیر ما بازوان جاودان است. خداوند به شکسته دلان نزدیک است؛ او همهٔ آنهایی را که یک روح کودک‌وار دارند نجات می‌دهد. رنجهای انسان پرهیزکار بسیار است، اما خداوند او را از همهٔ آنها رهایی خواهد بخشید. راه خود را به خدا بسپار — به او اعتماد کن — و او تو را از آن عبور خواهد داد. او که در مکان سری والامرتبه اقامت دارد زیر سایهٔ قادر متعال خواهد ماند.

”همسایه‌ات را همچون خویشتن دوست بدار؛ با هیچکس دشمنی مکن. از هر آنچه که نفرت داری با هیچکس انجام نده. برادرت را دوست بدار، زیرا خداوند گفته است: ’من فرزندانم را به رایگان دوست خواهم داشت.‘ راه درستکار همانند نور درخشانی است که تا روز کامل بیشتر و بیشتر می‌درخشد. آنهایی که خردمند هستند به سان درخشش آسمان و آنهایی که بسیاری را به درستکاری سوق می‌دهند به صورت ستارگان برای ابد و همیشه خواهند درخشید. بگذار که شرور از راه شرورانهٔ خویش و انسان ناپارسا از اندیشه‌های شورشگرانهٔ خویش دست کشد. خداوند می‌فرماید: ’بگذار به سوی من بازگردند، و من به آنها ترحم خواهم داشت؛ من به وفور خواهم بخشید.‘

”خداوند، آفرینندهٔ آسمان و زمین می‌فرماید: ’آنهایی که قوانین مرا دوست دارند آرامش زیادی دارند. فرامین من اینها هستند: مرا با تمام قلبت دوست بدار؛ تو را خدایان دیگر جز من مباشد؛ نام مرا بیهوده مبر؛ روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار؛ پدر و مادرت را گرامی دار؛ قتل مکن؛ زنا مکن؛ دزدی مکن؛ شهادت دروغ مده؛ طمع مورز.‘

”و برای همهٔ آنهایی که خداوند را در حد عالی و همسایگانشان را همچون خودشان دوست دارند، خدای آسمان می‌فرماید: ’تو را از گور رها خواهم ساخت؛ تو را از مرگ نجات خواهم داد. نسبت به فرزندانت بخشنده و نیز عادل خواهم بود. آیا در رابطه با مخلوقاتم در زمین نگفته‌ام، که فرزندان خدای زنده هستید؟ و آیا شما را با یک مهر جاودان دوست نداشته‌ام؟ و آیا شما را نخوانده‌ام که همچون من شوید و تا ابد با من در بهشت سکنی گزینید؟‘“

3- بودائیسم

گنید از این کشف شوکه شد که چقدر بودائیسم به این که یک مذهب بزرگ و زیبای بدون خدا، بدون یک الوهیت شخصی و جهانی شود نزدیک شد. با این وجود، او نگارشاتی از برخی اعتقادات پیشین را پیدا نمود که چیزی از تأثیر آموزشهای بشارت دهندگان ملک صادق را منعکس می‌ساخت که حتی تا روزگاران بودا کارشان را در هند ادامه دادند. عیسی و گنید بیانات زیرین را از نوشتجات بودایی گردآوری نمودند:

”از درون یک قلب پاک شادی به سوی بی‌نهایت جاری خواهد شد؛ تمام وجود من با این سرور ابرانسانی در آرامش خواهد بود. روان من سرشار از خرسندی است، و قلب من لبریز از شادمانیِ اطمینانِ صلح جویانه است. من ترسی ندارم؛ من از اضطراب رها هستم. من در امنیت زندگی می‌کنم، و دشمنانم نمی‌توانند مرا مضطرب سازند. من از میوه‌های اعتماد به نفسم خشنودم. من شیوهٔ دسترسی آسان به جاودانه را پیدا نموده‌ام. من دعا می‌کنم که در سفر طولانی ایمانم مرا قوت بخشد؛ من می‌دانم که ایمان از فراسو مرا ناکام نخواهد گذاشت. من می‌دانم که اگر برادرانم از ایمان به جاودانه سرشار شوند بهروزی خواهند یافت، حتی ایمانی که اعتدال، درستکاری، خرد، شهامت، دانش، و پشتکار می‌آفریند. بگذار اندوه را ترک کنیم و ترس را به دور افکنیم. بگذارید از طریق ایمان، درستکاری حقیقی و جوانمردی راستین را حفظ کنیم.

بگذارید یاد بگیریم که روی عدالت و بخشش ژرف اندیشی کنیم. ایمان ثروت راستین انسان، و عطیهٔ پرهیزکاری و جلال است.

”ناپارسایی قابل نکوهش است؛ گناه نفرت‌انگیز است. شرارت خوار کننده است، چه در اندیشه نگاه داشته شود و یا در کنشها شکل داده شود. همانطور که گرد و خاک از پی باد می‌آید، درد و اندوه به دنبال راه شرارت‌آمیز می‌آید. همانطور که سایه جسمِ چیزهای مادی را دنبال می‌کند، شادی و آرامشِ ذهن از پی اندیشهٔ پاک و زندگی پارسامنشانه می‌آید. شرارت میوهٔ اندیشهٔ به خطا رهنمون شده است. این شرورانه است که در جایی که گناهی وجود ندارد گناه دیده شود، و جایی که گناه وجود دارد گناه دیده نشود. شرارت راه دکترینهای دروغین است. آنهایی که از طریق دیدن چیزها بدان گونه که هستند از شرارت اجتناب می‌کنند، با پذیرش حقیقت بدین ترتیب شادی به دست می‌آورند. با بیزاری از گناه به تیره بختی خویش پایان دهید. وقتی که به خدای متعال نظر می‌افکنید، با تمام جان و دل از گناه دوری کنید. برای شرارت عذرخواهی نکنید؛ برای گناه بهانه نیاورید. شما از طریق تلاشهایتان برای جبران گناهان گذشته، قدرت به دست می‌آورید که در برابر تمایلات آینده نسبت به آن مقاومت کنید. خویشتنداری ناشی از توبه است. هیچ تقصیر اعتراف نشده را در برابر خدای متعال باقی نگذارید.

”شادی و سرور پاداش اعمالی هستند که به خوبی و برای جلال خدای جاودان انجام می‌شوند. هیچ انسانی نمیتواند شما را از آزادیِ ذهن خودتان محروم کند. آنگاه که ایمان مذهبتان قلبتان را از قید و بند رها ساخت، هنگامی که ذهن، مثل یک کوه، استوار و غیرقابل حرکت شد، آنگاه آرامش روان مثل یک رودخانهٔ آب به آرامی جاری خواهد گشت. آنهایی که از نجات مطمئن هستند برای همیشه از شهوت، حسادت، نفرت، و فریفتگیِ ثروت رها میباشند. در حالی که ایمان، انرژیِ زندگی بهتر است، با این حال، شما باید نجات خود را با پشتکار به دست آورید. اگر از نجات نهایی خود مطمئن هستید، پس اطمینان حاصل کنید که به طور صادقانه به دنبال تحقق عدالت کامل هستید. اطمینانِ قلب را که از درون سرچشمه میيابد پرورش دهید، و بدین ترتیب از شور و شعف نجات ابدی بهرهمند شوید.

”هیچ فرد مذهب‌گرا که به تنپروری، تن‌آسایی، سستی، بیکاری، بیشرمی، و خودخواهی اصرار میورزد نمیتواند امید داشته باشد که به روشنبینیِ خرد جاودان دست میيابد. اما هر کس که باتدبیر، محتاط، اندیشمند، پراشتیاق، و دارای خلوص نیت و پشتکار باشد، حتی در حالی که هنوز در زمین زندگی میکند، میتواند به روشنبینیِ متعالیِ آرامش و آزادیِ خرد الهی دست یابد. به خاطر داشته باشید که هر کاری پاداش خود را دریافت خواهد کرد. شرارت به اندوه منجر میشود و گناه به درد منتهی میگردد. شادی و سرور پیامد یک زندگی نیک هستند. حتی فرد شرارتکار پیش از آن که وقتِ نتیجهٔ کامل کارهای شرارتآمیزش فرا برسد، از یک دورهٔ مهلت اضافه برخوردار میگردد، اما ثمرهٔ کامل تبهکاری باید به گونهای اجتنابناپذیر فرا برسد. اجازه ندهید که هیچ انسانی گناه را ناچیز شمارد، و در قلبش بگوید: ’جزای خطاکاری به من نزدیک نخواهد شد.‘ کاری را که انجام دهی، با داوریِ خردمندانه به تو انجام خواهد شد. آن بیعدالتی که به همنوعانت میکنی به تو باز خواهد گشت. مخلوق نمیتواند از عاقبت کارهایش بگریزد.

”نادان در قلبش گفته است: ’اهریمن بر من چیره نخواهد گشت‘؛ اما ایمنی فقط هنگامی یافت میشود که روان آرزوی تصحیح شدن را دارد و ذهن به دنبال خرد است. مرد خردمند یک روان متعالی است که در میان دشمنانش دوستانه، در بین آشوبگران آرام، و در میان آزمندان سخاوتمند است. عشقِ به خود مثل علفهای هرز در یک مزرعهٔ مرغوب است. خودخواهی به اندوه میانجامد؛ نگرانیِ مداوم نابود میسازد. ذهن فرمانبردار شادی به ارمغان میآورد. بزرگترین جنگجو اوست که بر خود چیره میشود و خود را مهار میکند. خویشتنداری در همه چیز خوب است. فقط آن کس یک شخص برتر است که فضیلت را ارج مینهد و به وظیفهاش پایبند است. اجازه ندهید که خشم و نفرت بر شما استیلا یابد. در رابطه با هیچکس به تندی سخن نگویید. قناعت بزرگترین ثروت است. آنچه که با خردمندی داده میشود به خوبی ذخیره میگردد. آن کارهایی را که مایل نیستید نسبت به شما انجام شود نسبت به دیگران انجام ندهید. پاسخ شرارت را با نیکی دهید؛ با نیکی بر شرارت فائق آیید.

”یک روان درستکار بیش از حاکمیت بر تمام زمین مطلوب است. جاودانگی مقصد صداقت، و مرگ فرجام زندگی بیفکرانه است. آنهایی که دارای خلوص نیت و پشتکار هستند نمیمیرند، و بیفکران از پیش مردهاند. پربرکتند آنهایی که نسبت به وضعیت نامیرا از درونگری برخوردارند. آنهایی که زندگان را شکنجه میکنند بعد از مرگ شادی نخواهند یافت. آنهایی که عاری از خودخواهی هستند به بهشت میروند. آنها در آنجا در خوشیِ سخاوتمندیِ بیکران شادی خواهند کرد، و سخاوتمندیِ والامنشانهٔ آنها مداوماً افزون خواهد گشت. هر انسانی که به گونهای پارسامنشانه بیاندیشد، با بزرگ منشی سخن گوید، و بدون خودخواهی عمل کند، نه تنها در طول این زندگی کوتاه در اینجا از خوبی لذت خواهد برد، بلکه بعد از نابودی جسم، به لذت بردن از شادمانیهای بهشت ادامه خواهد داد.“

4-هندوئیسم

میسیونرهای ملک صادق به هر جا که سفر میکردند آموزشهای خدای یگانه را با خود میبردند. بخش عمدهٔ این دکترین یکتاپرستانه، به همراه مفاهیم دیگر و پیشین، در آموزشهای متعاقب هندوئیسم گنجانده شد. عیسی و گنید نقل قولهای زیر را استخراج نمودند:

”او خدای بزرگ است، و از هر جهت متعالی است. او خدایی است که همهٔ چیزها را در بر میگیرد. او آفریننده و کنترل کنندهٔ جهان جهانها است. خداوند یک خدا است؛ او تنها و با خودش است؛ او فقط یکی است. و این خدای یگانه سازندهٔ ما و فرجام نهاییِ روان است. خدای متعال فراتر از توصیف پرجلال است؛ او نور نورها است. هر قلب و هر دنیا با این نور الهی روشنایی مییابد. خداوند نگهدار ماست — او از مخلوقاتش مراقبت میکند — و آنهایی که یاد میگیرند او را بشناسند فناناپذیر میشوند. خداوند سرچشمهٔ بزرگ انرژی است؛ او روح بزرگ است. او بر همه چیز به طور کامل فرمانروایی میکند. این خدای یگانه بامحبت، شکوهمند، و پرستیدنی است. خدای ما از همه قدرتمندتر است و در منزلگاه عالی اقامت دارد. این شخصِ راستین، جاودان و الهی است؛ او خداوندگارِ آغازینِ فلک است. کلیهٔ پیامبران او را گرامی داشتهاند، و او

خود را به ما آشکار ساخته است. ما او را می‌پرستیم. ای شخص متعال، سرچشمهٔ موجودات، خدای آفرینش، و فرمانروای جهان، برای ما مخلوقات خود، قدرتی را آشکار کن که از طریق آن در همه جا اقامت داری! خدا خورشید و ستارگان را آفریده است؛ او نورانی، پاک، و خود – موجود است. دانش جاودان او به گونه‌ای الهی خردمندانه است. شرارت در جاودان رخنه نمی‌کند. از آنجا که جهان از خدا سرچشمه یافته است، او به گونه‌ای شایسته بر آن فرمانروایی می‌کند. او علت آفرینش است، و از این رو همه چیز در او ریشه دارد.

"خداوند پناهگاه مطمئن هر انسان نیکویی است که نیازمند است؛ خدای جاودان تمامی نوع بشر را دوست دارد. نجات خداوند قوی است و مهربانی او بزرگوارانه است. او یک محافظ پرمحبت، و یک مدافع پربرکت است. خداوند می‌فرماید: 'من همچون یک چراغ خرد در درون روانهای خودشان اقامت دارم. من شکوه پرجلال و خوبی خوبها هستم. هنگامی که دو یا سه تن گرد هم جمع شوند، من نیز آنجا هستم.' آفریده نمی‌تواند از حضور آفریننده بگریزد. خداوند حتی چشمک زدن بی‌وقفهٔ چشمان هر انسان فانی را می‌شمرد؛ و ما این موجود الهی را به عنوان یار جدانشدنی خویش پرستش می‌کنیم. او تماماً غالب، پرسخاوت، همه جا حاضر، و بی‌نهایت مهربان است. خداوند فرمانروای ما، پناهگاه ما، و کنترل کنندهٔ متعال است، و روح آغازین او در درون روان انسان فانی سکنی می‌گزیند. شاهد جاودانِ بدی و پرهیزکاری در درون قلب انسان زندگی می‌کند. بگذارید روی احیا کنندهٔ پرستیدنی و الهی برای مدتی طولانی تعمق کنیم؛ بگذارید روح او اندیشه‌های ما را به طور کامل راهبری کند. ما را از این دنیای غیرواقعی به واقعی راهبری فرما! ما را از تاریکی به نور راهنمایی فرما! ما را از مرگ به سوی جاودانگی هدایت فرما!

"بگذارید با قلبهایمان که تماماً از نفرت پاک شده است، جاودان را پرستش کنیم. خدای ما خدای دعا است؛ او فریاد فرزندانش را می‌شنود. بگذارید تمام انسانها خواستشان را به او، خدای مصمم، ارائه دهند. بگذارید برای سخاوتمندیِ خدای دعا شادمانی کنیم. دعا را نزدیکترین دوست خود، و پرستش را پشتیبان روان خود بسازید. جاودان می‌فرماید: 'اگر مرا تنها با مهر پرستش کنید، به شما خرد عطا خواهم کرد تا به من دست یابید، زیرا پرستش من فضیلتی است که در تمامی مخلوقات مشترک است.' خداوند روشنایی‌بخشِ افسردگان و نیروی آنهایی است که ضعیف هستند. چون خداوند دوست قدرتمند ماست، دیگر ترسی نداریم. ما نام فاتحِ هرگز فتح نشده را ستایش می‌کنیم. ما او را می‌پرستیم زیرا او یاور وفادار و جاودان انسان است. خداوند رهبر مطمئن و راهنمای پایدار ماست. او پدر کبیر آسمان و زمین است که از انرژی نامحدود و خرد بیکران برخوردار است. شکوه او اعجاب‌آور و زیبایی او الهی است. او بالاترین پناهگاه جهان و نگاهبان تغییرناپذیر قانون ابدی است. خدای ما خدای زندگی و تسلی دهندهٔ تمامی انسانها است؛ او عاشق نوع بشر و یاری دهندهٔ آنهایی است که محزون هستند. او عطا کنندهٔ حیات ما و شبان نیکوی انبوه انسانها است. خداوند، پدر، برادر، و دوست ماست. و ما آرزو داریم که این خداوند را در وجود درونی خویش بشناسیم.

"ما آموخته‌ایم که از طریق آرزوی قلبی خود ایمان بیاوریم. ما از طریق محدود ساختن احساساتمان به خرد دست یافته‌ایم، و از طریق خرد، آرامش را در متعال تجربه کرده‌ایم. آن کس

که سرشار از ایمان است آنگاه که نفس درونش متوجه خدا است، به راستی پرستش می‌کند. خدای ما آسمانها را همچون یک ردا می‌پوشد؛ او همچنین در شش جهانِ تماماً در حال گسترشِ دیگر سکنی می‌گزیند. او بر همه چیز سلطه دارد و در همه چیز متعال است. ما برای تمام تخطی‌های خود بر ضد همنوعانمان از خداوند طلب بخشش می‌کنیم؛ و ما دوستمان را از خطایی که نسبت به ما روا داشته می‌بخشیم. روح ما از تمام شرارتها بیزار است؛ پس ای خداوند، ما را از گزند گناه رها کن. ما به خدا به عنوان یک تسلی دهنده، حامی، و نجات دهنده دعا می‌کنیم — به او که به ما مهر می‌ورزد.

”روح نگاهدارندهٔ جهان وارد روان مخلوقِ ساده می‌شود. آن انسانی خردمند است که خدای یگانه را پرستش می‌کند. آنهایی که برای نیل به کمال تلاش می‌کنند به راستی باید خدای متعال را بشناسند. آن کس که ایمنیِ شعف‌انگیز متعال را می‌شناسد هرگز نمی‌ترسد، زیرا متعال به آنهایی که به او خدمت می‌کنند می‌فرماید: ’نترس، زیرا من با تو هستم.‘ پدر ما خدای مشیت است. خداوند حقیقت است. و خواست خداوند این است که مخلوقاتش او را درک کنند، و به طور کامل از حقیقت آگاه شوند. حقیقت جاودانه است و جهان را حفظ می‌کند. بالاترین آرزوی ما باید یگانگی با متعال باشد. کنترل کنندهٔ بزرگ به وجود آورندهٔ همه چیز است، و همه چیز از او تکامل می‌یابد. و این جمعِ وظیفه است: اجازه ندهید هیچکس با دیگری کاری کند که برای خودش نفرت‌انگیز است؛ بدخواهی را در خاطر نپرورانید. به آن کس که به شما ضربه می‌زند ضربه نزنید. با گذشت بر خشم چیره شوید، و با نیک خواهی نفرت را مغلوب سازید. و تمام این کارها را باید انجام دهیم، زیرا خداوند یک دوست مهربان و یک پدر دلسوز است که تمام خطاهای زمینی ما را می‌بخشد.

”خداوند پدر ما، زمین مادر ما، و جهان مکان تولد ماست. بدون خداوند روان یک زندانی است؛ شناخت از خداوند، روان را آزاد می‌سازد. از طریق ژرف اندیشی روی خداوند، از طریق پیوند با او، رهایی از توهمات شیطانی و نجات غائی از تمام قید و بندهای مادی فرا می‌رسد. هنگامی که انسان همچون یک تکه چرم فضا را لوله کند، آنگاه پایان شرارت فرا خواهد رسید، زیرا انسان خدا را یافته است. ای خداوند، ما را از ویرانیِ سه‌گانهٔ جهنم — شهوت، خشم، و طمع — نجات بده. ای روان، برای تقلای روحیِ فناناپذیری آمادهٔ عمل شو! هنگامی که پایان حیات انسانی فرا می‌رسد، درنگ نکن که این بدن را برای رسیدن به یک شکل مناسب‌تر و زیباتر و برای بیدار شدن در قلمروهای متعال و جاودان رها سازی، جایی که در آن ترس، اندوه، گرسنگی، تشنگی، یا مرگ وجود ندارد. شناختن خداوند، بریدن بندهای مرگ است. روانِ خدا شناس به همان گونه که سرشیر روی شیر ظاهر می‌شود در جهان فراز می‌یابد. ما خداوندِ تماماً کنشگر و روح بزرگ را که همیشه در قلب مخلوقاتش جای دارد پرستش می‌کنیم. و آنهایی که می‌دانند خداوند در قلب انسان بر تخت سلطنت نشسته است، فرجامشان این است که همانند او فناناپذیر شوند. شرارت باید در این دنیا پشت سر گذاشته شود، اما درستکاری روان را تا بهشت دنبال می‌کند.

”فقط شروران هستند که می‌گویند: جهان نه حقیقت و نه فرمانروایی دارد، و فقط برای شهوتهای ما طراحی شده است. چنین روانهایی به واسطهٔ اندک بودن خردشان فریب می‌خورند. از این رو آنها خود را تسلیم لذت شهوتهایشان می‌کنند و روانشان را از شادمانیهای نجابت و لذتهای درستکاری محروم می‌سازند. چه چیزی می‌تواند بزرگتر از تجربهٔ رهایی از گناه باشد؟ انسانی که متعال را دیده است فناناپذیر است. دوستانِ جسمانیِ انسان نمی‌توانند از مرگ نجات یابند؛ همینطور که انسان به سوی دشتهای دلشاد کننده و نورانی بهشت پیش می‌رود، فقط نجابت می‌تواند او را همراهی کند.“

5- آیین زرتشت

زرتشت خودش با نوادگان میسیونرهای پیشین ملک صادق مستقیماً در تماس بود، و دکترین آنها پیرامون خدای یگانه به یک آموزش مرکزی در مذهبی تبدیل شد که او در ایران بنیاد نهاد. به جز دین یهود، هیچ مذهب آن روزگار بیش از این در برگیرندهٔ این آموزشهای سالیم نبود. از نگارشات این مذهب، گنید نقل قولهای زیر را استخراج نمود:

”همه چیز از خدای یگانه می‌آید و به او تعلق دارد، خدایی تماماً خردمند، نیک، درستکار، مقدس، پرشکوه، و پرجلال. این خدای ما سرچشمهٔ تمام نورهاست. او آفریننده است، خدای تمام مقاصد نیک، و حافظ عدالت جهان. مسیر خردمندانه در زندگی این است که در هم‌آوایی با روح حقیقت عمل شود. خداوند تماماً بیناست، و نظاره‌گر اعمال شرورانهٔ اهریمنان و کارهای نیک درستکاران، هر دو است؛ خدای ما همه چیز را با چشمی تیزبین مشاهده می‌کند. لمس او لمسی شفا دهنده است. خداوند یک نیکوکار تماماً قدرتمند است. خداوند دست نیکومنشانهٔ خود را به سوی درستکار و شرور، هر دو، دراز می‌کند. خداوند دنیا را بنا نهاد و برای نیک و برای شرور پاداش و سزا مقرر نمود. خدای تماماً خردمند به روانهای پارسامنشی که پاک می‌اندیشند و درست عمل می‌کنند وعدهٔ جاودانگی داده است. بدان گونه‌ای خواهید شد که نهایتِ آرزوی آن را دارید. برای آنهایی که خدا را در جهان می‌فهمند نور خورشید همچون خرد است.

”خدا را از طریق جوییدنِ خواست خدای خردمند نیایش کنید. خدای نور را از طریق پیمایش مسرت‌بخش در راههایی که مذهب آشکار شدهٔ او مقرر ساخته‌اند پرستش کنید. تنها یک خدای متعال وجود دارد، خدای نورها. ما او را پرستش می‌کنیم که آبها، گیاهان، حیوانات، زمین، و آسمانها را آفرید. خدای ما، خداوند است، که از همه نیکومنش‌تر است. ما زیباترین و پرسخاوت‌ترین جاودان را پرستش می‌کنیم که از عطیهٔ نور ابدی برخوردار است. خداوند از ما بسیار دور است، و در همان حال به ما نزدیکترین است، بدین لحاظ که در درون روان ما اقامت دارد. خدای ما روح الهی و مقدس‌ترین روح بهشت است، و با این وجود از دوستانه‌ترین مخلوقات با انسان دوستانه‌تر است. خداوند در این بزرگترین کار، که شناخت خودش است، به ما بسیار کمک کننده است. خداوند ستودنی‌ترین و درستکارترین دوست ماست؛ او خرد، زندگی، و نیروی روان و بدن ما است. آفرینندهٔ خردمند از طریق اندیشهٔ نیکمان ما را قادر خواهد ساخت که

خواستش را انجام دهیم، و بدین طریق به درک تمامی آنچه که به طور الهی کامل است دست یابیم.

”خداوندا، در حالی که برای زندگی بعدیِ روحی آماده می‌شویم، به ما یاد بده که چگونه این حیات در جسم را زندگی کنیم. خداوندا با ما سخن بگو، و ما فرمان تو را اجرا خواهیم کرد. راههای نیک را به ما یاد بده، و ما در مسیر درست حرکت خواهیم کرد. درخواست ما را مستجاب فرما، تا بتوانیم با تو به یگانگی برسیم. ما می‌دانیم که مذهبی درست است که به یگانگی با درستکاری راه ببرد. خداوند سرشت خردمندانه، بهترین پندار، و کردار نیک ماست. الهی خداوند یگانگی با روح الهی و جاودانگی در خودش را به ما اعطا کند!

”این مذهبِ خدای خردمند، ایماندار را از هر اندیشهٔ شرورانه و کردار گناهکارانه پاک می‌سازد. اگر من در پندار، گفتار، یا کردار — به طور عمدی یا غیرعمدی — تخلف کرده‌ام، در پیشگاه خدای آسمان در توبه سر فرود می‌آورم، و برای رحمت دعا می‌کنم، و برای بخشش نیایش می‌کنم. می‌دانم که وقتی به گناه اعتراف می‌کنم، اگر تصمیم بگیرم که دیگر کار شرورانه انجام ندهم، آن گناه از روان من زدوده خواهد شد. من می‌دانم که بخشش بندهای گناه را جدا می‌سازد. آنهایی که شرارت می‌کنند مجازات خواهند شد، اما آنهایی که حقیقت را دنبال می‌کنند از شادمانیِ یک نجات جاودان بهره‌مند خواهند گشت. با بزرگواری ما را حفظ فرما و نیروی نجات بخش را برای روان ما به کار ببر. ما درخواست بخشش می‌کنیم زیرا آرزوی دستیابی به کمال داریم؛ ما همچون خدا خواهیم بود.“

6- سودوآنیسم (جِین‌گرایی)

سومین گروه ایمانداران مذهبی که دکترین خدای یگانه در هند — بقای آموزش ملک صادق — را حفظ کردند، در آن روزگاران به عنوان سودوآنیستها شناخته می‌شدند. اخیراً این ایمانداران به عنوان پیروان جِینیسم شناخته شده‌اند. آنها بدین گونه آموزش می‌دادند:

”خدای آسمان، متعال است. آنهایی که مرتکب گناه می‌شوند به مرتبت والا فراز نخواهند یافت، اما آنهایی که در مسیرهای درستکاری گام برمی‌دارند مکانی در بهشت خواهند یافت. اگر ما حقیقت را بشناسیم حیات پس از مرگ برایمان تضمین شده است. روان انسان می‌تواند به بلند مرتبه‌ترین بهشت فراز یابد، و در آنجا سرشت راستین معنوی خویش را توسعه دهد، و به کمال دست یابد. مکان بهشت انسان را از اسارت گناه رها می‌سازد و او را با سعادتهای نهایی آشنا می‌کند؛ انسان درستکار پایان گناه و کلیهٔ بدبختیهای مربوط به آن را از پیش تجربه کرده است. نفس، دشمن شکست‌ناپذیر انسان است، و نفس به صورت چهار تا از بزرگترین احساسات انسان تجلی می‌یابد: خشم، غرور، فریب، و طمع. بزرگترین پیروزی انسان استیلا بر خودش است. هنگامی که انسان برای بخشش به خدا رو می‌کند، و هنگامی که برای بهره‌مندی از این آزادی شجاع می‌شود، بدین طریق از ترس رهایی می‌یابد. انسان باید بدین گونه در زندگی سفر کند که به همان شکل که می‌خواهد با او رفتار شود با مخلوقات همنوعش رفتار کند.“

7- شینتو

نسخه‌های خطی این مذهب خاور دور فقط اخیراً در کتابخانهٔ اسکندریه جای گرفته‌اند. این تنها مذهب دنیا بود که گئید هرگز در رابطه با آن نشنیده بود. این اعتقاد نیز، همانطور که در متون خلاصهٔ زیر نشان داده شده است، در بر گیرندهٔ بقایای آموزشهای پیشین ملک صادق بود:

"خداوند می‌فرماید: 'شما همگی دریافت کنندهٔ نیروی الهی من هستید؛ کلیهٔ انسانها از خدمت بخشایندهٔ من بهره‌مند می‌شوند. من از افزایش انسانهای درستکار در سرتاسر زمین بسیار لذت می‌برم. شاهزادهٔ آسمان خواستار این است که در زیباییهای طبیعت و نجابت انسانها، هر دو، خود را آشکار سازد و سرشت درستکار خود را نشان دهد. چون مردم باستان نام مرا نمی‌دانستند، از طریق زاده شدن در دنیا، به صورت یک وجود قابل دیدن خود را نشان دادم و متحمل چنین تحقیری شدم تا انسان نام مرا فراموش نکند. من سازندهٔ آسمان و زمینم؛ خورشید و ماه و کلیهٔ ستارگان از خواست من اطاعت می‌کنند. من فرمانروای کلیهٔ مخلوقات در زمین و در چهار دریا هستم. اگر چه من بزرگ و متعال هستم، باز برای دعای فقیرترین انسان احترام قائلم. اگر هر مخلوقی مرا پرستش کند، دعای او را خواهم شنید و آرزوی قلبی او را برآورده خواهم کرد.'

"'هر بار که انسان به اضطراب تسلیم می‌شود، از راهبری روح قلبش یک گام دور می‌شود.' غرور خدا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اگر می‌خواهید کمک آسمانی به دست آورید، غرور خود را کنار بگذارید؛ هر موی غرور نور نجات بخش را بدان گونه که هست با یک ابر بزرگ مسدود می‌سازد؛ اگر درون شما درست نیست، دعا کردن برای آنچه که در بیرون است بی‌فایده است. 'اگر من دعای شما را بشنوم، بدین دلیل است که با یک قلب پاک نزد من می‌آیید، فارغ از فریبکاری و ریاکاری، با روانی که مثل یک آینه حقیقت را منعکس می‌سازد. اگر می‌خواهید به جاودانگی دست یابید، دنیا را رها سازید و نزد من آیید.'"

8- تائوئیسم

پیام‌آوران ملک صادق تا اقصی نقاط چین رخنه کردند، و دکترین خدای یگانه بخشی از آموزشهای پیشین چندین مذهب چینی گردید؛ آن که از همه بیشتر دوام آورد و در بر گیرندهٔ بخش عمدهٔ حقیقت یکتاپرستانه بود تائوئیسم بود، و گئید مطالب زیر را از آموزشهای بنیانگذار آن گردآوری نمود:

"خدای متعال چه پاک و آرام است و با این وجود چه قدرتمند و پرتوان، چه ژرف و غیرقابل فهم! این خدای آسمان نیای والامقام همه چیز است. اگر جاودان را می‌شناسید، روشن ضمیر و خردمند هستید. اگر جاودان را نمی‌شناسید، پس نادانی خود را به صورت شرارت جلوه‌گر می‌سازد، و اشتیاق به گناه بدین گونه به وجود می‌آید. این وجود شگفت‌آور پیش از آن که آسمان و زمین وجود داشته باشند وجود داشت. او به راستی روحانی است؛ تنها او پا بر جا است و تغییر نمی‌کند. به راستی او مادر دنیا است، و تمام آفرینش به دور او حرکت می‌کند. این خدای یگانه،

خود را به انسانها آشکار می‌سازد، و بدین طریق آنها را قادر می‌سازد که پیشی بگیرند و بقا یابند. حتی اگر کسی فقط قدر اندکی دانش داشته باشد، هنوز می‌تواند در راههای متعال گام بردارد؛ او می‌تواند با خواست فلک انطباق یابد.

"کلیهٔ کارهای نیک که به راستی خادمانه هستند از متعال می‌آیند. همه چیز به سرچشمهٔ بزرگ زندگی بستگی دارد. متعالِ بزرگ برای عطایای خود هیچ اعتباری نمی‌جوید. قدرت او متعالی است، و با این وجود او از دیدگان ما پنهان مانده است. او ویژگیهایش را به طور وقفه‌ناپذیر دگردیس می‌سازد، ضمن این که مخلوقاتش را کامل می‌کند. علت آسمانی در طراحیهای خود آهسته و شکیبا است اما از دستاوردهای خود اطمینان دارد. متعال جهان را فرا گرفته است و سرتاسر آن را حفظ می‌کند. نفوذ سرشار و نیروی گیرای او چه بزرگ و قدرتمند است! نیکی راستین همانند آب است، بدین لحاظ که همه چیز را برکت می‌دهد و به هیچ چیز آسیب نمی‌رساند. و نیکی راستین، همانند آب پست‌ترین مکانها را می‌جوید، حتی آن سطوحی که دیگران از آن اجتناب می‌کنند، و آن به این دلیل است که آن شبیه متعال است. متعال همه چیز را می‌آفریند، در طبیعت آنها را پرورش می‌دهد و در روح آنها را کامل می‌سازد. و این یک راز است که چگونه متعال مخلوق را پرورش می‌دهد، از او نگاهداری می‌کند، و او را کمال می‌بخشد، بدون این که او را مجبور سازد. او ارشاد و هدایت می‌کند، اما بدون ابراز وجود. او موجب پیشرفت می‌شود، اما بدون سلطه.

"انسان خردمند قلبش را جهانی می‌سازد. دانش اندک یک چیزِ خطرناک است. آنهایی که آرزوی بزرگ بودن را دارند باید یاد بگیرند که فروتن باشند. در آفرینش، متعال مادر دنیا شد. شناختن مادر یک فرد به رسمیت شناختن فرزندی فرد است. آن کسی خردمند است که به کلیهٔ اجزا از نقطه نظر جمع می‌نگرد. طوری خود را به هر انسان مربوط سازید، که گویا در جای او هستید. آسیب زدن را با مهربانی جبران کنید. اگر مردم را دوست بدارید، به شما جذب خواهند شد — شما هیچ مشکلی در به دست آوردن دل آنها نخواهید داشت.

"متعالِ بزرگ تماماً فراگیر است؛ او در سمت چپ و در سمت راست است؛ او از سرتاسر آفرینش نگاهداری می‌کند و در تمام موجودات راستین سکنی می‌گزیند. شما نمی‌توانید متعال را پیدا کنید، و نمی‌توانید به مکانی بروید که او نیست. اگر یک انسان بدیِ راههای خویش را تشخیص دهد و قلباً از گناهش توبه کند، آنگاه می‌تواند طلب بخشش کند؛ ممکن است که او از مجازات بگریزد؛ ممکن است که او بلا را به برکت تغییر دهد. متعال پناهگاه امن برای سرتاسر آفرینش است؛ او محافظ و نجات دهندهٔ نوع بشر است. اگر به طور روزانه او را بجویید، او را خواهید یافت. چون او می‌تواند گناهان را ببخشد، به راستی برای تمام انسانها بسیار گرانبها است. همیشه به خاطر داشته باشید که خداوند انسان را برای آنچه که انجام می‌دهد پاداش نمی‌دهد، بلکه برای آنچه که هست؛ از این رو باید به همنوعان خویش بدون اندیشهٔ پاداش کمک کنید. بدون فکر نفع خویش کار نیک انجام دهید.

"آنهایی که قوانین جاودان را می‌دانند خردمند هستند. نادانی نسبت به قانون الهی بدبختی و مصیبت است. آنهایی که قوانین خداوند را می‌دانند آزاد اندیش هستند. اگر جاودان را می‌شناسید،

حتی اگر بدن شما نابود شود، روان شما در خدمت روحی بقا خواهد یافت. هنگامی که بی‌اهمیت بودن خود را تشخیص دهید به راستی خردمند هستید. اگر در نور جاودان پایدار بمانید، از روشنایی متعال بهره‌مند خواهید گشت. آنهایی که خود را وقف خدمت به متعال می‌کنند در این جستجوی جاودان شادمان هستند. هنگامی که انسان می‌میرد، روح شروع می‌کند سفر طولانی خویش را در سفر بزرگ به خانه به انجام رساند.‘‘

9- کنفوسیوس‌گرایی

حتی کوچکترین مذاهب خداشناس بزرگ دنیا یکتاپرستی میسیونرهای ملک صادق و جانشینان ثابت قدم آنها را به رسمیت می‌شناختند. خلاصهٔ یافته‌های گنید پیرامون کنفوسیوس‌گرایی این بود:

’’آنچه که خداوند برمی‌گزیند بدون خطاست. حقیقت واقعی و الهی است. همه چیز منشأ در خداوند دارد، و خداوندِ بزرگ خطا نمی‌کند. خداوند برای یاری رساندن به آموزش و ارتقاءِ مخلوقات دون مرتبه فرمانبرداران متعددی را برگزیده است. خدای یگانه که از عالم بالا بر انسان فرمانروایی می‌کند، بزرگ، بسیار بزرگ است. قدرت خداوند شکوهمند و داوریِ او اعجاب‌آور است. اما این خدای بزرگ حتی به بسیاری مردم دون مایه یک حس اخلاقی اهدا کرده است. خیر و برکت خداوند هیچگاه متوقف نمی‌شود. بهترین هدیهٔ خداوند به انسانها نیکخواهی است. خداوند اصالت خود را به روان انسان اعطا کرده است؛ فضایل انسان میوهٔ این عطیهٔ اصالت خداوند است. خداوندِ بزرگ تماماً با درایت است و در کلیهٔ کارکردهای خود انسان را همراهی می‌کند. و هنگامی که ما خدای بزرگ را پدر و مادر خویش می‌نامیم، درست عمل می‌کنیم. اگر بدین ترتیب ما خادمان نیاکان الهی‌مان هستیم، پس می‌توانیم با اطمینان به خداوند دعا کنیم. در کلیهٔ لحظات و در هر چیز، بگذارید نسبت به عظمت خداوند احساس بیم و احترام کنیم. ای خداوند، ای قادر والامرتبه و مطلق، ما اذعان می‌کنیم که داوری از آن توست، و این که تمام بخششها از قلب الهی جاری می‌شود.

’’خداوند با ماست؛ از این رو در قلبمان ترس نداریم. اگر فضیلتی در من یافت شود، تجلی خداوند است که در من باقی است. اما این خدا در درون من اغلب مطالبات سختی از ایمان من دارد. اگر خدا با من است، به یقین می‌گویم که هیچ تردیدی در قلبم ندارم. ایمان باید به حقیقت چیزها بسیار نزدیک باشد. و من نمی‌فهمم که چگونه یک انسان می‌تواند بدون این ایمان نیک زندگی کند. نیکی و بدی بدون دلیل برای انسان رخ نمی‌دهد. خداوند مطابق خواستهٔ روان انسان با او برخورد می‌کند. هنگامی که خود را در خطا می‌یابید، در اعتراف به خطایتان درنگ نکنید و به سرعت اشتباهات خود را رفع کنید.

’’یک انسان خردمند مشغول جستجو برای حقیقت است، نه فقط جستجو برای یک زندگی ساده. هدف انسان دستیابی به کمال الهی است. انسان برتر وقف کار تنظیم خود است، و او عاری از اضطراب و ترس است. خداوند با توست؛ هیچ شکی در قلبت نداشته باش. هر عمل نیک پاداش خود را دارد. انسان برتر بر علیه خداوند زمزمه نمی‌کند و بر علیه انسانها نیز حس بدخواهی

ندارد. آنچه را که دوست نداری نسبت به تو انجام شود، در حق دیگران انجام نده. بگذارید دلسوزی بخشی از تمام مجازاتها باشد؛ از هر طریق تلاش کنید مجازات را به برکت تبدیل کنید. راه خدای بزرگ چنین است. در حالی که تمام مخلوقات باید بمیرند و به زمین بازگردند، روح انسان والامنش پیش می‌رود تا در بالا در معرض نمایش گذاشته شود و به نور شکوهمند تابندگیِ نهایی فراز یابد.‘‘

10- ’’مذهب ما‘‘

گنید بعد از تلاش طاقت‌فرسا در این گردآوری آموزشهای مذاهب دنیا در رابطه با پدر بهشتی به کار تدوین آنچه که خلاصه‌ای از اعتقادش در رابطه با خداوند می‌پنداشت پرداخت. او در نتیجهٔ آموزشهای عیسی به این باورها دست یافته بود. این مرد جوان عادت داشت که به این باورها به عنوان ’’مذهب ما‘‘ اشاره کند. این نگاشتهٔ او بود:

’’خداوند، خدای ما خدای یگانه است، و باید او را با تمام ذهن و قلب خود دوست داشته باشید، ضمن این که بهترین تلاش خود را به عمل آورید که بدان گونه که خود را دوست دارید تمامی فرزندانش را دوست بدارید. این خدای یگانه پدر آسمانی ماست، و همه چیز مبتنی بر او است. او با روحش در روان هر انسان صادق سکنی می‌گزیند. و ما که فرزندان خداوند هستیم باید یاد بگیریم که چگونه نگاهداری از روان خود را به او که یک آفرینندهٔ وفادار است بسپاریم. با پدر آسمانی ما همه چیز ممکن است. چون او آفریننده است، و همهٔ چیزها و همهٔ موجودات را آفریده است، غیر از این نمی‌تواند باشد. اگر چه نمی‌توانیم خدا را ببینیم، می‌توانیم او را بشناسیم. و از طریق زندگی کردن به طور روزمره مطابق خواست پدر آسمانی، می‌توانیم او را به همنوعان خویش آشکار سازیم.

’’جلوه‌های الهیِ سرشت خداوند باید بی‌نهایت عمیق و برای ابد خردمندانه باشد. ما نمی‌توانیم از طریق دانش به وجود خداوند پی ببریم، اما می‌توانیم او را از طریق تجربهٔ شخصی در قلب خود بشناسیم. در حالی که عدالت او ممکن است فراتر از ادراک باشد، فروتن‌ترین موجود در زمین می‌تواند رحمت او را دریافت کند. در حالی که پدر جهان را پر می‌کند، در قلوب ما نیز زندگی می‌کند. ذهن انسان بشری و فانی است، اما روح انسان الهی و فناناپذیر است. خداوند نه تنها تماماً قدرتمند است، بلکه تماماً خردمند است. اگر والدین زمینی ما که گرایش شرورانه دارند می‌دانند چگونه فرزندانشان را دوست بدارند و هدایای نیکو به آنها اهدا کنند، پدر نیکوی آسمانی چقدر بیشتر باید بداند که چطور با خردمندی فرزندانش را در زمین دوست بدارد و برکات درخور به آنها عطا نماید.

’’پدر آسمانی نمی‌خواهد حتی یک فرزند در زمین هلاک گردد، مشروط به این که آن فرزند آرزوی یافتن پدر را داشته باشد و به راستی مشتاق باشد همانند او باشد. پدر ما حتی شروران را دوست دارد و همیشه نسبت به ناسپاسان مهربان است. اگر موجودات بشری بیشتری می‌توانستند فقط دربارهٔ نیکی خداوند بدانند، قطعاً در جهت توبه کردن از راههای شرورانهٔ خویش گام

برمی‌داشتند و از تمام گناهان شناخته شده دست می‌کشیدند. سرچشمهٔ تمام چیزهای نیک از پدر نورها است. در او هیچ تغییرپذیری و یا سایهٔ تغییر وجود ندارد. روح خدای راستین در قلب انسان است. او خواستار این است که تمام انسانها برادر باشند. هنگامی که انسانها شروع به حس کردن حضور خداوند می‌کنند، این خود گواه این است خداوند آنها را یافته است، و این که آنها در جستجوی آگاهی پیرامون او هستند. ما در خداوند زندگی می‌کنیم و خداوند در ما سکنی می‌گزیند.

"من دیگر راضی نخواهم بود که باور داشته باشم خداوند پدر همهٔ مردم من است؛ از این پس من باور خواهم داشت که او پدر **من** نیز می‌باشد. من همیشه تلاش خواهم کرد که با کمک روح حقیقت که یاور من است خداوند را پرستش کنم، آنگاه که به راستی خداشناس شدم. اما اول از همه از طریق آموختن این که چگونه خواست خداوند در زمین را انجام دهم به پرستش خدا خواهم پرداخت؛ بدین معنی که بهترین تلاش خود را به عمل خواهم آورد که با هر یک از همنوعان خویش به گونه‌ای رفتار کنم که تصور می‌کنم خداوند دوست دارد با او رفتار شود. و هنگامی که بدین گونه در جسم زندگی می‌کنیم، می‌توانیم بسیاری چیزها را از خدا درخواست کنیم، و او آرزوی قلبی ما را به ما عطا خواهد کرد، تا بهتر آماده باشیم به همنوعان خویش خدمت کنیم. و تمامی این خدمت مهرآمیزِ فرزندان خداوند ظرفیت ما را برای دریافت و تجربه نمودنِ شادیهای بهشت، لذتهای والای خدمتِ روح بهشت، بسط می‌دهد.

"من هر روز برای هدایای وصف‌ناکردنیِ خدا از او سپاسگزاری خواهم کرد؛ من برای کارهای شگفت‌آور او برای فرزندان انسانها او را نیایش خواهم کرد. برای من، او قادر مطلق، آفریننده، نیرو، و رحمت است، اما بیش از همه، او پدر روحی من است، و من به عنوان فرزند زمینی او روزی عازم دیدار او خواهم شد. و استاد من گفته است که از طریق جستجو برای او همانند او خواهم شد. از طریق ایمان به خداوند، با او به آرامش دست یافته‌ام. این مذهب جدید ما کاملاً سرشار از شادمانی است، و یک شادی پایدار ایجاد می‌کند. من مطمئنم که حتی تا مرگ با ایمان خواهم بود، و این که حتماً تاج حیات جاودان را دریافت خواهم کرد.

"من دارم یاد می‌گیرم که همه چیز را مورد سنجش قرار دهم و به آنچه که نیک است پایبند باشم. هر آنچه را که می‌خواهم انسانها با من انجام دهند با همنوعانم انجام خواهم داد. من از طریق این ایمان نوین می‌دانم که انسان می‌تواند فرزند خداوند باشد، اما وقتی که درنگ می‌کنم که به این فکر کنم که همهٔ انسانها برادران من هستند این گاهی مرا وحشت‌زده می‌سازد، اما این باید حقیقت داشته باشد. من نمی‌فهمم که چگونه می‌توانم در پدر بودنِ خداوند شادمان باشم، در حالی که از پذیرش برادر بودن انسانها امتناع می‌کنم. هر کس که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت. اگر این حقیقت داشته باشد، پس همهٔ انسانها باید برادران من باشند.

"من از این پس کارهای نیکم را در نهان انجام خواهم داد؛ همچنین وقتی که تنها هستم در بیشترین حد دعا خواهم کرد. من داوری نمی‌کنم تا مبادا با همنوعانم نامنصف نباشم. من یاد می‌گیرم که دشمنانم را دوست داشته باشم؛ من این شیوهٔ خداگونه بودن را هنوز به درستی نیاموخته‌ام. اگر چه در این مذاهب دیگر خدا را می‌بینم، در 'مذهب ما' او را زیباتر، بامحبت‌تر، بخشنده‌تر، شخصی‌تر، و مثبت‌تر می‌یابم. اما بیش از همه، این موجود بزرگ و شکوهمند، پدر

معنوی من است؛ من فرزند او هستم. و هیچ وسیلهٔ دیگری جز آرزوی صادقانه‌ام که می‌خواهم مثل او باشم، وجود ندارد که به واسطهٔ آن بتوانم او را سرانجام بیابم و برای ابد به او خدمت کنم. سرانجام مذهبی با یک خدا دارم، خدایی شگفت‌انگیز، و او خدایی با نجات جاودان است.‘‘

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 132

اقامت موقت در روم

از آنجا که گُناد حامل درودهای شاهزاده‌های هند به تیبریوس فرمانروای روم بود، در روز سوم بعد از ورود آنها به روم، دو هندی و عیسی در پیشگاه او حضور یافتند. در این روز امپراتور بد خُلق به گونه‌ای غیرمعمول شاد بود و با این سه تن برای مدتی طولانی به گفتگوی دوستانه پرداخت. و هنگامی که آنها از حضور او رفتند، امپراتور با اشاره به عیسی به دستیاری که در سمت راست او ایستاده بود گفت: ”اگر من طرز رفتار شاهانه و شیوهٔ برخورد متین آن مرد را داشتم، یک امپراتور راستین می‌بودم، این طور نیست؟“

گنید در طول مدتی که در روم بود ساعتهای منظمی برای مطالعه و برای دیدن مکانهای مورد علاقه در حول و حوش شهر داشت. پدر او کار تجاری زیادی داشت، و آرزو داشت که پسرش بزرگ شود و در مدیریت منافع عظیم تجاری او یک جانشین شایسته شود. او فکر می‌کرد که وقت آن رسیده که پسرش را به دنیای تجارت آشنا سازد. شهروندان هندی زیادی در روم بودند، و اغلب یکی از کارمندان خود گناد وی را به عنوان مترجم همراهی می‌کرد تا عیسی بتواند روزهای کاملی را برای خود داشته باشد؛ این به او فرصت می‌داد تا با این شهر که دارای دو میلیون سکنه بود به طور کامل آشنا شود. او مکرراً در میدان شهر که مرکز حیات سیاسی، حقوقی، و تجاری بود یافت می‌شد. او اغلب به بالای تپهٔ کاپیتولیوم می‌رفت و همینطور که به این معبد باشکوه که به ژوپیتر، یونو، و مینِروا وقف شده بود می‌نگریست، به اسارتِ جهالتی که این رومیها در آن گرفتار بودند می‌اندیشید. او همچنین وقت زیادی را در تپهٔ پالاتیوم که منزل امپراتور، معبد آپولو، و کتابخانه‌های یونانی و لاتین در آن واقع شده بودند صرف می‌کرد.

در این هنگام امپراتوری روم شامل تمام جنوب اروپا، آسیای صغیر، سوریه، مصر، و شمال غربی آفریقا بود؛ و ساکنان آن در بر گیرندهٔ شهروندان هر کشور نیم کرهٔ شرقی بودند. تمایل او برای مطالعه و در آمیختن با این تودهٔ جهان شهریِ انسانهای یورنشیا دلیل اصلی برای این بود که عیسی رضایت داد به این سفر دست بزند.

عیسی هنگامی که در روم بود چیزهای زیادی دربارهٔ انسانها یاد گرفت، اما ارزشمندترین تجربه از میان تمامی تجارب چندگانهٔ اقامت موقت شش ماههٔ او در آن شهر، تماس او با رهبران مذهبیِ پایتخت امپراتوری و تأثیرگذاری روی آنها بود. پیش از پایان هفتهٔ اول در روم، عیسی به جستجوی رهبران ارزشمند کلبیون، رواقیون، و فرقههای اسرارآمیز، به ویژه گروه میترایی

برآمد و با آنها آشنا گردید. برای عیسی خواه آشکار بود یا نبود که یهودیان مأموریت او را نخواهند پذیرفت، او قطعاً پیشبینی نمود که پیامآورانش به زودی به روم می‌آیند تا ملکوت آسمانی را اعلام کنند؛ و از این رو او به شگفتآورترین نحو شروع به آماده کردن راه برای پذیرش بهتر و قطعیتر پیام آنها نمود. او پنج تن از رواقیون برجسته، یازده تن از کلبیون، شانزده تن از رهبران فرقه‌های اسرارآمیز را انتخاب نمود و بخش عمدهٔ وقت اضافه‌اش را برای تقریباً شش ماه در ارتباط نزدیک با این آموزگاران مذهبی گذراند. و این روش آموزش او بود: او هرگز یک بار نیز به خطاهای آنها حمله نکرد و حتی نقایص آموزشهای آنها را ذکر نکرد. در هر مورد او حقیقتی را که در آموزشهای آنها نهفته بود انتخاب می‌کرد و سپس چنان این حقیقت را در اذهان آنها آراسته می‌ساخت و نورانی می‌کرد که در مدتی بسیار کوتاه این بهسازیِ حقیقت خطای مربوطه را به گونه‌ای مؤثر تحت‌الشعاع قرار می‌داد؛ و بدین ترتیب این مردان و زنانی که توسط عیسی آموزش دیده بودند برای شناخت متعاقب حقایق بیشتر و مشابه در آموزشهای میسیونرهای آغازین مسیحی آماده می‌شدند. این پذیرش اولیهٔ آموزشهای موعظه‌گران بشارت مسیحی بود که آن نیروی قدرتمند برای گسترش سریع مسیحیت در روم و از آنجا به سرتاسر امپراتوری را ایجاد کرد.

اهمیت این کار خارق‌العاده از طریق ثبت این واقعیت بهتر می‌تواند درک شود که از میان این گروه سی و دو نفره از رهبران مذهبی در روم که توسط عیسی آموزش دیدند، فقط دو تن بی‌ثمر بودند؛ سی تن به افراد کلیدی در استقرار مسیحیت در روم تبدیل شدند، و برخی از آنها همچنین به تبدیل معبد اصلی میترایی به نخستین کلیسای مسیحی آن شهر کمک کردند. ما که از پشت صحنه و در پرتو نوزده قرن زمان به فعالیتهای بشری نظر می‌افکنیم، تنها سه عامل را در آماده‌سازیِ آغازینِ صحنه برای گسترش سریع مسیحیت در سرتاسر اروپا از ارزش فوق‌العاده تلقی می‌کنیم، و آنها از این قرارند:

1- انتخاب و حفظ شمعون پطرس به عنوان یک رسول.

2- گفتگو با استیفان در اورشلیم که مرگ او به تغییر کیش دادن سولُس طرسوس منتهی گشت.

3- آماده‌سازی مقدماتی این سی رومی برای رهبری متعاقب مذهب جدید در روم و در سرتاسر امپراتوری.

نه استیفان و نه سی فرد انتخاب شده در سرتاسر تمامی تجاربشان هیچگاه متوجه نشدند که آنها با مردی که نامش موضوع آموزش مذهبی آنها گردید یک بار صحبت کرده بودند. کار عیسی با سی و دو تنِ اولیه کاملاً شخصی بود. کاتب دمشق در تلاشهایش برای این افراد هیچگاه با بیش از سه تن از آنها در یک نوبت دیدار نداشت، و به ندرت بیش از دو تن، در حالی که بیشتر اوقات به صورت فردی به آنها آموزش می‌داد. و او می‌توانست این کار بزرگ آموزش مذهبی را انجام دهد زیرا این مردان و زنان به سنت التزام نداشتند؛ آنها در رابطه با تمامی رخدادهای مذهبی آینده قربانیان یک پیش پنداشتِ تثبیت شده نبودند.

در سالهایی که به زودی بعد از آن آمدند، پطرس، پولس، و سایر آموزگاران مسیحی در روم در رابطه با این کاتب دمشق که پیش از آنها آمده بود و به گونه‌ای بسیار آشکار (و به تصور آنها به طور ناخواسته) با بشارت جدید خداوند راه را برای آمدن آنها آماده ساخت بارها شنیدند. اگر چه پولس در واقع هویت این کاتب دمشق را هرگز حدس نزد، مدت کوتاهی پیش از مرگش، به دلیل تشابه توصیفات شخصی به این نتیجه رسید که "چادرساز انطاکیه" همان "کاتب دمشق" بود. شمعون پطرس یک بار در حالی که در روم موعظه می‌کرد پس از گوش دادن به یک توصیف کاتب دمشق، حدس زد که ممکن است این فرد عیسی باشد اما به سرعت این ایده را کنار گذاشت، و کاملاً می‌دانست (البته بدان گونه که او تصور می‌کرد) که استاد هرگز در روم نبوده است.

1- ارزشهای راستین

عیسی در اوایل اقامت موقتش در روم یک بار با آنگامون، رهبر رواقیون، در تمام طول شب یک گفتگو داشت. این مرد متعاقباً یک دوست بزرگ پولس شد و اثبات نمود که یکی از حامیان قدرتمند کلیسای مسیحی در روم است. عیسی در محتوا و با بازگویی در نگارش امروزی به آنگامون اینطور آموزش داد:

شاخص ارزشهای راستین باید در دنیای معنوی و در سطوح الهیِ واقعیتِ جاودان مورد جستجو واقع شود. برای یک انسان فرازگرا کلیهٔ معیارهای پایین‌تر و مادی باید به صورت چیزهای گذرا، جزئی، و دون پایه مورد نگرش واقع شوند. دانشمند، بدین گونه، نسبت به اکتشافِ مرتبط بودنِ واقعیات مادی به هم محدود است. از نظر تکنیکی، او حق ندارد تصریح کند که او ماتریالیست یا ایده‌آلیست است، زیرا او در این نحوهٔ عملکرد رویکرد یک دانشمند راستین را رها کرده است، چرا که هر گونه و تمامی این تصریحاتِ رویکرد دقیقاً جوهر فلسفه می‌باشند.

تا وقتی که بینش اخلاقی و نیل معنویِ نوع بشر به طور متناسب افزایش نیافته باشد، پیشرفت نامحدود یک فرهنگ صرفاً مادی‌گرا می‌تواند برای تمدن سرانجام به یک تهدید تبدیل شود. یک دانش صرفاً ماتریالیستی در درون خودش تخم بالقوهٔ نابودی تمامی تلاشهای علمی را حمل می‌کند، زیرا همین رویکرد، حاکی از فروپاشیِ غائیِ تمدنی است که حس ارزشهای اخلاقیِ خود را ترک نموده است و دستیابی به هدف معنوی خود را طرد کرده است.

دانشمند ماتریالیست و آرمان‌گرای افراطی همیشه فرجامشان برخورد با یکدیگر است. این امر در مورد آن دانشمندان و آرمانگرایانی که دارای یک شاخص مشترک از ارزشهای بالای اخلاقی و سطوح معیار معنوی هستند صدق نمی‌کند. در هر عصر دانشمندان و مذهب‌گرایان باید تشخیص دهند که در پیشگاه دادگاهِ نیاز بشری تحت محاکمه هستند. آنها باید از انجام هر گونه جنگ در میان خود احتراز کنند، ضمن این که شجاعانه تلاش کنند از طریق وقف افزایش یافته به خدمت به پیشرفت بشر بقای مداوم خود را توجیه کنند. اگر به اصطلاح دانش یا مذهبِ هر عصر دروغین باشد، پس باید یا فعالیتهای خود را مطهر سازد و یا این که در برابر پدیداریِ یک دانش مادی یا مذهب معنوی که از مرتبت راستین‌تر و ارزشمندتر برخوردار است از میان برود.

2- نیکی و شرارت

ماردوس رهبر شناخته شدهٔ کلبیونِ روم بود، و او یک دوست بزرگ کاتب دمشق شد. او روزهای متوالی با عیسی گفتگو نمود، و شبهای متوالی به آموزشهای آسمانی او گوش داد. در میان بحثهای مهمتر با ماردوس بحثی بود که برای پاسخ دادن به این پرسش کلبیِ صادق دربارهٔ نیکی و شرارت طراحی شده بود. در محتوا و با عبارت‌پردازی قرن بیستم، عیسی گفت:

برادر من، نیکی و شرارت به سادگی کلماتی هستند که نماد سطوح نسبیِ درک بشری از جهان قابل مشاهده می‌باشند. اگر تو به لحاظ اخلاقی تنبل و به لحاظ اجتماعی بی‌تفاوت باشی، می‌توانی از کاربردهای اجتماعی کنونی به عنوان شاخص نیکی استفاده کنی. اگر تو از نظر معنوی تن‌آسا و از نظر اخلاقی غیرمترقی باشی، می‌توانی رسوم و سنتهای مذهبی هم‌عصران خود را به عنوان شاخص نیکی به کار گیری. اما روانی که از زمان بقا می‌یابد و به ابدیت وارد می‌شود باید میان نیکی و شرارت، بدان گونه که به وسیلهٔ ارزشهای راستینِ معیارهای معنوی تعیین شده است، به یک انتخاب زنده و شخصی دست بزند. این معیارهای معنوی توسط روح الهی که پدر آسمانی برای سکونت در قلب انسان فرستاده مقرر شده است. این روح سکنی‌گزین شاخص بقای شخصیت است.

نیکی، مثل حقیقت، همیشه نسبی و به گونه‌ای استوار متضاد با شرارت است. درک این کیفیتهای نیکی و حقیقت است که روانهای در حال تکامل انسانها را قادر می‌سازد به آن تصمیمات شخصیِ انتخابی که برای بقای ابدی ضروری هستند دست زند.

فردِ از نظر معنوی نابینا که به طور منطقی احکام علمی، رسوم اجتماعی، و اندیشهٔ خشک مذهبی را دنبال می‌کند در معرض این خطر مهلک قرار دارد که آزادی اخلاقی خود را قربانی کند و رهایی معنوی خود را از دست بدهد. فرجام چنین روانی این است که یک طوطی روشنفکر، یک آدم ماشینیِ اجتماعی، و یک برده برای مرجع مذهبی شود.

نیکی همیشه به سوی سطوح نوینِ آزادیِ فزاینده در خود شکوفانیِ اخلاقی و پیشرفت معنویِ شخصیت — کشف تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین و تعیین هویت با او — در حال رشد است. یک تجربه وقتی نیک است که قدردانی از زیبایی را به اوج می‌رساند، خواست اخلاقی را افزایش می‌دهد، تشخیص دادنِ حقیقت را بالا می‌برد، بر ظرفیت مهر ورزیدن و خدمت کردن به همنوعان می‌افزاید، آرمانهای معنوی را تعالی می‌بخشد، و انگیزه‌های عالی بشریِ زمان را با طرحهای جاودان تنظیم کنندهٔ سکنی‌گزین یگانه می‌سازد، و تمام اینها مستقیماً به یک اشتیاق افزایش یافته برای انجام خواست پدر راه می‌برد، و از این طریق اشتیاق الهی برای یافتن خداوند و بیشتر مثل او شدن را به بار می‌آورد.

به تدریج که شما در زمینهٔ رشد مخلوق از نردبان جهان بالا می‌روید، در انطباق کامل با ظرفیت خود برای تجربهٔ نیکی و تشخیص حقیقت، نیکی فزاینده و شرارت کاهش یابنده خواهید یافت. تا

هنگام دستیابیِ روانِ در حال فراز بشری به سطوح نهایی روحی، توانایی در سر پروراندن خطا یا تجربه نمودنِ شرارت به طور کامل از میان نخواهد رفت.

نیکی، زنده، نسبی، همیشه پیشرونده، و به گونه‌ای ثابت یک تجربهٔ شخصی است، و برای همیشه با تشخیص حقیقت و زیبایی همبسته است. نیکی در شناخت ارزشهای راستینِ مثبتِ سطح معنوی یافت می‌شود، و باید در تجربهٔ بشری با همتای منفی آن — سایه‌های شرارت بالقوه — مقایسه شود.

تا وقتی که شما به سطوح بهشت دست نیابید، نیکی همیشه بیشتر یک جستجو خواهد بود تا یک دارایی، بیشتر یک هدف خواهد بود تا یک نیل تجربی. اما حتی وقتی که گرسنه و تشنهٔ درستکاری هستید، رضایت فزاینده‌ای در نیل جزئی به نیکی تجربه می‌کنید. وجود نیکی و شرارت در دنیا به واسطهٔ خود، اثبات قطعیِ وجود و واقعیتِ خواست اخلاقی انسان، یعنی شخصیت است که این ارزشها را بدین گونه مشخص می‌کند و نیز قادر است میان آنها انتخاب کند.

تا وقت دستیابی به بهشت، ظرفیت انسان فراز یابنده برای تعیین هویت خویشتن با ارزشهای راستین روحی چنان افزایش یافته است که به دستیابی به کمالِ داشتنِ نور حیات منجر می‌شود. چنین شخصیت کامل شدهٔ روحی چنان به طور کامل، به طور الهی، و به طور معنوی با کیفیتهای مثبت و متعالی نیکی، زیبایی، و حقیقت یگانه می‌شود که وقتی در معرض درخشش نافذِ نور الهیِ فرمانروایان بیکران بهشت قرار می‌گیرد هیچ احتمالی باقی نمی‌ماند که چنین روح درستکاری هیچ سایهٔ منفیِ شرارت بالقوه بیافکند. در کلیهٔ این شخصیتهای روحی، نیکی دیگر هیچگاه جزئی، مغایر، و نسبی نیست؛ آن به طور الهی کامل و به لحاظ معنوی سرشار شده است؛ آن به خلوص و کمال متعال نزدیک می‌شود.

امکان شرارت برای انتخاب اخلاقی ضروری است، اما نه واقعیتِ آن. یک سایه فقط به طور نسبی واقعی است. شرارت واقعی به عنوان یک تجربهٔ شخصی ضروری نیست. در قلمروهای پیشرفت اخلاقی در سطوح پایین‌تر رشد معنوی، شرارت بالقوه به عنوان یک انگیزهٔ تصمیم به همان اندازه خوب عمل می‌کند. شرارت فقط وقتی به یک واقعیتِ تجربهٔ شخصی تبدیل می‌شود که یک ذهن اخلاقی شرارت را به عنوان گزینه‌اش انتخاب کند.

3- حقیقت و ایمان

نَبون یک یهودی یونانی بود و در میان رهبران فرقهٔ اصلی اسرارآمیز در روم، فرقهٔ میترایی، از همه سرشناس‌تر بود. در حالی که این کاهن اعظم میترائیسم گفتگوهای زیادی با کاتب دمشق انجام داد، به خاطر بحثشان در مورد حقیقت و ایمان که در یک بعدازظهر انجام شد به پایدارترین نحو تحت تأثیر قرار گرفت. نَبون به این فکر کرده بود که به یک تغییر کیش دادهٔ عیسی تبدیل شود، و حتی پیشنهاد داده بود که به عنوان یک آموزگار میترایی به فلسطین بازگردد. او متوجه

نبود که عیسی داشت او را آماده می‌ساخت تا یکی از تغییر کیش داده‌های آغازین به بشارت ملکوت خداوند شود. محتوای آموزش عیسی که به بیان امروزی بازگویی شده این بود:

حقیقت نمی‌تواند با کلمات تعریف شود، بلکه فقط از طریق زندگی کردن. حقیقت همیشه بیش از دانش است. دانش به چیزهایی که مشاهده می‌شوند مربوط است، اما حقیقت از این سطوح صرفاً مادی فراتر می‌رود، بدین لحاظ که با خرد سازگار است و در بر گیرندهٔ این چیزهای غیرقابل ژرف اندیشی همچون تجربهٔ بشری، حتی واقعیات روحی و زنده است. شناخت، در علم منشأ دارد؛ خرد، در فلسفهٔ راستین؛ و حقیقت، در تجربهٔ مذهبیِ زندگی معنوی. دانش با واقعیات سر و کار دارد؛ خرد، با روابط؛ و حقیقت، با ارزشهای واقعیت.

انسان به این تمایل دارد که به علم یک شکل قطعی دهد، فلسفه را تدوین نماید، و حقیقت را جزم اندیشی کند، زیرا در تنظیم با تلاشهای پیشروندهٔ زندگی از نظر ذهنی تنبل است، در حالی که از ناشناخته‌ها نیز به اندازهٔ زیاد می‌ترسد. انسان طبیعی در شروع نمودنِ تغییرات در عاداتش پیرامون اندیشه کردن و در تکنیکهایش در زمینهٔ زندگی کند است.

حقیقتِ آشکار شده، حقیقتِ شخصاً کشف شده، شادمانیِ وافرِ روانِ بشری است؛ این آفرینش مشترک ذهن مادی و روح ساکن در اوست. نجات ابدیِ این روانِ حقیقت شناس و دوستدار زیبایی از طریق آن گرسنگی و تشنگی برای نیکی تضمین می‌شود که این انسان را به ایجاد یک مقصود یگانه برای انجام خواست پدر، یعنی یافتن خداوند و همانند او شدن، هدایت می‌کند. هرگز میان دانش راستین و حقیقت تضاد وجود ندارد. ممکن است میان دانش و اعتقادات بشری تضاد وجودداشته باشد، اعتقاداتی که با تعصب رنگ خورده‌اند، با ترس تحریف شده‌اند، و تحت‌الشعاع ترس از رو در رویی با واقعیات جدیدِ کشف مادی یا پیشرفت معنوی قرار گرفته‌اند.

اما بدون به کارگیریِ ایمان، حقیقت هرگز نمی‌تواند داراییِ انسان شود. این حقیقت دارد زیرا اندیشه‌ها، خرد، اخلاقیات، و آرمانهای انسان هرگز از ایمان او، امید والای او، بالاتر نخواهد رفت. و تمامی این ایمان راستین مبتنی بر اندیشهٔ ژرف، انتقاد از خودِ صادقانه، و ضمیر خلل ناپذیر اخلاقی می‌باشد. ایمان، الهامِ تخیلِ روحی شدهٔ خلاق است.

ایمان آغازگر فعالیتهای فوق بشریِ جرقهٔ الهی است، آن جوانهٔ فناناپذیری که در درون ذهن انسان زندگی می‌کند و پتانسیل بقای جاودان است. گیاهان و حیوانات از طریق تکنیک منتقل ساختن ذراتِ یکسانِ خود از یک نسل به نسل دیگر در زمان بقا می‌یابند. روان بشریِ انسان (شخصیت) از طریق پیوند زدنِ هویت با این جرقهٔ الهیِ ساکن در او که جاودان است، و برای تداوم بخشیدنِ شخصیت بشری به یک سطح ادامه یابنده و بالاترِ وجودِ پیشروندهٔ جهان عمل می‌کند، از مرگ فانی بقا می‌یابد. تخم پنهانِ روان بشری یک روح جاودان است. دومین نسل روح انسان، اولین پدیداری شخصیت از میان تسلسلی از پدیداریهای شخصیت در وجودهای روحی و پیشرونده است، و فقط هنگامی که این وجود الهی به سرچشمهٔ وجودش، یعنی سرچشمهٔ شخصیِ تمامی وجود، خداوند، پدر جهانی، دست می‌یابد این تسلسل به انتها می‌رسد.

زندگی بشری ادامه می‌یابد — بقا می‌یابد — زیرا یک کارکرد جهانی دارد، کار یافتن خداوند. روانِ با ایمان فعال شدهٔ انسان، نمی‌تواند پیش از دستیابی به این هدف سرنوشت متوقف گردد؛ و هنگامی که به یکباره به این هدف الهی دست یافت، هرگز نمی‌تواند کارش را به پایان رساند، زیرا خداگونه — جاودان — شده است.

تکامل معنوی یک تجربهٔ انتخاب فزاینده و داوطلبانهٔ نیکی است که با یک کاهش برابر و پیشروندهٔ امکان شرارت توأم است. با دستیابی به انتخاب نهایی برای نیکی و ظرفیت تکمیل شده برای قدردانی از حقیقت، یک کمال زیبایی و تقدس پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد که درستکاریِ آن برای ابد مانع امکانِ پدیداریِ حتی مفهوم پتانسیل شرارت می‌شود. چنین روان خدا شناسی هنگامی که در چنین سطح بالای روحی از نیکی الهی عمل می‌کند، هیچ سایه‌ای از شرارتِ تردیدآمیز نمی‌افکند.

حضور روح بهشتی در ذهن انسان در بر گیرندهٔ آشکارسازی قول و پیمانِ وفادارانهٔ یک وجود ابدیِ پیشرفت الهی برای هر روانی است که به دنبال نیل به تعیین هویت با این قطعهٔ روحیِ فناناپذیرِ پدر جهانی است که در فرد ساکن است.

پیشرفت در جهان با آزادی فزایندهٔ شخصیت تعیین ویژگی می‌شود، زیرا این به دستیابی تدریجی به سطوح بالاتر و والاترِ فهمِ خود و به دنبال آن، محدودیت داوطلبانهٔ خود مربوط است. دستیابی به حد عالیِ خود – محدودیتِ معنوی با کامل بودنِ آزادی جهانی و آزادی شخصی برابر است. ایمان روان انسان را در بحبوحهٔ سردرگمیِ جهت‌گیریِ آغازین او در چنین جهان پهناوری پرورش می‌دهد و حفظ می‌کند، در حالی که دعا یگانه‌سازِ بزرگِ الهام‌های گوناگونِ تخیل خلاق و تمایلات ایمانیِ یک روان می‌شود که تلاش دارد خود را با آرمانهای روحیِ حضور سکنی‌گزین و مربوطهٔ الهی تعیین هویت کند.

نَبون به واسطهٔ هر یک از گفتگوهایش با عیسی به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر این کلمات قرار می‌گرفت. این حقایق مداوماً در درون قلب او شعله‌ور می‌شدند، و او برای موعظه‌گران بشارت عیسی که بعدها از راه رسیدند بسیار یاری دهنده بود.

4- کار روحانیِ شخصی

وقتی که عیسی در روم بود، تمامی اوقات فراغت خود را به این کار آماده ساختن مردان و زنان که شاگردان آینده در پادشاهیِ پیش رو شوند اختصاص نداد. او وقت زیادی را صرف کسب آگاهی کامل از کلیهٔ نژادها و طبقات انسانهایی که در روم زندگی می‌کردند نمود. این شهر در آن هنگام بزرگترین و جهانی‌ترین شهر دنیا بود. عیسی در هر یک از این تماسهای بیشمار بشری یک هدف دوگانه داشت: او مشتاق بود که از واکنشهای آنها نسبت به حیاتی که در جسم زندگی می‌کردند آگاهی یابد، و نیز می‌خواست چیزی بگوید یا کاری انجام دهد که آن زندگی را غنی‌تر و

ارزشمندتر سازد. آموزشهای مذهبی او در طول این هفته‌ها متفاوت از آن آموزشهایی که زندگی آتی او را به عنوان آموزگار دوازده تن و موعظه‌گر توده‌ها تعیین ویژگی می‌کرد نبودند.

همیشه موضوع اصلی پیام او این بود: واقعیتِ مهر پدر آسمانی و حقیقت بخشش او، به همراه این مژده که انسان یک فرزند ایماندار همین خدای محبت است. تکنیک معمولِ عیسی در زمینهٔ تماس اجتماعی این بود که توجه مردم را جلب کند و از طریق پرسیدن سئوالاتی از آنها به گفتگو با خود بکشاند. این گفتگو معمولاً از طریق پرسیدن سؤالاتش از آنها آغاز می‌شد و با پرسیدن سؤالات آنها از او پایان می‌یافت. او از طریق پرسیدن یا پاسخ دادن به سؤالات، به همین اندازه در آموزش دادن مهارت داشت. به عنوان یک قاعده، به آنهایی که از همه بیشتر آموزش می‌داد در کمترین حد می‌گفت. آنهایی که از خدمت روحانی شخصی او در بیشترین حد بهره بردند انسانهایی گرانبار، مضطرب، و محزون بودند که به دلیل یافتن فرصتی برای سبک کردن روانهای خود نزد یک شنوندهٔ دلسوز و با ادراک بسیار تسکین می‌یافتند، و او همهٔ اینها و حتی بیشتر بود. و هنگامی که این موجودات بشریِ ناسازگار دربارهٔ دشواریهای خویش به عیسی می‌گفتند، او همیشه قادر بود در جهت تصحیح مشکلات واقعی آنها پیشنهادات عملی و فوراً مؤثری عرضه دارد، هر چند که از گفتن کلماتِ فوراً تسکین دهنده و بی‌درنگ تسلی دهنده غافل نبود. و او به گونه‌ای ثابت به این انسانهای پریشان دربارهٔ مهر خداوند می‌گفت و با روشهای متفاوت و گوناگون این آگاهی را می‌داد که آنها فرزندان این پدر آسمانی با محبت هستند.

به این شیوه، در طول اقامت موقت در روم، عیسی شخصاً با بیش از پانصد انسان آن سرزمین تماسی عاطفی و تعالی‌بخش برقرار کرد. او بدین نحو اطلاعاتی از نژادهای مختلف نوع بشر به دست آورد که هرگز نمی‌توانست در اورشلیم و حتی در اسکندریه به دست آورد. او همیشه این شش ماه را به عنوان یکی از غنی‌ترین و آموزنده‌ترین دوره‌های مشابه در دوران زندگی زمینی خود تلقی می‌کرد.

همانطور که انتظار می‌رفت، چنین مرد چند هنره و پویا نمی‌توانست برای شش ماه در کلان شهرِ دنیا بدین گونه کار کند بدون این که اشخاص بیشماری که مشتاق بودند خدمات او را در ارتباط با کاری و بارها برای یک پروژهٔ تدریس، اصلاحات اجتماعی، یا جنبش مذهبی کسب کنند به او مراجعه نکنند. بیش از دوازده عدد از این گونه پیشنهادات به او عرضه شد، و او هر یک را به عنوان موقعیتی برای دادنِ قدری اندیشهٔ تعالی بخش معنوی از طریق کلمات به خوبی انتخاب شده یا از طریق یک خدمت مهربانانه به کار گرفت. عیسی بسیار مشتاق انجام دادن کارها — حتی کارهای کوچک — برای انواع مردم بود.

او با یک سناتور رومی در رابطه با سیاست و کشورداری صحبت کرد، و این تماسِ تنها با عیسی چنان تأثیری روی این قانونگذار گذاشت که او باقی عمرش را بدون کامیابی تلاش کرد که همکارانش را متقاعد سازد روند سیاست حاکم را از این ایده که دولت از مردم حمایت کند و آنها را تغذیه کند به این ایده که مردم از دولت حمایت کنند تغییر دهند. عیسی یک عصر را با یک برده‌دار ثروتمند گذراند، و دربارهٔ انسان به عنوان یک فرزند خداوند صحبت کرد، و روز بعد این مرد، کلادیوس، یکصد و هفده برده را آزاد نمود. او در هنگام شام از یک پزشک یونانی

دیدار کرد، و به او گفت که بیماران او دارای ذهن، روح، و نیز بدن هستند، و بدین ترتیب این دکتر توانمند را راهنمایی کرد که به یک خدمت عمیق‌تر به همنوعانش مبادرت ورزد. او با انواع و اقسام مردمان از هر ردهٔ زندگی گفتگو کرد. تنها مکان در روم که از آن دیدار نکرد حمام‌های عمومی بود. او به دلیل بی‌بند و باری جنسی که در آنجا رواج داشت از همراهی کردن با دوستانش به حمام‌ها امتناع کرد.

او به یک سرباز رومی، در حالی که در امتداد رود تیبر قدم می‌زدند، گفت: ”به اندازهٔ دستانت در قلبت شجاع باش. جرأت داشته باش که عدالت را اجرا کنی و آنقدر بزرگ باش که بخشش نشان دهی. همانطور که از مافوقان خود اطاعت می‌کنی، سرشت پایین‌ترت را مجبور کن که از سرشت والاترت اطاعت کند. حرمت نیکی را نگهدار و حقیقت را ستایش کن. به جای زشتی زیبایی را انتخاب کن. به همنوعانت محبت کن و با تمام قلب به خدا نزدیک شو، زیرا خدا پدر آسمانی تو است.“

او به سخنگوی میدان شهر گفت: ”شیواییِ گویش تو خشنود کننده است، منطق تو قابل تحسین است، صدای تو خوشایند است، اما آموزشهای تو به سختی از حقیقت برخوردار است. اگر فقط می‌توانستی از رضایت الهام‌بخشِ شناخت خداوند به عنوان پدر معنوی خود لذت ببری، قدرت سخنگوییِ خود را به کار می‌گرفتی تا همنوعان خویش را از اسارت تاریکی و از بردگیِ نادانی رها سازی.“ این همان مارکوس بود که موعظهٔ پطرس را در روم شنید و جانشین او شد. هنگامی که آنها پطرس شمعون را به صلیب کشیدند، این مرد بود که آزار دهندگان رومی را به چالش گرفت و به موعظهٔ بشارت نوین مسیحی شجاعانه ادامه داد.

عیسی به دنبال دیدار از یک مرد فقیر که به دروغ مورد اتهام قرار گرفته بود با او نزد قاضی رفت، و پس از این که اجازهٔ ویژه دریافت کرد که به نمایندگی از او حضور یابد، آن خطابهٔ عالی را ایراد کرد و در جریان آن گفت: ”عدالت یک ملت را بزرگ می‌سازد، و هر چه یک ملت بزرگتر باشد بیشتر مشتاق آن خواهد بود که ببیند حتی برای حقیرترین شهروندش بی‌عدالتی رخ ندهد. وای بر هر ملتی که فقط آنهایی که پول و نفوذ دارند بتوانند عدالت بی‌درنگ را در دادگاههایش به دست آورند! این وظیفهٔ مقدس یک قاضی است که بی‌گناه را تبرئه کند و نیز گناهکار را تنبیه کند. پایداری یک ملت به بی‌طرفی، عدالت، و درستی دادگاههای آن بستگی دارد. دولت مدنی روی عدالت بنا شده است، حتی بدان گونه که مذهب راستین روی بخشش بنا شده است.“ قاضی پرونده را از نو باز کرد، و هنگامی که شواهد مورد بررسی قرار گرفت، او زندانی را آزاد کرد. از میان تمام فعالیتهای عیسی در طول این روزهای خدمت روحانی شخصی، این فعالیت به این که یک حضور علنی شود از همه نزدیکتر بود.

5- مشاوره دادن به مرد ثروتمند

یک مرد خاص ثروتمند، یک شهروند روم و یک رواقی، که توسط آنگامون معرفی شده بود به اندازهٔ زیاد به آموزشهای عیسی علاقمند گشت. بعد از بسیاری گفتگوهای صمیمانه، این شهروند

ثروتمند از عیسی پرسید که اگر دارای ثروت بود با آن چه می‌کرد، و عیسی به او پاسخ داد: ”من ثروت مادی را وقف بهبود زندگی مادی می‌کردم، حتی بدان گونه که دانش، خرد، و خدمت معنوی را برای غنی ساختن زندگی عقلانی، متعالی ساختن زندگی اجتماعی، و پیشبرد زندگی معنوی به کار می‌گرفتم. من ثروت مادی را به عنوان یک سپردهٔ خردمندانه و مؤثرِ منابع یک نسل برای منفعت و متعالی ساختنِ نسلهای بعد و بعد از آن به کار می‌گرفتم.“

اما مرد ثروتمند از پاسخ عیسی به طور کامل قانع نشد. او بی‌باک شد و دوباره پرسید: ”اما فکر می‌کنی که مردی در موقعیت من باید با ثروتش چه کند؟ آیا باید آن حفظ کنم و یا آن را ببخشم؟“ و هنگامی که عیسی دید او به راستی مشتاق است از حقیقت دربارهٔ وفاداریش به خداوند و وظیفه‌اش در قبال انسانها بیشتر بداند، در ادامه پاسخ داد: ”دوست خوب من: من اینطور تشخیص می‌دهم که تو جویندهٔ صادقی هستی که به دنبال خرد و یک دوستدار شرافتمند حقیقت است؛ از این رو می‌خواهم دیدگاهم را پیرامون راه حل مشکلات تو که به مسئولیتهای ثروت مربوط است در برابر تو قرار دهم. من به این دلیل این کار را انجام می‌دهم که از من درخواست مشورت نموده‌ای، و من در دادن این اندرز به تو، کاری به ثروت هر مرد ثروتمند دیگر ندارم؛ من فقط به تو و برای هدایت شخصی تو این اندرز را می‌دهم. اگر به راستی آرزو داری که ثروت خود را به عنوان یک امانت تلقی کنی، اگر واقعاً می‌خواهی یک مباشر خردمند و مؤثر ثروت انباشته شدهٔ خود بشوی، پس به تو مشاوره می‌دهم که تحلیل زیرین را در رابطه با منابع ثروت خود به عمل آوری: از خود بپرس، و بهترین تلاش خود را به عمل آور که پاسخی صادقانه بیابی، این ثروت از کجا آمده است؟ و به عنوان کمکی در مطالعهٔ منابع داراییِ بزرگ خود، پیشنهاد می‌کنم که ده روش متفاوت زیرینِ انباشت ثروت مادی را در نظر داشته باشی:

”1- ثروت به ارث رسیده — ثروتی که از والدین و نیاکان دیگر سرچشمه یافته باشد.

”2- ثروت کشف شده — ثروتی که از منابع کشت ناشدهٔ زمین مادر سرچشمه یافته است.

”3- ثروت تجاری — ثروتی که به صورت یک سود عادلانه در معاوضه و مبادلهٔ کالاهای مادی به دست آمده است.

”4- ثروت ناعادلانه — ثروتی که حاصل استثمار ناعادلانه یا به بردگی درآوردن همنوعان است.

”5- ثروت سود — درآمدی که حاصل سود عادلانه و منصفانهٔ امکانات سرمایهٔ سرمایه‌گذاری شده است.

”6- ثروت نبوغ — ثروتی که از پاداشهای عطایای خلاق و مبتکرانهٔ ذهن بشر به دست آمده باشد.

”7- ثروت تصادفی — ثروتی که حاصل سخاوت همنوعان باشد یا در شرایط زندگی منشأ داشته باشد.

”8- ثروت سرقت شده — ثروتی که از طریق غیرمنصفانه، نادرستی، دزدی، یا کلاهبرداری به دست آمده باشد.

”9- وجوه امانتی — ثروتی که به منظور یک استفادهٔ مشخص، اکنون یا در آینده، توسط همنوعانتان در دستان شما قرار گرفته باشد.

”10- ثروت اکتسابی — ثروتی که به طور مستقیم حاصل کار شخصی شما، پاداش عادلانه و منصفانهٔ تلاشهای روزمرهٔ ذهن و بدن خودتان باشد.

”و بدین ترتیب، دوست من، اگر در پیشگاه خدا و در خدمت به انسانها، یک مباشر صادق و عادل ثروت بزرگ خود باشی، باید ثروت خود را به طور تقریبی به این ده بخش بزرگ تقسیم کنی، و سپس در اداره نمودنِ هر بخش مطابق تفسیر خردمندانه و صادقانهٔ قوانین عدالت، برابری، انصاف، و کارآییِ راستین اقدام کنی؛ با این همه، اگر در وضعیتهای مبهم، در زمینهٔ ملاحظهٔ بخشنده و عاری از خودخواهی برای پریشانیِ قربانیانِ رنج دیدهٔ شرایط ناگوار حیات انسانی گاهی اوقات خطا کنی، خدای آسمان تو را محکوم نخواهد کرد. وقتی دربارهٔ عدل و عدالتِ وضعیتهای مادی به طور صادقانه تردید داشته باشی، بگذار تصمیمات تو به نفع آنهایی باشد که نیازمندند، آنهایی را مورد توجه قرار بده که از شوربختیِ سختیهای ناسزاوار رنج می‌برند.“

بعد از چندین ساعت بحث دربارهٔ این امور و در پاسخ به درخواست مرد ثروتمند برای آموزشهای بیشتر و مفصل‌تر، عیسی به بسط دادن اندرز خود ادامه داد و در محتوا چنین گفت: ”در حالی که من پیشنهادات بیشتری در رابطه با رویکرد تو نسبت به ثروت عرضه می‌دارم، به تو خاطر نشان می‌کنم که مشاورهٔ مرا به صورت اندرزی که فقط به تو داده شده و برای هدایت شخصی توست دریافت داری. من فقط از جانب خودم و به عنوان یک دوست جستجوگر با تو صحبت می‌کنم. من از تو صمیمانه درخواست می‌کنم که در رابطه با این که چگونه مردان ثروتمند دیگر باید ثروتشان را مورد ملاحظه قرار دهند یک دیکتاتور نشوی. من به تو توصیه می‌کنم که:

”1- تو به عنوان مباشر ثروتِ به ارث رسیده باید منابع آن را مورد ملاحظه قرار دهی. تو وظیفهٔ اخلاقی داری که بعد از برداشتن یک سهم عادلانه برای سود نسل کنونی، در انتقال صادقانهٔ ثروت مشروع به نسلهای بعد، نسل گذشته را نمایندگی کنی. اما تو موظف نیستی که به هر ناصادقی یا بی‌عدالتی که در انباشت غیرعادلانهٔ ثروت توسط نیاکانت صورت گرفته تداوم بخشی. هر قسمت از ثروت به ارث رسیده‌ات را که مشخص شده از طریق کلاه‌برداری یا عدم انصاف به دست آمده است، می‌توانی مطابق اعتقادات قلبی‌ات پیرامون عدالت، سخاوت، و جبران خسارت، پرداخت کنی. از باقیماندهٔ ثروت مشروع به ارث

رسیده‌ات می‌توانی به عنوان امانتدار یک نسل برای نسل بعد به طور عادلانه استفاده کنی و با اطمینان خاطر آن را انتقال دهی. باید شناخت خردمندانه و قضاوت استوار، تصمیمات تو را در رابطه با میراث ثروت به جانشینانت دیکته کند.

"2- هر کس که در نتیجهٔ اکتشاف از ثروت برخوردار شود باید به یاد داشته باشد که یک فرد فقط برای یک مدت کوتاه می‌تواند در زمین زندگی کند، و از این رو باید برای قسمت کردن این اکتشافات از طریق راههای سودمند بین بیشترین تعداد ممکن از همنوعانش به طور مکفی تدارک ببیند. در حالی که اکتشاف کننده نباید از کلیهٔ پاداشها برای تلاشهای اکتشاف محروم گردد، او نیز نباید تمامی مزایا و برکات ناشی از پرده برداشتن از منابع انباشته شدهٔ طبیعت را به طور خودخواهانه در تملک انحصاری خود قرار دهد.

"3- تا وقتی که انسانها برمی‌گزینند که معاملاتِ دنیا را از طریق داد و ستد و مبادلهٔ کالا به انجام رسانند مستحق یک سود منصفانه و مشروع هستند. هر پیشه‌ور برای خدماتش سزاوار دریافت مزد است؛ تاجر استحقاق مزدش را دارد. منصفانه بودنِ داد و ستد و رفتار صادقانه نسبت به همنوعان یک فرد در تجارت سازمان یافتهٔ دنیا انواع بسیار متفاوتی از ثروت ناشی از سود ایجاد می‌کند، و تمامی این منابع ثروت باید با بالاترین اصول عدالت، صداقت، و انصاف مورد داوری واقع شوند. بازرگان صادق نباید در گرفتن همان سودی که در یک معاملهٔ مشابه با شادمانی به بازرگان همتای خود می‌دهد درنگ کند. در حالی که این نوع ثروت با درآمد شخصاً کسب شده، وقتی که معاملات تجاری در یک مقیاس بزرگ انجام می‌شوند، یکسان نیست، در عین حال، چنین ثروت صادقانه اندوخته شده‌ای، تا جایی که به داشتن نظر در تقسیم متعاقبش مربوط می‌شود به مالک آن سهم قابل ملاحظه‌ای می‌دهد.

"4- هیچ انسانی که خدا را می‌شناسد و به دنبال انجام خواست الهی است نمی‌تواند درگیر کرنش کردن به ستمگریهای ثروت شود. هیچ انسان والامنشی تلاش نخواهد کرد که از طریق به بردگی کشیدن یا استثمار غیرعادلانهٔ برادرانش در جسم ثروت انباشته کند و به اندوختن ثروت – قدرت بپردازد.ثروت وقتی که ناشی از بهره‌کشی انسان ستمدیده باشد یک لعن اخلاقی و یک ننگ معنوی است. تمامی چنین ثروتی باید به آنهایی که بدین گونه مورد سرقت واقع شده‌اند و یا به فرزندان آنها و فرزندانِ فرزندان آنها باز گردانده شود. یک تمدن پایدار نمی‌تواند روی روال ربودن مزد کارگر بنا شود.

"5- ثروت صادقانه مجاز به گرفتن بهره است. تا وقتی که انسانها قرض می‌دهند و قرض می‌گیرند، می‌توان آنچه را که بهرهٔ منصفانه است وصول نمود، مشروط به این که سرمایهٔ قرض داده شده ثروت مشروع باشد. پیش از آن که بهره مطالبه کنی، اول سرمایه‌ات را پاک کن. آنقدر حقیر و حریص نباش که به عملکرد رباخواری کرنش کنی. هرگز به خود اجازه نده که چنان خودخواه شوی که با استفاده از قدرتِ پول نسبت به همنوعان در حال تقلای خود مزیت ناعادلانه به دست آوری. به این وسوسه تن نده که از برادرت در هنگام گرفتاری مالی ربا بگیری.

”6- اگر بر حسب اتفاق از طریق راههای مبتکرانه ثروت به دست آوردی، اگر ثروتهای تو حاصل پاداشهای عطیهٔ ابتکارآمیز باشد، یک بخش نامنصفانهٔ این پاداشها را مطالبه نکن. فرد مبتکر به نیاکانش و فرزندانش، هر دو، چیزی مدیون است؛ به همین ترتیب او به نژاد، ملت، و شرایط اکتشافات مبتکرانهٔ خود مدیون است؛ او همچنین باید به خاطر داشته باشد که به صورت انسانی در میان انسانها بود که تلاش کرد و اختراعاتش را شکل داد. به همین اندازه ناعادلانه است که فرد مبتکر از تمامی سود ثروتش محروم گردد. و همیشه برای انسانها غیرممکن خواهد بود که قوانین و مقرراتی را برقرار سازند که به تمامی این مشکلات تقسیم منصفانهٔ ثروت به طور برابر اطلاق پذیر باشد. شما باید در ابتدا انسان را به عنوان برادر خود بشناسید، و اگر به طور صادقانه مایلید که او به گونه‌ای با شما رفتار کند که شما با او رفتار می‌کنید، اصول معمول عدالت، صداقت، و انصاف شما را در حل و فصل عادلانه و بی‌طرفانهٔ هر مشکل تکرارِ پاداشهای اقتصادی و عدالت اجتماعی هدایت خواهد کرد.

”7- به جز برای اجرتهای عادلانه و مشروعی که در سرپرستی کسب می‌شود، هیچ انسانی نباید نسبت به آن ثروتی که ممکن است بر حسب زمان و شانس نصیب او گردد مطالبهٔ شخصی کند. ثروت تصادفی باید تا اندازه‌ای به صورت سپرده‌ای تلقی شود که برای منفعت گروه اجتماعی یا اقتصادی فرد باید مصرف شود. به دارندگان چنین ثروتی باید در تعیین تقسیم خردمندانه و مؤثر چنین منابع کسب نشده‌ای رأی اصلی داده شود. انسان متمدن همیشه به تمامی آنچه که کنترل می‌کند به صورت داراییِ شخصی و خصوصی خود نگاه نخواهد کرد.

”8- اگر هر بخش از ثروت شما به طور آگاهانه از طریق کلاهبرداری کسب شده باشد؛ اگر بخشی از ثروت شما از طریق شیوه‌های ناصادقانه یا روشهای غیرعادلانه انباشته شده باشد؛ اگر ثروت شما محصول معاملات ناعادلانه با همکاران شما باشد، تمامی این سودهای نامشروع را شتابان به صاحبان راستین آن بازگردانید. کار خود را جبران کنید و بدین ترتیب دارایی خود را از تمام ثروت ناصادقانه پاک گردانید.

”9- امانت‌داری کردن از ثروتِ یک شخص برای منفعت دیگران یک مسئولیت خطیر و مقدس است. چنین امانتی را در معرض ریسک پذیری قرار ندهید و آن را به خطر نیندازید. برای خودتان فقط از آن سپرده‌ای برداشت کنید که تمامی انسانهای صادق مجاز می‌شمارند.

”10- آن بخش از ثروت شما که نمایانگر درآمدهای ناشی از تلاشهای ذهنی و فیزیکیِ خودتان است — اگر کار شما با عدل و انصاف انجام شده باشد — به راستی متعلق به خودتان است. هیچ انسانی نمی‌تواند حق شما را برای حفظ و استفاده از چنین ثروتی، بدان گونه که مناسب می‌بینید، انکار کند، مشروط به این که به کارگیریِ این حق توسط شما به همکارانتان آسیب نرساند.“

پس از این که عیسی به اندرز دادن به او خاتمه داد، این رومیِ ثروتمند از روی مبل خود برخاست، و طی بدرود گفتن برای آن شب، این قول را داد: ”دوست خوب من، می‌بینم که تو مردی با خرد و نیکی زیاد هستی، و فردا من مدیریت تمام ثروتم را مطابق اندرز تو آغاز خواهم کرد.“

6- خدمت اجتماعی

اینجا در روم همچنین آن رخداد متأثر کننده به وقوع پیوست که طی آن آفرینندهٔ یک جهان چندین ساعت را صرف بازگرداندن یک کودک گم شده به مادر مضطربش نمود. این پسر کوچک از منزلش دور شده بود، و عیسی او را در حالی که با درماندگی گریه می‌کرد پیدا کرد. او و گنید در حال رفتن به کتابخانه‌ها بودند، اما خود را وقف بازگرداندن کودک به خانه کردند. گنید هیچگاه این گفتهٔ عیسی را فراموش نکرد: ”می‌دانی گنید، بیشتر موجودات بشری مثل کودک گمشده هستند. آنها بخش اعظم وقت خود را در ترس و گریه و در رنج و اندوه سپری می‌کنند، در حالی که در حقیقت از سلامتی و امنیت فقط فاصلهٔ اندکی دارند، حتی بدین گونه که این کودک فقط قدر کمی از خانه فاصله داشت. و کلیهٔ آنهایی که راه حقیقت را می‌شناسند و از اطمینان شناخت خداوند بهره‌مند می‌شوند باید این را یک امتیاز تلقی کنند، نه یک وظیفه، که در تلاشهایشان برای یافتن رضایت از زندگی، همنوعانشان را راهنمایی کنند. آیا ما در این کار بازگرداندن کودک به مادرش به اندازهٔ زیاد لذت نبردیم؟ به همین ترتیب آنهایی که انسانها را به سوی خدا هدایت می‌کنند، رضایت فوق‌العادهٔ خدمت به انسانها را تجربه می‌کنند.“ و از آن روز به بعد، گنید برای باقیماندهٔ زندگی طبیعی خود به طور مداوم در جستجوی کودکان گمشده‌ای بود که بتواند به خانه‌هایشان بازگرداند.

بیوه‌ای بود که دارای پنج فرزند بود و شوهر او به طور تصادفی کشته شده بود. عیسی دربارهٔ از دست دادن پدر خودش که در اثر تصادف جانش را از دست داد به گنید گفت، و آنها بارها رفتند تا این مادر و فرزندانش را تسکین دهند، ضمن آن که گنید برای تأمین خوراک و پوشاک آنها از پدرش درخواست پول نمود. آنها از تلاشهای خود دست نکشیدند تا این که برای پسر بزرگتر کاری پیدا کردند، طوری که او توانست برای مراقبت از خانواده کمک کند.

آن شب، همینطور که گُناد به بازگویی این تجارب گوش می‌داد، با خوش رویی به عیسی گفت: ”من قصد دارم که از پسرم یک دانشمند یا یک تاجر بسازم، و اکنون تو شروع کرده‌ای که از او یک فیلسوف یا آدم نیکوکار بسازی.“ و عیسی با لبخند پاسخ داد: ”شاید ما او را هر چهار تا بسازیم؛ در آن صورت همینطور که گوش او برای شناخت ملودی بشری قادر خواهد بود به جای یک صدا چهار صدا را تشخیص دهد، می‌تواند از یک رضایت چهارگانه در زندگی بهره‌مند گردد.“ سپس گناد گفت: ”من می‌بینم که تو به راستی یک فیلسوف هستی. تو باید برای نسلهای آینده یک کتاب بنویسی.“ و عیسی پاسخ داد: ”یک کتاب نه — مأموریت من این است که در این نسل و برای تمامی نسلها زندگی کنم. من —“ اما او متوقف شد و به گنید گفت: ”پسرم، وقت آن است که از کار دست بکشیم.“

7- سفرهایی به حول و حوش روم

عیسی، گُناد، و گنید به پنج سفر به دور از روم، به نقاط مورد علاقه در مناطق اطراف دست زدند. در دیدارشان از دریاچه‌های شمالی ایتالیا، عیسی در رابطه با غیرممکن بودنِ آموزش دادن به یک انسان دربارهٔ خداوند، اگر آن انسان مایل نباشد خداوند را بشناسد، گفتگویی طولانی با گنید داشت. آنها ضمن سفرشان به سوی دریاچه‌ها یک بی‌دینِ نابخرد را به طور تصادفی ملاقات کردند، و گنید شگفت‌زده شد که عیسی عادت معمولش را در انجام گفتگو با آن مرد که به طور طبیعی به بحث پیرامون پرسشهای معنوی راه می‌برد دنبال نکرد. هنگامی که گنید از آموزگارش پرسید چرا او علاقهٔ بسیار اندکی به این فرد بی‌دین نشان داد، عیسی پاسخ داد:

"گنید، آن مرد گرسنهٔ حقیقت نبود. او از خودش ناخشنود نبود. او برای درخواست کمک آماده نبود، و چشمان ذهنش باز نبودند که برای روانش نور دریافت کنند. آن مرد برای برخوردار شدن از نجات آماده نبود؛ باید به او وقت بیشتری داده شود تا آزمونها و دشواریهای زندگی، او را برای پذیرش خرد و یادگیری بالاتر آماده سازد. یا اگر می‌توانستیم به او اجازه دهیم با ما زندگی کند، ممکن بود از طریق زندگیمان پدر آسمانی را به او نشان دهیم، و بدین ترتیب او به واسطهٔ زندگی ما به عنوان فرزندان خداوند چنان جذب می‌شد که ناگزیر می‌شد دربارهٔ پدر ما پرس و جو کند. تو نمی‌توانی خداوند را به آنهایی که در جستجوی او نیستند آشکار سازی؛ تو نمی‌توانی روانهای بی‌میل را به لذتهای نجات رهنمون شوی. انسان باید در نتیجهٔ تجارب زندگی گرسنهٔ حقیقت شود، یا باید در نتیجهٔ تماس با زندگی آنهایی که با پدر الهی آشنا هستند آرزوی شناختن خداوند را داشته باشد، پیش از آن که یک موجود بشری دیگر بتواند به عنوان ابزار هدایتِ چنین انسان همنوع به سوی پدر آسمانی عمل کند. اگر ما خداوند را بشناسیم، کار واقعی ما در زمین این است که چنان زندگی کنیم که به پدر اجازه دهیم خود را در زندگی ما آشکار سازد، و بدین ترتیب تمامی اشخاص جویندهٔ خدا پدر را خواهند دید و در آگاهی یافتنِ بیشتر پیرامون خدا که بدین گونه در زندگی ما جلوه‌گر است از ما تقاضای کمک خواهند کرد."

در دیدار از سوئیس در بالای کوهها بود که عیسی یک روز کامل با پدر و پسر، هر دو، دربارهٔ بودائیسم گفتگو کرد. گنید بارها پرسشهای مستقیمی دربارهٔ بودا از عیسی پرسیده بود، اما همیشه کم و بیش پاسخهای گریزجویانه‌ای دریافت کرده بود. اکنون، در حضور پسر، پدر از عیسی یک پرسش بی‌پرده دربارهٔ بودا پرسید، و او یک پاسخ صریح دریافت کرد. گناد گفت: "من واقعاً مایلم بدانم که تو دربارهٔ بودا چه فکر می‌کنی." و عیسی پاسخ داد:

"بودای شما بسیار بهتر از بودائیسم شما بود. بودا مرد بزرگی بود، و حتی برای مردمش یک پیامبر بود، اما او یک پیامبر یتیم بود؛ منظور من این است که او در همان اوان از پدر معنوی خویش، پدر آسمانی، نظر برافکند. تجربهٔ او سوزناک بود. او تلاش کرد که به عنوان یک پیامبر خداوند، اما بدون خداوند، زندگی کند و آموزش دهد. بودا کشتی نجات خویش را درست تا لنگرگاه امن، درست تا ورودیِ بندرگاه نجات بشری هدایت نمود، و در آنجا، به دلیل نقشه‌های خطاآمیز ناوبری، کشتیِ نیک به گِل نشست. این کشتی این نسلهای بسیار را در آنجا رها ساخته

است، و بی‌حرکت و تقریباً ناامید به حال خود رها کرده است. و لذا بسیاری از مردم شما در تمامی این سالها در آنجا مانده‌اند. آنها در فاصلهٔ قابل شنیدنِ آبهای امنِ سکون زندگی می‌کنند، اما از وارد شدن امتناع می‌ورزند، زیرا کشتی باعظمت بودای خوب درست در خارج از لنگرگاه با بداقبالیِ توقف مواجه شد. و مردمان بودایی هرگز وارد این لنگرگاه نخواهند شد، مگر این که کشتیِ فلسفی پیامبر خویش را ترک کنند و روح شریف او را به دست آورند. اگر مردم شما نسبت به روح بودا وفادار مانده بودند، مدتها بود که به بندرگاهتان در زمینهٔ آرامش روح، آسایش روان، و اطمینان از نجات وارد شده بودید.

"می‌بینی، گناد، بودا خدا را در روح می‌شناخت اما نتوانست او را به روشنی در ذهن کشف کند؛ یهودیان خدا را در ذهن کشف کردند اما تا حد زیادی نتوانستند او را در روح بشناسند. امروز، بوداییها در فلسفه‌ای بدون خدا دست و پا می‌زنند، در حالی که مردم من به گونه‌ای تأسف‌آور بردهٔ ترس از یک خدا بدون یک فلسفهٔ نجات بخش زندگی و آزادی هستند. شما فلسفه‌ای بدون یک خدا دارید؛ یهودیان یک خدا دارند اما تا حد زیاد بدون یک فلسفهٔ زندگی بدان گونه که به آن مربوط است می‌باشند. بودا پس از این که نتوانست خدا را به عنوان یک روح و به عنوان یک پدر ببیند، نتوانست در آموزشهایش انرژی اخلاقی و نیروی معنوی انگیزاننده‌ای را فراهم کند که یک مذهب برای تغییر یک نژاد و متعالی ساختن یک ملت باید دارا باشد."

سپس گنید بانگ زد: "آموزگار، بگذار من و تو یک مذهب جدید بسازیم، مذهبی که برای هند به قدر کافی نیک و برای روم به قدر کافی بزرگ باشد، و شاید بتوانیم آن را برای یهودیان با یهوه مبادله کنیم." و عیسی پاسخ داد: "گنید، مذاهب ساخته نمی‌شوند. مذاهب انسانها در ادوار طولانی زمان رشد می‌کنند، در حالی که آشکارسازیهای خداوند در زندگی انسانهایی که خدا را برای همنوعان خود آشکار می‌کنند در زمین به ناگاه پدیدار می‌شوند." اما آنها معنی این سخنان پیشگویانه را درک نکردند.

آن شب بعد از این که آنها از کار دست کشیدند، گنید نتوانست بخوابد. او مدتی طولانی با پدرش گفتگو نمود و سرانجام گفت: "پدر، می‌دانی، من گاهی اوقات فکر می‌کنم که یوشع یک پیامبر است." و پدرش فقط با خواب آلودگی پاسخ داد: "پسرم، دیگران هم هستند."

از این روز، گنید برای باقیماندهٔ زندگی طبیعی‌اش به شکل دادن یک مذهب خودش ادامه داد. او در ذهن خودش به گونه‌ای نیرومند تحت تأثیر ضمیر روشن، انصاف، و بردباری عیسی قرار گرفت. این مرد جوان در تمامی بحثهایشان پیرامون فلسفه و مذهب هرگز احساسات رنجش یا واکنش ستیزه‌جویانه را تجربه نکرد.

چه صحنه‌ای برای نظارهٔ موجودات هوشمند آسمانی به وجود آمد، این منظره که یک نوجوان هندی به آفرینندهٔ یک جهان پیشنهاد کند که آنها یک مذهب جدیدی بسازند! و گرچه مرد جوان نمی‌دانست، آنها درست در آن هنگام و همانجا در حال ساختن یک مذهب جدید و پایدار بودند — این راه جدید نجات، آشکار ساختن خداوند به انسان از طریق عیسی و در او. آنچه را که پسر جوان بسیار خواهان انجام آن بود، در واقع به گونه‌ای ناخودآگاه داشت انجام می‌داد. و این گونه

بود و همواره بدین گونه هست. آنچه را که تخیل روشن و اندیشمندانهٔ بشری که دارای آموزش و راهبریِ معنوی است، با دل و جان و عاری از خودخواهی می‌خواهد انجام دهد و باشد، مطابق درجهٔ وقف انسان به انجام الهیِ خواست پدر به گونه‌ای قابل اندازه‌گیری خلاق می‌شود. هنگامی که انسان با خداوند همکاری می‌کند، چیزهای بزرگ می‌توانند رخ دهند و قطعاً رخ می‌دهند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 133

بازگشت از روم

عیسی در هنگام آماده شدن برای ترک روم با هیچیک از دوستانش خداحافظی نکرد. کاتب دمشق بدون اعلام در روم ظاهر شد و به همان شیوه ناپدید گشت. پیش از آن که آنهایی که او را می‌شناختند و او را دوست داشتند امید دیدن مجدد او را از دست بدهند یک سال تمام سپری شد. پیش از پایان دومین سال گروههای کوچک از آنهایی که او را شناخته بودند به واسطهٔ علاقهٔ مشترکشان به آموزشهای او و از طریق خاطرهٔ متقابل از لحظات خوبشان با او جذب یکدیگر شدند. و این گروههای کوچک از رواقیون، کلبیون، و فرقه‌گرایان اسرارآمیز به برگزاری این جلسات نامنظم و غیررسمی درست تا زمان ظهور نخستین موعظه‌گران مذهب مسیحی در روم ادامه دادند.

گُناد و گنید آنقدر چیزهای زیادی در اسکندریه و روم خریده بودند که تمام متعلقاتشان را توسط کاروان باربر از پیش به تارانتو فرستادند، در حالی که سه مسافر از روی جادهٔ بزرگ آپیا به گونه‌ای تفریحی به آن سوی ایتالیا پیاده رفتند. آنها در این سفر با همه گونه موجودات بشری روبرو شدند. بسیاری از شهروندان والامنش رومی و مهاجرنشینان یونانی در امتداد این جاده زندگی می‌کردند، اما نوادگان تعداد زیادی از بردگان دون پایه از پیش شروع به پدیدار شدن کرده بودند.

یک روز هنگام ناهار در حالی که گنید در حال استراحت بود، تقریباً در نیمهٔ راه به تارانتو از عیسی یک سؤال مستقیم پرسید، این که او در رابطه با سیستم کاست هند چه فکر می‌کند. عیسی گفت: ”اگر چه موجودات بشری، یکی نسبت به دیگری، از بسیار جهات متفاوتند، در پیشگاه خداوند و در دنیای روحی همهٔ انسانها در یک موقعیت برابر قرار دارند. در چشمان خداوند فقط دو گروه انسان وجود دارد: آنهایی که آرزو دارند خواست او را انجام دهند و آنهایی که ندارند. وقتی که جهان به یک کرهٔ مسکونی می‌نگرد، به همین ترتیب دو طبقهٔ بزرگ را تشخیص می‌دهد: آنهایی که خدا را می‌شناسند و آنهایی که نمی‌شناسند. آنهایی که نمی‌توانند خدا را بشناسند در زمرهٔ حیوانات هر گسترهٔ مشخص محسوب می‌شوند. نوع بشر مطابق ویژگیهای متفاوت، بدان گونه که ممکن است از نظر فیزیکی، ذهنی، اجتماعی، حرفه‌ای، یا اخلاقی مورد نگرش واقع شود، می‌تواند به گونه‌ای شایسته به چندین طبقه تقسیم شود، اما بدان گونه که این طبقات متفاوت از انسانها در محکمهٔ داوری خداوند ظاهر می‌شوند، در یک موقعیت برابر قرار دارند؛ به راستی خداوند هیچ امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمی‌شود. اگر چه تو نمی‌توانی از

شناخت تواناییها و عطایای متفاوت بشری در امور عقلانی، اجتماعی، و اخلاقی بگریزی، نباید در برادری معنوی انسانها، هنگامی که برای پرستش در حضور خداوند جمع شده‌اند، چنین تمایزی قائل شوی.‘‘

1- بخشش و عدالت

در بعد از ظهر یک روز همینطور که آنها به تارانتو نزدیک می‌شدند یک رخداد بسیار جالب در کنار جاده اتفاق افتاد. آنها یک جوان خشن و زورگو را مشاهده کردند که به طرزی وحشیانه به یک نوجوان کوچکتر حمله می‌کرد. عیسی به یاری جوان مورد هجوم واقع شده شتافت، و پس از این که او را نجات داد، فرد متخلّف را محکم با دست نگاه داشت تا این که نوجوان کوچکتر گریخت. درست در لحظه‌ای که عیسی جوان قلدر کوچک را رها کرد، گنید روی پسر پرید و با قدرت شروع به کتک زدن او کرد، و در شگفتیِ گنید، عیسی فوراً مداخله نمود. بعد از این که او گنید را مهار کرد و اجازه داد جوان وحشت‌زده بگریزد، مرد جوان، به محض این که نفس خود را باز یافت با هیجان فریاد زد: ’’آموزگار، من نمی‌توانم تو را درک کنم. اگر بخشش مستلزم این است که تو نوجوان کوچکتر را نجات دهی، آیا عدالت مجازات جوان بزرگتر و متخلف را مطالبه نمی‌کند؟‘‘ عیسی در پاسخ گفت:

’’گنید، درست است، تو نمی‌فهمی. کارکرد بخشش همیشه کار فرد است، اما مجازاتِ ناشی از عدالت کارکرد گروههای اداریِ اجتماعی، دولتی، یا جهان است. به عنوان یک فرد من موظفم بخشش نشان دهم؛ من باید به نجات نوجوان مورد هجوم واقع شده بروم، و برای داشتن انسجام کامل، می‌توانم برای مهار فرد مهاجم نیروی مکفی به کار گیرم. و این درست کاری است که انجام دادم. من نجات نوجوان مورد هجوم واقع شده را به انجام رساندم؛ این پایان کارکرد بخشش بود. سپس من با اِعمال قدرت فرد مهاجم را برای یک مدت زمان کافی مهار کردم تا فرد ضعیف‌ترِ درگیر مشاجره را قادر سازم بگریزد، و بعد از آن از قضیه کنار کشیدم. من برای فرد مهاجم به داوری ننشستم، که بدین ترتیب در رابطه با انگیزهٔ او حکم کنم — یعنی پیرامون تمام آنچه که در تهاجم او به همنوعش نقش داشت قضاوت کنم — و سپس اجرای مجازاتی را که ممکن است ذهن من به عنوان جبران عادلانهٔ خطاکاری او به آن حکم کند به عهده گیرم. گنید، ممکن است بخشش سخاوتمندانه باشد، اما عدالت دقیق است. آیا نمی‌توانی تشخیص دهی که احتمالاً هیچ دو فردی نمی‌توانند روی مجازاتی که مطالبات عدالت را برآورده می‌سازد توافق کنند؟ یکی چهل ضربه شلاق حکم می‌دهد، دیگری بیست ضربه، در حالی که باز فرد دیگر ممکن است زندان انفرادی را به عنوان یک مجازات عادلانه توصیه کند. آیا نمی‌توانی ببینی که بهتر است در این دنیا چنین مسئولیتهایی به گروه محول شود و یا توسط نمایندگان برگزیدهٔ گروه مورد نظارت واقع شود؟ در جهان، قضاوت به آنهایی اعطا می‌شود که سوابق تمام خطاکاریها و نیز انگیزهٔ آن را به طور کامل می‌دانند. در جامعهٔ متمدن و در یک جهان سازمان یافته، به دنبال داوری عادلانه، اجرای عدالت صدور حکم عادلانه را پیش فرض دارد، و چنین امتیازاتی به گروههای قضایی کرات و به سرپرستان تماماً آگاه جهانهای بالاترِ تمامی آفرینش اعطا می‌گردد.‘‘

آنها روزها دربارهٔ این مشکل اعطای بخشش و اجرای عدالت گفتگو کردند. و گنید حداقل تا حدی فهمید چرا عیسی درگیر پیکار شخصی نمی‌شود. اما گنید یک سؤال آخر را پرسید، و او هرگز یک پاسخ کاملاً رضایتبخش برای آن دریافت نکرد؛ و آن سؤال این بود: ”اما آموزگار، اگر یک مخلوق قوی‌تر و بدخُلق به تو حمله کند و تهدید کند که تو را نابود خواهد کرد، چه خواهی کرد؟ آیا هیچ تلاشی برای دفاع از خود به عمل نخواهی آورد؟“ اگر چه عیسی نتوانست به طور کامل و قانع کننده به سؤال پسر جوان پاسخ دهد، نظر به این که مایل نبود برای او فاش سازد که او (عیسی) به عنوان نمونهٔ مهر پدر بهشتی برای یک جهان ناظر در زمین زندگی می‌کرد، قطعاً در این حد سخن گفت:

”گنید، من می‌توانم به خوبی بفهمم که چگونه برخی از این مشکلات تو را گیج می‌کنند، و من تلاش خواهم کرد به سؤال تو پاسخ دهم. نخست، در کلیهٔ تهاجماتی که ممکن است بر علیه شخص من صورت گیرد، مشخص می‌کنم که آیا فرد مهاجم یک فرزند خداوند — برادر من در جسم — است یا نه، و اگر تصور کردم که چنین مخلوقی از قضاوت اخلاقی و توانایی استدلال معنوی برخوردار نیست، تا حد ظرفیتِ کاملِ قدرتهای مقاومتم، صرف نظر از پیامدهای آن برای فرد مهاجم، بی‌درنگ از خود دفاع می‌کردم. اما من به فردی که از وضعیت فرزندی برخوردار است، حتی در دفاع از خود، بدین گونه یورش نمی‌بردم. یعنی، من او را از پیش و بدون داوری برای تهاجمش به من تنبیه نمی‌کردم. من از طریق هر تردستی ممکن سعی می‌کردم که مانع چنین حمله‌ای شَوَم و او را از انجام این کار منصرف سازم و در صورت عدم کامیابی خود برای متوقف کردن آن، تلاش می‌کردم شدت آن را کاهش دهم. گنید، من به مراقبت بیش از حد پدر آسمانیم اطمینان مطلق دارم؛ من وقف انجام خواست پدر آسمانیم هستم. من باور ندارم که آسیب واقعی بتواند بر من وارد شود؛ من باور ندارم که از طریق هر آسیبی که ممکن است دشمنانم آرزو داشته باشند به من وارد کنند، کار مهم زندگی من به راستی بتواند مورد مخاطره قرار گیرد، و مطمئناً ما ترس از خشونت از سوی دوستانمان نداریم. من مطلقاً اطمینان دارم که سرتاسر جهان با من دوستانه است. من به اعتقاد داشتن به این حقیقت تماماً قدرتمند با اطمینان قلبی اصرار می‌ورزم، به رغم آن که ظواهر امر خلاف آن را نشان دهد.“

اما گنید به طور کامل قانع نشد. آنها بارها پیرامون این موضوعات گفتگو کردند، و عیسی برخی از تجارب دوران نوجوانی خود و نیز در رابطه با یعقوب، پسر سنگکار را به او گفت. گنید پس از این که آگاهی یافت چگونه یعقوب خود را به دفاع کردن از عیسی منصوب کرد گفت: ”آری، من شروع به درک موضوع کردم! اول این که هر موجود بشری نرمال به ندرت می‌خواهد به چنین شخص مهربانی مانند تو حمله کند، و حتی اگر کسی آنقدر بی‌فکر باشد که چنین کاری انجام دهد، حتماً انسان دیگری در دسترس خواهد بود که به یاری تو خواهد شتافت، حتی بدان گونه که تو همیشه به نجات هر شخصی که مشاهده می‌کنی در رنج است می‌روی. آموزگار، من در قلبم با تو موافقم، اما در سرم هنوز فکر می‌کنم که اگر جای یعقوب بودم از تنبیه کردن آن آدمهای گستاخ لذت می‌بردم، آن آدمهایی که به خود اجازه می‌دادند به تو حمله کنند، فقط به این علت که تصور می‌کردند تو از خود دفاع نخواهی کرد. من گمان می‌کنم که تو طی زندگی در سفرت نسبتاً امن هستی، زیرا تو بخش عمدهٔ وقت خود را صرف کمک کردن به دیگران و خدمت به

همنوعانت که در رنج هستند می‌کنی. خوب به احتمال زیاد، همیشه کسی در دسترس خواهد بود که از تو دفاع کند.'' و عیسی پاسخ داد: ''گنید، این آزمون هنوز نیامده است، و وقتی که بیاید، باید از خواست پدر پیروی کنیم.'' و این تقریباً کل مطلبی بود که پسر جوان توانست آموزگارش را قانع کند که در رابطه با این موضوع دشوارِ دفاع از خود و عدم مقاومت بگوید. در یک موقعیت دیگر او از عیسی این عقیده را استنتاج کرد که جامعهٔ سازمان یافته از هر حقی برای به کار گرفتن زور در اجرای فرامین عادلانه‌اش برخوردار است.

2- پیاده شدن در تارانتو

مسافران در حالی که در بارانداز کشتی توقف کردند و منتظر بودند که بار قایق تخلیه شود، مردی را مشاهده کردند که با همسرش بدرفتاری می‌کند. عیسی مطابق عادتش، به نفع شخصی که مورد حمله قرار گرفته بود مداخله کرد. او سریع پشت سر شوهر خشمگین رفت، و با ملایمت روی شانهٔ او زد و گفت: ''دوست من، ممکن است برای یک لحظه به طور خصوصی با تو صحبت کنم؟'' مرد خشمگین از چنین برخوردی حیرت زده شد، و بعد از یک لحظه درنگ خجلت‌آور با لکنت زبان گفت: ''چی، چرا، بله، از من چه می‌خواهی؟'' پس از این که عیسی او را به یک سو هدایت کرد، او گفت: ''دوست من، می‌بینم که چیزی وحشتناک باید برایت رخ داده باشد؛ من بسیار مایلم به من بگویی برای مردی قوی همچون تو چه می‌تواند رخ دهد که او را به حمله به همسرش، مادر فرزندانش رهنمون شود، و آن هم درست در اینجا در برابر چشمان همه. من مطمئنم که تو باید احساس کنی برای این حمله دلایل خوبی داری. این زن چه کرده که سزاوار چنین رفتاری از سوی شوهرش باشد؟ همینطور که من به تو نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که در چهرهٔ تو عشق به عدالت و چه بسا اشتیاق به نشان دادن بخشش را تشخیص می‌دهم. من با جرأت می‌گویم که اگر تو مرا در کنار جاده پیدا می‌کردی، که توسط سارقان مورد حمله واقع شده‌ام، بی‌درنگ به نجات من می‌شتافتی. من با جرأت می‌گویم که تو در طول زندگیت کارهای شجاعانهٔ زیادی انجام داده‌ای. اکنون، دوست من، به من بگو چه شده؟ آیا زن کار خطایی انجام داده، یا این که تو با بی‌خردی عقلت را از دست دادی و بی‌فکرانه به او حمله کردی؟'' آنقدر تأثیر گفته‌های او نبود که قلب این مرد را لمس کرد، بلکه نگاه مهربانانه و لبخند دلسوزانه‌ای که عیسی در پایان گفتارش به او نشان داد. مرد گفت: ''من می‌بینم که تو یک کاهن کلبی هستی، و من سپاسگزارم که تو مرا مهار کردی. همسر من خطای بزرگی مرتکب نشده؛ او زن خوبی است، اما به خاطر شیوه‌ای او که در برابر دید همگان به من گیر می‌دهد مرا خشمگین می‌سازد و من از کوره در می‌روم. من برای عدم کنترل خود متأسفم، و قول می‌دهم تلاش کنم که مطابق تعهد قبلی خود به یکی از برادرانت که بسیاری سالهای پیش راه بهتر را به من آموزش داد عمل کنم. من به تو قول می‌دهم.''

و سپس، عیسی در هنگام خداحافظی با او گفت: ''برادر من، همیشه به خاطر داشته باش که مرد هیچ اختیار سزاواری روی زن ندارد مگر این که زن از روی رضایت و به طور داوطلبانه به او چنین اجازه‌ای را داده باشد. همسر تو پذیرفته که با تو زندگی کند، در جنگ با پیکارهای آن به تو کمک کند، و سهم بسیار بزرگتر بار نگاهداری و پرورش فرزندانت را به عهده گیرد؛ و در

عوض برای این خدمت ویژه فقط منصفانه است که او آن محافظت ویژه را از تو دریافت دارد که مرد می‌تواند به زن به عنوان شریکی که باید فرزندانش را آبستن شود، نگاهداری کند، و پرورش دهد بدهد. مراقبت مهرآمیز و توجهی که یک مرد مایل است به همسر و فرزندانشان اهدا کند، مقیاس دستیابی آن مرد به سطوح بالاتر خود - آگاهی خلاق و معنوی است. آیا نمی‌دانی که مردان و زنان با خداوند شریک هستند، بدین لحاظ که برای آفرینش موجوداتی که رشد می‌کنند تا خود را از پتانسیل روانهای جاودان برخوردار سازند همکاری می‌کنند؟ پدر آسمانی با مادر روحیِ فرزندان جهان به صورت کسی که با خودش برابر است رفتار می‌کند. این خداگونه است که زندگیت و تمام آنچه را که به آن مربوط است با شریک مادری به صورت مساوی قسمت کنی که آن تجربهٔ الهیِ بازتولید خودت را در زندگی فرزندانت به طور کامل با تو قسمت می‌کند. اگر فقط بتوانی فرزندانت را به همان گونه که خدا تو را دوست دارد دوست بداری، همسرت را به همان گونه که پدر آسمانی، روح بیکران، مادر تمامی فرزندان روحیِ یک جهان پهناور، را گرامی می‌دارد و ارج می‌نهد، دوست خواهی داشت و او را عزیز خواهی شمرد.‘‘

همینطور که آنها سوار قایق می‌شدند، رو به عقب نموده و به صحنهٔ زوج گریان که در سکوت یکدیگر را در آغوش گرفته بودند نگاه کردند. گناد پس از شنیدن نیمهٔ دوم پیام عیسی به آن مرد تمام طول روز را در تعمق روی آن گذراند، و هنگامی که به هند بازگشت، تصمیم گرفت خانه‌اش را از نو سازماندهی کند.

سفر به نیکوپولیس دلپذیر اما کند بود، زیرا باد مساعد نبود. این سه تن ساعتهای زیادی را صرف بازگویی تجاربشان در روم کردند و دربارهٔ تمام آنچه که از هنگام دیدار اولشان در اورشلیم برایشان رخ داده بود با هم صحبت کردند. گنید داشت از روح خدمت شخصی سرشار می‌شد. او روی مهماندار کشتی کارش را آغاز کرد، اما در روز دوم، هنگامی که به بحث عمیق مذهبی وارد شد، از یوشع خواست او را یاری کند.

آنها چندین روز را در نیکوپولیس گذراندند، شهری که آگوستوس در یادبود نبرد آکتیوم حدود پنجاه سال پیش از آن به عنوان ’’شهر پیروزی‘‘ بنا کرده بود. این مکان سرزمینی بود که او پیش از نبرد، با ارتش خود در آن اردو زد. آنها در خانهٔ فردی به نام جِرامی، یک نوکیش یونانی از دین یهودی، که در عرشهٔ کشتی ملاقات کردند ساکن شدند. پولس رسول در جریان سومین سفر بشارتی خود تمام زمستان را در همان منزل با پسر جِرامی گذراند. آنها از نیکوپولیس با همان قایق به مقصد قُرِنْتُس، پایتخت استان رومیِ آخائیه قایقرانی کردند.

3- در قُرِنْتُس

تا وقتی که آنها به قُرِنْتُس رسیدند، گنید داشت به مذهب یهودی بسیار علاقمند می‌شد، و لذا عجیب نبود که یک روز همینطور که کنیسه را پشت سر گذاشتند و دیدند مردم داخل آن می‌شوند، از عیسی درخواست کرد که او را به داخل مراسم نیایشی ببرد. آنها در آن روز شنیدند که یک آموزگار دانشورِ شرعیات یهود در رابطه با ’’سرنوشت اسرائیل‘‘ بحث می‌کند، و آنها بعد از

مراسم نیایشی با فردی به نام کریسپوس، رهبر اصلی این کنیسه، دیدار کردند. آنها بارها به جلسات کنیسه بازگشتند، اما بیشتر به منظور دیدار از کریسپوس. گنید به کریسپوس، همسرش، و خانوادهٔ آنها که متشکل از پنج فرزند بود بسیار علاقمند شد. او از مشاهدهٔ این که چگونه یک یهودی زندگی خانوادگی خود را پیش می‌برد بسیار لذت می‌برد.

در حالی که گنید زندگی خانوادگی را مطالعه می‌کرد، عیسی در حال آموزش دادن راههای بهتر زندگی مذهبی به کریسپوس بود. عیسی بیش از بیست جلسه با این یهودی آینده‌نگر برگزار نمود؛ و تعجب‌آور نیست که سالهای بعد، هنگامی که پولس در همین کنیسه داشت موعظه می‌کرد، و هنگامی که یهودیان پیام او را رد کرده بودند و به ممنوع ساختن موعظه‌های بیشتر او در کنیسه رأی داده بودند، و هنگامی که بعد نزد غیریهودیان رفت، کریسپوس با تمام خانواده‌اش مذهب جدید را پذیرفت، و یکی از حامیان اصلی کلیسای مسیحی که پولس متعاقباً در قُرِنْتُس سازمان داد گردید.

در طول هجده ماهی که پولس در قرنتس موعظه کرد، و بعد از این که سیلاس و تیموتائوس به او پیوستند، بسیاری افراد دیگر را دید که توسط "آموزشگر یهودیِ پسر یک تاجر هندی آموزش یافته بود."

در قُرِنْتُس آنها با مردمِ هر نژادی که از سه قاره آمده بودند دیدار کردند. این شهر بعد از اسکندریه و روم جهانی‌ترین شهر امپراتوری سرزمینهای مدیترانه بود. چیزهای زیادی در این شهر وجود داشت که توجه یک فرد را جلب نماید، و گنید هرگز از دیدار دژی که تقریباً دو هزار فوت بالاتر از سطح دریا قرار داشت خسته نشد. او همچنین بخش زیادی از اوقات فراغت خود را در حول و حوش کنیسه و در منزل کریسپوس گذراند. او ابتدا به واسطهٔ مرتبت زن در منزل این یهودی شوکه، و بعدها مسحور آن شد؛ برای این هندی جوان این یک رازگشایی بود.

عیسی و گنید اغلب در منزل یک یهودی دیگر، یُسْطُس، که یک تاجر پارسامنش بود و در کنار کنیسه زندگی می‌کرد، مهمان بودند. و بارها هنگامی که متعاقباً پولس رسول در این منزل موقتاً اقامت داشت، به بازگویی این دیدارها با پسر هندی و آموزگار یهودی او گوش فرا داد، ضمن آن که پولس و یُسْطُس، هر دو، کنجکاو بودند بدانند که برای این آموزگار خردمند و برجستهٔ عبرانی چه پیش آمد.

گنید، هنگامی که در روم بود، مشاهده کرد که عیسی از همراهی آنها به حمامهای عمومی امتناع می‌ورزد. بعد از آن چندین بار مرد جوان خواست عیسی را ترغیب کند که نظرش را پیرامون روابط جنسها بیشتر بیان کند. اگر چه او به پرسشهای پسر جوان پاسخ می‌داد، هرگز به نظر نمی‌رسید که مایل باشد پیرامون این موضوعات به طور مفصل صحبت کند. یک روز عصر همینطور که آنها در اطراف ُقرِنْتُس، نزدیک به جایی که دیوار دژ به دریا منتهی می‌شد، قدم می‌زدند، با دو زن روسپی مواجه شدند. گنید به درستی این نظر را پذیرفته بود که عیسی مردی با آرمانهای والا می‌باشد، و این که او از هر چیز ناپاک یا آنچه که خصلت شرارت‌آمیز دارد منزجر است؛ از این رو او با این زنان به گونه‌ای تند و تیز صحبت نمود و به گونه‌ای خشن به

آنها اشاره کرد که دور شوند. وقتی که عیسی این را دید، به گنید گفت: ”تو نیت خیر داری، اما نباید به خود اجازه دهی که با فرزندان خداوند بدین گونه صحبت کنی، حتی اگر آنها بر حسب اتفاق فرزندان خطاکار او باشند. ما که هستیم که باید پیرامون این زنان به داوری بنشینیم؟ آیا بر حسب اتفاق تمام شرایطی را که موجب شد آنها به این روشهای تأمین زندگی دست زنند می‌دانی؟ ضمن این که ما دربارهٔ این امور صحبت می‌کنیم اینجا با من بمان.“ زنان روسپی حتی بیش از گنید نسبت به آنچه که او گفت شگفت‌زده شدند.

همینطور که آنها در زیر نور مهتاب در آنجا ایستاده بودند، عیسی ادامه داد و گفت: ”در درون هر ذهن بشری یک روح الهی، هدیهٔ پدر آسمانی، زندگی می‌کند. این روح نیک همواره تلاش می‌کند که ما را به سوی خداوند هدایت کند، به ما کمک می‌کند که خداوند را بیابیم و خداوند را بشناسیم؛ اما در درون انسانها همچنین تمایلات طبیعی فیزیکی بسیاری وجود دارد که آفریننده در آنجا گذاشته است که برای سلامت فرد و نژاد به کار گرفته شود. حال، گاهی اوقات، مردان و زنان در تلاشهایشان برای درک خویشتن و برای مقابله کردن با دشواریهای چندگانهٔ تأمین زندگی در دنیایی که به اندازهٔ بسیار زیاد تحت سلطهٔ خودخواهی و گناه قرار دارد سردرگم می‌شوند. گنید، من می‌بینم که هیچیک از این زنان به طور عمد شرور نیست. من از طریق چهرهٔ آنها می‌توانم بگویم که آنها غم و اندوه زیادی را تجربه کرده‌اند؛ آنها به دستان یک سرنوشت ظاهراً ظالمانه بسیار رنج کشیده‌اند؛ آنها عمداً این نوع از زندگی را انتخاب نکرده‌اند؛ آنها با دلسردی در مرز نومیدی به فشار لحظه تسلیم شده‌اند و این وسیلهٔ ناگوار تأمین زندگی را به عنوان بهترین راه برای خارج شدن از وضعیتی که برای آنان نومیدانه به نظر می‌رسید پذیرفته‌اند. گنید، برخی از مردم واقعاً قلبی شرور دارند؛ آنها انجام کارهای شرورانه را عمداً برمی‌گزینند، اما به من بگو، همینطور که به این چهره‌های اکنون اشک‌آلود می‌نگری، آیا چیزی بد یا شرورانه می‌بینی؟“ و همینطور که عیسی برای پاسخ او درنگ نمود، صدای گنید در حالی که پاسخش را با لکنت می‌داد در گلو خفه شد: ”نه آموزگار، نمی‌بینم. و من برای گستاخی‌ام نسبت به آنها معذرت می‌خواهم — من از آنها طلب بخشش می‌کنم.“ سپس عیسی گفت: ”و من به جای آنها می‌گویم که آنها تو را بخشیده‌اند، همانطور که من از سوی پدر آسمانی‌ام می‌گویم که آنها را بخشیده است. اکنون شما همگی با من به منزل یک دوست بیایید تا در آنجا درخواست خوراک و نوشیدنی کنیم و برای زندگی نوین و بهترِ پیش رو برنامه‌ریزی کنیم.“ تا این لحظه زنانِ شگفت‌زده یک لغت هم به زبان نیاورده بودند؛ آنها به یکدیگر نگاه کردند و در سکوت مردان را که راه را نشان می‌دادند دنبال نمودند.

تعجب همسر یُسْطُس را تصور کنید، هنگامی که در این ساعت دیروقت، عیسی با گنید و این دو غریبه ظاهر شد، و گفت: ”برای آمدن در این ساعت ما را ببخشید، اما گنید و من مایلیم که یک لقمه غذا بخوریم، و می‌خواهیم آن را با این دوستان به تازگی یافته‌مان که نیز محتاج غذا هستند قسمت کنیم؛ و علاوه بر اینها، ما با این فکر نزد شما می‌آییم که شما در رابطه با بهترین راه کمک کردن به این زنان برای یافتن یک آغاز جدید در زندگی علاقمند به مشاوره دادن با ما خواهید بود. آنها می‌توانند داستانشان را به شما بگویند، اما من حدس می‌زنم که آنها دشواریهای زیادی داشته‌اند، و دقیقاً حضور آنها در اینجا در منزل شما گواه این است که چقدر صادقانه

خواهان آشنایی با مردم خوب هستند، و چقدر مشتاقانه این فرصت را پذیرا خواهند شد که به تمام دنیا — و حتی فرشتگان آسمان — نشان دهند چه زنان شجاع و شرافتمندی می‌توانند بشوند.“

بعد از این که مارتا، همسر یُسْطُس، غذا را روی میز پهن کرد، عیسی در حالی که به طور غیرمنتظره آنها را ترک می‌کرد، گفت: ”چون دارد دیر می‌شود، و از آنجا که پدر این مرد جوان منتظر ما خواهد بود، در حالی که شما سه زن، فرزندان محبوب خدای والامرتبه، را در اینجا با هم تنها می‌گذاریم، دعا می‌کنیم که ما را معذور بدارید. و در حالی که شما برای یک زندگی نوین و بهتر در زمین و حیات جاودان در دنیای بزرگ آینده برنامه‌ریزی می‌کنید، من برای هدایت معنوی شما دعا خواهم کرد.“

بدین ترتیب عیسی و گنید زنان را ترک کردند. تا این لحظه دو زن روسپی هیچ چیز نگفته بودند؛ گنید نیز به همین گونه از شگفتی خاموش بود. و برای چند لحظه مارتا نیز ساکت بود، اما او با استفاده از این فرصت در آن لحظه برخاست و هر کاری را که عیسی برایش امید داشت برای این غریبه‌ها انجام داد. زن مسن‌تر از میان این دو، با امیدهای روشن از بقای جاودان، مدت کوتاهی پس از آن درگذشت، و زن جوانتر در مکان کار یُسْطُس کار کرد و بعدها یک عضو مادام‌العمر نخستین کلیسای مسیحی در قُرِنْتُس گردید.

عیسی و گنید چندین بار در منزل کریسپوس فردی به نام غایوس را ملاقات کردند که متعاقباً یک حامی وفادار پولس شد. در طول این دو ماه در قرنتس آنها گفتگوهای صمیمانه‌ای با شماری از افراد ارزشمند انجام دادند، و در نتیجهٔ تمام این تماسهای ظاهراً گاه به گاه بیش از نیمی از افرادی که بدین گونه تحت تأثیر قرار گرفته بودند جزو اعضای جامعهٔ آتی مسیحی شدند.

هنگامی که پولس برای نخستین بار به قُرِنْتُس رفت، قصد نداشت که یک دیدار طولانی داشته باشد. اما او نمی‌دانست که آموزگار یهودی راه را برای تلاشهای او به خوبی آماده کرده بود. و علاوه بر آن، او پی برد که علاقهٔ زیادی از پیش توسط آکیلا و پریسکیلا برانگیخته شده بود. آکیلا یکی از کلیبیون بود که عیسی هنگام بودن در روم با او در ارتباط قرار گرفته بود. این زوج پناهندگان یهودی از روم بودند، و آنها آموزشهای پولس را به سرعت پذیرفتند. او با آنها زندگی و کار کرد، زیرا آنها نیز چادرساز بودند. به دلیل این شرایط بود که پولس مدت اقامتش در قُرِنْتُس را طولانی کرد.

4- کار شخصی در قرنتس

عیسی و گنید تجارب جالب بسیار بیشتری در قُرِنْتُس داشتند. آنها با تعداد کثیری از اشخاص که از آموزشهای دریافت شده از عیسی بسیار سود می‌بردند مکالمهٔ صمیمانه داشتند.

او دربارهٔ خُرد کردن دانه‌های حقیقت در آسیاب تجربهٔ زنده به آسیابان آموزش داد، به گونه‌ای که چیزهای دشوار زندگی الهی توسط حتی افراد ضعیف و سست در میان همنوعان انسانیِ فرد فوراً

قابل دریافت باشد. عیسی گفت: ”شیر حقیقت را به آنهایی بدهید که در ادراک معنوی نوزاد هستند. در خدمت زنده و مهرآمیزتان تا حد ظرفیت پذیرش هر یک از جویندگان خود به شکل جذاب و مناسب خوراک معنوی بدهید.“

او به افسر رومی گفت: ”مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا. خدمت صادقانه به خداوند و خدمت وفادارانه به قیصر متضاد نیستند، مگر این که قیصر به خود اجازه دهد که آن بیعتی را که به تنهایی می‌تواند توسط الوهیت مطالبه شود به خود تخصیص دهد. وفاداری به خداوند، اگر بیایی او را بشناسی، در وفاداریت نسبت به یک امپراتور ارزشمند، تو را هر چه بیشتر وفادار و مؤمن می‌سازد.“

او به رهبر صادق فرقهٔ میترایی گفت: ”کار خوبی می‌کنی که به دنبال مذهبی باشی که حاوی نجات جاودان است، اما اشتباه می‌کنی که در میان فرقه‌های انسان ساختهٔ اسرارآمیز و فلسفه‌های بشری به جستجوی چنین حقیقت شکوهمندی بروی. آیا نمی‌دانی که راز نجات جاودان در درون روان خودت زندگی می‌کند؟ آیا نمی‌دانی که خدای آسمان روحش را فرستاده که در درون تو زندگی کند، و این که این روح، همهٔ انسانهای دوستدار حقیقت و خادم خداوند را به خارج از این زندگی و از میان دروازه‌های مرگ به قله‌های جاودان نور هدایت خواهد کرد، جایی که خداوند در انتظار پذیرش فرزندانش است؟ و هرگز فراموش نکن: شما که خداوند را می‌شناسید فرزندان خداوند هستید، اگر به راستی آرزو دارید همانند او باشید.“

او به آموزگار اِپیکوری گفت: ”کار خوبی می‌کنی که بهترین را انتخاب می‌کنی و چیز نیک را گرامی می‌شماری، اما آیا خردمند هستی، آنگاه که نمی‌توانی چیزهای بزرگتر زندگی انسانی را که در قلمروهای روحی مجسم هستند و ناشی از فهم حضور خداوند در قلب انسان هستند تشخیص دهی؟ کار بزرگ در تمامی تجربهٔ بشری، درک شناخت خدایی است که روحش در درون تو زندگی می‌کند و در تلاش است تو را در آن سفر طولانی و تقریباً بی‌پایانِ دست یافتن به حضور شخصی پدر مشترک ما، خدای تمامی آفرینش، خدای جهانها، به پیش هدایت کند.“

او به پیمانکار و معمار یونانی گفت: ”دوست من، همینطور که ساختمانهای مادی انسانها را می‌سازی، یک سرشت معنوی مشابه روح الهی در درون روانت رشد بده. اجازه نده که دستاوردهایت به عنوان یک معمار موقت بر فضیلت تو به عنوان یک فرزند معنوی ملکوت آسمان پیشی بگیرد. ضمن این که کاخهای زمان را برای دیگری می‌سازی، برای کسب سند مالکیتِ کاخهای ابدی برای خودت غفلت نکن. همواره به خاطر داشته باش، شهری وجود دارد که بنیانهای آن درستکاری و حقیقت هستند، و سازنده و آفرینندهٔ آن خداوند است.“

او به قاضی رومی گفت: ”همینطور که انسانها را مورد قضاوت قرار می‌دهی، به یاد داشته باش که تو خودت نیز روزی در پیشگاه دادگاه حکمرانان یک جهان مورد قضاوت قرار خواهی گرفت. عادلانه داوری کن، حتی با بخشندگی، حتی بدان گونه که روزی به همین ترتیب از دستان داور متعال طلب بخشش و عنایت خواهی کرد. بدان گونه داوری کن که تحت شرایط مشابه مورد قضاوت قرار می‌گیری، و توسط روح قانون و نیز متن آن بدین طریق هدایت می‌شوی. و حتی

همینطور که عدالتی عطا می‌کنی که با در نظر گرفتن نیاز آنهایی که نزد تو آورده می‌شوند تحت حاکمیت انصاف قرار دارد، به همین ترتیب از این حق برخوردار خواهی بود که وقتی روزی در پیشگاه قاضی تمامی زمین ایستادی، انتظار عدالتی را داشته باشی که با بخشش توام است.‘‘

او به خانم مدیر مسافرخانهٔ یونانی گفت: ’’مهمان‌نوازی خود را مثل کسی که از فرزندان خدای والامرتبه پذیرایی می‌کند به انجام رسان. رنج‌بریِ کار سخت روزانه‌ات را از طریق این درک فزاینده که به خدا خدمت می‌کنی تا سطوح بالای یک هنر زیبا ارتقا بده، خدایی که از طریق روحش در اشخاص سکنی می‌گزیند. روح او فرود آمده تا در درون قلب انسانها زندگی کند، و از این طریق تلاش می‌کند اذهان آنها را دگرگون سازد و روانشان را به شناخت پدر بهشتیِ تمامی این هدایای اهدا شدهٔ روح الهی هدایت کند.‘‘

عیسی دیدارهای متعددی با یک تاجر چینی داشت. او در خداحافظی بدین گونه به او اندرز داد: ’’فقط خدا را که نیای راستینِ روحی توست پرستش کن. به خاطر داشته باش که روح پدر همواره در درون تو زندگی می‌کند و همیشه سمت و سوی بهشت را به روان تو نشان می‌دهد. اگر تو راهبریهای ناخودآگاه این روح جاودان را دنبال کنی، قطعاً در راه متعالیِ یافتن خداوند ادامه خواهی داد. و دست یافتن تو به پدر آسمانی، به این دلیل است که از طریق جستجو برای او بیشتر و بیشتر همانند او شده‌ای. و لذا بدرود چنگ، اما فقط برای یک دوران، زیرا ما مجدداً در کرات نور دیدار خواهیم داشت، جایی که پدرِ روانهای روحی برای آنهایی که عازم بهشت هستند مکانهای توقف لذت‌بخش بسیاری فراهم کرده است.‘‘

او به مسافری از بریتانیا گفت: ’’برادر من، می‌بینم که تو در جستجوی حقیقت هستی، و نظر من این است که ممکن است روح پدرِ تمامی حقیقتها شانس زندگی در درون تو را داشته باشد. آیا تاکنون صادقانه تلاش کرده‌ای که با روحِ روان خودت گفتگو کنی؟ چنین چیزی به راستی دشوار است و به ندرت آگاهی از موفقیت به بار می‌آورد؛ اما هر تلاش صادقانهٔ ذهن مادی برای برقراری ارتباط با روح ساکن در او با موفقیت قطعی رو به رو می‌شود، به رغم این که اکثر تمامی چنین تجارب شکوهمند بشری باید به صورت ثبتهای فوق آگاه در روانهای چنین انسانهای خداشناس مدتها باقی بماند.‘‘

عیسی به پسر نوجوان فراری گفت: ’’به خاطر داشته باش که نمی‌توانی از دو چیز بگریزی — خدا و خودت. هر جا که بتوانی بروی، خودت و روح پدر آسمانی را که در درون قلب تو زندگی می‌کند با خود می‌بری. پسرم، سعی نکن خودت را فریب بدهی؛ در عمل شجاعانهٔ روبرو شدن با واقعیات زندگی پابرجا بمان؛ همانطور که به تو آموزش داده‌ام به فرزندی با خداوند و قطعیت زندگی جاودان کاملاً اطمینان داشته باش. از امروز به بعد تصمیم بگیر که یک مرد واقعی باشی، مردی که مصمم است شجاعانه و هوشمندانه با زندگی روبرو شود.‘‘

او در آخرین ساعت به مجرمِ محکوم شده گفت: ’’برادرم، تو در روزگار شرارت سقوط کرده‌ای. تو راهت را گم کردی؛ تو در تورهای جرم گیر افتادی. از گفتگو با تو، به خوبی می‌دانم که برای انجام کاری که دارد به قیمت از دست دادن زندگی موقت تو تمام می‌شود برنامه‌ریزی نکردی. اما

تو این کار شرورانه را انجام دادی، و همنوعانت تو را گناهکار شناخته‌اند؛ آنها حکم قطعی داده‌اند که باید بمیری. تو یا من نمی‌توانیم دولت را از این حق دفاع از خود به شیوهٔ انتخابی خودش محروم کنیم. به نظر می‌رسد که از نظر انسانی هیچ راهی برای گریز از مجازات خطاکاری تو وجود ندارد. همنوعان تو باید به واسطهٔ آنچه که انجام دادی تو را مورد داوری قرار دهند، اما داوری وجود دارد که می‌توانی از او تقاضای بخشش کنی، و او به واسطهٔ انگیزه‌های واقعی و نیت‌های بهتر تو، تو را مورد داوری قرار خواهد داد. اگر توبهٔ تو راستین و ایمانت صادقانه باشد، لزومی ندارد که از قضاوت خداوند بترسی. این واقعیت که خطای تو با خودش مجازات مرگی به همراه دارد که توسط انسانها تحمیل شده، به شانس روانت برای دریافت عدالت و بهره‌مندی از بخشش در پیشگاه دادگاههای آسمانی لطمه نمی‌زند.“

عیسی از خیلی گفتگوهای صمیمانه با یک تعداد زیاد از روانهای گرسنه لذت برد، بسیار بیش از آن که بشود در این نوشته جایی یابد. این سه مسافر از اقامت موقتشان در قُرِنْتُس لذت بردند. به جز آتن، که به عنوان یک مرکز آموزشی از شهرت بیشتری برخوردار بود، در طول این روزگاران رومی، قُرِنْتُس مهم‌ترین شهر در یونان بود، و اقامت دو ماههٔ آنها در این مرکز پررونق تجاری برای هر سه نفر آنها موقعیتی فراهم کرد که تجربهٔ بسیار ارزشمندی به دست آورند. اقامت موقت آنها در این شهر یکی از جالب‌ترین توقف‌های آنها در مسیر بازگشت از روم بود.

گناد کارهای تجاری بسیاری در قُرِنْتُس داشت، اما سرانجام کار تجاریش تمام شد، و آنها برای قایقرانی به مقصد آتن آماده شدند. آنها با یک قایق کوچک که می‌شد از طریق خشکی روی یک رد زمینی از یکی از بندرگاههای قُرِنْتُس به دیگری حمل شود، مسافتی بالغ بر ده مایل، سفر کردند.

5- در آتن — بحث پیرامون علم

آنها در مدتی کوتاه به مرکز باستانی دانش و یادگیری یونان رسیدند، و گنید با فکر بودن در آتن و بودن در یونان، که روزگاری مرکز فرهنگی امپراتوری اسکندری بود، و مرزهایش حتی تا سرزمین خودش، هند، امتداد یافته بود بسیار هیجان زده بود. کار تجاری اندکی وجود داشت؛ لذا گُناد بیشتر وقتش را با عیسی و گنید صرف کرد، و از بسیاری نقاط مورد علاقه دیدار کرد و به بحثهای جالب پسرش و آموزگار همه فن حریف او گوش فرا داد.

یک دانشگاه بزرگ هنوز در آتن رونق داشت، و این سه تن دیدارهای مکرری از سالنهای یادگیری آن انجام دادند. عیسی و گنید در هنگام حضور در سخنرانیهایی در موزهٔ اسکندریه پیرامون آموزشهای افلاطون به طور کامل بحث کردند. آنها همگی از هنر یونان که نمونه‌هایش در اینجا و آنجا در حول و حوش شهر هنوز یافت می‌شد لذت بردند.

پدر و پسر هر دو از بحث پیرامون علم که عیسی یک روز عصر با یک فیلسوف یونانی در مسافرخانهٔ آنها داشت به اندازهٔ زیاد لذت بردند. بعد از این که این معلم فضل فروش برای تقریباً سه ساعت صحبت کرده بود، و هنگامی که او بحث خود را پایان داد، عیسی به زبان اندیشهٔ امروزی گفت:

دانشمندان ممکن است یک روز انرژی، یا نمودهای نیروی جاذبه، نور، و الکتریسیته را اندازه‌گیری کنند، اما همین دانشمندان هرگز نمی‌توانند (به طور علمی) به شما بگویند این پدیده‌های جهان چه *هستند*. علم با فعالیتهای انرژیِ فیزیکی سر و کار دارد؛ مذهب به ارزشهای جاودان می‌پردازد. فلسفهٔ راستین ناشی از خردی است که به بهترین نحو تلاش می‌کند همین مشاهدات کمی و کیفی را به هم مربوط سازد. همیشه این خطر وجود دارد که دانشمند صرفاً فیزیکی ممکن است به غرور ریاضیات و خودبینیِ آماری، و ناگفته نماند، به کوری معنوی مبتلا شود.

منطق در دنیای مادی معتبر است، و ریاضیات هنگامی قابل اطمینان است که به کاربردش به چیزهای فیزیکی محدود باشد؛ اما هیچیک از آنها وقتی که برای مشکلات زندگی به کار گرفته می‌شوند نباید به طور کامل قابل اطمینان یا خطاناپذیر تلقی شوند. زندگی در بر گیرندهٔ پدیده‌هایی است که به طور کامل مادی نیستند. ریاضیات می‌گوید که اگر یک مرد بتواند پشم یک گوسفند را در ده دقیقه قیچی کند، ده مرد می‌توانند آن را در یک دقیقه قیچی کنند. این ریاضیاتِ معقول است، اما حقیقت ندارد، زیرا ده مرد نمی‌توانند بدین گونه عمل کنند؛ آنها چنان بد سد راه یکدیگر می‌شوند که کار به اندازهٔ زیاد به تأخیر می‌افتد.

ریاضیات تصریح می‌کند که اگر یک شخص برای دفاع از یک واحد مشخص که از ارزش عقلانی و اخلاقی برخوردار باشد پایداری داشته باشد، ده شخص برای ده برابر این ارزش پایداری خواهند داشت. اما در برخورد با شخصیت بشری به حقیقت نزدیکتر است که گفته شود چنین ارتباط شخصیتی، به جای این که حاصل جمع سادهٔ حسابی باشد، حاصل جمعی است که برابر با مجذور تعداد شخصیتهای مربوطه در معادله خواهد بود. یک گروه اجتماعی از موجودات بشری که در هارمونیِ هماهنگ شدهٔ کاری هستند نسبت به جمع سادهٔ اجزای آن می‌توانند در برابر یک نیروی بسیار بزرگتر مقاومت کنند.

کمیت می‌تواند به صورت یک *واقعیت* مشخص شود، و بدین ترتیب یک همسانیِ علمی شود. کیفیت، که یک موضوع تفسیر ذهن است، نمایانگر یک تخمین از *ارزشها* است، و از این رو باید یک تجربهٔ فرد باقی بماند. هنگامی که دانش و مذهب هر دو کمتر دگماتیگ می‌شوند و نسبت به انتقادات بیشتر شکیبایی نشان می‌دهند، فلسفه در آن هنگام شروع به دست‌یابی به *یگانگی* در درک هوشمندانهٔ جهان خواهد کرد.

در جهانِ کیهانی یگانگی وجود دارد، ای کاش می‌توانستید کارکردهای آن را در واقعیت تشخیص دهید. جهان واقعی با هر فرزند خدای جاودان دوستانه است. مشکل واقعی این است: چگونه ذهن

متناهی انسان می‌تواند به یک یگانگی منطقی، راستین، و همخوانِ اندیشه دست یابد؟ این وضعیتِ جهان‌شناسِ ذهن فقط از طریق مشاهدهٔ این امر می‌تواند به دست آید که واقعیت کمی و ارزش کیفی از یک علیت مشترک در پدر بهشتی برخوردارند. چنین درکی از واقعیت یک بینش جامع‌تر از یگانگیِ هدفمندِ پدیده‌های جهان را به بار می‌آورد؛ آن حتی یک هدف معنوی از پیشرفت تدریجی شخصیت را آشکار می‌سازد. و این یک برداشت از یگانگی است که می‌تواند زمینهٔ تغییرناپذیر یک جهان زندهٔ حاوی پیوندهای مداوماً در حال تغییرِ غیرشخصی و روابطِ در حال تکاملِ شخصی را درک کند.

ماده و روح و حالتی که میان آنها است سه سطح مربوط به هم و به هم پیوستهٔ یگانگیِ راستینِ جهانِ واقعی می‌باشند. صرف نظر از این که پدیده‌های واقعی و ارزشمند جهان چقدر متفاوت ممکن است به نظر رسند، در تحلیل نهایی، همگی در متعال یگانه شده‌اند.

واقعیتِ وجود مادی ناشی از انرژی ناشناخته و نیز مادهٔ قابل دیدن است. هنگامی که انرژیهای جهان آنقدر آهسته می‌شوند که به درجهٔ لازم حرکت دست می‌یابند، تحت شرایط مطلوب، همین انرژیها به جرم تبدیل می‌شوند. و فراموش نکن که ذهنی که به تنهایی می‌تواند وجود واقعیات آشکار را درک کند، خود نیز واقعی است. و علت بنیادین این جهانِ انرژی – جرم، ذهن و روح، جاودان است ـــ آن به صورت پدر جهانی و همترازان مطلق او وجود دارد و شامل سرشت و واکنشهای آنها است.

آنها همگی به واسطهٔ کلمات عیسی بیش از شگفت‌زده شدند، و هنگامی که فرد یونانی آنها را ترک کرد، او گفت: ”سرانجام چشمان من یک یهودی را دید که به چیزی علاوه بر برتری نژادی فکر می‌کند و در رابطه با چیزی علاوه بر مذهب صحبت می‌کند.“ و آنها برای آن شب دست از کار کشیدند.

اقامت موقت در آتن دلپذیر و سودمند بود، اما در تماسهای بشریش به طور خاص ثمربخش نبود. بسیاری از آتنی‌های آن روزگار یا از شهرتشان برای روزی دیگر به لحاظ عقلانی مغرور بودند یا از نظر ذهنی کودن و نادان بودند. آنها نوادگان بردگان پست آن ادوار پیشین بودند، در آن هنگام که در یونان شکوه و در اذهان مردمش خرد وجود داشت. حتی آنگاه، هنوز اذهان تیزهوش بسیاری بودند که در میان شهروندان آتن یافت می‌شدند.

6- در افسس ـــ بحث پیرامون روان

هنگام عزیمت از آتن، مسافران از راه تروآس به افسس، پایتخت استان رومیِ آسیا رفتند. آنها سفرهای بسیاری به معبد معروف آرتمیسِ افسسیان در حدود دو مایلی شهر انجام دادند. آرتمیس مشهورترین الههٔ تمام آسیای صغیر و یک تداوم الههٔ مادرِ باز قدیمی‌ترِ روزگاران آناتولی باستان بود. شایع بود که بت برهنه‌ای که در معبدی غول‌آسا به نمایش گذاشته شده بود و به پرستش وی اختصاص یافته بود، از آسمان به زمین افتاده بود. تمام آموزشهای اولیهٔ گنید در رابطه با احترام

گذاشتن به مجسمه‌ها به عنوان سمبلهای الوهیت از بین نرفته بودند، و او تصور کرد بهتر است برای تجلیل از این الههٔ باروریِ آسیای صغیر یک ضریح نقره‌ای کوچک بخرد. آن شب آنها دربارهٔ پرستش چیزهایی که با دستان بشر ساخته شده مفصلاً صحبت کردند.

آنها در سومین روز اقامتشان در کنار رودخانه قدم زدند تا لایروبی دهانهٔ بندرگاه را مشاهده کنند. در هنگام ظهر آنها با یک فینیقی جوان که دلتنگ و بسیار ناامید بود گفتگو کردند؛ اما مهمتر از همه او نسبت به مرد جوان مشخصی که از او پیشی گرفته و ترفیع یافته بود حسادت می‌کرد. عیسی کلمات آرامش دهنده‌ای به او گفت و این حکایت قدیمی حکیمانهٔ عبرانی را برایش نقل قول کرد: ''هدیهٔ یک فرد برای او راه می‌گشاید و او را به محضر بزرگان می‌رساند.''

از میان کلیهٔ شهرهای بزرگی که آنها در این تور مدیترانه بازدید کردند، برای کار متعاقب میسیونرهای مسیحی در اینجا کم ارزش‌ترین کارها را انجام دادند. مسیحیت آغاز خود را عمدتاً از طریق تلاشهای پولس که بیش از دو سال در اینجا سکونت کرد در افسس به دست آورد. او برای تأمین معاش چادر درست می‌کرد و هر شب در تالار سخنرانی مدرسهٔ تیرانوس در رابطه با مذهب و فلسفه سخنرانی می‌کرد.

یک اندیشمند مترقی وجود داشت که به این مدرسهٔ محلیِ فلسفه مربوط بود، و عیسی چندین جلسهٔ سودمند با او داشت. در جریان این گفتگوها عیسی به طور مکرر از لغت ''روان'' استفاده کرده بود. این یونانی دانش آموخته سرانجام از او پرسید منظور او از ''روان'' چیست، و او پاسخ داد:

''روان قسمتِ خود – اندیشمند، تشخیص دهندهٔ حقیقت، و روح - درک کنندهٔ انسان است که موجود بشری را بالاتر از سطح دنیای حیوانی تا ابد ارتقا می‌دهد. خود آگاهی، به واسطهٔ خود، روان نیست. خود آگاهیِ اخلاقی خود شکوفایی راستین بشری است و در بر گیرندهٔ بنیاد روان بشری است، و روان آن بخش از انسان است که نمایانگر ارزش بالقوهٔ بقای تجربهٔ بشری است. انتخاب اخلاقی و نیل معنوی، تواناییِ شناخت خداوند و اشتیاق برای مانند او بودن، ویژگیهای روان هستند. روان انسان نمی‌تواند جدا از اندیشهٔ اخلاقی و فعالیت معنوی وجود داشته باشد. یک روان ایستا یک روان در حال مردن است. اما روان انسان از روح الهی که در درون ذهن سکنی می‌گزیند متفاوت است. روح الهی به طور همزمان با نخستین فعالیت اخلاقی ذهن بشر وارد می‌شود، و این رویدادِ تولد روان است.

''حفظ کردن یا از دست دادن یک روان به این امر مربوط است که آیا آگاهی اخلاقی از طریق پیوند ابدی با عطیهٔ روحیِ مربوطهٔ فناناپذیرش به مرتبت بقا دست می‌یابد یا خیر. نجات، معنویت بخشیدنِ خود شکوفاییِ آگاهیِ اخلاقی است که از طریق آن از ارزش بقا برخوردار می‌شود. کلیهٔ اشکالِ تضادِ روان در بر گیرندهٔ فقدان هارمونی میان خود آگاهیِ اخلاقی یا معنوی و خود آگاهی کاملاً عقلانی می‌باشند.

''روان بشر، هنگامی که به بلوغ، وارستگی، و معنویت دست می‌یابد، به مرتبت آسمانی نزدیک می‌شود، از این نظر که به تبدیل شدن به موجودی که میان مادی و روحی است، یعنی خود مادی

و روح الهی، نزدیک می‌شود. توصیف روان در حال تکاملِ یک موجود بشری دشوار است و اثبات آن دشوارتر است، زیرا از طریق روشهای تحقیق مادی یا اثبات روحی قابل اکتشاف نیست. دانش مادی نمی‌تواند وجود یک روان و نیز آزمون کامل روحی را اثبات کند. به رغم ناتوانی دانش مادی و استانداردهای معنوی، هر دو، برای کشف وجود روان بشری، هر انسان آگاه اخلاقی از وجود روان خود به عنوان یک تجربهٔ واقعی و عملیِ شخصی آگاه است.‘‘

7- اقامت موقت در قبرس — بحث پیرامون ذهن

پس از مدتی کوتاه مسافران به مقصد قبرس شروع به قایقرانی کردند، و در رودِس توقف نمودند. آنها از سفر طولانی در آب لذت بردند و پس از این که از نظر بدنی بسیار استراحت کرده و از نظر روحی تجدید قوا کرده بودند به مقصد جزیره‌ایِ خود رسیدند.

برنامهٔ آنها این بود که با به پایان رسیدن سفر مدیترانه‌ای آنها، در این دیدار از قبرس، از یک دورهٔ استراحت واقعی و تفریح لذت ببرند. آنها در پافوس فرود آمدند و به یکباره شروع به جمع‌آوری لوازم برای اقامت چند هفته‌ای خود در کوههای مجاور نمودند. آنها در سومین روز بعد از ورودشان با حیوانات باربرشان که کاملاً بار زده شده بودند به سوی تپه‌ها شروع به حرکت کردند.

این سه نفر برای دو هفته از اوقات خود به اندازهٔ زیاد لذت بردند، و سپس، بدون هشدار، گنید جوان به ناگهان به شدت بیمار شد. او برای دو هفته از یک تب شدید رنج برد، و اغلب دچار هذیان می‌شد. عیسی و گناد، هر دو با مراقبت از پسر مریض مشغول نگاه داشته شده بودند. عیسی با چیره‌دستی و مهربانی از پسر جوان مراقبت می‌کرد، و پدر به واسطهٔ خوش رفتاری و مهارتی که در تمامی خدمتش به جوان رنجور نشان داده می‌شد شگفت زده بود. آنها از سکونتگاههای بشری بسیار دور بودند، و پسر بسیار بیمارتر از آن بود که بتوان او را حرکت داد؛ لذا آنها به بهترین نحوی که می‌توانستند آماده شدند تا درست همانجا در کوهها تا بازگشت سلامتی او از او پرستاری کنند.

در طول شفایابیِ گنید که سه هفته طول کشید، عیسی چیزهای جالب بسیاری دربارهٔ طبیعت و حالات گوناگون آن به او می‌گفت. و چه اوقات خوشی داشتند، همینطور که روی کوهها به گشت و گذار مشغول بودند، پسر پرسش می‌کرد، و عیسی به پرسشها پاسخ می‌داد، و پدر به خاطر تمام کارها شگفت‌زده بود.

عیسی و گنید در هفتهٔ آخر اقامتشان در کوهها، یک گفتگوی طولانی در رابطه با کارکردهای ذهن بشری داشتند. بعد از چندین ساعت بحث، پسر جوان این سؤال را پرسید: ’’اما آموزگار، منظور تو چیست وقتی که می‌گویی انسان نسبت به حیواناتِ بالاتر یک شکل بالاتر از خود آگاهی را تجربه می‌کند؟‘‘ و با بازگویی به نگارش امروز، عیسی پاسخ داد:

پسرم، من چیزهای زیادی را دربارهٔ ذهن انسان و روح الهی که در آن زندگی می‌کند از پیش به تو گفته‌ام، اما اکنون بگذار تأکید کنم که خودآگاهی یک واقعیت است. هنگامی که هر حیوانی خودآگاه می‌شود، یک انسان بدوی می‌شود. چنین کمالی ناشی از یک هماهنگی کارکرد میان انرژی غیرشخصی و ذهن درک کنندهٔ روح است، و این پدیده است که اعطای یک نقطهٔ مطلق کانونی را برای شخصیت بشری، روح پدر آسمانی، تضمین می‌کند.

ایده‌ها صرفاً یک نگارش احساسات نیستند؛ ایده‌ها احساسات به علاوهٔ تفسیرهای اندیشمندانهٔ خویشتنِ شخصی هستند؛ و خویشتن بیش از جمع احساسات فرد است. در یک فردیتِ در حال تکامل چیزی از یک نزدیکی به یگانگی شروع به پدیدار شدن می‌کند، و آن یگانگی ناشی از حضور سکنی‌گزینِ بخشی از یگانگی مطلق است که یک چنین ذهن خود آگاهِ حیوان منشأ را به طور معنوی فعال می‌سازد.

هیچ حیوان صرفی نمی‌تواند یک خود آگاهیِ زمانی داشته باشد. حیوانات از یک هماهنگی فیزیولوژیکِ شناخت مربوطهٔ حسی و خاطرهٔ مربوط به آن برخوردارند، اما هیچیک یک شناخت پرمعنی حسی را تجربه نمی‌کنند، و یا یک ارتباط هدفمند از این مجموع تجارب فیزیکی را بدان گونه که در نتایج تفسیرهای هوشمندانه و اندیشمندانهٔ بشری تجلی می‌یابد به نمایش نمی‌گذارند. و این واقعیتِ وجود خود آگاه که به واقعیت تجربهٔ متعاقب معنوی او مربوط است، انسان را یک فرزند بالقوهٔ جهان می‌سازد و خبر از دستیابی نهایی او به یگانگی متعال جهان می‌دهد.

خویشتن بشری نیز صرفاً جمع حالات پی در پی آگاهی نیست. بدون کارکرد مؤثرِ یک دسته‌بندی کننده و مرتبط کنندهٔ آگاهی، یگانگی مکفی که تخصیص دادن یک خویشتن را توجیه کند وجود نخواهد داشت. چنین ذهن یگانه نشده‌ای به سختی می‌تواند به سطوح آگاه از مرتبت بشری دست یابد. اگر ارتباطات آگاهی فقط یک تصادف بودند، آنگاه اذهان تمام انسانها ارتباطات کنترل نشده و تصادفی فازهای مشخص آشفتگی ذهنی را به نمایش می‌گذاشتند.

یک ذهن بشری، که صرفاً از آگاهی از حسهای فیزیکی ساخته شده باشد هرگز نمی‌تواند به سطوح معنوی دست یابد؛ این نوع از ذهن مادی کاملاً فاقد یک حس ارزشهای اخلاقی و بدون یک حس هدایت کننده از استیلای معنوی است که برای دستیابی به یگانگیِ موزونِ شخصیتی در زمان بسیار ضروری است، و از بقای شخصیت در ابدیت جدایی ناپذیر است.

ذهن بشری در همان اوان شروع به نشان دادن کیفیتهایی می‌کند که فوق مادی هستند؛ خردِ به راستی اندیشمندِ بشری مجموعاً در قید و بند محدودیتهای زمان نیست. این که افراد در کارکردهای زندگیشان بسیار متفاوتند نه فقط عطایای متغیر ارثی و تأثیرات مختلف محیط را نشان می‌دهد بلکه همچنین درجهٔ یگانگی با روح سکنی‌گزین پدر، که از طریق خویشتن به دست آمده است، و مقیاس تعیین هویت یکی با دیگری است.

ذهن بشری در برابر تضادِ وفاداریِ دوگانه به خوبی تاب نمی‌آورد. این یک فشار شدید روی روان است که دستخوش تجربهٔ تلاش برای خدمت به نیکی و شرارت هر دو شود. ذهنِ فوق‌العاده

شاد و به گونه‌ای مؤثر یگانه، ذهنی است که کاملاً وقف انجام خواست پدر آسمانی شده است. تضادهای حل نشده یگانگی را نابود می‌سازند و ممکن است به اختلال ذهنی بیانجامند. اما کاراکتر بقای یک روان از طریق تلاش برای به دست آوردن آرامش ذهنی به هر قیمت، از طریق صرفنظر کردن از آرمانهای عالی، و از طریق عدول کردن از ایده‌آلهای معنوی حاصل نمی‌شود؛ بلکه این آرامش از طریق اعلام شجاعانهٔ پیروزیِ آنچه که حقیقت است کسب می‌شود، و این پیروزی در چیرگی بر شرارت با نیروی قدرتمند نیکی به دست می‌آید.

روز بعد آنها رهسپار سالامیس شدند، و از آنجا به آنتیاک در ساحل سوریه عزیمت کردند.

8- در انطاکیه

انطاکیه پایتخت استان رومی سوریه بود، و منزل فرماندار سلطنتی در اینجا بود. انطاکیه نیم میلیون سکنه داشت؛ از نظر اندازه سومین شهر امپراتوری و در شرارت و فساد فاحش اخلاقی در ردهٔ نخست بود. گناد کار تجاری قابل ملاحظه‌ای برای انجام داشت؛ از این رو عیسی و گنید بیشتر اوقات تنها بودند. آنها از هر جای این شهر چند زبانه به غیر از باغ میوهٔ دافنه دیدن کردند. گناد و گنید از این حرم بدنام شرم‌آور دیدن کردند، اما عیسی از همراهی کردن آنها امتناع کرد. چنین صحنه‌هایی برای هندیها زیاد تکان دهنده نبود، اما آنها برای یک عبرانی آرمانگرا منزجر کننده بودند.

همینطور که عیسی به فلسطین و پایان سفرشان نزدیکتر می‌شد هشیار و اندیشمند می‌گشت. او با چند نفر در انطاکیه ملاقات کرد؛ او به ندرت به گردش در شهر می‌پرداخت. گنید، بعد از پرسشهای بسیار در رابطه با این که چرا آموزگارش علاقهٔ بسیار اندکی به انطاکیه نشان می‌دهد، سرانجام عیسی را وادار نمود بگوید: ”این شهر زیاد از فلسطین دور نیست؛ شاید من روزی به اینجا بازگردم.“

گنید تجربهٔ بسیار جالبی در انطاکیه داشت. این مرد جوان خود را شاگردی تیزهوش نشان داده بود و از پیش شروع کرده بود که از برخی آموزشهای عیسی استفاده‌ای عملی ببرد. یک هندی خاص به کار تجاری پدرش در انطاکیه وصل بود. او آنقدر بد قلق و ناراضی شده بود که اخراج وی در نظر گرفته شده بود. هنگامی که گنید این را شنید، خود را به محل کار پدرش رساند و یک گفتگوی طولانی با هموطن خود برگزار کرد. این مرد احساس می‌کرد که در کار نامناسبی قرار داده شده است. گنید دربارهٔ پدر آسمانی به او گفت و از راههای زیاد نظراتش پیرامون مذهب را بسط داد. اما از میان همهٔ آنچه که گنید گفت، نقل قول از یک گفتار حکیمانهٔ عبرانی از همه مؤثرتر بود، و آن کلام خردمندانه این بود: ”هر آنچه را که دستت برای انجام دادن بیابد با تمام توان خویش انجام بده.“

بعد از آماده کردن چمدانشان برای کاروان شتر، آنها به صیدون و از آنجا به دمشق رفتند، و بعد از سه روز آنها برای سفر طولانی به آن سوی شن‌زارهای بیابان آماده شدند.

9- در بین‌النهرین

سفر کاروانی به آن سوی بیابان برای این مردان بسیار سفر کرده یک تجربهٔ جدید نبود. بعد از این که گنید دید آموزگارش در کار بار زدن بیست شترِ آنها کمک می‌کند و مشاهده کرد که برای پیش راندن حیوان خودشان داوطلب می‌شود بانگ زد: ”آموزگار، آیا کاری هست که تو نتوانی انجام دهی؟“ عیسی فقط لبخند زد و گفت: ”مطمئناً آموزگار در چشمان یک شاگرد کوشا بی‌حرمت نیست.“ و بدین ترتیب آنها عازم شهر باستانی اور شدند.

عیسی به تاریخ آغازین اور، زادگاه ابراهیم، بسیار علاقمند بود، و او به همین اندازه مجذوب خرابه‌ها و روایات مربوط به شوش بود، آنقدر زیاد که گُناد و گنید اقامتشان در این قسمتها را سه هفته تمدید کردند تا به عیسی برای انجام تحقیقاتش وقت بیشتری دهند و نیز برای متقاعد کردن وی برای بازگشت به هند با آنها فرصت بیشتری فراهم کنند.

در اور بود که گنید در رابطه با تفاوت میان دانش، خرد، و حقیقت یک گفتگوی طولانی با عیسی داشت. و او به اندازهٔ زیاد مسحور گفتهٔ این مرد خردمند عبرانی شد: ”خرد، برترین است؛ پس خرد را به دست آور. با تمام جستجوی خود برای دانایی، فهم را کسب کن. خرد را ستایش کن که تو را سرافراز خواهد ساخت. اگر آن را کاملاً در بر گیری، تو را عزت خواهد بخشید.“

سرانجام روز جدایی فرا رسید. آنها همگی شجاع بودند، به ویژه پسر جوان، اما این یک آزمون دشوار بود. چشمان آنها گریان بود اما قلباً دلیر بودند. گنید در هنگام خداحافظی با آموزگارش گفت: ”بدرود آموزگار، اما نه برای همیشه. وقتی که دوباره به دمشق بیایم، دنبال تو خواهم گشت. من تو را دوست دارم، زیرا تصور می‌کنم پدر آسمانی باید چیزی شبیه تو باشد؛ حداقل می‌دانم که تو بسیار شبیه آن هستی که دربارهٔ او به من گفته‌ای. من آموزشهای تو را به خاطر خواهم سپرد، اما مهمتر از همه، هرگز تو را فراموش نخواهم کرد.“ پدر گفت: ”بدرود به یک آموزگار بزرگ، آموزگاری که ما را بهتر ساخته است و به ما کمک کرده است که خدا را بشناسیم.“ و عیسی پاسخ داد: ”به سلامت، و برکت پدر آسمانی همواره با شما باشد.“ و عیسی در ساحل ایستاد و همینطور که قایق کوچک آنها را به کشتیِ لنگر انداختهٔ آنها منتقل می‌کرد به نظاره پرداخت. بدین ترتیب استاد دوستانش از هند را در خاراکس ترک کرد، و دیگر آنها را در این دنیا ندید؛ آنها نیز در این دنیا هیچگاه آگاهی نیافتند که مردی که بعدها به عنوان عیسی ناصری پدیدار گشت همین دوستی بود که اکنون آنها او را ترک کرده بودند — یوشع، آموزگار آنها.

در هند، گنید بزرگ شد تا به مردی بانفوذ و یک جانشین لایق برای پدر شایسته‌اش تبدیل شود، و او حقایق پرشکوه بسیاری را که از عیسی، آموزگار محبوبش، یاد گرفته بود در همه جا پخش نمود. بعدها در زندگی، هنگامی که گنید دربارهٔ آموزگار عجیب در فلسطین که دوران زندگیش را روی یک صلیب خاتمه داد شنید، گرچه او شباهت میان بشارت این فرزند انسان و آموزشهای

آموزگار یهودیش را تشخیص داد، هرگز به ذهنش خطور نکرد که این دو در واقعی یک شخص بودند.

بدین ترتیب آن فصل در زندگی فرزند انسان که می‌توان *رسالت یوشعِ آموزگار* نامید پایان یافت.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 134

سالهای گذار

عیسی در طول سفر به مدیترانه مردمی را که ملاقات نمود و کشورهایی را که از میان آنها عبور کرد به دقت مورد مطالعه قرار داده بود، و حدوداً در این هنگام در رابطه با باقیماندهٔ عمرش در زمین به تصمیم نهایی خود رسید. او طرحی را که به موجب آن باید از والدین یهودی در فلسطین به دنیا می‌آمد به طور کامل مورد ملاحظه قرار داده بود و اکنون سرانجام آن را تأیید نمود، و از این رو عمداً به جلیل بازگشت تا در انتظار آغاز مهمترین کار زندگیش به عنوان یک آموزگار همگانیِ حقیقت بماند. او شروع به طراحی یک دوران زندگانی عمومی در سرزمین مردم پدرش یوسف نمود، و او این کار را با خواست داوطلبانهٔ خودش انجام داد.

عیسی از طریق تجربهٔ شخصی و بشری دریافته بود که برای انجام فصول پایانی، و برای ایفای صحنه‌های نهایی زندگیش در زمین فلسطین بهترین مکان در تمامی دنیای رومی است. برای اولین بار او با برنامهٔ هویدا ساختن علنیِ طبیعت راستینش و آشکار ساختن هویت الهیش در میان یهودیان و غیریهودیانِ فلسطینِ بومیش به طور کامل خشنود گردید. او قطعاً تصمیم گرفت که زندگیش را در زمین به پایان رساند و دوران زندگی وجود انسانیش را در همان سرزمینی که به عنوان یک نوزاد ناتوان وارد تجربهٔ بشری در آن شده بود تکمیل سازد. دوران زندگانی او در یورنشیا در میان یهودیان در فلسطین آغاز گشت، و او برگزید که زندگیش را در فلسطین و در میان یهودیان خاتمه دهد.

1- سال سی‌ام (سال 24 بعد از میلاد مسیح)

عیسی بعد از ترک گُناد و گنید در خاراکس (در دسامبر سال 23 بعد از میلاد مسیح) از طریق اور به بابل بازگشت، و در آنجا به کاروانی در بیابان که در راه رفتن به دمشق بود پیوست. او از دمشق به ناصره رفت، و فقط برای چند ساعت در گفرناحوم توقف کرد و در آنجا برای دیدار با خانوادهٔ زبدی درنگ نمود. او در آنجا با برادرش یعقوب دیدار نمود. یعقوب مدتی پیش از آن آمده بود تا در کارگاه قایق سازی زبدی به جای او کار کند. عیسی بعد از صحبت کردن با یعقوب و یهودا (که نیز بر حسب تصادف در گفرناحوم بودند) و بعد از بازگرداندن خانهٔ کوچکی به برادرش یعقوب که یوحنای زبدی توانسته بود بخرد به ناصره رفت.

عیسی در پایان سفر مدیترانه‌ای خویش به اندازهٔ کافی پول دریافت کرده بود تا تقریباً تا زمان آغاز خدمت روحانی همگانی خود هزینه‌های زندگیش را تأمین سازد. اما صرف نظر از زبدیِ کفرناحوم و مردمی که در این سفر خارق‌العاده ملاقات نمود، دنیا هرگز اطلاع نیافت که او به این سفر دست زد. خانوادهٔ او همیشه باور داشت که او این زمان را در اسکندریه در مطالعه گذرانده بود. عیسی هرگز این باورها را تأیید نکرد، و به طور آشکار نیز چنین سوءتفاهماتی را انکار نکرد.

عیسی در طول اقامت چند هفته‌ای خود در ناصره با خانواده و دوستانش دیدار نمود، و قدری در کارگاه تعمیر قایق با برادرش یوسف وقت گذراند، اما بیشتر توجه خود را به مریم و روت مبذول داشت. روت در آن هنگام تقریباً پانزده ساله بود، و از هنگامی که او یک زن جوان شده بود این اولین فرصت عیسی برای انجام صحبتهای طولانی با او بود.

مدتی بود که شمعون و یهودا هر دو می‌خواستند ازدواج کنند، اما آنها دوست نداشتند این کار را بدون رضایت عیسی انجام دهند؛ از این رو آنها این رخدادها را به تعویق انداخته بودند، و به بازگشت بزرگترین برادر خود امید بسته بودند. اگر چه آنها در بیشتر امور یعقوب را به عنوان سرپرست خانواده تلقی می‌کردند، در رابطه با ازدواج کردن، آنها تأیید عیسی را می‌خواستند. از این رو شمعون و یهودا در اوایل مارس این سال، 24 پس از میلاد مسیح، در یک عروسی دوگانه ازدواج کردند. تمامی فرزندان بزرگتر اکنون مزدوج بودند؛ فقط روت، که از همه جوانتر بود با مریم در منزل باقی ماند.

عیسی با تک تک اعضای خانواده‌اش به گونه‌ای کاملاً نرمال و طبیعی دیدار نمود، اما هنگامی که آنها همگی با هم بودند، آنقدر چیز کمی برای گفتن داشت که آنها دربارهٔ آن میان خود اظهار نظر کردند. مریم به طور ویژه به واسطهٔ این رفتار عجیب و غیرمعمولِ اولین پسرش پریشان گشت.

حدوداً هنگامی که عیسی برای ترک ناصره آماده می‌گشت، رهبر یک کاروان بزرگ که داشت از میان شهر عبور می‌کرد، شدیداً بیمار شد، و عیسی که یک زبان شناس بود، داوطلب شد که جای او را بگیرد. چون این سفر غیبت او را برای یک سال ضروری می‌ساخت، و نظر به این که کلیهٔ برادران او ازدواج کرده بودند و مادرش با روت در منزل زندگی می‌کرد، عیسی برای یک گفتگوی خانوادگی فراخوان داد، و طی آن پیشنهاد نمود که مادرش و روت به کفرناحوم بروند و در منزلی که او به تازگی به یعقوب داده بود زندگی کنند. از این رو، چند روز پس از این که عیسی به همراه کاروان آنجا را ترک نمود، مریم و روت به کفرناحوم نقل مکان کردند و برای باقی عمر مریم در منزلی که عیسی فراهم کرده بود زندگی کردند. یوسف و خانواده‌اش به منزل قدیمی در ناصره نقل مکان نمودند.

این یکی از غیرمعمول‌ترین سالها در تجربهٔ درونی پسر انسان بود؛ در ایجاد توازن کاری میان ذهن بشری او و تنظیم کنندهٔ ساکن در او پیشرفت زیادی حاصل شد. تنظیم کننده در تجدید سازمان اندیشه و در تمرین ذهن برای رخدادهای بزرگی که در آن هنگام آیندهٔ دوری نبودند به

گونه‌ای فعال درگیر بود. شخصیت عیسی برای تغییر بزرگ رویکرد او نسبت به دنیا در حال آماده شدن بود. اینها ایام میانی بودند، مرحلهٔ گذار آن موجودی که زندگی را به عنوان خدایی که به صورت انسان ظاهر گشت آغاز نمود، و اکنون آماده می‌شد که دوران زندگانی زمینی خود را به عنوان انسانی که به صورت خدا پدیدار می‌گشت تکمیل نماید.

2- سفر کاروان به دریای خزر

روز اول آوریل سال 24 بعد از میلاد مسیح بود که عیسی در سفری کاروانی ناصره را به مقصد ناحیهٔ دریای خزر ترک نمود. کاروانی که عیسی به عنوان راهبر آن به آن پیوست از اورشلیم از طریق دمشق و دریاچهٔ ارومیه از طریق آشور، ماد، و پارت به ناحیهٔ جنوب شرقی دریای خزر می‌رفت. یک سال تمام طول کشید تا این که او از این سفر بازگشت.

این سفر کاروانی برای عیسی یک سفر ماجراجویانهٔ اکتشافی دیگر و خدمت روحانی شخصی بود. او با خانوادهٔ کاروانیِ خود — مسافران، نگهبانان، و شتربانان — یک تجربهٔ جالب داشت. تنی چند از مردان، زنان، و کودکان که در امتداد مسیر حرکت کاروان زندگی می‌کردند در نتیجهٔ تماسشان با عیسی از زندگی غنی‌تری برخوردار گشتند. برای آنها او یک راهبر خارق‌العادهٔ یک کاروان معمولی بود. کلیهٔ کسانی که از این موقعیتهای خدمت روحانی شخصی او برخوردار می‌شدند به واسطهٔ آن سود نبردند، اما اکثریت عظیم آنهایی که با او دیدار داشتند و گفتگو نمودند برای باقیماندهٔ زندگی طبیعی خود انسانهای بهتری شدند.

از میان کلیهٔ سفرهای جهانی او، این سفر به دریای خزر عیسی را به خاور نزدیکتر ساخت، و او را قادر ساخت که فهم بهتری از مردمان خاور دور به دست آورد. او تماسی نزدیک و شخصی با هر یک از نژادهای بقا یافتهٔ یورنشیا به جز نژاد سرخ برقرار ساخت. او از خدمت روحانی شخصی خود به هر یک از این نژادهای گوناگون و مردمان در هم آمیخته به همان اندازه لذت برد، و کلیهٔ آنها پذیرای حقیقت زنده‌ای بودند که او برای آنها آورد. اروپاییها از باختر دور و آسیایی‌ها از خاور دور به گفتار او پیرامون امید و زندگی جاودان به طور همسان توجه نمودند و به واسطهٔ زندگی حاوی خدمت مهرآمیز و خدمت روحانی که او با متانت بسیار در میان آنها به انجام رساند به طور یکسان تأثیر پذیرفتند.

سفر کاروانی از هر نظر موفقیت‌آمیز بود. این یکی از جالب‌ترین رخدادها در حیات بشری عیسی بود، زیرا او در طول این سال در یک ظرفیت مدیرانه عمل نمود. او برای چیزهایی که به او سپرده شده بود و برای هدایت امن مسافران که گروه کاروانی را تشکیل می‌دادند مسئول بود. و او به صادقانه‌ترین، مؤثرترین، و خردمندانه‌ترین نحو وظایف چندگانهٔ خویش را به انجام رسانید.

عیسی در بازگشت از ناحیهٔ خزر، رهبری کاروان را در دریاچهٔ ارومیه رها ساخت، و برای اندکی بیش از دو هفته در آنجا توقف نمود. او با یک کاروان بعد به عنوان یک مسافر به دمشق

بازگشت، و در آنجا صاحبان شترها از او خواستند که در خدمت آنها باقی بماند. او این پیشنهاد را رد نمود، و به همراه صف کاروان به مقصد کَفرناحوم به سفر ادامه داد، و در اول آوریل سال 25 بعد از میلاد مسیح به آنجا رسید. او دیگر ناصره را به عنوان منزلگاه خود تلقی نمی‌کرد. کَفرناحوم منزلگاه عیسی، یعقوب، مریم، و روت شده بود. اما عیسی دیگر هرگز با خانواده‌اش زندگی نکرد. او هنگامی که در کَفرناحوم بود به همراه زِبِدی‌ها در یک منزل زندگی می‌کرد.

3- سخنرانیهای ارومیه

عیسی در مسیر رفتن به دریای خزر برای استراحت و بازیافتن انرژی در شهر باستانی ارومیه در سواحل غربی دریاچهٔ ارومیه برای چندین روز توقف نمود. در بزرگترین جزیره، از میان گروهی از جزایر که در فاصلهٔ کوتاهی از ساحل در نزدیکی ارومیه واقع شده بودند، یک ساختمان بزرگ قرار داشت، یک آمفی تئاتر سخنرانی، که به "روح مذهب" تخصیص یافته بود. این ساختمان در واقع یک معبد فلسفهٔ مذاهب بود.

این معبد مذهب توسط یک تاجر ثروتمند شهروند ارومیه و سه پسر او ساخته شده بود. این مرد سیمبویتون نام داشت، و او در زمرهٔ نیاکانش مردمان متنوع بسیاری داشت.

سخنرانیها و بحثها در این مدرسهٔ مذهب در ساعت ده هر روز صبح در هفته آغاز می‌گشت. جلسات بعدازظهر در ساعت سه آغاز می‌گشت، و مباحثات عصرانه در ساعت 8 گشایش می‌یافت. سیمبویتون یا یکی از سه پسرش همیشه این جلسات آموزشی، بحث، و گفتمان را سرپرستی می‌کردند. بنیانگذار این مدرسهٔ بی‌نظیر مذاهب بدون این که هیچگاه اعتقادات شخصی مذهبی خود را آشکار سازد زندگی کرد و مرد.

عیسی در چندین فرصت در این بحثها شرکت نمود، و پیش از آن که ارومیه را ترک کند، سیمبویتون با عیسی قرار گذاشت که در سفر بازگشت خود برای دو هفته نزد آنها موقتاً اقامت کند و بیست و چهار سخنرانی در رابطه با "برادری انسانها" انجام دهد، و دوازده جلسهٔ عصرانهٔ پرسش، بحث، و گفتمان در سخنرانیهایش به طور ویژه، و در رابطه با برادری انسانها به طور کلی صورت دهد.

مطابق این قرار، عیسی در سفر بازگشت توقف نمود و این سخنرانیها را ایراد کرد. این سیستماتیک‌ترین و رسمی‌ترین سخنرانی از میان کلیهٔ آموزشهای استاد در یورنشیا بود. او هرگز پیش یا پس از آن پیرامون یک موضوع، آنطور که در این سخنرانیها و بحثها پیرامون برادری انسانها نهفته بود به این اندازه سخن نگفت. در واقع این سخنرانیها در رابطه با "سلطنت خداوند" و "پادشاهیهای انسانها" بودند.

بیش از سی مذهب و فرقهٔ مذهبی در هیئت استادان این معبد فلسفهٔ مذهبی نمایندگی شده بود. این آموزگاران توسط گروههای مذهبی مربوطهٔ خویش انتخاب شده، مورد حمایت واقع شده، و کاملاً

معتبر شناخته شده بودند. در این هنگام در حدود هفتاد و پنج آموزگار در هیئت استادان وجود داشت، و آنها در کلبه‌هایی که هر یک حدوداً دوازده تن را جای می‌دادند زندگی می‌کردند. این گروهها در هر ماه جدید از طریق قرعه‌کشی تغییر می‌یافتند. عدم تحمل دیگران، روح ستیزه‌جویی، یا هر رفتار دیگری که مخل نظم آرام جامعه می‌گشت موجب اخراج فوری و بی‌درنگ آموزگار متخلّف می‌شد. او بدون تعارف اخراج می‌گشت، و فرد جایگزین او که در لیست انتظار قرار داشت به جای او منصوب می‌شد.

این آموزگاران مذاهب گوناگون تلاش زیادی به خرج می‌دادند که نشان دهند مذاهبشان در رابطه با چیزهای بنیادین این حیات و حیات بعد چقدر مشابه هم هستند. تنها یک دکترین وجود داشت که برای دستیابی به مسند این هیئت استادان می‌بایست پذیرفته می‌شد: هر آموزگار می‌بایست مذهبی را نمایندگی می‌کرد که خداوند، یعنی نوعی الوهیت متعال را، مورد شناسایی قرار می‌داد. پنج آموزگار مستقل در هیئت استادان وجود داشتند که هیچ مذهب سازمان یافته‌ای را نمایندگی نمی‌کردند، و عیسی به عنوان چنین آموزگار مستقلی در برابر آنها ظاهر گشت.

[هنگامی که ما، بینابینیها، در ابتدا خلاصهٔ آموزشهای عیسی در ارومیه را آماده کردیم، در رابطه با حکمت گنجانیدن این آموزشها در آشکارسازی الهی یورنشیا میان سرافیمهای کلیساها و سرافیمهای پیشرفت یک عدم توافق به وجود آمد. شرایط قرن بیستم، که بر مذهب و دولتهای بشری، هر دو، حاکم است، آنقدر متفاوت از شرایط حاکم در روزگار عیسی است که به راستی دشوار بود که آموزشهای استاد در ارومیه را با مشکلات سلطنت خداوند و پادشاهیهای انسانها، آنطور که این کارکردهای دنیا در قرن بیستم موجود هستند، انطباق داد. ما هرگز قادر نبودیم بیانیه‌ای را پیرامون آموزشهای استاد تدوین کنیم که برای هر دو گروه از این سرافیمهای دولت سیاره‌ای قابل پذیرش باشد. سرانجام، رئیس ملک صادقِ کمیسیون آشکارسازی الهی، کمیسیونی متشکل از سه نفر از افراد ما را منصوب نمود تا دیدگاه ما را پیرامون آموزشهای استاد در ارومیه، آنطور که با شرایط مذهبی و سیاسی قرن بیستم در یورنشیا انطباق یافته است، آماده سازد. از این رو، ما سه بینابینیِ ثانویه این انطباق آموزشهای عیسی را تکمیل نمودیم، و اظهارات او را آنطور که آنها را به شرایط کنونی دنیا اطلاق می‌کنیم بازگو نمودیم، و ما اکنون این اظهارات را آنطور که موجود هستند، پس از این که توسط رئیس ملک صادق کمیسیون آشکارسازی الهی ویرایش گشته است، ارائه می‌داریم.]

4- حاکمیت — الهی و بشری

برادری انسانها مبتنی بر پدر بودن خداوند است. خانوادهٔ خداوند از مهر خداوند سرچشمه گرفته است — خداوند محبت است. خداوندِ پدر به گونه‌ای الهی فرزندانش را دوست دارد، همگی آنها را.

پادشاهی آسمانی، دولت الهی، مبتنی بر واقعیت حاکمیت الهی است — خداوند روح است. از آنجا که خداوند روح است، این پادشاهی روحانی است. پادشاهی آسمانی نه مادی است و نه صرفاً

عقلانی؛ آن یک رابطهٔ معنوی میان خداوند و انسان است.

اگر مذاهب گوناگون حاکمیت معنوی خداوندِ پدر را به رسمیت بشناسند، آنگاه کلیهٔ این مذاهب در صلح باقی خواهند ماند. فقط هنگامی که یک مذهب تصور می‌کند که به طریقی از کلیهٔ مذاهب دیگر برتر است، و این که نسبت به مذاهب دیگر دارای مرجعیت منحصر به فرد است، چنین مذهبی نسبت به مذاهب دیگر نامدارا خواهد گشت و یا این که به خود اجازه خواهد داد که باورمندان مذهبی دیگر را مورد اذیت و آزار قرار دهد.

صلح مذهبی — برادری — هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر این که کلیهٔ مذاهب مایل باشند که خود را از تمامی مرجعیت مذهبی کاملاً تهی سازند و از تمامی برداشتهای حاکمیت معنوی به طور کامل صرف نظر کنند. تنها خدا روح حاکم است.

شما نمی‌توانید بدون داشتن جنگهای مذهبی، میان مذاهب برابری (آزادی مذهبی) داشته باشید، مگر این که کلیهٔ مذاهب رضایت دهند که تمامی حاکمیت مذهبی را به یک سطح فوق بشری، به خود خدا، انتقال دهند.

پادشاهی آسمانی در قلوب انسانها یگانگی مذهبی (نه لزوماً همسانی) ایجاد خواهد کرد، زیرا هر گروه و کلیهٔ گروههای مذهبی که در بر گیرندهٔ چنین باورمندان مذهبی هستند از تمامی پنداشتهای اتوریتهٔ مذهبی — حاکمیت مذهبی — آزاد خواهند بود.

خداوند روح است، و خداوند قطعه‌ای از وجود روحی خود را عطا می‌دارد تا در قلب انسان سکنی گزیند. کلیهٔ انسانها از نظر روحی برابرند. پادشاهی آسمانی عاری از کاستها، طبقات، سطوح اجتماعی، و گروههای اقتصادی است. شما همگی خواهر و برادر هستید.

اما درست در لحظه‌ای که شما از حاکمیت روحیِ خدای پدر نظر بر می‌افکنید، یک مذهب شروع خواهد کرد که برتری خود را روی سایر مذاهب اعمال گرداند؛ و سپس، به جای صلح در زمین و خواست نیکو در میان انسانها، مناقشات، تهمتهای متقابل، حتی جنگهای مذهبی، اقلاً جنگ میان مذهب‌گرایان، آغاز خواهد گشت.

موجودات برخوردار از ارادهٔ آزاد که خود را با یکدیگر برابر تلقی می‌کنند، تا وقتی که متقابلاً اذعان نکنند که تحت استیلای نوعی ابرحاکمیت، مرجعیتی فراتر و بالاتر از خودشان، هستند، دیر یا زود وسوسه می‌شوند که توان خود را برای نیل به قدرت و مرجعیت روی اشخاص و گروهها امتحان کنند. مفهوم برابری هرگز صلح نمی‌آورد، به جز در شناخت متقابل نوعی تأثیر فراگیرِ ابرحاکمیت.

مذهب‌گرایان ارومیه بدین علت در صلح و آرامش نسبی با یکدیگر زندگی کردند که از تمامی باورهایشان به حاکمیت مذهبی به طور کامل دست کشیده بودند. آنها از نظر معنوی همگی به یک خدای مطلق باور داشتند. از نظر اجتماعی، مرجعیت کامل و چالش‌ناپذیر در دست رهبرشان

سیمبویتون بود. آنها به خوبی می‌دانستند که برای هر آموزگاری که در صدد سلطه‌گری بر آموزگاران همیارشان برآید چه اتفاقی می‌افتاد. هیچ صلح پایدار مذهبی نمی‌تواند در یورنشیا برقرار گردد، مگر این که تمامی گروههای مذهبی به طور آزادانه از کلیهٔ پنداشتهای خود در زمینهٔ لطف الهی، مردم برگزیده، و حاکمیت مذهبی دست بکشند. تنها وقتی که خدای پدر در تعالیت قرار گیرد انسانها برادران مذهبی خواهند شد و در زمین در صلح مذهبی با یکدیگر زندگی خواهند کرد.

5- حاکمیت سیاسی

[در حالی که آموزش استاد در رابطه با حاکمیت خداوند یک حقیقت است — و تنها به واسطهٔ پدیداری متعاقب مذهب دربارهٔ او در میان مذاهب دنیا پیچیده می‌شود — مطالب او در رابطه با حاکمیت سیاسی به واسطهٔ تکامل سیاسیِ حیات ملت در طول هزار و نهصد سال گذشته و بیشتر به اندازهٔ زیاد پیچیده می‌شود. در ایام عیسی تنها دو قدرت بزرگ جهانی وجود داشتند — امپراتوری روم در باختر و امپراتوری هان در خاور — و اینها توسط پادشاهی پارتها و سایر سرزمینهای بینابین نواحی خزر و ترکستان به اندازهٔ زیاد از هم جدا شده بودند. از این رو ما در مطالب زیرین از جوهر آموزشهای استاد در ارومیه در رابطه با حاکمیت سیاسی به اندازهٔ زیادتر فاصله گرفته‌ایم، و در همان حال تلاش کرده‌ایم که مفهوم این آموزشها را آنطور که به مرحلهٔ ویژهٔ بحرانیِ تکامل حاکمیت سیاسی در قرن بیستم بعد از مسیح قابل اطلاق است توصیف کنیم.]

تا هنگامی که ملتها به تصورات خیالی حاکمیت نامحدود ملی دلبسته‌اند جنگ در یورنشیا هرگز خاتمه نخواهد یافت. تنها دو سطح از حاکمیت نسبی در یک کرهٔ مسکونی وجود دارد: خواست آزاد معنوی فرد انسانی و حاکمیت جمعی نوع بشر به عنوان یک کل. میان سطح موجود منفرد بشری و سطح کل نوع بشر، تمامی گروهبندیها و انجمنها نسبی و گذرا هستند، و تا جایی از ارزش برخوردارند که سعادت، سلامت، و پیشرفت فرد و جمع کل سیاره‌ای — انسان و نوع بشر — را تقویت می‌کنند.

آموزگاران مذهبی باید همیشه به یاد داشته باشند که حاکمیت معنوی خداوند بالاتر از کلیهٔ وفاداریهای بینابینی و میان مرحله‌ایِ معنوی قرار دارد. روزی حکمرانان مدنی یاد خواهند گرفت که والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها حکومت می‌کنند.

این فرمانروایی والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها برای منفعت خاص هر گروه ویژهٔ مورد لطف واقع شده از انسانها نیست. چیزی به نام "مردم برگزیده" وجود ندارد. فرمانروایی والامرتبه‌ها، کنترل کنندگان فراگیر تکامل سیاسی، یک فرمانروایی است که برای ترویج بیشترین سعادتمندی برای بیشترین تعداد *کلیهٔ* انسانها و برای بزرگترین طول زمان طراحی شده است.

حاکمیت قدرت است و از طریق سازماندهی رشد می‌کند. این رشدِ سازماندهیِ قدرت سیاسی نیک و صحیح است، زیرا به این تمایل دارد که بخشهای پیوسته گسترش یابندهٔ جمع نوع بشر را در بر گیرد. اما همین رشد سازمانهای سیاسی در هر مرحلهٔ بینابین میان سازماندهی آغازین و طبیعی قدرت سیاسی — خانواده — و اوج نهایی رشد سیاسی — دولت تمامی نوع بشر، توسط تمامی نوع بشر، و برای تمامی نوع بشر — یک مشکل ایجاد می‌کند.

حاکمیت سیاسی با شکل‌گیری قدرت والدین در گروه خانواده آغاز می‌شود، و با تداخل تدریجی خانواده‌ها در یکدیگر به شکل قبایل هم تباری که به دلایل گوناگون به صورت واحدهای قبیله‌ای — گروهبندیهای فوق هم تبار سیاسی — متحد می‌شوند از طریق سازماندهی تکامل می‌یابد. و سپس قبایل از طریق بازرگانی، داد و ستد، و کشورگشایی به صورت یک ملت متحد می‌شوند، در حالی که خود ملتها گاهی اوقات از طریق امپراتوری متحد می‌شوند.

به تدریج که حاکمیت از گروههای کوچکتر به گروههای بزرگتر انتقال می‌یابد، جنگها کاهش می‌یابند. بدین معنی که جنگهای جزئی میان ملتهای کوچکتر کاهش می‌یابند، اما به تدریج که ملتهای خود مختار بزرگتر و بزرگتر می‌شوند، امکان جنگهای بزرگتر افزایش می‌یابد. در مدتی کوتاه، هنگامی که تمامی دنیا مورد کاوش قرار گرفت و اشغال گردید، هنگامی که ملتها اندک، قوی، و قدرتمند هستند، هنگامی که این ملتهای بزرگ و ظاهراً خود مختار مرزهایشان در مجاورت هم قرار می‌گیرد، هنگامی که تنها اقیانوسها آنها را از هم جدا می‌سازد، آنگاه صحنه برای جنگهای عمده، ستیزهای جهانی آماده می‌شود. ملتهای به اصطلاح خود مختار نمی‌توانند بدون ایجاد تضاد و منتج شدن کارشان به جنگ در ناسازگاری و اختلاف نظر باقی بمانند.

دشواری در تکامل حاکمیت سیاسی از سطح خانواده تا سطح کلیهٔ افراد بشر در مقاومت در برابر تغییر نهفته است که در کلیهٔ سطوح بینابین نمایان است. خانواده‌ها در مواقعی قبیلهٔ خود را به چالش طلبیده‌اند، در حالی که قبایل و طایفه‌ها نسبت به حاکمیت کشور مرز و بوم خود اغلب برانداز بوده‌اند. هر تکامل جدید و آینده نگرانهٔ حاکمیت سیاسی از طریق "مراحل چوب بست" پیشرفتهای پیشین در سازماندهی سیاسی دچار دشواری و اختلال می‌شود و همیشه شده است. و این امر صحت دارد، زیرا تغییر دادن وفاداریهای بشری، آنگاه که به حرکت درآیند، مشکل است. همان وفاداری که تکامل قبیله را میسر می‌سازد، تکامل ابرقبیله — کشور حاوی مرز و بوم — را دشوار می‌سازد. و همان وفاداری (وطن پرستی) که تکامل کشور دارای مرز و بوم را میسر می‌سازد، توسعهٔ تکاملیِ دولت تمامی نوع بشر را به اندازهٔ زیاد پیچیده می‌سازد.

حاکمیت سیاسی از میان واگذار کردن خود مختاری به وجود می‌آید، ابتدا توسط فرد در درون خانواده و سپس توسط خانواده‌ها و طایفه‌ها در رابطه با قبیله و گروهبندیهای بزرگتر. این انتقال تدریجی خود مختاری از سازمانهای سیاسی کوچکتر به پیوسته بزرگتر از هنگام تأسیس سلسله‌های مینگ و مغول به طور کلی به گونه‌ای کاهش نیافته در خاور ادامه یافته است. آن در غرب برای بیش از یک هزار سال تا پایان جنگ جهانی حکم فرما بود، تا این که در آن هنگام یک جنبش تأسف‌آور عقب‌گرا این روند نرمال را از طریق برقراری مجدد حاکمیت اضمحلال یافتهٔ سیاسی گروههای متعدد کوچک در اروپا به طور موقت معکوس نمود.

یورنشیا از صلح پایدار بهره‌مند نخواهد شد تا این که ملتهای موسوم به خود مختار قدرتهای تام خود را به دستان برادری انسانها — دولت نوع بشر — به گونه‌ای هوشمندانه و به طور کامل تسلیم کنند. انترناسیونالیسم — اتحادیهٔ ملتها — هرگز نمی‌تواند برای نوع بشر صلح دائم بیاورد. کنفدراسیونهای جهانی ملتها از جنگهای جزئی به گونه‌ای مؤثر پیشگیری خواهند کرد و به گونه‌ای قابل پذیرش ملتهای کوچکتر را کنترل خواهند نمود، اما آنها از جنگهای جهانی پیشگیری نخواهند کرد و سه، چهار، یا پنج عدد از قدرتمندترین دولتها را نیز کنترل نخواهند نمود. در شرایط تضادهای واقعی، یکی از این قدرتهای جهانی از اتحادیه بیرون خواهد آمد و اعلام جنگ خواهد کرد. شما نمی‌توانید تا زمانی که ملتها با ویروس توهم حاکمیت ملی آلوده باقی می‌مانند از رفتن آنها به جنگ پیشگیری کنید. انترناسیونالیسم گامی در جهت درست است. یک نیروی پلیسی بین‌المللی از جنگهای جزئی بسیاری پیشگیری خواهد کرد، اما در پیشگیری از جنگهای عمده، تضاد میان دولتهای بزرگ نظامی زمین مؤثر نخواهد بود.

به تدریج که تعداد ملتهای به راستی خود مختار (قدرتهای بزرگ) کاهش می‌یابد، فرصت و نیاز، هر دو، برای دولت نوع بشر افزایش می‌یابد. هنگامی که فقط تعداد اندکی از قدرتهای به راستی خود مختار (بزرگ) وجود دارند، یا باید برای برتری ملی (شاهانه) دست به مبارزهٔ مرگ و زندگی بزنند، و یا باید از طریق تسلیم داوطلبانهٔ امتیازات مشخص حاکمیت، هستهٔ اساسی نیروی فوق ملی را که به عنوان آغاز حاکمیت واقعی تمامی نوع بشر به کار گرفته خواهد شد ایجاد نمایند.

صلح به یورنشیا نخواهد آمد تا این که هر ملت به اصطلاح خود مختار قدرتش را برای انجام جنگ به دستان یک دولت نماینده از تمامی نوع بشر بسپارد. حاکمیت سیاسی در سرشت مردمان دنیا است. آنگاه که تمامی مردمان یورنشیا یک دولت جهانی را ایجاد کنند، از این حق و قدرت برخوردارند که چنین دولتی را خود مختار بسازند؛ و هنگامی که چنین قدرت نماینده یا دمکراتیک جهانی نیروهای زمینی، هوایی، و دریایی کرهٔ زمین را کنترل نماید، صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها می‌تواند استیلا یابد، اما این امر تا آن هنگام رخ نخواهد داد.

یک نمونهٔ مهم قرن نوزدهم و بیستم را مورد استفاده قرار می‌دهیم: چهل و هشت ایالات اتحادیهٔ فدرال آمریکا برای مدتها از صلح برخوردار بوده‌اند. آنها دیگر در میان خود جنگی ندارند. آنها حاکمیت خود را به دولت فدرال تسلیم کرده‌اند، و از طریق حکم داوری جنگ، آنها تمامی خواسته‌هایشان را نسبت به توهمات خود مختاری ترک نموده‌اند. در حالی که هر ایالت امور داخلی خود را تنظیم می‌کند، درگیر روابط خارجی، گمرکات، مهاجرت، امور نظامی، یا تجارت بین ایالتی نیست. تک تک ایالات نیز خود را با امور شهروندی درگیر نمی‌سازند. تنها هنگامی که حاکمیت دولت فدرال به طریقی مورد مخاطره واقع می‌شود، چهل و هشت ایالت متحمل اثرات ویرانگر جنگ می‌شوند.

این چهل و هشت ایالت که استدلالات فریب‌آمیز دوگانهٔ حاکمیت و خود مختاری را ترک نموده‌اند، از صلح و آرامش بین ایالتی بهره‌مند هستند. به همین ترتیب هنگامی که ملتهای یورنشیا حاکمیتهای مربوطهٔ خویش را به طور آزادانه به دستان یک دولت سراسری — حاکمیت برادری

انسانها — تسلیم کنند، شروع به بهره‌وری از صلح خواهند نمود. در این کشور جهانی ملتهای کوچک به اندازهٔ ملت بزرگ قدرتمند خواهند بود، حتی همانطور که ایالت کوچک رُد آیلند در کنگرهٔ آمریکا برای خود دارای دو سناتور است، و درست همانطور که ایالت پرجمعیت نیویورک یا ایالت بزرگ تگزاس چنین می‌باشد.

حاکمیت محدودِ (ایالتیِ) این چهل و هشت ایالت توسط انسانها و برای انسانها آفریده شد. حاکمیت (ملیِ) ابرایالتِ اتحادیهٔ فدرال آمریکا توسط سیزده ایالت آغازین این ایالتها برای منفعت خودشان و برای منفعت انسانها ایجاد گشت. روزی حاکمیت فوق ملی دولت سیاره‌ای نوع بشر به همین ترتیب توسط ملتها برای منفعت خودشان و برای منفعت تمامی انسانها ایجاد خواهد شد.

شهروندان برای منفعت دولتها به وجود نمی‌آیند؛ دولتها سازمانهایی هستند که برای منفعت انسانها ایجاد و ابداع می‌شوند. هیچ پایانی برای تکامل حاکمیت سیاسی، کمتر از پدیداری دولتِ حاکمیت تمامی انسانها، نمی‌تواند وجود داشته باشد. کلیهٔ حاکمیتهای دیگر در ارزش نسبی، در فحوا متوسط، و در مرتبت پایین‌تر هستند.

با پیشرفت علمی، جنگها بیشتر و بیشتر ویران کننده‌تر خواهند شد، تا این که آنها تقریباً به لحاظ نژادی انتحاری شوند. چند جنگ جهانی باید جنگیده شود و چند اتحادیهٔ ملتها باید شکست بخورند تا این که انسانها مایل شوند دولت نوع بشر را تأسیس کنند و شروع به بهره‌وری از برکات صلح دائم کنند و با آرامشِ خواست نیک — نیک خواهی جهانی — در میان انسانها شروع به کامیابی کنند؟

6- قانون، آزادی، و حاکمیت

اگر یک انسان خواستار آزادی — رهایی — باشد، باید به خاطر داشته باشد که *کلیهٔ* انسانهای دیگر مشتاق همان آزادی هستند. گروههایی از چنین انسانهای دوستدار آزادی بدون این که مطیع چنین قوانین، مقررات، و آیینهایی شوند که بتوانند به هر شخص همان درجه از آزادی را عطا کنند، نمی‌توانند در صلح با هم زندگی کنند، در حالی که در همان حال یک درجهٔ برابر از آزادی را برای کلیهٔ همنوعان انسانی او حفظ کنند. اگر بنا باشد که یک انسان مطلقاً آزاد باشد، پس انسانِ دیگر باید یک بردهٔ مطلق شود. و سرشت نسبی آزادی به لحاظ اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی حقیقی است. آزادی هدیهٔ تمدن است که از طریق اجرای قانون میسر می‌شود.

مذهب از نظر معنوی این را میسر می‌سازد که برادری انسانها تحقق یابد، اما به دولت نوع بشر نیاز خواهد بود که مشکلات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را که با چنین هدف شادی و کارآییِ بشری مرتبطند تنظیم کند.

درست تا هنگامی که حاکمیت سیاسی دنیا توسط یک گروه از کشورهای یک ملیتی تقسیم شده و به گونه‌ای غیرعادلانه نگاه داشته شده است، جنگها و شایعهٔ جنگها پیش خواهند آمد — ملت بر

علیه ملت قیام خواهد کرد. انگلستان، اسکاتلند، و ویلز همیشه با هم می‌جنگیدند، تا این که آنها حاکمیت مربوطه‌شان را رها ساختند، و آن را به ممالک متحدهٔ بریتانیا سپردند.

یک جنگ جهانی دیگر به ملتهای موسوم به خود مختار یاد خواهد داد که نوعی فدراسیون را شکل دهند، و بدین ترتیب ساختار پیشگیری از جنگهای کوچک، جنگهای بین ملتهای کوچکتر را ایجاد کنند. اما جنگهای جهانی ادامه خواهند یافت تا این که دولت نوع بشر ایجاد گردد. حاکمیت جهانی از جنگهای جهانی پیشگیری خواهد کرد — هیچ چیز دیگر نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

چهل و هشت ایالات آزاد آمریکا در صلح با هم زندگی می‌کنند. آنها در زمرهٔ شهروندان این چهل و هشت ایالات کلیهٔ ملیتها و نژادهای گوناگونی هستند که در ملتهای پیوسته در حال جنگ اروپا زندگی می‌کنند. این آمریکاییها نمایانگر تقریباً کلیهٔ مذاهب و گروهها و فرقه‌های مذهبی تمامی دنیای بزرگ هستند، و با این وجود اینجا در آمریکای شمالی آنها در صلح با هم زندگی می‌کنند. و این تماماً به این دلیل میسر شده است که این چهل و هشت ایالت از حاکمیت خود صرف نظر کرده‌اند و کلیهٔ پنداشتهای به اصطلاح حقوق خود مختاری را ترک نموده‌اند.

مسئله ربطی به تسلیحات یا خلع سلاح ندارد. و موضوع احضار به خدمت سربازی یا خدمت داوطلبانهٔ نظامی نیز به این مشکلات حفظ صلح جهانی وارد نمی‌شود. اگر شما هر شکل از تسلیحات مدرن مکانیکی و کلیهٔ انواع مواد انفجاری را از دست ملتهای قدرتمند بگیرید، تا زمانی که آنها به توهمات خود در رابطه با حق الهیِ حاکمیت ملی چسبیده‌اند، با مشت، سنگ، و چماق خواهند جنگید.

جنگ بیماری بزرگ و وحشتناک انسان نیست؛ جنگ یک نشان بیماری، یک نتیجه است. بیماری واقعی ویروس حاکمیت ملی است.

ملتهای یورنشیا از حاکمیت واقعی برخوردار نبوده‌اند؛ آنها هرگز حاکمیتی نداشته‌اند که آنها را از اثرات تخریبی و ویرانگریهای جنگهای جهانی حفظ نماید. در ایجاد دولت جهانیِ نوع بشر، ملتها از حاکمیت دست نمی‌کشند، بلکه در واقع یک حاکمیت واقعی، با حسن نیت، و پایدار جهانی ایجاد می‌کنند که از آن پس به طور کامل قادر خواهد بود از آنها در برابر کلیهٔ جنگها به طور کامل محافظت کند. امور محلی از طریق دولتهای محلی اداره خواهد شد؛ امور ملی از طریق دولتهای ملی؛ و امور بین‌المللی توسط دولت جهانی مدیریت خواهد شد.

صلح جهانی نمی‌تواند از طریق پیمانها، دیپلماسی، سیاستهای خارجی، ائتلافها، توازنهای قدرت، یا هر نوع دیگر از جا به جایی موقت با حاکمیتهای ملی‌گرایانه حفظ شود. قانون جهانی باید از طریق دولت جهانی — حاکمیت تمامی نوع بشر — به وجود آید و اجرا شود.

تحت دولت جهانی فرد از آزادی بسیار بیشتری بهره‌مند خواهد شد. امروزه شهروندانِ قدرتهای بزرگ به گونه‌ای تقریباً طاقت‌فرسا تحت پرداخت مالیات قرار می‌گیرند، تحت نظارت درمی‌آیند،

و کنترل می‌شوند، و هنگامی که دولتهای ملی مایل باشند که حاکمیت خود را در رابطه با امور بین‌المللی به دستان دولت جهانی بسپارند بخش عمدهٔ این مداخلهٔ کنونی در آزادیهای فردی از میان خواهد رفت.

تحت دولت جهانی یک فرصت واقعی برای درک آزادیهای شخصیِ دمکراسی حقیقی و بهره‌مندی از آن به گروههای ملی داده خواهد شد. سفسطهٔ خود مختاری پایان خواهد یافت. با تنظیم جهانی پول و بازرگانی، عصر نوین صلح جهانی خواهد آمد. به زودی یک زبان جهانی می‌تواند به وجود آید، و حداقل روزی امیدی به داشتن یک مذهب جهانی — یا مذاهبی با یک دیدگاه جهانی — وجود خواهد داشت.

امنیت جمعی هرگز موجب صلح نخواهد شد تا این که جمع شامل تمامی نوع بشر شود.

حاکمیت سیاسیِ دولت نمایندهٔ نوع بشر صلح پایدار در زمین را خواهد آورد، و برادری معنوی انسان برای ابد نیکخواهی را در میان کلیهٔ انسانها تضمین خواهد نمود. و هیچ راه دیگری وجود ندارد که از طریق آن صلح در زمین و نیکخواهی در میان انسانها بتواند تحقق یابد.

~ ~ ~ ~ ~

بعد از مرگ سیمبویتون پسران او در حفظ یک هیئت استادان صلح جو با مشکلات بزرگی رو به رو شدند. اگر آموزگاران مسیحی دوران بعد که به هیئت استادان ارومیه پیوستند خردمندی بیشتری به نمایش گذارده بودند و شکیبایی بیشتری به کار بسته بودند اثرات آموزشهای عیسی بسیار بزرگتر می‌شد.

بزرگترین پسر سیمبویتون از اَبنر در فیلادلفیه درخواست کمک کرد، اما انتخاب آموزگاران توسط اَبنر بسیار ناخجسته بود، بدین لحاظ که آنها انعطاف ناپذیر و سازش ناپذیر از آب درآمدند. این آموزگاران درصدد این برآمدند که مذهبشان را روی اعتقادات دیگر مسلط کنند. آنها هرگز گمان نبردند که سخنرانیهای راهنمای کاروان که اغلب به آن اشاره می‌شد توسط خود عیسی انجام یافته بود.

به تدریج که در هیئت استادان سردرگمی افزایش یافت، سه برادر از کمک مالی خود دست کشیدند، و بعد از پنج سال مدرسه بسته شد. بعدها آن به عنوان یک معبد میترایی بازگشایی شد و سرانجام در ارتباط با یکی از جشنهای سرمستانهٔ آنها در اثر آتش سوزی نابود گردید.

7- سال سی و یکم (سال 25 بعد از میلاد مسیح)

هنگامی که عیسی از سفر به دریای خزر بازگشت، می‌دانست که سفرهای جهانی او تقریباً پایان یافته است. او فقط یک سفر دیگر به خارج از فلسطین انجام داد، و آن به سوریه بود. او بعد از

یک دیدار کوتاه از کفرناحوم به ناصره رفت، و به منظور دیدار برای چند روز در یدون توقف نمود. او در اواسط آوریل ناصره را به مقصد صور ترک نمود. او از آنجا به سوی شمال سفرش را ادامه داد، و برای چند روز در سیدون موقتاً اقامت نمود، اما مقصد او انطاکیه بود.

این سالِ سیر و سیاحت تنهای عیسی در فلسطین و سوریه است. در سرتاسر این سالِ سفر او با نامهای گوناگون در بخشهای مختلف کشور شناخته شده بود: نجار ناصره، قایق ساز کفرناحوم، کاتب دمشق، و آموزگار اسکندریه.

پسر انسان بیش از دو ماه در انطاکیه زندگی کرد، کار کرد، مشاهده کرد، مطالعه کرد، دیدار کرد، خدمت روحانی کرد، و در تمامی مدت یاد گرفت که انسان چگونه زندگی می‌کند، چگونه می‌اندیشد، احساس می‌کند، و نسبت به محیط وجود بشری واکنش نشان می‌دهد. برای سه هفته از این دوره او به عنوان یک چادرساز کار کرد. او مدتی طولانی‌تر از هر مکان دیگر که در این سفر دیدار نمود در انطاکیه باقی ماند. ده سال بعد، هنگامی که پولس رسول در انطاکیه موعظه می‌کرد و شنید که پیروانش در رابطه با دکترین *کاتب دمشق* سخن می‌گویند، نمی‌دانست که شاگردانش صدای خود استاد را شنیده بودند و به آموزشهای او گوش داده بودند.

عیسی از انطاکیه در امتداد ساحل به سوی جنوب به قیصریه رفت، و برای چند هفته در آنجا ماند، و سپس در امتداد ساحل به حرکت ادامه داد و به یافا رفت. او از یافا با طی مسیر درون مرزی به یبنه، اشدود، و غزه رفت. او از غزه مسیر درون مرزی را طی نمود و به بئرشبع رفت و برای یک هفته در آنجا باقی ماند.

عیسی سپس تور نهایی خویش را به عنوان یک فرد تنها با عبور از قلب فلسطین آغاز نمود. او از بئرشبع در جنوب به دان در شمال رفت. او در این سفر به سوی شمال در هبرون، بیت‌لحم (جایی که مکان تولدش را دید)، اورشلیم (او از بیت‌عنیا دیدار نکرد)، بثیروت، لبونه، سوخار، شکیم، سامره، جابع، عین‌جنیم، عِین‌دور، و مادون توقف نمود. او با عبور از قریهٔ مریم مجدلیه و کفرناحوم سفرش را به سوی شمال ادامه داد، و پس از عبور از شرق آبهای مِروم از طریق کاراهتا به دان یا قیصریهٔ فیلیپ رفت.

اکنون تنظیم کننده فکری ساکن در عیسی، او را به ترک مکانهای اقامت انسانها رهنمون گشت تا به بالای کوه حرمون برود و بتواند کارش را در زمینهٔ استیلا بر ذهن بشریش به اتمام رساند و کار وقف کاملش به باقیماندهٔ مهمترین کارش در زمین را تکمیل نماید.

این یکی از آن ادوار غیرمعمول و خارق‌العاده در حیات زمینی استاد در یورنشیا بود. یک مورد بسیار مشابه دیگر تجربه‌ای بود که او در هنگام تنهایی در تپه‌های نزدیک به پلا درست بعد از غسل تعمیدش از سر گذراند. این دورهٔ انزوا در کوه حرمون نشانگر پایان دوران زندگانی صرفاً بشری او بود، یعنی پایان تکنیکیِ اعطای انسانی، در حالی که انزوای بعدی نشانگر آغاز فاز الهی‌تر اعطا بود. و عیسی برای شش هفته در سراشیبهای کوه حرمون با خدا در تنهایی زندگی کرد.

8- اقامت موقت در کوه حرمون

عیسی بعد از صرف قدری وقت در نزدیکی قیصریه فیلیپ لوازم خود را آماده کرد، و پس از فراهم ساختن یک حیوان باربر و یک نوجوان به نام تغلت، در امتداد جادهٔ دمشق به سوی دهکده‌ای در دامنه‌های کوه حرمون که زمانی به بیت‌جن معروف بود به حرکت خود ادامه داد. تقریباً در اواسط اوت سال 25 بعد از میلاد مسیح، او مقر اصلی خود را در اینجا برپا ساخت و پس از به جا گذاشتن لوازمش نزد تغلت از سراشیبهای خالی از سکنهٔ کوه بالا رفت. تغلت عیسی را در این روز اول تا بالای کوه تا یک نقطهٔ مشخص در ارتفاع حدوداً 6000 فوتی بالاتر از سطح دریا همراهی نمود. آنها در آنجا یک ظرف سنگی ساختند و بنا شد که تغلت هفته‌ای دو بار در آن غذا بگذارد.

روز اول، بعد از این که او تغلت را ترک نمود، عیسی فقط به فاصلهٔ کوتاهی از کوه بالا رفت و آنگاه درنگ نمود تا دعا کند. او در زمرهٔ سایر چیزها از پدرش خواست که سرافیم نگاهبان را بازگرداند تا "با تغلت باشد." او درخواست نمود اجازه یابد که به آخرین تقلایش با واقعیات وجود انسانی به تنهایی بالا رود. و درخواست او پذیرفته شد. او فقط با تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در او به داخل این آزمون بزرگ رفت تا او را راهنمایی کند و قوت قلب دهد.

عیسی هنگامی که در کوه بود با صرفه‌جویی غذا می‌خورد؛ او فقط برای یک یا دو روز در هر نوبت از خوردن تمامی غذاها امتناع کرد. موجودات فوق بشری که در این کوه با او مواجه شدند، و او در روح با آنها درگیر شد، و او آنها را با قدرتمندی شکست داد، ***واقعی*** بودند. آنها دشمنان اصلی او در سیستم سِتانیا بودند. آنها اشباحی خیالی نبودند که از خیال پردازیهای عقلانی یک انسان تضعیف شده و به شدت گرسنه‌ای که نمی‌توانست واقعیت را از رویاهای یک ذهن مغشوش تشخیص دهد ناشی شده باشند.

عیسی سه هفتهٔ آخر اوت و سه هفتهٔ اول سپتامبر را در کوه حرمون گذراند. در طول این هفته‌ها او کار انسانی نیل به دوایر درک ذهنی و کنترل شخصیت را به پایان رسانید. در سرتاسر این دورهٔ همدمی روحانی با پدر آسمانیش، تنظیم کنندهٔ ساکن در او نیز خدمات محوله را تکمیل نمود. هدف انسانی این مخلوق زمین در آنجا به دست آمد. فقط فاز نهایی میزان نمودن ذهن و تنظیم کننده باقی ماند تا به انجام رسد.

عیسی بعد از بیش از پنج هفته از همدمی ناگسستهٔ روحانی با پدر بهشتیش از طبیعتش و از قطعیت پیروزیش بر سطوح مادیِ تجلی زمانی – فضاییِ شخصیت به طور مطلق اطمینان یافت. او به استیلای طبیعت الهیش بر طبیعت بشریش به طور کامل باور داشت و در تصریح نمودن آن درنگ نکرد.

نزدیک به پایان اقامت موقت در کوه، عیسی از پدرش درخواست نمود که اجازه یابد به عنوان پسر انسان، به عنوان یوشع بن یوسف، با دشمنانش از سِتانیا گفتگو نماید. این درخواست اجابت

شد. در طول هفتهٔ آخر در کوه حرمون، وسوسهٔ بزرگ، آزمون جهان، به وقوع پیوست. شیطان (که لوسیفر را نمایندگی می‌کرد) و پرنس شورشگر سیاره‌ای، کلیگسشیا، در برابر عیسی حضور یافتند و به طور کامل برای او قابل رویت شدند. و این "وسوسه"، این آخرین آزمون وفاداری بشری در شرایط جلوه‌نماییِ غلط شخصیتهای یاغی، هیچ ربطی به خوراک، بالا بردن روی معبد، یا اعمال جسورانه نداشت. آن هیچ ربطی به پادشاهیهای این دنیا نداشت، بلکه به حاکمیت بر یک جهان توانمند و شکوهمند مربوط بود. نمادپردازی نوشته‌های شما برای اعصار عقب افتادهٔ اندیشهٔ بچه‌گانهٔ دنیا در نظر گرفته شده بودند. و نسلهای بعد باید بفهمند که در آن روز پررویداد در کوه حرمون، پسر انسان چه تقلای بزرگی را از سر گذراند.

در برابر بسیاری از پیشنهادات و پیشنهادات متقابل فرستاده‌های لوسیفر، عیسی صرفاً پاسخ داد: "خواست پدر بهشتی من تحقق یابد، و تو ای پسر شورشگر من، قدمای ایامها به گونه‌ای الهی تو را مورد داوری قرار دهند. من آفریننده و پدر تو هستم؛ من به سختی می‌توانم تو را به طور عادلانه مورد داوری قرار دهم، و تو بخشش مرا از پیش رد کرده‌ای. من تو را به داوری قضات یک جهان بزرگتر می‌سپارم."

عیسی در برابر تمامی سازشکاریها و راهکارهای پیشنهادی لوسیفر، در برابر تمامی این طرحهای فریبنده در رابطه با اعطای در جسم صرفاً پاسخ داد: "خواست پدر بهشتی من تحقق یابد." و هنگامی که آزمون سخت پایان یافت، سرافیم نگاهبانِ جدا شده نزد عیسی بازگشت و به او خدمت روحانی کرد.

در یک بعد از ظهر در اواخر تابستان، در میان درختان و در سکوت طبیعت، میکائیل نبادان حاکمیت بی‌چون و چرای جهانش را به دست آورد. در آن روز او کاری را که برای پسران آفریننده تعیین شده بود تکمیل نمود. این کار زیستن زندگی کامل ظهور یافته در شباهت جسم انسانی در کرات تکاملی زمان و فضا بود. اعلام جهانی این دستاورد بسیار مهم تا روز غسل تعمید او، ماهها بعد، انجام نشد، اما تمامی این کار به راستی در آن روز در کوه انجام یافت. و هنگامی که عیسی از سفر موقتش در کوه حرمون پایین آمد، شورش لوسیفر در سِتانیا و جدایی طلبی کلیگسشیا در یورنشیا عملاً حل و فصل شد. عیسی آخرین بهای مورد لزوم برای به دست آوردن حاکمیت جهانش را پرداخته بود. این کار به واسطهٔ خود وضعیت تمامی شورشگران را سامان می‌دهد و مشخص می‌سازد که تمامی این گونه آشوبهای آینده (اگر زمانی رخ دهند) ممکن است بی‌درنگ و به گونه‌ای مؤثر مورد رسیدگی قرار گیرند. از این رو، می‌توان مشاهده نمود که به اصطلاح "وسوسهٔ بزرگِ" عیسی مدتی پیش از غسل تعمید او و نه درست بعد از آن رخداد به وقوع پیوست.

در پایان این اقامت موقت در کوه، همینطور که عیسی داشت از کوه پایین می‌آمد، با تغلت که با غذا در حال بالا آمدن به مکان دیدار بود برخورد نمود. عیسی با بازگرداندن او فقط گفت: "دورهٔ استراحت به پایان رسیده است؛ من باید به انجام کار پدرم بازگردم." طی بازگشت آنها به سوی دان او یک مرد خاموش و بسیار تغییر یافته‌ای بود. در دان او پسر نوجوان را ترک نمود و خر را به او داد. او سپس از همان راهی که به کفرناحوم آمده بود به سوی جنوب راه افتاد.

9- زمان انتظار

اکنون نزدیک به پایان تابستان، تقریباً در هنگام روز کفاره و جشن خیمه‌ها بود، عیسی طی سبت یک دیدار خانوادگی در کفرناحوم داشت و روز بعد به همراه یوحنا پسر زبدی روانهٔ اورشلیم شد. او به سوی شرق دریاچه و کنار جرش و به سوی درهٔ اردن رفت. در حالی که او به همراه همسفرش طی مسیر از برخی دیدار نمود، یوحنا یک تغییر بزرگی در عیسی مشاهده کرد.

عیسی و یوحنا شبانه نزد ایلعازر و خواهرانش در بتانی توقف کردند، و صبح زود روز بعد به اورشلیم رفتند. آنها تقریباً سه هفته را در داخل شهر و اطراف آن گذراندند، حداقل یوحنا چنین کرد. بسیاری روزها یوحنا به تنهایی به اورشلیم رفت، در حالی که عیسی در حول و حوش تپه‌های مجاور به قدم زدن پرداخت و در چندین نوبت به کار همدمی روحانی با پدرش در بهشت پرداخت.

هر دوی آنها در خدمات مذهبی روز کفاره حاضر بودند. یوحنا از میان تمامی روزهای آیین مذهبی یهودی از مراسم این روز بیشتر متأثر گردید، اما عیسی یک نظاره‌گر اندیشمند و خاموش باقی ماند. برای پسر انسان، این عملکرد رقت‌بار و اسفناک بود. او تمامی این کارها را نمایانگر نادرست کاراکتر و ویژگیهای پدرش در بهشت تلقی می‌کرد. او به کارهای این روز به عنوان یک کار مضحک پیرامون واقعیتهای عدالت الهی و حقایق بخشش بیکران می‌نگریست. او سوزانید تا اعلام حقیقت واقعی پیرامون سرشت مهرآمیز پدرش و رویکرد بخشایندهٔ او در جهان را آشکار سازد، اما ناصح وفادار او، به او اندرز داد که زمان او هنوز فرا نرسیده است. اما آن شب، در بتانی، عیسی مطالب متعددی گفت که یوحنا را به اندازهٔ زیاد آشفته ساخت؛ و یوحنا اهمیت واقعی آنچه را که عیسی در شنودشان در آن عصر گفت هرگز به طور کامل نفهمید.

عیسی برنامه داشت که در سرتاسر هفتهٔ جشن خیمه‌ها با یوحنا بماند. این جشن برای تمامی فلسطین تعطیل سالانه بود؛ آن هنگام تعطیلات یهودی بود. اگر چه عیسی در شادی این مناسبت شرکت نکرد، آشکار بود که از نظارهٔ سرخوشی و شور و شعف مسرت بخش پیر و جوان لذت می‌برد و خرسندی را تجربه می‌کرد.

در وسط هفتهٔ جشن و پیش از اتمام جشن و سرور، عیسی یوحنا را ترک نمود، و گفت که مایل است در تپه‌ها خلوت جویی کند تا در آنجا بتواند با پدر بهشتیش بهتر همدمی روحانی داشته باشد. یوحنا مایل بود با او برود، اما عیسی اصرار نمود که او طی جشنها بماند. او گفت: ”لازم نیست که تو بار مسئولیت پسر انسان را حمل کنی؛ در حالی که شهر در آرامش می‌خوابد، فقط نگهبان باید بیدار بماند.“ عیسی به اورشلیم باز نگشت. بعد از تقریباً یک هفته تنهایی در تپه‌ها در نزدیکی بتانی، او عازم کفرناحوم شد. او در مسیر رفتن به منزل یک روز و یک شب را در سراشیبی تپه‌های جلبوع، در نزدیکی جایی که شاه شائول جان خود را گرفته بود، در تنهایی گذراند؛ و هنگامی که به کفرناحوم رسید، بشاش‌تر از هنگامی به نظر می‌رسید که یوحنا را در اورشلیم ترک نموده بود.

صبح روز بعد عیسی به صندوقچه‌ای که لوازم شخصیش در آن بود و در کارگاه زبدی باقی مانده بود رفت. او پیشبندش را پوشید، و خود را برای کار عرضه نمود، و گفت: ”لازم است من خودم را مشغول نگاه دارم، ضمن این که منتظر فرا رسیدن زمانم هستم.“ و او چندین ماه تا ژانویهٔ سال بعد در کارگاه قایق سازی در کنار برادرش یعقوب کار کرد. یعقوب بعد از این دوره از کار کردن با عیسی، صرف نظر از این که چه تردیدهایی در فهمش پیرامون مهمترین کار پسر انسان ایجاد شد، دیگر هرگز به راستی و به طور کامل ایمانش را نسبت به مأموریت عیسی از دست نداد.

او در طول این دورهٔ نهایی از کار عیسی در کارگاه قایق سازی بیشتر وقت خود را در تکمیل داخل برخی از کشتیهای بزرگتر گذراند. او مشقات زیادی را در تمامی کارهای دستی خود متحمل شد و هنگامی که بخشی قابل تحسین از کار را به پایان می‌رسانید به نظر می‌رسید که به خاطر موفقیت بشری رضایت را تجربه می‌کند. اگر چه او وقت اندکی روی چیزهای کم اهمیت تلف می‌نمود، هنگامی که نوبت به ضروریات هر کار مشخصی می‌رسید یک صنعتکار سخت کوش بود.

با گذشت زمان، شایعاتی به فردی به نام یحیی در کفرناحوم رسید. وی در حالی که توبه‌کاران را در رود اردن غسل تعمید می‌داد موعظه می‌کرد، و یحیی چنین موعظه می‌کرد: ”پادشاهی آسمانی نزدیک است، توبه کنید و غسل تعمید یابید.“ عیسی به این گزارشات گوش می‌داد که یحیی از پایاب رودخانه که به اورشلیم از همه نزدیکتر بود به سوی درهٔ رود اردن به کندی حرکت کرد. اما عیسی به کار ادامه داد، او قایق می‌ساخت، تا این که یحیی در ماه ژانویهٔ سال بعد، سال 26 بعد از میلاد مسیح به بالای رودخانه تا نقطه‌ای در نزدیکی پلا سفر کرد. در آن هنگام او ابزار خود را بر زمین نهاد، و چنین اعلام نمود: ”زمان من فرا رسیده“، و فوراً خود را برای غسل تعمید به یحیی عرضه نمود.

اما عیسی تحت تغییر زیادی قرار گرفته بود. پس از این که عیسی از بالا تا پایین زمین گردش نمود فقط تعداد اندکی از مردم که از دیدارها و خدمات روحانی او لذت می‌بردند در آموزگارِ همگان همان شخصی را که به عنوان یک فرد خصوصی در سالهای پیشین شناخته و دوست داشتند متعاقباً شناختند. و برای این ناتوانیِ بهره‌وران آغازین او در شناخت او در نقش بعدی او به عنوان آموزگار همگان و توانا دلیلی وجود داشت. این دگرگونی ذهنی و روحی برای سالهای طولانی پیش می‌رفت، و در طول اقامت موقت پررویداد در کوه حرمون به پایان رسید.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 135

یحیی تعمید دهنده

در 25 مارس سال 7 پیش از میلاد مسیح، مطابق قولی که در ژوئن سال قبل جبرئیل به الیزابت داده بود یحیی تعمید دهنده به دنیا آمد. برای پنج ماه الیزابت دیدار جبرئیل را مخفی نگاه داشت؛ و هنگامی که به شوهرش زکریا گفت، او بسیار نگران شد و فقط بعد از این که در حدود شش هفته پیش از تولد یحیی یک رویای غیرمعمول داشت گفتهٔ او را به طور کامل باور کرد. به جز دیدار جبرئیل با الیزابت و خواب زکریا، هیچ چیز غیرعادی یا فوق طبیعی به تولد یحیی تعمید دهنده مرتبط نبود.

در هشتمین روز یحیی مطابق سنت یهودی ختنه شد. او روز به روز و سال به سال، در دهکده‌ای کوچک که در آن روزگاران به عنوان شهر یهودیه شناخته شده بود، و در حدود چهار مایل در غرب اورشلیم قرار داشت، به صورت یک کودک معمولی بزرگ شد.

پررویدادترین حادثه در دوران آغازین کودکی یحیی دیدار او به همراه والدینش با عیسی و خانوادهٔ ناصری بود. هنگامی که او اندکی بیش از شش سال سن داشت، این دیدار در ماه ژوئن در سال 1 پیش از میلاد مسیح رخ داد.

پس از بازگشت آنها از ناصره، والدین یحیی آموزش سیستماتیک پسر جوان را آغاز کردند. در این دهکدهٔ کوچک هیچ مدرسهٔ وابسته به کنیسه وجود نداشت؛ با این حال، چون زکریا یک کاهن بود، نسبتاً خوب آموزش یافته بود، و الیزابت از حد یک زن معمولی یهودیه به مراتب بهتر آموزش دیده بود؛ از آنجا که او از تبار "دختران هارون" بود، او نیز از کهانت برخوردار بود. چون یحیی یگانه کودکشان بود، آنها وقت زیادی را روی آموزش ذهنی و معنوی وی صرف کردند. زکریا فقط دوره‌های کوتاهی از خدمت در معبد در اورشلیم را داشت، از این رو او بخش عمدهٔ وقتش را به آموزش پسرش تخصیص داد.

زکریا و الیزابت یک مزرعهٔ کوچک داشتند که در آن گوسفند پرورش می‌دادند. آنها به سختی در این سرزمین زندگیشان تأمین می‌شد، اما زکریا از صندوق معبد که به کهانت تخصیص یافته بود یک مستمری مرتب دریافت می‌کرد.

1- یحیی یک نذیره می‌شود

یحیی مدرسه‌ای نداشت که در سن چهارده سالگی از آن فارغ‌التحصیل شود، اما والدین او این را به عنوان سالی مناسب برای او انتخاب کرده بودند که پیمان رسمی نذیره شدن را انجام دهد. از این رو، زکریا و الیزابت پسرشان را به عَین جَدِی در کنار دریای مرده بردند. اینجا مقر جنوبی انجمن برادری نذیره بود، و در آنجا پسر جوان به گونه‌ای شایسته و مطابق رسوم مذهبی به این نوع زندگی وارد شد. بعد از این مراسم و عهد کردن برای پرهیز از همه گونه نوشیدنی مست کننده، و بلند کردن مو، و احتراز از لمس مردگان، خانواده به اورشلیم رفت، و در آنجا در برابر معبد، یحیی تقدیم قربانی را تکمیل نمود. این کار برای آنهایی که به نذیره شدن متعهد می‌شدند الزام‌آور بود.

یحیی همان پیمانهای زندگی را که در مورد پیشینیان نامدارش سامسون و ساموئل نبی اجرا شده بود انجام داد. به یک نذیرهٔ مادام‌العمر به صورت یک شخصیت منزه و مقدس نگریسته می‌شد. یهودیان تقریباً با همان احترام و تقدیسی که به کاهنان والا اعطا می‌شد به یک نذیره می‌نگریستند، و این عجیب نبود زیرا به جز کاهنان والامرتبه، نذیره‌هایی که وقف مادام‌العمر شده بودند تنها اشخاصی بودند که پیوسته اجازه داشتند به قُدس‌الاقداس در معبد وارد شوند.

یحیی از اورشلیم به خانه بازگشت تا از گوسفندان پدرش مراقبت کند و بزرگ شود تا یک مرد قوی با کاراکتری والامنش شود.

هنگامی که یحیی شانزده ساله بود، در نتیجهٔ خواندن دربارهٔ ایلیا، به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر پیامبر کوه کَرْمِل قرار گرفت و تصمیم گرفت شیوهٔ لباس پوشیدن او را انتخاب کند. از آن روز به بعد یحیی همیشه یک لباس پرمو با یک کمربند چرمی می‌پوشید. در شانزده سالگی او بیش از شش فوت قد داشت و تقریباً به طور کامل رشد کرده بود. او با موی لَخت و سبک خاص لباس پوشیدنش به راستی جوانی خوش سیما بود. و پدر و مادر او از این تنها پسرشان که یک فرزند موعود و یک نذیرهٔ مادام‌العمر بود انتظار کارهای بزرگی داشتند.

2- مرگ زکریا

هنگامی که سن یحیی تازه از هجده سالگی گذشت، زکریا بعد از یک بیماری چند ماهه در ژوئیه سال 12 بعد از میلاد مسیح فوت کرد. این یک وقت خجلت‌زدگی زیاد برای یحیی بود، زیرا پیمان نذیره تماس با مردگان، حتی فردی از خانوادهٔ خودش را ممنوع می‌کرد. اگر چه یحیی تلاش کرده بود که محدودیتهای پیمانش در رابطه با آلودگی توسط مردگان را رعایت کند، شک داشت که از الزامات فرمان نذیره به طور کامل اطاعت کرده است؛ از این رو بعد از دفن پدرش به اورشلیم رفت و در آنجا در گوشهٔ نذیره‌ایِ حیاطِ زنان قربانیهای لازم برای پاک شدنش را ارائه کرد.

در سپتامبر این سال الیزابت و یحیی به ناصره سفر کردند تا از مریم و عیسی دیدن کنند. یحیی تقریباً تصمیمش را گرفته بود که کار اصلی زندگیش را آغاز کند، اما نه فقط با کلمات عیسی،

بلکه همچنین به واسطهٔ نمونهٔ او از انجام این کار برحذر شد، و این گونه اندرز گرفت که به خانه بازگردد، از مادرش مراقبت کند، و برای "فرا رسیدن ساعت پدر" منتظر بماند. بعد از خداحافظی با عیسی و مریم در پایان این دیدار لذت‌بخش، یحیی دیگر عیسی را تا هنگام رخداد تعمید او در رود اردن ندید.

یحیی و الیزابت به منزلشان بازگشتند و شروع به برنامه‌ریزی برای آینده نمودند. از آنجا که یحیی از پذیرش سهمیهٔ قابل پرداخت به کاهن از صندوق معبد به خود امتناع می‌ورزید، آنها تا پایان دو سال همه چیز به جز خانه‌شان را از دست دادند؛ لذا تصمیم گرفتند که با گلهٔ گوسفندان به سمت جنوب بروند. از این رو، در تابستانی که یحیی بیست ساله بود شاهد نقل مکانشان به حبرون بود. در به اصطلاح "بیابان یهودا" در امتداد یک جویبار که شاخه‌ای از یک جریان بزرگتر بود و به دریای مرده در عین جدی وارد می‌شد، یحیی به نگهداری از گوسفندانش مشغول بود. اسکانگاه عَین جَدِی نه تنها شامل نذیره‌های مادام‌العمر و وقفهای برخوردار از مدت زمان مشخص می‌شد، بلکه بسیاری از گله‌بانهای پارسای دیگر که در این ناحیه با گله‌هایشان جمع می‌شدند و با انجمن نذیره‌ها معاشرت و دوستی می‌کردند. آنها از طریق پرورش گوسفندان و با هدایایی که یهودیان ثروتمند به گروه آنها اهدا می‌کردند هزینهٔ زندگی خویش را تأمین می‌کردند.

با گذشت زمان، یحیی کمتر به حبرون باز می‌گشت، در حالی که دیدارهای مکرر بیشتری از عین جدی انجام می‌داد. او آنقدر به طور کامل از اکثر نذیره‌ها متفاوت بود که این را بسیار دشوار می‌یافت که به طور کامل با برادران انجمن معاشرت کند. اما او بسیار شیفتهٔ ابنیر، رهبر شناخته شده و رئیس اسکانگاه عین جدی بود.

3- زندگی یک شبان

یحیی در امتداد درهٔ این جویبار کوچک بیش از دوازده پناهگاه سنگی و طویلهٔ شب ساخت که شامل سنگهای روی هم چیده شده بودند. او در آنجا می‌توانست از گله‌های گوسفندان و بزهای خود مراقبت و نگاهداری کند. زندگی یحیی به عنوان یک شبان فرصت زیادی برای اندیشیدن به او می‌داد. او با عِزدا، یک پسر یتیم از بیت صور که او را به گونه‌ای به فرزند خواندگی پذیرفته بود بسیار گفتگو می‌کرد. هنگامی که یحیی برای دیدن مادرش و فروش گوسفندان به حبرون می‌رفت و نیز هنگامی که برای مراسم مذهبی سبت به عین جدی می‌رفت، عِزدا از گله‌ها مراقبت می‌کرد. یحیی و پسر جوان بسیار ساده زندگی می‌کردند. آنها از گوشت گوسفند، شیر بز، عسل وحشی، و ملخ‌های خوردنی آن ناحیه تغذیه می‌کردند. این غذای ثابت آنها با مواد خوراکی که گهگاه از حبرون و عین جدی آورده می‌شدند تکمیل می‌شد.

الیزابت یحیی را در رابطه با امور فلسطین و دنیا مطلع نگاه می‌داشت، و این اعتقاد او عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد که زمان برای به پایان رسیدن نظم کهن به سرعت نزدیک می‌شود؛ این که او باید پیش قراول نزدیک شدن یک عصر نوین، "ملکوت آسمانی" شود. این شبان زمخت نسبت به

نوشته‌های دانیال نبی بسیار علاقمند بود. او توصیف دانیال از بت بزرگ را هزار بار خواند. زکریا به او گفته بود این نشانگر تاریخ پادشاهی‌های بزرگ دنیاست که با بابل آغاز می‌شود، سپس پارس، یونان، و سرانجام روم به دنبال آن می‌آیند. یحیی تصور می‌کرد که روم چنان از پیش در بر گیرندهٔ این مردمان و نژادهای چند زبانه شده بود که هرگز نمی‌توانست به یک امپراتوری پایدار و کاملاً مستحکم تبدیل شود. او باور داشت که روم حتی در آن هنگام به صورت سوریه، مصر، فلسطین، و سایر استانها تقسیم شده بود؛ و سپس او در ادامه خواند: "در روزگاران این پادشاهان خدای آسمان ملکوتی را برپا خواهد کرد که هرگز نابود نخواهد شد. و این ملکوت برای سایر مردم باقی گذاشته نخواهد شد بلکه تمام این پادشاهی‌ها را متلاشی و نابود خواهد ساخت، و برای ابد پابرجا خواهد بود." "و به او حکومت و جلال و ملکوت داده خواهد شد تا تمام مردمان، ملتها، و زبانها به او خدمت کنند. حکومت او یک حکومت ابدی است، که از بین نخواهد رفت، و پادشاهی او هرگز نابود نخواهد شد." "و پادشاهی و فرمانروایی و عظمت پادشاهی زیر تمامی آسمان به مردم مقدس آن والامرتبه‌ای داده خواهد شد، که پادشاهیش یک پادشاهی ابدی است، و تمام حکومتها به او خدمت خواهند کرد و از او اطاعت خواهند نمود."

یحیی هرگز نتوانست که از آن اغتشاش فکری به طور کامل فراز یابد، اغتشاشی که از طریق آنچه که از والدین خود در رابطه با عیسی شنیده بود و به واسطهٔ این متونی که در کتاب مقدس خوانده بود ایجاد شده بود. او در دانیال خواند: "من در رویاهای شب می‌نگریستم و دیدم کسی شبیه به پسر انسان با ابرهای آسمان آمد، و سلطنت و جلال و پادشاهی به او داده شد." اما این کلمات پیامبر با آنچه که پدر و مادرش به او آموزش داده بودند سازگار نبود. و گفتگوی او با عیسی، در هنگام دیدارش وقتی که هجده ساله بود، با این گفته‌های کتاب مقدس همخوانی نداشت. به رغم این سردرگمی، در سرتاسر ابهامش مادرش به او اطمینان داد که پسرعموی دور او، عیسی ناصری، مسیح راستین است، و این که او آمده است که روی تخت پادشاهی داوود بنشیند، و این که او (یحیی) باید پیش‌قراول و حامی اصلی او شود.

از تمام آنچه که یحیی در مورد پلیدی و شرارت روم و هرزگی و بی‌بند و باری اخلاقی امپراتوری می‌شنید، از آنچه که از کارهای شرارت‌آمیز هیرودیس آنتیپاس و فرمانداران یهودیه می‌دانست، به این باور رسیده بود که پایان عصر نزدیک است. برای این کودک سختگیر و نجیبِ طبیعت به نظر می‌رسید که دنیا برای پایان عصر انسان و طلوع عصر نوین و الهی — ملکوت آسمانی — آماده است. این احساس در قلب یحیی رشد می‌کرد که او آخرین فرد از پیامبران قدیمی و نخستین فرد از پیامبران جدید خواهد بود. و او با این انگیزهٔ فزاینده کاملاً به جنب و جوش می‌افتاد که برود و به تمام انسانها اعلام کند: "توبه کنید! در پیشگاه خدا درستکار باشید! برای پایان آماده شوید؛ خود را برای ظهور نظم جدید و جاودان امور زمین، ملکوت آسمانی، آماده کنید."

4- مرگ الیزابت

در 17 اوت سال 22 بعد از میلاد مسیح، هنگامی که یحیی بیست و هشت ساله بود، مادرش ناگهان درگذشت. دوستان الیزابت که از محدودیتهای نذیره‌ها در رابطه با تماس با مردگان، حتی در خانوادهٔ خود شخص، آگاه بودند، پیش از فرستادن قاصد به یحیی، تمام ترتیبات لازم برای دفن الیزابت را انجام دادند. هنگامی که او خبر مرگ مادرش را دریافت کرد، از عِزدا خواست که گله‌های او را به عَین جَدِی ببرد و خود عازم حبرون شد.

او پس از بازگشت به عین جدی از مراسم خاکسپاری مادرش، گله‌های خود را به انجمن برادران اهدا کرد و در حالی که روزه می‌گرفت و دعا می‌کرد، برای مدتی خود را از دنیای بیرون جدا ساخت. یحیی فقط از روشهای قدیمیِ نزدیکی به الوهیت آگاه بود؛ او فقط از نگارشات مربوط به ایلیا، ساموئل، و دانیال آگاهی داشت. ایلیا پیامبر ایده‌آل او بود. ایلیا نخستین آموزگار اسرائیل بود که یک پیامبر محسوب می‌شد، و یحیی به راستی باور داشت که باید آخرین پیامبر از میان این خط طولانی و برجسته از پیامبران آسمانی می‌شد.

یحیی به مدت دو سال و نیم در عین جدی زندگی کرد، و بیشتر اعضای انجمن برادری را متقاعد ساخت که "پایان عصر نزدیک است"؛ و این که "ملکوت آسمانی در آستانهٔ ظهور می‌باشد." و تمام آموزش اولیهٔ او مبتنی بر ایده و برداشت جاری یهودی از مسیح به عنوان نجات دهندهٔ موعود ملت یهود از سیطرهٔ حکمرانان غیریهودی آنان بود.

در سرتاسر این دوره یحیی بخش زیادی از نوشته‌های مقدسی را که در منزل نذیره‌ها در عین جدی پیدا می‌کرد خواند. او به خصوص تحت تأثیر اشعیا و مَلاکی که تا آن هنگام آخرین پیامبران بودند قرار گرفته بود. او پنج فصل آخر اشعیا را خواند و دوباره خواند و به این پیشگوییها باور داشت. سپس او در ملاکی می‌خواند: "بنگرید، من ایلیای نبی را پیش از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد؛ و او قلب پدران را به سوی فرزندان و قلب فرزندان را به سوی پدرانشان باز خواهد گردانید، مبادا بیایم و زمین را با یک نفرین در هم بکوبم." و فقط این وعدهٔ ملاکی در رابطه با بازگشت ایلیا بود که یحیی را از حرکت برای موعظه دربارهٔ ملکوت آینده و اندرز دادن به همیاران یهودیش برای فرار از غضبی که در پیش بود بازمی‌داشت. یحیی برای اعلام پیام ملکوت پیش رو مستعد بود، اما این انتظار آمدن ایلیا او را برای بیش از دو سال عقب نگاه داشت. او می‌دانست که او ایلیا نیست. پس منظور ملاکی چه بود؟ آیا این پیشگویی حقیقی بود یا تمثیلی؟ چطور او می‌توانست از حقیقت آگاه شود؟ او سرانجام جرأت یافت فکر کند که چون نخستین پیامبر از میان پیامبران ایلیا نامیده می‌شد، پس آخرین پیامبر باید سرانجام با همین نام شناخته شود. با این وجود، او شک داشت، آنقدر شک داشت که هیچگاه نتوانست خود را ایلیا بنامد.

تأثیر ایلیا بود که موجب شد یحیی روشهای مستقیم و رک او را در حمله به گناهان و پلیدیهای هم عصران خود بپذیرد. او نحوهٔ لباس پوشیدن ایلیا را دنبال نمود، و تلاش نمود مثل ایلیا صحبت کند؛ از هر جنبهٔ ظاهری او مانند این پیامبر باستان بود. او دقیقاً یک فرزند تنومند و زیبای طبیعت و درست یک موعظه‌گر بی‌باک و پرجرأت کردار پارسامنشانه بود. یحیی بی‌سواد نبود. او نوشته‌های مقدس یهودی را به خوبی می‌دانست، اما او به سختی بافرهنگ بود. او یک

اندیشمند روشن، یک سخنران قدرتمند، و یک نکوهش‌گر آتشین بود. او به سختی برای عصر خویش یک نمونه بود، اما او یک سرزنشگر خوش بیان بود.

سرانجام او روش اعلام عصر نوین، پادشاهی خداوند، را مورد بررسی دقیق قرار داد؛ او به این نتیجه رسید که باید پیش قراول مسیح شود؛ او تمام تردیدها را کنار گذاشت و یک روز در مارس سال 25 بعد از میلاد مسیح از عین جدی عزیمت کرد تا فعالیت کوتاه مدت اما درخشان خود را به عنوان یک موعظه‌گر همگانی آغاز کند.

5- پادشاهی خداوند

برای فهم پیام یحیی، باید وضعیت مردم یهودی در وقتی که او در صحنهٔ عمل ظاهر شد در نظر گرفته شود. برای تقریباً یکصد سال تمام اسرائیل در یک سرگشتگی بود؛ آنها در توضیحِ تحت استیلا قرار گرفتن مداوم خود توسط اربابان غیریهودی ناتوان بودند. آیا موسی آموزش نداده بود که درستکاری همیشه با بهروزی و قدرت مورد پاداش واقع می‌شود؟ آیا آنها مردم برگزیدهٔ خداوند نبودند؟ چرا تخت پادشاهی داوود متروک و تهی بود؟ نظر به دکترین موسی و آموزه‌های پیامبران، یهودیان توضیح فلاکت طولانی مدت و مداوم ملی خویش را دشوار می‌یافتند.

در حدود یکصد سال پیش از روزگاران عیسی و یحیی یک مدرسهٔ جدید از آموزگاران مذهبی، آپوکالیپتیستها، در فلسطین به وجود آمد. این آموزگاران جدید یک سیستم اعتقادی به وجود آوردند که علت درد و رنج و تحقیر یهودیان را بدین صورت توضیح می‌داد که آنها در حال پرداخت مجازات برای گناهان ملت هستند. آنها به این دلایلِ به خوبی شناخته شده بازگشت نمودند که اسارت به دست بابلیها و سایر اسارتهای روزگاران پیشین را توضیح می‌داد. اما آپوکالیپتیستها نیز آموزش می‌دادند که اسرائیل باید امیدوار باشد؛ روزهای رنج آنها تقریباً به پایان رسیده است؛ تنبیه مردم برگزیدهٔ خداوند تقریباً خاتمه یافته است؛ صبر خداوند در رابطه با بیگانگان غیریهودی تقریباً به انتها رسیده است. پایان فرمانروایی روم مترادف با پایان عصر، و از یک نظر مشخص پایان دنیا بود. این آموزگاران جدید به پیشگوییهای دانیال به شدت تکیه می‌کردند، و به طور مداوم آموزش می‌دادند که آفرینش در آستانهٔ گذار به مرحلهٔ نهایی خود است؛ پادشاهیهای این دنیا در آستانهٔ تبدیل شدن به پادشاهی خداوند هستند. برای ذهن یهودیِ آن روزگار این معنی آن عبارت — پادشاهی آسمانی — بود که در سرتاسر آموزشهای یحیی و عیسی هر دو جاری است. برای یهودیان فلسطین عبارت "پادشاهی آسمانی" فقط یک معنی داشت: یک کشور مطلقاً درستکار که در آن خداوند (مسیح) درست به همان گونه که در آسمان فرمانروایی می‌کرد در کمال قدرت بر ملتهای زمین فرمانروایی می‌کند — "خواست تو به همان گونه که در آسمان انجام می‌شود بر زمین نیز به انجام رسد."

در روزگاران یحیی تمام یهودیان به گونه‌ای چشم انتظار می‌پرسیدند: "ملکوت کی فرا خواهد رسید؟" یک احساس کلی وجود داشت که پایان فرمانروایی ملتهای غیریهودی در حال نزدیک

شدن است. در میان تمام یهودیان یک امید زنده و یک انتظار مشتاقانه وجود داشت که تحقق آرزوی اعصار در طول عمر آن نسل به وقوع خواهد پیوست.

در حالی که یهودیان در برآوردهایشان پیرامون سرشت پادشاهی آینده بسیار متفاوت بودند، در این اعتقادشان همسان بودند که این رخداد در شرف وقوع و نزدیک، و حتی در آستانهٔ انجام شدن بود. بسیاری که عهد عتیق را خواندند عملاً چشم انتظار یک پادشاه جدید در فلسطین بودند، چشم انتظار یک ملت احیا شدهٔ یهودی که از دست دشمنانش نجات یافته بود و جانشین شاه داوود بر آن حکومت می‌کرد، نجات دهنده‌ای که به سرعت توسط فرمانروای به حق و درستکار تمام دنیا تصدیق می‌شد. گروه دیگری از یهودیان پارسا، هر چند کوچکتر، از این پادشاهی خداوند یک نگرش بسیار متفاوت داشتند. آنها آموزش می‌دادند که پادشاهی آینده متعلق به این دنیا نیست، و این که دنیا به پایان قطعی خود نزدیک می‌شود، و این که "یک آسمان جدید و یک زمین جدید" در برقراری ملکوت خداوند به وجود خواهد آمد؛ این که این ملکوت یک حاکمیت ابدی خواهد بود، این که گناه به پایان خواهد رسید، این که شهروندان این پادشاهی نوین در بهره‌مندیِ خویش از این سعادت بی‌پایان جاودانه خواهند شد.

همه موافق بودند که پیش از برقراری پادشاهی جدید در زمین یک تنبیه شدیداً پاک کننده یا منزه کننده از روی ضرورت به وقوع خواهد پیوست. واقع‌گرایان آموزش می‌دادند که یک جنگ جهانی روی خواهد داد که تمام بی‌ایمانان را نابود خواهد ساخت، در حالی که ایمانداران به پیروزی جهانی و جاودان دست خواهند یافت. روح‌گرایان آموزش می‌دادند که این پادشاهی آن قضاوت بزرگ خداوند را به همراه خواهد داشت که گناهکاران را با مجازات کاملاً سزاوار و نابودی نهایی آنها روبرو خواهد ساخت، و در همان حال مقدسان ایماندارِ مردم برگزیده را به همراه فرزند انسان که به نام خداوند بر ملتهای رستگار فرمانروایی خواهد کرد، به مسند والای افتخار و قدرت ارتقا خواهد داد. و این گروه دوم حتی باور داشتند که ممکن است بسیاری از غیریهودیان پارسا به همنشینی با این پادشاهی نوین پذیرفته شوند.

برخی از یهودیان اعتقاد داشتند که احتمالاً ممکن است خداوند این پادشاهی نوین را از طریق دخالت مستقیم و الهی برقرار سازد، اما اکثریت عظیم باور داشتند که او از طریق یک واسطهٔ نماینده، یعنی مسیح، مداخله خواهد کرد. و این تنها معنی ممکن بود که عبارت مسیح می‌توانست در اذهان یهودیان نسل یحیی و عیسی داشته باشد. *مسیح* به هیچ وجه نمی‌توانست به کسی اشاره داشته باشد که صرفاً خواست خداوند را آموزش می‌داد یا ضرورت زندگی پارسامنشانه را اعلام می‌کرد. یهودیان به تمام چنین اشخاص مقدس عنوان *پیامبر* می‌دادند. مسیح باید بیش از یک پیامبر می‌بود؛ مسیح باید برقراری پادشاهی نوین، پادشاهی خداوند، را می‌آورد. از نظر سنت یهودی، کسی که در انجام این کار موفق نبود نمی‌توانست مسیح باشد.

این مسیح چه کسی خواهد بود؟ باز آموزگاران یهودی نظرشان متفاوت بود. قدیمی‌ترها به دکترین پسر داوود چسبیدند. جدیدترها آموزش می‌دادند که چون این پادشاهی نوین یک پادشاهی آسمانی است، ممکن است فرمانروای جدید نیز یک شخصیت الهی باشد، کسی که مدتها در دست راست

خداوند در آسمان نشسته است. و گرچه ممکن است عجیب به نظر رسد، آنهایی که به فرمانروای پادشاهی جدید بدین گونه می‌نگریستند، به او به عنوان یک مسیح بشری، یک انسان صرف، نگاه نمی‌کردند، بلکه به عنوان "فرزند انسان" — یک فرزند خداوند — یک شاهزادهٔ آسمانی که مدتها در انتظار نگاه داشته شده است تا فرمانروایی زمین را که نو شده است بدین گونه به عهده گیرد. زمینهٔ مذهبی دنیای یهودی بدین شکل بود که یحیی گام به پیش نهاد و اعلام نمود: "توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است!"

از این رو معلوم می‌شود که اعلام پادشاهی آتی توسط یحیی در اذهان آنهایی که به موعظه‌های پرشور و حرارت او گوش می‌دادند بیش از نیم دوجین معانی مختلف داشت. اما صرف نظر از این که آنها چه اهمیتی برای عباراتی که یحیی به کار می‌گرفت قائل بودند، هر یک از این گروههای گوناگونِ منتظر پادشاهی یهود از اعلانهای این موعظه‌گر صادق، پرشور، زمخت و آمادهٔ درستکاری و توبه که شنوندگان خود را چنان صادقانه نصیحت می‌کرد "از خشمی که در پیش است بگریزید"، کنجکاو و حیرت‌زده بودند.

6- یحیی شروع به موعظه می‌کند

در اوایل ماه مارس سال 25 پس از میلاد مسیح، یحیی به دور تا دور ساحل غربی دریای مرده و به سمت رودخانهٔ اردن مقابل اریحا، پایابِ باستانی که یوشع و فرزندان اسرائیل در بدو ورودشان به سرزمین موعود از روی آن عبور کردند سفر کرد؛ و او با عبور به سمت دیگر رودخانه، خود را در نزدیکی ورودی به پایاب رودخانه مستقر کرد و شروع به موعظه به مردمی کرد که در مسیر رفت و برگشت خود به آن سوی رودخانه از آن نقطه عبور می‌کردند. از میان تمام گذرگاههای رود اردن این پرعبورترین مکان بود.

برای کلیهٔ کسانی که سخنان یحیی را می‌شنیدند آشکار بود که او بیش از یک موعظه‌گر است. اکثریت عظیم آنهایی که به این مرد عجیب که از سرزمین یهودا آمده بود گوش فرا می‌دادند، با این باور که صدای یک پیامبر را شنیده بودند از آنجا می‌رفتند. شگفت‌آور نیست که روانهای این یهودیان خسته و منتظر به واسطهٔ این پدیده عمیقاً برانگیخته می‌شد. هرگز در تمام تاریخ یهود فرزندان پارسای ابراهیم برای "تسلی اسرائیل" چنین مشتاق نبودند و یا با تب و تاب بیشتری "بازگشت پادشاهی" را پیش‌بینی نکرده بودند. هرگز در تمام تاریخ یهود این پیام یحیی که "پادشاهی آسمانی نزدیک است" نمی‌توانست درست مثل آن هنگام که او به گونه‌ای بسیار اسرارآمیز در ساحل این گذرگاه جنوبی رود اردن ظاهر شد یک جاذبهٔ عمیق و سراسری ایجاد کند.

او مثل آموس از میان شبانها آمد. او مثل ایلیای روزگاران کهن لباس می‌پوشید، و اندرزهای خود را با خروش بیان می‌کرد و هشدارهای خود را با "شور و قدرت ایلیا" اعلام می‌کرد. همینطور که مسافران خبر موعظهٔ او در امتداد رود اردن را در خارج پخش می‌کردند، تعجب‌آور نیست که این موعظه‌گر عجیب در سرتاسر فلسطین یک شور و هیجان قدرتمند ایجاد کرد.

باز یک ویژگی دیگر و جدید دربارهٔ کار این موعظه‌گر نذیره وجود داشت: او هر یک از باورمندانش را ”برای بخشش گناهان“ در رود اردن تعمید می‌داد. اگر چه تعمید یک مراسم جدید در میان یهودیان نبود، آنها هرگز ندیده بودند که بدان گونه که یحیی اکنون آن را به کار گرفته بود آن به کار گرفته شود. مدتها رسم بود که نوکیشان غیریهودی را در هم‌نشینیِ محوطهٔ بیرونی معبد بدین گونه تعمید دهند، اما هرگز از خود یهودیان خواسته نشده بود که به تعمید توبه تن در دهند. فقط پانزده ماه بین زمانی که یحیی شروع به موعظه و تعمید دادن نمود و دستگیری و زندانی شدن او به تحریک هیرودیس آنتیپاس فاصله وجود داشت، اما در این مدت کوتاه او بیش از یکصد هزار توبه کار را تعمید داد.

یحیی پیش از حرکت به سوی شمال رود اردن چهار ماه در پایابِ بتانی موعظه کرد. دهها هزار شنونده، برخی کنجکاو اما بسیاری مشتاق و جدی از تمام قسمتهای یهودیه، پریا، و سامره آمدند تا به سخنان او گوش دهند. حتی تعداد اندکی از جلیل آمدند.

در ماه مه این سال، در حالی که او هنوز در پایابِ بتانی بود، کاهنان و لاویان هیئتی را فرستادند تا از یحیی بپرسند که آیا او ادعا می‌کند مسیح است، و این که با اجازهٔ چه کسی موعظه می‌کند. یحیی به این پرسش کنندگان بدین گونه پاسخ داد: ”بروید به سروران خود بگویید که‘صدای کسی را که در بیابان فریاد می‌کشید’ شنیده‌اید، بدان گونه که توسط پیامبری گفته شد: ’راه خداوند را آماده کنید. برای خداوندمان راهها را هموار سازید. هر دره‌ای پر خواهد شد، و هر کوه و تپه‌ای پست خواهد شد؛ زمین ناهموار هموار خواهد شد، در حالی که مکانهای ناهموار به یک درهٔ صاف تبدیل خواهند شد؛ و تمامی بشریت نجات خداوند را خواهند دید.‘“

یحیی یک موعظه‌گر قهرمان اما بی‌تدبیر بود. یک روز هنگامی که او در ساحل غربی رود اردن در حال موعظه کردن و تعمید دادن بود، یک گروه از فریسیان و یک تعداد از صدوقیان جلو آمدند و خود را برای تعمید گرفتن عرضه کردند. یحیی پیش از هدایت کردن آنها به داخل آب، به صورت گروهی آنها را خطاب قرار داد و گفت: ”چه کسی به شما هشدار داد که به سان افعیان در برابر آتش، از غضبی که در پیش است بگریزید؟ من شما را تعمید خواهم داد، اما به شما هشدار می‌دهم که اگر بخشش گناهانتان را دریافت می‌کنید ثمره‌ای دهید که ارزش توبهٔ صادقانه را داشته باشد. به من نگویید که ابراهیم پدر شماست. من اعلام می‌کنم که خداوند قادر است از این دوازده سنگ در اینجا در برابر شما فرزندان ارزشمندی برای ابراهیم پدید آورد. و حتی اکنون تیشه بر همین ریشهٔ درختان نهاده شده است. هر درختی که میوهٔ خوب ندهد سرنوشتش این است که بریده شده و در آتش افکنده شود.“ (دوازده سنگی که او به آنها اشاره می‌کرد سنگهای یادبود معروف بودند که برای بزرگداشت عبور ”دوازده قبیله“ در همین نقطه، هنگامی که نخست آنها به سرزمین موعود وارد شدند، توسط یوشع چیده شده بودند.)

یحیی برای شاگردانش کلاسهایی را برگزار کرد، و در جریان آن در رابطه با جزئیات زندگی جدیدشان به آنها آموزش داد و تلاش کرد به پرسشهای گوناگون آنها پاسخ دهد. او به آموزگاران رهنمود داد که بنا به جوهر قانون و مطابق آن آموزش دهند. او به ثروتمندان آموزش داد که به فقیران خوراک دهند؛ و به مالیات‌گیران گفت: ”بیش از آن که برای شما مقرر شده مطالبه نکنید.“

او به سربازان گفت: ”دست به خشونت نزنید و هیچ کار خطایی انجام ندهید — از مزد خود راضی باشید.“ در حالی که به همه بدین گونه اندرز می‌داد: ”برای پایان عصر آماده شوید — پادشاهی آسمانی نزدیک است.“

7- یحیی به شمال سفر می‌کند

یحیی هنوز دربارهٔ نظراتِ پیرامون پادشاهی پیش رو و پادشاه آن سردرگم بود. او هر چه بیشتر موعظه می‌کرد، بیشتر سردرگم می‌شد، اما این عدم اطمینان عقلانی راجع به سرشت پادشاهی پیش رو هرگز اعتقاد راسخ او را پیرامون قطعیتِ ظهور فوری پادشاهی در کمترین حد کاهش نداد. ممکن است یحیی در ذهن سردرگم بود، اما در روح هرگز. او دربارهٔ پادشاهی پیش رو تردید نداشت، اما در رابطه با این که آیا عیسی فرمانروای آن پادشاهی خواهد بود یا نه، از قطعیت فاصلهٔ زیادی داشت. تا وقتی که یحیی ایدهٔ احیای تخت پادشاهی داوود را حفظ نمود، آموزشهای والدینش مبنی بر این که عیسی، متولد شهر داوود، نجات دهنده‌ای خواهد بود که مدتها مورد انتظار بود، سازگار به نظر می‌رسیدند؛ اما در آن ایام هنگامی که او بیشتر به سوی دکترین یک پادشاهی معنوی و پایان عصر دنیوی در زمین متمایل بود، نسبت به نقشی که بنا بود عیسی در چنین رخدادهایی ایفا کند شدیداً تردید داشت. گاهی اوقات او همه چیز را مورد سؤال قرار می‌داد، اما نه برای مدتی زیاد. او به راستی آرزو داشت که در این رابطه با تمام اینها از نو با پسرعمویش گفتگو کند، اما این خلاف توافق صریح آنها بود.

یحیی حین سفر به سوی شمال دربارهٔ عیسی بسیار فکر کرد. او در طول سفر به بالای رود اردن در بیش از دوازده مکان توقف کرد. در آدم بود که او در پاسخ به این سؤال مستقیم که شاگردانش از او پرسیدند که ”آیا تو مسیح هستی؟“، برای اولین بار به ”شخص دیگری که بعد از من خواهد آمد“ اشاره کرد. و در ادامه گفت: ”پس از من کسی خواهد آمد که از من بزرگتر است، و من لایق نیستم که خم شوم و بندهای کفش او را باز کنم. من شما را با آب تعمید می‌دهم، اما او با روح‌القدس شما را تعمید خواهد داد. و بیل او در دستش است تا خرمنگاه خود را کاملاً پاک گرداند؛ او گندم را در انبار غله‌اش جمع خواهد نمود، ولی کاه را با آتش قضاوت خواهد سوزاند.“

یحیی در پاسخ به پرسشهای شاگردانش به بسط دادن آموزشهای خود ادامه داد، و در مقایسه با این پیام آغازین و مبهم خود که ”توبه کنید و تعمید یابید“، روز به روز بیش از آنچه که سودمند و آرامش دهنده بود به آن افزود. تا این هنگام انبوه مردم از جلیل و دکاپولیس داشتند از راه می‌رسیدند. هر روزه شمار زیادی از ایمانداران بی‌آلایش در کنار آموزگار محبوب خود پرسه می‌زدند.

8- ملاقات عیسی و یحیی

تا دسامبر سال 25 بعد از میلاد مسیح، هنگامی که یحیی در سفرش به بالای رود اردن به حول و حوش پِلا رسید، شهرتش در سرتاسر فلسطین گسترش یافته بود، و کارش موضوع اصلی صحبتها در تمام شهرها در اطراف دریاچهٔ جلیل شده بود. عیسی در رابطه با پیام یحیی به نیکی سخن گفته بود، و این امر موجب شده بود که بسیاری از کفرناحوم به فرقهٔ توبه و تعمید یحیی بپیوندند. یعقوب و یوحنا، پسران ماهیگیر زِبِدی، به زودی بعد از این که یحیی مکان موعظهٔ خود در نزدیکی پِلا را در اختیار گرفت در دسامبر به پایین رفته بودند، و خود را برای تعمید عرضه کرده بودند. آنها هفته‌ای یک بار به دیدن یحیی می‌رفتند و گزارشات تازه و دست اول از کار این مبلغ مذهبی را برای عیسی می‌آوردند.

برادران عیسی، یعقوب و یهودا، دربارهٔ رفتن نزد یحیی برای تعمید صحبت کرده بودند؛ و اکنون که یهودا برای جلسات سبت به کفرناحوم رفته بود، او و یعقوب هر دو بعد از گوش دادن به سخنان عیسی در کنیسه، تصمیم گرفتند در رابطه با طرحهایشان با او مشورت کنند. این در شنبه شب، 12 ژانویه سال 26 بعد از میلاد مسیح رخ داد. عیسی درخواست کرد که آنها بحث را تا روز بعد به تعویق اندازند، و او در آن هنگام پاسخ خود را به آنها خواهد داد. او آن شب بسیار کم خوابید، و در همدمی نزدیک با پدر آسمانی بود. او قرار گذاشته بود که با برادرانش در هنگام ظهر ناهار بخورد و در رابطه با تعمید توسط یحیی به آنها مشاوره بدهد. آن یکشنبه صبح عیسی مطابق معمول داشت در کارگاه قایق سازی کار می‌کرد. یعقوب و یهودا با ناهار از راه رسیده بودند و در اتاق الوار منتظر او بودند، زیرا هنوز وقت تعطیل نیمه‌روز نبود، و آنها می‌دانستند که عیسی دربارهٔ این موضوعات بسیار منظم است.

درست پیش از وقت استراحت ظهر، عیسی ابزارش را زمین گذاشت، پیش‌بند کارش را برداشت، و صرفاً به سه کارگری که با او در اتاق بودند اعلام کرد "وقت من فرا رسیده است." او نزد برادرانش یعقوب و یهودا رفت، و تکرار کرد: "وقت من فرا رسیده است — بگذارید نزد یحیی برویم." و آنها فوراً به مقصد پِلا شروع به حرکت کردند، و حین سفر ناهار خود را خوردند. این در یکشنبه، 13 ژانویه رخ داد. آنها شب را در درهٔ رود اردن ماندند و در حدود ظهر روز بعد به صحنهٔ انجام تعمید توسط یحیی رسیدند.

یحیی تازه تعمید دادن کاندیداهای روز را شروع کرده بود. شمار زیادی از توبه کنندگان در صف ایستاده بودند و منتظر نوبتشان بودند که عیسی و دو برادرش در این صف مردان و زنان بی‌آلایش که از باورمندان موعظهٔ یحیی پیرامون پادشاهی آینده شده بودند در جای خود قرار گرفتند. یحیی از پسران زبدی دربارهٔ عیسی پرس و جو کرده بود. او پیرامون گفته‌های عیسی در رابطه با موعظهٔ خود شنیده بود، و روز به روز انتظار داشت که ورود او را در صحنه ببیند، اما انتظار نداشت که در صف کاندیداهای تعمید به او خوشامد گوید.

یحیی که توجه خود را به جزئیات تعمید دادن سریع چنین تعداد کثیری از نوکیشان معطوف ساخته بود، به بالا نگاه نکرد تا عیسی را ببیند، تا این که فرزند انسان در برابر حضور بلافصل او ایستاد. هنگامی که یحیی عیسی را شناخت، مراسم برای یک لحظه متوقف شد، و در حالی که او به پسر عموی خود در جسم خوشامد می‌گفت از او پرسید: "اما چرا به داخل آب می‌آیی که با

من احوال پرسی کنی؟'' و عیسی پاسخ داد: ''برای این که توسط تو تعمید بگیرم.'' یحیی پاسخ داد: ''اما من نیاز دارم که توسط تو تعمید شوم. چرا تو نزد من می‌آیی؟'' و عیسی زمزمه کنان به یحیی گفت: ''اکنون با من همراه باش، زیرا ما باید برای برادرانم که اینجا در کنار من ایستاده‌اند این نمونه را برقرار کنیم، و این که مردم بتوانند بدانند که ساعت من فرا رسیده است.''

یک لحن قطعیت و اقتدار در صدای عیسی وجود داشت. در حالی که یحیی برای تعمید دادن عیسی ناصری در رود اردن در هنگام ظهر در دوشنبه، 14 ژانویه سال 26 بعد از میلاد مسیح آماده می‌شد در اثر احساسات به لرزه افتاد. بدین ترتیب یحیی عیسی و دو برادرش یعقوب و یهودا را تعمید داد. و بعد از این که یحیی این سه تن را تعمید داد، دیگران را برای آن روز مرخص کرد، و اعلام کرد که در ظهر روز بعد تعمید دادن را از سر خواهد گرفت. همینطور که مردم آنجا را ترک می‌کردند، آن چهار مرد که هنوز در آب ایستاده بودند یک صدای عجیب و غریبی را شنیدند، و بلافاصله برای یک لحظه یک موجود روحی مرئی بالای سر عیسی پدیدار گشت، و آنها صدایی را شنیدند که گفت: ''این فرزند محبوب من است که از او بسیار خشنودم.'' چهرهٔ عیسی بسیار تغییر کرد، و پس از این که او در سکوت از آب خارج شد، آنها را ترک کرد و به سوی تپه‌ها به سمت شرق روانه شد. و دیگر هیچکس برای چهل روز عیسی را ندید.

یحیی عیسی را برای یک فاصلهٔ مکفی دنبال نمود تا طی آن داستان دیدار جبرئیل از مادرش پیش از آن که هر یک از آن دو به دنیا بیایند را به او بگوید، چرا که آن را بارها از لبان مادرش شنیده بود. سپس او گفت: ''اکنون با اطمینان می‌دانم که تو همان نجات دهنده هستی''، و بعد به عیسی اجازه داد که به راهش ادامه دهد. اما عیسی پاسخی نداد.

9- چهل روز موعظه

هنگامی که یحیی نزد شاگردانش بازگشت (اکنون او حدود بیست و پنج یا سی شاگرد داشت که دائماً نزد او اقامت داشتند)، آنها را در گفتگویی جدی یافت. آنها در مورد آنچه که تازه در ارتباط با تعمید عیسی رخ داده بود بحث می‌کردند. آنگاه وقتی که یحیی داستان دیدار جبرئیل از مریم پیش از به دنیا آمدن عیسی را برای آنها آشکار ساخت، و نیز این که حتی بعد از گفتن این رخداد به عیسی، او هیچ حرفی با وی نزد، آنها بسیار بیشتر شگفت‌زده شدند. آن شب باران نیامد، و این گروه سی نفره یا بیشتر تا دل آن شب که با نور ستارگان منّور شده بود با یکدیگر صحبت کردند. آنها کنجکاو بودند بدانند عیسی کجا رفته است، و کی دوباره او را خواهند دید.

بعد از تجربهٔ این روز، موعظهٔ یحیی نشانهای جدید و مطمئنی در رابطه با اعلام پادشاهی آینده و مسیح مورد انتظار به خود گرفت. این چهل روز انتظار، اوقات پرتنشی بودند، منتظر بودن برای بازگشت عیسی. اما یحیی با قدرت زیاد به موعظه ادامه داد، و شاگردان او حدوداً در این هنگام به جمعیت عظیمی که در رود اردن به دور یحیی جمع شده بودند شروع به موعظه نمودند.

در طول این چهل روز انتظار، شایعات بسیاری در حومهٔ شهر و حتی تا تیبِریه و اورشلیم پخش شد. هزاران نفر برای دیدن این چیز جذاب جدید در اردوگاه یحیی، مسیح معروف، به آنجا آمدند، اما عیسی دیده نمی‌شد. هنگامی که شاگردان یحیی اعلام کردند که مرد عجیب خدا به تپه‌ها رفته است، بسیاری به تمام داستان شک کردند.

در حدود سه هفته بعد از این که عیسی آنها را ترک کرد، یک هیئت جدید نمایندگی از کاهنان و فریسیان اورشلیم در پِلا وارد صحنه شدند. آنها صریحاً از یحیی سؤال کردند که آیا او ایلیا یا پیامبری است که موسی وعده داده بود؛ و هنگامی که یحیی گفت، ”من نیستم“، آنها جسور شدند که بپرسند، ”آیا تو مسیح هستی؟“ و یحیی پاسخ داد، ”من نیستم.“ سپس این مردان اورشلیم گفتند: ”اگر تو ایلیا، یا پیامبر، یا مسیح نیستی، پس چرا مردم را تعمید می‌دهی و تمام این شور و هیجان را ایجاد می‌کنی؟“ و یحیی پاسخ داد: ”آنهایی که سخنان مرا شنیده‌اند و تعمید مرا دریافت کرده‌اند باید بگویند من که هستم، اما من به شما اعلام می‌کنم که در حالی که من با آب تعمید می‌دهم، در میان ما کسی بوده است که باز خواهد گشت تا شما را با روح‌القدس تعمید دهد.“

این چهل روز برای یحیی و شاگردانش یک دورهٔ دشوار بود. رابطهٔ یحیی با عیسی بنا بود چه باشد؟ یکصد سؤال برای بحث پیش آمد. سیاست و ترجیح خودخواهانه شروع به پدیداری نمود. در رابطه با ایده‌ها و مفاهیم گوناگون پیرامون مسیح بحثهای شدیدی در گرفت. آیا او یک رهبر نظامی و پادشاهی از دودمان داوود خواهد شد؟ آیا همانطور که یوشع کنعانیان را در هم کوبید، او ارتشهای رومیان را نابود خواهد کرد؟ یا این که او برای برقراری یک پادشاهی معنوی خواهد آمد؟ در عوض یحیی به همراه اقلیت نظرش بر این بود که عیسی برای برقراری پادشاهی آسمانی آمده است، گر چه در مجموع او در ذهن خودش روشن نبود که این مأموریت برقراری پادشاهی آسمانی درست در بر گیرندهٔ چه خواهد بود.

اینها روزهای دشواری در تجربهٔ یحیی بودند، و او برای بازگشت عیسی دعا می‌کرد. برخی از شاگردان یحیی گروههای جستجوگر را سازمان دادند تا به جستجوی عیسی بپردازند، اما یحیی این کار را ممنوع کرد و گفت: ”اوقات ما در دستان خدای آسمان است؛ او فرزند برگزیدهٔ خود را هدایت خواهد کرد.“

سحرگاه بامداد سبت، 23 فوریه بود که همراهان یحیی به خوردن وعدهٔ غذای بامداد خود مشغول شدند. آنها به بالا به سوی شمال نگاه کردند و دیدند عیسی به سوی آنها می‌آید. همینطور که او به آنها نزدیک می‌شد، یحیی روی یک صخرهٔ بزرگ ایستاد، و با بلند کردن صدای پرطنین خود گفت: ”پسر خدا را بنگرید، نجات دهندهٔ دنیا! این است آن که درباره‌اش گفته‌ام: ’پس از من کسی خواهد آمد که از من برتر است زیرا پیش از من بوده است.‘ به همین دلیل من از بیابان بیرون آمدم تا توبه را موعظه کنم و با آب تعمید دهم، و اعلام کنم که پادشاهی آسمانی نزدیک است. و اکنون کسی می‌آید که شما را با روح‌القدس تعمید خواهد داد. و من روح الهی را دیدم که بر این مرد فرود آمد، و من صدای خداوند را شنیدم که اعلام کرد: ’این فرزند محبوب من است که از او کاملاً خشنودم.‘“

عیسی از آنها درخواست کرد که به غذای خود بازگردند در حالی که او نشست تا با یحیی غذا بخورد. برادران او یعقوب و یهودا به کفرناحوم بازگشته بودند.

در سحرگاه بامداد روز بعد، او یحیی و شاگردانش را ترک کرد و به جلیل بازگشت. او به آنها نگفت که آنها کی دوباره او را خواهند دید. عیسی در پاسخ به پرسشهای یحیی دربارهٔ موعظه و مأموریت خودش فقط گفت: "پدرم اکنون و در آینده، همچون گذشته تو را هدایت خواهد کرد." و این دو مرد بزرگ در آن بامداد در سواحل رود اردن از هم جدا شدند، و دیگر هیچگاه در جسم با یکدیگر سلام و احوالپرسی نکردند.

10- یحیی به جنوب سفر می‌کند

از آنجا که عیسی به سمت شمال به جلیل رفته بود، یحیی احساس کرد که باید رد پای او را به سوی جنوب دنبال کند. از این رو در بامداد یکشنبه، سوم مارس، یحیی و باقیماندهٔ شاگردانش سفرشان را به سمت جنوب آغاز کردند. در این اثنا، حدود یک چهارم پیروان بلافصل یحیی در جستجوی عیسی عازم جلیل شدند. یک غم و اندوهِ ناشی از سردرگمی در یحیی وجود داشت. او دیگر هرگز همچون پیش از تعمید دادن عیسی موعظه نکرد. او به نوعی احساس می‌کرد که دیگر مسئولیت پادشاهی آینده بر شانه‌های او قرار ندارد. او احساس می‌کرد که کارش تقریباً به پایان رسیده است؛ او اندوهگین و تنها بود. اما او همچنان موعظه کرد، تعمید داد، و به حرکت به سمت جنوب ادامه داد.

یحیی برای چندین هفته در نزدیکی دهکدهٔ آدم توقف کرد، و در اینجا بود که آن حملهٔ به یاد ماندنی به هیرودیس آنتیپاس را به دلیل گرفتن غیرقانونیِ همسر مردی دیگر انجام داد. تا ژوئن این سال (سال 26 بعد از میلاد مسیح) یحیی به پایابِ بتانیِ رود اردن بازگشته بود، یعنی جایی که موعظه‌اش پیرامون پادشاهی آینده را بیش از یک سال پیش آغاز کرده بود. در هفته‌های بعد از تعمید عیسی، ماهیت موعظهٔ یحیی به تدریج به اعلام بخشش برای مردم عادی تغییر یافت، ضمن این که او حاکمان فاسد سیاسی و مذهبی را با شدتِ تجدید شده محکوم کرد.

هیرودیس آنتیپاس که یحیی در قلمرو او موعظه می‌کرد نگران شد که مبادا او و شاگردانش شروع به یک شورش کنند. هیرودیس همچنین از انتقادهای علنی یحیی نسبت به امور خانوادگی خود آزرده خاطر بود. نظر به همهٔ اینها، هیرودیس تصمیم گرفت که یحیی را به زندان اندازد. از این رو، در سحرگاه بامداد 12 ژوئن، پیش از این که جمعیت برای شنیدن موعظه از راه برسند و شاهد تعمید باشند، مأموران هیرودیس یحیی را دستگیر کردند. با گذشت هفته‌ها و آزاد نشدن او، شاگردانش در سرتاسر فلسطین پراکنده شدند. بسیاری از آنها به جلیل رفتند تا به پیروان عیسی بپیوندند.

11- یحیی در زندان

یحیی یک تجربهٔ دلتنگی و تا اندازه‌ای تلخ در زندان داشت. تعداد اندکی از پیروان او اجازه یافتند او را ببینند. او آرزو داشت عیسی را ببیند اما باید با شنیدن دربارهٔ کار او از طریق آن پیروانش که از باورمندان به پسر انسان شده بودند خشنود می‌بود. او اغلب وسوسه می‌شد که به عیسی و مأموریت الهی او شک کند. اگر عیسی همان مسیح بود، چرا کاری نکرد که او را از این حبس غیرقابل تحمل نجات دهد؟ برای بیش از یک سال و نیم این مرد نیرومند خدا که به دشت و صحرا تعلق داشت در آن زندان نفرت‌انگیز پژمرده شد. و این تجربه یک آزمون بزرگ برای ایمان و وفاداری او به عیسی بود. به راستی تمام این تجربه یک آزمون بزرگ برای ایمان یحیی حتی به خدا بود. بارها او وسوسه شد که حتی به اصالت مأموریت و تجربهٔ خودش شک بورزد.

بعد از این که او چندین ماه در زندان بود، یک گروه از شاگردانش آمدند او را ببینند، و بعد از دادن گزارش در رابطه با فعالیتهای علنی عیسی گفتند: ”پس می‌بینی، آموزگار، آن که در بالای رود اردن با تو بود کامیاب می‌شود و همهٔ کسانی را که نزد او می‌آیند به حضور می‌پذیرد. او حتی با مالیات‌گیران و گناهکاران به بزم می‌نشیند. تو شجاعانه به او شهادت دادی، و با این وجود او برای تحقق رهایی تو هیچ کاری انجام نمی‌دهد.“ اما یحیی به دوستانش پاسخ داد: ”این مرد هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد مگر این که توسط پدر آسمانیش به او محول شده باشد. شما به خوبی به یاد می‌آورید که من گفتم، ’من مسیح نیستم، اما کسی هستم که از پیش فرستاده شده‌ام تا راه را برای او آماده سازم.‘ و من همین کار را کردم. او که عروس را دارد داماد است، اما دوست داماد که در نزدیکی می‌ایستد و صدای او را می‌شنود به دلیل صدای داماد بسیار شادی می‌کند. از این رو این شادی من تحقق یافته است. او باید فزونی یابد اما من باید تقلیل یابم. من از این زمین هستم و پیام خود را اعلام کرده‌ام. عیسی ناصری از آسمان به پایین آمده و بالاتر از همهٔ ماست. پسر انسان از خدا فرود آمده است، و او سخنان خداوند را به شما اعلام خواهد کرد. زیرا پدر آسمانی روح را در حد معین به پسر خودش نمی‌دهد. پدر پسرش را دوست دارد و فوراً همه چیز را در دستان این پسر قرار خواهد داد. آن که به پسر باور داشته باشد زندگی جاودان دارد. و این کلماتی را که می‌گویم حقیقت دارند و پایدار هستند.“

این شاگردان از اظهار نظر یحیی حیرت‌زده شدند، آنقدر زیاد که در سکوت آنجا را ترک کردند. یحیی نیز بسیار پریشان حال بود، زیرا دید که یک پیشگویی کرده است. او دیگر هرگز به مأموریت و ربانیت عیسی به طور کامل شک نکرد. اما این برای یحیی شدیداً ناامید کننده بود که عیسی هیچ پیامی برای او نفرستاد، و این که برای دیدن او نیامد، و این که او هیچیک از قدرتهای عظیمش را برای رهایی او از زندان به کار نگرفت. اما عیسی همه چیز را در این باره می‌دانست. او به یحیی بسیار مهر می‌ورزید، اما اکنون که او از سرشت الهی خود آگاه بود و هنگامی که از این دنیا عزیمت نمود از کارهای بزرگ در آمادگی برای یحیی به طور کامل آگاهی داشت، و نیز با دانستن این که کار یحیی در زمین خاتمه یافته است، خود را مقید ساخت که در کارکردهای طبیعی دوران کاریِ این موعظه‌گر و پیامبر بزرگ دخالت نکند.

این بلاتکلیفی طولانی در زندان از نظر انسانی غیرقابل تحمل بود. یحیی فقط چند روز پیش از مرگش مجدداً پیام‌رسانانی معتمد را نزد عیسی فرستاد، و پرسید: ”آیا کار من انجام شده است؟

چرا من در زندان رنج می‌کشم؟ آیا به راستی تو مسیح هستی، یا باید در جستجوی فرد دیگری باشیم؟'' و هنگامی که این دو شاگرد این پیام را به عیسی دادند، فرزند انسان پاسخ داد: ''نزد یحیی برگردید و به او بگویید که فراموش نکرده‌ام، بلکه این را نیز به من اجازه بده، زیرا این ما هستیم که باید درستکاری را کاملاً تحقق بخشیم. آنچه را که دیده‌اید و شنیده‌اید به یحیی بگویید — که خبرهای خوب به فقیران موعظه می‌شود — و سرانجام به پیش قراول محبوب مأموریت زمینی من بگویید که اگر علتی برای شک کردن به من نیابد و لغزش نکند، در عصر آینده به وفور برکت خواهد یافت.'' و این آخرین کلامی بود که یحیی از عیسی دریافت کرد. این پیام به اندازهٔ زیاد او را تسلی بخشید و ایمان او را بسیار محکم نمود و او را برای پایان سوزناک زندگیش در جسم که به زودی بعد از این رویداد به یاد ماندنی رخ داد آماده ساخت.

12- مرگ یحیی تعمید دهنده

یحیی در جنوب پریا داشت کار می‌کرد که دستگیر شد. او فوراً به زندان قلعهٔ ماکائروس برده شد و تا وقت اعدامش در آنجا زندانی بود. هیرودیس بر پریا و نیز بر جلیل حکومت می‌کرد و در این هنگام در جولیاس و ماکائروس، هر دو، در پریا اقامت داشت. در جلیل، منزل رسمی‌اش از سفوریس به پایتخت جدید در تیبِریه انتقال یافته بود.

هیرودیس می‌ترسید یحیی را آزاد کند، مبادا این که او تحریک به شورش کند. او می‌ترسید یحیی را بکشد مبادا این که توده‌های مردم در پایتخت شورش کنند، زیرا هزاران پریایی باور داشتند که یحیی یک مرد مقدس، یک پیامبر است. از این رو هیرودیس موعظه‌گر نذیره را در زندان نگاه داشت، زیرا نمی‌دانست دیگر با او چه کند. یحیی چندین بار در پیشگاه هیرودیس بود، اما هرگز موافقت نمی‌کرد که اگر آزاد شود، قلمروهای هیرودیس را ترک کند یا از کلیهٔ فعالیتهای علنی خودداری کند. و این آشوب جدید در رابطه با عیسی ناصری، که مداوماً در حال افزایش بود به هیرودیس گوشزد می‌کرد که وقت آزاد کردن یحیی نیست. علاوه بر این، یحیی همچنین یک قربانی نفرت شدید و تلخ هیرودیا، همسر غیرقانونی هیرودیس، بود.

هیرودیس در فرصتهای متعدد دربارهٔ پادشاهی آسمانی با یحیی گفتگو کرد، و در حالی که گاهی اوقات به طور جدی تحت تأثیر پیام او قرار می‌گرفت، می‌ترسید او را از زندان آزاد سازد.

از آنجا که هنوز ساختمان سازیهای زیادی در تیبِریه جریان داشت، هیرودیس وقت قابل ملاحظه‌ای در اقامتگاههای خود در پریا می‌گذراند، و او به قلعهٔ ماکائروس علاقمند بود. چندین سال طول کشید که ساختن تمام ساختمانهای عمومی و اقامتگاه رسمی در تیبریه به طور کامل تکمیل گردد.

هیرودیس در جشن تولدش برای افسران ارشد خود و سایر مردان بلند پایه در شوراهای دولت جلیل و پِریا جشن بزرگی در قصر ماکائروس برگزار کرد. از آنجا که هیرودیا نتوانسته بود از

طریق درخواست مستقیم از هیرودیس موجب مرگ یحیی شود، اکنون خود را وقف کار کشتن یحیی از طریق برنامه‌ریزی حیله‌گرانه نمود.

در طول جشنها و سرگرمیهای عصرانه، هیرودیا دخترش را برای رقصیدن در برابر میهمانان ارائه کرد. هیرودیس از اجرای رقص این دوشیزه بسیار خشنود گشت، و او را نزد خود فرا خواند و گفت: "تو دلربا هستی. من از تو بسیار خشنودم. در این زادروز من، هر چه آرزو داری از من درخواست کن، و من آن را به تو خواهم داد، حتی تا نیمی از پادشاهی خود را." و هیرودیس در حالی تمام این کار را انجام داد که کاملاً تحت تأثیر شرابهای فراوان خود بود. بانوی جوان به کناری رفت و از مادرش پرسید از هیرودیس چه باید بخواهد. هیرودیا گفت: "نزد هیرودیس برو و از او سر یحیی تعمید دهنده را درخواست کن." و زن جوان پس از بازگشت به میز ضیافت به هیرودیس گفت: "من درخواست می‌کنم که فوراً سر یحیی تعمید دهنده را روی یک سینی به من بدهی."

هیرودیس از ترس و اندوه پر شد، اما به دلیل سوگند خود و به خاطر تمام آنهایی که با او سر شام نشسته بودند درخواست را رد نکرد. و هیرودیس آنتیپاس یک سرباز را فرستاد و به او فرمان داد که سر یحیی را بیاورد. بدین ترتیب یحیی در آن شب در زندان سربریده شد. سرباز سر پیامبر را روی یک سینی آورد و آن را در پشت سالن ضیافت به زن جوان تقدیم کرد. و دوشیزه سینی را به مادرش داد. وقتی که شاگردان یحیی این را شنیدند برای گرفتن پیکر یحیی به زندان آمدند، و پس از آن که آن را در یک مقبره قرار دادند، رفتند و به عیسی گفتند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 136

تعمید و چهل روز

عیسی در اوج علاقهٔ مردمی به موعظهٔ یحیی و در هنگامی که مردم یهودی فلسطین مشتاقانه به دنبال ظهور نجات دهندهٔ موعود بودند کار همگانی خود را آغاز نمود. تفاوت زیادی میان یحیی و عیسی وجود داشت. یحیی یک کارکن مشتاق و کوشا بود، اما عیسی یک زحمتکش آرام و شاد بود؛ او در سرتاسر زندگیش فقط به دفعات اندک عجله به خرج داد. عیسی مایهٔ تسلی و آرامش برای دنیا و به نوعی یک نمونه بود؛ یحیی به سختی یک تسلی دهنده یا یک نمونه بود. او دربارهٔ ملکوت آسمانی موعظه کرد اما به سختی به شادمانی آن پرداخت. اگر چه عیسی در رابطه با یحیی به عنوان بزرگترین پیامبر رستهٔ کهن سخن گفت، اما همچنین گفت که کوچکترینِ آنهایی که نور بزرگِ راه نو را دیدند و از این طریق به داخل ملکوت آسمانی وارد شدند به راستی بزرگتر از یحیی بود.

هنگامی که یحیی در رابطه با پادشاهی آتی موعظه می‌کرد، موضوع اصلی پیام او این بود: توبه کنید! از خشمی که خواهد آمد بگریزید. هنگامی که عیسی شروع به موعظه نمود، اندرز به توبه باقی بود، اما این پیام همیشه با بشارت او، خبر خوبِ شادمانی و آزادیِ پادشاهی نوین دنبال می‌شد.

1- برداشتهایی از مسیح مورد انتظار

یهودیان ایده‌های بسیاری دربارهٔ نجات دهندهٔ مورد انتظار در سر داشتند، و هر یک از این مکاتب مختلفِ آموزشی پیرامون ناجی موعودقادر بودند برای اثبات عقایدشان به گفته‌های متون مقدس عبرانی اشاره کنند. به طور کلی، یهودیان به تاریخ ملی خود بدین گونه می‌نگریستند که با ابراهیم آغاز می‌شود و به مسیح و عصر نوین پادشاهی خداوند می‌انجامد. در روزگاران پیش‌تر، آنها این نجات دهنده را به صورت "خادم خداوند" ، و سپس به عنوان "پسر انسان" تصور می‌کردند، در حالی که بعد از آن برخی حتی تا آن حد پیش رفتند که به این نجات دهنده به صورت "پسر خداوند" اشاره کنند. اما صرف نظر از این که او "زاد و رود ابراهیم" یا "پسر

داوود‘‘ نامیده می‌شد، همگی موافق بودند که او باید مسیح، یعنی ’’مسح شده‘‘ باشد. بدین ترتیب این مفهوم از ’’خادم خداوند‘‘ به ’’پسر داوود‘‘، ’’پسر انسان‘‘، و ’’پسر خداوند‘‘ تکامل یافت.

در روزگاران یحیی و عیسی یهودیانِ دانش آموخته‌تر ایده‌ای از مسیح آینده را به عنوان یهودی کامل شده و نماینده‌ای که مقام سه‌گانهٔ پیامبر، کاهن، و پادشاه را به صورت ’’خادم خداوند‘‘ در خود آمیخته بود به وجود آورده بودند.

یهودیان صادقانه باور داشتند که به همان گونه که موسی از طریق کارهای شگفت‌آورِ معجزه‌آسا پدرانشان را از اسارت در مصر نجات داده بود، مسیح آینده نیز از طریق حتی معجزات قدرتمندتر و شگفتیهای پیروزی نژادی، مردم یهود را از سیطرهٔ رومیان نجات خواهد داد. آموزگاران شرعیات یهود تقریباً پانصد قطعه از متون مقدس را جمع‌آوری کرده بودند که به رغم تناقضات آشکارشان، یقین داشتند پیشگویی پیرامون مسیح آینده است. و در بحبوحهٔ تمام این جزئیاتِ زمان، تکنیک، و کارکرد، آنها تقریباً به طور کامل از شخصیت مسیح موعود نظر برگرفتند. آنها به جای نجات دنیا، به دنبال احیای افتخار ملی یهودیان — ستایش دنیوی اسرائیل — بودند. از این رو آشکار است که عیسی ناصری هرگز نمی‌توانست این برداشت ماتریالیستیِ ذهن یهودی از نجات دهنده را برآورده سازد. اگر آنها به این گفته‌های پیشگویانه از یک نقطه نظر متفاوت نگریسته بودند، بسیاری از پیشگوییهای مشهور آنها پیرامون نجات دهنده اذهان آنها را برای به رسمیت شناختن عیسی به عنوان پایان دهندهٔ یک عصر و آغاز کنندهٔ یک اعطای نوین و بهتر از بخشش و نجات برای تمامی ملتها به طور بسیار طبیعی آماده می‌ساخت.

یهودیان بدین گونه بار آورده شده بودند که به دکترین شِکینا باور داشته باشند. اما این نماد مشهور حضور الهی در معبد دیده نمی‌شد. آنها باور داشتند که آمدن مسیح موجب بازسازی آن خواهد شد. آنها ایده‌های سر در گم کننده‌ای دربارهٔ گناه نژادی و طبیعت به اصطلاح شرورانهٔ انسان داشتند. برخی آموزش می‌دادند که گناه آدم موجب لعن و نفرین نژاد بشر شده است، و این که مسیح این نفرین را پاک خواهد کرد و انسان را به دریافت لطف الهی باز خواهد گرداند. دیگران آموزش می‌دادند که خداوند، در آفرینش انسان، هم سرشت نیک و هم شرورانه را در وجود او قرار داده است؛ و این که وقتی او نتیجهٔ این ترتیبات را مشاهده کرد، بسیار نومید گشت، و این که ’’او از این که انسان را بدین گونه آفریده بود توبه کرد.‘‘ و آنهایی که این را آموزش می‌دادند باور داشتند که مسیح خواهد آمد تا انسان را از این طبیعتِ ذاتیِ شرورانه رها سازد.

اکثر یهودیان باور داشتند که به دلیل گناهان ملی آنها و به علت دودلیِ نوکیشان غیریهودی، پژمردگی آنها تحت سیطرهٔ روم تداوم یافته بود. ملت یهودی با دل و جان توبه نکرده بود؛ از این رو مسیح آمدنش را به تعویق انداخته بود. صحبت زیادی دربارهٔ توبه وجود داشت؛ لذا این موعظهٔ یحیی که ’’توبه کنید و تعمید شوید، زیرا ملکوت آسمانی نزدیک است‘‘، جاذبه‌ای نیرومند و فوری داشت. و برای هر یهودی پارسا، ملکوت آسمانی فقط می‌توانست یک معنی داشته باشد: آمدن مسیح.

یک جنبه از اعطای میکائیل وجود داشت که برای برداشت یهودی از مسیح به کلی بیگانه بود، و آن پیوند دو سرشتِ بشری و الهی بود. یهودیان به طور گوناگون مسیح را به عنوان انسان کامل شده، ابرانسان، و حتی الهی تصور می‌کردند، اما آنها هرگز مفهوم پیوند بشری و الهی را در سر نپروراندند. و این مانع بزرگ حواریون آغازین عیسی بود. آنها مفهوم بشریِ مسیح به عنوان پسر داوود را بدان گونه که توسط پیامبران پیش‌تر عرضه شده بود درک می‌کردند؛ به عنوان پسر انسان، ایدهٔ فوق بشری دانیال و برخی از پیامبران بعد؛ و حتی به عنوان پسر خدا، بدان گونه که توسط نویسندهٔ کتاب خنوخ و توسط برخی از هم عصران وی توصیف شده بود؛ اما آنها برای یک لحظه نیز مفهوم راستین پیوند دو سرشت، بشری و الهی، در یک شخصیت واحد زمینی را در سر نپرورانده بودند. ظهور آفریننده به شکل مخلوق پیش از آن آشکار نشده بود. این فقط در عیسی آشکار گشت؛ دنیا از این چیزها چیزی نمی‌دانست، تا این که پسر آفریننده به جسم تبدیل گشت و در میان انسانهای عالم زندگی کرد.

2- تعمید عیسی

عیسی دقیقاً در اوج موعظهٔ یحیی هنگامی تعمید یافت که فلسطین با انتظار تحقق این پیام او که "پادشاهی خداوند نزدیک است" هیجان‌زده شده بود. در آن هنگام تمام یهودیان درگیر بازبینی جدی و صادقانهٔ خویشتن بودند. حس همبستگی نژادی یهودیان بسیار ژرف بود. یهودیان نه تنها باور داشتند که گناهان پدر ممکن است فرزندانش را دچار مصیبت سازد، بلکه آنها به گونه‌ای راسخ باور داشتند که گناه یک فرد ممکن است ملت را مورد نفرین قرار دهد. از این رو، تمام آنهایی که به تعمید یحیی تن در دادند نسبت به گناهان مشخصی که یحیی تقبیح کرده بود خود را گناهکار تلقی نمی‌کردند. بسیاری از روانهای پارسا برای سعادت اسرائیل توسط یحیی تعمید داده شدند. آنها از این واهمه داشتند که مبادا یک گناه ناشی از نادانی از سوی آنها آمدن مسیح را به تعویق اندازد. آنها احساس می‌کردند که خود به یک ملت گناهکار و به سبب گناه، نفرین شده تعلق دارند، و آنها به این علت خود را برای تعمید ارائه کردند که بتوانند از طریق این کار ثمره‌های ندامت نژادی را آشکار سازند. از این رو واضح است که عیسی به هیچ وجه به عنوان یک آیین توبه یا برای بخشش گناهان تعمید یحیی را دریافت نکرد. عیسی با پذیرش تعمید به دستان یحیی، فقط داشت الگوی بسیاری از یهودیان پارسامنش را دنبال می‌کرد.

هنگامی که عیسی ناصری برای تعمید به داخل رود اردن رفت، یک انسان عالم بود که در کلیهٔ اموری که به استیلا بر ذهن و به تعیین هویت خویشتن با روح مربوط بود به اوج فراز تکاملی بشری دست یافته بود. او در آن روز به عنوان یک انسان کامل شدهٔ کرات تکاملی زمان و فضا در رود اردن ایستاد. هماهنگی تمام و کمال و ارتباط کامل میان ذهن انسانی عیسی و تنظیم کنندهٔ روحیِ ساکن در او، هدیهٔ الهیِ پدرش در بهشت، برقرار شده بود. و از هنگام صعود میکائیل به سرپرستی جهانش، در کلیهٔ موجودات نرمال که در یورنشیا زندگی می‌کنند درست چنین تنظیم کننده‌ای ساکن بوده است، به جز این که تنظیم کنندهٔ عیسی از طریق اقامت مشابه در یک ابرانسان دیگر، ماکیِونتا ملک صادق، که در شکل جسم انسانی پدیدار شده بود، برای این مأموریت ویژه از پیش آماده شده بود.

معمولاً هنگامی که یک انسان عالم به چنین سطوح بالایی از کمالِ شخصیت دست می‌یابد، آن پدیده‌های مقدماتیِ تعالی معنوی که به پیوند نهایی روان بالغ انسان با تنظیم کنندهٔ الهی مربوط به آن می‌انجامد رخ می‌دهند. و ظاهراً بنا بود چنین تغییری در تجربهٔ شخصیتی عیسی ناصری در همان روزی که با دو برادرش برای گرفتن تعمید توسط یحیی به داخل رود اردن رفت به وقوع پیوندد. این مراسم آخرین عمل حیات صرفاً بشری او در یورنشیا بود و بسیاری از مشاهده کنندگان فوق‌بشری انتظار داشتند که شاهد پیوند تنظیم کننده با ذهنی که در آن ساکن بود باشند، اما همگی دچار نومیدی شدند. چیزی جدید و حتی بزرگتر به وقوع پیوست. همینطور که یحیی دستانش را روی عیسی نهاد تا او را تعمید دهد تنظیم کنندهٔ ساکن در او روان کامل شدهٔ بشری یوشع بن یوسف را برای بار آخر ترک نمود. و پس از چند لحظه این وجود الهی به عنوان یک تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته و رئیس رستهٔ خودش در سرتاسر جهان محلی نبادان از دیوینینگتون بازگشت. بدین ترتیب عیسی روح الهی پیشین خویش را مشاهده کرد که پس از بازگشت، در شکل شخصیت یافته بر او فرود آمد. و او اکنون سخنان همین روحی را که منشأ بهشتی داشت شنید، که گفت: ”این پسر محبوب من است که من از او بسیار خشنودم.“ و یحیی نیز با دو برادر عیسی همین سخنان را شنید. شاگردان یحیی که در لب آب ایستاده بودند این کلمات را نشنیدند، و روح مرئیِ تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته را نیز ندیدند. فقط چشمان عیسی تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته را دید.

هنگامی که تنظیم کنندهٔ بازگشته و اکنون متعالیِ شخصیت یافته بدین گونه سخن گفت، سکوت کامل برقرار بود. و در حالی که چهار تن از آنها در آب ماندند، عیسی با نگاه کردن به بالا به سمت تنظیم کنندهٔ نزدیک آنها بدین گونه دعا کرد: ”پدر من که در آسمان فرمانروایی می‌کنی، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید! ارادهٔ تو بدان گونه که در آسمان است در زمین نیز تحقق یابد.“ پس از این که او دعا کرد، ”آسمانها گشوده شدند“، و پسر انسان رویایی از خودش را دید که توسط تنظیم کنندهٔ اکنون شخصیت یافته عرضه گردید. این رویا او را پیش از آن که در شکل جسم انسانی در زمین پدیدار گردد بدان گونه که به عنوان پسر خداوند وجود داشت و به صورتی که بنا بود پس از اتمام زندگی در جسم باشد نشان می‌داد. این رویای آسمانی فقط توسط عیسی دیده شد.

این صدای تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته بود که یحیی و عیسی شنیدند. او از جانب پدر جهانی سخن می‌گفت، زیرا تنظیم کننده از پدر بهشتی و همچون او است. در سرتاسر باقیماندهٔ زندگی زمینی عیسی، این تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته در کلیهٔ کارهای او با او در ارتباط بود؛ عیسی با این تنظیم کنندهٔ والامرتبه در همدمیِ معنویِ دائم بود.

هنگامی که عیسی تعمید یافت، از هیچ کار بدی توبه نکرد؛ او به هیچ گناهی اعتراف نکرد. تعمید او در رابطه با وقف به کار خواست پدر آسمانی بود. او در تعمیدش ندای تردیدناپذیر پدرش، یعنی فراخوانی نهایی برای انجام کار پدرش را شنید. و او برای چهل روز به خلوتگاهی نهان رفت تا دربارهٔ این مشکلات چندگانه فکر کند. عیسی بدین ترتیب برای یک مدت با کناره گرفتن از تماس فعال شخصیتی با دستیاران زمینی‌اش، بدان گونه که بود، دقیقاً روالی را در یورنشیا

دنبال می‌کرد که در کرات مورانشیا حکم فرما است، یعنی هر گاه که هر انسان فراز یابنده با حضور درونیِ پدر جهانی پیوند می‌یابد.

این روزِ تعمید زندگی صرفاً بشری عیسی را خاتمه داد. پسر الهی پدرش را یافته است، پدر جهانی پسر در جسم پدیدار شده‌اش را یافته است، و آنها با یکدیگر گفتگو می‌کنند.

(عیسی هنگامی که تعمید یافت تقریباً سی و یک سال و نیم سن داشت. در حالی که لوقا می‌گوید که عیسی در پانزدهمین سال سلطنت قیصر تیبریوس یعنی سال 29 بعد از میلاد مسیح تعمید یافت، زیرا آگوستوس در سال 14 بعد از میلاد مسیح مرد، باید به خاطر آورده شود که تیبریوس پیش از مرگ آگوستوس برای دو سال و نیم، به همراه آگوستوس امپراطور مشترک بود، و در اکتبر سال 11 بعد از میلاد مسیح به افتخار او سکه زد. از این رو، پانزدهمین سال حکومت واقعی او همین سال 26 بعد از میلاد مسیح، سال تعمید عیسی بود. و این همچنین سالی بود که پنطیوس پیلاطُس حکومت خود را به عنوان فرماندار یهودیه آغاز کرد.)

3- چهل روز

عیسی در برابر وسوسهٔ بزرگ اعطای انسانی خویش پیش از تعمید خود هنگامی که با عرق ریختن در کوه حِرمون برای شش هفته خیس شده بود پایداری نموده بود. آنجا در کوه حِرمون، او به عنوان یک انسان یاری نشدهٔ عالم، با متظاهرِ یورنشیا، کلیگسشیا، پرنس این دنیا، دیدار نموده و او را شکست داده بود. در آن روز پررویداد، از روی اسناد جهان، عیسی ناصری، پرنس سیاره‌ای یورنشیا شده بود. و این پرنس یورنشیا، که بنا بود به زودی فرمانروای عالی نبادان اعلام شود، اکنون برای چهل روز به خلوت رفت تا طرحهایش را تدوین کند و تکنیک اعلام پادشاهی نوین خداوند در قلوب انسانها را تعیین نماید.

او بعد از تعمیدش به چهل روز تنظیم خود با روابط تغییر یافتهٔ کره و جهان که از طریق شخصیت یافتن تنظیم کننده‌اش صورت گرفته بود وارد شد. او در طول این انزوا در تپه‌های پریا سیاستی را که در آستانهٔ افتتاح مرحلهٔ جدید و تغییر یافتهٔ زندگی زمینی‌اش باید دنبال می‌شد و روشهایی را که باید به کار گرفته می‌شد تعیین نمود.

عیسی به منظور روزه گرفتن و برای رنجور ساختن روانش به خلوتگاه نرفت. او یک زاهد نبود، و او آمد تا تمامی این پندارها در رابطه با نزدیکی به خداوند را از بین ببرد. دلایل او برای پناه جستن به این خلوتگاه کاملاً متفاوت از دلایلی بودند که موسی و ایلیا، و حتی یحیی تعمید دهنده را به حرکت وا داشته بود. عیسی در آن زمان در مورد رابطه‌اش با جهانِ ساختهٔ خودش و نیز جهان جهانها که توسط پدر بهشتی، پدر آسمانی او، سرپرستی می‌شود کاملاً خود-آگاه بود. او اکنون مسئولیت اعطا و رهنمودهای مربوط به آن را که توسط برادر بزرگترش، عمانوئیل، مورد نظارت واقع شد، پیش از آن که در یورنشیا به پدیداری در جسم وارد شود، به طور کامل به یاد آورد. او اکنون تمام این روابط گسترده را به روشنی و به طور کامل درک می‌کرد، و او مایل

بود برای یک دورهٔ ژرف اندیشیِ خاموش دور باشد تا بتواند در زمینهٔ طرحهایش فکر کند و روی شیوه‌های اجرای کارهای همگانی خود از جانب این کره و برای تمام کرات دیگر در جهان محلیِ خود تصمیم بگیرد.

عیسی در حالی که برای یافتن یک پناهگاه مناسب در تپه‌ها مشغول گشت زدن بود، با رئیس اجرایی جهانش، جبرئیل، ستارهٔ تابان و بامدادِ نِبادان رو به رو شد. جبرئیل اکنون با پسر آفرینندهٔ جهان از نو تماس شخصی برقرار نمود؛ از هنگامی که میکائیل دستیارانش در سلوینگتون را ترک نمود و برای تدارک ورود به اعطای یورنشیا به ایدنشیا رفت، آنها برای نخستین بار به طور مستقیم دیدار نمودند. جبرئیل با رهنمود عمانوئیل و با اجازهٔ قدمای ایامهای یوورسا، اکنون این آگاهی را در برابر عیسی قرار داد که نشان می‌داد تجربهٔ اعطای او در یورنشیا، تا جایی که به کسب حاکمیت کامل شدهٔ جهانش و نیز پایان شورش لوسیفر مربوط می‌شد، عملاً خاتمه یافته است. مورد اول در روز تعمید او هنگامی که شخصیت یافتنِ تنظیم کنندهٔ او کامل شدن و تکمیل اعطای او در شکل جسم انسانی را به نمایش گذاشت به دست آمد، و مورد دوم یک واقعیت تاریخی در آن روز بود، یعنی هنگامی که او از کوه حِرمون پایین آمد تا به نوجوان در حال انتظار، تغلت، ملحق شود. عیسی اکنون از طریق بالاترین مرجعیت جهان محلی و ابرجهان آگاهی یافت که کار اعطای او تا جایی که روی وضعیت شخصی او در رابطه با حاکمیت و شورش تأثیر داشت به پایان رسیده است. او در رویای مربوط به تعمید و در پدیدهٔ شخصیت یافتنِ تنظیم کنندهٔ فکری ساکن در او، از پیش این اطمینان را مستقیماً از بهشت دریافت کرده بود.

در حالی که او در کوه ماند و با جبرئیل به گفتگو پرداخت، پدر کوکبهٔ ایدنشیا شخصاً بر عیسی و جبرئیل ظاهر گشت، و گفت: ”اسناد تکمیل شده‌اند. حاکمیت میکائیل شمارهٔ 611،121 بر جهان نبادانِ او در دست راست پدر جهانی تکمیل شده است. من معافیتِ اعطا شده توسط عمانوئیل، برادرِ حامی تو برای پدیداری در جسم در یورنشیا را برای تو به ارمغان می‌آورم. تو اکنون یا در هر زمان بعد آزاد هستی که به شیوهٔ انتخابی خودت عطیهٔ پدیداری خود در جسم را خاتمه دهی، به دست راست پدرت فراز یابی، حاکمیت خود را دریافت کنی، و فرمانروایی بی قید و شرط و به خوبی کسب شدهٔ خود بر تمامی نبادان را به عهده بگیری. من همچنین با اجازهٔ قدمای ایامها تکمیل شدن اسناد ابرجهان را که به خاتمه یافتن تمام شورش گناهکارانه در جهان تو مربوط است گواهی می‌دهم و برای برخورد با کلیهٔ این گونه آشوبهای ممکن در آینده به تو اختیار کامل و نامحدود می‌دهم. از نظر تکنیکی، کار تو در یورنشیا و در جسم مخلوق انسانی به پایان رسیده است. از این پس مسیر تو به انتخاب خودت بستگی دارد.“

پس از این که پدر والامرتبهٔ ایدنشیا آنجا را ترک نمود، عیسی در رابطه با بهروزی جهان یک گفتگوی طولانی با جبرئیل انجام داد و پس از فرستادن درود به عمانوئیل، به او اطمینان داد که در کاری که در یورنشیا در آستانهٔ انجام آن است، اندرزهایی را که در ارتباط با پندهای پیش اعطایی در سلوینگتون دریافت کرده بود همواره مد نظر خواهد داشت.

در سرتاسر این چهل روز انزوا، یعقوب و یوحنا، پسران زبدی، مشغول جستجو برای عیسی بودند. آنها در بسیاری مواقع از مکان اقامت او دور نبودند، اما هرگز او را پیدا نکردند.

4- طرحها برای کار همگانی

عیسی روز به روز در بالای تپه‌ها برای باقیماندهٔ اعطای خود به یورنشیا طرحهایی را تدوین نمود. او ابتدا تصمیم گرفت که همزمان با یحیی تدریس نکند. او اینطور برنامه‌ریزی کرد که تا وقت دستیابی کار یحیی به هدفش، یا تا هنگامی که یحیی از طریق زندانی شدن به طور ناگهانی متوقف شود، در انزوای نسبی باقی بماند. عیسی به خوبی می‌دانست که موعظهٔ بی‌باک و بی‌تدبیر یحیی فوراً موجب ترس و دشمنی حکمرانان مدنی می‌شود. با در نظر گرفتن وضعیت متزلزل یحیی، عیسی برای برنامهٔ کارهای همگانی خویش از جانب مردمش و کرهٔ زمین، و به نمایندگی از هر کرهٔ مسکونی در سرتاسر جهان پهناورش به طور مشخص شروع به طرح‌ریزی نمود. اعطای انسانیِ میکائیل *در* یورنشیا، اما *برای* تمامی کرات نبادان بود.

نخستین کاری که عیسی انجام داد، پس از این که طرح کلیِ هماهنگ کردن برنامه‌اش با جنبش یحیی را به طور کامل مورد تفکر قرار داد، این بود که آموزشهای عمانوئیل را در ذهنش مرور کند. او اندرزهایی را که در رابطه با روشهای کاریش به او داده شده بود، و این که نباید هیچ نوشتهٔ ماندگار در سیاره به جا می‌گذاشت با دقت مورد بازاندیشی قرار داد. عیسی دیگر هیچگاه روی چیزی به غیر از ماسه ننوشت. عیسی در دیدار بعدی خود از ناصره، به رغم اندوه برادرش یوسف، تمامی نوشته‌های خود را که در این سو و آن سوی کارگاه نجاری روی تخته‌ها حفظ شده بود و روی دیوارهای منزل قدیمی آویزان شده بود نابود ساخت. و عیسی روی اندرز عمانوئیل در رابطه با رویکرد اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی خود نسبت به کره بدان گونه که آن را باید می‌یافت به خوبی تعمق کرد.

عیسی در طول این چهل روز انزوا روزه نگرفت. طولانی‌ترین مدتی که او بدون غذا گذراند دو روز اولش در تپه‌ها بود، یعنی هنگامی که آنچنان غرق در فکر کردن خود بود که خوردن را کاملاً فراموش کرد. اما در روز سوم او به جستجوی غذا رفت. همچنین در طول این مدت توسط هیچ روح اهریمنی یا شخصیت شورشگر مقیم این کره یا هر کرهٔ دیگر *وسوسه* نشد.

این چهل روز، فرصت گفتگوی نهایی میان اذهان بشری و الهی، و به بیان دقیق‌تر نخستین کارکرد واقعی این دو ذهن بود که اکنون یگانه شده بودند. نتایج این دورهٔ بسیار مهمِ ژرف اندیشی به طور قاطع نشان داد که ذهن الهی به گونه‌ای پیروزمندانه و معنوی بر خرد بشری استیلا یافته است. از این وقت به بعد ذهن انسان به ذهن خدا تبدیل شده است، و گر چه فردیت ذهن انسان همیشه وجود دارد، این ذهن معنویت یافتهٔ بشری همیشه می‌گوید: ”نه خواست من، بلکه خواست تو انجام شود.“

کارهای این زمان پررویداد، رویاهای تخیلی یک ذهن گرسنه و ضعیف شده نبودند، و نمادگراییهای سردرگم و نابخردانه نیز نبودند که بعدها به عنوان ”وسوسه‌های عیسی در بیابان برهوت“ ثبت شدند. به بیان دقیق‌تر این یک دورهٔ تفکر پیرامون تمام دوران پررویداد و متنوعِ اعطای یورنشیا و برای انجام آن برنامه‌ریزی‌های دقیق برای کار خادمانهٔ بیشتر بودند که به

بهترین نحو می‌توانستند به این کره خدمت کنند، ضمن این که به بهبودی کلیهٔ کرات دیگر که به علت شورش در انزوا قرار گرفته بودند نیز کمک می‌کردند. عیسی تمام دوران حیات بشری در یورنشیا، از روزگاران اَندان و فانتا، تا دوران خطای آدم، و در ادامه، کار خادمانهٔ ملک صادقِ سالیم را مورد بازاندیشی قرار داد.

جبرئیل به عیسی یادآوری کرده بود که اگر تصمیم گرفت برای مدتی در یورنشیا بماند دو راه وجود داشت که او می‌توانست از طریق آنها خود را به دنیا متجلی سازد. و برای عیسی مشخص گردید که انتخاب او در این مورد هیچ ربطی به حاکمیت او بر جهانش یا پایان شورش لوسیفر ندارد. این دو راهِ کار خدماتی در کرهٔ زمین اینها بودند:

1- راه خودش — راهی که ممکن است از نقطه نظر نیازهای فوری این کره و تزکیهٔ کنونی جهان خودش از همه خوشایندتر و سودمندتر به نظر برسد.

2- راه پدر — نمونه‌ای از یک آرمان دورنگرِ حیات مخلوق که توسط شخصیتهای والای مدیریت بهشتیِ جهان جهانها پیش‌بینی می‌شود.

بدین ترتیب برای عیسی روشن شد که برای این که بتواند باقیماندهٔ حیات زمینی خود را نظم دهد دو راه وجود دارد. در تأیید هر یک از این راهها می‌شد چیزی گفت که با در نظر گرفتن وضعیت فوری باید مورد ملاحظه قرار می‌گرفت. فرزند انسان به روشنی دید که انتخاب او میان این دو شیوهٔ رویکرد هیچ ربطی به پذیرش حاکمیت جهان توسط او ندارد؛ این موضوعی بود که در اسناد جهان جهانها از پیش تعیین تکلیف شده و مهر شده بود و فقط در انتظار مطالبهٔ شخصی او بود. اما به عیسی نشان داده شد که اگر او، عیسی، صلاح بداند که همیشه مطابق خواست پدر، دوران زندگی زمینی خویش به صورت پدیداری در جسم را به همان گونه که با شکوه آغاز گردید کامل نماید، این موجب خشنودی زیاد برادر بهشتی او، عمانوئیل، خواهد شد. در سومین روز این انزوا عیسی به خود قول داد که به دنیا بازگردد و دوران زندگی زمینی خود را کامل نماید، و این که در وضعیتی که در بر گیرندهٔ دو راه است، همیشه خواست پدر را انتخاب کند. و او باقیماندهٔ حیات زمینی خویش را همیشه مطابق این عظم راسخ زندگی نمود. او حتی تا پایان تلخ، خواست مستقل خود را به گونه‌ای ثابت تابع خواست پدر آسمانی خود قرار داد.

چهل روز در برهوت کوه یک دورهٔ وسوسهٔ بزرگ نبود، بلکه دورهٔ *تصمیمات بزرگ* استاد بود. او در طول این روزهای همدمیِ تنها با خودش و حضور بلافصل پدرش — یعنی تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته (او دیگر یک فرشتهٔ محافظ شخصی سراف نداشت) — به تصمیماتِ یک به یک بزرگی رسید که باید سیاستها و طرز عمل او را برای باقیماندهٔ دوران زندگی او در زمین کنترل می‌کردند. بعدها از طریق سردرگمی با روایات ناقص و پراکندهٔ تقلاهای کوه حِرمون، روایت یک وسوسهٔ بزرگ به این دورهٔ انزوا افزوده شد، و علاوه بر آن، دلیل دیگر این بود که رسم بود تمام پیامبران بزرگ و رهبران بشری دوران کاری همگانی خویش را از طریق اجرای این دوره‌های به اصطلاح روزه و دعا آغاز کنند. همیشه روال کار عیسی این بود که در هنگام

مواجهه با هر تصمیم جدید یا جدی برای همدمی معنوی با روح خودش به انزوا رو بیاورد تا بتواند درصدد آگاهی از خواست خدا برآید.

عیسی در تمام این برنامه‌ریزی برای باقیماندهٔ حیات زمینی خود همیشه در قلب بشری خویش دستخوش دو مسیر متضاد رویکرد بود:

1- او اشتیاق شدید داشت که مردمش — و تمام دنیا — به او جلب شوند، به او ایمان آورند و پادشاهی نوین معنوی او را بپذیرند. و او از اعتقادات آنان در رابطه با مسیح آتی به خوبی آگاه بود.

2- به گونه‌ای زندگی و کار کند که می‌دانست پدرش تأیید می‌کند، کارش را از جانب سایر کرات نیازمند به انجام رساند، و به برقراری پادشاهی خداوند ادامه دهد، پدر را آشکار سازد و سرشت مهرآمیز الهی او را نشان دهد.

در سرتاسر این روزهای پررویداد عیسی در یک غار سنگی باستانی زندگی می‌کرد. این پناهگاهی در دامنهٔ تپه‌ها نزدیک به یک دهکده بود که روزگاری بیت اَدیس نامیده می‌شد. او از چشمهٔ کوچکی که از دامنهٔ تپه در نزدیکی این پناهگاه سنگی می‌آمد می‌نوشید.

5- نخستین تصمیم بزرگ

در سومین روز بعد از شروع این همایشِ عیسی با خودش و تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته‌اش، گروههای بزرگ آسمانی گرد آمدهٔ نبادان که توسط فرماندهانشان اعزام شده بودند در عالم رویا به عیسی ارائه شدند. آنها منتظر انجام خواست فرمانروای محبوب خویش بودند. این گروه قدرتمند شامل دوازده لشگر از سرافیمها و تعداد متناسبی از هر رسته از موجودات هوشمند جهان بودند. و نخستین تصمیم بزرگ انزوای عیسی به این امر مربوط بود که آیا در ارتباط با برنامهٔ آتیِ کار همگانی خویش در یورنشیا این شخصیتهای قدرتمند را به کار خواهد گرفت یا نه.

عیسی تصمیم گرفت که حتی یک شخصیت واحد از این گروه عظیم گرد آمده را نیز به کار *نگیرد* مگر این که مشخص شود که این *خواست پدرش* است. به رغم این تصمیم کلی، در سرتاسر باقیماندهٔ حیات زمینی او این گروه عظیم همراه او باقی ماند، و همیشه آماده بود از کمترین نشانهٔ خواست فرمانروای خود اطاعت کند. اگر چه عیسی این شخصیتهای همراه را با چشمان بشری خویش دائماً نظاره نکرد، تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ مرتبط با او همگی آنها را دائماً می‌نگریست و می‌توانست با آنها ارتباط برقرار کند.

عیسی پیش از پایین آمدن از چهل روز خلوت کردن در تپه‌ها، فرماندهی بلافصل این گروهِ همراه از شخصیتهای جهان را به تنظیم کنندهٔ به تازگی شخصیت یافتهٔ خویش گمارد، و برای بیش از چهار سال به وقت یورنشیا، این شخصیتهای برگزیده شده از هر بخش از موجودات

هوشمند جهان با اطاعت و احترام تحت هدایت خردمندانهٔ این ناصح اسرارآمیز شخصیت یافتهٔ والامرتبه و با تجربه عمل کردند. تنظیم کننده که یک قسمت پیشین و جوهر پدر بهشتی بود، در هنگام به عهده گرفتن فرماندهیِ این مجمع قدرتمند به عیسی اطمینان داد که این نیروهای فوق بشری به هیچ وجه اجازه نخواهند یافت در ارتباط و یا از جانب دوران زندگی زمینی او خدمت کنند و یا خود را جلوه‌گر سازند، مگر این که چنین پیش آید که پدر چنین مداخله‌ای را اراده کند. بدین ترتیب عیسی از طریق یک تصمیم بزرگ از تمام همکاریهای فوق بشری در کلیهٔ اموری که به باقیماندهٔ دوران زندگی انسانی او مربوط بود به طور داوطلبانه خود را محروم ساخت، مگر این که پدر به طور مستقل انتخاب می‌کرد که در یک عمل مشخص یا رخدادی از تلاشهای زمینیِ پسر شرکت کند.

تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته با پذیرش این فرماندهی گروههای بزرگ جهان که همراه میکائیل مسیح بودند، بسیار تلاش کرد به عیسی خاطر نشان کند که در حالی که چنین مجمعی از مخلوقات جهان می‌توانند به واسطهٔ اتوریتهٔ محول شدهٔ آفرینندهٔ خود در فعالیتهایشان در فضا محدود باشند، چنین محدودیتهایی در ارتباط با کارکردشان در زمان عمل نمی‌کنند. و این محدودیت به این واقعیت بستگی داشت که وقتی تنظیم کنندگان به یکباره شخصیت می‌یابند موجودات فاقد زمان می‌شوند. از این رو به عیسی اندرز داده شد که در حالی که کنترلِ تنظیم کننده روی موجودات هوشمند زنده که تحت فرماندهی او قرار داده شده‌اند، در کلیهٔ اموری که به فضا مربوط است کامل و تمام عیار است، چنین محدودیتهای کاملی که در رابطه با زمان تحمیل شده باشد نمی‌تواند وجود داشته باشد. تنظیم کننده گفت: ”همانطور که تو فرمان داده‌ای، من به کار گرفتن این گروه بزرگِ همراه از موجودات هوشمند جهان را به هر شکل در ارتباط با دوران کار زمینی تو ممنوع خواهم ساخت، به غیر از آن مواردی که پدر بهشتی به من فرمان دهد این نیروها را مرخص سازم تا خواست الهی او که مورد انتخاب توست به انجام رسد، و نیز در آن مواردی که ممکن است تو در هر گزینه یا عملِ خواست الهی – بشری خود درگیر شوی که فقط شامل خروج از نظم طبیعی زمینی که به زمان مربوط است خواهد بود. در کلیهٔ این رخدادها من فاقد قدرت هستم، و مخلوقات تو که در کمال و یگانگی قدرت در اینجا گرد آمده‌اند نیز ناتوان هستند. اگر سرشتهای یگانه شدهٔ تو به یکباره این تمایلات را در سر بپرورانند، این فرامینِ انتخابی تو فوراً اجرا خواهند شد. خواست تو در کلیهٔ این امور در بر گیرندهٔ محدودیت زمان خواهد بود، و چیزی که طرح‌ریزی شود قطعاً موجودیت می‌یابد. تحت فرماندهی من این در بر گیرندهٔ کامل‌ترین محدودیت ممکن است که می‌تواند بر حاکمیت بالقوهٔ تو تحمیل شود. در خود-آگاهی من زمان وجود ندارد، و از این رو من نمی‌توانم مخلوقات تو را در هر چیز مربوط به آن محدود نمایم.“

بدین ترتیب عیسی از نتایج تصمیمش برای ادامهٔ زندگی به عنوان یک انسان در میان انسانها آگاهی یافت. او از طریق یک تصمیمِ واحد تمامی گروههای بزرگ همراه جهان خود را که در بر گیرندهٔ موجودات هوشمند گوناگون بودند از شرکت کردن در خدمت متعاقب همگانی خود محروم ساخت، به جز در مواردی که فقط به *زمان* مربوط بود. بدین ترتیب مشخص می‌شود که هر همراهی فوق طبیعی ممکن یا ظاهراً فوق بشریِ کار روحانی عیسی کاملاً به حذف زمان

مربوط بود، مگر این که پدر آسمانی به طور مشخص غیر از آن حکم می‌کرد. هیچ معجزه، اِعمال بخشش، یا هر رخداد ممکن دیگر که در رابطه با تلاشهای باقیماندهٔ زمینی عیسی به وقوع پیوست نمی‌توانست به گونه‌ای ممکن از طبیعت یا سرشت هر عملی باشد که از قوانین طبیعیِ تثبیت شده و مرتباً عمل شده در امور انسان، بدان گونه که او در یورنشیا زندگی می‌کند فراتر رود، به جز در این امرِ صریحاً بیان شدهٔ زمان. البته روی تجلیهای ”خواست پدر“ هیچ محدودیتی نمی‌توان گذاشت. حذف زمان در رابطه با تمایل بیان شدهٔ این فرمانروای بالقوهٔ یک جهان فقط می‌تواند از طریق عمل مستقیم و آشکارِ خواستِ این خدا – انسان مورد اجتناب قرار گیرد، بدین معنی که زمان، به آن صورت که به عمل یا رخداد مورد سؤال مربوط است، نباید کوتاه شود یا حذف گردد. به منظور پیشگیری از پدیداریِ معجزات ظاهریِ زمان، برای عیسی ضروری بود که دائماً نسبت به زمان آگاه باقی بماند. هر درنگ در آگاهی از زمان از جانب او، در ارتباط با در سر پروراندنِ تمایل مشخص، معادل اجرای چیزی بود که در ذهن این پسر آفریننده و بدون دخالت زمان تصور می‌شد.

از طریق کنترل نظارتگرانهٔ تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته و مربوط به او، برای میکائیل ممکن بود که فعالیتهای شخصی زمینی خود را در رابطه با فضا کاملاً محدود سازد، اما برای فرزند انسان ممکن نبود که مرتبت نوین زمینی خود را به عنوان فرمانروای بالقوهٔ نبادان تا آنجا که به *زمان* مربوط می‌شود بدین گونه محدود سازد. و این وضعیت واقعیِ عیسیِ ناصری بود که او برای آغاز کردن کار روحانی همگانی خود در یورنشیا گام به پیش نهاد.

6- تصمیم دوم

پس از این که عیسی سیاست خود در رابطه با کلیهٔ شخصیتهای تمامی طبقات مخلوقات هوشمند آفریده شدهٔ خویش را تعیین نمود، نظر به پتانسیل ذاتیِ رتبهٔ جدیدِ ربانیت او، تا جایی که می‌توانست مشخص شود، او اکنون افکارش را به خودش معطوف نمود. اکنون آفرینندهٔ کاملاً خود-آگاهِ کلیهٔ چیزها و موجوداتِ موجود در این جهان، با این امتیازات آفرینندگی در وضعیتهای تکراری زندگی که او به دنبال بازگشت به جلیل برای از سرگیری کارش در میان انسانها فوراً با آنها مواجه می‌گشت، چه باید می‌کرد؟ در واقع، از پیش، و درست در جایی که او در این تپه‌ها در انزوا بود، این مشکل در امر یافتن غذا به زور خود را نشان داده بود. تا سومین روز ژرف اندیشی‌های تنهای او، بدن بشری گرسنه شد. آیا او همانند یک انسان معمولی باید به جستجوی خوراک برود، یا صرفاً باید نیروهای نرمال خلاق خویش را به کار گیرد و غذای مناسب بدن را که فوراً در دسترس است تولید کند؟ و این تصمیم بزرگِ استاد برای شما به صورت یک وسوسه — به صورت یک چالش توسط دشمنان فرضی — توصیف شده است که او ”فرمان بدهد این سنگها به تکه‌های نان تبدیل شوند.“

بدین ترتیب عیسی سیاستی دیگر و منسجم را برای باقیماندهٔ تلاشهای زمینی خویش تعیین نمود. تا آنجا که به ضرورتهای شخصی او مربوط می‌شد، و به طور کلی حتی در روابطش با سایر شخصیتها، او اکنون عمداً دنبال نمودنِ مسیر وجود نرمال زمینی را برگزید؛ او قطعاً بر ضد

سیاستی که از قوانین تثبیت شدهٔ طبیعی خودش فراتر رود، آن را نقض کند، یا به آن تعدی کند تصمیم گرفت. اما او همانطور که توسط تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته‌اش از پیش مورد هشدار واقع شده بود نتوانست به خودش قول دهد که این قوانین طبیعی در برخی شرایط قابل تصور احتمالاً نباید به اندازهٔ زیاد شتاب یابند. در اصل، عیسی تصمیم گرفت که کار عمدهٔ زندگانی او باید مطابق قانون طبیعی و در هماهنگی با سازمان اجتماعیِ موجود سازماندهی و اجرا شود. استاد بدین طریق یک برنامهٔ زندگی را انتخاب نمود که معادل تصمیم‌گیری بر ضد معجزات و کارهای اعجاب‌آور بود. مجدداً او به نفع ”خواست پدر“ تصمیم گرفت. مجدداً او هر چیز را به دستان پدر بهشتیش سپرد.

طبیعت بشری عیسی حکم می‌کرد که نخستین وظیفه حفظ خود باشد؛ این رویکرد نرمال انسانِ طبیعی در کرات زمان و فضا است، و از این رو این یک واکنش مشروع یک انسان یورنشیا است. اما عیسی صرفاً به این کره و مخلوقاتش علاقمند نبود؛ او حیاتی را زندگی می‌کرد که برای آموزش دادن و الهام بخشیدن به مخلوقات گوناگون یک جهان پهناور طراحی شده بود.

او پیش از روشناییِ تعمیدش در تسلیم کامل به خواست و هدایت پدر آسمانیش زندگی کرده بود. او مصرانه تصمیم گرفت که فقط به چنین وابستگیِ بی‌چون و چرای انسانی به خواست پدر ادامه دهد. او تصمیم گرفت که مسیر غیرطبیعی را دنبال کند — او تصمیم گرفت به دنبال حفظ خود نباشد. او اینطور برگزید که به دنبال نمودن سیاست امتناع از دفاع از خود ادامه دهد. او نتیجه‌گیریهای خود را در این کلمات کتاب مقدس که با ذهن بشریش آشنا بود تدوین نمود: ”انسان تنها با نان زندگی نمی‌کند بلکه با هر کلمه‌ای که از دهان خداوند بیرون می‌آید.“ فرزند انسان در رسیدن به این نتیجه در رابطه با اشتهای طبیعت فیزیکی که در گرسنگی برای خوراک بیان شده است، اعلام نهایی خویش در رابطه با همهٔ تمایلات دیگر جسم و امیال طبیعی سرشت بشری را به انجام رساند.

ممکن بود که او نیروی فوق بشری خود را برای دیگران به کار گیرد، اما برای خودش هرگز. و او این سیاست را دقیقاً تا انتها به طور مداوم دنبال نمود، آنگاه که نسبت به او با تمسخر گفته شد: ”او دیگران را نجات داد؛ اما نتوانست خود را نجات دهد.“ — زیرا این کار را نمی‌کرد.

یهودیان در انتظار نجات دهنده‌ای بودند که حتی کارهای اعجاب‌آورتری نسبت به موسی انجام دهد. گفته شده بود او در یک مکان بیابانی از صخره آب بیرون آورده بود و در بیابان برهوت نیاکانشان را با منّ خوراک داده بود. عیسی با آن نوع نجات دهنده که هموطنانش انتظار داشتند آشنایی داشت، و از تمام نیروها و امتیازات برای برآوردن امیدوارانه‌ترین انتظاراتشان برخوردار بود، اما او بر ضد چنین برنامهٔ شکوهمند قدرت و جلال تصمیم گرفت. عیسی به چنین مسیر مورد انتظارِ معجزه‌گرانه به عنوان یک بازگشت به روزگاران باستانی سحر و جادوی جاهلانه و کارکردهای پست جادوگران بدوی می‌نگریست. او شاید برای نجات مخلوقاتش قانون طبیعی را شتاب می‌بخشید، اما این که برای منفعت خودش و یا تحت تأثیر قرار دادن همنوعانش از قوانین خودش فراتر رود، حاضر نبود این کار را انجام دهد. و تصمیم استاد نهایی بود.

عیسی برای مردمش اندوهگین بود؛ او به طور کامل می‌فهمید که چگونه آنها به سوی انتظار برای نجات دهندهٔ آینده هدایت شده بودند، برای هنگامی که "زمین ده هزار برابر میوه خواهد داد و در یک تاک هزار شاخه وجود خواهد داشت، و هر شاخه هزار خوشه تولید خواهد کرد، و هر خوشه هزار انگور بار خواهد آورد، و هر انگور یک گالن شراب تولید خواهد کرد." یهودیان باور داشتند که نجات دهنده به وجود آورندهٔ یک عصر وفور معجزه‌آسا خواهد بود. مدتها بود که عبرانیان روی روایات معجزات و افسانه‌های شگفت‌آور پرورش یافته بودند.

او نجات دهنده‌ای نبود که برای افزودن نان و شراب آمده باشد. او نیامد که فقط نیازهای گذرا را برآورده سازد؛ او آمد که پدر آسمانیش را به فرزندانش در زمین آشکار سازد، ضمن این که درصدد برآمد که فرزندان زمینی‌اش را هدایت کند تا در تلاشی صادقانه به او بپیوندند و به گونه‌ای زندگی کنند که خواست پدر آسمانی را به انجام رسانند.

در این تصمیم، عیسی ناصری حماقت و گناهِ بی‌مقدار کردنِ استعدادهای الهی و تواناییهای خدا داده را برای بزرگ‌نماییِ شخصی یا برای منفعت و جلالِ صرفاً خودخواهانه برای یک جهانِ نظاره‌گر به نمایش درآورد. این گناه لوسیفر و کلیگسشیا بود.

این تصمیم بزرگ عیسی این حقیقت را به گونه‌ای پرشور به نمایش درمی‌آورد که ارضای خودخواهانه و خشنودی احساس‌برانگیز، به تنهایی و به واسطهٔ خود، قادر نیستند به موجودات در حال تکامل بشری شادی دهند. در وجود انسانی ارزشهایی والاتر — خبرگی عقلانی و پیشرفت معنوی — وجود دارند که از ضرورت خشنودی اشتیاقهای صرفاً فیزیکی انسان و امیال او بسیار فراتر می‌روند. عطیهٔ طبیعی انسان در زمینهٔ استعداد و توانایی باید عمدتاً به توسعه و متعالی ساختن نیروهای بالاتر ذهنی و روحی او اختصاص یابد.

عیسی بدین ترتیب تکنیک راه نوین و بهتر، ارزشهای بالاتر اخلاقی زندگی و خشنودیهای عمیق‌تر معنویِ وجود تکاملی بشری در کرات فضا را به مخلوقات جهانش آشکار ساخت.

7- سومین تصمیم

بعد از این که او تصمیماتش را در رابطه با اموری همچون غذا و پاسخگویی فیزیکی به نیازهای بدن مادی خود، مراقبت از سلامتی خودش و یارانش، اتخاذ نمود، باز مشکلات دیگری باقی ماند که باید حل می‌شد. هنگامی که با خطر شخصی مواجه می‌شد رویکرد او چه باید می‌بود؟ او تصمیم گرفت که روی امنیت بشری خود مراقبت نرمال اعمال کند و احتیاط منطقی به خرج دهد تا از پایان یافتن بی‌موقع دوران زندگی خود در جسم پیشگیری کند، اما وقتی که زندگیش در جسم در معرض بحران قرار گرفت از تمامی مداخلات فوق‌بشری خودداری ورزد. همینطور که عیسی در حال تدوین این تصمیم بود، در زیر سایهٔ یک درخت روی لبهٔ آویزان یک صخره نشسته بود و درست آنجا در مقابل او یک پرتگاه قرار داشت. او کاملاً درک می‌کرد که می‌توانست خود را از لبه به بیرون و به داخل فضای خارج پرت کند، و هیچ چیز که به او آسیب

بزند نمی‌توانست رخ دهد، به شرطی که او نخستین تصمیم بزرگ خود را فسخ کند و مداخلهٔ موجودات هوشمند آسمانیش در پیگیری کار عمدهٔ زندگیش در یورنشیا را به کار نگیرد، و به شرطی که دومین تصمیمش در رابطه با رویکردش پیرامون حفظ خود را ملغی سازد.

عیسی می‌دانست که هموطنانش در انتظار نجات دهنده‌ای بودند که بالاتر از قانون طبیعی باشد. این گفتهٔ کتاب مقدس به خوبی به او آموزش داده شده بود: ”هیچ بدی برای تو رخ نخواهد داد، و هیچ بلایی نزدیک اقامتگاه تو نخواهد آمد. زیرا او مسئولیت مراقبت از تو را به فرشتگانش خواهد سپرد، تا در همهٔ راههایت نگاهبان تو باشند. آنها تو را بر دستانشان برخواهند داشت مبادا پایت را به سنگی بزنی.“ آیا این نوع پیش فرض، این مقابله‌جویی با قوانین جاذبهٔ پدرش، برای حفظ خودش از آسیب ممکن یا بر حسب اتفاق به دست آوردن اطمینانِ مردمِ بد آموخته و سردرگمش توجیه‌پذیر است؟ اما چنین مسیری، هر چند که برای یهودیانی که در جستجوی علامت بودند خشنود کننده بود، یک آشکارسازی پدرش نبود، بلکه یک مسیر ناچیز پرسش‌برانگیز نسبت به قوانین تثبیت شدهٔ جهان جهانها بود.

با فهم تمامی اینها و دانستن این که استاد، تا جایی که به رویکرد شخصی او مربوط بود، از کار کردن در تقابل با قوانین تثبیت شدهٔ طبیعت امتناع می‌کرد، شما با قطعیت می‌دانید که او هرگز روی آب راه نرفت و دست به هیچ کار دیگری نزد که بر هم زنندهٔ نظم مادی مدیریت دنیای او باشد؛ البته همیشه به خاطر داشته باشید که هنوز هیچ راهی وجود نداشت که او به واسطهٔ آن بتواند از فقدان کنترل روی عنصر زمان در ارتباط با آن اموری که تحت حوزهٔ مسئولیت تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته گذاشته شده بود به طور کامل رهایی یابد.

عیسی طی سرتاسر زندگی زمینی خود نسبت به این تصمیم پیوسته وفادار بود. خواه فریسیان او را برای یک علامت مورد تمسخر قرار می‌دادند، یا ناظران در جلجتا او را به چالش می‌طلبیدند که از صلیب پایین بیاید، او به تصمیم این ساعت روی دامنهٔ تپه با عزمی راسخ پایبند بود.

8- چهارمین تصمیم

مشکل بزرگ بعدی که این خدا – انسان با آن درگیر بود و فوراً مطابق خواست پدر آسمانی برای آن تصمیم گرفت در رابطه با این پرسش بود که آیا به مقصود جلب توجه و به دست آوردن وفاداری همنوعانش باید هر یک از نیروهای فوق بشری او به کار گرفته شود یا نه. آیا برای ارضای هوس شدید یهودیان برای کارهای خارق‌العاده و اعجاب‌آور او باید نیروهای جهانی خود را به هر طریق به کار گیرد. او تصمیم گرفت که نباید چنین کند. او سیاستی را اتخاذ نمود که تمامی این گونه عملکردها به عنوان روشِ جلب توجه انسانها به مأموریتش را رد می‌کرد. و او مداوماً مطابق این تصمیم بزرگ زندگی کرد. حتی هنگامی که اجازه داد کوتاه شدن زمان برای عطای بخشش به دفعات زیاد تجلی یابد، تقریباً به گونه‌ای ثابت به دریافت کنندگان کار شفا دهنده‌اش تذکر داد که دربارهٔ کمکهایی که دریافت کرده‌اند به هیچکس چیزی نگویند. و او همیشه

از چالش تمسخرآمیز دشمنانش که می‌گفتند در اثبات و نمایش الوهیت خود ”علامتی به ما نشان بده“ سرباز می‌زد.

عیسی به گونه‌ای بسیار عاقلانه پیش‌بینی می‌کرد که انجام معجزات و اجرای کارهای اعجاب‌آور از طریق تحت تأثیر قرار دادن ذهن مادی فقط موجب وفاداری ظاهری می‌شود؛ این گونه عملکردها خداوند را آشکار نمی‌سازد و انسانها را نیز نجات نمی‌دهد. او از این که صرفاً یک شگفتی‌آفرین باشد امتناع می‌کرد. او مصمم بود که فقط با یک کار — برقراری ملکوت آسمانی — مشغول باشد.

در تمام این گفتگوی بسیار مهم و راز و نیاز عیسی با خودش، عنصر بشریِ زیر سؤال بردن و تقریباً تردید نشان دادن برای عیسی موجود بود، زیرا عیسی انسان و نیز خدا بود. بدیهی بود که اگر او دست به کارهای شگفت‌آور نمی‌زد یهودیان هرگز او را به عنوان مسیح نمی‌پذیرفتند. علاوه بر آن، اگر او رضایت می‌داد که فقط یک کار غیرطبیعی انجام دهد، ذهن بشری با قطعیت می‌دانست که این کار در اطاعت از یک ذهن به راستی الهی بود. آیا این با ”خواست پدر“ سازگار است که ذهن الهی به این طبیعت دودلِ ذهن بشری اعتراف کند؟ عیسی اینطور داوری نمود که چنین نیست و حضور تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته را به عنوان دلیل مکفیِ ربانیت در شراکت با بشریت ذکر نمود.

عیسی بسیار سفر کرده بود؛ او روم، اسکندریه و دمشق را به یاد می‌آورد. او از روشهای دنیا آگاهی داشت — این که چگونه مردم در سیاست و تجارت از طریق سازش و دیپلماسی به اهدافشان دست می‌یافتند. آیا او برای پیشبرد مأموریت خود در زمین باید این آگاهی را به کار می‌گرفت؟ نه! او به همین منوال بر ضد همه گونه سازش با خردِ دنیا و تأثیر ثروت در برقراری پادشاهی تصمیم گرفت. باز او تصمیم گرفت که به طور منحصر به فرد به خواست پدر متکی باشد.

عیسی از میانبرهایی که نسبت به یکی از قدرتهایش باز بود به طور کامل آگاه بود. او راههای زیادی را می‌دانست که می‌توانست به وسیلهٔ آنها توجه ملت، و تمام دنیا را فوراً به خودش متمرکز سازد. به زودی عید فصح در اورشلیم جشن گرفته می‌شد؛ شهر مملو از جمعیت دیدار کننده می‌شد. او می‌توانست از نوک معبد بالا رود و در برابر جمعیت شگفت‌زده روی هوا راه برود؛ این همان نوع نجات دهنده‌ای بود که آنها به دنبال آن می‌گشتند. اما او متعاقباً آنها را ناامید می‌ساخت، زیرا او نیامده بود که تخت سلطنت داوود را از نو برقرار سازد. و او بیهودگیِ روش کلیگسشیا مبنی بر تلاش در پیشی گرفتن از راه طبیعی، کند، و قطعیِ انجام مقصود الهی را می‌دانست. باز، فرزند انسان به راه پدر، خواست پدر، با فرمانبرداری سر تعظیم فرود آورد.

عیسی برگزید که از طریق روشهای طبیعی، عادی، دشوار، و طاقت فرسا ملکوت آسمانی را در قلوب نوع بشر برقرار کند، درست همان شیوه‌هایی که فرزندانش در زمین در کارهایشان در زمینهٔ توسعه و گسترش آن ملکوت آسمانی باید متعاقباً دنبال کنند. زیرا فرزند انسان به خوبی می‌دانست که ”از طریق رنج زیاد است که بسیاری از فرزندان از تمامی سنین به پادشاهی

خداوند وارد می‌شوند.“ عیسی اکنون داشت از میان آزمون بزرگ انسان متمدن عبور می‌کرد، یعنی این که از قدرت برخوردار باشد و از استفاده از آن برای مقاصد صرفاً خودخواهانه یا شخصی با عزمی راسخ امتناع کند.

شما در بررسی خود پیرامون زندگی و تجربهٔ فرزند انسان باید همواره به خاطر داشته باشید که پسر خدا در ذهن یک موجود بشری قرن اول پدیدار شده بود، نه در ذهن یک انسان قرن بیستم یا قرن دیگر. منظور ما از گفتن این حرف، رساندن این اندیشه است که عطایای بشری عیسی حاوی اکتساب طبیعی بودند. او محصول عوامل ارثی و محیطی زمانش به علاوهٔ تأثیر آموزش و تحصیلاتش بود. بشریت او راستین و طبیعی بود، و کاملاً برآمده از سوابق و پرورش یافته توسط وضعیت واقعی عقلانی و شرایط اجتماعی و اقتصادی آن روزگار و نسل بود. در حالی که در تجربهٔ این خدا – انسان همیشه این احتمال وجود داشت که ذهن الهی از خرد بشری فراتر رود، با این وجود، هنگامی که و همینطور که ذهن بشری او عمل می‌کرد، به همان گونه که یک ذهن به راستی انسانی تحت شرایط محیط بشری آن روزگار عمل می‌نمود عمل کرد.

عیسی حماقت ایجاد وضعیتهای مصنوعی به منظور به نمایش گذاشتن مرجعیت اختیاری یا زیاده‌روی در به کار بردن قدرت استثنایی به مقصود بالا بردن ارزشهای اخلاقی یا شتاب بخشیدن به پیشرفت معنوی را به تمامی کرات جهان پهناورش نشان داد. عیسی تصمیم گرفت که مأموریتش در زمین را با تکرار ناامیدیِ حکومت مکابیون مواجه نسازد. او از بی‌مقدار ساختن ویژگیهای الهیش به منظور به دست آوردن محبوبیت کسب نشده یا برای کسب اعتبار سیاسی امتناع ورزید. او به تغییر شکل دادن انرژی الهی و خلاق به نیروی ملی یا اعتبار بین‌المللی رضایت نداد. عیسی ناصری از سازش با شرارت امتناع ورزید، تا چه رسد به سازش با گناه. استاد وفاداری به خواست پدرش را به گونه‌ای پیروزمندانه فراتر از هر ملاحظهٔ زمینی و گذرای دیگر قرار داد.

9- پنجمین تصمیم

بعد از پاسخ دادن به این گونه پرسشها در زمینهٔ سیاست بدان گونه که به تک تک روابطش با قانون طبیعی و قدرت روحی مربوط می‌شد، او توجه خود را به انتخاب روشهایی که در اعلام و برقراری پادشاهی خداوند باید به کار می‌گرفت معطوف کرد. یحیی از پیش این کار را آغاز کرده بود؛ او چگونه می‌تواند به پیام ادامه دهد؟ چگونه باید ادامهٔ مأموریت یحیی را به عهده گیرد؟ چگونه باید پیروانش را برای تلاش مؤثر و همکاری هوشمندانه سازماندهی کند؟ عیسی اکنون داشت به این تصمیم نهایی نزدیک می‌شد که از این که بیش از این خود را به عنوان نجات دهندهٔ یهودیان به شمار آورد منع می‌ساخت، حداقل به عنوان نجات دهنده‌ای که در آن روزگار مورد تصور عموم بود.

یهودیان نجات دهنده‌ای را در ذهن مجسم می‌کردند که با قدرتی معجزه‌آسا می‌آید تا دشمنان اسرائیل را به زیر بیفکند و یهودیان را فارغ از تنگدستی و ظلم به عنوان فرمانروایان دنیا مستقر

سازد. عیسی می‌دانست که این امید هرگز واقعیت نخواهد یافت. او می‌دانست که ملکوت آسمانی به برانداختن شرارت در قلب انسانها مربوط است، و این موضوع صرفاً یک امر معنوی بود. او عاقلانه بودنِ افتتاح ملکوت معنوی را با یک نمایش تابناک و خیره کنندهٔ قدرت مورد بررسی دقیق قرار داد — و چنین مسیری مجاز بود و کاملاً تحت حوزهٔ اختیار میکائیل قرار داشت — اما او کاملاً بر ضد چنین طرحی تصمیم گرفت. او با تکنیکهای انقلابی کلیگسشیا سازش نمی‌کرد. او از طریق تسلیم شدن به خواست پدر حمایت دنیا را به طور بالقوه به دست آورده بود، و او پیشنهاد کرد که کارش را به همان گونه که به عنوان فرزند انسان آن را آغاز کرده بود، به پایان رساند.

شما به سختی می‌توانید تصور کنید که در یورنشیا چه رخ می‌داد اگر این خدا – انسان که اکنون در مالکیت بالقوهٔ تمام قدرتها در آسمان و در زمین بود به یکباره تصمیم می‌گرفت که پرچم حاکمیت را برافرازد و گردانهای شگفتی‌آفرین خود را در صف آرایش رزمی قرار دهد! اما او نمی‌خواست سازش کند. او نمی‌خواست به شرارتی که پرستش خدا می‌توانست احتمالاً از آن ناشی شود خدمت کند. او از خواست پدر اطاعت می‌کرد. او به یک جهان نظاره‌گر اعلام می‌کرد: ”خداوند، خدایتان را پرستش کنید و فقط به او خدمت کنید.“

با گذشت روزها، با شفافیت پیوسته فزاینده، عیسی فهمید که چه نوع آشکار کنندهٔ حقیقت خواهد شد. او تشخیص داد که راه خدا راهی آسان نخواهد بود. او شروع به درک این امر کرد که فنجان باقیماندهٔ تجربهٔ بشری او احتمالاً ممکن است تلخ باشد، اما او تصمیم گرفت آن را بنوشد.

حتی ذهن بشری او در حال خداحافظی با تخت سلطنت داوود است. این ذهن بشری گام به گام مسیر الهی را دنبال می‌کند. ذهن بشری هنوز سؤالاتی را می‌پرسد اما پاسخهای الهی را به عنوان احکام نهایی در این زندگی ترکیبیِ زندگی کردن به عنوان یک انسان در دنیا به گونه‌ای استوار می‌پذیرد، ضمن این که همواره به طور کامل به انجام خواست جاودان و الهی پدر تسلیم می‌شود.

روم ارباب دنیای غرب بود. فرزند انسان که اکنون در انزوا قرار داشت و به این تصمیمات بسیار مهم دست یافته بود، با گروههای آسمانی تحت فرمانش، نمایانگر آخرین شانس یهودیان برای دستیابی به سلطه بر دنیا بود؛ اما این یهودیِ در زمین زاده شده که دارای چنین خرد و قدرت خارق‌العاده‌ای بود از استفاده کردن از عطایای جهانی خویش برای بزرگ جلوه دادن خودش یا برای نشاندن مردمش بر تخت سلطنت امتناع کرد. او ”پادشاهیهای این دنیا“ را بدان گونه که بودند دید، و او از قدرتِ تسخیر آنها برخوردار بود. والامرتبه‌های ایدنشیا تمامی این قدرتها را به دستان او سپرده بودند، اما او آنها را نمی‌خواست. پادشاهیهای زمین برای جلب علاقهٔ آفریننده و فرمانروای یک جهان چیزهای کم اهمیتی بودند. او فقط یک هدف داشت، آشکارسازی بیشتر خداوند به انسان، برقراری ملکوت خداوند، فرمانروایی پدر آسمانی در قلوب نوع بشر.

ایدهٔ نبرد، ستیز، و کشتار برای عیسی نفرت‌انگیز بود؛ او هیچیک از آنها را نمی‌خواست. او برای آشکار ساختن یک خدای بامحبت به عنوان شاهزادهٔ صلح در زمین پدیدار گشت. او پیش از

تعمیدش از پیشنهاد زیلوتها برای رهبری آنها در شورش بر ضد ستمگران رومی باز امتناع ورزیده بود. و اکنون او تصمیم نهایی خویش را در رابطه با آن متون کتاب مقدس که مادرش به او آموخته بود گرفت، مثل: ”خداوند به من گفته است، ’تو فرزند من هستی؛ امروز تو را به دنیا آورده‌ام. از من درخواست کن، و من غیریهودیان را به عنوان میراث تو و دورترین نقاط زمین را به عنوان دارایی تو به تو خواهم داد. تو آنها را با یک میلهٔ آهنی در هم خواهی شکست؛ تو آنها را همچون یک ظرف سفالگر متلاشی خواهی کرد.‘“

عیسی ناصری به این نتیجه رسید که این گفته‌ها به او اشاره نداشتند. سرانجام و در نهایت، ذهن بشریِ فرزند انسان تمام این دشواریها و تناقضات پیشگویانه — متون مقدس عبرانی، آموزش والدین، تعلیم حذان، انتظارات یهودی، و آرزوهای بلندپروازانهٔ بشری — را کاملاً پس زد؛ یک بار و برای همیشه او مسیرش را تعیین نمود. او تصمیم گرفت به جلیل باز گردد و اعلام پادشاهی خداوند را به آرامی آغاز کند و به پدرش (تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته) اعتماد داشته باشد که جزئیات روال کار را روز به روز حل کند.

عیسی آنگاه که از طریق این تصمیمات از به کار بردن آزمونهای مادی برای اثبات مشکلات معنوی امتناع ورزید و آنگاه که از مقابله‌جویی با قوانین طبیعی جسورانه امتناع ورزید، برای هر شخص در هر کره در سرتاسر یک جهان پهناور یک نمونهٔ ارزشمند ایجاد نمود. و آنگاه که او از دستیابی به قدرت گذرا به عنوان پیش‌درآمد جلال معنوی امتناع ورزید، یک نمونهٔ الهام‌برانگیز از وفاداری جهانی و تعالی اخلاقی را نشان داد.

اگر فرزند انسان، هنگامی که بعد از تعمیدش به بالای تپه‌ها رفت، هر تردیدی دربارهٔ مأموریتش و سرشت آن داشت، پس از بازگشت نزد همنوعانش به دنبال چهل روز انزوا و تصمیم، دیگر هیچ تردیدی نداشت.

عیسی برای برقراری پادشاهی پدر برنامه‌ای را تدوین کرده است. او خشنودی فیزیکی مردم را ارضا نخواهد کرد. او به انبوه مردم بدان گونه که به تازگی انجام آن را در روم دیده بود نان نخواهد داد. او از طریق انجام کارهای شگفت‌آور به خود توجه جلب نخواهد کرد، گر چه یهودیان درست در انتظار همان نوع نجات دهنده هستند. او از طریق یک نمایش مرجعیت سیاسی یا قدرت گذرا نیز به دنبال کسب پذیرش یک پیام معنوی نخواهد بود.

عیسی با رد این روشهای ارتقاء پادشاهی آتی در چشمان یهودیانِ منتظر مطمئن بود که همین یهودیان قطعاً و سرانجام تمام ادعاهای او را نسبت به مرجعیت و ربانیت رد خواهند کرد. عیسی با دانستن تمامی اینها، مدتها به دنبال این بود که مانع این شود که پیروان آغازینش به او به عنوان نجات دهنده اشاره کنند.

او در طول خدمت روحانی همگانیش با ضرورت برخورد با سه وضعیت دائماً تکراری مواجه بود: هیاهوی غذا داده شدن، اصرار به معجزات، و این درخواست نهایی که به پیروانش اجازه

دهد او را پادشاه کنند. اما عیسی از تصمیماتی که در طول این روزهای انزوای خود در تپه‌های پریا اتخاذ کرد هرگز عدول نکرد.

10- ششمین تصمیم

در آخرین روز این انزوای به یاد ماندنی، پیش از آن که از کوه پایین برود تا به یحیی و شاگردان او بپیوندد، فرزند انسان آخرین تصمیمش را گرفت. و او با این کلمات این تصمیم را با تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته در میان گذاشت: ”و در همهٔ موارد دیگر، مانند این تصمیمات اکنون تاریخی، با تو عهد می‌کنم که تابع خواست پدرم خواهم بود.“ و بعد از که بدین گونه سخن گفت، از کوه پایین رفت. و صورتش با شکوه پیروزی معنوی و کامیابی اخلاقی درخشید.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 137

وقت توقف در جلیل

عیسی در سحرگاه بامداد شنبه، 23 فوریه، سال 26 بعد از میلاد مسیح، از تپه‌ها پایین آمد تا به گروه یحیی که در پلا اردو زده بودند بپیوندد. در تمام آن روز عیسی با توده‌های مردم درآمیخت. او به پسر جوانی که در یک سقوط به خود آسیب زده بود کمک کرد و به دهکدهٔ مجاور پلا سفر کرد تا پسر را سلامت به دستان والدینش تحویل دهد.

1- انتخاب چهار حواری اول

در طول این سبت دو تن از شاگردان برجستهٔ یحیی وقت زیادی با عیسی صرف کردند. از میان کلیهٔ پیروان یحیی یک نفر به نام آندریاس از همه بیشتر تحت تأثیر عیسی قرار گرفت؛ او به همراه پسر آسیب دیده عیسی را در سفر به پلا همراهی نمود. او در راه بازگشت به مکان دیدار یحیی سؤالات بسیاری از عیسی پرسید، و آن دو درست پیش از رسیدن به مقصدشان برای یک گفتگوی کوتاه توقف کردند، که طی آن آندریاس گفت: ”از وقتی که تو به کفرناحوم آمدی من تو را نظاره کرده‌ام، و من باور دارم که تو آموزگار جدید هستی، و گرچه تمام آموزشهای تو را نمی‌فهمم، کاملاً تصمیم خود را گرفته‌ام که تو را دنبال کنم؛ من کنار پاهای تو می‌نشینم و تمام حقیقت دربارهٔ پادشاهی نوین را می‌آموزم.“ و عیسی، با اطمینان قلبی به آندریاس به عنوان نخستین حواری خود خوشامد گفت. حواریون آن گروه دوازده نفره بودند که بنا بود در کار برقرار ساختن پادشاهی نوین خداوند در قلوب انسانها با او دست به تلاش بزنند.

آندریاس یک ناظر خاموش به کار یحیی و یک باورمند صادق به او بود، و او یک برادر بسیار توانمند و پرشور به نام شمعون داشت که یکی از پیشگام‌ترین شاگردان یحیی بود. گفتن این اشتباه نخواهد بود که شمعون یکی از اصلی‌ترین حامیان یحیی بود.

به زودی بعد از آن که عیسی و آندریاس به کمپ بازگشتند، آندریاس به جستجوی برادرش شمعون پرداخت، و پس از این که او را به کناری برد، به او اطلاع داد که در ذهن خودش به این نتیجه رسیده است که عیسی آن آموزگار بزرگ است، و این که با خود عهد کرده است که یک شاگرد او باشد. او در ادامه گفت که عیسی پیشنهاد خدمت او را پذیرفته است و پیشنهاد کرده است که او (شمعون) نیز نزد عیسی برود و خود را برای مشارکت در خدمت این پادشاهی نوین

ارزانی دارد. شمعون گفت: ”از وقتی که این مرد برای کار کردن در کارگاه زبدی آمد، من باور داشته‌ام که او توسط خدا فرستاده شده است، اما یحیی چطور؟ آیا باید او را ترک کنیم؟ آیا انجام این کار درست است؟“ در نتیجه آنها توافق کردند که برای مشورت فوراً نزد یحیی بروند. یحیی با فکرِ از دست دادن دو تن از مشاوران توانمند و پرآتیه‌ترین شاگردانش غمگین شد، اما شجاعانه به پرسشهای آنها پاسخ داد، و گفت: ”این فقط شروع کار است؛ کار من به زودی پایان خواهد یافت، و ما همگی شاگردان او خواهیم شد.“ سپس آندریاس به عیسی اشاره کرد که به کناری برود و همزمان اعلام نمود که برادرش مایل است در کار خدمت به این پادشاهی نوین به خود او بپیوندد. و عیسی با خوشامدگویی به شمعون به عنوان دومین حواری خود گفت: ”شمعون، شور و اشتیاق تو ستودنی است، اما برای کار پادشاهی خداوند خطرناک است. من به تو توصیه می‌کنم که در گفتار خود بیشتر اندیشمندانه باشی. من نام تو را به پطرس تغییر می‌دهم.“

والدین پسر آسیب دیده‌ای که در پلا زندگی می‌کردند از عیسی استدعا کرده بودند که شب را با آنها بگذراند و منزل آنها را منزل خود بداند، و او قول داده بود که چنین کند. عیسی پیش از ترک آندریاس و برادرش گفت: ”صبح زود به جلیل می‌رویم.“

پس از این که عیسی برای گذراندن شب به پلا بازگشت، و در حالی که آندریاس و شمعون هنوز در رابطه با نوع خدمتشان در برقراری پادشاهی آینده بحث می‌کردند، یعقوب و یوحنا پسران زبدی که تازه از جستجوی طولانی و بیهودهٔ خود برای عیسی در تپه‌ها بازگشتند وارد صحنه شدند. هنگامی که آنها سخنان شمعون پطرس را شنیدند که چگونه او و برادرش آندریاس نخستین مشاوران پذیرفته شدهٔ پادشاهی نوین شده بودند، و این که آنها با استاد جدیدشان در بامداد عازم جلیل خواهند شد، یعقوب و یوحنا هر دو غمگین شدند. مدتی بود که آنها عیسی را می‌شناختند، و او را دوست داشتند. آنها روزهای زیاد در تپه‌ها به جستجوی او پرداخته بودند، و اکنون پس از بازگشت آگاهی یافتند که دیگران پیش از آنها مقدم شمرده شده بودند. آنها پرس و جو کردند که عیسی کجا رفته و برای یافتن او شتاب نمودند.

هنگامی که آنها به محل اقامت عیسی رسیدند او خواب بود، اما آنها او را بیدار کردند، و گفتند: ”چگونه است، ما که برای مدتی طولانی با تو زندگی کرده‌ایم در تپه‌ها در جستجوی تو هستیم، و تو دیگران را بر ما ترجیح می‌دهی و آندریاس و شمعون را به عنوان نخستین دستیاران خود در پادشاهی نوین انتخاب می‌کنی؟“ عیسی به آنها پاسخ داد، ”در قلبتان آرام باشید و از خود بپرسید: ’چه کسی رهنمود داد که وقتی فرزند انسان مشغول انجام کار پدرش بود باید به جستجوی او بپردازید؟‘“ بعد از این که آنها جزئیات جستجوی طولانی‌شان در تپه‌ها را شرح دادند، عیسی بدین گونه بیشتر به آنان آموزش داد: ”شما باید یاد بگیرید که در قلبتان به جستجوی راز پادشاهی نوین بپردازید، و نه در تپه‌ها. آنچه را که در جستجوی آن بودید از پیش در روان شما موجود بود. شما به راستی برادران من هستید — نیازی نبود که توسط من پذیرفته شوید — شما از پیش جزو پادشاهی بودید، و باید بسی شاد باشید، و نیز باید آماده شوید که فردا با ما به جلیل بروید.“ آنگاه یوحنا شجاع شد و پرسید: ”اما استاد، آیا در پادشاهی نوین یعقوب و من نیز حتی همچون آندریاس و شمعون دستیاران تو خواهیم بود؟“ و عیسی روی شانهٔ هر یک از آنها دست گذاشت و

گفت: ”برادران من، شما در روحِ پادشاهی از پیش با من بوده‌اید، حتی پیش از آن که دیگران این را درخواست کنند که پذیرفته شوند. نیازی نیست که شما، برادرانم، برای ورود به پادشاهی درخواست کنید؛ شما از آغاز با من در پادشاهی بوده‌اید. در پیشگاه انسانها ممکن است دیگران بر شما تقدم داشته باشند، اما من در قلبم شما را نیز جزو مشاوران پادشاهی به شمار آوردم، حتی پیش از آن که به فکر انجام این درخواست از من بیفتید. و با این که ممکن است در پیشگاه انسانها جزو اولین‌ها بودید، در اشتغال به انجام کارِ خوش نیت اما خود – محول شدهٔ جستجو برای کسی که گم نشده بود غیب نداشته‌اید. در پادشاهی آینده، آن چیزهایی را که موجب اضطراب شما می‌شود در نظر نداشته باشید، بلکه تمامی لحظات فقط به فکر انجام خواست پدر آسمانی باشید.“

یعقوب و یوحنا این نکوهش را با حسن نیت پذیرفتند؛ آنها دیگر هیچگاه نسبت به آندریاس و شمعون حسود نبودند. و آنها با دو حواری همیارشان آماده شدند تا بامداد روز بعد به جلیل عزیمت کنند. از این روز به بعد عبارت حواری برای متمایز ساختن خانوادهٔ برگزیدهٔ مشاوران عیسی از تودهٔ عظیم شاگردان ایماندار که متعاقباً او را دنبال نمودند به کار گرفته شد.

اواخر آن عصر، یعقوب، یوحنا، آندریاس، و شمعون با یحیی تعمید دهنده به گفتگو پرداختند، و پیامبر دلاور یهودی دو تن از شاگردان برجستهٔ خود را با چشمان اشک‌آلود اما صدای استوار تسلیم نمود تا حواریونِ شاهزادهٔ جلیلیِ پادشاهی آینده شوند.

2- انتخاب فیلیپ و نَتَنائیل

بامداد یکشنبه، 24 فوریه، سال 26 بعد از میلاد مسیح، عیسی یحیی تعمید دهنده را از کنار رودخانه نزدیک پلا ترک نمود، و دیگر هرگز او را در جسم ندید.

آن روز، هنگامی که عیسی و چهار شاگرد – حواری او آنجا را به مقصد جلیل ترک نمودند، در اردوگاه پیروان یحیی هیاهوی زیادی ایجاد شد. اولین اختلاف بزرگ در شرف وقوع بود. روز قبل، یحیی به آندریاس و عِزرا قاطعانه اعلام کرده بود که عیسی همان نجات دهنده است. آندریاس تصمیم گرفت از عیسی پیروی کند، اما عِزرا نجار متین ناصره را رد نمود، و به همیارانش اعلام کرد: ”دانیال نبی اعلام می‌دارد که پسر انسان در قدرت و شکوه عظیم با ابرهای آسمان خواهد آمد. این نجار جلیلی، این قایق‌ساز کفرناحوم نمی‌تواند نجات دهنده باشد. آیا چنین هدیه‌ای از خدا می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟ این عیسی یک خویشاوند یحیی است، و آموزگار ما به خاطر مهربانی زیاد قلبیش فریب خورده است. بگذارید از این مسیح دروغین دور بمانیم.“ هنگامی که یحیی عِزرا را برای این گفته‌ها سرزنش کرد، او با بسیاری از شاگردان از آنجا دور شد و به سوی جنوب شتافت. و این گروه به نام یحیی به تعمید ادامه داد و سرانجام فرقه‌ای از آنهایی را بنیان نهاد که به یحیی باور داشتند اما از پذیرش عیسی امتناع می‌کردند. باقیمانده‌ای از این گروه حتی تا امروز در بین‌النهرین تداوم یافته است.

در حالی که این گرفتاری در میان پیروان یحیی در شرف تکوین بود، عیسی و چهار شاگرد – حواری او در مسیرشان به سوی جلیل کاملاً پیش رفته بودند. پیش از آن که آنها از رود اردن عبور کنند و از طریق مسیر نائین به ناصره بروند، عیسی با نگاه کردن به جلو و بالای جاده شخصی به نام فیلیپِ بیت‌صیدا را دید که به همراه یک دوست به سوی آنها می‌آمد. عیسی از پیش با فیلیپ آشنا بود، و او برای همهٔ چهار حواری جدید نیز کاملاً شناخته شده بود. او به همراه دوستش نَتَنائیل در راه رفتن به دیدار یحیی در پلا بود تا دربارهٔ پادشاهی اعلام شدهٔ آیندهٔ خداوند بیشتر آگاهی یابد، و او بسیار خوشحال بود که به عیسی خوشامد بگوید. فیلیپ از هنگامی که برای نخستین بار به کفرناحوم آمد یک ستایشگر عیسی بود. اما نَتَنائیل که در قانا در جلیل زندگی می‌کرد عیسی را نمی‌شناخت. در حالی که نَتَنائیل زیر سایهٔ یک درخت در کنار جاده استراحت می‌کرد، فیلیپ جلو رفت تا به دوستانش خوشامد بگوید.

پطرس فیلیپ را به کناری برد و با اشاره به خودش، آندریاس، یعقوب، و یوحنا، بدین گونه به توضیح دادن ادامه داد که آنها همگی دستیاران عیسی در پادشاهی نوین شده‌اند و قویاً به فیلیپ اصرار کرد که برای خدمت داوطلب شود. فیلیپ هاج و واج بود. او باید چه کند؟ در اینجا، در کنار جاده در نزدیکی اردن، آنها بدون یک لحظه هشدار به آنجا آمده بودند تا پیرامون مهمترین پرسش یک طول عمر تصمیمی فوری بگیرند. تا این هنگام او با پطرس، آندریاس، و یوحنا مشغول گفتگویی مهم بود، در حالی که عیسی داشت طرح کلی سفر از طریق جلیل و تا کفرناحوم را برای یعقوب توضیح می‌داد. سرانجام، آندریاس به فیلیپ پیشنهاد کرد: ”چرا از آموزگار نپرسیم؟“

ناگهان به نظر فیلیپ رسید که عیسی یک مرد به راستی بزرگ و احتمالاً مسیح است، و او تصمیم گرفت در این مورد از تصمیم عیسی پیروی کند؛ و او یکراست نزد او رفت و پرسید: ”آموزگار، آیا باید نزد یحیی بروم یا باید به دوستانم که از تو پیروی می‌کنند بپیوندم؟“ و عیسی پاسخ داد: ”مرا دنبال کن.“ فیلیپ با این اطمینان ذوق‌زده شد که نجات دهنده را پیدا کرده است.

فیلیپ اکنون به گروه پیشنهاد کرد که در جایی که بودند بمانند، ضمن این که او شتابان بازگشت تا خبر تصمیمش را به دوستش نتنائیل که هنوز زیر درخت توت پشت سر مانده بود بدهد. نتنائیل در ذهنش در حال بررسی چیزهای بسیاری بود که در رابطه با یحیی تعمید دهنده، پادشاهی آینده، و مسیح مورد انتظار شنیده بود. فیلیپ وسط این ژرف اندیشی‌ها سرزده وارد شد و اعلام کرد: ”من نجات دهنده را پیدا کرده‌ام، همان کسی که موسی و پیامبران درباره‌اش نوشتند و یحیی درباره‌اش اعلام کرده است.“ نتنائیل با نگاه به بالا پرسید: ”این آموزگار از کجا می‌آید؟“ و فیلیپ پاسخ داد: ”او عیسی ناصری، پسر یوسف نجار است که اخیراً در کفرناحوم اقامت داشت.“ و سپس نتنائیل که تا اندازه‌ای شوکه شده بود پرسید: ”آیا چنین چیز خوبی می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟“ اما فیلیپ بازوی او را گرفت و گفت: ”بیا و ببین.“

فیلیپ نتنائیل را به سوی عیسی هدایت کرد. عیسی به چهرهٔ شک کنندهٔ صادق با مهربانی نگاه کرد و گفت: ”بنگرید، یک اسرائیلیِ اصیل که هیچ فریبی در او وجود ندارد. مرا دنبال کن.“ و نتنائیل به فیلیپ رو کرد و گفت: ”حق با توست. او به راستی یک استاد انسانها است. اگر شایسته

باشم، من نیز دنبال خواهم کرد.“ و عیسی با سر به نتنائیل اشاره کرد و دوباره گفت: ”مرا دنبال کن.“

عیسی اکنون نیمی از گروه دستیاران نزدیک آینده‌اش را گردآوری کرده بود، پنج نفر که برای مدتی او را می‌شناختند و یک غریبه، نتنائیل. آنها بدون تأخیر بیشتر از رود اردن عبور کردند و دیر هنگام در آن عصر از طریق دهکدهٔ ائین به ناصره رسیدند.

آنها همگی در طول شب در خانهٔ دوران نوجوانی عیسی با یوسف ماندند. دستیاران عیسی قدر کمی می‌فهمیدند که چرا آموزگار تازه پیدا شدهٔ آنها اینقدر درگیر نابود کردن کامل هر نشانه‌ای از نوشته‌هایش بود که حول و حوش خانه به شکل ده فرمان و سایر شعارها و گفته‌ها باقی مانده بود. اما این اقدام، به همراه این واقعیت که آنها هرگز ندیدند که او متعاقباً بنویسد — به جز روی گرد و خاک و یا در شن — روی اذهان آنها تأثیر عمیقی گذاشت.

3- دیدار از کفرناحوم

روز بعد عیسی حواریونش را به قانا فرستاد، زیرا همگی آنها به عروسی یک زن جوان سرشناس آن شهر دعوت شده بودند، ضمن این که او آماده شد یک دیدار شتابزده از مادرش در کفرناحوم انجام دهد، و با توقف در مجدل برادرش یهودا را ببیند.

دستیاران جدید عیسی پیش از ترک ناصره دربارهٔ رخدادهای شگفت‌آورِ در آن هنگام گذشتهٔ اخیر به یوسف و سایر اعضای خانوادهٔ عیسی گفتند و این اعتقادشان را آزادانه بیان کردند که عیسی نجات دهندهٔ از دیرباز مورد انتظار می‌باشد. و این اعضای خانوادهٔ عیسی در رابطه با تمام این امر گفتگو کردند، و یوسف گفت: ”به هر حال، شاید مادر درست می‌گفت — شاید برادر عجیب ما پادشاه آتی است.“

یهودا در تعمید عیسی حاضر بود، و با برادرش یعقوب، یک باورمند راسخ به مأموریت عیسی در زمین شده بود. اگر چه یعقوب و یهودا هر دو در رابطه با ماهیت مأموریت برادرشان بسیار سردرگم بودند، مادرشان تمام امیدهای پیشین خود را که عیسی، نجات دهنده و پسر داوود است زنده کرده بود، و او پسرانش را تشویق کرد که به برادرشان به عنوان نجات دهندهٔ اسرائیل ایمان داشته باشند.

عیسی دوشنبه شب به کفرناحوم وارد شد، اما به منزل خودش، جایی که یعقوب و مادرش زندگی می‌کردند نرفت؛ او مستقیماً به منزل زبدی رفت. تمام دوستانش در کفرناحوم یک تغییر بزرگ و خشنود کننده در او دیدند. یک بار دیگر به نظر می‌رسید او نسبتاً شاد و بیشتر شبیه خودش بود، همانطور که در طول سالهای پیشین در ناصره بود. برای سالها پیش از تعمیدش و دوره‌های انزوا درست پیش و پس از آن، او به طور فزاینده جدی و خوددار شده بود. اکنون برای همگی

آنها، او کاملاً مثل خویشتنِ قدیمی خود به نظر می‌رسید. در رابطه با او چیزی از اهمیت شکوهمند و والا وجود داشت، اما او یک بار دیگر دوباره شاد و مسرور بود.

مریم از انتظار هیجان زده شده بود. او پیش‌بینی می‌کرد که وعدهٔ جبرئیل به زودی تحقق یابد. او انتظار داشت که تمام فلسطین از طریق ظهور معجزه‌آسای پسرش به عنوان پادشاه فوق‌طبیعی یهودیان به زودی مبهوت و حیرت‌زده شود. اما برای تمام پرسشهای زیادی که مادرش، یعقوب، یهودا، و زبدی می‌پرسیدند، عیسی فقط با لبخند پاسخ می‌داد: ”بهتر است که من برای مدتی در اینجا بمانم؛ من باید خواست پدرم را که در آسمان است انجام دهم.“

در روز بعد، سه‌شنبه، همهٔ آنها برای عروسی نعومی که قرار بود در روز بعد انجام شود به قانا سفر کردند. و به رغم هشدارهای مکرر عیسی مبنی بر این که آنها به هیچکس دربارهٔ او نگویند ”تا ساعت پدر فرا رسد“، آنان اصرار داشتند که بی‌سر و صدا این خبر را در خارج منتشر کنند که نجات دهنده را پیدا کرده‌اند. آنها هر یک با اطمینان انتظار داشتند که عیسی به عهده گرفتن مرجعیت ناجی موعود را در عروسیِ پیش رو در قانا آغاز نماید، و این که این کار را با قدرت عظیم و شکوه شگفت‌انگیز انجام دهد. آنها آنچه را که دربارهٔ پدیدهٔ مربوط به تعمیدش به آنان گفته شده بود به یاد داشتند، و باور داشتند که مسیر آیندهٔ او در زمین با تجلیهای فزایندهٔ کارهای شگفت‌آور فوق‌طبیعی و نمایشات معجزه‌آسا مشخص خواهد شد. از این رو، تمام حومهٔ شهر داشت آماده می‌شد که برای جشن عروسی نعومی و یوهاب پسر ناتان گرد هم جمع شود.

سالها بود که مریم اینقدر شادمان نبود. او در راه با روحیهٔ مادر ملکه به قانا سفر کرد تا شاهد تاجگذاری پسرش باشد. خانواده و دوستان عیسی از هنگام سیزده سالگی او وی را آنقدر آسوده خاطر و خوشحال، آنقدر متفکر و دارای درک از خواسته‌ها و تمایلات دستیارانش و آنقدر به گونه‌ای عاطفی دلسوز ندیده بودند. و از این رو همگی در گروههای کوچک بین خود زمزمه می‌کردند و کنجکاو بودند بدانند چه اتفاقی رخ خواهد داد. این شخص عجیب بعد چه خواهد کرد؟ چگونه او شکوه پادشاهی آینده را به همراه خواهد آورد؟ و آنها همگی با این اندیشه که برای دیدن آشکار شدن قدرت و نیروی خدای اسرائیل در آنجا حضور خواهند یافت هیجان زده بودند.

4- عروسی در قانا

تا ظهر چهارشنبه تقریباً یک هزار مهمان به قانا وارد شده بود، بیش از چهار برابر تعداد دعوت شده به جشن عروسی. برگزاری جشن عروسی در چهارشنبه یک رسم یهودی بود، و دعوتنامه‌های عروسی از یک ماه پیش به همه جا فرستاده شده بود. پیش از ظهر و در اوایل بعد از ظهر بیشتر به نظر می‌رسید این یک مهمانی همگانی برای عیسی باشد تا یک عروسی. هر کس می‌خواست به این جلیلیِ تقریباً مشهور خوشامد بگوید، و او نسبت به همه، جوان و پیر، یهودی و غیریهودی، بسیار صمیمی بود. و هنگامی که عیسی موافقت کرد که حرکت دستجمعی مقدماتی عروسی را رهبری کند همه شاد شدند.

عیسی اکنون در رابطه با وجود بشریش، پیش-وجود الهیش، و وضعیت ترکیبی، یا پیوند یافتهٔ سرشت بشری و الهیش کاملاً خود آگاه بود. او با توازن کامل می‌توانست در یک لحظه نقش انسان را ایفا کند یا امتیازات شخصیتیِ سرشت الهی را فوراً به عهده گیرد.

با به پایان رسیدنِ روز، عیسی به طور فزاینده آگاه شد که مردم انتظار دارند او کاری شگفت‌آور انجام دهد؛ به خصوص او تشخیص داد که خانواده‌اش و شش شاگرد - حواری او منتظر بودند که او از طریق یک نمایش حیرت‌آور و فوق‌طبیعی پادشاهی آتی خود را به گونه‌ای شایسته اعلام کند.

اوایل بعد از ظهر مریم یعقوب را فرا خواند، و آنها با هم جسارت کردند که به عیسی نزدیک شوند تا از او بپرسند آیا تا این حد به آنها اعتماد می‌کند که به آنها اطلاع دهد در ارتباط با مراسم عروسی در چه ساعت و در چه نقطه برنامه دارد خود را به عنوان ”شخص فوق‌طبیعی“ آشکار سازد. از این سخن آنها به عیسی چیزی نگذشته بود که دیدند موجب برانگیختن برآشفتگی خاص او شدند. او فقط گفت: ”اگر مرا دوست دارید، پس راضی باشید که در حالی که من در انتظار خواست پدر آسمانیم هستم منتظر من بمانید.“ اما شیواییِ نکوهش او در حالت چهرهٔ او نمایان بود.

این حرکت مادرش یک ناامیدی بزرگ برای عیسیِ انسان بود، و عیسی در واکنش خود نسبت به پیشنهاد وسوسه‌انگیز او مبنی بر این که اجازه دهد به گونه‌ای حیرت‌آور دست به نمایش بیرونیِ الوهیت خود بزند بسیار متین بود. این دقیقاً یکی از کارهایی بود که وقتی اخیراً در تپه‌ها در انزوا بود تصمیم گرفته بود انجام ندهد. مریم برای چندین ساعت بسیار افسرده بود. او به یعقوب گفت: ”من نمی‌توانم او را درک کنم؛ تمام اینها به چه معنی می‌تواند باشد؟ آیا برای رفتار عجیب او پایانی نیست؟“ یعقوب و یهودا تلاش کردند مادرشان را دلداری دهند، در حالی که عیسی برای یک ساعت تنهایی کناره گرفت. اما به گردهمایی بازگشت و یک بار دیگر سرخوش و شاد بود.

عروسی با یک سکوتِ انتظار ادامه یافت، اما تمام مراسم به پایان رسید و از مهمان والامقام هیچ حرکت یا کلامی دیده نشد. سپس در اطراف نجار و قایق‌ساز که یحیی به عنوان ”نجات دهنده“ اعلام کرده بود این زمزمه شنیده شد که او در طول جشنهای عصر، شاید در وقت شام عروسی قدرتش را نشان خواهد داد. اما تمام انتظارات دربارهٔ این نمایش عملاً از اذهان شش شاگرد – حواری او خارج شد، آنگاه که آنها را درست پیش از شام عروسی فرا خواند، و با صمیمیت زیاد گفت: ”فکر نکنید که من برای خشنودی خاطر افراد کنجکاو یا برای قانع کردن آنهایی که شک می‌ورزند به این مکان آمده‌ام تا یک کار معجزه‌آسا انجام دهم. بلکه ما اینجا هستیم تا منتظر خواست پدرمان که در آسمان است بمانیم.“ اما هنگامی که مریم و دیگران او را در حال مشورت با دستیارانش دیدند، در ذهن خودشان کاملاً متقاعد شدند که چیزی خارق‌العاده در آستانهٔ رخ دادن است. و آنها همگی نشستند تا از شام عروسی و بعد از ظهرِ همنشینیِ نیکِ جشن و سرور لذت ببرند.

پدر داماد برای کلیهٔ مهمانانی که به جشن ازدواج دعوت شده بودند مقدار زیادی شراب فراهم کرده بود، اما او چطور باید می‌دانست که ازدواج پسرش به رخدادی تبدیل می‌شود که به طور تنگاتنگ به آشکار شدن مورد انتظار عیسی به عنوان ناجی موعود مربوط است؟ او بسیار خشنود بود که از افتخارِ به شمار آوردن جلیلیِ نامدار در زمرهٔ مهمانانش برخوردار شود، اما پیش از این که شام عروسی پایان یابد، خدمتکاران برای او این خبر خجلت‌آور را آوردند که شراب در حال تمام شدن است. تا وقتی که شام رسمی پایان یافته بود و مهمانان در حال قدم زدن در حول و حوش باغ بودند، مادر داماد به طور محرمانه با مریم در میان گذاشت که ذخیرهٔ شراب تمام شده است. و مریم با اطمینان گفت: ”نگران نباش — با پسرم صحبت خواهم کرد. او به ما کمک خواهد کرد.“ و بدین ترتیب به رغم نکوهش چند ساعت پیش از آن، او به خود اجازه داد که سخن بگوید.

در سرتاسر یک دورهٔ چندین ساله، مریم همیشه برای دریافت کمک در هر بحران زندگی خانگیِ آنها در ناصره به عیسی رو آورده بود، از این رو برای او کاملاً طبیعی بود که در این هنگام به او فکر کند. اما این مادر بلندپرواز برای درخواست کردن از پسر ارشدش در این موقعیت هنوز انگیزه‌های دیگری داشت. همینطور که عیسی در یک گوشهٔ باغ تنها ایستاده بود، مادرش به او نزدیک شد و گفت: ”پسرم، آنها شراب ندارند.“ و عیسی پاسخ داد: ”بانوی خوب من، این چه ربطی به من دارد؟“ مریم گفت: ”اما من باور دارم که ساعت تو فرا رسیده است؛ آیا نمی‌توانی به ما کمک کنی؟“ عیسی پاسخ داد: ”باز من اعلام می‌کنم که نیامده‌ام بدین طریق کار انجام دهم. چرا باز با این قضایا مزاحم من می‌شوی؟ و سپس مریم در حالی که اشک می‌ریخت به او التماس کرد: ”اما پسرم، من به آنها قول دادم که تو به ما کمک خواهی کرد؛ آیا لطفاً کاری برای من نمی‌کنی؟“ و سپس عیسی گفت: ”زن، انجام چنین وعده‌هایی چه ربطی به تو دارد؟ مراقب باش که دیگر این کار را نکنی. ما در کلیهٔ کارها باید منتظر خواست پدر آسمانی باشیم.“

مریم، مادر عیسی خرد شد. او متحیر شد! همینطور که او در برابر عیسی بی‌حرکت در آنجا ایستاده بود، و اشک از صورتش سرازیر می‌شد، قلب بشری عیسی برای زنی که او را در جسم به دنیا آورده بود آکنده از ترحم شد؛ و در حالی که به جلو خم شده بود دستش را با مهربانی روی سر او گذاشت و گفت: ”اکنون، اکنون، مادر مریم، به خاطر گفتارهای ظاهراً سخت من محزون مشو، آیا بارها به تو نگفته‌ام که من فقط آمده‌ام تا خواست پدر آسمانیم را انجام دهم؟ اگر آنچه را که از من تقاضا می‌کنی بخشی از خواست پدر باشد با خشنودی کامل انجام خواهم داد“ — و عیسی سخن را کوتاه کرد و درنگ نمود. به نظر می‌رسید مریم حس کرد که چیزی در حال رخ دادن است. او به بالا خیز برداشت و بازوانش را به دور گردن عیسی انداخت، او را بوسید، و شتابان به سوی جایگاه خدمتکاران رفت و گفت: ”هر چه پسرم می‌گوید انجام دهید.“ اما عیسی هیچ چیز نگفت. او اکنون متوجه شد که تاکنون بیش از حد گفته بود و یا به بیان دقیق‌تر بیش از حد آرزومندانه به آن فکر کرده بود.

مریم داشت با شادمانی می‌رقصید. او نمی‌دانست چگونه باید شراب تولید شود، اما با اطمینان باور داشت که سرانجام پسر ارشدش را متقاعد کرده است که قدرتش را نشان دهد، جرأت کند

گام به پیش نهد و مرتبت خود را مطالبه کند، و قدرت خود را به عنوان ناجی موعود به نمایش بگذارد. و به دلیل حضور و ارتباط برخی از نیروها و شخصیتهای جهان که تمامی حاضران نسبت به آنها کاملاً ناآگاه بودند او ناامید گذاشته نمی‌شد. شرابی را که مریم می‌خواست و عیسیِ خدا – انسان به گونه‌ای بشری و دلسوزانه خواستار آن بود در دست تهیه بود.

در نزدیکی آنها شش خمرهٔ سنگی آب قرار داشت که با آب پر شده بود، و هر یک در حدود بیست گالن گنجایش داشت. این آب برای استفادهٔ متعاقب در مراسم نهاییِ تطهیر جشن عروسی در نظر گرفته شده بود. همهمهٔ خدمتکاران دربارهٔ این ظروف بسیار بزرگ سنگی، تحت مدیریت پرتکاپوی مادرش، توجه عیسی را جلب کرد. او به سمت آنان رفت و دید که آنها داشتند از طریق پارچ از آنها شراب بیرون می‌آوردند.

عیسی به تدریج داشت متوجه می‌شد که چه رخ داده است. از میان کلیهٔ اشخاصی که در جشن ازدواج قانا حضور داشتند، عیسی از همه شگفت‌زده‌تر بود. دیگران انتظار داشتند که او به یک کار معجزه‌آسا دست زند، اما این درست کاری بود که او قصد انجامش را نداشت. و سپس پسر انسان اندرز تنظیم کنندهٔ فکریِ شخصیت یافتهٔ خود را در تپه‌ها به خاطر آورد. او به یاد آورد که چگونه تنظیم کننده دربارهٔ ناتوانی هر نیرو یا شخصیت برای محروم ساختن او از امتیاز آفریننده در امر مستقل بودن از زمان به او هشدار داده بود. در این رویداد تبدیل کنندگان نیرو، بینابینی‌ها، و کلیهٔ شخصیتهای مورد نیاز دیگر نزدیک به آب و سایر عناصر ضروری جمع شده بودند، و در شرایط خواست بیان شدهٔ فرمانروای آفرینندهٔ جهان، از پدیداری آنی *شراب* گریزی نبود. و این رخداد به طور مضاعف قطعیت یافت زیرا تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته نشان داده بود که اجرای خواست پسر به هیچ وجه نقض خواست پدر نیست.

اما این به هیچ وجه یک معجزه نبود. هیچ قانون طبیعت تغییر داده نشد، فسخ نشد، یا حتی از آن پیشی گرفته نشد. هیچ چیز رخ نداد به جز ملغی شدن *زمان* در ارتباط با گردآوریِ آسمانیِ عناصر شیمیایی مورد نیاز برای ساختن شراب. در قانا در این رخداد، کارگزارانِ آفریننده شراب را درست همانطور که از طریق فرایندهای معمول طبیعی ساخته می‌شود درست کردند، *به جز* این که آنها این کار را مستقل از زمان و با دخالت نیروهای فوق‌بشری در امر گردآوری فضاییِ عناصر ضروری شیمیایی انجام دادند.

علاوه بر این بدیهی بود که اجرای این به اصطلاح معجزه برخلاف خواست پدر بهشتی نبود، در غیر این صورت به وقوع نمی‌پیوست، زیرا عیسی در کلیهٔ کارها از پیش خود را مطیع خواست پدر قرار داده بود.

هنگامی که خدمتکاران این شراب جدید را کشیدند و آن را نزد ساقدوش، "رئیس مجلس" بردند، و وقتی که او آن را چشید، داماد را فرا خواند و گفت: "رسم این است که نخست شراب ناب را می‌آورند، و هنگامی که میهمانان کاملاً مست شدند، میوهٔ نامرغوبِ تاک را می‌آورند؛ اما تو شراب ناب را تا آخرین لحظهٔ جشن نگاه داشته‌ای."

مریم و شاگردان عیسی به خاطر این معجزهٔ ظاهری که آنان تصور کردند عیسی عمداً انجام داده است به اندازهٔ زیاد شادی کردند، اما عیسی در یک کنج خلوت حفاظدار باغ کناره گرفت و برای چند لحظهٔ کوتاه به طور جدی درگیر اندیشیدن شد. او سرانجام به این نتیجه رسید که تحت شرایط موجود این رخداد فراتر از کنترل شخصی او بود، و چون برخلاف خواست پدرش نبود، اجتناب‌ناپذیر بود. وقتی او نزد مردم بازگشت، آنها با شگفت‌زدگی و احترام به او نگاه می‌کردند؛ آنها همگی به او به عنوان نجات دهنده ایمان آوردند. اما عیسی به شدت حیرت‌زده بود، زیرا می‌دانست که آنها فقط به دلیل این رخداد غیرمعمول که هم اکنون به گونه‌ای ناخواسته نظاره کرده بودند به او ایمان آوردند. عیسی باز برای مدتی در بام منزل کناره گرفت تا از نو دربارهٔ همه چیز فکر کند.

عیسی اکنون به طور کامل درک می‌کرد که باید دائماً مراقب باشد که مبادا دلسوزی و ترحم بیش از حد او موجب رخدادهای مکرر از این گونه شود. با این وجود، پیش از آن که سرانجام پسر انسان حیات انسانی خویش در جسم را پایان دهد رخدادهای مشابه بسیاری به وقوع پیوستند.

5- بازگشت به کفرناحوم

اگر چه بسیاری از میهمانان برای هفتهٔ کامل جشنهای عروسی باقی ماندند، عیسی به همراه شاگرد – حواریون به تازگی برگزیده‌اش — یعقوب، یوحنا، آندریاس، پطرس، فیلیپ، و نتنائیل — در صبح زود روز بعد عازم کفرناحوم شد و بدون خداحافظی کردن با کسی عزیمت نمود. خانوادهٔ عیسی و کلیهٔ دوستانش در قانا بسیار اندوهگین بودند زیرا او به طور بسیار ناگهانی آنها را ترک کرد، و یهودا، جوانترین برادر عیسی بیرون رفت تا به جستجوی او بپردازد. عیسی و حواریونش مستقیماً به منزل زبدی در بیت‌صیدا رفتند. عیسی در این سفر دربارهٔ بسیاری مسائل مهم پیرامون پادشاهی آینده با دستیاران تازه انتخاب شدهٔ خود گفتگو کرد و به ویژه به آنها هشدار داد که دربارهٔ تبدیل کردن آب به شراب چیزی نگویند. او همچنین به آنها توصیه کرد که در کارهای آیندهٔ خود از شهرهای سفوریس و طبریه اجتناب کنند.

بعد از شام در آن شب، در این منزلِ زبدی و سالومه، یکی از مهمترین گفتگوهای تمام دوران زندگی زمینی عیسی برگزار شد. در این گردهمایی فقط آن شش حواری حضور داشتند؛ یهودا هنگامی از راه رسید که آنها در آستانهٔ جدا شدن از هم بودند. این شش مردِ انتخاب شده به همراه عیسی از قانا به بیت‌صیدا سفر کرده بودند، و به گونه‌ای که گویا در هوا راه می‌روند. آنها سرشار از امید بودند و با این فکر که به عنوان دستیاران نزدیک پسر انسان انتخاب شده بودند ذوق زده بودند. اما هنگامی که عیسی برای آنها روشن ساخت که او کیست و مأموریت او در زمین چه خواهد بود و احتمالاً چگونه پایان خواهد یافت، آنها حیرت‌زده شدند. آنها آنچه را که او به آنان می‌گفت نمی‌توانستند بفهمند. آنها زبانشان بند آمده بود؛ حتی پطرس فراتر از توصیف خرد شد. فقط آندریاسِ ژرف اندیش جرأت کرد که به کلمات پندآمیز عیسی پاسخ دهد. وقتی عیسی دریافت که آنها پیامش را نمی‌فهمند، هنگامی که دید ایدهٔ آنها از مسیح یهودی به طور کامل شکل گرفته است، آنها را مرخص کرد ضمن این که قدمزنان با برادرش یهودا به گفتگو پرداخت. و

پیش از آن که یهودا عیسی را ترک کند، او با احساس بسیار گفت: ”پدر – برادرم، من هرگز تو را درک نکرده‌ام. من به طور یقین نمی‌دانم که آیا تو آن هستی که مادرم به ما آموزش داده است، و من پادشاهی آینده را به طور کامل نمی‌فهمم، اما قطعاً می‌دانم که تو یک مرد توانمند خدا هستی. من آن صدا را در رود اردن شنیدم، و صرف نظر از این که چه کسی هستی، من یک باورمند به تو هستم.“ و پس از این که سخنان او پایان یافت، آنجا را ترک کرد، و به خانهٔ خودش در مجدل رفت.

آن شب عیسی نخوابید. او پس از پوشیدن لباس عصرانهٔ خود در ساحل دریاچه نشست و به فکر کردن پرداخت، و تا سحرگاه روز بعد در اندیشه بود. عیسی در ساعات طولانی آن شبِ ژرف اندیشی به روشنی فهمید که هرگز قادر نخواهد بود به پیروانش بفهماند که او را به صورت شخصیت دیگری غیر از نجات دهنده‌ای که مدتها مورد انتظار بود ببینند. سرانجام او تشخیص داد که هیچ راهی وجود ندارد که پیامش را پیرامون پادشاهی خداوند به جز به عنوان تحقق پیشگویی یحیی و به صورت کسی که یهودیان به دنبالش بودند آغاز نماید. از این گذشته، گر چه او نوع داوودیِ مسیح نبود، به راستی تحقق گفته‌های پیشگویانهٔ پیامبران باستان که ذهن معنویت یافته‌تری داشتند بود. او دیگر هرگز به طور کامل انکار نکرد که مسیح است. او تصمیم گرفت که گره‌گشایی نهایی این وضعیت پیچیده را به عمل نمودن خواست پدر واگذار نماید.

بامداد روز بعد عیسی برای صبحانه به دوستانش پیوست، اما آنها یک گروه محزون بودند. او با آنها دیدار کرد و در پایان صرف غذا آنها را دور خود جمع کرد و گفت: ”خواست پدر من این است که برای مدتی در این حوالی بمانیم. شما این سخن یحیی را شنیده‌اید که او آمد تا راه را برای پادشاهی خداوند آماده سازد؛ از این رو لازم است که برای تکمیل موعظهٔ یحیی منتظر بمانیم. هنگامی که پیش‌قراول پسر انسان کارش را به پایان رساند، ما اعلام مژدهٔ پادشاهی خداوند را آغاز خواهیم کرد.“ او به حواریونش رهنمود داد که به تورهای خود بازگردند، در حالی که او آماده شد با زبدی به کارگاه قایق‌سازی برود، و قول داد روز بعد آنها را در کنیسه، در جایی که بنا بود سخن بگوید، ببیند و در آن بعد از ظهر سبت با آنها به گفتگو بپردازد.

6- رخدادهای یک روز سبت

نخستین ظاهر شدن عمومی عیسی به دنبال تعمیدش در کنیسهٔ کفرناحوم در سبت، 2 مارس سال 26 بعد از میلاد مسیح بود. کنیسه لبریز از جمعیت بود. خبرهای جدید از قانا دربارهٔ آب و شراب اکنون به داستان تعمید در رود اردن افزوده شده بود. عیسی جایگاههای افتخاری را به شش حواریونش داد، و برادرانش در جسم، یعقوب و یهودا در کنار آنها نشسته بودند. مادرش که عصر روز قبل به همراه یعقوب از کفرناحوم بازگشته بود نیز در آنجا حضور داشت، و در قسمت زنان در کنیسه نشسته بود. تمام شنوندگان در تب و تاب بودند؛ آنها انتظار داشتند تجلی خارق‌العاده‌ای از قدرت فوق طبیعی را نظاره کنند که یک گواه شایسته برای سرشت و مرجعیت او که بنا بود در آن روز با آنها صحبت کند باشد. اما آنها تقدیرشان ناامیدی بود.

هنگامی که عیسی ایستاد، رئیس کنیسه طومار کتاب مقدس را به او داد، و او از اشعیای نبی خواند: ”خداوند چنین می‌فرماید: ‘آسمان تخت پادشاهی من است، و زمین کرسیِ زیر پایم. خانه‌ای که برایم ساخته‌اید کجاست؟ و مکان اقامتم کجاست؟’ خداوند می‌فرماید: ‘همهٔ این چیزها را دست من ساخته است.’ اما به این شخص نظر خواهم افکند، حتی به او که مسکین است و روحی توبه‌کار دارد، و از کلام من می‌لرزد.’ ای شما که می‌لرزید و می‌ترسید، کلام خداوند را بشنوید: ‘برادرانتان از شما نفرت داشتند و به خاطر نام من شما را بیرون راندند.’ اما بگذارید خداوند جلال یابد. او با شادی به شما ظاهر خواهد شد، و دیگران همگی سرافکنده خواهند شد. صدایی از شهر، صدایی از معبد، صدایی از خداوند می‌گوید: ‘او پیش از دردِ زایمان زاییده است؛ پیش از آن که درد او را فرو بگیرد، پسری به دنیا آورده.’ چه کسی چنین چیزی را شنیده است؟ آیا سرزمینی در یک روز متولد می‌شود؟ یا آیا ملتی می‌تواند در یک لحظه به دنیا بیاید؟ اما خداوند چنین می‌فرماید: ‘بنگرید من صلح را مثل یک رود جاری خواهم ساخت، و شکوهِ حتی غیریهودیان همانند یک نهرِ روان خواهد بود. همچون کسی که مادرش او را تسلی می‌دهد، من نیز شما را تسلی خواهم داد. و شما حتی در اورشلیم تسلی خواهید یافت. و هنگامی که این چیزها را ببینید، قلبتان شادمان خواهد شد.’“

پس از این که عیسی این خواندن را به پایان رساند، طومار را به نگاه دارنده‌اش بازگرداند. او پیش از نشستن صرفاً گفت: ”صبور باشید و جلال خداوند را خواهید دید؛ حتی برای تمام آنهایی که نزد من می‌مانند و بدین ترتیب یاد می‌گیرند که خواست پدر آسمانیم را انجام دهند چنین خواهد شد.“ و مردم به خانه‌هایشان رفتند، و کنجکاو شدند بدانند معنی تمام اینها چیست.

بعد از ظهر آن روز عیسی و حواریونش با یعقوب و یهودا وارد یک قایق شدند و مسافت اندکی در امتداد ساحل پایین رفته و در آنجا لنگر انداختند، و او در این اثنا دربارهٔ پادشاهی آتی خداوند با آنها به گفتگو پرداخت. و آنها بیش از پنجشنبه شب فهمیدند.

عیسی به آنها رهنمود داد که تا ”ساعت فرا رسیدن پادشاهی“ وظایف معمول خود را به انجام رسانند. و او برای تشویق آنها، با بازگشت مرتب به کارگاه قایق‌سازی و کار کردن در آنجا نمونه‌ای را برقرار کرد. علاوه بر آن عیسی در توضیح این که باید هر عصر سه ساعت را صرف مطالعه و آماده‌سازی برای کار آینده‌شان کنند گفت: ”ما همگی در این حوالی باقی خواهیم ماند تا این که پدر به من بگوید شما را فرا بخوانم. اکنون هر یک از شما باید به کار معمول خویش بازگردید، درست مثل این که هیچ اتفاقی نیفتاده است. به هیچ کس دربارهٔ من نگویید و به خاطر داشته باشید که پادشاهی من نباید با سر و صدا و زرق و برق بیاید بلکه با تغییر زیادی که پدر من در قلب شما ایجاد خواهد کرد و نیز در قلب آنهایی که فرا خوانده خواهند شد که در شوراهای پادشاهی به شما بپیوندند. شما اکنون دوستان من هستید؛ من به شما اعتماد دارم و شما را دوست دارم؛ شما به زودی دستیاران شخصی من خواهید شد. شکیبا باشید، مهربان باشید. همیشه مطیع خواست پدر باشید. خود را برای فراخوانی پادشاهی آماده سازید. در حالی که شما در خدمت پدرم شادی زیادی را تجربه خواهید کرد، برای گرفتاری نیز باید آماده باشید، زیرا به شما هشدار می‌دهم که فقط از طریق محنت زیاد خواهد بود که بسیاری به پادشاهی وارد خواهند

شد. اما آنهایی که پادشاهی را یافته‌اند، شادیشان کامل خواهد بود، و آنها برکت یافته‌های تمام زمین نام خواهند یافت. اما امید کاذب در سر نپرورانید؛ دنیا به خاطر سخنان من هاج و واج خواهد شد. حتی شما، دوستان من، آنچه را که برای اذهان سر در گم شما آشکار می‌سازم به طور کامل درک نمی‌کنید. اشتباه نکنید؛ ما پیش می‌رویم تا برای یک نسلِ جویای علامت تلاش کنیم. آنها برای اثبات این که من توسط پدرم فرستاده شده‌ام کارهای اعجاب‌انگیز مطالبه خواهند کرد، و آنها در آشکار شدن مهر پدر من اعتبارِ مأموریت مرا به کندی تشخیص خواهند داد.‘‘

عصر آن روز پس از این که آنها به خشکی بازگشتند، پیش از آن که به راه خود بروند، عیسی در حالی که در لب آب ایستاده بود اینطور دعا کرد: ’’پدر من، تو را به خاطر این کوچکها سپاس می‌گویم، که به رغم تردیدهایشان، حتی اکنون باور دارند. و به خاطر آنها من خودم را وقف انجام خواست تو کرده‌ام. و اکنون باشد که آنها یاد بگیرند یگانه باشند، حتی بدان گونه که ما یگانه هستیم.‘‘

7- چهار ماه آموزش

به مدت چهار ماه طولانی — مارس، آوریل، مه، و ژوئن — این زمان اقامت موقت ادامه یافت؛ عیسی بیش از یکصد جلسهٔ طولانی و مهم، گرچه سرزنده و شاد، با این شش دستیار و برادر خودش یعقوب برگزار کرد، یهودا به دلیل بیماری در خانواده‌اش به ندرت قادر بود در این کلاسها شرکت کند. یعقوب، برادر عیسی، ایمانش را به او از دست نداد، اما در طول این ماههای درنگ و بی‌عملی، مریم تقریباً از پسرش ناامید شد. ایمان او که به چنین اوجهایی در قانا بالا رفت، اکنون به سطوح جدید پایین سقوط کرد. او فقط می‌توانست به این بیان اغلب تکراری خویش بازگردد: ’’من نمی‌توانم او را بفهمم. من نمی‌توانم درک کنم تمام اینها به چه معنی هستند.‘‘ اما همسر یعقوب کار زیادی انجام داد که روحیهٔ مریم را تقویت کند.

در سرتاسر این چهار ماه این هفت ایماندار، که یکی برادر خودش در جسم بود، داشتند با عیسی آشنا می‌شدند؛ آنها داشتند به ایدهٔ زندگی با این خدا – انسان عادت می‌کردند. اگر چه آنها او را رابی صدا می‌کردند، داشتند یاد می‌گرفتند که از او نترسند. عیسی از آن زیبندگی بی‌همتای شخصیت برخوردار بود که او را قادر می‌ساخت به گونه‌ای در میان آنها زندگی کند که آنان به واسطهٔ الوهیت او بیمناک نمی‌شدند. آنها به راستی این را آسان می‌یافتند که ’’با خدا دوست‘‘ باشند، خدایی که به شکل انسان در جسم پدیدار شده بود. این زمان انتظار تمام گروه ایمانداران را به طور جدی مورد آزمون قرار داد. هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز معجزه‌آسایی رخ نداد. آنها روز به روز به کارهای روزمرهٔ خویش می‌پرداختند، در حالی که شب به شب کنار پاهای عیسی می‌نشستند. و جمع آنها از طریق شخصیت بی‌همتای او و سخنان مهرآمیزی که عصر به عصر به آنها می‌گفت حفظ می‌شد.

این دورهٔ انتظار و آموزش به ویژه برای پطرس شمعون دشوار بود. او بارها به دنبال آن بود که عیسی را متقاعد سازد که ضمن این که یحیی به موعظه در یهودیه ادامه می‌دهد، او کارش را با

موعظهٔ پادشاهی در جلیل آغاز کند. اما پاسخ عیسی به پطرس همیشه این بود: ”شکیبا باش، شمعون. پیشرفت کن. هنگامی که پدر فراخوان دهد هیچیک از ما بسیار آماده نخواهیم بود.“ و آندریاس گهگاه با اندرزهای مجرب‌تر و فلسفی‌تر خویش پطرس را آرام می‌ساخت. آندریاس به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر طبیعی بودنِ بشریِ عیسی قرار می‌گرفت. او هرگز از فکر کردن به این امر خسته نمی‌شد که چگونه کسی که می‌تواند بسیار نزدیک به خدا زندگی کند می‌تواند آنقدر دوستانه و نسبت به انسانها باملاحظه باشد.

طی تمام این دوره به غیر از دو بار، عیسی در کنیسه صبحت کرد. تا پایان این هفته‌های متعدد انتظار، گزارشات دربارهٔ تعمیدش و شراب قانا شروع به فروکش کرده بود. و عیسی اطمینان حاصل کرد که طی این مدت هیچ معجزهٔ ظاهری دیگری رخ ندهد. اما گر چه آنها به طور بسیار ساکت در بیت‌صیدا زندگی می‌کردند، گزارشات کارهای عجیب عیسی به هیرودیس آنتیپاس رسیده بود، و او به نوبهٔ خود جاسوسانی را فرستاد تا معلوم شود عیسی مشغول به چه کاری است. اما هیرودیس بیشتر نگران موعظهٔ یحیی بود. او تصمیم گرفت به عیسی که کارش در کفرناحوم به آرامی ادامه می‌یافت اذیت و آزاری نرساند.

در این زمان انتظار، عیسی تلاش کرد به دستیارانش آموزش دهد که رویکرد آنها نسبت به گروههای گوناگون مذهبی و دسته‌های سیاسی فلسطین چه باید باشد. سخنان عیسی همیشه این بود: ”ما به دنبال جلب همهٔ آنها هستیم، اما متعلق به هیچیک از آنها نیستیم.“

کاتبان و رابی‌ها، با هم فریسیان نامیده می‌شدند. آنها به عنوان ”دستیاران“ به خود اشاره می‌کردند. آنها از بسیاری جهات گروهی مترقی در میان یهودیان بودند. آنها آموزشهای بسیاری را پذیرفته بودند که به طور روشن در متون مقدس عبرانی یافت نمی‌شد، مثل اعتقاد به رستاخیز مردگان، دکترینی که فقط توسط یک پیامبر دوران بعد، دانیال، ذکر شده بود.

صدوقیان شامل کهانت و برخی یهودیان ثروتمند بودند. آنها برای جزئیات اجرای قانون چنان سختگیر نبودند. فریسیان و صدوقیان در واقع دسته‌های مذهبی بودند نه فرقه.

اِسینها یک فرقهٔ مذهبی واقعی بودند، که در طول شورش مکابیان به وجود آمدند، و الزامات آنها از برخی نظرها سختگیرانه‌تر از الزامات فریسیان بود. آنها بسیاری از اعتقادات و رسوم ایرانی را پذیرفته بودند، به صورت یک گروه برادرانه در صومعه‌ها زندگی می‌کردند، از ازدواج کردن خودداری می‌کردند، و در همه چیز مالکیت مشترک داشتند. تخصص آنها آموزش پیرامون فرشتگان بود.

زیلوتها یک گروه شدیداً وطن‌پرست یهودی بودند. آنها از این ایده طرفداری می‌کردند که هر روش و کلیهٔ روشها در مبارزه برای رهایی از اسارت بند رومیان موجه است.

هیرودیان یک گروه کاملاً سیاسی بودند که از رهایی از حکومت مستقیم روم از طریق بازگشت سلسلهٔ هیرودیان جانبداری می‌کردند.

دقیقاً در وسط فلسطین سامریها زندگی می‌کردند، که با آنها "یهودیان سر و کاری نداشتند"، به رغم این که آنها دیدگاههای بسیاری شبیه به آموزشهای یهودی داشتند.

تمام این دسته‌ها و فرقه‌ها، از جمله گروه کوچکتر برادری نذیره به آمدن مسیح در آینده اعتقاد داشتند. همهٔ آنها به دنبال یک نجات دهندهٔ ملی بودند. اما عیسی به طور بسیار قطعی روشن ساخته بود که او و شاگردانش با هیچیک از این مکاتب فکری یا عملی متحد نخواهند شد. پسر انسان نه یک نذیره و نه یک اِسینی نمی‌شد.

با آن که عیسی بعداً دستور داد حواریون مثل یحیی باید بیرون بروند، بشارت خداوند را موعظه کنند و به ایمانداران آموزش دهند، او روی اعلام "مژدهٔ ملکوت آسمان" تأکید داشت. او همواره به دستیارانش یادآوری می‌کرد که باید "عشق، همدردی، و دلسوزی نشان دهند". او در همان اوان به پیروانش آموزش می‌داد که پادشاهی آسمان یک تجربهٔ معنوی است که به سلطنت خداوند در قلب انسانها مربوط است.

عیسی و آن هفت تن بدین ترتیب ضمن اقامت در آنجا پیش از مبادرت کردن به موعظهٔ فعال عمومی‌شان هر هفته دو شب را به مطالعهٔ متون مقدس عبرانی در کنیسه گذراندند. در سالهای بعد، پس از دوره‌هایی از کار شدید عمومی، حواریون به این چهار ماه به صورت گرانبهاترین و سودمندترینِ تمام ارتباطشان با استاد می‌نگریستند. عیسی تمام آنچه را که این مردان می‌توانستند جذب کنند به آنها آموزش داد. او اشتباهِ بیش از حد آموزش دادن به آنها را مرتکب نشد. او از طریق عرضهٔ حقیقت خیلی فراتر از ظرفیت درک آنها موجب سردرگمی آنها نشد.

8- موعظه پیرامون پادشاهی

در سبت، 22 ژوئن، مدت کوتاهی پیش از این که آنها عازم نخستین سفر موعظهٔ خود شوند و در حدود ده روز بعد از زندانی شدن یحیی، عیسی از زمانی که حواریونش را به کفرناحوم آورد برای دومین بار در منبر کنیسه قرار گرفت.

چند روز پیش از انجام این موعظه پیرامون "پادشاهی"، همینطور که عیسی در کارگاه قایق‌سازی مشغول به کار بود، پطرس خبر دستگیری یحیی را برای او آورد. عیسی بار دیگر ابزار خود را زمین گذاشت، پیشبند خود را از تن در آورد، و به پطرس گفت: "ساعت پدر فرا رسیده است. بگذارید آماده شویم تا بشارت پادشاهی را اعلام کنیم."

عیسی در این سه‌شنبه، 18 ژوئن، سال 26 بعد از میلاد مسیح، آخرین کار خود را در کنار میز نجاری انجام داد. پطرس شتابان از کارگاه خارج شد و تا نیمهٔ بعد از ظهر کلیهٔ یاران خود را گرد آورده بود، و پس از این که آنها را در یک باغ در کنار ساحل تنها گذاشت، به جستجوی عیسی پرداخت. اما او نتوانست وی را پیدا کند، زیرا استاد برای دعا کردن به باغ دیگری رفته بود. و آنها تا اواخر آن عصر او را ندیدند، تا این که در این هنگام او به منزل زبدی بازگشت و تقاضای

غذا کرد. روز بعد او برادرش یعقوب را فرستاد تا برای امتیاز سخن گفتن در کنیسه در روز سبت آتی تقاضا کند. و رئیس کنیسه از این که عیسی بار دیگر حاضر به هدایت مراسم نیایش بود بسیار خشنود گشت.

پیش از آن که عیسی در این نخستین تلاش شکوهمند از دوران عمومی کار خویش این موعظهٔ به یاد ماندنی را دربارهٔ پادشاهی خداوند انجام دهد، این سطور را از کتاب مقدس خواند: ”شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. یهوه داور ماست، یهوه شریعت دهندهٔ ماست، یهوه پادشاه ماست؛ او ما را نجات خواهد داد. یهوه پادشاه من و خدای من است. او یک پادشاه بزرگ بر تمامی زمین است. در این پادشاهی، محبتِ مهرآمیز بر اسرائیل جاری است. جلال خداوند پربرکت باد، زیرا او پادشاه ماست.“

هنگامی که عیسی خواندن را به پایان رساند، گفت:

”من آمده‌ام تا برقراری پادشاهی خداوند را اعلام کنم. و این پادشاهی شامل روانهای پرستشگر یهودی و غیریهودی، غنی و فقیر، آزاد و برده خواهد بود، زیرا پدر من از هیچکس جانبداری نمی‌کند؛ مهر او و بخشش او شامل همه است.

”پدر آسمانی روحش را می‌فرستد تا در اذهان انسانها سکنی گزیند، و هنگامی که من کارم را در زمین به پایان رساندم، به همین ترتیب روح حقیقت بر تمام انسانها ریخته خواهد شد. و روح پدر من و روح حقیقت، شما را در پادشاهی آتیِ فهم معنوی و درستکاری الهی تثبیت خواهند کرد. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. پسر انسان برای برقراری یک تخت قدرت یا یک پادشاهیِ جلال دنیوی ارتشها را در نبرد رهبری نخواهد کرد. وقتی که پادشاهی من بیاید، شما پسر انسان را به عنوان شاهزادهٔ صلح و تجلی پدر جاودان خواهید شناخت. فرزندان این دنیا برای برقراری و گسترش پادشاهیهای این دنیا می‌جنگند، اما شاگردان من از طریق تصمیمات اخلاقی و از طریق پیروزیهای روحی خویش به پادشاهی آسمانی وارد خواهند شد؛ و هنگامی که آنها به یکباره وارد آن می‌شوند، شادی، درستکاری، و حیات جاودان خواهند یافت.

”آنهایی که نخست به دنبال ورود به پادشاهی هستند، و بدین ترتیب برای کسب یک سیرت متعالی همچون سرشت پدرم شروع به تلاش می‌کنند، از همه چیز دیگر که مورد نیاز است فوراً برخوردار خواهند شد. اما من با خلوص تمام به شما می‌گویم: تا وقتی که با ایمان و با پشتگرمی و اعتمادِ یک کودک خردسال به دنبال ورود به پادشاهی نباشید، به هیچ وجه نمی‌توانید به پذیرش به آن دست یابید.

”توسط آنهایی که می‌آیند و می‌گویند پادشاهی اینجاست، یا پادشاهی آنجاست، فریب نخورید، زیرا پادشاهی پدر من به چیزهایی که دیدنی و مادی هستند مربوط نیست. و این پادشاهی حتی اکنون در میان شماست، زیرا جایی که روح خدا روان انسان را آموزش می‌دهد و هدایت می‌کند، در واقع آنجا پادشاهی آسمانی است. و این پادشاهی خداوند درستکاری، آرامش، و شادی در روح‌القدس است.

”یحیی به راستی شما را به نشانهٔ توبه و برای بخشش گناهانتان تعمید می‌داد، اما هنگامی که به پادشاهی آسمانی وارد می‌شوید، با روح‌القدس تعمید خواهید یافت.

”در پادشاهی پدرم نه یهودی و نه غیریهودی وجود خواهد داشت، بلکه فقط آنهایی که از طریق خدمت به دنبال کمال هستند، زیرا من اعلام می‌کنم که در پادشاهی پدرم آن کس که بزرگ است باید نخست خادم همه باشد. اگر شما مایل باشید به همنوعانتان خدمت کنید، در پادشاهی من با من خواهید نشست، حتی از طریق خدمت به شکل مخلوق، من فوراً با پدرم در پادشاهی او خواهم نشست.

”این پادشاهی نوین مثل یک دانه است که در خاک خوب یک مزرعه می‌روید. آن دانه به سرعت به میوهٔ کامل تبدیل نمی‌شود. یک فاصلهٔ زمانی میان برقراری پادشاهی در روان انسان و آن ساعت که پادشاهی به میوهٔ کاملِ درستکاریِ ابدی و نجات جاودان می‌رسد وجود دارد.

”و این پادشاهی که من به شما اعلام می‌کنم یک حکومت قدرت و وفور نیست. پادشاهی آسمانی یک امر گوشت و نوشیدنی نیست بلکه یک زندگی درستکاری پیشرونده و شادی فزاینده در خدمت کمال بخش پدرم که در آسمان است می‌باشد. زیرا آیا پدر در رابطه با فرزندانش در دنیا نگفته است: ’خواست من این است که آنها سرانجام باید کامل باشند، حتی بدان گونه که من کامل هستم.‘

”من آمده‌ام که مژدهٔ پادشاهی را موعظه کنم. من نیامده‌ام که بر بار سنگین آنهایی که به این پادشاهی وارد می‌شوند بیفزایم. من راه جدید و بهتر را اعلام می‌کنم، و آنهایی که قادرند به پادشاهی آتی وارد شوند از استراحت الهی بهره‌مند خواهند گشت. و هر آنچه در چیزهای دنیا برای شما هزینه بردارد، صرف نظر از این که برای ورود به پادشاهی آسمانی چه بهایی ممکن است بپردازید، در این دنیا چندین برابر بیشتر از لذت و پیشرفت معنوی و در عصر آتی حیات جاودان دریافت خواهید کرد.

”ورود به پادشاهی پدر در انتظار ارتشهای در حال پیشروی، پادشاهیهای واژگون شدهٔ این دنیا، و شکستن یوغهای اسیران نیست. پادشاهی آسمانی نزدیک است، و کلیهٔ کسانی که به آن وارد می‌شوند آزادی فراوان و نجات شادی‌بخش خواهند یافت.

”این پادشاهی یک قلمرو جاودان است. آنهایی که به این پادشاهی وارد می‌شوند به سوی پدرم فراز خواهند یافت؛ آنها قطعاً به دست راست شکوه او در بهشت دست خواهند یافت. و کلیهٔ کسانی که به پادشاهی آسمانی وارد می‌شوند فرزندان خداوند خواهند شد، و در عصر آتی آنها نیز به سوی پدر فراز خواهند یافت. و من نیامده‌ام که درستکاران بالقوه را فرا بخوانم، بلکه گناهکاران و کلیهٔ کسانی که گرسنه و تشنهٔ درستکاریِ کمال الهی هستند.

”یحیی آمد تا توبه را موعظه کند و شما را برای پادشاهی آماده سازد؛ اکنون من آمده‌ام تا ایمان، هدیهٔ خدا به عنوان بهای ورود به پادشاهی آسمانی را اعلام دارم. اگر شما باور داشته باشید که

پدرم شما را با یک مهر بیکران دوست دارد، پس در پادشاهی خداوند هستید.“

پس از این که او بدین گونه سخن گفت، نشست. همهٔ کسانی که او را شنیدند از سخنان او حیرت‌زده شدند. شاگردان او در شگفتی فرو رفتند. اما مردم برای دریافت خبرهای خوش از لبان این خدا - انسان آماده نبودند. در حدود یک سوم از آنهایی که او را شنیدند به پیام او ایمان آوردند، گر چه آنها نتوانستند به طور کامل آن را بفهمند؛ در حدود یک سوم در قلبهایشان آماده بودند که این مفهوم صرفاً معنویِ پادشاهی مورد انتظار را رد کنند، در حالی که یک سوم باقیمانده نتوانستند آموزش او را بفهمند، و بسیاری به راستی باور داشتند که او ”احساسات شدیدی داشت.“

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 138

آموزش پیام‌آوران پادشاهی

عیسی بعد از انجام موعظه پیرامون "پادشاهی"، شش حواری را در آن بعد از ظهر فرا خواند و شروع به آشکار ساختن طرحهای خود برای دیدار از شهرهای اطراف و حول و حوش دریای جلیل نمود. احساسات برادران او یعقوب و یهودا بسیار جریحه‌دار شد زیرا به این گفتگو فراخوانده نشدند. آنها تا این هنگام خود را متعلق به حلقهٔ درونی دستیاران عیسی تلقی کرده بودند. اما طرح عیسی این بود که برای پادشاهی هیچ خویشاوند نزدیک را به عنوان اعضای این گروه از مدیران حواری نداشته باشد. این خودداری از گنجاندن یعقوب و یهودا در شمار معدود افراد برگزیده، به همراه دوری ظاهری او از مادرش از هنگام تجربه در قانا نقطهٔ شروع یک شکاف پیوسته عمیق شونده میان عیسی و خانواده‌اش بود. این وضعیت طی خدمت همگانی او ادامه یافت — آنها نزدیک بود او را طرد کنند — و این اختلافات تا بعد از مرگ و رستاخیز او به طور کامل برطرف نشدند. مادر او دائماً بین رویکردهای ایمان و امیدِ در حال نوسان، و احساسات فزایندهٔ ناامیدی، سرافکندگی، و دلسردی نوسان می‌کرد. فقط روت، که از همه جوانتر بود به طور ثابت به پدر – برادرش وفادار باقی ماند.

تا بعد از رستاخیز، تمام خانوادهٔ عیسی کار بسیار کمی با خدمت روحانی او داشتند. اگر پیامبری به جز در کشور خودش فاقد احترام نباشد، به جز در خانوادهٔ خودش فاقد قدردانی فهیمانه نیست.

1- رهنمودهای نهایی

روز بعد، یکشنبه، 23 ژوئن، سال 26 بعد از میلاد مسیح، عیسی آخرین رهنمودهایش را به آن شش تن داد. او به آنها رهنمود داد که دو به دو بیرون بروند تا مژدهٔ پادشاهی را آموزش دهند. او تعمید دادن را برای آنها ممنوع ساخت و بر علیه موعظهٔ عمومی توصیه نمود. او در ادامه توضیح داد که بعدها به آنها اجازه خواهد داد که در ملأ عام موعظه کنند، اما این که برای مدتی، و به دلایل بسیاری مایل بود آنها در برخورد شخصی با همنوعانشان تجربهٔ عملی کسب کنند. مقصود عیسی این بود که نخستین سفر آنها کاملاً یک *کار شخصی* باشد. اگر چه این اعلام برای حواریون نوعی ناامیدی بود، با این حال آنها حداقل بخشاً دلیل عیسی را برای شروع اعلام پادشاهی بدین گونه دیدند، و آنها با خواست قلبی و با شور و شوقِ مطمئن کارشان را شروع کردند. او آنها را دو به دو اعزام نمود، یعقوب و یوحنا به خِرسا و آندریاس و پطرس به کفرناحوم رفتند، در حالی که فیلیپ و نَتَنائیل به تاریچیا رفتند.

پیش از آن که آنها این دو هفتهٔ اول خدمت را آغاز کنند، عیسی به آنها اعلام کرد که مایل است دوازده حواری را منصوب دارد که بعد از عزیمتش به کار پادشاهی ادامه دهند و به هر یک از آنها اختیار داد که یک مرد را از میان تغییر کیش دادههای آغازین خود برای عضویت در گروه پیشبینی شدهٔ حواریون انتخاب کند. یوحنا لب به سخن گشود و پرسید: ”اما استاد، آیا این شش مرد به میان ما خواهند آمد و با ما که از هنگامِ رود اردن با تو بودهایم و به منظور کسب آمادگی برای این کار، یعنی نخستین تلاشمان برای پادشاهی، به همهٔ آموزشهای تو گوش دادهایم، در همه چیز به طور مساوی سهیم خواهند بود؟“ و عیسی پاسخ داد: ”آری، یوحنا، مردانی را که شما انتخاب میکنید با ما یگانه خواهند شد، و شما هر آنچه را که به پادشاهی مربوط میشود به آنها آموزش خواهید داد، حتی بدان گونه که من به شما آموزش دادهام.“ عیسی بعد از گفتن این سخنان، آنها را ترک کرد.

آن شش تن برای رفتن به کارشان از هم جدا نشدند تا این که در بحث پیرامون آموزش عیسی که هر یک از آنها باید یک حواری جدید را انتخاب کند حرفهای زیادی رد و بدل کردند. اندرز آندریاس سرانجام غالب گشت، و آنها عازم کارشان شدند. آندریاس در محتوا چنین گفت: ”استاد درست میگوید؛ برای انجام این کار تعداد ما بسیار اندک است. نیاز به آموزگاران بیشتر است، و استاد اعتماد زیادی به ما نشان داده است، زیرا انتخاب این شش حواری جدید را به عهدهٔ ما گذاشته است.“ در این بامداد، همینطور که آنها از هم جدا شدند که به کارشان بروند، در هر قلبی قدری افسردگی پنهان وجود داشت. آنها میدانستند که دلشان برای عیسی تنگ خواهد شد، و علاوه بر ترس و واهمهشان، این راهی نبود که آنها آغاز پادشاهی آسمانی را تصور کرده بودند.

مقرر شده بود که این شش تن به مدت دو هفته کار کنند، و بعد از آن برای انجام یک گفتگو به منزل زِبِدی بازگردند. در این اثنا عیسی برای دیدار یوسف و شمعون و سایر اعضای خانوادهاش که در آن نزدیکی زندگی میکردند به ناصره رفت. عیسی هر کاری را که از نظر انسانی ممکن بود و با وقف او به انجام خواست پدرش سازگار بود انجام داد تا اعتماد و مهر خانوادهاش را حفظ کند. او در این مورد وظیفهاش را به طور کامل و بیشتر انجام داد.

در حالی که حواریون در حال انجام این مأموریت در بیرون بودند، عیسی دربارهٔ یحیی که اکنون در زندان بود بسیار فکر کرد. وسوسهٔ زیادی وجود داشت که او برای رهایی وی از قدرتهای بالقوهٔ خود استفاده کند، اما یک بار دیگر او خود را به ”انتظار برای خواست پدر“ سپرد.

2- انتخاب شش تن

این نخستین سفر بشارتی شش تن کاملاً موفقیتآمیز بود. آنها همگی ارزش زیاد تماس مستقیم و شخصی با انسانها را کشف کردند. آنها با این درک کاملتر نزد عیسی بازگشتند که در نهایت، مذهب یک امر صرفاً و کاملاً *تجربهٔ شخصی* است. آنها شروع کردند حس کنند که چقدر مردم عادی برای شنیدن کلمات آرامشبخش مذهبی و شادیبخش معنوی مشتاقند. هنگامی که آنها به گرد عیسی جمع شدند، همگی میخواستند به یکباره صحبت کنند، اما آندریاس مسئولیت این

کار را به عهده گرفت، و آنها را یک به یک فراخواند. آنها گزارشات رسمی خود را به استاد عرضه نمودند و نامزدهای خود برای شش حواری جدید را ارائه کردند.

بعد از این که هر مرد انتخاب خود را برای گروه جدید حواریون ارائه کرد، عیسی از همهٔ افراد دیگر پرسید که به نامزدها رأی بدهند؛ از این رو همهٔ شش حواری جدید توسط کلیهٔ شش حواری قدیمی‌تر به طور رسمی مورد پذیرش قرار گرفتند. سپس عیسی اعلام کرد که همهٔ آنها از این کاندیداها دیدار خواهند کرد و آنها را به خدمت فرا خواهند خواند.

حواریونِ به تازگی انتخاب شده اینها بودند:

1- *متی لاوی*، مالیات‌گیر کفرناحوم، که دفترش درست در شرق شهر، نزدیک مرزهای باتانیا بود. او توسط آندریاس انتخاب شد.

2- *توماس دیدیموس*، یک ماهیگیر تاریچیا و روزگاری نجار و سنگ‌کار جَدَرا بود. او توسط فیلیپ انتخاب شد.

3- *یعقوب حَلفی*، یک ماهیگیر و کشاورز خِرِسا، توسط یعقوب زبدی انتخاب شد.

4- *یهودای حَلفی*، برادر دوقلوی یعقوب حَلفی، که او نیز یک ماهیگیر بود و توسط یوحنا زِبِدی انتخاب شد.

5- *شمعون غیور* یک افسر بلندمرتبه در سازمان میهن پرستان غیوران بود. این مقامی بود که او رها کرد تا به حواریون عیسی بپیوندد. شمعون پیش از پیوستن به غیوران یک تاجر بود. او توسط پطرس انتخاب شد.

6- *یهودای اسخریوطی* تنها پسر یک پدر و مادر ثروتمند یهودی بود که در اریحا زندگی می‌کردند. او به یحیی تعمید دهنده پیوسته بود، و والدینِ صدوقی او وی را عاق کرده بودند. او در این نواحی به دنبال کار می‌گشت که حواریون عیسی او را پیدا کردند، و عمدتاً به دلیل تجربه‌اش با امور مالی، نَتَنائیل از او دعوت کرد که به صفوف آنها بپیوندد. یهودای اسخریوطی تنها فرد اهل یهودیه در میان دوازده حواری بود.

عیسی یک روز کامل را با این شش تن گذراند، به پرسشهای آنها پاسخ گفت و به جزئیات گزارشات آنها گوش داد، زیرا آنها تجارب جالب و سودمند بسیاری برای گفتن داشتند. آنها اکنون خرد طرح استاد برای فرستادنشان به کار به یک شیوهٔ ساکت و شخصی پیش از آغاز نمودن تلاشهای علنی آشکارتر خویش را می‌دیدند.

3- فراخواندن متی و شمعون

روز بعد عیسی و این شش تن به دیدار متی مالیات‌گیر رفتند. متی منتظر آنها بود. او پس از این که حسابهایش را مورد موازنه قرار داد آماده شد تا امور دفتر کارش را به برادرش تحویل دهد. همینطور که آنها به دفتر مالیات نزدیک شدند، آندریاس با عیسی گام به پیش نهادند. عیسی به صورت متی نگاه کرد و گفت: ”مرا دنبال کن.“ و او از جا برخاست و با عیسی و حواریون به منزلش رفت.

متی در رابطه با ضیافتی که برای آن شب ترتیب داده بود به عیسی گفت، حداقل این که اگر عیسی تأیید کند و رضایت دهد که مهمان افتخاری باشد، مایل است چنین شامی را به خانواده و دوستان او بدهد. و عیسی رضایتش را با تکان دادن سر نشان داد. سپس پطرس متی را به کناری برد و توضیح داد که فردی به نام شمعون را دعوت کرده که به حواریون بپیوندد و رضایت او را به دست آورد که شمعون نیز به این ضیافت دعوت شود.

بعد از یک ناهارِ وقت ظهر در منزل متی، آنها همگی با پطرس رفتند تا شمعونِ غیور را دعوت کنند. آنها او را در مکان قدیمی کارش که اکنون توسط پسر برادرش اداره می‌شد پیدا کردند. هنگامی که پطرس عیسی را نزد شمعون برد، استاد به این میهن پرست آتشین مزاج خوشامد گفت و فقط گفت: ”مرا دنبال کن.“

آنها همگی به منزل متی بازگشتند و تا وقت وعدهٔ غذای عصر دربارهٔ سیاست و مذهب در آنجا بسیار گفتگو کردند. خانوادهٔ لاوی مدتها درگیر تجارت و جمع‌آوری مالیات بودند؛ از این رو بسیاری از مهمانان که توسط متی به این ضیافت دعوت شده بودند توسط فریسیان ”مالیات‌گیران و گناهکاران“ نامیده می‌شدند.

در آن روزها، هنگامی که یک ضیافت و پذیرایی از این نوع برای یک فرد برجسته برگزار می‌شد، برای تمام اشخاص علاقمند رسم بود که در اطراف اتاق ضیافت پرسه بزنند تا مهمانان را سر میز غذا مشاهده کنند و به گفتگوها و سخنرانیهای آدمهای سرشناس گوش دهند. از این رو، بیشتر فریسیانِ کفرناحوم به همین مناسبت برای مشاهدهٔ رفتار عیسی در این گردهمایی غیرمعمولِ اجتماعی حضور داشتند.

با پیش رفتن صرف شام، شادی و پایکوبی دعوت شدگان به اوج رسید، و به هر کس آنقدر خوش می‌گذشت که فریسیانِ ناظر به خاطر شرکت عیسی در چنین رویداد سرخوش و بی‌دغدغه در قلبشان شروع به انتقاد از او نمودند. بعداً در هنگام عصر، وقتی که آنها در حال گفتگو بودند، یکی از فریسیانِ شرورتر تا آنجا پیش رفت که از رفتار عیسی نزد پطرس انتقاد نمود. او گفت: ”چطور جرأت می‌کنی آموزش دهی که این مرد درستکار است، وقتی که او با مالیات‌گیران و گناهکاران غذا می‌خورد و بدین نحو در چنین صحنه‌هایی از لذت‌جوییِ سهل‌انگارانه حضور می‌یابد.“ پیش از آن که عیسی کسانی را که جمع شده بودند در هنگام خداحافظی برکت دهد، پطرس این انتقاد را در گوش او نجوا کرد. پس از این که عیسی شروع به سخن گفتن کرد، گفت: ”امشب با آمدن به اینجا در استقبال از پیوستن متی و شمعون به مشارکت روحانی ما، من خشنودم که شاهد سرخوشی و شادی اجتماعی شما باشم، اما شما باز باید بیشتر شادی کنید زیرا

بسیاری از شما به پادشاهی روحیِ پیش رو وارد خواهید شد و در آنجا از چیزهای خوب پادشاهی آسمانی بسیار بیشتر لذت خواهید برد. و برای شمایی که به خاطر آمدن من به اینجا و شادی کردن با این دوستان در قلبتان از من انتقاد می‌کنید، بگذارید بگویم که من آمده‌ام به ستم‌دیدگان اجتماعی، شادی و به اسیران اخلاقی، آزادی معنوی اعلام کنم. آیا لازم است به شما یادآوری کنم که آنهایی که سالم هستند به یک پزشک نیاز ندارند، بلکه آنهایی که بیمارند؟ من نیامده‌ام که درستکاران را فرا بخوانم، بلکه گناهکاران را.‘‘

و به راستی در میان تمام یهودیان این یک بینش عجیب بود: دیدن مردی نیک سرشت و با احساسات والامنشانه که آزادانه و شادمان با مردم عادی درآمیزد، حتی با توده‌های غیرمذهبی و لذت‌جو از مالیات‌گیران و گناهکاران معروف. شمعون غیور مایل بود که در این گردهمایی در منزل متی یک سخنرانی انجام دهد، اما آندریاس که می‌دانست عیسی نمی‌خواهد پادشاهی پیش رو با جنبش زیلوتها اشتباه گرفته شود، او را قانع کرد که از انجام هر اظهار نظر علنی خودداری ورزد.

عیسی و حواریون آن شب در منزل متی ماندند، و همینطور که مردم به منزلشان می‌رفتند، فقط دربارهٔ یک چیز صحبت می‌کردند: خوبی و صمیمیت عیسی.

4- فرا خواندن دوقلوها

در هنگام بامداد کلیهٔ نه نفر آنها با قایق به خِرسا رفتند تا فراخوانی رسمی دو حواری بعدی، یعقوب و یهودا، پسران دوقلوی حَلفی، کاندیدهای یعقوب و یوحنا زبدی را به انجام رسانند. دوقلوهای ماهیگیر در انتظار عیسی و حواریونش بودند و از این رو در ساحل منتظر آنها بودند. یعقوب زبدی استاد را به ماهیگیران خِرسا عرضه نمود، و عیسی با خیره شدن به آنها سرش را تکان داد و گفت: ’’مرا دنبال کنید.‘‘

آن بعد از ظهر، که آنها با هم گذراندند، عیسی در رابطه با شرکت در مجالس سرورآمیز به طور کامل به آنها رهنمود داد، و سخنان خود را با این گفتار خاتمه داد: ’’کلیهٔ مردان برادران من هستند.‘‘ پدر آسمانی من از هیچ مخلوق آفریدهٔ ما نفرت ندارد. پادشاهی آسمانی به روی تمامی مردان و زنان گشوده است. هیچ کس نمی‌تواند درِ بخشش را به روی هر روان گرسنه که به دنبال ورود به آن است ببندد. ما در وقت شام با همهٔ آنهایی که مشتاق شنیدن دربارهٔ پادشاهی هستند خواهیم نشست. همینطور که پدر آسمانی ما به انسانها می‌نگرد، همه یکسان هستند. از این رو از پاره کردن نان با فریسی یا گناهکار، صدوقی یا مالیات‌گیر، رومی یا یهودی، غنی یا فقیر، آزاد یا برده، امتناع نکنید. درِ پادشاهی برای کلیهٔ کسانی که مایلند حقیقت را بدانند و خداوند را بیابند به طور کامل گشوده است.‘‘

آن شب در یک شام ساده در منزل حلفی، برادران دوقلو به خانوادهٔ گروه حواریون پذیرفته شدند. بعداً در هنگام عصر، عیسی در رابطه با منشأ، ماهیت، و سرنوشت ارواح ناپاک نخستین درس

را به حواریونش داد، اما آنها نمی‌توانستند معنی آنچه را که او به آنها گفت درک کنند. آنها این را بسیار آسان می‌یافتند که عیسی را دوست بدارند و تحسین کنند، اما فهم بسیاری از آموزشهای او را بسیار دشوار می‌یافتند.

بعد از یک شب استراحت، تمام گروه که اکنون تعدادشان یازده تن بود از طریق قایق به تاریچیا رفتند.

5- فراخواندن توماس و یهودا

توماسِ ماهیگیر و یهودای سرگردان در بارانداز قایقهای ماهیگیری در تاریچیا با عیسی و حواریون ملاقات کردند و توماس گروه را به منزلش که در آن نزدیکی بود هدایت کرد. اکنون فیلیپ توماس را به عنوان کاندیدای خود برای گروه حواریون عرضه نمود و نَتَنائیل یهودای اسخریوطیِ اهل یهودیه را برای افتخارات مشابه ارائه کرد. عیسی به توماس نگاه کرد و گفت: ”توماس، تو فاقد ایمان هستی؛ با این وجود، من تو را می‌پذیرم. مرا دنبال کن.“ استاد به یهودای اسخریوطی گفت: ”یهودا، ما همگی یک بدن هستیم، و همینطور که تو را به جمعمان می‌پذیرم، دعا می‌کنم که همیشه به برادران جلیلی خویش وفادار باشی. مرا دنبال کن.“

پس از این که آنها تجدید قوا کردند، عیسی دوازده تن را برای مدتی جدا ساخت تا با آنها دعا کند و پیرامون سرشت و کار روح‌القدس به آنها آموزش دهد، اما باز آنها عمدتاً نتوانستند معنی آن حقایق شگفت‌آور را که او تلاش کرد به آنان آموزش دهد بفهمند. یکی یک نکته را درک می‌کرد و دیگری نکتهٔ دیگر را می‌فهمید، اما هیچیک از آنها نتوانستند تمامی آموزش او را بفهمند. آنها همیشه این اشتباه را مرتکب می‌شدند که آموزشهای نوین عیسی را در اَشکال قدیمی اعتقاد مذهبی‌شان بگنجانند. آنها نمی‌توانستند این ایده را درک کنندکه عیسی آمده بود آموزش نوینی از نجات را اعلام کند و یک راه جدید یافتن خداوند را برقرار سازد؛ آنها درک نمی‌کردند که او **خود** یک آشکارسازی نوین پدر آسمانی بود.

روز بعد عیسی دوازده حواری خود را کاملاً تنها گذاشت؛ او می‌خواست که آنها با هم آشنا شوند و مایل بود که آنها تنها باشند تا دربارهٔ آنچه که به آنها آموزش داده بود گفتگو کنند. استاد برای وعدهٔ غذای عصر بازگشت، و در طول ساعات بعد از شام دربارهٔ خدمت سرافیمها با آنها گفتگو کرد، و برخی از حواریون آموزش او را فهمیدند. آنها برای یک شب استراحت کردند و روز بعد با قایق عازم کفرناحوم شدند.

زِبِدی و سالومه رفته بودند تا با پسرشان داوود زندگی کنند تا بدین طریق ممکن شود که منزل بزرگشان به عیسی و دوازده حواری او تحویل داده شود. عیسی در اینجا یک سبت آرام را با پیام‌آوران انتخابیش گذراند؛ او طرحهایش برای اعلام پادشاهی را با دقت تشریح کرد و اهمیت اجتناب از هر گونه برخورد با مراجع مدنی را به طور کامل توضیح داد. او گفت: ”اگر قرار شد حکمرانان مدنی مورد نکوهش واقع شوند، این کار را به من واگذار کنید. اطمینان حاصل کنید که

قیصر یا خدمتکارانش را مورد نکوهش قرار ندهید.“ همین عصر بود که یهودای اسخریوطی عیسی را به کناری کشید تا بپرسد چرا برای بیرون آوردن یحیی از زندان کاری انجام نشد. و یهودا از رویکرد عیسی به طور کامل خشنود نبود.

6- هفتهٔ آموزش شدید

هفتهٔ بعد به یک برنامهٔ آموزشی شدید اختصاص یافت. هر روز شش حواری جدید در آمادگی برای کار پادشاهی، برای یک مرور دقیق از تمامی آنچه که آموخته و تجربه کرده بودند به دستان کاندید کنندگان مربوطهٔ خویش سپرده می‌شدند. حواریون قدیمی‌تر برای استفادهٔ شش حواری جدیدتر، آموزشهای عیسی تا آن ساعت را با دقت مرور می‌کردند. عصرها همهٔ آنها در باغ زبدی جمع می‌شدند تا آموزش عیسی را دریافت کنند.

در این هنگام بود که عیسی تعطیل میان هفته را برای استراحت و تفریح برقرار کرد. و آنها این طرح استراحت برای یک روز در هر هفته را در سرتاسر باقیماندهٔ زندگی مادی خویش دنبال نمودند. به عنوان یک قاعدهٔ کلی، آنها هرگز فعالیتهای معمول خویش را در چهارشنبه انجام نمی‌دادند. در این تعطیل هفتگی عیسی معمولاً خود را از آنها دور می‌کرد و می‌گفت: ”فرزندان من، یک روز را به تفریح بپردازید. خود را از کارهای دشوار پادشاهی فراغت دهید و از تجدید قوایی که از بازگشت به حرفه‌های پیشین شما یا از کشف انواع جدید فعالیتهای تفریحی می‌آید لذت ببرید.“ در حالی که عیسی در این دوره از زندگی زمینی خویش در واقع این روز استراحت را الزام‌آور نکرد، مطابق این طرح عمل کرد، زیرا می‌دانست برای دستیاران بشریش از همه بهتر بود. عیسی، آموزگار — استاد — بود؛ دستیاران او، شاگردانش — رسولان — بودند.

عیسی تلاش کرد تفاوت میان آموزشهایش و *زندگیش در میان آنان* و آموزشهایی را که ممکن بود متعاقباً *دربارهٔ* او به وجود آیند برای حواریونش روشن سازد. عیسی گفت: ”پادشاهی من و بشارتی که به آن مربوط است بار پیام شما خواهد بود. به موعظه کردن *دربارهٔ* من و *دربارهٔ* آموزشهای من به حاشیه نروید. بشارت پادشاهی را اعلام کنید و آشکارسازی من پیرامون پدر آسمانی را توصیف کنید، اما به بیراهه‌های ایجاد نمودن افسانه‌ها و ساختن یک فرقه که به اعتقادات و آموزشهایی *دربارهٔ* اعتقادات و آموزشهای من مربوط است به گمراهی کشانیده نشوید.“ اما باز آنها نفهمیدند که چرا او بدین گونه سخن گفت، و هیچکس جرأت نکرد بپرسد که چرا او بدین گونه به آنها آموزش داد.

در این آموزشهای اولیه عیسی تلاش کرد تا جایی که ممکن است از جر و بحث با حواریونش اجتناب کند، به جز آن مواردی که به برداشتهای خطاآمیز پیرامون پدر آسمانی او مربوط می‌شد. در کلیهٔ این موارد او هرگز در تصحیح اعتقادات اشتباه درنگ نکرد. در زندگیِ پس- تعمید عیسی در یورنشیا فقط *یک* انگیزه وجود داشت، و آن یک آشکارسازی بهتر و حقیقی‌تر از پدر بهشتی او بود؛ او پیشتاز راه نوین و بهتر به سوی خدا بود، راه ایمان و عشق. اندرز او به

حواریون همیشه این بود: ”بروید به دنبال گناهکاران بگردید؛ شکسته دلان را پیدا کنید و مضطربان را تسلی دهید.“

عیسی یک درک کامل از شرایط داشت؛ او از نیروی نامحدودی برخوردار بود که می‌توانست در پیشبرد مأموریتش به کار گرفته شود، اما او از وسیله‌ها و شخصیتهایی که بیشترِ مردم ناکافی تلقی می‌کردند و به آنها به صورت غیرمهم می‌نگریستند کاملاً خشنود بود. او درگیرِ مأموریتی بود که از امکانات شگرفِ عظیمی برخوردار بود، اما او اصرار داشت که به آرام‌ترین و عادی‌ترین شکل به کار پدرش ادامه دهد؛ او از نمایش هر گونه قدرت اکیداً اجتناب می‌کرد. و اکنون او در نظر داشت که حداقل برای چندین ماه با دوازده حواری خویش در حول و حوش دریای جلیل بی‌سر و صدا کار کند.

7- یک ناامیدی دیگر

عیسی برای یک کارزار بی‌سر و صدای بشارتی پنج ماههٔ کار شخصی برنامه‌ریزی کرده بود. او به حواریون نگفت که این کار چه مدت طول خواهد کشید؛ آنها هفته به هفته کار می‌کردند. و در اوایل این نخستین روز هفته، درست وقتی که او قصد داشت این را به دوازده حواری خویش اعلام کند، شمعون پطرس، یعقوب زِبِدی، و یهودای اسخریوطی آمدند تا با او یک گفتگوی خصوصی داشته باشند. پطرس بعد از این که عیسی را به کناری کشید، جسورانه گفت: ”استاد، ما با درخواست یارانمان می‌آییم تا بپرسیم آیا وقت آن نرسیده است که به پادشاهی وارد شویم. و آیا در کفرناحوم پادشاهی را اعلام خواهی کرد، یا این که باید به اورشلیم برویم؟ و کی هر یک از ما از رتبه‌هایی که در برقراری پادشاهی با تو اشغال خواهیم کرد آگاهی خواهیم یافت؟“ و پطرس قصد داشت که سؤالات بیشتری بپرسد، اما عیسی دستش را به نشانهٔ هشدار بلند کرد و او را متوقف ساخت. و عیسی به حواریون دیگر که در فاصلهٔ نزدیک ایستاده بودند اشاره کرد که به آنها بپیوندند و گفت: ”فرزندان کوچک من، تا کی باید با شما مدارا کنم! آیا برای شما روشن نساخته‌ام که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست؟ بارها به شما گفته‌ام که من نیامده‌ام بر تخت سلطنت داوود بنشینم، و اکنون چگونه است که می‌پرسید هر یک از شما در پادشاهی پدر چه مکانی را اشغال خواهید کرد؟ آیا نمی‌توانید درک کنید که شما را به عنوان سفیران یک پادشاهی معنوی فرا خوانده‌ام؟ آیا نمی‌فهمید که به زودی، بسیار زود، باید مرا در دنیا و در اعلام پادشاهی نمایندگی کنید، حتی بدان گونه که من اکنون پدرم را که در آسمان است نمایندگی می‌کنم؟ آیا می‌تواند چنین باشد که من شما را به عنوان پیام‌آوران پادشاهی برگزیده‌ام و آموزش داده‌ام، و باز شما سرشت و اهمیت این پادشاهی آینده را که در قلب انسانها از برتری الهی برخوردار است درک نمی‌کنید؟ دوستان من، یک بار به من گوش کنید. این ایده را از اذهان خود دور کنید که پادشاهی من یک حکومت قدرت یا یک سلطنت جلال است. در واقع، به زودی تمام قدرتها در آسمان و در زمین به دستان من داده خواهند شد، اما خواست پدر این نیست که ما در این عصر از این عطیهٔ الهی برای جلال دادن خودمان استفاده کنیم. در عصری دیگر به راستی شما در قدرت و جلال با من خواهید نشست، اما اکنون برای ما لازم است که به خواست پدر تسلیم شویم و با اطاعت فروتنانه پیش برویم و خواست او را در زمین اجرا کنیم.“

یک بار دیگر دستیاران او شوکه و متحیر شدند. عیسی آنها را دو به دو به کناری فرستاد تا دعا کنند و از آنها خواست که در هنگام ظهر نزد او بازگردند. در این پیش از ظهرِ حیاتی هر یک از آنها به دنبال یافتن خدا بود، و هر یک تلاش کرد که به دیگری روحیه دهد و او را قوت بخشد، و به همان گونه که عیسی از آنان خواسته بود آنها نزد او بازگشتند.

عیسی اکنون آمدن یحیی، تعمید در رود اردن، جشن ازدواج در قانا، انتخاب اخیر شش تن، و جدا شدن برادران خودش در جسم از آنها را برای آنان بازگو نمود، و به آنها هشدار داد که دشمن پادشاهی نیز به دنبال این است که آنها را دور سازد. بعد از این گفتگوی کوتاه ولی مهم، همهٔ حواریون از جا برخواستند تا تحت رهبری پطرس وفاداری ابدی خود را به استادشان اعلام کنند و متعهد شوند که به پادشاهی وفاداری بی‌چون و چرا داشته باشند، و بدان گونه که توماس بیان کرد: ”به این پادشاهی آینده، صرف نظر از این که چیست و حتی اگر به طور کامل آن را نمی‌فهمم.“ همهٔ آنها به راستی به *عیسی ایمان داشتند*، هر چند که آموزش او را به طور کامل نمی‌فهمیدند.

عیسی اکنون از آنها پرسید بین خود چقدر پول دارند؛ او همچنین سؤال کرد که برای خانواده‌هایشان چه تدارکی دیده‌اند. هنگامی که مشخص شد آنها برای تأمین مخارجشان برای دو هفته به سختی از پول کافی برخوردارند، او گفت: ”خواست پدر من این نیست که ما کارمان را بدین گونه آغاز کنیم. ما دو هفته اینجا در کنار دریا خواهیم ماند و ماهیگیری خواهیم کرد یا هر چه را که دستانمان برای انجام دادن بیابند انجام خواهیم داد؛ و در این اثنا، تحت هدایت آندریاس، نخستین حواری برگزیده، طوری خود را سازماندهی خواهید کرد که برای کار آیندهٔ خود هر چیز مورد نیاز را فراهم کنید، هم برای کار خدماتی شخصی کنونی و نیز هنگامی که بعداً شما را به انجام موعظهٔ انجیل و آموزش ایمانداران منصوب می‌کنم.“ همهٔ آنها به واسطهٔ این سخنان به اندازهٔ زیاد مسرور شدند؛ این نخستین تفهیم روشن و صریح آنها بود که عیسی برنامه‌ریزی نمود تا بعدها به تلاشهای فعالتر و باشکوه‌تر علنی وارد شود.

حواریون باقیماندهٔ روز را صرف کامل ساختن سازماندهی خویش و تکمیل ساختن ترتیبات برای قایقها و تورها برای پرداختن به کار ماهیگیری در روز بعد نمودند، زیرا آنها همگی تصمیم گرفته بودند خود را وقف ماهیگیری کنند؛ اکثر آنها ماهیگیر بودند، حتی عیسی یک قایقران و ماهیگیر باتجربه بود. بسیاری از قایقهایی که آنها طی چند سال بعد استفاده کردند توسط دستان خود عیسی ساخته شده بودند. و آنها قایقهای خوب و قابل اطمینانی بودند.

عیسی به آنها فرمان داد که برای دو هفته خود را وقف ماهیگیری کنند، و اضافه کرد: ”و سپس شما می‌روید که صیاد انسانها شوید.“ آنها در سه گروه ماهیگیری کردند، و عیسی هر شب با یک گروه متفاوت بیرون می‌رفت. و آنها همگی از همنشینی با عیسی بسیار لذت می‌بردند! او یک ماهیگیر خوب، یک مصاحب بشاش، و یک دوست الهام‌بخش بود؛ هر چه بیشتر آنها با او کار می‌کردند، بیشتر او را دوست می‌داشتند. یک روز متی گفت: ”هر چه بیشتر برخی آدمها را درک می‌کنی، کمتر آنها را تحسین می‌کنی، اما در رابطه با این مرد، حتی هر چه کمتر او را می‌فهمم، بیشتر او را دوست می‌دارم.“

این طرح ماهیگیری برای دو هفته و بیرون رفتن برای انجام کار شخصی از جانب پادشاهی برای دو هفته، برای بیش از پنج ماه دنبال شد، حتی تا پایان این سال 26 بعد از میلاد مسیح، تا بعد از توقف آن اذیت و آزارهای ویژه که بر ضد شاگردان یحیی، به دنبال زندانی شدن او انجام یافته بود.

8- نخستین کار دوازده تن

بعد از جمع‌آوری وجوه به دست آمده از دو هفته ماهیگیری، یهودای اسخریوطی، همان کسی که برای عمل کردن به عنوان صندوقدار دوازده تن انتخاب شده بود، وجوه حواریون را به شش سهم مساوی تقسیم نمود. پول برای مراقبت از خانواده‌های وابسته از پیش فراهم شده بود. و سپس نزدیک به اواسط اوت، در سال 26 بعد از میلاد مسیح، آنها دو به دو عازم مناطق کار که توسط آندریاس تعیین شده بود شدند. عیسی دو هفتهٔ اول را با آندریاس و پطرس بیرون رفت، دو هفتهٔ دوم را با یعقوب و یوحنا، و به همین ترتیب با دوتاهای دیگر به ترتیب انتخابشان. پیش از آن که او آنها را برای آغاز خدمت عمومی‌شان فرا بخواند بدین ترتیب توانست با هر دو نفرشان حداقل یک بار بیرون برود.

عیسی به آنها آموزش داد که بخشش گناهان از طریق *ایمان به خداوند* را بدون کفاره یا قربانی موعظه کنند، و این که پدر آسمانی همهٔ فرزندانش را با مهر یکسانِ جاودان دوست دارد. او به حواریونش فرمان داد که از بحث پیرامون این موارد اجتناب کنند:

1- کار و زندانی شدن یحییِ تعمید دهنده.

2- صدا در تعمید. عیسی گفت: ”فقط آنهایی که صدا را شنیدند می‌توانند به آن اشاره کنند. فقط دربارهٔ آنچه که از من شنیدید صحبت کنید؛ دربارهٔ شایعات صحبت نکنید.“

3- تبدیل کردن آب به شراب در قانا. عیسی به طور جدی این را از آنها خواست. او گفت: ”به هیچکس دربارهٔ آب و شراب نگویید.“

آنها در طول این پنج یا شش ماه که طی آن هر دو هفته در میان به عنوان ماهیگیر کار می‌کردند لحظات شگفت‌آوری داشتند. آنها از این طریق برای تأمین خودشان در صحنه برای هر دو هفتهٔ بعدِ کار بشارتی برای پادشاهی پول کافی به دست می‌آوردند.

مردم عادی از آموزش و کار خدماتی عیسی و حواریونش در شگفتی بودند. آموزگاران شرعیات یهود مدتها به یهودیان آموزش داده بودند که ناآموخته‌ها نمی‌توانند پارسا یا درستکار باشند. اما حواریون عیسی هم پارسا و هم درستکار بودند؛ با این وجود آنها از بخش زیادی از دانشِ آموزگاران شرعیات یهود و خرد دنیا با شادی بی‌اطلاع بودند.

عیسی تفاوت میان توبه از طریق کارهای نیک را بدان گونه که توسط یهودیان آموزش داده می‌شد و تغییر عقیده از طریق ایمان — تولد نو — را که او به عنوان بهای پذیرش به پادشاهی لازم می‌دانست برای حواریونش روشن ساخت. او به حواریونش آموزش می‌داد که ایمان تنها شرط ورود به پادشاهی پدر است. یحیی "توبه را برای گریز از خشمی که خواهد آمد" به آنها آموزش داده بود. عیسی اینطور آموزش می‌داد که "*ایمان*، درِ گشوده برای ورود به مهر کنونی، کامل، و جاودان خداوند است." عیسی مثل یک پیامبر صحبت نمی‌کرد، یعنی همانند کسی که برای اعلام نمودن کلام خداوند می‌آید. گویی او مثل کسی که دارای مرجعیت است دربارهٔ خودش صحبت می‌کرد. عیسی به دنبال این بود که اذهان آنها را از جستجو برای معجزه، به یافتن یک تجربهٔ واقعی و شخصی در رضایت و اطمینان از سکنی گزیدن روح مهرآمیز و لطف و برکت نجات دهندهٔ خداوند تغییر مسیر دهد.

حواریون در همان اوان پی بردند که استاد برای **هر** موجود بشری که ملاقات می‌کرد یک احترام عمیق و ملاحظهٔ دلسوزانه داشت، و آنها به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر این توجه یکسان و تغییرناپذیر که او به گونه‌ای بسیار یکنواخت به همه نوع مردان، زنان، و کودکان نشان می‌داد قرار گرفتند. او در وسط یک بحث عمیق درنگ می‌کرد تا بیرون برود و در جاده به یک زن در حال گذر که بدن و روانش گرانبار بود شادباش بگوید. او یک گفتگوی جدی با حواریونش را قطع می‌کرد تا با یک کودک مزاحم دوستی برقرار کند. هیچگاه به نظر نمی‌رسید چیزی همچون *خود انسان* که بر حسب تصادف در حضور بلافصل عیسی بود برای او چنان از اهمیت برخوردار باشد. او استاد و آموزگار بود، اما او بیشتر بود — او همچنین یک دوست و همسایه، و یک رفیق باادراک بود.

اگر چه تدریس عمومی عیسی عمدتاً شامل تمثیلها و گفتارهای کوتاه بود، او به گونه‌ای تغییرناپذیر از طریق پرسش و پاسخ به حواریون خود درس می‌داد. او در طول گفتارهای بعدی عمومی خود همیشه درنگ می‌کرد تا به پرسشهای صادقانه پاسخ دهد.

حواریون در ابتدا به واسطهٔ رفتار عیسی با زنان شوکه می‌شدند، اما در همان اوان به آن عادت کردند؛ او این را برای آنان کاملاً روشن ساخت که در پادشاهی باید زنان با مردان حقوق برابر داشته باشند.

9- پنج ماه آزمایش

این دورهٔ نسبتاً یکنواختِ یکی در میان ماهیگیری و کار شخصی، نشان داد که یک تجربهٔ طاقت‌فرسا برای دوازده حواری بود، اما آنها در این آزمایش پایداری نشان دادند. آنها با تمام غر زدنها، تردیدها، و نارضایتی‌های گذرایشان به پیمان جانفشانی و وفاداریشان به استاد ثابت قدم باقی ماندند. رابطهٔ شخصی آنها با عیسی در طول این ماههای آزمایش چنان او را برای آنها عزیز داشت که آنها همگی (به جز یهودای اسخریوطی) حتی در ساعتهای تاریک آزمون و مصلوب شدن به او وفادار و صادق باقی ماندند. در واقع مردان راستین به سادگی نمی‌توانستند

یک آموزگار مورد تقدیس و احترام همچون عیسی را که با آنان بسیار نزدیک زندگی کرده بود و برای آنها چنان جانفشانی کرده بود ترک کنند. در طول ساعات تاریک مرگ استاد، در قلبهای این حواریون، به واسطهٔ حرمت به فقط یک احساس خارق‌العادهٔ بشری — احساس متعالی **دوستی** و وفاداری —آیا همه گونه استدلال، داوری، و منطق به کنار گذاشته شد. این پنج ماه کار با عیسی موجب شد که هر یک از این حواریون او را به عنوان بهترین دوستی که در تمام دنیا دارند تلقی کنند. و این احساس بشری بود، نه آموزشهای عالی او یا کارکردهای شگفت‌آورش، که تا بعد از رستاخیر و از سرگیریِ اعلام بشارت پادشاهی، آنها را متحد نگاه داشت.

نه فقط این ماههای کارِ بی‌سر و صدا یک آزمون بزرگ برای حواریون بود، آزمونی که از آن جان به در بردند، بلکه این دورهٔ فقدان فعالیت همگانی یک آزمون بزرگ برای خانوادهٔ عیسی بود. تا هنگامی که عیسی آماده شد کار عمومیش را آغاز کند، تمام خانواده‌اش (به جز روت) عملاً او را ترک کرده بود. فقط طی چند فرصتِ اندک آنها تلاش کردند با او متعاقباً تماس برقرار کنند، و آن هم به این دلیل که او را متقاعد سازند با آنها به خانه بازگردد، زیرا آنها نزدیک بود باور کنند که او عقلش را از دست داده است. آنها به سادگی نمی‌توانستند فلسفهٔ او را درک کنند یا آموزش او را بفهمند؛ این برای آنهایی که از جسم و خون خودش بودند تماماً زیاده از حد بود.

حواریون به کار شخصی خود در کفرناحوم، بیت‌صیدا – جولیاس، خورَزین، جِراسا، هیپوس، مَجدل، قانا، بیت‌لحم در جلیل، جُتاپاتا، رامه، صَفَت، گیسکالا، جَدَرا، و اَبیلا ادامه دادند. علاوه بر این شهرکها آنها در بسیاری دهکده‌ها و نیز در حومهٔ شهرها دست به تلاش زدند. تا پایان این دوره این دوازده تن طرحهای نسبتاً رضایتبخشی را برای مراقبت از خانواده‌های مربوطهٔ خود به انجام رساندند. بیشتر حواریون مزدوج بودند، برخی از آنها چندین فرزند داشتند، اما آنها چنان ترتیباتی را برای تأمین افراد خانهٔ خود داده بودند که با کمک اندکی از وجوه گروه حواریون می‌توانستند بدون نگرانی دربارهٔ بهروزی مالی خانواده‌های خویش تمام انرژیهای خود را وقف کار استاد کنند.

10- سازماندهی دوازده تن

حواریون در همان اوان خود را به شیوهٔ زیر سازماندهی کردند:

1- آندریاس، نخستین حواری انتخاب شده، به عنوان رئیس و سرپرست عمومی دوازده تن تعیین شد.

2- پطرس، یعقوب، و یوحنا به عنوان همراهان شخصی عیسی منصوب شدند. آنها موظف بودند روز و شب او را همراهی کنند، نیازهای فیزیکی و متفرقهٔ او را برآورده سازند، و در آن شبهای بیداری شبانه برای دعا و همدمی اسرارآمیز با پدر آسمانی همراه او باشند.

3- فیلیپ مهماندار گروه شد. وظیفهٔ او این بود که خوراک فراهم کند، و اطمینان حاصل کند که دیدارگران، و حتی توده‌های شنونده در لحظات مختلف چیزی برای خوردن داشته باشند.

4- نَتَنائیل به نیازهای خانواده‌های دوازده تن رسیدگی می‌کرد. او گزارشات مرتبی در رابطه با الزامات خانوادهٔ حواریون دریافت می‌کرد. او از یهودا که خزانه‌دار بود می‌خواست هر هفته برای آنهایی که نیاز داشتند پول بفرستد.

5- متی مسئول مالی گروه حواریون بود. وظیفهٔ او این بود که ببیند بودجه متعادل است و خزانه از نو پر شده است. اگر پولها برای تأمین هزینهٔ مشترک فراهم نمی‌شد، اگر کمکهای مکفی مالی برای تأمین مخارج گروه دریافت نمی‌شد، متی اختیار داشت که به این دوازده تن فرمان دهد برای مدتی به تورهای صید خود بازگردند. اما بعد از این که آنها کار همگانی خویش را آغاز کردند، این کار هرگز ضرورت نداشت؛ او برای تأمین مالی فعالیتهای آنها همیشه پول کافی در دستان خزانه‌دار داشت.

6- توماس مدیر برنامهٔ سفر بود. این مسئولیت به او محول شده بود که محل اقامت آنها را تهیه کند و به طور کلی مکانهایی را برای آموزش و موعظه انتخاب کند، و از این طریق یک برنامهٔ سفر آرام و سریع را تضمین نماید.

7- یعقوب و یهودا، پسران دوقلوی حَلفی به مدیریت توده‌ها گمارده شده بودند. کار آنها این بود که یک تعداد کافی از راهنمایان دستیار را تعیین کنند تا آنها را قادر سازد در طول موعظه در میان جمعیت نظم را حفظ کنند.

8- مسئولیت تفریح و سرگرمی به شمعون غیور محول شد. او برنامه‌های چهارشنبه را مدیریت می‌کرد و همچنین به دنبال این بود که هر روزه برای چند ساعت استراحت و سرگرمی تدارک ببیند.

9- یهودای اسخریوطی به عنوان خزانه‌دار منصوب شد. او کیف را حمل می‌کرد. او تمام هزینه‌ها را می‌پرداخت و مسئول حساب و کتاب بود. او هفته به هفته برای متی بودجه تخمین می‌زد و نیز به آندریاس گزارش هفتگی می‌داد. یهودا با اجازهٔ آندریاس پول مخارج را پرداخت می‌کرد.

این دوازده تن از هنگام سازماندهی اولیهٔ خویش تا زمان تجدید سازمان که به دلیل ترک یهودای خیانتکار ضرورت یافته بود بدین طریق عمل کردند. استاد و حواریونِ مریدِ او تا یکشنبه، 12 ژانویهٔ سال 27 بعد از میلاد مسیح به همین شیوهٔ ساده ادامه دادند، تا این که در این هنگام او آنان را فرا خواند و رسماً آنها را به عنوان سفیران پادشاهی و موعظه‌گرانِ خبر شعف‌انگیزِ آن منصوب نمود. و به زودی بعد از آن، آنها آماده شدند تا در نخستین تور موعظهٔ عمومیِ خویش به اورشلیم و یهودا عزیمت کنند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 139

دوازده حواری

این یک گواه گویا برای جذابیت و درستکاری حیات زمینی عیسی است که، گر چه او بارها امیدهای حواریونش را متلاشی ساخت و هر بلندپروازی آنها را برای ستایش شخصی پاره پاره نمود، فقط یک نفر او را ترک کرد.

حواریون دربارهٔ پادشاهی آسمان از عیسی آموختند، و عیسی دربارهٔ پادشاهی انسانها و سرشت بشری بدان گونه که در یورنشیا و در سایر کرات تکاملی زمان و فضا وجود دارد بسیار از آنها آموخت. این دوازده مرد نمایانگر انواع بسیار متفاوتی از خلق و خوی بشری بودند، و آنها از طریق آموزش *شبیه به هم* نشده بودند. بسیاری از این ماهیگیران جلیل در نتیجهٔ تغییر کیش اجباری جمعیت غیریهودیِ جلیل، یکصد سال پیش از آن، تیره‌های سنگینی از خون غیریهودی را حمل می‌کردند.

این اشتباه را در رابطه با حواریون مرتکب نشوید که آنها را در مجموع نادان و بی‌دانش پندارید. همگی آنها، به جز دوقلوهای حَلفی، فارغ‌التحصیلان مدارس کنیسه‌ها بودند. آنها در متون مقدس عبرانی و در بخش عمدهٔ دانش جاری آن روزگار به طور کامل آموزش یافته بودند. هفت تن از آنها فارغ‌التحصیلان مدارس کنیسه‌های کفرناحوم بودند، و هیچ مدرسهٔ یهودی بهتری در تمام جلیل وجود نداشت.

هنگامی که نگارشات شما به این پیام‌آوران پادشاهی به عنوان "افرادی عامی و آموزش ندیده" اشاره می‌کنند، منظور رساندن این ایده بود که آنها آدمهایی غیرروحانی بودند. آنها در دانش آموزگاران شرعیات یهود درس نیاموخته بودند و در روشهای تفسیر این آموزگاران از متون مقدس آموزش نیافته بودند. آنها فاقد به اصطلاح آموزش بالاتر بودند. در ایام امروز آنها قطعاً آموزش ندیده پنداشته می‌شدند، و در برخی از محافل جامعه حتی بی‌فرهنگ. یک چیز قطعی است: همهٔ آنها تحت برنامهٔ سختگیرانه و کلیشه‌ایِ آموزشی یکسان قرار نگرفته بودند. از نوجوانی به بعد، آنها از تجارب جداگانهٔ فرا گرفتنِ نحوهٔ زیستن بهره‌مند شده بودند.

1- آندریاس، نخستین انتخاب شده

آندریاس، رئیس گروه حواریونِ پادشاهی، در کفرناحوم به دنیا آمد. او بزرگترین کودک در یک خانوادهٔ پنج نفره بود که متشکل از خودش، برادرش شمعون، و سه خواهرش بودند. پدرش که اکنون فوت کرده بود، یک شریک زِبِدی در کار خشک کردن ماهی در بیت‌صیدا، بندرگاه ماهیگیری کفرناحوم، بود. هنگامی که آندریاس یک حواری شد، ازدواج نکرده بود ولی در منزل برادرِ متأهلش، شمعون پطرس، زندگی می‌کرد. هر دو آنها ماهیگیر و شریک یعقوب و یوحنا، پسران زبدی بودند.

در سال 26 بعد از میلاد مسیح، سالی که آندریاس به عنوان یک حواری انتخاب شد، 33 ساله بود، یک سالِ کامل مسن‌تر از عیسی و مسن‌ترین حواری. او از یک تیرهٔ عالی از نیاکان برآمده بود و توانمندترینِ فرد از میان دوازده تن بود. به جز در زمینهٔ سخنوری، او تقریباً در هر توانمندیِ قابل تصور با همیاران خود همتراز بود. عیسی هرگز به آندریاس یک اسم خودمانی، یک نام برادرانه، نداد. اما حتی همینطور که حواریون به زودی شروع کردند عیسی را استاد خطاب کنند، آندریاس را نیز با عبارتی که معادل رئیس بود می‌نامیدند.

آندریاس یک سازمانده خوب ولی یک مدیر بهتر بود. او یکی از افراد دایرهٔ درونیِ چهار حواری بود، اما انتصاب او توسط عیسی به عنوان سرپرست گروه حواریون، این را برای او ضروری ساخت که ضمن این که سه تای دیگر از همدمی بسیار نزدیک روحانی با استاد بهره‌مند می‌شدند، برای انجام وظیفه نزد برادرانش باقی بماند. آندریاس درست تا آخر سرپرست گروه حواریون باقی ماند.

اگر چه آندریاس هرگز یک موعظه‌گر مؤثر نبود، یک کارکن شخصی کارآمد بود. او میسیونر پیشگام پادشاهی بود، بدین لحاظ که به عنوان نخستین حواری انتخاب شده، فوراً برادرش شمعون را نزد عیسی آورد که متعاقباً یکی از بزرگترین موعظه‌گران پادشاهی گردید. آندریاس حامی اصلی سیاست عیسی در زمینهٔ به کار گرفتن برنامهٔ کار شخصی به عنوان ابزار آموزش دوازده تن به عنوان پیام‌آوران پادشاهی بود.

عیسی چه به طور خصوصی به حواریون آموزش می‌داد و چه به توده‌ها، آندریاس معمولاً در جریان آنچه رخ می‌داد قرار داشت؛ او یک مدیر اجرایی با درایت و یک سرپرست کارآمد بود. او در مورد هر امری که در معرض توجه او قرار داده می‌شد فوراً تصمیم می‌گرفت، مگر این که او مسئله را فراتر از حوزهٔ اختیاراتش قلمداد می‌کرد، که در این صورت آن را مستقیماً نزد عیسی می‌برد.

کاراکتر و خلق و خوی آندریاس و پطرس بسیار از هم متفاوت بود، اما در اعتبار دادن به آنها باید برای همیشه ثبت شود که آنها به گونه‌ای عالی با هم سازگاری داشتند. آندریاس هیچگاه نسبت به توانایی سخنوری پطرس حسود نبود. اغلب مشاهده نمی‌شود که یک مرد مسن‌تر همچون تیپ آندریاس چنین تأثیر عمیقی بر یک برادر جوانتر و با استعداد بگذارد. هیچگاه به نظر نمی‌رسید که آندریاس و پطرس حتی در کمترین حد نسبت به توانایی‌ها یا دستاوردهای یکدیگر حسود باشند. در اواخر عصر روز پنطیکاست، هنگامی که عمدتاً از طریق موعظهٔ پرانرژی و

الهام‌برانگیز پطرس، دو هزار روان به پادشاهی افزوده شد، آندریاس به برادرش گفت: ”من نتوانستم این کار را انجام دهم، اما خوشحالم که برادری دارم که توانست.“ و پطرس در پاسخ به او گفت: ”و اگر مرا نزد استاد نیاورده بودی و اگر در *نگاه داشتن* من نزد او مصمم نبودی، برای انجام این کار من اینجا نمی‌بودم.“ آندریاس و پطرس از این قاعده مستثنی بودند، و اثبات کردند که حتی برادران می‌توانند در صلح و آرامش با هم زندگی کنند و به گونه‌ای مؤثر با هم کار کنند.

بعد از پنطیکاست پطرس معروف شد، اما این هرگز آندریاسِ مسن‌تر را آزار نداد که طی باقیماندهٔ عمر خویش به عنوان ”برادرِ شمعون پطرس“ معرفی شود.

از میان همگی حواریون، آندریاس بهترین داور انسانها بود. حتی هنگامی که هیچیک از دیگران گمان نمی‌بردند که برای خزانه‌دار آنها اشکالی وجود دارد، او می‌دانست که در قلب یهودای اسخریوطی آشفتگی در حال شکل گرفتن است؛ اما او راجع به نگرانیهای خود به هیچیک از آنها چیزی نگفت. خدمت بزرگ آندریاس به پادشاهی در اندرز دادن به پطرس، یعقوب، و یوحنا در رابطه با انتخاب نخستین بشارتگرانی بود که برای اعلام بشارت خداوند اعزام شده بودند. او همچنین دربارهٔ سازماندهی امور اداری پادشاهی به این رهبران اولیه مشاوره می‌داد. آندریاس برای کشف منابع پنهان و استعدادهای نهفتهٔ جوانان توانایی زیادی داشت.

خیلی زود پس از معراج عیسی به عالم بالا، آندریاس نوشتن یک نگارش شخصی از بسیاری گفته‌ها و کنشهای استاد عزیمت کردهٔ خویش را آغاز نمود. بعد از مرگ آندریاس، رونوشت‌های دیگری از این نگاشتهٔ خصوصی انجام گرفتند و در میان آموزگاران آغازین کلیسای مسیحی آزادانه منتشر شدند. این یادداشتهای غیررسمی آندریاس متعاقباً ویرایش شدند، اصلاح شدند، تغییر داده شدند، و بر آنها اضافه شد، تا این که آنها یک روایت نسبتاً متوالی از زندگی استاد در زمین را تشکیل دادند. آخرین نسخه از میان این چند نسخهٔ تغییر داده شده و اصلاح شده، در حدود یکصد سال بعد از این که نسخهٔ اصلی توسط نخستین برگزیده از میان دوازده حواری نوشته شد، در اسکندریه با آتش نابود گردید.

آندریاس مردی با بینش روشن، اندیشهٔ منطقی، و عزمی راسخ بود، و قدرت فوق‌العادهٔ کاراکتر او در بر گیرندهٔ ثبات عالی او بود. نقصان خلق و خوی او کمبود شور و شوق او بود؛ او بارها نتوانست از طریق تحسین مدبّرانه یارانش را تشویق کند. و کم حرفی او در تمجید از دستاوردهای ارزشمند دوستانش ناشی از نفرت او از چاپلوسی و ریاکاری بود. آندریاس یکی از آن مردان چند هنره، متین، خود ساخته، موفق، و متواضع بود.

هر یک از حواریون عاشق عیسی بودند، اما این نیز حقیقت دارد که هر یک از دوازده تن به دلیل برخی ویژگیهای شخصیتی که برای هر حواری یک جاذبهٔ ویژه داشت جذب او شده بودند. آندریاس به دلیل صداقت باثبات عیسی و بزرگ‌منشی بی‌شائبهٔ او وی را تحسین می‌کرد. هنگامی که انسانها به یک باره عیسی را می‌شناختند، از این میل وافر برخوردار می‌شدند که او را با دوستانشان به اشتراک بگذارند؛ آنها به راستی می‌خواستند تمام دنیا او را بشناسد.

هنگامی که اذیت و آزارهای دوران بعد سرانجام حواریون را از اورشلیم پراکنده ساخت، آندریاس به ارمنستان، آسیای صغیر، و مقدونیه سفر کرد، و بعد از این که چندین هزار نفر را به پادشاهی آورد، سرانجام در پاترا در آچایا دستگیر و مصلوب گردید. دو روز کامل طول کشید تا این مرد تنومند روی صلیب جان داد، و در طول این ساعات سوگ‌بار، او به اعلام نمودن مژدهٔ نجات پادشاهی آسمان به گونه‌ای مؤثر ادامه داد.

2- شمعون پطرس

هنگامی که شمعون به حواریون پیوست، سی ساله بود. او متأهل بود، سه فرزند داشت، و در بیت‌صیدا، نزدیک کفرناحوم زندگی می‌کرد. برادر او، آندریاس، و مادر همسرش با او زندگی می‌کردند. پطرس و آندریاس هر دو ماهیگیران شریک پسران زِبِدی بودند.

پیش از آن که آندریاس شمعون را به عنوان دومین حواری به استاد معرفی کند، مدتی بود که او وی را می‌شناخت. هنگامی که عیسی به شمعون نام پطرس را داد، با یک لبخند این کار را انجام داد؛ بنا بود که این یک نوع اسم خودمانی باشد. شمعون برای تمام دوستانش کاملاً به صورت یک فرد غیرعادی و عجول شناخته شده بود. درست است که بعدها عیسی به این نامِ مستعارِ با احتیاط اعطا شده یک معنی جدید و مهم وصل نمود.

شمعون پطرس مردی کنشگرا بدون پیش اندیشی و یک خوش‌بین بود. او طوری بزرگ شده بود که به خود اجازه می‌داد در نشان دادن احساسات شدید آزادانه زیاده‌روی کند؛ او دائما با مشکل روبرو می‌شد، زیرا به سخن گفتن بدون فکر کردن ادامه می‌داد. این نوع بی‌فکری همچنین برای تمام دوستان و یارانش مشکلات بی‌وقفه ایجاد می‌کرد و موجب شد از سوی استادش چندین بار به طور ملایم مورد سرزنش قرار گیرد. تنها دلیلی که پطرس به واسطهٔ حرفهای بی‌فکرانهٔ خویش دچار مشکلات بیشتری نشد این بود که در همان اوان یاد گرفت پیش از آن که به انجام طرحهای علنی مبادرت ورزد دربارهٔ بسیاری از طرحها و نقشه‌های خود با برادرش آندریاس صحبت کند.

پطرس یک سخنران سلیس، شیوا و پرشور بود. او همچنین یک رهبر طبیعی و الهام‌برانگیز انسانها، یک اندیشمند سریع بود، اما یک استدلال کنندهٔ عمیق نبود. او پرسشهای بسیاری می‌پرسید، بیش از مجموع حواریون، و در حالی که اکثریت این پرسشها خوب و مربوط بودند، بسیاری از آنها بی‌فکرانه و نابخردانه بودند. پطرس یک ذهن ژرف نداشت، اما ذهنش را نسبتاً خوب می‌شناخت. از این رو او مردی با تصمیم سریع و عمل ناگهانی بود. در حالی که دیگران به خاطر دیدن عیسی در ساحل با شگفت‌زدگی گفتگو می‌کردند، پطرس برای دیدن استاد به وسط می‌پرید و تا ساحل شنا می‌کرد.

یک ویژگی که پطرس در عیسی بسیار تحسین می‌کرد ملایمت فوق‌العاده عالی او بود. پطرس هرگز از فکر کردن به بردباری عیسی خسته نمی‌شد. او این درس دربارهٔ بخشیدن خطاکار، نه تنها هفت بار بلکه هفتاد مرتبه هفت بار، را هرگز فراموش نکرد. او دربارهٔ این تأثیرات کاراکتر

بخشندهٔ استاد در طول آن روزهای تاریک و غم‌انگیز بلافاصله بعد از انکار بی‌فکرانه و غیرعمدی عیسی در حیات کاهن اعظم بسیار فکر کرد.

شمعون پطرس با نگرانی در نوسان بود؛ او به طور ناگهانی از یک حالت افراطی به افراط دیگر نوسان می‌کرد. ابتدا او اجازه نداد عیسی پاهایش را بشوید و سپس، با شنیدن پاسخ استاد التماس کرد که تماماً شسته شود. اما در نهایت، عیسی می‌دانست که عیب‌های پطرس سرچشمه در سر او داشتند و نه در قلبش. او یکی از غیرقابل توضیح‌ترین آمیزه‌های شجاعت و بزدلی بود که تاکنون در زمین وجود داشته است. نقطهٔ بزرگ قوت او وفاداری و دوستی بود. پطرس به راستی و حقیقتاً عیسی را دوست داشت. و با این وجود به رغم این قدرت رفیع وفاداری، او چنان بی‌ثبات و متغیر بود که اجازه داد یک دختر خدمتگزار او را تحریک کند که منکر سرور و استادش شود. پطرس می‌توانست در برابر اذیت و آزار و هر شکل دیگر از حملهٔ مستقیم ایستادگی کند، اما در برابر استهزا مأیوس می‌شد و عقب می‌نشست. هنگامی که او با یک حملهٔ رو در رو مواجه می‌گشت یک سرباز شجاع بود، اما وقتی که با یک حمله از پشت غافلگیر می‌شد یک بزدلِ از ترس کز کرده بود.

پطرس نخستین حواری عیسی بود که گام به پیش نهاد و از کار فیلیپ در میان سامریها و پولس در میان غیریهودیان دفاع کرد؛ با این وجود بعدها در انطاکیه هنگامی که با یهودی‌گرایانِ تمسخر کننده مواجه شد تغییر عقیده داد. او موقتاً از غیریهودیان کناره گرفت، و فقط نکوهش بی‌پروای پولس را بر سر خود فرود آورد.

او نخستین حواری بود که به بشریت و ربانیت توام عیسی با تمام قلب اعتراف کرد، و نخستین حواری — به جز یهودا — بود که او را انکار نمود. پطرس چندان یک رویاپرداز نبود، اما دوست نداشت که از ابرهای شعف و شور و شوق افراط وافر به دنیای ساده و بی‌روح واقعیت فرود آید.

او در دنبال نمودن عیسی، عملاً و ظاهراً، یا حرکت جمعیت را هدایت می‌کرد و یا از آنها عقب می‌افتاد — "با فاصلهٔ زیاد دنبال می‌کرد." اما او موعظه‌گر برجستهٔ دوازده تن بود؛ او به جز پولس بیش از هر یک مرد دیگر برای استقرار پادشاهی کار انجام داد، و در یک نسل پیام‌آوران پادشاهی را به چهار گوشهٔ زمین اعزام کرد.

او بعد از این که چند بار به طور شتابزده استاد را انکار کرد خود را باز یافت، و با هدایت دلسوزانه و فهیمانهٔ آندریاس راه بازگشت به سوی تورهای ماهیگیری را از نو راهبری نمود، ضمن این که حواریون در آنجا ماندند تا دریابند بعد از مصلوب شدن عیسی چه رخ خواهد داد. پس از این که او به طور کامل اطمینان یافت که عیسی او را بخشیده است و آگاهی یافت که از نو به جمع یاران استاد پذیرفته شده است، آتش پادشاهی چنان به طور تابناک در درون روانش شعله‌ور شد که برای هزاران تن که در تاریکی به سر می‌بردند به یک نور بزرگ و نجات دهنده تبدیل شد.

پس از ترک اورشلیم و پیش از این که پولس در میان کلیساهای غیریهودی مسیحی به روح رهبری کننده تبدیل شود، پطرس به طور گسترده سفر کرد و از کلیهٔ کلیساها از بابل تا قُرِنْتُس دیدار نمود. او حتی از بسیاری از کلیساهایی که توسط پولس برپا شده بودند دیدار نمود و به آنها خدمت کرد. اگر چه پطرس و پولس در خلق و خو و تحصیلات، و حتی در الهیات بسیار متفاوت بودند، برای برپایی کلیساها در طول سالهای بعدشان به گونه‌ای هماهنگ با هم کار کردند.

در موعظه‌هایی که بخشاً توسط لوقا و در انجیل مرقس ثبت شده، چیزی از سبک و آموزش پطرس نشان داده شده است. شیوهٔ نگارش قدرتمند او در نامه‌اش که به عنوان رسالهٔ اول پطرس شناخته شده بهتر نشان داده شده است؛ حداقل پیش از این که بعداً نامه توسط یک شاگرد پولس تغییر داده شود این امر صحت داشت.

اما پطرس به انجام این اشتباه اصرار ورزید که تلاش نمود یهودیان را متقاعد سازد که عیسی در نهایت، در واقع و به راستی همان نجات دهندهٔ یهودیان است. شمعون پطرس درست تا روز مرگش میان مفاهیم عیسی به عنوان نجات دهندهٔ یهودیان، مسیح به عنوان ناجی دنیا، و پسر انسان به عنوان آشکارسازی خداوند، پدر بامحبت تمام نوع بشر، همچنان در ذهنش دچار سردرگمی بود.

همسر پطرس یک زن بسیار توانا بود. او سالها به عنوان عضوی از گروه زنان به گونه‌ای قابل قبول کار کرد، و هنگامی که پطرس از اورشلیم بیرون رانده شد، او را در کلیهٔ سفرهایش به کلیساها و نیز در کلیهٔ سفرهای بشارتی او همراهی کرد. و روزی که شوهر نامور او زندگیش را تسلیم نمود، او در میدانی در روم به میان حیوانات وحشی پرتاب شد.

و از این رو این مرد، پطرس، یک یار صمیمی عیسی، یکی از افراد دایرهٔ درونی، از اورشلیم بیرون رفت تا مژدهٔ پادشاهی را با قدرت و افتخار اعلام نماید، تا این که تمامیت کار خدماتی او به انجام رسید؛ و هنگامی که اسیر کنندگان او به وی اطلاع دادند که به همان گونه که سرورش مرده بود — روی صلیب — باید بمیرد، خود را دریافت کنندهٔ افتخارات عالی پنداشت. و بدین ترتیب شمعون پطرس در روم به صلیب کشیده شد.

3- یعقوب زبدی

یعقوب، پسر بزرگتر از میان دو پسران زبدی که جزو حواریون بودند و عیسی آنها را "پسران تندر" می‌نامید، وقتی یک حواری شد سی ساله بود. او متأهل بود، چهار فرزند داشت، و در حول و حوش کفرناحوم، بیت‌صیدا، نزدیک به پدر و مادرش زندگی می‌کرد. او یک ماهیگیر بود، و در همراهی با برادر جوانترش یوحنا و در ارتباط با آندریاس و شمعون به فراخوانی خود پاسخ مثبت داد. یعقوب و برادرش یوحنا از این مزیت برخوردار بودند که مدتی طولانی‌تر از هر حواری دیگر عیسی را می‌شناختند.

این حواری توانا یک تناقض خلق و خو بود؛ به راستی به نظر می‌رسید او دارای دو سرشت است، و هر دو تای آنها به واسطهٔ احساسات قوی برانگیخته می‌شدند. هنگامی که خشم او به یکباره به طول کامل برانگیخته می‌شد به طور خاص احساساتی می‌شد. وقتی که به یکباره به قدر مکفی تحریک می‌شد یک طبع آتشین مزاج داشت، و هنگامی که طوفان تمام می‌شد، همیشه عادت داشت خشم خود را توجیح کند و آن را تحت این بهانه که کاملاً یک تجلی خشم پارسامنشانه است موجه جلوه دهد. به جز این دگرگونیهای متناوب خشم‌آلود، شخصیت یعقوب بسیار شبیه شخصیت آندریاس بود. او بصیرت یا درون‌نگری آندریاس نسبت به سرشت بشری را نداشت، اما یک سخنران عمومی بسیار بهتر بود. بعد از پطرس، اگر متی نبود، یعقوب بهترین سخنران عمومی در میان دوازده تن بود.

اگر چه یعقوب به هیچ وجه دمدمی مزاج نبود، می‌توانست یک روز ساکت و کم حرف باشد و روز بعد یک سخنگو و داستان‌گوی بسیار خوب باشد. او معمولاً آزادانه با عیسی گفتگو می‌کرد، اما در میان دوازده تن، هر چند روز یکبار مردی ساکت بود. یک نقطه ضعف بزرگ او این دوره‌های سکوتِ غیرقابل توضیح بود.

جنبهٔ برجستهٔ شخصیت یعقوب توانایی او برای دیدن همهٔ جوانب یک پیشنهاد بود. از میان تمامی دوازده تن، او بیش از همه به درک مفهوم واقعی و اهمیت آموزشهای عیسی نزدیک شد. او نیز در ابتدا در فهم مفاهیم استاد کند بود، اما پیش از آن که آنها آموزش خود را به پایان رسانند، او به یک برداشت برتر از پیام عیسی دست یافته بود. یعقوب توانست دامنهٔ گسترده‌ای از طبیعت بشری را بفهمد؛ او با آندریاسِ چند هنره، پطرس عجول، و برادر خودداریش یوحنا به خوبی سازگاری داشت.

اگر چه یعقوب و یوحنا در تلاش برای کار کردن با یکدیگر دشواریهای خودشان را داشتند، مشاهدهٔ آن الهام‌بخش بود که چه خوب با یکدیگر سازگار هستند. آنها مثل آندریاس و پطرس کاملاً موفق نبودند، اما آنطور که معمولاً از دو برادر انتظار می‌رود بسیار بهتر عمل کردند، به ویژه از چنین برادران یکدنده و مصمم. اما گر چه ممکن است عجیب به نظر رسد، این دو پسران زِبِدی در مقایسه با غریبه‌ها نسبت به هم بسیار شکیباتر بودند. آنها برای هم عاطفهٔ زیادی داشتند؛ آنها همیشه همبازیهای شادی بودند. همین "پسران تندر" بودند که می‌خواستند ندا در دهند از آسمان آتش فرو ریزد تا سامریهایی را که ظاهراً نسبت به استادشان بی‌احترامی نشان داده بودند نابود سازد. اما مرگ نابهنگام یعقوب خلق و خوی آتشین برادر جوانترش یوحنا را به اندازهٔ زیاد تغییر داد.

آن ویژگی عیسی که یعقوب بسیار تحسین می‌کرد عاطفهٔ دلسوزانهٔ استاد بود. علاقهٔ فهیمانهٔ عیسی به کوچک و بزرگ، غنی و فقیر، برای او جاذبهٔ زیادی ایجاد می‌کرد.

یعقوب زبدی یک اندیشمند و برنامه‌ریز کاملاً متوازن بود. او به همراه آندریاس، یکی از افراد معقول‌تر از گروه حواریون بود. او یک فرد قاطع بود اما هرگز عجول نبود. او یک چرخ توازن عالی برای پطرس بود.

او فروتن و غیرنمایشی، یک خادم روزمره، و یک کارکن غیرمتظاهر بود، و هنگامی که به یکباره چیزی از معنی واقعی پادشاهی را فهمید پاداش خاصی طلب نکرد. و حتی در داستان مادر یعقوب و یوحنا، که درخواست نمود به پسرانش مقامی در دست راست و دست چپ عیسی داده شود، باید به یاد آورده شود که این مادر بود که این درخواست را نمود. و هنگامی که آنها نشان دادند برای به عهده گرفتن چنین مسئولیتهایی آماده‌اند، باید تشخیص داده شود که آنها از مخاطرات مربوط به شورش فرضی استاد بر ضد قدرت روم آگاه بودند، و این که آنها همچنین حاضر بودند بها بپردازند. هنگامی که عیسی پرسید آیا آنها حاضرند از فنجان مخاطرات بنوشند، آنها پاسخ دادند که هستند. و تا آنجا که به یعقوب مربوط می‌شود، این عملاً حقیقت داشت ـــ او قطعاً با استاد از این فنجان نوشید، و همانطور که دیده شد او نخستین حواری بود که شهادت را تجربه نمود، و در همان اوان توسط هیرودیس اگریپا با شمشیر کشته شد. از این رو یعقوب نخستین فرد از میان دوازده تن بود که زندگیش را در خط جدید نبرد پادشاهی فدا نمود. هیرودیس اگریپا بیش از کلیهٔ حواریون دیگر از یعقوب می‌ترسید. او به راستی اغلب ساکت و خاموش بود، اما هنگامی که اعتقاداتش برانگیخته می‌شد و مورد چالش قرار می‌گرفت، شجاع و مصمم بود.

یعقوب زندگیش را تا حد کامل زیست، و هنگامی که پایان فرا رسید، با چنان متانت و شجاعت خلل ناپذیری پایداری نمود که حتی متهم کننده و خبرچین او که در محاکمه و اعدام او شرکت کرد، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از صحنهٔ مرگ یعقوب شتابان دور شد تا به حواریون عیسی بپیوندد.

4- یوحنا زبدی

هنگامی که یوحنا یک حواری شد، بیست و چهار سال داشت و جوانترین فرد از میان دوازده تن بود. او مجرد بود و با پدر و مادرش در بیت‌صیدا زندگی می‌کرد؛ او یک ماهیگیر بود و در شراکت با آندریاس و پطرس با برادرش یعقوب کار می‌کرد. یوحنا هم پیش از حواری شدن و هم پس از آن، در برخورد با خانوادهٔ استاد به عنوان نمایندهٔ شخصی عیسی عمل می‌کرد، و او تا وقتی که مریم، مادر عیسی زنده بود همچنان این مسئولیت را به عهده داشت.

از آنجا که یوحنا جوانترین فرد از میان دوازده تن بود و در امور خانوادهٔ عیسی بسیار به او نزدیک بود، برای استاد بسیار عزیز بود، اما در حقیقت نمی‌توان گفت که او "آن حواری که عیسی دوست داشت" بود. شما نمی‌توانید چنین پندارید که شخصیتی بزرگوار همچون عیسی به نشان دادن جانبداری گناهکار باشد، این که یکی از حواریونش را بیش از سایرین دوست داشته باشد. این واقعیت که یوحنا یکی از سه دستیار شخصی عیسی بود رنگ بیشتری به این ایدهٔ خطا داد. علاوه بر آن، یوحنا به همراه برادرش یعقوب برای مدتی طولانی‌تر از دیگران عیسی را می‌شناخت.

پطرس، یعقوب، و یوحنا، به زودی بعد از این که حواری شدند، به عنوان دستیاران شخصی عیسی تعیین شدند. مدت کوتاهی بعد از انتخاب دوازده تن و در هنگامی که عیسی آندریاس را

برگزید تا به عنوان مدیر گروه عمل کند، به او گفت: ”و اکنون می‌خواهم که تو دو یا سه تن از یارانت را انتخاب کنی که با من باشند و در کنار من بمانند، مرا تسکین دهند و نیازهای روزانهٔ مرا برآورده سازند.“ و آندریاس فکر کرد که بهتر است به عنوان وظیفهٔ ویژه‌اش، سه حواری برگزیدهٔ اولیهٔ بعدی را انتخاب کند. او مایل بود که خود برای این خدمت پربرکت داوطلب شود، اما استاد مأموریت او را از پیش به او داده بود؛ لذا او فوراً فرمان داد که پطرس، یعقوب، و یوحنا خود را به عیسی وصل کنند.

یوحنا زبدی ویژگیهای شخصیتیِ دوست داشتنی بسیاری داشت، اما آن که زیاد دوست داشتنی نبود خودبینیِ مفرط اما معمولاً کاملاً پنهان شدهٔ او بود. ارتباط طولانی او با عیسی تغییرات زیاد و بزرگی در کاراکتر او به وجود آورد. این خودبینی به اندازهٔ زیاد کاهش یافت، اما بعد از پیر شدن و کم و بیش کودکانه شدن، این خودبینی تا یک حد مشخصی از نو ظاهر شد، به طوری که وقتی به راهنمایی کردن ناتان در نوشتن انجیلی پرداخت که اکنون نام او را بر خود دارد، حواری سالخورده درنگ نکرد که مکرراً به عنوان آن ”حواری که عیسی دوست داشت“ به خودش اشاره کند. نظر به این واقعیت که یوحنا بیش از هر انسان زمینیِ دیگر به دوست صمیمی شدنِ عیسی نزدیکتر شد، و این که او نمایندهٔ برگزیدهٔ شخصی او در بسیاری امور بود، عجیب نیست که او به نقطه‌ای رسید که خودش را به صورت آن ”حواری که عیسی دوست داشت“ تلقی کند، زیرا او قطعاً می‌دانست که او آن حواری است که عیسی مکرراً به وی اعتماد می‌ورزید.

قوی‌ترین ویژگی در کاراکتر یوحنا قابل اطمینان بودن او بود؛ او سریع و شجاع، وفادار و فداکار بود. بزرگترین نقطه ضعف او این خصیصهٔ خودبینی بود. او جوانترین عضو خانوادهٔ پدرش و جوانترین فرد گروه حواریون بود. شاید او فقط قدری لوس به بار آمده بود؛ شاید اندکی بیش از حد مورد میل او رفتار شده بود. اما یوحنا بعد از سالها یک نوع شخص بسیار متفاوت از آن مرد جوان خود شیفته و خودکامه بود که در بیست و چهار سالگی به صفوف حواریون عیسی پیوست.

آن ویژگیهای عیسی که یوحنا بیشترین قدردانی را از آنها داشت، مهرورزی و از خود گذشتگی استاد بود؛ این ویژگیها چنان تأثیری روی او گذاشت که تمام زندگی متعاقب او تحت سلطهٔ حس مهرورزی و برادری فداکارانه قرار گرفت. او دربارهٔ مهرورزی سخن گفت و دربارهٔ مهرورزی نوشت. این ”پسر تندر“، ”حواری عشق“ شد؛ و در اَفَسُس ، هنگامی که اسقف کهنسال دیگر قادر نبود در منبر بایستد و موعظه کند، ولی باید در یک صندلی به کلیسا حمل می‌شد، و هنگامی که در پایان سرویس از او درخواست شد چند کلمه به ایمانداران بگوید، برای سالها تنها گفتهٔ او این بود: ”فرزندان کوچک من، همدیگر را دوست بدارید.“

یوحنا مردی کم حرف بود، به جز هنگامی که خشم او برانگیخته می‌شد. او زیاد فکر می‌کرد اما کم سخن می‌گفت. با پیرتر شدن او، مزاج تند او بیشتر تحت غلبه قرار گرفت، بهتر کنترل شد، اما او هرگز بر عدم تمایل خویش به حرف زدن غلبه نکرد؛ او هرگز بر این کم حرفی به طور کامل چیره نشد. اما او از استعداد خوبی برای یک تخیل فوق‌العاده و خلاقندریا برخوردار بود.

یوحنا ویژگی دیگری داشت که کسی انتظار ندارد در این نوعِ ساکت و درون‌نگر پیدا کند. او تا اندازه‌ای متعصب و بیش از حد نابردبار بود. در این رابطه او و یعقوب بسیار شبیه هم بودند — آنها هر دو می‌خواستند ندا در دهند تا بر سر سامریهای گستاخ از آسمان آتش فرو ریزد. هنگامی که یوحنا با غریبه‌هایی روبرو شد که به نام عیسی آموزش می‌دادند، فوراً آنها را از انجام این کار منع نمود. اما در میان دوازده تن او تنها فرد نبود که با این نوع از خود بزرگ بینی و حس برتری لکه‌دار شده بود.

زندگی یوحنا به طور بسیار زیاد تحت تأثیر این نگرش قرار داشت که عیسی بدون داشتن خانه به کار مشغول بود، و او می‌دانست که عیسی برای مراقبت از مادر و خانواده‌اش چقدر با وفاداری امکانات فراهم کرده بود. یوحنا همچنین به دلیل ناتوانی خانوادهٔ عیسی در درک او، عمیقاً با عیسی همدردی می‌کرد، و او آگاه بود که آنها داشتند به تدریج از او کناره می‌گرفتند. تمامی این وضعیت، به همراه این امر که عیسی کم‌ترین خواست خود را به منظور تحقق خواست پدر آسمانی به بعد موکول می‌کرد و این که زندگی روزانه‌اش در اعتماد محض بود، چنان تأثیر عمیقی روی یوحنا گذاشت که تغییراتی چشمگیر و دائمی در کاراکتر او ایجاد کرد، تغییراتی که خود را در سرتاسر زندگی متعاقب او نشان دادند.

یوحنا شهامتی آرام و بی‌پروا داشت، که تعداد اندکی از حواریون دیگر از آن برخوردار بودند. او همان حواری بود که در شب دستگیری عیسی، او را گام به گام دنبال نمود و استادش را درست تا کام مرگ جسورانه همراهی کرد. او درست تا آخرین ساعت زمینی حاضر و در دسترس بود و در رابطه با مادر عیسی مسئولیتش را وفادارانه به انجام رساند و آماده بود تا فرامین اضافه‌ای را که در طول آخرین لحظات وجود انسانی استاد ممکن بود داده شود بپذیرد. یک چیز حتمی است، یوحنا کاملاً قابل اعتماد بود. هنگامی که دوازده تن در حال صرف غذا بودند، یوحنا معمولاً در دست راست عیسی می‌نشست. او نخستین فرد از میان دوازده تن بود که به طور واقعی و کامل به از مرگ برخاستن عیسی ایمان آورد، و نخستین کسی بود که وقتی استاد بعد از برخاستن از مرگ در کنار دریا نزد آنها آمد، او را شناخت.

این پسر زبدی در فعالیتهای آغازین جنبش مسیحی با پطرس بسیار همراه بود و یکی از حامیان اصلی کلیسای اورشلیم شد. او حامی دست راست پطرس در روز پنطیکاست بود.

چند سال بعد از شهادت یعقوب، یوحنا با بیوهٔ برادرش ازدواج کرد. او در بیست سال آخر زندگیش توسط یک نوهٔ دختر بامحبت مورد مراقبت قرار می‌گرفت.

یوحنا چندین بار به زندان رفت و به مدت چهار سال به جزیرهٔ پاتموس تبعید شد، تا این که امپراتور دیگری در روم به قدرت رسید. اگر یوحنا با تدبیر و زیرک نبود، بدون شک مثل برادر رک‌گوتر خود یعقوب کشته می‌شد. با گذشت سالها، یوحنا به همراه یعقوب، برادر عیسی، یاد گرفتند که وقتی در برابر مجریان قانون ظاهر می‌شوند آشتی خردمندانه را به کار بندند. آنها دریافتند که یک "پاسخ نرم خشم را دور می‌سازد." آنها همچنین یاد گرفتند که کلیسا را به عنوان

یک ”برادری روحانی وقفِ خدمت اجتماعی نوع بشر“ و نه به عنوان ”پادشاهی آسمان“ نمایندگی کنند. آنها خدمت مهرآمیز را آموزش می‌دادند و نه قدرت حاکم — پادشاهی و پادشاه.

یوحنا وقتی در پاتموس در تبعید موقت بود کتاب مکاشفه را که اکنون شما به شکل بسیار خلاصه و تحریف شده دارید نوشت. این کتاب مکاشفه شامل قطعات به جا مانده از یک آشکارسازی بزرگ بود که به دنبال نوشتن یوحنا، قسمتهای زیادی از آن مفقود شد و قسمتهای دیگر آن حذف شد. این کتاب فقط به شکل تکه تکه و دستکاری شده حفظ شده است.

یوحنا بسیار سفر کرد، به طور بی‌وقفه کار کرد، و بعد از این که اسقف کلیساهای آسیا گردید، در اَفَسُس مستقر شد. او هنگامی که نود و نه ساله بود همکارش ناتان را در نوشتنِ به اصلاح ”انجیل به روایت یوحنا“ در اَفَسُس راهنمایی کرد. از میان کلیهٔ دوازده حواری، یوحنا زبدی سرانجام عالم برجستهٔ الهیات شد. او در سال 103 بعد از میلاد مسیح هنگامی که صد و یک ساله بود با یک مرگ طبیعی در اَفَسُس مرد.

5- فیلیپ کنجکاو

فیلیپ پنجمین حواری بود که انتخاب شد. هنگامی که عیسی و چهار حواری اولِ او در راه رفتن از محل ملاقات یحیی در رود اردن به قانا در جلیل بودند، او فرا خوانده شد. از آنجا که فیلیپ در بیت‌صیدا زندگی می‌کرد، مدتی بود که عیسی را می‌شناخت، اما به ذهن او خطور نکرده بود که عیسی به راستی مرد بزرگی است، تا این که در آن روز در درهٔ رود اردن عیسی به او گفت: ”مرا دنبال کن.“ فیلیپ همچنین تا اندازه‌ای تحت تأثیر این واقعیت قرار گرفته بود که آندریاس، پطرس، یعقوب، و یوحنا عیسی را به عنوان نجات دهنده پذیرفته بودند.

هنگامی که فیلیپ به حواریون پیوست، بیست و هفت سال داشت؛ او به تازگی ازدواج کرده بود، اما در این هنگام فرزندی نداشت. لقبی که حواریون به او دادند به معنی ”کنجکاوی“ بود. فیلیپ همیشه می‌خواست به او نشان داده شود. هرگز به نظر نمی‌رسید که او زیاد عمق یک پیشنهاد را ببیند. او لزوماً کند ذهن نبود، اما فاقد تخیل بود. این فقدان تخیل ضعف بزرگ کاراکتر او بود. او یک فرد معمولی و علاقمند به واقعیات بود.

هنگامی که حواریون برای خدمت سازمان داده شدند، فیلیپ مهماندار شد؛ وظیفهٔ او این بود که مطمئن شود در تمام اوقات توشهٔ آنها تأمین شده است. و او مهماندار خوبی بود. قوی‌ترین ویژگی او موشکافیِ منظم او بود؛ او هم با حساب و کتاب و هم سیستماتیک بود.

فیلیپ از یک خانوادهٔ هفت نفره آمد، سه پسر و چهار دختر. پس از فرزند ارشد، او نفر بعدی بود، و بعد از زنده شدن عیسی او تمام خانوده‌اش را در پادشاهی تعمید داد. مردمِ فیلیپ ماهیگیر بودند. پدر او مردی بسیار توانمند و یک اندیشمند عمیق بود، اما مادرش از یک خانوادهٔ بسیار معمولی بود. فیلیپ مردی نبود که بتوان انتظار داشت کارهای بزرگی انجام دهد، اما او مردی

بود که می‌توانست چیزهای کوچک را به طریقهٔ بزرگی انجام دهد، و آنها را به خوبی و به گونه‌ای قابل پذیرش انجام دهد. او طی چهار سال فقط به دفعات اندک نتوانست برای برآورده ساختن نیازهای همه غذا تهیه کند. حتی بسیاری از مطالبات اضطراری که از ملزومات زندگی آنها بود به ندرت او را فاقد آمادگی می‌یافت. بخش انبار آذوقهٔ خانوادهٔ حواریون به طور هوشمندانه و مؤثر مدیریت می‌شد.

نقطهٔ قوت فیلیپ قابل اطمینان بودنِ رَوِشمند او بود؛ نقطهٔ ضعف در ساختار او فقدان کامل تخیل او بود، عدم توانایی در قرار دادن دو و دو روی هم تا چهار به دست آید. او در یک چیز انتزاعی محاسبه‌گر بود اما در تخیل خود سازنده نبود. او تقریباً به طور کامل فاقد انواع خاصی از تخیل بود. او مرد عادی هر روزه و حد متوسط معمولی بود. در میان توده‌ها مردان و زنان بسیار زیادی بدین گونه وجود داشتند که می‌آمدند به آموزش و موعظهٔ عیسی گوش دهند، و آنها از مشاهدهٔ این که در میان همراهان استاد کسی مثل خودشان به یک رتبهٔ افتخارآمیز ارتقا داده شده آرامش فراوانی می‌یافتند؛ آنها از این واقعیت که کسی مثل خودشان از پیش جایگاه والایی در امور پادشاهی یافته است قوت قلب می‌یافتند. و عیسی دربارهٔ نحوهٔ کارکرد برخی اذهان بشری بسیار آموخت، زیرا او به پرسشهای نابخردانهٔ فیلیپ با شکیبایی زیاد گوش می‌داد و بارها به درخواست مباشرش که "به او نشان داده شود" پاسخ مثبت داد.

یک کیفیت دربارهٔ عیسی که فیلیپ به طور مداوم آن را تحسین می‌کرد سخاوتمندی بی‌دریغ استاد بود. فیلیپ هیچگاه نمی‌توانست در عیسی چیزی بیابد که حقیر، تنگ نظر، یا خسیس باشد، و او این گشاده دستیِ پیوسته موجود و بی‌دریغ را ستایش می‌کرد.

چیز اندکی دربارهٔ شخصیت فیلیپ وجود داشت که تحسین‌انگیز باشد. او اغلب با عنوان "فیلیپ بیت‌صیدا، شهری که آندریاس و پطرس در آن زندگی می‌کنند"، مورد صحبت قرار می‌گرفت. او تقریباً فاقد بینش تمیز دهنده بود؛ او نمی‌توانست امکانات چشمگیر یک وضعیت مشخص را درک کند. او بدبین نبود؛ او صرفاً عاری از تخیل بود. او همچنین به اندازهٔ زیاد فاقد بینش معنوی بود. او در میان یکی از عمیق‌ترین بحثهای استاد در قطع سخنان عیسی و پرسیدن یک سؤال ظاهراً نابخردانه درنگ نمی‌کرد. اما عیسی هرگز او را برای این بی‌فکری سرزنش نکرد؛ او نسبت به وی شکیبا بود و نسبت به ناتوانی او برای فهم مفاهیم عمیق‌ترِ آموزش باملاحظه بود. عیسی به خوبی می‌دانست که اگر به خاطر پرسیدن این پرسشهای ناراحت کننده به یکباره فیلیپ را سرزنش کند، نه تنها این روان صادق را جریحه‌دار خواهد نمود، بلکه چنین سرزنشی چنان فیلیپ را آزرده خاطر خواهد کرد، که دیگر هیچگاه احساس راحتی نخواهد کرد که سؤالی بپرسد. عیسی می‌دانست که در کرات او در فضا میلیاردهای بیشمار از انسانهای مشابه دیر فهم وجود دارند، و او می‌خواست همگی آنها را تشویق کند که به او بنگرند و همیشه احساس راحتی کنند که با پرسشها و مشکلاتشان نزد او بیایند. از این گذشته، عیسی در واقع بیشتر به پرسشهای نابخردانهٔ فیلیپ علاقمند بود، تا به موعظه‌ای که ممکن بود انجام دهد. عیسی به اندازهٔ فوق‌العاده زیاد به *انسانها*، انواع همگی انسانها، علاقمند بود.

مهماندار گروه حواریون یک سخنران عمومی خوب نبود، اما یک کارکن شخصیِ بسیار متقاعد کننده و موفق بود. او به آسانی ناامید نمی‌شد؛ او یک زحمتکش بود و برای انجام هر کاری که به آن دست می‌زد بسیار سرسخت بود. او از آن استعداد بزرگ و نادر برخوردار بود که بگوید: ”بیا.“ هنگامی که نخستین تغییر کیش دادهٔ او، نتنائیل، می‌خواست دربارهٔ شایستگی‌ها و عدم شایستگی‌های عیسی و ناصره بحث کند، پاسخ مؤثر فیلیپ این بود: ”بیا و ببین.“ او یک موعظه‌گر دگماتیک نبود که شنوندگانش را ترغیب کند ”بروید“ این کار را انجام دهید و آن کار را انجام دهید. او با تمام وضعیتها همینطور که در کارش رخ می‌دادند با ”بیا“ — ”با من بیا؛ من راه را به تو نشان خواهم داد.“ — برخورد می‌کرد. و این همیشه تکنیک مؤثر در تمام اشکال و مراحل آموزش است. حتی والدین می‌توانند راه بهتر صحبت کردن با فرزندانشان را از فیلیپ بیاموزند، *نه به این شکل*: ”برو این کار را انجام بده و برو آن کار را انجام بده“، بلکه به این شکل: ”با ما بیا تا راه بهتر را به تو نشان دهیم و با تو در میان بگذاریم.“

ناتوانی فیلیپ برای انطباق دادن خودش با یک وضعیت جدید، وقتی که یونانیان در اورشلیم نزد او آمدند، به خوبی نشان داده شد. آنها گفتند: ”آقا، ما مایلیم عیسی را ببینیم.“ حال فیلیپ به هر یهودی که چنین سؤالی را می‌پرسید می‌گفت ”بیا.“ اما این مردان بیگانه بودند، و فیلیپ نمی‌توانست هیچ آموزشی را از مافوق‌های خود در رابطه با چنین مواردی به خاطر آورد؛ لذا تنها چیزی را که می‌توانست فکر کند انجام دهد این بود که با رئیس، آندریاس، مشورت کند، و سپس آنها هر دو یونانیانِ پرس و جو کننده را نزد عیسی بردند. به همین ترتیب، هنگامی که به سامره رفت تا مطابق آموزش استادش برای ایمانداران موعظه کند و آنها را تعمید دهد، از گذاشتن دست روی تغییر کیش داده‌های خود، به این نشانه که آنها روح حقیقت را دریافت کرده‌اند، خودداری ورزید. این کار توسط پطرس و یوحنا انجام شد. آنها فوراً از اورشلیم آمده بودند تا کار او را به نمایندگی از کلیسای مادر مشاهده کنند.

فیلیپ روزهای سخت مرگ استاد را پشت سر گذاشت، در تجدید سازمان دادن دوازده تن شرکت کرد، و نخستین شخصی بود که برای جلب روانها برای پادشاهی، خارج از رده‌های بلافصل یهودی، پیش برود. او در کارش برای سامریها و در کلیهٔ تلاشهای بعدی خود به نمایندگی از بشارت الهی بسیار موفق بود.

همسر فیلیپ که یک عضو مؤثر گروه زنان بود، بعد از گریز آنها از اذیت و آزارهای اورشلیم، با کار بشارتی شوهرش به طور فعال درگیر شد. همسر او یک زن بی‌باک بود. او در پای صلیب فیلیپ ایستاد و او را تشویق می‌کرد که مژده‌های الهی را حتی به قاتلانش اعلام کند، و وقتی که توانایی فیلیپ به پایان رسید، شروع به بازگویی داستان نجات از طریق ایمان به عیسی نمود و تنها وقتی خاموش شد که یهودیان خشمگین شتابان به سوی او رفتند و او را سنگسار نموده و کشتند. دختر ارشد آنها، لیَه، کار آنها را ادامه داد، و بعدها پیامبر بلند آوازهٔ هیراپولیس شد.

فیلیپ که روزگاری مهماندار دوازده تن بود، یک مرد قدرتمند در پادشاهی خداوند بود، و او هر جا که می‌رفت روانها را جلب می‌کرد؛ و او برای ایمانش سرانجام مصلوب شد و در هیراپولیس دفن گردید.

6- نتنائیل صادق

نتنائیل ششمین و آخرین حواری بود که توسط خود استاد انتخاب شد. او توسط دوستش فیلیپ نزد عیسی آورده شد. او در چندین کار تجاری با فیلیپ شریک بود، و به همراه او در راهِ رفتن به دیدن یحییِ تعمید دهنده بود که آنها با عیسی روبرو شدند.

هنگامی که نتنائیل به حواریون پیوست، بیست و پنج ساله بود و بعد از جوانترین فرد گروه بود. او جوانترین فرد از یک خانوادهٔ هفت نفره بود، متأهل نبود، تنها حامی پدر و مادری پیر و رنجور بود، و با آنها در قانا زندگی می‌کرد؛ برادران و خواهرش یا ازدواج کرده بودند و یا فوت کرده بودند، و هیچیک از آنها در آنجا زندگی نمی‌کردند. نتنائیل و یهودای اسخریوطی دو مرد از همه بیشتر تحصیل کرده در میان دوازده تن بودند. نتنائیل در این فکر بود که یک تاجر شود.

عیسی خودش به نتنائیل یک نام خودمانی نداد، اما آن دوازده تن به زودی شروع کردند دربارهٔ صداقت و صمیمت برجستهٔ او صحبت کنند. او ”عاری از نیرنگ“ بود. و این حسن بزرگ او بود؛ او هم صادق و هم صمیمی بود. نقطهٔ ضعف کاراکتر او غرور او بود؛ او نسبت به خانواده‌اش، شهرش، شهرتش، و ملتش بسیار مغرور بود. و تمام اینها قابل ستایش هستند، مشروط به این که در آن زیاده‌روی نشود. اما نتنائیل به این تمایل داشت که با تعصبات شخصی خود به افراط برود. او مایل بود که مطابق دیدگاههای شخصی خود روی افراد پیشداوری کند. او حتی پیش از این که با عیسی دیدار کند در پرسیدن این سؤال کند نبود: ”آیا هیچ چیز خوبی می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟“ اما نتنائیل حتی اگر مغرور بود، لجوج نبود. آنگاه که او به یکباره به چهرهٔ عیسی نگاه کرد به سرعت موضع خود را معکوس کرد.

از بسیار جهات نتنائیل نابغه‌ای متفاوت در میان دوازده تن بود. او فیلسوف و خیال‌پرداز گروه حواریون بود، اما او یک نوع بسیار عملی خیال‌پرداز بود. او میان دوره‌های فلسفهٔ ژرف و ادوار مزاح نادر و خنده‌آور در تناوب قرار داشت؛ او هنگامی که روحیهٔ مناسب داشت، احتمالاً بهترین داستانگو در میان دوازده تن بود. عیسی از گوش دادن به صحبتهای نتنائیل دربارهٔ چیزهای جدی و شوخی هر دو بسیار لذت می‌برد. نتنائیل عیسی و پادشاهی خداوند را تدریجاً بیشتر جدی گرفت، اما او هرگز خود را جدی نگرفت.

حواریون همگی نتنائیل را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند، و او با آنها، به جز با یهودای اسخریوطی به گونه‌ای عالی سازگاری داشت. یهودا فکر نمی‌کرد که نتنائیل حواری بودن خود را به قدر کافی جدی می‌گیرد و یک بار چنان گستاخ شد که مخفیانه نزد عیسی رفت و بر ضد او شکایت کرد. عیسی گفت: ”یهودا، با دقت مراقب گامهای خود باش؛ منصب خود را بیش از حد بزرگ نکن. از میان ما چه کسی شایسته است که برادرش را مورد داوری قرار دهد؟ خواست پدر این نیست که فرزندانش فقط در چیزهای جدی زندگی شرکت کنند. بگذار تکرار کنم: من آمده‌ام که برادرانم در جسم شادی، سرور، و زندگی سرشارتری داشته باشند. پس یهودا، برو و آنچه را که به تو سپرده شده است به خوبی انجام بده، اما نتنائیل، برادرت، را تنها بگذار که

خودش به خدا حساب پس بدهد.“ و خاطرهٔ این رخداد، با بسیاری تجارب مشابه، در قلب خود فریبِ یهودای اسخریوطی مدتها ماند.

بسیاری از اوقات، هنگامی که عیسی با پطرس، یعقوب، و یوحنا به کوه رفته بود، و اوضاع در میان حواریون پرتنش و آشفته می‌شد، هنگامی که حتی آندریاس در این باره که به برادران تسلی‌ناپذیرش چه بگوید در تردید بود، نتنائیل از طریق قدری فلسفه یا یک مزاج آنی، مزاح خوب، تنش را کاهش می‌داد.

وظیفهٔ نتنائیل مراقبت از خانواده‌های دوازده تن بود. او اغلب از جلسات حواریون غایب بود، زیرا هنگامی که می‌شنید برای یکی از افراد تحت مسئولیتش بیماری یا هر چیز غیرعادی رخ داده است، برای رسیدن به آن خانه هیچ وقتی را از دست نمی‌داد. دوازده تن با اطمینان خاطر از این که بهروزی خانواده‌هایشان در دستان نتنائیل مطمئن است خیالشان راحت بود.

نتنائیل عیسی را به خاطر شکیبایی او بسیار تقدیس و تکریم می‌کرد. او هرگز از فکر کردن به آزادمنشی و همدردی سخاوت‌مندانهٔ پسر انسان خسته نمی‌شد.

پدر نتنائیل (بارتالامه) مدت کوتاهی بعد از پنطیکاست درگذشت، و بعد از آن، این حواری به بین‌النهرین و هند رفت و مژدهٔ پادشاهی خداوند را اعلام نمود و ایمانداران را تعمید داد. برادران او هرگز ندانستند که چه بر سر فیلسوف، شاعر، و بذله‌گوی پیشین آنها آمد. اما او نیز مرد بزرگی در پادشاهی خداوند بود و با این که در سازماندهی کلیسای متعاقب مسیحی شرکت نکرد، برای گسترش آموزشهای استادش کار زیادی انجام داد. نتنائیل در هند درگذشت.

7- متی لاوی

متی، هفتمین حواری، توسط آندریاس انتخاب شد. متی به خانواده‌ای از جمع‌آوری کنندگان مالیات، یا مالیات‌گیران تعلق داشت، اما او خودش یک مأمور وصول مالیات در کفرناحوم، جایی که در آن زندگی می‌کرد، بود. او سی و یک ساله و متأهل بود و چهار فرزند داشت. او مردی با ثروت متوسط بود، و تنها کسی بود که با داشتن قدری ثروت به گروه حواریون تعلق داشت. او یک تاجر خوب، و یک آدم خوش برخورد بود، و از این استعداد برخوردار بود که دوست پیدا کند و با انواع و اقسام آدمها به خوبی سازگاری داشته باشد.

آندریاس متی را به نمایندهٔ مالی حواریون منصوب کرد. از جهتی او مسئول بودجه و سخنگوی تبلیغات برای سازمان حواریون بود. او یک قاضی تیزهوشِ سرشت بشری و یک تبلیغاتچی بسیار کارآمد بود. او شخصیتی داشت که تجسم آن دشوار است، اما او یک حواری بسیار جدی و یک باورمند فزاینده به مأموریت عیسی و به قطعیت پادشاهی خداوند بود. عیسی هرگز به لاوی یک نام خودمانی نداد، اما همیاران حواری او معمولاً به عنوان ”پول گیر“ به او اشاره می‌کردند.

نقطهٔ قوت لاوی وقف قلبی او به آرمانش بود. این که او، یک مالیات‌گیر، به جمع عیسی و حواریونش پذیرفته شده بود، علت قدردانی بیش از حد از جانب مالیات جمع‌کن پیشین بود. با این وجود، برای سایر حواریون، به ویژه شمعون غیور و یهودای اسخریوطی قدری وقت لازم بود که حضور این مالیات‌گیر را در جمعشان بپذیرند. نقطهٔ ضعف متی کوته‌بینی و دیدگاه ماتریالیستی او نسبت به زندگی بود. اما با گذشت ماهها، او پیشرفت فوق‌العاده‌ای در تمام این موارد داشت. البته او از بسیاری از ارزشمندترین دوره‌های آموزشی باید غایب می‌بود، زیرا وظیفهٔ او این بود که خزانه را از نو پرکند.

متی از این طبع بخشندهٔ استاد بسیار قدردانی می‌کرد. او هرگز دست از بازگو کردن این حرف برنمی‌داشت که در کار یافتن خداوند فقط ایمان لازم است. او همیشه دوست داشت در رابطه با پادشاهی خداوند به صورت ”این کار یافتن خداوند“ سخن بگوید.

اگر چه متی مردی با یک گذشته بود، نمونه‌ای عالی از خود ارائه داد، و با گذشت زمان، همکاران او به عملکردهای این مالیات‌گیر افتخار نمودند. او یکی از حواریون بود که از گفته‌های عیسی به گونه‌ای مبسوط یادداشت برداشت، و این یادداشتها به عنوان مبنای نوشته‌های متعاقب ایسادور از گفته‌ها و کارکردهای عیسی که به عنوان انجیل به روایت متی شناخته شده است مورد استفاده قرار گرفتند.

طی اعصار بعد زندگی عالی و مفید متی، تاجر و مالیات‌گیر کفرناحوم، وسیله‌ای برای هدایت هزاران هزار تاجر دیگر، مقامات دولتی، و سیاستمداران، و نیز برای شنیدن آن صدای دلنشین استاد که می‌گفت ”مرا دنبال کن“ بوده است. متی به راستی یک سیاستمدار زیرک بود، اما او شدیداً به عیسی وفادار بود و به طور کامل وقف این کار بود که اطمینان یابد هزینه‌های پیام‌آوران پادشاهیِ آتی به قدر مکفی تأمین می‌شود.

حضور متی در میان دوازده تن وسیله‌ای برای باز نگاه داشتن درهای پادشاهی به روی انبوه روانهای مأیوس و مطرود بود که از مدتها پیش خود را بیرون از مرزهای تسلی مذهبی می‌دیدند. مردان و زنان مطرود و ناامید که برای شنیدن سخنان عیسی جمع می‌شدند، و او هرگز حتی یک تن را بازنگرداند.

متی هدایایی مهرآمیز از شاگردان ایمان‌دار و شنوندگان بلافصل آموزشهای استاد آزادانه دریافت می‌کرد، اما او هرگز به طور علنی از توده‌ها تقاضای پول نمی‌کرد. او تمام کارهای مالی خود را به شیوه‌ای ساکت و شخصی انجام می‌داد و بخش عمدهٔ پول را از میان طبقهٔ ثروتمندتر ایمانداران علاقمند جمع می‌کرد. او عملاً تمام ثروت ناچیز خویش را برای کار استاد و حواریونش اهدا کرد، اما آنها هرگز از این سخاوتمندی اطلاع نیافتند، به جز عیسی که همه چیز را در این باره می‌دانست. متی از این که به طور آشکار به وجوه حواریون کمک نماید درنگ می‌کرد، زیرا می‌ترسید عیسی و همیارانش پول او را آلوده پندارند؛ از این رو او عمدتاً به نام سایر ایمانداران پول می‌داد. در طول ماههای آغازین، هنگامی که متی می‌دانست حضورش در میان آنها کم و بیش یک آزمون است، قویاً وسوسه می‌شد به آنها اطلاع دهد که پولهای او اغلب نان روزانهٔ آنها

را تأمین می‌کند، اما او چنین نکرد. هنگامی که نشانهٔ نفرت از مالیات‌گیران آشکار می‌گشت، لاوی در این اشتیاق می‌سوخت که سخاوت خود را برای آنها آشکار سازد، اما او همیشه موفق شد که خاموش بماند.

هنگامی که پولها برای هفته کمتر از ضرورتهای تخمین زده شده بودند، لاوی اغلب به مقدار زیاد از منابع شخصی خودش برداشت می‌کرد. همچنین گاهی اوقات هنگامی که او به آموزشهای عیسی بسیار علاقمند می‌شد، ترجیح می‌داد بماند و آموزش را بشنود، گر چه می‌دانست باید عدم توانایی خود را برای فراهم نمودن وجوه لازم شخصاً جبران کند. اما لاوی زیاد مایل نبود عیسی بداند که بخش عمدهٔ پول از جیب او آمد! او نفهمید که استاد همه چیز را در این باره می‌دانست. حواریون همگی مردند بدون این که بدانند متی بانی خیر آنها بود، تا آن حد که بعد از آغاز اذیت و آزارها، وقتی برای اعلام بشارت پادشاهی خداوند راهی شد عملاً بی‌پول گردید.

هنگامی که این اذیت و آزارها موجب شد که ایمانداران اورشلیم را ترک کنند، متی به شمال سفر کرد. او بشارت پادشاهی خداوند را موعظه نمود و ایمانداران را تعمید داد. همیاران پیشین او در گروه حواریون، وی را گم کردند، اما او با رفتن به سوریه، کاپادوسیه، غلاطیه، بیطینیه، و تراس به موعظه کردن و تعمید دادن ادامه داد. و در تراس، در لیسیماکیا بود که برخی از یهودیان بی‌ایمان با سربازان رومی توطئه کردند تا موجب مرگ او شوند. و این مالیات‌گیر احیا شده با ایمان به نجاتی که از آموزشهای استاد در طول سفر موقت اخیرش در زمین با اطمینان یاد گرفته بود به گونه‌ای پیروزمندانه مرد.

8- توما دیدیموس

توما هشتمین حواری بود، و او توسط فیلیپ انتخاب شد. در روزگاران بعد او به عنوان "توماى شکاک" مشهور شده است، اما حواریون همیار او به سختی به او به عنوان یک شکاک همیشگی نگاه می‌کردند. درست است که ذهن او یک نوعِ منطقی و شکاک بود، اما او یک شکل از وفاداری متهوّرانه داشت که آنهایی را که او را از نزدیک می‌شناختند منع می‌کرد که به او به صورت یک شک‌گرای ناچیز بنگرند.

هنگامی که توما به حواریون پیوست، بیست و نه سال داشت، متأهل بود، و چهار فرزند داشت. او سابقاً یک نجار و سنگ‌کار بود، اما بعداً یک ماهیگیر شده بود و در تاریچیا، واقع در ساحل غربی رود اردن، جایی که از دریای جلیل خارج می‌شود زندگی می‌کرد، و او به عنوان شهروند برجستهٔ این دهکدهٔ کوچک پنداشته می‌شد. او تحصیلات اندکی داشت، اما یک ذهن تیزهوش و استدلال‌گر داشت و پسر والدینی عالی بود که در طبریه زندگی می‌کردند. توما در میان دوازده تن یک ذهن به راستی تحلیل‌گر داشت؛ او دانشمند واقعیِ گروه حواریون بود.

زندگی اولیهٔ خانگی توما ناگوار بود؛ والدین او در زندگی زناشویی خود در مجموع خوشحال نبودند، و این امر در تجربهٔ بزرگسالی توما منعکس بود. او با داشتن یک خلق و خوی بسیار

ناخوشایند و ستیزه‌جو بزرگ شد. حتی همسر او از دیدن پیوستن او به حواریون خوشحال بود؛ او با این فکر که شوهر بدبین او بیشتر اوقات از منزل دور می‌شود تسکین می‌یافت. توما همچنین یک خصلت شک‌گرا داشت که کنار آمدن صلح‌آمیز با او را بسیار دشوار می‌ساخت. پطرس در ابتدا از دست توما بسیار ناراحت بود، و به برادرش آندریاس، شکایت می‌کرد که توما "بدخلق، زشت، و همیشه شکاک است." اما همیاران توما هر چه بهتر او را می‌شناختند، بیشتر از او خوششان می‌آمد. آنها دریافتند که او بسیار صادق و با عزمی راسخ وفادار است. او کاملاً صمیمی و بدون چون و چرا راستگو بود، اما او یک عیب‌جوی ذاتی بود و به گونه‌ای بزرگ شده بود که یک بدبین واقعی شده بود. ذهن تحلیل‌گر او با سوءظن لعن و نفرین شده بود. هنگامی که او با دوازده تن در ارتباط قرار گرفت به سرعت داشت ایمانش را به همنوعانش از دست می‌داد، و بدین ترتیب بود که با کاراکتر والامنش عیسی تماس برقرار نمود. این ارتباط با استاد به یکباره شروع به دگرگون ساختن تمام خلق و خوی توما نمود و تغییرات زیادی در واکنشهای ذهنی او نسبت به همنوعانش ایجاد کرد.

نقطهٔ قوت بزرگ توما، آنگاه که به یکباره تصمیمش را می‌گرفت، ذهن عالی تحلیل‌گر او و نیز شهامت تردید ناپذیر او بود. نقطهٔ ضعف بزرگ او سوءظن شک‌گرایانهٔ او بود، که او در سرتاسر زندگیش در جسم هرگز به طور کامل بر آن فائق نشد.

در سازماندهی دوازده تن، مسئولیت برنامه‌ریزی و مدیریت کار به توما سپرده شده بود، و او یک مدیر توانمند کار و حرکتهای گروه حواریون بود. او یک مدیر اجرایی خوب و یک تاجر عالی بود، اما او به واسطهٔ خلق و خوی متنوع خود دچار نارسایی بود؛ یک روز او یک طور آدم بود و روز بعد آدم دیگری بود. وقتی که او به حواریون پیوست به افسردگی روان گرایش داشت، اما تماس با عیسی و حواریون، او را از این درون‌نگری بیمارگونه به اندازهٔ زیاد درمان نمود.

عیسی از توما بسیار لذت می‌برد و گفتگوهای طولانی و شخصی بسیاری با او داشت. حضور او در میان حواریون برای تمام شک‌گرایان صادق بسیار تسکین دهنده بود و بسیاری از اذهان آشفته را برای آمدن به داخل پادشاهی خداوند تشویق می‌کرد، حتی اگر آنها نمی‌توانستند همه چیز را دربارهٔ جنبه‌های معنوی و فلسفی آموزشهای عیسی به طور کامل بفهمند. عضویت توما در میان دوازده تن یک اعلام دائمی بود که عیسی حتی شک‌گرایان صادق را دوست دارد.

حواریون دیگر عیسی را به دلیل یک ویژگی خاص و برجستهٔ شخصیت سرشارش مورد تکریم قرار می‌دادند، اما توما به دلیل کاراکتر بسیار متوازن او به استادش احترام می‌گذاشت. توما کسی را به طور فزاینده تحسین می‌کرد و ارج می‌نهاد که به گونه‌ای بسیار مهرآمیز بخشنده و با این وجود به گونه‌ای تغییرناپذیر عادل و منصف بود؛ او بسیار راسخ بود اما هرگز لجوج نبود؛ بسیار آرام بود اما هرگز بی‌تفاوت نبود؛ بسیار کمک کننده و بسیار دلسوز بود، اما مداخله‌گر یا دیکتاتورمنش نبود؛ بسیار قوی بود اما در همان حال بسیار متواضع بود؛ بسیار مثبت بود اما هرگز خشن یا گستاخ نبود؛ بسیار لطیف بود اما هرگز در نوسان نبود؛ بسیار پاک و معصوم بود اما در همان حال بسیار مردآسا، بی‌باک، و نیرومند بود؛ او به راستی بسیار شجاع بود اما هرگز

بی‌ملاحظه یا بی‌پروا نبود؛ چنان عاشق طبیعت بود اما فارغ از تمام تمایلات برای تقدیس طبیعت بود؛ بسیار اهل مزاح و بسیار شوخ‌طبع بود، اما بسیار عاری از جلف‌گرایی و سبک سری بود. این تقارن بی‌همتای شخصیت بود که توما را بسیار شیفته می‌نمود. او از میان هر یک از دوازده تن احتمالاً از بالاترین میزان درک عقلانی و قدردانی از شخصیت عیسی برخوردار بود.

در بحثهای دوازده تن، توما همیشه محتاط بود. او از یک سیاستِ تقدم ایمنی جانبداری می‌کرد، اما اگر محافظه‌کاری او رأی نمی‌آورد یا نسبت به آن حکم مخالف داده می‌شد، او همیشه نخستین کسی بود که برای اجرای برنامه‌ای که تعیین می‌شد با بی‌باکی حرکت می‌کرد. او بارها و بارها در برابر پروژه‌ای که بی‌پروا و جسورانه بود می‌ایستاد؛ او تا پایان تلخ به بحث می‌پرداخت، اما هنگامی که آندریاس طرح را در معرض رأی‌گیری قرار می‌داد، و بعد از این که دوازده تن انجام آن چه را که او شدیداً مورد مخالفت قرار داده بود انتخاب می‌کردند، توما نخستین کسی بود که می‌گفت: ”بگذارید برویم!“ او یک بازندهٔ خوب بود. او حسادت نمی‌ورزید و احساسات جریحه‌دار شده را نیز در سر نمی‌پروراند. او بارها نسبت این که عیسی خود را در معرض خطر قرار دهد مخالفت ورزید، اما هنگامی که استاد برمی‌گزید که چنین خطراتی را پذیرا شود، همیشه توما بود که با سخنان شجاعانهٔ خویش به حواریون روحیه می‌داد: ”بیایید رفقا، بگذارید برویم و با او بمیریم.“

توما از برخی جهات مثل فیلیپ بود؛ او نیز می‌خواست ”به او نشان داده شود“، اما ابراز تردیدهای بیرونی او کاملاً مبتنی بر کارکردهای متفاوت عقلانی بودند. توما تحلیل‌گر بود، او صرفاً شک‌گرا نبود. تا جایی که به شهامت شخصی فیزیکی مربوط می‌شد، او یکی از دلیرترین افراد در میان دوازده تن بود.

توما گاهی روزهای بسیار بدی داشت؛ او گاهی اوقات محزون و غمگین بود. از دست رفتن خواهر دوقلوی او، هنگامی که او نه ساله بود، موجب غم فراوانی برای او در دوران جوانی شده بود و به مشکلات تندخویی او در دوران بعدی زندگی او افزوده بود. هنگامی که توما اندوهگین می‌شد، گاهی اوقات نتنائیل بود که به او کمک می‌کرد بهبود یابد، گاهی پطرس، و بسیاری اوقات یکی از دوقلوهای حلفی. هنگامی که او بسیار افسرده بود متأسفانه همیشه تلاش می‌کرد از برقراری تماس مستقیم با عیسی اجتناب کند. اما استاد همه چیز را در این باره می‌دانست و هنگامی که او بدین گونه دچار افسردگی می‌شد و با تردید به ستوه می‌آمد، یک دلسوزی فهیمانه برای حواری خود داشت.

گاهی اوقات توما از آندریاس اجازه می‌گرفت برای یک یا دو روز با خودش خلوت کند. اما او به زودی یاد گرفت که چنین مسیری خردمندانه نیست؛ او در همان اوان دریافت که در هنگام افسردگی، بهترین کار این است که به کارش نزدیک بماند و در کنار همکارانش باشد. اما صرف نظر از این که در زندگی احساسی او چه رخ می‌داد، او درست به حواری بودن ادامه می‌داد. هنگامی که در واقع وقت پیش رفتن فرا می‌رسید، همیشه توما بود که می‌گفت: ”بگذارید برویم!“

توما نمونهٔ عالی یک موجود بشری است که دارای تردیدهایی است، با آنها روبرو می‌شود، و برنده می‌شود. او یک ذهن بزرگ داشت؛ او یک منتقد بهانه‌گیر نبود. او یک اندیشمند منطقی بود؛ او آزمایش اسیدیِ عیسی و حواریونِ همیارش بود. اگر عیسی و کارش اصالت نداشت، نمی‌توانست مردی مثل توما را از آغاز تا پایان حفظ کند. او یک حس تیزبین و مطمئن نسبت به ***واقعیت*** داشت. توما در نخستین پدیداریِ حقه‌بازی یا فریب قطعاً همگی آنها را ترک می‌کرد. دانشمندان ممکن است همه چیز را دربارهٔ عیسی و کارش در زمین به طور کامل نفهمند، اما با استاد و همکاران بشری او مردی زندگی و کار می‌کرد که ذهنش همانند ذهن یک دانشمند راستین بود — توما دیدیموس — و او به عیسی ناصری ایمان داشت.

توما در طول روزهای محاکمه و مصلوب شدن عیسی لحظات طاقت فرسایی داشت. او برای مدتی در اعماق ناامیدی بود، اما او شجاعت خویش را احیا کرد، در کنار حواریون باقی ماند، و برای خوشامدگویی به عیسی در دریای جلیل نزد آنها حضور داشت. او برای مدتی به افسردگی شک‌گرایانهٔ خود تسلیم شد اما سرانجام ایمان و شهامتش را بازیافت. او بعد از پنطیکاست به حواریون مشاورهٔ خردمندانه‌ای داد، و هنگامی که اذیت و آزارها ایمانداران را پراکنده ساخت، به قبرس، کرِت، ساحل شمالی آفریقا، و سیسیل رفت و مژدهٔ پادشاهی خداوند را موعظه نمود و ایمانداران را تعمید داد. و توما به موعظه و تعمید دادن ادامه داد، تا این که توسط عوامل دولت روم دستگیر شد و در مالت اعدام شد. او درست چند هفته پیش از مرگش شروع به نوشتن زندگی و آموزشهای عیسی نموده بود.

9 و 10- یعقوب و یهودای حلفی

یعقوب و یهودا، پسران حلفی، ماهیگیران دوقلویی که در نزدیکی خِرسا زندگی می‌کردند، نهمین و دهمین حواریون بودند و توسط یعقوب و یوحنا زبدی انتخاب شدند. آنها بیست و شش سال داشتند و متأهل بودند. یعقوب سه فرزند و یهودا دو فرزند داشت.

دربارهٔ این دو ماهیگیر معمولی چیز زیادی برای گفتن وجود ندارد. آنها استادشان را دوست داشتند و عیسی نیز آنها را دوست داشت، اما آنها هرگز بحثهای او را با پرسش مختل نمی‌کردند. آنها دربارهٔ بحثهای فلسفی یا مباحث مربوط به الهیاتِ حواریونِ همکارشان قدر بسیار اندکی می‌فهمیدند، اما آنها از این که خود را در شمار چنین گروهی از مردان توانمند بیابند خوشحال بودند. این دو مرد در ظاهرِ شخصی، ویژگیهای ذهنی، و میزان درک معنوی تقریباً یکسان بودند. آنچه که بشود در مورد یکی از آنها گفت باید دربارهٔ دیگری نیز ثبت شود.

آندریاس آنها را به کار پاسبانی از توده‌ها گمارد. آنها راهنمایان اصلیِ ساعات موعظه، و در واقع خدمتگزاران عمومی و پسرانِ انجام کارِ دوازده تن بودند. آنها در تأمین ذخایر به فیلیپ کمک می‌کردند. آنها برای نتنائیل به خانواده‌ها پول می‌رساندند، و همیشه آماده بودند به هر یک از حواریون دست کمک بدهند.

تودهٔ مردم عادی از یافتن دو تن مثل خودشان که افتخار حضور در میان حواریون را داشتند بسیار تشویق می‌شدند. این دوقلوی معمولی دقیقاً از طریق پذیرش خود به عنوان حواری، وسیلهٔ آوردن شمار کثیری از ایمانداران بی‌دل و جرأت به داخل پادشاهی بودند. و همچنین مردم عادی ایدهٔ هدایت شدن و سرپرستی شدن توسط راهنمایانی رسمی که بسیار شبیه خودشان بودند را خوشایندتر می‌دیدند.

یعقوب و یهودا، که همچنین تَدّی و لِبّی نامیده می‌شدند، نه نقاط قوت داشتند و نه نقاط ضعف. نامهای مستعاری که از سوی حواریون به آنها داده شده بود القابی خوش نیت بودند که نشان از میان مایگی داشتند. آنها "ناچیزترینِ تمام حواریون" بودند؛ آنها این را می‌دانستند و نسبت به آن احساس شادی می‌کردند.

یعقوب حَلفی عیسی را به دلیل سادگی استاد به طور ویژه دوست داشت. این دوقلوها نمی‌توانستند ذهن عیسی را بفهمند، اما پیوند دلسوزانه میان خودشان و قلب استادشان را درک می‌کردند. ذهن آنها از یک نوع بالا نبود؛ شاید حتی بشود آنها را با احترام خرفت نامید، اما آنها در سرشت معنوی خویش یک تجربهٔ واقعی داشتند. آنها به عیسی ایمان داشتند؛ آنها فرزندان خداوند و همیاران پادشاهی بودند.

یهودای حَلفی به دلیل فروتنی نامتظاهرانهٔ استاد به سوی عیسی جذب شد. این فروتنی که با چنین متانت شخصی پیوند یافته بود یک جاذبهٔ بزرگ برای یهودا داشت. این واقعیت که عیسی همیشه در رابطه با اعمال غیرعادی او دستور به سکوت می‌داد تأثیر زیادی روی این فرزند سادهٔ طبیعت می‌گذاشت.

دوقلوها یاورانی خوش سیرت و ساده ذهن بودند، و همه آنها را دوست داشتند. عیسی از منصوب نمودنِ این مردان جوان تک هنره به مقامهای افتخارآمیز در کادر شخصی خود در پادشاهی استقبال نمود زیرا میلیونهای بیشمار از چنین روانهای ساده و بیمناک دیگر در کرات فضا وجود دارند که او به همین ترتیب مایل است به همیاریِ فعال و باورمندانهٔ روحانی با خودش و روح حقیقت ریخته شدهٔ خودش خوشامد گوید. عیسی با دیدهٔ تحقیر به کوچک بودن نمی‌نگرد، بلکه فقط به شرارت و گناه بدین گونه نگاه می‌کند. یعقوب و یهودا **کوچک** بودند، اما همچنین ***با ایمان*** بودند. آنها ساده و ناآگاه بودند، اما همچنین قلبی بزرگ داشتند، و مهربان و سخاوتمند بودند.

و در آن روز که استاد از پذیرش یک مرد مشخص ثروتمند به عنوان یک مبلغ امتناع کرد، مگر این که او اموال خود را بفروشد و به فقرا کمک کند، چقدر این مردان فروتن با خرسندی سرفراز بودند. وقتی که مردم این را شنیدند و دوقلوها را در میان مشاوران او دیدند، با قطعیت می‌دانستند که عیسی هیچ امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمی‌شود. اما فقط یک نهاد الهی — پادشاهی آسمان — همواره می‌توانست روی چنین بنیاد میان مایهٔ بشری ساخته شود!

دوقلوها فقط یک یا دو بار در تمامی ارتباطات خود با عیسی جرأت کردند در ملأ عام پرسش کنند. یک بار هنگامی که استاد دربارهٔ آشکار ساختنِ علنی خویش به دنیا صحبت کرد یهودا در

رابطه با مطرح کردن یک پرسش برای عیسی گیج بود. او از این که دیگر رازی در میان دوازده تن وجود نخواهد داشت قدری احساس نومیدی می‌کرد، و او جسارت یافت که بپرسد: ”اما استاد، آنگاه که خود را بدین گونه به دنیا آشکار ساختی، چگونه با نمایان ساختنِ خاصِ نیکیِ خود نظر لطف به ما نشان خواهی داد؟“

دوقلوها تا پایان، تا روزهای تاریک محاکمه، مصلوب شدن، و نومیدی، وفادارانه خدمت کردند. آنها هرگز ایمان قلبی خویش را به عیسی از دست ندادند، و (به جز یوحنا) نخستین کسانی بودند که به زنده شدن او ایمان آوردند. اما آنها نمی‌توانستند برقراری پادشاهی را بفهمند. به زودی بعد از این که استادشان مصلوب شد، آنها نزد خانواده‌ها و تورهایشان بازگشتند؛ کار آنها به پایان رسیده بود. آنها توانایی رفتن به نبردهای پیچیده‌تر پادشاهی را نداشتند. اما با آگاهی از این که با چهار سال ارتباط نزدیک و شخصی با یک پسر خداوند، آفرینندهٔ خودمختار یک جهان، افتخار و برکت یافته بودند زندگی کردند و مردند.

11- شمعون غیور

شمعون غیور، یازدهمین حواری، توسط شمعون پطرس انتخاب شد. او مردی توانا با اصل و نسب نیک بود و با خانواده‌اش در کفرناحوم زندگی می‌کرد. او هنگامی که به حواریون وصل شد بیست و هشت ساله بود. او یک آشوبگر آتشین مزاج بود و همچنین مردی بود که بدون فکرکردن بسیار سخن می‌گفت. او پیش از این که تمام توجه خود را به سازمان وطن‌پرست زیلوتها معطوف دارد در کفرناحوم یک تاجر بود.

مسئولیت سرگرمی و استراحت گروه حواریون به شمعون غیور داده شد، و او یک سازمانده بسیار کارآمدِ زندگی سرگرمی و فعالیتهای تفریحی دوازده تن بود.

نقطهٔ قوت شمعون وفاداری الهام‌برانگیز او بود. هنگامی که حواریون مرد یا زنی را پیدا می‌کردند که در بی‌تصمیمی دربارهٔ ورود به پادشاهی دست و پا می‌زند، شمعون را فرا می‌خواندند. معمولاً فقط به حدود پانزده دقیقه وقت نیاز بود که این هواخواه مشتاق نجات از طریق ایمان به خداوند، تمام تردیدها را برطرف سازد و تمام بی‌تصمیمی‌ها را بزداید، و یک روان نوین که در ”آزادیِ ایمان و شادی نجات“ تولد یافته است را ببیند.

نقطهٔ ضعف بزرگ شمعون مادی‌گرایی ذهنی او بود. او نمی‌توانست خود را از یک ناسیونالیست یهودی به فردی جهانگرا با ذهن معنویت یافته به سرعت تغییر دهد. چهار سال برای انجام یک چنین دگرگونی عقلانی و احساسی زمان بسیار کوتاهی بود، اما عیسی همیشه نسبت به او شکیبا بود.

یک چیز دربارهٔ عیسی که شمعون بسیار تحسین می‌کرد آرامش استاد، و اطمینان، متانت، و وقار غیرقابل توضیح او بود.

اگر چه شمعون یک انقلاب‌گرای افراطی، یک فرد آتشین مزاج بی‌باک و آشوب‌گرا بود، به تدریج بر طبع آتشین خویش چیره گشت، تا این که یک موعظه‌گر قدرتمند و مؤثرِ ”صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها“ گشت. شمعون یک مناظره‌گر بزرگ بود؛ او قطعاً دوست داشت جر و بحث کند. و هنگامی که وقت برخورد کردن با اذهان قانون‌گرای یهودیان تحصیل کرده یا لفاظی‌های عقلانی یونانیان می‌رسید، این کار همیشه به شمعون محول می‌شد.

او به واسطهٔ سرشت خود یک شورشگر و از طریق آموزش یک سنت شکن بود، اما عیسی او را متقاعد ساخت برای مفاهیم والاتر پادشاهی آسمان تلاش کند. او همیشه خود را با گروه معترض تعیین هویت کرده بود، اما اکنون به گروه پیشرفت، پیشرفت نامحدود و جاودان روح و حقیقت پیوست. شمعون مردی با وفاداریهای شدید و فداکاریهای گرم شخصی بود، و او عمیقاً عاشق عیسی بود.

عیسی نمی‌ترسید که خود را با تجار، زحمتکشان، خوش‌بینان، بدبینان، فیلسوفان، شک‌گرایان، مالیات‌گیران، سیاستمداران، و وطن‌پرستان تعیین هویت کند.

استاد گفتگوهای زیادی با شمعون داشت، اما هرگز به طور کامل موفق نشد این ناسیونالیست دوآتشهٔ یهودی را به یک جهان‌گرا تبدیل کند. عیسی اغلب به شمعون می‌گفت که درست است بخواهیم بهبود نظم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را ببینیم، اما او همیشه این را هم اضافه می‌کرد:”این کار پادشاهی آسمان نیست. ما باید وقف انجام خواست پدر باشیم. کار ما این است که سفیران دولت معنوی عالم بالا باشیم، و ما نباید فوراً خود را درگیر هر کاری کنیم بلکه خواست و کاراکتر پدر الهی را نمایندگی کنیم که در رأس دولتی که اعتبار آن را داریم قرار دارد.“ فهم تمام اینها برای شمعون دشوار بود، اما او به تدریج شروع به درک چیزی از معنی آموزشهای استاد نمود.

بعد از پراکندگی به دلیل اذیت و آزارهای اورشلیم، شمعون به انزوای موقت وارد شد. او عملاً خرد شد. او به عنوان یک ناسیونالیست وطن پرست با احترام به آموزشهای عیسی تسلیم شده بود؛ اکنون همه چیز از دست رفته بود. او در نومیدی بود، اما طی چند سال او امیدهای خود را بازیافت و برای اعلام مژدهٔ پادشاهی گام به پیش نهاد.

او به اسکندریه رفت و بعد از انجام کار در مسیر حرکت در امتداد رود نیل، به قلب آفریقا رخنه کرد. او در همه جا آموزشهای عیسی را موعظه نمود و ایمانداران را تعمید داد. او بدین گونه دست به تلاش زد تا این که یک مرد پیر و ضعیف شد. و او درگذشت و در قلب آفریقا دفن شد.

12- یهودای اسخریوطی

یهودای اسخریوطی، دوازدهمین حواری، توسط نَتَنائیل انتخاب شد. او در قِریوت، شهر کوچکی در جنوب یهودیه، به دنیا آمد. هنگامی که او یک نوجوان بود، پدر و مادرش به اریحا نقل مکان

کردند. او در آنجا زندگی می‌کرد و در کارهای گوناگون تجارتی پدرش مشغول به کار بود، تا این که به موعظه و کار یحیی تعمید دهنده علاقمند شد. والدین یهودا صدوقی بودند، و هنگامی که پسرشان به شاگردان یحیی پیوست، او را عاق کردند.

هنگامی که نَتَنائیل در تاریچیا یهودا را ملاقات کرد، او در انتهای پایینیِ دریای جلیل در یک بنگاه خشک کردن ماهی داشت درخواست کار می‌کرد. وقتی که او به حواریون پیوست سی ساله بود و ازدواج نکرده بود. او شاید بهترین مرد تحصیل کرده در میان دوازده تن و تنها یهودایی در خانوادهٔ حواریون استاد بود. یهودا هیچ ویژگی برجسته در زمینهٔ نقطهٔ قوت شخصی نداشت، گر چه او بسیاری ویژگیهای ظاهری فرهنگی و خصائل آموزشی داشت. او یک اندیشمند خوب بود اما همیشه یک اندیشمند به راستی *صادق* نبود. یهودا در واقع خودش را درک نمی‌کرد؛ او در برخورد با خودش به راستی صادق نبود.

آندریاس یهودا را به مقام خزانه‌دار دوازده تن منصوب کرد، رتبه‌ای که او به گونه‌ای چشمگیر شایستهٔ داشتنِ آن بود، و او تا وقت خیانت به استادش مسئولیتهای کارش را صادقانه، وفادارانه، و به مؤثرترین نحو انجام داد.

هیچ ویژگی خاصی دربارهٔ عیسی وجود نداشت که یهودا بالاتر از شخصیت عموماً گیرا و فوق‌العاده جذاب استاد تحسین کند. یهودا هرگز قادر نشد در برابر همیاران جلیلی خویش بالاتر از تعصبات یهودیه‌ای خود فراز یابد؛ او حتی در ذهنش از بسیاری چیزها دربارهٔ عیسی انتقاد می‌کرد. به او که یازده حواری به عنوان مردی کامل می‌نگریستند، به عنوان "کسی که در مجموع دوست داشتنی و در میان ده هزار تن از همه مهمتر است"، این یهودایِ از خود راضی اغلب جرأت می‌کرد در قلب خودش انتقاد کند. او واقعاً این تصور را در ذهنش می‌پروراند که عیسی بزدل است و از اعمال نمودن قدرت و اتوریتهٔ خودش تا اندازه‌ای می‌ترسد.

یهودا یک تاجر خوب بود. مدیریت کردن امور مالی یک آرمان‌گرا همچون عیسی به کاردانی، توانایی، و شکیبایی، و نیز فداکاری سخت و طاقت‌فرسا نیاز داشت، تا چه رسد به دست و پنجه نرم کردن با روشهای تجاریِ در هم و بر همِ برخی از حواریون او. یهودا به راستی یک مدیر اجرایی عالی، یک کارشناس مالی دوراندیش و توانا بود. و او برای سازماندهی یک آدم سختگیر بود. هیچیک از دوازده تن هرگز از یهودا انتقاد نکردند. تا جایی که آنها می‌توانستند ببینند، یهودای اسخریوطی یک خزانه‌دار بی‌همتا، یک مرد دانش آموخته، یک حواری وفادار (گرچه گاهی منتقد)، و به مفهوم واقعی کلمه یک موفقیت بزرگ بود. حواریون یهودا را دوست داشتند؛ او به راستی یکی از آنها بود. او باید به عیسی *ایمان می‌داشت*، اما ما شک داریم که او به راستی استاد را با جان و دل *دوست داشت*. موردِ یهودا حقیقت این گفته را نشان می‌دهد: "راهی وجود دارد که برای یک مرد درست به نظر می‌رسد، اما پایان آن مرگ است." در مجموع می‌توان قربانیِ فریبِ صلح‌آمیزِ تنظیمِ خوشایند نسبت به راههای گناه و مرگ شد. مطمئن باشید که یهودا به استادش و حواریون همیارش از نظر مالی همیشه وفادار بود. پول هرگز نمی‌توانسته انگیزهٔ خیانت او به استاد باشد.

یهودا تنها پسرِ پدر و مادری بی‌خرد بود. او هنگامی که بسیار جوان بود، ناز پرورده و عزیز بود؛ او یک فرزند لوس بار آورده شده بود. به تدریج که او بزرگ شد، ایده‌هایی اغراق‌آمیز دربارهٔ اهمیت خویش را نشان داد. او یک بازندهٔ ضعیف بود. او ایده‌هایی سست و تحریف شده دربارهٔ انصاف داشت؛ او به زیاده‌روی در تنفر و سوءظن تسلیم شد. او در تفسیر نادرست گفته‌ها و اعمال دوستانش یک متخصص بود. یهودا طی تمام زندگیش رویهٔ تلافی کردن کار آنهایی را که به گمان او با وی بدرفتاری کرده بودند در ذهن پرورانده بود. حس ارزشها و وفاداریهای او نادرست بودند.

برای عیسی، یهودا یک ماجرای ایمان بود. استاد از آغاز ضعف این حواری را به طور کامل می‌فهمید و از مخاطرات پذیرفتن او به همیاری روحانی به خوبی آگاهی داشت. اما سرشت پسران خداوند این است که به هر موجود آفریده شده یک فرصت کامل و برابر برای نجات و بقا بدهند. عیسی می‌خواست نه تنها انسانهای این کره بلکه ناظران کرات بی‌شمار دیگر بدانند که وقتی نسبت به صداقت و وقف با جان و دلِ یک مخلوق به پادشاهی تردید وجود داشته باشد، کارکرد تغییرناپذیر قضات انسانها این است که کاندیدای مورد تردید به طور کامل پذیرفته شود. درِ حیات جاودان به روی همه کاملاً باز است؛ ”هر کس که مایل باشد می‌تواند داخل شود“؛ برای کسی که می‌آید هیچ محدودیت یا شرطی به جز *ایمان* وجود ندارد.

درست به این دلیل است که عیسی به یهودا اجازه داد دقیقاً تا انتها ادامه دهد. او همیشه به هر کار ممکن دست می‌زد تا این حواری ضعیف و سردرگم را دگرگون سازد و نجات دهد. اما هنگامی که نور به طور صادقانه دریافت نمی‌شود و مطابق آن زندگی نمی‌شود، به این متمایل می‌شود که در درون روان به تاریکی تبدیل شود. یهودا در رابطه با آموزشهای عیسی دربارهٔ پادشاهی از نظر عقلانی رشد کرد، اما در نیل به کاراکتر معنوی همانند سایر حواریون پیشرفت نکرد. او نتوانست در تجربهٔ معنوی پیشرفت رضایتمندانهٔ شخصی داشته باشد.

یهودا به خاطر نومیدی شخصی به طور فزاینده در غم و غصه فرو رفت، و سرانجام یک قربانی رنجش گردید. احساسات او بارها جریحه‌دار شده بود، و او نسبت به بهترین دوستانش و حتی استاد به گونه‌ای غیرطبیعی مشکوک گردید. ذهن او در مدتی کوتاه با ایدهٔ انتقام‌جویی مشغول شد، هر کاری که با آن انتقام خودش را بگیرد، آری، حتی خیانت به یارانش و استادش.

اما این ایده‌های شریرانه و خطرناک شکل قطعی نگرفتند تا آن که روزی یک زن قدرشناس یک جعبهٔ گران قیمت عطر را در جلوی پاهای عیسی شکست. این کار برای یهودا اسراف به نظر می‌رسید، و هنگامی که عیسی قاطعانه اجازه نداد او درست در آنجا در برابر گوش همگان به طور علنی اعتراض کند، این برای او گران تمام شد. آن رخداد برانگیختن تمامی نفرت انباشته شده، احساسات جریحه‌دار شده، بدخواهی، تعصب، حسادت، و انتقام یک طول عمر را به سرانجام رساند، و او تصمیمش را گرفت که با او که نمی‌دانست کیست تصفیه حساب کند؛ اما او تمام شرارت طبیعتش را در تمام درامِ نکبت‌بار زندگی بداقبالانهٔ خود روی آن *یگانه* شخص

بی‌گناه متبلور نمود، درست به این دلیل که عیسی بر حسب اتفاق بازیگر اصلی در رخدادی بود که عبور او را از پادشاهی پیشروندهٔ نور به آن حوزهٔ خود انتخاب شدهٔ تاریکی نشان می‌کرد.

استاد بارها به طور خصوصی و علنی هر دو به یهودا هشدار داده بود که او در حال لغزش است، اما هشدارهای الهی در برخورد با سرشت تلخ‌کام شدهٔ بشری معمولاً بی‌فایده هستند. عیسی به هر کار ممکن که با آزادی اخلاقی انسان سازگار باشد دست زد، تا مانع انتخاب رفتن به راه خطا توسط یهودا شود. آزمون بزرگ سرانجام فرا رسید. پسرِ رنجش شکست خورد؛ او به فرامین غلط و فرومایهٔ یک ذهن مغرور و انتقام‌جو که با گزافه‌گویی خود را مهم تلقی می‌کرد تسلیم شد و سریعاً به داخل سردرگمی، نومیدی، و انحراف فرو رفت.

سپس یهودا به دسیسهٔ پست و خجلت‌آور خیانت به سرور و استادش وارد شد و به سرعت آن طرح نابکارانه را به اجرا گذاشت. او در حین اجرای طرحهای عهد شکنیِ خائنانه که با خشم تکوین یافته بود، لحظاتی از پشیمانی و خجلت را تجربه کرد، و در این فواصل روشن بینانه، با ترس و لرز به عنوان یک دفاع این ایده را در ذهنش پروراند که شاید عیسی بتواند در آخرین لحظه قدرتش را به کار گیرد و خود را نجات دهد.

هنگامی که این کار نکبت‌بار و گناهکارانه تماماً به پایان رسید، این انسان پیمان شکن که فروختن دوستش برای سی قطعه نقره را مهم نمی‌پنداشت، تا اشتیاق طولانی خود برای انتقام را که مدتها در ذهنش پرورانده بود ارضا کند، شتابان خارج شد و در نمایش گریز از واقعیات وجود انسانی دست به عمل نهایی — خودکشی — زد.

یازده حواری وحشت‌زده و مبهوت شدند. عیسی برای آن خیانتکار فقط احساس تأسف کرد. کرات این را دشوار یافته‌اند که یهودا را ببخشند، و در سرتاسر یک جهان پهناور از نام او احتراز شده است.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 140

انتصاب دوازده تن

درست پیش از ظهر یکشنبه، 12 ژانویه، سال 27 بعد از میلاد مسیح، عیسی حواریون را به منظور انتصاب آنها به عنوان موعظه‌گران عمومی پیام الهی پادشاهی گرد هم فرا خواند. دوازده تن تقریباً هر روز انتظار داشتند که فرا خوانده شوند؛ لذا در این بامداد برای ماهیگیری از ساحل دور نشدند. چندین تن از آنها در نزدیکی ساحل پرسه می‌زدند و مشغول تعمیر تورهایشان و بازسازی ابزار ماهیگیریشان بودند.

همینطور که عیسی در ساحل دریا شروع به فرا خواندن حواریون نمود، ابتدا به آندریاس و پطرس که نزدیک به ساحل در حال ماهیگیری بودند خوشامد گفت؛ سپس به یعقوب و یوحنا که در قایقی در آن نزدیکی بودند و در حال دیدار پدرشان، زبدی، بودند و داشتند تورهایشان را تعمیر می‌کردند، علامت داد. او سایر حواریون را دو به دو گرد آورد، و پس از این که تمام دوازده تن را جمع نمود، با آنها به ارتفاعات شمال کفرناحوم رفت، و در آنجا در آمادگی برای انتصاب رسمی آنها به آموزش آنها پرداخت.

به یکباره تمام دوازده حواری ساکت شدند؛ حتی پطرس به یک حال و هوای اندیشمندانه فرو رفت. سرانجام ساعتی را که مدتی طولانی برایش انتظار کشیده بودند فرا رسید! آنها داشتند با استاد به کناری می‌رفتند تا در نوعی مراسم رسمی که شامل تقدیس و تبرک شخصی و وقف جمعی به کار مقدس نمایندگی کردن استادشان در اعلامِ فرا رسیدنِ پادشاهی پدرش می‌شد شرکت کنند.

1- آموزش مقدماتی

عیسی پیش از کار رسمی انتصاب، در حالی که دوازده تن گرد او نشسته بودند با آنها گفتگو نمود: "برادران من، این ساعتِ پادشاهی فرا رسیده است. من شما را به طور جداگانه با خود به اینجا آورده‌ام تا به عنوان سفیران پادشاهی به پدر عرضه کنم. هنگامی که در ابتدا فرا خوانده شدید، برخی از شما شنیدید که من در کنیسه دربارهٔ این پادشاهی صحبت کردم. هر یک از شما از وقتی که در شهرهای اطراف دریای جلیل با من مشغول به کار بوده‌اید بیشتر دربارهٔ پادشاهی پدر آگاهی یافته‌اید. اما هم اکنون در رابطه با این پادشاهی چیز بیشتری برای گفتن به شما دارم.

”پادشاهی نوین که پدرم در قلب فرزندانش در زمین در آستانهٔ تشکیل آن می‌باشد یک حاکمیت جاودان خواهد بود. در قلبهای آنهایی که آرزو دارند خواست الهی او را انجام دهند هیچ پایانی برای این فرمانروایی پدرم وجود نخواهد داشت. من به شما اعلام می‌کنم که پدر من خدای یهودی یا غیریهودی نیست. بسیاری از شرق و از غرب خواهند آمد تا در پادشاهی پدر با ما بنشینند، در حالی که بسیاری از فرزندان ابراهیم از وارد شدن به این برادریِ نوینِ فرمانروایِ روح پدرم در قلبهای فرزندان انسانها امتناع خواهند کرد.

”قدرت این پادشاهی نه مبتنی بر نیروی ارتشها و نه منوط به قدرت ثروتها، بلکه مبتنی بر شکوه روح الهی خواهد بود که خواهد آمد تا به ذهنها آموزش دهد و بر قلبهای شهروندانِ از نو تولد یافتهٔ این پادشاهی آسمانی، فرزندان خداوند، فرمانروایی کند. این برادریِ عشق است که در آن درستکاری حکمرانی می‌کند و شعار جنگی آن این خواهد بود: صلح بر زمین و خواست نیک برای تمام انسانها. این پادشاهی، که بسیار زود خواهید رفت تا آن را اعلام کنید، آرزوی انسانهای نیک تمامی اعصار، امید تمام زمین، و تحقق وعده‌های خردمندانهٔ تمام پیامبران است.

”اما برای شما فرزندانم، و برای همهٔ دیگرانی که شما را به داخل این پادشاهی دنبال خواهند کرد، یک آزمون شدید قرار داده شده است. تنها ایمان شما را از میان دروازه‌های آن عبور خواهد داد، اما اگر می‌خواهید به فراز یافتن در زندگی پیشروندهٔ همدمی الهی ادامه دهید باید ثمرات روح پدرم را به بار آورید. هر آینه، هر آینه، به شما می‌گویم، هر کس که می‌گوید، ’خداوندا، خداوندا‘، به پادشاهی آسمان وارد نخواهد شد؛ بلکه او که خواست پدرم را که در آسمان است انجام می‌دهد.

”پیام شما به دنیا این خواهد بود: نخست در پی پادشاهی خداوند و عدالت او باشید، و در یافتن اینها، همهٔ چیزهای دیگر نیز که برای بقای جاودان ضروری هستند به همراه آن به دست خواهند آمد. و اکنون می‌خواهم برای شما روشن کنم که این پادشاهی پدرم با یک نمایش ظاهری قدرت یا با نمایش غیرمعمول نخواهد آمد. از این رو، نباید بروید در اعلام پادشاهی بگویید، ’اینجاست‘ یا ’آنجاست‘، زیرا این پادشاهی که پیرامون آن موعظه می‌کنید، خداست که در درون شماست.

”هر کسی که در پادشاهی پدرم بزرگ می‌شود برای همه یک خادم خواهد شد؛ و هر کسی که در میان شما اول باشد، بگذارید خادم برادرانش شود. اما آنگاه که به یکباره به عنوان شهروندان در پادشاهی آسمانی به راستی پذیرفته شدید، دیگر خادم نیستید، بلکه فرزندان، فرزندان خدای زنده خواهید بود. و بدین ترتیب این پادشاهی در دنیا پیش خواهد رفت، تا این که هر مانعی را در هم بشکند و کلیهٔ انسانها را به شناخت پدرم برساند و آنها به حقیقت نجات‌بخشی که من برای اعلام آن آمده‌ام ایمان آورند. حتی اکنون پادشاهی در دسترس است، و برخی از شما نخواهید مرد تا این که حکومت خداوند را که با قدرت عظیم خواهد آمد ببینید.

”و این را کهاکنون چشمان شما نظاره می‌کنند، این شروع کوچک دوازده مرد معمولی، تکثیر خواهد شد و رشد خواهد کرد، تا این که سرانجام تمام زمین با ستایش پدرم پر شود. و این کار چنان به واسطهٔ سخنانی که می‌گویید انجام نخواهد شد، بلکه از طریق نحوهٔ زندگیتان است که

انسانها آگاهی خواهند یافت که با من بوده‌اید و از واقعیات پادشاهی آموخته‌اید. و گر چه من هیچ بارِ اندوه‌آوری بر اذهان شما قرار نمی‌دهم، به زودی این مسئولیت خطیر را بر روانهای شما قرار خواهم داد که پس از این که شما را ترک کردم، به همان گونه که اکنون پدرم را در این زندگی در جسم نمایندگی می‌کنم مرا در دنیا نمایندگی کنید.'' و هنگامی که او سخن گفتن را به پایان رساند، از جا برخاست.

2- انتصاب

عیسی اکنون به آن دوازده انسان فانی که تازه به اظهارات او در رابطه با پادشاهی گوش داده بودند فرمان داد که به صورت دایره‌وار به دور او زانو بزنند. سپس استاد دستانش را روی سر هر حواری قرار داد. این کار با یهودای اسخریوطی آغاز شد و با آندریاس پایان یافت. پس از این که او آنها را برکت داد، دستانش را دراز کرد و بدین گونه دعا کرد:

''پدرم، من اکنون این مردان، پیام‌رسانان خود را، نزد تو می‌آورم. من از میان فرزندانمان در زمین این دوازده تن را انتخاب کرده‌ام تا بیرون بروند و مرا نمایندگی کنند، همان گونه که من بیرون رفتم تا تو را نمایندگی کنم. همانطور که مرا دوست داشته‌ای و با من بوده‌ای، آنها را دوست بدار و با آنها باش. و اکنون، پدرم، همینطور که من تمام امور پادشاهی آینده را به دستان آنها می‌سپارم، به این مردان خرد عطا کن. و اگر خواست تو باشد، من مدتی در زمین خواهم ماند تا به تلاشهای آنها برای پادشاهی کمک کنم. و باز، پدرم، ضمن این که به اتمام انجام کاری را که به من داده‌ای ادامه می‌دهم، به خاطر این مردان از تو سپاسگزارم، و آنها را به تو می‌سپارم.''

هنگامی که عیسی دعا کردن را به پایان رساند، حواریون باقی ماندند و هر مرد در جای خود سرش را به پایین خم کرد. و دقایق زیادی طول کشید تا این که حتی پطرس جرأت نمود چشمانش را باز کند تا به استاد نگاه کند. آنها یک به یک عیسی را در آغوش کشیدند، اما هیچ مردی چیزی نگفت. یک سکوت بزرگ بر آن مکان سایه افکند، ضمن این که گروه بزرگی از موجودات آسمانی به این صحنهٔ پرشکوه و مقدس می‌نگریستند — آفرینندهٔ یک جهان امور برادری الهی انسانها را تحت مدیریت اذهان بشری قرار می‌داد.

3- موعظهٔ انتصاب

سپس عیسی سخن گفت. او گفت: ''اکنون که شما سفیران پادشاهی پدر من هستید، از این طریق طبقه‌ای از انسانها شده‌اید که از کلیهٔ انسانهای دیگر در زمین جدا و متمایز است. شما اکنون همچون انسانهایی در میان انسانها نیستید، بلکه مانند شهروندان آگاهی یافتهٔ یک سرزمین آسمانی دیگر در میان مخلوقات نادان این دنیای تاریک هستید. این کافی نیست که بدان گونه که پیش از این ساعت بودید زندگی کنید، بلکه از این پس باید همانند آنهایی زندگی کنید که شکوه یک زندگی بهتر را چشیده‌اند و به عنوان سفیران فرمانروای آن دنیای نوین و بهتر به زمین بازگردانده شده‌اند. از آموزگار بیش از شاگرد انتظار می‌رود؛ از سرور بیش از خادم انتظار می‌رود.

شهروندان پادشاهی آسمانی بیش از شهروندان حاکمیت زمینی مورد مطالبه قرار می‌گیرند. برخی از چیزهایی را که به شما خواهم گفت ممکن است سخت به نظر برسند، اما شما انتخاب کرده‌اید که مرا در دنیا نمایندگی کنید، حتی بدان گونه که من اکنون پدر را نمایندگی می‌کنم؛ و شما به عنوان کارگزاران من در زمین وظیفه خواهید داشت که از آن آموزشها و کنشها که بازتابگر آرمانهای من در زمینهٔ زندگی انسانی در کرات فضا هستند، و من در زندگی زمینی‌ام پیرامون آشکار ساختن پدر آسمانی الگوی آن هستم اطاعت کنید.

"من شما را می‌فرستم تا آزادی را به اسیران روحی و شادی را به آنهایی که در اسارت ترس هستند اعلام کنید، و بیماران را مطابق خواست پدر آسمانی‌ام شفا دهید. هنگامی که فرزندانم را در پریشانی می‌یابید، با آنها به صورت دلگرم کننده صحبت کنید، و بگویید:

"خوشا به حال فقیران در روح، افتادگان، زیرا گنجینه‌های پادشاهی آسمان از آن آنهاست.

"خوشا به حال آنهایی که گرسنه و تشنهٔ عدالتند، زیرا سیر خواهند شد.

"خوشا به حال فروتنان، زیرا وارث زمین خواهند شد.

"خوشا به حال پاکدلان، زیرا خدا را خواهند دید.

"و علاوه بر آن، حتی این سخنان اضافهٔ تسلی دهندهٔ روحی و نویدبخش را به فرزندانم بگویید:

"خوشا به حال آنهایی که ماتم زنده‌اند، زیرا تسلی خواهند یافت. خوشا به حال آنهایی که گریانند، زیرا روح شادمانی را دریافت خواهند کرد.

"خوشا به حالا رحم کنندگان، زیرا بر آنان رحم خواهد شد.

"خوشا به حال صلح‌آوران، زیرا فرزندان خدا خوانده خواهند شد.

"خوشا به حال آنهایی که به خاطر عدالت مورد اذیت و آزار واقع می‌شوند، زیرا پادشاهی آسمان از آن آنهاست. خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به شما دشنام دهند و به شما اذیت و آزار رسانند و همه گونه سخن شرورانه به دروغ بر ضد شما گویند. خوش باشید و بسیار شادی کنید، زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است.

"برادرانم، هنگامی که شما را به بیرون می‌فرستم، شما نمک زمین هستید، نمک با یک خاصیت نجات دهنده. اما اگر این نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را نمکین ساخت؟ از این پس برای هیچ چیز خوب نخواهد بود جز این که دور ریخته شود و زیر پای آدمها لگدمال شود.

”شما نور جهان هستید. شهری را که روی یک تپه قرار دارد نمی‌توان پنهان کرد. انسانها نیز شمع روشن نمی‌کنند که آن را زیر یک چراغدان بگذارند، بلکه روی یک شمعدان؛ و آن به همهٔ آنهایی که در خانه هستند نور می‌دهد. بگذارید نورتان در برابر مردم چنان بدرخشد که کارهای نیک شما را ببینند و به جلال دادن پدر آسمانی شما هدایت شوند.

”من شما را به دنیا می‌فرستم تا مرا نمایندگی کنید و به عنوان سفیران پادشاهی پدرم عمل کنید، و در حالی که پیش می‌روید تا بشارت را اعلام کنید، به پدر که شما پیام‌آورانش هستید توکل کنید. با زور در برابر بی‌عدالتی مقاومت نکنید؛ به بازوی جسم توکل نکنید. اگر همسایهٔ شما به گونهٔ راست شما سیلی زد، گونهٔ دیگر را نیز به سوی او بچرخانید. به جای این که در میان خود نزد قانون بروید، مایل باشید که دستخوش بی‌عدالتی شوید. به همهٔ کسانی که درمانده و محتاج هستند با مهربانی و با بخشش خدمت کنید.

”من به شما می‌گویم: دشمنان خود را دوست بدارید، به آنهایی که از شما نفرت دارند نیکی کنید، به آنهایی که شما را لعن و نفرین می‌کنند برکت دهید، و برای آنهایی که با کینه‌توزی از شما سوءاستفاده می‌کنند دعا کنید. و هر آنچه را که باور دارید من برای انسانها انجام می‌دهم، شما نیز برای آنها انجام دهید.

”پدر آسمانی شما آفتاب را بر بدان و نیز بر نیکان می‌تاباند؛ او همچنین باران بر پارسایان و بدکاران می‌باراند. شما فرزندان خداوند هستید؛ حتی بیشتر، شما اکنون سفیران پادشاهی پدرم هستید. بخشنده باشید، حتی بدان گونه که خدا بخشنده است، و در آیندهٔ جاودانِ پادشاهی، کامل خواهید بود، حتی بدان گونه که پدر آسمانیتان کامل است.

”مأموریت شما این است که انسانها را نجات دهید، نه این که آنها را مورد داوری قرار دهید. در پایان حیات زمینی‌تان، همگی انتظار بخشش خواهید داشت؛ از این رو در طول حیات انسانی‌تان از شما می‌خواهم که به کلیهٔ برادرانتان در جسم بخشش نشان دهید. این اشتباه را مرتکب نشوید که سعی کنید پَرِ کاه را از چشم برادرتان بیرون آورید در حالی که چوب در چشم خودتان دارید. اگر ابتدا چوب را از چشم خودتان بیرون آورید، بهتر می‌توانید ببینید که پَرِ کاه را از چشم برادرتان درآورید.

”حقیقت را به روشنی تشخیص دهید؛ با بی‌پروایی یک زندگی پارسامنشانه داشته باشید؛ و بدین ترتیب حواریون من و سفیران پدرم خواهید بود. شنیده‌اید که گفته شده: ’اگر کور، کور دیگر را راهنمایی کند، هر دو به داخل گودال خواهند افتاد.‘ اگر می‌خواهید دیگران را به داخل پادشاهی هدایت کنید، باید خودتان در نور روشنِ حقیقت زنده گام بردارید. در تمام کار پادشاهی به شما توصیه می‌کنم داوری عادلانه و خرد تیزهوشانه نشان دهید. آنچه را که مقدس است به سگان مدهید، و مرواریدهای خود را نیز پیش خوکها میندازید، مبادا جواهرات شما را زیر پا لگدمال کنند و برگشته، شما را بِدَرند.

”من شما را از پیامبران دروغین که در لباس گوسفند نزد شما خواهند آمد برحذر می دارم. آنها در باطن همچون گرگان گرسنه‌اند. شما آنها را از میوهٔ اعمالشان خواهید شناخت. آیا آدمها انگورها را از بوته‌های خار یا انجیرها را از علفهای هرز می‌چینند؟ به همین سان، هر درخت نیکو میوهٔ نیکو می‌دهد، اما درخت بد میوهٔ بد بار می‌آورد. یک درخت نیکو نمی‌تواند میوهٔ بد بدهد، و یک درخت بد نیز نمی‌تواند میوهٔ نیکو بار آوَرَد. هر درختی که میوهٔ خوب ندهد فوراً بریده شده و به داخل آتش افکنده می‌شود. در دستیابی به ورود به داخل پادشاهی آسمان، انگیزه است که اهمیت دارد. پدرم به قلبهای انسانها نگاه می‌کند و به واسطهٔ آرزوهای درونی آنها و نیتهای صادقانهٔ آنها داوری می‌کند.

”در روز بزرگ قضاوت پادشاهی، بسیاری به من خواهند گفت: ’آیا به نام تو پیشگویی نکردیم و به نام تو بسیاری کارهای شگفت‌آور انجام ندادیم؟‘ اما من ناگزیر خواهم بود به آنها بگویم، ’هرگز شما را نشناختم؛ ای آموزگاران دروغین از من دور شوید.‘اما هر کس که این تکلیف را بشنود و به نمایندگی از من مأموریتش را در برابر انسانها صادقانه اجرا کند، حتی بدان گونه که من پدرم را نزد شما نمایندگی کرده‌ام، به داخل خدمت من و به داخل پادشاهی پدر آسمانی ورود فراوان خواهد یافت.“

حواریون هرگز پیش از آن نشنیده بودند که عیسی بدین گونه صحبت کند، زیرا او همانند کسی که از مرجعیت عالی برخوردار است با آنها صحبت کرده بود. آنها در حدود غروب آفتاب از کوه پایین آمدند، اما هیچکس از عیسی سؤالی نپرسید.

4- شما نمک زمین هستید

به اصطلاح ”موعظهٔ روی کوه“ بشارت عیسی نیست. این گفتار قطعاً در بر گیرندهٔ آموزشهای بسیار سودمندی است، اما این دستور انتصاب دوازده حواری توسط عیسی بود. این گفتار، دادن مأموریت شخصی از سوی استاد به آنهایی بود که می‌بایست به موعظه نمودن آموزشهای الهی ادامه می‌دادند و اشتیاق نشان می‌دادند که در دنیای انسانها او را نمایندگی کنند، حتی بدان گونه که او با شیواییِ بسیار و به طور کامل نمایندهٔ پدرش بود.

”شما نمک زمین هستید، نمک با یک خاصیت نجات دهنده. اما اگر این نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را نمکین ساخت؟ از این پس برای هیچ چیز خوب نخواهد بود جز این که دور ریخته شود و زیر پای آدمها لگدمال شود.“

در زمان عیسی نمک گرانبها بود. حتی برای پول استفاده می‌شد. لغت امروزی ”حقوق“ از نمک گرفته شده است. نمک نه تنها به غذا طعم می‌دهد، بلکه یک مادهٔ نگهدارنده نیز هست، و چیزهای دیگر را خوشمزه‌تر می‌کند، و از این رو از طریق مصرف شدن به کار گرفته می‌شود.

”شما نور جهان هستید. شهری را که روی یک تپه قرار دارد نمی‌توان پنهان کرد. انسانها نیز شمع روشن نمی‌کنند که آن را زیر یک چراغدان بگذارند، بلکه روی یک شمعدان؛ و آن به همهٔ آنهایی که در خانه هستند نور می‌دهد. بگذارید نورتان در برابر مردم چنان بدرخشد که کارهای نیک شما را ببینند و به جلال دادن پدر آسمانی شما هدایت شوند.“

گر چه نور تاریکی را از بین می‌برد، همچنین می‌تواند چنان ”کور کننده“ باشد که موجب سردرگمی و درماندگی شود. به ما توصیه شده بگذاریم *چنان* نورمان بدرخشد که همنوعان ما به راههای جدید و خداگونهٔ زندگی بهبود یافته هدایت شوند. نور ما باید چنان بدرخشد که به خویشتن جلب توجه نکند. حتی حرفهٔ یک شخص می‌تواند به عنوان یک ”بازتابگر“ مؤثر برای اشاعهٔ این نور حیات به کار گرفته شود.

سرچشمهٔ کاراکترهای قوی *نه* در عدم خطاکاری بلکه در واقع در درستکاری می‌باشد. عدم خودخواهی نشان بزرگ‌منشی انسان است. بالاترین سطوح خود شکوفایی از طریق پرستش و خدمت به دست می‌آیند. شخص شاد و مؤثر نه از طریق ترس از خطاکاری، بلکه از طریق عشق به درستکاری انگیزه می‌یابد.

”*شما آنها را از میوهٔ اعمالشان خواهید شناخت*.“ شخصیت اساساً تغییرناپذیر است؛ آنچه که تغییر می‌کند — رشد می‌کند — خصیصهٔ اخلاقی است. خطای اصلی مذاهب امروزی منفی‌گرایی است. درختی که میوه‌ای ندهد ”بریده شده و به داخل آتش افکنده می‌شود.“ ارزش اخلاقی نمی‌تواند ناشی از خودداری محض — اطاعت از این فرمان باشد: ”نباید چنین کنید“. ترس و خجلت انگیزه‌های ناشایسته برای زندگی مذهبی هستند. مذهب فقط زمانی معتبر است که پدر بودن خداوند را آشکار می‌سازد و برادری انسانها را تقویت می‌کند.

یک فلسفهٔ مؤثر زندگی از طریق ترکیبی از بینش کیهانی و مجموع واکنشهای احساسی فرد نسبت به محیط اجتماعی و اقتصادی شکل می‌یابد. این را به خاطر داشته باشید: در حالی که تمایلات شدید ارثی نمی‌توانند به طور بنیادین تعدیل شوند، پاسخهای احساسی به چنین تمایلاتی می‌توانند تغییر یابند؛ از این رو طبیعت اخلاقی می‌تواند تعدیل شود، کاراکتر می‌تواند بهبود یابد. در کاراکتر قوی، واکنشهای احساسی در هم ادغام شده و هماهنگ می‌شوند، و بدین ترتیب یک شخصیت متحد ایجاد می‌شود. یگانگیِ ناقص سرشت اخلاقی را ضعیف می‌سازد و موجب ناخشنودی می‌شود.

بدون یک هدف ارزشمند، زندگی بی‌مقصود و بی‌فایده می‌شود، و ناخشنودی بسیار به بار می‌آورد. بحث عیسی در هنگام انتصاب دوازده تن یک فلسفهٔ بنیادینِ زندگی را تشکیل می‌دهد. عیسی پیروانش را ترغیب نمود که ایمان تجربی را به کار بندند. او به آنها هشدار داد که صرفاً به موافقت عقلانی، زود باوری، و مرجعیت تثبیت شده متکی نباشند.

آموزش باید یک تکنیک یادگیری (کشفِ) روشهای بهتر ارضای تمایلات شدید طبیعی و ارثی ما باشد، و خوشحالی جمع حاصلِ این تکنیکهای بهبود یافتهٔ خشنودیهای احساسی است. شادی به قدر کم به محیط بستگی دارد، گر چه محیطهای دلپذیر می‌توانند به اندازهٔ زیاد به آن کمک کنند.

هر انسان فانی به راستی آرزو دارد که یک شخص تمام و کمال باشد، کامل باشد، حتی بدان گونه که پدر آسمانی کامل است، و چنین اکتسابی ممکن است، زیرا در تحلیل نهایی "جهان به راستی پدرانه است."

5- مهر پدرانه و برادرانه

عیسی از موعظه در کوه تا گفتمان شام آخر، به پیروانش آموزش داد که به جای مهر *برادرانه*، مهر *پدرانه* از خود نشان دهند. مهر برادرانه همسایهٔ شما را بدان گونه که خودتان را دوست دارید دوست خواهد داشت، و این انجامِ مکفیِ "اصل طلایی" است. اما محبت پدرانه ایجاب می‌کند که شما بدان گونه که عیسی شما را دوست دارد همنوعانِ انسانی خویش را دوست بدارید.

عیسی نوع بشر را با یک محبت دوگانه دوست دارد. او به صورت یک شخصیت دوگانه — بشری و الهی — در زمین زندگی کرد. او به عنوان پسر خداوند انسان را با یک مهر پدرانه دوست دارد — او آفرینندهٔ انسان، پدرِ جهانش است. او به عنوان پسر انسان، انسانها را به عنوان یک برادر دوست دارد — او به راستی یک انسان در میان انسانها بود.

عیسی از پیروانش انتظار نداشت که به یک تجلی غیرممکن از مهر برادرانه دست یابند، اما قطعاً انتظار داشت که آنها چنان تلاش کنند شبیه خداوند باشند — کامل باشند، حتی بدان گونه که پدر آسمانی کامل است — که بدان گونه که خداوند به مخلوقاتش می‌نگرد بتوانند شروع کنند به انسان بنگرند، و بدین ترتیب بدان گونه که خداوند انسانها را دوست دارد بتوانند شروع کنند آنها را دوست بدارند — آغازهای یک مهر پدرانه را نشان دهند. عیسی در جریان این اندرزها به دوازده حواری، به دنبال این بود که این مفهومِ جدیدِ *مهر پدرانه* را بدان گونه که به برخی رویکردهای احساسیِ مربوط به انجامِ تنظیماتِ بیشمار محیطیِ اجتماعی مربوط است آشکار سازد.

استاد این بحث بسیار مهم را از طریق جلب توجه به چهار رویکرد *ایمان* به عنوان مقدمه‌ای برای شرح متعاقب چهار واکنش برین و متعالی خود در زمینهٔ مهر پدرانه در مقایسه با محدودیتهای مهر صرف برادرانه عرضه نمود.

او نخست دربارهٔ آنهایی صحبت کرد که از نظر روحی ضعیف هستند، گرسنهٔ درستکاری هستند، در فروتنی پایدار مانده‌اند، و قلبی پاک دارند. از چنین انسانهای تشخیص دهندهٔ معنویت می‌توان انتظار داشت که به چنان سطوح فداکارانهٔ الهی دست یابند که بتوانند به انجام شگفت‌آور مهر *پدرانه* مبادرت ورزند؛ این که حتی به عنوان عزادار از این قدرت برخوردارند که بخشش

نشان دهند، صلح را ترویج کنند، و در برابر اذیت و آزار تاب بیاورند، و در سرتاسر تمام این وضعیتهای دشوار حتی نوع بشرِ دوست نداشتنی را با یک مهر پدرانه دوست داشته باشند. عطوفت یک پدر می‌تواند به درجاتی از فداکاری دست یابد که از عاطفهٔ یک برادر بی‌اندازه فراتر رود.

ایمان و عشقِ به این سعادتهای واقعی سیرت اخلاقی را قوت می‌بخشند و شادی می‌آفرینند. ترس و خشم کاراکتر را ضعیف می‌سازند و شادی را نابود می‌کنند. این موعظهٔ بسیار مهم روی مسئلهٔ شادی آغاز گشت.

1- *''خوشا به حال فقیران در روح — افتادگان.''* برای یک کودک، شادی ارضای اشتیاق فوری لذت است. فرد بزرگسال مایل است که بذرهای انکار خویشتن را بکارد تا بتواند محصولات متعاقب شادی افزایش یافته را برداشت کند. در روزگاران عیسی و از آن هنگام، شادی اغلب اوقات با ایدهٔ داشتن ثروت همراه بوده است. در داستان دعا کردن فریسی و مالیاتچی در معبد، آن که در روح احساسِ متموّل بودن می‌کرد — خودخواه بود؛ دیگری که احساس ''تنگدستی در روح'' می‌کرد — فروتن بود. یکی خودکفا بود؛ دیگری آموزش‌پذیر و جویندهٔ حقیقت بود. آن که در روح فقیر است به دنبال اهدافی از ثروت معنوی — خدا — می‌باشد. و چنین جویندگان حقیقت نیاز ندارند که برای دریافت پاداش در یک آیندهٔ دور منتظر بمانند؛ آنها *اکنون* پاداش می‌گیرند. آنها پادشاهی آسمان را در قلب خودشان می‌یابند، و چنین شادمانی را *اکنون* تجربه می‌کنند.

2- *''خوشا به حال آنهایی که گرسنه و تشنهٔ عدالتند، زیرا سیر خواهند شد.''* فقط کسانی که در روح احساس فقر می‌کنند همواره گرسنهٔ درستکاری خواهند بود. فقط فروتنان در پی قوت الهی هستند و مشتاقانه قدرت معنوی را طلب می‌کنند. اما این بسیار خطرناک است که برای بهبود بخشیدن اشتهای فرد به منظور دریافت عطایای معنوی، آگاهانه روزهٔ معنوی گرفته شود. روزهٔ فیزیکی بعد از چهار یا پنج روز خطرناک می‌شود؛ شخص به این تمایل پیدا می‌کند که تمام میل خود را برای خوراک از دست بدهد. روزهٔ طولانی، چه فیزیکی یا معنوی، به از بین بردن گرسنگی منجر می‌شود.

درستکاری تجربی یک لذت است، نه یک وظیفه. درستکاری عیسی یک مهر پویا — عطوفت پدرانه - برادرانه — است. این نوعِ درستکاریِ منفی یا مبتنی بر این که نباید چنین کنید نیست. چطور شخص می‌تواند مشتاق چیزی منفی — چیزی که ''نباید انجام شود'' — باشد؟

آموزش دادنِ این دو مورد اول از بهروزی‌ها به ذهن یک کودک زیاد آسان نیست، اما ذهن بالغ باید اهمیت آنها را درک کند.

3- *''خوشا به حال فروتنان، زیرا وارث زمین خواهند شد.''* فروتنی راستین هیچ ربطی به ترس ندارد. بلکه این یک رویکرد انسان است که با خدا همکاری می‌کند — ''خواست تو

تحقق یابد.“ این در بر گیرندهٔ شکیبایی و بردباری است و با یک ایمان تزلزل ناپذیر به یک جهان قانونمند و دوستانه انگیزه می‌یابد. این بر تمام وسوسه‌ها به شورش کردن بر ضد راهبری الهی چیره می‌شود. عیسی انسان ایده‌آل فروتنِ یورنشیا بود، و او یک جهان پهناور را به ارث برد.

4- *”خوشا به حال پاکدلان، زیرا خدا را خواهند دید.“* پاکی معنوی یک کیفیت منفی نیست، به جز این که فاقد سوءظن و انتقام است. عیسی در بحث پیرامون پاکی، قصد نداشت به طور انحصاری با رویکردهای جنسی انسان برخورد کند. او بیشتر به آن ایمانی اشاره داشت که انسان باید به همنوع خود داشته باشد؛ آن ایمانی که یک پدر و مادر به فرزندش دارد، و او را قادر می‌سازد که همنوعان خویش را حتی بدان گونه که یک پدر آنها را دوست دارد دوست بدارد. مهر یک پدر نیاز ندارد که فرد را ناز پرورده کند، و از شرارت نیز چشم‌پوشی نمی‌کند، اما همیشه ضد بدگمانی است. مهر پدرانه مقصود یگانه دارد، و همیشه به دنبال بهترینها در انسان است؛ این رویکرد یک پدر و مادر راستین است.

دیدن خدا — از طریق ایمان — به معنی کسب بینش راستین معنوی است. و بینش معنوی هدایت تنظیم کننده را افزایش می‌دهد، و اینها در نهایت آگاهی از خدا را افزایش می‌دهند. و هنگامی که شما پدر را می‌شناسید، به اطمینان از فرزندی الهی تأیید می‌شوید، و می‌توانید هر یک از برادرانتان در جسم را، نه فقط به عنوان یک برادر — با مهر برادرانه — بلکه همچنین به عنوان یک پدر — با عطوفت پدرانه — به طور فزاینده دوست بدارید.

آموزش این اندرز حتی به یک کودک نیز آسان است. کودکان به طور طبیعی اعتماد دارند، و والدین باید مراقب باشند که آنها آن ایمان ساده را از دست ندهند. در برخورد با کودکان، از هر گونه فریب اجتناب کنید و از تلقین بدگمانی خودداری ورزید. به طور خردمندانه به آنها کمک کنید که قهرمانان خود را انتخاب کنند و کار اصلی زندگی خود را برگزینند.

و سپس عیسی به آموزش پیروانش در درک هدف اصلی تمام تقلای بشری — کسب کمال — حتی نیل به کمال الهی، ادامه داد. او همیشه به آنان چنین اندرز می‌داد: ”کامل باشید، حتی بدان گونه که پدر آسمانی شما کامل است.“ او آن دوازده تن را ترغیب نمی‌کرد که همانطور که خودشان را دوست دارند همسایگانشان را دوست بدارند. این می‌توانست یک موفقیت ارزشمند باشد؛ این می‌توانست نشان دهندهٔ دستیابی به مهر برادرانه باشد. در عوض، او به حواریونش اندرز می‌داد که انسانها را بدان گونه که او آنها را دوست دارد دوست بدارند — دوست داشتن با یک عطوفت ***پدرانه*** و نیز برادرانه. و او این را با اشاره به چهار واکنش عالیِ مهر پدرانه روشن نمود:

1- *”خوشا به حال آنهایی که ماتم زنده‌اند، زیرا تسلی خواهند یافت.“* به اصطلاح عقل سلیم یا بهترین منطق هرگز پیشنهاد نمی‌کند که شادی می‌تواند از ماتم حاصل شود. اما عیسی به ماتم صوری یا ظاهری اشاره نکرد. او به یک رویکرد مهربانانهٔ احساسی اشاره داشت. این اشتباه بزرگی است که به پسران و مردان جوان آموزش داده شود که نشان دادن

مهربانی و یا از جهت دیگر، دادن علائم احساس عاطفی یا رنج فیزیکی مردانه نیست. دلسوزی یک ویژگی ارزشمند مرد و نیز زن است. ضرورت ندارد که فرد عاری از احساس و بی‌رحم باشد تا مردانه باشد. برای آفرینش مردان شجاع این راه خطایی است. بزرگترین مردان دنیا از سوگواری هراسی نداشته‌اند. موسیِ عزادار، از شَمشون یا جُولیات مرد بزرگتری بود. موسی یک رهبر عالی بود، اما همچنین یک مرد فروتن بود. حساس و پاسخگو بودن نسبت به نیاز انسان، شادی راستین و پایدار ایجاد می‌کند، در حالی که این رویکردهای مهربانانه، روان را از تأثیرات مخرب خشم، تنفر، و سوءظن ایمن نگاه می‌دارد.

2- ”*خوشا به حالا رحم کنندگان، زیرا به آنان رحم خواهد شد.*“ رحم در اینجا به معنی اوج و ژرفا و وسعت حقیقی‌ترین دوستی است — مهربانی مهرآمیز. گاهی اوقات ممکن است رحم منفعل باشد، اما در اینجا فعال و دینامیک است — پدرانه بودن محض. یک پدر و مادر با محبت دشواری اندکی را در بخشیدن فرزندشان، حتی به دفعات زیاد، تجربه می‌کنند. و در کودکی که لوس به بار نیامده اشتیاقِ کاستن رنج، طبیعی است. کودکان معمولاً وقتی مهربان و دلسوز هستند که آنقدر بزرگ شده‌اند که بتوانند ارزش شرایط واقعی را درک کنند.

3- ”*خوشا به حال صلح‌آوران، زیرا فرزندان خدا خوانده خواهند شد.*“ شنوندگان عیسی برای رهایی نظامی آرزو می‌کردند، نه برای صلح‌آوران. اما صلح عیسی از نوع منفعل و منفی نیست. با وجود آزمونها و اذیت و آزارها، او گفت: ”آرامش خود را برای شما به جا می‌گذارم.“ ”اجازه ندهید قلبتان پریشان شود، و اجازه ندهید دچار ترس شود.“ این همان آرامشی است که از تضادهای ویرانگر پیشگیری می‌کند. آرامش شخصی شخصیت را یکپارچه می‌سازد. آرامش اجتماعی از ترس، طمع، و خشم پیشگیری می‌کند. آرامش سیاسی از خصومتهای نژادی، سوءظن‌های ملی، و جنگ پیشگیری می‌کند. صلح‌آوری درمان بی‌اعتمادی و سوءظن است.

می‌شود به آسانی به کودکان آموزش داد که به عنوان صلح‌آوران عمل کنند. آنها از فعالیتهای تیمی لذت می‌برند؛ آنها دوست دارند با هم بازی کنند. استاد در یک زمان دیگر گفت: ”هر که جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد، اما هر که جانش را از دست بدهد آن را خواهد یافت.“

4- ”*خوشا به حال آنهایی که به خاطر عدالت مورد اذیت و آزار واقع می‌شوند، زیرا پادشاهی آسمان از آن آنهاست. خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به شما دشنام دهند و به شما اذیت و آزار رسانند و همه گونه سخن شرورانه به دروغ بر ضد شما گویند. خوش باشید و بسیار شادی کنید، زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است.*“

اغلب اوقات به دنبال صلح، اذیت و آزار می‌آید. اما مردم جوان و بزرگسالان شجاع هرگز از دشواری یا خطر احتراز نمی‌کنند. ”محبتی بزرگتر از این وجود ندارد که انسان جانش را برای دوستانش فدا کند.“ و یک مهر پدرانه می‌تواند تمام این کارها را آزادانه انجام دهد — کارهایی

که مهر برادرانه به سختی می‌تواند آنها را در بر گیرد. و پیشرفت همیشه پیامد نهایی اذیت و آزار بوده است.

کودکان همیشه به چالش شجاعت واکنش مثبت نشان می‌دهند. جوان همیشه مایل است که ”جرأت به خرج دهد.“ و هر کودک باید در همان اوان یاد بگیرد که فداکاری کند.

و بدین ترتیب مشخص می‌شود که موارد سعادت واقعی در موعظهٔ روی کوه مبتنی بر ایمان و عشق هستند، و نه بر قانون — اخلاقیات و وظیفه.

مهر پدرانه شادمان می‌شود که پاسخ شرارت با نیکی داده شود — نیکی کردن در تلافی بی‌عدالتی.

6- عصر انتصاب

عصر یکشنبه، عیسی و دوازده تن پس از رسیدن به منزل زِبِدی از ارتفاعات شمال کفرناحوم، یک وعدهٔ سادهٔ غذایی را صرف کردند. بعد از آن، ضمن این که عیسی برای یک پیاده‌روی در امتداد ساحل بیرون رفت، آن دوازده تن بین خود به گفتگو پرداختند. بعد از یک گفتگوی کوتاه، در حالی که دوقلوها آتشی کوچک برپا کردند تا به خود گرما و نور بیشتر دهند، آندریاس بیرون رفت تا عیسی را پیدا کند، و هنگامی که از او پیشی گرفت، گفت: ”استاد، برادران من قادر نیستند آنچه را که تو دربارهٔ پادشاهی گفته‌ای بفهمند. ما حس می‌کنیم که تا وقتی به ما آموزش بیشتری نداده‌ای قادر به شروع این کار نیستیم. من آمده‌ام از تو تقاضا کنم در باغ به ما بپیوندی و به ما کمک کنی معنی کلمات تو را بفهمیم.“ و عیسی به همراه آندریاس به دیدار حواریون رفت.

هنگامی که او وارد باغ شد، حواریون را به دور خود جمع کرد و به آنها آموزش بیشتری داد، و گفت: ”شما این را دشوار می‌یابید که پیام مرا دریافت کنید، زیرا آموزش جدید را مستقیماً روی آموزش قدیم بنا می‌کنید، اما من اعلام می‌کنم که شما باید از نو زاده شوید. شما باید به صورت بچه‌های کوچک از نو آغاز کنید و مایل باشید به آموزشهای من اعتماد کنید و به خدا ایمان داشته باشید. آموزش نوین پادشاهی نمی‌تواند به چیزی تبدیل شود که با آنچه که هست مطابقت داشته باشد. شما از پسر انسان و مأموریت او در زمین ایده‌های خطایی دارید. اما اشتباهاً فکر نکنید که من آمده‌ام شریعت و پیامبران را کنار بگذارم. من نیامده‌ام که نابود سازم، بلکه تحقق بخشم، بسط دهم و آگاهی دهم. من نیامدم که قانون را زیر پا بگذارم بلکه این فرامین جدید را روی لوحه‌های قلب شما بنویسم.

”من از شما عدالتی را می‌طلبم که از عدالت آنهایی که از طریق دادن صدقه، دعا کردن، و روزه گرفتن به دنبال دستیابی به لطف پدر هستند فراتر خواهد رفت. اگر می‌خواهید وارد پادشاهی شوید، باید از عدالتی برخوردار باشید که شامل عشق، بخشش، و حقیقت است — آرزوی صادقانه برای انجام خواست پدر آسمانی من.“

سپس شمعون پطرس گفت: ”استاد، اگر فرمان جدیدی داری، می‌خواهیم آن را بشنویم. راه نو را به ما آشکار کن.“ عیسی به پطرس پاسخ داد: ”شما شنیده‌اید که آنهایی که شریعت را آموزش می‌دهند گفته‌اند: ’قتل مکن؛ آن که قتل کند تحت محاکمه قرار خواهد گرفت.‘ اما من برای برملا ساختن انگیزه به فراتر از کنش می‌نگرم. من به شما می‌گویم که هر کس نسبت به برادرش خشمگین شود در خطر محکومیت قرار دارد. آن که در قلبش نفرت می‌پروراند و در ذهنش نقشهٔ انتقام می‌کشد در خطر داوری قرار دارد. شما باید همنوعانتان را از روی اعمالشان مورد داوری قرار دهید؛ پدر آسمانی به واسطهٔ نیت قضاوت می‌کند.

”شما شنیده‌اید که آموزگاران شریعت می‌گویند ’زنا مکن.‘ اما من به شما می‌گویم که هر کس به قصد شهوت به زنی نگاه کند در دل خود از پیش با او زنا کرده است. شما انسانها را فقط از طریق اعمالشان می‌توانید قضاوت کنید، اما پدر من به قلب فرزندانش نگاه می‌کند و مطابق مقاصد و تمایلات واقعی آنها با ترحم آنان را مورد داوری قرار می‌دهد.“

عیسی در نظر داشت به بحث دربارهٔ فرامین دیگر ادامه دهد، که یعقوب زبدی حرفهای او را قطع کرد و پرسید: ”استاد، در رابطه با طلاق به مردم چه آموزش دهیم؟ آیا بدان گونه که موسی فرمان داد باید اجازه دهیم یک مرد همسرش را طلاق دهد؟“ و وقتی عیسی این پرسش را شنید، گفت: ”من برای وضع قانون نیامده‌ام بلکه برای روشنگری. من نیامده‌ام که پادشاهیهای این دنیا را اصلاح کنم، بلکه به این منظور که پادشاهی آسمان را برقرار سازم. خواست پدر این نیست که به این وسوسه تسلیم شوم که قوانین دولت، بازرگانی، یا رفتار اجتماعی را به شما آموزش دهم. گر چه ممکن است آنها برای امروز خوب باشند، می‌توانند برای جامعهٔ یک عصر دیگر بسیار نامناسب باشند. من فقط برای تسکین دادن ذهنها، آزاد ساختن روح‌ها، و نجات دادن روان انسانها در زمین هستم. اما در رابطه با این پرسش طلاق خواهم گفت که گر چه موسی در رابطه با این گونه کارها با نظر مطلوب نگاه می‌کرد، در روزگاران آدم و در باغ عدن چنین نبود.“

بعد از این که حواریون برای مدتی کوتاه در میان خود گفتگو کردند، عیسی بدین گونه به سخن گفتن ادامه داد: ”شما همیشه باید دو دیدگاه پیرامون تمام رویکرد انسانی را تشخیص دهید — بشری و الهی؛ راههای جسمانی و راه روح؛ ارزیابی زمان و دیدگاه ابدیت.“ و گر چه آن دوازده تن نتوانستند تمام آنچه را که او به آنها آموزش داد بفهمند، این آموزش به راستی به آنها کمک کرد.

و سپس عیسی گفت: ”اما شما دربارهٔ آموزشهای من سر در گم خواهید شد زیرا عادت دارید پیام مرا به طور عینی تفسیر کنید؛ شما در فهم روح آموزش من کند هستید. باز باید به خاطر داشته باشید که شما پیام‌آوران من هستید؛ شما موظفید زندگانی خود را زندگی کنید همانطور که من زندگانی خود را در روح زندگی کرده‌ام. شما نمایندگان شخصی من هستید؛ اما این اشتباه را مرتکب نشوید که انتظار داشته باشید کلیهٔ انسانها در هر مورد خاص بدان گونه که شما زندگی می‌کنید زندگی کنند. همچنین باید به خاطر داشته باشید که من گوسفندانی دارم که از این گله نیستند، و من برای آنها نیز مسئولم، از این نظر که باید ضمن این که زندگانی سرشت بشری را زندگی می‌کنم الگوی انجام خواست خداوند را برای آنها نیز فراهم کنم.“

سپس نَتَنائیل پرسید: ”استاد آیا نباید برای عدالت هیچ جایی قائل شویم؟ شریعت موسی می‌گوید: ‘چشم در برابر چشم، و دندان در مقابل دندان.’ ما چه باید بگوییم؟“ و عیسی پاسخ داد: ”شما باید پاسخ شرارت را با نیکی دهید. پیام‌آوران من نباید با انسانها ستیزه کنند، بلکه باید نسبت به همه ملایم باشند. قانون شما نباید مقدار در برابر مقدار باشد. حکمرانان انسانها ممکن است چنین قوانینی داشته باشند، اما در پادشاهی چنین نیست؛ همیشه داوریهای شما را باید بخشش و رفتار شما را مهرورزی تعیین کند. و اگر اینها سخنان سختی هستند، حتی اکنون می‌توانید بازگردید. اگر شما ملزومات حواری بودن را بسیار سخت می‌یابید، می‌توانید به مسیر کمتر سختگیرانهٔ شاگردی بازگردید.“

حواریون پس از شنیدن این سخنان تکان دهنده برای مدتی به تنهایی به کناری رفتند، اما به زودی بازگشتند، و پطرس گفت: ”استاد ما با تو ادامه خواهیم داد؛ حتی یک تن از ما باز نمی‌گردد. ما کاملاً آمادهٔ پرداخت بهای اضافی هستیم؛ ما از فنجان خواهیم نوشید. ما حواری خواهیم بود، نه صرفاً شاگرد.“

وقتی که عیسی این را شنید، گفت: ”پس مایل باشید که مسئولیتهای خود را به عهده بگیرید و مرا دنبال کنید. کارهای نیک خود را در خفا انجام دهید؛ وقتی که صدقه می‌دهید، نگذارید دست چپ بداند که دست راست چه می‌کند. و هنگامی که دعا می‌کنید، به تنهایی به کناری بروید و از تکرارهای بیهوده و عبارات بی‌معنی استفاده نکنید. همیشه به خاطر داشته باشید که پدر حتی پیش از این که از او بخواهید، آنچه را که نیاز دارید می‌داند. و با چهره‌ای غمگین که توسط انسانها دیده شود روزه نگیرید. اکنون به عنوان حواریون برگزیدهٔ من که برای خدمت پادشاهی کنار گذاشته شده‌اید، برای خود در زمین گنج ذخیره نکنید، بلکه از طریق خدمت فداکارانه‌تان برای خود در آسمان گنج بیندوزید، زیرا هر جا که گنج شماست، قلبتان نیز آنجا خواهد بود.

”چراغِ بدن چشم است؛ از این رو اگر چشمتان سخاوتمند باشد، تمام بدنتان پر از نور خواهد بود. اما اگر چشمتان خودخواه باشد، تمام بدن با تاریکی پر خواهد شد. اگر همان نوری که در شماست به تاریکی در غلتد، چه تاریکی عظیمی خواهد بود!“

”و سپس توما از عیسی پرسید که آیا آنها باید ”همچنان در همه چیز مشترک باشند.“ استاد گفت: ”آری، برادرانم، من مایلم که ما به صورت یک خانوادهٔ با درایت با هم زندگی کنیم. کار بزرگی به شما سپرده شده است، و من خواهان خدمت یکپارچهٔ شما هستم. شما می‌دانید که به درستی گفته شده: ‘هیچ کس نمی‌تواند به دو سرور خدمت کند.’ شما نمی‌توانید به طور صادقانه خدا را پرستش کنید و در همان حال با جان و دل به مال و ثروت خدمت کنید. اکنون که بدون قید و شرط در کار پادشاهی ثبت نام کرده‌اید، نگران زندگیتان نباشید؛ اصلاً برای این که چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید نگران نباشید؛ و برای بدنتان نیز نگران نباشید، برای این که چه لباسی خواهید پوشید. شما از پیش آموخته‌اید که دستان مشتاق و قلبهای با خلوص گرسنه نخواهند ماند. و اکنون که آماده می‌شوید تمام انرژی خود را به کار پادشاهی تخصیص دهید، مطمئن باشید که پدر نسبت به نیازهای شما بی‌توجه نخواهد بود. نخست پادشاهی خدا را بجویید، و هنگامی که به آن وارد

شدید، تمام چیزهایی که مورد نیاز هستند به شما داده خواهد شد. از این رو بیش از حد نگران روز بعد نباشید. هر روز دشواری کافی خود را دارد.‘‘

هنگامی که عیسی دید آنها مایلند تمام طول شب را بیدار بمانند تا سؤالاتشان را بپرسند، به آنها گفت: ’’برادرانم: شما مخلوقات زمینی هستید؛ برای شما بهتر است که بروید و به استراحت بپردازید تا برای کار فردا آماده باشید.‘‘ اما خواب از چشمان آنها پریده بود. پطرس جرأت کرد که از استادش این را درخواست کند: ’’من فقط یک گفتگوی کوتاه خصوصی با شما دارم. نه این که بخواهم از برادرانم چیزی را مخفی نگاه دارم، اما روح من آشفته است، و اگر بر حسب اتفاق سزاوار سرزنش از استادم باشم، بهتر می‌توانم در تنهایی با شما آن را تحمل کنم.‘‘ و عیسی گفت: ’’با من بیا، پطرس‘‘، و به داخل خانه حرکت نمود. هنگامی که پطرس با شادمانی بسیار و با دلگرمی زیاد از حضور استادش بازگشت، یعقوب تصمیم گرفت به داخل برود و با عیسی گفتگو کند. و بدین ترتیب طی ساعات آغازین بامداد، سایر حواریون یک به یک به داخل رفتند تا با استاد صحبت کنند. پس از این که همگی آنها، به جز دوقلوها که خواب رفته بودند، با او شخصاً گفتگو کردند، آندریاس به داخل نزد عیسی رفت و گفت: ’’استاد، دوقلوها در باغ در کنار آتش خواب رفته‌اند؛ آیا آنها را بیدار کنم تا بپرسم آنها نیز می‌خواهند با تو گفتگو کنند؟‘‘ و عیسی با لبخند به آندریاس گفت: ’’آنها کار خوبی می‌کنند، مزاحم آنها نشو.‘‘ و اکنون شب در حال سپری شدن بود؛ نور روزی دیگر در حال طلوع بود.

7- هفتهٔ بعد از انتصاب

بعد از چند ساعت خواب، هنگامی که دوازده تن برای صرف یک صبحانهٔ دیر وقت با عیسی گرد آمدند، او گفت: ’’اکنون باید کار موعظهٔ خود را دربارهٔ بشارت و آموزش ایمانداران آغاز کنید. آمادهٔ رفتن به اورشلیم شوید.‘‘ بعد از این که عیسی سخن گفت، توما جرأت کرد که بگوید: ’’استاد من می‌دانم که اکنون باید آمادهٔ پرداختن به کار باشیم، اما می‌ترسم که هنوز قادر به انجام این کار بزرگ نباشیم. آیا موافقت می‌کنی که پیش از شروع کار پادشاهی فقط برای چند روز بیشتر در این محل بمانیم؟‘‘ و هنگامی که عیسی دید همهٔ حواریونش دچار همین ترس شده‌اند، گفت: ’’همانطور که درخواست کرده‌ای خواهد بود؛ ما در روز سبت اینجا خواهیم ماند.‘‘

برای هفته‌ها و هفته‌ها گروههای کوچک جویندگان جدی حقیقت، به همراه تماشاگران کنجکاو، برای دیدن عیسی به بیت‌صیدا می‌آمدند. خبر دربارهٔ او از پیش در حومهٔ شهر پخش شده بود. گروههای پرس و جو کننده از شهرهای دور مثل صور، صیدون، دمشق، قیصریه، و اورشلیم آمده بودند. پیش از این، عیسی به این مردم خوشامد گفته بود و در رابطه با پادشاهی به آنها آموزش داده بود، اما اکنون استاد این کار را به آن دوازده تن سپرد. آندریاس یکی از حواریون را انتخاب می‌کرد و او را به گروهی از بازدید کنندگان منصوب می‌نمود، و گاهی اوقات تمام دوازده نفر آنها بدین گونه درگیر می‌شدند.

آنها برای دو روز کار کردند، در طول روز آموزش می‌دادند و تا اواخر شب گفتگوهای خصوصی برگزار می‌کردند. عیسی در روز سوم با زبدی و سالومه دیدار کرد، ضمن این که حواریونش را بدین گونه مرخص کرد: ”به ماهیگیری بروید تا با خاطری آسوده تغییر محیط یابید، یا شاید بتوانید به دیدار خانواده‌هایتان بروید.“ آنها در پنجشنبه برای سه روز آموزش بیشتر بازگشتند.

در طول این هفتهٔ بازگویی، عیسی دو انگیزهٔ بزرگ مأموریت پس-تعمید خویش در زمین را بدین گونه برای حواریونش بارها تکرار کرد:

1- آشکار کردن پدر به انسان.

2- هدایت کردن انسانها به این امر که نسبت به فرزند بودن خویش آگاه شوند ـــ از طریق ایمان به این درک برسند که فرزندان والامرتبه هستند.

یک هفته از این تجربهٔ متنوع کار زیادی برای دوازده تن انجام داد؛ برخی حتی بیش از حد اعتماد به نفس پیدا کردند. در آخرین گفتگو، شب بعد از سبت، پطرس و یعقوب نزد عیسی آمدند و گفتند: ”ما آماده‌ایم ـــ اکنون اجازه بده که برای گرفتن پادشاهی راهی شویم.“ عیسی پاسخ داد: ”امید است که خرد شما با غیرت شما برابر باشد، و شجاعت شما ناآگاهی شما را جبران کند.“

اگر چه حواریون نتوانستند بسیاری از آموزشهای او را بفهمند، در درک اهمیت زندگی جذاب و زیبایی که او با آنها داشت ناتوان نبودند.

8- بعد از ظهر پنجشنبه در دریاچه

عیسی به خوبی می‌دانست که حواریونش آموزشهای او را به طور کامل درک نمی‌کنند. او تصمیم گرفت آموزشهای ویژه‌ای به پطرس، یعقوب، و یوحنا بدهد، با این امید که آنها بتوانند پنداشتهای همکارانشان را روشن کنند. او دید، با این که برخی از جنبه‌های ایدهٔ یک پادشاهی معنوی توسط دوازده تن مورد فهم واقع می‌شدند، آنها در پیوند دادنِ مستقیمِ این آموزشهای نوین معنوی به برداشتهای عینیِ قدیمی و جا افتادهٔ خود پیرامون پادشاهی آسمان به صورت بازسازی تاج و تخت داوود و تثبیت مجدد اسرائیل به عنوان یک قدرت دنیوی در زمین با عزمی راسخ اصرار می‌ورزند. از این رو در پنجشنبه بعد از ظهر عیسی به همراه پطرس، یعقوب، و یوحنا با یک قایق از ساحل بیرون رفت تا دربارهٔ امور پادشاهی با آنان گفتگو کند. این یک گفتگوی آموزشیِ چهار ساعته بود و در بر گیرندهٔ چندین پرسش و پاسخ می‌شد، و می‌توان از طریق سازماندهی مجددِ خلاصهٔ این بعد از ظهر مهم، بدان گونه که در بامداد روز بعد توسط شمعون پطرس به برادرش آندریاس داده شد، به سودمندترین وجه آن را در این نوشته درج نمود:

1- *انجام خواست پدر*. آموزش عیسی در زمینهٔ اعتماد ورزیدن به مراقبت فراگیر پدر آسمانی یک سرنوشت پذیریِ کور و منفعل نبود. او در این بعد از ظهر با تأیید یک گفتار قدیمی عبرانی، از آن بدین گونه نقل قول کرد: ”آن که کار نکند نخواهد خورد.“ او به تجربهٔ خودش به عنوان تفسیر کافی پیرامون آموزشهایش اشاره کرد. اندرزهای او دربارهٔ اعتماد ورزیدن به پدر نباید از طریق شرایط اجتماعی یا اقتصادیِ روزگاران اخیر یا هر عصر دیگر مورد قضاوت قرار گیرد. آموزشهای او در بر گیرندهٔ اصول آرمانگرایانهٔ زندگی کردن نزدیک به خداوند در تمامی اعصار و در تمامی کرات می‌باشد.

عیسی تفاوت میان شرایط حواری بودن و شاگرد بودن را برای آن سه تن روشن نمود. و حتی در آن هنگام به کارگیریِ دوراندیشی و آینده‌نگری توسط دوازده تن را قدغن نکرد. آنچه که او بر ضد آن موعظه می‌کرد، پیش اندیشی نبود، بلکه اضطراب و نگرانی. او تسلیم فعال و هشیارانه به خواست خداوند را آموزش می‌داد. او در پاسخ به بسیاری از پرسشهای آنها در رابطه با صرفه‌جویی و عدم ولخرجی صرفاً توجه آنها را به زندگی خودش به عنوان نجار، قایق‌ساز، و ماهیگیر، و به سازماندهی دقیق دوازده تن به وسیلهٔ خودش جلب می‌کرد. او تلاش کرد روشن کند که دنیا نباید یک دشمن تلقی شود؛ و این که شرایط زندگی در بر گیرندهٔ مشیت الهی است که در کنار فرزندان خدا کار می‌کند.

عیسی در انتقال این آموزش به آنها در فهم به کار گیریِ شخصیِ عدم مقاومت مشکل بزرگی داشت. او از دفاع کردن از خودش مطلقاً امتناع می‌کرد، و به نظر حواریون اینطور می‌رسید که اگر آنها همین سیاست را دنبال کنند او خشنود می‌شد. او به آنها آموزش می‌داد که در برابر شرارت مقاومت نکنند، با بی‌عدالتی یا صدمه مقابله نکنند، اما او تحمل منفعلانهٔ خطاکاری را نیز آموزش نمی‌داد. و او در این بعد از ظهر روشن ساخت که تنبیه اجتماعیِ بدکاران و جنایتکاران را تأیید می‌کند، و این که دولت مدنی گاهی اوقات باید برای حفظ نظم اجتماعی و اجرای عدالت زور به کار گیرد.

او هرگز از هشدار دادن به شاگردانش در مقابل کار شرورانهٔ *انتقام گرفتن* باز نایستاد. او انتقام، ایدهٔ تلافی‌جویی را مجاز نشمرد؛ او کینه‌توزی را محکوم کرد. او ایدهٔ چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان را مجاز نشمرد. او از تمام مفهوم انتقام خصوصی و شخصی روگردان بود، و این امور را از یک سو به دولت مدنی، و از سوی دیگر به داوری خداوند واگذار می‌کرد. او برای این سه تن روشن نمود که آموزشهای او به **فرد** صدق می‌کند، نه به دولت. او آموزشهایش پیرامون این امور را تا آن هنگام به صورت زیر خلاصه کرد:

دشمنان خود را دوست بدارید — مطالبات اخلاقی برادری بشری را به خاطر بسپارید.

بیهودگی شرارت: یک عمل خطا از طریق انتقام‌جویی اصلاح نمی‌شود. این اشتباه را مرتکب نشوید که با خودِ سلاحهای شرارت با آن مبارزه کنید.

ایمان داشته باشید — به پیروزی نهاییِ عدالت الهی و نیکی ابدی اطمینان داشته باشید.

2- *رویکرد سیاسی*. او به حواریون خود هشدار داد که در اظهارات خود پیرامون روابط متشنج موجودِ آن روزگار میان مردم یهود و دولت روم محتاط باشند؛ او آنها را از هر گونه درگیری در این جنگ و ستیزها منع نمود. او همیشه مراقب بود که از دامهای سیاسی دشمنانش اجتناب کند، و همیشه بدین گونه پاسخ می‌داد: ”مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا.“ او حاضر نشد که توجه خود را از مأموریتش در ایجاد یک راهِ نوینِ نجات منحرف سازد؛ او به خود اجازه نمی‌داد که در هیچ کار دیگری درگیر شود. او در زندگی شخصی خود همیشه همهٔ قوانین و مقررات مدنی را به طور شایسته رعایت می‌کرد؛ او در کلیهٔ آموزشهای عمومی خویش قلمروهای مدنی، اجتماعی، و اقتصادی را نادیده می‌گرفت. او به آن سه حواری گفت که فقط به اصول زندگی درونی و شخصی معنوی انسان توجه دارد.

از این رو عیسی یک اصلاح طلب سیاسی نبود. او نیامد که دنیا را از نو سازماندهی کند؛ حتی اگر او این کار را کرده بود، فقط به آن روزگار و نسل صدق می‌کرد. با این وجود، او بهترین راه زندگی را به انسان نشان داد، و هیچ نسلی از کار این اکتشاف که چگونه به بهترین نحو زندگی عیسی را با مشکلات خودش منطبق کند مستثنی نیست. اما هرگز این اشتباه را مرتکب نشوید که آموزشهای عیسی را با هر تئوری سیاسی یا اقتصادی، با هر سیستم اجتماعی یا صنعتی همانند پندارید.

3- *رویکرد اجتماعی*. آموزگاران شرعیات یهود مدتها بود که این پرسش را مورد بحث قرار داده بودند: همسایهٔ من کیست؟ عیسی آمد که ایدهٔ مهربانی فعال و خودانگیخته را ارائه دهد، مهرورزی به همنوعان فرد، و چنان راستین که همسایگی گسترش یافت تا تمام دنیا را شامل شود، و بدین طریق تمام انسانها به همسایگان فرد تبدیل شدند. اما با این همه، عیسی فقط به فرد علاقمند بود، نه به توده‌ها. عیسی یک جامعه شناس نبود، اما قطعاً تلاش کرد که تمام اَشکال انزوای خودخواهانه را از میان ببرد. او دلسوزی خالص و شفقت را آموزش می‌داد. میکائیل نبادان پسری تحت استیلای ترحم است؛ دلسوزی دقیقاً سرشت اوست.

استاد نگفت که انسانها هرگز نباید دوستانشان را در هنگام شام سرگرم کنند، اما قطعاً گفت که پیروانش باید برای فقیران و نگون‌بختان ضیافت برگزار کنند. عیسی یک حس مستحکم عدالت داشت، اما این همیشه با بخشش توأم بود. او به حواریونش آموزش نداد که انگلهای اجتماعی یا صدقه جویان حرفه‌ای باید به آنها تحمیل شوند. نزدیکترین برخورد او با اظهارات جامعه‌شناسانه این بود که بگوید: ”داوری نکنید، تا مورد داوری واقع نشوید.“

او به وضوح گفت که مهربانی بی‌رویه را می‌توان برای بسیاری از شرارتهای اجتماعی مقصر دانست. روز بعد عیسی به صراحت به یهودا رهنمود داد که وجوه حواریون نباید به عنوان صدقه داده شود به جز با درخواست او یا به درخواست مشترک دو تن از حواریون. در تمام این امور همیشه عملکرد عیسی این بود که بگوید: ”مثل مارها هشیار و چون کبوتران بی‌آزار باشید.“ به نظر می‌رسید که در کلیهٔ وضعیتهای اجتماعی مقصود او آموزش شکیبایی، تحمل، و بخشش است.

خانواده دقیقاً مرکز فلسفهٔ زندگی از دیدگاه عیسی را اشغال می‌کرد — اینجا و در دنیای بعد. او آموزشهای خود را دربارهٔ خداوند بر مبنای خانواده قرار می‌داد، ضمن این که سعی می‌کرد گرایش یهودیان به احترام بیش از حد به نیاکان را اصلاح نماید. او زندگی خانوادگی را به عنوان بالاترین کار بشری ستود، اما با صراحت گفت که روابط خانوادگی نباید در تعهدات مذهبی دخالت کند. او توجه به این واقعیت را مطرح کرد که خانواده یک نهاد موقتی است، که از مرگ بقا نمی‌یابد. هنگامی که خانوادهٔ عیسی در مغایرت با خواست پدر قرار گرفت، او در رها ساختن خانواده‌اش درنگ ننمود. او برادری نوین و بزرگتر انسان — فرزندان خداوند — را آموزش می‌داد. در روزگار عیسی رسم طلاق در فلسطین و در سرتاسر امپراتوری روم آسان بود. او بارها از ایجاد قوانین مربوط به ازدواج و طلاق امتناع ورزید، اما بسیاری از پیروان آغازین عیسی عقاید مستحکمی پیرامون طلاق داشتند و در نسبت دادن آنها به او درنگ نکردند. تمام نویسندگان عهد جدید به جز یوحنا مرقس به این ایده‌های سختگیرانه‌تر و پیشرفته‌تر دربارهٔ طلاق اعتقاد داشتند.

4- *رویکرد اقتصادی*. عیسی در دنیا، بدان گونه که آن را یافت، کار، زندگی، و تجارت کرد. او یک اصلاح‌طلب اقتصادی نبود، گر چه اغلب توجه همگان را به بی‌عدالتیِ توزیع نابرابر ثروت جلب می‌کرد. اما او راه حلی برای آن پیشنهاد نکرد. او برای آن سه تن روشن ساخت که گر چه حواریونش نباید دارایی داشته باشند، بر ضد ثروت و دارایی موعظه نمی‌کرد، بلکه صرفاً در رابطه با توزیع نابرابر و غیرعادلانهٔ آن. او نیاز به عدالت اجتماعی و انصاف صنعتی را تشخیص می‌داد، اما برای دستیابی به آن هیچ قاعده‌ای عرضه نمی‌کرد.

او هرگز به پیروانش آموزش نداد که از دارایی‌های دنیوی پرهیز کنند، بلکه فقط به دوازده حواریونش. لوقای پزشک، یک باورمند قوی به برابری اجتماعی بود، و کارهای زیادی برای تفسیر سخنان عیسی در توازن با اعتقادات شخصی خود انجام داد. عیسی هرگز شخصاً به پیروانش رهنمود نداد که یک شیوهٔ اشتراکی زندگی را بپذیرند؛ او در رابطه با چنین اموری هیچ گونه اظهار نظری نکرد.

عیسی اغلب بر ضد فزون‌خواهی به شنوندگانش هشدار می‌داد، و اعلام می‌کرد که ”شادی یک انسان به وفور دارایی‌های مادی او بستگی ندارد.“ او دائماً تکرار می‌کرد: ”برای یک انسان چه فایده‌ای خواهد داشت اگر او تمام دنیا را به دست بیاورد و روانش را از دست بدهد؟“ او هیچ حملهٔ مستقیمی به داشتن دارایی نکرد، اما اصرار داشت که برای همیشه ضروری است که ارزشهای معنوی اول بیایند. او در آموزشهای بعدی خود در صدد برآمد که بسیاری از دیدگاههای خطای یورنشیا پیرامون زندگی را از طریق نقل حکایتهای متعدد که او در جریان خدمت همگانی خود عرضه نمود تصحیح کند. عیسی هرگز قصد نداشت که تئوریهای اقتصادی تدوین کند؛ او به خوبی می‌دانست که هر عصری باید راه حلهای خودش را برای دشواریهای موجود به وجود آورد. و اگر عیسی امروز در زمین بود، و زندگیش را در جسم زندگی می‌کرد، یک ناامیدی بزرگ برای اکثریت مردان و زنان نیک می‌بود، به این دلیل ساده که در بحثهای سیاسی، اجتماعی، یا اقتصادی امروز از هیچ طرفی جانبداری نمی‌کرد. او در حالی که به شما

آموزش می‌داد چگونه زندگی معنوی درونی خود را کامل کنید، کاملاً دور باقی می‌ماند، تا برای شما این امکان را فراهم کند که برای مبادرت کردن به حل مشکلات صرفاً بشریِ خود از شایستگی بسیار بیشتری برخوردار شوید.

عیسی همهٔ انسانها را خداگونه می‌کند و سپس با دلسوزی به کناری می‌ایستد تا این فرزندان خداوند مشکلات سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی خویش را خودشان حل کنند. این ثروت نبود که او تقبیح کرد، بلکه آنچه که ثروت با اکثریت هواخواهان خود می‌کند. در این پنجشنبه بعد از ظهر، عیسی نخست به دستیاران خود گفت که ”دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.“

5- *مذهب شخصی*. شما به همان گونه که حواریون عیسی عمل کردند، باید آموزشهای او را از طریق زندگی او بهتر بفهمید. او یک زندگی کامل شده را در یورنشیا زندگی کرد، و فقط هنگامی می‌توان آموزشهای بی‌همتای او را فهمید که آن زندگی در زمینهٔ بلافصل آن در نظر گرفته شود. این زندگی اوست، و نه درسهایش به آن دوازده تن یا موعظه‌هایش به توده‌ها که در آشکار ساختن سرشت الهی و شخصیت مهرآمیز پدر از همه بیشتر کمک خواهد کرد.

عیسی به آموزشهای پیامبران عبرانی یا اخلاق‌گرایان یونانی حمله نکرد. استاد بسیاری چیزهای خوب را که این آموزگاران بزرگ به آن عقیده داشتند تأیید می‌کرد، اما او به زمین آمده بود که چیزی *اضافه* آموزش دهد، ”همسانیِ داوطلبانهٔ خواست انسان با خواست خداوند.“ عیسی نمی‌خواست که صرفاً یک *انسان مذهبی* ایجاد کند، انسانی که کاملاً به احساسات مذهبی مشغول است و فقط با انگیزه‌های معنوی برانگیخته می‌شود. اگر می‌توانستید فقط یک بار به او نگاه کنید، تشخیص می‌دادید که عیسی یک مرد واقعی با تجربهٔ زیاد در کارهای این دنیا بود. آموزشهای عیسی در این رابطه طی قرنهای متمادیِ تقویم مسیحی به اندازهٔ زیاد تحریف شده و بسیار غلط جلوه داده شده‌اند؛ شما نیز دربارهٔ فروتنی و تواضع استاد ایده‌های نادرستی داشته‌اید. به نظر می‌رسد آنچه را که او به راستی در زندگیش هدف قرار داده بود یک *حرمت نفس عالی* بوده است. او فقط به انسان توصیه نمود که خود را متواضع کند تا بتواند به راستی بلند مرتبه شود؛ آنچه که او به راستی هدف قرار داده بود افتادگی راستین در برابر خداوند بود. او ارزش زیادی برای صداقت قائل بود — قلبی پاک. در برآورد او از شخصیت، وفاداری یک حسن بنیادین بود، در حالی که *شهامت* دقیقاً کانون آموزشهای او بود. شعار او ”نترسید“ و شکیبایی پایدار، کمال مطلوب قدرت شخصیت او بود. آموزشهای عیسی در بر گیرندهٔ یک مذهب رشادت، شهامت، و قهرمانی بود. و درست به همین دلیل است که او دوازده انسان عادی را که اکثرشان ماهیگیرانی سرسخت، قوی، و مردآسا بودند به عنوان نمایندگان شخصی خود انتخاب نمود.

عیسی دربارهٔ پلیدیهای اجتماعی روزگار خود چیز اندکی برای گفتن داشت؛ او به ندرت به خلافکاری اخلاقی اشاره می‌کرد. او یک آموزگار مثبت فضیلت راستین بود. او عمداً از روش منفی آموزش دادن اجتناب می‌کرد. او از تبلیغ شرارت امتناع می‌کرد. او حتی یک اصلاح طلب اخلاقی نبود. او به خوبی می‌دانست و بدین گونه به حواریونش آموزش می‌داد که تمایلات نفسانیِ

نوع بشر از طریق سرزنش مذهبی یا ممنوعیتهای قانونی سرکوب نمی‌شوند. نکوهشهای اندک او عمدتاً بر ضد غرور، بی‌رحمی، ستمگری، و ریاکاری هدف‌گیری شده بود.

عیسی حتی فریسیان را همچون یحیی به طور شدید محکوم نکرد. او می‌دانست که بسیاری از کاتبان و فریسیان قلباً صادق هستند؛ او اسارت برده‌وار آنها به سنتهای مذهبی را می‌فهمید. عیسی تأکید زیادی بر ”نخست نیکو کردنِ درخت“ داشت. او با این گفته آن سه تن را تحت تأثیر قرار داد که برای تمام زندگی ارزش قائل است، نه فقط برای برخی فضیلتهای ویژه.

یگانه چیزی که یوحنا از آموزش این روز کسب کرد این بود که قلب مذهب عیسی شامل به دست آوردن سرشتی دلسوز همراه با شخصیتی با انگیزه برای انجام خواست پدر آسمانی است.

پطرس این ایده را درک می‌کرد که بشارتی را که آنها در آستانهٔ اعلام آن بودند به راستی یک آغاز نو برای تمام نژاد بشری است. او این تصور را متعاقباً به پولس منتقل کرد، و پولس از آنجا دکترین خود مبنی بر مسیح به عنوان ”آدم دوم“ را تدوین نمود.

یعقوب این حقیقت شعف‌انگیز را درک می‌کرد که عیسی می‌خواست فرزندانش در زمین به گونه‌ای زندگی کنند که گویا از پیش شهروندان پادشاهی کامل شدهٔ آسمانی هستند.

عیسی می‌دانست که انسانها متفاوتند، و او به حواریونش بدین گونه آموزش می‌داد. او دائماً آنها را ترغیب می‌کرد که از تلاش کردن برای شکل دادن حواریون و ایمانداران مطابق یک الگوی مشخص خودداری کنند. او تلاش کرد به هر روان اجازه دهد که به طریقهٔ خودش، به صورت یک فرد در حال کمال و جداگانه در پیشگاه خداوند، رشد کند. استاد در پاسخ به یکی از پرسشهای متعدد پطرس گفت: ”من می‌خواهم انسانها را رها سازم، به طوری که بتوانند به دنبال زندگی نوین و بهتر همچون کودکان کوچک از نو آغاز کنند.“ عیسی همیشه اصرار داشت که نیکی راستین باید ناخودآگاه باشد، در دادن خیرات نباید اجازه داد که دست چپ از آنچه که دست راست انجام می‌دهد آگاهی یابد.

در این بعد از ظهر وقتی که آن سه حواری فهمیدند مذهب استادشان برای خود آزمایی معنوی هیچ گونه تدارکی ندیده است شوکه شدند. کلیهٔ مذاهب پیش و پس از روزگاران عیسی، حتی مسیحیت، خود آزمایی موشکافانه را با دقت فراهم می‌کنند. اما در رابطه با مذهب عیسی ناصری چنین نیست. فلسفهٔ زندگی از دیدگاه عیسی بدون درون نگری مذهبی است. پسر نجار *ساختنِ* شخصیت را هرگز آموزش نداد؛ او *رشد* شخصیت را آموزش داد، و اعلام کرد که پادشاهی آسمان مثل یک دانهٔ خردل است. اما عیسی چیزی نگفت که تحلیل از خود را به منزلهٔ یک پیشگیری از خودستاییِ خودبینانه ممنوع سازد.

حق ورود به پادشاهی منوط به ایمان و اعتقاد شخصی است. بهای باقی ماندن در صعود تدریجی پادشاهی، مروارید گران قیمتی است که انسان برای داشتن آن هر چه را که دارد می‌فروشد.

آموزش عیسی مذهبی برای همه است، نه فقط برای ضعیفان و بردگان. مذهب او (در طول روزگار او) هرگز به صورت اعتقادات و قوانین تئولوژیک متبلور نشد؛ او حتی یک خط نوشته پشت سر خود به جا نگذاشت. زندگی و آموزشهای او به عنوان یک میراث الهام‌بخش و آرمانگرایانه برای هدایت معنوی و آموزش اخلاقی تمامی اعصار در تمامی کرات برای جهان به ارث گذاشته شدند. و حتی امروز، آموزش عیسی جدا از کلیهٔ مذاهب است، گر چه به تنهایی امید زندهٔ هر یک از آنها است.

عیسی به حواریونش آموزش نداد که مذهب تنها فعالیت زمینی انسان است؛ این ایدهٔ یهودی از خدمت کردن به خداوند بود. اما او اصرار نکرد که مذهب کار منحصر به فرد آن دوازده تن است. عیسی چیزی آموزشی نداد که باورمندانش را از پیگیری فرهنگ راستین باز دارد؛ او فقط مدارس سنت‌گرای مذهبی اورشلیم را ناچیز جلوه می‌داد. او آزادمنش، دلسوز، دانش آموخته، و بردبار بود. پارسامنشیِ خودآگاه جایی در دیدگاه فلسفی او پیرامون زندگی درستکارانه نداشت.

استاد هیچ راه حلی برای مشکلات غیرمذهبی عصر خودش یا برای هر عصر متعاقب ارائه نداد. عیسی مایل بود بینش معنوی را در واقعیتهای جاودان به وجود آورد و ابتکار عمل را در اصالت زندگی برانگیزد؛ او منحصراً به نیازهای اساسی و دائمی معنوی نژاد بشر توجه داشت. او یک نیکیِ برابر با خدا را آشکار ساخت. او عشق — حقیقت، زیبایی، و نیکی — را به عنوان آرمان الهی و واقعیت جاودان ستود.

استاد آمد تا در انسان یک روح نو و یک خواست نو بیافریند — یک ظرفیت جدید برای شناخت حقیقت، تجربه نمودنِ شفقت، و انتخاب نیکی را به او اعطا کند، خواستی که در توازن با خواست خداوند باشد، و با میلِ شدید جاودان برای کامل شدن، حتی بدان گونه که پدر آسمانی کامل است، توأم باشد.

9- روز انتصاب

عیسی روز سبت بعد را به حواریونش تخصیص داد، و به کوهستانی که آنها را منصوب کرده بود بازگشت؛ او در آنجا بعد از یک پیام شخصی طولانی، زیبا و دلگرم کنندهٔ تشویق‌آمیز، به عمل رسمی وقف آن دوازده تن پرداخت. در این بعد از ظهر سبت، عیسی حواریون را در دامنهٔ تپه به دور خود گرد آورد و در آمادگی برای روزی که مجبور می‌شد آنها را در دنیا تنها بگذارد به دستان پدر آسمانی خود سپرد. هیچ آموزش جدیدی در هنگام این رویداد وجود نداشت، بلکه فقط دیدار و همدمی روحانی.

عیسی بسیاری از ویژگیهای موعظهٔ انتصاب را که در همین نقطه ایراد شد مرور کرد، و سپس پس از این که آنها را یک به یک پیش خود فرا خواند، به آنها مأموریت داد که به عنوان نمایندگان او به دنیا بروند. دستور انتصاب استاد این بود: ”به همه جای دنیا بروید و بشارت پادشاهی را

موعظه کنید. اسیران معنوی را آزاد سازید، ستمدیدگان را تسکین دهید، و به مصیبت دیدگان خدمت کنید. به رایگان دریافت کرده‌اید، به رایگان هم بدهید.‘‘

عیسی به آنها توصیه کرد که نه پول ببرند و نه لباس اضافه. او گفت: ’’کارگر مستحق دستمزد خویش است.‘‘ و در آخر گفت: ’’اینک من شما را چون بره‌ها به میان گرگها می‌فرستم؛ پس همچون مارها هشیار و مانند کبوتران بی‌خطر باشید. اما مراقب باشید، زیرا دشمنانتان شما را به محاکمه خواهند کشید، و در کنیسه‌های خود شما را تازیانه خواهند زد. به خاطر باور داشتن به این بشارت الهی شما را نزد والیان و فرمانروایان خواهند برد، و خودِ شهادت شما گواهی به آنها برای من خواهد بود. و هنگامی که شما را نزد قاضی ببرند، نگران نباشید که چه خواهید گفت، زیرا روح پدر من در شما ساکن است و در این هنگام از طریق شما سخن خواهد گفت. برخی از شما به قتل خواهند رسید، و پیش از آن که پادشاهی را در زمین برقرار سازید، به خاطر این بشارت الهی توسط بسیاری از مردمان مورد نفرت واقع خواهید شد؛ اما نترسید؛ من با شما خواهم بود، و روح من پیش از شما به تمام دنیا خواهد رفت. و ضمن این که نخست نزد یهودیان و سپس نزد غیریهودیان می‌روید، حضور پدر من در کنار شما خواهد ماند.‘‘

و هنگامی که آنها از کوه پایین آمدند، به خانهٔ خود در منزل زبدی بازگشتند.

10- عصر بعد از انتصاب

عصر آن روز عیسی هنگام آموزش دادن در منزل، زیرا باران شروع به باریدن کرده بود، به اندازهٔ زیاد صحبت کرد، و تلاش کرد به آن دوازده تن نشان دهد که چه باید *باشند*، نه چه باید *بکنند*. آنها فقط مذهبی را می‌شناختند که *انجام* کارهای مشخص را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به درستکاری — نجات— تحمیل می‌کرد. اما عیسی تکرار می‌کرد که ’’در پادشاهی، شما باید پارسا *باشید* تا کار را انجام دهید.‘‘ او بارها تکرار کرد: ’’پس کامل *باشید*، حتی بدان گونه که پدر آسمانی شما کامل است.‘‘ در تمام این مدت استاد به حواریون حیرت‌زدهٔ خود توضیح می‌داد که نجاتی را که او آمده بود برای دنیا بیاورد فقط با *ایمان آوردن*، از طریق ایمان ساده و صادقانه به دست می‌آید. عیسی گفت: ’’یحیی یک تعمید توبه، پشیمانی برای راه کهنهٔ زندگی، را موعظه کرد. شما باید تعمید همدمی روحانی با خداوند را اعلام کنید. به آنهایی که به چنین آموزشی نیاز دارند، توبه را موعظه کنید، اما به آنهایی که از پیش در پی ورود صادقانه به پادشاهی هستند، درها را کاملاً باز کنید و از آنها بخواهید به همدمی شادمان روحانی فرزندان خداوند وارد شوند.‘‘ اما این یک کار دشوار بود که این ماهیگیران جلیل را قانع کنید که در پادشاهی، پارسا *بودن* از طریق ایمان باید مقدم بر *انجام* کار نیک در زندگی روزانهٔ انسانهای زمین باشد.

یک محدودیت بزرگ دیگر در این کار آموزش دادن به آن دوازده تن، تمایل آنها به این بود که اصول بسیار آرمانگرایانه و معنویِ حقیقت مذهبی را بگیرند و آنها را به شکل قوانین سرسخت رویکرد شخصی بازسازی کنند. عیسی جوهر زیبای رویکرد روان را به آنها عرضه می‌کرد،

اما آنها اصرار داشتند که چنین آموزشهایی را به قوانین رفتار شخصی تبدیل کنند. بارها هنگامی که آنها اطمینان حاصل کردند آنچه را که استاد گفت به خاطر داشته باشند، تقریباً قطعی بود که آنچه را که او *نگفت* فراموش می‌کنند. اما آنها به کندی آموزش او را درک کردند، زیرا عیسی *تمام آن چیزی بود* که تعلیم می‌داد. آنچه که آنها نمی‌توانستند از آموزش شفاهی او به دست آورند، به تدریج از طریق زندگی با او به دست آوردند.

برای حواریون آشکار نبود که استادشان درگیر یک زندگیِ حاویِ الهام معنوی برای هر شخصِ هر عصر در هر کرهٔ یک جهان پهناور است. با وجود آنچه عیسی گاه به گاه به آنها می‌گفت، حواریون این ایده را درک نمی‌کردند که او در حال انجام کاری *در* این کره اما *برای* کلیهٔ کرات دیگر در آفرینش پهناور اوست. عیسی زندگی زمینی خود را در یورنشیا گذراند، نه برای این که یک نمونهٔ شخصی از زندگی انسانی برای مردان و زنان این کره باشد، بلکه برای ایجاد یک *آرمان بسیار معنوی و الهام‌بخش* برای کلیهٔ موجودات انسانی در همهٔ کرات.

عصر همان روز توما از عیسی پرسید: ”استاد تو می‌گویی که پیش از آن که ما بتوانیم به پادشاهی پدر وارد شویم باید مانند کودکانِ کوچک شویم، و با این وجود به ما هشدار داده‌ای که توسط پیامبران دروغین فریب نخوریم و مقصر به افکندن مرواریدهایمان در برابر خوکها نیز نشویم. اکنون من صادقانه گیج شده‌ام. من نمی‌توانم آموزش تو را بفهمم.“ عیسی به توما پاسخ داد: ”تا کی باید رفتار تو را تحمل کنم! تو همیشه اصرار داری که به همهٔ آنچه که آموزش می‌دهم به صورت عینی نگاه کنی. وقتی از تو خواستم که به عنوان بهای ورود به پادشاهی به صورت کودکانِ کوچک شوی، به آسان بودنِ فریب، به خواستِ ساده به ایمان آوردن، و نیز به اعتماد ورزیدنِ سریع به غریبه‌های دلپسند اشاره نداشتم. آنچه که مایل بودم از این مثال استنباط کنی، رابطهٔ فرزندی - پدری بود. تو فرزند هستی، و این پادشاهیِ پدرِ *تو* است که تو خواستار ورود به آن هستی. میان هر فرزند نرمال و پدرش عاطفه‌ای طبیعی وجود دارد که یک رابطهٔ فهیمانه و مهرآمیز را تضمین می‌کند، و برای همیشه مانع هر گونه داد و ستد برای مهر و بخشش پدر می‌شود. و بشارتی را که برای موعظهٔ آن می‌روی، به نجاتی مربوط است که از ایمان به همین رابطهٔ جاودانِ فرزندی - پدری و درک آن سرچشمه گرفته است.“

یگانه ویژگی آموزش عیسی آن *جنبهٔ اخلاقی* فلسفهٔ او بود که منشأ در رابطهٔ شخصی فرد با خداوند داشت — همین رابطهٔ فرزندی - پدری. عیسی روی *فرد* تأکید داشت، نه روی نژاد یا ملت. هنگام خوردن شام، عیسی گفتگویی با متی داشت و طی آن توضیح داد که جنبهٔ اخلاقی هر عملی از طریق انگیزهٔ فرد تعیین می‌شود. اخلاقیات عیسی همیشه مثبت بود. اصل طلایی بدان گونه که توسط عیسی از نو بیان شد خواستار تماس فعال اجتماعی است؛ قاعدهٔ قدیمی‌تر منفی را می‌توان در انزوا به کار بست. عیسی اخلاقیات را از تمامی قواعد و رسوم تهی نمود و آن را به سطوح شکوهمند اندیشهٔ معنوی و زندگی به راستی پارسامنشانه ارتقا داد.

این مذهب نوین عیسی فاقد پیامدهای عملی آن نبود، اما هر چیز حاوی ارزش عملیِ سیاسی، اجتماعی، یا اقتصادی را که بتوان در آموزشهای او یافت، کارکرد طبیعی این تجربهٔ درونی

روان است که ثمرات روح را در کار خودانگیختهٔ روزانهٔ حاوی تجربهٔ راستین شخصی مذهبی نشان می‌دهد.

بعد از این که عیسی و متی گفتگویشان را به پایان رساندند، شمعون غیور پرسید: ”اما استاد، آیا *کلیهٔ* انسانها فرزندان خدا هستند؟“ و عیسی پاسخ داد: ”آری شمعون، کلیهٔ انسانها فرزندان خدا هستند، و این خبر خوشی است که شما اعلام خواهید کرد.“ اما حواریون نمی‌توانستند چنین آموزه‌ای را درک کنند؛ این یک اعلام جدید، عجیب، و تکان دهنده بود. و به دلیل تمایلش به القای این حقیقت به آنها بود که عیسی به پیروانش آموخت با تمام انسانها به صورت برادرانشان رفتار کنند.

استاد در پاسخ به پرسشی که آندریاس پرسید روشن ساخت که جنبهٔ اخلاقی آموزش او از مذهب زندگی او جدایی‌ناپذیر بود. او اخلاقیات را نه از *طبیعت* انسان، بلکه از *رابطهٔ* انسان با خدا آموزش می‌داد.

یوحنا از عیسی پرسید: ”استاد، پادشاهی آسمان چیست؟“ و عیسی پاسخ داد: ”پادشاهی آسمان در بر گیرندهٔ این سه اصل است: ”نخست، شناختِ واقعیتِ حاکمیتِ خداوند؛ دوم، اعتقاد به حقیقت فرزند خداوند بودن؛ و سوم، ایمان به تأثیر عالی‌ترین آرزوی انسان برای انجام خواست خداوند — شبیه خدا بودن. و این خبر خوشِ بشارت الهی است: که هر انسان فانی می‌تواند از طریق ایمان کلیهٔ این سه اصل نجات‌بخش را داشته باشد.“

و اکنون هفتهٔ انتظار به پایان رسید، و آنها آماده شدند که در روز بعد به اورشلیم عزیمت کنند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 141

آغاز نمودن کار همگانی

در نخستین روز هفته، 19 ژانویه، سال 27 بعد از میلاد مسیح، عیسی و دوازده حواری آمادهٔ عزیمت از مقر مرکزی خود در بیت‌صیدا شدند. این دوازده تن از طرحهای استادشان چیزی نمی‌دانستند، به جز این که در آوریل برای شرکت در جشن عید فصح عازم اورشلیم بودند، و قصد آنها این بود که از طریق مسیر درهٔ رود اردن سفر کنند. آنها تا نزدیک به ظهر از منزل زبدی خارج نشدند، زیرا خانواده‌های حواریون و سایر شاگردان آمده بودند که خداحافظی کنند و در کار جدیدی که آنها در آستانهٔ شروع آن بودند برایشان آرزوی سلامتی کنند.

درست پیش از عزیمت، حواریون استاد را گم کردند، و آندریاس بیرون رفت تا او را پیدا کند. بعد از یک جستجوی کوتاه، او عیسی را در قایقی در پایین ساحل یافت که نشسته بود و گریه می‌کرد. این دوازده تن اغلب استادشان را وقتی که غمگین به نظر می‌رسید دیده بودند، و آنها دوره‌های کوتاه مدت اشتغال جدی ذهنی او را مشاهده کرده بودند، اما هیچیک از آنها هرگز او را در حال گریه کردن ندیده بودند. آندریاس از دیدن این که استاد در آستانهٔ عزیمتشان به اورشلیم اینطور غمگین است قدری یکه خورد، و جرأت کرد به عیسی نزدیک شود و بپرسد: ”استاد، در این روز بزرگ که ما در آستانهٔ عزیمت به اورشلیم هستیم تا پادشاهی پدر را اعلام کنیم، چرا گریه می‌کنی؟ کدامیک از ما تو را آزرده کرده است؟“ و عیسی ضمن بازگشت با آندریاس برای پیوستن به دوازده تن، به او پاسخ داد: ”هیچیک از شما مرا غمگین نساخته است. من فقط به این دلیل غمگین هستم که هیچیک از اعضای خانوادهٔ پدرم، یوسف، به خاطر نیاورد که برای خداحافظی با ما به اینجا بیاید.“ در این هنگام روت برای دیدار برادرش یوسف در ناصره بود. سایر اعضای خانوادهٔ او به واسطهٔ غرور، ناامیدی، سوء تفاهم، و رنجشی جزئی که در نتیجهٔ احساسات جریحه‌دار شده در آن زیاده‌روی شده بود از او دوری می‌کردند.

1- ترک جلیل

کفرناحوم از طبریه دور نبود، و شهرت عیسی کاملاً در سرتاسر جلیل و حتی در بخشهایی فراسوی آن شروع به گسترش کرده بود. عیسی می‌دانست که هیرودیس به زودی متوجه کار او

خواهد شد؛ لذا فکر کرد بهترین کار این است که با حواریون خود به جنوب و به داخل یهودیه سفر کند. گروهی در بر گیرندهٔ بیش از یکصد ایماندار مایل بودند که با آنها بروند، اما عیسی با آنها صحبت کرد و از آنها استدعا نمود که در مسیر حرکتشان به سمت پایین رود اردن گروه حواریون را همراهی نکنند. اگر چه آنها رضایت دادند که پشت سر باقی بمانند، بسیاری از آنها ظرف چند روز به دنبال استاد راه افتادند.

نخستین روز، عیسی و حواریون فقط تا تاریچیا حرکت کردند، و طی شب در آنجا استراحت کردند. روز بعد آنها تا نقطه‌ای در کنار رود اردن نزدیک به پلا، یعنی جایی که یحیی در حدود یک سال پیش از آن موعظه کرده بود، و جایی که عیسی تعمید گرفته بود، سفر کردند. آنها بیش از دو هفته در اینجا ماندند و به آموزش و موعظه پرداختند. تا پایان هفتهٔ اول چند صد نفر در یک اردوگاه نزدیک به جایی که عیسی و دوازده تن اقامت داشتند جمع شده بودند، و آنها از جلیل، فینیقیه، سوریه، دکاپولیس، پریا، و یهودیه آمده بودند.

عیسی هیچ موعظهٔ عمومی انجام نداد. آندریاس جمعیت را تقسیم کرد و موعظه‌گران را به اجتماعات پیش از ظهر و بعد از ظهر تخصیص داد؛ بعد از وعدهٔ غذای عصر، عیسی با آن دوازده تن گفتگو نمود. او هیچ چیز جدیدی به آنها آموزش نداد اما آموزش پیشین خود را مرور کرد و به پرسشهای زیاد آنها پاسخ داد. در یکی از این عصرها، او چیزی دربارهٔ چهل روزی که در تپه‌های نزدیک به این مکان گذرانده بود به آن دوازده تن گفت.

بسیاری از آنهایی که از پریا و یهودیه آمدند توسط یحیی تعمید شده بودند و علاقمند بودند که در مورد آموزشهای عیسی اطلاعات بیشتری کسب کنند. حواریون پیشرفت زیادی در آموزش شاگردان یحیی داشتند، تا حدی که به هیچ وجه از موعظهٔ یحیی چیزی کم نکردند، و زیرا در این هنگام حتی شاگردان جدیدشان را هم تعمید نکردند. اما این امر همیشه برای پیروان یحیی یک مانع بود که اگر عیسی تماماً آن کسی بود که یحیی اعلام کرده بود، چرا برای خارج کردن او از زندان کاری نکرد. شاگردان یحیی هرگز نمی‌توانستند بفهمند که چرا عیسی از مرگ ظالمانهٔ رهبر محبوبشان پیشگیری نکرد.

آندریاس شب به شب در کار حساس و دشوارِ سازگاریِ آرام با پیروان یحیی تعمید دهنده به حواریونِ همکارش با دقت رهنمود می‌داد. در طول این نخستین سالِ خدمت عمومیِ عیسی، بیش از سه چهارم پیروان او قبلاً یحیی را دنبال نموده و تعمید او را دریافت کرده بودند. تمام این سالِ 27 بعد از میلاد مسیح در به عهده گرفتنِ بی‌سر و صدای کار یحیی در پریا و یهودیه گذشت.

2- قانون خداوند و خواست پدر

شب قبل از عزیمت آنها از پلا، عیسی رهنمودهای بیشتری در رابطه با پادشاهی نوین به حواریون داد. استاد گفت: "به شما آموخته‌اند که به دنبال آمدن پادشاهی خداوند باشید، و اکنون من آمده‌ام اعلام کنم که این پادشاهیِ از دیر باز مورد جستجو، نزدیک است، و حتی از پیش در

اینجا و در میان ما است. در هر پادشاهی باید یک پادشاه وجود داشته باشد که بر تخت سلطنت خویش نشسته است و قوانین سرزمین را مقرر می‌دارد. و بدین ترتیب شما برداشتی از پادشاهی آسمان به عنوان یک فرمانروایی جلال یافتهٔ مردم یهودی بر تمام مردمان زمین به وجود آورده‌اید که بنا بر آن، مسیح بر تخت سلطنت داوود نشسته و از این مکان با قدرتی معجزه‌آسا قوانین سرتاسر دنیا را رسماً اعلام می‌دارد. اما، فرزندانم، شما با چشم ایمان نمی‌بینید، و با فهم روحی نمی‌شنوید. من اعلام می‌کنم که پادشاهی آسمان درک و تصدیق فرمانروایی خداوند در درون قلب انسانها است. درست است، در این پادشاهی، یک پادشاه وجود دارد، و آن پادشاه پدر من و پدر شماست. به راستی ما فرمانبرداران وفادار او هستیم، اما بسیار فراتر از این واقعیت، این حقیقت دگرگون کننده وجود دارد که ما فرزندان او هستیم. در زندگی من این حقیقت برای همه آشکار خواهد شد. پدر ما همچنین بر یک تخت سلطنت می‌نشیند، اما نه تختی که با دست درست شده باشد. تخت سلطنتِ بیکران، مکان جاودان اقامت پدر در آسمانِ آسمانها است؛ او همه چیز را پر می‌کند و قوانینش را به جهان جهانها اعلام می‌دارد. و پدر همچنین از طریق روحی که فرستاده است تا در روان انسانهای فانی زندگی کند در قلب فرزندانش در زمین فرمانروایی می‌کند.

"هنگامی که شما تابع این پادشاهی باشید، واقعاً مجبور می‌شوید قانون فرمانروای جهان را بشنوید؛ اما هنگامی که به دلیل بشارت پادشاهی که من برای اعلام آن آمده‌ام، خودتان را از روی ایمان به صورت فرزندان کشف کنید، از این پس به صورت مخلوقات تابع قانونِ یک پادشاه تماماً قدرتمند به خودتان نگاه نمی‌کنید، بلکه به صورت فرزندان سرافراز یک پدر بامحبت و الهی. هر آینه، به درستی به شما می‌گویم که هنگامی که خواست پدر قانون شما باشد، به سختی در پادشاهی هستید، اما هنگامی که خواست پدر به راستی خواست شما می‌شود، آنگاه عیناً و به درستی در پادشاهی هستید، زیرا بدین طریق پادشاهی به یک تجربهٔ تثبیت شده در شما تبدیل شده است.
هنگامی که خواست خداوند قانون شما باشد، شما بندگان مطیع والامنشی هستید؛ اما هنگامی که به این آموزش نوین فرزندی الهی ایمان می‌آورید، خواست پدر من خواست شما می‌شود، و شما به رتبهٔ والای فرزندان آزاد خداوند، فرزندان رهایی یافتهٔ پادشاهی، ارتقا می‌یابید."

برخی از حواریون قدری از این آموزش را درک می‌کردند، اما هیچیک از آنها به جز یعقوب زبدی اهمیت کامل این اعلام فوق‌العاده را درک نمی‌کرد. اما این سخنان در قلب آنها فرو نشست و در طول سالهای آتی خدمت، برای کار روحانی آنها شاد کننده بود.

3- اقامت موقت در آماتوس

استاد و حواریونش برای تقریباً سه هفته در نزدیکی آماتوس ماندند. حواریون روزی دو بار برای تودهٔ مردم مداوماً موعظه می‌کردند، و عیسی هر بعد از ظهر سبت موعظه می‌کرد. ادامه دادن به وقت تفریح چهارشنبه غیرممکن شد؛ لذا آندریاس ترتیبی داد که هر یک از شش روز هفته دو حواری باید به استراحت بپردازند، در حالی که در طول مراسم سبت همگی مشغول انجام وظیفه بودند.

پطرس، یعقوب، و یوحنا بیشترِ موعظهٔ عمومی را انجام می‌دادند. فیلیپ، نَتَنائیل، توما، و شمعون بیشترِ کارهای شخصی را انجام می‌دادند و برای گروههای ویژهٔ پرس و جو کنندگان کلاسهایی برگزار می‌کردند؛ دوقلوها به نظارت کلیِ پلیسی خود ادامه می‌دادند، در حالی که آندریاس، متی، و یهودا یک کمیتهٔ عمومی مدیریت سه نفره را ایجاد کردند، گر چه هر یک از این سه تن کارهای مذهبی قابل توجهی نیز انجام می‌دادند.

آندریاس عمدتاً با کار حل و فصل سوءتفاهمات و اختلافات دائماً تکراری میان شاگردان یحیی و شاگردان جدیدتر عیسی مشغول بود. هر چند روز یک بار وضعیتهای جدی به وجود می‌آمد، اما آندریاس با کمک دستیاران حواری خود می‌توانست طرفهای ستیزه‌جو را وادار کند حداقل به طور موقت به نوعی توافق برسند. عیسی از شرکت در هر یک از این گفتگوها خودداری می‌کرد؛ همچنین او هیچ اندرزی دربارهٔ رفع صحیح این اختلافات نمی‌داد. او در رابطه با این که چگونه حواریون باید این مشکلات مبهوت کننده را حل کنند هرگز یک بار هم پیشنهادی ارائه نداد. هنگامی که آندریاس با این پرسشها نزد عیسی می‌آمد، او همیشه می‌گفت: ”خردمندانه نیست که میزبان در مشکلات خانوادگی میهمانانش شرکت کند؛ یک پدر و مادر خردمند در نزاعهای کوچک فرزندان خودشان جانبداری نمی‌کنند.“

استاد در همهٔ برخوردهایش با حواریونش و با همهٔ شاگردانش خرد زیادی آشکار می‌ساخت و انصاف کامل نشان می‌داد. به راستی عیسی یک استاد انسانها بود؛ او به دلیل ترکیبی از جذابیت و نیروی شخصیت خود تأثیر زیادی روی همنوعان خویش می‌گذاشت. در زندگیِ سخت، آواره، و خانه به دوش او یک تأثیر فرمانده‌وار ظریف وجود داشت. در شیوهٔ مقتدر آموزشی او، در منطق روشن او، قدرت استدلال او، بینش خردمندانهٔ او، هشیاری ذهنی او، توازن بی‌همتای او، و شکیبایی اعجاب‌آور او یک جاذبهٔ عقلانی و نیروی کششی معنوی وجود داشت. او ساده، مردانه، صادق، و نترس بود. با تمام این تأثیرات فیزیکی و عقلانی که در حضور استاد جلوه‌گر بود، تمام آن جذابیت‌های معنوی وجودی — شکیبایی، ملایمت، فروتنی، تواضع، و افتادگی — که با شخصیت او همراه بود نیز وجود داشت.

عیسی ناصری به راستی یک شخصیت قوی و مؤثر بود؛ او یک نیروی عقلانی و یک دژ معنوی بود. شخصیت او نه تنها برای زنانِ دارای ذهن معنویت یافته از میان پیروانش جذاب بود، بلکه همچنین برای نیقودیموسِ تحصیل کرده و روشنفکر و برای سرباز دلیر رومی، افسری که در کنار صلیب به نگهبانی ایستاده بود، و هنگامی که او تماشای مردن استاد را تمام کرد، گفت: ”به راستی این یک پسر خدا بود.“ و ماهیگیران غیور و نیرومند جلیل او را استاد خطاب می‌کردند.

تصاویر عیسی بسیار مایهٔ تأسف بوده است. این نقاشیهای مسیح یک تأثیر زیانبخش روی جوانان گذاشته است؛ اگر عیسی چنین مردی بود که هنرمندان شما معمولاً به تصویر در آورده‌اند، تجار معبد به سختی از برابر او می‌گریختند. مردانگی او متین بود؛ او خوب اما طبیعی بود. عیسی به شکل عارفی آرام، شیرین، ملایم، و مهربان ظاهر نشد. آموزش او به گونه‌ای شعف‌انگیز دینامیک بود. او نه تنها *نیتی نیک داشت*، بلکه در واقع به *انجام کار نیک* مشغول بود.

استاد هرگز نگفت: ”بیایید نزد من ای همهٔ کسانی که تن‌آسا هستید و همهٔ کسانی که خیال‌پرداز هستید“. اما او بارها گفت: ”بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان، و من به شما آرامش — قدرت معنوی — خواهم داد.“ یوغ استاد به راستی آسان است، اما با این وجود، او هرگز آن را تحمیل نمی‌کند؛ هر فرد باید با خواست آزاد خود این یوغ را بگیرد.

عیسی پیروزی از طریق فداکاری را به تصویر درآورد، فدا کردن غرور و خودخواهی. او از طریق نشان دادن بخشش قصد داشت که رهایی روحی از تمام حسد ورزیها، شِکوه‌ها، خشم، و حرص زدن برای قدرت خودخواهانه و انتقام را به نمایش درآورد. و هنگامی که او گفت: ”در برابر شخص شریر ایستادگی نکنید“، بعداً توضیح داد که منظورش این نبود که از گناه چشم‌پوشی کند یا برادری با شرارت را توصیه کند. قصد او این بود که بیشتر بخشش را آموزش دهد، ”در برابر رفتار شریرانه با شخصیتِ فرد، آسیب شریرانه به احساساتِ حرمتِ شخصیِ فرد، ایستادگی نکنید.“

4- آموزش دربارهٔ پدر

هنگامی که عیسی در آماتوس موقتاً اقامت داشت، وقت زیادی را با حواریون صرف کرد و دربارهٔ مفهوم جدید خداوند به آنها آموزش داد؛ او بارها و بارها این فکر را به آنها القا کرد که *خداوند یک پدر است*، نه یک دفتردار بزرگ و متعالی که عمدتاً مشغول ثبت موارد آسیب زننده بر ضد فرزندان خطاکارش در زمین باشد، ثبت گناه و شرارت که وقتی متعاقباً به عنوان قاضی عادلِ تمام آفرینش بر مسند قضاوت دربارهٔ آنها می نشیند آن را بر ضد آنها به کار گیرد. مدتها بود که یهودیان خدا را به عنوان پادشاهی برای همه تصور می‌کردند، حتی به عنوان یک پدر ملت، اما هرگز پیش از آن، تعداد زیادی از انسانهای فانی ایدهٔ خداوند به عنوان یک پدر بامحبت **فرد** را تصور نکرده بودند.

در پاسخ به پرسش توما که ”این خدای پادشاهی کیست؟“ عیسی پاسخ داد: ”خدا پدر تو است، و مذهب — آموزشهای من — چیزی بیشتر یا کمتر از تشخیص باورمندانهٔ این حقیقت که تو فرزند او هستی نیست. و من اینجا در جسم در میان شما هستم تا هر دو این ایده‌ها را در زندگی و آموزشهایم روشن سازم.“

عیسی همچنین تلاش کرد اذهان حواریونش را از ایدهٔ عرضهٔ قربانیهای حیوانی به عنوان یک وظیفهٔ مذهبی آزاد سازد. اما این انسانها که در مذهب قربانیِ روزانه آموزش یافته بودند، در درک منظور او کند بودند. با این وجود، استاد در آموزش خود خسته نشد. هنگامی که او نمی‌توانست از طریق یک توصیف به اذهان همهٔ حواریون دست یابد، پیامش را به شکل دیگر می‌گفت و نوع دیگری از تمثیل را برای مقاصد روشنگری به کار می‌گرفت.

در همین زمان عیسی شروع کرد به آن دوازده تن در رابطه با مأموریتشان، ”تسلی دادن به مصیبت دیده‌ها و خدمت به بیماران“ به طور کاملتری آموزش دهد. استاد دربارهٔ تمامیت انسان

— پیوند بدن، ذهن، و روح — برای شکل دادن به هر مرد یا زن بسیار به آنها آموزش داد. عیسی دربارهٔ سه شکل از ابتلا که همیارانش خواهند دید به آنها گفت و در ادامه توضیح داد که آنها چگونه باید به همهٔ کسانی که از غم و اندوه بیماری بشری رنج می‌برند خدمت کنند. او به آنها آموزش داد که این چیزها را تشخیص دهند:

1- بیماریهای جسمانی — آن ابتلائاتی که معمولاً به صورت بیماری فیزیکی نگریسته می‌شوند.

2- اذهان آشفته — آن ابتلائات غیرفیزیکی که متعاقباً به عنوان مشکلات و اختلالات احساسی و ذهنی مورد نگرش قرار گرفتند.

3- تسخیر شدگی توسط ارواح شیطانی.

عیسی در چندین فرصت پیرامون ماهیت، و قدری در رابطه با منشأ این ارواح شیطانی، که در آن روزگار اغلب ارواح ناپاک نیز نامیده می‌شدند، به حواریونش توضیح داد. استاد تفاوت میان تسخیر شدگی توسط ارواح شیطانی و دیوانگی را به خوبی می‌دانست، اما حواریون نمی‌دانستند. نظر به دانش محدود آنها پیرامون تاریخ آغازین یورنشیا، برای عیسی ممکن نبود که این امر را به طور کامل قابل فهم سازد. اما او با اشاره به این ارواح شیطانی بارها به آنها گفت: ”هنگامی که من نزد پدر آسمانیم فراز یافتم و بعد از این که روحم را بر تمام انسانها فرو ریختم، در آن روزگاران وقتی که پادشاهی با قدرت زیاد و شکوه روحی بیاید، دیگر هرگز آنها برای انسانها مزاحمتی ایجاد نخواهند کرد.“

در تمام این سال، حواریون هفته به هفته و ماه به ماه، بیشتر و بیشتر به خدمت شفابخشی بیماران توجه می‌کردند.

5- یگانگی روحی

یکی از مهمترین گفتگوهای عصرانه در آماتوس جلسه‌ای بود که به بحث پیرامون یگانگی روحی مربوط می‌شد. یعقوب زبدی پرسیده بود: ”استاد، چگونه باید یاد بگیریم که شبیه هم ببینیم و از این طریق در میان خودمان از توازن بیشتری برخوردار شویم؟“ هنگامی که عیسی این پرسش را شنید، در درونِ روحش چنان زیاد برانگیخته شد، که پاسخ داد: ”یعقوب، یعقوب، من کی به شما آموزش دادم که همه باید شبیه هم ببینید؟ من به این دنیا آمده‌ام تا رهایی روحی را به این مقصود اعلام کنم که تک تکِ انسانها از توان زندگی اصیل و آزادی در پیشگاه خدا برخوردار شوند. من مایل نیستم که توازن اجتماعی و آرامش برادرانه از طریق قربانی کردن شخصیت آزاد و اصالت معنوی خریداری شود. آنچه من از شما حواریونم، می‌خواهم یگانگی روحی است، و شما می‌توانید آن را در شادیِ وقف یکپارچهٔ خود به انجام قلبیِ خواست پدر آسمانی من تجربه کنید. برای این که از نظر معنوی شبیه به هم باشید نیازی به یکسان دیدن یا یکسان احساس کردن

یا حتی یکسان فکر کردن نیست. یگانگی معنوی از این آگاهی ناشی می‌شود که هر یک از شما توسط هدیهٔ روحیِ پدر آسمانی مورد سکنی واقع شده و به طور فزاینده تحت سلطهٔ او هستید. توازن شما حواریون باید از این واقعیت ناشی شود که منشأ، سرشت، و سرنوشتِ امید روحیِ هر یک از شما یکسان است.

"شما از این طریق می‌توانید یک یگانگی کامل شده از هدف روحی و درک روحی را تجربه کنید که ناشی از آگاهی متقابل از هویت هر یک از ارواح بهشتی ساکن در شما باشد؛ و شما می‌توانید از تمامی این یگانگی عمیق معنوی به رغم نهایت تنوع رویکرد تک تک شما در زمینهٔ تفکر اندیشمندانه، احساساتِ وابسته به خلق و خو، و رفتار اجتماعی بهره‌مند شوید. ممکن است شخصیت شما به گونه‌ای طراوت بخش متنوع و به طور چشمگیر متفاوت باشد، در حالی که ممکن است سرشت معنوی و ثمرات روحی پرستش الهی و مهر برادرانهٔ شما چنان متحد باشد که تمام کسانی که زندگی شما را نظاره می‌کنند این هویت روح و وحدت روان را با قطعیت تشخیص دهند؛ آنها تشخیص خواهند داد که شما با من بوده‌اید و از این طریق به گونه‌ای قابل قبول یاد گرفته‌اید که چگونه خواست پدر آسمانی را انجام دهید. شما می‌توانید به یگانگی خدمت به خداوند دست یابید، حتی ضمن این که مطابق تکنیک عطایای اصیل ذهن، بدن، و روانِ خودتان این خدمات را ارائه می‌دهید.

"یگانگی روحی شما حاکی از دو چیز است، که برای ایجاد توازن در زندگی تک تک ایمانداران همیشه یافت خواهد شد: نخست، شما برای خدمات زندگی از یک انگیزهٔ مشترک برخوردارید؛ همهٔ شما بالاتر از هر چیز آرزو دارید خواست پدر آسمانی را انجام دهید. دوم، همهٔ شما هدف مشترکی از وجود دارید؛ خواست همهٔ شما یافتن پدر آسمانی است، تا از این طریق به جهان اثبات کنید که مانند او شده‌اید."

عیسی بارها در طول آموزش آن دوازده تن، به این موضوع بازگشت. او به طور مکرر به آنها گفت که خواستهٔ او این نیست که آنهایی که به او باور دارند باید مطابق تفاسیر مذهبیِ حتی انسانهای نیک خشک اندیش و همگون شوند. او بارها و بارها حواریونش را از تدوین عقاید و ایجاد سنتها به عنوان ابزاری برای هدایت و کنترل ایمانداران در بشارت پادشاهی برحذر داشت.

6- آخرین هفته در آماتوس

نزدیک به پایان هفته در آماتوس، شمعون غیور یک پارسی به نام تِهِرما را که در دمشق تجارت می‌کرد نزد عیسی آورد. تِهِرما دربارهٔ عیسی شنیده بود و به کفرناحوم آمده بود تا او را ببیند، و در آنجا با آگاهی یافتن از این که عیسی در مسیر اورشلیم با حواریونش به سوی رود اردن رفته بود برای یافتن او راه افتاد. آندریاس تِهِرما را برای آموزش به شمعون معرفی کرده بود. شمعون به این پارسی به عنوان یک "آتش پرست" نگاه می‌کرد، گر چه تِهِرما زحمت زیادی کشید تا توضیح دهد که آتش فقط سمبل قابل مشاهده از خدای پاک و مقدس است. فرد پارسی پس از

گفتگو با عیسی قصد خود را برای چند روز ماندن به منظور شنیدن آموزش و گوش دادن به موعظه نشان داد.

هنگامی که شمعون غیور و عیسی تنها شدند، شمعون از استاد پرسید: ”چرا من نتوانستم او را متقاعد کنم؟ چرا او اینقدر در برابر من ایستادگی کرد ولی به آسانی به تو گوش داد؟“ عیسی پاسخ داد: ”شمعون، شمعون، چند بار به تو رهنمود داده‌ام که از کلیهٔ تلاشها برای خارج ساختن چیزی از قلب آنهایی که به دنبال نجات هستند دست برداری؟ چند بار به تو گفته‌ام که فقط برای این که چیزی به داخل این روانهای گرسنه بگذاری تلاش کنی؟ انسانها را به داخل پادشاهی رهنمون شو، و حقایق بزرگ و زندهٔ پادشاهی تمام خطاهای جدی را فوراً از بین خواهند برد. هنگامی که این خبر خوش را به انسان فانی عرضه کردی که خدا پدر اوست، آسانتر می‌توانی او را متقاعد کنی که او در واقع یک فرزند خدا است. و پس از این که این کار را انجام دادی، نور نجات را به آن که در تاریکی به سر می‌برد به ارمغان می‌آوری. شمعون، هنگامی که فرزند انسان در ابتدا نزد تو آمد، آیا او آمد که موسی و پیامبران را مردود شمارد و یک راه جدید و بهتر زندگی را اعلام کند؟ نه. من نیامدم که آنچه را که از نیاکان خود داشتید از شما بگیرم، بلکه بینش کامل شده از آنچه پدران شما فقط به طور جزئی دیدند به شما نشان دهم. پس شمعون برو، پادشاهی را آموزش بده و موعظه کن، و آنگاه که انسانی را با ایمنی و خاطر جمعی در این پادشاهی داری، وقتی چنین شخصی با پرسشهایش به شما مراجعه کرد، آنگاه وقت آن رسیده که آموزشهایی را که به پیشرفت تدریجی روان در پادشاهی الهی مربوط می‌شود ارائه کنی.“

شمعون از این سخنان حیرت‌زده شد، اما به همان صورت که عیسی به او رهنمود داده بود عمل نمود، و تِهِرمای پارسی در زمرهٔ آنهایی که به پادشاهی وارد شدند به شمار آمد.

آن شب عیسی در مورد زندگی نوین در پادشاهی با حواریون گفتگو کرد. او در بخشی از سخنانش گفت: ”هنگامی که شما به پادشاهی وارد می‌شوید، از نو زاده می‌شوید. شما نمی‌توانید چیزهای عمیق روح را به آنهایی که فقط از جسم زاده شده‌اند آموزش دهید؛ پیش از آن که به دنبال آموزش انسانها در شیوه‌های پیشرفتهٔ روحی باشید، نخست مطمئن شوید که آنها از روح زاده شده‌اند. این کار را نپذیرید که به انسانها زیباییهای معبد را نشان دهید، مگر این که نخست آنها را به داخل معبد برده باشید. پیش از آن که پیرامون دکترین پدر بودن خدا و فرزند بودن انسانها گفتگو کنید، انسانها را با خدا و به عنوان فرزندان خدا آشنا کنید. با انسانها ستیزه نکنید — همیشه صبور باشید. این پادشاهیِ شما نیست؛ شما فقط سفیر هستید. به سادگی پیش بروید و اعلام کنید: این پادشاهی آسمان است — خدا پدر شماست و شما فرزندان او هستید، و این خبر خوش، اگر با جان و دل به آن ایمان داشته باشید، قطعاً نجات جاودان شماست.“

حواریون در طول این اقامت موقت در آماتوس پیشرفت زیادی داشتند. اما آنها از این که عیسی هیچ پیشنهادی دربارهٔ برخورد با شاگردان یحیی به آنها نداد بسیار ناامید شدند. حتی در امر مهم تعمید، تنها چیزی که عیسی گفت این بود: ”یحیی به راستی با آب تعمید می‌داد، اما هنگامی که به پادشاهی آسمان وارد می‌شوید، با روح تعمید خواهید یافت.“

7- در بتانی آن سوی رود اردن

در 26 فوریه، عیسی، حواریونش، و گروه بزرگی از پیروان به پایین رود اردن به سوی پایاب نزدیک به بتانی در پریا در جایی که یحیی نخستین بار پادشاهی آتی را اعلام کرد حرکت کردند. پیش از این که عیسی با حواریونش به اورشلیم بروند برای چهار هفته در اینجا ماندند و به آموزش و موعظه پرداختند.

هفتهٔ دوم اقامت در بتانی در آن سوی رود اردن، عیسی پطرس، یعقوب، و یوحنا را برای یک استراحت سه روزه به تپه‌های آن سوی رودخانه و جنوب اریحا برد. استاد بسیاری از حقایق جدید و پیشرفته را دربارهٔ پادشاهی آسمان به این سه تن آموزش داد. به منظور ثبت این رویدادها، ما این آموزشها را به صورت زیر از نو سازماندهی و طبقه‌بندی خواهیم کرد:

عیسی تلاش کرد روشن سازد که مایل است شاگردانش، پس از این که واقعیات نیک روحیِ پادشاهی را چشیدند، چنان در دنیا زندگی کنند که انسانها با *دیدن* زندگی آنها از پادشاهی آگاهی یابند و بعد از آن به این کار هدایت شوند که پیرامون راههای پادشاهی از ایمانداران پرس و جو کنند. کلیهٔ این جویندگانِ صادقِ حقیقت همیشه خوشحال هستند که از خبرهای خوش هدیهٔ ایمان که پذیرش به پادشاهی با واقعیات جاودان و الهی روحیِ آن را تضمین می‌کند *بشنوند*.

استاد تلاش کرد به کلیهٔ آموزگارانِ بشارتِ پادشاهی این را القا کند که تنها کار آنها آشکار ساختن خداوند به هر فرد انسانی به عنوان پدر اوست، و این که این فرد انسانی را به آگاهی یافتن از فرزند بودن هدایت کنند؛ سپس همین انسان را به خدا، به عنوان پسر ایماندار او، عرضه کنند. هر دوِ این آشکارسازیهای ضروری در عیسی تحقق می‌یابند. او در واقع، "راه، راستی، و حیات" شد. مذهب عیسی کاملاً مبتنی بر زیستنِ حیات اعطاییِ او در زمین بود. هنگامی که عیسی از این دنیا عزیمت کرد، هیچ کتاب، قانون، یا سایر اشکال سازمان بشری که زندگی مذهبی فرد را تحت تأثیر قرار دهد از خود به جا نگذاشت.

عیسی روشن ساخت که برای برقراری روابط شخصی و ابدی با انسانها آمده است که باید برای همیشه مقدم بر همهٔ روابط دیگر بشری باشد. و او تأکید کرد که این همیاری صمیمانهٔ معنوی باید به کلیهٔ انسانهای تمامی اعصار و در کلیهٔ شرایط اجتماعی در میان همهٔ مردمان گسترش یابد. تنها پاداشی که او برای فرزندانش در نظر داشت این بود: در این دنیا، شادی معنوی و همدمی الهی؛ در دنیای بعد، حیات جاودان در پیشرفتِ واقعیاتِ الهیِ روحیِ پدر بهشتی.

عیسی تأکید زیادی بر آنچه که او دو حقیقتِ حاوی اهمیت مقدم در آموزشهای پادشاهی می‌نامید داشت، و آنها این هستند: دستیابی به نجات از طریق ایمان، و فقط ایمان، به همراه آموزش انقلابیِ دستیابی به آزادی بشری از طریق شناخت صادقانهٔ حقیقت، "شما حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." عیسی حقیقتی بود که در جسم تجلی یافته بود، و او

قول داد که پس از بازگشت خود نزد پدر آسمانی، روح حقیقت خویش را به قلب کلیهٔ فرزندانش بفرستد.

استاد ضروریات حقیقت را برای یک عصر تمام در زمین به این حواریون آموزش می‌داد. آنها اغلب به آموزشهای او گوش می‌دادند، در حالی که در واقع آنچه او می‌گفت برای الهام و تزکیهٔ کرات دیگر بود. او الگوی یک طرح نوین و اصیل زندگی بود. از دیدگاه بشری، او در واقع یک یهودی بود، اما او به عنوان یک انسان فانی عالم زندگانی خویش را برای تمام دنیا زندگی کرد.

عیسی برای اطمینان از شناخت پدرش در آشکار ساختن طرح پادشاهی، توضیح داد که عمداً ”مردان بزرگ زمین“ را نادیده انگاشته بود. او کار خویش را با فقیران آغاز کرد، همان طبقه‌ای که توسط بیشتر مذاهب تکاملی روزگاران پیشین بسیار نادیده گرفته شده بود. او از هیچ کس نفرت نداشت؛ طرح او برای تمام کرهٔ زمین و حتی جهانی بود. او در این بیانات چنان جسور و قاطع بود که حتی پطرس، یعقوب، و یوحنا وسوسه شدند فکر کنند که ممکن است احتمالاً او عقلش را از دست داده باشد.

او تلاش کرد این حقیقت را به آرامی به این حواریون بازگو کند که در این مأموریت اعطایی نیامده بود که برای تعداد اندکی از مخلوقات زمین یک الگو باشد، بلکه به این دلیل که یک شاخص حیات بشری را برای تمامی مردمان تمام کرات در سرتاسر جهانش برقرار سازد و به نمایش بگذارد. و این شاخص به بالاترین کمال، حتی نیکی نهایی پدر جهانی نزدیک می‌شد. اما حواریون نمی‌توانستند معنی سخنان او را بفهمند.

او اعلام کرد که آمده بود تا به عنوان یک آموزگار عمل کند، آموزگاری که از عالم بالا فرستاده شده بود تا حقیقت معنوی را به ذهن مادی عرضه کند. و این دقیقاً همان کاری است که او انجام داد؛ او یک آموزگار بود، نه یک موعظه‌گر. از دیدگاه بشری، پطرس موعظه‌گری بسیار مؤثرتر از عیسی بود. موعظهٔ عیسی به دلیل شخصیت بی‌همتای او بسیار مؤثر بود، نه چنان به دلیل سخنوری گیرا یا جذابیت احساسی او. عیسی مستقیماً با روان انسانها سخن می‌گفت. او یک آموزگار روح انسان بود، اما از طریق ذهن. او با انسانها زندگی کرد.

در این فرصت بود که عیسی با اشاره به رهنمودهای پیش اعطاییِ برادر بهشتی‌اش، عمانوئیل، به پطرس، یعقوب، و یوحنا اعلام کرد که به واسطهٔ حکم ”همیارِ عالی رتبه‌اش“، کارش در زمین از برخی جنبه‌ها محدود است. او به آنها گفت که آمده است تا خواست پدرش را به انجام رساند و فقط خواست پدرش. بدین ترتیب او که به واسطهٔ یک هدف واحد قلبی انگیزه یافته بود، به واسطهٔ شرارت در دنیا با اضطراب در ناراحتی به سر نمی‌برد.

حواریون شروع به شناخت دوستیِ بی‌شائبهٔ عیسی کرده بودند. اگر چه دستیابی به استاد آسان بود، همیشه او مستقل و برتر از همهٔ موجودات بشری زندگی کرد. او حتی برای یک لحظه تحت استیلای هر نفوذ صرفاً انسانی یا در معرض داوری ضعیف انسان قرار نگرفت. او به افکار عمومی توجهی نکرد، و تحت نفوذ ستایش قرار نگرفت. او به ندرت درنگ نمود تا سوءتفاهمات

را تصحیح کند یا از اظهارات غلط رنجیده شود. او هرگز از هیچ انسانی مشاوره نخواست؛ او هرگز درخواست دعا نکرد.

یعقوب از این که به نظر می‌رسید عیسی از ابتدا پایان را می‌بیند شگفت‌زده می‌شد. استاد به ندرت متعجب به نظر می‌رسید. او هرگز هیجان‌زده، آزرده خاطر، یا پریشان نبود. او هرگز از هیچ انسانی عذرخواهی نکرد. او گاهی غمگین می‌شد، اما هرگز دلسرد نمی‌شد.

یوحنا به روشنیِ بیشتر تشخیص می‌داد که به رغم تمام عطایای الهی او، بالاخره او انسان بود. عیسی به عنوان انسانی در میان انسانها زندگی کرد. او انسانها را درک می‌کرد، به آنها مهر می‌ورزید و می‌دانست چگونه آنها را مدیریت کند. او در زندگی شخصی خویش، بسیار انسانی بود، و با این وجود کاملاً بی‌عیب و نقص بود. و او همیشه عاری از خودخواهی بود.

اگر چه پطرس، یعقوب، و یوحنا نتوانستند بخش عمدهٔ آنچه را که عیسی در این فرصت گفت بفهمند، سخنان مهرآمیز او در قلب آنها ماندگار شد، و پس از مصلوب شدن و رستاخیز او، آنها در خدمت روحانی متعاقب خویش بسیار غنی‌تر و شادمانتر پیش رفتند. شگفت‌آور نیست که این حواریون سخنان استاد را به طور کامل درک نمی‌کردند، زیرا او طرح یک عصر نوین را برای آنها برنامه‌ریزی می‌کرد.

8- کار کردن در اریحا

در طول چهار هفته اقامت در بتانی، در آن سوی رود اردن، آندریاس هر هفته چند بار حواریون را دو به دو برای یک یا دو روز به اریحا به مأموریت می‌فرستاد. یحیی ایمانداران زیادی در اریحا داشت، و اکثر آنها از آموزشهای پیشرفته‌تر عیسی و حواریونش استقبال می‌کردند. در این دیدارهای اریحا، حواریون به طور خاص شروع به اجرای فرامین عیسی برای خدمت به بیماران نمودند؛ آنها از هر خانه در شهر دیدار کردند و تلاش کردند هر شخص مبتلا را تسلی دهند.

حواریون برخی کارهای همگانی را در اریحا انجام دادند، اما تلاشهای آنها عمدتاً یک ماهیت بی‌سر و صدا و شخصی داشت. آنها اکنون به این اکتشاف دست یافتند که خبر خوش پادشاهی برای بیماران بسیار تسکین دهنده است؛ و این که پیام آنها برای مبتلایان شفا دهنده است. و در اریحا بود که فرامین عیسی به دوازده تن برای موعظهٔ بشارت پادشاهی و خدمت به مبتلایان در ابتدا به طور کامل به اجرا در آمد.

آنها در مسیر رفتن به اورشلیم در اریحا توقف کردند و هیئتی از بین‌النهرین که برای مشورت با عیسی آمده بود به آنها رسیدند. حواریون برنامه داشتند فقط یک روز را در اینجا بگذرانند، اما هنگامی که این جویندگان حقیقت از شرق از راه رسیدند، عیسی سه روز را با آنها گذراند، و آنها با آگاهی یافتن از حقایق جدیدِ پادشاهی آسمان با شادی به خانه‌های گوناگون خویش در امتداد رود فرات بازگشتند.

9- عزیمت به اورشلیم

در دوشنبه، آخرین روز ماه مارس، عیسی و حواریون سفر خود را به بالای تپه‌ها به سوی اورشلیم آغاز نمودند. ایلعازرِ بتانی برای دیدن عیسی دو بار به سمت پایین به رود اردن رفته بود، و هر ترتیبی داده شده بود که تا وقتی استاد و حواریونش مایل به ماندن در اورشلیم هستند نزد ایلعازر و خواهرانش در بتانی اقامت داشته باشند.

شاگردان یحیی در بتانی در فراسوی رود اردن ماندند. آنها توده‌های مردم را آموزش و تعمید می‌دادند، از این رو هنگامی که عیسی به منزل ایلعازر رسید، فقط توسط آن دوازده تن همراهی می‌شد. عیسی و حواریون برای پنج روز در اینجا اقامت داشتند، و پیش از عزیمت به اورشلیم برای عید فصح به استراحت و تجدید قوا پرداختند. این یک رخداد بزرگ در زندگی مارتا و مریم بود که استاد و حواریونش در منزل برادرشان بمانند و در آنجا بتوانند به رفع نیازهای آنها بپردازند.

در بامداد یکشنبه، 6 آوریل، عیسی و حواریون به اورشلیم رفتند؛ و این نخستین بار بود که استاد و همهٔ دوازده تن در آنجا با هم بودند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 142

عید فصح در اورشلیم

در ماه آوریل عیسی و حواریون در اورشلیم کار می‌کردند. آنها هر روز عصر از شهر خارج می‌شدند و شب را در بتانی می‌گذراندند. عیسی خود هر هفته یک یا دو شب را در اورشلیم در منزل فلاویوس، یک یهودی یونانی می‌گذراند، مکانی که بسیاری یهودیان برجسته برای مصاحبه با او مخفیانه به آنجا می‌آمدند.

عیسی نخستین روز در اورشلیم به دیدار دوست سالهای گذشته‌اش، حنا، که سابقاً کاهن اعظم و از بستگان سالومه، همسر زبدی بود رفت. حنا در رابطه با عیسی و آموزشهای او شنیده بود، و هنگامی که عیسی برای دیدار کاهن اعظم به منزل وی رفت، با احتیاط زیادی مورد استقبال قرار گرفت. هنگامی که عیسی برخورد سرد حنا را مشاهده کرد، فوراً آنجا را ترک کرد، و در هنگام رفتن گفت: ”ترس بزرگترین اسیر کنندهٔ انسان و غرور بزرگترین ضعف اوست؛ آیا تو با اسیر ساختن خود در دامان این دو نابود کنندهٔ شادی و آزادی می‌خواهی به خود خیانت کنی؟“ اما حنا هیچ پاسخی نداد. استاد دیگر حنا را ندید تا وقتی که او به همراه دامادش در جایگاه قضاوت پیرامون فرزند انسان نشست.

1- آموزش در معبد

در سرتاسر این ماه عیسی یا یکی از حواریون به طور روزانه در معبد درس دادند. هنگامی که جمعیت عید فصح آنقدر زیاد بودند که نمی‌توانستند برای دریافت آموزش به معبد وارد شوند، حواریون گروههای متعدد آموزشی را در خارج محوطهٔ مقدس برپا می‌کردند. موضوع اصلی پیام آنها این بود:

1- پادشاهی خداوند نزدیک است.

2- شما با ایمان به پدر بودنِ خداوند می‌توانید به پادشاهی خداوند داخل شوید، و بدین ترتیب فرزندان خداوند شوید.

3- عشق قانون زیستن در این پادشاهی است — وقف کامل به خداوند، ضمن این که همسایه‌ات را همچون خودت دوست بداری.

4- اطاعت از خواست پدر، به بار آوردن ثمرات روحی در زندگی شخصی فرد، قانون این پادشاهی است.

جمعیت کثیری که برای جشن گرفتنِ عید فصح آمده بودند این آموزش عیسی را شنیدند، و صدها تن از آنها از این خبر خوش به وجد آمدند. کاهنان ارشد و حاکمان یهودیان در رابطه با عیسی و حواریونش بسیار نگران شدند و دربارهٔ این که با آنها چه باید بکنند در میان خود به بحث پرداختند.

حواریون و سایر ایمانداران، علاوه بر تدریس در معبد و حول و حوش آن به کارهای شخصی زیادی در میان جمعیت حاضر در عید فصح مشغول بودند. این مردان و زنان علاقمند اخبار پیام عیسی را از این جشن عید فصح به اقصی نقاط امپراتوری روم و نیز به شرق می‌بردند. این آغاز انتشار بشارت ملکوت به دنیای بیرون بود. کار عیسی دیگر به فلسطین محدود نمی‌شد.

2- خشم خداوند

در جشنهای عید فصح در اورشلیم یک تاجر ثروتمند یهودی از کِرت به نام یعقوب حضور داشت، و او نزد آندریاس آمد و از او درخواست کرد که عیسی را به طور خصوصی ببیند. آندریاس این دیدار مخفیانه با عیسی در منزل فلاویوس را برای عصر روز بعد ترتیب داد. این مرد نمی‌توانست آموزشهای استاد را بفهمد، و او آمد زیرا مایل بود در رابطه با پادشاهی خداوند به طور کاملتری پرس و جو کند. یعقوب به عیسی گفت: ”اما استاد، موسی و پیامبران باستان به ما می‌گویند که یهوه یک خدای حسود است، خدایی بسیار خشمگین و شدیداً غضبناک. پیامبران می‌گویند او از شرارتکاران بیزار است و از آنهایی که از قوانینش اطاعت نمی‌کنند انتقام می‌گیرد. تو و حواریونت به ما آموزش می‌دهید که خداوند پدری مهربان و بخشنده است و چنان تمامی انسانها را دوست دارد که آنها را به این پادشاهی نوین خداوند که تو ادعا می‌کنی بسیار نزدیک است خوشامد می‌گوید.“

هنگامی که سخنان یعقوب به پایان رسید، عیسی پاسخ داد: ”یعقوب، تو آموزشهای پیامبران باستان را که مطابق بینش روزگارشان به فرزندان نسل خود آموزش می‌دادند به خوبی بیان کردی. پدر آسمانی ما تغییرناپذیر است. اما درک سرشت او از روزگاران موسی تا دوران آموس و حتی تا نسل اشعیای پیامبر بسط یافته و رشد کرده است. و اکنون من در جسم آمده‌ام تا پدر را در شکوهی نوین آشکار سازم و محبت و بخشش او را به تمام انسانها در تمام دنیاها نشان دهم. به تدریج که بشارت این پادشاهی با پیامش که شادی پسندیده و خیرخواهی برای همهٔ انسانها است در سرتاسر دنیا گسترش می‌یابد، روابط بهبود یافته و بهتر در میان خانواده‌های همهٔ ملتها رشد خواهد کرد. با گذشت زمان پدران و فرزندانشان یکدیگر را بیشتر دوست خواهند داشت، و بدین ترتیب فهم بهتری از مهر پدر آسمانی برای فرزندانش در زمین به وجود خواهد آمد. یعقوب، به یاد داشته باش که یک پدر خوب و راستین نه فقط خانواده‌اش را به عنوان یک مجموعه — به

عنوان یک خانواده ـــ دوست دارد، بلکه هر عضو جداگانه را نیز به راستی دوست دارد و به گونه‌ای عاطفی به او مهر می‌ورزد.“

عیسی بعد از بحث قابل توجه پیرامون سرشت پدر آسمانی، مکثی کرد و گفت: ”یعقوب تو که پدر فرزندان بسیاری هستی، حقیقت سخنان مرا به خوبی می‌دانی.“ و یعقوب گفت: ”ولی استاد، چه کسی به شما گفت که من پدر شش فرزند هستم؟ این را در رابطه با من از کجا می‌دانی؟“ و استاد پاسخ داد: ”کافی است که بگویم پدر و پسر همه چیز را می‌دانند، زیرا آنها به راستی همه چیز را می‌بینند. تو به عنوان یک پدر زمینی که به فرزندان خود عشق می‌ورزد، اکنون باید مهر پدر آسمانی را نسبت به خودت به عنوان یک واقعیت بپذیری ـــ نه فقط نسبت به تمامی فرزندان ابراهیم، بلکه نسبت به تو، به روان فرد تو.“

سپس عیسی به سخنان خود ادامه داد و گفت: ”وقتی که فرزندان تو بسیار جوان و نابالغند، و وقتی که باید آنها را تنبیه کنی، ممکن است فکر کنند که پدرشان غضبناک و سرشار از خشم و آزردگی است. عدم بلوغ آنها نمی‌تواند در فراسوی تنبیه رخنه کند و محبت دور اندیشانه و اصلاح کنندهٔ پدر را بفهمد. اما هنگامی که همین کودکان به مردان و زنانی بالغ تبدیل می‌شوند، آیا برای آنها نابخردانه نخواهد بود که به این باورهای پیشین و غلط در رابطه با پدرشان بچسبند؟ آنها به عنوان زنان و مردان اکنون باید مهر پدرشان را در کلیهٔ این تنبیه‌های آغازین تشخیص دهند. و آیا با گذشت قرنها نباید نوع بشر به درک بهتری از سرشت راستین و سیرت مهرآمیز پدر آسمانی دست یابد؟ اگر شما به نگریستن به خدا بدان گونه که موسی و پیامبران او را می‌دیدند اصرار بورزید از نسلهای پی در پی روشنایی معنوی چه سودی خواهید برد؟ یعقوب، من به تو می‌گویم زیر نور روشنِ این ساعت باید پدر را ببینی، طوری که هیچیک از پیشینیان تاکنون او را ندیده‌اند. و با اینطور دیدن او، باید از وارد شدن به ملکوتی شادمان باشی که چنین پدر بخشنده‌ای بر آن حکومت می‌کند، و باید از این پس در پی آن باشی که خواست مهرآمیز او بر زندگی تو حاکم باشد.“

و یعقوب پاسخ داد: ”استاد، من ایمان دارم؛ من درخواست می‌کنم که تو مرا به پادشاهی پدر هدایت کنی.“

3- مفهوم خداوند

دوازده حواری که بیشترشان به این بحث پیرامون سیرت خداوند گوش داده بودند، آن شب از عیسی پرسشهای زیادی دربارهٔ پدر آسمانی پرسیدند. پاسخهای استاد به این پرسشها به بهترین نحو می‌تواند به صورت گفتار خلاصهٔ زیر در قالب کلام امروزی ارائه شود:

عیسی با ملایمت آن دوازده تن را سرزنش کرد و در محتوا چنین گفت: آیا شما روایات اسرائیل را که به رشد ایدهٔ یهوه مربوطند نمی‌دانید، و آیا شما از آموزشهای کتاب مقدس در رابطه با دکترین خداوند ناآگاهید؟ و سپس استاد به آموزش حواریون دربارهٔ تکامل مفهوم الوهیت در

سرتاسر مسیر رشد مردم یهود ادامه داد. او توجه آنها را به مراحل زیر پیرامون رشد ایدهٔ خداوند جلب کرد:

1- *یَهُوه* — خدای قبایل سینا. این برداشت بدوی از الوهیت بود که موسی به سطح بالاتر خداوند خدای اسرائیل ارتقا داد. پدر آسمانی هرگز از پذیرش پرستش صادقانهٔ فرزندانش در زمین امتناع نمی‌کند، صرف نظر از این که برداشت آنها از الوهیت چقدر خام و ناپخته باشد یا با چه نامی سرشت الهی او را تصویر کنند.

2- *والامرتبه*. این برداشت از پدر آسمانی توسط ملک صادق به ابراهیم اعلام شد و متعاقباً توسط آنهایی که به این ایدهٔ وسیع و بسط یافته از الوهیت ایمان آوردند از سالیم به دوردستها برده شد. ابراهیم و برادرش به دلیل برقراری پرستش خورشید اور را ترک کردند، و به آموزش ملک صادق در رابطه با اِل‌اِلیون — خدای والامرتبه — ایمان آوردند. برداشت آنها یک درک ترکیبی از خداوند بود، و شامل آمیخته‌ای از ایده‌های باستانی‌تر بین‌النهرینیِ آنها و دکترین والامرتبه می‌شد.

3- *اِل‌شَدای*. در طول این روزگاران آغازین بسیاری از عبرانیان اِل‌شَدای را می‌پرستیدند. او برداشت مصری از خدای آسمانی بود که آنها در طول اسارتشان در سرزمین نیل دربارهٔ او آگاهی یافتند. مدتها بعد از روزگاران ملک صادق تمامی این سه برداشت از خداوند به هم پیوستند تا دکترین الوهیت آفریننده، خداوند خدای اسرائیل را شکل دهند.

4- الوهیم. آموزش تثلیث بهشت از روزگاران آدم تاکنون دوام یافته است. آیا به یاد نمی‌آوری که چگونه کتاب مقدس با این تأکید آغاز می‌شود که "در آغاز خدایان آسمانها و زمین را آفریدند"؟ این نشان می‌دهد که وقتی این نگارش صورت گرفت، مفهوم تثلیثِ سه خدا در یکی، در مذهب نیاکان ما جای گرفته بود.

5- *یهوه متعال*. این باورها پیرامون خداوند از روزگاران اشعیا به صورت مفهوم یک آفرینندهٔ جهانی که به طور همزمان تماماً قدرتمند و تماماً بخشنده بود بسط یافته بود. و این مفهوم در حال تکامل و بسط یابنده پیرامون خداوند عملاً جایگزین تمامی ایده‌های پیشین از الوهیت در مذهب پدران ما گردید.

6- *پدر آسمانی*. و اکنون ما خداوند را به عنوان پدر آسمانیمان می‌شناسیم. آموزش ما مذهبی را ارائه می‌کند که بنا بر آن ایماندار *قطعاً* یک فرزند خداوند است. این مژدهٔ بشارت ملکوت آسمانی است. پسر و روح با پدر همزیستی دارند، و در سرتاسر اعصار بی‌پایانِ پیشرفت جاودان معنویِ فرزندان فراز یابندهٔ خداوند، آشکار شدن طبیعت و خدمت روحانیِ این الوهیتهای بهشت مداوماً گسترش خواهد یافت و روشن خواهد شد. در تمامی دورانها و در طول تمامی اعصار، پرستش راستینِ هر موجود بشری — تا جایی که به

پیشرفت فردی معنوی مربوط است — به صورت ادای احترام به پدر آسمانی از طریق روح سکنی‌گزین مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

حواریون با شنیدن این بازگوییِ رشد مفهوم خداوند در اذهان یهودیِ نسلهای پیشین هرگز پیش از آن تا این اندازه شوکه نشده بودند؛ آنها آنقدر گیج شده بودند که نمی‌توانستند پرسشی مطرح کنند. همینطور که آنها در سکوت در برابر عیسی نشسته بودند، استاد ادامه داد: ”و اگر شما کتاب مقدس را خوانده بودید از این حقایق آگاهی می‌یافتید. آیا در ساموئیل نخوانده‌اید که می‌گوید: ’و خشم خداوند چنان بر علیه اسرائیل افروخته شد که داوود را بر علیه آنها برانگیخت، و گفت، برو اسرائیل و یهودیه را سرشماری کن‘؟ و این عجیب نبود زیرا در روزگاران ساموئیل فرزندان ابراهیم به راستی باور داشتند که یهوه هم نیکی و هم شرارت را آفرید. اما هنگامی که یک نویسندهٔ دوران بعد این رخدادها را نوشت، به دنبال بسط مفهوم یهودیِ سرشت خداوند، جرأت نکرد شرارت را به یهوه نسبت دهد؛ از این رو گفت: ’و شیطان در برابر اسرائیل ایستادگی کرد و داوود را تحریک کرد که اسرائیل را سرشماری کند.‘ آیا شما نمی‌توانید تشخیص دهید که چنین نگاشته‌هایی در کتاب مقدس به روشنی نشان می‌دهد که چگونه مفهوم سرشت خداوند از یک نسل تا نسل دیگر به رشد ادامه داد؟

”باز، شما باید رشد درک قوانین الهی را با در نظر گرفتن کاملِ این برداشتهای بسط یابنده از ربانیت تشخیص دهید. هنگامی که فرزندان اسرائیل در روزگاران پیش از آشکارسازی بسط یافته از یهوه از مصر خارج شدند، ده فرمان را داشتند که درست تا ایامی که در برابر کوه سینا خیمه زدند به صورت قانون آنها عمل می‌کرد. و این ده فرمان اینها بودند:

”1- خدای دیگری را پرستش نکنید، زیرا خداوند یک خدای حسود است.

”2- خدایان ریخته شده نسازید.

”3- از برگزاری جشن نان فطیر غافل نشوید.

”4- خداوند می‌فرماید، نخستین فرزند پسر هر انسان یا دام به من تعلق دارد.

”5- شش روز می‌توانید کار کنید، اما در روز هفتم استراحت کنید.

”6- از برگزاری جشن نخستین محصولات و جشن جمع‌آوری در پایان سال کوتاهی نکنید.

”7- خون هر قربانی را با خمیر مایع پیشکش نکنید.

”8- قربانیِ عید فصح نباید تا صبح نگه داشته شود.

”9- نخستین محصولات اولیهٔ زمین را به خانهٔ خداوند، خدایتان ببرید.

”10- بزغاله را در شیر مادرش نپزید.

”و سپس، موسی در میان رعد و برق کوه سینا، ده فرمان جدید را به آنها ارائه داد، که شما همگی تصدیق می‌کنید سخنان ارزشمندتری است و با برداشتهای در حال توسعهٔ یهوه از الوهیت هماهنگ است. و آیا هیچگاه توجه نکردی که این فرامین دو بار در کتاب مقدس ثبت شده اند؟، و این که در اولین مورد، رهایی از مصر به عنوان دلیل رعایت سبت تعیین شده، در حالی که در یک نگارش بعدی، باورهای در حال پیشرفت مذهبیِ نیاکان ما می طلبید که این دلیل را تغییر دهند و واقعیتِ آفرینش را به عنوان دلیل رعایت سبت به رسمیت بشناسند.

”و بعد آیا به یاد می آوری که بار دیگر — در پرتو روشنگریِ بزرگترِ معنویِ روزگار اشعیا — این ده فرمان منفی به قانون بزرگ و مثبت مهرورزی تغییر پیدا کرد، فرمان عشق کامل به خداوند و همسایه‌ات به همان گونه که به خویشتن. و این قانون عالی عشق به خداوند و به انسان است که من نیز به تو اعلام می کنم تشکیل دهندهٔ وظیفهٔ کامل انسان است.

و هنگامی که سخنان او به پایان رسید، هیچکس از او سؤالی نپرسید. هر یک از آنها برای خوابیدن رفتند.

4- فلاویوس و فرهنگ یونانی

فلاویوس، یهودی یونانی، یک تازه ایماندار بود که نه ختنه شده و نه غسل تعمید یافته بود؛ و چون او بسیار عاشق هنرهای زیبا و مجسمه‌سازی بود، خانه‌ای را که در هنگام اقامت موقتش در اورشلیم در آن سکونت داشت یک عمارت زیبا بود. این خانه با آثار هنری گرانبهایی که او طی سفرهایش در دنیا از مکانهای مختلف گردآوری کرده بود به طرز بدیعی تزیین شده بود. هنگامی که او در ابتدا به فکر افتاد عیسی را به خانه‌اش دعوت کند، بیم داشت که استاد با دیدن این به اصطلاح تندیسها ناخشنود شود. اما فلاویوس به طرز خوشایندی شگفت‌زده شد، زیرا هنگامی که عیسی وارد خانه شد، به جای سرزنش او به خاطر داشتن این اشیاء ظاهراً بت مانند که در همه جای خانه پراکنده شده بود، علاقهٔ زیادی به تمامی مجموعه نشان داد و در حالی که فلاویوس او را از اتاقی به اتاق دیگر همراهی می‌کرد و تمامی مجسمه‌های مورد علاقه‌اش را به او نشان می‌داد، از او پرسشهای قدرشناسانهٔ زیادی در رابطه با هر شئ به عمل آورد.

استاد دید که میزبانش از برخورد دوستانهٔ او نسبت به هنر حیرت زده شده است؛ از این رو هنگامی که آنها بازدید از تمامی مجموعه را به پایان رساندند، عیسی گفت: ”تو که از زیبایی چیزهایی که توسط پدرم آفریده شده و توسط دستان هنرمند انسان ساخته شده‌اند قدردانی می‌کنی، چرا باید انتظار داشته باشی که مورد سرزنش واقع شوی؟ چون موسی زمانی تلاش کرد با بت‌پرستی و پرستش خدایان دروغین مبارزه کند، چرا باید تمامی انسانها از بازآفرینیِ زیبندگی و زیبایی رویگردان باشند؟ فلاویوس، من به تو می‌گویم فرزندان موسی او را درست درک نکرده‌اند، و اکنون آنها با وجود آن که او تصاویر و شبیه‌سازی چیزهایی را که در آسمان و در

زمین است ممنوع کرده بود خدایان دروغین می‌سازند. اما حتی اگر موسی چنین ممنوعیتهایی را به اذهان تاریک آن روزگاران آموزش داد، این چه ربطی به امروز دارد که پدر آسمانی به عنوان روحی جهانی که بر همه چیز حاکم است آشکار گشته است؟ و فلاویوس، من اعلام می‌کنم که در پادشاهی قریب‌الوقوع خداوند دیگر آموزش نخواهند داد 'این را نپرستید و آن را نپرستید'؛ دیگر خود را نگران فرامینی نخواهند کرد که می‌گوید از انجام این کار خودداری کنید و مراقب باشید آن کار را انجام ندهید، بلکه همه در فکر یک وظیفهٔ عالی خواهند بود. و این وظیفهٔ انسان در دو امتیاز بزرگ بیان می‌شود: پرستش صادقانهٔ آفرینندهٔ بیکران، پدر آسمانی، و خدمت مهرآمیز که به همنوعان فرد عطا می‌شود. اگر همانقدر که خودت را دوست داری به همسایه‌ات مهر بورزی، به راستی می‌دانی که یک فرزند خداوند هستی.

''در عصری که پدرم به خوبی درک نمی‌شد، تلاشهای موسی برای ایستادگی در برابر بت‌پرستی قابل توجیه بود، اما در عصری که در پیش است پدر در زندگی پسر آشکار می‌شود؛ و این آشکارسازی نوین خداوند تا ابد سبب خواهد شد که پدر آفریننده با بتهای سنگی یا تندسیهای طلا و نقره اشتباه گرفته نشود. از این پس، انسانهای هوشمند می‌توانند از گنجینه‌های هنر بهره برند، بدون این که چنین قدردانی مادی از زیبایی با پرستش و خدمت پدر آسمانی، خدای تمامی چیزها و همهٔ موجودات، اشتباه گرفته شود.''

فلاویوس به تمامی آنچه که عیسی به او آموزش داد ایمان آورد. او روز بعد به بتانی در آن سوی اردن رفت و توسط شاگردان یحیی غسل تعمید داده شد. و او به این دلیل این کار را کرد که حواریون عیسی هنوز ایمانداران را غسل تعمید نمی‌دادند. هنگامی که فلاویوس به اورشلیم بازگشت، میهمانی بزرگی برای عیسی برپا کرد و شصت تن از دوستانش را دعوت کرد. و بسیاری از این میهمانان نیز به پیام پادشاهی آتی ایمان آوردند.

5- گفتمان پیرامون اطمینان

یکی از موعظه‌های بزرگی که عیسی در این هفتهٔ عید فصح در معبد انجام داد در پاسخ به پرسشی بود که توسط یکی از شنوندگانش، مردی اهل دمشق، پرسیده شد. این مرد از عیسی پرسید: ''اما استاد، چگونه می‌توانیم با اطمینان بدانیم که خدا تو را فرستاده است، و این که ما به راستی می‌توانیم وارد این ملکوت شویم که تو و حواریونت اعلام می‌دارید در دسترس و نزدیک است؟'' و عیسی پاسخ داد:

''پیام من و آموزشهای حواریون مرا باید بر مبنای ثمرات آن مورد داوری قرار دهید. اگر ما حقایق روح را به شما اعلام می‌داریم، روح در قلوب شما شهادت خواهد داد که پیام ما معتبر است. در رابطه با ملکوت و اطمینان شما از پذیرش آن توسط پدر آسمانی، بگذارید بپرسم کدام پدر ارزشمند و مهربانی در میان شما هست که پسرش را در رابطه با جایگاهش در خانواده یا حس امنیت نسبت به میزان عطوفتهای قلبی پدرش در اضطراب یا دلهره نگاه دارد؟ آیا شما پدران زمینی از شکنجهٔ فرزندانتان از طریق ایجاد تردید نسبت به جایگاه آنها در زمینهٔ عشق

پایدار شما در قلوب بشریتان لذت می‌برید؟ پدر آسمانی شما نیز فرزندان ایماندارش را که از روح هستند در عدم اطمینان تردیدآمیز نسبت به جایگاهشان در ملکوت خداوند رها نمی‌کند. اگر شما خداوند را به عنوان پدرتان بپذیرید، آنگاه به درستی و در حقیقت فرزندان خداوند هستید. و اگر فرزند او هستید، پس از لحاظ موقعیت و مرتبت نسبت به تمامی آنچه که به فرزندی جاودان و الهی مربوط است امن هستید. اگر کلام مرا باور دارید، پس به او که مرا فرستاد نیز باور دارید، و بدین ترتیب با ایمان آوردن به پدر، اعتبار شهروندی آسمانی خودتان را تضمین کرده‌اید. اگر به خواست پدر آسمانی عمل کنید، هرگز در دستیابی به حیات جاودانِ پیش رو در ملکوت الهی ناکام نخواهید ماند.

"روح متعال با ارواح شما شهادت خواهد داد که شما به راستی فرزندان خداوند هستید. و اگر شما فرزندان خداوند هستید، پس از روح خدا زاده شده‌اید؛ و هر آن کس که از روح زاده شده قدرت چیره شدن بر تمامی تردیدها را در خودش دارد، و این آن پیروزی و حتی ایمان شما است که بر تمامی تردیدها پیروز می‌شود.

"اشعیای نبی در رابطه با این دوران گفت: 'آنگاه که روح از اعلی بر ما فرو ریزد، درستکاری موجب صلح، آرامش، و اطمینان ابدی خواهد شد.' و برای کلیهٔ کسانی که به راستی به این بشارت ایمان دارند، من ضامن پذیرش آنها به رحمات جاودان و حیات ابدیِ پادشاهی پدرم خواهم شد. پس شما که این پیام را می‌شنوید و به این بشارت پادشاهی ایمان دارید فرزندان خداوند هستید، و حیات ابدی دارید؛ و گواه این امر برای تمام دنیا که شما از روح زاده شده‌اید این است که همدیگر را صمیمانه دوست داشته باشید."

انبوه شنوندگان چندین ساعت نزد عیسی باقی ماندند، از او سؤالاتی پرسیدند و با دقت به پاسخهای آرامش بخش او گوش دادند. حتی حواریون به واسطهٔ آموزشهای عیسی که باید بشارت پادشاهی را با قدرت و اطمینان بیشتری موعظه کنند جسور شدند. این تجربه در اورشلیم یک الهام بخشیِ بزرگی برای آن دوازده تن بود. این نخستین تماس آنان با یک جمعیت عظیم بود، و آنها درسهای ارزشمند زیادی آموختند که معلوم شد در کارهای بعدیشان کمک بزرگی به آنان بود.

6- دیدار با نیقودیموس

یک شب در منزل فلاویوس یک عضو ثروتمند و سالمند شورای عالی یهود به نام نیقودیموس، به دیدار عیسی آمد. او دربارهٔ آموزشهای این اهل جلیل بسیار شنیده بود، و از این رو در یک بعد از ظهر در حالی که عیسی در حیات معبد در حال درس دادن بود برای شنیدن سخنانش به آنجا رفت. او اغلب برای شنیدن آموزشهای عیسی به آنجا می‌رفت، اما بیم آن داشت که به محض آغاز آموزشهای او توسط حضار شرکت کننده دیده شود، زیرا حاکمان یهود چنان از پیش مخالف عیسی بودند که هیچ عضوی از شورای عالی یهود مایل نبود که به طور علنی با او یکسان پنداشته شود. از این رو، نیقودیموس با آندریاس ترتیبی داده بود که عیسی را به طور خصوصی

و بعد از تاریک شدن هوا در این شب خاص ببیند. هنگامی که مصاحبه شروع شد، پطرس، یعقوب، و یوحنا در باغ فلاویوس بودند، اما بعداً هنگامی که بحث ادامه یافت همگی به داخل خانه رفتند.

عیسی در پذیرش نیقودیموس هیچگونه ملاحظهٔ ویژه‌ای نشان نداد؛ در هنگام صحبت با او هیچ سازش یا متقاعدسازیِ بیش از حد وجود نداشت. استاد هیچ تلاشی برای راندن دیدارگر پنهانکارش به خرج نداد، و طعنه را نیز به کار نگرفت. عیسی در تمامی برخوردهایش با دیدارگر برجسته آرام، صمیمی، و متین بود. نیقودیموس یک نمایندهٔ رسمی شورای عالی یهود نبود؛ او صرفاً به دلیل علاقهٔ شخصی و صادقانه‌اش به آموزشهای استاد به دیدار عیسی آمد.

نیقودیموس به دنباله معرفی توسط فلاویوس گفت: ”استاد، ما می‌دانیم که تو آموزگاری هستی که از جانب خدا فرستاده شده‌ای، زیرا هیچ انسان صرف نمی‌تواند چنین آموزشهایی بدهد مگر آن که خدا با او باشد. و من مشتاقم که دربارهٔ آموزشهای تو در رابطه با پادشاهی آتی بیشتر بدانم.“

عیسی به نیقودیموس پاسخ داد: ”نیقودیموس، به درستی و یقیناً من به تو می‌گویم، هیچ انسانی نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند، مگر این که از عالم بالا زاده شده باشد.“ سپس نیقودیموس پاسخ داد: ”اما چگونه انسانی که کهنسال است می‌تواند از نو زاده شود؟ او نمی‌تواند برای بار دوم به رحم مادرش وارد شود و زاده شود.“

عیسی گفت: ”با این حال، من به تو اعلام می‌کنم، هیچ انسانی نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود، مگر این که از روح زاده شده باشد. آنچه که از جسم زاده می‌شود، جسم است، و آنچه که از روح زاده می‌شود روح است. اما تو از این که گفتم باید از عالم بالا زاده شوی نباید حیرت کنی. هنگامی که باد می‌وزد، صدای خش خش برگها را می‌شنوی، اما باد را نمی‌بینی — این که از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود — و در رابطه با هر کس که از روح زاده شده است نیز چنین است. با چشمان جسمانی می‌توانی جلوه‌های روح را نظاره کنی، اما در واقع نمی‌توانی روح را تشخیص دهی.“

نیقودیموس پاسخ داد: ”اما من نمی‌فهمم — چطور می‌تواند چنین باشد؟“ عیسی گفت: ”چگونه است که تو در اسرائیل یک آموزگار هستی و با این همه از تمامی اینها بی‌اطلاعی؟ پس آنهایی که واقعیات روحی را می‌دانند وظیفه دارند این چیزها را به آنهایی که فقط جلوه‌های دنیای مادی را تشخیص می‌دهند آشکار سازند. اما اگر ما حقایق آسمانی را به تو بگوییم ما را باور خواهی کرد؟ نیقودیموس، آیا شهامت داری که به کسی که از آسمان فرود آمده، حتی به پسر انسان ایمان بیاوری؟“

و نیقودیموس گفت: ”اما چگونه می‌توانم به منظور آمادگی برای ورود به ملکوت شروع به دستیابی به این روح که مرا بازسازی خواهد کرد کنم؟“ عیسی پاسخ داد: ”روح پدر آسمانی از پیش در تو ساکن است. اگر تو با این روح عالم بالا هدایت شوی، به زودی با چشمان روحی شروع به دیدن خواهی کرد، و سپس با انتخاب قلبیِ هدایت روحی از روح زاده خواهی شد، زیرا

تنها هدف تو در زندگی انجام خواست پدرت که در آسمان است خواهد بود. و لذا وقتی از روح زاده شوی و با شادمانی در ملکوت خداوند به سر بری، ثمرات فراوان روحی را در زندگی روزانه‌ات به بار خواهی آورد.“

نیقودیموس کاملاً صادق بود. او عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت، اما حیران و سردرگم آنجا را ترک کرد. نیقودیموس در خودآموزی، خویشتنداری، و حتی در کیفتیهای والای اخلاقی ورزیده بود. او پرهیزکار، خود محور، و نوع دوست بود، اما بدان گونه که یک کودک مایل است به هدایت و رهبری یک پدر خردمند و مهربان زمینی تن در دهد، نمی‌دانست چگونه خواست خود را تسلیم خواست پدر الهی کند، و بدین طریق در واقع یک فرزند خدا، یک وارث پیشروندهٔ پادشاهی جاودان شود.

اما نیقودیموس از چنان ایمانی برخوردار بود که بتواند به ملکوت دست یابد. هنگامی که همکاران او در شورای عالی یهود بدون انجام یک جلسهٔ دادرسی در صدد محکوم کردن عیسی برآمدند، او به گونه‌ای خفیف اعتراض کرد؛ و او بعدها به همراه یوسف اَرمته با جسارت به ایمان خود اعتراف کرد، و حتی هنگامی که بیشتر حواریون از صحنه‌های شکنجه و مرگ نهاییِ استادشان از ترس گریخته بودند بدن عیسی را طلب نمود.

7- درس در باب خانواده

بعد از دورهٔ پرمشغلهٔ آموزش و کار شخصیِ هفتهٔ عید فصح در اورشلیم، عیسی چهارشنبهٔ بعد را در بتانی با حواریونش به استراحت گذراند. آن روز بعد از ظهر، توما سؤالی پرسید که یک پاسخ طولانی و آموزنده را برانگیخت. توما گفت: ”استاد، در روزی که ما به عنوان سفیران ملکوت برگزیده شدیم، تو مطالب زیادی برایمان گفتی، در رابطه با شیوهٔ زندگی شخصیمان به ما آموزش دادی، اما ما به توده‌های مردم چه باید آموزش دهیم؟ این مردم بعد از فرا رسیدن کامل پادشاهی خداوند چگونه باید زندگی کنند؟ آیا پیروان تو مالک بردگان خواهند بود؟ آیا باورمندان به تو خواستار فقر خواهند بود و از داشتن مال پرهیز خواهند کرد؟ آیا تنها بخشش چیره خواهد شد، طوری که دیگر قانون و عدالت نخواهیم داشت؟“ عیسی و آن دوازده تن تمامی بعد از ظهر و تمامی آن شب را بعد از شام به بحث پیرامون پرسشهای توما پرداختند. به منظور ثبت آن، ما خلاصهٔ آموزشهای استاد را به صورت زیر ارائه می‌کنیم:

عیسی در ابتدا تلاش کرد برای حواریونش روشن سازد که او خودش برای یک زندگی بی‌همتا در جسم به زمین آمده است، و این که آنها، یعنی آن دوازده تن، برای شرکت در این تجربهٔ اعطایِ فرزند انسان فراخوانده شده‌اند، و آنها نیز به عنوان چنین همکارانی باید در بسیاری از محدودیتهای ویژه و الزامات تمامی تجربهٔ اعطایی سهیم شوند. اشاره‌ای پنهان وجود داشت که فرزند انسان تنها شخصی بود که تاکنون در زمین زیسته بود که می‌توانست به طور همزمان درون قلب خداوند و اعماق روان انسان را کاملاً ببیند.

عیسی به طور روشن توضیح داد که ملکوت آسمانی یک تجربهٔ تکاملی است، که اینجا در زمین آغاز می‌شود و با عبور از ایستگاههای پیاپی زندگی به بهشت پیش می‌رود. او در طول عصر به طور مشخص بیان کرد که در یک مرحلهٔ آیندهٔ پدیداریِ پادشاهی خداوند با قدرت معنوی و شکوه الهی از نو از این دنیا دیدار خواهد کرد.

سپس او توضیح داد که "ایدهٔ پادشاهی" بهترین راه برای ترسیم رابطهٔ انسان با خداوند نیست، و این که او به این دلیل چنین استعاره‌هایی را به کار می‌بُرد که مردم یهود در انتظار پادشاهی خداوند بودند، و زیرا یحیی دربارهٔ ملکوتی که در راه است موعظه کرده بود. عیسی گفت: "مردمِ یک عصر دیگر وقتی بشارت پادشاهی را بهتر خواهند فهمید که آن با واژه‌هایی که بیانگر رابطهٔ خانوادگی است ارائه شود — وقتی که انسان مذهب را به صورت آموزش پدر بودن خداوند و برادری انسانها، فرزند خداوند بودن، درک کند." سپس استاد با قدری تفصیل در رابطه با خانوادهٔ زمینی به عنوان تصویرگر خانوادهٔ آسمانی سخن گفت، و دو قانون بنیادین زندگی را تکرار کرد: اول فرمان عشق به پدر، سرپرست خانواده، و فرمان دوم، عشق متقابل میان فرزندان، این که برادرت را همچون خودت دوست بداری. و سپس توضیح داد که چنین کیفیت مهر برادرانه خود را به صورت خدمت عاری از خودخواهی و محبت‌آمیز اجتماعی به گونه‌ای ثابت جلوه‌گر می‌سازد.

به دنبال آن، بحث به یاد ماندنی پیرامون ویژگیهای بنیادین زندگی خانوادگی و کاربرد آنها در رابطهٔ موجود میان خدا و انسان درگرفت. عیسی گفت که یک خانوادهٔ راستین روی هفت واقعیت زیر بنا شده است:

1- *واقعیت وجود*. روابط طبیعت و پدیده‌های حاوی شباهتهای انسانی در خانواده به هم پیوند خورده‌اند: فرزندان وارث برخی ویژگیهای والدین هستند. فرزندان منشأ در والدین دارند؛ وجود شخصیت به کنش والدین بستگی دارد. رابطهٔ پدر و فرزند ذاتی تمام طبیعت است و بر تمام وجودهای زنده سایه افکنده است.

2- *امنیت و لذت*. پدران راستین از برآوردن نیازهای فرزندانشان لذت زیادی می‌برند. بسیاری از پدرها صرفاً با فراهم کردن خواسته‌های فرزندانشان خشنود نیستند، بلکه از فراهم کردن موجبات لذت آنها نیز لذت می‌برند.

3- *تحصیلات و آموزش*. پدران خردمند برای تحصیلات و آموزش کافی پسران و دخترانشان با دقت برنامه‌ریزی می‌کنند. آنها در هنگام جوانی برای مسئولیتهای بزرگتر زندگی آینده آماده هستند.

4- *انضباط و محدودیت*. پدران دوراندیش همچنین برای انضباط ضروری، هدایت، اصلاح، و گاهی اوقات محدود ساختن فرزندان جوان و نابالغ خود تدابیری را در نظر می‌گیرند.

5- *همدمی و وفاداری*. یک پدر پر عاطفه رابطه‌ای صمیمانه و مهرآمیز با فرزندانش دارد. گوش او همیشه برای درخواستهای آنان باز است؛ او همواره آماده است تا در سختیهای آنها سهیم شود و در مشکلاتشان به آنها یاری رساند. یک پدر به بهروزی پیشروندهٔ فرزندانش علاقهٔ وافر دارد.

6- *مهر و بخشش*. یک پدر دلسوز به راحتی می‌بخشد؛ پدران از فرزندانشان کینه به دل نمی‌گیرند. پدران مانند قاضی‌ها، دشمنان، یا طلبکارها نیستند. خانواده‌های واقعی روی بردباری، شکیبایی، و بخشش بنا می‌شوند.

7- *تدارک برای آینده*. پدران دنیوی دلشان می‌خواهد میراثی برای فرزندانشان باقی بگذارند. خانواده از یک نسل تا نسل دیگر ادامه می‌یابد. مرگ تنها پایان یک نسل و آغاز نسل دیگر را نشان می‌کند. مرگ یک زندگی تنها را خاتمه می‌دهد، نه لزوماً خانواده را.

استاد برای ساعتها پیرامون ربط این جنبه‌های زندگی خانوادگی با روابط انسانها، فرزند زمینی با خداوند، پدر بهشتی، بحث کرد. و این نتیجهٔ او بود: ”من تمام این رابطهٔ یک فرزند با پدر را به طور کامل می‌شناسم، زیرا تمامی آنچه را که شما در رابطه با فرزندی در آیندهٔ جاودان باید به دست آورید من اکنون از پیش به دست آورده‌ام. فرزند انسان آماده است که به دست راست پدر فراز یابد، از این رو اکنون در من راه به طور وسیعتر باز است تا همگی شما خدا را ببینید. شما از قبل پیشرفت شکوهمند را به پایان رسانده‌اید، تا حتی به همان گونه که پدر آسمانیتان کامل است کامل شوید.“

هنگامی که حواریون این سخنان تکان دهنده را شنیدند، به یاد گفته‌های یحیی در هنگام غسل تعمید عیسی افتادند، و آنها نیز این تجربه را در رابطه با موعظه‌ها و آموزشهای خود به دنبال مرگ و زنده شدن استاد به طور روشن به یاد آوردند.

عیسی یک پسر الهی است، کسی که پدر جهانی به او اطمینان کامل دارد. او با پدر بود و به طور کامل او را درک می‌کرد. او اکنون زندگی زمینی‌اش را با رضایت کامل پدر زیسته بود. و این ظهور در جسم او را قادر ساخته بود که انسان را به طور کامل بفهمد. عیسی حد کمال انسان بود؛ او درست به چنان کمالی دست یافته بود که مقدر است تمامی ایمانداران راستین در او و از طریق او به آن دست یابند. عیسی یک خدای کامل را به انسان آشکار ساخت و در وجود خود، فرزند کامل شدهٔ قلمروها را به خدا ارائه کرد.

اگر چه عیسی برای چندین ساعت بحث کرد، توما هنوز قانع نشده بود، زیرا گفت: ”اما استاد، ما حس نمی‌کنیم که پدر آسمانی همیشه با مهربانی و بخشش با ما رفتار می‌کند. خیلی وقتها ما به گونه‌ای دردآور در زمین رنج می‌بریم، و دعاهای ما همیشه پاسخ داده نمی‌شود. کجا ما در فهم معنی آموزش شما عاجزیم؟“

عیسی پاسخ داد: ”توما، توما، چقدر طول خواهد کشید تا توانایی شنیدن با گوش روح را به دست آوری؟ چقدر طول خواهد کشید تا تشخیص دهی این پادشاهی یک پادشاهی معنوی است، و این که پدر من نیز یک موجود روحی است؟ آیا درک نمی‌کنی که من به شما به عنوان فرزندان معنوی در خانوادهٔ روحیِ آسمانی آموزش می‌دهم که در آن پدر خانواده یک روح بیکران و جاودان است؟ آیا بدون آن که عملاً آموزشهای مرا به امور مادی اطلاق کنی، به من اجازه نخواهی داد که از خانوادهٔ زمینی به عنوان یک توصیف روابط الهی استفاده کنم؟ آیا نمی‌توانی در ذهنت واقعیات روحیِ ملکوت را از مشکلات مادی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسیِ دوران جدا سازی؟ هنگامی که من با زبان روح سخن می‌گویم، چرا اصرار می‌ورزی که منظور مرا به زبان جسم ترجمه کنی، صرفاً به این دلیل که من به خود اجازه می‌دهم روابط عادی و عملی را به مقاصد توصیفی به کار گیرم؟ فرزندان من، من از شما می‌خواهم که از تعمیم آموزش پادشاهیِ روح به امور پست برده‌داری، فقر، خانه‌ها و زمینها، و به مشکلات مادیِ برابری انسانی و عدالت دست بردارید. این امور گذرا نگرانیِ انسانهای این دنیا هستند، و در حالی که آنها روی تمام انسانها به گونه‌ای تأثیر می‌گذراند، شما فرا خوانده شده‌اید که مرا در دنیا نمایندگی کنید، حتی بدان گونه که من پدرم را نمایندگی می‌کنم. شما سفیران معنویِ یک پادشاهی معنوی هستید، نمایندگان ویژهٔ پدر روحی. در این هنگام باید برای من ممکن باشد که به شما به عنوان انسانهای کاملاً بالغِ پادشاهیِ روح آموزش دهم. آیا باید همواره شما را فقط به عنوان فرزندان خطاب کنم؟ آیا شما هرگز در درک روحی رشد نخواهید کرد؟ با این وجود، من به شما عشق می‌ورزم و نسبت به شما شکیبایی به خرج خواهم داد، حتی کاملاً تا پایان ارتباطمان در جسم. و حتی آنگاه روح من پیش از شما به تمامی دنیا خواهد رفت.“

8- در جنوب یهودیه

تا پایان آوریل مخالفت با عیسی در میان فریسی‌ها و صدوقی‌ها چنان شدت یافته بود که استاد و حواریونش تصمیم گرفتند برای مدتی اورشلیم را ترک کنند و برای کار کردن در بیت‌لحم و حبرون به جنوب بروند. تمام ماه مه در انجام کار شخصی در این شهرها و در میان مردم دهکده‌های اطراف گذرانده شد. هیچ موعظهٔ عمومی در این سفر انجام نشد، و فقط دیدارهای خانه به خانه صورت گرفت. در حالی که حواریون بشارت را درس می‌دادند و به بیماران خدمت می‌کردند، عیسی و اَبنر بخشی از این وقت را در عِین جِدی گذراندند و از کُلنی نذیری دیدار کردند. یحیی تعمید دهنده از این مکان به خارج عزیمت کرده بود، و اَبنر رهبر این گروه شده بود. بسیاری از انجمن برادری ناصریه به عیسی ایمان آوردند، اما اکثر این انسانهای پارسا و نامتعارف از پذیرش او به عنوان آموزگاری که از سوی خدا فرستاده شده امتناع می‌کردند، زیرا او روزه گرفتن و سایر اشکال نفیِ نفس را آموزش نمی‌داد.

مردمی که در این ناحیه زندگی می‌کردند نمی‌دانستند که عیسی در بیت‌لحم به دنیا آمده. آنها مثل اکثریت عظیم پیروانش همیشه تصور می‌کردند که استاد در ناصره به دنیا آمده است، اما آن دوازده تن واقعیات را می‌دانستند.

این اقامت موقت در جنوب یهودیه یک دوران آرام و پرثمر کاری بود، و روانهای بسیاری به ملکوت افزوده شدند. تا نخستین روزهای ژوئن آشوب بر علیه عیسی در اورشلیم آنقدر آرام شده بود که استاد و حواریون برای آموزش و تسلی دادن به ایمانداران بازگشتند.

اگر چه عیسی و حواریون تمامی ماه ژوئن را در اورشلیم یا در نزدیکی آن سپری کردند، در طول این مدت هیچ آموزش عمومی انجام ندادند. آنها بیشتر اوقات در چادرهایی که در یک پارک سایه‌دار، یا باغی که در آن روزگار جتسیمانی نام داشت زندگی می‌کردند. این پارک در شیب غربی کوه زیتون که از نهر قِدرون دور نبود واقع شده بود. آنها معمولاً ایام سبت در پایان هفته را با ایلعازر و خواهرانش در بتانی می‌گذراندند. عیسی فقط چند بار به داخل دیوارهای اورشلیم وارد شد، اما تعداد زیادی از جستجوگران علاقمند برای دیدار او به بیرون به جتسیمانی آمدند. یک عصر جمعه نیقودیموس و شخصی به نام یوسف اَرمته شهامت به خرج دادند و برای دیدن عیسی از شهر خارج شدند اما از ترس برگشتند، حتی بعد از این که به مقابل ورودی چادر استاد رسیده بودند. و البته آنها نمی‌دانستند که عیسی از تمامی کارهای آنها خبر دارد.

وقتی حاکمان یهودی باخبر شدند که عیسی به اورشلیم باز گشته است، در تدارک دستگیری او برآمدند؛ اما هنگامی که مشاهده کردند او هیچ موعظهٔ عمومی انجام نداد، به این نتیجه رسیدند که او به سبب تحریکات پیشینشان ترسیده است و تصمیم گرفتند بگذارند او آموزشهای خود را بدون مزاحمت بیشتر به این روال خصوصی ادامه دهد. و بدین ترتیب همه چیز به آرامی پیش می‌رفت تا این که در روزهای پایانی ماه ژوئن، هنگامی که شخصی به نام شمعون، عضوی از شورای عالی یهود، آموزشهای عیسی را به طور علنی پذیرفت، و سپس موضع خود را در برابر حاکمان یهودیان صریحاً اعلام کرد. بلافاصله یک آشوب تازه برای دستگیری عیسی ایجاد شد و چنان شدت یافت که عیسی تصمیم گرفت به شهرهای سامره و دکاپولیس پناه ببرد.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 143

عبور از سامره

در پایان ژوئن سال 27 بعد از میلاد مسیح، به دلیل مخالفت فزایندهٔ حکمرانان مذهبی یهودی، عیسی و دوازده تن بعد از ارسال چادرها و وسایل ناچیز شخصی خود برای نگاهداری در منزل ایلعازرِ بتانی، از اورشلیم عزیمت کردند. آنها با حرکت به سمت شمال به سامره رفتند و در طول سَبَت در بِتِل ماندند. آنها در اینجا برای مردمی که از گُفنا و اِفرایم آمدند برای چندین روز موعظه کردند. یک گروه از شهروندان از رامه و تمْنه به آنجا آمدند تا از عیسی دعوت کنند که از دهکده‌های آنها دیدار کند. استاد و حواریونش بیش از دو هفته را صرف آموزش به یهودیان و سامریهای این ناحیه کردند. بسیاری از آنها از مکانهای دور همچون آنتیپاتریس آمده بودند تا خبرهای خوش پادشاهی را بشنوند.

مردم جنوب سامره با خشنودی به سخنان عیسی گوش دادند، و حواریون به جز یهودای اسخریوطی، موفق شدند بر بسیاری از تعصبات خود نسبت به سامریها غلبه کنند. برای یهودا بسیار دشوار بود که این سامریها را دوست بدارد. آخرین هفتهٔ ژوئیه، عیسی و دستیارانش آمادهٔ عزیمت به شهرهای جدید یونانیِ فاسائِلیس و آرکِلائیس نزدیک به رود اردن شدند.

1- موعظه در آرکِلائیس

نیمهٔ اول ماه اوت گروه حواریون مقر خود را در شهرهای یونانیِ آرکِلائیس و فاسائِلیس برقرار کردند. آنها در آنجا نخستین تجربهٔ خویش را در موعظه به گردهمایی تقریباً منحصر به فرد غیریهودیان — یونانی‌ها، رومی‌ها، و سوری‌ها — داشتند، زیرا تعداد اندکی از یهودیان در این دو شهر یونانی زندگی می‌کردند. حواریون در تماس با این شهروندان رومی با دشواریهای جدیدی در اعلام پیام پادشاهی آینده مواجه شدند، و آنها با اعتراضات جدیدی نسبت به آموزشهای عیسی روبرو شدند. در حالی که آن دوازده تن تجارب خویش را با افرادی که در معرض تلاشهای شخصی آنها بودند تکرار می‌کردند، عیسی در یکی از چندین گفتگوی عصرانه با حواریونش به این اعتراضات نسبت به بشارت پادشاهی با دقت گوش داد.

پرسشی که توسط فیلیپ پرسیده شد نمونه‌ای از مشکلات آنها بود. فیلیپ گفت: ”استاد، این یونانیها و رومی‌ها پیام ما را کم رنگ جلوه می‌دهند، و می‌گویند که چنین آموزشهایی فقط برای ضعیفان و بردگان مناسب هستند. آنها ادعا می‌کنند که مذهب غیریهودیان از آموزشهای ما برتر است، زیرا برای کسب یک کاراکتر قوی، نیرومند، و بی‌باک الهام‌بخش است. آنها تأکید می‌کنند که ما تمام انسانها را به نمونه‌های ضعیف شده از افراد منفعلِ غیرمقاوم تبدیل می‌کنیم که به زودی از روی زمین محو می‌شوند. استاد، آنها تو را دوست دارند، و آزادانه اعتراف می‌کنند که آموزشهای تو آسمانی و ایده‌آل است، اما آنها ما را جدی نمی‌گیرند. آنها ادعا می‌کنند که مذهب تو برای این دنیا نیست؛ و این که انسانها نمی‌توانند بدان گونه که تو آموزش می‌دهی زندگی کنند. و اکنون، استاد، به این غیریهودیان چه بگوییم؟“

بعد از این که عیسی به اعتراضات مشابهی که توسط توما، نَتَنائیل، شمعون غیور، و متی نسبت به بشارت پادشاهی انجام شده بود گوش داد، به آن دوازده تن گفت:

”من به این دنیا آمده‌ام که خواست پدرم را انجام دهم و سرشت مهرآمیز او را به تمام نوع بشر آشکار سازم. برادران من، مأموریت من این است. و من صرف نظر از سوء تعبیر از آموزشهایم توسط یهودیان یا غیریهودیانِ این روزگار یا نسل دیگر این یک کار را انجام خواهم داد. اما شما نباید از این واقعیت چشم پوشی کنید که حتی عشق الهی نیز قوانین شدید خود را دارد. مهر یک پدر برای فرزندش اغلب پدر را وادار می‌کند که اعمال نابخردانهٔ فرزند بی‌فکرش را مهار کند. فرزند همیشه انگیزه‌های خردمندانه و مهرآمیز قوانین مهار کنندهٔ پدر را درک نمی‌کند. اما من به شما اعلام می‌کنم که پدر آسمانی من از طریق نیروی گیرای مهرش بر جهان جهانها فرمانروایی می‌کند. عشق از تمام واقعیتهای روحی بزرگتر است. حقیقت یک آشکارسازی رهایی‌بخش است، اما عشق عالی‌ترین رابطه است. و صرف نظر از این که همنوعان شما امروز در مدیریت خود بر دنیا چه خطاهای بزرگی مرتکب شوند، در عصری که خواهد آمد، کلام الهی که من به شما اعلام می‌کنم بر همین دنیا فرمانروایی خواهد کرد. هدف غائیِ پیشرفت بشری، شناخت احترام‌آمیز پدر بودن خداوند و تحقق مهرآمیز برداری انسانها است.

”اما چه کسی به شما گفت که آموزشهای من فقط مختص بردگان و ضعیفان است؟ آیا شما، حواریون برگزیدهٔ من شبیه به ضعیفان هستید؟ آیا یحیی شبیه به یک فرد ضعیف بود؟ آیا شما اینطور می‌بینید که من بندهٔ ترس هستم؟ درست است، بشارت الهی به فقیران و ستمدیدگانِ این نسل موعظه شده است. مذاهب این دنیا از فقیران غفلت کرده‌اند، اما پدر من از اشخاص جانبداری نمی‌کند. علاوه بر آن، فقیرانِ این روزگار اولین کسانی هستند که به ندای توبه کردن و پذیرش فرزندی گوش فرا دهند. بشارت پادشاهی باید برای همهٔ انسانها — یهودی و غیریهودی، یونانی و رومی، غنی و فقیر، آزاد و برده — و به طور یکسان برای جوان و پیر، مرد و زن، موعظه شود.

”از آنجا که پدر من خدایی مهربان است و از عمل بخشش لذت می‌برد، این ایده را نپذیرید که خدمت پادشاهی باید یک کار بی‌دردسر یکنواخت باشد. صعود به بهشت ماجرای متعالی همهٔ زمانها و دستاورد ناهموار ابدیت است. خدمت پادشاهی در زمین خواستار مردانگی تماماً

شجاعانه‌ای است که شما و همکارانتان می‌توانید به آن دست یابید. بسیاری از شما به دلیل وفاداریتان به بشارت این پادشاهی به قتل خواهید رسید. هنگامی که شهامت شما به واسطهٔ حضور همرزمانتان تقویت شده است، مردن در خط نبرد فیزیکی کار آسانی است، اما این به یک شکل بالاتر و عمیق‌تر از شهامت و فداکاری بشری نیاز دارد که با آرامش و به تنهایی جانتان را برای عشق به حقیقتی که در قلب انسانی شما گنجانیده شده بدهید.

"امروز، ممکن است بی‌ایمانان شما را به خاطر موعظهٔ یک آموزش عدم مقاومت و با زندگی کردن یک زندگانی بدون خشونت مورد تمسخر قرار دهند، اما شما نخستین داوطلبان یک صف طولانی از ایمانداران صادق در بشارت این پادشاهی هستید که تمام نوع بشر را از طریق وقف قهرمانانهٔ خود به این آموزشها حیرت‌زده خواهید کرد. هیچ ارتشی در دنیا شجاعت و دلاوریِ بیشتری نسبت به آنچه که توسط شما و جانشینان وفادارتان نشان داده خواهد شد هرگز به نمایش در نیاورده است، جانشینانی که به تمام دنیا خواهند رفت و خبر خوش — پدر بودن خداوند و برادری انسانها — را اعلام خواهند کرد. شجاعت جسمانی پایین‌ترین شکل دلاوری است. دلاوری ذهنی یک نوع والاتر شجاعت بشری است، اما والاترین و عالی‌ترین نوع، وفاداری سازش‌ناپذیر به عقاید راسخ روشن‌بینانه از واقعیتهای ژرف معنوی است. و چنین شجاعتی در بر گیرندهٔ قهرمانیِ انسان خدا شناس است. و همهٔ شما مردان خدا شناس هستید؛ شما در حقیقت دستیاران شخصی پسر انسان هستید."

این تمام سخنانی نبود که عیسی در این فرصت گفت، اما مقدمهٔ سخنرانی او بود، و او در توضیح اضافه و در تشریح این اظهار نظر توضیح مفصلی داد. این یکی از پرشورترین سخنرانیهایی بود که عیسی تا آن هنگام برای آن دوازده تن ایراد کرد. استاد به ندرت با احساسات شدیدِ آشکار با حواریونش صحبت می‌کرد، اما این یکی از آن موارد معدود بود که او با جدیت آشکار، که با احساسات چشمگیری همراه بود صحبت کرد.

نتیجهٔ موعظهٔ عمومی و خدمت شخصیِ حواریون فوری بود؛ پیام آنها از همان روز یک نشان جدید از برتری شجاعانه به خود گرفت. دوازده تن به کسب روحیهٔ تهاجمیِ مثبت در بشارت نوین پادشاهی ادامه دادند. آنها از این روز به بعد خود را آنچنان با کار موعظه پیرامون خودداری از کارهای زشت و فرامین منفعل آموزشهای چند جانبهٔ استادشان مشغول نکردند.

2- درس چیرگی بر خود

استاد نمونهٔ کاملی از خویشتنداریِ بشری بود. هنگامی که به او دشنام داده می‌شد، او دشنام نمی‌داد؛ هنگامی که عذاب می‌کشید، هیچ سخن تهدیدآمیزی بر ضد شکنجه‌گران خود به زبان نمی‌آورد؛ هنگامی که توسط دشمنانش تقبیح می‌شد، صرفاً خود را به قضاوت درست پدر آسمانی متعهد می‌کرد.

در یکی از گفتگوهای عصرانه، آندریاس از عیسی پرسید: ”استاد، آیا بدان گونه که یحیی به ما آموخت باید انکار خود را پیش بگیریم، یا برای کنترلِ خود که تو آموزش دادی بکوشیم؟ آموزش تو از چه نظر از آموزش یحیی متفاوت است؟“ عیسی پاسخ داد: ”یحیی در حقیقت راه درستکاری را مطابق بینش و قوانین پدرانش به شما آموزش داد، و این مذهبِ خود آزمایی و انکار خود بود. اما من با یک پیام جدید خود فراموشی و کنترلِ خود می‌آیم. من راه زندگی را آنطور که توسط پدر آسمانیم به من آشکار گردید به شما نشان می‌دهم.

”هر آینه، به درستی، به شما می‌گویم، آن که بر خودش فرمانروایی می‌کند بزرگتر از آن است که شهری را تصرف می‌کند. چیرگی بر خود معیار سنجش ماهیت اخلاقی انسان و نشان دهندهٔ رشد معنوی اوست. در نظم کهن، شما روزه می‌گرفتید و دعا می‌کردید؛ به عنوان مخلوق جدیدی که در روح از نو تولد یافته، به شما آموزش داده شده که ایمان داشته باشید و شاد باشید. در پادشاهی پدر، شما باید مخلوقات جدیدی شوید؛ چیزهای کهنه باید از بین بروند؛ اینک به شما نشان می‌دهم چگونه همه چیز نو خواهد شد. و با مهرتان به یکدیگر، باید دنیا را متقاعد کنید که از بردگی به آزادی، و از مرگ به حیات جاودان رسیده‌اید.

”شما از طریق راه کهنه به دنبال موقوف کردن، اطاعت کردن، و انطباق با قوانین زندگی هستید؛ شما از طریق راه جدید ابتدا توسط روح حقیقت دگرگون می‌شوید و به وسیلهٔ احیای مداوم معنویِ ذهنتان از طریق آن در روان درونتان تقویت می‌شوید، و بدین ترتیب از عطیهٔ نیروی کارکرد مشخص و مسرت‌بخشِ خواست بخشنده، قابل قبول، و کامل خداوند برخوردار می‌شوید. فراموش نکنید — این ایمان شخصی شما به وعده‌های بسیار بزرگ و گرانبهای خداوند است که سهیم شدن شما را در سرشت الهی تضمین می‌کند. از این رو از طریق ایمان شما و دگرگون ساختنِ روح، در حقیقت شما معابد خدا می‌شوید، و روح او در واقع در شما ساکن می‌شود. پس اگر روح در شما ساکن است، شما دیگر بردهٔ جسم نیستید، بلکه فرزندان آزاد و رهایی یافتهٔ روح هستید. قانون نوین روح به شما آزادیِ چیرگی بر خود به جای قانون قدیمیِ ترس از بندگیِ خود و بردگیِ انکار خود را اهدا می‌کند.

”بارها، هنگامی که کار بدی انجام داده‌اید، تصور کرده‌اید که اعمالتان تحت نفوذ شیطان انجام یافته است، در حالی که در واقع فقط در اثر تمایلات طبیعی خودتان گمراه شده‌اید. آیا ارمیای نبی مدتها پیش به شما نگفت که قلب انسان بیش از همه چیز فریبکار است و حتی گاهی اوقات شدیداً شرور است؟ چقدر برای شما آسان است که خود فریفته شوید و از این طریق دچار ترسهای نابخردانه، شهوات فراوان، لذتهای اسارت‌بار، بدخواهی، حسادت، و حتی نفرت انتقام جویانه شوید!

”نجات از طریق بازسازی روح است و نه از طریق اعمال پارسامنشانهٔ جسم فرد. شما از طریق ایمان مبرا اعلام می‌شوید و از طریق لطف الهی مورد همدمی الهی قرار می‌گیرید، نه از طریق ترس و انکار خودِ جسم، هر چند که فرزندان پدر که از روح زاده شده‌اند همیشه و همواره استاد نفس و هر آنچه که به خواهشهای نفسانی مربوط می‌شود هستند. هنگامی که شما می‌دانید از طریق ایمان نجات یافته‌اید، آرامش واقعی در رابطه با خدا دارید. و همهٔ آنهایی که راه این آرامش

آسمانی را دنبال می‌کنند تقدیرشان این است که وقف خدمت جاودان فرزندان پیوسته پیش روندهٔ خدای جاودانه شوند. از این پس، این یک وظیفه نیست بلکه امتیاز عالی شماست که خود را از تمام شرارتهای ذهن و بدن پاک سازید، ضمن این که در مهر خداوند به دنبال کمال هستید.

"فرزندی شما روی ایمان بنیاد نهاده شده است، و شما نباید تحت تأثیر ترس باشید. شادی شما ناشی از اعتماد به کلام الهی است، و از این رو شما نباید به این سو رهنمون شوید که به واقعیتِ مهر و بخشش پدر شک ورزید. همین مهر خداوند است که انسانها را به توبهٔ واقعی و راستین هدایت می‌کند. راز چیرگی شما بر خویشتن به ایمانتان به روح ساکن در شما که همیشه از طریق مهرورزی کار می‌کند، گره خورده است. حتی این ایمانِ نجات دهنده که شما دارید از خودتان نیست؛ این نیز هدیهٔ خداوند است. و اگر شما فرزندان این ایمان زنده هستید، دیگر بردهٔ خودتان نیستید بلکه سرور پیروزمند خودتان، فرزندان رهایی یافتهٔ خداوند هستید.

"پس، فرزندانم، اگر شما از روح زاده شده‌اید، برای همیشه از بندگی خود آگاهِ یک زندگیِ انکار خود و توجه به خواسته‌های نفسانی رهایی یافته‌اید، و به پادشاهیِ شادمانِ روح انتقال یافته‌اید، جایی که به طور خود انگیخته ثمرات روح را در زندگی روزانهٔ خود نشان خواهید داد؛ و ثمرات روح جوهر والاترین نوع کنترلِ خودِ لذت بخش و تعالی ساز، و حتی اوج دستیابیِ دنیویِ انسانی — چیرگی بر خودِ راستین — می‌باشد."

3- سرگرمی و استراحت

حدوداً در این هنگام یک حالت تنش عصبی و احساسیِ شدید در میان حواریون و دستیاران بلافصل شاگرد آنها ایجاد شد. آنان به زندگی کردن و کار کردن با هم عادت نداشتند. آنها مشکلات فزاینده‌ای را در حفظ روابط سازگار با شاگردان یحیی تجربه می‌کردند. تماس با غیریهودیان و سامریها یک آزمون بزرگ برای این یهودیان بود. و علاوه بر همهٔ اینها، گفته‌های اخیر عیسی وضعیت آشفتهٔ ذهنی آنها را تقویت کرده بود. آندریاس تقریباً داشت عقلش را از دست می‌داد؛ او نمی‌دانست که بعد از آن چه کند، و از این رو با مشکلات و ابهاماتش نزد استاد رفت. پس از این که عیسی به رئیس گروه حواریون در رابطه با مشکلاتش گوش داد، گفت: "آندریاس، وقتی که انسانها به چنین مرحله‌ای از درگیری می‌رسند، و هنگامی که اشخاص بسیاری با احساسات قوی نگران هستند، نمی‌توانی با گفتگو آنها را از ابهاماتشان خارج کنی. من نمیتوانم آنچه را که از من می‌خواهی انجام دهم. من در این مشکلات شخصی اجتماعی شرکت نخواهم کرد. اما در لذت بردن از یک دورهٔ استراحت و تفریح سه روزه به شما خواهم پیوست. نزد برادران خود برو و اعلام کن که همگی شما باید با من به بالای کوه سارتابا بروید، جایی که من مایلم برای یک یا دو روز استراحت کنم.

"اکنون باید به سراغ هر یک از یازده برادر خود بروی و به طور خصوصی با او صحبت کنی، و بگویی: 'استاد مایل است که برای مدتی برای یک دورهٔ استراحت و تفریح با او خارج شویم. از آنجا که اخیراً همهٔ ما آزردگی روحی و استرس ذهنی زیادی را تجربه کرده‌ایم، من پیشنهاد

می‌کنم که در این تعطیلات هیچ اشاره‌ای به آزمونها و دشواریهای ما نشود. آیا می‌توانم روی تو حساب کنم که در این امر با من همکاری کنی؟‘ به هر یک از برادرانت بدین گونه به طور خصوصی و شخصی نزدیک شو.‘‘و آندریاس همانطور که استاد به او رهنمود داده بود عمل کرد.

این یک موقعیت شگفت‌آور در تجربهٔ هر یک از آنها بود؛ آنها هرگز روزی را که به بالای کوه رفتند فراموش نکردند. در طول کل سفر حتی یک کلمه هم دربارهٔ مشکلات آنها گفته نشد. عیسی به دنبال رسیدن به بالای کوه، آنها را دور تا دور خود نشاند، و ضمن آن گفت: ’’برادران من، همهٔ شما باید ارزش استراحت و فایدهٔ تفریح را بیاموزید. باید درک کنید که بهترین روش برای حل برخی مشکلات دامنگیر، این است که برای مدتی آنها را رها کنید. سپس وقتی که تازه از استراحت یا پرستش خود باز می‌گردید، می‌توانید با یک ذهن روشن‌تر و یک دست قوی‌تر و علاوه بر آن، با یک قلب راسخ‌تر به مشکلات خود یورش برید. مجدداً، در حالی که ذهن و بدنتان را استراحت می‌دادید، بارها اندازه و ابعاد مشکل شما کم شده است.‘‘

روز بعد عیسی برای هر یک از دوازده تن یک موضوع برای بحث تعیین نمود. تمام روز به بازگویی خاطرات و گفتگو پیرامون اموری که به کار مذهبی آنها مربوط نبود تخصیص یافت. هنگامی که عیسی حتی به شکرگزاریِ کلامی کم توجهی نشان داد، وقتی که برای ناهار ظهرشان نان تکه کرد، آنها برای یک لحظه شوکه شدند. تا آن هنگام، این نخستین بار بود که آنها مشاهده کردند که او به این کارهای تشریفاتی بی‌توجهی می‌کند.

هنگامی که آنها به بالای کوه رفتند، ذهن آندریاس آکنده از مشکلات بود. یوحنا بیش از حد در قلبش سردرگم بود. یعقوب به شدت در روانش آشفته بود. متی برای وجوه به سختی تحت فشار بود، زیرا آنها موقتاً در میان غیریهودیان اقامت داشتند. پطرس خسته و کوفته بود و به تازگی بیش از حد معمول تند مزاج بود. یهودا از یک حملهٔ دوره‌ایِ حساسیت و خودخواهی رنج می‌برد. شمعون در تلاشهایش برای تطبیق وطن‌پرستی خود با عشق به برادری انسانها به گونه‌ای غیرمعمول ناراحت بود. فیلیپ بیشتر و بیشتر از روند کارها سرگشته بود. نَتَنائیل از وقتی که آنها با مردمان غیریهودی در تماس قرار گرفته بودند کمتر بذله‌گو بود، و توما در یک دورهٔ شدید افسردگی به سر می‌برد. فقط دوقلوها نرمال و بدون پریشانی بودند. همهٔ آنها بی‌اندازه سردرگم بودند که چگونه با شاگردان یحیی در صلح و صفا باشند.

روز سوم وقتی که آنها شروع به پایین رفتن از کوه و بازگشت به اردوگاه خود کردند، تحول بزرگی برای آنها به وجود آمده بود. آنها به این کشف مهم دست یافته بودند که بسیاری از سردرگمی‌های بشری در واقع وجود ندارند، و این که بسیاری از مشکلات حاد، آفرینشهای ترس زیاد و نتیجهٔ نگرانی زیاده از حد هستند. آنها آموخته بودند که همهٔ این سردرگمی‌ها از طریق کنار گذاشتن آنها به بهترین نحو مورد رسیدگی واقع می‌شوند؛ آنها با بیرون رفتن، این مشکلات را رها کرده بودند تا خودشان حل شوند.

بازگشت آنها از این تعطیلات نشانگر آغاز دوره‌ای از روابط بسیار بهبود یافته با پیروان یحیی بود. بسیاری از آن دوازده تن، وقتی که متوجه وضعیت تغییر یافتهٔ ذهن همه شدند و رهایی از تندخویی عصبی را مشاهده کردند به راستی شادمان شدند. این رهایی در نتیجهٔ تعطیلات سه روزهٔ آنها از وظایف روزمرهٔ زندگی برای آنها به وجود آمده بود. همیشه این خطر وجود دارد که یکنواختیِ تماس انسان سردرگمی‌ها را به میزان زیاد افزایش دهد و مشکلات را بزرگتر کند.

در دو شهر یونانی آرکِلائیس و فاسائِلیس تعداد چندان زیادی از غیریهودیان به آموزشهای عیسی اعتقاد نداشتند، اما آن دوازده حواری در این نخستین کار گستردهٔ خود در رابطه با مردمان منحصراً غیریهودی تجربهٔ ارزشمندی به دست آوردند. در یک بامداد دوشنبه، در حدود اواسط ماه، عیسی به آندریاس گفت: ”ما به سامره می‌رویم.“و آنها به یکباره عازم شهر سوخار، نزدیک به چاه یعقوب شدند.

4- یهودیان و سامریها

برای بیش از ششصد سال، یهودیانِ یهودیه، و بعدها یهودیانِ جلیل نیز با سامریها در عداوت بودند. این احساس ناخوشایند میان یهودیان و سامریها بدین طریق به وجود آمد: در حدود هفتصد سال پیش از میلاد مسیح، سارگون، پادشاه آشور، پس از سرکوبی یک شورش در فلسطین مرکزی، بیش از بیست و پنج هزار یهودیِ پادشاهیِ شمال اسرائیل را با خود برد و به اسارت گرفت و به جای آنها تعداد تقریباً برابری از نوادگانِ کوتی‌ها، مردم سِفروایم، و حَماتیان را مستقر کرد. بعدها، آشوربنی‌پال کلنیهای دیگری نیز فرستاد تا در سامره ساکن شوند.

عداوت مذهبی میان یهودیان و سامریها از زمان بازگشت یهودیان از اسارت در بابل آغاز شد، زمانی که سامریها برای پیشگیری از بازسازی اورشلیم تلاش می‌کردند. بعدها آنها از طریق دادن کمک دوستانه به ارتشهای اسکندر موجب رنجش یهودیان شدند. اسکندر در پاسخ به دوستی سامریها به آنها اجازه داد که در کوه جِرِزیم یک معبد بسازند. آنها در آنجا یهوه و خدایان قبیله‌ای خود را پرستش می‌کردند و عمدتاً شبیه به نوع خدمات معبد اورشلیم قربانی تقدیم می‌کردند. حداقل آنها این پرستش را تا زمان مکابی‌ها ادامه دادند، تا این که در آن هنگام یوحنا هیرکانوس معبد آنها در کوه جرزیم را نابود کرد. فیلیپ رسول در تلاشهایش برای سامریها بعد از مرگ عیسی، جلسات بسیاری در محل این معبد باستانی سامری برگزار کرد.

تضادها میان یهودیان و سامریها وابسته به زمان و تاریخی بودند؛ آنها از روزگاران اسکندر به طور فزاینده هیچ کاری با هم نداشتند. دوازده حواری مخالف موعظه در شهرهای یونانی و سایر شهرهای غیریهودیِ دکاپولیس و سوریه نبودند، اما هنگامی که استاد گفت: ”بگذارید به سامره برویم“، این یک آزمون شدید وفاداری آنها نسبت به او بود. اما در طول سال و بیشتر که آنها با عیسی بودند، یک شکل از وفاداری شخصی در آنها به وجود آمد که حتی از ایمان آنها به آموزشهای او و تعصبات آنها نسبت به سامریها فراتر می‌رفت.

5- زنِ سوخار

هنگامی که استاد و دوازده تن به چاه یعقوب رسیدند، عیسی که از سفر خسته شده بود در کنار چاه ماند، در حالی که فیلیپ حواریون را با خود برد تا در آوردن خوراک و چادرها از سوخار کمک کنند، زیرا آنها مایل بودند برای مدتی در این نزدیکی بمانند. پطرس و پسران زبدی مایل بودند نزد عیسی بمانند، اما او درخواست کرد که آنها با برادرانشان بروند، و گفت: "برای من ترسی نداشته باشید؛ این سامریها دوستانه خواهند بود؛ فقط برادران ما، یهودیان به دنبال آسیب رساندن به ما هستند."و تقریباً ساعت شش در این عصر تابستان بود که عیسی کنار چاه نشست تا منتظر بازگشت حواریون شود.

آب چاه یعقوب نسبت به آب چاههای سوخار از مواد معدنی کمتری برخوردار بود و از این رو برای مقاصد آشامیدن بسیار ارزشمند بود. عیسی تشنه بود، اما برای گرفتن آب از چاه هیچ راهی وجود نداشت. از این رو هنگامی که یک زن از سوخار با پارچ آب خود آمد و آماده شد تا از چاه آب بکشد، عیسی به او گفت: "یک جرعه آب به من بده."این زن سامری می‌دانست که عیسی به واسطهٔ ظاهر و لباسش یک یهودی است، و او از روی لهجهٔ او حدس زد که او یک یهودی جلیلی است. نام او نالدا بود و او یک موجود خوش منظر بود. او بسیار متعجب شد که یک مرد یهودی در کنار چاه بدین گونه با او حرف می‌زند و تقاضای آب می‌کند، زیرا در آن روزها برای یک مرد محترم صحیح پنداشته نمی‌شد که در انظار عموم با یک زن صحبت کند، تا چه رسد به این که یک یهودی با یک سامری گفتگو کند. از این رو نالدا از عیسی پرسید: "چگونه است، تو که یک یهودی هستی از من که زنی سامری هستم تقاضای یک جرعه آب می‌کنی؟" عیسی پاسخ داد: "به راستی من از تو تقاضای یک جرعه آب کرده‌ام، اما اگر فقط می‌توانستی بفهمی، از من تقاضای یک جرعه آب زنده می‌کردی."سپس نالدا گفت: "اما آقا، تو چیزی برای کشیدن نداری، و چاه عمیق است؛ پس این آب زنده را از کجا می‌آوری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خودش و پسرانش و گله‌اش نیز از آن می‌آشامیدند؟"

عیسی پاسخ داد: "هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد، اما هر که از آب روح زنده بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. و این آب زنده در او چشمه‌ای جانبخش خواهد شد که حتی تا به حیات جاودان جوشان خواهد بود." سپس نالدا گفت: "از این آب به من بده تا دیگر تشنه نشوم، و برای آب کشیدن تمام این راه را تا به اینجا نیایم. علاوه بر این، هر چیزی را که یک زن سامری بتواند از چنین یهودی ستودنی دریافت کند مایهٔ دلخوشی است."

نالدا نمی‌دانست تمایل عیسی برای گفتگو با او را چگونه تعبیر کند. او در چهرهٔ استاد سیمای یک مرد نیک‌منش و مقدس را می‌دید، اما او دوستانه بودن را با دوستی معمولی اشتباه گرفت، و نحوهٔ صحبت کردنِ او را به صورت شکلی از ابراز تمایل به ایجاد رابطه با او سوء تعبیر کرد. و او که زنی با اخلاقیات سست بود، در صدد برآمد به صورت آشکار عشوه‌گری نماید، که در این هنگام عیسی مستقیماً به چشمان او نگاه کرد، و با صدایی آمرانه گفت: "زن، برو شوهرت را بخوان و او را به اینجا بیاور."این فرمان، نالدا را به خود آورد. او دید که روی مهربانی استاد

قضاوت نادرست کرده است؛ او درک کرد که نحوهٔ سخن گفتن او را اشتباه تعبیر کرده است. او ترسید؛ او شروع کرد درک کند که در حضور یک شخص غیرعادی ایستاده است، و در حالی که در جستجوی یک پاسخ مناسب در ذهنش بود، با سردرگمی شدید گفت: ”اما آقا، من نمی‌توانم شوهرم را صدا کنم، زیرا شوهر ندارم.“سپس عیسی گفت: ”تو حقیقت را گفته‌ای، زیرا گر چه ممکن است زمانی یک شوهر داشتی، آن که اکنون با او زندگی می‌کنی شوهر تو نیست. بهتر می‌بود اگر از سرسری گرفتن سخنان من دست برمی‌داشتی و به دنبال آب زنده‌ای بودی که در این روز به تو ارزانی داشته‌ام.“

تا این هنگام نالدا هشیار شده بود، و بخش بهتر ضمیرشبیدار شده بود. او کاملاً از روی انتخاب یک زن فاقد اخلاقیات نبود. او با بی‌رحمی و به گونه‌ای غیرمنصفانه توسط شوهرش دور انداخته شده بود و در تنگنای شدید رضایت داده بود که با یک فرد یونانی به عنوان همسر او، اما بدون ازدواج، زندگی کند. نالدا اکنون از این که با بی‌فکری زیاد با عیسی صحبت کرده بود بسیار احساس شرمندگی می‌کرد، و او با ندامت زیاد استاد را خطاب قرار داد و گفت: ”سرورم، من از نحوهٔ صحبت کردنم با تو توبه می‌کنم، زیرا می‌بینم که تو یک مرد مقدس و یا شاید یک پیامبر هستی.“و او درست در آستانهٔ درخواست کمک مستقیم و شخصی از استاد بود که آن کاری را انجام داد که بسیاری پیش از او و از آن هنگام انجام داده‌اند. او از طریق پرداختن به بحث الهیات و فلسفه از امر نجات شخصی طفره رفت. او به سرعت بحث را از نیازهای خودش به یک مباحثهٔ تئولوژیک عوض کرد. او با اشاره به کوه جرزیم ادامه داد: ”پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند، اما *شما* می‌گویید جایی که مردم باید در آن پرستش کنند اورشلیم است؛ پس کدام مکان برای پرستش کردن خدا مناسب است؟“

عیسی تلاش روان زن را برای اجتناب از تماس مستقیم و جستجوگرانه با آفریننده‌اش مشاهده کرد، اما او همچنین دید که در روان او برای شناختِ راه بهتر زندگی یک اشتیاق وجود دارد. از این گذشته، در قلب نالدا برای آب زنده یک تشنگی راستین وجود داشت؛ از این رو او با شکیبایی با او برخورد کرد، و گفت: ”ای زن، بگذار به تو بگویم که به زودی روزی فرا خواهد رسید که پدر را نه در این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم. اما شما اکنون آنچه را که نمی‌شناسید می‌پرستید، ترکیبی از مذهبِ بسیاری خدایان غیرالهی و فلسفه‌های غیریهودی. یهودیان حداقل می‌دانند چه کسی را می‌پرستند؛ آنها از طریق تمرکز پرستش خود روی یک خدا، یهوه، تمام سردرگمی‌ها را از میان برداشته‌اند. اما تو باید مرا باور کنی وقتی می‌گویم به زودی زمانی فرا خواهد رسید — حتی اکنون نیز فرا رسیده — که تمام پرستش کنندگان راستین پدر را در روح و در راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر فقط چنین پرستش کنندگانی را می‌جوید. خدا روح است، و آنهایی که او را پرستش می‌کنند باید او را در روح و در راستی پرستش کنند. نجات شما از این نمی‌آید که بدانید دیگران چگونه و در کجا باید پرستش کنند، بلکه از طریق دریافت این آب زنده به قلب خودتان که حتی اکنون به شما عرضه می‌کنم.“

اما نالدا یک تلاش بیشتر به عمل آورد تا از بحث پیرامون موضوع خجلت‌آور زندگی شخصی خود در زمین و وضعیت روانش در پیشگاه خدا اجتناب کند. او بار دیگر به پرسشهای مذهب

عمومی متوسل شد، و گفت: ”آری، آقا من می‌دانم که یحیی دربارهٔ آمدن تبدیل کننده موعظه کرده است، یعنی آن کسی که نجات دهنده نامیده خواهد شد، و این که وقتی او بیاید همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد“ — و عیسی سخنان نالدا را با اطمینانی تکان دهنده قطع کرد و گفت: ”من که با تو سخن می‌گویم، همان او هستم.“

این نخستین اعلام مستقیم، مثبت، و آشکار سرشت الهی و فرزندیِ او بود که عیسی در زمین انجام داده بود؛ و این اعلام به یک زن انجام شد، یک زن سامری، و زنی با سرشت پرسش برانگیز در چشمان انسانها تا این لحظه، اما زنی که چشم الهی بدین صورت به او می‌نگریست که بیش از آن که به خواست خودش گناه کرده باشد بر ضد او گناه صورت گرفته بود، و *اکنون* او یک روان بشری است که خواهان نجات است، و صادقانه و از صمیم قلب آن را می‌خواهد، و همین کافی بود.

در حالی که نالدا قصد داشت آرزوی واقعی و شخصی خود برای چیزهای بهتر و یک راه متعالی‌تر زندگی را به زبان آورد، درست همینطور که آماده بود تا از خواست واقعی قلبش سخن بگوید، دوازده حواری از سوخار بازگشتند، و با دیدن این صحنهٔ گفتگوی بسیار صمیمانهٔ عیسی با این زن — این زن سامری، و تنها — بیش از حد حیرت‌زده شدند. آنها به سرعت وسایل خود را به زمین گذاشتند و به کناری رفتند، و هیچ کس جرأت نکرد او را سرزنش کند، در حالی که عیسی به نالدا گفت: ”ای زن، به راه خود برو؛ خدا تو را بخشیده است. از این پس زندگی جدیدی خواهی داشت. تو آب زنده را دریافت کرده‌ای، و یک شادمانی نو در روان تو خواهد جوشید، و تو یک دختر والامرتبه خواهی شد.“و زن که عدم تأیید حواریون را مشاهده کرد، ظرف آب خود را به جا گذاشت و به شهر گریخت.

هنگامی که او به شهر وارد شد، به هر کس که ملاقات می‌کرد اعلام می‌کرد: ”به چاه یعقوب برو و به سرعت برو، زیرا در آنجا مردی را خواهی دید که تمام آنچه را که تاکنون انجام داده‌ام به من گفت. آیا ممکن است او تبدیل کننده باشد؟“ و پیش از غروب خورشید، جمعیت زیادی در کنار چاه یعقوب جمع شده بودند تا سخنان عیسی را بشنوند. و استاد دربارهٔ آب حیات، هدیهٔ روح سکنی‌گزین، بیشتر با آنها صحبت کرد.

شوک حواریون از تمایل عیسی برای گفتگو با زنان، زنانی با سرشت پرسش برانگیز، حتی زنان فاقد اخلاقیات، هرگز متوقف نشد. برای عیسی بسیار دشوار بود که به حواریونش آموزش دهد که زنان، حتی زنان به اصطلاح غیراخلاقی دارای روانهایی هستند که می‌توانند خدا به عنوان پدرشان را انتخاب کنند، و بدین طریق دختران خداوند و کاندیداهای حیات جاودان شوند. حتی نوزده قرن بعد بسیاری همان عدم تمایل به درک آموزشهای استاد را نشان می‌دهند. حتی مذهب مسیحی مداوماً پیرامون واقعیت مرگ مسیح به جای حقیقت زندگی او بنا شده است. دنیا باید به جای توجه کردن به مرگ سوگبار و غم‌انگیز او بیشتر به زندگی شاد و خدا – آشکار کنندهٔ او توجه داشته باشد.

روز بعد، نالدا تمام این داستان را به یوحنای رسول گفت، اما هرگز آن را برای سایر حواریون به طور کامل فاش نکرد، و عیسی در رابطه با آن برای آن دوازده تن با جزئیات صحبت نکرد.

نالدا به یوحنا گفت که عیسی "تمام آنچه را که تاکنون انجام داده بودم" به من گفت. یوحنا بارها می‌خواست دربارهٔ این دیدار با نالدا از عیسی بپرسد، اما هرگز این کار را نکرد. عیسی فقط یک چیز را دربارهٔ وی به او گفت، اما نگاه عیسی به چشمان او و شیوهٔ برخوردش با او چنان در یک لحظه تمام زندگی پر فراز و نشیب او را در ذهن او در معرض بازنگری وسیع قرار داد که او تمام این خود-آشکار سازیِ زندگی گذشته‌اش را با نگاه و سخنان استاد مرتبط ساخت. عیسی هرگز به او نگفت که او پنج شوهر داشته بود. او از وقتی که شوهرش او را بیرون افکنده بود با چهار مرد مختلف زندگی کرده بود، و این امر، به علاوهٔ تمام گذشتهٔ او، هنگامی که او متوجه شد عیسی یک مرد خدا است، چنان آشکار در ذهنش پدیدار گشت که متعاقباً برای یوحنا تکرار کرد که عیسی به راستی همه چیز را دربارهٔ او به وی گفته بود.

6- احیای سامری

در شامگاهی که نالدا جمعیت را برای دیدن عیسی از سوخار بیرون کشید، آن دوازده تن تازه با غذا بازگشته بودند، و آنها از عیسی خواستند به جای صحبت کردن با مردم با آنها غذا بخورد، زیرا آنها در تمام طول روز بدون غذا و گرسنه بودند. اما عیسی می‌دانست که به زودی تاریکی آنها را فرا خواهد گرفت؛ از این رو با عزمی راسخ اصرار ورزید که پیش از مرخص کردن مردم با آنها گفتگو کند؛ هنگامی که آندریاس در صدد برآمد او را متقاعد کند پیش از صحبت کردن برای جمعیت یک لقمه غذا بخورد، عیسی گفت: "من خوراکی برای خوردن دارم که شما دربارهٔ آن چیزی نمی‌دانید."هنگامی که حواریون این را شنیدند، در بین خود گفتند: "آیا کسی برای خوردن او چیزی آورده است؟" آیا ممکن است که این زن علاوه بر نوشیدنی غذا نیز به او داده باشد؟ هنگامی که عیسی شنید آنها در بین خود گفتگو می‌کنند، پیش از آن که با مردم صحبت کند به یک طرف رو کرد و به آن دوازده تن گفت: "خوراک من این است که خواست او را که مرا فرستاد به جا آورم و کار او را به انجام رسانم. دیگر نباید بگویید تا زمان برداشت اینقدر وقت باقی مانده است. ببینید این مردم از یک شهر سامری می‌آیند تا سخنان ما را بشنوند؛ من به شما می‌گویم هم اکنون کشتزارها آمادهٔ درو هستند. کسی که درو می‌کند مزدی دریافت می کند و این میوه را تا حیات جاودان جمع می‌کند؛ در نتیجه برزگران و درو کنندگان با هم شادی می‌کنند. زیرا در اینجا این گفته حقیقت دارد: 'یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.' اکنون شما را می‌فرستم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست؛ دیگران محنت کشیده‌اند، و شما در آستانهٔ برداشت دسترنج آنان هستید."او این را در اشاره به موعظهٔ یحیی تعمید دهنده گفت.

عیسی و حواریون به سوخار رفتند و پیش از آن که اردوگاهشان را روی کوه جرزیم برقرار کنند دو روز موعظه کردند. و بسیاری از ساکنان سوخار به آموزشهای عیسی ایمان آوردند و درخواست تعمید کردند، اما حواریون عیسی هنوز تعمید نمی‌دادند.

در اولین شب اردوگاه در کوه جرزیم حواریون انتظار داشتند که عیسی آنها را به دلیل برخوردشان با آن زن در کنار چاه یعقوب سرزنش کند، اما او به این موضوع هیچ اشاره‌ای نکرد. در عوض، او آن صحبت به یاد ماندنی در رابطه با "واقعیتهایی که در پادشاهی خداوند مرکزی هستند" را با آنها کرد. در هر مذهبی بسیار آسان است که اجازه داده شود ارزشها نامتناسب شوند و اجازه داده شود واقعیتها جای حقیقت را در الهیات فرد بگیرند. واقعیت صلیب دقیقاً به مرکز مسیحیتِ بعدی تبدیل شد؛ اما این حقیقت مرکزی مذهبی نیست که بتواند از زندگی و آموزشهای عیسی ناصری سرچشمه یابد.

مضمون آموزشهای عیسی در کوه جرزیم این بود که او می‌خواهد تمام انسانها خدا را به عنوان یک پدر و دوست ببینند، درست همانطور که او (عیسی) یک برادر و دوست است. و او بارها و بارها به آنها نشان داد که عشق بزرگترین رابطه در دنیا — در جهان — است، درست همانطور که حقیقت بزرگترین بیان مشاهدهٔ این روابط الهی است.

عیسی خود را به طور کامل به سامریها آشکار ساخت زیرا می‌توانست با ایمنی چنین کند، و زیرا می‌دانست که برای موعظه کردن پیرامون بشارت پادشاهی، دیگر از قلب سامره دیدار نخواهد کرد.

عیسی و دوازده تن تا پایان ماه اوت در کوه جرزیم اردو زدند. آنها مژدهٔ پادشاهی — پدر بودن خداوند —را طی طول روز در شهرها به سامریها موعظه می‌کردند و شبها را در اردوگاه می‌گذراندند. کاری که عیسی و آن دوازده تن در این شهرهای سامری انجام می‌دادند موجب به ثمر نشاندن بسیاری از روانها برای پادشاهی بود و برای آماده ساختن راه برای کار اعجاب‌آور فیلیپ در این مناطق بعد از مرگ و رستاخیز عیسی، به دنبال پراکندگی حواریون در اقصی نقاط زمین به واسطهٔ اذیت و آزار شدید ایمانداران اورشلیم کار بسیاری انجام داد.

7- آموزشهایی دربارهٔ دعا و پرستش

در گفتگوهای عصرانه در کوه جرزیم، عیسی بسیاری حقایق بزرگ را آموزش داد، و به طور خاص او بر موارد زیر تأکید نمود:

مذهب واقعی عمل یک روان منفرد در روابط خود-آگاه او با آفریننده است؛ مذهب سازمان یافته تلاش انسان برای *اجتماعی کردنِ* پرستشِ تک تک مذهب‌گرایان است.

پرستش — تعمقِ معنوی — باید با خدمت، تماس با واقعیت مادی، متناوب باشد. کار باید با تفریح متناوب باشد؛ مذهب باید با مزاح توازن داشته باشد. فلسفهٔ ژرف باید از طریق سرایش موزون شعر سبک شود. فشار زندگی — تنشِ شخصیت در زمان — باید از طریق آرامبخشیِ پرستش آرامش یابد. احساسات عدم امنیت که ناشی از ترس از انزوای شخصیت در جهان است باید از طریق تعمق مؤمنانه پیرامون پدر و از طریق تلاش برای درک متعال علاج شود.

دعا برای این طراحی شده که موجب شود انسان کمتر فکر کند اما بیشتر **درک کند**؛ دعا برای این طراحی نشده که دانش را افزایش دهد بلکه بینش را بسط دهد.

پرستش بدین منظور است که زندگی بهترِ پیش رو را پیش‌بینی کند و سپس این مفاهیم نوین معنوی را بر روی زندگیِ فعلی منعکس کند. دعا از نظر معنوی نگهدارنده است، اما پرستش به طور الهی خلاق است.

پرستش تکنیک چشم دوختن به *یکتا* به منظور انگیزه یافتن برای خدمت به *بسیاری* است. پرستش آن مقیاس اندازه‌گیری است که میزان انفصال روان را از جهان مادی و اتصال همزمان و امن آن را به واقعیتهای معنوی تمام آفرینش اندازه می‌گیرد.

دعا خود-یادآوری کننده — تفکر متعالی — است؛ پرستش خود-فراموش کننده — فوق تفکر — است. پرستش توجه بدون تلاش، استراحت راستین و ایده‌آل روان، و شکلی از تلاش آرامش‌بخش معنوی است.

پرستش عمل یک جزء است که خود را با کل تعیین هویت می‌کند؛ متناهی با نامتناهی؛ فرزند با پدر؛ زمان در عملِ گام هماهنگ با ابدیت. پرستش عمل همدمی شخصی فرزند با پدر الهی است، تقبل رویکردهای طراوت‌بخش، خلاق، برادرانه، و رمانتیک توسط روان-روح بشر.

اگر چه حواریون فقط تعداد اندکی از آموزشهای او را در اردوگاه فهمیدند، کرات دیگر آن را فهمیدند، و نسلهای دیگر در زمین خواهند فهمید.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 144

در جلبوع و در دکاپولیس

سپتامبر و اکتبر در اردوگاهی دور افتاده روی دامنهٔ کوه جلبوع در استراحت گذرانده شد. عیسی ماه سپتامبر را با حواریونش در اینجا تنها گذراند؛ او پیرامون حقایق پادشاهی به آنها آموزش و رهنمود داد.

دلایل متعددی وجود داشت که چرا در این هنگام عیسی و حواریونش در مرزهای سامره و دکاپولیس به خلوت رفتند. حکمرانان مذهبی اورشلیم بسیار متخاصم بودند؛ هیرودیس آنتیپاس هنوز یحیی را در زندان نگاه داشته بود، و از آزاد کردن یا اعدام او می‌ترسید، ضمن این که او به این شک و تردیدها ادامه می‌داد که یحیی و عیسی به طریقی با هم در ارتباط هستند. این شرایط موجب می‌شد که برنامه‌ریزی برای کار پیگیرانه در یهودیه یا جلیل عاقلانه نباشد. یک دلیل سوم نیز وجود داشت: تنشِ به کندی فزاینده میان رهبران شاگردان یحیی و حواریون عیسی، که با تعداد فزایندهٔ ایمانداران بدتر می‌شد.

عیسی می‌دانست که روزهای کار مقدماتیِ آموزش و موعظه تقریباً به پایان رسیده بود، و این که حرکت بعدی شامل آغاز نمودن تلاش کاملِ و نهایی زندگی او در زمین بود، و او مایل نبود که پرداختن به این کار به هیچ وجه برای یحیی تعمید دهنده آزار دهنده یا خجلت‌آور باشد. از این رو عیسی تصمیم گرفته بود که مدتی را در خلوت بگذراند و حواریونش را تمرین دهد، و سپس در شهرهای دکاپولیس قدری بی‌سر و صدا کار انجام دهد تا این که یا یحیی اعدام شود و یا آزاد شود و در تلاشی متحد به آنها بپیوندد.

1- استقرار در اردوگاه جلبوع

با گذشت زمان، وفاداری آن دوازده تن به عیسی بیشتر شد و آنها به طور فزاینده به کار پادشاهی متعهد شدند. جانفشانی آنها تا حد زیادی یک امر وفاداری شخصی بود. آنها آموزشهای چند جانبهٔ او را درک نمی‌کردند؛ آنها سرشت عیسی یا اهمیت اعطای او در زمین را به طور کامل نمی‌فهمیدند.

عیسی برای حواریونش روشن ساخت که آنها به سه دلیل در استراحت به سر می‌بردند:

1- این که فهم و ایمانشان را نسبت به بشارت پادشاهی تأیید کنند.

2- تا اجازه داده شود که مخالفت نسبت به کار آنها در یهودیه و جلیل هر دو فرو نشیند.

3- تا منتظر فرجام یحیی تعمید دهنده شوند.

هنگام اقامت در جلبوع، عیسی دربارهٔ زندگی آغازین خود و تجاربش در کوه هرمون مطالب زیادی به آن دوازده تن گفت؛ او همچنین از آنچه که در طول چهل روز بلافاصله بعد از تعمیدش در تپه‌ها رخ داد مطالبی را فاش ساخت. و او مستقیماً به آنها تکلیف کرد که تا بعد از بازگشت او نزد پدر نباید دربارهٔ این تجارب به کسی چیزی بگویند.

در طول این هفته‌های سپتامبر، آنها استراحت کردند، دیدار کردند، تجاربشان را از وقتی که عیسی برای اولین بار آنان را به خدمت فرا خواند بازگو کردند، و برای هماهنگ ساختن آنچه استاد تا به اینجا به آنها آموخته بود تلاشی جدی به عمل آوردند. همهٔ آنها تا اندازه‌ای حس می‌کردند که این آخرین فرصت آنان برای استراحتی طولانی است. آنها درک می‌کردند که تلاش عمومی بعدی آنها در یهودیه یا در جلیل نشانگر آغاز اعلام نهایی پادشاهی آتی خواهد بود، اما آنها تصور چندانی نداشتند و یا تصور مشخصی نداشتند که وقتی پادشاهی بیاید چه خواهد بود. یوحنا و آندریاس تصور می‌کردند که پادشاهی از پیش آمده است؛ پطرس و یعقوب باور داشتند که هنوز نیامده است؛ نَتَنائیل و توما صریحاً اعتراف می‌کردند که حیران هستند؛ متی، فیلیپ، و شمعون غیور نامطمئن و سردرگم بودند؛ دوقلوها با شادمانی نسبت به این مباحثه بی‌اطلاع بودند؛ و یهودای اسخریوطی ساکت و در ابهام بود.

بیشتر اوقات در این هنگام، عیسی روی کوه، نزدیک به اردوگاه تنها بود. او گاهی اوقات پطرس، یعقوب، یا یوحنا را با خود می‌برد، اما بیشتر اوقات تنها می‌رفت تا دعا یا راز و نیاز کند. به دنبال تعمید عیسی و چهل روز در تپه‌های پریا، به سختی صحیح است که از این دوره‌های همدمی روحانی با پدرش به عنوان دعا سخن گفته شود، و همچنین سازگار نیست که گفته شود عیسی در حال پرستش بود، اما در مجموع صحیح است که به این دوره‌ها به عنوان همدمی شخصی با پدرش اشاره شود.

موضوع اصلی بحثها در سرتاسر ماه سپتامبر دعا و پرستش بود. بعد از این که آنها چند روزی در مورد پرستش بحث کردند، عیسی در پاسخ به درخواست توما که گفته بود: ”استاد، به ما یاد بده که چگونه دعا کنیم“، سرانجام بحث به یاد ماندنی خویش را دربارهٔ دعا ارائه داد.

یحیی یک دعا، دعایی برای نجات در پادشاهی آینده را به شاگردانش آموخته بود. اگر چه عیسی پیروانش را از استفادهٔ شکل دعای یحیی هرگز منع نکرد، حواریون از همان اوان مشاهده کردند که استادشان عملِ ذکر دعاهای تنظیم شده و رسمی را به طور کامل تأیید نمی‌کند. با این وجود،

ایمانداران دائماً تقاضا می‌کردند که به آنها آموزش داده شود چگونه دعا کنند. آن دوازده تن شدیداً مشتاق بودند بدانند عیسی چه شکل از دعا را تأیید می‌کند. و عمدتاً به دلیل این نیاز به یک دعای ساده برای مردم عادی بود که در این هنگام عیسی در پاسخ به تقاضای توما رضایت داد که یک شکل از دعای الهام‌بخش را به آنها بیاموزد. عیسی در یک بعد از ظهر در هفتهٔ سوم اقامت موقت آنها در کوه جلبوع این درس را ارائه داد.

2- بحث پیرامون دعا

"یحیی به راستی یک شکل ساده از دعا را به شما آموزش داد: 'ای پدر، ما را از گناه پاک کن، جلال خود را به ما نشان بده، مهر خود را آشکار کن، و بگذار روحت قلبهای ما را برای همیشه منزه سازد، آمین!' او این دعا را آموزش داد تا شاید برای آموزش دادن به تودهٔ مردم چیزی داشته باشید. او قصد نداشت که شما چنین درخواست تنظیم شده و رسمی را به عنوان ابراز روان خود در دعا استفاده کنید.

"دعا یک ابراز کاملاً شخصی و خودانگیختهٔ رویکرد روان نسبت به روح است؛ دعا باید همدمی فرزندی و ابراز مشارکت روحانی باشد. دعا، هنگامی که توسط روح بیان می‌شود به پیشرفت همیارانهٔ معنوی منجر می‌شود. دعای ایده‌آل یک شکل از همدمی معنوی است که به پرستش هوشمندانه منتهی می‌شود. دعای راستین رویکرد صادقانهٔ دست دراز کردن به سوی آسمان برای دستیابی به آرمانهای شماست.

"دعا نَفَس روان است و باید شما را به این رهنمون شود که در تلاشتان برای محقق کردن خواست پدر مُصر باشید. اگر هر یک از شما همسایه‌ای داشته باشد، و شما در نیمه شب نزد او بروید و بگویید: 'ای دوست، سه عدد نان به من قرض بده، زیرا یک دوست من در یک سفر به دیدن من آمده، و من چیزی ندارم که جلوی او بگذارم'؛ و اگر همسایهٔ شما پاسخ دهد: 'مزاحم من نشو، زیرا اکنون در قفل است و من و بچه‌ها در بستر هستیم؛ از این رو نمی‌توانم از جای برخیزم و به تو نان بدهم'، شما اصرار می‌کنید، و توضیح می‌دهید که دوست شما گرسنه است، و شما غذایی ندارید که به او عرضه کنید. من به شما می‌گویم، گر چه همسایهٔ شما به این دلیل که دوست شماست، از جا بر نخواهد خواست که به شما نان بدهد، با این حال به دلیل پافشاری شما، او برخواهد خواست و هر تعداد نان که نیاز دارید به شما خواهد داد. پس اگر پافشاری حتی از انسان فانی موجب مهر ورزی خواهد شد، پافشاری شما در روح چقدر بیشتر موجب کسب نان حیات از دستان مشتاق پدر آسمانی برای شما خواهد شد. باز به شما می‌گویم: بخواهید و به شما داده خواهد شد؛ بجویید و خواهید یافت؛ بکوبید و در به روی شما گشوده خواهد شد. زیرا هر که بخواهد دریافت می‌کند؛ هر که بجوید یابد؛ و هر که بکوبد، درِ نجات برایش گشوده خواهد شد.

"کدامیک از شما که یک پدر است، اگر پسرش به گونه‌ای نابخردانه درخواست کند، به جای این که مطابق درخواست خطاآمیز پسر عمل کند در اهدا کردن مطابق خرد پدرانه درنگ خواهد کرد؟ اگر فرزند به یک عدد نان نیاز دارد، صرفاً به این دلیل که او به طور غیرعاقلانه آن را

خواسته است، آیا به او یک سنگ خواهید داد؟ اگر پسر شما به یک ماهی نیاز دارد، آیا به او یک مار آبی خواهید داد، صرفاً به این دلیل که بر حسب اتفاق در تور با ماهی بالا آمده است و فرزند به گونه‌ای نابخردانه درخواست مار می‌کند؟ پس اگر شما که فانی و متناهی هستید می‌دانید چگونه به دعا پاسخ دهید و هدایای نیکو و شایسته به فرزندانتان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح و بسیاری برکات بیشتر را به آنهایی که از او می‌خواهند عطا خواهد فرمود؟ انسانها همیشه باید دعا کنند و دلسرد نشوند.

"بگذارید داستان یک قاضی به خصوص را که در یک شهر شریر زندگی می‌کرد به شما بگویم. این قاضی نه از خدا می‌ترسید و نه برای انسان احترامی قائل بود. حال یک بیوهٔ نیازمند در آن شهر وجود داشت که مکرراً نزد این قاضی ناعادل می‌آمد، و می‌گفت: 'از من در برابر دشمنم محافظت کن.' او برای مدتی به زن گوش نمی‌داد، اما به زودی به خود گفت: 'گر چه من از خدا نمی‌ترسم، و برای انسان نیز احترامی قائل نیستم، اما به این دلیل که این بیوه از مزاحمت من دست بر نمی‌دارد، از او دفاع خواهم کرد تا مبادا با آمدن مستمر خود مرا خسته کند.' من این داستانها را به شما می‌گویم تا شما را تشویق کنم که در دعا کردن ثبات قدم داشته باشید و تصور نکنید که درخواستهای شما پدر عادل و درستکار را در بالا تغییر خواهد داد. با این وجود، پافشاری شما، برای جلب نظر لطف خدا نیست، بلکه برای این است که رویکرد زمینی خود را تغییر دهید و بر ظرفیت روان خویش برای دریافت روح بیفزایید.

"اما هنگامی که دعا می‌کنید، ایمان بسیار کمی را به کار می‌گیرید. ایمان راستین کوههایی از مشکلات مادی را که ممکن است بر حسب اتفاق در مسیر توسعهٔ روان و پیشرفت معنوی قرار داشته باشند از میان خواهد برد."

3- دعای ایماندار

اما حواریون هنوز راضی نبودند؛ آنها می‌خواستند که عیسی یک دعای نمونه به آنها بدهد که بتوانند به شاگردان جدید بیاموزند. یعقوب زبدی بعد از گوش دادن به این بحث پیرامون دعا گفت: "بسیار خوب استاد، اما ما یک شکل از دعا را برای خودمان نمی‌خواهیم، بلکه برای ایمانداران جدیدتری که مکرراً عاجزانه از ما استدعا می‌کنند: 'به ما آموزش بده که چگونه به گونه‌ای قابل قبول به پدر آسمانی دعا کنیم.'"

هنگامی که یعقوب سخن گفتن را به پایان رسانید، عیسی گفت: "پس اگر هنوز چنین دعایی را می‌خواهید، دعایی را که به برادران و خواهرانم در ناصره آموزش دادم عرضه می‌کنم":

ای پدر ما که در آسمانی،

نام تو مقدس باد.

پادشاهی تو بیاید؛

ارادهٔ تو چنان که در آسمان انجام می‌شود در زمین به انجام رسد.

نان فردای ما را امروز به ما ارزانی دار؛

روان ما را با آب حیات طراوت ده.

و قرضهای هر یک از ما را ببخش،

همانطور که ما نیز قرضداران خود را بخشیده‌ایم.

ما را به هنگام وسوسه رهایی بخش، ما را از شریر رهایی ده.

و به طور فزاینده ما را مثل خودت کامل فرما.

عجیب نیست که حواریون مایل بودند عیسی یک دعای نمونه برای ایمانداران را به آنها آموزش دهد. یحیی تعمید دهنده چندین دعا را به پیروانش آموزش داده بود؛ تمام آموزگاران بزرگ دعاهایی را برای شاگردانشان تدوین کرده بودند. آموزگاران مذهبی یهودیان در حدود بیست و پنج یا سی دعای نگاشته شده داشتند که در کنیسه‌ها و حتی در گوشه و کنار خیابانها قرائت می‌کردند. عیسی به طور خاص مخالف دعا کردن در ملأ عام بود. تا این هنگام آن دوازده تن فقط چند بار دعا کردن او را شنیده بودند. آنها مشاهده می‌کردند که او تمام شبها را در دعا یا پرستش می‌گذراند، و بسیار کنجکاو بودند که از شیوه یا شکل درخواستهای وی آگاه شوند. آنها به راستی تحت فشار بودند که بدانند وقتی توده‌ها از آنها درخواست می‌کنند که چگونه دعا کنند، همانطور که یحیی به شاگردانش آموزش می‌داد، به آنها چه پاسخ دهند.

عیسی به آن دوازده تن یاد داد که همیشه در خفا دعا کنند؛ و هنگامی که مشغول به دعا می‌شوند، به تنهایی به میان محیط ساکت طبیعت بروند و یا به اتاقهایشان بروند و درها را ببندند.

بعد از مرگ و عروج عیسی نزد پدر، این کار بسیاری از ایمانداران شد که این به اصطلاح دعای خداوند را با افزودنِ "به نام خداوند عیسی مسیح" به پایان رسانند. باز بعدها، دو خط در نسخه‌برداری مفقود شد، و یک بند اضافه به این دعا اضافه شد، که می‌خواند: "زیرا پادشاهی و قدرت و جلال، تا ابد از آنِ توست."

عیسی دعا کردن به شکل دستجمعی، بدان گونه که حواریونش در خانهٔ ناصره آن را دعا کرده بودند را به آنها ارائه داد. او هرگز یک دعای رسمی شخصی را آموزش نداد، بلکه فقط درخواستهای گروهی، خانوادگی، یا اجتماعی. و او هرگز برای انجام این کار داوطلب نشد.

عیسی آموزش داد که دعای مؤثر باید بدین گونه باشد:

1- عاری از خودخواهی — فقط برای خود فرد نباشد.

2- باورمندانه — مطابق ایمان.

3- صادقانه — از روی صداقت قلبی.

4- هوشمندانه — مطابق بینش.

5- با اعتماد ورزی — در تسلیم به خواست تماماً خردمندانهٔ پدر.

هنگامی که عیسی تمام شبها را روی کوه در دعا گذراند، این عمدتاً برای شاگردانش بود، به ویژه برای آن دوازده تن. استاد به مقدار بسیار اندکی برای خودش دعا کرد، گر چه او به پرستشِ بسیار با ماهیت همدمی فهیمانه با پدر بهشتی‌اش پرداخت.

4- بیشتر دربارهٔ دعا

حواریون برای چندین روز بعد از بحث پیرامون دعا در رابطه با این عمل تماماً مهم و پرستشی به پرسش از استاد ادامه دادند. آموزش عیسی به حواریون را در طول این روزها در رابطه با دعا و پرستش می‌توان در نگارش امروزی به شرح زیر خلاصه و از نو بیان نمود:

تکرار جدی و مشتاقانهٔ هر درخواستی، هنگامی که چنین دعایی بیان صادقانهٔ یک فرزند خداوند باشد و با ایمان گفته شود، صرف نظر از این که پاسخ مستقیم آن چقدر نابخردانه یا غیرممکن باشد، در بسط ظرفیت روان برای پذیرش معنوی هرگز ناکام نخواهد ماند.

در تمام دعاها، به خاطر داشته باشید که فرزند بودن یک *هدیه* است. هیچ فرزندی در *کسب* وضعیت پسر یا دختر بودن به هیچ وجه دخیل نیست. فرزند زمینی از طریق خواست والدین خویش پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد. حتی فرزند خدا نیز از طریق خواست پدر آسمانی به فیض و زندگی نوین روحی وارد می‌شود. از این رو پادشاهی آسمان — فرزندی الهی — باید مانند یک کودک کوچک *پذیرفته شود*. شما درستکاری — رشد تدریجیِ شخصیت — را کسب می‌کنید، اما فرزندی را از طریق فیض و به واسطهٔ ایمان دریافت می‌کنید.

دعا عیسی را به همدمی فوق‌العادهٔ روانش با حکمرانان متعال جهان جهانها هدایت کرد. دعا انسانهای فانی کرهٔ زمین را به همدمیِ حاوی پرستش راستین هدایت خواهد کرد. ظرفیت معنوی روان برای دریافت، کمیت برکات آسمانی را که بتوانند به صورت پاسخی برای دعا شخصاً تخصیص یابند و به طور هشیارانه درک شوند تعیین می‌کند.

دعا و پرستشِ مربوط به آن یک تکنیک انفصال از کارهای روزمرهٔ زندگی و از دشواریهای یکنواخت وجود مادی است. این یک راه دستیابی به خود - شکوفاییِ معنویت یافته و فردیتِ نیلِ عقلانی و مذهبی است.

دعا پادزهری برای درون نگریِ زیان‌بخش است. حداقل، دعا بدان گونه که استاد آن را آموزش داد یک خدمت بسیار سود بخش برای روان است. عیسی تأثیر سودمند دعا کردن برای همنوعان فرد را مداوماً به کار می‌گرفت. استاد معمولاً به صورت جمعی دعا می‌کرد، نه به صورت منفرد. عیسی فقط در بحرانهای بزرگ زندگی زمینی خود برای خودش دعا کرد.

دعا نفَس حیات روحی در میان تمدن مادی نژادهای نوع بشر است. پرستش برای نسلهای انسانهای لذت‌جو نجات است.

همانطور که ممکن است دعا به شارژ کردن مجدد باطریهای معنویِ روان تشبیه شود، می‌شود پرستش را نیز با عمل تنظیم روان برای گرفتن پخش برنامه‌های جهانیِ روح بیکرانِ پدر جهانی مقایسه گردد.

دعا نگاه صادقانه و مشتاقانهٔ فرزند به پدر روحی اوست؛ این یک پروسهٔ روانشناسانهٔ مبادلهٔ خواست بشر با خواست الهی است. دعا بخشی از طرح الهی برای دگرگون کردن آنچه که هست به آنچه که باید باشد است.

پطرس، یعقوب، و یوحنا اغلب عیسی را در بیداریهای طولانی شبانه‌اش همراهی می‌کردند، و یکی از دلایلی که آنها هرگز نشنیدند عیسی دعا کند، این بود که استادشان به ندرت دعاهایش را به صورت کلماتِ گفته شده بیان می‌کرد. تمام دعاهای عیسی عملاً در روح و در قلب — ساکت — انجام می‌شد.

از میان تمام حواریون، پطرس و یعقوب به فهم آموزش استاد دربارهٔ دعا و پرستش بیش از همه نزدیک شدند.

5- سایر اشکال دعا

هر از گاهی، در طول زمان باقیماندهٔ اقامت موقت عیسی در زمین، او چندین شکل اضافهٔ دعا را در معرض توجه حواریون قرار می‌داد، اما او این کار را فقط برای نشان دادن امور دیگر انجام می‌داد، و او فرمان داد که این "دعاهای تمثیلی" نباید به توده‌های مردم آموزش داده شود. بسیاری از آنها از سیارات مسکونی دیگر بودند، اما عیسی این واقعیت را برای آن دوازده تن آشکار نساخت. در زمرهٔ این دعاها اینها بودند:

پدر ما که قلمروهای جهان مبتنی بر توست،

نام تو متعال و سرشت تو پرجلال باد.

حضور تو ما را در بر می‌گیرد، و جلال تو از طریق ما به طور ناکامل آشکار است،

همانطور که در عالم بالا در کمال جلوه‌گر است.

امروز نیروهای احیا کنندهٔ نور را به ما عطا کن،

و اجازه نده در بیراهه‌های شریرانهٔ تخیل خود به گمراهی کشانیده شویم،

زیرا زیستگاه شکوهمند، و قدرت جاودان از آن توست،

و هدیهٔ جاودانِ مهر بیکرانِ پسرت از آن ماست.

با این وجود، و تا ابد درست است.

~ ~ ~ ~ ~

پدر خلاق ما که در مرکز جهانی،

طبیعت خود را به ما عطا کن و سرشت خود را به ما ارزانی دار.

با لطف، ما را پسران و دختران خود بگردان.

و نام خود را از طریق پیشرفت ابدی ما جلال بده.

روح تنظیم کننده و کنترل کنندهٔ خود را عطا کن که در ما زندگی کند و سکنی گزیند،

تا همانطور که فرشتگان خواست تو را در نور انجام می‌دهند، بتوانیم خواست تو را در این کره انجام دهیم.

در این روز ما را در پیشرفتمان در امتداد مسیر حقیقت حفظ فرما.

ما را از سستی، شرارت، و همهٔ تخطی‌های گناهکارانه برهان.

با ما صبور باش، همانطور که ما به همنوعان خویش مهربانی مهرآمیز نشان می‌دهیم.

روح بخشش خود را در قلب مخلوق ما بیافشان.

ما را گام به گام با دستان خود از میان پیچ‌راه نامطمئن زندگی هدایت فرما،

و هنگامی که عاقبت ما فرا می‌رسد، روح وفادار ما را به آغوش خود بپذیر.

با این وجود، نه خواسته‌های ما، بلکه خواست تو به انجام برسد.

~ ~ ~ ~ ~

ای پدر آسمانی کامل و درستکار ما،

در این روز مسیر زندگی ما را راهبری و هدایت فرما.

گامهای ما را منزه کن و اندیشه‌های ما را هماهنگ بساز.

پیوسته ما را به راههای پیشرفت ابدی هدایت فرما.

ما را با تمام قدرت با خرد سرشار کن،

و ما را با انرژی بیکرانت سرزنده کن.

ما را با هشیاری الهیِ حضور و هدایتِ

گروههای فرشتگان سراف الهام ببخش.

همواره ما را به سوی بالا در مسیر نور هدایت فرما؛

ما را در روز قضاوت بزرگ به طور کامل بی‌گناه اعلام کن.

ما را در جلال جاودان مثل خودت بساز،

و ما را به خدمت بی‌پایانِ خود در عالم بالا بپذیر.

~ ~ ~ ~ ~

ای پدر ما که در رازی،

سرشت مقدس خود را بر ما آشکار کن.

در این روز به فرزندانت در زمین،

دیدنِ راه، نور، و حقیقت را عطا کن.

مسیر پیشرفت جاودان را به ما نشان بده،

و ارادهٔ گام برداشتن در این مسیر را به ما عطا کن.

پادشاهی الهی خود را در ما برقرار کن،

و از این طریق تسلط کامل بر خود را به ما اعطا کن.

اجازه نده که ما در مسیرهای تاریکی و مرگ گمراه شویم؛

ما را برای همیشه در راستای آبهای حیات هدایت فرما.

این دعاهای ما را به خاطر خودت بشنو؛

از این که ما را بیشتر و بیشتر مثل خودت می‌کنی خشنود باش.

در پایان، به خاطر پسر الهی،

ما را به میان بازوان جاودان بپذیر.

با این وجود، نه خواست ما، بلکه خواست تو انجام شود.

~ ~ ~ ~ ~

پدر و مادر پرجلال، که در یک والده در آمیخته‌ای،

به سرشت الهی تو وفادار خواهیم بود.

به واسطهٔ هدیه و اعطای روح الهی تو،

خود تو دوباره در ما و از طریق ما زندگی می‌کنی،

و بدین ترتیب همان طور که به گونه‌ای کامل و باعظمت در عالم بالا نشان داده شده‌ای،

تو را به گونه‌ای ناکامل در این کره تکثیر می‌کنیم.

خدمت شیرین برادرانهٔ خود را روز به روز به ما عطا کن،

و لحظه به لحظه ما را در مسیر خدمت مهرآمیز هدایت فرما.

همواره و به طور بی‌دریغ با ما شکیبا باش،

حتی بدان گونه که ما نسبت به فرزندانمان شکیبایی تو را نشان می‌دهیم.

به ما خردی الهی عطا کن که همه چیز را به خوبی انجام دهیم،

و مهری بیکران که نسبت به هر مخلوقی بخشنده باشیم.

شکیبایی و مهربانی مهرآمیز خود را به ما عطا کن،

که نیکوکاری ما بتواند ضعیفان دنیا را در بر گیرد.

و هنگامی که دوران زندگانی ما به پایان رسید، این را افتخاری برای نام خود،

لذتی برای روح نیک خود، و رضایتی برای مددکاران روان ما بساز.

نه آنطور که ما آرزو می‌کنیم، پدر با محبت ما، بلکه بدان گونه که تو خیر ابدی فرزندان فانی خود را می‌خواهی،

باشد که چنین باشد.

~ ~ ~ ~ ~

منبع کاملاً وفادار و مرکز کاملاً قدرتمند ما،

نام پسر کاملاً بزرگوارت محترم و مقدس باد.

مواهب و برکات تو بر ما فرود آمده است،

و بدین ترتیب قدرت یافته‌ایم که خواست تو را انجام دهیم و فرمان تو را اجرا کنیم.

لحظه به لحظه روزیِ درخت حیات را به ما عطا فرما؛

روز به روز ما را با آبهای زندهٔ رودخانهٔ آن طراوت بخش.

ما را گام به گام به خارج از تاریکی و به داخل نور الهی هدایت فرما.

اذهان ما را با دگرگون سازیهای روح سکنی‌گزین احیا کن،

و سرانجام هنگامی که پایان انسانی برای ما فرا می‌رسد،

ما را به حضور خود بپذیر و ما را به ابدیت اعزام کن.

ما را با تاجهای آسمانیِ خدمت ثمربخش مزین کن،

و ما پدر، پسر، و تأثیر مقدس را جلال خواهیم داد.

حتی بدین گونه، در سرتاسر یک جهان بدون پایان.

~ ~ ~ ~ ~

پدر ما که در مکانهای اسرارآمیز جهان سکنی می‌گزینی،

نام تو گرامی، بخشش تو محترم، و داوری تو ارجمند باد.

در حالی که عاجزانه از تو استدعا می‌کنیم که گامهای خودسرانهٔ ما را در پگاه هدایت کنی،

بگذار که خورشید عدالت در هنگام ظهر بر ما بتابد.

دستان ما را بگیر و به شیوه‌های انتخابیِ خود هدایت فرما،

و هنگامی که مسیر دشوار است و ساعتها تاریکند، ما را ترک مکن.

آنطور که اغلب تو را نادیده می‌گیریم و فراموش می‌کنیم، ما را فراموش مکن.

بلکه بخشنده باش و ما را دوست داشته باش، همانطور که ما آرزو داریم تو را دوست داشته باشیم.

با مهربانی به ما بنگر و با دلسوزی ما را ببخش،

همانطور که آنهایی را که ما را پریشان می‌کنند و به ما آسیب می‌رسانند به طور عادلانه می‌بخشیم.

باشد که مهر، فداکاری، و عطیهٔ پسر باعظمت،

زندگی جاودان با بخشش و مهر بی‌پایانت را برای ما فراهم سازد.

باشد که خدای جهانها میزان کامل روحش را به ما اعطا دارد؛

به ما حسن نیتی عطا دار که به هدایت این روح تسلیم شویم.

با خدمت مهرآمیز گروههای فداکار فرشتگان سراف،

باشد که پسر ما را به پایان عصر هدایت کند و رهنمون شود.

ما را به طور پیوسته و فزاینده شبیه خود بساز،

و در عاقبت، ما را به آغوش جاودان بهشت پذیرا شو.

حتی بدین گونه، به نام پسر اعطایی،

و برای گرامیداشت و جلال پدر متعال.

اگر چه حواریون آزاد نبودند که این درسهای دعا را در آموزشهای عمومی خود عرضه کنند، از تمام این مکاشفات در تجارب شخصی مذهبی خود بسیار سود بردند. عیسی این مدل دعاها و مدلهای دیگر را به عنوان نمونه‌هایی در ارتباط با آموزش بنیادین دوازده تن استفاده کرد، و برای نگارش این هفت نمونه دعا در این نوشته، اجازهٔ مخصوص داده شده است.

6- گفتگو با حواریون یحیی

حوالی اول اکتبر، فیلیپ و برخی از حواریون همیار او در یک دهکدهٔ مجاور در حال خرید غذا بودند که با برخی از شاگردان یحیی تعمید دهنده روبرو شدند. در نتیجهٔ این دیدار تصادفی در بازار یک گفتگوی سه هفته‌ای در اردوگاه جلبوع میان حواریون عیسی و حواریون یحیی پیش آمد، زیرا که یحیی به دنبال رویهٔ عیسی، به تازگی دوازده تن از رهبرانش را به عنوان حواری منصوب کرده بود. یحیی این کار را در پاسخ به اصرار اَبنیر، رئیس طرفداران وفادارش، انجام داده بود. عیسی در سرتاسر هفتهٔ اولِ این گفتگوی مشترک در اردوگاه جلبوع حضور داشت، اما در دو هفتهٔ آخر خود را غایب کرد.

تا شروع هفتهٔ دومِ این ماه، اَبنیر همهٔ دستیارانش را در اردوگاه جلبوع گرد آورده بود و آماده بود با حواریون عیسی به رایزنی بپردازد. این بیست و چهار مرد به مدت سه هفته، سه بار در روز و هر هفته برای شش روز جلسه داشتند. عیسی هفتهٔ اول بین جلسات پیش از ظهر، بعد از ظهر، و عصرِ آنها با آنان درآمیخت. آنها می‌خواستند استاد با آنان دیدار کند و ریاست جلسات مشترک آنها را به عهده گیرد، اما او از شرکت در بحثهای آنها قاطعانه امتناع ورزید، گر چه در سه فرصت موافقت کرد که با آنها صحبت کند. این گفتگوهای عیسی با بیست و چهار تن در مورد همدلی، همکاری، و شکیبایی بود.

آندریاس و اَبنیر ریاست این جلسات مشترک دو گروه حواریون را به طور نوبتی به عهده گرفتند. این مردان مشکلات زیادی برای بحث کردن داشتند و مشکلات بیشماری را باید حل می‌کردند. آنها بارها و بارها مشکلاتشان را نزد عیسی می‌بردند، و فقط این را می‌شنیدند که می‌گفت: ”من فقط به مشکلات شخصی و صرفاً مذهبی شما علاقمند هستم. من نمایندهٔ پدر برای فرد هستم، نه برای گروه. اگر شما در روابط خود با خدا مشکل شخصی دارید، نزد من بیایید، و من به شما گوش خواهم داد و در حل مشکلتان به شما مشاوره خواهم داد. اما هنگامی که به هماهنگی تفسیرهای متفاوت بشری از پرسشهای مذهبی و به اجتماعی نمودن مذهب وارد می‌شوید، مقدر

خواهید بود که کلیهٔ این مشکلات را با تصمیمات خودتان حل کنید. با این وجود، من همیشه دلسوز و همواره علاقمند هستم، و هنگامی که در رابطه با بحث پیرامون این موضوعاتی که اهمیت معنوی ندارند به نتایج خود می‌رسید، به شرطی که همگی به توافق برسید، تأیید کامل و همکاری صمیمانهٔ خود را پیشاپیش متعهد می‌شوم. و اکنون برای این که مانع بحث و بررسیهای شما نشوم برای دو هفته شما را ترک می‌کنم. نگران من نباشید، زیرا نزد شما باز خواهم گشت. من به انجام کار پدرم خواهم پرداخت، زیرا ما به غیر از این قلمرو، قلمروهای دیگری نیز داریم.‘‘

عیسی بعد از این که بدین گونه سخن گفت از دامنهٔ کوه پایین رفت، و آنها دیگر او را برای دو هفتهٔ کامل ندیدند. و آنها هرگز ندانستند که او کجا رفت یا در طول این روزها چه کرد. مدتی گذشت تا این که آن بیست و چهار تن توانستند با بررسی جدی مشکلاتشان به نتیجه برسند. آنها به واسطهٔ غیبت استاد بسیار پریشان بودند. با این وجود، ظرف یک هفته آنها مجدداً در قلب بحثهای خود قرار گرفتند، و نتوانستند برای دریافت کمک نزد عیسی بروند.

نخستین موردی که گروه روی آن موافقت کرد، پذیرش دعایی بود که عیسی اخیراً به آنها آموخته بود. به اتفاق آرا پذیرفته شد که این دعا توسط هر دو گروه از حواریون به ایمانداران آموزش داده شود.

سپس آنها تصمیم گرفتند که تا وقتی یحیی زنده است، چه در زندان یا در بیرون، هر دو گروه از دوازده حواریون به کارشان ادامه دهند، و این که هر سه ماه، در مکانهایی که هر از گاهی روی آن توافق خواهد شد، برای یک هفته جلسات مشترکی برگزار شود.

اما جدی‌ترین مشکل آنها مسئلهٔ تعمید بود. دشواریهای آنها بسیار بیشتر به وخامت گرایید، زیرا عیسی از هر اظهار نظری پیرامون این موضوع امتناع ورزیده بود. آنها سرانجام به این توافق رسیدند: تا وقتی که یحیی زنده است، یا تا هنگامی که آنها بتوانند مشترکاً این تصمیم را تغییر دهند، فقط حواریون یحیی ایمانداران را تعمید می‌دهند، و سرانجام فقط حواریون عیسی شاگردان جدید را آموزش می‌دهند. از این رو، از آن هنگام تا بعد از مرگ یحیی، دو تن از حواریون یحیی، عیسی و حواریونش را همراهی می‌کردند تا ایمانداران را تعمید دهند، زیرا شورای مشترک به اتفاق آرا رأی داده بود که تعمید، گام اولیه در پیمان آشکار با امور پادشاهی خواهد شد.

سپس توافق شد که در صورت مرگ یحیی، حواریون یحیی خود را به عیسی عرضه کنند و تحت فرمان او قرار گیرند، و این که دیگر تعمید ندهند مگر این که توسط عیسی یا حواریونش اجازه داده شود.

و سپس رأی داده شد که در صورت مرگ یحیی، حواریون عیسی شروع به تعمید با آب به عنوان نشان تعمیدِ روح الهی کنند. در رابطه با این که آیا ***توبه*** باید به موعظهٔ تعمید الحاق یابد یا نه، این امر اختیاری گردید؛ هیچ تصمیمی که برای گروه لازم‌الاجرا باشد گرفته نشد. حواریون یحیی

موعظه می‌کردند: ”توبه کنید و تعمید بگیرید.“حواریون عیسی اعلام می‌کردند: ”ایمان بیاورید و تعمید بگیرید.“

و این داستان نخستین تلاش پیروان عیسی برای هماهنگ ساختن تلاشهای ناهمگون، حل و فصل تفاوتهای دیدگاه، سازماندهی کارهای گروهی، وضع قوانین مربوط به رسوم نمایان، و اجتماعی ساختن کنشهای شخصی مذهبی بود.

بسیاری از موارد جزئی دیگر مورد بررسی قرار گرفتند و روی راه حلهای آنها به اتفاق آرا توافق شد. این بیست و چهار مرد در طول این دو هفته که مجبور شدند بدون عیسی با معضلات روبرو شوند و مشکلات را حل و فصل کنند یک تجربهٔ به راستی فوق‌العاده داشتند. آنها یاد گرفتند که اختلاف نظر داشته باشند، مناظره کنند، مباحثه کنند، دعا کنند، و به توافق برسند، و در تمام این روند با دیدگاه شخص مقابل همدردی کنند و حداقل درجاتی از بردباری برای دیدگاههای صادقانهٔ او را حفظ نمایند.

در بعد از ظهرِ آخرین بحث آنها پیرامون موضوعات مالی، عیسی برگشت، بحث و تبادل نظر آنها را شنید، به تصمیمات آنها گوش داد، و گفت: ”پس اینها نتیجه‌گیریهای شما هستند، و من به هر یک از شما کمک خواهم کرد که جوهر تصمیمات متحد خود را به انجام رسانید.“

دو ماه و نیم بعد از این زمان، یحیی اعدام شد، و در طول این مدت حواریون یحیی نزد عیسی و آن دوازده تن باقی ماندند. همهٔ آنها با هم کار کردند و در طول این مدتِ کار در شهرهای دکاپولیس ایمانداران را تعمید دادند. کمپ جلبوع در 2 نوامبر سال 27 بعد از میلاد مسیح فرو پاشید.

7- در شهرهای دکاپولیس

در طول ماههای نوامبر و دسامبر، عیسی و آن بیست و چهار تن در شهرهای یونانی دکاپولیس، عمدتاً در اسکیتوپولیس، جِراسا، اَبیلا، و جَدَرا بی سر و صدا کار کردند. به راستی این پایان آن دورهٔ مقدماتیِ به عهده گرفتنِ کار و سازمانِ یحیی بود. مذهب اجتماعی شدهٔ یک آشکار سازی الهیِ نوین همیشه بهای سازش با اشکال و شیوه‌های تثبیت شدهٔ مذهب پیشین را که به دنبال نجات آن است می‌پردازد. تعمید بهایی بود که پیروان عیسی، به عنوان یک گروه اجتماعی شدهٔ مذهبی، پرداختند تا پیروان یحیی تعمید دهنده را با خود داشته باشند. پیروان یحیی، در پیوستن به پیروان عیسی، تقریباً همه چیز به جز تعمید با آب را کنار گذاشتند.

عیسی در این مأموریت در شهرهای دکاپولیس آموزش عمومی اندکی انجام داد. او وقت قابل توجهی در آموزش دادن به آن بیست و چهار تن و جلسات ویژهٔ بسیاری با دوازده حواری یحیی صرف کرد. با گذشت زمان، آنها بیشتر درک کردند که چرا عیسی به دیدار یحیی در زندان نرفت، و چرا برای کسب آزادی او هیچ تلاشی نکرد. اما آنها هرگز نتوانستند بفهمند که چرا

عیسی هیچ کار شگفت‌آوری انجام نداد، چرا او از نشان دادن علائم ظاهریِ مرجعیت الهی خویش امتناع ورزید. آنها پیش از آمدن به اردوگاه جلبوع بیشتر به دلیل شهادت یحیی به عیسی ایمان آورده بودند، اما به زودی در نتیجهٔ تماس خودشان با استاد و آموزشهایش شروع به ایمان آوردن کردند.

در طول این دو ماه، گروه بیشتر اوقات به صورت دوتایی کار می‌کرد، یکی از حواریون عیسی با یکی از حواریون یحیی بیرون می‌رفت. حواری یحیی تعمید می‌داد، و حواری عیسی آموزش می‌داد، ضمن این که هر دو آنها بشارت پادشاهی را بدان گونه که آن را می‌فهمیدند موعظه می‌کردند. و آنها روانهای بسیاری را در میان این غیریهودیان و یهودیانِ تغییر کیش داده جلب کردند.

اَبنیر، رئیس حواریون یحیی، به یک باورمند پارسا نسبت به عیسی تبدیل گشت و بعدها رئیس یک گروه هفتاد نفره از آموزگاران شد که استاد آنها را مأمور موعظهٔ بشارت خداوند نمود.

8- در اردوگاه نزدیک پلا

در بخش آخر دسامبر همهٔ آنها به مجاورت رود اردن نزدیک به پلا رفتند، و در آنجا دوباره شروع به آموزش و موعظه نمودند. یهودیان و غیریهودیان هر دو برای شنیدن بشارت خداوند به این اردوگاه آمدند. در یک بعد از ظهر در حالی که عیسی در حال آموزش دادن به تودهٔ مردم بود برخی از دوستان ویژهٔ یحیی آخرین پیامی را که آن تعمید دهنده برای استاد داشت برای او آوردند.

یحیی اکنون یک سال و نیم در زندان بود، و بیشتر این مدت عیسی بسیار بی‌سر و صدا کار کرده بود؛ از این رو عجیب نبود که یحیی به جویا شدن دربارهٔ پادشاهی رهنمون شود. دوستان یحیی آموزش عیسی را قطع کردند تا به او بگویند: ”یحیی تعمید دهنده ما را فرستاده تا بپرسیم: آیا به راستی تو نجات دهنده هستی، یا ما باید به دنبال دیگری باشیم؟“

عیسی مکث کرد تا به دوستان یحیی بگوید: ”برگردید و به یحیی بگویید که او فراموش نشده است. آنچه را که دیده و شنیده‌اید به او بگویید، که به فقیران خبر خوش موعظه شده است.“و هنگامی که عیسی با پیام‌آوران یحیی بیشتر صحبت کرد، دوباره به تودهٔ مردم رو کرد و گفت: ”فکر نکنید که یحیی به بشارت پادشاهی شک دارد. او فقط برای اطمینان دادن به شاگردانش که شاگردان من نیز هستند پرس و جو می‌کند. یحیی یک فرد ضعیف نیست. از شما که موعظهٔ یحیی را پیش از این که هیرودیس او را به زندان اندازد،شنیدید، بگذارید بپرسم: شما در یحیی چه دیدید — یک نِی که با باد می‌لرزد؟ مردی با خلق و خوی تغییرپذیر و پوشیده در جامهٔ لطیف؟ به عنوان یک قاعده، آنهایی که به طرزی باشکوه لباس می‌پوشند و به گونه‌ای دلپذیر زندگی می‌کنند در بارگاه پادشاهان و در کاخهای ثروتمندان هستند. اما وقتی که به یحیی نگاه کردید چه دیدید؟

یک پیامبر؟ آری، من به شما می‌گویم، و بسیار بیش از یک پیامبر. دربارهٔ یحیی چنین نوشته شده بود: 'اینک، پیام‌آور خود را پیشاپیش تو می‌فرستم؛ او راه را پیش رویت آماده خواهد کرد.'

''هر آینه، به درستی، به شما می‌گویم، در میان آنهایی که از زنان زاده شده‌اند کسی بزرگتر از یحیی تعمید دهنده ظهور نکرده است؛ اما کوچکترین در پادشاهی آسمان از او بزرگتر است، زیرا از روح متولد شده است و می‌داند که یک فرزند خدا شده است.''

بسیاری از کسانی که در آن روز سخنان عیسی را شنیدند خود را به تعمید یحیی تسلیم کردند و بدین طریق ورود به پادشاهی را به طور علنی اعلام کردند. و حواریون یحیی از آن روز به بعد قاطعانه با عیسی همبسته شدند. این رخداد نشانگر پیوند واقعی پیروان یحیی و عیسی بود.

پس از آن که پیام‌رسانان با اَبنیر گفتگو کردند، عازم ماکائروس شدند تا تمام اینها را به یحیی بگویند. او به اندازهٔ زیاد تسکین یافت، و با سخنان عیسی و پیام اَبنیر ایمانش قوی شد.

در این بعد از ظهر عیسی به آموزش دادن ادامه داد و گفت: ''اما این نسل را به چه تشبیه کنم؟ بسیاری از شما نه پیام یحیی را خواهید پذیرفت و نه آموزشهای مرا. شما مثل کودکانی هستید که در بازار بازی می‌کنند و به همبازیهای خود ندا می‌کنند: 'برای شما نِی نواختیم و شما نرقصیدید؛ مرثیه خواندیم و شما سوگواری نکردید.' و همینطور در رابطه با برخی از شما. یحیی آمد که نه می‌خورد و نه می‌نوشید، و آنها گفتند که او یک دیو دارد. پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد و همین مردم می‌گویند: 'بنگرید، یک مرد پرخور و یک میخوار، یک دوست باجگیران و گناهکاران!' به راستی حقانیتِ حکمت را اعمال آن به ثبوت می‌رساند.

''به نظر می‌رسد که پدر آسمانی برخی از این حقایق را از خردمندان و فرازمندان پنهان داشته، در حالی که او آنها را به کودکان آشکار ساخته است. اما پدر همهٔ کارها را به خوبی انجام می‌دهد؛ پدر با شیوه‌های انتخابی خودش خود را به جهان آشکار می‌سازد. پس بیایید، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، و برای روانتان آرامش خواهید یافت. یوغ الهی را بر دوش گیرید، و آرامش خداوند را که فراتر از هر درکی است تجربه خواهید کرد.''

9- مرگ یحیی تعمید دهنده

یحیی تعمید دهنده در شامگاه 10 ژانویه، سال 28 بعد از میلاد مسیح، به دستور هیرودیس آنتیپاس اعدام شد. روز بعد چند تن از شاگردان یحیی که به ماکائروس رفته بودند خبر اعدام او را شنیدند. آنها نزد هیردویس رفتند و درخواست جسد او را کردند، و آن را در مقبره‌ای قرار دادند و بعداً آن را در سباستیه، زادگاه ابنیر، دفن کردند. روز بعد، 12 ژانویه، آنها به سوی شمال به سمت اردوگاه حواریون یحیی و عیسی در نزدیکی پلا حرکت کردند، و آنها دربارهٔ مرگ یحیی به عیسی گفتند. هنگامی که عیسی گزارش آنها را شنید، تودهٔ مردم را مرخص کرد، و بیست و چهار تن را گرد هم آورد و گفت: ''یحیی مرده است. هیرودیس او را سر بریده است.

امشب وارد شورای مشترک شوید و بر این اساس ترتیب امور خود را بدهید. دیگر درنگی وجود نخواهد داشت. وقت آن رسیده است که پادشاهی را به طور آشکار و با قدرت اعلام کنید. ما فردا به جلیل می‌رویم.‘‘

از این رو، در اوایل بامداد 13 ژانویه، سال 28 پس از میلاد مسیح، عیسی و حواریون که با حدود بیست و پنج شاگرد همراهی می‌شدند، خود را به کفرناحوم رساندند و آن شب در منزل زبدی اقامت گزیدند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 145

چهار روز پررویداد در کفرناحوم

عیسی و حواریون در عصر سه‌شنبه، 13 ژانویه به کفرناحوم رسیدند. مطابق معمول، آنها مقر مرکزی خود را در منزل زبدی در بیت صیدا برقرار کردند. حال که یحیی تعمید دهنده به مرگش فرستاده شده بود، عیسی آماده شد تا در نخستین تور موعظهٔ علنی و عمومیِ جلیل آغاز به کار کند. خبر بازگشت عیسی به سرعت در سطح شهر پخش شد، و در اوایل روز بعد، مریم مادر عیسی شتابان خارج شد. او به ناصره رفت تا از پسرش یوسف دیدار کند.

عیسی چهارشنبه، پنج‌شنبه، و جمعه را در منزل زبدی سپری نمود و در آمادگی برای نخستین تور گستردهٔ موعظهٔ عمومیِ حواریون خود به آنها رهنمود داد. او همچنین بسیاری از پرس و جو کنندگان جدی را به صورت انفرادی و گروهی، هر دو، پذیرفت و به آنها آموزش داد. او از طریق آندریاس ترتیبی داد که در روز سبت آتی در کنیسه سخن بگوید.

اواخر عصر جمعه، خواهر کوچک عیسی، روت، به طور مخفیانه از او دیدار کرد. آنها در قایقی که در فاصله‌ای کوتاه از ساحل لنگر انداخته بود تقریباً یک ساعت با هم وقت صرف کردند. هیچ موجود بشری، به جز یوحنا زبدی، هرگز از این دیدار آگاهی نیافت، و به او هشدار داده شد که به هیچ کس چیزی نگوید. روت تنها عضو خانوادهٔ عیسی بود که از ابتدای ایام هشیاری معنوی خود تا خدمت روحانی پررویداد، مرگ، رستاخیز و معراج عیسی، به گونه‌ای استوار و تردید ناپذیر به ربانیتِ مأموریت زمینی او ایمان داشت؛ و او سرانجام به کرات آن سو عزیمت نمود، در حالی که به ماهیت فوق طبیعیِ مأموریت پدر – برادرش در جسم هرگز شک نکرد. روت کوچک تا جایی که به خانوادهٔ زمینی عیسی مربوط می‌شد، در سرتاسرِ آزمونِ سختِ محاکمه، طرد، و مصلوب شدن او، تسکین اصلی او بود.

1- صید بزرگ ماهیان

در بامداد جمعهٔ همین هفته، هنگامی که عیسی در کنار دریا در حال تدریس بود، مردم چنان در نزدیکی لبهٔ آب دور او ازدحام کردند که او به برخی از ماهیگیران که یک قایق نزدیک را اشغال

کرده بودند علامت داد که به نجات او بیایند. او پس از وارد شدن به قایق برای بیش از دو ساعت به آموزش تودهٔ مردمِ گرد آمده ادامه داد. این قایق ”شمعون“ نامگذاری شده بود؛ این کشتی ماهیگیری پیشین شمعون پطرس بود و با دستان خود عیسی ساخته شده بود. در این صبح خاص، قایق توسط داوود زبدی و دو همکار که به دنبال یک شب بی‌نتیجهٔ ماهیگیری در دریاچه تازه به ساحل نزدیک شده بودند استفاده می‌شد. آنها در حال تمیز کردن و تعمیر تورهایشان بودند که عیسی از آنها درخواست کرد که به یاری او بیایند.

بعد از این که عیسی تعلیم مردم را به پایان رساند، به داوود گفت: ”حال که در آمدن به کمک من تأخیر کردید، بگذارید با شما کار کنم. بگذارید به ماهیگیری برویم؛ به آن سوی عمیق بروید و تورهای خود را برای یک صید بزرگ به پایین افکنید.“اما شمعون، یکی از دستیاران داوود، پاسخ داد: ”استاد بی‌فایده است. ما تمام شب زحمت کشیدیم و چیزی نگرفتیم؛ با این حال، به فرمان تو به آن سو خواهیم رفت و تورها را به پایین خواهیم افکند. و شمعون به دلیل اشاره‌ای که توسط استادش، داوود، انجام شد، رضایت داد که رهنمودهای عیسی را دنبال کند. وقتی آنها به مکانی که توسط عیسی تعیین شده بود رفتند، تورهایشان را پایین انداختند و چنان ماهی انبوهی گرفتند که ترسیدند تورها پاره شوند، چنان زیاد که به دستیارانشان در ساحل اشاره کردند که به یاری آنها بیایند. وقتی آنها هر سه قایق را تقریباً تا حد غرق شدن با ماهی پر کردند، این شمعون به پای عیسی افتاد و گفت: ”استاد از من دور شو، زیرا من یک مرد گناهکارم.“شمعون و کلیهٔ کسانی که در این رخداد درگیر بودند به خاطر صید بزرگ ماهیان حیرت زده شدند. از آن روز، داوود زبدی، این شمعون، و همکارانشان تورهای خود را رها کردند و عیسی را دنبال نمودند.

اما این به هیچ وجه یک صید بزرگ معجزه‌آسای ماهیان نبود. عیسی یک دانشجوی نزدیک به طبیعت بود؛ او یک ماهیگیر باتجربه بود و از عادات ماهیان در دریای جلیل آگاه بود. او در این فرصت صرفاً این مردان را به مکانی که معمولاً در این ساعت از روز در آن ماهی یافت می‌شد هدایت کرد. اما پیروان عیسی همیشه این را به عنوان یک معجزه تلقی می‌کردند.

2- بعد از ظهر در کنیسه

سبت بعد، در مراسم بعد از ظهر در کنیسه، عیسی خطبهٔ خود را پیرامون ”خواست پدر آسمانی“ ایراد کرد. شمعون پطرس در موعظهٔ صبح پیرامون ”پادشاهی“ موعظه کرده بود. در گردهمایی عصر پنجشنبهٔ کنیسه، آندریاس درس داده بود، و موضوع مورد بحث او ”راه نوین“ بود. در این زمان خاص بیش از هر شهر دیگر در زمین، مردم در کفرناحوم به عیسی ایمان داشتند.

همینطور که عیسی در این بعد از ظهر سبت در کنیسه درس می‌داد، طبق سنت، نخستین متن را از شریعت گرفت، و از کتاب خروج خواند: ”و به خداوند، خدایتان خدمت کنید، و او نان و آبتان را برکت خواهد داد، و تمام بیماریها از شما دور خواهند شد.“او دومین متن را از پیامبران انتخاب کرد، و از اشعیا خواند: ”برخیز و بدرخش، زیرا نور تو آمده، و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است. ممکن است تاریکی زمین را بپوشاند، و ظلمتِ غلیظ مردمان را، اما روح

خداوند بر تو طلوع خواهد کرد، و جلال الهی بر تو نمایان خواهد شد. حتی غیریهودیان به سوی این نور خواهند آمد، و بسیاری از اذهان بزرگ به درخششِ این نور تسلیم خواهند شد.‘‘

این خطبه تلاشی از سوی عیسی بود تا این حقیقت را روشن سازد که مذهب یک *تجربهٔ شخصی* است. در زمرهٔ سایر چیزها، استاد گفت:

’’شما به خوبی می‌دانید که، در حالی که یک پدر خوش قلب خانواده‌اش را به طور کلی دوست دارد، به دلیل عاطفهٔ شدید خود برای هر یک از اعضای آن خانواده، آنها را به صورت یک گروه تلقی می‌کند. شما دیگر نباید به عنوان یک فرزند اسرائیل به پدر آسمانی نزدیک شوید، بلکه به عنوان یک فرزند خدا. شما به عنوان یک گروه، به راستی فرزندان اسرائیل هستید، اما هر یک از شما به عنوان یک فرد یک فرزند خدا هستید. من نیامده‌ام که پدر را به فرزندان اسرائیل آشکار سازم، بلکه این شناخت از خداوند و آشکارسازی مهر و بخشش او را به تک تک ایمانداران به عنوان یک تجربهٔ راستین شخصی به ارمغان آورم. پیامبران همه به شما آموخته‌اند که یهوه مردم خود را دوست دارد، و این که خدا به اسرائیل عشق می‌ورزد. اما من به میان شما آمده‌ام که یک حقیقت بزرگتر را اعلام دارم، حقیقتی که بسیاری از پیامبران بعد نیز درک کردند، این که خدا شما را — هر یک از شما را — به صورت فردی دوست دارد. در تمام این نسلها شما یک مذهب ملی یا نژادی داشته‌اید؛ اکنون من آمده‌ام که به شما یک مذهب شخصی بدهم.

’’اما حتی این یک ایدهٔ جدید نیست. بسیاری از اذهان معنوی در میان شما این حقیقت را دانسته‌اند، زیرا برخی از پیامبران بدین گونه به شما آموزش داده‌اند. آیا در کتاب مقدس نخوانده‌اید که ارمیای نبی می‌گوید: ’در آن روزها دیگر نخواهند گفت، پدران انگور ترش خورده‌اند و دندان فرزندان کند شد. هر کس برای شرارت خودش خواهد مرد؛ هر که انگور ترش بخورد، دندانش کند خواهد شد. بنگرید، روزهایی فرا خواهد رسید که با قوم خود پیمانی نوین خواهم بست، نه مانند عهدی که با پدرانشان بستم، آنگاه که آنها را از سرزمین مصر خارج ساختم، بلکه مطابق راه نوین. من حتی قانون خود را در قلبهای آنها خواهم نوشت. من خدای آنها خواهم بود، و آنها قوم من خواهند بود. در آن روز دیگر کسی به همسایه‌اش نخواهد گفت، آیا خدا را می‌شناسی؟ نه! زیرا همهٔ آنها شخصاً مرا خواهند شناخت، از کوچکترین تا بزرگترین.‘

’’آیا این وعده‌ها را نخوانده‌اید؟ آیا به کتاب مقدس باور ندارید؟ آیا نمی‌فهمید که در آنچه همین امروز مشاهده می‌کنید سخنان پیامبر تحقق یافته است؟ و آیا ارمیا به شما نصیحت نکرد که مذهب را یک امر قلبی تلقی کنید، خود را به صورت فردی با خدا در ارتباط قرار دهید؟ آیا این پیامبر به شما نگفت که خدای آسمان تک تک قلبهای شما را جستجو می‌کند؟ و آیا به شما هشدار داده نشد که قلب طبیعیِ بشری بالاتر از همه چیز فریبکار است و اغلب اوقات به گونه‌ای نومیدانه شریر است؟

’’آیا همچنین نخوانده‌اید که حِزقیال حتی به پدران شما آموخت که در تجارب فردی شما مذهب باید یک واقعیت شود؟ دیگر نباید از این ضرب‌المثل استفاده کنید که می‌گوید: ’پدران غوره خورده‌اند و دندان فرزندان کند شده است.‘ پروردگار خداوند می‌فرماید: ’به حیاتم قسم، اینک همهٔ جانها از

آنِ من هستند؛ جانهای پدران، همانند جانهای پسران از آن من هستند. فقط جانی که گناه کند خواهد مرد.‘ و سپس حِزقیال حتی این روز را پیش‌بینی کرد، آنگاه که از جانب خدا سخن گفت. او گفت: ’همچنین دلی تازه به شما خواهم داد، و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد.‘

”دیگر نباید بترسید که خدا به خاطر گناه یک فرد ملتی را تنبیه خواهد کرد؛ پدر آسمانی نیز یکی از فرزندان ایماندارش را به خاطر گناهان یک ملت تنبیه نخواهد کرد، گرچه هر عضو جداگانهٔ هر خانواده اغلب باید به خاطر پیامدهای مادیِ خطاهای خانواده و تخطی‌های گروه متحمل رنج شود. آیا درک نمی‌کنید که امید یک ملتِ بهتر — یا یک دنیای بهتر — به پیشرفت و آگاهی فرد گره خورده است؟“

سپس استاد شرح داد که پدر آسمانی، بعد از این که انسان این آزادی معنوی را تشخیص داد، خواستار این است که فرزندانش در زمین آن صعود جاودانِ مسیر بهشت را آغاز کنند که شامل پاسخ آگاهانهٔ مخلوق به اشتیاق الهیِ روح سکنی‌گزین برای یافتن آفریننده، شناخت خداوند و تلاش برای مانند او شدن است.

این موعظه به اندازهٔ زیاد به حواریون کمک کرد. همهٔ آنها به طور کاملتری فهمیدند که بشارت پادشاهی پیامی است که معطوف به فرد است، نه ملت.

گرچه مردم کفرناحوم با آموزشهای عیسی آشنا بودند، از موعظهٔ او در این روز سبت شگفت‌زده شدند. او به راستی به عنوان کسی که از اقتدار برخوردار است آموزش داد، نه مثل کاتبان.

درست هنگامی که عیسی سخنانش را تمام کرد، یک مرد جوان در میان جماعت که به واسطهٔ سخنان او بسیار آشفته شده بود تحت یک حملهٔ شدید صرع قرار گرفت و با صدای بلند فریاد کشید. او در پایان تشنج، هنگام باز یافتن هشیاری، در یک حالت خواب آلود سخن گفت. او گفت: ”ما را با تو چه کار است، عیسی ناصری؟ تو آن قدوس خدایی؛ آیا آمده‌ای که ما را نابود کنی؟“ عیسی از مردم خواست که ساکت باشند، و دست مرد را گرفت و گفت: ”از این حالت بیرون بیا“ — و او فوراً بیدار شد.

این مرد جوان توسط یک روح ناپاک یا دیو تسخیر نشده بود؛ او یک قربانی صرع معمولی بود. اما به او آموخته بودند که رنج و عذاب او به خاطر تسخیر شدگی توسط یک روح شیطانی است. او به این آموزش باور داشت و مطابق تمامی آنچه که پیرامون بیماری خود می‌اندیشید یا می‌گفت رفتار می‌کرد. همهٔ مردم باور داشتند که این پدیده‌ها مستقیماً ناشی از حضور ارواح ناپاک است. از این رو آنها باور داشتند که عیسی یک دیو را از این مرد بیرون افکنده بود. اما عیسی در آن هنگام بیماری صرع او را درمان نکرد. بعد از آن، در آن روز پس از غروب آفتاب بود که این مرد به راستی شفا یافت. مدتها پس از روز پنطیکاست یوحنای حواری، که آخرین فردی بود که کارهای عیسی را نوشت، از هر گونه اشاره به این اقدامات به اصطلاح ”بیرون راندن دیوها“ اجتناب کرد، و او این کار را با توجه به این واقعیت انجام داد که بعد از پنطیکاست این گونه موارد تسخیر شدگی توسط دیو هرگز رخ نداد.

در نتیجهٔ این رخداد عادی، این گزارش در سرتاسر کفرناحوم به سرعت پخش شد که عیسی یک دیو را از یک مرد بیرون رانده است و در پایان موعظهٔ بعد از ظهر خود به طرزی معجزه‌آسا او را در کنیسه شفا داده است. سبت فقط وقت پخش سریع و مؤثر چنین شایعهٔ حیرت‌انگیزی بود. این گزارش همچنین به تمام سکونتگاههای کوچکتر در اطراف کفرناحوم منتقل شد، و بسیاری از مردم آن را باور کردند.

آشپزی و کارهای خانه در خانهٔ بزرگ زبدی، جایی که عیسی و آن دوازده تن مقر مرکزی خود را در آن برقرار کردند، بیشتر اوقات توسط همسر شمعون پطرس و مادرش انجام می‌شد. خانهٔ پطرس در نزدیکی خانهٔ زبدی بود؛ و عیسی و دوستانش در راه بازگشت از کنیسه در آنجا توقف کردند، زیرا مادر همسر پطرس برای چندین روز مریض بود و تب و لرز داشت. اکنون بر حسب اتفاق، حدوداً در هنگامی که عیسی بالای سر این زن بیمار ایستاد، دستش را گرفت، پیشانی او را لمس کرد، و سخنان تسکین دهنده و تشویق‌آمیزی به او گفت، تب او قطع شد. عیسی هنوز وقت نکرده بود به حواریونش توضیح دهد که در کنیسه هیچ معجزه‌ای انجام نشده بود؛ و با این رخداد که در اذهان آنها بسیار تازه و روشن بود و با یادآوری آب و شراب در قانا، آنها این اتفاق را به عنوان معجزه‌ای دیگر به حساب آوردند، و برخی از آنان شتابان بیرون رفتند تا خبر آن را در خارج در سرتاسر شهر پخش کنند.

آماتا، مادر زن پطرس، از تب مالاریا رنج می‌برد. او در این هنگام توسط عیسی به گونه‌ای معجزه‌آسا شفا نیافت. تنها چند ساعت بعد، پس از غروب آفتاب بود که در ارتباط با رویداد خارق‌العاده‌ای که در حیات جلوی خانهٔ زبدی رخ داد شفای او انجام شد.

و این موارد نمونه‌ای از شیوه‌ای هستند که طی آن یک نسل جویای شگفتی و مردمی در پی معجزه به طور بی‌وقفه از هر اتفاقی به عنوان دستاویز استفاده می‌کردند تا اعلام کنند معجزه‌ای دیگر توسط عیسی انجام شده است.

3- شفا در غروب آفتاب

تا زمان آماده شدن عیسی و حواریونش برای صرف غذای عصرشان نزدیک به پایان این روز پررویداد سبت، تمام کفرناحوم و اطراف آن به خاطر این معجزات مشهور شفابخشی بی‌قرار بودند؛ و کلیهٔ کسانی که بیمار یا رنجور بودند درست به محض غروب کردن آفتاب شروع به آماده‌سازی برای رفتن نزد عیسی کردند یا توسط دوستانشان به آنجا برده شدند. بنا بر آموزشهای یهودی، حتی رفتن به دنبال سلامتی در طول ساعات مقدس سبت مجاز نبود.

از این رو، به محض فرو رفتن خورشید در زیر افق، تعداد زیادی از مردان، زنان، و کودکان رنجور شروع به رفتن به سوی خانهٔ زبدی در بیت صیدا نمودند. یک مرد به همراه دختر فلج خود درست به محض فرو رفتن خورشید در پشت منزل همسایه‌اش شروع به رفتن نمود.

رخدادهای تمام روز زمینه را برای این صحنهٔ فوق‌العادهٔ غروب آفتاب آماده ساخته بود. حتی متنی که عیسی برای موعظهٔ بعد از ظهرِ خود استفاده کرده بود این معنی را القا می‌کرد که بیماری باید برطرف گردد؛ و او چنان با قدرت و اقتدار بی‌سابقه‌ای سخن گفته بود! پیام او بسیار گیرا بود! در حالی که او به مرجعیت انسانی متوسل نمی‌شد، او قطعاً با ضمیر و روان انسانها به طور مستقیم صحبت می‌کرد. اگر چه او به منطق، لفاظی‌های قانونی، یا گفتارهای هوشمندانه متوسل نمی‌شد، اما یک گیرایی قدرتمند، مستقیم، روشن، و شخصی در قلب شنوندگانش ایجاد می‌کرد.

آن سبت یک روز بزرگ در زندگی زمینی عیسی بود، و آری، همچنین در زندگی یک جهان. از نظر تمام مقاصد و اهداف جهان محلی، شهر کوچک یهودی کفرناحوم پایتخت واقعی نبادان بود. تعداد معدود یهودیان در کنیسهٔ کفرناحوم تنها موجوداتی نبودند که آن بیانیهٔ بسیار مهم پایانی موعظهٔ عیسی را بشنوند: ”نفرت سایهٔ ترس است؛ انتقام ماسک بزدلی است.“شنوندگان او نیز نتوانستند سخنان پربرکت او را فراموش کنند، که اعلام می‌کرد: ”انسان فرزند خداست، نه یک فرزند شیطان.“

به زودی بعد از غروب خورشید، همینطور که عیسی و حواریون هنوز در اطراف میز غذا پرسه می‌زدند، همسر پطرس صداهایی را در حیات جلو شنید، و حین رفتن به سمت در، جمع بزرگی از بیماران را دید که در آنجا گرد آمده بودند، و این که جادهٔ کفرناحوم توسط آنهایی که برای شفا یافتن به دستان عیسی در راه بودند مملو از انبوه جمعیت بود. او با دیدن این منظره، به یکباره رفت و شوهرش را مطلع ساخت و او نیز به عیسی خبر داد.

هنگامی که استاد از ورودیِ جلوی خانهٔ زبدی خارج شد چشمانش به صفی از بشریت آسیب دیده و رنجور برخورد نمود. او به تقریباً یک هزار موجود بشری بیمار و علیل خیره شد؛ حداقل این تعداد اشخاصی بود که در برابر او دور هم جمع شده بودند. تمام کسانی که در آنجا حضور داشتند رنجور نبودند؛ برخی آمده بودند تا در این تلاش برای کسب شفا به عزیزان خود کمک کنند.

مشاهدهٔ این انسانهای فانی دردمند، مردان، زنان، و کودکان، که عمدتاً در نتیجهٔ اشتباهات و کارهای ناشایست فرزندان مورد اعتماد خودش در ادارهٔ جهان دچار رنج شده بودند، به طور خاص قلب بشری عیسی را لمس نمود و بخشش الهی این پسر آفرینندهٔ نیکخواه را به چالش کشید. اما عیسی به خوبی می‌دانست که هرگز نمی‌تواند بر پایهٔ معجزات صرفاً مادی یک جنبش پایدار معنوی بنا کند. این سیاست ثابت او بود که از به نمایش گذاشتن امتیازات آفرینندگی خود خودداری کند. از هنگام رخداد قانا کارهای فوق طبیعی یا معجزه‌آسا با آموزشهای او همراه نبود؛ با این وجود، این تودهٔ رنجور قلب دلسوز او را لمس نمود و برای عاطفهٔ فهیمانهٔ او به گونه‌ای قدرتمند گیرا بود.

صدایی از حیات جلو فریاد برآورد: ”استاد، کلام را بگو، سلامتی ما را بازگردان، بیماریهای ما را شفا ده، و روانهای ما را نجات بده.“به محض این که این کلمات به زبان آورده شدند یک گروه عظیم از همراهان شامل سرافیمها، کنترلگران فیزیکی، حاملین حیات، و بینابینی‌ها، که همیشه

این آفرینندهٔ در جسم ظاهر شدهٔ یک جهان را همراهی می‌کردند خود را آماده ساختند تا اگر فرمانروای آنها علامت داد، با نیروی خلاق دست به عمل بزنند. این یکی از آن لحظات در دوران زندگی زمینی عیسی بود که طی آن خرد الهی و دلسوزی بشری در قضاوت پسر انسان چنان به هم قفل شده بودند که او جویای خواست پدرش شد و به آن پناه برد.

هنگامی که پطرس به استاد التماس کرد که به فریادهای آنها برای کمک توجه کند، عیسی ضمن نظر افکندن به جمعیت دردمند، پاسخ داد: ”من به این دنیا آمده‌ام تا پدر را آشکار سازم و پادشاهی او را برقرار کنم. من تا این ساعت به این منظور زندگی خود را گذرانده‌ام. از این رو، اگر خواست او که مرا فرستاد این باشد و این امر با وقف من به اعلام بشارت پادشاهی آسمان ناسازگار نباشد، مایلم ببینم که فرزندانم شفا یابند، — و —“ اما کلمات بیشترِ عیسی در هیاهوی جمعیت گم شد.

عیسی مسئولیت این تصمیم شفابخشی را به حکم پدرش واگذار کرده بود. از قرار معلوم، خواست پدر هیچ اعتراضی را مطرح نکرد، زیرا به محض این که کلمات استاد بیان شد، مجمع شخصیتهای آسمانی که تحت فرماندهی تنظیم کنندهٔ فکری شخصیت یافتهٔ عیسی خدمت می‌کرد به گونه‌ای قدرتمند به حرکت درآمد. گروه عظیم همراهان به میان این جمعیت ناهمگون از انسانهای رنجور فرود آمد، و در یک لحظه از زمان 683 مرد، زن، و کودک سالم شدند. آنها از کلیهٔ بیماریهای جسمانی و سایر اختلالات مادی خود به طور کامل شفا یافتند. پیش از آن روز و از آن روز به بعد هرگز چنین صحنه‌ای در زمین مشاهده نشد. و برای آن دسته از ما که برای نظاره کردن این موج خلاق شفابخشی حاضر بودیم، این به راستی یک صحنهٔ تماشایی بود.

اما از میان تمام موجوداتی که از این وقوع ناگهانی و غیرمنتظرهٔ شفابخشیِ فوق طبیعی مبهوت شدند، عیسی از همه بیشتر شگفت‌زده شد. در یک لحظه هنگامی که دلبستگی‌ها و دلسوزیهای بشری او روی صحنهٔ رنج و ابتلایی که در آنجا در برابر او نمایان بود متمرکز شد، او در ذهن بشری خود از توجه نمودن به هشدارهای پندآمیز تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ خود در رابطه با غیرممکن بودنِ محدود نمودن عنصر زمانیِ امتیازات آفرینندگی یک پسر آفریننده تحت شرایط مشخص و در وضعیتهای خاص غافل شد. عیسی مایل بود ببیند که این انسانهای دردمند سالم شوند، مشروط به این که خواست پدرش بدین وسیله نقض نشود. تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ عیسی فوراً حکم کرد که چنین عملی از انرژی خلاق در آن هنگام از خواست پدر بهشتی تخطی نمی‌کند، و از طریق چنین تصمیمی — نظر به ابراز پیشینِ تمایل شفابخشی عیسی — این عمل خلاق *چنین بود*. آنچه که یک *پسر آفریننده* به آن تمایل دارد و پدرش *خواست آن را دارد*، انجام می‌شود. در تمامی زندگی متعاقب زمینی عیسی چنین شفابخشیِ دسته جمعی جسمانیِ دیگری برای انسانها رخ نداد.

همانطور که ممکن بود انتظار برود، شهرت این شفابخشی در غروب آفتاب در بیت صیدا در کفرناحوم در سرتاسر جلیل و یهودیه و تا مناطق فراسوی آن پخش شد. یک بار دیگر ترس هیرودیس برانگیخته شد، و او ناظرانی را فرستاد تا پیرامون کار و آموزشهای عیسی گزارش

دهند و مشخص کنند که آیا او نجار پیشین ناصره است یا یحیی تعمید دهنده که از مرگ برخاسته است.

عمدتاً به دلیل این نمایش ناخواستهٔ شفای جسمانی، از این پس، عیسی در سرتاسر دوران باقیمانده از زندگی زمینی خود همانقدر یک طبیب شد که یک موعظه‌گر بود. درست است، او به آموزش خود ادامه داد، اما کار شخصی او بیشتر شامل خدمت به بیماران و درماندگان بود، در حالی که حواریون او کار موعظهٔ عمومی و تعمید ایمانداران را انجام می‌دادند.

اما اکثر آنهایی که در این نمایش انرژی الهی در غروب آفتاب دریافت کنندهٔ شفای جسمانیِ فوق طبیعی یا خلاق بودند از این تجلی خارق‌العادهٔ دلسوزی به لحاظ معنوی به طور دائم سود نبردند. تعدادی اندک به واسطهٔ این خدمت فیزیکی به راستی تعالی یافتند، اما به واسطهٔ این فوران شگفت‌آور شفای بدون مدتِ خلاق، در قلوب انسانها پادشاهی معنوی پیش نرفت.

شگفتیهای شفابخش که هر چند گاه با مأموریت عیسی در زمین توأم بودند بخشی از طرح او برای اعلام پادشاهی نبودند. آنها بر حسب اتفاق، ذاتیِ داشتن یک موجود الهی در زمین بودند که دارای امتیازات تقریباً نامحدود آفریننده در ارتباط با یک ترکیب بی‌سابقه از همدردی الهی و دلسوزی بشری بود. اما این به اصطلاح معجزات دردسرهای زیادی برای عیسی ایجاد کرد، به این دلیل که موجب شهرت تعصب‌برانگیز شد و محبوبیت ناخواستهٔ زیاد ایجاد کرد.

4- عصر بعد

در سرتاسر عصر بعد از این فوران بزرگ شفابخشی، انبوه مردم شادمان و خوشحال به خانهٔ زبدی هجوم آوردند، و حواریون عیسی به بالاترین میزان شور و شوق احساسی رسیدند. از یک دیدگاه بشری، این شاید بزرگترین روز از کلیهٔ روزهای بزرگ همنشینی آنها با عیسی بود. هیچوقت قبل یا بعد از آن امیدهای آنان به چنین فرازهایی از امیدواریِ مطمئن نرسید. عیسی فقط چند روز قبل و هنگامی که آنها هنوز در محدودهٔ مرزهای سامره بودند، به آنان گفته بود که وقت آن رسیده که پادشاهی با **قدرت** اعلام شود، و اکنون چشمان آنها آنچه را که تصور می‌کردند به تحقق رسیدنِ آن وعده است دیده بود. اگر این تجلی شگفت‌آور نیروی شفابخشی فقط آغاز کار بود، آنها با تصور آنچه که پیش رو بود ذوق زده بودند. شک و تردیدهای ماندگار آنها پیرامون الوهیت عیسی برطرف گردید. آنها به راستی با شور و شعفِ شیداییِ سرگشتهٔ خود سرمست شده بودند.

اما هنگامی که آنها جویای عیسی شدند، نتوانستند او را پیدا کنند. استاد از آنچه که رخ داده بود بسیار آشفته بود. این مردان، زنان، و کودکان که از بیماریهای متنوع شفا یافته بودند تا اواخر عصر آنجا ماندند و امید داشتند که عیسی بازگردد و آنها بتوانند از او تشکر کنند. همینطور که ساعتها گذشت و استاد در خلوت باقی ماند، حواریون نتوانستند رفتار او را بفهمند؛ اگر به خاطر غیبت مداوم او نبود، شادی آنها سرشار و کامل می‌شد. اما هنگامی که عیسی به میان آنان

بازگشت، دیروقت شده بود، و عملاً تمام افراد ذینفع رخداد شفابخشی به خانه‌های خود رفته بودند. عیسی تبریکات و ستایش آن دوازده تن و سایر کسانی را که برای خوشامدگویی به او مانده بودند نپذیرفت و فقط گفت: ”به این دلیل شاد نباشید که پدر من برای شفا دادن بدن قدرتمند است، بلکه به این دلیل که او برای نجات دادن روان توانمند است. بگذارید به استراحت خود بپردازیم، زیرا فردا باید به انجام کار پدر مشغول شویم.“

و باز دوازده مرد ناامید، سردرگم، و دل شکسته به استراحت خود پرداختند؛ تعداد اندکی از آنها، به جز دوقلوها، در آن شب خوب خوابیدند. مدت زمان زیادی از این که استاد برای روحیه بخشیدن و دلشاد نمودن حواریونش کاری انجام می‌داد نمی‌گذشت که به نظر می‌رسید او امیدهایشان را فوراً متلاشی می‌کرد و بنیادهای شجاعت و اشتیاق آنها را به کلی از بین می‌برد. همینطور که این ماهیگیران سرگشته به چشمان یکدیگر نگاه می‌کردند، فقط یک فکر وجود داشت: ”ما نمی‌توانیم او را بفهمیم. همهٔ اینها به چه معنی است؟“

5- صبح زود یکشنبه

عیسی نیز آن شنبه شب زیاد نخوابید. او درک کرد که دنیا پر از پریشانی فیزیکی و گرفتار مشکلات مادی است، و او به این خطر بزرگ فکر کرد که مجبور خواهد شد بخش عمده‌ای از وقتش را به مراقبت از بیماران و رنجوران اختصاص دهد، و این که مأموریت او در زمینهٔ برقراری پادشاهی معنوی در قلب انسانها با خدمت در زمینهٔ چیزهای فیزیکی مورد مداخله قرار می‌گیرد و یا حداقل در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد. به دلیل اینها و افکار مشابهی که ذهن انسانی عیسی را در طول شب اشغال کرد، او آن یکشنبه صبح مدتی طولانی پیش از سپیده‌دم برخاست و به تنهایی به یکی از مکانهای مورد علاقه‌اش برای همیاری روحانی با پدر رفت. موضوع دعای عیسی در این صبح زود خرد و داوری بود، تا اجازه ندهد دلسوزی بشری او، در پیوستگی با همدردی الهی او، در شرایط وجود درد و رنج انسانی چنان برای او جاذبه ایجاد کند که تمام وقتش صرف خدمت فیزیکی به بهای غفلت از خدمت معنوی شود. اگر چه او در مجموع مایل نبود از خدمت به بیماران اجتناب کند، می‌دانست که همچنین باید کار مهمتر تعلیم معنوی و آموزش مذهبی را نیز انجام دهد.

عیسی بارها برای دعا کردن به تپه‌ها رفت زیرا هیچ اتاق خصوصی که برای نیایشهای شخصی او مناسب باشد وجود نداشت.

پطرس نتوانست آن شب بخوابد؛ از این رو، مدت کوتاهی پس از این که عیسی برای دعا کردن بیرون رفته بود، بسیار زود، یعقوب و یوحنا را بیدار کرد، و هر سه رفتند استادشان را پیدا کنند. بعد از بیش از یک ساعت جستجو، آنها عیسی را پیدا کردند و از او استدعا کردند که دلیل رفتار عجیب خود را به آنها بگوید. آنها مایل بودند بدانند که چرا وقتی همهٔ مردم بیش از حد خوشحال بودند و حواریونش بسیار شادی کردند، به نظر می‌رسید او به واسطهٔ فوران قدرتمند روح شفابخشی آشفته است.

برای بیش از چهار ساعت عیسی تلاش کرد به این سه حواری توضیح دهد که چه رخ داده بود. او دربارهٔ آنچه که اتفاق افتاده بود به آنها آموزش داد و خطرات چنین نمودهایی را توضیح داد. عیسی دلیل بیرون آمدنش برای دعا کردن را به طور محرمانه با آنها در میان گذاشت. او تلاش کرد برای دستیاران شخصی خود دلایل واقعی این امر را روشن سازد که چرا نمی‌توان پادشاهی پدر را بر اساس کارهای شگفت‌آور و شفای جسمانی بنا ساخت. اما آنها نتوانستند آموزش او را بفهمند.

در این اثنا، در اوایل صبح یکشنبه، جمعیت دیگری از روانهای رنجور و بسیاری از جویندگان کنجکاو شروع به گرد آمدن در حول و حوش خانهٔ زبدی کردند. آنها برای دیدن عیسی به هیاهو پرداختند. آندریاس و حواریون چنان مبهوت شده بودند که در حالی که شمعون غیور با جمعیت گفتگو می‌کرد، آندریاس با چند تن از همکارانش رفتند که عیسی را پیدا کنند. وقتی که آندریاس عیسی را به همراه آن سه تن پیدا کرد، گفت: ”استاد چرا ما را با جمعیت تنها می‌گذاری؟ نگاه کن، همهٔ مردم در جستجوی تو هستند؛ سابقاً هرگز این تعداد زیاد از مردم به دنبال آموزشهای تو نبوده‌اند. حتی اکنون خانه توسط آنهایی که به دلیل کارهای قدرتمند تو از دور و نزدیک آمده‌اند احاطه شده است. آیا با ما باز نخواهی گشت تا به آنها خدمت کنی؟“

هنگامی که عیسی این را شنید پاسخ داد: ”آندریاس، آیا به شما و این دیگران آموزش نداده‌ام که مأموریت من در زمین آشکار ساختن پدر و پیام من اعلام پادشاهی آسمان است؟ پس چگونه است که برای جلب رضایت کنجکاوها و برای رضایت آنهایی که جویای نشانه‌ها و کارهای شگرف هستند می‌خواهی از کارم کنار بکشم؟ آیا ما در تمام این ماهها در میان این مردم نبوده‌ایم، و آیا آنها برای شنیدن مژدهٔ پادشاهی در تعداد زیاد ازدحام کرده‌اند؟ چرا اکنون آنها آمده‌اند تا ما را احاطه کنند؟ آیا به خاطر شفای بدنهای فیزیکی‌شان نیست، به جای این که در نتیجهٔ دریافت حقیقت معنوی برای نجات روانشان باشد؟ هنگامی که انسانها به دلیل نمودهای خارق‌العاده به ما جلب می‌شوند، بسیاری از آنها به منظور جستجوی حقیقت و نجات نمی‌آیند، بلکه در جستجوی شفای بیماریهای جسمانی خود و کسب رهایی از دشواریهای مادی خود.

”تمام این مدت که من در کفرناحوم بوده‌ام، و در کنیسه و در کنار دریا هر دو، مژدهٔ پادشاهی را برای همهٔ آنهایی که گوشی برای شنیدن و قلبی برای دریافت حقیقت داشتند اعلام کرده‌ام. خواست پدر من این نیست که با شما بازگردم و خواست این افراد کنجکاو را برآورده سازم و مشغول به کار چیزهای جسمانی به بهای طرد کارهای معنوی شوم. من شما را موظف کرده‌ام که بشارت خداوند را موعظه کنید و به بیماران خدمت کنید، اما من نباید به بهای صرف نظر کردن از آموزشهایم درگیر شفابخشی شوم. نه آندریاس، من با شما باز نخواهم گشت. برو و به مردم بگو که به آنچه به آنها آموخته‌ایم ایمان بیاورند و از آزادی فرزندان خدا شادمانی کنند، و برای عزیمت ما به سایر شهرهای جلیل آماده شوید، جایی که برای موعظهٔ مژدهٔ پادشاهی راه از پیش آماده شده است. به همین منظور بود که من از سوی پدر آمدم. پس بروید، و در حالی که من اینجا منتظر بازگشت شما می‌شوم، برای عزیمت فوری ما آماده شوید.“

هنگامی که عیسی سخنانش را به پایان رساند، آندریاس و حواریون همیارش با اندوه به خانهٔ زبدی بازگشتند. آنها جمعیتی را که جمع شده بودند مرخص کردند، و همانطور که عیسی رهنمود داده بود به سرعت برای سفر آماده شدند. و بدین ترتیب، در بعد از ظهر یکشنبه، 18 ژانویه، سال 28 بعد از میلاد مسیح، عیسی و حواریون نخستین تور به راستی عمومی و آشکار خود را از شهرهای جلیل آغاز کردند. در این تورِ نخست، آنها بشارت پادشاهی را در بسیاری شهرها موعظه کردند، اما از ناصره دیدار نکردند.

آن یکشنبه بعد از ظهر، اندکی پس از عزیمت عیسی و حواریونش به مقصد رِمُّون، برادرانش یعقوب و یهودا آمدند تا او را ببینند. آنها در خانهٔ زبدی به دیدار او رفتند. در حدود ظهر آن روز، یهودا به جستجوی برادرش یعقوب پرداخته بود و اصرار داشت که آنها نزد عیسی بروند، ولی پیش از آن که یعقوب رضایت دهد با یهودا برود، عیسی عزیمت کرده بود.

حواریون نسبت به ترکِ علاقهٔ زیادی که در کفرناحوم ایجاد شده بود بی‌میل بودند. پطرس محاسبه کرد که بیش از یک هزار ایماندار می‌توانستند در ورود به پادشاهی تعمید بگیرند. عیسی با شکیبایی به آنها گوش داد، اما حاضر به بازگشت نبود. برای مدتی سکوت مستولی گشت، و سپس توما حواریون همیارش را خطاب قرار داد و گفت: ”بگذارید برویم! استاد سخن گفته است. با این که ما نمی‌توانیم رازهای پادشاهی آسمان را به طور کامل بفهمیم، در مورد یک چیز اطمینان داریم: ما از آموزگاری پیروی می‌کنیم که به دنبال هیچ جلالی برای خود نیست.“ و آنها برای موعظه کردن پیرامون بشارت خداوند در شهرهای جلیل با بی‌میلی پیش رفتند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 146

اولین تور موعظه در جلیل

اولین تور موعظهٔ عمومی در جلیل یکشنبه، 18 ژانویه، سال 28 بعد از میلاد مسیح آغاز شد، و حدود دو ماه ادامه یافت، و در 17 مارس با بازگشت به کفرناحوم به پایان رسید. در این تور عیسی و دوازده حواری که توسط حواریون پیشین یحیی یاری می‌شدند، بشارت خداوند را موعظه کردند و ایمانداران را در رِمُّون، جُتاپاتا، رامه، زبولون، پِرون، گیسکالا، خورَزین، مادون، قانا، نائین، و عِین‌دور تعمید دادند. آنها در این شهرها اقامت کردند و آموزش دادند، در حالی که ضمن عبور از بسیاری شهرکهای کوچکتر بشارت پادشاهی را اعلام کردند.

این نخستین باری بود که عیسی به دستیارانش اجازه داد بدون محدودیت موعظه کنند. او در این تور فقط در سه رخداد به آنها هشدار داد؛ او به آنها گوشزد کرد که از ناصره دور بمانند، و در هنگام عبور از کفرناحوم و طبریه محتاط باشند. این سرچشمهٔ خشنودی زیاد برای حواریون بود که سرانجام احساس کنند آزادند بدون محدودیت موعظه کنند و آموزش دهند، و آنها با جدیت زیاد و شادی به کار موعظهٔ بشارت خداوند، خدمت به بیماران، و تعمید دادن ایمانداران پرداختند.

1- موعظه در رِمُّون

شهر کوچک رِمُّون روزگاری وقف پرستش یک خدای بابلیِ هوا، رامان، شده بود. بسیاری از آموزشهای پیشین بابلی و بعدها زرتشتی هنوز حاوی عقاید رمونی‌ها بود؛ از این رو عیسی و آن بیست و چهار تن بخش عمدهٔ وقت خود را به کار روشن ساختن تفاوت میان این اعتقادات قدیمی‌تر و بشارت جدید پادشاهی تخصیص دادند. پطرس یکی از خطبه‌های بزرگ دوران آغازین کار خود را پیرامون "هارون و گوسالهٔ طلایی "در اینجا موعظه کرد.

اگر چه بسیاری از شهروندان رِمُّون به آموزشهای عیسی ایمان آوردند، اما در سالهای بعد برای برادران خود دردسر بزرگی ایجاد کردند. تبدیل کردن طبیعت پرستان به همیاری کاملِ ستایشِ یک آرمان معنوی در طول مدت زمان کوتاهِ یک زندگی واحد دشوار است.

بسیاری از ایده‌های بهتر بابلی و پارسی پیرامون نور و تاریکی، نیکی و شرارت، زمان و ابدیت، بعدها در دکترین به اصطلاح مسیحیت ادغام شدند، و گنجاندن آنها آموزشهای مسیحی را برای مردمان خاور نزدیک با فوریت بیشتری قابل پذیرش کرد. به همین ترتیب، گنجاندن بسیاری از تئوریهای افلاطون پیرامون روح ایده‌آل یا الگوهای نامرئیِ تمام چیزهای دیدنی و مادی، که بعدها توسط فیلون با تئولوژی عبرانی انطباق یافت، آموزشهای مسیحیِ پولس را با سهولت بیشتری توسط یونانیان غربی قابل پذیرش کرد.

در رمون بود که تودان در ابتدا بشارت پادشاهی را شنید، و بعدها این پیام را به بین‌النهرین و بسیار فراتر از آن رساند. او در زمرهٔ نخستین کسانی بود که به آنهایی که در فراسوی رود فرات زندگی می‌کردند بشارت را موعظه نمود.

2- در جُتاپاتا

در حالی که مردم عادی جُتاپاتا با خشنودی به سخنان عیسی و حواریونش گوش دادند و بسیاری بشارت پادشاهی را پذیرفتند، گفتمان عیسی با بیست و چهار تن در دومین عصر اقامتشان در این شهر کوچک بود که مأموریت جُتاپاتا را متمایز می‌سازد. نَتَنائیل دربارهٔ آموزشهای استاد در رابطه با دعا کردن، شکرگزاری، و پرستش در ذهنش سردرگم بود، و در پاسخ به پرسش او، عیسی در توضیح بیشترِ آموزش خود به تفصیل سخن گفت. به طور خلاصه در واژه‌شناسی امروزی، این بحث را می‌توان به صورت تأکیدی بر نکات زیر ارائه نمود:

1- در بر گرفتنِ آگاهانه و مداوم شرارت در قلب انسان پیوند دعای روان انسان را با مدارهای روحیِ ارتباطی میان انسان و آفریننده‌اش به تدریج نابود می‌سازد. طبعاً خداوند درخواست فرزندش را می‌شنود، اما هنگامی که قلب انسان تعمداً و مداوماً مفاهیم شرارت را جای می‌دهد، ارتباط شخصی میان فرزند زمینی و پدر آسمانی او به تدریج از دست می‌رود.

2- آن دعایی که با قوانین شناخته شده و تثبیت شدهٔ خداوند ناسازگار باشد برای الوهیتهای بهشت نفرت‌انگیز است. اگر انسان به سخنان خدایان که در چهارچوب قوانین روح، ذهن، و ماده با آفرینش خود سخن می‌گویند گوش ندهد، همین عملِ چنین بی‌حرمتیِ تعمدی و آگاهانه توسط مخلوق، گوشهای شخصیتهای روحی را از شنیدن درخواستهای شخصیِ چنین انسانهای بی‌قانون و نافرمان به سوی دیگر می‌گرداند. عیسی از زکریای پیامبر برای حواریونش نقل قول کرد: ”اما آنها از گوش سپردن امتناع ورزیدند و شانه کشیدند و گوشهای خود را فرو بستند تا نشنوند. آری، آنها دلهای خویش را همچون سنگ خارا ساختند، تا مبادا شریعتِ من و کلامی را که از طریق پیامبران توسط روحم فرستادم بشنوند؛ پس نتایج اندیشهٔ شریرانهٔ آنها به صورت خشم عظیمی بر سرهای گناهکار آنها وارد آمد. و چنین واقع شد که آنها برای بخشش فریاد برمی‌آوردند، اما گوشی برای شنیدن باز نبود. “و سپس عیسی حکایت حکیمانهٔ مرد خردمندی را نقل قول کرد که گفت: ”آن که گوش خود را از شنیدن شریعت الهی می‌گرداند، حتی دعایش نفرت‌انگیز خواهد بود. “

3- انسانهای فانی از طریق گشودن سمتِ بشریِ کانال ارتباطی خدا – انسان، جریان پیوسته جاریِ خدمت الهی را برای مخلوقات کرات فوراً فراهم می‌سازند. هنگامی که انسان به روح خداوند که در درون قلب انسان سخن می‌گوید گوش می‌دهد، در ذات چنین تجربه‌ای این واقعیت نهفته است که خداوند به طور همزمان دعای آن انسان را می‌شنود. حتی بخشش گناه نیز به همین شیوهٔ خطاناپذیر عمل می‌کند. پدر آسمانی حتی پیش از آن که فکر درخواست کردن از او را کرده باشید، شما را بخشیده است، اما این بخشش تا وقتی که شما همنوعان خود را ببخشید، در تجربهٔ شخصی مذهبی شما موجود نیست. در ***واقع*** بخشش خداوند مشروط به این نیست که شما همنوعان خود را ببخشید، اما در ***تجربه***، دقیقاً بدین گونه مشروط است. و این واقعیتِ همزمانیِ بخشش الهی و بشری در دعایی که عیسی به حواریون آموزش داد بدین ترتیب به رسمیت شناخته شد و به هم مربوط گردید.

4- یک قانون بنیادین عدالت در جهان وجود دارد که بخشش در احتراز کردن از آن ناتوان است. پذیرشِ شکوهِ عاری از خودخواهیِ بهشت توسط یک مخلوق کاملاً خودخواهِ قلمروهای زمان و فضا امکان‌پذیر نیست. حتی مهر بیکران خداوند نمی‌تواند نجاتِ بقای جاودان را به هر مخلوق فانی که بقا را انتخاب نمی‌کند تحمیل نماید. بخشش دامنهٔ بزرگی از اعطا دارد، اما در نهایت، احکام عدالتی وجود دارند که حتی عشق توأم با بخشش نمی‌تواند به طور مؤثر آنها را ملغی سازد. باز عیسی از متون مقدس عبرانی نقل قول کرد: ”من ندا داده‌ام و شما از شنیدن آن امتناع ورزیدید؛ من دستم را دراز کردم، اما هیچکس توجه نکرد. شما تمام اندرزهای مرا ناچیز شمرده‌اید، و نکوهش مرا رد کرده‌اید، و به دلیل این رویکرد شورشگرانه اجتناب ناپذیر می‌شود که مرا بخوانید و پاسخی دریافت نکنید. حال که راه زندگی را رد کرده‌اید، ممکن است در اوقات درد و رنج خود با جدیدت مرا بجویید، ولی مرا نخواهید یافت. “

5- آنهایی که بخشش دریافت می‌کنند باید بخشش نشان دهند؛ داوری نکنید تا مورد داوری واقع نشوید. با روحی که دیگران را قضاوت می‌کنید شما نیز مورد قضاوت واقع خواهید شد. بخشش عدالت جهان را به طور کامل ملغی نمی‌سازد. در پایان، حقیقت این امر به ثبوت خواهد رسید: ”هر کس که گوشهایش را به روی فریاد فقیران ببندد، او نیز روزی برای کمک فریاد برخواهد آورد، و هیچکس او را نخواهد شنید. “صداقت در هر دعایی، موجب اطمینان از شنیده شدن آن می‌شود؛ خرد معنوی و سازگاریِ جهانیِ هر درخواستی، تعیین کنندهٔ زمان، نحوه، و درجهٔ پاسخ آن است. یک پدر خردمند به دعاهای نابخردانهٔ فرزندان نادان و بی‌تجربهٔ خود ***عملاً*** پاسخ نمی‌دهد، ولو این که ممکن است فرزندان از انجام چنین درخواستهای نامعقولی بسیار لذت ببرند و رضایت واقعی روان دریافت کنند.

6- هنگامی که شما کاملاً وقف انجام خواست پدر آسمانی شده‌اید، پاسخ تمام درخواستهای شما خواهد آمد، زیرا دعاهای شما در انطباق کامل با خواست پدر خواهد بود، و خواست پدر در سرتاسر جهان پهناور او همواره تجلی می‌یابد. آنچه که فرزند راستین آرزو دارد و پدر بیکران خواهان آن است، تحقق می‌یابد. چنین دعایی نمی‌تواند بی‌پاسخ بماند، و هیچ گونه درخواست دیگر نیز امکان ندارد به طور کامل پاسخ داده شود.

7- فریاد فرد پارسا، عمل مؤمنانهٔ فرزند خداوند است که درِ مخزن نیکی، حقیقت، و بخشش پدر را باز می‌کند و این هدایای خوب برای دستیابی و تملک شخصی فرزند مدتها در انتظار بوده‌اند. دعا رویکرد الهی را نسبت به انسان تغییر نمی‌دهد، اما قطعاً رویکرد انسان را نسبت به پدر تغییرناپذیر تغییر می‌دهد. *انگیزهٔ* دعا آن را به گوش الهی تقدم می‌دهد، نه مرتبت اجتماعی، اقتصادی، یا ظاهریِ مذهبیِ کسی که دعا می‌کند.

8- نمی‌توان دعا را برای احتراز کردن از تأخیرات زمان یا برای پیشی گرفتن از محدودیتهای مکان به کار گرفت. دعا به عنوان تکنیکی برای بزرگ‌نمایی خود یا برای به دست آوردنِ برتری غیرعادلانه نسبت به همنوعان فرد طراحی نشده است. یک روان کاملاً خودخواه به معنی واقعی کلمه نمی‌تواند دعا کند. عیسی گفت: ”بگذارید بالاترین شادمانی شما به خاطر سرشت خداوند باشد، و او قطعاً آرزوهای صادقانهٔ قلبی شما را به شما خواهد داد.“ ”راهتان را به خدا بسپارید؛ به او اعتماد کنید، و او عمل خواهد کرد.“ ”زیرا خدا فریاد نیازمند را می‌شنود، و او دعای تهیدست را مورد توجه قرار خواهد داد. “

9- ”من از نزد پدر آمده‌ام؛ پس اگر در مورد آنچه از پدر می‌خواهید تردید دارید، به نام من تقاضا کنید، و من درخواست شما را مطابق نیازها و خواسته‌های واقعی شما و در انطباق با خواست پدرم ارائه خواهم کرد. “از خطر بزرگ خود محور شدن در دعاهایتان پرهیز کنید. از دعا کردن زیاد برای خود بپرهیزید؛ بیشتر برای پیشرفت معنوی برادران خود دعا کنید. از دعای مادی اجتناب کنید؛ در روح و برای وفور هدایای روحی دعا کنید.

10- هنگامی که برای بیماران و رنجوران دعا می‌کنید، انتظار نداشته باشید که درخواستهای شما جای خدمت مهرآمیز و هوشمندانه برای نیازهای این افراد رنج دیده را بگیرد. برای بهروزی خانواده‌ها، دوستان، و همنوعان خود دعا کنید، اما به ویژه برای آنهایی که به شما لعن و نفرین می‌کنند دعا کنید، و برای آنهایی که شما را اذیت و آزار می‌کنند درخواستهای مهرآمیز انجام دهید. ”اما من نخواهم گفت چه وقت دعا کنید. فقط روحی که در درون شما ساکن است می‌تواند شما را به گفتن آن درخواستهایی که بیانگر رابطهٔ درونی شما با پدر روحها است حرکت دهد. “

11- بسیاری فقط در مواقعی که دچار مشکل می‌شوند به دعا متوسل می‌شوند. چنین عملی بی‌فکرانه و گمراه کننده است. درست است، هنگامی که شما مورد آزار و اذیت واقع می‌شوید کار خوبی می‌کنید که دعا می‌کنید، اما همچنین باید مد نظر داشته باشید که به صورت یک فرزند با پدر خود صحبت کنید، حتی هنگامی که همه چیز در رابطه با روان شما به خوبی پیش می‌رود. بگذارید درخواستهای واقعی شما همیشه مخفیانه باشد. اجازه ندهید انسانها دعاهای شخصی شما را بشنوند. دعاهای شکرگزاری برای گروههای نیایشگر مناسب هستند، اما دعای روان یک امر شخصی است. فقط یک شکل از دعا وجود دارد که برای تمامی فرزندان خداوند مناسب است، و آن این است: ”با این وجود، فقط خواست تو انجام شود. “

12- تمام ایمانداران به این بشارت الهی باید صادقانه برای گسترش پادشاهی آسمان دعا کنند. از میان تمام دعاهای متون مقدس عبرانی، او در رابطه با این درخواست مزمور نویس با تأیید کامل

اظهار نظر نمود: ”خداوندا، قلبی پاک در من به وجود آور، و روحی راستین را در من احیا کن. مرا از گناهان پنهان پاک گردان و خدمتگذار خود را از تخطی‌های جسورانه دور نگه دار.
“عیسی پیرامون رابطهٔ دعا با سخن نسنجیده و ناخشنود کننده به طور مفصل اظهار نظر کرد، و این را نقل قول کرد: ”خداوندا، بر دهانم نگاهبان بگذار؛ بر درِ لبهایم دیدبانی کن. “عیسی گفت: ”زبان انسان عضوی است که انسانهای اندکی می‌توانند رام کنند، اما روحِ درون می‌تواند این عضو سرکش را به یک صدای مهربانانهٔ شکیبایی و یک خادم الهام‌بخش بخشش دگرگون سازد. “

13- عیسی آموزش داد که دعا برای هدایت الهی طی مسیر زندگی زمینی از نظر اهمیت، بعد از درخواست برای آگاهی از خواست پدر قرار دارد. در واقع این معنای دعا برای خرد الهی است. عیسی هرگز آموزش نداد که می‌توان از طریق دعا کردن، دانش انسانی و تخصص ویژه به دست آورد. اما او قطعاً آموزش داد که دعا عاملی در افزایش ظرفیت فرد برای دریافت حضور روح الهی است. هنگامی که عیسی به دستیاران خود یاد داد که در روح و در حقیقت دعا کنند، او توضیح داد که به دعا کردنِ صادقانه و مطابق با آگاهی فرد، دعا کردن با تمام وجود و هوشمندانه، جدی و با عزمی راسخ، اشاره دارد.

14- عیسی به پیروانش هشدار داد که فکر نکنند دعاهای آنها با تکرارهای تزیین شده، عبارات پردازی شیوا، روزه گرفتن، توبه، یا قربانی‌ها مؤثرترند. اما او قطعاً به باورمندانش اندرز داد که دعا را به عنوان ابزاری که از شکرگزاری به پرستش راستین راه می‌برد به کار گیرند. عیسی اظهار تأسف کرد که قدر بسیار اندکی از روح شکرگزاری در دعاها و پرستش پیروانش یافت می‌شود. او در این فرصت با نقل قول از کتاب مقدس گفت: ”سپاسگزاری کردن از خداوند و سرود نیایشی خواندن به نام والامرتبه، اذعان کردن به مهربانی مهرآمیز او در هر بامداد و وفاداری او در هر شب، چیز خوبی است، زیرا خداوند مرا از طریق کارهایش شادمان کرده است. در هر چیز من مطابق خواست خداوند سپاسگزاری خواهم کرد. “

15- و سپس عیسی گفت: ”دربارهٔ نیازهای معمول خود دائماً بیش از حد نگران نباشید. در رابطه با مشکلات وجود زمینی خود بیمناک نباشید، اما در همهٔ این چیزها با دعا و استغاثه، با روحیهٔ شکرگزاریِ صادقانه بگذارید نیازهای شما در پیشگاه پدر آسمانی قرار داده شود. “سپس او از کتاب مقدس نقل قول کرد: ”من نام خدا را با یک سرود خواهم ستود و با شکرگزاری بزرگش خواهم داشت. و این خدا را بیشتر خشنود خواهد ساخت، تا قربانی یک گاو یا گوساله‌ای که شاخ و سُم دارد. “

16- عیسی به پیروان خود آموخت که وقتی آنها دعاهایشان را به پدر انجام دادند، باید برای مدتی در پذیرشِ ساکت باقی بمانند تا به روح سکنی‌گزین فرصت بهتری دهند که با روانِ در حالا شنیدن سخن گوید. روح پدر وقتی به بهترین نحو با انسان سخن می‌گوید که ذهن بشری در یک رویکردِ پرستشِ راستین باشد. ما با کمک روح سکنی‌گزینِ پدر و با روشن شدنِ ذهن انسان از طریق کارکرد حقیقت، خدا را پرستش می‌کنیم. عیسی آموخت که پرستش، فرد را به طور فزاینده

شبیه کسی می‌کند که مورد پرستش واقع می‌شود. پرستش یک تجربهٔ دگرگون کننده است که از طریق آن متناهی به تدریج به بیکران نزدیک می‌شود و سرانجام به حضور او دست می‌یابد.

و عیسی بسیاری حقایق دیگر را دربارهٔ ارتباط انسان با خدا به حواریونش گفت، اما بسیاری از آنها نتوانستند آموزشهای او را به طور کامل درک کنند.

3- توقف در رامه

در رامه، عیسی آن بحث به یاد ماندنی را با فیلسوف کهنسال یونانی داشت که آموزش می‌داد که علم و فلسفه برای تأمین نیازهای تجربهٔ بشری کافی است. عیسی با شکیبایی و دلسوزی به این آموزگار یونانی گوش داد، و اجازه داد حقایق بسیاری از چیزهایی که او گفت بیان شود، اما به این اشاره کرد که او پس از اتمام گفته‌هایش، نتوانست در بحث خود پیرامون وجود بشری توضیح دهد ”از کجا، چرا، و از چه رو“، و اضافه کرد: ”از نقطه‌ای که شما بحث را رها می‌کنید، ما آغاز می‌کنیم. مذهب یک آشکارسازی به روان انسان است که با واقعیتهای معنوی که ذهن به تنهایی هرگز نمی‌تواند کشف کند یا به طور کامل درک کند سر و کار دارد. ممکن است تلاشهای فکری واقعیتهای زندگی را آشکار سازد، اما بشارت پادشاهی *حقایق* وجود را آشکار می‌سازد. تو در رابطه با سایه‌های مادیِ حقیقت بحث کرده‌ای؛ حال گوش می‌دهی تا دربارهٔ واقعیتهای جاودان و معنوی که این سایه‌های گذرای زمان از واقعیتهای مادیِ وجود انسانی را منعکس می‌سازد به تو بگویم؟“ برای بیش از یک ساعت عیسی حقایق نجات دهندهٔ بشارت پادشاهی را به این یونانی آموزش داد. فیلسوف کهنسال نسبت به شیوهٔ برخورد استاد مستعد بود، و از آنجا که به طور خالصانه از صداقت قلبی برخوردار بود، به سرعت به این بشارت نجات ایمان آورد.

حواریون به واسطهٔ شیوهٔ علنی موافقت عیسی با بسیاری از مطالب فرد یونانی قدری گیج بودند، اما عیسی بعداً به طور خصوصی به آنها گفت: ”فرزندانم، در شگفتی نباشید که من نسبت به فلسفهٔ آن یونانی بردبار بودم. اطمینان راستین و اصیلِ درونی حتی در کمترین حد از تجزیه و تحلیل بیرونی نمی‌ترسد، و حقیقت نیز از انتقاد صادقانه رنجیده نمی‌شود. شما هرگز نباید فراموش کنید که عدم تحمل، نقابی است که رویِ در سر پروراندنِ تردیدهای پنهان نسبت به صحتِ اعتقادات فرد سرپوش می‌گذارد. وقتی که انسان به حقیقت آنچه که با تمامی قلبش باور دارد اطمینان کامل دارد، نسبت به رویکرد همسایهٔ خود هیچگاه برآشفته نمی‌شود. شجاعت، اطمینان از صداقت کامل دربارهٔ آن چیزهایی است که شخص اذعان می‌کند به آن باور دارد. انسانهای صادق از بررسی انتقادآمیز اعتقادات راستین و آرمانهای اصیل خود نمی‌ترسند. “

در عصر دوم در رامه، توما از عیسی این سؤال را پرسید: ”استاد، چگونه یک ایماندار جدید به آموزشهای تو واقعاً می‌تواند دربارهٔ حقیقت این بشارت پادشاهی بداند، و به راستی از آن اطمینان داشته باشد؟“

و عیسی به توما گفت: ”اطمینان شما از این که وارد خانوادهٔ پادشاهی پدر شده‌اید، و این که با فرزندان پادشاهی برای ابد بقا خواهید یافت، کاملاً یک امر تجربهٔ شخصی — ایمان به کلام حقیقت — است. اطمینان معنوی معادلِ تجربهٔ شخصی مذهبی شما در واقعیتهای جاودانِ حقیقت الهی است، و غیر از آن برابر با فهم هوشمندانهٔ شما نسبت به واقعیتهای حقیقت، به علاوهٔ ایمان معنوی شما و منهای تردیدهای صادقانهٔ شما است.

”طبعاً فرزند از عطیهٔ حیات پدر برخوردار است. از آنجا که شما از عطیهٔ روح زندهٔ پدر برخوردار شده‌اید، پس فرزندان خدا هستید. شما در زندگی خود در کرهٔ مادیِ جسمانی بقا می‌یابید زیرا با روح زندهٔ پدر، هدیهٔ زندگی جاودان، تعیین هویت شده‌اید. در واقع، پیش از آن که من از نزد پدر بیایم، بسیاری این زندگی را داشتند، و بسیاری بیشتر این روح را دریافت کرده‌اند زیرا به کلام من ایمان آوردند؛ اما من اعلام می‌کنم که وقتی نزد پدر بازگردم، او روحش را به قلب تمام انسانها خواهد فرستاد.

”در حالی که شما نمی‌توانید روح الهی را که در ذهن شما کار می‌کند مشاهده کنید، یک روش عملی برای کشف درجه‌ای که شما کنترل نیروی روان خود را به آموزش و هدایت این روح سکنی‌گزینِ پدر آسمانی تسلیم کرده‌اید وجود دارد، و آن درجهٔ مهرورزی شما به همنوعان شماست. این روح پدر، مهر پدر را دارا می‌باشد، و همینطور که بر انسان استیلا می‌یابد، به طور بی‌وقفه در جهت پرستش الهی و توجه مهرآمیز برای همنوعان فرد هدایت می‌کند. در ابتدا شما باور می‌کنید که فرزندان خداوند هستید، زیرا آموزشهای من شما را از هدایتهای درونی حضور ساکن پدر ما آگاه‌تر کرده است؛ اما به زودی روح حقیقت بر روی تمام انسانها ریخته خواهد شد، و او در میان انسانها زندگی خواهد کرد و به همهٔ آنها آموزش خواهد داد، حتی بدان گونه که اکنون من در میان شما زندگی می‌کنم و سخنان حقیقت را به شما می‌گویم. و این روح حقیقت که برای عطایای معنوی روان شما سخن می‌گوید به شما کمک خواهد کرد بدانید فرزندان خدا هستید. این به طور بی‌وقفه به حضور سکنی‌گزینِ پدر، روح شما، شهادت خواهد داد، سپس پس از سکنی گزیدن در همهٔ انسانها همانطور که اکنون در برخی ساکن است، به شما می‌گوید که شما در واقع فرزندان خدا هستید.

”هر فرزند زمینی که هدایت این روح را دنبال کند سرانجام خواست خدا را خواهد دانست، و او که به خواست پدر من تسلیم شود تا ابد ماندگار خواهد بود. مسیر حیات زمینی تا وضعیت جاودان برای شما آشکار نگشته است، اما راهی وجود دارد، همیشه وجود داشته است، و من آمده‌ام تا آن راه را نو و زنده سازم. آن کس که به پادشاهی وارد می‌شود از پیش حیات جاودان دارد — او هرگز هلاک نخواهد شد. اما وقتی که نزد پدر بازگردم بخش عمدهٔ این را بهتر خواهید فهمید، و قادر خواهید بود تجارب کنونی خود را مورد بازنگری قرار دهید. “

و همهٔ آنهایی که این کلمات پربرکت را شنیدند به اندازهٔ زیاد شادمان شدند. آموزشهای یهودی در رابطه با بقای صالحان سر در گم و مبهم بود، و شنیدن این کلمات بسیار قطعی و مثبتِ دلگرم کننده دربارهٔ بقای جاودانِ همهٔ ایمانداران راستین برای پیروان عیسی طرب‌انگیز و الهام بخش بود.

حواریون ضمن این که روال دیدار خانه به خانه را دنبال می‌کردند به موعظه و تعمید ایمانداران ادامه دادند. آنها انسانهای محزون را تسکین می‌دادند و به بیماران و رنج دیدگان خدمت می‌کردند. سازمان حواریون بسط یافت، بدین گونه که هر یک از حواریون عیسی اکنون یکی از حواریون یحیی را به عنوان یک دستیار داشت؛ ابنیر دستیار آندریاس بود؛ و تا وقتی که آنها برای عید فصح بعدی به اورشلیم رفتند این طرح پابرجا بود.

رهنمود ویژه‌ای که در طول اقامت آنها در زبولون توسط عیسی داده شده بود عمدتاً به بحث‌های بیشترِ تعهدات متقابل پادشاهی مربوط بود و شامل آموزشهایی بود که برای روشن ساختن تفاوتهای میان تجربهٔ شخصی مذهبی و دوستی‌های تعهدات اجتماعی مذهبی طراحی شده بود. این یکی از اوقات اندکی بود که استاد تا آن هنگام جنبه‌های اجتماعی مذهب را مورد بحث قرار داد. عیسی در طول سرتاسر زندگی زمینی خود رهنمودهای بسیار اندکی در رابطه با اجتماعی ساختن مذهب به پیروانش داد.

مردم در زبولون یک نژاد مختلط بودند. آنها به سختی یهودی یا غیریهودی بودند، و به رغم این که راجع به شفای بیماران در کفرناحوم شنیده بودند، تعداد بسیار اندکی از آنها واقعاً به عیسی باور داشتند.

4- بشارت در پرون

در پِرون، مانند بسیاری از شهرهای حتی کوچکترِ جلیل و یهودیه، یک کنیسه وجود داشت، و عیسی در طول ایام آغازین خدمت روحانی خود عادت داشت که در روز سبت در این کنیسه‌ها سخنرانی کند. او گاهی اوقات در سرویس بامداد سخنرانی می‌کرد، و پطرس یا یکی از حواریون دیگر در هنگام بعد از ظهر موعظه می‌کرد. عیسی و حواریون نیز اغلب در گردهماییهای عصر روزهای هفته در کنیسه آموزش می‌دادند و موعظه می‌کردند. اگر چه رهبران مذهبی در اورشلیم به طور فزاینده نسبت به عیسی خصمانه شدند، هیچ کنترل مستقیمی بر کنیسه‌های خارج از آن شهر اعمال نمی‌کردند. بعدها در خدمت عمومی روحانی عیسی بود که آنها توانستند چنان احساسات گسترده‌ای بر ضد او ایجاد کنند که موجب بستن تقریباً تمام کنیسه‌ها بر روی آموزشهای او شدند. در این هنگام تمام کنیسه‌های جلیل و یهودیه به روی او گشوده بودند.

پِرون در آن روزها مکان معادن گستردهٔ معدنی بود، و از آنجا که عیسی هرگز در زندگی یک معدنچی سهیم نشده بود، در طول اقامت در پِرون بیشتر وقت خود را در معادن سپری کرد. در حالی که حواریون از منازل دیدار می‌کردند و در مکانهای عمومی موعظه می‌کردند، عیسی با این کارگران زیرزمینی در معادن کار می‌کرد. شهرت عیسی به عنوان یک شفا دهنده حتی تا این دهکدهٔ دوردست پخش شده بود، و بسیاری از بیماران و رنجوران جویای کمک توسط دستان او بودند، و بسیاری به واسطهٔ خدمت شفا دهندهٔ او به اندازهٔ زیاد سود بردند. اما در هیچیک از این موارد به جز در مورد یک جزامی، استاد یک معجزهٔ به اصطلاح شفا دهنده را انجام نداد.

اواخر بعد از ظهر سومین روز در پِرون، همینطور که عیسی از معادن بازمی‌گشت، در مسیر رفتن به مکان اقامتش بر حسب اتفاق از میان یک خیابان فرعی باریک عبور کرد. همینطور که او به آلونک کثیف یک مرد جزامی مشخص نزدیک می‌شد، مرد رنجور که در رابطه با شهرت او به عنوان یک شفا دهنده شنیده بود، هنگام عبور او از برابر درب خود جرأت یافت که به او نزدیک شود. او در حالی که در برابر عیسی زانو زده بود، گفت: ”سرورم، اگر فقط بخواهی، می‌توانی مرا پاک گردانی. من پیام آموزگاران تو را شنیده‌ام، و اگر بتوانم پاک شوم، به پادشاهی وارد می‌شوم. “و جزامی به این علت بدین گونه سخن گفت که در میان یهودیان حتی حضور یافتنِ جزامیان در کنیسه یا جدا از آن، شرکت آنها در پرستش عمومی ممنوع بود. این مرد به راستی باور داشت که نمی‌تواند به داخل پادشاهی آینده پذیرفته شود مگر این که بتواند درمانی برای جزام خود پیدا کند. و هنگامی که عیسی او را در رنج خود دید و سخنان آکنده از ایمان مستحکم او را شنید، قلب انسانی او متأثر گردید، و ذهن الهی او با ترحم برانگیخته شد. همینطور که عیسی به او می‌نگریست، آن مرد روی صورتش بر زمین افتاد و پرستش کرد. سپس استاد دستش را دراز کرد و با لمس او گفت: ”چنین می‌خواهم — پاک شو. “و او فوراً شفا یافت؛ جزام دیگر او را رنجور نساخت.

هنگامی که عیسی مرد را از روی پاهایش بلند کرد، این را از او خواست: ”به هیچکس دربارهٔ شفای خود چیزی نگو، بلکه در عوض به آرامی به دنبال کار خود برو، خود را به کاهن نشان بده و آن قربانیهایی را که به گواه پاک شدن تو توسط موسی فرمان داده شده تقدیم کن. “اما این مرد آنطور که عیسی به او رهنمود داده بود عمل نکرد. در عوض، او شروع به انتشار این خبر در سرتاسر شهر کرد که عیسی جزام او را درمان کرده است، و از آنجا که او برای تمامی دهکده شناخته شده بود، مردم توانستند به طور آشکار ببینند که او از بیماری خود پاک شده است. او آنطور که عیسی به او اندرز داده بود نزد کاهنان نرفت. در نتیجهٔ پخش این خبر توسط او که عیسی او را شفا داده بود، استاد چنان با انبوه بیماران احاطه شد که ناچار شد صبح روز بعد برخیزد و دهکده را ترک کند. اگر چه عیسی دگر بار به آن شهرک وارد نشد، دو روز در حومهٔ نزدیک به معادن ماند، و در رابطه با بشارت پادشاهی به رهنمود دادنِ بیشتر به معدنچیان ایماندار ادامه داد.

این پاکسازی جزامی نخستین به اصطلاح معجزه‌ای بود که عیسی به طور عمدی و آگاهانه تا این زمان انجام داده بود. و این یک مورد جزام واقعی بود.

آنها از پِرون به گیسکالا رفتند، و دو روز را صرف اعلام بشارت کردند، و سپس عازم خورَزین شدند، و در آنجا تقریباً یک هفته را صرف موعظه پیرامون بشارت کردند؛ اما آنها نتوانستند در خورَزین ایمانداران زیادی را برای پادشاهی جلب کنند. در هیچ مکانی که عیسی آموزش داده بود با چنین رد کلی پیامش مواجه نشده بود. اقامت در خورَزین برای بیشتر حواریون بسیار ناامید کننده بود، و آندریاس و ابنیر در حفظ روحیهٔ همکاران خود دشواری زیادی داشتند. و از این رو، آنها پس از عبور آرام از میان کفرناحوم به دهکدهٔ مادون رفتند، و در آنجا قدری وضعیت بهتری داشتند. در ذهن اکثر حواریون این ایده غالب بود که ناتوانی آنها در کسب موفقیت در این

شهرهایی که به تازگی از آنها بازدید کردند به سبب این اصرار عیسی بود که آنها در آموزشها و موعظه‌های خود از اشاره کردن به او به عنوان یک شفا دهنده خودداری کنند. چقدر آنها آرزو می‌کردند که او یک جزامی دیگر را پاک سازد یا به شیوه‌ای دیگر قدرتش را به گونه‌ای نشان دهد که توجه مردم را جلب نماید! اما اصرار جدی آنها بر استاد بی‌تأثیر بود.

5- بازگشت به قانا

هنگامی که عیسی اعلام کرد، ”فردا به قانا می‌رویم“، گروه حواریون بسیار شادمان شدند. آنها می‌دانستند که یک شنود دلسوزانه در قانا خواهند داشت، زیرا عیسی به خوبی در آنجا شناخته شده بود. آنها در کارشان برای آوردن مردم به داخل پادشاهی موفق بودند، تا این که در روز سوم، یک شهروند برجستهٔ کفرناحوم، تیتوس، که یک ایماندار نیم بند بود، و پسرش به شدت بیمار بود، به قانا وارد شد. او شنید که عیسی در قانا است؛ از این رو برای دیدار او شتابان به آنجا رفت. ایمانداران در کفرناحوم فکر می‌کردند که عیسی می‌تواند هر گونه بیماری را شفا دهد.

وقتی که این مرد نامور عیسی را در قانا پیدا کرد، از او عاجزانه استدعا کرد که با عجله به کفرناحوم برود و پسر رنجورش را شفا دهد. در حالی که حواریون نفس نفس زنان منتظر ایستادند، عیسی با نگاه کردن به پدرِ پسرِ بیمار گفت: ”تا کی شما را تحمل کنم؟ قدرت خدا در میان شماست، اما شما از ایمان آوردن امتناع می‌کنید، مگر این که علائمی را ببینید و شگفتیهایی را مشاهده کنید. “اما مرد نامور به عیسی التماس کرد و گفت: ”سرورم، من قطعاً ایمان دارم، اما پیش از آن که فرزندم هلاک شود بیا، زیرا وقتی که او را ترک کردم حتی در آن موقع در نقطهٔ مرگ بود. “و پس از این که عیسی سرش را لحظه‌ای در مراقبهٔ ساکت خم کرد، ناگهان سخن گفت: ”به خانه‌ات برگرد؛ پسرت زنده خواهد ماند. “تیتوس سخن عیسی را باور کرد و شتابان به کفرناحوم بازگشت. و همینطور که او در حال بازگشت بود، خادمانش برای استقبال از او بیرون آمدند، و گفتند: ”شادی کن، زیرا حال پسرت بهبود یافته — او زنده می‌ماند.“ سپس تیتوس از آنها پرسید در چه ساعت پسر شروع به بهبود یافتن نمود، و هنگامی که خادمان پاسخ دادند ”دیروز در حدود ساعت هفتم تب او قطع شد،“ پدر به یاد آورد که در حدود آن ساعت بود که عیسی گفته بود: ”پسر تو زنده خواهد ماند. “و تیتوس از آن پس با تمام قلبش ایمان آورد، و تمام خانواده‌اش نیز ایمان آوردند. این پسر یک خادم قدرتمند پادشاهی شد و بعدها به همراه آنهایی که در روم رنج بردند جانش را داد. اگر چه تمام خانوادهٔ تیتوس، دوستانشان، و حتی حواریون این رخداد را به عنوان یک معجزه تلقی می‌کردند، اما چنین نبود. حداقل این یک معجزهٔ شفای بیماری فیزیکی نبود. این صرفاً یک مورد از پیش آگاهی در رابطه با سیر قانون طبیعی بود، و درست این گونه آگاهی بود که عیسی پس از تعمیدش مکرراً به آن دسترسی داشت.

باز عیسی مجبور شد که به دلیل توجه بیش از حد به شرکت در کار خدماتی او در این دهکده، که به دلیل دومین رخداد از این گونه به آن گرایش ایجاد شده بود شتابان از قانا خارج شود. مردم شهر آب و شراب را به یاد داشتند، و اکنون که او ظاهراً پسر آن مرد نامدار را در چنان فاصلهٔ زیادی شفا داده بود، نزد او آمدند، و نه فقط بیماران و رنجوران را آوردند بلکه همچنین

پیام‌آورانی فرستادند و تقاضا کردند که او مبتلایان را از یک فاصله شفا دهد. و هنگامی که عیسی دید تمام حومهٔ شهر برانگیخته شده است، گفت: ”بگذارید به نائین برویم. “

6- نائین و پسر بیوه‌زن

این مردم به علائم اعتقاد داشتند؛ آنها یک نسل جویای شگفتی بود. تا این هنگام مردم مرکز و جنوب جلیل در رابطه با عیسی و کار خدماتی شخصی او دارای ذهنیت معجزه‌جو شده بودند. تعداد کثیر، صدها تن از اشخاص صادق که از اختلالات صرفاً عصبی رنج می‌بردند و دچار شوریدگیهای احساسی بودند به حضور عیسی می‌آمدند و سپس نزد دوستانشان به خانه بازمی‌گشتند و اعلام می‌کردند که عیسی آنها را شفا داده است. و این مردم نادان و ساده ذهن چنین مواردی از شفای ذهنی را شفای فیزیکی، و درمانهای معجزه‌آسا تلقی می‌کردند.

هنگامی که عیسی درصدد بر آمد که قانا را ترک کند و به نائین برود، تعداد کثیری از ایمانداران و بسیاری از مردم کنجکاو به دنبال او راه افتادند. آنها مایل به دیدن معجزات و شگفتیها بودند، و بنا نبود آنها ناامید شوند. همینطور که عیسی و حواریونش به دروازهٔ شهر نزدیک شدند، با یک گروه مشایعت کننده رو به رو شدند که در راه رفتن به قبرستان مجاور بود و تنها پسر یک مادر بیوهٔ نائین را حمل می‌کرد. این زن بسیار مورد احترام بود، و نیمی از دهکده حمل کنندگان تابوت این ظاهراً پسر مرده را دنبال می‌کردند. هنگامی که گروه تشییع جنازه به عیسی و پیروانش رسید، آن بیوه‌زن و دوستانش استاد را شناختند و به او التماس کردند که پسر را به حیات بازگرداند. برای آنان انتظار معجزه به قدری بالا بود که تصور می‌کردند عیسی می‌تواند هر بیماری بشری را درمان کند، و چرا چنین شفا دهنده‌ای نتواند حتی مردگان را زنده کند؟ در حالی که عیسی بدین گونه تحت فشار قرار گرفته بود، به جلو گام برداشت و پس از برداشتنِ درِ تابوت پسر را معاینه کرد. او که متوجه شد مرد جوان واقعاً نمرده است، به فاجعه‌ای پی برد که حضور او می‌توانست از وقوع آن پیشگیری کند؛ لذا به مادر رو کرد و گفت: ”گریه نکن. پسر تو نمرده است؛ او خوابیده است. او به تو باز خواهد گشت. “و سپس دست مرد جوان را گرفت و گفت: ”بیدار شو و برخیز. “و مرد جوان که به ظاهر مرده بود فوراً راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد، و عیسی آنها را به خانه‌های خود بازگرداند.

عیسی تلاش کرد که جمعیت را آرام کند و بیهوده سعی کرد توضیح دهد که آن پسر واقعاً نمرده بود، و این که او را از گور باز نگردانده است، اما بی‌فایده بود. جمعیتی که او را دنبال می‌کردند، و تمام دهکدهٔ نائین تا بالاترین حد شوریدگی احساسی برانگیخته شده بود. بر بسیاری ترس، و بر دیگران سراسیمگی مستولی گشت، در حالی که عده‌ای دیگر به زمین افتادند و برای گناهانشان دعا و زاری کردند. و تا مدتی طولانی بعد از فرا رسیدن شب بود که سرانجام جمعیت پرهیاهو پراکنده شدند. و البته، به رغم این گفتهٔ عیسی که پسر نمرده است، همه اصرار داشتند که معجزه‌ای انجام شده، و حتی مرده از مرگ برخاسته. اگر چه عیسی به آنها گفته بود که پسر صرفاً در یک خواب عمیق بود، آنها توضیح دادند که این شیوهٔ سخن گفتن اوست و توجه همه را

به این واقعیت جلب کردند که او همیشه با فروتنی زیاد تلاش می‌کرد که معجزاتش را پنهان سازد.

بدین ترتیب این خبر در سرتاسر جلیل و داخل یهودیه پخش شد که عیسی پسر بیوه‌زن را از عالم مردگان بازگردانده است، و بسیاری که این گزارش را شنیدند آن را باور کردند. عیسی هرگز نتوانست حتی به تمام حواریونش به طور کامل تفهیم کند که وقتی او به پسر بیوه‌زن گفت بیدار شو و برخیز، او واقعاً نمرده بود. اما او آنقدر آنها را تحت تأثیر قرار داد که این رخداد را در تمام نوشته‌های بعدی به غیر از نوشتهٔ لوقا درج نکردند. لوقا به گونه‌ای آن را ثبت کرد که گویا به عیسی مربوط بوده است. و باز عیسی چنان به عنوان یک درمانگر تحت احاطه قرار گرفت که در سحرگاه روز بعد به عِین‌دور عزیمت نمود.

7- در عِین‌دور

عیسی در عِین‌دور برای چند روز از جمعیت پرهیاهو که به دنبال شفای جسمی بودند گریخت. استاد در طول اقامت موقت آنها در این مکان داستان شاه شائول و جادوگر عِین‌دور را برای آموزش حواریون بازگو کرد. عیسی به طور آشکار به حواریونش گفت که بینابینیهای منحرف و شورشگر که اغلب به شکل ارواح فرضیِ مردگان نقش بازی کرده بودند به زودی تحت کنترل در خواهند آمد، طوری که دیگر نتوانند این کارهای عجیب را انجام دهند. او به پیروان خود گفت که، بعد از بازگشت خود نزد پدر، و بعد از این که آنها روح خود را به روی تمام انسانها ریختند، دیگر این موجودات نیمه‌روحی — به اصطلاح ارواح ناپاک — نخواهند توانست در میان انسانها، افراد ضعیف و دارای ذهن اهریمنی را تسخیر کنند.

عیسی به حواریونش بیشتر توضیح داد که ارواح موجودات بشریِ مرده برای برقراری ارتباط با همنوعان زندهٔ خود به دنیای مبدأ خویش باز نمی‌گردند. فقط بعد از گذشت یک عصر قضاوت الهی برای روح پیشروندهٔ انسان فانی ممکن خواهد بود که به زمین بازگردد و آن هم فقط در موارد استثنایی و به عنوان بخشی از دولت روحیِ سیاره.

هنگامی که آنها دو روز استراحت کردند، عیسی به حواریونش گفت: "در حالی که حومهٔ شهر آرام می‌گیرد بگذارید فردا به کفرناحوم بازگردیم تا در آنجا بمانیم و آموزش دهیم. تا این هنگام، آنها در خانه از این گونه شور و هیجان تا حدی بهبود خواهند یافت. "

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 147

دیدار ضمنی از اورشلیم

عیسی و حواریون چهارشنبه، 17 مارس به کفرناحوم رسیدند، و پیش از عزیمت به اورشلیم، دو هفته را در مقر مرکزی بیت صیدا گذراندند. حواریون در این دو هفته در کنار دریا به مردم آموزش می‌دادند، در حالی که عیسی وقتِ زیادی را برای انجام کار پدرش به تنهایی در تپه‌ها می‌گذراند. در طول این دوره، عیسی با همراهی یعقوب و یوحنا زبدی دو سفر مخفیانه به طبریه انجام داد، و آنها در آنجا با ایمانداران دیدار کردند و در رابطه با بشارت پادشاهی به آنان آموزش دادند.

بسیاری از افراد خانوادهٔ هیرودیس به عیسی ایمان داشتند و در این جلسات شرکت می‌کردند. نفوذ این ایمانداران در میان خانوادهٔ رسمی هیرودیس بود که به کاهش خصومت آن حاکم نسبت به عیسی کمک کرده بود. این ایمانداران در طبریه به طور کامل به هیرودیس توضیح داده بودند که آن "پادشاهی" که عیسی اعلام نمود ماهیتی معنوی دارد و یک اقدام سیاسی نیست. هیرودیس در واقع به این اعضای خانوادهٔ خودش باور داشت و از این رو به خود اجازه نداد که با انتشار گزارشات مربوط به آموزشها و شفاگریهای عیسی در بیرون بیش از حد مضطرب شود. او با کار عیسی به عنوان یک شفا دهنده یا آموزگار مذهبی هیچ مخالفتی نداشت. به رغم برخورد مطلوب بسیاری از مشاوران هیرودیس و حتی خود هیرودیس، گروهی از زیردستان او وجود داشتند که چنان تحت نفوذ رهبران مذهبی در اورشلیم قرار داشتند که دشمنان جدی و تهدید کنندهٔ عیسی و حواریون باقی ماندند، و بعدها برای مختل کردن فعالیتهای عمومی آنان کارهای زیادی انجام دادند. بیشترین خطر برای عیسی از جانب رهبران مذهبی اورشلیم بود و نه از سوی هیرودیس. و دقیقاً به همین دلیل بود که عیسی و حواریون به جای اورشلیم یا یهودیه، وقت بسیار زیادی را در جلیل صرف کردند و بیشتر موعظهٔ عمومی خود را در آنجا انجام دادند.

1- خادم افسر رومی

روز قبل از این که آنها آماده شوند برای عید فصح به اورشلیم بروند، مانگوس، یک افسر رومی، یا سرفرماندهٔ نگهبانان رومی که در کفرناحوم مستقر شده بود، نزد حکمرانان کنیسه آمد و گفت:

”خدمتکار وفادار من بیمار است و در نقطهٔ مرگ قرار دارد. از این رو، آیا به نمایندگی از من نزد عیسی می‌روید تا از او بخواهید خدمتکار من را شفا دهد؟“ افسر رومی به این دلیل این کار را کرد که تصور می‌کرد رهبران یهودی روی عیسی نفوذ بیشتری دارند. از این رو بزرگان کنیسه به دیدن عیسی رفتند و سخنگوی آنان گفت: ”آموزگار، ما به طور جدی از شما تقاضا می‌کنیم به کفرناحوم بروی و خدمتکار محبوب افسر رومی را که شایستهٔ توجه شماست نجات دهی، زیرا او ملت ما را دوست دارد و حتی همین کنیسه‌ای را که شما بارها در آن سخن گفته‌ای برای ما ساخته است.“

و هنگامی که عیسی حرفهای آنها را شنید، گفت: ”من با شما خواهم رفت.“و همینطور که او با آنان به خانهٔ افسر رومی می‌رفت، و پیش از آن که آنها به حیات خانهٔ او وارد شوند، سرباز رومی دوستانش را بیرون فرستاد تا به عیسی خوشامد بگویند، و به آنان رهنمود داد که بگویند: ”سرورم، برای وارد شدن به منزل من به خودتان زحمت ندهید، زیرا من لایق این نیستم که شما زیر سقف من آیید. و من خود را نیز شایسته نمی‌دانستم که نزد شما بیایم؛ از این رو بزرگان مردم خودت را فرستادم. اما من می‌دانم که تو در جایی که ایستادی می‌توانی کلمه را بگویی و خدمتکار من شفا خواهد یافت. زیرا من خودم تحت فرمان دیگران هستم، و من سربازانی زیر دست خود دارم، و من به این یکی می‌گویم برو، و او می‌رود؛ به دیگری می‌گویم بیا، و او می‌آید، و به خدمتکارانم می‌گویم این کار را انجام بده یا آن کار را انجام بده، و آنها آن را انجام می‌دهند.“

و هنگامی که عیسی این سخنان را شنید، به حواریونش و کسانی که با آنان بودند رو کرد و گفت: ”من از اعتقادات غیریهودیان در شگفتی هستم. هر آینه، به درستی به شما می‌گویم، من تاکنون چنین ایمان بزرگی نیافته‌ام، نه، نه در اسرائیل.“عیسی در حالی که از خانه برمی‌گشت گفت: ”بگذارید از اینجا برویم.“و دوستان افسر رومی به داخل خانه رفتند و آنچه را که عیسی گفته بود به مانگوس گفتند. و از آن ساعت خدمتکار شروع به بهبودی نمود و سرانجام به سلامتی و وضعیت رضایت‌بخش عادی خود بازگشت.

اما ما هرگز ندانستیم در این رویداد درست چه اتفاقی افتاد. این صرفاً ثبت این رخداد است، و در رابطه با این که آیا موجودات نامرئی خدمتکار افسر رومی را شفا دادند یا نه، این برای کسانی که عیسی را همراهی می‌کردند آشکار نشد. ما فقط از واقعیتِ بهبودی کامل خدمتکار اطلاع داریم.

2- سفر به اورشلیم

اوایل صبح روز سه‌شنبه، 30 مارس، عیسی و گروه حواریون سفر خود به اورشلیم برای عید فصح را آغاز کردند. آنها از مسیر درهٔ رود اردن رفتند. آنها در بعد از ظهر جمعه، 2 آوریل به آنجا رسیدند و طبق معمول، مقر مرکزی خود را در بتانی برقرار کردند. آنها حین عبور از اریحا توقف کردند تا استراحت کنند، ضمن این که یهودا قسمتی از وجوه مشترک آنها را در بانک یک دوست خانوادگیش واریز کرد. این نخستین باری بود که یهودا یک پول اضافه حمل

کرده بود، و این سپرده دست نخورده باقی ماند، تا این که آنها در آن سفر آخر و پر رویداد به اورشلیم، درست پیش از محاکمه و مرگ عیسی مجدّداً از اریحا عبور کردند.

گروه یک سفر بی‌رویداد به اورشلیم داشت، اما آنها به سختی در بتانی استقرار یافته بودند که از دور و نزدیک، کسانی که به دنبال شفا برای بدن خود، تسکین برای ذهن آشفته، و نجات برای روان خود بودند شروع به تجمع کردند، به حدی زیاد که عیسی وقت اندکی برای استراحت داشت. از این رو آنها چادرهایی در جتسیمانی برپا کردند، و استاد از بتانی به جتسیمانی رفت و برگشت می‌کرد تا از انبوه مردمی که دائماً دور او ازدحام می‌کردند پرهیز کند. گروه حواریون تقریباً سه هفته را در اورشلیم گذراند، اما عیسی به آنها امر کرد که هیچ موعظهٔ عمومی انجام ندهند، بلکه فقط آموزش خصوصی و کار شخصی.

آنها در بتانی به طور بی‌سر و صدا عید فصح را جشن گرفتند. و این نخستین بار بود که عیسی و همهٔ دوازده تن در جشن عید فصح بدون خون شرکت کردند. حواریون یحیی غذای عید فصح را با عیسی و حواریونش نخوردند؛ آنها این جشن را با اَبنیر و بسیاری از ایمانداران آغازین به موعظهٔ یحیی برگزار کردند. این دومین عید فصح بود که عیسی با حواریونش در اورشلیم برگزار کرد.

هنگامی که عیسی و آن دوازده تن عازم کفرناحوم شدند، حواریون یحیی با آنان بازنگشتند. آنها تحت هدایت اَبنیر در اورشلیم و ناحیهٔ اطراف آن ماندند، و به طور بی‌سر و صدا برای گسترش پادشاهی تلاش کردند، در حالی که عیسی و دوازده تن به کار در جلیل بازگشتند. دیگر هیچگاه همهٔ آن بیست و چهار تن، تا مدتی کوتاه پیش از مأموریت یافتن و اعزام هفتاد بشارت دهنده، با هم نبودند. اما این دو گروه همکاری داشتند، و به رغم اختلاف نظر آنها، بهترین احساسات غالب بود.

3- در حوض بِیت‌حِسْدا

در بعد از ظهر دومین سبت در اورشلیم، همینطور که استاد و حواریون در آستانهٔ شرکت کردن در سرویسهای معبد بودند، یوحنا به عیسی گفت: ”با من بیا، می‌خواهم چیزی را به تو نشان بدهم.“یوحنا از طریق یکی از دروازه‌های اورشلیم عیسی را به حوضی از آب به نام بِیت‌حِسْدا هدایت کرد. در اطراف این حوض، ساختاری از پنج ایوان قرار داشت که زیر آنها گروه بزرگی از مبتلایان در جستجوی شفا پرسه می‌زدند. این یک چشمهٔ آب گرم بود که آب قرمز رنگ آن به دلیل انباشت گاز در غارهای سنگی زیر حوض در فواصل نامرتب حباب می‌زد. بسیاری باور داشتند که این ناآرامیِ متناوب آبهای گرم به دلیل تأثیرات فوق طبیعی است، و این یک اعتقاد عمومی بود که اولین شخصی که بعد از چنین ناآرامی به آب وارد شود از هر گونه بیماری که داشت شفا می‌یابد.

حواریون تحت محدودیتهایی که توسط عیسی اعمال شده بود تا اندازه‌ای بی‌قرار بودند، و به خصوص یوحنا، جوانترین فرد از میان دوازده تن، تحت این محدودیت ناآرام بود. او با این تصور عیسی را به حوض آورده بود که دیدن مبتلایانِ گرد آمده چنان ترحم استاد را برخواهد انگیخت که او مجبور خواهد شد یک معجزهٔ شفاگرانه انجام دهد، و بدین ترتیب تمام مردم اورشلیم حیرت زده خواهند شد و فوراً متقاعد خواهند شد که به بشارت پادشاهی ایمان آورند. یوحنا به عیسی گفت: ”استاد، به همهٔ این افراد رنجور نگاه کن؛ آیا هیچ کاری نمی‌توانیم برای آنان انجام دهیم؟“ و عیسی پاسخ داد: ”یوحنا، چرا مرا وسوسه می‌کنی که از راهی که انتخاب کرده‌ام منحرف شوم؟ چرا همچنان مایلی که کار شگفتی‌ها و شفای بیماران را جایگزین اعلام بشارت حقیقت جاودان کنم؟ پسرم، ممکن است آنچه را که آرزو داری انجام ندهم، اما این بیماران و رنجوران را دور هم جمع کن تا بتوانم سخنان سرورانگیز و آرامش جاودان را به آنان بگویم.“

عیسی در گفتگو با آنهایی که گرد آمده بودند گفت: ”بسیاری از شما به دلیل زندگی خطاکارانهٔ خود که طی سالهای زیاد داشته‌اید به صورت بیمار و رنجور اینجا هستید. برخی به دلیل حوادث زمان و دیگران در نتیجهٔ اشتباهات پیشینیان خود رنج می‌برند، در حالی که برخی از شما تحت محدودیتهای شرایط ناکامل وجود موقت خود تقلا می‌کنید. اما پدر من کار می‌کند، و من نیز کار خواهم کرد تا وضعیت زمینی شما را بهبود بخشم، اما بیشتر به طور مشخص برای این که وضعیت جاودان شما را تضمین کنم. هیچیک از ما نمی‌توانیم برای تغییر دشواریهای زندگی کار زیادی انجام دهیم، مگر این که دریابیم که پدر آسمانی چنین خواسته‌ای دارد. در نهایت، ما همگی ملزم هستیم که خواست جاودان را انجام دهیم. اگر همهٔ شما بتوانید از رنجهای جسمانی خود شفا یابید، به راستی حیرت‌زده می‌شوید، اما این حتی بسیار بهتر خواهد بود که از همهٔ بیماریهای روحی پاک شوید و خود را از همهٔ سستیهای اخلاقی شفا یافته بینید. همهٔ شما فرزندان خدا هستید؛ شما فرزندان پدر آسمانی هستید. ممکن است اینطور به نظر رسد که قید و بندهای زمان شما را رنجور می‌سازند، اما خدای ابدیت شما را دوست دارد. و هنگامی که زمان داوری فرا رسد، نترسید، همگی شما، نه فقط به عدالت، بلکه به بخشش فراوان دست خواهید یافت. هر آینه به درستی به شما می‌گویم: آن کس که بشارت پادشاهی را می‌شنود و به این آموزش فرزندی خدا باور دارد، حیات جاودان دارد؛ چنین ایماندارانی از پیش، از داوری و مرگ به نور و حیات عبور کرده‌اند. و ساعتی فرا می‌رسد که حتی کسانی که در گور هستند صدای رستاخیز را خواهند شنید.“

و بسیاری از کسانی که این سخنان را شنیدند، به بشارت پادشاهی ایمان آوردند. برخی از رنجوران چنان الهام یافتند و از نظر روحی از نو جان گرفتند که اعلام کردند از بیماریهای جسمانی خود نیز درمان شده‌اند.

مردی که چندین سال محزون بود و با نقاط ضعف ذهن آشفتهٔ خود به طور اندوه‌آور رنجور شده بود از سخنان عیسی شادمان شد. او رختخواب خود را برداشت و به منزل خود رفت، گر چه روز سبت بود. این مرد رنجور تمام این سالها منتظر بود که *کسی* به او کمک کند؛ او چنان قربانی احساس درماندگی خود بود که هرگز یک بار هم ایدهٔ کمک کردن به خودش را در ذهن

نپرورانده بود، و معلوم شد این همان کاری است که او برای انجام بهبودی باید انجام می‌داد، یعنی رختخواب خود را بردارد و راه برود.

سپس عیسی به یوحنا گفت: ”بگذارید پیش از آن که کاهنان ارشد و کاتبان نزد ما آیند و به خاطر این که ما سخنان زندگی را به این رنجوران گفتیم ابراز ناخشنودی کنند از اینجا برویم.“و آنها برای پیوستن به یارانشان به معبد بازگشتند، و همهٔ آنها برای گذراندن شب در بتانی فوراً عزیمت کردند. اما یوحنا در رابطه با این دیدارِ خودش و عیسی از حوض بِیتحِسْدا در این بعد از ظهر سبت هرگز به سایر حواریون چیزی نگفت.

4- قانون زندگی

عصر همین روز سبت، در بتانی، در حالی که عیسی و آن دوازده تن، و یک گروه از ایمانداران در باغ ایلعازر دور تا دور آتش گرد آمده بودند، نتنائیل از عیسی این سؤال را پرسید: ”استاد، اگر چه شما نوع مثبت قانون قدیمی زندگی را به ما آموزش داده‌ای، و به ما آموخته‌ای که باید با دیگران همان گونه رفتار کنیم که مایلیم آنها با ما رفتار کنند، من به طور کامل درک نمی‌کنم که چگونه ما همیشه می‌توانیم از چنین فرمانی پیروی کنیم. بگذار من بحث خود را با ذکر مثالی از یک مرد هوس‌باز که به همسر آیندهٔ خود به گونه‌ای شرورانه در گناه نگاه می‌کند توضیح دهم. چگونه ما می‌توانیم آموزش دهیم که این مرد بد نیت باید همانطور با دیگران رفتار کند که مایل است آنان با او رفتار کنند؟“

هنگامی که عیسی پرسش نتنائیل را شنید، فوراً روی پای خود ایستاد و با اشارهٔ انگشتش به سوی آن حواری گفت: ”نتنائیل، نتنائیل! چه طرز تفکری در قلب تو جریان دارد؟ آیا آموزشهای مرا به عنوان کسی که از روح زاده شده نمی‌پذیری؟ آیا حقیقت را همچون انسانهای خردمند و دارای درک معنوی نمی‌فهمی؟ هنگامی که به تو اندرز دادم با دیگران همان گونه رفتار کن که می‌خواهی با تو رفتار شود، در مورد انسانهای دارای آرمانهای والا صحبت می‌کردم، نه کسانی که وسوسه می‌شوند آموزشهای مرا به عنوان مجوزی برای تشویق به شرارتکاری تحریف کنند.“

هنگامی که استاد سخنانش را تمام کرد، نتنائیل برخاست و گفت: ”اما استاد، نباید فکر کنی که من چنین تعبیری از تعالیم شما را تأیید می‌کنم. من به این علت این سؤال را پرسیدم که حدس زدم ممکن است بسیاری از این آدمها اندرزهای شما را به غلط مورد داوری قرار دهند، و امید داشتم که شما در رابطه با این موارد آموزشهای بیشتری به ما بدهید.“و سپس پس از آن که نتنائیل نشست، عیسی به سخن گفتن ادامه داد: ”نتنائیل، من به خوبی می‌دانم که چنین ایده‌ای از شرارت مورد تأیید ذهن تو نیست، اما من از این نظر ناامیدم که همهٔ شما گاهی نمی‌توانید یک تفسیر معنوی راستین از آموزشهای معمول من انجام دهید، آموزشهایی که به زبان بشری و بدان گونه که انسانها باید صحبت کنند باید به شما داده شوند. اکنون بگذار در رابطه با سطوح مختلف معانی

که به تفسیر این قانون زندگی وصل است به شما آموزش دهم، یعنی در رابطه با این اندرز که ’با دیگران همانطور رفتار کن که می‌خواهی دیگران با تو رفتار کنند‘:

”1- *سطح جسمانی*. چنین تفسیر صرفاً خودخواهانه و هوسبازانه توسط فرضِ پرسش تو به خوبی نشان داده می‌شود.

”2- *سطح احساسات*. این سطح یک سطح بالاتر از سطح جسمانی است و بر این دلالت دارد که دلسوزی و ترحم تفسیر فرد را از این قانون زندگی افزایش می‌دهد.

”3- *سطح ذهن*. حال قدرت استدلال ذهن و هوشمندیِ تجربه وارد عمل می‌شود. قضاوت خوب حکم می‌کند که چنین قانون زندگی باید متناسب با والاترین آرمان‌گراییِ تجسم یافته در اصالت عزت نفسِ عمیق تفسیر شود.

”4- *سطح مهر برادرانه*. باز سطح بالاتری از وقف غیرخودخواهانه به بهروزی همنوعان فرد یافت می‌شود. در این سطح بالاتر از خدمت اجتماعیِ با جان و دل که ناشی از آگاهی نسبت به پدر بودن خداوند و شناخت متعاقب برادری انسانها است، یک تفسیر نوین و به مراتب زیباتر از این قانون بنیادین زندگی یافت می‌شود.

”5- *سطح اخلاقی*. و سپس هنگامی که شما به سطوح راستین تفسیر فلسفی دست می‌یابید، هنگامی که نسبت به *درستی* و *نادرستی* کارها بینش واقعی دارید، هنگامی که شایستگی ابدی روابط بشری را مشاهده می‌کنید، شروع خواهید کرد که این مشکلِ تفسیر را بدان گونه ببینید که تصور می‌کنید یک شخص سومِ والا اندیش، آرمانگرا، خردمند، و بی‌طرف چنین فرمانی را به آن صورت که به مشکلات شخصیِ تعدیل و تنظیم شما نسبت به وضعیتهای زندگی شما اطلاق می‌شود، می‌بیند و تفسیر می‌کند.

”6- *سطح معنوی*. و سپس در آخر، اما مهمتر از همه، ما به سطح بینش روحی و تفسیر معنوی دست می‌یابیم، که ما را وادار می‌کند در این قانون زندگی این فرمان الهی را به رسمیت بشناسیم که با تمام انسانها بدان گونه رفتار کنیم که به تصور ما خدا با آنها رفتار می‌کند. این کمال مطلوب روابط بشری در جهان است. و هنگامی که بالاترین آرزوی شما همواره این است که خواست پدر را انجام دهید، این رویکرد شما نسبت به تمام این گونه مشکلات می‌شود. از این رو، می‌خواهم که شما با همهٔ انسانها آنطور رفتار کنید که می‌دانید در شرایط مشابه من با آنها رفتار خواهم کرد.“

عیسی تا این هنگام هیچ چیز به حواریون نگفته بود که آنها را بیشتر شگفت‌زده سازد. آنها مدتها پس از این که استاد به استراحت رفت به بحث پیرامون سخنان او ادامه دادند. در حالی که نتنائیل در رهایی یافتن از این تصور خود که عیسی جوهر پرسش او را نفهمیده بود کند بود، دیگران از

این که حواری همیار فلسفی آنها جرأت پرسیدن چنین پرسش فکر برانگیزی را داشت بیش از حد سپاسگزار بودند.

5- دیدار از شمعون فریسی

اگر چه شمعون یک عضو شورای عالی یهود نبود، یک فریسی با نفوذِ اورشلیم بود. او یک ایماندار نیم بند بود، و به رغم این که ممکن است از این بابت شدیداً مورد انتقاد قرار گیرد، جرأت کرد که عیسی و دستیاران شخصی او، پطرس، یعقوب، و یوحنا را برای صرف یک وعده غذای اجتماعی به خانهٔ خود دعوت کند. شمعون مدتها استاد را مشاهده کرده بود و بسیار تحت تأثیر آموزشهای او و حتی بیشتر از آن، شخصیت او قرار گرفته بود.

فریسیان ثروتمند وقف صدقه دادن بودند، و آنها از علنی ساختن کار خیرخواهانهٔ خود اجتناب نمی‌کردند. آنها وقتی در آستانهٔ صدقه دادن به یک گدا بودند گاهی اوقات حتی شیپور می‌زدند. رسم این فریسیان این بود که وقتی برای مهمانان برجسته ضیافتی برگزار می‌کردند، درهای خانه را باز نگه دارند تا حتی گدایان خیابانی نیز بتوانند داخل شوند، و در حالی که در اطراف دیوارهای اتاق، پشت نیمکتهای دعوت شدگان به شام ایستاده‌اند، در موضعی باشند که بتوانند قسمتهایی از غذا را که ممکن بود توسط شرکت کنندگان در ضیافت به سمت آنان پرت شود دریافت کنند.

در این موقعیت خاص در منزل شمعون، در میان کسانی که از خیابان به داخل منزل وارد می‌شدند، زنی با شهرت ناخوشایند بود که به تازگی به خبر خوب بشارت پادشاهی ایمان آورده بود. این زن به عنوان متصدی سابق یکی از روسپی خانه‌های به اصطلاح رده بالا که درست در کنار حیات معبد غیریهودیان واقع شده بود در سرتاسر اورشلیم به خوبی شناخته شده بود. او به دنبال پذیرفتن آموزشهای عیسی، مکان کار بدکارانهٔ خود را تعطیل کرده بود، و اکثر زنانی را که همکار وی بودند تشویق کرده بود که بشارت خداوند را بپذیرند و شیوهٔ زندگیشان را تغییر دهند؛ با این وجود، فریسیان هنوز با دیدهٔ تحقیر زیاد به او نگاه می‌کردند و او ناچار شد موهایش را به نشان روسپیگری به پایین افشاند. این زن گمنام یک بطری بزرگ از لوسیون عطرآگین مسح کردن را با خود آورده بود، و در حالی که عیسی برای صرف غذا تکیه داده بود پشت او ایستاد و شروع به مسح پاهای او نمود و همچنین پاهای او را با اشکهای قدردانی خود خیس نمود، و آنها را با موهای سر خود پاک کرد. و پس از این که این کار مسح کردن را تمام کرد، به گریه کردن و بوسیدن پاهای او ادامه داد.

هنگامی که شمعون تمام اینها را دید، به خود گفت: ”اگر این مرد یک پیامبر بود، می‌فهمید که این زن کیست و چگونه زنی است که این طور او را لمس می‌کند؛ و این که او یک گناهکار بدنام است.“و عیسی که می‌دانست در ذهن شمعون چه می‌گذرد صریحاً شروع به صحبت نمود و گفت: ”شمعون، من چیزی دارم که می‌خواهم به تو بگویم.“ شمعون پاسخ داد: ”آموزگار، بگو.“سپس عیسی گفت: ”یک وام دهندهٔ به خصوص ثروتمند دو بدهکار داشت. یکی پانصد

دینار و دیگری پنجاه دینار به او بدهکار بود. حال، در شرایطی که هیچیک از آنها چیزی برای پرداختن نداشت، او هر دو آنها را بخشید. شمعون، فکر می‌کنی کدامیک از آنها او را بیشتر دوست دارند؟'' شمعون پاسخ داد: ''من فکر می‌کنم او را که بیش از همه بخشیده است.'' و عیسی گفت: ''تو به درستی قضاوت کردی''، و با اشاره به زن، ادامه داد: ''شمعون، به این زن خوب نگاه کن. من به عنوان یک میهمانِ دعوت شده به منزل تو وارد شدم، اما تو برای پاهای من به من آب ندادی. این زن قدرشناس پاهای مرا با اشک شسته است و آنها را با موهای سرش پاک کرده است. تو هیچ بوسهٔ خوش‌آمد گویی دوستانه به من ندادی، اما این زن از وقتی که وارد شد بوسیدن پاهای مرا متوقف نکرده است. تو از مسح کردن سر من با روغن غفلت کردی، اما او پاهای مرا با لوسیونهای گرانبها مسح کرده است. و معنای همهٔ اینها چیست؟ به سادگی این که گناهان بسیار او بخشیده شده‌اند، و این موجب شده است که او بسیار مهر بورزد. اما کسانی که بخشش کمی دریافت کرده‌اند گاهی اوقات قدر اندکی مهر می‌ورزند.'' و او به سوی زن چرخید، دستش را گرفت و در حالی که او را بلند می‌کرد گفت: ''تو به راستی از گناهانت توبه کرده‌ای، و آنها بخشیده شدند. به واسطهٔ برخورد بی‌فکرانه و نامهربانانهٔ همنوعان خود دلسرد نشو؛ در شادی و آزادی پادشاهی آسمان پیش برو.''

وقتی شمعون و دوستانش که با او در حال غذا خوردن بودند این سخنان را شنیدند، بیشتر حیرت‌زده شدند، و در میان خود شروع به نجوا کردند: ''این مرد کیست که حتی جرأت می‌کند گناهان را ببخشد؟'' و هنگامی که عیسی شنید آنها بدین گونه در حال زمزمه کردن هستند، رو به زن کرد تا او را مرخص کند، و گفت: ''ای زن، در آرامش برو؛ ایمانت تو را نجات داده است.''

همینطور که عیسی با دوستانش برخاست تا آنجا را ترک کند، رو به شمعون کرد و گفت: ''شمعون، من از قلب تو آگاهی دارم، و این که چگونه میان ایمان و تردید از هم گسیخته شده‌ای، و چگونه با ترس پریشان خاطری و با غرور آشفته هستی؛ اما من برای تو دعا می‌کنم تا بتوانی به نور تسلیم شوی و بتوانی در جایگاه خود در زندگی درست همان دگرگونیهای قدرتمند ذهن و روح را تجربه کنی که مشابه تغییرات عظیمی که بشارت پادشاهی از پیش در قلب میهمان ناخوانده و استقبال نشدهٔ تو به وجود آورده است باشد. و من به همهٔ شما اعلام می‌کنم که پدر درهای پادشاهی آسمانی را به روی همهٔ کسانی که ایمان ورود به آن را دارند گشوده است، و هیچ انسانی یا گروهی از انسانها نمی‌توانند آن درها را حتی به روی حقیرترین روان یا ظاهراً بدترین گناهکار در زمین ببندند، به شرطی که او صادقانه در پی ورود به آن باشد.'' و عیسی، با پطرس، یعقوب، و یوحنا میزبانشان را ترک کردند و رفتند تا به سایر حواریون در اردوگاه در باغ جتسیمانی بپیوندند.

عصر همان روز عیسی خطابه‌ای را که مدتها به خاطر سپرده خواهد شد در رابطه با ارزش نسبی مرتبت نزد خدا و پیشرفت در فراز جاودان به بهشت خطاب به حواریون انجام داد. عیسی گفت: ''فرزندانم، اگر رابطه‌ای راستین و زنده میان فرزند و پدر وجود داشته باشد، به طور یقین فرزند مستمراً به سوی آرمانهای پدر پیش خواهد رفت. درست است، ممکن است در ابتدا پیشرفت فرزند کند باشد، اما با این وجود پیشرفت قطعی است. آنچه که مهم است سرعت پیشرفت

شما نیست بلکه قطعیت آن است. پیشرفت واقعی شما چنان مهم نیست، بلکه این واقعیت که جهت پیشرفت شما به سوی خدا باشد. آنچه که روز به روز به آن تبدیل می‌شوید بی‌نهایت مهم‌تر از آنچه است که امروز هستید.

"این زن دگرگون شده‌ای که برخی از شما امروز در منزل شمعون دیدید، در این لحظه در سطحی زندگی می‌کند که بسیار پایین‌تر از سطح زندگی شمعون و همکاران خیرخواه او است؛ اما در حالی که این فریسیان با پیشرفت کاذبِ توهم پیمایشِ دایره‌های فریبندهٔ خدمات بی‌معنی آئینی مشغول هستند، این زن با جدیت کامل جستجویی طولانی و پرماجرا را برای خدا آغاز کرده است، و مسیر او به سوی بهشت با غرور معنوی و خود - خشنودی اخلاقی مسدود نشده است. این زن نسبت به شمعون از نقطه نظر بشری بسیار دورتر از خدا است، اما روان او در حرکت تدریجی است؛ او در راه رسیدن به سوی یک هدف جاودان است. در این زن امکانات معنوی فوق‌العاده‌ای برای آینده وجود دارد. برخی از شما ممکن است در سطوح واقعیِ روان و روح بالا نباشید، اما در راه زنده که از طریق ایمان به سوی خدا گشوده شده است به طور روزانه پیشرفت می‌کنید. در هر یک از شما امکانات فوق‌العاده‌ای برای آینده وجود دارد. داشتن یک ایمان اندک اما زنده و در حال رشد به مراتب بهتر از داشتن یک عقل بزرگ با ذخایر مردهٔ خرد دنیوی و بی‌ایمانیِ معنوی آن است."

اما عیسی بر ضد حماقت فرزند خدا که بیش از حد روی مهر پدر حساب می‌کند به حواریونش با جدیت هشدار داد. او اعلام کرد که پدر آسمانی یک والدهٔ آسان‌گیر، سست، یا به گونه‌ای نابخردانه ملایم نیست که همیشه آماده باشد از گناه چشم‌پوشی کند و بی‌پروایی را ببخشد. او به شنوندگان خود هشدار داد که به اشتباه توصیفات او از پدر و پسر را به گونه‌ای به کار نبرند که به نظر رسد خدا مثل برخی از والدینِ بیش از حد آسانگیر و بی‌خرد است که با بی‌خردان زمین توطئه می‌کنند تا موجب نابودی اخلاقی فرزندان بی‌فکر خود شوند، و بدین طریق به طور یقین و مستقیماً به خلافکاری و گمراهی زود هنگام اولاد خودشان کمک کنند. عیسی گفت: "پدر من به گونه‌ای آسان‌گیرانه از آن اعمال و کارکردهای فرزندان خودش که نسبت به تمام رشد اخلاقی و پیشرفت معنوی خود- نابود کننده و انتحاری هستند چشم‌پوشی نمی‌کند. این گونه کنشهای گناهکارانه از دید خداوند نفرت‌انگیز هستند."

عیسی، پیش از آن که او و حواریونش سرانجام به کفرناحوم عزیمت کنند، در بسیاری از جلسات و ضیافتهای نیمه خصوصی دیگر با افراد والا و پست، غنی و فقیر اورشلیم شرکت کرد. و به راستی بسیاری جزو باورمندان به بشارت پادشاهی شدند و متعاقباً توسط اَبنیر و دستیاران او، که برای ترویج منافع پادشاهی در اورشلیم و حومهٔ آن پشت سر باقی ماندند، تعمید یافتند.

6- بازگشت به کفرناحوم

هفتهٔ آخر آوریل، عیسی و آن دوازده تن از مقر مرکزی خود در بتانی نزدیک اورشلیم عزیمت کردند و از راه اریحا و رود اردن سفر بازگشت خود به کفرناحوم را آغاز کردند.

کاهنان ارشد و رهبران مذهبی یهودیان جلسات محرمانهٔ بسیاری با این هدف برگزار کردند که تصمیم بگیرند با عیسی چه کنند. همهٔ آنها توافق کردند که برای متوقف ساختن آموزشهای او باید کاری انجام شود، اما نتوانستند پیرامون شیوهٔ این کار به توافق برسند. آنها امیدوار بودند که مقامات مدنی به همان شکل که هیرودیس کار یحیی را یکسره کرد از دست او خلاص شوند، اما متوجه شدند که عیسی چنان کارش را انجام می‌داد که مقامات رسمی رومی از موعظه‌های او زیاد احساس خطر نمی‌کردند. از این رو، در جلسه‌ای که روز قبل از عزیمت عیسی به کفرناحوم برگزار شد، تصمیم گرفته شد که او باید به یک اتهام مذهبی دستگیر و توسط شورای عالی یهود محاکمه شود. از این رو کمیسیونی متشکل از شش جاسوس مخفی انتخاب شدند تا عیسی را دنبال کنند، سخنان و اعمال او را مشاهده کنند، و هنگامی که شواهد کافی از قانون‌شکنی و کفر جمع کردند با گزارش خود به اورشلیم بازگردند. این شش یهودی در اریحا به گروه حواریون که تعدادشان در حدود سی نفر بود رسیدند، و به بهانهٔ تمایل به شاگرد شدن، به خانوادهٔ پیروان عیسی ملحق شدند، و تا زمان آغاز دومین تور موعظه در جلیل با گروه ماندند؛ و در آن هنگام سه تن از آنان به اورشلیم بازگشتند تا گزارش خود را به کاهنان ارشد و به شورای عالی یهود ارائه دهند.

پطرس در نقطهٔ عبور از رود اردن برای جمعیت گرد آمده موعظه کرد، و آنها در بامداد روز بعد به سمت بالای رودخانه به سوی آماتوس حرکت کردند. آنها می‌خواستند مستقیماً به کفرناحوم بروند، اما چنان جمعیتی در اینجا جمع شد که آنها سه روز ماندند، و موعظه کردند، آموزش دادند، و تعمید دادند. آنها تا اوایل صبح سبت، اولین روز ماه مه، به سوی خانه حرکت نکردند. جاسوسان اورشلیم مطمئن بودند که اکنون نخستین اتهامشان را بر ضد عیسی — اتهام شکستن سبت — کسب خواهند کرد، زیرا او به خود اجازه داده بود که سفر خود را در روز سبت آغاز کند. اما آنها محکوم به ناامیدی بودند، زیرا درست پیش از عزیمت آنها، عیسی آندریاس را به حضور خود فرا خواند و در برابر همهٔ آنها به او رهنمود داد که فقط به فاصلهٔ یک هزار یارد، سفر قانونی روز یهودی سبت، پیش بروند.

اما نیاز نبود که جاسوسان برای متهم نمودن عیسی و دستیارانش به شکستن سبت مدتی طولانی منتظر فرصت خود بمانند. همینطور که گروه در امتداد جادهٔ باریک عبور می‌کرد، گندمهای در حال نوسان که در آن هنگام تازه در حال رسیدن بودند، در هر دو سو نزدیک بودند، و برخی از حواریون که گرسنه بودند دانه‌های رسیده را چیدند و خوردند. مرسوم بود که مسافران هنگام عبور از کنار جاده از دانه‌ها برداشت کنند، و از این رو چنین رفتاری خطاکاری محسوب نمی‌شد. اما جاسوسان از این کار به عنوان دستاویزی برای حمله به عیسی استفاده کردند. وقتی که آنها دیدند آندریاس دانه را در دستش مالید، نزد او رفتند و گفتند: ”آیا نمی‌دانی که چیدن و مالیدن دانه در روز سبت غیرقانونی است؟“ و آندریاس پاسخ داد: ”اما ما گرسنه‌ایم و فقط به قدر کافی برای نیازهایمان می‌مالیم؛ و از چه زمانی خوردن دانه در روز سبت گناه شد؟“ اما فریسیان پاسخ دادند: ”تو در خوردن کار خطایی انجام نمی‌دهی، اما با چیدن و مالیدن دانه میان دستانت قطعاً قانون را می‌شکنی؛ یقیناً استاد تو چنین اعمالی را تأیید نمی‌کند.“سپس آندریاس گفت: ”اما اگر خوردن دانه خطا نیست، قطعاً مالیدن آن میان دستانمان کار بیشتری از جویدن دانه که شما مجاز می‌دانید نیست؛ چرا شما به خاطر چنین چیزهای کم اهمیتی خرده‌گیری می‌کنید؟“ هنگامی

که آندریاس اعلام کرد آنها خرده‌گیر هستند آنها برآشفته شدند، و شتابان به مکانی که عیسی ضمن گفتگو با متی در امتداد آن راه می‌رفت رفتند. آنها اعتراض کردند و گفتند: ”آموزگار نگاه کن، حواریون تو کاری را انجام می‌دهند که در روز سبت غیرشرعی است؛ آنها دانه را می‌چینند، می‌مالند و می‌خورند. ما مطمئن هستیم که شما به آنها دستور خواهی داد که این کار را متوقف کنند.“و سپس عیسی به متهم کنندگان گفت: ”به راستی شما برای شریعت غیور هستید، و شما کار درستی می‌کنید که روز سبت را به خاطر بسپارید و این که آن را مقدس بدارید؛ اما آیا هرگز در کتاب مقدس نخواندید که یک روز وقتی داوود گرسنه بود، او و کسانی که با او بودند به خانهٔ خدا وارد شدند و نان فطیر تبرک شده را که خوردنش برای هیچکس به جز کاهنان قانونی نبود خوردند؟ و داوود همچنین این نان را به کسانی که با او بودند داد. و آیا در شریعت ما نخوانده‌اید که انجام بسیاری از کارهای لازم در روز سبت قانونی است؟ و آیا پیش از آن که روز به پایان برسد، نخواهم دید که آنچه را که برای نیازهای امروز با خود آورده‌اید خواهید خورد؟ مردان خوب من، شما کار درستی می‌کنید که برای روز سبت غیور باشید، اما بهتر عمل خواهید کرد که مراقب سلامتی و بهروزی همنوعان خود باشید. من اعلام می‌کنم که سبت برای انسان درست شد نه انسان برای سبت. و اگر شما برای تحت نظر گرفتن سخنان من در اینجا در کنار ما حضور دارید، پس به طور آشکار اعلام خواهم کرد که فرزند انسان حتی صاحب اختیار سبت است.“

فریسیان از سخنان بادرایت و خردمندانهٔ او شگفت‌زده و مبهوت شدند. آنها تا باقیماندهٔ روز در تنهایی به سر بردند و جرأت نکردند سؤال بیشتری بپرسند.

درگیری عیسی با سنتها و رسوم برده‌وار یهودی همیشه **مثبت** بود. این شامل آنچه که انجام می‌داد و آنچه که تأیید می‌کرد بود. استاد وقت اندکی در نکوهش منفی صرف می‌کرد. او آموزش می‌داد که کسانی که خدا را می‌شناسند می‌توانند از آزادی زندگی بدون فریفتن خود از طریق بی‌بند و باری گناه کردن لذت ببرند. عیسی به حواریون گفت: ”ای مردان، اگر شما به واسطهٔ حقیقت آگاه شده‌اید و به راستی می‌دانید چه می‌کنید، خوشبخت هستید؛ اما اگر راه الهی را نمی‌دانید، بداقبال هستید و از پیش قانون شکن هستید.“

7- بازگشت به کفرناحوم

در حدود ظهر دوشنبه، 3 مه بود که عیسی و آن دوازده تن با قایق از تاریچیا به بیت صیدا آمدند. آنها به این علت با قایق سفر کردند که از کسانی که با آنها سفر کردند بگریزند. اما تا روز بعد دیگران، از جمله جاسوسان رسمی اورشلیم دوباره عیسی را پیدا کردند.

عصر سه‌شنبه عیسی در حال برگزاری یکی از کلاسهای متداول پرسش و پاسخ خود بود که رهبر شش جاسوس به او گفت: ”امروز با یکی از شاگردان یحیی که در جلسهٔ آموزشی شما اینجا حضور دارد داشتم صحبت می‌کردم، و ما در فهم این امر درمانده بودیم که چرا شما هرگز به شاگردان خود دستور نمی‌دهید که همانطور که ما فریسی‌ها روزه می‌گیریم و همانطور که یحیی به پیروانش دستور داد، روزه بگیرند و دعا کنند.“و عیسی با اشاره به یک گفتهٔ یحیی به این

پرسش کننده پاسخ داد: ”آیا پسران تالار عروس، مادامی که داماد با ایشان است، روزه می‌گیرند؟ تا وقتی که داماد با آنها می‌ماند، آنها به سختی می‌توانند روزه بگیرند. لیکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، و در طول آن ایام فرزندان تالار عروس بدون شک روزه خواهند گرفت و دعا خواهند کرد. برای فرزندان نور، دعا کردن طبیعی است، اما روزه گرفتن بخشی از بشارت پادشاهی آسمان نیست. به خاطر داشته باشید که یک خیاط خردمند یک تکه پارچهٔ نو و آب نرفته را روی یک جامهٔ کهنه نمی‌دوزد، مبادا وقتی خیس شد آب برود و پارگی بدتری ایجاد کند. به همین ترتیب، کسی شراب تازه را در مشکهای کهنهٔ شراب نمی‌ریزد، مبادا شراب نو مشکها را بترکاند، طوری که شراب و مشکها هر دو از بین بروند. فرد خردمند شراب تازه را در مشکهای نو شراب می‌ریزد. از این رو شاگردان من قطعاً خرد نشان می‌دهند، بدین لحاظ که نظم کهنه را زیاد در آموزشهای نوین بشارت پادشاهی وارد نمی‌کنند. روزه گرفتن شما که آموزگار خود را از دست داده‌اید ممکن است برای مدتی موجه باشد. ممکن است روزه گرفتن بخش مناسبی از شریعت موسی باشد، اما در پادشاهی آینده فرزندان خدا رهایی از ترس و شادی در روح الهی را تجربه خواهند کرد.“و هنگامی که شاگردان یحیی این سخنان را شنیدند تسکین یافتند، در حالی که خود فریسیان بیشتر هاج و واج شدند.

سپس استاد در برابر داشتن این تصور که دکترینهای جدید باید کاملاً جایگزین تمام آموزشهای قدیمی شوند به شنوندگان خود هشدار داد. عیسی گفت: ”آنچه که قدیمی است و نیز **حقیقت** دارد باید باقی بماند. به همین ترتیب، آنچه که جدید اما نادرست است باید رد شود. اما ایمان و شهامت داشته باشید که آنچه را که جدید است و نیز حقیقت دارد بپذیرید. به خاطر بیاورید که نگاشته شده: ’یک دوست قدیمی را ترک مکن، زیرا دوست جدید با او قابل مقایسه نیست. یک دوست جدید مثل شراب نو است؛ اگر کهنه شود، با شادی آن را خواهی نوشید. “‘

8- جشن نیکی معنوی

آن شب، مدتها پس از رفتن شنوندگانِ معمول، عیسی به آموزش دادن حواریونش ادامه داد. او این آموزش ویژه را با نقل قولی از اشعیای نبی آغاز کرد:

”’چرا روزه گرفته‌اید؟ به چه دلیل جان خویش را رنجور می‌سازید، در حالی که همچنان از ستمگری لذت می‌برید و از بی‌عدالتی خشنود می‌شوید؟ اینک به جهت نزاع و کشمکش روزه می‌گیرید، و برای این که با مشتِ شرارت به یکدیگر مشت بزنید. اما با این گونه روزه گرفتن نمی‌توانید صدای خود را در عرش برین به گوش کسی برسانید.

”’آیا روزه‌ای که من می‌پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را رنجور سازد؟ سر خود را همچون یک نی خم کند، و بر پلاس و خاکستر بخوابد؟ آیا جرأت خواهید کرد این را یک روزه و یک روز قابل قبول در نظر خداوند بنامید؟ آیا روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید، گره‌های بارهای سنگین را باز کنید، ستمدیدگان را آزاد سازید، و هر

یوغ را بشکنید؟ مگر این نیست که نانم را با گرسنگان تقسیم نمایم و آنهایی را که بی‌خانمان و فقیرند به خانه‌ام بیاورم؟ و هنگامی که برهنگان را می‌بینم، آنها را بپوشانم.

’’’آنگاه نور تو همچون سپیده دم طلوع خواهد کرد، و در همان حال سلامتی تو به سرعت پدیدار خواهد شد. پارسایی تو پیشاپیش تو خواهد خرامید، در حالی که جلال خداوند از پشت نگاهبان تو خواهد بود. آنگاه به خداوند دعا خواهی کرد، و او پاسخ خواهد داد؛ تو یاری خواهی طلبید، و او خواهد گفت: اینک حاضرم. و او تمام این کارها را خواهد کرد، اگر از ظلم، نکوهش، و تکبر احتراز کنی. پدر ترجیح می‌دهد که تمامی همّ خود را وقف گرسنگان کنی، و به جانهای رنجور خدمت کنی؛ آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید، و حتی تاریکیِ تو همچون نیمروز روشن خواهد بود. آنگاه خداوند پیوسته تو را هدایت خواهد کرد، جان تو را خرسند خواهد کرد و قدرت تو را احیا خواهد نمود. تو چون باغی خواهی شد سیراب، و همچون چشمه‌ای که آبش کم نشود. و کسانی که این کارها را انجام می‌دهند جلال و جبروت ویران شده را به حالت نخست باز خواهند گرداند؛ آنها بنیانهای بسیاری نسلها را برپا خواهند کرد؛ آنها بازسازان دیوارهای شکسته و مرمت‌گران جاده‌های امن برای سکونت خوانده خواهند شد.‘‘‘

و سپس بعد از مدتی طولانی که از شب گذشت، عیسی این حقیقت را با حواریونش در میان گذاشت که این ایمان آنهاست که آنان را در پادشاهیِ حال و آینده ایمن می‌سازد، و نه رنجوری جان و روزه گرفتن بدن آنها. او حواریون را تشویق کرد که حداقل از آرمانهای پیامبر باستان پیروی کنند و ابراز امیدواری کرد که حتی فراتر از آرمانهای اشعیا و پیامبران قدیمی‌تر پیشرفت کنند. آخرین سخنان او آن شب این بود: ’’با آن ایمان زنده که این واقعیت را درک می‌کند که شما فرزندان خدا هستید، و در عین حال هر انسان را به عنوان یک برادر می‌شناسد، در فضل رشد کنید.‘‘

بعد از ساعت دو بامداد بود که عیسی سخن گفتن را متوقف کرد و هر کس برای خوابیدن به مکان خود رفت.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 148

آموزش بشارتگران در بیت صیدا

از 3 مه تا 3 اکتبر سال 28 بعد از میلاد مسیح، عیسی و گروه حواریون در منزل زبدی در بیت صیدا اقامت داشتند. در طول این دورهٔ پنج ماههٔ فصل خشک یک اردوگاه عظیم در کنار دریا در نزدیکی منزل زبدی که برای جا دادن خانوادهٔ در حال رشد عیسی بسیار بزرگتر شده بود حفظ می‌شد. تعداد افراد این اردوگاه ساحلی که توسط یک جمعیت پیوسته در حال تغییر از جویندگان حقیقت، کاندیداهای شفا، و وقف شدگان به کنجکاوی اشغال شده بود بین پانصد تا هزار و پانصد نفر بود. این شهر چادری تحت سرپرستی عمومی داوود زبدی که توسط دوقلوهای حَلفی یاری می‌شد قرار داشت. این اردوگاه در نظم و بهداشت و نیز مدیریت کلی آن یک الگو بود. انواع گوناگون بیماران جداسازی می‌شدند و تحت سرپرستی یک پزشک ایماندار، یک سوری به نام اِلمان، قرار داشتند.

در طول این دوره، حواریون حداقل یک روز در هفته به ماهیگیری می‌رفتند، و صید خود را در کنار اردوگاه ساحلی برای مصرف به داوود می‌فروختند. وجوه دریافتی بدین ترتیب به خزانهٔ گروه تحویل داده می‌شد. آن دوازده تن اجازه داشتند که یک هفته از هر ماه را با خانواده‌ها یا دوستانشان بگذرانند.

در حالی که آندریاس به سرپرستی کلی فعالیتهای حواریون ادامه می‌داد، پطرس مسئولیت کامل مدرسهٔ بشارتگران را به عهده داشت. همهٔ حواریون سهم خود را در گروههای آموزشی بشارتگران هر روز پیش از ظهر به انجام می‌رساندند، و آموزگاران و شاگردان هر دو در طول بعد از ظهر به مردم آموزش می‌دادند. بعد از وعدهٔ غذای عصر، پنج شب در هفته، حواریون کلاسهای پرسش را برای استفادهٔ بشارتگران برگزار می‌کردند. عیسی هفته‌ای یک بار سرپرستی این ساعت پرسش را به عهده داشت، و پرسشهای باقیمانده از جلسات قبلی را پاسخ می‌داد.

در عرض پنج ماه چندین هزار نفر به این اردوگاه آمدند و رفتند. اشخاص علاقمند از هر بخش از امپراطوری روم و از سرزمینهای شرق رود فرات به طور مکرر در آنجا حضور داشتند. این

طولانی‌ترین دورهٔ تثبیت شده و کاملاً سازمان یافتهٔ تدریس استاد بود. خانوادهٔ نزدیک عیسی بیشتر این وقت را در ناصره یا قانا گذراندند.

اردوگاه به صورت یک جامعهٔ مشترک‌المنافع، بدان گونه که خانوادهٔ حواریون اداره می‌شد، مدیریت نمی‌شد. داوود زبدی این شهر چادری بزرگ را طوری مدیریت می‌کرد که به یک بنگاه خودکفا تبدیل شد، با این وجود هرگز کسی پس زده نشد. این اردوگاهِ دائماً در حال تغییر یک جنبهٔ ضروری مدرسهٔ بشارتگرانهٔ آموزشی پطرس بود.

1- یک مدرسهٔ جدید پیامبران

پطرس، یعقوب، و آندریاس کمیته‌ای را تشکیل داده بودند که توسط عیسی تعیین شده بود تا پذیرش متقاضیان به مدرسهٔ بشارتگران را تصویب کند. تمام نژادها و ملیتهای دنیای روم و شرق، تا هندوستان، در این مدرسهٔ جدید پیامبران در میان دانشجویان نماینده داشتند. این مدرسه بر اساس طرح یادگیری و عمل اداره می‌شد. آنچه که دانشجویان در طول پیش از ظهر می‌آموختند به گردهماییِ کنار دریا در طول بعد از ظهر آموزش می‌دادند. آنها بعد از شام به طور غیررسمی پیرامون یادگیریِ پیش از ظهر و آموزشِ بعد از ظهر بحث می‌کردند.

هر یک از آموزگاران گروه حواریون دیدگاه خودش را پیرامون بشارت پادشاهی آموزش می داد. آنها هیچ تلاشی نمی‌کردند که به طور همسان آموزش دهند؛ هیچ فرمولبندی استاندارد شده یا خشک اندیشانه از دکترینهای تئولوژیک وجود نداشت. اگر چه همهٔ آنها یک حقیقت را آموزش می‌دادند، اما هر حواری تفسیر شخصی خودش را از آموزشهای استاد ارائه می‌کرد. و عیسی این عرضهٔ تنوع تجربهٔ شخصی را در کارهای پادشاهی تأیید می‌کرد، و به طور بی‌دریغ این دیدگاههای متعدد و متفاوت از بشارت خداوند را در ساعات پرسش هفتگی خویش موزون و هماهنگ می‌ساخت. به رغم این درجهٔ زیاد از آزادی شخصی در امور آموزشی، شمعون پطرس تمایل داشت که تئولوژی مدرسهٔ بشارتگران را تحت سلطهٔ خود درآورد. بعد از پطرس، یعقوب زبدی بیشترین تأثیر شخصی را اعمال نمود.

یکصد و چند بشارتگر که در طول این پنج ماه در کنار دریا آموزش دیدند، نمایانگر گروهی از مردم بودند که هفتاد آموزگار و موعظه‌گر بعدی بشارت خداوند (به جز ابنیر و حواریون یحیی) از آن استخراج شدند. مدرسهٔ بشارتگران به همان درجه‌ای که آن دوازده تن نقطه نظرات مشترک داشتند از همه نظر همسان نبودند.

این بشارتگران، گر چه بشارت خداوند را آموزش داده و موعظه می‌کردند، تا بعد از این که بعداً توسط عیسی به عنوان هفتاد پیام‌آور پادشاهی منصوب شده و مأموریت یافتند، ایمانداران را تعمید نمی‌دادند. فقط هفت تن از گروه بزرگی که در صحنهٔ غروب آفتاب در این مکان شفا یافتند در میان این دانشجویان بشارتگر یافت می‌شدند. پسر مرد والامنش کفرناحوم یکی از کسانی بود که برای سرویس بشارت خداوند در مدرسهٔ پطرس آموزش یافت.

2- بیمارستان بیت صیدا

در رابطه با اردوگاه ساحلی، اِلمان، پزشک سوری، با کمک یک گروه از بیست و پنج زن جوان و دوازده مرد، به مدت چهار ماه آنچه را که باید به عنوان نخستین بیمارستان پادشاهی محسوب شود، سازماندهی و اداره کرد. در این درمانگاه، که در فاصلهٔ کوتاهی از جنوب شهر چادری اصلی واقع شده بود، آنها بیماران را مطابق تمام روشهای شناخته شدهٔ مادی و نیز شیوه‌های معنویِ دعا و تشویقِ به ایمان معالجه می‌کردند. عیسی از بیماران این اردوگاه نه کمتر از سه بار در هفته دیدار می‌کرد و با هر فرد مبتلا تماس شخصی می‌گرفت. تا جایی که ما می‌دانیم، در میان هزار فرد مبتلا و بیمار که با وضعیت بهبود یافته یا درمان شده از این درمانگاه خارج می‌شدند هیچ معجزهٔ به اصطلاح فوق طبیعیِ شفا رخ نداد. با این وجود، اکثر عظیم این افرادِ بهره‌مند شده، از اعلام این که عیسی آنها را شفا داده دست نمی‌کشیدند.

بسیاری از معالجاتی که توسط عیسی در ارتباط با کار خدماتی او به نفع بیماران اِلمان انجام می‌گرفت در واقع به نظر می‌رسید که شبیه به انجام معجزات بود، اما ما آگاهی یافتیم که آنها فقط آن دگرگونیهای ذهنی و روحی بودند که ممکن است در تجربهٔ اشخاص چشم انتظار و تحت استیلای ایمان رخ دهد که تحت نفوذ فوری و الهام‌بخش یک شخصیت قوی، مثبت، و نیکومنش هستند که کار خدماتیش ترس را برطرف می‌سازد و اضطراب را نابود می‌کند.

اِلمان و دستیارانش تلاش کردند تا حقیقت را در رابطه با "تسخیر شدگی توسط ارواح شریر" به این افراد بیمار آموزش دهند، اما آنها موفقیت اندکی داشتند. این اعتقاد که بیماری جسمانی و اختلال ذهنی می‌تواند ناشی از سکونت یک روح به اصطلاح ناپاک در ذهن یا بدن شخصِ مبتلا باشد، تقریباً جهانی بود.

عیسی در تمام تماسش با بیماران و مبتلایان، وقتی که به تکنیک درمان یا آشکار شدن علل ناشناختهٔ بیماری می‌رسید، رهنمودهای برادر بهشتی خود، عمانوئیل را که پیش از ورود او به کار ظهور در یورنشیا داده شد نادیده نمی‌گرفت. با این وجود، آنهایی که به بیماران خدمت می‌کردند از طریق مشاهدهٔ شیوه‌ای که عیسی با آن موجب ایمان و اطمینان بیماران و رنج دیدگان می‌شد درسهای سودمند بسیاری آموختند.

اردوگاه مدتی کوتاه پیش از فرا رسیدن فصل افزایش تب و لرز منحل شد.

3- کار پدر

عیسی در سرتاسر این دوره کمتر از دوازده بار خدمات عمومی را در اردوگاه به انجام رساند و در سبت دوم پیش از عزیمت آنها به همراه بشارتگرانِ جدیداً آموزش یافته در دومین تور موعظهٔ عمومی آنها در جلیل فقط یک بار در کنیسهٔ کفرناحوم صحبت کرد.

استاد از زمان تعمید خود، همچون در طول این دورهٔ آموزش بشارتگران اردوگاه در بیت صیدا، تا این حد تنها نبود. هر گاه هر یک از حواریون جرأت می‌کرد از عیسی بپرسد چرا او اینقدر از میان آنها غایب است، او همواره پاسخ می‌داد که ”مشغول انجام کار پدر“ است.

عیسی در طول این دوره‌های غیبت فقط توسط دو تن از حواریون همراهی می‌شد. او پطرس، یعقوب، و یوحنا را از کارشان به عنوان همراهان شخصی خود موقتاً مرخص کرده بود تا آنها نیز بتوانند در کار آموزش کاندیداهای جدید بشارتگر که تعدادشان بیش از یکصد نفر بود شرکت کنند. هنگامی که استاد مایل بود برای انجام کار پدر به تپه‌ها برود، هر یک از دو حواری را که ممکن بود آزاد باشند فرا می‌خواند تا او را همراهی کنند. بدین ترتیب هر یک از دوازده تن برای رابطهٔ نزدیک و تماس صمیمانه با عیسی از یک فرصت برخوردار می‌شدند.

برای اهدافِ این نگاشته آشکار نشده است، اما ما به این نتیجه رسیده‌ایم که استاد در طول بسیاری از این دوره‌های تنهایی در تپه‌ها در ارتباط مستقیم و اجرائی با بسیاری از مدیران اصلی امور جهان خود بود. این فرمانروای در جسم ظهور یافتهٔ جهان ما، حدوداً از هنگام تعمیدش، در هدایت برخی از فازهای ادارهٔ جهان به طور فزاینده و آگاهانه فعال شده بود. و ما همیشه بر این عقیده بوده‌ایم که به طرقی که به دستیاران نزدیک او آشکار نشده است، در طول این هفته‌های شرکت کاهش یافته در امور زمین، او درگیر هدایت آن موجودات روحی والامرتبه‌ای بود که مسئول ادارهٔ یک جهان پهناور بودند، و این که عیسیِ بشر تصمیم گرفت این گونه فعالیتها را از سوی خود به عنوان ”در رابطه با کار پدرش“ مشخص کند.

بارها هنگامی که عیسی ساعتها تنها بود، ولی هنگامی که دو تن از حواریونش نزدیک او بودند، آنها مشاهده می‌کردند که سیمای او تحت تغییرات سریع و فراوان قرار می‌گیرد، گر چه آنها نشنیدند که او سخنی بگوید. آنها هیچ تجلی قابل رویت از موجودات آسمانی که ممکن بود با استادشان در ارتباط باشند نیز ندیدند، چنان که برخی از آنها در یک مناسبت آتی شاهد آن بودند.

4- شرارت، گناه و تبهکاری

این عادت عیسی بود که هر هفته دو شب با افرادی که مایل بودند با او صحبت کنند در یک گوشهٔ مجزای مشخص و حفاظدار از باغ زبدی گفتگوی ویژه داشته باشد. در یکی از این گفتگوهای عصرانه توما به طور خصوصی این سؤال را از استاد پرسید: ”چرا برای ورود به پادشاهی لازم است که انسانها از روح زاده شوند؟ آیا برای گریز از کنترل شیطان تولد دوباره ضروری است؟ استاد، شرارت چیست؟“ هنگامی که عیسی این پرسشها را شنید به توما گفت:

”این اشتباه را مرتکب نشو که شرارت را با شخص شرور ، و به طور صحیح تر شخص شریر اشتباه بگیری. آن که تو شخص شرور می‌نامی، فرزند خود - شیفتگی است، مدیرِ عالی‌رتبه‌ای که به طور آگاهانه به شورش تعمدی بر علیه حکومت پدر من و فرزندان وفادار او وارد شد. اما من

از پیش این شورشگران گناهکار را مغلوب کرده‌ام. این نگرشهای متفاوت را نسبت به پدر و جهانش در ذهن خود روشن کن. این قوانینِ مربوط به خواست پدر را هرگز فراموش نکن.

"شرارت تخطی ناخودآگاه یا ناخواسته از قانون الهی، خواست پدر است. شرارت همچنین اندازه‌گیری ناکامل بودنِ اطاعت از خواست پدر است.

"گناه تخطی هشیارانه، آگاهانه، و تعمدی از قانون الهی است. گناه اندازه‌گیری عدم تمایل به هدایت الهی و هدایت معنوی است.

"تبهکاری تخطی ارادی، مصمم، و مداوم از قانون الهی، خواست پدر است. تبهکاری اندازه‌گیری رد مداومِ طرح مهرآمیز پدر در زمینهٔ نجات شخصیت و خدمت بخشندهٔ نجات پسران است.

"انسان فانی، ذاتاً، پیش از تولد دوبارهٔ روح، در معرض گرایشات فطری شرورانه است، اما این نقصهای طبیعی رفتاری نه گناه هستند نه تبهکاری. انسان فانی صرفاً در حال آغاز کردن صعود طولانی خود به سوی کمال پدر در بهشت است. ناکامل یا ناقص بودن در عطیهٔ طبیعی گناهکارانه نیست. انسان به راستی در معرض شرارت است، اما او به هیچ وجه فرزند آن شخص شریر نیست، مگر این که به طور آگاهانه و تعمدی راههای گناه و زندگی تبهکارانه را برگزیده باشد. شرارت ذاتیِ نظم طبیعیِ این دنیا است، اما گناه یک رویکرد شورش آگاهانه است که توسط آنهایی که از نور معنوی به تاریکی فاحش سقوط کردند به این دنیا آورده شد.

"توماس، تو به واسطهٔ معتقدات یونانیان و اشتباهات پارسیان سردرگم هستی. تو روابط شرارت و گناه را نمی‌فهمی، زیرا عقیده داری که نوع بشر با یک آدم کامل در زمین پا به عرصهٔ وجود گذاشت و از طریق گناه به وضعیت رقت‌بار کنونی انسان به سرعت انحطاط یافت. اما چرا از فهم معنی این نگاشته امتناع می‌کنی که آشکار می‌کند چگونه قائن، پسر آدم به سرزمین نود رفت و در آنجا برای خود همسری گرفت؟ و چرا از تفسیر معنی این نگاشته امتناع می‌کنی که نشان می‌دهد پسران خداوند در میان دختران انسانها برای خود همسرانی یافتند؟

"سرشت انسانها به راستی شرورانه است، اما لزوماً گناهکارانه نیست. تولد نوین — تعمید در روح — برای رهایی از شرارت ضروری است و برای ورود به پادشاهی آسمان لازم است، اما هیچیک از اینها از این واقعیت نمی‌کاهد که انسان فرزند خداست. و این حضورِ ذاتیِ شرارتِ بالقوه نیز بدین معنی نیست که انسان به طریقی اسرارآمیز از پدر آسمانی دور شده است، به طوری که به عنوان یک بیگانه، خارجی، یا نافرزندی باید به طریقی به دنبال فرزند خواندگیِ قانونی توسط پدر باشد. تمام این تصورات، اول ناشی از سوء فهم شما از پدر، و دوم به خاطر ناآگاهی شما از منشأ، ماهیت، و سرنوشت انسان است.

"یونانیان و دیگران به شما آموخته‌اند که انسان از کمال خداگونه پیوسته به سمت فراموشی یا نابودی در حال نزول کردن است؛ من آمده‌ام به شما نشان دهم که انسان از طریق ورود به

پادشاهی قطعاً و مطمئناً به سوی خدا و کمال الهی در حال فراز یافتن است. هر موجودی که به طریقی از آرمانهای الهی و معنویِ خواست پدرِ جاودان کوتاه بیاید، به طور بالقوه شریر است، اما این موجودات به هیچ وجه گناهکار نیستند، تا چه رسد به تبهکار.

"توما، آیا در این باره در کتاب مقدس نخوانده‌ای، جایی که نوشته شده: 'شما فرزندان خداوند خدایتان هستید.' 'من پدر او خواهم بود و او فرزند من خواهد بود.' 'من او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد —من پدر او خواهم بود.' 'پسرانم را از جای دور و دخترانم را از انتهای زمین بیاورید؛ حتی هر کس که به نام من خوانده شود، زیرا من آنها را برای جلال خود آفریده‌ام.' 'شما فرزندان خدای زنده هستید.' 'آنهایی که روح خدا را دارند به راستی فرزندان خدا هستند.' در حالی که یک بخش مادی از پدرِ انسانی در فرزند طبیعی وجود دارد، یک بخش روحی از پدر آسمانی در هر فرزند باایمان پادشاهی نیز وجود دارد."

عیسی همهٔ اینها و خیلی بیشتر را به توما گفت، و بخش عمدهٔ آن را آن حواری فهمید، گر چه عیسی به او اندرز داد که "تا بعد از بازگشت من به سوی پدر در رابطه با این موضوعات با دیگران صحبت نکن." و توما تا بعد از عزیمت استاد از این کره این مصاحبه را ذکر نکرد.

5- مقصود از ابتلا

در یکی دیگر از این مصاحبه‌های خصوصی در باغ، نَتَنائیل از عیسی پرسید: "استاد، گر چه من شروع به درک این مسئله کرده‌ام که چرا شما از انجام شفای بی‌رویه امتناع می‌کنید، هنوز نمی‌فهمم که چرا پدر با محبت در بهشت اجازه می‌دهد که این همه از فرزندانش در زمین دچار این همه ابتلا شوند." استاد به نَتَنائیل پاسخ داد؛ او گفت:

"نَتَنائیل، تو و بسیاری از دیگران به این دلیل اینطور سردرگم هستید که درک نمی‌کنید چگونه نظم طبیعی این دنیا بارها از طریق ماجراهای گناهکارانهٔ برخی خائنان شورشگر نسبت به خواست پدر بر هم خورده است. و من آمده‌ام که به نظم در آوردن این کارها را آغاز کنم. اما اعصار زیادی لازم خواهد بود تا این قسمت از جهان به مسیرهای پیشین برگردانده شود و بدین طریق فرزندان انسانها از بارهای اضافهٔ گناه و شورش رهایی یابند. وجود شرارت به تنهایی آزمون کافی برای عروج انسان است — گناه برای بقا ضروری نیست.

"اما پسرم، باید بدانی که پدر فرزندانش را عمداً رنجور نمی‌سازد. انسان در نتیجهٔ امتناع مداوم خود از پیمودن راههای بهترِ خواست الهی ابتلای غیرضروری را بر خود وارد می‌سازد. ابتلا به طور بالقوه در شرارت موجود است، اما بیشترِ آن از طریق گناه و تبهکاری ایجاد شده است. رویدادهای غیرعادیِ بسیاری در این دنیا رخ داده است، و عجیب نیست که همهٔ انسانهای اندیشمند از طریق دیدن صحنه‌های رنج و مصیبت که شاهد آن هستند سردرگم شوند. اما شما از یک چیز می‌توانید مطمئن باشید: پدر به عنوان یک تنبیه مستبدانه برای خطاکاری مصیبت نمی‌فرستد. نقایص و نارساییهای شرارت ذاتی هستند؛ مجازاتهای گناه اجتناب ناپذیرند؛ پیامدهای

نابود کنندهٔ تبهکاری بی‌امان هستند. انسان نباید برای آن مصیبتهایی که نتیجهٔ طبیعی آن زیستنی است که خود زندگی مطابق آن را انتخاب می‌کند خدا را مقصر بداند؛ انسان همچنین نباید از آن تجاربی شکایت کند که بخشی از زندگی، بدان گونه که در این دنیا زندگی می‌شود، هستند. خواست پدر این است که انسان فانی باید با پایمردی و به گونه‌ای استوار در جهت بهتر ساختن وضعیت خود در زمین کار کند. پشتکار هوشمندانه انسان را قادر می‌سازد که بر بیشتر مصائب زمینی خود فائق آید.

"نَتَنائیل کار عمدهٔ ما این است که به انسانها کمک کنیم مشکلات معنوی خود را حل نمایند و بدین طریق ذهنشان را جان تازه بخشند، تا بدین ترتیب بهتر بتوانند برای حل مشکلات چندگانهٔ مادی خود آماده شوند و الهام یابند. من از سردرگمی تو آگاهی دارم چون کتاب مقدس را خوانده‌ای. اغلب تمایلی حاکم بوده است که مسئولیت هر کاری را که انسان نادان نمی‌تواند بفهمد به خدا نسبت دهد. پدر شخصاً مسئول همه چیز که شما نمی‌توانید بفهمید نیست. فقط به این دلیل که یک قانون عادلانه و خردمندانهٔ مقدر شدهٔ پدر بر حسب اتفاق شما را رنجور می‌سازد، به مهر او شک نکن، چرا که تو سهواً یا عمداً از چنین قانون الهی تخطی کرده‌ای.

"اما نَتَنائیل، مطالب زیادی در کتاب مقدس وجود دارد که اگر فقط با ژرف‌بینی می‌خواندی به تو آموزش می‌داد. آیا به خاطر نمی‌آوری که نگاشته شده: 'پسرم، از تنبیه خداوند بیزار نباش؛ و از تأدیب او آزرده خاطر نشو، زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، چنانکه که هر پدری فرزندی را که مایهٔ خشنودی اوست تأدیب می‌کند.' 'خداوند از روی میل کسی را به ابتلا دچار نمی‌سازد.' 'پیش از آن که دچار ابتلا شوم، منحرف شدم، اما اکنون از شریعت پیروی می‌کنم. ابتلا برایم نیکو بود تا از آن طریق بتوانم قوانین الهی را فرا گیرم.' 'از غم و اندوه شما آگاهم. خدای جاودان پناهگاه شماست، در حالی که زیر شما بازوان جاودان است.' 'خداوند همچنین برای ستمدیدگان یک پناهگاه است، یک مکان امنِ آرامش‌بخش در لحظات دشواری.' 'خداوند او را بر بستر ابتلا تقویت خواهد کرد؛ خداوند بیماران را فراموش نخواهد کرد.' 'همانطور که یک پدر برای فرزندانش دلسوزی نشان می‌دهد، خداوند نیز نسبت به آنهایی که از او می‌ترسند دلسوز است.' 'او جسم شما را می‌شناسد؛ او به یاد دارد که شما خاک هستید.' 'او دلشکستگان را التیام می‌بخشد و زخمهایشان را می‌بندد.' 'او امید بینوایان، قوت نیازمندان در هنگام گرفتاری، سرپناهی در طوفانها، و سایبانی برای گرمای ویران کننده است.' 'او به ضعیفان نیرو می‌بخشد، و به کسانی که هیچ نیرویی ندارند قدرت عطا می‌کند.' 'او نیِ خرد شده را نخواهد شکست، و فتیلهٔ کم سو را خاموش نخواهد کرد.' 'وقتی از میان آبهای ابتلا عبور می‌کنی، با تو خواهم بود، و هنگامی که نهرهای فلاکت تو را لبریز می‌سازند، تو را ترک نخواهم کرد.' 'او مرا فرستاده تا دلشکستگان را التیام بخشم، آزادی را به اسیران اعلام کنم، و همهٔ عزاداران را تسلی دهم.' 'در ابتلا اصلاح وجود دارد. ابتلا از خاک برنمی‌خیزد.'"

6- سوء تعبیر از رنج — بحث پیرامون ایوب

همین شب در بیت صیدا بود که یوحنا همچنین از عیسی پرسید چرا بسیاری از افراد به ظاهر بی‌گناه از این همه بیماری رنج می‌برند و این همه ابتلا را تجربه می‌کنند. استاد در پاسخ به پرسشهای یوحنا، در زمرهٔ بسیاری موارد دیگر گفت:

"پسرم، تو معنی سختی یا هدف عمدهٔ رنج کشیدن را درک نمی‌کنی. آیا آن شاهکار ادبیات سامی — داستان کتاب مقدس دربارهٔ مصائب ایوب — را نخوانده‌ای؟ آیا به یاد نمی‌آوری چگونه این تمثیل شگفت‌انگیز با بازگوییِ رفاه مادی خادم خداوند آغاز می‌شود؟ تو به خوبی به یاد می‌آوری که ایوب با فرزندان، ثروت، عزت، جایگاه، سلامتی، و هر چیز دیگر که انسانها در این زندگی موقت به آن بها می‌دهند برکت یافته بود. مطابق آموزشهای فرزندان ابراهیم که در طول زمان مورد احترام بودند، چنین رفاه مادی کاملاً نشانهٔ مکفی لطف الهی بود. اما چنین داراییهای مادی و چنین رفاه موقت نشان دهندهٔ لطف خداوند نیستند. پدر من در بهشت درست همانقدر فقیران را دوست می‌دارد که ثروتمندان را؛ او هیچ امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمی‌شود.

"اگر چه تخطی از قانون الهی دیر یا زود با پیامد تنبیه دنبال می‌شود، در حالی که انسانها قطعاً سرانجام آنچه را که می‌کارند درو می‌کنند، باز باید بدانی که رنج بشری همیشه یک تنبیه برای گناه پیشین نیست. ایوب و دوستانش هر دو نتوانستند پاسخی راستین برای سردرگمی‌های خود بیابند. و با بینشی که اکنون از آن بهره‌مند هستی، به سختی می‌توانی قسمتهایی را که آنها در این تمثیل بی‌همتا به نمایش در می‌آورند به شیطان یا خدا نسبت دهی. در حالی که ایوب راه حل دشواریهای عقلانی خود یا حل مشکلات فلسفی خود را از طریق ابتلا پیدا نکرد، قطعاً به پیروزیهای بزرگی دست یافت؛ او حتی در عین شرایط فروپاشی مواضع دفاعی تئولوژیک خود به آن قله‌های معنوی فراز یافت که می‌توانست صادقانه بگوید: 'من از خودم متنفرم'؛ سپس چشم‌اندازی از نجات خداوند به او اعطا شد. لذا ایوب حتی از طریق ابتلای سوء فهم شده، به سطح فوق بشریِ فهم اخلاقی و بینش معنوی فراز یافت. هنگامی که خادم رنج دیده بینشی از خداوند را به دست می‌آوَرَد، یک آرامش روحی حاصل می‌شود که از تمام فهم بشری فراتر است.

"نخستین دوست ایوب، اِلیفاز، به آن رنج دیده اندرز داد که در مصائب خویش همان بردباری را که در طول روزهای رفاه خود برای دیگران توصیه کرده بود به نمایش در آوَرَد. این تسلی دهندهٔ دروغین گفت: 'ایوب، به مذهب خود اعتماد کن؛ به خاطر داشته باش که این شریران هستند و نه درستکاران که به ابتلا دچار می‌شوند. تو حتماً لایق این تنبیه هستی، در غیر اینصورت به ابتلا دچار نمی‌شدی. تو به خوبی می‌دانی که از نظر خداوند هیچ انسانی نمی‌تواند درستکار باشد. تو می‌دانی که در واقع شریران هرگز موفق نمی‌شوند. به هر حال، به نظر می‌رسد که تقدیر انسان مصیبت است، و شاید خدا فقط برای نفع خودت تو را تنبیه می‌کند.' تعجب‌آور نیست که ایوب بیچاره نتوانست از چنین تعبیری از مشکل ابتلای بشری آرامش زیادی به دست آورد.

"اما اندرز دوست دوم او، بِلدَد، به رغم درستی آن از دیدگاه الهیاتِ پذیرفته شدهٔ آن روزگار، حتی افسرده کننده‌تر بود. بِلدَد گفت: 'خدا نمی‌تواند ناعادل باشد. فرزندان تو حتماً گناهکار بودند که هلاک شدند؛ تو حتماً خطاکاری، در غیر اینصورت اینطور مبتلا نمی‌شدی. و اگر به راستی

درستکار هستی، خدا قطعاً تو را از مصیبتهایت رها خواهد ساخت. تو باید از تاریخ برخوردهای خدا با انسان یاد بگیری که قادر متعال فقط شریران را نابود می‌سازد.‘

”و سپس به یاد می‌آوری که چگونه ایوب به دوستانش پاسخ داد. او گفت: ’من به خوبی می‌دانم که خدا فریاد مرا برای کمک نمی‌شنود. چگونه خدا می‌تواند عادل باشد و در همان حال از بی‌گناهی من کاملاً چشم‌پوشی کند؟ من دارم پی می‌برم که نمی‌توانم از توسل به قادر متعال هیچ رضایتی به دست آورم. آیا نمی‌توانی تشخیص دهی که خدا اذیت و آزار نیکان توسط شریران را تحمل می‌کند؟ و از آنجا که انسان بسیار ضعیف است، چه شانسی برای ملاحظه به دستان یک خدای قادر مطلق دارد؟ خدا آنطور که هستم مرا آفریده است، و هنگامی که بدین ترتیب بر ضد من عمل می‌کند، من بی‌دفاع هستم. و اصلاً چرا خدا مرا آفرید که فقط به این شیوهٔ فلاکت‌بار رنج بکشم؟‘

”و چه کسی می‌تواند نگرش ایوب را با توجه به اندرز دوستانش و ایده‌های خطاآمیز از خداوند که ذهن خودش را مشغول کرده بود به چالش بکشد؟ آیا نمی‌بینی که ایوب مشتاق یک خدای انسانی بود، و این که میل وافر داشت که با موجودی الهی راز و نیاز کند که وضعیت فناپذیریِ انسان را می‌داند و درک می‌کند که درستکاران اغلب به عنوان بخشی از این زندگیِ اول از فراز طولانی بهشت با بی‌گناهی باید متحمل ابتلا شوند؟ از این رو فرزند انسان از سوی پدر آمده است که چنان حیاتی در جسم را زندگی کند که بتواند همهٔ کسانی را که از این پس باید برای متحمل شدنِ مصائب ایوب فرا خوانده شوند تسلی و تسکین دهد.

”سپس سومین دوست ایوب، صُوفَر، حتی سخنان کمتر تسکین دهنده‌ای را به زبان آورد، آنگاه که گفت: ’تو ابلهی که ادعای پارسامنشی می‌کنی، زیرا می‌بینم که بدین گونه مبتلا شده‌ای. اما من اعتراف می‌کنم که درک راههای خدا غیرممکن است. شاید در تمام بدبختی‌های تو مقصودی پنهان وجود داشته باشد.‘ و پس از این که ایوب به همهٔ سه دوست خود گوش داد، مستقیماً از خدا درخواست کمک کرد، و ادعای این واقعیت را کرد که ’روزهای انسان که از زن متولد شده اندک و پر از دشواری است.‘

”سپس دومین جلسه با دوستانش آغاز شد. اِلیفاز سختگیرتر، متهم کننده‌تر و طعنه‌آمیزتر شد. بِلدَد از تحقیر ایوب نسبت به دوستانش برآشفته شد. صُوفَر اندرز اندوه‌بار خود را تکرار کرد. ایوب تا این هنگام از دوستانش منزجر شده بود و دوباره به خدا متوسل شد، و اکنون او به یک خدای عادل در برابر خدای بی‌عدالتی که در فلسفهٔ دوستانش تجسم یافته بود و حتی در نگرش مذهبی خودش تقدیس شده بود متوسل شد. سپس ایوب به دلگرمی نسبت به یک زندگی آینده پناه برد، که ممکن است بی‌عدالتی‌های وجود انسانی در آن با عدالت بیشتری اصلاح شود. ناتوانی در دریافت کمک از انسان، ایوب را به سمت خدا سوق می‌دهد. سپس در قلبش میان ایمان و شک تقلایی بزرگ روی می‌دهد. سرانجام رنجبر بشری شروع به دیدن نور حیات می‌کند؛ روان شکنجه شدهٔ او به قله‌های نوینی از امید و شجاعت فراز می‌یابد؛ او ممکن است متحمل رنج شود و حتی بمیرد، اما روان روشن او اکنون آن فریاد پیروزی را سر می‌دهد: ’دادخواه من زنده است!‘

”ایوب در مجموع حق داشت که این دکترین را که خدا کودکان را برای تنبیه والدینشان مبتلا می‌سازد به چالش بکشد. ایوب همیشه آماده بود بپذیرد که خدا درستکار است، اما او آرزوی یک مکاشفهٔ ارضا کنندهٔ روان از سرشت شخصی جاودان را داشت. و این رسالت ما در زمین است. انسانهای رنج دیده دیگر از تسلی شناخت مهر خداوند و درک بخشش پدر آسمانی محروم نخواهند شد. در حالی که سخنان خداوند که از میان گردباد گفته شد برای روزگارِ بیانش یک مفهوم شکوهمند بود، شما از پیش یاد گرفته‌اید که خداوند خودش را بدین گونه آشکار نمی‌سازد، بلکه او از درون قلب انسان به صورت صدایی آرام و ملایم اینطور سخن می‌گوید: ’راه این است؛ در آن گام بردار.‘ آیا درک نمی‌کنی که خدا در درون تو سکنی می‌گزیند، و این که او آن شده است که تو هستی، تا او تو را به آن صورت که او هست بسازد!“

سپس عیسی این گفتهٔ آخر را بیان نمود: ”پدر آسمانی از روی میل فرزندان انسانها را مبتلا نمی‌سازد. انسان ابتدا به دلیل رخدادهای زمان و کاستیهای زیانبار یک وجود نابالغ فیزیکی دچار ابتلا می‌شود. او سپس به دلیل پیامدهای بی‌امان گناه — تخطی از قوانین حیات و نور — دچار ابتلا می‌شود. و سرانجام انسان حاصل پافشاریِ شرورانهٔ خودش را در شورش بر ضد فرمانروایی پارسامنشانهٔ بهشت در زمین درو می‌کند. اما تیره بختیهای انسان یک تنبیه شخصیِ ناشی از قضاوت الهی نیستند. انسان می‌تواند کارهای زیادی برای کاهش مصیبتهای گذرای خود انجام دهد و انجام خواهد داد. اما یک بار و برای همیشه از این خرافات رهایی یابید که خداوند انسان را به درخواست شیطان دچار ابتلا می‌سازد. کتاب ایوب را مطالعه کنید تا فقط دریابید که حتی انسانهای نیک سرشت نیز ممکن است چند ایدهٔ نادرست از خداوند را به طور صادقانه در ذهن بپرورانند؛ و سپس توجه کنید که چگونه حتی ایوب که به طور دردآور دچار ابتلا شده بود، به رغم چنین آموزشهای خطاآمیز، خدای آرامش و نجات را یافت. سرانجام ایمان او ابرهای ابتلا را سوراخ نمود تا نور حیات را که به عنوان بخشش شفا دهنده و عدالت جاودانه از پدر جاری می‌شود تشخیص دهد.“

یوحنا پیرامون این گفته‌ها روزهای زیاد در قلبش تعمق کرد. در نتیجهٔ این گفتگو با استاد در باغ، سرتاسر عمر باقیماندهٔ او به گونه‌ای چشمگیر تغییر کرد، و او در ایام بعد بسیار تلاش کرد تا موجب شود سایر حواریون دیدگاههای خود را در رابطه با منبع، سرشت، و مقصود از مصائب معمول بشری تغییر دهند. اما یوحنا تا بعد از عزیمت استاد دربارهٔ این گفتگو هرگز صحبت نکرد.

7- مردی با دست خشک شده

دومین سبت، پیش از عزیمت حواریون و گروه جدید بشارتگران در دومین تور موعظه در جلیل، عیسی در کنیسای کفرناحوم پیرامون ”شادیهای زندگی پارسامنشانه“ صحبت می‌کرد. هنگامی که عیسی سخنان خود را به پایان رساند، یک گروه بزرگ از معلولین، افلیج‌ها، بیماران، و مبتلایان به دورش ازدحام کردند و به دنبال شفا بودند. در این گروه همچنین، حواریون، بسیاری از بشارتگران جدید، و جاسوسان فریسی از اورشلیم حضور داشتند. هر جا که عیسی

می‌رفت (به جز هنگامی که در تپه‌ها به دنبال انجام کار پدر بود)، آن شش جاسوسِ اورشلیم یقیناً او را دنبال می‌کردند.

در حالی که عیسی ایستاده بود و با مردم در حال گفتگو بود، رهبر فریسیانِ جاسوس مردی با یک دست خشک شده را وا داشت به او نزدیک شود و بپرسد آیا شفا یافتن در روز سبت مجاز است یا باید در روز دیگری به دنبال کمک باشد. هنگامی که عیسی آن مرد را دید، سخنانش را شنید، و دریافت که توسط فریسیان فرستاده شده، گفت: ”بیا جلو تا از تو سؤالی بپرسم. اگر تو گوسفندی داشتی و او در روز سبت به داخل گودالی می‌افتاد، آیا پایین می‌رفتی و او را می‌گرفتی و به بیرون می‌آوردی؟ آیا انجام چنین کارهایی در روز سبت جایز است؟“ و مرد پاسخ داد: ”آری استاد، کار نیک کردن بدین گونه در روز سبت جایز است.“ سپس در حالی که عیسی با همهٔ آنان گفتگو می‌کرد، گفت: ”می‌دانم چرا این مرد را به حضور من فرستاده‌اید. اگر می‌توانستید مرا وسوسه کنید که در روز سبت ترحم نشان دهم دلیلی برای تخلف در من پیدا می‌کردید. همهٔ شما در سکوت موافقت کردید که بیرون آوردن گوسفند بداقبال از داخل گودال، حتی در سبت جایز است، و من شما را فرا می‌خوانم که گواهی دهید نشان دادن مهربانی مهرآمیز در روز سبت نه فقط نسبت به حیوانات، بلکه همچنین نسبت به انسانها جایز است. چقدر یک انسان از یک گوسفند ارزشمندتر است! من اعلام می‌کنم که نیکی کردن به انسانها در روز سبت جایز است.“ و همینطور که همهٔ آنها در برابر او در سکوت ایستادند، عیسی خطاب به مردی که دستش خشک شده بود گفت: ”اینجا در کنارم بایست تا همه بتوانند تو را ببینند. و اکنون که می‌توانی بدانی که این خواست پدر من است که در روز سبت کار نیک انجام دهی، اگر ایمان به شفا یافتن داشته باشی، از تو می‌خواهم دست خود را دراز کنی.“

و همینطور که این مرد دست خشک شدهٔ خود را دراز کرد، دستش سالم شد. مردم در صدد برآمدند که به فریسیان یورش ببرند، اما عیسی از آنها خواست آرام باشند، و گفت: ”من اکنون به شما گفتم که نیکی کردن در سبت برای نجات دادن جان جایز است، اما به شما آموزش ندادم که آسیب برسانید و به میل به کشتن راه بدهید.“ فریسیان خشمگین دور شدند و با وجود این که روز سبت بود، شتابان فوراً به طبریه رفتند و با هرودیس به مشورت پرداختند. آنها هر کاری را که در توانشان داشتند انجام دادند تا تعصب او را برانگیزند و هیرودیان را بر ضد عیسی با خود هم‌پیمان سازند. اما هیرودیس از اقدام بر ضد عیسی امتناع ورزید، و به آنها توصیه کرد که شکایات خود را به اورشلیم ببرند.

این نخستین مورد از یک معجزه بود که توسط عیسی در پاسخ به چالش دشمنانش انجام شد. و استاد این به اصطلاح معجزه را، نه به عنوان یک نمایش قدرت شفابخش خود، بلکه به عنوان یک اعتراض مؤثر بر ضد تبدیل استراحت سبتِ مذهب، به یک اسارت واقعی از محدودیتهای بی‌معنی بر تمام نوع بشر اجرا نمود. این مرد به عنوان یک سنگ‌کار به کارش بازگشت، و ثابت کرد که یکی از کسانی است که شفایش با یک زندگی شکرگزاری و درستکاری دنبال شد.

8- آخرین هفته در بیت صیدا

در آخرین هفتهٔ اقامت در بیت صیدا، جاسوسان اورشلیم در نگرش خود نسبت به عیسی و آموزشهایش دچار اختلاف زیاد شدند. سه تن از این فریسیان به واسطهٔ آنچه که دیده و شنیده بودند بسیار تحت تأثیر قرار گرفتند. در این اثنا، در اورشلیم، ابراهیم، یک عضو جوان و با نفوذ از شورای عالی یهود، به طور علنی از آموزشهای عیسی جانبداری نمود و توسط اَبنیر در حوض سیلوآم تعمید یافت. تمام اورشلیم از این رخداد هیجان زده شد، و فوراً پیامرسانانی به بیت صیدا اعزام شدند تا شش جاسوس فریسی فرا خوانده شوند.

فیلسوف یونانی که در تور پیشینِ جلیل برای پادشاهی تغییر کیش داده بود با برخی از یهودیان ثروتمند اسکندریه بازگشت، و بار دیگر آنها از عیسی دعوت کردند که به منظور تأسیس یک مدرسهٔ مشترک فلسفه و مذهب و نیز یک درمانگاه برای بیماران به شهر آنان بیاید. اما عیسی این دعوت را مؤدبانه رد کرد.

حدوداً در این زمان در اردوگاه بیت صیدا یک پیامبر خلسه از بغداد به نام کرمت به بیت صیدا وارد شد. این به اصطلاح پیامبر وقتی در خلسه فرو می‌رفت رویاهای عجیبی می‌دید، و هنگامی که خوابش مختل می‌شد خوابهای شگفت‌آوری می‌دید. او در اردوگاه اختلال زیادی ایجاد کرد، و شمعون غیور طرفدار برخورد نسبتاً سختی با این فرد متظاهر خود فریفته بود، اما عیسی مداخله کرد و به او اجازه داد برای چند روز آزادی عمل کامل داشته باشد. کلیهٔ کسانی که موعظهٔ او را شنیدند به زودی تشخیص دادند که آموزشهای او بدان گونه که با بشارت پادشاهی مورد داوری واقع می‌شود درست نیست. او به زودی به بغداد بازگشت، و فقط نیم دوجین از روانهای ناپایدار و سرگردان را با خود برد. اما پیش از آن که عیسی برای آن پیامبر بغداد وساطت کند، داوود زبدی، با کمک یک کمیتهٔ خود منصوب شده، کرمت را به داخل دریاچه برد، و پس از این که مکرراً او را به داخل آب فرو برد، به او توصیه کرد که از آنجا برود، و یک اردوگاه خودش را سازماندهی کند و بسازد.

در همین روز، بت ماریون، یک زن فینیقی، چنان تندروی نمود که عقلش را از دست داد، و بعد از این که به خاطر تلاش برای راه رفتن روی آب نزدیک بود غرق شود، توسط دوستانش به بیرون فرستاده شد.

تغییر کیش دادهٔ جدید اورشلیم، ابراهیمِ فریسی، همهٔ اموال دنیوی خود را به خزانهٔ حواریون اهدا کرد، و این بخشش، کمک زیادی کرد تا اعزام فوری یکصد بشارتگر جدیداً آموزش یافته را ممکن سازد. آندریاس خبر بسته شدن اردوگاه را از پیش اعلام کرده بود، و همه آماده می‌شدند که به خانهٔ خود بروند و یا این که بشارتگران را به داخل جلیل دنبال کنند.

9- شفا دادن افلیج

بعد از ظهر جمعه، 1 اکتبر، هنگامی که عیسی در حال برگزاری آخرین دیدار خود با حواریون، بشارتگران، و سایر رهبران اردوگاهِ در حال فروپاشی، و با شش فریسی از اورشلیم که در

ردیف جلوی این جمع در اتاق پرگنجایش و بزرگ جلوی خانهٔ زبدی نشسته بودند بود، یکی از عجیب‌ترین و بی‌نظیرترین رخدادهای تمام زندگی عیسی در زمین به وقوع پیوست. استاد در این هنگام در این اتاق بزرگ که برای جا دادن این گردهمایی‌ها در طول فصل باران ساخته شده بود ایستاده و در حال صحبت بود. خانه تماماً توسط یک گروه عظیم از مردم احاطه شده بود که به گوشهایشان برای گرفتن برخی از قسمتهای گفتار عیسی فشار می‌آوردند.

در حالی که خانه بدین گونه مملو از انبوه جمعیت بود و توسط شنوندگان مشتاق کاملاً احاطه شده بود، مردی که مدتها به فلج مبتلا بود توسط دوستانش روی یک کاناپهٔ کوچک از کفرناحوم به آنجا منتقل شد. این فرد افلیج شنیده بود که عیسی در آستانهٔ ترک بیت صیدا است، و بعد از گفتگو با هارونِ سنگ‌کار که به تازگی سالم شده بود، تصمیم گرفت که به حضور عیسی آورده شود، جایی که می‌توانست طلب شفا کند. دوستان او تلاش کردند که از طریق درهای جلو و عقب هر دو وارد منزل زبدی شوند، اما مردم زیادی ازدحام کرده بودند. اما فرد افلیج از پذیرش شکست امتناع ورزید؛ او به دوستانش رهنمود داد که نردبانهایی تهیه کنند و آنان از این طریق به سقف اتاقی که عیسی در آن صحبت می‌کرد بالا رفتند، و بعد از شل کردن کاشیها مرد بیمار را از طریق طنابهایی روی کاناپه‌اش جسورانه پایین آوردند، تا این که فرد مبتلا جلوی استاد فوراً روی کف اتاق قرار داده شد. هنگامی که عیسی دید آنها چه کرده‌اند صحبت خود را متوقف کرد، ضمن این که کسانی که در اتاق با او بودند از پشتکار مرد بیمار و دوستانش حیرت کردند. فرد افلیج گفت: ”استاد، من آموزش تو را مختل نخواهم کرد، اما من مصمم هستم که سالم شوم. من مثل آنهایی نیستم که شفا دریافت کردند و آموزش تو را فوراً فراموش کردند. من سالم می‌شوم تا بتوانم در پادشاهی آسمان خدمت کنم.“ حال به رغم این که ابتلای این مرد از طریق زندگی هدر رفتهٔ خودش بر او وارد شده بود، عیسی با دیدن ایمان فرد افلیج به او گفت: ”پسر، نترس؛ گناهان تو بخشیده شدند. ایمانت تو را نجات خواهد داد.“

هنگامی که فریسیان اهل اورشلیم، به همراه سایر کاتبان و وکلایی که با آنها نشسته بودند این اظهارات عیسی را شنیدند، شروع کردند به خود بگویند: ”چگونه این مرد جرأت می‌کند بدین گونه صحبت کند؟ آیا او نمی‌فهمد که چنین کلماتی کفر است؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناه را ببخشد؟“ عیسی با درک این امر در روح خود که آنها در درون ذهنشان و در میان خود بدین گونه استدلال کردند با آنها صحبت کرد و گفت: ”چرا در قلبتان چنین استدلال می‌کنید؟ شما که هستید که روی من قضاوت می‌کنید؟ چه فرقی می‌کند که به این فرد افلیج بگویم، گناهانت بخشیده شد، یا برخیز، تشک خود را بردار و راه برو؟ اما برای این که شما که همهٔ اینها را می‌بینید سرانجام بدانید که فرزند انسان در زمین اتوریته و قدرت بخشش گناهان را دارد، به این مرد مبتلا خواهم گفت، برخیز، تشک خود را بردار، و به خانهٔ خودت برو.“ و هنگامی که عیسی بدین گونه صحبت کرد، فرد افلیج برخاست، و همینطور که آنها راه را برای او باز می‌کردند، او در برابر همهٔ آنها بیرون رفت. و کسانی که این چیزها را دیدند شگفت‌زده شدند. پطرس گردهمایی را مرخص کرد، ضمن این که بسیاری دعا کردند و خدا را جلال دادند، و اعتراف کردند که هرگز پیش از این چنین رخدادهای عجیبی را ندیده بودند.

و حدوداً در این هنگام بود که پیام‌رسانان شورای عالی یهود از راه رسیدند تا از شش جاسوس بخواهند به اورشلیم بازگردند. هنگامی که آنها این پیام را شنیدند، در میان خود به طور جدی به بحث پرداختند؛ و بعد از این که آنها بحثهای خود را تمام کردند، رهبر و دو دستیار او با پیام‌رسانان به اورشلیم بازگشتند، ضمن این که سه تن از فریسیان جاسوس به ایمان به عیسی اعتراف کردند و فوراً به دریاچه رفتند، توسط پطرس تعمید یافتند، و به عنوان فرزندان پادشاهی به همیاری روحانی با حواریون پرداختند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 149

دومین تور موعظه

دومین تور موعظهٔ عمومیِ جلیل از روز یکشنبه، 3 اکتبر سال 28 بعد از میلاد مسیح آغاز شد و تقریباً سه ماه ادامه یافت، و در 30 دسامبر به پایان رسید. عیسی و دوازده حواریونش در این تلاش شرکت کردند. آنها توسط گروه جدیداً به کار گرفته شده‌ای متشکل از 117 بشارتگر و توسط اشخاص بیشمار دیگر علاقمند یاری می‌شدند. آنها در این تور از جَدَرا، پتولامیس، یافیع، داباریتا، مَجِدُّو، یزرعیل، اسکیتوپولیس، تاریچیا، هیپوس، جمالا، بیت‌صیدا – جولیاس، و بسیاری شهرها و روستاهای دیگر دیدار کردند.

در این یکشنبه صبح، آندریاس و پطرس، پیش از عزیمت از عیسی خواستند که رهنمودهای نهایی را به بشارتگران جدید بدهد، اما استاد نپذیرفت، و گفت در قلمرو او نیست که آن کارهایی را که دیگران به گونه‌ای قابل قبول می‌توانند انجام دهند انجام دهد. بعد از بحث و بررسی لازم تصمیم گرفته شد که یعقوب زبدی وظایف را تعیین کند. در پایان سخنان یعقوب، عیسی به بشارتگران گفت: ”اکنون بروید و کارهایی را که به شما محول شده انجام دهید، و بعداً هنگامی که نشان دادید شایسته و وفادار هستید، شما را به کار موعظه پیرامون بشارت پادشاهی منصوب خواهم کرد.“

در این تور، فقط یعقوب و یوحنا با عیسی سفر کردند. پطرس و حواریون دیگر هر یک در حدود نیم دوجین از بشارتگران را با خود بردند و در حالی که به کار موعظه و آموزش خود ادامه می‌دادند تماس نزدیک با آنها داشتند. به محض این که ایمانداران برای ورود به پادشاهی آماده می‌شدند، حواریون تعمید را انجام می‌دادند. عیسی و دو همراهش در طول این سه ماه بسیار سفر کردند، و اغلب در یک روز از دو شهر دیدار می‌کردند تا کار بشارتگران را مشاهده کنند و آنها را در تلاشهایشان برای برقراری پادشاهی تشویق کنند. تمام این دومین تور موعظه اساساً تلاشی برای فراهم ساختن تجربهٔ عملی برای این گروه 117 بشارتگر تازه آموزش یافته بود.

در طول این دوره و متعاقباً، تا زمان عزیمت نهایی عیسی و آن دوازده تن به اورشلیم، داوود زبدی یک مقر مرکزی دائم برای کار پادشاهی در منزل پدرش در بیت‌صیدا حفظ نمود. اینجا

مکان کار پایانیِ عیسی در زمین و ایستگاه رِله برای یک خدمت پیام‌رسانی بود که داوود در مناطق مختلف فلسطین و نواحی مجاور بین کارگران به انجام می‌رسانید. او تمام این کارها را با ابتکار خودش اما با تأیید آندریاس انجام می‌داد. داوود چهل تا پنجاه پیام‌رسان را در این بخش اطلاعاتیِ کارِ سریعاً بسط یابنده و در حال گسترش پادشاهی به کار می‌گرفت. او در حالی که بدین طریق مشغول به کار بود، از طریق صرف قسمتی از وقتش به کار قدیمی ماهیگیریش بخشاً خود را تأمین می‌کرد.

1- شهرت گستردهٔ عیسی

تا وقت از هم پاشیده شدنِ اردوگاه در بیت‌صیدا، شهرت عیسی به ویژه به عنوان یک شفا دهنده، به تمام مناطق فلسطین و در سرتاسر سوریه و کشورهای اطراف گسترش یافته بود. هفته‌ها بعد از این که آنها بیت‌صیدا را ترک کردند، بیماران همچنان به آنجا می‌آمدند، و وقتی که استاد را پیدا نمی‌کردند، با آگاهی یافتن از مکان او از طریق داوود، به جستجوی او می‌رفتند. در این تور، عیسی عمداً هیچ به اصطلاح معجزهٔ شفاگرانه انجام نداد. با این وجود، بسیاری از مبتلایان در نتیجهٔ قدرت بازسازی ایمان شدید که آنان را به جستجوی شفا وا می‌داشت سلامتی و شادی خود را باز یافتند.

در حدود زمان انجام این مأموریت، یک سری پدیده‌های خاص و غیرقابل توضیحِ شفاگرانه شروع به پدیداری نمود و در سرتاسر باقیماندهٔ زندگی عیسی در زمین ادامه یافت. در طول این سفر سه ماهه بیش از یکصد مرد، زن، و کودک از یهودیه، اَدومیه، جلیل، سوریه، صور، و صیدون، و از آن سوی رود اردن از این شفای ناخودآگاه توسط عیسی بهره‌مند شدند و پس از بازگشت به خانه‌های خود، به گسترش شهرت عیسی افزودند. و آنها به رغم این که عیسی هر بار با مشاهدهٔ یکی از این موارد شفای خود به خود، مستقیماً از فرد ذینفع می‌خواست که "به هیچکس نگو"، این کار را انجام می‌دادند.

هرگز برای ما آشکار نشد که در این موارد شفای خود به خود یا ناخودآگاه درست چه رخ داد. استاد هرگز به حواریونش توضیح نداد که این شفاگریها چگونه صورت گرفت، به جز این که در چندین رویداد صرفاً گفت: "می‌بینم که نیرویی از من خارج شده است." در یک رخداد هنگامی که او توسط یک کودک بیمار لمس شد گفت: "می‌بینم که حیات از من خارج شده است."

در شرایط فقدان سخن مستقیم از استاد در رابطه با ماهیت این موارد شفای خود به خود، تلاش ما برای توضیح این که این کارها چگونه انجام شدند، یک کار گمان‌پردازانه است، اما ثبت دیدگاه ما پیرامون تمام این پدیده‌های شفاگری مجاز خواهد بود. ما باور داریم که بسیاری از این معجزات ظاهریِ شفا، بدان گونه که در طول خدمت زمینیِ عیسی رخ دادند، نتیجهٔ وجود همزمانِ سه تأثیر قدرتمند، محکم، و مرتبط به هم زیر بودند:

1- وجود ایمان قوی، مسلط، و زنده در قلب موجود بشری که مداوماً به دنبال شفا است، به همراه این واقعیت که چنین شفابخشی، بیش از ترمیم صرفاً جسمی، برای فواید معنوی آن مطلوب است.

2- همراه با چنین ایمان بشری، وجود دلسوزی و شفقت زیاد پسر آفرینندهٔ در جسم ظهور یافته و سرشار از بخششِ خدا که در واقع در شخص خود قدرتها و امتیازات تقریباً نامحدود و بی‌پایانِ خلاقِ شفا دهنده را دارد.

3- همراه با ایمان مخلوق و حیات آفریننده، همچنین باید ملاحظه نمود که این خدا – انسان، ابراز تجسم یافتهٔ خواست پدر بود. اگر در تماس نیاز بشری و قدرت الهی برای برآورده ساختن آن، خواست پدر غیر از این نبود، هر دو یکی شدند، و بدون آگاهی عیسیِ بشر شفابخشی به وقوع پیوست اما فوراً توسط سرشت الهی او مورد تأیید واقع شد. از این رو، توضیح بسیاری از این موارد شفابخشی را باید در قانونی بزرگ یافت که مدتهاست برای ما شناخته شده است، بدین معنی که آنچه را که پسر آفریننده آرزو می‌کند و پدر جاودان می‌خواهد تحقق می‌یابد.

از این رو، نظر ما این است که در حضور شخصیِ عیسی، برخی از اشکال ایمان عمیق بشری، از طریق برخی نیروها و شخصیتهای خلاقِ جهان که در آن هنگام به گونه ای بسیار نزدیک با پسر انسان در ارتباط بودند، در پدیدار شدن شفا واقعاً و به راستی الزام‌آور بود. بدین ترتیب این یک واقعیت ثبت شده می‌شود که عیسی مکرراً اجازه می‌داد که انسانها از طریق ایمان قدرتمند و شخصی خود، خودشان را در حضور او شفا دهند.

بسیاری دیگر به مقاصد کاملاً خودخواهانه به دنبال شفا بودند. یک بیوهٔ ثروتمند از صور با همراهانش آمد تا از ناتوانیهای خود که زیاد بودند شفا یابد؛ و همینطور که او عیسی را در این سو و آن سوی جلیل دنبال می‌کرد، به تقدیم پولِ بیشتر و بیشتر ادامه داد، گویا که قدرت خداوند چیزی است که می‌توان با بالاترین مبلغ پیشنهادی خرید. اما او هرگز به بشارت پادشاهی علاقمند نشد؛ او فقط به دنبال درمان بیماریهای جسمانی خود بود.

2- رویکرد مردم

عیسی ذهن انسانها را درک می‌کرد. او می‌دانست در قلب انسان چه می‌گذرد، و اگر آموزشهای او بدان گونه که او آنها را ارائه کرد باقی مانده بود، و تنها تفسیر، برداشت الهام‌بخشی بود که توسط زندگی زمینی او ارائه شده بود، تمام ملتها و تمام مذاهب دنیا به سرعت بشارت پادشاهی را پذیرا می‌شدند. تلاشهای با حسن نیت پیروان اولیهٔ عیسی برای بازگوییِ آموزشهای او، به گونه‌ای که آنها را برای برخی ملتها، نژادها، و مذاهب بیشتر قابل پذیرش سازند، فقط موجب شد این آموزشها برای تمام ملتها، نژادها، و مذاهب دیگر کمتر قابل قبول شوند.

پولس رسول، در تلاشهایش برای این که آموزشهای عیسی را تحت توجه مطلوبِ برخی از گروههای روزگار خود قرار دهد، نامه‌های رهنمود و اندرز بسیاری نوشت. سایر آموزگارانِ

بشارت عیسی نیز به همین ترتیب عمل کردند، اما هیچیک از آنها متوجه نشدند که برخی از این نوشته‌ها متعاقباً توسط کسانی جمع می‌شدند که آنها را به عنوان تجسم آموزشهای عیسی نشان می‌دادند. و بدین ترتیب، در حالی که به اصطلاح مسیحیت بیشترِ آموزشهای استاد را نسبت به هر مذهب دیگر در بر دارد، همچنین حاوی موارد زیادی است که عیسی آموزش نداد. گذشته از ادغام بسیاری از آموزشهای فرقه‌های سرّی پارسی و بخش عمده‌ای از فلسفهٔ یونانی در مسیحیت اولیه، دو اشتباه بزرگ انجام شد:

1- تلاش برای وصل مستقیم آموزش عیسی به الهیات یهودی، بدان گونه که در دکترین مسیحیِ کفاره نشان داده شده است، یعنی این آموزش که عیسی پسر قربانی شده‌ای بود که عدالت سختگیرانهٔ پدر را برآورده می‌ساخت و خشم الهی را فرو می‌نشاند. این آموزشها منشأ در یک تلاش ستودنی داشت که بشارت پادشاهی را برای ناباوران یهودی قابل قبول‌تر سازد. اگر چه این تلاشها، تا آنجا که به متقاعد ساختن یهودیان مربوط می‌شد، ناکام ماند، اما در ایجاد سردرگمی و گریزان نمودن بسیاری روانهای صادق در کلیهٔ نسلهای متعاقب ناکام نبود.

2- دومین اشتباه بزرگ پیروان اولیهٔ استاد، و اشتباهی که کلیهٔ نسلهای بعد در تداوم آن پافشاری نموده‌اند، سازمان دادن آموزش مسیحی به طور کامل حول شخص عیسی است. این تأکید بیش از حد روی شخصیت عیسی در الهیات مسیحی موجب مبهم ساختن آموزشهای او بوده است، و این امر تماماً این را برای یهودیان، محمدی‌ها، هندوها، و سایر مذهب‌گرایان شرقی به طور فزاینده دشوار ساخته است که آموزشهای عیسی را بپذیرند. ما جایگاه شخص عیسی را در مذهبی که ممکن است نام او را بر خود داشته باشد کوچک نمی‌شماریم، اما ما اجازه نمی‌دهیم چنین عاملی زندگی الهام‌بخش او را تحت‌الشعاع قرار دهد یا جای این پیام نجات‌بخش او را بگیرد: پدر بودن خداوند و برادری انسانها.

آموزگاران مذهب عیسی باید با شناخت حقایقی که مشترک هستند (و بسیاری از آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم از پیام عیسی می‌آیند) به سایر مذاهب نزدیک شوند، ضمن آن که از تأکید زیاد روی تفاوتها خودداری ورزند.

در حالی که در آن زمان خاص، آوازهٔ عیسی عمدتاً به دلیل شهرت او به عنوان یک شفا دهنده بود، اما بدین گونه ادامه نیافت. با گذشت زمان، بیشتر و بیشتر به دنبال کمک معنوی او بودند. اما این درمانهای جسمانی بود که بیشترین جاذبهٔ مستقیم و فوری را برای مردم عادی داشت. قربانیان بردگی اخلاقی و آزار و اذیتهای ذهنی به طور فزاینده به دنبال عیسی بودند، و او همیشه راه رهایی را به آنها می‌آموخت. پدران در رابطه با مدیریت پسرانشان جویای اندرز او بودند، و مادران برای راهنمایی دخترانشان نزد او می‌آمدند تا کمک بگیرند. آنهایی که در تاریکی به سر می‌بردند نزد او می‌آمدند، و او نور حیات را برای آنها آشکار می‌ساخت. گوش او همیشه برای غم و اندوه نوع بشر باز بود، و او همیشه به آنهایی که جویای خدمت او بودند کمک می‌کرد.

هنگامی که خود آفریننده در زمین بود، و در شکل جسم انسانی پدیدار شده بود، وقوع برخی رخدادهای خارق‌العاده اجتناب‌ناپذیر بود. اما شما هرگز نباید از طریق این رویدادهای به

اصطلاح معجزه‌آسا به عیسی نزدیک شوید. بیاموزید که از طریق عیسی به معجزه نزدیک شوید، اما اشتباه نزدیک شدن به عیسی از طریق معجزه را مرتکب نشوید. و به رغم این که عیسی ناصری تنها بنیانگذار مذهبی است که اعمال فوق مادی در زمین انجام داد، این اندرز موجه است.

حیرت‌انگیزترین و انقلابی‌ترین ویژگیِ مأموریت میکائیل در زمین، رویکرد او نسبت به زنان بود. در روزگار و نسلی که بنا نبود یک مرد حتی به همسر خود در یک مکان عمومی سلام کند، عیسی جرأت می‌کرد که در ارتباط با سومین سفر خود به جلیل زنان را به عنوان آموزگاران بشارت الهی همراه خود ببرد. و او در برابر آموزشهای آموزگاران یهود که اعلام می‌کردند "سوزاندن کلمات شریعت بهتر از ارائه دادنِ آنها به زنان است" برای انجام این کار شهامت کامل داشت.

در طول یک نسل، عیسی زنان را از فراموشی بی‌احترامانه و رنج‌بریِ برده‌وارِ اعصار خارج ساخت. و این یک چیز شرم‌آور در مورد مذهبی است که به خود اجازه داده نام عیسی را بر خود بنهد، و این که آن مذهب فاقد شهامت اخلاقی برای پیروی از این الگوی متعالی در نگرشهای متعاقبش نسبت به زنان بود.

همینطور که عیسی با مردم درمی‌آمیخت، آنها او را کاملاً فارغ از خرافات آن روزگار می‌یافتند. او عاری از تعصبات مذهبی بود؛ او هرگز ناشکیبا نبود. او در قلبش هیچ چیز که شبیه تضاد اجتماعی باشد نداشت. در حالی که او از جنبه‌های نیک مذهب پدرانش پیروی می‌کرد، از نادیده گرفتن سنتهای انسان ساختهٔ خرافات و بردگی درنگ نمی‌کرد. او جرأت می‌کرد آموزش دهد که فجایع طبیعی، حوادث زمان، و سایر رخدادهای فلاکت‌بار، بلایای آسمانیِ ناشی از داوریهای الهی یا تقدیر اسرارآمیز الهی نیستند. او وقف برده‌وار به آیین بی‌معنی را محکوم می‌کرد، و خطای پرستش مادی‌گرایانه را افشا می‌نمود. او آزادی معنوی انسان را با شجاعت اعلام نمود و جرأت کرد آموزش دهد که انسانهای حاوی جسم، در واقع و در حقیقت فرزندان خدای زنده هستند.

عیسی هنگامی که با شجاعت قلوب پاک را به نشان مذهب راستین جایگزین دستان پاک نمود، از تمام آموزشهای پیشینیان خود فراتر رفت. او واقعیت را به جای سنت قرار داد و تمام ادعاهای تکبرآمیز و ریاکارانه را کنار زد. و با این وجود، این مرد بی‌پروای خدا به انتقاد غیرسازنده دست نزد، و نسبت به سنتهای مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی روزگارش چشم‌پوشی کامل نشان نداد. او یک انقلاب‌طلب ستیزه‌جو نبود؛ او یک تکامل‌گرای گام به گام بود. او فقط زمانی درگیر نابودی چیزی که بود می‌شد، که چیزی برتر از آن را که باید باشد به طور همزمان به همنوعانش پیشنهاد می‌داد.

عیسی اطاعت پیروانش را بدون تحمیل آن دریافت می‌کرد. فقط سه مرد که ندای شخصی او را دریافت کردند از پذیرش دعوت به شاگردی خودداری کردند. او یک قدرت جاذبهٔ ویژه روی انسانها اعمال می‌کرد، اما او دیکتاتورمنش نبود. او فرمان به اعتماد به نفس می‌داد، و هرگز

کسی از فرمان دادن او رنجیده نشد. او اتوریتهٔ مطلق روی شاگردانش داشت، اما هیچگاه کسی اعتراض نکرد. او به پیروانش اجازه داد او را استاد خطاب کنند.

استاد توسط کلیهٔ کسانی که او را ملاقات می‌کردند مورد ستایش بود، به جز کسانی که تعصبات عمیق مذهبی داشتند یا کسانی که تصور می‌کردند در آموزشهای او مخاطرات سیاسی را تشخیص می‌دهند. انسانها از اصالت و اقتدار آموزشهای او شگفت‌زده می‌شدند. آنها از شکیبایی او در برخورد با پرس و جو کنندگان عقب مانده و دردسرآفرین حیرت می‌کردند. او در قلب کلیهٔ کسانی که تحت خدمت او قرار می‌گرفتند امید و اعتماد برمی‌انگیخت. فقط کسانی که او را ملاقات نکرده بودند از او می‌ترسیدند، و او فقط توسط کسانی مورد نفرت بود که او را قهرمان حقیقت می‌پنداشتند، حقیقتی که موجب واژگونیِ شرارت و خطایی بود که آنها به هر قیمت به طور مصمم در قلبشان نگه می‌داشتند.

او روی دوستان و دشمنان، هر دو، یک تأثیر قوی و ویژهٔ مجذوب کننده اعمال می‌کرد. تودهٔ مردم هفته‌ها او را دنبال می‌کردند، فقط به این دلیل که سخنان زیبندهٔ او را بشنوند و زندگی سادهٔ او را نظاره کنند. مردان و زنان فداکار با یک عاطفهٔ تقریباً فوق بشری به عیسی عشق می‌ورزیدند. و آنها هر چه بیشتر او را می‌شناختند، بیشتر عاشق او می‌شدند. و این هنوز تماماً حقیقت دارد؛ حتی امروز و در تمام اعصار آینده، هر چه بیشتر انسان این خدا – انسان را بشناسد، بیشتر عاشق او خواهد شد و او را دنبال خواهد نمود.

3- خصومت رهبران مذهبی

به رغم استقبال مطلوب مردم عادی از عیسی و آموزشهایش، رهبران مذهبی در اورشلیم به طور فزاینده هراسان و خصمانه شدند. فریسیان یک الهیات سازمان یافته و جزمی را تدوین کرده بودند. عیسی آموزگاری بود که با به کار گرفتن رخدادها آموزش می‌داد؛ او یک آموزگار سیستماتیک نبود. عیسی نه زیاد از روی شریعت، بلکه از روی زندگی و با تمثیل آموزش می‌داد. (و هنگامی که برای روشن ساختن پیامش تمثیلی را به کار می‌برد، مطابق طرح، فقط یک ویژگیِ داستان را برای آن منظور به کار می‌گرفت. ممکن است از طریق تلاش برای بیرون آوردن تشبیهاتی از تمثیلهای عیسی بسیاری ایده‌های خطا در رابطه با آموزشهای او به دست آید.)

رهبران مذهبی در اورشلیم در نتیجهٔ تغییر کیش اخیر ابراهیمِ جوان و به دلیل فرار سه جاسوسی که توسط پطرس تعمید یافته بودند، و در این دومین تور موعظهٔ جلیل، اکنون با بشارتگران بیرون بودند، تقریباً داشتند سراسیمه می‌شدند. رهبران یهودی از طریق ترس و تعصب به طور فزاینده داشتند کور می‌شدند، ضمن آن که قلب آنها از طریق رد مداوم حقایق جذاب بشارت پادشاهی سخت شده بود. هنگامی که انسانها توسل نمودن به روحی را که در درون آنها زندگی می‌کند می‌بندند، کار اندکی می‌توان کرد تا رویکرد آنها اصلاح شود.

هنگامی که عیسی برای اولین بار در اردوگاه بیت‌صیدا با بشارتگران دیدار کرد، در پایان سخنرانی خود گفت: ”باید به خاطر داشته باشید که انسانها در جسم و ذهن — از نظر احساسی — به طور انفرادی واکنش نشان می‌دهند. تنها چیز یکنواخت دربارهٔ انسانها روح ساکن در آنهاست. اگر چه ممکن است ارواح الهی در سرشت و گسترهٔ تجربهٔ خود تا اندازه‌ای متفاوت باشند، نسبت به تمام درخواستهای معنوی واکنش یکسان نشان می‌دهند. نوع بشر تنها از طریقِ و با توسل به این روح همواره می‌تواند به یگانگی و برادری دست یابد.“ اما بسیاری از رهبران یهودیان درِ قلب خود را به روی جاذبهٔ معنویِ بشارت الهی بسته بودند. آنها از این روز به بعد نداشتنِ برنامه و انجام ندادنِ توطئه برای نابودی استاد را متوقف کردند. آنها متقاعد شدند که عیسی باید به عنوان یک مجرم مذهبی، و یک نقض کنندهٔ آموزشهای عمدهٔ شریعت مقدس یهود دستگیر، محکوم، و اعدام شود.

4- پیشرفت تور موعظه

عیسی کار عمومی بسیار اندکی در این تور موعظه انجام داد، اما در بیشتر شهرها و روستاهایی که به همراه یعقوب و یوحنا بر حسب اتفاق موقتاً در آنها اقامت می‌کرد کلاسهای عصرانهٔ بسیاری با ایمانداران برگزار کرد. در یکی از این جلسات عصرانه یکی از بشارتگران جوانتر از عیسی سؤالی دربارهٔ خشم پرسید، و استاد در زمرهٔ چیزهای دیگر در پاسخ گفت:

”خشم یک تجلی مادی است که به طور کلی، میزان عدم موفقیت سرشت معنوی را در به دست آوردنِ کنترلِ ترکیب سرشت عقلانی و جسمانی نشان می‌دهد. خشم فقدان مهر بردبارانهٔ برادرانهٔ شما به علاوهٔ فقدان حرمت نفس و کنترل خودِ شما را نشان می‌دهد. خشم سلامتی را تحلیل می‌برد، ذهن را خوار می‌سازد، و آموزگار روحی روان انسان را دچار نارسایی می‌کند. آیا در کتاب مقدس نخوانده‌ای که ’خشم انسان نادان را می‌کشد‘، و انسان ’در غضب خود خویشتن را پاره می‌کند‘؟ که ’شخص دیرخشم از درک بسیار برخوردار است‘، در حالی که ’شخص تندخو حماقت را به نمایش می‌گذارد‘؟ همهٔ شما می‌دانید که ’یک پاسخ ملایم خشم را برمی‌گرداند‘ و چگونه ’سخنان تند خشم را برمی‌انگیزانند.‘ ’احتیاط خشم را به تعویق می‌اندازد‘، در حالی که ’شخصی که بر نفس خود مسلط نباشد مثل یک شهر بی‌دفاع بی‌حصار است.‘ ’خشم بی‌رحمانه است و غضب وحشتناک است.‘ ’مردان تندخو نزاع برمی‌انگیزانند، در حالی که اشخاص کج‌خلق بر گناهان خود می‌افزایند.‘ ’در دل خویش زود خشمگین مشو، زیرا خشم در سینهٔ احمقان منزل می‌گزیند.‘“ پیش از آن که عیسی سخنانش را قطع کند، بیشتر گفت: ”بگذارید قلبتان چنان تحت سلطهٔ عشق باشد که راهنمای روحی شما در نجات شما از تمایل به تخلیهٔ آن فورانهای خشم حیوانی که با مرتبت فرزندی الهی ناسازگار هستند دشواری اندکی داشته باشد.“

در همین موقع استاد دربارهٔ مطلوبیتِ داشتنِ شخصیتهای کاملاً متعادل با گروه صحبت کرد. او تشخیص می‌داد که برای بیشتر انسانها لازم است خود را وقف استاد شدن در یک حرفه کنند، اما او همه گونه تمایل به سوی تخصص بیش از حد، و به سوی تنگ نظری و محدودیت در فعالیتهای زندگی را تأیید نکرد. او توجه را به این واقعیت جلب کرد که هر فضیلتی، اگر به

افراط کشیده شود، ممکن است به یک عمل نادرست تبدیل شود. عیسی همیشه اعتدال را موعظه می‌کرد و سازگاری — تنظیم متناسب نسبت به مشکلات زندگی — را آموزش می‌داد. او به این امر اشاره داشت که ممکن است دلسوزی و ترحم بیش از حد به بی‌ثباتی جدی احساسی تنزل یابد؛ و این که ممکن است شور و اشتیاق به فناتیسم راه ببرد. او در مورد یکی از همکاران سابق آنها بحث کرد که تخیلاتش او را به سمت کارهای خیالی و غیرعملی سوق داده بود. در همان حال، او در مورد مخاطرات کسل کننده بودنِ میان مایگیِ بیش از حد محافظه‌کارانه به آنها هشدار داد.

و سپس عیسی در مورد مخاطرات شهامت و ایمان بحث کرد، این که چگونه آنها گاهی اوقات روانهای بی‌فکر را به بی‌احتیاطی و گمان‌پردازی هدایت می‌کنند. او همچنین نشان داد چگونه ملاحظه و احتیاط، هنگامی که به افراط کشیده شود به بزدلی و شکست راه می‌برد. او شنوندگان خود را تشویق می‌کرد، که ضمن احتراز از هر گونه تمایل به برون‌گرایی، تلاش کنند اصالت داشته باشند. او خواستار همدردی بدون گرایش به سوی احساسات، و پارسایی بدون مقدس‌نمایی بود. او تقدیس بدون ترس و خرافات را آموزش می‌داد.

آنقدر آنچه که عیسی دربارهٔ شخصیتِ متوازن آموزش می‌داد نبود که همیارانش را تحت تأثیر قرار می‌داد، بلکه این واقعیت که زندگیِ خودش یک نمونهٔ چنان گویا از آموزش او بود. او در میان تنش و طوفان زندگی می‌کرد، اما هرگز متزلزل نشد. دشمنان او مداوماً برای او دام پهن می‌کردند، اما هرگز او را به دام نیانداختند. خردمندان و دانش آموختگان تلاش می‌کردند موجب لغزش او شوند، اما او دچار لغزش نشد. آنها سعی کردند در مباحثه او را گرفتار سازند، اما پاسخهای او همیشه روشنگرانه، متین، و نهایی بود. هنگامی که سخنان او در بحثهایش با پرسشهای فراوان قطع می‌شد، پاسخهای او همیشه بااهمیت و قاطع بودند. او در مواجهه با فشار مداوم دشمنانش، که در به کارگیریِ انواع شیوه‌های نابکارانه، ناعادلانه، و نادرستِ حمله به او درنگ نمی‌کردند، هرگز به تاکتیکهای پست متوسل نشد.

اگر چه درست است که بسیاری از مردان و زنان باید با پشتکار خود را وقف نوعی حرفهٔ مشخص، به عنوان یک شغل معیشتی کنند، با این وجود کاملاً مطلوب است که موجودات بشری طیف گسترده‌ای از آشنایی فرهنگی با زندگی بدان گونه که در زمین زیست می‌شود را کسب کنند. اشخاص به راستی تحصیل کرده راضی به ماندن در ناآگاهی نسبت به زندگی و عملکرد همنوعانشان نیستند.

5- درسی در رابطه با خرسندی

هنگامی که عیسی در حال دیدار از گروه بشارتگرانی که تحت سرپرستی شمعون غیور کار می‌کردند بود، در طول گفتگوی عصرانهٔ آنها، شمعون از استاد پرسید: "چرا برخی از اشخاص بسیار خوشحال‌تر و خرسندتر از دیگران هستند؟ آیا خرسندی یک امر تجربهٔ مذهبی است؟" عیسی در پاسخ به سؤال شمعون، در زمرهٔ سایر چیزها گفت:

”شمعون، برخی از اشخاص به طور طبیعی خوشحال‌تر از دیگرانند. قدر زیاد، بسیار زیاد به تمایل انسان به رهبری و هدایت شدن توسط روح پدر که در او زندگی می‌کند بستگی دارد. آیا سخنان این مرد خردمند را در کتاب مقدس نخوانده‌ای: ’روح انسان چراغ خداوند است که تمامی اعماق درون او را می‌کاود؟‘ و نیز این که چنین انسانهای با روح هدایت شده می‌گویند: ’حدود من به جاهای دلپذیر افتاده است؛ آری، من میراثی عالی دارم.‘ ’دارایی اندک یک انسان پارسا بهتر از ثروت شریرانِ کثیر است،‘ زیرا ’یک انسان نیکو از درون خود خشنود خواهد شد.‘ ’یک دل شادمان چهره را شاداب می‌سازد و یک نعمتِ همیشگی است. اموال اندک با تقدیس خدا بهتر است از گنج عظیم با اضطراب همراه آن. یک شام با گیاهان معطر در جایی که عشق هست بهتر است از یک گاو فربه و نفرت همراه با آن. دارایی اندک با پارسایی بهتر است از درآمدِ فراوان بدون درستکاری.‘ ’یک دل شادمان داروی شفابخش است.‘ ’یک مشت با آرامش بهتر است از وفور زیاد با اندوه و آزردگی روح.‘

”بیشترِ اندوه انسان ناشی از ناامیدی از جاه‌طلبی‌های او و زخمی شدن غرور او است. اگر چه انسانها خود را موظف می‌دانند که از زندگی خود در زمین بهترین استفاده را ببرند، پس از این که به طور صادقانه تمام تلاش خود را به خرج دادند، باید با خوشرویی سرنوشت خویش را بپذیرند و در استفادهٔ حداکثر از آنچه که به دستشان رسیده نبوغ به کار بندند. بسیاری از مشکلات انسان در خاکِ ترسِ قلب طبیعی خودش سرچشمه می‌یابد. ’آنگاه که تعقیب کننده‌ای نیست شریران می‌گریزند.‘ ’شریران مثل دریای متلاطمند که نمی‌تواند آرام بگیرد، اما آبهایش گل و لای می‌پاشد؛ خداوند می‌فرماید برای شریران آرامش وجود ندارد.‘

”پس به دنبال آرامش کاذب و شادی گذرا نباشید بلکه به دنبال دلگرمیِ ایمان و تضمینِ فرزندی الهی باشید که موجب آرامش، خشنودی، و شادی کامل در روح می‌شود.“

عیسی به سختی این کره را به عنوان یک ”دنیای اشکها“ می‌پنداشت. در عوض او به آن به صورت کرهٔ زادگاه ارواح جاودان و فناناپذیرِ صعود بهشت، ”دنیای ساختن روان“ نگاه می‌کرد.

6- ”ترس از خداوند“

در جمالا در طول گفتگوی عصرانه بود که فیلیپ به عیسی گفت: ”استاد، چگونه است که کتاب مقدس به ما آموزش می‌دهد که ’از خدا بترسیم‘، در حالی که تو می‌خواهی که ما به پدر آسمانی بدون ترس بنگریم؟ چگونه باید ما این آموزشها را هماهنگ کنیم؟“ و عیسی به فیلیپ پاسخ داد. او گفت:

”فرزندانم، من شگفت‌زده نیستم که شما چنین سؤالاتی را می‌پرسید. در آغاز فقط از طریق ترس بود که انسان می‌توانست تقدیس و احترام را بیاموزد، اما من آمده‌ام که مهر پدر را آشکار سازم، تا شما از طریق برانگیختنِ شناخت پرعاطفهٔ یک فرزند و عمل متقابل مهر عمیق و کامل پدر به پرستش جاودان جذب شوید. من شما را از اسارتِ راندن خود از طریق ترس برده‌وار به خدمت

رنج‌آورِ یک پادشاه - خدای حسود و خشمگین نجات می‌دهم. من به شما پیرامون رابطهٔ پدری – فرزندیِ خدا و انسان آموزش می‌دهم، طوری که بتوانید به آن پرستش آزادانهٔ والا و متعالیِ یک پدر – خدای بامحبت، عادل، و بخشنده با شادمانی هدایت شوید.

’’’ترس از خداوند‘ در اعصار پیاپی معانی مختلفی داشته است، و از ترس، به اضطراب و دلهره، و به حیرت و تقدیس پیش رفته است. و اکنون من شما را از تقدیس، با عبور از شناخت، درک، و قدردانی، به عشق هدایت می‌کنم. هنگامی که انسان فقط کارهای خداوند را تشخیص می‌دهد، به ترس از متعال هدایت می‌شود؛ اما هنگامی که انسان شروع به فهم و تجربه نمودنِ شخصیت و کاراکتر خدای زنده می‌کند، به طور فزاینده به عشق ورزیدنِ به چنین پدر نیک و کامل، جهانی و جاودان هدایت می‌شود. و فقط همین تغییر رابطهٔ انسان با خدا است که در بر گیرندهٔ مأموریت پسر انسان در زمین است.

’’فرزندان باهوش از پدر خود نمی‌ترسند تا بتوانند هدایای خوبی از دست او دریافت کنند؛ اما این فرزندانِ بسیار مورد مهر واقع شده، پس از این که چیزهای خوبی را که با فرامین مهرآمیز پدر به پسران و دخترانش عطا شده از پیش به وفور دریافت کردند، در شناخت و قدردانی واکنشمندانه از چنین بخشش سخاوتمندانه به مهر ورزیدن به پدرشان هدایت می‌شوند. نیکی خداوند به توبه راه می‌برد؛ بخشش خداوند به خدمت راه می‌برد؛ رحمت خداوند به نجات راه می‌برد؛ در حالی که مهر خداوند به پرستش هوشمندانه و آزادانه راه می‌برد.

’’نیاکان شما به این دلیل از خداوند می‌ترسیدند که او قدرتمند و اسرارآمیز بود. شما باید او را بپرستید زیرا او در عشق شکوهمند، در بخشش فراوان، و در حقیقت پرجلال است. قدرت خداوند در قلب انسان ترس ایجاد می‌کند، اما بزرگ‌منشی و درستیِ شخصیت او موجب احترام و تقدیس، عشق، و پرستش مشتاقانه می‌شود. یک فرزند فرمانبردار و باعاطفه حتی از یک پدر قدرتمند و والامنش نمی‌ترسد یا نسبت به او دلهره ندارد. من به دنیا آمده‌ام تا عشق را به جای ترس، شادی را به جای اندوه، اطمینان را به جای دلهره، خدمت مهرآمیز و پرستش قدرشناسانه را به جای اسارت برده‌وار و آیین بی‌معنی بگذارم. اما در رابطه با آنهایی که در تاریکی به سر می‌برند، این هنوز حقیقت دارد که ’ترس از خداوند آغاز خرد است.‘ اما هنگامی که نور به طور کاملتری می‌آید، فرزندان خداوند به جای ترس از او به دلیل آنچه که او انجام می‌دهد، به ستایش بیکران به دلیل آنچه که او هست هدایت می‌شوند.

’’هنگامی که کودکان جوان و بی‌فکر هستند، باید لزوماً به آنها اندرز داده شود که به والدین خود احترام بگذارند؛ اما هنگامی که بزرگتر می‌شوند و نسبت به مزایای خدمت و حمایت والدین تا اندازه‌ای قدرشناس‌تر می‌شوند، از طریق احترام فهیمانه و عطوفت فزاینده به آن سطح از تجربه می‌رسند که در واقع به والدین خود به دلیل آنچه که هستند، بیش از به دلیل آنچه که انجام داده‌اند، مهر می‌ورزند. پدر طبعاً فرزندش را دوست دارد، اما فرزند باید مهر خود را به پدر از ترسِ آنچه که پدر می‌تواند انجام دهد، با عبور از هراس، ترس، وابستگی، و احترام، به احترام قدرشناسانه و پرعاطفهٔ مهرآمیز توسعه دهد.

”به شما آموخته‌اند که باید ’از خدا بترسید و از فرامین او پیروی کنید، زیرا این تمام وظیفهٔ انسان است.‘ اما من آمده‌ام به شما یک فرمان جدید و بالاتر بدهم. من به شما آموزش می‌دهم که ’خداوند را دوست داشته باشید و یاد بگیرید خواست او را انجام دهید، زیرا این بالاترین امتیاز فرزندان رهایی یافتهٔ خداوند است.‘ به پدران شما آموخته شد که از خدا ـــ پادشاهِ قدرتمند ـــ ترس داشته باشند.‘ من به شما آموزش می‌دهم که ’خدا ـــ پدر تماماً بخشنده را دوست داشته باشید.‘

”در پادشاهی آسمان، که من آمده‌ام تا اعلام کنم، هیچ پادشاه والامرتبه و قدرتمندی وجود ندارد؛ این پادشاهی یک خانوادهٔ الهی است. مرکز و سرپرستِ کاملاً شناخته شده و بدون قید و شرط مورد پرستشِ این برادریِ گستردهٔ موجودات هوشمند، پدر من و پدر شماست. من فرزند او هستم، و شما نیز فرزندان او هستید. از این رو این برای ابد حقیقت دارد که شما و من در قلمرو آسمانی برادر هستیم، و از هنگامی که در جسمِ زندگی زمینی برادر شده‌ایم بیشتر چنین هستیم. پس ترس از خدا به عنوان یک پادشاه و خدمت به او را به عنوان یک ارباب متوقف کنید؛ بیاموزید که به او به عنوان آفریننده احترام بگذارید؛ به او به عنوان پدرِ روحِ جوانِ خود احترام بگذارید؛ او را به عنوان یک مدافع بخشنده دوست داشته باشید؛ و در نهایت او را به عنوان پدر مهربان و تماماً خردمندِ درک و قدردانیِ معنویِ کاملتر خود پرستش کنید.

”ایده‌های غلط شما دربارهٔ فروتنی ناشی از مفاهیم نادرست شما پیرامون پدر آسمانی است، و بخش عمدهٔ ریاکاری شما از آن سرچشمه می‌یابد. ممکن است انسان به واسطهٔ سرشت و منشأ، یک کرم غبار باشد، اما هنگامی که روح پدرم در او سکنی می‌گزیند، آن انسان در سرنوشت خود الهی می‌شود. روح اعطاییِ پدرم قطعاً به منبع الهی و سطح جهانیِ منشأ باز خواهد گشت، و روان بشریِ انسان فانی که فرزند از نو تولد یافتهٔ این روح سکنی‌گزین خواهد شد قطعاً با روح الهی عیناً به حضور پدر جاودان فراز خواهد یافت.

”فروتنی، در واقع انسان فانی می‌شود که تمام این هدایا را از پدر آسمانی دریافت می‌کند، گر چه به تمامی چنین کاندیداهای ایماندار برای صعود جاودان از پادشاهی آسمانی یک حرمت الهی وصل است. کنشهای بی‌معنی و دون‌مایهٔ یک فروتنیِ متظاهرانه و کاذب با قدردانی از منبع نجات شما و شناخت سرنوشت روانهای از روح زاده شدهٔ شما ناسازگار هستند. فروتنی در پیشگاه خداوند در مجموع در اعماق قلب شما پسندیده است؛ فروتنی در برابر انسانها ستودنی است؛ اما ریاکاریِ فروتنیِ خود آگاه و مشتاقِ توجه کودکانه است و برای فرزندان روشن ضمیرِ پادشاهی ناشایسته است.

”شما کار خوبی می‌کنید که در پیشگاه خداوند فروتن و در برابر انسانها خود-کنترل شده باشید، اما اجازه دهید که فروتنی شما دارای منشأ معنوی باشد و نه نمایش خود فریبانهٔ یک حس خود آگاهِ برترِ خود-پارسامنشانه. آن پیامبر با تعمق سخن گفت، هنگامی که گفت: ’با خدا با فروتنی رفتار کن‘، زیرا گر چه پدر آسمانی بیکران و جاودان است، او همچنین ’با کسی سکنی می‌گزیند که از یک ذهن توبه‌کار و یک روح فروتن برخوردار است.‘ پدر من از غرور نفرت دارد، از ریاکاری بیزار است، و از تبهکاری منزجر است. و به دلیل تأکید بر ارزش صداقت و اعتماد کامل به حمایت مهرآمیز و هدایت مؤمنانهٔ پدر آسمانی بود که من اغلب به فرزند کوچک به

عنوان نمایانگر رویکرد ذهن و پاسخ روح اشاره کرده‌ام که برای ورود انسان فانی به واقعیات روحی پادشاهی آسمان بسیار ضروری است.

’’ارمیای نبی بسیاری از انسانها را به خوبی توصیف کرد، هنگامی که گفت: ’شما در دهان به خدا نزدیک اما در قلب از او دور هستید.‘ و آیا همچنین آن هشدار سهمگین آن پیامبر را نخوانده‌اید که گفت: ’کاهنانشان برای مزد آموزش می‌دهند، و پیامبرانشان برای پول پیشگویی می‌کنند. در همان حال آنها تظاهر به پارسامنشی می‌کنند و اعلام می‌کنند که خدا با آنهاست.‘ آیا در برابر ’آنهایی که با همسایگانِ خود سخن صلح‌آمیز می‌گویند، در حالی که در قلبشان شرارت است‘، به خوبی به شما هشدار داده نشده، و ’آنهایی که با لبهایشان چرب‌زبانی می‌کنند، در حالی که در قلبشان رفتار دوگانه است؟‘ از میان تمام غمهای یک انسان مورد اعتماد، هیچیک مثل ’زخمی شدن در خانهٔ یک دوستِ مورد اعتماد چنان وحشتناک نیست.‘‘‘

7- بازگشت به بیت‌صیدا

آندریاس، در مشورت با شمعون پطرس و با تأیید عیسی در بیت‌صیدا به داوود رهنمود داده بود که پیام‌آورانی با این دستورالعمل به گروههای گوناگون موعظه‌گر اعزام کند که تور را خاتمه دهند و در طول پنجشنبه، 30 دسامبر به بیت‌صیدا بازگردند. تا وقت شام، در آن روز بارانی تمام گروه حواریون و بشارتگران آموزشگر به منزل زبدی وارد شده بودند.

گروه در طول روز سبت با هم ماندند، و در خانه‌های بیت‌صیدا و کفرناحوم که در نزدیکی آنجا بود اسکان داده شدند، و بعد از آن به تمام گروه موقتاً دو هفته تعطیلی داده شد تا نزد خانواده‌هایشان به خانه بروند، از دوستانشان دیدار کنند، یا به ماهیگیری بروند. دو یا سه روزی که آنها در بیت‌صیدا با هم بودند، به راستی نشاط‌آور و الهام‌بخش بود؛ حتی آموزگاران قدیمی‌تر به واسطهٔ موعظه‌گران جوان که تجارب خود را نقل می‌کردند تزکیه شدند.

از میان 117 بشارتگری که در این تور دوم موعظه در جلیل شرکت کردند، فقط در حدود هفتاد و پنج تن از آزمون تجربهٔ واقعی دوام آوردند، و آماده بودند تا در پایان تعطیلات موقت دو هفته‌ای به خدمت گمارده شوند. عیسی به همراه آندریاس، پطرس، یعقوب، و یوحنا در خانهٔ زبدی ماندند و وقت زیادی را در رابطه با بهروزی و گسترش پادشاهی به گفتگو گذراندند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 150

سومین تور موعظه

عصر یکشنبه، 16 ژانویه، سال 29 بعد از میلاد مسیح، اَبنیر با حواریون یحیی به بیت‌صیدا رسیدند و روز بعد با آندریاس و حواریون عیسی وارد گفتگوی مشترک شدند. اَبنیر و همکارانش مقر مرکزی خود را در حبرون قرار دادند و عادت داشتند برای این گفتگوها به طور دوره‌ای به بیت‌صیدا بیایند.

از جمله موارد زیادی که در این گفتگوی مشترک مورد ملاحظه قرار گرفت، عمل مسح کردن بیماران با برخی اشکال روغن در ارتباط با دعا برای شفا بود. مجدداً عیسی از شرکت کردن در بحثهای آنها یا ابراز نظر در رابطه با نتیجه‌گیریهای آنها خودداری نمود. حواریون یحیی همیشه در خدمت روحانی خویش به بیماران و مبتلایان از روغنِ مسح استفاده می‌کردند، و آنها تلاش می‌کردند که این کار را به عنوان یک عمل یکسان برای هر دو گروه تثبیت کنند، اما حواریون عیسی از مقید ساختن خود به چنین آیینی امتناع می‌کردند.

سه‌شنبه، 18 ژانویه، بشارتگرانِ مورد آزمون واقع شده که تعدادشان در حدود هفتاد و پنج نفر بود در آمادگی برای اعزام به سومین تور جلیل، در منزل زبدی در بیت‌صیدا به آن بیست و چهار تن پیوستند. این مأموریت سوم به مدت هفت هفته ادامه یافت.

بشارتگران در گروههای پنج نفره اعزام می‌شدند، در حالی که عیسی و دوازده تن بیشتر اوقات با هم سفر می‌کردند، و حواریون بنا بر الزام آن مناسبت برای تعمید ایمانداران دو به دو بیرون می‌رفتند. برای یک دورهٔ تقریباً سه هفته‌ای، اَبنیر و همکارانش همچنین با گروههای بشارتگر کار می‌کردند. آنها به آنان مشاوره می‌دادند و ایمانداران را تعمید می‌دادند. آنها از مجدل، طبریه، ناصره، و کلیهٔ شهرها و روستاهای اصلیِ مرکزی و جنوبی جلیل، کلیهٔ مکانهایی که قبلاً دیده بودند و بسیاری دیگر، دیدن کردند. این آخرین پیام آنها به جلیل، به جز به قسمتهای شمالی بود.

1- گروه بشارتگر زنان

شگفت‌انگیزترین کار از میان تمامی کارهای جسورانه‌ای که عیسی در ارتباط با دوران زندگی زمینی خود انجام داد، این اعلام ناگهانی او در عصر 16 ژانویه بود: "فردا ما ده زن را برای کار خدماتیِ پادشاهی تعیین خواهیم کرد." در آغاز دورهٔ دو هفته‌ای که در طول آن بنا بود حواریون و بشارتگران طی مرخصی خود از بیت‌صیدا غایب باشند، عیسی از داوود درخواست کرد که والدین خود را به خانه‌شان فرا خواند و پیام‌رسانانی را ارسال کند که به ده زن پارسا که در سرپرستی اردوگاه پیشین و درمانگاه چادری خدمت کرده بودند در بیت‌صیدا ندا در دهند. همهٔ این زنان به رهنمودهایی که به بشارتگران جوان داده شده بود گوش داده بودند، اما هرگز به ذهن خودشان یا آموزگاران آنها خطور نکرده بود که عیسی جرأت می‌کند که زنان را به آموزش دادنِ بشارت پادشاهی و خدمت به بیماران بگمارد. این ده زنی که توسط عیسی انتخاب شده و مأموریت یافتند اینها بودند: سوسن، دختر حذانِ پیشینِ کنیسهٔ ناصره؛ یوآنّا، همسر خوزا، سر پیشخدمت هیرودیس آنتیپاس؛ الیزابت، دختر یک یهودی ثروتمند طبریه و سفوریس؛ مارتا، خواهر بزرگتر آندریاس و پطرس؛ راحیل، زن برادر یهودا، برادر استاد در جسم؛ ناسانتا، دختر اِلمان، پزشک سوری؛ مِلکه، یک دختر عموی تومای رسول؛ روت، بزرگترین دختر متی لاوی؛ سِلتا، دختر یک افسر رومی؛ و آگامان، یک بیوهٔ دمشق. متعاقباً عیسی دو زن دیگر را به این گروه اضافه کرد: مریم مجدلیه و ربکا، دختر یوسف اهل رامه.

عیسی به این زنان اجازه داد که سازمان خود را ایجاد کنند و از یهودا خواست که بودجه‌ای را برای تجهیزات آنها و برای حیوانات باربر فراهم سازد. آن ده تن سوسن را به عنوان رئیس خود و یوآنّا را به عنوان خزانه‌دارشان انتخاب کردند. از این هنگام به بعد، آنها بودجهٔ خودشان را فراهم کردند؛ آنها دیگر هرگز از صندوق مالی یهودا برای تأمین خود برداشت نکردند.

در آن روزگار که زنان حتی اجازه نداشتند در صحن اصلی کنیسه حضور یابند (و به ایوان زنان محصور بودند) دیدنِ به رسمیت شناخته شدنِ آنها به عنوان آموزگاران مجازِ بشارت نوین پادشاهی بسیار حیرت‌انگیز بود. در حالی که عیسی این ده زن را برای آموزش بشارت الهی و خدمت تعیین می‌نمود، مأموریتی که او به آنها داد، اعلام رهایی بود که همهٔ زنان را برای همیشه آزاد ساخت؛ دیگر نباید مرد، زن را از نظر معنوی پایین‌تر از خود می‌پنداشت. این حتی برای آن دوازده رسول یک شوک قطعی بود. با وجود این که آنها بارها این سخنان را از استاد شنیده بودند که "در پادشاهی آسمان غنی یا فقیر، آزاد یا بنده، مرد یا زن وجود ندارد، بلکه همگی به یک اندازه پسران و دختران خداوند هستند"، آنها عملاً حیرت‌زده شدند، آنگاه که او پیشنهاد کرد این ده زن رسماً به عنوان آموزگاران مذهبی گمارده شوند و حتی اجازه یابند با آنها سفر کنند. تمام کشور با این اقدام برانگیخته شد. دشمنان عیسی از این حرکت دستمایهٔ بزرگی به دست آوردند، اما زنانِ باورمندِ به خبر خوش در همه جا با ثابت قدمی پشت خواهران برگزیدهٔ خود ایستادند و هیچ تأیید نامطمئنی از این اعتراف دیرهنگام به جایگاه زن در کار مذهبی به زبان نیاوردند. و این رهایی زنان، که به آنان قدردانی مناسب را می‌داد، بعد از عزیمت استاد فوراً توسط حواریون به انجام رسید، گر چه آنها در نسلهای بعد به سنتهای قدیمی بازگشتند. در طول ایام آغازین کلیسای مسیحی، آموزگاران و کشیشانِ زن پرستار مذهبی نامیده می‌شدند و مورد قدردانی کلی

واقع می‌شدند. اما پولس، به رغم این واقعیت که تمامی اینها را در تئوری تصدیق می‌کرد، در واقع هرگز آن را در نگرش خودش وارد نکرد و شخصاً انجام آن را در عمل دشوار می‌یافت.

2- توقف در مجدل

در حین حرکت گروه حواریون از بیت‌صیدا ، زنان در عقب حرکت می‌کردند. در طول وقت گفتگو، آنها همیشه در یک گروه در جلو و در سمت راست سخنران می‌نشستند. زنان به طور فزاینده به بشارت پادشاهی ایمان آورده بودند، و وقتی آنها مشتاق انجام گفتگوی شخصی با عیسی یا یکی از حواریون بودند این یک منبع دشواری زیاد و خجالت بی‌پایان بود. اکنون همهٔ اینها تغییر کرده بود. وقتی که هر یک از زنان ایماندار مایل بود استاد را ببیند یا با حواریون به گفتگو بپردازد، آنها نزد سوسن می‌رفتند و با همراهیِ یکی از دوازده بشارتگر زن، به یکباره به حضور استاد یا یکی از حواریون او می‌رفتند.

در مجدل بود که زنان ابتدا مفید بودن خود را به نمایش درآوردند و حکمت انتخاب شدن خود را به ثبوت رساندند. آندریاس مقررات نسبتاً سختگیرانه‌ای در رابطه با انجام کار شخصی با زنان بر همیاران خود اعمال کرده بود، به ویژه در رابطه با آنهایی که کاراکتر پرسش برانگیز داشتند. هنگامی که گروه به مجدل وارد شد، این ده زن بشارتگر آزاد بودند که به تفریگاههای بدکار وارد شوند و مستقیماً به همهٔ همخانه‌های آنان خبر خوش را موعظه کنند. و هنگامی که این زنان از بیماران دیدار می‌کردند، قادر بودند در کار خدماتی خود به خواهران رنجور خویش بسیار نزدیک شوند. در نتیجهٔ خدمت این ده زن (که بعدها به عنوان دوازده زن مشهور شدند) در این مکان، مریم مجدلیه به سود پادشاهی تغییر کیش داد. از طریق یک سری رخدادهای بدبیارانه و در نتیجهٔ نگرش جامعهٔ آبرومند نسبت به زنان که چنین خطاهای قضاوت را مرتکب می‌شوند، این زن خود را در یکی از تفریگاههای شریرانهٔ مجدل یافته بود. مارتا و راحیل بودند که برای مریم روشن ساختند که درهای پادشاهی حتی برای کسانی همچون او باز است. مریم این خبر خوش را باور کرد و روز بعد توسط پطرس تعمید یافت.

مریم مجدلیه مؤثرترین آموزگار بشارت الهی در میان این گروه دوازده نفره از بشارتگران زن شد. او به همراه ربکا در حدود چهار هفته بعد از تغییر کیش خود در جُتاپاتا به این خدمت گمارده شد. مریم و ربکا، به همراه دیگر اعضای این گروه طی باقیماندهٔ عمر عیسی در زمین، برای روشنگری و اعتلای روحیهٔ خواهران رنج دیدهٔ خویش به تلاش وفادارانه و مؤثر ادامه دادند؛ و هنگامی که رخداد آخر و سوگبار در درام حیات عیسی در حال اجرا بود، به رغم این که همهٔ حواریون به جز یکی گریختند، این زنان همگی حاضر بودند، و حتی یک تن نیز او را انکار نکرد و یا به او خیانت نکرد.

3- سبت در طبریه

طبق رهنمودهای عیسی، آندریاس سرویسهای سبتِ گروه حواریون را به دستان زنان سپرده بود. البته این بدین معنی بود که این سرویسها نمی‌توانستند در کنیسهٔ جدید برگزار شوند. زنان یوآنا را انتخاب کردند تا مسئولیت این رخداد را به عهده گیرد، و جلسه در اتاق ضیافت قصر جدید هیرودیس برگزار شد، و هیرودیس دور از آنجا در جولیاس در پریا ساکن بود. یوآنا در رابطه با کار زن در زندگی مذهبی اسرائیل از کتاب مقدس خواند، و به مریم،دِبورَه، استر و دیگران اشاره کرد.

اواخر آن شب عیسی یک سخنرانی به یاد ماندنی را پیرامون "جادو و خرافات" به آن گروه متحد عرضه کرد. در آن روزها پدیداری یک ستارهٔ درخشان و ظاهراً جدید علامتی تلقی می‌شد که نشان می‌داد یک مرد بزرگ در زمین زاده شده است. نظر به این که چنین ستاره‌ای به تازگی مشاهده شده بود، آندریاس از عیسی پرسید که آیا این اعتقادات پایه و اساس درستی دارند. استاد در پاسخ طولانی به پرسش آندریاس، به بحثی جامع پیرامون تمام موضوع خرافات بشری پرداخت. سخنانی را که عیسی در این هنگام گفت می‌توان در واژه‌پردازی امروزی به صورت زیرین خلاصه نمود:

1- مسیر حرکت ستارگان در آسمان به هیچ وجه به رخدادهای زندگی انسان در زمین ربطی ندارد. ستاره‌شناسی یک پیگیری صحیح علم است، اما آسترولوژی مجموعه‌ای از خطاهای خرافی است که در کلام الهی پادشاهی هیچ جایی ندارد.

2- بررسی اُرگانهای داخلی جانوری که به تازگی کشته شده است هیچ چیز را در مورد آب و هوا، رویدادهای آینده، یا نتیجهٔ امور بشری نمی‌تواند آشکار سازد.

3- ارواح مردگان برنمی‌گردند تا با خانواده‌های خویش یا دوستان قدیمی خود در میان زندگان ارتباط برقرار سازند.

4- طلسم و اشیاء جادویی برای درمان بیماریها، دفع بلا یا تأثیرگذاری روی ارواح شرور ناتوان هستند؛ اعتقاد داشتن به تمامی این گونه ابزار مادی برای تأثیرگذاری روی دنیای روحی هیچ چیز جز خرافات فاحش نیست.

5- قرعه انداختن، در حالی که ممکن است شیوه‌ای آسان برای حل بسیاری از مشکلات جزئی باشد، روشی نیست که برای آشکار ساختن خواست الهی طراحی شده باشد. چنین نتایجی صرفاً یک امر تصادفی مادی هستند. تنها وسیلهٔ ارتباط با دنیای روحی، شامل اعطای روحی به نوع بشر یعنی روح سکنی‌گزینِ پدر، به همراه روحِ ریخته شدهٔ پسر و تأثیرِ همه جا حاضرِ روح بیکران است.

6- پیشگویی، افسونگری، و سحر و جادو، خرافاتِ اذهان نادان هستند، و همچنین توهم نسبت به سحر و جادو می‌باشند. اعتقاد داشتن به اعداد جادویی، نوید خوش اقبالی، و نشانه‌های بداقبالی ، خرافات محض و بی‌پایه هستند.

7- تعبیر خواب، عمدتاً یک سیستم خرافی و بی‌پایه از گمان‌پردازی نابخردانه و موهوم است. کلام الهیِ پادشاهی خداوند هیچ وجه مشترکی با کاهنان غیب‌گوی مذهب بدوی ندارد.

8- ارواح نیک یا شرور نمی‌توانند در نمادهای مادی سفالی، چوبی، یا فلزی سکنی گزینند؛ بتها چیزی جز ماده‌ای که از آنها ساخته شده‌اند نیستند.

9- اعمال افسونگران، ساحران، جادوگران، و طلسم‌گران، در خرافات مصریان، آشوریها، بابلیها، و کنعانیان باستان سرچشمه دارد. طلسمها و انواع و اقسام افسونها برای کسب حمایت ارواح نیک یا دفع ارواح به اصطلاح شیطانی بیهوده هستند.

10- او اعتقاد آنها به جادو، آزمون سخت، طلسم، نفرین، علائم، گیاهان افسونی، ریسمانهای گره خورده، و کلیهٔ سایر اشکال خرافات نابخردانه و اسارت‌بار را افشا و نکوهش نمود.

4- فرستادن حواریون، دو به دو

عصر روز بعد، عیسی پس از گرد آوردن دوازده حواری، حواریون یحیی، و گروه به تازگی مأموریت یافتهٔ زنان، گفت: "شما خودتان می‌بینید که محصول فراوان است، اما کارگران اندک هستند. پس بگذارید همهٔ ما از خدای محصول بخواهیم که کارگران باز بیشتری را به مزارعش بفرستد. در حالی که من برای تسلی دادن و آموزش آموزگاران جوانتر می‌مانم، افراد بزرگتر را دو به دو می‌فرستم که بتوانند به سرعت از میان سرتاسر جلیل عبور کنند و در حالی که هنوز راحت و آسوده است، پیام الهی پادشاهی را موعظه کنند." سپس او جفت‌های حواریون را که او مایل بود بروند تعیین نمود، و آنان اینها بودند: آندریاس و پطرس، یعقوب و یوحنا زبدی، فیلیپ و نَتَنائیل، توما و متی، یعقوب و یهودای حَلفی، شمعون غیور و یهودای اسخریوطی.

عیسی تاریخ ملاقات با دوازده تن در ناصره را تعیین نمود، و او در هنگام خداحافظی گفت: "در این مأموریت به هیچ شهر غیریهودی نروید، و به سامره نیز نروید، بلکه در عوض نزد گوسفندان گم شدهٔ خانهٔ اسرائیل بروید. پیام الهی پادشاهی را موعظه کنید و این حقیقت نجات دهنده را اعلام کنید که انسان یک فرزند خداست. به خاطر داشته باشید که شاگرد از استادش بالاتر نیست و یک خادم از سرورش بزرگتر نیست. برای شاگرد کافی است که با استادش برابر باشد و خادم مثل سرورش شود. اگر برخی از مردم جرأت کرده‌اند که سرورِ خانه را یک همدست بعلزبوب بنامند، اهل خانوادهٔ او را چقدر بیشتر چنین خواهند پنداشت! اما شما نباید از این دشمنان بی‌ایمان بترسید. من به شما اعلام می‌کنم که هیچ چیز پوشیده وجود ندارد که آشکار نشود؛ هیچ چیزی پنهان نیست که شناخته نشود. آنچه را که به طور خصوصی به شما آموزش داده‌ام، با خردمندی به طور علنی موعظه کنید. آنچه را که در اتاق داخل برای شما آشکار ساخته‌ام، باید در موعد مناسب از بام خانه‌ها اعلام کنید. و من به شما دوستان و شاگردانم می‌گویم، از آنهایی که می‌توانند بدن را بکشند ولی قادر نیستند روان را نابود سازند نترسید؛ در عوض، به او اعتماد کنید که قادر است بدن را حفظ کند و روان را نجات دهد.

”آیا دو گنجشک به یک پنی فروخته نمی‌شوند؟ و با این حال من اعلام می‌کنم که هیچیک از آنها در نظر خداوند فراموش نمی‌شوند. آیا نمی‌دانید که حتی موهای سر شما تماماً شمرده شده است؟ پس نترسید، شما بیشتر از تعداد زیادی از گنجشکان ارزش دارید. از آموزشهای من خجلت‌زده نباشید؛ برای اعلام صلح و خواست نیک بیرون بروید، اما فریب نخورید — با موعظهٔ شما همیشه آرامش همراه نخواهد بود. من آمدم تا صلح را در زمین به ارمغان آورم، اما وقتی که انسانها هدیهٔ مرا رد می‌کنند، تفرقه و آشفتگی حاصل می‌شود. وقتی که کلیهٔ اعضای یک خانواده بشارت پادشاهی را می‌پذیرند، به راستی آرامش در آن خانه ساکن می‌شود؛ اما هنگامی که برخی از اعضای خانواده به پادشاهی وارد می‌شوند و دیگران پیام الهی را رد می‌کنند، چنین اختلافی فقط می‌تواند غم و اندوه ایجاد کند. به طور جدی تلاش کنید که تمام خانواده را نجات دهید، تا مبادا دشمنان یک فرد به دشمنان خانوادهٔ خودش تبدیل شوند. اما پس از این که بیشترین تلاش خود را برای کلیهٔ اعضای هر خانواده به عمل آوردید، به شما اعلام می‌کنم که آن کس که پدر یا مادر خود را بیش از این پیام الهی دوست بدارد، شایستهٔ پادشاهی نیست.“

پس از آن که آن دوازده تن این سخنان را شنیدند آمادهٔ حرکت شدند. و آنها تا وقت گرد آمدنشان در ناصره برای دیدار با عیسی و سایر شاگردان، بدان گونه که استاد ترتیب داده بود، دیگر دور هم جمع نشدند.

5- برای نجات یافتن باید چه کنم؟

یک روز عصر در شونَم، بعد از این که شاگردان یحیی به حبرون بازگشته بودند، و بعد از این که حواریون عیسی دو به دو بیرون فرستاده شده بودند، هنگامی که استاد مشغول به آموزش یک گروه از دوازده بشارتگر جوانتر که تحت سرپرستی یعقوب تلاش می‌کردند، به همراه دوازده زن بود، راحیل این سؤال را از عیسی پرسید: ”استاد، وقتی که زنان از ما می‌پرسند، برای نجات یافتن چه باید کنیم، چه باید پاسخ دهیم؟“ هنگامی که عیسی این پرسش را شنید، پاسخ داد:

”هنگامی که مردان و زنان می‌پرسند چه باید کنیم که نجات یابیم، باید پاسخ دهید: به این بشارت پادشاهی ایمان آورید؛ بخشش الهی را بپذیرید. روح سکنی‌گزین خداوند را که پذیرفتن او شما را یک فرزند خدا می‌سازد از طریق ایمان تشخیص دهید. آیا در کتاب مقدس نخوانده‌اید که می‌گوید: ’پارسایی و قوت من از خداوند است.‘ همچنین آنجا که پدر می‌گوید: ’عدالت من نزدیک است؛ نجات من آشکار شده است، و بازوانم مردم مرا در آغوش خواهند گرفت.‘ ’جان من در مهر خدایم به وجد خواهد آمد، زیرا مرا به جامهٔ نجات ملبّس ساخته و مرا با ردای عدالت خویش پوشانیده است.‘ آیا همچنین در رابطه با پدر نخوانده‌اید که نامش ’خداوند عدالت ما، نامیده خواهد شد.‘ ’جامه‌های چرکینِ خود-پارسایی را ببرید و پسرم را با ردای عدالت الهی و نجات جاودان بپوشانید.‘ این برای همیشه حقیقت دارد: ’فرد عادل با ایمان زیست خواهد کرد.‘ ورود به پادشاهی پدر کاملاً آزاد است، اما پیشرفت — رشد در زیبندگی — برای تداوم آن ضروری است.

”نجات هدیهٔ پدر است و توسط پسرانش آشکار می‌شود. پذیرش آن از طریق ایمان از سوی شما، شما را در سرشت الهی سهیم می‌کند، و یک پسر یا یک دختر خداوند می‌سازد. شما از طریق ایمان، بی‌گناه اعلام می‌شوید؛ شما از طریق ایمان نجات می‌یابید؛ و به واسطهٔ همین ایمان، شما در مسیر کمال تدریجی و الهی برای ابد پیش می‌روید. ابراهیم از طریق ایمان بی‌گناه اعلام شد و از طریق آموزشهای ملک صادق از نجات آگاهی یافت. طی اعصار، همین ایمان فرزندان انسانها را نجات داده است، اما اکنون یک پسر از سوی پدر آمده است که نجات را واقعی‌تر و قابل پذیرش می‌سازد.“

هنگامی که عیسی سخن گفتن را متوقف کرد، در میان کسانی که این سخنان زیبنده را شنیدند شادی زیادی ایجاد شد، و همهٔ آنها در روزهای بعد از اعلام بشارت پادشاهی با نیروی نو و با انرژی احیا شده و با اشتیاق پیش رفتند. و زنان با آگاهی یافتن از این که در این طرحها برای استقرار پادشاهی در زمین گنجانیده شده‌اند حتی بیشتر شادی کردند.

عیسی در جمع‌بندی آخرین بیان خود گفت: ”شما نمی‌توانید نجات را بخرید؛ شما نمی‌توانید پارسایی را کسب کنید. نجات هدیهٔ خداست، و پارسایی ثمرهٔ طبیعیِ زندگیِ از روح زاده شدهٔ فرزندی در پادشاهی است. شما به این دلیل نجات نمی‌یابید که یک زندگی پارسامنشانه دارید؛ بلکه شما یک زندگی پارسامنشانه دارید زیرا از پیش نجات یافته‌اید، و فرزندی را به عنوان هدیهٔ خدا و خدمت در پادشاهی را به عنوان برترین لذت زندگی در زمین تشخیص داده‌اید. هنگامی که انسانها به این بشارت الهی که یک آشکارسازی نیکی خداوند است ایمان می‌آورند، به توبهٔ داوطلبانه از تمامی گناهانِ شناخته شده هدایت خواهند شد. درک فرزندی با میل به گناه کردن ناسازگار است. باورمندان به پادشاهی گرسنهٔ پارسایی و تشنهٔ کمال الهی هستند.“

6- درسهای عصرانه

عیسی در بحثهای عصرانه دربارهٔ موضوعات زیادی صحبت کرد. در طول باقیماندهٔ این تور، پیش از آن که همهٔ آنها در ناصره به هم بپیوندند، او دربارهٔ ”محبت خداوند“، ”خوابها و رویاها“، ”بدخواهی“، ”فروتنی و افتادگی“، ”شجاعت و وفاداری“، ”موسیقی و پرستش“، ”خدمت و اطاعت“، ”غرور و گستاخی“، ”بخشش در رابطه با توبه“، ”آرامش و کمال“، ”شرورانه سخن گفتن و حسادت“، ”شرارت، گناه، و وسوسه“، ”تردید و بی‌ایمانی“، ”خرد و پرستش“ بحث کرد. در حالی که حواریون قدیمی‌تر در آنجا حضور نداشتند، این گروههای جدیدتر از مردان و زنان هر دو، به طور آزادانه‌تر وارد این بحثها با استاد شدند.

عیسی بعد از گذراندن دو یا سه روز با یک گروه از دوازده بشارتگر به گروه دیگری ملحق می‌شد، و از مکان و حرکت همهٔ این کارگران توسط پیام‌آوران داوود مطلع می‌شد. زنان، که این نخستین سفرشان بود، بیشتر اوقات با عیسی بودند. هر یک از این گروهها از طریق کار پیام‌رسانی دربارهٔ پیشرفت سفر به طور کامل مطلع نگاه داشته می‌شدند، و دریافت اخبار از گروههای دیگر همیشه یک منبع تشویق برای این کارگران پراکنده و جدا شده بود.

پیش از جداییِ آنها، مقرر شده بود که باید دوازده حواری به همراه بشارتگران و گروه زنان در ناصره گرد هم آیند تا در جمعه 4 مارس با استاد ملاقات کنند. از این رو، در حدود این زمان، از کلیهٔ قسمتهای مرکزی و جنوبی جلیل این گروههای گوناگون حواریون و بشارتگران شروع به حرکت به سوی ناصره کردند. تا اواسط بعد از ظهر، آندریاس و پطرس، که آخرین کسانی بودند که وارد شدند، به اردوگاهی رسیدند که توسط تازه واردها آماده شده و در ارتفاعات شمال شهر واقع شده بود. و این نخستین باری بود که عیسی از ابتدای خدمت علنی خویش از ناصره دیدن کرده بود.

7- اقامت موقت در ناصره

عیسی در این جمعه بعد از ظهر بدون این که مورد توجه واقع شود و به طور کاملاً ناشناخته در حول و حوش ناصره قدم زد. او از کنار خانهٔ دوران کودکی خویش و کارگاه نجاری عبور کرد و نیم ساعت را روی تپه‌ای گذراند که در دوران کودکی از آن بسیار لذت می‌برد. پسر انسان از هنگام روز تعمیدش توسط یحیی در رود اردن چنین طغیانی از احساسات بشری در روانش برانگیخته نشده بود. در حالی که او از کوه پایین می‌آمد، صداهای آشنای دمیدن شیپور را که غروب خورشید را اعلام می‌کرد شنید، درست همانطور که در هنگام بزرگ شدن در ناصره، وقتی که یک پسر بود، بارها آن را شنیده بود. او پیش از بازگشت به اردوگاه از کنار کنیسه، جایی که به مدرسه رفته بود، قدم زد، و خاطرات زیادی از روزهای کودکی خود را به یاد آورد. پیش از آن، در همان روز، عیسی توما را فرستاده بود تا با سرپرست کنیسه برای موعظه‌اش در سرویس بامدادی سبت قرار بگذارد.

مردم ناصره هرگز به پرهیزکاری و زندگی پارسامنشانه شهرت نداشتند. با گذشت سالها، این دهکده با استانداردهای پست اخلاقیِ سفوریس که در نزدیکی آنجا بود به طور فزاینده آلوده گشت. در سرتاسر جوانی و مردانگیِ جوانِ عیسی در مورد او در ناصره اختلاف نظر وجود داشت؛ وقتی که او به کفرناحوم نقل مکان کرد ناخشنودی زیادی به وجود آمد. در حالی که ساکنان ناصره دربارهٔ کارهای نجارِ پیشینِ خود چیزهای زیادی شنیده بودند، از این که او دهکدهٔ زادگاه خود را هرگز در هیچیک از سفرهای پیشین موعظهٔ خویش نگنجانیده بود رنجیده شده بودند. آنها به راستی دربارهٔ شهرت عیسی شنیده بودند، اما اکثر شهروندان خشمگین بودند، زیرا او هیچیک از کارهای بزرگ خود را در شهر جوانی خود انجام نداده بود. مردم ناصره ماهها در مورد عیسی بسیار بحث کرده بودند، اما دیدگاههای آنها نسبت به او در کل نامطلوب بود.

از این رو استاد خود را در میان یک خوشامدگویی برای بازگشت به خانه نیافت، بلکه در یک فضای قطعاً خصمانه و بیش از حد انتقادآمیز. اما این تمام ماجرا نبود. دشمنان او با دانستن این که او این روزِ سبت را در ناصره خواهد گذراند و با تصور این که در کنیسه صحبت خواهد کرد، مردان گستاخ و بی‌ادب بیشماری را استخدام کرده بودند که او را اذیت و آزار کنند و به هر طریق ممکن مشکل ایجاد کنند.

اکثرِ دوستان مسن‌ترِ عیسی، از جمله حذان آموزگار دوستدار او در دوران جوانی او، یا مرده بودند و یا ناصره را ترک کرده بودند، و نسل جوانتر با حسادت شدید از شهرت او ناخشنود بود. آنها نتوانستند وفاداری آغازینِ او به خانوادهٔ پدرش را به خاطر آورند، و آنها در انتقادشان از غفلت او برای دیدار از برادرش و خواهران ازدواج کرده‌اش که در ناصره زندگی می‌کردند پردرد بودند. رویکرد خانوادهٔ عیسی نسبت به او نیز این احساس نامهربانانهٔ شهروندی را افزایش می‌داد. اُرتُدُکس‌ها در میان یهودیان حتی به خود اجازه می‌دادند به عیسی انتقاد کنند زیرا او در مسیر رفتن به کنیسه در این بامداد سبت بسیار سریع قدم می‌زد.

8- سرویس سبت

این سبت روز زیبایی بود، و تمام ناصره، دوستان و دشمنان آمدند تا به سخنان این شهروند پیشین شهرشان در کنیسه گوش دهند. بسیاری از همراهان گروه حواریون باید در بیرون کنیسه می‌ماندند؛ برای همهٔ کسانی که برای گوش دادن به سخنان او آمده بودند جا وجود نداشت. عیسی به عنوان یک مرد جوان اغلب در این مکانِ پرستش سخن گفته بود، و در این بامداد، هنگامی که سرپرست کنیسه طومار نوشتجات مقدس را به او داد که درسی از کتاب مقدس را از روی آن بخواند، به نظر نمی‌رسید که هیچیک از حاضران به یاد آوردند که این همان نسخهٔ خطی بود که او به این کنیسه اهدا کرده بود.

سرویس‌ها در این روز درست به همان صورت برگزار می‌شدند که عیسی در کودکی در آنها حضور یافته بود. او با سرپرست کنیسه به سکوی سخنرانی بالا رفت، و سرویس با قرائت دو دعا آغاز شد: ”متبارک باد خداوند، پادشاه دنیا، که نور را شکل می‌دهد و تاریکی را می‌آفریند، که صلح ایجاد می‌کند و همه چیز را می‌آفریند؛ که با دلسوزی به زمین و کسانی که در آن زندگی می‌کنند نور می‌دهد، و در نیکی، روز به روز و هر روز، کارهای آفرینش را احیا می‌کند. متبارک باد، خداوند خدای ما، برای جلال کارهای دست ساز او و برای چراغهای نور دهنده‌ای که او برای ستایش خویش ساخته است. آمین. متبارک باد خداوند خدای ما، که نورها را شکل داده است.“

آنها بعد از یک لحظه مکث دوباره دعا کردند: ”خداوند، خدای ما با محبت فراوان به ما مهر ورزیده است، و به خاطر پدرانمان که به او اعتماد نمودند، پدر و پادشاه ما با دلسوزی بسیار سرشار به ما ترحم کرده است. تو قوانین زندگی را به آنها آموختی؛ به ما رحم کن و به ما بیاموز. چشمان ما را به شریعت روشن کن؛ موجب شو که دلهای ما به فرامینت وفادار بماند؛ قلبهای ما را به عشق و ترس از نامت پیوند بده، و ما شرمنده نخواهیم شد، برای ابد. زیرا تو خدایی هستی که نجات را مهیا می‌سازی، و تو از میان تمام ملتها و زبانها ما را برگزیده‌ای، و در حقیقت ما را به نام بزرگ خود نزدیک نموده‌ای — آمین — تا بتوانیم پیوند با تو را با عشق ستایش کنیم. متبارک باد خداوند که با محبت مردمش اسرائیل را برگزید.“

سپس جماعت، شماع، اعتقاد یهودی ایمان را قرائت کرد. این بازخوانی شامل تکرار قسمتهای متعددی از شریعت بود و نشان می‌داد که نیایشگران یوغ پادشاهی آسمان و نیز یوغ فرامین را بدان گونه که به روز و شب اطلاق می‌شود بر خود گرفته‌اند.

و سپس سومین دعا به دنبال آن آمد: ”درست است که تو یهوه هستی، خدای ما و خدای پدران ما؛ پادشاه ما و پادشاه پدران ما؛ ناجی ما و ناجی پدران ما؛ آفرینندهٔ ما و صخرهٔ نجات ما؛ یاور ما و نجات دهندهٔ ما. نام تو از ابدیت است، و غیر از تو خدایی وجود ندارد. آنهایی که نجات یافتند ترانهٔ جدیدی برای نام تو در کنار دریا خواندند؛ همه با هم تو را ستایش کردند و اذعان کردند که تو پادشاهی، و گفتند یهوه برای ابد سلطنت خواهد کرد. متبارک باد خداوند که اسرائیل را نجات می‌دهد.“

سپس سرپرست کنیسه در مقابل صندوق یا صندوقچه‌ای که حاوی نوشته‌های مقدس بود جای خود را گرفت و شروع به خواندن نوزده دعای مدح یا دعای خیر نمود. اما در این مناسبت مطلوب بود که سرویس کوتاه شود تا میهمان برجسته وقت بیشتری برای گفتار خود داشته باشد؛ از این رو، فقط نخستین و آخرین دعای خیر خوانده شد. اولین دعا این بود: ”متبارک باد خداوند خدای ما، و خدای پدران ما، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب؛ خدای بزرگ، قدرتمند و مخوف، که بخشش و مهربانی نشان می‌دهد، که همه چیز را می‌آفریند، که وعده‌های زیبنده را به پدران به یاد می‌آورد و به خاطر نام خودش نجات دهنده‌ای برای فرزندانِ فرزندان آنها با محبت می‌آورد. ای پادشاه، یاور، ناجی، و سپر! متبارک هستی، ای یهوه، سپر ابراهیم.“

سپس آخرین دعای برکت به دنبال آن آمد: ”خداوندا، به مردمت اسرائیل برای ابد آرامش بزرگ عطا کن، زیرا تو پادشاه و خدای تمام آرامشی. و در چشمان تو نیکوست که اسرائیل را در تمام اوقات و در هر ساعت با آرامش برکت دهی. متبارک است، یهوه، که مردمش اسرائیل را با آرامش برکت می‌دهد.“ در حالی که سرپرست کنیسه دعاهای برکت را قرائت می‌کرد، جماعت به او نگاه نمی‌کردند. به دنبال دعاهای برکت، او یک دعای غیررسمی که برای آن مناسبت مناسب بود ارائه کرد، و هنگامی که این کار به پایان رسید، همهٔ جماعت به طور یکپارچه آمین گفتند.

سپس حذان به سوی صندوق رفت و طوماری را بیرون آورد، و آن را به عیسی تقدیم کرد تا او بتواند درس کتاب مقدس را بخواند. مرسوم بود که از هفت نفر خواسته شود تا حداقل سه آیه از شریعت را بخوانند، اما این رسم در این مناسبت کنار گذاشته شد تا بازدید کننده بتواند درس انتخابی خودش را بخواند. عیسی در حالی که طومار را گرفت، ایستاد و شروع به خواندن از کتاب تثنیه کرد: ”زیرا این فرمانی که در این روز به شما می‌دهم از شما پنهان نیست، و دور هم نیست. در آسمان نیست که بگویید، چه کسی برای ما به بالا به آسمان خواهد رفت و آن را برای ما پایین خواهد آورد تا بتوانیم آن را بشنویم و انجام دهیم؟ در آن سوی دریا نیز نیست که بگویید، چه کسی برای ما به آن سوی دریا خواهد رفت تا فرمان را برای ما بیاورد تا بتوانیم آن را بشنویم و انجام دهیم؟ نه، کلمهٔ حیات به شما بسیار نزدیک است، حتی در حضور و قلب شما، تا شما بتوانید بدانید و از آن اطاعت کنید.“

و هنگامی که او خواندن شریعت را متوقف کرد، به اشعیا روی آورد و شروع به خواندن کرد: ”روح خدا بر من است، زیرا او مرا مسح کرده است تا به فقیران بشارت دهم. او مرا فرستاده تا آزادی را به اسیران و بازگشت بینایی را به نابینایان اعلام کنم، و آنهایی را که آزرده شده‌اند آزاد سازم و سال قابل قبول خداوند را اعلام کنم.“

عیسی کتاب را بست، و بعد از پس دادن آن به سرپرست کنیسه، نشست و شروع به گفتگو با مردم کرد. او با این سخنان شروع کرد: ”امروز این متون مقدس تحقق یافتند.“ و سپس عیسی به مدت تقریباً پانزده دقیقه پیرامون ”پسران و دختران خداوند“ صحبت کرد. بسیاری از مردم از این گفتگو خشنود بودند، و آنها از متانت و خرد او حیرت‌زده شدند.

در کنیسه مرسوم بود که بعد از پایان سرویس رسمی، سخنران می‌ماند تا کسانی که ممکن بود علاقمند باشند بتوانند از او سؤالاتی بپرسند. از این رو، در این بامدادِ سبت عیسی پایین آمد و داخل جمعیتی شد که به جلو فشار می‌آورد تا سؤالاتشان را بپرسند. در این گروه افراد آشوبگر بسیاری بودند که ذهنشان به شرارت متمایل بود، ضمن این که در حاشیهٔ این جمعیت گروهی از افراد فرومایه در گردش بودند که برای ایجاد دردسر برای عیسی استخدام شده بودند. بسیاری از شاگردان و بشارتگران که در بیرون مانده بودند اکنون تلاش کردند داخل کنیسه شوند، و آنها در تشخیص این که آشوب در شرف تکوین است کند نبودند. آنها تلاش کردند که استاد را خارج کنند، اما او با آنها نمی‌رفت.

9- عدم پذیرش در ناصره

عیسی خود را در کنیسه با جمعیت عظیمی از دشمنانش و شمار اندکی از پیروان خودش در احاطه یافت، و در پاسخ به پرسشهای گستاخانه و شوخی‌های شرورانهٔ آنها به گونه‌ای نیمه شوخی گفت: ”آری، من پسر یوسف هستم؛ من آن نجار هستم، و من تعجب نمی‌کنم که مرا یاد این ضرب‌المثل می‌اندازید: ’پزشک، خودت را شفا بده‘، و این که مرا به چالش می‌کشید که آنچه را که شنیده‌اید در کفرناحوم انجام دادم در ناصره انجام دهم؛ اما من شما را شاهد می‌گیریم که حتی کتاب مقدس اعلام می‌کند که ’یک پیامبر بی‌حرمت نباشد، مگر در وطن خویش و در میان مردم خویش.‘“

اما آنها او را هل دادند، و انگشت اتهام به او زدند و گفتند: ”تو تصور می‌کنی که از مردم ناصره بهتری؛ تو از ما دور شدی، اما برادر تو یک کارگر معمولی است، و خواهران تو هنوز در میان ما زندگی می‌کنند. ما مادرت مریم را می‌شناسیم. آنها امروز کجا هستند؟ ما چیزهای بزرگی دربارهٔ تو می‌شنویم، اما متوجه شدیم که وقتی برمی‌گردی هیچ کار شگفت‌انگیزی نمی‌کنی.“ عیسی به آنها پاسخ داد: ”من مردم ساکن شهری را که در آن بزرگ شدم دوست دارم، و خوشحال می‌شوم که ببینم همهٔ شما به پادشاهی آسمان وارد شوید، اما تعیینِ انجامِ کارهای خدا به عهدهٔ من نیست. دگرگونیهای ناشی از لطف الهی در پاسخ به ایمان زندهٔ کسانی که ذینفع هستند انجام می‌شود.“

اگر به خاطر اشتباه تاکتیکی یکی از حواریون عیسی، شمعون غیور، نبود، عیسی می‌توانست با خوش‌رویی جمعیت را مهار کند و حتی خشن‌ترین دشمنانش را به طور مؤثر خلع سلاح کند. شمعون غیور در این اثنا با کمک ناحور، یکی از بشارتگران جوان‌تر، گروهی از دوستان عیسی را از میان جمعیت گرد آورده بود، و با اتخاذ یک رویکرد ستیزه‌جویانه، به دشمنان استاد هشدار داده بود که از اینجا بروند. عیسی مدتها به حواریون آموزش داده بود که یک پاسخ ملایم خشم را از بین می‌برد، اما پیروان او عادت نداشتند ببینند که با آموزگار محبوبشان که آنها با اشتیاق وافر او را استاد خطاب می کردند با چنین بی ادبی و تحقیر رفتار شود. این برای آنها خیلی گزاف بود، و آنها خود را در حال ابراز ناخشنودی شدید و آتشین یافتند، و تمام اینها فقط موجب برانگیختن روحیهٔ اوباش‌گری در این اجتماع خدانشناس و بی‌فرهنگ شد. و بدین ترتیب، این اوباش‌ها تحت رهبری مزدوران، عیسی را گرفتند و او را شتابان از کنیسه خارج کرده و به پرتگاه یک تپهٔ پرشیبِ نزدیک به آنجا بردند. آنها در آنجا در نظر داشتند که او را از لبه به پایین هل دهند و به کام مرگ بفرستند. اما درست در لحظه‌ای که آنها در آستانهٔ هل دادن او از لبهٔ صخره بودند، عیسی به طور ناگهانی به سوی اسیر کنندگانش چرخش کرد، و پس از روبرو شدن با آنها، به آرامی بازوانش را جمع کرد. او چیزی نگفت، اما هنگامی که شروع به قدم زدن به سوی جلو نمود، دوستانش بیش از حد حیرت‌زده شدند. اوباشها از سر راه او کنار رفتند و به او اجازه دادند بدون این که آزاری ببیند از آنجا عبور کند.

عیسی در حالی که توسط شاگردانش دنبال می‌شد، به اردوگاه آنها رفت، و در آنجا تمام این ماجرا بازگویی شد. و آنها همانطور که عیسی رهنمود داده بود، در عصر آن روز آماده شدند تا در سحرگاه روز بعد به کفرناحوم بازگردند. این پایانِ متلاطمِ سومین تور موعظهٔ عمومی تأثیری هوشیار کننده روی همهٔ پیروان عیسی داشت. آنها داشتند شروع به درک معنی برخی از آموزشهای استاد می‌نمودند؛ آنها داشتند به این واقعیت واقف می‌شدند که پادشاهی فقط از طریق اندوه بسیار و ناامیدی شدید فرا می‌رسد.

آنها بامداد این یکشنبه ناصره را ترک کردند، و پس از حرکت از طریق مسیرهای مختلف، همگی تا ظهر پنجشنبه، 10 مارس، سرانجام در بیت‌صیدا گرد هم آمدند. آنها به عنوان گروهی هوشیار و جدی از موعظه‌گرانِ از توهم در آمدهٔ پیام حقیقت، و نه به عنوان یک گروه مشتاق و تماماً فاتح از پیکارگرانِ پیروزمند گرد هم آمدند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 151

توقف و آموزش در کنار دریا

تا 10 مارس کلیهٔ گروههای موعظه‌گر و آموزش دهنده در بیت‌صیدا دور هم گرد آمده بودند. پنجشنبه شب و جمعه بسیاری از آنها برای ماهیگیری بیرون رفتند، در حالی که در روز سبت در کنیسه حضور داشتند تا به سخنان یک یهودی سالمندِ دمشق پیرامون جلال پدرْ ابراهیم گوش دهند. عیسی بیشترِ این روز سبت را تنها در تپه‌ها گذراند. آن شنبه شب، استاد بیش از یک ساعت پیرامون "رسالت بداقبالی و ارزش معنوی ناامیدی" برای گروههای گرد آمده صحبت کرد. این یک رویداد به یاد ماندنی بود، و شنوندگان او هرگز درسی را که او ارائه داد فراموش نکردند.

عیسی از اندوه عدم پذیرش اخیر خود در ناصره به طور کامل بهبود نیافته بود؛ حواریون از یک غم عجیب و غریب که با رفتار شادِ معمولِ او آمیخته بود آگاه بودند. یعقوب و یوحنا بیشتر اوقات با او بودند، و پطرس با مسئولیتهای بسیاری که به بهروزی و هدایت گروه جدید بشارتگران مربوط بود بیش از حد مشغول بود. زنان این وقت انتظار پیش از آغاز نمودنِ کار عید فصح در اورشلیم را صرف دیدار خانه به خانه می‌کردند. آنها بشارت الهی را آموزش می‌دادند و در کفرناحوم و شهرها و روستاهای اطراف از بیماران پرستاری می‌کردند.

1- مثل بذرافشان

حدوداً در این هنگام، عیسی برای نخستین بار شروع به استفاده از روش تمثیلی برای آموزش جمعیتی نمود که مکرراً به دور او گرد می‌آمدند. از آنجا که عیسی در طول شب تا دیر هنگام با حواریون و سایرین صحبت کرده بود، در این یکشنبه صبح تعداد بسیار اندکی از گروه برای خوردن صبحانه بیدار شده بودند؛ از این رو او به کنار دریا رفت و تنها در قایق، همان قایق قدیمیِ ماهیگیریِ آندریاس و پطرس، که همیشه در اختیار او بود نشست، و پیرامون حرکت بعدی که در کار گسترش پادشاهی باید انجام می‌شد مراقبه کرد. اما استاد قرار نبود برای مدتی طولانی تنها باشد. خیلی زود از کفرناحوم و روستاهای نزدیکش مردم شروع به آمدن کردند، و تا ساعت ده صبح آن بامداد تقریباً یک هزار نفر در ساحل در نزدیکی قایق عیسی جمع شده بودند و با سر و صدای بلند جلب توجه می‌کردند. پطرس اکنون برخاسته بود و پس از این که خود را به قایق

رساند به عیسی گفت: ”استاد آیا من باید با آنها صحبت کنم؟“ اما عیسی پاسخ داد: ”نه پطرس، من داستانی برای آنها خواهم گفت.“ و سپس عیسی شروع به بازگویی مثل بذرافشان نمود. این یکی از نخستین مثلهای زنجیره‌ای طولانی از چنین مثلهایی بود که او به توده‌هایی که او را دنبال می‌کردند آموزش داد. این قایق دارای یک صندلی بلند بود که او در حالی که با جمعیت گرد آمده در کنار ساحل صحبت می‌کرد روی آن می‌نشست (زیرا رسم بود که در هنگام آموزش دادن بنشینند). بعد از این که پطرس چند کلمه صحبت کرد، عیسی گفت:

”برزگری برای بذرافشانی بیرون رفت، و همینطور که بذر می‌پاشید، برخی از دانه‌ها در کنار جاده افتاد و زیر پا لگدکوب شد و توسط پرندگان آسمان خورده شد. دانه‌ای دیگر بر زمین سنگلاخ افتاد، در جایی که خاکش اندک بود، و به سرعت رویید زیرا خاک عمیق نبود، اما به محض این که آفتاب برآمد، خشکید، زیرا ریشه‌ای نداشت که رطوبت را جذب کند. دانه‌ای دیگر در میان خارها افتاد، و با رشد و نمّو خارها خفه شد به طوری که هیچ ثمری به بار نیاورد. با این حال، دانه‌های دیگر بر زمین نیکو افتادند، و رشد کردند، و بار آوردند، برخی سی برابر، برخی شصت برابر، و برخی صد برابر.“ و پس از این که گفتنِ این مثل را به پایان رسانید، به جمعیت گفت: ”هر که گوش شنوا دارد، بشنود.“

حواریون و کسانی که با آنها بودند، وقتی که شنیدند عیسی به این شیوه به مردم آموزش می‌دهد، بسیار گیج شدند؛ و بعد از صحبتهای زیاد در میان خود، آن شب متی در باغ زبدی به عیسی گفت: ”استاد، معنی گفتارهای مبهمی که به جمعیت ارائه می‌دهی چیست؟ چرا با کسانی که در جستجوی حقیقت هستند با مثل سخن می‌گویی؟“ و عیسی پاسخ داد:

”من در تمام این مدت با شکیبایی به شما آموزش داده‌ام. به شما سپرده شده است که اسرار پادشاهی آسمان را بدانید، اما به توده‌های فاقد بصیرت و به کسانی که به دنبال نابودی ما هستند، از این به بعد، اسرار پادشاهی به صورت تمثیل ارائه خواهد شد. و ما این کار را خواهیم کرد تا کسانی که به راستی خواستار ورود به پادشاهی هستند بتوانند معنی این آموزش را تشخیص دهند و بدین ترتیب نجات را بیابند، در حالی که آنهایی که فقط برای به دام انداختن ما گوش می‌دهند ممکن است بیشتر حیران شوند، از این نظر که بدون دیدن خواهند دید، و بدون شنیدن خواهند شنید. فرزندانم، آیا قانون روح را نمی‌بینید که مقرر می‌دارد به او که دارد داده خواهد شد تا به وفور داشته باشد؛ اما از او که ندارد حتی آنچه را که دارد گرفته خواهد شد. از این رو، از این پس من با مَثَلهای زیاد با مردم سخن خواهم گفت تا در نتیجه دوستان ما و کسانی که مایل به شناخت حقیقت هستند بتوانند آنچه را که به دنبال آن هستند پیدا کنند، در حالی که دشمنان ما و کسانی که حقیقت را دوست ندارند بتوانند بدون فهمیدن بشنوند. بسیاری از این مردم راه حقیقت را دنبال نمی‌کنند. آن پیامبر در واقع تمام این روانهای فاقد بصیرت را توصیف کرد آنگاه که گفت: ’زیرا قلب این مردم تیره و تار شده است، و گوشهای آنان قادر به شنیدن نیست، و آنها چشمانشان را بسته‌اند، که مبادا حقیقت را تشخیص دهند و در قلبشان آن را بفهمند.‘“

حواریون اهمیت سخنان استاد را به طور کامل نفهمیدند. همینطور که آندریاس و توما بیشتر با عیسی صحبت می‌کردند، پطرس و سایر حواریون به قسمت دیگری از باغ رفتند و در آنجا

مشغول به بحث جدی و طولانی شدند.

2- تفسیر مثل

پطرس و گروه اطراف او به این نتیجه رسیدند که مثل بذرافشان یک تمثیل است، و این که هر جنبهٔ آن یک معنی پنهان دارد، و از این رو آنها تصمیم گرفتند نزد عیسی بروند و از او توضیح بخواهند. بر این اساس، پطرس به استاد نزدیک شد و گفت: ”ما قادر نیستیم معنی این مثل را درک کنیم، و ما مایلیم که شما آن را برای ما توضیح دهید، زیرا شما می‌گویید شناخت اسرار پادشاهی به ما داده شده است.“ و هنگامی که عیسی این را شنید به پطرس گفت: ”پسرم، من نمی‌خواهم چیزی را از تو دریغ کنم، اما ابتدا تو به من بگو دربارهٔ چه صحبت کرده‌ای؛ تفسیر تو از آن مثل چیست؟“

بعد از یک لحظه سکوت، پطرس گفت: ”استاد، ما در رابطه با این مثل بسیار صحبت کرده‌ایم، و این تفسیری است که من برگزیده‌ام: بذرافشان، موعظه‌گر پیام الهی است؛ دانه، کلام خداوند است. دانه‌ای که در کنار جاده افتاد نمایانگر کسانی است که آموزش پیام الهی را نمی‌فهمند. پرندگانی که دانهٔ افتاده بر زمینِ سخت را ربودند نمایانگر شیطان، یا آن موجود شرور هستند که آنچه را که در قلب این انسانهای نادان کاشته شده است می‌رباید. دانه‌ای که روی زمین سنگلاخ افتاد، و به طور ناگهانی رویید، نمایانگر آن اشخاص سطحی و بی‌فکر است که وقتی خبر خوش را می‌شنوند، با شادی پیام را می‌پذیرند؛ اما چون حقیقت هیچ ریشهٔ واقعی در فهم عمیق‌تر آنها ندارد، در شرایط محنت و اذیت و آزار، دلبستگی آنها مدتی کوتاه دوام می‌آورد. هنگامی که دشواری می‌آید، این ایمانداران دچار لغزش می‌شوند؛ آنها وقتی که وسوسه می‌شوند سقوط می‌کنند. دانه‌ای که در میان خارها افتاد نمایانگر کسانی است که مشتاقانه کلام را می‌شنوند، اما اجازه می‌دهند که دغدغه‌های دنیا و فریبِ ثروت کلام حقیقت را خفه کند طوری که بی‌ثمر شود. حال، دانه‌ای که روی زمین نیکو افتاد و رویید تا ثمر دهد، برخی سی برابر، برخی شصت برابر، و برخی یکصد برابر، نمایانگر آنهایی است که وقتی حقیقت را می‌شنوند، بسته به عطایای مختلف عقلانیِ خویش، آن را با درجات مختلفِ قدردانی می‌پذیرند، و بدین ترتیب این درجات مختلف از تجربهٔ مذهبی را نشان می‌دهند.“

عیسی بعد از شنیدن تفسیر پطرس از مثل، از حواریون دیگر پرسید که آیا آنها نیز پیشنهادی برای عرضه کردن ندارند. فقط نَتَنائیل به این دعوت پاسخ داد. او گفت: ”استاد، در حالی که من بسیاری چیزهای خوب را دربارهٔ تفسیر شمعون پطرس از مثل تشخیص می‌دهم، ولی به طور کامل با او موافق نیستم. نظر من پیرامون آن مثل این است: دانه نمایانگر پیام الهی پادشاهی است، در حالی که بذرافشان نشانهٔ پیام‌آوران پادشاهی است. دانه‌ای که در کنار جاده روی زمین سخت افتاد نمایانگر کسانی است که فقط قدر اندکی از پیام الهی را شنیده‌اند، همراه با کسانی که نسبت به پیام بی‌تفاوت هستند، و قلبشان را سخت کرده‌اند. پرندگان آسمان که دانه‌ای را که در کنار جاده افتاده بود ربودند نمایانگر عادات یک فرد نسبت به زندگی، وسوسهٔ شرورانه، و خواسته‌های جسمانی می‌باشند. دانه‌ای که در میان صخره‌ها افتاد نشانهٔ آن روانهای عاطفی است

که آموزش جدید را به سرعت می‌پذیرند و هنگامی که با دشواریها و واقعیات زندگی کردن مطابق این حقیقت مواجه می‌شوند به همان اندازه در رها ساختن حقیقت سریع هستند؛ آنها فاقد درک معنوی می‌باشند. دانه‌ای که در میان خارها افتاد نمایانگر کسانی است که به حقایق پیام الهی جذب می‌شوند؛ آنها به پیروی کردن از آموزشهای آن تمایل دارند، اما غرور زندگی، حسادت، رشک، و اضطرابهای وجود بشری مانع آن می‌شود. دانه‌ای که روی خاک خوب افتاد، و رویید و برخی سی برابر، برخی شصت برابر، و برخی یک صد برابر ثمر داد، نمایانگر درجات طبیعی و متنوع توانایی برای درک حقیقت و پاسخگویی به آموزشهای معنوی آن توسط مردان و زنانی است که از عطایای گوناگون روشنایی روحی برخوردارند.“

هنگامی که نَتَنائیل سخنانش را به پایان رساند، حواریون و همراهان آنها وارد بحث جدی شدند و با جدیت به مباحثه مشغول شدند. برخی به تصحیح تفسیر پطرس پرداختند، در حالی که یک تعداد تقریباً برابر از آنها تلاش کردند از توضیحات نَتَنائیل پیرامون مثل دفاع کنند. در این اثنا پطرس و نَتَنائیل به خانه رفتند، و در آنجا هر یک به تلاشی سخت و مصمم پرداخت تا دیگری را متقاعد سازد و نظر او را عوض کند.

استاد اجازه داد این سردرگمی از نقطهٔ شدیدترین جلوهٔ آن عبور کند؛ سپس او دستانش را به هم کوبید و آنها را نزد خود فرا خواند. وقتی که همهٔ آنها یک بار دیگر دور او جمع شدند، او گفت: ”پیش از آن که در مورد این مثل به شما بگویم، آیا هیچیک از شما چیزی برای گفتن دارید؟“ پس از یک لحظه سکوت توما لب به سخن گشود: ”آری استاد، من مایلم چند کلمه بگویم. من به یاد دارم که شما یک بار به ما گفتید که نسبت به همین موضوع مراقب باشیم. شما به ما رهنمود دادید که هنگام استفاده از مثل برای موعظهٔ خود، باید از داستانهای واقعی استفاده کنیم، نه از حکایات، و این که باید داستانی را انتخاب کنیم که برای نشان دادن یک حقیقت محوری و حیاتی که ما می‌خواهیم به مردم آموزش دهیم به بهترین نحو مناسب باشد، و این که پس از به کار گرفتن داستان بدین شکل، نباید تلاش کنیم که دست به کاربرد معنویِ تمام جزئیات ریز که در گفتن داستان دخیل هستند بزنیم. نظر من این است که پطرس و نَتَنائیل هر دو در تلاشهای خود برای تفسیر این مثل اشتباه می‌کنند. من توانایی آنها را در انجام این کارها تحسین می‌کنم، اما به همان اندازه مطمئن هستم که همهٔ این تلاشها برای این که یک مثلِ طبیعی قیاس تشبیهیِ معنوی در تمام جنبه‌های آن را به بار آورد فقط می‌تواند به سردرگمی و برداشت خطاآمیز جدی از هدف راستینِ چنین مثلی منجر شود. درستیِ نظر من به واسطهٔ این واقعیت به طور کامل ثابت می‌شود که در حالی که ما همگی یک ساعت پیش نظر واحد داشتیم، اکنون به دو گروه جداگانه تقسیم شده‌ایم که نظرات متفاوتی در رابطه با این مثل دارند و چنان این نظرات را جدی می‌گیرند که به نظر من، در توانایی ما برای فهم کامل حقیقت بزرگی که شما در ذهن داشتید، یعنی هنگامی که این مثل را به تودهٔ مردم ارائه کردید و متعاقباً از ما خواستید که در مورد آن اظهار نظر کنیم، دخالت می‌کنند.“

کلماتی که توما گفت روی همهٔ آنها یک تأثیر آرام‌بخش داشت. این موجب شد که آنها آنچه را که عیسی در مناسبتهای پیشین به آنها آموخته بود به خاطر آورند، و پیش از آن که عیسی به سخن

گفتن ادامه دهد، آندریاس برخاست و گفت: ”من متقاعد شده‌ام که توما درست می‌گوید، و من مایلم از او بخواهم که به ما بگوید برداشت او از مثل بذرافشان چیست.“ بعد از این که عیسی به توما اشاره کرد که صحبت کند، او گفت: ”برادرانم، من نمی‌خواستم که این بحث را طولانی کنم، اما اگر بخواهید، خواهم گفت که فکر می‌کنم این مثل گفته شد تا یک حقیقت بزرگ را به ما آموزش دهد. و آن این است که آموزش ما در مورد پیام الهی پادشاهی، صرف نظر از این که چگونه مأموریتهای الهی خود را با وفاداری و کارآمدی اجرا کنیم با درجات مختلفی از موفقیت همراه خواهد بود؛ و این که تمام این تفاوتها در نتایج مستقیماً منوط به شرایطی است که ذاتیِ مقتضیات کار خدماتی ما است، شرایطی که ما روی آن کنترل اندکی داریم و یا هیچ کنترلی بر آن نداریم.“

هنگامی که توما صحبت خود را تمام کرد، اکثر موعظه‌گران همیار او تقریباً آماده بودند تا با او موافقت کنند، حتی پطرس و نَتَنائیل داشتند به سمت عیسی می‌رفتند تا با او صحبت کنند، که در این هنگام عیسی برخاست و گفت: ”آفرین توما؛ تو معنی واقعی مثلها را تشخیص داده‌ای؛ اما پطرس و نَتَنائیل هر دو به یک اندازه برای همهٔ شما خوب عمل کرده‌اند، زیرا خطرِ پذیرشِ ساختنِ یک تمثیل از مثلهای من را به طور کامل نشان داده‌اند. شما در قلب خودتان ممکن است اغلب به گونه‌ای سودمند درگیر چنین بلندپروازیهایی از تخیل گمان پردازانه شوید، اما وقتی به دنبال عرضهٔ چنین نتیجه‌گیریهایی به عنوان بخشی از آموزش عمومی خویش می‌شوید. اشتباه می‌کنید.“

اکنون که تنش به پایان رسیده بود، پطرس و نَتَنائیل به خاطر تفسیرهایشان به یکدیگر تبریک گفتند، و به جز دوقلوهای حَلفی، هر یک از حواریون جرأت کرد که پیش از استراحت در شب، تفسیری از مثل بذرافشان را انجام دهد. حتی یهودای اسخریوطی تفسیری بسیار محتمل را عرضه کرد. آن دوازده تن اغلب در میان خود تلاش می‌کردند مثلهای استاد را مانند یک تمثیل بفهمند، اما دیگر هرگز چنین حدسیاتی را جدی نگرفتند. این یک جلسهٔ بسیار سودمند برای حواریون و دستیاران آنها بود، به ویژه به این دلیل که از این زمان به بعد عیسی در ارتباط با آموزشهای عمومی خود بیشتر و بیشتر از مثلها استفاده کرد.

3- بیشتر دربارهٔ مثلها

ذهن حواریون متوجه مثلها بود، آنقدر زیاد که تمام عصر روز بعد به بحث بیشتر پیرامون مثلها اختصاص یافت. عیسی گفتگوی عصرانه را با این سخنان آغاز کرد: ”عزیزانم، شما همیشه باید در آموزش دادن اثرگذار باشید، طوری که عرضهٔ حقیقت را به اذهان و قلوب کسانی که پیش شما هستند به گونه‌ای مناسب انجام دهید. هنگامی که شما در برابر انبوهی از خردها و خلق و خوهای متنوع قرار می‌گیرید، نمی‌توانید برای هر طبقه از شنوندگان کلمات متفاوتی را بیان کنید، اما می‌توانید داستانی بگویید تا آموزش خود را برسانید؛ و هر گروه، حتی هر فرد، قادر خواهد بود که مطابق عطایای عقلانی و معنویِ خودش تفسیر خود را از مثل شما انجام دهد. شما باید اجازه دهید نورتان بتابد، اما این کار را با خرد و درایت انجام دهید. هیچکس، وقتی که چراغی را روشن می‌کند، آن را با یک ظرف نمی‌پوشاند یا زیر تخت نمی‌گذارد؛ او چراغ خود را روی

یک چراغدان قرار می‌دهد، جایی که همه بتوانند نور آن را ببینند. بگذارید به شما بگویم که هیچ چیز در پادشاهی آسمان پنهان نیست که آشکار نشود؛ هیچ رازی نیز وجود ندارد که در نهایت فاش نشود. سرانجام همهٔ این چیزها آشکار خواهند شد. فقط به توده‌ها و این که چگونه آنها حقیقت را می‌شنوند فکر نکنید؛ همچنین به خودتان توجه کنید که چگونه می‌شنوید. به یاد داشته باشید که بارها به شما گفته‌ام: به آن که دارد بیشتر داده خواهد شد، در حالی که از او که ندارد حتی آنچه که فکر می‌کند دارد گرفته خواهد شد.‘‘

ادامهٔ بحث مثلها و آموزش بیشتر در مورد تفسیر آنها را می‌توان در واژه‌پردازی امروزی به صورت زیر خلاصه و بیان نمود:

1- عیسی بر ضد استفاده از مثلها یا تمثیلها در آموزش دادن حقایق پیام الهی توصیه کرد. او استفادهٔ آزادانه از مثلها، به ویژه مثلهای طبیعت را توصیه کرد. او بر ارزش به کار گرفتن ***قیاس*** موجود میان قلمروهای طبیعی و روحی به عنوان وسیله‌ای از آموزش دادن حقیقت تأکید کرد. او مکرراً به چیز طبیعی به عنوان ’’سایهٔ غیرواقعی و زودگذر واقعیات روحی‘‘ اشاره می‌کرد.

2- عیسی سه یا چهار مثل از متون مقدس عبرانی نقل کرد، و توجه را به این واقعیت جلب کرد که این روش آموزش کاملاً جدید نیست. با این حال، این تقریباً به یک روش جدید آموزشی تبدیل شد که او از این زمان به بعد آن را به کار گرفت.

3- عیسی در آموزش دادن ارزش مثلها، توجه حواریون را به نکات زیر جلب کرد:

مثل یک جذابیت همزمان را برای سطوح بسیار مختلف ذهن و روح فراهم می‌سازد. مثل تخیل را برمی‌انگیزد، شناخت را به چالش می‌کشد، و به تفکر نقدگرایانه دامن می‌زند؛ مثل بدون برانگیختن تضاد، دلسوزی را رواج می‌دهد.

مثل از چیزهایی ناشی می‌شود که برای تشخیص ناشناخته‌ها شناخته شده هستند. مثل از چیزهای مادی و طبیعی به عنوان ابزار معرفیِ چیزهای معنوی و فوق مادی استفاده می‌کند.

مثلها به گرفتن تصمیمات منصف اخلاقی کمک می‌کنند. مثل از پیشداوریهای زیاد می‌گریزد و حقیقت جدید را با ظرافت در ذهن قرار می‌دهد، و همهٔ این کارها را با برانگیختن حداقل دفاعِ شخصی از رنجش شخصی انجام می‌دهد.

رد حقیقتِ موجود در قیاسِ حکایتی مستلزم عمل آگاهانهٔ روشنفکرانه‌ای است که مستقیماً نسبت به داوریِ صادقانه و تصمیم عادلانهٔ فرد بی‌اعتنا است. مثل به مجبور ساختن تفکر از طریق حس شنوایی کمک می‌کند.

استفاده از شکل تمثیلیِ آموزش، آموزگار را قادر می‌سازد که حقایق جدید و حتی حیرت‌انگیز را ارائه دهد، ضمن آن که در همان حال او از هر گونه مجادله و درگیری ظاهری با سنت و مرجعیتِ تثبیت شده تا حد زیاد اجتناب می‌کند.

مَثَل همچنین از مزیت تحریک کردنِ خاطرهٔ حقیقتی که آموزش داده می‌شود برخوردار است، وقتی که همان صحنه‌های آشنا متعاقباً مورد مواجهه واقع می‌شوند.

عیسی بدین طریق تلاش کرد پیروان خود را با بسیاری از دلایل اصلی در کار استفادهٔ فزاینده‌اش از مثلها در آموزش عمومی خویش آشنا کند.

عیسی نزدیک به پایان درس عصرانه، نخستین اظهار نظر خود را در رابطه با مثل بذرافشان انجام داد. او گفت که مثل به دو چیز اشاره داشت: اول، این یک مرور خدمت روحانی خودش تا آن زمان و یک پیش‌بینیِ آنچه که برای باقیماندهٔ عمرش در زمین پیش روی او قرار داشت بود. و دوم، این همچنین اشاره‌ای بود به این که حواریون و سایر پیام‌آوران پادشاهی در کار خدماتی خود از نسل به نسل در گذر زمان چه می‌توانستند انتظار داشته باشند.

عیسی همچنین از مثلها به عنوان بهترین رد احتمالی تلاشِ متمرکز رهبران مذهبی در اورشلیم استفاده کرد که آموزش می‌دادند تمام کارهای او با کمک دیوها و شاهزادهٔ شیاطین انجام می‌گیرد. متوسل شدن به طبیعت در مخالفت با چنین آموزشی بود، زیرا مردم آن روزگار به تمام پدیده‌های طبیعی به عنوان محصول عمل مستقیم موجودات روحی و نیروهای فوق طبیعی می‌نگریستند. او همچنین به این علت این روش آموزشی را برگزید که او را قادر می‌ساخت به کسانی که مایل بودند راه بهتر را بدانند حقایق حیاتی را اعلام کند، در حالی که در همان حال به دشمنانش برای یافتن دلیلی برای حمله به او و برای وارد کردن اتهام بر علیه او فرصت کمتری می‌داد.

عیسی قبل از این که گروه را برای شب مرخص کند، گفت: ”اکنون من آخرین بخش مثل بذرافشان را به شما خواهم گفت. من شما را آزمایش می‌کنم تا بدانید چگونه این را دریافت خواهید کرد: پادشاهی آسمان همچنین مثل یک مردی است که بذر خوب روی زمین می‌پاشید؛ و در حالی که او در شب می‌خوابید و در روز به دنبال کارش بود، دانه جوانه زد و رشد کرد، و گر چه او نمی‌دانست چگونه این امر رخ داد، گیاه به ثمر رسید. نخست، برگه بود، سپس سنبله، بعد دانهٔ کامل در سنبله. و سپس هنگامی که دانه رسید، او داس را بیرون آورد، و برداشت محصول به پایان رسید. او که گوش شنوا دارد، بشنود.“

بارها حواریون این گفته را در ذهنشان مورد بررسی قرار دادند، اما استاد به این سخنِ افزوده به مثل بذرافشان دیگر هرگز اشاره نکرد.

4- مثلهای بیشتر در کنار دریا

روز بعد عیسی دوباره از قایق به مردم آموزش داد. او گفت: ”پادشاهی آسمان همانند مردی است که بذر خوبی در مزرعهٔ خود کاشت؛ اما در حالی که او خوابیده بود، دشمنش آمد و در میان گندمها علفهای هرز کاشت و شتابان از آنجا دور شد. و بدین ترتیب هنگامی که ساقه‌های جوان روییدند و بعداً تقریباً آماده بودند که ثمر دهند، علفهای هرز نیز پدیدار شدند. سپس خادمان این صاحبخانه آمدند و به او گفتند: ’آقا، آیا شما بذر خوب در مزرعهٔ خود نکاشتید؟ پس این علفهای هرز از کجا آمدند؟‘ و او به خادمانش پاسخ داد: ’یک دشمن این کار را انجام داده است.‘ سپس خادمان از سرورشان پرسیدند: ’آیا می‌خواهید بیرون برویم و این علفهای هرز را بچینیم؟‘ اما او به آنها پاسخ داد و گفت: ”نه، مبادا هنگام جمع‌آوریِ آنها گندمها را نیز ریشه‌کن کنید. در عوض اجازه دهید آنها تا زمان برداشت محصول با هم رشد کنند. در آن هنگام به درو کنندگان خواهم گفت اول علفهای هرز را جمع‌آوری کنید و آنها را به صورت دسته ببندید و بسوزانید و سپس گندمها را جمع‌آوری کنید تا در انبار من ذخیره شود.“

پس از این که مردم چند سؤال پرسیدند، عیسی مثل دیگری را بیان کرد: ”پادشاهی آسمان همانند یک دانهٔ خردل است که مردی در مزرعهٔ خود کاشت. حال، یک دانهٔ خردل کمترین دانه است، اما هنگامی که به طور کامل رشد می‌کند، به بزرگترین گیاه تبدیل می‌شود و مانند یک درخت است، به طوری که پرندگان آسمان قادر می‌شوند بیایند و در شاخه‌های آن استراحت کنند.“

”پادشاهی آسمان همچنین همانند یک خمیر مایه است که زنی آن را گرفت و در سه پیمانهٔ غذا مخفی کرد، و بدین ترتیب موجب شد که تمام غذاها مخمّر شوند.“

”پادشاهی آسمان همچنین مانند گنجی است که در یک مزرعه پنهان شده است، و مردی آن را کشف کرد. او با خوشحالی بیرون رفت تا تمام دارایی خود را بفروشد که بتواند برای خریدن مزرعه پول داشته باشد.“

”پادشاهی آسمان همچنین مانند تاجری است که به دنبال مرواریدهای مرغوب بود؛ و او پس از پیدا کردن یک مروارید گرانبها بیرون رفت و هر چه را داشت فروخت تا بتواند مروارید خارق‌العاده را بخرد.“

”باز، پادشاهی آسمان مانند یک تور ماهیگیری است که به داخل دریا انداخته شد، و هر نوع ماهی را جمع‌آوری نمود. حال، وقتی که تور پر شد، ماهیگیران آن را در ساحل بالا کشیدند. آنها در آنجا نشستند و ماهیان را دسته‌بندی کردند. آنها ماهیان خوب را در داخل ظرفها جمع‌آوری نموده و بدها را دور ریختند.“

عیسی بسیاری مثلهای دیگر را برای توده‌های مردم بیان کرد. در واقع از این هنگام به بعد، به جز از این طریق، او به ندرت به توده‌ها آموزش داد. بعد از صحبت با عامهٔ مردم به صورت مثل، او در طول کلاسهای عصرانه آموزشهای خود را به طول کاملتر و واضح‌تر با حواریون و بشارتگران بیان می‌کرد.

5- دیدار از خِرسا

تعداد جمعیت در طول هفته مداوماً افزایش یافت. عیسی در سبت شتابان به تپه‌ها رفت، اما وقتی صبح یکشنبه فرا رسید، جمعیت بازگشت. عیسی در اوایل بعد از ظهر بعد از موعظهٔ پطرس با آنها صحبت کرد، و وقتی سخنانش به پایان رسید، به حواریونش گفت: ”من از توده‌ها خسته شده‌ام؛ بگذارید به آن سوی دیگر برویم تا بتوانیم برای یک روز استراحت کنیم.“

در مسیر رفتن به آن سوی دریاچه، آنها با یکی از آن طوفانهای شدید و ناگهانی که به ویژه در این فصل از سال مخصوص دریای جلیل است مواجه شدند. این حجم از آب تقریباً هفتصد فوت زیر سطح دریا است و با سواحل مرتفع، به ویژه در غرب احاطه شده است. تنگه‌های شیب‌داری هستند که از دریاچه به تپه‌ها راه می‌برند، و همینطور که هوای گرم شده در یک توده در طول روز برفراز دریاچه بالا می‌رود، بعد از غروب آفتاب تمایلی برای هوای خنک کنندهٔ تنگه‌ها وجود دارد که به سمت دریاچه هجوم آورند. این تندبادها به سرعت می‌آیند و گاهی اوقات درست به همان صورت به طور ناگهانی از بین می‌روند.

درست چنین تندباد عصرانه‌ای بود که قایقی را که در این عصر یکشنبه عیسی را به سوی دیگر حمل می‌کرد گیر انداخت. سه قایق دیگر که برخی از بشارتگران جوانتر را حمل می‌کردند عقب آنها بودند. این طوفان به رغم این که محدود به این ناحیه از دریاچه بود شدید بود، و هیچ شواهدی مبنی بر وجود طوفان در ساحل غربی وجود نداشت. باد چنان قوی بود که امواج شروع به فرا گرفتن قایق کردند. باد شدید بادبان را پیش از آن که حواریون بتوانند آن را جمع کنند پاره کرده بود، و اکنون آنها در حالی که با دشواری قایق را به سمت ساحل می‌کشیدند به طور کامل به پاروهای خود متکی شده بودند. در این هنگام ساحل اندکی بیش از یک و نیم مایل از آنها فاصله داشت.

در این اثنا عیسی در عقب قایق زیر یک سرپناه کوچک خواب بود. هنگامی که آنها بیت‌صیدا را ترک کردند استاد خسته بود، و به منظور استراحت کردن بود که او به آنها فرمان داده بود که او را با قایق به سوی دیگر ببرند. این ماهیگیرانِ پیشین پارو زنان قوی و با تجربه‌ای بودند، اما این یکی از بدترین تندبادهایی بود که آنها تا آن هنگام با آن روبرو شده بودند. اگر چه باد و امواج قایق آنها را همچون یک قایق اسباب‌بازی به این سو و آن سو پرتاب می‌کردند، عیسی بدون اختلال به خواب رفته بود. پطرس در کنار پاروی سمت راست نزدیک به عقب قایق بود. هنگامی که قایق شروع به پر شدن با آب کرد، او پاروی خود را رها کرد و شتابان به سوی عیسی رفت، او را به شدت تکان داد تا او را بیدار کند، و هنگامی که او بیدار شد، پطرس گفت: ”استاد آیا نمی‌دانی که ما در یک طوفان شدید هستیم؟ اگر ما را نجات ندهی، همهٔ ما هلاک خواهیم شد.“

هنگامی که عیسی زیر باران بیرون آمد، ابتدا به پطرس نگاه کرد، و سپس در تاریکی به پارو زنان در حالِ تقلا خیره شد. او نگاه خود را به شمعون پطرس برگرداند، که در هیجان خود هنوز به پاروی خود بازنگشته بود، و گفت: ”چرا همهٔ شما اینقدر پر از ترس هستید؟ ایمان شما

کجاست؟ آرام، ساکت باشید.“ عیسی تازه این نکوهش را برای پطرس و سایر حواریون به زبان آورده بود و برای آرام کردن روان آشفتهٔ پطرس تازه از او خواسته بود به دنبال آرامش باشد، که اتمسفرِ آشفته شده، پس از برقراری تعادلش، در آرامش بزرگی قرار گرفت. امواج خروشان تقریباً فوراً فروکش کردند، ضمن این که ابرهای تیره که خود در یک بارش کوتاه تحلیل رفته بودند، ناپدید شدند، و ستارگان آسمان در بالای سر درخشیدند. تا جایی که ما می‌توانیم قضاوت کنیم همهٔ اینها کاملاً تصادفی بود؛ اما حواریون، به ویژه شمعون پطرس از پنداشتن این رخداد به عنوان یک معجزهٔ طبیعت هرگز دست نکشیدند. برای مردان آن روزگار به طور خاص آسان بود که به معجزات طبیعت باور داشته باشند، تا حدی که آنها به طور قاطع باور داشتند که تمام طبیعت پدیده‌ای است که مستقیماً تحت کنترل نیروهای روحی و موجودات فوق طبیعی قرار دارد.

عیسی به طور آشکار به آن دوازده تن توضیح داد که او با جانهای آشفتهٔ آنها سخن گفته بود و اذهان ترسیدهٔ آنها را مخاطب قرار داده بود، و این که به عناصر فرمان نداده بود که از کلام او اطاعت کنند، اما فایده‌ای نداشت. پیروان استاد همیشه اصرار داشتند که پیرامون همهٔ این گونه رخدادهای تصادفی تفسیر خودشان را صورت دهند. از این روز به بعد آنها به این باور اصرار داشتند که استاد روی عناصر طبیعی قدرت مطلق دارد. پطرس از بازگویی این که چگونه ”حتی بادها و امواج از او اطاعت می‌کنند“ هرگز خسته نشد.

دیروقت در شامگاه بود که عیسی و همراهانش به ساحل رسیدند، و چون این شبی آرام و زیبا بود، همهٔ آنها در قایقها استراحت کردند، و تا اندکی بعد از طلوع آفتابِ صبح روز بعد به ساحل نرفتند. هنگامی که آنها، در مجموع حدود چهل نفر، دور هم جمع شدند، عیسی گفت: ”بگذارید به آن سو به تپه‌ها برویم و چند روز در آنجا بمانیم تا در مورد مشکلات پادشاهی پدر تعمق کنیم.“

6- دیوانهٔ خرسا

اگر چه بخش عمدهٔ نزدیک به ساحل شرقی دریاچه به ارتفاعات فراسوی آن به آرامی به سمت بالا شیب یافته بود، در این نقطهٔ خاص یک کنارْ تپهٔ پرشیب وجود داشت، و ساحل در برخی نقاط با شیبی تند به داخل دریاچه فرو می‌ریخت. عیسی با اشاره به دامنهٔ تپهٔ نزدیک به آنجا گفت: ”بگذارید برای صبحانهٔ خود در دامنهٔ این تپه بالا رویم و زیر برخی از پناهگاهها استراحت کرده و صحبت کنیم.“

تمام دامنهٔ این تپه با غارهایی که از صخره کنده شده بود پوشیده شده بود. بسیاری از این فرو رفتگی‌ها مقبره‌های باستانی بودند. در حدود نیمهٔ راه به سوی بالای دامنهٔ تپه در یک نقطهٔ نسبتاً کوچک مسطح، قبرستان دهکدهٔ کوچک خرسا قرار داشت. هنگامی که عیسی و همراهانش از نزدیک این محل دفن عبور می‌کردند، دیوانه‌ای که در این غارهای دامنهٔ تپه زندگی می‌کرد شتابان سراغ آنها رفت. این مرد دیوانه در این نقاط به خوبی شناخته شده بود، و سابقاً با غل و زنجیر بسته شده و در یکی از غارها حبس شده بود. مدتها بود که او غل و زنجیر خود را شکسته و اکنون آزادانه در میان قبرها و گورهای متروکه پرسه می‌زد.

این مرد که نامش عاموس بود، به یک شکل از دیوانگی دوره‌ای مبتلا شده بود. بارها اتفاق افتاد که او لباسی می‌یافت و در میان همنوعانش نسبتاً خوب رفتار می‌کرد. در طول یکی از این فواصل هشیاری، او به بیت‌صیدا رفته بود، و در آنجا موعظهٔ عیسی و حواریون را شنیده بود، و در آن زمان با دو دلی به بشارت پادشاهی ایمان آورده بود. اما به زودی یک مرحلهٔ طوفانی از مشکلات او پدیدار گشت، و او به قبرها گریخت. او در آنجا ناله می‌کرد، با صدای بلند فریاد می‌کشید، و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که همهٔ کسانی را که بر حسب اتفاق با او برخورد می‌کردند به وحشت می‌انداخت.

وقتی عاموس عیسی را شناخت، به پای او افتاد، و فریاد زد: ”من تو را می‌شناسم، عیسی، اما دیوهای بسیاری مرا تسخیر کرده‌اند، و به تو التماس می‌کنم که مرا شکنجه ندهی.“ این مرد به راستی باور داشت که ابتلای دوره‌ای ذهنی او به سبب این واقعیت بود که در این ایام ارواح شیطانی یا ناپاک به داخل او وارد شدند و بر ذهن و بدن او استیلا یافتند. مشکلات او بیشتر احساسی بود — مغز او به طور فاحش بیمار نبود.

عیسی با نگاهی به این مرد که مثل یک حیوان روی پای او خم شده بود، دست خود را پایین آورد، دست او را گرفت، او را از جای خود بلند کرد و به او گفت: ”عاموس، تو توسط یک دیو تسخیر نشده‌ای؛ تو از پیش این خبر خوب را شنیده‌ای که یک فرزند خدا هستی. من به تو فرمان می‌دهم که از این حالت خارج شوی.“ و هنگامی که عاموس این سخنان عیسی را شنید، چنان تحولی در عقل او ایجاد شد که بلافاصله به ذهن درست و کنترل عادی احساسات خود بازگردانده شد. تا این هنگام جمعیت قابل توجهی از دهکدهٔ نزدیک تجمع کرده بودند، و این مردم، که بر تعدادشان توسط خوکبانان از ارتفاعات بالای آنها افزوده شده بود از دیدن دیوانه که در کنار عیسی و پیروان او نشسته بود شگفت‌زده شدند. او از ذهنی درست برخوردار شده بود و آزادانه با آنها گفتگو می‌کرد.

هنگامی که خوکبانان به دهکده هجوم آوردند تا خبر رام شدن دیوانه را پخش کنند، سگها به گله‌ای کوچک و فاقد مراقب که شامل حدوداً سی خوک می‌شد حمله کردند و اکثر آنها را از روی پرتگاهی به داخل دریا راندند. و این رویداد اتفاقی، در ارتباط با حضور عیسی و به اصطلاح شفای معجزه‌آسای مرد دیوانه بود که این افسانه را به وجود آورد که عیسی از طریق بیرون افکندن لژیونی از دیوها از درون عاموس او را شفا داده بود، و این که این دیوها به داخل گلهٔ خوکها وارد شده بودند، و موجب شده بودند که آنها از روی پرتگاه فوراً به سمت نابودی خود در دریای پایین هجوم ببرند. پیش از آن که روز به پایان رسد، خبر این رخداد توسط خوکبانان در بیرون منتشر شد، و تمام دهکده آن را باور کردند. عاموس با اطمینان کامل این داستان را باور کرد؛ او اندکی پس از آرام شدن ذهن آشفته‌اش دید که خوکها از لبهٔ پرتگاه تپه به پایین سقوط کردند، و او همیشه باور داشت که آنها همان ارواح شروری را که او را مدتها عذاب داده و مبتلا ساخته بودند با خود حمل کردند. و این به تداوم شفای او بسیار مربوط بود. به همین اندازه حقیقت دارد که همهٔ حواریون عیسی (به جز توما) باور داشتند که رخداد خوکها مستقیماً به شفای عاموس مربوط بود.

عیسی استراحتی را که به دنبال آن بود به دست نیاورد. او در بیشتر آن روز مورد ازدحام کسانی قرار گرفت که در واکنش به این خبر که عاموس شفا یافته بود به آنجا آمدند. آنها همچنین به واسطهٔ این داستان که دیوها از آن دیوانه خارج شده و به داخل گلهٔ خوکها وارد شده بودند جذب شده بودند. و بدین ترتیب، بعد از فقط یک شب استراحت، در اوایل بامداد سه‌شنبه عیسی و دوستانش توسط هیئتی از این غیریهودیان پرورش دهندهٔ خوک بیدار شدند. آنها آمده بودند از او بخواهند که از میان آنها برود. سخنگوی آنها به پطرس و آندریاس گفت: ”ای ماهیگیران جلیل، از ما دور شوید و پیامبرتان را نیز با خود ببرید. ما می‌دانیم که او مردی مقدس است، اما خدایان سرزمین ما او را نمی‌شناسند، و ما در خطر از دست دادن بسیاری از خوکها هستیم. ترس از شما بر ما نازل شده است، از این رو از شما می‌خواهیم که از اینجا بروید.“ و هنگامی که عیسی سخن آنها را شنید، به آندریاس گفت: ”بگذارید به سرزمین خود بازگردیم.“

هنگامی که آنها در آستانهٔ عزیمت بودند، عاموس از عیسی استدعا کرد به او اجازه دهد با آنها بازگردد، اما استاد رضایت نداد. عیسی به عاموس گفت: ”فراموش نکن که تو یک فرزند خدا هستی. نزد قوم خودت بازگرد و به آنها نشان بده که خدا چه کارهای بزرگی برای تو انجام داده است.“ و عاموس به همه جا رفت و اعلام کرد که عیسی لژیونی از دیوها را از روان آشفتهٔ او بیرون افکنده است، و این که این ارواح پلید به داخل گله‌ای از خوکها وارد شده و آنها را به نابودی سریع سوق داده‌اند. و او متوقف نشد تا این که به تمام شهرهای دکاپولیس رفت، و اعلام کرد که عیسی چه کارهای بزرگی برای او انجام داده است.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 152

وقایعی که به بحران کفرناحوم منجر شد

داستان شفای عاموس، دیوانهٔ خِرسا، از پیش به بیت‌صیدا و کفرناحوم رسیده بود، به طوری که وقتی قایق عیسی در آن سه‌شنبه پیش از ظهر به خشکی رسید جمعیت زیادی در انتظار او بود. در میان این جمعیت، ناظران جدیدی از شورای عالی یهود اورشلیم حضور داشتند که به منظور یافتن علتی برای دستگیری و محکومیت استاد به کفرناحوم آمده بودند. همینطور که عیسی با کسانی که برای خوشامدگویی به او گرد آمده بودند صحبت می‌کرد، یایروس، یکی از رؤسای کنیسه از میان جمعیت عبور کرد و به پای او افتاد، دست او را گرفت و به او التماس کرد که شتابان با او برود. او گفت: ”استاد، دختر کوچک من، تنها فرزندم، که در آستانهٔ مرگ قرار دارد در خانه‌ام خوابیده است. من استدعا می‌کنم که بیایی و او را شفا دهی.“ هنگامی که عیسی درخواست این پدر را شنید، گفت: ”من با تو خواهم رفت.“

همینطور که عیسی همراه با یایروس می‌رفت، جمعیت عظیمی که درخواست پدر را شنیده بودند به دنبال آنها راه افتادند تا ببینند چه رخ می‌دهد. مدت کوتاهی پیش از آن که آنها به منزل رئیس برسند، همینطور که آنها شتابان از میان یک خیابان باریک عبور می‌کردند و همینطور که جمعیت او را هل می‌دادند، عیسی به ناگاه ایستاد، و ندا در داد: ”کسی مرا لمس کرد.“ و وقتی کسانی که نزدیک او بودند انکار کردند که او را لمس کرده‌اند، پطرس لب به سخن گشود: ”استاد، شما می‌توانی ببینی که این جمعیت به شما فشار می‌آورند، و تهدید می‌کنند که ما را له کنند، و با این وجود شما می‌گویی ’کسی مرا لمس کرده است.‘ منظور شما چیست؟“ سپس عیسی گفت: ”من پرسیدم چه کسی مرا لمس کرد، زیرا دریافتم که انرژی زنده از من خارج شد.“ همینطور که عیسی اطراف خود را نگاه می‌کرد، چشمانش به زنی که نزدیک به او بود افتاد. این زن جلو آمد، در برابر پاهای او زانو زد و گفت: ”من سالها به یک خونریزی شدید مبتلا بودم. من از دست بسیاری از پزشکان رنج زیادی کشیده‌ام؛ من تمام دارایی خود را خرج کرده‌ام، اما هیچکس نتوانسته مرا درمان کند. سپس دربارهٔ شما شنیدم، و پیش خود فکر کردم که اگر بتوانم فقط لبهٔ لباس او را لمس کنم یقیناً شفا خواهم یافت. و از این رو با جمعیت در حالی که پیش می‌رفت جلو رفتم، تا این که در نزدیکی شما ایستادم. استاد، من حاشیهٔ لباس شما را لمس کردم و شفا یافتم؛ من می‌دانم که از ابتلای خود شفا یافته‌ام.“

وقتی عیسی این را شنید، دست زن را گرفت، او را از جای خود بلند کرد و گفت: ”ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو.“ این *ایمان* او بود که او را شفا داد، و نه *لمس* او. و این مورد، تصویر خوبی از بسیاری از درمانهای ظاهراً معجزه‌آسایی است که در دوران کار زمینیِ عیسی وجود داشت، اما او به هیچ وجه به طور آگاهانه آن را اراده نکرد. گذشت زمان نشان داد که این زن به راستی از بیماری خود شفا یافت. ایمان او به گونه‌ای بود که روی قدرت خلاقِ ساکن در شخص استاد به طور مستقیم تأثیر داشت. با ایمانی که او داشت، فقط کافی بود به شخص استاد نزدیک شود. لمس کردنِ لباس او به هیچ وجه ضروری نبود؛ این فقط بخش خرافی اعتقاد او بود. عیسی این زن را که وِرونیکا نام داشت و اهل قیصریه فیلیپی بود نزد خود فرا خواند تا دو اشتباه را که ممکن بود در ذهن او باقی بماند و یا در اذهان کسانی که این شفا را نظاره کردند تداوم یابد تصحیح کند: او نمی‌خواست که وِرونیکا با این فکر برود که ترس او در تلاش برای ربودنِ درمانش محترم شمرده شده است، و یا این که خرافات او در مربوط ساختن لمس لباس عیسی به شفای او مؤثر بوده است. او می‌خواست همه بدانند که *ایمان* خالص و زندهٔ او بود که موجب درمانش شده بود.

1- در منزل یایروس

البته یایروس از این تأخیر در رسیدن به خانه‌اش بسیار بی‌تاب بود؛ لذا آنها اکنون گامهای خود را تندتر کردند. حتی پیش از این که آنها وارد حیات رئیس شوند، یکی از خدمتکاران او بیرون آمد و گفت: ”استاد را زحمت ندهید؛ دختر شما مرده است.“ اما به نظر می‌رسید که عیسی به سخنان آن خدمتکار توجهی نکرد، زیرا در حالی که پطرس، یعقوب، و یوحنا را با خود می‌برد برگشت و به پدر اندوهگین گفت: ”نترس؛ فقط ایمان داشته باش.“ هنگامی که او وارد خانه شد، نوازندگان فلوت را که اکنون با عزاداران بودند و غوغایی ناخوشایند ایجاد کرده بودند در آنجا یافت؛ بستگان همان وقت در حال گریه و زاری بودند. و هنگامی که او تمام عزاداران را از اتاق خارج ساخت، با پدر و مادر و سه حواریونش وارد شد. او به عزاداران گفته بود که دختر نمرده بود، اما آنها او را به تمسخر گرفتند. عیسی اکنون رو به مادر کرد و گفت: ”دخترت نمرده است؛ او فقط خواب است.“ و هنگامی که خانه ساکت شد، عیسی به جایی که کودک قرار داشت رفت، دست او را گرفت و گفت: ”ای دختر، به تو می‌گویم بیدار شو و برخیز!“ و هنگامی که دختر این سخنان را شنید، فوراً برخاست و به آن سوی اتاق رفت. و اکنون بعد از این که او از گیجی خود بهبود یافت، عیسی فرمان داد که چیزی به او بدهند تا بخورد، زیرا او مدت زیادی بدون غذا بود.

از آنجا که در کفرناحوم بر ضد عیسی آشوب زیادی وجود داشت، او خانواده را دور هم جمع کرد و توضیح داد که این دختر بچه بعد از یک تب طولانی در یک حالت کما بوده است، و این که او فقط وی را بیدار کرده بود، و این که او را از مردگان زنده نکرده بود. او به همین ترتیب همهٔ اینها را به حواریونش توضیح داد، اما بیهوده بود؛ آنها همگی باور داشتند که او دختر کوچک را از مردگان زنده کرده بود. آنچه که عیسی در توضیح بسیاری از این معجزات ظاهری بیان کرد تأثیر اندکی روی پیروانش داشت. ذهن آنها به دنبال معجزه بود و آنها هیچ فرصتی را برای نسبت دادن شگفتی دیگری به عیسی از دست نمی‌دادند. بعد از این که عیسی به طور

مشخص به همهٔ حواریون فرمان داد نباید به هیچکس چیزی بگویند، او و حواریون به بیت‌صیدا بازگشتند.

وقتی که او از خانهٔ یایروس بیرون آمد، دو مرد نابینا که توسط یک پسر لال هدایت می‌شدند او را دنبال کردند و با صدای بلند تقاضای شفا کردند. حدوداً در این هنگام شهرت عیسی به عنوان یک شفا دهنده در اوج خود بود. هر جا که او می‌رفت بیماران و مبتلایان منتظر او بودند. استاد اکنون بسیار خسته به نظر می‌رسید، و همهٔ دوستانش نگران بودند که مبادا او به کار آموزش و شفای خود تا حد فروپاشی واقعی ادامه دهد.

نه تنها مردم عادی، بلکه حواریون عیسی نیز نمی‌توانستند سرشت و ویژگیهای این خدا – انسان را درک کنند. هیچ نسل بعدی نیز نتوانسته است آنچه را که در شخص عیسی ناصری در زمین رخ داد ارزیابی کند. و هرگز فرصتی برای دانش یا مذهب نمی‌تواند پیش آید که این رخدادهای استثنایی را بررسی کند، به این دلیل ساده که چنین وضعیت خارق‌العاده‌ای، چه در این کره یا در هر کرهٔ دیگری در نبادان، دیگر هرگز نمی‌تواند رخ دهد. دیگر هرگز در هر کره‌ای در سرتاسر این جهان موجودی در شکل جسم انسانی ظاهر نخواهد شد که در آنِ واحد در بر گیرندهٔ تمام ویژگیهای انرژی خلاق همراه با عطایای روحی که از زمان و بیشترِ محدودیتهای مادیِ دیگر فراتر رود باشد.

پیش از زمانی که عیسی در زمین بود، و نیز از آن هنگام تاکنون، هرگز امکان پذیر نبوده است که نتایج ناشی از ایمان قوی و زندهٔ مردان و زنان فانی به گونه‌ای چنان مستقیم و عینی به دست آید. برای تکرار این پدیده‌ها باید به حضور بلافصل میکائیلِ آفریننده برویم و او را بدان گونه که او در آن روزگاران بود، یعنی به صورت فرزند انسان، بیابیم. به همین منوال، امروز، در حالی که غیبت او مانع چنین تجلی‌های مادی می‌شود، شما باید از قرار دادن هر گونه محدودیت در نمایش محتمل قدرت معنوی او خودداری کنید. اگر چه استاد به عنوان یک موجود مادی غایب است، او به عنوان یک تأثیر معنوی در قلب انسانها حضور دارد. عیسی از طریق رفتن از دنیا، این را برای روحش ممکن ساخت که در کنار روح پدرش که در اذهان تمامی نوع بشر ساکن است، زندگی کند.

2- غذا دادن به پنج هزار تن

عیسی به آموزش دادن مردم در طول روز ادامه داد، در حالی که شبها به حواریون و بشارتگران آموزش می‌داد. روز جمعه او یک مرخصی یک هفته‌ای را اعلام کرد تا همهٔ پیروانش بتوانند پیش از آمادگی برای رفتن به اورشلیم برای عید فصح برای چند روز به خانه یا نزد دوستانشان بروند. اما بیش از نیمی از شاگردانش از ترک وی امتناع ورزیدند، و بر تعداد جمعیت به طور روزانه افزوده می‌شد، چنان زیاد که داوود زبدی می‌خواست یک اردوگاه جدید برپا سازد، اما عیسی رضایت نداد. استاد در طول سبت چنان استراحت اندکی داشت که در یکشنبه صبح، 27 مارس، خواستار این شد که از مردم دور شود. برخی از بشارتگران ماندند تا با جمعیت صحبت

کنند، در حالی که عیسی و دوازده تن برنامه‌ریزی کردند که بدون جلب توجه به ساحل مقابل دریاچه بگریزند، جایی که در نظر داشتند در یک پارک زیبا در جنوب بیت‌صیدا - جولیاس استراحت بسیار لازم را به دست آورند. این ناحیه یک مکان تفریحی مطلوب برای مردم کفرناحوم بود؛ همهٔ آنها با این پارکها در ساحل شرقی آشنا بودند.

اما مردم حاضر به ترک صحنه نبودند. آنها مسیری را که قایق عیسی طی کرد دیدند، و با به کارگیری هر نوع وسیلهٔ نقلیهٔ موجود شروع به تعقیب آنها کردند. کسانی که نتوانستند قایق تهیه کنند با پای پیاده شروع به پیمایش مسیر به دور انتهای فوقانیِ دریاچه نمودند.

تا اواخر بعد از ظهر بیش از یک هزار نفر مکان استاد را در یکی از پارکها پیدا کرده بودند، و او به طور کوتاه با آنها حرف زد، و پطرس به دنبال او صحبت کرد. بسیاری از این مردم با خود غذا آورده بودند، و بعد از خوردن غذای عصرانه، در گروههای کوچک دور هم جمع شدند، ضمن این که حواریون و شاگردان عیسی به آنها آموزش می‌دادند.

بعد از ظهر دوشنبه تعداد جمعیت به بیش از سه هزار تن افزایش یافته بود. و باز تا پاسی از عصر، انبوه مردم همچنان به آمدن ادامه دادند. آنها انواع و اقسام مردم بیمار را با خود می‌آوردند. صدها نفر از افراد علاقمند برای خود برنامه‌ریزی کرده بودند که در مسیر رفتنشان به عید فصح در کفرناحوم توقف کنند تا عیسی را ببینند و به سخنان او گوش دهند، و آنها به سادگی از این که ناامید شوند امتناع می‌کردند. تا چهارشنبه ظهر در حدود پنج هزار مرد، زن، و کودک اینجا در این پارک در جنوب بیت‌صیدا – جولیاس جمع شده بودند. آب و هوا مطبوع بود، زیرا نزدیک پایان فصل بارندگی در این منطقه بود.

فیلیپ یک ذخیرهٔ غذایی سه روزه برای عیسی و دوازده تن فراهم کرده بود، که تحت سرپرستی پسرشان، مرقس نوجوان که مسئولیت کارهای روزمره را به عهده داشت بود. تا بعد از ظهر این روز، سومین روز برای تقریباً نیمی از این جمعیت، خوراکی را که مردم با خود آورده بودند تقریباً تمام شده بود. داوود زبدی در اینجا هیچ شهر چادری برای تغذیه و جا دادن جمعیت نداشت، و فیلیپ نیز برای چنین جمعیتی غذا تدارک ندیده بود. اما مردم، با این که گرسنه بودند، از آنجا نمی‌رفتند. بی‌سر و صدا زمزمه می‌شد که عیسی که مایل بود از هر گونه مشکل با هیرودیس و رهبران اورشلیم هر دو اجتناب کند، این مکان ساکت را خارج از حوزهٔ اختیارات همهٔ دشمنانش به عنوان مکانی مناسب برای تاجگذاری به عنوان پادشاه انتخاب کرده است. شور و هیجان مردم هر ساعت افزایش می‌یافت. هیچ حرفی به عیسی گفته نشد، گر چه البته او از همهٔ آنچه که جریان داشت باخبر بود. حتی دوازده حواری، و به ویژه بشارتگران جوانتر، هنوز به چنین تصوراتی آلوده بودند. حواریونی که از این تلاش برای اعلام پادشاهی عیسی حمایت می‌کردند، پطرس، یوحنا، شمعون غیور، و یهودای اسخریوطی بودند. آنهایی که با این طرح مخالفت می‌کردند آندریاس، یعقوب، نَتَنائیل، و توما بودند. متی، فیلیپ، و دوقلوهای حَلفی موضعی نداشتند. سردمدار این توطئه برای پادشاه ساختن او، یکی از بشارتگران جوان به نام یوآب بود.

این صحنهٔ حدود ساعت پنج بعد از ظهر چهارشنبه بود که عیسی از یعقوب حَلفی خواست که آندریاس و فیلیپ را احضار کند. عیسی گفت: ”با این جمعیت چه کنیم؟ اکنون سه روز است که آنها با ما هستند، و بسیاری از آنها گرسنه‌اند. آنها غذا ندارند.“ فیلیپ و آندریاس نگاههای خود را رد و بدل کردند، و سپس فیلیپ پاسخ داد: ”استاد، شما باید این مردم را بفرستی تا بتوانند به روستاهای اطراف بروند و برای خود غذا بخرند.“ و آندریاس از ترس عملی شدنِ نقشهٔ پادشاهی، به سرعت به فیلیپ ملحق شد و گفت: ”آری استاد، من فکر می‌کنم بهترین کار این است که شما جمعیت را مرخص کنی تا بتوانند به راه خود بروند و غذا بخرند، ضمن این که شما هم برای مدتی به استراحت بپردازی.“ تا این هنگام افراد دیگر از میان دوازده نفر به گفتگو ملحق شده بودند. سپس عیسی گفت: ”اما من نمی‌خواهم آنها را گرسنه راهی کنم؛ آیا نمی‌توانید به آنها غذا بدهید؟“ این برای فیلیپ بسیار زیاد بود، و او فوراً لب به سخن گشود: ”استاد، در این مکان روستایی از کجا می‌توانیم برای این جمعیت نان بخریم؟ مبلغ دویست دینار برای ناهار کافی نیست.“

پیش از آن که حواریون فرصت کنند نظر خود را ابراز کنند، عیسی به آندریاس و فیلیپ رو کرد و گفت: ”من نمی‌خواهم این مردم را به بیرون بفرستم. آنها در اینجا مثل گوسفندانی بدون یک چوپان هستند. من مایلم به آنها غذا بدهم. ما چه غذایی با خود داریم؟“ در حالی که فیلیپ با متی و یهودا داشت گفتگو می‌کرد، آندریاس به دنبال مرقسِ نوجوان بود تا مشخص شود از ذخیرهٔ غذایی آنها چه مقدار باقی مانده است. او نزد عیسی بازگشت و گفت: ”آن پسر فقط پنج قرص نان جو و دو ماهی خشک شده باقی دارد“، و پطرس فوراً اضافه کرد: ”ما امروز عصر هنوز غذا نخورده‌ایم.“

برای یک لحظه عیسی در سکوت ایستاد. یک نگاه دور و دراز در چشمانش بود. حواریون چیزی نگفتند. ناگهان عیسی به آندریاس رو کرد و گفت: ”نانها و ماهیان را برایم بیاور.“ و هنگامی که آندریاس سبد را نزد عیسی آورد، استاد گفت: ”مردم را راهنمایی کنید تا در دسته‌های صد نفره روی چمن بنشینند و برای هر گروه یک سرگروه منصوب کنید، ضمن این که همهٔ بشارتگران را اینجا نزد ما می‌آورید.“

عیسی نانها را در دستانش گرفت و پس از سپاسگزاری، نان را پاره کرد و به حواریونش داد. آنها نیز آن را به دستیاران خود دادند، و دستیاران به نوبهٔ خود آن را به جمعیت دادند. عیسی به همین منوال ماهیان را پاره کرده و تقسیم نمود. و این جمعیت غذا را خوردند و سیر شدند. و هنگامی که آنها خوردن را تمام کردند، عیسی به شاگردان گفت: ”تکه‌های پاره شده را که باقی مانده جمع کنید تا چیزی هدر نرود.“ و هنگامی که آنها جمع کردن تکه‌ها را تمام کردند، دوازده سبد پر داشتند. تعداد کسانی که در این ضیافت خارق‌العاده خوردند در حدود پنج هزار مرد، زن، و کودک بود.

و این نخستین و تنها معجزهٔ طبیعت بود که عیسی در نتیجهٔ برنامه‌ریزیِ قبلیِ آگاهانهٔ خویش انجام داد. درست است که شاگردان او تمایل داشتند که بسیاری از رخدادها را معجزه بنامند که چنین

نبود، اما این یک کار فوق‌طبیعیِ راستین بود. در این مورد، به ما آموزش داده شده که میکائیل مانند همیشه عناصر غذا را، به جز حذف عامل زمان و کانال قابل مشاهدهٔ حیات، تکثیر نمود.

3- رخداد پادشاه‌سازی

غذا دادن پنج هزار تن از طریق انرژی فوق‌طبیعی یکی دیگر از آن مواردی بود که در آن دلسوزی انسانی به علاوهٔ نیروی خلاق با آنچه که رخ داد برابر بود. اکنون که جمعیت کاملاً سیر شده بود، و از آنجا که شهرت عیسی در آن هنگام و در آنجا از طریق این کار حیرت‌آور افزایش یافته بود، پروژهٔ گرفتن استاد و اعلام او به عنوان پادشاه به هیچ هدایت شخصی دیگری نیاز نداشت. به نظر می‌رسید که این ایده مثل یک بیماری مسری در میان جمعیت در حال گسترش است. واکنش جمعیت نسبت به این تأمین ناگهانی و خارق‌العادهٔ نیازهای فیزیکی آنها عمیق و شدید بود. مدتها به یهودیان آموزش داده شده بود که وقتی نجات دهنده، پسر داوود، بیاید، دوباره موجب می‌شود که شیر و عسل در سرزمین جاری شود، و این که نان حیات به همان گونه که بر نیاکان آنها در بیابان فرو ریخت، به عنوان مائدهٔ آسمانی به آنها عطا خواهد شد. و آیا اکنون تمام این انتظارات درست در برابر چشمان آنها برآورده نشده بود؟ پس از این که این جمعیت گرسنه و کم خوراک خورده، با ولع این غذای شگفت‌انگیز را خوردند و کارشان تمام شد، فقط یک واکنش یکپارچه وجود داشت. ”پادشاه ما اینجاست.“ نجات دهندهٔ شگفت‌انگیز اسرائیل آمده است. در چشمان این مردم ساده ذهن، قدرت غذا دادن، حق حکومت کردن را نیز به همراه داشت. پس تعجبی ندارد که جمعیت پس از اتمام جشن، به صورت متحد برخاست و فریاد کشید: ”او را پادشاه کنید!“

این فریاد قدرتمند، پطرس و آن حواریونی را که هنوز امید داشتند ببینند عیسی حق فرمانروایی خود را اعمال کند به شوق آورد. اما این امیدهای کاذب برای مدتی طولانی دوام نیاوردند. طنین این فریاد قدرتمندِ جمعیت به سختی از صخره‌های مجاور متوقف شده بود که عیسی روی یک سنگ عظیم ایستاد، و با بالا بردن دست راست خود برای جلب توجه آنها گفت: ”فرزندانم، شما نیت نیکو دارید، اما کوته‌بین هستید و ذهنی مادی دارید.“ مکث کوتاهی صورت گرفت، این جلیلیِ سرسخت در درخشش مسحور کنندهٔ آن سپیده‌دم شرقی به گونه‌ای شکوهمند جلوه کرده بود. او در حالی که به صحبت کردن برای این جمعیت هیجان‌زده ادامه می‌داد در هر مقیاسی یک پادشاه به نظر می‌رسید: ”شما می‌خواهید مرا پادشاه کنید، نه به این دلیل که روان شما با یک حقیقت بزرگ نورانی شده است، بلکه به این دلیل که شکم شما با نان پر شده است. چند بار به شما گفته‌ام که پادشاهی من از این دنیا نیست؟ این پادشاهی آسمان که ما اعلام می‌کنیم یک برادری معنوی است، و هیچکس که روی یک تخت پادشاهی مادی نشسته باشد بر آن حکومت نمی‌کند. پدر آسمانی من فرمانروایی کاملاً خردمند و تماماً قدرتمند بر این برادری معنویِ فرزندان خداوند در زمین است. آیا من آنقدر در آشکار ساختن پدر روح‌ها به شما ناکام بوده‌ام که شما پسرش در جسم را یک پادشاه می‌کنید! پس اکنون همهٔ شما به خانه‌های خود بروید. اگر باید یک پادشاه داشته باشید، بگذارید پدر نورها به عنوان فرمانروای روحیِ همهٔ چیزها در قلب هر یک از شما بر تخت سلطنت بنشیند.“

این سخنان عیسی جمعیت را مبهوت و مأیوس به دنبال کار خودشان فرستاد. بسیاری که به او ایمان آورده بودند برگشتند و از آن روز دیگر او را دنبال نکردند. زبان حواریون بند آمده بود؛ آنها به دور دوازده سبد از تکه‌های غذا جمع شدند و در سکوت ایستادند. فقط مرقس نوجوان، پسری که مسئولِ کارهای روزانه بود، سخن گفت: ”و او از این که پادشاه ما شود امتناع کرد.“ عیسی، پیش از این که به تپه‌ها برود تا تنها باشد، به آندریاس رو کرد و گفت: ”برادران خود را به منزل زبدی بازگردان و با آنها دعا کن، به ویژه برای برادرت شمعون پطرس.“

4- رویای شبانهٔ شمعون پطرس

حواریون، بدون استادشان — در حالی که توسط خودشان اعزام شده بودند — وارد قایق شدند و در ساحل غربی دریاچه به سمت بیت‌صیدا در سکوت شروع به قایقرانی کردند. هیچیک از دوازده تن به اندازهٔ شمعون پطرس چنان خرد و محزون نبود. حتی یک کلمه گفته نشد؛ همهٔ آنها به استاد که در تپه‌ها تنها بود فکر می‌کردند. آیا او آنها را ترک کرده بود؟ او هرگز پیش از این همهٔ آنها را به نقطه‌ای دور نفرستاده بود و از رفتن با آنها امتناع نکرده بود. همهٔ اینها چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟

تاریکی بر آنها فرود آمد، زیرا یک باد شدید و خلاف جهت ایجاد شده بود که پیشرفت را تقریباً غیرممکن می‌کرد. همینطور که ساعات تاریکی و قایقرانیِ سخت می‌گذشت، پطرس خسته شد و به یک خواب عمیقِ ناشی از خستگی فرو رفت. آندریاس و یعقوب او را روی صندلی تشک‌دار در عقب قایق قرار دادند تا استراحت کند. در حالی که سایر حواریون در برابر باد و امواج تقلا می‌کردند، پطرس خوابی دید؛ او خواب دید که عیسی روی دریا به سوی آنها قدم می‌زند. هنگامی که به نظر می‌رسید استاد از کنار قایق راه می‌رود، پطرس فریاد کشید: ”ما را نجات بده، استاد، ما را نجات بده.“ و کسانی که در عقب قایق بودند شنیدند که او برخی از این کلمات را گفت. همینطور که این توهم دیدار شبانه در ذهن پطرس ادامه یافت، او در رویا شنید که عیسی گفت: ”بسی شاد باشید؛ من هستم، نترسید.“ این مثل مرهمی بر روان آشفتهٔ پطرس بود؛ این روح آشفتهٔ او را تسکین داد، طوری که او (در خوابش) خطاب به استاد فریاد برآورد: ”سرورم، اگر واقعاً تو هستی، از من بخواه که بیایم و با تو روی آب راه بروم.“ و هنگامی که پطرس شروع به راه رفتن روی آب کرد، امواج خروشان او را ترساند، و هنگامی که او در آستانهٔ غرق شدن بود، فریاد کشید: ”ای سرور، مرا نجات بده!“ و بسیاری از دوازده تن شنیدند که او بدین گونه فریاد کشید. سپس پطرس در خواب دید که عیسی برای نجات او آمد، و دستش را دراز کرد، او را گرفت و بلند کرد، و گفت: ”ای که ایمانت کم است، چرا شک کردی؟“

پطرس در رابطه با قسمت بعدی رویای خود از صندلی که روی آن خوابیده بود برخاست و در واقع از روی عرشهٔ قایق گام به بیرون نهاد و داخل آب شد. و هنگامی که آندریاس، یعقوب، و یوحنا دست دراز کردند و او را از دریا بیرون کشیدند، او از رویای خود بیدار شد.

برای پطرس این تجربه همیشه واقعی بود. او صادقانه باور داشت که در آن شب عیسی نزد آنها آمد. او فقط تا حدی یوحنا مرقس را متقاعد ساخت. و این امر روشن می‌سازد چرا مرقس قسمتی از داستان را از روایت خود کنار گذاشت. لوقای پزشک که به دقت در مورد این موضوعات تحقیق کرد به این نتیجه رسید که این رخداد یک رویای پطرس بود و از این رو در تدوین روایت خود از درج این داستان امتناع کرد.

5- بازگشت به بیت‌صیدا

بامداد پنجشنبه، پیش از سپیده دم، آنها دور از ساحل، نزدیک به منزل زبدی لنگر قایق خود را انداختند و تا نزدیک ظهر به خواب رفتند. ابتدا آندریاس بیدار شد و ضمن قدم زدن در کنار دریا عیسی را پیدا کرد که در همراهی با پسر کارشان روی سنگی در کرانهٔ آب نشسته بود. به رغم این که بسیاری از توده‌های مردم و بشارتگران جوان تمام شب و بیشتر روز بعد در حول و حوش تپه‌های شرقی در جستجوی عیسی بودند، مدت کوتاهی بعد از نیمه شب او و مرقس نوجوان شروع به قدم زدن در اطراف دریاچه کردند و با عبور از رودخانه به بیت‌صیدا بازگشتند.

از پنج هزار نفری که به طور معجزه‌آسا تغذیه شدند، و هنگامی که شکمهایشان پر و قلبهایشان خالی شد، می‌خواستند او را پادشاه کنند، فقط در حدود پانصد نفر به دنبال کردن او ادامه دادند. اما پیش از آن که اینها آگاهی یابند که او به بیت‌صیدا بازگشته است، عیسی از آندریاس خواست که دوازده حواری و یارانشان، از جمله زنان را جمع کند، و گفت: "می‌خواهم با آنها صحبت کنم." و هنگامی که همه آماده شدند، عیسی گفت:

"تا کی با شما مدارا کنم؟ آیا همهٔ شما در درک معنوی کند و در ایمانِ زنده دچار کمبود هستید؟ تمام این ماهها حقایق پادشاهی را به شما آموزش داده‌ام، و با این وجود به جای ملاحظات معنوی، انگیزه‌های مادی بر شما استیلا دارد. آیا حتی در کتاب مقدس نخوانده‌اید که موسی به فرزندان بی‌ایمان اسرائیل اندرز داد و گفت: 'نترسید، ساکن بایستید و نجات خداوند را ببینید؟' خواننده گفت: 'به خداوند توکل کن.' 'صبور باش، منتظر خداوند بمان و شجاعت نیکو داشته باش. او دلت را تقویت خواهد کرد.' 'نگرانی خود را به خداوند بسپار و او تو را قوت خواهد بخشید. همواره به او توکل کن و سفرهٔ دل خود را بر او بگشای، زیرا خدا پناه توست.' 'او که در جای اسرارآمیزِ والامرتبه سکنی می‌گزیند زیر سایهٔ قادر متعال ساکن خواهد بود.' 'بهتر است به جای اعتماد کردن به شاهزاده‌های انسانی به خداوند توکل کنیم.'

"و آیا اکنون همگی می‌بینید که کارکرد معجزات و انجام کارهای شگفت مادی روانها را به پادشاهی معنوی جلب نخواهد کرد؟ ما به جمعیت غذا دادیم، اما این کار آنها را به گرسنگی برای نان حیات و یا تشنگی برای آبهای درستکاری معنوی رهنمون نساخت. هنگامی که گرسنگی آنها برطرف شد، به دنبال ورود به پادشاهی آسمان نبودند بلکه در عوض در صدد برآمدند که پسر انسان را به شیوهٔ پادشاهان این دنیا پادشاه اعلام کنند، تا فقط بتوانند به خوردن نان بدون زحمت

کشیدن برای آن ادامه دهند. و همهٔ اینها که بسیاری از شما کم و بیش در آن شرکت کردید، برای آشکار ساختن پدر آسمانی یا برای پیشبرد پادشاهی او در زمین هیچ کاری انجام نمی‌دهد. آیا ما در میان رهبران مذهبی این سرزمین دشمنان کافی نداریم؟ مبادا دست به کاری بزنیم که احتمالاً موجب رنجش رهبران مدنی نیز شود. من دعا می‌کنم که پدر چشمان شما را مسح کند تا بتوانید ببینید و گوشهایتان را بگشاید تا بتوانید بشنوید، تا سرانجام بتوانید به پیام الهی که به شما آموزش داده‌ام ایمان کامل داشته باشید.“

سپس عیسی اعلام کرد که پیش از آن که آماده شوند برای عید فصح به اورشلیم بروند می‌خواهد برای چند روز استراحت با حواریونش کناره گیرد، و او هر یک از شاگردان یا توده‌های مردم را از دنبال نمودن خود منع کرد. از این رو آنها برای دو یا سه روز استراحت و خواب از طریق قایق به ناحیهٔ جنیسارت رفتند. عیسی در حال آماده شدن برای یک بحران بزرگ زندگیش در زمین بود، و از این رو وقت زیادی را در همدمی روحانی با پدر آسمانی گذراند.

اخبار غذا دادن به پنج هزار نفر و تلاش برای پادشاه کردن عیسی موجب برانگیختن کنجکاوی گسترده شد و ترس رهبران مذهبی و حاکمان مدنی، هر دو را در سرتاسر جلیل و یهودیه برانگیخت. در حالی که این معجزهٔ بزرگ به پیشبرد بشارت پادشاهی در روانهای ایمانداران برخوردار از ذهن مادی‌گرا و دو دل هیچ کمکی نکرد، اما به هدفِ به اوج رساندنِ تمایلاتِ معجزه‌جویانه و مشتاق پادشاهِ خانوادهٔ بلافصل حواریون و شاگردانِ نزدیک عیسی کمک کرد. این رخداد خاص عصر آغازینِ آموزش، تعلیم و تربیت، و شفا را به پایان رساند، و بدین وسیله راه را برای افتتاح این سالِ آخرِ اعلامِ مراحلِ عالی‌تر و معنوی‌ترِ بشارت نوین پادشاهی — فرزندی الهی، آزادی معنوی، و نجات ابدی — آماده ساخت.

6- در جنیسارت

عیسی در حالی که در منزل یک ایماندار ثروتمند در ناحیهٔ جنیسارت استراحت می‌کرد، هر روز بعد از ظهر با آن دوازده تن گفتگوهای غیررسمی برگزار می‌کرد. سفیران پادشاهی یک گروه جدی، هشیار، و منزه از مردان توهم‌زدایی شده بودند. اما حتی بعد از همهٔ آنچه که اتفاق افتاده بود، و بدان گونه که رخدادهای متعاقب نشان داد، این دوازده مرد هنوز از تصورات ذاتی و گرامی داشتهٔ دیرین خود دربارهٔ آمدن نجات دهندهٔ یهودی به طور کامل رهایی نیافته بودند. رخدادهای چند هفتهٔ قبل چنان سریع پیش رفته بود که این ماهیگیران حیرت زده نتوانستند اهمیت کامل آن را درک کنند. برای مردان و زنان زمان لازم است که تغییرات اساسی و گسترده را در برداشتهای بنیادین و پایه‌ای خود پیرامون رویکرد اجتماعی، نگرشهای فلسفی، و اعتقادات مذهبی ایجاد کنند.

در حالی که عیسی و آن دوازده تن در جنیسارت در حال استراحت بودند، جمعیت متفرق شدند. برخی به خانه‌های خود رفتند، و برخی دیگر برای عید فصح به اورشلیم رفتند. در مدت کمتر از یک ماه، پیروان مشتاق و علنی عیسی، که تنها در جلیل تعدادشان بیش از پنجاه هزار نفر بود، به

کمتر از پانصد نفر کاهش یافتند. عیسی مایل بود که با وجود بی‌ثباتی تحسین مردم، به حواریونش چنان تجربه‌ای بدهد که پس از این که او آنها را در کار پادشاهی تنها گذاشت وسوسه نشوند که به چنین مظاهر هیستری گذرای مذهبی تکیه کنند، اما او فقط تا حدی در این تلاش موفق بود.

استاد در دومین شب اقامت موقتشان در جنیسارت بار دیگر مَثَل بذرافشان را به حواریون گفت و این سخنان را اضافه کرد: ”ببینید، فرزندانم، توسل به احساسات بشری گذرا و کاملاً ناامیدکننده است؛ توسل انحصاری به عقل انسان نیز پوچ و بی‌فایده است؛ فقط از طریق توسل به روحی که در ذهن انسان زندگی می‌کند است که شما می‌توانید امید داشته باشید به موفقیت پایدار دست می‌یابید و آن دگرگونیهای شگفت‌آور شخصیت انسانی را به انجام می‌رسانید که به زودی در به بار آوردن ثمرات فراوانِ راستینِ روحی در زندگی روزانهٔ همهٔ کسانی که بدین ترتیب از طریق تولد روح در پرتو ایمان — پادشاهی آسمان — از تاریکیِ تردید رهایی یافته‌اند نشان داده می‌شوند.“

عیسی توسل به احساسات را به عنوان تکنیکی برای جلب و متمرکز ساختنِ توجه عقلانی آموزش داد. او ذهنی را که بدین ترتیب برانگیخته و احیا شده است به عنوان دروازه‌ای به سوی روان تعیین نمود، جایی که آن سرشت معنوی انسان در آن ساکن است، سرشتی که باید حقیقت را بشناسد و نسبت به جاذبهٔ معنویِ پیام الهی واکنش نشان دهد، تا بتواند موجب نتایج دائمیِ دگرگونیهای راستین شخصیت شود.

عیسی بدین ترتیب تلاش نمود که حواریون را برای شوک قریب‌الوقوع — بحران در نگرش عمومی نسبت به او که فقط چند روز با آن فاصله وجود داشت — آماده کند. او به دوازده تن توضیح داد که حاکمان مذهبی اورشلیم با هیرودیس آنتیپاس توطئه خواهند کرد تا آنها را نابود کنند. آن دوازده تن شروع کردند به طور کاملتر (گرچه نه به طور قاطع) درک کنند که قرار نیست عیسی روی تخت پادشاهی داوود بنشیند. آنها به طور کاملتری دریافتند که حقیقت معنوی نباید از طریق کارهای شگفت‌آور مادی پیش رود. آنها شروع به درک این امر کردند که غذا دادن پنج هزار تن و جنبش مردمی برای پادشاه کردن عیسی، اوج انتظار مردم برای معجزه‌جویی و کارهای شگفت‌آور و اوج تحسین عیسی توسط توده‌ها بود. آنها دوران در حالِ نزدیک شدنِ غربال معنوی و ناملایمات بی‌رحمانه را به طور مبهم تشخیص داده و به طور نامشخص پیش‌بینی می‌کردند. این دوازده مرد به آرامی در حال بیداری نسبت به درک سرشت واقعیِ کارشان به عنوان سفیران پادشاهی بودند، و آنها شروع کردند خود را برای آزمونهای طاقت‌فرسا و سخت آخرین سال خدمت روحانی استاد در زمین آماده سازند.

پیش از آن که آنها جنیسارت را ترک کنند، عیسی در رابطه با تغذیهٔ معجزه‌آسای پنج هزار تن به آنها آموزش داد. او به آنها گفت دقیقاً چرا او به این تجلی خارق‌العادهٔ قدرت خلاق دست زد و نیز به آنها اطمینان داد که بدین ترتیب به دلسوزی خود برای تودهٔ مردم تن در نداد تا این که مطمئن شد این کار ”مطابق با خواست پدر“ است.

7- در اورشلیم

یکشنبه، سوم آوریل، عیسی در حالی که فقط توسط دوازده حواری همراهی می‌شد، از بیت‌صیدا برای سفر به سوی اورشلیم شروع به حرکت نمود. آنها برای اجتناب از توده‌ها و برای این که تا کمترین حد ممکن جلب توجه کنند، از طریق راه جِراسا و فیلادلفیه سفر کردند. او آنها را از انجام هر گونه آموزش عمومی در این سفر منع کرد؛ او همچنین در طول اقامت در اورشلیم اجازهٔ آموزش یا موعظه به آنها نداد. آنها شامگاه چهارشنبه 6 آوریل دیروقت بهبِیت‌عَنْیا، در نزدیکی اورشلیم رسیدند. آنها برای این یک شب در خانهٔ ایلعازر، مارتا، و مریم توقف کردند، اما روز بعد از هم جدا شدند. عیسی به همراه یوحنا در خانهٔ یک ایماندار به نام شمعون، نزدیک به منزل ایلعازر در بِیت‌عَنْیا ماند. یهودای اسخریوطی و شمعون غیور نزد دوستانشان در اورشلیم ماندند، در حالی که سایر حواریون دو به دو در خانه‌های مختلف اقامت کردند.

عیسی فقط یک بار در طول این عید فصح وارد اورشلیم شد، و این در روز بزرگ عید بود. بسیاری از ایمانداران اورشلیم برای دیدار عیسی در بِیت‌عَنْیا توسط ابنیر بیرون آورده شدند. در طول این اقامت در اورشلیم آن دوازده تن دریافتند که چقدر احساس نسبت به استادشان در حال تلخ شدن است. آنها همگی با این باور که بحرانی در شرف وقوع است از اورشلیم خارج شدند.

در روز یکشنبه، 24 آوریل، عیسی و حواریون اورشلیم را به مقصد بیت‌صیدا ترک کردند، و از راه شهرهای ساحلی جافا، قیصریه، و پتولامیس رفتند. از آنجا از راه خشکی از طریق رامه و خورَزین به بیت‌صیدا رفتند و در روز جمعه، 29 آوریل رسیدند. عیسی بلافاصله پس از رسیدن به خانه، آندریاس را فرستاد تا از رئیس کنیسه اجازه بگیرد تا در روز بعد که سبت بود در سرویس بعد از ظهر صحبت کند. و عیسی به خوبی می‌دانست که این آخرین باری است که به او اجازه داده می‌شود در کنیسهٔ کفرناحوم صحبت کند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 153

بحران در کفرناحوم

عصر جمعه، روز ورود آنها به بیت‌صیدا، و در بامداد سبت، حواریون متوجه شدند که عیسی به طور جدی درگیر مشکلی مهم است؛ آنها می‌دانستند که استاد به گونه‌ای غیرمعمول به موضوع مهمی فکر می‌کند. او صبحانه نخورد و در هنگام ظهر فقط قدر اندکی غذا خورد. تمام صبحِ روز سبت و عصرِ پیش از آن، دوازده تن و یارانشان در گروههای کوچک در اطراف خانه، در باغ، و در کنار ساحل دور هم جمع شده بودند. یک تنش ناشی از بلاتکلیفی و یک سرگشتگیِ دلهره‌آمیز بر همهٔ آنها حاکم بود. از وقتی که آنها اورشلیم را ترک کردند عیسی قدر اندکی با آنها صحبت کرده بود.

ماهها بود که آنها استاد را چنان مشغول و ساکت ندیده بودند. حتی شمعونِ پطرس اگر محزون نبود، افسرده بود. آندریاس نمی‌دانست برای یاران غمگینش چه باید بکند. نَتَنائیل گفت آنها در میان ”آرامش قبل از طوفان“ هستند. توما این عقیده را ابراز کرد که ”چیزی غیرعادی در شرف وقوع است.“ فیلیپ به داوود زبدی توصیه کرد که ”برنامهٔ غذا دادن و اسکان جمعیت را فراموش کند، تا این که بدانیم استاد به چه چیزی فکر می‌کند.“ متی تلاشهای تازه‌ای را برای پر کردن خزانه به کار گرفت. یعقوب و یوحنا در مورد موعظهٔ پیش رو در کنیسه با هم گفتگو کردند و دربارهٔ سرشت و گسترهٔ محتمل آن گمان‌پردازی نمودند. شمعونِ غیور این باور، و در واقع یک امید را ابراز کرد که ”ممکن است پدر آسمانی به نحوی غیرمنتظره برای دفاع و حمایت از پسرش مداخله کند،“ در حالی که یهودای اسخریوطی جرأت کرد در این فکر زیاده‌روی کند که احتمالاً عیسی از این احساس تأسف رنج می‌برد که ”شهامت و جرأت آن را نداشت که اجازه دهد آن پنج هزار تن او را پادشاه یهودیان اعلام کنند.“

از میان چنین گروهی از پیروان افسرده و اندوهگین بود که عیسی در این بعد از ظهر زیبای سبت بیرون رفت تا موعظهٔ دوران‌ساز خود را در کنیسهٔ کفرناحوم انجام دهد. تنها سخن خوشامدگوییِ بشاش یا خیرخواهانه که می‌توانست از سوی هر یک از پیروان نزدیکش انجام شود توسط یکی از دوقلوهای حَلفی ناآگاه ابراز شد. همینطور که عیسی خانه را ترک می‌کرد و در

راه رفتن به کنیسه بود، او با خوشحالی به عیسی سلام کرد و گفت: ”ما دعا می‌کنیم که پدر به شما کمک کند، و این که بتوانیم جمعیتی بزرگتر از همیشه داشته باشیم.“

1- آماده سازی صحنه

در ساعت سه در این بعد از ظهر زیبای سبت در کنیسهٔ جدید کفرناحوم یک جماعت برجسته به عیسی خوشامد گفتند. یایروس ریاست جلسه را به عهده داشت و کتاب مقدس را به عیسی داد تا بخواند. روز قبل، پنجاه و سه فریسی و صدوقی از اورشلیم آمده بودند؛ بیش از سی تن از رهبران و رئیسان کنیسه‌های مجاور نیز حضور داشتند. این رهبران مذهبی یهودی مستقیماً تحت فرامین شورای عالی یهود در اورشلیم عمل می‌کردند و آنها شامل پیش‌کسوتانِ اُرتُدُکس بودند که برای افتتاح جنگ آشکار با عیسی و شاگردانش آمده بودند. ناظران رسمی هیرودیس آنتیپاس در کنار این رهبران یهودی در جایگاههای افتخاری کنیسه نشسته بودند، و به آنها دستور داده شده بود که حقیقت را در مورد این گزارشات نگران کننده که تلاشی توسط جمعیت برای اعلام کردن عیسی به عنوان پادشاه یهودیان در قلمرو برادرش فیلیپ انجام شده بود روشن کنند.

عیسی درک می‌کرد که با اعلام فوریِ جنگِ اذعان شده و آشکار توسط دشمنان فزایندهٔ خود روبرو بود، و او جسورانه برگزید که موضعی تهاجمی اتخاذ کند. در هنگام غذا دادن پنج هزار تن، او عقاید آنها را پیرامون یک نجات دهندهٔ مادی به چالش گرفته بود؛ اکنون او بار دیگر برگزید که به برداشت آنها پیرامون نجات دهندهٔ یهودی به طور آشکار حمله کند. این بحران، که با غذا دادن پنج هزار تن آغاز شد، و با این موعظهٔ بعد از ظهر سبت پایان یافت، چرخش ظاهریِ دوران شهرت و تحسین مردمی بود. از این پس، کار پادشاهی این بود که به طور فزاینده به کار مهم‌ترِ جلب نوکیشان معنوی پایدار برای برادریِ به راستی مذهبیِ نوع بشر توجه شود. این موعظه نشانگر بحران در گذار از دورهٔ بحث، مجادله، و تصمیم به دورهٔ جنگ علنی و پذیرش نهایی یا رد نهایی بود.

استاد به خوبی می‌دانست که بسیاری از پیروانش به آرامی ولی به طور یقین ذهن خود را آماده می‌ساختند که سرانجام او را رد کنند. او همچنین می‌دانست که بسیاری از شاگردانش به آرامی ولی به طور حتم در حال عبور از میان آن آموزش ذهن و آن نظم روان هستند که آنان را قادر می‌ساخت بر تردید پیروز شوند و ایمان کامل خود را به بشارت پادشاهی با شجاعت ابراز کنند. عیسی به طور کامل می‌فهمید چگونه انسانها خود را برای تصمیمات یک بحران و انجام کنشهای ناگهانیِ انتخاب شجاعانه از طریق روند آهستهٔ انتخاب مکرر میان موقعیتهای تکراریِ نیک و بد آماده می‌سازند. او پیام‌آوران برگزیدهٔ خود را در معرض تمرینات مکررِ ناامیدی قرار داد و فرصتهای مکرر و آزمایشی برای انتخاب میان راه درست و نادرستِ مواجهه با آزمونهای معنوی را برای آنها فراهم نمود. او می‌دانست که می‌تواند به پیروانش، هنگامی که با آزمون نهایی روبرو شدند، تکیه کند تا تصمیمات حیاتی خویش را مطابق نگرشهای قبلی و همیشگیِ ذهنی و واکنشهای روحی بگیرند.

این بحران در زندگی زمینی عیسی با غذا دادن به پنج هزار تن شروع شد و با این موعظه در کنیسه پایان یافت؛ بحران در زندگی حواریون با این موعظه در کنیسه آغاز شد و برای یک سال تمام ادامه یافت، و فقط با محاکمه و مصلوب شدن استاد پایان یافت.

در آن بعد از ظهر همینطور که آنها پیش از شروع صحبت عیسی آنجا در کنیسه نشستند، فقط یک راز بزرگ، فقط یک پرسش عالی در ذهن همه وجود داشت. دوستان و دشمنانش هر دو فقط به یک فکر می‌اندیشیدند، و آن این بود: ”چرا او خودش به طور بسیار عمدی و مؤثر روند شور و شوق مردمی را به عقب برگرداند؟“ و بلافاصله پیش و فوراً پس از این موعظه بود که تردیدها و ناامیدیهای طرفداران ناراضی او به مخالفت ناخودآگاه تبدیل شد و سرانجام به نفرت واقعی چرخش کرد. بعد از این موعظه در کنیسه بود که یهودای اسخریوطی نخستین فکر آگاهانهٔ خود را در مورد ترک او در ذهن پروراند. اما او در حال حاضر، بر همهٔ این تمایلات به طور مؤثر چیره شد.

همه در یک حالت سردرگمی بودند. عیسی آنها را مات و مبهوت رها کرده بود. او به تازگی به بزرگترین نمایش قدرت فوق طبیعی که تمام دوران زندگی او را تعیین ویژگی می‌نمود دست زده بود. غذا دادن به پنج هزار تن یک رخداد زندگی زمینی او بود که بیشترین جذابیت را برای تصور یهودیان از نجات دهندهٔ مورد انتظار ایجاد نمود. اما این مزیت فوق‌العاده فوراً و به طور غیرقابل توضیحی با امتناع بی‌درنگ و صریح او از پادشاه شدن خنثی شد.

در غروب جمعه، و باز در بامداد سبت، رهبران اورشلیم برای مدتی طولانی و به طور جدی نزد یایروس تلاش کردند تا از صحبت کردن عیسی در کنیسه جلوگیری کنند، اما فایده‌ای نداشت. تنها پاسخ یایروس به همهٔ این درخواستها این بود: ”من این تقاضا را اجابت کرده‌ام و از قول خود تخطی نمی‌کنم.“

2- موعظهٔ مهم

عیسی این موعظه را با خواندن از شریعت بدان گونه که در کتاب تثنیه یافت می‌شود عرضه نمود: ”اما این رخداد به وقوع خواهد پیوست، اگر این قوم به صدای خدا گوش ندهند، یقیناً لعنت‌های ناشی از خطاکاری به آنها خواهد رسید. خداوند شما را توسط دشمنانتان نابود خواهد ساخت؛ به تمام ممالک زمین جابجا خواهید شد. و خداوند شما و پادشاهی را که بر خود حاکم ساخته‌اید به دست ملتی غریب تسلیم خواهد کرد. شما در میان همهٔ ملتها مایهٔ حیرت، درس عبرت، و اسباب تمسخر خواهید شد. پسران و دختران شما به اسارت خواهند رفت. بیگانگان در میان شما با اقتدار به منزلت رفیع صعود خواهند کرد، در حالی که شما به سطحی بسیار پایین آورده خواهید شد. و این چیزها تا ابد بر شما و نسل شما حاصل خواهد شد زیرا به کلام خداوند گوش ندادید. بدین ترتیب به دشمنانتان که بر ضد شما خواهند آمد خدمت خواهید کرد. شما متحمل گرسنگی و تشنگی خواهید شد و این یوغ آهنین بیگانه را بر تن خواهید کرد. خداوند قومی را از دور، از انتهای زمین، بر ضد شما خواهد آورد، قومی که زبانش را نخواهید فهمید، قومی با

چهره‌ای خشن، قومی که توجه اندکی به شما خواهد کرد. و آنها در تمام شهرهایتان شما را محاصره خواهند کرد تا دیوارهای مستحکم بلندی را که به آن اعتماد کرده‌اید فرو ریزد؛ و تمام سرزمینتان به دست آنها خواهد افتاد، و چنین خواهد شد که در طول این زمان محاصره، به دلیل تنگنایی که به واسطهٔ آن دشمنانتان شما را تحت فشار قرار خواهند داد، به خوردن ثمرهٔ بدن خود، گوشت بدن پسران و دخترانتان، رانده خواهید شد.‘‘

و هنگامی که عیسی این خواندن را به پایان رساند، توجه خود را به پیامبران معطوف کرد و از ارمیا خواند: ’’’اگر به سخنان خدمتگزاران من، پیامبرانی که نزد شما فرستاده‌ام گوش نسپارید،آنگاه من این خانه را مانند شیلوه خواهم ساخت، و این شهر را برای جمیع قومهای زمین لعنت خواهم گردانید.‘ و کاهنان و آموزگاران شنیدند که ارمیا این سخنان را در خانهٔ خدا به زبان آورد. و چنین شد که وقتی ارمیا گفتنِ تمام آنچه را که خداوند به او فرمان داده بود به همهٔ مردم بگوید به پایان رساند، کاهنان و آموزگاران او را گرفتند و گفتند: ’تو حتماً خواهی مرد.‘ و همهٔ مردم در خانهٔ خداوند به دور ارمیا جمع شدند. و چون حکمرانان یهودا این چیزها را شنیدند، ارمیا را مورد داوری قرار دادند. سپس کاهنان و آموزگاران به حکمرانان و همهٔ مردم گفتند: ’این مرد سزاوار مرگ است، زیرا چنانکه شما نیز با گوشهای خود شنیده‌اید بر ضد شهر ما پیشگویی کرده است.‘ سپس ارمیا برای همهٔ حکمرانان و همهٔ مردم بدین گونه سخن گفت: ’خداوند مرا فرستاد تا همهٔ سخنانی را که شنیده‌اید بر ضد این خانه و بر ضد این شهر نبوت کنم. پس اکنون راههای خود را بهبود بخشید و کردار خود را اصلاح کنید و به صدای خداوند خدایتان گوش فرا دهید تا از بلایی که بر ضد شما اعلام شده است نجات یابید. اما من، اینک در دستان شما هستم. هر آنچه را که در نظرتان نیکو و درست است بر من روا دارید. اما یقین بدانید که اگر مرا بکشید، خون فرد بی‌گناهی را بر خویشتن و بر این قوم وارد خواهید آورد، زیرا که به راستی خداوند مرا نزد شما فرستاده تا تمامی این سخنان را به گوش شما برسانم.‘

’’کاهنان و آموزگارانِ آن روز در صدد کشتن ارمیا برآمدند، اما داوران رضایت نمی‌دادند، با این همه، به دلیل سخنان هشدارآمیز او، آنها او را با طناب به داخل یک سیاهچال کثیف انداختند، تا این که او تا زیر بغلش در منجلاب فرو رفت. هنگامی که ارمیای نبی از فرمان خداوند اطاعت کرد و به برادرانش در مورد سقوط قریب الوقوع سیاسی آنها هشدار داد، این کاری است که این قوم با او کردند. امروز می‌خواهم از شما بپرسم: کاهنان ارشد و رهبران مذهبی این قوم با مردی که جرأت می‌کند در مورد روز فنای معنویشان به آنها هشدار دهد چه خواهند کرد؟ آیا شما نیز به دنبال کشتن آموزگاری هستید که جرأت می‌کند کلام خداوند را اعلام کند، و نمی‌ترسد به این اشاره کند که شما از گام برداشتن در راه نور که به ورود به پادشاهی آسمان راه می‌برد خودداری می‌کنید؟

’’این چیست که به عنوان نشانهٔ مأموریت من در زمین به دنبالش هستید؟ در حالی که ما به فقیران و طرد شدگان خبر خوش را موعظه کرده‌ایم، موقعیتِ نفوذ و قدرت شما را دست نخورده باقی گذاشته‌ایم. ما هیچ حملهٔ خصمانه‌ای به آنچه که برای شما حرمت دارد نکرده‌ایم، بلکه آزادی نوین برای روان وحشت زدهٔ انسان را اعلام کرده‌ایم. من به این دنیا آمدم تا پدرم را آشکار سازم و

برادری معنوی فرزندان خداوند، یعنی پادشاهی آسمان را در زمین برقرار کنم. و با وجود این که بارها به شما یادآوری کرده‌ام که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست، با این حال پدرم جلوه‌های بسیاری از شگفتی‌های مادی، علاوه بر دگرگونی‌ها و بازسازیهای مشهودِ معنویِ بیشتر را به شما اعطا کرده است.

"این چه نشانهٔ جدیدی است که از دستان من می‌جویید؟ من اعلام می‌کنم که شما هم اکنون شواهد کافی دارید که شما را قادر سازد تصمیم خود را بگیرید. به راستی، هر آینه، به بسیاری از کسانی که امروز در برابر من نشسته‌اند می‌گویم، شما با ضرورت این انتخاب مواجه هستید که کدام راه را بروید؛ و من به شما می‌گویم، همانطور که یوشع به نیاکانتان گفت، 'امروز انتخاب کنید که چه کسی را خدمت خواهید کرد.' امروز بسیاری از شما بر سر دو راهی ایستاده‌اید.

"برخی از شما، وقتی که نتوانستید بعد از جشن توده‌ها در سوی دیگر مرا پیدا کنید، ناوگان ماهیگیری طبریه را که یک هفته پیش در طول یک طوفان در آن نزدیکی پناه گرفته بود استخدام کردید تا مرا تعقیب کند، و برای چه؟ نه برای حقیقت و راستی یا این که بتوانید بهتر بدانید چگونه به همنوعان خود خدمت کنید و نیازهای آنها را برآورده سازید! نه، بلکه به این دلیل که بتوانید نانهای بیشتری را که برای آن کار نکرده بودید داشته باشید. این برای پر کردن روان شما از کلمهٔ حیات نبود، بلکه فقط به این دلیل که بتوانید شکم را با نان آسان پر کنید. و مدتها به شما آموزش داده شده که وقتی نجات دهنده بیاید، دست به آن کارهای شگفت‌آور خواهد زد که زندگی را برای تمام مردم برگزیده دلپذیر و آسان می‌سازد. پس عجیب نیست که شما که بدین گونه آموزش یافته‌اید مشتاق نان و ماهی باشید. اما من به شما اعلام می‌کنم که مأموریت پسر انسان این نیست. من آمده‌ام که آزادی معنوی را اعلام کنم، حقیقت ابدی را آموزش دهم، و ایمان زنده را ترویج کنم.

"برادران من، مشتاق گوشتی نباشید که از بین می‌رود، بلکه به دنبال خوراک معنوی باشید که حتی تا زندگی جاودان قوت می‌دهد؛ و این نان حیات است که پسر به همهٔ کسانی که آن را بگیرند و بخورند می‌دهد، زیرا پدر این زندگی را بی‌اندازه به پسر داده است. و وقتی از من پرسیدید، 'برای انجام دادن کارهای خداوند چه باید بکنیم؟' من به روشنی به شما گفتم: 'کار خدا این است که به کسی که او فرستاده است ایمان بیاورید.'"

و سپس عیسی با اشاره به نقش تزیینیِ یک دیگ مَنّا که تیر بالای درِ این کنیسهٔ جدید را تزئین کرده بود و با خوشه‌های انگور آذین شده بود گفت: "شما فکر کرده‌اید که نیاکان شما در بیابان مَنّا — نان بهشت — می‌خوردند، اما من به شما می‌گویم که این نانِ زمین بود. در حالی که موسی به پدران شما نان بهشت نداد، پدر من اکنون آماده است به شما نان راستین حیات بدهد. نان بهشت چیزی است که از خدا نازل می‌شود و به انسانهای دنیا حیات جاودان می‌دهد. و هنگامی که به من می‌گویید، این نان زنده را به ما بده، من پاسخ خواهد داد: من این نان حیات هستم. آن که نزد من بیاید گرسنه نخواهد شد، و آن که به من ایمان آورد هرگز تشنه نخواهد شد. شما مرا دیده‌اید، با من زندگی کرده‌اید، و کارهای مرا نظاره کرده‌اید، اما باور ندارید که من از سوی پدر آمدم. اما به

آنهایی که باور دارند می‌گویم نترسید. همهٔ کسانی که توسط پدر هدایت شده‌اند نزد من خواهند آمد، و آن که نزد من بیاد به هیچ وجه بیرون رانده نخواهد شد.

”و اکنون بگذارید یک بار و برای همیشه به شما اعلام کنم که من به زمین آمده‌ام که نه خواست خودم، بلکه خواست او را که مرا فرستاد انجام دهم. و این خواست نهایی اوست که مرا فرستاد، که از میان همهٔ کسانی که او به من داده است حتی یک تن را نیز نباید از دست بدهم. و این خواست پدر است: که هر کس که پسر را می‌نگرد و به او ایمان می‌آورد زندگی جاودان خواهد داشت. فقط دیروز من شما را با نان برای بدنتان تغذیه کردم؛ امروز به شما نان حیات را برای روان گرسنهٔ شما ارائه می‌دهم. آیا همانطور که در آن هنگام مشتاقانه نان این دنیا را خوردید اکنون نان روح را می‌گیرید؟“

همانطور که عیسی لحظه‌ای درنگ نمود تا به جماعت نگاه کند، یکی از آموزگاران از اورشلیم (عضوی از شورای عالی یهود) برخاست و پرسید: ”آیا تو را درست می‌فهمم که می‌گویی تو نانی هستی که از آسمان پایین می‌آید، و آن مَنّا که موسی در بیابان به پدرانمان داد آن نان نبود؟“ و عیسی به آن فریسی پاسخ داد: ”تو درست متوجه شدی.“ سپس آن فریسی گفت: ”اما آیا تو عیسی ناصری، پسر یوسف نجار نیستی؟ آیا پدر و مادر و نیز برادران و خواهرانت برای بسیاری از ما به خوبی شناخته شده نیستند؟ پس چگونه است که تو اینجا در خانهٔ خدا ظاهر می‌شوی و اعلام می‌کنی که از آسمان پایین آمده‌ای؟“

در این هنگام زمزمهٔ زیادی در کنیسه ایجاد شد، و چنان هیاهویی به راه افتاد که عیسی برخاست و گفت: ”بیایید صبور باشیم؛ حقیقت هرگز از بررسی صادقانه آسیب نمی‌بیند. من همهٔ آنچه که تو می‌گویی هستم اما بیشتر. پدر و من یکی هستیم؛ پسر فقط آنچه را که پدر به او می‌آموزد انجام می‌دهد، در حالی که پسر از همهٔ کسانی که توسط پدر به او داده شده‌اند، استقبال خواهد کرد. شما در جایی که دربارهٔ پیامبران نوشته شده خوانده‌اید: ’همهٔ شما توسط خدا آموزش خواهید یافت‘، و این که ’کسانی را که پدر آموزش می‌دهد به سخنان پسرش نیز گوش خواهند داد.‘ هر کس که به آموزش روح سکنی‌گزین پدر تسلیم می‌شود سرانجام به سوی من خواهد آمد. نه این که کسی پدر را دیده است، اما قطعاً روح پدر در درون انسان زندگی می‌کند. و پسر که از آسمان پایین آمد، یقیناً پدر را دیده است. و آنهایی که به راستی به این پسر باور دارند هم اکنون از زندگی جاودان برخوردارند.

”من این نان حیات هستم. پدران شما در بیابان مَنّاخوردند و مردند. اما این نانی که از جانب خدا نازل می‌شود، اگر کسی از آن بخورد هرگز در روح نخواهد مرد. تکرار می‌کنم، من این نان زنده هستم، و هر روانی که به درکِ این سرشت متحد خدا و انسان دست یابد تا ابد زنده خواهد ماند. و من این نان حیات را که به همهٔ کسانی که آن را دریافت خواهند کرد می‌دهم، که سرشت زنده و ترکیبیِ خودم می‌باشد. پدر در پسر و پسر یگانه با پدر— این مکاشفهٔ حیات‌بخش من به دنیا و هدیهٔ نجات دهندهٔ من به همهٔ ملتها است.“

هنگامی که عیسی سخنانش را به پایان رساند، رئیس کنیسه جماعت را مرخص کرد، اما آنها حاضر به ترک آنجا نشدند. آنها دور عیسی جمع شدند تا سؤالات بیشتری بپرسند، در حالی که دیگران در میان خود زمزمه و بحث می‌کردند. و این وضعیت بیش از سه ساعت ادامه داشت. ساعت کاملاً از هفت گذشته بود تا این که سرانجام حضار متفرق شدند.

3- بعد از جلسه

بعد از این جلسه سؤالات بسیاری از عیسی پرسیده شد. برخی از پرسشها توسط حواریون حیرت‌زدهٔ او پرسیده شد، اما سؤالات بیشتری توسط ناباوران خرده‌گیر که فقط به دنبال شرمنده ساختن و به دام انداختن او بودند پرسیده شد.

یکی از فریسیان دیدارگر، که روی چراغدانی سوار شده بود، این سؤال را با فریاد پرسید: ”تو به ما می‌گویی که نان حیات هستی. چگونه می‌توانی جسم خود را به ما بدهی تا بخوریم یا خون خود را بدهی تا بنوشیم؟ آموزش تو چه فایده‌ای دارد اگر نتوان آن را اجرا نمود؟“ و عیسی بدین گونه به این پرسش پاسخ داد. او گفت: ”من به شما نیاموختم که جسم من نان حیات است و یا این که خون من آب آن است. اما من گفتم که زندگی من در جسم یک اعطای نان بهشت است. حقیقت کلام خدا که در جسم اعطا شده است و پدیدهٔ پسر انسان که تابع خواست خدا است، در بر گیرندهٔ یک واقعیت تجربی است که معادل خوراک الهی است. شما نمی‌توانید جسم مرا بخورید و نیز نمی‌توانید خون مرا بنوشید، اما می‌توانید در روح با من یگانه شوید، حتی همانطور که من در روح با پدر یگانه‌ام. شما می‌توانید با کلام جاودان خدا، که به راستی نان حیات است، و به شکل جسم انسانی اعطا شده است تغذیه شوید؛ و شما می‌توانید با روح الهی که به راستی آب حیات است در روان خود سیراب شوید. پدر مرا به دنیا فرستاده است که نشان دهد چگونه مایل است در همهٔ انسانها سکنی گزیند و آنها را هدایت کند؛ و من چنان این زندگی در جسم را زندگانی کرده‌ام که همهٔ انسانها را الهام بخشم تا همیشه به همین گونه به دنبال شناخت و انجام خواست پدر آسمانیِ سکنی‌گزین برآیند.“

سپس یکی از جاسوسان اورشلیم که عیسی و حواریونش را مشاهده کرده بود گفت: ”ما متوجه شده‌ایم که نه تو و نه حواریون تو پیش از خوردن نان دستانتان را به طور صحیح نمی‌شویید. شما باید به خوبی بدانید که چنین عملی همچون خوردن با دستان ناپاک و شسته نشده، تخطی از قانون بزرگان است. شما همچنین فنجانهای نوشیدن و ظروف غذاخوری خود را به طور صحیح نمی‌شویید. چرا به سنتهای پدران و قوانین بزرگان ما اینقدر بی‌احترامی نشان می‌دهید؟“ و وقتی عیسی سخنان او را شنید، پاسخ داد: ”چرا شما از طریق قوانینِ سنتِ خود از فرامین خداوند تخطی می‌کنید؟“ فرمان می‌گوید، ’به پدر و مادر خود احترام بگذارید‘، و رهنمود می‌دهد که در صورت لزوم، مایحتاج خود را با آنها قسمت کنید؛ اما شما یک قانون سنت را اجرا می‌کنید، که به کودکان نافرمان اجازه می‌دهد بگویند پولی که با آن والدین می‌توانستند یاری شوند ’به خدا داده شده است.‘ از این رو قانون بزرگان، این کودکان حیله‌گر را از مسئولیتشان می‌رهاند، گر چه کودکان متعاقباً تمام این گونه پولها را برای آسایش خودشان استفاده می‌کنند. چرا شما بدین ترتیب

از طریق سنتِ خودتان فرمان را باطل می‌سازید؟ اشعیا به خوبی پیرامون شما ریاکاران پیشگویی کرد. او گفت: 'این مردم مرا با لبان خود گرامی می‌دارند، اما قلبشان از من دور است. آنها بیهوده مرا می‌پرستند، و احکام انسانها را به عنوان دکترین خود آموزش می‌دهند.'

''شما می‌توانید ببینید که چگونه است که فرمان را ترک می‌کنید، در حالی که به سنت انسانها پایبند هستید. شما در مجموع مایل هستید که کلام خداوند را رد کنید، در حالی که سنتهای خود را حفظ می‌کنید. و به طرق بسیار دیگر جرأت می‌کنید آموزشهای خود را بالاتر از شریعت و پیامبران قرار دهید.''

سپس عیسی سخنان خود را به همهٔ حاضران معطوف نمود. او گفت: ''اما همهٔ شما به من گوش فرا دهید. آنچه که وارد دهان می‌شود نیست که انسان را از نظر روحی ناپاک می‌سازد، بلکه آنچه که از دهان و از قلب بیرون می‌آید.'' اما حتی حواریون نیز نتوانستند معنی سخنان او را به طور کامل درک کنند، زیرا شمعون پطرس نیز از او پرسید: ''مبادا برخی از شنوندگان تو بی‌جهت آزرده شوند، آیا معنی این کلمات را برای ما توضیح می‌دهی؟'' و سپس عیسی به پطرس گفت: ''آیا تو هم به سختی می‌فهمی؟ آیا نمی‌دانی که هر گیاهی که پدر آسمانی من نکاشته است از ریشه کنده خواهد شد؟ اکنون توجه خود را به کسانی معطوف کن که حقیقت را می‌دانند. شما نمی‌توانید انسانها را مجبور کنید که حقیقت را دوست داشته باشند. بسیاری از این آموزگاران راهنمای نابینا هستند. و شما می‌دانید که اگر کوری یک فرد کور را هدایت کند، هر دو به داخل گودال خواهند افتاد. اما گوش فرا دهید تا در رابطه با آن چیزهایی که انسانها را از نظر اخلاقی ناپاک و از نظر معنوی آلوده می‌سازند حقیقت را به شما بگویم. من اعلام می‌کنم آنچه که از طریق دهان وارد بدن می‌شود یا از طریق چشمان و گوشها به ذهن دسترسی پیدا می‌کند انسان را آلوده نمی‌کند. انسان فقط از طریق آن شرارتی آلوده می‌شود که ممکن است از درون قلبش سرچشمه یابد، و در گفتار و کردارِ چنین اشخاص نامقدسی ابراز شود. آیا نمی‌دانی که از قلب است که افکار شیطانی، نقشه‌های شرورانهٔ قتل، دزدی، و زنا، به همراه حسادت، غرور، خشم، انتقام، عیب‌جویی، و شهادت دروغ بیرون می‌آیند؟ و درست همین چیزهاست که انسانها را ناپاک می‌سازد، و نه این که آنها نان را با دستانی که از نظر تشریفاتی ناپاکند بخورند.''

مأموران فریسیِ شورای عالی یهود اورشلیم اکنون تقریباً متقاعد شده بودند که عیسی باید به جرم کفر یا زیر پا گذاشتن شریعت مقدس یهودیان دستگیر شود؛ از این رو تلاش کردند او را وارد بحث، و حملهٔ احتمالی به برخی از سنتهای بزرگان، یا به اصطلاح قوانین شفاهی ملت کنند. صرف نظر از این که چقدر آب ممکن است کمیاب باشد، این یهودیانِ اسیر سنت هرگز از شستن دستان پیش از هر وعدهٔ غذایی که از نظر تشریفاتی لازم بود کوتاهی نمی‌کردند. اعتقاد آنها این بود که ''مردن بهتر از تخطی کردن از فرامین بزرگان است.'' جاسوسان این سؤال را پرسیدند زیرا گزارش شده بود که عیسی گفته بود: ''نجات یک امر مربوط به قلبهای پاک است نه دستان پاک.'' اما دوری جستن از چنین باورهایی، هنگامی که به یکباره بخشی از مذهب فرد شوند، سخت است. حتی سالهای زیاد بعد از این روز، پطرس رسول هنوز در اسارت ترس از بسیاری از این سنتها دربارهٔ چیزهای پاک و ناپاک بود، و سرانجام فقط از طریق تجربه نمودن یک

رویای خارق‌العاده و آشکار از آنها رهایی یافت. تمامی این امر هنگامی بهتر می‌تواند درک شود که به یاد آورده شود که این یهودیان به غذا خوردن با دستان نشسته مانند تجارت با یک فاحشه نگاه می‌کردند، و هر دو کار به یک اندازه مجازات تکفیر داشتند.

از این رو استاد برگزید که پیرامون نابخردیِ کل سیستم قواعد و مقررات آموزگاران شرعیات که از طریق قانون شفاهی نشان داده می‌شد بحث کند و آن را افشا سازد. اینها سنتهای بزرگان بودند که همگی حتی از آموزشهای کتاب مقدس برای یهودیان مقدس‌تر و الزام‌آورتر تلقی می‌شدند. و عیسی با خودداری کمتری صحبت می‌کرد زیرا می‌دانست که زمان آن فرا رسیده که دیگر نمی‌تواند برای جلوگیری از گسستگیِ آشکارِ روابط با این رهبران مذهبی کار بیشتری انجام دهد.

4- آخرین سخنان در کنیسه

در میان بحثهای بعد از این جلسه، یکی از فریسیان از اورشلیم یک جوان پریشان خاطر را که توسط یک روح سرکش و عصیانگر تسخیر شده بود نزد عیسی آورد. او بعد از این که این جوان دیوانه را به سمت عیسی هدایت کرد گفت: ”برای چنین ابتلایی چه می‌توانی انجام بدهی؟ آیا می‌توانی ارواح اهریمنی را بیرون افکنی؟“ و هنگامی که استاد به جوان نگاه کرد، احساس دلسوزی کرد. او به جوان اشاره کرد که نزد او بیاید، و دست او را گرفت و گفت: ”تو می‌دانی که من کیستم؛ از او خارج شو؛ و من به یکی از یاران وفادارت فرمان می‌دهم که مطمئن شود که تو دیگر باز نمی‌گردی.“ و جوان فوراً حالت عادی پیدا کرد و ذهنش درست شد. و این نخستین موردی بود که عیسی به راستی یک ”روح اهریمنی“ را از یک موجود بشری بیرون افکند. تمام موارد قبلی فقط تسخیر شدگی ظاهری توسط شیطان بود؛ اما این یک مورد واقعی از تسخیر شدگی شیطانی بود، حتی مانند آنچه که گاهی اوقات در آن روزها و درست تا روز پنطیکاست رخ می‌داد. در آن هنگام بود که روح استاد بر روی همهٔ انسانها ریخته شد، و برای این معدود شورشیان آسمانی این را برای همیشه غیرممکن ساخت که از برخی از انواع ناپایدار موجودات بشری بدین گونه سوء استفاده کنند.

هنگامی که مردم حیرت‌زده شدند، یکی از فریسیان برخاست و عیسی را متهم کرد که به این علت این کارها را می‌تواند انجام دهد که با ارواح اهریمنی زد و بند دارد؛ و این که در زبانی که در بیرون افکندن این شیطان به کار گرفت اعتراف کرد که آنها با یکدیگر آشنا هستند؛ و او در ادامه اظهار داشت که آموزگاران و رهبران مذهبی در اورشلیم به این نتیجه رسیده‌اند که عیسی تمام این به اصطلاح معجزات را با قدرت بعلزبوب، شاهزادهٔ ارواح اهریمنی، انجام می‌دهد. آن فریسی گفت: ”با این مرد کاری نداشته باشید؛ او با شیطان شریک است.“

سپس عیسی گفت: ”چگونه شیطان می‌تواند شیطان را بیرون افکند؟ یک پادشاهی که بر ضد خود تقسیم شده باشد نمی‌تواند پایدار باشد؛ اگر خانه‌ای بر ضد خود تقسیم شود، به زودی ویران می‌شود. آیا شهری که متحد نباشد می‌تواند در برابر یک محاصره مقاومت کند؟ اگر شیطان شیطان را بیرون افکند، بر ضد خود تقسیم شده است؛ پس چگونه پادشاهی او پایدار خواهد ماند؟

اما شما باید بدانید که هیچ کس نمی‌تواند وارد خانهٔ مردی نیرومند شود و اموال او را غارت کند، مگر این که ابتدا بر آن مرد قوی غلبه کند و او را ببندد. و از این رو، اگر من با قدرت بعلزبوب ارواح اهریمنی را بیرون می‌رانم، پسران شما از طریق چه کسی آنها را بیرون می‌رانند؟ بنابراین آنها داوران شما خواهند بود. اما اگر من از طریق روح خداوند ارواح اهریمنی را بیرون می‌رانم، پس به راستی پادشاهی خداوند به سوی شما آمده است. اگر تعصب شما را کور نمی‌کرد و ترس و غرور شما را گمراه نمی‌کرد، به آسانی درک می‌کردید که آن که از ارواح اهریمنی بزرگتر است در میان شما ایستاده است. شما مرا مجبور می‌سازید که اعلام کنم که آن که با من نیست بر ضد من است، در حالی که آن که با من جمع نمی‌شود در بیرون پراکنده می‌شود. بگذارید هشداری جدی به شما بدهم، شما که با چشمان بازِ خود و با سوء نیتِ از پیش برنامه‌ریزی شده، به طور آگاهانه به خود اجازه می‌دهید که کارهای خداوند را به کارهای ارواح اهریمنی نسبت دهید! به راستی، هر آینه به شما می‌گویم که همهٔ گناهان شما بخشیده خواهد شد، حتی تمام کفرگویی‌های شما، اما هر کس که به طور عمد و با نیت شرورانه بر ضد خداوند کفر بگوید هرگز بخشش را دریافت نخواهد کرد. از آنجایی که چنین مرتکبان پیگیرِ شرارت هرگز نه به دنبال بخشش خواهند بود و نه آن را دریافت خواهند کرد، آنها مرتکب گناهِ ردِ ابدیِ بخشش الهی شده‌اند.

”بسیاری از شما امروز به جدا کردن راهها رسیده‌اید؛ شما به آغاز انتخاب اجتناب‌ناپذیر میان خواست پدر و راههای تاریکی که خود انتخاب کرده‌اید رسیده‌اید. و همانطور که اکنون انتخاب می‌کنید، در نهایت بدان گونه خواهید بود. یا باید درخت را نیکو و میوه‌اش را نیکو سازید، و یا این که درخت فاسد و میوه‌اش نیز فاسد خواهد شد. من اعلام می‌کنم که در پادشاهی جاودان پدرِ من، درخت از طریق میوه‌هایش شناخته می‌شود. اما برخی از شما که همچون مارهای افعی هستید، در حالی که از پیش شرارت را انتخاب کرده‌اید، چگونه می‌توانید ثمرات نیکو داشته باشید؟ هر چه باشد، به خاطر وفور شرارت در قلبتان، دهان شما سخن می‌گوید.“

سپس فریسی دیگری برخاست و گفت: ”آموزگار، ما از شما می‌خواهیم نشانه‌ای از پیش تعیین شده به ما بدهی که ما به عنوان تثبیت قدرت و حق آموزش شما روی آن توافق کنیم. آیا با چنین ترتیبی موافقت می‌کنی؟“ و هنگامی که عیسی این را شنید، گفت: ”این نسل بی‌ایمان و نشانه طلب، نشانه‌ای می‌جوید، اما هیچ نشانه‌ای به شما داده نخواهد شد، به جز آنچه را که از قبل دارید، و آنچه را که خواهید دید آنگاه که پسر انسان از میان شما برود.“

و هنگامی که صحبتهای او تمام شد، حواریونش او را احاطه کردند و او را از کنیسه بردند. آنها در سکوت با او به خانه در بیت‌صیدا رفتند. همهٔ آنها به واسطهٔ تغییر ناگهانی تاکتیکهای آموزشی استاد شگفت‌زده و تا حدودی وحشت‌زده شدند. آنها اصلاً عادت نداشتند ببینند که او به این شیوهٔ ستیزه‌جویانه عمل کند.

5- عصر شنبه

بارها و بارها عیسی امیدهای حواریونش را متلاشی کرده بود، و مشتاقانه‌ترین انتظارات آنها را مکرراً در هم شکسته بود، اما هیچ وقتِ ناامیدی یا دورهٔ اندوه با آنچه که اکنون آنها را فرا گرفته بود تاکنون برابری نکرده بود. و همچنین، اکنون یک ترس واقعی برای امنیتشان با افسردگی آنها آمیخته شده بود. همهٔ آنها به واسطهٔ ترک ناگهانی و کامل توده‌ها با شگفتی حیرت‌زده شده بودند. آنها همچنین به واسطهٔ جسارت غیرمنتظره و عزم قاطعانه و نمایان فریسیانی که از اورشلیم آمده بودند تا اندازه‌ای ترسیده و مضطرب بودند. اما بیش از همه، آنها از تغییر ناگهانی تاکتیکهای عیسی سردرگم شده بودند. تحت شرایط عادی، آنها از ظهور این رویکرد ستیزه‌جویانه‌تر استقبال می‌کردند، اما بدان گونه که رخ داد، همراه با چیزهای زیادی که غیرمنتظره بود، این کار آنها را مبهوت کرد.

و اکنون، علاوه بر همهٔ این نگرانیها، وقتی که به خانه رسیدند، عیسی از خوردن امتناع کرد. او در یکی از اتاقهای بالا ساعتها خود را منزوی کرد. تقریباً نیمه شب بود که یوآب، رهبر بشارتگران، بازگشت و گزارش داد که در حدود یک سوم یاران او آرمانشان را ترک کرده‌اند. در سرتاسر عصر، شاگردان وفادار آمدند و رفتند. آنها گزارش دادند که دگرگونی ناگهانی احساس نسبت به استاد عموماً در کفرناحوم بود. رهبران اورشلیم برای ترویج این احساس نارضایتی کند نبودند و به هر طریق ممکن به دنبال تشویق جنبش به دوری جستن از عیسی و آموزشهای او بودند. در طول این ساعات طاقت‌فرسا دوازده زن در منزل پطرس جلسه داشتند. آنها فوق‌العاده ناراحت بودند، اما هیچیک از آنها عیسی را ترک نکرد.

اندکی بعد از نیمه‌شب بود که عیسی از اتاق بالایی پایین آمد و در میان آن دوازده تن و یارانشان که در مجموع در حدود سی نفر بودند ایستاد. او گفت: ”می‌دانم که این غربال کردن پادشاهی شما را نگران می‌سازد، اما این کار اجتناب ناپذیر است. با این حال، پس از تمام آموزشهایی که داشته‌اید، آیا دلیل خوبی وجود داشت که به خاطر سخنان من سر در گم شوید؟ چرا وقتی که می‌بینید پادشاهی از این جماعت کم اشتیاق و شاگردان نیمه دل رهایی می‌یابد پر از ترس و وحشت می‌شوید؟ چرا وقتی که روز نو برای درخشش در شکوهِ نوینِ آموزشهای معنوی پادشاهی آسمان طلوع می‌کند اندوهگین می‌شوید؟ اگر تحمل این آزمون را دشوار می‌یابید، پس وقتی که پسر انسان باید نزد پدر بازگردد چه خواهید کرد؟ کی و چگونه خود را برای وقتی که به جایی که از آنجا به این دنیا آمدم صعود خواهم کرد آماده خواهید ساخت؟

”عزیزان من، شما باید به خاطر داشته باشید که این روح است که جان تازه می‌بخشد؛ جسم و هر آنچه که مربوط به آن است فایدهٔ اندکی دارد. سخنانی که به شما گفته‌ام روح و زندگی هستند. بسی شاد باشید! من شما را ترک نکرده‌ام. خیلی‌ها از سخنانِ آشکارِ این روزها رنجیده خواهند شد. شما از پیش شنیده‌اید که بسیاری از شاگردان من به من پشت کرده‌اند؛ آنها دیگر با من همراهی نمی‌کنند. من از آغاز می‌دانستم که این باورمندان نیمه دل به هر حال به گمراهی کشیده خواهند شد. آیا من شما دوازده مرد را انتخاب نکردم و شما را به عنوان سفیران پادشاهی جدا نکردم؟ و اکنون در چنین وقتی شما نیز صحنه را ترک می‌کنید؟ بگذارید هر یک از شما به ایمان خود بنگرد، زیرا یکی از شما در خطر جدی قرار دارد.“ و هنگامی که عیسی سخنان خود را تمام

کرد، شمعون پطرس گفت: ”آری سرورم، ما غمگین و متحیریم، اما هرگز تو را ترک نخواهیم کرد. تو کلمات حیات جاودان را به ما آموخته‌ای. ما تمام این مدت به تو ایمان داشته‌ایم و با تو همراهی نموده‌ایم. ما به تو پشت نخواهیم کرد، زیرا می‌دانیم که تو از جانب خدا فرستاده شده‌ای.“ و هنگامی که پطرس سخن گفتن را متوقف کرد، همه با هم به نشان تأیید پیمانِ وفاداری او سر خود را تکان دادند.

سپس عیسی گفت: ”به استراحت خود بروید، زیرا اوقات پرکاری پیش روی ماست؛ روزهای فعال درست در پیش هستند.“

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 154

آخرین روزها در کفرناحوم

در شنبه شبِ پرحادثهٔ 30 آوریل، در حالی که عیسی در حال گفتن کلمات تسلی‌بخش و شجاعانه به شاگردان محزون و سرگشتهٔ خود بود، در طبریه جلسه‌ای میان هیرودیس آنتیپاس و گروهی از مأموران ویژه که شورای عالی یهود اورشلیم را نمایندگی می‌کردند در حال برگزاری بود. این کاتبان و فریسیان مصرانه از هیرودیس خواستند که عیسی را دستگیر کند؛ آنها تمام تلاش خود را کردند تا او را متقاعد کنند که عیسی در حال برانگیختن مردم به مناقشه و حتی شورش است. اما هیرودیس از اقدام بر علیه او به عنوان یک مجرم سیاسی امتناع ورزید. مشاوران هیرودیس رخداد آن سوی دریاچه را به درستی گزارش کرده بودند، این که در آن هنگام مردم تلاش کردند عیسی را پادشاه اعلام کنند و چگونه او این پیشنهاد را رد کرد.

خوزا، یکی از اعضای رسمی خانوادهٔ هیرودیس، که همسرش به گروه زنانِ خادم تعلق داشت، به او اطلاع داده بود که عیسی پیشنهاد نکرد که در امور حکومت زمینی مداخله کند؛ و این که او تنها به برقراری برادری معنویِ باورمندانش می‌اندیشید، آن برادری که او پادشاهی آسمان می‌نامید. هیرودیس به گزارشات خوزا اعتماد داشت، چنان زیاد که از دخالت کردن در فعالیتهای عیسی امتناع می‌ورزید. هیرودیس در این زمان، در نگرش خود نسبت به عیسی، همچنین تحت تأثیر ترس خرافی خود از یحیی تعمید دهنده قرار داشت. هیرودیس یکی از آن یهودیان مرتد بود که در حالی که به هیچ چیزی اعتقاد نداشت، از همه چیز می‌ترسید. او به خاطر کشتن یحیی احساس گناه می‌کرد، و نمی‌خواست در این دسیسه‌ها بر ضد عیسی درگیر شود. او از موارد بسیاری از بیماریها که ظاهراً توسط عیسی درمان شده بود آگاهی داشت، و او وی را به عنوان یک پیامبر و یا یک متعصب مذهبی نسبتاً بی‌خطر تلقی می‌کرد.

هنگامی که یهودیان تهدید کردند که به قیصر گزارش خواهند داد که او از یک فرد خیانتکار محافظت می‌کند، هیرودیس دستور داد که آنها را از اتاق مشاورهٔ خویش بیرون کنند. بدین ترتیب قضایا یک هفته متوقف شدند، و عیسی در این مدت پیروانش را برای پراکندگیِ قریب‌الوقوع آماده ساخت.

1- یک هفته مشاوره

از 1 مه تا 7 مه عیسی با پیروان خویش در منزل زِبِدی مشورتی محرمانه برگزار نمود. فقط شاگردان مورد آزمون واقع شده و مورد اعتماد به این همایشها پذیرفته شدند. در این هنگام فقط در حدود یکصد شاگرد وجود داشتند که از شهامت اخلاقیِ ایستادگی در برابر فریسیان و اعلام آشکار پایبندی خویش به عیسی برخوردار بودند. او جلساتی در بامداد، بعد از ظهر، و عصر با این گروه برگزار می‌نمود. گروههای کوچکی از پرس و جو کنندگان هر روز بعد از ظهر در کنار دریا جمع می‌شدند، و در آنجا برخی از بشارتگران یا حواریون با آنها گفتگو می‌کردند. تعداد این گروهها به ندرت بیش از پنجاه تن بود.

در جمعهٔ این هفته رؤسای کنیسهٔ کفرناحوم با انجام اقدامی رسمی خانهٔ خدا را به روی عیسی و کلیهٔ پیروان او بستند. این اقدام به تحریک فریسیان اورشلیم انجام شد. یایروس به عنوان رئیس اصلی استعفا داد و به طور آشکار خود را با عیسی هم پیمان نمود.

آخرین جلسهٔ ساحلی در بعد از ظهر سبت، 7 مه برگزار شد. عیسی با کمتر از یکصد و پنجاه نفری که در آن وقت جمع شده بودند صحبت کرد. این شنبه شب نشانگر زمانِ پایین‌ترین نقطهٔ افت در موج توجه عمومی به عیسی و آموزشهای او بود. از آن هنگام به بعد یک رشد مداوم و کند، اما سالم‌تر و قابل اطمینان‌تر در احساسات مطلوب وجود داشت؛ یک هواداری نوین ایجاد شد که به گونه‌ای بهتر در ایمان معنوی و تجربهٔ راستینِ مذهبی استوار بود. مرحلهٔ گذارِ کم و بیش ترکیبی و سازشکارانه میان برداشتهای مادی از پادشاهی که توسط پیروان استاد حفظ شده بود و آن برداشتهای آرمانگرایانه‌تر و معنوی که توسط عیسی آموزش داده می‌شد، اکنون به طور قطع پایان یافته بود. از این به بعد، یک اعلام آشکارتر از بشارت پادشاهی در دامنهٔ وسیع‌تر آن و در پیامدهای گستردهٔ معنوی آن وجود داشت.

2- یک هفته استراحت

یکشنبه، 8 مه، سال 29 بعد از میلاد مسیح، شورای عالی یهود در اورشلیم فتوا داد که تمامی کنیسه‌های فلسطین به روی عیسی و پیروان او بسته شوند. این یک غصب جدید و بی‌سابقهٔ مرجعیت توسط شورای عالی یهودِ اورشلیم بود. تا آن هنگام هر کنیسه به صورت یک جماعت مستقل از پرستشگران وجود داشت و عمل می‌کرد و تحت فرمان و هدایت هیئت حاکمهٔ خود بود. فقط کنیسه‌های اورشلیم تحت اتوریتهٔ شورای عالی یهود بودند. این عمل عجولانهٔ شورای عالی یهود با استعفای پنج تن از اعضای آن دنبال شد. یکصد پیام‌رسان فوراً اعزام شدند تا این حکم را ابلاغ و اجرا نمایند. در فاصلهٔ کوتاه دو هفته هر کنیسه در فلسطین به جز کنیسهٔ حبرون به این بیانیهٔ شورای عالی یهود سر تعظیم فرود آورد. رؤسای کنیسهٔ حبرون از به رسمیت شناختن حق شورای عالی یهود برای اعمال چنین اختیاری بر مجمع خود امتناع کردند. این امتناع از تن در دادن به حکم اورشلیم، بیشتر بر اساس استدلال آنها مبنی بر استقلال کنیسهٔ آنها بود تا همدردی با آرمان عیسی. مدت کوتاهی پس از آن، کنیسهٔ حبرون در اثر آتش‌سوزی نابود شد.

همین بامداد یکشنبه، عیسی یک هفته تعطیلی اعلام کرد و از همهٔ شاگردانش خواست به خانهٔ خود یا دوستانشان بازگردند تا روان آشفتهٔ خود را آرامش دهند و به عزیزانشان سخنان دلگرم کننده بگویند. او گفت: ”به چندین مکان خود بروید تا تفریح یا ماهیگیری کنید، ضمن این که برای گسترش پادشاهی دعا می‌کنید.“

این هفتهٔ استراحت عیسی را قادر ساخت تا از بسیاری خانواده‌ها و گروهها در کنار دریا دیدن کند. او همچنین در چندین فرصت با داوود زبدی به ماهیگیری رفت، و در حالی که بیشتر اوقات به تنهایی می‌رفت، همیشه دو یا سه تن از قابل اعتمادترین پیام‌رسانان داوود به طور پنهانی نزدیک آنها بودند، که هیچ دستور نامشخصی در رابطه با حفاظت از عیسی از رئیس خود نداشتند. در طول این هفتهٔ استراحت هیچ گونه آموزش همگانی انجام نشد.

این هفته‌ای بود که نَتَنائیل و یعقوب زبدی از بیش از یک بیماری خفیف رنج بردند. آنها به مدت سه شبانه روز به شدت به یک اختلال گوارشی دردناک مبتلا شدند. در شب سوم عیسی، سالومه، مادر یعقوب را به استراحت فرستاد، در حالی که او به حواریون رنجدیدهٔ خود خدمت می‌کرد. البته عیسی می‌توانست فوراً این دو مرد را شفا دهد، اما این روش پسر یا پدر در برخورد با این مشکلات و مصائب معمول فرزندان انسانها در کرات تکاملی زمان و فضا نیست. عیسی در سرتاسر زندگی پر حادثهٔ خود در جسم، هرگز یک بار نیز درگیر هیچ گونه خدمت فوق طبیعی به هر یک از اعضای خانوادهٔ زمینی خود یا به نفع هر یک از پیروان نزدیک خود نشد.

به عنوان بخشی از تجربهٔ آموزشی که برای رشد و تکامل، و کمال تدریجیِ روانِ در حال تکامل مخلوقات انسانی فراهم می‌شود، باید با مشکلات جهان مواجه شد و با موانع سیاره‌ای روبرو گردید. معنویت یافتنِ روان انسان مستلزم تجربهٔ نزدیک در حل آموزشیِ یک رشتهٔ گسترده از مشکلات واقعی جهان است. طبیعت حیوانی و اشکال پایین‌تر مخلوقات دارای اراده در سهولت محیطی به گونه‌ای مطلوب رشد نمی‌کنند. موقعیتهای مشکل‌ساز، همراه با محرکهای تلاش دست به دست هم می‌دهند تا آن فعالیتهای ذهن، روان، و روح را ایجاد کنند که به دستیابی به اهداف ارزشمندِ پیشرفت انسانی و نیل به سطوح بالاترِ سرنوشت روحی به گونه‌ای قدرتمند کمک می‌کنند.

3- دومین گفتگو در طبریه

در 16 مه، دومین کنفرانس میان مقامات اورشلیم و هیرودیس آنتیپاس در طبریه تشکیل شد. رهبران مذهبی و سیاسی اورشلیم، هر دو، در این گفتگو حضور داشتند. رهبران یهودی توانستند به هیرودیس گزارش کنند که تمام کنیسه‌ها در جلیل و یهودیه هر دو عملاً به روی آموزشهای عیسی بسته هستند. تلاش جدیدی انجام شد تا از هیرودیس بخواهند عیسی را دستگیر کند، اما او از انجام خواست آنها امتناع کرد. با این وجود، در 18 مه، هیرودیس با این طرح که اجازه دهد مقامات شورای عالی یهود عیسی را دستگیر نموده و به اورشلیم ببرند تا به اتهامات مذهبی محاکمه شود موافقت کرد، مشروط بر این که فرمانروای رومیِ یهودیه با چنین ترتیبی موافقت

کند. در همین حال، دشمنان عیسی با پشتکار در حال پخش کردن این شایعه در سرتاسر جلیل بودند که هیرودیس نسبت به عیسی خصمانه شده است، و او قصد دارد همهٔ کسانی را که به تعالیم او ایمان دارند نابود کند.

شنبه شب، 21 مه، به طبریه خبر رسید که مقامات مدنی اورشلیم به توافقِ میان هیرودیس و فریسیان که عیسی دستگیر شود و به اتهام زیر پا گذاشتن قوانین مقدس قوم یهود برای محاکمه در برابر شورای عالی یهود به اورشلیم برده شود هیچ اعتراضی نداشتند. از این رو، درست پیش از نیمه شب این روز، هیرودیس حکمی را امضا کرد که به مأموران شورای عالی یهود اجازه می‌داد عیسی را در قلمرو هیرودیس دستگیر نموده و او را برای محاکمه به زور به اورشلیم ببرند. پیش از این که هیرودیس به دادن این اجازه رضایت دهد، از چندین سو فشار شدیدی بر او وارد شد، و او به خوبی می‌دانست که عیسی نمی‌توانست انتظار یک محاکمهٔ عادلانه را در برابر دشمنان سرسخت خود در اورشلیم داشته باشد.

4- شنبه شب در کفرناحوم

در همین شنبه شب، در کفرناحوم، گروهی متشکل از پنجاه شهروند برجسته در کنیسه گرد هم آمدند تا دربارهٔ این سؤال مهم بحث کنند: "با عیسی چه کنیم؟" آنها تا بعد از نیمه شب گفتگو و بحث کردند، اما نتوانستند هیچ نقطهٔ مشترکی برای توافق پیدا کنند. به جز چند نفر که به این باور تمایل داشتند که ممکن است عیسی نجات دهنده، حداقل یک مرد مقدس، یا شاید یک پیامبر باشد، جلسه به چهار گروه تقریباً مساوی تقسیم شد که به ترتیب دیدگاههای زیر را دربارهٔ عیسی داشتند:

1- این که او یک متعصب مذهبی فریبکار و بی‌آزار است.

2- این که او یک آشوبگر خطرناک و حیله‌گر است که ممکن است شورش برانگیزد.

3- این که او با ارواح اهریمنی زد و بند دارد، و این که حتی ممکن است یک شاهزادهٔ شیاطین باشد.

4- این که او عقلش را از دست داده است، و این که او دیوانه است، و از نظر ذهنی نامتعادل است.

در مورد تعالیم موعظهٔ عیسی صحبتهای زیادی شد که برای مردم عادی ناراحت کننده بود؛ دشمنان او معتقد بودند که آموزشهای او غیرعملی هستند، و اگر هر کسی صادقانه تلاش کند که مطابق با عقاید او زندگی کند، همه چیز از بین می‌رود. و انسانهایی از بسیاری از نسلهای بعد همین چیزها را گفته‌اند. بسیاری از انسانهای باهوش و خوش نیت، حتی در عصر روشن‌ترِ این مکاشفات، بر این باورند که تمدن امروزی نمی‌توانست بر مبنای آموزشهای عیسی بنا شود، و آنها تا حدی درست می‌گویند. اما همهٔ این شک‌گرایان فراموش می‌کنند که یک تمدن بسیار بهتری

می‌توانست بر مبنای آموزشهای او بنا شود، و زمانی چنین خواهد شد. به رغم این که تلاشهایی دودلانه برای دنبال نمودن دکترینهای به اصطلاح مسیحیت اغلب انجام شده است، این دنیا هرگز به طور جدی تلاش نکرده است که آموزشهای عیسی را در یک مقیاس بزرگ اجرا کند.

5- بامداد پرحادثهٔ یکشنبه

22 مه یک روز پرحادثه در زندگی عیسی بود. در این بامداد یکشنبه، پیش از سپیده دم، یکی از پیام رسانان داوود با عجلهٔ زیاد از طبریه رسید، و خبر داد که هیرودیس مجوز دستگیری عیسی را توسط مأموران شورای عالی یهود داده است و یا این که در آستانهٔ صدور این مجوز است. دریافت خبرِ این خطر قریب‌الوقوع موجب شد که داوود زبدی پیام رسانان خود را بیدار سازد و آنها را نزد کلیهٔ گروههای محلیِ شاگردان بفرستد، و آنها را برای یک رایزنی اضطراری در ساعت 7 بامداد آن روز فرا خواند. هنگامی که زن برادر یهودا (برادر عیسی) این گزارش نگران کننده را شنید، شتابان به تمام افراد خانوادهٔ عیسی که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند خبر داد، و فوراً آنها را برای جمع شدن در خانهٔ زبدی فرا خواند. و در پاسخ به این فراخوانی عجولانه، مریم، یعقوب، یوسف، یهودا، و روت فوراً جمع شدند.

در این جلسهٔ صبح زود، عیسی رهنمودهای خداحافظی خود را به شاگردانِ گرد آمده ابلاغ کرد؛ یعنی با آگاهی کامل از این که آنها به زودی از کفرناحوم پراکنده خواهند شد برای حال حاضر با آنها خداحافظی کرد. او به آنها رهنمود داد که همگی از خدا طلب هدایت کنند و صرف نظر از پیامدها به کار پادشاهی ادامه دهند. بشارتگران تا وقتی که ممکن بود فرا خوانده شوند باید بدان گونه که صلاح می‌دیدند کار می‌کردند. او دوازده تن از بشارتگران را انتخاب نمود تا او را همراهی کنند؛ او به دوازده حواری فرمان داد که صرف نظر از این که چه رخ دهد با او بمانند. او به دوازده زن رهنمود داد که تا وقتی که او به آنها خبر دهد در منزل زبدی و در منزل پطرس بمانند.

عیسی با ادامهٔ سرویس پیام‌رسانیِ داوود زبدی در سراسر کشور موافقت کرد، و داوود اکنون در هنگام خداحافظی با استاد گفت: ”استاد به کار خود پیش برو، اجازه نده که متعصبان تو را دستگیر کنند، و هرگز شک نداشته باش که پیام‌رسانان به دنبال تو خواهند آمد. مردان من هرگز ارتباط خود را با تو قطع نخواهند کرد، و تو از طریق آنها پیرامون پادشاهی در سایر بخشها اطلاع خواهی یافت، و ما همگی از طریق آنها دربارهٔ تو آگاهی خواهیم یافت. هر اتفاقی که ممکن است برای من بیفتد کار این سرویس را مختل نخواهد کرد، زیرا من رهبران اول و دوم و حتی سوم را منصوب کرده‌ام. من نه یک آموزگارم و نه یک موعظه‌گر، اما انجام این کار در قلب من است، و هیچکس نمی‌تواند مرا متوقف کند.“

در حدود ساعت 7 و 30 دقیقهٔ بامداد این روز، عیسی سخنرانی خداحافظی خود را برای تقریباً یکصد ایماندار که برای شنیدن سخنان او در داخل خانه جمع شده بودند آغاز کرد. این یک مناسبت بزرگ برای همهٔ حاضران بود، اما عیسی به گونه‌ای غیرمعمول شاد به نظر می‌رسید؛

او یک بار دیگر شبیه به حالت نرمال خود بود. جدیتِ هفته‌ها پشت سر گذاشته شده بود، و او با سخنان خود در زمینهٔ ایمان، امید، و شهامت به همهٔ آنها الهام بخشید.

6- خانوادهٔ عیسی وارد می‌شود

در حدود ساعت هشت در این بامداد یکشنبه بود که پنج عضو از خانوادهٔ زمینی عیسی در پاسخ به فراخوان اضطراری خواهر زن یهودا وارد صحنه شدند. از میان کلیهٔ اعضای خانوادهٔ جسمانی او، تنها یک تن، روت، با تمام قلب و به طور مداوم به ربانیت مأموریت او در زمین باور داشت. یهودا و یعقوب، و حتی یوسف، هنوز بخش عمدهٔ ایمانشان را به عیسی حفظ کردند، اما آنها اجازه داده بودند که غرور در قضاوت بهتر و تمایلات واقعی معنوی آنها اختلال ایجاد کند. مریم به همین ترتیب میان عشق و ترس، میان مهر مادری و غرور خانوادگی سرگردان بود. اگر چه او با شک مستأصل شده بود، هرگز نتوانست دیدار جبرئیل پیش از تولد عیسی را کاملاً فراموش کند. فریسیان تلاش می‌کردند مریم را متقاعد کنند که عیسی عقلش را از دست داده است، و دیوانه شده است. آنها به او اصرار کردند با پسرانش برود و سعی کند او را از تلاش بیشتر برای موعظهٔ علنی منصرف سازد. آنها به مریم اطمینان دادند که به زودی سلامتی عیسی به هم خواهد خورد، و این که در نتیجهٔ اجازه دادن به او برای ادامهٔ کار، فقط بدنامی و رسوایی بر کل خانواده وارد خواهد شد. و بدین ترتیب، هنگامی که از خواهر زن یهودا خبر رسید، هر پنج تن آنها که با هم در خانهٔ مریم بودند و در آنجا در شب قبل با فریسیان دیدار کرده بودند، به یکباره به سوی خانهٔ زبدی حرکت کردند. آنها در طول شب با رهبران اورشلیم تا دیر وقت گفتگو کرده بودند، و همگی کم و بیش متقاعد شده بودند که عیسی به طرز عجیبی رفتار می‌کند، و این که مدتی است که او به گونه‌ای عجیب رفتار کرده است. در حالی که روت نمی‌توانست تمام رفتار او را توضیح دهد، اصرار داشت که او همیشه با خانواده‌اش منصفانه رفتار کرده بود و از موافقت کردن با برنامهٔ تلاش برای منصرف ساختن او از کار بیشتر امتناع ورزیده بود.

آنها در مسیر رفتن به خانهٔ زبدی دربارهٔ این چیزها گفتگو کردند و در میان خود توافق کردند که سعی کنند عیسی را متقاعد سازند که با آنها به خانه بیاید، زیرا مریم گفت: ”من می‌دانم که اگر پسرم فقط به خانه بیاید و به من گوش دهد می‌توانم روی او تأثیر بگذارم.“ یعقوب و یهودا شایعاتی در مورد طرح دستگیری عیسی و بردن او به اورشلیم برای محاکمه شنیده بودند. آنها همچنین نگران امنیت خودشان بودند. تا وقتی که عیسی در انظار عموم یک چهرهٔ محبوب بود، خانواده‌اش اجازه می‌دادند اوضاع به شکل موجود پیش برود، اما اکنون که مردم کفرناحوم و رهبران اورشلیم به طور ناگهانی بر ضد او شده بودند، آنها شروع کردند فشار به اصطلاح خفتِ موقعیت شرم‌آور خود را شدیداً احساس کنند.

آنها انتظار داشتند که عیسی را ملاقات کنند، او را به کناری بکشند، و از او مصرانه بخواهند که با آنها به خانه برود. آنها فکر کرده بودند که به او اطمینان دهند که غفلت او نسبت به آنها را فراموش می‌کنند — آنها می‌بخشند و فراموش می‌کنند — اگر فقط او از حماقتِ تلاش برای تبلیغ یک مذهب جدید دست بکشد، کاری که فقط می‌تواند برای خودش دردسر ایجاد کند و خانواده‌اش

را بدنام سازد. روت نسبت به همهٔ این چیزها فقط می‌گفت: ”من به برادرم خواهم گفت که فکر می‌کنم او یک مرد خداست، و این که امیدوارم که پیش از آن که به این فریسیان شرور اجازه دهد موعظه کردن او را متوقف سازند مایل باشد بمیرد.“ یوسف قول داد تا وقتی که دیگران با عیسی کار می‌کنند روت را ساکت نگه دارد.

هنگامی که آنها به خانهٔ زبدی رسیدند، عیسی دقیقاً در وسط سخنرانی خداحافظی خود با شاگردان بود. آنها تلاش کردند وارد خانه شوند، اما خانه مملو از جمعیت بود. آنها سرانجام در ایوان پشتی مستقر شدند و شخص به شخص به عیسی خبر رساندند، به طوری که سرانجام از طریق شمعون پطرس خبر به او زمزمه شد. وی سخنان عیسی را برای این منظور قطع کرد و گفت: ”اینک مادرت و برادرانت بیرون هستند، و بسیار مشتاقند که با تو صحبت کنند.“ حال به ذهن مادرش خطور نکرده بود که چقدر دادن این پیام خداحافظی به پیروان عیسی مهم است، و او همچنین نمی‌دانست که هر لحظه ممکن بود سخنرانی عیسی با ورود دستگیر کنندگانش به پایان رسد. او به راستی فکر می‌کرد که بعد از مدتها غریبگی ظاهری، با توجه به این واقعیت که او و برادران عیسی در واقع چنین متانتی از خود نشان داده‌اند که نزد او بیایند، عیسی سخنرانی خود را قطع خواهد کرد، و در لحظهٔ دریافت این خبر که آنها منتظر او هستند نزد آنها خواهد رفت.

این فقط یکی دیگر از آن مواردی بود که خانوادهٔ زمینی او نمی‌توانستند درک کنند که او باید به کار پدرش بپردازد. و بدین ترتیب احساسات مریم و برادرانش با رفتار عیسی عمیقاً جریحه‌دار شد. به رغم این که او در هنگام صحبت کردن برای دریافت پیام مکث کرد، به جای این که با شتاب به استقبال آنها برود، آنها صدای آهنگین او را شنیدند که با صدای بلندتر بدین گونه سخن گفت: ”به مادرم و برادرانم بگویید که نباید برای من ترسی داشته باشند. پدری که مرا به دنیا فرستاد مرا ترک نخواهد کرد؛ و هیچ آسیبی نیز به خانوادهٔ من نخواهد رسید. از آنها بخواهید که شجاعتی نیکو داشته باشند و به پدرِ پادشاهی اعتماد ورزند. اما بالاخره، مادر من کیست و برادرانم کیستند؟“ و او دستانش را به سوی همهٔ شاگردانش که در اتاق جمع شده بودند دراز کرد و گفت: ”من مادر ندارم؛ من هیچ برادری ندارم. مادرم را ببینید و برادرانم را ببینید! زیرا هر که خواست پدر آسمانی‌ام را انجام دهد، مادر من، برادر من، و خواهر من است.“

و هنگامی که مریم این سخنان را شنید، در آغوش یهودا غش کرد. آنها او را به باغ بیرون بردند تا در حالی که عیسی کلمات پایانیِ پیام خداحافظی خود را می‌گفت او را به هوش آورند. او بعد می‌خواست بیرون برود تا با مادرش و برادرانش گفتگو کند، اما قاصدی با عجله از طبریه آمد و خبر داد که مأموران شورای عالی یهود با داشتن اجازه در راه هستند تا عیسی را دستگیر کنند و او را به اورشلیم ببرند. آندریاس این پیام را دریافت کرد و در حالی که سخنان عیسی را قطع می‌کرد این را به او گفت.

آندریاس به یاد نیاورد که داوود حدود بیست و پنج نگهبان را در حول و حوش خانهٔ زبدی مستقر کرده بود، و هیچکس نمی‌توانست آنها را غافلگیر کند؛ لذا از عیسی پرسید که چه باید کرد. استاد ساکت آنجا ایستاد، در حالی که مادرش پس از شنیدن این کلمات که ”من مادر ندارم“ در حال بهبودی از شوک در باغ بود. درست در همین موقع بود که زنی در اتاق برخاست و فریاد زد:

”خوشا به شکمی که تو را زایید، و خوشا به پستانهایی که تو را شیر دادند.“ عیسی لحظه‌ای از گفتگوی خود با آندریاس روی گرداند تا پاسخ این زن را با این سخنان بدهد: ”نه، بلکه خوشا به کسی که کلام خداوند را می‌شنود و جرأت می‌کند که از آن اطاعت کند.“

مریم و برادران عیسی فکر کردند که عیسی آنها را درک نمی‌کند، و این که او علاقه‌اش را به آنها از دست داده است. آنها متوجه نبودند که این آنها بودند که نتوانستند عیسی را درک کنند. عیسی کاملاً می‌فهمید که چقدر برای انسانها دشوار است که با گذشتهٔ خود خداحافظی کنند. او می‌دانست که چقدر موجودات بشری تحت تأثیر بیان شیوای موعظه‌گر قرار می‌گیرند، و چقدر ضمیر باطن به جذابیت‌های عاطفی واکنش نشان می‌دهد، همانطور که ذهن به منطق و استدلال واکنش نشان می‌دهد، اما او همچنین می‌دانست که متقاعد کردن انسانها به طرد گذشته چقدر دشوارتر است.

این برای همیشه حقیقت دارد که همهٔ کسانی که ممکن است فکر کنند مورد سوء تفاهم واقع شده‌اند یا مورد قدردانی قرار نگرفته‌اند، در عیسی یک دوست دلسوز و یک مشاور بادرایت دارند. او به حواریون خود هشدار داده بود که دشمنان یک انسان ممکن است از خانوادهٔ خودش باشند، اما او به سختی متوجه شده بود که چقدر این پیشگویی به این که به تجربهٔ خودش صدق کند نزدیک شد. عیسی خانوادهٔ زمینی خود را برای انجام کار پدرش رها نکرد — آنها او را رها کردند. بعدها بعد از مرگ و رستاخیر استاد، هنگامی که یعقوب با جنبش آغازین مسیحی در ارتباط قرار گرفت، در نتیجهٔ ناتوانی خود در بهره‌مند شدن از این ارتباط پیشین با عیسی و شاگردانش متحمل رنج بی‌اندازه‌ای شد.

در گذار از این رویدادها، عیسی برگزید که با دانشِ محدودِ ذهن بشری خودش هدایت شود. او مایل بود که تجربه با یارانش را به عنوان یک انسانِ صرف تجربه کند. و در ذهن بشری عیسی این بود که پیش از رفتن، خانواده‌اش را ببیند. او نمی‌خواست در وسط گفتارش توقف کند و بدین ترتیب اولین ملاقاتشان را بعد از یک جدایی طولانی به یک امر عمومی تبدیل سازد. او قصد داشت سخنرانی‌اش را تمام کند و سپس پیش از ترک آنجا با آنها دیداری داشته باشد، اما این طرح به واسطهٔ همزمانیِ رویدادهایی که فوراً به دنبال آمد خنثی شد.

شتابِ گریزِ آنها با ورود یک گروه از پیام‌رسانان داوود در ورودی عقب خانهٔ زبدی افزایش یافت. هیاهویی که توسط این مردان ایجاد شد حواریون را با این فکر ترساند که این تازه واردان ممکن است دستگیر کنندگان آنها باشند، و آنها از ترس دستگیری فوری، از ورودیِ جلو شتابان به قایق در حال انتظار رفتند. و تمامی این امر روشن می‌سازد که چرا عیسی خانواده‌اش را که در ایوان عقب منتظر بود ندید.

اما او در حالی که داوود زبدی با گریزی شتابزده وارد قایق می‌شد به او گفت: ”به مادرم و به برادرانم بگو که من از آمدن آنها قدردانی می‌کنم، و این که قصد داشتم آنها را ببینم. به آنها تذکر بده که تقصیری در من نبینند بلکه بیشتر به دنبال آگاهی از خواست خداوند و متانت و شهامت برای انجام آن خواست باشند.“

7- گریزِ شتابزده

و بدین ترتیب در این بامداد یکشنبه، بیست و دوم مه، در سال 29 بعد از میلاد مسیح بود که عیسی با دوازده حواریونش و دوازده بشارتگر، درگیر این گریز شتاب‌آمیز از دست مأموران شورای عالی یهود شد. آنها که در راه آمدن به بیت‌صیدا بودند از هیرودیس آنتیپاس اجازه داشتند که او را دستگیر کنند و به اتهام کفرگویی و تخطی‌های دیگر از قوانین مقدس یهودیان او را برای محاکمه به اورشلیم ببرند. تقریباً ساعت هشت و نیم این بامداد زیبا بود که این گروه بیست و پنج نفره پاروها را سوار کردند و به سمت ساحل شرقی دریای جلیل حرکت نمودند.

قایقی دیگر و کوچکتر قایق استاد را دنبال می‌کرد، که حامل شش تن از پیام‌رسانان داوود بود. آنها دستور داشتند که ارتباطشان را با عیسی و یارانش حفظ کنند و اطمینان حاصل کنند که اطلاعات پیرامون مکان و امنیت آنها به خانهٔ زبدی در بیت‌صیدا که مدتی به عنوان مقر مرکزی کار پادشاهی خدمت کرده بود مرتباً ارسال می‌شود. اما عیسی دیگر هرگز خانهٔ زبدی را منزلگاه خود نساخت. از این به بعد، استاد در سرتاسر باقیماندهٔ عمر زمینی خود واقعاً "جایی نداشت که سرش را در آن بر زمین بگذارد." او دیگر حتی مکانی که شباهت به یک منزلگاه پایدار را داشته باشد نیز نداشت.

آنها تا نزدیک دهکدهٔ خرسا پارو زدند، قایق خود را در اختیار دوستان قرار دادند و سرگردانی در این آخرین سال پرحادثهٔ زندگی استاد در زمین را آغاز کردند. آنها برای مدتی در قلمرو فیلیپ ماندند، و از خرسا به قیصریهٔ فیلیپ رفتند، و از آنجا به ساحل فینیقیه رفتند.

جمعیت در اطراف خانهٔ زبدی پرسه می‌زدند، و این دو قایق را که از روی دریاچه به سوی ساحل شرقی می‌رفتند تماشا می‌کردند، و هنگامی که مأموران اورشلیم برای یافتن عیسی با عجله شروع به جستجو نمودند کاملاً یکه خوردند. آنها از باور کردن این امر که او از دست آنها گریخته است امتناع می‌کردند، و در حالی که عیسی و گروهش از طریق باتانیا در حال حرکت به سمت شمال بودند، فریسیان و دستیاران آنها تقریباً یک هفتهٔ کامل را صرف جستجوی بیهوده برای او در حول و حوش کفرناحوم نمودند.

خانوادهٔ عیسی به منزلشان در کفرناحوم بازگشتند و تقریباً یک هفته را صرف گفتگو، بحث، و دعا نمودند. آنها پر از سردرگمی و حیرت بودند. آنها تا بعد از ظهر پنجشنبه، هنگامی که روت از یک دیدار از خانهٔ زبدی بازگشت، آرامش خاطر نداشتند. او از طریق داوود آگاهی یافته بود که پدر – برادرش امن و در سلامتی کامل است و به سمت ساحل فینیقیه در حرکت است.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 155

فرار از طریق جلیل شمالی

به زودی پس از پیاده شدن از قایق در نزدیکی خرسا در این یکشنبهٔ پرحادثه، عیسی و آن بیست و چهار تن مسافت کوتاهی به سمت شمال رفتند، و در آنجا شب را در پارکی زیبا در جنوب بیت صیدا - جولیاس سپری کردند. آنها با این اردوگاه آشنا بودند، زیرا در روزهای گذشته در آنجا توقف کرده بودند. پیش از استراحت شبانه، استاد پیروانش را به گرد خود فرا خواند و در مورد طرحهای سفر پیش بینی شدهٔ آنها از طریق باتانیا و شمال جلیل به ساحل فینیقیه با آنها گفتگو کرد.

1- چرا ناباوران شورش می کنند؟

عیسی گفت: ”همهٔ شما باید به یاد داشته باشید که چگونه مزمور نویس در مورد این ایام سخن گفت. او گفت: ‘ چرا ناباوران شورش می کنند و مردمان بیهوده توطئه می کنند؟ پادشاهان زمین صف‌آرایی می‌کنند، و حاکمان مردم بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او با هم مشورت می کنند. آنها می گویند: بیایید بندهای بخشش را بگسلیم و ریسمانهای محبت را به دور افکنیم. ‘

”امروز می بینید که این در برابر چشمان شما تحقق یافت. اما شما تحقق یافتنِ باقیماندهٔ پیشگویی مزمورنویس را نخواهید دید، زیرا او ایده های خطاآمیزی دربارهٔ پسر انسان و مأموریت او در زمین داشت. پادشاهی من روی عشق استوار شده است، حاکی از بخشش است، و روی خدمت عاری از خودخواهی بنا شده است. پدر من به استهزای ناباوران در بهشت نمی نشیند. او در ناخشنودی زیاد خویش خشمگین نیست. این وعده درست است که پسر ، این به اصطلاح ناباوران (در حقیقت برادران نادان و ناآموخته اش) را برای میراث خواهد داشت. و من این غیریهودیان را با آغوش بازِ بخشش و محبت خواهم پذیرفت. به رغم اعلام تأسف بار نگاشته ها که اعلام می کند که پسرِ پیروزمند با ‘ میله ای آهنین آنها را در هم خواهد شکست و آنها را همچون ظرف یک سفالگر تکه تکه خواهد کرد ‘ ، تمام این مهربانی مهرآمیز به این به اصطلاح ناباوران نشان داده خواهد شد. مزمورنویس به شما توصیه کرد که ‘ با ترس به خدا خدمت کنید ‘ — من از شما می خواهم که با ایمان به امتیازات والای فرزندی الهی وارد شوید؛ او به شما

فرمان می دهد که با لرز شادی کنید؛ من از شما می خواهم که با اطمینان شادی کنید. او می گوید: ' پسر را ببوسید، مبادا خشمگین شود، و با شعله ور شدن خشم او هلاک شوید. ' اما شما که با من زندگی کرده اید به خوبی می دانید که خشم و غضب بخشی از استقرار پادشاهی آسمان در قلب انسانها نیست. اما مزمورنویس قطعاً به نور راستین یک نگاه اجمالی انداخت، آنگاه که در پایانِ این نصیحت گفت: ' خوشا به حال کسانی که به این پسر اعتماد بورزند. ' "

عیسی به آموزش آن بیست و چهار تن ادامه داد، و گفت: "وقتی که ناباوران بر ما خشمگین می شوند بی‌بهانه نیستند. از آنجایی که چشم انداز آنها کوچک و باریک است، قادرند انرژیهای خود را با اشتیاق متمرکز سازند. هدف آنها نزدیک و کم و بیش قابل مشاهده است؛ از این رو آنها برای اجرای شجاعانه و مؤثر تلاش می کنند. شما که اذعان کرده اید که به پادشاهی آسمان وارد شده اید در رویکرد آموزشی خود در مجموع بسیار متزلزل و غیرمطمئن هستید. ناباوران مستقیماً برای رسیدن به اهداف خود تلاش می کنند؛ شما مقصر به حسرت دیرپای بیش از حد هستید. اگر شما مایلید به پادشاهی وارد شوید، چرا با تهاجم معنوی آن را نمی گیرید، حتی بدان گونه که ناباوران شهری را که محاصره می کنند می گیرند؟ وقتی که خدمت شما عمدتاً در یک نگرش پشیمانی از گذشته، شِکوه و زاری از حال، و امید بیهوده برای آینده است، به سختی لایق پادشاهی هستید. چرا ناباوران خشمگین می شوند؟ زیرا حقیقت را نمی‌دانند. چرا حسرتِ آرزوی بیهوده را می خورید؟ زیرا از حقیقت **پیروی** نمی کنید. آرزوی بی‌فایدهٔ خویش را متوقف سازید و شجاعانه برای انجام کاری که مربوط به استقرار پادشاهی است پیش بروید.

"در هر کاری که انجام می دهید، یک جانبه نباشید و بیش از حد متخصص نشوید. فریسیان که به دنبال نابودی ما هستند به راستی فکر می کنند که در حال خدمت به خدا هستند. آنها چنان بر اثر سنت تنگ نظر شده اند که با تعصب کور شده اند و به واسطهٔ ترس سخت سر شده اند. یونانیان را در نظر بگیرید که یک علم بدون دین دارند، در حالی که یهودیان یک دین بدون علم دارند. و هنگامی که انسانها با پذیرش یک فروپاشی کوته فکرانه و گیج کنندهٔ حقیقت بدین گونه گمراه می شوند، تنها امید آنها برای نجات این است که با حقیقت هماهنگ شوند — تغییر کیش دهند.

"بگذارید این حقیقت جاودان را قاطعانه بیان کنم: اگر شما، از طریق هماهنگی با حقیقت، یاد بگیرید که در زندگی خود نمونهٔ این تمامیت زیبای درستکاری باشید، آنگاه همنوعانتان از شما دنباله روی خواهند کرد تا بتوانند آنچه را که شما بدین گونه کسب کرده اید به دست آورند. اندازه ای که جویندگان حقیقت به شما جذب می شوند نشان دهندهٔ میزان عطیهٔ حقیقت شما و درستکاری شماست. میزانی که باید با پیامتان نزد مردم بروید، به نوعی، معیار شکست شما در زندگی کردن مطابق زندگی کامل یا پارسامنشانه، یعنی زندگیِ هماهنگ با حقیقت است."

و پیش از آن که حواریونِ او و بشارتگران به او شب به خیر بگویند و بر بالشهایشان استراحت کنند، استاد بسیاری چیزهای دیگر را به آنها آموخت.

2- بشارتگران در خورَزین

بامداد دوشنبه، 23 مه، عیسی به پطرس فرمان داد که با دوازده بشارتگر به خورَزین برود، در حالی که او با یازده تن به سمت قیصریه فیلیپ حرکت نمود. آنها از طریق مسیر رود اردن به جادهٔ دمشق – کفرناحوم رفتند، و سپس به سمت شمال شرقی به محل اتصال به جاده ای که به قیصریه فیلیپ راه می برد، و سپس از آنجا به آن شهر رفتند و برای دو هفته در آنجا ماندند و آموزش دادند. آنها در طول بعد از ظهر سه شنبه، 24 مه به آنجا رسیدند.

پطرس و بشارتگران به مدت دو هفته در خورَزین اقامت کردند، و پیام الهی پادشاهی را برای یک گروه کوچک اما جدی از ایمانداران موعظه نمودند. اما آنها نتوانستند تغییر کیش داده های جدید زیادی را جلب نمایند. در سرتاسر جلیل هیچ شهری همچون خورَزین روانهای اندکی برای پادشاهی به بار نیاورد. دوازده بشارتگر مطابق با رهنمودهای پطرس کمتر در مورد شفا — چیزهای فیزیکی — صحبت کردند، در حالی که آنها حقایق معنوی پادشاهی آسمانی را با قدرت فزاینده موعظه کردند و آموزش دادند. این دو هفته در خورَزین در بر گیرندهٔ یک تعمید راستینِ مشقت بار برای آن دوازده بشارتگر بود، بدین لحاظ که دشوارترین و بی ثمرترین دوره در دوران کاریِ آنها تا این هنگام بود. بدین ترتیب از آنجا که آنها از خشنودیِ جلب آدمها برای پادشاهی محروم شدند، هر یک از آنها با جدیت و صداقت بیشتر به ارزیابی روان خود و پیشرفت آن در مسیرهای معنوی زندگی جدید پرداخت.

هنگامی که به نظر می رسید هیچ فرد دیگری قصد ورود به پادشاهی را ندارد، پطرس، در سه شنبه، 7 ژوئن، یاران خود را گرد هم فرا خواند و عازم قیصریه فیلیپ شد تا به عیسی و حواریون بپیوندد. آنها در حدود ظهر چهارشنبه رسیدند و تمام شب را صرف بازگوییِ تجارب خویش در میان ناباوران خورَزین نمودند. عیسی در جریان بحثهای عصر این روز به مثل بذرافشان اشارهٔ بیشتری کرد و دربارهٔ معنی شکست ظاهری در مسئولیتهای زندگی به آنها بسیار آموزش داد.

3- در قیصریه فیلیپ

اگر چه عیسی در طول این اقامت دو هفته ای در نزدیکی قیصریه فیلیپ هیچ کار عمومی انجام نداد، حواریون جلسات متعددی به طور بی سر و صدا عصرها در شهر برگزار کردند و بسیاری از ایمانداران به اردوگاه آمدند تا با استاد صحبت کنند. در نتیجهٔ این دیدار تعداد بسیار اندکی به گروه ایمانداران اضافه شد. عیسی هر روز با حواریون گفتگو می کرد، و آنها به طور آشکارتری دریافتند که اکنون مرحلهٔ جدیدی از کار موعظه پیرامون پادشاهی آسمان در حال آغاز شدن است. آنها شروع به درک این نکته کرده بودند که "پادشاهی آسمان نان و نوشیدنی نیست، بلکه درک لذت معنوی از پذیرش فرزندی الهی است."

اقامت در قیصریه فیلیپ یک آزمون واقعی برای یازده حواری بود؛ این دو هفتهٔ سختی برای آنها بود. آنها تقریباً افسرده شده بودند، و برای الهام گرفتن مکرر از شخصیت شورمندانهٔ پطرس دلتنگ شده بودند. در این ایام، ایمان داشتن به عیسی و پیروی کردن از او یک ماجراجوییِ به راستی بزرگ و آزمون برانگیز بود. اگر چه آنها در طول این دو هفته افراد اندکی را تغییر کیش دادند، از گفتگوهای روزانهٔ خود با استاد چیزهای زیادی آموختند که بسیار سودمند بود.

حواریون دریافتند که یهودیان از نظر معنوی راکد بوده و در حال مرگ هستند، زیرا آنها حقیقت را به شکل یک اعتقاد متبلور کرده بودند؛ و این که وقتی حقیقت به جای این که به صورت نشانه های هدایت معنوی و پیشرفت خدمت کند به صورت یک خط مرزیِ انحصارِ خودپسندانه فرموله می شود، چنین آموزشهایی قدرت خلاقیت و حیاتبخش خود را از دست می دهند و در نهایت صرفاً نگهدارنده و متحجّر می شوند.

آنها به طور فزاینده از عیسی یاد گرفتند که به شخصیتهای بشری از نظر امکانات آنها در زمان و در ابدیت نگاه کنند. آنها یاد گرفتند که بسیاری از آدمها می توانند به بهترین نحو به این سو رهنمون شوند که خدای نادیده را ابتدا از طریق آموختنِ مهر ورزیدن به برادرانشان که می توانند ببینند دوست داشته باشند. و در این رابطه بود که به این گفتهٔ استاد در رابطه با خدمت عاری از خودخواهی به همنوعان فرد این معنی جدید وصل شد: "نظر به این که این کار را برای یکی از کوچکترین برادرانم انجام دادی، آن را برای من هم انجام دادی."

یکی از درسهای بزرگ این اقامت در قیصریه به منشأ سنتهای مذهبی مربوط می شد، با این خطر جدی که اجازه داده شود که به چیزهای غیرمقدس، ایده های رایج، یا رخدادهای روزمره یک حس تقدس وصل شود. آنها با این آموزش که مذهب راستین، وفاداریِ قلبی انسان به والاترین و واقعی ترین اعتقاداتش است، از یک گفتگو بیرون آمدند.

عیسی به باورمندانش هشدار داد که اگر اشتیاق مذهبی آنها فقط مادی باشد، با جابجاییِ تدریجیِ منشأ فرضیِ فوق طبیعیِ چیزها، دانش فزاینده از طبیعت، در نهایت آنها را از ایمانشان به خداوند محروم می کند. اما اگر مذهب آنها معنوی باشد، پیشرفت دانش فیزیکی ایمان آنها را به واقعیات جاودان و ارزشهای الهی هرگز نمی تواند مختل کند.

آنها یاد گرفتند که وقتی انگیزهٔ مذهب به طور کامل معنوی باشد، تمام زندگی را ارزشمندتر می کند، ضمن این که آن را با اهداف والا پر می سازد، آن را با ارزشهای متعالی عزت می بخشد، انگیزه های عالی را به آن الهام می‌دهد، و در عین حال روان انسان را با یک امید متعالی و پایدار آرامش می بخشد. مذهب راستین برای کاهش فشار وجود طراحی شده است، و ایمان و شجاعت را برای زندگی روزمره و خدمت عاری از خودخواهی عرضه می دارد. ایمان سرزندگی معنوی و ثمربخشیِ درستکارانه را رواج می دهد.

عیسی بارها به حواریون خود آموخت که هیچ تمدنی نمی تواند با از دست دادنِ بهترینها در مذهب خود برای مدتی طولانی دوام بیاورد. و او هرگز از نشان دادن خطر بزرگِ پذیرش نمادها

و مراسم مذهبی به جای تجربهٔ مذهبی به آن دوازده تن خسته نشد. تمام زندگی زمینی او به طور مداوم وقفِ مأموریتِ تبدیلِ اشکال منجمدِ مذهب به آزادیهای زلالِ فرزندیِ روشن ضمیر شده بود.

4- در راه فینیقیه

بامداد پنجشنبه، 9 ژوئن، بعد از دریافت خبر در رابطه با پیشرفت پادشاهی که توسط پیام‌رسانان داوود از بیت صیدا آورده شده بود، این گروه متشکل از بیست و پنج آموزگارِ حقیقت قیصریه فیلیپ را ترک کردند تا سفرشان به ساحل فینیقیه را آغاز کنند. آنها از راه لُوز از دور تا دور سرزمین مردابی تا نقطهٔ اتصال به جادهٔ کوه مَجدل لبنان عبور کردند، از آنجا به گذرگاه جادهٔ منتهی به صیدون رسیدند، و بعد از ظهر جمعه به آنجا رسیدند.

عیسی در حالی که برای صرف ناهار زیر سایهٔ لبهٔ آویختهٔ یک تخته سنگ در نزدیکی لُوز توقف کرده بود، یکی از چشمگیرترین سخنرانیهایی را که حواریونش در تمام سالهای معاشرتشان با او شنیده بودند ایراد کرد. به محض این که آنها نشستند تا نان را تکه کنند، شمعون پطرس از عیسی پرسید: ”استاد، از آنجا که پدر آسمانی همه چیز را می داند، و چون روح او در استقرار پادشاهی آسمان در زمین حامی ما است، چرا ما از تهدیدات دشمنان خود فرار می کنیم؟ چرا ما از رویارویی با دشمنان حقیقت خودداری می کنیم؟“ اما پیش از آن که عیسی شروع به پاسخ دادن پرسش پطرس کند، توما وارد شد و پرسید: ”استاد، من واقعاً دوست دارم بدانم مذهب دشمنان ما در اورشلیم درست چه مشکلی دارد. تفاوت واقعی میان مذهب آنها و مذهب ما چیست؟ چرا وقتی که همهٔ ما ادعا می کنیم به یک خدا خدمت می‌کنیم، چنین تنوع اعتقادی داریم؟“ و هنگامی که سخنان توما به پایان رسید، عیسی گفت: ”در حالی که من پرسش پطرس را نادیده نمی گیرم، از آنجا که به خوبی می دانم چقدر آسان است که دلایل من برای اجتناب از یک درگیری آشکار با حاکمان یهودیان دقیقاً در این هنگام مورد سوء فهم واقع شود، باز برای همهٔ شما بیشتر سودمند خواهد بود که من برگزینم که به پرسش توما پاسخ دهم. و هنگامی که ناهار خود را تمام کردید به انجام آن خواهم پرداخت.“

5- بحث در رابطه با مذهب راستین

این بحث به یاد ماندنی پیرامون مذهب، که در عبارت پردازیِ امروزی خلاصه و بازگویی شده است، حقایق زیرین را بیان نمود:

در حالی که مذاهب دنیا یک منشأ دوگانه — طبیعی و مکاشفه آمیز — دارند، در هر زمان و در میان هر قوم سه شکل مجزا از اعتقاد مذهبی یافت می شود. و این سه تجلیِ تمایلِ مذهبی اینها هستند:

1- **مذهب بدوی**. میل نیمه‌طبیعی و غریزی به ترس از انرژیهای اسرارآمیز و پرستش نیروهای برتر، عمدتاً مذهبی با سرشت فیزیکی، مذهب ترس.

2- **مذهب تمدن**. مفاهیم و رسوم در حال پیشرفتِ مذهبیِ نژادهای در حال متمدن شدن ـــ مذهب ذهن ـــ الهیات عقلانیِ مرجعیتِ سنت تثبیت شدهٔ مذهبی.

3- **مذهب راستین ـــ مذهب مکاشفه**. مکاشفهٔ ارزشهای فوق طبیعی، یک درون بینیِ جزئی از واقعیات جاودان، نگاهی اجمالی به نیکی و زیباییِ سیرت بیکرانِ پدر آسمانی ـــ مذهب روح بدان گونه که در تجربهٔ بشری نشان داده می‌شود.

استاد از تحقیرِ مذهبِ حسهای فیزیکی و ترسهای خرافیِ انسان طبیعی امتناع ورزید، گر چه از این واقعیت که بخش اعظم این شکل بدویِ پرستش باید در اشکال مذهبی نژادهای باهوش تر نوع بشر تداوم یابد اظهار تأسف کرد. عیسی این را روشن ساخت که تفاوت بزرگ میان مذهب ذهن و مذهب روح در این است که در حالی که اولی توسط مرجعیت کلیسایی حمایت می شود، دومی کاملاً مبتنی بر تجربهٔ بشری است.

و سپس استاد در این ساعتِ آموزش، به روشن ساختن این حقایق ادامه داد:

تا زمانی که نژادها بسیار باهوش و به طور کامل‌تر متمدن نشده اند، بسیاری از آن مراسم کودکانه و خرافی که ویژگیِ رسوم تکاملی مذهبی مردمان بدوی و عقب افتاده است ادامه خواهند یافت. تا زمانی که نژاد بشر به سطح یک شناخت بالاتر و کلی تر از واقعیتهای تجربهٔ معنوی پیشرفت نکند، تعداد زیادی از مردان و زنان به نشان دادنِ یک ترجیح شخصی برای آن مذاهب مرجعیت که فقط هم اندیشیِ عقلانی را لازم می دارند ادامه خواهند داد. در مقایسه با آنها، مذهب روح قرار دارد که شرکت فعال ذهن و روان را در ماجراجویی مؤمنانهٔ دست و پنجه نرم کردن با واقعیتهای سرسخت تجربهٔ تدریجی بشر لازم می دارد.

پذیرش مذاهب سنتیِ مرجعیت راهی آسان را برای اشتیاق انسان به جستجو برای ارضای آرزوهای سرشت معنوی خویش عرضه می دارد. مذاهب تثبیت شده، شکل یافته، و پابرجای مرجعیت، پناهگاهی آماده را ارائه می‌دهند که روان آشفته و پریشانِ انسان بتواند هنگامی که به واسطهٔ ترس مورد اذیت و آزار واقع می شود و از طریق عدم اطمینان عذاب می کشد به آن بگریزد. چنین مذهبی، به عنوان بهایی که باید برای رضایتها و اطمینان‌هایش پرداخته شود، فقط یک هم اندیشیِ منفعلانه و صرفاً عقلانی را از هواخواهانش می طلبد.

و برای مدتی طولانی آن افراد ترسو، نگران، و مردد بر روی زمین زندگی خواهند کرد که ترجیح خواهند داد تسلی مذهبی خویش را بدین صورت به دست آورند، هر چند که با انداختن قرعهٔ اقبال خود به مذاهب مرجعیت، استقلال شخصیت را مورد سازش قرار می دهند، حرمت عزت نفس را خوار و خفیف می کنند، و این حق شرکت کردن در آن هیجان انگیزترین و الهام بخش ترین تجربیات ممکن بشری را به کلی تسلیم می کنند: جستجوی شخصی برای حقیقت،

شور و شعفِ روبرویی با مخاطرات اکتشاف عقلانی، عزمی راسخ برای کاوش واقعیات تجربهٔ شخصی مذهبی، رضایت کامل از تجربه نمودنِ پیروزی شخصیِ درک واقعیِ چیرگیِ ایمان معنوی بر تردید عقلانی، بدان گونه که به طور صادقانه در ماجراجویی عالیِ تمام تجربهٔ بشری، یعنی جستجوی انسان برای خداوند، برای خودش و به عنوان خودش، و یافتن او به دست می آید.

مذهبِ روح به معنی تلاش، مبارزه، درگیری، ایمان، عزم راسخ، عشق، وفاداری، و پیشرفت است. مذهبِ ذهن — الهیات مرجعیت — قدر اندکی از این تلاشها را از باورمندان رسمی خود می طلبد و یا این که هیچیک از آنها را نمی طلبد. سنت پناهگاهی امن و راهی آسان برای آن روانهای ترسو و دو دل است که از تقلاهای روحی و عدم اطمینان ذهنیِ مرتبط با آن سفرهای ایمان که در برگیرندهٔ ماجراجویی جسورانه در دریاهای آزادِ حقیقت ناشناخته در جستجو برای سواحل دورترِ واقعیتهای معنوی است به طور غریزی احتراز می کنند، واقعیاتی که ممکن است توسط ذهن انسان مترقی کشف شوند و توسط روان در حال تکامل انسان تجربه شوند.

و عیسی در ادامه گفت: ”رهبران مذهبی در اورشلیم، دکترینهای گوناگونِ آموزگاران سنتی خود و پیامبران روزگاران دیگر را به صورت یک سیستم تثبیت شده از اعتقادات عقلانی، یک مذهب مرجعیت، تدوین کرده اند. جاذبهٔ تمام چنین مذاهبی عمدتاً برای ذهن است. و اکنون ما در آستانهٔ ورود به یک درگیری مرگبار با چنین مذهبی هستیم، زیرا به زودی اعلام جسورانهٔ یک مذهب جدید را آغاز خواهیم کرد — مذهبی که به معنای امروزی آن کلمه یک مذهب نیست، مذهبی که جاذبهٔ اصلی آن به روح الهی پدرم که در ذهن انسان سکنی می گزیند است؛ مذهبی که مرجعیت آن از ثمره های پذیرش آن ناشی می شود که با حتمیت زیاد در تجربهٔ شخصیِ همهٔ کسانی که واقعاً و حقیقتاً به حقایق این همدمی معنوی بالاتر ایمان می آورند پدیدار خواهد گشت.“

عیسی با اشاره به هر یک از آن بیست و چهار تن و صدا کردن آنها با اسم، گفت: ”و اکنون، کدامیک از شما به جای این که از دشواریها و اذیت و آزارهای ملازم با مأموریت اعلام یک راه بهترِ نجات برای انسانها رنج ببرید ترجیح می دهید این راه آسانِ انطباق با یک مذهب تثبیت شده و متحجّر را بدان گونه که توسط فریسیان در اورشلیم دفاع می شود طی کنید، در حالی که خشنودیِ کشف زیبایی های واقعیات یک تجربهٔ زنده و شخصی در حقایق جاودان و شکوه عظیم پادشاهی آسمان را درک می کنید؟ آیا شما ترسو، نرم و راحت طلب هستید؟ آیا می ترسید که آیندهٔ خود را به دستان خدای حقیقت که فرزندانش هستید بسپارید؟ آیا به راه آسان اطمینان و تثبیت شدگی عقلانیِ مذهب مرجعیت سنتی باز خواهید گشت، یا کمر همت خواهید بست که با من به آن آیندهٔ نامطمئن و دردسرسازِ اعلامِ حقایق نوین مذهب روح، پادشاهی آسمان در قلب انسانها، پیش بروید؟“

کلیهٔ بیست و چهار شنوندهٔ او از جای خود برخاستند، با این قصد که پاسخ متحد و وفادارانهٔ خود را به این، یکی از معدود درخواستهای عاطفی که عیسی تا آن هنگام از آنها کرد را نشان دهند، اما او دست خود را بلند کرد و آنها را متوقف نمود، و گفت: ”اکنون به تنهایی بروید، هر کس تنها با پدر، و در آنجا پاسخ عاری از احساسات را به پرسش من بیابید، و پس از یافتن چنین

روحیهٔ راستین و صادقانه ای، آن پاسخ را آزادانه و شجاعانه به پدر من و پدر شما بگویید، پدری که زندگی سرشار از مهر بیکران او همان روح مذهبی است که ما اعلام می داریم.“

بشارتگران و حواریون برای مدتی کوتاه از هم جدا شدند. روحیهٔ آنها نشاط یافت، ذهن آنها الهام گرفت، و به واسطهٔ آنچه که عیسی گفته بود، احساساتشان به شدت برانگیخته شد. اما هنگامی که آندریاس آنها را گرد هم فرا خواند، استاد فقط گفت: ”بیایید سفر خود را ادامه دهیم. ما به فینیقیه می رویم و مدتی در آنجا خواهیم ماند، و همهٔ شما باید دعا کنید که پدر احساسات ذهنی و جسمی شما را به وفاداریهای والاتر ذهنی و تجارب خشنود کننده تر روحی دگرگون سازد.“

همینطور که آنها در جاده حرکت می کردند، آن بیست و چهار تن ساکت بودند، اما آنها به زودی شروع به گفتگو با یکدیگر نمودند، و تا ساعت سه بعد از ظهر آن روز نتوانستند دورتر بروند؛ آنها متوقف شدند، و پطرس نزد عیسی رفت و گفت: ”استاد، تو سخنان حیات و حقیقت را به ما گفته ای. ما می خواهیم بیشتر بشنویم؛ ما از تو استدعا می کنیم که در مورد این مسائل بیشتر با ما صحبت کنی.“

6- بحث دوم در مورد مذهب

و بدین ترتیب، در حالی که آنها در سایهٔ شیب تپه توقف کرده بودند، عیسی به آموزش آنها در رابطه با مذهبِ روح ادامه داد. او در محتوا چنین گفت:

شما از میان آن گروه از همتایان خود بیرون آمده اید که ترجیح می دهند با یک مذهب ذهنی خشنود بمانند، کسانی که خواهان امنیت هستند و همنوایی را ترجیح می دهند. شما انتخاب کرده اید که احساسات اطمینان خود را که ناشی از مرجعیت است با اطمینان از روحیهٔ ماجراجویی و ایمان پیشرو مبادله کنید. شما جرأت کرده اید که به اسارت طاقت فرسای مذهب نهادینه اعتراض کنید، و مرجعیت سنتهای تاریخی را که اکنون به عنوان کلام خدا تلقی می شود رد کنید. پدر ما به راستی از طریق موسی، ایلیا، اشعیا، عاموس، و هوشع صحبت کرد، اما هنگامی که این پیامبران قدیم به سخنان خود پایان دادند، از بیان سخنان حقیقت به دنیا دست نکشید. پدر من از نژادها یا نسلها جانبداری نمی کند، بدین گونه که کلام حقیقت به یک عصر عطا شده باشد و از عصر دیگر دریغ شده باشد. مرتکب این نابخردی نشوید که آنچه را که کاملاً بشری است الهی بنامید، و از تشخیص سخنان حقیقت که از طریق سخنان سنتیِ به اصطلاح الهام یافته نمی آیند ناتوان نباشید.

من از شما خواسته ام که دوباره متولد شوید، از روح متولد شوید. من شما را فرا خوانده ام که از تاریکیِ مرجعیت و رخوتِ سنت خارج شوید و به نور متعالیِ درکِ امکانِ انجامِ بزرگترین کشف ممکن برای روان انسان وارد شوید، یعنی تجربهٔ آسمانیِ یافتن خداوند برای خودتان، در خودتان، و از خودتان، و انجام همهٔ اینها به عنوان یک واقعیت در تجربهٔ شخصیِ خودتان. و بدین ترتیب بتوانید از مرگ به زندگی، از مرجعیتِ سنت به تجربهٔ شناخت خداوند عبور کنید؛

شما بدین نحو از تاریکی به نور، از یک ایمان نژادیِ به ارث رسیده به یک ایمان شخصی که از طریق تجربهٔ واقعی به دست می آید عبور خواهید کرد؛ و بدین طریق از یک الهیاتِ ذهنی که از نیاکان شما به ارث رسیده به یک مذهب راستینِ روحی که به عنوان یک عطیهٔ جاودان در روان شما بنا خواهد شد پیشرفت خواهید کرد.

مذهب شما از اعتقاد صرفاً عقلانی به مرجعیت سنتی به تجربهٔ واقعیِ آن ایمان زنده که قادر است واقعیت خداوند و هر آنچه را که به روح الهی پدر مربوط می شود درک کند تغییر خواهد کرد. مذهب ذهنی شما را به طور ناامیدانه به گذشته پیوند می دهد؛ مذهب روح شامل آشکارسازیِ تدریجی است و همواره شما را به سوی دستاوردهای والاتر و مقدس تر در آرمانهای معنوی و واقعیتهای جاودان سوق می دهد.

در حالی که مذهبِ مرجعیت ممکن است یک احساس کنونیِ امنیت تثبیت شده را القا کند، شما برای چنین رضایت گذرا بهای از دست دادن آزادی معنوی و رهایی مذهبی خود را می پردازید. پدر من به عنوان بهای ورود به پادشاهی آسمان از شما نمی خواهد که خود را مجبور کنید که اعتقاد به چیزهایی را که از نظر معنوی مشمئز کننده، نامقدس، و نادرست هستند پذیرا شوید. از شما خواسته نشده که حس ترحم، عدالت، و حقیقتِ خودتان با تسلیم به یک سیستم فرسوده از اشکال و مراسم مذهبی برآشفته شود. مذهب روح برای همیشه شما را آزاد می گذارد تا هر جا که هدایتهای روحی ممکن است شما را ببرد از حقیقت پیروی کنید. و چه کسی می تواند قضاوت کند؟ چه بسا این روح ممکن است چیزی برای گفتن به این نسل داشته باشد که نسلهای دیگر از شنیدن آن امتناع کرده اند.

شرم بر آن آموزگاران دروغین مذهبی که روانهای گرسنه را به گذشته های دور می کشانند و آنها را در آنجا رها می کنند! و بدین ترتیب این اشخاص بداقبال محکوم به ترس از هر کشف جدید هستند، در حالی که با هر آشکارسازی جدیدِ حقیقت ناراحت و نگران هستند. آن پیامبری که گفت، ”کسی که فکرش بر خدا باشد در آرامش کامل نگاه داشته خواهد شد“، یک باورمند صرف عقلانی به الهیات مرجعیت نبود. این انسان حقیقت شناس خدا را کشف کرده بود؛ او صرفاً دربارهٔ خدا صحبت نمی کرد.

من به شما توصیه می کنم که از روال نقل قول کردن مداوم از پیامبران باستان و ستایش قهرمانان اسرائیل دست بکشید، و در عوض آرزو کنید که پیامبران زندهٔ خدای والامرتبه و قهرمانان معنوی پادشاهی آتی باشید. ارج نهادن به رهبران خداشناس گذشته ممکن است در واقع ارزشمند باشد، اما چرا باید با انجام این کار، این تجربهٔ عالی وجود انسان را قربانی کنید: یافتن خداوند برای خودتان و شناختن او در روان خودتان؟

هر نژادی از نوع بشر دیدگاه ذهنی خودش را نسبت به وجود انسان دارد؛ از این رو مذهب ذهن همواره باید نسبت به این نقطه نظرات گوناگون نژادی وفادار بماند. مذاهب مرجعیت هرگز نمی توانند به وحدت برسند. وحدت بشر و برادری انسان فقط می تواند از طریقِ و به کمکِ اَبَر عطیهٔ مذهب روح به دست آید. اذهان نژادی ممکن است متفاوت باشند، اما همهٔ نوع بشر توسط

همان روح الهی و جاودان مورد سکنی واقع می شود. امید برادری انسان تنها هنگامی می تواند تحقق یابد که مذاهب ناهمگونِ ذهنیِ مرجعیت به تدریج با مذهب یگانه ساز و متعالی کنندهٔ روح — مذهب تجربهٔ شخصی معنوی — آغشته شوند، و تحت الشعاع آن قرار گیرند.

مذاهب مرجعیت فقط می توانند در میان انسانها تفرقه ایجاد کنند و آنها را با حس درستکاری به صف آرایی بر علیه یکدیگر بکشانند؛ مذهب روح به تدریج انسانها را به یکدیگر جذب خواهد کرد و موجب خواهد شد آنها به گونه‌ای فهیمانه نسبت به یکدیگر دلسوز شوند. مذاهب مرجعیت انسانها را به همسانی در اعتقاد ملزم می دارند، اما تحقق این امر در وضعیت کنونی دنیا غیرممکن است. مذهب روح فقط وحدت تجربی — یکسانیِ سرنوشت — را می طلبد، و تنوع اعتقادی را به طور کامل مجاز می دارد. مذهب روح تنها یکسانیِ بصیرت، نه یکسانیِ دیدگاه و نگرش، را مطالبه می‌کند. مذهب روح همسانیِ نظریات روشنفکرانه را مطالبه نمی کند، بلکه فقط وحدت احساس روحی را می طلبد. مذاهب مرجعیت به اعتقادات بی جان متبلور می شوند؛ مذهب روح به شادی فزاینده و آزادیِ اعمال شرافتمندانهٔ یاری مهرآمیز و خدمت مهربانانه رشد می کند.

اما مراقب باشید، مبادا هیچیک از شما به فرزندان ابراهیم با دیدهٔ تحقیر بنگرید، زیرا آنها در این روزهای شرارتکارانهٔ بی‌ثمریِ سنتی قرار گرفته اند. نیاکان ما خود را وقف جستجوی مداوم و پرشور برای خدا نمودند، و آنها او را به گونه ای یافتند که از روزگاران آدم تاکنون هیچ نژاد دیگری از انسانها او را نشناخته است. آدم بسیاری از این چیزها را می دانست، زیرا او خودش یک پسر خدا بود. پدر من در نشان دادن تقلای طولانی و خستگی ناپذیر اسرائیل از روزگاران موسی برای یافتن خداوند و شناخت خداوند کوتاهی نکرده است. برای نسلهای خسته، یهودیان از تلاش، عرق ریختن، نالیدن، زحمت کشیدن، و متحمل رنج شدن و تجربه نمودنِ غم و اندوه یک قومِ سوء فهم شده و تحقیر شده باز نایستاده اند، و همه برای این که بتوانند به کشف حقیقت دربارهٔ خداوند قدری نزدیکتر شوند. و به رغم همهٔ ناکامیها و تزلزلهای اسرائیل، پدرانِ ما به تدریج از موسی تا روزگاران عاموس و هوشع، همواره تصویری روشن تر و حقیقی تر از خدای جاودان را به طور فزاینده به تمام دنیا آشکار نمودند. و بدین ترتیب راه برای مکاشفهٔ باز بزرگتر از پدری که شما برای در میان گذاشتن او فرا خوانده شده اید آماده گشت.

هرگز فراموش نکنید که فقط یک ماجراجویی وجود دارد که خشنود کننده تر و هیجان انگیزتر از تلاش برای کشف خواست خدای زنده است، و آن تجربهٔ متعالیِ تلاش صادقانه برای انجام آن خواست الهی است. و فراموش نکنید که خواست خدا در هر شغل زمینی می تواند اجرا شود. برخی از مشاغل مقدس نیستند و برخی دیگر دنیوی هستند. در زندگی کسانی که با روح هدایت می شوند، همه چیز مقدس است؛ یعنی کسانی که تابع حقیقت هستند، با مهرورزی وارسته می شوند، تحت استیلای بخشش هستند، و با انصاف — عدالت — مهار می شوند. روحی که پدرم و من به دنیا خواهیم فرستاد، نه تنها روح حقیقت است بلکه روح زیباییِ آرمانگرایانه است.

شما باید از جستجو برای کلام خدا فقط در صفحات نگارشات باستانیِ مرجعیتِ تئولوژیک دست بردارید. کسانی که از روح خداوند متولد شده‌اند از این پس کلام خدا را بدون توجه به این که به

نظر رسد منشأ آن از کجا باشد تشخیص می‌دهند. حقیقت الهی به این دلیل که کانال اعطای آن ظاهراً انسانی است نباید نادیده گرفته شود. بسیاری از برادران شما دارای ذهنی هستند که تئوری خداوند را می‌پذیرد، در حالی که آنها حضور خداوند را از نظر معنوی نمی‌توانند درک کنند. و درست به همین دلیل است که من اغلب به شما آموخته‌ام که پادشاهی آسمان را می‌توان با کسب نگرش معنویِ یک کودک صادق به بهترین نحو درک نمود. این ناپختگیِ ذهنیِ کودک نیست که به شما توصیه می‌کنم، بلکه **سادگی معنویِ** چنین کودک آسان باور و کاملاً اعتماد کننده. آنقدر مهم نیست که دربارهٔ واقعیت خداوند بدانید، بلکه شما باید در توانایی **حس کردن حضور خداوند** به طور فزاینده رشد کنید.

هنگامی که شما به یکباره شروع به یافتن خداوند در روان خود می کنید، فوراً شروع به کشف او در روان سایر انسانها و سرانجام در تمام مخلوقات و آفرینشهای یک جهان توانمند خواهید کرد. اما پدر چه شانسی دارد که به عنوان یک خدای وفاداریهای عالی و آرمانهای الهی در روان انسانهایی که به ژرف اندیشیِ متفکرانه پیرامون چنین واقعیات جاودان وقت کمی اختصاص می دهند یا وقتی اختصاص نمی دهند ظاهر شود؟ در حالی که ذهن جایگاه سرشت معنوی نیست، به راستی دروازهٔ ورود به آن است.

اما این اشتباه را مرتکب نشوید که سعی کنید به انسانهای دیگر ثابت کنید که خداوند را یافته اید؛ شما نمی‌توانید به طور آگاهانه چنین دلیل معتبری را ارائه دهید، گر چه دو برهان مثبت و قدرتمند برای این واقعیت که شما خداشناس هستید وجود دارد، و آنها عبارتند از:

1- ثمرات روح خداوند که در زندگی معمول روزانهٔ شما نشان داده می شود.

2- این واقعیت که تمام برنامهٔ زندگی شما دلیلی قطعی فراهم می سازد که شما در ماجراجویی بقای پس از مرگ در تعقیبِ امیدِ یافتنِ خدای ابدیت که حضورش را در زمان از پیش مزه کرده اید، هر چه که هستید و دارید را بدون قید و شرط به خطر انداخته اید.

حال، اشتباه نکنید، پدر من به خفیف ترین شعلهٔ لرزان ایمان همواره پاسخ خواهد داد. او به احساسات فیزیکی و خرافی انسان بدوی توجه می کند. و در رابطه با آن روانهای صادق اما ترسانی که ایمانشان چنان ضعیف است که به قدری بیش از یک انطباق عقلانی با یک رویکرد منفعلانهٔ هم اندیشی با مذاهب مرجعیت بالغ می شود، پدر همواره هشیار است که حتی کلیهٔ این تلاشهای ضعیف برای دستیابی به او را ارج نهد و برانگیزد. اما از شمایی که به خروج از تاریکی و ورود به نور فرا خوانده شده اید انتظار می رود که با تمام قلب ایمان داشته باشید؛ ایمان شما بر جمع رویکرد بدن، ذهن، و روح سلطه خواهد داشت.

شما حواریون من هستید، و برای شما، مذهب یک پناهگاه تئولوژیک نخواهد شد که بتوانید از ترس رویارویی با واقعیات ناهمواریِ پیشرفت معنوی و ماجراجوییِ آرمانگرایانه به آن بگریزید؛ بلکه مذهب شما واقعیتِ تجربهٔ راستینی خواهد شد که گواهی می دهد خدا شما را یافته، آرمانگرا

ساخته، متعالی نموده، و معنویت بخشیده است، و این که شما در ماجراجوییِ ابدیِ یافتن خدایی که بدین ترتیب شما را یافته و به فرزندی پذیرفته است، نام نویسی نموده اید.

و هنگامی که سخنان عیسی به پایان رسید، به آندریاس اشاره کرد، و با اشاره نمودن به سمت غرب به سوی فینیقیه، گفت: ”بیایید در راهمان باشیم.“

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 156

اقامت موقت در صور و صیدون

بعد از ظهر روز جمعه، 10 ژوئن، عیسی و یارانش به حومهٔ صیدون رسیدند. آنها در آنجا در خانهٔ زنی ثروتمند توقف کردند. در ایامی که عیسی در اوج محبوبیت مردمی خویش بود، این زن در بیمارستان بیت‌صیدا یک مریض بود. بشارتگران و حواریون نزد دوستان او در همسایگیِ نزدیک اسکان داده شدند، و در روز سبت در میان این محیط طراوت بخش استراحت کردند. آنها پیش از آن که برای دیدار از شهرهای ساحلیِ شمال آماده شوند تقریباً دو هفته و نیم را در صیدون و حومهٔ آن گذراندند.

این روز سبتِ ژوئن یکی از روزهای بسیار آرام بود. بشارتگران و حواریون همگی غرق در ژرف اندیشی خود در رابطه با بحثهای استاد پیرامون مذهب بودند که در مسیر رفتن به صیدون به آن گوش داده بودند. همهٔ آنها توانستند تا اندازه‌ای از آنچه که او به آنها گفته بود قدردانی کنند، اما هیچیک از آنها اهمیت آموزش او را به طور کامل درک نکرد.

1- زن سوری

در نزدیکی خانهٔ کاروسکا، جایی که استاد اقامت گزید، زنی سوری زندگی می‌کرد که دربارهٔ عیسی به عنوان یک شفا دهنده و آموزگار بزرگ بسیار شنیده بود، و در این بعد از ظهر سبت، او به آنجا آمد، و دختر کوچکش را نیز آورد. این کودک که در حدود دوازده سال سن داشت، به یک اختلال ناگوار عصبی مبتلا بود که با تشنج‌ها و سایر نشانه‌های عذاب‌آور تعیین ویژگی می‌شد.

عیسی از یاران خود خواسته بود که در رابطه با حضورش در منزل کاروسکا به هیچکس چیزی نگویند، و توضیح داد که مایل است استراحت کند. در حالی که آنها از دستورات استاد خود اطاعت کرده بودند، خدمتکار کاروسکا به خانهٔ این زن سوری به نام نُرانا رفته بود تا به او اطلاع دهد که عیسی در خانهٔ اربابش اقامت نموده و از این مادر مضطرب خواسته بود که دختر

رنجدیدهٔ خود را برای شفا یافتن بیاورد. البته این مادر معتقد بود که فرزندش توسط یک دیو، یک روح ناپاک، تسخیر شده است.

هنگامی که نُرانا با دخترش رسید، دوقلوهای حَلفی از طریق یک مترجم توضیح دادند که استاد در حال استراحت است و نمی‌توان مزاحم او شد؛ پس از آن نُرانا پاسخ داد که او و کودک تا زمانی که استاد استراحت خود را به پایان نرسانده در همانجا خواهند ماند. پطرس نیز تلاش کرد برای او استدلال کند و او را متقاعد سازد که به خانه برود. او توضیح داد که عیسی به واسطهٔ آموزش و شفا دادنِ زیاد خسته است، و او برای مدتی آرامش و استراحت به فینیقیه آمده است. اما بیهوده بود؛ نُرانا آنجا را ترک نمی‌کرد. او به التماسهای پطرس تنها پاسخ داد: ”تا وقتی که استادِ شما را نبینم نخواهم رفت. من می‌دانم که او می‌تواند دیو را از کودک من بیرون افکند، و تا وقتی که شفا دهنده دخترم را نبیند نخواهم رفت.“

سپس توما تلاش کرد که زن را بیرون بفرستد اما فقط با شکست مواجه شد. او به توما گفت: ”من ایمان دارم که استاد تو می‌تواند این دیو را که کودکم را عذاب می‌دهد بیرون افکند. من راجع به کارهای عظیم او در جلیل شنیده‌ام، و به او ایمان دارم. چه بر سر شما شاگردان او آمده است که کسانی را که برای کمک گرفتن از استاد شما می‌آیند بیرون می‌فرستید؟“ و وقتی که او بدین گونه سخن گفت، توما کنار رفت.

سپس شمعون غیور جلو آمد تا نُرانا را نکوهش کند. شمعون گفت: ”ای زن، تو یک غیریهودیِ یونانی زبان هستی. این درست نیست که توقع داشته باشی که استاد نانی را که برای بچه‌های خانهٔ ارجح در نظر گرفته شده بردارد و آن را به سوی سگها پرتاب کند.“ اما نُرانا حاضر نشد از حملهٔ شمعون مورد توهین واقع شود. او فقط پاسخ داد: ”آری آموزگار، من سخنان شما را می‌فهمم. من فقط در چشمان یهودیان یک سگ هستم، اما تا جایی که به استاد شما مربوط می‌شود، من یک سگ ایماندار هستم. من مصمم هستم که او دخترم را ببیند، زیرا متقاعد شده‌ام که اگر فقط او به وی نگاه کند، او را شفا خواهد داد. و حتی تو، مرد نیک من، جرأت نمی‌کنی که سگها را از امتیازِ به دست آوردنِ خرده‌های نان که بر حسب اتفاق از سفرهٔ میز کودکان می‌افتد محروم کنی.“

درست در این هنگام دختر کوچک در برابر همهٔ آنها دچار یک تشنج شدید شد و مادر فریاد زد: ”آنجا، می‌توانی ببینی که کودک من توسط یک روح شیطانی تسخیر شده است. اگر نیاز ما شما را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، برای استاد شما گیرایی خواهد داشت. به من گفته شده که او همهٔ انسانها را دوست دارد و حتی جرأت می‌کند که غیریهودیان را هنگامی که ایمان می‌آورند، شفا دهد. شما لایق شاگردی او نیستید. تا زمانی که فرزندم درمان نشود من نخواهم رفت.“

عیسی که تمام این گفتگوها را از میان یک پنجرهٔ باز شنیده بود، اکنون در کمال تعجبِ آنها بیرون آمد، و گفت: ”ای زن، ایمان تو بزرگ است، آنقدر بزرگ که من نمی‌توانم آنچه را که آرزویش را داری از تو دریغ کنم؛ با آرامش به راهت برو. دختر تو از پیش سالم شده است.“ و دختر کوچک از آن ساعت خوب شد. همینطور که نُرانا و کودک آنجا را ترک می‌کردند، عیسی

از آنها خواست که این رخداد را به کسی نگویند؛ و در حالی که یاران او از این درخواست اطاعت کردند، مادر و کودک از اعلام واقعیت شفای دختر کوچک در سرتاسر حومهٔ شهر و حتی در صیدون دست نکشیدند، به طوری که عیسی صلاح دید ظرف چند روز اقامتگاهش را تغییر دهد.

روز بعد، همینطور که عیسی به حواریونش آموزش می‌داد، در رابطه با شفای دخترِ زن سوری توضیح داد. او گفت: ”و در تمام طول مسیر همینطور بوده است؛ شما خودتان می‌بینید که چگونه غیریهودیان می‌توانند ایمان نجات دهنده را در آموزشهای پیام الهی پادشاهی آسمان به کار گیرند. هر آینه، به درستی، به شما می‌گویم که اگر فرزندان ابراهیم قصد نداشته باشند برای ورود به پادشاهیِ پدر ایمان کافی نشان دهند، این پادشاهی توسط غیریهودیان تصاحب خواهد شد.“

2- آموزش در صیدون

عیسی و یارانش هنگام ورود به صیدون از روی پلی گذشتند، نخستین پلی که بسیاری از آنان تا آن هنگام دیده بودند. هنگامی که آنها از روی این پل می‌گذشتند، عیسی در زمرهٔ چیزهای دیگر گفت: ”این دنیا تنها یک پل است، شما می توانید از روی آن عبور کنید، اما نباید اندیشهٔ ساختن یک اقامتگاه را روی آن داشته باشید.“

همینطور که آن بیست و چهار تن کارشان را در صیدون آغاز کردند، عیسی برای اقامت به خانه‌ای درست در شمال شهر، به منزل جاستا و مادرش برنیکی رفت. عیسی هر بامداد در منزل جاستا به آن بیست و چهار تن آموزش می‌داد، و آنها در طول بعد از ظهرها و عصرها برای آموزش و موعظه به صیدون می‌رفتند.

حواریون و بشارتگران به خاطر این که غیریهودیانِ صیدون پیام آنها را پذیرفتند بسیار خشنود شدند؛ در طول اقامت کوتاه آنها تعداد زیادی به پادشاهی اضافه شدند. این دورهٔ حدوداً شش هفته‌ای در فینیقیه وقتی بسیار پربار در کار جذب افراد بود، اما نویسندگان یهودیِ آتیِ انجیل‌ها عادت داشتند که دقیقاً در این هنگام، وقتی که چنین تعداد زیادی از مردمِ عیسی بر علیه او به طور خصمانه صف‌آرایی کرده بودند، ثبت این استقبال گرم از آموزشهای او را توسط این غیریهودیان قدری نادیده انگارند.

این ایمانداران غیریهودی از بسیاری جهات نسبت به یهودیان از آموزشهای عیسی قدردانی کاملاً بیشتری می‌کردند. بسیاری از این یونانی زبانان فینیقیهٔ سوریه به این شناخت رسیدند که نه فقط عیسی شبیه به خداست بلکه خدا نیز شبیه به عیسی است. این به اصطلاح ناباوران به درک خوبی از آموزشهای استاد دربارهٔ یکنواختیِ قوانین این دنیا و سرتاسر جهان دست یافتند. آنها این آموزش را درک کردند که خداوند میان اشخاص، نژادها، یا ملتها فرقی قائل نمی‌شود؛ این که در رابطه با پدر جهانی هیچ جانبداری وجود ندارد؛ این که جهان به طور کامل و همیشه مطیع قانون

و به طور پایدار قابل اعتماد است. این غیریهودیان از عیسی نمی‌ترسیدند؛ آنها جرأت کردند که پیام او را بپذیرند. طی اعصار انسانها قادر به درک عیسی نبوده‌اند. آنها از این کار می‌ترسیدند.

عیسی برای آن بیست و چهار تن روشن ساخت که به این دلیل از جلیل فرار نکرد که شجاعت روبرویی با دشمنانش را نداشت. آنها فهمیدند که او برای یک برخورد آشکار با مذهب تثبیت شده هنوز آماده نیست، و این که به دنبال شهید شدن نیست. در طول یکی از این گفتگوها در خانهٔ جاستا بود که استاد برای اولین بار به شاگردانش گفت که "گر چه آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان راستین من زوال نخواهد یافت."

موضوع آموزشهای عیسی در طول اقامت موقت در صیدون پیشرفت معنوی بود. او به آنها گفت که نمی‌توانند ساکن باشند؛ آنها یا باید در درستکاری پیش بروند و یا به شرارت و گناه پسروی کنند. او به آنها توصیه نمود که "ضمن آن که برای پذیرش واقعیتهای بزرگتر پادشاهی پیش می‌روند، این چیزهایی را که مربوط به گذشته است فراموش کنند." او از آنها خواست که به دوران کودکی خود در پیام الهی بسنده نکنند، بلکه برای دستیابی به رتبهٔ کامل فرزندی الهی در همدمی با روح و در همیاری روحانی با ایمانداران تلاش کنند.

عیسی گفت: "شاگردان من نه تنها باید از انجام کار بد دست بردارند بلکه یاد بگیرند که کار نیک کنند؛ شما نه تنها باید از همهٔ گناهانِ آگاهانه پاک شوید، بلکه حتی باید از داشتن احساس گناه امتناع کنید. اگر شما به گناهان خود اعتراف کنید، آنها بخشیده می‌شوند؛ بنابراین باید یک وجدان عاری از گناه را حفظ کنید."

عیسی از حس شدید شوخ طبعی که این غیریهودیان نشان می‌دادند بسیار لذت می‌برد. این حس شوخ طبعیِ نمایش داده شده توسط نُرانا، زن سوری، و نیز ایمان بزرگ و پایدار او بود که قلب استاد را بسیار تحت تأثیر قرار داد و برای ترحم او گیرایی داشت. عیسی بسیار متأسف بود که قوم او — یهودیان — آن چنان از شوخ طبعی برخوردار نبودند. او یکبار به توما گفت: "مردم من خودشان را خیلی جدی می‌گیرند؛ آنها تقریباً فاقد قدردانی از مزاح هستند. مذهب گرانبار فریسیان هرگز نمی‌توانست در میان مردمی با یک حس شوخ طبعی منشأ داشته باشد. آنها همچنین فاقد ثبات هستند؛ آنها پشه را از صافی رد می‌کنند، و شتر را فرومی‌بلعند."

3- سفر به سوی بالای ساحل

سه‌شنبه، 28 ژوئن، استاد و یارانش صیدون را ترک کردند، و به سوی بالای ساحل به پورفیرئون و هِلدوآ رفتند. آنها توسط غیریهودیان به خوبی مورد استقبال واقع شدند، و در طول این هفتهٔ آموزش و موعظه تعداد بسیاری به پادشاهی افزوده شد. حواریون در پورفیرئون موعظه کردند و بشارتگران در هلدوآ آموزش دادند. در حالی که آن بیست و چهار تن بدین گونه مشغول به کارشان شدند، عیسی برای مدت سه یا چهار روز آنها را ترک کرد و به شهر ساحلی بیروت

رفت، و در آنجا از یک سوری به نام مالاک که یک ایماندار بود، و سال قبل در بیت‌صیدا بود دیدن نمود.

چهارشنبه، 6 ژوئیه، همهٔ آنها به صیدون بازگشتند و تا بامداد یکشنبه در منزل جاستا ماندند، و در این هنگام با حرکت به سوی جنوب در امتداد ساحل از راه صَرْفَه به صور عزیمت کردند، و دوشنبه 11 ژوئیه به صور رسیدند. تا این هنگام حواریون و بشارتگران به کار کردن در میان این به اصطلاح غیریهودیان که در واقع عمدتاً از قبایل پیشینِ کنعانی و باز با منشأ قدیمی‌تر سامی سرچشمه گرفته بودند عادت کرده بودند. همهٔ این مردمان به زبان یونانی صحبت می‌کردند. برای حواریون و بشارتگران، مشاهدهٔ اشتیاق این غیریهودیان به شنیدن بشارت الهی و توجه به آن آمادگی که به واسطهٔ آن بسیاری از آنها ایمان آورده بودند، یک شگفتی بزرگ بود.

4- در صور

آنها از 11 ژوئیه تا 24 ژوئیه در صور آموزش دادند. هر یک از حواریون یکی از بشارتگران را با خود برد، و بدین ترتیب آنها در تمام قسمتهای صور و حومهٔ آن دو به دو به آموزش و موعظه پرداختند. جمعیت چند زبانیِ این بندر شلوغ دریایی با خشنودی به آنها گوش دادند، و بسیاری از آنها با ورود به همیاری ظاهریِ پادشاهی تعمید گرفتند. عیسی مقر مرکزی خود را در منزل یک یهودی به نام یوسف که یک ایماندار بود و در سه یا چهار مایلی جنوب صور زندگی می‌کرد برقرار نمود. منزل او از مقبرهٔ هیرام که در روزگاران داوود و سلیمان، پادشاهِ شهر - ایالت صور بود دور نبود.

روزانه، در این مدت دو هفته، حواریون و بشارتگران از راه بندرگاه اسکندر وارد صور می‌شدند تا جلسات کوچکی را برگزار کنند، و هر شب بیشتر آنها به اردوگاه در خانهٔ یوسف در جنوب شهر باز می‌گشتند. هر روز ایمانداران از شهر بیرون می‌آمدند تا با عیسی در مکانِ استراحت او صحبت کنند. استاد در بعد از ظهر 20 ژوئیه، هنگامی که در رابطه با مهر پدر برای همهٔ نوع بشر و دربارهٔ مأموریت پسر برای آشکار ساختن پدر به همهٔ نژادهای انسانها به ایمانداران آموزش می‌داد فقط یک بار در صور صحبت کرد. در میان این غیریهودیان چنان علاقه‌ای به پیام الهی پادشاهی وجود داشت، که در این فرصت درهای معبد مِلکارت به روی او گشوده شد، و جالب است نگاشته شود که در سالهای بعد یک کلیسای مسیحی در همین مکانِ این معبد باستانی ساخته شد.

بسیاری از رهبران در ساختن رنگ ارغوانی صوری، رنگی که صور و صیدون را در سرتاسر دنیا مشهور کرد و به تجارت جهانی و غنی‌سازیِ متعاقب آنها بسیار کمک کرد، به پادشاهی ایمان داشتند. وقتی که اندکی بعد از آن، ذخیرهٔ حیوانات دریایی که منبع این رنگ بودند شروع به کاهش یافت، این رنگ‌سازان به جستجوی زیستگاههای جدید این صدفها پرداختند. و بدین ترتیب آنها با مهاجرت به اقصی نقاط زمین پیام پدر بودن خداوند و برادری انسانها — پیام الهی پادشاهی — را با خود حمل کردند.

5- آموزش عیسی در صور

در این بعد از ظهر چهارشنبه، عیسی در جریان سخنرانی خود، ابتدا داستان زنبق سفید را به پیروانش گفت که سر پاک و برفی خود را به سوی آفتاب برافراشته نگاه می‌دارد، در حالی که در زیر، ریشه‌هایش در خاکِ تیره شدهٔ لجن و منجلاب استوار است. او گفت: ”به همین ترتیب، انسان فانی، در حالی که ریشه‌های منشأ و وجود خود را در خاک حیوانیِ طبیعت بشری دارد، می‌تواند از طریق ایمان، سرشت معنوی خود را به سوی آفتابِ حقیقتِ آسمانی ارتقا دهد و در واقع ثمرات متعالی روحی را به بار آورد.“

در طول همین موعظه بود که عیسی از اولین و تنها مَثَل خود که به تجارت خودش یعنی نجاری مربوط بود استفاده کرد. او در جریان اندرزش که ”بنیادهایی برای رشد یک کاراکتر متعالیِ برخوردار از عطایای معنوی به خوبی بسازید“، گفت: ”برای به دست آوردن ثمرات روحی، باید از روح زاده شوید. اگر بخواهید در میان همنوعان خود یک زندگی سرشار روحی داشته باشید، باید توسط روح آموزش یابید و توسط روح هدایت شوید. اما اشتباه آن نجار نادان را مرتکب نشوید که وقت گرانبها را برای صاف کردن، اندازه گرفتن، و صیقل زدنِ چوبِ کرم خورده و از درون در حال پوسیده شدنِ خود تلف می‌کند و سپس، هنگامی که تمام زحماتش را روی چوب معیوب کشید، باید آن را برای وارد کردن به پایه‌های ساختمانی که بنا بود بسازد تا در برابر تهاجمات زمان و طوفان مقاومت کند، به عنوان نامناسب رد کند. بگذارید هر انسانی اطمینان یابد که بنیادهای عقلانی و اخلاقیِ کاراکتر به گونه‌ای هستند که از روبنای سرشت توسعه یابنده و متعالی کنندهٔ معنوی به قدر مکفی پشتیبانی خواهند کرد، تا بدین ترتیب ذهن انسانی دگرگون شود، و سپس در همکاری با آن ذهن بازآفرینی شده، به تکاملِ روانِ برخوردار از سرنوشت فناناپذیر دست یابد. سرشت روحی شما — روانِ مشترکاً آفریده شده — یک رشد زنده است، اما ذهن و اخلاقیات فردی خاکی است که این تجلیهای والاتر تکامل بشری و سرنوشت الهی باید از آن سرچشمه یابد. خاکِ روانِ در حال تکامل، بشری و مادی است، اما سرنوشت این مخلوق ترکیبیِ ذهن و روح، معنوی و الهی است.“

در غروب همین روز نَتَنائیل از عیسی پرسید: ”استاد چرا ما دعا می‌کنیم که خدا ما را به وسوسه رهنمون نکند، در حالی که از مکاشفهٔ شما از پدر به خوبی می‌دانیم که او هرگز چنین کارهایی را انجام نمی‌دهد؟“ عیسی به نَتَنائیل پاسخ داد:

”عجیب نیست که تو چنین سؤالاتی را می‌پرسی، زیرا شروع به شناخت پدر بدان گونه که من او را می‌شناسم کرده‌ای، و نه بدان گونه که پیامبران آغازین عبرانی او را چنان مبهم می‌دیدند. تو به خوبی می‌دانی که چگونه نیاکان ما تمایل داشتند که تقریباً در هر اتفاقی که می‌افتاد خدا را ببینند. آنها در کلیهٔ رویدادهای طبیعی و در هر رخداد غیرمعمولِ تجربهٔ بشری به دنبال دست خدا بودند. آنها خدا را به نیکی و شرارت، هر دو، مربوط می‌کردند. آنها فکر می‌کردند که او قلب موسی را نرم و قلب فرعون را سخت کرد. هنگامی که انسان میل شدیدی برای انجام کاری، اعم از خوب یا بد داشت، عادت داشت که این احساسات غیرعادی را با این گفته‌ها توجیه کند: ’خدا با من

صحبت کرد و گفت، چنین و چنان کن، یا به اینجا و آنجا برو.' از این رو، از آنجایی که انسانها اغلب و به شدت دچار وسوسه می‌شدند، این عادت پدران ما شد که باور کنند خدا آنها را برای آزمایش، مجازات، یا قوت بخشیدن به آنجا هدایت کرده است. اما شما در واقع اکنون بهتر می‌دانید. شما می‌دانید که انسانها اغلب با انگیزهٔ خودخواهیِ خودشان و با امیال سرشت حیوانی خویش به وسوسه کشیده می‌شوند. هنگامی که بدین گونه وسوسه می‌شوید، به شما توصیه می‌کنم که در حالی که صادقانه وسوسه را تشخیص می‌دهید و خالصانه درست برای آنچه که هست، انرژیهای روح، ذهن، و بدن را که به دنبال تجلی هستند، به کانالهای بالاتر و به سوی اهداف آرمانگرایانه‌تر به گونه‌ای هوشمندانه دوباره جهت دهید. شما بدین طریق می‌توانید وسوسه‌های خود را به بالاترین انواع خدمت تعالی بخشِ انسانی دگرگون کنید، در حالی که از این تضادهای بی‌فایده و تضعیف کننده میان سرشت حیوانی و معنوی تقریباً به طور کامل اجتناب می‌کنید.

''اما بگذارید در برابر نابخردیِ غلبه بر وسوسه از طریق تلاش برای جانشین ساختنِ یک تمایل توسط تمایل دیگر و میل به اصطلاح برتر از طریق نیروی صرفِ ارادهٔ بشری به شما هشدار دهم. اگر به راستی می‌خواهید بر وسوسه‌هایی که طبیعت پست‌تر و پایین‌تر دارند پیروز شوید، باید به آن مکانِ مزیت معنوی بیایید که واقعاً و به راستی یک علاقهٔ واقعی و عشق به آن اشکال والاتر و ایده‌آل‌ترِ رفتار را به وجود آورده‌اید که ذهن شما مایل به جانشین ساختن برای این عادات پست‌تر و پایین‌ترِ رفتار که شما به عنوان وسوسه می‌شناسید باشد. شما بدین گونه به جای این که با سرکوب فریب‌آمیزِ تمایلات انسانی به طور فزاینده زیر فشار بیش از حد باشید، از طریق دگرگونی معنوی رهایی خواهید یافت. چیزهای کهنه و پست با عشق برای چیزهای نو و برتر فراموش خواهند شد. در قلب کلیهٔ کسانی که با عشق به حقیقت روشن شده‌اند، زیبایی همیشه بر زشتی پیروز است. در انرژیِ دفعیِ یک عاطفهٔ جدید و صادقانهٔ معنوی نیروی قدرتمندی وجود دارد. و باز من به شما می‌گویم، مغلوب شرارت نباشید بلکه با نیکی بر شرارت غلبه کنید.''

حواریون و بشارتگران تا پاسی از شب به پرسیدن سؤالات ادامه دادند، و ما از میان پاسخهای فراوان، اندیشه‌های زیر را که با واژه‌نگاری امروزی بازگو شده ارائه می‌کنیم:

جاه‌طلبی زورمندانه، قضاوت هوشمندانه، و خردِ مجرب از ملزومات موفقیت مادی هستند. رهبری به توانایی طبیعی، بصیرت، قدرت اراده، و عزم راسخ وابسته است. سرنوشت معنوی به ایمان، عشق، و وفاداری به حقیقت — گرسنگی و تشنگی برای درستکاری — میل با جان و دل برای یافتن خداوند و شبیه او بودن، وابسته است.

به واسطهٔ این اکتشاف که شما انسان هستید دلسرد نشوید. طبیعت انسان ممکن است به سوی شرارت گرایش داشته باشد، اما ذاتاً گناهکار نیست. محزون نباشید که نمی‌توانید برخی از تجربیات تأسف‌آور خویش را به طور کامل فراموش کنید. اشتباهاتی را که نمی‌توانید در زمان فراموش کنید در ابدیت فراموش خواهند شد. بارهای روان خود را از طریق کسب سریعِ یک نگرشِ راه دور از سرنوشت خود، بسط دوران زندگی خود در گسترهٔ جهان، سبک کنید.

به واسطهٔ نقصهای ذهن یا امیال بدن، در برآورد ارزش روان اشتباه نکنید. با معیار یک رخداد منفرد ناگوار بشری، روان را قضاوت نکنید و سرنوشت آن را مورد ارزیابی قرار ندهید. سرنوشت معنوی شما فقط به آرزوها و اهداف معنوی شما مشروط است.

مذهب تجربهٔ منحصراً معنویِ روان در حال تکامل فناناپذیرِ انسان خداشناس است، اما نیروی اخلاقی و انرژی معنوی نیروهای قدرتمندی هستند که در برخورد با وضعیتهای دشوار اجتماعی و در حل مشکلات پیچیدهٔ اقتصادی می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. این عطایای اخلاقی و معنوی کلیهٔ سطوح زندگی انسان را غنی‌تر و پرمعنی‌تر می‌سازند.

اگر یاد بگیرید که فقط آنهایی را که شما را دوست دارند دوست بدارید سرنوشت شما این است که زندگی تنگ نظرانه و دون مایه‌ای داشته باشید. عشق بشری در واقع ممکن است دوجانبه باشد، اما عشق الهی در تمام رضایت جویی‌اش برون‌گرا است. هر چه عشق در سرشت هر مخلوقی کمتر باشد، نیاز به عشق بیشتر است، و عشق الهی بیشتر در صدد برآوردن چنین نیازی است. عشق هرگز خودخواه نیست، و نمی‌توان آن را به خود اعطا کرد. عشق الهی را نمی‌توان در خود محصور نمود، بلکه باید آن را با فداکاری عطا کرد.

باورمندان به پادشاهی باید از یک ایمان بی‌چون و چرا، یک اعتقاد با جان و دل، به پیروزی قطعی درستکاری برخوردار باشند. سازندگان پادشاهی باید نسبت به حقیقتِ بشارتِ نجات ابدی فاقد شک باشند. ایمانداران باید به طور فزاینده بیاموزند که چگونه از شتاب زندگی فاصله بگیرند، و از اذیت و آزارهای وجود مادی بگریزند، ضمن این که روان را طراوت می‌بخشند، ذهن را الهام می‌دهند، و روح را از طریق همدمیِ توأم با پرستش احیا می‌کنند.

افراد خداشناس به واسطهٔ بداقبالی دلسرد نمی شوند یا به دلیل ناامیدی محزون نمی‌شوند. ایمانداران نسبت به افسردگیِ ناشی از دگرگونیهای صرفاً مادی مصون هستند؛ زندگی کنندگان روحی از رخدادهای دنیای مادی آشفته نمی‌شوند. کاندیداهای زندگی جاودان تمرین کنندگانِ یک تکنیک نیرو بخش و سازنده برای رویارویی با همهٔ فراز و نشیبها و آزارهای زندگی فانی هستند. هر روز که یک ایماندار واقعی زندگی می‌کند، انجام کار درست را **آسان‌تر** می‌یابد.

زندگی معنوی عزت نفسِ راستین را به شدت افزایش می‌دهد. اما عزت نفس خودستایی نیست. عزت نفس همیشه با عشق و با خدمت به همنوعان هماهنگ است. امکان ندارد بیشتر از این که همسایهٔ خود را دوست داشته باشید به خودتان احترام بگذارید؛ آن یکی معیار ظرفیت برای دیگری است.

با گذشت روزها، هر ایماندار راستین در جذب همنوعان خود به عشق ورزیدن به حقیقت جاودان ماهرتر می‌شود. آیا امروز نسبت به دیروز در آشکار ساختن نیکی به بشریت مبتکرتر هستید؟ آیا امسال نسبت به سال قبل توصیه کنندهٔ بهتری برای درستکاری هستید؟ آیا در تکنیک خود در زمینهٔ هدایت روانهای گرسنه به پادشاهی معنوی به طور فزاینده هنرمندانه می‌شوید؟

آیا آرمانهای شما به اندازهٔ کافی بالاست که نجات ابدی شما را تضمین نماید؟ و آیا ایده‌های شما آنقدر عملی هستند که شما را در ارتباط با همنوعان انسانی‌تان به یک شهروند مفید برای عملکرد روی زمین تبدیل سازند؟ در روح، شهروندی شما در بهشت است؛ در جسم، شما هنوز شهروندان پادشاهی‌های زمین هستید. چیزهایی را که مادی هستند به قیصر و آنهایی را که معنوی هستند به خدا بدهید.

معیار ظرفیت معنویِ روان در حال تکامل، ایمان شما به حقیقت و مهرورزی شما به انسان است، اما معیار قدرتِ انسانیِ کاراکترِ شما توانایی شما در مقاومت کردن در برابر کینه‌توزی و ظرفیت شما در ایستادگی در برابر انتقام‌جویی در شرایط اندوه عمیق است. شکست، آینهٔ واقعی است که بتوانید صادقانه خودِ واقعی‌تان را در آن ببینید.

آیا به تدریج که کهنسالتر و در امور پادشاهی باتجربه‌تر می‌شوید، در برخورد با انسانهای دردسر آفرین با تدبیرتر و در زندگی با همکاران لجوج مداراتر می‌شوید؟ درایت نقطهٔ اتکای اهرم اجتماعی است، و بردباری نشانهٔ یک روان بزرگ است. اگر از این مواهب کمیاب و جذاب برخوردار باشید، در تلاشهای ارزشمندتان برای اجتناب از همهٔ سوءتفاهمات غیرضروری اجتماعی، با گذشت روزها هشیارتر و کاردان‌تر خواهید شد. چنین روانهای خردمندی قادرند از بسیاری دشواریها اجتناب کنند، دشواریهایی که قطعاً قسمت همهٔ کسانی هستند که از عدم سازگاریِ احساسی رنج می‌برند، کسانی که از رشد کردن امتناع می‌کنند، و کسانی که از پیر شدنِ با متانت سر باز می‌زنند.

در تمام تلاشهای خود برای موعظهٔ حقیقت و اعلام پیام الهی از عدم صداقت و بی‌انصافی اجتناب کنید. به دنبال قدردانیِ کسب نشده نباشید و مشتاق دلسوزی ناشایست نباشید. عشق را صرف نظر از شایستگیهای خود از منابع الهی و بشری هر دو آزادانه دریافت کنید، و متقابلاً آزادانه عشق بورزید. اما در همهٔ چیزهای دیگر که به افتخار و تمجید مربوط است، فقط آنچه را که صادقانه به شما تعلق دارد بجویید.

انسان خدا آگاه به نجات یقین دارد؛ او از زندگی نمی‌ترسد؛ او صادق و دارای ثبات است. او می‌داند چگونه در برابر رنجِ اجتناب‌ناپذیر شجاعانه پایداری کند؛ هنگامی که او با سختیِ گریزناپذیر مواجه می‌شود شکایت نمی‌کند.

ایماندار راستین صرفاً به این دلیل که ناکام مانده است از نیکوکاری خسته نمی‌شود. دشواری اشتیاقِ عاشقِ حقیقت را تشدید می‌کند، در حالی که موانع فقط تلاشهای سازندهٔ بی‌باکِ پادشاهی را به چالش می‌گیرند.

و پیش از آن که آنها آمادهٔ عزیمت از صور شوند عیسی بسیاری چیزهای دیگر را به آنها آموخت.

یک روز قبل از این که عیسی صور را به منظور بازگشت به ناحیهٔ دریای جلیل ترک کند، یارانش را گرد آورد و به دوازده بشارتگر رهنمود داد که از مسیری متفاوت از آن که او و آن دوازده حواری بنا بود بروند بازگردند. و بعد از این که بشارتگران در اینجا عیسی را ترک کردند، دیگر هیچگاه ارتباطی به این نزدیکی با او نداشتند.

6- بازگشت از فینیقیه

در حدود ظهر یکشنبه، 24 ژوئیه، عیسی و آن دوازده تن خانهٔ یوسف در جنوب صور را ترک کردند، و از مسیر ساحل به پتولامیس رفتند. آنها به مدت یک روز در اینجا ماندند و برای جمع ایمانداران ساکن آنجا سخنان تسلی دهنده گفتند. پطرس در غروب 25 ژوئیه برای آنها موعظه کرد.

روز سه‌شنبه آنها پتولامیس را ترک کردند، و از راه جادهٔ طبریه به سمت شرق به داخل سرزمین نزدیک به جُتاپاتا رفتند. روز چهارشنبه آنها در جُتاپاتا توقف کردند و در رابطه با امور پادشاهی آموزشهای بیشتری به ایمانداران دادند. روز پنجشنبه آنها جُتاپاتا را ترک کردند، و از راه رامه، در مسیر ناصره – کوه لبنان به سمت شمال به روستای زبولون رفتند. آنها روز جمعه در رامه جلساتی برگزار کردند و در روز سبت آنجا ماندند. آنها روز یکشنبه، سی و یکم، به زبولون رسیدند، و عصر آن روز جلسه‌ای برگزار کردند و بامداد روز بعد عزیمت کردند.

آنها پس از ترک زبولون، به محل اتصال جادهٔ مجدل – صیدون نزدیک گیسکالا رفتند، و از آنجا به جنیسارت در سواحل غربی دریاچهٔ جلیل، جنوب کفرناحوم، رفتند. اینجا جایی بود که آنها تعیین کرده بودند با داوود زبدی دیدار کنند، و جایی که قصد داشتند در رابطه با حرکت بعدی که در کار موعظهٔ بشارت پادشاهی باید انجام می‌شد، مشورت کنند.

آنها در طول یک گفتگوی کوتاه با داوود آگاهی یافتند که در آن هنگام بسیاری از رهبران در سمت مقابل دریاچه نزدیک به خرسا جمع شده‌اند، و از این رو در غروب همان روز یک قایق آنها را به آن سو برد. آنها به مدت یک روز به طور بی سر و صدا در تپه‌ها استراحت کردند، و روز بعد به پارکی در آن نزدیکی رفتند. اینجا جایی بود که استاد یک بار به پنج هزار تن غذا داد. آنها به مدت سه روز در اینجا استراحت کردند و جلسات روزانه برگزار کردند، که در حدود پنجاه مرد و زن در آن شرکت می‌کردند. اینها بازماندگان گروه بیشماری از ایمانداران در گذشته بودند که ساکن کفرناحوم و حومهٔ آن بودند.

در حالی که عیسی از کفرناحوم و جلیل غایب بود، طی دورهٔ اقامت در فینیقیه، دشمنانش تصور کردند که تمام جنبش از هم پاشیده شده است و به این نتیجه رسیدند که شتاب عیسی در عقب‌نشینی نشان می‌دهد که او چنان به شدت ترسیده است که احتمالاً هرگز باز نخواهد گشت که مزاحم آنها شود. همهٔ مخالفتهای فعال با آموزشهای او تقریباً فروکش کرده بود. ایمانداران بار دیگر شروع به برگزاری جلسات عمومی کردند، و یک یکپارچگی تدریجی اما مؤثر از بازماندگانِ مورد

آزمون واقع شده و راستین از غربال بزرگی که ایمانداران پیام الهی به تازگی از میان آن عبور کرده بودند در حال رخ دادن بود.

فیلیپ، برادر هیرودیس، به یک ایماندار دو دل به عیسی تبدیل شده بود و پیام فرستاد که استاد آزاد است در قلمروهای او زندگی و کار کند.

دستور بستنِ کنیسه‌های همهٔ یهودیان به روی آموزشهای عیسی و کلیهٔ پیروان او بر کاتبان و فریسیان تأثیر نامطلوب داشت. بلافاصله پس از این که عیسی خود را به عنوان یک موضوع مناقشه حذف کرد، واکنشی در میان تمام مردم یهودی به وقوع پیوست؛ بر علیه فریسیان و رهبران شورای عالی یهود در اورشلیم، یک ناخشنودی همگانی وجود داشت. بسیاری از حکمرانانِ کنیسه‌ها به طور پنهانی شروع به باز کردن کنیسه‌های خود به روی ابنیر و یارانش نمودند، و ادعا کردند که این آموزگاران پیروان یحیی هستند و نه شاگردان عیسی.

حتی هیرودیس آنتیپاس تغییری در قلب خود را تجربه نمود، و با آگاهی یافتن از این که عیسی در آن سوی دریاچه در قلمرو برادرش فیلیپ اقامت دارد، برای او پیام فرستاد که در حالی که او حکم دستگیری او را در جلیل امضا کرده است، اجازهٔ دستگیری او را در پریا نداده است، و بدین ترتیب خاطر نشان کرده بود که اگر عیسی خارج از جلیل بماند مورد اذیت و آزار واقع نخواهد شد؛ و او همین حکم را به یهودیانِ اورشلیم ابلاغ کرد.

و این وضعیت در حدود روز اول اوت، سال 29 پس از میلاد مسیح بود که استاد از مأموریت فینیقیه بازگشت و سازماندهی مجدد نیروهای پراکنده، مورد آزمون واقع شده، و تحلیل رفتهٔ خود را برای این سال آخر و پرحادثهٔ مأموریت خود در زمین آغاز نمود.

مسائل نبرد به روشنی ترسیم شده بودند که در این هنگام استاد و یارانش برای آغاز نمودنِ اعلام یک مذهب نوین، مذهب روح خدای زنده که در ذهن انسانها ساکن است، آماده می‌شوند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 157

در قیصریهٔ فیلیپ

پیش از این که عیسی آن دوازده تن را برای یک اقامت کوتاه در مجاورت قیصریهٔ فیلیپ ببرد، از طریق پیام‌رسانان داوود ترتیبی داد که در روز یکشنبه، 7 اوت، به منظور دیدار از خانواده‌اش به کفرناحوم برود. از طریق قرار قبلی، بنا بود این دیدار در کارگاه قایق سازی زبدی انجام شود. داوود زبدی با یهودا، برادر عیسی، قرار گذاشته بود که تمام خانوادهٔ ناصری — مریم و همهٔ برادران و خواهران عیسی — حضور داشته باشند، و عیسی با آندریاس و پطرس رفتند تا این قرار را حفظ کنند. قطعاً قصد مریم و فرزندان این بود که این قرار ملاقات را حفظ کنند، اما چنین شد که گروهی از فریسیان با آگاهی از این که عیسی در سمت مقابل دریاچه در قلمرو فیلیپ است، تصمیم گرفتند که مریم را فرا بخوانند که تا آنجا که می‌توانستند از مکان عیسی مطلع شوند. ورود این فرستادگانِ اورشلیم مریم را بسیار نگران نمود و با توجه به تنش و نگرانیِ تمام خانواده، آنها به این نتیجه رسیدند که باید از عیسی انتظار می‌رفت که آنان را ملاقات کند. بر این اساس، آنها خود را در خانهٔ مریم مستقر نمودند، و بعد از احضار نیروهای کمکی، صبورانه منتظر آمدن عیسی شدند. و البته این امر به طور مؤثر مانع از تلاش هر یک از اعضای خانواده برای حفظ قرار ملاقاتشان با عیسی شد. در طول روز چندین بار یهودا و روت هر دو سعی کردند که در تلاشهایشان برای فرستادن پیامی به عیسی از هشیاری فریسیان بگریزند، اما بی‌فایده بود.

در اوایل بعد از ظهر پیام‌رسانان داوود به عیسی خبر دادند که فریسیان در آستان خانهٔ مادرش چادر زده‌اند، و از این رو او هیچ تلاشی برای دیدن خانوادهٔ خود نکرد. و بدین ترتیب، باز عیسی و خانوادهٔ زمینی او بدون این که هر کدام تقصیری داشته باشند نتوانستند با هم تماس برقرار کنند.

1- مالیاتچی معبد

در حالی که عیسی با آندریاس و پطرس در کنار دریاچه در نزدیکی کارگاه قایق سازی در انتظار بودند، یک مالیاتچیِ معبد نزد آنها آمد، و پس از شناختنِ عیسی، پطرس را به کناری کشید و گفت: ”آیا استادِ شما مالیات معبد را نمی‌پردازد؟“ پطرس تمایل داشت به خاطر این پیشنهاد که

باید از عیسی انتظار داشت که برای حفظ فعالیتهای مذهبی دشمنان قسم خورده‌اش کمک کند، خشم نشان دهد، اما او با توجه به حالت عجیب در چهرهٔ مالیاتچی، به درستی حدس زد که آنها قصد دارند او را در عملِ امتناع کردن از پرداختنِ نیم شِکِلِ مرسوم برای تأمین خدمات معبد در اورشلیم به دام اندازند. از این رو پطرس پاسخ داد: ”چرا نه، البته که استاد مالیات معبد را می‌پردازد. شما کنار دروازه منتظر بمانید، و من فوراً با مالیات برمی‌گردم.“

حال پطرس شتابزده سخن گفته بود. یهودا وجوه آنها را حمل می‌کرد، و او در آن سوی دریاچه بود. نه او، نه برادرش، و نه عیسی هیچ پولی با خود نیاورده بودند. و چون آنها می‌دانستند که فریسیان به دنبال آنها هستند، به راحتی نمی‌توانستند برای به دست آوردن پول به بیت‌صیدا بروند. وقتی پطرس دربارهٔ جمع‌آوری کنندهٔ پول به عیسی گفت، و این که او قول پول را به او داده است، عیسی گفت: ”اگر شما قول داده‌اید، پس باید بپردازید. اما چگونه به قول خود عمل خواهید کرد؟ آیا دوباره یک ماهیگیر خواهید شد تا بتوانید به قول خود عمل کنید؟ با این وجود، ای پطرس، در این شرایط خوب است که ما مالیات را بپردازیم. بگذارید هیچ فرصتی برای حمله به رویکرد خود به این مردان ندهیم. ما اینجا منتظر خواهیم ماند تا شما با قایق بروید و برای ماهیگیری تور بیاندازید، و هنگامی که آنها را در بازار آن سو فروختید، برای هر سه تای ما به جمع‌آوری کننده پول بپردازید.“

تمام این گفتگوها توسط پیام‌رسان مخفیِ داوود که در نزدیکی ایستاده بود شنیده شد، و او سپس به یکی از همکارانش که در نزدیکی ساحل ماهیگیری می‌کرد اشاره کرد که به سرعت بیاید. هنگامی که پطرس آماده شد برای یک صید با قایق بیرون برود، این پیام‌رسان و دوست ماهیگیرش چندین سبد بزرگ ماهی به او هدیه کردند و به او کمک کردند تا آنها را به تاجر ماهی در نزدیکی آنجا حمل کند. تاجر ماهی با مبلغ کافی صید را خرید و با مبلغی که توسط پیام‌رسان داوود به آن اضافه شد، مالیات معبد برای آن سه تن پرداخت شد. جمع‌آوری کننده مالیات را پذیرفت، و از جریمه به سبب تأخیر در پرداخت صرف نظر نمود، زیرا آنها مدتی از جلیل غایب بودند.

عجیب نیست که شما نگارشی از صید یک ماهی توسط پطرس با یک شِکِل در دهان ماهی دارید. در آن روزها داستانهای زیادی دربارهٔ یافتن گنج در دهان ماهیان وجود داشت؛ چنین داستانهایی از رخدادهای نزدیک به معجزه رایج بودند. از این رو، وقتی که پطرس آنها را ترک نمود تا به سوی قایق برود، عیسی به صورت نیمه طنز گفت: ”عجیب است که فرزندان پادشاه باید خراج بدهند؛ معمولاً این غریبه است که برای تأمین هزینهٔ بارگاه مالیات می‌پردازد، اما برای ما لازم است که برای مسئولان امور هیچ مانعی ایجاد نکنیم. پس بروید! شاید ماهی را با شِکِل در دهانش صید کنید.“ پس از این که عیسی بدین گونه سخن گفت، و پطرس به زودی با مالیات معبد ظاهر شد، تعجب‌آور نیست که این رخداد بدان گونه که بعدها توسط نویسندهٔ انجیل متی نگاشته شد به صورت یک معجزه بسط داده شد.

عیسی به همراه آندریاس و پطرس، تا تقریباً غروب آفتاب در کنار ساحل دریا منتظر ماندند. پیام‌رسانان برای آنها خبر آوردند که خانهٔ مریم هنوز تحت نظر است؛ از این رو، وقتی که هوا

تاریک شد، آن سه مردِ منتظر وارد قایق خود شدند و به آرامی به سوی ساحل شرقی دریای جلیل پارو زدند.

2- در بیت‌صیدا – جولیاس

روز دوشنبه، 8 اوت، در حالی که عیسی و دوازده حواری در پارک مجدل، نزدیک بیت‌صیدا – جولیاس اردو زده بودند، بیش از یکصد ایماندار، بشارتگر، گروه زنان، و کسان دیگری که به برقراری پادشاهی علاقمند بودند برای یک گفتگو از کفرناحوم به آنجا آمدند. و بسیاری از فریسیان، با آگاهی یافتن از این که عیسی اینجاست، نیز آمدند. تا این هنگام برخی از صدوقیان در تلاشِ خود برای به دام انداختن عیسی با فریسیان متحد شده بودند. عیسی پیش از رفتن به جلسهٔ محرمانه با ایمانداران، یک جلسهٔ عمومی برگزار کرد که فریسیان در آن حضور داشتند، و آنها با ایجاد سر و صدا برای استاد مزاحمت ایجاد کردند و غیر از این تلاش کردند جلسه را بر هم بزنند. رهبر اغتشاشگران گفت: ”ای آموزگار، مایلیم که نشانه‌ای از اتوریتهٔ خود برای تدریس به ما بدهی، و آنگاه اگر چنین شد، همهٔ مردم خواهند دانست که از جانب خدا فرستاده شده‌ای.“ و عیسی به آنها پاسخ داد: ”وقتی که غروب می‌شود، می‌گویید هوا خوب خواهد بود، زیرا آسمان سرخ است؛ در بامداد هوا توفانی خواهد بود، زیرا آسمان سرخ و آمادهٔ طوفان است. وقتی ابری را می‌بینید که در غرب بالا می‌رود، می‌گویید باران خواهد آمد؛ وقتی باد از جنوب می‌وزد، می‌گویید گرمای سوزان خواهد آمد. چگونه است که به خوبی می‌دانید چگونه چهرهٔ آسمان را تشخیص دهید اما از تشخیص نشانه‌های روزگاران به کلی ناتوانید؟ برای کسانی که حقیقت را می‌دانند، از پیش نشانه‌ای داده شده است؛ اما برای یک نسل پلید اندیش و ریاکار هیچ نشانه‌ای داده نخواهد شد.“

پس از این که عیسی بدین گونه سخن گفت، کناره گرفت و برای گفتگوی عصرانه با پیروانش آماده شد. در این گفتگو تصمیم گرفته شد که به محض بازگشت عیسی و دوازده تن از دیدارِ در نظر گرفته شدهٔ آنها از قیصریهٔ فیلیپ در تمام شهرها و دهکده‌های دکاپولیس یک فعالیت بشارتیِ متحد انجام شود. استاد در برنامه‌ریزی برای فعالیت بشارتیِ دکاپولیس شرکت نمود، و در هنگام مرخص کردن گروه گفت: ”به شما می‌گویم که از خمیر مایهٔ فریسیان و صدوقیان برحذر باشید. فریب نمایش دانش زیاد و وفاداری عمیق آنها به اشکال مذهب را نخورید. فقط مشتاق روح حقیقت زنده و قدرت مذهب راستین باشید. ترس از یک مذهب مرده نیست که شما را نجات خواهد داد بلکه ایمان شما به یک تجربهٔ زنده در واقعیتهای معنوی پادشاهی است. به خود اجازه ندهید که در اثر تعصب کور شوید و توسط ترس فلج شوید. همچنین اجازه ندهید که احترام به سنتها طوری فهم شما را منحرف سازد که چشمانتان نبیند و گوشهایتان نشود. هدف مذهب راستین این نیست که فقط آرامش بیاورد بلکه این است که پیشرفت را تضمین کند. و هیچ آرامشی در قلب یا پیشرفتی در ذهن نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر این که با تمام قلب عاشق حقیقت، آرمانهای واقعیات جاودان، شوید. مسائل زندگی و مرگ در برابر شما قرار داده می‌شوند — لذتهای گناه آلود زمان در برابر واقعیتهای عادلانهٔ ابدیت. حتی اکنون در حالی که وارد زندگی نوین ایمان و امید می‌شوید، باید شروع به رهایی یافتن از اسارت ترس و تردید کنید. و هنگامی

که احساسات خدمت به همنوعانتان در روان شما به وجود می‌آید، آنها را خفه نکنید؛ هنگامی که عواطف محبت‌آمیز برای همسایهٔ شما در قلبتان موج می‌زند، این اشتیاق به عطوفت را در خدمت هوشمندانه به نیازهای واقعیِ همنوعانتان جلوه‌گر سازید.‘‘

3- اعتراف پطرس

اوایل بامداد سه‌شنبه عیسی و دوازده حواری پارک مجدل را به مقصد قیصریهٔ فیلیپ، پایتخت قلمرو تِترارک فیلیپ ترک کردند. قیصریهٔ فیلیپ در ناحیه‌ای با زیبایی شگفت‌انگیز واقع شده بود. آن در دره‌ای جذاب میان تپه‌های خوش منظره که در آن رود اردن از یک غار زیرزمینی سرازیر می‌شد، قرار داشت. ارتفاعات کوه حِرمون به طور کامل به سمت شمال مشهود بود، در حالی که از تپه‌ها درست به سوی جنوب منظره‌ای باشکوه از بالای رود اردن و دریای جلیل مشاهده می‌شد.

عیسی در تجربهٔ اولیهٔ خود در رابطه با امور پادشاهی، به کوه حِرمون رفته بود، و اکنون که به آخرین دورهٔ کار خود وارد می‌شد، مایل بود که به این کوه آزمون و پیروزی بازگردد، جایی که امید داشت حواریون بتوانند به یک نگرش جدید از مسئولیتهای خود دست یابند و برای ایام طاقت‌فرسایی که درست در پیش بود نیروی تازه‌ای کسب کنند. همینطور که آنها در امتداد مسیر حرکت می‌کردند، حدوداً در وقت عبور از جنوب آبهای میرُوم، حواریون در مورد تجربیات اخیر خود در فینیقیه و جاهای دیگر با یکدیگر صحبت کردند و نحوهٔ دریافت پیامشان و نحوهٔ نگرش مردمان مختلف نسبت به استادشان را بازگو نمودند.

هنگامی که آنها برای صرف ناهار توقف کردند، عیسی ناگهان آن دوازده تن را با نخستین پرسشی که تا آن هنگام در رابطه با خودش پرسیده بود مواجه کرد. او این سؤال شگفت‌آور را پرسید: ’’مردم می‌گویند من که هستم؟‘‘

عیسی در رابطه با سرشت و ماهیت پادشاهی آسمان، ماههای طولانی را صرف آموزش این حواریون کرده بود، و او به خوبی می‌دانست که زمان آن فرا رسیده که باید دربارهٔ سرشت خودش و رابطهٔ شخصی خود با پادشاهی شروع به آموزش بیشتر به آنها کند. و اکنون، در حالی که آنها زیر درختان توت نشسته بودند، استاد آماده شد تا یکی از مهم‌ترین جلسات رابطهٔ طولانی خود را با حواریون برگزیده برگزار کند.

بیش از نیمی از حواریون در پاسخ دادن به پرسش عیسی شرکت کردند. آنها به او گفتند که همهٔ کسانی که او را می‌شناسند او را یک پیامبر یا یک مرد خارق‌العاده می‌پندارند؛ که حتی دشمنانش نیز بسیار از او می‌ترسند، و قدرتهای او را با این اتهام که او با شاهزادهٔ شیاطین زد و بند دارد توجیه می‌کنند. آنها به او گفتند که برخی در یهودیه و سامره که شخصاً او را ندیده بودند باور داشتند که او یحیی تعمید دهنده است که از مرگ برخاسته است. پطرس توضیح داد که او در زمانهای مختلف و توسط افراد گوناگون با موسی، ایلیا، اشعیا، و ارمیا مقایسه شده است. هنگامی

که عیسی به این گزارش گوش داد، بر روی پاهای خویش بلند شد، و در حالی که به آن دوازده تن که به صورت نیم دایره دور تا دور او نشسته بودند رو به پایین نگاه می‌کرد، با تأکیدی مبهوت کننده با حرکت دست خود به آنها اشاره کرد و پرسید: ”اما شما می‌گویید من که هستم؟“ یک لحظه سکوت پرتنش برقرار شد. آن دوازده تن هرگز چشمان خود را از استاد برنگرفتند، و سپس شمعون پطرس از جایش بلند شد و فریاد زد: ”تو نجات دهنده، پسر خدای زنده هستی.“ و یازده حواری که نشسته بودند با هم از جای خود برخاستند، و بدین وسیله نشان دادند که پطرس به جای همهٔ آنها صحبت کرده است.

هنگامی که عیسی دوباره به آنها اشاره کرد که بنشینند، و در حالی که هنوز در مقابل آنها ایستاده بود، گفت: ”این توسط پدرم برای شما آشکار شده است. وقت آن فرا رسیده که باید حقیقت را دربارهٔ من بدانید. اما فعلاً از شما می‌خواهم که این را به هیچکس نگویید. بگذارید از اینجا برویم.“

و بدین ترتیب آنها به سفر خود به قیصریهٔ فیلیپ ادامه دادند، و آن شب دیر وقت رسیدند و در منزل سِلسوس که منتظر آنها بود توقف کردند. آن شب حواریون کم خوابیدند؛ به نظر می‌رسید آنها احساس می‌کردند که یک رویداد بزرگ در زندگیشان و در کار پادشاهی رخ داده است.

4- گفتگو دربارهٔ پادشاهی

از زمان تعمید عیسی توسط یحیی و تبدیل آب به شراب در قانا، حواریون در زمانهای مختلف عملاً او را به عنوان نجات دهنده پذیرفته بودند. برای دوره‌های کوتاه برخی از آنها به راستی معتقد بودند که او نجات دهندهٔ مورد انتظار است. اما تا چنین امیدهایی به سختی در دل آنها پدید می‌آمد، استاد این امیدها را با سخنی خرد کننده یا عملی ناامید کننده تکه تکه می‌کرد. آنها مدتها بود که به سبب تضاد میان مفاهیم نجات دهندهٔ مورد انتظاری که در ذهنشان داشتند و تجربهٔ ارتباط خارق‌العادهٔ خویش با این مرد خارق‌العاده‌ای که در قلبشان داشتند، در یک وضعیت آشفته بودند.

اواخر پیش از ظهر این چهارشنبه بود که حواریون برای صرف غذای وقت ظهر خود در باغ سِلسوس جمع شدند. شمعون پطرس و شمعون غیور در بیشتر ساعات شب و از وقتی که در آن بامداد برخاسته بودند، با جدیت با برادران خود کار کرده بودند تا همهٔ آنها را به نقطهٔ پذیرش قلبیِ استاد، نه صرفاً به عنوان نجات دهنده، بلکه همچنین به عنوان پسر الهیِ خدای زنده برسانند. دو شمعون در برآورد خود از عیسی تقریباً یکدل بودند، و آنها سخت کوشیدند تا برادران خود را به پذیرش کامل دیدگاههای خود برسانند. در حالی که آندریاس به عنوان مدیر کل گروه حواریون ادامه می‌داد، برادرش شمعون پطرس، با رضایت همه، به طور فزاینده داشت به سخنگوی دوازده تن تبدیل می‌شد.

حدوداً در هنگام ظهر همهٔ آنها در باغ نشسته بودند که استاد ظاهر شد. ابهتی والامنشانه در چهرهٔ آنها نمایان بود، و وقتی او به آنها نزدیک شد همه از جای خود برخاستند. هنگامی که پیروان عیسی، خودشان یا برخی از اتفاقات مربوط به خودشان را بیش از حد جدی می‌گرفتند، عیسی با آن لبخند دوستانه و برادرانه که بسیار ویژگی او بود تنش را فرو می‌نشاند. او با یک حرکت آمرانه نشان داد که آنها باید بنشینند. آن دوازده تن، وقتی که او به جمع آنها می‌آمد، دیگر هرگز از طریق برخاستن به استادشان ادای احترام نکردند. آنها دیدند که او چنین نمایش ظاهری احترام را نمی‌پسندد.

بعد از این که آنها غذایشان را خوردند و مشغول بحث پیرامون برنامه‌های سفر آتی دکاپولیس شدند، عیسی ناگهان به صورت آنها نگاه کرد و گفت: ”اکنون که یک روز کامل از زمان موافقت شما با اعلام شمعون پطرس در رابطه با هویت پسر انسان گذشته است، می‌خواهم از شما بپرسم که آیا هنوز به تصمیم خود پایبند هستید؟“ با شنیدن این حرف، آن دوازده تن از جای خود برخاستند، و شمعون پطرس چند قدم به سوی عیسی جلو رفت، و گفت: ”آری استاد، هستیم. ما معتقدیم که تو پسر خدای زنده هستی.“ و پطرس با برادرانش نشست.

عیسی در حالی که هنوز ایستاده بود، سپس به آن دوازده تن گفت: ”شما سفیرانِ برگزیدهٔ من هستید، اما می‌دانم که در این شرایط نمی‌توانید این اعتقاد را در نتیجهٔ آگاهیِ محضِ بشری در ذهن بپرورانید. این مکاشفه‌ای از سوی روح پدرم به روان باطنی شماست. و از این رو، هنگامی که شما این اعتراف را با بصیرت روح پدرم که در درون شما ساکن است انجام دهید، من رهنمون می‌شوم که اعلام کنم که برادری پادشاهیِ آسمان را بر روی این پایه بنا خواهم کرد. من معبد زندهٔ همیاری معنوی در واقعیتهای جاودان پادشاهی پدرم را بر روی این صخرهٔ واقعیت معنوی بنا خواهم کرد. تمام نیروهای شرور و گروههای گناهکار بر این برادری بشریِ روح الهی چیره نخواهند شد. و در حالی که روح پدرم همواره راهنمای الهی و ناصح همهٔ کسانی خواهد بود که وارد پیوندهای این همیاری روحی می‌شوند، من اکنون کلیدهای پادشاهیِ ظاهری — اتوریته بر چیزهای دنیوی — جنبه‌های اجتماعی و اقتصادیِ این پیوند مردان و زنان به عنوان همیارانِ پادشاهی را به شما و جانشینان شما تحویل می‌دهم.“ و باز او از آنها خواست که در حال حاضر به هیچکس نگویند که او پسر خداست.

عیسی شروع کرده بود که به وفاداری و درستکاریِ حواریونش ایمان داشته باشد. استاد تصور می‌کرد که ایمانی که بتواند در برابر آنچه که نمایندگان برگزیده‌اش به تازگی از سر گذرانده بودند تاب بیاورد آزمونهای آتشینی را که درست پیش رو بودند بدون شک تحمل می‌کند و از میان ویرانه‌های ظاهریِ تمام امیدهایشان بیرون می‌آید و به داخل نور نوین یک دورهٔ جدید وارد می‌شود و از این طریق می‌تواند پیش برود تا دنیایی را که در تاریکی به سر می‌برد روشن سازد. استاد در این روز شروع کرد به ایمان حواریونش، به جز یکی، باور داشته باشد.

و از آن روز تاکنون، همین عیسی در حال ساختن آن معبد زنده بر روی همین بنیاد جاودانِ فرزندیِ الهی خود بوده است، و آنهایی که از این طریق فرزندان خود آگاهِ خداوند می‌شوند،

سنگهای بشری هستند که این معبد زندهٔ فرزندی را تشکیل می‌دهند، معبدی که برای شکوه و افتخارِ خرد و محبتِ پدر جاودانِ ارواح برافراشته شده است.

و هنگامی که عیسی بدین گونه سخن گفت، به آن دوازده تن فرمان داد که به تنهایی به تپه‌ها بروند و تا وقت غذای عصر به دنبال خرد، قوت، و هدایت معنوی باشند. و آنها به همان گونه که استاد به آنها توصیه کرد عمل کردند.

5- مفهوم نو

ویژگیِ جدید و حیاتیِ اعتراف پطرس این شناخت روشن و صریح بود که عیسی پسر خدا است و الوهیت او بی چون و چرا است. این حواریون از زمان تعمید او و عروسی در قانا به طرق گوناگون او را نجات دهنده می‌پنداشتند، اما این بخشی از برداشت یهودی از نجات دهندهٔ ملی نبود که او باید **الهی** باشد. یهودیان آموزش نداده بودند که نجات دهنده از الوهیت سرچشمه می گیرد؛ قرار بود که او "مسح شده" باشد، اما آنها او را به سختی "پسر خدا" تصور می‌کردند. در اعتراف دوم بیشتر بر **سرشت ترکیبی** تأکید می‌شد، یعنی این واقعیت آسمانی که او پسر انسان **و** پسر خدا است، و بر مبنای این حقیقتِ بزرگِ پیوند سرشت بشری با سرشت الهی بود که عیسی اعلام کرد که پادشاهی آسمان را خواهد ساخت.

عیسی به دنبال زندگی کردنِ زندگانی خود در زمین و تکمیل مأموریت اعطایی خود به عنوان پسر انسان بود. پیروان او تمایل داشتند که او را به عنوان نجات دهندهٔ مورد انتظار تلقی کنند. او با آگاهی از این که هرگز نمی‌توانست انتظارات آنها را به عنوان نجات دهنده برآورده سازد، تلاش کرد تا چنان تغییری در برداشت آنها از نجات دهنده صورت دهد که او را قادر سازد بخشاً انتظارات آنها را برآورده کند. اما او اکنون متوجه شد که چنین طرحی به سختی می‌تواند با موفقیت انجام شود. از این رو او جسورانه برگزید که طرح سوم را آشکار سازد، یعنی به طور آشکار الوهیت خود را اعلام کند، حقیقتِ اعتراف پطرس را تصدیق کند، و مستقیماً به آن دوازده تن اعلام کند که پسر خدا است.

عیسی به مدت سه سال اعلام می کرد که "پسر انسان" است، در حالی که برای همین سه سال حواریون به طور فزاینده اصرار داشتند که او نجات دهندهٔ مورد انتظار یهودی است. او اکنون فاش ساخت که پسر خدا است، و او بر مبنای برداشت **سرشت ترکیبیِ** پسر انسان و پسر خدا، تصمیم گرفت که پادشاهی آسمان را بسازد. او تصمیم گرفته بود که از تلاشهای بیشتر برای متقاعد ساختن آنها که آن نجات دهنده نیست خودداری کند. اکنون او شجاعانه پیشنهاد کرد به آنها نشان دهد که **چیست**، و سپس عزم راسخ آنها برای اصرار در پنداشتن او به عنوان نجات دهنده را نادیده گرفت.

6- بعد از ظهر روز بعد

عیسی و حواریون یک روز دیگر در خانهٔ سِلسوس ماندند و منتظر شدند تا پیام‌رسانانِ داوود زبدی با پولها از راه برسند. به دنبال فروپاشیِ محبوبیت عیسی در میان توده‌ها یک کاهش شدید درآمد به وقوع پیوست. هنگامی که آنها به قیصریهٔ فیلیپ رسیدند، خزانه خالی بود. متی از ترک عیسی و برادرانش در چنین زمانی بیزار بود، و خود هیچ پول آماده‌ای برای دادن به یهودا، آنطور که بارها در گذشته کرده بود، نداشت. با این حال، داوود زبدی این کاهش احتمالی درآمد را پیش‌بینی کرده بود و بر این اساس به پیام‌آوران خود رهنمود داده بود که در حالی که از یهودیه، سامره، و جلیل عبور می‌کنند، باید به عنوان جمع‌آوری کنندگان پول عمل کنند تا برای حواریون تبعید شده و استادشان ارسال شود. و بدین ترتیب، تا عصر این روز، این پیام‌آوران از بیت‌صیدا رسیدند و پول کافی برای تأمین حواریون تا وقت بازگشت آنها برای مبادرت به سفر دکاپولیس به همراه آوردند. متی انتظار داشت که تا آن زمان پولی از فروش آخرین قطعه ملک خود در کفرناحوم به دست آورد. او ترتیبی داده بود که این وجوه به طور ناشناس به یهودا تحویل داده شود.

نه پطرس و نه سایر حواریون درکی خیلی کافی از الوهیت عیسی نداشتند. آنها قدر اندکی درک می‌کردند که این آغاز یک دورهٔ جدید در دوران زندگانی استاد در زمین است، یعنی زمانی که این آموزگار و شفا دهنده در حال تبدیل شدن به نجات دهندهٔ تازه پنداشته شده — پسر خدا — می‌شد. از این زمان به بعد، لحن جدیدی در پیام استاد ظاهر شد. از این پس یگانه آرمان او پیرامون زندگی، آشکار ساختن پدر بود، در حالی که یگانه ایدهٔ او در آموزش این بود که تجسم آن حکمت عالی را که تنها با زیستنِ آن می‌توان درک نمود به جهانِ خود ارائه دهد. او آمد تا همهٔ ما بتوانیم زندگی داشته باشیم و آن را به وفور داشته باشیم.

عیسی اکنون وارد چهارمین و آخرین مرحلهٔ زندگی بشری خود در جسم شد. اولین مرحله، دوران کودکی او بود، سالهایی که او فقط به طور مبهم از منشأ، سرشت، و سرنوشت خویش به عنوان یک موجود بشری آگاه بود. مرحلهٔ دوم، سالهای خودآگاهی فزاینده از جوانی و مردانگیِ پیشرونده بود که طی آن سرشت الهی و مأموریت بشری خویش را با وضوح بیشتری درک نمود. این مرحلهٔ دوم با تجربیات و مکاشفه‌هایی که به تعمید او مربوط بود پایان یافت. سومین مرحلهٔ تجربهٔ استاد در زمین از تعمید تا سالهای خدمت روحانی او به عنوان آموزگار و شفا دهنده و تا این ساعتِ مهمِ اعتراف پطرس در قیصریهٔ فیلیپ امتداد یافت. این سومین دوره از زندگی زمینی او در بر گیرندهٔ ایامی بود که حواریونش و پیروان نزدیکش او را به عنوان پسر انسان می‌شناختند و او را نجات دهنده می‌پنداشتند. چهارمین و آخرین دوره از دوران زندگی زمینی او اینجا در قیصریهٔ فیلیپ آغاز شد و تا مصلوب شدن ادامه یافت. این مرحله از خدمت روحانی او با اذعان او به الوهیت تعیین ویژگی می‌شد و در بر گیرندهٔ تلاشهای آخرین سال او در جسم بود. در طول چهارمین دوره، در حالی که اکثر پیروان او هنوز او را به عنوان نجات دهنده تلقی می‌کردند، او نزد حواریون به عنوان پسر خدا شناخته می‌شد. اعتراف پطرس سرآغاز دورهٔ جدیدِ درکِ کامل‌تر از حقیقتِ خدمت روحانی عالی او را به عنوان یک پسر اعطایی در یورنشیا و برای کل یک جهان، و شناخت این واقعیت، حداقل به گونه‌ای مبهم، توسط سفیران برگزیدهٔ او نشان می‌کرد.

بدین ترتیب عیسی در زندگیش نمونهٔ آنچه که در مذهبش آموزش می‌داد بود: رشد سرشت معنوی از طریق تکنیک پیشرفت زنده. او مثل پیروان بعدی‌اش بر مبارزهٔ بی‌وقفه میان روان و بدن تأکید نکرد. او در عوض آموزش داد که روح بر هر دو به آسانی پیروز و در مصالحهٔ سودمندِ بخش عمدهٔ این پیکار عقلانی و غریزی مؤثر است.

از این نقطه به بعد، اهمیت جدیدی به همهٔ آموزشهای عیسی وصل می‌شود. او پیش از قیصریهٔ فیلیپ بشارت پادشاهی را به عنوان آموزگار استاد آن عرضه نمود. او بعد از قیصریهٔ فیلیپ نه صرفاً به عنوان یک آموزگار بلکه به عنوان نمایندهٔ الهی پدر جاودان که مرکز و محیط این پادشاهی معنوی است ظاهر شد، و لازم بود که او همهٔ این کارها را به عنوان یک موجود بشری، پسر انسان، انجام دهد.

عیسی صادقانه تلاش کرده بود که به عنوان یک آموزگار، و سپس به عنوان یک آموزگار و شفا دهنده، پیروانش را به داخل پادشاهی معنوی هدایت کند، اما آنها چنین نمی‌خواستند. او به خوبی می‌دانست که مأموریت او در زمین احتمالاً نمی‌تواند انتظارات نجات دهنده جویانهٔ مردم یهودی را برآورده سازد؛ پیامبران باستان نجات دهنده‌ای را توصیف کرده بودند که او هرگز نمی‌توانست باشد. او در صدد بر آمد که پادشاهی پدر را به عنوان پسر انسان برقرار سازد، اما پیروان او در این ماجراجویی پیش نمی‌رفتند. عیسی با درک این امر، سپس برگزید که خواست باورمندانش را بخشاً برآورده سازد و در انجام این کار آماده شد که به طور آشکار نقش پسر اعطایی خداوند را به عهده گیرد.

از این رو، حواریون هنگامی که عیسی در این روز در باغ با آنها صحبت می‌کرد چیزهای زیادی شنیدند که تازه بود. و برخی از این اظهارات حتی برای آنها عجیب به نظر می‌رسید. از جمله اظهارات شگفت‌انگیز دیگری که آنها به آن گوش دادند موارد زیر بودند:

”از این زمان به بعد، اگر کسی می‌خواهد همیاری روحانی با ما داشته باشد، بگذارید وظایف فرزندی را به عهده گیرد و از من پیروی کند. و وقتی که دیگر با شما نیستم، فکر نکنید که دنیا بهتر از آن گونه که با استادتان رفتار کرد با شما رفتار خواهد کرد. اگر مرا دوست دارید، آماده باشید این عطوفت را از طریق تمایل خود به انجام فداکاری محض ثابت کنید.“

”و خوب به سخنان من گوش فرا دهید: من نیامده‌ام که درستکاران، بلکه گناهکاران را فرا بخوانم. پسر انسان نیامد که به او خدمت کنند، بلکه آمد خدمت کند و جان خود را به عنوان هدیه‌ای برای همه ارزانی دارد. من به شما اعلام می‌کنم که آمده‌ام تا گمشدگان را بجویم و نجات دهم.“

”هیچکس در این دنیا اکنون پدر را نمی‌بیند، به جز پسری که از سوی پدر آمد. اما اگر پسر ارج نهاده شود، همهٔ انسانها را به خود جلب خواهد کرد، و هر کس که به این حقیقتِ سرشت ترکیبیِ پسر باور داشته باشد به او حیاتی که فراتر از ماندگار است عطا خواهد شد.“

”ما هنوز نمی‌توانیم به طور آشکار اعلام کنیم که پسر انسان پسر خدا است، اما این برای شما آشکار شده است؛ از این رو در رابطه با این اسرار به طور متهوّرانه با شما صحبت می‌کنم. اگر چه در این وجود فیزیکی در برابر شما ایستاده‌ام، من از سوی خدای پدر آمده‌ام. پیش از این که ابراهیم باشد، من بوده و هستم. من بدان گونه که مرا شناخته‌اید از سوی پدر به این دنیا آمدم، و به شما اعلام می‌کنم که باید به زودی این دنیا را ترک کنم و به کار پدرم بازگردم.“

”و اکنون با وجود هشدار من به شما که پسر انسان انتظارات پدران شما را بدان گونه که نجات دهنده را تصور می‌کردند برآورده نخواهد کرد آیا ایمان شما می‌تواند حقیقتِ این اظهارات را درک کند؟ پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. آیا می‌توانید با وجود این واقعیت این حقیقت را دربارهٔ من باور کنید که گر چه روباه‌ها سوراخهایی دارند و پرندگان آسمان آشیانه‌هایی دارند، من جایی برای نهادن سرم ندارم؟“

”با این وجود، به شما می‌گویم که پدر و من یکی هستیم. هر که مرا دیده است، پدر را دیده است. پدر من در همهٔ این چیزها با من کار می‌کند، و هرگز در مأموریتم مرا تنها نخواهد گذاشت، و هنگامی که شما به زودی برای اعلام این پیام الهی در سرتاسر دنیا پیش می‌روید من نیز شما را ترک نخواهم کرد.

”و اکنون شما را به طور جداگانه و تنها برای مدتی کوتاه با خود آورده‌ام تا بتوانید شکوه این حیات را که شما را به آن فرا خوانده‌ام درک کنید و عظمت آن را بفهمید: ماجراجوییِ مؤمنانهٔ برقراری پادشاهی پدرم در قلب نوع بشر، ساختنِ همیاری روحانیِ من در ارتباطی زنده با روان کسانی که به این بشارت الهی ایمان دارند.“

حواریون به این اظهارات متهوّرانه و شگفت‌آور در سکوت گوش دادند؛ آنها مات و مبهوت شده بودند. و آنها در گروههای کوچک پراکنده شدند تا در مورد سخنان استاد بحث و تفکر کنند. آنها اعتراف کرده بودند که او پسر خدا است، اما نمی‌توانستند معنی کامل کاری را که به انجام آن هدایت شده بودند درک کنند.

7- گفتگوی آندریاس

عصر آن روز آندریاس این مسئولیت را به عهده گرفت که با هر یک از برادرانش یک گفتگوی شخصی و جستجوگرانه برگزار کند، و او با همهٔ همکارانش به جز یهودای اسخریوطی گفتگوهای سودمند و دلشاد کننده‌ای داشت. آندریاس هرگز از چنین ارتباط صمیمانهٔ شخصی با یهودا همچون سایر حواریون لذت نبرده بود و از این رو این موضوع را جدی نپنداشته بود که یهودا هرگز خود را آزادانه و محرمانه با سرپرست گروه حواریون در ارتباط قرار نداده بود. اما آندریاس اکنون از طرز برخورد یهودا چنان نگران بود که در اواخر آن شب، پس از آن که همهٔ حواریون به خوابی عمیق فرو رفتند، نزد عیسی رفت و علت نگرانی خود را به استاد ارائه کرد. عیسی گفت: ”ای آندریاس، اشکالی ندارد که در رابطه با این موضوع نزد من آمده‌ای، اما ما

دیگر کاری نمی‌توانیم بکنیم؛ فقط به اعتماد حداکثر به این حواری ادامه بده. و در رابطه با این گفتگوی با من به برادران او چیزی نگو.“

و این تمام چیزی بود که آندریاس توانست از عیسی استخراج کند. همیشه میان این یهودایی و برادران جلیلی او یک غریبی وجود داشت. یهودا از مرگ یحیی تعمید دهنده شوکه شده بود، به واسطهٔ سرزنش‌های استاد در چندین مناسبت شدیداً آزرده شده بود، هنگامی که عیسی از پادشاه شدن امتناع کرد ناامید شده بود، وقتی که او از دست فریسیان گریخت تحقیر شده بود، وقتی که او از پذیرش چالش فریسیان برای یک نشان امتناع کرد سرافکنده شده بود، به واسطهٔ امتناع استاد از توسل به نشان دادن قدرت سر در گم شده بود، و اکنون، اخیراً از یک خزانهٔ خالی افسرده و گاهی اوقات سرافکنده و دلسرد شده بود. و یهودا برای محرک انبوه جمعیت دلتنگ شده بود.

هر یک از حواریونِ دیگر به میزانی و به طور متفاوت به همین ترتیب تحت تأثیر این آزمونها و محنتها قرار گرفتند، اما آنها عیسی را دوست داشتند. حداقل آنها باید استاد را بیش از میزانی که یهودا او را دوست داشت دوست می‌داشتند، زیرا آنها تا پایان تلخ ماجرا با او پیش رفتند.

یهودا که اهل یهودیه بود از هشدار اخیر عیسی به حواریون مبنی بر این که ”از خمیر مایهٔ فریسیان برحذر باشند“ شخصاً آزرده شد؛ او تمایل داشت که این گفته را اشاره‌ای پنهان به خودش پندارد. اما اشتباه بزرگ یهودا این بود که بارها و بارها، زمانی که عیسی حواریونش را به تنهایی می‌فرستاد که دعا کنند، یهودا به جای شرکت کردن در همدمی صادقانه با نیروهای روحی جهان، غرق افکار ترس بشری می‌شد، ضمن این که به حفظ تردیدهای زیرکانه دربارهٔ مأموریت عیسی در ذهنش اصرار می‌ورزید. او همچنین تمایلی تأسف‌بار به داشتن احساسات انتقام جویانه داشت.

و اکنون عیسی حواریونش را با خود به کوه حِرمون برد، جایی که تعیین کرده بود چهارمین مرحلهٔ خدمت زمینی خود به عنوان پسر انسان را افتتاح نماید. برخی از آنها در تعمید او در رود اردن حضور داشتند و شاهد آغاز کار او به عنوان پسر انسان بودند، و او مایل بود که برخی از آنها نیز حضور داشته باشند تا پیرامون اتوریتهٔ او برای به عهده گرفتنِ نقش جدید و علنیِ یک پسر خدا بشنوند. از این رو، در بامداد جمعه، 12 اوت، عیسی به دوازده تن گفت: ”تدارکات را فراهم کنید و خود را برای یک سفر به کوه آن سو آماده کنید، جایی که روح از من می‌خواهد بروم و وقف تمام کردن کارم در زمین شوم. و من برادرانم را با خود می‌برم تا آنها نیز برای ایام طاقت‌فرسای طی نمودن این تجربه با من تقویت شوند.“

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 158

کوه دگرگونیِ سیمای عیسی

نزدیک غروب آفتاب در بعد از ظهر جمعه، 12 اوت، سال 29 بعد از میلاد مسیح بود که عیسی و یارانش به پای کوه حِرمون رسیدند. اینجا نزدیک به همان مکانی بود که پسر جوان، تغلت، یک بار منتظر ماند، در حالی که استاد از کوه به تنهایی بالا رفت تا سرنوشت معنوی یورنشیا را حل و فصل نماید و از نظر تکنیکی به شورش لوسیفر خاتمه دهد. و آنها در آمادگی معنوی برای رخدادهایی که به زودی به دنبال می‌آمد به مدت دو روز در اینجا اقامت کردند.

به طور کلی، عیسی از پیش می‌دانست که بنا بود در کوه چه رخ دهد، و بسیار مایل بود که همهٔ حواریونش بتوانند در این تجربه سهیم شوند. به منظور آماده نمودن آنها برای این مکاشفهٔ خودش به آنها بود که او در پایهٔ کوه با آنها ماند. اما آنها نمی‌توانستند به آن سطوح معنوی دست یابند که قرار گرفتن آنها در معرض تجربهٔ کاملِ دیدار موجودات آسمانی را که به زودی در زمین ظاهر می‌شدند توجیه نماید. و از آنجایی که او نمی‌توانست همهٔ یارانش را با خود ببرد، تصمیم گرفت فقط سه تن را که عادت داشتند در چنین شبهای ویژه‌ای او را همراهی کنند ببرد. از این رو، فقط پطرس، یعقوب، و یوحنا تنها در بخشی از این تجربهٔ بی‌همتا با استاد شریک شدند.

1- دگرگونی چهرهٔ عیسی

اوایل بامداد روز دوشنبه، 15 اوت، عیسی و سه حواری صعود به کوه حِرمون را آغاز کردند، و این امر شش روز پس از اعتراف به یاد ماندنی پطرس در هنگام ظهر در کنار جاده در زیر درختان توت بود.

عیسی برای انجام امور مهمی که به پیشرفت اعطای او در جسم مربوط بود فرا خوانده شده بود تا به تنهایی به بالای کوه برود، زیرا این تجربه به جهانِ آفریدهٔ خودش مربوط بود. قابل توجه است که زمانِ این رویداد خارق‌العاده به گونه‌ای تنظیم شده بود که عیسی و حواریون در سرزمینهای غیریهودیان باشند، و در واقع این رخداد روی یک کوه غیریهودیان اتفاق افتاد.

تقریباً در نیمهٔ راه به بالای کوه، مدت کوتاهی پیش از ظهر، آنها به مقصد خود رسیدند، و در حالی که ناهار می‌خوردند، عیسی چیزی از تجربهٔ خود در تپه‌های سمت شرق رود اردن مدت کوتاهی پس از تعمیدش و نیز قدر بیشتری از تجربه‌اش در کوه حِرمون را در رابطه با دیدار قبلی خود از این خلوتگاهِ تنهایی به سه حواری گفت.

هنگامی که عیسی یک پسر بچه بود عادت داشت که از تپهٔ نزدیک به خانه‌اش بالا برود، و نبردهایی را که توسط ارتشهای امپراتوریها در دشت یزرعیل جنگیده‌شده بودند در خیال ببیند؛ اکنون او از کوه حِرمون بالا رفت تا عطیه‌ای را دریافت کند که بنا بود او را برای پایین رفتن به دشتهای رود اردن آماده سازد تا صحنه‌های پایانیِ ماجرای اعطای خود به یورنشیا را اجرا کند. استاد می‌توانست در این روز در کوه حِرمون از تقلا دست بکشد و به فرمانروایی خود بر قلمروهای جهان بازگردد، اما او نه تنها برگزیدکه الزامات رستهٔ فرزندی الهیِ خود را که در بر گیرندهٔ فرمان پسر جاودان در بهشت بود برآورده سازد، بلکه همچنین برگزید که حد آخر و کاملِ خواست کنونیِ پدر بهشتی خود را برآورده سازد. در این روز در ماه اوت سه تن از حواریونِ او دیدند که او از این که از اتوریتهٔ کامل جهانی برخوردار شود خودداری کرد. آنها با حیرت دیدند که پیام‌آوران آسمانی رفتند و او را تنها گذاشتند تا زندگی زمینی خود را به عنوان پسر انسان و پسر خدا به پایان برساند.

ایمان حواریون در زمان غذا دادن به پنج هزار تن در نقطهٔ اوج بود، و سپس به سرعت تقریباً به صفر سقوط کرد. اکنون، در نتیجهٔ اعتراف استاد به الوهیت خود، ایمان تضعیف شدهٔ آن دوازده تن در چند هفتهٔ بعد به بالاترین حد خود رسید، اما به تدریج دچار افول شد. سومین احیای ایمان آنها تا پس از رستاخیر استاد رخ نداد.

حدود ساعت سه در این بعد از ظهر زیبا بود که عیسی از سه حواری رخصت خواست و گفت: ”من برای مدتی به تنهایی می‌روم تا با پدر و پیام‌آورانش ارتباط برقرار کنم؛ از شما می‌خواهم که اینجا بمانید، و در حالی که منتظر بازگشت من هستید، دعا کنید که در تمام تجربیات شما در رابطه با مأموریت فراترِ اعطاییِ پسر انسان خواست پدر انجام شود.“ و عیسی بعد از گفتن این سخنان به آنها برای یک گفتگوی طولانی با جبرئیل و پدرْ ملک صادق آنجا را ترک کرد، و تا حدود ساعت شش بازنگشت. هنگامی که عیسی اضطراب آنها را به خاطر غیبت طولانی خود دید، گفت: ”چرا ترسیدید؟ شما خوب می‌دانید که من باید به کار پدرم بپردازم؛ پس چرا وقتی که با شما نیستم شک می‌کنید؟ من اکنون اعلام می‌کنم که پسر انسان برگزیده است که در میان شما و به عنوان یکی از شما زندگی کامل خود را تجربه کند. شاد باشید؛ تا کارم تمام نشود شما را ترک نخواهم کرد.“

هنگامی که آنها شام ناچیز خود را صرف می‌کردند، پطرس از استاد پرسید: ”تا کی در این کوه به دور از برادرانمان بمانیم؟“ و عیسی پاسخ داد: ”تا وقتی که جلال پسر انسان را ببینید و آگاه شوید که هر چه به شما اعلام کرده‌ام حقیقت دارد.“ و در حالی که آنها به دور اخگر تابندهٔ آتش خود نشسته بودند در مورد امور شورش لوسیفر صحبت کردند، تا این که تاریکی فرا رسید و چشمان حواریون سنگین شد، زیرا آنها سفر خود را در سحرگاه آن بامداد آغاز کرده بودند.

هنگامی که آن سه تن به مدت حدوداً نیم ساعت به خوابی عمیق فرو رفته بودند، ناگهان با یک صدای تق تق در نزدیکی آنجا از خواب بیدار شدند، و پس از نگاه کردن به اطراف خود، با شگفتی و حیرتِ فراوان، عیسی را در حال یک گفتگوی صمیمانه با دو موجود تابناکِ ملبس به نور دنیای آسمانی دیدند. و صورت و پیکر عیسی با درخشندگیِ یک نور آسمانی می‌درخشید. این سه تن به یک زبان عجیب صحبت می‌کردند، اما از روی برخی چیزها که گفته شد، پطرس به اشتباه حدس زد که موجوداتِ همراه عیسی، موسی و ایلیا هستند؛ در واقع آنها جبرئیل و پدرْ ملک صادق بودند. کنترلگران فیزیکی به دلیل درخواست عیسی ترتیبی داده بودند که حواریون شاهد این صحنه باشند.

سه حواری آنقدر ترسیده بودند که در جمع کردن حواس خود کند بودند، اما پطرس که اولین نفر در جمع و جور کردن خود بود، همینطور که رویای خیره کننده از جلوی آنها محو شد و آنها عیسی را دیدند که تنها ایستاده است، گفت: ”عیسی، استاد، بودن ما در اینجا نیکوست. ما از دیدن این شکوه خوشحالیم. ما میلی به بازگشت به دنیای بی‌شکوه نداریم. اگر می‌خواهی، بگذار اینجا بمانیم، و ما سه خیمه برپا خواهیم کرد، یکی برای تو، یکی برای موسی، و دیگری برای ایلیا.“ و پطرس این را به دلیل سردرگمی خود گفت، و زیرا درست در آن لحظه هیچ چیز دیگری به ذهنش خطور نکرد.

در حالی که پطرس هنوز در حال صحبت کردن بود، ابری نقره‌ای رنگ نزدیک شد و بر آن چهار تن سایه افکند. حواریون اکنون به شدت ترسیدند، و همینطور که بر روی صورت خود بر زمین افتادند تا پرستش کنند، صدایی را شنیدند، همان صدایی که به مناسبت تعمید عیسی سخن گفته بود، که گفت: ”این است پسر محبوبم؛ به او گوش فرا دهید.“ و هنگامی که ابر ناپدید شد، باز عیسی با آن سه تن تنها شد، و او به پایین دست دراز کرده و آنها را لمس کرد و گفت: ”برخیزید و نترسید؛ چیزهایی بزرگتر از این را خواهید دید.“ اما حواریون به راستی ترسیده بودند؛ اندکی پیش از نیمه‌شب، همینطور که این سه تن آماده می‌شدند که از کوه پایین بیایند، ساکت و اندیشمند بودند.

2- پایین آمدن از کوه

تا حدود نیمهٔ راه تا پایین کوه، حتی یک کلمه صحبت نشد. سپس عیسی با بیان این سخنان گفتگو را آغاز کرد: ”مطمئن شوید که آنچه را در این کوه دیده‌اید و شنیده‌اید به هیچکس، حتی به برادرانتان نگویید، تا پسر انسان از مردگان برخیزد.“ سه حواری از این سخنان استاد که ”تا وقتی پسر انسان از مردگان برخیزد“ شوکه و سردرگم شدند. آنها به تازگی بر ایمان خود به او به عنوان نجات دهنده، پسر خدا، از نو تأکید کرده بودند، و هم اکنون دیدند که درست در برابر چشمانشان چهرهٔ او در شکوه دگرگون شد، و حال او شروع به صحبت دربارهٔ ”برخاستن از مرگ“ می‌کند!

پطرس از فکر مردن استاد لرزید — این ایده‌ای بسیار ناخوشایند بود که نمی‌شد آن را در ذهن پروراند — و از ترس این که ممکن است یعقوب یا یوحنا پرسشی در رابطه با این گفته بپرسند، فکر کرد که بهترین کار این است که یک گفتگوی منحرف کننده را آغاز کند، و چون نمی‌دانست در مورد چه چیز دیگری صحبت کند، اولین فکری را که به ذهنش خطور کرد بیان کرد، که این بود: "استاد، چرا کاتبان می‌گویند پیش از آن که نجات دهنده ظهور کند اول باید ایلیا بیاید؟" و عیسی که می‌دانست پطرس می‌خواهد از اشاره به مرگ و رستاخیز او اجتناب کند، پاسخ داد: "در واقع ایلیا ابتدا می‌آید تا راه را برای پسر انسان آماده کند، و او باید رنجهای زیادی را متحمل شود و سرانجام طرد شود. اما من به شما می‌گویم که ایلیا از پیش آمده است، و او را نپذیرفتند، بلکه هر چه خواستند با او کردند." و سپس سه حواری دریافتند که او به یحیی تعمید دهنده به عنوان ایلیا اشاره دارد. عیسی می‌دانست که اگر آنها اصرار داشتند که او را نجات دهنده بدانند، پس یحیی باید ایلیای پیشگویی شده باشد.

عیسی دربارهٔ مشاهدهٔ پیش مزهٔ جلالِ بعد از رستاخیز خود توسط آنها دستور به سکوت داد، زیرا نمی‌خواست این تصور را به وجود بیاورد که اکنون که به عنوان نجات دهنده پذیرفته شده است، برداشتهای خطاآمیز آنها را پیرامون یک نجات دهندهٔ شگفتی‌آفرین به هر درجه‌ای تحقق می‌بخشد. اگر چه پطرس، یعقوب، و یوحنا پیرامون تمام اینها در ذهن خود تعمق کردند، تا بعد از رستاخیز استاد با هیچکس دربارهٔ آن صحبت نکردند.

همینطور که آنها به پایین رفتن از کوه ادامه می‌دادند، عیسی به آنها گفت: "شما مرا به عنوان پسر انسان نمی‌پذیرید؛ از این رو من رضایت داده‌ام که مطابق تصمیم قطعی شما پذیرفته شوم، اما اشتباه نکنید، خواست پدرم باید حاکم گردد. از این رو اگر شما این را انتخاب کنید که از تمایلات خود پیروی کنید، باید آماده شوید که ناامیدیهای زیادی را متحمل شوید و سختیهای زیادی را تجربه کنید، اما آموزشهایی را که به شما داده‌ام باید کافی باشد که شما را از میان حتی این غم و اندوههای انتخابیِ خودتان پیروزمندانه عبور دهد."

دلیل این که عیسی پطرس، یعقوب، و یوحنا را به بالای کوه دگرگونیِ سیما با خود برد این نبود که آنها از هر جهت نسبت به سایر حواریون برای دیدن آنچه که رخ داد آمادگی بیشتری داشتند، یا برای برخوردار شدن از چنین امتیاز نادری از نظر معنوی شایستگی بیشتری داشتند. به هیچ وجه. او به خوبی می‌دانست که هیچیک از آن دوازده تن برای این تجربه از نظر معنوی شایستگی ندارند؛ از این رو او فقط آن سه حواری را با خود برد که در آن مواقعی که می‌خواست تنها باشد تا از همدمی انفرادی برخوردار باشد، همراه او باشند.

3- معنی دگرگونی چهرهٔ عیسی

آنچه که پطرس، یعقوب، و یوحنا در کوه دگرگونی چهرهٔ عیسی شاهد آن بودند نگاهی زودگذر از یک نمایش چشمگیر آسمانی بود که در آن روز پر رویداد در کوه حِرمون رخ داد. دگرگونی سیمای عیسی به این مناسبت بود:

1- پذیرش تمامیتِ اعطای حیاتِ در جسم پدیدار شدهٔ میکائیل در یورنشیا توسط مادر – پسرِ جاودانِ بهشت. تا آنجا که به الزامات پسر جاودان مربوط می‌شد، عیسی اکنون از برآورده شدنِ آنها اطمینان یافته بود. و جبرئیل آن اطمینان را برای عیسی آورد.

2- شهادتِ خشنودیِ روح بیکران در رابطه با کامل شدنِ اعطای یورنشیا به شکل جسم انسانی. نمایندهٔ روح بیکران در جهان، همیار بلافصل میکائیل در سلوینگتون و همکار همیشه حاضر او، در این مناسبت از طریق پدرْ ملک صادق صحبت کرد.

عیسی از این شهادت در رابطه با موفقیت مأموریت زمینی خود که توسط پیام‌رسانانِ پسر جاودان و روح بیکران ارائه شد استقبال کرد، اما یادآوری کرد که پدرش نشان نداد که اعطای یورنشیا به پایان رسیده است؛ فقط حضور نادیدنیِ پدر از طریق تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ عیسی گواهی داد، و گفت: ”این پسر محبوب من است؛ به او گوش فرا دهید.“ و این با کلمات گفته شد تا توسط آن سه حواری نیز شنیده شود.

پس از این دیدار آسمانی، عیسی در صدد برآمد که خواست پدرش را بداند و تصمیم گرفت که اعطای انسانی را تا پایان طبیعی آن دنبال کند. این اهمیتِ دگرگونی سیما برای عیسی بود. برای آن سه حواری، این رویدادی بود که نشان دهندهٔ ورود استاد به مرحلهٔ نهاییِ دوران زندگی زمینی او به عنوان پسر خدا و پسر انسان بود.

بعد از دیدار رسمی جبرئیل و پدر ملک صادق، عیسی گفتگویی غیررسمی با اینها، پسرانِ خدمتش، برگزار کرد، و در رابطه با امور جهان با آنها گفتگو نمود.

4- پسر مبتلا به صرع

مدت کوتاهی پیش از وقت صبحانه در این سه‌شنبه صبح بود که عیسی و همیاران او به اردوگاه حواریون رسیدند. همینطور که آنها نزدیک می‌شدند، دیدند که جمعیت قابل توجهی به دور حواریون جمع شده‌اند و به زودی شروع به شنیدن سخنان پر سر و صدای استدلال و بحثِ این گروه حدوداً پنجاه نفری نمودند که نُه حواری را احاطه کرده بودند، و گردهمایی میان کاتبان اورشلیم و شاگردان ایمانداری که عیسی و یارانش را در سفرشان از مجدل دنبال کرده بودند به طور مساوی تقسیم شده بود.

اگر چه جمعیت درگیر بحثهای متعددی شد، بحث اصلی دربارهٔ یک شهروند خاص از طبریه بود که روز قبل برای جستجوی عیسی آمده بود. این مرد، یعقوب اهل صَفَت، پسری حدوداً چهارده ساله داشت که تنها فرزند او بود و به شدت به بیماری صرع مبتلا بود. علاوه بر این بیماری عصبی، این پسر توسط یکی از آن بینابینیهای سرگردان، شرور، و یاغی که در آن هنگام در زمین حضور داشتند و کنترل نشده بودند تسخیر شده بود، به طوری که آن جوان هم صرعی بود و هم توسط دیو تسخیر شده بود.

تقریباً به مدت دو هفته این پدر مضطرب که یکی از مقامات دون پایهٔ هیرودیس آنتیپاس بود، در مرزهای غربی قلمرو فیلیپ سرگردان بود، و به دنبال عیسی می‌گشت تا بتواند از او استدعا کند که این پسر رنجور را درمان کند. و او تا حدود ظهر این روز که عیسی با آن سه حواری بر بالای کوه بود نتوانست به گروه حواریون برسد.

وقتی که این مرد به همراه تقریباً چهل فرد دیگر که در جستجوی عیسی بودند ناگهان به آن نُه حواری رسیدند، آنها بسیار شگفت‌زده و به اندازهٔ زیاد آشفته شدند. در هنگام ورود این گروه، نه حواری، حداقل اکثریت آنها، تسلیم وسوسهٔ قدیمی خود شده بودند، یعنی وسوسهٔ این بحث که در پادشاهی آتی چه کسی باید از همه بزرگتر باشد؛ آنها مشغول بحث و جدل در مورد مناصب احتمالی بودند که به تک تک حواریون اختصاص داده می‌شد. آنها به سادگی نمی‌توانستند خود را از ایدهٔ گرامی داشته شدهٔ دیرینهٔ مأموریت مادی مسیح کاملاً رها کنند. و اکنون که خودِ عیسی اعتراف آنها را پذیرفته بود که به راستی نجات دهنده است — حداقل او به واقعیتِ الوهیت خویش اعتراف کرده بود — چه چیزی طبیعی‌تر از این بود که در طول این دورهٔ جدایی از استاد، دربارهٔ آن امیدها و بلند پروازیهایی که در قلب آنها از همه بالاتر بود به گفتگو بپردازند. و آنها درگیر این بحثها بودند که یعقوب اهل صَفَت و همقطاران جستجوگر او بعد از عیسی با آنها برخورد کردند.

آندریاس جلو آمد تا از این پدر و پسرش استقبال کند. او گفت: ”به دنبال چه کسی می‌گردید؟“ یعقوب گفت: ”ای مرد نیکِ من، من در جستجوی استاد شما هستم. من در پی شفا برای پسر رنجورم هستم. من می‌خواهم که عیسی این دیوی را که فرزندم را تسخیر کرده است بیرون افکند.“ و سپس پدر برای حواریون بازگو کرد که چگونه پسرش چنان مبتلا شده بود که در اثر این تشنجات مهلک تقریباً بارها جانش را از دست داده بود.

همینطور که حواریون گوش می‌دادند، شمعون غیور و یهودای اسخریوطی به حضور پدر رسیدند و گفتند: ”ما می‌توانیم او را شفا دهیم؛ لازم نیست که منتظر بازگشت استاد بمانید. ما سفیران پادشاهی هستیم؛ ما دیگر این چیزها را مخفی نگاه نمی‌داریم. عیسی نجات دهنده است، و کلیدهای پادشاهی به ما تحویل داده شده است.“ آندریاس و توما تا این زمان در یک طرف در حال مشورت بودند. نتنائیل و دیگران با تعجب به آنها نگاه می‌کردند. همهٔ آنها از بی‌پروایی ناگهانیِ شمعون و یهودا، اگر نگوییم جسارت آنها، مبهوت شده بودند. سپس پدر گفت: ”اگر انجام این کارها به شما سپرده شده است، استدعا می‌کنم که آن سخنانی را به زبان آورید که فرزندم را از این اسارت رها خواهد ساخت.“ سپس شمعون جلو آمد، و دستش را روی سر کودک گذاشت، مستقیماً در چشمان او نگاه کرد و فرمان داد: ”ای روح ناپاک از او بیرون بیا؛ به نام عیسی از من اطاعت کن.“ اما پسر جوان فقط یک تشنج شدیدتر داشت، در حالی که کاتبان حواریون را با تحقیر مورد استهزا قرار دادند، و ایماندارانِ ناامید دستخوشِ طعنه‌های این معاندان غیردوستانه شدند.

آندریاس از این تلاش نابخردانه و شکست ناگوار آن عمیقاً سرافکنده شد. او حواریون را برای گفتگو و دعا به کناری فرا خواند. بعد از این زمانِ مراقبه، آندریاس که نیش شکست آنها را شدیداً

حس کرده بود و احساس حقارتی را که بر همهٔ آنها سایه افکند حس نموده بود، در تلاشی دوم در صدد برآمد دیو را بیرون افکند، اما تلاشهای او فقط با شکست مواجه شد. آندریاس صادقانه به شکست اعتراف نمود و از پدر درخواست کرد که در طول شب یا تا زمان بازگشت عیسی نزد آنها بماند و گفت: ”شاید این نوع جز به فرمان شخصی استاد بیرون نمی‌رود.“

و بدین ترتیب، در حالی که عیسی به همراه پطرس، یعقوب، و یوحنا که پرشور و سرمست بودند، از کوه پایین می‌آمد، نُه برادر آنها نیز در سردرگمی و تحقیرِ غمگینانهٔ خود بی‌خواب بودند. آنها یک گروه محزون و سرزنش شده بودند. اما یعقوب اهل صَفَت تسلیم نمی‌شد. اگر چه آنها نمی‌توانستند دربارهٔ زمان بازگشت عیسی به او اطلاعی بدهند، او تصمیم گرفت تا وقت بازگشت استاد در آنجا بماند.

5- عیسی پسر را شفا می‌دهد

همینطور که عیسی نزدیک می‌شد، نه حواری بسیار آرامش یافتند و به او خوشامد گفتند. آنها از دیدن شادی زیاد و شور و شوق غیرمعمول که در چهرهٔ پطرس، یعقوب، و یوحنا نمایان بود بسیار تشویق شدند. همهٔ آنها برای استقبال از عیسی و سه برادرشان به جلو شتافتند. همینطور که آنها با هم سلام و احوالپرسی می‌کردند، جمعیت جلو آمد، و عیسی پرسید: ”وقتی که ما نزدیک می‌شدیم در مورد چه بحث می‌کردید؟“ اما پیش از آن که حواریونِ خجلت زده و تحقیر شده بتوانند به سؤال استاد پاسخ دهند، پدر مضطربِ پسر مبتلا جلو آمد و در حالی که جلوی پاهای عیسی زانو زده بود، گفت: ”استاد من یک پسر دارم، تک فرزندی که توسط یک روح شرور تسخیر شده است. نه فقط او از وحشت فریاد می‌زند، دهانش کف می‌کند، و در هنگام تشنج مثل یک شخص مرده بر زمین می‌افتد، بلکه اغلب اوقات این روح شرور که او را تسخیر کرده او را دچار تشنج می‌کند و گاهی او را به داخل آب و حتی به داخل آتش می‌اندازد. با دندان قروچهٔ زیاد و در نتیجهٔ کبودیهای زیاد، فرزندم از بین می‌رود. زندگی او از مرگ بدتر است؛ من و مادرش دلی غمگین و روحی شکسته داریم. حوالی ظهر دیروز، در جستجوی تو، به شاگردانت رسیدم، و در حالی که منتظر بودیم، حواریونت در صدد برآمدند این دیو را بیرون افکنند، اما نتوانستند این کار را انجام دهند. و اکنون، استاد، آیا این کار را برای ما انجام خواهی داد؟ آیا پسرم را شفا خواهی داد؟“

هنگامی که عیسی به این بازگویی گوش داد، پدر را که زانو زده بود لمس کرد و از او خواست برخیزد، در حالی که به حواریونی که نزدیک بودند نگاهی جستجوگرانه کرد. سپس عیسی به همهٔ کسانی که در برابر او ایستاده بودند گفت: ”ای نسل بی‌ایمان و گمراه، تا کی شما را تحمل کنم؟ تا کی با شما باشم؟ کی یاد خواهید گرفت که کارهای ایمان با خواست ناباورانه و با شک‌ورزی پیش نمی‌رود؟“ و سپس عیسی، با اشاره به پدرِ سرگشته گفت: ”پسرت را به اینجا بیاور.“ و هنگامی که یعقوب پسر را به حضور عیسی آورد، او پرسید: ”چه مدت است که پسر بدین گونه مبتلا شده است؟“ پدر پاسخ داد: ”از وقتی که کودکی بسیار خردسال بود.“ و همینطور که آنها صحبت می‌کردند، پسر جوان دچار یک حملهٔ شدید شد و در وسط آنها بر زمین افتاد. او

دندانهایش را به هم می‌سایید و کف به دهان آورده بود. او بعد از تشنجهای شدید متوالی مثل یک شخص مرده آنجا در مقابل آنها دراز کشید. حال بار دیگر پدر در برابر پاهای عیسی زانو زد، و در حالی که به استاد التماس می‌کرد گفت: ”اگر می‌توانی او را شفا دهی، از تو استدعا می‌کنم که به ما رحم کنی و ما را از این ابتلا رها سازی.“ و هنگامی که عیسی این سخنان را شنید، به چهرهٔ مضطرب پدر نگاه کرد و گفت: ”قدرت مهر پدر مرا مورد سؤال قرار مده، بلکه فقط صداقت و ژرفای ایمانت را. برای کسی که به راستی ایمان دارد همه چیز ممکن است.“ و سپس یعقوب اهل صَفَت این کلمات به یاد ماندنی را که با ایمان و شک در آمیخته بود بر زبان آورد: ”سرورم، من ایمان دارم. استدعا می‌کنم که به بی‌ایمانی من کمک کنی.“

هنگامی که عیسی این سخنان را شنید، جلو آمد و در حالی که دست پسر بچه را گرفته بود گفت: ”این کار را مطابق خواست پدرم و به افتخار ایمان زنده انجام می‌دهم. پسرم برخیز! ای روح نافرمان از او بیرون بیا و به درون او باز نگرد.“ و عیسی دست پسر بچه را در دست پدر گذاشت و گفت: ”به راهت برو. پدر خواستهٔ روان تو را برآورده کرده است.“ و همهٔ کسانی که حاضر بودند، حتی دشمنان عیسی، از آنچه که دیدند شگفت‌زده شدند.

این برای آن سه حواری که به تازگی از وجد معنویِ صحنه‌ها و تجارب دگرگونی سیمای عیسی بهره‌مند شده بودند به راستی یک توهم‌زدایی بود، که به زودی به این صحنهٔ شکست و شرمندگیِ حواریون همتای خود بازگردند. اما برای این دوازده سفیر پادشاهی همیشه بدین گونه بود. آنها در تجارب زندگی خویش هرگز نتوانستند میان تعالی و تحقیرِ متناوب جا عوض نکنند.

این یک شفای راستین از یک ابتلای دوگانه بود، یک بیماری فیزیکی و یک اختلال روحی. و پسر بچه از همان ساعت برای همیشه شفا یافت. هنگامی که یعقوب با پسر درمان شده‌اش آنجا را ترک نمود، عیسی گفت: ”اکنون به قیصریهٔ فیلیپ می‌رویم؛ فوراً آماده شوید.“ و همینطور که آنها به سمت جنوب می‌رفتند، آنها گروهی ساکت بودند، در حالی که جمعیت از پشت آنها را دنبال می‌کردند.

6- در باغ سِلسوس

آنها در طول شب نزد سِلسوس ماندند، و آن شب در باغ، پس از صرف غذا و استراحت، آن دوازده تن به دور عیسی جمع شدند و توما گفت: ”استاد، در حالی که ما که پشت سر ماندیم هنوز از آنچه در بالای کوه رخ داد بی‌خبر باقی مانده‌ایم، و در حالی که این رخداد برادران ما را که با تو بودند بسیار شادمان نمود، ما مشتاقیم که تو در رابطه با شکستِ ما با ما صحبت کنی و پیرامون این امور به ما آموزش بدهی. ما متوجه هستیم که آن چیزهایی که در کوه رخ داد در حال حاضر قابل فاش شدن نیست.“

و عیسی به توما پاسخ داد. او گفت: ”هر آنچه برادرانتان در کوه شنیدند در زمان مناسب برای شما آشکار خواهد شد. اما اکنون من علت شکست شما را در کاری که بسیار نابخردانه به انجام

آن مبادرت کردید به شما نشان خواهم داد. در حالی که استادِ شما و همراهانش، برادران شما، دیروز از کوه آن سو بالا رفتند تا از خواست پدر شناخت بیشتری کسب کنند و عطیهٔ غنی‌تری از خرد برای انجام مؤثر آن خواست الهی را تقاضا کنند، شما که با رهنمودهایی به منظور تلاش برای به دست آوردن ذهنی با بینش معنوی و دعا کردن با ما برای مکاشفهٔ کامل‌تری از خواست پدر اینجا بیدار ماندید نتوانستید ایمانی را که از آن برخوردار بودید به کار گیرید. در عوض، تسلیم وسوسه شدید و به تمایلات شرورانهٔ قدیمی خود برای کسب مکانهای مرجح در پادشاهی آسمان برای خودتان — پادشاهی مادی و گذرا که مداوماً در نظر دارید —افتادید. و به رغم اعلام مکرر مبنی بر این که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست، شما به این برداشتهای اشتباه چسبیده‌اید.

"به محض این که ایمان شما هویت پسر انسان را درک می‌کند، تمایل خودخواهانهٔ شما برای مقام دنیوی دوباره به سراغ شما می‌آید، و در میان خود به بحث می‌افتید که در پادشاهی آسمان چه کسی باید از همه بزرگتر باشد، پادشاهی، که بدان گونه که شما به پنداشتنِ آن اصرار دارید، وجود ندارد، و هرگز وجود نخواهد داشت. آیا به شما نگفته‌ام آن که در پادشاهیِ برادریِ معنویِ پدرم از همه بزرگتر است باید در دیدگان خودش کوچک شود و بدین ترتیب خادم برادرانش شود؟ بزرگیِ معنوی شامل مهری فهیمانه است که خداگونه است و نه برخورداری از اِعمال قدرت مادی برای تعالیِ نفس. در تلاشی که کاملاً در آن شکست خوردید، هدف شما خالص نبود. انگیزهٔ شما الهی نبود. ایده‌آلِ شما معنوی نبود. جاه‌طلبی شما نوع دوستانه نبود. رویهٔ شما بر اساس عشق نبود، و هدف دستیابیِ شما خواست پدر آسمانی نبود.

"چه مدت طول خواهد کشید تا یاد بگیرید که نمی‌توانید مسیر پدیده‌های تثبیت شدهٔ طبیعی را از نظر زمانی کوتاه کنید؟ مگر این که چنین چیزهایی مطابق خواست پدر باشند. و همچنین شما نمی‌توانید در غیاب قدرت معنوی کار معنوی انجام دهید. و شما نمی‌توانید بدون وجود آن عامل سوم و اساسیِ انسانی، تجربهٔ شخصیِ داشتنِ ایمان زنده، هیچیک از اینها را انجام دهید، حتی هنگامی که پتانسیل آنها وجود داشته باشد. آیا همیشه باید تجلی‌های مادی را به عنوان جاذبه‌ای برای واقعیتهای معنوی پادشاهی داشته باشید؟ آیا نمی‌توانید اهمیت روحیِ مأموریت من را بدون نمایش دیدنیِ کارهای غیرمعمول درک کنید؟ چه زمانی می‌توانید برای پایبندی به واقعیتهای بالاتر و معنویِ پادشاهی صرف نظر از مظاهر بیرونیِ همهٔ جلوه‌های مادی قابل اتکا باشید؟"

پس از این که عیسی با آن دوازده تن چنین صحبت کرد، افزود: "و اکنون به استراحت خود بپردازید، زیرا فردا به مجدل باز می‌گردیم و در آنجا در رابطه با مأموریت خود در شهرها و روستاهای دکاپولیس مشورت می‌کنیم. و در پایان تجربهٔ امروز، بگذارید به هر یک از شما اعلام کنم که من با برادرانتان در کوه صحبت کردم، و بگذارید این کلمات در قلب شما جایی عمیق پیدا کند: پسر انسان اکنون وارد آخرین مرحله از اعطا می‌شود. ما در آستانهٔ آغاز آن کارهایی هستیم که فوراً به آزمایش بزرگ و نهایی ایمان و جانفشانی شما منجر خواهد شد. در آن هنگام من به دست مردانی که به دنبال نابودی من هستند تحویل داده خواهم شد. و آنچه را که به شما می‌گویم به خاطر داشته باشید: پسر انسان کشته خواهد شد، اما دوباره برخواهد خاست."

آنها با اندوه برای این شب دست از کار کشیدند. آنها سردرگم شده بودند؛ آنها نمی‌توانستند این کلمات را بفهمند. و در حالی که می‌ترسیدند در رابطه با آنچه که او گفته بود چیزی بپرسند، قطعاً همهٔ آن را بعد از رستاخیزش به خاطر آوردند.

7- اعتراض پطرس

اوایل این بامدادِ چهارشنبه، عیسی و آن دوازده تن از قیصریهٔ فیلیپ به مقصد پارک مجدل در نزدیکی بیت‌صیدا – جولیاس عزیمت کردند. حواریون در آن شب قدر بسیار اندکی خوابیده بودند، از این رو آنها زود بیدار شدند و آمادهٔ رفتن بودند. حتی دوقلوهای حلفیِ گنگ از این صحبت دربارهٔ مرگ عیسی شوکه شده بودند. همینطور که آنها به سمت جنوب حرکت می‌کردند، درست آن سوی آبهای میرُوم، به جادهٔ دمشق رسیدند، و عیسی مایل بود از کاتبان و دیگران اجتناب کند، زیرا می‌دانست که آنان فوراً به دنبال آنها راه خواهند افتاد، از این رو، به آنها رهنمود داد که از طریق جادهٔ دمشق که از میان جلیل عبور می‌کند به کفرناحوم بروند. و او این کار را به این علت انجام داد که می‌دانست آنهایی که او را دنبال می‌کنند از طریق جادهٔ شرقی رود اردن خواهند رفت، زیرا آنها تصور می‌کردند که عیسی و حواریون از عبور از قلمرو هیرودیس آنتیپاس می‌ترسند. عیسی تلاش کرد از دست منتقدانش و جمعیتی که او را دنبال می‌کردند بگریزد، تا شاید با حواریونش در این روز تنها باشد.

آنها از راه جلیل به سفر ادامه دادند، تا زمانی که کاملاً از وقت ناهارشان گذشته بود. در این هنگام آنها در سایه توقف کردند تا تجدید قوا کنند. و بعد از این که غذا خوردند، آندریاس طی گفتگو با عیسی گفت: ”استاد برادران من سخنان ژرف تو را نمی‌فهمند. ما کاملاً به این باور رسیده‌ایم که تو پسر خدا هستی، و اکنون این سخنان عجیب را دربارهٔ ترک ما، دربارهٔ مردن، می‌شنویم. ما آموزش تو را نمی‌فهمیم. آیا با ما به صورت تمثیل صحبت می‌کنی؟ از تو می‌خواهیم که به طور مستقیم و به شکل آشکار با ما صحبت کنی.“

عیسی در پاسخ به آندریاس گفت: ”برادران من، از آنجا که شما اعتراف کردید که من پسر خدا هستم، مجبورم که شروع به آشکار ساختنِ حقیقت دربارهٔ پایان اعطای پسر انسان در زمین برای شما کنم. شما مصرانه به این باور چسبیده‌اید که من نجات دهنده هستم، و شما از این ایده که نجات دهنده باید بر روی یک تخت سلطنت در اورشلیم بنشیند دست نخواهید کشید؛ از این رو اصرار دارم به شما بگویم که پسر انسان باید فوراً به اورشلیم برود، رنجهای زیادی را متحمل شود، توسط کاتبان، مشایخ، و کاهنان ارشد طرد شود، و پس از همهٔ اینها کشته شود و از مردگان برخیزد. و من برای شما مثلی نمی‌گویم؛ من حقیقت را به شما می‌گویم تا برای این رخدادها که به طور ناگهانی سراغ ما می‌آیند آماده باشید.“ و در حالی که او هنوز صحبت می‌کرد، شمعون پطرس با عجله به سوی او شتافت، دستش را بر روی شانهٔ استاد گذاشت و گفت: ”استاد، از ما دور باشد که با تو جر و بحث کنیم، اما من اعلام می‌کنم که این چیزها هرگز برای تو اتفاق نخواهد افتاد.“

پطرس بدین گونه صحبت کرد زیرا او عیسی را دوست داشت؛ اما سرشت بشری استاد در این کلماتِ صادقانهٔ مهرآمیز، این پیشنهادِ ظریفِ وسوسه را تشخیص داد که او سیاست تعقیب عطای زمینی خود را تا پایان مطابق خواست پدر بهشتی خود تغییر دهد. و از آنجا که او خطرِ اجازه دادن به پیشنهادات حتی دوستان مهربان و وفادارش را برای منصرف کردن او تشخیص داد، به پطرس و سایر حواریون رو کرد و گفت: ”از من دور شو. ای طعم روحِ دشمنِ وسوسه‌گر. وقتی که تو بدین گونه حرف می‌زنی، طرف من نیستی بلکه طرف دشمن ما هستی. تو بدین ترتیب مهرت را برای من به مانعی برای انجام خواست پدر توسط من تبدیل می‌کنی. به راههای انسانها توجه نکن، بلکه به خواست خدا توجه کن.“

پس از این که آنها از اولین شوکِ سرزنشِ گزندهٔ عیسی بهبود یافتند، و پیش از این که به سفر خود ادامه دهند، استاد بیشتر صحبت کرد: ”اگر کسی می‌خواهد از من پیروی کند، بگذارید خودش را نادیده بگیرد، مسئولیتهای خویش را به طور روزانه بپذیرد، و مرا دنبال کند. زیرا هر که بخواهد جان خود را به طور خودخواهانه نجات دهد، آن را از دست خواهد داد، اما هر که جان خود را به خاطر من و بشارت الهی از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. چه سودی برای انسان دارد که تمام دنیا را به دست آورد و جان خود را از دست بدهد؟ انسان در ازای زندگی ابدی چه می‌دهد؟ از من و سخنان من در این نسل گناهکار و ریاکار خجالت نکشید، چنانکه که وقتی من در حضور تمام گروههای آسمانی در شکوه در پیشگاه پدرم ظاهر می‌شوم، از تصدیق شما خجالت نخواهم کشید. با این وجود، بسیاری از شما که اکنون در برابر من ایستاده‌اید، تا زمانی که این پادشاهی خدا را که با قدرت خواهد آمد نبینید طعم مرگ را نخواهید چشید.“

و بدین ترتیب عیسی راه دردناک و پرکشمکشی را که آن دوازده تن در صورت پیروی از او باید دنبال می‌کردند برای آنها روشن ساخت. این سخنان برای این ماهیگیران جلیلی که به دیدن رویای یک پادشاهی زمینی با رتبه‌های افتخارآمیز برای خودشان اصرار داشتند چقدر شوکه کننده بود! اما قلب وفادار آنها از این درخواست شجاعانه برانگیخته شد، و حتی یک تن از آنها نیز حاضر نشد او را ترک کند. عیسی آنها را به تنهایی به درگیری نفرستاد. او آنها را رهبری می‌کرد. او فقط خواست که آنها او را دلیرانه دنبال کنند.

دوازده تن به کندی داشتند این ایده را درک می‌کردند که عیسی در مورد احتمال مرگ خود داشت چیزی به آنها می‌گفت. آنها فقط آنچه را که او در مورد مرگش گفته بود به طور مبهم می‌فهمیدند، در حالی که اظهارات او دربارهٔ برخاستن از مرگ اصلاً نتوانست در ذهنشان ثبت شود. با گذشت روزها، پطرس، یعقوب، و یوحنا با به خاطر آوردن تجربهٔ خویش در کوهِ دگرگونی چهرهٔ عیسی به درک کامل‌تری از برخی از این مسائل رسیدند.

در تمام ارتباطات دوازده تن با استادشان، آنها فقط چند بارِ اندک آن چشم درخشان را دیدند و این سخنان تند سرزنش کننده را بدان گونه که به پطرس و سایر آنها در این موقعیت گفته شد شنیدند. عیسی همیشه در برابر کاستی‌های بشری آنها صبور بود، اما هنگامی که با یک تهدید قریب‌الوقوع بر علیه برنامهٔ اجرای بی‌چون و چرای خواست پدرش در رابطه با باقیماندهٔ دوران زندگانی زمینی خود مواجه می‌شد، چنین نبود. حواریون به معنای واقعی کلمه مات و مبهوت

شدند؛ آنها شگفت‌زده و وحشت‌زده شدند. آنها کلمه‌ای برای بیان اندوه خود پیدا نمی‌کردند. آنها به آرامی شروع به درک این امر کردند که استاد باید برای چه چیزی پایداری کند، و این که آنها باید این تجارب را با او از سر بگذرانند، اما آنها تا مدتها بعد از این اشارات اولیه به تراژدی قریب‌الوقوع روزهای واپسینِ او متوجه واقعیتِ این رویدادهای پیش رو نشدند.

عیسی و دوازده تن با عبور از مسیر کفرناحوم، در سکوت به سمت اردوگاه خود در پارک مجدل حرکت کردند. با گذشت بعد از ظهر، گر چه آنها با عیسی صحبت نکردند، در حالی که آندریاس با استاد گفتگو می‌کرد، آنها در میان خود بسیار حرف زدند.

8- در خانهٔ پطرس

آنها با عبور از راه گذرگاههای غیرمعمول در سپیده‌دم به کفرناحوم وارد شدند و برای صرف شام خود مستقیماً به خانهٔ شمعون پطرس رفتند. در حالی که داوود زبدی آماده شد تا آنها را به آن سوی دریاچه ببرد، آنها در خانهٔ شمعون درنگ کردند، و عیسی در حالی که به پطرس و سایر حواریون نگاه می‌کرد، پرسید: ”هنگامی که امروز بعدازظهر با هم راه می‌رفتید چه چیزی بود که به طور بسیار جدی دربارهٔ آن بین خود صحبت می‌کردید؟“ حواریون سکوت کردند، زیرا بسیاری از آنها بحثی را که در کوه حرمون آغاز شده بود ادامه داده بودند، این که در پادشاهی آتی چه مقامهایی را خواهند داشت، چه کسی باید از همه بزرگتر باشد، و غیره. عیسی که می‌دانست در آن روز چه چیزی فکر آنها را به خود مشغول کرده بود، به یکی از کودکان پطرس اشاره کرد، و در حالی که کودک را در میان آنها نشاند گفت: ”هر آینه، به درستی به شما می‌گویم، تا وقتی که رویکرد خود را تغییر نداده‌اید و بیشتر شبیه این کودک نشده‌اید، پیشرفت اندکی در پادشاهی آسمان خواهید کرد. هر که خود را فروتن سازد و همچون این کودک شود، در پادشاهی آسمان از همه بزرگتر خواهد بود. و هر که چنین کودکی را بپذیرد، مرا پذیرفته است. و آنهایی که مرا می‌پذیرند، او را که مرا فرستاد نیز خواهند پذیرفت. اگر می‌خواهید در پادشاهی اولین باشید، سعی کنید این حقایق نیکو را به برادرانتان در جسم آموزش دهید. اما هر که موجب لغزش یکی از این کودکان شود، او را بهتر است که سنگ آسیابی به گردنش آویخته و در دریا افکنده شود. اگر کارهایی را که با دستان خود انجام می‌دهید، یا چیزهایی را که با چشمان خود می‌بینید، در پیشرفت پادشاهی موجب رنجش شود، این بتهای عزیز شمرده شده را قربانی کنید، زیرا بهتر است بدونِ بسیاری از چیزهای گرامیِ زندگی وارد پادشاهی شوید، تا این که به این بتها بچسبید و درهای پادشاهی را به روی خود مسدود شده ببینید. اما مهمتر از همه، مراقب باشید که هیچیک از این کودکان را تحقیر نکنید، زیرا فرشتگان آنها همیشه چهرهٔ گروههای آسمانی را می‌بینند.“

هنگامی که عیسی سخنان خود را تمام کرد، آنها وارد قایق شدند و به سوی دیگر، به سمت مجدل حرکت کردند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 159

تور دکاپولیس

هنگامی که عیسی و دوازده تن به پارک مجدل رسیدند، یک گروه تقریباً یکصد نفره از بشارتگران و شاگردان از جمله گروه زنان را یافتند که در انتظار آنان بودند، و آنها آماده بودند تا آموزش و تور موعظه از شهرهای دکاپولیس را فوراً آغاز کنند.

در این بامداد پنجشنبه، 18 اوت، استاد پیروانش را گرد هم فرا خواند و فرمان داد که هر یک از حواریون باید خود را با یکی از دوازده بشارتگر مرتبط سازد، و این که آنها باید با بشارتگران دیگر در دوازده گروه اعزام شوند تا در شهرها و دهکده‌های دکاپولیس دست به تلاش بزنند. او به گروه زنان و سایر شاگردان فرمان داد که نزد او بمانند. عیسی چهار هفته را به این سفر اختصاص داد، و به پیروانش رهنمود داد که حداکثر تا جمعه، 16 سپتامبر، به مجدل بازگردند. او قول داد که طی این مدت گاهی از آنها دیدار کند. در طول این ماه، این دوازده گروه در جِراسا، جمالا، هیپوس، صافون، جَدَرا، اَبیلا، اِدرِعی، فیلادلفیه، حشبون، دیوم، اسکیتوپولیس، و بسیاری شهرهای دیگر دست به تلاش زدند. در سرتاسر این تور هیچ معجزهٔ شفا بخش یا رخداد خارق‌العادهٔ دیگر به وقوع نپیوست.

1- موعظه پیرامون بخشش

یک شب در هیپوس، در پاسخ به پرسش یک شاگرد، عیسی پیرامون بخشش درس داد. استاد گفت:

"اگر یک انسان خوش قلب یکصد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها به بیراهه برود، آیا او نود و نه تای آنها را فوراً ترک نمی‌کند و به دنبال آن یکی که راه گم کرده نمی‌رود؟ و اگر او یک شبان خوب باشد، آیا او تا یافتن گوسفند گمشده به جستجوی خود ادامه نخواهد داد؟ و سپس هنگامی که شبان گوسفند گم شدهٔ خود را پیدا نمود، او را روی شانهٔ خود قرار می‌دهد، و در حالی که با خوشحالی به خانه می‌رود، دوستان و همسایگانش را بدین گونه خطاب قرار می‌دهد: 'با من شادی کنید، زیرا من گوسفند گم شده‌ام را پیدا کرده‌ام.'من اعلام می‌دارم که در بهشت به خاطر

یک فرد گناهکار که توبه می‌کند بیش از نود و نه شخص درستکار که نیازی به توبه ندارند شادی می‌شود. همانا خواست پدر آسمانی من این نیست که حتی یک تن از این کودکان به گمراهی کشانده شوند، تا چه رسد به این که هلاک گردند. در مذهب شما ممکن است خداوند به گناهکاران نادم خوشامد گوید؛ در بشارتِ پادشاهی، پدر پیش می‌رود تا آنها را پیدا کند، حتی پیش از آن که آنها به گونه‌ای جدی به توبه فکر کرده باشند.

"پدر آسمانی فرزندانش را دوست دارد، و از این رو شما باید بیاموزید که به یکدیگر مهر بورزید؛ پدر آسمانی گناهان شما را می‌بخشد؛ از این رو شما باید یاد بگیرید که یکدیگر را ببخشید. اگر برادر شما در حق شما بدی کرد، نزد او بروید و با ملاحظه و شکیبایی تقصیر او را به او نشان دهید. و تمامی این کار را میان شما و او به تنهایی انجام دهید. اگر او به شما گوش داد، دیگر دل برادر خود را به دست آورده‌اید. اما اگر برادر شما گوش فرا ندهد، اگر به راه خطای خود اصرار بورزد، دوباره نزد او بروید، و یک یا دو دوست مشترک را با خود ببرید، تا بدین ترتیب بتوانید دو یا حتی سه شاهد داشته باشید که شهادت شما را تأیید کنند و این واقعیت را به ثبوت برسانند که شما به گونه‌ای عادلانه و بخشنده با برادر خطاکار خود برخورد کرده‌اید. حال اگر او از شنیدن برادران شما امتناع بورزد، می‌توانید تمامی داستان را به جمع بگویید، و سپس اگر او از شنیدن برادران شما امتناع کرد، بگذارید آنها دست به عملی که خردمندانه می‌پندارند بزنند؛ بگذارید چنین عضو سرکشی از پادشاهی طرد شود. در حالی که شما نمی‌توانید در رابطه با روان همنوعان خود تظاهر به داوری کنید، و در حالی که نمی‌توانید گناهان را ببخشید یا غیر از آن به خود اجازه دهید که امتیازات سرپرستان گروههای آسمانی را غصب کنید، در همان حال، این کار به دستان شما سپرده شده که در پادشاهی در زمین نظم موقت برقرار سازید. در حالی که شما نمی‌توانید در رابطه با حیات جاودان در فرامین الهی مداخله کنید، باید مسائل رفتاری را، بدان گونه که به بهروزی گذرای برادری انسانها در زمین مربوط می‌شود، مشخص کنید. و بدین ترتیب در کلیهٔ این اموری که به نظم و ترتیب برادری انسانها مربوط است، هر آنچه را که در زمین مقرر بدارید در بهشت مورد شناسایی واقع می‌شود. اگر چه شما نمی‌توانید سرنوشت ابدی فرد را تعیین کنید، می‌توانید در زمینهٔ رفتار گروه قانونگذاری کنید، زیرا در جایی که دو یا سه نفر از شما پیرامون هر یک از این چیزها توافق کنید و از من بخواهید، اگر درخواست شما با خواست پدر آسمانی من ناسازگار نباشد برای شما انجام خواهد شد. و همهٔ اینها پیوسته حقیقت دارد، زیرا جایی که دو یا سه ایماندار دور هم جمع شوند، من در میان آنها هستم."

شمعون پطرس رسولی بود که مسئول کارگران در هیپوس بود، و هنگامی که شنید عیسی بدین گونه سخن می‌گوید، پرسید: "سرورم، برادرم را که به من بدی می‌کند چند بار باید ببخشم؟ آیا تا هفت بار؟" و عیسی به پطرس پاسخ داد: "نه تنها هفت بار بلکه حتی تا هفتاد مرتبه هفت بار. از این رو پادشاهی آسمان را می‌توان به پادشاهی تشبیه کرد که دستور داد یک حسابرسی مالی در رابطه با کارگزارانش انجام شود. و هنگامی که آنها شروع به این بررسی حسابها نمودند، یکی از بدهکاران عمدهٔ او نزد او آورده شد و او اعتراف نمود که ده هزار تالِنت به پادشاه خود بدهکار است. حال این کارمندِ بارگاهِ پادشاه ملتمسانه گفت که روزگار بر او سخت شده است و او

پولی ندارد که با آن این بدهی را پرداخت نماید. و لذا پادشاه فرمان داد که اموال او مصادره شود، و فرزندانش فروخته شوند تا بدهی او پرداخت شود. هنگامی که این کارگزار ارشد این حکم سخت را شنید در برابر پادشاه روی صورتش بر زمین افتاد و به او التماس نمود که به او رحم کند و وقت بیشتری به او بدهد. او گفت: 'سرورم، قدری بیشتر با من بردبار باش، و من تمام بدهی خود را پرداخت خواهم کرد.' و هنگامی که پادشاه به این خدمتکار اهمالگر و خانواده‌اش نگریست، دلش به رحم آمد. او دستور داد که وی آزاد شود، و بدهی او تماماً بخشیده شود.

''و این کارگزار ارشد، که بدین گونه رحم و بخشش را به دستان پادشاه دریافت کرده بود، به دنبال کار خود رفت، و پس از یافتن یکی از کارگزاران زیردست که فقط یکصد دینار به او بدهکار بود، او را محکم گرفت، و گلوی او را فشرد، و گفت: 'تمامی آنچه را که به من بدهکاری به من پرداخت کن.' و سپس این آدم کارگزار در برابر کارگزار ارشد به زمین افتاد، و عاجزانه التماس کرد و گفت: 'فقط با من شکیبا باش، و من به زودی قادر خواهم شد بدهی خود را به تو بپردازم.' اما کارگزار ارشد به کارگزار همتای خود رحم نکرد، بلکه گفت او را به زندان اندازند تا این که وی بدهی خود را بپردازد. هنگامی که خدمتکاران همتای او دیدند چه رخ داده است، آنقدر پریشان شدند که رفتند و به سرور و اربابشان، پادشاه، گزارش دادند. هنگامی که پادشاه از کارهای کارگزار ارشد خود مطلع شد، این آدم ناسپاس و بی‌گذشت را به پیشگاه خود فرا خواند و گفت: 'تو یک کارگزار شرور و ناشایسته هستی. هنگامی که تقاضای بخشش کردی، من تمامی بدهی تو را به رایگان بخشیدم. چرا تو نیز به کارگزار همتای خود بخشش نشان ندادی، حتی بدان گونه که من به تو بخشش نشان دادم؟' و پادشاه چنان خشمگین بود که کارگزار ارشد ناسپاس خود را به زندانبانان تحویل داد، تا او را آنقدر نگاه دارند که او تمامی بدهی خود را به طور کامل بپردازد. و حتی پدر آسمانی من به کسانی که به همنوعان خود به رایگان بخشش نشان می‌دهند به همین ترتیب بخشش فراوانتری نشان خواهد داد. شما چگونه می‌توانید به پیشگاه خداوند آیید و برای کاستیهای خود تقاضای ملاحظه نمایید، در حالی که برادرانتان را که به همین سستیهای بشری گناهکارند بر حسب عادت سرزنش می‌کنید؟ من به همگی شما می‌گویم: شما تمامی چیزهای نیک پادشاهی را به رایگان دریافت کرده‌اید؛ پس به همنوعانتان در زمین به رایگان اهدا کنید.''

عیسی بدین گونه مخاطرات غیرمنصفانه بودنِ داوری شخصی نسبت به همنوعان را آموزش و توضیح داد. باید نظم و ترتیب حفظ شود، باید عدالت اجرا شود، اما در تمامی این امور خرد برادرانه باید حاکم باشد. عیسی اتوریتهٔ قانونی و قضایی را به **گروه** اعطا کرد، نه به **فرد**. حتی این اعطای اختیار به گروه نباید به صورت اختیار شخصی اعمال شود. همیشه این خطر وجود دارد که داوری یک فرد به واسطهٔ تعصب به انحراف کشانده شود و یا با احساسات شدید تحریف گردد. بیشتر محتمل است که داوری گروهی خطرات عدم انصاف تعصب شخصی را بزداید و حذف کند. عیسی همیشه در صدد این بر می‌آمد که عناصر بی‌انصافی، تلافی‌جویی، و انتقام را به حداقل برساند.

[استفاده از عبارت هفتاد مرتبه هفت بار به عنوان تصویری از بخشش و گذشت از کتاب مقدس گرفته شده بود و به شور و شعف لَمِک به دلیل سلاحهای فلزی پسرش توبال – قائن اشاره داشت، که با مقایسه نمودنِ این ابزار برتر با ابزار دشمنانش، فریاد برآورد: ”اگر مجازات قائن بدون این که سلاحی در دستش باشد هفت برابر بود، پس مجازات کسی که بخواهد مرا بکشد هفتاد مرتبه هفت بار خواهد بود.“]

2- واعظ عجیب

عیسی به جمالا رفت تا یوحنا و کسانی را که در آن مکان با او کار می‌کردند ملاقات کند. عصر آن روز، بعد از جلسهٔ پرسش و پاسخ، یوحنا به عیسی گفت: ”استاد، دیروز من به عشتاروت رفتم تا مردی را ببینم که به نام تو درس می‌داد و حتی ادعا می‌کرد قادر است دیوها را بیرون براند. حال این شخص هرگز با ما نبوده است، و از مانیز پیروی نمی‌کند؛ از این رو من انجام این گونه کارها را برای او ممنوع کردم.“ سپس عیسی گفت: ”برای او ممنوع نکن. آیا درک نمی‌کنی که این بشارت پادشاهی در تمامی دنیا فوراً اعلام خواهد شد؟ چطور می‌توانی انتظار داشته باشی که همهٔ کسانی که به انجیل باور خواهند کرد تابع فرمان تو باشند؟ شادمان باش که آموزش ما در فراسوی مرزهای نفوذ شخصی ما از پیش شروع به تجلی نموده است. یوحنا، آیا نمی‌بینی کسانی که اذعان می‌کنند به نام من کارهای بزرگ انجام می‌دهند سرانجام باید از آرمان ما حمایت کنند؟ آنها قطعاً در بدگویی از من شتاب نخواهند کرد. فرزندم، در مواردی از این گونه بهتر است بدانی که آن که بر ضد ما نیست طرفدار ماست. در نسلهای آینده بسیاری از کسانی که کاملاً شایسته نیستند کارهای عجیب زیادی به نام من انجام خواهند داد، اما من آنها را باز نخواهم داشت. من به تو می‌گویم که حتی هنگامی که یک فنجان آب سرد به یک روان تشنه داده می‌شود، پیام‌آوران پدر چنین خدمت مهرآمیزی را پیوسته ثبت خواهند کرد.“

این آموزش یوحنا را بسیار مبهوت ساخت. آیا او نشنیده بود که استاد می‌گفت: ”کسی که با من نیست بر ضد من است؟“ و او درک نکرد که در این مورد عیسی به رابطهٔ شخصی انسان با آموزشهای معنوی پادشاهی اشاره می‌کرد، در حالی که در مورد دیگر به روابط بیرونی و گستردهٔ اجتماعیِ ایمانداران در رابطه با موضوعات کنترل اداری و قلمرو اختیارات یک گروه از ایمانداران بر کار گروههای دیگری که سرانجام برادری قریب‌الوقوع جهانی را تشکیل می‌دهند اشاره می‌شد.

اما یوحنا اغلب اوقات این تجربه را در رابطه با تلاشهای بعدی خود به نمایندگی از پادشاهی بازگو می‌نمود. با این وجود، حواریون بارها از کسانی که به نام استاد با شجاعت آموزش می‌دادند آزرده شدند. برای آنها این همیشه نامناسب به نظر می‌رسید که کسانی که هرگز پای صحبت عیسی ننشسته بودند جرأت به خرج دهند که به نام او درس بدهند.

این مردی که یوحنا آموزش دادن و کار کردن به نام عیسی را برای او ممنوع کرد به ممنوعیت این حواری اعتنا نکرد. او به تلاشهای خود همچنان ادامه داد و پیش از رفتن به بین‌النهرین،

گروه قابل توجهی از ایمانداران را در کاناتا ایجاد نمود. این مرد، آدِن، از طریق شهادت مرد دیوانه‌ای که عیسی وی را در نزدیکی جِراسا شفا داد به عیسی ایمان آورده بود، و او با اطمینان زیاد باور داشت که این به اصطلاح ارواح اهریمنی که استاد از او بیرون افکند وارد گله‌ای از خوکها شدند و آنها آنان را از سراشیبی صخره شتابان به کام مرگ فرستادند.

3- آموزش برای آموزگاران و ایمانداران

در اِدرِعی، جایی که توما و همکارانش کار می‌کردند، عیسی یک روز و یک شب را سپری کرد، و در جریان بحث آن عصر اصولی را بیان نمود که باید آنهایی را که حقیقت را موعظه می‌کنند هدایت کند، و تمامی آنهایی را که بشارت پادشاهی را آموزش می‌دهند فعال سازد. به طور خلاصه و با بازگویی به صورت نگارش امروزی، عیسی چنین آموزش داد:

همیشه به شخصیت انسان احترام بگذارید. یک آرمان نیک هیچگاه نباید از طریق زور ترویج شود؛ پیروزیهای معنوی فقط از طریق نیروی معنوی می‌توانند به دست آیند. این ممنوعیت بر ضد به کار گرفتن تأثیرات مادی به نیروی روانی و نیز نیروی فیزیکی اشاره دارد. نباید از جر و بحثهای مغلوب کننده و برتری ذهنی برای مجبور ساختن مردان و زنان به پذیرش پادشاهی استفاده کرد. ذهن انسان نباید با بارِ صرفِ منطق خرد شود و یا با خوش بیانی زیرکانه مرعوب گردد. در حالی که احساس به عنوان عاملی در تصمیمات بشری نمی‌تواند به طور کامل حذف گردد، نباید در آموزشهای کسانی که آرمان پادشاهی را پیش می‌برند به طور مستقیم از آن استفاده کرد. درخواستهای خود را مستقیماً از روح الهی که در اذهان انسانها ساکن است انجام دهید. به ترس، ترحم، یا احساسِ صِرف متوسل نشوید. در جلب توجه انسانها منصف باشید؛ کنترل خود را به کار بندید و خویشتنداری از خود نشان دهید؛ برای شخصیت شاگردان خود احترام مناسبی نشان دهید. به خاطر داشته باشید که من گفته‌ام: ”اینک، من در مقابل در ایستاده‌ام و در را می‌کوبم، و اگر کسی در را باز کند، داخل خواهم شد.“

در آوردن انسانها به داخل پادشاهی، حرمت نفس آنها را کاهش ندهید یا از بین نبرید. در حالی که حرمتِ نفسِ بیش از حد ممکن است فروتنی مناسب را از بین ببرد و به غرور، تکبر، و خود بینی منتهی شود، از دست دادن حرمت نفس اغلب به فلج شدن اراده می‌انجامد. مقصود این بشارت بازگرداندن حرمت نفس به کسانی است که آن را از دست داده‌اند و حفظ آن در آنهایی است که آن را دارا می‌باشند. این اشتباه را مرتکب نشوید که فقط خطاها را در زندگی شاگردان خود محکوم کنید؛ همچنین به یاد داشته باشید که به خاطر تحسین برانگیزترین چیزها در زندگی آنها به گونه‌ای سخاوتمندانه قدردانی کنید. فراموش نکنید که من برای باز گرداندن حرمت نفس به آنهایی که آن را از دست داده‌اند، و آنهایی که به راستی خواهان باز یافتن آن هستند لحظه‌ای درنگ نخواهم کرد.

مراقب باشید که حرمتِ نفسِ روانهای کم رو و ترسو را جریحه‌دار نکنید. برادران ساده ذهن مرا ریشخند نکنید. با فرزندانِ وحشت زدهٔ من به گونه‌ای طعنه‌آمیز رفتار نکنید. عاطل و باطل بودن

حرمت نفس را نابود می‌سازد؛ از این رو به برادران خود اندرز دهید که همواره با کارهای انتخابی‌شان خود را مشغول نگاه دارند، و هر تلاشی را به خرج دهند که برای کسانی که بیکار هستند کار فراهم کنند.

هیچگاه مقصر به استفاده از این گونه تاکتیکهای ناشایسته نباشید که از طریق مرعوب ساختن مردان و زنان، آنها را به پذیرش پادشاهی مجبور سازید. یک پدر با محبت از راه ترساندن، فرزندانش را وادار به اطاعت از خواسته‌های عادلانه‌اش نمی‌سازد.

روزی فرزندان پادشاهی پی خواهند برد که احساسات قوی عاطفی با راهبریهای روح الهی برابر نیستند. به شدت و به گونه‌ای عجیب تحت تأثیر چیزی قرار گرفتن، تا حدی که میل به انجام یک کار و یا رفتن به مکانی خاص به وجود آید، لزوماً بدین معنی نیست که چنین انگیزه‌هایی راهبریهای روحِ ساکن هستند.

به تمامی ایمانداران در رابطه با قلمرو تضاد هشدار دهید. کلیهٔ کسانی که از زندگی در جسم به زندگی بالاتر روحی گذار می‌کنند باید این تضاد را تجربه کنند. برای آنهایی که صرفاً در حیطهٔ یکی از دو قلمرو زندگی می‌کنند تضاد یا سردرگمی اندکی وجود دارد، اما همگی در طول روزگاران گذار بین دو سطح زندگی محکوم به تجربه نمودنِ عدم قطعیتِ بیشتر یا کمتری هستند. در وارد شدن به پادشاهی، شما نمی‌توانید از مسئولیتهای آن بگریزید یا از الزامات آن اجتناب کنید، اما به خاطر داشته باشید: یوغ انجیل آسان است و بار حقیقت سبک است.

دنیا مملو از روانهای گرسنه‌ای است که در عین حضور نان حیات سخت گرسنه‌اند؛ انسانها برای خودِ خدایی که در درونشان زندگی می‌کند سخت در جستجو هستند. انسانها با قلوب آرزومند و پاهای خسته در جستجوی گنجینه‌های پادشاهی هستند، حال آن که همگی در دسترس بلافصل ایمان زنده می‌باشند. ایمان برای مذهب همان چیزی است که بادبانها برای یک کشتی هستند؛ این یک افزایش قدرت است، نه یک بار اضافهٔ زندگی. برای آنهایی که به پادشاهی وارد می‌شوند فقط یک مبارزه وجود دارد، و آن این است که با ایمانی سترگ تقلا کنند. ایماندار فقط یک نبرد دارد، و آن بر علیه شک — ناباوری — است.

در موعظهٔ پیام الهیِ پادشاهی، شما صرفاً دوستی با خداوند را آموزش می‌دهید. و این همیاری روحانی به گونه‌ای همانند برای مردان و زنان گیرایی خواهد داشت، زیرا هر دو آن چیزی را خواهند یافت که آرزوها و آرمانهای ویژهٔ آنها را از همه بیشتر واقعاً ارضا خواهد کرد. به فرزندان من بگویید که من نه تنها نسبت به احساسات آنها پرمهر و نسبت به سستیهای آنها شکیبا هستم، بلکه همچنین نسبت به گناه بی‌رحم و نسبت به شرارت نابردبار می‌باشم. من به راستی در حضور پدرم ملایم و فروتن هستم، اما در جایی که شرارتکاری عمدی و شورش گناهکارانه بر ضد خواست پدر آسمانی من وجود دارد، به همان اندازه با سرسختی بی‌گذشت هستم.

شما نباید آموزگار خود را مردی غمگین توصیف کنید. نسلهای آینده همچنین از درخشش شادی ما، زنده‌دلیِ نیک خواهانهٔ ما، و انگیزش شوخ طبعی نیک ما آگاهی خواهند یافت. ما پیامی حاوی

خبر خوب که در قدرتِ دگرگون کننده‌اش همه‌گیر است را اعلام می‌داریم. مذهب ما با زندگی نوین و معانی جدید می‌تپد. کسانی که این آموزش را می‌پذیرند سرشار از شادی هستند و در قلبشان ناگزیر از شادی جاودانه می‌باشند. شادمانی فزاینده همیشه تجربهٔ همهٔ کسانی است که به خداوند یقین دارند.

به همهٔ ایمانداران آموزش دهید که از تکیه دادن به عصاهای ناامن دلسوزی دروغین اجتناب کنند. شما نمی‌توانید با زیاده‌رَوی در دلسوزی نسبت به خود کاراکتری قوی به وجود آورید؛ صادقانه تلاش کنید که از تأثیر فریبکارانهٔ همنواییِ صِرف در مصیبت اجتناب کنید. نسبت به آدمهای دلیر و شجاع دلسوزی داشته باشید، ضمن این که از دلسوزی بیش از حد نسبت به آن روانهای بزدلی که فقط به گونه‌ای مردد در مقابل آزمونهای زندگی می‌ایستند امتناع کنید. به کسانی که در برابر دشواریهایشان بدون تقلا تسلیم می‌شوند دلداری ندهید. به همنوعان خود صرفاً به واسطهٔ دلسوزی متقابل آنها نسبت به شما دلسوزی نشان ندهید.

هنگامی که فرزندان من به یکباره از اطمینان نسبت به حضور الهی خود - آگاه می‌شوند، چنین ایمانی ذهن را توسعه خواهد داد، روان را والا خواهد ساخت، شخصیت را تقویت خواهد نمود، بر شادی خواهد افزود، درک روحی را ژرفا خواهد بخشید، و نیروی محبت کردن و مورد محبت واقع شدن را افزایش خواهد داد.

به کلیهٔ ایمانداران آموزش دهید که کسانی که وارد پادشاهی می‌شوند به واسطهٔ آن در برابر حوادث زمان یا فجایع عادی طبیعت مصون نمی‌مانند. ایمان آوردن به انجیل از دچار مشکل شدن پیشگیری نخواهد کرد، اما تضمین خواهد کرد که هنگامی که دشواری بر شما چیره می‌شود *نخواهید ترسید*. اگر شما جرأت کنید که به من ایمان آورید و با جان و دل از من پیروی کنید، با انجام این کار به طور قطع به مسیر حتمیِ مخمصه وارد خواهید شد. من به شما وعده نمی‌دهم که شما را از ناملایمات زندگی رها سازم، اما به شما قول می‌دهم که به همراه شما از میان تمامی آنها عبور کنم.

و عیسی به این گروه از ایمانداران، پیش از این که آنها آمادهٔ خواب شبانه شوند، آموزشهای بسیار بیشتری داد. و کسانی که این سخنان را شنیدند آنها را در قلب خود گرامی داشتند و اغلب آنها را برای تزکیهٔ حواریون و شاگردانی که در هنگام گفته شدن آنها حضور نداشتند بازگویی نمودند.

4- گفتگو با نَتَنائیل

و سپس عیسی به اَبیلا رفت، جایی که نَتَنائیل و همکارانش کار می‌کردند. نَتَنائیل به واسطهٔ برخی از سخنان عیسی که به نظر می‌رسید از اعتبار متون شناخته شدهٔ مقدس عبرانی می‌کاهد بسیار نگران شد. از این رو در این شب، بعد از دورهٔ معمول پرسش و پاسخ، نَتَنائیل عیسی را از دیگران جدا ساخت و پرسید: ”استاد، آیا می‌توانی به من اعتماد کنی تا من حقیقت را در رابطه با

کتاب مقدس بدانم؟ من متوجه شدم که تو فقط بخشی از نوشته‌های مقدس را به ما می‌آموزی، آنطور که می‌بینم بخشی را که از همه بهتر است، و من اینطور استنباط می‌کنم که تو این آموزشهای کاهنان عبرانی را که گفتار شریعت موسی همان سخنان خداوند است رد می‌کنی، تو که حتی پیش از روزگاران ابراهیم و موسی با خدا در بهشت بوده‌ای. حقیقت دربارهٔ کتاب مقدس چیست؟'' هنگامی که عیسی پرسش حواری سردرگم خود را شنید، پاسخ داد:

''نَتَنائیل، تو به درستی قضاوت نموده‌ای؛ من بدان گونه که کاهنان عبرانی به متون مقدس می‌نگرند به آن نگاه نمی‌کنم. من به این شرط در رابطه با این موضوع با تو صحبت خواهم کرد که این چیزها را به برادران خود نگویی، زیرا آنها در مجموع برای پذیرش این آموزش آمادگی ندارند. گفتار شریعت موسی و آموزشهای کتاب مقدس پیش از زمان ابراهیم موجود نبودند. متون مقدس فقط در روزگاران اخیر به شکلی که امروزه ما آنها را داریم گردآوری شده‌اند. در حالی که اینها در بر گیرندهٔ بهترین اندیشه‌ها و آرمانهای والاتر قوم یهود هستند، همچنین حاوی مطالب زیادی هستند که به هیچ وجه نمایانگر سرشت و آموزشهای پدر آسمانی نیست؛ از این رو از میان آموزشهای بهتر، من باید آن حقایقی را انتخاب کنم که باید برای بشارت پادشاهی گردآوری شوند.

''این نوشته‌ها کار انسانها هستند، برخی از آنها انسانهای مقدس، و برخی دیگر نه چندان مقدس. آموزشهای این کتابها نمایانگر نگرشها و میزان فهم روزگارانی هستند که آنها در آن منشأ داشتند. به عنوان یک آشکارسازی حقیقت، آخرینها نسبت به اولینها قابل اطمینان‌ترند. متون مقدس خطاآمیز هستند و در مجموع منشأ انسانی دارند، اما اشتباه نکن، آنها در بر گیرندهٔ بهترین مجموعهٔ خرد مذهبی و حقیقت معنوی می‌باشند که در این هنگام در تمام دنیا یافت می‌شود.

''بسیاری از این کتابها توسط اشخاصی که نام آنها را بر خود دارند نوشته نشده‌اند، اما این امر به هیچ وجه از ارزش حقایقی که در آنها نهفته شده کم نمی‌کند. اگر داستان یونس یک واقعیت نباشد، حتی اگر یونس هرگز زندگی نکرده بود، باز حقیقت ژرفی که در این داستان نهفته است، یعنی مهر خداوند برای نینوا و به اصطلاح غیریهودیان، در چشمان همهٔ کسانی که همنوعان خود را دوست دارند، به هر حال ارزشمند است. کتاب مقدس، مقدس است زیرا نمایانگر اندیشه‌ها و اعمال انسانهایی است که در جستجوی خدا بودند، و در این نوشته‌ها بالاترین برداشتهای خود را از درستکاری، حقیقت، و تقدس به یادگار گذاشتند. کتاب مقدس حاوی مطالب زیادی است که حقیقت است، بسیار زیاد، اما در پرتو آموزشهای کنونیِ شما، تو می‌دانی که این نوشته‌ها همچنین در بر گیرندهٔ مطالب زیادی هستند که جلوه‌گر خطاآمیز پدر آسمانی می‌باشند، خدای با محبتی که من آمده‌ام به همهٔ جهانیان آشکار سازم.

''نَتَنائیل، حتی برای یک لحظه هرگز به خود اجازه نده که این نوشته‌های کتاب مقدس را باور کنی که به تو می‌گوید خدای با محبت به نیاکان تو فرمان داد که به جنگ بروند و همهٔ دشمنانشان — مردان، زنان، و کودکان — را به قتل برسانند. این نوشته‌ها حرفهای انسانها هستند، انسانهایی که آنچنان مقدس نبودند، و اینها کلام خداوند نیستند. این متون مقدس همیشه وضعیت عقلانی، اخلاقی، و معنوی کسانی که این نوشته‌ها را ساختند منعکس نموده و همیشه منعکس

خواهند نمود. آیا توجه نکرده‌ای که همینطور که پیامبران از ساموئیل تا اشعیا نگاشته‌های خود را عرضه می‌کنند زیبایی و شکوه مفاهیم یهوه افزایش می‌یابد؟ و تو باید به خاطر داشته باشی که این متون مقدس به منظور آموزش مذهبی و هدایت معنوی نوشته شده‌اند. اینها آثار تاریخ نگاران یا فیلسوفان نیستند.

"رقت‌بارترین چیز صرفاً این برداشت اشتباه از کمال مطلقِ کتاب مقدس و خطاناپذیر بودن آموزشهای آن نیست، بلکه تفسیرِ خطاآمیزِ گیج کنندهٔ این نوشته‌های مقدس توسط کاتبان و فریسیان در اورشلیم است که در اسارت سنت هستند. و اکنون آنها دکترینِ الهام بخش بودنِ کتاب مقدس و نیز تفاسیر غلط خود از آن را به کار خواهند گرفت تا با جدیت تمام در برابر این آموزشهای جدیدتر بشارت پادشاهی ایستادگی کنند. نَتَنائیل، هرگز فراموش نکن که پدر آشکارسازی حقیقت را فقط به یک نسل و یا یک قوم محدود نمی‌سازد. بسیاری از جویندگان مشتاق که به دنبال حقیقت هستند به واسطهٔ این دکترینِ کامل بودن کتاب مقدس سردرگم و نومید بوده و مداوماً خواهند بود.

"مرجعیت حقیقت، همان روحی است که در تجلی‌های زندهٔ آن ساکن است، و نه عبارات مردهٔ انسانهای کمتر آگاه و به ظاهر الهام یافتهٔ یک نسل دیگر. و حتی اگر این انسانهای مقدسِ دوران باستان از زندگیِ الهام بخش و سرشار از روح بهره‌مند بودند، این امر بدین معنی نیست که سخنان آنها به گونه‌ای مشابه از نظر معنوی الهام یافته بوده است. امروزه ما آموزشهای این بشارت پادشاهی را ثبت نمی‌کنیم، تا مبادا، وقتی که من از این دنیا رفتم، شما در نتیجهٔ تنوع تفسیر خود از آموزشهای من به سرعت به گروههای متعدد ستیزه‌جویِ حقیقت تقسیم شوید. برای این نسل از همه بهتر این است که ما این حقایق را در زندگیخود نشان دهیم، ضمن این که از نگارش آنها اجتناب می‌ورزیم.

"نَتَنائیل، به سخنان من خوب توجه کن. چیزی را که سرشت بشری لمس کرده باشد نمی‌توان خطاناپذیر پنداشت. حقیقت الهی از طریق ذهن انسان به راستی می‌تواند بدرخشد، اما همیشه با خلوص نسبی و ربانیت جزئی. مخلوق ممکن است مشتاق مصونیت از خطا باشد، اما فقط آفرینندگان آن را دارا می‌باشند.

"اما بزرگترین خطای آموزش دربارهٔ کتاب مقدس این دکترین است که اینها کتابهای مهر و موم شدهٔ اسرار و حکمت هستند که تنها اذهان خردمند مردم جرأت تفسیر آنها را دارند.
آشکارسازیهای حقیقتِ الهی چیزهای مهر و موم شده نیستند، مگر به واسطهٔ نادانی، تعصب، و عدم بردباریِ کوته فکرانهٔ بشری. نور کتاب مقدس فقط به واسطهٔ تعصب کم سو می‌شود و به واسطهٔ خرافات تاریک می‌گردد. ترس نادرست از تقدس مانع از این شده است که مذهب توسط عقل و درایت پاسداری شود. ترس از مرجعیتِ نوشته‌های مقدسِ گذشته به گونه‌ای مؤثر روانهای صادقِ امروز را از پذیرش نور جدید انجیل باز می‌دارد، نوری که همین انسانهای خداشناسِ نسل دیگر شدیداً مشتاق دیدن آن بودند.

”اما غم انگیزترین جنبهٔ همهٔ اینها این واقعیت است که برخی از آموزگارانِ تقدسِ این سنت‌گرایی دقیقاً این حقیقت را می‌دانند. آنها کم و بیش این محدودیتهای کتاب مقدس را به طور کامل می‌فهمند، اما آنها از نظر اخلاقی بزدل و از نظر عقلانی ناصادق هستند. آنها حقیقت را در رابطه با نوشته‌های مقدس می‌دانند، اما ترجیح می‌دهند این واقعیاتِ پریشان کننده را از مردم پنهان نگاه دارند. و به این ترتیب آنها کتاب مقدس را تحریف نموده و واژگونه جلوه می‌دهند، و به جای این که به نوشته‌های مقدس به عنوان گنجینهٔ خرد اخلاقی، الهام مذهبی، و آموزش معنویِ انسانهای خداشناسِ سایر نسلها رجوع کنند، آنها را راهنمایی برای جزئیات برده‌وار زندگی روزمره و مرجعی در امور غیرمعنوی می‌کنند.“

نَتَنائیل به واسطهٔ گفته‌های استاد روشن و شوکه شد. او مدتها در اعماق روانش به این گفتگو فکر کرد، اما او تا بعد از معراج عیسی در رابطه با این گفتگو به هیچ کس چیزی نگفت؛ و حتی در آن هنگام نیز از بازگوییِ کامل آموزش استاد بیم داشت.

5- طبیعت مثبت مذهب عیسی

در فیلادلفیه، جایی که یعقوب کار می‌کرد، عیسی در رابطه با سرشت مثبت بشارت پادشاهی به شاگردان آموزش داد. هنگامی که او در جریان اظهارات خود اعلام داشت که برخی از قسمتهای کتاب مقدس نسبت به بخشهای دیگر بیشتر حاوی حقیقت هستند، و به شنوندگان خود اندرز داد که با بهترین قسمتهای خوراک معنوی، روان خود را تغذیه کنند، یعقوب سخنان استاد را قطع کرد و پرسید: ”استاد ممکن است لطف کنی و به ما بگویی چگونه می‌توانیم قطعات بهترِ کتاب مقدس را برای تزکیهٔ شخصی خود انتخاب کنیم؟“ و عیسی پاسخ داد: ”آری یعقوب، هنگامی که کتاب مقدس را می‌خوانید به دنبال آن آموزشهایی بروید که از حقیقت جاودان و زیبایی الهی برخوردارند، مثل:

”خداوندا، قلبی پاک در من به وجود آور.

”خداوند شبان من است؛ من محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

”همسایهٔ خود را همچون خودتان دوست بدارید.

”چرا که من، یزدان، خدای شما، دست راست شما را در دست خواهم گرفت، و خواهم گفت: نترس؛ به تو کمک خواهم کرد.

”ملتها نیز دیگر جنگ را نخواهند آموخت.“

و این توصیف کنندهٔ روشی است که عیسی، روز به روز، بهترین متون مقدس عبرانی را برای آموزش پیروانش و برای گنجاندن در آموزشهای بشارت نوین پادشاهی به کار می‌گرفت. سایر مذاهب اندیشهٔ نزدیکی خداوند به انسان را مطرح کرده بودند، اما عیسی توجه خداوند را برای

انسان همچون نگرانی یک پدر با محبت برای بهروزی فرزندان تحت تکفلش جلوه داد و سپس این آموزش را اساس مذهبش ساخت. و بدین ترتیب دکترینِ پدر بودن خداوند انجام برادری انسان را ضروری ساخت. پرستش خداوند و خدمت انسان مجموعه و جوهر مذهب او گردید. عیسی بهترینهای مذهب یهودی را برداشت و آن را به یک زمینهٔ ارزشمند در آموزشهای نوین بشارت پادشاهی تبدیل نمود.

عیسی روح عمل مثبت را به دکترینهای منفعل مذهب یهودی وارد نمود. عیسی به جای اطاعت منفی از الزامات آیینی، به انجام کارهای مثبتی حکم می‌کرد که مذهب جدیدش برای آنهایی که آن را می‌پذیرفتند ملزوم می‌داشت. مذهب عیسی نه فقط شاملِ *ایمان آوردن*، بلکه عملاً *انجام دادنِ* آن کارهایی بود که انجیل ملزوم می‌داشت. او آموزش نداد که جوهر مذهبش شامل خدمت اجتماعی است، بلکه این که خدمت اجتماعی یکی از تأثیراتِ مشخصِ دارا بودنِ روح مذهب راستین است.

عیسی در به کار گرفتن نیمهٔ بهتر یک متن مقدس درنگ نکرد، در حالی که بخش ناچیزتر را رد نمود. او اندرز بزرگش، ”همسایهٔ خود را همچون خودتان دوست بدارید“ را از کتاب مقدس گرفت، که می‌گوید: ”از فرزندان مردم خود انتقام نگیرید، بلکه همسایهٔ خود را همچون خودتان دوست بدارید.“ عیسی بخش مثبت این متن مقدس را به کار گرفت، در حالی که بخش منفی آن را رد نمود. او حتی با عدم مقاومت منفی یا صرفاً منفعل مخالفت کرد. او گفت: ”هنگامی که یک دشمن به یک گونهٔ شما سیلی می‌زند، خاموش و منفعل آنجا نایستید، بلکه با رویکردی مثبت گونهٔ دیگر خود را بچرخانید؛ بدین معنی که به گونه‌ای فعال بهترین کار ممکن را انجام دهید تا برادر خطاکارتان را از مسیرهای شرارت‌آمیز دور سازید و به راههای بهتر زندگی درستکارانه هدایت کنید.“ عیسی پیروانش را ملزم ساخت که نسبت به هر وضعیت زندگی به گونه‌ای مثبت و بی‌باک واکنش نشان دهند. چرخاندن گونهٔ دیگر یا هر کنشی که نماد آن باشد، نیاز به ابتکار دارد، و ابراز قاطع، فعال، و شجاعانهٔ شخصیت ایماندار را ایجاب می‌کند.

عیسی از انجام تسلیم منفی به بی‌حرمتی‌های کسانی که ممکن است عمداً در صدد تحمیل نگرش خود به عمل کنندگانِ عدم مقاومت در برابر شرارت برآیند جانبداری نکرد، اما در عوض از این دیدگاه طرفداری کرد که پیروانش باید در واکنش سریع و مثبتِ نیک نسبت به شرور خردمند و هشیار باشند، تا آن حد که بتوانند به گونه‌ای مؤثر با نیکی بر شرارت چیره شوند. فراموش نکنید که نیکی راستین به گونه‌ای تغییرناپذیر قدرتمندتر از بدنهادترین شرارت است. استاد یک شاخص مثبت از درستکاری را آموزش داد: ”بگذارید هر که می‌خواهد شاگرد من باشد، خود را نادیده انگارد و تمام مسئولیتهای خویش را در پیروی از من به طور روزانه به عهده گیرد.“ و بدین ترتیب او چنان زندگی کرد که ”پیوسته دست به انجام کارهای نیک می‌زد.“ و این جنبه از انجیل از طریق تمثیلهای بسیاری که بعدها برای پیروانش می‌گفت به خوبی نشان داده شد. او هرگز پیروانش را تشویق و ترغیب نکرد که با شکیبایی وظایفشان را به عهده گیرند، بلکه به جای انجام این کار، با انرژی و اشتیاق به انجام کاملِ مسئولیتهای بشری و امتیازات الهیشان در پادشاهیِ خداوند عمل کنند.

هنگامی که عیسی به حواریون خود آموزش داد که وقتی فردی به گونه‌ای غیرعادلانه کت آنها را برد، آنها باید لباس دیگر را هم تقدیم کنند، او به معنی واقعیِ کلمه آنقدر به کت دوم اشاره نداشت، بلکه به ایدهٔ انجام کاری **مثبت**، تا خطاکار را از پیروی از اندرز قدیمیِ انتقام‌جویی — "چشم در برابر چشم" — و غیره باز دارد. عیسی از ایدهٔ انتقام‌جویی یا فقط یک رنجبر منفعل یا قربانی بی‌عدالتی شدن منزجر بود. او در این فرصت سه راه مقابله کردن و مقاومت در برابر شرارت را به آنها آموزش داد:

1- جواب شرارت را با شرارت دادن — روش مثبت اما نادرست.

2- رنج بردن از شرارتکاری بدون شِکوِه و بدون مقاومت — روش کاملاً منفی.

3- پاسخ شرارت را با نیکی دادن، ابراز اراده به گونه‌ای که اوضاع تحت تسلط در آید، طوری که با نیکی بر شرارت چیرگی حاصل شود — روش مثبت و درست.

یکی از حواریون یک بار پرسید: "استاد، اگر غریبه‌ای مرا مجبور ساخت که کوله بارش را یک مایل حمل کنم چه باید بکنم؟" عیسی پاسخ داد: "در حالی که غریبه را زیر لب سرزنش می‌کنی، ننشین و برای رهایی آه بکش. از چنین رویکردهای منفعلی درستکاری حاصل نمی‌شود. اگر نمی‌توانی به انجام کاری که به گونه‌ای مؤثرتر مثبت است فکر کنی، حداقل می‌توانی کوله بار را برای یک مایلِ دوم حمل کنی. این عزم راسخ، غریبهٔ غیرمنصف و خدانشناس را به چالش می‌کشاند."

یهودیان دربارهٔ خدایی که گناهکاران نادم را می‌بخشد و سعی در فراموش کردن کارهای ناشایست آنها می‌کند شنیده بودند، اما تا پیش از آمدن عیسی، انسانها دربارهٔ خدایی که به دنبال یافتن برهٔ گمشده برود نشنیده بودند؛ خدایی که برای یافتن گناهکاران پیشقدم می‌شد، و وقتی که آنها را مایل به بازگشت به منزل پدری می‌یافت شادمانی می‌نمود. عیسی این نشان مثبت در مذهب را حتی به دعاهای خود تعمیم داد. و او قاعدهٔ منفی طلایی را به اندرزی مثبت از انصاف بشری تبدیل ساخت.

عیسی در تمام آموزشهایش از جزئیات حواس پرت کننده به گونه‌ای استوار اجتناب می‌کرد. او از زبان پرآذین احتراز می‌کرد و از استعارهٔ شاعرانهٔ صرفِ بازی با کلمات اجتناب می‌ورزید. او به طور عادت‌وار معانی بزرگ را در بیانات کوچک ادا می‌نمود. عیسی به منظور روشنگری، معانیِ جاریِ بسیاری از واژه‌ها همچون نمک، خمیرمایه، ماهیگیری، و بچه‌های کوچک را وارونه می‌کرد. او به مؤثرترین وجه مقایسه را به کار می‌گرفت، و دقیقه را با بی‌نهایت و غیره مقایسه می‌کرد. تصاویر او چشمگیر بودند، مثل "کوری که کور را هدایت می‌کند." اما بزرگترین نقطهٔ قوتی که در آموزشهای روشنگرایانهٔ او یافت می‌شود طبیعی بودن آن بود. عیسی فلسفهٔ مذهب را از آسمان به زمین آورد. او نیازهای بنیادین روان را با یک بینش نوین و یک عطیهٔ نوین عاطفی به تصویر کشید.

6- بازگشت به مَجدل

کار بشارتگرانهٔ چهار هفته‌ای در دکاپولیس تا حدی موفقیت‌آمیز بود. صدها روان به پادشاهی پذیرفته شدند، و حواریون و بشارتگران در ادامه دادن کارهایشان بدون انگیزشِ حضور فوریِ شخصیِ عیسی تجربهٔ ارزشمندی داشتند.

روز جمعه، 16 سپتامبر، تمام گروه کارگران از طریق قرار قبلی در پارک مجدل جمع شدند. در روز سبت، شورایی متشکل از بیش از یکصد ایماندار تشکیل جلسه داد، و طی آن طرحهای آینده برای گسترش کار پادشاهی به طور کامل مورد بررسی قرار گرفت. پیام‌رسانان داوود در آنجا حضور داشتند و در رابطه با رفاه ایمانداران در سرتاسر یهودیه، سامره، جلیل، و مناطق مجاور گزارش تهیه کردند.

تعداد اندکی از پیروان عیسی در این هنگام از ارزش بزرگ خدمات گروهِ پیام‌رسان به طور کامل قدردانی کردند. پیام‌رسانان نه تنها ایمانداران را در سرتاسر فلسطین با یکدیگر و با عیسی و حواریون در ارتباط قرار دادند، بلکه در طول این روزهای تاریک همچنین به عنوان جمع‌آوری کنندگان وجوهات خدمت کردند، نه تنها برای امرار معاش عیسی و یارانش، بلکه همچنین برای حمایت از خانواده‌های دوازده حواری و دوازده بشارتگر.

حدوداً در این هنگام اَبنیر پایگاه عملیاتی خود را از حبرون به بیت‌لحم انتقال داد، و این مکان دوم همچنین ستاد مرکزی پیام‌رسانان داوود در یهودیه بود. داوود یک سرویس خبررسانی شبانه میان اورشلیم و بیت‌صیدا ایجاد کرد. این دوندگان هر روز عصر اورشلیم را ترک می‌کردند، و در سوخار و اسکیتوپولیس خبررسانی می‌کردند، و تا هنگام صبحانه در بامداد روز بعد به بیت‌صیدا می‌رسیدند.

اکنون عیسی و یارانش آماده شدند تا پیش از این که آماده شوند آخرین دورهٔ کارشان را برای پادشاهی آغاز کنند، یک هفته استراحت کنند. این آخرین استراحت آنها بود، زیرا کار بشارتی در پریا به یک کارزار موعظه و آموزش تبدیل شد که تا هنگام ورود آنها به اورشلیم و انجام آخرین رخدادهای دوران زندگیِ زمینیِ عیسی ادامه یافت.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 160

رُودَنِ اسکندریه

در صبح روز یکشنبه، 18 سپتامبر، آندریاس اعلام کرد که هیچ کاری برای هفتهٔ پیش رو برنامه‌ریزی نخواهد شد. همهٔ حواریون، به جز نَتَنائیل و توما به خانه رفتند تا با خانواده‌هایشان دیدار کنند یا نزد دوستانشان موقتاً اقامت کنند. در این هفته، عیسی از یک دورهٔ استراحت تقریباً کامل برخوردار گشت، اما نتنائیل و توما با یک فیلسوف خاص یونانی از اسکندریه به نام رُودَن بسیار مشغول گفتگو بودند. این یونانی اخیراً از طریق آموزش یکی از یاران اَبنیر که در اسکندریه یک کار بشارتی انجام داده بود یک شاگرد عیسی شده بود. رُودَن اکنون به طور جدی مشغول کار هماهنگ کردنِ فلسفه‌اش پیرامون زندگی با آموزشهای جدید مذهبی عیسی شده بود، و او با این امید که استاد در رابطه با این مسائل با او صحبت کند به مجدل آمده بود. او همچنین شدیداً مایل بود که نسخه‌ای دست اول و معتبر از انجیل را از عیسی و یا یکی از حواریونش به دست آورد. اگر چه استاد از وارد شدن به چنین گفتگویی با رُودَن خودداری کرد، اما او را با مهربانی پذیرفت و فوراً رهنمود داد که نَتَنائیل و توما باید به تمام آنچه او برای گفتن داشت گوش دهند و متقابلاً دربارهٔ انجیل به او بگویند.

1- فلسفهٔ یونانیِ رُودَن

در سحرگاه روز دوشنبه، رُودَن ارائهٔ یک سری از ده خطابه را به نتنائیل، توما، و گروهی متشکل از حدوداً بیست و چهار ایماندار که بر حسب اتفاق در مجدل بودند آغاز نمود. این گفتگوها که به صورت عبارت‌پردازی امروزی فشرده شده، ترکیب شده، و بازگویی شده‌اند، اندیشه‌های زیرین را برای ملاحظه عرضه می‌کنند:

زندگی انسان شامل سه انگیزهٔ بزرگ است: امیال، آرزوها، و جذابیت‌ها. کاراکتر قوی، شخصیت آمرانه، تنها با تبدیل نمودنِ میل طبیعیِ زندگی به هنر اجتماعیِ زندگی کردن و با تبدیل امیال کنونی به آن آرزوهای والاتری که قادر به دستیابی پایدار هستند به دست می‌آید، در حالی که جذابیت‌های عادیِ وجود باید از ایده‌های متعارف و تثبیت شدهٔ فرد به قلمروهای بالاترِ ایده‌های کاوش نشده و آرمانهای کشف نشده انتقال یابد.

هر چه تمدن پیچیده‌تر شود، هنر زندگی دشوارتر خواهد شد. هر چه تغییرات در رسوم اجتماعی سریعتر باشد، کار رشد کاراکتر پیچیده‌تر خواهد شد. در هر ده نسل، نوع بشر برای ادامهٔ پیشرفت باید هنر زندگی را از نو بیاموزد. و اگر انسان چنان مبتکر شود که با سرعت بیشتری بر پیچیدگیهای جامعه بیفزاید، شاید در هر نسل هنر زندگی در زمان کمتری نیاز به مهارت مجدد خواهد داشت. اگر تکامل هنر زندگی نتواند با تکنیک وجود همگام شود، بشریت به سرعت به میل سادهٔ زندگی — دستیابی به ارضای خواسته‌های کنونی — باز خواهد گشت. بدین ترتیب بشریت نابالغ باقی خواهد ماند؛ جامعه در رشد به بلوغِ کامل شکست خواهد خورد.

بلوغ اجتماعی برابر با درجه‌ای است که انسان مایل به رها نمودنِ ارضای امیالِ صرفاً گذرا و موجود در ازای در ذهن پروراندنِ آن آرزوهای برتر است که تلاش برای دستیابی به آن موجب خشنودیهای فراوان‌ترِ پیشرفت تدریجی به سوی اهداف دائم می‌شود. اما نشان راستینِ بلوغ اجتماعی، تمایل مردم به رها نمودنِ حق زندگیِ مسالمت‌آمیز و رضایت‌مندانه تحت استانداردهای ترویج دهندهٔ آسایش‌طلبانهٔ جذابیتِ اعتقادات تثبیت شده و ایده‌های متعارف، و به جای آن، دنبال نمودنِ اغوای مشوش کننده و نیازمند انرژیِ تعقیبِ احتمالاتِ کاوش نشدهٔ دستیابی به اهداف کشف نشدهٔ واقعیتهای آرمانگرایانهٔ معنوی است.

حیوانات نسبت به اشتیاق به زندگی به طور عالی واکنش نشان می‌دهند، اما فقط انسان می‌تواند به هنر زندگی دست یابد، گر چه اکثریت نوع بشر فقط اشتیاقی حیوانی نسبت به زندگی کردن را تجربه می‌کند. حیوانات فقط این میل کور و غریزی را می‌دانند؛ انسان قادر است از این میل به عملکرد طبیعی فراتر رود. انسان ممکن است انتخاب کند که در سطح عالیِ هنرِ هوشمند، و حتی شادی آسمانی و وجد معنوی، زندگی کند. حیوانات در مورد اهداف زندگی هیچ پرس و جویی نمی‌کنند؛ از این رو هیچگاه نگران نمی‌شوند، و خودکشی هم نمی‌کنند. خودکشی در میان انسانها گواه این امر است که چنین موجوداتی از مرحلهٔ صرفاً حیوانیِ وجود بیرون آمده‌اند، و نیز گویای این واقعیتِ فراتر است که تلاشهای اکتشافیِ چنین موجودات بشری نتوانسته است به سطوح هنرمندانهٔ تجربهٔ انسانی دست یابد. حیوانات معنای زندگی را نمی‌دانند؛ انسان نه تنها از ظرفیت شناخت ارزشها و درک معانی برخورد است، بلکه از معنی معانی نیز آگاه است — او نسبت به بینش خود آگاه است.

هنگامی که انسانها جرأت می‌کنند که یک زندگی سرشار از اشتیاق طبیعی را به نفع یک زندگیِ همراه با هنرِ ماجراجویانه و منطق نامطمئن کنار بگذارند، باید انتظار داشته باشند که حداقل تا زمان دستیابی آنها به درجه‌ای از بلوغ عقلانی و عاطفی، متحمل مخاطرات ناشی از خسارات عاطفی — تضادها، ناراحتی، و عدم اطمینان — شوند. دلسردی، نگرانی، و تن‌آسایی شواهد قطعی عدم بلوغ اخلاقی هستند. جامعهٔ بشری با دو مشکل روبرو است: دستیابی به بلوغ فرد و دستیابی به بلوغ مردم. موجود بشری بالغ به زودی شروع می‌کند به همهٔ انسانهای دیگر با احساسات مهرآمیز و با حس بردباری نگاه کند. انسانهای بالغ به افراد نابالغ با عشق و ملاحظه‌ای که والدین به فرزندانشان دارند نگاه می‌کنند.

زندگی موفقیت‌آمیز چیزی بیشتر یا کمتر از هنر تسلط بر تکنیکهای قابل اطمینان برای حل مشکلات روزمره نیست. اولین قدم در حل هر مشکلی این است که دشواری معیّن شود، مشکل جدا شود، و سرشت و وخامت آن صادقانه شناخته شود. اشتباه بزرگ این است که وقتی مشکلات زندگی ترسهای عمیق ما را برمی‌انگیزد، ما از پذیرفتن آنها امتناع کنیم. به همین ترتیب، هنگامی که تصدیق دشواریهای ما مستلزم کاهش غرورِ گرامی داشته شدهٔ دیرینهٔ ما، اعتراف به حسادت، یا کنار گذاشتنِ تعصبات عمیق است، یک فرد معمولی ترجیح می‌دهد که به توهمات قدیمیِ امنیت و به احساسات کاذب امنیت که مدتها گرامی داشته شده‌اند بچسبد. فقط یک انسان شجاع مایل است آنچه را که یک ذهن صادق و منطقی کشف می‌کند صادقانه بپذیرد، و با بی‌پروایی با آن روبرو شود.

راه حل عاقلانه و مؤثر پیرامون هر مشکلی ایجاب می‌کند که ذهن از تعصب، احساسات شدید، و کلیهٔ تعصبات صرفاً شخصی دیگر رها باشد، زیرا ممکن است آنها مانع بررسی منصفانهٔ عوامل واقعیِ مشکلی گردند که برای یافتن راه حل خود را عرضه نموده‌اند. حل مشکلات زندگی مستلزم شجاعت و صداقت است. فقط افراد صادق و با شهامت قادرند از میان پیچ و خم مبهوت کننده و گیج کنندهٔ زندگی شجاعانه به جایی بروند که منطقِ یک ذهن بی‌باک ممکن است به آنجا راهبری کند. و این رهایی ذهن و روان هرگز نمی‌تواند بدون نیروی محرکهٔ یک شور و شوق هوشمندانه که در مرز غیرت مذهبی است تحقق یابد. برای سوق دادن انسان به تعقیب هدفی که با مشکلات دشوار مادی و مخاطرات متعدد عقلانی همراه است، به جذابیت یک آرمان بزرگ نیاز است.

حتی اگر شما برای روبرویی با وضعیتهای دشوار زندگی به طور مؤثر مجهز باشید، به سختی می‌توانید انتظار موفقیت داشته باشید، مگر این که با آن خردِ ذهن و جاذبهٔ شخصیت تجهیز شوید که شما را قادر سازد حمایت و همکاری صمیمانهٔ همنوعان خود را به دست آورید. شما نمی‌توانید در کار سکولار یا مذهبی به میزان زیادی از موفقیت امید داشته باشید، مگر این که بتوانید یاد بگیرید چگونه همتایان خود را متقاعد سازید، چگونه انسانها را قانع کنید. شما صرفاً باید درایت و شکیبایی داشته باشید.

اما بهترین روش حل مسئله را از عیسی، استاد شما، آموخته‌ام. من به آن چیزی اشاره دارم که او به طور مداوم انجام می‌دهد، و کاملاً صادقانه به شما آموزش داده است: مراقبهٔ پرستشگرانه در خلوت. در این عادت عیسی که مکرراً تنها می‌رود تا با پدر آسمانی راز و نیاز کند، این تکنیک یافت می‌شود که نه فقط از قدرت و خردِ انباشته شونده برای تضادهای معمول زندگی برخوردار است، بلکه همچنین برای حل مشکلات بالاتر که سرشتی اخلاقی و معنوی دارند انرژی تخصیص می‌دهد. اما حتی روشهای صحیح حل مشکلات، نقایص ذاتیِ شخصیت را جبران نخواهد کرد، یا فقدان گرسنگی و تشنگی برای درستکاری واقعی را جبران نخواهد کرد.

من عمیقاً تحت تأثیر این عادت عیسی هستم که به تنهایی می‌رود تا در این مواقعِ بررسیِ انفرادیِ مشکلات زندگی شرکت کند؛ برای مواجهه با مطالبات چندگانهٔ خدمت اجتماعی، به دنبالِ اندوخته‌های نوین خرد و انرژی باشد؛ هدف عالی زندگی را در واقع از طریق قرار دادنِ کل

شخصیت تحت تابعیتِ خودآگاهیِ تماس با ربانیت، برانگیزد و تعمیق کند؛ برخوردار شدن از روشهای نوین و بهتر برای تطبیقِ خود با وضعیتهای پیوسته در حال تغییرِ وجود زنده را درک کند؛ آن بازسازیها و تنظیمات حیاتیِ رویکردهای شخصیِ فرد را که برای بینشِ افزایش یافته نسبت به هر چیزِ ارزشمند و واقعی بسیار ضروری هستند به اجرا در آورد؛ و همهٔ این کارها را با چشمی که تنها روی جلال خداوند متمرکز است انجام دهد، یعنی مطابق این دعای مورد علاقهٔ استادتان صادقانه زندگی کند: "نه خواست من، بلکه خواست تو انجام شود."

این شیوهٔ پرستشگرانهٔ استاد شما آن آرامشی را به ارمغان می‌آورد که ذهن را احیا می‌کند؛ آن روشنگری که روان را الهام می‌بخشد؛ آن شهامتی که فرد را قادر می‌سازد که شجاعانه با مشکلات خود روبرو شود؛ آن خود فهمی که ترسِ تضعیف کننده را از بین می‌برد؛ و آن آگاهی از یگانگی با ربانیت که انسان را با اطمینانی تجهیز می‌کند که او را قادر می‌سازد جرأت کند خداگونه باشد. آرامشِ پرستش، یا ارتباط معنوی بدان گونه که توسط استاد انجام شد، تنش را فرو می‌نشاند، تضادها را از بین می‌برد، و مجموع منابع شخصیت را به شدت افزایش می‌دهد. و تمام این فلسفه، به علاوهٔ پیام الهیِ پادشاهی، مذهب جدیدی را بدان گونه که من آن را می‌فهمم تشکیل می‌دهد.

تعصب روان را نسبت به شناخت حقیقت کور می‌کند، و تعصب را فقط می‌توان از طریق وقف صادقانهٔ روان به عشقِ احترام‌آمیزِ یک آرمان که نسبت به همنوعان فرد همه‌شمول و فراگیر است از بین بُرد. تعصب با خودخواهی پیوند جدایی ناپذیر دارد. تعصب را تنها می‌توان با کنار گذاشتن خودخواهی و با جایگزین کردن آن با جستجوی ارضای خدمت به آرمانی که نه تنها از خود بزرگتر است، بلکه حتی از همهٔ بشریت بزرگتر است، یعنی جستجو برای خدا و دستیابی به ربانیت، از میان برد. شواهد بلوغ شخصیت شامل دگرگونی آرزوی انسان می‌باشد، به گونه‌ای که دائماً به دنبال تحقق آن ارزشهایی است که از همه بالاتر و به الهی‌ترین گونه واقعی است.

در یک دنیای پیوسته در حال تغییر، در بحبوحهٔ یک نظم اجتماعیِ در حال تکامل، حفظ اهداف تثبیت شده و تعیین شدهٔ سرنوشت غیرممکن است. ثبات شخصیت را فقط کسانی می‌توانند تجربه کنند که خدای زنده را به عنوان هدف جاودانِ دستیابیِ بیکران کشف نموده و پذیرفته باشند. و از این رو، انتقال هدف فرد از زمان به ابدیت، از زمین به بهشت، از انسانی به الهی، مستلزم این است که انسان حیات نو یابد، تغییر کیش دهد، تولدی نو یابد؛ که او فرزندِ از نو آفریده شدهٔ روح الهی شود؛ که او به برادریِ پادشاهیِ آسمان وارد شود. همهٔ فلسفه‌ها و مذاهب که به حد مطلوب این آرمانها نمی‌رسند ناکامل هستند. فلسفه‌ای که من آموزش می‌دهم، در پیوند با انجیلی که شما موعظه می‌کنید، نمایانگر مذهب نوینِ کمال، آرمان همهٔ نسلهای آینده است. و این حقیقت دارد، زیرا آرمان ما، نهایی، خطاناپذیر، جاودان، جهانی، مطلق، و بیکران است.

فلسفهٔ من این انگیزه را به من داد که واقعیتهای فضیلت راستین، هدف کمال را جستجو کنم. اما اشتیاق من بی‌فایده بود؛ جستجوی من فاقد نیروی محرکه بود؛ جستجوی من دچار عدم اطمینان از جهت‌گیری بود. و این کمبودها توسط این بشارت نوین عیسی، با تقویت بینشها، ارتقاء آرمانها، و

ثبات اهداف آن، به وفور جبران شده است. بدون تردید و نگرانی، اکنون می‌توانم با تمام قلبم به این کار مخاطره‌آمیز ابدی وارد شوم.

2- هنر زندگی

فقط دو راه وجود دارد که انسانها بتوانند به واسطهٔ آن با هم زندگی کنند: راه مادی یا حیوانی و راه معنوی یا بشری. حیوانات با استفاده از علامتها و صداها می‌توانند به صورت محدود با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. اما این اَشکال ارتباطی، معانی، ارزشها، یا ایده‌ها را منتقل نمی‌کنند. تنها تمایز میان انسان و حیوان این است که انسان می‌تواند از طریق *سمبلها* که یقیناً معانی، ارزشها، ایده‌ها، و حتی آرمانها را تعیین و مشخص می‌کند با همنوعان خود ارتباط برقرار کند.

از آنجا که حیوانات نمی‌توانند ایده‌ها را به یکدیگر منتقل کنند، نمی‌توانند شخصیت را رشد دهند. انسان به این دلیل شخصیت را رشد می‌دهد که می‌تواند بدین نحو در مورد ایده‌ها و آرمانها هر دو با همنوعان خود ارتباط برقرار کند.

این توانایی در برقراری ارتباط و اشتراک معانی است که فرهنگ بشری را به وجود می‌آورد و انسان را قادر می‌سازد که از طریق ارتباطات اجتماعی، تمدنها را بسازد. دانش و خرد به دلیل توانایی انسان در انتقال این داراییها به نسلهای بعد انباشته می‌شود. و بدین طریق این فعالیتهای فرهنگیِ مردمان پدیدار می‌شود: هنر، دانش، مذهب، و فلسفه.

ارتباط نمادین میان موجودات بشری به وجود آمدن گروههای اجتماعی را از پیش تعیین می‌کند. مؤثرترین گروه از میان کلیهٔ گروههای اجتماعی، خانواده، و بیشتر به ویژه *دو والدین* است. محبتِ شخصی پیوندی معنوی است که این ارتباطات مادی را نگه می‌دارد. چنین رابطهٔ مؤثری میان دو شخصِ همجنس نیز ممکن است، همانطور که در دلبستگیهای دوستیهای راستین به وفور نشان داده می‌شود.

این پیوندهای دوستی و مهر متقابل، اجتماعی کننده و متعالی کننده هستند، زیرا عوامل اساسی زیرین را در سطوح بالاترِ هنر زندگی تشویق و تسهیل می‌کنند:

1- *ابراز خود و درک خودِ متقابل*. بسیاری از انگیزه‌های متعالی بشری می‌میرند زیرا کسی نیست که بیان آنها را بشنود. به راستی تنها بودن برای انسان خوب نیست. درجاتی از شناخت و مقدار معینی از قدردانی برای رشد کاراکتر انسان ضروری است. بدون عشقِ راستینِ کانون خانواده، هیچ کودکی نمی‌تواند به رشدِ کاملِ کاراکترِ نرمال دست یابد. کاراکتر چیزی بیش از ذهن و اخلاقیات صرف است. از میان تمام روابط اجتماعی که برای رشد کاراکتر محاسبه می‌شود، مؤثرترین و ایده‌آل‌ترینِ آنها، دوستیِ مهرآمیز و فهم مرد و زن در پذیرش متقابل ازدواج هوشمندانه است. ازدواج، با روابط چندگانه‌اش، به بهترین وجه طراحی شده تا آن امیال ارزشمند و آن انگیزه‌های والاتری را که برای رشد یک کاراکتر قوی ضروری هستند به وجود آورد. از

این رو من برای تجلیل از زندگی خانوادگی مکث نمی‌کنم، زیرا استاد شما رابطهٔ پدری - فرزندی را دقیقاً به عنوان سنگ بنای این بشارت نوین پادشاهی به گونه‌ای خردمندانه انتخاب کرده است. و چنین اجتماع بی‌همتایی از رابطه، زن و مردی که مشتاقانه پذیرای والاترین آرمانهای زمان هستند، چنان تجربهٔ ارزشمند و خشنود کننده‌ای است که ارزش هر بها و هر فداکاری را به عنوان لازمهٔ داشتن آن داراست.

2- *پیوند روانها — تجهیز خرد*. هر موجود بشری دیر یا زود برداشت مشخصی از این دنیا و بینش معینی از دنیای بعد را به دست می‌آورد. اکنون می‌توان از طریق ارتباط شخصیت، این دیدگاههای وجود موقت و چشم‌اندازهای جاودان را متحد نمود. بدین ترتیب، ذهنِ یک فرد ارزشهای معنوی خود را با به دست آوردنِ بخش عمدهٔ بینش دیگری افزایش می‌دهد. انسانها به همین ترتیب از طریق ادغام داراییهای مربوطهٔ معنوی خویش روان را غنی می‌سازند. علاوه بر این، انسان به همین شیوه قادر است از آن تمایلِ همیشگی به قربانیِ تحریفِ بینش شدن، تعصب در دیدگاه، و تنگ نظری اجتناب کند. تنها از طریق تماس صمیمانه با اذهان دیگر می‌توان از ترس، حسادت، و غرور پیشگیری نمود. توجه شما را به این واقعیت جلب می‌کنم که استاد هرگز شما را به تنهایی بیرون نمی‌فرستد تا برای گسترش پادشاهی کار کنید؛ او همیشه شما را دو به دو می‌فرستد. و از آنجایی که خرد، اَبَر دانش است، نتیجه این می‌شود که در پیوند خرد، گروه اجتماعی، کوچک یا بزرگ، متقابلاً همهٔ دانش را به اشتراک می‌گذارد.

3- *اشتیاق برای زندگی*. انزوا به این تمایل دارد که بار انرژیِ روان را تهی سازد. معاشرت با همنوعان فرد برای بازسازیِ اشتیاق برای زندگی لازم است و برای حفظ شجاعت برای جنگیدن در آن نبردهایی که به دنبال صعود به سطوح بالاتر زندگی بشری رخ می‌دهند ضروری است. دوستی شادیها را افزایش می‌دهد و پیروزیهای زندگی را جلال می‌دهد. معاشرتهای مهرآمیز و صمیمانهٔ بشری به این تمایل دارند که غم و اندوه را از رنجِ آن و سختی را از بیشترِ تلخی آن بربایند. حضور یک دوست همهٔ زیباییها را افزایش می‌دهد و هر نیکی را تعالی می‌بخشد. انسان از طریق نمادهای هوشمندانه قادر است ظرفیتهای قدردانی دوستانش را برانگیزد و گسترش دهد. یکی از برجسته‌ترین افتخارات دوستی انسان، این قدرت و امکانِ برانگیختنِ متقابلِ تخیل است. قدرت بزرگ معنوی، در آگاهی از وقف قلبی به یک آرمان مشترک، و وفاداری متقابل به یک الوهیت کیهانی است.

4- *دفاعِ تقویت شده در برابر همهٔ شرارتها*. معاشرتِ شخصیتی و محبتِ متقابل بیمه‌ای کارآمد در برابر شرارت است. دشواریها، اندوه، ناامیدی، و شکست، وقتی که به تنهایی تحمل شوند، دردناک‌تر و مأیوس کننده‌تر هستند. معاشرت شرارت را به درستکاری تبدیل نمی‌کند، اما قطعاً کمک می‌کند که درد و عذاب به اندازهٔ زیاد کاهش یابد. استاد شما گفت: ”خوشا به حال ماتم‌زدگان“ — اگر یک دوست برای تسلی دادن در دسترس باشد. در آگاهی از این که شما برای بهروزیِ دیگران زندگی می‌کنید، و این که همین دیگران نیز برای رفاه و پیشرفت شما زندگی می‌کنند، نیرویی قطعی وجود دارد. انسان در انزوا پژمرده می‌شود. موجودات بشری وقتی که فقط به رخدادهای گذرای زمان نگاه می‌کنند، همیشه دلسرد می‌شوند. حال، وقتی که از گذشته و

آینده جدا می‌شود، شدیداً ناچیز می‌شود. فقط یک نگاه اجمالی به دایرهٔ ابدیت می‌تواند انسان را الهام بخشد که حداکثر تلاش خود را به خرج دهد، و می‌تواند بهترین را در او به چالش بکشد تا نهایت کوشش خود را انجام دهد. و هنگامی که انسان بدین ترتیب در بهترین حالت خود قرار می‌گیرد، کاملاً عاری از خودخواهی به نفع دیگران، یعنی همسفران موقتش در زمان و ابدیت، زندگی می‌کند.

تکرار می‌کنم، چنین معاشرت الهام‌بخش و متعالی کننده‌ای، امکانات ایده‌آل خود را در رابطهٔ زناشوییِ انسانی می‌یابد. درست است، به سبب ازدواج بسیاری چیزها به دست می‌آید، و بسیاری، بسیاری از ازدواجها در به وجود آوردنِ این ثمرات اخلاقی و معنوی کاملاً ناکام می‌مانند. بسیاری از اوقات کسانی وارد ازدواج می‌شوند که به دنبال ارزشهای دیگری هستند که از این ضمیمه‌های برتر کمال انسانی پایین‌ترند. ازدواج ایده‌آل باید مبتنی بر چیزی باثبات‌تر از نوسانات احساسی و بی‌ثباتیِ جاذبهٔ جنسیِ صرف باشد؛ این باید بر اساس فداکاری راستین و متقابلِ شخصی باشد. و از این رو، اگر بتوانید چنین واحدهای کوچک قابل اعتماد و مؤثری از انجمنهای انسانی بسازید، هنگامی که این واحدها در مجموعه‌ای جمع شوند، دنیا یک ساختار عظیم و جلال یافتهٔ اجتماعی، تمدنِ کمال انسانی را مشاهده خواهد کرد. چنین مردمی ممکن است شروع به درک چیزی از آرمان استاد شما "صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها" کنند. در حالی که چنین جامعه‌ای بی‌نقص یا کاملاً عاری از شرارت نخواهد بود، حداقل به تثبیت کمال نزدیک می‌شود.

3- جذابیت‌های کمال

تلاش برای رسیدن به کمال مستلزم کار است، و کار نیاز به انرژی دارد. قدرت انجام همهٔ اینها از کجاست؟ چیزهای فیزیکی را می‌توان بدیهی دانست، اما استاد به خوبی گفته است: "انسان نمی‌تواند تنها با نان زندگی کند." با داشتنِ بدنی نرمال و سلامتیِ نسبتاً خوب، در مرحلهٔ بعد باید به دنبال آن جذابیت‌هایی باشیم که به عنوان محرکی برای فراخوانیِ نیروهای معنوی خفتهٔ انسان عمل خواهند کرد. عیسی به ما آموخته است که خدا در انسان زندگی می‌کند؛ پس چگونه می‌توانیم انسان را وادار کنیم که این نیروهای ربانیت و بی‌نهایت را که در روان محصور شده‌اند آزاد سازد؟ چگونه می‌توانیم انسانها را ترغیب کنیم که خدا را رها کنند تا او ضمن گذار به بیرون، برای طراوت بخشیدن به روان خودمان پیش برود، و سپس به مقصود روشنگری، اعتلا، و برکت روانهای بیشمار دیگر دست به کار شود؟ چگونه به بهترین نحو می‌توانم این نیروهای پنهان را که در روانهای شما خفته‌اند برای نیکی بیدار کنم؟ من از یک چیز مطمئن هستم: هیجانِ احساسی محرکِ ایده‌آلِ معنوی نیست. هیجان انرژی را افزایش نمی‌دهد، بلکه قدرت ذهن و بدن هر دو را به اتمام می‌رساند. پس انرژی برای انجام این کارهای بزرگ از کجا می‌آید؟ استادِ خود را مورد توجه قرار دهید. حتی اکنون او در تپه‌ها است و دارد نیرو جذب می‌کند، در حالی که ما اینجا هستیم و داریم انرژی می‌دهیم. راز تمام این مشکلات در ارتباط معنوی، در پرستش پیچیده شده است. از نقطه نظر بشری این مسئله ترکیبی از ژرف‌اندیشی و استراحت است. ژرف‌اندیشی موجب تماس ذهن با روح می‌شود؛ آرامش، ظرفیت پذیرش معنوی را تعیین می‌کند. و این مبادلهٔ

قدرت با ضعف، شهامت با ترس، خواست خداوند با ذهن فرد، در بر گیرندهٔ پرستش است. حداقل، این شیوه‌ای است که فیلسوف به آن می‌نگرد.

هنگامی که این تجارب مکرراً تکرار می‌شوند، به عادتها، عادتهای نیرو بخش و پرستشی متبلور می‌شوند، و چنین عاداتی در نهایت خود را به یک کاراکتر معنوی فرموله می‌کنند، و چنین کاراکتری سرانجام توسط همنوعان فرد به عنوان یک *شخصیت کامل* شناخته می‌شود. این کنشها در ابتدا دشوار و زمان‌بر هستند، اما هنگامی که به عادت تبدیل شوند؛ به یکباره آرامش‌بخش و زمان‌اندوز می‌شوند. هر چه جامعه پیچیده‌تر شود، و هر چه جذابیت‌های تمدن بیشتر شود، این ضرورت برای افراد خداشناس فوری‌تر خواهد شد که این کنشهای عادت‌وارِ ایمن کننده را که برای حفظ و تقویت انرژیهای معنوی آنها طراحی شده، شکل دهند.

یکی دیگر از الزامات دستیابی به کمال، تنظیم همیارانهٔ گروههای اجتماعی نسبت به یک محیطِ پیوسته در حال تغییر است. فرد ناکامل تضادهای همنوعان خود را برمی‌انگیزد؛ انسان خردمند همکاری صمیمانهٔ همکاران خود را به دست می‌آورد، و از این طریق ثمرات تلاشهای زندگی خود را چندین برابر می‌کند.

فلسفهٔ من به من می‌گوید که مواقعی وجود دارد که در صورت لزوم باید برای دفاع از برداشت خود از درستکاری پیکار کنم، اما من شک ندارم که استاد با یک نوعِ کامل‌ترِ شخصیت، از طریق تکنیک برتر و جذابِ مدبّرانه و شکیبای خود به آسانی و با متانت یک پیروزی برابر به دست می‌آورد. اغلب اوقات، هنگامی که ما برای حق مبارزه می‌کنیم، معلوم می‌شود که پیروز و مغلوب، هر دو، متحمل شکست شده‌اند. همین دیروز از استاد شنیدم که گفت: ”انسان خردمند، وقتی به دنبال ورود از درِ قفل شده می‌گردد، در را خراب نمی‌کند، بلکه به دنبال کلیدی می‌گردد که با آن قفل را باز کند.“ خیلی از اوقات ما فقط برای متقاعد کردن خود به این که نمی‌ترسیم وارد دعوا می‌شویم.

این بشارت نوین پادشاهی خدمت بزرگی به هنر زندگی ارائه می‌کند، زیرا انگیزه‌ای جدید و غنی‌تر برای زندگی والاتر فراهم می‌سازد. این یک هدف نوین و متعالی از سرنوشت، یک مقصود عالی زندگی را عرضه می‌دارد. و این برداشتهای نوین از هدف جاودان و الهیِ وجود به خودیِ خود محرکهای متعالی هستند، و واکنش بهترین‌هایی را که در سرشت والاتر انسان ساکن هستند فرا می‌خوانند. در هر قله‌ای از اندیشهٔ عقلانی، آرامشی برای ذهن، نیرویی برای روان، و ارتباطی برای روح وجود دارد. از چنین موقعیتهای زندگی والا، انسان قادر است از آزردگیهای مادیِ سطوح پایین‌تر اندیشه — نگرانی، حسادت، بدخواهی، انتقام، و غرور شخصیتِ ناکامل — فراتر رود. این روانهای فراز یابنده خود را از انبوهی از تضادهای ناسازگارِ چیزهای کم اهمیت زندگی نجات می‌دهند، و بدین ترتیب، برای دستیابی به آگاهی از جریانات بالاترِ مفهوم روحی و ارتباطات آسمانی آزاد می‌شوند. اما هدف زندگی باید از وسوسه برای دنبال نمودنِ پیشرفت آسان و زودگذر به گونه‌ای غیرتمندانه محافظت شود؛ علاوه بر این، این امر باید چنان ترویج شود که از تهدیدات فاجعه‌بار تعصب مصون بماند.

4- توازن کمال

در حالی که چشم شما به دستیابی به واقعیتهای ابدی دوخته شده است، باید برای تأمین ضروریات زندگی موقت نیز تدارک ببینید. در حالی که روح هدف ماست، جسم یک واقعیت است. گاهی اوقات ممکن است ملزومات زندگی به طور تصادفی به دست ما بیفتد، اما در کل، ما باید برای آنها هوشمندانه کار کنیم. دو مشکل عمدهٔ زندگی عبارتند از: معیشت موقت و دستیابی به بقای ابدی. و حتی مشکل امرار معاش برای راه حل ایده‌آلِ آن نیازمند مذهب است. اینها هر دو مشکلات بسیار شخصی هستند. مذهب واقعی، در واقع جدا از فرد عمل نمی‌کند.

ضروریات زندگی موقت، بدان گونه که من آنها را می‌بینم، عبارتند از:

1- سلامت جسمانی خوب.

2- تفکر روشن و پاک.

3- توانایی و مهارت.

4- ثروت — کالاهای زندگی.

5- توانایی مقاومت در برابر شکست.

6- فرهنگ — آموزش و خرد.

حتی مشکلات فیزیکیِ سلامت و کاراییِ بدنی زمانی به بهترین وجه حل می‌شوند که از دیدگاه مذهبیِ آموزشهای استاد ما در نظر گرفته شوند: این که بدن و ذهن انسان اقامتگاه هدیهٔ خدایان است، روح خدا به روح انسان تبدیل می‌شود. ذهن انسان بدین ترتیب واسطه‌ای میان چیزهای مادی و واقعیتهای معنوی می‌شود.

برای تأمین سهم خود از چیزهای مطلوب زندگی به هوش نیاز است. این کاملاً اشتباه است که فکر کنیم وفاداری در انجام کار روزانهٔ فرد، پاداش ثروت را تضمین خواهد کرد. به جز کسب گاه به گاه و تصادفیِ ثروت، پاداشهای مادیِ زندگی موقت در برخی کانالهای به خوبی سازماندهی شده جریان دارند، و فقط کسانی که به این کانالها دسترسی دارند ممکن است انتظار داشته باشند برای تلاشهای موقت خود پاداش خوبی دریافت کنند. فقر همیشه باید سهم همهٔ کسانی باشد که در کانالهای جداگانه و فردی به دنبال ثروت هستند. بنابراین، برنامه‌ریزی عاقلانه تنها چیزی می‌شود که برای سعادت دنیوی ضروری است. موفقیت نه تنها مستلزم وقف فرد به کار است، بلکه همچنین نیاز به این دارد که فرد به عنوان بخشی از یکی از کانالهای ثروت مادی عمل کند. اگر شما عاقل نباشید، می‌توانید زندگی فداکارانه‌ای را بدون پاداش مادی به نسل خود

اهدا کنید؛ اگر به طور تصادفی از جریان ثروت بهره‌مند شده‌اید، ممکن است در تجمّلات غلت بزنید، حتی اگر هیچ کار ارزشمندی برای همنوعان خود انجام نداده باشید.

توانایی چیزی است که به ارث می‌برید، در حالی که مهارت چیزی است که به دست می‌آورید. زندگی برای کسی که نمی‌تواند یک کار را به خوبی و با مهارت انجام دهد واقعی نیست. مهارت یکی از سرچشمه‌های واقعی رضایت از زندگی است. توانایی مستلزم موهبت آینده‌نگری، نگرش دوراندیشانه است. فریب پاداشهای وسوسه‌انگیز دستاوردهای ناصادقانه را نخورید؛ مایل باشید برای پاداشهای آتی که ذاتی تلاش صادقانه است زحمت بکشید. انسان عاقل قادر است بین وسیله و هدف تمایز قائل شود؛ در غیر این صورت، گاهی اوقات برنامه‌ریزی بیش از حد برای آینده، هدف والای خود را شکست می دهد. به عنوان یک جویندهٔ لذت، هدف شما همیشه باید این باشد که یک تولید کننده و نیز یک مصرف کننده باشید.

حافظهٔ خود را طوری آموزش دهید که رخدادهای نیروبخش و ارزشمند زندگی را به صورت امانتی مقدس نگه دارد، تا شما بتوانید مطابق میل خود آنها را برای لذت و تعالی فکریِ خود به یاد آورید. از این رو برای خود و در خود گالری‌هایی ذخیره از زیبایی، نیکی، و عظمت هنری بسازید. اما متعالی‌ترین خاطرات، یادآوریهای ارزشمندِ لحظات بزرگِ یک دوستی عالی هستند. و همهٔ این گنجینه‌های خاطره، گرانبهاترین و متعالی‌ترین تأثیرات خود را تحت تأثیر پرستشِ معنویِ رها کننده می‌تابانند.

اما زندگی به باری از وجود تبدیل خواهد شد، مگر این که یاد بگیرید چگونه با متانت شکست بخورید. در شکست، هنری وجود دارد که همیشه روانهای والامنش آن را به دست می‌آورند؛ شما باید بدانید چگونه با خوشحالی ببازید؛ شما نباید از ناامیدی بترسید. هرگز در اعتراف به شکست تردید نکنید. سعی نکنید شکست را زیر لبخندهای فریبنده و خوش‌بینی درخشان پنهان کنید. ادعای موفقیت همیشه خوب به نظر می‌رسد، اما نتایج نهایی وحشتناک هستند. چنین تکنیکی مستقیماً به ایجاد دنیایی غیرواقعی و سقوطِ اجتناب‌ناپذیرِ دلسردیِ نهایی منجر می‌شود.

موفقیت ممکن است شجاعت ایجاد کند و اعتماد به نفس را افزایش دهد، اما خرد فقط از تجارب تنظیم با نتایج ناکامیهای فرد ناشی می‌شود. انسانهایی که توهمات خوش‌بینانه را به واقعیت ترجیح می‌دهند، هرگز نمی‌توانند خردمند شوند. تنها کسانی می‌توانند به خرد دست یابند که با واقعیت‌ها روبرو می‌شوند و آنها را با آرمان‌ها تنظیم می‌کنند. خرد هم واقعیت و هم آرمان را در بر می‌گیرد و در نتیجه هواخواهانِ خود را از هر دو افراطِ بی‌حاصلِ فلسفه نجات می دهد — انسانی که ایده‌آلیسمِ او حقایق را حذف می‌کند و ماتریالیستی که فاقد دیدگاه معنوی است. آن روانهای ترسو که فقط با کمک توهماتِ دروغینِ مداومِ موفقیت می‌توانند مبارزهٔ زندگی را ادامه دهند، محکوم به متحمل شدنِ ناکامی و تجربه نمودنِ شکست هستند، زیرا در نهایت از دنیای رویاییِ تخیلات خود بیدار می‌شوند.

و در این کار مواجهه با ناکامی و تنظیم با شکست است که بینش دوررسِ مذهب تأثیر عالی خود را اعمال می‌کند. ناکامی صرفاً یک رخداد آموزشی است، یک آزمایش فرهنگی در کسب خرد،

در تجربهٔ انسانِ خداجو که وارد ماجراجویی ابدیِ کاوش یک جهان شده است. برای چنین انسانهایی شکست فقط ابزاری جدید برای دستیابی به سطوح بالاتر واقعیت جهان است.

دوران زندگی یک انسان خداجو ممکن است در پرتو ابدیت موفقیت بزرگی باشد، حتی اگر تمام کار زندگی موقت ممکن است به صورت یک ناکامی کوبنده به نظر رسد، مشروط بر این که هر ناکامیِ زندگی فرهنگ خرد و پیشرفت روحی را به ارمغان آورد. این خطا را مرتکب نشوید که دانش، فرهنگ، و خرد را با هم اشتباه بگیرید. آنها در زندگی با هم مرتبط هستند، اما ارزش‌های روحیِ بسیار متفاوتی را نشان می‌دهند؛ خرد همیشه بر دانش استیلا دارد و همیشه فرهنگ را جلال می‌دهد.

5- مذهب آرمانها

شما به من گفته‌اید که استاد شما مذهب راستینِ انسانی را تجربهٔ فرد از واقعیتهای معنوی می‌پندارد. من مذهب را تجربهٔ انسان از واکنش به چیزی پنداشته‌ام که او آن را شایستهٔ تجلیل و ارادت همهٔ نوع بشر می‌پندارد. از این نظر، مذهب نمادی از ارادت عالی ما به آن چیزی است که نمایانگر والاترین برداشت ما از آرمانهای واقعیت و دورترین دسترس ذهن ما به سمت امکانات ابدی دستیابی معنوی است.

وقتی انسانها به مذهب از نظر قبیله‌ای، ملی، یا نژادی واکنش نشان می‌دهند، به این دلیل است که به کسانی که به گروه آنها تعلق ندارند به عنوان انسان واقعی نگاه نمی‌کنند. ما همیشه مورد وفاداری مذهبی خود را شایستهٔ احترام همهٔ انسانها می‌دانیم. مذهب هرگز نمی‌تواند صرفاً موضوع اعتقاد عقلانی یا استدلال فلسفی باشد؛ مذهب همیشه و برای ابد شیوه‌ای برای واکنش به موقعیتهای زندگی است؛ این یک نوع رویکرد است. مذهب شامل تفکر، احساس، و رفتار محترمانه نسبت به واقعیتی است که ما آن را شایستهٔ ستایش جهانی می‌دانیم.

اگر چیزی در تجربهٔ شما تبدیل به مذهب شده است، بدیهی است که شما از پیش یک بشارتگر فعال آن مذهب شده‌اید، زیرا مفهومِ عالیِ مذهبِ خود را شایستهٔ پرستش همهٔ نوع بشر، تمام موجودات هوشمند جهان می‌پندارید. اگر شما یک بشارتگر مثبت و مبلغ مذهب خود نیستید، خود را گول زده‌اید، زیرا آنچه را که شما یک مذهب می‌نامید، فقط یک اعتقاد سنتی یا یک سیستم صرف از فلسفهٔ عقلانی است. اگر مذهب شما یک تجربهٔ معنوی است، موضوع پرستش شما باید واقعیت جهانیِ روحی و آرمان همهٔ مفاهیم معنویت یافتهٔ شما باشد. من همهٔ ادیانی را که مبتنی بر ترس، احساسات، سنت، و فلسفه هستند، ادیان عقلانی می‌نامم، در حالی که آنهایی که مبتنی بر تجربهٔ راستینِ روحی هستند را ادیان راستین می‌نامم. موضوع نیایش مذهبی ممکن است مادی یا معنوی، حقیقی یا نادرست، واقعی یا غیرواقعی، انسانی یا الهی باشد. بنابراین ادیان می‌توانند خوب یا بد باشند.

اخلاقیات و مذهب لزوماً یکسان نیستند. یک سیستم اخلاقی، از طریق درک یک مورد پرستشی، ممکن است تبدیل به یک مذهب شود. یک مذهب، با از دست دادن جذابیت عمومیِ خود برای حفظ وفاداری و دلبستگیِ کامل، ممکن است به سیستمی از فلسفه یا مجموعه قوانینی از اخلاقیات تکامل یابد. این چیز، موجود، حالت، یا مرتبهٔ وجود، یا امکان پیشرفت که آرمان عالیِ وفاداری مذهبی را تشکیل می‌دهد، و دریافت کنندهٔ ارادت مذهبی پرستش کنندگان است، خداوند است. صرف نظر از نامی که به این ایده‌آل واقعیت روحی اطلاق می‌شود، آن خداست.

ویژگیهای اجتماعی یک مذهب راستین مبتنی بر این واقعیت است که همواره به دنبال تغییر دادن فرد و دگرگونی دنیا است. مذهب بر وجود آرمانهای کشف نشده‌ای دلالت دارد که بسیار فراتر از استانداردهای شناخته شدهٔ اخلاقیات و نیک‌کرداری است که حتی در والاترین سنن اجتماعیِ کامل‌ترین نهادهای تمدن تجسم یافته است. مذهب به دنبال آرمانهای کشف نشده، واقعیتهای کاوش نشده، ارزشهای مافوق بشری، حکمت الهی، و نیل راستین روحی است. مذهب راستین همهٔ اینها را انجام می‌دهد؛ همهٔ باورهای دیگر شایستهٔ این نام نیستند. شما نمی‌توانید یک مذهب راستین معنوی بدون آرمان عالی و آسمانیِ یک خدای جاودان داشته باشید. یک مذهب بدون این خدا یک اختراع انسان است، یک نهاد انسانی از اعتقادات بی‌جان فکری و مراسم بی‌معنی احساسی. یک مذهب ممکن است مدعی آرمانی بزرگ به عنوان هدف دلبستگی آن باشد. اما چنین آرمانهای غیرواقعی قابل دستیابی نیستند؛ چنین مفهومی خیال باطل است. تنها آرمانهایی که برای دستیابی بشر مستعد هستند، واقعیتهای الهیِ ارزشهای بیکران هستند که در واقعیتِ معنویِ خدای جاودان موجود می‌باشند.

کلمهٔ خدا، *ایدهٔ* خدا در مقایسه با *آرمانِ* خدا، می‌تواند بخشی از هر مذهبی شود، صرف نظر از این که آن مذهب بر حسب اتفاق چقدر نابخردانه یا نادرست باشد. و این ایده از خدا می‌تواند به هر چیزی تبدیل شود که کسانی که آن را در ذهن می‌پرورانند ممکن است انتخاب کنند که آن را بسازند. ادیان پایین‌تر عقاید خود را پیرامون خدا به گونه‌ای شکل می‌دهند که حالت طبیعی خواست قلبی انسان را برآورده کند. ادیان بالاتر می‌خواهند که قلب انسان برای برآورده کردن مطالبات آرمانهای مذهب راستین تغییر کند.

مذهب عیسی از همهٔ مفاهیم پیشین ما پیرامون ایدهٔ پرستش فراتر می‌رود، زیرا او نه تنها پدرش را به عنوان ایده‌آلِ واقعیت بیکران به تصویر می‌کشد، بلکه به طور قطع اعلام می‌کند که این منبعِ الهیِ ارزشها و مرکز ابدی جهان توسط هر مخلوق فانی که تصمیم می‌گیرد به پادشاهی آسمان در زمین وارد شود، و از این طریق به پذیرشِ فرزندی با خدا و برادری با انسان اذعان کند به راستی و شخصاً قابل دستیابی است. من می‌گویم که این بالاترین مفهوم مذهب است که دنیا تاکنون شناخته است، و من اعلام می‌دارم که بالاتر از این هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا این انجیل شامل بیکرانیِ واقعیتها، ربانیت ارزشها، و ابدیت دستاوردهای جهانی است. چنین مفهومی در بر گیرندهٔ دستیابی به تجربهٔ آرمانگراییِ عالی و غایی است.

من نه تنها شیفتهٔ ایده‌آلهای کامل این مذهب استاد شما هستم، بلکه به شدت برانگیخته شده‌ام که اعتقادم را به اعلام او که این آرمانهای واقعیات روحی دست یافتنی هستند ابراز کنم؛ این که من

و شما می‌توانیم با اطمینانِ او از حتمی بودنِ رسیدن نهاییِ خود به دروازه‌های بهشت وارد این ماجراجویی طولانی و ابدی شویم. برادران من، من یک ایماندار هستم، من دست به کار شده‌ام؛ من در این سفر ابدی با شما همراه هستم. استاد می‌گوید که از سوی پدر آمده است و این که او راه را به ما نشان خواهد داد. من کاملاً متقاعد شده‌ام که او حقیقت را می‌گوید. من سرانجام قانع شدم که هیچ ایده‌آل دست یافتنی از واقعیت یا ارزشهای کمال به غیر از پدر جاودان و جهانی وجود ندارد.

پس من می‌آیم تا نه فقط خدای هستی‌ها، بلکه خدای امکانِ همهٔ وجودهای آینده را پرستش کنم. بنابراین، ارادت شما به یک آرمان عالی، اگر آن آرمان واقعی باشد، باید ارادت به این خدای جهانهای اشیاء و موجودات گذشته، حال، و آینده باشد. و خدای دیگری وجود ندارد، زیرا ممکن نیست خدای دیگری وجود داشته باشد. همهٔ خدایان دیگر ساخته و پرداختهٔ تخیل، توهمات ذهن انسان فانی، تحریفات منطق کاذب، و بتهای خود فریبندهٔ کسانی هستند که آنها را خلق می‌کنند. آری، شما بدون این خدا هم می‌توانید یک مذهب داشته باشید، اما این معنایی ندارد. و اگر بخواهید کلمهٔ خدا را جایگزین واقعیتِ این آرمانِ خدای زنده کنید، تنها با قرار دادن یک ایده به جای یک آرمان، یک واقعیت الهی، خود را فریب داده‌اید. چنین باورهایی صرفاً ادیان خیال پردازانه هستند.

من در آموزشهای عیسی، مذهب را در بهترین حالتِ آن می‌بینم. این انجیل ما را قادر می‌سازد تا خدای راستین را جستجو کرده و او را بیابیم. اما آیا ما حاضریم بهای این ورود به پادشاهی آسمان را بپردازیم؟ آیا حاضریم از نو زاده شویم؟ از نو ساخته شویم؟ آیا ما حاضریم در معرض این روند سهمناک و آزمایشیِ نابودی نفس و بازسازی روان باشیم؟ آیا استاد نگفته است: ”هر کس جان خود را نجات دهد باید آن را از دست بدهد. گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به ارمغان بیاورم، بلکه یک مبارزهٔ با جان و دل“؟ درست است، پس از این که بهای وقف به خواست پدر را پرداختیم، آرامش بزرگی را تجربه می‌کنیم، مشروط بر این که در گام برداشتن در این مسیرهای معنویِ زندگیِ وقف شده ادامه دهیم.

اکنون ما به راستی جذابیت‌های نظم شناخته شدهٔ هستی را رها می‌کنیم، در حالی که بدون هیچ قید و شرطی جستجوی خود را به جذابیت‌های نظم ناشناخته و کاوش نشدهٔ وجودِ یک زندگی ماجراجویانهٔ آینده در دنیاهای روحیِ آرمان‌گراییِ والاترِ واقعیتِ الهی وقف می‌کنیم. و ما به دنبال آن نمادهای معنی هستیم که به کمک آنها بتوانیم این مفاهیمِ واقعیتِ آرمانگراییِ مذهب عیسی را به همنوعان خود منتقل کنیم، و ما از دعا کردن برای آن روزی که تمام نوع بشر از بینش جمعیِ این حقیقت عالی به وجد بیاید باز نخواهیم ایستاد. هم اکنون، مفهوم متمرکز ما از پدر، بدان گونه که در قلب ما وجود دارد، این است که خدا روح است؛ همانطور که به همنوعانمان گفته شده، خدا محبت است.

مذهب عیسی تجربهٔ زنده و معنوی را می‌طلبد. ادیان دیگر ممکن است شامل اعتقادات سنتی، احساسات عاطفی، آگاهی فلسفی و همهٔ اینها باشند، اما آموزش استاد مستلزم دستیابی به سطوح واقعیِ پیشرفت واقعیِ روحی است.

آگاهی از میلِ خداگونه شدن، مذهب راستین نیست. احساساتِ ناشی از شور پرستش خدا مذهب راستین نیستند. فهم اعتقاد به ترک خود و خدمت به خدا مذهب راستین نیست. حکمت این استدلال که این مذهب از همه بهتر است، مذهب به عنوان یک تجربهٔ شخصی و معنوی نیست. مذهب راستین به سرنوشت و واقعیتِ دستیابی و نیز به واقعیت و آرمان‌گراییِ آنچه که از صمیم قلب با ایمان پذیرفته شده است اشاره دارد. و همهٔ اینها باید با مکاشفهٔ روح حقیقت برای ما شخصی شود.

و به این ترتیب رساله‌های فیلسوف یونانی، یکی از بزرگترین فیلسوفان مردم او، که به انجیل عیسی ایمان آورده بود، پایان یافت.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 161

بحثهای بیشتر با رُودَن

در روز یکشنبه، 25 سپتامبر، سال 29 بعد از میلاد مسیح، حواریون و بشارتگران در مجدل گرد آمدند. عیسی پس از یک گفتگوی طولانی در آن شب با یارانش، با اعلام این که سحرگاه روز بعد، او و دوازده حواری برای شرکت در جشن خیمه‌ها عازم اورشلیم خواهند شد، همه را شگفت‌زده کرد. او رهنمود داد که بشارتگران از ایمانداران در جلیل دیدن کنند، و این که گروه زنان برای مدتی به بیت‌صیدا بازگردند.

هنگامی که ساعت عزیمت به اورشلیم فرا رسید، نَتَنائیل و توما هنوز در جریان بحثهای خود با رودَن اسکندریه بودند و آنها از استاد اجازه گرفتند که برای چند روز در مجدل بمانند. و به این ترتیب، در حالی که عیسی و آن ده تن در راه رفتن به اورشلیم بودند، نَتَنائیل و توما درگیر مناظرهٔ جدی با رودَن شدند. هفتهٔ قبل، که طی آن رودَن فلسفهٔ خود را تشریح کرده بود، توما و نَتَنائیل به نوبهٔ خود، انجیلِ پادشاهی را به فیلسوف یونانی ارائه کرده بودند. رودَن دریافت که توسط یکی از حواریون سابق یحیی تعمید دهنده که در اسکندریه آموزگار او بود، پیرامون آموزشهای عیسی به خوبی آموزش دیده بود.

1- شخصیت خداوند

یک موضوع وجود داشت که رودَن و آن دو حواری نظری یکسان دربارهٔ آن نداشتند، و آن شخصیت خداوند بود. رودَن همهٔ آنچه را که در مورد ویژگیهای خداوند به او ارائه شد فوراً پذیرفت، اما او معتقد بود که پدر آسمانی بدان گونه که انسان شخصیت را تصور می‌کند، یک شخص نیست و نمی‌تواند باشد. در حالی که حواریون در تلاش برای اثبات این امر که خداوند یک شخص است خود را در دشواری می‌دیدند، باز رودَن این را دشوارتر می‌یافت که ثابت کند او یک شخص نیست.

رودَن اینطور استدلال می‌کرد که واقعیتِ شخصیت عبارت است از واقعیتِ همزیستیِ ارتباطِ کامل و متقابل میان موجوداتِ برابر، موجوداتی که قادر به درک همدلانه هستند. رودَن گفت:

”خداوند برای این که یک شخص باشد، باید نمادهایی از ارتباط روحی داشته باشد که او را قادر سازد توسط کسانی که با او ارتباط برقرار می‌کنند کاملاً درک شود. اما از آنجایی که خداوند بیکران و ابدی است، و آفرینندهٔ کلیهٔ موجودات دیگر است، پس در رابطه با موجودات برابر، خداوند در جهان تنهاست. هیچ کس با او برابر نیست؛ هیچ کس نیست که او بتواند به عنوان یک برابر با او ارتباط برقرار کند. به راستی خداوند ممکن است منشأ همهٔ شخصیتها باشد، اما به این ترتیب او فراسوی شخصیت است، حتی بدان گونه که آفریننده مافوق و فراتر از مخلوق می‌باشد.“

این استدلال توما و نَتَنائیل را بسیار آشفته نمود و آنها از عیسی خواستند تا به نجات آنها بیاید، اما استاد از ورود به بحثهای آنها امتناع کرد. او به توما گفت: ”تا وقتی که شما از نظر معنوی با پنداشتِ سرشت بیکران و جاودان پدر آشنا باشید، اهمیت چندانی ندارد که چه *ایده ای* از او را در سر می‌پرورانید.“

توما اینطور استدلال می‌کرد که خدا با انسان ارتباط برقرار می‌کند، و از این رو، پدر یک شخص است، حتی در حیطهٔ تعریف رودَن. این استدلال را آن یونانی به این دلیل رد کرد که خدا خودش را شخصاً آشکار نمی‌کند، و این که او هنوز یک راز است. سپس نَتَنائیل به تجربهٔ شخصی خودش در رابطه با خدا اشاره کرد، و این را رودَن اجازه داد، و تأیید کرد که اخیراً تجربیات مشابهی داشته است، اما اینطور استدلال کرد که این تجربیات فقط *واقعیت* خدا را ثابت می‌کند، نه *شخصیت* او را.

تا دوشنبه شب توما دیگر از بحث کردن دست کشید. اما تا سه‌شنبه شب نَتَنائیل رودَن را متقاعد کرد که به شخصیت پدر ایمان آوَرَد، و او این تغییر در نظرات آن یونانی را از طریق مراحل استدلالی زیر ایجاد نمود:

1- پدر آسمانیاز برابریِ ارتباط با حداقل دو موجود دیگر که کاملاً با او برابر و کاملاً شبیه او هستند، برخوردار است: پسر جاودان و روح بیکران. نظر به دکترینِ تثلیث، فرد یونانی مجبور شد که امکانِ شخصیت داشتنِ پدر جهانی را بپذیرد. (بررسی بعدیِ این بحثها بود که منجر به درک گسترده‌ای از تثلیث در ذهن دوازده حواری شد. البته این اعتقاد عمومی بود که عیسی پسر جاودان است.)

2- از آنجایی که عیسی با پدر برابر بود، و از آنجایی که این پسر به تجلی شخصیت به فرزندان زمینی خود دست یافته بود، چنین پدیده‌ای در بر گیرندهٔ اثبات این واقعیت و اثبات امکانِ برخورداریِ شخصیت توسط هر سه عضو الوهیت بود و برای همیشه مسئلهٔ توانایی خداوند برای برقراریِ ارتباط با انسان و امکان ارتباط انسان با خداوند را حل می‌کرد.

3- این که عیسیدر مناسباتِ معاشرت متقابل و ارتباط کامل با انسان بود؛ این که عیسی پسر خدا بود. این که رابطهٔ پسر و پدر مستلزمِ برابریِ ارتباط و متقابل بودنِ درکِ همدلانه است؛ این که عیسی و پدر یکی بودند. این که عیسی به طور همزمان ارتباط فهیمانه با خدا و انسان، هر دو را

حفظ کرد، و این که چون خدا و انسان، هر دو، معنی نمادهای ارتباط عیسی را درک کردند، تا آنجا که به الزاماتِ توانایی ارتباط دوجانبه مربوط می‌شود، خدا و انسان، هر دو دارای ویژگیهای شخصیتی بودند. این که شخصیت عیسی شخصیت خدا را نشان می‌داد، در حالی که به طور قطع حضور خدا را در انسان ثابت می‌کرد. این که وقتی دو چیز به یک چیز مربوط می‌شوند، به یکدیگر ربط دارند.

4- این که شخصیت نشان دهندهٔ بالاترین برداشت انسان از واقعیت انسانی و ارزشهای الهی است؛ این که خداوند نیز نمایانگر بالاترین برداشت انسان از واقعیت الهی و ارزشهای بیکران است؛ از این رو، خداوند باید یک شخصیت الهی و بیکران باشد، شخصیتی در واقعیت، اگر چه بی‌نهایت و برای ابد فراتر از برداشت و تعریف انسان از شخصیت، اما با این حال همیشه و به طور کلی یک شخصیت.

5- این که خداوند باید یک شخصیت باشد، زیرا او آفرینندهٔ همهٔ شخصیتها و سرنوشت همهٔ شخصیتها است. رودَن به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر این آموزش عیسی قرار گرفته بود: "کامل باشید، همان گونه که پدر آسمانی شما کامل است."

هنگامی که رودَن این استدلال‌ها را شنید، گفت: "من متقاعد شدم. اگر به من اجازه دهید که اعتراف خود به چنین اعتقادی را با وصل نمودنِ گروهی از ارزشهای بزرگ، مانند مافوق بشری، برین، متعال، بیکران، جاودان، نهایی، و جهانی به معنیِ شخصیت بیان کنم، به خداوند به عنوان یک شخص اذعان خواهم کرد. من اکنون متقاعد شده‌ام که در حالی که خدا باید بی‌نهایت بیشتر از یک شخصیت باشد، نمی‌تواند چیزی کمتر از آن باشد. من راضی هستم که به بحث پایان دهم و عیسی را به عنوان مکاشفهٔ شخصی پدر و برآورده شدنِ همهٔ عوامل برآورده نشده در منطق، استدلال، و فلسفه بپذیرم."

2- سرشت الهی عیسی

از آنجایی که نَتَنائیل و توما نظرات رودَن را در مورد پیام الهی پادشاهی کاملاً تأیید کرده بودند، فقط یک نکتهٔ دیگر برای بررسی باقی مانده بود، آموزشهایی که به سرشت الهی عیسی می‌پرداخت، دکترینی که فقط اخیراً به طور عمومی اعلام شد. نَتَنائیل و توما به طور مشترک دیدگاههای خود را در مورد سرشت الهی استاد ارائه کردند، و روایت زیر ارائه‌ای فشرده، نوآرایی شده، و بازگویی شده از آموزش آنها است:

1- عیسی به الوهیت خود اعتراف کرده است، و ما به او باور داریم. چیزهای چشمگیر بسیاری در رابطه با خدمت روحانی او اتفاق افتاده است که ما فقط از طریق این باور که او پسر خدا و نیز پسر انسان است، می‌توانیم آنها را درک کنیم.

2- پیوند زندگی او با ما الگویی از دوستی ایده‌آل انسانی است؛ فقط یک موجود الهی می‌تواند بدین گونه یک دوست انسان باشد. او به راستی متواضع‌ترین فردی است که تاکنون شناخته‌ایم. او حتی دوست گناهکاران است؛ او جرأت می‌کند که دشمنان خود را دوست داشته باشد. او به ما بسیار وفادار است. اگر چه او در نکوهش ما درنگ نمی‌کند، اما برای همه آشکار است که او واقعاً ما را دوست دارد. هر چه بهتر او را بشناسید، بیشتر دوستش خواهید داشت. شما مجذوب وفاداری بی‌دریغ او خواهید شد. در تمام این سالها که ما در درک رسالت او ناکام ماندیم، او یک دوست وفادار بوده است. در حالی که او از چاپلوسی استفاده نمی‌کند، با همهٔ ما با مهربانی یکسان رفتار می‌کند؛ او همیشه مهربان و دلسوز است. او زندگیِ خود و هر چیز دیگری را با ما در میان گذاشته است. ما یک اجتماع شاد هستیم؛ ما همه چیز را به اشتراک می‌گذاریم. ما معتقد نیستیم که یک انسانِ صرف بتواند تحت چنین شرایط دشواری چنین زندگی بی‌عیب و نقصی داشته باشد.

3- ما تصور می‌کنیم که عیسی الهی است، زیرا او هرگز خطا نمی‌کند؛ او هیچ اشتباهی مرتکب نمی‌شود. خرد او فوق‌العاده است، و تقوای او عالی است. او هر روز در انطباق کامل با خواست پدر زندگی می‌کند. او هرگز از کارهای ناشایسته توبه نمی‌کند، زیرا از هیچ یک از قوانین پدر تخطی نمی‌کند. او برای ما و با ما دعا می‌کند، اما هرگز از ما نمی‌خواهد که برای او دعا کنیم. ما معتقدیم که او به طور مداوم عاری از گناه است. ما فکر نمی‌کنیم که کسی که فقط انسان است، تاکنون ادعا کرده باشد که چنین زندگی می‌کند. او ادعا می‌کند که زندگی کاملی دارد، و ما اذعان داریم که او دارد. تقوای ما از توبه سرچشمه می‌گیرد، اما تقوای او از درستکاری سرچشمه می‌یابد. او حتی ادعا می‌کند که گناهان را می‌بخشد و بیماریها را شفا می‌دهد. هیچ انسانِ صرفی در سلامت عقلانی ادعای بخشش گناه را نمی‌کند؛ این یک امتیاز الهی است. و بدین ترتیب، از ایام اولین تماس ما با او، به نظر می‌رسید که او در درستکاریِ خود کامل است. ما در نیکی و شناختِ حقیقت رشد می‌کنیم، اما استاد ما از آغاز، کمالِ درستکاری را نشان می‌دهد. همهٔ انسانها، چه خوب و چه بد، این عناصر نیکی را در عیسی تشخیص می‌دهند. و با این حال هرگز تقوای او خودنمایی یا تظاهر نیست. او هم فروتن است و هم نترس. به نظر می‌رسد که او اعتقاد ما به الوهیتش را تایید می‌کند. او یا همان چیزی است که خود ادعا می‌کند، یا این که بزرگترین ریاکار و شیادی است که دنیا تاکنون شناخته است. ما متقاعد شده‌ایم که او همان چیزی است که ادعا می‌کند هست.

4- منحصر به فرد بودنِ شخصیتِ او و کامل بودنِ کنترلِ عاطفیِ او، ما را متقاعد می‌کند که او ترکیبی از انسانیت و الوهیت است. او به گونه‌ای استوار به چشم‌اندازِ نیاز بشری پاسخ می‌دهد؛ درد و رنج همیشه توجه او را جلب می‌کند. دلسوزیِ او به طور یکسان تحت تأثیر رنج جسمانی، اضطراب ذهنی، یا اندوه روحی قرار می‌گیرد. او وجود ایمان یا هر فیض دیگری را در همنوعان خود به سرعت تشخیص می‌دهد و به طور سخاوتمندانه تصدیق می‌کند. او بسیار عادل و منصف و در عین حال بسیار مهربان و باملاحظه است. او از لجاجت معنوی مردم غمگین می‌شود و هنگامی که آنها رضایت می‌دهند که نور حقیقت را ببینند، شادی می‌کند.

5- به نظر می‌رسد که او افکار ذهن انسانها را می‌داند و آرزوهای قلبی آنها را درک می‌کند. و او همیشه با روحیهٔ پریشان ما همدردی می‌کند. به نظر می‌رسد که او همهٔ احساسات انسانی ما را دارا می‌باشد، اما آنها به طرز باشکوهی تجلیل شده‌اند. او به شدت نیکی را دوست دارد و به همان اندازه از گناه متنفّر است. او از یک آگاهی مافوق بشری از حضور الوهیت برخوردار است. او مانند یک انسان دعا می‌کند اما مانند یک خدا عمل می‌کند. به نظر می‌رسد که او چیزها را از قبل می‌داند؛ او حتی اکنون جرأت دارد دربارهٔ مرگ خود صحبت کند، اشاره‌ای غیبی به جلال آیندهٔ او. او در عین مهربانی، شجاع و متهوّر است. او هرگز در انجام وظیفهٔ خود کوتاهی نمی‌کند.

6- ما دائماً تحت تأثیر پدیدهٔ دانش فوق بشری او هستیم. به سختی یک روز می‌گذرد اما اتفاقی می‌افتد و آشکار می‌شود که استاد می‌داند به دور از حضور بلافصل او چه می‌گذرد. همچنین به نظر می‌رسد که او از افکار دستیاران خود آگاه است. او بدون شک با شخصیتهای آسمانی ارتباط دارد؛ او بدون چون و چرا در یک سطح معنوی بسیار بالاتر از بقیهٔ ما زندگی می‌کند. به نظر می‌رسد که همه چیز برای درک بی‌همتای او آشکار است. او از ما سؤال می‌کند تا توجه ما را جلب کند، نه این که اطلاعات به دست آورد.

7- اخیراً استاد در تأکید بر اَبَرانسانیت خود درنگ نمی‌کند. از روز منصوب شدن ما به عنوان حواری تا ایام اخیر، او هرگز انکار نکرده است که از سوی پدر در عالم بالا آمده است. او با اقتدار یک آموزگار الهی صحبت می‌کند. استاد درنگ نمی‌کند که آموزشهای مذهبیِ امروز و اعلام بشارت نوین را با اقتداری قاطعانه رد کند. او جسور، قاطع، و مقتدر است. حتی یحیی تعمید دهنده، وقتی سخنان عیسی را شنید، اعلام کرد که او پسر خداست. به نظر می‌رسد که او در حیطهٔ خود بسیار شایسته است. او حمایت توده‌ها را نمی‌طلبد؛ او نسبت به عقاید انسانها بی‌تفاوت است. او شجاع است و در عین حال بسیار عاری از غرور است.

8- او دائماً دربارهٔ خدا به عنوان یک همدم همیشه حاضر در همهٔ کارهایی که انجام می‌دهد صحبت می‌کند. او به انجام کارهای نیک می‌پردازد، زیرا به نظر می‌رسد خدا در اوست. او حیرت‌آورترین اظهارات را دربارهٔ خود و مأموریتش در زمین می‌کند، اظهاراتی که اگر او الهی نبود، پوچ بود. او یک بار اعلام کرد: ”پیش از آن که ابراهیم باشد، من هستم.“ او قطعاً ادعای الوهیت کرده است؛ او ادعا می‌کند که با خدا در شراکت است. او در تکرار ادعاهای خود مبنی بر همدمی صمیمانه با پدر آسمانی، تقریباً امکانات زبان را به انتها می‌رساند. او حتی جرأت می‌کند که ادعا کند او و پدر یکی هستند. او می‌گوید هر که او را دیده باشد، پدر را دیده است. و او همهٔ این کارهای فوق‌العاده را با چنین حالتِ طبیعیِ کودکانه می‌گوید و انجام می‌دهد. او به همان شیوه‌ای که به رابطهٔ خود با ما اشاره می‌کند، به رابطهٔ خود با پدر اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد که او به خدا بسیار مطمئن است و از این روابط به گونه‌ای واقعی صحبت می‌کند.

9- در زندگیِ نیایشیِ او به نظر می‌رسد که او مستقیماً با پدرش ارتباط برقرار می‌کند. ما تعداد کمی از دعاهای او را شنیده‌ایم، اما این تعداد اندک نشان می‌دهد که او با خدا به گونه‌ای رو در رو صحبت می‌کند. به نظر می‌رسد که او آینده و نیز گذشته را می‌داند. او به سادگی نمی‌توانست

همهٔ اینها باشد و همهٔ این کارهای خارق‌العاده را انجام دهد، مگر این که چیزی فراتر از انسان باشد. ما می‌دانیم که او انسان است. ما از آن مطمئن هستیم، اما تقریباً به همان اندازه مطمئن هستیم که او همچنین الهی است. ما ایمان داریم که او الهی است. ما متقاعد شده‌ایم که او پسر انسان و پسر خداست.

هنگامی که نَتَنائیل و توما گفتگوهای خود را با رُودَن به پایان رساندند، با عجله به سمت اورشلیم رفتند تا به همتایان حواریِ خود بپیوندند. آنها در روز جمعهٔ آن هفته به آنجا رسیدند. این یک تجربهٔ بزرگ در زندگی همهٔ این سه ایماندار بود، و سایر حواریون از بازگویی این تجربیات توسط نَتَنائیل و توما چیزهای زیادی آموختند.

رودَن به اسکندریه بازگشت، و در آنجا مدتها فلسفهٔ خود را در مدرسهٔ مِگانتا تدریس کرد. او در امور آتی پادشاهی آسمان به مردی توانا تبدیل شد؛ او تا پایان روزهای زمینی خود یک ایماندار وفادار بود، و در هنگامی که اذیت و آزار در اوج خود بود زندگی خود را به همراه دیگران در یونان فدا کرد.

3- ذهن بشری و الهی عیسی

در ذهن عیسی آگاهی از الوهیت تا زمان تعمیدش یک رشد تدریجی بود. پس از اینکه او از سرشت الهی، وجود پیش بشری، و امتیازات جهانی خود به طور کامل آگاه شد، به نظر می‌رسد که او از قدرت محدود کردن آگاهی انسانی خود از الوهیت خود به طور گوناگون برخوردار شده است. برای ما اینطور به نظر می‌رسد که از زمان تعمید او تا مصلوب شدنش، برای عیسی کاملاً اختیاری بود که آیا فقط به ذهن بشری وابسته باشد یا از آگاهی ذهن انسانی و الهی، هر دو، استفاده کند. گاهی به نظر می‌رسید که او فقط از آن اطلاعاتی خود را بهره‌مند می‌سازد که در عقل انسان وجود دارد. در مواقع دیگر به نظر می‌رسید که با چنان دانش و خرد کاملی عمل می‌کند که تنها با استفاده از محتوای مافوق بشریِ آگاهیِ الهیِ او می‌توانست به دست آید.

ما می‌توانیم کارکردهای منحصر به فرد او را تنها با پذیرش این نظریه درک کنیم که او می‌توانست، به میل خود، آگاهی ربانی خود را محدود سازد. ما کاملاً آگاهیم که او مکرراً پیش آگاهی خود از رویدادها را از یارانش دریغ می‌داشت، و این که او از ماهیت تفکر و برنامه‌ریزی آنها آگاه بود. ما درک می‌کنیم که او نمی‌خواست پیروانش کاملاً بدانند که او قادر است افکار آنها را تشخیص دهد و به برنامه‌های آنها پی ببرد. او مایل نبود که از مفهوم انسان بدان گونه که در ذهن حواریون و شاگردانش وجود داشت بیش از حد فراتر رود.

ما در متمایز نمودنِ کنش او برای محدود کردن خودآگاهی الهی او از تکنیک پنهان کردنِ پیش‌آگاهی و تشخیص فکری او از معاشران انسانی او کاملاً دچار مشکل هستیم. ما متقاعد شده‌ایم که او از هر دوی این تکنیکها استفاده کرده است، اما همیشه نمی‌توانیم، در یک نمونهٔ معین، مشخص کنیم که او از کدام روش استفاده کرده است. ما مکرراً مشاهده می‌کردیم که او فقط با

محتوای آگاهی انسانی عمل می‌کند؛ سپس ما او را در حال گفتگو با سرپرستان گروههای آسمانی جهان دیدیم و عملکرد بی‌چون و چرای ذهن الهی را تشخیص دادیم. و سپس در موارد تقریباً بیشماری شاهد عملکرد این شخصیتِ ترکیبیِ انسان و خدا بودیم که با پیوند کامل ظاهری ذهن انسانی و الهی فعال می‌شد. این حد شناخت ما از چنین پدیده‌هایی است؛ به راستی ما حقیقت کامل در مورد این راز را عملاً نمی‌دانیم.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 162

در جشن خیمه‌ها

هنگامی که عیسی حرکت به سوی اورشلیم را با ده حواری آغاز نمود، قصد داشت از سامره عبور کند، زیرا این مسیر کوتاهتر بود. از این رو، آنها از ساحل شرقی دریاچه عبور کردند، و از راه اسکیتوپولیس وارد مرزهای سامره شدند. نزدیک شب، عیسی فیلیپ و متی را به دهکده‌ای در دامنه‌های شرقی کوه جلبوع فرستاد تا محل اقامتی برای گروه فراهم کنند. بر حسب اتفاق این روستاییان به شدت نسبت به یهودیان تعصب داشتند، حتی بیش از سامریهای معمولی، و این احساسات در این زمان خاص تشدید شد، زیرا بسیاری از آنها در راه رفتن به جشن خیمه‌ها بودند. این مردم اطلاعات بسیار کمی در مورد عیسی داشتند، و از جا دادن به او امتناع کردند، زیرا او و یارانش یهودی بودند. هنگامی که متی و فیلیپ خشم خود را نشان دادند و به این سامریان اطلاع دادند که آنها از پذیرایی از شخص مقدس اسرائیل خودداری می‌کنند، روستاییان خشمگین آنها را با ترکه‌های چوب و سنگ از آن شهر کوچک بیرون کردند.

پس از این که فیلیپ و متی نزد یاران خود بازگشتند و گزارش دادند که چگونه از دهکده بیرون رانده شدند، یعقوب و یوحنا نزد عیسی رفتند و گفتند: ”استاد، از تو می‌خواهیم که به ما اجازه دهی درخواست کنیم از آسمان آتش ببارد و این سامریان گستاخ و توبه ناپذیر را نابود سازد.“ اما وقتی عیسی این سخنان انتقام جویانه را شنید، به پسران زِبِدی رو کرد و به شدت آنها را بدین گونه نکوهش نمود: ”شما نمی‌دانید که چه رفتاری از خود نشان می‌دهید. انتقام گویای چشم‌انداز پادشاهی آسمان نیست. به جای نزاع، بگذارید به روستای کوچک در کنار رود اردن سفر کنیم.“ بدین ترتیب، به دلیل تعصب فرقه‌گرایانه، این سامریان افتخار نشان دادنِ مهمان نوازی از پسر آفرینندهٔ یک جهان را از خود سلب کردند.

عیسی و آن ده تن در دهکده‌ای نزدیک به قسمت کم عمق رود اردن برای شب توقف کردند. آنها در سحرگاه روز بعد از رودخانه عبور کردند و از مسیر بزرگراه شرق رود اردن حرکت خود را به سمت اورشلیم ادامه دادند، و اواخر عصر چهارشنبه به بِیت‌عَنْیارسیدند. توما و نَتَنائیل روز جمعه رسیدند، زیرا به دلیل گفتگوهایشان با رودَن تأخیر داشتند.

عیسی و دوازده تن تا پایان ماه بعد (اکتبر)، حدود چهار و نیم هفته، در مجاورت اورشلیم ماندند. خود عیسی تنها چند بار به شهر رفت، و این دیدارهای کوتاه در طول روزهای جشن خیمه‌ها انجام شد. او بخش قابل توجهی از ماه اکتبر را با اَبنیر و یارانش در بیت‌لحم گذراند.

1- مخاطرات سفر به اورشلیم

پیروان عیسی مدتها قبل از فرار از جلیل، از او درخواست کرده بودند که به اورشلیم برود تا پیام الهی پادشاهی را اعلام کند و پیام او بتواند این اعتبار را داشته باشد که در مرکز فرهنگ و دانش یهودی موعظه شود؛ اما اکنون که او در واقع برای تدریس به اورشلیم آمده بود، برای جان او می‌ترسیدند. حواریون با آگاهی از این که شورای عالی یهود به دنبال آوردن عیسی به اورشلیم برای محاکمه بودند، و با به خاطر آوردنِ اظهارات اخیر استاد مبنی بر این که او باید در معرض مرگ قرار گیرد، عملاً از تصمیم ناگهانی او برای شرکت در جشن خیمه‌ها متحیر شده بودند. او در جوابِ تمام التماسهای قبلی‌شان که به اورشلیم برود پاسخ داده بود: ”آن ساعت هنوز فرا نرسیده است.“ اکنون به اعتراضات ناشی از ترس آنها فقط پاسخ داد: ”اما ساعت فرا رسیده است.“

در طول جشن خیمه‌ها، عیسی در چندین مناسبت با شجاعت به اورشلیم رفت و به طور علنی در معبد آموزش داد. او این کار را به رغم تلاشهای حواریونش برای منصرف کردن او انجام داد. اگر چه آنها مدتها از او خواسته بودند که پیام خود را در اورشلیم اعلام کند، اما اکنون می‌ترسیدند ببینند که او در این زمان وارد شهر شود، زیرا به خوبی می‌دانستند که کاتبان و فریسیان مصمم هستند که موجب مرگ او شوند.

ظهور جسورانهٔ عیسی در اورشلیم بیش از هر زمان دیگری پیروانش را سردرگم نمود. بسیاری از شاگردان او، و حتی یهودای اسخریوطیِ حواری، جرأت کرده بودند تصور کنند که عیسی به این دلیل با عجله به فینیقیه گریخته بود، که از رهبران یهود و هیرودیس آنتیپاس می‌ترسید. آنها نتوانستند اهمیت حرکات استاد را درک کنند. حضور او در اورشلیم در جشن خیمه‌ها، حتی در مخالفت با توصیهٔ پیروانش، برای پایان دادن به همهٔ زمزمه‌های ترس و بزدلی برای همیشه کافی بود.

در طول جشن خیمه‌ها، هزاران ایماندار از تمام بخشهای امپراتوری روم، عیسی را دیدند، به آموزشهای او گوش دادند، و حتی بسیاری به بِیت‌عَنْیا سفر کردند تا با او در مورد پیشرفت پادشاهی در نواحی محل زندگی خود مشورت کنند.

دلایل زیادی وجود داشت که چرا در طول روزهای جشن عیسی توانست در صحنهای معبد به طور علنی موعظه کند، و مهمترین آنها مستولی شدن ترس بر مأموران شورای عالی یهود در نتیجهٔ اختلاف نظرِ پنهانی در میان صفوف خودشان بود. این یک واقعیت بود که بسیاری از اعضای شورای عالی یهود یا مخفیانه به عیسی ایمان داشتند و یا به طور آشکار مخالف

دستگیری او در طول جشن بودند. و این در شرایطی بود که تعداد زیادی از مردم در اورشلیم حضور داشتند، و بسیاری از آنها یا به او ایمان داشتند، و یا حداقل نسبت به جنبش معنوی که او برپا کرده بود رویکرد دوستانه داشتند.

تلاشهای اَبنیر و یارانش در سرتاسر یهودیه نیز برای تحکیم احساسات مطلوب نسبت به پادشاهی بسیار مؤثر بود، به طوری که دشمنان عیسی جرأت نداشتند در مخالفت خود خیلی صریح باشند. این یکی از دلایلی بود که عیسی توانست به طور علنی از اورشلیم دیدن کند و زنده از آنجا خارج شود. یک یا دو ماه پیش از این قطعاً او را به قتل می‌رساندند.

اما بی‌پروایی جسورانهٔ عیسی در ظاهر شدن علنی در اورشلیم، دشمنان او را به وحشت انداخت؛ آنها برای چنین چالش جسورانه‌ای آماده نبودند. در طول این ماه، شورای عالی یهود چندین بار تلاشهای ضعیفی برای دستگیری استاد انجام داد، اما از این تلاشها نتیجه‌ای حاصل نشد. دشمنان عیسی از حضور غیرمنتظرهٔ علنی او در اورشلیم به قدری متحیر شدند که حدس زدند مقامات رومی باید به او قول محافظت داده باشند. اعضای شورای عالی یهود با دانستن این که فیلیپ (برادر هیرودیس آنتیپاس) تقریباً از پیروان عیسی بود، گمان کردند که فیلیپ برای عیسی قول محافظت در برابر دشمنانش را کسب کرده است. قبل از این که آنها به این واقعیت پی ببرند که در این باور که ظهور ناگهانی و جسورانهٔ او در اورشلیم به دلیل توافق پنهانی با مقامات رومی بوده اشتباه کرده‌اند، عیسی از قلمرو اختیارات آنها خارج شده بود.

هنگامی که آنها از مجدل عزیمت کردند، فقط دوازده حواری می‌دانستند که عیسی قصد دارد در جشن خیمه‌ها شرکت کند. هنگامی که استاد در صحنهای معبد ظاهر شد و به طور علنی شروع به تدریس نمود، سایر پیروان او بسیار حیرت‌زده شدند، و وقتی گزارش شد که او در حال تدریس در معبد است، مقامات یهود فراتر از توصیف شگفت‌زده شدند.

اگر چه شاگردان عیسی انتظار نداشتند که او در جشن شرکت کند، اکثریت عظیم زائران از راه دور که راجع به او شنیده بودند، امیدوار بودند بتوانند او را در اورشلیم ببینند. و آنها ناامید نشدند، زیرا او در چندین مورد در ایوان سلیمان و جاهای دیگر در صحنهای معبد تدریس کرد. این آموزشها در واقع اعلام رسمی یا جدی الوهیت عیسی به قوم یهود و به کل دنیا بود.

انبوه مردم که به آموزشهای استاد گوش می‌دادند، در دیدگاههای خود اختلاف نظر داشتند. برخی می‌گفتند که او مرد خوبی است؛ برخی می‌گفتند او یک پیامبر است؛ برخی می‌گفتند که او واقعاً مسیح است؛ دیگران می‌گفتند که او مداخله‌گر شروری است که با دکترین عجیب خود مردم را گمراه می‌کند. دشمنان او به خاطر ترس از ایمانداران دوستانه‌اش از محکوم کردن او به طور علنی درنگ می‌کردند، در حالی که دوستانش به دلیل ترس از رهبران یهود می‌ترسیدند که به طور آشکار او را به رسمیت بشناسند، زیرا می‌دانستند که شورای عالی یهود مصمم است او را به قتل برساند. اما حتی دشمنان او از آموزشهای او شگفت‌زده می‌شدند، زیرا می‌دانستند که او در مدارس آموزگاران شرعیات یهود آموزش ندیده است.

هر بار که عیسی به اورشلیم می‌رفت، حواریونش پر از وحشت می‌شدند. آنها هر چه روز به روز به اظهاراتِ به طور فزاینده جسورانهٔ او در مورد ماهیت مأموریتش در زمین گوش می‌دادند، بیشتر می‌ترسیدند. آنها عادت نداشتند که بشنوند عیسی چنین ادعاهای قطعی و چنین اظهارات شگفت‌انگیزی را حتی هنگامی که در میان دوستانش موعظه می‌کرد انجام دهد.

2- نخستین صحبت در معبد

اولین بعد از ظهری که عیسی در معبد آموزش داد، گروه قابل توجهی نشستند و به سخنان او گوش دادند. این سخنان، آزادیِ بشارت نوین و شادی کسانی را که به این مژده ایمان دارند به تصویر می‌کشید. در این هنگام یک شنوندهٔ کنجکاو سخنان او را قطع کرد و پرسید: "آموزگار، چگونه است که شما می‌توانید از کتاب مقدس نقل قول کنید و به گونه‌ای بسیار شیوا به مردم بیاموزید، در حالی که به من می‌گویند شما در دانشِ آموزگاران شرعیات یهود آموزش نیافته‌اید؟" عیسی پاسخ داد: "هیچ کس حقایقی را که به شما اعلام می‌کنم به من نیاموخته است. و این آموزش متعلق به من نیست، بلکه به آن کسی تعلق دارد که مرا فرستاد. اگر کسی واقعاً بخواهد خواست پدر من را انجام دهد، قطعاً دربارهٔ آموزش من آگاه خواهد شد، خواه این تعلیماتِ خدا باشد یا من از طرف خودم صحبت کنم. کسی که از جانب خود سخن می‌گوید، جلال خود را می‌جوید، اما وقتی من سخنان پدر را اعلام می‌کنم، از این طریق جلال او را که مرا فرستاد می‌جویم. اما پیش از این که تلاش کنید وارد نور جدید شوید، آیا نباید ترجیح دهید که از نوری که از پیش دارید پیروی کنید؟ موسی شریعت را به شما داد، اما چند نفر از شما صادقانه به دنبال انجام دادنِ مطالبات آن هستید؟ موسی در این شریعت به شما فرمان می‌دهد و می‌گوید: 'قتل نکنید؛' با وجود این فرمان، برخی از شما به دنبال کشتن پسر انسان هستید."

وقتی جمعیت این سخنان را شنیدند، در میان خود به مشاجره افتادند. برخی گفتند او دیوانه است؛ برخی گفتند که او شیطان دارد. دیگران گفتند که به راستی این پیامبر جلیل است که کاتبان و فریسیان مدتهاست در پی کشتن او هستند. برخی گفتند که مقامات مذهبی از آزار دادنِ او می‌ترسند؛ دیگران فکر می‌کردند که دلیل این که آنها به او دست نزدند این بود که به او ایمان آورده بودند. پس از بحثهای فراوان، یکی از میان جمعیت جلو آمد و از عیسی پرسید: "چرا حاکمان به دنبال کشتن تو هستند؟" و او پاسخ داد: "حاکمان به دنبال کشتن من هستند، زیرا از تعلیم من در مورد مژدهٔ پادشاهی نفرت دارند، بشارتی که انسانها را از سنتهای گرانبارِ یک آیین رسمی تشریفاتی که این مدرسان به هر قیمتی مصمم به حفظ آن هستند رها می‌کند. آنها مطابق شریعت در روز سبت ختنه می‌کنند، اما می‌خواهند مرا بکشند، زیرا من یک بار در روز سبت مردی را که مبتلا به بیماری بود آزاد کردم. آنها در روز سبت مرا دنبال می‌کنند تا از من جاسوسی کنند، اما می‌خواهند مرا بکشند، زیرا در موقعیتی دیگر تصمیم گرفتم مردی را که به شدت بیمار بود، در روز سبت کاملاً سالم کنم. آنها به دنبال کشتن من هستند زیرا خوب می‌دانند که اگر شما صادقانه به آموزشهای من ایمان داشته باشید و جرأت کنید آنها را بپذیرید، سیستم مذهب سنتی آنها واژگون و برای همیشه نابود خواهد شد. بدین ترتیب، از آنها نسبت به آنچه که زندگی خود را وقف آن کرده‌اند، سلب قدرت خواهد شد، زیرا آنها از پذیرش این بشارت جدید و

باشکوه‌ترِ پادشاهی خداوند قاطعانه امتناع می‌کنند. و من اکنون از هر یک از شما این درخواست را دارم: بر اساس ظواهر ظاهری قضاوت نکنید، بلکه بر اساس روح راستینِ این آموزشها قضاوت کنید؛ عادلانه قضاوت کنید.“

سپس پرسشگر دیگری گفت: ”آری آموزگار، ما به دنبال مسیح می‌گردیم، اما وقتی او بیاید، می‌دانیم که ظاهر او اسرارآمیز خواهد بود. ما می‌دانیم شما از کجا هستید. شما از ابتدا در میان برادران خود بوده‌اید. نجات دهنده برای بازگرداندن تاج و تخت پادشاهی داوود با قدرت خواهد آمد. آیا واقعاً شما ادعا می‌کنید که مسیح هستید؟“ و عیسی پاسخ داد: ”شما ادعا می‌کنید که مرا می‌شناسید و می‌دانید از کجا هستم. ای کاش ادعاهای شما درست بود، زیرا در آن صورت با دانستن آن حیات وافری می‌یافتید. اما من اعلام می‌کنم که برای خودم نزد شما نیامده‌ام؛ من توسط پدر فرستاده شده‌ام، و او که مرا فرستاد حقیقی و وفادار است. شما با امتناع از شنیدن من، از پذیرفتن او که مرا می‌فرستد خودداری می‌کنید. اگر شما این انجیل را بپذیرید، او را که مرا فرستاده است خواهید شناخت. من پدر را می‌شناسم، زیرا از جانب پدر آمده‌ام تا او را به شما اعلام و آشکار سازم.“

مأمورانِ کاتبان می‌خواستند بر او دست دراز کنند، اما از جمعیت ترسیدند، زیرا بسیاری به او ایمان داشتند. کار عیسی از زمان تعمید او برای همهٔ یهودیان کاملاً شناخته شده بود، و بسیاری از این مردم این مطالب را بازگو کردند. آنها در میان خود گفتند: ”اگر چه این آموزگار اهل جلیل است، و با وجود این که همهٔ انتظارات ما را در رابطه با مسیح برآورده نمی‌کند، ما کنجکاویم بدانیم که آیا وقتی نجات دهنده بیاید، واقعاً کاری شگفت‌انگیزتر از آنچه این عیسی ناصری قبلاً انجام داده است، انجام خواهد داد.“

هنگامی که فریسیان و مأمورانِ آنها شنیدند که مردم این گونه صحبت می‌کنند، با رهبران خود مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که باید فوراً کاری انجام شود تا جلوی این ظاهر شدنهای علنی عیسی در صحنهای معبد گرفته شود. رهبران یهودیان، به طور کلی، تمایل داشتند از درگیری با عیسی اجتناب کنند، زیرا معتقد بودند که مقامات رومی به او وعدهٔ مصونیت داده‌اند. غیر از این، آنها نمی‌توانستند دلیل جسارت او در آمدن به اورشلیم در این زمان را توجیه کنند؛ اما مأموران شورای عالی یهود این شایعه را کاملاً باور نکردند. آنها استدلال می‌کردند که حاکمان رومی چنین کاری را مخفیانه و بدون اطلاع بالاترین هیئت حاکم بر ملت یهود انجام نمی‌دهند.

از این رو، عابِر، مأمور مناسب شورای عالی یهود، با دو دستیار برای دستگیری عیسی اعزام شدند. هنگامی که عابِر به سمت عیسی می‌رفت، استاد گفت: ”از نزدیک شدن به من نترسید. در حالی که به آموزش من گوش می‌دهید نزدیک شوید. می‌دانم که برای دستگیری من فرستاده شده‌اید، اما باید بدانید که هیچ چیز برای پسر انسان رخ نخواهد داد تا این که ساعت او فرا رسد. شما علیه من صف‌آرایی نکرده‌اید؛ شما فقط برای انجام دستور اربابان خود می‌آیید، و حتی این حاکمان یهود در حالی که مخفیانه به دنبال نابودی من هستند، به راستی فکر می‌کنند که در حال خدمت به خدا هستند.

”من هیچ خواست بدی برای هیچیک از شما ندارم. پدر شما را دوست دارد، و از این رو من آرزوی رهایی شما از اسارت تعصب و تاریکی سنت را دارم. من به شما آزادی زندگی و شادی نجات را ارزانی می‌دارم. من راه جدید و زنده، رهایی از شرارت و شکستنِ اسارت گناه را اعلام می‌کنم. من آمده‌ام تا شما بتوانید از حیات برخوردار شوید، و آن را برای ابد داشته باشید. شما به دنبال این هستید که از دست من و آموزشهای ناآرام کننده‌ام خلاص شوید. ای کاش فقط می‌توانستید درک کنید که من فقط برای مدت کوتاهی با شما خواهم بود! درست در مدتی کوتاه من نزد کسی می‌روم که مرا به این دنیا فرستاد. و آنگاه بسیاری از شما با جدیت به دنبال من خواهید گشت، اما حضور مرا نخواهید یافت، زیرا شما نمی‌توانید به جایی که در آستانهٔ رفتن به آن هستم بیایید. اما همهٔ کسانی که واقعاً به دنبال یافتن من هستند، زمانی به حیاتی دست خواهند یافت که به حضور پدر من منتهی می‌شود.“

برخی از استهزا کنندگان در میان خود گفتند: ”این مرد کجا خواهد رفت که ما نمی‌توانیم او را بیابیم؟ آیا او برای زندگی به میان یونانیان خواهد رفت؟ آیا خودش را نابود خواهد کرد؟ وقتی اعلام می‌کند که به زودی از میان ما خواهد رفت و این که ما نمی‌توانیم جایی که او می‌رود برویم، منظورش چه می‌تواند باشد؟“

عابر و دستیارانش از دستگیری عیسی امتناع کردند؛ آنها بدون او به محل ملاقات خود بازگشتند. در نتیجه هنگامی که سران کاهنان و فریسیان عابر و دستیارانش را به این دلیل که عیسی را با خود نیاورده بودند سرزنش کردند، عابر تنها پاسخ داد: ”ما از دستگیری او در میان جمعیت می‌ترسیدیم زیرا بسیاری به او ایمان دارند. علاوه بر این، ما هرگز نشنیده‌ایم که مردی مانند این مرد صحبت کند. چیزی غیرعادی در مورد این آموزگار وجود دارد. بهتر است همهٔ شما برای شنیدن او به آنجا بروید.“ و هنگامی که حکمرانان ارشد این سخنان را شنیدند، متحیر شدند و با تمسخر به عابر گفتند: ”آیا تو نیز گمراه شده‌ای؟ آیا داری به این فریبکار ایمان می‌آوری؟ آیا شنیده‌ای که یکی از علمای ما یا یکی از حاکمان به او ایمان آورده باشد؟ آیا هیچیک از کاتبان یا فریسیان فریب آموزشهای زیرکانهٔ او را خورده‌اند؟ چگونه است که تحت تأثیر رفتار این جمعیت نادان که نه شریعت و نه انبیا را می‌شناسند، قرار می‌گیری؟ آیا نمی‌دانی که چنین افراد تعلیم نیافته‌ای نفرین شده هستند؟“ و سپس عابر پاسخ داد: ”با این حال، سروران من، این مرد با کلمات رحمت و امید با توده‌ها صحبت می‌کند. او دل شکستگان را شاد می‌کند و سخنان او حتی برای روان ما آرامش بخش بود. چه اشکالی می‌تواند در این آموزشها وجود داشته باشد، حتی اگر او مسیحِ کتاب مقدس نباشد؟ و حتی در این صورت آیا شریعت ما مستلزم انصاف نیست؟ آیا پیش از این که سخنان مردی را بشنویم او را محکوم می‌کنیم؟“ و رئیس شورای عالی یهود بر عابر خشمگین شد و رو به او کرد و گفت: ”آیا دیوانه شده‌ای؟ آیا تو نیز بر حسب اتفاق اهل جلیل هستی؟ کتاب مقدس را جستجو کن، و خواهی دید که از جلیل هیچ پیامبری برنمی‌خیزد، تا چه رسد به مسیح.“

شورای عالی یهود با سردرگمی متفرق شد، و عیسی برای شب به بِیت‌عَنْیا رفت.

3- زنی که به جرم زنا دستگیر شد

در طول این دیدار از اورشلیم بود که عیسی با زن بدنام خاصی برخورد کرد که توسط متهم کنندگانش و دشمنان عیسی به حضور او آورده شد. نگارش تحریف شده‌ای که شما از این رخداد دارید نشان می‌دهد که این زن توسط کاتبان و فریسیان به حضور عیسی آورده شده بود، و این که عیسی به گونه‌ای با آنها برخورد کرد که نشان دهد این رهبران مذهبی یهودیان ممکن است خود مرتکب لغزش اخلاقی شده باشند. عیسی به خوبی می‌دانست که در حالی که این کاتبان و فریسیان به دلیل وفاداری خود به سنت از نظر معنوی تاریک اندیش بودند و از نظر فکری تعصب داشتند، باید در زمرهٔ مردان کاملاً اخلاقی آن روزگار و نسل به شمار می‌آمدند.

آنچه که واقعاً اتفاق افتاد این بود: در سحرگاه سومین روز جشن، در حالی که عیسی به معبد نزدیک می‌شد، با گروهی از مأموران اجیر شدهٔ شورای عالی یهود روبرو شد که زنی را با خود می‌کشیدند. هنگامی که آنها نزدیک شدند، سخنگوی آنها گفت: ”استاد، این زن عیناً در حال عمل زنا دستگیر شد. حال، شریعت موسی فرمان می‌دهد که چنین زنی را باید سنگسار کنیم. شما می‌گویید با او چه باید کرد؟“

نقشهٔ دشمنان عیسی این بود: اگر او از این شریعت موسی حمایت می‌کرد که سنگسار کردنِ متخلّفی را که به جرم خود اعتراف کرده بود ملزوم می‌داشت، او را با حاکمان رومی که حق اِعمالِ مجازات اعدام بدون تأیید یک دادگاه روم را از یهودیان سلب کرده بود دچار مشکل می‌کرد. اگر او سنگسار کردن زن را ممنوع می‌کرد، در پیشگاه شورای عالی یهود او را متهم می‌کردند که خود را بالاتر از موسی و شریعت یهود قرار داده است. اگر او سکوت می‌کرد، او را به بزدلی متهم می‌کردند. اما استاد به گونه‌ای اوضاع را مدیریت کرد که کل توطئه روی بار مزورانهٔ خود واژگون و متلاشی شد.

این زن، که زمانی زیبا بود، همسر یک شهروند دون پایهٔ ناصره بود، مردی که در تمام روزهای جوانیِ عیسی برای او مسئله آفرین بود. این مرد که با این زن ازدواج کرده بود، با شرم‌آورترین شکل، او را مجبور کرد تا از طریق خودفروشی، زندگی آنها را تأمین کند. او به جشن اورشلیم آمده بود تا بدین ترتیب همسرش جذابیت‌های جسمانی خود را برای منافع مالی در فحشا به کار گیرد. او با مزدوران حاکمان یهود وارد یک معامله شده بود تا به همسر خودش در شرارتِ تجاری شدهٔ او خیانت کند. و به این ترتیب آنها به قصد به دام انداختن عیسی از طریق بیان اظهاراتی که در صورت دستگیریِ او می توانست علیه او استفاده شود، با زن و همراهش با تخطی آمدند.

عیسیدر حالی که به جمعیت نگاه می‌کرد، شوهر زن را دید که پشت سر دیگران ایستاده است. او می‌دانست که وی چه نوع آدمی است و آگاه بود که او طرفِ این معاملهٔ ناپسند است. عیسی ابتدا به نزدیکی جایی که این شوهر فاسد ایستاده بود رفت و چند کلمه بر روی ماسه نوشت، و این باعث شد که او با عجله از آنجا خارج شود. سپس به حضور زن بازگشت و برای استفادهٔ متهم

کنندگان احتمالی او دوباره بر روی زمین نوشت؛ و هنگامی که آنان سخنان او را خواندند، آنها نیز یک به یک رفتند. و هنگامی که استاد برای بار سوم بر روی ماسه نوشت، همراه شرور زن آنجا را ترک کرد، به طوری که وقتی استاد پس از نوشتن از جا برخاست، زن را دید که به تنهایی در برابر او ایستاده است. عیسی گفت: ”ای زن، متهم کنندگان تو کجا هستند؟ مردی باقی نمانده که تو را سنگسار کند؟“ و زن به بالا نگاه کرد و پاسخ داد: ”هیچکس، سرورم.“ و سپس عیسی گفت: ”من دربارهٔ تو می‌دانم؛ من نیز تو را محکوم نمی‌کنم. با آرامش به راهت برو.“ و این زن، هیلدانا، شوهر شریر خود را ترک کرد و خود را به شاگردان پادشاهی ملحق کرد.

4- جشن خیمه‌ها

حضور مردم از سرتاسر دنیای شناخته شده، از اسپانیا تا هند، جشن خیمه‌ها را به مناسبتی ایده‌آل برای عیسی تبدیل کرد، تا برای اولین بار به طور علنی بشارت کامل خود را در اورشلیم اعلام کند. مردم در این جشن بیشتر در هوای آزاد، در اتاقکهای سرسبز زندگی می‌کردند. این جشن جمع‌آوری محصول بود، و بدان گونه که در هوای خنکِ ماههای پاییز رخ می‌داد، یهودیانِ دنیا عموماً بیش از عید فصح در پایان زمستان یا پنطیکاست در آغاز تابستان در آن شرکت می‌کردند. حواریون سرانجام استاد خود را دیدند که به طور جسورانه مأموریت خود را در زمین بدان گونه که بود در برابر تمام دنیا اعلام می‌کرد.

این جشنِ جشنها بود، زیرا هر گونه قربانی که در جشنهای دیگر انجام نمی‌شد در این زمان می‌توانست انجام شود. این مناسبتِ دریافتِ هدایای معبد بود؛ این ترکیبی از لذتهای تعطیلات با مراسم رسمی عبادت مذهبی بود. در اینجا زمان شادی مردم، آمیخته با قربانیها، سرودهای لاویانی، و دمیدنِ رسمی شیپورهای نقره‌ای کاهنان بود. در شب، منظرهٔ چشمگیر معبد و انبوه زائران آن با شمعدانهای بزرگ با تابندگی می‌درخشیدند، و آنها در صحن زنان و نیز با تابش خیره کنندهٔ انبوه مشعلهایی که در اطراف صحنهای معبد قرار گرفته بودند به روشنی می‌سوختند. تمام شهر به زیبایی تزئین شده بود، به جز قلعهٔ رومی آنتونیا که در تضادی وحشتناک با این صحنهٔ جشن و سرور و پرستش به پایین می‌نگریست. و چقدر یهودیان از این یادآوری همیشگی یوغ روم متنفّر بودند!

در طول جشن هفتاد گاو نر، نماد هفتاد ملت بت پرست، قربانی شدند. مراسم فوران آب نماد ریختنِ روح الهی بود. این مراسم آب به دنبال راهپیمایی طلوع خورشیدِ کاهنان و لاویان انجام می‌شد. در حالی که به طور پی در پی بر شیپورهای نقره‌ای دمیده می‌شد، پرستشگران از پله‌هایی که از صحن اسرائیل به صحن زنان راه می‌برد پایین می‌آمدند. و سپس ایمانداران به سمت دروازهٔ زیبا حرکت می‌کردند، که به سوی صحن غیریهودیان باز می‌شد. در اینجا آنها رو به غرب می‌چرخیدند تا شعارهای خود را تکرار کنند، و به راهپیمایی خود برای آب نمادین ادامه می‌دادند.

در آخرین روز جشن تقریباً چهارصد و پنجاه کاهن با تعداد مشابهی از لاویان خدمت کردند. در سپیده دم، زائران از تمام نقاط شهر گرد آمدند، و هر یک در دست راست یک شاخه میرتِل، بید، و شاخه‌های نخل داشتند، در حالی که هر کدام در دست چپ شاخه‌ای از سیب بهشتی — بالنگ یا "میوهٔ ممنوعه" — را حمل می‌کردند. این زائران برای این مراسمِ صبح زود به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه در معبد باقی ماندند تا در مراسم قربانیهای صبحگاهی شرکت کنند؛ گروهی دیگر به پایینِ اورشلیم نزدیک مازا رفتند تا شاخه‌های بید را برای زینتِ قربانگاه برش دهند، در حالی که گروه سوم دسته‌ای را تشکیل دادند تا از معبد، پشت سر کاهنِ آب راهپیمایی کنند. کاهنِ آب با صدای شیپورهای نقره‌ای، پارچ طلایی را که قرار بود حاوی آب نمادین باشد، از طریق عوفِل به نزدیکی سیلوآم، جایی که دروازه فواره قرار داشت، حمل می‌کرد. پس از پر شدن پارچ طلایی در حوض سیلوآم، صف مردم به معبد بازگشتند. آنها از راه دروازه آب وارد شدند و مستقیماً به صحن کاهنان رفتند. در آنجا کاهنی که برای پیشکش نوشیدنی، شراب حمل می‌کرد به کاهنی که پارچ آب را حمل می‌کرد ملحق شد. سپس این دو کاهن به قیفهای نقره‌ای که به پایهٔ قربانگاه منتهی می‌شدند رفتند و محتویات پارچها را در آنها ریختند. اجرای این آیینِ ریختن شراب و آب، علامتی برای زائران گرد هم آمده بود تا به طور نوبتی با لاویان، خواندنِ مزامیر شامل 113 تا 118 را آغاز کنند. و همینطور که آنها این سطرها را تکرار می‌کردند، دسته‌های گیاهان خود را در قربانگاه نوسان می‌دادند. سپس قربانیهای آن روز به دنبال آمد که با تکرار مزمور برای آن روز، مزمور برای آخرین روزِ جشن که مزمور هشتاد و دوم بود و با آیهٔ پنجم آغاز می‌شد همراه بود.

5- موعظه دربارهٔ نور جهان

در غروبِ روز بعد از آخرین روزِ جشن، هنگامی که صحنه با انوار شمعدانها و مشعلها به طرز درخشانی روشن شد، عیسی در میان جمعیتِ گرد آمده برخاست و گفت:

"من نور جهان هستم. هر که از من پیروی کند در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه از نور حیات برخوردار خواهد بود. با فرض محاکمهٔ من و فرض این که به عنوان قضات من بر مسند قضاوت بنشینید، شما اعلام می‌کنید که اگر من بر خویشتن شهادت بدهم، شهادت من نمی‌تواند درست باشد. اما مخلوق هرگز نمی‌تواند به داوری خالق بنشیند. حتی اگر من در مورد خودم شهادت بدهم، شهادت من برای ابد درست است، زیرا می‌دانم از کجا آمدم، که هستم و به کجا می‌روم. شما که می‌خواهید پسر انسان را بکشید، نمی‌دانید من از کجا آمدم، که هستم و به کجا می‌روم. شما فقط بر اساس ظواهر جسم داوری می‌کنید؛ شما واقعیتهای روح را درک نمی‌کنید. من هیچ کس را داوری نمی‌کنم، حتی دشمن اصلی خود را. اما اگر تصمیم بگیرم که داوری کنم، داوری من درست و عادلانه خواهد بود، زیرا من نه به تنهایی، بلکه در همراهی با پدرم که مرا به جهان فرستاد و منشأ همهٔ داوریهای حقیقی است، داوری خواهم کرد. شما حتی اجازه می‌دهید که شهادت دو شخص قابل اعتماد پذیرفته شود — خوب، پس من به این حقایق شهادت می‌دهم؛ همینطور پدر من که در آسمان است. و وقتی دیروز این را به شما گفتم، در تاریکیِ خود از من

پرسیدید: 'پدرت کجاست؟' به راستی که نه مرا می‌شناسید و نه پدرم را، زیرا اگر مرا می‌شناختید، پدر را نیز می‌شناختید.

''من از قبل به شما گفته‌ام که دارم می‌روم، و این که شما به دنبال من خواهید گشت و مرا نخواهید یافت، زیرا جایی که من می‌روم، نمی‌توانید بیایید. شما که این نور را رد می‌کنید از پایین هستید؛ من از بالا هستم. شما که ترجیح می‌دهید در تاریکی بنشینید از این دنیا هستید؛ من از این دنیا نیستم، و در نورِ ابدیِ پدرِ نورها زندگی می‌کنم. همهٔ شما فرصت فراوانی داشته‌اید تا بدانید من کیستم، اما شواهد دیگری نیز خواهید داشت که هویت پسر انسان را تأیید می‌کند. من نور حیات هستم، و هر کس عمداً و از روی فهم، این نور نجات دهنده را رد کند در گناهان خود خواهد مرد. چیزهای زیادی باید به شما بگویم، اما شما نمی‌توانید سخنان مرا بپذیرید. با این حال، کسی که مرا فرستاد حقیقی و وفادار است؛ پدر من حتی فرزندان خطاکار خود را دوست دارد. و هر چه پدرم گفته است من نیز به دنیا اعلام می‌کنم.

''هنگامی که پسر انسان فراز می‌یابد، آنگاه همه خواهید دانست که من او هستم، و هیچ کاری از خود انجام نداده‌ام مگر آن گونه که پدر به من تعلیم داده است. من این سخنان را به شما و فرزندانتان می‌گویم. و کسی که مرا فرستاده است حتی اکنون با من است؛ او مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه کاری را انجام می‌دهم که در نظر او پسندیده است.''

همینطور که عیسی بدین ترتیب در صحنهای معبد به زائران آموزش می‌داد، بسیاری ایمان آوردند. و هیچ کس جرأت نکرد به او دست بزند.

6- بحث در مورد آب حیات

در آخرین روز، روزِ بزرگِ جشن، هنگامی که جمعیت دسته دسته از حوض سیلوآم از میان صحنهای معبد عبور می‌کردند، و درست پس از ریختن آب و شراب بر قربانگاه توسط کاهنان، عیسی که در میان زائران ایستاده بود، گفت: ''اگر کسی تشنه است، نزد من بیاید و بنوشد. من آب حیات را از سوی پدر در عالم بالا به این دنیا می‌آورم. هر که به من ایمان آورد از روحی که این آب نمایانگر آن است پر خواهد شد، زیرا حتی کتاب مقدس گفته است: 'از او نهرهایی از آبهای زنده جاری خواهد شد.' هنگامی که پسر انسان کار خود را در زمین به پایان رساند، روح حقیقت زنده بر هر جسمی ریخته خواهد شد. کسانی که این روح را دریافت می‌کنند، هرگز تشنگی معنوی را نخواهند دید.''

عیسی برای گفتن این سخنان، مراسم را قطع نکرد. او بلافاصله پس از خواندن سرود نیایشی، خواندنِ پاسخ دهندهٔ مزامیر که با تکان دادن شاخه‌ها در مقابل قربانگاه همراه بود، پرستشگران را مورد مخاطب قرار داد. در حالی که قربانیها آماده می‌شدند، درست اینجا یک مکث وجود داشت، و در این زمان بود که زائران صدای سحرانگیز استاد را شنیدند که اعلام کرد او به هر روان تشنهٔ روح، آب زنده می‌دهد.

در پایان این مراسم صبحگاهی، عیسی به تعلیم توده‌های مردم ادامه داد. او گفت: ”آیا این را در کتاب مقدس نخوانده‌اید؟ ‘اینک، همانطور که آبها بر زمینِ خشک ریخته می‌شوند و بر زمینِ تشنه جاری می‌شوند، روح قدوسیت را به شما اهدا خواهم کرد تا به عنوان برکتی بر روی فرزندان شما و حتی فرزندانِ فرزندانتان ریخته شود.‘ چرا تشنهٔ خدمت روحی هستید در حالی که می‌خواهید روان خود را با سنتهای انسانها که از پارچهای شکستهٔ خدمت آیینی ریخته شده سیراب کنید؟ آنچه در مورد این معبد در حال وقوع می‌بینید راهی است که به واسطهٔ آن پدران شما در صدد برآمدند اعطای روح الهی به فرزندانِ ایمان را نمادین سازند، و شما در تداوم بخشیدن به این نمادها حتی تا به امروز به خوبی عمل کرده‌اید. اما اکنون مکاشفهٔ پدرِ ارواح از طریق اعطای پسرش به این نسل فرا رسیده است، و همهٔ اینها با اعطای روح پدر و پسر به فرزندان انسانها قطعاً دنبال خواهد شد. برای هر کسی که ایمان داشته باشد، این اعطای روح، آموزگار راستینِ راهی خواهد شد که به حیات جاودان، به آبهای واقعی زندگی در پادشاهی آسمان روی زمین و در بهشتِ پدر در آنجا منتهی می‌شود.“

و عیسی به پاسخ دادن به پرسشهای توده‌های مردم و فریسیان هر دو ادامه داد. برخی گمان کردند که او یک پیامبر است؛ برخی معتقد بودند که او مسیح است؛ دیگران گفتند که او نمی‌تواند مسیح باشد، زیرا می‌دیدند که او از جلیل آمده است، و این که مسیح باید تاج و تخت داوود را بازگرداند. با این حال آنها جرأت دستگیری او را نداشتند.

7- گفتمان در مورد آزادی معنوی

در بعد از ظهر آخرین روز جشن و پس از این که حواریون در تلاشهای خود برای متقاعد کردن او برای فرار از اورشلیم شکست خوردند، عیسی دوباره برای آموزش دادن به معبد رفت. او با یافتن گروه بزرگی از ایمانداران که در ایوان سلیمان جمع شده بودند، با آنها صحبت کرد. او گفت:

”اگر سخنان من در شما ماندگار بماند و در نظر داشته باشید که خواست پدر من را انجام دهید، پس به راستی شاگردان من هستید. شما حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد. من می‌دانم که چگونه به من پاسخ خواهید داد: ما فرزندان ابراهیم هستیم و غلام هیچ کس نیستیم؛ پس چگونه آزاد شویم؟ با این حال، من از تبعیت ظاهری از دستور دیگری صحبت نمی‌کنم؛ من به آزادیهای روان اشاره می‌کنم. هر آینه، به درستی به شما می‌گویم، هر کس مرتکب گناه شود، غلام گناه است. و شما می‌دانید که بعید است که غلام برای همیشه در خانهٔ ارباب بماند. شما همچنین می‌دانید که پسر در خانهٔ پدرش باقی می‌ماند. از این رو، اگر پسر شما را آزاد کند، شما را پسران خواهد ساخت، و شما به راستی آزاد خواهید بود.

”من می‌دانم که شما از نسل ابراهیم هستید، با این حال رهبران شما به دنبال کشتن من هستند، زیرا کلام من اجازه نیافته است که تأثیر دگرگون کنندهٔ خود را در قلب آنها بگذارد. روان آنها توسط تعصب مُهر شده و با غرورِ انتقام کور شده است. من حقیقتی را که پدر جاودان به من

نشان می‌دهد، به شما اعلام می‌کنم، در حالی که این آموزگارانِ فریب خورده به دنبال انجام کارهایی هستند که فقط از پدران دنیوی خود آموخته‌اند. و هنگامی که پاسخ می‌دهید که ابراهیم پدر شماست، پس به شما می‌گویم که اگر فرزندان ابراهیم بودید، کارهای ابراهیم را انجام می‌دادید. برخی از شما به آموزشهای من ایمان دارید، اما برخی دیگر به دنبال نابودی من هستید، زیرا من حقیقتی را که از خدا دریافت کردم به شما گفته‌ام. اما ابراهیم با حقیقتِ خدا بدین گونه رفتار نکرد. می‌بینم که برخی در میان شما عزم خود را جزم کرده‌اید که کارهای شیطان را انجام دهید. اگر خدا پدر شما بود، مرا می‌شناختید و حقیقتی را که آشکار می‌کنم دوست می‌داشتید. آیا نمی‌بینید که من از سوی پدر آمده‌ام، که از جانب خدا فرستاده شده‌ام، که این کار را از خود انجام نمی‌دهم؟ چرا سخنان مرا نمی‌فهمید؟ آیا به این دلیل است که انتخاب کرده‌اید که فرزندان شیطان شوید؟ اگر فرزندان تاریکی هستید، به سختی در نور حقیقتی که من آشکار می‌کنم، گام خواهید گذاشت. فرزندان شیطان تنها از راههای پدرشان پیروی می‌کنند، پدری که فریبکار بود و طرفدار حقیقت نبود، زیرا حقیقتی در او وجود نداشت. اما اکنون پسر انسان می‌آید که حقیقت را می‌گوید و مطابق آن زندگی می‌کند، و بسیاری از شما از ایمان آوردن امتناع می‌کنید.

”کدام یک از شما مرا به گناه محکوم می‌کند؟ پس اگر من حقیقتی را که پدر به من نشان داده اعلام می‌کنم و مطابق آن زندگی می‌کنم، چرا باور نمی‌کنید؟ کسی که از خداست سخنان خدا را با خوشحالی می‌شنود؛ به همین دلیل بسیاری از شما سخنان مرا نمی‌شنوید، زیرا از خدا نیستید. آموزگاران شما حتی به خود اجازه می‌دادند بگویند که من کارهایم را از طریق قدرت شاهزادهٔ شیاطین انجام می‌دهم. یکی در همین نزدیکی اخیراً گفته است که من یک دیو دارم، و این که من یک فرزند شیطان هستم. اما همهٔ شما که با روان خود صادقانه برخورد می‌کنید کاملاً به خوبی می‌دانید که من یک دیو نیستم. شما می‌دانید که من پدر را گرامی می‌دارم، حتی در حالی که به من بی‌حرمتی می‌کنید. من به دنبال جلال خودم نیستم، فقط به دنبال جلال پدر بهشتی‌ام هستم. و من شما را قضاوت نمی‌کنم، زیرا یکی است که به جای من قضاوت می‌کند.

”هر آینه، به درستی، به شما که به انجیل ایمان دارید می‌گویم که اگر انسانی این کلمهٔ حقیقت را در قلب خود زنده نگاه دارد، هرگز طعم مرگ را نخواهد چشید. و اکنون درست در کنار من کاتبی می‌گوید این گفته ثابت می‌کند که من یک دیو دارم، زیرا دیدیم که ابراهیم مرد، و پیامبران نیز مردند. و او می‌پرسد: ’آیا تو آنقدر از ابراهیم و پیامبران بزرگتری که جرأت می‌کنی اینجا بایستی و بگوئی که اگر کسی کلام تو را نگاه دارد طعم مرگ را نخواهد چشید؟ تو ادعا می‌کنی که هستی که جرأت می‌کنی چنین سخنان کفرآمیزی را به زبان بیاوری؟‘ و من به همه می‌گویم که اگر من خود را جلال دهم، جلال من ارزشی ندارد. اما این پدر است که مرا جلال خواهد داد، حتی همان پدری که شما او را خدا می‌خوانید. اما شما نتوانسته‌اید که او را خدای خود و پدر من بدانید، و من آمده‌ام تا شما را گرد هم بیاورم، و به شما نشان دهم چگونه به راستی فرزندان خدا شوید. اگر چه شما پدر را نمی‌شناسید، من به راستی او را می‌شناسم. حتی ابراهیم از دیدنِ روزِ من شادی کرد، و از طریق ایمان آن را دید و شادمان شد.“

وقتی یهودیان بی‌ایمان و مأموران شورای عالی یهود که تا این زمان در اطراف جمع شده بودند، این سخنان را شنیدند، غوغایی به پا کردند و فریاد زدند: ”تو پنجاه ساله هم نیستی، و با این حال از دیدن ابراهیم صحبت می‌کنی؛ تو یک فرزند شیطان هستی!“ عیسی قادر به ادامهٔ گفتمان نبود. او در حال خروج فقط گفت: ”هر آینه، به درستی به شما می‌گویم پیش از آن که ابراهیم باشد، من هستم.“ بسیاری از افراد بی‌ایمان به سوی سنگها شتافتند تا او را سنگسار کنند، و مأموران شورای عالی یهود درصدد برآمدند او را دستگیر کنند، اما استاد به سرعت از راهروهای معبد عبور کرد و به یک مکان مخفی ملاقات در نزدیکی بِیت‌عَنْیا، جایی که مارتا، مریم، و ایلعازر منتظر او بودند، گریخت.

8- دیدار با مارتا و مریم

چنین ترتیب داده شده بودکه عیسی با ایلعازر و خواهرانش در خانهٔ یک دوست اقامت کند، در حالی که حواریون در گروههای کوچک اینجا و آنجا پراکنده شده بودند. این اقدامات احتیاطی به این دلیل انجام می‌شد که مقامات یهودی در طرحهای خود برای دستگیری او دوباره داشتند جسور می‌شدند.

سالها این سه تن عادت داشتند که هر گاه عیسی بر حسب اتفاق از آنها دیدار می‌کرد همه چیز را رها کنند و به آموزشهای او گوش دهند. با از دست رفتن والدین آنها، مارتا مسئولیتهای زندگی خانگی را بر عهده گرفته بود، و از این رو در این مناسبت، در حالی که ایلعازر و مریم در کنار پای عیسی نشسته بودند و به آموزشهای طراوت بخش او با اشتیاق گوش می‌دادند، مارتا آماده شد تا غذای عصرانه را سرو کند. باید توضیح داده شود که حواس مارتا به خاطر کارهای غیرلازمِ بیشمار به طور غیرضروری پرت می‌شد و بسیاری از نگرانیهای کم اهمیت او را درگیر می‌کردند؛ این طرز رفتار او بود.

همینطور که مارتا خود را با تمام این وظایف فرضی مشغول می‌کرد، آشفته بود زیرا مریم هیچ کمکی نمی‌کرد. پس او نزد عیسی رفت و گفت: ”استاد، آیا اهمیت نمی‌دهی که خواهرم مرا تنها گذاشته تا همهٔ کارها را انجام دهم؟ آیا از او نخواهی خواست که بیاید و به من کمک کند؟“ عیسی پاسخ داد: ”مارتا، مارتا، چرا همیشه نگران چیزهای بسیار هستی و از این همه چیزهای بی‌اهمیت ناراحتی؟ فقط یک چیز واقعاً ارزشمند است، و چون مریم این بخش خوب و ضروری را انتخاب کرده است، من آن را از او نخواهم گرفت. اما چه وقت هر دوی شما یاد خواهید گرفت که بدین گونه که من به شما آموخته‌ام زندگی کنید: هر دو با همکاری هم خدمت کنید، و هر دو به طور هماهنگ روان خود را شاداب سازید. آیا نمی‌توانی یاد بگیری که برای هر کاری وقتی وجود دارد — این که امور کوچکتر زندگی باید در برابر چیزهای بزرگترِ پادشاهی آسمانی کنار گذاشته شوند؟“

9- در بیت‌لحم با ابنیر

در سرتاسر هفته‌ای که به دنبال جشن خیمه‌ها آمد، تعداد زیادی از ایمانداران در بِیت‌عَنْیا گرد آمدند و از دوازده حواری آموزش دریافت کردند. از آنجایی که عیسی در این اجتماعات حضور نداشت، شورای عالی یهود هیچ تلاشی برای آزار آنها به عمل نیاورد؛ عیسی در تمام این مدت در حال کار کردن با ابنیر و یارانش در بیت‌لحم بود. روز بعد از پایان جشن، عیسی عازم بِیت‌عَنْیا شده بود، و در طول این دیدار از اورشلیم، دیگر در معبد تدریس نکرد.

در این زمان، ابنیر در حال برقراریِ مقر مرکزی خود در بیت‌لحم بود، و از آن مرکز بسیاری از کارگران به شهرهای یهودیه و سامرهٔ جنوبی و حتی به اسکندریه فرستاده شده بودند. در عرض چند روز پس از ورود او، عیسی و ابنیر مقدمات ادغام کار دو گروه از حواریون را تکمیل کردند.

عیسی در طول بازدید خود از جشن خیمه‌ها، وقتش را تقریباً به طور مساوی میان بِیت‌عَنْیا و بیت‌لحم تقسیم کرده بود. او در بِیت‌عَنْیا زمان زیادی را با حواریونش سپری کرد؛ او در بیت لحم به اَبنیر و دیگر حواریون پیشینِ یحیی آموزشهای زیادی داد. و همین ارتباط صمیمانه بود که سرانجام موجب شد آنها به او ایمان بیاورند. این حواریون پیشینِ یحیی تعمید دهنده تحت تأثیر شجاعتی که او در آموزش علنی خود در اورشلیم نشان داد و نیز درک دلسوزانه‌ای که آنها در آموزش خصوصی او در بیت‌لحم تجربه کردند، قرار داشتند. این تأثیرات سرانجام و به طور کامل هر یک از یاران ابنیر را به پذیرش قلبیِ پادشاهی و همهٔ آنچه که چنین گامی مستلزم آن بود، جلب نمود.

قبل از این که استاد برای آخرین بار بیت‌لحم را ترک کند، مقدماتی را فراهم کرد تا همهٔ آنها در تلاشی متحد به او بپیوندند، و این کار پیش از پایان دادن به دوران کار زمینی او در جسم بود. توافق شد که ابنیر و یارانش در آیندهٔ نزدیک در پارک مجدل به عیسی و دوازده تن بپیوندند.

مطابق این توافق، در اوایل ماه نوامبر، ابنیر و یازده همکارش به عیسی و دوازده تن پیوستند و درست تا نقطهٔ مصلوب شدن عیسی به صورت سازمانی واحد با آنها کار کردند.

در قسمت پایانیِ ماه اکتبر، عیسی و دوازده تن از مجاورتِ نزدیک اورشلیم خارج شدند. روز یکشنبه، 30 اکتبر، عیسی و یارانش شهر افرایم را که او چند روزی را اینجا در انزوا استراحت کرده بود ترک کردند. و آنها از طریق بزرگراه غرب رود اردن مستقیماً به سوی پارک مجدل رفتند و اواخر بعد از ظهر چهارشنبه، 2 نوامبر، به آنجا رسیدند.

حواریون از این که استاد را به خاک دوستانه بازگرداندند، بسیار تسکین یافتند؛ آنها دیگر به او اصرار نکردند که به اورشلیم برود تا بشارت پادشاهی را اعلام کند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 163

انتصاب هفتاد تن در مجدل

چند روز پس از بازگشت عیسی و دوازده تن از اورشلیم به مجدل، اَبنیر و گروهی متشکل از حدود پنجاه شاگرد از بیت‌لحم رسیدند. در این هنگام همچنین گروه بشارتگران، گروه زنان، و حدود یکصد و پنجاه شاگرد راستین و آزمایش شدهٔ دیگر از تمام نقاط فلسطین در اردوگاه مجدل گرد آمدند. پس از اختصاص چند روز به بازدید و سازماندهی مجدد اردوگاه، عیسی و دوازده تن یک دورهٔ آموزشی فشرده را برای این گروه ویژه از ایمانداران آغاز کردند، و استاد متعاقباً از میان این مجموعه شاگردانِ کاملاً آموزش دیده و مجرب، هفتاد آموزگار را برگزید و آنها را برای اعلام بشارت پادشاهی اعزام نمود. این آموزش منظم در روز جمعه، 4 نوامبر، آغاز شد و تا روز سبت، 19 نوامبر، ادامه یافت.

عیسی هر بامداد برای این گروه صحبت می‌کرد. پطرس روشهای موعظهٔ عمومی را آموزش می‌داد؛ نَتَنائیل به آنها در هنرِ آموزش دادن رهنمود می‌داد؛ توما نحوهٔ پاسخ دادن به سؤالات را توضیح می‌داد؛ در حالی که متی سازمان امور مالی گروه آنها را هدایت می‌کرد. سایر حواریون نیز مطابق تجربهٔ ویژه و استعدادهای ذاتی خود در این آموزش شرکت می‌کردند.

1- انتصاب هفتاد تن

در بعدازظهر روز سبت، 19 نوامبر، در اردوگاه مجدل، هفتاد نفر توسط عیسی منصوب شدند و اَبنیر در رأس این موعظه‌گران و آموزگاران انجیل قرار گرفت. این گروه هفتاد نفره متشکل از اَبنیر و ده تن از حواریون سابق یحیی، پنجاه و یک تن از بشارتگران پیشین، و هشت شاگرد دیگر بود که خود را در خدمت به پادشاهی متمایز کرده بودند.

حدود ساعت دو در این بعد از ظهر سبت، میان بارشهای باران، گروهی از ایمانداران، که با ورود داوود و اکثریت گروه پیام‌رسانان او تعدادشان افزایش یافته بود و به بیش از چهارصد نفر می‌رسید، در ساحل دریاچهٔ جلیل گرد آمدند تا شاهد انتصاب آن هفتاد تن باشند.

پیش از این که عیسی دست خود را بر سر آن هفتاد تن بگذارد تا آنها را به عنوان پیام‌آوران انجیل متمایز سازد، خطاب به آنها گفت: ”محصول در واقع فراوان است، اما کارگران اندک هستند؛ از این رو من همهٔ شما را تشویق می‌کنم که دعا کنید خدای محصول، کارگران دیگری را نیز برای برداشت محصولِ خود بفرستد. من در آستانهٔ متمایز ساختن شما به عنوان پیام‌آوران پادشاهی هستم؛ من در آستانهٔ فرستادن شما نزد یهودی و غیریهودی به عنوان بره‌ها در میان گرگها هستم. همینطور که دو به دو به راه خود می‌روید، به شما رهنمود می‌دهم که نه کیف پول حمل کنید و نه لباس اضافی، زیرا فقط برای مدتی کوتاه به این اولین مأموریت می‌روید. اتفاقاً به هیچ کس سلام نکنید، فقط به کار خود توجه کنید. هر گاه برای اقامت به خانه‌ای رفتید، اول بگویید: درود بر ساکنان این خانه. اگر کسانی که صلح و صفا را دوست دارند در آنجا زندگی می‌کنند، در آنجا بمانید؛ اگر نه، آنجا را ترک کنید. و پس از انتخاب این خانه، در طول اقامت خود در آن شهر در آنجا بمانید، و هر چه پیش روی شما گذاشته شود بخورید و بیاشامید. و شما به این دلیل این کار را می‌کنید که کارگر شایستهٔ رزق و روزی خود است. به این دلیل که ممکن است مسکنی بهتر ارائه شود، از خانه‌ای به خانهٔ دیگر حرکت نکنید. به یاد داشته باشید، همانطور که برای اعلام صلح در زمین و نیت خیر در میان انسانها پیش می‌روید، باید نحوهٔ برخورد با دشمنان سرسخت و خود-فریفته را دریابید؛ از این رو مانند مارها عاقل باشید در حالی که شما نیز مانند کبوتران بی‌آزار هستید.

”و هر جا که می‌روید، موعظه کنید، و بگویید: ’پادشاهی آسمان نزدیک است‘ و به همهٔ کسانی که ممکن است از نظر ذهنی یا جسمی بیمار باشند خدمت کنید. شما از چیزهای خوب پادشاهی به رایگان دریافت کرده‌اید؛ به رایگان هم بدهید؛ اگر مردم هر شهری شما را بپذیرند، ورودی فراوانی به پادشاهیِ پدر خواهند یافت؛ اما اگر مردم هر شهری از دریافت این انجیل امتناع ورزند، همینطور که از نزد آن جماعت بی‌ایمان خارج می‌شوید، همچنان پیام خود را اعلام کنید، و حتی در حین خروج، به کسانی که تعلیم شما را رد می‌کنند، بگویید: ’با وجود این که حقیقت را رد می‌کنید، این حقیقت باقی می‌ماند که پادشاهی خدا نزد شما آمده است.‘ هر که شما را می‌شنود مرا می‌شنود. و هر که مرا می‌شنود، او که مرا فرستاد را می‌شنود. کسی که پیام انجیل شما را رد می‌کند، مرا نیز رد می‌کند. و کسی که مرا رد کند، او که مرا فرستاد را نیز رد می‌کند.“

هنگامی که عیسی با آن هفتاد تن بدین گونه صحبت کرد، با اَبنیر شروع کرد، و در حالی که آنها دور تا دور او به صورت دایره‌وار زانو زدند، دستان خود را بر سر هر مردی گذاشت.

در سحرگاه بامداد روز بعد، اَبنیر هفتاد پیام‌رسان را به تمام شهرهای جلیل، سامره، و یهودیه فرستاد. و این سی و پنج زوج حدود شش هفته برای موعظه و تدریس بیرون رفتند، و همهٔ آنها در روز جمعه، 30 دسامبر، به اردوگاه جدید نزدیک پلا در پریا بازگشتند.

2- مرد جوان ثروتمند و دیگران

بیش از پنجاه شاگرد که به دنبال انتصاب و گمارش برای عضویت در گروه هفتاد نفره بودند توسط کمیته‌ای که عیسی برای انتخاب این نامزدها تعیین کرده بود رد شدند. این کمیته متشکل از آندریاس، اَبنیر، و رئیس موقت گروه بشارتگران بود. در تمام مواردی که این کمیتهٔ سه نفره به اتفاق آرا نظر موافق نداشت، نامزد را نزد عیسی می‌آوردند، و در حالی که استاد هرگز حتی یک نفر را که مشتاق انتصاب به عنوان یک پیام‌آور انجیل بود، رد نکرد، بیش از دوازده نفر بودند که پس از گفتگو با عیسی، دیگر تمایلی به این که پیام‌آور انجیل شوند نداشتند.

یک شاگرد جدی نزد عیسی آمد و گفت: ”استاد، من می‌خواهم یکی از حواریون جدید شما باشم، اما پدر من بسیار پیر و نزدیک به مرگ است؛ آیا می‌توانم اجازه داشته باشم برای دفن او به خانه بازگردم؟“ عیسی به این مرد گفت: ”پسرم، روباهان سوراخ دارند و پرندگان آسمان آشیانه دارند، اما پسر انسان جایی ندارد که سرش را بگذارد. تو یک شاگرد وفادار هستی و می‌توانی در حالی که برای خدمت به عزیزان خود به خانه باز می‌گردی، بدین گونه بمانی، اما در رابطه با پیام‌آورانِ بشارتِ من چنین نیست. آنها همه را رها کرده‌اند تا مرا دنبال کنند و پادشاهی را اعلام کنند. اگر می‌خواهی یک آموزگار منصوب شده باشی، در حالی که برای پخشِ خبرهای خوش به پیش می‌روی، باید بگذاری که دیگران مردگان را دفن کنند.“ و این مرد با ناامیدی شدید رفت.

شاگرد دیگری نزد استاد آمد و گفت: ”من مایلم یک پیام‌رسان منصوب شده باشم، اما دوست دارم مدت کوتاهی به خانه‌ام بروم تا خانواده‌ام را تسکین دهم.“ و عیسی پاسخ داد: ”اگر می‌خواهی منصوب شوی، باید مایل باشی که همه را رها کنی. پیام‌رسانان انجیل نمی‌توانند تمایلات تقسیم شده داشته باشند. کسی که دست به گاوآهن گذاشته است، اگر به عقب بازگردد، شایستهٔ این نیست که پیام‌رسانِ پادشاهی شود.“

آنگاه آندریاس مرد جوان ثروتمندی را که ایمانداری پارسا بود و می‌خواست منصوب شود، نزد عیسی آورد. این مرد جوان، ماتادورموس، عضوی از شورای عالی یهود اورشلیم بود؛ او تعلیم عیسی را شنیده بود و متعاقباً توسط پطرس و سایر حواریون در مورد بشارت پادشاهی آموزش دیده بود. عیسی در مورد الزامات انتصاب با ماتادورموس صحبت کرد و از او خواست که تصمیم‌گیری را تا بعد از این که به طور کاملتر در مورد این موضوع فکر کرده باشد به تعویق بیندازد. در سحرگاه بامداد روز بعد، در حالی که عیسی در حال رفتن به پیاده‌روی بود، این مرد جوان به او نزدیک شد و گفت: ”استاد، می‌خواهم تضمینهای حیات جاودان را از شما بیاموزم. نظر به این که از هنگام جوانیم به همهٔ فرامین عمل کرده‌ام، می‌خواهم بدانم برای نیل به حیات جاودان چه کارهای دیگری باید انجام دهم؟“ عیسی در پاسخ به این سؤال گفت: ”اگر همهٔ فرامین را مراعات کنی — زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، فریبکاری مکن، پدر و مادر خود را گرامی دار — خوب عمل می‌کنی، اما نجات پاداش ایمان است، نه صرفاً اعمال. آیا به این انجیل پادشاهی ایمان داری؟“ و ماتادورموس پاسخ داد: ”آری استاد، من به هر آنچه تو و حواریونت به من آموخته‌اید ایمان دارم.“ و عیسی گفت: ”پس تو به راستی شاگرد من و یک فرزند پادشاهی هستی.“

آنگاه مرد جوان گفت: ”اما استاد، من راضی نیستم که شاگرد شما باشم؛ من یکی از پیام‌رسانان جدید شما خواهم بود.“ وقتی عیسی این را شنید، با محبت فراوان به او نگاه کرد و گفت: ”اگر مایلی بهای آن را بپردازی، اگر یگانه چیزی را که کم داری تأمین خواهی کرد، از تو می‌خواهم که یکی از پیام‌رسانان من باشی.“ ماتادورموس پاسخ داد: ”استاد، اگر اجازه داشته باشم که شما را دنبال کنم، هر کاری را خواهم کرد.“ عیسی در حالی که پیشانی جوان زانو زده را بوسید، گفت: ”اگر می‌خواهی پیام‌رسان من باشی، برو و همهٔ آنچه را که داری بفروش، و هنگامی که درآمد حاصل از فروش را به تنگدستان یا برادرانت دادی، بیا و مرا دنبال کن، و تو در پادشاهی آسمان گنج خواهی داشت.“

وقتی ماتادورموس این را شنید، چهره‌اش محزون شد. او برخاست و اندوهگین از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت. این فریسی ثروتمند جوان با این باور بزرگ شده بود که ثروت نشانهٔ لطف خداست. عیسی می‌دانست که او از عشق به خودش و ثروتش رها نیست. استاد می‌خواست او را از **عشق** به ثروت رهایی بخشد، نه لزوماً از ثروت. در حالی که شاگردان عیسی از همهٔ اموال دنیوی خود جدا نشدند، حواریون و هفتاد نفر این کار را کردند. ماتادورموس مایل بود یکی از هفتاد پیام‌آوران جدید باشد، و این دلیلی بود که عیسی از او خواسته بود که از تمام داراییهای دنیوی خود جدا شود.

تقریباً هر موجود بشری چیز زیانباری دارد که برای او عزیز شمرده می‌شود و ورود به پادشاهی آسمان مستلزم صرف نظر کردن از آن به عنوان بخشی از بهای ورود است. اگر ماتادورموس از ثروت خود جدا می‌شد، احتمالاً مدیریتِ آن، فوراً به دستان خود او در منصب خزانه‌دار آن هفتاد تن بازگردانده می‌شد. چنان که بعداً، پس از تأسیس کلیسا در اورشلیم، او دستور استاد را اطاعت کرد، اگر چه در آن هنگام برای برخورداری از عضویت در گروه هفتاد نفره بسیار دیر شده بود، و او خزانه‌دار کلیسای اورشلیم شد، که یعقوب، برادرِ خداوند در جسم، سرپرست آن بود.

از این رو همیشه همینطور بوده و برای ابد همینطور خواهد بود: انسانها باید به تصمیمات خودشان برسند. گسترهٔ مشخصی از آزادی انتخاب وجود دارد که انسانهای فانی می‌توانند به کار بندند. نیروهای دنیای روحی انسان را مجبور نخواهند کرد؛ آنها به او اجازه می‌دهند راهی را که خودش انتخاب می‌کند برود.

عیسی پیش‌بینی کرد که ماتادورموس، با ثروت خود، احتمالاً نمی‌توانست همکار منصوب شدهٔ انسانهایی شود که همه چیز را برای انجیل ترک کرده بودند؛ در همان حال، عیسی می‌دید که او بدون ثروت خود، رهبر نهایی همهٔ آنها خواهد شد. اما، مانند برادران خودِ عیسی، او هرگز شخصی بزرگ در پادشاهی نشد، زیرا خود را از آن معاشرت صمیمانه و شخصی با استاد محروم کرد. و اگر او در این زمان برای انجام همان کاری که عیسی خواسته بود اشتیاق نشان می‌داد، این می‌توانست تجربه‌اش باشد. و چندین سال پس از آن، او در واقع این کار را انجام داد.

ثروت مستقیماً ارتباطی با ورود به پادشاهی آسمان ندارد، اما عشق به ثروت مستقیماً با آن ارتباط دارد. وفاداریهای معنویِ پادشاهی با نوکرمنشی نسبت به ثروتِ مادی‌گرایانه ناسازگار هستند.

انسان نمی‌تواند وفاداری عالی خود را به یک آرمان معنوی با یک دلبستگیِ مادی قسمت کند.

عیسی هرگز آموزش نداد که داشتن ثروت اشتباه است. او فقط از آن دوازده تن و هفتاد تن خواسته بود که تمام داراییهای دنیوی خود را وقف آرمان مشترک کنند. او حتی در آن هنگام نیز همچون موردِ متیِ حواری، نقدینه سازیِ سودآور اموال آنها را تدارک دید. عیسی بارها به شاگردان مرفه خود مشاوره داد، همانطور که به مرد ثروتمند روم آموزش داد. استاد سرمایه‌گذاری خردمندانهٔ درآمدهای مازاد را نوعی بیمهٔ مشروع در برابر ناملایمات اجتناب ناپذیر آینده تلقی می‌کرد. هنگامی که خزانهٔ حواریون پر می‌شد، یهودا وجوهی را به صورت سپرده ذخیره می‌کرد تا متعاقباً زمانی که ممکن بود از کاهش درآمد به شدت آسیب ببینند، استفاده شود. یهودا این کار را پس از مشورت با آندریاس انجام می‌داد. عیسی به جز در پرداخت خیرات، هرگز شخصاً با امور مالی حواریون کاری نداشت. اما یک سوء استفادهٔ اقتصادی وجود داشت که او بارها آن را محکوم کرد، و آن استثمار ناعادلانهٔ افراد ضعیف، ناآموخته، و کم اقبالترِ انسانها توسط همنوعان قوی، زیرک، و باهوش‌تر آنها بود. عیسی اعلام کرد که چنین رفتار غیرانسانی با مردان، زنان، و کودکان با آرمانهای برادرانهٔ پادشاهی آسمان ناسازگار است.

3- بحث دربارهٔ ثروت

تا پیش از پایان گفتگوی عیسی با ماتادورموس، پطرس و تعدادی از حواریون به دور او جمع شده بودند، و در حالی که مردِ جوانِ ثروتمند در حال رفتن بود، عیسی چرخید تا با حواریون روبرو شود و گفت: ”می‌بینید برای کسانی که ثروت دارند چه دشوار است که به طور کامل وارد پادشاهی خداوند شوند! پرستش معنوی را نمی‌توان با دلبستگیهای مادی قسمت کرد؛ هیچ کس نمی‌تواند به دو ارباب خدمت کند. شما ضرب‌المثلی دارید که می‌گوید: ’رفتن شتر از سوراخ یک سوزن آسانتر از به ارث بردنِ حیاتِ جاودان توسط کافران است.‘ و من اعلام می‌کنم که عبور این شتر از میان سوراخ سوزن همانقدر آسان است که ورود این ثروتمندانِ از خود راضی به پادشاهیِ آسمان آسان است.“

وقتی پطرس و حواریون این سخنان را شنیدند، بسیار شگفت‌زده شدند، چنان زیاد که پطرس گفت: ”پس سرورم، چه کسی می‌تواند نجات یابد؟ آیا همهٔ کسانی که ثروت دارند خارج از پادشاهی نگاه داشته خواهند شد؟“ و عیسی پاسخ داد: ”نه، پطرس، اما همهٔ کسانی که اعتمادشان را روی ثروت بنا می‌کنند به سختی وارد زندگی معنوی خواهند شد که به پیشرفت ابدی منجر می‌شود. اما حتی در آن صورت، بسیاری از چیزهایی که برای انسان غیرممکن است، خارج از دسترس پدر آسمانی نیست؛ در عوض ما باید بدانیم که با خدا همه چیز ممکن است.“

همینطور که آنها به تنهایی می‌رفتند، عیسی از این که ماتادورموس با آنها نماند، ناراحت شد، زیرا او را بسیار دوست داشت. و پس از این که آنها در کنار دریاچه قدم زدند، آنجا کنار آب نشستند، و پطرس برای دوازده تن (که تا این هنگام همگی حضور داشتند) صحبت کرد. او گفت: ”ما از حرفهای تو به آن مرد جوان ثروتمند ناراحتیم. آیا از کسانی که از تو پیروی می‌کنند باید

بخواهیم که از تمام اموال دنیوی خود دست بکشند؟" و عیسی گفت: "نه، پطرس، فقط آنهایی که می‌خواهند حواری شوند و مایلند مانند تو و همچون یک خانواده با من زندگی کنند. اما پدر می‌خواهد که محبت فرزندانش خالص و کامل باشد. هر چیزی یا شخصی که بین شما و عشق به حقایقِ پادشاهی قرار گیرد، باید رها شود. اگر ثروت انسان به حریم روان هجوم نبرد، در زندگی معنوی کسانی که وارد پادشاهی می‌شوند، هیچ تأثیری ندارد."

و سپس پطرس گفت: "اما استاد، ما همه چیز را ترک کرده‌ایم تا از تو پیروی کنیم، پس ما چه خواهیم داشت؟" و عیسی با همهٔ دوازده تن سخن گفت: "به راستی، هر آینه به شما می‌گویم، کسی نیست که ثروت، خانه، همسر، برادر، پدر و مادر، یا فرزندان را به خاطر من و به خاطر پادشاهی آسمان ترک کرده باشد، و در این دنیا، شاید با برخی آزار و اذیتها، چندین برابر بیشتر و در دنیای آینده، حیات جاودان دریافت نکند. اما بسیاری از کسانی که اولین هستند، آخرین خواهند بود، در حالی که آخرینها اغلب اولین خواهند بود. پدر با مخلوقاتش مطابق با نیازهای آنها و در اطاعت از قوانین عادلانهٔ خود که با توجه مهربانانه و محبت آمیز برای رفاه یک جهان توأم است رفتار می‌کند.

"پادشاهی آسمان مانند صاحبخانه‌ای است که یک کارفرمای بزرگ مردم بود، و او صبح زود بیرون می‌رفت تا کارگرانی را برای کار در تاکستان خود اجیر کند. وقتی او با کارگران به توافق رسید که روزی یک دینار به آنها بپردازد، آنها را به تاکستان فرستاد. سپس حدود ساعت نه بیرون رفت و وقتی دیگران را دید که در بازار بیکار ایستاده‌اند، به آنها گفت: 'شما هم بروید و در تاکستان من کار کنید، و هر چه درست است به شما پرداخت خواهم کرد.' و آنها فوراً رفتند تا کار کنند. او دوباره حدود ساعت دوازده و حدود ساعت سه بیرون آمد و همین کار را کرد. و وقتی حدود ساعت پنج بعد از ظهر به بازار رفت، باز دیگران را دید که بیکار ایستاده بودند، و از آنها پرسید: 'چرا تمام روز اینجا بیکار می‌ایستید؟' و مردان پاسخ دادند: 'چون کسی ما را استخدام نکرده است.' سپس صاحبخانه گفت: 'شما هم بروید تا در تاکستان من کار کنید و هر چه درست است به شما پرداخت خواهم کرد.'

"وقتی غروب شد، این صاحب تاکستان به مباشر خود گفت: 'کارگران را صدا کن و مزدشان را پرداخت کن، از آخرین اجیر شده شروع کن و با اولین تمام کن.' وقتی کسانی که در حدود ساعت پنج اجیر شده بودند آمدند، هر کدام یک دینار دریافت کردند، و برای هر یک از کارگران دیگر نیز اینطور بود. وقتی مردانی که در ابتدای روز استخدام شدند دیدند که چگونه افرادی که بعداً وارد شدند دستمزد دریافت کردند، انتظار داشتند بیش از مبلغ توافق شده دریافت کنند. اما هر مرد مانند دیگران فقط یک دینار دریافت کرد. و هنگامی که هر کدام مزد خود را دریافت کردند، به صاحبخانه شکایت کردند، و گفتند: 'این مردانی که آخر اجیر شدند، فقط یک ساعت کار کردند، اما با این وجود تو به همان اندازهٔ ما که بار روز را زیر آفتاب سوزان به دوش کشیده‌ایم، به آنها حقوق دادی.'

"سپس صاحبخانه پاسخ داد: 'دوستان من، من خطایی در حق شما به عمل نمی‌آورم. آیا هر یک از شما قبول نکردید که برای روزی یک دینار کار کنید؟ اکنون آنچه را که مال شماست بگیرید و

به راه خود بروید، زیرا خواست من این است که به همان اندازه که به شما داده‌ام به کسانی که آخر آمدند بدهم. آیا برای من مجاز نیست آنچه را که می‌خواهم با دارایی خودم انجام دهم؟ یا این که سخاوت مرا نمی‌پسندید زیرا می‌خواهم نیکو باشم و رحمت نشان دهم؟‘‘‘

4- وداع با هفتاد تن

روزی که هفتاد تن در اولین مأموریت خود گام به پیش نهادند، در حول و حوش اردوگاه مجدل زمان هیجان‌انگیزی بود. در اوایل بامداد آن روز، عیسی در آخرین صحبت خود با هفتاد تن، بر موارد زیر تأکید کرد:

1- انجیل پادشاهی باید به همهٔ دنیا، به غیریهودیان و نیز یهودیان اعلام شود.

2- هنگام خدمت به بیماران، از آموزش دادنِ انتظارِ معجزات خودداری کنید.

3- یک برادریِ معنویِ فرزندان خدا را اعلام کنید، نه یک پادشاهی ظاهری قدرت دنیوی و جلال مادی.

4- از اتلاف وقت از طریق بازدیدهای اجتماعیِ بیش از حد و سایر موارد پیش پا افتاده که ممکن است از ارادت قلبی به موعظهٔ انجیل کم کند، خودداری کنید.

5- اگر معلوم شد که اولین خانه‌ای که به عنوان مقر مرکزی انتخاب می‌شود خانهٔ شایسته‌ای است، در تمام مدتِ اقامت در آن شهر در آنجا بمانید.

6- برای همهٔ ایمانداران وفادار روشن کنید که اکنون زمان جدایی آشکار از رهبران مذهبی یهودیان در اورشلیم فرا رسیده است.

7- آموزش دهید که تمام وظیفهٔ انسان در این یک فرمان خلاصه می‌شود: خداوند، پروردگار خود را با تمام ذهن و جان خود و همسایهٔ خود را همچون خود دوست بدارید. (آنها موظف بودند که این را به جای 613 قانون زندگی که توسط فریسیان شرح داده شده بود، به عنوان تمام وظیفهٔ انسان آموزش دهند.)

هنگامی که عیسی در حضور همهٔ حواریون و شاگردان با هفتاد تن چنین صحبت کرد، شمعون پطرس آنها را به تنهایی بیرون آورد و موعظهٔ انتصاب آنها را برای آنها موعظه کرد، که شرحی بود از فرمان استاد که در زمانی که او دستان خود را بر آنها گذاشت و آنها را به عنوان پیام‌رسانانِ پادشاهی متمایز ساخت ارائه شده بود. پطرس به هفتاد نفر توصیه کرد که در تجربهٔ خود فضیلتهای زیر را گرامی بدارند:

1- *نیایش مقدس*. همیشه دعا کنیم تا کارگران بیشتری برای درو کردن انجیل فرستاده شوند. او توضیح داد که وقتی کسی چنین دعا می‌کند، به احتمال بیشتری خواهد گفت: ”من اینجا هستم؛ مرا بفرست.“ او به آنها توصیه کرد که از نیایش روزانهٔ خود غافل نشوند.

2- *شجاعت راستین*. او به آنها هشدار داد که با خصومت مواجه خواهند شد و مطمئناً با آزار و اذیت روبرو خواهند شد. پطرس به آنها گفت که مأموریت آنها کاری برای ترسوها نیست و به کسانی که می‌ترسیدند قبل از شروع کار خارج شوند اندرز داد. اما هیچکدام کناره‌گیری نکردند.

3- *ایمان و اعتماد*. آنها باید در این مأموریت کوتاه به طور کامل بدون آمادگی پیش بروند؛ آنها باید برای غذا و سرپناه و همهٔ چیزهای ضروری دیگر به پدر اعتماد کنند.

4- *غیرت و ابتکار*. آنها باید از غیرت و اشتیاق هوشمندانه برخوردار باشند؛ آنها باید اکیداً به کار استاد خود بپردازند. سلام و تعارف شرقی مراسمی طولانی و مفصل بود؛ از این رو به آنها رهنمود داده شده بود که ”در طول مسیر به هیچ کس سلام نکنند“، که روشی متداول برای تشویق به انجام کار خود بدون اتلاف وقت بود. این امر ربطی به احوالپرسی دوستانه نداشت.

5- *مهربانی و ادب*. استاد به آنها رهنمود داده بود که از اتلاف وقت غیرضروری در مراسم اجتماعی خودداری کنند، اما به آنها سفارش کرد که نسبت به همهٔ کسانی که باید با آنها در تماس باشند، مؤدب باشند. آنها موظف بودند که نسبت به کسانی که ممکن بود در خانه‌هایشان از آنها پذیرایی کنند، هر گونه مهربانی را نشان دهند. به آنها اکیداً هشدار داده شد که خانه‌ای ساده را ترک نکنند تا در خانه‌ای راحت‌تر یا پرنفوذتر پذیرایی شوند.

6- *خدمت به بیماران*. این هفتاد تن توسط پطرس مأمور شدند تا به دنبال یافتن بیماران ذهنی و جسمانی باشند و هر کاری را که در توانشان هست برای تسکین یا شفای بیماریهای آنها انجام دهند.

و هنگامی که آنها بدین گونه مأموریت یافتند و رهنمود داده شدند، دو به دو مأموریت خود را در جلیل، سامره، و یهودیه آغاز کردند.

اگر چه یهودیان برای عدد هفتاد احترام خاصی قائل بودند، و گاهی تعداد ملتهای بت پرست را هفتاد عدد می‌دانستند، و گرچه این هفتاد پیام‌آور قرار بود با انجیل نزد همهٔ مردمان بروند، اما تا آنجا که ما می‌توانیم تشخیص دهیم، این فقط یک امر تصادفی بود که تعداد این گروه بر حسب اتفاق فقط هفتاد نفر بود. مسلماً عیسی می‌توانست بیش از نیم دوجین دیگر را بپذیرد، اما آنها حاضر به پرداخت بهای ترک ثروت و خانواده نبودند.

5- انتقال اردوگاه به پلا

عیسی و دوازده تن اکنون آماده شدند تا آخرین مقر خویش را در پریا، نزدیک پلا، جایی که استاد در رود اردن تعمید یافته بود، برقرار کنند. ده روز آخر نوامبر در مجدل در مشاوره سپری شد، و در روز سه‌شنبه، 6 دسامبر، تمام گروه تقریباً سیصد نفره در هنگام سپیده‌دم با تمام اسباب خود راه افتادند تا آن شب در نزدیکی پلا در کنار رودخانه مستقر شوند. این همان مکان در کنار چشمه‌ای بود که یحیی تعمید دهنده چندین سال پیش از آن با اردوگاه خود آن را اشغال کرده بود.

پس از فروپاشی اردوگاه مجدل، داوود زبدی به بیت‌صیدا بازگشت و بلافاصله شروع به محدود کردن سرویس پیام‌رسانی کرد. در پادشاهی مرحلهٔ جدیدی در حال شکل گرفتن بود. هر روز، زائران از تمام نقاط فلسطین و حتی از مناطق دور افتادهٔ امپراتوری روم وارد می‌شدند. ایمانداران گهگاه از بین‌النهرین و از سرزمینهای شرق رود دجله می‌آمدند. بر این اساس، داوود روز یکشنبه 18 دسامبر، با کمک گروه پیام‌رسان خود، تجهیزات اردوگاه را بر روی حیوانات باربر گذاشت و سپس آنها را در خانهٔ پدر خود که قبلاً اردوگاه بیت‌صیدا را در کنار دریاچه با آنها اداره می‌کرد، انبار کرد. او در این هنگام پس از خداحافظی با بیت‌صیدا، از ساحل دریاچه و در امتداد رود اردن به سمت نقطه‌ای در حدود نیم مایلی شمال اردوگاه حواریون رفت؛ و در کمتر از یک هفته آمادهٔ پذیرایی از تقریباً هزار و پانصد دیدار کنندهٔ زائر شد. اردوگاه حواریون می‌توانست حدود پانصد نفر را در خود جای دهد. این فصل بارانی در فلسطین بود، و این اقامتگاهها برای مراقبت از تعداد دائماً فزاینده‌ای از جویندگان که عمدتاً جدی بودند، و برای دیدن عیسی و شنیدن آموزشهای او به پریا آمده بودند لازم بودند.

داوود همهٔ این کارها را به ابتکار خود انجام داد، گر چه با فیلیپ و متی در مجدل مشورت کرده بود. او بخش بزرگترِ گروه پیام‌رسان سابق خود را به عنوان یاران خود در ادارهٔ این اردوگاه به کار گرفت؛ او اکنون از کمتر از بیست نفر در وظیفهٔ عادیِ پیام‌رسانی استفاده می‌کرد. نزدیک پایان دسامبر و پیش از بازگشت هفتاد تن، تقریباً هشتصد بازدیدکننده حول استاد جمع شدند، و آنها در اردوگاه داوود اقامت گزیدند.

6- بازگشت هفتاد تن

روز جمعه، 30 دسامبر، در حالی که عیسی به همراه پطرس، یعقوب، و یوحنا به تپه‌های مجاور رفته بود، هفتاد پیام‌رسان که با ایمانداران بیشمار همراهی می‌شدند، دو به دو در حال رسیدن به مقر پلا بودند. وقتی عیسی به اردوگاه بازگشت، کلیهٔ هفتاد نفر در حدود ساعت پنج در محل آموزش جمع شده بودند. در حالی که این مشتاقانِ انجیلِ پادشاهی تجربیات خود را بیان می‌کردند شام بیش از یک ساعت به تأخیر افتاد. پیام‌رسانانِ داوود بخش عمدهٔ این اخبار را در طول هفته‌های گذشته برای حواریون آورده بودند، اما شنیدن این امر به راستی الهام‌بخش بود که این آموزگارانِ جدیداً منصوب شدهٔ انجیل شخصاً بگویند چگونه پیامشان توسط یهودیان و غیریهودیان مشتاق دریافت شد. سرانجام عیسی توانست ببیند که انسانها بدون حضور شخصی او برای پخش خبر خوش بیرون می‌رفتند. استاد اکنون می‌دانست که می‌تواند این دنیا را ترک کند بدون این که مانع پیشرفت پادشاهی شود.

هنگامی که هفتاد تن گفتند که چگونه ”حتی اهریمنان نیز مطیع آنها بودند“، آنها به درمانهای شگفت‌انگیزی که در مورد قربانیان اختلالات عصبی انجام داده بودند اشاره داشتند. با این وجود، چند مورد از تسخیر واقعیِ روح وجود داشت که توسط این خادمان فرو نشانده شد، و عیسی با اشاره به اینها گفت: ”عجیب نیست که این ارواح کوچک نافرمان باید مطیع شما شوند، زیرا دیدم که شیطان همچون آذرخش از آسمان بر زمین افتاد. اما از این بابت زیاد خوشحال نباشید، زیرا به شما اعلام می‌کنم که به محض بازگشت نزد پدرم، ما روح خود را به خودِ ذهن انسانها خواهیم فرستاد تا دیگر این چند روح سردرگم نتوانند به ذهن انسانهای فانیِ نگون‌بخت وارد شوند. من با شما شادمانی می‌کنم که در رابطه با انسانها قدرت دارید، اما به خاطر این تجربه شادی نکنید، بلکه به این دلیل شادی کنید که نامتان بر روی طومارهای بهشت نوشته شده است، و به این ترتیب شما باید در یک مسیرِ بی‌پایانِ پیروزی معنوی پیش بروید.“

و در این هنگام درست قبل از صرف شام بود که عیسی یکی از آن لحظات نادر شور و شعف عاطفی را که پیروانش گهگاه شاهد آن بودند تجربه کرد. او گفت: ”پدرم، پروردگار آسمان و زمین، از تو سپاسگزارم که در حالی که این انجیل شگفت‌انگیز از خردمندان و پارسانمایان پنهان بود، روح، این شکوه‌های معنوی را برای این فرزندان پادشاهی آشکار کرده است. آری، پدرم، حتماً انجام این کار در نظر تو خوشایند بوده است، و من خوشحالم که بدانم خبرهای خوش در سرتاسر دنیا پخش خواهد شد، حتی پس از بازگشت من نزد تو و انجام کاری که به من داده‌ای تا انجام دهم. من به شدت برانگیخته شده‌ام زیرا درک می‌کنم که تو در آستانهٔ تحویل دادن تمام قدرت به دستان من هستی، و این که به راستی فقط تو می‌دانی که من کیستم، و این که به راستی فقط من، تو و کسانی که تو را به آنها آشکار کرده‌ام می‌شناسم. و هنگامی که این مکاشفه را به برادران جسمانی خود به پایان رساندم، مکاشفه را به مخلوقات تو در عالم بالا ادامه خواهم داد.“

پس از این که عیسی بدین گونه با پدر صحبت کرد، به کناری رفت تا با حواریون و خادمان خود صحبت کند: ”خوشا به حال چشمانی که این چیزها را می‌بینند و گوشهایی که می‌شنوند. بگذارید به شما بگویم که بسیاری از پیامبران و بسیاری از انسانهای بزرگ اعصار گذشته آرزو داشتند آنچه را که اکنون می‌بینید ببینند، اما خواست آنها مستجاب نشد. و بسیاری از نسلهای فرزندان نور که در آینده خواهند آمد، هنگامی که این چیزها را بشنوند، به شما که آنها را شنیده و دیده‌اید حسادت خواهند ورزید.“

سپس در حالی که او با همهٔ شاگردان صحبت می‌کرد، گفت: ”شنیده‌اید که چند شهر و روستا مژدهٔ پادشاهی را دریافت کرده‌اند، و این که چگونه خادمان و آموزگاران من مورد استقبال یهودیان و غیریهودیان هر دو قرار گرفته‌اند. و به راستی خوشا به حال این جوامعی که برگزیده‌اند انجیل پادشاهی را باور کنند. اما وای بر ساکنان خورَزین، بیت‌صیدا – جولیاس، و کفرناحوم که نور را رد می‌کنند، اینها شهرهایی هستند که از این پیام‌آوران به خوبی استقبال نکردند. من اعلام می‌کنم که اگر کارهای بزرگی که در این مکانها انجام شد در صور و صیدون انجام می‌شد، مردم این شهرهای به اصطلاح بی‌ایمان مدت‌ها بود که در پلاس و خاکستر توبه کرده بودند. این قطعاً در روز قضاوت برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود.“

روز بعد که روز سبت بود، عیسی از هفتاد تن جدا شد و به آنها گفت: ”وقتی که شما برگشتید و مژدهٔ پذیرش انجیل پادشاهی را توسط بسیاری از مردم که در سراسر جلیل، سامره، و یهودیه پراکنده شده‌اند دادید، من به راستی با شما شادی کردم. اما چرا اینقدر به طور شگفت‌انگیز به وجد آمدید؟ آیا انتظار نداشتید که پیام شما قدرتش را در ارائهٔ خود نشان دهد؟ آیا با چنان ایمان اندکی به این انجیل پیش رفتید که از تأثیرگذاری آن با شگفتی برگشتید؟ و اکنون، در حالی که روحِ شادیِ شما را خاموش نمی‌کنم، شما را از ظرافتهای غرور، غرور معنوی، شدیداً برحذر می‌دارم. اگر می‌توانستید سقوط لوسیفر، آن شخص شرور را درک کنید، از کلیهٔ اشکال غرور معنوی به طور جدی اجتناب می‌کردید.

”شما وارد این کار بزرگ آموزش به انسان فانی شده‌اید که او یک پسر خداست. من راه را به شما نشان داده‌ام؛ برای انجام وظیفهٔ خود پیش بروید و از نیکوکاری خسته نباشید. به شما و همهٔ کسانی که در طول اعصار گامهای شما را دنبال خواهند کرد، اجازه دهید بگویم: من همیشه نزدیک می‌ایستم، و دعوت و فراخوانیِ من این است و همیشه خواهد بود، ای همهٔ زحمتکشان و گرانباران نزد من آیید، و من به شما آرامش خواهم داد. یوغ مرا بر خود گیرید و از من بیاموزید، زیرا من راستین و وفادارم، و برای روان خود آرامش روحی خواهید یافت.“

و هنگامی که آنها وعده‌های استاد را مورد آزمایش قرار دادند، پی بردند که سخنان او حقیقت است. و از آن روز هزاران فرد بی‌شمار نیز قطعیت همین وعده‌ها را آزمایش و اثبات کرده‌اند.

7- آمادگی برای آخرین مأموریت

چند روزِ بعد در اردوگاه پلا اوقات شلوغی بود؛ آماده‌سازیها برای مأموریت در پریا در حال تکمیل بود. عیسی و یارانش در آستانهٔ ورود به آخرین مأموریت خود، سفر سه ماهه در سراسر پریا بودند، که تنها با ورود استاد به اورشلیم برای انجام آخرین کارهایش در زمین پایان یافت. در تمام این مدت مقر عیسی و دوازده حواری اینجا در اردوگاه پلا حفظ شد.

دیگر لازم نبود که عیسی برای آموزش مردم به خارج برود. آنها اکنون هر هفته به تعداد فزاینده و از تمام نقاط، نه تنها از فلسطین، بلکه از کل دنیای روم و از خاور نزدیک، نزد او می‌آمدند. اگر چه استاد در سفر پریا با آن هفتاد نفر مشارکت کرد، اما بخش عمدهٔ وقت خود را در اردوگاه پلا گذراند، و به تودهٔ مردم تعلیم داد و به دوازده تن آموزش داد. در طول این دورهٔ سه ماهه حداقل ده نفر از حواریون نزد عیسی ماندند.

گروه زنان نیز دو به دو آمادهٔ بیرون رفتن شدند، تا با آن هفتاد تن در شهرهای بزرگتر پریا دست به تلاش بزنند. این گروه اولیه از دوازده زن اخیراً یک گروه بزرگتر از پنجاه زن را در کار دیدار در منازل و در هنر خدمت به بیماران و رنجوران آموزش داده بودند. پِرپِتوآ، همسر شمعون پطرس، عضو این بخش جدید از گروه زنان شد و زیر نظر اَبنیر رهبریِ کار بسط یافتهٔ زنان به او سپرده شد. پس از پنطیکاست، او نزد شوهر برجستهٔ خود ماند، و او را در تمام

سفرهای بشارتیِ وی همراهی کرد؛ و در روزی که پطرس در روم مصلوب شد، او را در میدان به عنوان خوراک به حیوانات وحشی دادند. این گروه جدید زنان همچنین همسران فیلیپ و متی و مادر یعقوب و یوحنا را جزو اعضای خود داشتند.

کار پادشاهی اکنون آماده است تا تحت رهبری شخصی عیسی وارد مرحلهٔ نهایی خود شود. و این مرحلهٔ کنونی در مقایسه با انبوهی از مردم که در پی معجزه و در جستجوی کارهای اعجاب‌آور بودند، و در طول روزهای پیشینِ محبوبیت استاد در جلیل او را دنبال می‌کردند، مرحله‌ای از عمق معنوی بود. با این حال، هنوز تعدادی از پیروان او وجود داشتند که مادی اندیش بودند، و نتوانستند این حقیقت را درک کنند که پادشاهی آسمان، برادری معنوی انسان است که روی واقعیتِ ابدیِ پدر بودنِ جهانی خداوند بنیاد نهاده شده است.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 164

در جشن وقف

در حالی که اردوگاه در پلا در حال برپایی بود، عیسی با همراهیِ نَتَنائیل و توما مخفیانه به اورشلیم رفت تا در جشن وقف شرکت کند. تا هنگام عبور آنها از رود اردن در پایابِ بِیت‌عَنْیا، دو حواری متوجه نشدند که استادشان در حال رفتن به اورشلیم است. وقتی که آنها متوجه شدند که او واقعاً قصد دارد در جشن وقف حاضر شود، با جدیت او را نکوهش کردند و با استفاده از هر استدلالی سعی کردند او را منصرف کنند. اما تلاش آنها بی‌فایده بود؛ عیسی مصمم بود از اورشلیم دیدن کند. او به تمام التماسها و همهٔ هشدارهایشان که بر نابخردی و خطر قرار دادن او در دستان شورای عالی یهود تأکید می‌کرد، تنها پاسخ می‌داد: "پیش از این که ساعت من فرا رسد، به این آموزگاران در اسرائیل فرصت دیگری می‌دهم تا نور را ببینند."

آنها به سوی اورشلیم حرکت کردند، و دو حواری به ابراز احساسات ترس‌آلود و ابراز تردیدهای خود در مورد حکمت چنین اقدام ظاهراً جسورانه‌ای ادامه دادند. آنها حدود ساعت چهار و نیم به اریحا رسیدند و آماده شدند تا برای شب در آنجا اقامت کنند.

1- داستان سامری نیکو

آن شب، گروهی قابل توجه دور تا دور عیسی و دو حواری گرد آمدند تا سؤالاتی بپرسند، و حواریون به بسیاری از آنها پاسخ دادند، در حالی که استاد پیرامون پرسشهای دیگر بحث کرد. در طول شب، یک فقیه خاص، که می‌خواست عیسی را در یک بحث مخاطره‌آمیز درگیر کند، گفت: "آموزگار، مایلم از شما بپرسم که برای به ارث بردن حیات جاودان دقیقاً چه باید بکنم؟" عیسی پاسخ داد: "آنچه در شریعت و پیامبران نوشته شده است؛ چگونه کتاب مقدس را می‌خوانی؟" فقیه که آموزشهای عیسی و فریسیان، هر دو را می‌دانست، پاسخ داد: "پروردگار، خداوند را با تمام قلب، جان، ذهن، و قدرت خود، و همسایه‌ات را همچون خودت دوست بدار." سپس عیسی گفت: "درست پاسخ دادی؛ اگر واقعاً این کار را انجام بدهی، این به زندگی ابدی منجر خواهد شد."

اما فقیه در پرسیدن این سؤال کاملاً صادق نبود، و چون می‌خواست خود را توجیه کند و در حالی که همچنین امیدوار بود که عیسی را خجلت‌زده کند، جرأت کرد که باز سؤال دیگری بپرسد. پس از این که او به استاد کمی نزدیکتر شد، گفت: ”اما آموزگار، دوست دارم به من بگویی همسایهٔ من دقیقاً کیست؟“ فقیه با این امید این سؤال را پرسید که عیسی سخنی بگوید که با شریعت یهود که همسایهٔ فرد را ”فرزندان قوم فرد“ تعریف می‌کرد، در تضاد باشد، و بدین طریق او را به دام اندازد. یهودیان به کلیهٔ انسانهای دیگر به عنوان ”سگهای غیریهودی“ نگاه می‌کردند. این فقیه تا اندازه‌ای با آموزشهای عیسی آشنا بود و از این رو به خوبی می‌دانست که استاد به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشد؛ لذا او امیدوار بود که او را به گفتن چیزی سوق دهد که می‌توانست به عنوان حمله به شریعت مقدس تعبیر شود.

اما عیسی به انگیزهٔ فقیه پی برد، و به جای این که در دام بیفتد، به گفتنِ داستانی برای شنوندگانش پرداخت، داستانی که می‌توانست به طور کامل مورد قدردانی تمامی حضار اریحا قرار گیرد. عیسی گفت: ”مردی از اورشلیم به سمت پایین، به اریحا می‌رفت، و او به دست راهزنان ظالمی افتاد که اموال او را سرقت کردند، او را لخت کردند و کتک زدند، و نیمه جان او را رها کردند و رفتند. خیلی زود، تصادفاً یک کاهن از آن مسیر می‌رفت، و وقتی به مرد مجروح برخورد کرد، با دیدن وضعیت اسفناک او، از سمت دیگر جاده از آنجا گذشت. و به همین ترتیب یک لاوی نیز وقتی آمد و آن مرد را دید، از سمت دیگر عبور کرد. حال، حدوداً در این هنگام، یک فرد سامری که به اریحا می‌رفت، به این مرد مجروح برخورد کرد؛ و وقتی دید که چگونه اموال او را دزدیده و او را کتک زدند، حس دلسوزی به او دست داد، و نزد او رفت و زخمهایش را بست، و روی آن روغن و شراب ریخت، و آن مرد را بر حیوان خود سوار کرد و او را به اینجا به مسافرخانه آورد و از او مراقبت کرد. و فردای آن روز مقداری پول بیرون آورد و به میزبان داد و گفت: ’خوب مواظب دوستم باش و اگر خرجش بیشتر شد وقتی دوباره برگشتم به تو پرداخت خواهم کرد. ‘حال بگذار از تو بپرسم: کدام یک از این سه نفر معلوم شد آن همسایهٔ او بود که در میان سارقان افتاد؟“ و هنگامی که فقیه متوجه شد که در دام خود گرفتار شده است، پاسخ داد: ”آن که به او رحم نشان داد. “و عیسی گفت: ”برو و همینطور عمل کن. “

فقیه پاسخ داد: ”او که رحم نشان داد“ تا حتی از گفتن آن کلمهٔ نفرت انگیز، سامری، خودداری کند. فقیه مجبور شد به این پرسش که ”همسایهٔ من کیست؟“ پاسخی دقیق دهد. عیسی می‌خواست این پاسخ داده شود، و اگر عیسی چنین بیان می‌کرد، مستقیماً او را در اتهام ارتداد قرار می‌داد. عیسی نه تنها فقیه ناصادق را حیرت‌زده کرد، بلکه به شنوندگانش داستانی گفت که در عین حال پندی زیبا برای همهٔ پیروانش و یک سرزنش مدهوش کننده برای همهٔ یهودیان در مورد نگرش آنها نسبت به سامریان بود. و این داستان به ترویج مهرورزیِ برادرانه در میان همهٔ کسانی که متعاقباً به انجیل عیسی ایمان آورده‌اند، ادامه داده است.

2- در اورشلیم

عیسی در جشن خیمه‌ها شرکت کرده بود تا بتواند انجیل را به زائران از تمام نقاط امپراتوری اعلام کند؛ او اکنون فقط برای یک هدف به جشن وقف رفت: به شورای عالی یهود و رهبران یهودی فرصتی دیگر برای دیدن نور بدهد. رویداد اصلی این چند روز در اورشلیم در جمعه شب در خانهٔ نیقودیموس رخ داد. در اینجا حدود بیست و پنج تن از رهبران یهودی که به آموزشهای عیسی ایمان داشتند دور هم جمع شده بودند. در میان این گروه چهارده مرد بودند که در آن هنگام یا اخیراً جزو اعضای شورای عالی یهود بودند. در این جلسه عابر، ماتادورموس، و یوسف اهل رامه حضور داشتند.

در این مناسبت شنوندگان عیسی همگی مردانی دانش آموخته بودند، و آنها و دو حواری او، هر دو، از وسعت و عمق سخنانی که استاد به این گروه برجسته بیان کرد شگفت‌زده شدند. از ایامی که او در اسکندریه، روم، و در جزایر مدیترانه تدریس کرده بود، از امور انسانها، اعم از سکولار و مذهبی، چنین دانشی به نمایش نگذاشته بود و چنین فهمی نشان نداده بود.

هنگامی که این جلسهٔ کوچک به پایان رسید، همه با حیرت‌زدگی از شخصیت استاد، مجذوب شده از رفتار مهربان او، و عاشق آن مرد، آنجا را ترک کردند. آنها به دنبال این بودند که در مورد تمایل عیسی به جلب اعضای باقیماندهٔ شورای عالی یهود به او نظر دهند. استاد با دقت، اما در سکوت، به همهٔ پیشنهادات آنها گوش داد. او به خوبی می‌دانست که هیچ یک از طرحهای آنها کار نخواهد کرد. او حدس زد که اکثریت رهبران یهودی هرگز انجیل پادشاهی را نخواهند پذیرفت؛ با این حال، او به همهٔ آنها یک فرصت دیگر برای انتخاب داد. اما هنگامی که در آن شب به همراه نَتَنائیل و توما برای اقامت در کوه زیتون پیش رفت، هنوز تصمیم نگرفته بود که چگونه کار خود را یک بار دیگر تحت توجه شورای عالی یهود قرار دهد.

آن شب، نَتَنائیل و توما قدر اندکی خوابیدند؛ آنها از آنچه در خانهٔ نیقودیموس شنیده بودند بسیار شگفت‌زده شدند. آنها در مورد آخرین اظهارات عیسی در رابطه با پیشنهاد اعضای سابق و کنونی شورای عالی یهود که با او نزد آن هفتاد تن بروند بسیار فکر کردند. استاد گفت: ”نه، برادران من، این کار بیهوده است. شما خشم و غضبی را که بر سر خودتان وارد خواهد شد چند برابر می‌کنید، اما از نفرتی که آنها نسبت به من دارند، در کمترین حد چیزی کم نمی‌کنید. هر یک از شما بروید و بدان گونه که روح شما را هدایت می‌کند به کار پدر بپردازید، و من نیز یک بار دیگر پادشاهی را به نحوی که پدرم ممکن است راهنمایی کند مورد ملاحظهٔ آنها قرار می‌دهم. “

3- شفای گدای نابینا

صبح روز بعد آن سه تن برای صرف صبحانه به خانهٔ مارتا در بیت‌عنیا رفتند و سپس فوراً عازم اورشلیم شدند. صبح این روز سبت، هنگامی که عیسی و دو حواریونش به معبد نزدیک می‌شدند، با گدای به خوبی شناخته شده‌ای روبرو شدند، مردی که نابینا به دنیا آمده بود، و در مکان معمول خود نشسته بود. اگر چه این صدقه‌گیران در روز سبت درخواست صدقه نمی‌کردند و یا صدقه نمی‌گرفتند، اما اجازه داشتند در مکانهای معمول خود بدین گونه بنشینند. عیسی مکث نموده و به

گدا نگریست. همینطور که او به این مرد که نابینا به دنیا آمده بود خیره نگاه می‌کرد، این ایده به ذهنش خطور کرد که چگونه یک بار دیگر مأموریت خود را در زمین به اطلاع شورای عالی یهود و سایر رهبران یهودی و آموزگاران مذهبی برساند.

همینطور که استاد آنجا در برابر مرد نابینا ایستاده بود، نَتَنائیل، که غرق در اندیشهٔ عمیق بود، در حالی که به علت احتمالی نابینایی این مرد فکر می‌کرد، پرسید: ”استاد، چه کسی گناه کرد، این مرد یا پدر و مادرش، که او نابینا به دنیا آمد؟“

آموزگاران شرعیات یهود اینطور تعلیم می‌دادند که همهٔ این موارد نابینایی از بدو تولد ناشی از گناه بوده‌اند. نه تنها نطفهٔ بچه‌ها در گناه بسته شده و آنها در گناه متولد شده‌اند، بلکه یک کودک می‌تواند به عنوان مجازاتی برای گناه خاصی که پدرش مرتکب شده، نابینا به دنیا بیاید. آنها حتی تعلیم می‌دادند که ممکن است خودِ کودک قبل از این که به دنیا بیاید، گناه کند. آنها همچنین تعلیم می‌دادند که چنین نقصهایی می‌تواند ناشی از یک گناه یا زیاده‌روی در کار دیگری باشد که مادر در هنگام حمل کودک انجام داده است.

در سرتاسر این نواحی، اعتقادی ماندگار به تناسخ وجود داشت. آموزگاران قدیمی‌تر یهودی، همراه با افلاطون، فیلون، و بسیاری از اِسینها، این نظریه را جایز می‌شمردند که ممکن است انسانها آنچه را که در یک وجود پیشین کاشته‌اند در یک تناسخ درو کنند؛ از این رو، اعتقاد بر این بود که آنها در یک زندگی، کفارهٔ گناهانی را که در زندگیهای پیشین مرتکب شده بودند می‌پردازند. استاد این را دشوار می‌یافت که انسانها را به این باور برساند که روح آنها وجودهای پیشین نداشته است.

با این حال، با وجود آن که ناسازگار به نظر می‌رسد، در حالی که قرار بود چنین نابینایی نتیجهٔ گناه باشد، یهودیان معتقد بودند که صدقه دادن به این گدایان نابینا تا درجهٔ بالایی شایسته است. رسم این نابینایان این بود که مدام برای رهگذران شعار دهند: ”ای مهربان، با کمک به نابینایان پاداش کسب کن. “

عیسی در مورد این موضوع با نتنائیل و توما وارد بحث شد، نه تنها به این دلیل که او از پیش تصمیم گرفته بود که از این مرد نابینا به عنوان وسیلهٔ آن روز استفاده کند تا مأموریت خود را بار دیگر به طور آشکار به اطلاع رهبران یهودی برساند، بلکه همچنین به این دلیل که او همیشه حواریون خود را تشویق می‌کرد که به دنبال علل واقعیِ همهٔ پدیده‌ها، طبیعی یا روحی باشند. او اغلب به آنها هشدار داده بود که از تمایل متداول به قائل شدنِ علل روحی به رویدادهای معمولیِ فیزیکی اجتناب کنند.

عیسی تصمیم گرفت از این گدا در طرحهای خود برای کار آن روز استفاده کند، اما قبل از انجام کاری برای این مرد نابینا که یوشیا نام داشت، به سؤال نَتَنائیل پاسخ داد. استاد گفت: ”نه این مرد گناه کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا کارهای خداوند در او نمایان شود. این نابینایی در جریان طبیعی رخدادها بر او وارد شده است، اما اکنون در حالی که هنوز روز است، ما باید کارهای او

را که مرا فرستاد انجام دهیم، زیرا قطعاً شب خواهد آمد، و در آن هنگام انجام کاری که در آستانهٔ اجرای آن هستیم غیرممکن خواهد بود. من تا زمانی که در دنیا هستم، نور دنیا هستم، اما فقط تا اندکی دیگر با شما نخواهم بود. ‘‘

هنگامی که عیسی سخنانش را به پایان رساند، به نتنائیل و توما گفت: ’’بیایید بینایی این مرد نابینا را در این روز سبت پدید آوریم تا کاتبان و فریسیان بتوانند فرصت کاملی را که برای متهم نمودن پسر انسان به دنبال آن هستند داشته باشند. ‘‘سپس او خم شد، آب دهان بر زمین انداخت و گِل را با تف مخلوط کرد و همهٔ این حرفها را گفت تا مرد نابینا بتواند بشنود، سپس نزد یوشیا رفت و گِل را بر چشمان نابینای او گذاشت و گفت: ’’برو پسرم، این گِل را در حوض سیلوآم بشوی و فوراً بینا خواهی شد. ‘‘و وقتی یوشیا بدین ترتیب در حوض سیلوآم خود را شست، با بینایی نزد دوستان و خانوادهٔ خود بازگشت.

او که همیشه یک گدا بود، چیز دیگری نمی‌دانست؛ از این رو پس از این که اولین هیجانِ پدیداریِ بینایی او سپري شد، به مکان معمول صدقه‌جوییِ خود بازگشت. دوستانش، همسایگانش و همهٔ کسانی که از قبل او را می‌شناختند، وقتی دیدند که او می‌تواند ببیند، همه گفتند: ’’آیا این یوشیا، گدای نابینا نیست؟‘‘ برخی گفتند اوست، در حالی که دیگران گفتند: ’’نه، یکی شبیه اوست، اما این مرد می‌تواند ببیند‘‘. اما وقتی از خود مرد پرسیدند، او پاسخ داد: ’’من او هستم. ‘‘

هنگامی که آنها شروع به پرس و جو از او کردند که چگونه می‌تواند ببیند، او به آنها پاسخ داد: ’’مردی به نام عیسی از این راه آمد، و هنگامی که با دوستان خود در مورد من صحبت می‌کرد، با تف گِل درست کرد، چشمانم را مسح کرد، و فرمان داد که باید بروم و در حوض سیلوام خود را بشویم. من آنچه را که این مرد به من گفت انجام دادم، و بلافاصله بینایی خود را دریافت کردم. و این فقط چند ساعت پیش اتفاق افتاد. من هنوز معنای چیزهای زیادی را که می‌بینم نمی‌دانم.‘‘و وقتی مردمی که شروع به تجمع دور او کردند پرسیدند که مرد غریبی را که او را شفا داده است کجا می‌توانند بیابند، یوشیا فقط توانست پاسخ دهد که نمی‌داند.

این یکی از عجیب‌ترین معجزات استاد است.این مرد تقاضای شفا نکرد. او نمی‌دانست که عیسی که به او فرمان داده بود در سیلوام خود را بشوید و به او وعدهٔ بینایی داده بود، پیامبر جلیل است که در طول جشن خیمه‌ها در اورشلیم موعظه کرده بود. این مرد ایمان اندکی به دریافت بینایی خود داشت، اما مردمِ آن روزگار به تأثیر آب دهان یک انسان بزرگ یا مقدس ایمان زیادی داشتند؛ و از گفتگوی عیسی با نتنائیل و توما، یوشیا به این نتیجه رسیده بود که خیرخواه یاری کنندهٔ او مردی بزرگ، آموزگاری فرهیخته یا پیامبری مقدس است؛ بر این اساس، همانطور که عیسی به او فرمان داد، عمل کرد.

عیسی به سه دلیل از گِل و تف استفاده کرد و به او فرمان داد که در حوض نمادینِ سیلوام خود را بشوید:

1- این پاسخی معجزه‌آسا به ایمان فرد نبود. این کار شگفت‌آوری بود که عیسی برای یک هدف خودش تصمیم گرفت آن را انجام دهد، اما او آن را طوری ترتیب داد که این مرد بتواند از آن منفعتی دائمی به دست آورد.

2- از آنجایی که مرد نابینا درخواست شفا نکرده بود، و چون ایمانی که داشت اندک بود، این کنشهای مادی نشانگر تشویق او بود. او به خرافاتِ کارآمدی آب دهان اعتقاد داشت، و می‌دانست حوض سیلوآم مکانی نیمه مقدس است. اما اگر شستنِ گلِ مسح او لازم نبود، او به آنجا نمی‌رفت. فقط آنقدر آداب و رسوم پیرامون این کار وجود داشت که او را وادار به عمل نمود.

3- اما عیسی دلیل سومی برای متوسل شدن به این روشهای مادی در رابطه با این کار منحصر به فرد داشت: این معجزه‌ای بود که صرفاً در اطاعت از انتخاب خودش انجام شد، و بدین وسیله او می‌خواست به پیروانش در آن روزگار و در تمام اعصار بعد این را بیاموزد که از رویگردانی یا بی‌توجهی به شیوه‌های مادی در شفای بیماران خودداری کنند. او می‌خواست به آنها بیاموزد که آنها نباید معجزات را تنها روش درمان بیماریهای انسانی تلقی کنند.

عیسی در این بامداد سبت و در اورشلیم در نزدیکی معبد، با انجام کاری معجزه‌آسا بینایی این مرد را به او اهدا کرد، تا این عمل را به چالشی آشکار برای شورای عالی یهود و همهٔ آموزگاران یهودی و رهبران مذهبی تبدیل کند. این روش او برای اعلام جدایی آشکار از فریسیان بود. او همیشه در هر کاری که انجام می‌داد مثبت بود. و به منظور آوردنِ این موضوعات در برابر شورای عالی یهود بود که عیسی دو حواری خود را در اوایل بعد از ظهر این روز سبت نزد این مرد آورد و عمداً آن بحثهایی را برانگیخت که فریسیان را وادار نمود که متوجه معجزه شوند.

4- یوشیا در پیشگاه شورای عالی یهود

تا نیمهٔ بعد از ظهر، شفای یوشیا چنان بحثی را در اطراف معبد به راه انداخت که رهبران شورای عالی یهود تصمیم گرفتند شورا را در مکان معمول گردهمایی در معبد تشکیل دهند. و آنها این کار را با نقض یک قانون ثابت انجام دادند که تشکیل جلسهٔ شورای عالی یهود در روز سبت را ممنوع می‌کرد. عیسی می‌دانست که شکستن سبت یکی از اصلی‌ترین اتهاماتی است که علیه او در زمان آزمون نهایی مطرح خواهد شد، و او می‌خواست که برای رسیدگی به اتهام شفا دادن یک مرد نابینا در روز سبت به پیشگاه شورای عالی یهود آورده شود، یعنی هنگامی که همان جلسهٔ دادگاه عالی یهود که بنا بود به خاطر این عمل دلسوزانه پیرامون او به قضاوت بنشیند، باید در روز سبت و در نقض مستقیم قوانین خود خواستهٔ آنان، در مورد این مسائل به کنکاش می‌پرداخت.

اما آنها عیسی را به پیشگاه خود فرا نخواندند؛ آنها می‌ترسیدند این کار را انجام دهند. در عوض، آنها فوراً کسی را به دنبال یوشیا فرستادند. پس از چند بازجویی اولیه، سخنگوی شورای عالی

یهود (حدود پنجاه عضو حاضر بودند) به یوشیا دستور داد تا به آنها بگوید چه اتفاقی برای او افتاده است. یوشیا از زمان شفای خود در آن صبح، از طریق توما، نَتَنائیل و دیگران مطلع شده بود که فریسیان از شفای او در روز سبت خشمگین هستند، و این که احتمالاً برای همهٔ افراد درگیر دردسر ایجاد خواهند کرد؛ اما یوشیا هنوز متوجه نشده بود که عیسی همان کسی است که نجات دهنده خوانده می‌شود. از این رو، وقتی فریسیان از او پرس و جو کردند، او گفت: ”این مرد آمد، گِلی بر چشمانم گذاشت، و به من گفت که بروم در سیلوآم خود را بشویم، و اکنون من می‌بینم. “

یکی از فریسیان مسن‌تر، پس از یک سخنرانی طولانی، گفت: ”این مرد نمی‌تواند از جانب خدا باشد، زیرا می‌توانید ببینید که او سبت را رعایت نمی‌کند. او ابتدا با ساختن گِل، و سپس با فرستادن این گدا برای شستشو در سیلوآم در روز سبت، شریعت را نقض می‌کند. چنین مردی نمی‌تواند آموزگاری باشد که از جانب خدا فرستاده شده است. “

سپس یکی از مردان جوانتر که پنهانی به عیسی ایمان داشت، گفت: ”اگر این مرد از جانب خدا فرستاده نشده است، چگونه می‌تواند این کارها را انجام دهد؟ ما می‌دانیم که کسی که یک گناهکار عادی است نمی‌تواند چنین معجزاتی انجام دهد. همهٔ ما این گدا را می‌شناسیم و این که او نابینا به دنیا آمده بود؛ اکنون او می‌بیند. آیا باز هم خواهید گفت که این پیامبر همهٔ این کارهای شگفت‌آور را با قدرت شاهزادهٔ شیاطین انجام می‌دهد؟“ و برای هر فریسی که جرأت می‌کرد عیسی را متهم و نکوهش کند، یکی برمی‌خواست تا سؤالاتی گرفتار کننده و خجلت‌آور بپرسد، به طوری که اختلافی جدی در میان آنها ایجاد شد. شخصی که ریاست جلسه را به عهده داشت دید که آنها به کجا می‌روند، و برای این که جر و بحث را آرام کند، آماده شد تا از خود مرد بیشتر سؤال کند. او به یوشیا رو کرد و گفت: ”دربارهٔ این مرد، این عیسی که ادعا می‌کنی چشمانت را باز کرد، چه داری بگویی؟“ و یوشیا پاسخ داد: ”فکر می‌کنم او یک پیامبر است. “

رهبران بسیار نگران شدند و چون نمی‌دانستند چه کار دیگری انجام دهند، تصمیم گرفتند کسی را به دنبال والدین یوشیا بفرستند تا آگاهی یابند آیا او واقعاً نابینا به دنیا آمده است یا خیر. آنها تمایل نداشتند که باور کنند گدا شفا یافته است.

در حول و حوش اورشلیم کاملاً شناخته شده بود که نه تنها عیسی از ورود به تمام کنیسه‌ها منع شده بود، بلکه همهٔ کسانی که به آموزشهای او ایمان داشتند نیز به همین ترتیب از کنیسه بیرون رانده شده بودند، و از گردهماییها در اسرائیل تکفیر شده بودند؛ و این به معنای انکار کلیهٔ حقوق و امتیازات از هر نوع در میان تمام یهودیان به جز حق خرید مایحتاج زندگی بود.

از این رو، هنگامی که والدین یوشیا، که آدمهایی فقیر و بیمناک بودند، در برابر شورای عالی قدرتمندِ یهودِ ظاهر شدند، می‌ترسیدند که آزادانه صحبت کنند. سخنگوی دادگاه گفت: ”این پسر شماست؟ و آیا ما درست می‌فهمیم که او نابینا به دنیا آمده است؟ اگر این حقیقت دارد، چگونه است که او اکنون می‌تواند ببیند؟“ و سپس پدر یوشیا که سخنانش توسط مادرش تأیید شد، پاسخ داد: ”ما می‌دانیم که این پسر ماست، و این که او نابینا به دنیا آمده است، اما این که چگونه بینا

شده است، یا چه کسی چشمانش را باز کرده است، نمی‌دانیم. از او بپرسید؛ او یک بزرگسال است؛ بگذارید از جانب خودش حرف بزند. ‘‘

اکنون آنها یوشیا را برای بار دوم به حضور خود فراخواندند. آنها با نقشهٔ خود برای برگزاری یک محاکمهٔ رسمی به خوبی با هم کنار نمی‌آمدند، و برخی شروع کردند از انجام این کار در روز سبت احساس عجیبی کنند؛ از این رو، هنگامی که آنها یوشیا را فراخواندند، سعی کردند او را با یک روش دیگر حمله به دام بیاندازند. مأمور دادگاه با مرد نابینای سابق صحبت کرد و گفت: ’’چرا برای این کار خدا را جلال نمی‌دهی؟ چرا تمام حقیقت را در مورد آنچه اتفاق افتاد به ما نمی‌گویی؟ ما همه می‌دانیم که این مرد یک گناهکار است. چرا از تشخیص حقیقت امتناع می‌کنی؟ تو می‌دانی که تو و این مرد هر دو محکوم به شکستن سبت هستید. اگر هنوز ادعا می‌کنی که امروز چشمانت باز شده است، آیا با به رسمیت شناختن خدا به عنوان شفا دهندهٔ خود، کفارهٔ گناه خود را نخواهی داد؟‘‘

اما یوشیا نه ابله بود و نه فاقد شوخ طبعی؛ لذا او به مأمور دادگاه بدین گونه پاسخ داد: ’’من نمی‌دانم که آیا این مرد گناهکار است یا خیر؛ اما قطعاً یک چیز را می‌دانم: این که قبلاً نابینا بودم، اما اکنون می‌بینم. ‘‘و چون آنها نتوانستند یوشیا را به دام بیندازند، در صدد برآمدند که از او بیشتر سؤال کنند. آنها پرسیدند: ’’او دقیقاً چگونه چشمانت را باز کرد؟ او در واقع با تو چه کرد؟ او به تو چه گفت؟ آیا او از تو خواست که به او ایمان بیاوری؟‘‘

یوشیا تا اندازه‌ای از روی بی‌صبری پاسخ داد: ’’من به شما گفته‌ام که دقیقاً چگونه همه چیز اتفاق افتاد، و اگر شهادت مرا باور نکردید، چرا دوباره می‌خواهید آن را بشنوید؟ آیا شما نیز بر حسب اتفاق شاگرد او خواهید شد؟‘‘ وقتی یوشیا بدین گونه صحبت کرد، شورای عالی یهود با سردرگمی و تقریباً خشونت از هم پاشید، زیرا رهبران به یوشیا هجوم آوردند و با عصبانیت فریاد زدند: ’’تو می‌توانی در مورد این که شاگرد این مرد هستی صحبت کنی، اما ما شاگردان موسی هستیم و ما آموزگاران قوانین خداوند هستیم. ما می‌دانیم که خدا از طریق موسی صحبت کرد، اما این مرد عیسی، نمی‌دانیم که از کجاست. ‘‘

آنگاه یوشیا که روی یک چهارپایه ایستاده بود، برای همهٔ کسانی که می‌توانستند بشنوند با فریاد گفت: ’’شما که ادعا می‌کنید آموزگاران تمامی اسرائیل هستید، بشنوید، در حالی که به شما اعلام می‌کنم که در اینجا شگفتی بزرگی رخ داده است، زیرا شما اعتراف می‌کنید که نمی‌دانید این مرد از کجا آمده است، و با این حال، به واسطهٔ شهادتی که شنیده‌اید، به یقین می‌دانید که او چشمان مرا باز کرد. ما همگی می‌دانیم که خداوند چنین کارهایی را برای اشخاص خدانشناس انجام نمی‌دهد؛ و این که خدا چنین کاری را فقط به درخواست یک پرستش کنندهٔ راستین انجام می‌دهد، یعنی برای کسی که مقدس و درستکار است. شما می‌دانید که از آغاز دنیا تا به حال هرگز راجع به باز شدن چشمان کسی که نابینا به دنیا آمده است نشنیده‌اید. پس همگی به من نگاه کنید، و متوجه شوید که امروز در اورشلیم چه شده است! من به شما می‌گویم که اگر این مرد از جانب خدا نبود، نمی‌توانست این کار را انجام دهد. ‘‘و در حالی که شورای عالی یهود با خشم و سردرگمی بیرون می‌رفتند، به او فریاد زدند: ’’تو در مجموع در گناه به دنیا آمدی، و آیا اکنون به

خود اجازه می‌دهی که به ما تعلیم دهی؟ شاید تو واقعاً نابینا به دنیا نیامدی، و حتی اگر چشمان تو در روز سبت باز شده باشد، این کار با قدرت شاهزادهٔ شیاطین انجام شده است. ‘‘و آنها فوراً به کنیسه رفتند تا یوشیا را بیرون کنند.

یوشیا با ایده‌های ناچیزی دربارهٔ عیسی و ماهیت شفای او وارد این محاکمه شد. بخش عمدهٔ شهادت متهورانه‌ای که او با هوشمندی و شجاعت در برابر این دادگاه عالیِ سرتاسر اسرائیل ایراد کرد، زمانی که محاکمه در امتداد چنین خطوط غیرمنصفانه و ناعادلانه‌ای پیش می‌رفت، در ذهن او شکل گرفت.

5- آموزش در ایوان سلیمان

در تمام مدتی که این جلسهٔ سبت شکنِ شورای عالی یهود در یکی از اتاقهای معبد در جریان بود، عیسی در نزدیکی آن مکان راه می‌رفت و در ایوان سلیمان به مردم آموزش می‌داد، به این امید که به پیشگاه شورای عالی یهود احضار شود و در آنجا بتواند مژدهٔ آزادی و شادیِ فرزندیِ الهی را در پادشاهیِ خداوند به آنها بگوید. اما آنها می‌ترسیدند کسی را به دنبال او بفرستند. آنها همیشه از این ظهور ناگهانی و علنی عیسی در اورشلیم ناراحت بودند. عیسی همان موقعیتی را که آنها سخت در جستجوی آن بودند، اکنون به آنها داد، اما آنها می‌ترسیدند که او را حتی به عنوان یک شاهد به حضور شورای عالی یهود بیاورند، و حتی بیشتر از دستگیری او می‌ترسیدند.

این نیمهٔ زمستان در اورشلیم بود، و مردم به دنبال پناهگاه جزئی ایوان سلیمان بودند؛ و همینطور که عیسی در حال پرسه زدن بود، جمعیت سؤالات زیادی از او پرسیدند، و او بیش از دو ساعت به آنها آموزش داد. برخی از آموزگاران یهودی در صدد برآمدند با مطرح کردن سؤال علنی از او، وی را بدین گونه به دام بیندازند: ’’تا کی ما را در بلاتکلیفی نگه می‌داری؟ اگر تو مسیح هستی، چرا به طور آشکار به ما نمی‌گویی؟‘‘ عیسی گفت: ’’من بارها دربارهٔ خود و پدرم به شما گفته‌ام، اما شما مرا باور نخواهید کرد. آیا نمی‌توانید ببینید که کارهایی که به نام پدرم انجام می‌دهم برای من شهادت می‌دهند؟ اما بسیاری از شما باور ندارید زیرا به من تعلق ندارید. آموزگار حقیقت فقط کسانی را جذب می‌کند که گرسنهٔ حقیقت و تشنهٔ عدالت هستند. گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و آنها از من پیروی می‌کنند. و من به همهٔ کسانی که آموزشهای مرا دنبال می‌کنند، زندگی جاودانه می‌دهم؛ آنها هرگز هلاک نخواهند شد، و کسی آنها را از دست من نخواهد گرفت. پدر من که این فرزندان را به من داده است از همه بزرگتر است، به طوری که هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست پدر من درآورد. من و پدر یکی هستیم. ‘‘برخی از یهودیان ناباور به سمت جایی که هنوز در حال ساختن معبد بودند هجوم آوردند تا سنگ بردارند و به سوی عیسی پرتاب کنند، اما ایمانداران آنها را مهار کردند.

عیسی به آموزش خود بدین گونه ادامه داد: ’’از پدر کارهای محبت‌آمیز زیادی به شما نشان داده‌ام، و از این رو اکنون از شما می‌پرسم که فکر می‌کنید برای کدام یک از این کارهای نیک مرا سنگسار می‌کنید؟‘‘ آنگاه یکی از فریسیان پاسخ داد: ’’برای هیچ کار نیکی تو را سنگسار

نمی‌کنیم به جز به خاطر کفرگویی، زیرا تو که یک انسان هستی، جرأت می‌کنی خود را با خدا برابر کنی. ‘‘و عیسی پاسخ داد: ’’شما پسر انسان را به کفرگویی متهم می‌کنید، زیرا وقتی به شما اعلام کردم که از طرف خدا فرستاده شده‌ام، از ایمان آوردن به من امتناع ورزیدید. اگر کارهای خدا را انجام نمی‌دهم، به من ایمان نیاورید، اما اگر کارهای خدا را انجام می‌دهم، گر چه به من ایمان ندارید، گمان می‌کنم که به کارها ایمان خواهید آورد. اما برای این که از آنچه اعلام می‌کنم مطمئن شوید، اجازه دهید دوباره تصریح کنم که پدر در من است و من در پدر، و همانطور که پدر در من ساکن است، من نیز در هر کسی که به این انجیل ایمان دارد سکنی خواهم گزید. ‘‘و وقتی مردم این سخنان را شنیدند، بسیاری از آنها هجوم آوردند تا سنگ بردارند و به سوی او پرتاب کنند، اما او از محوطهٔ معبد خارج شد؛ و او پس از ملاقات با نَتَنائیل و توما که در جلسهٔ شورای عالی یهود شرکت کرده بودند، با آنها در نزدیکی معبد منتظر ماند تا یوشیا از اتاق شورا آمد.

عیسی و دو حواری برای جستجوی یوشیا به خانهٔ او نرفتند تا این که شنیدند او از کنیسه بیرون رانده شده است. هنگامی که آنها به خانهٔ او آمدند، توما او را در حیاط صدا کرد، و عیسی در گفتگو با او گفت: ’’یوشیا، آیا به پسر خدا ایمان داری؟‘‘ و یوشیا جواب داد: ’’به من بگو او کیست تا بتوانم به او ایمان بیاورم. ‘‘و عیسی گفت: ’’تو او را هم دیده و هم شنیده‌ای، و این اوست که اکنون با تو صحبت می‌کند. ‘‘و یوشیا گفت: ’’سرورم، ایمان دارم. ‘‘و به زمین افتاد و پرستش کرد.

هنگامی که یوشیا متوجه شد که از کنیسه بیرون رانده شده است، در ابتدا بسیار محزون شد، اما وقتی عیسی فرمان داد که باید فوراً آماده شود که با آنها به اردوگاه پلا برود، بسیار دلگرم شد. این مردِ ساده اندیشِ اورشلیم واقعاً از یک کنیسهٔ یهودی بیرون رانده شده بود، اما آفریدگار یک جهان را نظاره کنید که او را به پیش هدایت نمود تا با انسانهای والامنشِ معنوی آن روزگار و نسل در ارتباط قرار گیرد.

و اکنون عیسی اورشلیم را ترک نمود، و تا نزدیک به وقتی که برای ترک این دنیا آماده می‌شد، دیگر به آنجا بازنگشت. استاد با دو حواری و یوشیا به پلا بازگشت. و یوشیا ثابت کرد که یکی از دریافت کنندگان خدمت معجزه‌آسای استاد است که مثمر ثمر واقع شد، زیرا او یک موعظه کنندهٔ مادام‌العمر انجیل پادشاهی شد.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 165

کار بشارتی در پریا آغاز می‌شود

در روز سه‌شنبه، 3 ژانویه، سال 30 بعد از میلاد مسیح، اَبنیر، رئیس پیشین دوازده حواری یحیی تعمید دهنده، که یک نذیره و سابقاً سرپرست مدرسهٔ نذیره‌ها در عَین جَدِی، و اکنون رئیس هفتاد پیام‌رسان پادشاهی بود، یارانش را گرد هم فرا خواند و قبل از اعزام آنها به تمام شهرها و روستاهای پریا برای کار بشارتی، آخرین رهنمودها را به آنها داد. این کار بشارتی در پریا تقریباً سه ماه ادامه یافت و آخرین خدمت روحانی استاد بود. عیسی پس از این تلاشها مستقیماً به اورشلیم رفت تا آخرین تجارب خود را در جسم بگذراند. گروه هفتاد نفره، که کارشان با تلاشهای دوره‌ایِ عیسی و دوازده حواری تکمیل شد، در شهرها و شهرکها و حدود پنجاه روستای اضافهٔ زیر کار کردند: صافون، جَدَرا، مَکاد، آربِلا، رامَه، اِدرِعی، بُصْرَه، کاسپین، میسپِه، جِراسا، راگابا، سُکّوت، آماتوس، آدم، فِنوئیل، کاپیتولیاس، دیون، حَطیطا، جَدّا، فیلادلفیه،یُجبِهاه، جَلعید، بِیت‌نِمراه، صور، اِلعالَه، لی‌وِیاس، حِشبون، کالیرهو، بیت‌فَغُور، شطیم، سِبْمَه، میدِبا، بِیت‌مِعون، آرِئوپولیس، و عَروُعیر.

در سرتاسر این تورِ پریا، گروه زنان که اکنون تعدادشان شصت و دو تن بود، بخش عمدهٔ کار خدمت به بیماران را بر عهده داشتند. این دورهٔ نهاییِ توسعهٔ جنبه‌های بالاتر معنوی بشارت پادشاهی بود، و از این رو، کارکرد معجزه‌آسایی وجود نداشت. حواریون و شاگردان عیسی در هیچ بخش دیگری از فلسطین به طور کامل کار نکردند، و در هیچ منطقهٔ دیگری طبقاتِ بالاتری از شهروندان چنان به طور گسترده آموزشهای استاد را نپذیرفتند.

پریا در این زمان تقریباً به طور مساوی غیریهودی و یهودی بود، و یهودیان عموماً در طول ایام یهودای مکابی از این مناطق خارج شده بودند. پریا زیباترین و دیدنی‌ترین استان سرتاسر فلسطین بود. یهودیان عموماً از آن به عنوان "سرزمین ماورای رود اردن" یاد می‌کردند.

در طول این دوره عیسی وقت خود را بین اردوگاه در پلا و سفر با آن دوازده تن برای کمک به هفتاد تن در شهرهای گوناگون که در آنها تدریس و موعظه می‌کردند تقسیم کرد. تحت

رهنمودهای اَبنیر، آن هفتاد تن همهٔ ایمانداران را تعمید دادند، اگر چه عیسی چنین دستوری به آنها نداده بود.

1- در کمپ پلا

تا اواسط ژانویه بیش از هزار و دویست نفر در پلا گرد هم آمدند، و عیسی حداقل روزی یک بار هنگامی که در اردوگاه اقامت می‌کرد، به این جمعیت آموزش می‌داد، و معمولاً در ساعت 9 صبح اگر باران مانع آن نمی‌شد سخنرانی می‌کرد. پطرس و سایر حواریون هر روز بعد از ظهر تدریس می‌کردند. عیسی عصرها را به جلسات معمول پرسش و پاسخ با آن دوازده تن و سایر شاگردان پیشرفته اختصاص می‌داد. میانگین گروههای عصرانه در حدود پنجاه نفر بود.

تا اواسط مارس، زمانی که عیسی سفر خود را به سوی اورشلیم آغاز نمود، بیش از چهار هزار نفر گروه شنوندهٔ بزرگی را تشکیل می‌دادند که هر بامداد به موعظهٔ عیسی یا پطرس گوش می‌دادند. هنگامی که علاقه به پیام استاد به نقطهٔ اوج رسیده بود او تصمیم گرفت که به کارش در زمین خاتمه دهد. این بالاترین نقطه‌ای بود که تحت این مرحلهٔ دوم یا غیر معجزه‌آسای پیشرفت پادشاهی به دست آمد. در حالی که سه چهارم جمعیت جویای حقیقت بودند، تعداد زیادی از فریسیان از اورشلیم و جاهای دیگر، همراه با بسیاری از شکاکان و خرده‌گیران نیز حضور داشتند.

عیسی و دوازده حواری بخش زیادی از وقت خود را به جمعیتی که در اردوگاه پلا گرد آمده بودند اختصاص دادند. آن دوازده تن به کار میدانی توجه اندکی داشتند و یا اصلاً توجهی نداشتند. آنها فقط گاهی با عیسی بیرون می‌رفتند تا از یاران ابنیر دیدن کنند. ابنیر با ناحیهٔ پریا بسیار آشنا بود، زیرا این حوزه‌ای بود که استاد سابقش، یحیی تعمید دهنده، بیشتر کارهای خود را در آن انجام داده بود. پس از آغاز فعالیت بشارتی در پریا، ابنیر و آن هفتاد تن هرگز به اردوگاه پلا بازنگشتند.

2- موعظه در مورد شبان نیکو

گروهی متشکل از بیش از سیصد نفر از اورشلیمیان، فریسیان و دیگران، هنگامی که عیسی در پایان عیدِ وقف با عجله از قلمرو حاکمان یهودی دور شد، به دنبال او به سمت شمال به پلا رفتند؛ و در حضور این آموزگاران و رهبران یهودی، و نیز در شنود آن دوازده حواری بود که عیسی خطبهٔ "شبان نیکو" را موعظه کرد. پس از نیم ساعت بحث غیررسمی، عیسی در صحبت برای یک گروه تقریباً یکصد نفره گفت:

"در این شب چیزهای زیادی برای گفتن به شما دارم، و چون بسیاری از شما شاگردان من و برخی از شما دشمنان سرسخت من هستید، تعلیم خود را در مَثَلی ارائه خواهم کرد تا هر کدام از شما آنچه را که در قلبتان پذیرش می‌یابد برای خود نگه دارید.

”امشب، اینجا در برابر من کسانی هستند که مایلند برای من و برای این انجیل پادشاهی بمیرند، و برخی از آنها در سالهای آینده جان خود را بدین گونه نثار خواهند کرد؛ و در اینجا همچنین برخی از شما برده‌های سنت هستید که از اورشلیم مرا دنبال نموده‌اید، و با رهبران تاریک اندیش و فریب خوردهٔ خود، به دنبال کشتن پسر انسان هستید. اکنون حیاتی را که من در جسم زندگی می‌کنم، هر دوی شما، شبانان راستین و شبانان دروغین را داوری خواهد کرد. اگر شبان دروغین نابینا بود، گناهی نداشت، اما شما ادعا می‌کنید که می‌بینید؛ شما ادعا می‌کنید که در اسرائیل آموزگار هستید؛ پس آیا گناه شما بر شما باقی می‌ماند؟

”چوپان راستین در اوقات خطر گلهٔ خود را برای شب در آغل جمع می‌کند. و هنگامی که صبح می‌شود، از در به آغل وارد می‌شود، و هنگامی که ندا می‌دهد، گوسفندان صدای او را می‌شناسند. هر چوپانی که از راه دیگری غیر از در به آغل گوسفندان وارد شود، یک دزد و راهزن است. شبان راستین پس از آن که دربان در را به روی او گشود وارد آغل می‌شود، و گوسفندانش که صدای او را می‌شناسند، به فرمان او بیرون می‌آیند؛ و وقتی کسانی که از آنِ او هستند به این ترتیب بیرون می‌آیند، شبان راستین پیشاپیش آنها می‌رود؛ او راه را نشان می‌دهد و گوسفندان او را دنبال می‌کنند. گوسفندانش او را دنبال می‌کنند زیرا صدای او را می‌شناسند؛ آنها یک غریبه را دنبال نخواهند کرد. آنها از دست غریبه فرار خواهند کرد زیرا صدای او را نمی‌شناسند. این جماعتی که در اینجا پیرامون ما جمع شده‌اند، مانند گوسفندان بدون شبان هستند، اما وقتی با آنها صحبت می‌کنیم، صدای چوپان را می‌شناسند، و به دنبال ما می‌آیند؛ حداقل کسانی که گرسنهٔ حقیقت هستند و تشنهٔ عدالت هستند چنین می‌کنند. برخی از شما در شمار پیروان من نیستید؛ شما صدای مرا نمی‌شناسید، و از من پیروی نمی‌کنید. و چون شبانان دروغین هستید، گوسفندان صدای شما را نمی‌شناسند و به دنبال شما نخواهند آمد. “

و هنگامی که عیسی این مَثَل را گفت، کسی از او سؤالی نپرسید. او پس از مدتی دوباره شروع به صحبت کرد و به بحث در مورد مثل ادامه داد:

”شما که می‌خواهید کمک- شبانهای گله‌های پدر من باشید، نه تنها باید رهبرانی شایسته باشید، بلکه باید گله را با غذای خوب *خوراک دهید*؛ شما شبان راستین نیستید مگر این که گله‌های خود را به مراتع سرسبز و در کنار آبهای ساکن هدایت کنید.

”و اکنون، از آنجا که نمی‌خواهم برخی از شما به گونه‌ای بسیار آسان این مَثَل را درک کنید، اعلام خواهم کرد که من دریچه‌ای به روی آغل گوسفندان پدر و در عین حال شبان راستینِ گله‌های پدرم، هر دو، هستم. هر شبانی که بخواهد بدون من وارد آغل شود ناکام خواهد ماند، و گوسفندان صدای او را نخواهند شنید. من با کسانی که با من خدمت می‌کنند، در هستم. هر کس با وسیله‌ای که من آفریده‌ام و مقرّر کرده‌ام، وارد راه ابدی شود، نجات خواهد یافت و خواهد توانست تا دستیابی به مراتع جاویدان بهشت پیش برود.

”اما من همچنین شبان راستین هستم که حتی حاضر است جان خود را برای گوسفندان بدهد. دزد فقط برای دزدی، کشتن، و نابود کردن وارد آغل می‌شود؛ اما من آمده‌ام تا همهٔ شما حیات داشته

باشید، و آن را با فراوانیِ بیشتر داشته باشید. کسی که یک فردِ اجیر شده است، وقتی خطری پیش بیاید، خواهد گریخت و اجازه خواهد داد که گوسفندان پراکنده شوند و هلاک گردند؛ اما شبان راستین با آمدن گرگ فرار نخواهد کرد؛ او از گلهٔ خود محافظت خواهد کرد، و در صورت لزوم جان خود را برای گوسفندانش خواهد داد. هر آینه، به راستی، به شما ای دوستان و دشمنان می‌گویم که من شبان راستین هستم؛ من کسانی را که از آنِ من هستند می‌شناسم و کسانی که از آنِ من هستند مرا می‌شناسند. من در برابر خطر فرار نمی‌کنم. من این خدمتِ تکمیل نمودنِ خواست پدرم را به پایان خواهم رساند، و گله‌ای را که پدر نگهداریش را به من سپرده است، رها نخواهم کرد.

"اما من گوسفندان بسیار دیگری دارم که از این گله نیستند، و این سخنان تنها در مورد این دنیا صادق نیست. این گوسفندانِ دیگر نیز صدای مرا می‌شنوند و می‌شناسند، و من به پدر قول داده‌ام که همگی در یک گله، یک برادری از فرزندان خدا آورده خواهند شد. و آنگاه همهٔ شما صدای یک شبان، شبان راستین را خواهید شناخت، و همگی به پدر بودن خدا اعتراف خواهید کرد.

"و بدین ترتیب خواهید دانست که چرا پدر مرا دوست دارد و نگهداریِ همهٔ گله‌های خود را در این قلمرو در دستان من قرار داده است؛ به این دلیل است که پدر می‌داند که من در حفاظت از گلهٔ گوسفندان تزلزل نخواهم کرد، که گوسفندانم را ترک نخواهم کرد، و این که اگر لازم باشد، از دادن جان خود در خدمت به گله‌های متعدد او تردید نخواهم کرد. اما توجه داشته باشید که اگر جانم را بدهم، دوباره آن را پس خواهم گرفت. هیچ انسانی یا هیچ مخلوق دیگری نمی‌تواند حیات مرا بگیرد. من از این حق و اختیار برخوردارم که جانم را بدهم، و همان اختیار و حق را دارم که دوباره آن را بازستانم. شما نمی‌توانید این را درک کنید، اما من حتی پیش از بودنِ این دنیا چنین قدرتی را از پدرم دریافت کردم."

هنگامی که آنها این سخنان را شنیدند، حواریونش گیج شدند، شاگردانش شگفت‌زده شدند، در حالی که فریسیان از اورشلیم و اطراف آن تا پاسی از شب بیرون رفتند و گفتند: "او یا دیوانه است یا دیو زده است. "اما حتی برخی از آموزگاران اورشلیم گفتند: "او مانند شخصی مقتدر صحبت می‌کند؛ علاوه بر این، چه کسی تاکنون دیده است که کسی که دیو دارد چشمان مردی را که نابینا متولد شده است بگشاید و همهٔ کارهای شگفت‌انگیزی را که این مرد انجام داده است انجام دهد؟"

روز بعد در حدود نیمی از این آموزگاران یهودی، به عیسی ابراز ایمان کردند، و نیمی دیگر با ناراحتی به اورشلیم و خانه‌های خود بازگشتند.

3- خطبهٔ سبت در پلا

تا پایان ژانویه، بعد از ظهر سبت، انبوه جمعیت تقریباً سه هزار نفر بود. در روز شنبه، 28 ژانویه، عیسی خطبهٔ به یاد ماندنی "اعتماد و آمادگی معنوی" را موعظه کرد. پس از سخنان

مقدماتی توسط شمعون پطرس، استاد گفت:

”آنچه را بارها به حواریونم و به شاگردانم گفته‌ام، اکنون به این جمع اعلام می‌کنم: از خمیرمایهٔ فریسیان که ریاکاری است، زاییدهٔ تعصب و پرورش یافته در اسارت سنتی است بپرهیزید، اگر چه بسیاری از این فریسیان قلباً صادق هستند و برخی از آنها به عنوان شاگردان من اینجا حضور دارند. همهٔ شما به زودی تعلیم مرا درک خواهید کرد، زیرا اکنون چیزی پوشیده نیست که آشکار نشود. آنچه اکنون از شما پنهان است، هنگامی که پسر انسان مأموریت خود را در زمین و در جسم به پایان رساند، همه آشکار خواهد شد.

”به زودی، خیلی زود، چیزهایی را که دشمنان ما اکنون در اختفا و در تاریکی برایش نقشه می‌کشند عیان خواهد شد و از سقف خانه‌ها اعلام خواهد شد. اما من به شما دوستانم می‌گویم که وقتی آنها می‌خواهند پسر انسان را نابود کنند، از آنها نترسید. از کسانی نترسید که گر چه می توانند جسم را بکشند، اما پس از آن دیگر قدرتی بر شما ندارند. به شما توصیه می‌کنم که از هیچ کس در آسمان و در زمین نترسید، بلکه از شناخت او که قدرت دارد شما را از همهٔ ظلمتها نجات دهد و شما را در پیشگاه مسند داوری یک جهان بی‌گناه عرضه کند، شادی کنید.

”آیا پنج گنجشک به بهای دو سکه فروخته نمی‌شوند؟ و با این حال، هنگامی که این پرندگان در جستجوی روزیِ خود به اطراف می‌چرخند، هیچیک از آنها بدون آگاهیِ پدر، که منبع همهٔ زندگی است، وجود ندارند. برای فرشتگان نگهبان سِراف، حتی موهای سر شما شمارش شده است. و اگر همهٔ اینها درست است، چرا باید در ترس از بسیاری چیزهای بی‌اهمیت که در زندگی روزمره‌تان پیش می‌آیند زندگی کنید؟ من به شما می‌گویم: نترسید؛ ارزش شما از شمار زیادی از گنجشکان بسیار بیشتر است.

”همهٔ شما که شهامت داشته‌اید در حضور مردم به ایمان داشتن به انجیل من اعتراف کنید، در حضور فرشتگان آسمان فوراً از شما قدردانی خواهم کرد؛ اما کسی که حقیقتِ آموزشهای مرا در برابر مردم آگاهانه انکار کند، توسط نگاهبان سرنوشت خود و حتی در برابر فرشتگان آسمان انکار خواهد شد.

”دربارهٔ پسر انسان هر چه می‌خواهید بگویید، و بخشیده خواهید شد؛ اما کسی که به خود اجازه می‌دهد به خدا کفر بورزد به سختی بخشایش خواهد یافت. وقتی مردم تا آنجا پیش می‌روند که آگاهانه اعمال خدا را به نیروهای شیطانی نسبت می‌دهند، چنین شورشیان عمدی به سختی برای گناهان خود طلب بخشش می‌کنند.

”و هنگامی که دشمنان ما شما را به حضور رؤسای کنیسه‌ها و به پیشگاه سایر مقامات عالی می‌آورند، نگران نباشید که چه باید بگویید و مضطرب نباشید که چگونه باید به سؤالات آنها پاسخ دهید، زیرا روحی که در درون شما ساکن است یقیناً در همان ساعت به شما خواهد آموخت که به احترام انجیل پادشاهی چه باید بگویید.

”تا کی در وادی تصمیم معطل خواهید ماند؟ چرا بین دو دیدگاه مکث می‌کنید؟ چرا یهودی یا غیریهودی باید در پذیرش این مژده که او یک فرزند خدای جاودان است تردید کند؟ چقدر طول می‌کشد تا شما را متقاعد کنیم که با شادی وارد میراث معنوی خود شوید؟ من به این دنیا آمدم تا پدر را برای شما آشکار کنم و شما را به سوی پدر هدایت کنم. من اولین کار را انجام داده‌ام، اما ممکن نیست آخرین کار را بدون رضایت شما انجام دهم؛ پدر هرگز کسی را مجبور به ورود به پادشاهی نمی‌کند. این دعوت همواره بوده و همیشه خواهد بود: هر که می‌خواهد، بگذارید بیاید و آزادانه از آب حیات بهره‌مند شود. “

هنگامی که عیسی سخنان خود را به پایان رساند، بسیاری بیرون رفتند تا توسط حواریون در رود اردن تعمید بگیرند، در حالی که او به پرسشهای آنهایی که ماندند گوش داد.

4- تقسیم ارث

در حالی که حواریون ایمانداران را تعمید می‌دادند، استاد با کسانی که در آنجا توقف می‌کردند صحبت می‌کرد. و مردی جوان به او گفت: ”استاد، پدرم فوت کرده و اموال زیادی برای من و برادرم به جا گذاشته، اما برادرم از دادن آنچه که به خودم تعلق دارد خودداری می‌کند. پس آیا از برادرم می‌خواهی که این ارث را با من تقسیم کند؟“ عیسی کمی برآشفته بود که چرا باید این جوانِ مادی- ذهن چنین موضوع تجاری را برای بحث مطرح نماید؛ اما او برای دادنِ آموزشِ بیشتر از این فرصت استفاده نمود. عیسی گفت: ”ای مرد، چه کسی مرا بین شما تقسیم کننده قرار داد؟ این فکر را از کجا آوردی که من به امور مادی این دنیا توجه می‌کنم؟“ و سپس به همهٔ کسانی که اطرافش بودند رو کرد و گفت: ”مراقب باشید و خود را فارغ از طمع نگه دارید؛ زندگی یک انسان شامل فراوانیِ چیزهایی نیست که ممکن است داشته باشد. خوشبختی از قدرتِ ثروت ناشی نمی‌شود، و شادی از ثروت سرچشمه نمی‌گیرد. ثروت به خودی خود یک لعنت نیست، اما عشق به ثروت بارها به چنان ارادتی نسبت به چیزهای این دنیا منجر می‌شود که شخص نسبت به جاذبه‌های زیبای واقعیتهای معنوی پادشاهی خداوند در زمین و نسبت به شادیهای زندگی ابدی در بهشت چشم فرو می‌بندد.

”بگذارید داستان مرد ثروتمندی را برای شما تعریف کنم که زمینش به وفور ثمر داد؛ و هنگامی که بسیار ثروتمند شد، شروع به استدلال با خود کرد و گفت: ’با این همه ثروت خود چه کنم؟ اکنون آنقدر دارم که جایی برای ذخیرهٔ ثروتم ندارم.‘ و پس از این که پیرامون مشکل خود اندیشه کرد، گفت: ’این کار را خواهم کرد؛ انبارهایم را خراب خواهم کرد و انبارهای بزرگتری خواهم ساخت، و به این ترتیب فضای فراوانی خواهم داشت تا میوه‌ها و کالاهایم را در آن ذخیره کنم. سپس می‌توانم به جان خود بگویم، ای جان، برای سالیان متمادی اموال فراوان اندوخته‌ای؛ اکنون راحت باش؛ بخور، بنوش، و شاد باش، زیرا تو ثروتمند هستی و دارایی‌هایت افزایش یافته است.
‘

”اما این مرد ثروتمند نادان نیز بود. او در تأمین نیازهای مادیِ ذهن و جسم خود، نتوانست برای ارضای روح و برای نجات روان گنجینه‌هایی در بهشت اندوخته کند. و حتی در آن هنگام نیز از مسرتِ مصرفِ ثروتِ ذخیره شده‌اش لذت نبرد، زیرا همان شب جانش از او مطالبه شد. در آن شب، دزدان به زور به خانهٔ او وارد شدند تا او را بکشند، و پس از غارت انبارهایش، آنچه را که باقی مانده بود، سوزاندند. و برای اموالی که از دست دزدان محفوظ ماند، وارثان او بین خودشان به نزاع پرداختند. این مرد در زمین برای خودش گنجینه اندوخته نمود، اما نزد خدا ثروتمند نبود. “

عیسی با مرد جوان و میراث او بدین گونه رفتار کرد، زیرا می‌دانست که مشکل او طمع است. حتی اگر اینطور نبود، استاد مداخله نمی‌کرد، زیرا او هرگز در امور دنیویِ حتی حواریونش دخالت نکرد، تا چه رسد به شاگردانش.

هنگامی که عیسی داستان خود را به پایان رساند، مرد دیگری برخاست و از او پرسید: ” استاد، من می‌دانم که حواریون شما تمام داراییهای دنیوی خود را فروخته‌اند تا از شما پیروی کنند، و این که همانند اِسینها همه چیز آنها اشتراکی است، اما آیا می‌خواهید همهٔ ما که شاگردان شما هستیم، نیز همینطور عمل کنیم؟ آیا داشتن داراییِ صادقانه گناه است؟“ و عیسی به این سؤال پاسخ داد: ”دوست من، داشتن ثروتِ شرافتمندانه گناه نیست؛ اما اگر ثروت از نوعِ داراییهای مادی را به *گنجهایی* تبدیل کنی که ممکن است علایق تو را جذب کند و عواطف تو را از ارادت به امور معنویِ پادشاهی منحرف سازد گناه است. در داشتنِ داراییهای صادقانه در زمین هیچ گناهی وجود ندارد، مشروط بر این که *گنج* شما در بهشت باشد، زیرا جایی که گنج شما باشد قلب شما نیز آنجا خواهد بود. بین ثروتی که به طمع و خودخواهی می‌انجامد و ثروتی که با روحیهٔ سرپرستی حفظ و تقسیم می‌شود تفاوت زیادی وجود دارد، یعنی سرپرستی توسط کسانی که دارایی‌های دنیوی فراوانی دارند و با سخاوت بسیار به حمایت از کسانی که همهٔ انرژیهای خود را وقف کار پادشاهی می‌کنند کمک می‌کنند. بسیاری از شما که اینجا هستید و بی‌پول هستید، در آن شهرِ چادری غذا می‌خورید و اسکان یافته‌اید، زیرا مردان و زنان آزادهٔ ثروتمند برای چنین اهدافی به میزبان شما، داوود زبدی، کمک مالی داده‌اند.

”اما هرگز فراموش نکنید که در نهایت، ثروت ناپایدار است. عشق به ثروت اغلب بینش معنوی را تاریک و حتی نابود می‌سازد. از تشخیص این خطر ناتوان نباشید که ثروت، نه خدمتگذار شما، بلکه سرور شما شود. “

عیسی اسراف، بطالت، و بی‌تفاوتی نسبت به تأمین نیازهای جسمانی خانوادهٔ فرد، یا وابستگی به صدقه را نه آموزش داد و نه تأیید کرد. اما او قطعاً آموزش داد که چیزهای مادی و دنیوی باید تابع بهروزی روان و پیشرفت سرشت معنوی در پادشاهی آسمان باشد.

سپس، همینطور که مردم از کنار رودخانه پایین می‌رفتند تا شاهد تعمید باشند، مرد اول به طور خصوصی در رابطه با میراث خود نزد عیسی آمد، زیرا فکر می‌کرد عیسی با او رفتار سختی کرده است؛ و هنگامی که استاد دوباره حرف او را شنید، پاسخ داد: ”پسرم، چرا در چنین روزی

فرصت تغذیه از نان حیات را از دست می‌دهی تا به خواست طمعکارانهٔ خود بپردازی؟ آیا نمی‌دانی که اگر با شکایت خود به دادگاه کنیسه بروی، قوانین وراثت یهودیان عادلانه اجرا خواهد شد؟ آیا نمی‌توانی ببینی که کار من برای حصول اطمینان از این است که تو از میراث آسمانی خود آگاه شوی؟ آیا کتاب مقدس را نخوانده‌ای: 'کسی است که با احتیاطِ خویش و با صرفه‌جویی زیاد، ثروتمند می‌شود، و این سهمِ پاداش اوست: در حالی که می‌گوید، آرامش یافته‌ام و اکنون خواهم توانست پیوسته از اموال خود بخورم، با این حال او نمی‌داند که زمان چه بر سر او خواهد آورد، و نیز این که پس از مرگ باید همهٔ این چیزها را برای دیگران باقی بگذارد. 'آیا این فرمان را نخوانده‌ای: 'طمع نکن. 'و دوباره، 'آنها خورده‌اند و خود را سیر کرده‌اند و چاق شده‌اند و سپس به سوی خدایان دیگر روی آوردند. 'آیا در مزامیر خوانده‌ای که 'خداوند از طمعکاران بیزار است' و 'چیز اندکی که یک انسان درستکار دارد بهتر از ثروت بسیاری از شریران است.''اگر ثروت زیاد شود، دل به آنها مبندید. 'آیا جایی را خوانده‌ای که ارمیا گفته است: 'ثروتمند به ثروت خود نبالد'؛ حزقیال حقیقت را گفت، آنگاه که گفت: 'با دهان خود سخنان مهرآمیز می‌گویند، اما دل ایشان در پی منافع خودخواهانهٔ خودشان است. '''

عیسی مرد جوان را مرخص کرد و به او گفت: ''پسرم، اگر تمام دنیا را به دست بیاوری و جان خود را از دست بدهی، چه سودی برای تو دارد؟''

به فرد دیگری که در نزدیکی ایستاده بود و از عیسی پرسید که ثروتمندان در روز داوری در چه جایگاهی قرار خواهند داشت، او پاسخ داد: ''من آمده‌ام که نه ثروتمند را قضاوت کنم و نه فقیر را، اما در مورد حیاتی که انسانها زندگی می‌کنند همه چیز مورد داوری قرار خواهد گرفت. در رابطه با هر چیز دیگری که ممکن است در قضاوت به ثروتمندان مربوط شود، حداقل سه سؤال باید توسط همهٔ کسانی که ثروت زیادی به دست می‌آورند پاسخ داده شود و این سؤالات عبارتند از:

''1- چقدر ثروت جمع کردی؟

''2- چگونه این ثروت را به دست آوردی؟

''3- چگونه از ثروت خود استفاده کردی؟''

سپس عیسی به چادر خود رفت تا قبل از وعدهٔ غذای عصر مدتی استراحت کند. هنگامی که حواریون تعمید دادن را به پایان رساندند، آنها نیز آمدند و می‌خواستند با او در مورد ثروت در زمین و گنج در آسمان صحبت کنند، اما او خواب بود.

5- گفتگو با حواریون در مورد ثروت

عصر آن روز بعد از شام، هنگامی که عیسی و دوازده تن برای گفتگوی روزانهٔ خود دور هم جمع شدند، آندریاس پرسید: ''استاد، در حالی که ما ایمانداران را تعمید می‌دادیم، سخنان زیادی

برای جمعیتی که آنجا بود گفتی که ما نشنیدیم. آیا حاضری این کلمات را برای استفادهٔ ما تکرار کنی؟" و عیسی در پاسخ به درخواست آندریاس گفت:

"آری آندریاس، من در مورد این مسائل مربوط به ثروت و تأمین فردی با شما صحبت خواهم کرد، اما سخنان من با شما حواریون، باید تا حدودی متفاوت از سخنانی باشد که به شاگردان و توده‌های مردم گفته شده است، زیرا شما همه چیز را رها کرده‌اید، نه تنها برای این که از من پیروی کنید، بلکه برای این که به عنوان سفیران پادشاهی منصوب شوید. شما از پیش چندین سال تجربه داشته‌اید، و می‌دانید که پدری که پادشاهی او را اعلام می‌کنید شما را ترک نخواهد کرد. شما زندگی خود را وقف خدمت پادشاهی کرده‌اید؛ از این رو برای چیزهای زندگی گذرا مضطرب یا نگران نباشید، که چه بخورید، و نه نگران بدن خود که چه بپوشید. بهروزیِ روان بیشتر از خوراک و آشامیدنی است؛ پیشرفت در روح بسیار فراتر از نیاز به لباس است. وقتی وسوسه شدید که به قطعیتِ روزیِ خود شک کنید، کلاغها را در نظر بگیرید؛ آنها نه می‌کارند و نه درو می‌کنند، نه کاهدان یا انباری دارند، و با این حال پدر برای هر یک از آنها که در جستجوی خوراک هستند آن را فراهم می‌کند. و چقدر ارزش شما از چندین پرنده بیشتر است! علاوه بر این، تمام اضطرابها یا تردیدهای آزار دهندهٔ شما هیچ کمکی به تأمین نیازهای مادی شما نمی‌کند. کدام یک از شما با اضطراب می‌توانید به اندازهٔ یک دست به قامت خود یا یک روز به طول زندگی خود اضافه کنید؟ از آنجایی که چنین مسائلی دست شما نیست، چرا به هر یک از این مشکلات با نگرانی فکر می‌کنید؟

"گلهای سوسن را در نظر بگیرید که چگونه رشد می‌کنند؛ نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند؛ اما من به شما می‌گویم که حتی سلیمان نیز با تمام جلالش مانند یکی از اینها آراسته نشد. اگر خدا علف صحرا را که امروز زنده است و فردا بریده شده و در آتش افکنده می‌شود، چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما سفیران پادشاهی آسمانی را می‌پوشاند. ای سست ایمانان! وقتی از صمیم قلب خود را وقف اعلام انجیل پادشاهی می‌کنید، نباید در مورد تأمین خود یا خانواده‌هایی که ترک کرده‌اید ذهن مردد داشته باشید. اگر زندگی خود را واقعاً به انجیل اهدا کنید، بر اساس انجیل زندگی خواهید کرد. اگر فقط شاگردانی ایماندار هستید، باید نان خود را کسب کنید و در تأمین روزیِ همهٔ کسانی که تعلیم می‌دهند و موعظه می‌کنند و شفا می‌دهند، سهیم باشید. اگر نگران نان و آب خود هستید، چه فرقی با ملتهای دنیا دارید که مستمراً به دنبال رفع چنین نیازهایی هستند؟ خود را وقف کارتان کنید، با این باور که پدر و من هر دو می‌دانیم که شما به همهٔ این چیزها نیاز دارید. بگذارید یک بار و برای همیشه به شما اطمینان دهم که اگر زندگی خود را وقف کار پادشاهی کنید، تمام نیازهای واقعی شما برآورده خواهد شد. به دنبال چیز بزرگتر باشید و کوچکتر در آن پیدا خواهد شد؛ چیزهای آسمانی را بخواهید، و چیزهای زمینی در آن شامل خواهد شد. سایه قطعاً از ماده پیروی می‌کند.

"شما فقط گروه کوچکی هستید، اما اگر ایمان داشته باشید، اگر از ترس لغزش نکنید، اعلام می‌کنم که خشنودی نیکوی پدر من این است که این پادشاهی را به شما عطا کند. شما گنجینه‌های خود را در جایی ذخیره کرده‌اید که کیف پول کهنه نمی‌شود، جایی که هیچ دزدی نمی‌تواند غارت

کند، و هیچ بیدی نمی‌تواند آن را نابود سازد. و همانطور که به مردم گفتم، جایی که گنج شماست، قلبتان نیز آنجا خواهد بود.

’’اما در کاری که درست پیش روی ماست، و در کاری که بعد از عزیمت من به سوی پدر برای شما باقی می‌ماند، به طور طاقت‌فرسا مورد آزمون قرار خواهید گرفت. همهٔ شما باید مراقب ترس و تردیدها باشید. هر یک از شما ذهن خویش را برای انجام کارهای پرتقلا آماده سازید و چراغهای خویش را فروزان نگاه دارید. همچون کسانی باشید که منتظرند سرورشان از جشن عروسی بازگردد تا وقتی از راه رسید و در زد، سریعاً در را به روی او بگشایند. چنین خادمانِ مراقبی مورد برکت سروری هستند که در چنین لحظهٔ بزرگی آنها را وفادار می‌یابد. آنگاه سرور خادمانش را سر سفره خواهد نشانید و خودش از آنها پذیرایی خواهد کرد. هر آینه، به راستی، به شما می‌گویم که یک بحران در زندگی شما در پیش است و باید مراقب و آماده باشید.

’’شما به خوبی می‌دانید که اگر صاحبخانه می‌دانست دزد در چه ساعتی قرار است بیاید، نمی‌گذاشت به خانه‌اش دستبرد زنند. شما نیز مراقب خود باشید، زیرا در ساعتی که کمتر گمان می‌کنید و به نحوی که فکر نمی‌کنید، پسر انسان عزیمت خواهد کرد. ‘‘

آن دوازده تن چند دقیقه در سکوت نشستند. آنها برخی از این هشدارها را قبلاً شنیده بودند، اما نه در شرایطی که در این هنگام به آنها ارائه شد.

6- پاسخ به سؤال پطرس

همینطور که آنها نشسته بودند و فکر می‌کردند، شمعون پطرس پرسید: ’’این مَثَل را برای ما، حواریونِ خود می‌گویی یا برای همهٔ شاگردان؟‘‘ و عیسی پاسخ داد:

’’در زمان آزمایش، طینت یک انسان آشکار می‌شود؛ آزمون آنچه را که به راستی در قلب است آشکار می‌کند. هنگامی که خادم مورد آزمایش و سنجش قرار گرفت، آنگاه صاحبخانه می‌تواند چنین خادمی را به سرپرستی اهل خانه‌اش بگمارد و با خیال راحت به این مباشر وفادار اعتماد کند و اطمینان حاصل کند که فرزندانش تغذیه شده و قوت می‌یابند. به همین ترتیب، من نیز به زودی خواهم دانست که وقتی نزد پدر بازگردم، چه کسی می‌تواند در رابطه با بهروزیِ فرزندانم مورد اعتماد واقع شود. همانطور که صاحبخانه، خادم راستین و آزموده را به سرپرستی امور خانوادهٔ خود قرار می‌دهد، من نیز از کسانی که در برابر آزمونهای این ساعت در امور پادشاهی من استقامت به خرج می‌دهند، تجلیل خواهم کرد.

’’اما اگر خادم تن پرور باشد و در دلش شروع به گفتن کند که: ’ارباب من در آمدنش تأخیر کرده‘ و شروع به بدرفتاری با خدمهٔ همکار خود کند و با میگساران بخورد و بنوشد، آنگاه اربابِ آن خادم در لحظه‌ای که انتظار او را ندارد خواهد آمد، و با کشف خیانت او، وی را با خواری بیرون خواهد افکند. پس خوب است که خود را برای آن روزی که به طور ناگهانی و به طرز

غیرمنتظره از شما دیدار خواهد شد، آماده کنید. به خاطر داشته باشید که چیزهای زیادی به شما داده شده است؛ بنابراین بسیار از شما مطالبه خواهد شد. آزمونهای آتشین به شما نزدیک می‌شود. من یک غسل تعمید دارم که باید با آن تعمید بگیرم، و تا زمانی که این کار انجام شود مراقب هستم. شما صلح را در زمین موعظه می‌کنید، اما مأموریت من موجب آرامش در امور مادی انسانها نمی‌شود — حداقل برای مدتی چنین نخواهد بود. جایی که دو عضو یک خانواده به من ایمان داشته باشند و سه عضو این انجیل را رد کنند، نتیجه‌اش تنها می‌تواند تفرقه باشد. با انجیلی که شما موعظه می‌کنید، مقدر شده است که دوستان، خویشاوندان، و عزیزان در برابر یکدیگر قرار گیرند. درست است که هر یک از این ایمانداران در قلب خود آرامشی عظیم و پایدار خواهد داشت، اما صلح روی زمین حاصل نخواهد شد مگر این که همه مایل باشند ایمان بیاورند و به میراث باشکوه فرزندیِ خود با خدا وارد شوند. با این وجود، به همه جای دنیا بروید و این انجیل را به همهٔ ملت‌ها، به هر مرد، زن، و کودک اعلام کنید. ‘‘

و این پایان یک روز کامل و پرمشغلهٔ سبت بود. فردای آن روز، عیسی و آن دوازده تن به شهرهای شمالیِ پریا رفتند تا از هفتاد نفری که در این مناطق تحت سرپرستی ابنیر کار می‌کردند، دیدن کنند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 166

آخرین دیدار از شمال پِریا

از 11 تا 20 فوریه، عیسی و دوازده تن در تمام شهرها و روستاهای شمال پِریا، جایی که یاران اَبنیر و اعضای گروه زنان در آنجا کار می‌کردند، گشت زدند. آنها دریافتند که این پیام‌رسانان انجیل در کارشان به موفقیت دست یافته‌اند، و عیسی بارها توجه حواریونش را به این واقعیت جلب نمود که انجیل پادشاهی می‌تواند بدون همراهی معجزات و کارهای شگفت‌آور انتشار یابد.

تمام این مأموریت سه ماهه در پریا با کمک اندکی از دوازده حواری با موفقیت انجام شد، و انجیل از این زمان به بعد، نه چندان شخصیت عیسی، بلکه *آموزشهای* او را منعکس می‌کرد. اما پیروان او مدت چندان زیادی رهنمودهای او را دنبال نکردند، زیرا به زودی پس از مرگ و رستاخیز عیسی، از آموزشهای او دور شدند و شروع به ساختن کلیسای اولیه حول مفاهیم معجزه‌آسا و خاطرات جلال یافتهٔ شخصیت الهی- انسانی او کردند.

1- فریسیان در راگابا

در روز سبت، 18 فوریه، عیسی در راگابا بود، جایی که فریسی ثروتمندی به نام نَتَنائیل در آنجا زندگی می‌کرد؛ و چون تعداد زیادی از فریسیانِ همیارِ او، عیسی و دوازده تن را در اطراف و اکناف کشور دنبال می‌کردند، او در این بامداد روز سبت برای همهٔ آنها که تعدادشان در حدود بیست نفر بود صبحانه درست کرد و عیسی را به عنوان مهمان افتخاری دعوت کرد.

تا وقتِ رسیدنِ عیسی به این میز صبحانه، اکثر فریسیان، با دو یا سه فقیه از پیش آنجا بودند و پشت میز نشسته بودند. استاد بدون این که برای شستن دستانش به حوضچه‌های آب برود فوراً در سمت چپ نَتَنائیل نشست. بسیاری از فریسیان، به ویژه آنهایی که موافق آموزشهای عیسی بودند، می‌دانستند که او دستهای خود را فقط به منظور پاکیزگی می‌شوید، و از این کارهای صرفاً تشریفاتی بیزار است؛ از این رو آنها از این که او مستقیماً به سر میز آمد، بدون این که دو بار دستانش را شسته باشد، شگفت‌زده نشدند. اما نَتَنائیل از این امتناع استاد در پیروی از الزامات

اکیدِ رسمِ فریسیایی شوکه شد. عیسی همچنین همانند فریسیان پس از هر وعدهٔ غذایی و یا در پایان غذا دستان خود را نمی‌شست.

پس از نجواهای فراوان میان نَتَنائیل و یک فریسیِ غیردوستانه در سمت راست او و پس از بالا بردنِ زیادِ ابروها و تاب دادنِ تمسخرآمیز لبها توسط کسانی که روبروی استاد نشسته بودند، عیسی سرانجام گفت: ”من فکر می‌کردم که مرا به این خانه دعوت کردی تا با شما نان پاره کنم و شاید در مورد اعلام انجیل نوین پادشاهیِ خداوند از من پرس و جو کنی؛ اما می‌بینم که مرا به اینجا آورده‌ای تا شاهد یک نمایش وقف تشریفاتی به خود-پارساییِ خودتان باشم. تو اکنون این خدمت را به من کردی؛ بعد از این در این مناسبت با چه مرا به عنوان مهمان خود ارج خواهی نهاد؟“

وقتی استاد چنین گفت، آنها نگاه خود را به میز انداختند و خاموش ماندند. و چون کسی صحبت نکرد، عیسی ادامه داد: ”بسیاری از شما فریسیان به عنوان دوستان اینجا با من هستید، برخی حتی شاگردان من هستید، اما اکثر فریسیان به امتناع خود از دیدن نور و تصدیقِ حقیقت پافشاری می‌کنند، حتی هنگامی که کار انجیل با قدرت زیاد در برابر آنها قرار داده می‌شود. چقدر با دقت بیرون فنجانها و بشقابها را تمیز می‌کنید در حالی که ظروف خوراک معنوی کثیف و آلوده هستند! شما اطمینان حاصل می‌کنید که ظاهری پارسامنشانه و مقدس را به مردم ارائه کنید، اما باطن شما مملو از پارسانمایی، طمع، اخاذی، و همه گونه شرارت معنوی است. رهبران شما حتی جرأت می‌کنند برای قتل پسر انسان نقشه بکشند و برنامه‌ریزی کنند. آیا شما مردان نادان نمی‌دانید که خدای بهشت به انگیزه‌های درونی فرد و نیز وانمودهای ظاهری و اعترافات پارسامنشانهٔ شما می‌نگرد؟ میپندارید که صدقه دادن و ده یک دادن، شما را از ناپارسایی پاک خواهد کرد و شما را قادر خواهد ساخت که در حضورِ قاضیِ همهٔ انسانها پاک بایستید. وای بر شما فریسیان که به رد نور حیات اصرار ورزیده‌اید! شما در ده یک دادن دقیق هستید و در صدقه دادن خودنمایی می‌کنید، اما دیدار خدا را آگاهانه رد می‌کنید و تجلی محبت او را نمی‌پذیرید. اگر چه کاملاً درست است که به این وظایف جزئی توجه کنید، اما نباید این الزامات سنگین‌تر را ناتمام رها می‌کردید. وای بر همهٔ کسانی که از عدالت دوری می‌جویند، رحمت را نادیده می‌گیرند، و حقیقت را رد می‌کنند! وای بر همهٔ کسانی که از مکاشفهٔ پدر نفرت دارند، در حالی که در کنیسه به دنبال جایگاههای اصلی هستند و در بازارها مشتاق سلام‌های چاپلوسانه‌اند! “

وقتی عیسی می‌خواست از جا برخیزد و برود، یکی از فقهایی که کنار میز بود خطاب به او گفت: ”اما استاد، شما در برخی از سخنان خود ما را نیز ملامت می‌کنید. آیا در کاتبان، فریسیان، یا فقها هیچ چیز خوبی نیست؟“ و عیسی ایستاده به فقیه پاسخ داد: ”شما، مانند فریسیان، در اولین مکانها در جشنها و در پوشیدنِ جامه‌های بلند شادی می‌کنید، در حالی که بارهای گران را که حملش طاقت‌فرسا است بر دوش مردم می‌نهید. و وقتی روان انسانها زیر این بارهای سنگین تلو تلو می‌خورد، حاضر نیستید حتی با یکی از انگشتان خود آن را بلند کنید. وای بر شما که از ساختن مقبره‌ها برای پیامبرانی که پدرانتان کشته‌اند، بیشترین شادمانی را می‌کنید! و خشنودی شما از کاری که پدرانتان انجام دادند، بدین گونه آشکار می‌شود که اکنون قصد کشتن کسانی را

دارید که در این روز آمده‌اند همان کاری را انجام دهند که پیامبران در روزگار خود انجام می‌دادند — اعلام عدالت خداوند و آشکار ساختن رحمت پدر آسمانی. اما از میان تمام نسلهای گذشته، خون پیامبران و رسولان از این نسل منحرف و پارسانما طلب خواهد شد. وای بر همهٔ شما فقهایی که کلید دانش را از عوام گرفته‌اید! شما خودتان از ورود به راه حقیقت امتناع می‌ورزید، و در عین حال مانع همهٔ کسانی می‌شوید که در صدد ورود به آن هستند. اما شما نمی‌توانید به این ترتیب درهای پادشاهی آسمان را ببندید؛ ما این درها را به روی همهٔ کسانی که برای ورود به آن ایمان دارند باز کرده‌ایم، و این دروازه‌های رحمت با تعصب و غرور آموزگاران دروغین و شبانانِ غیرواقعی بسته نخواهد شد. آنها مانند مقبره‌های سفیدی هستند که در ظاهر زیبا به نظر می‌رسند، اما در باطن پر از استخوانهای مردگان و هر گونه ناپاکی معنوی می‌باشند.»

و هنگامی که عیسی سخنانش را بر سر سفرهٔ نتنائیل به پایان رسانید، بدون خوردن غذا از منزل بیرون رفت. و از میان فریسیانی که این سخنان را شنیدند، برخی به آموزش او ایمان آوردند و به پادشاهی وارد شدند، اما اکثریت به راه تاریکی ادامه دادند، و بیش از پیش مصمم شدند که در کمین او بنشینند تا بتوانند برخی از سخنان او را که می‌شد برای محاکمه و قضاوت او در پیشگاه شورای عالی یهود در اورشلیم مورد استفاده قرار گیرد بگیرند.

فقط سه چیز وجود داشت که فریسیان به آنها توجه خاصی داشتند:

1- رسم ده یک دادنِ اکید.

2- رعایت دقیقِ قوانینِ پاکسازی.

3- اجتناب از معاشرت با کلیهٔ اشخاص غیرفریسی.

در این زمان عیسی به دنبال افشای بی‌فایده بودنِ معنویِ دو رسمِ اول بود، در حالی که اظهارات خود را که برای سرزنشِ امتناعِ فریسیان از برقراری رابطهٔ اجتماعی با غیرفریسیان طراحی شده بود برای موقعیتی دیگر و متعاقب که بنا بود طی آن دوباره با بسیاری از همین مردان شام بخورد حفظ نمود.

2- ده جذامی

روز بعد عیسی به همراه دوازده تن به آماتوس، در نزدیکی مرز سامره رفت، و همینطور که آنها به شهر نزدیک می‌شدند، با گروهی از ده جذامی مواجه شدند که در نزدیکی این مکان اقامت داشتند. نه نفر از این گروه یهودی و یکی سامری بود. معمولاً این یهودیان از هرگونه معاشرت یا تماس با این سامری خودداری می‌کردند، اما ابتلای مشترک آنها برای غلبه بر کلیهٔ تعصبات مذهبی بیش از اندازه کافی بود. آنها راجع به عیسی و معجزات پیشین شفا دهندهٔ او بسیار شنیده بودند، و از آنجایی که هفتاد تن عادت داشتند که زمان ورود مورد انتظار عیسی را هنگامی که

استاد به همراه دوازده تن در این سفرها بیرون آمده بود، اعلام کنند، ده جذامی مطلع شده بودند که انتظار می‌رفت که او تقریباً در این زمان در این نزدیکی ظاهر شود؛ و از این رو، آنها اینجا در حومهٔ شهر مستقر شده بودند، جایی که امیدوار بودند توجه او را جلب کنند و درخواست شفا نمایند. هنگامی که جذامیان عیسی را دیدند که به آنها نزدیک می‌شود، چون جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند، دور ایستادند و رو به او فریاد زدند: ”استاد، به ما رحم کن؛ ما را از ابتلایمان پاک گردان. همانطور که دیگران را شفا دادی ما را هم شفا ده. “

عیسی تازه به آن دوازده تن توضیح داده بود که چرا غیریهودیانِ پریا، همراه با یهودیانِ کمتر ارتدکس، نسبت به یهودیانِ بیشتر ارتدکس و سنت‌گرای یهودیه، بیشتر مایل بودند به انجیل که توسط آن هفتاد تن موعظه می‌شد ایمان بیاورند. او توجه آنها را به این واقعیت جلب کرده بود که مردم جلیل و حتی سامریها نیز پیامشان را با میل بیشتری پذیرفتند. اما دوازده حواری هنوز به سختی مایل بودند برای سامریان که مدتها مورد نفرت بودند احساسات محبت‌آمیز داشته باشند.

از این رو، هنگامی که شمعون غیور آن سامری را در میان جذامیان مشاهده کرد، سعی کرد استاد را وادار کند که بدون این که حتی در تبادل سلام با آنها درنگ کند، به داخل شهر برود. عیسی به شمعون گفت: ”اما اگر سامری خدا را مانند یهودیان دوست داشته باشد چه؟ آیا باید در مورد همنوعان خود بر مسند قضاوت بنشینیم؟ چه کسی می‌تواند بگوید؟ اگر این ده مرد را شفا دهیم، شاید آن سامری حتی از یهودیان سپاسگزارتر باشد. آیا نسبت به نظرات خود مطمئنی، شمعون؟“ و شمعون به سرعت پاسخ داد: ”اگر آنها را پاک کنی، به زودی خواهی فهمید. “و عیسی در پاسخ گفت: ”پس چنین خواهد بود شمعون، و به زودی حقیقت را در مورد قدردانی مردم و رحمت محبت‌آمیز خداوند خواهی دانست. “

عیسی نزدیک جذامیان رفت و گفت: ”اگر می‌خواهید شفا یابید، فوراً بروید و آنطور که طبق شریعت موسی لازم است خود را به کاهنان نشان دهید. “و همینطور که آنها می‌رفتند، سالم شدند. اما وقتی سامری دید که در حال شفا یافتن است، برگشت و در حالی که به دنبال عیسی می‌گشت، با صدای بلند شروع به ستایش خدا نمود. و هنگامی که استاد را پیدا کرد، مقابل پاهای او زانو زد و به خاطر پاک شدنِ خود سپاسگزاری کرد. نه نفر دیگر، یعنی یهودیان نیز شفای خود را کشف کرده بودند، و در حالی که آنها نیز به خاطر پاک شدنِ خود سپاسگزار بود، به راه خود ادامه دادند تا خود را به کاهنان نشان دهند.

همینطور که سامری در مقابل پاهای عیسی زانو زده بود، استاد ضمن نگاه کردن به دوازده تن، به ویژه به شمعون غیور، گفت: ”مگر آن ده تن پاک نشدند؟ پس نه تن دیگر یعنی یهودیان کجایند؟ تنها یکی، این غریبه، بازگشته است تا خدا را ستایش کند. “و سپس به سامری گفت: ”برخیز و به راهت برو؛ ایمانت تو را شفا داده است. “

در حالی که غریبه آنجا را ترک می‌کرد عیسی دوباره به حواریون خود نگاه کرد. و حواریون همگی به عیسی نگاه کردند، به جز شمعون غیور که چشمانش به پایین دوخته شده بود. آن دوازده تن هیچ حرفی نزدند. عیسی نیز صحبتی نکرد؛ لازم نبود که او سخنی بگوید.

اگر چه این ده مرد، همگی واقعاً باور داشتند که جذام دارند، تنها چهار نفر بدین گونه مبتلا بودند. شش تن دیگر از یک بیماری پوستی که با جذام اشتباه گرفته شده بود، درمان شدند. اما فرد سامری واقعاً جذام داشت.

عیسی به آن دوازده تن فرمان داد که در مورد پاک کردنِ جذامیان چیزی نگویند، و همینطور که آنها به آماتوس می‌رفتند، او گفت: ”شما می‌بینید که چگونه است که بچه‌های خانه، حتی زمانی که نسبت به خواست پدرشان نافرمان هستند، برکات خود را مسلم می‌پندارند. آنها فکر می‌کنند که وقتی پدر به آنها شفا ارزانی می‌دارد، قصور کردن در سپاسگزاری مسئلهٔ کم اهمیتی است، اما وقتی غریبه‌ها از سرپرست خانه هدایایی دریافت می‌کنند، سرشار از شگفتی می‌شوند و مجبور می‌شوند در قدردانی از چیزهای نیکی که به آنها ارزانی شده سپاس گویند. “و باز حواریون در پاسخ به سخنان استاد چیزی نگفتند.

3- موعظه در جِراسا

در حالی که عیسی و دوازده تن با پیام‌رسانان پادشاهی در جِراسا دیدار می‌کردند یکی از فریسیان که به او ایمان داشت این سؤال را پرسید: ”ای خداوند، آیا تعداد نجات یافتگان واقعاً اندک خواهد بود یا بسیار؟“ و عیسی در پاسخ گفت:

”به شما تعلیم داده شده که فقط فرزندان ابراهیم نجات خواهند یافت؛ و این که فقط غیریهودیانِ پذیرشی می‌توانند به نجات امیدوار باشند. برخی از شما استدلال کرده‌اید که چون در کتاب مقدس نگاشته شده که از میان تمام لشکرهایی که از مصر خارج شدند فقط کالیب و یوشع برای ورود به سرزمین موعود زنده ماندند، تنها تعداد نسبتاً کمی از کسانی که در جستجوی پادشاهی آسمان هستند، به آنجا راه خواهند یافت.

”شما نیز در بین خود گفتهٔ دیگری دارید که حاوی حقیقت عمده‌ای است: راهی که به حیات جاودان منتهی می‌شود راست و باریک است، و دری که به آن منتهی می‌شود نیز به همین ترتیب باریک است. از این رو از میان کسانی که به دنبال نجات هستند، تعداد اندکی می‌توانند از این در وارد شوند. شما همچنین آموزشی دارید که می‌گوید: راهی که به نابودی منتهی می‌شود عریض است، و بسیاری هستند که رفتن از این راه را انتخاب می‌کنند. و این ضرب‌المثل بی‌معنی نیست. اما من اعلام می‌کنم که نجات ابتدا به انتخاب شخصی شما بستگی دارد. حتی اگر درِ ورود به راه حیات باریک باشد، به اندازه‌ای فراخ است که همهٔ کسانی را که صادقانه می‌خواهند وارد شوند، بپذیرد، زیرا من آن در هستم. و پسر از ورود هیچ فرزند جهان که به واسطهٔ ایمان به دنبال یافتن پدر از طریق پسر است، هرگز امتناع نخواهد کرد.

”اما این خطر برای همهٔ کسانی است که ورود خود را به پادشاهی به تعویق می‌اندازند، در حالی که بدین گونه به دنبال نمودنِ لذتهای عاری از کمال ادامه می‌دهند و در ارضای خودخواهی افراط می‌کنند: آنها پس از امتناع از ورود به پادشاهی به عنوان یک تجربهٔ معنوی، ممکن است

متعاقباً هنگامی به دنبال ورود به آن باشند که شکوهِ راهِ بهتر در عصر آینده آشکار شود. و از این رو، هنگامی که من به شکل انسانی آمدم، وقتی کسانی که پادشاهی را نفی کردند، در صدد یافتن ورود به آن برآیند که به صورت ربانیت آشکار می‌شود، آنگاه به همهٔ این خودخواهان خواهم گفت: نمی‌دانم که شما از کجا هستید. شما این شانس را داشتید که خود را برای این شهروندی آسمانی آماده کنید، اما همهٔ این پیشنهادات رحمت را رد کردید؛ در حالی که در گشوده بود، همهٔ دعوتها را برای آمدن رد کردید. اکنون، به روی شما که نجات را رد کرده‌اید، در بسته است. این در به روی کسانی که برای جلال خودخواهانه وارد پادشاهی می‌شوند باز نیست. نجات برای کسانی نیست که مایل به پرداخت بهای جانفشانیِ از صمیم قلب برای انجام خواست پدرم نیستند. هنگامی که در روح و روان به پادشاهیِ پدر پشت کرده‌اید، در ذهن و جسم بی‌فایده است که در مقابل این در بایستید و در را بکوبید و بگویید: 'ای خداوند، در را به روی ما باز کن؛ ما نیز می‌توانیم در پادشاهی بزرگ باشیم. 'آنگاه من اعلام خواهم کرد که شما جزو طایفهٔ من نیستید. من شما را نمی‌پذیرم تا در زمرهٔ کسانی باشید که در نبرد نیک ایمان جنگیده‌اند و پاداش خدمت فداکارانه را در پادشاهی در زمین به دست آورده‌اند. و هنگامی که می‌گویید: 'آیا ما با تو نخوردیم و ننوشیدیم، و آیا در خیابانهای ما تعلیم ندادی؟' آنگاه باز اعلام خواهم کرد که شما غریبه‌های معنوی هستید؛ که ما در خدمت دلسوزانهٔ پدر در زمین خادمانِ همکار نبودیم؛ که من شما را نمی‌شناسم؛ و آنگاه قاضی تمام زمین به شما خواهد گفت: 'از ما دور شوید، ای همهٔ کسانی که از کارهای شرارتکارانه لذت برده‌اید. '

''اما نترسید؛ هر کس که صادقانه بخواهد از طریق ورود به پادشاهیِ خداوند حیات جاودان بیابد، قطعاً چنین نجات ابدی را خواهد یافت. اما شما که این نجات را نمی‌پذیرید، روزی پیامبران نسل ابراهیم را خواهید دید که با ایمانداران ملل غیریهودی در این پادشاهیِ جلال یافته می‌نشینند تا از نان حیات بخورند و خود را با آب آن طراوت بخشند. و کسانی که بدین ترتیب پادشاهی را با قدرت معنوی و با تهاجمات مداوم ایمان زنده به دست خواهند آورد، از شمال و جنوب و از شرق و غرب خواهند آمد. و بنگرید، بسیاری که اول هستند آخر خواهند بود، و آنهایی که آخر هستند چندین بار اول خواهند شد. ''

این در واقع یک نسخهٔ جدید و عجیب از ضرب‌المثل قدیمی و آشنای راه راست و باریک بود.

حواریون و بسیاری از شاگردان به کندی در حال یادگیریِ این معنی بیانیهٔ اولیهٔ عیسی بودند: ''تا زمانی که متولد نشده باشید، تولد یافته از روح، نمی‌توانید به پادشاهی خداوند وارد شوید. ''با این وجود، برای همهٔ کسانی که قلباً پاکدل و در ایمان صادق هستند، این تا ابد حقیقت دارد: ''اینک، من در مقابل در قلب انسانها ایستاده‌ام و در می‌زنم، و اگر کسی در را به روی من بگشاید، داخل خواهم شد و با او شام خواهم خورد. و با نان حیات به او غذا خواهم داد؛ ما در روح و هدف یگانه خواهیم بود، و از این رو در خدمت طولانی و پربارِ جستجو برای پدرِ بهشتی همیشه برادر خواهیم بود. ''بنابراین، این که آیا تعداد کمی یا بسیاری نجات می‌یابند، تماماً به این بستگی دارد که آیا عدهٔ کمی یا بسیاری به این دعوت توجه خواهند کرد: ''من در هستم، من راه نو و زنده

هستم، و هر که بخواهد می‌تواند وارد شود تا به جستجوی بی‌پایان حقیقت برای حیات جاودان بپردازد. ‘‘

حتی حواریون نیز نتوانستند آموزش او در مورد ضرورت استفاده از نیروی معنوی به منظور شکستن تمام مقاومتهای مادی و برای غلبه بر هر مانع زمینی که ممکن است در سر راه دستیابی به ارزشهای تماماً مهمِ معنویِ حیات نو در روح به عنوان فرزندان رهایی یافتهٔ خداوند قرار گیرد را به طور کامل درک کنند.

4- آموزش در مورد حوادث

در حالی که بیشتر فلسطینیان فقط روزی دو وعده غذا می‌خوردند، عادت عیسی و حواریون این بود که هنگام سفر، در نیمهٔ روز برای استراحت و خوردن خوراکی جایی توقف کنند. و در چنین توقفگاهی در هنگام ظهر در راه فیلادلفیه بود که توما از عیسی پرسید: ’’استاد، از شنیدن سخنان شما در حالی که امروز صبح در حال سفر بودیم، می‌خواهم بپرسم که آیا موجودات روحی درگیر ایجاد رخدادهای عجیب و خارق‌العاده در دنیای مادی هستند یا خیر. و علاوه بر آن، می‌خواهم بپرسم که آیا فرشتگان و سایر موجودات روحی قادر به پیشگیری از حوادث هستند یا خیر؟

عیسی در پاسخ به سؤال توما گفت: ’’مگر من مدتی طولانی با شما نبوده‌ام، و با این وجود همچنان چنین سؤالاتی از من می‌پرسید؟ آیا نتوانستید مشاهده کنید که چگونه پسر انسان به طور یگانه با شما زندگی می‌کند و پیوسته از به کارگیری نیروهای آسمانی برای معاش شخصی خود امتناع می‌ورزد؟ آیا همهٔ ما با همان منابعی زندگی نمی‌کنیم که همهٔ انسانها زیست می‌کنند؟ آیا به جز برای مکاشفهٔ پدر و گاهی شفای فرزندان رنجور او، نیروی دنیای روحی را در زندگی مادی این دنیا متجلی می‌بینید؟

’’پدران شما از دیرباز معتقد بودند که سعادت نشانهٔ تأیید الهی است؛ و این که ناملایمات دلیل بر ناخشنودی خداوند است. من اعلام می‌کنم که چنین باورهایی خرافات است. آیا مشاهده نمی‌کنید که تعداد بسیار بیشتری از فقرا با شادی انجیل را می‌پذیرند و فوراً وارد پادشاهی می‌شوند؟ اگر ثروت نشان دهندهٔ لطف الهی است، چرا ثروتمندان بارها از ایمان آوردن به این مژدهٔ آسمانی خودداری می‌کنند؟

’’پدر باران خود را بر عادل و ظالم می‌بارد؛ خورشید نیز بر پارسا و ناپارسا می‌تابد. شما در مورد آن جلیلیان که پیلاطوس خونشان را با قربانی‌ها آمیخته بود، می‌دانید، اما من به شما می‌گویم که این جلیلیان فقط به این دلیل که این اتفاق برای آنها افتاد به هیچ وجه بیش از هموطنان خود گناهکار نبودند. شما همچنین دربارهٔ هجده مردی که برج سیلوآم روی آنها افتاد و آنها را کشت، می‌دانید. فکر نکنید که این مردانی که به این ترتیب نابود شدند بیش از همهٔ برادرانشان در اورشلیم خطاکار بودند. این افراد صرفاً قربانیان بی‌گناه یکی از حوادث زمان بودند.

”سه گروه از رویدادها هستند که ممکن است در زندگی شما رخ دهند:

”1- ممکن است شما در آن رخدادهای عادی که بخشی از زندگی شما و همنوعانتان بر روی زمین است، سهیم شوید.

”2- ممکن است بر حسب اتفاق شما قربانی یکی از حوادث طبیعت، یکی از بدبیاریهای انسانها شوید، زیرا به خوبی می‌دانید که چنین رویدادهایی به هیچ وجه توسط نیروهای روحی عالم از پیش تعیین نشده، و یا به گونه‌ای دیگر ایجاد نشده است.

”3- ممکن است شما محصول تلاشهای مستقیم خود را در پیروی از قوانین طبیعی حاکم بر دنیا درو کنید.

”مردی بود که درخت انجیری در حیاط خانهٔ خود کاشت، و از آنجا که بارها در جستجوی میوه‌ای در آن بود و چیزی نیافت، تاک‌پروران را به حضور خود فراخواند و گفت: ’من در این سه فصل برای چیدن میوه از این درخت انجیر به اینجا آمده‌ام ولی چیزی نیافته‌ام. این درخت بی‌ثمر را قطع کنید؛ چرا آن باید زمین را هدر دهد؟‘ اما سرباغبان به ارباب خود پاسخ داد: ’بگذار یک سال دیگر هم بماند. من دور تا دور آن را می‌کنم و به آن کود می‌دهم، و آنگاه سال بعد اگر میوه ندهد، قطع خواهد شد.‘ و هنگامی که آنها بدین ترتیب قوانین باروری را رعایت کردند، چون درخت زنده و خوب بود، با محصول فراوان پاداش گرفتند.

”در امر بیماری و سلامتی، باید بدانید که این حالات جسمانی ناشی از علل مادی هستند؛ سلامتی لبخند بهشت نیست، و ابتلا نیز اخم خداوند نیست.

”فرزندان بشریِ پدر از ظرفیت برابر برای دریافت برکات مادی برخوردارند؛ از این رو او چیزهای فیزیکی را بدون تبعیض به فرزندان انسانها عطا می‌کند. وقتی صحبت از اعطای هدایای معنوی به میان می‌آید، پدر به واسطهٔ ظرفیت انسان برای دریافت این موهبتهای الهی محدود است. اگر چه پدر امتیاز ویژه‌ای برای افراد قائل نمی‌شود، اما در اعطای هدایای معنوی به واسطهٔ ایمان انسان و به سبب تمایل مداوم او به پیروی از خواست پدر محدود است. “

همینطور که آنها به سمت فیلادلفیه می‌رفتند، عیسی به آموزش آنها و پاسخ به سؤالات آنها در مورد حوادث، بیماریها، و معجزات ادامه داد، اما آنها قادر به درک کامل این رهنمودها نبودند. یک ساعت آموزش باورهای یک عمر را به طور کامل تغییر نمی‌دهد، و لذا عیسی لازم دید که پیامش را تکرار کند، یعنی آنچه را که می‌خواست آنها بفهمند بارها و بارها بیان کند؛ و حتی آنگاه نیز آنها تا پس از مرگ و رستاخیز او نتوانستند معنی مأموریت زمینی او را درک کنند.

5- گردهمایی در فیلادلفیه

عیسی و دوازده تن در راه رفتن به دیدار از اَبنیر و یارانش که در فیلادلفیه موعظه می‌کردند و تعلیم می‌دادند، بودند. از میان تمام شهرهای پریا در فیلادلفیه، بزرگترین گروه یهودیان و غیریهودیان، غنی و فقیر، دانش‌آموخته و ناآموخته، آموزشهای آن هفتاد تن را پذیرفتند و از این طریق وارد پادشاهی آسمان شدند. کنیسهٔ فیلادلفیه هرگز تحت نظارت شورای عالی یهود در اورشلیم نبود و از این رو هرگز به روی آموزشهای عیسی و یارانش بسته نبود. در همین زمان، ابنیر روزی سه بار در کنیسهٔ فیلادلفیه تدریس می‌کرد.

همین کنیسه بعدها به یک کلیسای مسیحی تبدیل شد و مقر مرکزی تبلیغاتی برای ترویج انجیل در مناطق شرقی بود. این کنیسه مدتها سنگر تعالیم استاد بود و قرنها در این منطقه به عنوان یک مرکز آموزش مسیحی به تنهایی ایستاد.

یهودیان اورشلیم همیشه با یهودیان فیلادلفیه مشکل داشتند. و پس از مرگ و رستاخیز عیسی، کلیسای اورشلیم، که یعقوب، برادر خداوند سرپرست آن بود، با جماعت ایمانداران فیلادلفیه دچار مشکلات جدی شد. اَبنیر سرپرست کلیسای فیلادلفیه شد، و تا زمان مرگش بدین ترتیب ادامه داد. و این بیگانگی با اورشلیم روشن می‌سازد که چرا چیزی از اَبنیر و کار او در نگارشات انجیل عهد جدید شنیده نمی‌شود. این دشمنی بین اورشلیم و فیلادلفیه در طول زندگی یعقوب و اَبنیر باقی ماند و تا مدتی پس از ویرانی اورشلیم ادامه یافت. فیلادلفیه در واقع مقر مرکزی کلیسای اولیه در جنوب و شرق بود، همانطور که انطاکیه در شمال و غرب چنین بود.

این شوربختیِ آشکارِ اَبنیر بود که با همهٔ رهبران کلیسای اولیهٔ مسیحی اختلاف داشت. او با پطرس و یعقوب (برادر عیسی) بر سر مسائل اداری و صلاحیت کلیسای اورشلیم اختلاف داشت؛ او بر سر اختلافات در زمینهٔ فلسفه و الهیات از پولس جدا شد. اَبنیر در فلسفهٔ خود بیشتر بابلی بود تا یونانی، و او در برابر تمام تلاشهای پولس برای بازسازی آموزشهای عیسی سرسختانه مقاومت می‌کرد تا آنچه را که ابتدا برای یهودیان و سپس برای باورمندانِ یونانی- رومیِ فرقه‌های اسرارآمیز کمتر قابل اعتراض بود، ارائه دهد.

بدین ترتیب اَبنیر مجبور شد یک زندگی منزوی داشته باشد. او سرپرست کلیسایی بود که در اورشلیم بی‌اعتبار بود. او جرأت کرده بود که از یعقوب، برادر خداوند، که متعاقباً توسط پطرس مورد حمایت قرار گرفت سرپیچی کند. چنین رفتاری عملاً او را از همهٔ یاران سابقش جدا کرد. سپس او جرأت نمود که در برابر پولس مقاومت کند. اگر چه او در کار بشارتی پولس برای غیریهودیان کاملاً با او همدردی می‌کرد، و با وجود این که او در منازعات پولس با کلیسای اورشلیم از او حمایت می‌کرد، با آن نسخه از آموزشهای عیسی که پولس برای موعظه انتخاب کرد به شدت مخالفت نمود. اَبنیر در سالهای آخر عمرش، پولس را به عنوان "تحریف کنندهٔ زیرک تعالیم زندگی عیسی ناصری، پسر خدای زنده" محکوم نمود.

در طول سالهای بعدیِ اَبنیر و مدتی پس از آن، ایمانداران در فیلادلفیه بیش از هر گروه دیگری در کرهٔ زمین، به مذهب عیسی، بدان گونه که او مطابق آن زندگی نمود و آموزش داد، کاملاً پایبند بودند.

اَبنیر 89 سال عمر کرد و در 21 نوامبر سال 74 پس از میلاد مسیح در فیلادلفیه درگذشت. و او تا آخر عمر به انجیل پادشاهی آسمانی ایمان داشت و آموزگار آن بود.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 167

دیدار از فیلادلفیه

در طول این دوره از کار خدماتی در پریا، هنگامی که از دیدار عیسی و حواریون از مناطق مختلف یاد می‌شود، یعنی جایی که هفتاد تن مشغول به کار بودند، باید به خاطر آورد که به عنوان یک قاعده، تنها ده نفر با او بودند، زیرا روال کار بدین گونه بود که حداقل دو نفر از حواریون در پلا بمانند تا به تودهٔ مردم آموزش دهند. در حالی که عیسی برای رفتن به فیلادلفیه آماده می‌شد، شمعون پطرس و برادرش آندریاس، به اردوگاه پلا بازگشتند تا به جمعیتی که آنجا گرد آمده بودند آموزش دهند. هنگامی که استاد اردوگاه پلا را برای دیدار از پریا ترک نمود، غیرمعمول نبود که از سیصد تا پانصد تن از اردونشینان او را دنبال کنند. هنگامی که او به فیلادلفیه رسید، بیش از ششصد پیرو او را همراهی می‌کردند.

هیچ معجزه‌ای با تور موعظهٔ اخیر در دکاپولیس توأم نبود، و به جز پاکسازی ده جذامی، تا این هنگام هیچ معجزه‌ای در این کار بشارتی در پریا رخ نداد. این دوره‌ای بود که انجیل با قدرت، بدون معجزات، و بیشتر اوقات بدون حضور شخصی عیسی یا حتی حواریونش اعلام گردید.

عیسی و ده حواری در روز چهارشنبه، 22 فوریه به فیلادلفیه رسیدند، و پنجشنبه و جمعه را به استراحت از سفرها و کارهای اخیر خود سپری کردند. آن جمعه شب، یعقوب در کنیسه سخنرانی کرد، و یک جلسهٔ مشورتیِ همگانی برای عصر روز بعد اعلام شد. آنها از پیشرفت انجیل در فیلادلفیه و در میان روستاهای مجاور بسیار شادمان بودند. پیام‌رسانان داوود همچنین از پیشرفت بیشتر پادشاهی در سراسر فلسطین، و نیز از خبرهای خوش از اسکندریه و دمشق خبر دادند.

1- صبحانه با فریسیان

فریسی بسیار ثروتمند و با نفوذی در فیلادلفیه زندگی می‌کرد که تعالیم اَبنیر را پذیرفته بود، و او عیسی را صبح روز سبت برای صبحانه به خانهٔ خود دعوت کرد. آشکار شده بود که در این زمان در فیلادلفیه مردم چشم انتظار ورود عیسی هستند؛ از این رو تعداد زیادی از دیدارگران، و در میان آنها بسیاری از فریسیان، از اورشلیم و از جاهای دیگر آمده بودند. بر این اساس، حدود

چهل نفر از این افراد برجسته و چند فقیه به این صبحانه که به افتخار استاد ترتیب داده شده بود، دعوت شده بودند.

در حالی که عیسی در کنار در ایستاده بود و با اَبنیر صحبت می‌کرد، و بعد از این که میزبان نشست، یکی از فریسیان برجستهٔ اورشلیم که یکی از اعضای شورای عالی یهود بود، وارد اتاق شد و طبق عادتش مستقیماً به سمت جایگاه افتخاری در سمت چپ میزبان رفت. اما از آنجایی که این مکان برای استاد و سمت راست آن برای اَبنیر در نظر گرفته شده بود، میزبان به فریسی اورشلیم اشاره کرد که چهار صندلی آن طرف‌تر به سمت چپ بنشیند، و این شخص عالیرتبه بسیار آزرده خاطر شد زیرا صندلی افتخاری را دریافت نکرد.

به زودی همهٔ آنها نشستند و در حال لذت بردن از دیدار در میان خود شدند، زیرا اکثریت حاضران شاگردان عیسی بودند و یا نسبت به انجیل رویهٔ دوستانه داشتند. فقط دشمنانش متوجه این واقعیت شدند که او قبل از این که برای صرف غذا بنشیند، شستنِ آیینیِ دستانش را مراعات نکرد. اَبنیر در ابتدای صرف غذا دستانش را شست، اما نه در حین سرو غذا.

نزدیک پایان غذا، مردی از خیابان وارد شد که مدتها به یک بیماری مزمن مبتلا بود و اکنون در یک وضعیت تورم با آب بدن قرار داشت. این مرد یک ایماندار بود و اخیراً توسط یاران اَبنیر تعمید داده شده بود. او از عیسی هیچ درخواستی برای شفا نکرد، اما استاد کاملاً به خوبی می‌دانست که این مردِ رنجور با این امید به این سفرهٔ صبحانه آمده که به این وسیله از جمعیتی که دور او جمع شده بودند بگریزد و بدین طریق بتواند بیشتر توجه او را جلب کند. این مرد می‌دانست که در آن هنگام معجزات اندکی انجام می‌شدند؛ با این حال، او در قلبش چنین استدلال کرده بود که ممکن است وضعیت اسف‌بار او موجب دلسوزی استاد شود. و او در اشتباه نبود، زیرا هنگامی که او وارد اتاق شد، عیسی و فریسیِ پارسانمای اورشلیمی هر دو متوجه او شدند. فریسی در ابراز خشم خود از این که چرا چنین شخصی باید اجازهٔ ورود به اتاق را داشته باشد، تعلل نکرد. اما عیسی به مرد بیمار نگاه کرد و چنان با مهربانی لبخند زد که او نزدیک شد و روی زمین نشست. وقتی غذا در حال تمام شدن بود، استاد نگاهی به میهمانان دیگر انداخت و سپس، پس از نگاهی پرمعنی به مرد مبتلا به تورم گفت: ”دوستانِ من، آموزگارانِ اسرائیل و فقیهانِ دانش آموخته، می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم: آیا شفای بیماران و رنجوران در روز سبت جایز است یا نه؟“ اما کسانی که در آنجا حضور داشتند، عیسی را به خوبی می‌شناختند؛ آنها خاموش ماندند؛ آنها به سؤال او پاسخ ندادند.

سپس عیسی به جایی که مرد بیمار نشسته بود رفت، و دست او را گرفت و گفت: ”برخیز و به راهت برو. تو درخواست شفا نکرده‌ای، اما من آرزوی قلبت و ایمان روانت را می‌دانم. “قبل از این که آن مرد از اتاق خارج شود، عیسی به جای خود بازگشت و خطاب به کسانی که پشت میز بودند، گفت: ”پدر من به این علت چنین کارهایی را انجام نمی‌دهد که شما را برای ورود به پادشاهی وسوسه کند، بلکه خود را به کسانی که از پیش در پادشاهی هستند آشکار سازد. شما می‌توانید درک کنید که این مانند رویهٔ پدر است که درست چنین کارهایی را انجام دهد، زیرا کدام یک از شما با داشتن حیوان مورد علاقه‌ای که در روز سبت در چاه افتاده است، بیرون نمی‌رود

و او را بالا نمی‌کشد؟“ و از آنجا که هیچ کس جواب او را نداد، و چون میزبانش ظاهراً آنچه را که رخ داد تأیید نمود، عیسی برخاست و به همهٔ حاضران گفت: ”برادران من، هنگامی که شما را به یک جشن عروسی دعوت می‌کنند، در جایگاه اصلی ننشینید. مبادا بر حسب اتفاق مردی ارجمندتر از شما دعوت شده باشد و میزبان باید نزد شما بیاید و درخواست کند که جای خود را به این میهمان ارجمند دیگر بدهید. در این رویداد، شما با شرمساری ملزم خواهید شد که در یک مکان پایین‌تر پشت میز بنشینید. هنگامی که به ضیافتی دعوت می‌شوید، پس از رسیدن به میز ضیافت، حکمت در این است که به دنبال پایین‌ترین مکان بگردید و در آنجا بنشینید، تا وقتی میزبان به میهمانان نگاه کرد، ممکن است به شما بگوید: ’دوست من، چرا در پایین‌ترین جایگاه می‌نشینی؟ بالاتر بیا‘؛ و به این ترتیب چنین کسی در حضور میهمانان دیگر سرافراز خواهد شد. فراموش نکنید، هر که خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد، در حالی که کسی که واقعاً خود را فروتن سازد، سرافراز خواهد شد. پس وقتی میهمانی شام برگزار می‌کنید یا شام می‌دهید، همیشه دوستان، برادران، خویشاوندان، یا همسایه‌های ثروتمند خویش را دعوت نکنید تا در عوض شما را به میهمانیهای خود دعوت کنند و بدین سان پاداش یابید. وقتی میهمانی می‌دهید، گاهی اوقات فقیران، معلولان، و نابینایان را دعوت کنید. بدین ترتیب در دل خود برکت خواهید یافت، زیرا به خوبی می‌دانید که لنگان و معلولان نمی‌توانند خدمت محبت‌آمیز شما را جبران کنند. “

2- تمثیل شام بزرگ

هنگامی که عیسی صحبت خود را بر سر میز صبحانهٔ فریسی تمام کرد، یکی از فقیهانِ حاضر که می‌خواست سکوت را فرو نشاند، بدون فکر کردن گفت: ”خوشا به حال کسی که در پادشاهی خدا نان خواهد خورد. “این یک گفتهٔ رایج آن روزها بود. و سپس عیسی مَثَلی را بیان کرد که حتی میزبان صمیمی او نیز مجبور شد آن را به دل بگیرد. او گفت:

”فرمانروایی ضیافتی بزرگ برگزار کرد، و پس از این که میهمانان بسیاری را دعوت کرد، خادمان خود را در وقت شام فرستاد تا به دعوت شدگان بگوید: ’بیایید، زیرا اکنون همه چیز آماده است. ‘و آنها جملگی شروع به بهانه تراشی کردند. اولی گفت: ’من تازه مزرعه‌ای خریده‌ام و مجبورم بروم تا آن را ارزیابی کنم؛ تمنا دارم مرا معذور بداری. ‘دیگری گفت: ’من پنج جفت گاو خریده‌ام، و باید برای دریافت آنها بروم؛ استدعا می‌کنم مرا معذور بداری. ‘و دیگری گفت: ’من به تازگی با همسری ازدواج کرده‌ام و از این رو نمی‌توانم بیایم. ‘پس خادمان برگشتند و این را به سرور خود گزارش دادند. وقتی سرور خانه این را شنید، بسیار خشمگین شد و به خادمان خود رو کرد و گفت: ’من این جشن عروسی را آماده کرده‌ام؛ پروارها ذبح شده‌اند، و همه چیز برای مهیمانان من آماده است، اما آنها دعوت مرا رد کرده‌اند؛ آنها هر یک به دنبال زمین و تجارت خود رفته‌اند و حتی به خادمان من که از آنها خواستند به میهمانی من بیایند بی‌احترامی می‌کنند. پس به سرعت به خیابانها و کوچه‌های شهر بروید، به بزرگراهها و معابر بروید و فقیران و طرد شدگان، نابینایان و لنگان را به اینجا بیاورید تا جشن عروسی میهمان داشته باشد. ‘و خادمان همانطور که اربابشان دستور داده بود عمل کردند، و حتی در آن زمان نیز جا برای میهمانان بیشتری وجود داشت. آنگاه ارباب به خادمان خود گفت: ’اکنون به جاده‌ها و حومهٔ شهر

بروید و کسانی را که در آنجا هستند ملزم کنید که داخل شوند تا خانهٔ من پر شود. من اعلام می‌کنم که هیچیک از کسانی که ابتدا دعوت شدند، شام مرا نخواهند چشید. ‘و خادمان همانطور که اربابشان دستور داده بود، عمل کردند و خانه پر شد. ‘‘

و وقتی آنها این سخنان را شنیدند، رفتند؛ هر کس به خانهٔ خودش رفت. حداقل یکی از فریسیانِ تمسخر کننده که در آن بامداد حضور داشت معنی این مَثَل را درک کرد، زیرا در آن روز تعمید یافت و علناً به ایمان خود به انجیل پادشاهی اعتراف کرد. اَبنیر در آن شب در مجمع عمومی ایمانداران پیرامون این مَثَل موعظه کرد.

روز بعد، همهٔ حواریون درگیر کنشِ فلسفیِ تلاش برای تفسیر معنی این مَثَلِ شام بزرگ شدند. اگر چه عیسی به همهٔ این تفاسیر متفاوت با علاقه گوش داد، اما از ارائهٔ کمک بیشتر به آنها برای فهم مَثَل با قاطعیت امتناع کرد. او فقط می‌گفت: ’’بگذارید هر کس معنی آن را برای خودش و در روان خودش دریابد. ‘‘

3- زنی با روحیهٔ رنجور

اَبنیر ترتیبی داده بود که استاد در این روز سبت در کنیسه تدریس کند. این اولین باری بود که عیسی در یک کنیسه ظاهر شده بود، زیرا همهٔ کنیسه‌ها به دستور شورای عالی یهود به روی تعالیم او بسته شده بودند. در پایان سرویس، عیسی در حضور خود به پیرزنی رو به پایین نظر افکند که چهره‌ای محزون داشت و شکلش بسیار خمیده بود. مدتها بود که این زن وحشت‌زده بود، و هر گونه شادی از زندگیش خارج شده بود. هنگامی که عیسی از منبر پایین آمد، به سوی او رفت، و در حالی که شانه‌های شکل خمیدهٔ او را لمس می‌کرد، گفت: ’’ای زن، اگر فقط باور کنی، می‌توانی از روحیهٔ رنجوری خود به کلی رها شوی. ‘‘و این زن که بیش از هجده سال به دلیل افسردگیهای ناشی از ترس سر خم کرده و در بند آن بود، سخنان استاد را باور کرد و از طریق ایمان بی‌درنگ قامت خود را راست کرد. وقتی این زن دید که راست شده است، صدای خود را بلند کرد و خدا را ستایش کرد.

با وجود این که ابتلای این زن کاملاً ذهنی بود، و حالت خمیدهٔ او نتیجهٔ ذهن افسردهٔ او بود، مردم فکر می‌کردند که عیسی یک اختلال واقعیِ فیزیکی را شفا داده است. اگر چه جماعت کنیسه در فیلادلفیه نسبت به تعالیم عیسی برخورد دوستانه داشتند، اما رئیس ارشد کنیسه یک فریسی نامهربان بود. و چون نظر او مثل جماعت این بود که عیسی یک اختلال فیزیکی را شفا داده است، و نیز از این که عیسی به خود جرأت داده بود که چنین کاری را در روز سبت انجام دهد، خشمگین بود. لذا او در برابر جماعت برخاست و گفت: ’’آیا آدمها برای انجام دادن تمام کارهایشان شش روز ندارند؟ پس در این روزهای کاری بیایید و شفا یابید، اما نه در روز سبت. ‘‘

هنگامی که رئیس نامهربان کنیسه چنین صحبت کرد، عیسی به جایگاه سخنران بازگشت و گفت: ”چرا نقش ریاکاران را بازی می‌کنید؟ آیا هر یک از شما در روز سبت گاو خود را از طویله باز نمی‌کند و او را برای آب دادن بیرون نمی‌برد؟ اگر چنین خدمتی در روز سبت مجاز است، آیا نباید این زن که یک دختر ابراهیم است و در این هجده سال در اسارت شیطان بوده است، از این بند رها شود و به سوی سهم بردن از آبهای آزادی و زندگی هدایت شود، حتی در این روز سبت؟“ و همینطور که زن به ستایش خدا ادامه می‌داد، منتقد او شرمسار شد و از این که او شفا یافته است جمعیت با او شادمان شدند.

در نتیجهٔ انتقاد علنیِ رئیس کنیسه از عیسی در این روز سبت، او از کار برکنار شد، و یکی از پیروان عیسی به جای او منصوب شد.

عیسی بارها این قربانیان ترس را از روحیهٔ رنجوری، از افسردگی ذهنی، و از اسارت ترسشان رهایی بخشید. اما مردم فکر می‌کردند که همهٔ این ابتلاعات یا اختلالات فیزیکی هستند و یا تسخیر شدگی توسط ارواح اهریمنی.

عیسی دوباره در روز یکشنبه در کنیسه تعلیم داد، و بسیاری در ظهر آن روز در رودخانه‌ای که در جنوب شهر جاری بود توسط اَبنیر تعمید گرفتند. فردای آن روز، عیسی و ده حواری می‌خواستند به اردوگاه پلا بازگردند، اما به دلیل رسیدن یکی از پیام‌رسانانِ داوود، که پیامی فوری برای عیسی از جانب دوستانش در بِیت‌عَنْیا، نزدیک اورشلیم آورد عزیمت آنها دچار وقفه شد.

4- پیامی از بتانی

بسیار دیر هنگام، یکشنبه شب، 26 فوریه، دونده‌ای از بتانی به فیلادلفیه رسید و پیامی از مارتا و مریم آورد که گفت: ”سرورم، کسی که دوستش داری بسیار بیمار است. “این پیام در پایان گفتگوی عصرانه و درست زمانی که عیسی در آن شب در حال ترک حواریون بود به او رسید. ابتدا عیسی هیچ پاسخی نداد. در این اثنا یکی از آن میان پرده‌های عجیب رخ داد، زمانی که به نظر می‌رسید او با چیزی خارج و در ماورای خودش در ارتباط است. و سپس در حالی که به بالا نگاه می‌کرد، در شنود حواریون خطاب به پیام‌رسان گفت: ”در واقع این بیماری به مرگ راه نمی‌برد. شک نکنید که ممکن است از آن برای جلال دادن خدا و ستایش پسر استفاده شود. “

عیسی به مارتا، مریم، و برادرشان ایلعازر بسیار علاقه داشت؛ او آنها را با عاطفه‌ای گرم دوست داشت. اولین فکر انسانیِ او این بود که فوراً به کمک آنها برود، اما ایدهٔ دیگری به ذهنِ ترکیبیِ او خطور کرد. او تقریباً امیدش را از دست داده بود که رهبران یهودی در اورشلیم پادشاهی را بپذیرند، اما او هنوز به مردم خود عشق می‌ورزید، و اکنون نقشه‌ای به ذهنش خطور کرد که به موجب آن کاتبان و فریسیان اورشلیم بتوانند یک فرصت دیگر برای پذیرش تعالیم او داشته باشند؛ و او تصمیم گرفت که اگر پدرش مایل باشد، این آخرین درخواست از اورشلیم را به عمیق‌ترین و

شگفت‌انگیزترین کار آشکار در تمام دوران زندگیش در زمین تبدیل سازد. یهودیان به ایدهٔ یک نجات دهندهٔ شگفتی‌آفرین باور داشتند. و گر چه او از سر فرود آوردن در برابر اجرای کارهای شگفت‌انگیز مادی یا اجرای نمایشهای موقتِ قدرت سیاسی امتناع می‌ورزید، اکنون برای آشکار ساختنِ قدرتش بر زندگی و مرگ که تا آن زمان به نمایش گذاشته نشده بود از پدر اجازه خواست.

یهودیان عادت داشتند مردگان خود را در روز مرگشان دفن کنند؛ این یک شیوهٔ ضروری در چنین آب و هوایی گرم بود. اغلب اتفاق می‌افتاد که شخصی را که فقط در اغما بود در قبر می‌گذاشتند، به طوری که در روز دوم یا حتی سوم، چنین شخصی از قبر بیرون می‌آمد. اما یهودیان بر این باور بودند که در حالی که ممکن بود روح یا روان برای دو یا سه روز در نزدیکی جسد بماند، هرگز پس از روز سوم در آنجا نمی‌ماند، و این که تا روز چهارم، متلاشی شدنِ جسد به خوبی پیش رفته بود، و هیچ کس پس از گذشت چنین مدتی هرگز از مقبره برنگشت. و به همین دلایل بود که عیسی دو روز کامل در فیلادلفیه ماند تا این که برای عزیمت به بِیت‌عَنْیا آماده شود.

از این رو، او در سحرگاه صبح چهارشنبه به حواریونش گفت: ”بیایید فوراً آماده شویم تا دوباره به یهودیه برویم. “و وقتی حواریون شنیدند که استادشان این را گفت، برای مدتی به تنهایی کنار رفتند تا با یکدیگر مشورت کنند. یعقوب هدایت گفتگو را برعهده گرفت، و همهٔ آنها توافق کردند که این بسیار نابخردانه است که اجازه داده شود عیسی دوباره به یهودیه برود، و آنها همچون یک تن بازگشتند و بدین سان به او اطلاع دادند. یعقوب گفت: ”استاد، شما چند هفته پیش در اورشلیم بودید و رهبران به دنبال مرگ شما بودند، در حالی که مردم قصد داشتند شما را سنگسار کنند. در آن زمان به این مردان فرصت دادید که از حقیقت مطلع شوند، و ما به شما اجازه نخواهیم داد که دوباره به یهودیه بروید. “

سپس عیسی گفت: ”اما آیا نمی‌فهمید که دوازده ساعت از روز هست که می‌توان با خیال راحت کار را انجام داد؟ اگر کسی در روز راه برود از آنجا که نور دارد لغزش نمی‌کند. اگر کسی در شب راه برود، ممکن است لغزش کند، زیرا فاقد نور است. تا زمانی که روز من دوام دارد، بیم دارم وارد یهودیه نشوم. من یک کار بزرگ دیگر برای این یهودیان انجام خواهم داد؛ من به آنها یک فرصت دیگر می‌دهم تا ایمان بیاورند، حتی با شرایط خودشان — شرایط جلالِ نمایان و تجلیِ آشکار قدرت پدر و مهر پسر. علاوه بر این، آیا متوجه نشدی که دوست ما ایلعازر به خواب رفته است، و من می روم تا او را از این خواب بیدار کنم! “

سپس یکی از حواریون گفت: ”استاد، اگر ایلعازر به خواب رفته باشد، مطمئناً بهبود خواهد یافت. “در آن زمان رسم یهودیان این بود که از مرگ به عنوان نوعی خواب صحبت می‌کردند، اما از آنجا که حواریون نمی‌فهمیدند که منظور عیسی این است که ایلعازر از این دنیا رفته است، اکنون او به صراحت گفت: ”ایلعازر مرده است. و من برای شما خوشحالم که آنجا نبودم، زیرا حتی اگر دیگران از این طریق نجات نیابند، اکنون دلیل تازه‌ای برای ایمان آوردن به من خواهید داشت؛ و از طریق آنچه شاهد آن خواهید بود، در آمادگی برای آن روزی که شما را ترک خواهم کرد و نزد پدر خواهم رفت، همگی قوی خواهید شد. “

وقتی آنها نتوانستند او را متقاعد کنند که از رفتن به یهودیه خودداری کند، و هنگامی که برخی از حواریون حتی نسبت به همراهی با او بی‌میل بودند، توما خطاب به همیاران خود گفت: ”ما ترس خود را به استاد گفته‌ایم، اما او مصمم است به بِیت‌عَنْیا برود. من قانع شده‌ام که این به معنی پایان است؛ قطعاً او را خواهند کشت، اما اگر این انتخاب استاد است، پس بگذارید مانند مردان شجاع رفتار کنیم. بگذارید ما نیز برویم تا با او بمیریم. “و همیشه بدین گونه بود؛ در مسائلی که نیاز به شجاعت ژرفنگرانه و مستمر داشت، توما همیشه تکیه‌گاه دوازده حواری بود.

5- در راه بتانی

در راه یهودیه، عیسی توسط گروهی متشکل از تقریباً پنجاه تن از دوستان و دشمنانش تعقیب شد. در ظهر روز چهارشنبه وقت ناهارِ آنها، او با حواریونش و این گروه از پیروانش دربارهٔ ”شرایط نجات“ صحبت کرد و در پایان این درس، مَثَل فریسی و خراجگیر (یک مالیات جمع‌کن) را گفت. عیسی گفت: ”پس می‌بینید که پدر به فرزندان انسانها نجات ارزانی می‌دارد، و این نجات هدیه‌ای رایگان برای همهٔ کسانی است که ایمان دارند فرزندی در خانوادهٔ الهی را دریافت می‌کنند. هیچ کاری نیست که انسان بتواند برای به دست آوردن این نجات انجام دهد. کارهای پارسانمایانه نمی‌توانند موجب به دست آوردن لطف خداوند شوند، و دعای زیاد در ملاء عام کفارهٔ فقدان ایمان زنده در قلب را نخواهد داد. شما ممکن است بتوانید با خدمت ظاهریِ خود انسانها را فریب دهید، اما خدا به طینت شما نگاه می‌کند. آنچه من به شما می‌گویم از طریق دو مردی که برای دعا کردن به معبد رفتند، به خوبی نشان داده می‌شود، یکی یک فریسی و دیگری یک خراجگیر. فریسی ایستاد و با خود دعا کرد: ’خدایا، تو را شکر می‌کنم که مانند بقیهٔ مردم، باجگیر، ناآموخته، ظالم، زناکار، یا حتی مانند این خراجگیر نیستم. هفته‌ای دو بار روزه می‌گیرم؛ از هر چه کسب می‌کنم ده یک می‌دهم. ‘اما خراجگیر که دور ایستاده بود، حتی نمی‌خواست چشمانش را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه‌اش می‌کوبید و می‌گفت: ’خدایا به منِ گناهکار رحم کن. ‘به شما می‌گویم که خراجگیر به جای فریسی، با تأیید خدا به خانه رفت، زیرا هر که خود را برافرازد، پست خواهد شد، اما هر که خود را فروتن سازد، سرافراز خواهد شد. “

آن شب، در اِریحا، فریسیانِ نامهربان سعی کردند با واداشتنِ استاد به بحث در مورد ازدواج و طلاق، بدان گونه که یکبار همکیشانشان در جلیل چنین کردند، او را به دام بیاندازند، اما عیسی از تلاشهای آنها برای وارد کردن او به داخل درگیری با قوانینشان در رابطه با طلاق به گونه‌ای ماهرانه اجتناب کرد. آنطور که خراجگیر و فریسی مذهب خوب و بد را تفسیر می‌کردند، رسوم طلاق آنها تفاوت قوانین بهترِ ازدواج در قوانین یهودی را با بی‌بند و باریِ شرم‌آورِ تفاسیرِ فریسیایی از این قوانین طلاق موسی نشان می‌داد. فریسی خود را با پایین‌ترین شاخص قضاوت کرد؛ خراجگیر خود را با بالاترین آرمان ارزیابی نمود. برای فریسی، پارسامنشی وسیله‌ای بود برای ایجاد بی‌تحرکیِ پارسانمایانه و تضمین امنیت معنوی کاذب؛ برای خراجگیر، پارسامنشی وسیله‌ای بود برای برانگیختن روانش برای درک نیاز به توبه، اعتراف به گناه، و از طریق

ایمان، پذیرش بخشش مهرآمیز. فریسی به دنبال عدالت بود؛ خراجگیر به دنبال بخشش بود. قانون جهان این است: درخواست کنید و دریافت خواهید کرد؛ بجویید و خواهید یافت.

اگرچه عیسی از کشیده شدن به جر و بحث با فریسیان در مورد طلاق خودداری می‌کرد، او قطعاً آموزشِ مثبتِ والاترین آرمانها در مورد ازدواج را اعلام کرد. او ازدواج را به عنوان ایده‌آل‌ترین و والاترین روابط انسانی ستایش نمود. به همین ترتیب، او با شیوه‌های آسان‌گیرانه و غیرعادلانهٔ طلاقِ یهودیانِ اورشلیم به شدت مخالفت نمود، زیرا در آن زمان به مرد اجازه می‌داد که همسرش را به خاطر ناچیزین دلایل طلاق دهد، مانند یک آشپز بد و یک خانه‌دار عیب‌دار بودن، یا نداشتن دلیلی بهتر از این که او دلباختهٔ زنی زیباتر شده بود.

فریسیان حتی تا آنجا پیش رفته بودند که تعلیم می‌دادند که طلاق از این نوعِ آسان، یک حکم ویژهٔ الهی است که به قوم یهود، به ویژه فریسیان اعطا شده است. و به این ترتیب، در حالی که عیسی از اظهار نظر در مورد ازدواج و طلاق امتناع می‌کرد، این نادیده گرفتنِ شرم آورِ رابطهٔ زناشویی را به شدیدترین نحو محکوم کرد و به ناعادلانه بودنِ آنها نسبت به زنان و کودکان اشاره نمود. او هرگز هر رسم طلاق را که به مرد هر گونه مزیتی بر زن می‌داد، تایید نکرد؛ استاد فقط آن آموزشهایی را تأیید می‌کرد که زنان را با مردان برابر می‌دانست.

اگر چه عیسی فرامین جدیدی در مورد ازدواج و طلاق ارائه نکرد، ولی با اصرار از یهودیان خواست که مطابق قوانین و آموزشهای بالاتر خودشان زندگی کنند. او در تلاش خود برای بهبود رسوم آنها در راستای این خطوط اجتماعی، پیوسته به کتاب مقدس متوسل می‌شد. در حالی که عیسی بدین ترتیب از مفاهیم والا و ایده‌آل ازدواج حمایت می‌کرد، از درگیری با پرسشگرانش دربارهٔ رسوم اجتماعی که در قوانینِ نگاشته شدهٔ آنها یا امتیازات بسیار گرامی داشته شدهٔ طلاق آنها تجسم یافته بود به طرز ماهرانه‌ای اجتناب کرد.

برای حواریون بسیار دشوار بود که عدم تمایل استاد به انجام اظهارات قطعی در رابطه با مشکلات علمی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را بفهمند. آنها به طور کامل درک نمی‌کردند که مأموریت زمینی او منحصراً به آشکار ساختنِ حقایق معنوی و مذهبی مربوط بود.

پس از این که عیسی دربارهٔ ازدواج و طلاق صحبت کرد، در اواخر عصر آن روز حواریونش سؤالات بسیار بیشتری به طور خصوصی پرسیدند، و پاسخهای او به این پرسشها ذهن آنها را از بسیاری تصورات نادرست رها ساخت. در خاتمهٔ این گفتگو، عیسی گفت: ”ازدواج شرافتمندانه است و باید آرزوی همهٔ انسانها باشد. این واقعیت که پسر انسان رسالت خود را در زمین به تنهایی دنبال می‌کند به هیچ وجه خرده‌گیری از مطلوب بودنِ ازدواج نیست. این خواست پدر است که من باید بدین گونه کار کنم، اما همین پدر، آفرینش مرد و زن را هدایت کرده است، و این خواست الهی است که مردان و زنان بالاترین خدمتشان و شادی ناشی از آن را در ایجاد خانه‌هایی برای پذیرش و آموزش فرزندانی بیابند که این والدین در آفرینش آنها با سازندگان آسمان و زمین شریک می‌شوند. و به همین دلیل، یک مرد پدر و مادرش را ترک خواهد کرد و به همسرش خواهد پیوست، و هر دو یگانه خواهند شد. “

و عیسی بدین گونه ذهن حواریون را از بسیاری نگرانیها در مورد ازدواج رهایی بخشید و بسیاری سوء تفاهمات در رابطه با طلاق را برطرف کرد؛ در عین حال، او برای تعالی دادنِ آرمانهای آنان در زمینهٔ پیوند اجتماعی و برای افزایش احترام آنها نسبت به زنان و کودکان و نسبت به خانواده بسیار تلاش کرد.

6- برکت دادن به بچه‌های کوچک

عصر آن روز پیام عیسی در مورد ازدواج و برکتِ فرزندان در سراسر اِریحا پخش شد، به طوری که صبح روز بعد، مدتها قبل از این که عیسی و حواریون آمادهٔ رفتن شوند، حتی قبل از وقت صبحانه، تعداد زیادی از مادران به جایی که عیسی اقامت داشت آمدند، و فرزندانشان را که بغل کرده بودند نزد او آوردند و دستانشان را گرفته و آنها را به سوی او هدایت کردند و از او خواستند که کودکان را برکت دهد. هنگامی که حواریون برای دیدن این دسته از مادران و فرزندان آنها بیرون رفتند، سعی کردند آنها را بیرون کنند، اما این زنان از رفتن امتناع کردند تا این که استاد دستانش را بر فرزندان آنها گذاشت و آنها را برکت داد. و هنگامی که حواریون با صدای بلند این مادران را سرزنش کردند، عیسی با شنیدن صدای هیاهو بیرون آمد و با خشم آنها را نکوهش کرد و گفت: "بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند؛ آنان را باز مدارید، زیرا پادشاهی آسمان از آن اینها است. هر آینه، به راستی، به شما می‌گویم، هر کس پادشاهی خداوند را همچون کودکی نپذیرد، هیچگاه به آن راه نخواهد یافت تا در حد رتبهٔ کاملِ معنوی انسانی رشد کند. "

و پس از این که استاد با حواریونش صحبت کرد، همهٔ کودکان را پذیرفت و دستانش را بر روی آنها گذاشت، ضمن آن که سخنان شجاعانه و امیدبخش به مادرانشان گفت.

عیسی اغلب در مورد قصرهای آسمانی با حواریونش صحبت می‌کرد و تعلیم می‌داد که فرزندانِ در حال پیشرفتِ خداوند باید در آنجا از نظر معنوی رشد کنند، همانطور که کودکان به طور فیزیکی در این دنیا رشد می‌کنند. و بدین ترتیب اغلب اوقات به نظر می‌رسد که فرد مقدس یک فرد معمولی است، همانطور که در این روز این کودکان و مادرانشان متوجه نشدند که موجوداتِ هوشمندِ نظاره‌گرِ نبادان کودکان اِریحا را در حال بازی با آفرینندهٔ یک جهان مشاهده می‌کردند.

منزلت زن در فلسطین از طریق آموزش عیسی بسیار بهبود یافت؛ و اگر پیروان او از آنچه که او با تلاش زیاد به آنها آموزش داد آنقدر دور نمی‌شدند، در سراسر دنیا چنین می‌شد.

همچنین در اِریحا، در رابطه با بحث پیرامون آموزش آغازین مذهبی کودکان در عادات پرستش الهی بود که عیسی ارزش عظیم زیبایی را به عنوان تأثیری که منجر به اشتیاق به پرستش می‌شود، به خصوص در رابطه با کودکان، به حواریونش القا کرد. استاد از طریق پند و مثال ارزش پرستش آفریننده را در میان محیط طبیعی آفرینش آموزش داد. او ترجیح می‌داد که در میان درختان و در بین موجودات دون پایهٔ دنیای طبیعی با پدر آسمانی راز و نیاز کند. او از

تعمق پیرامون پدر از طریق منظرهٔ الهام بخش قلمروهای پرستارهٔ پسران آفرینشگر شادی می‌کرد.

هنگامی که پرستش خداوند در پرستشگاههای طبیعت امکان‌پذیر نیست، انسانها باید تمام تلاش خود را به کار گیرند تا منزلگاههایی از زیبایی، پناهگاههایی با سادگی جذاب و تزیینات هنرمندانه فراهم کنند، تا بالاترین عواطف انسانی در ارتباط با رویکرد عقلانی نسبت به همدمی معنوی با خداوند برانگیخته شود. حقیقت، زیبایی، و تقدس کمکهای قدرتمند و مؤثری برای پرستش راستین هستند. اما همدمی روحی از طریق تزیینات عظیم محض و زینت دادن بیش از حد با هنر پر نقش و نگار و خودنمایانهٔ انسان رواج نمی‌یابد. زیبایی هنگامی بسیار مذهبی است که بسیار ساده و طبیعی باشد. چقدر مایهٔ تاسف است که بچه‌های کوچک باید اولین آشنایی خود را با مفاهیم پرستش همگانی در اتاقهای سرد و خالی داشته باشند، بسیار خالی از جذابیتِ زیبایی و بسیار تهی از هر نشانهٔ شادی نیکو و تقدس الهام‌بخش! کودک باید در فضای باز طبیعت با پرستش آشنا شود و بعداً در ساختمانهای عمومیِ گردهماییهای مذهبی والدین خود را همراهی کند. این ساختمانها حداقل باید به اندازهٔ خانه‌ای که او به طور روزانه در آن زندگی می‌کند، از نظر مادی جذابیت داشته باشند و از نظر هنری زیبا باشند.

7- صحبت در مورد فرشتگان

هنگامی که آنها از اِریحا به بِیت‌عَنْیا به سوی بالای تپه‌ها حرکت می‌کردند، نتنائیل بیشتر راه را در کنار عیسی راه رفت، و بحث آنها در مورد کودکان در رابطه با پادشاهی آسمان به طور غیرمستقیم به در نظر گرفتنِ خدمت روحانیِ فرشتگان منجر شد. نتنائیل سرانجام این سؤال را از استاد پرسید: ”از آنجا که کاهن اعظم یک صدوقی است و چون صدوقیان به فرشتگان اعتقاد ندارند، در مورد خادمین آسمانی به مردم چه بیاموزیم؟“ سپس عیسی در میان سخنان دیگر گفت:

”گروههای فرشتگان یک رستهٔ جداگانه از موجودات آفریده شده هستند؛ آنها از رستهٔ مادی مخلوقات انسانی کاملاً متفاوتند، و به عنوان گروهی متمایز از موجودات هوشمند جهان عمل می‌کنند. فرشتگان از آن گروه از مخلوقات نیستند که در کتاب مقدس ’پسران خدا‘ نامیده می‌شود؛ آنها ارواح جلال یافتهٔ انسانهای فانی نیز نیستند که در قصرهای عالم بالا پیشروی کرده باشند. فرشتگان یک آفرینش مستقیم هستند، و خود را بازتولید نمی‌کنند. گروههای فرشتگان فقط یک رابطهٔ معنوی با نسل بشر دارند. همینطور که انسان در سفر به سوی پدر در بهشت پیشرفت می‌کند، در یک زمان از یک حالت وجود، شبیه به حالت فرشتگان عبور می‌کند، اما انسان فانی هرگز فرشته نمی‌شود.

”فرشتگان هرگز مانند انسان نمی‌میرند. فرشتگان فناناپذیرند، مگر این که بر حسب اتفاق، بدان گونه که برای برخی از آنها در رابطه با فریبهای لوسیفر رخ داد، درگیر گناه شوند. فرشتگان خادمان روحی در بهشت هستند، و تماماً خردمند یا تماماً توانا نیز نیستند. اما همهٔ فرشتگانِ وفادار واقعاً پاک و مقدس هستند.

”و آیا به خاطر نمی‌آوری که قبلاً یک بار به تو گفتم، که اگر چشمان معنویِ خود را مسح می‌کردی، آنگاه می‌دیدی که آسمانها گشوده شده و فرشتگان خدا را در حال صعود و فرود نظاره می‌کردی؟ به واسطهٔ خدمت فرشتگان است که یک دنیا می‌تواند با دنیاهای دیگر در ارتباط قرار گیرد، زیرا آیا بارها به شما نگفته‌ام که گوسفندان دیگری دارم که متعلق به این آغل نیستند؟ و این فرشتگان جاسوسان دنیای ارواح نیستند که مراقب شما باشند و سپس بیرون بروند تا اندیشه‌های قلب شما را به پدر بگویند و از اعمال جسم گزارش دهند. پدر هیچ نیازی به چنین خدماتی ندارد، زیرا روح خود او در درون شما زندگی می‌کند. اما این ارواحِ فرشته قطعاً عمل می‌کنند تا یک بخش از آفرینش آسمانی را از اعمال سایر بخشهای دوردست جهان آگاه نگه دارند. و بسیاری از فرشتگان، در حالی که در حکومت پدر و جهانهای پسران فعالیت می‌کنند، به خدمتِ نژادهای بشری گمارده می‌شوند. وقتی به شما آموزش دادم که بسیاری از این سرافیمها ارواح خدمتگزار هستند، نه به زبان تمثیلی صحبت کردم و نه به سبک شاعرانه. و همهٔ اینها صرف نظر از دشواری شما در درک چنین موضوعاتی حقیقت دارند.

”بسیاری از این فرشتگان مشغول به کار نجات انسانها هستند، زیرا آیا از شادی فرشتگان سراف به شما نگفته‌ام، آنگاه که یک انسان تصمیم می‌گیرد گناه را ترک کند و جستجو برای خدا را آغاز کند؟ من حتی از شادی در *حضور فرشتگان* آسمان برای یک گناهکار که توبه می‌کند به شما گفتم، و بدین ترتیب وجود رسته‌های دیگر و بالاتر موجودات آسمانی را خاطر نشان کردم که به همین ترتیب درگیر بهروزی معنوی و پیشرفت الهی انسان فانی هستند.

”همچنین این فرشتگان بسیار درگیر شیوه‌هایی هستند که به موجب آن روح انسان از منزلگاههای جسمانی رها می‌شود و روان او به قصرهای بهشتی بدرقه می‌شود. فرشتگان راهنمایان مطمئن و آسمانیِ روان انسان در طول آن دورهٔ ناشناخته و نامشخص زمان هستند که در فواصل بین مرگ جسمانی و زندگی نوین در اقامتگاههای روحی واقع شده است.“

و او می‌خواست در مورد خدمت فرشتگان بیشتر با نتنائیل صحبت کند، اما با نزدیک شدن مارتا سخنانش مختل شد، زیرا مارتا از طریق دوستانش که استاد را در حال صعود از تپه‌ها به سوی شرق مشاهده کرده بودند مطلع شده بود که او در حال نزدیک شدن به بِیت‌عَنْیا است. و اکنون با عجله به استقبال او رفت.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 168

زنده کردن ایلعازر

کمی بعد از ظهر، همینطور که عیسی از نوک تپه در نزدیکی بتانی عبور می‌کرد، مارتا عازم دیدار او شد. برادر او ایلعازر، چهار روز بود که مرده بود، و دیر هنگام یکشنبه بعد از ظهر در مقبرهٔ خصوصی آنها در انتهای دور باغ قرار داده شده بود. سنگ ورودی مقبره در بامداد این روز، پنجشنبه، در جای خود غلتانده شده بود.

هنگامی که مارتا و مریم در رابطه با بیماری ایلعازر برای عیسی پیام فرستادند، مطمئن بودند که استاد به خاطر آن کاری انجام می‌دهد. آنها می‌دانستند که برادرشان بسیار بیمار است، و گر چه به سختی امید داشتند که عیسی کار آموزش و موعظهٔ خود را ترک کند تا به یاری آنها بیاید، به قدرت او برای شفای بیماری چنان اطمینان داشتند که فکر می‌کردند او عبارات شفابخش را به زبان می‌آورد، و ایلعازر فوراً شفا می‌یابد. و وقتی ایلعازر مرد، چند ساعت بعد از این که قاصد بتانی را به مقصد فیلادلفیه ترک نمود، چنین استدلال کردند که مرگ او به این علت رخ داده که استاد از بیماری برادرشان مطلع نشده بود، تا این که بسیار دیر شده بود، و چندین ساعت از مرگ او گذشته بود.

اما آنها به همراه تمامی دوستان ایماندارشان به واسطهٔ این پیام که دونده پس از رسیدن به بتانی پیش از ظهر سه‌شنبه آورد به اندازهٔ زیاد متحیر شدند. قاصد اصرار ورزید که شنید عیسی گفت: ”... به راستی این بیماری به مرگ راه نمی‌برد.“ همچنین آنها نمی‌توانستند بفهمند که چرا او پیامی برای آنها نفرستاد و یا پیشنهاد کمک نکرد.

دوستان بسیاری از دهکده‌های کوچک مجاور و دیگران از اورشلیم به آنجا آمدند تا خواهران سوگوار را دلداری دهند. ایلعازر و خواهران او فرزندان یک یهودی ثروتمند و شرافتمند بودند، کسی که ساکن برجستهٔ دهکدهٔ کوچک بتانی بود. و به رغم این که هر سه مدتی طولانی از پیروان دو آتشهٔ عیسی بودند، توسط تمامی آنهایی که آنان را می‌شناختند بسیار مورد احترام بودند. تاکستانها و باغهای بزرگ زیتون در آن نزدیکی به آنها به ارث رسیده بود، و ثروتمند بودن آنها به واسطهٔ این واقعیت هر چه بیشتر مشخص می‌شود که آنها برای داشتن یک مقبرهٔ خصوصی تدفین در املاک خودشان از توانایی مالی برخوردار بودند. هر دو والدین آنها از پیش در این مقبره دفن شده بودند.

مریم از اندیشهٔ آمدن عیسی دست کشیده بود و در غم و اندوه خود فرو رفته بود، اما مارتا به آمدن عیسی امید بسته بود، حتی درست تا آن لحظه در آن بامدادی که آنها سنگ را در جلوی مقبره غلتاندند و ورودی آن را مهر و موم کردند. حتی در آن هنگام او به یک نوجوان همسایه رهنمود داد که به جادهٔ اریحا از نوک تپه تا شرق بتانی چشم بدوزد؛ و همین نوجوان بود که به مارتا خبر داد که عیسی و دوستانش نزدیک می‌شوند.

هنگامی که مارتا عیسی را دید، به پای او افتاد، و فریاد کشید، ”استاد، اگر تو اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد!“ ذهن مارتا دچار ترس زیادی شده بود، اما او هیچگونه تردیدی به خود راه نداد، و او در رابطه با مرگ ایلعازر از طرز عمل عیسی انتقاد ننمود و آن را زیر سؤال نبرد. هنگامی که او سخن خود را به پایان رساند، عیسی دست دراز کرد، و او را از روی پاهای خود بلند کرد، و گفت: ”مارتا، فقط ایمان داشته باش، و برادر تو از مرگ برخواهد خاست.“ سپس مارتا پاسخ داد: ”من می‌دانم که او در رستاخیز روز واپسین از مرگ برخواهد خاست؛ و حتی اکنون ایمان دارم که هر چه تو از خدا بخواهی، پدر ما به تو خواهد داد.“

سپس عیسی مستقیماً به چشمان مارتا نگاه کرد و گفت: ”من رستاخیز و حیات هستم؛ آن کس که به من ایمان بیاورد، حتی اگر بمیرد، بار دیگر زنده خواهد شد. هر کس که به گونه‌ای حقیقی در من زندگی کند و به من باور داشته باشد به راستی هرگز نخواهد مرد. مارتا، آیا تو به این ایمان داری؟“ و مارتا به استاد پاسخ داد: ”آری، من مدتها باور داشته‌ام که تو نجات دهنده هستی، فرزند خدای زنده، حتی آن که باید به این دنیا بیاید.“

پس از این که عیسی سراغ مریم را گرفت، مارتا به یکباره به داخل منزل رفت و نجواکنان به خواهرش گفت: ”استاد اینجاست و سراغ تو را گرفته است.“ و هنگامی که مریم این را شنید، به سرعت برخاست و شتابان به دیدار عیسی رفت. عیسی با فاصله‌ای از خانه، هنوز در آن مکان بود، جایی که مارتا در ابتدا از او دیدار کرده بود. دوستانی که برای تسلی دادن مریم با او بودند، هنگامی که دیدند او به سرعت برخاست و خارج شد، او را تعقیب کردند، زیرا گمان بردند که او برای گریستن به مقبره می‌رود.

بسیاری از آنهایی که در آنجا حضور داشتند دشمنان سرسخت عیسی بودند. به این دلیل بود که مارتا بیرون آمد تا او را به تنهایی ببیند، و همچنین به این علت او مخفیانه به داخل رفت تا مریم را مطلع سازد که عیسی سراغ او را گرفته است. مارتا درحالی که مشتاق دیدن عیسی بود، مایل بود از هر گونه درگیری ممکن که می‌توانست به سبب آمدن ناگهانی او به میان یک گروه بزرگ از دشمنان اورشلیمی او رخ دهد اجتناب کند. قصد مارتا این بود که ضمن استقبال مریم از عیسی، با دوستانشان در منزل بماند، اما او در انجام این نقشه ناکام ماند، زیرا آنها همگی مریم را تعقیب کردند و لذا خود را به طور غیرمنتظره در حضور استاد یافتند.

مارتا مریم را به سوی عیسی هدایت نمود، و هنگامی که او عیسی را دید، به پاهای او بر زمین افتاد، و فریاد کشید: ”فقط اگر تو اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد!“ و هنگامی که عیسی دید

چگونه آنها همگی به خاطر مرگ ایلعازر سوگواری می‌کنند، روح او از دلسوزی برانگیخته گشت.

هنگامی که عزاداران دیدند که مریم رفته است به عیسی خوشامد بگوید، به فاصلهٔ کوتاهی کنار کشیدند، ضمن این که مارتا و مریم هر دو با استاد صحبت کردند و کلامهای تسکین دهنده و پندآمیز بیشتری دریافت نمودند تا به پدر ایمانی قوی داشته باشند و به خواست الهی به طور کامل تسلیم شوند.

ذهن انسانی عیسی با ستیز میان مهرش برای ایلعازر و خواهران سوگوار و بیزاری و تحقیرش برای نمایش ظاهری عطوفت که توسط برخی از این یهودیان بی‌ایمان، جنایتکار، و بد نیت نشان داده می‌شد شدیداً برانگیخته شده بود. عیسی از نمایش عزاداری اجباری و ظاهری برای ایلعازر توسط برخی از این دوستان دروغین برآشفته و ناخشنود بود، چرا که این اندوه ریاکارانه در قلوب آنها با دشمنی سرسختانهٔ بسیار برای خودش همراه بود. با این وجود، برخی از این یهودیان در عزاداری خود صادق بودند، زیرا دوستان واقعی خانواده بودند.

1- در مقبرهٔ ایلعازر

بعد از این که عیسی چند لحظه را صرف تسلی دادن مارتا و مریم نمود، جدا از عزاداران، از آنها پرسید: "او را کجا قرار داده‌اید؟" سپس مارتا گفت: "بیا و ببین." و همینطور که استاد به همراه دو خواهر اندوهگین در سکوت آنها را دنبال نمود، گریه کرد. هنگامی که یهودیانِ دوست که آنها را دنبال می‌کردند اشکان او را دیدند، یکی از آنها گفت: "بنگرید چقدر او را دوست داشت. آیا کسی که چشمان نابینایان را بینا می‌ساخت نمی‌توانست از مردن این مرد پیشگیری کند؟" تا این هنگام آنها در برابر مقبرهٔ خانوادگی ایستاده بودند، یک غار طبیعی کوچک، یا سرازیری، در چینهٔ صخره‌ای که در انتهای دور قطعه زمین باغ حدود سی فوت بالا آمده بود.

دشوار است به اذهان بشری توضیح داده شود که علت گریستن عیسی دقیقاً چه بود. در حالی که ما به ثبت مجموع احساسات بشری و اندیشه‌های الهی دسترسی داریم، از روی نگارشات، در رابطه با ذهن تنظیم کنندهٔ اختصاصی، پیرامون علت واقعی این تجلیهای احساسی مجموعاً مطمئن نیستیم. ما به این باور تمایل داریم که عیسی به علت چندین اندیشه و احساس که در این لحظه از ذهن او می‌گذشتند گریه کرد، همچون:

1- او یک دلسوزی راستین و اندوهبار را برای مارتا و مریم حس نمود؛ او برای این خواهران که برادر خود را از دست داده بودند یک مهر واقعی و عمیق بشری داشت.

2- ذهن او به واسطهٔ حضور جمعیت عزاداران، که برخی صادق و برخی صرفاً متظاهر بودند پریشان بود. او همیشه از این نمایشات ظاهری عزاداری ناخرسند بود. او می‌دانست

که خواهران برادرشان را دوست داشتند و به نجات باورمندان ایمان داشتند. این احساسات متضاد احتمالاً می‌توانند نشان دهند که چرا با نزدیک شدن آنها به مقبره او شکوه کرد.

3- او نسبت به بازگرداندن ایلعازر به زندگی انسانی به راستی مردد بود. خواهران او واقعاً به او نیاز داشتند، اما عیسی از بازگرداندن دوستش برای تجربه نمودن اذیت و آزار تلخی که او به خوبی می‌دانست ایلعازر باید تحمل کند متأسف بود، آزاری که به سبب قرار گرفتن در معرض بزرگترین نمایش نیروی الهی فرزند انسان حاصل می‌گشت.

و اکنون ما اجازه داریم یک واقعیت جالب و آموزنده را بازگو کنیم: اگر چه این نوشته به صورت یک رخداد ظاهراً طبیعی و نرمال در امور بشری آشکار می‌شود، از برخی جلوه‌های بسیار جالب جانبی برخوردار است. در حالی که قاصد یکشنبه نزد عیسی رفت، و در رابطه با بیماری ایلعازر به او گفت، و در حالی که عیسی پیام فرستاد که این امر "به مرگ راه نمی‌برد"، در همان حال او شخصاً به بتانی رفت و حتی از خواهران پرسید: "او را کجا قرار داده‌اید؟" اگر چه تمامی اینها ظاهراً نشان می‌دهد که استاد مطابق طریقهٔ این زندگی، و بر طبق آگاهی محدود ذهن بشری پیش می‌رفت، با این وجود، اسناد جهان آشکار می‌سازند که تنظیم کنندهٔ اختصاصی عیسی به دنبال مرگ ایلعازر برای نگاه داشتنِ نامحدود تنظیم کنندهٔ فکری ایلعازر در سیاره فرامینی صادر کرد، و این که این فرمان درست پانزده دقیقه پیش از این که ایلعازر آخرین نفس خود را بکشد ثبت گردید.

آیا ذهن الهی عیسی حتی پیش از آن که ایلعازر بمیرد می‌دانست که او را زنده خواهد کرد؟ ما نمی‌دانیم. ما فقط آنچه را که بدین وسیله ثبت می‌کنیم می‌دانیم.

بسیاری از دشمنان عیسی تمایل داشتند که به نمایشات عاطفی او ریشخند بزنند، و آنها میان خود گفتند: "اگر این مرد اینقدر برای او اهمیت داشت، چرا پیش از آمدن به بتانی آنقدر صبر کرد؟ اگر او آن است که آنها ادعا می‌کنند، چرا دوست عزیز خود را نجات نداد؟ اگر او نمی‌تواند آنهایی را که دوست دارد نجات دهد، شفا دادن غریبه‌ها در جلیل چه فایده‌ای دارد؟" و آنها به شیوه‌های بسیار دیگر عیسی را ریشخند کردند و آموزشها و کارهای او را ناچیز جلوه دادند.

و بدین ترتیب، در این بعد از ظهر پنجشنبه در حدود ساعت دو و نیم، در این دهکدهٔ بسیار کوچک بتانی صحنه برای اجرای بزرگترین کار مربوط به خدمت میکائیل نبادان در کرهٔ زمین، عظیم‌ترین نمایش قدرت الهی در طول ظهور او در جسم، کاملاً آماده گشت، چرا که رستاخیز خود او بعد از رهایی او از قید و بند زیستگاه انسانی به وقوع پیوست.

گروه کوچکی که در مقابل قبر ایلعازر جمع شده بودند هیچ درکی از حضور گروه عظیم انواع و اقسام موجودات آسمانی که تحت رهبریِ آماده و اکنون در حال انتظار جبرئیل و به فرمان تنظیم کنندهٔ اختصاصی عیسی گرد آمده بودند نداشتند. آنها با شور و هیجان در انتظار به سر می‌بردند و آمادهٔ اجرای فرمان فرمانروای محبوب خود بودند.

هنگامی که عیسی این عبارات دستورآمیز را به زبان آورد، ”سنگ را از جا بردارید“، گروههای گرد آمدهٔ آسمانی آماده شدند تا نمایش زنده کردن ایلعازر را به شکل جسم انسانیش به اجرا درآورند. این شکل از زنده کردن شامل کارکردهایی است که از تکنیک معمول زنده کردن مخلوقات انسانی به شکل مورانشیا به مراتب دشوارتر است و نیازمند شخصیتهای آسمانی بسیار بیشتر و یک سازماندهی بسیار بزرگتر از تسهیلات جهان است.

هنگامی که مارتا و مریم این فرمان عیسی را شنیدند که دستور داد سنگ مقابل قبر به کنار غلتانده شود، مملو از احساسات متضاد شدند. مریم امید داشت که ایلعازر زنده می‌شود، اما مارتا ضمن این که تا حدی در ایمان خواهرش سهیم بود، به واسطهٔ این ترس بیشتر نگران بود که ایلعازر در شکل ظاهریش به عیسی، حواریون، و دوستانشان قابل عرضه نباشد. مارتا گفت: ”آیا باید سنگ را به کنار بغلتانیم؟ اکنون چهار روز است که برادر من مرده است، طوری که تا این هنگام متلاشی شدن بدن او آغاز شده است.“ مارتا همچنین این را گفت زیرا مطمئن نبود چرا استاد درخواست کرده است که سنگ از جای خود برداشته شود؛ او فکر کرد شاید عیسی فقط می‌خواست برای آخرین بار ایلعازر را ببیند. رفتار او با ثبات و یکسان نبود. همینطور که آنها در به کنار غلتاندن سنگ درنگ کردند، عیسی گفت: ”آیا از اول به شما نگفتم که این بیماری به مرگ راه نمی‌برد؟ آیا من نیامده‌ام که وعدهٔ خود را تحقق بخشم؟ و بعد از این که من نزد شما آمدم، آیا نگفتم، اگر فقط باور داشته باشید، جلال خداوند را خواهید دید؟ پس برای چه شک دارید؟ چقدر طول خواهد کشید تا باور کنید و اطاعت کنید؟“

هنگامی که سخنان عیسی به پایان رسید، حواریون او با کمک همسایگان مشتاق سنگ را در دست گرفتند و آن را از ورودی قبر به کنار غلتاندند.

اعتقاد رایج یهودیان این بود که تا پایان روز سوم قطرهٔ زهر در نوک شمشیر فرشتهٔ مرگ شروع به کار می‌کند، از این رو در روز چهارم تأثیر کامل خود را گذاشته است. آنها چنین استنتاج می‌کردند که ممکن است تا پایان روز سوم روح انسان در حول و حوش قبر پرسه زند، و در صدد جان بخشیدن به بدن مرده برآید؛ اما آنها قویاً باور داشتند که چنین روحی پیش از آغاز روز چهارم رهسپار قلمرو ارواحِ عزیمت کرده می‌شود.

این اعتقادات و باورها در رابطه با مردگان و عزیمت ارواح مردگان در اذهان کلیهٔ کسانی که اکنون در قبر ایلعازر حضور داشتند و متعاقباً برای کلیهٔ کسانی که ممکن بود آنچه را که در شرف وقوع بود بشنوند این اطمینان را ایجاد می‌کرد که این به راستی و حقیقتاً یک مورد زنده کردن مرده از طریق کارکرد شخصیِ کسی که اعلام داشت ”رستاخیز و حیات“ است می‌باشد.

2- زنده کردن ایلعازر

همینطور که این گروه تقریباً چهل و پنج نفره از انسانها در برابر قبر ایستاده بودند، می‌توانستند به گونه‌ای نامشخص شکل ایلعازر را که در نوارهای کتانی پیچیده شده بود و در سکوی سمت

راست پایینی غار تدفین قرار داده شده بود ببینند. در حالی که این مخلوقات زمینی در سکوتِ نفسهای تقریباً در سینه حبس شده در آنجا ایستاده بودند، گروه عظیمی از موجودات آسمانی آماده در جای خود قرار گرفتند تا با علامت فرماندهشان جبرئیل وارد صحنهٔ عمل شوند.

عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: ”پدر، سپاسگزارم که تو درخواست مرا شنیدی و آن را برآورده ساختی. من می‌دانم که تو همیشه مرا می‌شنوی، اما به خاطر آنهایی که اینجا در کنار من ایستاده‌اند بدین گونه با تو سخن می‌گویم، تا ایمان آورند که تو مرا به این دنیا فرستاده‌ای، و این که آنها بتوانند بدانند که در آنچه که ما در آستانهٔ انجام آن هستیم تو با من کار می‌کنی.“ و هنگامی که دعایش را به اتمام رساند، با صدای بلند فریاد کشید: ”ایلعازر بیرون بیا!“

اگر چه این ناظران بشری بی‌حرکت باقی ماندند، گروه عظیم موجودات آسمانی در اطاعت از کلام آفریننده همگی با عمل متحد در تکاپو بودند. در درست دوازده ثانیه به وقت کرهٔ زمین شکلِ تا این هنگام بیجان ایلعازر شروع به حرکت نمود و فوراً در لبهٔ تاقچهٔ سنگی که روی آن قرار داده شده بود نشست. بدن او در لباسهای قبر پیچیده شده بود، و صورت او با یک دستمال پوشیده شده بود. و همینطور که او در مقابل آنها به طور زنده ایستاد، عیسی گفت: ”او را باز کنید و بگذارید برود.“

همگی، به جز حواریون با مارتا و مریم، به منزل گریختند. آنها از شدت ترس رنگشان پریده بود و شگفت زده شده بودند. در حالی که برخی از آنها ماندند، بسیاری شتابان به منازل خود رفتند.

ایلعازر به عیسی و حواریون سلام کرد و پرسید لباس قبر به چه معنی است و چرا در باغ بیدار شده است. عیسی و حواریون به یک سمت رفتند، در حالی که مارتا در رابطه با مرگ، تدفین، و زنده شدن ایلعازر به او گفت. او باید به ایلعازر توضیح می‌داد که او در یکشنبه مرده بود و اکنون در پنجشنبه به زندگی بازگردانده شده بود، چرا که او از هنگامی که در خواب مرگ فرو رفت هیچ آگاهی از گذشت زمان نداشت.

همینطور که ایلعازر از قبر بیرون می‌آمد، تنظیم کنندهٔ اختصاصی عیسی، که اکنون رئیس نوع خود در این جهان محلی بود، به تنظیم کنندهٔ پیشین ایلعازر که اکنون در انتظار به سر می‌بُرد فرمان داد که سکنی گزینی در ذهن و روان مرد از مرگ برخاسته را از سر گیرد.

سپس ایلعازر نزد عیسی رفت، و به همراه خواهرانش در برابر پاهای استاد زانو زد تا سپاسگزاری کند و خدا را شکر کند. عیسی دست ایلعازر را گرفت و او را بلند نمود، و گفت: ”پسرم، آنچه که برای تو رخ داد توسط کلیهٔ کسانی که به این بشارت باور دارند نیز تجربه خواهد شد، به جز این که آنها به شکلی پرجلال‌تر از مرگ برخواهند خاست. تو یک شاهد زندهٔ حقیقت در رابطه با این گفتهٔ من خواهی بود: من رستاخیز و حیات هستم. اما بگذار اکنون همگی به داخل منزل برویم و این بدنهای فیزیکی را تغذیه کنیم.“

همینطور که آنها به سوی خانه قدم می‌زدند، جبرئیل گروههای اضافهٔ گرد آمدهٔ فرشتگان را مرخص نمود، ضمن این که اولین مورد و آخرین موردی را که طی آن یک مخلوق انسانی در شکل بدن مردهٔ فیزیکی در یورنشیا زنده شده بود ثبت نمود.

ایلعازر به سختی می‌توانست بفهمد که چه رخ داده است. او می‌دانست که بسیار مریض بود، اما فقط می‌توانست به یاد آورد که به خواب رفته و بیدار شده بود. او هرگز نتوانست هیچ چیزی پیرامون این چهار روز در قبر بگوید زیرا کاملاً بیهوش بود. برای آنهایی که در خواب مرگ فرو می‌روند زمان وجود ندارد.

اگر چه در نتیجهٔ این کار سترگ بسیاری به عیسی ایمان آوردند، دیگران تنها قلبشان را سخت‌تر کردند و او را طرد نمودند. تا ظهر روز بعد این داستان در سرتاسر اورشلیم پخش شد. تعداد کثیری از مردان و زنان به بتانی رفتند تا ایلعازر را ببینند و با او صحبت کنند، و فریسیهای وحشت زده و پریشان حال برای گردهمایی شورای عالی یهود شتابان فراخوان دادند، تا بتوانند مشخص کنند در رابطه با این رویدادهای اخیر چه کاری باید انجام شود.

3- گردهمایی شورای عالی یهود

اگر چه شهادت این مردی که از مرگ برخاسته بود برای استحکام ایمان تودهٔ ایمانداران به بشارت پادشاهی خداوند بسیار مؤثر بود، روی رویکرد رهبران مذهبی و حکمرانان اورشلیم هیچ تأثیری نگذاشت، به جز این که تصمیم آنان را برای نابودی عیسی و متوقف ساختن کار او تسریع نمود.

در ساعت یک روز بعد جمعه، شورای عالی یهود تشکیل جلسه داد تا روی این پرسش بیشتر تعمق کند: "با عیسی ناصری باید چه کنیم؟" بعد از بیش از دو ساعت بحث و مناظرهٔ تند و تلخ، یک فریسی مشخص قطعنامه‌ای ارائه کرد که به مرگ فوری عیسی فراخوان می‌داد، و اعلام نمود که او برای سرتاسر اسرائیل یک تهدید است و شورای عالی یهود را به طور رسمی به تصمیم مرگ متعهد نمود، بدون محاکمه و در سرپیچی از کلیهٔ رسوم.

هر چند گاه یکبار این گروه مورد احترام از رهبران یهودی فتوا می‌دادند که عیسی به جرم کفرگویی و اتهامات بیشمار دیگر در زمینهٔ زیرپا گذاشتن قوانین مقدس یهودی دستگیر و محاکمه شود. آنها حتی یکبار پیش از آن تا این حد پیش رفته بودند که اعلام کردند او باید بمیرد، اما این نخستین باری بود که شورای عالی یهود درخواست فتوای مرگ او را پیش از یک محاکمه به نگارش درآورده بودند. اما این قطعنامه به رأی گذاشته نشد، زیرا هنگامی که چنین عمل بی‌سابقه‌ای پیشنهاد شد چهارده عضو شورای عالی یهود به صورت گروهی استعفا دادند. در حالی که این استعفاها برای تقریباً دو هفته به طور رسمی اجرا نشدند، این گروه چهارده نفره در آن روز از شورای عالی یهود کناره‌گیری کردند، و دیگر هرگز در جلسات شورا شرکت نکردند. هنگامی که این استعفاها متعاقباً به اجرا درآمدند، پنج عضو دیگر بیرون انداخته شدند، زیرا

همکاران آنها باور داشتند که آنها احساسات دوستانه‌ای نسبت به عیسی دارند. با بیرون انداختن این نوزده مرد شورای عالی یهود در موقعیتی قرار گرفت که عیسی را با اتفاق نظری که نزدیک به آرای یکپارچه بود محاکمه و محکوم کند.

هفتهٔ بعد ایلعازر و خواهرانش برای حضور در برابر شورای عالی یهود فرا خوانده شدند. هنگامی که شهادت آنها شنیده شد، شکی وجود نداشت که ایلعازر از مرگ برخاسته بود. اگر چه صورت جلسهٔ شورای عالی یهود به از مرگ برخاستن ایلعازر عملاً اعتراف نمود، نگاشته‌ها قطعنامه‌ای را ثبت نمود که این کار و تمامی کارهای شگفت‌انگیز دیگری را که عیسی انجام داد به نیروی شاهزادهٔ اهریمنان، که اعلام شد عیسی با او هم پیمان است، نسبت می‌داد.

صرف نظر از این که منبع قدرت شگفت‌آور او چه بود، این رهبران یهودی متقاعد شده بودند که اگر او فوراً متوقف نمی‌شد، به زودی تمامی مردم عادی به او ایمان می‌آوردند؛ و علاوه بر آن، مشکلات خطیری با مسئولان روم به وجود می‌آمد، زیرا تعداد بسیار زیادی از باورمندانش او را به عنوان مسیح، نجات دهندهٔ اسرائیل، به شمار می‌آوردند.

در همین گردهمایی شورای عالی یهود بود که قیافا، کاهن اعظم برای اولین بار این ضرب‌المثل قدیمی یهودی را که بارها تکرار نمود بیان کرد: "بهتر است یک مرد بمیرد تا این که یک جمع هلاک گردد."

اگر چه در این بعد از ظهر جمعهٔ سیاه پیرامون کارهای شورای عالی یهود به عیسی هشدار داده شده بود، او حتی در کمترین حد نگران نبود و طی سبت با دوستانش در بیت فاجی، دهکده‌ای بسیار کوچک در نزدیکی بتانی، به استراحت ادامه داد. در سحرگاه یکشنبه عیسی و حواریون با قرار قبلی در منزل ایلعازر گرد هم آمدند، و پس از ترک خانوادهٔ بتانی، بازگشت به سوی اردوگاه پِلا را آغاز نمودند.

4- پاسخ به دعا

در مسیر رفتن از بتانی به پِلا، حواریون از عیسی پرسشهای زیادی کردند، که تمامی آنها را استاد آزادانه پاسخ داد، به جز آنهایی را که مربوط به جزئیات زنده کردن مردگان بود. این مسائل در ورای ظرفیت درک حواریون او بودند؛ از این رو استاد از بحث با آنها پیرامون این پرسشها خودداری نمود. از آنجا که آنها به طور مخفیانه از بتانی خارج شده بودند، تنها بودند. از این رو عیسی از این فرصت برای گفتن بسیاری چیزها با ده تن که او تصور می‌کرد آنها را برای روزهای پرآزمون پیش رو آماده می‌سازد استفاده کرد.

اذهان حواریون بسیار شوریده بود و آنها وقت زیادی را صرف بحث پیرامون تجارب اخیرشان در رابطه با دعا و پاسخ به آن کردند. آنها همگی گفتهٔ عیسی را به قاصد بتانی در فیلادلفیه به یاد آوردند، هنگامی که او آشکارا گفت: "این بیماری در واقع به مرگ راه نمی‌برد." و با این وجود،

به رغم این وعده، ایلعازر عملاً مرد. در تمامی آن روز، آنها چندین بار به بحث پیرامون این موضوع پاسخ به دعا بازگشتند.

می‌توان پاسخهای عیسی به پرسشهای متعدد آنان را به صورت زیرین خلاصه نمود:

1- دعا ابراز ذهن متناهی در تلاش برای نزدیکی به بیکران است. از این رو انجام یک دعا باید به واسطهٔ دانش، خرد، و ویژگیهای متناهی محدود گردد؛ به همین ترتیب پاسخ آن باید به بینش، اهداف، ایده‌آلها، و امتیازات بیکران مشروط گردد. یک تداوم ناگسستهٔ پدیده‌های مادی میان انجام یک دعا و دریافت پاسخ کامل روحی به آن هرگز نمی‌تواند مشاهده گردد.

2- هنگامی که یک دعا ظاهراً بی‌پاسخ می‌ماند، تأخیر اغلب نشانگر پاسخی بهتر است، اگر چه پاسخی که به دلایلی نیکو به اندازهٔ زیاد به تأخیر افتاده است. هنگامی که عیسی گفت بیماری ایلعازر به راستی به مرگ راه نمی‌برد، یازده ساعت از مرگ او گذشته بود. هیچ دعای صادقانه‌ای بی‌پاسخ نمی‌ماند، مگر هنگامی که دیدگاه برتر دنیای روحی پاسخی بهتر تدبیر نموده باشد، پاسخی که درخواست روح انسان را، در مقایسه با دعای صرفاً ذهن انسان، برآورده می‌سازد.

3- دعاهای محصور در زمان، هنگامی که توسط روح نگاشته می‌شوند و با ایمان بیان می‌شوند، اغلب آنقدر گسترده و تماماً فراگیر هستند که فقط می‌توانند در ابدیت پاسخ داده شوند؛ درخواست متناهی گاهی اوقات آنقدر آکنده از درک نامتناهی است که پاسخ به آن باید مدتها به تعویق بیافتد تا منتظر ایجاد ظرفیت کافی برای پذیرش شود؛ دعای مبتنی بر ایمان ممکن است چنان فراگیر باشد که پاسخ به آن را فقط بتوان در بهشت دریافت نمود.

4- پاسخها به دعای ذهن انسانی اغلب از چنان سرشتی برخوردارند که فقط بعد از این که همان ذهن دعا کننده به وضعیت فناناپذیر دست یافت می‌توانند دریافت شده و شناخته شوند. بسیاری اوقات دعای موجود مادی فقط هنگامی که چنین فردی به سطح روحی پیش رفت می‌تواند پاسخ داده شود.

5- دعای یک شخص خدا شناس ممکن است به واسطهٔ نادانی آنقدر واپیچانده شود و به واسطهٔ خرافات آنقدر شکل طبیعی خود را از دست بدهد که پاسخ به آن می‌تواند بسیار نامطلوب باشد. در آن صورت موجودات روحی مداخله کننده باید چنین دعایی را چنان تغییر و تبدیل کنند که هنگامی که پاسخ می‌رسد، درخواست کننده کاملاً نمی‌تواند آن را به عنوان پاسخی به دعای خویش تشخیص دهد.

6- کلیهٔ دعاهای راستین نسبت به موجودات روحی مورد خطاب قرار می‌گیرند، و کلیهٔ چنین درخواستهایی باید به صورت روحی پاسخ داده شوند، و کلیهٔ چنین پاسخهایی باید مبتنی بر واقعیات روحی باشند. موجودات روحی نمی‌توانند به درخواستهای روحیِ حتی

موجودات مادی پاسخهای مادی دهند. موجودات مادی فقط هنگامی که "در روح دعا می‌کنند" می‌توانند به طور مؤثر دعا کنند.

7- هیچ دعایی نمی‌تواند امید به پاسخ داشته باشد مگر این که سرچشمهٔ روحی داشته باشد و با ایمان پرورده شده باشد. دعای صادقانهٔ شما بدین معنی است که شما عملاً از پیش به شنوندهٔ دعای خود مطابق آن خرد متعالی و آن مهر الهی که به موجب ایمان شما آن موجوداتی را که به آنها دعا می‌کنید همیشه به حرکت وا می‌دارد، حق کامل پاسخ گویی به درخواستهایتان را داده‌اید.

8- کودک همیشه در حیطهٔ حقوق خود است، آنگاه که به خود اجازه می‌دهد از پدر و مادر درخواستی بکند؛ و پدر و مادر همیشه در حیطهٔ وظایف پدرانه و مادرانهٔ خود نسبت به کودک نابالغ هستند، آنگاه که خرد برتر آنها حکم می‌کند که پاسخ به دعای کودک به تأخیر انداخته شود، تغییر و تبدیل شود، تفکیک شود، از آن پیشی گرفته شود، یا تا مرحلهٔ دیگری از فراز معنوی به تعویق انداخته شود.

9- درنگ نکنید که با اشتیاق شدید روحی دعا کنید؛ شک نکنید که پاسخ درخواستهای خود را دریافت خواهید کرد. این پاسخها به صورت ودیعه خواهند ماند، و در انتظار دستیابی شما به آن سطوح آیندهٔ معنوی از نیل واقعی کیهانی خواهند بود، در این دنیا یا در دنیاهای دیگر، و در آنجا برای شما میسر خواهد شد که پاسخهای در حال انتظار طولانی به درخواستهای پیشین اما نابهنگام خود را بشناسید و از آنها قدردانی کنید.

10- به کلیهٔ درخواستهای صادقانه‌ای که سرچشمهٔ روحی دارند یقیناً پاسخ داده می‌شود. تقاضا کنید و دریافت خواهید داشت. اما باید به خاطر داشته باشید که شما مخلوقات پیشروندهٔ زمان و فضا هستید؛ از این رو باید در تجربهٔ دریافت شخصی‌تان در زمینهٔ پاسخهای کامل به دعاها و درخواستهای متعدد خود دائماً عامل زمان و فضا را محسوب دارید.

بر سر ایلعازر چه آمد

ایلعازر در خانهٔ بتانی باقی ماند، و برای بسیاری از ایمانداران صادق و برای افراد بیشمار کنجکاو تا روزهای مصلوب شدن عیسی مرکز توجه بزرگی بود. در آن هنگام به او اخطار داده شد که شورای عالی یهود فتوای مرگ او را صادر کرده است. حکمرانان یهودی مصمم بودند که گسترش بیشتر آموزشهای عیسی را متوقف سازند، و به درستی داوری نمودند که اگر اجازه دهند ایلعازر که نمایانگر اوج کارهای شگفت‌آور او بود زنده بماند و گواه این واقعیت باشد که عیسی او را زنده کرده است، کشتن عیسی بیهوده خواهد بود. ایلعازر تا آن موقع مورد اذیت و آزار سختی از جانب آنها واقع شده بود.

و بدین ترتیب ایلعازر خواهرانش را در بتانی شتابان ترک نمود، و از طریق اریحا به آن سوی اردن گریخت، و هرگز اجازهٔ استراحت به خود نداد تا این که مدتی بعد به فیلادلفیه رسید. ایلعازر اَبنر را به خوبی می‌شناخت، و در اینجا از دسیسه‌های جنایتکارانهٔ شورای عالی شرارتکار یهود احساس امنیت می‌نمود.

مدت کوتاهی بعد از این رخداد مارتا و مریم زمینهایشان در بتانی را تعیین تکلیف کردند و به برادرشان در پریا پیوستند. در این اثنا، ایلعازر خزانه‌دار کلیسای فیلادلفیه گردید. او در مباحثات خود با پولس و کلیسای اورشلیم یک حامی راسخ اَبنر شد، و سرانجام در سن 67 سالگی از همان بیماری که در هنگام جوانی در بتانی با خود داشت مرد.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 169

آخرین آموزش در پلا

اواخر عصر روز دوشنبه، 6 مارس، عیسی و ده حواری به اردوگاه پلا رسیدند. این آخرین هفتهٔ اقامت عیسی در آنجا بود، و او در تعلیم تودهٔ مردم و آموزش حواریون بسیار فعال بود. او هر روز بعد از ظهر برای جمعیت موعظه می‌کرد و هر شب به سؤالات حواریون و برخی از شاگردان پیشرفته‌تری که در اردوگاه زندگی می‌کردند پاسخ می‌داد.

دو روز قبل از ورود استاد، خبرِ از مرگ برخاستنِ ایلعازر به اردوگاه رسیده بود، و تمام مجلس بی‌قرار بود. از زمان غذا دادن به پنج هزار تن، چنین چیزی که اینطور قوهٔ تخیل مردم را برانگیزد، رخ نداده بود. و از این رو دقیقاً در اوج مرحلهٔ دومِ خدمت عمومی پادشاهی بود که عیسی تصمیم گرفت که در این یک هفتهٔ کوتاه در پلا آموزش دهد و سپس سفر به جنوب پریا را آغاز کند، سفری که فوراً به تجارب نهایی و سوگ‌بار هفتهٔ آخر در اورشلیم منتهی شد.

فریسیان و کاهنان ارشد شروع به تدوین اتهامات خود و متبلور ساختنِ شکایات خود کرده بودند. آنها به این دلایل به آموزشهای استاد اعتراض کردند:

1- او یک دوست خراجگیران و گناهکاران است؛ او از خدانشناسها استقبال می‌کند و حتی با آنها غذا می‌خورد.

2- او یک کفرگو است؛ او در مورد خدا به عنوان پدرش صحبت می‌کند و فکر می‌کند که با خدا برابر است.

3- او یک قانون شکن است. او بیماری را در روز سبت شفا می‌دهد و از بسیاری جهات دیگر قانون مقدس اسرائیل را زیر پا می‌گذارد.

4- او با اهریمنان هم‌پیمان است. او معجزه می‌کند و از طریق قدرت بعلزبوب، شاهزادهٔ اهریمنان، معجزات ظاهری انجام می‌دهد.

1- مَثَل پسر گمشده

در بعد از ظهر پنجشنبه، عیسی در مورد "فیض نجات" با تودهٔ مردم صحبت کرد. در طول این موعظه، او داستان گوسفندِ گمشده و سکهٔ گمشده را بازگو نمود و سپس تمثیل مورد علاقه‌اش، پسر ولخرج را اضافه کرد. عیسی گفت:

"پیامبران از سموئیل تا یحیی به شما اندرز داده‌اند که باید خدا را بجویید ـــ در جستجوی حقیقت باشید. آنها همیشه گفته‌اند: 'خداوند را بجویید تا او پیدا شود.' و همهٔ این آموزشها را باید در دل داشت. اما من آمده‌ام تا به شما نشان دهم که در حالی که شما به دنبال یافتن خداوند هستید، خداوند نیز به همین ترتیب به دنبال یافتن شماست. من بارها داستان شبان نیکو را برای شما تعریف کرده‌ام که نود و نه گوسفند را در گله رها کرد تا به جستجوی آن یکی که گمشده بود برود، و این که چگونه وقتی گوسفندِ گمشده را یافت، او را روی شانه‌های خود گذاشت و به گونه‌ای مهرآمیز او را به آغل حمل کرد. و هنگامی که گوسفندِ گمشده به گله بازگردانده شد، به خاطر می‌آورید که شبان نیکو دوستان خود را فراخواند و از آنها خواست که به خاطر یافتن گوسفندی که گم شده بود با او شادی کنند. باز هم می‌گویم که به خاطر یک گناهکار که توبه می‌کند در بهشت بیشتر شادی می‌شود تا برای نود و نه فرد درستکار که نیازی به توبه ندارند. این واقعیت که آدمها *از دست می‌روند* فقط علاقهٔ پدر آسمانی را افزایش می‌دهد. من به این دنیا آمده‌ام تا خواست پدرم را انجام دهم و به راستی در مورد پسر انسان گفته شده است که او دوست خراجگیران و گناهکاران است.

"به شما آموزش داده شده است که پذیرش الهی پس از ندامت شما و در نتیجهٔ همهٔ کارهای قربانی و توبهٔ شما حاصل می‌شود، اما من به شما اطمینان می‌دهم که حتی قبل از این که توبه کنید پدر شما را می‌پذیرد و پسر و یارانش را می‌فرستد تا شما را بیابند و شما را با شادی به گله، پادشاهیِ فرزندی و پیشرفت معنوی بازگردانند. شما همگی مانند گوسفندانی هستید که گمراه شده‌اند، و من آمده‌ام تا کسانی را که گمراه شده‌اند بجویم و آنها را نجات دهم.

"و همچنین باید داستان زنی را به خاطر بیاورید که گردنبندی زینتی داشت که از ده قطعه نقره ساخته شده بود. او یک قطعهٔ آن را گم کرد ولی چراغ روشن کرد و با جدیت خانه‌اش را جارو کرد و آنقدر به جستجو ادامه داد تا این که تکه نقرهٔ گمشده را پیدا کرد. و به محض این که سکهٔ گم شده را پیدا کرد، دوستان و همسایگانش را صدا کرد و گفت: 'با من شادی کنید، زیرا من قطعهٔ گم شده را یافته‌ام.' پس باز می‌گویم که همیشه در حضور فرشتگان آسمان به خاطر یک گناهکار که توبه می‌کند و به آغوش پدر باز می‌گردد شادی می‌شود. و من این داستان را به شما می‌گویم تا این را به شما القا کنم که پدر و پسرش به *جستجوی* گمشده‌ها می‌روند، و در این جستجو، ما از همهٔ تأثیراتی که در تلاشهای مستمر ما برای یافتن گمشده‌ها و نیازمندانِ نجات قادر به کمک هستند استفاده می‌کنیم. و از این رو، در حالی که پسر انسان به بیابان می‌رود تا گوسفند گم شده را بیابد، همچنین به جستجوی سکه‌ای می‌پردازد که در خانه گم شده است. گوسفند

به طور ناخواسته سرگردان می‌شود؛ سکه توسط غبار زمان پوشانده می‌شود و از طریق انباشته شدن متعلقات آدمیان پنهان می‌گردد.

”و اکنون می‌خواهم داستان یک پسر بی‌فکرِ یک کشاورز ثروتمند را برای شما تعریف کنم که *عمداً* خانهٔ پدرش را ترک کرد و به یک سرزمین بیگانه رفت، جایی که دچار رنج بسیار گردید. به خاطر می‌آورید که گوسفند بدون این که بخواهد از گله جدا افتاد، اما این جوان تعمداً خانه‌اش را ترک کرد. داستان بدین گونه بود:

”مردی دو پسر داشت؛ پسر جوانتر، سرخوش و بی‌خیال بود. او همیشه به دنبال خوشگذرانی بود و از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کرد، در حالی که برادر بزرگترش جدی، هوشیار، سخت‌کوش، و مایل به پذیرش مسئولیت بود. حال این دو برادر با هم خوب نبودند؛ آنها همیشه دعوا و جر و بحث می‌کردند. پسر جوانتر شاد و سرزنده بود، اما تن‌آسا و غیرقابل اعتماد بود؛ پسر بزرگتر، ثابت قدم و سخت‌کوش، و در عین حال خود محور، تندخو، و متکبر بود. پسر کوچکتر از بازی لذت می‌برد اما از کار اجتناب می‌کرد؛ پسر بزرگتر خود را وقف کار می‌کرد اما به ندرت بازی می‌کرد. این معاشرت به حدی ناپسند شد که پسر جوانتر نزد پدرش آمد و گفت: ’پدر، سومین سهم از داراییهای خود را به من بده که به من می‌رسد و به من اجازه می‌دهد برای جستجوی ثروت خود به دنیا بروم. ‘و هنگامی که پدر این درخواست را شنید، چون می‌دانست که چقدر مرد جوان در خانه ناخشنود و از برادر بزرگترش ناراضی است، اموالش را تقسیم کرد، و به مرد جوان سهمش را داد.

”در عرض چند هفته، مرد جوان تمام سرمایه‌اش را جمع کرد و به سفری به یک دیار دور رفت، و چون هیچ کاری سودمند که انجام دادن آن برایش لذت‌بخش نیز باشد نیافت، به زودی تمام ارث خود را در زندگی بی‌بند و بار هدر داد. و پس از این که همهٔ دارایی خود را خرج کرد، یک قحطی طولانی در آن کشور رخ داد، و او خود را در تنگدستی یافت. و بدین ترتیب، هنگامی که او دچار گرسنگی شد و درماندگی او زیاد شد، نزد یکی از اهالی آن دیار کار یافت، و او وی را برای غذا دادن به خوکها به مزارع فرستاد. و مرد جوان شکم خود را از پوسته‌هایی که خوکها می‌خوردند با خرسندی پر می‌کرد، اما هیچ کس به او چیزی نمی‌داد.

”یک روز، وقتی که او بسیار گرسنه بود، به خود آمد و گفت: ’چه تعداد از خدمتکاران پدرم نان کافی و اضافه دارند، در حالی که من دارم از فرط گرسنگی هلاک می‌شوم، و در اینجا در یک دیار بیگانه در حال غذا دادن به خوکها هستم! من برخواهم خاست و نزد پدرم خواهم رفت، و به او خواهم گفت: پدر، من بر ضد آسمان و بر ضد تو گناه کرده‌ام. من دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم؛ فقط مایل باش که مرا یکی از خدمتکاران خود کنی. ‘و وقتی مرد جوان به این تصمیم رسید، برخاست و راهی خانهٔ پدرش شد.

”اکنون این پدر برای پسرش بسیار اندوهگین شده بود؛ او دلش برای این پسرِ شاد و گر چه بی‌فکر تنگ شده بود. این پدر این پسر را دوست داشت و همیشه در انتظار بازگشت او بود، به طوری که در روزی که به خانه‌اش نزدیک شد، حتی در حالی که هنوز دور بود، پدر او را دید،

و در حالی که آکنده از دلسوزی محبت‌آمیز شده بود برای استقبال از او بیرون دوید، و با سلامی پرمهر او را در آغوش گرفت و بوسید. و پس از این که آنها بدین گونه یکدیگر را دیدند، پسر به چهرهٔ اشک‌آلود پدرش نگاه کرد و گفت: ’ای پدر، من بر ضد آسمان و در برابر دیدگانت گناه کرده‌ام؛ من دیگر شایسته نیستم که یک پسر خوانده شوم‘— اما پسر فرصتی برای تکمیل اعترافاتش پیدا نکرد، زیرا پدرِ بسیار مسرور به خدمتکارانی که تا این لحظه دوان دوان آمده بودند گفت: ’سریعاً بهترین لباس او را بیاورید، همانی که من حفظ کرده‌ام، و آن را بر تن او کنید و انگشتر پسر را به دستش کنید و برای پاهایش صندل بیاورید‘.

’’و سپس، پس از آن که پدرِ شاد، پسر پاخسته و وامانده را به داخل خانه هدایت کرد، خطاب به خدمتکارانش گفت: ’گوسالهٔ فربه را بیاورید و بکشید، و بگذارید بخوریم و شادی کنیم، زیرا این پسر من مرده بود و دوباره زنده شد؛ او گم شده بود و پیدا شد. ‘و همهٔ آنها دور پدر جمع شدند تا به خاطر بازگشت پسرش با او شادی کنند.

’’تقریباً در این هنگام، در حالی که آنها جشن می‌گرفتند، پسر بزرگتر پس از کار روزانهٔ خود در مزرعه به خانه وارد شد و همینطور که به خانه نزدیک می‌شد، صدای موسیقی و رقص شنید. و هنگامی که به درِ پشتی رسید، یکی از خادمان را صدا زد و معنی این همه جشن و سرور را جویا شد. و سپس خادم گفت: ’برادرت که مدتی طولانی گم شده بود به خانه آمده است، و پدرت گوسالهٔ فربه را کشت تا به خاطر بازگشت امن پسرش شادی کند. داخل شو تا تو نیز به پیشواز برادرت بروی و به خاطر بازگشت او به خانهٔ پدرت به او خوشامد بگویی. ‘

’’اما وقتی برادر بزرگتر این را شنید، چنان احساساتش جریحه‌دار شد و خشمگین شد که نخواست به خانه برود. وقتی پدرش از ناخشنودی او برای استقبال از برادر کوچکترش شنید، بیرون آمد تا به او التماس کند. اما پسر بزرگتر تسلیم متقاعدسازیِ پدرش نشد. او در جواب پدرش گفت: ’اینجا سالها به تو خدمت کرده‌ام و از کمترین فرامینت سرپیچی نکرده‌ام، و با این حال حتی یک بزغاله هم به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی برپا کنم. من در تمام این سالها در اینجا ماندم تا از تو مراقبت کنم، و تو هرگز از خدمت صادقانهٔ من خوشحال نشدی، اما وقتی این پسرت برمی‌گردد، در حالی که اموالت را با روسپی‌ها هدر داده، در کشتن گوسالهٔ پروار و شادی با او شتاب به خرج می‌دهی.‘

’’از آنجایی که این پدر واقعاً هر دو پسرش را دوست داشت، سعی کرد با این پسر بزرگتر به استدلال بپردازد: ’اما پسرم، تو تمام مدت با من بودی، و تمام آنچه را که من دارم متعلق به توست. هر وقت دوستانی به دست می‌آوردی تا شادی خود را با آنها قسمت کنی، می‌توانستی بزغاله‌ای داشته باشی. اما تنها شایسته است که اکنون به خاطر بازگشت برادرت برای شادی و سرور به من محلق شوی. به این فکر کن پسرم، برادرت گم شده بود و پیدا شد؛ او زنده نزد ما بازگشته است!‘‘‘

این یکی از تأثیرگذارترین و مؤثرترین تمثیلهایی بود که عیسی تا آن هنگام ارائه نمود که تمایل پدر را برای پذیرفتن همهٔ کسانی که به دنبال ورود به پادشاهی آسمان هستند به شنوندگان خود

نشان دهد.

عیسی به بیان همزمان این سه داستان بسیار علاقمند بود. او داستان گوسفند گمشده را ارائه کرد تا نشان دهد که وقتی انسانها به طور ناخواسته از مسیر زندگی دور می‌شوند، پدر به چنین افراد *گم شده‌ای* توجه می‌کند و به همراه پسرانش، شبانان واقعی گله، به دنبال گوسفند گمشده می‌رود. او سپس داستان سکهٔ گمشده در خانه را بازگو می‌کرد تا نشان دهد که *جستجوی* الهی برای همهٔ کسانی که به واسطهٔ نگرانیها و اندوخته‌های مادیِ زندگی سردرگم، حیران، و یا سوا از آن، از نظر روحی کور شده‌اند چقدر کامل است. و سپس به بیان این مَثَل پسر گمشده، یعنی پذیرش پسر ولخرجِ بازگشته، می‌پرداخت تا نشان دهد که *بازگرداندن* پسر گمشده به خانه و قلب پدرش چقدر کامل است.

عیسی در طول سالهای تدریس خود، بارها و بارها این داستان پسر ولخرج را گفت و از نو گفت. این تمثیل و داستان سامری نیکو، ابزار مورد علاقهٔ او برای آموزشِ مهرِ پدر و برخورد مهرآمیز انسانها بود.

2- تمثیل مباشر زیرک

یک روز عصر، شمعون غیور، در توضیح یکی از بیانات عیسی، گفت: ”استاد، منظور شما چه بود از این که امروز گفتید بسیاری از کودکان دنیا در نسل خود عاقل‌تر از فرزندان پادشاهی هستند، زیرا در دوستی با ثروت برآمده از ناپارسایی مهارت دارند؟“ عیسی پاسخ داد:

”برخی از شما، قبل از این که وارد پادشاهی شوید، در برخورد با شرکای تجاری خود بسیار زیرک بودید. اگر شما ناعادل و اغلب بی‌انصاف بودید، با این وجود محتاط و دوراندیش بودید زیرا تجارت خود را با توجه کامل به سود کنونی و امنیت آیندهٔ خود انجام دادید. به همین ترتیب، اکنون باید زندگی خود را در پادشاهی سامان دهید تا شادی کنونی خود را تأمین کنید و در عین حال از لذت بردنِ آیندهٔ خود از گنجینه‌های ذخیره شده در بهشت نیز اطمینان حاصل نمایید. اگر در هنگامِ خدمت به خود در به دست آوردن منافع برای خود تا این حد کوشا بودید، چرا باید در جذب انسانها برای پادشاهی کمتر تلاش نشان دهید، زیرا اکنون خادمان برادری انسانها و مباشران خدا هستید؟

”همهٔ شما ممکن است از داستان مرد ثروتمندی که مباشری زیرک اما ناعادل داشت، درس بگیرید. این مباشر نه تنها مشتریان ارباب خود را برای منافع خودخواهانهٔ خود رنج می‌داد، بلکه مستقیماً داراییهای ارباب خود را نیز تلف کرده و هدر داده بود. سرانجام وقتی خبر همهٔ اینها به گوش اربابش رسید، مباشر را به حضور خود فراخواند و معنی این شایعات را جویا شد و از او خواست که فوراً حساب سرپرستی خود را بدهد و خود را آماده کند تا امور ارباب خود را به دیگری بسپارد.

”اکنون این مباشر خیانتکار شروع کرد به خودش بگوید: ’چکار کنم زیرا در آستانهٔ از دست دادن این سرپرستی هستم؟ من قدرت زمین کندن ندارم؛ من از گدایی کردن نیز شرمنده‌ام. من می‌دانم که چه خواهم کرد تا مطمئن شوم که وقتی از این سرپرستی خارج شدم، به خانهٔ همهٔ کسانی که با اربابم تجارت می‌کنند مورد خوشامدگویی واقع شوم. ‘و سپس پس از این که او هر یک از بدهکارانِ اربابِ خود را فرا خواند، به اولی گفت: ’چقدر به ارباب من بدهکاری؟‘ او پاسخ داد: ’یکصد پیمانه روغن. ‘سپس مباشر گفت: ’صورتحساب خود را بردار، سریع بنشین و آن را به پنجاه عوض کن. ‘سپس به بدهکار دیگری گفت: ’چقدر بدهکاری؟‘ و او پاسخ داد: ’یکصد پیمانه گندم.‘سپس مباشر گفت: ’صورتحساب خود را بگیر و بنویس هشتاد. ‘و او این کار را با بسیاری از بدهکاران دیگر انجام داد. و بدین ترتیب این مباشر ناصادق پس از برکناری از مباشرت خود به دنبال یافتن دوستانی برای خود بود. حتی وقتی سرور و ارباب او نیز متعاقباً متوجه این موضوع شد، مجبور شد اعتراف کند که مباشر خیانتکار او حداقل به روشی که در پی تأمین مایحتاج روزهای تنگدستی و مشقت‌بار آینده بود، خردمندی نشان داده است.

”و بدین گونه است که فرزندان این دنیا گاهی اوقات در آماده کردن خود برای آینده حکمت بیشتری نسبت به فرزندان نور نشان می‌دهند. من به شما که ادعا می‌کنید در بهشت گنج به دست می‌آورید، می‌گویم: از کسانی که با ثروت برآمده از ناپارسایی دوستی می‌کنند، درس بگیرید، و به همین ترتیب به گونه‌ای زندگی خود را مدیریت کنید که با نیروهای پارسامنش دوستی ابدی داشته باشید، تا وقتی همهٔ چیزهای زمینی شکست خوردند، با شادی به منزلگاههای ابدی پذیرفته شوید.

”من تصدیق می‌کنم که کسی که در اندک وفادار باشد در وفور نیز وفادار خواهد بود، در حالی که کسی که در اندک ناپارسا است در وفور نیز ناپارسا خواهد بود. اگر در امور این دنیا آینده‌نگری و درستکاری نشان نداده‌اید، چگونه می‌توانید امیدوار باشید که وقتی سرپرستیِ ثروت راستینِ پادشاهی آسمانی به شما سپرده شد وفادار و دوراندیش باشید؟ اگر شما مباشران نیک و نگاهدارندگانِ وفادار نیستید، اگر به آنچه که متعلق به دیگری است وفادار نبوده‌اید، چه کسی آنقدر نادان خواهد بود که گنج بزرگی را به نام خودتان به شما بدهد؟

”و دوباره تأکید می‌کنم که هیچکس نمی‌تواند به دو ارباب خدمت کند؛ یا او از یکی متنفر خواهد بود و دیگری را دوست خواهد داشت، و یا در حالی که از دیگری بیزار است، به یکی وفادار خواهد ماند. شما نمی‌توانید خدمتگزار خدا و ثروت باشید. “

هنگامی که فریسیان حاضر این را شنیدند، شروع به پوزخند و تمسخر کردند، زیرا آنها به کسب ثروت خیلی متعهد بودند. این شنوندگانِ نامهربان به دنبال این بودند که عیسی را درگیر بحثهای بی‌فایده کنند، اما او از مناظره با دشمنانش امتناع کرد. هنگامی که فریسیان در میان خود به مشاجره افتادند، سخنان بلند آنها جمعیت کثیری را که در آن حوالی اردو زده بودند جلب کرد؛ و هنگامی که آنها شروع به جر و بحث با یکدیگر نمودند، عیسی کنار کشید و برای شب به چادر خود رفت.

3- مرد ثروتمند و گدا

هنگامی که جلسه بسیار پر سر و صدا شد، شمعون پطرس، در حالی که برمی‌خاست، مسئولیت جلسه را بر عهده گرفت و گفت: ”مردان و برادران، درست نیست که بین خود بدین گونه به مشاجره بپردازید. استاد صحبت کرده است، و بهتر است شما در سخنان او تعمق کنید. و این دکترین جدیدی نیست که او به شما اعلام کرده است. آیا شما نیز تمثیل نذیره‌ها در مورد مرد ثروتمند و گدا را نشنیده‌اید؟ برخی از ما شنیدیم که یحیی تعمید دهنده این مَثَل هشدار به کسانی که به ثروت عشق می‌ورزند و طالب ثروت ناصادقانه هستند را غرش‌کنان بازگو کرد. و در حالی که این تمثیل قدیمی مطابق با انجیلی نیست که ما موعظه می‌کنیم، بهتر است همهٔ شما تا زمانی که نور نوین پادشاهی آسمان را درک کنید به درسهای آن توجه کنید. داستان بدان گونه که یحیی آن را گفت مانند این بود:

”مردی ثروتمند به نام دایوِس بود که لباسهای ارغوانی و کتان ظریف می‌پوشید، و هر روز در شادی و جلال زندگی می‌کرد. و گدایی به نام ایلعازر بود که در دروازهٔ منزل این مرد ثروتمند دراز می‌کشید. بدن او از زخم پوشیده شده بود و او آرزو داشت از خرده‌های نان که از سفرهٔ میز مرد ثروتمند فرو می‌افتاد خود را سیر کند. آری، حتی سگها نیز می‌آمدند و زخمهای او را می‌لیسیدند. باری، آن گدا درگذشت و فرشتگان او را بردند تا در آغوش ابراهیم آرام بگیرد. و سپس، در مدتی کوتاه، این مرد ثروتمند نیز درگذشت و با شکوه عظیم و جلال شاهانه به خاک سپرده شد. وقتی مرد ثروتمند از این دنیا رفت، در سرزمین مردگان بیدار شد و خود را در عذاب دید. او چشمانش را بلند کرد و از دور ابراهیم را دید، و ایلعازر در آغوش او بود. و سپس دایوِس با صدای بلند فریاد زد: ’پدر ابراهیم، به من رحم کن و ایلعازر را به این سو بفرست تا نوک انگشت خود را در آب فرو کند و زبانم را خنک سازد، زیرا من به خاطر مجازاتم در رنج و عذاب شدیدی هستم.‘ و سپس ابراهیم پاسخ داد. ’پسرم، تو باید به یاد بیاوری که در طول زندگیت از چیزهای نیکو بهره‌مند شدی، در حالی که ایلعازر نیز به همین منوال متحمل رنج شد. اما اکنون همهٔ اینها تغییر کرده است، زیرا می‌بینم در حالی که تو در عذاب هستی، ایلعازر تسلی می‌یابد. و علاوه بر این، بین ما و تو شکاف بزرگی است، به طوری که نه ما می‌توانیم نزد تو برویم و نه تو می‌توانی به سوی ما بیایی. ‘سپس دایوِس به ابراهیم گفت: ’از تو خواهش می‌کنم که ایلعازر را به خانهٔ پدرم برگردانی، زیرا من پنج برادر دارم. او می‌تواند شهادت دهد و برادرانم را از آمدن به این مکان عذاب باز دارد. ‘اما ابراهیم گفت: ’پسرم، آنها موسی و پیامبران را دارند؛ بگذار آنها به آنان گوش فرا دهند. ‘و سپس دایوِس پاسخ داد: ’نه، نه، پدر ابراهیم! اما اگر کسی از میان مردگان نزد آنها برود، آنها توبه خواهند کرد. ‘و سپس ابراهیم گفت: ’اگر آنها به موسی و پیامبران گوش ندهند، حتی اگر کسی از میان مردگان برخیزد، آنها متقاعد نخواهند شد. “‘

پس از این که پطرس این مَثَل باستانی برادری نذیره‌ها را بازگو نمود، و از آنجایی که جمعیت ساکت شده بود، آندریاس برخاست و آنها را برای شب مرخص کرد. اگر چه حواریون و

شاگردان عیسی هر دو مکرراً دربارهٔ مَثَل دایوِس و ایلعازر از او سؤال کردند، اما او هرگز حاضر به اظهار نظر دربارهٔ آن نشد.

4- پدر و پادشاهی او

در حالی که حواریون برقراری پادشاهی خداوند را اعلام می‌کردند، عیسی همیشه در تلاش خود دچار مشکل می‌شد که به حواریون توضیح دهد که پدر آسمانی *یک پادشاه نیست*. در زمانی که عیسی بر روی زمین زندگی می‌کرد و در جسم تعلیم می‌داد، مردم یورنشیا بیشتر در مورد پادشاهان و امپراتوران در دولتهای ملتها آگاهی داشتند، و یهودیان مدتها راجع به آمدن پادشاهی خداوند تعمق کرده بودند. به این دلایل و دلایل دیگر، استاد فکر کرد که بهتر است برادری معنوی انسانها را به صورت پادشاهی آسمان و سرپرست روحی این برادری را به صورت *پدر آسمانی* معرفی کند. عیسی هرگز از پدرش به عنوان پادشاه یاد نکرد. او در گفتگوهای صمیمانهٔ خود با حواریون همیشه خود را پسر انسان و برادر بزرگتر آنها می‌خواند. او همهٔ پیروانش را به عنوان خدمتگزاران نوع بشر و پیام‌آوران انجیل پادشاهی به تصویر می‌کشید.

عیسی هرگز به حواریونش درس منظمی در مورد شخصیت و ویژگیهای پدر آسمانی نداد. او هرگز از انسانها نخواست که به پدرش ایمان بیاورند؛ او این را بدیهی می‌دانست که آنها ایمان می‌آورند. عیسی هرگز با ارائهٔ دلایلی برای اثبات واقعیت پدر، خود را تحقیر نکرد. آموزشهای او در مورد پدر همگی در این اعلام متمرکز بود که او و پدر یکی هستند؛ این که هر کس که پسر را دیده است، پدر را نیز دیده است؛ این که پدر، مانند پسر، همه چیز را می‌داند؛ این که فقط پسر به راستی پدر را می‌شناسد، و کسی که پسر او را به وی آشکار خواهد کرد؛ این که هر کس که پسر را می‌شناسد، پدر را نیز می‌شناسد؛ و این که پدر او را به دنیا فرستاد تا سرشت ترکیبی آنها را آشکار سازد و کار مشترک آنها را نشان دهد. او هرگز در مورد پدرش اظهارات دیگری نکرد به جز به زن سامری در کنار چاه یعقوب، آنگاه که گفت: "خدا روح است. "

شما از طریق مشاهدهٔ ربانیت زندگی عیسی از او راجع به خداوند می‌آموزید، نه از طریق اتکا به تعالیم او. هر یک از شما می‌توانید از زندگی استاد آن مفهوم خدا را که بیانگر میزان ظرفیت شما برای درک واقعیتهای معنوی و الهی، حقایق واقعی و ابدی است، کاملاً درک کنید. متناهی هرگز نمی‌تواند به درک نامتناهی امیدوار باشد، به جز هنگامی که نامتناهی در شخصیتِ زمانی- مکانیِ تجربهٔ متناهیِ زندگیِ بشریِ عیسی ناصری تمرکز کانونی یافت.

عیسی به خوبی می‌دانست که خدا را فقط می‌توان با واقعیتهای تجربی شناخت؛ هرگز نمی‌توان او را صرفاً با آموزش ذهن درک کرد. عیسی به حواریون خود تعلیم داد که در حالی که آنها هرگز نمی‌توانند خدا را به طور کامل درک کنند، مطمئناً می‌توانند او را *بشناسند*، حتی بدان گونه که پسر انسان را شناختند. شما می‌توانید خدا را بشناسید، نه با فهم آنچه عیسی گفت، بلکه با دانستن این که عیسی چه بود. عیسی *قطعاً* یک مکاشفهٔ خدا بود.

عیسی به جز زمانی که از متون مقدس عبرانی نقل قول می‌کرد، تنها با دو نام به الوهیت اشاره کرد: خدا و پدر. و هنگامی که استاد به پدرش به عنوان خدا اشاره می‌کرد، معمولاً این کلمهٔ عبرانی را که نشانگر خدای جمعی (تثلیث) بود به کار می‌گرفت و نه کلمهٔ یهوه را که بیانگر مفهوم پیشرفتهٔ خدای قبیله‌ای یهودیان بود.

عیسی هرگز پدر را پادشاه خطاب نکرد، و او بسیار متأسف بود که امید یهودیان برای یک پادشاهیِ احیا شده و اعلام یک پادشاهی آینده توسط یحیی باعث شد که او برادریِ معنویِ پیشنهادیِ خود را پادشاهی آسمان بنامد. با یک استثنا — اعلام این که "خدا روح است" — عیسی هرگز به هیچ طریق به الوهیت اشاره نکرد، به جز با عباراتی که توصیف کنندهٔ رابطهٔ شخصی خودش با اولین منبع و مرکز بهشت بود.

عیسی کلمهٔ خدا را برای تخصیص *ایدهٔ* الوهیت و کلمهٔ پدر را برای تخصیص *تجربهٔ* شناخت خداوند به کار برد. وقتی کلمهٔ پدر به معنی خدا به کار گرفته می‌شود، باید آن را در بزرگترین معنی ممکنِ آن درک کرد. کلمهٔ خدا را نمی‌توان تعریف کرد و از این رو نشانگر مفهوم بیکرانِ پدر است، در حالی که عبارت پدر، که قادر به تعریف جزئی است، ممکن است برای نشان دادن مفهوم انسانیِ پدر الهی به کار گرفته شود، زیرا او در طول دورهٔ وجود انسانی با انسان در ارتباط است.

برای یهودیان، اِلوهیم خدای خدایان بود، در حالی که یَهوه خدای اسرائیل بود. عیسی مفهوم اِلوهیم را پذیرفت و این گروه متعالی از موجودات را خدا نامید. او به جای مفهوم یَهوه، الوهیتِ نژادی، ایدهٔ پدر بودن خداوند و برادری جهانی انسان را مطرح کرد. او مفهوم یَهوه از یک پدرِ نژادیِ الهی شده را به ایدهٔ یک پدر همهٔ فرزندان انسانها، یک پدر الهیِ فرد ایماندار تعالی بخشید. و علاوه بر این، او آموزش داد که این خدای جهانها و این پدر همهٔ انسانها همان الوهیت یگانهٔ بهشت است.

عیسی هرگز ادعا نکرد که تجلیِ اِلوهیم (خدا) در جسم است. او هرگز اعلام نکرد که یک آشکارسازیِ اِلوهیم (خدا) برای کرات است. او هرگز آموزش نداد که هر کس او را دیده، اِلوهیم (خدا) را دیده است. اما او قطعاً خود را به عنوان آشکارسازیِ پدر در جسم اعلام کرد، و گفت که هر که او را دیده است، پدر را دیده است. او به عنوان پسر الهی ادعا کرد که فقط پدر را نمایندگی می‌کند.

او در واقع پسر حتی خدای اِلوهیم بود؛ اما در شکل جسم انسانی و برای فرزندان انسانیِ خداوند، او برگزید که آشکارسازیِ زندگی خود را به شرح سرشت پدرش محدود سازد، تا جایی که چنین مکاشفه‌ای برای انسان فانی قابل درک باشد. در مورد سرشت سایر اشخاص تثلیث بهشت، ما باید به این تعلیم بسنده کنیم که آنها در مجموع مانند پدر هستند که در زندگیِ پسرِ در جسم ظهور یافته‌اش، عیسی ناصری، به شکل شخصی آشکار شده است.

اگر چه عیسی سرشت راستین پدر آسمانی را در زندگی زمینی خود آشکار نمود، قدر اندکی دربارهٔ او آموزش داد. در واقع، او فقط دو چیز را آموزش داد: این که خدا فی‌نفسه روح است، و این که در همهٔ امورِ رابطه با مخلوقاتش، یک پدر است. در این عصر، عیسی آخرین اظهارات خود را دربارهٔ رابطه‌اش با خدا بیان کرد، آنگاه که اعلام نمود: ”من از سوی پدر آمده‌ام و به دنیا آمده‌ام؛ مجدداً، من دنیا را ترک خواهم کرد و نزد پدر خواهم رفت. “

اما این نکته را مورد توجه قرار دهید! عیسی هرگز نگفت: ”هر که مرا شنید، خدا را شنیده است. “اما او قطعاً گفت: ”هر که مرا *دیده است*، پدر را دیده است. “شنیدن تعالیم عیسی معادل شناخت خدا نیست، اما *دیدن* عیسی تجربه‌ای است که به خودی خود مکاشفه‌ای از سوی پدر برای روان است. خدای جهانها بر آفرینش گسترده فرمانروایی می‌کند، اما این پدر آسمانی است که روح خود را می فرستد تا در ذهن شما سکنی گزیند.

عیسی همان عدسی روحی به شکل بشری است که او را که نادیدنی است برای مخلوق مادی قابل دیدن می‌کند. او برادر بزرگتر شماست که در جسم، موجودی با ویژگیهای نامتناهی را به شما *می‌شناساند* که حتی گروههای آسمانی نمی‌توانند درک کامل او را تصور کنند. اما همهٔ اینها باید شامل تجربهٔ شخصی *فرد ایماندار* باشد. خدایی که روح است را فقط می‌توان به عنوان یک تجربهٔ معنوی شناخت. خدا می‌تواند به فرزندان متناهی کرات مادی، توسط پسر الهی قلمروهای روحی، تنها به عنوان یک *پدر* آشکار شود. شما می‌توانید جاودانه را به عنوان یک پدر بشناسید؛ شما می‌توانید او را به عنوان خدای جهانها، آفرینندهٔ بیکران سرتاسر وجودها پرستش کنید.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 170

پادشاهی آسمان

بعد از ظهر شنبه، 11 مارس، عیسی آخرین خطبهٔ خود را در پلا موعظه کرد. این خطبه از جمله خطابه‌های چشمگیر خدمت عمومی او بود، که شامل یک بحث سرشار و کامل در مورد پادشاهی آسمان بود. او از این سردرگمی که در ذهن حواریون و شاگردانش در رابطه با معنی و اهمیت عبارات "پادشاهی آسمان "و "پادشاهی خداوند "وجود داشت، آگاه بود، و او از آنها به عنوان نامهای متناوب برای مأموریت اعطایی خود استفاده می‌کرد. اگر چه خود اصطلاح پادشاهی *آسمان* باید برای تفکیک آنچه را که نشانهٔ آن بود از هر گونه ارتباط با پادشاهیهای *زمینی* و حکومتهای موقت کافی می‌بود، اما چنین نبود. ایدهٔ یک پادشاه دنیوی آنقدر در ذهن یهودیان ریشه دوانده بود، که نمی‌شد آن را فقط در یک نسل از بین برد. از این رو عیسی در ابتدا با این مفهوم دیرینهٔ پادشاهی آشکارا مخالفت نکرد.

در این بعد از ظهر سبت، استاد به دنبال روشن ساختنِ آموزش در مورد پادشاهی آسمان بود؛ او این موضوع را از هر دیدگاهی مورد بحث قرار داد و تلاش کرد تا بسیاری مفاهیم مختلف را که این واژه در آنها به کار رفته بود، روشن سازد. ما در این روایت، با افزودن اظهارات متعددی که عیسی در مناسبتهای پیش از آن بیان کرد و با گنجاندن برخی از سخنانی که در طول بحثهای عصر همین روز فقط به حواریون گفته شد، گفته‌های او را شرح و بسط خواهیم داد. ما همچنین نظرات مشخصی در رابطه با فرآیند بعدی ایدهٔ پادشاهی را که به کلیسای آتی مسیحی مربوط است، ارائه خواهیم کرد.

1- مفاهیم پادشاهی آسمان

در ارتباط با بازگوییِ موعظهٔ عیسی باید توجه داشت که در سراسر متون مقدس عبرانی مفهومی دوگانه از پادشاهی آسمان وجود داشت. پیامبران پادشاهی خداوند را این گونه معرفی کردند:

1- یک واقعیت کنونی؛ و به عنوان:

2- یک امیدِ آینده — هنگامی که پادشاهی با ظهور مسیح به طور کامل تحقق یابد. این مفهوم پادشاهی است که یحیی تعمید دهنده تعلیم داد.

از همان ابتدا عیسی و حواریون هر دوی این مفاهیم را آموزش دادند. دو ایدهٔ دیگر از پادشاهی وجود داشت که باید در نظر داشت:

3- برداشت بعدیِ یهودیان از یک پادشاهی جهانی و تعالی‌گرایانه با منشأ ماوراء طبیعی و افتتاح معجزه‌آسا.

4- آموزشهای پارسی که استقرار یک پادشاهی الهی را به عنوان دستاورد پیروزی نیکان بر اهریمنان در پایان دنیا نشان می‌دهد.

درست پیش از ظهور عیسی در زمین، یهودیان همهٔ این ایده‌های پادشاهی را با برداشت آخرالزمانی خود از آمدن مسیح ترکیب نموده و به گونه‌ای خطاآمیز به هم مربوط ساختند تا عصر پیروزی یهود را تثبیت کنند، عصر ابدی حکومت متعالی خدا در زمین، دنیایی جدید، دورانی که در آن همهٔ نوع بشر یهوه را پرستش خواهند کرد. عیسی در انتخابِ به کار گرفتنِ این مفهوم پادشاهی آسمان، ترجیح داد که حیاتی‌ترین و بالاترین میراث هر دو مذهب یهودی و پارسی را برگزیند.

پادشاهی آسمان، بدان گونه که در طول قرون دوران مسیحیت مورد فهم و عدم فهم قرار گرفته است، چهار گروه متمایز از ایده‌ها را در بر می‌گرفت:

1- برداشت یهودیان.

2- برداشت پارسیان.

3- برداشت تجربهٔ شخصی عیسی — ”پادشاهی آسمان در درون شما“.

4- برداشتهای مرکب و مغشوشی که بنیانگذاران و مروجین مسیحیت دنبال نموده‌اند تا بر دنیا تأثیر بگذارند.

به نظر می‌رسد که در زمانهای مختلف و در شرایط متفاوت ممکن است عیسی برداشتهای متعددی از ”پادشاهی“ را در آموزشهای عمومی خود ارائه کرده باشد، اما او به حواریونش همیشه این پادشاهی را به عنوان چیزی که در بر گیرندهٔ تجربهٔ شخصی انسان در رابطه با همنوعانش در زمین و با پدر آسمانی می‌باشد آموزش داد. در رابطه با پادشاهی، آخرین حرف او همیشه این بود: ”پادشاهی در درون شماست. “

قرنها سردرگمی در رابطه با معنی اصطلاح ”پادشاهی آسمان“ به دلیل سه عامل بوده است:

1- سردرگمیِ ناشی از مشاهدهٔ ایدهٔ "پادشاهی" همینطور که از مراحل مختلف پیشروندهٔ بازسازی آن توسط عیسی و حواریونش عبور کرد.

2- این سردرگمی که به طور اجتناب‌ناپذیر به انتقال مسیحیت اولیه از یک خاک یهودی به یک خاک غیریهودی مربوط بود.

3- این سردرگمی که ذاتیِ این واقعیت بود که مسیحیت به مذهبی تبدیل شد که حولِ ایدهٔ مرکزیِ شخص عیسی سازماندهی شده بود؛ انجیل پادشاهی بیشتر و بیشتر به مذهبی ***دربارهٔ*** او تبدیل شد.

2- برداشت عیسی از پادشاهی

استاد روشن کرد که پادشاهی آسمان باید با مفهوم دوگانهٔ حقیقتِ پدر بودن خداوند و واقعیتِ مرتبط به برادری انسان آغاز شود و در آن متمرکز گردد. عیسی اعلام کرد که پذیرش چنین آموزشی انسان را از اسارت دیرینهٔ ترس حیوانی رها می‌سازد و در عین حال زندگی انسان را با موهبتهای زندگی نوینِ آزادی معنوی زیرین غنی می‌کند:

1- داشتن شجاعت نو و قدرت معنوی افزایش یافته. انجیل پادشاهی می‌بایست انسان را آزاد می‌ساخت و به او الهام می‌بخشید که جرأت کند به حیات جاودان امیدوار باشد.

2- انجیل حامل پیامی از اطمینان نو و تسلی واقعی برای همهٔ انسانها، حتی برای فقرا بود.

3- این به خودی خود شاخص جدیدی از ارزشهای اخلاقی و یک معیار اخلاقی نوین بود که با آن رفتار انسانی اندازه‌گیری می‌شد. این آرمانِ یک نظم نوینِ برآمده از جامعهٔ بشری را به تصویر می‌کشید.

4- این برتریِ معنویت را در مقایسه با مادیت آموزش می‌داد؛ این از واقعیتهای معنوی تجلیل می‌کرد و آرمانهای مافوق بشری را می‌ستود.

5- این انجیل جدید فضیلت معنوی را هدف راستینِ زندگی می‌دانست. زندگی انسان یک عطیهٔ نوین از ارزش اخلاقی و احترام الهی دریافت نمود.

6- عیسی آموزش داد که واقعیتهای ابدی نتیجه (یا پاداشِ) تلاشِ درستکارانهٔ زمینی هستند. اقامت موقت انسان فانی در زمین، در نتیجهٔ شناخت یک سرنوشت پرشکوه، معانی جدیدی پیدا کرد.

7- انجیل جدید تأیید نمود که نجات بشر مکاشفهٔ یک هدف الهی ژرف است که باید در سرنوشت آیندهٔ خدمت بی‌پایانِ فرزندانِ نجات یافتهٔ خداوند برآورده شود و تحقق یابد.

این آموزشها ایدهٔ بسط یافتهٔ پادشاهی را که توسط عیسی تعلیم داده شده بود، پوشش می‌دهد. این مفهوم بزرگ به سختی در آموزشهای ابتدایی و گیج کنندهٔ پادشاهیِ یحیی تعمید دهنده در بر گرفته شده بود.

حواریون قادر به درک معنی واقعی سخنان استاد در مورد پادشاهی نبودند. تحریف بعدی آموزشهای عیسی، بدان گونه که در عهد جدید ثبت شده است، به این دلیل است که برداشت نویسندگان انجیل تحت تأثیر این باور قرار داشت که عیسی در آن زمان تنها برای مدت کوتاهی از دنیا غایب بود؛ این که او به زودی باز خواهد گشت تا پادشاهی را در قدرت و شکوه برقرار کند ـــ درست مانند ایده‌ای که وقتی او در جسم با آنان بود آنها داشتند. اما عیسی استقرار پادشاهی را با ایدهٔ بازگشت خود به این دنیا مرتبط نکرد. این که بدون هیچ نشانه‌ای از پدیداریِ ”عصر جدید“ قرنها سپری شده است، به هیچ وجه با تعالیم عیسی ناهماهنگ نیست.

کوشش بزرگی که در این موعظه گنجانده شده بود، تلاش برای تبدیل مفهوم پادشاهی آسمان به آرمانِ پنداشتِ انجام خواست خداوند بود. استاد مدتها به پیروانش یاد داده بود که این گونه دعا کنند: ”پادشاهی تو بیاید؛ خواست تو انجام شود“؛ و در این زمان او با جدیت تلاش کرد تا آنها را وادار کند که استفاده از واژهٔ *پادشاهی خداوند* را به نفع معادل عملی‌ترِ *خواست خداوند*، کنار بگذارند. اما او موفق نشد.

عیسی مایل بود که مفهوم خانوادهٔ آسمانی، پدر آسمانی، و فرزندان آزاد شدهٔ خداوند را که مشغول خدمت شاد و داوطلبانه به همنوعان بشریِ خود هستند، و خدای پدر را به گونه‌ای عالی و هوشمندانه پرستش می‌کنند، جایگزینِ ایدهٔ پادشاهی، پادشاه، و رعایا کند.

تا این زمان، حواریون دیدگاهی دوگانه در مورد پادشاهی پیدا کرده بودند؛ آنها آن را چنین می‌پنداشتند:

1- یک امر تجربهٔ شخصی که در آن هنگام در قلب ایمانداران راستین وجود داشت، و:

2- یک موضوع مربوط به پدیده‌های نژادی یا جهانی؛ این که پادشاهی در آینده است، و چیزی است که باید منتظر آن بود.

آنها به آمدن پادشاهی در قلب انسانها به عنوان یک پیشرفت تدریجی نگاه می‌کردند، مانند خمیرمایه در خمیر یا مانند روییدن دانهٔ خردل. آنها معتقد بودند که آمدن پادشاهی به معنای قومی یا جهانی، هم ناگهانی و هم تماشایی خواهد بود. عیسی از این که به آنها بگوید که پادشاهیِ آسمان تجربهٔ شخصی آنها از درک کیفیتهای بالاترِ زندگی معنوی است، هرگز خسته نشد؛ این که این واقعیتهای تجربهٔ روحی به تدریج به سطوح جدید و بالاتری از اطمینان الهی و شکوه جاودان تبدیل خواهند شد.

در این بعد از ظهر استاد به طور مشخص مفهوم جدیدی از سرشت دوگانهٔ پادشاهی را آموزش داد، به طوری که او دو مرحلهٔ زیر را توصیف نمود:

"اول. پادشاهیِ خداوند در این دنیا، بالاترین آرزو برای انجام خواست خداوند، مِهر عاری از خودخواهی به انسان که ثمرات نیکوی رفتار نیک‌کردارانه و اخلاقیِ بهبود یافته را به بار می‌آورد.

"دوم. پادشاهیِ خداوند در آسمان، هدف ایمانداران انسانی، وضعیتی که در آن عشق به خداوند کامل می‌شود، و خواست خداوند در آن به طور الهی‌تر انجام می‌شود. "

عیسی تعلیم داد که ایماندار *اکنون* از طریق ایمان وارد پادشاهی می‌شود. او در گفتارهای گوناگون آموزش داد که دو چیز برای ورود مؤمنانه به پادشاهی ضروری است:

1- *ایمان، صداقت*. آمدن به صورت یک کودک خردسال، تا عطیهٔ فرزندی به عنوان یک هدیه دریافت شود؛ تسلیم شدن به انجام خواست پدر بدون تردید و با اطمینان کامل و اعتماد راستین به حکمت پدر؛ وارد پادشاهی شدن بدون تعصب و پیش‌داوری؛ گشاده‌فکر و آموزش‌پذیر بودن مثل کودکی که لوس نشده باشد.

2- *اشتیاق برای حقیقت*. تشنگی برای درستکاری، تغییر اندیشه، به دست آوردن انگیزهٔ شبیه خداوند شدن و یافتن خداوند.

عیسی تعلیم داد که گناه زادهٔ یک طبیعت معیوب نیست، بلکه زادهٔ یک ذهن آگاه است که تحت سلطهٔ یک خواستِ تسلیم‌ناپذیر قرار دارد. او در رابطه با گناه تعلیم داد که خدا *قطعاً* بخشیده است؛ این که ما از طریق عملِ بخشیدنِ همنوعان خود شخصاً چنین بخششی را فراهم می‌سازیم. هنگامی که شما برادر جسمانی خود را می‌بخشید، بدین وسیله در روان خودتان ظرفیت پذیرشِ واقعیتِ بخشش اعمال ناشایست خود توسط خداوند را ایجاد می‌کنید.

تا هنگامی که یوحنای رسول شروع به نوشتن داستان زندگی و آموزشهای عیسی کرد، مسیحیان اولیه با ایدهٔ پادشاهی خداوند به عنوان یک پرورش دهندهٔ اذیت و آزار چنان سختیهای زیادی را تجربه کرده بودند که تا حد زیادی استفاده از این اصطلاح را کنار گذاشته بودند. یوحنا در مورد "زندگی جاودان" بسیار صحبت می‌کند. عیسی اغلب از آن به عنوان "پادشاهی زندگی" یاد می‌کرد. او همچنین مکرراً به "پادشاهی خداوند در درون شما" اشاره می‌کرد. او یک بار از چنین تجربه‌ای به عنوان "همدمی خانوادگی با خدای پدر" صحبت کرد. عیسی به دنبال این بود که واژه‌های زیادی را جایگزین پادشاهی کند، اما همیشه بدون موفقیت. در زمرهٔ واژه‌های دیگر، او اینها را به کار برد: خانوادهٔ خدا، خواست پدر، دوستان خدا، همدمی باورمندان، برادری انسان، طایفهٔ پدر، فرزندان خدا، همدمی ایمانداران، خدمت به پدر، و فرزندان رهایی یافتهٔ خداوند.

اما او نتوانست از استفاده از ایدهٔ پادشاهی بگریزد. بیش از پنجاه سال بعد، تنها پس از ویرانی اورشلیم توسط ارتشهای روم بود که این مفهوم پادشاهی شروع به تبدیل شدن به کیش زندگی جاودان کرد، زیرا جنبه‌های اجتماعی و نهادین آن توسط کلیسای به سرعت در حال گسترش و شکل‌گیریِ مسیحی تصاحب گردید.

3- در رابطه با درستکاری

عیسی همواره تلاش می‌کرد که به حواریون و شاگردانش متذکر شود که آنها باید از طریق ایمان، تقوایی را به دست آورند که از تقوای اعمال برده‌وار که برخی از کاتبان و فریسیان چنان با خودستایی در برابر دنیا به آن تظاهر می‌کردند، فراتر رود.

اگر چه عیسی اینطور آموزش داد که ایمان، اعتقاد سادهٔ کودکانه، کلید درب پادشاهی است، او همچنین آموزش داد که به دنبال ورود از در، پله‌های پیشرونده‌ای از درستکاری وجود دارد که هر کودک ایماندار باید از آنها بالا رود که بتواند تا سطح رتبهٔ کاملِ فرزندانِ تنومند خدا رشد کند.

با توجه به تکنیک ***دریافت*** بخشش خداوند است که دستیابی به عدالت پادشاهی آشکار می‌شود. ایمان بهایی است که برای ورود به خانوادهٔ خداوند می‌پردازید؛ اما بخشش عمل خداوند است که ایمان شما را به عنوان بهای ورود می‌پذیرد. و دریافت بخششِ خداوند توسط یک ایماندارِ به پادشاهی مستلزم یک تجربهٔ قطعی و واقعی است و شامل چهار مرحلهٔ زیر، مراحل پادشاهی برای درستکاریِ باطنی، می‌باشد:

1- بخشش خدا در واقع در دسترس است و درست تا جایی که انسان همنوعان خود را می‌بخشد شخصاً توسط او تجربه می‌شود.

2- انسان واقعاً همنوعان خود را نخواهد بخشید مگر این که آنها را همچون خودش دوست داشته باشد.

3- این گونه دوست داشتنِ همسایهٔ خود همچون خویشتن ***قطعاً*** بالاترین اخلاقیات است.

4- رفتار اخلاقی، پارسامنشیِ واقعی، آنگاه، نتیجه طبیعی چنین مهری می‌شود.

از این رو بدیهی است که مذهب راستین و باطنیِ پادشاهی به طور پایدار و فزاینده تمایل دارد خود را در راههای عملیِ خدمت اجتماعی آشکار سازد. عیسی مذهب زنده‌ای را آموزش داد که باورمندانش را به پرداختن به کار خدمت مهرآمیز سوق می‌داد. اما عیسی اخلاقیات را به جای مذهب قرار نداد. او مذهب را به عنوان یک آرمان و اخلاقیات را به عنوان ثمره آموزش می‌داد.

درستی هر عملی باید با انگیزهٔ آن سنجیده شود؛ از این رو بالاترین اَشکال نیکی ناخودآگاه هستند. عیسی هرگز به اخلاقیات یا نیک‌کرداری بدین گونه توجه نمی‌کرد. او کاملاً به آن همدمی باطنی

و روحانی با خدای پدر علاقمند بود که به طور یقین و مستقیم خود را به صورت خدمت آشکار و مهرآمیز برای انسان نشان می‌دهد. او آموزش داد که مذهبِ پادشاهی یک تجربهٔ راستینِ شخصی است که هیچ انسانی نمی‌تواند آن را در درون خود نگهدارد؛ این که آگاهی از عضو یک خانوادهٔ ایماندار بودن، به طور اجتناب‌ناپذیر به عمل نمودن به اصول رفتار خانواده، خدمت به برادران و خواهرانِ فرد در تلاش برای تقویت و گسترش برادری می‌انجامد.

مذهبِ پادشاهی، شخصی و فردی است؛ ثمرات و نتایج آن، خانوادگی و اجتماعی هستند. عیسی هرگز در تجلیل از تقدس فرد در مقایسه با جامعه کوتاهی نکرد. اما او همچنین تشخیص داد که انسان شخصیت خود را از طریق خدمتِ عاری از خودخواهی رشد می‌دهد؛ و این که او طبیعت اخلاقی خود را در روابط مهرآمیز با همنوعانش آشکار می‌سازد.

عیسی با این آموزش که پادشاهی در درون است، با ستودنِ فرد، ضربه‌ای مرگبار به جامعهٔ قدیم وارد کرد، زیرا او عصر نوینِ نیکوکاریِ راستینِ اجتماعی را به وجود آورد. دنیا این نظم جدید جامعه را به میزان کمی شناخته است، زیرا از اجرای اصول انجیل پادشاهی آسمان امتناع ورزیده است. و هنگامی که این پادشاهیِ برترِ معنوی در زمین استقرار یابد، صرفاً در شرایط اجتماعی و مادیِ بهبود یافته تجلی نخواهد یافت، بلکه در شکوهِ آن ارزشهای معنویِ تقویت شده و غنی شده‌ای جلوه‌گر خواهد شد که مشخصهٔ نزدیک شدن به عصر روابط انسانیِ بهبود یافته و دستاوردهای معنویِ در حال پیشرفت می‌باشند.

4- آموزش عیسی دربارهٔ پادشاهی

عیسی هرگز تعریف دقیقی از پادشاهی ارائه نکرد. او در یک زمان در مورد یک مرحله از پادشاهی صحبت می‌کرد، و در یک زمان دیگر جنبهٔ متفاوتی از روابط برادرانه در پادشاهیِ خداوند در قلب انسانها را مورد بحث قرار می‌داد. در جریان موعظهٔ بعد از ظهر این روز سبت، عیسی به پنج مرحله یا دورهٔ پادشاهی اشاره کرد، و آنها عبارت بودند از:

1- تجربهٔ شخصی و درونیِ زندگی معنوی از همدمیِ فرد ایماندار با خدای پدر.

2- برادری فزایندهٔ باورمندانِ به انجیل، جنبه‌های اجتماعیِ اخلاقیاتِ تقویت شده و نیک‌کرداریِ برانگیخته شدهٔ ناشی از پادشاهیِ روح خدا در قلب افراد ایماندار.

3- برادریِ فوق انسانیِ موجودات نامرئی روحی که در زمین و در آسمان حاکم است، پادشاهیِ فوق‌بشری خدا.

4- چشم‌انداز تحقق کاملتر خواست خداوند، پیشروی به سوی طلوع یک نظم نوین اجتماعی در ارتباط با زندگی بهبود یافتهٔ معنوی — عصر بعدی انسان.

5- پادشاهی در کمال آن، عصر آیندهٔ معنویِ نور و حیات در زمین.

بنابراین ما همیشه باید آموزشهای استاد را بررسی کنیم تا مشخص کنیم که او در هنگام استفاده از واژهٔ پادشاهی آسمان به کدام یک از این پنج مرحله ممکن است اشاره داشته باشد. با این روندِ تغییرِ تدریجیِ خواستِ انسان و در نتیجه تأثیرگذاری بر تصمیمات انسان، میکائیل و یارانش نیز به طور تدریجی، اما به طور قطعی سرتاسرِ مسیر تکامل انسان، اجتماعی و غیره را تغییر می‌دهند.

استاد در این مناسبت بر پنج نکتهٔ زیر که نمایانگر ویژگیهای اصلی انجیل پادشاهی است تأکید کرد:

1- اهمیت فرد.

2- اراده به عنوان عامل تعیین کننده در تجربهٔ انسان.

3- همدمی معنوی با خدای پدر.

4- بالاترین رضایت از خدمت مهرآمیز انسان.

5- برتری معنوی نسبت به مادی در شخصیت انسان.

این دنیا هرگز به طور جدی یا پاکدلانه یا صادقانه این ایده‌های پویا و آرمانهای الهیِ دکترینِ عیسی دربارهٔ پادشاهی آسمان را امتحان نکرده است. اما شما نباید از پیشرفت ظاهراً کند ایدهٔ پادشاهی در یورنشیا دلسرد شوید. به خاطر داشته باشید که نظامِ تکاملِ تدریجی در معرض تغییرات ناگهانی و غیرمنتظرهٔ دوره‌ای در هر دو دنیای مادی و روحی است. اعطای عیسی به عنوان یک پسرِ در جسم پدیدار شده، رخدادی عجیب و غیرمنتظره در زندگیِ معنویِ دنیا بود. همچنین در جستجوی تجلی عصر پادشاهی، این اشتباه مهلک را مرتکب نشوید که در برقرار ساختنِ آن در روان خود ناکام بمانید.

اگر چه عیسی یک مرحله از پادشاهی را به آینده ارجاع داد، و در موارد متعدد به این امر اشاره کرد که چنین رویدادی ممکن است به عنوان بخشی از یک بحران جهانی ظاهر شود؛ و گر چه او علاوه بر این به طور قطع، در چندین مورد، قطعاً قول داد که زمانی به یورنشیا باز خواهد گشت، باید نگاشته شود که او هرگز این دو ایده را صریحاً به هم مرتبط نکرد. او مکاشفهٔ جدیدی از پادشاهی در زمین و در یک زمان آینده را وعده داد؛ او همچنین قول داد که شخصاً به این کره باز خواهد گشت؛ اما او نگفت که این دو رویداد به طور همزمان رخ خواهند داد. با توجه به آنچه که ما می‌دانیم این وعده‌ها ممکن است به همان رویداد اشاره داشته باشند و یا نداشته باشند.

حواریون و شاگردان او قطعاً این دو آموزش را به هم مرتبط کردند. وقتی پادشاهی آنطور که آنها انتظار داشتند تحقق نیافت، با به یاد آوردنِ آموزشهای استاد در مورد یک پادشاهی آینده و به خاطر آوردن وعدهٔ او برای آمدنِ دوباره، به سرعت به این نتیجه رسیدند که این وعده‌ها به

رویدادی یکسان اشاره دارد؛ و از این رو آنها با این امید زندگی کردند که او فوراً برای دومین بار خواهد آمد تا پادشاهی را در حد کاملِ آن و با قدرت و جلال برقرار سازد. و از این رو نسلهای متوالیِ ایماندار در زمین زندگی کرده‌اند و همان امید الهام‌بخش اما مأیوس کننده را در سر پرورانده‌اند.

5- ایده های بعدی پادشاهی

پس از خلاصه کردن آموزشهای عیسی دربارهٔ پادشاهی آسمان، ما اجازه داریم که برخی از ایده‌های بعدی را که به مفهوم پادشاهی وصل شدند نقل کنیم و در پیشگوییِ آینده‌نگرانهٔ پادشاهی بدان گونه که ممکن است در عصر آینده آشکار شود شرکت کنیم.

در طول قرنهای اولِ تبلیغات مسیحی، ایدهٔ پادشاهی آسمان به شدت تحت تأثیر اعتقاداتِ ایده‌آلیسم یونانی بود که در آن زمان به سرعت در حال گسترش بود، ایدهٔ چیز طبیعی به عنوان سایهٔ چیز روحی — چیز گذرا به عنوان سایهٔ چیز ابدیِ محصور در زمان.

اما گام بزرگی که نشان دهندهٔ انتقال آموزشهای عیسی از یک سرزمین یهودی به یک سرزمین غیریهودی بود، زمانی برداشته شد که مسیحِ پادشاهی، نجات دهندهٔ کلیسا شد. کلیسا یک سازمان مذهبی و اجتماعی بود که با فعالیتهای پولس و جانشینانش رشد کرده بود، بر پایهٔ آموزشهای عیسی بنا شده بود، و ایده‌های فیلون و آموزشهای نیک و بد ایرانی به آن ضمیمه شده بود.

ایده‌ها و آرمانهای عیسی که در آموزش انجیل پادشاهی تجسم یافته بودند، نزدیک بود تحقق نیابند زیرا پیروان او به تدریج گفته‌های او را تحریف کردند. برداشت استاد از پادشاهی توسط دو گرایش بزرگ به طور قابل توجهی تغییر یافت:

1- ایمانداران یهودی اصرار داشتند که او را *مسیح* تلقی کنند. آنها معتقد بودند که عیسی به زودی باز خواهد گشت تا در واقع پادشاهی جهانی و کمابیش مادی را برقرار سازد.

2- مسیحیان غیریهودی خیلی زود شروع به پذیرش آموزشهای پولس کردند. این امر به طور فزاینده منجر به این باور عمومی شد که عیسی *نجات دهندهٔ* فرزندان کلیسا است، جانشین جدید و نهادینِ مفهوم پیشینِ برادری صرفاً معنویِ پادشاهی.

کلیسا، به عنوان یک حاصلِ اجتماعیِ پادشاهی، کاملاً طبیعی و حتی مطلوب بود. بدیِ کلیسا وجود آن نبود، بلکه این بود که تقریباً به طور کامل جایگزینِ برداشت عیسی از پادشاهی گردید. کلیسای نهادینه شدهٔ پولس، جایگزینی واقعی برای پادشاهی آسمان شد که عیسی اعلام کرده بود.

اما شک نکنید که همین پادشاهی آسمان را که استاد آموزش داد در قلب فرد ایماندار وجود دارد، حتی برای این کلیسای مسیحی، حتی برای کلیهٔ مذاهب، نژادها، و ملل دیگر در زمین، و برای

هر فرد نیز اعلام خواهد شد.

پادشاهیِ مورد اشاره در آموزشهای عیسی، آرمان معنوی درستکاریِ فردی و مفهوم همدمیِ الهیِ انسان با خدا، به تدریج در پنداشتِ عرفانی از شخص عیسی به عنوان نجات دهنده-آفریننده و سرپرست معنویِ یک جامعهٔ اجتماعیِ شدهٔ مذهبی غوطه‌ور شد. بدین ترتیب یک کلیسای رسمی و نهادین جایگزین برادریِ فرداً با روح هدایت شدهٔ پادشاهی گردید.

کلیسا یک نتیجهٔ *اجتماعیِ* اجتناب ناپذیر و مفید زندگی و آموزشهای عیسی بود؛ تراژدی در این واقعیت نهفته بود که اینَ واکنش اجتماعی به آموزشهای پادشاهی به طور کامل جایگزینِ مفهوم معنویِ پادشاهیِ واقعی که عیسی تعلیم داد و مطابق آن زندگی کرد گردید.

پادشاهی، برای یهودیان، *جامعهٔ* قوم اسرائیل بود؛ این برای غیریهودیان به *کلیسای* مسیحی تبدیل شد. از نظر عیسی، پادشاهی جمع آن *افرادی* بود که ایمان خود را به پدر بودن خداوند اذعان کرده بودند، و بدین وسیله وقف قلبی خود را به انجام خواست خدا اعلام کرده بودند، و بدین ترتیب به اعضای برادری معنویِ انسانها تبدیل شده بودند.

استاد کاملاً درک می‌کرد که در نتیجهٔ گسترش انجیل پادشاهی نتایج قطعی اجتماعی در دنیا پدیدار خواهد شد؛ اما او در نظر داشت که همهٔ این تجلیهای مطلوب اجتماعی باید به عنوان برآیندهای ناخودآگاه و اجتناب‌ناپذیر، یا ثمره‌های طبیعی این تجربهٔ شخصی درونی تک تک ایمانداران، این همدمی و پیوند خالص معنوی با روح الهی که در همهٔ این ایمانداران ساکن و فعال است، پدیدار شوند.

عیسی پیش‌بینی کرد که یک سازمان اجتماعی، یا کلیسا، پیشرفت پادشاهی راستینِ معنوی را دنبال خواهد کرد، و به همین دلیل است که او هرگز با انجام مراسم تعمید یحیی توسط حواریون مخالفت نکرد. او تعلیم داد که روانِ حقیقت دوست، کسی که گرسنه و تشنهٔ درستکاری برای خداست، با ایمان به پادشاهیِ معنوی وارد می‌شود؛ در همان زمان، حواریون تعلیم می‌دادند که چنین فرد ایمانداری از طریق آیینِ آشکارِ تعمید به سازمان اجتماعی شاگردان پذیرفته می‌شود.

هنگامی که پیروان نزدیک عیسی شکست جزئی خود را در تحقق آرمان او برای استقرار پادشاهی در قلب انسانها از طریق استیلای روح و هدایت فرد ایماندار دریافتند، به دنبال حفظ آموزشهای او برآمدند تا این آموزشها کاملاً از دست نروند، ولی این کار را از طریق ایجاد تدریجیِ یک سازمان اجتماعی قابل مشاهده، یعنی کلیسای مسیحی، و جایگزین ساختن آن با آرمان پادشاهیِ استاد انجام دادند. و هنگامی که آنها این برنامهٔ جایگزینی را به انجام رساندند، به منظور حفظ انسجام و به رسمیت شناختن آموزشهای استاد در مورد واقعیت پادشاهی، اقدام به موکول ساختن پادشاهی به آینده کردند. کلیسا، درست به محض این که به خوبی تثبیت شد، شروع به دادن این آموزش کرد که پادشاهی در واقع در اوج عصر مسیحیت، در هنگامِ آمدنِ دومِ مسیح پدیدار می‌شود.

بدین ترتیب پادشاهی، مفهوم یک عصر، ایدهٔ یک دیدار آینده و آرمانِ رستگاریِ نهاییِ قدیسانِ خدای والامرتبه گردید. مسیحیان اولیه (و بسیاری از مسیحیان دوران بعد) عموماً ایدهٔ پدری و فرزندی را که در آموزشهای عیسی دربارهٔ پادشاهی تجسم یافته بود از دست دادند، در حالی که آنها مشارکت کاملاً سازمان یافتهٔ اجتماعی کلیسا را جایگزین آن کردند. از این رو کلیسا در اصل تبدیل به یک برادری *اجتماعی* شد که عملاً جایگزین برداشت و آرمان عیسی از یک برادری *معنوی* گردید.

مفهوم آرمان عیسی تا حد زیادی شکست خورد، اما پولس بر مبنای زندگی شخصی و آموزشهای استاد، که با مفاهیم یونانی و ایرانی از زندگی جاودان تکمیل شده و با دکترینِ فیلون در مورد زندگی دنیوی در مقایسه با معنوی تقویت شده بود، یکی از مترقی‌ترین جوامع بشری را که تاکنون در یورنشیا وجود داشته است ساخت.

برداشت عیسی هنوز در مذاهب پیشرفتهٔ دنیا زنده است. کلیسای مسیحی پولس، سایهٔ اجتماعی شده و انسانی شدهٔ آن چیزی است که عیسی قصد داشت پادشاهی آسمان باشد — و چیزی که قطعاً در آینده خواهد شد. پولس و جانشینان او تا حدودی مسائل مربوط به زندگی جاودان را از فرد به کلیسا منتقل کردند. بدین ترتیب مسیح به جای برادر بزرگتر هر فرد ایماندار در خانوادهٔ پادشاهی پدر، سالار کلیسا شد. پولس و اشخاص هم عصر او همهٔ مفاهیم معنوی عیسی را در مورد خودش و فرد ایماندار به *کلیسا* به عنوان گروهی از ایمانداران اطلاق کردند؛ و با انجام این کار، ضربه مهلکی به مفهوم پادشاهیِ الهی عیسی در قلب فرد ایماندار وارد کردند.

و بدین ترتیب، برای قرنها، کلیسای مسیحی تحت شرمندگی زیاد کار کرده است، زیرا جرأت یافت که ادعا کند دارای آن قدرتها و امتیازات اسرارآمیز پادشاهی است، قدرتها و امتیازاتی که فقط بین عیسی و برادران ایماندار روحانی او می‌تواند اِعمال و تجربه شود. و بدین ترتیب آشکار می‌شود که عضویت در کلیسا لزوماً به معنای مشارکت در پادشاهی نیست؛ یکی روحانی است، دیگری عمدتاً اجتماعی.

دیر یا زود یحیی تعمید دهندهٔ دیگر و بزرگتری برمی‌خیزد و اعلام می‌کند که "پادشاهی خدا نزدیک است" — یعنی بازگشت به مفهوم والای معنوی عیسی، که اعلام کرد پادشاهی خواست پدر آسمانی او است که در قلب ایماندار مسلط و فرازین است — و او همهٔ این کارها را بدون اشاره به کلیسای مرئی در زمین یا به آمدنِ دومِ مورد انتظار مسیح انجام می‌دهد. آموزشهای *واقعی* عیسی باید احیا شود، چنان بیان مجددی که کار پیروان اولیهٔ او را که در صدد ایجاد یک سیستم اجتماعی- فلسفیِ اعتقادی در مورد *واقعیت* اقامت موقت میکائیل در زمین بودند، خنثی کند. در مدت کوتاهی آموزش این داستان *دربارهٔ* عیسی تقریباً جایگزین موعظهٔ انجیل پادشاهیِ عیسی شد. به این ترتیب یک مذهبِ تاریخی، آن آموزشی را که در آن عیسی والاترین ایده‌های اخلاقی و آرمانهای معنوی انسان را با عالی‌ترین امید انسان به آینده — زندگی جاودان — در هم آمیخته بود، جایگزین کرد. و آن انجیل پادشاهی بود.

درست به همین دلیلِ چند جانبه بودنِ انجیل عیسی بود که در طی چند قرن دانشجویانِ نگاشته‌های آموزشهای او به فرقه‌ها و گروههای متعدد تقسیم شدند. این تقسیم رقت‌انگیز ایمانداران مسیحی ناشی از ناتوانی در تشخیص یگانگیِ الهیِ زندگیِ بی‌همتای عیسی در آموزشهای چندگانهٔ او است. اما روزی ایمانداران راستین به عیسی بدین گونه از نظر معنوی در نگرش خود در برابر ناباوران دچار اختلاف نخواهند شد. همیشه ممکن است ما تنوع درک و تفسیر عقلانی، حتی درجات متفاوت اجتماعی شدن داشته باشیم، اما فقدان برادری معنوی هم غیرقابل توجیه و هم ناپسند است.

اشتباه نکنید! در آموزشهای عیسی طبیعتی ابدی وجود دارد که به آن اجازه نمی‌دهد در قلب انسانهای اندیشمند تا ابد بی‌ثمر بماند. پادشاهی بدان گونه که عیسی آن را در ذهن پروراند تا حد زیادی در زمین شکست خورده است؛ در حال حاضر، یک کلیسای برونگرا جای آن را گرفته است؛ اما شما باید درک کنید که این کلیسا فقط مرحلهٔ آغازینِ پادشاهیِ معنویِ خنثی شده است، که آن را طی این عصر مادی و به دورانی معنوی‌تر منتقل خواهد کرد، جایی که ممکن است آموزشهای استاد از فرصت کاملتری برای توسعه برخوردار شوند. از این رو کلیسای به اصطلاح مسیحی به پیله‌ای تبدیل می‌شود که مفهوم پادشاهیِ عیسی اکنون در آن در خواب غفلت فرو رفته است. پادشاهیِ برادریِ الهی هنوز زنده است و سرانجام و قطعاً از این افول طولانی بیرون خواهد آمد، درست با همان قطعیتی که پروانه در نهایت به عنوان پدیداریِ زیبای مخلوق کمتر جذابِ ناشی از توسعهٔ دگردیس شدهٔ آن ظاهر می‌شود.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 171

در راه اورشلیم

روز بعد از موعظهٔ به یاد ماندنی دربارهٔ ”پادشاهی آسمان“، عیسی اعلام کرد که روز بعد او و حواریون عازم عید فصح در اورشلیم خواهند شد و در راه از شهرهای متعدد در جنوب پریا دیدن خواهند کرد.

خطابه دربارهٔ پادشاهی و اعلام این که او به عید فصح می‌رود همهٔ پیروانش را به این فکر انداخت که او به اورشلیم می‌رود تا پادشاهی دنیوی برای استیلای یهودیان را افتتاح کند. صرف نظر از این که عیسی در مورد ماهیتِ غیر مادیِ پادشاهی چه می‌گفت، نمی‌توانست این ایده را از ذهن شنوندگان یهودی خود به طور کامل خارج سازد که قرار است مسیح نوعی حکومت ملی‌گرا را که مقر اصلی آن در اورشلیم است برقرار سازد.

آنچه عیسی در موعظهٔ خود در روز سبت گفت فقط منجر به سردرگمی اکثر پیروانش شد؛ تعداد بسیار اندکی به واسطهٔ گفتار استاد به آگاهی رسیدند. رهبران قدری از آموزشهای او در مورد پادشاهی درون، ”پادشاهی آسمان در درون شما“ را درک کردند، اما آنها همچنین می‌دانستند که او در مورد یک پادشاهی دیگر و آینده صحبت کرده بود، و آنها معتقد بودند که او اکنون به اورشلیم می‌رود تا این پادشاهی را تأسیس کند. هنگامی که آنها از برآورده شدنِ این انتظار ناامید شدند، وقتی که یهودیان او را طرد کردند، و بعدها که اورشلیم عملاً ویران شد، آنها همچنان به این امید دلبسته بودند، و صادقانه باور داشتند که استاد به زودی با قدرتی عظیم و عزتی شکوهمند به دنیا بازمی‌گردد تا پادشاهی موعود را برقرار سازد.

در این بعد از ظهر یکشنبه بود که سالومه، مادر یعقوب و یوحنا زبدی، با دو پسر حواریش نزد عیسی آمد و به شیوهٔ نزدیک شدن به یک فرمانروای قدرتمند شرقی، از عیسی خواست که از قبل قول دهد که هر درخواستی را که ممکن است انجام دهد، برآورده سازد. اما استاد چنین قولی نداد؛ در عوض او از وی پرسید: ”می‌خواهی برایت چه کاری انجام دهم؟“ آنگاه سالومه پاسخ داد: ”استاد، اکنون که برای استقرار پادشاهی به اورشلیم می‌روی، پیشاپیش از تو می‌خواهم که

به من قول بدهی که این پسران من نزد تو جایگاه افتخارآمیزی خواهند داشت، در پادشاهیِ تو یکی در سمت راست تو خواهد نشست و دیگری در سمت چپ تو خواهد نشست. ‘‘

وقتی عیسی درخواست سالومه را شنید، گفت: ’’ای زن، تو نمی‌دانی چه درخواستی می‌کنی. ‘‘و سپس مستقیماً به چشمان دو حواریِ طالبِ افتخار نگاه کرد و گفت: ’’چون مدتهاست که شما را می‌شناسم و دوستتان داشته‌ام؛ چون حتی در خانهٔ مادرتان زندگی کرده‌ام؛ چون آندریاس برای شما مقرر کرده که در تمام لحظات با من باشید؛ پس به مادرتان اجازه می‌دهید که مخفیانه نزد من بیاید و این درخواست ناشایست را انجام دهد. اما اجازه بدهید از شما بپرسم: آیا می‌توانید از جامی که من در آستانهٔ نوشیدن آن هستم، بنوشید؟‘‘ و یعقوب و یوحنا بدون لحظه‌ای فکر کردن پاسخ دادند: ’’آری استاد، ما قادریم. ‘‘عیسی گفت: ’’من غمگینم که نمی‌دانید چرا به اورشلیم می‌رویم؛ من اندوهگینم که شما ماهیت پادشاهی مرا درک نمی‌کنید؛ از این که مادرتان را آوردید تا این درخواست را از من بکند، مأیوس شدم؛ اما می‌دانم که در قلب خود مرا دوست دارید؛ از این رو اعلام می‌کنم که شما واقعاً از جام تلخ من خواهید نوشید و در تحقیر من شریک خواهید شد، اما نشستن در سمت راست و سمت چپ من در اختیار من نیست که بدهم. چنین افتخاراتی مختص کسانی است که از سوی پدرم تعیین شده‌اند. ‘‘

تا این هنگام شخصی خبر این گفتگو را به پطرس و سایر حواریون رسانده بود، و آنها به شدت خشمگین بودند که یعقوب و یوحنا درصدد برآمدند که بر آنها مقدم شمرده شوند، و این که آنها مخفیانه با مادرشان رفتند تا چنین درخواستی بکنند. هنگامی که آنها بین خود به مشاجره افتادند، عیسی همهٔ آنها را دور هم جمع کرد و گفت: ’’شما به خوبی می‌دانید که چگونه حاکمان غیریهودیان بر رعایای خود سروری می‌کنند و چگونه آنهایی که بزرگ هستند فرمان می‌رانند. اما در پادشاهی آسمان چنین نخواهد بود. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، بگذارید ابتدا خادم شما شود. هر که می‌خواهد در پادشاهی اول باشد، بگذارید خدمتگزار شما شود. من به شما اعلام می‌کنم که پسر انسان نیامد تا به او خدمت کنند، بلکه برای خدمت کردن آمد؛ و اکنون به اورشلیم می‌روم تا جانم را برای انجام خواست پدر و برای خدمت به برادرانم فدا کنم. ‘‘وقتی حواریون این سخنان را شنیدند، به کناری رفتند تا دعا کنند. در آن شب، در پاسخ به زحمات پطرس، یعقوب و یوحنا به طور شایسته از آن ده تن عذرخواهی کردند و به مهر و عطوفت نیکوی برادرانشان بازگردانده شدند.

پسران زِبِدی در انجام درخواست برای مکانهایی در سمت راست و در سمت چپ عیسی در اورشلیم، نمی‌دانستند که در کمتر از یک ماه آموزگار محبوبشان با یک دزدِ در حالِ مرگ در یک سو و متجاوز دیگری در سوی دیگر روی یک صلیب رومی آویزان خواهد شد. و مادرشان که در صحنهٔ مصلوب شدن حضور داشت، درخواست ابلهانه‌ای را که در پلا از عیسی کرده بود، به خوبی به خاطر آورد. او در این درخواست به گونه‌ای بسیار نابخردانه به دنبال کسب افتخار برای پسران حواری خود بود.

1- عزیمت از پلا

پیش از ظهر روز دوشنبه، 13 مارس، عیسی و دوازده حواریش سرانجام اردوگاه پلا را ترک کردند، و با حرکت به سوی جنوب به گشت و گذار در شهرهای جنوب پریا پرداختند، یعنی جایی که یاران اَبنیر مشغول به کار بودند. آنها بیش از دو هفته را صرف دیدار با هفتاد تن کردند و سپس برای عید فصح مستقیماً به اورشلیم رفتند.

هنگامی که استاد پلا را ترک کرد، شاگردان که با حواریون در اردوگاه مستقر بودند، و تعدادشان در حدود یک هزار تن بود، به دنبال او راه افتادند. حدود نیمی از این گروه هنگامی که فهمیدند او به حشبون می‌رود و پس از این که او خطبهٔ "برشمردنِ بها" را موعظه کرد، او را در کنار قسمت کم عمق رود اردن در جادهٔ منتهی به اریحا رها کردند. آنها به اورشلیم رفتند، در حالی که نیمی دیگر به مدت دو هفته او را دنبال کردند و از شهرهای جنوب پریا دیدن کردند.

به طور کلی اکثر پیروان نزدیک عیسی فهمیدند که اردوگاه پلا تخلیه شده است، اما آنها واقعاً فکر می‌کردند که این نشان می‌دهد که استادشان سرانجام قصد رفتن به اورشلیم و ادعای تاج و تخت داوود را دارد. اکثریت بزرگی از پیروان او هرگز نتوانستند هر گونه مفهوم دیگری از پادشاهی آسمان را درک کنند؛ صرف نظر از این که او چه چیزی به آنها یاد می‌داد، آنها از این ایدهٔ یهودی در مورد پادشاهی دست بر نمی‌داشتند.

داوود زبدی طبق رهنمودهای آندریاسِ رسول اردوگاه بازدیدکنندگان در پلا را در روز چهارشنبه، 15 مارس بست. در این زمان تقریباً چهار هزار بازدیدکننده در آنجا اقامت داشتند، و این شامل آن هزار تن و اشخاص بیشتری که با حواریون در اردوگاهِ مشهور به آموزگاران اقامت داشتند و با عیسی و دوازده تن به جنوب رفتند نمی‌شود. با این که داوود دوست نداشت این کار را انجام دهد، او کل تجهیزات را به خریداران متعدد فروخت و با پولها عازم اورشلیم شد، و متعاقباً پول را به یهودای اسخریوطی داد.

داوود در طول هفتهٔ غم‌انگیزِ آخر در اورشلیم حضور داشت، و پس از مصلوب شدن عیسی مادرش را با خود به بیت‌صیدا بازگرداند. داوود در حالی که منتظر عیسی و حواریون بود، به همراه ایلعازر در بیت‌عنیا توقف کرد و به واسطهٔ شیوه‌ای که مطابق آن فریسیان از هنگام زنده شدنِ او شروع به آزار و اذیت او کرده بودند، به شدت آشفته شد. آندریاس به داوود رهنمود داده بود که سرویس پیام‌رسانی را متوقف کند؛ و این توسط همه به عنوان نشانه‌ای از برقراریِ زود هنگامِ پادشاهی در اورشلیم تعبیر شد. داوود خود را فاقد کار یافت، و او تقریباً تصمیم گرفته بود که مدافعِ خود منصوب شدهٔ ایلعازر شود که در این هنگام آن فرد که علت اضطراب خشمگینانهٔ او بود شَتابان به فیلادلفیه گریخت. از این رو، مدتی پس از زنده شدنِ عیسی و همچنین پس از مرگ مادرش، داوود به فیلادلفیه رفت و ابتدا به مارتا و مریم در تعیین تکلیف املاک آنها کمک کرد؛ و همراه با اَبنیر و ایلعازر، باقی عمر خود را در آنجا گذراند و سرپرست مالی تمام آن منافع بزرگ پادشاهی شد که در زمان حیات اَبنیر مرکزش در فیلادلفیه بود.

در مدت کوتاهی پس از ویرانی اورشلیم، انطاکیه مقر مرکزی *مسیحیت پولسی* شد، در حالی که فیلادلفیه مرکز *پادشاهی ابنیریِ آسمان* باقی ماند. از انطاکیه، نسخهٔ پولسیِ

آموزشهای عیسی و دربارهٔ عیسی به سرتاسر دنیای غرب گسترش یافت؛ از فیلادلفیه، مبلغانِ نسخهٔ ابنیریِ پادشاهی آسمان در سرتاسر بین‌النهرین و عربستان پخش شدند تا این که در روزگاران بعد این فرستادگان سازش ناپذیر تعالیم عیسی تحت سیطرهٔ ظهور ناگهانی اسلام درآمدند.

2- در رابطه با برشمردنِ بها

هنگامی که عیسی و گروهی متشکل از تقریباً یک هزار تن از پیروانش به پایاب بتانی در رود اردن که گاهی اوقات بیت‌عَبَرَه نامیده می‌شود، رسیدند، شاگردانش شروع به درک این امر کردند که او مستقیماً به اورشلیم نمی‌رود. در حالی که آنها در تردید به سر می بردند و در میان خود بحث می‌کردند، عیسی روی سنگی عظیم بالا رفت و آن خطابه‌ای را که به ”برشمردنِ بها“ معروف شد، ارائه کرد. استاد گفت:

”شما که از این زمان به بعد از من پیروی می‌کنید، باید مایل باشید که بهای وقف کامل قلبی به انجام خواست پدرم را بپردازید. اگر می‌خواهید شاگرد من باشید، باید حاضر باشید پدر، مادر، همسر، فرزندان، برادران، و خواهران را رها کنید. اگر هر یک از شما اکنون می‌خواهید شاگرد من باشید، باید حاضر باشید حتی جان خود را بدهید، درست همانطور که پسر انسان در آستانهٔ تقدیم جان خود برای تکمیل مأموریت انجام خواست پدر در زمین و در جسم می‌باشد.

”اگر حاضر نیستید بهای کامل را بپردازید، نمی‌توانید شاگرد من باشید. قبل از این که جلوتر بروید، هر کدام باید بنشینید و بهای شاگردی من را محاسبه کنید. کدامیک از شما متعهد می‌شوید که یک برج مراقبت در زمینهای خود بسازید بدون این که ابتدا بنشینید و هزینهٔ آن را محاسبه کنید تا ببینید آیا پول کافی برای تکمیل آن را دارید یا خیر؟ اگر به این ترتیب نتوانید هزینه را محاسبه کنید، پس از این که زیر بنا را کار گذاشتید، ممکن است متوجه شوید که نمی‌توانید کاری را که شروع کرده‌اید به پایان برسانید، و بدین ترتیب همهٔ همسایه‌های شما، شما را استهزا خواهند کرد، و خواهند گفت: ’ببینید، این مرد شروع به ساختن کرد، اما نتوانست کارش را به پایان برساند. ‘باز، کدام پادشاه، وقتی آمادهٔ جنگ با پادشاه دیگری می‌شود، ابتدا نمی‌نشیند و مشورت نمی‌کند که آیا می‌تواند با ده هزار مرد به مصاف کسی برود که با بیست هزار مرد بر علیه او می‌آید؟ اگر پادشاه به دلیل عدم آمادگی توانایِی مصاف با دشمن خود را نداشته باشد، سفیری را نزد این پادشاه دیگر می‌فرستد، حتی هنگامی که او هنوز با فاصلهٔ زیاد از او در راه است، و شرایط صلح را از او درخواست می‌کند.

”پس اکنون هر یک از شما باید بنشینید و بهای شاگردی مرا محاسبه کنید. از این پس شما نخواهید توانست ما را دنبال کنید، به آموزشها گوش دهید و کارها را نظاره کنید؛ شما ملزم خواهید شد که با اذیت و آزارهای شدید روبرو شوید و در شرایط ناامیدیِ خرد کننده برای این انجیل شهادت دهید. اگر مایل نیستید که از همهٔ آنچه که هستید چشم‌پوشی کنید و همهٔ آنچه را که دارید اهدا کنید، پس لایق نیستید که شاگرد من باشید. اگر از پیش در قلبتان بر خود استیلا

یافته‌اید، هنگامی که پسر انسان توسط سران کاهنان و صدوقیان طرد می‌شود و به دست ناباورانِ استهزا کننده داده می‌شود، نیازی به داشتن ترس از آن پیروزی ظاهری ندارید که باید فوراً به دست آورید.

"اکنون باید خودتان را بازبینی کنید تا انگیزهٔ خود را برای این که شاگرد من باشید دریابید. اگر به دنبال عزت و جلال هستید، اگر ذهنتان دنیوی است، مانند نمکی هستید که طعم خود را از دست داده است. و هنگامی که چیزی که به دلیل شوریِ آن ارزش دارد، طعم خود را از دست بدهد، با چه چیزی چاشنی زده خواهد شد؟ این گونه چاشنی بی‌فایده است؛ این فقط برای افکندن در میان زباله‌ها مناسب است. اکنون به شما هشدار داده‌ام که اگر نمی‌خواهید جامی را که در حال آماده شدن است با من بنوشید، با آرامش به خانه‌های خود بازگردید. بارها و بارها به شما گفته‌ام که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست، اما شما مرا باور نخواهید کرد. هر که گوش شنوا دارد، بگذارید آنچه را که می‌گویم بشنود."

عیسی بلافاصله پس از بیان این سخنان، در حالی که جلوی دوازده تن حرکت می‌کرد، در مسیر حشبون شروع به رفتن کرد، و در حدود پانصد نفر به دنبال آنها راه افتادند. پس از اندکی تأخیر، نیمهٔ دیگر جمعیت به سوی اورشلیم رفتند. حواریون او، همراه با شاگردان برجسته، دربارهٔ این سخنان بسیار فکر کردند، اما همچنان این باور را حفظ کردند که پس از این دورهٔ کوتاهِ مشقت و آزمون، مطمئناً پادشاهی تا حدودی مطابق با امیدهای دیرینهٔ آنها برقرار خواهد شد.

۳- سفر به پریا

برای بیش از دو هفته عیسی و دوازده تن که با جمعیتی متشکل از چند صد شاگرد دنبال می‌شدند، به جنوب پریا سفر کردند و از تمام شهرهایی که آن هفتاد تن در آن کار می‌کردند بازدید کردند. بسیاری از غیریهودیان در این منطقه زندگی می‌کردند، و از آنجایی که تعداد کمی از آنها به عید فصح در اورشلیم می‌رفتند، پیام‌رسانان پادشاهی به کار تعلیم و موعظهٔ خود ادامه دادند.

عیسی در حشبون با اَبنیر ملاقات کرد، و آندریاس رهنمود داد که کارهای هفتاد تن نباید با عید فصح دچار وقفه گردد؛ عیسی توصیه کرد که پیام‌رسانان باید با بی‌توجهی کامل نسبت به آنچه که قرار بود در اورشلیم اتفاق بیفتد، به کار خود ادامه دهند. او همچنین به اَبنیر توصیه کرد که به گروه زنان اجازه دهد، حداقل آن گونه که می‌خواهند، برای عید فصح به اورشلیم بروند. و این آخرین باری بود که اَبنیر عیسی را در جسم دید. خداحافظی او با اَبنیر این گونه بود: "پسرم، می‌دانم که به پادشاهی وفادار خواهی بود، و از پدر می‌خواهم که به تو حکمت عطا کند تا برادرانت را دوست بداری و آنها را درک کنی."

همینطور که آنها از شهری به شهر دیگر سفر می‌کردند، تعداد زیادی از پیروانشان آنها را ترک کردند تا به اورشلیم بروند، به طوری که تا وقتی که عیسی عازم عید فصح شد، تعداد کسانی که روز به روز او را دنبال می‌کردند به کمتر از دویست تن کاهش یافت.

حواریون فهمیدند که عیسی برای عید فصح به اورشلیم می‌رود. آنها می‌دانستند که شورای عالی یهود پیامی را در تمام اسرائیل پخش کرده بود که او محکوم به مرگ است و دستور داده بود که هر کس محل سکونت او را می‌داند باید به شورای عالی یهود اطلاع دهد؛ و با این حال، با وجود همهٔ اینها، آنها به اندازهٔ موقعی که او در فیلادلفیه به آنها اعلام کرده بود که برای دیدن ایلعازر به بیت‌عنیا می‌رود، چندان نگران نبودند. این تغییر نگرش از ترس شدید به یک حالت انتظار خاموش، بیشتر به دلیل زنده شدن ایلعازر بود. آنها به این نتیجه رسیده بودند که ممکن است عیسی در یک وضعیت اضطراری قدرت الهی خود را نشان دهد و دشمنانش را شرمنده کند. این امید، همراه با ایمان عمیق‌تر و کامل‌تر آنها به برتری روحانی استادشان، دلیل شجاعت ظاهری پیروان نزدیکش بود، که اکنون آماده بودند تا در عین شرایط این اعلام علنی شورای عالی یهود که او باید بمیرد او را به داخل اورشلیم دنبال کنند.

اکثر حواریون و بسیاری از شاگردانِ حلقهٔ درونی او احتمال مرگ عیسی را باور نداشتند؛ آنها با این باور که او "رستاخیز و حیات" است، او را فناناپذیر و از پیش بر مرگ پیروز می‌دانستند.

4- تدریس در لی‌ویاس

شامگاه چهارشنبه، 29 مارس، عیسی و پیروانش پس از تکمیل تور خود از شهرهای جنوب پریا، در لی‌ویاس در راه اورشلیم اردو زدند. در طول همین شب در لی‌ویاس بود که شمعون غیور و شمعون پطرس پس از این که در خفا نقشه کشیدند که بیش از یکصد شمشیر در این مکان به دستان آنها تحویل داده شود، این سلاحها را دریافت کردند و میان همهٔ کسانی که حاضر بودند آنها را بپذیرند و زیر ردای خود پنهان کنند تقسیم کردند. شمعون پطرس هنوز شمشیر خود را در شبی که در باغ به استاد خیانت شد بر تن داشت.

عیسی صبح زود پنجشنبه قبل از بیدار شدن دیگران، آندریاس را صدا کرد و گفت: "برادرانِ خود را بیدار کن! من چیزی برای گفتن به آنها دارم. "عیسی در مورد شمشیرها و این که کدام یک از حواریونش این سلاحها را دریافت کرده و بر تن داشتند می‌دانست، اما هرگز به آنها بروز نداد که چنین چیزهایی را می‌داند. هنگامی که آندریاس یارانش را از خواب بیدار کرد، و آنها به تنهایی دور هم جمع شدند، عیسی گفت: "ای فرزندانم، مدت زیادی است که با من بوده‌اید و من چیزهای زیادی را که برای این وقت لازم است به شما آموخته‌ام، اما اکنون به شما هشدار می‌دهم که اعتماد خود را روی عدم قطعیتهای جسمانی و یا ضعفهای دفاع انسان در برابر آزمونها و آزمایشهایی که در پیش روی ما است، بنا نکنید. من شما را در اینجا تنها فرا خوانده‌ام تا یک بار دیگر آشکارا به شما بگویم که ما به اورشلیم می‌رویم، جایی که می‌دانید پسر انسان از پیش به مرگ محکوم شده است. باز هم به شما می‌گویم که پسر انسان به دستان سران کاهنان و حاکمان مذهبی تحویل داده خواهد شد؛ این که او را محکوم خواهند کرد و سپس به دستان غیریهودیان خواهند سپرد. و به همین ترتیب پسر انسان را استهزا خواهند کرد، حتی بر او تف خواهند انداخت و او را تازیانه خواهند زد، و او را به مرگ تسلیم خواهند کرد. و هنگامی که پسر انسان

را بکشند، هراسان مباشید، زیرا من اعلام می‌کنم که او در روز سوم برخواهد خاست. مواظب خود باشید و به خاطر داشته باشید که من از پیش به شما هشدار داده‌ام. ‘‘

بار دیگر حواریون شگفت‌زده و متحیر شدند؛ اما آنها نتوانستند خود را به این باور برسانند که سخنان او را واقعی تلقی کنند؛ آنها نمی‌توانستند درک کنند که منظور استاد درست همان چیزی است که می‌گوید. آنها آنقدر به خاطر اعتقاد مداوم خود به پادشاهی دنیوی در زمین، که بنا بود مقر آن در اورشلیم باشد، کور شده بودند، که به سادگی نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند به خود اجازه دهند که سخنان عیسی را به طور عینی بپذیرند. آنها تمام آن روز به این فکر می‌کردند که منظور استاد از چنین اظهارات عجیبی چه می‌تواند باشد. اما هیچیک از آنها جرأت نداشتند در مورد این اظهارات از او سؤالی بپرسند. پس از مرگ او بود که این حواریونِ گیج و سرگشته از خواب بیدار شدند و متوجه شدند که استاد در پیش‌بینیِ مصلوب شدن خود به طور آشکار و مستقیم با آنها صحبت کرده بود.

اینجا در لی‌ویاس، درست بعد از صرف صبحانه بود، که برخی از فریسیان دوستانه نزد عیسی آمدند و گفتند: ’’شتابان از این مناطق فرار کن، زیرا هیرودیس، درست همانطور که به دنبال یحیی می‌گشت، اکنون به دنبال تو می‌گردد تا تو را بکشد. او از قیام مردم می‌ترسد و تصمیم گرفته است تو را بکشد. ما این خبر را برای تو آورده‌ایم تا بتوانی فرار کنی.‘‘

و این تا حدی درست بود. زنده شدنِ ایلعازر، هیرودیس را وحشت‌زده و نگران کرد، و هیرودیس با آگاهی از این که شورای عالی یهود، حتی پیش از یک محاکمه، جرأت کرده بود عیسی را محکوم کند، تصمیم خود را گرفت که یا عیسی را بکشد یا او را از قلمرو خود بیرون کند. او واقعاً مایل بود که این دومی را انجام دهد، زیرا آنقدر از او می‌ترسید که امیدوار بود مجبور نشود او را اعدام کند.

وقتی عیسی آنچه را که فریسیان برای گفتن داشتند شنید، پاسخ داد: ’’من به خوبی دربارهٔ هیرودیس و ترس او از این انجیل پادشاهی می‌دانم. اما اشتباه نکنید، او بیشتر ترجیح می‌دهد که پسر انسان به اورشلیم برود تا به دستان کاهنان اعظم عذاب بکشد و بمیرد؛ حال که او دستانش را به خون یحیی آغشته کرده است، مشتاق نیست که مسئول مرگ پسر انسان شود. بروید و به آن روباه بگویید که پسر انسان امروز در پریا موعظه می‌کند، فردا به یهودیه می‌رود، و پس از چند روز مأموریتش در زمین کامل خواهد شد و آمادهٔ صعود نزد پدر خواهد شد.‘‘

سپس عیسی رو به حواریونش کرد و گفت: ’’از روزگاران باستان پیامبران در اورشلیم هلاک شده‌اند، و فقط شایسته است که پسر انسان به شهر خانهٔ پدر برود تا به عنوان بهای کوته فکری بشری و در نتیجهٔ تعصب مذهبی و کوری معنوی قربانی شود. ای اورشلیم، اورشلیم که پیامبران را می‌کشی و آموزگاران حقیقت را سنگسار می‌کنی! چند بار خواستم همچون مرغی که جوجه‌هایش را زیر بالهای خود جمع می‌کند فرزندانت را گِرد آورم، اما به من اجازه ندادی که این کار را انجام دهم! اینک نزدیک است که خانهٔ شما به صورت ویرانه‌ای برایتان واگذاشته شود! شما بارها آرزو خواهید کرد که مرا ببینید، اما نخواهید دید. آنگاه به جستجوی من خواهید

پرداخت، اما مرا نخواهید یافت.“ و پس از این که این سخنان را گفت، رو به اطرافیان خود کرد و گفت: ”با این وجود، بیایید به اورشلیم برویم تا در عید فصح شرکت کنیم و آنچه را که در تحقق خواست پدر آسمانی برای ما زیبنده است، انجام دهیم.“

این گروه از ایمانداران سردرگم و حیرت‌زده بودند که در این روز با دنبال کردنِ عیسی وارد اِریحا شدند. حواریون توانستند فقط نشانی قطعی از پیروزی نهایی را در بیانات عیسی در رابطه با پادشاهی تشخیص دهند؛ فقط آنها نتوانستند خود را به آن نقطه‌ای برسانند که مایل باشند هشدارهای مربوط به پس‌رویِ قریب‌الوقوع را درک کنند. هنگامی که عیسی از ”برخاستن در روز سوم“ صحبت کرد، آنها این گفته را به معنی یک پیروزی قطعیِ پادشاهی بلافاصله پس از یک درگیریِ ناخوشایندِ اولیه با رهبران مذهبی یهودی تلقی کردند. ”روز سوم“ یک عبارت رایج یهودی به معنی ”در حال حاضر“ یا ”به زودی پس از آن“ بود. وقتی عیسی از ”برخاستن“ صحبت کرد، آنها فکر کردند که او به ”پدیدار شدنِ پادشاهی“ اشاره کرده است.

عیسی توسط این ایمانداران به عنوان مسیح پذیرفته شده بود، و یهودیان اطلاع اندکی دربارهٔ یک مسیح رنج دیده داشتند و یا هیچ اطلاعی نداشتند. آنها نمی‌فهمیدند که بنا بود عیسی با مرگش چیزهای زیادی را انجام دهد که هرگز نمی‌شد با زندگی او به دست آید. در حالی که زنده شدن ایلعازر بود که حواریون را برای وارد شدن به اورشلیم جسور ساخت، این خاطرهٔ دگرگونی سیمای عیسی بود که به استاد در این دورهٔ طاقت‌فرسای اعطای او قوت قلب داد.

۵- مرد نابینا در اِریحا

در اواخر بعد از ظهر روز پنجشنبه 30 مارس، عیسی و حواریونش، در رأس گروهی متشکل از تقریباً دویست پیرو، به دیوارهای اِریحا نزدیک شدند. همینطور که آنها به دروازهٔ شهر نزدیک می‌شدند، با انبوهی از گدایان مواجه شدند، و در میان آنها پیرمردی به نام بارتیمائوس بود که از جوانی نابینا بود. این گدای نابینا بسیار دربارهٔ عیسی شنیده بود و همه چیز را در مورد شفای یوشیای نابینا در اورشلیم توسط عیسی می‌دانست. او از آخرین دیدار عیسی از اریحا اطلاعی نداشت تا این که او به بیت‌عنیا رفت. بارتیمائوس تصمیم گرفته بود که دیگر هرگز اجازه نخواهد داد که بدون این که برای بازیافتن بینایی خود به عیسی متوسل شود او از اریحا بازدید کند.

اخبار نزدیک شدن عیسی در سرتاسر اریحا اعلام شده بود و صدها نفر از ساکنان برای دیدار با او هجوم آوردند. هنگامی که این جمعیت عظیم با همراهی استاد به داخل شهر بازگشتند، بارتیمائوس با شنیدن صدای گامهای سنگین جمعیت، متوجه شد که اتفاقی غیرعادی در حال رخ دادن است، و از این رو از کسانی که نزدیک او ایستاده بودند پرسید که چه خبر است. و یکی از گدایان پاسخ داد: ”عیسی ناصری در حال عبور است.“ وقتی بارتیمائوس شنید که عیسی نزدیک است، صدای خود را بلند کرد و شروع کرد با صدای بلند فریاد زند: ”عیسی، عیسی، بر من رحم کن!“ و هنگامی که او بلندتر و بلندتر به فریاد کشیدن ادامه داد، برخی از کسانی که نزدیک

عیسی بودند نزد او رفتند و او را سرزنش کردند و از او خواستند که سکوت کند؛ اما فایده‌ای نداشت؛ او فقط بیشتر و بلندتر فریاد کشید.

وقتی عیسی فریاد مرد نابینا را شنید، ساکن ایستاد. و هنگامی که او را دید به دوستانش گفت: ”آن مرد را نزد من بیاورید.“ و سپس آنها نزد بارتیمائوس رفتند و گفتند: ”خوشحال باش؛ با ما بیا، زیرا استاد تو را می‌خواند.“ وقتی بارتیمائوس این سخنان را شنید، ردای خود را به کناری انداخت و به سمت وسط جاده به جلو جهید، در حالی که آنهایی که به او نزدیک بودند او را به سوی عیسی هدایت کردند. عیسی خطاب به بارتیمائوس گفت: ”چه می‌خواهی برای تو انجام دهم؟“ آنگاه مرد نابینا پاسخ داد: ”می‌خواهم بینایی‌ام باز گردد.“ و هنگامی که عیسی این درخواست را شنید و ایمان او را دید، گفت: ”بینایی خود را باز خواهی یافت؛ به راه خود برو؛ ایمانت تو را شفا داده است.“ او فوراً بینایی خود را باز یافت، و نزدیک عیسی ماند و خدا را ستایش کرد، تا این که استاد در روز بعد به سوی اورشلیم راه افتاد، و سپس او به حضور جمعیت رفت و به همه اعلام کرد که چگونه بینایی او در اریحا بازگردانده شده بود.

۶- دیدار با زکّی

نزدیک غروب بود که صف همراهان استاد وارد اریحا شد، و او تصمیم گرفت که شب را در آنجا بماند. همینطور که عیسی از کنار دفتر باجگیران عبور می‌کرد، زکّیِ سر باجگیر یا مالیات‌گیر، بر حسب اتفاق در آنجا حضور داشت، و او میل شدید داشت که عیسی را ببیند. این سر باجگیر بسیار ثروتمند بود و دربارهٔ این پیامبر جلیل بسیار شنیده بود. او تصمیم گرفته بود دفعهٔ بعد که عیسی به دیدار اریحا رفت، ببیند او چگونه مردی است؛ از این رو، زکّی در صدد برآمد که از میان جمعیت فشار بیاورد، اما جمعیت بسیار زیاد بود، و چون او قد کوتاهی داشت، نمی‌توانست از بالای سر آنها ببیند. و از این رو سر باجگیر جمعیت را دنبال کرد تا این که آنها به مرکز شهر و نه چندان دور از محل زندگي او نزدیک شدند. وقتی او دید که نمی‌تواند به میان جمعیت رخنه کند، و با این فکر که ممکن است عیسی بدون توقف از میان شهر عبور کند، پیش دوید و از درخت چناری که شاخه‌های پراکندهٔ آن بر روی جاده آویزان بود، بالا رفت. او می‌دانست که از این طریق می‌تواند هنگام عبور استاد از آنجا دید خوبی از او به دست آورد. و او ناامید نشد، زیرا وقتی عیسی از آنجا عبور می‌کرد، توقف کرد و به بالا به زکّی نگاه کرد و گفت: ”زکّی بشتاب و پایین بیا، زیرا امشب باید در خانهٔ تو بمانم.“ و وقتی زکّی این سخنان حیرت‌انگیز را شنید، با شتابی که برای پایین آمدن از درخت به خرج داد نزدیک بود سقوط کند. او نزد عیسی رفت و از این که استاد حاضر است در خانه‌اش توقف کند ابراز شادمانی زیادی کرد.

آنها فوراً به خانهٔ زکی رفتند، و کسانی که در اریحا زندگی می‌کردند بسیار شگفت‌زده شدند که عیسی راضی به ماندن در نزد سر باجگیر شده است. حتی در حالی که استاد و حواریونش با زکی جلوی درب خانه‌اش تعلل می‌کردند، یکی از فریسیان اریحا که در آن نزدیکی ایستاده بود، گفت: ”می‌بینید که چگونه این مرد رفته است نزد یک گناهکار، یک پسر مرتد ابراهیم که یک

اخاذ و دزد مردم خودش است اقامت گزیند.“ و وقتی عیسی این را شنید، به زکی نگاه کرد و لبخند زد. سپس زکی روی یک چهارپایه ایستاد و گفت: ”ای مردان اریحا، به سخنان من گوش دهید! من ممکن است یک باجگیر و یک گناهکار باشم، اما آموزگار بزرگ آمده است تا در خانهٔ من بماند؛ و قبل از این که او داخل شود، به شما می‌گویم که نیمی از همهٔ اموالم را به فقرا می‌بخشم و از فردا، اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او بازخواهم گرداند. من با تمام قلبم به دنبال نجات خواهم بود و یاد خواهم گرفت که در برابر دیدگان خدا به گونه‌ای پارسامنشانه عمل کنم.“

هنگامی که زکی سخنانش را قطع کرد، عیسی گفت: ”امروز نجات به این خانه آمده است و به راستی تو یک پسر ابراهیم شده‌ای.“ و عیسی به جماعتی که در اطراف آنها جمع شده بودند رو کرد و گفت: ”از آنچه می‌گویم تعجب نکنید و از آنچه ما انجام می‌دهیم نیز رنجیده نشوید، زیرا من همیشه اعلام کرده‌ام که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات دهد.“

آنها برای شب نزد زکی اقامت کردند و فردای آن روز برخاستند و در مسیر رفتن به عید فصح در اورشلیم از راه ”جادهٔ راهزنان“ به سوی بیت‌عنیا حرکت کردند.

۷- ”هنگام عبور عیسی“

عیسی هر جا که می‌رفت، شادی و سرور پخش می‌کرد. او سرشار از زیبایی و حقیقت بود. معاشران او همواره به خاطر کلمات مهربانانه‌ای که از دهان او جاری می‌شد در شگفتی بودند. شما می‌توانید زیبندگی را پرورش دهید، اما مهربانی و متانت رایحهٔ دوستی است که از یک روان سرشار از محبت می‌طراود.

نیکی همیشه برانگیزانندهٔ احترام است، اما هنگامی که فاقد زیبندگی باشد، اغلب عطوفت را دفع می‌کند. نیکی تنها زمانی جذابیت همگانی دارد که آکنده از مهربانی و متانت باشد. نیکی تنها زمانی مؤثر است که جذاب باشد.

عیسی به راستی انسانها را درک می‌کرد؛ از این رو می‌توانست دلسوزی راستین از خود نشان دهد و شفقت صادقانه نمایان سازد. اما او به ندرت در ترحم افراط می‌کرد. در حالی که شفقت او بی‌حد و حصر بود، دلسوزی او عملی، شخصی، و سازنده بود. آشنایی او با رنج هرگز موجب بی‌تفاوتی نشد، و او قادر بود به روانهای دردمند خدمت کند، بدون این که ترحم بر خودِ آنها را افزایش دهد.

عیسی می‌توانست به انسانها بسیار کمک کند، زیرا آنها را بسیار صمیمانه دوست داشت. او واقعاً هر مرد، هر زن، و هر کودک را دوست داشت. او به دلیل بینش فوق‌العاده‌اش می‌توانست دوستی واقعی باشد — او کاملاً می‌دانست که در قلب و در ذهن انسان چه می‌گذرد. او یک ناظر علاقمند و مشتاق بود. او در درک نیاز انسان خبره بود، و در تشخیص آرزوهای انسان ماهر بود.

عیسی هرگز عجله نداشت. او وقت داشت ”هنگامی که از جایی می‌گذشت“ به همنوعانش دلداری دهد. و او همیشه موجب می‌شد دوستانش احساس آرامش کنند. او یک شنوندهٔ جذاب بود. او هرگز درگیر کاوشگری مداخله‌جویانه در روان یارانش نشد. در حالی که او اذهان گرسنه را تسکین می‌داد و به روانهای تشنه خدمت می‌کرد، دریافت کنندگان دلسوزی او آنقدر که احساس می‌کردند *با* او مشورت می‌کنند چندان احساس نمی‌کردند که *نزد* او اعتراف می‌کنند. آنها به او اعتماد بی‌حد و حصر داشتند زیرا می‌دیدند که او به آنها بسیار باور دارد.

هرگز به نظر نمی‌رسید که او دربارهٔ مردم کنجکاو باشد، و او هرگز تمایلی به ادارهٔ امور، مدیریت، یا تعقیب آنها نشان نداد. او برانگیزانندهٔ اعتماد به نفسِ عمیق و شجاعتِ قدرتمند در همهٔ کسانی بود که از معاشرت با او لذت می‌بردند. وقتی او به کسی لبخند می‌زد، آن انسان فانی ظرفیت بیشتری را برای حل مشکلات متعدد خود تجربه می‌کرد.

عیسی به قدری انسانها را دوست داشت، و چنان خردمندانه، که هرگز از سختگیری نسبت به آنها هنگامی که ضرورت چنین انضباطی را ایجاب می‌کرد درنگ نمی‌کرد. او غالباً از طریق درخواست کمک از یک شخص به او یاری می‌رساند. او از این طریق علاقه برمی‌انگیخت، و برای جنبه‌های بهترِ طبیعت انسان جذابیت ایجاد می‌کرد.

استاد می‌توانست ایمان نجات‌بخش را در خرافات شدید زنی که با لمس لبهٔ لباسش به دنبال شفا بود، تشخیص دهد. او همیشه آماده و مایل بود که یک موعظه را متوقف کند یا عدهٔ کثیری را معطل نگاه دارد، تا به نیازهای فقط یک فرد، حتی یک کودکِ کوچک رسیدگی کند. رخدادهای بزرگ به وقوع پیوستند، نه تنها به این دلیل که مردم به عیسی ایمان داشتند، بلکه همچنین به این دلیل که عیسی به آنها بسیار باور داشت.

بخش عمدهٔ چیزهای به راستی مهمی که عیسی گفت یا انجام داد، به نظر می‌رسید که ”هنگامی که از آنجا عبور می‌کرد“ به طور اتفاقی به وقوع پیوست. در خدمت زمینی استاد، کار حرفه‌ای، به خوبی برنامه‌ریزی شده، یا پیش‌اندیشی شدهٔ بسیار اندکی وجود داشت. او در حین گذران زندگی، به طور طبیعی و برازنده سلامتی اهدا می‌کرد و شادی می‌افشاند. این عملاً حقیقت داشت، که ”او همه جا می‌گشت و کارهای نیکو می‌کرد.“

و برای پیروان استاد در همهٔ اعصار لازم است که یاد بگیرند که در حالی که ”از جایی عبور می‌کنند“ خدمت کنند — در حین انجام وظایف روزانهٔ خود، کار نیک و عاری از خودخواهی انجام دهند.

8- مَثَل سکه‌ها

آنها تا نزدیک ظهر از اریحا شروع به حرکت نکردند، زیرا شب قبل در حالی که عیسی به زکی و خانواده‌اش انجیل پادشاهی را آموزش می‌داد، آنها تا دیروقت بیدار بودند. تقریباً در نیمهٔ راهِ

جادهٔ صعودی به سوی بیت‌عنیا، گروه برای صرف ناهار توقف کرد در حالی که تودهٔ مردم به حرکت به سوی اورشلیم ادامه دادند، بدون این که بدانند عیسی و حواریون قصد داشتند آن شب در کوه زیتون بمانند.

مَثَل سکه‌ها بر خلاف مَثَل قنطارها که برای همهٔ شاگردان در نظر گرفته شده بود، بیشتر به طور انحصاری به حواریون گفته شد و عمدتاً مبتنی بر تجربهٔ آرچلوس و تلاش بیهودهٔ او برای به دست آوردن حکومت پادشاهی یهودیه بود. این یکی از معدود مَثَلهای استاد است که بر اساس یک شخصیت واقعیِ تاریخی بنا شده است. عجیب نبود که آنها باید آرچلوس را در ذهن می‌داشتند، زیرا خانهٔ زکی در اریحا به کاخ پرآذین آرچلوس بسیار نزدیک بود، و قنات او در امتداد جاده‌ای می‌گذشت که آنها از طریق آن از اریحا عزیمت کرده بودند.

عیسی گفت: ”شما فکر می‌کنید که پسر انسان برای پذیرفتن یک پادشاهی به اورشلیم می‌رود، اما من اعلام می‌کنم که شما محکوم به ناامیدی هستید. آیا داستان شاهزاده‌ای را به یاد نمی‌آورید که برای پذیرفتن یک پادشاهی برای خودش به کشوری دور رفت؟ اما حتی پیش از این که بتواند بازگردد، اهالیِ سرزمینِ او که در دلشان از پیش او را رد کرده بودند، فرستاده‌ای را به دنبال او فرستادند و گفتند: ’ما اجازه نخواهیم داد این مرد بر ما سلطنت کند‘. همانطور که این پادشاه در حکومت دنیوی طرد شد، پسر انسان نیز در حکومت روحانی طرد خواهد شد. باز هم اعلام می‌کنم که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست؛ اما اگر به پسر انسان فرمانروایی روحانی مردمش اعطا شده بود، او چنین پادشاهیِ روان انسانها را می‌پذیرفت و بر چنین قلمروِ قلبهای بشری سلطنت می‌کرد. با وجود این که آنها حکومت روحانی من را بر خود رد می‌کنند، من دوباره باز خواهم گشت تا چنین پادشاهی روحی را که اکنون از من دریغ شده است از دیگران دریافت کنم. اکنون پسر انسان را طرد شده خواهید دید، اما در عصری دیگر آنچه را که اکنون فرزندان ابراهیم رد می‌کنند، مورد پذیرش قرار خواهد گرفت و ستایش خواهد شد.

”و اکنون، به عنوان نجیب‌زادهٔ طرد شدهٔ این مَثَل، من دوازده خادم خود، مباشران ویژه، را به حضور خود فرا می‌خوانم، و با دادن مبلغ یک سکه به دست هر یک از شما، به هر یک توصیه می‌کنم که در حالی که از شما دور هستم به رهنمودهای من که با صندوق امانت خود با پشتکار تجارت کنید، به خوبی توجه کنید، تا وقتی که بازگشتم و از شما حسابرسی کردم، بتوانید مباشرت خود را با آن توجیه کنید.

”و حتی اگر این پسر طرد شده بازنگردد، پسر دیگری فرستاده خواهد شد تا این پادشاهی را دریافت کند، و در آن هنگام این پسر همهٔ شما را فرا خواهد خواند تا گزارش سرپرستی خود را دریافت کنید و به واسطهٔ دستاوردهای خود شادمان شوید.

”و هنگامی که متعاقباً این مباشران برای حسابرسی فراخوانده شدند، اولین نفر جلو آمد و گفت: ’ای سرور، با سکهٔ تو ده سکه بیشتر کسب کردم.‘ و سرورش به او گفت: ’آفرین؛ تو خادمی نیکویی؛ زیرا نشان دادی که در این امر وفادار هستی، حکومت ده شهر را به تو خواهم سپرد.‘ و دومی آمد و گفت: ’ای سرور، سکه‌ای که نزد من ماند، پنج سکه سود آورده است.‘ و سرور

گفت: ’از این رو تو را به فرمانروایی پنج شهر خواهم گمارد.‘ و به همین ترتیب سایر خادمان مورد حسابرسی واقع شدند، تا این که نفر آخر پس از این که فرا خوانده شد، گزارش داد: ’ای سرور، اینک این سکهٔ توست که آن را در این دستمال پیچیده و به گونه‌ای امن حفظ کرده‌ام. و این کار را کردم چون از تو می‌ترسیدم؛ من باور داشتم که تو نامعقول هستی، چون دیدم آنچه را که نگذاشته‌ای برمی‌گیری ، و به دنبال این هستی که آنچه را که نکاشته‌ای درو کنی.‘ سپس سرورش گفت: ’ای خادم اهمالگر و پیمان شکن، مطابق گفتهٔ خودت تو را قضاوت خواهم کرد. تو می‌دانستی که من ظاهراً آنچه را که نکاشته‌ام درو می‌کنم؛ پس می‌دانستی که این حسابرسی برایت الزام‌آور خواهد بود. با دانستن این موضوع، حداقل باید پول من را به صراف می‌دادی تا در زمان آمدنم آن را با بهرهٔ مناسب داشته باشم.‘

’’و سپس این حاکم به حاضران گفت: ’پول را از این خادم تنبل بگیرید و به آن که ده سکه دارد بدهید.‘ و وقتی آنها به سرور یادآوری کردند که چنین شخصی از پیش ده سکه داشته است، او گفت: ’به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد، اما از کسی که ندارد، حتی آنچه را که دارد از او گرفته خواهد شد.‘‘‘

و سپس حواریون در صدد برآمدند که تفاوت میان معنی این مَثَل و مَثَل سابق قنطارها را بدانند، اما عیسی در پاسخ به پرسشهای فراوان آنها فقط گفت: ’’در حالی که هر یک از شما به معنی واقعی این سخنان پی می‌برید، در قلبتان روی آنها خوب تعمق کنید.‘‘

این نَتَنائیل بود که معنی این دو مَثَل را در سالهای بعد به خوبی آموزش داد، و می‌توان آموزشهای او را در این نتیجه‌گیریها خلاصه کرد:

1- توانایی، معیار عملیِ فرصتهای زندگی است. شما هرگز برای انجام کاری که فراتر از تواناییهای شماست مسئول شناخته نخواهید شد.

2- وفاداری، معیار خطاناپذیرِ قابل اعتماد بودن انسان است. کسی که در چیزهای کوچک وفادار است، احتمالاً در هر چیزی که با عطایای او سازگار است نیز وفاداری نشان خواهد داد.

3- استاد پاداش کمتری را برای وفاداری کمتر در زمانی که فرصتی مشابه وجود دارد اعطا می‌کند.

4- او پاداشی مشابه برای وفاداری مشابه در زمانی که فرصت کمتری وجود دارد، اعطا می‌کند.

هنگامی که آنها ناهار خود را به پایان رساندند، و پس از آن که انبوهی از پیروان به حرکت به سوی اورشلیم ادامه دادند، عیسی در حالی که در برابر حواریون در سایهٔ صخره‌ای آویزان در کنار جاده ایستاده بود، با وقاری شادمان و شکوهی متین انگشت خود را به سمت غرب نشانه گرفت و گفت: ’’ای برادرانم، بیایید، بگذارید به اورشلیم برویم، تا آنچه را که در انتظار ماست، در آنجا دریافت کنیم؛ ما بدین گونه خواست پدر آسمانی را در همه چیز به انجام خواهیم رساند.‘‘

و بدین ترتیب عیسی و حواریونش به این سفر که آخرین سفر استاد به اورشلیم در شکل جسم انسان فانی بود ادامه دادند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 172

ورود به اورشلیم

عیسی و حواریون اندکی بعد از ساعت چهار بعد از ظهر جمعه 31 مارس، سال 30 بعد از میلاد مسیح به بیت‌عنیا رسیدند. ایلعازر، خواهرانش، و دوستانشان منتظر آنها بودند؛ و چون افراد زیادی هر روز می‌آمدند تا با ایلعازر در مورد زنده شدنش صحبت کنند، به عیسی اطلاع داده شد که ترتیباتی فراهم شده که او نزد یک همسایهٔ ایماندار، شخصی به نام شمعون، که از هنگام مرگ پدر ایلعازر شهروند برجستهٔ آن دهکدهٔ کوچک بود بماند.

عصر آن روز، عیسی بازدیدکنندگان بسیاری را به حضور پذیرفت، و مردم عادی بیت‌عنیا و بیت‌فاجی تمام تلاش خود را به عمل آوردند تا او احساس کند مورد خوشامد واقع شده است. اگر چه بسیاری فکر می‌کردند که عیسی در سرپیچی کامل از فرمان مرگ شورای عالی یهود اکنون به اورشلیم می‌رود، تا خود را پادشاه یهودیان اعلام کند، آن خانوادهٔ اهل بیت‌عنیا — ایلعازر، مارتا، و مریم — بیشتر به طور کامل درک می‌کردند که استاد آن نوع پادشاه نیست؛ آنها در حدی خفیف حس می‌کردند که ممکن است این آخرین دیدار او از اورشلیم و بیت‌عنیا باشد.

سران کاهنان اطلاع یافته بودند که عیسی در بیت‌عنیا اقامت کرده است، اما آنها فکر کردند که بهتر است سعی نکنند او را در میان دوستانش دستگیر کنند؛ آنها تصمیم گرفتند که منتظر آمدنِ او به اورشلیم شوند. عیسی همه چیز را دربارهٔ این موضوع می‌دانست، اما به طرز باشکوهی آرام بود؛ دوستانش هرگز او را آرام‌تر و صمیمی‌تر ندیده بودند؛ حتي حواریون از بی‌تفاوتی کامل او متحیر شده بودند، و این در حالی بود که شورای عالی یهود از همهٔ یهودیان خواسته بود که او را به دستان آنها تسلیم کنند. در حالی که استاد در آن شب خواب بود، حواریون دو به دو مراقب او بودند و بسیاری از آنها شمشیر بسته بودند. در سحرگاه صبح روز بعد، آنها توسط صدها زائر که از اورشلیم آمده بودند بیدار شدند. آنها برای دیدن عیسی و ایلعازر که او از مردگان زنده کرده بود حتی در روز سبت آمده بودند.

1- سبت در بیت‌عنیا

زائرانِ خارج از یهودیه، و نیز مقامات یهودی، همگی می‌پرسیدند: ”نظر شما چیست؟ آیا عیسی به جشن خواهد آمد؟“ از این رو هنگامی که مردم شنیدند که عیسی در بیت‌عنیا است، خوشحال شدند، اما سران کاهنان و فریسیان تا حدودی متحیر شدند. آنها خوشحال بودند که او را تحت قلمرو اختیارات خود داشته باشند، اما از جسارت او کمی ناخشنود بودند؛ آنها به یاد آوردند که در دیدار قبلیِ او از بیت‌عنیا، ایلعازر از مردگان برخاسته بود، و ایلعازر داشت برای دشمنان عیسی به مشکل بزرگی تبدیل می‌شد.

شش روز قبل از عید فصح، در غروب بعد از سبت، همهٔ اهالی بیت‌عنیا و بیت‌فاجی با یک ضیافت عمومی در خانهٔ شمعون، ورود عیسی را جشن گرفتند. این شام به افتخار عیسی و ایلعازر هر دو بود، و در مقابله با شورای عالی یهود برگزار شد. مارتا سرو غذا را مدیریت کرد؛ خواهرش مریم در میان زنانِ ناظر بود، زیرا این خلاف رسم یهودیان بود که یک زن در یک ضیافت عمومی بنشیند. مأموران شورای عالی یهود در آنجا حضور داشتند، اما آنها از دستگیری عیسی در میان دوستانش می‌ترسیدند.

عیسی دربارهٔ یوشعِ روزگاران قدیم که با او همنام بود با شمعون صحبت کرد، و در مورد این که چگونه یوشع و قومِ اسرائیل از طریق اریحا به اورشلیم آمده بودند توضیح داد. عیسی در شرح روایت فرو ریختنِ دیوارهای اریحا گفت: ”چنین دیوارهای آجری و سنگی مورد توجه من نیستند؛ اما من می‌خواهم دیوارهای تعصب، پارسانمایی، و نفرت در برابر این موعظه پیرامون مهر پدر به همهٔ انسانها فرو بریزد.“

ضیافت به شیوه‌ای بسیار شاد و عادی برگزار شد، با این تفاوت که همهٔ حواریون به گونه‌ای غیرمعمول هشیار بودند. عیسی فوق‌العاده بشاش بود و تا وقتِ آمدن به سر میز با بچه‌ها بازی می‌کرد.

هیچ چیز غیرعادی اتفاق نیفتاد تا این که نزدیک به پایان جشن، مریم خواهر ایلعازر از میان گروه زنان ناظر جلو آمد و به سمت جایی که عیسی به عنوان مهمان افتخاری تکیه داده بود، رفت، و یک کوزهٔ بزرگ مرمر از عطر بسیار کمیاب و گرانبها را باز کرد؛ و پس از مسح کردن سر استاد، شروع به ریختن آن بر روی پاهای او کرد، و در حالی که موهای خود را پایین می‌آورد پاهای او را با آن خشک کرد. تمام خانه از بوی عطر پر شد، و همهٔ حاضران از کاری که مریم کرده بود شگفت زده شدند. ایلعازر چیزی نگفت، اما وقتی عده‌ای از مردم زمزمه کردند و خشم خود را از این که عطری بسیار گرانبها بدین گونه باید استفاده شود نشان دادند، یهودای اسخریوطی به جایی که آندریاس تکیه داده بود رفت و گفت: ”چرا این عطر فروخته نشد و پول آن برای غذا دادن به فقرا اهدا نشد؟ شما باید با استاد صحبت کنید که انجام این گونه اتلاف را نکوهش کند.“

عیسی با دانستن آنچه آنها فکر می‌کردند و شنیدن آنچه آنها می‌گفتند، در حالی که مریم در کنار او زانو زده بود، دستش را روی سر او گذاشت و با حالتی مهربان بر چهرهٔ خویش گفت: ”هر یک از شما، او را به حال خود بگذارید. شما که می‌بینید او در دل خود کاری نیکو انجام داده است،

چرا به خاطر این کار او را می‌رنجانید؟ به شمایی که زمزمه می‌کنید و می‌گویید که این عطر باید فروخته می‌شد و پول آن به فقرا داده می‌شد، بگذارید بگویم که فقیران را همیشه با خود دارید تا هر وقت که به نظرتان خوب بود به آنها خدمت کنید؛ اما من همیشه با شما نخواهم بود؛ به زودی من نزد پدرم می‌روم. این زن مدتهاست که این عطر را برای بدن من برای وقت دفن آن ذخیره کرده است و اکنون که به نظرش خوب بوده که این مسح را در پیش‌بینیِ مرگ من انجام دهد، چنین رضایتی از او دریغ نخواهد شد. با انجام این کار، مریم همهٔ شما را نکوهش کرده است، زیرا با این عمل به آنچه من در مورد مرگ و عروج خود به سوی پدر آسمانیِ خود گفته‌ام ایمانش را نشان داده است. این زن به خاطر کاری که در این شب انجام داده است ملامت نخواهد شد؛ بلکه به شما می‌گویم که در اعصار آینده، هر کجا که این انجیل در سراسر دنیا موعظه شود، آنچه او انجام داده است به یاد او گفته خواهد شد.“

به دلیل این نکوهش بود که یهودای اسخریوطی آن را به عنوان یک سرزنش شخصی تلقی کرد، و سرانجام تصمیمش را گرفت که به خاطر احساسات جریحه‌دار شده‌اش به دنبال انتقام گرفتن باشد. او بارها به طور ناخودآگاه چنین افکاری را در ذهنش پرورانده بود، اما اکنون جرأت کرده بود که در ذهنِ آشکار و خودآگاهش به چنین افکار شیطانی بیندیشد. و بسیاری دیگر او را به این رفتار تشویق کردند، زیرا قیمت این عطر مبلغی معادل درآمد یک سالِ یک مرد بود، و این برای تأمین نان پنج هزار نفر کافی بود. اما مریم عیسی را دوست داشت؛ او این عطر گرانبها را برای تدهین کردن بدنش در هنگام مرگ فراهم کرده بود، زیرا زمانی که عیسی به آنها هشدار داد که باید بمیرد، به سخنان او ایمان آورد، و اگر او تصمیمش را تغییر داد و تصمیم گرفت این هدایا را در هنگام زنده بودنِ استاد به او تقدیم کند، این از او دریغ نمی‌شد.

ایلعازر و مارتا هر دو می‌دانستند که مدتها است مریم پولی را پس‌انداز کرده تا با آن این کوزهٔ سنبل خالص را بخرد، و آنها از صمیم قلب تأیید کردند که او در چنین امری آنطور که دلش می‌خواهد عمل کند، زیرا آنها مرفه بودند و به راحتی می‌توانستند چنین هدیه‌ای را اهدا کنند.

هنگامی که سران کاهنان راجع به این شام در بیت‌عنیا برای عیسی و ایلعازر مطلع شدند، شروع به مشورت با یکدیگر کردند که با ایلعازر چه باید کرد. و آنها فوراً به این نتیجه رسیدند که ایلعازر نیز باید بمیرد. آنها به درستی استنتاج کردند که اگر اجازه دهند ایلعازر که عیسی او را از مردگان زنده نمود زنده بماند، کشتن عیسی بی‌فایده خواهد بود.

2- صبح یکشنبه با حواریون

در این بامداد یکشنبه، در باغ زیبای شمعون، استاد دوازده حواری خود را گرد خود فراخواند و در آماده‌سازی برای ورود به اورشلیم رهنمودهای نهایی آنها را به آنان داد. او به آنها گفت که قبل از بازگشت نزد پدر، احتمالاً سخنرانیهای زیادی خواهد کرد و درسهای زیادی را آموزش خواهد داد، اما به حواریون توصیه کرد که در طول این اقامت عید فصح در اورشلیم، از انجام هرگونه کار علنی خودداری کنند. او به آنها رهنمود داد که در نزدیکی او بمانند و ”مراقب باشند

و دعا کنند". عیسی می‌دانست که بسیاری از حواریون و پیروان نزدیک او حتی در آن زمان شمشیرهایی را که روی بدنشان پنهان شده بود حمل می‌کردند، اما او هیچ اشاره‌ای به این واقعیت نکرد.

رهنمودهای بامداد این روز مرور مختصری از خدمت آنها از روز انتصابشان در نزدیکی کفرناحوم تا این روز که آنها برای ورود به اورشلیم داشتند آماده می‌شدند را در بر می‌گرفت. حواریون در سکوت گوش دادند؛ آنها هیچ سؤالی نپرسیدند.

در سحرگاه بامداد آن روز، داوود زبدی وجوه حاصل از فروش تجهیزات اردوگاه پلا را به یهودا تحویل داد و یهودا نیز به نوبهٔ خود قسمت بیشترِ این پول را در دستان شمعون، میزبان آنها، قرار داد تا در پیش‌بینیِ الزاماتِ ورود آنها به اورشلیم در آنجا نگهداری شود.

عیسی پس از گفتگو با حواریون با ایلعازر صحبت کرد و به او رهنمود داد که از فدا کردنِ جان خود از طریق انتقام‌جوییِ شورای عالی یهود اجتناب کند. در اطاعت از این اندرز بود که وقتی مأموران شورای عالی یهود افرادی را برای دستگیری ایلعازر فرستادند او چند روز بعد به فیلادلفیه گریخت.

همهٔ پیروان عیسی تا اندازه‌ای بحران قریب‌الوقوع را احساس کردند، اما شادی غیرمعمول و شوخ طبعی استثنایی استاد مانع از این شد که آنها جدی بودنِ موضوع را به طور کامل درک کنند.

3- حرکت به سوی اورشلیم

بیت‌عنیا حدود دو مایل از معبد فاصله داشت، و ساعت یک و نیم بعد از ظهر آن یکشنبه بود که عیسی برای حرکت به سوی اورشلیم آماده شد. او احساساتی آکنده از مهری عمیق برای بیت‌عنیا و مردم سادهٔ آن داشت. ناصره، کفرناحوم، و اورشلیم دست رد بر سینهٔ او زده بودند، اما بیت‌عنیا او را پذیرفته بود و به او ایمان آورده بود. و در این دهکدهٔ کوچک، که تقریباً هر مرد، زن، و کودکی ایماندار بود، او برگزید بزرگترین کار اعطای زمینی خود، زنده کردنِ ایلعازر، را انجام دهد. او ایلعازر را زنده نکرد تا شاید روستاییان ایمان بیاورند، بلکه به این دلیل که آنها از پیش ایمان آورده بودند.

عیسی تمام طول صبح دربارهٔ ورود خود به اورشلیم فکر کرده بود. پیش از این، او همیشه تلاش کرده بود که همهٔ ستایشهای همگانی از او به عنوان مسیح را منع کند، اما اکنون متفاوت بود؛ او در حال نزدیک شدن به پایان دوران زندگی خود در جسم بود. حکم مرگ او توسط شورای عالی یهود صادر شده بود، و از این که او به شاگردانش اجازه دهد احساسات خود را آزادانه بیان کنند هیچ آسیبی نمی‌توانست حاصل شود، درست همانطور که ممکن بود در صورت انتخاب او برای یک ورود رسمی و علنی به داخل شهر رخ دهد.

عیسی تصمیم نگرفت که این ورود علنی به اورشلیم را به عنوان آخرین تلاش برای جلب نظر عموم و یا کسب نهاییِ قدرت انجام دهد. او در مجموع این کار را برای برآوردنِ آرزوهای انسانیِ شاگردان و حواریونش نیز انجام نداد. عیسی هیچیک از توهمات یک رویاپردازِ خیالباف را در سر نداشت؛ او به خوبی می‌دانست که نتیجهٔ این دیدار چه می‌بود.

استاد پس از تصمیم به انجام ورود علنی به اورشلیم، با ضرورت انتخاب یک روش صحیح برای اجرای چنین تصمیمی مواجه شد. عیسی به تمام بسیاری از پیشگوییهای کمابیش متناقضِ به اصطلاح مسیحایی فکر کرد، اما به نظر می‌رسید که تنها یکی وجود داشت که دنبال کردن آن کاملاً برایش مناسب بود. بیشترِ این سخنان پیشگویانه یک پادشاه، پسر و جانشین داوود را به تصویر می‌کشیدند، یک نجات دهندهٔ دنیویِ جسور و پرتکاپوی تمام اسرائیل از یوغ سلطهٔ بیگانه. اما یک متن مقدس وجود داشت که گاهی اوقات توسط کسانی که بیشتر به مفهوم روحانیِ رسالت مسیح پایبند بودند به او مرتبط می‌شد، و عیسی فکر می‌کرد که ممکن است این متن به گونه‌ای سازگار به عنوان راهنمای ورود پیش‌بینی شدهٔ او به اورشلیم در نظر گرفته شود. این متن مقدس در زکریا یافت می‌شد و می‌گفت: ”ای دختر صهیون، بسیار شادی کن؛ ای دختر اورشلیم فریاد بزن. اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل است و نجات می‌آورد. او با فروتنی می‌آید، و بر یک الاغ، بر یک کره، بر کره الاغی سوار است.“

یک پادشاه جنگجو همیشه سوار بر یک اسب وارد شهری می‌شد؛ پادشاهی که مأموریت صلح و دوستی داشت همیشه سوار بر یک الاغ وارد می‌شد. عیسی نمی‌خواست به صورت مردی سوار بر اسب وارد اورشلیم شود، اما او مایل بود به عنوان پسر انسان سوار بر یک الاغ به گونه‌ای صلح‌آمیز و با حسن نیت وارد شود.

عیسی مدتها از طریق آموزش مستقیم سعی کرده بود که به حواریون و شاگردانش این ایده را القا کند که پادشاهی او متعلق به این دنیا نیست، بلکه یک موضوع کاملاً روحانی است؛ اما او در این تلاش موفق نشده بود. اکنون، آنچه را که او نتوانسته بود از طریق آموزش صریح و شخصی انجام دهد، سعی کرد با جذابیتی نمادین به انجام برساند. از این رو، عیسی درست بعد از ناهار ظهر، پطرس و یوحنا را صدا کرد، و پس از این که به آنها فرمان داد که به بیت‌فاجی، یک روستای همسایه، کمی دورتر از جادهٔ اصلی و در فاصلهٔ کوتاهی در شمال غربیِ بیت‌عنیا، بروند، ادامه داد: ”به بیت‌فاجی بروید، و هنگامی که به تلاقی جاده‌ها رسیدید، کُره الاغی را می‌یابید که در آنجا بسته شده است. کُره را باز کنید و با خود بیاورید. اگر کسی از شما بپرسد که چرا این کار را می‌کنید، فقط بگویید: ’استاد به او نیاز دارد.‘“ و هنگامی که دو حواری مطابق فرمان استاد به بیت‌فاجی رفتند، آن کره را یافتند که در نزدیکی مادرش در خیابانِ باز و نزدیک به خانه‌ای در گوشه بسته شده بود. هنگامی که پطرس شروع به باز کردن کره کرد، صاحبش نزد آنها آمد و پرسید که چرا این کار را کردند، و وقتی پطرس مطابق رهنمود عیسی به او پاسخ داد، مرد گفت: ”اگر استاد شما عیسی اهل جلیل است، بگذارید کره را داشته باشد.“ و به این ترتیب آنها بازگشتند و کره را با خود آوردند.

تا این هنگام چند صد زائر به دور عیسی و حواریونش جمع شده بودند. از اواسط ظهر، بازدیدکنندگانی که در مسیر رفتن به عید فصح از آنجا عبور می‌کردند، معطل مانده بودند. در همین حال، داوود زبدی و برخی از یاران پیام‌رسان سابقش این کار را بر عهده گرفتند که با عجله به اورشلیم بروند، جایی که آنها این گزارش را در میان انبوه زائران بازدیدکننده در حول و حوش معبد به طور مؤثر منتشر کردند که عیسی ناصری در حال ورود پیروزمندانه به داخل شهر است. از این رو، چندین هزار نفر از این بازدیدکنندگان برای خوشامدگویی به این پیامبر پرآوازه و معجزه‌گر که برخی معتقد بودند مسیح است، هجوم آوردند. این جماعت که از اورشلیم بیرون می‌آمدند، درست پس از این که از نوک کوه زیتون عبور کردند و شروع به پایین آمدن به داخل شهر کردند، با عیسی و جمعیتی روبرو شدند که به داخل شهر می‌رفتند.

هنگامی که راهپیمایی از بیت‌عنیا شروع شد، شور و شوق زیادی در میان جمعیتِ شادِ شاگردان، ایمانداران، و زائران بازدیدکننده که بسیاری از جلیل و پریا آمده بودند، وجود داشت. درست پیش از شروع حرکتِ آنها، دوازده زن از گروه آغازینِ زنان که با برخی از همیاران خود همراهی می‌شدند به صحنه وارد شدند و در حالی که این صف بی‌نظیر مردم با شادی به سمت شهر حرکت می‌کرد به آن پیوستند.

پیش از این که آنها حرکت خود را آغاز کنند، دوقلوهای حَلفی ردای خود را روی الاغ انداختند و او را نگه داشتند تا استاد سوار آن شود. همینطور که صف مردم به سمت قلهٔ کوه زیتون حرکت می‌کرد، جمعیت شاد لباسهای خود را بر زمین انداختند و شاخه‌هایی از درختان مجاور آوردند تا برای الاغی که حامل پسرِ شاهانه، مسیح موعود بود، فرشی افتخارآمیز بسازند. در حالی که جمعیتِ شاد به سمت اورشلیم حرکت می‌کردند، شروع به خواندن این مزمور کردند، یا بهتر است بگوییم یکصدا فریاد برآوردند: ”هوشیعانا به پسر داوود؛ مبارک باد کسی که به نام خداوند می‌آید. هوشیعانا در عرش برین. خجسته باد ملکوتی که از آسمان نازل می‌شود.“

در حالی که آنها حرکت می‌کردند، عیسی خوش دل و شاد بود تا اینکه او به نوک کوه زیتون رسید، جایی که شهر و برجهای معبد کاملاً نمایان شد؛ در آنجا استاد راهپیمایی را متوقف کرد، و سکوتی عظیم بر همه حاکم شد، زیرا آنها او را در حال گریستن دیدند. استاد با نگاهی به جمعیت عظیمی که از شهر برای استقبال از او می‌آمدند، با احساس زیاد و با صدای گریان گفت: ”ای اورشلیم، اقلاً کاش تو نیز این چیزهایی را که متعلق به آرامش توست و تو می‌توانستی کاملاً آزادانه داشته باشی در این روزِ خود تشخیص می‌دادی! اما اکنون این افتخارات در آستانهٔ پنهان شدن از چشمان توست. تو در آستانهٔ طرد پسر صلح هستی و به انجیل نجات دهنده پشت خواهی کرد. به زودی روزهایی برای تو فرا خواهد رسید که در آن دشمنانت گرداگرد تو سنگر خواهند ساخت و از هر سو تو را محاصره خواهند کرد؛ آنها تو را کاملاً نابود خواهند کرد، به طوری که سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند. و همهٔ اینها برایت اتفاق خواهد افتاد، زیرا زمان دیدار الهی خود را تشخیص ندادی. تو در آستانهٔ رد هدیهٔ خداوند هستی، و همهٔ انسانها تو را طرد خواهند کرد.“

هنگامی که سخنان او تمام شد، آنها شروع به پایین آمدن از کوه زیتون کردند و فوراً انبوه دیدارگرانی که از اورشلیم آمده بودند به آنها پیوستند. آنها شاخه‌های خرما را تکان می‌دادند، و فریادِ هوشیعانا برمی‌آوردند و سوا از آن ابراز شادمانی می‌کردند و همدمی نیکو داشتند. استاد برنامه‌ریزی نکرده بود که این جمعیت از اورشلیم بیرون بیایند تا با آنها ملاقات کنند؛ این کارِ دیگران بود. او هرگز چیزی را که دراماتیک بود از پیش طراحی نکرد.

همراه با جمعیتی که برای استقبال از استاد بیرون ریخته بودند، بسیاری از فریسیان و دیگر دشمنان او نیز آمدند. آنها آنقدر از این فوران ناگهانی و غیرمنتظرة استقبال مردمی آشفته شده بودند که می‌ترسیدند او را دستگیر کنند، مبادا چنین اقدامی موجب شورش آشکار مردم شود. آنها از برخورد انبوه دیدارگرانی که بسیار راجع به عیسی شنیده بودند و خیلی از آنها به او ایمان داشتند، بسیار می‌ترسیدند.

همینطور که آنها به اورشلیم نزدیک می‌شدند، جمعیت احساسات بیشتری نشان دادند، به طوری که برخی از فریسیان در کنار عیسی راه افتادند و گفتند: ”استاد، تو باید شاگردان خود را نکوهش کنی و به آنها توصیه کنی که زیبنده‌تر رفتار کنند.“ عیسی پاسخ داد: ”بجاست که این فرزندان از پسر صلح که سران کاهنان او را رد کرده‌اند، استقبال کنند. متوقف کردن آنها بی‌فایده است، مبادا به جای آنها این سنگهای کنار جاده فریاد برآورند.“

فریسیان پیشاپیشِ صفوف راهپیمایی کنندگان با شتاب حرکت کردند که به شورای عالی یهود، که در آن هنگام در معبد جلسه داشتند، بپیوندند، و آنها اینطور به همکاران خود گزارش دادند: ”اینک، هر کاری که ما انجام می‌دهیم فایده‌ای ندارد؛ ما از دست این جلیلی مبهوت شده‌ایم. این مردم شور و شوق زیاد از حدی برای او نشان می‌دهند؛ اگر ما جلوی این آدمهای نادان را نگیریم، همة دنیا او را دنبال خواهند کرد.“

واقعاً هیچ اهمیت عمیقی برای این فورانِ سطحی و خودانگیختة اشتیاق مردمی وجود نداشت. این استقبال، اگر چه شادی‌آور و صادقانه بود، اما حاکی از هیچ اعتقاد واقعی یا عمیقی در قلب این جمعیتِ شادمان نبود. همین جماعت وقتی که شورای عالی یهود به یکباره یک موضع قاطعانه و مصمم علیه او گرفت، و زمانی که آنها از توهم بیرون آمدند، یعنی وقتی متوجه شدند که عیسی قرار نیست پادشاهی را مطابق انتظارات دیرینة آنها برقرار کند، به همان اندازه مایل بودند که عیسی را در اواخر این هفته به سرعت طرد کنند.

اما تمام شهر به شدت برانگیخته شده بود، به طوری که همه پرسیدند، ”این مرد کیست؟“ و جماعت پاسخ داد: ”این پیامبر جلیل، عیسی ناصری است.“

4- دیدار از حول و حوش معبد

در حالی که دوقلوهای حَلفی الاغ را به صاحبش بازگرداندند، عیسی و ده حواری خود را از همیاران نزدیک خود جدا کردند و در اطراف معبد قدم زدند، و آماده‌سازی برای عید فصح را تماشا کردند. هیچ تلاشی برای آزار و اذیت عیسی صورت نگرفت، زیرا شورای عالی یهود به شدت از مردم می‌ترسید، و روی هم رفته این یکی از دلایلی بود که عیسی به جمعیت اجازه داد که از او بدین گونه استقبال کنند. حواریون نمی‌توانستند درک کنند که این تنها شیوهٔ انسانی بود که می‌توانست در جلوگیری از دستگیری فوری عیسی پس از ورود به شهر مؤثر باشد. استاد مایل بود که به ساکنان اورشلیم، بالا و پایین، و همچنین دهها هزار بازدیدکنندهٔ عید فصح، این فرصت دیگر و آخرین فرصت را بدهد تا انجیل را بشنوند و در صورت تمایل، پسر صلح را بپذیرند.

و اکنون، هنگامی که غروب نزدیک شد و جمعیت به جستجوی غذا پرداخت، عیسی و پیروان نزدیک او تنها ماندند. چه روز عجیبی بود! حواریون در فکر فرو رفته بودند، اما ساکت بودند. آنها در سالهای معاشرتشان با عیسی هرگز چنین روزی را ندیده بودند. آنها برای لحظه‌ای در کنار خزانه نشستند و مردم را تماشا کردند که کمکهایشان را اهدا می‌کردند: ثروتمندان مقادیر زیادی در صندوقِ دریافت می‌گذاشتند و همه مبلغی مطابق با میزان دارایی‌شان می‌دادند. سرانجام بیوه زنی فقیر که لباسی اندک بر تن داشت آمد، و آنها دیدند که او دو سکهٔ ناچیز (مس کوچک) در شیپور انداخت. و سپس عیسی توجه حواریون را به بیوه زن جلب کرد و گفت: ”به آنچه هم اکنون دیدید خوب توجه کنید. این بیوه زن فقیر از همهٔ دیگران بیشتر انداخت، زیرا همهٔ این آدمهای دیگر، از فزونیِ داراییِ خویش، مبلغ ناچیزی به عنوان هدیه انداختند، اما این زن فقیر، با این که در تنگناست، هر چه داشت، حتی روزیِ خویش را داد.“

با نزدیک شدن به غروب، آنها در سکوت در صحنهای معبد قدم زدند، و پس از این که عیسی یک بار دیگر این صحنه‌های آشنا را بررسی کرد، و احساسات خود را در ارتباط با دیدارهای قبلی به یاد آورد، و دیدارهای پیشتر از آن را مستثنی نکرد، گفت: ”بیایید برای استراحتِ خود به بیت‌عنیا برویم.“ عیسی با پطرس و یوحنا به خانهٔ شمعون رفت، در حالی که حواریونِ دیگر در بین دوستانشان در بیت‌عنیا و بیت‌فاجی اقامت گزیدند.

5- رفتار حواریون

عصر این یکشنبه در حالی که آنها به بیت‌عنیا بازمی‌گشتند، عیسی پیشاپیش حواریون راه می‌رفت. حتی یک کلمه صحبت نشد، تا این که آنها بعد از رسیدن به خانهٔ شمعون از هم جدا شدند. هیچ دوازده انسانی هرگز چنین احساسات متنوع و غیرقابل توضیحی را بدان گونه که آنگاه در ذهن و روان این سفیران پادشاهی موج می‌زد تجربه نکرده است. این جلیلی‌های سرسخت گیج و مضطرب بودند؛ آنها نمی‌دانستند که در مرحلهٔ بعد انتظار چه چیزی را باید داشته باشند؛ آنها بیش از آن شگفت‌زده بودند که بتوانند زیاد بترسند. آنها از برنامه‌های استاد برای روز بعد چیزی نمی‌دانستند، و هیچ سؤالی نپرسیدند. آنها به اقامتگاه خود رفتند، گر چه زیاد نخوابیدند، به جز دوقلوها. اما آنها در خانهٔ شمعون به طور مسلحانه مراقب عیسی نبودند.

آندریاس کاملاً حیرت‌زده بود و تقریباً گیج شده بود. او تنها رسولی بود که به طور جدی به ارزیابی فوران استقبال مردمی نپرداخت. او به قدری درگیر فکر مسئولیت خود به عنوان رئیس گروه حواریون بود که نمی‌توانست به معنی یا اهمیت صدای بلند هوشیعانا توسط جمعیت توجه جدی کند. آندریاس مشغول تماشای برخی از همکارانش بود که می‌ترسید ممکن است احساساتشان آنها را در جریان هیجان به بیراهه بکشاند، به ویژه پطرس، یعقوب، یوحنا، و شمعون غیور. در سرتاسر این روز و روزهایی که بلافاصله پس از آن به دنبال آمد، آندریاس دچار تردیدهای جدی شده بود، اما او هرگز هیچیک از این تردیدها را به یاران حواری خود ابراز نکرد. او نگران رفتار برخی از دوازده نفری بود که می‌دانست مسلح به شمشیر هستند؛ اما او نمی‌دانست که برادر خودش، پطرس، چنین سلاحی را حمل می‌کند. و بدین ترتیب، حرکت جمعیت به سوی اورشلیم تأثیری نسبتاً سطحی روی آندریاس گذاشت؛ او به اندازه‌ای مشغول مسئولیتهای کارش بود که تحت تأثیر قرار نگرفت.

شمعون پطرس در ابتدا تقریباً با این تجلیِ مردمیِ شور و شوق یکه خورد؛ اما تا وقت بازگشت آنها در آن شب به بیت‌عنیا، بسیار آرام شده بود. به بیان ساده، پطرس نمی‌توانست بفهمد استاد به دنبال چیست. او از این موضوع به شدت ناامید شده بود که عیسی این موج حمایت عمومی را با نوعی بیانیه دنبال نکرد. پطرس نمی‌توانست بفهمد که چرا وقتی آنها به معبد رسیدند عیسی با جمعیت صحبت نکرد، یا حداقل به یکی از حواریون اجازه نداد که برای جمعیت سخنرانی کند. پطرس موعظه‌گر بزرگی بود، و دوست نداشت ببیند که چنین شنوندگانِ زیاد، پذیرا، و مشتاقی از دست بروند. او بسیار دوست داشت که انجیل پادشاهی را برای آن جماعت درست همانجا در معبد موعظه کند؛ اما استاد به طور خاص به آنها تکلیف کرده بود که در این هفتهٔ عید فصح در اورشلیم هیچ تعلیم یا موعظه‌ای انجام ندهند. واکنش نسبت به راهپیماییِ تماشایی به داخل شهر برای شمعون پطرس فاجعه‌آمیز بود؛ تا فرا رسیدن شب او آرام و به گونه‌ای غیرقابل توصیف غمگین شده بود.

برای یعقوب زبدی، این یکشنبه یک روز حیرت‌انگیز و سردرگمی عمیق بود؛ او نمی‌توانست مفهوم آنچه را که در حال وقوع بود درک کند؛ او نمی‌توانست مقصود استاد از اجازه دادن به انجامِ این استقبال پرهیاهو و سپس امتناع از گفتنِ حتی یک کلمه به مردم هنگام رسیدن آنها به معبد را درک کند. هنگامی که صف مردم از کوه زیتون پایین آمده و به سمت اورشلیم حرکت می‌کرد، به ویژه هنگامی که آنها با هزاران زائری که به استقبال استاد آمده بودند، روبرو شدند، یعقوب با احساسات متضادِ شور و شعف و خشنودی خود از آنچه که دید و احساس عمیق ترس‌آلود خود از این که با رسیدن به معبد چه اتفاقی خواهد افتاد به گونه‌ای رنج‌آور آشفته بود. و سپس زمانی که عیسی از الاغ پایین آمد و با آسودگی شروع به قدم زدن در محوطهٔ معبد نمود، محزون و ناامید شد. یعقوب نتوانست دلیل دور انداختن چنین فرصت باشکوهی برای اعلام پادشاهی را درک کند. تا شب، ذهن او در چنگال یک عدم اطمینان ناراحت کننده و وحشتناک به طور محکم نگاه داشته شده بود.

یوحنا زبدی تا حدی به فهم این امر نزدیک شد که چرا عیسی این کار را کرد؛ حداقل او تا حدودی اهمیت معنوی این ورود به اصطلاح پیروزمندانه به اورشلیم را درک کرد. همینطور که جمعیت به سمت معبد حرکت می‌کردند، و همینطور که یوحنا استاد خود را دید که آنجا سوار بر کره الاغ نشسته بود، به یاد آورد که یک بار شنید عیسی این متن از کتاب مقدس، سخن زکریا را نقل قول کرد، که آمدن مسیح را به عنوان یک مرد صلح توصیف می‌کرد، و او سوار بر یک الاغ وارد اورشلیم شد. همینطور که یوحنا این متن از کتاب مقدس را در ذهن خود مرور می‌کرد، شروع به درک اهمیت نمادینِ این نمایش چشمگیر بعد از ظهر یکشنبه نمود. حداقل، او آنقدر معنی این متن از کتاب مقدس را درک کرد که بتواند تا اندازه‌ای از این رخداد لذت ببرد و مانع از آن شود که به خاطر این پایانِ ظاهراً بی‌هدفِ راهپیماییِ پیروزمندانه، بیش از حد افسرده شود. یوحنا یک نوع ذهنی داشت که به طور طبیعی تمایل داشت که در نمادها فکر و احساس کند.

فیلیپ از ناگهانی بودن و خودانگیختگی این فوران کاملاً ناآرام بود. او نمی‌توانست در حالی که در راه پایین رفتن از کوه زیتون بود افکارش را آنقدر جمع و جور کند که به ایده‌ای ثابت در مورد این که همهٔ این نمایشها برای چه بود برسد. او به نوعی از این نمایش لذت برد زیرا از استادش داشت تجلیل می‌شد. تا وقتی که آنها به معبد رسیدند، او از این فکر نگران شد که احتمالاً ممکن است عیسی از او بخواهد که به جمعیت غذا بدهد. از این رو رفتار عیسی در رویگردانی آرام از جمعیت، که اکثر حواریون را به شدت ناامید کرد، تسکین بزرگی برای فیلیپ بود. توده‌های مردم، گاهی آزمون بزرگی برای این مباشر دوازده تن بودند. فیلیپ پس از رهایی از این ترسهای شخصی در مورد نیازهای مادی جمعیت، در ابراز ناامیدی از این که کاری برای تعلیم تودهٔ مردم انجام نشد به پطرس پیوست. آن شب فیلیپ به این تجربیات فکر کرد و وسوسه شد که در کلِ ایدهٔ پادشاهی شک کند؛ او صادقانه در این اندیشه فرو رفت که همهٔ این کارها چه معنایی می‌تواند داشته باشد، اما او تردید خود را به هیچ کس ابراز نکرد؛ او عیسی را بیش از حد دوست داشت. او ایمان شخصی زیادی به استاد داشت.

نَتَنائیل، جدا از جنبه‌های نمادین و پیشگویانه، به درک دلیل استاد برای جلب حمایت مردمیِ زائران عید فصح از همه بیشتر نزدیک شد. او پیش از رسیدن آنها به معبد اینطور استدلال کرد که بدون چنین ورود آشکاری به اورشلیم، درست در لحظه‌ای که عیسی جسارت می‌کرد وارد شهر شود توسط مقامات شورای عالی یهود دستگیر شده و به زندان می‌افتاد. از این رو، او از این که استاد به یکباره پس از ورود به داخل دیوارهای شهر، دیگر از جمعیت تشویق کننده استفاده نکرد و بدین ترتیب رهبران یهود را با زور چنان در تنگنا قرار داد که آنها از دستگیری فوری او خودداری کردند، اصلاً تعجب نکرد. نَتَنائیل با درک دلیل واقعی ورود استاد به شهر به این شیوه، به واسطهٔ رفتار بعدی عیسی طبعاً با متانت بیشتر و آشفتگی و ناامیدی کمتر نسبت به سایر حواریون او را دنبال نمود. نَتَنائیل به درک عیسی از انسانها و نیز به خردمندی و زیرکی او در برآمدن از عهدهٔ موقعیتهای دشوار اطمینان زیادی داشت.

متی در ابتدا از این نمایش شکوهمند بهت‌زده شد. او معنی آنچه را که چشمانش می‌دید درک نکرد، تا این که او نیز این متن از کتاب مقدس در زکریا را به یاد آورد که در آن این پیامبر به شادی اورشلیم اشاره کرده بود، زیرا پادشاهِ او آمده بود که نجات را بیاورد و او بر یک کره الاغ سوار بود. هنگامی که صف راهپیمایی مردم به سمت شهر حرکت می‌کرد و سپس به سمت معبد پیش رفت، متی به وجد آمد؛ او مطمئن بود که وقتی استاد در رأس این جمعیتِ در حال فریاد به معبد رسید، اتفاقی خارق‌العاده رخ خواهد داد. هنگامی که یکی از فریسیان عیسی را مسخره کرد و گفت: ”همگی نگاه کنید، ببینید چه کسی به اینجا می‌آید، پادشاه یهودیان که بر الاغی سوار است!“ متی فقط با اِعمال خویشتنداری زیاد دستانش را از او دور نگه داشت. هیچیک از آن دوازده تن در آن شب در راه بازگشت به بیت‌عنیا افسرده‌تر نبود. او در کنار شمعون پطرس و شمعون غیور، بالاترین تنش عصبی را تجربه کرد و تا رسیدن شب در یک حالت خستگی بود. اما تا فرا رسیدن صبح متی بسیار مسرور بود؛ هر چه باشد، او یک بازندهٔ شاد بود.

توما گیج‌ترین و متحیرترین مرد از میان همهٔ دوازده تن بود. بیشتر اوقات او فقط در کنار آنها راه می‌رفت. او به این صحنهٔ تماشایی خیره می‌شد و صادقانه به این فکر می‌کرد که انگیزهٔ استاد از شرکت در چنین نمایشِ عجیبی چه می‌تواند باشد. او در اعماق قلبش کل نمایش را اندکی کودکانه، اگر نگوییم کاملاً احمقانه، می‌پنداشت. او هرگز ندیده بود که عیسی چنین کاری انجام دهد و از توجیه رفتار عجیب او در این بعد از ظهر یکشنبه درمانده بود. تا وقتی که آنها به معبد رسیدند، توما به این نتیجه رسیده بود که هدف از این نمایش مردمی ترساندن شورای عالی یهود است، به طوری که آنها جرأت نکنند فوراً استاد را دستگیر کنند. در راه بازگشت به بیت‌عنیا توما زیاد فکر کرد اما چیزی نگفت. تا وقت خواب، زیرکی استاد در اقدام به ورود پر هیاهو به اورشلیم، شروع به ایجاد جذابیتی نسبتاً طنزآمیز کرده بود، و او از این واکنش بسیار خوشحال بود.

این یکشنبه به صورت یک روز بزرگ برای شمعون غیور آغاز شد. او در چند روزِ بعد رویاهایی از کارهای شگفت‌انگیز در اورشلیم دید، و از این نظر حق داشت، اما شمعون رویای استقرار حکومت ملی جدید یهودیان را با عیسی بر تخت سلطنت داوود دید. شمعون دید که به محض اعلام پادشاهی، ناسیونالیستها وارد عمل شدند، و خود او فرماندهی عالی نیروهای نظامی در حال گرد آمدنِ پادشاهی جدید را بر عهده داشت. او در راه پایین آمدن از کوه زیتون، حتی شورای عالی یهود و همهٔ هواداران آنها را قبل از غروب آن روز مرده تصور کرد. او واقعاً معتقد بود که قرار است اتفاق بزرگی بیفتد. او پر سر و صداترین مرد در کل جمعیت بود. تا ساعت پنجِ آن بعد از ظهر، او یک حواری ساکت، خرد شده، و سرخورده بود. او از این افسردگی که در نتیجهٔ شوک این روز بر او فرو نشست، حداقل تا مدتها پس از، از مرگ برخاستن استاد هرگز به طور کامل بهبود نیافت.

برای دوقلوهای حَلفی این یک روز عالی بود. آنها واقعاً به طور کامل از آن لذت بردند، و چون در هنگام بازدید آرام از حول و حوش معبد در آنجا حضور نداشتند، از بسیاری از نقاطِ اوجِ تحولات مردمی گریختند. آنها به هیچ وجه نمی‌توانستند رفتار محزون حواریون را وقتی که

عصر همان روز آنها به بیت‌عنیا بازگشتند درک کنند. در خاطر دوقلوها این همیشه نزدیکترین روز آنها به بهشت در زمین بود. این روز اوج رضایت بخش تمام دوران کاری آنها به عنوان حواریون بود. و خاطرهٔ شور و شعفِ این بعد از ظهر یکشنبه آنها را در تمام تراژدیِ این هفتهٔ پر حادثه، درست تا ساعت مصلوب شدن عیسی حفظ نمود. این شایسته‌ترین ورود پادشاهی بود که دوقلوها می‌توانستند تصور کنند؛ آنها از هر لحظهٔ تمام نمایش با شکوه لذت بردند. آنها همهٔ چیزهایی را که دیدند کاملاً تأیید کردند و مدتها این خاطره را گرامی داشتند.

از میان همهٔ حواریون، یهودای اسخریوطی بیشترین تأثیر منفی را از این ورود دسته جمعی به اورشلیم گرفت. ذهن او به دلیل نکوهش استاد در روز قبل در رابطه با مسح مریم در جشنی که در خانهٔ شمعون بود، در یک ناآرامیِ ناخوشایند بود. یهودا از تمام این نمایش منزجر بود. به نظر او، این اگر واقعاً مضحک نبود، کودکانه به نظر می‌رسید. همینطور که این حواری انتقام‌جو به کارهای این بعد از ظهر یکشنبه نگاه می‌کرد، عیسی به نظر او بیشتر شبیه یک دلقک بود تا یک پادشاه. او از تمام نمایش با تمام وجود منزجر بود. او نظرات یونانیها و رومیها را داشت که به هر کسی که راضی به سوار شدن بر یک الاغ یا کره الاغ بود، با دیدهٔ تحقیر می‌نگریستند. تا وقتی که صفوف پیروزمندانهٔ مردم وارد شهر شد، یهودا تقریباً تصمیم خود را گرفته بود که کل ایدهٔ این پادشاهی را کنار بگذارد؛ او تقریباً مصمم بود که از تمام این گونه تلاشهای مضحک برای استقرار پادشاهی آسمان دست بکشد. و سپس او به زنده شدن ایلعازر و بسیاری چیزهای دیگر فکر کرد، و تصمیم گرفت حداقل یک روز دیگر با دوازده تن بماند. علاوه بر این، او کیف پول را حمل می‌کرد و با وجوه حواریون که در اختیار داشت، نمی‌خواست آنها را ترک کند. در راه بازگشت به بیت‌عنیا در آن شب، رفتار او عجیب به نظر نمی‌رسید، زیرا همهٔ حواریون به یک اندازه محزون و ساکت بودند.

یهودا به شدت تحت تأثیر تمسخر دوستان صدوقی خود قرار گرفت. در تصمیم نهایی او برای ترک عیسی و حواریون همکارش، هیچ عامل واحد دیگری به اندازهٔ این رخداد که درست در هنگام رسیدن عیسی به دروازهٔ شهر به وقوع پیوست، چنین تأثیر قدرتمندی بر او نداشت: یک صدوقی برجسته (یکی از دوستان خانوادهٔ یهودا) با روحیهٔ تمسخرِ شاد به سمت او شتافت، و در حالی که به پشتش سیلی زد، گفت: ”چرا اینقدر چهره‌ات پریشان است، دوست خوبم؛ در حالی که ما این عیسی ناصری را که سوار بر یک الاغ از دروازه‌های اورشلیم می‌گذرد پادشاه یهودیان اعلام می‌کنیم، شاد باش و به ما بپیوند.“ یهودا هرگز از آزار و اذیت ابایی نداشت، اما نتوانست این نوع تمسخر را تحمل کند. با احساس انتقام‌جویی که او مدتها در ذهن پرورانده بود، اکنون این ترس مهلک از تمسخر، آن احساس وحشتناک و ترسناکِ خجلت‌زده شدن از استادش و یاران حواریش در هم آمیخته شده بود. این سفیر منصوب شدهٔ پادشاهی اکنون در قلبش یک فراری بود؛ تنها برای او این باقی مانده بود که بهانه‌ای قابل قبول برای جدایی آشکار از استاد بیابد.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 173

دوشنبه در اورشلیم

در سحرگاه این صبح دوشنبه، عیسی و حواریون با هماهنگی قبلی، در خانهٔ شمعون در بیت‌عنیا جمع شدند، و پس از یک گفتگوی کوتاه عازم اورشلیم شدند. آن دوازده تن در حالی که به سمت معبد حرکت می‌کردند به طرز عجیبی ساکت بودند؛ آنها از تجربهٔ روز قبل بهبودنیافته بودند. آنها منتظر و ترسان بودند، و عمیقاً تحت تأثیر یک حس خاص سردرگمی بودند که ناشی از تغییر ناگهانی تاکتیکهای استاد، همراه با این رهنمود او بود که آنها در طول این هفتهٔ عید فصح درگیر هیچ آموزش عمومی نشوند.

در حالی که این گروه از کوه زیتون پایین می‌رفتند، عیسی پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، و حواریون در سکوتی ژرف اندیشانه در فاصله‌ای نزدیک از پشت سر او را دنبال می‌کردند. بیش از هر چیز در ذهن همه به جز یهودای اسخریوطی فقط یک فکر وجود داشت و آن این بود: استاد امروز چه خواهد کرد؟ یک فکر مجذوب کنندهٔ یهودا این بود: چه کنم؟ آیا با عیسی و یارانم ادامه دهم یا کناره‌گیری کنم؟ و اگر بخواهم کنار بکشم، چگونه جدا شوم؟

حدود ساعت نه در این بامداد زیبا بود که این مردان به معبد رسیدند. آنها بلافاصله به صحن بزرگی رفتند که عیسی اغلب در آنجا تدریس می‌کرد، و عیسی پس از احوالپرسی با ایماندارانی که در انتظار او بودند، روی یکی از سکوهای آموزش قرار گرفت و شروع به سخنرانی برای جمعیت گرد آمده نمود. حواریون به فاصلهٔ کوتاهی کنار رفتند و منتظر پیشامدها شدند.

۱- پاکسازی معبد

رفت و آمد تجاری عظیمی در رابطه با خدمات و مراسم پرستشی معبد ایجاد شده بود. کار تهیهٔ حیوانات مناسب برای قربانیهای گوناگون وجود داشت. اگر چه برای یک پرستشگر مجاز بود که قربانی خود را فراهم سازد، اما این واقعیت به قوهٔ خود باقی بود که این حیوان باید عاری از هرگونه "عیب" به معنی قانون لاویان و آن گونه که بازرسان رسمی معبد تفسیر می‌کردند، می‌بود. بسیاری از پرستشگران این تحقیر را تجربه کرده بودند که حیوان ظاهراً بی‌عیب آنها

توسط بازرسان معبد رد شده بود. از این رو، خرید حیوانات قربانی در معبد معمول‌تر شد، و گر چه مراکز متعددی در کوه زیتون که نزدیک به آنجا بود وجود داشت و می‌شد در آنجا آنها را خریداری نمود، خرید مستقیم این حیوانات از آغلهای معبد مرسوم شده بود. به تدریج این رسم فروش انواع حیوانات قربانی در صحنهای معبد رواج یافته بود. به این ترتیب یک تجارت گسترده که در آن سود هنگفتی به دست می‌آمد، به وجود آمده بود. بخشی از این سودها برای خزانهٔ معبد محفوظ مانده بود، اما بخش بزرگتر به طور غیرمستقیم به دست خانواده‌های کاهنانِ ارشدِ حاکم می‌رفت.

این فروش حیوانات در معبد به این علت رونق یافت که وقتی پرستشگر چنین حیوانی را خریداری می‌کرد، اگر چه ممکن بود قیمت آن تا حدودی بالا باشد، نیازی به پرداخت هزینهٔ بیشتر نبود، و او می‌توانست مطمئن باشد که قربانی مورد نظر به دلیلِ داشتنِ ایرادات واقعی یا فنی رد نخواهد شد. در زمانهای مختلف، سیستمهای هزینه‌های گزاف بر مردم عادی، به‌ویژه در طول جشنهای بزرگ ملی اِعمال می‌شد. زمانی کاهنان طمعکار تا آنجا پیش رفتند که برای یک جفت کبوتر که باید به بهای چند سکه به فقرا فروخته می‌شد، معادل ارزش یک هفته کار را طلب می‌کردند. ”پسران حنّا“ از پیش شروع به ایجاد بازارهای خود در محوطهٔ معبد کرده بودند، همان مراکز تجاری که تا زمان واژگونی نهایی آنها توسط تودهٔ مردم سه سال پیش از ویرانی خودِ معبد پابرجا بودند.

اما حمل و نقل حیوانات قربانی و کالاهای مختلف تنها شیوه‌ای نبود که به واسطهٔ آن صحنهای معبد بی‌حرمت می‌شدند. در این زمان سیستم گسترده‌ای از مبادلات بانکی و تجاری رواج یافت که درست در داخل محوطهٔ معبد انجام می‌شد. و همهٔ اینها به این صورت اتفاق افتاد: در زمان سلسلهٔ حَشمونی، یهودیان پول نقرهٔ خود را می‌ساختند، و این رسم شده بود که نیم شِکِل وجوه معبد و همهٔ هزینه‌های دیگر معبد را با این سکهٔ یهودی پرداخت کنند. این مقررات ایجاب می‌کرد که صرافان مجوزِ مبادلهٔ انواع ارزهای رایج در سراسر فلسطین و سایر استانهای امپراتوری روم را برای این شِکِل معمولِ سکه سازیِ یهودی داشته باشند. مالیات نفرِ معبد که همه به جز زنان، بردگان، و خردسالان پرداخت می‌کردند، نیم شِکِل بود، سکه‌ای به اندازهٔ یک قطعهٔ ده سِنتی اما دو برابر ضخامت آن. در زمان عیسی، کاهنان نیز از پرداخت وجوه معبد معاف شده بودند. از این رو، از پانزدهم تا بیست و پنجم ماه قبل از عید فصح، صرافان معتبر غرفه‌های خود را در شهرهای اصلی فلسطین برپا کردند تا برای مردم یهود پس از رسیدن آنها به اورشلیم، پول مناسبی برای پرداخت وجوه معبد فراهم شود. پس از این مدت ده روزه، این صرافان به اورشلیم رفتند و میزهای مبادلهٔ خود را در صحنهای معبد برپا کردند. آنها مجاز بودند برای مبادلهٔ سکه‌ای به ارزش حدود ده سنت معادل سه تا چهار سنت کارمزد دریافت کنند، و در صورتی که سکه‌ای با ارزش بیشتر برای مبادله عرضه می‌شد، اجازهٔ دریافت دو برابر را داشتند. به همین ترتیب، این بانکداران معبد از مبادلهٔ تمام پولی که برای خرید حیوانات قربانی و برای پرداخت نذورات و تقدیم هدایا در نظر گرفته شده بود، سود می‌بردند.

این صرافان معبد نه تنها یک تجارت منظم بانکی را برای سود در مبادلهٔ بیش از بیست نوع پول که زائران بازدیدکننده مرتباً به اورشلیم می‌آوردند، انجام می‌دادند، بلکه آنها به انواع دیگر معاملات مربوط به تجارت بانکی نیز مشغول بودند. خزانه‌داری معبد و حاکمان معبد، هر دو، از این فعالیتهای تجاری سود زیادی می‌بردند. غیرعادی نبود که خزانهٔ معبد بیش از ده میلیون دلار نگهداری کند در حالی که مردم عادی در فقر به سر می‌بردند و به پرداخت این مالیاتهای ناعادلانه ادامه می‌دادند.

در میان این تجمع پر سر و صدا از صرافان، بازرگانان، و گاو فروشان، عیسی در این بامداد دوشنبه تلاش کرد انجیل پادشاهی آسمانی را آموزش دهد. او در انزجار از این بی‌حرمتیِ معبد تنها نبود؛ مردم عادی، به ویژه بازدیدکنندگان یهودی از استانهای خارجی نیز از این هتک حرمت سودجویانه به پرستشگاه ملی خود به شدت ناراحت بودند. در این زمان خود شورای عالی یهود جلسات منظم خود را در اتاقی برگزار می‌کرد که با این همه غوغا و آشفتگی تجارت و داد و ستد احاطه شده بود.

هنگامی که عیسی می‌خواست سخنرانی خود را آغاز کند، دو چیز اتفاق افتاد که توجه او را جلب کرد. سر میزِ پولِ یکی از صرافانِ نزدیک، یک مشاجرهٔ شدید و خشم‌آمیز به خاطر بهای به اصطلاح اجحاف‌آمیزِ یک یهودیِ اهل اسکندریه به وجود آمده بود، در حالی که در همان لحظه صدای بلندِ یک گله از یکصد گاو نر که از یک بخش از آغل حیوانات به بخش دیگر رانده می‌شدند در هوا طنین افکند. همینطور که عیسی مکث نمود، و ساکت اما اندیشمندانه به این صحنهٔ تجارت و سردرگمی فکر می‌کرد، در نزدیکی یک جلیلی ساده دل را دید، مردی که زمانی در یرون با او صحبت کرده بود، و او توسط اهالی متکبر و بالقوه برترِ یهودیه مورد تمسخر و هماوردی قرار می‌گرفت؛ و همهٔ اینها روی هم جمع شدند تا یکی از آن عصیانهای عجیب و دوره‌ای از احساسات خشمگینانه را در روان عیسی ایجاد کنند.

عیسی در شگفتیِ حواریونش که در نزدیکی ایستاده بودند، و از شرکت در آنچه به زودی رخ داد خودداری کردند، از سکوی تعلیم پایین آمد و به سمت پسری رفت که گاوها را در صحن معبد می‌راند. او تازیانهٔ ریسمانیِ وی را از او گرفت و حیوانات را به سرعت از معبد بیرون کرد. اما این همهٔ ماجرا نبود؛ او در برابر نگاه شگفت‌زدهٔ هزاران نفری که در صحن معبد گرد آمده بودند، به طرز شاهانه به سمت دورترین آغل گاو رفت و دروازه‌های هر اصطبل را باز کرد و حیواناتِ زندانی را بیرون کرد. تا این زمان زائرانِ گرد آمده مات و مبهوت شده بودند و با فریادهای پر سر و صدا به سمت بازارها حرکت کردند و شروع به واژگونی میزهای صرافان نمودند. در کمتر از پنج دقیقه تمام تجارت از معبد بیرون افکنده شد. تا وقتی که نگهبانان رومیِ نزدیک به آنجا در صحنه ظاهر شدند، همه چیز ساکت شده بود و جمعیت سر به راه شده بودند؛ عیسی پس از بازگشت به جایگاه سخنران، به جمعیت گفت: ”شما امروز شاهد چیزی بودید که در کتاب مقدس نوشته شده است: ’خانهٔ من یک خانهٔ دعا برای همهٔ ملتها خوانده خواهد شد، اما شما آن را لانهٔ دزدان کرده‌اید.‘“

اما قبل از این که او بتواند سخنان دیگری بگوید، مجلس بزرگ با هوشیعانای نیایش آغاز شد، و بلافاصله انبوهی از جوانان از میان جمعیت بیرون آمدند تا سرودهای سپاسگزاری را برای قدردانی از بیرون رانده شدن تاجران بی‌حرمت و سودجو از معبد مقدس بخوانند. تا این هنگام برخی از کاهنان وارد صحنه شده بودند و یکی از آنها به عیسی گفت: ”آیا نمی‌شنوی که فرزندان لاویان چه می‌گویند؟“ و استاد پاسخ داد: ”آیا هرگز نخوانده‌ای که ’از دهان کودکان و شیرخواران ستایش کامل شده است‘؟“ و در بقیة آن روز، در حالی که عیسی تعلیم می‌داد، نگهبانانی که از طرف مردم تعیین شده بودند، در کنار هر دروازة طاقدار به نگهبانی پرداختند، و به کسی اجازه نمی‌دادند که حتی یک ظرف خالی را از یک سو به سوی دیگر صحنهای معبد حمل کند.

وقتی رئیسان کاهنان و کاتبان دربارة این اتفاقات شنیدند، مات و مبهوت شدند. آنها هر چه بیشتر از استاد می‌ترسیدند، بیشتر مصمم می‌شدند که او را بکشند. اما آنها بی‌تصمیم بودند. آنها نمی‌دانستند چگونه مرگ او را به انجام برسانند، زیرا از جمعیتی که اکنون صریحاً براندازیِ سودجویان بی‌حرمت توسط او را تأیید می‌کردند، بسیار می‌ترسیدند. و در تمام این روز، یک روز آرامش و صلح در صحنهای معبد، مردم تعالیم عیسی را شنیدند و عملاً به سخنان او کاملاً توجه کردند.

این عمل شگفت‌آورِ عیسی فراتر از درک حواریونش بود. آنها از این حرکت ناگهانی و غیرمنتظرة استادشان چنان متحیر شدند که در طول تمام رخداد نزدیک به جایگاه سخنران دور هم حلقه زدند؛ آنها هرگز دستی برای پیشبرد این پاکسازی معبد بلند نکردند. اگر این رویداد دیدنی در روز قبل رخ داده بود، یعنی در هنگام ورود پیروزمندانة عیسی به معبد در پایان راهپیمایی پرهیاهوی او از میان دروازه‌های شهر ، در حالی که او با صدای بلند توسط جمعیت تحسین می‌شد، آنها برای آن آماده می‌بودند، اما به آن گونه‌ای که انجام شد، آنها برای شرکت در آن کاملاً آماده نبودند.

این پاکسازی معبد، نگرش استاد را نسبت به تجاری سازیِ کنشهای دینی و نیز تنفر او از همة اشکال بی‌عدالتی و سودجویی به بهای نابسامانیِ فقرا و ناآگاهان آشکار می‌کند. این رخداد همچنین نشان می‌دهد که عیسی به امتناع ورزیدن از به کارگیری زور برای محافظت از اکثریت هر گروه مشخص بشری در برابر کنشهای ناعادلانه و بردەسازِ اقلیتهای ظالم که ممکن است بتوانند خود را در پشت قدرت سیاسی، مالی، یا کلیسایی مستقر کنند، با نظر موافق نگاه نمی‌کرد. به انسانهای نابکار، شرور، و حیله‌گر نباید اجازه داده شود که خود را برای استثمار و سرکوب کسانی که به دلیل آرمان‌گرایی خود، تمایلی به توسل به زور برای محافظت از خود یا برای پیشبرد پروژه‌های ستودنیِ زندگی خود ندارند، سازماندهی کنند.

2- به چالش کشیدن مرجعیت استاد

روز یکشنبه، ورود پیروزمندانه به اورشلیم، رهبران یهودی را چنان مرعوب نمود که از دستگیری عیسی خودداری کردند. در این روز علاوه بر آن، این پاکسازی تماشاییِ معبد عملاً دستگیری استاد را به تعویق انداخت. حاکمانِ یهودیان روز به روز بیشتر و بیشتر مصمم می‌شدند که او را بکشند، اما آنها به واسطهٔ دو ترس سراسیمه شدند، و اینها دست به دست هم داد و موجب شد که آنها ساعت حمله را به تأخیر اندازند. رؤسای کاهنان و کاتبان حاضر به دستگیری عیسی در ملأ عام نبودند، زیرا از این ترس داشتند که جماعت با خشمی ناشی از رنجش به آنها حمله کنند؛ آنها همچنین از احتمال فراخوانده شدن نگهبانان رومی برای سرکوب یک قیام مردمی می‌ترسیدند.

در جلسهٔ ظهرِ شورای عالی یهود به اتفاق آرا موافقت شد که عیسی باید به سرعت کشته شود، زیرا هیچیک از دوستان استاد در این جلسه حضور نداشتند. اما آنها نتوانستند دربارهٔ زمان و نحوهٔ دستگیری او به توافق برسند. سرانجام آنها توافق کردند که پنج گروه را تعیین کنند که به میان مردم بروند و تلاش کنند که او را در تعلیمش گرفتار سازند یا به گونه‌ای دیگر او را در نظر کسانی که به آموزشهای او گوش می‌دهند بی‌اعتبار کنند. از این رو، حدود ساعت دو، هنگامی که عیسی تازه سخنان خود را دربارهٔ ”آزادی فرزند بودن“ آغاز کرده بود، گروهی از این بزرگان اسرائیل به نزدیکی عیسی رفتند و به شیوهٔ معمول سخنان او را قطع کردند، و این سؤال را پرسیدند: ”با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهی؟ چه کسی این اختیار را به تو داده است؟“

کاملاً صحیح بود که حکمرانانِ معبد و مأموران شورای عالی یهود از هر کسی که به خود اجازه می‌داد به شیوهٔ فوق‌العاده‌ای که ویژگی عیسی بود آموزش دهد و عمل کند این سؤال را بپرسند، به ویژه بدان گونه که به رفتار اخیر او در پاکسازی معبد از هرگونه تجارت مربوط بود. این تاجران و صرافان همه با مجوز مستقیم از بالاترین حاکمان کار می‌کردند و قرار بود درصدی از سود آنها مستقیماً به خزانهٔ معبد برود. فراموش نکنید که *اختیار* واژهٔ کلیدی همهٔ یهودیان بود.
پیامبران همیشه دردسر ایجاد می‌کردند، زیرا آنها با جسارت زیاد به خود اجازه می‌دادند که بدون داشتن اختیار آموزش دهند، بدون این که در آکادمیهای آموزگارانِ شرعیات طبق مقررات آموزش دیده باشند و متعاقباً به روال معمول توسط شورای عالی یهود منصوب شده باشند. فقدان این اختیار در آموزشهای متظاهرانهٔ عمومی به عنوان نشان دهندهٔ جسارت جاهلانه یا عصیان آشکار تلقی می‌شد. در این زمان فقط شورای عالی یهود می‌توانست یک مافوق یا آموزگار را منصوب کند و چنین مراسمی باید در حضور حداقل سه نفر که قبلاً بدین گونه منصوب شده بودند، برگزار می‌شد. چنین انتصابی لقب ”رابی“ را به آموزگار اعطا می‌کرد و همچنین او را واجد شرایط می‌ساخت که به عنوان یک قاضی عمل کند و ”چنین مواردی را که ممکن بود برای قضاوت نزد او بیاورند الزام‌آور و اختیاری سازد“.

حاکمان معبد در این ساعت بعد از ظهر به حضور عیسی آمدند و نه تنها آموزشهای او بلکه کنشهای او را به چالش کشیدند. عیسی به خوبی می‌دانست که همین مردان مدتها به طور علنی تعلیم داده بودند که اقتدار او برای تعلیم شیطانی است، و این که تمام کارهای قدرتمند او با نیروی

شاهزادهٔ اهریمنان انجام شده است. از این رو استاد پاسخ خود را به سؤال آنها با پرسیدن یک سؤال متقابل از آنها آغاز کرد. عیسی گفت: ”من نیز می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم که اگر به من پاسخ دهید، من نیز به شما خواهم گفت که با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهم. تعمید یحیی از کجا بود؟ آیا یحیی اختیار خود را از آسمان گرفت یا از انسانها؟“

و هنگامی که پرسش کنندگانِ او این را شنیدند، به کناری رفتند تا با یکدیگر مشورت کنند که چه پاسخی می‌توانند بدهند. آنها در نظر داشتند که عیسی را در حضور جمعیت خجلت‌زده کنند، اما اکنون در برابر همهٔ کسانی که در آن زمان در صحن معبد جمع شده بودند، بسیار سردرگم شدند. و هنگامی که نزد عیسی بازگشتند، ناراحتی آنها آشکارتر شد؛ آنها گفتند: ”در رابطه با تعمید یحیی، ما نمی‌توانیم پاسخ دهیم؛ ما نمی‌دانیم.“ و آنها بدین گونه به استاد پاسخ دادند زیرا بین خود چنین استدلال کرده بودند: اگر بگوییم از آسمان، پس او خواهد گفت: چرا به او ایمان نیاوردید و احتمالاً اضافه خواهد کرد که او اختیار خود را از یحیی دریافت کرده است؛ و اگر بگوییم از انسانها، آنگاه ممکن است جمعیت به ما حمله کنند، زیرا اکثر آنها معتقدند که یحیی یک پیامبر بود؛ و از این رو آنها مجبور شدند به حضور عیسی و مردم بیایند و اعتراف کنند که آنها، آموزگاران مذهبی و رهبران اسرائیل، نمی‌توانند (یا نمی‌خواهند) نظری در مورد مأموریت یحیی بیان کنند. و پس از این که آنها سخن گفتند، عیسی در حالی که به پایین به آنها نگاه می‌کرد، گفت: ”من نیز به شما نخواهم گفت که با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهم.“

عیسی هرگز قصد نداشت برای اقتدارش به یحیی رجوع کند؛ یحیی هرگز توسط شورای عالی یهود منصوب نشده بود. اقتدار عیسی در خودش و در تعالیت ابدی پدرش بود.

عیسی در به کارگیری این روش برای برخورد با دشمنانش، قصد طفره رفتن از سؤال را نداشت. در ابتدا ممکن است به نظر برسد که او به طور استادانه مرتکب طفره رفتن شده است، اما اینطور نبود. عیسی هرگز تمایلی نداشت که حتی از دشمنانش سوء استفادهٔ ناعادلانه کند. در این طفره رفتنِ ظاهری، او پاسخ سؤال فریسیان در رابطه با اقتدارِ پشت مأموریتش را واقعاً به تمام شنوندگانش داد. آنها ادعا کرده بودند که او با اقتدار شاهزادهٔ اهریمنان عمل کرده است. عیسی بارها تأکید کرده بود که همهٔ آموزشها و کارهای او به واسطهٔ قدرت و اقتدار پدر آسمانیش بوده است. رهبران یهودی از پذیرش این امر خودداری کردند و به دنبال این بودند که او را در تنگنا قرار دهند تا او اعتراف کند که آموزگاری خلاف قاعده است زیرا هرگز توسط شورای عالی یهود تأیید نشده بود. او در پاسخ به آنها همانطور که پاسخ داد، در حالی که ادعای داشتن اقتدار از جانب یحیی را نداشت، مردم را به این استنباط راضی کرد که تلاش دشمنانش برای به دام انداختن او عملاً بر ضد خودشان برگردانده شد و آنها در دیدگان همهٔ حاضران بسیار بی‌اعتبار شدند.

و همین نبوغ استاد در برخورد با دشمنانش بود که آنها را بسیار از او ترساند. آنها در آن روز دیگر هیچ سؤالی نکردند؛ آنها کنار کشیدند تا با یکدیگر بیشتر مشورت کنند. اما مردم در تشخیص نادرستی و عدم صداقت در این پرسشها که از سوی حاکمان یهودی پرسیده شده بود کند نبودند. حتی عوام نیز نتوانستند در تمایز میان عظمت اخلاقی استاد و ریاکاری حیله‌گرانهٔ

دشمنانش ناکام بمانند. اما پاکسازی معبد، صدوقیان را در کنار فریسیان قرار داده بود تا نقشهٔ کشتن عیسی را تکمیل کنند. و صدوقیان اکنون اکثریت شورای عالی یهود را نمایندگی می‌کردند.

3- مَثَل دو پسر

در حالی که فریسیانِ خرده‌گیر در سکوت در برابر عیسی ایستاده بودند، او رو به پایین به آنها نگاه کرد و گفت: ”از آنجایی که شما در مورد مأموریت یحیی تردید دارید و بر علیه آموزشها و کارهای پسر انسان با دشمنی صف‌آرایی کرده‌اید، گوش کنید تا مَثَلی را به شما بگویم: یک زمین‌دار بزرگ و محترم دو پسر داشت، و چون در ادارهٔ املاک بزرگ خود از پسرانش کمک می‌خواست، نزد یکی از آنها آمد و گفت: ’پسرم، امروز برو در تاکستانِ من کار کن.‘ و این پسر بی‌فکر به پدرش پاسخ داد؛ او گفت: ’من نخواهم رفت‘؛ اما بعد توبه کرد و رفت. وقتی او پسر بزرگتر خود را یافت، به همین ترتیب به او گفت: ’پسرم برو در تاکستان من کار کن.‘ و این پسر ریاکار و خیانتکار پاسخ داد: ’آری، پدرم، من خواهم رفت.‘ اما وقتی پدرش از آنجا رفت، او نرفت. بگذارید از شما بپرسم، کدامیک از این پسران واقعاً خواست پدرش را انجام دادند؟“

و مردم به اتفاق سخن گفتند؛ آنها گفتند: ”پسر اول.“ و سپس عیسی گفت: ”با این حال؛ و اکنون اعلام می‌کنم که خراجگیران و روسپیان، گر چه به نظر می‌رسد که دعوت به توبه را رد می‌کنند، خطای راه خود را خواهند دید و در حضور شما به پادشاهی خدا خواهند رفت، شما که بسیار مدعی خدمت به پدر آسمانی هستید، در حالی که از انجام کارهای پدر امتناع می‌ورزید. این شما فریسیان و کاتبان نبودید که به یحیی ایمان آوردید، بلکه باجگیران و گناهکاران؛ شما به آموزشهای من هم باور ندارید، بلکه مردم عادی که سخنان مرا با خرسندی می‌شنوند.“

عیسی شخصاً از فریسیان و صدوقیان نفرت نداشت. این سیستمهای آموزشی و عملی آنها بود که او در پی بی‌اعتبار ساختن آنها بود. او با هیچکس دشمنی نداشت، اما در اینجا برخوردی اجتناب ناپذیر میان یک مذهب جدید و زندهٔ روح و مذهب قدیمی‌تر آیین، سنت، و مرجعیت در حال رخ دادن بود.

در تمام این مدت دوازده حواری در نزدیکی استاد ایستادند، اما آنها به هیچ وجه در این کنشها شرکت نکردند. هر یک از دوازده تن به شیوهٔ خاص خود نسبت به وقایع این روزهای پایانیِ خدمت عیسی در جسم واکنش نشان می‌دادند، و هر یک به همین ترتیب نسبت به فرمان استاد برای خودداری از هرگونه آموزش و موعظهٔ عمومی در طول این هفتهٔ عید فصح مطیع باقی ماندند.

4- مَثَل صاحبخانهٔ غایب

هنگامی که فریسیان ارشد و کاتبانی که می‌خواستند عیسی را با سؤالات خود گرفتار کنند، گوش دادن به داستان دو پسر را به پایان رساندند، برای مشورت بیشتر کنار رفتند، و استاد در حالی که

توجه خود را به جمعیتِ گوش دهنده معطوف می‌کرد، مثل دیگری گفت:

”مرد نیکی بود که یک صاحبخانه بود، و او یک تاکستان کاشت. او دور تا دور آن یک پرچین کشید، گودالی برای خمرهٔ شراب حفر کرد، و برج مراقبتی برای نگهبانان ساخت. سپس در حالی که به سفری طولانی به کشوری دیگر می‌رفت، این تاکستان را در اختیار باغبانان قرار داد. و هنگامی که فصل میوه‌ها نزدیک شد، خادمان را نزد باغبانان فرستاد تا کرایهٔ او را دریافت کنند. اما آنها با یکدیگر مشورت کردند و از دادن میوه‌ها به این خادمان که به سرورشان بدهکار بودند خودداری کردند؛ در عوض به خادمان او حمله کردند، و یکی را زدند، دیگری را سنگسار کردند، و بقیه را دست خالی فرستادند. و وقتی صاحبخانه راجع به همهٔ اینها شنید، خادمان دیگر و مورد اعتمادتر را برای برخورد با این باغبانان شرور فرستاد، و آنان اینها را زخمی کردند و همچنین با آنها به گونه‌ای اهانت‌آمیز رفتار کردند. و سپس صاحبخانه خدمتکار مورد علاقهٔ خود، یعنی مباشر خود را فرستاد و آنها او را کشتند. و او همچنان با صبر و بردباری، بسیاری خادمان دیگر را اعزام کرد، اما آنها هیچکدام را نپذیرفتند. برخی را کتک زدند، برخی را کشتند، و وقتی با صاحبخانه چنین برخوردی شد، او تصمیم گرفت پسرش را برای برخورد با این باغبانان ناسپاس بفرستد، و پیش خود گفت: ’ممکن است آنها با خدمتکاران من بدرفتاری کنند، اما مطمئناً به پسر عزیزم احترام خواهند گذاشت.‘ اما وقتی این باغبانانِ غیرنادم و شریر پسر را دیدند، در میان خود اینطور استدلال کردند: ’این وارث است؛ بیایید او را بکشیم و آنگاه میراث از آن ما خواهد شد.‘ پس او را گرفتند، و پس از بیرون افکندن او از تاکستان، او را کشتند. هنگامی که صاحب آن تاکستان بشنود که چگونه پسرش را رد کرده و کشته‌اند، با آن باغبانانِ ناسپاس و شریر چه خواهد کرد؟“

و هنگامی که مردم این مَثَل و سؤالی را که عیسی پرسید، شنیدند، پاسخ دادند: ”او آن مردان بدبخت را هلاک خواهد کرد و تاکستان خود را در اختیار کشاورزان دیگر و درستکار قرار خواهد داد که در فصل خود میوه‌ها را به او بدهند.“ و وقتی برخی از آنان که شنیدند متوجه شدند که این مَثَل به قوم یهود و رفتار آنها با پیامبران و رد قریب‌الوقوعِ عیسی و انجیل پادشاهی اشاره دارد، با اندوه گفتند: ”خدا نکند که ما چنین کارهایی انجام دهیم.“

عیسی گروهی از صدوقیان و فریسیان را دید که از میان جمعیت راه خود را می‌گشودند، و او لحظه‌ای درنگ کرد تا آنها به او نزدیک شدند، و آنگاه گفت: ”شما می‌دانید که چگونه پدرانتان پیامبران را رد کردند، و شما به خوبی می‌دانید که در دل خود تصمیم گرفته‌اید که پسر انسان را رد کنید.“ و سپس عیسی با نگاهی جستجوگرانه به آن کاهنان و بزرگانی که نزدیک او ایستاده بودند نگریست، و گفت: ”آیا هرگز در کتاب مقدس دربارهٔ سنگی که معماران رد نمودند نخوانده‌اید، سنگی که وقتی مردم آن را کشف کردند، به سنگ بنا تبدیل شده بود؟ و از این رو یک بار دیگر به شما هشدار می‌دهم که اگر به رد این انجیل ادامه دهید، پادشاهی خدا فوراً از شما گرفته خواهد شد و به قومی داده خواهد شد که مایل به دریافت خبر نیکو و به ثمر رساندن ثمرات روحی هستند. و رازی در مورد این سنگ وجود دارد، زیرا هر کس بر آن بیفتد، هر چند به

وسیلهٔ آن تکه تکه شود، نجات خواهد یافت؛ اما این سنگ بر هر کس بیفتد خاکستر خواهد شد و خاکسترش در چهار باد پراکنده خواهد شد.‘‘

وقتی فریسیان این سخنان را شنیدند، فهمیدند که عیسی به خودشان و دیگر رهبران یهود اشاره کرده است. آنها به شدت می‌خواستند که در آن هنگام و در همان جا او را دستگیر کنند، اما از تودهٔ مردم می‌ترسیدند. با این حال، آنها از سخنان استاد چنان خشمگین شدند که کنار رفتند و دربارهٔ این که چگونه می‌توانند موجب مرگ او شوند، با یکدیگر بیشتر مشورت کردند. و در آن شب، صدوقیان و فریسیان هر دو دست به دست هم دادند تا با طرح‌ریزی او را روز بعد به دام بیندازند.

5- مثل جشن ازدواج

پس از این که کاتبان و حاکمان رفتند، عیسی دوباره جمعیتی را که جمع شده بودند مورد خطاب قرار داد، و مَثَل جشن عروسی را بیان کرد. او گفت:

’’پادشاهی آسمان را می‌توان به پادشاهی تشبیه کرد که برای پسرش یک جشن ازدواج برپا کرد و قاصدانی فرستاد تا کسانی را که از پیش به جشن دعوت شده بودند، فرا خوانند که بیایند، و گفت: ’همه چیز برای شامِ ازدواج در کاخ پادشاه آماده است.‘ حال، بسیاری از کسانی که روزی قول داده بودند شرکت کنند، در این زمان از آمدن امتناع کردند. وقتی پادشاه راجع به این ردِ دعوت خود شنید، خادمان و قاصدان دیگری را فرستاد و گفت: ’به همهٔ دعوت شدگان بگویید بیایند، زیرا اینک شام من آماده است. گاوها و پروارهایم کشته شده و همه چیز برای جشن ازدواجِ آیندهٔ پسرم آماده است.‘ اما بی‌فکران باز هم این ندای پادشاه خود را نادیده گرفتند و به راه خود رفتند، یکی به مزرعه، دیگری به سفالگری، و دیگران به تجارت خود. با این حال برخی دیگر به این ترتیب راضی نشدند که ندای پادشاه را نادیده بگیرند، اما در عصیان آشکار، قاصدان پادشاه را مورد ضرب و شتم قرار دادند و به گونه‌ای شرم‌آور با آنها بدرفتاری کردند، و حتی برخی از آنها را کشتند. و هنگامی که پادشاه دریافت که میهمانان انتخابیِ او، حتی کسانی که دعوت اولیهٔ او را پذیرفته بودند و قول داده بودند که در جشن عروسی شرکت می‌کنند، سرانجام دعوت او را رد کردند و با عصیان به قاصدان انتخابیِ او حمله کردند و آنها را به قتل رساندند، به شدت خشمگین شد. و سپس این پادشاهِ مورد توهین واقع شده لشکریان خود و لشکریان متحدان خود را فرا خواند و به آنها دستور داد که این قاتلان سرکش را هلاک سازند و شهر آنها را به آتش بکشند.

’’و وقتی او کسانی را که دعوتش را رد کردند مجازات کرد، باز روزی دیگر را برای جشن عروسی تعیین کرد و به قاصدان خود گفت: ’آنها که ابتدا به عروسی دعوت شده بودند لیاقت نداشتند؛ پس اکنون به مکان تقسیم راهها و به بزرگراهها و حتی فراتر از مرزهای شهر بروید، و از هر تعداد که می‌یابید، حتی از این غریبه‌ها هم بخواهید که داخل شوند و در این جشن عروسی شرکت کنند.‘ و سپس این خادمان به بزرگراهها و مکانهای دور رفتند، و هر تعداد را که یافتند، نیک و بد، غنی و فقیر را دور هم جمع کردند، به طوری که سرانجام تالار عروسی از میهمانانِ

مشتاق پر شد. وقتی همه چیز آماده شد، پادشاه برای دیدن میهمانانش وارد شد، و با کمال تعجب مردی را دید که لباس عروسی نداشت. پادشاه چون آزادانه برای همهٔ میهمانان خود لباس عروسی تهیه کرده بود خطاب به این مرد گفت: 'ای دوست، چگونه است که در این مناسبت بدون یک لباس عروسی وارد تالار میهمانان من می‌شوی؟' و این مردِ ناآماده خاموش ماند. سپس پادشاه به خادمان خود گفت: 'این میهمان بی‌فکر را از خانهٔ من بیرون کنید تا در اقبالِ همهٔ کسانی که مهمان نوازی مرا نپذیرفتند و دعوت مرا رد کردند سهیم شود. من هیچکس را در اینجا نخواهم داشت، به جز کسانی که از پذیرفتن دعوت من شادی می‌کنند، و این افتخار را به من می‌دهند که آن لباسهای میهمان را که به طور رایگان برای همه فراهم شد بپوشند.'''

عیسی پس از بیان این مَثَل می‌خواست جمعیت را مرخص کند که یک ایماندارِ دلسوز از میان جمعیت به سوی او رفت و پرسید: ''اما استاد، ما چگونه باید از این چیزها مطلع شویم؟ چگونه برای دعوت پادشاه آماده باشیم؟ چه علامتی به ما خواهی داد تا از طریق آن بدانیم که تو پسر خدا هستی؟'' و وقتی استاد این را شنید، گفت: ''فقط یک نشانه به شما داده خواهد شد.'' و سپس به بدن خود اشاره کرد و ادامه داد: ''این معبد را ویران کنید، و من ظرف سه روز آن را برپا خواهم کرد.'' اما آنها منظور او را نفهمیدند، و همینطور که پراکنده می‌شدند، با یکدیگر به گفتگو پرداختند و گفتند: ''تقریباً پنجاه سال است که این معبد در حال ساخت است، و با این حال او می‌گوید که آن را ویران کرده و در سه روز آن را برپا خواهد کرد.'' حتی حواریون خود او نیز اهمیت این سخن را درک نکردند، اما متعاقباً، پس از زنده شدنِ او، آنچه را که او گفته بود، به یاد آوردند.

حدود ساعت چهار بعد از ظهر این روز عیسی به حواریون خود اشاره کرد و فهماند که مایل است معبد را ترک کند و برای صرف شامشان و یک شب استراحت به بیت‌عنیا برود. در راه بالا رفتن از کوه زیتون، عیسی به آندریاس، فیلیپ، و توما رهنمود داد که باید روز بعد اردوگاهی را در نزدیکی شهر برپا کنند و می‌توانند در باقیماندهٔ هفتهٔ عید فصح در آنجا باشند. مطابق با این دستورالعمل، صبح روز بعد، آنها چادرهای خود را در درهٔ دامنهٔ تپهٔ مشرف به پارکِ اردوگاهِ عمومیِ جتسیمانی، در قطعه زمینی متعلق به شمعون اهل بیت‌عنیا برپا کردند.

باز هم گروهی از یهودیانِ ساکت بودند که در این دوشنبه شب به سمت دامنهٔ غربیِ کوه زیتون رفتند. این دوازده مرد، به گونه‌ای که هرگز قبلاً سابقه نداشت، شروع کردند حس کنند که اتفاقی غم‌انگیز در شرف وقوع است. در حالی که پاکسازی پرماجرای معبد در طول اوایل صبح برای دیدن این که استاد توانایی خود را به ثبوت برساند و قدرتهای عظیم خود را نشان دهد امید آنها را برانگیخته بود، وقایعِ تمام بعد از ظهر فقط به صورت یک ضدِ نقطهٔ اوج عمل کرد، زیرا همه به ردِ قطعی آموزشهایِ عیسی توسط مقامات یهودی اشاره داشتند. حواریون گرفتار بلاتکلیفی شده بودند و در چنگال محکمِ یک عدم قطعیتِ وحشتناک نگاه داشته شده بودند. آنها متوجه شدند که بین رویدادهای روز گذشته و ضربهٔ یک سرنوشت شومِ قریب‌الوقوع فقط چند روزِ کوتاه می‌تواند فاصله وجود داشته باشد. همهٔ آنها احساس می‌کردند که رخدادی بزرگ در شرف وقوع است، اما نمی‌دانستند چه چیزی را باید انتظار داشته باشند. آنها برای استراحت به مکانهای مختلف خود

رفتند، اما خیلی کم خوابیدند. حتی دوقلوهای حَلفی هم سرانجام متوجه شدند که وقایع زندگی استاد به سرعت به سمت اوج نهایی خود در حال حرکت است.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 174

صبح سه‌شنبه در معبد

حدود ساعت هفت در این بامداد سه‌شنبه عیسی با حواریون، گروه زنان، و حدود بیست و چهار شاگرد برجستهٔ دیگر در خانهٔ شمعون دیدار کرد. در این دیدار او با ایلعازر خداحافظی کرد، و به او رهنمودی داد که موجب شد او خیلی زود به فیلادلفیه در پریا بگریزد، جایی که او بعدها با جنبش بشارتی که مقرش در آن شهر بود ارتباط برقرار کرد. عیسی همچنین با شمعونِ کهنسال خداحافظی کرد، و اندرز وداعِ خود را به گروه زنان داد، زیرا دیگر هرگز رسماً آنها را مورد خطاب قرار نداد.

در این بامداد او با یک ادای احترام شخصی با هر یک از دوازده تن احوالپرسی کرد. او به آندریاس گفت: ”از وقایعِ قریب‌الوقوعِ پیش رو ناامید نشو. به گونه‌ای پایدار مراقب برادرانت باش و مواظب باش که تو را سرخورده نبینند.“ او به پطرس گفت: ”به بازوی جسمانی یا به سلاحهای فولادی اعتماد مکن. خود را بر بنیادهای معنویِ صخره‌های جاودان مستقر کن.“ او به یعقوب گفت: ”به خاطر ظواهر بیرونی تزلزل نداشته باش. در ایمانت پایدار باش، و به زودی از واقعیتِ آنچه به آن ایمان داری آگاه خواهی شد.“ او به یوحنا گفت: ”مهربان باش؛ حتی دشمنانت را دوست داشته باش؛ بردبار باش. و به یاد داشته باش که بسیاری از کارها را به تو سپرده‌ام.“ او به نَتَنائیل گفت: ”از روی ظواهر قضاوت مکن؛ هنگامی که به نظر می‌رسد همه چیز در حال از بین رفتن است، در ایمان خود استوار باش؛ به مأموریت خود به عنوان یک سفیر پادشاهی وفادار باش.“ او به فیلیپ گفت: ”از رویدادهایی که اکنون در آستانهٔ وقوع است متأثر نباش. تزلزل‌ناپذیر باقی بمان، حتی هنگامی که نمی‌توانی راه را ببینی. به سوگند تقدیس خود وفادار باش.“ او به متی گفت: ”رحمتی را که تو را به داخل پادشاهی پذیرفت فراموش مکن. اجازه نده کسی تو را در دریافت پاداش جاودانه‌ات فریب دهد. همانطور که در برابر تمایلات سرشت انسانی مقاومت کردی، حاضر باش که ثابت قدم باشی.“ او خطاب به توما گفت: ”هر چقدر هم که دشوار باشد، اکنون باید از طریق ایمان گام برداری، و نه از طریق دیدن. شک نکن که قادرم کاری را که آغاز کرده‌ام به پایان برسانم، و سرانجام همهٔ سفیران وفادارم را در پادشاهیِ آن سو خواهم دید.“ او به دوقلوهای حَلفی گفت: ”اجازه ندهید چیزهایی را که نمی‌توانید بفهمید، شما را خرد کند. به عواطف قلبی خود وفادار باشید و به انسانهای بزرگ و یا به نگرش تغییر یابندهٔ

مردم اعتماد نکنید. از برادرانتان پشتیبانی کنید.“ و به شمعون غیور گفت: ”شمعون، ممکن است به خاطر ناامیدی خرد شوی، اما روحت برفراز هر چیزی خواهد رفت که ممکن است برایت رخ دهد. آنچه را که نتوانستی از من بیاموزی، روح من به تو خواهد آموخت. واقعیتهای راستینِ روح را جستجو کن و دیگر جذب سایه‌های غیرواقعی و مادی نشو.“ و به یهودای اسخریوطی گفت: ”یهودا، من تو را دوست داشته‌ام و دعا کرده‌ام که برادرانت را دوست بداری. در انجام کارهای نیک خسته نباش؛ و به تو هشدار می‌دهم که مراقب راههای لغزندهٔ چاپلوسی و تیرهای سمی تمسخر باشی.“

و هنگامی که او این تهنیتها را به پایان رساند، با آندریاس، پطرس، یعقوب، و یوحنا عازم اورشلیم شد، در حالی که سایر حواریون برای استقرار اردوگاه جتسیمانی راه افتادند، جایی که می‌بایست در آن شب به آنجا می‌رفتند، و جایی که برای باقیماندهٔ زندگی استاد در جسم مقر خود را در آنجا برقرار می‌کردند. تقریباً در نیمهٔ راه، پایین شیب کوه زیتون، عیسی توقف کرد و بیش از یک ساعت با چهار حواری دیدار کرد.

۱- بخشش الهی

برای چندین روز پطرس و یعقوب مشغول بحث در مورد اختلاف نظرشان راجع به آموزش استاد در رابطه با بخشش گناه بودند. آنها هر دو توافق کرده بودند که موضوع را نزد عیسی ببرند، و پطرس این موقعیت را به عنوان فرصتی مناسب برای کسب رهنمود استاد پذیرفت. بر این اساس، شمعون پطرس با این پرسش وارد گفتگوی مربوط به تفاوتهای میان نیایش و پرستش شد: ”استاد، یعقوب و من در مورد آموزشهای شما که مربوط به بخشش گناه است، توافق نداریم. یعقوب ادعا می‌کند که شما می‌آموزید که پدر حتی قبل از این که ما از او بخواهیم ما را می‌بخشد، و من معتقدم که توبه و اعتراف به گناه باید مقدم بر بخشش باشد. حق با کدام یک از ماست؟ شما چه می‌گویید؟“

پس از یک سکوت کوتاه، عیسی به طور قابل توجهی به هر چهار نفر نگاه کرد و پاسخ داد: ”برادران من، شما در نظرات خود اشتباه می‌کنید زیرا ماهیت آن روابط صمیمی و مهرآمیز میان مخلوق و خالق، میان انسان و خداوند را درک نمی‌کنید. شما نمی‌توانید آن دلسوزی فهیمانه‌ای را که پدر و مادر خردمند نسبت به فرزند نابالغ و گاهی خطاکار خود دارند، درک کنید. واقعاً جای تردید است که از والدین باهوش و مهربان خواسته شده باشد که یک کودک معمولی و نرمال را ببخشند. روابط فهیمانه‌ای که با رویکردهای مهرآمیز توأم باشد از کلیهٔ آن کدورتهایی که بعداً تنظیم مجدد توبه توسط کودک با بخشش توسط پدر و مادر را ضروری می‌سازد به طور مؤثر جلوگیری می‌کند.

”بخشی از هر پدری در فرزند زندگی می‌کند. پدر در همهٔ امور مربوط به رابطهٔ فرزند - والد از اولویت و برتری تفاهم برخوردار است. والدین می‌توانند نابالغی کودک را در پرتو بلوغ پیشرفته‌تر والدین، تجربهٔ کامل‌تر شریکِ مسن‌تر، ببینند. با فرزند زمینی و پدر آسمانی، والد الهی

از بیکرانی و ربانیتِ دلسوزی و ظرفیت برای درک مهرآمیز برخوردار است. بخشش الهی اجتناب ناپذیر است؛ آن در درک بیکران خداوند، در آگاهی کامل او از همهٔ چیزهایی که مربوط به قضاوت اشتباه و انتخاب نادرست کودک است، ذاتی و سلب نشدنی است. عدل الهی چنان برای ابد منصفانه است که به گونه‌ای استوار دلسوزیِ فهیمانه را در بر می‌گیرد.

”وقتی یک مرد عاقل انگیزه‌های درونی همنوعان خود را درک کند، آنها را دوست خواهد داشت. و وقتی برادرت را دوست بداری، از پیش او را بخشیده‌ای. این ظرفیت برای درک سرشت انسان و بخشیدنِ خطای ظاهری او خداگونه است. اگر شما والدینی خردمند هستید، این شیوه‌ای است که فرزندانتان را دوست خواهید داشت و آنها را درک خواهید کرد، و حتی هنگامی که سوءتفاهم گذرا شما را ظاهراً از هم جدا کرده است، آنها را خواهید بخشید. از آنجا که کودک نابالغ است، و درک کاملتری از عمق رابطهٔ فرزند و پدر ندارد، باید اغلب احساس گناه کند که از تایید کامل پدر جدا است، اما پدر راستین هرگز از چنین جدایی آگاه نیست. گناه یک تجربهٔ آگاهی مخلوق است؛ آن بخشی از آگاهی خداوند نیست.

”ناتوانی یا عدم تمایل شما برای بخشیدن همنوعانتان معیار عدم بلوغ شما، شکست شما در دستیابی به دلسوزی، درک، و مهر بزرگسالانه است. شما به نسبت مستقیم با ناآگاهی خود از سرشت درونی و آرزوهای راستینِ فرزندانتان و همنوعانتان کینه به دل راه می‌دهید و انتقام در سر می‌پرورانید. عشق فرآیند اشتیاق الهی و درونی به زندگی است. این مبتنی بر فهم است، با خدمت فداکارانه پرورش می‌یابد، و در خرد کامل می‌شود.“

۲- پرسشهایی توسط حکمرانان یهودی

عصر روز دوشنبه یک جلسهٔ مشورتی بین شورای عالی یهود و حدود پنجاه رهبر دیگر که از میان کاتبان، فریسیان، و صدوقیان انتخاب شده بودند، تشکیل شده بود. در این جلسه اتفاق نظر این بود که دستگیری عیسی در ملاءِ عام به دلیل برخورداری او از مهر و عطوفت مردمِ عادی خطرناک است. همچنین نظر اکثریت این بود که قبل از دستگیری و محاکمهٔ او، باید تلاش قاطعانه‌ای برای بی‌اعتبار کردن او در چشم تودهٔ مردم انجام شود. بر این اساس، چند گروه از مردان دانش آموخته تعیین شدند که صبح روز بعد در معبد حضور یابند تا او را با سؤالات دشوار به دام بیندازند و سوا از آن تلاش کنند او را در برابر مردم خجلت‌زده کنند. سرانجام، فریسیان، صدوقیان، و حتی هیرودیان همگی در این تلاش متحد شدند تا عیسی را در چشم جماعتِ عید فصح بی‌اعتبار کنند.

صبح روز سه‌شنبه، هنگامی که عیسی به صحن معبد رسید و شروع به تدریس کرد، فقط سخنان کمی بر زبان آورده بود که گروهی از دانشجویانِ جوان‌تر از آکادمیها که برای این منظور تمرین داده شده بودند، جلو آمدند و توسط سخنگوی خود به عیسی گفتند: ”استاد، می‌دانیم که شما آموزگاری درستکار هستید، و می‌دانیم که راههای حقیقت را اعلام می‌کنید، و این که فقط به خدا خدمت می‌کنید، زیرا از هیچکس باکی ندارید، و برای اشخاص امتیاز ویژه‌ای قائل نیستید. ما فقط

دانشجو هستیم، و مایلیم حقیقت را در مورد موضوعی که ما را آزار می‌دهد بدانیم؛ مشکل ما این است: آیا خراج دادن به قیصر برای ما مجاز است؟ آیا بدهیم یا ندهیم؟'' عیسی که به ریاکاری و نیرنگ آنها پی برد، به آنها گفت: ''چرا بدین گونه می‌آیید که مرا مورد آزمون قرار دهید؟ پول خراج را به من نشان بدهید، و جواب شما را خواهم داد.'' و وقتی دیناری به او دادند، او به آن نگاه کرد و گفت: ''تصویر و نوشتهٔ چه کسی روی این سکه نقش بسته است؟'' و وقتی آنها به او پاسخ دادند: ''تصویر قیصر''، عیسی گفت: ''آنچه را که مال قیصر است به قیصر بدهید و آنچه را که از آن خداست به خدا بدهید.''

هنگامی که او به این کاتبان جوان و همدستان هیرودیِ آنها بدین گونه پاسخ داد، آنها از حضور او کناره گرفتند، و مردم، حتی صدوقیان، از ناراحتی آنها لذت بردند. حتی جوانانی که تلاش کرده بودند او را به دام بیندازند، از داناییِ غیرمنتظرهٔ پاسخ استاد بسیار شگفت‌زده شدند.

روز قبل، حکمرانان در پی آن بودند که او را در برابر تودهٔ مردم در مورد مسائل مربوط به مرجعیت مذهبی دچار لغزش کنند، و چون با شکست مواجه شدند، اکنون در صدد برآمدند که او را درگیر یک بحث آسیب زننده پیرامون مرجعیت مدنی کنند. در این زمان پیلاطوس و هیرودیس هر دو در اورشلیم بودند، و دشمنان عیسی حدس زدند که اگر او جرأت کند که بر علیه پرداخت خراج به قیصر توصیه کند، آنها می‌توانند بلافاصله نزد مقامات روم بروند و او را متهم به فتنه کنند. از سوی دیگر، اگر او با کلمات بسیار توصیه به پرداخت خراج کند، آنها به درستی محاسبه کردند که چنین اظهاراتی غرور ملی شنوندگان یهودی او را بسیار جریحه‌دار می‌کند، و در نتیجه حسن نیت و محبت جماعت را از بین می‌برد.

در تمام این موارد، دشمنان عیسی شکست خوردند، زیرا این یک حکم معروف شورای عالی یهود بود که برای راهنماییِ یهودیانی که در میان ملل غیریهودی پراکنده شده بودند صادر شده بود، که ''حق ضرب سکه حق اخذ مالیات را به همراه دارد.'' به این ترتیب عیسی از دام آنها اجتناب کرد. پاسخ ''نه'' به پرسش آنها مساوی با تحریک به انجام شورش بود؛ پاسخ ''آری''، احساسات ریشه‌دار ملی‌گرایانهٔ آن روزگار را شوکه می‌کرد. استاد از سؤال طفره نرفت؛ او صرفاً خردِ انجامِ یک پاسخ مضاعف را به کار گرفت. عیسی هرگز طفره‌جو نبود، اما در برخورد با کسانی که به دنبال آزار و اذیت و نابودی او بودند، همیشه عاقل بود.

3- صدوقیان و رستاخیز

قبل از این که عیسی بتواند آموزش خود را آغاز کند، گروه دیگری برای پرسش کردن از او آمدند، این بار گروهی از صدوقیان دانش آموخته و حیله‌گر. سخنگوي آنها به او نزدیك شد و گفت: ''استاد، موسی گفت که اگر مرد متاهلی بمیرد و فرزندی به جا نگذارد، برادرش باید آن زن را بگیرد و برای برادر متوفی نسلی بپروراند. حال موردی پیش آمد که مردی که شش برادر داشت بدون فرزند مرد؛ برادر بعدی او همسرش را گرفت اما او نیز به زودی درگذشت و فرزندی از خود به جای نگذاشت. برادر دوم نیز آن همسر را گرفت، اما او نیز مرد، و هیچ

فرزندی به جا نگذاشت. و به همین ترتیب، تا وقتی که هر شش برادر او را به همسری گرفتند، و هر شش نفر از آنها بدون این که فرزندی به جا بگذارد از دنیا رفت. و سپس بعد از همهٔ آنها، خود زن مرد. حال آنچه می‌خواهیم از شما بپرسیم این است: از آنجا که هر هفت برادر او را به همسری گرفته بودند، در قیامت او همسر که خواهد بود؟"

عیسی می‌دانست و مردم نیز می‌دانستند که این صدوقیان در پرسیدن این سؤال صادق نیستند، زیرا احتمال وقوع چنین موردی واقعاً وجود نداشت؛ و علاوه بر آن، این عملِ برادرانِ یک مرد مرده که به دنبال بچه‌دار شدن برای او بودند، عملاً در این زمان در میان یهودیان یک کار غیر رایج بود. با این وجود، عیسی رضایت داد که به سؤال شرورانهٔ آنها پاسخ دهد. او گفت: "همهٔ شما در پرسیدن چنین سؤالاتی اشتباه می‌کنید، زیرا نه کتاب مقدس و نه قدرت زندهٔ خدا را می‌شناسید. شما می‌دانید که فرزندان این دنیا می‌توانند ازدواج کنند و به ازدواج داده می‌شوند، اما به نظر می‌رسد که نمی‌فهمید که آنان که شایستگی رسیدن به دنیاهای آینده را از طریق رستاخیز نیکوکاران دارند، نه ازدواج می‌کنند و نه به ازدواج داده می‌شوند. کسانی که برخاستن از مرگ را تجربه می‌کنند بیشتر شبیه فرشتگان آسمان هستند، و هرگز نمی‌میرند. این زنده شدگان تا ابد فرزندان خدا هستند؛ آنها فرزندان نور هستند که در مسیر پیشروی زندگی ابدی زنده شده‌اند. و حتی پدر شما موسی این را درک کرد، زیرا در رابطه با تجربیات خود در بوتهٔ سوزان، از پدر شنید که می‌گفت: ' من خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب *هستم* . ' و من به همین ترتیب همراه با موسی اعلام می‌کنم که پدر من خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است. همهٔ شما در او زندگی می‌کنید، تولید مثل می‌کنید، و از وجود انسانی خود برخوردارید."

هنگامی که عیسی پاسخ دادن به این سؤالات را تمام کرد، صدوقیان کنار رفتند، و برخی از فریسیان چنان خود را فراموش کردند که فریاد زدند: "صحیح است، صحیح است، استاد، شما به خوبی به این صدوقیانِ بی‌ایمان پاسخ دادید." صدوقیان دیگر جرأت نکردند از او سؤالی بپرسند، و مردم عادی از حکمت تعلیم او شگفت‌زده شدند.

عیسی در رویارویی خود با صدوقیان تنها به این دلیل به موسی متوسل شد که این فرقهٔ مذهبی-سیاسی اعتبار تنها به اصطلاح پنج کتاب موسی را تصدیق می‌کرد؛ آنها اجازه نمی‌دادند که تعالیم پیامبران به عنوان مبنای اصول جزمیِ اعتقادی پذیرفته شود. استاد در پاسخ خود، اگر چه واقعیتِ بقای مخلوقات فانی را از طریق تکنیک رستاخیز به طور قطعی تأیید نمود، به هیچ وجه سخنی در تأیید اعتقاداتِ فریسایی در زنده شدنِ بدن واقعی انسان نگفت. نکته‌ای که عیسی می‌خواست بر آن تأکید کند این بود که پدر گفته بود: "من خدای ابراهیم، اسحاق، و یعقوب *هستم*" نه این که من خدای آنها *بودم*.

صدوقیان به این فکر کرده بودند که عیسی را در معرض تأثیر سرافکنده کنندهٔ *تمسخر* قرار دهند، زیرا به خوبی می‌دانستند که اذیت و آزار در ملاءِ عام قطعاً دلسوزیِ بیشتری را برای او در ذهن تودهٔ مردم ایجاد می‌کند.

۴- فرمان بزرگ

به گروه دیگری از صدوقیان رهنمود داده شده بود که از عیسی سؤالاتی گرفتار کننده دربارهٔ فرشتگان بپرسند، اما هنگامی که آنها سرانجامِ رفقای خود را که می خواستند او را با پرسشهایی در رابطه با رستاخیز به دام بیندازند، دیدند، بسیار عاقلانه تصمیم گرفتند که سکوت کنند؛ آنها بدون این که سؤالی بپرسند کنار کشیدند. برنامهٔ از پیش تعیین شدهٔ فریسیان، کاتبان، صدوقیان، و هیرودیانِ متحد این بود که تمام روز را با این پرسشهای گرفتار کننده پر کنند، به این امید که از این طریق عیسی را در برابر مردم بی‌اعتبار سازند و در عین حال از این که او وقتی برای بیان آموزشهای نگران کنندهٔ خود داشته باشد به طور مؤثر جلوگیری کنند.

سپس یکی از گروههای فریسیان برای پرسیدن سؤالاتی آزار دهنده جلو آمد، و سخنگو با اشاره به عیسی گفت: ”استاد، من یک فقیه هستم و می‌خواهم از شما بپرسم که به نظر شما کدام فرمان از همه بزرگتر است؟“ عیسی پاسخ داد: ”فقط یک فرمان وجود دارد، و آن یکی از همه بزرگتر است، و آن فرمان این است: ‘ ای اسرائیل، خداوند، خدای ما را بشنو، خداوند یکتاست؛ و خداوند، خدای خود را با تمام دل و با تمام جان، و با تمام ذهن و با تمام قوت خود دوست بدار. ’ این اولین و بزرگترین فرمان است. و فرمان دوم مثل این اولی است؛ در واقع، این مستقیماً از آن سرچشمه می‌گیرد، و این است: ‘ همسایهٔ خود را همچون خویشتن دوست بدار. ’ هیچ فرمان دیگری بزرگتر از اینها نیست؛ تمام شریعت و پیامبران بر این دو فرمان آویخته است.“

وقتی آن فقیه متوجه شد که عیسی نه تنها مطابق با عالی‌ترین مفهوم دین یهودی پاسخ داده بود، بلکه از دیدگاهِ جمعیّتِ گرد آمده نیز خردمندانه پاسخ داده بود، فکر کرد که نمایش بهتری از شجاعت است که به طور علنی از پاسخ استاد تمجید کند. از این رو گفت: ”استاد، در رابطه با یک حقیقت، خوب گفتی که خدا یکی است و جز او کسی نیست؛ و این نخستین و بزرگترین فرمان است که او را با تمام قلب، درک، و قوت دوست داشته باشیم، و همچنین همسایهٔ خود را همچون خویشتن دوست داشته باشیم؛ و ما قبول داریم که این فرمان بزرگ باید بسیار بیش از همهٔ هدایای سوختنی و قربانیها مورد توجه قرار گیرد.“ وقتی فقیه با احتیاط بدین گونه پاسخ داد، عیسی به پایین به او نگاه کرد و گفت: ”ای دوست من، می‌بینم که تو از پادشاهی خدا دور نیستی.“

وقتی عیسی به این فقیه اشاره کرد که ”از پادشاهی دور نیست“، حقیقت را گفت، زیرا همان شب او به اردوگاه استاد در نزدیکی جتسیمانی رفت، ایمانش را به انجیل پادشاهی اعلام کرد، و توسط یوشیا، یکی از شاگردان اَبنیر، تعمید یافت.

دو یا سه گروه دیگر از کاتبان و فریسیان آنجا حضور داشتند و قصد داشتند سؤالاتی بپرسند، اما به واسطهٔ پاسخ عیسی به فقیه یا خلع سلاح شدند، یا به خاطر ناراحتی همهٔ کسانی که در صدد برآمدند او را به دام اندازند منصرف شدند. بعد از این هیچکس جرأت نکرد که در ملاءِ عام از او سؤال دیگری بپرسد.

وقتی دیگر سؤالی مطرح نشد، و چون ساعت ظهر نزدیک بود، عیسی تعلیم خود را از سر نگرفت، بلکه صرفاً راضی بود که از فریسیان و همکارانشان سؤالی بپرسد. عیسی گفت: ”چون دیگر سؤالی نمی‌پرسید، می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم. نظر شما در مورد نجات دهنده چیست؟ یعنی او پسر کیست؟“ یکی از کاتبان پس از مکثی کوتاه پاسخ داد: ”مسیح پسر داوود است.“ و از آنجایی که عیسی می‌دانست که حتی در میان شاگردان خودش بحثهای زیادی در مورد این که آیا او پسر داوود است یا نه انجام شده بود، این سؤال اضافه را مطرح کرد: ”اگر نجات دهنده واقعاً پسر داوود است، چگونه است که در مزموری که به داوود نسبت داده شده، خود او که در روح سخن گفته می‌گوید: ’ خداوند به خداوندم گفت: در دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پایِ پاهای تو کنم. ‘ اگر داوود او را خداوند خواند، پس چگونه او می‌تواند پسرش باشد؟“ اگر چه حاکمان، کاتبان، و رؤسای کاهنان به این سؤال پاسخی ندادند، اما به همین ترتیب در تلاش برای گرفتار ساختن او از پرسیدن سؤالات بیشتر از او خودداری کردند. آنها هرگز به این سؤالی که عیسی از آنها پرسیده بود پاسخ ندادند، اما پس از مرگ استاد سعی کردند از طریق تغییر تفسیر این مزمور از دشواری بگریزند، طوری که نشان دهند این مزمور به جای مسیح، به ابراهیم اشاره داشته است. دیگران در صدد برآمدند با نپذیرفتن این که داوود نویسندهٔ این به اصطلاح مزمور مسیحایی است، از این تنگنا بگریزند.

مدت کوتاهی پیش، فریسیان از روشی که با آن صدوقیان توسط استاد ساکت شده بودند، لذت برده بودند؛ اکنون صدوقیان از شکست فریسیان خوشحال شدند؛ اما چنین رقابتی فقط لحظه‌ای بود؛ آنها اختلافات قدیمی خود را در تلاش متحد برای متوقف کردن آموزشها و کنشهای عیسی به سرعت فراموش کردند. اما در تمام این تجربیات، مردم عادی با خوشحالی به او گوش دادند.

5- یونانیان پرس و جو کننده

حدود وقت ظهر، هنگامی که فیلیپ در حال خرید آذوقه برای اردوگاه جدیدی بود که در آن روز در نزدیکی جتسیمانی در حال استقرار بود، با هیئتی از غریبه‌ها، گروهی از یونانیان ایماندار از اسکندریه، آتن، و روم مواجه شد. و سخنگوی آنها به آن حواری گفت: ”کسانی که تو را می‌شناسند تو را به ما نشان داده‌اند ؛ از این رو، جناب، ما با درخواست دیدار عیسی، استاد شما، نزدتان می‌آییم.“ فیلیپ بدین ترتیب از ملاقات با این غیریهودیان برجسته و پرس و جو کنندهٔ یونانی در بازار غافلگیر شد، و از آنجایی که عیسی به طور کاملاً صریح از همهٔ دوازده تن خواسته بود که در طول هفتهٔ عید فصح در هیچ تعلیم عمومی شرکت نکنند، راجع به روش صحیح رسیدگی به این موضوع کمی سردرگم بود. او همچنین دستپاچه بود زیرا این افراد غیریهودیانِ بیگانه بودند. اگر آنها یهودی یا غیریهودیانِ نزدیک و آشنا بودند، او اینقدر به طور آشکار دو دل نمی‌بود. کاری که او انجام داد این بود: او از این یونانیان خواست که همان جا که بودند بمانند. هنگامی که او با عجله دور شد، آنها گمان کردند که او به جستجوی عیسی رفته است، اما در واقع او با عجله به خانهٔ یوسف رفت، جایی که می‌دانست آندریاس و سایر حواریون در حال صرف ناهار هستند؛ و او آندریاس را صدا زد و هدف از آمدنش را توضیح داد، و سپس به همراه آندریاس نزد یونانیان منتظر بازگشت.

از آنجا که فیلیپ تقریباً خرید آذوقه را تمام کرده بود، او و آندریاس به همراه یونانیان به خانهٔ یوسف بازگشتند، جایی که عیسی آنها را به حضور پذیرفت؛ و آنها در نزدیکی نشستند و او با حواریونش و تعدادی از شاگردان برجسته که در این ضیافت ناهار جمع شده بودند صحبت کرد. عیسی گفت:

"پدرم مرا به این دنیا فرستاد تا محبت مهرآمیز او را به فرزندان انسانها آشکار کنم، اما کسانی که ابتدا نزدشان آمدم از پذیرش من امتناع کرده‌اند. درست است، در واقع بسیاری از شما به انجیل من برای خودتان ایمان آورده‌اید، اما فرزندان ابراهیم و رهبرانشان در آستانهٔ رد من هستند، و آنها با انجام این کار، او که مرا فرستاد را رد خواهند کرد. من انجیل نجات را آزادانه به این قوم اعلام کرده‌ام؛ من راجع به فرزند بودن با شادی، آزادی، و زندگی سرشارتر روحی به آنها گفته‌ام. پدر من کارهای شگفت‌انگیز بسیاری در میان این فرزندان بیمناکِ انسانها انجام داده است. اما به راستی اشعیای نبی به این قوم اشاره کرد آنگاه که نوشت: ' خداوندا، چه کسی به تعالیم ما ایمان آورده است؟ و خداوند بر چه کسی آشکار شده است؟ ' به راستی که رهبران قوم من عمداً چشمان خود را کور کرده‌اند که نبینند، و دلهای خود را سخت کرده‌اند که مبادا ایمان بیاورند و نجات یابند. در تمام این سالها من به دنبال شفای آنها از بی‌ایمانی‌شان بوده‌ام تا بتوانند دریافت کنندهٔ نجات ابدی پدر باشند. می‌دانم که همه مرا ناکام نکرده‌اند؛ برخی از شما به راستی به پیام من ایمان آورده‌اید. در این اتاق اکنون تعداد زیادی از مردانی هستند که زمانی اعضای شورای عالی یهود بودند، و یا در شوراهای قوم رتبهٔ بالا داشتند، اگر چه حتی برخی از شما هنوز از اعتراف آشکار به حقیقت خودداری می‌کنید تا مبادا شما را از کنیسه بیرون کنند. برخی از شما وسوسه می‌شوید که جلال انسانها را بیش از جلال خدا دوست داشته باشید. اما من مجبورم که بردباری نشان دهم، زیرا نگران ایمنی و وفاداری حتی برخی از کسانی هستم که مدت زیادی در نزدیکی من بوده‌اند، و بسیار نزدیک در کنار من زندگی کرده‌اند.

"در این مجلس ضیافت می‌بینم که یهودیان و غیریهودیان به تعداد تقریباً مساوی جمع شده‌اند، و من شما را به صورت اولین و آخرین گروهی مورد خطاب قرار می‌دهم که بتوانم پیش از رفتن نزد پدرم، امور پادشاهی را به آن آموزش دهم."

این یونانیان با وفاداری به آموزشهای عیسی در معبد حضور داشتند. عصر روز دوشنبه آنها در خانهٔ نیقودیموس همایشی برگزار کرده بودند که تا سپیده‌دم ادامه داشت، و سی نفر از آنها ورود به پادشاهی را برگزیدند.

هنگامی که عیسی در این هنگام در برابر آنها ایستاد، پایان یک دوره و آغاز دورهٔ دیگر را مشاهده کرد. استاد توجه خود را به یونانیان معطوف کرد و گفت:

"کسی که به این انجیل ایمان دارد، نه فقط به من، بلکه به کسی که مرا فرستاد ایمان دارد. وقتی به من می‌نگرید، نه تنها پسر انسان را می‌بینید، بلکه او را که مرا فرستاده نیز می‌بینید. من نور جهان هستم و هر که به تعالیم من ایمان آورد دیگر در تاریکی نخواهد ماند. اگر شما غیریهودیان مرا بشنوید، کلمات حیات را دریافت خواهید کرد و فوراً به آزادیِ شادی‌آورِ حقیقتِ فرزند خدا

بودن وارد خواهید شد. اگر هموطنان من، یهودیان، برگزینند که مرا رد کنند و تعالیم مرا رد کنند، بر آنها بر مسند قضاوت نخواهم نشست، زیرا من نیامدم که دنیا را قضاوت کنم، بلکه نجات به آن ارزانی دارم. با این وجود، کسانی که مرا رد می‌کنند و از دریافت تعلیم من امتناع می‌ورزند، در زمان مناسب توسط پدرم و کسانی که او برای نشستن بر مسند داوری تعیین کرده است، به خاطر رد هدیهٔ رحمت و حقایق نجات، مورد داوری قرار خواهند گرفت. همهٔ شما به خاطر داشته باشید که من از خودم سخن نمی‌گویم، بلکه آنچه را که پدر فرمان داده است که باید به فرزندان انسانها آشکار کنم صادقانه به شما اعلام کرده‌ام. و این سخنانی که پدر به من فرمان داد که به دنیا بگویم، سخنان حقیقت الهی، رحمت ابدی، و حیات جاودان است.

"اما برای یهودی و غیریهودی هر دو اعلام می‌کنم که وقت آن فرا رسیده که پسر انسان جلال یابد. شما به خوبی می‌دانید که مگر دانه‌ای از گندم بر زمین بیفتد و بمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر در خاک خوب بمیرد دوباره زنده می‌شود و میوهٔ فراوان می‌دهد. کسی که به طور خودخواهانه زندگی خود را دوست دارد در خطر از دست دادن آن قرار دارد؛ اما کسی که مایل است جانش را به خاطر من و انجیل بدهد، از وجود فراوان‌تری در زمین و در آسمان، حیات جاودان، بهره‌مند خواهد شد. اگر واقعاً از من پیروی کنید، حتی پس از این که من نزد پدرم رفتم، آنگاه شاگردان من و خادمان صادق همنوعان خود خواهید شد.

"می‌دانم که ساعت من در حال نزدیک شدن است، و من نگران هستم. می‌بینم که مردم من مصمم هستند که پادشاهی را نپذیرند، اما من از پذیرفتن این غیریهودیانِ حقیقت‌جو که امروز به اینجا آمده‌اند که راه نور را جویا شوند خوشحالم. با این وجود، دلم برای مردمم می‌سوزد، و روانم از چیزی که درست پیش روی من است پریشان است. چه بگویم، در حالی که به جلو نگاه می‌کنم و تشخیص می‌دهم چه اتفاقی برایم در شرف وقوع است؟ آیا بگویم، پدر مرا از این ساعت وحشتناک نجات بده؟ نه! دقیقاً به همین منظور و حتی برای این ساعت به دنیا آمده‌ام. بلکه می‌گویم و دعا می‌کنم که به من بپیوندید: پدر، نام خود را جلال بده؛ خواست تو انجام شود."

وقتی که عیسی بدین گونه صحبت کرد، تنظیم کنندهٔ شخصیت یافته که در دوران پیش از تعمید در او ساکن بود در برابر او ظاهر شد، و در حالی که او به طور قابل توجهی مکث نمود، این روحِ اکنون قدرتمندِ نمایندهٔ پدر با عیسی ناصری صحبت کرد و گفت: "من نام خود را بارها در اعطاهای تو جلال داده‌ام، و من یک بار دیگر آن را جلال خواهم داد."

در حالی که یهودیان و غیریهودیانی که اینجا جمع شده بودند هیچ صدایی نشنیدند، در تشخیص این امر ناکام نبودند که استاد حین صحبت کردن مکث نمود، در حالی که پیامی از سوی یک منبع فوق بشری به او رسید. هر کس به فردی که کنارش بود گفت: "فرشته‌ای با او صحبت کرده است."

سپس عیسی به صحبت ادامه داد: "همهٔ اینها به خاطر من رخ نداد، بلکه به خاطر شما. من مطمئناً می‌دانم که پدر مرا خواهد پذیرفت و مأموریت من را برای شما قبول خواهد کرد، اما لازم است که شما تشویق شوید و برای آزمون آتشینی که درست در پیش است آماده شوید. اجازه دهید

به شما اطمینان دهم که در نتیجهٔ تلاشهای متحد ما برای آگاهی بخشیدن به دنیا و آزاد ساختنِ نوع بشر سرانجام پیروزی حاصل خواهد شد. نظم کهن در معرض داوری قرار خواهد گرفت؛ من شاهزادهٔ این دنیا را به زیر افکنده‌ام؛ و پس از این که به سوی پدر آسمانیم فراز یافتم، همهٔ انسانها به وسیلهٔ نورِ روحی که بر همهٔ انسانها خواهم ریخت آزاد خواهند شد.

”و اکنون به شما اعلام می‌کنم که اگر در زمین و در زندگی شما ارج نهاده شوم، همه را به سوی خود و به داخل همدمی روحانی پدرم خواهم کشاند. شما باور داشته‌اید که نجات دهنده برای ابد بر روی زمین خواهد ماند، اما من اعلام می‌کنم که پسر انسان توسط مردم طرد خواهد شد، و این که او نزد پدر باز خواهد گشت. من فقط برای مدت کوتاهی با شما خواهم بود؛ فقط اندک زمانی نور زنده در میان این نسلِ در تاریکی فرو رفته خواهد بود. تا هنگامی که این نور را دارید راه بروید تا تاریکی و سردرگمیِ نزدیک شونده بر شما چیره نشود. کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند کجا می‌رود؛ اما اگر تصمیم بگیرید که در نور راه بروید، به راستی همهٔ شما فرزندان رهایی یافتهٔ خدا خواهید شد. و اکنون، همگی، با من بیایید تا به معبد بازگردیم و من با سران کاهنان، کاتبان، فریسیان، صدوقیان، هیرودیان، و حکام تاریک اندیش اسرائیل خداحافظی کنم.“

عیسی پس از این که بدین گونه سخن گفت، از طریق خیابانهای باریک اورشلیم مسیر بازگشت به سوی معبد را هدایت نمود. آنها به تازگی شنیده بودند که استاد گفت این سخنرانی خداحافظی او در معبد خواهد بود، و آنها در سکوت و با ژرف اندیشیِ عمیق او را دنبال نمودند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 175

آخرین سخنرانی در معبد

اندکی پس از ساعت دو در این بعد از ظهر سه‌شنبه، عیسی در حالی که با یازده حواری، یوسف اَرمته، سی یونانی، و برخی شاگردان دیگر همراهی می‌شد، به معبد رسید و ایراد آخرین سخنرانی خود را در بارگاههای عمارت مقدس آغاز نمود. این گفتار قرار بود آخرین درخواست او از قوم یهود و کیفرخواست نهاییِ دشمنان سرسخت و نابود کنندگانِ احتمالی او — کاتبان، فریسیان، صدوقیان، و حاکمان اصلی اسرائیل — باشد. در طول پیش از ظهر، گروههای مختلف این فرصت را داشتند که از عیسی پرسش کنند؛ در این بعد از ظهر کسی از او سؤالی نپرسید.

وقتی استاد شروع به صحبت کرد، صحن معبد ساکت و با نظم و ترتیب بود. صرافان و بازرگانان، دیگر جرأت ورود به معبد را نداشتند، زیرا عیسی و جمعیتِ برانگیخته شده روز قبل آنها را بیرون کرده بودند. قبل از شروع سخنرانی، عیسی با مهربانی به این حضار که بنا بود به زودی سخنرانی دلسوزانهٔ خداحافظی او با بشریت، همراه با آخرین محکومیت آموزگاران دروغین و حاکمانِ متعصبِ یهودیان را توسط او بشنوند، نگریست.

۱ـ سخنرانی

”در این مدت طولانی که با شما بوده‌ام، در زمین بالا و پایین رفته و مهر پدر را به فرزندان انسانها اعلام کرده‌ام، و بسیاری نور را دیده‌اند، و از طریق ایمان به پادشاهی آسمان وارد شده‌اند. در ارتباط با این تعلیم و موعظه، پدر کارهای شگفت‌انگیز بسیاری انجام داده است، حتی تا حد زنده کردنِ مردگان. بسیاری از بیماران و مبتلایان شفا یافته‌اند زیرا ایمان آورده‌اند؛ اما تمام این اعلان حقیقت و شفای بیماری چشمان کسانی را که از دیدن نور امتناع می‌ورزند، باز نکرده است، کسانی که مصمم هستند این بشارت پادشاهی را رد کنند.

”من و حواریونم به هر نحوی که مطابق با انجام خواست پدرم باشد، نهایت تلاش خود را کرده‌ایم که با برادرانمان در صلح زندگی کنیم، تا با الزامات معقول قوانین موسی و سنتهای اسرائیل همسان باشیم. ما دائماً به دنبال صلح بوده‌ایم، اما رهبران اسرائیل نمی‌خواهند آن را داشته باشند.

آنها با انکار حقیقتِ خدا و نور بهشت، در حال هم صف نمودنِ خود با خطاکاری و تاریکی هستند. بین روشنایی و تاریکی، بین زندگی و مرگ، بین حقیقت و خطاکاری، نمی‌تواند صلح وجود داشته باشد.

”بسیاری از شما جرأت کرده‌اید که به آموزشهای من ایمان بیاورید و از پیش به شادی و آزادیِ آگاهی داشتن از فرزند خدا بودن وارد شده‌اید. و شما گواه من خواهید بود که من همین فرزند خدا بودن را به تمام قوم یهود پیشنهاد کرده‌ام، حتی به همین مردانی که اکنون در پی نابودی من هستند. و حتی اکنون نیز پدرم این آموزگاران تاریک اندیش و این رهبران ریاکار را خواهد پذیرفت، مشروط بر این که فقط به او روی آورند و رحمت او را بپذیرند. حتی اکنون نیز برای این مردم پذیرش کلام آسمان و استقبال از پسر انسان خیلی دیر نیست.

”پدر من مدتهاست که با بخشش با این قوم رفتار کرده است. ما پیامبران خود را نسل به نسل فرستاده‌ایم تا به آنها بیاموزند و هشدار دهند، و آنها نسل به نسل این آموزگاران آسمانی را کشته‌اند. و اکنون کاهنان اعظمِ خودکامه و حاکمان سرسخت شما به انجام همین کار ادامه می‌دهند. همانطور که هیرودیس باعث مرگ یحیی شد، شما نیز اکنون آماده می‌شوید تا پسر انسان را بکشید.

”تا زمانی که فرصتی وجود دارد که یهودیان به پدر من روی آورند و به دنبال نجات باشند، خدای ابراهیم، اسحاق، و یعقوب دستان رحمت خود را به سوی شما دراز خواهد کرد؛ اما هنگامی که به یکباره فنجان توبه ناپذیریِ خود را پر کردید، و هنگامی که سرانجام رحمت پدرم را رد کردید، این ملت به تدابیر خود سپرده خواهد شد و به سرعت به پایانی ننگین خواهد رسید. این قوم فرا خوانده شدند تا نور جهان شوند، تا شکوه معنویِ ملتی خداشناس را به نمایش بگذارند، اما شما آنقدر از انجام امتیازات الهی خود دور شده‌اید که رهبران شما در آستانهٔ ارتکابِ حماقت کاملِ تمام اعصار هستند، از این نظر که آنها در آستانهٔ رد نهاییِ هدیهٔ خدا به همهٔ انسانها و برای همهٔ اعصار — آشکار شدنِ مهر پدر آسمانی برای همهٔ مخلوقات او در زمین — هستند.

”و هنگامی که شما به یکباره این مکاشفهٔ خدا به انسان را رد کنید، پادشاهی آسمان به مردمان دیگر داده خواهد شد، به کسانی که آن را با شادی و سرور قبول خواهند کرد. به نام پدر که مرا فرستاد، به طور جدی به شما هشدار می‌دهم که در آستانهٔ از دست دادن موقعیت خود در دنیا به عنوان پرچمداران حقیقت ابدی و حافظان قانون الهی هستید. من هم اکنون آخرین فرصت شما را برای جلو آمدن و توبه کردن به شما پیشنهاد می‌کنم، تا نشان دهید که قصد دارید خدا را با تمام قلب خود بجویید و مانند کودکان کوچک و با ایمانِ خالصانه وارد امنیت و نجاتِ پادشاهیِ آسمان شوید.

”پدر من مدتها برای نجات شما تلاش کرده است، و من پایین آمدم تا در میان شما زندگی کنم و شخصاً راه را به شما نشان دهم. بسیاری از یهودیان و سامریان هر دو، و حتی غیریهودیان، به بشارت پادشاهی ایمان آورده‌اند، اما آنهایی که باید نخستین کسانی باشند که جلو آمده و نور آسمان

را بپذیرند، با قاطعیت از ایمان آوردن به مکاشفهٔ حقیقتِ خداوند امتناع کرده‌اند — خدایی که در انسان آشکار شد و انسانی که به سوی خدا فراز یافت.

"امروز بعدازظهر، حواریون من اینجا در مقابل شما در سکوت می‌ایستند، اما شما به زودی طنین صدای آنها را خواهید شنید که برای نجات ندا خواهند داد و خواستار پیوستن به پادشاهی آسمانی به عنوان فرزندان خدای زنده خواهند شد. و اکنون اینها، شاگردانم و باورمندان به بشارت پادشاهی، و نیز فرستادگان نادیدنی که در کنار آنها هستند را گواه می‌گیرم که یک بار دیگر به اسرائیل و حاکمانش رهایی و نجات را عرضه کرده‌ام. اما همهٔ شما می‌بینید که چگونه رحمت پدر نادیده گرفته می‌شود و چگونه پیام‌آورانِ حقیقت طرد می‌شوند. با این وجود، من به شما هشدار می‌دهم که این کاتبان و فریسیان هنوز بر مسند موسی نشسته‌اند، و از این رو، تا وقتی که والامرتبه‌ها که در قلمروهای انسانها حکومت می‌کنند، سرانجام این قوم را سرنگون کنند و جایگاه این حاکمان را ویران کنند، از شما می‌خواهم که با این بزرگان در اسرائیل همکاری کنید. شما ملزم نیستید که در طرحهایشان برای کشتنِ پسر انسان با آنها متحد شوید، اما در هر چیزی که مربوط به آرامش اسرائیل است باید تابع آنها باشید. در همهٔ این امور هر چه از شما می‌خواهند انجام دهید و اصول شریعت را رعایت کنید، اما از کارهای شیطانی آنها الگوبرداری نکنید. به یاد داشته باشید که گناهِ این حاکمان این است: آنها آنچه را که خوب است می‌گویند، اما آن را انجام نمی‌دهند. شما به خوبی می‌دانید که چگونه این رهبران بارهای سنگین را بر دوش شما می‌بندند، بارهایی که حمل آن طاقت‌فرسا است، و آنها به اندازهٔ یک انگشت این بارهای سنگین را بلند نخواهند کرد که به شما کمک کنند آنها را حمل کنید. آنها با آیین به شما ظلم کرده‌اند و با سنتها شما را به بردگی درآورده‌اند.

"علاوه بر این، این حاکمان خودمحور از انجام کارهای نیک خود ابراز شادی می‌کنند، به گونه‌ای که توسط مردم دیده شوند. آنها آیه‌دانهای خود را عریض می‌کنند و حاشیه‌های جامه‌های رسمی خود را بزرگ می‌کنند. آنها مشتاق مکانهای اصلی در جشنها هستند و خواستار جایگاههای اصلی در کنیسه‌ها می‌باشند. آنها به سلامهای تمجیدآمیز در بازارها چشم طمع دارند و مایلند که همهٔ مردم آنها را رابی خطاب کنند. و حتی در حالی که این همه افتخار را از مردم می‌جویند، مخفیانه خانه‌های بیوه زنان را تصرف می‌کنند و از خدمات معبد مقدس سود می‌برند. این ریاکاران برای تظاهر در ملاء عام دعاهای طولانی می‌کنند و صدقه می‌دهند تا توجه همنوعان خود را جلب کنند.

"در حالی که باید حاکمان خود را گرامی بدارید و به آموزگاران خود احترام بگذارید، نباید هیچکس را به معنای روحانی پدر خطاب کنید، زیرا یکی است که پدر شماست، حتی خدا. همچنین نباید به دنبال آن باشید که در پادشاهی نسبت به برادران خود احساس برتری کنید. به یاد داشته باشید، من به شما آموخته‌ام که کسی که در میان شما بزرگتر است باید خادم همه باشد. اگر به خود اجازه دهید که خود را در پیشگاه خدا بزرگ سازید، قطعاً پست خواهید شد؛ اما هر کس به راستی خود را فروتن کند، قطعاً سرافراز خواهد شد. در زندگی روزمرهٔ خود نه تجلیل از

خود، بلکه جلال خدا را بجویید. خواست خود را به گونه‌ای خردمندانه تابع خواست پدر آسمانی کنید.

”سخنان مرا اشتباه نگیرید. من نسبت به این کاهنان اعظم و حاکمانی که اکنون نیز در پی نابودی من هستند، هیچ کینه‌ای ندارم. من برای این کاتبان و فریسیان که تعالیم مرا رد می‌کنند، خواست بدی ندارم. می‌دانم که بسیاری از شما به طور مخفیانه به پادشاهی ایمان دارید، و می‌دانم که وقتی ساعت من فرا رسد، آشکارا وفاداری خود را به آن اعلام خواهید کرد. اما رابی‌های شما چگونه خود را توجیه می‌کنند، زیرا ادعا می‌کنند که با خدا صحبت می‌کنند و سپس به خود اجازه می‌دهند که کسی را که برای آشکار ساختن پدر به جهانیان می‌آید، رد کرده و بکشند؟

”وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! شما درهای پادشاهی آسمان را به روی مردم صادق می‌بندید زیرا آنها بر حسب اتفاق در روشهای تعلیم شما ناآموخته هستند. شما از ورود به پادشاهی امتناع می‌کنید و در عین حال هر کاری که در توان دارید انجام می‌دهید تا از ورود دیگران جلوگیری کنید. شما به درهای نجات پشت می‌کنید و با همهٔ کسانی که وارد آن می‌شوند می‌جنگید.

”وای بر شما ای کاتبان و فریسیان، ریاکارانی که شما هستید! زیرا عملاً خشکی و دریا را درمی‌نوردید تا مریدی پیدا کنید، و هنگامی که موفق شدید، خرسند نمی‌شوید تا این که او را دو چندان بدتر از وقتی کنید که یک فرزند کافر بود.

”وای بر شما، ای کاهنان اعظم و حاکمانی که اموال فقرا را تصرف می‌کنید و از کسانی که می‌خواهند به خدا به گونه‌ای خدمت کنند که به تصور آنها موسی مقرر کرده است، وجوه سنگین مطالبه می‌کنید! شما که از نشان دادن ترحم خودداری می‌کنید، آیا می‌توانید به ترحم در دنیاهای آینده امیدوار باشید؟

”وای بر شما آموزگاران دروغین، ای راهنمایان کور! وقتی نابینا، نابینا را هدایت می‌کند، از یک ملت چه انتظاری می‌توان داشت؟ هر دو در گودال هلاکت خواهند افتاد.

”وای بر شما که وقتی سوگند می‌خورید عوام فریبی می‌کنید! شما حیله‌گر هستید، زیرا تعلیم می‌دهید که یک فرد می‌تواند به معبد سوگند بخورد و سوگند خود را بشکند، اما هر کس به طلای معبد سوگند بخورد باید مقید بماند. شما همه نادان و کور هستید. شما حتی در بی‌صداقتی خود ثابت قدم نیستید، زیرا کدام بزرگتر است، طلا یا معبدی که به ظاهر طلا را مقدس کرده است؟ شما همچنین می‌آموزید که اگر انسانی به قربانگاه سوگند یاد کند، چیزی نیست؛ اما اگر کسی به هدیه‌ای که بر قربانگاه است سوگند یاد کند، باید به سوگند خود وفا کند. آیا باز هم نسبت به حقیقت کور هستید که کدام بزرگتر است، هدیه یا قربانگاهی که هدیه را مقدس می‌سازد؟ چگونه می‌توانید چنین ریاکاری و بی‌صداقتی را در نزد خدای آسمان توجیه کنید؟

”وای بر شما ای کاتبان و فریسیان و همهٔ ریاکارانِ دیگر که اطمینان حاصل می‌کنید که از نعناع، رازیانه، و زیره ده یک می‌دهید و در عین حال به امور مهمترِ شریعت یعنی ایمان، بخشش، و

داوری بی‌اعتنایی می‌کنید! طبق خرد، می‌بایست اینها را انجام می‌دادید، اما آن دیگری را انجام نشده رها نمی‌کردید. شما واقعاً راهنمایانی کور و آموزگارانی نادان هستید؛ پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌بلعید.

"وای بر شما ای کاتبان، فریسیان و ریاکاران! زیرا شما در پاک کردن بیرون پیاله و بشقاب دقیق هستید، اما در درونتان، نجاستِ اخاذی، افراط، و فریب وجود دارد. شما از نظر معنوی کور هستید. آیا تشخیص نمی‌دهید که چقدر بهتر است ابتدا داخل پیاله تمیز شود، و سپس آن چیزی که روی آن ریخته شود، به خودی خود بیرون را پاک خواهد کرد؟ ای آدمهای خبیث و شرور! شما کنشهای ظاهریِ مذهب خود را با متن تفسیر خود از شریعت موسی انطباق می‌دهید، در حالی که روان شما غرق در شرارت و آکنده از جنایت است.

"وای بر همهٔ شما که حقیقت را انکار می‌کنید و بخشش را رد می‌کنید! بسیاری از شما مانند قبرهای سفیدکاری شده‌ای هستید که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما درون آنها پر از استخوانهای مردگان و انواع نجاسات هستند. به همین سان شما که آگاهانه رهنمود خدا را رد می‌کنید، خود را در ظاهر به مردم مقدس و پارسا جلوه می‌نمایید، اما در باطن قلبتان مملو از ریاکاری و شرارت است.

"وای بر شما، ای راهبران دروغین یک ملت! در آنجا یادگاری برای پیامبرانِ شهیدِ قدیم ساخته‌اید، در حالی که نقشه می‌کشید تا کسی را که آنها پیرامونش صحبت کردند بکشید. قبرهای پارسامنشان را تزیین می‌کنید و از خود تملق می‌گویید که اگر در روزگاران پدرانتان می‌زیستید، پیامبران را نمی‌کشتید؛ و سپس به رغم چنین تفکری خودپسندانه، آماده می‌شوید که پسر انسان را که پیامبران از او سخن گفته‌اند، بکشید. نظر به این که این کارها را انجام می‌دهید، بر خود گواهی می‌دهید که فرزندان شریر کسانی هستید که پیامبران را کشتند. پس ادامه دهید، و جام محکومیت خود را به طور کامل پر کنید!

"وای بر شما، ای فرزندان شرارت! یحیی به راستی شما را افعی‌زاده نامید، و من می‌پرسم چگونه می‌توانید از قضاوتی که یحیی بر شما اعلام کرد بگریزید؟

"اما اکنون نیز به نام پدرم به شما رحمت و بخشش ارزانی می‌دارم؛ حتی اکنون نیز دست مهرآمیز رفاقت ابدی را پیشنهاد می‌کنم. پدر من حکیمان و پیامبران را برای شما فرستاده است؛ شما برخی را مورد آزار و اذیت قرار داده‌اید و برخی دیگر را کشته‌اید. آنگاه یحیی ظاهر شد و آمدن پسر انسان را اعلام کرد، و شما او را پس از این که بسیاری به تعالیم او ایمان آوردند هلاک کردید. و اکنون آماده می‌شوید تا خون بی‌گناه بیشتری را بریزید. آیا نمی‌فهمید که روز حسابرسی وحشتناکی فرا خواهد رسید، آنگاه که قاضی تمام زمین از این قوم به خاطر طریقی که این پیام‌آوران آسمان را رد کرده، آزار و اذیت کرده، و کشته‌اند، حسابرسی کند؟ آیا نمی‌فهمید که باید برای این همه خون پارسامنشان، از اولین پیامبر کشته شده تا روزگاران زکریا، که بین معبد و قربانگاه کشته شد، حساب پس بدهید؟ و اگر به راههای شرورانهٔ خود ادامه دهید، این حسابرسی ممکن است از همین نسل مطالبه شود.

”ای اورشلیم و فرزندان ابراهیم، شما که پیامبران را سنگسار کردید و آموزگارانی را که برای شما فرستاده شده بودند کشتید، حتی اکنون می‌خواهم فرزندانتان را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌هایش را زیر بالهایش جمع می‌کند. اما شما نمی‌خواهید!

”و اینک شما را ترک می‌کنم. شما پیام مرا شنیده‌اید و تصمیم خود را گرفته‌اید. کسانی که به بشارت من ایمان آورده‌اند، حتی اکنون در پادشاهی خداوند در امان هستند. به شما که برگزیدید هدیهٔ خدا را رد کنید، می‌گویم که دیگر نخواهید دید که من در معبد تدریس کنم. کار من برای شما تمام شده است. اینک من با فرزندانم بیرون می‌روم، و خانهٔ شما برایتان متروک باقی می‌ماند!“

و سپس استاد به پیروانش اشاره کرد که از معبد خارج شوند.

۲ـ مرتبت تک تک یهودیان

این واقعیت که رهبران روحانی و آموزگاران مذهبی قوم یهود روزگاری تعالیم عیسی را رد کردند و برای به بار آوردنِ مرگ ظالمانهٔ او توطئه کردند، به هیچ وجه روی مرتبت هیچیک از یهودیان به لحاظ جایگاه آنها در پیشگاه خداوند تأثیری ندارد. و این امر نباید باعث شود که کسانی که خود را پیرو مسیح می‌دانند نسبت به یک یهودی به عنوان یک همنوعِ بشری تعصب داشته باشند. یهودیان به عنوان یک ملت، به عنوان یک گروه اجتماعی- سیاسی، بهای وحشتناک رد شاهزادهٔ صلح را به طور کامل پرداختند. مدتهاست که آنها دیگر مشعل‌دارانِ معنوی حقیقت الهی برای نژادهای نوع بشر نبوده‌اند، اما این امر دلیل موجهی نیست که تک تک نوادگان این یهودیانِ روزگارانِ دورِ پیشین توسط پیروان کوته فکر، نالایق، متعصب، و دروغینِ عیسی ناصری، که خود به واسطهٔ تولد طبیعی یک یهودی بود، تحت آزار و اذیت، بدان گونه که برایشان رخ داد، قرار گیرند.

بارها این نفرت و آزار و اذیت غیرمنطقی و غیرمسیح گونهٔ یهودیان امروزی به رنج و مرگ برخی از افراد بی‌گناه و بی‌تخلف یهودی منجر شده است، یعنی کسانی که نیاکانشان خود در ایام عیسی، با جان و دل بشارت او را پذیرفتند و در مدتی کوتاه برای آن حقیقتی که از صمیم قلب به آن اعتقاد داشتند، با عزمی راسخ جان باختند. چه حس هولناکی برای موجودات آسمانیِ ناظر پدید می‌آید، آنگاه که می‌بینند پیروان ظاهری عیسی در آزار و اذیت، و حتی قتل نوادگان آتی پطرس، فیلیپ، متی، و سایر یهودیان فلسطینی که جانشان را به عنوان نخستین شهدای بشارت پادشاهی آسمانی با افتخار زیاد تقدیم کردند زیاده‌روی می‌کنند!

چه ظالمانه و نابخردانه است که کودکان بی‌گناه مجبور شوند که به خاطر گناهان نیاکانشان رنج بکشند، به خاطر اعمال ناشایستی که کاملاً از آن بی‌خبرند، و به هیچ وجه نمی‌توانند مسئول آن باشند! و چنین اعمال شرورانه‌ای را به نام کسی انجام دهند که به شاگردانش آموخت که حتی دشمنان خود را دوست بدارند! لازم شده است که در این بازگوییِ زندگی عیسی، شیوه‌ای را به تصویر بکشیم که به واسطهٔ آن برخی از یهودیان هموطنش او را طرد کردند و توطئه کردند تا

مرگ حقارت‌بار او را رقم بزنند؛ اما به همهٔ کسانی که این روایت را می‌خوانند هشدار می‌دهیم که ارائهٔ چنین بازگوییِ تاریخی به هیچ وجه نفرت غیرعادلانه‌ای را که بسیاری از افراد به ظاهر مسیحی برای قرنهای متمادی نسبت به تک تک یهودیان داشته‌اند توجیه نمی‌کند، و نگرش غیرمنصفانهٔ ذهنی آنها را نادیده نمی‌گیرد. باورمندان به پادشاهی، کسانی که از تعالیم عیسی پیروی می‌کنند، باید از بدرفتاری با فرد یهودی به عنوان فردی که در طرد و مصلوب شدن عیسی مقصر است دست بردارند. پدر و پسر آفرینشگر او هرگز از عشق‌ورزی به یهودیان دست برنداشته‌اند. خداوند امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمی‌شود، و نجات برای یهودی و همچنین برای غیریهودیان است.

۳- جلسهٔ سرنوشت‌ساز شورای عالی یهود

در ساعت هشت در این عصر سه‌شنبه، جلسهٔ سرنوشت‌ساز شورای عالی یهود تشکیل شد. در بسیاری از موارد قبلی این دادگاه عالی قوم یهود به طور غیررسمی حکم مرگ عیسی را صادر کرده بود. بارها این هیئت حاکمهٔ عالی حکم قطعی داده بود که کار او را متوقف کند، اما هرگز قبل از آن تصمیم نگرفته بود که او را بازداشت کنند و به هر قیمتی که شده مرگ او را رقم بزنند. درست قبل از نیمه‌شب این سه‌شنبه، ۴ آوریل، سال ۳۰ پس از میلاد مسیح بود که شورای عالی یهود، بدان گونه که در آن زمان تشکیل شد، رسماً و *به اتفاق آرا* به صدور حکم اعدام برای عیسی و ایلعازر رأی داد. این پاسخ آخرین درخواست استاد از حاکمان یهودیان بود که فقط چند ساعت قبل از آن در معبد انجام داده بود، و این نشان دهندهٔ واکنش خشم‌آلود شدید آنها نسبت به اعلام جرم قاطعانه و آخر عیسی بر علیه همین کاهنان اعظم و صدوقیان و فریسیان توبه ناپذیر بود. صدور حکم اعدام (حتی قبل از محاکمهٔ او) بر علیه پسر خدا، پاسخ شورای عالی یهود به آخرین عرضهٔ بخشش آسمانی بود که تا آن هنگام به قوم یهود تعمیم داده شده بود.

از این زمان به بعد یهودیان به حال خود رها شدند تا حیات زودگذر و کوتاه ملی خود را کاملاً مطابق با مرتبت صرفاً بشری خود در میان ملل یورنشیا به پایان برسانند. اسرائیل پسر خدایی را که با ابراهیم پیمان بسته بود نپذیرفته بود، و این طرح که فرزندان ابراهیم حاملان نور حقیقت برای دنیا شوند، متلاشی شده بود. پیمان الهی لغو شده بود، و پایان قوم عبرانی به سرعت نزدیک می‌شد.

به مأموران شورای عالی یهود دستور داده شد بود که اوایل صبح روز بعد عیسی را دستگیر کنند، اما با این رهنمود که او نباید در ملاء عام دستگیر شود. به آنها گفته شد که اینطور برنامه‌ریزی کنند که او را مخفیانه، و ترجیحاً به طور ناگهانی و در هنگام شب ببرند. آنها با درک این امر که ممکن است او در آن روز (چهارشنبه) برای تدریس در معبد باز نگردد، به این مأموران شورای عالی یهود دستور دادند که "او را مدتی قبل از نیمه شب پنجشنبه به پیشگاه دادگاه عالی یهود بیاورند."

۴- وضعیت در اورشلیم

در پایان آخرین سخنرانی عیسی در معبد، حواریون یک بار دیگر در سردرگمی و حیرت رها شدند. قبل از اینکه استاد نکوهش شدید خود از حاکمان یهود را آغاز کند، یهودا به معبد بازگشته بود، به طوری که هر دوازده تن این نیمهٔ آخرِ آخرین سخنرانی عیسی را در معبد شنیدند. مایهٔ تاسف است که یهودای اسخریوطی نتوانست نیمهٔ اول و رحمت بخش این سخنرانیِ خداحافظی را بشنود. او این آخرین پیشنهاد رحمت به حاکمان یهود را نشنید، زیرا هنوز با گروه خاصی از بستگان و دوستان صدوقی که با آنها ناهار خورده بود در حال گفتگو بود، و با آنها در مورد مناسب‌ترین شیوهٔ جدایی از عیسی و حواریون همیارش در حال مشورت بود. در هنگام گوش دادن به آخرین اتهامات استاد علیه رهبران و حاکمان یهود بود که یهودا سرانجام و به طور کامل تصمیم خود را گرفت که جنبش بشارتی را رها کند و نسبت به کل این کار از خود سلب مسئولیت کند. با این وجود، او معبد را همراه با دوازده تن ترک کرد، با آنها به کوه زیتون رفت، جایی که همراه با حواریون همیارش به آن سخنرانی پیشگویانه در مورد ویرانی اورشلیم و پایان قوم یهود گوش داد، و در آن سه‌شنبه شب در اردوگاه جدید نزدیک جتسیمانی با آنها ماند.

جمعیت انبوهی که شنیدند عیسی از درخواست دلسوزانهٔ خود از رهبران یهود به آن سرزنش ناگهانی و کوبنده‌ای که در حد نکوهش بی‌رحمانه بود چرخش نمود، حیرت‌زده و شگفت‌زده شدند. در آن شب، در حالی که شورای عالی یهود در داوری مرگ بر عیسی در نشست بود، و در حالی که استاد با حواریون و برخی از شاگردانش در کوه زیتون جلسه داشت و مرگ قوم یهود را پیشگویی می‌کرد، تمام اورشلیم خود را وقف بحث جدی و سرکوب شده پیرامونِ تنها یک پرسش کرده بود: ”آنها با عیسی چه خواهند کرد؟“

در خانهٔ نیقودیموس، بیش از سی یهودی برجسته که از باورمندانِ مخفی به پادشاهی بودند، با هم دیدار کردند و به این بحث پرداختند که در صورت وقوع یک گسست آشکارِ رابطه با شورای عالی یهود، چه راهی را دنبال خواهند کرد. همهٔ حاضران توافق کردند که در همان ساعتی که خبر دستگیری او را بشنوند، به وفاداری خود به استاد به طور آشکار اذعان خواهند کرد. و این همان کاری است که آنها انجام دادند.

صدوقیان، که اکنون بر شورای عالی یهود کنترل و تسلط داشتند، به دلایل زیر مایل بودند که از دست عیسی خلاص شوند.

۱- آنها می‌ترسیدند که استقبال مردمی فزاینده‌ای که تودهٔ مردم از او می‌کردند، موجودیت ملت یهود را از طریق درگیری احتمالی با مقامات روم به خطر اندازد.

۲- غیرت او برای رفرمِ معبد مستقیماً به درآمد آنها ضربه زد؛ پاکسازی معبد بر وضع مالی آنها تأثیر گذاشت.

۳- آنها خود را مسئول حفظ نظم اجتماعی می‌دانستند، و از عواقب گسترش بیشتر دکترینِ عجیب و جدید عیسی دربارهٔ برادری انسانها می‌ترسیدند.

فریسیان انگیزه‌های متفاوتی برای این که خواستار دیدن مرگ عیسی باشند داشتند. آنها از او می‌ترسیدند، زیرا:

۱- او در ابراز مخالفت با سلطهٔ سنتی آنها بر مردم صف‌آرایی کرده بود. فریسیان فوق محافظه‌کار بودند، و از این حملات ظاهراً رادیکال علیه اعتبار بی‌چون و چرای خود به عنوان آموزگاران مذهبی به شدت آزرده بودند.

۲- آنها معتقد بودند که عیسی یک قانون شکن بود، و این که او به سبت و بسیاری از الزامات قانونی و تشریفاتی دیگر بی‌توجهی کامل نشان داده بود.

۳- آنها او را به کفرگویی متهم کردند، زیرا او از خدا به عنوان پدرش یاد می‌کرد.

۴- و اکنون آنها به دلیل آخرین سخنرانی او که با نکوهشی شدید در این روز در معبد به عنوان بخش پایانی سخنرانی خداحافظی خود ایراد کرده بود، کاملاً از او خشمگین بودند.

شورای عالی یهود بعد از این که رسماً حکم مرگ عیسی و دستور دستگیری او را صادر کرد، در این سه‌شنبه، نزدیک به نیمه‌شب جلسه را موقتاً تعطیل کرد و ادامهٔ آن را به دیدار در ساعت ده صبح روز بعد در خانهٔ قیافا، کاهن اعظم، به منظور تدوین اتهاماتی که عیسی به خاطر آن باید محاکمه شود موکول نمود.

گروه کوچکی از صدوقیان در واقع پیشنهاد داده بودند که از طریق ترور از دست عیسی خلاص شوند، اما فریسیان از پذیرش چنین رویه‌ای به کلی امتناع کردند.

و این وضعیت در اورشلیم و در میان انسانها در این روز پر حادثه بود، در حالی که گروه عظیمی از موجودات آسمانی در زمین بر فراز این صحنهٔ بسیار مهم شناور بودند، و مشتاق بودند که برای کمک به فرمانروای محبوب خود کاری انجام دهند، اما از انجام کار ناتوان بودند، زیرا آنها عملاً توسط فرماندهان مافوق خود محدود شده بودند.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 176

عصر سه‌شنبه در کوه زیتون

در این بعد از ظهر سه‌شنبه، هنگامی که عیسی و حواریون در راه رفتن به اردوگاه جتسیمانی از معبد خارج می‌شدند، متی با جلب توجه به ساختمان معبد گفت: ”استاد، بنگر اینها چه بناهای باشکوهی هستند. سنگهای عظیم و تزئینات زیبا را بنگر؛ آیا ممکن است این بناها تخریب شوند؟“ همینطور که آنها به سمت کوه زیتون پیش می‌رفتند، عیسی گفت: ”شما این سنگها و این معبد عظیم را می‌بینید؛ هر آینه، به راستی، به شما می‌گویم: در روزهایی که به زودی خواهند آمد، سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند. آنها همه فرو خواهند ریخت.“ این سخنان که تخریب معبد مقدس را به تصویر می‌کشید، کنجکاوی حواریون را در حالی که پشت سر استاد راه می‌رفتند برانگیخت؛ آنها نمی‌توانستند هیچ رویدادی کمتر از پایان دنیا را که باعث ویرانی معبد شود تصور کنند.

برای اجتناب از انبوه جمعیتی که در امتداد درهٔ قِدرون به سمت جتسیمانی حرکت می‌کردند، عیسی و یارانش تصمیم گرفتند برای فاصلهٔ کوتاهی از شیب غربی کوه زیتون بالا بروند و سپس مسیری را به سمت اردوگاه خصوصی خود در نزدیکی جتسیمانی که در فاصلهٔ کمی بالاتر از محل اردوگاه عمومی قرار داشت دنبال کنند. هنگامی که آنها چرخیدند تا جادهٔ منتهی به بیت‌عنیا را ترک کنند، معبد را مشاهده کردند که توسط پرتوهای خورشیدِ در حال غروب جلال یافته بود؛ و در حالی که در کوه توقف کرده بودند، دیدند که چراغهای شهر پدیدار شد، و زیبایی معبدِ نورانی را مشاهده کردند؛ و در آنجا، زیر نور ملایم ماه کامل، عیسی و دوازده تن نشستند. استاد با آنها صحبت کرد، و در آن هنگام نَتَنائیل این سؤال را پرسید: ”استاد، به ما بگو چگونه بدانیم که کِی این وقایع روی خواهد داد؟“

۱- ویرانی اورشلیم

عیسی در پاسخ به سؤال نَتَنائیل گفت: ”آری، من در مورد ایامی به شما خواهم گفت که این قوم جام شرارت خود را پر خواهند کرد؛ هنگامی که عدالت به سرعت بر این شهر پدران ما نازل خواهد شد. من در آستانهٔ ترک شما هستم؛ من نزد پدر می‌روم. پس از این که شما را ترک کردم،

مراقب باشید که کسی شما را فریب ندهد، زیرا بسیاری به عنوان نجات دهنده خواهند آمد و بسیاری را گمراه خواهند کرد. هنگامی که از جنگها و شایعات جنگها می‌شنوید، مضطرب نشوید، زیرا گر چه همهٔ این چیزها اتفاق خواهد افتاد، اما عاقبتِ اورشلیم هنوز فرا نرسیده است. قحطی‌ها یا زلزله‌ها نباید شما را آشفته کنند؛ هنگامی که به مقامات مدنی تحویل داده می‌شوید و به خاطر بشارت الهی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرید، نیز نباید نگران باشید. شما را به خاطر من از کنیسه بیرون انداخته و در زندان خواهند انداخت، و برخی از شما را خواهند کشت. هنگامی که شما را نزد فرمانداران و حاکمان می‌برند، این شهادتی بر ایمان شما خواهد بود و این که پایبندی خود را به بشارت پادشاهی نشان دهید. و هنگامی که در برابر قضات می‌ایستید، از قبل نگران نباشید که چه باید بگویید، زیرا روح در همان ساعت به شما خواهد آموخت که چه پاسخی به دشمنان خود بدهید. در این روزهای سختی، حتی خویشاوندان شما، تحت رهبری کسانی که پسر انسان را رد کرده‌اند، شما را به زندان و مرگ خواهند سپرد. برای مدتی ممکن است به خاطر من مورد نفرت همهٔ مردم قرار بگیرید، اما حتی در این آزار و اذیتها شما را رها نخواهم کرد؛ روح من شما را ترک نخواهد کرد. صبور باشید! شک نکنید که این بشارت پادشاهی بر همهٔ دشمنان پیروز خواهد شد، و سرانجام به همهٔ ملل اعلام خواهد شد.‘‘

عیسی در حالی که به سوی پایین به شهر نگاه می‌کرد مکث کرد. استاد متوجه شد که رد مفهوم معنویِ نجات دهنده، عزم برای چسبیدن مداوم و کورکورانه به مأموریت مادیِ نجات دهندهٔ مورد انتظار، فوراً یهودیان را در تضاد مستقیم با ارتشهای قدرتمند روم قرار می‌دهد، و این که چنین ستیزی فقط می‌تواند به سرنگونی نهایی و کامل ملت یهود منجر شود. هنگامی که قوم او اعطای روحانی او را رد کردند و از دریافت نور بهشت که با مهربانی بر آنها تابید امتناع کردند، بدین وسیله به عنوان مردمی مستقل با یک مأموریت ویژهٔ معنوی در زمین، بر سرنوشت شوم خود مهر زدند. حتی رهبران یهود متعاقباً دریافتند که این ایدهٔ سکولارِ نجات دهنده بود که مستقیماً به تلاطمی منجر شد که در نهایت باعث نابودی آنها شد.

از آنجایی که قرار بود اورشلیم مهد جنبش اولیهٔ بشارتی شود، عیسی نمی‌خواست که آموزگاران و موعظه‌گرانِ آن در سرنگونی وحشتناک قوم یهود در ارتباط با ویرانی اورشلیم جان خود را از دست بدهند؛ از این رو او این رهنمودها را به پیروان خود داد. عیسی بسیار نگران بود که مبادا برخی از شاگردانش در این شورشهایی که به زودی فرا می‌رسید درگیر شوند و لذا در سقوط اورشلیم جان خود را از دست بدهند.

سپس آندریاس پرسید: ’’اما استاد، اگر شهر مقدس و معبد ویران شوند، و اگر برای هدایت ما اینجا نباشی، کِی باید اورشلیم را ترک کنیم؟‘‘ عیسی گفت: ’’شما ممکن است پس از رفتن من، حتی طی این ایام سختی و آزار و اذیت شدید در شهر بمانید، اما هنگامی که سرانجام دیدید اورشلیم پس از شورش پیامبران دروغین توسط ارتشهای روم محاصره شد، در آن هنگام خواهید دانست که ویرانی آن نزدیک است؛ آنگاه باید به کوهها فرار کنید. نگذارید کسانی که در شهر و اطراف آن هستند برای نجات چیزی درنگ کنند، و همچنین اجازه ندهید کسانی که بیرون هستند جرأت ورود به داخل را داشته باشند. رنج و عذاب زیادی وجود خواهد داشت، زیرا اینها

روزهای انتقام غیریهودیان خواهد بود. و پس از آن که شهر را ترک کردید، این قوم نافرمان با لبهٔ شمشیر هلاک خواهند شد و به اسارت همهٔ ملتها در خواهند آمد؛ و بدین ترتیب اورشلیم توسط غیریهودیان مقهور خواهد گشت. در ضمن به شما هشدار می‌دهم که فریب نخورید. اگر کسی نزد شما بیاید و بگوید: 'بنگرید، نجات دهنده اینجاست' یا 'بنگرید، او آنجاست'، باور نکنید، زیرا بسیاری از آموزگاران دروغین ظهور خواهند کرد و بسیاری گمراه خواهند شد؛ اما شما نباید فریب بخورید، زیرا من همهٔ اینها را از قبل به شما گفته‌ام.''

در حالی که این پیشگوییهای حیرت انگیزِ استاد در ذهن حیرت‌زدهٔ حواریون فرو می‌نشست، آنها مدت زیادی در سکوت زیر نور مهتاب نشستند. و در پیروی از همین هشدار بود که عملاً کل گروه ایمانداران و شاگردان با اولین ظهور سپاهیان رومی از اورشلیم گریختند و پناهگاهی امن در پلا به سوی شمال یافتند.

حتی پس از این هشدار صریح، بسیاری از پیروان عیسی این پیشگوییها را به عنوان اشاره به تغییراتی که بنا بود به طور آشکار در اورشلیم رخ دهد تفسیر کردند. به تصور آنها در آن هنگام ظهور مجدد مسیح به برقراریِ اورشلیم جدید و به بزرگ شدنِ آن شهر، به طوری که به پایتخت دنیا تبدیل شود منجر می‌شد. این یهودیان در ذهن خود مصمم بودند که تخریب معبد را به ''پایان دنیا'' مرتبط سازند. آنها معتقد بودند که این اورشلیم جدید تمام فلسطین را پر خواهد کرد، و این که پس از پدیداریِ فوری ''آسمانهای جدید و زمین جدید'' پایان دنیا به دنبال خواهد آمد. و از این رو عجیب نبود که پطرس بگوید: ''استاد، ما می‌دانیم که با پدیداریِ آسمانهای جدید و زمین جدید همه چیز از بین خواهد رفت، اما چگونه باید بدانیم که کِی برای انجام همهٔ اینها باز خواهی گشت؟''

وقتی عیسی این را شنید، برای مدتی به فکر فرو رفت و سپس گفت: ''شما همیشه اشتباه می‌کنید، زیرا همواره سعی می‌کنید که آموزش جدید را به آموزش قدیمی وصل کنید؛ شما مصمم هستید که تمام آموزشهای مرا اشتباه متوجه شوید؛ شما اصرار دارید که انجیل را مطابق با اعتقادات ثابت خود تفسیر کنید. با این وجود، من سعی خواهم کرد که شما را روشن کنم.''

2- آمدنِ دومِ استاد

عیسی در موارد متعدد مطالبی را بیان کرده بود که موجب شد شنوندگانش به این نتیجه برسند که در حالی که او قصد داشت فوراً این دنیا را ترک کند، مطمئناً برای به پایان رساندن کار پادشاهی آسمانی باز خواهد گشت. از آنجایی که این باور در پیروانش افزایش یافت که او آنها را ترک خواهد کرد، و پس از این که او از این دنیا عزیمت نمود، کاملاً طبیعی بود که همهٔ ایمانداران به این وعده‌های بازگشت معتقد باشند. از این رو دکترینِ آمدنِ دوم مسیح در همان اوان در آموزشهای مسیحیان گنجانده شد، و تقریباً هر نسلِ بعد از شاگردان از ژرفای دل به این حقیقت ایمان داشته‌اند و با اطمینان منتظر آمدن او در آینده بوده‌اند.

اگر بنا بود که آنها از استاد و آموزگار خود جدا شوند، این شاگردان آغازین و حواریون چقدر بیشتر این وعدهٔ بازگشت را با اشتیاق می‌پذیرفتند، و آنها هیچ وقتی را در مرتبط ساختنِ نابودی پیش‌بینی شدهٔ اورشلیم با این آمدنِ دوم موعود از دست ندادند. و با وجود این که در تمام این عصر آموزش در کوه زیتون، استاد درست برای جلوگیری از چنین اشتباهی تلاش خاصی به عمل آورد، آنها همچنان به تفسیر سخنان او ادامه دادند.

عیسی در پاسخ بیشتر به سؤال پطرس گفت: ”چرا هنوز به دنبال این هستید که پسر انسان بر تخت داوود بنشیند و انتظار دارید که رویاهای مادیِ یهودیان برآورده شود؟ آیا در تمام این سالها به شما نگفته‌ام که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست؟ چیزهایی که اکنون در پایین به آن می‌نگرید در حال پایان یافتن هستند، اما این آغازی جدید خواهد بود که از آن بشارت پادشاهی به تمام دنیا خواهد رفت و این نجات به همهٔ مردمان گسترش خواهد یافت. و هنگامی که پادشاهی به طور کامل به ثمر نشست، مطمئن باشید که پدر آسمانی در ارائه نمودنِ مکاشفه‌ای گسترده‌تر از حقیقت و نمایشی بزرگتر از عدالت به شما کوتاهی نخواهد کرد، حتی بدان گونه که در گذشته آن کس را که به شاهزادهٔ تاریکی تبدیل شد به این دنیا اعطا نمود، و به دنبال او آدم، و پس از او ملک صادق، و در این ایام، پسر انسان آمد. و به همین ترتیب پدر من به آشکار ساختنِ رحمتش و نشان دادن مهرش حتی به این دنیای تاریک و شریر ادامه خواهد داد. من نیز پس از آن که پدرم تمام قدرت و اقتدار را در اختیار من گذاشت، به دنبال نمودنِ اقبال شما و هدایت در امور پادشاهی از طریق حضور روحم که به زودی بر همهٔ انسانها ریخته خواهد شد ادامه خواهم داد. با آن که بدین گونه از طریق روح در کنار شما حضور خواهم داشت، همچنین قول می‌دهم که روزی به این دنیا باز خواهم گشت، جایی که این حیات در جسم را زندگی کرده‌ام و به تجربهٔ آشکار ساختنِ همزمانِ خدا به انسان و هدایت انسان به سوی خدا دست یافته‌ام. من به زودی باید شما را ترک کنم و انجام کاری را که پدر به دستان من سپرده است به عهده گیرم، اما شجاع باشید، زیرا من روزی باز خواهم گشت. در این اثنا، روح حقیقتِ جهان من شما را تسلی خواهد داد و هدایت خواهد نمود.

”شما اکنون مرا در ضعف و در جسم می‌بینید، اما وقتی بازگردم، بازگشتم با قدرت و در روح خواهد بود. چشم جسم، پسر انسان را در جسم می‌بیند، اما تنها چشم روح، پسر انسان را خواهد دید که توسط پدر جلال یافته و به نام خودش بر روی زمین ظاهر می‌شود.

”اما فقط شوراهای بهشت از ایام ظهور مجدد پسر انسان آگاهی دارند؛ حتی فرشتگان آسمان هم نمی‌دانند که این چه زمانی رخ خواهد داد. با این حال، باید درک کنید که هنگامی که این بشارت پادشاهی برای نجات همهٔ مردمان به تمام دنیا اعلام شود، و هنگامی که کامل شدنِ عصر فرا برسد، پدر یک اعطای دوره‌ای دیگری برای شما خواهد فرستاد، یا در غیر این صورت پسر انسان باز خواهد گشت تا این عصر را قضاوت کند.

”و اکنون در مورد مشقت اورشلیم، که در مورد آن با شما صحبت کرده‌ام، حتی این نسل نیز نخواهد گذشت تا سخنان من برآورده شود؛ اما در مورد ایام آمدنِ مجددِ پسر انسان، هیچ کس در آسمان یا روی زمین به خود اجازه نمی‌دهد که در مورد آن صحبت کند. اما در مورد به اتمام

رسیدنِ یک عصر باید خردمند باشید؛ باید هشیار باشید تا علائم روزگاران را تشخیص دهید. شما می‌دانید که وقتی درخت انجیر شاخه‌های نازکش را نشان می‌دهد و برگ می‌دهد تابستان نزدیک است. به همین ترتیب، وقتی دنیا از زمستان طولانیِ ذهنیتِ مادی عبور کرد و شما فرا رسیدنِ بهارانِ معنویِ یک دورهٔ جدید را تشخیص دادید، باید بدانید که تابستانِ یک دیدار جدید نزدیک می‌شود.

"اما اهمیت این تعلیم با آمدن فرزندانِ خدا چه ارتباطی دارد؟ آیا درک نمی‌کنید که وقتی هر یک از شما فراخوانده می‌شود که تقلای حیات خویش را ترک کند و از دروازهٔ مرگ عبور کند، در حضور بی‌درنگِ قضاوت می‌ایستید، و این که با واقعیتهای یک دورهٔ جدید خدمت در طرح ابدیِ پدر بیکران رو به رو می‌شوید؟ آنچه که کل دنیا باید در پایان یک عصر به عنوان یک واقعیت عینی با آن روبرو شود، هر یک از شما به عنوان یک فرد باید به صورت یک تجربهٔ شخصی با قطعیت تمام با آن مواجه شوید. وقتی شما به پایان زندگی طبیعی خود می‌رسید، از طریق آن وارد دنیای بعد می‌شوید تا با شرایط و مطالباتِ ذاتی در مکاشفهٔ بعدیِ پیشرفت ابدیِ پادشاهی پدر مواجه شوید."

از میان تمام بحثهایی که استاد به حواریون خود ارائه کرد، هیچکدام به اندازهٔ این بحث که در این عصر سه‌شنبه در کوه زیتون در مورد موضوع دوگانهٔ ویرانی اورشلیم و آمدنِ دومِ خودش ارائه شد، در ذهنشان سردرگمی ایجاد نکرد. از این رو، سازگاریِ اندکی میان گزارشات نگاشته شدهٔ بعدی بر مبنای خاطرات آنچه استاد در این مناسبت فوق‌العاده گفت، وجود داشت. در نتیجه، هنگامی که شرح وقایع در مورد بسیاری از آنچه در آن عصر سه‌شنبه گفته شد نانوشته باقی ماند، روایات بسیاری به وجود آمدند؛ و در اوایل قرن دوم یک نگارش آخرالزمانیِ یهودی دربارهٔ مسیح که توسط فردی به نام سِلتا که به دربار امپراتور کالیگولا وابسته بود نوشته شد و عیناً در انجیل متی کپی شد و متعاقباً (بخشاً) به نگارشات مرقس و لوقا اضافه شد. در این نوشته‌های سِلتا بود که مَثَل ده باکره ظاهر شد. هیچ بخشی از نوشتجات انجیل به اندازهٔ تعلیم عصر این روز دچار تعبیر نادرستِ گیج کننده نشد. اما یوحنای رسول هرگز چنین سردرگم نشد.

هنگامی که این سیزده مرد سفر خود را به سمت اردوگاه از سر گرفتند، زبانشان بند آمده بود و تحت تنش عاطفی شدیدی قرار داشتند. سرانجام یهودا تصمیم خود را مبنی بر ترک یارانش تایید کرده بود. در ساعت پایانی آن روز بود که داوود زبدی، یوحنای مَرقُس، و تعدادی از شاگردان برجسته ورود عیسی و آن دوازده تن را به اردوگاه جدید خوشامد گفتند، اما حواریون نمی‌خواستند بخوابند؛ آنها می‌خواستند دربارهٔ ویرانی اورشلیم، عزیمت استاد، و پایان دنیا بیشتر بدانند.

۳- بحث بعد در اردوگاه

هنگامی که حدود بیست تن از آنها دور آتش اردوگاه جمع شدند، توما پرسید: "از آنجایی که شما باید برای اتمام کار پادشاهی بازگردید، در حالی که برای انجام کار پدر دور هستید، رویکرد ما

چه باید باشد؟“ همینطور که عیسی در کنار نور آتش به آنها نگاه می‌کرد، پاسخ داد:

”و حتی تو، توما، از درک آنچه تاکنون گفته‌ام ناتوانی. آیا در تمام این مدت به شما نیاموخته‌ام که ارتباط شما با پادشاهی، معنوی و فردی است؟ این کاملاً یک امر تجربهٔ شخصی در روح از طریق این درک مؤمنانه است که شما فرزند خدا هستید. دیگر چه بگویم؟ سقوط ملتها، فروپاشی امپراتوریها، نابودی یهودیان بی‌ایمان، پایان یک عصر، حتی پایان دنیا، اینها چه ربطی به کسی دارد که به این بشارت ایمان دارد، و زندگی خود را در اطمینان از پادشاهی جاودان نهفته است؟ شما که خداشناس و معتقد به انجیل هستید، از پیش تضمینهای حیات جاودان را دریافت کرده‌اید. از آنجایی که زندگانی شما در روح و برای پدر زندگی شده است، هیچ چیز نمی‌تواند برای شما به طور جدی نگران کننده باشد. سازندگان پادشاهی، شهروندان معتبر قلمروهای آسمانی، نباید توسط دگرگونیهای گذرا مضطرب شوند یا توسط فجایع زمینی پریشان شوند. برای شما که به این بشارت پادشاهی ایمان دارید، چه اهمیتی دارد که ملتها واژگون شوند، عصر به پایان برسد، یا همهٔ چیزهای مشهود فرو بپاشند؟ زیرا می‌دانید که زندگی شما هدیهٔ پسر است و این زندگی برای ابد در پدر امن است. پس از این که زندگی دنیوی را با ایمان طی کردید و ثمرات روح را به عنوان کار نیکوی خدمت مهرآمیز برای همنوعانتان به ارمغان آوردید، می‌توانید با اطمینان به گام بعدی در دوران کار ابدی با همان ایمان بقا که شما را در نخستین ماجراجویی زمینی در فرزندی با خدا حمل نمود به آینده چشم بدوزید.

”هر نسل از ایمانداران باید با در نظر گرفتن بازگشت احتمالی پسر انسان به کار خود ادامه دهد، دقیقاً همانطور که هر فرد ایماندار کار زندگی خود را با در نظر گرفتن مرگ طبیعیِ اجتناب ناپذیر و پیوسته قریب‌الوقوع پیش می‌برد. هنگامی که به یک باره خود را از طریق ایمان به عنوان یک فرزند خدا تثبیت کردید، تا آنجا که به اطمینان از بقا مربوط می‌شود هیچ چیز دیگری مهم نیست. اما اشتباه نکنید! این ایمان به بقا، ایمانی زنده است، و ثمرات آن روح الهی را که برای اولین بار در قلب انسان الهام ایجاد کرد، به طور فزاینده آشکار می‌سازد. این که شما یک بار فرزندی را در پادشاهیِ آسمانی پذیرفته‌اید، شما را در برابر رد آگاهانه و مداوم آن حقایقی که به ثمرهٔ تدریجیِ روحی فرزندان خدا در جسم مربوط می‌شود، نجات نخواهد داد. شما که در کار پدر در زمین با من بوده‌اید، اگر دریابید که راه خدمت پدر برای بشریت را دوست ندارید، حتی اکنون نیز می‌توانید پادشاهی را ترک کنید.

”به عنوان افراد و به عنوان نسلی از ایمانداران، در حالی که مثلی را می‌گویم، سخنان مرا بشنوید: مرد بزرگی بود که قبل از شروع سفری طولانی به کشوری دیگر، همهٔ خادمان مورد اعتماد خود را نزد خود فراخواند و تمام اموالش را به دست آنها سپرد. به یکی پنج قنطار، به دیگری دو، و به دیگری یکی داد. و به همین ترتیب به کلِ گروهِ مباشرانِ مفتخر، به هر یک اموال خود را مطابق تواناییهای متعددشان به امانت سپرد؛ و سپس راهی سفرش شد. وقتی سرورشان رفت، خادمانش دست به کار شدند تا از ثروتی که به آنها سپرده شده بود، سودی کسب کنند. او که پنج قنطار دریافت کرده بود فوراً با آنها شروع به تجارت کرد و خیلی زود پنج قنطار دیگر سود به دست آورد. به همین منوال، کسی که دو قنطار دریافت کرده بود، به زودی دو

قنطار دیگر به دست آورد. و به همین ترتیب، همهٔ این خادمان برای سرورشان سودهایی به دست آوردند، به جز کسی که فقط یک قنطار دریافت کرد. او به تنهایی رفت و سوراخی در زمین حفر کرد و پول سرورش را در آنجا پنهان کرد. در مدتی کوتاه سرور آن خادمان به طور غیرمنتظره بازگشت و مباشران خود را برای حسابرسی فراخواند. و هنگامی که همهٔ آنها نزد سرورشان فراخوانده شدند، کسی که پنج قنطار را دریافت کرده بود، با پولی که به او سپرده شده بود، جلو آمد و پنج قنطار دیگر آورد و گفت: 'ای سرور، پنج قنطار به من دادی تا سرمایه‌گذاری کنم، و من خوشحالم که پنج قنطار دیگر را به عنوان سود خود تقدیم می‌کنم.' و سپس سرورش به او گفت: 'آفرین، ای خادم نیکو و وفادار، تو بر چند چیز وفادار بوده‌ای؛ اکنون تو را مباشر بسیاری قرار خواهم داد؛ فوراً به شادی سرور خود وارد شو.' و سپس آن کس که آن دو قنطار را دریافت کرده بود، جلو آمد و گفت: 'ای سرور، دو قنطار را به دستانم تحویل دادی؛ بنگر، من این دو قنطار دیگر را به دست آورده‌ام.' و سپس سرورش به او گفت: 'آفرین، مباشر نیک و امین؛ تو نیز در تعدادی کارها وفادار بوده‌ای، و اکنون تو را به سرپرستیِ بسیاری از کارها خواهم گمارد؛ به شادیِ سرور خویش وارد شو.' و آنگاه کسی که یک قنطار را دریافت کرده بود مورد حسابرسی واقع شد. این خادم جلو آمد و گفت: 'ای سرور، من تو را می‌شناختم و می‌دانستم که مرد زیرکی هستی، زیرا در جایی که شخصاً زحمتی نکشیده‌ای، انتظار سود داری؛ از این رو می‌ترسیدم آنچه را که به من سپرده شده بود به خطر بیندازم. من به گونه‌ای امن قنطار تو را در زمین پنهان کردم؛ آن اینجاست؛ اکنون آنچه را که متعلق به توست داری.' اما سرورش پاسخ داد: 'تو مباشری تن‌آسا و تنبلی. با سخنان خودت اعتراف می‌کنی که می‌دانستی از تو حسابی با سودی معقول را مطالبه خواهم کرد، همانطور که خادمان کوشای همکار تو در این روز حساب پس دادند. تو که این را می‌دانستی، باید حداقل پولم را به دست بانکداران می‌دادی تا به دنبال بازگشت من پولم را با بهره دریافت می‌کردم.' و سپس این سرور به مباشر اصلی گفت: 'این یک قنطار را از این خادم بی‌ثمر بگیر و به کسی که ده قنطار را دارد بده.'

''به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد، و او به وفور خواهد داشت؛ اما از کسی که ندارد، حتی آنچه را که دارد نیز گرفته خواهد شد. شما نمی‌توانید در امور پادشاهی جاودان در سکون باشید. پدر من از همهٔ فرزندانش می‌خواهد که در فیض و در شناخت حقیقت رشد کنند. شما که این حقایق را می‌دانید باید ثمرات روح را افزایش دهید و دلبستگیِ فزاینده‌ای به خدمت فداکارانهٔ همنوعان خادم خود نشان دهید. و به یاد داشته باشید که تا آنجا که به یکی از کوچکترین برادران من خدمت می‌کنید، این خدمت را به من کرده‌اید.

''و از این رو باید اکنون و از این پس، و حتی برای همیشه به انجام کار پدر بپردازید. به کارتان ادامه دهید تا من بیایم. با وفاداری آنچه را که به شما سپرده شده است انجام دهید، و بدین وسیله برای فراخوانیِ حسابرسی مرگ آماده خواهید شد. و پس از این که بدین گونه برای جلال پدر و رضایت پسر زندگی کردید، با شادی و لذت بسیار زیاد به خدمت ابدی پادشاهی جاودان وارد خواهید شد.''

حقیقت زنده است؛ روح حقیقت همیشه فرزندان نور را به قلمروهای جدیدی از واقعیت معنوی و خدمت الهی هدایت می‌کند. حقیقت به شما داده نشده است تا به اشکال ثابت، امن، و افتخارآمیز تبدیل شود. مکاشفهٔ حقیقت برای شما باید با گذر از تجربهٔ شخصیِ شما چنان تقویت شود که برای همهٔ کسانی که ثمرات معنوی شما را می‌بینند زیبایی جدید و دستاوردهای واقعی معنوی آشکار شود و در نتیجهٔ آن به جلال دادنِ پدر آسمانی هدایت شوند. فقط آن خادمان ایمانداری که بدین گونه در شناخت حقیقت رشد می‌کنند، و از این طریق ظرفیت قدردانیِ الهی از واقعیتهای معنوی را در خود به وجود می‌آورند، می‌توانند همواره امید داشته باشند که "به طور کامل به شادی پروردگارشان وارد شوند". چه منظرهٔ تاسف‌باری برای نسلهای متوالی از پیروانِ معترفِ عیسی است که در مورد مباشرت خود از حقیقت الهی بگویند: "استاد اینجا حقیقتی است که یک صد یا یک هزار سال پیش به ما سپردی. ما چیزی از دست نداده‌ایم؛ ما همهٔ آنچه را که به ما دادی صادقانه حفظ کرده‌ایم؛ ما اجازه نداده‌ایم در آنچه به ما آموختی تغییری ایجاد شود؛ حقیقتی که به ما دادی اینجاست." اما چنین مدافعه‌ای در مورد سستی معنوی، مباشرت عقیم حقیقت را در حضور استاد توجیه نخواهد کرد. استادِ حقیقت مطابق با حقیقتی که به دست شما سپرده شده است، حسابرسی را مطالبه خواهد کرد.

در دنیای بعد از شما خواسته می‌شود که در مورد عطایا و مباشرتهای این دنیا توضیح دهید. خواه استعدادهای ذاتی اندک باشد یا زیاد، باید با یک حسابرسی عادلانه و دلسوزانه روبرو شد. اگر استعدادها صرفاً در فعالیتهای خودخواهانه به کار گرفته شوند و هیچ فکری صرف وظیفهٔ بالاترِ کسبِ فزایندهٔ ثمرات روحی که در خدمت روزافزون به انسانها و پرستش خداوند تجلی می‌یابد، نشود، چنین مباشران خودخواه باید پیامدهای انتخاب عمدی خود را بپذیرند.

و این خادم پیمان شکن که یک قنطار داشت چقدر شبیه به همهٔ انسانهای خودخواه بود، زیرا تنبلی خود را مستقیماً به گردن سرورش انداخت. انسان چقدر مستعد است که وقتی با شکستهای ساختهٔ خود مواجه می‌شود، تقصیر را به گردن دیگران بیندازد، غالباً به گردن کسانی که در کمترین حد سزاوار آن هستند!

در آن شب هنگامی که آنها به استراحت خود می‌رفتند، عیسی گفت: "به رایگان دریافت کرده‌اید؛ پس باید از حقیقت آسمانی به رایگان اهدا کنید، و در هدیه دادن، این حقیقت زیاد خواهد شد و نور فزایندهٔ فیض نجات را نمایان خواهد کرد، حتی همینطور که آن را اهدا می‌کنید."

4- بازگشت میکائیل

از میان تمام آموزشهای استاد، هیچ جنبه‌ای از آن به اندازهٔ این وعدهٔ او که روزی شخصاً به این کره باز خواهد گشت چنین سوء فهم نشده است. عجیب نیست که میکائیل علاقمند به بازگشت به سیاره‌ای در آینده باشد که در آن هفتمین و آخرین اعطای خود را به عنوان یک انسان فانیِ عالم تجربه کرد. کاملاً طبیعی است که باور کنیم عیسی ناصری، که اکنون فرمانروای مطلق یک جهان پهناور است، به بازگشت علاقمند باشد، و نه تنها یک بار بلکه حتی بارها، به کره‌ای که در

آن چنین زندگی بی‌همتایی را در آن زندگی کرد و سرانجام اعطای نامحدود قدرت و اقتدار در جهان را توسط پدر برای خود به دست آورد. یورنشیا تا ابد یکی از هفت کرات ولادت میکائیل در کسب حاکمیت جهان خواهد بود.

عیسی در فرصتهای متعدد و برای بسیاری از افراد، قصد خود را برای بازگشت به این کره اعلام کرد. هنگامی که پیروان او متوجه این واقعیت شدند که استادشان به عنوان یک نجات دهندهٔ موقت عمل نمی‌کند، و همینطور که به پیشگویی‌های او در مورد سرنگونی اورشلیم و سقوط ملت یهود گوش می‌دادند، به طور کاملاً طبیعی شروع به مرتبط ساختنِ بازگشت موعود او با این رخدادهای فاجعه‌بار کردند. اما هنگامی که ارتشهای روم دیوارهای اورشلیم را با خاک یکسان کردند، معبد را ویران کردند، و یهودیان یهودیه را پراکنده نمودند، و همچنان استاد قدرت و جلال خود را آشکار نکرد، پیروان او شروع به تدوین آن باور کردند که سرانجام، آمدنِ دومِ مسیح را با پایان عصر، و حتی با پایان دنیا مرتبط می‌ساخت.

عیسی وعده داد که دو کار را پس از فراز یافتن نزد پدر، و بعد از این که تمام قدرت در آسمان و در زمین در دستان او قرار گرفت انجام دهد. اول، او وعده داد که آموزگار دیگری را به نام روح حقیقت به جای خودش به دنیا بفرستد؛ و او این کار را در روز پنطیکاست انجام داد. دوم، او قطعاً به پیروانش قول داد که زمانی شخصاً به این کره باز خواهد گشت. اما او نگفت که چگونه، کجا، یا کِی از این سیاره که مکان تجربهٔ اعطایی او در جسم بود مجدداً دیدن خواهد کرد. در یک موقعیت، او گفت، در حالی که چشم جسمانی او را هنگامی که اینجا در جسم زندگی می‌کرد، دیده بود، در بازگشتِ او (حداقل در یکی از دیدارهای احتمالیش) تنها با چشم ایمان معنوی تشخیص داده خواهد شد.

بسیاری از ما تمایل داریم باور کنیم که عیسی در طول اعصار آینده بارها به یورنشیا باز خواهد گشت. ما قول مشخصی از او برای انجام این دیدارهای چندگانه نداریم، اما به نظر بسیار محتمل می‌رسد که آن کس که از میان القاب جهانی خود، لقب پرنس سیاره‌ای یورنشیا را دارا می‌باشد، از کره‌ای که فتح آن چنین عنوان منحصر به فردی را به او اعطا کرده است، بارها دیدن خواهد کرد.

ما با قطعیت تمام باور داریم که میکائیل دوباره شخصاً به یورنشیا خواهد آمد، اما کوچکترین ایده‌ای در مورد این که چه هنگام یا به چه طریقی ممکن است برگزیند که بیاید نداریم. آیا ظهور دوم او در زمین به گونه‌ای زمانبندی خواهد شد که در ارتباط با قضاوت نهایی این عصر حاضر، چه با ظهور مربوطهٔ یک پسر مجیستریال و یا بدون آن، رخ دهد؟ آیا او در ارتباط با پایان یافتن یک عصر متعاقبِ یورنشیایی خواهد آمد؟ آیا او بدون اعلام قبلی و به صورت یک رویداد جداگانه خواهد آمد؟ ما نمی‌دانیم. ما فقط از یک چیز مطمئن هستیم، و آن این است که وقتی او بازگردد، احتمالاً همهٔ دنیا از آن مطلع خواهند شد، زیرا او باید به عنوان فرمانروای عالی یک جهان بیاید و نه به عنوان نوزاد ناشناسِ بیت‌لحم. اما اگر قرار است هر چشمی او را ببیند، و اگر قرار است فقط چشمان معنوی حضور او را تشخیص دهند، پس ظهور او باید مدت زیادی به تعویق بیفتد.

از این رو، شما به درستی عمل خواهید کرد، اگر بازگشت شخصی استاد به زمین را از هر رویداد و همهٔ رویدادهای مشخص یا ادوار تثبیت شده جدا کنید. ما فقط از یک چیز مطمئن هستیم: او قول داده است که بازگردد. ما نمی‌دانیم که او چه وقت و یا در چه رابطه‌ای به این وعده عمل خواهد کرد. تا جایی که ما می‌دانیم، او ممکن است هر روزی در زمین ظاهر شود، و ممکن است تا وقتی که اعصار متمادی سپری شده‌اند و توسط سپاه مربوطهٔ فرزندان بهشتی او به گونه‌ای شایسته قضاوت شده‌اند، نیاید.

دومین ظهور میکائیل در زمین، رویدادی است که برای بینابینیها و انسانها، هر دو، ارزش عاطفیِ فوق‌العاده‌ای دارد؛ اما در غیر این صورت، هیچ اهمیت فوری برای بینابینیها و هیچ اهمیت عملی برای موجودات بشری بیش از رویداد معمولِ مرگ طبیعی ندارد، که به طور ناگهانی انسان فانی را به درک فوری آن توالیِ رخدادهای جهان که مستقیماً منجر به حضور همین عیسی، حاکم مقتدر جهان ما شود برساند. تقدیر همهٔ فرزندان نور این است که او را ببینند، و این زیاد مهم نیست که آیا ما نزد او برویم یا این که او بر حسب اتفاق ابتدا به سراغ ما بیاید. پس همیشه آمادهٔ خوشامدگویی از او در زمین باشید، همانطور که او آماده است تا در بهشت به شما خوشامد بگوید. ما با اطمینان در انتظار ظهور شکوهمند او هستیم، حتی در انتظار آمدن‌های مکرر، اما از این که او چگونه، کِی، یا در چه رابطه‌ای قرار است ظاهر شود، کاملاً ناآگاهیم.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 177

چهارشنبه، روز استراحت

هنگامی که کار آموزش دادن به مردم به آنها فشار نمی‌آورد، عادت عیسی و حواریونش این بود که هر چهارشنبه از کارهایشان دست کشیده و استراحت کنند. در این چهارشنبهٔ خاص، آنها کمی دیرتر از همیشه صبحانه خوردند و سکوتی بدشگون کمپ را فرا گرفت؛ در طول نیمهٔ اول این وقت صبحانه حرف اندکی گفته شد. سرانجام عیسی گفت: ”من می‌خواهم که شما امروز استراحت کنید. وقتی را به فکر کردن در مورد تمام اتفاقاتی که از موقع آمدن ما به اورشلیم افتاده است اختصاص دهید و در مورد آنچه که پیش رو داریم، و من پیرامون آن به صراحت به شما گفته‌ام، تعمق کنید. اطمینان حاصل کنید که حقیقت در زندگی شما باقی می‌ماند، و این که هر روز در زیبندگی رشد می‌کنید.“

پس از صبحانه، استاد به آندریاس اطلاع داد که قصد دارد در آن روز غایب باشد و پیشنهاد کرد که به حواریون اجازه داده شود که مطابق با انتخاب خودشان وقتشان را سپری کنند، به جز این که آنها تحت هیچ شرایطی نباید از دروازه‌های اورشلیم عبور کنند.

وقتی عیسی آماده شد که به تنهایی به سوی تپه‌ها برود، داوود زبدی به او نزدیک شد و گفت: ”استاد، تو به خوبی می‌دانی که فریسیان و حاکمان به دنبال نابودی تو هستند، و با این حال تو آماده می‌شوی که به تنهایی به سوی تپه‌ها بروی. انجام این کار حماقت است؛ از این رو من سه مرد کاملاً آماده را همراه تو می‌فرستم تا مراقب باشند که هیچ آسیبی به تو نرسد.“ عیسی به سه جلیلی که کاملاً مسلح و تنومند بودند نگریست و به داوود گفت: ”نیت تو خوب است، اما در اشتباهی، زیرا نمی‌توانی بفهمی که پسر انسان نیاز ندارد که کسی از او دفاع کند. هیچ کس تا آن ساعتی که من حاضر باشم جانم را مطابق خواست پدرم فدا کنم، دست بر من نخواهد گذاشت. این مردها نباید مرا همراهی کنند. من مایلم تنها بروم تا بتوانم با پدر راز و نیاز کنم.“

داوود و نگهبانان مسلح او با شنیدن این سخنان کنار رفتند؛ اما هنگامی که عیسی به تنهایی شروع به حرکت کرد، یوحنای مرقس با یک سبد کوچک حاوی غذا و آب جلو آمد و به او پیشنهاد کرد

که اگر قصد دارد تمام روز را دور بماند، ممکن است گرسنه شود. استاد به یوحنا لبخند زد و دستش را پایین آورد تا سبد را بردارد.

1- یک روز تنها با خدا

در حالی که عیسی در آستانهٔ گرفتنِ سبد ناهار از دست یوحنا بود، مرد جوان جرأت کرد و گفت: ”اما استاد، شما می‌توانید سبد را زمین بگذارید، و در حالی که برای دعا کردن کنار می‌روید، بدون آن ادامه دهید. علاوه بر این، اگر من برای حمل ناهار همراه شما بروم، شما برای پرستش آزادتر خواهید بود، و من قطعاً ساکت خواهم بود. من هیچ سؤالی نمی‌پرسم و وقتی به تنهایی می‌روید تا دعا کنید، من کنار سبد می‌مانم.“

یوحنا در حین گفتنِ این سخنان، که بی‌پروایی آن برخی از شنوندگان مجاور را متحیر نمود، جسارت کرده بود که سبد را نگه دارد. یوحنا و عیسی آنجا ایستادند، و هر دو سبد را در دست گرفتند. استاد فوراً سبد را رها کرد، و در حالی که رو به پایین به پسر جوان نگاه می‌کرد گفت: ”از آنجایی که با تمام وجودت می‌خواهی با من بروی، این از تو دریغ نخواهد شد. ما به تنهایی می‌رویم و دیدار خوبی خواهیم داشت. تو می‌توانی هر پرسشی را که در قلبت به وجود آید از من بپرسی، و ما همدیگر را تسلی و دلداری خواهیم داد. تو می‌توانی حمل ناهار را شروع کنی، و هنگامی که خسته شدی، من به تو کمک خواهم کرد. همراه من بیا.“

عیسی در عصر آن روز تا بعد از غروب آفتاب به اردوگاه بازنگشت. استاد این آخرین روز آرامش در زمین را به دیدار با این جوان تشنهٔ حقیقت و گفتگو با پدر بهشتی خود گذراند. این رخداد در عالم بالا به عنوان ”روزی که مرد جوانی با خدا در تپه‌ها گذراند“ شناخته شده است. این رویداد تا ابد نشان دهندهٔ تمایل خالق به همدمی با مخلوق است. حتی یک جوان، اگر واقعاً میل قلبی او بالا باشد، می‌تواند توجه خدای یک جهان را جلب کند و از همنشینی مهرآمیز او بهره‌مند گردد، و در واقع شعف فراموش نشدنیِ خلوت کردن با خدا در تپه‌ها، و برای یک روز کامل را تجربه کند. و تجربهٔ بی‌نظیر یوحنای مرقس در این چهارشنبه در تپه‌های یهودیه چنین بود.

عیسی با یوحنا بسیار اختلاط کرد، و در مورد امور این دنیا و دنیای بعد آزادانه گفتگو نمود. یوحنا به عیسی گفت که چقدر متأسف است که سن او آنقدر زیاد نبوده که جزو یکی از حواریون باشد، و او از این که اجازه یافته است از هنگام نخستین موعظهٔ آنها در پایاب رود اردن نزدیک به اریحا، به جز در سفر به فینیقیه، همراه آنها باشد قدردانی زیاد خود را ابراز نمود. عیسی به پسر جوان هشدار داد که از رویدادهای قریب‌الوقوع ناامید نشود و به او اطمینان داد که زنده خواهد ماند تا به یک پیام‌آور توانمند پادشاهی تبدیل شود.

یوحنای مرقس از خاطرهٔ این روز با عیسی در تپه‌ها به وجد آمد، اما هرگز پند آخر استاد را که درست در هنگام بازگشت آنها به اردوگاه جتسیمانی گفته شد، فراموش نکرد، آنگاه که او گفت:

”خوب، یوحنا، ما دیدار خوبی داشتیم، یک روزِ استراحتِ واقعی، اما مراقب باش آنچه را که به تو گفتم به کسی نگویی.“ و یوحنای مرقس هیچیک از رخدادهای این روزی را که با عیسی در تپه‌ها گذراند، هرگز فاش نکرد.

در طول چند ساعت باقی مانده از زندگی زمینی عیسی، یوحنای مرقس هرگز اجازه نداد استاد برای مدت طولانی از دیدگانش دور شود. آن پسر همیشه در نزدیکی او مخفی بود؛ او فقط هنگامی می‌خوابید که عیسی می‌خوابید.

۲- زندگی آغازینِ خانگی

در جریان دیدار این روز با یوحنای مرقس، عیسی زمان قابل توجهی را صرف مقایسهٔ تجارب اولیهٔ کودکی و نوجوانی بعدی آنها نمود. اگر چه والدین یوحنا در مقایسه با والدین عیسی از مقدار بیشتری از دارایی این دنیا برخوردار بودند، اما تجارب زیادی در دوران کودکی آنها وجود داشت که بسیار مشابه بود. عیسی چیزهای زیادی گفت که به یوحنا کمک کرد تا پدر و مادر و سایر اعضای خانوادهٔ خود را بهتر درک کند. هنگامی که پسر نوجوان از استاد پرسید که چگونه می‌تواند بداند که به یک ”پیام‌آور توانمند پادشاهی“ تبدیل خواهد شد، عیسی گفت:

”من می‌دانم که تو به بشارت پادشاهی وفادار خواهی بود، و من می‌توانم به ایمان و مهر کنونیِ تو تکیه کنم، زیرا این کیفیت‌ها مبتنی بر آموزش اولیه‌ای هستند که تو به سهم خود در خانه دریافت کرده‌ای. تو محصول خانه‌ای هستی که در آن والدین محبتی صمیمانه به یکدیگر دارند، و از این رو تو چنان بیش از حد مورد مهر ورزی قرار نگرفته‌ای که به طرز زیان‌آوری ایدهٔ خود بزرگ‌بینی را در تو تشدید کند. شخصیت تو نیز در نتیجهٔ ترفندهای عاری از مهر پدر و مادرت برای کسب اعتماد و وفاداری تو، هنگامی که یکی از آنها بر علیه دیگری باشد، دچار کژدیسی نشده است. تو از آن مهر والدین برخوردار بوده‌ای که اعتماد به نفسی ستودنی را تضمین می‌کند و احساسات نرمالِ امنیت را به بار می‌آورد. اما همچنین تو خوش شانس بوده‌ای زیرا والدین تو از خرد و نیز از محبت برخوردار بودند؛ و این حکمت بود که موجب شد آنها اکثر آشکال زیاده‌روی و بسیاری از تجملات را که می‌توان با ثروت خریداری کرد از تو دریغ کنند، در حالی که تو را همراه با همبازیهای محله‌تان به مدرسهٔ کنیسه فرستادند، و همچنین با اجازه دادن به تو برای داشتنِ یک تجربهٔ اصیل، تو را تشویق کردند بیاموزی که چگونه در این دنیا زندگی کنی. تو با دوست جوانت عاموس به رود اردن آمدی، جایی که ما موعظه می‌کردیم و شاگردان یحیی تعمید می‌دادند. هر دوی شما مایل بودید با ما همراه شوید. وقتی به اورشلیم برگشتی، والدین تو رضایت دادند، اما والدین عاموس نپذیرفتند؛ آنها پسر خود را آنقدر دوست داشتند که تجربهٔ پربرکتی را که شما داشته‌اید از او دریغ کردند، حتی مانند آنچه را که امروز از آن لذت می‌برید. عاموس می‌توانست با فرار از خانه به ما ملحق شود، اما با انجام این کار به عشق آسیب می‌زد و وفاداری را قربانی می‌کرد. حتی اگر چنین مسیری عاقلانه بود، بهای گزافی برای تجربه، استقلال، و آزادی می‌بایست پرداخت می‌شد. والدین خردمند، مثل والدین تو، مراقب هستند که

وقتی فرزندانشان به سن تو رسیدند مجبور نشوند برای کسب استقلال و بهره‌مند شدن از آزادیِ نیرو بخش به عشق آسیب برسانند یا وفاداری را سرکوب کنند.

”یوحنا،عشق، هنگامی که توسط موجودات کاملاً خردمند عطا شود، عالی‌ترین واقعیت جهان است، اما بدان گونه که در تجربهٔ والدین فانی تجلی می‌یابد یک ویژگیِ خطرناک و اغلب نیمه خودخواهانه است. هنگامی که ازدواج کردی و پرورش فرزندان خودت را به عهده گرفتی، اطمینان حاصل کن که مهر تو با خرد توأم می‌شود و با هوشمندی هدایت می‌شود.

”دوست جوان تو عاموس درست به اندازهٔ تو به این بشارت پادشاهی اعتقاد دارد، اما من نمی‌توانم کاملاً به او تکیه کنم؛ من مطمئن نیستم که او در سالهای آینده چه خواهد کرد. زندگی اولیهٔ او در خانه به گونه‌ای نبود که بتواند یک فرد کاملاً قابل اعتماد به وجود آوَرَد. عاموس بسیار شبیه به یکی از حواریون است که نتوانست از یک آموزش نرمال، مهرآمیز، و خردمندانه در خانه بهره‌مند گردد. کل مراحل آتی زندگیِ تو شادتر و قابل اعتمادتر خواهد بود زیرا تو هشت سال اول زندگی خود را در یک خانهٔ نرمال و کاملاً سامان یافته سپری کردی. تو دارای شخصیتی قوی و محکم هستی زیرا در خانه‌ای بزرگ شدی که در آن عشق غالب بود و خرد حکمفرما بود. چنین تربیتِ دوران کودکی نوعی وفاداری ایجاد می‌کند که به من اطمینان می‌دهد که مسیری را که آغاز کرده‌ای با موفقیت طی خواهی کرد.“

عیسی و یوحنا بیش از یک ساعت این بحثِ زندگیِ خانگی را ادامه دادند. استاد در ادامه به یوحنا توضیح داد که چگونه یک کودک برای تمام برداشتهای اولیهٔ خود پیرامون هر چیزی که عقلانی، اجتماعی، اخلاقی، و حتی معنوی است، کاملاً به والدینش و زندگیِ خانگیِ مربوط به آن وابسته است، زیرا برای کودک خردسال خانواده تجسم تمام آن چیزی است که در ابتدا می‌تواند از روابط انسانی یا الهی تشخیص دهد. کودک باید نخستین برداشتهای خود از جهان را از مراقبت مادر به دست آورد؛ او برای اولین ایده‌هایش از پدر آسمانی کاملاً به پدر زمینی وابسته است. زندگی بعدی کودک مطابق با زندگی ذهنی و عاطفی اولیهٔ او، که مشروط به این روابط اجتماعی و معنوی خانه است، شاد یا ناشاد، آسان یا دشوار می‌شود. تمامی مراحل آتی زندگی یک موجود بشری به شدت تحت تأثیر اتفاقاتی است که در چند سال اولِ وجود رخ می‌دهد.

اعتقاد صادقانهٔ ما این است که بشارت آموزش عیسی، که روی رابطهٔ پدر و فرزندی بنیاد نهاده شده است، به سختی می‌تواند از مقبولیت جهانی برخوردار شود تا این که وقت آن رسد که زندگیِ خانگیِ مردمان متمدن امروزی قدر بیشتری از مهر ورزی و قدر بیشتری از خرد را در بر گیرد. با وجود این که والدین قرن بیستم از دانش زیاد و حقیقت فزاینده‌ای برای بهبود خانه و متعالی ساختنِ زندگی خانگی برخوردارند، این یک واقعیت باقی می‌ماند که تعداد بسیار اندکی از خانه‌های امروزی مکانهای خوبی برای پرورش پسران و دختران مانند خانهٔ عیسی در جلیل و خانهٔ یوحنای مرقس در یهودیه هستند، با این همه، پذیرش بشارت عیسی به بهبود فوری زندگی خانگی منجر خواهد شد. زندگی پرمهر یک خانهٔ خردمند و وقف وفادارانهٔ مذهب راستین تأثیر متقابل عمیقی بر یکدیگر اعمال می‌کنند. چنین زندگی خانگی مذهب را تقویت می‌کند، و مذهب راستین همیشه خانه را جلال می‌بخشد.

درست است که بسیاری از تأثیرات ناخوشایندِ باز دارندهٔ رشد و دیگر ویژگیهای محدود کنندهٔ این خانه‌های قدیمی یهودی از بسیاری از خانه‌های امروزیِ سامان یافته‌تر عملاً حذف شده‌اند. در واقع، آزادیِ بی‌شائبه‌تر و آزادی شخصیِ به مراتب بیشتری وجود دارد، اما این آزادی نه با عشق مهار می‌شود، نه با وفاداری انگیزه می‌یابد، و نه توسط انضباطِ هوشمندانهٔ خرد هدایت می‌شود. تا وقتی که به کودک یاد می‌دهیم که دعا کند: ”پدر ما که در آسمانی“، مسئولیت عظیمی بر دوش همهٔ پدران زمینی قرار داده می‌شود که به گونه‌ای زندگی کنند و به خانه‌هایشان نظم دهند که کلمهٔ **پدر** به طور شایسته در ذهن و قلب همهٔ کودکانِ در حال رشد گنجانده شود.

۳- روز در اردوگاه

حواریون بیشتر این روز را به قدم زدن در اطراف کوه زیتون و دیدار با شاگردانی که با آنها اردو زده بودند گذراندند، اما در اوایل بعد از ظهر بسیار مشتاق دیدن بازگشت عیسی شدند. با گذشت روز، نگرانی آنها در مورد امنیت او به طور فزاینده زیاد شد؛ آنها بدون او بیش از اندازه احساس تنهایی می‌کردند. در طول روز بحثهای زیادی در مورد این که آیا باید اجازه داده می‌شد که استاد به تنهایی به تپه‌ها برود، و فقط با یک شاگرد همراهی شود، در جریان بود. اگر چه هیچ کس افکار خود را به طور آشکار بیان نکرد، به جز یهودای اسخریوطی، حتی یک تن از آنان نمی‌خواست در جای یوحنای مرقس باشد.

تقریباً اواسط بعد از ظهر بود که نَتَنائیل سخنرانی خود را در مورد ”بزرگترین آرزو“ برای حدود نیم دوجین از حواریون و همین تعداد از شاگردان ایراد کرد، و پایان آن چنین بود: ”اِشکال اکثر ما این است که ما فقط دو دل هستیم. ما نمی‌توانیم همانطور که استاد ما را دوست دارد، او را دوست بداریم. اگر همهٔ ما به اندازهٔ یوحنای مرقس می‌خواستیم با او برویم، مطمئناً او همهٔ ما را می‌برد. ما در کناری ایستادیم در حالی که پسر جوان به استاد نزدیک شد و سبد را به او تعارف کرد، اما وقتی استاد آن را گرفت، پسر جوان آن را رها نمی‌کرد. و بدین ترتیب استاد ما را اینجا رها کرد در حالی که با سبد، پسر، و سایر چیزها به تپه‌ها رفت.“

حدود ساعت چهار، دونده‌ها نزد داوود زبدی آمدند و از مادر او در بیت‌صیدا و از مادر عیسی برای او خبر آوردند. چند روز قبل از آن، داوود به این نتیجهٔ قطعی رسیده بود که سران کاهنان و حاکمان عیسی را خواهند کشت. داوود می‌دانست که آنها مصمم به نابودی استاد هستند، و تقریباً متقاعد شده بود که عیسی نه از قدرت الهی خود برای نجات خود استفاده می‌کند و نه به پیروانش اجازه می‌دهد که برای دفاع از او به زور متوسل شوند. او پس از رسیدن به این نتایج، در فرستادن یک قاصد نزد مادرش هیچ وقتی را از دست نداد، و از او مصرانه خواست که فوراً به اورشلیم بیاید و مریم مادر عیسی و همهٔ اعضای خانوادهٔ او را بیاورد.

مادر داوود مطابق درخواست پسرش عمل کرد، و اکنون دوندگان نزد داوود بازگشتند و خبر دادند که مادرش و تمام خانوادهٔ عیسی در راه اورشلیم هستند و باید روز بعد دیر هنگام یا در سحرگاه صبح روزِ بعد از آن به آنجا برسند. از آنجایی که داوود این کار را به ابتکار خودش

انجام داد، عاقلانه دید که موضوع را پیش خودش نگه دارد. از این رو به کسی نگفت که خانوادهٔ عیسی در راه اورشلیم هستند.

اندکی بعد از ظهر، بیش از بیست نفر از یونانیانی که با عیسی و دوازده تن در خانهٔ یوسف اَرمته دیدار داشتند، به اردوگاه رسیدند، و پطرس و یوحنا چندین ساعت را صرف گفتگو با آنها کردند. این یونانیان، حداقل برخی از آنها، در شناخت پادشاهی به خوبی پیشرفت کرده بودند، و توسط رودَن در اسکندریه آموزش دیده بودند.

عصر آن روز، عیسی پس از بازگشت به اردوگاه، با یونانیان دیدار کرد، و اگر چنین مسیری حواریون و بسیاری از شاگردان برجسته‌اش را به شدت ناراحت نمی‌کرد، او این بیست یونانی را منصوب می‌کرد، حتی همانطور که او هفتاد تن را منصوب کرد.

در حالی که همهٔ این رخدادها در اردوگاه در جریان بودند، در اورشلیم، سران کاهنان و بزرگان از این که عیسی برای سخنرانی برای جمعیت برنگشت، شگفت‌زده شدند. درست است، روز قبل، وقتی که او معبد را ترک کرد، گفته بود: ”خانهٔ شما را متروک به شما می‌سپارم.“ اما آنها نمی‌توانستند بفهمند که چرا او حاضر است از مزیت بزرگی که در رفتار دوستانهٔ جمعیت ایجاد کرده بود چشم‌پوشی کند. در حالی که آنها می‌ترسیدند که او در میان مردم غوغایی به پا کند، آخرین سخنان استاد خطاب به جمعیت، هشداری بود که به هر نحو معقولانه با مرجعیتِ ”کسانی که بر مسند موسی می‌نشینند“ هم نوا باشند. اما روز شلوغی در شهر بود، و آنها به طور همزمان داشتند برای عید فصح آماده می‌شدند و نقشه‌های خود را برای نابودی عیسی تکمیل می‌کردند.

افراد زیادی به اردوگاه نیامدند، زیرا برقراریِ آن یک راز به خوبی حفظ شده توسط کلیهٔ کسانی بود که می‌دانستند عیسی به جای این که هر شب به بیت‌عنیا برود، مطابق پیش‌بینی در آنجا می‌ماند.

۴- یهودا و سران کاهنان

اندکی پس از این که عیسی و یوحنای مرقس اردوگاه را ترک کردند، یهودای اسخریوطی از میان برادرانش ناپدید شد و تا اواخر بعد از ظهر برنگشت. این حواری سر در گم و ناراضی، علی‌رغم درخواست مشخص استادش مبنی بر خودداری از ورود به اورشلیم، با عجله رفت تا قرار ملاقات خود را با دشمنان عیسی در خانهٔ قیافا کاهن اعظم حفظ کند. این یک جلسهٔ غیررسمی شورای عالی یهود بود و برای اندکی بعد از ساعت ده بامداد آن روز تعیین شده بود. برای این جلسه به این منظور فراخوان داده شده بود که در مورد ماهیت اتهاماتی که باید علیه عیسی مطرح شود بحث شود، و در مورد روشی که باید برای آوردن او نزد مقامات رومی به کار گرفته شود تصمیم‌گیری شود تا تأیید مدنیِ لازمِ برای حکم اعدام که آنها از پیش برای او صادر کرده بودند کسب شود.

در روز قبل، یهودا به برخی از بستگان خود و برخی از دوستان صدوقی خانوادهٔ پدرش فاش کرده بود که به این نتیجه رسیده بود که در حالی که عیسی یک رویاپرداز و آرمان‌گرای خوش نیت است، اما نجات دهندهٔ مورد انتظار اسرائیل نیست. یهودا اظهار داشت که بسیار مایل است راهی برای کناره‌گیریِ موقرانه از کل جنبش بیابد. دوستان او با تملق‌گویی به او اطمینان دادند که کناره‌گیری او توسط حاکمان یهودی به عنوان یک رویداد بزرگ مورد استقبال قرار خواهد گرفت، و هیچ چیز برای او زیاد از حد نیکو نخواهد بود. آنها او را به این باور رساندند که فوراً از شورای عالی یهود احترام بالایی دریافت خواهد کرد، و این که سرانجام در موقعیتی قرار خواهد گرفت که ننگ ارتباط خوش نیت اما "تأسف‌آور" خود را "با جلیلی‌های دانش نیاموخته" پاک سازد.

یهودا نمی‌توانست کاملاً باور کند که کارهای عظیم استاد توسط قدرت شاهزادهٔ اهریمنان انجام شده است، اما اکنون کاملاً متقاعد شده بود که عیسی از قدرتش برای بزرگ جلوه دادنِ خود استفاده نخواهد کرد؛ او سرانجام متقاعد شد که عیسی اجازه خواهد داد که توسط حاکمان یهود نابود شود، و نمی‌توانست فکر تحقیرآمیز شناسایی شدن با یک جنبش شکست خورده را تحمل کند. او از پذیرفتن ایدهٔ شکستِ آشکار خودداری کرد. او شخصیت محکم استادش و تیزبینی آن ذهن باشکوه و مهربان را کاملاً درک می‌کرد، با این حال حتی از پذیرفتنِ جزئیِ این پیشنهاد یکی از بستگانش که عیسی، در حالی که یک متعصب خوش نیت است ولی احتمالاً ذهن درستی ندارد، لذت می‌برد؛ و این که او همیشه فردی عجیب و درست فهم نشده به نظر می‌رسد.

و اکنون، به گونه‌ای که هرگز پیش از آن رخ نداده بود، یهودا از این که عیسی هرگز رتبهٔ افتخارآمیز بزرگتری برای او تعیین نکرده بود، خود را به طرز عجیبی ناخشنود یافت. در تمام این مدت او از این افتخار که یک حواریِ خزانه‌دار است قدردانی کرده بود، اما اکنون شروع کرد حس کند که از او قدردانی نمی‌شود، و این که تواناییهای او ارج نهاده نشده بود. او ناگهان از این که از پطرس، یعقوب، و یوحنا به واسطهٔ ارتباط نزدیک با عیسی تجلیل می‌شود شدیداً خشمگین شد، و در این هنگام، وقتی که در راه رفتن به خانهٔ کاهن اعظم بود، بیش از آن که به فکر خیانت به عیسی باشد، مصمم شد که از پطرس، یعقوب، و یوحنا انتقام بگیرد. اما فراتر و بیش از همه چیز، درست در آن زمان، یک فکر جدید و غالب شروع کرد خط مقدم ذهن خودآگاه او را اشغال نماید: او تصمیم گرفته بود که برای خود افتخاری کسب کند، و چه بهتر، اگر این امر می‌توانست به طور همزمان از طریق انتقام گرفتن از کسانی که به بزرگترین ناامیدی زندگی او کمک کردند به دست آید. فکر وحشتناک سردرگمی، غرور، ناامیدی، و عزم راسخ به طور همزمان بر او مستولی شد. و از این رو باید روشن باشد که به دلیل پول نبود که در آن هنگام یهودا برای ترتیب دادنِ خیانت به عیسی رهسپار خانهٔ قیافا شد.

همینطور که یهودا به خانهٔ قیافا نزدیک می‌شد، به این تصمیم نهایی رسید که عیسی و حواریون همیارش را ترک کند؛ و او پس از این که تصمیمش را گرفت که آرمان پادشاهی آسمان را ترک کند، مصمم شد که هر قدر از آن افتخار و جلال را که فکر می‌کرد در آینده متعلق به او خواهد بود برای خود حفظ کند، یعنی وقتی که برای اولین بار خود را با عیسی و بشارت نوین پادشاهی

تعیین هویت نمود. همهٔ حواریون زمانی در این جاه طلبی با یهودا سهیم بودند، اما با گذشت زمان آموختند که خواستار حقیقت باشند و عیسی را حداقل بیشتر از آن حد که یهودا او را دوست داشت، دوست داشته باشند.

خائن توسط پسر عمویش به قیافا و حاکمان یهود معرفی شد. او توضیح داد که یهودا با کشف این اشتباه خود که اجازه داد توسط تعالیم زیرکانهٔ عیسی گمراه شود، به نقطه‌ای رسیده بود که مایل بود به طور علنی و رسمی از ارتباط خود با آن جلیلی انصراف دهد و در عین حال خواستار این شود که اعتماد و مشارکت با برادران یهودایی او به حالت نخست بازگردانده شود. این سخنگوی یهودا در ادامه توضیح داد که یهودا دریافته است که اگر عیسی دستگیر شود، بهترین کار برای آرامش اسرائیل خواهد بود، و این که او به عنوان دلیلی برای اندوه خود به خاطر شرکت در چنین حرکت اشتباهی و به عنوان اثبات صداقت خود که اکنون به تعالیم موسی بازگشت نموده است، آمده است تا خود را به شورای عالی یهود عرضه کند، تا به عنوان کسی که می‌تواند با افسری که دستور دستگیری عیسی را در دست دارد هماهنگی کند تا بتوانند او را بی‌سر و صدا دستگیر کنند، و بدین ترتیب از هر گونه خطر تحریک توده‌های مردم یا ضرورت به تعویق انداختن دستگیری او تا بعد از عید فصح اجتناب شود.

هنگامی که سخنان پسر عموی او تمام شد، یهودا را معرفی کرد، و او ضمن نزدیک شدن به کاهن اعظم گفت: ”هر چه پسر عمویم قول داده است، انجام خواهم داد، اما برای این خدمت چه چیزی می‌خواهی به من بدهی؟“ به نظر نمی‌رسید که یهودا توانست نگاه تحقیرآمیز و حتی انزجارآمیزی را که بر چهرهٔ قیافای سنگدل و مغرور نمایان شد، تشخیص دهد؛ قلب او بیش از حد روی تجلیل از خود و اشتیاق وافر به ارضای خودستایی متمرکز بود.

و سپس در حالی که قیافا رو به پایین به خائن می‌نگریست گفت: ”یهودا، تو نزد فرماندهٔ نگهبان برو و با آن افسر هماهنگ کن که امشب یا فردا شب استادِ تو را نزد ما بیاورند، و وقتی او توسط تو به دستان ما تحویل داده شد، پاداش خود را برای این خدمت دریافت خواهی کرد.“ وقتی یهودا این را شنید، از حضور سران کاهنان و حاکمان بیرون رفت و با فرماندهٔ نگهبانان معبد دربارهٔ نحوهٔ دستگیری عیسی مشورت کرد. یهودا می‌دانست که عیسی در آن زمان در اردوگاه نیست و نمی‌دانست که او کِی در آن شب باز خواهد گشت، و به همین دلیل آنها در میان خود توافق کردند که عصر روز بعد (پنجشنبه) پس از این که مردم اورشلیم و همهٔ زائران دیدار کننده کارشان برای آن شب تمام شد، عیسی را دستگیر کنند.

یهودا سرمست از افکار عظمت و شکوه، طوری که بسیاری از روزها آن را نداشت، نزد یاران خود در اردوگاه بازگشت. او به این امید که روزی در پادشاهی نوین مردی بزرگ شود به عیسی پیوسته بود. او سرانجام دریافت که هیچ پادشاهی نوینی آنطور که او پیش‌بینی کرده بود وجود نخواهد داشت. اما او از این که آنقدر زیرک بود که ناامیدی خودش را به خاطر ناکامی در دستیابی به شکوه در یک پادشاهیِ نوینِ مورد انتظار با تحقق فوریِ افتخار و پاداش در نظم کهن معاوضه می‌کند شادمان بود. او اکنون باور داشت که این نظم کهن بقا خواهد یافت و مطمئن بود عیسی و همهٔ چیزهایی را که او نشانگر آنها بود نابود خواهد کرد. خیانت یهودا به عیسی در

آخرین انگیزه‌اش که نیتی آگاهانه بود، اقدام بزدلانهٔ یک فراری خودخواه بود که تنها فکرش امنیت و جلال خودش بود، صرف نظر از این که پیامدهای رفتار او بر استادش و بر یاران سابقش ممکن بود چه باشد.

اما همیشه درست همینطور بود. یهودا مدتها درگیر این ذهنیت تعمدی، مداوم، خودخواهانه، و انتقام جویانهٔ این تمایلات نفرت‌انگیز و اهریمنیِ انتقام و بی‌وفایی بود که به تدریج در ذهنش انباشته می‌ساخت و در قلبش پرورش می‌داد. عیسی به یهودا مهر می‌ورزید و به او اعتماد داشت، حتی بدان گونه که حواریونِ دیگر را دوست داشت و به آنها اعتماد داشت، اما یهودا نتوانست اعتمادی وفادارانه در خود به وجود آوَرَد و متقابلاً مهری صمیمانه را تجربه کند. و هنگامی که جاه‌طلبی به یک باره به طور کامل با خودخواهی پیوند می‌خورد و با کینه‌توزیِ لجوجانه و سرکوب شدهٔ دیرپا به حد زیاد انگیزه می‌یابد چقدر می‌تواند خطرناک شود! چه چیز ناگواری است ناامیدی در زندگی آن افراد نادانی که با چشم دوختن به جذابیتهای زودگذر و ناپایدار زمان، نسبت به دستاوردهای بالاتر و واقعی‌ترِ دستیابیهای ابدیِ کراتِ جاودانِ حاوی ارزشهای الهی و واقعیاتِ راستین معنوی چشم‌پوشی می‌کنند. یهودا در ذهن خویش مشتاق عزت دنیوی بود و این آرزو را با تمام قلب خود دوست داشت؛ سایر حواریون نیز در ذهن خویش مشتاق همین عزت دنیوی بودند، اما با قلب خود عیسی را دوست داشتند و تمام تلاش خود را به عمل می‌آوردند تا یاد بگیرند که حقایقی را که او به آنها آموخت، دوست داشته باشند.

یهودا در این هنگام متوجه نشد، اما از وقتی که یحیی تعمید دهنده توسط هیرودیس سر بریده شد، به طور ناخودآگاه یک منتقد عیسی بود. یهودا در اعماق قلبش همیشه از این واقعیت که عیسی یحیی را نجات نداد رنجیده بود. شما نباید فراموش کنید که یهودا قبل از این که پیرو عیسی شود، شاگرد یحیی بود. و همهٔ این انباشتهای رنجش انسانی و ناامیدی شدیدی که یهودا در روان خود در جامه‌هایی از نفرت اندوخته بود، اکنون در ضمیر ناخودآگاه او به خوبی سازماندهی شده بود و آماده بود تا هنگامی که او به یک باره جرأت کرد خود را از تأثیرِ حمایت کنندهٔ برادرانش جدا سازد فوران کند و او را در برگیرد، و در عین حال او را در معرض تلقینات هوشمندانه و تمسخر زیرکانهٔ دشمنان عیسی قرار دهد. هر بار که یهودا اجازه می‌داد امیدهایش به اوج برسد و عیسی کاری انجام می‌داد یا چیزی می‌گفت که آنها را متلاشی سازد، همیشه زخمی آکنده از خشم شدید در قلب یهودا باقی می‌گذاشت؛ و با افزایش این زخمها، فوراً آن قلب، که اغلب زخمی شده بود، تمام مهر واقعی را نسبت به کسی که این تجربهٔ ناخوشایند را به شخصیتی خوش نیت اما ترسو و خود محور تحمیل کرده بود، از دست داد. یهودا متوجه این امر نشد، اما او یک فرد بزدل بود. از این رو، او همیشه تمایل داشت که بزدلی را به عنوان انگیزهٔ عیسی نشان دهد و این که همین انگیزه باعث می‌شد او اغلب از کسب قدرت یا جلال امتناع کند، در حالی که اینها ظاهراً به سهولت در دسترس او بودند. و هر انسان فانی به خوبی می‌داند که چگونه عشق، حتی هنگامی که به یک باره راستین باشد، می‌تواند از طریق ناامیدی، حسادت، و رنجش دیرپا، سرانجام به نفرت واقعی تبدیل شود.

در نهایت سران کاهنان و بزرگان توانستند برای چند ساعت به راحتی نفس بکشند. آنها مجبور نبودند عیسی را در ملاء عام دستگیر کنند، و به دست آوردن یهودا به عنوان یک متحد خائن تضمین نمود که عیسی از قلمرو قضایی آنها، بدان گونه که بارها در گذشته انجام داده بود، فرار نکند.

5- آخرین ساعت اجتماعی

از آنجایی که چهارشنبه بود، عصر این روز در اردوگاه یک ساعت اجتماعی بود. استاد تلاش کرد تا حواریونِ محزونِ خود را تشویق کند، اما این تقریباً غیرممکن بود. همهٔ آنها شروع به درک این موضوع کرده بودند که رویدادهای ناخوشایند و خرد کننده‌ای در شرف وقوع هستند. آنها نمی‌توانستند شاد باشند، حتی هنگامی که استاد سالهای همنشینیِ پرحادثه و مهرآمیزشان را بازگو کرد. عیسی با دقت در مورد خانوادهٔ همهٔ حواریون پرس و جو نمود، و در حالی که به داوود زبدی نگاه می‌کرد، پرسید که آیا اخیراً کسی از مادرش، جوانترین خواهرش، یا سایر اعضای خانوادهٔ او چیزی شنیده است. داوود به پاهایش نگاه کرد؛ او می‌ترسید پاسخ بدهد.

این فرصتی بود که عیسی به پیروانش هشدار داد که از حمایت تودهٔ مردم بر حذر باشند. او تجربیات آنها را در جلیل بازگو نمود، آنگاه که بارها انبوهی از مردم با شور و شوق آنها را دنبال کردند و سپس با همان شدت به آنها پشت کردند و به شیوه‌های اعتقادی و زندگی پیشین خود بازگشتند. و سپس او گفت: ”و از این رو نباید به خود اجازه دهید که فریب انبوهی از مردمی را بخورید که سخنان ما را در معبد شنیدند و به نظر می‌رسید به تعالیم ما ایمان دارند. این توده‌های مردم حقیقت را می‌شنوند و به طور سطحی با ذهنشان آن را باور می‌کنند، اما تعداد کمی از آنها اجازه می‌دهند که کلام حقیقت با ریشه‌های زنده در قلبشان رخنه کند. در هنگام بروز مشکلات واقعی، نمی‌توان به حمایت کسانی که انجیل را فقط در ذهن می‌شناسند و آن را در قلب تجربه نکرده‌اند متکی بود. هنگامی که حاکمان یهودیان برای نابودی پسر انسان به توافق برسند، و هنگامی که آنها به طور یکپارچه ضربه بزنند، در حالی که این حاکمان دیوانه و کور، آموزگارانِ حقیقتِ بشارت را به مرگشان هدایت می‌کنند، خواهید دید که تودهٔ مردم یا با ترس و نومیدی فرار می‌کنند و یا این که شگفت‌زده به طور خاموش کناری می‌ایستند. و سپس، هنگامی که مصیبت و آزار و اذیت بر شما فرود آید، باز دیگرانی که فکر می‌کنید حقیقت را دوست دارند پراکنده خواهند شد، و برخی از انجیل دست خواهند کشید و شما را ترک خواهند کرد. برخی که خیلی به ما نزدیک بوده‌اند، از پیش تصمیم خود را برای ترک ما گرفته‌اند. شما امروز در آمادگی برای آن ایامی که اکنون در پیش داریم، استراحت کرده‌اید. پس مراقب باشید، و دعا کنید که فردا برای روزهایی که درست در پیش رو است تقویت شوید.“

فضای اردوگاه با تنش غیرقابل توضیحی پر شده بود. پیام رسانهای خاموش آمدند و رفتند، و فقط با داوود زبدی گفت و شنود کردند. قبل از این که غروب سپری شود، برخی می‌دانستند که ایلعازر شتابزده از بیت‌عنیا گریخته است. یوحنای مرقس پس از بازگشت به اردوگاه، با وجود این که تمام روز را در همراهی استاد سپری کرده بود، به طرزی بدشگون ساکت بود. هر تلاشی

برای متقاعد کردن او به حرف زدن، فقط به وضوح نشان می‌داد که عیسی به او گفته بود که صحبت نکند.

حتی روحیهٔ شاد استاد و خوش مشربیِ غیرمعمول او آنها را می‌ترساند. همهٔ آنها فرا رسیدنِ انزوای وحشتناکی را که متوجه شدند با ناگهانیِ تمام و وحشتِ گریز ناپذیر در آستانهٔ فرود آمدن است، بر خود احساس کردند. آنها آنچه را که در راه بود به طور مبهم احساس می‌کردند، و هیچ کس برای رویارویی با این آزمون احساس آمادگی نمی‌کرد. استاد تمام روز دور بود؛ آنها به شدت برای او دلتنگ شده بودند.

این عصر چهارشنبه نشانهٔ افول وضعیت معنوی آنها تا ساعت واقعی مرگ استاد بود. اگر چه روز بعد یک روز دیگر به جمعهٔ غم‌انگیز نزدیکتر بود، اما او در کنار آنها بود، و آنها با متانت بیشتری از ساعات پر اضطراب آن عبور کردند.

درست قبل از نیمه شب بود که عیسی، با آگاهی از این که این آخرین شبی است که همراه با خانوادهٔ برگزیدهٔ خود در زمین به خواب می‌رود، در حالی که آنها را برای آن شب متفرق می‌کرد، گفت: ”به خواب بروید، برادرانم، و در آرامش باشید، تا وقتی که روز بعد برخیزیم و یک روز دیگر خواست پدر را به انجام رسانیم و شادیِ آگاهی از این که ما فرزندان او هستیم را تجربه کنیم.“

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 178

آخرین روز در اردوگاه

عیسی در نظر داشت که این پنجشنبه، آخرین روز آزادش را در زمین به عنوان یک پسر الهی که در جسم تجسم یافته، با حواریونش و چند شاگرد وفادار و فداکار بگذراند. اندکی بعد از وقت صبحانه در این بامداد زیبا، استاد آنها را به نقطه‌ای خلوت در فاصلهٔ کمی بالاتر از اردوگاهشان هدایت کرد و در آنجا بسیاری حقایق جدید را به آنها آموزش داد. اگر چه عیسی در طول ساعات اولیهٔ عصر آن روز، بحثهای دیگری را برای حواریون انجام کرد، این گفتمانِ پیش از ظهرِ پنجشنبه، سخنرانی خداحافظی او برای گروه آمیختهٔ اردوگاه، متشکل از حواریون و شاگردان برگزیده، یهودیان و غیریهودیان، هر دو بود. همهٔ دوازده تن به جز یهودا حاضر بودند. پطرس و چند تن از حواریون دربارهٔ غیبت او اظهار نظر کردند، و برخی از آنها فکر کردند که عیسی او را به شهر فرستاده تا به موضوعی رسیدگی کند، احتمالاً برای ترتیب دادن جزئیات جشن آتی آنها پیرامون عید فصح. یهودا تا نیمهٔ بعد از ظهر به اردوگاه بازنگشت، یعنی تا مدت کوتاهی پیش از این که عیسی آن دوازده تن را برای شرکت در شام آخر به اورشلیم هدایت نمود.

۱- بحث در مورد فرزندی و شهروندی

عیسی برای تقریباً دو ساعت با حدود پنجاه تن از پیروان مورد اعتمادش صحبت کرد و به تعداد زیادی از پرسشها در مورد رابطهٔ پادشاهی آسمان با پادشاهیهای این دنیا، پیرامون رابطهٔ فرزندی با خدا با شهروندی در حکومتهای زمینی پاسخ داد. این گفتار همراه با پاسخهای او به پرسشها را می‌توان خلاصه نمود و به صورت زیر به زبان امروزی بازگو کرد:

از آنجایی که پادشاهیهای این دنیا مادی هستند، ممکن است در اجرای قوانین خود و برای حفظ نظم اغلب استفاده از نیروی فیزیکی را ضروری یابند. در پادشاهی آسمان ایمانداران راستین به استفاده از نیروی فیزیکی متوسل نخواهند شد. از آنجا که پادشاهی آسمان یک برادریِ معنویِ فرزندان از روح تولد یافتهٔ خداست، تنها با قدرت روح می‌تواند رواج یابد. این تمایز رویه به روابط پادشاهیِ ایمانداران با پادشاهیهایی که حکومت سکولار دارند اشاره دارد و حق گروههای

اجتماعی ایمانداران را برای حفظ نظم در صفوفشان و اِعمال انضباط بر اعضای نافرمان و نالایق، باطل نمی‌کند.

هیچ چیز ناسازگاری میان فرزندی در پادشاهیِ معنوی و شهروندی در حکومت سکولار یا مدنی وجود ندارد. فرد ایماندار وظیفه دارد که چیزهایی را که متعلق به قیصر است به قیصر بدهد و چیزهایی را که از آنِ خداست به خدا. بین این دو شرط، که یکی مادی و دیگری معنوی است، نمی‌تواند هیچ اختلافی وجود داشته باشد، مگر این که این اتفاق بیفتد که یک قیصر به خود اجازه دهد که اختیارات خدا را غصب کند و خواستار این شود که بیعت معنوی و پرستش محض به او ادا شود. در چنین حالتی شما فقط باید خدا را پرستش کنید، ضمن این که تلاش می‌کنید که چنین حاکمان گمراه زمینی را روشن کنید و از این طریق آنها را نیز به شناخت پدر آسمانی هدایت کنید. شما نباید پرستش معنوی را به حاکمان زمینی معطوف دارید؛ همچنین نباید نیروهای فیزیکی حکومتهای زمینی را که ممکن است حاکمانشان روزگاری ایماندار شوند، در کار پیشبرد مأموریت پادشاهی معنوی به کار گیرید.

فرزندی در پادشاهی، از نقطه نظر تمدن پیشرو، باید به شما کمک کند تا شهروندان ایده‌آل پادشاهیهای این دنیا شوید، زیرا برادری و خدمت، سنگ بناهای بشارت پادشاهی هستند. باید آشکار شود که ندای مهرِ پادشاهیِ معنوی نابود کنندهٔ مؤثرِ تمایل شدیدِ نفرت شهروندان بی‌ایمان و جنگ اندیشِ پادشاهیهای زمینی است. اما این فرزندانی که ذهنیت مادی دارند در تاریکی هرگز از نورِ معنویِ حقیقتِ شما آگاهی نخواهند یافت، مگر این که شما با آن خدمت اجتماعیِ عاری از خودخواهی که نتیجهٔ طبیعیِ به بار آوردنِ ثمرات روحی در تجربهٔ زندگیِ هر فرد ایماندار است به آنها بسیار نزدیک شوید.

شما به عنوان انسانهای فانی و مادی، در واقع شهروندان پادشاهیهای زمینی هستید، و باید شهروندان خوبی باشید، و چه بهتر که فرزندانِ دوباره از روح تولد یافتهٔ پادشاهی آسمانی شوید. شما به عنوان فرزندانِ پادشاهی آسمان که با ایمان روشن شده و با روح رهایی یافته‌اید، با یک مسئولیتِ مضاعفِ وظیفه در برابر انسان و وظیفه در قبال خدا روبرو هستید، در حالی که به طور داوطلبانه یک وظیفهٔ سوم و مقدس را بر عهده دارید: خدمت به برادریِ ایمانداران خداشناس.

شما نباید حاکمان دنیوی خود را پرستش کنید، و نباید از قدرت دنیوی در پیشبرد پادشاهی معنوی استفاده کنید؛ اما شما باید کار درستکارانهٔ خدمت مهرآمیز را به ایمانداران و افراد بی‌ایمان به طور یکسان نشان دهید. در بشارت پادشاهی، روح قدرتمند حقیقت وجود دارد، و من به زودی همین روح را بر روی همهٔ انسانها خواهم ریخت. ثمرات روح، یعنی خدمت صادقانه و مهرآمیز شما، اهرم اجتماعی قدرتمندی برای تعالی بخشیدنِ مردمانی است که در تاریکی به سر می‌برند، و این روح حقیقت به تکیه‌گاهِ افزایش دهندهٔ قدرت شما تبدیل خواهد شد.

در برخورد با حاکمان مدنی بی‌ایمان، خرد نشان دهید و دانایی به نمایش بگذارید. با درایت نشان دهید که در رفع اختلافات جزئی و در اصلاح سوء تفاهماتِ کوچک خبره هستید. به هر طریق

ممکن — در هر چیز غیر از وفاداری معنوی‌تان به فرمانروایان جهان — به دنبال زندگی صلح‌آمیز با همهٔ انسانها باشید. همیشه مثل مارها عاقل، اما مثل کبوتران بی‌آزار باشید.

شما باید در نتیجهٔ تبدیل شدن به فرزندان آگاهی یافتهٔ پادشاهی، شهروندان کاملاً بهترِ حکومتِ سکولار شوید؛ از این رو، حاکمان حکومتهای زمینی باید در نتیجهٔ ایمان آوردن به این بشارت پادشاهیِ آسمانی، حاکمان کاملاً بهتری در امور مدنی شوند. رویکردِ خدمت فداکارانهٔ انسان و پرستش هوشمندانهٔ خداوند باید همهٔ باورمندانِ به پادشاهی را به شهروندان بهترِ دنیا تبدیل سازد، در حالی که رویکردِ شهروندیِ صادقانه و وقف خالصانه به وظیفهٔ دنیوی فرد باید کمک کند که چنین شهروندی از طریق فرا خواندنِ روحی به فرزندی در پادشاهیِ آسمانی با سهولتِ بیشتری قابل دسترسی باشد.

تا وقتی که حاکمان حکومتهای زمینی به دنبالِ اعمالِ مرجعیتِ دیکتاتورهای مذهبی هستند، شما که به این بشارت اعتقاد دارید فقط می‌توانید انتظارِ درد و رنج، آزار و اذیت، و حتی مرگ را داشته باشید. اما همین نوری که شما به دنیا می‌دهید، و حتی همین شیوه‌ای که به واسطهٔ آن برای این بشارت پادشاهی رنج خواهید برد و خواهید مرد، سرانجام به خودی خود، تمام دنیا را نورانی خواهد کرد و منجر به جداییِ تدریجیِ سیاست و مذهب خواهد شد. موعظه کردنِ مداوم این بشارت پادشاهی روزی برای همهٔ ملتها یک رهایی نوین و باورنکردنی، آزادی فکری، و آزادی مذهبی به ارمغان خواهد آورد.

تحت آزار و اذیتهای قریب‌الوقوع توسط کسانی که از این بشارت شادی و آزادی متنفرند، شما کامیاب خواهید شد و پادشاهی رونق خواهد گرفت. اما در ایام بعد که اکثر مردم دربارهٔ باورمندان به پادشاهی به نیکی سخن خواهند گفت و بسیاری در جایگاههای رفیع در ظاهر بشارت پادشاهیِ آسمانی را خواهند پذیرفت، شما در خطر شدید قرار خواهید گرفت. یاد بگیرید که حتی در روزگاران صلح و رفاه به پادشاهی وفادار باشید. فرشتگانِ سرپرستیِ خود را وسوسه نکنید که شما را به راههای طاقت‌فرسا، به عنوان یک تأدیب مهرآمیز که برای نجات روان راحت طلب شما طراحی شده هدایت کنند.

به یاد داشته باشید که شما مأموریت یافته‌اید این بشارت پادشاهی، یعنی بالاترین اشتیاق برای انجام خواست پدر همراه با بالاترین شادی از درک مؤمنانه از فرزندی با خدا را موعظه کنید، و نباید اجازه دهید چیزی وفاداری شما را به این تنها وظیفه منحرف سازد. بگذارید همهٔ بشریت از وفور خدمت مهرآمیز معنوی، همدمیِ آگاهی‌بخش عقلانی، و خدمت تعالی‌بخشِ اجتماعیِ شما بهره‌مند گردد؛ اما نباید اجازه داده شود که هر یک از این کارهای بشردوستانه، و یا همهٔ آنها، جای اعلام بشارت الهی را بگیرد. این خدمات عظیم، نتایج جانبیِ اجتماعیِ خدمات و دگرگونیهای باز قدرتمندتر و عالی‌تری هستند که توسط روح زندهٔ حقیقت و از طریق این درک شخصی که ایمانِ یک انسانِ زاده شده از روح، اطمینان از همدمیِ زنده با خدای جاودانه را اعطا می‌کند، در قلب یک فرد باورمند به پادشاهی ایجاد شده‌اند.

شما نباید از طریق قدرت دولتهای مدنی یا با وضع قوانین سکولار در صدد ترویج حقیقت یا برقراری درستکاری باشید. شما همیشه می‌توانید برای متقاعد کردن ذهن انسانها تلاش کنید، اما هرگز نباید جرأت کنید که آنها را مجبور سازید. شما نباید قانون بزرگ انصاف بشری را که من در این شکل مثبت به شما آموزش داده‌ام فراموش کنید: با مردم همان‌گونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند.

هنگامی که یک ایماندارِ پادشاهی برای خدمت به دولت مدنی فراخوانده می‌شود، اجازه دهید به عنوان یک شهروند موقت چنین دولتی چنین خدمتی را ارائه دهد، اگر چه چنین ایمانداری باید در خدمت مدنیِ خویش همهٔ ویژگیهای معمولِ شهروندی را که از طریق روشنگریِ معنویِ پیوندِ تعالی بخشِ ذهن انسان فانی با روح خدای جاودانِ ساکن در او تقویت شده است به نمایش بگذارد. اگر فرد بی‌ایمان بتواند به عنوان یک کارمند برتر مدنی واجد شرایط باشد، باید به طور جدی این سؤال را مطرح کنید که آیا ریشه‌های حقیقت در قلب شما از فقدان آبهای زندهٔ مجموعهٔ همدمیِ معنوی و خدمت اجتماعی نمرده است؟ آگاهی از فرزند خدا بودن باید تمام زندگیِ خدمتیِ هر مرد، زن، و کودکی را که دارای چنین محرک قدرتمندی برای تمام نیروهای ذاتی یک شخصیت بشری شده است، تسریع کند.

شما نباید عارفان منفعل یا زاهدان بی‌رنگ باشید؛ شما نباید رویاپرداز و سرگردان شوید، و به یک مشیت موهوم برای تأمین حتی مایحتاج زندگی با سستی اعتماد کنید. شما در برخورد با انسانهای خطاکار به راستی باید با ملاحظه و در رابطه با انسانهای نادان شکیبا، و در برابر کار خشم‌انگیز بردبار باشید؛ اما همچنین باید در دفاع از عدالت شجاع، در ترویج حقیقت توانا، و در موعظه کردنِ این بشارت پادشاهی، حتی تا اقصی نقاط زمین، پرتکاپو باشید.

این انجیل پادشاهی یک حقیقت زنده است. من به شما گفته‌ام که مانند خمیر مایه در خمیر است، مانند دانهٔ خردل؛ و اکنون اعلام می‌کنم که مانند بذر موجود زنده‌ای است که نسل به نسل، در حالی که همان بذر زنده باقی می‌ماند، به طور بی‌وقفه خود را در جلوه‌های جدید آشکار می‌سازد و در کانالهای انطباق جدید با نیازها و شرایط ویژهٔ هر نسل بعد به طور قابل قبول رشد می‌کند. مکاشفه‌ای که من به شما داده‌ام، یک *مکاشفهٔ زنده* است، و من آرزو دارم که در هر فرد و در هر نسل مطابق با قوانین رشد معنوی، افزایش و توسعهٔ سازگار، ثمرات مناسبی به بار آورد. نسل به نسل، این انجیل باید سرزندگی فزاینده‌ای از خود نشان دهد و عمق بیشتری از قدرت معنوی را به نمایش بگذارد. نباید اجازه داد که این صرفاً به یک خاطرهٔ مقدس تبدیل شود، یک روایت صرف دربارهٔ من و روزگارانی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم.

و فراموش نکنید: ما هیچ حملهٔ مستقیمی به اشخاص یا مرجعیت کسانی که بر مسند موسی می‌نشینند، نکرده‌ایم؛ ما فقط نور جدیدی را به آنها پیشنهاد کردیم که آنها به شدت رد کرده‌اند. ما آنها را تنها با نکوهشِ بی‌وفایی معنوی‌شان به همان حقایقی که ادعا می‌کنند تعلیم می‌دهند و از آن پاسداری می‌کنند، مورد حمله قرار داده‌ایم. ما تنها هنگامی با این رهبرانِ تثبیت شده و حاکمانِ به رسمیت شناخته شده درگیر شدیم که مستقیماً خود را در مسیر موعظهٔ بشارتِ پادشاهی به فرزندان انسانها انداختند. و حتی اکنون، این ما نیستیم که به آنها حمله می‌کنیم، بلکه آنهایی که به

دنبال نابودی ما هستند. فراموش نکنید که شما مأموریت دارید که بروید و فقط خبر خوش را موعظه کنید. شما نباید به روشهای قدیمی حمله کنید؛ شما باید ماهرانه خمیرمایهٔ حقیقت جدید را در میان باورهای قدیمی قرار دهید. بگذارید روح حقیقت کار خودش را انجام دهد. اجازه دهید که بحث و جدل تنها هنگامی رخ دهد که کسانی که از حقیقت نفرت دارند، آن را به شما تحمیل کنند. اما هنگامی که فرد بی‌ایمان به طور عمدی به شما حمله کرد، در دفاع قاطعانه از حقیقتی که شما را نجات داده و تطهیر نموده است، درنگ نکنید.

در سراسر فراز و نشیبهای زندگی، همیشه به خاطر داشته باشید که یکدیگر را دوست داشته باشید. با انسانها در ستیز نباشید، حتی با ناباوران. حتی به کسانی که با کینه‌توزی با شما بدرفتاری می‌کنند بخشش نشان دهید. نشان دهید که شهروندانی صادق، پیشه‌ورانی درستکار، همسایگانی درخور ستایش، خویشاوندانی فداکار، والدینی با ادراک، و در برادریِ پادشاهیِ پدر ایماندارانی پاکدل هستید. و روح من، هم اکنون و حتی تا پایان دنیا با شما خواهد بود.

هنگامی که عیسی تعلیم خود را به پایان رساند، تقریباً ساعت یک بود، و آنها فوراً به اردوگاه بازگشتند، جایی که داوود و یارانش ناهار را برای آنها آماده کرده بودند.

۲- بعد از غذای ظهر

بسیاری از شنوندگان استاد نتوانستند حتی بخشی از سخنرانی قبل از ظهر او را بفهمند. از بین همهٔ کسانی که سخنان او را شنیدند، یونانیان از همه بیشتر فهمیدند. حتی یازده حواری نیز از اشارات او به پادشاهیهای سیاسیِ آینده و به نسلهای متوالی از باورمندان به پادشاهی گیج شده بودند. فداکارترین پیروان عیسی نتوانستند پایان قریب‌الوقوع خدمت زمینی او را با این اشارات به فعالیتهای بشارتی گسترده در آینده وفق دهند. برخی از این ایماندارانِ یهودی شروع کردند احساس کنند که بزرگترین فاجعهٔ زمین در شرف وقوع است، اما نمی‌توانستند چنین مصیبتی قریب‌الوقوع را با رویکرد شخصی شادمان و بی‌تفاوت استاد و یا با گفتار قبل از ظهر او، که در آن او بارها به رخدادهای آیندهٔ پادشاهی آسمانی اشاره کرد، تطبیق دهند، رخدادهایی که در گستره‌های وسیع زمان امتداد می‌یابد و روابط با پادشاهیهای متعدد و متوالی دنیوی در زمین را در بر می‌گیرد.

تا ظهر این روز، همهٔ حواریون و شاگردان از فرار شتابزدهٔ ایلعازر از بیت‌عنیا مطلع شده بودند. آنها شروع کردند عزم سرسختانهٔ حاکمان یهود برای نابودی عیسی و آموزشهای او را حس کنند.

داوود زبدی، از طریق کار مأموران مخفی خود در اورشلیم، به طور کامل در جریان پیشرفت نقشهٔ دستگیری و کشتن عیسی قرار گرفت. او همه چیز را در مورد نقش یهودا در این توطئه می‌دانست، اما هرگز این آگاهی را به سایر حواریون و یا هر یک از شاگردان فاش نکرد. او مدت کوتاهی پس از ناهار، عیسی را به کناری برد و با جسارت از او پرسید که آیا می‌داند یا نه — اما او هرگز به سؤالش ادامه نداد. استاد در حالی که دستش را بالا گرفته بود، او را متوقف

کرد و گفت: ”آری، داوود، من همه چیز را در مورد آن می‌دانم، و می‌دانم که تو نیز می‌دانی، اما مراقب باش که به کسی نگویی. فقط در دل خود شک نکن که خواست خدا در نهایت فائق خواهد شد.“

این گفتگو با داوود با آمدن قاصدی از فیلادلفیه قطع شد که خبر داد ابنیر راجع به توطئهٔ کشتن عیسی شنیده است و پرسیده که آیا او باید به اورشلیم برود. این دونده با این پیام برای ابنیر شتابان به فیلادلفیه رفت: ”به کارت ادامه بده. اگر در جسم از شما جدا شوم، فقط برای این است که بتوانم در روح بازگردم. من شما را ترک نخواهم کرد. من تا آخر با شما خواهم بود.“

حدوداً در این هنگام فیلیپ نزد استاد آمد و پرسید: ”استاد، چون زمان عید فصح نزدیک می‌شود، کجا را می‌خواهید برای خوردن آماده کنیم؟“ و وقتی عیسی سؤال فیلیپ را شنید، پاسخ داد: ”بروید و پطرس و یوحنا را بیاورید، و من در مورد شامی که در این شب با هم خواهیم خورد، شما را راهنمایی خواهم کرد. در رابطه با عید فصح، پس از این که ما نخست این کار را انجام دادیم، باید آن را در نظر بگیرید.“

وقتی یهودا شنید که استاد در مورد این مسائل با فیلیپ صحبت می‌کرد، نزدیکتر شد تا بتواند گفتگوی آنها را بشنود. اما داوود زبدی که نزدیک ایستاده بود، برخاست و یهودا را به گفتگو مشغول کرد، در حالی که فیلیپ، پطرس، و یوحنا به یک طرف رفتند تا با استاد صحبت کنند.

عیسی به این سه نفر گفت: ”فوراً به اورشلیم بروید، و همینطور که از دروازه وارد می‌شوید، مردی را خواهید دید که یک پارچ آب حمل می‌کند. او با شما صحبت خواهد کرد، و سپس او را دنبال کنید. هنگامی که او شما را به خانهٔ مشخصی هدایت می‌کند، به دنبال او داخل شوید و از مرد نیکوی آن خانه بپرسید: ’مهمانخانه‌ای که در آن قرار است استاد با حواریونش شام بخورد کجاست؟‘ و هنگامی که بدین گونه پرس و جو کردید، این صاحبخانه اتاق بالایی بزرگی را به شما نشان خواهد داد که کاملاً مبله و برای ما آماده است.“

وقتی که حواریون به شهر رسیدند، در نزدیکی دروازه با مردی که پارچ آب داشت ملاقات کردند و به دنبال او به خانهٔ یوحنای مرقس رفتند، و در آنجا پدر آن پسر با آنها ملاقات کرد و اتاق بالایی را که برای شام آماده بود به آنها نشان داد.

و همهٔ اینها در نتیجهٔ تفاهمی که بین استاد و یوحنای مرقس در بعد از ظهر روز قبل به وجود آمد، وقتی که آنها در تپه‌ها تنها بودند، رخ داد. عیسی می‌خواست اطمینان حاصل کند که این آخرین وعدهٔ غذایی را بدون مزاحمت با حواریونش می‌خورد، و به دلیل این باور که اگر یهودا از قبل از محل ملاقات آنها اطلاع داشت، ممکن بود با دشمنانش ترتیبی می‌داد که او را ببرند، این ترتیب مخفیانه را با یوحنای مرقس انجام داد. به این ترتیب یهودا از محل ملاقات آنها مطلع نشد تا این که بعداً همراه با عیسی و سایر حواریون به آنجا رسید.

داوود زبدی آنچنان مشغول انجام کارهای زیاد با یهودا بود که به رغم تمایل وافر به دنبال کردن پطرس، یوحنا، و فیلیپ، به آسانی از انجام آن باز داشته شد. وقتی یهودا مقدار معینی پول برای آذوقه به داوود داد، داوود به او گفت: ”یهودا، آیا در این شرایط خوب نیست که پیش از نیازهای واقعی‌ام اندکی پول به من بدهی؟“ و بعد از این که یهودا لحظه‌ای تأمل کرد، پاسخ داد: ”آری، داوود، فکر می‌کنم عاقلانه باشد. در واقع، با توجه به شرایط آشفته در اورشلیم، فکر می‌کنم بهتر است تمام پول را به تو بدهم. آنها علیه استاد توطئه می‌کنند و اگر برای من اتفاقی بیفتد، مانعی در کار تو ایجاد نخواهد شد.“

و بدین ترتیب، داوود تمام وجوه نقدی حواریون و رسید تمام پولهای سپرده را دریافت کرد. حواریون تا عصر روز بعد از انجام این کار باخبر نشدند.

حدود ساعت چهار و نیم بود که سه حواری برگشتند و به عیسی اطلاع دادند که همه چیز برای شام آماده است. استاد بلافاصله آماده شد تا دوازده حواری خود را از مسیر جادهٔ بیت‌عنیا و در ادامهٔ آن به اورشلیم هدایت کند. و این آخرین سفری بود که او با کلیهٔ دوازده نفر آنها انجام داد.

3- در راه شام

عیسی و دوازده تن باز برای اجتناب از انبوه جمعیتی که از میان درهٔ قِدرون عبور نموده و بین پارک جتسیمانی و اورشلیم در حال رفت و برگشت بودند، از نوک غربی کوه زیتون عبور کردند تا به جاده‌ای که از بیت‌عنیا به شهر راه می‌برد برسند. همینطور که آنها به مکانی که عیسی در عصر روز گذشته برای بحث در مورد ویران شدن اورشلیم در آنجا مانده بود، نزدیک شدند، در حالی که ایستاده بودند و در سکوت به سوی پایین به شهر نگاه می‌کردند، به طور ناخودآگاه درنگ کردند. از آنجا که آنها کمی زود رسیدند، و چون عیسی مایل نبود تا بعد از غروب آفتاب از شهر عبور کند، به یارانش گفت:

”بنشینید و استراحت کنید تا من دربارهٔ آنچه که باید به زودی اتفاق بیفتد با شما صحبت کنم. من در تمام این سالها مثل برادر با شما زندگی کرده‌ام، و حقیقت را در رابطه با پادشاهی آسمان به شما آموزش داده‌ام و اسرار آن را برای شما آشکار ساخته‌ام. و به راستی پدرم در رابطه با مأموریت من در زمین کارهای شگفت‌انگیز بسیاری انجام داده است. شما شاهد همهٔ اینها بوده‌اید و در تجربهٔ تلاش نمودن به همراه خدا شرکت داشته‌اید. و شما به من گواهی خواهید داد که مدتی است به شما هشدار داده‌ام که به زودی باید به انجام کاری که پدر به من داده است بازگردم؛ من آشکارا به شما گفته‌ام که باید شما را در دنیا ترک کنم تا کار پادشاهی را ادامه دهید. به همین منظور بود که شما را در تپه‌های کفرناحوم منصوب کردم. تجربه‌ای را که با من داشته‌اید، اکنون باید برای به اشتراک گذاشتن با دیگران آماده کنید. همانطور که پدر مرا به این دنیا فرستاد، من نیز در آستانهٔ فرستادن شما هستم تا مرا نمایندگی کنید و کاری را که آغاز کرده‌ام به پایان رسانید.

”شما با اندوه به آن شهر می‌نگرید، زیرا سخنان مرا در مورد پایان اورشلیم شنیده‌اید. من به شما از پیش هشدار داده‌ام که مبادا در ویرانی او هلاک شوید و بدین ترتیب اعلام بشارت پادشاهی را به تأخیر بیندازید. به همین ترتیب به شما هشدار می‌دهم که مراقب باشید مبادا هنگامی که برای بردن پسر انسان می‌آیند، خود را بیهوده در معرض خطر قرار دهید. من باید بروم، اما شما باید باقی بمانید تا پس از رفتن من برای این انجیل شهادت دهید، حتی بدان گونه که من به ایلعازر رهنمود دادم که از خشم انسان بگریزد تا بتواند زنده بماند تا جلال خدا را آشکار سازد. اگر خواست پدر این باشد که من اینجا را ترک کنم، هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید که بتواند طرح الهی را خنثی سازد. مواظب خود باشید تا مبادا شما را نیز بکشند. بگذارید روان شما در دفاع از انجیل از طریق قدرت روح شجاع باشد، اما به هیچ تلاش نابخردانه‌ای برای دفاع از پسر انسان دست نزنید. من نیازی به دفاع با دست انسان ندارم؛ لشکرهای آسمان حتی اکنون نزدیک هستند؛ اما من مصمم هستم که خواست پدرم در آسمان را انجام دهم، و از این رو ما باید تسلیم چیزی باشیم که به زودی برای ما رخ خواهد داد.

”وقتی این شهر را ویران می‌بینید، فراموش نکنید که از پیش وارد زندگی ابدیِ خدمت بی‌پایان در پادشاهیِ همیشه در حال پیشرویِ آسمان، حتی آسمانِ آسمانها شده‌اید. شما باید بدانید که در جهان پدر من و در جهان من منزلگاههای بسیاری هستند، و نمایان شدنِ شهرهایی که سازندهٔ آنها خداست و کراتی که عادت زندگی آنها درستکاری و شادی در حقیقت است در انتظار فرزندان نور است. من پادشاهیِ آسمان را اینجا در زمین برای شما آورده‌ام، اما اعلام می‌کنم که همهٔ شما که از طریق ایمان وارد آن می‌شوید و از طریق خدمت زندهٔ حقیقت در آن می‌مانید، حتماً به کرات بالا صعود خواهید کرد و در پادشاهیِ روحیِ پدرِ ما با من خواهید نشست. اما شما ابتدا باید کمر همت ببندید و کاری را که با من آغاز کرده‌اید به پایان برسانید. شما ابتدا باید از میان محنتهای بسیار عبور کنید و غم و اندوه بسیاری را متحمل شوید — و این آزمونها حتی اکنون برای ما در شرف وقوع هستند — و هنگامی که کار خود را در زمین به پایان رساندید، به شادی من وارد خواهید شد، حتی بدان گونه که من کار پدرم را در زمین به پایان رساندم و در آستانهٔ بازگشت به آغوش او هستم.“

پس از این که استاد سخنانش را به پایان رساند، برخاست، و همه به دنبال او به پایین به سمت کوه زیتون رفتند و وارد شهر شدند. در حالی که آنها در هوای رو به تاریکی در امتداد خیابانهای باریک راه می‌رفتند، هیچیک از حواریون، به جز سه نفر، نمی‌دانستند که به کجا می‌روند. جمعیت به آنها تنه می‌زدند و پیش می‌رفتند، اما هیچ کس آنها را نشناخت و ندانست که پسر خدا در راه خود به سوی آخرین میعادگاه انسانی با سفیران منتخب خود در پادشاهی از کنارشان در حال عبور است. و حواریون نیز نمی‌دانستند که یکی از نفرات خودشان از پیش وارد توطئه‌ای شده بود که به استاد خیانت نموده و او را به دست دشمنانش تسلیم کند.

یوحنای مرقس در تمام طول راه آنها را تا رسیدن به داخل شهر دنبال کرده بود، و پس از این که آنها وارد دروازه شدند، از طریق خیابان دیگری با عجله عبور کرد، و بدین ترتیب وقتی آنها از راه رسیدند منتظر بود تا در هنگام ورود آنها به منزل پدرش به آنها خوشامد بگوید.

نسخهٔ پیشنویس

کتاب یورنشیا

مقالهٔ 179

شام آخر

در طول بعد از ظهر این پنجشنبه، وقتی فیلیپ نزدیک شدن عید فصح را به استاد یادآوری کرد و در مورد برنامه‌های او برای برگزاری جشن آن جویا شد، در نظر داشت که شام عید فصح که موعدش فرا رسیده بود در عصر روز بعد، جمعه، خورده شود. رسم بر این بود که مقدمات جشن عید فصح را دیرتر از ظهرِ روزِ قبلِ از آن آغاز نکنند. و از آنجایی که یهودیان شروع روز را وقت غروب آفتاب محسوب می‌کردند، این بدین معنا بود که شام شنبهٔ عید فصح در جمعه شب، مدتی قبل از وقت نیمه‌شب خورده می‌شد.

از این رو، حواریون از درک این اعلام استاد که آنها یک روز زودتر عید فصح را جشن خواهند گرفت، کاملاً سردرگم بودند. آنها فکر می‌کردند، حداقل برخی از آنها اینطور فکر می‌کردند، که او می‌دانست که قبل از وقت شامِ عید فصح در جمعه شب دستگیر خواهد شد و از این رو می‌خواست آنها را برای یک شام ویژه در این عصر پنجشنبه گرد هم فرا بخواند. برخی دیگر فکر می‌کردند که این صرفاً یک مناسبت خاص است که باید قبل از جشن معمول عید فصح برگزار شود.

حواریون می‌دانستند که عیسی سایر عیدهای فصح را بدون بره جشن گرفته بود؛ آنها می‌دانستند که او شخصاً در هیچ مراسم قربانیِ سیستمِ یهودی شرکت نکرد. او بارها به عنوان یک میهمان از برهٔ عید فصح خورده بود، اما همیشه وقتی که میزبان بود هیچ بره‌ای سرو نشد. برای حواریون زیاد تعجب برانگیز نبود که ببینند حتی در شب عید فصح بره حذف شود، و از آنجایی که این شام یک روز قبل از آن داده شد، آنها به فقدانِ آن اهمیت ندادند.

حواریون پس از این که توسط پدر و مادر یوحنای مرقس مورد خوشامدگویی واقع شدند، فوراً به اتاق بالا رفتند، ضمن آن که عیسی پشت سر آنها باقی ماند تا با خانوادهٔ مرقس صحبت کند.

از قبل تفهیم شده بود که استاد باید این مناسبت را به تنهایی با دوازده حواریش جشن بگیرد؛ از این رو هیچ خدمتکاری فراهم نشد که از آنها میزبانی نماید.

۱ـ تمایل به برتری

هنگامی که یوحنای مرقس طبقهٔ بالا را به حواریون نشان داد، آنها یک اتاق بزرگ و جادار را دیدند که کاملاً برای شام تجهیز شده بود، و مشاهده کردند که نان، شراب، آب، و ادویه‌جات همه در یک انتهای میز آماده هستند. به جز انتهایی که نان و شراب روی آن قرار داشت، این میز طویل با سیزده نیمکتِ نرمِ تکیه‌دار احاطه شده بود، درست به همان صورت که برای جشن عید فصح در یک خانوادهٔ مرفه یهودی فراهم می‌شد.

هنگامی که آن دوازده تن وارد این اتاق بالا شدند، درست در سمت داخل در، متوجه پارچ‌های آب، لگن‌ها، و حوله‌هایی برای شستن پاهای گرد و خاک آلودشان شدند؛ و از آنجایی که هیچ خدمتکاری برای انجام این خدمت فراهم نشده بود، به محض این که یوحنای مرقس آنها را ترک کرد، حواریون شروع به نگاه کردن به یکدیگر کردند، و هر یک در درون خود شروع به این فکر کرد که چه کسی پاهای ما را خواهد شست؟ و هر یک به همین ترتیب فکر می‌کرد که این فرد آن کس نیست که به نظر می‌رسد به عنوان خدمتکار دیگران عمل می‌کند.

همینطور که آنها آنجا ایستاده بودند و در دلشان تأمل و تعمق می‌کردند، ترتیب نشستن به دور میز را بررسی کردند. آنها نیمکتِ بلندترِ میزبان را مورد ملاحظه قرار دادند و این که یک نیمکت در سمت راست و یازده تا دورتادور میز تا نقطهٔ مقابلِ این دومین جایگاه افتخارآمیز در سمت راست میزبان چیده شده بود.

آنها انتظار داشتند که استاد هر لحظه از راه برسد، اما در این که آیا باید خودشان بنشینند یا منتظر آمدن او شوند و برای تعیین جایشان به او متکی باشند، دچار تردید بودند. در حالی که آنها درنگ کردند، یهودا به سمت جایگاه افتخار در سمت چپ میزبان رفت و اشاره کرد که قصد دارد به عنوان میهمان برتر در آنجا بنشیند. این عمل یهودا بلافاصله یک مباحثهٔ شدید را در میان سایر حواریون برانگیخت. پس از این که یهودا جایگاه افتخار را تصاحب کرد، فوراً یوحنای زبدی جایگاه برتر بعدی، صندلی سمت راست میزبان را از آن خود نمود. شمعون پطرس از این تصرفِ بهترین جایگاهها توسط یهودا و یوحنا به قدری خشمگین شد که همینطور که سایر حواریون خشمگین نگاه می‌کردند، به طور آشکار دور تا دور میز قدم زد و جای خود را روی پایین‌ترین نیمکت، انتهای ترتیبِ نشستن و درست روبروی آن که توسط یوحنای زبدی انتخاب شد گرفت. از آنجایی که دیگران صندلیهای اصلی را تصاحب کرده بودند، پطرس به این فکر افتاد که پایین‌ترین را انتخاب کند، و او این کار را نه صرفاً در اعتراض به غرور ناشایست برادرانش، بلکه به این امید انجام داد که وقتی عیسی آمد و او را در پایین‌ترین مکان افتخار دید، او را به مکانی بالاتر فرا می‌خواند، و بدین ترتیب جای او با جای کسی عوض می‌شد که به خود اجازه داده بود خود را مورد تجلیل قرار دهد.

بدین ترتیب با اشغال شدنِ بالاترین و پایین‌ترین جاها، سایر حواریون مکانهایی را انتخاب کردند که برخی نزدیک به یهودا و برخی نزدیک به پطرس بودند، تا این که جای همهٔ آنها تعیین شد.

آنها دور تا دور میز که به شکل U بود روی این نیمکتهای تکیه‌دار به ترتیب زیر نشسته بودند: یوحنا در سمت راست استاد؛ در سمت چپ، یهودا، شمعون غیور، متی، یعقوب زبدی، آندریاس، دوقلوهای حَلفی، فیلیپ، نَتَنائیل، توما، و شمعون پطرس.

آنها دور هم جمع شده‌اند تا حداقل از نظر روحی، سنتی را جشن بگیرند که حتی پیش از موسی بود و به روزگارانی اشاره داشت که پدرانشان در مصر بَرده بودند. این شام، آخرین دیدار آنها با عیسی است، و حتی در چنین موقعیت رسمی، تحت رهبری یهودا، حواریون بار دیگر به این کار کشیده می‌شوند که به تمایل قدیمی خود برای افتخار، برتری‌جویی، و تجلیلِ شخصی راه بدهند.

هنگامی که استاد در آستانِ در ظاهر شد، آنها هنوز درگیر ابراز خشمگینانهٔ اتهام به هم بودند. او آنجا لحظه‌ای درنگ کرد و یک نگاه ناامیدانه به آرامی چهرهٔ او را فرا گرفت. او بدون اظهار نظر به مکان خود رفت و ترتیب نشستن آنها را به هم نزد.

آنها اکنون آماده بودند که شام را شروع کنند، به جز این که پاهایشان هنوز شسته نشده بود، و آنها در هر چهارچوب ذهنی بودند، جز یک روحیهٔ دلپذیر. وقتی استاد وارد شد، آنها هنوز درگیر اظهار نظر ناخوشایند در مورد یکدیگر بودند، و در مورد برخی دیگر نیز کافی است گفته شود، آنقدر از کنترل عاطفی برخوردار بودند که بتوانند از ابراز علنی احساساتشان خودداری کنند.

۲- شروع شام

برای چند لحظه پس از این که استاد به جایگاهش رفت، حتی یک کلمه هم گفته نشد. عیسی به همهٔ آنها نگاه کرد و در حالی که تنِش را با لبخندی فرو نشاند، گفت: ”من بسیار مایل بوده‌ام که در این عید فصح با شما غذا بخورم. من می‌خواستم قبل از این که متحمل رنج شوم یک بار دیگر با شما غذا بخورم، و با درک این امر که ساعت من فرا رسیده است، ترتیبی دادم که امشب این شام را با شما بخورم، زیرا تا جایی که به فردا مربوط می‌شود، همهٔ ما در دستان پدری هستیم که من آمده‌ام خواستش را اجرا کنم. من دیگر با شما غذا نخواهم خورد تا این که در ملکوتی که پدرم به من خواهد داد با من بنشینید. در آن هنگام کاری را که برای انجامش مرا به این دنیا فرستاد به پایان رسانده‌ام.“

پس از این که شراب و آب مخلوط شدند، جام را نزد عیسی آوردند، و او وقتی آن را از دست تَدّی گرفت، آن را در حالی که شکر می‌کرد، نگه داشت. و وقتی شکرگزاری را تمام کرد، گفت: ”این جام را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید و وقتی از آن می‌نوشید، بدانید که دیگر با شما از میوهٔ تاک نخواهم نوشید، زیرا این آخرین شام ما است. وقتی دوباره به این ترتیب بنشینیم، در پادشاهی آینده خواهد بود.“

عیسی به این ترتیب شروع به صحبت با حواریون خود کرد زیرا می‌دانست که ساعت او فرا رسیده است. او می‌فهمید که زمان بازگشت او به نزد پدر فرا رسیده است، و این که کار او در

زمین تقریباً به پایان رسیده است. استاد می‌دانست که مهر پدر را در زمین آشکار کرده است و رحمت او را به بشریت نشان داده است، و آنچه را که به خاطر آن به دنیا آمده بود، حتی برای دریافت تمام قدرت و اقتدار در آسمان و در زمین، تکمیل کرده است. به همین ترتیب، او می‌دانست که یهودای اسخریوطی کاملاً تصمیم خود را گرفته است که او را در آن شب به دست دشمنانش بسپارد. او کاملاً درک می‌کرد که این خیانت خائنانه کار یهودا بود، اما این کار همچنین لوسیفر، شیطان، و گَلیگسشیا شاهزادهٔ تاریکی را خشنود می‌کرد. اما او نه از کسانی که به دنبال اضمحلال روحی او بودند می‌ترسید، و نه از کسانی که به دنبال مرگ جسمانی او بودند. استاد فقط یک نگرانی داشت، و آن برای امنیت و نجات پیروان برگزیده‌اش بود. و از این رو، استاد اکنون با آگاهی کامل از این که پدر همه چیز را تحت اختیار او قرار داده بود، آماده شد تا مَثَل مهر برادرانه را اجرا کند.

۳- شستن پای حواریون

پس از نوشیدن اولین جام عید فصح، رسم یهودیان این بود که میزبان از سر میز برخاسته و دستان خود را بشوید. بعد از صرف غذا و بعد از فنجان دوم، همهٔ میهمانان به همین منوال برمی‌خاستند و دستان خود را می‌شستند. از آنجایی که حواریون می‌دانستند که استادشان هرگز این رسوم شستنِ آیینیِ دست را مراعات نمی‌کند، بسیار کنجکاو بودند که بدانند او قصد انجام چه کاری را دارد، که در این هنگام پس از این که آنها این اولین جام را نوشیدند، او از سر میز برخاست و بی سر و صدا به نزدیکی در رفت، یعنی جایی که پارچ‌های آب، لگن‌ها و حوله‌ها قرار داده شده بودند. و کنجکاوی آنها به شگفتی تبدیل شد، زیرا دیدند استاد جامهٔ بیرونی خود را درآورد، حوله‌ای به کمر خود بست و شروع به ریختن آب در یکی از لگن‌های پا کرد. شگفتیِ این دوازده مرد را که اخیراً از شستن پاهای یکدیگر امتناع کرده بودند، و در مورد جایگاههای افتخارآمیز در کنار میز درگیر چنین مشاجرات ناشایستی شده بودند تصور کنید، آنگاه که دیدند او به دور انتهای اشغال نشدهٔ میز، به پایین‌ترین جایگاه جشن، جایی که شمعون پطرس تکیه داده بود رفت، و به حالت یک خدمتکار زانو زد و آمادهٔ شستن پاهای شمعون شد. همینطور که استاد زانو زد، تمام دوازده تن همچون یک مرد روی پاهای خود برخاستند؛ حتی یهودای خیانتکار چنان برای یک لحظه رسواییِ خود را فراموش کرد که در این ابراز تعجب، احترام، و شگفتی محض، همراه با حواریونِ همتای خود برخاست.

شمعون پطرس ایستاد و به صورت استادش که رو به بالا چرخیده بود به پایین نگاه کرد. عیسی چیزی نگفت؛ لزومی نداشت که او صحبت کند. حالت او به وضوح نشان می‌داد که او قصد شستن پاهای شمعون پطرس را دارد. پطرس به رغم ضعفهای جسمانیِ خود استاد را دوست داشت. این ماهیگیر جلیلی اولین انسانی بود که از صمیم قلب به الوهیت عیسی ایمان آورد و به طور کامل و علنی به این باور اعتراف نمود. و پطرس از آن هنگام واقعاً هرگز به ماهیت الهی استاد شک نکرده بود. از آنجایی که پطرس در قلبش عیسی را بسیار مورد احترام و تکریم قرار می‌داد، عجیب نبود که روانش از فکر زانو زدنِ عیسی در آنجا در مقابل او به حالت یک خدمتکار دون مرتبه و پیشنهادِ شستن پاهای او مانند یک برده رنجیده شد. هنگامی که پطرس زود

عقلش را به اندازه کافی جمع کرد تا بتواند استاد را مورد خطاب قرار دهد، احساسات قلبی همهٔ حواریونِ همیارش را بیان کرد.

پس از چند لحظه از این شرمندگی بزرگ، پطرس گفت: ”استاد، آیا واقعاً می‌خواهی پاهای مرا بشویی؟“ و سپس عیسی به صورت پطرس رو به بالا نگاه کرد و گفت: ”شاید تو به طور کامل نفهمی که من در شرف انجام چه کاری هستم، اما از این پس معنی همهٔ این کارها را خواهی دانست.“ سپس شمعون پطرس در حالی که نفس بلندی می‌کشید، گفت: ”استاد، پاهای من را هرگز نخواهی شست!“ و هر یک از حواریون اعلام قاطعانهٔ پطرس را مبنی بر امتناع از اجازه دادن به عیسی که خود را در برابر آنها حقیر سازد با تکان دادن سرشان تأیید کردند.

جذابیتِ دراماتیکِ این صحنهٔ غیرعادی در ابتدا حتی قلب یهودای اسخریوطی را متأثر ساخت؛ اما هنگامی که خرد مغرورانهٔ او در مورد این صحنه قضاوت کرد، به این نتیجه رسید که این ژستِ تواضع فقط یک رخداد دیگر بود که به طور قطع ثابت می‌کرد که عیسی به عنوان نجات دهندهٔ اسرائیل هرگز واجد شرایط نخواهد بود، و این که او در تصمیم خود برای دست کشیدن از آرمان استاد هیچ اشتباهی نکرده بود.

در حالی که همگی با شگفتیِ نفس‌گیر آنجا ایستاده بودند، عیسی گفت: ”پطرس، من اعلام می‌کنم که اگر پاهای تو را نشویم، در کاری که در شرف انجام آن هستم، سهمی با من نخواهی داشت.“ وقتی پطرس این اعلام را شنید، همراه با این واقعیت که عیسی همچنان آنجا جلوی پاهای او زانو زده بود، با رضایتی کورکورانه یکی از آن تصمیماتی را که در اطاعت از خواست کسی که به او احترام می‌گذاشت و دوستش داشت، گرفت. همینطور که شمعون پطرس شروع به فهم این امر کرد که به این عملِ پیشنهاد خدمت، مفهوم خاصی وصل شده که ارتباط آیندهٔ فرد با کار استاد را تعیین می‌کند، او نه تنها این فکر را پذیرفت که به عیسی اجازه دهد پاهایش را بشوید ، بلکه با شیوهٔ خاصِ عجولانه و نسنجیدهٔ خود گفت: ”پس استاد، نه تنها پاهایم، بلکه دستها و سرم را نیز بشوی.“

هنگامی که استاد آماده شد تا شروع به شستن پاهای پطرس کند، گفت: ”کسی که از قبل پاک است، فقط نیاز به شستن پاهایش دارد. شما که امشب با من می نشینید پاک هستید — اما نه همه. اما قبل از این که با من بر سر شام بنشینید باید گرد و غبار پاهایتان شسته می‌شد. و علاوه بر آن، من این خدمت را به عنوان تمثیلی برای شما انجام خواهم داد تا معنای فرمان جدیدی را که اکنون به شما خواهم داد، توضیح دهم.“

به همین ترتیب استاد در سکوت به دور میز رفت و پاهای دوازده حواری خود را شست، و حتی از کنار یهودا رد نشد. هنگامی که عیسی شستن پاهای دوازده تن را به پایان رساند، خرقهٔ خود را پوشید، به عنوان میزبان به مکان خود بازگشت، و پس از نگاه کردن به حواریون شگفت‌زدهٔ خود گفت:

”آیا واقعاً می‌فهمید که من با شما چه کرده‌ام؟ شما مرا استاد صدا می‌زنید، و درست می‌گویید، زیرا من چنین هستم. پس اگر استاد پاهای شما را شسته است، چرا حاضر به شستن پاهای یکدیگر نبودید؟ چه درسی باید از این مَثَل بیاموزید که در آن استاد با کمال میل آن خدمتی را انجام می‌دهد که برادرانش تمایلی به انجام آن برای یکدیگر نداشتند؟ هر آینه، به راستی به شما می‌گویم: یک خادم از سرورش بزرگتر نیست؛ و یک فرستاده نیز از کسی که او را می‌فرستد بزرگتر نیست. شما راه خدمت را در زندگی من در میان خود دیده‌اید، و خوشا به حال شما که شهامتِ زیبندهٔ این گونه خدمت کردن را خواهید داشت. اما چرا اینقدر در این یادگیری کند هستید که راز عظمت در پادشاهیِ معنوی مانند شیوه‌های قدرت در دنیای مادی نیست؟

”وقتی امشب وارد این اتاق شدم، شما نه تنها به طور مغرورانه راضی به شستن پاهای یکدیگر نبودید، بلکه در میان خود بحث می‌کردید که چه کسی باید مکانهای افتخارآمیز را بر سر سفرهٔ من داشته باشد. فریسیان و فرزندان این دنیا به دنبال چنین افتخاراتی هستند، اما در میان سفیران پادشاهی آسمانی نباید چنین باشد. آیا نمی‌دانید که در سفرهٔ من مکان برتر نمی‌تواند وجود داشته باشد؟ آیا نمی‌فهمید که همانطور که دیگران را دوست دارم هر یک از شما را دوست دارم؟ آیا نمی‌دانید که نزدیکترین مکان به من، بدان گونه که مردم چنین افتخاراتی را می‌پندارند، هیچ معنایی در رابطه با جایگاه شما در پادشاهی آسمان نمی‌تواند داشته باشد؟ شما می‌دانید که پادشاهان غیریهودیان بر رعایای خود سروری می‌کنند، در حالی که کسانی که این اقتدار را اعمال می‌کنند، گاهی اوقات خیرخواه نامیده می‌شوند. اما در پادشاهی آسمان چنین نخواهد بود. هر که در میان شما بزرگ باشد، بگذارید همچون کوچکترها باشد؛ در حالی که کسی که می‌خواهد رئیس باشد، بگذارید مانند کسی باشد که خدمت می‌کند. چه کسی بزرگتر است، آن که بر سر سفرهٔ غذا می‌نشیند، یا کسی که خدمت می‌کند؟ آیا معمولاً اینطور پنداشته نمی‌شود که کسی که بر سر سفرهٔ غذا می‌نشیند بزرگتر است؟ اما شما مشاهده خواهید کرد که من در میان شما همچون یک خدمتگزار هستم. اگر مایلید در انجام خواست پدر با من همکار شوید، در پادشاهی آینده با من بر مسند قدرت خواهید نشست، و همچنان خواست پدر را در جلالِ آینده انجام خواهید داد.“

هنگامی که عیسی سخنان خود را تمام کرد، دوقلوهای حَلفی نان و شراب را همراه با ادویه‌جات تلخ و خمیر میوه‌های خشک شده برای پرس بعدی شام آخر آوردند.

۴- آخرین سخنان به خیانتکار

حواریون برای چند دقیقه در سکوت غذا خوردند، اما تحت تأثیر رفتار شاد استاد، آنها به زودی به گفتگو کشیده شدند، و بعد از مدتی نه چندان زیاد شام به گونه‌ای پیش رفت که گویی هیچ چیز غیرعادی رخ نداده بود که شادی نیکو و همدلیِ اجتماعیِ این مناسبت فوق‌العاده را مختل سازد. پس از گذشت مدتی، تقریباً در اواسط این دومین پرس غذا، عیسی در حالی که به آنها نگاه می‌کرد، گفت: ”به شما گفته‌ام که چقدر می‌خواستم این شام را با شما بخورم و چون می‌دانستم که چگونه نیروهای اهریمنیِ تاریکی برای مرگ پسر انسان توطئه کرده‌اند، تصمیم گرفتم که این

شام را با شما در این اتاقِ پنهان و یک روز قبل از عید فصح بخورم، زیرا فردا شب در این ساعت با شما نخواهم بود. من بارها به شما گفته‌ام که باید نزد پدر بازگردم. اکنون ساعت من فرا رسیده است، اما لازم نبود که یکی از شما به من خیانت کرده و مرا به دستان دشمنانم تسلیم کند.‘‘

هنگامی که دوازده تن این را شنیدند، از آنجا که از پیش با تمثیلِ شستن پاها و سخنان بعدی استاد بخش اعظمِ ابراز وجود و اعتماد به نفسشان ربوده شده بود، شروع به نگریستن به یکدیگر کردند، و با لحن پریشان با مکث پرسیدند: ’’آیا او من هستم؟‘‘ و چون همه این سؤال را کردند، عیسی گفت: ’’در حالی که لازم است نزد پدر بروم، لازم نبود که برای انجام خواست پدر یکی از شما خائن شود. این به ثمر نشستن شرارت پنهان در قلب کسی است که نتوانست با تمام وجودش حقیقت را دوست بدارد. غرور روشنفکرانه که مقدم بر سقوط معنوی است چقدر فریبنده است! دوست چند ساله‌ام که هم اکنون نیز نان مرا می‌خورد حاضر خواهد بود که به من خیانت کند، حتی اگر اکنون دستش را با من در ظرف می‌کند.‘‘

و هنگامی که عیسی چنین گفت، همهٔ آنها دوباره شروع به پرسیدن این سؤال کردند: ’’آیا او من هستم؟‘‘ و همینطور که یهودا در سمت چپ استادش نشسته بود، دوباره پرسید: ’’آیا او من هستم؟‘‘ عیسی نان را در ظرف ادویه‌جات فرو برد، آن را به یهودا داد و گفت: ’’تو گفتی.‘‘ اما دیگران صحبت عیسی با یهودا را نشنیدند. یوحنا که دست راست عیسی تکیه داده بود، خم شد و از استاد پرسید: ’’او کیست؟ ما باید بدانیم که او کیست که به اعتمادش بی‌وفایی نشان داده.‘‘ عیسی پاسخ داد: ’’من از پیش به شما گفته‌ام، حتی به او که لقمه را دادم.‘‘ اما این برای میزبان به قدری طبیعی بود که لقمه‌ای به کسی که در سمت چپ کنارش نشسته بود بدهد که هیچیک از آنها متوجه این موضوع نشدند، حتی با این که استاد به طور بسیار آشکار صحبت کرده بود. اما یهودا به طرز دردناکی از معنای سخنان استاد در ارتباط با عملش آگاه بود، و ترسید که مبادا برادرانش نیز اکنون متوجه شوند که او همان خیانتکار است.

پطرس از آنچه گفته شده بود بسیار هیجان‌زده بود، و روی میز به جلو خم شد و خطاب به یوحنا گفت: ’’از او بپرس که او کیست، یا اگر به تو گفته است، به من بگو خیانتکار کیست.‘‘

عیسی نجواهای آنها را با گفتن این سخنان به پایان رساند: ’’متأسفم که این شرارت باید رخ می‌داد و حتی تا این ساعت امیدوار بودم که قدرت حقیقت بر نیرنگهای اهریمن پیروز شود، اما چنین پیروزیهایی بدون ایمان به عشق صادقانه به حقیقت به دست نمی‌آیند. من نمی‌خواستم این چیزها را در این آخرین شام ما به شما بگویم، اما می‌خواهم شما را از این غمها آگاه کنم و بدین ترتیب شما را برای آنچه اکنون برای ما در آستانهٔ رخ دادن است آماده کنم. من این را به شما گفتم زیرا می‌خواهم پس از رفتن من به یاد بیاورید که من از همهٔ این نقشه‌های شیطانی خبر داشتم و شما را از خیانت به من از پیش آگاه کرده بودم. و من فقط همهٔ این کارها را انجام می‌دهم که شما بتوانید در برابر وسوسه‌ها و آزمونهایی که درست در پیش روست تقویت شوید.‘‘

وقتی عیسی این سخنان را گفت، به سمت یهودا خم شد و گفت: ’’آنچه را که تصمیم گرفته‌ای انجام دهی، به سرعت انجام بده.‘‘ و هنگامی که یهودا این سخنان را شنید، از کنار میز برخاست و با

عجله اتاق را ترک کرد و شبانه بیرون رفت تا کاری را که در نظر داشت انجام دهد. وقتی سایر حواریون دیدند که یهودا بعد از صحبت عیسی با او شتابان آنجا را ترک کرد، فکر کردند که او رفته است تا چیزی اضافی برای شام تهیه کند یا کار دیگری برای استاد انجام دهد، زیرا گمان کردند او هنوز کیسه را حمل می‌کرد.

عیسی اکنون می‌دانست که نمی‌توان کاری کرد که یهودا را از تبدیل شدن به یک خائن باز داشت. او با دوازده نفر شروع کرد، و اکنون یازده نفر داشت. او شش تن از این حواریون را انتخاب کرد، و گر چه یهودا جزو کسانی بود که توسط اولین حواریون انتخابی خود منصوب شده بود، اما استاد او را پذیرفت، و تا همین ساعت، هر کاری که ممکن بود برای تطهیر و نجات او انجام داده بود، حتی بدان گونه که برای آرامش و رستگاری دیگران تلاش کرده بود.

این شام، با رخدادهای مهرآمیز و تأثیرات عاطفه برانگیزش، آخرین هشدار عیسی به یهودای فراری بود، اما فایده‌ای نداشت. هشدار، حتی هنگامی که با مدبرانه‌ترین شیوه اجرا می‌شود و با مهربانانه‌ترین روحیه منتقل می‌شود، هنگامی که عشق به یکباره واقعاً مرده است، معمولاً تنها نفرت را تشدید می‌کند و عزم شرورانه را برای انجام کامل پروژه‌های خودخواهانهٔ فرد برمی‌انگیزد.

۵- برپایی شام یادبود

همینطور که آنها سومین فنجان شراب، "جام برکت" را برای عیسی آوردند، او از روی صندلی برخاست، و در حالی که فنجان را در دستانش گرفت، آن را برکت داد، و گفت: "این جام را بگیرید، همگی شما، و از آن بنوشید. این جام یادبود من خواهد بود. این جامِ برکتِ یک عصر نوین از فیض و حقیقت است. این برای شما نماد اعطا و خدمت روح الهیِ حقیقت خواهد بود. و دیگر این جام را با شما نخواهم نوشید تا این که در پادشاهی جاودان پدر با شما به شکلی نو بنوشم."

حواریون همگی احساس کردند که چیزی غیرعادی در حال وقوع است، لذا از این جام برکت با احترام عمیق و در سکوت کامل نوشیدند؛ عید فصحِ قدیم یادآور خروج پدرانشان از یک وضع بردگی نژادی و ورود به آزادی فردی بود؛ اکنون استاد شام یادبود نوینی را به عنوان نمادی از دورهٔ جدید برپا می‌کرد که در آن فردی که به بردگی گرفته شده از اسارت تشریفات و خودخواهی بیرون آمده و به شادیِ معنویِ برادری و مشارکت فرزندان ایماندارِ رهایی یافتهٔ خدای زنده راه می‌یابد.

هنگامی که آنها نوشیدنِ این جام نوین یادبود را به پایان رساندند، استاد نان را برداشت و پس از شکرگزاری، آن را چند تکه کرد و به آنها فرمان داد که آن را دست به دست کنند، و گفت: "این نان یادبود را بگیرید و آن را بخورید. من به شما گفته‌ام که من نان حیات هستم. و این نان حیات، زندگی متحد پدر و پسر در یک هدیه است. کلام پدر، بدان گونه که در پسر آشکار شد، به راستی

نان حیات است.“ هنگامی که آنها از نان یادبود، نمادِ کلامِ زندهٔ حقیقت که به شکل جسم فانی تجسم یافته بود، خوردند، همه نشستند.

استاد در برپایی این شام یادبود، طبق عادت همیشهٔ خود به تمثیلها و نمادها متوسل شد. او از نمادها استفاده می‌کرد زیرا می‌خواست برخی از حقایق بزرگ معنوی را به گونه‌ای آموزش دهد که وصل کردنِ تفاسیر دقیق و معانی مشخص به کلماتش را برای جانشینانش دشوار کند. او بدین طریق می‌کوشید که نسلهای متوالی را از شکل دادنِ تعالیمش و بستن معانی معنویش را توسط زنجیرهای مردهٔ سنت و عقاید تعصب‌آمیز باز دارد. عیسی در برپایی تنها مراسم یا آیین مقدسِ مرتبط با تمام مأموریت زندگیش، به جای این که خود را متعهد به *تعاریف دقیق* کند، تلاش زیادی کرد تا معانی خود را *پیشنهاد* کند. او نمی‌خواست با ایجاد یک شکل دقیق، برداشت فرد از همدمی الهی را از بین ببرد؛ او همچنین نمی‌خواست تخیل معنویِ فرد ایماندار را با محدود کردن رسمی آن پایگیر کند. او بیشتر به دنبال این بود که روانِ از نو متولد شدهٔ انسان را بر روی بالهای شادی بخش یک آزادی نوین و زندهٔ معنوی رهایی بخشد.

علیرغم تلاش استاد برای برقراری این آیین جدید یادبود، کسانی که در قرنهای متوالی او را دنبال کردند، اطمینان حاصل کردند که خواست صریح او عملاً خنثی شود، زیرا نمادگراییِ سادهٔ معنویِ او در آن شبِ آخر در جسم به تفاسیر دقیق تقلیل یافت و تقریباً در معرضِ دقتِ ریاضیات یک فرمولِ تدوین شده قرار گرفت. از میان تمام تعالیم عیسی، هیچیک بیشتر با سنت متعارف نشده است.

این شام یادبود، وقتی توسط کسانی که به پسر ایمان دارند و خداشناس هستند، خورده می‌شود، نیازی نیست که هیچیک از تفسیرهای نادرستِ نابخردانهٔ انسان در مورد معنای حضور الهی با نمادگراییِ آن مرتبط شود، زیرا در همهٔ این موارد استاد *واقعاً حضور دارد*. شام یادبود، میعادگاه نمادینِ فرد ایماندار با میکائیل است. هنگامی که شما به این ترتیب نسبت به روح آگاه می‌شوید، پسر در واقع حاضر است، و روح او با آن قطعهٔ پدرش که در انسان ساکن است برادری می‌کند.

پس از این که آنها برای چند لحظه مشغول مراقبه شدند، عیسی به صحبت ادامه داد: ”وقتی این کارها را انجام می‌دهید، حیاتی را که در میان شما در زمین زندگی کرده‌ام به یاد بیاورید و خوشحال باشید که به زندگی کردن با شما در زمین و از طریق شما به خدمت کردن ادامه خواهم داد. به عنوان افراد، در مورد این که چه کسی از همه بزرگتر خواهد بود، در میان خود جر و بحث نکنید. همه مثل برادر باشید. و هنگامی که پادشاهی آنقدر بزرگ شد که گروههای زیادی از ایمانداران را در بر گرفت، به همین ترتیب باید از مجادله برای بزرگی یا برتری طلبی در میان این گروهها خودداری کنید.“

و این مناسبت بزرگ در اتاق بالای یک دوست اتفاق افتاد. در رابطه با شام یا ساختمان هیچ چیزی از شکل مقدس یا تقدیس تشریفاتی وجود نداشت. شام یادبود بدون مجوز مذهبی برپا شد.

هنگامی که عیسی بدین ترتیب شام یادبود را بنا نهاد، به آن یازده تن گفت: ”و هر وقت این کار را کردید، آن را به یاد من انجام دهید. و هنگامی که مرا به یاد آوردید، ابتدا به زندگی من در جسم در گذشته نگاه کنید، و به یاد بیاورید که روزی با شما بودم، و سپس، از طریق ایمان، تشخیص دهید که روزی همهٔ شما در پادشاهی جاودان پدر با من شام خواهید خورد. این عید فصح نوینی است که من برای شما باقی می‌گذارم، حتی خاطرهٔ زندگی اعطایی من، کلام حقیقت جاودان؛ و از مهر من برای شما، ریختنِ روح حقیقت من بر همهٔ انسانها.“

و آنها این جشن عید فصح قدیمی اما بدون خون را در رابطه با افتتاحیهٔ شام نوینِ یادبود، با خواندن مزمور صد و هجدهم به صورت دسته جمعی، به پایان رساندند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 187

مصلوب شدن عیسی

پس از این که دو دزد را آماده کردند، سربازان، تحت فرمان یک افسر رومی، به سوی صحنهٔ مصلوب سازی راه افتادند. افسر رومیِ مسئول این دوازده سرباز همان فرمانده‌ای بود که شب قبل سربازان رومی را برای دستگیریِ عیسی به باغ جتسیمانی هدایت کرده بود. این یک رسم رومی بود که برای هر شخصی که بنا بود به صلیب کشیده شود چهار سرباز تخصیص دهند. پیش از آن که دو دزد را برای به صلیب کشیدن بیرون برند به آنها به طور کامل تازیانه زدند، اما عیسی را بیش از آن به طور فیزیکی تنبیه نکردند. آن فرمانده بدون شک تصور نمود که وی به قدر کافی تازیانه خورده است، حتی پیش از محکومیتش.

دو دزدی که با عیسی مصلوب گشتند از یاران باراباس بودند و اگر وی به مناسبت عفو عید پِسَح توسط پیلاطُس آزاد نمی‌شد بعداً با رهبر خود اعدام می‌شدند. عیسی بدین ترتیب به جای باراباس مصلوب گردید.

آنچه را که اکنون عیسی در شرف انجام آن است، تسلیم به مرگ روی صلیب، مطابق خواست آزادانهٔ خود به انجام می‌رساند. او در پیشگویی این تجربه گفت: "پدر مرا دوست دارد و زنده نگاه می‌دارد زیرا من مایلم جان خود را بدهم. اما من دوباره آن را باز پس خواهم گرفت. هیچ کس جان مرا از من نمی‌گیرد — من بنا به ارادهٔ خود آن را می‌دهم. من اختیار دارم آن را بدهم، و اختیار دارم آن را باز پس گیرم. من چنین فرمانی را از پدرم دریافت کرده‌ام."

درست پیش از ساعت نه بامداد بود که سربازان عیسی را از حیاط کاخ فرماندار به جُلجُتا هدایت نمودند. آنها توسط بسیاری که مخفیانه نسبت به عیسی احساس دلسوزی می‌کردند دنبال می‌شدند، اما بیشتر نفرات این گروه دویست نفره یا بیشتر، یا دشمنان او بودند یا آدمهای بیکارهٔ کنجکاوی بودند که صرفاً مایل بودند از شوک تماشای مصلوب سازیها لذت ببرند. تنها تعداد اندکی از رهبران یهود رفتند مردن عیسی را روی صلیب نظاره کنند. آنها با دانستن این که او به وسیلهٔ پیلاطُس به سربازان رومی تحویل داده شده، و این که وی به مرگ محکوم شده است، خود را با گردهمایی‌شان در معبد مشغول نگاه داشتند و در آنجا پیرامون این که با پیروان او چه باید کرد بحث می‌کردند.

1- در مسیر جلجتا

سربازان پیش از ترک حیاط کاخ فرماندار تیر افقی صلیب را روی شانه‌های عیسی قرار دادند. رسم بود که مرد محکوم را مجبور کنند تیر افقی را به مکان مصلوب کردن حمل کند. چنین مرد محکومی تمامی صلیب را حمل نمی‌کرد، بلکه فقط این تیر کوتاه‌تر را. قطعات درازتر و عمودی تیر برای سه صلیب از پیش به جلجتا انتقال یافته بودند، و تا هنگام ورود سربازان و زندانیان آنها به طور محکم در زمین کاشته شده بودند.

مطابق رسم فرمانده در پیشاپیش مردم حرکت می‌کرد، و تخته‌های سفید رنگ کوچکی را حمل می‌کرد که اسامی مجرمین و نوع جرمهایی را که به آنها محکوم شده بودند با زغال روی آنها نوشته شده بود. برای دو دزد افسر رومی اطلاعیه‌هایی داشت که اسامی آنها را می‌داد، و زیر آنها یک لغت، "دزد"، نوشته شده بود. رسم بود که پس از میخکوب کردن قربانی به تیر افقی و افراشتن او در جای خود روی تیر عمودی، این اطلاعیه درست بالای سر مجرم به بالای صلیب میخکوب شود، تا تمامی نظاره‌گران بدانند مرد محکوم به چه جرمی به صلیب کشیده می‌شود. نوشته‌ای که افسر رومی برای نصب روی صلیب عیسی حمل می‌کرد توسط خود پیلاطُس به زبانهای لاتین، یونانی، و آرامی نوشته شده بود، و معنی آن این بود: "عیسی ناصری — پادشاه یهود."

برخی از مقامات یهود که هنگام نوشتن این اطلاعیه توسط پیلاطُس هنوز حضور داشتند به شدت بر علیه "پادشاه یهود" نامیدن عیسی اعتراض کردند. اما پیلاطُس به آنها یادآوری نمود که این اتهام بخشی از اتهامی است که به محکومیت وی انجامید. وقتی یهودیان دیدند نمی‌توانند پیلاطُس را قانع سازند که تصمیمش را عوض کند، از او خواهش کردند که حداقل نوشته را به این شکل تغییر دهد: "او گفت،'من پادشاه یهود هستم.'" اما پیلاطُس تسلیم ناپذیر بود؛ او نوشته را تغییر نمی‌داد. در برابر تمامی خواهشهای بیشتر فقط پاسخ داد: "آنچه را نوشته‌ام، نوشته‌ام."

بر حسب معمول، رسم بود که از طریق طولانی‌ترین راه به جلجتا سفر شود تا تعداد کثیری از مردم بتوانند مجرم محکوم را ببینند، اما در این روز آنها از طریق سرراست‌ترین مسیر به سمت دروازهٔ دمشق حرکت کردند، که به سوی شمال از شهر خارج می‌شد، و با دنبال نمودن این جاده به زودی به جلجتا، مکان رسمی مصلوب سازی اورشلیم رسیدند. در آن سوی جلجتا ویلاهای ثروتمندان قرار داشتند، و در سمت دیگر جاده مقبره‌های بسیاری از یهودیان پولدار وجود داشتند.

مصلوب کردن یک شیوهٔ یهودی تنبیه نبود. یونانیها و رومیها هر دو این روش اعدام را از فینیقیها یاد گرفتند. حتی هیرودیس با تمامی قساوتش مصلوب کردن را به کار نگرفت. رومیها هرگز یک شهروند رومی را مصلوب نکردند؛ فقط بردگان و مردمان تحت سلطه در معرض این شیوهٔ ننگین مرگ قرار می‌گرفتند. در طول محاصرهٔ اورشلیم، درست چهل سال بعد از مصلوب کردن عیسی، تمامی جلجتا با هزاران هزار صلیب که هر روزه گلهای سرسبد نژاد یهود روی آنها جان می‌باختند پوشیده گشت. به راستی یک حاصل هولناک از بذر افشانی این روز.

همینطور که صف مرگ در امتداد خیابانهای باریک اورشلیم حرکت می‌کرد، بسیاری از زنان رئوف یهودی که سخنان مسرت‌بخش و شفقت‌آمیز عیسی را شنیده بودند و از زندگی مبتنی بر خدمت مهرآمیز او آگاه بودند، هنگامی که دیدند او را برای چنین مرگ خفت‌باری می‌برند، نتوانستند از اشک ریختن خودداری کنند. همینطور که او از کنار آنها عبور می‌کرد، بسیاری از این زنان گریه و زاری می‌کردند. و هنگامی که برخی از آنان حتی جرأت یافتند پهلو به پهلو او را دنبال کنند، استاد سر خود را به سوی آنها چرخانید و گفت: "دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید، بلکه در عوض برای خودتان و برای فرزندانتان گریه کنید. کار من تقریباً به پایان رسیده است — من به زودی نزد پدرم خواهم رفت — اما لحظات مصائب هولناک برای اورشلیم تازه دارند آغاز می‌شوند. بنگرید، روزهایی می‌آیند که در آنها خواهید گفت: خوشا به حال زنان بی‌اولاد و آنهایی که پستانهایشان هرگز به فرزندانشان شیر نداده است. در آن روزها دعا خواهید کرد که صخره‌های تپه‌ها روی شما بیفتند تا از وحشت فلاکتتان نجات یابید."

این زنان اورشلیم به راستی در ابراز همدردی برای عیسی شجاع بودند، چرا که نشان دادن احساسات دوستانه برای کسی که برای مصلوب شدن برده می‌شد اکیداً خلاف قانون بود. جمعیت مجاز بود فرد محکوم را تمسخر، استهزا، و ریشخند کند، اما ابراز هیچ گونه حس همدردی مجاز نبود. اگر چه عیسی در این لحظهٔ تاریک هنگامی که دوستانش مخفی بودند از ابراز همدردی قدردانی می‌کرد، مایل نبود که این زنان خوش قلب از طریق جرأت در نشان دادن دلسوزی برای او موجب ناخشنودی مسئولان شوند. حتی در چنین لحظه‌ای عیسی کم به خود فکر می‌کرد و فقط به فکر روزگاران هولناک غم‌انگیز آینده برای اورشلیم و تمامی ملت یهود بود.

همینطور که استاد در مسیر رفتن به مصلوب شدن کشان کشان حرکت می‌کرد، بسیار فرسوده شده و تقریباً از توان افتاده بود. او از هنگام شام آخر در منزل ایلیا مرقس نه خوراک داشت و نه آب، و حتی اجازه نیافته بود که از یک لحظه خواب بهره‌مند شود. علاوه بر آن، تا لحظهٔ محکومیتش جلسات پی در پی بازپرسی که با زدن خشونت‌آمیز تازیانه، عذاب فیزیکی و از دست دادن خون همراه بود ادامه یافته بود. روی تمامی اینها، اندوه روانی شدید او، فشار حاد روحی او، و یک احساس وحشتناک تنهایی بشری وجود داشت.

مدت کوتاهی پس از عبور از میان دروازه در مسیر خروج از شهر، همینطور که عیسی در حمل تیر افقی صلیب تلو تلو می‌خورد، نیروی فیزیکی او در یک دم از دست رفت، و او زیر وزن بار سنگین خویش به زمین افتاد. سربازها سر او فریاد زدند و به او لگد زدند، اما او نتوانست بلند شود. هنگامی که فرمانده این را دید، چون می‌دانست که عیسی تا آن لحظه چه تحمل کرده بود، به سربازان دستور داد دست بردارند. سپس به رهگذری به نام شمعون از اهالی قیروان دستور داد تیر افقی صلیب را از شانه‌های عیسی بردارد و او را مجبور ساخت آن را برای باقیماندهٔ راه به سوی جلجتا حمل کند.

این مرد، شمعون، تمام راه را از قیروان، در شمال آفریقا، آمده بود تا در عید پِسَح شرکت کند. او به همراه سایر قیروانیها درست در خارج از دیوارهای شهر توقف کرده بود و عازم رفتن به مراسم مذهبی معبد در شهر بود که فرماندهٔ رومی به او فرمان داد تیر افقی صلیب عیسی را حمل

کند. شمعون طی تمامی ساعات مرگ استاد روی صلیب، در آنجا پرسه می‌زد و با بسیاری از دوستان و دشمنان او صحبت می‌کرد. بعد از برخاستن عیسی از مرگ و پیش از ترک اورشلیم، او یک ایماندار شجاع نسبت به بشارت پادشاهی خداوند گردید، و هنگامی که به منزل بازگشت، خانواده‌اش را به ملکوت آسمانی رهنمون گشت. دو پسر او، اسکندر و روفس، آموزگاران بسیار مؤثر بشارت جدید در آفریقا شدند. اما شمعون هرگز پی نبرد که عیسی که وی بارش را حمل می‌کرد و آن معلم یهودی که روزگاری با پسر آسیب دیدهٔ او رفتار دوستانه نشان داده بود، یک نفر بودند.

مدت کوتاهی بعد از ساعت نه بود که این گروه مرگ به جلجتا رسید، و سربازان رومی به کار میخکوب کردن دو دزد و پسر انسان به صلیبهای مربوطه‌شان مشغول شدند.

2- مصلوب سازی

سربازان در ابتدا بازوان استاد را با ریسمان به تیر افقی بستند، و سپس دستان او را به چوب میخکوب کردند. هنگامی که این تیر افقی را روی تیر عمودی بالا بردند، و بعد از این که آن را به طور محکم به تیر عمودی صلیب میخکوب کردند، پاهای او را بستند و با استفاده از یک میخ دراز که هر دو پا را سوراخ کرد به چوب میخکوب کردند. تیر عمودی یک میخ بزرگ داشت که در ارتفاع مناسب نصب شده بود و به صورت گونه‌ای زین برای تحمل وزن بدن به کار گرفته می‌شد. صلیب بلند نبود. پاهای استاد فقط در حدود سه فوت از زمین فاصله داشتند. از این رو او قادر بود تمامی آنچه را که دربارهٔ او با تمسخر گفته می‌شد بشنود و می‌توانست به طور آشکار حالت صورت تمامی کسانی را که چنان بی‌فکرانه او را استهزا می‌کردند ببیند. و همچنین آنهایی که حضور داشتند می‌توانستند تمامی آنچه را که عیسی در طول این ساعات شکنجهٔ مداوم و مرگ آهسته می‌گفت به آسانی بشنوند.

رسم بود که تمامی لباسهای آنهایی را که بنا بود به صلیب کشیده شوند در می‌آوردند، اما چون یهودیان نسبت به در معرض دید قرار گرفتن بدن لخت انسان بسیار مخالف بودند، رومیها همیشه یک لباس مناسب برای پوشانیدن کمر به پایین برای تمامی اشخاصی که بنا بود در اورشلیم به صلیب کشیده شوند تهیه می‌کردند. از این رو بعد از این که لباسهای عیسی را در آوردند، پیش از این که او را روی صلیب قرار دهند بدین صورت به او جامه پوشانیدند.

مصلوب سازی به این سبب به کار گرفته می‌شد که یک تنبیه رنج‌آور و طولانی انجام شود. گاهی اوقات تا چندین روز قربانی نمی‌مرد. در اورشلیم احساس قابل ملاحظه‌ای بر علیه مصلوب سازی وجود داشت، و اجتماعی از زنان یهودی وجود داشت که همیشه نماینده‌ای به مصلوب سازیها به منظور عرضهٔ شراب آمیخته با مواد مخدر به قربانی برای کاهش رنج او می‌فرستادند. اما هنگامی که عیسی این شراب مُسکن را چشید، گر چه بسیار تشنه بود، از نوشیدن آن امتناع کرد. استاد این را برگزید که هشیاری انسانی خود را تا لحظهٔ آخر حفظ نماید. او مایل بود که با

مرگ ملاقات کند، حتی در این شکل ظالمانه و غیرانسانی، و از طریق تسلیم داوطلبانه به تجربهٔ کامل بشری بر آن چیره شود.

پیش از این که عیسی روی صلیبش قرار داده شود، دو دزد روی صلیبهای خود جای داده شده بودند، و در تمامی مدت به جلادان خود دشنام می‌دادند و روی آنها تف می‌انداختند. تنها سخنان عیسی، همینطور که او را به تیر افقی صلیب میخکوب می‌کردند، این بود که "پدر آنها را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند." اگر چنین افکاری از جانفشانی مهربانانه محرک اصلی زندگی سراسر خدمت عاری از خودخواهی او نبود نمی‌توانست چنان با بخشندگی و محبت برای جلادانش وساطت کند. ایده‌ها، انگیزه‌ها، و آرزوهای طول عمر به وضوح در یک بحران آشکار می‌شوند.

بعد از این که استاد روی صلیب بالا کشیده شد، فرمانده عنوانی را بر بالای سرش میخکوب کرد که به سه زبان چنین خوانده می‌شد: "عیسی ناصری — پادشاه یهود." یهودیان از این توهین آشکار به شدت خشمگین شدند. اما پیلاطُس به خاطر رفتار گستاخانهٔ آنها آزرده خاطر شده بود. او احساس می‌کرد که مرعوب و تحقیر شده است، و به این شیوه دست به انتقامی حقیرانه زد. او می‌توانست بنویسد "عیسی، یک یاغی." اما به خوبی می‌دانست که چگونه این یهودیان اورشلیم حتی از اسم ناصریه هم نفرت داشتند، و مصمم بود آنها را بدین طریق تحقیر کند. او می‌دانست که آنها همچنین با دیدن این که این ناصریِ اعدام شده "پادشاه یهود" نامیده شود بسیار خشمگین می‌شوند.

بسیاری از رهبران یهود هنگامی که اطلاع یافتند چگونه پیلاطُس با قرار دادن این برنوشت روی صلیب عیسی در صدد ریشخند کردن آنها بر آمده است با شتاب عازم جلجتا شدند، اما جرأت نکردند سعی در برداشتن آن نمایند زیرا سربازان رومی نگهبانی می‌دادند. این رهبران که قادر نبودند نوشته را بردارند با جمعیت قاطی شدند و حداکثر تلاش خود را به عمل آوردند تا موجب برانگیختن ریشخند و استهزا شوند، که مبادا کسی به نوشته توجه جدی نماید.

یوحنای رسول، با مریم مادر عیسی، روت، و یهودا درست بعد از این که عیسی به موقعیت خود روی صلیب بالا برده شد، و درست در هنگامی که فرمانده داشت عنوان را بالای سر استاد میخکوب می‌کرد، به صحنه وارد شدند. یوحنا تنها نفر در میان یازده حواری بود که مصلوب کردن عیسی را مشاهده نمود، و حتی او نیز در تمامی لحظات حاضر نبود، زیرا بعد از این که او مادر عیسی را به صحنه آورد شتابان به اورشلیم رفت تا مادر خود و دوستان او را بازگرداند.

عیسی با دیدن مادرش در کنار یوحنا و نیز برادر و خواهرش، لبخند زد اما چیزی نگفت. در این اثنا چهار سربازی که به مصلوب ساختن استاد گمارده شده بودند، مطابق رسم، لباسهای او را در میان خود تقسیم کرده بودند، یکی صندلها، یکی دستار، یکی شال کمر، و چهارمی ردا را برداشت. فقط پیراهن یا یک جامهٔ بی‌درز باقی ماند که تا نزدیکی زانوها می‌رسید، و باید چهار قسمت می‌شد، اما وقتی سربازان دیدند که چه لباسی غیرعادی بود، تصمیم گرفتند برای آن

قرعه‌کشی کنند. عیسی در حالی که آنها لباسهای او را تقسیم می‌کردند به پایین به آنها نگریست، و جماعت نابخرد او را مورد تمسخر قرار دادند.

خوب شد که سربازان رومی لباسهای استاد را تصاحب نمودند. در غیر این صورت، اگر این لباسها به دست پیروان او می‌افتادند، آنها وسوسه می‌شدند به پرستش خرافی یادگار به جا مانده از او دست زنند. استاد مایل بود پیروانش هیچ چیز مادی را به زندگی او در زمین مربوط نسازند. او می‌خواست فقط خاطرهٔ یک زندگی بشری را که وقف ایده‌آل والای معنوی تخصیص یافتن به انجام خواست پدر شده است برای نوع بشر باقی گذارد.

3- آنهایی که مصلوب کردن را دیدند

در حدود ساعت نه و نیم این صبح جمعه عیسی به صلیب آویخته شد. پیش از ساعت یازده بیش از یک هزار نفر گرد آمده بودند تا این صحنهٔ مصلوب شدن فرزند انسان را مشاهده کنند. در سرتاسر این ساعات هراس‌انگیز گروههای بزرگ نادیدنی یک جهان در سکوت به سر بردند، ضمن این که به این پدیدهٔ خارق‌العادهٔ مرگ آفریننده چشم دوخته بودند که در قالب مخلوق، حتی خفت‌بارترین مرگ یک مجرم محکوم، در حال مردن بود.

در طول مصلوب کردن عیسی مریم، روت، یهودا، یوحنا، سالومه (مادر یوحنا)، و یک گروه از ایمانداران بی‌آلایش زن شامل مریم همسر کلوپا و خواهر مادر عیسی، مریم مجدلیه، و ربکا که زمانی از اهالی سِفوریس بود طی لحظات مختلف در نزدیکی صلیب ایستاده بودند. اینها و سایر دوستان عیسی در حالی که شکیبایی و پایداری عظیم او را مشاهده می‌کردند و به درد و رنج شدید او چشم دوخته بودند، آرامش خود را حفظ نمودند.

بسیاری از رهگذران سرهای خود را تکان می‌دادند، و با سرزنش او می‌گفتند: ”تویی که می‌خواستی معبد را خراب کنی و سه روزه آن را مجدداً بنا کنی، خودت را نجات ده. اگر تو پسر خدایی، چرا از صلیبت پایین نمی‌آیی؟“ به همین ترتیب برخی از حکمرانان یهود او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: ”او دیگران را نجات داد ولی نمی‌تواند خودش را نجات دهد.“ دیگران می‌گفتند: ”اگر تو پادشاه یهود هستی، از صلیب پایین بیا، و ما به تو ایمان خواهیم آورد.“ و سپس آنها او را بیشتر استهزا کردند و گفتند: ”او اطمینان داشت که خداوند او را نجات خواهد داد. او حتی ادعا نمود که پسر خداست — اکنون به او بنگرید — بین دو دزد به صلیب کشیده شده است.“ حتی دو دزد نیز از او خرده گرفته و او را مورد ملامت قرار می‌دادند.

از آنجا که عیسی به طعنه‌های آنان پاسخ نمی‌داد، و چون ظهر هنگام این روز ویژهٔ تدارک نزدیک می‌گشت، تا ساعت یازده و نیم بیشتر جمعیت تمسخرگر و استهزا کننده به دنبال کار خود رفته بود، و کمتر از پنجاه نفر در صحنه باقی ماندند. سربازان در حالی که برای نظارهٔ طولانی مرگ عیسی استقرار می‌یافتند اکنون برای خوردن ناهار و نوشیدن شراب ارزان و ترش خود آماده می‌شدند. همینطور که آنها شراب خود را می‌آشامیدند، جرعه‌ای به عیسی تعارف کردند و

گفتند: ”درود و خوش اقبالی! به پادشاه یهود.“ و از برخورد بردبارانهٔ استاد نسبت به استهزا و تمسخرشان شگفت‌زده شدند.

هنگامی که عیسی آنها را در حال خوردن و نوشیدن دید، به پایین به آنها نگاه کرد و گفت: ”من تشنه‌ام.“ هنگامی که فرماندهٔ نگهبانان شنید عیسی می‌گوید ”من تشنه‌ام“، قدری شراب را از بطریش برداشت و اسفنج آغشته به شراب را در انتهای یک نیزه قرار داده، آن را به سوی عیسی بالا برد تا او لبهای خشک شده‌اش را تر نماید.

عیسی قصد داشت بدون استفاده از نیروی فوق طبیعی‌اش زندگی کند، و به همین ترتیب برگزید به صورت یک انسان معمولی روی صلیب بمیرد. او به صورت یک انسان زندگی کرده بود، و می‌خواست به صورت یک انسان نیز بمیرد و خواست پدر را به انجام رساند.

4- دزد روی صلیب

یکی از دزدان از عیسی خرده گرفت و گفت: ”اگر تو پسر خدا هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی‌دهی؟“ اما هنگامی که عیسی را ملامت نمود، دزد دیگر که بارها آموزشهای عیسی را شنیده بود گفت: ”آیا تو از خدا هم نمی‌ترسی؟ آیا نمی‌بینی که ما حقاً به خاطر اعمالمان رنج می‌بریم، اما این مرد به ناحق رنج می‌برد؟ بهتر است ما برای گناهانمان بخشش و برای روانمان نجات بطلبیم.“ وقتی عیسی این گفتار دزد را شنید، رو به سوی او کرد و لبخندی تأییدگونه زد. هنگامی که فرد تبهکار دید عیسی به او رو کرده است، جرأت یافته، شعلهٔ کم سوی ایمانش را تقویت کرد و گفت ”ای خداوند وقتی که وارد پادشاهیت می‌شوی مرا به یاد آور.“ و سپس عیسی گفت، ”به یقین امروز به تو می‌گویم که تو روزی با من در بهشت خواهی بود.“

استاد در حین درد شدید مرگ انسانی وقت داشت به اعتراف ایمان دزد ایمان آورده گوش فرا دهد. هنگامی که این دزد در صدد نجات برآمد نجات یافت. او بارها پیش از این در ایمان آوردن به عیسی در تنگنا قرار داشت، اما فقط در این ساعات آخر هشیاری با تمامی وجود به آموزش عیسی رو آورد. این دزد وقتی که نحوهٔ رو به رو شدن عیسی با مرگ را روی صلیب دید، دیگر نتوانست در برابر این اعتقاد راسخ مقاومت کند که این پسر انسان به راستی پسر خداوند است.

در طول این بخش از ایمان‌آوری و پذیرش دزد به داخل پادشاهی توسط عیسی، یوحنای رسول غایب بود. او به داخل شهر رفته بود تا مادرش و دوستان وی را به صحنهٔ مصلوب سازی بیاورد. لوقا متعاقباً این داستان را از فرماندهٔ محافظ رومی که ایمان آورده بود شنید.

یوحنای رسول راجع به مصلوب ساختن عیسی دو سوم قرن بعد از وقوع آن، آنطور که این رویداد را به خاطر می‌آورد، سخن گفت. نگاشته‌های دیگر مبتنی بر بازگویی افسر رومی که در خدمت بود بودند. او به دلیل آنچه که دید و شنید متعاقباً به عیسی ایمان آورد و به مشارکت کامل در ملکوت آسمان در زمین وارد گشت.

این مرد جوان، دزد نادم، توسط آن کسانی که چنین حرفهٔ دزدی را به عنوان یک اعتراض مؤثر وطن پرستانه بر علیه ستم سیاسی و بی‌عدالتی اجتماعی ارج می‌نهادند به یک زندگی خشونت‌آمیز و تبهکارانه کشیده شده بود. و این نوع آموزش به اضافهٔ اشتیاق به ماجراجویی بسیاری از جوانان سوا از آن خوش نیت را به نام نویسی در این دسته‌های بی‌باک سرقتکار رهنمون ساخت. این مرد جوان به باراباس به صورت یک قهرمان نگاه کرده بود. اکنون او دید که اشتباه کرده است. اینجا در روی صلیب او در کنارش یک مرد به راستی بزرگ، یک قهرمان حقیقی را دید. در اینجا یک قهرمانی بود که غیرت او را برانگیخت و بالاترین ایده‌های حرمت نفس اخلاقی او را الهام بخشید و تمامی ایده‌آلهای شهامت، مردانگی، و دلاوری وی را احیا نمود. در هنگام نگریستن عیسی، در قلب او یک حس شدید دوست داشتن، وفاداری، و بزرگی راستین پدیدار گشت.

و اگر هر شخص دیگری در میان جمعیت استهزا کننده تولد ایمان را در درون روانش تجربه کرده بود و از عیسی درخواست بخشش می‌کرد، با همان ملاحظهٔ مهرآمیز مورد پذیرش واقع می‌شد که نسبت به دزد ایمان آورده به نمایش گذارده شد.

درست بعد از این که دزدِ توبه کرده وعدهٔ استاد را شنید که روزی در بهشت ملاقات خواهند کرد، یوحنا از شهر بازگشت و مادر او و یک گروه تقریباً دوازده نفره از زنان ایماندار را با خود آورد. یوحنا در کنار مریم مادر عیسی قرار گرفت تا از او حمایت کند. پسر او یهودا در سمت دیگر ایستاد. همینطور که عیسی به این صحنه به پایین نگاه می‌کرد هنگام ظهر بود و به مادرش گفت: ”زن، پسرت را بنگر!“ و رو به سوی یوحنا کرد و گفت: ”پسرم، مادرت را بنگر!“ و سپس خطاب به هر دو گفت: ”مایلم که این مکان را ترک کنید.“ و لذا یوحنا و یهودا مریم را به خارج از جلجتا هدایت کردند. یوحنا مادر عیسی را به مکانی در اورشلیم که خود در آن مانده بود برد و سپس شتابان به صحنهٔ مصلوب سازی بازگشت. بعد از عید پسح مریم به بیت صیدا بازگشت و آنجا برای باقی زندگی طبیعی خود در خانهٔ یوحنا زندگی کرد. مریم بعد از مرگ عیسی کمتر از یک سال زندگی کرد.

بعد از این که مریم آنجا را ترک نمود، زنان دیگر قدری فاصله گرفتند و تا جان سپردن عیسی روی صلیب مراقب او بودند، و هنگامی که بدن استاد برای دفن پایین آورده شده هنوز در کنار او ایستاده بودند.

5- ساعت آخر روی صلیب

مدت کوتاهی بعد از ساعت دوازده به علت وجود دانه‌های ریز شن در هوا آسمان تیره گشت، اگر چه وقوع چنین پدیده‌ای در فصل زود هنگام بود. مردم اورشلیم می‌دانستند که این به معنی آمدن یکی از آن طوفانهای شنی باد داغ از صحرای عربستان بود. پیش از ساعت یک آسمان آنقدر تاریک گشت که خورشید ناپدید شد، و باقیماندهٔ جمعیت شتابان به سوی شهر بازگشتند. هنگامی که استاد مدت کوتاهی بعد از این ساعت جان سپرد، کمتر از سی نفر حضور داشتند، تنها سیزده

سرباز رومی و یک گروه تقریباً پانزده نفره از ایمانداران. این ایمانداران همگی زن بودند، به جز دو تن، یهودا برادر عیسی و یوحنا زِبِدی، که پیش از جان سپردن استاد به صحنه بازگشتند.

مدت کوتاهی بعد از ساعت یک، در میان تاریکی فزایندهٔ طوفان شدید شن، عیسی در عین هشیاری بشری شروع به تحلیل رفتن نمود. آخرین کلمات ترحم‌آمیز، بخشنده، و پندآمیز او گفته شده بود. آخرین آرزوی او — پیرامون مراقبت از مادرش — بیان شده بود. در طول این ساعت نزدیکی مرگ، ذهن بشری عیسی به تکرار بسیاری از سطور متون عبرانی به ویژه مزامیر متوسل گشت. آخرین فکر هشیار عیسیِ بشر درگیر تکرار قسمتی از کتاب مزامیر، که اکنون به عنوان مزمور بیست، بیست و یک، و بیست و دو شناخته می‌شود، در ذهنش گردید. در حالی که لبان او اغلب تکان می‌خوردند، ضعیفتر از آن بود که بتواند کلمات را به زبان آورد، و این سطور را که به خوبی از حفظ می‌دانست از ذهنش عبور می‌کردند. تنها گاهی اوقات کسانی که در نزدیکی او ایستاده بودند برخی از کلماتی را که به زبان می‌آورد شنیدند، مثل: ”می‌دانم که خداوند برگزیدهٔ خود را نجات خواهد داد“، ”دست تو تمامی دشمنان مرا خواهد یافت“، و ”خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟“ عیسی حتی برای یک لحظه کمترین تردیدی به خود راه نداد که مطابق خواست پدر زندگی کرده است؛ و هرگز شک نکرد که اکنون مطابق خواست پدرش جان خود را در جسم داشت می‌داد. او احساس نکرد که پدر او را رها کرده است؛ او در حالی که از هوش می‌رفت صرفاً داشت بسیاری از متون عهد عتیق را از حفظ می‌گفت، و در میان آنان این مزمور بیست و دو که با ”خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟“ شروع می‌شود وجود داشت. و بر حسب اتفاق این یکی از سه متنی بود که آنقدر واضح گفته شد که توسط آنهایی که در کنار او ایستاده بودند شنیده شد.

آخرین تقاضایی که عیسیِ انسان از همنوعان خود نمود در حدود ساعت یک و نیم بود، هنگامی که برای بار دوم گفت: ”تشنه‌ام“، و همان فرماندهٔ نگهبانان دوباره لبان او را با همان اسفنج آغشته در شراب ترشیده که آن روزها عموماً سرکه نامیده می‌شد خیس نمود.

بر شدت طوفان شن افزوده شد و آسمان به طور فزاینده تاریک گردید. هنوز سربازان و گروه کوچکی از ایمانداران در کنار ایستاده بودند. سربازان در نزدیکی صلیب خم شده و جمع شده بودند تا از خود در برابر شن بُرنده محافظت کنند. مادر یوحنا و دیگران در جایی که زیر یک صخرهٔ آویخته تا اندازه‌ای پناه گرفته بودند از یک فاصله می‌نگریستند. هنگامی که استاد سرانجام نفس آخر خود را کشید، در پای صلیبش یوحنا زبدی، برادرش یهودا، خواهرش روت، مریم مجدلیه، و ربکا که روزی از اهالی سفوریس بود، حضور داشتند.

درست پیش از ساعت سه بود که عیسی با یک صدای بلند فریاد زد: ”تمام شد! پدر من روحم را به دستان تو می‌سپارم.“ و هنگامی که بدین ترتیب سخن گفت، سرش را خم نمود و تقلای حیات را رها ساخت. وقتی که افسر رومی دید چگونه عیسی مرد، بر سینهٔ خود کوبید و گفت: ”به راستی او یک مرد درستکار بود؛ حقیقتاً او یک پسر خدا بود.“ و از آن ساعت شروع به ایمان آوردن به عیسی نمود.

عیسی شاه‌گونه مرد — همانطور که چنین زندگی کرده بود. او آزادانه به پادشاهی خود اعتراف نمود و در سرتاسر آن روز سوزناک بر وضعیت مسلط باقی ماند. او بعد از این که امنیت رسولان برگزیدهٔ خود را تأمین نمود از روی میل به سوی مرگ حقارت‌بار خود رفت. او خشونت مشکل‌آفرین پطرس را خردمندانه مهار نمود و چنین تدارک دید که یوحنا درست تا پایان وجود انسانیش در کنارش باشد. او طبیعت راستین خود را به شورای عالی جنایتکار یهود آشکار نمود و به پیلاطُس منبع اتوریتهٔ مطلق خود را به عنوان یک پسر خداوند یادآوری نمود. او با حمل تیر افقی صلیب خود رهسپار جلجتا شد و اعطای مهرآمیز خود را با واگذاری روح به دست آمدهٔ انسانی خود به پدر آسمانی به پایان رسانید. بعد از چنین حیاتی — و در لحظهٔ چنین مرگی — استاد به راستی می‌توانست بگوید: "تمام شد."

چون این روز آمادگی برای عید پسح و سبت هر دو بود یهودیان نمی‌خواستند این بدنها در جلجتا به حال خود باقی بمانند. لذا نزد پیلاطُس رفته و درخواست کردند که پاهای این سه مرد شکسته شوند، که کارشان تمام شود، تا بتوانند از صلیبهایشان پایین کشیده شوند و پیش از غروب آفتاب به داخل گودال دفن مجرمان انداخته شوند. وقتی پیلاطُس این تقاضا را شنید، فوراً سه سرباز را برای شکستن پاها و کشتن عیسی و دو دزد اعزام نمود.

هنگامی که این سربازان به جلجتا رسیدند، به همان صورت با دو دزد عمل کردند، اما با شگفتی زیاد عیسی را از پیش مرده یافتند. با این وجود برای این که از مرگ او اطمینان حاصل کنند، یکی از سربازان نیزهٔ خود را به پهلوی چپ او فرو نمود. اگر چه این عادی بود که قربانیان مصلوب سازی حتی برای دو یا سه روز روی صلیب زنده دوام آورند، درد جانکاه فوق‌العادهٔ احساسی و اندوه عمیق روحی عیسی در اندکی کمتر از پنج ساعت و نیم به زندگی انسانی او در جسم پایان داد.

6- بعد از مصلوب شدن

در میان تاریکی طوفان شن، در حدود ساعت سه و نیم، داوود زِبِدی آخرین قاصدان را فرستاد تا خبر مرگ استاد را برسانند. او آخرین پیکها را به منزل مرتا و مریم در بیت عنیا، جایی که تصور می‌کرد مادر عیسی با سایر اعضای خانواده‌اش در آنجا توقف نموده است، فرستاد.

بعد از مرگ استاد، یوحنا زنانی را که مراقب یهودا بودند به منزل ایلیا مرقس فرستاد. آنها روز سبت در آنجا ماندند. یوحنا که خود تا این هنگام به خوبی برای افسر رومی شناخته شده بود در جلجتا ماند تا این که یوسف و نیقودیموس با حکمی از طرف پیلاطُس که به آنان اجازهٔ در اختیار گرفتن بدن عیسی را می‌داد وارد صحنه شدند.

بدین ترتیب یک روز جانگداز و غم‌انگیز برای یک جهان پهناور به پایان رسید، جهانی که هزاران موجود هوشمند آن به واسطهٔ دیدن صحنهٔ تکان دهندهٔ مصلوب ساختن فرمانروای

محبوب خود که در جسم بشری ظاهر شده بود به خود لرزیدند. آنها به دلیل این نمایش بی‌رحمی انسانی و گمراهی بشری مبهوت شده بودند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 188

هنگام بودن در مقبره

یک روز و نیمی که بدن فانی عیسی در مقبرهٔ یوسف قرار داشت، مدت زمان بین مرگ او روی صلیب و از مرگ برخاستن او، فصلی در دوران زندگانی زمینیِ میکائیل است که قدر اندکی برای ما شناخته شده است. ما می‌توانیم تدفین پسر انسان را نقل کنیم، و رخدادهایی را که به برخاستن او از مرگ مربوط است در این نگارش قرار دهیم، اما ما نمی‌توانیم دربارهٔ این که در طول این مدت زمان تقریباً سی و شش ساعته، از ساعت 3 بعد از ظهر جمعه تا ساعت سه یکشنبه صبح، به راستی چه رخ داد اطلاعات زیادی را که از سندیت برخوردار باشد فراهم کنیم. این مدت زمان در دوران زندگانی استاد مدت کوتاهی پیش از آن که او توسط سربازان رومی از صلیب پایین آورده شود آغاز گشت. او حدوداً تا یک ساعت بعد از مرگش از صلیب آویخته ماند. اگر به دلیل تأخیر در کشتن دو دزد نبود، او زودتر پایین کشیده می‌شد.

فرمانروایان یهودیان نقشه کشیده بودند که بدن عیسی را به داخل گودالهای باز تدفینیِ جِهِنا در جنوب شهر پرتاب کنند. مرسوم بود که اجساد قربانیان مصلوب شده را بدین گونه دور اندازند. اگر این طرح دنبال می‌گشت، بدن استاد در معرض دید حیوانات وحشی قرار می‌گرفت.

در این اثنا، یوسف ارمته، که توسط نیقودیموس همراهی می‌گشت، نزد پیلاطُس رفته بود و تقاضا کرده بود که بدن عیسی به منظور تدفین صحیح به آنها داده شود. برای دوستانِ اشخاص مصلوب شده غیرعادی نبودکه برای امتیاز تصاحب چنین بدنهایی به مسئولان رومی پیشنهاد پرداخت رشوه کنند. یوسف با مبلغ زیادی پول به پیشگاه پیلاطُس رفت، که در صورت ضرورت برای اجازهٔ انتقال بدن عیسی به یک مقبرهٔ خصوصیِ دفن پول پرداخت کند. اما پیلاطُس حاضر نبود برای این کار پول دریافت کند. هنگامی که او درخواست را شنید، به سرعت فرمانی را امضا کرد، که یوسف را مجاز می‌داشت به جلجتا برود و بدن استاد را فوراً و به طور کامل در اختیار گیرد. در این اثنا، پس از این که طوفان شن به طور قابل ملاحظه کاهش یافت، گروهی از یهودیان که شورای عالی یهود را نمایندگی می‌کردند به جلجتا رفتند تا اطمینان حاصل کنند که بدن عیسی به همراه بدنهای دزدان به گودالهای رو باز عمومیِ تدفین فرستاده می‌شود.

1- تدفین عیسی

هنگامی که یوسف و نیقودیموس به جلجتا رسیدند، سربازان را در حال پایین آوردن عیسی از روی صلیب یافتند و نمایندگان شورای عالی یهود در کنار ایستاده بودند تا مطمئن شوند که هیچیک از پیروان عیسی مانع بردن بدن او به گودالهای تدفین مجرمان نمی‌شوند. هنگامی که یوسف فرمان پیلاطُس را در رابطه با بدن استاد به افسر رومی ارائه کرد، یهودیان هیاهو راه انداختند و برای تصاحب آن همهمه کردند. آنها در جوش و خروش خود در صدد برآمدند با خشونت بدن او را تصاحب کنند، و هنگامی که آنها این کار را کردند، افسر رومی به چهار تن از سربازان خود فرمان داد در کنارش بایستند، و در حالی که بدن استاد در آنجا روی زمین نهاده شده بود با شمشیرهای از نیام کشیده شده در دو طرف آن ایستادند. افسر رومی به سربازان دیگر دستور داد که دو دزد را ترک کنند، ضمن این که این جمعیت خشمگین از یهودیان از کوره در رفته را به عقب راندند. هنگامی که نظم برقرار گشت، افسر رومی اجازه نامه را از سوی پیلاطُس برای یهودیان خواند، و در حالی که به کناری ایستاد، به یوسف گفت: ”این بدن متعلق به شماست، تا هر کاری را که صلاح می‌دانید با آن انجام دهید. من و سربازانم در اینجا خواهیم ایستاد تا مطمئن شویم که هیچ شخصی مداخله نمی‌کند.“

یک شخص مصلوب شده نمی‌توانست در یک قبرستان یهودی دفن شود. قانون سختگیرانه‌ای بر علیه چنین طرز عملی وجود داشت. یوسف و نیقودیموس از این قانون اطلاع داشتند، و در مسیر رفتن به جلجتا تصمیم گرفته بودند که عیسی را در مقبرهٔ جدید خانوادگی یوسف که از تخت سنگ یکپارچه تراشیده شده بود و در فاصلهٔ کوتاهی در شمال جلجتا واقع شده و در مقابل جاده‌ای که به سامره راه می‌برد دفن کنند. هیچ کس تا آن هنگام در این مقبره دفن نشده بود، و آنها صلاح دیدند که استاد در آنجا قرار داده شود. یوسف به راستی باور داشت که عیسی از مرگ برمی‌خیزد، اما نیقودیموس بسیار تردید داشت. این اعضای پیشین شورای عالی یهود اعتقاد خود را به عیسی کمابیش مخفی نگاه داشته بودند، گر چه همکاران آنها در شورای عالی یهود مدتها بود که به آنها شک داشتند، حتی پیش از آن که آنها از شورا کناره‌گیری کنند. از حالا به بعد آنها بی‌پرده‌ترین پیروان عیسی در سرتاسر اورشلیم بودند.

در حدود ساعت چهار و نیم گروه تدفینِ عیسی ناصری از جلجتا به مقصد مقبرهٔ یوسف در آن سوی راه آغاز به حرکت نمود. بدن در یک پارچهٔ کتان پیچیده شده بود و چهار نفر آن را حمل می‌کردند، و آنها توسط زنان ایماندار مراقب از جلیل دنبال می‌شدند. انسانهایی که بدن مادی عیسی را به مقبره حمل می‌کردند اینها بودند: یوسف، نیقودیموس، یوحنا، و افسر رومی.

آنها بدن را به داخل مقبره، اتاقی در حدود ده فوت مربع، حمل کردند، و در آنجا با عجله آن را برای دفن آماده ساختند. یهودیان به راستی مردگان خود را دفن نمی‌کردند؛ آنان در واقع آنها را معطر می‌کردند. یوسف و نیقودیموس مقادیر زیادی مر و عود با خود آورده بودند، و آنها اکنون بدن را با نوارهایی که با این محلولها آغشته شده بود پیچیدند. هنگامی که معطر ساختن کامل شد، آنها یک دستمال به دور صورت بستند، بدن را در یک پارچهٔ کتان پیچیدند، و با احترام آن را روی تاقچه‌ای در مقبره قرار دادند.

بعد از قرار دادن بدن در مقبره، افسر رومی به سربازان خود علامت داد که کمک کنند تا درِ سنگی را در مقابل ورودیهٔ مقبره بغلتانند. سپس سربازان با بدنهای دزدان به مقصد جِهِنا خارج شدند، در حالی که دیگران با اندوه به اورشلیم بازگشتند تا جشن عید پِسَح را مطابق قوانین موسی برگزار کنند.

دربارهٔ دفن عیسی شتاب و عجلهٔ قابل ملاحظه‌ای وجود داشت، زیرا این روز آمادگی بود و سبت به سرعت نزدیک می‌گشت. مردان با عجله به شهر بازگشتند، اما زنان در نزدیکی مقبره ماندند تا این که هوا بسیار تاریک گشت.

در حالی که تمامی این اتفاقها رخ می‌داد، زنان در نزدیکی پنهان شده بودند، طوری که همه چیز را دیدند و جایی را که استاد در آن قرار داده شده بود مشاهده نمودند. آنها به این علت خود را بدین گونه پنهان کردند که در این هنگام برای زنان مجاز نبود که با مردان معاشرت نمایند. این زنان فکر نمی‌کردند که عیسی برای تدفین به گونه‌ای صحیح آماده شده است، و آنها در میان خود توافق کردند که به منزل یوسف بازگردند، در طول سبت استراحت کنند، ادویه و پماد آماده سازند، و در بامداد یکشنبه بازگردند تا بدن استاد را برای استراحت مرگ به گونه‌ای صحیح آماده سازند. زنانی که در این عصر جمعه بدین گونه در کنار مقبره ماندند اینها بودند: مریم مجدلیه، مریم همسر کلوپا، مارتا خواهر دیگر مادر عیسی، و ربکای سفوریس.

جدا از داوود زبدی و یوسف ارمته، تعداد اندکی از حواریون عیسی به راستی باور داشتند یا می‌فهمیدند که او بناست در روز سوم از مقبره برخیزد.

2- نگهبانی از مقبره

اگر پیروان عیسی نسبت به وعدهٔ او به برخاستن از گور در روز سوم بی‌توجه بودند، دشمنانش به این امر بی‌توجه نبودند. کاهنان ارشد، فریسیها، و صدوقیها به یاد آوردند که گزارشاتی از گفتار او دریافت کرده بودند که او از مرگ برمی‌خیزد.

در این جمعه شب، بعد از شام عید پِسَح، در حدود نیمه شب یک گروه از رهبران یهودی در منزل قیافا جمع شدند، و در آنجا در رابطه با ترسشان از اعلام موکد استاد که او در روز سوم از مرگ برخواهد خواست بحث کردند. این دیدار با انتصاب یک کمیته از اعضای شورای عالی یهود که بنا بود در پگاه روز بعد به دیدار پیلاطُس بروند پایان یافت. آنها تقاضای رسمی شورای عالی یهود را با خود حمل می‌کردند که به موجب آن می‌بایست یک سرباز رومی در برابر مقبرهٔ عیسی مستقر می‌گشت تا مانع دستکاری دوستان او در آن شود. سخنگوی این کمیته به پیلاطُس گفت: ”آقا ما به یاد داریم که این فریبکار، عیسی ناصری، هنگامی که هنوز زنده بود گفت، ’من سه روز بعد از مرگ دوباره برخواهم خواست.‘ از این رو ما نزد شما آمده‌ایم تا تقاضا کنیم چنان فرامینی صادر کنی که مقبره را در برابر پیروان او، حداقل تا بعد از روز سوم محفوظ بدارد. ما بسیار بیم داریم که مبادا پیروان او شبانه بیایند و او را بربایند و سپس نزد مردم ادعا کنند که او

از مرگ برخاسته است. اگر ما اجازه دهیم که این کار صورت گیرد، این اشتباه به مراتب بدتر از این می‌باشد که اجازه می‌دادیم او زنده بماند.‘‘

هنگامی که پیلاطُس این درخواست اعضای شورای عالی یهود را شنید، گفت: ’’من به شما یک گروه نگهبان از ده سرباز خواهم داد. به راه خود بروید و از مقبره حفاظت کنید.‘‘ آنها به معبد بازگشتند، ده تن از نگهبانان خودشان را فراهم کردند، و سپس با این ده نگهبان یهودی و ده سرباز رومی، حتی در این بامداد سبت، به سوی مقبرهٔ یوسف راه افتادند تا آنها را به عنوان دیده‌بان در مقابل مقبره مستقر کنند. این مردان حتی سنگ دیگری را در مقابل مقبره غلطاندند و مهر پیلاطُس را روی این سنگها و به دور آنها نصب کردند، تا مبادا آنها بدون اطلاع آنان از جای خود تکان داده شوند. و این بیست مرد تا ساعت رستاخیز عیسی مراقب باقی ماندند، و یهودیان برای آنها غذا و نوشیدنی می‌بردند.

3- در طول روز سَبَت

در سرتاسر این روز سبت حواریون و رسولان در اختفا باقی ماندند، در حالی که تمامی مردم اورشلیم پیرامون مرگ عیسی روی صلیب بحث می‌کردند. در این هنگام تقریباً یک و نیم میلیون یهودی در اورشلیم وجود داشت، که از تمامی بخشهای امپراتوری روم و از بین‌النهرین می‌آمدند. این آغاز هفتهٔ عید پِسَح بود، و کلیهٔ این زائران در شهر بودند تا از زنده شدن عیسی اطلاع حاصل کنند و گزارش آن را به خانه‌های خود ببرند.

دیر هنگام شنبه شب، یوحنا مرقس یازده رسول را مخفیانه فراخواند تا به منزل پدرش بیایند، یعنی جایی که درست پیش از نیمه شب آنها همگی در همان اتاق بالایی که دو شب قبل شام آخر را با استادشان صرف کردند تجمع کرده بودند.

مریم مادر عیسی، با روت و یهودا به بتانی بازگشت تا در این شنبه عصر درست پیش از غروب آفتاب به خانوادهٔ آنها بپیوندد. داوود زبدی در منزل نیقودیموس باقی ماند، و ترتیب آن را داد که پیام‌آورانش صبح زود یکشنبه در آنجا گرد آیند. زنان جلیل که برای معطر ساختن بیشتر بدن عیسی ادویه آماده کرده بودند در منزل یوسف اَرمَته ماندند.

ما قادر نیستند به طور کامل توضیح دهیم که برای عیسی ناصری در طول این مدت زمان یک روز و نیمه که بنا بود در مقبرهٔ جدید یوسف بیارمد درست چه رخ داد. ظاهراً او به همان طریقهٔ طبیعی که هر انسان دیگر در همان وضعیت می‌میرد روی صلیب مرد. ما شنیدیم که او گفت: ’’پدر من روحم را به دستان تو می‌سپارم.‘‘ ما معنی چنین گفته‌ای را به طور کامل نمی‌فهمیم، چرا که تنظیم کنندهٔ فکری او مدتها بود که شخصیت یافته بود و وجودی جدا از وجود انسانی عیسی حفظ کرده بود. تنظیم کنندهٔ شخصیت یافتهٔ استاد به هیچ وجه نمی‌توانست به واسطهٔ مرگ فیزیکی او روی صلیب تحت تأثیر قرار گیرد. برای زمان حال آنچه که عیسی در دستان پدر قرار داد، باید همتای روحیِ کار آغازینِ تنظیم کننده در روحی ساختن ذهن انسانی می‌بود، طوری که انتقال

نسخهٔ وجود بشری به کرات قصر را تأمین سازد. در تجربهٔ عیسی باید یک واقعیت روحی وجود می‌داشت که با طبیعت روحی، یا روانِ انسانهای ایماندار در حال رشد کرات قابل مقایسه بود. اما این صرفاً عقیدهٔ ما است. ما به راستی نمی‌دانیم عیسی به پدرش چه سپرد.

ما می‌دانیم که شکل فیزیکی استاد حدوداً تا ساعت سه یکشنبه صبح آنجا در مقبرهٔ یوسف قرار داشت، اما ما در رابطه با وضعیت شخصیت عیسی در طول آن مدت سی و شش ساعته کاملاً مطمئن نیستیم. ما گاهی اوقات جرأت کرده‌ایم که این چیزها را تا اندازه‌ای به صورت زیرین برای خود توضیح دهیم:

1- هشیاری آفرینندگی میکائیل باید رها و از ذهن مربوطهٔ انسانیش که در تعلق ظهور جسم فیزیکی بود کاملاً آزاد می‌بوده است.

2- ما می‌دانیم که تنظیم کنندهٔ فکری پیشین عیسی در طول این مدت در زمین حاضر بود و فرماندهی گروههای گردآوری شدهٔ آسمانی را شخصاً به عهده داشت.

3- هویت روحیِ به دست آمدهٔ مرد ناصره که طی این طول عمر در جسم، در ابتدا توسط تلاشهای مستقیم تنظیم کنندهٔ فکریش، و سپس توسط تنظیم کامل خودش میان ضروریات فیزیکی و الزامات روحیِ وجود ایده‌آل انسانی ساخته شده بود، و آنطور که توسط انتخاب توقف ناپذیر خودش پیرامون خواست پدر ایجاد شده بود، قطعاً به نگهداری پدر بهشتی سپرده شده بود. این که آیا این واقعیت روحی بازگشت نمود تا بخشی از شخصیت زنده شده شود یا نه، ما نمی‌دانیم، اما ما باور داریم که چنین شد. لیکن کسانی در جهان هستند که بر این نظرند که این هویت روان عیسی اکنون در ”آغوش پدر“ قرار دارد، تا برای رهبری سپاه نهایت در نبادان در فرجام آشکار ناشدهٔ آنان در ارتباط با جهانهای آفریده نشدهٔ قلمروهای سازمان نیافتهٔ فضای بیرونی متعاقباً رها شود.

4- ما تصور می‌کنیم که هشیاری بشری یا انسانی عیسی در طول این سی و شش ساعت در خواب فرو رفت. ما دلیل داریم باور کنیم که عیسیِ بشر از آنچه که در طول این دوره در جهان رخ داد آگاهی نیافت. برای هشیاری انسانی هیچ زمانی سپری نشد؛ رستاخیز حیات به دنبال آرمیدن مرگ به صورت آنی آمد.

و این تقریباً تمامی مطلبی است که ما می‌توانیم در رابطه با وضعیت عیسی در طول این مدت بودن در مقبره ثبت کنیم. تعدادی وقایع مرتبط وجود دارند که ما می‌توانیم به آنها اشاره کنیم، گر چه ما از صلاحیت تفسیر آنها برخوردار نیستیم.

در محوطهٔ عظیم تالارهای تجدید حیات اولین کرهٔ قصر سِتانیا اکنون یک ساختمان باشکوه مادی – مورانشیایی را می‌توان مشاهده نمود که به عنوان ”یادبود میکائیل“ شناخته شده است و اکنون مهر جبرئیل بر آن حک شده است. این یادبود مدت کوتاهی بعد از عزیمت میکائیل از این دنیا

ساخته شد، و اکنون این نوشته روی آن حک شده است: ”در گرامیداشت عزیمت انسانی عیسی ناصری در یورنشیا.“

مدارکی وجود دارند که نشان می‌دهند در طول این مدت شورای عالی سلوینگتون، که تعداد اعضای آن یکصد نفر است، یک جلسهٔ اجرایی تحت ریاست جبرئیل در یورنشیا برقرار نمود. همچنین مدارکی وجود دارند که نشان می‌دهند قدمای ایامهای یوورسا طی این مدت در مورد وضعیت جهان نبادان با میکائیل گفت و شنود نمود.

ما می‌دانیم که ضمن این که بدن استاد در مقبره قرار داشت حداقل یک پیام میان میکائیل و عمانوئیل در سلوینگتون رد و بدل شد.

دلیل خوبی برای این باور وجود دارد که ضمن این که بدن عیسی در مقبره قرار داشت یک شخصیت در مسند کلیگسشیا در گردهمایی شورای سیستمِ پرنسهای سیاره‌ای در جروسم نشسته بود.

اسناد ایدنشیا نشان می‌دهند که پدر کوکبهٔ نُرلاشیادِک در یورنشیا بود، و این که او در طول بودن میکائیل در مقبره از او رهنمودهایی دریافت نمود.

و شواهد بسیار دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد در طول این زمان ظاهراً مرگ فیزیکی تمامی شخصیت عیسی خواب و ناهشیار نبود.

4- معنی مرگ روی صلیب

اگر چه عیسی برای پرداخت کفارهٔ گناه نژادی انسان فانی این مرگ روی صلیب را تجربه نکرد، و نوعی نزدیکی مؤثر به یک خدای جدا از آن ناخشنود و نابخشنده را فراهم نکرد؛ اگر چه پسر انسان برای فرو نشاندن خشم خداوند و گشودن راه برای دریافت نجات برای انسان گناهکار خود را به عنوان یک قربانی عرضه نکرد؛ به رغم این که این ایده‌های کفاره و دلجویی خطا هستند، با این وجود، به این مرگ عیسی روی صلیب مفاهیمی وصل هستند که نباید از آنها چشم پوشی نمود. این یک واقعیت است که یورنشیا در میان سایر سیارات مسکونی همسایه به عنوان ”کرهٔ صلیب“ شناخته شده است.

عیسی مایل بود که یک حیات کامل انسانی را در جسم در یورنشیا زندگی کند. معمولاً مرگ بخشی از زندگی است. مرگ آخرین پرده در نمایش انسانی است. در تلاشهای صادقانهٔ شما برای گریز از خطاهای خرافیِ تفسیر غلط از معنی مرگ روی صلیب، شما باید مواظب باشید که اشتباهِ بزرگِ ندیدنِ اهمیت راستین و مفهوم حقیقی مرگ استاد را مرتکب نشوید.

انسان فانی هرگز داراییِ فریبکاران بزرگ نبود. عیسی نمرد تا بهای نجات انسان را از چنگال حکمرانان مرتد و پرنسهای گمراه کرات بپردازد. پدر آسمانی هرگز تصور چنین بی‌عدالتی

نابخردانه را نیز ننمود که یک روان انسانی را به دلیل کارهای شرارت آمیز نیاکانش گناهکار بشناسد. مرگ استاد روی صلیب نیز یک عمل قربانی نبود که شامل تلاش برای پرداخت یک بدهی به خداوند که نژاد نوع بشر به او بدهکار بود باشد.

پیش از آن که عیسی در زمین زندگی کند، چه بسا که شما حق داشتید به چنین خدایی باور داشته باشید، اما نه از هنگامی که استاد در میان انسانهای همنوع شما زندگی کرد و مرد. موسی حرمت و عدالت یک خدای آفریننده را آموزش داد؛ اما عیسی مهر و بخشش یک پدر آسمانی را به نمایش گذارد.

طبیعت حیوانی — تمایل به سمت انجام کار شرارت آمیز — ممکن است ارثی باشد، اما گناه از پدر و مادر به کودک انتقال نمی‌یابد. گناه عمل شورش آگاهانه و عمدی بر علیه خواست پدر و قوانین پسران توسط یک مخلوق صاحب ارادهٔ تنها است.

عیسی برای تمامی یک جهان زندگی کرد و مرد، نه فقط برای نژادهای این دنیای واحد. در حالی که انسانهای قلمروها حتی پیش از آن که عیسی در یورنشیا زندگی کند و بمیرد از نجات برخوردار بودند، با این وجود این یک واقعیت است که اعطای او در این دنیا راه نجات را به اندازهٔ زیاد روشن نمود؛ مرگ او برای روشن ساختن ابدیِ قطعیت بقای انسانی بعد از مرگ در جسم کار زیادی انجام داد.

اگر چه این صحیح نیست که در رابطه با عیسی به عنوان یک قربانی، یک فدیه‌پرداز، یا یک بازخرید کننده صحبت نمود، این کاملاً صحیح است که به او به عنوان یک *نجات دهنده* اشاره نمود. او برای همیشه راه نجات (بقا) را روشنتر و قطعی‌تر نمود؛ او برای کلیهٔ انسانهای کلیهٔ کرات جهان نبادان راه نجات را به گونه‌ای بهتر و اطمینان بخش‌تر نشان داد.

آنگاه که شما به یکباره ایدهٔ خداوند به عنوان یک پدر راستین و با محبت را درک کنید، یعنی تنها مفهومی را که عیسی به طور پیوسته آموزش داد، باید فوراً با انسجام تمام، کلیهٔ آن برداشتهای بدوی در رابطه با خداوند به عنوان یک پادشاه رنجیده شده، یک حکمران سختگیر و تماماً قدرتمند را به کلی رها سازید، حکمرانی که مایهٔ دلخوشی عمده‌اش این است که کسان تحت امر خود را در خلافکاری بیابد و ببیند که آنها به قدر مکفی تنبیه شده‌اند، مگر این که موجودی تقریباً برابر با خود او داوطلب شود که به جای آنها مجازات شود، و به عنوان یک جانشین و به جای آنها بمیرد. تمامی ایدهٔ پرداخت فدیه و کفاره با برداشت از خداوند که عیسی ناصری آموزش داد و به نمایش گذاشت ناسازگار است. طبیعت الهیِ مهر بیکران خداوند نسبت به هیچ چیز از ارزش کمتری برخوردار نیست.

تمامی این مفهوم کفاره و نجات توسط عمل قربانی در خودخواهی ریشه دارد و مبتنی بر آن است. عیسی آموزش داد که **خدمت** به همنوعان یک فرد بالاترین برداشت از برادری باورمندان روحی است. نجات باید توسط آنهایی که به پدر بودن خداوند باور دارند مسلم پنداشته شود. علاقمندی اصلی یک باورمند نباید میل خودخواهانه برای نجات شخصی باشد بلکه اشتیاق

غیرخودخواهانه به مهرورزی، و از این رو خدمت به همنوع حتی آنطور که عیسی به انسانهای فانی مهر ورزید و به آنها خدمت نمود.

باورمندان راستین نیز آنقدر خود را در رابطه با تنبیه آینده برای گناه نگران نمی‌کنند. ایماندار واقعی تنها نگران جدایی کنونی از خداوند است. این حقیقت دارد، پدران خردمند ممکن است فرزندان خود را تنبیه کنند، اما آنها تمامی این کار را در مهر و به مقاصد اصلاحی انجام می‌دهند. آنها در خشم تنبیه نمی‌کنند، و در انتقام نیز تنبیه نمی‌کنند.

حتی اگر خداوند پادشاه سختگیر و قانونیِ جهانی بود که عدالت بر آن حاکم بود، او قطعاً با طرح کودکانهٔ جانشین ساختن یک رنجبر بی‌گناه با یک متخلف گناهکار راضی نبود.

کار بزرگ در رابطه با مرگ عیسی، آنطور که به غنی ساختن تجربهٔ بشری و گسترش راه نجات مربوط است، ***واقعیت*** مرگ او نیست، بلکه شیوهٔ پرعظمت و روح بی‌نظیری است که بدان طریق او به پیشواز مرگ رفت.

تمامی این ایدهٔ فدیهٔ کفاره نجات را در یک سطح غیرواقعی قرار می‌دهد؛ چنین مفهومی کاملاً فلسفی است. نجات بشری ***واقعی*** است؛ آن بر مبنای دو واقعیت است که می‌شود توسط ایمان مخلوق درک شود و بدین طریق در تجربهٔ منحصر به فرد بشری درآمیخته شود: واقعیت پدر بودن خداوند و حقیقت مربوط به آن، برادری انسان. روی هم رفته این حقیقت دارد، که "بدهیهای شما بخشیده می‌شود، حتی آنطور که شما بدهکاران خود را می‌بخشید."

5- درسهایی از صلیب

صلیب عیسی میزان کامل وقف عالی چوپان راستین را برای حتی اعضای بی‌ارزش گله‌اش به نمایش می‌گذارد. این تمامی روابط میان خداوند و انسان را روی بنیان خانواده قرار می‌دهد. خداوند پدر است؛ انسان فرزند او است. مهر، مهر یک پدر برای فرزندش، حقیقت مرکزی در روابط جهانی آفریدگار و آفریده می‌شود — نه عدالت یک پادشاه که به دنبال خشنودی در رنجها و تنبیه فرد شرارتکار است.

صلیب برای ابد نشان می‌دهد که رویکرد عیسی نسبت به گناهکاران نه محکومیت و نه چشم پوشی، بلکه نجات جاودانه و مهرآمیز بود. عیسی به راستی یک نجات دهنده است، بدین لحاظ که زندگی و مرگ او انسانها را به نیکی و نجات خیراندیشانه رهنمون می‌شود. عیسی آنقدر انسانها را دوست دارد که مهر او واکنش محبت‌آمیز را در قلب بشر بیدار می‌سازد. عشق به راستی واگیردار است و برای ابد خلاق است. مرگ عیسی روی صلیب نمایانگر مهری است که آنقدر قدرتمند و الهی است که گناه را می‌بخشد و کلیهٔ کارهای شرارتکارانه را محو می‌سازد. عیسی یک کیفیت والاتری از درستکاری را نسبت به عدالت برای این دنیا آشکار ساخت — درستی و خطای صرفاً تکنیکی. مهر الهی صرفاً خطاها را نمی‌بخشد، بلکه آنها را جذب می‌کند و در واقع

نابود می‌سازد. بخشش مهرآمیز به کلی فراتر از بخشش ترحم‌آمیز است. ترحم گناه شرارتکاری را به یک سو می‌افکند؛ اما عشق گناه و تمامی ضعفی را که از آن حاصل می‌شود برای همیشه نابود می‌سازد. عیسی یک روش جدیدی از زندگی را به یورنشیا آورد. او به ما آموزش داد که در برابر شرارت مقاومت نکنیم، بلکه از طریق او یک نیکی را بیابیم که به گونه‌ای مؤثر شرارت را نابود می‌سازد. بخشش عیسی چشم پوشی نیست، بلکه نجات از چشم پوشی است. نجات خطاها را ناچیز نمی‌شمرد، بلکه *آنها را درست می‌کند*. عشق راستین با نفرت سازش نمی‌کند و از نفرت چشم پوشی هم نمی‌کند، بلکه آن را نابود می‌سازد. مهر عیسی هرگز با بخشش صرف راضی نمی‌شود. مهر استاد دلالت بر ترمیم، نجات جاودان دارد. در مجموع صحیح است که در رابطه با نجات به عنوان بازخرید سخن گفته شود، به شرطی که منظورتان این ترمیم جاودان باشد.

عیسی، از طریق نیروی مهر شخصیش برای انسانها، می‌توانست استیلای گناه و شرارت را بشکند. او انسانها را بدین طریق آزاد ساخت تا راههای بهتر زندگی را انتخاب نمایند. عیسی یک رهایی را از گذشته به نمایش گذارد که به واسطهٔ خود یک پیروزی برای آینده را وعده می‌داد. بخشش بدین طریق نجات را فراهم ساخت. زیباییِ مهر الهی، آنگاه که به طور کامل در قلب بشری پذیرفته شود، برای ابد افسون گناه و قدرت شرارت را نابود می‌سازد.

درد و رنج عیسی به مصلوب شدن او محدود نمی‌شد. در واقع، عیسی ناصری بیش از بیست و پنج سال را در یک وجود واقعی و شدید انسانی روی صلیب گذراند. ارزش واقعی صلیب در این واقعیت نهفته است که آن تجلی متعالی و نهایی مهر او و آشکارسازی کامل شدهٔ ترحم او بود.

در میلیونها کرهٔ مسکونی، دهها تریلیون مخلوق در حال تکامل که ممکن است وسوسه شده باشند که در برابر تقلای انسانی تسلیم شوند و از مبارزهٔ نیکوی ایمان دست کشند، یک نگاه دیگر به عیسی روی صلیب انداخته‌اند و سپس با الهام یافتگی از این منظره که خدا با وقف به خدمت فداکارانه به انسان، زندگی در جسم ظهور یافتهٔ خود را بر زمین نهاد، به جلو پیشروی نموده‌اند.

پیروزیِ مرگ روی صلیب تماماً در جوهر رویکرد عیسی نسبت به آنهایی که او را مورد ضرب و شتم قرار دادند خلاصه می‌شود. او صلیب را یک سمبل جاودانهٔ پیروزی عشق بر تنفر و پیروزی حقیقت بر شرارت ساخت، آنگاه که چنین دعا کرد: ”پدر، آنها را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.“ آن وقف مهرآمیز در سرتاسر یک جهان پهناور مسری بود؛ حواریون عیسی آن را از استادشان گرفتند. دقیقاً اولین آموزگار بشارت او که فرا خوانده شد تا جان خود را در راه این خدمت فدا سازد، هنگامی که تا سرحد مرگ او را سنگ باران کردند، گفت: ”این گناه را به حساب آنها نگذار.“

صلیب یک جاذبهٔ عالی برای بهترینها در انسان ایجاد می‌کند زیرا کسی را نشان می‌دهد که مایل بود جانش را در راه خدمت به همنوعانش فدا کند. هیچ انسانی نمی‌تواند عشقی بزرگتر از این داشته باشد که مایل باشد جانش را فدای دوستانش کند — و عیسی چنان مهری داشت که مایل بود جانش را فدای دشمنانش کند، مهری بزرگتر از هر آنچه تا آن هنگام در زمین شناخته شده بود.

در کرات دیگر، و نیز در یورنشیا، این منظرهٔ تحسین برانگیز مرگ عیسیِ بشر روی صلیبِ جلجتا احساسات انسانها را برانگیخته است، در حالی که موجب برانگیختن بالاترین مهرورزی فرشتگان شده است.

صلیب آن سمبل والای خدمت مقدس و وقف زندگی یک فرد به سعادت و نجات همنوعانش است. صلیب سمبل قربانی پسر بی‌گناه خدا به جای گناهکاران مجرم و به منظور فرو نشاندن خشم یک خدای آزرده شده نیست، اما برای همیشه در زمین و در سرتاسر یک جهان پهناور، به عنوان یک سمبل مقدس نیکانی باقی می‌ماند که خود را به شرارتکاران ارزانی می‌دارند و بدین وسیله آنها را با همین جانفشانی مهرآمیز نجات می‌دهند. صلیب به عنوان نشان بالاترین شکل خدمت عاری از خودخواهی، وقف عالی اعطای کامل یک زندگی پارسامنشانه در خدمت معاضدت آمیز با تمامی وجود، حتی در مرگ، مرگ روی صلیب، پابرجا باقی می‌ماند. و خود منظرهٔ این سمبل بزرگ حیات وقف شدهٔ عیسی به راستی تمامی ما را چنان الهام می‌بخشد که می‌خواهیم برویم و همین کار را انجام دهیم.

هنگامی که مردان و زنان اندیشمند به عیسی می‌نگرند، همینطور که او زندگی خود را روی صلیب تقدیم می‌دارد، به سختی مجدداً به خود اجازه خواهند داد که حتی از شدیدترین تنگناهای زندگی شکوه کنند، تا چه رسد به اذیت و آزارهای ناچیز و نارضایتیهای صرفاً خیالی متعدد آنها. زندگی او چنان باشکوه و مرگ او چنان پیروزمندانه بود که ما همگی به یک تمایلِ سهیم شدن در هر دو کشانده می‌شویم. در تمامی اعطای میکائیل یک قدرت گیرای راستین وجود دارد، از دوران جوانی او تا این منظرهٔ متأثر کنندهٔ مرگ او روی صلیب.

پس هنگامی که صلیب را به صورت یک آشکارسازی خداوند می‌بینید، اطمینان حاصل کنید که با چشمان انسان بدوی و یا با دیدگاه انسان بربری دوران بعد نگاه نمی‌کنید، چرا که آنها هر دو خداوند را به صورت یک حاکم سنگدلی که عدالت انعطاف ناپذیر دارد و اجرای قوانینش شدید است می‌نگریستند. در عوض، سعی کنید که در صلیب تجلی نهایی عشق و جانفشانی عیسی را که مأموریت حیاتش اعطا به نژادهای انسانی جهان پهناورش بود ببینید. در مرگ فرزند انسان اوج آشکار شدن مهر الهی پدر را برای فرزندانش در کرات انسانی ببینید. از این رو صلیب وقف عاطفهٔ مشتاقانه و اعطای نجات داوطلبانه به آنهایی که خواهان دریافت چنین هدایا و فداکاری هستند را به نمایش در می‌آورد. در صلیب هیچ چیز که برای پدر الزام‌آور بود وجود نداشت، بلکه فقط آن چیزی بود که عیسی با اشتیاق کامل داد، و از احتراز نمودن از آن امتناع کرد.

اگر انسان نتواند غیر از آن از عیسی قدردانی کند و معنی اعطای او را به زمین بفهمد، حداقل می‌تواند همیاری روحانی او را که با درد و رنج انسانی توأم بود درک کند. هیچ انسانی هیچگاه نمی‌تواند از این ترس داشته باشد که آفریدگار طبیعت یا میزان درد و رنج گذرای او را نمی‌داند.

ما می‌دانیم که مرگ روی صلیب به منظور ایجاد آشتی با خداوند نبود، بلکه به این منظور بود که درک انسان را از مهر جاودانهٔ پدر و بخشش پایان ناپذیر پسرش برانگیزد، و این حقایق جهانی را به یک جهان کامل اعلام دارد.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 189

برخاستن عیسی از مرگ

مدت کوتاهی بعد از تدفین عیسی در بعد از ظهر جمعه، رئیس فرشتگان اعظم نِبادان که در آن هنگام در یورنشیا حضور داشت، شورای خود را در رابطه با رستاخیز مخلوقات ارادی خفته فرا خواند و یک تکنیک محتمل را برای ترمیم عیسی مورد ملاحظه قرار داد. این فرزندان گردهم آمدهٔ جهان محلی، مخلوقات میکائیل، این کار را با مسئولیت خودشان انجام دادند؛ جبرئیل آنها را گردهم نیاورده بود. آنها تا نیمه شب به این نتیجه رسیده بودند که آفریده نمی‌تواند کاری انجام دهد که زنده شدن آفریننده را تسهیل سازد. آنها مایل بودند این اندرز جبرئیل را بپذیرند که به آنان رهنمود داده بود که از آنجا که میکائیل "جان خود را با خواست آزاد خودش داده بود، همچنین از این قدرت برخوردار بود که مطابق ارادهٔ خودش آن را باز پس گیرد." مدت کوتاهی بعد از پایان دیدار این شورای فرشتگان اعظم، حاملین حیات، و همکاران گوناگون آنها در کار بازسازی مخلوق و آفرینش مورانشیا، تنظیم کنندهٔ شخصی عیسی که فرماندهی شخصی گروههای آسمانیِ در آن هنگام گرد آمده در یورنشیا را به عهده داشت، این سخنان را به نظاره‌گران منتظر مضطرب گفت:

"حتی یک تن از شما نیز به هیچ وجه نمی‌تواند پدر آفریننده‌تان را در بازگشت به زندگی یاری دهد. او به عنوان یک انسان عالم مرگ انسانی را تجربه کرده است؛ به عنوان فرمانروای یک جهان او هنوز زنده است. آنچه را که شما مشاهده می‌کنید گذار انسانی عیسی ناصری از حیات در جسم به حیات در مورانشیا است. گذار روحیِ این عیسی در هنگامی که من خود را از شخصیت او جدا ساختم و سرپرست موقت شما شدم تکمیل گردید. پدر آفرینندهٔ شما برگزیده است که از میان تمامی تجربهٔ مخلوقات انسانیش عبور کند، از تولد در کرات مادی، تا مرگ طبیعی و رستاخیز مورانشیا، و تا وضعیت وجود راستین روحی. شما به زودی یک فاز مشخص از این تجربه را مشاهده خواهید کرد، اما شما نمی‌توانید در آن شرکت کنید. آن چیزهایی را که شما معمولاً برای مخلوق انجام می‌دهید، نمی‌توانید برای آفریننده انجام دهید. یک پسر آفریننده در درون خود از این قدرت برخوردار است که خود را به شکل هر یک از فرزندان آفریده‌اش اعطا نماید؛ او در درون خود از این قدرت برخوردار است که جان قابل مشاهده‌اش را بدهد و دوباره آن را باز پس گیرد؛ و او به دلیل فرمان مستقیم پدر بهشتی از این قدرت برخوردار است، و من می‌دانم از کجا سخن می‌گویم."

وقتی آنها شنیدند که تنظیم کنندهٔ شخصی چنین سخن گفت، همگی از جبرئیل تا دون پایه‌ترین فرشتهٔ کروب، رویکرد انتظار اضطراب‌آمیز را در پیش گرفتند. آنها بدن انسانی عیسی را در مقبره دیدند؛ آنها شواهد فعالیت جهانی فرمانروای محبوب خود را کشف کردند؛ و چون این پدیده‌ها را نمی‌فهمیدند، صبورانه منتظر رخدادها شدند.

1- گذار مورانشیا

در ساعت 2 و 45 دقیقه یکشنبه صبح، کمیسیون بهشتی ظهور در جسم، که شامل هفت شخصیت ناشناختهٔ بهشت بودند، در صحنه وارد شدند و فوراً خود را در حول و حوش قبر مستقر ساختند. در ساعت ده دقیقه قبل از سه، لرزشهای شدید فعالیتهای در هم آمیختهٔ مادی و مورانشیایی از مقبرهٔ جدید یوسف شروع به پدیداری نمود، و در ساعت سه و دو دقیقه، در این روز یکشنبه صبح، نهم آوریل، سال 30 پس از میلاد مسیح، شکل و شخصیت از مرگ برخاستهٔ مورانشیاییِ عیسی ناصری از قبر بیرون آمد.

پس از این که عیسیِ از مرگ برخاسته از مقبرهٔدفن خویش بیرون آمد، بدن جسمانی او که برای تقریباً سی و شش سال وی در زمین در آن زندگی و کار کرده بود هنوز به گونه‌ای دست نخورده و پیچیده در پارچهٔ کتان در آن مقبرهٔ تخت سنگی قرار داشت، درست به همان گونه که توسط یوسف و دستیاران او در بعد از ظهر جمعه در آنجا قرار داده شده بود. سنگ جلوی ورودی مقبره نیز به هیچ وجه از جای خود تکان داده نشده بود؛ مهر پیلاطُس هنوز شکسته نشده بود؛ سربازان هنوز نگهبانی می‌دادند. نگهبانان معبد به طور مداوم سر کار بودند؛ نگهبان رومی در نیمهٔ شب عوض شده بود. هیچیک از این مراقبان گمان نبردند که فرد مورد نگهبانی شبانهٔ آنها به یک شکل جدید و والاتر وجود برخاسته است، و بدنی که آنها از آن مراقبت می‌کردند اکنون یک پوشش بیرونیِ به دور ریخته بود که هیچ ارتباط دیگری با شخصیت مورانشیاییِ رهایی یافته و از مرگ برخاستهٔ عیسی نداشت.

نوع بشر در فهم این امر کند است که در تمامی آنچه که شخصی است، ماده اسکلت مورانشیا است، و این که هر دو سایهٔ انعکاس یافتهٔ واقعیت پایدار روحی هستند. چه مدت طول خواهد کشید که شما زمان را به صورت تصویر متحرک ابدیت و فضا را به عنوان سایهٔ زودگذر واقعیات بهشت تلقی کنید؟

تا جایی که ما می‌توانیم قضاوت کنیم، هیچ مخلوقی از این جهان یا هیچ شخصیتی از جهان دیگر هیچ ارتباطی با این رستاخیز مورانشیاییِ عیسی ناصری نداشت. او جان خود را در جمعه به عنوان یک انسان فانی عالم داد؛ در یکشنبه صبح او به عنوان یک موجود مورانشیا از سیستم سِتانیا در نُرلاشیادِک آن را باز پس گرفت. چیز زیادی در رابطه با زنده شدن عیسی وجود دارد که ما نمی‌فهمیم. اما ما می‌دانیم که این امر به آن گونه که بیان کردیم و حدوداً در هنگامی که به آن اشاره کردیم رخ داد. ما همچنین می‌توانیم ثبت کنیم که کلیهٔ پدیده‌های شناخته شده‌ای که به این

گذار انسانی یا رستاخیز مورانشیایی مربوط است درست در همان جا در مقبرهٔ جدید یوسف رخ داد، یعنی جایی که بقایای مادی انسانی عیسی در پارچه‌های تدفینی پیچیده شده بود.

ما می‌دانیم که هیچ مخلوقی از جهان محلی در این بیدارسازی مورانشیا شرکت ننمود. ما مشاهده نمودیم که هفت شخصیت از بهشت مقبره را احاطه کردند، اما ندیدیم آنها کاری در ارتباط با بیدار کردن استاد انجام دهند. درست به محض این که عیسی در کنار جبرئیل، درست برفراز مقبره ظاهر گشت، هفت شخصیت از بهشت قصد خود را برای عزیمت فوری به مقصد یوورسا اعلام نمودند.

بگذارید مفهوم از مرگ برخاستن عیسی را از طریق ذکر بیانات زیرین برای همیشه روشن سازیم:

1- بدن مادی یا فیزیکی او بخشی از شخصیت از مرگ برخاسته نبود. هنگامی که عیسی از قبر بیرون آمد، بدن مادی او به گونه‌ای دست نخورده در مقبره باقی ماند. او بدون حرکت دادن سنگهایی که در برابر ورودی قرار داشتند و بدون بر هم زدن مهرهای پیلاطُس از مقبرهٔ تدفین بیرون آمد.

2- او به عنوان یک روح یا به عنوان میکائیل نِبادان از مقبره بیرون نیامد؛ او به شکل فرمانروای آفریننده، به گونه‌ای که پیش از پدیداریش به شکل جسم انسانی در یورنشیا داشت، ظاهر نگشت.

3- او عیناً شبیه شخصیتهای مورانشیاییِ آنهایی که به عنوان موجودات زنده شدهٔ مورانشیاییِ فراز یابنده از تالارهای رستاخیز اولین کرهٔ قصر این سیستم محلی سِتانیا بیرون می‌آیند از این مقبرهٔ یوسف بیرون آمد. و وجود یادبود میکائیل در مرکز محوطهٔ عظیم تالارهای رستاخیز منسونیای شمارهٔ یک ما را به این گمان رهنمون می‌شود که رستاخیز استاد در یورنشیا به طریقی در این اولین کره از کرات قصر سیستم برنامه‌ریزی شد.

اولین عمل عیسی به دنبال برخاستن از مقبره درود گفتن به جبرئیل و دادن این رهنمود به وی بود که در مسئولیت اجرایی امور جهان تحت سرپرستی عمانوئیل به کار خود ادامه دهد، و سپس او به رئیس ملک صادقها فرمان داد که درودهای برادرانه‌اش را به عمانوئیل برساند. او سپس از والامرتبه‌های ایدنشیا گواهی قدمای ایامها را در رابطه با گذار انسانی خویش درخواست نمود؛ و سپس عیسی به گروههای گرد آمدهٔ هفت کرات قصر مورانشیا که در اینجا گرد آمده بودند تا به آفرینندهٔ خویش به عنوان یک مخلوق همنوعشان خوشامد بگویند و از او استقبال نمایند رو نمود و اولین کلامهای دوران زندگانی پس انسانی خود را اظهار داشت. عیسیِ مورانشیا گفت: ”حال که من زندگیم را در جسم به پایان رسانده‌ام، برای یک مدت کوتاه در شکل موقت در اینجا می‌مانم، تا به طور کامل‌تری از زندگی مخلوقات فراز یابنده‌ام آگاهی یابم و خواست پدرم در بهشت را بیشتر آشکار سازم.“

بعد از این که عیسی سخن گفت، به تنظیم کنندهٔ شخصی و کلیهٔ موجودات هوشمند جهان که به منظور تماشای زنده شدن او در یورنشیا گرد آمده بودند اشاره نمود که فوراً به مأموریتهای مربوطهٔ جهانی خویش بازگردند.

پس از این که عیسی به عنوان یک مخلوق با الزامات زندگی آشنا گردید، و برگزید که مطابق با آن برای مدتی کوتاه در یورنشیا زندگی کند، اکنون تماسهای سطح مورانشیا را آغاز نمود. این حرکت به داخل دنیای مورانشیا نیازمند بیش از یک ساعت به وقت کرهٔ زمین بود، و به واسطهٔ تمایل او برای ارتباط با معاشران پیشین وی در جسم دو بار مختل گردید، زیرا آنها شگفت زده از اورشلیم آمده بودند تا قبر خالی را بگردند و شواهد آنچه را که رستاخیز او می‌پنداشتند کشف کنند.

اکنون گذار انسانی عیسی — رستاخیز مورانشیایی پسر انسان — تکمیل گشته است. تجربهٔ گذرای استاد به عنوان یک شخصیت میانی بین مادی و روحی آغاز شده است. و او تمامی این کار را از طریق نیرویی که به طور ذاتی در درون او بود به انجام رسانیده است؛ هیچ شخصیتی به او هیچ کمکی نکرده است. او اکنون به عنوان عیسیِ مورانشیا زندگی می‌کند، و همینطور که این زندگی مورانشیا را آغاز می‌کند، بدن مادیِ جسمانی او در مقبره به گونه‌ای دست نخورده در آنجا قرار دارد. سربازان هنوز در حال نگهبانی هستند، و مهر فرماندار روی سنگها هنوز شکسته نشده است.

2- بدن مادی عیسی

در ساعت سه و ده دقیقه، همینطور که عیسیِ زنده شده با شخصیتهای گرد آمدهٔ مورانشیا از هفت کرات قصر سِتانیا مشغول به گفتگو بود، رئیس فرشتگان اعظم — فرشتگان رستاخیز — به جبرئیل نزدیک شد و بدن فانی عیسی را از او تقاضا نمود. رئیس فرشتگان اعظم گفت: ”ما نمی‌توانیم در رستاخیز مورانشیاییِ تجربهٔ اعطایی میکائیل، فرمانروای ما، شرکت کنیم، اما به منظور نابودی فوری بقایای انسانی او، آن را در اختیار می‌گیریم. ما پیشنهاد نمی‌کنیم که تکنیک غیرمادی سازی خود را به کار گیریم؛ ما صرفاً مایلیم روند زمان شتاب داده شده را به کار بندیم. مشاهدهٔ زندگی و مرگ فرمانروا در یورنشیا برای ما کافی است. گروههای آسمانی از خاطرهٔ تحملِ دیدنِ زوال کند شکل بشریِ آفریننده و نگاهدارندهٔ یک جهان مستثنی می‌شوند. به نام کلیهٔ موجودات هوشمند آسمانی تمامی نبادان، من تقاضا می‌کنم که فرمان تحویل بدن انسانی عیسی ناصری را به من صادر کنی و به ما اجازه دهی دست به نابودی فوری آن بزنیم.“

و پس از این که جبرئیل با والامرتبهٔ ارشد ایدنشیا مشورت نمود، سخنگوی فرشتهٔ اعظم برای گروههای آسمانی اجازه یافت آنطور که صلاح می‌داند بقایای فیزیکی عیسی را بدین گونه تعیین تکلیف نماید.

بعد از پذیرفته شدن این تقاضای رئیس فرشتگان اعظم، او بسیاری از همکارانش و نیز گروه کثیری از نمایندگان کلیهٔ رسته‌ها از شخصیتهای آسمانی را به یاری خویش فرا خواند، و سپس با کمک بینابینیهای یورنشیا، اقدام به تصاحب بدن فیزیکی عیسی نمود. این بدن مرده یک آفرینش صرفاً مادی بود؛ آن فیزیکی و واقعی بود. آن نمی‌توانست آنطور که شکل مورانشیاییِ زنده شدهٔ عیسی توانسته بود از مقبرهٔ مهر و موم شده بگریزد از مقبره بیرون برده شود. شکل مورانشیا با کمک برخی از شخصیتهای کمکی مورانشیا می‌تواند در یک وقت به صورت روحی درآورده شود، طوری که نسبت به مادهٔ معمولی بی‌تفاوت شود، در حالی که در زمان دیگر می‌تواند همچون انسانهای عالم برای موجودات مادی قابل تشخیص و قابل تماس گرفتن شود.

همینطور که آنها برای خارج ساختن بدن عیسی از مقبره آماده می‌شدند، تا برای نابودی تقریباً آنی شایسته و احترام‌آمیز آن اقدام نمایند، برای بینابینیهای ثانویهٔ یورنشیا مقرر گشت که سنگها را از ورودی مقبره به کنار بغلتانند. سنگ بزرگتر از میان این دو سنگ، یک سنگ عظیم دایره‌ای شکل بود، عمدتاً مثل یک سنگ آسیاب، و آن در یک شیاری که از تخته سنگ تراشیده شده بود حرکت می‌کرد، طوری که بتواند برای باز یا بسته کردن مقبره به پس و پیش غلتانیده شود.
هنگامی که نگهبانان مراقب یهودی و سربازان رومی، در روشنایی کم سوی بامداد دیدند که این سنگ عظیم ظاهراً به خودی خود — بدون هر وسیلهٔ قابل دیدن که توجیه کنندهٔ چنین حرکتی باشد — شروع به غلتیدن از ورودی مقبره نمود، دچار ترس و سراسیمگی شدند، و با شتاب از صحنه گریختند. یهودیان به منازل خود گریختند، و بعداً بازگشتند تا این رخدادها را به سرورشان در معبد گزارش دهند. رومیها به دژ آنتونیا گریختند و آنچه را که دیده بودند به افسر رومی، به محض این که سر کار بازگشت، گزارش دادند.

رهبران یهودی کار مزورانهٔ به ظاهر خلاصی از عیسی را از طریق پیشنهاد رشوه به یهودای خائن آغاز نمودند، و اکنون هنگامی که با این وضعیت خجلت‌آور رو به رو شدند، به جای فکر کردن به تنبیه نگهبانانی که محل نگهبانی خود را ترک کرده بودند، به دادن رشوه به این نگهبانان و سربازان رومی متوسل شدند. آنها به هر یک از این بیست مرد مبلغی پول پرداخت کردند و به آنها رهنمود دادند که به همه بگویند: "در حالی که ما در طول شب هنگام خوابیده بودیم، حواریون او نزد ما آمدند و بدن را بردند." و رهبران یهودی به سربازان صمیمانه قول دادند که در صورتی که فرماندار از دریافت رشوه توسط آنان اطلاع یابد از آنها در برابر پیلاطُس دفاع می‌کنند.

باور مسیحی به از مرگ برخاستن عیسی مبتنی بر واقعیت "قبر خالی" بوده است. به راستی این یک ***واقعیت*** بود که قبر خالی بود، اما این ***حقیقتِ*** رستاخیز نیست. هنگامی که اولین ایمانداران از راه رسیدند قبر به راستی خالی بود، و این واقعیت، در ارتباط با واقعیت زنده شدنِ بی‌تردیدِ استاد، به تدوین اعتقادی انجامید که حقیقت نداشت: این آموزش که بدن مادی و فناپذیرِ عیسی از قبر برخاست. حقیقت مربوط به واقعیات روحی و ارزشهای جاودانه همیشه نمی‌تواند از طریق ترکیبی از واقعیتهای ظاهری ساخته شود. اگر چه واقعیات منفرد ممکن است به لحاظ

مادی حقیقی باشند، این بدین معنی نیست که ارتباط یک گروه از واقعیتها باید لزوماً به نتایج حقیقی روحی راه برد.

قبر یوسف خالی بود، نه به این دلیل که بدن عیسی ترمیم شده بود یا از مرگ برخاسته بود، بلکه به این دلیل که تقاضای گروههای آسمانی برای انجام یک نابودی ویژه و منحصر به فرد اجابت شده بود، یعنی بازگشت "خاک به خاک"، بدون مداخلهٔ تأخیرات زمان و بدون کارکرد روندهای معمول و قابل رویت زوال انسانی و پوسیدگی مادی.

بقایای انسانی عیسی دستخوش همان روند طبیعی تلاشی عنصری شد که تمامی بدنهای بشری در زمین با آن تعیین ویژگی می‌شوند، به جز این که در یک مقطع از زمان، این شیوهٔ طبیعی نابودی به اندازهٔ زیاد شتاب یافت، و تا آن نقطه تسریع شد که تقریباً آنی گردید.

سرشت شواهد حقیقی زنده شدن میکائیل روحی است، گر چه این آموزش با شهادت بسیاری از انسانهای عالم که با استاد زنده شدهٔ مورانشیا ملاقات کردند، او را شناختند، و با او همنشینی نمودند تأیید می‌شود. او بخشی از تجربهٔ شخصی تقریباً یک هزار موجود بشری پیش از این که او سرانجام یورنشیا را ترک کند گردید.

3- رستاخیز ادواری

اندکی بعد از ساعت چهار و نیم در این یکشنبه صبح، جبرئیل فرشتگان اعظم را نزد خود فرا خواند و آماده گشت تا رستاخیز عمومیِ پایان دوران اعطایی آدم را در یورنشیا افتتاح نماید. هنگامی که گروه عظیم سرافیمها و کروبیانِ مرتبط با این رخداد بزرگ در آرایش صحیح قرار گرفتند، میکائیلِ مورانشیا در برابر جبرئیل ظاهر گشت، و گفت: "همانطور که پدر من در خودش حیات دارد، آن را به پسر اعطا نموده تا در خود حیات داشته باشد. اگر چه من هنوز سرپرستی جهان را به طور کامل از سر نگرفته‌ام، این محدودیتِ خود – تحمیل شده به هیچ وجه اعطای حیات را به فرزندان خفتهٔ من محدود نمی‌سازد؛ بگذارید فراخوانی رستاخیز سیاره‌ای آغاز شود."

آنگاه مدار فرشتگان اعظم برای اولین بار از یورنشیا شروع به کار نمود. جبرئیل و گروههای عظیم فرشتگان اعظم به مکان قطبیت روحی سیاره حرکت کردند؛ و هنگامی که جبرئیل علامت داد، صدای جبرئیل به اولین کره از کرات قصر سیستم منعکس گردید. او گفت: "به فرمان میکائیل، بگذارید مردگان یورنشیا برای دوران قضاوت الهی از مرگ برخیزند!" سپس کلیهٔ بقایافتگان نژادهای بشری یورنشیا که از روزگاران آدم به خواب رفته بودند، و تا آن هنگام مورد داوری واقع نشده بودند، در آمادگی برای پوشش مورانشیا در تالارهای رستاخیز منسونیا ظاهر گشتند. و در یک لحظه سرافیمها و همکاران آنها برای عزیمت به کرات قصر آماده شدند. معمولاً این فرشتگان نگاهبان سراف که روزگاری به سرپرستی گروهیِ این انسانهای بقا یافته تخصیص یافته بودند، در لحظهٔ بیدار شدن آنها در تالارهای رستاخیز منسونیا حاضر می‌بودند، اما آنها به

دلیل ضرورت حضور جبرئیل در اینجا در ارتباط با رستاخیز مورانشیاییِ عیسی در این هنگام در همین کره بودند.

به رغم این که در طول اعصار متعاقب روزگاران آدم و حوا افراد بیشماری که از فرشتگان نگاهبان شخصی سراف برخوردار بودند و آنهایی که به نیل لازم پیشرفت معنوی شخصیتی دست یافته‌اند به منسونیا رفته بودند، و به رغم این که رستاخیزهای ویژه و هزاره‌ایِ بسیاری برای فرزندان یورنشیا وجود داشته است، این سومین فراخوانی سیاره‌ای یا رستاخیز کامل دوره‌ای بود. اولین رستاخیز در زمان ورود پرنس سیاره‌ای به وقوع پیوست، دومی در روزگار آدم، و این یکی، سومی، نشانگر رستاخیز مورانشیا، انتقال انسانیِ عیسیِ ناصری بود.

هنگامی که علامت رستاخیز سیاره‌ای توسط رئیس فرشتگان اعظم دریافت شد، تنظیم کنندهٔ شخصی پسر انسان اتوریتهٔ خود را به گروههای عظیم آسمانی که در یورنشیا گرد آمده بودند واگذار نمود، و کلیهٔ این فرزندان جهان محلی را به قلمرو مسئولیت فرماندهان مربوطهٔ خویش تحویل داد. و پس از انجام این کار او به مقصد سلوینگتون عزیمت نمود تا تکمیل گذار انسانی میکائیل را نزد عمانوئیل ثبت نماید. و کلیهٔ گروههای آسمانی که برای کار در یورنشیا مورد نیاز نبودند فوراً او را دنبال نمودند. اما جبرئیل با عیسیِ مورانشیا در یورنشیا باقی ماند.

و این گزارش رخدادهای رستاخیز عیسی است که توسط آنهایی که آنها را دیدند، به آن گونه که به راستی رخ دادند، فارغ از محدودیتهای نگرش ناقص و محدود بشری، نگریسته شدند.

4- کشف قبر خالی

همینطور که ما به زمان رستاخیز عیسی در این صبح زود یکشنبه نزدیک می‌شویم، باید به خاطر آورده شود که ده حواری در منزل ایلیا و مریم مرقس موقتاً اقامت داشتند، و در اتاق بالا خوابیده بودند، و روی همان تختهایی استراحت می‌کردند که طی گردهمایی شام آخر با استادشان روی آنها دراز کشیده بودند. این یکشنبه صبح همگی آنها به جز توما در آنجا گرد آمده بودند. شنبه شب دیروقت هنگامی که آنها در ابتدا دور هم جمع شدند توما برای چند دقیقه با آنها بود، اما دیدن حواریون به علاوهٔ این فکر که برای عیسی چه رخ داده بود برای او بسیار سنگین بود. او به یاران خود نظر افکند و فوراً اتاق را ترک نمود، و به منزل شمعون در بیت فاجی رفت، و فکر کرد به خاطر درد و رنجش در تنهایی در آنجا سوگواری کند. حواریون همگی رنج بردند، نه آنقدر از گرفتاری و نومیدی، بلکه بیشتر به واسطهٔ ترس، اندوه، و خجلت.

آنها در منزل نیقودیموس با داوود زبدی و یوسف ارمته، حدود دوازده تا پانزده تن از حواریون برجسته‌تر عیسی از اورشلیم، دور هم جمع شده بودند. در حدود پانزده تا بیست تن از ایمانداران برجستهٔ زن در منزل یوسف ارمته بودند. تنها این زنان در منزل یوسف اقامت داشتند، و آنها در طول ساعات روز سبت و عصر بعد از سبت در آنجا در کنار هم بودند، طوری که از حضور

گارد مراقب نظامی در مقبره بی‌اطلاع بودند. آنها همچنین نمی‌دانستند که یک سنگ دوم در جلوی مقبره غلتانیده شده بود، و این که هر دو این سنگها با مهر پیلاطُس مهر و موم شده بودند.

اندکی پیش از ساعت سه در این یکشنبه صبح، هنگامی که اولین علائم روز در شرق شروع به پدیداری نمود، پنج تن از زنان شروع به رفتن به سوی مقبرهٔ عیسی نمودند. آنها مقدار زیادی از محلولهای ویژهٔ خوشبو کننده را آماده ساخته بودند، و نوارپیچهای کتانی بسیاری را با خود آوردند. مقصود آنها این بود که بدن مردهٔ عیسی را به نحو کامل‌تری تدهین کنند و با دقت بیشتری آن را با باندپیچهای جدید بپیچند.

زنانی که به این مأموریتِ تدهین بدن عیسی رفتند اینها بودند: مریم مجدلیه، مریم مادر دوقلوهای الفیوس، سالومه مادر برادران زبدی، یونا همسر خوزا، و سوسن دختر عزرای اسکندریه.

در حدود ساعت سه و نیم بود که پنج زن، که روغنهای تدهینی خود را با خود حمل می‌کردند به قبر خالی رسیدند. همینطور که آنها از دروازهٔ دمشق خارج شدند، با یک تعداد از سربازانی که به گونه‌ای کمابیش وحشت زده به داخل شهر فرار می‌کردند مواجه شدند، و این موجب شد که برای چند دقیقه درنگ کنند؛ اما هنگامی که هیچ چیز دیگری رخ نداد، به سفر خود ادامه دادند.

آنها از دیدن این که سنگ از جلوی ورودی مقبره به کنار غلتیده است به اندازهٔ زیاد شگفت زده شدند، زیرا در راه رسیدن به آنجا بین خود گفته بودند: "چه کسی به ما کمک خواهد کرد که سنگ را به کناری بغلتانیم؟" آنها بارهای خود را بر زمین گذاشتند و با ترس و شگفتی زیاد شروع به نگریستن هم کردند. در حالی که آنها در آنجا ایستاده بودند، و از ترس می‌لرزیدند، مریم مجدلیه به دور سنگ کوچکتر گشت زد و با جرأت به داخل مقبرهٔ گشوده داخل شد. این قبر یوسف در باغ او روی شیب تپه در سمت شرقی جاده واقع شده بود، و همچنین رو در روی شرق بود. تا این ساعت، روشنایی پگاه روز جدید درست در حدی بود که مریم را قادر سازد به مکانی که بدن استاد در آن قرار گرفته بود نگاه کند و تشخیص دهد که مفقود شده است. در تاقچهٔ سنگ، جایی که عیسی را روی آن نهاده بودند، مریم فقط دستمال تا شده‌ای را دید که سر او روی آن قرار داده شده بود و باندپیچهایی را که دور او پیچیده شده بودند دست نخورده در آنجا قرار داشتند، و پیش از آن که گروههای آسمانی بدن را خارج سازند آنها را به آن شکل روی سنگ قرار داده بودند. ملافهٔ پوششی در پای تاقچهٔ تدفین قرار داشت.

بعد از این که مریم برای چند لحظه در آستانهٔ ورودی مقبره توقف نمود دید که بدن عیسی مفقود شده است (او هنگامی که در ابتدا وارد مقبره شد به طور واضح ندید)، و به جای آن فقط این لباسهای قبر قرار داشتند، و او از سر اضطراب و اندوه شدید فریاد کشید. همگی زنان به حد زیاد ترسان و لرزان بودند؛ آنها از هنگام دیدن سربازانِ وحشت زده در دروازهٔ شهر بی‌تاب و بی‌قرار بودند، و هنگامی که مریم به این شکل دردناک فریاد برآورد، وحشت زده شدند و با عجلهٔ زیاد گریختند. و آنها بدون توقف تمامی راه را تا رسیدن به دروازهٔ دمشق دویدند. تا این هنگام یونا متوجه شد که آنها مریم را رها کرده‌اند. او همراهان خود را جمع و جور نمود، و آنها به سوی مقبره بازگشت نمودند.

همینطور که آنها به مقبره نزدیک می‌شدند، مریم مجدلیهٔ ترسیده، که پس از خارج شدن از مقبره نتوانسته بود خواهرانش را در انتظار بیابد، حتی بیشتر وحشت زده شد، و اکنون به سوی آنها دوید و با هیجان فریاد کشید: ”او آنجا نیست. آنها او را برده‌اند!“ و او آنها را به مقبره هدایت کرد، و آنها همگی وارد شدند و دیدند که مقبره خالی است.

سپس پنج زن همگی روی سنگ در نزدیکی ورودی نشستند و در رابطه با این وضعیت صحبت کردند. این هنوز به ذهن آنها خطور نکرده بود که عیسی از مرگ برخاسته است. آنها طی سبت تنها بودند، و حدس زدند که بدن به آرامگاه دیگری انتقال یافته است. اما هنگامی که برای معمای خود به چنین راه حلی می‌اندیشیدند، نتوانستند ترتیب منظم لباسهای قبر را توجیه کنند. چطور بدن می‌توانست خارج شود، زیرا همان باندپیچهایی که بدن با آنها پیچیده شده بود در جای خود و ظاهراً دست نخورده روی تاقچهٔ تدفینی باقی مانده بودند؟

در حالی که این زنان در ساعات آغازین پگاه این روز جدید در آنجا نشستند، به سویی نگاه کردند و یک مرد غریبهٔ ساکت و بی‌حرکت را مشاهده نمودند. برای یک لحظه آنها بار دیگر ترسیدند، اما مریم مجدلیه در حالی که به سوی او می‌شتافت و او را مخاطب قرار می‌داد، طوری که گویا به تصور او وی مراقب باغ است، گفت: ”استاد را کجا برده‌اید؟ او را کجا قرار داده‌اند؟ به ما بگو تا ما بتوانیم برویم و او را تحویل بگیریم.“ هنگامی که فرد غریبه به مریم پاسخ نداد، او شروع به گریستن نمود. سپس عیسی با آنها سخن گفت. او گفت: ”به دنبال که هستید؟“ مریم گفت: ”ما در جستجوی عیسی هستیم. او در مقبرهٔ یوسف قرار داده شده بود، اما ناپدید شده است. آیا می دانی او را کجا برده‌اند؟“ سپس عیسی گفت: ”آیا این عیسی حتی در شهر جلیل به تو نگفت، که او خواهد مرد، اما بار دیگر از مرگ برخواهد خاست؟“ این سخنان زنان را متحیر و هراسان ساخت، اما استاد چنان تغییر کرده بود که آنها او را که پشتش به سمت نور کم سو بود هنوز نشناختند. و در حالی که آنها به سخنان او عمیقاً فکر می کردند، او مریم مجدلیه را با یک صدای آشنا مخاطب قرار دارد، و گفت: ”مریم“. و هنگامی که مریم آن کلام آشنای دلسوزانه و درود و تهنیت مهرآمیز را شنید، فهمید که آن صدای استاد است، و به سوی او شتافت تا در برابر پاهای او زانو زند و فریاد برآورد، ”ای خدای من، و ای سرور من!“ و تمامی زنان دیگر متوجه شدند که این فرد استاد است که در شکل جلال یافته در برابر آنان ایستاده است، و آنها فوراً در برابر او زانو زدند.

به دلیل کار ویژهٔ تبدیل کنندگان و بینابینیها، در ارتباط با برخی از شخصیتهای مورانشیا که در آن هنگام عیسی را همراهی می‌کردند این چشمان بشری قادر شدند که شکل مورانشیاییِ عیسی را ببینند.

همینطور که مریم درصدد برآمد تا پاهای او را در آغوش گیرد، عیسی گفت: ”مریم مرا لمس نکن، زیرا من آن گونه که مرا در جسم می‌شناختی نیستم. من پیش از آن که به سوی پدر فراز یابم برای مدت کوتاهی در این شکل نزد شما باقی می‌مانم. اما اکنون همگی شما بروید و به حواریون من — و به پطرس — بگویید که من از مرگ برخاسته‌ام، و این که با من صحبت کرده‌اید.“

بعد از این که این زنان از شوک حیرت خود بیرون آمدند، شتابان به شهر و به منزل ایلیا مرقس بازگشتند، و در آنجا کلیهٔ چیزهایی را که برای آنها اتفاق افتاده بود به ده رسول گفتند؛ اما حواریون به باور کردن آنها تمایل نداشتند. آنها در ابتدا تصور کردند که زنان یک رویا دیده‌اند، لیکن هنگامی که مریم مجدلیه کلماتی را که عیسی به آنها گفته بود تکرار کرد، و هنگامی که پطرس نامش را شنید، شتابان از اتاق بالا خارج شد، و در حالی که از فاصلهٔ نزدیک توسط یوحنا دنبال می‌شد، با عجلهٔ زیاد به مقبره رفت تا این چیزها را با چشمان خودش ببیند.

زنان داستان صحبت کردن با عیسی را با سایر حواریون تکرار کردند، اما آنها باور نمی‌کردند؛ و مایل نبودند همچون پطرس و یوحنا بروند و برای خودشان به قضیه پی ببرند.

5- پطرس و یوحنا در کنار مقبره

همینطور که دو حواری با سرعت به سوی جلجتا و مقبرهٔ یوسف حرکت می‌کردند، افکار پطرس میان ترس و امید جا به جا می‌شد؛ او از دیدار با استاد واهمه داشت، اما به واسطهٔ این داستان که عیسی یک پیام ویژه برای او فرستاده بود امیدش برانگیخته شد. او نیمه متقاعد شده بود که عیسی به راستی زنده است؛ او وعدهٔ برخاستن از مرگ در روز سوم را به یاد آورد. همینطور که او شتابان از راه اورشلیم به سوی شمال می‌رفت، ربط دادن این گفتار برای او عجیب بود، این وعده از هنگام مصلوب شدن عیسی تا این لحظه به ذهنش خطور نکرده بود. همینطور که یوحنا شتابان از شهر خارج می‌گشت، یک شور و شعف و امید عجیب در روانش جاری گشت. او نیمه متقاعد بود که زنان به راستی استاد از مرگ برخاسته را دیده‌اند.

از آنجا که یوحنا از پطرس جوانتر بود، از او پیشی گرفت و اول به قبر رسید. یوحنا در کنار در ماند، مقبره را نظاره کرد، و آن درست همانطور بود که مریم توصیف کرده بود. به زودی شمعون پطرس شتابان از راه رسید، و پس از وارد شدن، همان مقبرهٔ خالی را با لباسهای قبر که به طور چنان خاص مرتب شده بودند دید. و هنگامی که پطرس بیرون آمد، یوحنا نیز به داخل رفت و همه چیز را با چشمان خودش دید، و سپس آنها روی سنگ نشستند تا پیرامون معنی آنچه که دیده و شنیده بودند بیاندیشند. و در حالی که آنجا نشسته بودند همه چیز را که پیرامون عیسی به آنها گفته شده بود در ذهنشان مورد بررسی قرار دادند، اما نتوانستند به طور روشن درک کنند چه رخ داده است.

پطرس در ابتدا نظر داد که مقبره مورد دستبرد واقع شده است، که دشمنان بدن را دزدیده‌اند، و شاید به نگهبانان رشوه داده‌اند. اما یوحنا چنین استدلال کرد که اگر بدن ربوده شده بود قبر به سختی چنان منظم باقی گذاشته می‌شد، و او همچنین این پرسش را مطرح کرد که چطور باندپیچها پشت سر باقی گذاشته شدند، و ظاهراً چنان دست نخورده. و مجدداً آنها هر دو به داخل مقبره بازگشتند تا با دقت بیشتر لباسهای قبر را بازبینی کنند. همینطور که آنها برای بار دوم از مقبره بیرون می‌آمدند، متوجه شدند که مریم مجدلیه بازگشته و در برابر ورودی گریه می‌کند. مریم نزد حواریون رفته بود و باور داشت که عیسی از قبر برخاسته است، اما هنگامی که آنها همگی از

باور کردن گزارش او امتناع کردند محزون و ناامید گشت. او مشتاق بود که به نزدیکی قبر باز گردد، یعنی جایی که فکر می‌کرد صدای آشنای عیسی را شنیده است.

همینطور که مریم پس از رفتن پطرس و یوحنا در آنجا پرسه می‌زد، استاد بار دیگر به او ظاهر گشت، و گفت: ”شک نکن؛ شهامت داشته باش تا آنچه را که دیده و شنیده‌ای باور کنی. نزد حواریون من بازگرد و مجدداً به آنها بگو که من از مرگ برخاسته‌ام، و این که به آنها ظاهر خواهم شد، و این که همانطور که وعده دادم پیش از آنان فوراً به جلیل خواهم رفت.“

مریم شتابان به منزل مرقس بازگشت و به حواریون گفت که بار دیگر با عیسی صحبت کرده است، اما آنها او را باور نمی‌کردند. لیکن هنگامی که پطرس و یوحنا بازگشتند از مضحکه دست کشیدند و آکنده از ترس و بیم شدند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 190

پدیداریهای عیسی در دوران مورانشیا

اکنون عیسیِ از مرگ برخاسته آماده می‌شود تا به منظور تجربه نمودن دوران زندگانی فراز یابندهٔ مورانشیایی یک انسان عالم یک دورهٔ کوتاه را در یورنشیا بگذراند. اگر چه این دوران زندگی مورانشیا باید در کرهٔ پدیداری انسانی او سپری گردد، با این وجود آن از کلیهٔ جهات قرینهٔ تجربهٔ انسانهای سِتانیا که از میان زندگی پیشروندهٔ مورانشیای هفت کرات قصر جروسم عبور می‌کنند خواهد بود.

تمامی این نیرویی که در عیسی نهادین است — عطیهٔ حیات — که او را قادر ساخت از مرگ برخیزد، همان هدیهٔ زندگی جاودان است که او به باورمندان سلطنت خداوند اعطا می‌کند، و حتی اکنون از مرگ برخاستن آنها را از قید و بندهای مرگ طبیعی حتمی می‌سازد.

انسانهای عالم با همان نوع بدن گذرا یا مورانشیا در بامداد رستاخیز برخواهند خاست که عیسی پس از برخاستن از مقبره در این یکشنبه صبح داشت. این بدنها از خون در حال گردش برخوردار نیستند، و چنین موجوداتی از خوراک معمول مادی تغذیه نمی‌کنند؛ با این وجود این اشکال مورانشیا *واقعی* هستند. هنگامی که باورمندان گوناگون عیسی را پس از برخاستن او از مرگ دیدند، آنها به راستی او را دیدند؛ آنها قربانیان خود فریفتهٔ رویاها یا توهمات نبودند.

اعتقاد پایدار به از مرگ برخاستن عیسی جنبهٔ اساسی ایمان کلیهٔ شاخه‌های آموزش بشارت آغازین بود. در اورشلیم، اسکندریه، انطاکیه، و فیلادلفیه کلیهٔ آموزگاران بشارت در این اعتقاد محض به از مرگ برخاستن استاد متحد بودند.

در فهم نقش برجسته‌ای که مریم مجدلیه در اعلامِ از مرگ برخاستن استاد ایفا نمود، باید نگاشته شود که مریم سخنگوی اصلی برای گروه زنان بود، به همان گونه که پطرس برای حواریون بود. مریم رئیس زنان کارگر نبود، بلکه آموزگار اصلی و سخنگوی همگانی آنها بود. مریم زنی بسیار با احتیاط شده بود، طوری که شجاعت او در صبحت کردن با مردی که او تصور کرد مراقب باغ یوسف است فقط نشان می‌دهد که او چقدر از خالی یافتن مقبره وحشتزده بود. این ژرفا و درد جانکاه مهر او بود، تمامیت فداکاری او، که موجب شد برای یک لحظه محدودیتهای معمول یک زن یهودی را در نزدیک شدن به یک مرد غریبه فراموش کند.

1- پیش قراولان رستاخیز

حواریون نمی‌خواستند که عیسی آنها را ترک کند؛ از این رو آنها کلیهٔ گفته‌های او را در رابطه با مردن، و نیز وعده‌های او را پیرامون برخاستنِ مجدد از مرگ نادیده انگاشتند. آنها برخاستن عیسی را از مرگ آنطور که رخ داد انتظار نداشتند، و از باور کردن آن امتناع می‌کردند، تا این که آنها با الزام نشانهٔ تردیدناپذیر و گواه مطلق تجارب خودشان رو به رو شدند.

هنگامی که حواریون از باور کردن گزارش پنج زنی که اظهار نمودند عیسی را دیده‌اند و با او صحبت کرده‌اند امتناع کردند، مریم مجدلیه به مقبره بازگشت، و دیگران به منزل یوسف بازگشتند، و در آنجا تجاربشان را برای دختر او و زنان دیگر بازگو نمودند. و زنان گزارش آنها را باور کردند. مدت کوتاهی پس از ساعت شش دختر یوسف اهل رامه و چهار زنی که عیسی را دیده بودند به منزل نیقودیموس رفتند، و در آنجا کلیهٔ این رخدادها را برای یوسف، نیقودیموس، داوود زبدی، و مردان دیگری که در آنجا گرد آمده بودند بازگو نمودند. نیقودیموس و دیگران داستان آنها را باور نکردند، و تردید داشتند که عیسی از مرگ برخاسته است؛ آنها گمان بردند که یهودیان بدن را خارج کرده‌اند. یوسف و داوود به باور کردن گزارش تمایل داشتند، آنقدر که شتابان راه افتادند تا مقبره را بازدید کنند، و آنها همه چیز را درست آنطور که زنان توصیف کرده بودند یافتند. و آنها آخرینهایی بودند که مقبره را به آن گونه دیدند، زیرا کاهن اعظم در ساعت هفت و نیم سرگروه نگهبانان معبد را به مقبره اعزام نمود تا لباسهای قبر را خارج سازد. سرگروه تمامی آنها را در پارچهٔ کتان پیچید و آنها را به آن سوی یک صخرهٔ نزدیک پرتاب نمود.

داوود و یوسف فوراً از مقبره به منزل ایلیا مرقس رفتند، و در آنجا در اتاق بالا با ده حواری به گفتگو پرداختند. فقط داوود زبدی حتی به میزان اندک به این باور تمایل داشت که عیسی از مرگ برخاسته است. پطرس در ابتدا باور کرده بود، اما هنگامی که نتوانست استاد را پیدا کند شدیداً به شک افتاد. آنها همگی به این باور تمایل داشتند که یهودیان بدن را خارج کرده‌اند. داوود با آنها جر و بحث نکرد، اما هنگامی که آنجا را ترک کرد گفت: ”شما حواریون هستید، و شما باید این چیزها را بفهمید. من با شما جر و بحث نخواهم کرد؛ با این وجود، من اکنون به منزل نیقودیموس بازمی‌گردم. من با پیام‌آوران قرار گذاشته‌ام که امروز صبح با آنها در آنجا تشکیل جلسه دهم، و هنگامی که آنها در آنجا گرد آمدند، آنها را به عنوان پیش قراولان رستاخیز استاد به آخرین مأموریتشان خواهم فرستاد. من شنیدم که استاد گفت پس از مردن در روز سوم از مرگ برخواهد خاست، و من او را باور می‌کنم.“ و بدین ترتیب این رئیس خود – منصوب شدهٔ ارتباطات و اطلاعات، پس از صحبت کردن با سفیران محزون و نومید سلطنت خداوند حواریون را ترک نمود. او در مسیر رفتنش از اتاق بالا کیسهٔ یهودا را که حاوی تمامی وجوه رسولان بود روی دامان متی لاوی انداخت.

در حدود ساعت نه و نیم بود که آخرین فرد از میان بیست و شش پیام‌آورِ داوود به منزل نیقودیموس وارد شد. داوود فوراً آنها را در حیاط بزرگ گرد آورد و بدین گونه مخاطب قرار

داد:

”ای مردان و برادران، شما در تمامی این مدت مطابق سوگندتان به من و به یکدیگر به من خدمت کرده‌اید، و من شما را گواه می‌گیرم که من هرگز اطلاعات نادرست به شما نداده‌ام. من در آستانهٔ فرستادن شما در آخرین مأموریت شما به عنوان پیام‌آوران داوطلب سلطنت خداوند هستم، و در انجام این کار من شما را از سوگندتان رها می‌سازم و بدین طریق گروه پیام‌آور را منحل می‌کنم. ای مردان، من به شما اعلام می‌کنم که ما کارمان را به اتمام رسانیده‌ایم. استاد دیگر به پیام‌آوران انسانی نیازی ندارد؛ او از مرگ برخاسته است. او پیش از آن که وی را دستگیر کنند به ما گفت که خواهد مرد و در روز سوم دوباره از مرگ برخواهد خاست. من قبر را دیده‌ام — آن خالی است. من با مریم مجدلیه و چهار زن دیگر که با عیسی صحبت کرده‌اند حرف زده‌ام. من اکنون شما را منحل می‌کنم، به شما بدرود می‌گویم، و شما را به مأموریت مربوطهٔ خویش می‌فرستم، و پیامی که شما به ایمانداران خواهید برد این است: ’عیسی از مرگ برخاسته است؛ قبر خالی است.‘“

اکثر آنهایی که حضور داشتند تلاش کردند داوود را متقاعد کنند که این کار را انجام ندهد، اما نتوانستند روی او اعمال نفوذ کنند. آنها سپس درصدد برآمدند که پیام‌آوران را منصرف کنند، اما آنها به سخنان تردیدآمیز اعتنایی نمی‌کردند. و بدین ترتیب مدت کوتاهی پیش از ساعت ده، در این یکشنبه صبح، این بیست و شش دونده به عنوان نخستین پیش قراولان واقعیتِ راستین و قدرتمندِ عیسیِ از مرگ برخاسته عازم شدند. و آنها در انجام سوگندشان به داوود زبدی و به یکدیگر عازم این مأموریت، همچون بسیاری از مأموریتهای دیگر که در گذشته انجام داده بودند، شدند. این مردان اعتماد زیادی به داوود داشتند. آنها حتی بدون ماندن برای گفتگو با آنهایی که عیسی را دیده بودند عازم این مأموریت شدند؛ آنها حرف داوود را باور کردند. اکثر آنان آنچه را که داوود به آنها گفته بود باور کردند، و حتی آنهایی که تا اندازه‌ای شک داشتند، درست با همان قطعیت و درست با همان سرعت پیام را رساندند.

رسولان، گروه معنوی سلطنت خداوند، در این روز در اتاق بالا گرد آمده‌اند. آنها در آنجا از خود ترس نشان می‌دهند و اظهار تردید می‌کنند، در حالی که این افراد غیرروحانی، که نمایانگر اولین تلاش در اجتماعی نمودن بشارت استاد در زمینهٔ برادری انسان بودند، تحت فرامین رهبر بی‌باک و کارآمدشان، اعزام می‌شوند تا نجات دهندهٔ از مرگ برخاستهٔ یک کره و یک جهان را اعلام کنند. و پیش از آن که نمایندگان برگزیدهٔ او مایل باشند سخن او را باور کنند یا گواهی شاهدان عینی را بپذیرند، آنها درگیر این خدمت پرماجرا می‌شوند.

این بیست و شش تن به منزل ایلعازر در بتانی و به تمامی مراکز ایمانداران فرستاده شدند، از بئرشبع در جنوب تا دمشق و صیدون در شمال؛ و از فیلادلفیه در شرق تا اسکندریه در غرب.

هنگامی که داوود برادران خود را ترک نمود، برای مادرش به منزل یوسف رفت، و سپس آنان به بتانی رفتند تا به خانوادهٔ در حال انتظار عیسی بپیوندند. داوود تا بعد از تعیین تکلیف داراییهای

دنیوی مارتا و مریم در آنجا در بتانی ماند، و سپس آنها را در سفرشان همراهی نمود تا به برادرشان ایلعازر در فیلادلفیه بپیوندند.

در حدود یک هفته از این هنگام یوحنای زبدی مریم مادر عیسی را به منزلش در بیت صیدا برد. یعقوب، بزرگترین برادر عیسی، با خانواده‌اش در اورشلیم ماند. روت با خواهران ایلعازر در بتانی ماند. باقیماندهٔ خانوادهٔ عیسی به جلیل بازگشتند. داوود زبدی روز بعد از ازدواجش با روت، جوانترین خواهر عیسی، به همراه مارتا و مریم در اوایل ژوئن بتانی را به مقصد فیلادلفیه ترک کرد.

2- ظهور عیسی در بتانی

عیسی از زمان رستاخیز مورانشیا تا ساعت معراج روحش به عالم بالا نوزده بار به طور جداگانه در شکل مرئی به باورمندانش در زمین ظاهر گشت. او به دشمنانش و یا به آنهایی که نمی‌توانستند از پدیداری او در شکل مرئی بهرهٔ معنوی ببرند ظاهر نگشت. نخستین ظهور او به پنج زن در مقبره بود؛ دومین ظهور او، به مریم مجدلیه، همچنین در مقبره بود.

سومین ظهور در حدود ظهر این یکشنبه در بتانی رخ داد. مدت کوتاهی بعد از هنگام ظهر، بزرگترین برادر عیسی، یعقوب، در باغ ایلعازر در برابر مقبرهٔ خالیِ برادرِ زنده شدهٔ مارتا و مریم ایستاده بود، و داشت به اخباری که حدوداً یک ساعت پیش از آن توسط پیام رسانِ داوود به آنها رسیده بود فکر می‌کرد. یعقوب همیشه به این متمایل بود که مأموریت بزرگترین برادرش در زمین را باور کند، اما مدتها بود که تماسش را با کار عیسی از دست داده بود و پیرامون ادعاهای بعدی حواریون که عیسی همان مسیح است شدیداً به شک افتاده بود. تمامی خانواده به واسطهٔ اخباری که پیام‌رسان آورده بود یکه خورده بود و تقریباً مبهوت بود. حتی هنگامی که یعقوب در برابر مقبرهٔ خالی ایلعازر ایستاد، مریم مجدلیه به صحنه وارد شد و تجاربش را در ساعات آغازین بامداد در مقبرهٔ یوسف با هیجان به خانواده بازگو نمود. پیش از آن که او سخنانش را تمام کند، داوود زبدی و مادرش از راه رسیدند. البته روت گزارش را باور کرد، و یهودا نیز بعد از گفتگو با داوود و سالومه گزارش را باور نمود.

در این اثنا، همینطور که آنها به دنبال یعقوب می‌گشتند و پیش از آن که او را پیدا کنند، در حالی که او آنجا در باغ نزدیک مقبره ایستاده بود، متوجه حضور فردی در آن نزدیکی گشت، گویا که کسی شانهٔ او را لمس کرده است؛ و هنگامی که او چرخش نمود تا نگاه کند، پدیداری تدریجیِ یک شکل عجیب را در کنارش مشاهده کرد. او به مراتب شگفت‌زده‌تر از آن بود که سخن بگوید و بسیار وحشت زده‌تر از آن بود که بگریزد. و سپس شکل عجیب سخن گفت، او گفت: ”یعقوب، من آمده‌ام تا تو را برای خدمت به سلطنت خداوند فراخوانم. صمیمانه دست به دست برادرانت ده و مرا دنبال کن.“ هنگامی که یعقوب خواندنِ نامش را شنید، دانست که او بزرگترین برادرش عیسی است که او را مخاطب قرار داده است. شناخت شکل مورانشیاییِ استاد برای همگی آنان

کمابیش دشوار بود، اما آنگاه که او به یکباره شروع به گفتگو با آنها نمود، تعداد اندکی از آنان در شناخت صدای او یا حتی تشخیص شخصیت پرجاذبهٔ او هیچ مشکلی نداشتند.

هنگامی که یعقوب فهمید که عیسی او را خطاب قرار می‌دهد، زانو زد، و فریاد کشید: ”پدر من، و برادر من“، اما عیسی از او خواست که در حالی که با وی صحبت می‌کند بایستد. و آنها در باغ قدم زدند و برای تقریباً سه دقیقه حرف زدند. آنها در رابطه با تجارب روزهای گذشته صحبت کردند و رخدادهای آیندهٔ نزدیک را پیش‌بینی کردند. همینطور که آنها به منزل نزدیک می‌شدند، عیسی گفت: ”بدرود یعقوب، تا روزی که من به همگی شما با هم خوشامد گویم.“

یعقوب شتابان به منزل رفت، حتی در حالی که آنها در بیت فاجی به دنبال او می‌گشتند. او فریاد زد: ”من هم اکنون عیسی را دیدم و با او صحبت کردم، با او دیدار داشتم. او نمرده است؛ او از مرگ برخاسته است! او از برابر من ناپدید گشت، و گفت: ’بدرود، تا روزی که من به همگی شما با هم خوشامد گویم.‘“ او تازه سخنانش را به پایان رسانده بود که یهودا بازگشت، و او تجربهٔ دیدن عیسی در باغ را برای بهره‌مندی یهودا بازگویی نمود. و آنها همگی شروع به باور کردن زنده شدن عیسی نمودند. یعقوب اکنون اعلام کرد که به جلیل باز نمی‌گردد، و داوود ندا درداد: ”او نه تنها توسط زنان هیجان زده دیده شده است، بلکه حتی مردان سخت دل شروع به دیدن او کرده‌اند. من خود انتظار دارم که او را ببینم.“

و داوود مدت زیادی در انتظار به سر نبرد، زیرا چهارمین ظهور عیسی برای شناخت بشری در همین منزل مارتا و مریم مدت کوتاهی پیش از ساعت دو به وقوع پیوست، آنگاه که او در برابر خانوادهٔ زمینی خود و دوستانشان، در مجموع بیست تن، به گونه‌ای مرئی ظاهر گشت. استاد در برابر درِ گشودهٔ عقب پدیدار گشت و گفت: ”درود بر شما. درود بر آنهایی که روزی در جسم نزدیک من بودند و همیاری روحانی برای برادران و خواهران من در ملکوت آسمانی. چطور توانستید شک کنید؟ چرا پیش از انتخاب دنبال نمودن نور حقیقت با تمامی وجود آنقدر زیاد تعلل ورزیده‌اید؟ پس همگی شما، به همیاری روحانی با روح حقیقت در سلطنت پدر وارد شوید.“ همینطور که آنها شروع کردند از اولین شوک شگفتی خود بیرون آیند و هنگامی که به سوی او حرکت کردند، طوری که او را در آغوش گیرند، او از دید آنان ناپدید گشت.

آنها همگی می‌خواستند شتابان به شهر بروند و در رابطه با آنچه که رخ داده بود به حواریون مردد بگویند، اما یعقوب مانع آنها شد. فقط مریم مجدلیه اجازه یافت به منزل یوسف بازگردد. یعقوب به دلیل برخی چیزها که عیسی در هنگام گفتگوی آنها در باغ به او گفته بود انتشار خبر واقعیت این دیدار مورانشیا را در بیرون قدغن نمود. اما یعقوب چیز بیشتری از دیدارش با استاد از مرگ برخاسته را در این روز در منزل ایلعازر در بتانی هرگز آشکار نساخت.

3- در منزل یوسف

پنجمین تجلی مورانشیایی عیسی برای شناخت چشمان انسانی در حضور تقریباً بیست و پنج زن ایماندار که در منزل یوسف اهل رامه گرد آمده بودند، در حدود پانزده دقیقه بعد از ساعت چهار در همین یکشنبه بعد از ظهر به وقوع پیوست. مریم مجدلیه فقط چند دقیقه پیش از این ظهور به منزل یوسف بازگشته بود. یعقوب، برادر عیسی، درخواست کرده بود که در رابطه با ظهور استاد در بتانی هیچ چیز به حواریون گفته نشود. او از مریم نخواسته بود که از گزارش دادن این رخداد به خواهران ایماندارش خودداری کند. از این رو، بعد از این که مریم از همگی زنان قول رازداری گرفت، به شرح آنچه که به تازگی در هنگام بودن او با خانوادهٔ عیسی در بتانی رخ داده بود پرداخت. و او دقیقاً در وسط این بازگویی هیجان‌انگیز بود که یک سکوت ناگهانی و سنگین بر آنها مستولی گشت. آنها شکل کاملاً مرئی عیسیِ از مرگ برخاسته را عیناً در میان خود دیدند. او به آنان خوش آمد گفت، و گفت: ”درود بر شما. در مشارکت روحانی سلطنت خداوند نه یهودی خواهد بود و غیریهودی، نه غنی و نه فقیر، نه آزاد و نه برده، نه مرد و نه زن. شما همچنین فرا خوانده شده‌اید تا مژدهٔ رهایی نوع بشر را از طریق بشارت فرزندی با خداوند در پادشاهی آسمانی به اطلاع عموم برسانید. به سرتاسر دنیا بروید و این بشارت را اعلام دارید و ایمانداران را در ایمان به آن استوارتر سازید. و در حالی که این کار را انجام می‌دهید، فراموش نکنید که به بیماران خدمت کنید و آنهایی را که سست دل و وحشت زده هستند قوت بخشید. و من همیشه با شما خواهم بود، حتی تا کرانه‌های پایانی زمین.“ و پس از این که او این سخنان را گفت، از نظر آنها محو گردید. آنگاه زنان روی صورتشان بر زمین افتادند و در سکوت پرستش کردند.

از میان پنج ظهور مورانشیاییِ عیسی که تا این لحظه رخ داده بود، مریم مجدلیه شاهد چهار عدد بود.

در نتیجهٔ اعزام قاصدان در طول اواسط پیش از ظهر و به سبب بر ملا ساختن غیرعمدی گفته‌ها در رابطه با این ظهور عیسی در منزل یوسف، در طول اوایل عصر به حکمرانان یهودیان خبر رسید که در حول و حوش شهر گزارش می‌شود که عیسی از مرگ برخاسته است، و این که اشخاص بسیاری ادعا می‌کنند که او را دیده‌اند. اعضای شورای عالی یهود به واسطهٔ این شایعات کاملاً شورانده شدند. قیافا بعد از یک مشورت شتاب زده با حنا نشستی با شورای عالی یهود برگزار نمود تا در ساعت هشت عصر آن روز گرد هم آیند. در این جلسه بود که تصمیم گرفته شد هر شخصی را که راجع به از مرگ برخاستن عیسی صحبت کند از کنیسه‌ها اخراج کنند. حتی پیشنهاد شد که هر کس ادعا کند او را دیده است باید کشته شود. با این وجود این پیشنهاد مورد پذیرش قرار نگرفت زیرا نشست در سردرگمی که به سراسیمگی واقعی نزدیک بود به هم خورد. آنها جرأت کرده بودند چنین فکر کنند که کارشان با عیسی پایان یافته است. آنها در آستانهٔ این اکتشاف بودند که دشواری واقعی‌شان با مرد ناصره تازه آغاز شده است.

4- ظهور به یونانیان

در حدود نیم ساعت پس از ساعت چهار، در منزل فردی به نام فلاویوس، استاد ششمین ظهور مورانشیایی خود را به حدود چهل ایماندار یونانی که در آنجا گرد آمده بودند انجام داد. در حالی

که آنها درگیر بحث پیرامون گزارشات از مرگ برخاستن استاد بودند، به رغم این که درها محکم بسته شده بودند، او خود را در میان آنها پدیدار ساخت، و به آنها رو کرد و گفت: "درود بر شما. طی مدتی که فرزند انسان در میان یهودیان در زمین پدیدار گشت، آمد تا به همگی انسانها خدمت کند. در سلطنت پدر من نه یهودی خواهد بود و نه غیریهودی؛ شما همگی برادر خواهید بود — فرزندان خداوند. از این رو همگی به سرتاسر دنیا بروید، و این بشارت نجات را، همان گونه که از سفیران سلطنت خداوند دریافت کرده‌اید، اعلام دارید، و من در برادری فرزندان ایماندار و حقیقت جوی پدر با شما همدمی خواهم نمود." و هنگامی که او بدین گونه آنها را قوت بخشید، آنجا را ترک نمود، و آنها دیگر او را ندیدند. آنها تمامی عصر در منزل باقی ماندند؛ آنها آنقدر دچار ترس و حیرت شده بودند که یارای بیرون رفتن را نداشتند. هیچیک از این یونانیان نیز آن شب نخوابید. آنها بیدار ماندند و پیرامون این چیزها بحث کردند و امیدوار بودند که استاد بار دیگر از آنها دیدار کند. در میان این گروه یونانیان بسیاری بودند که هنگامی که سربازان عیسی را دستگیر کردند و یهودا با یک بوسه به او خیانت کرد در باغ جتسیمانی بودند.

شایعات از مرگ برخاستن عیسی و گزارشات ظهورهای متعدد او به پیروانش به سرعت پخش می‌شود، و تمامی شهر به حد بالایی از هیجان می‌رسد. استاد تا این هنگام به خانواده‌اش، به زنان، و به یونانیها ظاهر شده است، و به زودی او خود را در میان حواریون پدیدار می‌سازد. شورای عالی یهود فوراً شروع به بررسی این مشکلات جدید که به طور ناگهانی به حکمرانان یهودی تحمیل شده است می‌کند. عیسی به حواریونش بسیار می‌اندیشد اما مایل است که پیش از آن که از آنها دیدار کند آنها برای چند ساعت بیشتر برای تفکر جدی و تعمق اندیشمندانه تنها بمانند.

5- راه رفتن با دو برادر

در عمواس، در حدود هفت مایل غرب اورشلیم، دو برادر چوپان زندگی می‌کردند که هفتهٔ عید پسح را به منظور انجام قربانیها، برگزاری مراسم، و جشنها در اورشلیم گذرانده بودند. کلوپاس که فردی پیش کسوت بود، یک ایماندار جزئی به عیسی بود. حداقل او از کنیسه بیرون رانده شده بود. برادر او یعقوب یک ایماندار نبود، گر چه به واسطهٔ آنچه که دربارهٔ آموزشها و کارهای استاد شنیده بود بسیار کنجکاو و خواهان بود.

در این یکشنبه بعد از ظهر، در حدود سه مایل خارج از اورشلیم و چند دقیقه پیش از ساعت پنج، همینطور که این دو برادر در امتداد مسیر رفتن به عمواس کشان کشان راه می‌رفتند، در رابطه با عیسی، آموزشها و کارهای او، و به ویژه در رابطه با شایعات خالی بودن مقبرهٔ او، و این که برخی زنان با او حرف زده بودند، با اشتیاق زیاد صحبت می‌کردند. کلوپاس به گونه‌ای مردد تمایل به باور کردن این گزارشات داشت، اما یعقوب اصرار داشت که تمامی ماجرا احتمالاً یک فریبکاری است. در حالی که آنها در حال رفتن به سوی منزل بدین گونه بحث و مناظره می‌کردند، حین رفتن آنها، تجلی مورانشیاییِ عیسی، هفتمین ظهور او، در کنار آنها صورت یافت. کلوپاس اغلب آموزشهای عیسی را شنیده بود و در چندین موقعیت در منزل ایمانداران

اورشلیم با او غذا خورده بود. اما او استاد را نشناخت، حتی هنگامی که او آزادانه با آنها صحبت نمود.

عیسی پس از طی یک مسیر کوتاه با آنان گفت: ”هنگامی که من نزد شما می‌آمدم چه گفتاری را مشتاقانه رد و بدل می‌کردید؟“ و آنگاه که حرف عیسی تمام شد، آنها ساکن ایستادند و با شگفت زدگی غمزده او را نظاره کردند. کلوپاس گفت: ”آیا می‌شود تو در اورشلیم اقامت داشته باشی و چیزهایی را که به تازگی رخ داده ندانی؟“ سپس استاد پرسید: ”چه چیزهایی؟“ کلوپاس پاسخ داد: ”اگر تو در رابطه با این قضایا نمی‌دانی، تنها فرد در اورشلیم هستی که این شایعات در رابطه با عیسی ناصری را نشنیده‌ای. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و همهٔ مردم در کلام و در عمل قدرتمند بود. کاهنان ارشد و حکمرانان ما او را به رومیها تحویل دادند و خواستار مصلوب کردن او شدند. حال بسیاری از ما امید داشتیم که او است که اسرائیل را از یوغ غیریهودیان نجات می‌دهد. اما چنین نیست. اکنون سه روز از مصلوب شدن او می‌گذرد، و برخی از زنان امروز با اعلان این که در سحرگاه امروز به مقبره‌اش رفتند و آن را خالی یافتند موجب شگفتی ما شدند. و همین زنان اصرار دارند که با این مرد حرف زدند؛ آنها بر این باور اصرار می‌ورزند که او از مرگ برخاسته است. و هنگامی که زنان این را به مردان گزارش دادند، دو تن از حواریون او به مقبره دویدند و به همین گونه آن را خالی یافتند“ — و در اینجا یعقوب حرف برادرش را قطع کرد که بگوید: ”اما آنها عیسی را ندیدند.“

همینطور که آنها راه می‌رفتند، عیسی به آنها گفت: ”چقدر شما در فهم حقیقت کند هستید! وقتی شما به من می‌گویید که بحثهای شما در رابطه با آموزشها و کار این مرد است، پس از آنجا که من با این آموزشها آشناترم، بگذارید به شما آگاهی دهم. آیا به یاد نمی‌آورید که این عیسی همیشه آموزش می‌داد که پادشاهی او از این دنیا نیست، و این که چون تمامی انسانها فرزندان خداوند هستند، باید در شادیِ معنویِ مشارکتِ برادری خدمت مهرآمیز در این پادشاهیِ نوینِ حقیقتِ مهر پدر آسمانی رهایی و آزادی یابند؟ آیا به یاد نمی‌آورید که چگونه این فرزند انسان نجات خداوند را برای تمامی انسانها اعلام نمود، به بیماران و رنجبران خدمت نمود، و آنهایی را که اسیر ترس و بردهٔ شرارت بودند آزاد ساخت؟ آیا نمی‌دانید که این مرد ناصره به حواریون خود گفت که باید به اورشلیم برود، به دشمنانش تحویل داده شود، و آنها او را می‌کشند، و این که او در روز سوم از مرگ برخواهد خواست؟ آیا تمامی این حرفها به شما گفته نشده است؟ و آیا در رابطه با این روز نجات یهودیان و غیریهودیان هرگز در کتاب مقدس نخوانده‌اید، در جایی که می‌گوید تمامی خانواده‌های زمین در او برکت خواهند یافت؛ این که او گریهٔ نیازمندان را خواهد شنید و روانهای فقرایی را که در جستجوی او هستند نجات خواهد داد؛ این که تمامی ملتها او را برکت یافته خواهند نامید؟ این که چنین نجات دهنده‌ای همچون سایهٔ یک صخرهٔ بزرگ در یک سرزمین خسته خواهد بود. این که او همانند یک چوپان راستین به گله خوراک خواهد داد، گوسفندان را در بازوانش گرد خواهد آورد و با ملاطفت آنها را در آغوش خود حمل خواهد کرد. این که او چشمان کوران معنوی را خواهد گشود و زندانیان ناامید را به رهایی و نور کامل خواهد آورد؛ این که تمامی آنهایی که در تاریکی می‌نشینند نور بزرگ نجات جاودانه را خواهند دید. این که او شکسته دلان را مرهم خواهد نهاد، برای اسیرانِ گناه رهایی اعلام خواهد کرد، و برای آنهایی که

در اسارت ترس هستند و اسیر شرارتند درهای زندان را خواهد گشود. این که آنهایی را که سوگوارند تسلی خواهد داد و به جای اندوه و افسردگی شادی نجات را به آنها عطا خواهد نمود. این که او آرزوی تمامی ملتها و شادی جاودانهٔ آنهایی که در پی درستکاری هستند خواهد بود. این که این فرزند حقیقت و درستکاری با نور شفاگر و قدرت نجات دهنده برفراز دنیا برخواهد خواست؛ حتی این که او مردمش را از گناهانشان نجات خواهد داد؛ این که او به راستی در جستجوی آنهایی خواهد بود که گمراه هستند و آنها را نجات خواهد داد. این که ضعیفان را نابود نخواهد کرد، بلکه به تمامی آنهایی که گرسنه و تشنهٔ درستکاری هستند نجات ارزانی خواهد داشت. این که آنهایی که به او باور دارند زندگی جاودان خواهند داشت. این که روحش را روی تمامی انسانها خواهد ریخت، و این که این روح حقیقت در هر ایمانداری یک چاه آب خواهد بود که به حیات ابدی فوران خواهد کرد. آیا نفهمیدی که بشارت سلطنت خداوند که این مرد به شما داد چقدر بزرگ است؟ آیا درک نمی‌کنی که چه نجات بزرگی به شما روی آورده است؟"

تا این هنگام آنها به نزدیکی دهکده‌ای رسیده بودند که این برادران در آن اقامت داشتند. از هنگامی که عیسی شروع به آموزش این دو مرد کرد همینطور که آنها در حال پیمایش مسیر بودند حتی یک کلام نیز سخن نگفتند. آنها به زودی به مقابل منزلگاه محقر خود رسیدند، و عیسی در آستانهٔ ترک آنها و حرکت در امتداد جاده بود، اما آنها او را ملزم ساختند که به داخل منزل بیاید و نزد آنها بماند. آنها اصرار کردند که شب نزدیک است، و این که او باید پیش آنها بماند. سرانجام عیسی رضایت داد، و به زودی بعد از این که آنها به داخل منزل رفتند، نشستند تا غذا بخورند. آنها به او نان دادند تا آن را برکت دهد، و همینطور که او شروع به تکه کردن نان و دادن آن به آنها نمود، چشمان آنها گشوده شد، و کلوپاس متوجه شد که میهمان آنها خود استاد است. و هنگامی که او گفت: "او استاد است"، عیسیِ مورانشیا از نظر آنان محو گردید.

و سپس یکی از آنها به دیگری گفت، "شگفت‌آور نیست که ضمن حرکت ما در امتداد جاده و همینطور که او در حال سخن گفتن با ما بود و در حالی که آموزشهای کتاب مقدس را برای فهم ما باز می‌نمود قلب ما از درون شعله‌ور بود!"

آنها برای خوردن متوقف نشدند. آنها استاد مورانشیا را دیده بودند، و آنها شتابان از منزل خارج شدند، و با عجله عازم اورشلیم شدند تا خبر خوش نجات دهندهٔ از مرگ برخاسته را پخش کنند.

در حدود ساعت نه عصر آن روز و درست پیش از این که استاد برای ده نفر ظاهر شود، این دو برادرِ هیجان زده سر زده وارد اتاق بالا که حواریون در آن بودند شدند، و اعلام نمودند که عیسی را دیده‌اند و با او صحبت کرده‌اند. و آنها تمامی آنچه را که عیسی به آنها گفته بود، و این که چگونه تا وقت تکه کردن نان او را نشناختند، به آنها گفتند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 191

ظهور به حواریون و سایر رهبران

رستاخیز یکشنبه روز وحشتناکی در زندگی حواریون بود. ده تن از آنها بخش عمدهٔ روز را در اتاق فوقانی پشت درهای بسته گذراندند. آنها می‌توانستند از اورشلیم بگریزند، اما می‌ترسیدند اگر در بیرون یافت شوند توسط عوامل شورای عالی یهود دستگیر شوند. توما به خاطر مشکلاتش به تنهایی در بیت فاجی در اندیشه فرو رفته بود. اگر او با حواریون همتای خود مانده بود از وضعیت بهتری برخوردار می‌بود، و به آنها کمک می‌کرد که در امتداد خطوط سودمندتری بحثهای خود را پیش ببرند.

یوحنا در تمام طول روز این ایده را که عیسی از مرگ برخاسته است حفظ نمود. او حداقل پنج بار مختلف را برشمرد که استاد تصریح کرده بود مجدداً از مرگ برخواهد خاست و حداقل سه بار به روز سوم اشاره کرده بود. رویکرد یوحنا تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی آنها داشت، به ویژه روی برادرش یعقوب و روی نَتَنائیل. اگر یوحنا جوانترین عضو گروه نبود روی آنها تأثیر بیشتری می‌گذاشت.

انزوای آنها به دشواریهایشان بسیار مربوط بود. یوحنا مرقس آنها را در جریان رخدادهای معبد قرار می‌داد، و آنها را در رابطه با شایعات زیادی که در شهر پراکنده می‌شد مطلع می‌ساخت، اما به ذهن او خطور نکرد که از گروههای مختلف ایمانداران که عیسی از پیش به آنها ظاهر شده بود خبر گردآوری کند. این نوع خدمتی بود که تا آن هنگام از طریق پیامآوران داوود ارائه شده بود، اما آنها در آخرین مأموریتشان به عنوان قاصدان خبر زنده شدن عیسی به آن گروههای ایماندار که دور از اورشلیم زندگی می‌کردند همگی غایب بودند. حواریون برای نخستین بار در تمامی این سالها دریافتند که برای اطلاعات روزانهٔ خود در رابطه با امور ملکوت خداوند چقدر به پیامآوران داوود متکی بودهاند.

در سرتاسر این روز پطرس مشخصاً در رابطه با زنده شدن استاد از نظر احساسی بین ایمان و تردید در حال نوسان بود. پطرس نمیتوانست لباسهای قبر را که در آنجا در مقبره قرار داشتند از نظر دور دارد، گویی که بدن عیسی تازه از میان آنها دود شده بود. پطرس چنین استدلال میکرد: ”اما اگر او از مرگ برخاسته است و میتواند خود را به زنان نشان دهد، چرا خود را به ما حواریونش نشان نمیدهد؟“ پطرس اندوهگین گشت هنگامی که پنداشت شاید عیسی به خاطر حضور او در میان حواریون نزد آنها نیامد، زیرا او آن شب در حیاط منزل حنا او را انکار کرده

بود. و سپس او به واسطهٔ این خبری که زنان آوردند شادمان گشت: "برو به حواریون من و پطرس بگو". اما دلگرمی از این پیام بدین معنی بود که او میبایست باور داشته باشد که زنان به راستی استاد از مرگ برخاسته را دیده و شنیده بودند. پطرس بدین گونه در سراسر روز، تا اندکی بعد از ساعت هشت میان ایمان و تردید نوسان کرد، تا این که در آن هنگام به حیاط رفت. پطرس فکر کرد که خود را از میان حواریون جدا سازد تا شاید به دلیل انکار کردن استاد از آمدن عیسی به میان آنان پیشگیری نکند.

یعقوب زبدی در ابتدا از این ایده جانبداری کرد که آنها همگی به مقبره بروند؛ او شدیداً خواستار انجام کاری بود تا به اصل معما پی برده شود. این نَتَنائیل بود که در واکنش به اصرار یعقوب از حضور یافتن آنها به میان همگان پیشگیری کرد، و او این کار را از طریق یادآوری هشدار عیسی به آنها انجام داد که میگفت در این هنگام از به خطر انداختن بیجای زندگیشان پرهیز کنند. تا هنگام ظهر یعقوب به همراه سایرین به انتظار هشیارانه بسنده کرده بود. او چیز اندکی گفت؛ او به اندازهٔ زیاد ناامید شده بود زیرا عیسی به آنها پدیدار نگشت، و او از پدیداریهای متعدد استاد به گروهها و افراد دیگر مطلع نشد.

آندریاس در این روز بسیار به سخنان گوش فرا داد. او به واسطهٔ این وضعیت بیش از حد مبهوت شد و بیش از سهم خود تردید داشت، اما به خاطر هدایت حواریون همیارش حداقل از یک حس خاص رهایی از مسئولیت برخوردار بود. او به راستی سپاسگزار بود که پیش از آن که آنها به این روزگاران پریشان کننده وارد شوند استاد او را از بار رهبری رها ساخته بود.

بیش از یکبار در طول ساعات طولانی و خسته کنندهٔ این روز غم انگیز، تنها تأثیر قوت قلب دهندهٔ گروه کمک مکرر اندرز ویژهٔ فلسفی نَتَنائیل بود. او در واقع تأثیر کنترل کننده در میان ده تن در سرتاسر روز بود. او در رابطه با باور یا عدم باور به برخاستن استاد از مرگ هرگز یکبار نیز اظهار نظر نکرد. اما همینطور که روز سپری می‌شد، او به طور فزاینده به سمت این باور متمایل میگشت که عیسی به وعدهٔ خود برای برخاستن مجدد از مرگ عمل کرده است.

شمعون غیور بیش از آن در هم شکسته شده بود که بتواند در بحثها شرکت کند. او بیشتر اوقات روی یک نیمکت در یک گوشهٔ اتاق لم داده بود و صورتش رو به دیوار بود؛ او بیشتر لحظات در سرتاسر روز سخن نمیگفت. درک او از ملکوت خداوند فرو پاشیده بود، و او نمیتوانست تشخیص دهد که از مرگ برخاستن استاد میتوانست اساساً وضعیت را تغییر دهد. ناامیدی او بسیار شخصی بود و در مجموع شدیدتر از آن بود که با یک خبر کوتاه جبران گردد، حتی در شرایط چنین واقعیت شگرفی همچون از مرگ برخاستن عیسی.

با کمال تعجب، فیلیپ که معمولاً سخن نمیگفت در سرتاسر بعد از ظهر این روز بسیار صحبت کرد. در طول پیش از ظهر او چیز اندکی برای گفتن داشت، اما در تمامی بعد از ظهر او از سایر حواریون پرسش میکرد. پطرس اغلب از پرسشهای فیلیپ آزرده میشد، اما سایرین پرسشهای او را خوش طینت میپنداشتند. اگر عیسی به راستی از قبر برخاسته بود، فیلیپ به طور ویژه مشتاق دانستن این بود که آیا بدن او حاوی علائم فیزیکی مصلوب شدن است یا خیر.

متی بسیار سردرگم بود؛ او به بحثهای همیارانش گوش داد، اما بیشتر وقت را در ذهنش به مشکلات مالی آیندهشان صرف نمود. صرف نظر از به اصطلاح رستاخیز عیسی، یهودا رفته بود، داوود به طور غیررسمی وجوه را به او داده بود، و آنها فاقد یک رهبر مقتدر بودند. پیش از آن که متی بحثهای آنها را در رابطه با زنده شدن عیسی به طور جدی مورد ملاحظه قرار دهد، از پیش استاد را به طور رو در رو دیده بود.

دوقلوهای حَلفی در این بحثهای جدی شرکت اندکی کردند؛ آنها با خدمات روحانی معمول خود نسبتاً مشغول بودند. یکی از آنها رویکرد هر دو آنها را بیان نمود، آنگاه که در پاسخ به پرسشی که فیلیپ مطرح کرد گفت: "ما زنده شدن عیسی را نمیفهمیم، اما مادر ما میگوید که با استاد صحبت کرده است، و ما او را باور میکنیم."

توما در یکی از دورههای معمول افسردگی نومیدانهٔ خود به سر میبرد. او بخشی از روز را خوابید و باقی وقت را روی تپهها راه رفت. او شدیداً احساس کرد که باید به حواریون همیار خود از نو ملحق شود، اما تمایل به تنها بودن در او قویتر بود.

استاد نخستین پدیداری مورانشیایی به حواریون را به چندین دلیل به تعویق انداخت. اول، او میخواست که آنها بعد از مطلع شدن از رستاخیز او وقت داشته باشند تا دربارهٔ آنچه که در رابطه با مرگ و رستاخیزش در هنگام بودنش با آنان در جسم به آنها گفته بود به خوبی فکر کنند. استاد میخواست پیش از آن که خود را به همگی آنها پدیدار سازد پطرس در رابطه با برخی از دشواریهای ویژهاش دست به تکاپو بزند. ثانیاً او مایل بود که در هنگام ظهور اولش توما با آنها باشد. یوحنا مرقس در آغاز بامداد این یکشنبه توما را در منزل شمعون در بیت فاجی یافت، و در حدود ساعت یازده به حواریون در این باره خبر داد. اگر نَتَنائیل یا هر یک از دو حواری دیگر به دنبال توما رفته بودند، هر لحظه در طول این روز او نزد آنها باز میگشت. او به راستی میخواست بازگردد، اما آنطور که عصر روز قبل آنجا را ترک نمود بیش از آن مغرور بود که مطابق میل خودش به این زودی بازگردد. تا روز بعد او آنقدر افسرده بود که تقریباً به یک هفته نیاز بود که تصمیمش را برای بازگشت بگیرد. حواریون منتظر او شدند، و او منتظر شد که برادرانش به جستجوی او بپردازند و از او بخواهند که نزد آنها بازگردد. بدین ترتیب توما از همکارانش دور ماند، تا این که در عصر شنبهٔ بعد، پس از تاریک شدن هوا، پطرس و یوحنا به بیت فاجی رفتند و او را با خود باز گرداندند. و همچنین بدین دلیل است که بعد از این که عیسی در ابتدا به آنها ظاهر گشت آنها به یکباره به جلیل نرفتند؛ آنها نمیخواستند بدون توما بروند.

1- ظهور به پطرس

نزدیک به ساعت هشت و نیم عصر این یکشنبه بود که عیسی در باغ منزل مرقس به شمعون پطرس ظاهر گشت. این هشتمین تجلی مورانشیایی او بود. پطرس از هنگام انکار استاد تحت یک بار سنگین تردید و گناه زندگی کرده بود. تمامی روز شنبه و این یکشنبه او با این ترس مبارزه کرده بود که شاید او دیگر یک حواری نیست. او از فرجام یهودا به خود لرزیده بود و حتی فکر

کرد که او نیز به استادش خیانت کرده است. تمامی این بعد از ظهر او فکر کرد که ممکن است حضور او در میان حواریون باشد که از ظاهر شدن عیسی به آنها پیشگیری میکند، البته مشروط به این که او به راستی از مرگ برخاسته بود. و همینطور که حواری محزون در میان گلها و بوتهها قدم میزد، در چنین زمینهٔ ذهنی و چنین وضعیت روانی بود که عیسی به پطرس ظاهر شد.

هنگامی که پطرس به نگاه مهرآمیز استاد فکر کرد، همینطور که از کنار ایوان منزل حنا رد میشد، و همینطور که آن پیام بسیار خوبی را که در سحرگاه آن روز توسط زنانی که از قبر خالی آمدند — "برو به حواریون من و پطرس بگو" — در ذهنش بررسی میکرد، و همینطور که به این نشانههای ترحم عمیقاً فکر میکرد، ایمانش شروع به چیرگی بر تردیدهایش نمود، و او خاموش ایستاد، مشتهایش را گره کرد، و با صدای بلند فریاد کشید: "من باور دارم که او از مرگ برخاسته است؛ من خواهم رفت و به برادرانم خواهم گفت." و همینطور که این را گفت، به ناگاه شکل مردی در برابر او ظاهر گشت که با صدایی آشنا با او سخن گفت. او گفت: "پطرس، دشمن میخواست بر تو چیره شود، اما من تو را رها نمیساختم. من میدانستم که تو قلباً مرا انکار نکردی؛ از این رو حتی پیش از آن که درخواست کنی من تو را بخشیدم؛ اما اکنون تو باید فکر کردن به خود و مشکلات این ساعت را متوقف کنی، ضمن این که آماده میشوی مژدهٔ بشارت خداوند را به آنهایی که در تاریکی به سر میبرند برسانی. تو دیگر نباید به اندیشهٔ چیزی باشی که ممکن است از ملکوت خداوند به دست آوری، بلکه باید درگیر این کار باشی که به آنهایی که در فقر شدید معنوی به سر میبرند چه میتوانی بدهی. شمعون آمادهٔ نبرد یک روز نوین باش، پیکار با تاریکی معنوی و شکهای شرورانهٔ اذهان طبیعی انسانها."

پطرس و عیسیِ مورانشیا در باغ قدم زدند و برای تقریباً پنج دقیقه پیرامون چیزهای گذشته، حال، و آینده صحبت کردند. سپس استاد با این گفتار از دید او محو گردید: "بدرود پطرس، تا این که تو را با برادرانت ببینم."

برای یک لحظه پطرس به واسطهٔ این درک به خود آمد که با استاد از مرگ برخاسته صحبت کرده است، و توانست اطمینان یابد که هنوز یک سفیر ملکوت خداوند است. او تازه شنیده بود که استاد جلال یافته او را تشویق و ترغیب نمود که به موعظهٔ بشارت خداوند ادامه دهد. و با تمامی اینها که در درون قلبش میجوشید به اتاق بالا و به حضور حواریون همیارش شتافت و نفس نفس زنان با هیجان فریاد کشید: "من استاد را دیدهام؛ او در باغ بود. من با او صحبت کردم، و او مرا بخشیده است."

این اعلان پطرس که عیسی را در باغ دیده بود تأثیر عمیقی روی حواریون همیارش گذاشت، و آنها تقریباً آماده بودند که تردیدهای خود را به کنار بگذارند که آندریاس برخاست و به آنها هشدار داد که بیش از حد تحت تأثیر گزارش برادرش قرار نگیرند. آندریاس اشاره کرد که پطرس سابقاً چیزهایی دیده بود که واقعی نبودند. اگر چه آندریاس مستقیماً به رویای آن شب روی دریای جلیل اشاره نداشت، آنقدر سخن گفت که کلیهٔ حاضرین را که این رخداد را در ذهن داشتند مأیوس سازد. پطرس در رویای خود ادعا کرده بود که دید استاد به سوی آنها روی آب راه میرود. شمعون پطرس به واسطهٔ کنایههای برادرش بسیار آزرده خاطر گشت و فوراً به سکوتی

افسرده‌آمیز فرو رفت. دوقلوها برای پطرس احساس تأسف بسیار کردند، و هر دو به سوی او رفتند تا همدردی خود را ابراز دارند و بگویند که او را باور می‌کنند و از نو تصریح کنند که مادر خودشان نیز استاد را دیده است.

2- اولین ظهور به حواریون

مدت کوتاهی بعد از ساعت نه آن روز عصر، بعد از خروج کلوپا و یعقوب، در حالی که دوقلوهای حَلفی پطرس را دلداری می‌دادند، و در حالی که نَتَنائیل آندریاس را نکوهش می‌کرد، و همینطور که ده حواری در اتاق بالا گرد آمده بودند و تمامی درها از ترس دستگیری قفل بودند، استاد به ناگاه به شکل مورانشیایی در میان آنها ظاهر گشت، و گفت: "درود بر شما. چرا از ظاهر شدن من آنقدر وحشت زده شدید؟ گویا که یک روح دیده‌اید. آیا هنگامی که در جسم با شما بودم پیرامون این چیزها به شما نگفتم؟ آیا به شما نگفتم که کاهنان ارشد و فرمانروایان من را تحویل می‌دهند تا کشته شوم، و این که یکی از شما به من خیانت می‌کند، و این که در روز سوم من از مرگ برخواهم خاست؟ تمامی تردیدهای شما و تمامی این بحثها در رابطه با گزارشات زنان، کلوپا و یعقوب، و حتی پطرس برای چیست؟ تا کی به سخنان من شک می‌ورزید و از پذیرش وعده‌های من امتناع می‌کنید؟ و اکنون که در واقع مرا می‌بینید، آیا باور خواهید کرد؟ حتی اکنون یکی از شما غایب است. هنگامی که بار دیگر گرد هم آمدید، و بعد از این که همگی شما با قطعیت دانستید که فرزند انسان از قبر برخاسته است، از اینجا به جلیل بروید. به خداوند ایمان داشته باشید؛ به یکدیگر باور داشته باشید؛ و بدین گونه به خدمت نوین ملکوت آسمانی وارد خواهید شد. من با شما در اورشلیم خواهم ماند تا این که آماده شوید به جلیل بروید. من آرامش خود را به شما میدهم."

پس از این که عیسیِ مورانشیا با آنان سخن گفت، به طور آنی از برابر دیدگان آنها محو گردید. و آنها همگی روی صورت خود بر زمین افتادند، خداوند را ستایش کردند و استاد محو شدهٔ خود را ستودند. این نهمین ظهور مورانشیایی استاد بود.

3- با مخلوقات مورانشیا

روز بعد، دوشنبه، به طور کامل با مخلوقات مورانشیا که در آن هنگام در یورنشیا حضور داشتند صرف شد. بیش از یک میلیون مدیر و دستیار مورانشیا به همراه انسانهای دوران گذار رسته‌های گوناگون از هفت کرات قصر سِتانیا به عنوان شرکت کننده در تجربهٔ گذار مورانشیایی استاد به یورنشیا آمده بودند. عیسی مورانشیا چهل روز را با این موجودات هوشمند پرجلال موقتاً گذراند. او به آنها آموزش داد و حیات گذار مورانشیا را آنطور که توسط انسانهای کرات مسکونی سِتانیا که از میان کرات سیستم مورانشیا عبور می‌کنند پیموده می‌شود از مدیران آنها آموخت.

در حدود نیمه شب این دوشنبه شکل مورانشیایی استاد برای گذار به دومین مرحلهٔ پیشرفت مورانشیا تنظیم گردید. هنگامی که او بعداً به فرزندان انسانیش در کرهٔ زمین ظاهر گشت، یک

موجود مرحلهٔ دوم مورانشیا بود. همینطور که استاد در دوران زندگانی مورانشیا پیش می‌رفت، برای موجودات هوشمند مورانشیا و دستیاران تبدیلگرشان از نظر تکنیکی بیشتر و بیشتر دشوار می‌شد که استاد را به چشمان انسانی و مادی پدیدار نمایند.

عیسی گذار به مرحلهٔ سوم مورانشیا را در جمعه 14 آوریل، به مرحلهٔ چهارم را در دوشنبه 17 آوریل، به مرحلهٔ پنجم را در شنبه 22 آوریل، به مرحلهٔ ششم را در پنجشنبه 27 آوریل، به مرحلهٔ هفتم را در سه‌شنبه 2 مه، به شهروندی جروسِم را در یکشنبه 7 مه به انجام رسانید، و در یکشنبه 14 آوریل به پذیرش والامرتبه‌های ایدنشیا وارد گشت.

میکائیل نبادان خدمتش را در زمینهٔ تجربهٔ جهان بدین گونه تکمیل نمود، زیرا او در ارتباط با اعطاهای پیشین خود زندگی انسانهای فرازگرای زمان و فضا را از اقامت موقت در ستاد مرکزی کوکبه، حتی تا خدمت در ستاد مرکزی ابرجهان از پیش به طور کامل تجربه کرده بود. و دقیقاً با همین تجارب مورانشیا بود که فرزند آفرینندهٔ نبادان هفتمین و آخرین اعطای جهانی خود را به راستی به اتمام رسانید و به گونه‌ای قابل قبول پایان داد.

4- ظهور دهم (در فیلادلفیه)

دهمین تجلی مورانشیایی عیسی برای شناخت بشری مدت کوتاهی بعد از ساعت هشت در سه‌شنبه، 11 آوریل در فیلادلفیه به وقوع پیوست. او در آنجا خود را به اَبنیر و ایلعازر و حدود یکصد و پنجاه تن از همیاران آنها، از جمله بیش از پنجاه تن از گروه هفتاد نفرهٔ بشارتگران نشان داد. این ظهور درست بعد از آغاز یک گردهمایی ویژه در کنیسه‌ای رخ داد که اَبنیر برای آن فراخوان داده بود تا پیرامون مصلوب شدن عیسی و گزارش اخیرتر رستاخیزی که توسط پیام‌آور داوود آورده شده بود به بحث بپردازد. از آنجا که ایلعازرِ از مرگ برخاسته اکنون عضوی از این گروه باورمندان بود، برای آنها دشوار نبود این گزارش را باور کنند که عیسی از مرگ برخاسته است.

گردهمایی در کنیسه تازه داشت توسط اَبنیر و ایلعازر که در منبر کنار هم ایستاده بودند گشایش می‌یافت که تمامی حضار ایماندار دیدند شکل استاد به ناگهان پدیدار گشت. او از جایی که میان اَبنیر و ایلعازر ظاهر شده بود، در حالی که هیچیک او را مشاهده نکردند، به پیش گام برداشت، و با درود گفتن به جمع گفت:

"درود بر شما. شما همگی می‌دانید که ما یک پدر آسمانی داریم، و این که فقط یک حقیقت مطلق در رابطه با ملکوت خداوند وجود دارد — مژدهٔ هدیهٔ زندگی جاودان که انسانها از طریق ایمان دریافت می‌کنند. به همین ترتیب که شما به خاطر وفاداریتان به کلام خداوند شادمانی می‌کنید، دعا کنید که پدرِ حقیقت یک مهر نوین و بزرگتر برای برادرانتان در قلوب شما به طور گسترده بیافشاند. شما باید به همان گونه که من شما را دوست داشته‌ام تمامی انسانها را دوست بدارید؛ شما باید به همان گونه که من به شما خدمت کرده‌ام به تمامی انسانها خدمت کنید. با دلسوزی فهیمانه و

عطوفت برادرانه با همگی برادرانتان که وقف اعلام خبر خوش شده‌اند در همیاری روحانی باشید، چه آنها یهودی باشند یا غیریهودی، یونانی یا رومی، ایرانی یا حبشی. یوحنا از پیش ملکوت خداوند را اعلام نمود؛ شما بشارت خداوند را با توانمندی موعظه کرده‌اید. یونانیها خبر خوش را از پیش آموزش داده‌اند؛ و من به زودی روح حقیقت را به روانهای همگی اینها، برادرانم، خواهم فرستاد، آنهایی که زندگی خود را با فداکاری زیاد وقف روشنگری همنوعان خود که در تاریکی معنوی به سر می‌برند کرده‌اند. شما همگی فرزندان نور هستید؛ از این رو دچار گرفتاریهای نافهیمانهٔ سوءظن انسانی و نابردباری بشری نشوید. اگر آنقدر وارسته‌اید که با موهبت ایمان ناباوران را دوست می‌دارید، آیا نباید همچنین آنهایی را که در خانوادهٔ گستردهٔ ایمانداران باورمندانِ همنوع شما هستند به طور یکسان دوست بدارید؟ به خاطر داشته باشید، به همان قدر که یکدیگر را دوست می‌دارید، تمامی انسانها خواهند دانست که حواریون من هستید.

”پس به سرتاسر دنیا بروید، و این بشارت پدر بودن خداوند و برادری انسانها را به همهٔ ملتها و نژادها اعلام دارید، و در انتخاب رَوشتان برای ارائهٔ خبر خوش به نژادها و قبیله‌های گوناگون نوع بشر پیوسته خردمند باشید. این بشارت ملکوت خداوند را آزادانه دریافت کرده‌اید، و این خبر خوش را به تمامی ملتها آزادانه بدهید. از مقاومت اهریمن نترسید، زیرا من همیشه با شما هستم، حتی تا پایان اعصار. و من آرامش خود را به شما میدهم.“

هنگامی که او گفت ”من آرامش خود را به شما میدهم“، از نظر آنان محو گردید. به استثنای یکی از پدیداریهای او در جلیل، که طی آن بیش از پانصد نفر ایماندار در یک زمان او را دیدند، این گروه در فیلادلفیه شامل بیشترین تعداد انسانها بود که در یک رویداد تنها او را دیدند.

در سحرگاه روز بعد، حتی ضمن این که حواریون در اورشلیم ماندند و منتظر بهبودی احساسی توما شدند، این ایمانداران فیلادلفیه بیرون رفتند و اعلام داشتند که عیسی ناصری از مرگ برخاسته است.

عیسی روز بعد، چهارشنبه را بطور بی‌وقفه در اجتماع همیاران مورانشیایی خود گذراند، و در طول ساعات بعد از ظهر نمایندگان دیدارگر مورانشیا از کرات قصرِ هر سیستم محلیِ کرات مسکونی در سرتاسر کوکبهٔ نرلاشیادک را به حضور پذیرفت. و آنها همگی از این که آفریننده‌شان را به عنوان یکی از رسته‌های خودشان از میان موجودات هوشمند جهان بشناسند شادمان گشتند.

5- ظهور دوم به حواریون

توما یک هفتهٔ دلتنگی آور را در تپه‌های اطراف کوه زیتون با خود به تنهایی گذراند. در طول این هنگام او فقط آنهایی را که در منزل شمعون و یوحنا مرقس بودند دید. در حدود ساعت نه شنبه، 15 آوریل بود که دو حواری او را پیدا کردند و با خود به میعادگاهشان در منزل مرقس بازگرداندند. روز بعد توما به گفتن داستان پدیداریهای گوناگون استاد گوش داد، اما از باور کردن

آن با عزمی راسخ امتناع ورزید. او بر این باور پافشاری مینمود که پطرس آنها را با این اندیشه که استاد را دیدهاند به شور و شوق آورده است. نَتَنائیل برای او استدلال کرد، ولی این کار بیفایده بود. یک سرسختی احساسی وجود داشت که با تردید معمول او همراه بود، و این وضعیت ذهنی که با سرافکندگی گریز از دست آنها توأم بود، وضعیتی انزوا جویانه به وجود آورد که حتی خود توما به طور کامل نمیفهمید. او از همیاران خود کنارهجویی کرده بود، او به راه خود رفته بود، و اکنون حتی هنگامی که به میان آنها بازگشته بود، به طور ناخودآگاه به رویکرد ناسازگاری تمایل یافته بود. او در گردن نهادن به آنها کند بود؛ او دوست نداشت تسلیم شود. او بدون این که قصد آن را داشته باشد، از توجهی که به او میشد به راستی لذت میبرد؛ او از تلاشهای کلیهٔ همیارانش برای متقاعد ساختن و تغییر نگرش دادنش رضایتی ناآگاهانه مییافت. برای یک هفتهٔ کامل او دلش برای آنها تنگ شده بود، و از توجه مداوم آنها لذت قابل ملاحظهای میبرد.

اندکی بعد از ساعت شش آنها داشتند عصرانهٔ خود را میخوردند و پطرس در یک سمتِ توما و نَتَنائیل در سوی دیگر نشسته بود که حواری شکاک گفت: ”تا با چشمان خودم استاد را نبینم و انگشتم را روی جای میخها نگذارم باور نخواهم کرد.“ همینطور که آنها بدین گونه در برابر میز شام نشسته بودند، و در حالی که درها محکم بسته و چفت شده بودند، استاد مورانشیا به ناگاه در انحنای میز مستقیماً روبروی توما ایستاد و گفت:

”درود بر شما. هنگامی که شما همگی حضور داشتید تا بار دیگر مأموریتِ رفتن به سرتاسر دنیا و موعظهٔ این بشارت ملکوت خداوند را بشنوید من برای یک هفتهٔ کامل اینجا ماندم تا بتوانم دوباره ظاهر شوم. من بار دیگر به شما میگویم: همانطور که پدر من را به دنیا فرستاد، من نیز شما را میفرستم. همانطور که من پدر را آشکار ساختهام، شما نیز مهر الهی را آشکار خواهید ساخت، نه صرفاً با کلمات، بلکه در زندگی روزانهتان. من شما را میفرستم، نه برای این که روانهای انسانها را دوست بدارید، بلکه انسانها را دوست بدارید. شما نباید صرفاً شادمانیهای بهشت را اعلام کنید بلکه همچنین این واقعیات معنوی زندگی الهی را در تجربهٔ روزانهتان به نمایش بگذارید، زیرا شما از طریق ایمان از زندگی جاودانه به عنوان هدیهٔ خداوند از پیش برخوردار گشتهاید. هنگامی که شما ایمان داشته باشید، هنگامی که نیروی آسمانی، روح حقیقت، در شما دمیده شود، نورتان را اینجا پشت درهای بسته پنهان نخواهید کرد؛ شما مهر و بخشش خداوند را به تمامی نوع بشر آشکار خواهید ساخت. شما اکنون از واقعیتهای یک تجربهٔ ناخوشایند به خاطر ترس میگریزید، اما هنگامی که با روح حقیقت غسل تعمید یابید، با شجاعت و شادمانی بیرون خواهید رفت تا با تجارب جدیدِ اعلام خبر خوش حیات جاودان در ملکوت خداوند روبرو شوید. شما ممکن است اینجا و در جلیل برای مدتی کوتاه بمانید، در حالی که از شوک گذار از امنیت کاذبِ مرجعیت سنتگرایی به نظم جدید مرجعیت واقعیات، حقیقت، و ایمان به واقعیتهای متعالیِ تجربهٔ زنده بهبود مییابید. مأموریت شما در دنیا مبتنی بر این واقعیت است که من در میان شما یک زندگی خدا – آشکار کننده داشتهام؛ و مبتنی بر این حقیقت است که شما و کلیهٔ انسانهای دیگر فرزندان خداوند هستید؛ و این در بر گیرندهٔ حیاتی خواهد بود که در میان انسانها زندگی خواهید کرد — تجربهٔ واقعی و زندهٔ دوست داشتن انسانها و خدمت کردن به آنها، حتی به آن گونه که من شما را دوست داشتهام و به شما خدمت کردهام. بگذارید ایمان نور شما را

به دنیا آشکار سازد؛ بگذارید آشکارسازی حقیقت چشمانی را که به واسطهٔ سنت کور شده بینا کند؛ بگذارید خدمت مهرآمیز شما تعصبی را که از نادانی سرچشمه گرفته به گونهای مؤثر نابود سازد. شما از طریق نزدیک شدن به انسانهای همنوع خود با دلسوزی فهیمانه و با جانفشانی عاری از خودخواهی، آنها را به آگاهی نجات دهنده از مهر پدر رهنمون خواهید شد. یهودیان نیکی را ستودهاند؛ یونانیان زیبایی را ستایش کردهاند؛ هندوها فداکاری را موعظه میکنند؛ زاهدان سرزمینهای دور حرمت را آموزش میدهند؛ رومیها طالب وفاداری هستند؛ اما من از حواریونم زندگی میخواهم، حتی یک زندگی حاوی خدمت مهرآمیز برای برادرانتان در جسم.''

پس از این که استاد این سخنان را گفت به صورت توما رو به پایین نگریست و گفت: ''و توما، تو که گفتی باور نخواهی کرد مگر این که بتوانی مرا ببینی و انگشت خود را در جای میخ دستان من بگذاری، هیچ نشان میخی در دستان من نمیبینی، زیرا من به شکلی از مرگ برخاستهام که تو نیز پس از عزیمت از این دنیا خواهی داشت. تو که اکنون مرا دیدهای و سخنان مرا شنیدهای، به برادرانت چه خواهی گفت؟ تو به حقیقت اذعان خواهی کرد، زیرا از پیش در قلبت شروع به باور کرده بودی، حتی هنگامی که ناباوری خود را با سرسختی زیاد تصریح نمودی. توما، شکهای تو درست هنگامی که در حال فروپاشی هستند، همیشه با لجوجانهترین نحو خود را نشان میدهند. توما، من به تو میگویم که بیایمان نباش بلکه ایمان داشته باش، و من میدانم که تو ایمان خواهی آورد، حتی با جان و دل.''

هنگامی که توما این سخنان را شنید، در برابر استاد مورانشیا زانو زد و فریاد برآورد: ''من ایمان دارم! ای خدای من و ای سرور من!'' سپس عیسی به توما گفت: ''توما تو ایمان آوردی زیرا به راستی من را دیده و شنیدهای. خوشا به حال آنها در اعصار آینده که ایمان خواهند آورد گرچه با چشم جسمانی ندیدهاند و با گوش انسانی نشنیدهاند.''

و سپس، همینطور که شکل استاد به نزدیکیِ سر میز حرکت کرد، همگی آنها را مخاطب قرار داد و گفت: ''و اکنون همگی شما به جلیل بروید. من به زودی در آنجا به شما ظاهر خواهم گشت.'' او بعد از این که این را گفت، از برابر دیدگان آنها محو گردید.

یازده حواری اکنون به طور کامل متقاعد شده بودند که عیسی از مرگ برخاسته است، و در سحرگاه بامداد بعد، پیش از سپیده دم، به مقصد جلیل راه افتادند.

6- ظهور در اسکندریه

در حالی که یازده حواری در راه رفتن به جلیل بودند، داشتند به پایان سفرشان نزدیک میشدند که در عصر سهشنبه 18 آوریل، در حدود ساعت هشت و نیم، عیسی به رودَن و حدود هشتاد ایماندار دیگر در اسکندریه ظاهر گشت. این دوازدهمین ظهور استاد در شکل مورانشیا بود. عیسی در پایان گزارش پیامآور داوود در رابطه با مصلوب شدنش در برابر این یونانیان و یهودیان ظاهر گشت. این پیامآور که در بازگویی گزارش دوندگان در مسیر اورشلیم – اسکندریه

نفر پنجم بود، در اواخر بعد از ظهر آن روز به اسکندریه رسیده بود، و هنگامی که پیامش را به رودَن تحویل داد، تصمیم گرفته شد که برای گرد آوردن ایمانداران فراخوان داده شود تا این کلام سوگبار از خود پیامآور دریافت شود. در حدود ساعت هشت، پیامآور، ناتان اهل بوسیریس، نزد این گروه آمد و جزئیات تمامی آنچه را که توسط دوندهٔ قبلی به او گفته شده بود به آنها گفت. ناتان بازگویی متأثر کنندهٔ خود را با این عبارات پایان داد: ”اما داوود که این کلام را به ما میرساند گزارش میدهد که استاد در پیشگوییِ مرگش اعلام کرد که دوباره از مرگ برخواهد خاست.“ حتی همینطور که ناتان سخن میگفت، استاد مورانشیا در برابر دید کامل همه در آنجا ظاهر گشت. و هنگامی که ناتان نشست، عیسی گفت:

”درود بر شما. آنچه را که پدرم برای برقراریش من را به دنیا فرستاد به یک نژاد، یک ملت، یا یک گروه ویژه از آموزگاران یا موعظهگران تعلق ندارد. این بشارت ملکوت خداوند به یهودی و غیریهودی، غنی و فقیر، آزاد و برده، مرد و زن هر دو تعلق دارد، حتی به کودکان کوچک. و شما همگی باید این بشارت مهر و حقیقت را از طریق زندگیتان در جسم اعلام کنید. شما باید با یک عطوفت نوین و تکان دهنده یکدیگر را دوست داشته باشید، حتی به آن گونه که من شما را دوست داشتهام. شما باید با یک جانفشانی نوین و شگرف به نوع بشر خدمت کنید، حتی به آن گونه که من به شما خدمت کردهام. و هنگامی که انسانها میبینند شما اینقدر آنها را دوست دارید، و هنگامی که میبینند چه آتشین به آنها خدمت میکنید، پی خواهند برد که شما همیاران با ایمان ملکوت آسمانی شدهاید، و تا یافتن نجات جاودانه، از روح حقیقت که در زندگی شما میبینند، دنبالهروی خواهند نمود.

”همانطور که پدر مرا به این دنیا فرستاد، من نیز اکنون شما را میفرستم. شما همگی فراخوانده شدید تا به آنهایی که در تاریکی به سر میبرند خبر خوش را برسانید. این بشارت ملکوت خداوند به همهٔ آنهایی تعلق دارد که به آن باور دارند؛ این برای حراست به کاهنان صرف سپرده نخواهد شد. به زودی روح حقیقت بر شما فرود خواهد آمد، و شما را به تمام حقیقت رهنمون خواهد گشت. پس به سرتاسر دنیا بروید، و این حقیقت مطلق را موعظه کنید، و بنگرید، من همیشه با شما هستم، حتی تا پایان اعصار.“

پس از این که استاد این سخنان را گفت، از نظر آنان محو گردید. این ایمانداران تمامی آن شب در آنجا با هم ماندند و تجاربشان را به عنوان ایمانداران ملکوت خداوند بازگو نمودند و به بسیاری سخنان رودَن و دستیاران او گوش دادند. و آنها همگی باور کردند که عیسی از مرگ برخاسته است. شگفتی پیک داوود را که روز دوم بعد از این رخداد از راه رسید و حامل پیامی در رابطه با زنده شدن عیسی بود تصور کنید، هنگامی که آنها به گفتهٔ او با این گفتار پاسخ دادند: ”آری، ما میدانیم، زیرا او را دیدهایم. او روز پیش از دیروز به ما ظاهر شد.“

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 192

ظهورها در جلیل

تا پیش از آن که حواریون اورشلیم را به مقصد جلیل ترک کنند، رهبران یهودی به قدر قابل ملاحظه‌ای آرام شده بودند. از آنجا که عیسی فقط به خانوادهٔ باورمندان ملکوت خداوند ظاهر شده بود، و از آنجا که حواریون مخفی بودند و به طور علنی موعظه نمیکردند، حکمرانان یهودیان به این نتیجه رسیدند که جنبش هوادار مسیح در نهایت عملاً سرکوب شده است. البته آنها به واسطهٔ گسترش فزایندهٔ شایعات که عیسی از مرگ برخاسته است پریشان شده بودند، اما آنها به نگهبانانی که رشوه گرفته بودند متکی بودند که تمامی این گزارشات را از طریق این بازگویی داستانشان که گروهی از پیروانش بدن را برده‌اند به طور مؤثر خنثی کنند.

از این زمان به بعد، تا هنگامی که حواریون از طریق موج بالا روندهٔ اذیت و آزار پراکنده شدند، پطرس رهبر عموماً شناخته شدهٔ گروه حواریون بود. عیسی هرگز چنین اختیاری به او نداد، و حواریون همیار او هرگز به طور رسمی او را به چنین موضع مسئولیتی انتخاب نکردند؛ او به طور طبیعی آن را به عهده گرفت و با رضایت همه آن را حفظ نمود و همچنین بدین دلیل که واعظ اصلی آنها بود. از حالا به بعد کار اصلی حواریون موعظهٔ عمومی شد. بعد از بازگشت آنها از جلیل، مَتیاس که آنان به عنوان جایگزین یهودا انتخاب کردند خزانهدار آنها شد.

آنها در طول هفته در اورشلیم ماندند. مریم، مادر عیسی بیشتر وقت را با زنان ایماندار که در منزل یوسف ارمته توقف کرده بودند گذراند.

در سحرگاه بامداد این دوشنبه هنگامی که حواریون عازم جلیل شدند، یوحنا مرقس به همراه آنان رفت. او آنها را به خارج از شهر دنبال نمود، و هنگامی که آنها از بتانی کاملاً فراتر رفتند، با شجاعت به میان آنها آمد، و احساس اطمینان داشت که او را باز نمیگردانند.

حواریون در مسیر رفتن به جلیل چندین بار توقف کردند تا داستان استاد از مرگ برخاستهشان را بگویند و از این رو چهارشنبه شب دیر هنگام بود که به بیت صیدا رسیدند. پنجشنبه هنگام ظهر بود که همگی بیدار شدند و آمادهٔ خوردن صبحانه شدند.

1- ظهور در کنار دریاچه

در حدود ساعت شش بامداد جمعه، 21 آوریل، استاد مورانشیا سیزدهمین ظهورش را انجام داد. این اولین ظهور به ده حواری در جلیل، در حالی که قایقشان به نزدیکی مکان معمول فرود در بیت صیدا به ساحل نزدیک میشد بود.

بعد از این که حواریون بعد از ظهر و آغاز عصر پنجشنبه را در منزل زِبِدیها در انتظار سپری کردند، شمعون پطرس پیشنهاد کرد که آنها به ماهیگیری بروند. هنگامی که پطرس رفتن به ماهیگیری را پیشنهاد کرد، تمامی حواریون تصمیم گرفتند با او همراه شوند. آنها در سراسر شب با تورها تلاش کردند ولی هیچ ماهی نگرفتند. آنها ناکامی در ماهی گرفتن را زیاد مهم نپنداشتند، زیرا تجارب جالب بسیاری داشتند که پیرامون آن صحبت کنند، چیزهایی که به تازگی در اورشلیم برای آنها اتفاق افتاده بود. اما هنگامی که سپیده‌دم فرا رسید، آنها تصمیم گرفتند به بیت صیدا بازگردند. همینطور که آنها به ساحل نزدیک میشدند، کسی را در کرانهٔ دریاچه در مکان بارانداز قایق دیدند که در کنار یک آتش ایستاده بود. آنها در ابتدا تصور کردند او یوحنا مرقس است که آمده به خاطر ماهیگیریشان به آنان خوشامد بگوید، اما همینطور که به ساحل نزدیکتر شدند، متوجه شدند اشتباه کردند — این مرد بسیار بلند قامتتر از یوحنا بود. به ذهن هیچیک از آنها خطور نکرد که شخصی که در ساحل ایستاده است استاد است. آنها در مجموع نفهمیدند که چرا عیسی میخواست در بحبوحهٔ صحنههای ارتباطات پیشینشان و در فضای باز در تماس با طبیعت، به دور از محیط منزوی اورشلیم که تداعی کنندهٔ سوگبار ترس، خیانت، و مرگ بود با آنها ملاقات کند. او به آنها گفته بود که اگر آنها به جلیل بروند، در آنجا با آنان دیدار خواهد کرد، و او در آستانهٔ انجام آن وعده بود.

همینطور که آنها لنگر انداختند و برای رفتن به ساحل آمادهٔ ورود به قایق کوچک شدند، مردی که در ساحل بود به آنها ندا در داد: ”مردان، آیا چیزی گرفته‌اید؟“، و هنگامی که آنها پاسخ دادند، ”نه“، او دوباره سخن گفت: ”تور را در سمت راست قایق بیافکنید، و ماهی خواهید یافت.“ در حالی که آنها نمی‌دانستند این عیسی بود که آنها را راهنمایی کرده بود، به آن گونه که به آنها رهنمود داده شده بود، با هم تور را انداختند، و تور فوراً پر شد، آنقدر که آنها به سختی توانستند آن را بالا بکشند. حال یوحنا زبدی درکی سریع داشت، و هنگامی که تور سنگین‌بار را دید پی برد که این استاد بود که با آنها صحبت کرده بود. هنگامی که این اندیشه به ذهن او خطور کرد، خم شد و در گوش پطرس زمزمه کرد: ”او استاد است.“ پطرس همواره مردی با عمل بی‌فکرانه و جانفشانی شتابزده بود؛ لذا هنگامی که یوحنا این را در گوشش زمزمه کرد، به سرعت برخاست و خود را به داخل آب افکند تا سریعتر نزد استاد برسد. برادران او با فاصلهٔ نزدیک به دنبال او روانه گشتند و با قایق کوچک به ساحل رسیدند، و تور ماهیان را به دنبال خود کشیدند.

تا این هنگام یوحنا مرقس بیدار شده بود و پس از این که آمدن حواریون به ساحل با تور سنگین‌بار را مشاهده کرد در امتداد ساحل دوید تا به آنها خوشامد بگوید؛ و هنگامی که به جای ده مرد یازده مرد دید، حدس زد که فرد ناشناخته عیسی از مرگ برخاسته است، و همینطور که ده فردِ بهت زده در سکوت در کنار ایستادند، فرد جوان به سوی استاد شتافت، و در برابر پاهای او زانو زد و گفت: ”خدای من و سرور من.“ و سپس عیسی سخن گفت، نه بدان گونه که در

اورشلیم با ”درود بر شما“ به آنان خوشامد می‌گفت، بلکه با لحن عادی یوحنا مرقس را خطاب قرار داد: ”خوب یوحنا، من خوشحالم دوباره تو را می‌بینم و در جلیلِ بیدغدغه، جایی که می‌توانیم دیدار خوبی داشته باشیم. یوحنا با ما بمان و صبحانه بخور.“

همینطور که عیسی با مرد جوان صحبت میکرد، ده تن چنان متحیر و شگفتزده شده بودند که از آوردن تور ماهی به ساحل غفلت کردند. حال عیسی سخن گفت: ”ماهی خود را بیاورید و قدری را برای صبحانه آماده کنید. ما فعلاً آتش و نانِ زیاد داریم.“

در حالی که یوحنا مرقس به استاد ادای احترام کرده بود، پطرس برای یک لحظه از منظرهٔ زغال آتش که در ساحل برافروخته شده بود در شوکه بود؛ صحنه برای او به گونهای آشکار یادآور آتش زغالِ نیمه شب در حیاط منزل حنا بود. او در آنجا استاد را انکار کرده بود، اما خود را تکان داد، و با زانو زدن در برابر پاهای استاد فریاد برآورد: ”خدای من و سرور من!“

سپس حین این که یاران پطرس تور را به داخل میکشیدند او به آنها پیوست. هنگامی که آنها صید خود را به خشکی آوردند ماهیان را شمردند، و 153 ماهی بزرگ در آنجا بودند. و باز این به خطا یک ماهیگیری معجزهآسای دیگر نامیده شد. در رابطه با این رخداد هیچ معجزهای صورت نگرفت. این صرفاً یک به کارگیریِ پیش آگاهی استاد بود. او میدانست که ماهیان در آنجا هستند و از این رو به حواریون رهنمود داد تور را در آنجا بیاندازند.

عیسی با آنها سخن گفت. او گفت: ”اکنون همگی شما بیایید صبحانه میل کنید. حتی ضمن این که من با شما دیدار می‌کنم دوقلوها باید بنشینند؛ یوحنا مرقس ماهیان را آماده خواهد کرد.“ یوحنا مرقس هفت ماهی بزرگ آورد و استاد آنها را روی آتش گذاشت، و هنگامی که آنها پخته شدند، آن مرد جوان آنها را برای ده تن سرو کرد. سپس عیسی نان را چند تکه کرد و به یوحنا داد، و او نیز به نوبهٔ خود آن را به حواریون گرسنه داد. پس از این که آنها همگی مورد پذیرایی واقع شدند، عیسی از یوحنا مرقس خواست که بنشیند، ضمن این که او خودش ماهی و نان را به آن مرد جوان داد. و همینطور که آنها می‌خوردند، عیسی به سراغ آنها رفت و بسیاری از تجارب زیاد آنان را که در جلیل و در کنار همین دریاچه داشتند بازگو نمود.

این سومین بار بود که عیسی به جمع حواریون خود را نشان داد. هنگامی که عیسی در ابتدا آنها را مورد خطاب قرار داد، و از آنها پرسید که آیا هیچ ماهی دارند، آنها گمان نبردند که او کیست، زیرا برای این ماهیگیران در دریای جلیل، هنگامی که به ساحل می‌آمدند، این یک تجربهٔ معمولی بود که توسط تاجران ماهی در تَریکیا بدین گونه مورد مواجهه قرار گیرند. این تاجران معمولاً در آنجا حضور داشتند تا برای دکانهای خشک سازی ماهی تازه بخرند.

عیسی با ده حواری و یوحنا مرقس برای بیش از یک ساعت دیدار کرد، و سپس حین راه رفتن در پایین و بالای ساحل دو به دو با آنها صحبت کرد — اما نه همان دو نفری را که در ابتدا برای آموزش با هم اعزام کرده بود. کلیهٔ یازده حواری با هم از اورشلیم آمده بودند، اما همینطور که

آنها به جلیل نزدیک می‌شدند، شمعون غیور بیشتر و بیشتر افسرده گشت، طوری که پس از رسیدن آنها به بیت صیدا او برادرانش را ترک کرد و به منزلش بازگشت.

عیسی پیش از ترک آنها در این بامداد فرمان داد که دو تن از حواریون باید داوطلب شوند و نزد شمعون غیور بروند و همان روز او را بازگردانند. و پطرس و آندریاس چنین کردند.

2- دیدار با حواریون دو به دو

پس از این که آنها صبحانه را تمام کردند، و در حالی که دیگران در کنار آتش نشسته بودند، عیسی به پطرس و به یوحنا اشاره کرد که آنها باید برای قدم زدن در کنار ساحل با او بیایند. همینطور که آنها راه می‌رفتند، عیسی به یوحنا گفت: ”یوحنا، آیا مرا دوست داری؟“ و یوحنا پاسخ داد: ”بله استاد، با تمامی قلبم.“ استاد گفت: ”پس یوحنا، از نابردباری خود دست بکش و یاد بگیر انسانها را دوست داشته باشی، به همان گونه که من تو را دوست داشته‌ام. زندگی خود را وقف اثبات این کن که عشق بزرگترین چیز در دنیا است. مهر خداوند است که انسانها را وا می‌دارد که به دنبال نجات باشند. مهر نیای تمامی نیکی معنوی و جوهر حقیقت و زیبایی است.“

سپس عیسی به پطرس رو کرد و پرسید: ”پطرس، آیا مرا دوست داری؟“ پطرس پاسخ داد: ”خداوندا، تو می‌دانی که با تمامی وجودم تو را دوست دارم.“ سپس عیسی گفت: ”پطرس، اگر مرا دوست داری، بره‌های مرا خوراک بده. از خدمت کردن به ضعیفان، فقیران، و جوانان فروگذار نکن. کلام خداوند را بدون ترس یا استثنا قائل شدن موعظه کن؛ همیشه به خاطر داشته باش که خداوند از کسی جانبداری نمی‌کند. به همنوعان خود حتی به همان گونه که من به تو خدمت کرده‌ام خدمت کن. انسانهای همنوع خود را ببخش، حتی به آن گونه که من تو را بخشیده‌ام. بگذار تجربه ارزش ژرف اندیشی و قدرت تفکر هوشمند را به تو آموزش دهد.“

بعد از این که آنها قدری دورتر راه رفتند، استاد به پطرس رو کرد و گفت: ”پطرس، آیا به راستی مرا دوست داری؟“ و سپس شمعون گفت: ”آری خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست دارم.“ و باز عیسی گفت: ”پس از بره‌های من به خوبی مراقبت کن. برای گله یک شبان نیک و راستین باش. به اعتماد آنها به خودت خیانت نکن. به دست دشمن غافلگیر نشو. در تمامی لحظات آماده و هوشیار باش ـــ مراقب باش و دعا کن.“

پس از این که آنها چند گام دورتر رفتند، عیسی به پطرس رو کرد، و برای سومین بار پرسید: ”پطرس، آیا به راستی مرا دوست داری؟“ و سپس پطرس که به خاطر بی‌اعتمادی ظاهری استاد نسبت به خود قدری محزون گشته بود، با احساس فراوان گفت: ”خداوندا، تو از همه چیز آگاهی، و لذا می‌دانی که من واقعاً و به راستی تو را دوست دارم.“ سپس عیسی گفت: ”به گوسفندان من خوراک بده. گله را فراموش نکن. برای تمامی شبانان همتای خود یک نمونه و یک الهام باش. همانطور که من تو را دوست داشته‌ام گله را دوست بدار و خود را وقف بهروزی آنها کن، حتی به آن گونه که من زندگیم را وقف بهروزی تو کرده‌ام. و از من دنباله‌روی کن، حتی تا پایان.“

پطرس این آخرین گفته را که باید به دنباله‌روی از او ادامه دهد، عینی تلقی کرد، و به عیسی رو کرد و با اشاره به یوحنا پرسید: ”اگر من از تو دنباله‌روی کنم، این مرد چه باید کند؟“ و سپس عیسی با مشاهدهٔ این که پطرس گفته‌های او را نفهمیده بود گفت: ”پطرس نگران این نباش که برادرانت چه باید کنند. اگر من بخواهم که یوحنا تا بعد از رفتن تو بماند، حتی تا آن هنگام که بازگردم، چه ربطی به تو دارد؟ فقط مطمئن باش که از من دنبال‌روی می‌کنی.“

این گفته در میان برادران پخش شد و به عنوان یک گفتهٔ عیسی نگریسته شد، بدین معنی که یوحنا تا پیش از بازگشت استاد نخواهد مرد. بسیاری فکر می‌کردند و امید داشتند که استاد بازمی‌گردد تا با قدرت و جلال پادشاهی خداوند را برقرار سازد. این تفسیرِ گفتهٔ عیسی بود که به بازگرداندن شمعون غیور به خدمت و در کار نگاه داشتن او بسیار تأثیر داشت.

هنگامی که آنها نزد دیگران بازگشتند، عیسی برای قدم زدن و صحبت کردن با آندریاس و یعقوب رفت. پس از این که آنها یک مسافت کوتاه رفته بودند، عیسی به آندریاس گفت: ”آندریاس آیا به من اعتماد داری؟“ و هنگامی که رئیس پیشین حواریون شنید عیسی چنین پرسشی کرد، بی‌حرکت ایستاد و پاسخ داد: ”آری استاد، من قطعاً به تو اعتماد دارم، و تو می‌دانی که دارم.“ سپس عیسی گفت: ”آندریاس، اگر به من اعتماد داری، به برادرانت بیشتر اعتماد داشته باش — حتی به پطرس. من روزی به تو برای رهبری برادرانت اعتماد داشتم. اکنون همینطور که تو را برای رفتن نزد پدر ترک می‌کنم باید به دیگران اعتماد داشته باشی. هنگامی که برادران تو به دلیل اذیت و آزار شدید شروع به پراکندگی در خارج می‌کنند، برای یعقوب، برادر من در جسم یک مشاور باملاحظه و خردمند باش. آنها بارهای سنگینی روی او خواهند گذاشت که او به لحاظ تجربی آمادهٔ تحمل آن را ندارد. و سپس به اعتماد ورزیدن ادامه بده، زیرا من از پشتیبانی تو دست نخواهم کشید. پس از این که کار تو در زمین به پایان رسید، نزد من خواهی آمد.“

سپس عیسی به یعقوب رو کرد و پرسید: ”یعقوب، آیا به من اعتماد داری؟“ و البته یعقوب پاسخ داد: ”آری استاد، من با تمامی قلبم به تو اعتماد دارم.“ سپس عیسی گفت: ”یعقوب، اگر به من بیشتر اعتماد کنی، با برادرانت کمتر ناشکیبا خواهی بود. اگر به من اعتماد کنی، این به تو کمک خواهد کرد که به برادران باورمند مهربان باشی. یاد بگیر که پیامدهای گفتار و کردارت را بسنجی. به یاد داشته باش که برداشت کردن مطابق کاشتن است. برای آرامش روح دعا کن و شکیبایی را در خود پرورش ده. هنگامی که لحظهٔ نوشیدن فنجان جانبازی فرا رسید، این الطاف الهی به همراه ایمان زنده تو را قوت قلب خواهد داد. اما هرگز نومید نشو؛ پس از این که کار تو در زمین به پایان رسید، تو نیز خواهی آمد تا با من باشی.“

بعد عیسی با توما و نَتَنائیل صحبت کرد. او به توما گفت: ”توما، به من خدمت می‌کنی؟“ توما پاسخ داد: ”آری خداوند، من اکنون و همیشه به تو خدمت می‌کنم.“ سپس عیسی گفت: ”اگر به من خدمت می‌کنی، به برادرانم در جسم نیز خدمت کن، حتی همانطور که من به تو خدمت کرده‌ام. و در این کار نیک خسته نشو، بلکه به عنوان کسی که توسط خداوند برای این خدمت مهرآمیز منصوب شده است ایستادگی کن. آنگاه که تو به همراه من خدمت خود را در زمین به پایان رساندی، در جلال با من خدمت خواهی کرد. توما، تو باید از شک کردن دست بکشی؛ باید ایمان

و آگاهی تو از حقیقت افزایش یابد. مثل یک کودک به خدا ایمان داشته باش اما زیاد بچه‌گانه عمل کردن را متوقف کن. شهامت داشته باش؛ در ایمان قوی باش و در ملکوت خداوند قدرتمند باش.‘‘

سپس استاد به نَتَنائیل گفت: ’’ نَتَنائیل به من خدمت می‌کنی؟‘‘ و حواری پاسخ داد: ’’آری استاد، و با یک عطوفت کامل.‘‘ سپس عیسی گفت: ’’پس اگر با تمامی وجود به من خدمت می‌کنی، مطمئن شو که با عطوفت خستگی‌ناپذیر وقف بهروزی برادرانم در زمین باشی. دوستی را با رهنمود خود درآمیز و به فلسفهٔ خود محبت اضافه کن. به همنوعان خود خدمت کن، حتی به آن گونه که من به تو خدمت کرده‌ام. همانطور که من مراقب تو بوده‌ام به انسانها وفادار باش. کمتر انتقاد کن؛ از برخی انسانها کمتر انتظار داشته باش و بدین ترتیب میزان ناامیدی خود را کاهش ده. و هنگامی که کار اینجا به پایان رسید، در عالم بالا به همراه من خدمت خواهی کرد.‘‘

بعد از این استاد با متی و فیلیپ صحبت کرد. او به فیلیپ گفت: ’’فیلیپ، از من اطاعت می‌کنی؟‘‘ فیلیپ پاسخ داد: ’’آری خداوند، من حتی با جانم از تو اطاعت خواهم کرد.‘‘ سپس عیسی گفت: ’’اگر از من اطاعت می‌کنی، پس برو به سرزمینهای غیریهودیان و این بشارت خداوند را اعلام کن. پیامبران به تو گفته‌اند اطاعت کردن بهتر از قربانی کردن است. تو از طریق ایمان یک فرزند خداشناس ملکوت خداوند شده‌ای. تنها یک قانون برای اطاعت کردن وجود دارد، و آن این فرمان است که پیش بروی و بشارت ملکوت خداوند را اعلام کنی. از ترسیدن از انسانها دست بکش؛ از موعظهٔ مژدهٔ حیات جاودان به همنوعانت که در تاریکی پژمرده شده‌اند و مشتاق نور حقیقت هستند نترس. فیلیپ دیگر هیچگاه خود را با پول و مال مشغول نکن. تو اکنون آزادی که درست مثل برادرانت خبر خوش را موعظه کنی. و من پیش از تو خواهم رفت و حتی تا پایان با تو خواهم بود.‘‘

و سپس استاد در گفتگو با متی پرسید: ’’متی تو در قلبت هست که از من اطاعت کنی؟‘‘ متی پاسخ داد: ’’آری خداوند، من کاملاً وقف انجام خواست تو هستم.‘‘ سپس استاد گفت: ’’متی، اگر از من اطاعت می‌کنی، برو این بشارت ملکوت خداوند را به تمامی مردمان آموزش ده. تو دیگر چیزهای مادی زندگی را به برادرانت نخواهی داد؛ از این پس تو نیز باید مژدهٔ نجات معنوی را اعلام کنی. از حالا به بعد تنها به اطاعت از مأموریت خود برای موعظهٔ این بشارت ملکوت پدر چشم بدوز. همانطور که من خواست پدر را در زمین به انجام رسانده‌ام، تو نیز مأموریت الهی را به انجام خواهی رساند. به یاد داشته باش که یهودی و غیریهودی هر دو برادران تو هستند. هنگامی که حقایق نجات دهندهٔ بشارت ملکوت آسمانی را اعلام می‌کنی از هیچ انسانی نترس. و جایی که من بروم، تو به زودی خواهی آمد.‘‘

سپس او با دوقلوهای حَلفی، یعقوب و یهودا، قدم زد و صحبت کرد، و در صحبت با هر دو آنها پرسید: ’’یعقوب و یهودا، به من باور دارید؟‘‘ و هنگامی که آنها هر دو پاسخ دادند، ’’آری استاد، ما یقیناً باور داریم‘‘، او گفت: ’’من به زودی شما را ترک خواهم کرد. شما می‌بینید که من از پیش در جسم شما را ترک کرده‌ام. پیش از آن که نزد پدرم بروم من فقط مدتی کوتاه در این شکل می‌مانم. شما به من باور دارید — شما حواریون من هستید، و همیشه خواهید بود. بعد از رفتن من، و بعد از این که از قضا به کاری که پیش از زندگی کردن با من انجام می‌دادید بازگشتید، به

باورمندی به من و یاد آوردن همنشینی با من ادامه دهید. هرگز اجازه ندهید تغییر در کار ظاهریتان پیمان شما را تحت تأثیر قرار دهد. تا پایان روزهایتان در زمین به خداوند ایمان داشته باشید. هرگز فراموش نکنید که هنگامی که یک فرزند با ایمان خداوند هستید تمامی کارهای نیک منشانهٔ عالم مقدس هستند. هیچ کاری را که یک فرزند خداوند انجام می‌دهد نمی‌تواند عادی باشد. از این رو، از این لحظه به بعد کارتان را برای خدا انجام دهید. و هنگامی که کارتان در این دنیا به پایان رسید، من دنیاهای دیگر و بهتری دارم که به همین گونه برای من در آنجا کار خواهید کرد. و من در تمامی این کارها، در این دنیا و در دنیاهای دیگر، با شما کار خواهم کرد، و روح من در شما سکنی خواهد گزید.‘‘

تقریباً ساعت ده بود که عیسی از دیدارش با دوقلوهای حَلفی بازگشت، و همینطور که حواریون را ترک می‌کرد گفت: ’’بدرود، تا این که فردا در هنگام ظهر در کوه انتصابِ شما با همگی شما دیدار کنم.‘‘ پس از این که او بدین گونه سخن گفت، از نظر آنها محو گردید.

3- در کوه انتصاب

در ظهر شنبه، 22 آوریل، یازده حواری با قرار قبلی در تپهٔ نزدیک کفرناحوم گرد آمدند، و عیسی در میان آنان ظاهر گشت. این دیدار در همان کوهی رخ داد که استاد آنها را به عنوان حواریون خود و به عنوان سفیران ملکوت پدر در زمین تعیین کرده بود. و این چهاردهمین تجلی مورانشیایی استاد بود.

در این هنگام یازده حواری در یک دایره پیرامون استاد زانو زدند و از او شنیدند که مسئولیتها را تکرار کرد و دیدند او صحنهٔ انتصاب را از نو به اجرا درآورد، حتی به همان گونه که در ابتدا برای کار ویژهٔ ملکوت خداوند تعیین شده بودند. و تمامی این کار برای آنها به صورت یک خاطرهٔ تقدیس و انتصاب پیشین آنها برای خدمت به پدر، به جز دعای استاد، بود. هنگامی که استاد — عیسی مورانشیا — اکنون دعا می‌کرد، آن با چنان نوای شکوهمند و کلام قدرتمندی بود، که نظیر آن را حواریون هرگز از پیش نشنیده بودند. استاد آنها اکنون به صورت کسی که در جهان خودش تمامی قدرت و اختیار به دستش سپرده شده بود با حکمرانان جهانها صحبت می‌کرد. و این یازده مرد هرگز این تجربهٔ وقف مجدد مورانشیایی به پیمانهای پیشین سفیر بودن را فراموش نکردند. استاد درست یک ساعت را در این کوه با سفیرانش گذراند، و پس از این که به گونه‌ای پرمهر با آنها خداحافظی کرد از نظر آنان محو گردید.

و هیچکس عیسی را برای یک هفتهٔ کامل ندید. حواریون به راستی هیچ تصوری از این که چه باید کنند نداشتند. آنها نمی‌دانستند که آیا استاد نزد پدر رفته است یا خیر. آنها در این وضعیت بلاتکلیفی در بیت صیدا موقتاً ماندند. آنها می‌ترسیدند که مبادا اگر به ماهیگیری بروند او به دیدار آنها بیاید و آنها نتوانند او را ببینند. در طول تمامی این هفته عیسی با مخلوقات مورانشیا در زمین و با امور گذار مورانشیا که در این دنیا تجربه می‌کرد مشغول بود.

4- گردهمایی در کنار دریاچه

خبر پدیداریهای عیسی در سرتاسر جلیل در حال پخش شدن بود، و هر روز تعداد فزاینده‌ای از ایمانداران به منزل زبدیها وارد می‌شدند تا در رابطه با از مرگ برخاستن استاد پرس و جو کنند و حقیقت را دربارهٔ این پدیداریهای گفته شده دریابند. پطرس در آغاز هفته خبر داد که در سبت بعدی در ساعت سه بعد از ظهر یک گردهمایی عمومی در کنار دریاچه برگزار می‌شود.

از این رو در شنبه، 29 آوریل در ساعت 3 بیش از پانصد ایماندار از حول و حوش کفرناحوم در بیت صیدا گرد آمدند تا نخستین موعظهٔ پطرس را از هنگام از مرگ برخاستن عیسی بشنوند. حواری در بهترین وضعیت روحی خود بود، و بعد از این که سخنرانی پرجاذبهٔ خود را به پایان رساند، تعداد اندکی از شنوندگان او شک داشتند که استاد از مرگ برخاسته است.

پطرس با این گفتار موعظهٔ خود را به پایان رساند: ”ما تصدیق می‌کنیم که عیسی ناصری نمرده است؛ ما اعلام می‌کنیم که او از قبر برخاسته است. ما اعلام می‌داریم که او را دیده‌ایم و با او صحبت کرده‌ایم.“ درست در هنگامی که او این اعلام ایمان را به پایان رساند، آنجا در کنار او، در دید کامل تمامی این مردم استاد در شکل مورانشیا ظاهر گشت، و با لحن آشنا با آنها سخن گفت. او گفت: ”درود بر شما، و من آرامش خود را به شما می‌دهم.“ هنگامی که او بدین گونه پدیدار گشت و با آنها چنین سخن گفت، از نظر آنها محو گردید. این پانزدهمین تجلی مورانشیایی عیسیِ از مرگ برخاسته بود.

وقتی که یازده تن در کوه انتصاب با استاد در گفتگو بودند به دلیل برخی چیزها که به آنها گفته شد، حواریون چنین برداشت کردند که استادِ آنها در برابر یک گروه از ایمانداران جلیل فوراً یک ظهور علنی به عمل می‌آورد، و این که بعد از این که او چنین کرد، آنها باید به اورشلیم بازگردند. از این رو، در سحرگاه روز بعد، یکشنبه 30 آوریل، یازده تن بیت صیدا را به مقصد اورشلیم ترک کردند. آنها در مسیر رفتن به اردن آموزش و موعظهٔ زیادی انجام دادند، طوری که نتوانستند پیش از دیر وقت چهارشنبه، سوم مه به منزل مرقسها در اورشلیم برسند.

این برای یوحنا مرقس یک بازگشت غمناک به منزل بود. درست چند ساعت پیش از آن که او به منزل برسد، پدرش، ایلیا مرقس، به خاطر یک خون‌ریزی مغزی به طور ناگهانی درگذشت. اگر چه فکر حتمی بودنِ از مرگ برخاستن مرده برای تسکین اندوه حواریون بسیار مؤثر بود، در همان حال آنها به خاطر از دست دادن دوست خوبشان که حتی در لحظات دشواری و ناامیدی زیاد حامی استوار آنها بود به راستی سوگواری کردند. یوحنا مرقس برای تسکین مادرش هر کاری را که می‌توانست انجام داد، و با سخن گفتن از جانب او، از حواریون دعوت کرد تا منزل او را همچنان منزلگاه خود تلقی کنند. و یازده تن تا بعد از روز پنطیکاست این اتاق بالا را ستاد مرکزی خود ساختند.

حواریون عمداً بعد از فرارسیدن شب وارد اورشلیم شدند تا توسط مراجع یهودی دیده نشوند. آنها همچنین در رابطه با مراسم ختم ایلیا مرقس به طور علنی ظاهر نشدند. آنها در تمامی روز بعد

در این اتاق پر رویداد بالا در انزوای خاموش باقی ماندند.

در پنجشنبه شب حواریون در این اتاق بالا یک گردهمایی بسیار خوب داشتند و همگی به جز توما، شمعون غیور، و دوقلوهای حَلفی پیمان بستند که به موعظهٔ عمومی بشارت نوین عیسیِ از مرگ برخاسته دست زنند. نخستین گامهای تغییر بشارت ملکوت خداوند — فرزندی با خدا و برادری با انسان — به اعلام از مرگ برخاستن عیسی از پیش آغاز شده بود. نَتَنائیل با این تغییر در بار مسئولیتِ پیام عمومیِ آنها مخالفت می‌ورزید، اما او نمی‌توانست در برابر کلام زیبای پطرس مقاومت کند، و همچنین نمی‌توانست بر شور و شوق حواریون به ویژه زنان ایماندار چیره شود.

و بدین ترتیب، تحت رهبری قاطع پطرس و پیش از آن که استاد به پدر صعود کند، نمایندگان خوش نیت او آن روند حساس تغییر تدریجی و قطعی *مذهب عیسی* به یک شکل نوین و اصلاح شدهٔ *مذهبی پیرامون عیسی* را آغاز کردند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 193

آخرین ظهورها و معراج

شانزدهمین تجلی مورانشیایی عیسی در جمعه، 5 مه، در حدود ساعت نه شب، در حیاط منزل نیقودیموس به وقوع پیوست. در عصر این روز ایمانداران اورشلیم نخستین تلاش خود را از هنگام از مرگ برخاستن عیسی به عمل آوردند تا گرد هم جمع شوند. در این هنگام یازده حواری، گروه زنان و همکاران آنها، و در حدود پنجاه حواری برجستهٔ دیگر استاد، از جمله تعدادی از یونانیها در اینجا گرد آمده بودند. این گروه از ایمانداران برای بیش از نیم ساعت به طور غیررسمی در حال دیدار بودند که به ناگاه استاد مورانشیا در دید کامل ظاهر گشت و فوراً شروع به آموزش آنها نمود. عیسی گفت:

"درود بر شما. این نماینده‌ترین گروه ایمانداران — رسولان و حواریون، مرد و زن هر دو — است که من از هنگام رهایی‌ام از جسم به آنها ظاهر شده‌ام. من اکنون شما را گواه می‌گیرم که از پیش به شما گفته‌ام که اقامت موقت من در میان شما باید به پایان رسد؛ من به شما گفتم که باید به زودی نزد پدر بازگردم. و سپس به روشنی به شما گفتم که چگونه کاهنان ارشد و حکمرانان یهودیان مرا تحویل می‌دهند که کشته شوم، و این که از قبر برخواهم خاست. پس چرا به خود اجازه دادید که به واسطهٔ تمامی این رخدادها، هنگامی که به وقوع پیوستند، اینقدر پریشان شوید؟ و چرا هنگامی که در روز سوم از قبر برخاستم اینقدر شگفت زده شدید؟ شما نتوانستید مرا باور کنید زیرا کلمات مرا شنیدید بدون این که معنی آن را درک کنید.

"و اکنون باید به سخنان من گوش فرا دهید تا مبادا دوباره دست به این اشتباه بزنید که آموزشهای مرا با ذهن بشنوید در حالی که نتوانید معنی آن را در قلبتان درک کنید. از آغاز اقامت موقت من به عنوان یکی از شما، به شما آموزش دادم که یگانه هدف من آشکار ساختن پدرم در بهشت به فرزندانش در زمین بود. من اعطایی خدا – آشکار کننده را زندگی کرده‌ام تا شما بتوانید یک دوران زندگانی خدا شناسانه را تجربه کنید. من خداوند را به عنوان پدر آسمانی شما آشکار کرده‌ام؛ من شما را به عنوان فرزندان خداوند در زمین آشکار کرده‌ام. این یک واقعیت است که خداوند شما فرزندانش را دوست دارد. این واقعیت از طریق ایمان به کلام من یک حقیقت جاودانه و زنده در قلب شما می‌شود. آنگاه که شما از طریق ایمان زنده به گونه‌ای الهی خدا آگاه می‌شوید،

به عنوان فرزندان نور و حیات از روح تولد می‌یابید، حتی حیات جاودان که با آن از جهان جهانها فراز خواهید یافت و به تجربهٔ یافتن خداوند پدر در بهشت دست خواهید یافت.

"من به شما اندرز می‌دهم پیوسته به یاد داشته باشید که مأموریت شما در میان انسانها اعلام بشارت ملکوت خداوند، یعنی واقعیت پدر بودن خداوند و حقیقت فرزند بودن انسان است. تمامی حقیقت این خبر خوش را اعلام دارید، نه فقط بخشی از بشارت نجات دهنده را. پیام شما با تجربهٔ از مرگ برخاستن من تغییر نمی‌کند. فرزندی خداوند از طریق ایمان هنوز حقیقت نجات دهندهٔ بشارت ملکوت خداوند است. شما باید بروید مهر خداوند و خدمت به انسان را موعظه کنید. آنچه که دنیا از همه بیشتر نیاز دارد بداند، این است: انسانها فرزندان خداوند هستند، و آنها در واقع می‌توانند این حقیقت شکوهمند را از طریق ایمان درک کنند، و به طور روزانه تجربه کنند. اعطای من باید به تمامی انسانها کمک کند که بدانند فرزندان خداوند هستند، اما اگر آنها شخصاً نتوانند از طریق ایمان این حقیقت نجات دهنده را درک کنند که فرزندان زندهٔ روحی پدر جاودانه هستند این آگاهی کفایت نخواهد کرد. بشارت ملکوت خداوند به مهر پدر و خدمت به فرزندانش در زمین مربوط می‌شود.

"شما اینجا در میان خود اطلاع از این که من از مرگ برخاسته‌ام را در میان می‌گذارید، اما این عجیب نیست. من از این قدرت برخوردارم که جانم را بدهم و دوباره آن را بازپس گیرم؛ پدر به فرزندان بهشتی خود این قدرت را عطا می‌کند. شما باید در عوض به واسطهٔ این آگاهی در قلبتان برانگیخته شوید که فوراً پس از این که من قبر جدید یوسف را ترک کردم مردگانِ یک دوره وارد فراز جاودانه شدند. من زندگانیم را در جسم زندگی کردم تا نشان دهم چگونه می‌توانید از طریق خدمت مهرآمیز خداوند را به همنوعانتان آشکار سازید، حتی به همان گونه که من از طریق مهر ورزیدن به شما و خدمت به شما خداوند را به شما آشکار کرده‌ام. من به عنوان فرزند انسان در میان شما زندگی کرده‌ام تا شما و تمامی انسانهای دیگر بتوانید بدانید که شما به راستی همگی فرزندان خداوند هستید. پس اکنون به سراسر دنیا بروید و این بشارت ملکوت آسمانی را به تمامی انسانها موعظه کنید. همانگونه که من به شما مهر ورزیده‌ام به تمامی انسانها مهر بورزید؛ همانگونه که من به شما خدمت کرده‌ام به همنوعان انسانی خود خدمت کنید. آزادانه دریافت کرده‌اید، آزادانه بدهید. فقط ضمن این که من نزد پدر می‌روم، و تا هنگامی که روح حقیقت را برای شما بفرستم، موقتاً اینجا در اورشلیم بمانید. او شما را به حقیقت بزرگ رهنمون خواهد گشت، و من به همراه شما به سرتاسر دنیا خواهم رفت. من همیشه با شما هستم، و من آرامش خود را به شما می‌دهم."

پس از این که استاد با آنان سخن گفت، از نظر آنها محو گردید. نزدیک به سپیده‌دم بود که این ایمانداران متفرق شدند؛ آنها در تمامی شب با هم ماندند، و مشتاقانه پیرامون اندرزهای استاد بحث کردند و در رابطه با تمامی آنچه که برایشان رخ داده بود عمیقاً فکر کردند. یعقوب زبدی و سایر حواریون نیز پیرامون تجاربشان در رابطه با استاد مورانشیا در جلیل با آنها صحبت کردند و این که چگونه او سه بار به آنها ظاهر شده بود را بازگو نمودند.

1- ظهور در سوخار

در حدود ساعت چهار در بعد از ظهر سبت، 13 مه، استاد به نالدا و حدود هفتاد و پنج ایماندار سامری در نزدیکی چاه یعقوب در سوخار ظاهر گشت. ایمانداران عادت داشتند در این مکان، نزدیک به جایی که عیسی در رابطه با آب حیات با نالدا صحبت کرده بود، دیدار کنند. در این روز، درست همینطور که آنها بحث خود را پیرامون زنده شدن گزارش شدهٔ عیسی تمام کردند، عیسی به ناگاه در برابر آنان ظاهر گشت، و گفت:

"درود بر شما. شما از دانستن این که من رستاخیز و حیات هستم شادمانی می‌کنید، اما این برای شما فایده‌ای نخواهد داشت مگر این که نخست از روح جاودان تولد یابید، و بدین گونه از طریق ایمان از هدیهٔ حیات جاودان برخوردار شوید. اگر شما فرزندان با ایمان پدرم شوید، هرگز نخواهید مرد، هلاک نخواهید شد. بشارت ملکوت خداوند به شما آموخته است که کلیهٔ انسانها فرزندان خداوند هستند. و این خبر خوش در رابطه با مهر پدر آسمانی برای فرزندانش در زمین باید به سرتاسر دنیا رسانده شود. زمان آن فرا رسیده است که شما خداوند را نه در کوه جرزیم یا در اورشلیم، بلکه همانجا که هستید، همان گونه که هستید، در روح و در حقیقت بپرستید. این ایمان شماست که به روح شما بقا می‌بخشد. نجات هدیهٔ خداوند به کلیهٔ کسانی است که باور دارند فرزندان او هستند. اما فریب نخورید؛ در حالی که نجات هدیهٔ مجانی خداوند است و به کلیهٔ کسانی عطا می‌شود که از طریق ایمان آن را می‌پذیرند، تجربهٔ به بار آوردن میوه‌های این حیات روحانی آنطور که در جسم زندگی می‌شود باید به دنبال بیاید. پذیرش دکترین پدر بودن خداوند بدین معنی است که شما حقیقت مربوط به برادری انسان را نیز آزادانه می‌پذیرید. و اگر انسان برادر شماست، او حتی بیش از همسایهٔ شماست، و پدر شما را ملزم می‌دارد که او را همچون خودتان دوست بدارید. شما نه تنها برادرتان را که جزو خانوادهٔ خودتان است با مهری خانوادگی دوست خواهید داشت، بلکه به همان گونه که به خود خدمت می‌کنید به او نیز خدمت خواهید کرد. و از این رو شما به برادرتان مهر خواهید ورزید و به او خدمت خواهید کرد، زیرا از آنجا که برادران من هستید، توسط من مورد مهر و خدمت واقع شده‌اید. پس به سرتاسر دنیا بروید و این خبر خوش را به تمامی مخلوقات، از هر نژاد، قبیله، و ملت بگویید. روح من پیش از شما رهسپار خواهد شد، و من همیشه با شما خواهم بود."

این سامریها به خاطر این ظهور استاد به اندازهٔ زیاد مبهوت شدند، و شتابان به شهرکها و دهکده‌های مجاور رفتند، و در آنجا این خبر را منتشر کردند که عیسی را دیده‌اند، و او با آنها صحبت کرده است. و این هفدهمین ظهور مورانشیایی استاد بود.

2- ظهور در فینیقیه

هجدهمین ظهور مورانشیایی استاد در تایر در سه‌شنبه، 16 مه، اندکی پیش از ساعت نه در هنگام عصر رخ داد. او مجدداً در خاتمهٔ یک دیدار ایمانداران، در حالی که آنها در آستانهٔ پراکندگی بودند ظاهر گشت. او گفت:

”درود بر شما. شما از دانستن این که فرزند انسان از مرگ برخاسته است شادمانی می‌کنید زیرا بدین وسیله می‌دانید که شما و برادرانتان نیز از مرگ انسانی بقا خواهید یافت. اما این بقا به این بستگی دارد که از پیش از روح حقیقت جویی و خدا یابی تولد یافته باشید. نان حیات و آب آن فقط به آنهایی داده می‌شود که گرسنهٔ حقیقت و تشنهٔ درستکاری، یعنی برای خداوند هستند. این واقعیت که مردگان از مرگ برمی‌خیزند بشارت ملکوت خداوند نیست. این حقایق بزرگ و این واقعیات جهان همگی به این لحاظ به این بشارت مربوط هستند که بخشی از نتیجهٔ باورمندی به این خبر خوش می‌باشند و در بر گیرندهٔ تجربهٔ متعاقب آنهایی هستند که از طریق ایمان، در واقع و حقیقتاً فرزندان همیشگی خدای جاودان می‌شوند. پدرم مرا به دنیا فرستاد تا این بقای فرزندی را به تمامی انسانها اعلام دارم. و از این رو من شما را به خارج می‌فرستم تا این بقای فرزندی را موعظه کنید. نجات هدیهٔ مجانی خداوند است، اما آنهایی که از روح زاده شده‌اند فوراً شروع به نشان دادن میوه‌های روحی در خدمت مهرآمیز به مخلوقات همنوعشان خواهند کرد. و میوه‌های روح الهی که در زندگی انسانهای از روح زاده شده و خداشناس به ثمر می نشیند اینها هستند: خدمت مهرآمیز، جانفشانی عاری از خودخواهی، وفاداری دلاورانه، انصاف صمیمانه، صداقت روشن دلانه، امید نامیرا، اعتماد محرمانه، خدمت بخشنده، نیکی استوار، شکیبایی بخشاینده، و آرامش پایدار. اگر ایمانداران مدعی این میوه‌های روح الهی را در زندگی خود به بار نیاورند، مرده‌اند؛ روح حقیقت در آنها نیست؛ آنها شاخه‌های بی‌استفاده در تاک زنده هستند، و به زودی بُرده خواهند شد. پدر من فرزندان با ایمان را ملزم می‌دارد که میوهٔ زیاد روحی به بار آورند. از این رو، اگر شما پرثمر نباشید، او ریشه‌های شما را در خواهد آورد و شاخه‌های بی‌ثمر شما را قطع خواهد کرد. شما باید همینطور که در ملکوت خداوند به سوی بهشت پیش می‌روید، به طور فزاینده میوه‌های روحی به بار آورید. شما می‌توانید به صورت یک کودک وارد ملکوت خداوند شوید، اما پدر ملزوم می‌دارد که از طریق موهبت الهی، تا رتبهٔ کامل بزرگسالی معنوی رشد کنید. و هنگامی که به خارج می‌روید تا به تمامی ملتها خبر خوش این کلام خداوند را بگویید، من پیش از شما خواهم رفت، و روح حقیقت من در قلبهای شما سکنی خواهد گزید. من آرامش خود را به شما می‌دهم.“

و سپس استاد از نظر آنان محو گردید. روز بعد آنهایی که از تایر خارج می‌شدند این داستان را به سیدون و حتی به انطاکیه و دمشق بردند. هنگامی که عیسی در جسم بود با این باورمندان بود، و هنگامی که او شروع به آموزش دادن آنها نمود سریعاً او را شناختند. در حالی که دوستانش نتوانستند شکل مورانشیایی او را پس از این که مرئی شد فوراً بشناسند، هنگامی که با آنها سخن گفت، آنها در شناخت شخصیت او هرگز کند نبودند.

3- آخرین ظهور در اورشلیم

در سحرگاه بامداد پنجشنبه، 18 مه، عیسی آخرین ظهورش را به عنوان یک شخصیت مورانشیا در زمین به انجام رسانید. همینطور که یازده حواری داشتند برای صرف صبحانه در اتاق بالای منزل مریم مرقس می‌نشستند، عیسی بر آنها ظاهر گشت و گفت:

”درود بر شما. من از شما خواسته‌ام که تا هنگام فراز یافتن من به پدر اینجا در اورشلیم بمانید، حتی تا آن هنگام که روح حقیقت را که به زودی روی تمامی انسانها ریخته خواهد شد و از عالم بالا به شما قدرت ارزانی خواهد داشت برای شما بفرستم.“ شمعون غیور کلام عیسی را قطع کرد و پرسید: ”پس استاد، آیا تو ملکوت خداوند را باز خواهی گرداند و آیا ما تجلی جلال خداوند را در زمین خواهیم دید؟“ پس از این که عیسی به سؤال شمعون گوش داد پاسخ داد: ”شمعون، تو هنوز به تصورات قدیمی خود پیرامون نجات دهندهٔ یهود و پادشاهی مادی چسبیده‌ای. اما بعد از این که روح بر تو فرود آمد قدرت روحانی دریافت خواهی کرد، و فوراً به تمامی دنیا خواهی رفت و این بشارت ملکوت خداوند را موعظه خواهی کرد. همانطور که پدر مرا به دنیا فرستاد، من نیز تو را می‌فرستم. و من آرزو دارم که شما به یکدیگر مهر بورزید و به هم اعتماد کنید. یهودا دیگر با شما نیست زیرا مهرش سرد شد، و زیرا از اعتماد ورزیدن به شما برادران وفادارش امتناع کرد. آیا در متون مقدس نخوانده‌اید که نوشته است: ’برای انسان خوب نیست که تنها باشد. هیچ کس برای خود زندگی نمی‌کند؟‘ و همچنین در آنجا که می‌گوید: ’آن کس که می‌خواهد دارای دوستانی باشد باید رفتاری دوستانه داشته باشد؟‘ و آیا حتی من شما را دو به دو نفرستادم تا آموزش بدهید، تا مبادا تنها شوید و دست به کارهای نادرست زنید و دچار اندوه تنهایی شوید؟ همچنین شما به خوبی می‌دانید که هنگامی که من در جسم بودم، به خود اجازه ندادم برای مدتهای طولانی تنها باشم. من از همان آغاز همکاریمان همیشه دو یا سه تن از شما را دائماً در کنار خود داشتم و یا حتی هنگامی که با پدر در همدمی روحانی بودم شما را بسیار نزدیک خود داشتم. از این رو به هم اطمینان و اعتماد داشته باشید. و این تماماً بیشتر مورد نیاز است زیرا امروز شما را در دنیا تنها خواهم گذاشت. زمان آن فرا رسیده است؛ من در آستانهٔ رفتن به سوی پدر هستم.“

پس از این که او سخن گفت، به آنها اشاره کرد که با او بیایند، و آنها را به کوه زیتون هدایت کرد. او در آنجا در آمادگی برای عزیمت از یورنشیا با آنها خداحافظی کرد. این یک سفر بزرگ تا کوه زیتون بود. از هنگامی که آنها اتاق بالا را ترک کردند تا وقتی که عیسی در کوه زیتون پیش آنها توقف نمود حتی یک لغت هم توسط هیچیک از آنها گفته نشد.

4- دلایل سقوط یهودا

در بخش نخست پیام خداحافظی استاد با حواریونش بود که او به از دست رفتن یهودا اشاره نمود و سرنوشت غم‌انگیز همکار خیانتکار آنها را به عنوان یک اخطار جدی در برابر مخاطرات انزوای اجتماعی و برادرانه نشان داد. نظر به گفته‌های استاد و با در نظر گرفتن روشنگری انباشته شدهٔ قرون بعد، ممکن است در این عصر و در اعصار آینده برای ایمانداران سودمند باشد که به طور خلاصه دلایل سقوط یهودا مرور گردد.

همینطور که ما به این تراژدی به گذشته می‌نگریم، درمی‌یابیم که یهودا بدواً به این دلیل دچار خطا شد که به گونه‌ای بسیار آشکار یک شخصیت منزوی بود، شخصیتی که از تماسهای معمول اجتماعی در انزوا و دور نگاه داشته شده بود. او از اعتماد ورزیدن یا معاشرت کردن آزادانه با

حواریون همتای خود مصرانه امتناع می‌کرد. اما اگر یهودا همچنین در افزایش مهرورزی و رشد زیبایی معنوی شکست نمی‌خورد، شخصیت او که یک نوع منزوی بود به خودی خود برای او چنین شرارتی را موجب نمی‌گشت. و سپس او با رفتاری که گویا یک چیز بد را بدتر می‌ساخت، کینه جویی را مصرانه در خود پرورش داد و دشمنانی روانی همچون انتقام و اشتیاق کلی برای "تلافی جویی" با کسی برای تمامی ناامیدیهایش را در خیال پروراند.

این ترکیب ناخجستهٔ ویژگیهای فردی و تمایلات ذهنی دست به دست هم دادند تا یک مرد خوش نیت را که نتوانست این شرارتها را از طریق عشق، ایمان، و اعتماد مقهور سازد نابود سازند. این امر که نیازی نبود یهودا خطا کند از طریق موارد توما و نَتَنائیل، که هر دو دچار همین نوع شک‌ورزی و رشد بیش از حد گرایش فردگرایانه شده بودند به خوبی اثبات می‌شود. حتی آندریاس و متی گرایشات بسیاری در این جهت داشتند؛ اما با گذشت زمان مهر همگی این مردان نسبت به عیسی و حواریون همتایشان بیشتر شد، و نه کمتر. زیبندگی و دانش آنها پیرامون حقیقت افزوده گشت. آنها نسبت به برادرانشان به طور فزاینده با اعتمادتر شدند و به تدریج نسبت به همنوعانشان از توان اطمینان برخوردار شدند. یهودا از اعتماد ورزیدن به برادرانش مصرانه امتناع ورزید. هنگامی که او به واسطهٔ انباشت تضادهای احساسی خود مجبور شد در زمینهٔ ابراز بیان در صدد تسکین برآید، به گونه‌ای تغییرناپذیر در پی اندرز خویشاوندان غیرروحانی خود یا آن آشنایان تصادفی که نسبت به بهروزی و پیشرفت واقعیتهای روحانی ملکوت آسمانی یا بی‌تفاوت بودند و یا در واقع خصمانه بودند برآمد و آن تسلی نابخردانه را دریافت نمود، ملکوتی که او یکی از دوازده سفیر منصوب شدهٔ آن در زمین بود.

یهودا به دلیل عوامل زیرین در زمینهٔ گرایشات شخصی و ضعف کاراکتر، در نبردهای تقلای زمینی‌اش با شکست مواجه شد:

1- او یک نوع موجود بشری منزوی بود. او بسیار فردگرا بود و برگزید که به صورت یک نوع شخص قطعاً "منزوی" و غیراجتماعی رشد کند.

2- به عنوان یک کودک، زندگی برای او بسیار آسان شده بود. او از ایجاد مانع بر سر راهش شدیداً ناخشنود می‌شد. او همیشه انتظار داشت ببرد؛ او یک بازندهٔ بسیار ضعیف بود.

3- او برای مواجهه با ناامیدی هرگز یک تکنیک فلسفی به دست نیاورد. به جای پذیرش ناامیدیها به عنوان یک جنبهٔ معمولی و عادی وجود بشری، او برای تمامی دشواریها و ناامیدیهای شخصی خود به طور پیوسته به انجام سرزنش یک شخص خاص، یا همکارانش به صورت گروهی متوسل شد.

4- او به کینه‌توزی تسلیم شد؛ او همیشه ایدهٔ انتقام را در سر می‌پروراند.

5- او دوست نداشت که به طور صادقانه با واقعیات مواجه شود؛ او در رویکردش نسبت به وضعیتهای زندگی ناصادق بود.

6- او دوست نداشت که پیرامون مشکلات شخصیش با همکاران نزدیکش به بحث بپردازد؛ او از صحبت کردن در رابطه با دشواریهایش با دوستان واقعیش و آنهایی که به راستی او را دوست داشتند امتناع می‌کرد. او در کلیهٔ سالهای معاشرتشان حتی یکبار هم با یک مشکل صرفاً شخصی نزد استاد نرفت.

7- او هرگز یاد نگرفت که در پایان، پاداشهای واقعی برای زندگی شرافتمندانه جوایز معنوی هستند، که همیشه در این یک زندگی کوتاه در جسم تقسیم نمی‌شوند.

در نتیجهٔ انزوای مداوم شخصیتیِ او، اندوه او چند برابر گردید، غمهای وی افزوده گشت، اضطرابهای او زیاد شد، و نومیدی او تقریباً در ورای تحمل ژرفا یافت.

در حالی که این حواری خود محور بین و فوق فردگرا دشواریهای روانی، احساسی، و روحی بسیار داشت، مشکلات اصلی او از این قرار بودند: در شخصیت، او منزوی بود. در ذهن، او مشکوک و انتقامجو بود. در خلق و خو، او بد خلق و کینه‌توز بود. از نظر احساسی، او فاقد محبت و بی‌گذشت بود. از نظر اجتماعی، او بی‌اعتماد و تقریباً کاملاً تودار بود. در روح، او نادان و به گونه‌ای خودخواهانه جاه طلب شد. در زندگی، او آنهایی را که او را دوست داشتند نادیده انگاشت، و در مرگ، او فاقد دوست بود.

از این رو اینها عوامل ذهنی و تأثیرات شرورانه‌ای هستند که در مجموع روشن می‌سازند چرا یک باورمند خوش نیت و جدا از آن صادقِ گذشته به عیسی، حتی بعد از چندین سال معاشرت صمیمانه با شخصیت دگرگون کنندهٔ او، یارانش را ترک کرد، یک آرمان مقدس را طرد نمود، از رسالت مقدس خود دست کشید، و به استاد الهی خود خیانت ورزید.

5 – صعود استاد

تقریباً ساعت هفت و نیم این بامداد پنجشنبه، 18 مه بود که عیسی به همراه یازده حواری خاموش و قدری سرگشتهٔ خود در شیب غربی کوه زیتون وارد شد. آنها از این مکان، در حدود دو سوم راه در مسیر بالا رفتن از کوه توانستند به اورشلیم و به پایین به سوی جتسیمانی نظر افکنند. اکنون عیسی آماده گشت که پیش از این که یورنشیا را ترک کند آخرین خداحافظی خود را به حواریون بگوید. همینطور که او در برابر آنها در آنجا ایستاد، بدون این که به آنها رهنمود داده شود دایره‌وار دورتادور او زانو زدند، و استاد گفت:

”من از شما خواستم که در اورشلیم بمانید تا این که از عالم بالا به شما قدرت عطا گردد. من اکنون در آستانهٔ ترک شما هستم؛ من در آستانهٔ فراز یافتن به پدرم هستم، و به زودی، بسیار زود، ما روح حقیقت را به این دنیای اقامت موقت من خواهیم فرستاد؛ و هنگامی که او آمد، شما

اعلام جدید بشارت ملکوت خداوند را آغاز خواهید کرد، ابتدا در اورشلیم و سپس به دورترین بخشهای دنیا. با همان مهری که شما را دوست داشته‌ام انسانها را دوست بدارید، و حتی به آن گونه که به شما خدمت کرده‌ام به انسانهای همنوع خود خدمت کنید. از طریق میوه‌های روحی زندگی‌تان روانها را با باور این حقیقت برانگیزید که انسان فرزند خداست، و این که تمامی انسانها خواهر و برادرند. تمامی آنچه را که به شما آموزش داده‌ام و حیاتی را که در میان شما زندگی کرده‌ام به خاطر داشته باشید. مهر من بر شما سایه می‌افکند، روح من با شما سکنی خواهد گزید، و آرامش من در شما باقی خواهد ماند. بدرود.“

هنگامی که استاد مورانشیا بدین گونه سخن گفت، از نظر آنان محو گردید. این به اصطلاح معراج عیسی به هیچ وجه از ناپدیدیهای دیگر او از دید انسانی در طول چهل روز از دوران زندگی مورانشیایی او در یورنشیا متفاوت نبود.

استاد از راه جروسِم به ایدنشیا رفت، و در آنجا والامرتبه‌ها، تحت نظارت پسر بهشت، عیسی ناصری را از وضعیت مورانشیا رها ساخت، و از طریق کانالهای روحیِ فراز، او را به مرتبت فرزندی بهشت و حاکمیت مطلق در سلوینگتون بازگرداند.

در حدود ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه بامداد امروز بود که عیسی مورانشیا از دید یازده حواریش ناپدید گشت تا فراز به دست راست پدرش را آغاز کند، و در آنجا تأیید رسمی حاکمیت کامل شده‌اش را در رابطه با جهان نبادان دریافت کند.

6- پطرس برای یک گردهمایی فراخوان می‌دهد

یوحنا مرقس و دیگران که با رهنمود پطرس عمل می‌کردند رفتند تا حواریون پیشگام را در منزل مریم مرقس گرد هم فرا خوانند. تا ساعت ده و سی دقیقه، یکصد و بیست تن از سرشناس‌ترین حواریون عیسی که در اورشلیم زندگی می‌کردند گردهم آمده بودند تا گزارش پیام خداحافظی استاد را بشنوند و در رابطه با معراج او آگاهی یابند. مریم، مادر عیسی در میان این گروه بود. هنگامی که حواریون از اقامت موقت اخیر خود در جلیل بازگشتند او به همراه یوحنا زبدی به اورشلیم بازگشته بود. مدت کوتاهی بعد از پنطیکاست او به منزل سالومه در بیت صیدا بازگشت. یعقوب برادر عیسی نیز در این گردهمایی حضور داشت. این نخستین گفتگوی حواریون استاد بود که بعد از خاتمهٔ دوران زندگانی سیاره‌ای او برگزار می‌شد.

شمعون پطرس داوطلب شد که به نمایندگی از سوی حواریون همیارش سخن گوید و یک گزارش پرشور از آخرین دیدار یازده تن با استادشان را ارائه داد، و به گونه‌ای بسیار متأثر کننده خداحافظی نهایی استاد و ناپدیدی معراج او را توصیف نمود. این دیداری بود که پیش از آن هرگز همانندش در این کره به وقوع نپیوسته بود. این بخش از گردهمایی کمتر از یک ساعت به طول انجامید. سپس پطرس توضیح داد که آنها تصمیم گرفته‌اند جانشینی برای یهودای

اسخریوطی انتخاب کنند، و این که تنفسی داده می‌شود تا حواریون را قادر سازد بین دو مردی که برای این مقام پیشنهاد شده، مَتیاس و یوستُس، یکی را انتخاب کنند.

سپس یازده حواری به طبقهٔ پایین رفتند، و در آنجا برای مشخص ساختن این که کدامیک از این مردان باید رسول شود تا به جای یهودا خدمت کند توافق کردند که قرعه کشی کنند. قرعه به نام متیاس افتاد، و او حواری جدید اعلام شد. او طبق روال معمول رسماً به منصب خود گمارده شد و سپس به عنوان خزانه‌دار برگزیده شد. اما متیاس نقش اندکی در فعالیتهای متعاقب حواریون داشت.

به زودی بعد از پنطیکاست دوقلوها به منازل خود در جلیل بازگشتند. شمعون غیور پیش از این که برای موعظهٔ بشارت خداوند عازم شود مدتی خلوت‌جویی نمود. توما برای مدتی کوتاه‌تر در نگرانی به سر برد و سپس آموزش خود را از سر گرفت. نَتَنائیل در رابطه با موعظه پیرامون عیسی به جای اعلام بشارت پیشین ملکوت خداوند به طور فزاینده با پطرس اختلاف نظر پیدا نمود. تا نیمهٔ ماه بعد این عدم توافق چنان جدی شد که نَتَنائیل کناره گیری کرد. او برای دیدار اَبنیر و ایلعازر به فیلادلفیه رفت، و بعد از این که بیش از یک سال آنجا ماند به سرزمینهای آن سوی بین‌النهرین رفت و بشارت خداوند را آنطور که می‌فهمید موعظه کرد.

این امر فقط شش تن از دوازده حواریون اولیه را باقی گذارد تا بازیگران صحنهٔ اعلام آغازین بشارت خداوند در اورشلیم باشند: پطرس، آندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلیپ، و متی.

درست در حوالی ظهر حواریون نزد برادران خود در اتاق بالایی بازگشتند و اعلام کردند که متیاس به عنوان حواری جدید انتخاب شده است. و سپس پطرس همگی ایمانداران را فراخواند تا به دعا بپردازند، دعا به این دلیل که آماده شوند هدیهٔ روح را که استاد وعدهٔ فرستادنش را داده بود دریافت دارند.

نسخهٔ پیشنویس

مقالهٔ 194

اعطای روح حقیقت

در حدود ساعت یک، در حالی که یکصد و بیست ایماندار مشغول به دعا بودند، همگی متوجه یک وجود عجیب در اتاق شدند. در همان حال این حواریون همگی نسبت به یک حس نو و ژرف شادی معنوی، امنیت، و اطمینان آگاه شدند. این آگاهی جدید از قدرت معنوی فوراً با یک اشتیاق قدرتمند برای بیرون رفتن و اعلام علنی بشارت ملکوت خداوند و مژدهٔ از مرگ برخاستن عیسی دنبال شد.

پطرس برخاست و اعلام نمود که این باید آمدن روح حقیقت باشد که استاد به آنها وعده داده بود و پیشنهاد کرد که به معبد بروند و اعلام مژدهای را که به دستان آنها سپرده شده بود آغاز کنند. و آنها درست آنچه را که پطرس پیشنهاد کرده بود انجام دادند.

به این مردان آموزش و رهنمود داده شده بود که بشارتی را که باید موعظه کنند پدر بودن خداوند و فرزند بودن انسان است، اما درست در این لحظهٔ شور و شعف معنوی و پیروزی شخصی، بهترین آگاهی و بزرگترین خبری را که این مردان میتوانستند به آن فکر کنند ***واقعیت*** استاد از مرگ برخاسته بود. و از این رو با برخورداری از عطیهٔ قدرت از عالم بالا پیش رفتند، و خبر خوش را به مردم موعظه کردند — حتی نجات از طریق عیسی — اما آنها به گونهای غیرعمدی به خطای جانشین ساختن برخی از واقعیات مربوط به بشارت به جای خود پیام بشارت در غلطیدند. پطرس به گونهای غیرعمدی در این اشتباه پیشگام شد، و دیگران او را دنبال نمودند، تا پولس که از برداشت جدید خبر خوش یک مذهب نو به وجود آورد.

بشارت ملکوت خداوند این است: واقعیت پدر بودن خداوند، به همراه حقیقت حاصله از فرزندی و برادری انسانها. مسیحیت، آنطور که از آن روز توسعه یافت، این است: واقعیت خداوند به عنوان پدرِ خداوندگار عیسی مسیح، در ارتباط با تجربهٔ همیاری روحانی ایمانداران با مسیح از مرگ برخاسته و جلال یافته.

عجیب نیست که این انسانهای روح دمیده باید از این فرصت استفاده میکردند تا احساسات پیروزمندانهٔ خود را نسبت به نیروهایی که درصدد نابودی استادشان و پایان دادن به تأثیر آموزشهای او بودند بیان کنند. در چنین وقتی آسانتر بود که مصاحبت شخصیشان را با عیسی به

یاد آورند و با این اطمینان هیجان زده شوند که استاد هنوز زنده بود، که دوستی‌شان پایان نیافته بود، و این که به راستی روح بر آنها وارد شده بود، حتی به آن گونه که او وعده داده بود.

این ایمانداران احساس کردند که به ناگاه به دنیایی دیگر، یک تجربهٔ جدید شادی، قدرت، و شکوه انتقال یافته‌اند. استاد به آنها گفته بود که ملکوت خداوند با قدرت می‌آید، و برخی از آنها فکر کردند که شروع به فهم آنچه که او منظورش بود کرده‌اند.

و هنگامی که تمامی این امر در نظر گرفته شود، فهم آن مشکل نیست که چگونه این مردان یک *بشارت جدید پیرامون عیسی* را به جای پیام پیشینشان در رابطه با پدر بودن خداوند و برادری انسانها موعظه کردند.

1- موعظهٔ پنطیکاست

حواریون برای چهل روز در اختفا بودند. این روز بر حسب اتفاق فستیوال یهودی پنطیکاست بود، و هزاران دیدارگر از تمامی بخشهای دنیا در اورشلیم بودند. بسیاری برای این جشن از راه رسیدند، اما اکثریت از هنگام عید پسح در شهر مانده بودند. حال این حواریون وحشتزده از هفته‌ها انزوای خود بیرون آمدند تا شجاعانه در معبد ظاهر شوند، و در آنجا شروع به موعظهٔ پیام جدید یک مسیح از مرگ برخاسته نمودند. و تمامی حواریون به همین گونه نسبت به دریافت یک عطیهٔ نوین معنویِ بصیرت و قدرت آگاه بودند.

در حدود ساعت دو بود که پطرس دقیقاً در همان مکانی که استادش آخرین بار در این معبد آموزش داده بود ایستاد، و آن سخنرانی گیرا و پرشوری را که منجر به جلب بیش از دو هزار روان شد ایراد کرد. استاد رفته بود، اما آنها به ناگاه کشف کردند که این داستان پیرامون او از قدرت زیادی نزد مردم برخوردار است. عجیب نیست که آنها به اعلام بیشترِ آنچه که اعتقاد پیشین آنها را به عیسی نشان می‌داد رهنمون شدند، و در همان حال انسانها را چنان به ایمان آوردن به او ملزم کردند. شش تن از حواریون در این گردهمایی شرکت کردند: پطرس، آندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلیپ، و متی. آنها برای بیش از یک ساعت و نیم صحبت کردند و پیامهایی را به یونانی، عبرانی، و آرامی، و نیز تعدادی عبارات را حتی به زبانهای دیگری که یک آشنایی گفتاری با آن داشتند رساندند.

رهبران یهودیان به خاطر شجاعت حواریون مبهوت شدند، اما آنان از آسیب رساندن به آنها بیم داشتند زیرا تعداد زیادی به داستان آنها باور داشتند.

تا ساعت چهار و نیم بیش از دو هزار ایماندار جدید حواریون را تا حوض سیلوحا دنبال نمودند، و در آنجا پطرس، آندریاس، یعقوب، و یوحنا آنها را به نام استاد غسل تعمید دادند. و تا هنگامی که آنها غسل تعمید این جمعیت انبوه را به پایان رساندند هوا تاریک شده بود.

پنطیکاست فستیوال بزرگ غسل تعمید بود، وقت همیاری روحانی نوکیشان دروازه، آن غیریهودیانی که مایل بودند به یهوه خدمت کنند. از این رو برای تعداد زیادی از یهودیان و غیریهودیان ایماندار هر دو آسانتر بود که در این روز به غسل تعمید تن در دهند. آنها در انجام این کار به هیچ وجه خود را از اعتقاد یهودی جدا نمی‌کردند. حتی برای مدتی بعد از این باورمندان به عیسی در درون مذهب یهود یک فرقه بودند. تمامی آنها، از جمله حواریون، هنوز به ملزومات اساسی سیستم آیینی یهودی وفادار بودند.

2- اهمیت پنطیکاست

عیسی در زمین زندگی کرد و بشارتی را آموزش داد که انسان را از این خرافات که او یک فرزند اهریمن است رها ساخت و او را به حرمت یک فرزند ایماندار خداوند ارتقا داد. پیام عیسی، آنطور که در روزگارش آن را موعظه کرد و مطابق آن زندگی کرد، یک چارهٔ مؤثر برای دشواریهای معنوی انسان در آن روزِ بیانش بود. و اکنون که او شخصاً دنیا را ترک کرده است، به جای خود روح حقیقتش را می‌فرستد. روح حقیقت چنین طراحی شده که در انسان زندگی کند، و برای هر نسل جدید پیام عیسی را بازگویی کند، طوری که هر گروه جدید از انسانها که روی زمین ظاهر می‌شود یک نسخهٔ نوین و به روز شدهٔ بشارت خداوند را داشته باشد، درست به گونه‌ای که این روشنگری شخصی و هدایت گروهی بتواند یک چارهٔ مؤثر برای دشواریهای معنوی پیوسته جدید و متنوع انسان باشد.

البته نخستین مأموریت این روح ترویج و شخصی نمودن حقیقت است، زیرا درک حقیقت است که در بر گیرندهٔ بالاترین شکل آزادی بشری است. بعد، مقصود از این روح نابودی احساس یتیم بودن ایماندار است. با وجود بودن عیسی در میان انسانها، اگر روح حقیقت نمی‌آمد در قلب انسانها سکنی گزیند، تمامی ایمانداران یک احساس تنهایی می‌کردند.

این اعطای روح پسر تمامی اذهان انسانهای نرمال را برای اعطای متعاقب جهانی روح پدر (تنظیم کننده) به تمامی نوع بشر به گونه‌ای مؤثر آماده ساخت. از یک جهت مشخص، این روح حقیقت، روح پدر جهانی و پسر آفریننده هر دو است.

این اشتباه را مرتکب نشوید که انتظار داشته باشید از روح حقیقتِ افشانده شده به طور عقلانی به شدت آگاه باشید. روح هرگز از خودش یک خودآگاهی ایجاد نمی‌کند، بلکه فقط یک آگاهی از میکائیل، پسر. عیسی از آغاز آموزش داد که روح پیرامون خودش سخن نمی‌گوید. از این رو اثبات همدمی روحانی شما با روح حقیقت در آگاهی شما از این روح یافت نمی‌شود، بلکه در تجربهٔ شما از همدمی روحانی افزایش یافته با میکائیل.

روح همچنین آمد تا به انسانها کمک کند کلمات استاد را به یاد آورند و بفهمند، و دیگر این که زندگی او را در زمین روشن سازد و از نو تفسیر کند.

سپس، روح حقیقت آمد به ایماندار کمک کند شاهد واقعیات آموزشهای عیسی و زندگی او آنطور که در جسم مطابق آن زندگی کرد باشد، و نیز آنطور که او اکنون دوباره مطابق آن از نو و تازه در هر ایماندار هر نسل در حال گذارِ فرزندان از روح پر شدهٔ خداوند زندگی می‌کند.

از این رو به نظر می‌رسد که روح حقیقت واقعاً می‌آید تا تمامی ایمانداران را به تمامی حقیقت، به دانش در حال گسترش تجربهٔ زنده و در حال رشد آگاهی معنویِ واقعیتِ فرزندی جاودانه و در حال فراز با خداوند، رهنمون شود.

عیسی حیاتی را زندگی کرد که یک آشکارسازی انسان که به خواست خداوند تسلیم شده است می‌باشد، نه یک نمونه برای هر انسانی که عملاً تلاش در دنباله‌روی می‌کند. این حیات در جسم، به همراه مرگ او روی صلیب و رستاخیز متعاقب او فوراً یک بشارت جدید فدیه شد که بدین گونه پرداخته شده بود تا انسان را از چنگال اهریمن، از محکومیت یک خدای آزرده شده، بازخرید کند. با این وجود، گر چه این بشارت به اندازهٔ زیاد مورد تحریف واقع شد، این یک واقعیت باقی می‌ماند که این پیام جدید پیرامون عیسی بسیاری از حقایق بنیادین و آموزشهای بشارت پیشین او پیرامون ملکوت خداوند را با خود حمل نمود. و دیر یا زود، این حقایق پنهانِ پدر بودن خداوند و برادری انسانها پدیدار خواهد گشت تا تمدن تمامی نوع بشر را به گونه‌ای مؤثر دگرگون سازد.

اما این خطاهای عقلانی به هیچ وجه از نظر معنوی در رشد و پیشرفت بزرگ ایماندار اختلال ایجاد ننمود. در کمتر از یک ماه بعد از اعطای روح حقیقت، حواریون نسبت به تقریباً چهار سالی که در ارتباط شخصی و مهرآمیز با استاد بودند پیشرفت معنوی فردی بیشتری داشتند. این جانشین ساختن ***واقعیت*** از مرگ برخاستن عیسی به جای ***حقیقت*** نجات دهندهٔ بشارت فرزندی خداوند به هیچ وجه در گسترش سریع آموزشهای آنها اختلال ایجاد نکرد. به عکس، این تحت‌الشعاع قرار گرفتن پیام عیسی با آموزشهای جدید پیرامون شخص او و از مرگ برخاستن او به نظر می‌رسد موعظهٔ خبر خوش را به اندازهٔ زیاد تسهیل نمود.

عبارت ”غسل تعمید با روح“ که حدوداً در این هنگام چنان به طور عمومی مورد استفاده قرار گرفت، صرفاً پذیرش آگاهانهٔ این هدیهٔ روح حقیقت و تصدیق شخصی این قدرت نوین روحی را به عنوان یک افزایش تمامی تأثیرات روحی که سابقاً توسط روانهای خدا شناس تجربه شده بود نشان نمود.

از هنگام اعطای روح حقیقت، انسان در معرض آموزش و هدایت یک عطیهٔ روحی سه‌گانه قرار دارد: روح پدر، تنظیم کنندهٔ فکر؛ روح پسر، روح حقیقت؛ روحِ روح، روح‌القدس.

از یک جهت نوع بشر تحت نفوذ مضاعف جاذبهٔ هفتگانهٔ تأثیرات روحی جهان قرار دارد. نژادهای تکاملی آغازین انسانها در معرض تماس تدریجی هفت روح یاور ذهنِ روح مادر جهان محلی قرار دارند. همینطور که انسان در نردبان درک عقلانی و معنوی به سوی بالا پیش

می‌رود، هفت تأثیر والاتر روحی سرانجام می‌آیند بر فراز او قرار گیرند و در درون او سکنی گزینند. و این هفت روح کرات در حال پیشرفت اینها هستند:

1- روح اعطا شدهٔ پدر جهانی — تنظیم کنندگان فکر.

2- حضور روحی پسر جاودان — جاذبهٔ روحی جهان جهانها و برخی کانالهای همیاری روحانی تماماً روحی.

3- حضور روحی روح بیکران — روح – ذهن جهانیِ تمامی آفرینش، منبع روحی همبستگیِ عقلانیِ تمامی نیروهای هوشمند پیشرونده.

4- روح پدر جهانی و پسر آفریننده — روح حقیقت، که عموماً به عنوان روح پسر جهان به شمار آورده می‌شود.

5- روحِ روح بیکران و روح مادر جهان — روح‌القدس، که عموماً به عنوان روحِ روح جهان به شمار آورده می‌شود.

6- ذهن – روحِ روح مادر جهان — هفت روح یاور ذهنِ جهان محلی.

7- روح پدر، پسران، و روحها — روح حاوی نام جدیدِ انسانهای فراز یابندهٔ عالم بعد از پیوند روان انسانِ از روح تولد یافته با تنظیم کنندهٔ فکری بهشت و بعد از دستیابی متعاقب به ربانیت و جلال یافتگی وضعیت سپاه بهشتی نهایت.

و بدین ترتیب اعطای روح حقیقت آخرین عطیهٔ روحی را که برای کمک کردن به جستجوی فرازگرایانه برای خداوند طراحی شده است برای دنیا و مردمانش آورد.

3- در پنطیکاست چه رخ داد

بسیاری آموزشهای عجیب و غریب با حکایات آغازین روز پنطیکاست مربوط گشت. در روزگاران بعد رخدادهای این روز که روح حقیقت، آموزگار جدید، در آن آمد تا با نوع بشر سکنی گزیند، با شیوع نابخردانهٔ احساساتگرایی فراوان اشتباه شده است. مأموریت اصلی این روح فوران یافتهٔ پدر و پسر، آموزش دادن انسانها دربارهٔ حقایق مهر پدر و بخشش پسر است. اینها حقایق ربانیت است که انسانها می‌توانند بیش از تمامی ویژگیهای دیگر الهی کاراکتر به طور کامل درک کنند. روح حقیقت بدواً درگیر آشکارسازی طبیعت روحی پدر و سرشت اخلاقی پسر است. پسر آفریننده، در جسم، خداوند را به انسانها آشکار ساخت؛ روح حقیقت، در قلب، پسر آفریننده را به انسانها آشکار می‌سازد. هنگامی که انسان در زندگیش "میوه‌های روحی" به باور می‌آورد، او صرفاً ویژگیهایی را که استاد در زندگی زمینی خودش آشکار ساخت نشان می‌دهد. هنگامی که عیسی در زمین بود به صورت یک شخصیت زندگی کرد — عیسی

ناصری. استاد از هنگام پنطیکاست به عنوان روح سکنی‌گزینِ ”آموزگار نوین“ توانسته است حیاتش را در تجربهٔ هر ایماندار آموزش یافتهٔ حقیقت از نو زندگی کند.

فهم بسیاری چیزها که در طول یک زندگی بشری اتفاق می‌افتد سخت است، و پذیرش این ایده که این جهانی است که حقیقت در آن استیلا می‌یابد و درستکاری در آن پیروز می‌شود دشوار است. گهگاه چنین به نظر می‌رسد که افترا، دروغ، عدم صداقت، و ناپارسایی — گناه — غالب است. آیا در تحلیل نهایی ایمان بر شرارت، گناه، و بی‌عدالتی پیروز می‌شود؟ آری، می‌شود. و زندگی و مرگ عیسی گواه جاودانه‌ای است که حقیقتِ نیکی و ایمانِ مخلوقِ با روح هدایت شده همیشه محق خواهد بود. آنها عیسی را روی صلیب تمسخر کردند، و گفتند: ”بگذارید ببینیم آیا خدواند می‌آید او را نجات دهد.“ در آن روز مصلوب شدن عیسی همه چیز تاریک به نظر می‌رسید، اما در بامداد از مرگ برخاستن عیسی به گونه‌ای شکوهمند تابناک بود؛ و در روز پنطیکاست باز تابناکتر و شادمانتر بود. مذاهب نومیدیِ بدبینانه به دنبال کسب رهایی از بارهای زندگی هستند؛ آنها مشتاقند با خواب و استراحت بی‌پایان متمایز شوند. اینها مذاهب ترس و وحشت بدوی هستند. مذهب عیسی یک بشارت نوین ایمان است که باید به بشریت در حال تقلا اعلام شود. این مذهب جدید مبتنی بر ایمان، امید، و عشق است.

برای عیسی، حیات انسانی سخت‌ترین، ظالمانه‌ترین، و تلخ‌ترین ضربات خود را زده بود؛ و این مرد این نومیدیها را با ایمان، شهامت، و عزم راسخ برای انجام خواست پدرش پاسخ داد. عیسی با زندگی در تمامی واقعیت وحشتناکش روبرو شد و حتی در مرگ بر آن چیره گشت. او از مذهب به عنوان یک ابزار رهایی از زندگی استفاده نکرد. مذهب عیسی درصدد گریختن از این زندگی برنمی‌آید تا از شادکامی در حال انتظار وجودی دیگر بهره‌مند گردد. مذهب عیسی شادی و آرامش وجودی دیگر و معنوی را فراهم می‌کند تا حیاتی را که انسانها اکنون در جسم زندگی می‌کنند بهبود دهد و تعالی بخشد.

مذهبی که برای مردم یک افیون باشد، مذهب عیسی نیست. او روی صلیب از نوشیدن داروی بی‌حس کننده امتناع کرد، و روح او که روی تمامی انسانها ریخته شد یک تأثیر نیرومند جهانی است که انسان را به سوی بالا هدایت می‌کند و او را به پیش می‌راند. اشتیاق آینده نگرانهٔ معنوی قدرتمندترین نیروی موجود پیش ران در این دنیا است. ایماندار فراگیرندهٔ حقیقت تنها روان پیش رونده و بی‌باک در زمین است.

در روز پنطیکاست مذهب عیسی تمامی محدودیتهای ملی و قید و بندهای نژادی را شکست. این برای همیشه حقیقت دارد: ”جایی که روح خداوند وجود داشته باشد، آزادی وجود دارد.“ در این روز روح حقیقت هدیهٔ شخصی استاد به هر انسان شد. این روح به این منظور عطا شد که ایمانداران باصلاحیت به گونه‌ای مؤثرتر بشارت ملکوت خداوند را موعظه کنند، اما آنها تجربهٔ دریافت روح ریخته شده را به جای بخشی از بشارت جدیدی که به طور ناخودآگاه تدوین می‌کردند اشتباه گرفتند.

از این واقعیت چشم پوشی نکنید که روح حقیقت به تمامی ایمانداران صادق عطا شد. این هدیهٔ روحی فقط به حواریون نیامد. تمامی یکصد و بیست مرد و زنی که در اتاق بالا گرد آمده بودند آموزگار جدید را دریافت کردند، همانطور که تمامی مردم خوش قلب سرتاسر دنیا دریافت کردند. این آموزگار جدید به نوع بشر اعطا شد، و هر روان مطابق عشق به حقیقت و ظرفیت برای فهم و درک واقعیات معنوی او را دریافت نمود. سرانجام مذهب راستین از تملک کاهنان و تمامی طبقات مقدس رها می‌شود و تجلی واقعی خود را در تک تک روانهای انسانها می‌یابد.

مذهب عیسی بالاترین نوع تمدن بشری را شکوفا می‌سازد، بدین لحاظ که بالاترین نوع شخصیت معنوی را به وجود می‌آورد و تقدس آن شخص را اعلام می‌دارد.

آمدن روح حقیقت در پنطیکاست مذهبی را میسر ساخت که نه رادیکال است و نه محافظه‌کار؛ نه کهنه است و نه نو؛ نه کهنسال بر آن سلطه دارد و نه جوان. واقعیت زندگی زمینی عیسی نقطهٔ ثابتی را برای لنگرگاه زمان فراهم می‌سازد، در حالی که اعطای روح حقیقت بسط ابدی و رشد بی‌پایان مذهبی را که او مطابق آن زندگی کرد و بشارتی را که اعلام نمود فراهم می‌سازد. روح به *تمامی* حقیقت هدایت می‌کند؛ او آموزگار یک مذهب در حال گسترش و همیشه در حال رشدِ پیشرفت بی‌پایان و الهیِ در حال آشکارسازی است. این آموزگار جدید برای ایماندار جویندهٔ حقیقت که در شخص و سرشتِ فرزند انسان به گونه‌ای بسیار الهی آشکار گشت برای ابد در حال آشکارسازی خواهد بود.

تجلیهایی که به اعطای "آموزگار نوین" و پذیرش موعظهٔ رسولان توسط انسانهای نژادهای گوناگون و ملتهایی که در اورشلیم دور هم جمع شدند مربوط است جهانی بودن مذهب عیسی را نشان می‌دهد. بنا بود که بشارت ملکوت خداوند با هیچ نژاد، فرهنگ، یا زبان خاص تعیین هویت نشود. این روز پنطیکاست شاهد تلاش بزرگ روح برای رها ساختن مذهب عیسی از قید و بندهای به ارث رسیدهٔ یهودی آن بود. حتی بعد از این نمایش ریختن روح روی تمامی انسانها، حواریون در ابتدا تلاش کردند که ملزومات دین یهود را به تغییر کیش داده‌های خود تحمیل کنند. حتی پولس با برادران اورشلیمی خود مشکل داشت، زیرا او از این که غیریهودیان را تابع این رسوم یهودی سازد امتناع می‌کرد. هیچ مذهب آشکار شده‌ای که مرتکب این خطای جدی شود که تحت نفوذ یک فرهنگ ملی قرار گیرد یا با رسوم تثبیت شدهٔ نژادی، اجتماعی، یا اقتصادی مربوط شود نمی‌تواند به تمامی دنیا گسترش یابد.

اعطای روح حقیقت مستقل از تمامی اشکال، آیینها، مکانهای مقدس، و رفتار خاص توسط آنهایی بود که تمامیت تجلی آن را دریافت کردند. هنگامی که روح بر آنهایی که در اتاق بالا گرد آمده بودند آمد، آنها صرفاً آنجا نشسته بودند، و فقط مشغول دعای خاموش بودند. روح در دهکده و نیز در شهر عطا شد. ضرورتی نداشت که حواریون به طور یکه و تنها برای سالها تفکر و عبادت به یک مکان خلوت به کناری بروند تا روح را دریافت کنند. پنطیکاست برای همه وقت ایدهٔ تجربهٔ معنوی را از تصور محیطهای ویژهٔ مطلوب جدا می‌سازد.

پنطیکاست، با عطیهٔ معنوی آن برای این طراحی شده بود که مذهب استاد را از تمامی وابستگیها به نیروی فیزیکی برای همیشه رها سازد؛ آموزگاران این مذهب نوین اکنون با سلاحهای روحانی تجهیز شده‌اند. آنها باید با بخشش بی‌دریغ، خواست نیک بی‌مانند، و مهر سرشار به بیرون بروند تا دنیا را تسخیر سازند. آنها تجهیز شده‌اند که با نیکی بر شرارت چیره شوند، با عشق نفرت را مغلوب سازند؛ با یک ایمان متهورانه و زندهٔ مبتنی بر حقیقت ترس را نابود سازند. عیسی از پیش به پیروانش آموزش داده بود که مذهبش هرگز منفعل نیست؛ حواریون او همیشه بنا بود در خدمت بخشایندهٔ خود و در آشکار ساختن مهرشان فعال و مثبت باشند. این ایمانداران دیگر به یهوه به عنوان "خدای لشکریان" نگاه نمی‌کردند. آنها اکنون الوهیت جاودانه را به عنوان "خداوند و پدر خداوندگار عیسی مسیح" می‌نگریستند. آنها به این پیشرفت دست یافتند، حداقل، حتی اگر آنها تا اندازه‌ای نمی‌توانستند این حقیقت را که خداوند همچنین پدر روحانی هر فرد می‌باشد به طور کامل درک کنند.

پنطیکاست به انسان فانی نیرویی عطا کرد که آسیبهای شخصی را ببخشد، در بحبوحهٔ شدیدترین بی‌عدالتی شیرین بودن را حفظ کند، در شرایط خطر هولناک بی‌تفاوت باقی بماند، و شرارتهای تنفر و خشم را با کنشهای بی‌پروای مهرآمیز و شکیبایی به چالش طلبد. یورنشیا در طول تاریخش از میان ویرانیهای جنگهای بزرگ و نابود کننده‌ای عبور کرده است. همهٔ شرکت کنندگان در این تقلاهای وحشتناک با شکست مواجه شدند. تنها یک فرد پیروز وجود داشت؛ تنها یک تن بود که از این تقلاهای تلخ با یک آوازهٔ فزون یافته بیرون آمد. او عیسی ناصری، و بشارت او چیرگی بر شرارت با نیکی بود. راز یک تمدن بهتر در آموزشهای استاد پیرامون برادری انسان، خواست نیک مهرآمیز و اعتماد متقابل نهفته است.

تا هنگام پنطیکاست مذهب فقط انسانی را که در جستجوی خدا بود آشکار ساخته بود؛ از هنگام پنطیکاست، انسان هنوز در جستجوی خداوند است، اما دورنمای خدایی بر فراز دنیا می‌درخشد که همچنین در جستجوی انسان است و هنگامی که او را یافت روحش را برای سکنی گزیدن در او می‌فرستد.

پیش از آموزشهای عیسی که به پنطیکاست منجر شد، زنان در اصول مذاهب قدیمی‌تر از مرتب معنوی اندکی برخوردار بودند و یا این که هیچ مرتبتی نداشتند. بعد از پنطیکاست، زن در برادری ملکوت خداوند در پیشگاه خداوند با مرد برابر بود. در میان یکصد و بیست نفری که این هدیهٔ ویژهٔ روحی آسمانی را دریافت کردند زنان حواری زیادی وجود داشتند، و آنها این برکات را به طور مساوی با مردان ایماندار قسمت کردند. مرد دیگر نمی‌تواند به خود اجازه دهد که کارکرد خدمت مذهبی را در انحصار خود درآورد. فریسی ممکن است اینطور به شکرگزاری از خدا بپردازد که "یک زن، یک جزامی، یا یک غیریهودی به دنیا نیامده است"، اما در میان پیروان عیسی زن برای همیشه از تمامی تبعیضات مذهبی بر مبنی جنسیت رهایی یافته است. پنطیکاست تمامی تبعیضات مذهبی مبتنی بر تمایز نژادی، تفاوتهای فرهنگی، کاست اجتماعی، یا تعصب جنسی را محو ساخت. عجیب نیست که این ایمانداران در مذهب جدید فریاد برمی‌آوردند که "جایی که روح خداوند باشد، آزادی وجود دارد."

مادر و برادر عیسی هر دو در میان یکصد و بیست ایماندار حضور داشتند، و آنها به عنوان اعضای این گروه عادی حواریون همچنین روح برون ریخته را دریافت کردند. آنها نسبت به یاران خود هیچ هدیهٔ نیک بیشتری دریافت نکردند. به اعضای خانوادهٔ زمینی عیسی هیچ هدیهٔ ویژه‌ای عطا نشد. پنطیکاست پایان کهانتهای ویژه و کلیهٔ اعتقادات به خانواده‌های مقدس را نشان نمود.

پیش از پنطیکاست حواریون برای عیسی چیز زیادی از دست داده بودند. آنها منازل، خانواده‌ها، دوستان، اموال دنیوی، و مشاغل خود را قربانی کرده بودند. آنها در پنطیکاست خودشان را به خدا اهدا کردند، و پدر و پسر از طریق هدیه دادن خوشان به انسان واکنش نشان دادند. آنها روحشان را برای سکنی گزیدن در انسانها فرستادند. این تجربهٔ از دست دادن خود و یافتن روح یک تجربهٔ احساسی نبود؛ این یک عمل تسلیمِ خودِ هوشمند و وقف تمام و کمال بود.

پنطیکاست فراخوان به اتحاد معنوی در میان ایمانداران به بشارت خداوند بود. هنگامی که روح در اورشلیم بر حواریون فرود آمد، همان چیز در فیلادلفیه، اسکندریه، و در تمامی مکانهای دیگر که ایمانداران حقیقی سکنی می‌گزیدند رخ داد. این عملاً حقیقت داشت که "تنها یک جان و روان در میان تودهٔ ایمانداران وجود داشت." مذهب عیسی قدرتمندترین تأثیر متحد کننده است که دنیا تاکنون شناخته است.

پنطیکاست برای این طراحی شده بود که خود نشان دادن افراد، گروهها، ملتها، و نژادها را کاهش دهد. این روحِ خود نشان دادن است که آنقدر بر تنش می‌افزاید که گاه به گاه به صورت جنگهای ویران کننده نمایان می‌شود. نوع بشر فقط می‌تواند از طریق برخورد معنوی متحد شود، و روح حقیقت تأثیری جهانی است که همگانی است.

آمدن روح حقیقت قلب بشر را پاکیزه می‌سازد و دریافت کننده را به این رهنمون می‌شود که حیاتی هدفمند مطابق خواست خداوند و بهروزی انسانها تدوین کند. روح مادیِ خودخواهی در این اعطای نوین روحی فداکاری بلعیده شده است. پنطیکاست در آن هنگام و اکنون نشانگر این است که عیسیِ تاریخ پسر الهیِ تجربهٔ زنده شده است. شادی این روح برون ریخته شده، هنگامی که به طور آگاهانه در زندگی بشری تجربه می‌شود، برای سلامتی یک داروی مقوی، برای ذهن یک محرک، و برای روان یک انرژی پایدار است.

دعا در روز پنطیکاست روح را نیاورد، اما به تعیین ساختن ظرفیت دریافت که تک تک باورمندان را تعیین ویژگی می‌نمود بسیار مربوط بود. دعا قلب الهی را به سخاوت در اعطا حرکت نمی‌دهد، اما اغلب اوقات کانالهای بزرگتر و عمیق‌تری را ایجاد می‌کند که ممکن است عطایای الهی به قلوب و روانهای آنهایی که بدین گونه به خاطر می‌آورند که مشارکت بی‌وقفه با آفریدگارشان را از طریق دعای صادقانه و پرستش راستین حفظ کنند جاری شوند.

4- آغازهای کلیسای مسیحی

هنگامی که عیسی به طور بسیار ناگهانی توسط دشمنانش دستگیر شد و میان دو دزد به سرعت مصلوب گردید، حواریون و رسولانش به طور کامل روحیهٔ خود را باختند. فکر دستگیری، به بند کشیده شدن، تازیانه خوردن، و مصلوب شدن استاد، حتی برای حواریون بسیار گران بود. آنها آموزشها و هشدارهای او را فراموش کردند. او به راستی ممکن بود "در پیشگاه خداوند و تمامی مردم در عمل و در کلام پیامبری قدرتمند باشد"، اما او به سختی می‌توانست نجات دهنده‌ای باشد که آنها امید داشتند پادشاهی اسرائیل را احیا می‌سازد.

سپس از مرگ برخاستن عیسی می‌آید، با رهایی بخشی آن از نومیدی و بازگشت ایمانشان به الوهیت استاد. آنها بارها او را می‌بینند و با او صحبت می‌کنند، و او آنها را به کوه زیتون می‌برد، او در آنجا به آنها بدرود می‌گوید و به آنها می‌گوید که نزد پدر بازمی‌گردد. او به آنها گفته است در اورشلیم بمانند تا این که به آنها قدرت عطا شود — تا این که روح حقیقت بیاید. و در روز پنطیکاست این آموزگار جدید می‌آید، و آنها به یک باره به خارج می‌روند تا بشارتشان را با نیرویی جدید موعظه کنند. آنها پیروان بی‌باک و شجاع یک خدای زنده هستند، نه یک رهبر مرده و شکست خورده. استاد در قلوب این بشارت دهندگان زندگی می‌کند؛ در اذهان آنها خدا یک دکترین نیست؛ او در روان آنها یک وجود زنده شده است.

"آنها هر روزه با عزمی راسخ و یک دل در معبد ادامه دادند و در منزل نان پاره کردند. آنها خوراکشان را با شادی و یگانگی قلبی خوردند، خدا را نیایش کردند و نزد تمامی مردم مورد مهر واقع شدند. آنها همگی با روح پر بودند و کلام خداوند را با شجاعت بیان می‌کردند. و تودهٔ مردمی که ایمان می‌آوردند همگی در قلب و روانشان یگانه بودند؛ و حتی گفته‌های یک تن از آنها نیز از خودش نبود، و همه چیز آنها مشترک بود."

برای این مردانی که عیسی برای موعظهٔ بشارت ملکوت خداوند، پدر بودن خداوند و برادر بودن انسانها منصوب کرده بود چه رخ داده است؟ آنها یک بشارت نوین دارند؛ آنها با یک تجربهٔ جدید پر تب و تاب هستند؛ آنها با یک انرژی روحی جدید پر شده‌اند. پیام آنان به ناگهان به اعلام عیسی از مرگ برخاسته تغییر جهت داده است: "عیسی ناصری، مردی که خدا با کارها و شگفتیهای سترگ تأیید نمود؛ شما او را که توسط شورای مصمم و با پیش آگاهی خداوند تحویل داده شد مصلوب ساختید و کشتید. او چیزهایی را که خداوند از طریق دهان تمامی پیامبران از پیش خبر داده بود بدین گونه به انجام رسانید. خداوند این عیسی را زنده کرد. خداوند او را هم خدا و هم مسیح ساخته است. او که دست راست خداوند قرار دارد، ستوده شده است و از خداوند وعدهٔ روح را دریافت کرده است. او این را که شما می‌بینید و می‌شنوید افشانده است. توبه کنید تا گناهان شما زدوده شود؛ که پدر مسیح را که برای شما برگزیده شده است بفرستد، حتی عیسی که بهشت باید تا روزگاران ترمیم تمامی چیزها او را دریافت کند."

بشارت ملکوت خداوند، پیام عیسی، به ناگاه به بشارت خداوند عیسی مسیح تغییر کرده بود. آنها اکنون واقعیتهای زندگی، مرگ، و از مرگ برخاستن او را اعلام می‌کردند و امید به بازگشت سریع او به این دنیا را برای به پایان رساندن کاری که آغاز کرد موعظه می‌کردند. بدین ترتیب

پیام ایمانداران آغازین به موعظه پیرامون واقعیتهای آمدن اول او و به آموزش امید به آمدن دوم او مربوط بود، رخدادی که آنها می‌پنداشتند بسیار نزدیک است.

مسیح داشت اعتقاد کلیسای به سرعت در حال شکل گیری می‌شد؛ عیسی زنده است؛ او برای انسانها مرد؛ او روح را هدیه داد؛ او باز دارد می‌آید. عیسی تمامی اندیشه‌های آنها را پر نمود و تمامی برداشتهای نوین آنها از خداوند و هر چیز دیگر را تعیین نمود. آنها به خاطر این دکترین نوین که "خداوند پدر خداوندگار عیسی است" بیش از آن ذوق زده بودند که به پیام قدیمی که "خداوند پدر با محبت تمامی انسانها" و حتی پدر هر فرد است توجه کنند. حقیقت دارد، یک تجلی اعجاب‌آور مهر برادرانه و خواست نیک بی‌مثال در این اجتماعات آغازین ایمانداران به وجود آمد. اما این یک همیاری روحانی ایمانداران در عیسی بود، نه یک همیاری روحانی برادران در خانوادهٔ ملکوت پدر آسمانی. خواست نیک آنها ناشی از مهری بود که از مفهوم اعطای عیسی سرچشمه می‌گرفت، و نه از شناخت برادری انسان فانی. با این وجود، آنها سرشار از شادی بودند، و چنان زندگی نوین و بی‌نظیری را زیستند که تمامی انسانها به آموزشهای آنها پیرامون عیسی جذب شدند. آنها مرتکب خطای بزرگ استفاده از تفسیر زنده و روشنگرانه در رابطه با بشارت ملکوت به جای آن بشارت شدند، اما حتی آن نمایانگر بزرگترین مذهبی شد که نوع بشر تا آن هنگام شناخته بود.

قطعاً در دنیا یک همدمی روحانی جدید در حال به وجود آمدن بود. "توده‌ای که ایمان آورد با عزمی راسخ به آموزشها و همیاری روحانی با حواریون، به پاره کردن نان، و به دعا ادامه داد." آنها یکدیگر را برادر و خواهر صدا می‌کردند؛ آنها با بوسه‌ای مقدس به یکدیگر سلام می‌کردند؛ آنها به فقرا خدمت می‌کردند. این یک همیاری روحانی زنده و نیز یک پرستش بود. آنها به موجب فرمان زندگی جمعی نداشتند، بلکه از روی تمایل برای قسمت کردن اموالشان با ایمانداران همیارشان. آنها با اطمینان انتظار داشتند که عیسی برای تکمیل کردن برقراری ملکوت پدر در طول نسل آنها باز می‌گردد. این سهیم شدنِ خود انگیخته در داراییهای زمینی یک جنبهٔ مستقیم آموزش عیسی نبود؛ این امر به این دلیل روی داد که این مردان و زنان از روی صداقت بسیار و با اطمینان زیاد باور داشتند که او هر روز می‌توانست باز گردد تا کارش را به پایان رساند و ملکوت خداوند را برقرار سازد. اما نتایج نهایی این تجربهٔ خوش نیت در مهر بی‌فکرانهٔ برادرانه مصیبت‌بار و اندوه‌بار بود. هزاران ایماندار صادق دارایی خود را فروختند و تمامی سرمایه‌های عمده و سایر داراییهای تولیدی خود را رد کردند. با گذشت زمان، منابع در حال کاهش مسیحی که "به طور مساوی تقسیم شده بود" به ***پایان*** رسید — اما دنیا به آخر نرسید. به زودی ایمانداران انطاکیه دست به جمع‌آوری پول زدند تا ایمانداران همیارشان در اورشلیم را از گرسنگی مردن نجات دهند.

در این روزها آنها شام خداوند را مطابق آیین برقرار شدهٔ آن جشن می‌گرفتند؛ بدین معنی که آنها به منظور خوردن یک وعدهٔ غذایی گروهی که با همیاری روحانی خوبی همراه بود گرد هم می‌آمدند و در پایان شام آیین عشای ربانی را به جا می‌آوردند.

در ابتدا آنها به نام عیسی غسل تعمید می‌دادند؛ تقریباً بیست سال طول کشید تا این که آنها ”به نام پدر، پسر، و روح‌القدس“ شروع به غسل تعمید نمودند. غسل تعمید تنها چیزی بود که برای پذیرش به همیاری روحانی ایمانداران لازم بود. آنها هنوز از هیچ سازمانی برخوردار نبودند؛ این صرفاً یک برادری عیسی بود.

این فرقهٔ عیسی به سرعت در حال رشد بود، و یک بار دیگر صدوقیان متوجه آنها شدند. فریسیان قدر اندکی در رابطه با این وضعیت نگران شدند. آنها مشاهده کردند که هیچیک از آموزشها به هیچ وجه در رعایت قوانین یهودی اختلال ایجاد نمی‌کند. اما صدوقیان شروع به زندانی کردن رهبران فرقهٔ عیسی نمودند، تا این که قانع شدند اندرز یکی از آموزگاران یهودی به نام غمالائیل را بپذیرند، که به آنها توصیه کرد: ”از این مردان دست بردارید و آنها را تنها بگذارید، زیرا اگر این اندرز و یا این کار از سوی انسانها باشد، تباه خواهد شد؛ اما اگر از طرف خدا باشد، قادر نخواهید بود جلو آن را بگیرید. مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.“ آنها تصمیم گرفتند اندرز غمالائیل را دنبال کنند، و به دنبال آن یک وقت آرامش و سکون در اورشلیم پدید آمد، که طی آن بشارت نوین پیرامون عیسی به سرعت گسترش یافت.

و بدین ترتیب تا زمان آمدن تعداد زیادی از یونانیها از اسکندریه همه چیز در اورشلیم به خوبی پیش رفت. دو تن از شاگردان رودن به اورشلیم وارد شدند و از میان یونانیها تغییر کیش دهندگان زیادی به وجود آوردند. استفان و برنابا در زمرهٔ تغییر کیش دهندگان آغازین آنها بودند. این یونانیهای توانمند آنقدر به اندازهٔ زیاد دیدگاه یهودی نداشتند، و از شیوهٔ یهودیِ پرستش و سایر رسوم آیینی آنقدر به طول کامل پیروی نمی‌کردند. و کارکردهای این ایمانداران یونانی بود که روابط صلح‌آمیز میان برادری عیسی و فریسیان و صدوقیان را خاتمه داد. استفان و همکار یونانی او بیشتر به آن گونه که عیسی آموزش می‌داد شروع به موعظه کردند، و این امر آنها را به تضاد فوری با حکمرانان یهودی وارد ساخت. در یکی از موعظه‌های عمومی استفان، هنگامی که او به بخش قابل مخالفت موعظه رسید، آنها تمامی تشریفات محاکمه را به کنار گذاشتند و در همان نقطه اقدام به سنگسار کردن او کردند تا این که بمیرد.

بدین ترتیب استفان، رهبر کلنی یونانی ایمانداران به عیسی در اورشلیم، نخستین شهید کیش جدید و انگیزهٔ مشخص برای سازماندهی رسمی کلیسای آغازین مسیحی شد. این بحران جدید با این شناخت که ایمانداران دیگر نمی‌توانند در داخل کیش یهودی به صورت یک فرقه پیش بروند روبرو گشت. آنها همگی موافقت کردند که باید خود را از ناباوران جدا سازند؛ و ظرف یک ماه از مرگ استفان کلیسای اورشلیم تحت رهبری پطرس سازمان یافت، و یعقوب برادر عیسی به عنوان رهبر افتخاری آن منصوب گشت.

و ناگهان اذیت و آزار جدید و بی‌امان توسط یهودیان آغاز گشت، طوری که آموزگاران فعال مذهب جدید پیرامون عیسی، که متعاقباً در انطاکیه مسیحیت نامیده شد، به کرانه‌های امپراتوری عزیمت کردند و عیسی را جار زدند. در حمل این پیام، پیش از زمان پولس رهبری در دستان یونانیها بود؛ و این میسیونرهای آغازین، همچون مبلغان آتی، مسیر حرکت اسکندرِ روزگاران

پیشین را دنبال نمودند، و از راه غزه و صور به انطاکیه و سپس به آسیای صغیر به مقدونیه، و بعد به روم و به دورترین بخشهای امپراتوری رفتند.